

تفسیر حکیم
جلد ۱-۹
استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

# تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# تفسیر حکیم

## مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

## جلد ۱

### سوره فاتحه الکتاب

## اشاره

دربردارنده ۷ آیه، ۲۵ کلمه، ۱۲۳ حرف

## تفسیر آیه ۱

### اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ

### شرح و توضیح:

سرآغاز این کتاب با عظمت، که جز هدایت بندگان به راه خدا، و درمان دردهای فکری و روحی و روانی آنان، وتأمین خیر و خوشبختی و سعادت دنیا و آخرتشان هدفی ندارد، به نام خدای رحمان و رحیم است.

شروع کتاب بـه این صـورت، آمـوزش و تعلیم حکیمانهـای از سـوی نازلکننـده آن به همه انسانهـاست، که هرکـار و عملی و هرحرکت و کوششـی را به نـام او و با یاد او و با بهرهگیری از نور الوهیت و رحمانیت و رحیمیت او آغاز کننـد، تا به فرجامی مثبت، و پایانی پرخیر و برکت، و نتیجهای شیرین، و محصولی جاودان و ماندگار برسد.

قرائتکننده این آیه شایسـته است، از طریق عقل و شعور و آگاهی، و به کارگرفتن هوش و درایت، و توجّهی عمیق و نیتی دقیق و قلبی رقیق بکوشـد، تا هنگام تلاوت آن که راهنما و نشاندهنـده ذات دارنـده همه کمالات و متصف به رحمانیت و رحیمیت است، به اندازه گنجایش وجودیاش، و سعه ظرفیتش نمونهای از کمالات خالقش و رحمانیت و رحیمیت آفرینندهاش شود.

حضرت حق انسان را به استعداد دریافت کمالات آراسته نموده، و راه دریافت آن را از طریق وحی به او نشان داده است.

انسان بیتردیـد میتوانـد به اندازه طاقت و ظرفیت وجودیاش متخلق به اخلاق حق شود، و در این زمینه مقام خلافت الهیاش را به ظهور برساند، و از

آنجا که تخلق به اخلاق حق برای همه شدنی است، از ناحیه معصوم فرمان به همگان داده شده که:

«تخلّقوا باخلاق الله» (۱)

برشما لازم است متخلق و آراسته به اخلاق خدا شوید.

انسـان هنگـام گفتن بسم الله الرحمن الرحیم چون بـا دقت عقلی و نظری صائب به مفهوم کلمه الله و رحمان و رحیم توجّه کند از منّیت و انانیت، و از زندان خود طبیعی، و تعلّقات شیطانی، و بندهای هلاککننده مادّی که همه و همه زمینه خروج از بندگی و عبودیت است بیرون می رود، و از احساس مالکیت و اختیار اسـتقلالی آزاد می گردد، و در سـیطره معبود حق و فرمانهای او قرار می گیرد، و در این موقعیت نورانی و عرشی است که قرائتش نسبت به این آیه شریفه صادقانه و درست است، و از این که در پیشگاه مولایش دروغی از او سرزند در مصونیت و امان می ماند.

در این زمینه به روایتی بسیار مهم که از سلطان سریر ارتضا حضرت رضا (ع) در کتاب با عظمت توحید آمده به دقت بنگرید:

«سألت الرضا علی بن موسـی (ص) عن بسم الله، قال: معنی قول القائل بسم الله ای اسم نفسـی سـمه من سمات الله عزوجل وهی العبـاده قال: فقلت له: ما السـمه؟ فقال: العلامه:» (۲)از حضـرت رضا علی بن موسـی (ص) از بسم الله پرسـیدم، پاسـخ داد معنی گفتار گوینده بسم الله این است: برهمه وجودم نشانی از نشانی های خداوند عزوجل

ص:۳

---

۱- ۱) - بحار ج۶۱ ص ۱۲۹. t

۲- ۲) - توحید صدوق باب ۳۱ ص ۲۲۹.

را که همانا بندگی و عبودیت نسبت به اوست نقش می زنم، به حضرت گفتم: سمه چیست؟ فرمود: علامت و داغ.

این علامت و نشانه یعنی ظهور بندگی و عبودیت، و نابودی منیت و انانیت که از اتصال قلب و روح به بسم الله حاصل می شود روشنترین و زیباترین معیار شناخت حق از باطل است

آنجا که گوینده ای در شبانه روز در همه امورش بسم الله می گوید، و همه امورش جز به عنوان بندگی خالص از افق وجودش طلوع نمی کند حق جلوه گر است، و آنجا که گوینده ای در همه امورش عادت به بسم الله گفتن دارد ولی همه امورش مخلوط به ریا و فساد، و فسق و دیگر رذایل است باطل جولان دارد.

تکرار بسم الله در نمازهای واجب و مستحب، و گفتن آن در آغاز هر کاری و در شروع هر عملی برای تلقین و تقریر حقایق عظیمه ای چون الوهیت یعنی تنها معبود حقی که لایق پرستش است، و رحمانیت و رحیمیت در عمق جان و سر باطن و همه مشاعر است، و نیز به خاطر تحقق عملی آن حقایق در کشور وجود، و پابرجا شدن آن واقعیات در سراسر هستی انسان می باشد، و به عبارت دیگر برای پر شدن یاد خدا و ذکر محبوب که ذکر اکبر است و رحمانیت و رحیمیت او در عمق جان و در رگ و پی و در ظرف روان و قلب، و تقویت معنوی ظاهر و باطن و ایجاد رغبت و شوق و انگیزه مثبت برای اعمال نیک و اخلاق پسندیده و خلاصه هر حرکتی که مورد خوشنودی خداست، و در نهایت بازداشتن خویش با کمک گرفتن از مفاهیم این آیه کریمه از همه صفات و اعمال ناپسند است.

تردیدی نیست هر کاری و هر حرکتی با اتصال به مصداق این کلمات مبارکه: الله، رحمن، رحیم که وجود مقدس حضرت حق است انجام بگیرد، و خلوص و اخلاص در آن رعایت شود عنایات و الطاف و فیوضات و به ویژه رحمانیت و رحیمیت جناب حق برای به نتیجه رسیدن آن رفیق راهش می شود، و از ابتر

مانـدن و نرسـیدن به محصول و ثمر لازم مصون می مانـد، و آن کـار و عمـل که از انسـانی ضـعیف و فقیر در زمـانی کوتاه و محـدود سـر زده چون به یاد حق و برای حق بوده به بقای حق بقا پیدا می کند، و صورت جاوید و ابد به خود می گیرد، و خیر دنیا و آخرت از آن ظهور می کند و در قیامت به شکل نعمت خالد و خوشنودی جاوید حق در کنار انسان قرار می گیرد.

به یقین عمـل و حرکتی که از انسـان به نام او و به یاد او و برای او انجام می گیرد، آن عمل و حرکت در نظام آفرینش نابود و باطل نمی گردد، زیرا راهی برای نابودی و بطلان به حریم کاری که متصل به حق است وجود ندارد.

قرآن مجیـد هر حرکت و عملی که جـدای از خـدا و بی یـاد و نـام او و خلاصه برای غیر او صورت گیرد گرچه دارای ظاهری نیک و آراسته باشد نابود و باطل و در مسیر حبط شدن قلمداد می کند.

وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً: (۱)

و مـا به بررسـی و حسابرسـی هر عملی که (به عنوان کـار مثبت و عمـل خیر برای غیر ما) انجام داده انـد می پردازیم، پس همه آنها را در عرصه گاه قیامت غباری پراکنده می سازیم!

أُولئِکَ اَلَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَهِ إِلاَّ اَلنّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ: (۲)

آنان کسانی هسـتند که در آخرت نصیب و سهمی جز آتش بر آنان نیست و آنچه در دنیا [از کار نیک و عمل خیر انجام داده اند چون به یاد خدا و برای خدا نبوده] در آخرت تباه و باطل می شود.



---

۱- ۱) - فرقان ۲۳.

۲- ۲) - هود ۱۶.

نهایتاً هر نیتی و هر کار و عملی بهره اش از بقاء و ماندگاری به اندازه اتصال آن به خدا، و به مقدار انجامش به نام او و به یاد اوست.

همه این حقایق اشاره به روایتی دارد که شیعه و اهل سنت در کتاب های خود از رسول خدا (علیهما السلام) روایت کرده اند:

«کل امرذی بال لم یبدء فیه باسم الله فهو ابتر:» (۱)

هر کار با قدر و منزلتی، و هر عمل مهمی، و هر حرکت مثبتی که به نام خدا و با یادی گرفتن از او آغاز نشده باشد آن کار بی ثمر و بریده از خیر و برکت، و منقطع از خلود و بقاست.

اَللّهِ:

بر اساس مآخذ اشتقاق این کلمه مقدسه که از متخصصان ادبیات عرب نقل شده است، معانی و مفاهیم آن عبارت است از: معبود حق، سزاوار پرستش، تحیّر و سرگردانی عقول در معرفت ذات او، وجودی که به یادش آرامش می یابند، ذاتی که بصائر و ابصار از درک حضرتش محجوبند، حقیقتی که در همه شئون فوق هر چیزی است، پناهگاه مخلوقات.

روح الجنان می گوید: الله در اصطلاح نام ذاتی است قادر بر اصول نعم، اصول نعم عبارت است از حیات، قدرت، شهوت، نفرت، کمال عقل، این امور را به این خاطر اصول نعم خوانند که نعمت منعم بدون آنها تمام و کامل نشود، و چون این نعمت ها برترین همه نعمت هاست سپاس و شکرش برترین شکرهاست، و تحقق برترین شکرها به میان آوردن برترین عبادت ها از سوی گیرنده نعمت ها به پیشگاه حضرت الله دهنده اصول نعمت هاست. (۲)



---

۱- ۱) - المیزان ج۱، ص۱۴.

۲- ۲) - روح الجنان با تصرف در عبارات ص۳۴.

و به عبارت زیباتر و کامل تر، الله کلمه ای است که دلالت دارد بر ذاتی که مستجمع همه صفات کمالیه است.

الله به فرموده حضرت امام حسن عسگری (ع) همان وجودی است که همه مخلوقات به هنگام شدائد و سختی ها و احتیاجات و نیازمندی ها و ناامیدی از ما سوی الله، و بریدن رابطه از هر چه که غیر اوست به سوی او واله و شیدایند، گوینده بسم الله اظهار می کند: بر همه امورم از خدا یاری می طلبم، خدائی که پرستش و بندگی جز برای او شایسته نیست، خدائی که دادرس است، آنگاه که از او دادخواهی شود، پاسخگوست هرگاه خوانده شود. (۱)رحمن:

رحمن به گفته گروهی از اهل لغت، و بسیاری از مفسران قرآن صیغه مبالغه است. (۲)از لغت رحمن، مهربانی و رحمتی که فراگیر نسبت به کل شیئ است استفاده می شود، و این همان حقیقتی است که در ابتدای دعای کمیل به آن اشاره شده است:

«اللهم انی اسألک برحمتک التی وسعت کل شیئ.»

رحمانیت حضرت او اقتضا دارد که نسبت به همه موجودات چه در مرحله افاضه وجود، و چه در عنایت کردن رزق، و فراهم آوردن وسایل و ابزار زندگی تفضل و احسان نماید، و همه امور دنیای آنان را برابر با نیازشان و گاهی بیش از نیازشان تدبیر فرماید:

رحمانیت حق در خیمه حیات همه انسان ها چه مؤمن و چه کافر چون دیگر موجودات جلوه کامل دارد.

ص:۷

---

۱- ۱) - توحید صدوق: ۲۳۱ باب ۳۱ حدیث ۵.

۲- ۲) - البیان: ۴۵۶، المیزان ج۱، ص۱۶، روح الجنان ۳۵.

آری رحمانیت او نسبت به کل شیئی فراگیر، و برای همه موجودات سفره عام است.

اَلرَّحْمٰنُ عَلَی اَلْعَرْشِ اِسْتَویٰ: (۱)

[خدای] مهربان بر تخت فرمان روائی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

قُلْ مَنْ کٰانَ فِی اَلضَّلاٰلَهِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ مَدًّا: (۲)

بگو آنان که در گمراهی قرار دارند باید خدای مهربان [بر پایه سنت جاری خود] به آنان مهلتی معین دهد.

اَلرَّحْمٰنُ، عَلَّمَ اَلْقُرْآنَ، خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ، عَلَّمَهُ اَلْبَیٰانَ: (۳)

[خدای] رحمان، قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت

یَوْمَ نَحْشُرُ اَلْمُتَّقِینَ إِلَی اَلرَّحْمٰنِ وَفْداً: (۴)

روزی را یاد کن که پرهیزکاران را به ضیافت و میهمانی خدای رحمان گرد می آوریم.

از این آیات شریفه استفاده می شود که رحمن دلالت بر رحمت عامه دارد و شامل همه موجودات و هر انسانی چه مؤمن و چه کافر است.

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی می فرماید:

«الرحمن: الذی یرحم ببسط الرزق علینا:» (۵)

رحمن یعنی آن ذات مقدسی که با گستردن سفره روزی بر همه ما رحمت و مهر می ورزد.



---

۱- ۱) - طه:۵.

۲- ۲) - مریم:۷۵.

۳- ۳) - رحمن: ۱-۴.

۴- ۴) - مریم: ۸۵.

۵- ۵) - مجمع البیان ج۱، ص۹۱.

و در روایتی آمده:

«الرحمن: العاطف علی خلقه بالرزق و لم یقطع عنهم مواد رزقه و ان انقطعوا عن طاعته:» (۱)

رحمن همان کسی است که شدیداً برای بخشیدن روزی به بندگانش متمایل است و مواد روزی خود را از آنان قطع نکند، گرچه آنان از اطاعتش جدا گردند.

حکیم بزرگ حاجی سبزواری می فرماید: رزق هر مخلوقی مواد و عناصر و حقایقی است که قوام و برپائی آن مخلوق و کمالش به اوست، رزق بدن نعمت های مادی است که رشد و کمال بدن به آنها تکیه دارد، و رزق حس ادراک محسوسات است، و رزق خیال ادراک خیالیات است که عبارت از صورت ها و اشباح است، و رزق قوه وهم معانیه جزئیه، و رزق عقل معانی کلیه و علوم حقه و معارف مبدئیه و معادیه است، و خلاصه رزق هر موجودی به تناسب وجود اوست (۲)که از سفره رحمانیت حضرت حق ارتزاق می کند.

در روایت است: از رحمت اوست که چون نیروی برخاستن و غذا خوردن به هنگام کودکی از کودک گرفته شده است، به جای آن تاب و توان به مادرش داد، و او را به کودکش دلسوز و مهربان آفرید تا به تربیت و پرستاری اش قیام کند و چنانچه دست روزگار مادری از مادران را سنگدل و بی عاطفه پرورید، تربیت و پرستاری طفل ناتوان را بر دیگر مؤمنان واجب نمود.

و از آنجا که نیروی تربیت و قیام به مصالح فرزند از شالوده وجود برخی از حیوانات گرفته شده، آن تاب و توان لازم را در خود اولاد و فرزندانشان



---

۱- ۱) - تفسیر امام حسن عسگری: ص۳۲.

۲- ۲) - شرح الاسماء: ۵۵.

جایگزین نمود، که در زاد روزش بپای خیزد و به دنبال روزی مقدرش به راه افتد. (۱)در قطعه ای پر مغز آمده است:

«الرحمن: العاطف علی خلقه بالرزق لهم، ودفع الآفات عنهم، لایزید فی رزق المتقی لقبل تقواه، ولاینقص من رزق الفاجر لقبل فجوره بل یرزق الکل بما یشاء:» (۲)

رحمن وجود پر فیضـی است که به آفریده هایش با بخشیدن روزی به آنان و دفع بلاها و آفات از ایشان تمایل شدید دارد، در روزی پرهیزکار از ناحیه پرهیزکاری اش نمی افزایـد، و از رزق بـدکار از ناحیه بـدکاری اش نمی کاهـد، بلکه همه را به آنچه اراده کند روزی می دهد.

### نکته ای دقیق

[مهربانی های موجودات به ویژه] بشر که گل سرسبد آن، مهر مادر یا پدر است به فرزند خود مهر حقیقی نیست زیرا:

اولاًـ این مهر را خـدا در دل آنـان انـداخته است، بنـابراین مهر بالاصاله نیست و بالتبع است «لـذا به انـدک پیش آمـدی هزارها کودک به دست هزارها مادر یا پدر کشته شده اند.»

ثانیـاً در حقیقت این لطف هـای مـادرانه و پـدرانه و یـا حاکمـانه مهر حقیقی نیست بلکه مهر نمـاست، زیرا هر کـدام نسـبت به محاسبه فرضی خودشان و ارضاء احساسات درونی شان به فرزند خود یا به دیگری لطفی می کنند و خلاصه حس

ص:۱۰

---

۱- ۱) - تفسیر فاتحهالکتاب علامه امینی ۱۳۳.

۲- ۲) - روح البیان ج۱، ص۸.

درونی خودشان را خوشنود می نمایند و سلسله جنبان مهر حقیقی نیستند و فقط مهر حقیقی از خداست و بس سعدی در گلستان باب اول می گوید:

[یکی را از ملوک ماضی، مرضی هایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی.

طایفه حکما متفق شدند که مر این درد را دوائی نیست مگر زهره آدمی ئی به چندین صفت موصوف، به فرمود طلب کردن، دهقان پسری یافتند بر آن صورت که حکیمان گفته بودند. پدر و مادرش را بخواند و به نعمت بی کران خشنود گردانید و قاضی فتوا داد که خون یکی از آحاد رعیت ریختن، سلامت نفس پادشاه را روا باشد.

جلاد قصد کرد، پسر سر به سوی آسمان کرد و تبسم کنان چیزی به زیر لب در، همی گفت.

پرسیدش که در این حالت چه جای خندیدن است؟ گفت: ای پادشاه ناز فرزندان بر پدران باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشه خواهند، اکنون پدر و مادر به علت حطام دنیا مرا به خون در سپردند و قاضی به کشتنم فتوا داد، و سلطان مصالح خویش اندر هلاک من همی بیند به جز خدای عزوجل پناه نمی بینم.

سلطان را دل از این سخن به هم برآمد و آب دردیده بگردید و گفت: هلاک من اولی تر است از خون بی گناهی ریختن:

سر و چشمش ببوسید و در کنار گرفت و نعمت بی اندازه بخشید و آزاد کرد. گویند هم در آن هفته شفا یافت.

اکنون ملاحظه و دقت شود که: خنده از لشگرهای خداست، آن بیان شیوای دهقان پسر را خدا بر زبان پسر روان کرد، انقلاب سلطان از خدای مقلب القلوب است، شفا یافتن سلطان از خداست. (۱)اَلرَّحِیمِ:

بزرگان اهل لغت، و متخصصان تفسیر بر این عقیده اند که لفظ رحیم صفت مشبهه است، (۲)بنابراین دلالت بر دوام و ثبوت، و عدم انفکاک از ذات دارد، و حقیقتی است که لازمه ذات آن وجود مقدس است.

رحیم مانند رحمن مشتق از رحمت است، که در مخلوق عبارت از نرمی و نرم خوئی و رقّت قلب، و در حضرت خالق به معنای احسان محض است.

در روایت آمده است:

«ان الرحمه من الله انعام وافضال و من الآدمیّین رقه وتعطف:» (۳)

بی تردید رحمت از سوی خدا عطا و بخشش و احسان و فضل است، و از جانب آدمیان رقت قلب و نیکی نمودن است.

مفهوم رحمت رحیمیه چنان که از آیات قرآن مجید و روایات و دعاها و معارف الهیه استفاده می شود مانند مفهوم رحمن عام است و اختصاص به مؤمنان تنها در قیامت ندارد.

عَذابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ: (۴)



---

۱- ۱) - حجه التفاسیر، ج۱، ص۱۴.
۲- ۲) - المیزان: ج۱، ص۱۶، البیان: ۴۵۷.
۳- ۳) - مفردات راغب: ۱۹۱.
۴- ۴) - اعراف: ۱۵۶.

عذابم را به هر کس که بخواهم می رسانم و مهر و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

«یا رحمن الدنیا و الآخره و رحیمها:» (۱)

ای رحمت گر دنیا و آخرت و احسان کننده در هر دو جهان.

«رحمتی تغلب علی غضبی:» (۲)

وابستگی اراده ام به رساندن رحمت بر بندگانم، بیش از وابستگی اراده ام به ایصال عقوبت به آنان است.

به این نکته بسیار مهم باید توجه داشت که غضب حق که عبارت از عذاب و عقوبت اوست به اعتبار گناه و معصیت بندگان است، اگر معصیتی و فسق و فجوری و عناد و انکاری در کار نبود، یقیناً خشم و غضبی هم که در حقیقت عذاب و عقاب است در میان نبود.

امیرالمؤمنین (ع) در دعای کمیل می گوید:

«فبا الیقین اقطع لولا ما حکمت به من تعذیب جاحدیک و قضیت به من اخلاد معاندیک لجعلت النار کلها برداً و سلاماً.»

پس قاطعانه یقین دارم که اگر فرمانت در به عذاب کشیدن منکران نبود، و دستورت به همیشگی بودن دشمنانت در آتش صادر نمی شد هر آینه سراسر دوزخ را سرد و سلامت می نمودی.

حضرت عسگری (ع) می فرماید:

. . . و از رحمت اوست که صد رحمت جلوه داد، از آن صد رحمت یکی را در همه خلایق و آفریده ها قرار داد، و به سبب آن مردم به یکدیگر مهربان و



---

۱- ۱) - صحیفه سجادیه دعای ۵۴.

۲- ۲) - مجمع البحرین جلد دوم ص ۱۶۰.

دلسوزنـد و مـادر به فرزنـدش مهربـان! و به همین خـاطر در جهان حیوانات همه ماده ها بر اولادشان گرایش و عطوفت دارنـد، پس هنگـامی که رسـتاخیز فرا رسـد آن یـک رحمت را به نود و نه بخش دیگر بیفزایـد و با آن به امت بزرگ محمـد (علیهما السـلام) احسان نمایـد، آنگاه درباره کسانی از اهل این ملت که برای ایشان خواهان شـفاعت انـد شـفاعت قبول افتد تا این که فردی نزد مؤمن شـیعه آیـد و گوید شـفاعتم کن و او گوید: بر من چه حقی داری که از تو شـفاعت نمایم؟ گوید: روزی تو را آب دادم و آنچه را اتفاق افتاده به یادش آورده پس شفاعتش کند و شفاعتش نسبت به او پذیرفته شود.

و دیگری می آیـد و می گویـد به راسـتی بر تو حقی دارم، پس شـفاعتم کن می گویـد: حق تو بر من چیست؟ پاسـخ می دهد ساعتی در روز گرم به سایه دیوارم پناهنده شدی! پس شفاعتش کند و شفاعتش درباره او قبول افتد و همواره شفاعت نماید تا جائی که شـفاعت او درباره آشـنایان و هم نشـینان و همسایگانش پذیرفته شود، و بی تردید مؤمن نزد خدا از آنچه گمان برید گرامی تر است. (۱)از تابعین صحابه نقل شده: حضرت او به همه انسان ها چه مؤمن چه کافر در موضع رحمانیت است، به این معناست که: آفریننده و روزیدهنده همه است.

و نسـبت به مؤمنان در موضع رحیمیت است به این معناست که در طاعت و عبادت توفیق دهنده به آنان است، و رساننده ایشان بـه درجـات بهشت است، و فریـاد رسـشان در تـاریکی قـبر است، و دادرسـشان در حسـرت قیـامت است، و نیز هنگـامی هراس پرونده خواندن و ترس از میزان و صراط و آتش سوزان دوزخ یار و مددکار آنان است.

در آثـار اسـلامی و معـارف الهی آمـده است: چون بنـده مؤمن را در قبر گذارنـد، و دهانه قبر را بپوشاننـد و اسـتوار سازنـد، و همنشینان و دوستان و دیگر افراد با



۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب، علامه امینی، ص۱۳۵.

تنها گذاردن او در قبر باز گردند حضرت حق از روی مهر و رحیمیت و لطف بندهنوازی به او خطاب نماید:

«عبدی بقیت فریداً وحیداً:»

بنده من در این کنج لحد تنها ماندی! !

دوستان و یارانی که به خاطر آنان نسبت به من عصیان می ورزیدی و خوشنودی ایشان را بر خوشنودی من ترجیح می دادی تو را تنها گذاشتند! !

«فانا ارحمک الیوم رحمه تتعجب الخلایق منها:»

امروز تو را به رحمت ویژه ای و به تفضل و احسان خاصی مورد مهر و لطف قرار دهم که همه خلایق از آن در شگفت آیند:

سپس به فرشتگان خطاب آید: ای فرشتگان من این غریبی است بی کس و یار، و جدا افتاده ای است از وطن و دیار، و دور شده ای است از یاران و همنشینان، اکنون در کنج لحدمیهمان من است، آنچه در توان شماست به او کرم و احسان آورید و دری از بهشت به رویش بگشائید و قبر او را فراخ و روشن سازید، و انواع گلها و سفره های روزی نزد او حاضر کنید و پس از آن او را به من واگذارید که به مقتضای

«الله مونس کل وحید»

تا روز قیامت مونس و همنشین او خواهم بود. (۱)

### آثار بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

باء در ابتدای این آیه شریفه از حروف جاره است، و حروف جاره برای معنای مفعولیت وضع شده اند، زیرا معانی افعال را به سوی اسماء می کشانند.



---

۱- ۱) - منهج الصادقین، ج۱، ص۹۹.

اگر فاعل فعل مثبت، و انجام دهنده کار صحیح در صورتی که مؤمن باشد، در ابتدای کار و شروع عمل با نیتی پاک و قلبی صادق و توجهی عمیق، زبانش گویای این آیه شریفه و شعار حکیمانه شود، آیه با قدرت معنوی اش فعل فاعل، و عمل عامل، و کوشش تلاش گر را به سوی حریم حق می کشاند، و در آنجا زلف عمل را به زلف قبولی خدای مهربان گره می زند و آن را تا قیامت در حفاظ امن حضرت رب قرار می دهد، تا زمان برپا شدن قیامت به صورت خوشنودی حق، و بهشت جاوید به عمل کننده باز گردد.

وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: (۱)

و نماز را برپا دارید، و زکات بپردازید، و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت بی تردید خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

نماز حقیقتی است که بدون سوره فاتحه الکتاب محقق نمی شود، چنان که از پیامبر اسلام روایت شده است:

«لا صلاه الّا بفاتحه الکتاب:» (۲)

نماز محقق نمی شود مگر به قرائت کردن فاتحه الکتاب و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«کل صلاه لم یقرء فیها بفاتحه الکتاب فهی خداج:» (۳)

ص:۱۶

---

۱- ۱) - بقره، ۱۱۰.

۲- ۲) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۱- ۱۹۰.

۳- ۳) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۱- ۱۹۰.

هر نمازی که فاتحه الکتاب در آن خوانده نشود ناقص و از بلندای پذیرش حق ساقط است.

و نیز آن دارنده دانش کامل و بصیرت جامع و مهبط وحی، و رهبر امت فرمود:

«لا تجزی صلاه لایقرء فیها بفاتحه الکتاب:» (۱)

نمازی که در آن فاتحه الکتاب قرائت نشود کافی از تکلیف و مجزی از مسئولیت نیست.

و سوره ی فاتحه الکتاب بر اساس بیان قرآن مجید و فرقان عظیم مرکّب از هفت آیه است:

وَ لَقَدْ آتَیْنٰاکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثٰانِی وَ اَلْقُرْآنَ اَلْعَظِیمَ: (۲)

و به راستی هفت آیه از مثانی [که سوره ی حمد است] و قرآن بزرگ را به تو عطا نمودیم.

بحثی که برخی از علمای اهل تسنن مطرح کرده اند که: آیا بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ جزء سوره فاتحه است یا جزء سوره نیست و گروهی آن را جزء سوره و برخی خارج از سوره شمرده اند با توجه به آیه شریفه وَ لَقَدْ آتَیْنٰاکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثٰانِی ، بحثی بی مورد و باطل است، و نباید هیچ اعتنائی به آن داشت.

ص:۱۷

---

۱- ۱) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲- ۲) - حجر، ۸۷.

بِسْمِ اَللّهِ بی تردیـد آیه ای از سوره مبـارکه فـاتحه است و علمای امامیه بر اساس آیه وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثانِی و روایات اهـل بیت که ردّ گفتـار برخی از اهـل سـنت است اجمـاع و اتفـاق بر این حقیقت دارنـد، و در میـان آنان مخالفی با این مسئله نیست.

از آنجا که حق از میان طوفان باطل خود را نشان می دهـد، روایات مهمی از طریق علمای مشـهور اهل سـنت، و راویانی که به شـدت مورد اطمینان آنان انـد در کتاب های قابل توجهشان نقل شـده که آن روایات با قاطعیت ثابت می کننـد بِسْمِ اَللّهِ بدون شـک جزء سوره ی فـاتحه الکتاب است و نماز در صورت ترک آن به یقین باطل است، و این عمل ملکوتی بـدون بِسْمِ اَللّهِ به پیشگاه حق نمی رسد، و آن قدرت و توانی که می تواند نماز را که فعل مکلف و عمل مؤمن است به حریم قبولی حق بکشاند بِسْمِ اَللّهِ است.

شافعی که از فقهای بزرگ اهل سنت است از مسلم، از ابن جریح از ابن ابی ملیکه از ام سلمه روایت می کند که:

پیـامبر فـاتحه الکتـاب را خوانـد و بِسْمِ اَللّهِ را یک آیه حساب کرد، . . . . (۱)سعیـد مقبری از پـدرش از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرمود:

«فاتحه الکتاب سبع آیات اولاهن بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ .» (۲)

فاتحه الکتاب هفت آیه است شایسته ترینش بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ می باشد.



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- ۲) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۶.

ثعلبی که از دانشـمندان معروف اهل سـنت است با سلسله سند روایتی خود نقل می کند: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب هنگامی که در نمـاز سـوره ی فـاتحه را شـروع می کرد بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ را می خوانـد، و همـواره به مردم می گفت: کسـی که قرائت بِسْمِ اَللّهِ را ترک کند نماز را ناقص گذاشته است. (۱)همه مکلفان مسئول انجام واجبات به صورت کامل هستند، و اگر غیر آن را انجام دهند در حقیقت به تکلیف الهی خود عمل نکرده اند.

ابوهریره که از راویان بسـیار مورد اطمینان اهل سنت است می گوید: با رسول خدا در مسجد بودم، با اصحابش گفتگو داشت ناگهان مردی وارد مسجد شد و شـروع به نماز کرد، پس از تکبیره الاحرام «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفت سپس فاتحه الکتـاب را از اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ قرائت کرد، پیـامبر هنگامی که نمازش را بـدون بِسْمِ اَللّهِ دیـد، فرمود: ای مرد نماز را از خود بریدی و قطع کردی، و این آیه مبارکه را از این شـجره طیبه جدا نمودی، آیا ندانستی که بِسْمِ اَللّهِ جزء حمد است، کسی کـه آن را ترک کنـد یقیناً آیه ای از سوره حمـد را ترک نمـوده، و هر کس آیه ای از این سـوره را ترک کنـد نمـازش را از درخت تکلیف بریـده، نمـاز جز به فاتحه الکتاب محقق نمی گردد و هر کس آیه ای از آن را نخوانـد نمازش بی تردیـد باطل است! (۲)



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- ۲) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۷.

خوانـدن بِسْمِ اَللّهِ در ابتـدای سوره فاتحه الکتاب بر اساس فرمان واجب حق در آیه اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ (۱)واجب است، و هنگامی که به این صورت وجوبش ثابت است، لازم می آید که آیه ای از سوره ی فاتحه الکتاب باشد.

فخر رازی که از دانشـمندان بزرگ و معروف اهل سـنت است، و در تفسـیر قرآن فردی برجسته و قابل توجه است در جلد اوّل تفسیرش می گوید:

روش علی بن ابی طالب در همه نمازهایش بلنـد خواندن آیه بِسْمِ اَللّهِ بوده است و این دلیل و برهانی قوی نزد من، و اسـتوار و پابرجا در حریم عقل من است که به خاطر سخنان مخالفان از صفحه وجود من و عقل من زدوده نمی شود. (۲)

عمل علی ثابت می کند که بِسْمِ اَللّهِ آیه ای قطعی و حتمی از سوره مبارکه حمد است.

و نیز می گویـد شـک نـداریم که هر گـاه میـان قول انس و ابن مغفـل که می گوینـد پیـامبر بِسْمِ اَللّهِ را در ابتـدای فـاتحه نمی خوانـد، و قول علی بن ابی طـالب که همه عمرش در همه نمازهایش بِسْمِ اَللّهِ را در ابتـدای فاتحه می خوانـد تعارض واقع شود انتخاب قول علی و تکیه بر گفتارش که بِسْمِ اَللّهِ را آیه ای از سوره می شمرد شایسته تر است. (۳)

و نهایتاً فخر رازی با قاطعیت و یقین و با ایمان و اعتقاد می گوید:



---

۱- ۱) - علق، ۲.

۲- ۲) - تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳- ۳) - تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص۲۰۶.

«ان الـدلایل العقلیه موافقه لنا، وعمل علی بن ابی طالب (ع) معنا، و من اتخـذ علیاً اماما لـدینه فقد اسـتمسک بالعروه الوثقی فی دینه و نفسه.» (۱)

دلایـل عقلیه که بِسْمِ اَللّٰهِ را جزء سوره فـاتحه می داننـد موافق مقالاـت و روایـات و گفتـار ماست، و عمل و روش علی بن ابی طالب همراه ماست، و هر کس علی را امام و پیشوا برای دین و دینداری اش انتخاب کند، یقیناً به دسـتگیره اسـتوارتر در دینش و نسبت به وجودش چسبیده است.

بنـا بر آیه وَ لَقَـدْ آتَیْنٰاکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثٰانِی و روایات مهمی که بِسْمِ اَللّٰهِ را جزء سوره ی فاتحه می دانـد و به ویژه روایت بسـیار معروف و مشهوری که فریقین از رسول خدا نقل کرده اند که:

«کل امر ذی بال لم یبدء فیه باسم الله فهو ابتر:» (۲)

هر کار با قدر و منزلتی به نام خدا آغاز نشده باشد آن کار بی ثمر و بریده از خیر و برکت و منقطع از خلود و بقاست.

نمازی که در آن سوره حمـدش بدون بِسْمِ اَللّٰهِ خوانده شود ابتر و بریده از برکت، و منقطع از خلود و بقا و نهایتاً ساقط و باطل و قابل پیش فرسـتادن نیست، پس کسـی که نمازهایش ابتر است در قیامت آنها را نزد خـدا نخواهد یافت و برای او دست مایه جلب خوشنودی حق، و سبب ورود به بهشت وجود ندارد.

ص:۲۱

---

۱- ۱) - تفیسر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- ۲) - المیزان، ج ۱، ص ۱۴.

این قدرت و نیروی معنوی بِسْمِ اَللّٰهِ است که بقیه اجزاء نماز را به حریم حضرت محبوب می کشاند و آن را چنانچه با اخلاص انجام گرفته باشد به قله قبولی می رساند، و شایسته پاداش می نماید.

بنابراین، فرمان و حکم واجب

وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اَللّٰهِ. (۱)

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت.

شامل نماز کامل و جامع می شود نمازی که برترین آیه ای (۲)که در آن قرائت می شود بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ است، و شامل زکاتی می گردد که مکلف با نیتی صادقانه و قصدی پاک و به نام خدا و به یاد خدا در موارد معینش هزینه کند.

### پیش آمدها سبب زدوده شدن گناه از پرونده است

حضرت صادق (ع) در این زمینه در رابطه با آیه شریفه بسمله حدیث مهمی به این عبارت دارند:

«و لربما ترك بعض شيعتنا فی افتتاح امره بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ فيمتحنه الله عزوجل بمكروه لينبهه على شكر الله تبارك وتعالى

ص:۲۲

---

۱- ۱) - بقره، ۱۱۰.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۷.

والثناء علیه و یمحق عنه وصمه تقصیره عند ترکه قول بسم الله الرحمن الرحیم:» (۱)

چه بسا برخی از شیعیان و پیروان ما در آغاز کارشان بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ را ترک می کننـد، در نتیجه خـدا به بلا و حادثه دچارش کند برای این که بیدار و آگاهش سازد تا سپاس و شکر او را به جای آورد، و در آن بلا و حادثه لکه ننگ و تقصیر و کوتاهی او را به هنگام ترک بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ بزداید.

### مصداق عینی این روایت داستان شگفت آور زیر است:

عبدالله بن یحیی به محضـر مبارک امیرالمؤمنین (ع) وارد شد، در برابرش یک صـندلی بود، حضرت به او فرمان نشستن داد، او هم به روی آن نشـست بناگاه صـندلی کج شد و عبدالله با سـر به زمین آمد، و سـرش شکست و اندکی استخوان سرش نمایان شد و خون جاری گشت!

امیرالمؤمنین (ع) فرمان داد آب آوردنـد، خون سـر او را شـست، سـپس فرمود: نزدیک من آی، نزد حضـرت آمد، امام دسـت خود را بر آن زخم که اسـتخوانش نمایـان بود گـذاشت. عبـدالله از درد بی تاب شـد، امام دسـتش را بر آن مالیـد و آب دهان مبـارکش را روی آن گـذاشت، بـا این لطـف و محبت امیرالمـؤمنین زخمش بهبـود یـافت، آن چنـان که گوئی جراحـتی به او نرسیده است.

پس از آن حضـرت فرمود: ای عبـدالله حمد و سـتایش ویژه خداوندی است که پاک کردن گناه شـیعیان ما را در دنیا به رنج و محنتشان قرار داده است، تا



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۶.

فرمانبری و طاعت آنان را برای ایشان بی آلایش و سالم نماید و شایسته اجر و ثواب آن شوند.

عبدالله گفت: یا امیرالمؤمنین آیا به راستی ما جز در دنیا به گناهانمان مجازات نمی شویم، فرمود آری همین طور است آیا نشنیدی که رسول خدا (علیهما السلام) فرمود:

دنیا زندان مومن است و بهشت کافر!

خدا شیعیان ما را [به خاطر محنت و رنجی که در این دنیا متحمل اند و به خاطر آمرزشی که نصیب آنان فرموده است] حتماً از گناهان پاک و پاکیزه می گرداند، بر این اساس است که می فرماید:

وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ: (۱)

و آنچه از حادثه و پیش آمد به شما می رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید و از بسیاری از آن اعمال گذشت می کند.

تا هنگامی که به آستان رستاخیز در آیند، در آنجا طاعات و عباداتشان بر آنها سرشار شود، و دشمنان محمد (علیهما السلام) و نیز دشمنان و بدخواهان ما را بنا به فرمانبری و طاعتی که از آنان سر می زند در دنیا پاداش و جزا می دهد اگر چه طاعتشان بی وزن و بی ارزش است، چون خلوصی همراهش نیست، تا هنگامی که به آستان رستاخیز در آیند گناه و کینه آنان [که از محمد و یاران خوبش در دل داشتند] بر آنان باز گردد و به خاطر آن در آتش افکنده شوند!

و هر آینه شنیدم محمد (علیهما السلام) می فرمود:



---

۱- ۱) - شوری، ۳۰.

در زمان گذشته دو نفر بودند یکی از آنان مطیع و مؤمن به خدا بود و دیگری کافر که آشکارا به دشمنی دوستان خدا و به دوستی دشمنانش می پرداخت و برای هر یک فرمانروائی عظیمی در گوشه ای از زمین بود.

آن کافر که دشمن خدا بود بیمار شد، و در غیر وقتش هوس ماهی کرد، زیرا آن نوع ماهی در آن هنگام چنان به گرداب ها جا گرفته بود که به دست آوردنش امکان نداشت بنابراین پزشکان او را از زندگی و ادامه حیاتش ناامید کرد و گفتند: جانشین و قائم مقام خود را معین کن که تو از اهل گورستان پاینده تر نیستی، همانا شفایت و درمان بیماری ات در این ماهی است که به آن میل و اشتها داری و بر آن نیز راهی نیست.

در این هنگام خدا فرشته ای برانگیخت و به او فرمان داد که آن ماهی را از جایش بر انگیزد و به طرفی سوق دهد که به دست آوردنش آسان گردد، در نهایت ماهی را برایش گرفتند و او آن را خورد و از بیماری بهبودی یافت و در حکومتش سال های سال پس از آن بر جای ماند.

سپس تقدیر حق چنین واقع شد که آن پادشاه مؤمن بیمار شد همانند بیماری آن کافر، در زمانی که جنس آن ماهی از سواحل و کنار دریا که به دست آوردنش آسان بود به سوی دیگر نمی رفت، نهایتاً آن پادشاه مؤمن هوس آن ماهی را کرد و پزشکان برایش توصیف کردند و گفتند:

آسوده خاطر باش، اکنون وقت آن است که از آن ماهی برایت صید کنند و از آن بخوری و از بیماری رهائی یابی.

در این هنگام خدا آن فرشته را برانگیخت و به او فرمان داد که جنس آن ماهی را از سواحل و کرانه ها به گرداب ها براند، تا دسترسی به آنها ممکن نشود، در نتیجه آن ماهی به دست نیامد تا آن مؤمن در آرزو و هوس آن ماهی و بهبود

نیافتنش از بیماری جان به جان آفرین تسلیم کرد، و از این جریان فرشتگان آسمان و اهل آن سامان به شگفتی فرو رفتند تا آنجا که نزدیک بود در فتنه و آزمایش افتند، چون خدای متعال (از روی احسان و حکمتش) بر آن کافر آنچه را که بر آن راهی نبود آسان گردانید و بر آن مؤمن آنچه را که به آسانی بر آن راه بود غیر ممکن ساخت!

آنگاه خدا به فرشتگان آسمان و پیامبر آن زمان به وحی خویش فرمود:

بی تردید منم خدای کریم، احسان کننده، توانا، آنچه عطا کنم زیانم نرساند، و آنچه باز دارم از من نکاهد و به اندازه ی ذره ای به کسی ستم نکنم.

اما کافر، از این که به دست آوردن ماهی را در غیر زمانش برای او آسان نمودم، جهتش فقط این بود که پاداش کار نیکی باشد که او انجام داده بود [چون بر عهده من است که از هیچ کس حسنه ای را از بین نبرم] تا به رستاخیز در آید و هیچ حسنه ای در نامه عملش نباشد و به کفر خویش وارد آتش شود.

و بنده فرمانبر خود را از آن ماهی باز داشتم به سبب خطائی که از او سر زده بود، و با منع و ردّ آن میل و هوس و از بین بردن آن دارو، پاک شدنش را اراده کردم و خواستم که به آستان من در آید و جرم و گناهی در پرونده اش نباشد و پاک و پاکیزه وارد بهشت شود!

در این هنگام عبدالله بن یحیی گفت: یا امیرالمؤمنین به حقیقت بال و پرم دادی و به من حقایقی آموختی پس اگر مصلحت بدانی گناهم را که در اینجا به آن امتحان شدم به من بنمایان تا هم چنان تکرارش نکنم.

فرمود: لحظه ای که روی صندلی نشستی بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ نگفتی نتیجه این شد که به خاطر نسیان و سهوت از آنچه به آن دعوت شدی [که در ابتدای هر کارت بِسْمِ اَللّٰهِ بگو] خدا به این پیش آمد زمینه پاک شدن از

گناه (ترک نام و یاد خدا) را برایت قرار داد، آیا ندانستی که رسول خدا (علیهما السلام) از جانب خدای عزوجل فرمود:

هر اقدام قابل توجه که در آن یادی از بسم الله نشود ناقص و بریده «از خیر» است!

گفتم: آری پدر و مادرم فدایت، پس از این ترکش نمی کنم فرمود: در این صورت از آن بهره مند و سعادتمندی.

حضرت عسگری از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که آن حضرت می فرماید: از رسول خدا شنیدم می گفت:

که خدای عزوجل به من فرمود: ای محمد:

وَ لَقَدْ آتَیْنٰاکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثٰانِی وَ اَلْقُرْآنَ اَلْعَظِیمَ. (۱)

و به فاتحه الکتاب منت ویژه جداگانه ای بر من گذاشت، و آن را همسنگ و هم طراز قرآن- که از جلال و عظمت دریای مواج است- قرار داد و بی تردید فاتحه الکتاب بزرگ ترین و شریف ترین چیزی است که در گنج های عرش است و به راستی خدا محمد را به آن اختصاص داد و شرافت و بزرگی بخشید و در آن هیچ یک از پیامبرانش را با او شریک نگردانید جز سلیمان که [ بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ ] را به او عطا فرمود آیا نمی بینی که از زبان بلقیس می آورد آنگاه که گفت:

«إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتٰابٌ کَرِیمٌ» إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ: (۲)



---

۱- ۱) - حجر، ۸۷.

۲- ۲) - نمل، ۳۰.

هشـدار (ای شـنوندگان) کسـی که آن را بخوانـد و به حکومت و دوستی و ولایت محمـد و آلش که پاکان روزگاراند معتقد باشد، و مطیع فرمانشان و مؤمن به ظاهر و باطنشان خدای عزوجل به هر حرفی از آن حسـنه ای به او مرحمت کند که هر حسنه بالاتر و برتر از دنیا و آنچه در او- از انواع مال و منال و خیر است- است و هر که به خواننده ای که آن را می خواند گوش فرا دهـد برای او یک سوم پاداشـی است که برای خواننـده مهیاست بنابراین بایـد هر یک از شـما در افزایش این خیر و عنایت که رایگان به شـما روی آور است بکوشد پس برای شـما غنیمتی است هشدار که زمانش منقضـی نگردد که در آن صورت غم و اندوه و ندامت و حسرت در دل هایتان باقی بماند. (1)چنان که ذات الله شـریف ترین ذات هاست، پس هم چنان ذکر و یادش شریف ترین اذکار و یادها و نامش شـریف ترین نام هاست، و چنان که وجودش بر همه وجودات دارای سـبقت و پیشی است، واجب است ذکر و یـادش دارای سـبقت و پیشـی بر همه اذکـار و یادها باشـد، و نامش پیش از همه نام ها قرار گیرد. (2)چون وجودش را که شـریف ترین وجودهـاست و ذکر و نـامش را که برترین ذکرها و نام هاست در ابتـدای هر کاری یاد کننـد آن کار دارای خیر و برکت می شود، و به نتیجه و محصول می رسد.

### چهار نهر بهشتی

کتاب خدا در یک آیه از چهار نهر که پاداشی برای اهل تقوا و پرهیزکاری است نام می برد:



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۵.

۲- ۲) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۰۳.

مَثَلُ اَلْجَنَّهِ اَلَّتِی وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ فِیهٰا أَنْهٰارٌ مِنْ مٰاءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشّٰارِبِینَ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فِیهٰا مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ وَ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ. . . (۱)

صفت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [چنین است] در آن نهرهائی است از آبی که طعم و رنگش بر نگشته، و نهرهائی از شیر که مزه اش دگرگون نشده، و نهرهائی از شراب که برای نوشندگان مایه لذت است، و نهرهائی از عسل خالص است، و در آن بهشت از هر گونه میوه ای برای آنان فراهم است و نیز آمرزشی از سوی پروردگارشان ویژه ی آنان است.

از رسول خدا روایت شده که فرمود: شبی که مرا به عالم بالا بردند همه بهشت به من ارائه شد در آن چهار نهر دیدم، نهری از آب و نهری از شیر، و نهری از شراب و نهری از عسل.

به جبرئیل گفتم این نهرها از کجا می آید و به کجا می رود؟ گفت به سوی حوض کوثر می رود ولی نمی دانم از کجا می آید؟ از خدا بخواه که تو را به مبدء آنها آگاه کند یا محلی را که نهرها از آن جاری است به تو نشان دهد، پیامبر دعا کرد پس از دعا فرشته ای به محضر حضرت آمد و به او سلم داد و گفت: دیده بر بند من دیده فرو بستم سپس گفت دیده ات را باز کن من دیده گشودم خود را کنار درختی دیدم و آنجا چشم به گنبدی از درّ سپید افتاد که دری از طلای قرمز داشت و قفلی بر آن در بود.



---

۱- ۱) - محمد، ۱۵.

بزرگی و عظمت گنبد در حدی بود که اگر همه ی جن و انس را در آن قرار می دادند چون پرنده ای می ماندند که بر کوهی نشسته، نهایتاً دیدم این چهار نهر از زیر آن گنبد جاری است، هنگامی که خواستم باز گردم آن فرشته به من گفت: چرا وارد گنبد نمی شود؟ گفتم چگونه وارد شوم در حالی که بر در آن قفلی است که کلیدش نزد من نیست!

فرشته گفت: کلیدش بسم الله الرحمن الرحیم است زمانی که به آن قفل نزدیک شدم و گفتم: بسم الله الرحمن الرحیم قفل باز شد، وارد گنبد شدم دیدم این چهار نهر از چهار ستون قبه جاری است و بر هر چهار ستون بسم الله الرحمن الرحیم نقش بود، نهر آب را از میم بسم الله و نهر شیر را از هاء الله و نهر شراب را از میم رحمان و نهر عسل را از میم رحیم در جریان دیدم دانستم که ریشه این چهار نهر از آیه شریفه بسمله است پس خدای عزوجل گفت: ای محمد هر کس از امتت با قلبی پاک و خالص از ریا مرا با این اسم ها یاد کند و به زبان بگوید بسم الله الرحمن الرحیم، او را از این نهرها می چشانم. (۱)

## نقطه ی زیر باء بسم الله

پیش از آن که به روایت بسیار مهم نقل شده از امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با نقطه باء بسم الله اشاره شود، لازم می دانم مقدمه استواری را که از قرآن مجید و روایات نظام داده ام ارائه کنم، تا دریافت حدیث نقطه سهل و آسان گردد.

خدای مهربان همه حقایق و علومی که در قرآن است، و به ویژه اسرار بسیار پیچیده ای که در این گنجینه عرشی است، و رموز پنهانی که در این خزینه دانش ملکوتی است که آنها را بر احدی از بندگانش پیش از پیامبر اسلام آشکار



---

۱- ۱) - روح البیان، چاپ دار احیاء التراث، ج ۱، ص ۲۸.

نساخت در آسمان قلب محمد هم چون خورشیدی پرفروغ طلوع داد، و به همین خاطر در جای جای از قرآنش او را به عنوان معلم قرآن معرفی نمود.

يُعَلِّمُهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ. (۱)

خدای عزیز نه تنها همه حقایق و علوم و اسرار و رموز قرآنی را به عنوان برترین نعمت معنوی به پیامبرش ارزانی داشت، بلکه دانش غیب یعنی دانش آنچه بوده و آنچه خواهد بود و آگاهی به باطن مُلک و ملکوت را نیز به آن حضرت به خاطر شایستگی و لیاقتش و سعه ی وجودی اش و نورانیت و طهارت باطنی اش عطا فرمود:

عٰالِمُ اَلْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً (۲۶) إِلاّٰ مَنِ اِرْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ: (۲)

او دانای غیب است و هیچ کس را بر غیبش آگاه نمی کند مگر رسولی را که [برای آگاه شدن از غیب] انتخاب کرده است.

آری صفا و نورانیت به ویژه طهارت فکری و قلبی و روحی پیامبر بزرگوار اسلام اقتضا کرد که به توفیق حضرت حق جامع همه علوم قرآنی و اسرار و رموز ملکوتی و به ویژه علم غیب شود.

روایات بسیار مهمی که در کتاب های فریقین از قول حضرت نقل شده که در آن روایات از حوادث پس از خودش تا قیامت خبر داده، و به ویژه در پاره ای از آن روایات به ریز حوادث اشاره نموده و از مجموعه آن روایات تعبیر به اخبار



---

۱- ۱) - بقره، ۱۲۹- آل عمران، ۱۶۴- جمعه، ۲.

۲- ۲) - جن، ۲۷ و ۲۶.

غیبی شده، نشانگر قطعی این حقیقت است که حضرت از جانب خدا بر اساس آیه ای که از سوره جن گذشت آگاه به غیب بوده است.

در این بخش به نمونه ای اندک از غیب گوئی های رسول اکرم اشاره می کنم، تا بر یقین شما به آگاه بودن آن حضرت از غیب افزوده گردد:

«یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک و تدخل الجنه وحدک، یسعد بک قوم من اهل العراق یتولون غسلک و تجهیزک و دفنک:» (۱)

ای ابوذر تو در آینده تنها زندگی خواهی کرد، و تنها و غریب خواهی مرد، و تنها وارد بهشت خواهی شد، خوشبختی و سعادت به خاطر تو نصیب گروهی از اهل عراق خواهد شد که دست اندرکار غسل و کفن و تجهیز تو گردند!

آیا این پیش گوئی پیامبر با تبعید ابوذر به وسیله حکومت زمانش به بیابان خشک و سوزان ربزه، و مرگ او در غربت و تنهائی به سبب گرسنگی و تشنگی و تجهیزش به دست کاروانی از عراق که از مکه به مدینه می رفت به وقوع نپیوست؟

«یا علی انک باق بعدی و مبتلی بامتی، و مخاصم یوم القیامه بین یدی الله فاعدد جوابا، فقلت بابی انت و امی بین لی ما هذه الفتنه التی یبتلون بها، و علی ما اجاهدهم بعدک؟

فقال انک ستقاتل بعدی الناکثهو القاسطه و المارقهو حلاهم و سماهم رجلا رجلا. . . .» (۲)

ص:۳۲

---

۱- ۱) - مکارم الاخلاق طبرسی ۵۰۰، بحار ج۷۷ ص۴۶.

۲- ۲) - میزان الحکمه چ ۱، ج۷ ص۳۸۳.

یـا علی پس از من زنـدگی ات ادامه پیـدا می کنـد و به امتم مبتلاـ می شوی و قیـامت در پیشـگاه حق با آنان به محاکمه برمی خیزی، برای آن روز جواب آماده کن.

گفتم: پـدر و مـادرم فـدایت این فتنه ای که امت به آن دچـار می شونـد برایم بیـان کن و این که بر چه چیزی بـا آنان به جهاد برخیزم؟

فرمود: پس از من بـا نـاکثین و قاسـطین و مارقین [بیعت شـکنان، روی گردانان از حق، بیرون رونـدگان از دین] جنگ خواهی کرد، سپس نام فرد فرد آنان را به من گفت،

آیـا این غیب گوئی پیـامبر بـا جنگی که طلحه و زبیر در بصـره و معاویه در صـفین و خوارج در نهروان به امیرالمؤمنین تحمیل کردند به وقوع نپیوست؟ !

«السـاعه تکون عنـد خبث الاـمراء، و مـداهنه القراء و نفـاق العلمـاء، واذا صـدقت امتی بـالنجوم، و کـذبت بالقـدر و ذلک حین یتخـذون الکـذب ظرفا، و الامانه مغنما، و الزکات مغرما، والفاحشه اباحه، والعباده تکبر اواسـتطاله علی الناس، و حینئـذ یفتح الله علیهم فتنهغبراء مظلمههفیتیهون فیها کما تاهت الیهود:» (۱)

آن روزگار هنگامی است که حکمرانان آلوده و پلید باشـند، قاریان به سازش با بدکاران برخیزند، دانشمندان در گردونه نفاق قرار گیرنـد، امتم منجمان یاوه گو را تصـدیق نماینـد، و تقدیرات حکیمانه حق را تکذیب کنند، در آن زمان دروغ را مهارت، خیانت در هر امانت را غنیمت، زکات را تاوان و غرامت، و گناهان و زشتی را مباح دانند، و عبادت را باری سـنگین شـمرده، و با منت نهادن بر مردم انجام دهند، در آن زمان خدا فتنه جانگاهی را بر آنان مسـلط می کند که در فضای آن فتنه سـرگردان و متحیر شوند چنان که قوم یهود در بیابان تیه سرگردان شدند.



---

۱- ۱) - روزگار رهائی ج۲ ص ۷۷۹.

آیا این زمان که همه این اموری که در روایت بیان شده گریبان بیش از نود درصد از مردم را گرفته مصداق پیش گوئی پیامبر بزرگ اسلام نیست؟ !

در این روزگار از بزرگ ترین و خطرناک ترین فتنه ها فتنه زنانی است که از مبدء و معاد، ایمان و اخلاق، عفت و پاک دامنی، کرامت و اصالت دورند و جز خودآرائی، طنازی، عشوه گری، برای به دام انداختن جوانان و مردان، و از هم پاشیدن نظام خانواده، و رواج فساد و فحشا و منکرات شغلی ندارند، زنانی که پیامبر اسلام در یک جمله کوتاه دردمندانه به عنوان کانون فتنه از آنان خبر داده و نسبت به کار و اهداف پلیدشان پیش گوئی نموده است!

«ما ترک بعدی فتنه اضر علی الرجال من النساء:» (۱)

پس از من هیچ فتنه ای رخ نشان نمی دهد که برای مردان زیان بارتر از فتنه زنان باشد.

وضع فعلی اکثر زنان جهان در غرب و شرق: لولیدن در میان مردان، حضورشان به صورت نیمه عریان در مجامع و محافل، کارگردانی مراکز فحشا و منکرات، به جاسوسی گرفتنشان بر ضد ملت ها و اشخاص، بهره گیری از عکس های شهوت برانگیزشان، در تبلیغات، هجومشان به هنرپیشگی با اهدافی پلید و آلوده، پرکردن ساعات ماهوارها و سایت ها به زشت ترین وضع، قرار گرفتنشان در پست های کلیدی همراه با بازی گری های سیاسی، بی وفائی و خیانت نسبت به همسران، بی تفاوتی نسبت به فرزندان بخاطر تأمین هوا و هوس ها و شهوات فردی، میدان داری بی قید و شرط در شهوات جنسی و. . . . تفسیر و توضیحی بر کلمه (فتنه) است.



---

۱- ۱) - روزگار رهائی، ج۲، ص۷۳۸.

که در روایت پیامبر که به عنوان خبر غیبی و پیش گوئی از آن حضرت صادر شده آمده است.

«ما ترک بعدی فتنهاضر علی الرجال من النساء»

### دانش و بینش اهل بیت و امامان معصوم

از آیات شریفه قرآن چون آیه: فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ که به تاویل و تفسیر پیامبر که از طرف خدا معلم و مفسر قرآن است، اهل ذکر حضرت او و امامان از اهل بیت هستند، (۱)و آیه: وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ که به توضیح حضرت صادق امیرالمؤمنین و امامان پس از او می باشند (۲)و روایات متقن و استواری که گویای این حقیقت اند که امامان معدن دانش، و شجره نبوت و محل رفت و آمد فرشتگان اند (۳)و نیز بیانگر این واقعیت اند که امامان دانش پیامبر و همه انبیاء و اوصیائی که پیش از آنان بودند به ارث بردند، (۴)و پیروی از آنان بر همگان تا قیامت واجب است، (۵)و آنان والیان امر خدا و گنجینه دانش پروردگارند، (۶)و خلفای انتخابی حق در زمین هستند، (۷)و نور خدا (۸)و ارکان



---

۱- ۱) - کافی چاپ اسلامیه ج ۱، ص ۱۶۴.

۲- ۲) - کافی ج ۱، ص ۱۶۶.

۳- ۳) - کافی ج ۱، ص ۱۷۲.

۴- ۴) - کافی ج ۱، ص ۱۷۴.

۵- ۵) - کافی ج ۱، ص ۱۴۲.

۶- ۶) - کافی ج ۱، ص ۱۴۸.

۷- ۷) - کافی ج ۱، ص ۱۴۹.

۸- ۸) - کافی ج ۱، ص ۱۵۰.

زمین، (۱)و حامل همه علوم فرشتگان و پیامبران و رسولانند، (۲)به روشنی و بی تردید و شک استفاده می شود که پیامبر اسلام همه علوم خود را به اذن خدا به خاطر نورانیت و صفا و طهارت باطنی اهل بیت و امامان معصوم به آنان منتقل کرد که حجت الهی در وجوب طاعت از آنان بر همگان تمام باشد و در دنیا و آخرت نسبت به انحرافاتی که سر راه زندگی مردم قرار می گیرد عذر و بهانه قابل قبولی در پیشگاه خدا نداشته باشند.

لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اَللّهِ حُجَّهٌ: (۳)

تا مردم را [در دنیا و آخرت نسبت به انحرافشان] در برابر خدا عذر و بهانه ای نباشد.

بر این اساس این اهل بیت و امامان معصوم اند که با دریافت همه علوم از آن حضرت در مسئولیتی که در رابطه با رسالت از پروردگارش داشت تدبر نمودند، و روی بصیرت و بینشی که در کار خود داشتند، و هدایتی که از سوی خداوند در آستان پر ارزششان تجلی داشت، در اقیانوس بی کران یقین و اطمینان و باور و ایمان فرو رفتند و در حمل علوم و معارف الهی به عالی ترین مقام، و بالاترین قله کمال رسیدند.

امیرالمؤمنین (ع) اول فردی از اهل بیت است که در علوم گوناگون به ویژه تبیین و تفسیر قرآن که خود دریائی بی نهایت از علم و دانش و اسرار و رموز و معارف و حقایق است سخن گفت و او پس از پیامبر بر پایه دانشی که از



---

۱- ۱) - کافی ج۱، ص ۱۵۲.

۲- ۲) - کافی ج۱، ص ۱۹۹.

۳- ۳) - نساء، ۱۶۵.

حضرت رسالت پناه به ارث برد، در آیات قرآن و تاویل و تفسیرش از همه تا قیامت داناتر و آگاه تر است.

از ابن مسعود روایت است که: همانا قرآن بر هفت حرف «هفت ریشه و اساس علم که مایه همه علوم است» نازل شده، از آن حرفی نیست مگر این که برایش ظاهری و باطنی است و بی تردید علی (ع) کسی است که دانش و باطن نزد اوست.

مؤلف کتاب فتوحات اسلامیه می نویسد:

علی رضی الله عنه چنان بود که خدا دانش فراوان و کشفیات زیادی به او عطا کرده بود.

ابوطفیل گفته: دیدم علی ضمن سخنرانی می گوید:

از من هر چه بخواهید از کتاب خدا بپرسید والله قسم آیه ای نیست مگر این که من داناترم شب نازل شده یا روز، در هامون یا کوه؟ ! و اگر می خواستم هفتاد شتر از تفسیر فاتحه الکتاب بار می کردم! !

ابن عباس رضی الله عنه گفته:

دانش رسول خدا از دانش خدای تبارک و تعالی است و دانش علی از دانش پیامبر است و دانش من از دانش علی است و دانش من و دانش اصحاب محمد در برابر دانش علی چیزی نیست جز مانند قطره ای در هفت دریا! !

و نیز ابن عباس گفته:

بی تردید نُه دهم از علم و دانش به علی بن ابی طالب داده شده و سوگند به خدا مسلماً در یک دهم دیگر نیز شریک مردم است. (۱)



---

۱- ۱) - تفسیر سوره فاتحه علامه امینی ۱۸-۱۹.

با توجه به دانش و بینش سرشار امیرالمؤمنین (ع) است که ابن عباس می گوید: حضرتش از ابتدای شب تا پایان آن برای من تفسیر فاتحه الکتاب می گفت، هنوز از تفسیر باء بِسْمِ اَللّٰهِ نگذشته بود و پس از آن فرمود: من آن نقطه ام که زیر باء بِسْمِ اَللّٰهِ است.

از خود امیرالمؤمنین روایت است که: آنچه در همه کتاب های خداست در قرآن است، و آنچه در همه سوره های فرقانی قرار دارد در آیه بسمله نهاده شده، و آنچه در بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ مندرج است باء بِسْمِ اَللّٰهِ مشتمل بر آن است، و آنچه که در باء بسم ثابت است نقطه با دالّ بر آن است و منم آن نقطه ای که زیر باء بسم الله است. (۱)و این حقیقت بدان معناست که چون همه علوم و معارفی که به صورت کتبی در همه اعصار نظام یافته از نقطه شروع شده و به عبارت دیگر از دل نقطه بیرون آمد و نقطه برای همه علوم و معارف کتبی به منزله چشمه است که علوم و معارف از آن منتشر شده است، پس امیرالمؤمنین (ع) نسبت به همه علوم و معارف به ویژه حقایق قرآنی چون چشمه فورانکننده ای است که هرگونه دانشی از آن حضرت به همه جهان منتشر شد، چنان که خود حضرت در خطبه شقشقیه فرموده:

«ینحدر عنی السیل:» (۲)

دانش و علم از همه جوانب وجود من سیل وار سرازیر می گردد و به دیگر عبارت امام (ع) قرآن ناطق است که با معرفت کاملش به ظاهر و باطن همه آیات بیان گر حقایق و معانی و مفاهیم و رموز و اسرار کتاب، و با به کارگیری آیاتش قرآن عینی و انسانی با همه وجود هم سو و هماهنگ با کتاب خداست.



---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه کتاب نوشته یکی از دانشمندان بعد از عصر فیض کاشانی ۴۳.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه.

سالکان مسلک حق، و عارفان کشور معرفت، و راه یافتگان به وادی حقیقت گفته انـد: انسان دارای قلب و نفس و روح است، قلب را تمنای معرفت و آگاهی و ایمان است، نفس را هوای رزق احسان است، و روح را داعیه رحمت و رضوان.

هر یک از قلب و نفس و روح بوسیله اسمی از این اسما در صورت اتصال عملی به مفاهیم این حقایق خط و نصیب ویژه خود را می یابند، دل از توجه به مسـمای لفظ الله که ذات مستجمع جمیع صفات کمال است معرفت و ایمان به دست آورد، و نفس بـا بکـار گرفتن مهر و رحمت که شعاعی از رحمـانیت است به رزق و احسـان حضـرت رحمـان رسـد، و روح با اثر گرفتن از رحیمیت حق که جلوه تامش، قرآن و رسالت و ولایت است غرقه روح و ریحان شود.

صاحب تفسیر فاتحه الکتاب که از دانشمندان بعد از عصر فیض کاشانی است از مفاتیح الغیب نقل می کند که:

راه های ورود وسوسه های شیطان در باطن انسان سه راه است: هوا، غضب، شهوت.

هوا نشأ ظهور کفر و بدعت است، غضب سبب پدید آمدن کبر و خودپسندی است، شهوت علت بروز حرص و بخل است.

«بی تردیـد فرد و خانواده و جامعه اگر آلوده به هوا پرستی، و خوی خشم و درندگی، و شـهوت بی مهار باشد، در همه جوانب و شئون زندگی دچار فسق و فجور و گناه و معصیت، و حق کشی و ظلم و ستم، و پستی و بی بند و باری، و هرزگی و تجاوز، و رذالت و زورگوئی می گردد.»

حضـرت حق که از هر کسی به انسان مهربان تر است، و جز خیر و سعادت و سلامت و خوشبختی انسان را نمی خواهد این سه نام مقدس را تعلیم انسان داد،

تـا بـا معرفت به مفهوم هر سه نام، و اتصال به حقیقت هر سه اسم راه های ورودی وسوسه شـیطان و عوامل انحراف و گمراهی بسته شود، و آدمی را از حرکت در وادی ضلالت و انحراف باز دارد.

هر که توجه کند که الله یعنی ذات دارنده همه صـفات کمال و اسماء حسنی اوست، آفرینش به اراده حضرتش سر از نیستی به میـدان هستی بیرون آورد، آنچه در پهن دشت آفرینش وجود دارد به خواست او قـدم در دایره وجود گـذاشت، هر چرخی در عالم خلقت به مشـیت او می گردد، هر گیاهی به اشاره حکیمانه او سـر از خاک بیرون می کشـد، و هر جانـداری به هدایت او مسیر حیات را می پیماید، یقیناً از فرمان هوا و هوس که معبود گمراهان و نادانان، و کارگردان تیره بختان است و آیه شریفه

أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اِتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ (۱)

شاهد بر آن است رخ بر تابد و سر ارادت از آستان زیانبارش بپیچد، و تا ابد دست از دامان دوزخی اش برچیند.

و هر که بیدار گردد که رحمان حضـرت اوست، که با رحمانیتش می آفریند. و روزی می بخشد، و احسان می کند، و فضل و عنایت در فضای زنـدگی می افشانـد، و باران لطف و محبت می بارد، و با دریائی بی نهایت از عشق معیشت جانداران را اداره می کنـد، و نطفـه را در رحم به صـورت طفلی آراسـته درمی آورد، و بـا عنـایت ویژه اش جنین را تنـدرست و سـالم از دهـانه کوچک رحم به فضای با عظمت جهان وارد می کند، و در سـینه مادر برای تغذیه او شـیری که سـرشار از مواد لازم برای بدن کودک است قرار می دهد و قلب پدر و مادر را برای حفظ و رشد و



---

۱- ۱) - جاثیه ۲۳.

تربیت او نسبت به او پر از مهر و محبت می کند و. . . . از غضب که منشأ کبر و خودپسندی و خوی درندگان است، احتراز می نماید و سر ارادت و تعظیم و فروتنی و خاکساری به آستان او می گذارد، و با همه بندگان خدا از هر آئین و ملتی که هستند به مهربانی و رأفت و رحمت و تواضع معامله می نماید و هرگز گرد بزرگ منشی و تکبر و عجب و خودپسندی که اخلاق شیاطین و دور افتادگان از وادی هدایت است نمی گردد.

و هر کس عارف به این حقیقت شود که رحیم اوست، و رحیمیت و مهربانی اش همیشگی و جاوید است، و رحیمیتش اقتضا نموده که به انسان عقل و وجدان عنایت کند، و برای هدایتش به سوی راه راست پیامبران را برانگیزد، و امامان معصوم را چراغ پرفروغ مسیر حیاتش قرار دهد و کتابی چون قرآن که قانون اساسی زندگی است در آغوش حیات او بگذارد، و به خاطر ایمان و عمل صالح بهشت جاوید را در قیامت همراه رضایت و خوشنودی اش را برای او مقرر کند، از شهوت بی مهار و خواسته های بی محاسبه، و لذت های حرام دست بردارد و با تشبه به بهائم که سرگردان وادی شهوت اند بر خود ظلم و ستم روا ندارد.

ارباب سلوک گفته اند: نام مبارک رحیم را در ایمن شدن از آفات، خصوصاً از خشم حاکمان و اهل کینه و عدوان خاصیتی عجیب است.

ابن عباس از حضرت رسول روایت کرده که: چون آموزگاری به کودکی بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ بیاموزد در آن ساعت از جانب حق به دبیران دبیرخانه ازلی خطاب رسد که سه برات آزادی از دوزخ بنویسید:

یکی به نام کودک، دوم برای پدر و مادرش، سوم برای آموزگارش! !

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید من از رسول خدا شنیدم که چون در ورطه سختی و شدت گرفتار آمدی، و در مخاطره و مهلکه قرارگیری زبان به «بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ

اَلرَّحِیمِ و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» بگشای که از برکت این کلمات، آفات و بلیات از تو روی بگرداند و محفوظ و مصونَ مانی.

## رهائی و نجات از برکت بسم الله

آورده اند که بشر حافی در بدایت جوانی، رندی بود پرده حیا از پیش برداشته، و به شوخ چشمی و بی باکی رایت فاسقی و ناپاکی برافراشته، پیوسته مسکن او در خرابات و مصاحب خراباتیان بودی و اسباب فساد مهیا ساختی، هر شام در پرده ظلام جان معصیت به کام رسانیدی، و هر صباح از چنگک خمیده قامت، نوای حی علی الصبوح شنیدی.

روزی افتان و خیزان چنان که عادت مستان و طریق هواپرستان باشد، در کوچه ای می گذشت، ناگاه در میان راه کاغذ پاره ای دید افتاده و بسم الله الرحمن الرحیم بر آن نوشته، نفس بی ادب چشم احترام فرو بسته خواست که بگذرد، ناگاه پاسبان قصر دل که مدد توفیق ربانی است نهیب بر او زد که ای بشر، دلیری بسیار کرده ای، خدای خود را بی شمار رنجانده ای، راه صلح گشاده دار و بیش از این بر دل تیره پرده غفلت مگذار، ای غافل از نام دوست برگذشتن ناجوانمردی تمام، و با اسماء الهی بی حرمتی کردن در مذهب مردی و مروت حرام.

این نکته در دل بشر اثر کرد، دست بر دو آن کاغذ را از خاک برداشته، بوسید و بر دیده مالید و با مقداری عطر، مطیب و خوشبو گرانید در موضعی پاک نهاد و سپس روی به خرابات آورده در گوشه مصطبه مأوی گرفت و مشغول عمل خود گردید، لطف ازلی حسن معامله او را پسندیده، توفیق را رفیق او گردانید تا آن که به دست موسی بن جعفر (ع) توبه نمود.

داستان توبه اش چنین است: که آن حضرت از پیش خانه بشر گذشت و آواز ساز و غلغله دف شنید، کنیزکی را به در خانه دید، از آن کنیزک پرسید صاحب

تو آزاد است یا بنده؟ کنیزک گفت: آزاد، آن سرور فرمود: راست گفتی اگر بنده بود بندگی می کرد و بی ادبی نمود، و گستاخی نمی کرد! و از خدای تعالی اندیشه می کرد، سپس از آنجا گذشت، کنیزک به درون خانه رفت و گفتگوئی که میان او و حضرت شده بود برای ارباب خود بشر بازگو کرد، بشر با شنیدن گفتار امام از خواب غفلت بیدار شد و با پای برهنه از خانه بیرون دوید و با شتاب تمام دنبال آن حضرت روان شد، تا به محضر آن مربی حقیقی و هدایت گر واقعی رسید، خود را در پای مبارک حضرت انداخت و بر دست همایون او رایت ندامت و توبه برافراخت، و همواره پای برهنه بود تا به عالم بقا رخت کشید! بشر به خاطر حرمت نهادن به اسم حضرت حق محتشم و محترم هر دو سرای شد و دبدبه عزت و طنطنه حشمتش در افواه و السنه افتاد.

بنده مؤمن که پیوسته به دل و جان «و به عمل و اخلاق» این نام «و مفهومش، و این اسم و معنایش» را برمی دارد و به عطر اخلاص معطر می گرداند و در درج دل محفوظ می دارد بنگر «که از سوی صاحب اسم که رحمانیت و رحیمیتش ظاهر و باطن هستی را فرا گرفته» چه روح راحتی و چه بشارت و کرامتی یابد؟ ! (۱)

## رابطه سوره حمد میان رب و عبد

شیخ طوسی بزرگ فقیه و اصولی و مفسر کمنظیر در کتاب امالی، و چهره برجسته حدیث شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت عسگری از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

رسول خدا گفت: خدای عزوجل فرمود: فاتحهالکتاب را میان خود و بنده ام تقسیم کرده ام، نیمی برای من و نیمی برای بنده ام و حق اوست هر آنچه بخواهد.



---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب ۷۸.

هنگامی که بگوید: بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ خدا می گوید: بنده ام به نام من آغاز نمود، بر من سزاوار است که امورش را به نفع او به نتیجه برسانم و در احوالش برکت قرار دهم.

چون بگوید: اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ خدا می گوید: بنده ام مرا ستایش کرد، و دانست که یقیناً همه نعمت هائی که در اختیار اوست از سوی من است و بی تردید بلاهائی که از او برطرف می کنم به نیروی فضل و احسان من است، شما را «ای فرشتگان» ، گواه می گیرم که به نعمت های دنیایش نعمت های آخرت را نیز بیفزایم، و بلاهای آخرت را از او بگردانم، چنان که بلای دنیا را از او برطرف نمودم.

زمانی که بگوید: اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ خدای جل جلاله می گوید: بنده ام گواهی داد که من رحمان و رحیم، شما را «ای فرشتگان» گواه می گیرم که: بی تردید از رحمتم بهره ای فراوان و نصیبش را بسیار می دهم.

هنگامی که بگوید: مٰالِکِ یَوْمِ اَلدِّینِ خدای جل جلاله می فرماید: شما را گواه می گیرم هم چنان که اعتراف نمود، من مالک روز پاداشم، البته حسابش را روز حساب آسان گردانم و از بدی هایش گذشت کنم.

چون بگوید: إِیّٰاکَ نَعْبُدُ خدای عزوجل می گوید:

بنده ام راست گفت، فقط مرا بندگی می کند. شما را گواه می گیرم که حتماً برای بندگی اش آن چنان پاداشی دهم که هر کس بندگی اش را نسبت به من مخالفت کند افسوس و غبطه بخورد.

زمانی که بگوید: وَ إِیّٰاکَ نَسْتَعِینُ ، خدای عزوجل می فرماید: بنده ام فقط از من کمک خواست و به من پناهنده شد، شما را گواه می گیرم که بی تردید

مددکار اویم و قطعاً در سختی ها به دادش می رسم و روز گرفتاری اش یقیناً دست او را می گیرم.

چون بگوید اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ تا آخر سوره خدای عزوجل می گوید: این بنده من است و برای اوست آنچه بخواهد: دعای بنده ام را مستجاب کردم و آنچه خواست به او عطا نمودم و او را از آنچه در هراس و نگرانی است امان دادم. (۱)

ص:۴۵

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۰. نورالثقلین، ج ۱؛ ص ۴. بحار، ج ۹۲، ص ۲۲۷- ۲۲۶.

## تفسیر آیه ۲

### اشاره

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ

حقیقت ثنا و همه ستایش ها ویژه خداست، آن که مالک و مربی همه جهان ها و جهانیان است.

### شرح و توضیح

لغت شناسان لفظ مدح و شکر و حمد را سه واژه متفاوت و جدای از هم دانسته، و موارد به کار گیری هر کدام را در جای خاص خودش اعلام داشته اند.

مدح: ستودن جماد و نبات و جاندار است، چه این که این ستودن از روی اختیار باشد، یا از باب اضطرار و ناچاری.

شکر: سپاسگزاری نسبت به نعمت هائی است که از سوی خدا به انسان و به دیگران عطا می شود:

رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ اَلَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلیٰ وٰالِدَیَّ (۱)

پروردگارا به من الهام کن و مرا برانگیزان تا سپاس نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده ای به جای آورم.

حمد: ثنا گفتن و ستودن افعال زیبائی است که از فاعل بر اساس اختیار صادر شده باشد.

«الحمد، هو الثناء علی الجمیل الاختیاری»



---

۱- ۱) - نمل، ۱۹.

و چون حضرت حق کمال مطلق است و همه صفاتش عُلیا و همه اسمائش حسنی است و نهایتاً سرچشمه و مبدء همه زیبائی هاست و آنچه به اراده و قدرت و حکمت او بر صفحه هستی پدیدار شده زیبا و نیکوست.

اَلَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ: (۱)

خدا همان وجود مقدسی است که هر چیزی را آفرید زیبا و نیکو ساخت.

پس به دلالت الف و لام الحمد که به گفته اهل فن الف و لام جنس یا استغراق است ماهیت و حقیقت ستایش یا همه ثناها و ستایش ها که از ازل بود و تا ابد نیز خواهد بود ویژه و سزاوار و لایق حضرت اوست.

بر این حساب نسبت به هر کس ثنا و ستایش شود، در حقیقت نسبت به جناب او شده که سرچشمه همه زیبائی هاست.

### همه ی ستایش ها ویژه اوست

حضرت حق که مبدء هر کمال، و مرجع هر جلال، و منشأ همه زیبائی ها و نقاش همه نقش های صفابخش دل هاست باید حقیقت حمد، یا همه افراد حمد، و کل ستایش ها و جمیع ثناها متوجه بارگاه احدیتش و پیشگاه صمدیتش گردد.

در روایت و حدیثی استوار از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق، (ص) آمده که: آن حضرت فرمودند: استر پدرم گم شد، ایشان اظهار کرد: اگر حق تعالی آن گم شده را به من باز گرداند او را ستایشی کنم که پسند عتبه جلال افتد، و آن همه ستایش هاست.

پس به اندک وقتی استر را یافتند و با زین و لجامش به محضرش حاضر نمودند، حضرت بر آن سوار شد و سر به عالم ملکوت برداشت و گفت:



---

۱- ۱) - سجده، ۷.

الحمـدلله، به آن حضـرت گفتنـد: شـما فرمـوده بوديـد كه پس از دريـافت گم شـده حضـرت حـق را ثنـائی گوئيـد كه موجب رضايش شود و لايق پيشـگاهش باشد و جز به كلمه الحمدلله تكلم نكرديد، فرمود: از ثنا و سـتايش او چيزی را ترک نكردم و امری را باقی نگذاشـتم، زيرا به اين كلمه طيبه همه ثناها و محامد را نثار بارگاه عزتش كردم، و ستايشـی نيست مگر اين كه در اين كلمه داخل است، (۱)و اين روايت اشاره به اين دارد كه الف و لام برای استغراق است.

اين كلمه طيبه به عـدد درجات بهشت دارای هشت حرف است، كسـی كه اين هشت حرف را از صـفا و پاكی دلش بگويد «و نسـبت به آن خلوص ورزد و به لوازمش كه يكی از آنهـا طـاعت و عبادت حق است ملتزم باشـد» لايق هشت درجه بهشت می شود. (۲)

## نگاهی به سه حقيقت

مسـافران وادی حق اليقين، و عاكفـان حريم معانی قرآن مبين و روشن بينان كشور دين كه برای به دست آوردن لؤلؤ و مرجان دريای بی كران معنويت غواصانی تيزبين هستند می فرمايند: لفظ الحمدلله از سه صورت بيرون نيست:

يـا جنبه اخباری دارد يا امری، يا ابتـدائی و افتتاحی، اگر به عنوان اخبار باشـد بايـد بـدين گونه معنا شود: سـتايش همه سـتايش گران، و ثنای همه ثناگويان و سپاس همه سپاسگزاران و ذكر جميع ذاكران ويژه خداست، و جز او شايسته اين حقايق نباشد.



---

۱- ۱) - كشف الغمه، ج

۲- ۲) - تفسير كبير ج۱، ص۲۲۰.

و اگر جنبه امری داشته باشد چاره ای نیست جز این که فعل امری را پیش از آن در تقدیر بگیریم، و مناسب ترین فعل دراین زمینه فعل قول است، چه این که در آیاتی از قرآن فعل قول در چند موضع با کلمه حمد آمده:

وَ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ (۱)

پس در آیه شریفه اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ باید فعل قولوا را در تقدیر گرفت، بنابراین مقصود از این امر تعلیم حضرت حق به بندگان است که ثنا و ستایش مرا در برابر افعال زیبایم که از جمله آنها انواع نعمت هایم بر شماست به ذکر اَلْحَمْدُ لِلّهِ ادا کنید، که در انجام وظایف ثنا خوانی و سپاس دارای نسبت به من، کلمه ای جامع تر و بهتر از این نیست، و در حقیقت می گوئی: ستایش و سپاس خدا را که از غایت لطف و کرم هم نعمتم بخشد، و هم ثنا و سپاسش را به من تعلیم می دهد. و اگر به عنوان ابتدا و افتتاح است و جنبه اخباری و امری ندارد معنا این می شود که: ای بندگانم شایسته ترین چیزی که باید امورتان را به آن افتتاح کنید الحمدلله است، و تلقین این کلمه به بندگان برای این است که ثواب و پاداش فراوانی به آنان برسد، ثوابی که وزنش و کثرتش با وزن و کثرت نعمت ها قابل مقایسه نیست، چه این که نعمت های حق به بنده اش گرچه قابل شمارش نیست ولی متناهی و محدود است و ثنا و ستایش و سپاسی که از اَلْحَمْدُ لِلّهِ استفاده می شود نامحدود و غیر متناهی است و چون زلف نعمت های محدود را که در برابرش ثنای نامحدود آمده از زلف این ثنای نامحدود باز کنند آنچه در برابر نعمت های محدود فانی و از دست رفتنی می ماند

ص:۴۹

---

۱- ۱) - اسرا ۱۱۱- مؤمنون ۲۸- نمل ۵۹- ۹۳ عنکبوت ۶۳- لقمان ۲۵.

نامتناهی و باقی است، پس گویا حضرت رب العزهدر ابتدای قرآن به بنده اش خطاب می کند: اَلْحَمْدُ لِلّهِ به میان آر تا آنچه از این ثنای نامتناهی در برابر نعمت قرار گیرد به حساب سپاسگزاریت گذارم و آنچه بماند چون طاعت غیر متناهی و نامحدود است بر آن ثواب ابدی و پاداش و کرامات سرمدی عطا کنم تا تو را هم نعمت داده باشم، هم توفیق ثنا و سپاس و هم پاداش و ثواب بی نهایت! ! (۱)گفته شده: اول کلمه ای که حضرت آدم پدر همه انسان ها به زبان جاری کرد اَلْحَمْدُ لِلّهِ بود، و آخرین کلمه ای که اهل بهشت بر زبان جاری می کنند اَلْحَمْدُ لِلّهِ است.

هنگامی که روح از جانب حق در باطن آدم قرار گرفت، عطسه زد و گفت: اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ .

و بهشتیان چنان که در قرآن مجید آمده:

وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ : (۲) t t

و پایان بخش نیایششان اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ است.

روی این حساب افتتاح هستی انسان بر پایه حمد است، و پایانش که نقطه شروع زندگی دیگر است و آن زندگی جاوید و سرمدی است بر اساس حمد است. (۳)به وجود آمدن هر چیزی در خیمه هستی محصول وجود بخشی خدا و



---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب یکی از دانشمندان پس از عصر فیض کاشانی، ۱۰۱ با اندکی توضیح و تصرف در عبارت.

۲- ۲) - یونس ۱۰.

۳- ۳) - تفسیر کبیر ج ۱، ص۲۲۵.

فضل و احسان و رحمت اوست، پس وجودی که حضرت حق به هر موجودی بخشیده، نعمتی عظیم است که منشأ آن اراده و خالقیت و فضل و احسان اوست، و موجودی در عالم ارواح و اجسام و عوالم بالا و عوالم پائین نیست مگر این که از سوی حق بر او نعمت و رحمت و احسان قرار دارد و نعمت و رحمت و احسان «به حکم عقل و فطرت و وجدان» سبب حمد و سپاس است، بنابراین هنگامی که عبد می گوید: اَلْحَمْدُ لِلّهِ نمی تواند و نمی شود مراد مقصودش این باشد که ثنا و ستایش و سپاس و شکر بر نعمت هائی که به شخص من رسیده، بلکه به طور قهری مراد این می شود که: ستایش و سپاس بر همه نعمت هائی که از حضرت حق صدر شده است و معنای اَلْحَمْدُ لِلّهِ عبد در حقیقت این است: اَلْحَمْدُ لِلّهِ بر نعمت هایش که آنها را به همه موجوداتی که آفریده عنایت فرموده و اَلْحَمْدُ لِلّهِ بر هر چه که از نور و ظلمت، سکون و حرکت، عرش و کرسی، جن و انس و ذات و صفت و جسم و عَرَض به وجود آورده، آن هم حمد و سپاسی تا ابد و تا روزگاران بی نهایت. (۱)از حضرت علی بن الحسین (ص) روایت است:

«من قال، الحمدلله فقد ادی شکر کل نعمه الله تعالی:» (۲)

کسی که بگوید: الحمدلله، شکر همه نعمت های خدای متعال را ادا کرده است.

و از حضرت رضا (ع) روایت است که فرمود:



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج ۱، ص۲۲۳.

۲- ۲) - نورالثقلین ج ۱، ۱۲، ۱۳.

«الحمدلله انما هوا داء لما اوجب الله عزوجل علی خلقه من الشکر، و شکر لما وفق عبده من الخیر:» (۱)

الحمدلله گفتن ادای سپاسی است که خداوند عزوجل بر بندگانش واجب نموده، و شکر هر خوبی و خیری است که بنده اش را به آن موفق فرموده است.

### نکته ای مهم

این که کلمه الله به حمد اختصاص داده شده به خاطر این است که لفظ الله لفظی جامع و کامل و در بردارنده معانی همه صفات کمالیه حق است، و از آنجا که صفات بی نهایت است و هر صفتی مقتضای حمدی است پس الحمد با اتصالش به کلمه الله ستایش و حمدی بی نهایت است، بنابراین هر کس اَلْحَمْدُ لِلّهِ بگوید به جمیع محامد و همه ستایش ها که نهایتی ندارد خدا را حمد نموده است.

سعیدبن قماط از فضل روایت کرده که خدمت حضرت صادق (ع) گفتم: دعائی که مشتمل بر همه مقاصد دنیا و آخرت باشد به من بیاموز، حضرت فرمود:

حق تعالی را به لفظ حمد ستایش کن! (۲)حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: چون بنده مؤمن بگوید: «الحمدلله کما هو اهله و مستحقه» فرشتگان از نوشتن پاداش



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ۱۲، ۱۳.

۲- ۲) - تفسیر فاتحه الکتاب ۱۰۵- ۱۰۶.

آن عـاجز باشـند، خطـاب حضـرت حق در رسـد که چرا ثواب این کلمه را که بنـده من به زبـان جـاری ساخت در نامه عملش ننوشتید؟ گویند خدایا ما چه دانیم که ثواب حمدی که سـزاوار تو باشد در چه مرتبه ای است تا بنویسـیم خطاب رسد شما این جمله را ثبت کنید که بر عهده من است ثوابی که در خود من است به او کرامت کنم. (۱)

آورده انـد که: نوح پیغمبر چون از طعـام خوردن فارغ شـدی اَلْحَمْـدُ لِلّهِ بر زبان جاری ساختی، و چون سوار کشتی شـد همین کلمه را گفت، پس به این خاطر حضرت رب العزه در حق او فرمود:

إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً: (۲)

یقیناً او بنده ای بسیار سپاسگزار بود.

از حضرت رسالت پناهی روایت است که: سبحان الله نصف میزان است و الحمدلله همه آن. (۳)

**داستانی شگفت از اثر الحمدلله.**

عکرمه از وهب بن منبه روایت کرده است که: در بنی اسـرائیل عابدی بود، دامن انقطاع از صـحبت خلق در چیده، و سر عزلت در گریبان خلوت کشـیده، چنـدان رقم طاعت در صـحایف اوقات خویش ثبت گردانیـده که فرشـتگان آسـمانها او را دوسـت گرفتنـد، و جبرئیـل که محرم سـرا پرده وحی بود در آرزومنـدی زیـارت وی از حضـرت عزت التماس نزول از دایره افلاک به مرکز خاک نمود.



---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب ۱۰۵- ۱۰۶.

۲- ۲) - اسراء ۳.

۳- ۳) - تفسیر فاتحهالکتاب ۱۰۶.

فرمان در رسید که: ای جبرئیل در لوح محفوظ در نگر تا نام وی کجا بینی؟ جبرئیل نگاه کرد، نام عابد در جریده اشقیا مرقوم دید، از نقش بندی قضا شفگتزده شد، عنان عزمیت از زیارت وی باز کشید و گفت: الهی کس را با حکم تو طاقت نیست و مشاهده این بوالعجیب ها را قوت نه!

خطاب آمد که: ای جبرئیل چون آرزوی دیدن وی داشتی و مدتی بود که تخم این هوس در مزرعه وجود خود می کاشتی اکنون برو تا او را ببینی و از آنچه دیدی وی را آگاه کن.

جبرئیل (ع) در صومعه عابد فرود آمد، او را دید با تنی ضعیف و بدنی نحیف، دل از شعله عشق سوخت و سینه از آتش محبت افروخته، گاهی قندیل وار پیش محراب عبادت و طاعت سوزناک ایستاده، و زمانی سجاده صفت، از روی تواضع به خاک تضرع افتاده، جبرئیل به او سلام کرد و گفت: ای عابد خود را مرنجان که نام تو در لوح محفوظ داخل صحیفه تیره بختان است! عابد از شنیدن این سخن چون گلبرگ تازه و شاداب که از وزش نسیم سحری شکفته شود، لب به خنده گشود، و چون بلبل خوش نوا که در مشاهده گل رعنا نغمه شادی سراید زبان به گفتار الحمدلله در حرکت آورد!

جبرئیل گفت: ای پیر فقیر با چنین خبر دل سوز و پیام غم اندوز تو را ناله استرجاع می باید، نعره الحمدلله زنی؟ !

تعزیت روزگار خود می باید داشت، نشانه تهنیت و مسرت اظهار می کنی؟

پیر گفت از این سخن در گذر که من بنده ام و او خدای من بنده را با خواست خدا خواستی نباشد، و در پیش ارادت او ارادتی نماند، هر چه خواهد کند، زمام اختیار در قبضه قدرت اوست، و هر جا خواهد ببرد، عنان اقتدار در دست مشیت اوست، الحمدلله اگر در بهشت او را نمی شایم باری برای هیمه

دوزخ بکار آیم، جبرئیل را از حالت عابد گوئی رقت و زاری آمد و به آن حال به مقام خود باز گشت.

فرمان حضرت محبوب به وی در رسید که: ای جبرئیل در لوح نگر تا ببینی که دبیر

یَمْحُوا اَللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَ یُثْبِتُ: (۱)

خدا هر چه را بخواهد محو می کند، و هر چه را بخواهد ثابت و پابرجا می نماید.

### چه نقش انگیخته و مصور

إِنَّ اَللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یَشٰاءُ: (۲)

خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

### چه رنگ ریخته

جبرئیل نظر کرد نام عابد را در صحیفه سعادت به قلم نقاش ازل منقوش دید، وی را حیرت و شگفتی دست داد، گفت: الهی در این داستان چه رازی است، و در تبدیل مجرمی به مَحرمی چه حکمت است؟ پاسخ آمد: ای امین اسرار وحی وای مهبط انوار امر و نهی، چون زاهد را از آن حال که نامزد وی بود خبر کردی، نناليد و جبین جزع بر زمین نمالید، بلکه قدم در کوی صبر نهاد و به حکم قضای من رضا داد، و کلمه الحمدلله بر زبان راند و مرا به همه محامد و ستایش ها خواند، کرم من اقتضای آن کرد که به برکت گفتار الحمدلله نامش از فرقه تیره بختان زدودم و در زمره نیک بختان ثبت کردم. (۳)

ص:۵۵

---

۱- ۱) - رعد ۳۹.

۲- ۲) - حج ۱۸.

۳- ۳) - تفسیر فاتحه الکتاب ۱۰۷.

يَمْحُوا اَللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ:

در جواهر التفسير گفته: ارباب حمد سه گروه اند:

اول- اهـل نفوس كه عوام انـد «و از حقـايق و معـارف عـاليه بى خبر» حمـد اينـان بر نعمت هاى الهى است و توقع اين طايفه يا افزون شدن نعمت است يا حفظ آن و بهره اينان همان است.

دوم- ارباب قلوب كه خواص انـد، و حمد ايشان بر اصـناف الطاف هدايت و اقسام اكرام كرامت و ولايت است و پاداش اينان ظهور نور مكاشفه است.

سوم- اصـحاب اسـرار كه اخص انـد و حمد اين طايفه بر مشاهده تجليات جمال است كه على الدوام بر اينان ظاهر مى شود، و اگر چه صاحب اين مرتبه رسـيدن به پاداش را ميل ندارد، ولى مراد او بى خواهش و درخواست حاصل است و به مقصود خود بى قصد تكلف واصل.

و اين عبـادت احرار و آزادگـان است، كه صف پيشـاپيش اينان در آزادى طاعت و عبادتشان از طمع در بهشت و بيم از دوزخ پيامبران و امامان معصوم اند.

حضرت صادق (ع) مى فرمايند:

«العبّاد ثلاثه: قوم عبـدوالله عزوجل خوفا فتلك عباده العبيـد، و قوم عبدوالله تبارك و تعالى طلب الثواب، فتلك عباده الاجراء، و قوم عبدوالله عزوجل حباً له فتلك عباده الاحرار، و هى افضل العباده:» (۱)

عبـادت كننـدگان سه گروهنـد: گروهى خـداى عزوجـل را از روى ترس عبـادت مى كننـد، نهايتاً اين عبادت بردگان است، و گروهى خداى تبارك و تعالى به



---

۱- ۱) - اصول كافى ج۲، ص۶۸، باب العباده.

خاطر دریافت پاداش بندگی می کنند، این عبادت مزدوران است، و قومی خدای عزوجل را به سبب عشق به او عبادت می نمایند، این عبادت آزادگان است، و این برترین نوع عبادت و بندگی است.

قیصری حمد کامل و حقیقی را مرکب از سه حقیقت می داند:

«حمد قولی، حمد فعلی، حمد حالی:»

حمد قولی و گفتاری و ثناء و ستایش حضرت او به آن گونه ای که خودش را با زبان پیامبرانش علیهم السلام ثنا گفته است، حمد فعلی انجام اعمال بدنیه از عبادات و خیرات برای طلب رضای خدا، و توجه به پیشگاه کریمانه اوست، زیرا حمد بی نطور که با زبان بر انسان واجب است به همان گونه به همه اعضا و جوارح و در هر احوال واجب است، چنان که پیامبر می گفت:

«الحمدلله علی کل حال»

و این حمد تحقق نمی یابد مگر با بکار گرفتن همه اعضا به صورت مشروع در هدفی که برای آن آفریده شده اند، این بکار گیری باید به عنوان عبادت حق و اطاعت امر او باشد، نه برای لذت نفس و خوشحالی او. حمد حالی به حسب روح و قلب است و آن اتصال روح و قلب به کمالات علمی و عملی و تخلق به اخلاق الهیه است، زیرا همه مردم به دعوت پیامبران مأمور به تخلق به اخلاق خدای متعال هستند، تا جائی که این کمالات راسخ در ذات و نفوسشان شود. (۱)

ص:۵۷

---

۱- ۱) - روح البیان ج۱، ص۳۲.

این آیه شریفه که معنا و مفهومش چون اقیانوسی بی کران است علاوه بر سوره حمد در پنج سوره دیگر به ترتیب زیر به دنبال سلسله ای از حقایق ذکر شده است:

در سوره انعام به خاطر قطع شدن ریشه ستم گران به دست مؤمنان رزمنده و جهادگر به اراده و اذن خدا. (۱)در سوره یونس به خاطر نعمت های جاویدی که به بهشتیان به پاداش اعمال صالحاشان عنایت شده. (۲)در سوره صافات پس از یادی از پیامبران که از اعظم نعمت های معنوی حق بر انسان انـد. (۳)در سوره زمر پس از پایـان داوری به حق در میان اهل قیامت. (۴)در سوره مؤمن پس از امر به عبادت خالصانه و دور از ریا و شرک. (۵)رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ:

رب، در لغت عرب به معنای مالك، مربی، مدبر، صاحب و سید و سرور است.

عالمین، به معنای جهانها و جهانیان است، و دلیل این معنا را گفتگوی فرعون و موسی دانسته اند:



---

۱- ۱) - انعام ۴۵.

۲- ۲) - یونس ۱۰.

۳- ۳) - صافات ۱۸۲.

۴- ۴) - زمر ۷۵.

۵- ۵) - مؤمن ۶۵.

قٰالَ فِرْعَوْنُ وَ مٰا رَبُّ اَلْعٰالَمِينَ؟ قٰالَ رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ: (۱)

فرعون به موسی گفت پروردگار عالمین چیست؟ موسی پاسخ داد پروردگار آسمان ها و زمین و مخلوقات میان آنهاست.

و احتمال قوی داده اند در بسیاری از آیات به قرینه مورد، به معنای جهانیان یعنی همه انسان ها یا انسان ها و جن باشد.

يٰا بَنِی إِسْرٰائِيلَ اُذْكُرُوا نِعْمَتِيَ اَلَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُكُمْ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ: (۲)

ای بنی اسرائیل نعمت های مرا که به شما عطا کردم و اینکه شما را بر جهانیان (زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِيمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ: (۳)

بی تردید خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را (به خاطر شایستگی های ویژه ای که در آنان بود) بر جهانیان برگزید.

إِذْ قٰالَتِ اَلْمَلاٰئِكَةُ يٰا مَرْيَمُ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفٰاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اِصْطَفٰاكِ عَلىٰ نِسٰاءِ اَلْعٰالَمِينَ: (۴)

ص:۵۹

---

۱- ۱) - شعراء ۲۳- ۲۴.

۲- ۲) - بقره ۴۷.

۳- ۳) - آل عمران ۳۳.

۴- ۴) - آل عمران ۴۲.

یـاد آر هنگامی که فرشـتگان به مریم گفتنـد: ای مریم بی تردیـد خـدا تو را برگزیـده و از همه آلودگی های ظاهری و باطنی، پاک نموده، و تو را بر همه زنان جهانیان برتری داده است.

در توضـیح کلمه شـریفه العـالمین، بنـابر برخی آیات و روایات به نظر می رسـد ترجمه به جهانها و جهانیان مناسب تر باشـد به ویژه اگر نام با عظمت رب، چنان که در آیه کریمه سوره حمد آمده به آن اضافه شده باشد، اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ .

در زمینه این معنا به حدیث بسـیار مهمی که رئیس محدثین مورد وثوق همه فقها و علمای شـیعه شیخ صدوق در کتاب شریف عیون اخبار الرضا به نقل تفسیر بسیار با ارزش نورالثقلین روایت کرده توجه کنید.

مردی به محضر حضرت رضا (ع) آمد و گفت: پسر پیامبر خدا از اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ مرا خبر ده که تفسیرش چیست؟

حضـرت فرمود: پدرم از جدم از حضـرت باقر از پدرش زین العابدین برایم روایت کرد که مردی حضور امیرالمؤمنین (ع) آمد و گفت: ای امیرمؤمنان مرا از اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ آگاه کن که تفسـیرش چیست، فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّهِ آن است که خـدا پاره ای از نعمت ها را که به بندگانش ارزانی داشـته سربسـته به آنان شـناسانیده است، چون به تفصـیل به شناسائی همه آنها قدرت ندارنـد، زیرا نعمت ها و عطاهایش بیش از آن است که به شـماره درآیـد و شـناخته شود، از این جهت به آنان فرمود: بگوئید: ستایش و ثنا ویژه خداست بر نعمت هائی که به ما عنایت فرمود.

ص:۶۰

رَبِّ اَلْعالَمِینَ یعنی مالک و صاحب اختیار جهانهاست و جهانها گروه اجتماعات از همه مخلوقات از جمادات و جانداران است.

اما جانداران و صاحبان حیات، خدا آنان را در حیطه توان و قدرتش زیر و زبر می کند، و از روز و رزقش به آنان می خوراند، و در سایه حمایتش نگاه می دارد و بر آنان محیط است، و بر پایه مصلحتش همه را تدبیر می کند.

و اما جمادات: حضرت اوست که با دست قدرتش آنها را حفظ می کند. و آنچه را که به هم پیوند و پیوستگی دارد از سقوطشان جلوگیری می نماید، و آنچه که در حال انهدام و سقوط است مانع از اتصال و پیوند آن است.

آسمان را از افتادن بر زمین جز با اجازه و اذنش حفظ می نماید، و حافظ و نگهدار زمین است که فرو نیفتد، به راستی که او به بندگانش رأفت و رحمت دارد.

فرمود: و رَبِّ اَلْعالَمِینَ: مالک و خالق و روزی رسان به آنان است، از جائی که می دانند، و از آنجا که نمی دانند. پس رزق و روزی معلوم و تقسیم شده است، فرزند آدم به هر روش و آئین که می خواهد در دنیا رفتار کند، در هر حال و موقعیتی که هست، رزق و روزی به او می رسد، پرهیزکاری پرهیزکار زیادش نمی کند، و تبه کاری بدکار کاهش و نقصانش نمی دهد.

میان بنی آدم و روزی اش پرده ای است که روزی جویای اوست. تا آنجا که اگر یکی از شما در طلب روزی اش درنگ نماید، روزی اش به جستجوی اوست، چنان که مرگ در طلب وی است. (۱)رَبِّ



۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۱۴.

این اسم شریف و نام عظیم در رابطه با حضرت حق جلت ثناءه بنابر نظر اهل تحقیق، و لغتشناسان ماهر، و سالکان طریق به معنای مالك و مدبر و خالقی است که به همه مخلوقات توجه تربیت تکوینی و رشد دادن طبیعی و به انسان که استعداد خلافت از او، و فراگیری علم و دانش، و قرارگفتن در گردونه هدایت، و رسیدن به اوج کرامت را داراست.

توجه تربیت تکونی و تشریعی دارد تا موجود در سایه این توجه به کمالی که لازمه وجود اوست برسد.

راغب اصفهانی در کتاب علمی المفردات که توضیحی بر لغات قرآن مجید است در معنای رب می گوید:

«الرب فی الاصل، التربیه و هو انشاء الشیئ حالا فحالا الی حد التمام:»

رب در اصل و ریشه، به معنای تربیت و رشد دادن است، و آن در حقیقت ایجاد شیی به صورت تدریج تا رساندنش به حد کمال است.

رسیدن شیئ به حد کمال، در سایه تربیت تکوینی، یا تشریعی از آثار ربوبیت حضرت حق است.

آنان که با ایمان و یقین، و با بصیرت و روشن بینی به مفهوم و معنای کلمه رب نظر کردند، حق را مالك واقعی و خود را بنده گوش به فرمان و مملوك او به حساب آوردند، و تربیت تشریعی او را که طلوعش از افق نبوت و امامت و تجلی گاهش کتاب های آسمانی به ویژه قرآن است برترین و کامل ترین تربیت لمس کردند، و دانستند که آزادی واقعی قرار داشتن در عرصه مملوکیت او، و به دست آوردن کمالات انسانی در قبول تربیت تشریعی اوست.

کلمه رب در چشم انداز ارباب سلوک، و اهل قلوب، و عارفان عاشق، و راهروان صادق اسم اعظم است چه آن که هر اسمی از اسماء الهی را از نظر لفظ

ص:۶۲

مقلوب و برعکس کننـد، اطلاقش بر حق تعالی نکننـد، و اسم رب را چون مقلوب و برعکس نماینـد برّ شود و آن را از اسـماء الهی شمرند.

و گروهی کثرت دعوت داعیـان را به این اسم، دلیـل اعظمیت آن داننـد، چه این که پیامبران و اولیاء خاص حق یعنی اهل بیت پیـامبر در وقت دعا حضـرت کبریا را به این نام یاد کرده انـد، و مالك و مـدبر و صاحب و سـید و مربی خود را در هر مرتبه و شأنی که بودند جز او ندانستند و به مالکیت او که مالکیت ذاتی است، و سروری و تدبیر و مربی بودنش نسبت به خود مباهات و افتخار داشتند.

امام عارفان، مولای مؤمنان، محبوب عاشقان، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب به پیشگاه حضرت رب العزّه عرضه می داشت:

«الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبداً، وکفی بی فخراً ان تکون لی رباً، انت کما احب، فاجعلنی کما تحب:» (۱)

خـدای من، از نظر عزت همین مرا بس که بنـده و مملوك تو باشم، و از نظر فخر و مباهات همین مرا بس که تو مالك و مربی من باشی، تو آن چنانی که من دوست دارم، مرا چنان کن که تو دوست داری.

بعثت پیامبران جلوه ربوبیت حق است.

وجود مقدسـی که مالك و صاحب حقیقی انسان است، و مالکیتش همراه با تدبیر امور زندگی انسان و توجه تربیتی به اوست، ربوبیتش اقتضا کرد که پیامبران را که مبلغ رسالات او هسـتند، برای هـدایت و راهنمائی و تربیت و رشد انسان و تأمین خیر دنیا و آخرتش و رساندنش به اوج کمال و عرصه خوشنودی حق و



---

۱- ۱) - مفاتیح الجنان انتشارات فارابی ص۲۱۸.

نهایتاً به بهشت آخرت که محصول ایمان و عمل صالح است برگزینند و آن بزرگواران دلسوز و مهربان را رفیق راه زندگی انسان نماید.

حضرت نوح هنگامی که قومش از روی تکبر و لجاجت و عناد و دشمنی به گفتند:

إِنّا لَنَراکَ فِی ضَلالٍ: (۱)

بی تردید ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم! !

پاسخ داد:

یا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَلالَهٌ وَ لکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِینَ: (۲)

ای ملت من، هیچ گمراهی و انحرافی در من نیست، بلکه به طور یقین من فرستاده ای از سوی مالک و مربی جهانها و جهانیانم.

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ. . . . (۳)

و یاد کن هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری (دشوار و سخت) آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش گفت: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.

خداوند هنگامی که به موسی و برادرش هارون مأموریت داد برای هدایت فرعون و قومش به سوی مصر رهسپار شوند به هر دو خطاب کرد:

فَأْتِیا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنّا رَسُولُ رَبِّ اَلْعالَمِینَ: (۴)



---

۱- ۱) - اعراف، ۶۰.

۲- ۲) - اعراف، ۶۱.

۳- ۳) - بقره ۱۲۴.

۴- ۴) - شعراء ۱۶.

خود را به فرعون برسانید و بگوئید: بی تردید ما فرستاده مالک و مربی جهانها و جهانیانیم.

عیسی و انجیلش نیز مانند پیامبران اولوالعزم پیش از خودش از سوی حضرت رب به عنوان فرستاده ای که بر همه مردم جهان واجب است به او ایمان بیاورند مطرح است.

قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ اَلنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ. . . (۱)

(شما مردم از روی صدق نیت) ، بگوئید ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و نوادگان «دارای مقام نبوت» آنان فرو آمده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیه مالک و مربی شان داده شده ایمان آوردیم.

اشراف و سران قوم عاد که مذهبی جز کفر نداشتند به حضرت هود گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم! !

حضرت در پاسخ آن نامرد مردمان گفت:

يا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفاهَةٌ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِينَ: (۲)

ای ملت من، در وجود من هیچ سبک مغزی و نادانی نیست، بلکه بدون تردید من فرستاده ای سوی مالک و مربی جهانها و جهانیان هستم.

ص:۶۵

---

۱- ۱) - بقره ۱۳۶.

۲- ۲) - اعراف ۶۷.

## پاداش رسالت پیامبران فقط بر عهده حضرت رب است

پیامبران الهی با شوق و رغبتی بسیار برای ادای مسئولیت بسیار سنگین خود، که همانا نجات مردم از کفر و شرک، و آراستن آنان به ایمان و عمل صالح بود، تا نثار جان خود قدم پیش نهادند و از تبلیغ دین الهی در هیچ زمینه ای فرو گذار نکردند.

پاداش زحمات آنان، آن هم زحماتی طاقت فرسا در بیدار نمودن و هدایت کردن مردم، که هر ساعت و هر روز با رنج ها و مشقت های فراوان همراه بود، به خاطر ارزش و عظمتی که داشت، از عهده ملت هائی که در میانشان مبعوث به رسالت می شدند برنمی آمد، مگر نه این است که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«ان رسول الله قال لی یوم الخیبر: لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک مما طلعت علیه الشمس:» (۱)

پیامبر خدا روز خیبر به من گفت: این که خدا یک نفر را به وسیله تو هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او طلوع می کند!

پیامبران ملت ها و امت های زمان خود، و بسیاری را پس از خود با امواج نورانی تعلیماتشان که عددشان بر کسی روشن نیست هدایت کردند، چه کسی جز مالک خزائن آسمان ها و زمین که هزینه کردنش از خزائنش نمی کاهد می تواند از عهده پاداش زحمات پیامبران برآید.

آری او که مالک آسمان ها و زمین، و ملک ملکوت و غیب و شهود و همه هستی و اجزاء آن است، و همواره ایجاد و اختراع و گستردن آفرینش در دست قدرت اوست، و پهنای بهشت عنبر سرشتش پهنای آسمانها و زمین است و آنچه



---

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۴، ۱۳.

نعمت در اوست ابدی و کم شدنی نیست پاداش پیامبران را بهتر و بیش از زحمات آنان به آنان عنایت می کند.

پیامبران به صراحت به ملت ها اعلام کردند که ما هیچ اجر و پاداشی از شما نمی خواهیم زیرا شما را قدرت پاداش دادن به ما نیست، ارزش کار ما که تبلیغ دین و هدایت شماست از نظر عظمت و کیفیت در قله ای قرار دارد که جز خدا کسی قدرت پاداش دادن به آن را ندارد، پس چشم ما به پاداش مالک و مربی جهانها و جهانیان است.

نوح و هود و صالح و لوط و شعیب چنان که در سوره شعراء آیات ۱۰۹- ۱۲۷- ۱۴۵- ۱۶۴- ۱۸۰ مطرح است به ملت های خود گفتند:

وَ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ:

من از شما «در برابر زحماتی که برای ابلاغ رسالتم متحمل شدم» هیچ پاداشی درخواست نمی کنم، پاداش من فقط برعهده مالک و مربی جهانها و جهانیان است.

**جادوگران زمان موسی با اژدها شدن عصا آگاه به ربوبیت شدند.**

فرعون که برای شکست دادن موسی به جادوگران پر قدرت خود دلگرم بود به آنان گفت:

حیله و نیرنگتان را گرد آورید، آنگاه صف کشیده بیائید که مسلماً امروز کسی کامیاب و پیروز است که برتری بر موسی و هارون داشته باشد.

ساحران وقتی به میدان معهود قدم گذاشتند گفتند: ای موسی یا تو عصایت را می افکنی، یا ما نخستین کسی باشیم که ابزار و وسایل خود را می افکند؟

ص:۶۷

موسی گفت: بلکه شما بیفکنید، پس وقتی افکندند ناگهان ریسمان ها و چوبدستی هایشان بر اثر جادویشان در خیال چنان وانمود شد که با سرعت به راه افتادند.

موسی در دلش ترسی احساس کرد، به او گفتیم مترس که بی تردید تو در همه امورت برتری.

آنچه را در دست داری بیفکن تا همه ساخته هایشان را ببلعد، یقیناً آنچه را ساخته اند واقعیت ندارد فقط نیرنگ جادوگراست، و جادوگر هر جا درآید پیروز نمی شود.

چون عصایش را انداخت و ساخته های جادوگران را بلعید، جادوگران از عظمت کار دریافتند که این کار امری است که فقط به اراده مالك و خالق و مدبر هستی صورت گرفته، و از عهده هیچ بشری برنمی آید، و ربطی به سحر و جادو هم ندارد، و اگر موسی در ارتباط با مالك و مربی آفرینش نبود، این واقعه یقیناً صورت نمی گرفت، بر اساس این دریافت صحیح نسبت به ربوبیت حضرت حق بود که سجده کنان به رو در افتادند و گفتند:

ما به رب هارون و موسی از روی صدق و یقین ایمان آوردیم. (۱)

### دشمن هم به ربوبیت حضرت او آگاه است.

خدای مهربان نسبت به خطرهائی که متوجه فکر و اندیشه، و اعمال و اخلاق و به ویژه قلب انسان است به انسان در بسیاری از آیات قرآن هشدار می دهد، و کانون همه آن خطرات را شیطان دانسته و او را به عنوان دشمن آشتیناپذیر او معرفی می کند.



---

۱- ۱) - ترجمه و توضیح آیات ۶۴ تا ۷۰ سوره طه.

إِنَّ اَلشَّيْطٰانَ كٰانَ لِلْإِنْسٰانِ عَدُوًّا مُبِيناً: (۱)

بی تردید شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

او پس از این که در ارتباط با امتناع از سجده بر آدم از مقام معنوی اش سقوط کرد، و از پیشگاه حضرت حق طرد شد. و به لعنت ابدی گرفتار گشت با توجه به یقینی که به ربوبیت حضرت حق داشت و می دانست که تنها مالك هستی و مدبّر شئون موجودات، و متصرف در زمان و مکان و چیره بر همه امور وجود مقدس اوست با توسل به ربوبیت و مالکیت آن ذات اقدس، درخواست مهلت زنده ماندن تا روز قیامت را از درگاه رب العزّه نمود.

قٰالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ قٰالَ فَإِنَّکَ مِنَ اَلْمُنْظَرِینَ إِلیٰ یَوْمِ اَلْوَقْتِ اَلْمَعْلُومِ: (۲)

شیطان گفت ای مالك و سرور من، مرا تا روزی که همگان برانگیخته می شوند مهلت ده، خدا گفت: تو از مهلت یافتگانی تا روز آن زمان معین.

### رزق و روزی معلول ربوبیت حضرت حق است

خورشید بر سطح دریاها می تابد، از روی سطح آب بخار به طرف بالا حرکت می کند، در فاصله ای معین میان هوا و زمین ابر تشکیل می شود، پس از فعل و انفعالات شگفت آور، ابرها به صورت منابعی عظیم از برف و تگرگ و باران در می آید، سپس به اذن حضرت او که مالك آسمان ها و زمین و هر چه میان آنهاست، برف و باران بر زمین می بارد، و همه مواد حیاتی و غذائی پس از باریدن برف و باران در کره زمین فراهم می گردد.



---

۱- ۱) - اسراء، ۵۳.

۲- ۲) - حجر، ۳۶- ۳۸.

وَ أَنْزَلْنا مِنَ اَلْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجاً، لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَباتاً، وَ جَنّاتٍ أَلْفافاً: (۱)

و از ابرهای متراکم و باران زا، آبی ریزان نازل کردیم، تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم، و باغ هائی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

أَمَّنْ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها. . . . . (۲)

(آیا معبودانی که به جهل و نادانی انتخاب کرده اید نقشی در زندگی شما دارند) یا آن که آسمان ها و زمین را آفرید، و به سود شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ هائی شاداب و با طراوت رویاندیم، که از عهده شما بر نمی آید درختی از آن باغ را برویانید!

آیا در حوصله و قدرت کسی هست که فعل و انفعالات سه ماهه بهار و سه ماهه تابستان را حساب کند، و میلیارها حادثه پر فایده ای را که در بستر طبیعت به جریان می افتد تا حبه ها و حصه ها و دانه های نباتی پس از باران آسمانی سر از زمین بیرون آورد، و هر یک تبدیل به ده ها و صدها و هزارها مثل خود شود، تجزیه و تحلیل کند؟ !

ما دورنمائی از جهان طبیعت را که گوشه ای از آن آسمان و زمین است مشاهده می کنیم که بر اثر همیاری و همبستگی عناصر غیر قابل شماره در این آسمان و زمین دانه ها و نباتات و محصولات و ثمرات پس از رشد لازم در اختیار ما قرار می گیرند، و ما از آنها برای حفظ حیات و تداوم آن بهره می گیریم.

ص:۷۰

---

۱- ۱) - نبأ، ۱۴- ۱۶.

۲- ۲) - نمل، ۶۰.

اگر به دقت بنگریم به این حقیقت که قرآن مجید هم گویای آن است پی می بریم که همه این امور جلوه مالکیت و توجه تربیتی حضرت رب العزّه در پهن دشت هستی است و اگر یک لحظه این توجه تربیت تکوینی را از سفره طبیعت باز دارد، خیمه حیات سرنگون می شود، و بساط زندگی موجودات زنده بر باد می رود، و سطح کره خاک به گورستانی خاموش که در هر گوشه اش ملیون ها مرده متعفن افتاده تبدیل می گردد! !

قرآن مجید درباره ی رزق و روزی با توجه به سطور گذشته می فرماید:

وَ فِی اَلسَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ فَوَ رَبِّ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مٰا أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ (۱)

رزق و روزی شما و آنچه به آن وعده داده می شوید در آسمان است.

پس سوگند به مالک و مدبّر آسمان و زمین که آنچه را که وعده داده می شوید یقینی و درست است، همان گونه که شما هنگام سخن گفتن یقین دارید سخن می گوئید.

### کثرت مشرق ها و مغرب ها جلوه ربوبیت است.

مالک و مدبّر زمین و همه ستارگان آسمانی تدبیرش اقتضا کرد، که زمین و مجموعه ستارگان را کروی شکل بیافریند و همه آنها را در گردونه دو حرکت وضعی و انتقالی قرار دهد، کروی بودن آنها و گردش وضعی شان در هر منظومه ای به دور خورشید خاص آن منظومه سبب پدید آمدن مشرق ها و مغرب ها در هر کره ای شد.



---

۱- ۱) - ذاریات، ۲۲- ۲۳.

قرآن مجید که ابتدای نزولش در مکه بود، سرزمینی که به خاطر سایه ظلمانی بی سوادی یک خواننده و یک نویسنده نداشت در یک آیه به این پدیده طبیعی یعنی مشارق و مغارب هر کره ای با اتصالش به ذکر ربّ اشاره کرد، که باید آن را جزء معجزات علمی این کتاب به حساب آوریم.

فَلاٰ أُقْسِمُ بِرَبِّ اَلْمَشٰارِقِ وَ اَلْمَغٰارِبِ إِنّٰا لَقٰادِرُونَ (۱)

به مالک و مدبر مشارق ومغارب سوگند که ما (بر هر کاری) توانائیم.

### ولایت امیرالمؤمنین (ع) جلوه تام ربوبیت تشریعی است.

مالک جهانها و جهانیان که مصالح مملوک خود را حکیمانه تدبیر می کند و در این زمینه به انسان توجه ویژه ای دارد، نپسندید که زحمات پیامبرش در تبلیغ و تبیین قرآن و اموری که پس از او در جهت تکمیل هدایت امت و رشد و کمال آنان ضروری و لازم است هدر رود، و چراغی که پیامبر در سایه وحی برای نجات مردم از تاریکی ها برافروخت، و همه لحظات عمر پرمایه و با ارزشش را برای روشن نگاه داشتن آن هزینه کرد خاموش شود.

واجب عقلی و ضرورت شرعی بود که آن حضرت برای حفظ آثار زحماتش، و تداوم روشنی چراغ هدایت، و در امان ماندن امت از انحراف جانشینی را که از هر جهت قدرت مدیریت امور امت را داشته باشد، و در علم و عمل، و تقوا و پاکی، و سلامت روح و جان، و صداقت و شجاعت هم سنگ خودش باشد انتخاب و به امت معرفی نماید و اطاعت و پیروی از او را واجب الهی اعلام کند، و مخالفت با او را مساوی کفر و ارتداد بشمارد.

ص:۷۲

---

۱- ۱) - معارج، ۴۰.

مالک و مربی جهانها و انسان بر اساس این ضرورت به پیامبرش اعلام کرد که کسی برای این مقام که مقام امامت و ولایت و سرپرستی امت است جز علی بن ابی طالب شایستگی و لیاقت ندارد، و اوست که از هر جهت می تواند ربوبیت تشریعی را در امت تداوم بخشد و راه تو را ادامه دهد، و جامعه نوپای اسلامی را از خطرات سنگینی که از ناحیه یهودیت و مسیحیت و نفاق متوجه امت است حفظ نماید، و آئین الهی را از ضربه تحریف نگاه دارد.

این معنا در ضمن یک آیه که به اتفاق همه دانشمندان و علما و حکما و عرفای شیعه، و منصفین از مفسران و بزرگان اهل سنت در حق علی بن ابی طالب نازل شده اعلام شد:

يَا أَيُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اَللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ اَلنَّاسِ إِنَّ اَللَّهَ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْكَافِرِينَ: (۱)

ای پیامبر حکمی که از سوی پروردگارت، [مالک و مربی و مدبرت، درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب] بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر به انجام این کار بر نخیزی رسالت خدا را که بر عهده تو بوده نرسانده ای، [نگران حسودان و دشمنان مباش] خدا تو را حفظ می کند، بی تردید خدا گروه ناسپاسان [نسبت به ولایت و رهبری را به خاطر این که می داند از شدت حسادت و کینه به پذیرفتن آن تن در نمی دهند] به صراط مستقیم و خوشبختی و سعادت هدایت نمی کند!

حضرت باقر و حضرت صادق (ص) می فرمایند:

ص:۷۳

---

۱- ۱) - مائده، ۶۷.

خدا به رسول خود وحی کرد که: علی بن ابی طالب را (برای رهبری امت و تداوم حکومت عدل) جانشین خود قرار دهد، پیامبر بیم داشت که ابلاغ این حقیقت عظیم بر برخی از صحابه گران آید! ! لذا خداوند برای تشجیع به آشکار شدن این امر حیاتی و تهدید به این که اگر آن را ابلاغ نکند اصل رسالت خدا را به مردم نرسانیده است، فرمان عملی ساختن جانشینی علی (ع) را صادر کرد.

مفسر بزرگ، امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان می گوید: عیاشی در تفسیر خود از ابن عمیر، او از ابن اذنیه او از کلبی او از ابوصالح او از ابن عباس و جابربن عبدالله نقل نموده که گفته اند: خدا به فرستاده خود رسول بزرگوار اسلام فرمان داد علی بن ابی طالب را به جانشینی خود منصوب نماید و پیامبر از این موضوع می ترسید که چنانچه پسر عموی خود را به این مقام منصوب نماید مورد طعن قرار گیرد، خداوند طیّ نزول این آیه فرمان به این معنی داد و رسول خدا در روز غدیر خم به ولایت علی قیام نمود، و نیز ابوالحمد از حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل طی اسنادی از ابوعمیر و نیز در همین کتاب به سندی از حیان بن علی علوی او از ابوصالح او از ابن عباس روایت کرده که: گفته اند: این آیه در شأن علی (ع) نازل شده و رسول خدا علی بن ابی طالب را بر روی دست بلند کرد و فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

هر کس من سرپرست و رهبر و مولای او هستم، علی رهبر و مولای اوست، خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد، و دشمن دار هر که او را دشمن باشد. (۱)



---

۱- ۱) – نمونه بینات در شأن نزول آیات، ۳۰۱.

چنانچه حضرت ربّ العزّه به این خاکروبه آستان اهل بیت عنایت کند که این تفسیر را به پایان برساند در ضمن تفسیر و توضیح این آیه شریفه مفصل و مشروح مطالب استواری را بر اساس آیات قرآن و روایات شیعه و سنی انشاءالله به رشته تحریر خواهم کشید.

## توسل پیامبران و اهل بیت به نام مبارک رب

### اشاره

از آنجا که معنا و مفهوم ربّ مالك و مربی و صاحب است، و برای احدی جز حضرت حق مالکیت ذاتی وجود ندارد و بر این اساس همه مخلوقات غیبی و شهودی مملوك حقیقی او هستند، و نیز هیچ فرهنگی در تحقق تربیت و رشد و کمال به معنای واقعی اش کامل تر و استوارتر از فرهنگ و آئین حق نیست و بر این پایه مربی و معلمی برای موجودات به ویژه انسان چون پروردگار بزرگ هستی وجود ندارد، و هم چنین کسی در این عرصه گاه هستی جز خدا در خلوت و جلوت همراه و صاحب انسان نیست، و همه این معانی و مفاهیم در عمق قلب و عقل و جان پیامبران و اهل بیت علیهم السلام ظهور تام و تمام داشت، آن بزرگواران در همه امورشان توسل به این نام مبارك را در پیشگاه حق برای پیشبرد اهدافشان، و گره گشائی از مشکلاتشان، و رسیدن به حوائجشان، و اجابت دعایشان و به دست آوردن مقامات و منازل و درجات آخرتشان شفیع قرار می دادند و با شفاعت مسمّی و حقیقت این نام که ذات اقدس رب است به خواسته هایشان می رسیدند.

«و استشعفع بک الی نفسك:»

و به مقام حضرتت خودت را شفیع می آورم

### آدم:

قالاٰ رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ: (۱)



---

۱- ۱) - اعراف، ۲۳.

آدم و همسرش گفتند: ای مالك و مربی و صاحب ما، پر واضح است که ما در (خوردن از شجره منهیه) بر خود ستم ورزیدیم و چنانچه ما را مورد آمرزش قرار ندهی و به ما ترحم نکنی مسلما از زیانکاران خواهیم بود.

خدای مهربان با این توسلی که آنان به میان آوردند بر اساس آیه.

فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ: (۱)

توبه آنان را پذیرفت، و مقامات از دست داده را به آنان برگردانید.

## نوح:

وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی اَلْأَرْضِ مِنَ اَلْکافِرِینَ دَیّاراً: (۲)

و نوح گفت: ای مالك و مربی و صاحب من، هیچ یک از کافران و ناسپاسان به نعمت خود را بر روی زمین باقی مگذار.

خدای مهربان با توسلی که نوح از طریق این نام مبارک داشت بر اساس آیه

إِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِینَ. (۳)

همه کافران و ناسپاسان را در آب فراوانی که از آسمان فرود آورد و از زمین جوشانید غرق کرد و به چاه نابودی و هلاک در انداخت.

## ابراهیم و اسماعیل

این دو پیامبر بزرگ پس از به پایان رسانیدن بنای خانه کعبه در زمینی محدود و بسیار سوزان و خشک که از آب و هرگونه گیاه و ثمری بی بهره بود، و جز ریگ و سنگ و سنگلاخ و کوه هائی دایره وار آن را در آغوش نداشت، و کسی حاضر نبود با این شرایط در آنجا خیمه زندگی برپا کند برای آباد شدن آن منطقه



---

۱- ۱) - بقره ۳۷.

۲- ۲) - نوح ۲۶.

۳- ۳) - انبیاء ۷۷.

و فراهم شدن شـرایط زندگی، و سرازیر شدن انواع میوه ها و محصولات به آن مکان مقدس، و ظهور پیامبری بزرگ در آینده برای هدایت مردم و رساندن هدایتش به جهانیان دست به دعا برداشتند و با توسل به این نام مبارک به درگاه خدا گفتند:

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ رَبِّ اِجْعَلْ هٰذٰا بَلَداً آمِناً وَ اُرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ قٰالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً. . (۱) .

رَبَّنٰا وَ اِبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ: (۲)

یاد کن هنگامی که ابراهیم گفت: ای مالک و مربی و صاحب من این مکان را شـهری امن قرار ده، و اهلش را آنان که به خدا و روز قیامت مؤمن هسـتند از هر نوع میوه و محصول روزی بخش خـدا فرمود: [دعایت را درباره مؤمنان اجابت کردم ولی] هر که کفر ورزد بهره اندکی به او خواهم داد. . . .

ابراهیم و اسـماعیل گفتند: ای مالک و مربی و صاحب ما (در آینده) در میان مردمان این منطقه پیامبری از خودشان برانگیز که آیاتت را بر آنان بخواند، و قرآن و حکمت تعلیمشان دهد و از رذایل (نفسی و اخلاقی) پاکشان نماید، زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

خدای مهربان با توسل آنان به این نام مبارک دعای پدر و پسر را مستجاب کرد.



---

۱- ۱) - بقره ۱۲۶.

۲- ۲) - بقره ۱۲۹.

در آن بیابـان سوزان و بی آب و علف شـهر با عظمتی در آغوش امنیت به وجود آمـد و همه شـرایط زنـدگی برای مردم از هر قوم و ملیتی فراهم شد، تا جائی که امروز از شـهرهای معروف و پرآوازه جهان است، و هر سال ملیون ها نفر برای زیارت کعبه به آن شهر می شتابند، و آنجا را از انواع میوه ها و محصولات که از همه جای دنیا به سوی آن سرازیر است بهره مند می بینند.

و نیز در آن شـهر به دعای آنان، وجود مبارک محمد بن عبدالله را به رسالت برگزید، تا چراغ پر فروغ هدایت را برای جهانیان برافروزد و مکتبی را در سایه وحی ارائه دهد که کامل ترین مکتب در همه روزگاران است.

## یوسف

این پیامبر بزرگ و حاکم عدالت پیشه، و نجات بخش مستضـعفان، و منبع اخلاق و کرامت پس از سر و سامان دادن به اوضاع مصـر، و دیـدار بـا پـدر و مـادر و برادران، در ضـمن این که حکومت خود و دانش تعبیر خواب را از جلوه های ربوبیت حق بر خویش اعلام کرد با توسل به این نام مبارک درخواست عظیمی از خـدای مهربان نمود و خـدای عزیز هم به خواسـته او پاسـخ داد.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِی مِنَ اَلْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِيلِ اَلْأَحادِيثِ فاطِرَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّی فِی اَلـدُّنْيا وَ اَلْآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْـلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِينَ: (۱)

ای مالک و مربی و صاحب من، تو بخشـی از حکومت را به من عطا کردی، و برخی از تعبیرهای خواب را به من آموختی، ای پدید آورنده آسمان ها و زمین

ص:۷۸

---

۱- ۱) - یوسف ۱۰۱.

تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی، جانم را در حالی که تسلیم توام بگیر و به شایستگان ملحقم کن.

### موسی

این پیامبر بزرگ برای مجهز شدن به ابزار و وسایل مبارزه با فرعون که از قدرت های کم نظیر آن روزگار بود، و موسی از سوی حق موظف شد به تنهائی برای تبلیغ دین حق به سوی او برود با توسل به این نام با عظمت ابزار و وسائل لازم را درخواست کرد و خدای مهربان هم درخواست او را اجابت فرمود:

رَبِّ اِشْرَحْ لِی صَدْرِی، وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی، وَ اُحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِی، یَفْقَهُوا قَوْلِی، وَ اِجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی، هٰارُونَ أَخِی، اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی، وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی. . . . (۱)

ای مالک و مربی وصاحب من، سینه ام را [برای تحمل این مسئولیت سنگین] گشاده گردان، و کارم را برایم آسان ساز، و گره ای را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای، تا سخنم را بفهمند، و از خاندانم دست یاری برایم قرار ده، هارون برادرم را، پشتم را به او محکم کن، و وی را در کارم شریک گردان.

حضرت حق پس از توسل موسی به این نام به او اعلام کرد:

قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یٰا مُوسیٰ: (۲)

ای موسی به یقین همه خواسته هایت به تو عطا شد.

### سلیمان

این پیامبر بزرگ و سلطان عادل و منبع تواضع و فروتنی پس از به دست آوردن حکومتی ویژه به توفیق حق و آگاهی از نطق حیوانات با توسل به نام ربّ اموری مهم را از خدا خواست:



---

۱- ۱) - طه، ۲۵- ۳۲.

۲- ۲) - طه، ۳۶.

رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ اَلَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلیٰ وٰالِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبٰادِکَ اَلصّٰالِحِینَ: (۱)

ای مالک و مربی وصاحب من، به من الهام کن تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده ای به جای آورم، و این که کار شایسته ای که آن را به پسندی انجام دهم، و مرا به رحمتت در میان بندگان شایسته ات در آور.

## زکریا

این چهره برجسته و بزرگ خود و همسرش تا رسیدن به دوران پیری و کهولت از داشتن فرزند محروم بودند، و هر دو در آتش آرزوی فرزند می سوختند، نهایتاً با توسل به این نام مبارک و شفیع قرار دادن مسمّی و حقیقت آن به سوی حضرت حق درخواست فرزند کرد، و خدای مهربان هم به او و همسرش که طبیعتاً به خاطر پیری نازا شده بود یحیی را به آنان عنایت فرمود:

قٰالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ اَلْعَظْمُ مِنِّی وَ اِشْتَعَلَ اَلرَّأْسُ شَیْباً وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعٰائِکَ رَبِّ شَقِیًّا وَ إِنِّی خِفْتُ اَلْمَوٰالِیَ مِنْ وَرٰائِی وَ کٰانَتِ اِمْرَأَتِی عٰاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا. . . (۲)

گفت: ای مالک و مربی و صاحبم به راستی استخوان هایم سست شده، و موی سرم از پیری سپید گشته و پروردگارم هیچ گاه نسبت به دعا در پیشگاهت از اجابت محروم نبودم.



---

۱- ۱) - نمل، ۱۹.

۲- ۲) - مریم، ۴-۵.

و همانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم و همسرم نازا بوده، پس مرا از سوی خود فرزندی عطا کن.

حضرت حق در پاسخ درخواستش به او خطاب کرد:

یٰا زَکَرِیّٰا إِنّٰا نُبَشِّرُکَ بِغُلاٰمٍ اِسْمُهُ یَحْییٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا: (۱)

ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم که پیش از این هم نامی برای او قرار نداده ایم.

## عیسی

این پیامبر بزرگ بنا به درخواست حواریون خود، که مائده آسمانی خواستند تا دل هایشان در مرحله ایمان آرامش یابد، و معجزه ای بر صدق نبوت عیسی باشد با توسل به این نام شریف به درگاه حضرت حق دست دعا برداشت و گفت:

اَللّٰهُمَّ رَبَّنٰا أَنْزِلْ عَلَیْنٰا مٰائِدَهً مِنَ اَلسَّمٰاءِ تَکُونُ لَنٰا عِیداً لِأَوَّلِنٰا وَ آخِرِنٰا وَ آیَهً مِنْکَ وَ اُرْزُقْنٰا وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلرّٰازِقِینَ: (۲)

خدایا ای مالک و مربی و صاحب ما از عالم بالا سفره ای پر از غذا نازل کن تا عیدی باشد برای اهل زمان ما و نسل آینده ما و نشانه ای از سوی تو (بر صدق نبوتم) و ما را روزی بخش که تو بهترین روزی دهندگانی.

حضرت حق از برکت این توسل دعای عیسی را به اجابت رسانید و به او فرمود:



---

۱- ۱) - مریم، ۷.

۲- ۲) - مائده، ۱۱۴.

إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ. . . . . (۱)

من بی تردید آن سفره پر از غذا را بر شما نازل می کنم.

## پیامبر اسلام

خـدای مهربـان که مسـتقیماً پیامبر اسـلام را در حیطه تربیت خود داشت و همه حقایق را به او تعلیم داد به حضـرتش فرمان داد برای افزون شـدن بهترین و برترین و سودمندترین نعمت که دانش و آگاهی و بصـیرت و بینائی است دعا کند و در دعایش به این نام مبارک متوسل شود.

وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً: (۲)

و بگو: ای مالک و مربی و صاحب من بر دانش و آگاهی من بیفزای.

دعایش مسـتجاب شـد و به عرصه گاه همه حقایق راه یافت، و به فرموده امیرالمؤمنین داناترین دانایان نسـبت به خـدا شـد (۳)و یقیناً کسی که داناترین دانایان نسبت به خدا باشد قلبش حاوی علوم مُلکی و ملکوتی است، و بر این اساس باید اذعان کرد که حضرتش از همه فرشتگان و پیامبران و جن و انس به حقایق غیبی و شهودی داناتر بود.

## اهل بیت

مجموعه دعاهـائی که از اهل بیت رسالت در معتبرترین کتاب های دعا روایت شـده،ماننـد دعای کمیل علی (ع) ، دعای عرفه حضرت حسین، و دعای ابوحمزه حضرت سجاد، دعای جوشن کبیر، دعای مجیر، اکثر دعاهای ماه رمضان، دعای



---

۱- ۱) - مائده، ۱۱۵.

۲- ۲) - طه، ۱۱۴.

۳- ۳) - عرفان اسلامی، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

پس از زیـارت حضـرت رضـا که گنجینه ناشـناخته ای است، توسل به کلمه مبارکه ربّ جزء ارکان و اصول دعاست، یقیناً این نوشـتار اگر بخواهد موارد استعمال کلمه رب را بیاورد و به تفسیر و توضیح آن دست یازد، به چند مجلّد ضخیم خواهد رسید، روی این حساب به نمونه های بیان شده اکتفا می کند و از خوانندگان می خواهد که به معنا و مفهوم و مصداق این اسم اعظم بیندیشـند و دل و جان در گرو آن دهنـد تا قفل ها بسـته زنـدگی شان با این کلید گشوده شود، و حوائج دنیائی و آخرتی شان برآورده گردد، و همای سعادت دنیا و آخرت بر بام حیاتشان بنشیند.

## عالمین

این کلمه جمع عـالم است و بنا به گفته برخی از بزرگان مشـتق از علامت به معنای نشانه است. (۱)عالم به معنای هر موجودی جز خداست، و وجود هر چیزی جز خدا نشانه و دلیل وجود خداست.

ما هنگامی که کوچک ترین ذرّه را که از آن کوچک تر وجود نـدارد، و بزرگ ترین کهکشان یا سـحابی را در روشـنائی بی نظیری چون عقـل بـا بکـار گرفتن ابزار و وسایـل علمی مورد دقت قرار دهیم می بینیم بر سراسر وجود آن ذره کوچک، و بر بزرگترین کهکشان نظمی خاص حاکم است، و برای هر یک از آن دو هـدف یا اهـداف مثبتی معین است، که آن نظم ویژه و هـدف یـا اهـداف مثبت نشـان دهنـده این حقیقت است که آنهـا را دانـائی قـادر، وجودی توانـا، حکیمی علیم، عـادلی لطیف، کریمی مدبّر، به وجود آورده است، و با هیچ دلیل و منطقی

ص:۸۳

---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب یکی از دانشمندان پس از فیض کاشان ۱۱۳.

نمی توان آن را به تصادف نسبت داد، و به قول کرسی موریسن نویسنده راز آفرینش انسان: «اگر بخواهیم بگوئیم همه این نظم و ترتیبات تصادفی بوده، قطعاً بر خلاف منطق ریاضی (که اساسی ترین و روشن ترین منطق است) استدلال کرده ایم.» (۱)آیا در همه جهان یک نفر هست که در کنار فطرت و وجدان و عقلش، خود را به این مسئله به طور جدّی قانع کند که جهان هستی با موجودات گوناگون بی شمارش، و با نظم حیرت انگیزی که در خیمه حیات آنان حاکم است، و با اهداف مثبت و روشنی که دارند، و همه با هم میلیاردها سال است چون کارخانه ای دقیق سر پا هستند از روی اتفاق و تصادف به وجود آمده باشد؟ !

«خوب است در این زمینه محور دقت خود را فردی قرار دهیم که پس از تولد بلافاصله از اجتماع برکنار شده، و در آغوش طبیعت در جزیره ای که دست بشر به آن راه نیافته است با وسایل طبیعی بزرگ شده و به حدّ رشد رسیده است.

روزها در اطراف جنگل ها و چمن ها، و جویبارهای جزیره گردش می کند و درباره ی جهان طبیعت برابر استعداد خود اندیشه و فکر می نماید.

این شخص می بیند برگ هائی که از درختان جدا می شوند به طور نامنظمی در اطراف متفرق شده و هرگز صورت منظمی به خود نمی گیرند، باز ملاحظه می کند که در اثر ریزش تخم و دانه های گیاهان در گوشه و کنار، نباتاتی می رویند، ولی هرگز آنها صفوف منظم و مرتبی را تشکیل نمی دهند، که از وضع قرار گرفتن آنها بتوان استفاده خاصی کرد.

ص:۸۴

---

۱- ۱) - راز آفرینش انسان ۴۴.

باز می بیند در کناره های نهرها در اثر برخورد آب، دندانه ها و بریدگی هائی ظاهر می شوند.

این بریدگی ها معمولاً به صورت های غیر منظم و غیر قابل استفاده می باشند، هم چنین در اثر ریزش آب از نقاط بلند، سنگ های کوچک و بزرگی که در مسیر آنها قرار دارد به پائین می ریزند، و موقعی که آب به وسط جلگه های هموار می رسد و فشار آن کم می شود، در گوشه و کنار رودخانه متوقف می شوند، البته ممکن است آنها در کنار یکدیگر یا بر روی هم قرار گیرند ولی هرگز به صورت یک کلبه محقر یا یک خانه کوچکی بیرون نمی آیند.

مجموع این تجربیات، این درس ساده را به آن شخص مورد بحث می آموزد که:

۱. تصادفات روزانه، حرکات بی شعور و فاقد اراده حوادث کور و کر طبیعی نمی تواند مظهر آثار قابل استفاده و منشأ ظهور سازمان مرتب و موزونی گردند، و چنانچه گاهی بر حسب تصادف نمونه ناقصی از آن پیدا شود قطعاً در برابر باقی قابل اعتنا نخواهد بود.

۲. برای این که بتوان از حرکات و حوادث گوناگون استفاده معینی کرد، لازم است آنها را به کمک قصد و اراده و به ضمیمه فهم و شعور در مجرای مخصوصی به سوی هدف حساب شده ای سیر داد.

روی همین اصل اگر یک روز این انسان طبیعی را که در جزیره دور دستی سکونت داده ایم، در موقعی که خواب است به جزیره دیگری که از هر جهت با جزیره ی اول شباهت دارد، جز این که در وسط آن یک دستگاه عمارت ساده، و چند خیابان و باغچه مشجّر و گل کاری شده وجود دارد، انتقال دهیم به محض این که چشم باز کند و نظری به وضع جدید بیندازد فوراً به وجود یک عامل

ص:۸۵

«عقل و شعور» پی می برد که این طرح زیبا و ظریف را به خاطر زیبائی و یا منافع دیگر آن ریخته است و هرگز به فکر او نمی گذرد که مهندس این ساختمان «تصادف» و سازنده اش «اتفاق» و باغبان و گلکارش «پیش آمدهای ناگهانی» بوده است.

روشن است هر انـدازه این شـخص به رمـوز معمـاری و باغبـانی آشـناتر شـود، به وجـود آن نیروی عقـل و شـعوری که در این ساختمان مؤثر بوده است بیشتر ایمان پیدا می کند و به عبارت ساده تر:

«میزان ایمان او همان میزان علم و دانش اوست.» (۱)

بر این حساب که لفظ عالمین مشـتق از علامت است بایـد گفت: همه موجودات جهان هستی نشانه و دلیل وجود خداست پس به شماره و تعداد موجودات هستی، بر وجود الله که مستجمع همه صفات کمال است دلیل و نشانه وجود دارد.

و فی کل شیئ له آیه t دلیل علی انه واحد

و در هر چیزی و هر مخلوقی بر وجود مقـدس او نشانه و علامتی است که محکم ترین دلیل است بر این که حضـرتش یگانه و فرد است و شریک و مثل و مانند ندارد.

سیطره مـالکیت و تـدبیر وجود مبـارک او و توجه تربیـتی و ربوبیتش چه تکوینی و چه تشـریعی بر همه موجودات عـالم هستی سـایه دارد. موجوداتی چون افلاـک و کواکب و سـحابی هـا و کهکشان ها و عرش و کرسـی و لوح و قلم و سـدره المنتهی، و ارواح و مجردات و جواهر و اعراض، و زمین و آنچه در آن است مانند کوه ها،



---

۱- ۱) - فیلسوف نماها ۱۹۰.

دریاهـا، معادن، نباتات، اشـجار، و حیوانات و به ویژه انسان که همه و همه نام برده ها گوشه ای بسـیار انـدک از موجودات بی شمار او هسـتند موجوداتی که مجموعاً در دل کلمه عالمین جای دارنـد، که اگر بخواهنـد پدیـد آمدن هر یک و عوامل تداوم حیاتشان، و جایگاهی که در کارگاه هستی دارنـد، و ارتباطی که با دیگر موجودات برای آنها قرار داده شده، و سودشان را در خیمه حیات به رشـته تحریر در آورند، آن هم بر فرض این که تک تک موجودات از دانه دانه اتم ها و سـلول ها و جهان های دور دست و هر مخلوقی که در آنهـاست شـناسائی شود سـر از تعـداد کتابی بیرون می آورد که شـماره کردن آن از عهـده ی احدی تا روز پایان جهان و تبدیل شدن آن به قیامت کبری و محشر عظیمی بر نمی آید!!

با اندک شـناختی که دانشمندان شرق و غرب از موجودات دارند، آن هم موجوداتی که با هزاران وسایل و ابزار علمی توانسته اند به آنها دسترسـی پیدا کنند، و شـناخت و علم خود را در ملیون ها کتاب قرار داده اند و می گویند نسـبت دانش ما به آنچه آگـاه شـده ایم در برابر آنچه نمی دانیم نسـبت صـفر در برابر عـدد بی نهایت است، آنکه انس با قرآن دارد به عظمت این آیه شریفه پی می برد:

وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی اَلْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلاٰمٌ وَ اَلْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ کَلِمٰاتُ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ: (۱)

اگر [برای نوشـتن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هسـتند] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا مرکب و هفت دریای دیگر آن دریا را پس از پایان یافتنش و برای نوشـتن نویسـندگان، مـدد رساننـد کلمات خـدا [یعنی تعـداد موجوداتش] پایان نپذیرد، یقیناً خدا «در آفریدن و حفظ آفریده هایش و رشد و تربیت آنها» توانای شکست ناپذیر و حکیم است.



---

۱- ۱) - لقمان، ۲۷.

### شعاعی از تربیت و تدبیر حق

بی تردید تربیت و تدبیری که از ناحیه مربی هستی متوجه جهانها و جهانیان است، چه آن که تکوینی باشد یا تشریعی با تربیت و تدبیر غیر او تفاوت اساسی دارد:

۱. وجود مبارک او در تربیت موجودات، نسبت به خودش هیچ سود و هدفی را در نظر ندارد، بلکه همه اهداف تربیتی و سودی که از آن حاصل می شود نصیب موجود تربیت شده می گردد.

ولی غیر او هر کس را و هر چه را تربیت می کند، هدفش سودبری، یا ثواب آخرتی، یا شهرت، یا قرار گرفتن در معرض مدح و ثناست.

۲. غیر او هر کس را و هر چه را تربیت می کند، به مایه های بدنی و مغزی وعصبی و انرژی های دیگرش، یا به مایه های مالی و مادی او نقصان وارد می گردد، ولی حضرت او در تربیت جهان و جهانیان به چیزی از وجودش و خزینه هایش نقصان نمی رسد، و کمبودی پدید نمی آید.

وَ لِلّٰهِ خَزٰائِنُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۱)

خزینه های آسمان ها و زمین در تصرف و مالکیت خداست.

محتویات این خزینه ها میلیارها سال است در راه تربیت و رشد موجودات هزینه می شود، نه این که به هیچ یک نقصانی نرسیده است بلکه لحظه به لحظه توسعه یافته و به آن افزوده شده است.

وَ اَلسَّمٰاءَ بَنَيْنٰاهٰا بِأَيْدٍ وَ إِنّٰا لَمُوسِعُونَ: (۲)

و آسمان ها را به قدرت و نیرو بنا کردیم و بی تردید ما وسعت دهنده و گستراننده ایم.



---

۱- ۱) - منافقون۷.

۲- ۲) - ذاریات ۴۷.

۳. هر نیکوکاری غیر او هنگامی که از طرف مقابلش مورد اصرار و پافشاری قرار می گیرد، بالاخره دچار تنگ حوصلگی، و احتمالاً ـ ناراحتی عصبی می شود، و او را از خود رانده، و عطایش را از وی منع می کند، ولی حضرت او عاشق اصرار و پافشاری بندگان در دعا و درخواست های آنان است، و هر چه را با اصرار بیشتر از او بخواهند با کمال محبت عطا می کند چنان که پیامبر فرموده:

«ان الله یحب الملحین فی الدعاء:»

خدا اصرار کنندگان در دعا را دوست دارد.

۴. هر نیکوکاری زمانی که از او بخواهند عطا می کند و چه بسا بعضی از اوقات از او درخواست می کنند ولی او پاسخ نمی دهد، ولی حضرت او پیش از درخواست هم لطف و عنایت می کند، به اکثر موجودات بدون اینکه از او درخواست کنند رزق و روزی و آنچه لازمه حیاتشان باشد عنایت می فرماید، و به اکثر انسان ها با این که به او ایمان ندارند و زبان درخواست و دعایشان بسته است مرحمت و لطف می کند.

۵. هر نیکوکاری احسان و عطایش به سبب تهیدستی، یا دور بودن از تهیدستان یا نهایتاً به خاطر مرگش قطع می شود، ولی احسان حضرت او که حی و قائم و ابدی و همیشگی و جاوید و سرمدی است هرگز از مخلوقات قطع نمی گردد.

۶. نیکی هیچ نیکوکاری عام و فراگیر نسبت به همه نیست، ولی احسان و نیکی وجود مبارک او بی دریغ به همه موجودات می رسد چنان که خود فرموده:

وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ (۱)



---

۱- ۱) - اعراف ۱۵۶.

با توجه به این حقایق ثابت است که حضرت او پرورش دهنده جهانها و جهانیان و به فرموده خودش ربّ العالمین و نسبت به همه موجودات که مملوك او هستند محسن و نیکوکار است، و توجه تربیتی و اخلاق احسانی او نسبت به جهانها و جهانیان فراگیر است و ذره ای از ذرات عالّم از بهره گرفتن از این سفره گسترده پایان ناپذیر محروم نیست و محروم نمی شود. (۱)

## گوشه ای از جلوه های ربوبیت حضرت رب

در این بخش هیچ چاره ای نیست مگر این که به اندکی از جلوه های ربوبیت او که دریائی بی ساحل و بحری بی پایان است اشاره شود که تفصیل و توضیحش کتابی به وسعت آفرینش و طول و عرض و حجم جهان خلقت می خواهد، حتی باید اقرار کرد که جلوه و آثار تربیتی و ربوبیتش در ذره ای از ذرات، اگر بخواهد به طور کامل در نوشته ای در آید از چندین کتاب سر بیرون می آورد!

در کتاب فیلسوف نما آمده:

پیش از پاستور مردم تصور می کردند که موجودات جان دار و زنده منحصر به همین حیواناتی است که با چشم های خود می بینیم، ولی بعداً در اثر تجربیات و زحمات دانشمند نامبرده ثابت شد که در محیط اطراف ما موجودات بی شماری زندگی می کنند که در اثر کوچکی از نظرهای ما پنهان اند و هر کدام به نوبه خود دارای مشخصات و زندگانی مخصوصی هستند، یک قطره ناچیز آب برای آنها حکم دریاچه بزرگی را دارد که عده زیادی از آنها در اعماقش مشغول شناوری و مبارزه و جنگ و جدال اند.



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر با توضیح بیشتر، ص ۲۳۰.

گرچه صدها سال پیش از تولد پاستور و فراهم شدن وسایل آزمایشی، یکی از بزرگ ترین پیشوایان اسلام و امامان شیعه یعنی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) صریحا وجود این حیوانات ذره بینی را به یاران خود خبر داد و در کتاب هائی که تقریباً نزدیک به عصر آن بزرگوار نوشته شده این روایت از آن حضرت نقل شده است:

فتح بن یزید جرجانی که از دوستان آن حضرت بود خدمتش رسید و گفت: منظور شما از این که می گوئید خدا «لطیف و بصیر» است، چیست؟ اگر چه اجمالاـ می دانم که لطف خدا با لطف انسان تفاوت دارد، ولی دوست دارم تفصیل آن را هم بدانم، حضرت رضا (ع) در پاسخ او فرمود:

این که می بینی به خدا می گوئیم «لطیف» برای این است که از موجودات دقیق با خبر است، آیا نمی بینی آثار صنعت او را در گیاهان کوچک و غیر کوچک، و حیوانات ریز مثل پشه و کوچک تر از پشه و کوچک تر از آنها، آن حیواناتی که هیچ گاه چشم آنها را نمی بیند، و در اثر کوچکی نر و ماده و بچه نوزاد و بزرگ آنها از هم تمیز داده نمی شوند، سپس اضافه می نماید که این حیوانات در امواج دریاها و در میان پوست های درختان و در بیابان ها و دشت ها وجود دارند و با طرز خاصی، مطالب میان آنها و مولودهایشان رد و بدل می شود، و در اثر کوچکی نه با چشم دیده می شوند و نه با دست احساس می گردند! (1)این حیوانات ذره بینی به اندازه ای کوچک اند که اگر صدها از آنها را در کنار یکدیگر قرار دهند به زحمت با چشم دیده می شوند، ولی در عین حال هر یک برای خود سازمان منظم و اجزاء مختلفی دارد و از چندین طبقه که هر طبقه به ویژه «هسته» دارای ساختمان پیچ در پیچ و تو بر توئی است تشکیل می شود،



۱- ۱) - اصول کافی عربی چاپ اسلامیه، ج ۱، ص ۹۳، تألیف محمدبن یعقوب کلینی، متوفای سال ۳۲۸- ۳۲۹.

بسیاری از آنها دارای دنباله ها و پاروهای مخصوصی هستند که به وسیله ی آن با سرعت در آب حرکت می کنند! گروهی از آنها منشأ تولید امراض و بیماری هستند، ولی بسیاری از آنها مفید و سودمندند و خدمات بزرگی به عالم انسانیت می کنند، بعضی از آنها پس از مردن حالت تحجر پیدا کرده و داورهای طبی و صنعتی و یا سنگ های قابل استفاده می سازند (طباشیر و گل سفید و سنگ های مخصوصی که در برخی از نقاط آفریقا یافت می شود و برای صیقل دادن اجسام از آن استفاده می کنند از بقای همین حیوانات است)

[و این همان جلوه تربیتی و ربوبیتی حضرت رب العالمین است که به این صورت در جهان طبیعت رخ می نماید.]

قابل توجه اینجاست که صدها ملیون از افراد آنها باید دور هم گرد آیند تا به قدر یک دانه نخود از این سنگ را تشکیل دهند!

قدرت مقاومت بعضی از آنها در برابر مشکلات بسیار زیاد است به طوری که می توانند مدت های طولانی در محیطهای نامناسب و نامساعد زندگی کنند و سرعت تولید مثل آنها به اندازه ای است که در مدت کوتاهی هر یک از آنها چندین هزار مثل خود را تولید می کنند.

خونی که در بدن انسان و حیوانات جریان دارد میدان جولان دو دسته از این حیوانات ذره بینی است:

دسته اول همان گلبول های قرمز رنگ است که مأمور تغذیه سلول ها و رسانیدن اکسیژن و سایر گازهای لازم و جمع آوری گازهای سمّی از قبیل گاز کربنیک می باشد. این دسته از گلبول ها مانند مادرهای مهربان با دقت و دل سوزی هر چه تمام تر به تمام سلول های بدن سرکشی کرده و احتیاجات حیاتی آنها را تامین می کنند.

دسته دوم گلبول های سفید است که به منزله یک ارتش مسلح ورزیده و ذخیره های روز خطرناک می باشند. همین که بخشی از عضلات و پوست بدن آسیب دید، و خراش و بریدگی در آن پیدا شد، و این حصار غیر قابل نفوذ بدن در برابر دشمنان خونخوار یعنی میکرب های خارجی شکسته شد فوراً در محل حادثه اجتماع می کنند و راه ورود را بر دشمن می بندند. به این وسیله از هجوم آنها به داخل جلوگیری به عمل می آورند و تا آخرین نفس در مقابل آنها مقاومت به خرج می دهند!

از این جالب تر جنگ های خونینی است که در میان آنها و این دشمنان خونخوار که گاهی به وسیله غذا و زمانی به وسیله هوا وارد بدن انسان می شوند اتفاق می افتد، در این مبارزه حیاتی که سرنوشت انسان را روشن می کند گلبول های سفید قد مردانگی علم کرده و تا آخرین قطره خون در راه کشور عزیز بدن جان فشانی می کنند.

به محض ورود یک میکرب در محوطه خون، این سربازان فداکار حلقه محاصره ای در اطراف آن تشکیل می دهند و تا آن بیگانه بیاید دست و پای خود را از هم بشناسد با چابکی او را می بلعند، در صورتی که نفرات مهاجمین زیاد باشد گلبول های مزبور به سم پاشی و ریختن مواد شیمیائی مخصوصی که حریف را هلاک یا نیمه جان کند می شوند، بعضی اوقات هم بدن نیمه جان آنها را به زندان های مخصوصی که به نام غدّه های لنفی معروف است تحویل می دهند.

شما را به حقیقت سوگند آیا هیچ عاقلی می تواند این جریانات را که گوشه ای از میلیارها جریان در بدن است معلول تصادف بداند و هیچ نیروی حکیمانه و قدرت فوق العاده ای در آن مؤثر نشمارد؟ !

ص:۹۳

آری حضرت رب العالمین است که با توجه تربیتی و مدبرانه خود هر موجودی را برای هدف یا اهداف مثبتی تربیت می کند، و آن را در جایگاه ویژه اش در عالم طبیعت قرار می دهد، اینجاست که باید به تعداد همه موجودات هستی با تمام وجود فریاد زد اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ .

فاصله زمین با خورشید نزدیک به صد و پنجاه میلیون کیلومتر است. و این فاصله ای است در حدّ اعتدال و به همین خاطر نه در فصل گرما آن چنان گرم می شود که دریاها یه سرعت تبخیر شوند و کویری خشک از آنها بر جای بماند، و موجودات زنده از شدت گرما بسوزند و فروغ حیاتشان خاموش گردد، و نه در فصل سرما آن چنان سرد می شود که آب همه دریاها منجمد شود، و نباتات و گیاهان و درختان و موجودات زنده از شدت سرما خیمه حیاتشان سرنگون گردد، تدبیر حکیمانه و توجه ربوبی حضرت ربّ میان خورشید و زمین این فاصله ی مناسب را برقرار کرده تا همه موجودات از برکت این فاصله به وجود آیند و به موجودیت خود تداوم بخشند.

هوا به طور مساوی در تمام اطراف کره زمین به اندازه حدوداً صد کیلومتر زمین را در آغوش محبت گرفته و همراه او با حرکتی معین در فضای با عظمت در مسافرت است.

هوا ترکیبی حساب شده از اکسیژن و ازت است و مسئولیت اکسیژن سازی و کربن گیری در حدی که کم و زیادی در این ترکیب راه پیدا نکند به عهده نباتات است و دفع سمومش به وسیله حیوانات زهردار!

هوا در تکوّن موجودات چه در بخش عناصر، چه در بخش نباتات و چه در بخش جانداران از عوامل بسیار مؤثر و در تداوم بخشیدن به عنصر حیات، ماده ای ریشه ای و اساسی است.

ص:۹۴

هوا اگر در چند لحظه از کره زمین فاصله بگیرد، چراغ حیات خاموش می شود، و هیچ گیاه و جانداری بر جای نمی ماند.

هوا در برابر سنگ باران های آسمانی سپری محافظ و نیروئی مدافع، و عامل بسیار با ارزشی است که کره زمین و موجوداتش را از خطرات حفظ می کند.

زمین برای پدید آمدن شب و روز و پیدایش چهار فصل دارای دو نوع گردش وضعی و انتقالی است این دو گردش با سرعتی حساب شده و معین و در اندازه ای بسیار بسیار دقیق صورت می گیرد تا جائی که منجمان تحویل سال را محاسبه با ثانیه و لحظه در تقویم ها ثبت می کنند.

گردش زمین به دور خودش و به دور خورشید اگر تندتر یا کندتر شود، نظام شب و روز و نظام فصول در خطر جدی قرار می گیرد و همه موجودات زمین به چاه نابودی می افتند، و کارگاه حیات در همه زمینه ها فعالیتش را تعطیل می کند.

مسئله خورشید، ماه، شب و روز، و فصول چهارگانه سال، و دقیق بودن حرکات همه این متحرک ها در آیات قرآن به عنوان نشانه های وجود خدا، و علم و حکمت و عدل و قدرت و ربوبیت او پرونده ای ویژه دارد، و قرآن مجید همه خردمندان و صاحبان عقل را به مطالعه و دقت و اندیشه در این آیات دعوت می کند آیاتی از قبیل آیات زیر نشان دهنده توجه تربیتی و ربوبیتی حضرت اوست:

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ: (۱)

ص:۹۵

---

۱- ۱) - آل عمران، ۱۹۰.

بی تردید در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه هائی (برقدرت و ربوبیت و حکمت خدا) برای صاحبان عقل و خرد است.

اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ بِحُسْبانٍ: (۱)

خورشید و ماه بر اساس حساب و محاسبه ای دقیق اند.

أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ مِهاداً: (۲)

آیا زمین را گهواره و بستر آرامش قرار نداده ایم؟

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ فِراشاً وَ اَلسَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: (۳)

پروردگار شما کسی است که برای شما زمین را بستری گسترده هماهنگ با طبعتان، و آسمان را سقفی برافراشته و محفوظ قرار داد و از آسمان آبی فراوان نازل کرد تا به وسیله آن انواع میوه ها را برای روزی شما از دل خاک بیرون کشید، با توجه به این جریانات دقیق و حساب شده برای خدا شریک و همتا قرار ندهید در حالی که می دانید همه این امور منظم و به هم پیوسته دلیل بر وحدانیت آفریننده آنهاست.

کره زمین که وجودش و وجود همه موجوداتش محصول خالقیت و ربوبیت و تدبیر حضرت حق است سه بخشش آب و یک بخشش خشکی است و اگر غیر این بود برپا شدن خانه حیات و زندگی در آن ممکن نمی شد.



---

۱- ۱) - الرحمن ۵.

۲- ۲) - نبأ ۶.

۳- ۳) - بقره ۲۲.

پستی ها و بلندی های زیادی که بر اساس حکمت و عدالت مدبّر آن روی آن است در برابر عظمت این سیّاره به کروی بودنش لطمه ای نمی زند، و کوه های استوارش علاوه بر این که خزینه ها و انبار ثروت های فراوانی چون طلا و نقره و مس و آهن و عقیق و فیروزه، و سنگ های گران بهای دیگری است.

حافظ و نگهدار آن از متلاشی شدن و سدی محکم و سپری استوار در برابر وزش بادهای تند و طوفانی است، و به این سبب به صورت فرشی گسترده و مهد و گهواره ای آرام بخش و منبعی از ذخائر بسیار مفید، و انباری از اشیاء گران بها، و کارخانه ای مولّد انواع غذاها و آشامیدنی ها و ابزار و وسائل حیات در اختیار موجودات زنده به ویژه انسان قرار داده شده است.

همه اشیاء و عناصر و موجودات مختلف و حیوانات متنوع، و انسان ها بر این کره قائمند و به آن تکیه دارند و در آن از آرامش برخوردارند و بی اختیار جابه جا نمی شوند، زیرا قوه ای در آن است که به آن قوه ثقل می گویند و همان قوه باعث شده آنچه را در آن است از پرت شدن در فضا حفظ نماید، و به عبارت دیگر زمین نسبت به همه موجوداتی که در آن است مانند یک قطعه آهن ربا که سوزن و میخ به آن می چسبند و آویزانند و نمی افتند جسمی مغناطیسی است.

فکر می کنید با ارزش ترین و سودمندترین ماده زمین چیست؟ طلا، نقره، الماس، عقیق، فیروزه، آهن؟

دانشمندان بزرگ و محقق به این پرسش فقط یک کلمه پاسخ می دهند خاک، زیرا این ماده حیرت انگیز ریشه و مایه آفرینش ما و خزانه و انبار مایحتاج ماست و هر موجودی نیازمند به هر چیزی است از خاک می گیرد.

عوامل فرسایش در طول میلیون ها سال سنگ ها را خرد نموده و تبدیل به خاک کرده اند، مواد خرد شده خاک زراعتی، و محلی و انتقالی است، و همین ها

با کمک آب، هوا، نور که همه و همه در حیطه تصرف حضرت ربّ است به تـدبیر او تبـدیل به مواد غذائی چون سبزیجات، حبوبـات، میوه جات، و انواع گوشت های حلال می شود تا سـفره روزی موجودات زنـده به ویژه انسان پر گردد، و مرد و زنی از انواع روزی های رنگارنگ که سرشار از همه ویتامین های لازم است به صورت پخته و خام بخورند و در دسـتگاه گوارش آنان که شـرحش کتاب های قطور جـداگانه می طلبد هضم شود و علاوه بر اینکه نیازمندی بدن آنان را تامین نماید بخشـی از آن تبـدیل به نطفه گردد در نطفه ای که به تعبیر قرآن نطفه امشاج (۱)است یعنی نطفه ای که مخلوطی از انواع عناصـر است و آن نطفه مرد و زن در رحم زن که خود دنیائی حیرت انگیز از قدرت و حکمت و ربوبیت حق است تبدیل به انسانی در شـکل و قیـافه احسن تقویمی گردد! (۲)شرح و تفصـیل عناصـری که وجود جهانها و جهانیان از آنها ترکیب شده، در خور کسـی جز آفریننـده آنها نیست، مغز کوچک ما، و دانش بسـیار اندکی که در اختیار ماست، و قلم های سرشکسـته ما، و عمر کوتاهی که نزد ماست و چون بادی وزان در دشت و صـحرا می گـذرد، برای بیان به وجود آمـدن یک عنصـر که چه تعـداد عناصـر در به وجود آمـدنش دخـالت داشـته انـد، و مواد ترکیبی عناصـر وجود او، و جایگاهش در آفرینش، و وظائفی که در این کارگاه با عظمت هستی به عهده اوست، و مدت حیات و زندگی اش، و ارتباطش با دیگر موجودات، و زیان خلأ وجودی اش در عرصه گاه خلقت و. . . . کفایت نمی کند، بهتر این است که در این زمینه نوک قلم را از صفحه کاغذ بردارم و نگاهی کلی به وسیله دیده قلبم به هستی بیندازم و با کمال حضوع و فروتنی و ذلت و انکسار با زبانی که اگر

ص:۹۸

---

۱- ۱) - انسان ۱.

۲- ۲) - تین ۴.

هزاران بـار بـا آب و گلاـب شسـته شود، هنوز جـاری کردن نام او بر آن زبان کمال بی ادبی است همانگونه که خودش تعلیم داده بگویـم: «الحمـدلله رب العالمین:» همه سـتایش ها و سـپاس ها ویژه خدا، مالك و مربی و مدبر و صاحب جهانها و جهانیان است.

این جمله که به خـاطر الف و لام کلمه الحمـدلله اش در بردارنـده همه محامـد و سـتایش ها نسـبت به مالك و پرورش دهنـده جهانها و جهانیان است از طرف حضرت او به عنوان ستایش و سپاس کامل در رابطه با وجود مقدسش از ما انسان های محدود و ضـعیف و ناتوان که هرگز از عهـده ستایشـش گرچه عمر روزگار را در اختیار ما بگذارند (۱)برنمی آید مورد پذیرش قرار گرفته است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من قال اربع مرات اذا اصبح «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ» فقد ادی شکر یومه، و من قالها اذا امسی فقد ادی شکر لیلته:» (۲)

هر کس به هنگام صبح کردن چهار مرتبه بگوید: الحمدلله رب العالمین سپاسـگزاری آن روزش را به جای آورده، و نیز چون به شب درآید چهار مرتبه آن را به زبان جاری کند از عهده شکر و سپاس حق در شبش برآمده است.

بساری از مردم به گفتن «الحمـدلله» بدون «رب العالمین» عادت دارند، باید گفت: آنان نیز با توجه به روایات مهمی که در این زمینه از اهل بیت رسول اعظم رسیده چنانچه به حضرت رب به عنوان خالق و مدبر خود توجه کنند، و به



---

۱- ۱) - مقدمه دعای عرفه حضرت حسین.

۲- ۲) - نورالثقلین ج۱، ص۱۳.

نعمت و اهدافی که از بخشیدن نعمت به آنان منظور شده بنگرند، به ادای شکر و ثنای کامل او برخاسته اند.

### هنر فهمیدن

دانائی از دانایان به نام بکربن عبدالله مزنی می گوید: باربری را دیدم بار گرانی بر پشت دارد و به سوی مقصدی که باید بار را به آن برساند در حرکت است، در طور راه می گفت: «الحمدلله، استغفرالله» به او گفتم: ای باربر تو چیز دیگری جز این دو کلمه را نمیدانی؟ گفت: می دانم و حتی همه قرآن را نیز می دانم، گفتم چرا جز این دو کلمه را نمی گوئی؟ گفت: برای این که از دو حال خالی نیستم: به طور پیوسته نعمتی از سوی خدا به من می رسد، و گناهی از سوی به عالم ملکوت بالا می رود، سپاس آن نعمت را با حمد به جای می آورم، و جبران آن گناه را با استغفار به میان می آورم تا شاید خدای متعال مرا از رحمتش بهره مند سازد، گفتم: سبحان الله این حمال از بکربن عبدالله داناتر است! (۱)

### هنر توجه به منعم

در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده: یکی از بزرگان در موسم حج کیسه ای زر به غلام خود داد و گفت: برو قافله را بنگر، چون مردی را بینی از قافله برکناره می رود این کیسه زر را به او بده، غلام رفت و نظر کرد، مردی را دید به تنهائی بر طرفی گذر می کرد، غلام آن کیسه زر به او داد، آن مرد کیسه را گرفت و سر به سوی آسمان برداشت و گفت:

«اللهم انک لاتنسی بحیراً فاجعل بحیراً لا ینساک:»



---

۱- ۱) - روح الجنان ج۱، ص۳۹.

خدایا تو، بحیر را از یاد نمی بری، چنان کن که بحیر هم تو را از یاد نبرد غلام بازگشت، خواجه به او گفت چه کردی؟ گفت مردی را یافتم چنانکه گفته بودی و زر به او دادم، پرسید او چه گفت؟ غلام گفت: چنین گفت، خواجه گفت: بسیار نکو گفت.

«ولی النعمه مولاها:»

نعمت را به منعم که از حضرتش به او رسیده بود نسبت داد و به درستی و حقیقت نسبت داد. (۱)در هر صورت چون جهانها و جهانیان معلول اراده و قدرت و حکمت و ربوبیت حضرت حق اند، و جناب او علت پدید آمدن آنها و تداوم حیاتشان می باشد، و هر زیبائی و کمال و سودی که جهانها و جهانیان دارند شعاعی از وجود مبارك اوست، پس همه محسنات و زیبائی ها جامع و کاملش ویژه اوست، و از آنجا که حمد و ستایش در حقیقت به این معناست که معلول و موجود به وسیله وجود خویش کمالات و زیبائی های علت خود را به زبان و عمل و به اخلاق و حال بیان کند، و پر واضح است که چون اصل و ریشه و منبع همه محسنات و کمالات و زیبائی ها وجود مبارك الله است، پس همه ثناها و ستایش ها از هر کسی صادر شود به حضرت الله باز می گردد. (۲)بی تردید کسی که مورد ثنا و مدح تعظیم قرار می گیرد به سبب یکی از چهار حقیقت است: یا برای این است که در ذات و صفاتش کامل و از همه نواقص و آفات سالم و پاك است، یا برای این است که نسبت به ثنا کننده احسان نموده و او را از نعمت هایش بهره مند ساخته است، یا به خاطر این است که ثناکننده و

ص:۱۰۱

---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج۱، ص۳۹.

۲- ۲) - المیزان ج۱، ص۲۷، با توضیح بیشتر.

مـداح، لطف و احسان ممـدوح را در آینـده زمان امیـد می برد، یا به سـبب این است که از قدرت و قهر و سـطوت ثنا شده می ترسـد، این جهات چهارگانه موجب ثنا و مدح و تعظیم و اجلال است، گویا خدای بزرگ در ابتدای فاتحه الکتاب به بنده اش می گویـد: اگر می خواهیـد کمال ذاتم را تعظیم کنید، پس به ثنا و حمدم برخیزید که بی تردید من معبود جهانها و جهانیام و مرا از الحمـدلله همین معنـاست که ثنای کمال ذات است، و اگر می خواهیـد به بزرگـداشت احسان و نیکی انجام گرفته اقـدام نمائیـد بدانیـد که پرورش دهنـده جهانها و جهانیان با انواع نعمت هایم منم: رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ و اگر به احسانم در آینده امید دارید من رحمان و رحیم، و اگر به خاطر بیم و ترس تعظیم می کنیـد من مالک یوم الـدین هسـتم، پس باید از قهر و سـطوت من در آن روز در بیم و هراس باشـید. (۱)یقیناً اگر کسـی بخواهد جلوه های تربیت و پرورش حق را فقط نسـبت به انسان که یکی از مخلوقات است محاسـبه کند، به خاک عجز می نشـیند، زیرا در این زمینه به حقایقی برخورد می کند که بی نهایت و بی حد و مرز است، چه رسد به این که بخواهد جلوه های تربیت و پرورش او را نسبت به همه جهانها و جهانیان محاسبه کند! !

در این مرحله به نمونه هائی گرچه اندک و بدون شرح و توضیح توجه نمائید.

هنگامی که نطفه از صلب پدر در رحم مادر قرار می گیرد با دقت عقلی و اندیشه دقیق بنگر که چگونه علقه وسپس مضغه می شود، آنگاه اسکلت رخ می نماید، و سپس بر استخوانها گوشت می روید، و کم کم شکل لازم در حالی که رگ ها و ریشه ها، و اعصاب و غضروف ها و اتصالات رخ نشان می دهد ظهور



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر، ج۱، ص.۲۳.

می کند، سپس انواع قواها چون قدرت دیدن در چشم و شنیدن در گوش، و فهمیدن در قلب، و دریافت معلومات در عقل، و گویائی درزبان و لمس در پوست و بویائی در بینی و. . . . . پدید می آید، نمونه دیگر دانه نباتی است که چون در دل خاک قرار می گیرد، پوست می اندازد سپس از بالا و پائین می شکافد، از شکاف پائین ریشه در زمین می دواند و در آب و املاح قرار می گیرد و با قدرت هر چه تمام تر مواد لازم را برای رساندن به همه جهات گیاه فراهم می آورد و گیاه را تغذیه می کند! ! و از شکاف بالا، به خلاف جاذبه زمین ساقه به سوی آسمان سر می کشد، و بر ساقه و تنه شاخه های متعدد می روید و بر شاخه ها برگ های فراوانی سبز رنگ به وجود می آید، و در میان برگ ها شکوفه ها با رنگ های متنوع چون عروس طناز می نشیند، و از شکوفه ها میوه های سودمند به بار می آید تا بخشی از خوردنی و آشامیدنی و داروی انسان تأمین شود!

نمونه دیگر افلاک و سیارات و ثوابت و کواکب است، که وسایلی مفید در جهت مصالح زندگی انسان است، با نظام دقیقی که میان خورشید و زمین حاکم است، پدیده شب برای استراحت و آرامش بشر و خواب راحت او رخ نشان می دهد:

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ. (۱)

و روز برای تأمین رزق و روزی و معاش به وجود می آید:

وَ جَعَلْنَا اَلنَّهٰارَ مَعٰاشاً: (۲)

ص:۱۰۳

---

۱- ۱) - یونس، ۶۷.

۲- ۲) - نبأ-۱۱.

و اگر مطالعه و دقت در شگفتی های معادن و عجایب عالم نبات و حیوان و آثار رحمتش را در خشکی ها و دریاها و دل دره ها و اعماق زمین که همه و همه در خدمت به انسان اند به نمونه هائی که ذکر شد اضافه کنید، خواهید یافت که جلوه های تربیت و پرورش او بی نهایت و بدون حد و مرز است و در این هنگام است که به دورنمائی از اسرار و رموزی که در آیه شریفه الحمدلله رَبِّ اَلْعالَمِینَ است آگاه می شوید.

او در حصار پرورش و تربیتش تو را از جهت مادی و معنوی به گونه ای قرار می دهد که از آفات و بلاهای روز، و امور ترس آور و خطرزای شب در امان بمانی، و از هجوم وسوسه های شیاطین و فرهنگ های مخرب و ضد حق محفوظ باشی، تا جسم و جانت در سلامت و آرامش باشد و به توانی به وظائف و مسئولیت های خود نسبت به او و نسبت به بندگانش با همت و عشق اقدام نمائی، آری جلوه ربوبیت رب از تو بنائی احسن تقویمی ساخته که حفظ و نگهداری این بنا با بهره گیری از تربیت تکوینی و تشریعی او بر تو از اعظم واجبات است.

پیامبر اسلام در حدیثی بسیار مهم فرموده است:

«الآدمی «الانسان» بنیان الرب ملعون من هدم بنیان الرب:» (۱)

آدمی ساختمان بنا شده رب است، ملعون است کسی که ساختمان بنا شده رب را ویران کند.



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج ۱، ص۳۳۲.

## تفسیر آیه ۳

### اشاره

اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ

بسیاری از اهل بصیرت و قرآن شناسان با حقیقت، و سالکان وادی معرفت، بر این عقیده اند که هیچ گونه تکراری در قرآن مجید وجود ندارد، آیاتی که شبیه یکدیگرند هر یک در جای خود حقیقتی خاص و معنائی ویژه را دنبال می کنند که با معنای آیه مشابهش تفاوت دارد.

مثلاً این دو صفت در آیه شریفه بسم الله در رابطه با آغاز آفرینش جهان است، که بدون سابقه ماده، و نقشه و ابزار، آن را به وجود آورد، و به لباس هستی آراست، و در گردونه نظم و حساب دقیقی که بر آن حاکم است قرار داد.

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ: (۱)

آری، بخوان به نام پروردگارت که دست آفریدن از آستین قدرت و حکمت، و بصیرت و علم و رحمانیت و رحیمیت بیرون آورد.

چون به دقت به خیمه هستی و ساختمان آفرینش و کاخ خلقت بنگری، وجودش و عناصرش، و همه ذراتش را معلول رحمت بی اندازه و مهربانی او می بینی.

و این دو صفت پس از آیه شریفه الحمدلله رب العالمین در رابطه با جلوه ربوبیت و پرورش دهندگی حضرت او تغذیه هر موجودی به تناسب وجودش، و تداوم دادن حیات او به ویژه انسان است.

انسانی که از منزل رحم از طریق پرورش همراه با رحمانیت او رشد می یابد، تا آماده ورود به دنیا شود، چون او را با بدرقه مهر و محبتش وارد دنیا می کند باز

ص:۱۰۵

---

۱- ۱) - علق ۱.

جلوه ربوبیت و پرورش و تربیت تکوینی اش را از افق وجود طفـل در کنار آغوش پر مهر مادر و پـدر که شـعاع مهر بی نهایت اوست طلوع می دهد، و از سـفره رحمانیت خود طفل را با شـیر مادر که شـیره وجود مادر است و انواع مواد لازم را برای رشد طفل در خود دارد تربیت می کند، تا تبدیل به نوجوانی آراسـته و مکلف شود، چون قدم در وادی تکلیف و مسئولیت گذارد، رحیمیت حضرتش به صورت قرآن مجید که درباره آن فرموده:

وَ إِنَّهُ لَهُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. (۱)

و به صورت نبوت پیامبران و به ویژه وجود مبارک پیامبر اسلام که درباره او گفته:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ. (۲)

و به صورت ولایت مطلقه امامام معصوم که قرآن ناطق اند و یکی از دو ثقل یادگار پیامبر در میان امت تا روز قیامت هسـتند و درباره آنان در لحظات آخر عمرش فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی:» (۳)

به هـدایت و دسـتگیری از او وارد میـدان حیـات و زنـدگی اش می شونـد، مکلـف اگر بر اسـاس آزادی و اختیـار خـود جلـوه رحیمیت حق را که همـان هـدایت اوست بپـذیرد و پـای بنـد ایمان و اخلاق و عمل صالـح شود، و به تربیت تشـریعی حضـرت رحیم آراسته گردد، در دنیا به حیات طیبه می رسد، و در آخرت از رحمت رحیمیه که

ص:۱۰۶

---

۱- ۱) - نمل ۷۷.

۲- ۲) - انبیاء ۱۰۷.

۳- ۳) - اکثر کتاب های حدیث شیعه و سنی.

پاداش ابدی و پاینده است بهره مند می گردد، چنان که حضرت صادق (ع) در حدیثی به این حقیقت اشاره فرموده است:

«و ان رحمه الله ثوابه لخلقه:» (۱)

و بی تردید رحمت خدا، پاداش او به بندگان است.

اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ پس از اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ نکته ای بسیار مهم را به مربیان و معلمان و پدران و مادران تعلیم می دهد و آن این که مربی لازم است تربیتش همراه با مهر و محبت و عاطفه و رحمت باشد؛ و در این زمینه اخلاق تربیتی حضرت حق را نسبت به همه کسانی که در دامن تربیت دارد مراعات نماید.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت است:

«الرحمن الرحیم ینفی بها القنوط عن خلقه فله الحمد:» (۲)

با توجه دادن به این دو صفت یأس و ناامیدی و دل سردی را از بندگانش نفی می کند، و به آنان یقین می دهد که من که مالک و صاحب و رب و تدبیر کننده امور شمایم، با رحمت و مهرم رزق و روزی مادی و معنوی ام را در اختیار شما می گذارم، و گره مشکلات دنیائی شما را می گشایم، و شما را از بیماری ها شفا می دهم، و در حادثه ها به شما نصرت و یاری می دهم، و در قیامت پاداش زحمات و کوشش های شما را که به عنوان طاعت و عبادت من صورت گرفته به طور کامل و بلکه بهتر از آنچه انجام داده اید به شما عنایت می کنم، و توبه شما را در برابر هر گناهی که مرتکب شده اید می پذیرم، و این همه مقتضای ربوبیت من



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱، ص۱۱، حدیث ۵۲.

۲- ۲) - کشف الاسرار میبدی ج۱، ص

است، پس جا دارد که بر ربوبیت من که توأم با رحمانیت و رحیمیت است با دل و جان و زبان به ستایش برخاسته و بگوئید: «الحمدلله» .

حضرت رضا (ع) به همه این حقایق در ضمن دعا اشاره کرده اند، چنان که شیخ صدوق با سلسله سند خود نقل می کند که: آن حضرت در دعایش می گفت:

«رحمن الدنیا و الآخره و رحیمهما:» (۱)

ای خدائی که رحمت رحمانیهات و رحمت رحیمیهات فراگیر دنیا و آخرت است.

عقل و دانش ما و علم و بصیرتمان در حدی نیست و به حدی نخواهد رسید که بتواند به دریافت شمار جلوه های رحمیت حق چه جلوه رحمانیت و چه جلوه رحیمیت نایل گردد.

آنچه در این زمینه برای ما میسر است نظر به حقایق و حوادثی است که در دسترس ما قرار می گیرد، و در حیطه عقل و دانش ما در می آید.

تماشای جلوات رحمت فقط و فقط بر اساس شعاع دید و عقل و علم و شنوائی ماست، و البته نمونه هائی که دریافت می کنیم نشان گر کلی حقیقت در پهن دشت هستی و در جهان ابدی است.

در این صفات محدود، و با نوک قلم شکسته ام که در برابر اقیانوسی بی کران از جلوه های رحمت قرار داد به چند نمونه در رابطه با مهر و رحمتش اشاره می کنم، باشد که متذکر رحمت بی نهایت او شویم، و از ستم بر خویش که بر اثر کثرت گناه روا داشته ایم دست برداشته و با رحم کردن بر خود به عروهالوثقی توبه واقعی چنگ زنیم و خود را مستحق رحمت رحیمیه او نمائیم.

### ۱- راهی شگفت در رسانیدن روزی

خدمت عالی وارسته و فقیهی بزرگوار و عاشق دلباخته اهل بیت بودم، از کسی که معاصر با شهید راه حق آیت عظمای رب شیخ فضل الله نوری بود نقل کرد که:



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۱۲، حدیث ۵۵.

شیخ شـهید فرمود: روزی چند تن از دوستانم مرا به صرف نهار در اطراف امام زاده داود واقع در دل کوه های مشرف به تهران و پشت به مازندران دعوت کردند.

دعوتشان را پـذیرفتم و به آن منطقه رفتم، چنـد خیمه برپا بود، خیمه ای به عنوان آشپزخانه، خیمه ای برای پذیرائی از میهمانان و خیمه ای برای استراحت خادمان و خدمتگزاران.

در خیمه ای که ویژه ضـیافت و پذیرائی از میهمانان بود قرار گرفتم. هنگامی که سفره غذا آماده شد، و میهمانان مهیای صرف غذا گشـتند؛ ناگهان اسب های قافله سـر به چموشـی برداشتند و با خیزش و پرش طناب خیمه ها را از جا کنده و خیمه ها را به چند متر آن طرف تر از جای خود کشیده و خوابانیدند، و در نتیجه سفره غذا در فضای آزاد قرار گرفت.

ناگهان کلاغی قوی از هوا به سوی سـفره سـرازیر شد و یک قرص نان به منقار گرفت و به پرواز درآمد، من که در این حادثه شعاع حکمت می دیدم به یکی از اطرافیانم گفتم با اسبی تیزرو کلاغ را دنبال کن و ببین این قرص نان را کجا می برد.

پس از ساعتی با مردی که آثار زحمت و کار و کوشـش از جبینش پیدا بود بازگشت و به آن مرد گفت: داستان خود را برای شیخ بیان کن.

مرد لب به سـخن گشود و گفت: سه روز پیش از محل زنـدگی ام که پشت این کوه هاست جنسـی را برای فروش در نزدیکی تهران بـا مرکب راهوارم حمـل می کردم، راهزنی در برابرم قرار گرفت، دست و پایم را بست، مرکبم را با بار برد، من دست و پـا بسـته در میـان این کوه بـدون این که بتوانم بنـداز دست و پـایم برگیرم تـک و تنهـا مانـدم، در این سه روز روزی یـک بار کلاغی برایم قرص نانی می آورد، و من با آن قرص نان سدّ جوع می کنم! !

ص:۱۰۹

شیخ دستور داد مرکبی به او بدهند، و او را با پرداخت درهم و دیناری که بتواند مال به غارت رفته اش را جبران کند دلشاد و مسرور نمایند.

مرد را با مرکبی ورزیده و کیسه ای پر از درهم و دینار به سوی خانه اش فرستادند و خودشان از جلوه رحمانیت حق که روزی بخش به همه موجودات زنده است و این مرد را در عین بسته بودن دست و پایش به وسیله کلاغی روزی می رسانید شگفتزده شدند!

آری حضرت رب به همه مخلوقات و به ویژه انسان با ربوبیتش که همراه با رحمت است توجه و نظر دارد، چنانکه از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«الرحمن بجميع خلقه:» (۱)

### ۲- راهی عجیب برای نجات از حادثه

ذوالنون مصری می گوید: در خانه بودم که ناگهان اضطربی سخت قلبم را فرا گرفت، به صورتی که نمی توانستم خود را حفظ کنم، و درونم را به آغوش امنیت قرار دهم، از خانه درآمدم و قدم زنان به حرکتم ادامه دادم تا نزدیک شط نیل رسیدم، عقرب قوی و بزرگی را دیدم که در آن ناحیه به سرعت می دوید، او را دنبال کردم تا به کنار نیل رسید، در آنجا چشمم به قورباغه ای افتاد که کنار وادی متوقف است، عقرب به پشت قورباغه پرید و قورباغه وارد آب شد و شناکنان حرکت کرد، به قایقی سوار شدم و دنبال قورباغه رفتم، قورباغه به طرف دیگر رود رسید، عقرب از پشت او فرود آمد و به سرعت شروع به دویدن کرد، او را دنبال نمودم، جوانی را زیر درختی در حال خواب دیدم که افعی خطرناک زهرداری قصد گزیدن او را دارد، عقرب به روی افعی پرید و او را گزید، افعی



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۱۶، حدیث ۷۵.

هم به عقرب نیش زد و هر دو از بین رفتنـد و آن جوان در خواب رفته از خطر هر دو به سـلامت مانـد، (۱)آری به فرموده امام صادق (ع) .

«الرحمن بجمیع خلقه:»

### مؤمن و رحمت خدا

در روایت است جوانی در آسـتانه مرگ قرار گرفت، در حالی که زبانش از گفتن «لااله الاالله» بسـته شـد، اطرافیانش نزد پیامبر آمدنـد و حضـرت را از مشـکلی که برای جوان پیش آمـده بود خبر دادنـد، آن پیشوای رحمت کنار جوان آمـد و شـهادت به توحید را به او تلقین کرد، او دچار اضطراب می شد، و از گفتن باز می ماند!

حضرت پرسید آیا نماز نخوانده، روزه نگرفته، زکات نپرداخته؟ گفتند: همه این امور را انجام داده است، فرمود آیا عاق پدر و مادر است؟ پاسخ دادند آری! حضـرت فرمود مادرش را بیاورید. مادرش که پیره زالی کور چشم بود آمد، حضرت فرمود: آیا از او گـذشت نمی کنی؟ گفت: نه زیرا به من در حـدی لطمه وارد نمـوده که چشـمم از دست رفته! ! حضـرت فرمـود: هیزم و آتش بیاوریـد، پیرزن گفت آتش برای چه می خواهی؟ حضـرت فرمود: می خواهم او را در برابر تو به کیفر کـاری با تو کرده بسوزانم!

پیرزن دو بـار گفت: از او گذشـتم، از او گذشـتم، آیا من او را نه ماه در رحمم برای سوختن به آتش حمل کردم، آیا او را دو سال برای سوزانده شدن به آتش شیر دادم، یا رسول الله پس مهر مادری کجاست؟



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج ۱، ص۲۳۳.

مادر با مهر انـدکی که در دل نسـبت به فرزنـد داشت، مهری که جلوه ای ناچیز از مهر و رحمت حضـرت رب است از جوانش گذشت و به همین سـبب زبان فرزندش در آستانه ورود به جهان آخرت به گفتن «لااله الاالله» باز شد، مهر و رحمت بی نهایت حق که چشمه نامحدود همه مهرهاست کجا اجازه می دهد مؤمنی که شصت سال یا هفتاد سال یا کمتر یا بیشتر خدا را بندگی کرده، و اگر مرتکب گنـاهی شـده به آغوش توبه درآمـده به آتش قیـامت بسوزد و از پـاداش اعمالش محروم شود؟ ! ! (۱)در این زمینه بیش از پیش به عمق گفتار حضرت رضا (ع) در ضمن دعایش به پیشگاه حق پی می بریم:

«رحمن الدنیا و الآخره و رحیمهما:» (۲)

در اینجـا منـاسب است توجه همگـان و به ویژه اهل خـدا را به این نکته ظریف جلب کنم که چون بر اساس آیات قرآن مهر و رحمت حق بی نهایت و نسبت به کل شـیئی فراگیر و نیز بر خشـمش که در حقیقت عذاب اوست سبقت و پیشی دارد، باید به هنگـام دعـا از حضـرتش منـاسب بـا رحمتش از او درخواست حاجت کننـد و در این زمینه به آیات و دعاهائی که از اهل بیت رسـیده و در آنها به همه تعلیم داده انـد که از خـدا چه بخواهید توجه و دقت کنند، زیرا از رحمت بی نهایت، اندك خواسـتن اسائه ادب به حضرت رحمن و رحیم است، و با ادب دعا تناسب ندارد.



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج۱، ص۲۳۵.

۲- ۲) - نورالثقلین ج۱، ص۱۲، حدیث ۵۵.

برای نمونه به برخی عناوین خواسته هائی که از پیشگاه رحمن و رحیم به وسیله عارفان عاشقش درخواست شده اشاره می کنم.

پروردگارا ما را در زمره صالحان و شایستگان درآور، (۱)پروردگارا از عالم بالاـ برای ما سفره ای پر از نعمت نازل کن، (۲)پروردگارا به ما خیر و خوبی دنیا و آخرت عنایت کن، (۳)پروردگارا بر ما صبر و استقامت فرو ریز و قدم هایمان را در صراط مستقیمت و جهاد در راهت ثابت و استوار بدار، و بر کافران پیروز کن، (۴)پروردگارا قلوب ما را پس از این که هدایتمان نمودی از انحراف و ضلالت، و میل به سوی باطل حفظ فرما، (۵)پروردگارا گناهان ما را بیامرز، و زشتی های ما را بپوشان، و جان ما را در حالی که همراه با نیکان باشیم بگیر. (۶)اعضا و جوارحم را برای به کار گرفتن در خدمتت نیروبخش، و دلم را برای عزیمت به سوی حضرتت قوی و محکم گردان، و کوشش در به دست آوردن خشیت از عظمتت را به من عطا فرما، و دوام در پیوستن به خدمتت را به من عنایت نما، تا با جسم و جان در میدان های پیشتازان به سویت به حرکت آیم، و در گروه شتابندگان به سویت بشتابم. و به سوی بارگاه قربت در زمره مشتاقان غرق شوق گردم، و همانند نزدیک شدن مخلصان به تو نزدیک شوم، چون ترس یقین کنندگان از تو بیم ورزم، و در جوار رحمتت با مؤمنان گردآیم. (۷)



---

۱- ۱) - مائده ۸۴.

۲- ۲) - مائده ۱۱۴.

۳- ۳) - بقره ۲۰۱.

۴- ۴) - بقره ۲۵۰.

۵- ۵) - آل عمران ۸.

۶- ۶) - آل عمران ۱۹۳.

۷- ۷) - بخشی از دعای کمیل.

انوار معرفتت را برای مـا کامـل کن، و شـیرینی عفو و گذشـتت و لـذت آمرزشت را به مـا بچشان، و قلوب ما را روز لقاءت به وسـیله تماشـای جلال و جمـالت بـا دیـده بـاطن شـاد فرما، و عشق دنیا را چنانکه از دل شایسـتگان برگزیـده ات و نیکان ویژه حرمیت بیرون بردی از دل ما بیرون بر، به مهربانیت ای مهربان ترین مهربانان. (۱)خدایا دوری گزیدن از خانه غرور را که خانه دنیاست روزی من کن و دل دادن به خانه جاودان را رزق من قرار ده، و پیش از فرا رسـیدن مرگ استعداد برای آن را نصیب من فرما. (۲)خـدا فروتنی فروتنـان واقعی را از تو درخواست دارم، و نیز اخلاـص اهـل یقین، و همراهی بـا نیکان، و شایسـتگی درک حقـایق ایمـانی، و بهره از هر نیکی و خوبی و سـلامت از هر گناه، و مسـتوجب شـدن به رحمتت و موجبات آمرزشت و رسیدن به بهشت و نجات از آتش را از تو خواهانم. (۳)خدایا عقل کامل و مغز وزین و دل پاک و عمل بسیار و ادب شایان به من عنایت فرما. (۴)

### گوشه ای از روایات باب رحمت

پیامبر در روایاتی می فرماید:

ص:۱۱۴

---

۱- ۱) - بخشی از مناجات زاهدان مفاتیح الجنان ص ۲۱۵.

۲- ۲) - از دعائی زین العابدین ع مفاتیح، ص۳۸۹.

۳- ۳) - از دعاهای امیرالمؤمنین، مفاتیح ص۳۹۲.

۴- ۴) - از دعاهای زین العابدین در زهنگام زیارت امیرالمؤمنین.

«ان الله تعالی خلق مأه رحمه فرحمه بین خلقه یتراحمون بها و ادخر لاولیائه تسعه و تسعین:» (۱)

بی تردیـد خدا، صد رحمت به وجود آورد، یک رحمتش میان آفریده های اوست که به سـبب آن به یکدیگر مهر می ورزند، و نود و نه رحمت را برای دوستان و اولیائش ذخیره کرد.

«ما خلق الله من شیئ الا و قد خلق له ما یغلبه و خلق رحمه تغلب غضبه:» (۲)

خدا چیزی را نیافرید مگر این که در برابرش چیزی را آفرید که بر آن چیره باشد، و رحمتش را به وجود آورد که بر خشـمش (که عذاب اوست) غلبه دارد.

«اطلبو الخیر دهرکم کله و تعرضوا لنفحات الله فان لله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده:» (۳)

در همه روزگارتان خواهان خیر باشـید، و خود را در معرض نسـیم های الهی قرار دهیـد، برای خدا نسیم هائی از رحمتش می باشد که به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند.

مردی به رسول خدا گفت:

«احب ان یرحمنی ربی قال: ارحم نفسک و ارحم خلق الله یرحمک الله:» (۴)



---

۱- ۱) - تفسیر معین ص۱.

۲- ۲) - تفسیر معین ص۱.

۳- ۳) - کنزالعمال حدیث ۳۱۳۲۵.

۴- ۴) - کنز العمال، حدیث ۴۴۱۵۴.

دوست دارم خدا به من رحم کند، حضرت فرمود به خودت و به خلق خدا رحم کن تا خدا رحمتش را نصیب تو نماید.

حضرت سجاد فرمود:

«لا یهلك المؤمن بین ثلاث خصال: شهاده ان لا اله الا الله و شفاعه رسول الله و سعه رحمه الله عزوجل:» (۱)

مؤمن میان سه خصلت دچار هلاکت نمی شود: شهادت به وحدانیت خدا، اتصال به شفاعت رسول حق، و رحمت فراگیر خدای عزوجل.

از رسول خدا روایت شده: چون گنه کاران مؤمن را به دوزخ برند، آتش بر آنان سرد شود تا هنگامی که بیرون آیند، آنگاه خطاب الله بر فرشتگان آید که ایشان را به فضل و رحمت من به بهشت برید که دریای مرحمت و امتنان من بی کران، و فضل و احسانم بی پایان است.

و از اهل بیت روایت شده: چون روز قیامت رسد، حق تعالی همه اهل ایمان را یک جا گرد آورد و خطاب نماید من از حقوقی که بر عهده شما دارم گذشتم، شما هر حقی که در ذمه یکدیگر دارید بگذرید تا به بهشت درآئید.

و نیز از رسول رحمت روایت است، چون روز قیامت شود بنده ای از اهل ایمان را حاضر کنند، خطاب آید: نعمت مرا سر بار معصیت ساختی و چندان که نعمت را بر تو افزودم تو بیشتر عصیان ورزیدی، عبد از شرمساری معصیت سر در پیش افکند، خطاب عزت رسد که: ای بنده من سر بردار، همان ساعت که معصیت کردی من تو را آمرزیدم و قلم عفو بر سر آن کشیدم! !

و بنده ای دیگر را نزدیک آرند، آن بیچاره به خاطر بسیاری معصیت سر به زیر افکند و از شرمساری به گریه آید، خطاب الهی در رسد که: ای بنده من آن روز



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۸، ص ۱۵۹.

که گناه می کردی و می خندیدی تو را شرمسار نساختم، امروز که خجالت می کشی و گناه نمی کنی و زاری می نمائی چگونه تو را عذاب کنم، گناهت بخشیدم و رخصت دخول بهشت دادم! ! (۱)غرق گنه ناامید مشو زدربار ما جج

که عفو کردن بود در همه دم کار ما بنده شرمنده تو خالق بخشنده من بیا بهشتت دهم مرو تو در نار ما جدر دل شب خیز و ریز قطره اشکی جزچشم که دوست دارم کند گریه گنهکار ما توبه شکستی بیا هر آنچه هستی بیا جامیدواری بجو زنام غفار ما جاهل دلی درباره رحمن رحیم گفته: رحمان است به روزی دادن جانداران و رحیم است به آمرزش سیئآت مؤمنان. در روزی و رزق اعتماد به رحمانی او کن نه بر کسب خود، ولی کسب را مگذار تا کاهل نشوی، و در آمرزش گناهان بر رحیمی او اعتماد ورز نه بر عمل خود، اما عمل را ترک مکن تا غافل نشوی.

ص:۱۱۷

---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب یکی از دانشمندان پس از عصر فیض کاشانی، ص ۷۰.

## تفسیر آیه ۴

### اشاره

مَالِكِ یَوْمِ اَلدِّینِ

شرح و توضیح

سه آیه شریفه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۲) ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ (۳) ، مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ ما را در به دست آوردن حقایقی بسیار مهم راهنمائی می کند از جمله:

۱- پروردگار مهربان عاشق و دوستدار حمد است، به همین خاطر وجود مبارک خود را حمد و ثنا گفته، و بندگانش را نیز فرمان داده او را حمد و ستایش نمایند، بندگان مؤمن و بامعرفتش در هر شبانه روز در پنج وقت، در هر وقت در دو نوبت هنگام خواندن نماز واجب از دل و جان او را حمد و ستایش می کنند.

از رسول خدا روایت شده:

«ما من احد احب الیه الحمد من الله تعالی حتی انه حمد نفسه:» (۱)

هیچ کس چون خدا نیست که حمد و ستایش نزدش محبوب تر باشد تا جائی که حضرت حق وجود خودش را ستوده.

۲- حمد و ستایش بی تردید باید بر پایه و اساس مقتضائی صورت گیرد و گرنه گفتار زور و قول باطل خواهد بود.

وجود اقدس حضرت حق هنگامی که در ابتدای سوره مبارکه فاتحه خودش را حمد و ستایش نمود مقتضای حمد را نیز ذکر کرد و آن این است که او پرورش دهنده جهانها و جهانیان است، و پرورش او بر اساس مهر و رحمت است و او مالک و فرمان روای روز جزاست، که در آن روز هر عاصی ستم کار و



---

۱- ۱) - ایسر التفاسیر، ۱۱.

فاجر تبه کاری را کیفر می دهد، و هر مؤمن مطیع و بنده فرمانبردار و عبد خاضع و خاشعی را پاداش می بخشد، پس به مقتضای پرورش دهندگی اش، و موج بی نهایت رحمانیت و رحیمیتش و فرمان روائی و مالکیتش بر روز جزا شایسته و سزاوار حمد و ستایش است.

## نکته ای ظریف

مَالِكِ يَوْمِ اَلـدِّينِ به این معناست که در آن روز مالکیت و فرمانروائی فقط و فقط ویژه اوست و تمام مالکیت ها و فرمانروائی های اعتباری و مجازی که در دنیا به خاطر مصالح زندگی در اختیار این و آن بوده از میان می رود و هیچ اثری از آنها باقی نمی ماند و کوس لمن الملك را احدی جز خود او با جمله نورانی لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱)پاسخ نمی دهد.

مالکیت و فرمانروائی او علاوه بر قیامت و روز جزا بر همه این جهان فعلی و عرصه هستی و کشور آفرینش نیز مسلّم و ثابت است، چنان که در قرآن مجید به این حقیقت در بسیاری از آیات توجه می دهد:

أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۲)

آیا ندانستی که فرمانروائی و مالکیت آسمان ها و زمین ویژه اوست.

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا: (۳)

مالکیت و فرمانروائی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست فقط برای خداست.

ص:۱۱۹

---

۱- ۱) - سوره مؤمن «غافر» ۱۶.

۲- ۲) - بقره، ۱۰۷.

۳- ۳) - مائده، ۱۸.

وَ لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ إِلَى اَللّٰهِ اَلْمَصِيرُ: (۱)

فرمانروائی و مالکیت آسمانها و زمین فقط ویژه اوست و بازگشت هر کس و هر چیزی به سوی خداست.

حضرت رضا (ع) در روایت پر ارزشی می فرماید: مٰالِكِ يَوْمِ اَلدِّينِ «اقرار له بالبعث و الحساب و المجازاه و ایجاب ملك الآخره له کایجاب ملك الدنیا. . .» (۲) مٰالِكِ يَوْمِ اَلدِّينِ اعتراف و اقرار در پیشگاه حضرت اوست به برپا شدن قیامت، و تحقق حساب و کیفر و مسلّم بودن مالکیت و فرمانروائی در آخرت برای او چون مالکیت و فرمانروائی برای او در دنیا.

چیزی که هست در این دنیا به خاطر برپائی امور معیشت و قوام خیمه زندگی، و تحقق نظم و انضباط، و حدود و محدودیت بر اساس مصالح حیات، از جانب خود او اجازه داده شده که انسانها بر پایه کوشش و فعالیت مشروع و از طریق کسب معقول، یا از راه صلح و هبه، یا به سبب ارث و میراث، یا نقل و انتقال صحیح مالك اشیاء گردند، یا در صحنه سیاست با رعایت عدالت فرمانروای امور شوند، ولی این مالکیت ها و فرمانروائی همه و همه مجازی است و صورتی اعتباری دارند، و جهت ذاتی پیدا نمی کنند، و به همین سبب این مالکیت و فرمانروائی قابل نقل و انتقال به دیگران است و یا با مرگ انسان برای همیشه سفره اش برچیده می شود، ولی در روز جزا از این مالکیت های مجازی و



---

۱- ۱) - نور، ۴۲.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۶، حدیث ۸۱.

اعتباری و فرمانروائی های غیر ذاتی هیچ اثری نخواهد بود، و برای احدی نسبت به اشیاء و اشخاص ادعای مالکیت و فرمانروائی وجود نخواهد داشت.

به عبارت دیگر در این دنیا مردمان ادعای مالکیت دارند، و والیان و قاضیان دعوی حکومت و حکمرانی می کنند، و شاهان لاف فرمانروائی می زنند ولی در روز جزا ملکیت مالکان، و حکومت والیان، و حکم قاضیان، و فرمانروائی پادشاهان، و امر و نهی حاکمان منقطع و زایل می گردد.

در دنیاست که ملک و ملکی به مردم داده اند، و هر کس به خیال و پندار خود برای خود ملک و ملکی قایل است ولی در روز جزا مالکان هر ملک و ملکی از مالکیت معزول اند، و ادعایشان بر مالکیت و فرمانروائی بر باد است و فقط پرچم لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ در اهتزاز است.

مالکیت و فرمانروائی های غیر خدا ابتدا و انتها دارد، و برای آن قابلیت فراگیری نسبت به همه کس و همه چیز نیست، و هر لحظه در معرض طوفان بنیان بر کن فنا و زوال است، ولی مالکیت و فرمانروائی حضرت حق ازلی و ابدی و جاوید و همیشگی است، و نقل و انتقال و زوال و فنائی در آن راه ندارد.

اهل معرفت به خاطر درک این حقیقت از ادعای مالکیت و فرمانروائی مجازی هم پرهیز دارند، آنان با تماشای مالکیت حق از کلمات چون مال من، منال من، ملك من، علم من، ثروت من که روزمره بر زبان جاهلان جاری است فراری هستند، و حاضر نیستند زبان پاك خود را به اینگونه جملات که پوچ و پوك و خلاف حقیقت است آلوده سازند.

آنان می گویند مال و منال و علم و حکومت و ملك و ملك همه و همه عطا شده ی مالك و مولا و سید و سرور من است:

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ اَلْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ اَلْأَحادِيثِ. . . . (۱)

پروردگارا بی تردید بخشی از حکومت و فرمانروائی را تو به من عطا کردی، و قسمتی از دانش و تفسیر خواب ها را تو به من آموختی.

عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ: (۲)

بنده ای مملوک و با همه وجود در تصرف مولا، که بر چیزی تسلط و قدرت ندارد.

«العبد و ما فی یده کان لمولاه:»

بنده و آنچه در دست اوست برای مولای اوست.

وجود مبارک او مالکی است که در ذات و صفات از همه موجودات بی نیاز است، و همه موجودات که ذاتا مملوک او هستند نیازمند به اویند، بر این اساس برای هیچ موجودی مالکیت و فرمانروائی حقیقی وجود ندارد، و آن را که دست ملکی و ملکی نیست ادعای مالکیت و پادشاهی و ملکیت و فرمانروائی اش پوچ و باطل است.

آن حضرت او را مالک حقیقی شناسد از ما سوای او احساس بی نیازی کند، و مملکت دل و جان و روح و جسم را به عبادت و بندگی او آباد سازد، و در هر حادثه و مهمی که پیش آید روی نیاز به درگاه بی نیاز که مالک هستی و متصرف در همه امور است ساید، و جز به او التجا و تضرع نکند.

ای عزیز روی توجه به بارگاه آن پادشاه کن، که شاهان را در کویش به گدائی افتخار است، و گدایان راهش را از منصب شاهی عار، آن که در همه حال التجا



---

۱- ۱) - یوسف ۱۰۱.

۲- ۲) - نحل ۷۵.

به حضرت ذوالجلال کند، جناب حق هیبت او را بر دل پادشاهان اندازد و همه از روی عقیده کمر خدمتش بر میان بندند.

چون انسان با تکیه بر معرفت و بصیرت به این حقیقت آگاه شد که مالک حقیقی خداست و دست مالکیت او در هر چیزی تصرف حکیمانه دارد، و هر چرخی در عالم غیب و شهود به اراده او می چرخد، و هر چیزی به خواست او به وجود می آید و بخواست او ادامه حیات می دهد، و به خواست او خیمه حیاتش برچیده می شود، باید و بلکه واجب و لازم است سودای منیت و انانیت از سر بنهد، و بساط هوا و هوس بر باد دهد، و دامن از تعلق به دو جهان برچیند، و از پادشاهان و اربابان و خواجگان ابداً پروا ننماید و در همه امور و شئون و خواسته ها روی نیاز به درگاه مالک حقیقی کند تا ذوق گدائی از پیشگاه او، و اتصال به حضرتش و نشستن به مقام قربش را دریابد.

### مالک عادل

وجود مقدس او که مالک آسمانها و زمین و دنیا و آخرت، و همه امور است، و مالکیت او در روز جزا با باطل شدن همه مالکیت ها و ملکیت های مجازی ظهور می کند و همه شئون آن روز را در سیطره می گیرد:

وَ لَهُ اَلْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی اَلصُّورِ عٰالِمُ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَهِ وَ هُوَ اَلْحَکِیمُ اَلْخَبِیرُ: (۱)

روزی که در صور دمیده می شود فرمانروائی و مالکیت و حاکمیت مطلق فقط ویژه اوست، دانای نهان و آشکار، و تنها او حکیم و خبیر علی الاطلاق است.



---

۱- ۱) - انعام ۷۳.

اَلْمُلْکَ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ یَحْکَمُ بَیْنَهُمْ. . . . (۱)

آن روز حاکمیت و فرمانروائی ویژه خداست، میان همه مردم داوری می کند.

ولی آن روز فقط و فقط به عدل و انصاف و بودن این که به کسی از ناحیه قدرت و پادشاهی او ستم شود داوری می کند، آنان که به حقیقت شایسته نجات و قرار گرفتن در بهشت و رضوان اند بر اساس داوری عادلانه و منصفانه او در بهشت قرار می گیرند و در آنجا از فضل و احسان حضرتش که مافوق عدالت است بهره مند می گردند، و غیر آنان که راه کفر و انکار پیمودند باز به داوری عادلانه او در آتش قرار می گیرند.

فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ فِی جَنّاتِ اَلنَّعِیمِ: (۲)

پس آنان که باطنشان به ایمان زینت یافت، و ظاهرشان به اعمال شایسته آراسته شد در بهشت های پرنعمت و جاوید قرار دارند.

وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ: (۳)

و آنان که باطنشان را به کفر آلوده کردند، و به تکذیب و انکار آیات ما برخاستند، برای آنان عذابی خوارکننده است.

آری او قدرتمند و سلطان و مالک و فرمانروائی نیست که مالکیت و سلطنتش آمیخته با ستم باشد، سند استوار عدالت پیشگی او به ویژه در روز جزا که اغلب مردم از آن در هراس اند این آیه شریفه است:

وَ نَضَعُ اَلْمَوازِینَ اَلْقِسْطَ لِیَوْمِ اَلْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ

ص:۱۲۴

---

۱- ۱) - حج ۵۶.

۲- ۲) - حج ۵۶.

۳- ۳) - حج ۵۷.

شَیْئاً. . . (۱)

و برای قیامت ترازوهای عدالت را می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود.

توجه به مفهوم و معنای مالک یوم الدین راه رشته ای از تربیت الهی و دینی را به روی انسان می گشاید، و وی را وادار می کند که نسبت به اعمال و رفتار و اخلاق خود، که روزی در دادگاه های قیامت محاسبه می شود، و متناسب با هریک پاداش یا کیفر لازم داده می شود مراقبت و مواظبت نماید، و نهایتاً همه حرکات باطن و ظاهرش را با خواسته های حق و قوانین شرع هماهنگ نماید.

اعتقاد و ایمان به قیامت یکی از پرقدرت ترین وسایل اصلاح درون و برون، و از مهم ترین عوامل باز دارنده در برابر هواها و هوس ها و شهوات حرام، و خواسته های شیطانی است.

میان آنان که اعتقاد و ایمان به قیامت دارند در همه اطوار و شئون زندگی و در اخلاق و اعمال و در نوع برخورد با دیگران، و کسانی که منکر این حقیقت هستند فرق های اصولی وجود دارد.

معتقد به قیامت بر اساس آیه شریفه

فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ: (۲)

تلاش می کند که هیچ عبادتی در پیشگاه حق از او فوت نشود، و هیچ خدمتی به خلق خدا گرچه اندک باشد از دستش نرود، او می کوشد که بدن و جان و مالش را در بندگی خدا و خدمت به بندگانش هزینه کند، تا در قیامت به پاداش عظیم کوشش های مثبت خود در رابطه با خدا و بندگان خدا برسد.

ص:۱۲۵

---

۱- ۱) - انبیاء ۴۷.

۲- ۲) - زلزال،۷.

ولی کسی که بر اثر جهل و غفلت، یا کبر و غرور منکر قیامت است محرک درونی برای انجام عبادت و خدمت به خلق ندارد، به همین خاطر همه عمرش با محروم نمودن خویش از بندگی خدا، و خدمت به بندگان خدا چون حیوانات که تمام همتشان شکم و شهوت است زندگی می کند، و به اندازه یک دیوار کهنه و خشتی که سایه اش برای گرمازدگان مفید است، و خود دیوار برای تکیه دادن خستگان سودمند است، منفعت و سودی برای کسی ندارد.

کسی در سایه لطفت نیاسود ج

به عالم کار دیواری نکردی مؤمن به قیامت بر پایه آیه کریمه وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (۱)

سعی می کند در هیچ زمینه ای آیات حق او و بعثت پیامبران را و امامت امامان را تکذیب نکند، و به انکار حقایق برنخیزد، و حقی از حقوق الهی را پایمال ننماید، و ذره ای به کسی ستم نورزد، و حقوق مالی و خانوادگی و اجتماعی مردم را مورد تجاوز قرار ندهد.

ولی کسی که منکر روز قیامت است، چون در درونش باز دارنده ای وجود ندارد، از انکار حقایق، و تجاوز به حقوق مردم در هر زمینه ای که باشد امتناع نمی کند، و چون گرگی درنده و شیطانی سرکش در میان مردم زندگی می کند، و هر لحظه با اعمال خلافش و اخلاق حیوانی اش مزاحم دیگران است.

### شیخ شوشتری و قیامت

فردی که اهل دل بود، و با یاد خدا و قیامت می زیست برای این فقیر حکایت کرد که: روز بیست و یکم ماه رمضان در نجف اشرف از آیت بزرگ حق شیخ



---

۱- ۱) - زلزال ۸.

جعفر شوشتری که علاوه بر مهارت در فقه و اصول و آراسته بودن به قوّه اجتهاد خطیبی کم نظیر و اثر گذار در مستمع بود دعوت شد تا در صحن مطهر امیرالمؤمنین (ع) ایراد سخن کند.

اغلب علما و فقها و اهالی نجف و مناطق اطراف نجف برای بهره گیری از سخنرانی مذهبی آن مرد صالح و پاک در صحن مطهر حضور یافتند.

شیخ بر عرصه منبر قرار گرفت، و برخلاف عادت همیشگی که سخنرانی را با خطبه ای غراء شروع می کرد روی به شنوندگان نمود و گفت:

ای مردم صاحب این قبر کیست؟ پاسخ دادند علی بن ابی طالب امیر المؤمنین (ع) است، فرمود: علی چگونه انسانی بود؟ گفتند انسانی جامع، کامل، پیشوای خلق، امام امت و خلیفه رسول بزرگوار اسلام است، چون از مردم نسبت به فضایل امیرمؤمنان اقرار گرفت، با فریادی آمیخته با سوز دل گفت: ای مردم به حق علی بن ابی طالب سوگند برپا شدن قیامت و وقوع محشر و رسیدگی به اعمال و پاداش و کیفر یقینی و قطعی است، و در برپا شدن آن روز هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، سپس از منبر به زیرآمد و در کناری نشست، مردم اطراف او گرد آمدند و به او گفتند: شیخ مگر ما مؤمن به قیامت نیستیم که حتمی بودن قیامت را با سوگند به حق علی (ع) میخواهی به ما بقبولانی؟ !

شیخ پاسخ داد اگر مؤمن به قیامت هستید چرا در معاملات خود با مردم و در رفتار و کردار و اعمال و اخلاقتان خلاف واجبات و دستورات و خواستههای حق عمل میکنید، و حقوق خانواده و جامعه و مردم را رعایت نمینمائید، و خود را از فساد و گناه حفظ نمیکنید؟ آن که به قیامت ایمان دارد و نسبت به محشر و دادگاه هایش در حال یقین است در همه اطوارش با شما تفاوت دارد! !

شما اگر به حقیقت معتقد به قیامت بودید، و به محشر ایمان داشتید در فضائی از مراقبت و محاسبه نفس، و توجه دقیق به اعمال و اخلاق خود زندگی می کردید! !

## شیخ انصاری و قیامت

شیخ از بزرگ ترین فقهای شیعه و در رأس علمای بزرگ علم اصول، و مؤسس قواعدی بسیار مهم از دانش و علمی است که در راه اجتهاد به کار گرفته می شود.

او در مقامی از علم و عمل، و بینش و بصیرت، و زهد کرامت قرار گرفت که در زمان خودش همتائی برای او نبود، و شخصیت های با ارزشی چون سیدعلی شوشتری، ملاحسین قلی همدانی، میرزای شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو، سیدجمال الدین اسدآبادی، شهید راه قرآن حاج شیخ فضل الله نوری برای بهره گیری از دانش سرشار او در کلاس درسش زانوی ادب به زمین می زدند.

زهد شیخ و دقت او در هزینه کردن درهم و دینار نسبت به زندگی اش شخصیاش مادرش را به تکاپو انداخت، تا شاید بتواند گشایشی در زندگی به دست شیخ ایجاد کند.

روزی میرزای شیرازی را که سخت مورد توجه شیخ و از اعظم شاگردان او بود، بی خبر شیخ به خانه خواست، و از سختی معیشت، و زهد فوق العاده فرزندش، و بی اعتنائی او به مال دنیا شکایت کرد، و از خواست با توجه به مال فراوانی که به عنوان سهم امام از مناطق شیعه نشین کشورهای مختلف به دست شیخ می رسد گشایشی در زندگی ایجاد کند تا او و زن و فرزندان شیخ از مضیقه و تنگی معیشت درآیند، و از سختی روزگار و این محدودیت شدید نجات یابند.

میرزا به مادر شیخ وعده داد، که در هنگام ملاقات با شیخ این مشکل را حل کند، و آنان را از این سختی و مضیقه برهاند.

میرزای شیرازی میان نماز مغرب و عشا در صحن مطهر امیرمؤمنان در حالی که جمعیت کثیری در نماز شیخ حاضر بودند، مسئله را با شیخ در میان گذاشت، و نگرانی و ناراحتی مادر شیخ را برای شیخ بازگو کرد.

ص:۱۲۸

شیخ به میرزا گفت: با این که مادرم از من نگران و رنجیده خاطر است ولی شما در عدالت من شک نکنید و نمازتان را با اقتدای به من به پایان برید، تا پس از نماز با مشورت با یکدیگر مسئله را حل کنیم.

پس از پایان نماز دست میرزا را گرفت و به حرم مطهر امیرمؤمنان برد، و در کنار ضریح به میرزا گفت: آنچه از پول و طلا و نقره و درهم و دینار از اطراف و اکناف ممالک به من می رسد سهمین مبارك و متعلق به امام زمان (ع) و خلاصه بیت المال است، به شرطی که شما فردای قیامت در محضر امیرمؤمنان، اضافه تر از این را که فعلاً برای زندگی هزینه می کنم مسئولیتش را به عهده بگیری و خود پاسخ گو باشی در زندگی شخصی ام هزینه کنم، تا مادر و زن و فرزندم در فراخی و گشایش قرار گیرند، میرزا پس از اندکی تأمل در پاسخ شیخ گفت: من توان و قدرت به عهده گرفتن بیش از آنچه را هزینه می کنی ندارم، خود دانی و زندگی شخصی است! ! (۱)یَوْمِ اَلدِّینِ

یوم در این آیه شریفه به معنای مطلق زمان است، نه به معنای امتداد وقت از طلوع خودشید تا غروب آن.

و دین در این آیه مبارکه به معنای حساب و پاداش است.

از رسول خدا روایت شده است:

«الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت:» (۲)



---

۱- ۱) - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری.

۲- ۲) - روح الجنان ج۱ ص۴۷.

فهمیده و تیز هوش کسی است که وجود خود را «نسبت به اعمال و حالات و اخلاق و روابطش با مردم» محاسبه کند، و برای پس از مرگ بکوشد.

و نیز از آن بزرگوار نقل شده که فرموده است:

«کما تدین تدان:» (۱)

همانگونه که عمل می کنید، پاداشتان می دهند.

اغلب مفسران اسلامی آیه شریفه:

«أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَدِینُونَ:»۱

خدا را که از زبان منکران نقل می کند به این صورت معنا کرده اند: آیا هنگامی که ما از دنیا رفتیم و خاک و استخوان شدیم، (حتماً زنده می شویم) و پاداشمان می دهند؟ !

در هر صورت مفسران بزرگ شیعه و سنی، و محققان در آیات قرآن مجید از میان معانی مختلف دین، برای تفسیر و توضیح آیه شریفه دو معنا را انتخاب کرده اند: حساب، پاداش.

حساب را در این زمینه به معنای شمار و شمردن گرفته اند و گفته اند روز حساب روزی است که همه اعمال انسان را گرچه به اندازه وزن خردل باشد می شمارند و چیزی را فروگذار نمی کنند، و هر عملی را پس از به حساب آوردن به تناسب خودش پاداش می دهند.

قرآن مجید در این مسئله می فرماید:

وَ وُضِعَ اَلْکِتابُ فَتَرَی اَلْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا اَلْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلاّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً: (۲)

ص:۱۳۰

---

۱- ۱) - روح الجنان ج۱ ص۴۷.

۲- ۲) - کهف ۴۹.

پرونده هر کسی در برابر دیدگانش نهاده می شود، پس مجرمان را می بینی که از آنچه در آن است هراسان و بیمناکند، و می گویند وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آن که آن را به حساب آورده، و هر عملی را که انجام داده اند حاضر می بینند، و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ بِمٰا نَسُوا يَوْمَ اَلْحِسٰابِ: (۱)

بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، بخاطر این که روز حساب را از یاد برده اند عذابی سخت دارند.

دوآیه شریفه بالا ما را به این حقایق توجه می دهد:

گنهکاران از دیدن پرونده خود که صفحاتش از ثبت گناهان و عملکرد منحرفانه آنان انباشته و پر است به شدت دچار ترس و بیم می شوند، و بر ضد خود به فریاد می آیند و از این که ریز و درشت و کوچک و بزرگ گناهانشان در پرونده تاریکشان به شمار آمده و به حساب گذاشته شده غرق در شگفتی می شوند، و از آن مهم تر این که تمام اعمالشان را در عرصه گاه قیامت برابر دیدگانشان حاضر می بینند و در پایان آیه اول همه مردم را به این حقیقت توجه می دهد که مالک و صاحب آن روز که جز حضرت حق کسی نیست به احدی در مکافات و پاداش و جزاء و عقاب ستم روا نمی دارد، بلکه حضرت او نسبت به پرونده هر کسی گرچه همه عمرش مجرم و منکر و متجاوز و ظالم بود به عدالت و انصاف حکم خواهد کرد.

ص:۱۳۱

---

۱- ۱) - ص ۲۶.

و در آیه دوم انحراف از صراط مستقیم و آلوده شدن به گمراهی و ضلالت، و دست زدن به هر نوع جنایت و معصیت که محصول تلخ گمراهی است را نتیجه فراموشی و از یاد بردن روز حساب می داند.

اما معنای دیگر دین در این مورد جزاء و پاداش است، و آیه شریفه می خواهد بگوید: فقط او مالک و صاحب روز پاداش است. و بر اساس بصیرت و علم و آگاهی و دانائی اش نسبت به همه عملکردهای انسان و این که در اعمالش چه قصد و نیتی را منظور داشته به او جزا و پاداش می دهد، و در این پاداش دهی جز به عدل و انصاف و فضل و احسان رفتار نمی کند.

فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ: (۱)

از منافقان روی برگردانید و با آنان معاشرت و هم زیستی نداشته باشید زیرا آلوده و پلیدند، و جایگاهشان دوزخ است در حالی که این جزاء و کیفر به خاطر خیانت هائی است که همواره مرتکب می شدند.

قٰالَ اِذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزٰاؤُكُمْ جَزٰاءً مَوْفُوراً: (۲)

خدا به ابلیس فرمود از حریم پاک من و عرصه گاه ویژه اهل کرامت برو که از فرزندان آدم هر کس تو را پیروی کند مقیتان دوزخ جزاء و کیفرتان خواهد بود، کیفری سخت و کامل.

لَهُمْ مٰا يَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلْمُحْسِنِينَ: (۳)

ص:۱۳۲

---

۱- ۱) - توبه ۹۵.

۲- ۲) - اسراء ۶۳.

۳- ۳) - زمر ۳۴.

برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان آنچه بخواهند فراهم است این است پاداش و جزاء نیکوکاران.

أُولئِکَ أَصْحابُ اَلْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ: (۱)

آنان که در راه خدا استقامت ورزیدند اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند، در حالی که این پاداش به خاطر اعمال نیکی است که همواره انجام می دادند.

قرآن در آیات یاد شده به این نکته بسیار مهم و با ارزش توجه می دهد که روز جزا عاصیان و سرکشان، مجرمان و طاغیان، کافران و منافقان به خاطر انحراف درونشان و اعمالی که بر اساس آن انحراف مرتکب می شدند به کیفر می رسند و کیفرشان دوزخ است، و مطیعان و نیکوکاران، و شایستگان و پرهیزکاران به خاطر عقیده پاک و ایمانشان و اعمالی که بر اساس آن عقیده و ایمان انجام می دادند به پاداش دست می یابند و پاداششان بهشت است.

## چرا جهان دیگر؟

پهن دشت هستی و همه عناصر و موجوداتش از کوچک ترین آنها که با قوی ترین ابزار قابل دیدن نیست و بزرگترینش که از دسترس دانش بشر بیرون است یک پارچه نشان می دهند که بر پایه عدالت برپایند:

«بالعدل قامت السماوات و الارض:»

آسمانها و زمین به عدالت برپاست.

عدالتی که آسمانها و زمین بر آن استوار است شعاعی از عدالت بی نهایت خالق و صاحب جهان حضرت حق است، و عدالت او اقتضاء ضروری دارد که



---

۱- ۱) - احقاف ۱۴.

مطیعان و نیکوکاران را براساس اعمال شایسته و پاکشان پاداش دهد، و بدکاران و سرکشان را بر پایه کردارهای ناپسندشان کیفر دهد.

ولی چون این جهان گنجایش مزد نیکان و کیفر بدکاران را ندارد، زیرا از هر جهت محدود است، و علاوه بر آن اراده حق تعلق گرفته که این دنیا فقط محل عمل و کوشش باشد، ضرورتاً برپا شدن جهانی دیگر را اقتضا داشت که در آن هر نیکوکاری به پاداشش برسد و هر بدکاری کیفرش را ببیند.

انسان که بخاطر محدودیت محل زندگی اش و نیز محدودیت قدرت عناصر، عمری کوتاه دارد به همه آن عمر را مکلف به تحصیل معرفت و ایمان و انجام عبادت خدا و خدمت به خلق است عرصه ای در این دنیا برای دریافت پاداشش وجود ندارد، و آن که عمر کوتاهش را روی گردان از تکالیف الهی و انسانی است، و جبهه تواضع به خاک عبودیت نمی ساید، و در مقام خدمت به خلق برنمی آید تا عمرش به پایان می رسد، به میدانی برای دریافت کیفر زشتی هایش و بدی هایش دست نمی یابد.

در ضمن برخی از نیکی ها که گاهی برترین و با ارزش ترین نیکی هاست در حالی انجام می گیرد که مساوی با خاموش شدن چراغ عمر است و بلکه سبب قطع عمر است، مانند شهادت در راه حق که عملی فوق آن وجود ندارد، اگر بخواهند پاداش شهید را که در اوج تلاش برای حفظ حق بوده و جانش را که گرانبهاترین گوهر وجودش بوده نثار کرده در این دنیا بپردازند در حالی که شهید در دنیا نیست، جای پرداخت ندارد، و مجرم تبهکاری که هزاران نفر یا میلیون ها نفر را بر اساس هوا و هوس و کبر و غرورش قتل عام کرده، و شهرها و کشورهای زیادی را تبدیل به ویرانه نموده و سپس عمر کوتاهش به سر رسیده و مرده چنانچه بخواهند او را در این دنیا به کیفر جنایاتش برسانند چگونه برسانند

در حالی که در دنیا نیست، و بر فرض اگر در دنیا بود به خاطر قتل عام میلیون ها نفر سخت ترین کیفری که برای او مقرر می داشتند اعدام در حال خفت و خواری بود، ولی اعدام او کیفر کشتن یک نفر بود، بقیه خون های ریخته شده مسلماً بدون کیفر می ماند و اینجاست که باید گفت اگر نیکان به ویژه شهیدان راه حق بی پاداش بمانند، و مجرمان به ویژه مجرمان حرفه ای که دنیا را به آتش کشیدند و میلیون ها نفر را کشتند، و باقی ماندگان را آواره کردند بی کیفر بمانند قطعاً خلاف عدالت خواهد بود، عدالتی که بر هر هستی احاطه دارد و سرچشمه اش خداست، و این خلاف در عالم هستی و از سوی خدا حتی به صورت ذره ای بسیار ناچیز تحقق نخواهد پذیرفت.

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ. . . : (۱)

بی تردید خدا هم وزن ذره ای به احدی ستم روا نمی دارد.

اگر از سوی حضرت حق انتقام میلیون ها مظلوم از ظالم گرفته نشود، یقیناً به مظلومان ظلم شده، و خدا هرگز به کسی ظلم نمی کند.

وَ أَنَّ اَللّٰهَ لَيْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ: (۲)

و یقیناً خدا به هیچ صورت به بندگان ستم کار نیست.

وَ لاٰ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً: (۳)

مردم به اندازه رشته میان هسته خرما (که رشته ای بسیار نازک و به زحمت قابل دیدن است) مورد ستم قرار نمی گیرند.

ص:۱۳۵

---

۱- ۱) - نساء ۴۰.

۲- ۲) - آل عمران ۱۸۲.

۳- ۳) - نساء ۴۹.

وَ لاٰ يُظْلَمُونَ نَقِيراً: (١)

مردم به اندازه گودی پشت هسته خرما مورد ستم واقع نمی شوند.

نتیجه این آیات و کاوش عقل در نظام هستی، و مراجعه به فطرت و وجدان به این صورت رخ می نماید:

١- دنیا فقط جای تکلیف و عمل و حرکت و کوشش است.

٢- حرکت ها و کوشش های درست و تکلیف و عمل شایسته چون به فرمان خدا انجام گرفته است و خدا از به بیگاری گرفتن به سختی نفرت دارد، و بیگاری نوعی ستم و ظلم است، و خدا ستمکار نیست پس هر حرکت مثبت و کوشش شایسته ای ضرورتاً دارای پاداش است.

٣- روی گردانیدن از تکالیف الهی و انسانی، و سرکشی و طغیان، و تجاوز و معصیت و پایمال کردن حق خدا و خلق چون انحراف و ستمکاری به خود و دیگران است، و خروج از حدود انسانیت می باشد، و حرکتی بر خلاف نظام هستی و همه نعمت هاست و خلاصه بدمستی و حیوانیت و درندگی است، و اگر عذابی از پی نداشته باشد ظلمی از سوی خدا به مظلومان است و خدا به هیچ عنوان ستمکار نیست ضرورتاً دارای کیفر و عذاب و جریمه است.

۴- از آنجا که عمر انسان در این دنیا بسیار محدود و کوتاه، و ظرف تکلیف و مسئولیت است و این تکلیف و مسئولیت تا پایان عمر بر عهده انسان است، و زمینه ای برای پاداش یا کیفر در ظرف عمر قرار داده نشده ضرورتاً جهانی دیگر می باید که باید آن جهان جای برداشت کشت و زراعت و رسیدن به نتیجه محصول باشد و حضرت حق بر اساس عدالتش آن جهان را به عنوان روز جزاء و زمان پاداش و حساب برپا می کند و هر مؤمن و مطیعی را به پاداش اعمالش، و هر مجرمی و متجاوزی را به کیفرش می رساند.

ص:١٣۶

---

١- ١) - نساء ١٢۴.

۵- از آنجا که هر انسان مؤمنی بر اساس نیتش عزمش بر این جزم است که تا هر زمان زنده بماند به بندگی اش نسبت به حق و خدمتش نسبت به خلق ادامه دهد باید بر پایه آن نیت، پاداش ابدی باشد، و هر بدکار کافری بر مبنای نیتش عزمش بر این جزم است که تا هر زمان زنده باشد به کفر و بدکاری اش ادامه دهد، باید بر اساس آن نیت کیفرش ابدی باشد. (۱)و این دنیا عمرش محدود است و روزی به پایان می رسد و گنجایش عمر ابد را برای هیچ کس ندارد و اگر هم داشته باشد ظرف عمر ظرف تکلیف است نه پاداش، باید جهانی برپا شود که خوبان به پاداش ابدی و بدکاران به کیفر دائمی برسند، و آن جهان به اراده حق و به خاطر تجلی عدالت و احسان و انتقام و کیفر یقیناً برپا خواهد شد.

إِنَّ اَلسّٰاعَةَ آتِیَةٌ أَکٰادُ أُخْفِیهٰا لِتُجْزیٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا تَسْعیٰ: (۲)

بی تردید قیامت که می خواهم زمان برپا شدنش را پنهان بدارم آمدنی است تا هر کس را برابر تلاش و کوششی که می کند پاداش دهند.

۶- بر فرض که دنیا را هم چنانکه جای انجام تکلیف و مسئولیت است جای پاداش و کیفر هم قرار می دادند، عملی چون شهادت و نثار جان در راه حق که شهید را از دنیا خارج می کند، و عملی چون قتل عام میلیون ها نفر که گاهی به دست یا به فرمان یک نفر انجام می گیرد و عامل یا مسبب یا اعدام می شود یا می میرد و در این صورت امکان انتقام مظلومان از او وجود ندارد پاداش و کیفرش چه خواهد شد؟ ! پس جهانی دیگر لازم است که گنجایش پاداش اینگونه



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص۸۵، گفتار حضرت صادق *.

۲- ۲) - طه ۱۵.

اعمال و کیفر آن گونه ستم ها را داشته باشد و نهایتاً شهید به مزد شهادتش و جانی به کیفر جنایتش برسد.

ما یقین داریم و می بینیم که پیامبران خدا و امامان و شهیدان و پاکان تا لحظه آخر عمر در گردونه عمل و انجام مسئولیت بودند، و هیچ پاداشی در این دنیا دریافت نکردند، و بدکاران و تبهکاران تاریخ چون نرون ها و آتیلاها و اموی ها و عباسی ها و شاهان ستمگر و هیتلرها و بمباران کننده هیروشیما و ناکازاکی و صدام ها که به قتل عام میلیونها نفر دست زدند یا فرمان دادند به مرگ طبیعی مردند، یا اعدام شدند که اعدامشان قصاص خون یک نفر بود، یا چون هیتلر دست به خودکشی زدند و هرگز کیفر جنایات خود را ندیدند، و بی تردید نمی توان عقل و فطرت و وجدان را به این که پس از این جهان که جهان تکلیف است جهانی دیگر که جهان پاداش و کیفر است به وجودنیاید قانع کرد.

جهان آخرت که جهان جزا و پاداش است و مالک و صاحب و همه کاره آن خداست جهانی است که برپا شدنش را به طور قطع حضرت حق در همه کتاب های آسمانی خبر داده، و صدوبیست و چهار هزار پیامبر امت ها را به ایمان به آن دعوت کرده اند، و امامان معصوم و اهل بیت پیامبر به بسیاری از جزئیات آن اشاره داشته اند، و اولیاء الهی و بندگان مؤمن حق زندگی و اعمال و اطوار و روش و منش خود را بر پایه اعتقاد به آن بنا گذاشتند و هر روز و هر ساعت و هر لحظه و هر عمل و حرکت خویش را به خاطر دادگاه های آن روز و حساب و کتاب آن زمان، و پاداش و کیفری که در آن وجود دارد به محاسبه کشیدند.

از رسول خدا روایت شده است:

ص:۱۳۸

«الکیس الکیسین من حاسب نفسه و عمل لما بعد الموت، وان احمق الحمقاء من اتبع نفسه هواه وتمنی علی الله تعالی الامانی:» (۱)

تیزهوش ترین تیزهوشان کسی است که وجودش را به محاسبه بکشد، و برای پس از مرگ وظائف و تکالیفش را انجام دهد، و یقیناً نادان ترین نادانان کسی است که وجودش پیرو هوا و هوس باشد، و بر خدا آرزوهای باطل و بیجا داشته باشد، «به این معنا که از خدا با نداشتن ایمان و عمل توقع و آرزوی پاداش و دخول در بهشت کند!»

و در روایتی دیگر از حضرت نقل شده است:

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا:» (۲)

خود را به حساب بکشید، پیش از آن که به حسابتان برسند، و کردار و اعمال و حالات خویش را با آیات قرآن و حلال و حرام حق میزان کنید، پیش از آن که شما را در قیامت به میزان بکشند.

مردی به امیرالمؤمنین (ع) گفت: انسان وجود خود را چگونه محاسبه کند؟

فرمود: هرگاه برایش بامدادی، سپس شامگاه فرا رسد به خود مراجعه کند و بگوید: ای وجود من به راستی این روز بر تو گذشت، و هرگز به سوی تو باز نمی گردد، و خدای تعالی درباره اش تو را بازخواست نماید که آن را در چه کاری سپری کردی، و در آن چه عملی انجام دادی، آیا خدا را درآن بیاد آوردی، یا او را ستودی، آیا حاجت های مؤمنی را برآوردی، آیا گرفتاری و بلا را از او برطرف نمودی، آیا هنگامی که از تو غایب بود آبروی او را در اهل و اولادش حفظ کردی، آیا پس از مرگ او احترامش را در باقی ماندگانش رعایت نمودی، آیا از غیبت برادر مؤمن صرف نظر کردی، آیا مسلمانی را یاری دادی در هر صورت در آن روز سپری شده چه کردی؟



---

۱- ۱) - تفسیر صافی، چ جدید، ج ۱، ص ۸۴.

۲- ۲) - تفسیر صافی، چ جدید، ج ۱، ص ۸۴.

اندیشه کند تا آنچه در پنهان وجود اوست به یادش آید، پس اگر به یادش آید که از او خیری سر زده به حمد و ستایش خدای عزوجل بپردازد و به توفیقش او را به عظمت و بزرگی یاد کند، و هرگاه گناه و تقصیری به یادش آید ذات حق را به ترک تکراش استغفار نماید و با امور زیر آن را از صفحه وجودش بزداید.

[تجدید صلوات بر محمد و آل پاک او، پیشنهاد بیعت واقعی با امیرالمؤمنین و وفاداری به آن به وجود خویش، تکرار درخواست دوری از رحمت خدا برای دشمنان و بدخواهان او و بازدارندگان از حقوقش]

چون چنین کند خدای عزوجل گوید، با موالات و دوستیت با اولیاء و دوستان من، و عداوت و دشمی ات با دشمنانم، در چیزی از گناهان با تو مناقشه نکنم. (۱)

ص:۱۴۰

---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه علامه امینی ۱۳۶.

## تفسیر آیه ۵

### اشاره

إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ

فقط تو را عبادت و بندگی می کنیم، و تنها از تو یاری و کمک می طلبیم.

### شرح و توضیح

لغت عبـد به معنـای پرسـتش و فرمـانبرداری است، بنـابراین هر انسـانی از هر کس چه این که حق باشـد یـا باطـل فرمان ببرد و خواسته هایش را آویزه گوش کند تا به اجرا بگذارد، او را عبادت و بندگی کرده، و در مقام پرستش او برآمده است.

۱- اهل معرفت و بصیرت، و بینش و دانش که از پی تعقل و اندیشه در پهن دشت هستی، و دقت در آیات کتاب های آسمانی به ویژه قرآن، و توجه به معارف اسـتوار و محکمی که از پیامبران الهی و امامان بر حق در دسترس است جز خدا که خالق همه آفریـده ها و مالک و مربی همه موجودات است معبودی را به عنوان معبود حق نپذیرفتند و نمی پذیرند و فقط فرمان ها و اوامر و دسـتورات آن وجود مبارک را با جان و دل اطاعت کردند و می کنند، عبد واقعی و بنده حقیقی هستند و عبارت و بندگی و پرسـتش آنـان صـحیح و درست و بر حق است، و بر اسـاس شـناخت دقیق و روشـنشان از پروردگـار تن به این بنـدگی داده، و اطاعت و فرمانبرداری از غیر او را از تمام زوایای حیات و زندگی شان نفی می کنند، و هر معبودی غیر او را طاغوت و بت می دانند و در هر نمازی به راستی و درستی به محضـر حضرت معبود اعلام می دارند إِیّاکَ نَعْبُدُ (۱)فقط تو را عبادت می کنیم و از حضرت تو فرمان می بریم و این عبادت و فرمانداری را تا پایان عمر ادامه می دهیم.



---

۱- ۱) - فعل مضارع نعبد دلالت بر استمرار و دوام دارد.

بندگی و عبادت حق عامل تحقق استعدادهای معنوی و روحی، و رشد و تربیت صحیح و واقعی، و سبب ظهور طهارت و پاکی در ظاهر و باطن انسان، و مایه به دست آوردن رضایت و خوشنودی حق و رسیدن به بهشت آخرت و پاداش های عظیم است.

۲- اهل غفلت و بی خبری، و آنان که نخواسته اند از راه مطالعه در آفرینش، و دقت در آثار هستی، و توجه به وحی و معارف الهیه که از پیامبران و امامان برای هدایت انسان به جای مانده راه به خدا پیدا کنند و حضرت او را به عنوان معبود حق انتخاب نمایند، ضرورتا دچار معبود یا معبودهای باطل شده، و تن به بندگی و بردگی و اطاعت از طاغوت ها داده، و بر این اساس شکل دهنده مایه های باطنشان و اعمال و اخلاقشان فرهنگ های منحط طاغوتی و شهوات و هوا و هوسشان و ثروت و مال و منال دنیا شده، و روی این حساب استعدادهای روحی و معنوی خود را کشته، و از تربیت صحیح و درست، و رشد و کمال انسانی و رسیدن به حقایق محروم شده، و دست شیاطین و طاغوت های غارت گر را برای غارت سرمایه های الهی و انسانی خود بازگذاشته، و زمینه نفرت حق را نسبت به خود فراهم نموده، و بهشت آخرت و رضایت الهی را از دست داده و نهایتاً از چهار چوب انسانیت در آمده و به قول قرآن مجید به لجن زار فسق و فجور و جرم و گناه و ستم و تجاوزگری در افتاده اند.

از حضرت صادق (ع) روایت است:

«. . . . لیس العباده هی السجود و لا الرکوع، انما هی طاعه الرجال، من اطاع مخلوق فی معصیه الخالق فقد عبده:» (۱)

ص:۱۴۲

---

۱- ۱) - بحار ج۷۲، ص۹۴، تفسیر قمی، ص ۴۱۵.

عبادت و بندگی سجود و رکوع نیست، حقیقت بندگی طاعت و فرمانبرداری است، کسی که مخلوقی را در معصیت پروردگار اطاعت کند، بی تردید او را بندگی و عبادت کرده است.

ابوبصیر از حضرت صادق معنای واقعی آیه شریفه:

اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ: (۱)

یهود و نصاری علما و راهبان خود را در برابر خدا رب و پروردگار خود انتخاب کردند.

پرسید؟ حضرت فرمود:

«اما والله ما دعوهم الی عباده انفسهم ولودعوهم الی عباده انفسهم لما اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون:» (۲)

به خدا سوگند علما و راهبان، ملت یهود و نصاری را به این که آنان را به صورت ظاهر بندگی و عبادت کنند دعوت نکردند، اگر آنان را به پرستش ظاهری دعوت می کردند قطعاً دعوتشان را پاسخ نمی گفتند، ولی حرام خدا را در میان آن دو ملت حلال کردند، و حلال خدا را حرام نمودند، و آنان هم بدون دقت و تحقیق از آنان اطاعت کردند، پس براساس بی شعوری و درک حقیقت علما و راهبان خود را بندگی کردند.

امام ششم می فرماید:

«من اطاع رجلاً فی معصیه فقد عبده:» (۳)



---

۱- ۱) - توبه ۳۱.
۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۳۹۸.
۳- ۳) - میزان الحکمه ج۳، ص ۱۸۰۱.

کسی که انسانی را در معصیت و گناهی اطاعت کند بی تردید او را عبادت و بندگی نموده است.

از حضرت باقر (ع) روایت است:

«من اصغی الی ناطق فقد عبده، فان کان الناطق یؤدی عن الله عزوجل فقد عبدالله وان کان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبد شیطان:»

کسی که به گوینده ای گوش فرا دهد، بی شک او را عبادت کرده است، پس اگر گوینده سخنش را از جانب خدا به شنونده برساند، شنونده با گوش دادن به سخن او خدا را عبادت و بندگی نموده است، و اگر گوینده کلامش را از سوی شیطان به شنونده برساند، شنونده با عمل به کلام او شیطان را عبادت کرده است.

امیرالمؤمنین (ع) فرموده است:

«من عبد الدنیا وآثرها علی الآخره استوخم العاقبه:» (۱)

کسی که دنیا را بندگی کند و آن را بر آخرت ترجیح دهد، عاقبت و فرجام نیکی را نیافته است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«العبید ثلاثه: عبد رق، وعبد شهوه، وعبد طمع:» (۲)

بندگان سه بنده اند: بنده ای که زر خریده است، و بنده شهوت، و بنده آز و طمع.

و پیامبر اسلام در روایت بسیار مهمی فرمود:



---

۱- ۱) - میزان الحکمه ج۳، ص ۱۸۰۰- ۱۸۰۱.

۲- ۲) - میزان الحکمه ج۳، ص ۱۸۰۰- ۱۸۰۱.

«ملعون ملعون من عبد الدینار والدرهم:» (۱)

از رحمت خدا مطرود است، از پیشگاه لطف حضرت رب مردود است، کسی که طلا و نقره را بندگی کند.

بنابراین هر کس غیر خدا را عبادت کند، همه سرمایه های وجود خود را از دست می دهد و نهایتاً به پوچی و پوکی میرسد، و دچار خزی دنیا و عذاب آخرت می شود، و هر کس مالک و صاحب هستی و پرورش دهنده موجودات و رحمت بی نهایت و صاحب اختیار روز پاداش را عبادت کند، ارزش های الهی و انسانی از افق وجودش طلوع می کند، و مایه های وجودی اش ثمرات و محصولات عظیم می دهد، و آبرومند دنیا و آخرت می شود، و در صف شایستگان قرار می گیرد، و به خوشنودی حق و زندگی پاک و پاکیزه و امنیت درون و عاقبتی نیکو دست می یابد.

البته این عبادت و بندگی واجب است صحیح و درست، و برابر قواعد شرع و با نیتی خالص انجام گیرد، تا انسان به ثمرات لازمش و حقایقی که در ذات عبادات قرار داده شده برسد.

از حضرت عسگری (ع) روایت شده است که حضرت حق در جمله نورانی إِيّاكَ نَعْبُدُ در حقیقت به بندگانش این گونه تعلیم می دهد:

«قولوا یا ایها الخلق المنعم علیهم ایاک نعبد ایها المنعم علینا، نطیعک مخلصین موحدین مع التذلل و الخضوع بلا ریاء و سمعه:» (۲)

ص:۱۴۵

---

۱- ۱) - خصال ۱۳۲.

۲- ۲) - تفسیر صافی ج۱، ص ۸۴.

ای انسان هائی که به شما هرگونه نعمت مادی و معنوی داده شده بگوئید ای نعمت دهنده بر ما، فقط و فقط تو را اطاعت می کنیم اطاعتی مخلصانه و آمیخته به توحید و همراه نفی هرگونه شرک، اطاعتی خاکسارانه و فروتنانه بدون این که ریا و قصد شهرت در آن راه یابد.

اهل سنت از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که معنای إِیّاکَ نَعْبُدُ این است:

«لا نرید منک غیرک، لا نعبدک بالعوض والبدل کما یعبدک الجاهلون بک المغیبون عنک:» (۱)

ما از تو غیر تو را نمی خواهیم، تو را در برابر مزد و پاداش بندگی نمی کنیم، آنگونه که جاهلان نسبت به حضرتت، و غایبان از حضورت تو را عبادت می کنند.

یادآوری عبادت و بندگی انسان به پیشگاه حضرت حق پس از آیات سه گانه ای که الوهیت و ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت و مالکیت مطلق او را بر هستی بیان می کند، نشان دهنده این حقیقت است که چون وجود مقدس باری تعالی دارای این صفات است پس بندگی و اطاعت و فرمانبرداری از او لازم و ضروری است، و به عبارت دیگر با این صفات فقط او شایسته پرستش و عبادت است، و بر انسان هم سزاوار است که جز به خاک پیشگاه او سر عبادت نساید و پیشانی بندگی بر زمین نگذارد.

پیش افتادن ضمیر بارز منفصل ایا همراه با کاف خطاب بیانگر انحصار مالکیت خدا بر بندگان، و انحصار عبودیت و بندگی نسبت به حضرت اوست، و این که انسان با همه وجود و همه شئونش فقط مملوک خداست، و بر این مملوک که



---

۱- ۱) - صافی ج ۱، ص ۸۴.

همه وجود و شئونش از خداست واجب است تنها مطیع و فرمانبر مالک واقعی خود باشد، و کمر عبادت در برابر او خم کند، و حرام است وجود و شئونش را در تصرف غیر حق بگذارد، و به بندگی و اطاعت غیر او درآید، و شایسته است عبادت انسان که ذاتاً مملوک خدا است برای مالک واقعی و حقیقی اش متواضعانه و خاکسارانه و به دور از کبر و تکبر و خودبینی و فخر فروشی و در کمال اخلاص انجام گیرد، و عابد در عبادتش به احدی جز معبود بر حقش التفات و توجه نداشته باشد.

بازگشت از سه آیه شریفه اول سوره حمد که از نظر ادبی در پرده غیب و غیبت است به آیه ای که با ضمیر ایاک از نظر ادبی در عرصه حضور است تعلیم به این حقیقت است که مالک هستی که فعلاً عبادت و بندگیت را به حضرتش اعلام می داری، مالکی است که نسبت به همه موجودات و ظاهر و باطنشان و همه شئون و اطوارشان حضور مطلق دارد، بر تو لازم است که در حال عبادت و غیر عبادت حضور حضرتش را لحاظ کنی و خود را نیز با همه وجودت در محضر او حاضر بدانی، و از عبادتی که آلوده به غفلت، و غیبت از حضور اوست بپرهیزی و چیزی و کسی را در بندگی او شریک نسازی.

«فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً:» (۱)

پس کسی که دیدار [مقام قرب و پاداش] پروردگارش را امید دارد، نهایتاً باید کار شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت و پرستش پروردگارش شریک نکند.

ص:۱۴۷

---

۱- ۱) - کهف ۱۱۰.

تعبیر نعبـد که معنـای جمعی دارد «می پرستیم» می خواهـد به انسـان بگویـد در این عبـادت ویژه و بنـدگی خـاص، از توجه به شخصـیت فردی خود که در آن احسـاس اسـتقلال و خود دیـدن می کنی لزوماً بیرون آی و خویشـتن خود را در گروه عبادت کنندگان عالم هستی در آور که در میان آنان خود را به صورت قطره هم نخواهی دید، و آنجاست که کمال خضوع و خشوع و خاکساری و انکسار از افق بندگیت طلوع می کند، و به کمال اخلاص در عبادت و حضور در محضر مالک آفرینش خواهی رسید و حجاب منیت و انانیت میان تو که مملوک حقیقی هستی و مالک مخلوقات و رب جهانها و جهانیان که ملکیتش نسبت به همه موجودات ذاتی است برداشته می شود، و حضور او را نسبت به خود و حضور خود را نسبت به او حسّ خواهی کرد.

آری بـازگشت از جملات غایبانه به حمله خطابیه ایاک نعبـد گویای این معناست که میان مالک واقعی هستی و مملوکش جز حجاب سرزمین نفس و خودیت و منیت وجود ندارد، و هنگامی که محجوب به مالکیت حضرت مالک در آیه رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ و رحمـانیت و رحیمیت بی نهـایت او و این که فقـط وجود مقـدس حضـرتش صاحب اختیار و مالک روز پاداش است با کمک قلب و عقلش آگـاه شـد، یقیناً از وادی این حجاب خطرناک عبور می کنـد، و از منیت و خود دیـدن و انانیت و خود خواسـتن خـارج می شود و به فضـای نورانی مشاهـده جمـال مالک وارد می شود، و حضور او را در ظاهر و باطن خود و حضور خود را در پیشـگاه حضـرتش می یابـد، و این سـیر و سـفر روحـانی و معنوی، و انجام چنین عبادتی خالصانه و فروتنانه و خاکسارانه، و رسیدن به فیض حضور حضرت محبوب جز با یاری او ابداً میسر نیست، لذا عبد همراه با همه عابدان با توجهی خاص و فریادی سوزناک و برخاسته از قلب می گوید: وَ إِیّٰاکَ نَسْتَعِینُ: ای

ص:۱۴۸

مالک هستی فقط از تو یاری و کمک می خواهم، چون غیر تو هر که هست و هر چه هست مملوک و فقیر و تهی دست است و با همه وجودش نیازمند به حضرت توست و بر این اساس قدرت یاری دادن به من را برای سیر در این سفر ملکوتی و رسیدن به مقصود که لقاء حضرت توست ندارد.

یقیناً اگر کمک و یاری خدای مهربان نباشد، برای انسان توان انجام عبادتی که مورد نظر او باشد میسر نخواهد شد، و از هجوم فرهنگ شیاطین و وسوسه خناسان، و ضربه هائی که متوجه مصالح دین و دنیا و آخرت اوست در امان نخواهد بود.

### یاری خدا

یاری و نصرت حق سبب شد که حضرت آدم کلمات را از پیشگاه پروردگارش دریافت کند، و با تکیه بر آن کلمات و تحقق و مفاهیم و معانی اش در مشاعر و قلب و جانش به توبه قابل پذیرش موفق شود و مقامات از دست رفته پس از هبوطش را به دست آورد. (۱)یاری و نصرت حق سبب شد که نوح با نفرات اندکش از ستم و بیداد ملتی کافر و لج باز و متعصب و فاجر و بدکار نجات یابد و پس از آن عمری با آرامش و امنیت به تبلیغ دین و تربیت مردم و بندگی و عبادت بپردازد. (۲)یاری و نصرت حق سبب شد که دشمنان ابراهیم که کافرانی بدطینت، و بدکارانی آلوده به رذالت بودند، تا جائی که فتوای کشتن ابراهیم را صادر کردند، و آتشی فراوان و مهیب برای سوزاندن او فراهم آوردند، نیرنگشان نقش بر آب



---

۱- ۱) - بقره ۳۷.

۲- ۲) - انبیاء ۷۷.

شود، و به پستی و ذلت و خواری و شکست دچار گردند و آن انسان ملکوتی باری همیشه در سایه لطف خدا از شر آنان آسوده شود. (۱)یاری و نصرت حق سبب شد که موسی و هارون و مطیعان آن دو بزرگوار از اندوه بزرگ، و از چنگال ظالمانه فرعون و فرعونیان نجات یابند، و ستمگران در آب نیل غرق شوند و به عمر پر گناه و فسادشان خاتمه داده شود. (۲)یاری و نصرت حق سبب شد که حضرت لوط و اهلش از شر قومی که در فساد و تباهی از بدترین اقوام روزگار بودند، و دست به گناهانی می زدند که پیش از آنان سابقه نداشت نجات یابد و پس از آن عمری را به تبلیغ دین و عبادت سپری نماید. (۳)یاری و نصرت حق سبب شد که حضرت یونس از میان شکم ماهی که احدی از جهانیان به آن دسترسی نداشت نجات یابد، و اگر یاری پروردگار مهربان نبود تا قیامت در آن زندان سیار گرفتار بود و همه راه های نجات بر او بسته می ماند. (۴)یاری و نصرت حق سبب شد که پیامبر اسلام با نفرات اندکش در برابر دشمنان لوج با نفرات فراوان و بسیارشان پیروز شود، و پرچم توحید را برافرازد، و دین خدا را در برابر حوادث روزگار بیمه کند. (۵)



---

۱- ۱) - صافات ۹۸.

۲- ۲) - صافات ۱۱۵.

۳- ۳) - صافات ۱۳۴.

۴- ۴) - صافات ۱۴۲- ۱۴۴.

۵- ۵) - آل عمران ۱۲۳- توبه ۲۵.

یـاری و نصـرت حق نسبت به همه پیـامبران و مؤمنـان امری یقینی و مسـلم است و این پیـامبران و مؤمنـان هسـتند که در دنیا و آخرت با یاری و نصـرت حق بر هر چه ضـد آنان است پیروزند. (۱)مردم اگر با آراسـته شـدن به ایمان و رعایت تقوا، و انجام عمل صالـح، و تولا و تبرا، و امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد در راه خـدا به نصـرت حق برخیزنـد، بی ترید یاری خدا به آنان می رسد و پروردگار مهربان قدم هایشان را در صراط مستقیم استوار می داد.

إِنْ تَنْصُرُوا اَللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدٰامَكُمْ.

قرآن مجیـد به این حقیقت هشـدار می دهـد که یاری و نصـرت جز از سوی خـدا به کسـی نمی رسد، اوست که باید قلوب را متوجه انسان نماید، و ابزار و وسایل نصرت را فراهم کند تا انسان در تمام میدان های مبارزه ظاهری و نهانی پیروز شود.

«وَ مَا اَلنَّصْرُ إِلاّٰ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَكِيمِ:» (۲)

و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم نیست.

خدای مهربان نصرت رسانیدن به مؤمنان و یاری آنان را بر خود حتم و لازم فرموده، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَ كٰانَ حَقًّا عَلَيْنٰا نَصْرُ اَلْمُؤْمِنِينَ:»

و یاری مؤمنان حقی لازم بر عهده ماست.

با توجه به این آیات، و تحقق نصـرت و یاری خدا نسبت به پیامبران و مؤمنان در هر عصـر و زمانی، لازم است نمازگزار بدون هیچ شائبه ای و با خلوص و یقین و امید قطعی پیشگاه حضرت رب العزه بگوید:

إِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ.



---

۱- ۱) - محمد ۷.

۲- ۲) - آل عمران ۱۲۶.

محققان از اهل بصیرت، و دانایان حوزه طریقت، و واصلان به حریم حقیقت گویند:

عبادت آن است که دل به آثار معرفت حق سبحانه مشغول باشد، و روح به انوار مشاهده، و تن به لوازم خدمت وی، و زبان به شکرگزاری نعمت او، رضا به قضایش نشانه بندگی است، شکیبائی بر بلایش علامت دل زندگی. (۱)عزیزی گفته: گفتن این کلمات آسان است ولی متحقق شدن به معانی آن کار مردان است، به هنگام نماز از دعوی دروغی که در ایاک نعبد می کنی شرم دار، نمازگزار با خدای راز می گوید، اهل راز کسی است که در هیچ زمان خلاف فرمان صاحب راز نکند، و پاسبان افعال و اقوال خود باشد، از سر غفلت به جایگاه نماز در آمدن و به طریق عادت در نماز ایستادن و به هزار اندیشه باطل و خیال واهی مشغول بودن بتکده هوای نفسانی و وسوسه های شیطانی را قبله پرستش ساختن و ایاک نعبد بر زبان راندن، و طرح ملازمت سلطان و حاکم و امیر و وزیر و ثروتمند انداختن و از اینان که خود از همه تهیدست ترند یاری خواستن وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ خواندن و با این همه خود را از اهل نماز و محرم راز دانستن، زهی تصور باطل، زهی خیال محال. (۲)ابوالفتوح رازی فرموده: بدان که عبادت اسمی است شامل افعال قلوب و افعال جوارح: اما افعال قلوب به این است که به دل خاضع و خاشع باشد و در عبادت جز معبود را قصد نکند، و نیتش را خالص نماید و از هر نوع شائبه دور دارد، و افعال اعضا و جوارح آن است که بر وجه مشروع و برابر فرمان حق



---

۱- ۱) - تفسیر فاتحه الکتاب ۱۳۵.

۲- ۲) - تفسیر فاتحه الکتاب ۱۳۹.

انجـام دهـد، و به این نکته توجه داشـته باشـد که ترک محرمـات و گناهـان از مصادیق حقیقی عبادت است چنان که از رسول اسلام روایت شده به ابوذر فرمود:

«کن ورعا تکن اعبد الناس:»

پاک دامن و پارسا باش، تا عابدترین مردم باشی در هر صورت بنده واقعی و عبد حقیقی کسی است که خواسته مولایش را بر خواسته خود ترجیح دهد، و در همه لحظات گوش به فرمان معبود باشد، و از فرمان های محبوبش سر نپیچد، و در همه حالات از حضرت یار کمک و نصرت خواهد.

گوینـد: یکی از شایسـتگان به بازار رفت تا غلامی بخرد، غلامی را نزدش آوردنـد گفت: ای غلام چه نام داری؟ گفت: فلان، گفت: کارت چیست؟ گفت: فلان، گفت: این را نخواهم دیگری بیار، غلامی دیگر آوردند گفت: غلام نامت چیست؟ گفت: آنچـه مرا به آن خـوانی، گفت: چه می خـوری، گفت: آنچه تـوام عنـایت کنی، گفت: چه پوشـی گفت: آنچه تـوام پوشـانی، گفت: چه انجـام دهی گفت: آنچه توام فرمـائی گفت: چه اختیـار کنی؟ گفت: من بنـده ام بنـده را نسبت به اختیـار چه کـار؟ خریدار گفت: این بنده راستین است و او را خرید. (1)پیامبران الهی و امامان معصوم به بندگی و عبودیت نسبت به حق افتخار می کردند، و در موقعیت های مختلف این مایه افتخار را اعلام می داشتند.

طاووس یمانی می گوید: در مسجد الحرام آمدم، علی بن الحسین زین العابدین (ع) را دیدم در حجر اسماعیل نماز می خواند و دعا می کرد، گفتم: مردی صالح از اهل



---

۱- ۱) - روح الجنان ج۱، ص۵۰.

بیت نبوت است بروم دعایش را گوش کنم که در دعا چه می گوید؟ چون از نماز فارغ شد سر بر زمین نهاد و می گفت:

«عبدک بفنائک، اسیرک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک، یشکو الیک ما لا یخفی علیک:»

بنده تو به درگاه توست، اسیر تو به درگاه توست، مسکین و نیازمند تو به درگاه توست، گدا وسایل تو به درگاه توست، آنچه را بر تو پوشیده نیست به حضرت تو شکایت می کند. (۱)عبادت و عبودیت مقام بلند و مرتبه شریفی است، بر این مقام بلند و مرتبه شریف آیاتی از کتاب خدا دلالت دارد:

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمٰا یَقُولُونَ (۹۷) ، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ اَلسّٰاجِدِینَ (۹۸) ، وَ اُعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ اَلْیَقِینُ: (۲)

و بی تردید ما آگاهیم که تو از آنچه دشمنان می گویند دلتنگ می شوی پس [برای دفع دلتنگی] پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش، و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید بندگی کن.

به دو صورت می توان به این آیات به مقام رفیع بندگی و شرف عبودیت استدلال کرد:

۱- خدای مهربان پیامبرش را به مواظبت بر عبادت و بندگی تا آمدن مرگ فرمان داده است و از این فرمان ملکوتی استفاده می شود که اخلال به عبادت در



---

۱- ۱) - روح الجنان ج۱، ص ۵۱.

۲- ۲) - حجر، ۹۷- ۹۹.

وقتی از اوقات جایز نیست، و این معنا دلالت بر نهایت جلالت و بزرگی مسئله عبادت و بندگی دارد.

۲- درمان تنگ دلی از نظر حق با چهار حقیقت میسر است:

تسبیح، تحمید، سجده، عبادت، آری این چهار حقیقت که هر کدامش نوعی از عبادت است تنگ دلی را از میان برمی دارد، و حالت عالی شرح صدر و حوصله فوق العاده برای انسان می آورد، زیرا عبادت بازگشت از خلق به سوی حق است، و چون انسان از خلق فارغ و آسوده شود، و در حریم قرب حق قرار گیرد از دلتنگی در می آید و در فضائی وسیع از شرح صدر و حوصله زیاد قرار می گیرد.

در آیه دیگر می خوانیم:

سُبْحانَ اَلَّذِی أَسْریٰ بِعَبْدِهِ لَیْلاً. . . (۱)

از هر عیب و نقصی منزه و پاک است خدائی که شبی بنده اش را سیر و حرکت داد.

یقیناً اگر عبودیت از اشرف مقامات نبود، خدا پیامبرش را در برترین مقامات معراج به این صفت وصف نمی فرمود.

دیگر آیه ای که بر برتری مقام عبودیت و اشرفیت آن بر سایر امور دلالت دارد نقل گفتار عیسی است که در گهواره گفت:

قٰالَ إِنِّی عَبْدُ اَللّٰهِ: (۲)

با گفتن این حقیقت که من بنده خدا هستم طهارت و پاکی مادرش را از گناهی که یهود نسبت به او گمان می بردند ثابت کرد، و وجود خود را از طعنه



---

۱- ۱) - اسراء ۱.

۲- ۲) - مریم، ۳۰.

بی خبران آزاد ساخت، و خود را کلیدی برای همه خیرات و سبب دفع آفات معرفی نمود، او که به راستی و درستی ادعای بندگی و عبداللهی نمود عاقبت حضرت حق چنان که قرآن می فرماید:

وَ رافِعُکَ إِلَیَّ (۱)

او را به سوی خود رفعت داد، و به جایگاه امن و امان در ملکوت اعلی برد.

بر این اساس اگر کسی در عمر هفتاد هشتاد ساله خود یا کمتر یا بیشتر به راستی و درستی ادعای بندگی خدا کند و این ادعا را با عمل و اخلاقش ثابت نماید چگونه از بهشت قیامت و مقام قرب حق محروم شود؟

دیگر آیه ای که به مقام رفیع و شریف عبودیت اشارت دارد این آیه است:

إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی: (۲)ای موسی، همانا من خدایم که معبودی جز من نیست، پس مرا بندگی کن و از من اطاعت نمای و نماز را برای یاد من برپا دار.

خدای بزرگ در این آیه شریفه موسی را پس از توحید به بندگی و عبودیت فرمان داد، زیرا توحید ریشه و اصل است و بندگی تنه ی آن، توحید درخت است و عبودیت و بندگی میوه و محصول آن، و قوام و پر جائی برای یکی از آن دو جز به دیگری نیست. (۳)در این بخش لازم می دانم به بخشی از روایات باب بندگی و عبودیت اشاره کنم تا رفعت و شرف این مقام بیش از پیش برای عاشقان عبادت و عاملان به فرمان خدای بزرگ روشن شود.



---

۱- ۱) - آل عمران ۵۵.

۲- ۲) - طه ۱۴.

۳- ۳) - تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۰.

حضرت صادق (ع) از قول خدای تبارک وتعالی روایت می کند که حضرت حق فرمود:

«یا عبادی الصدیقین، تنعموا بعبادتی فی الدنیا، فانکم تنعمون؟ بها فی الآخره:» (۱)

ای بندگان صدیق من در دنیا به عبادت و بندگی من متنعم شوید، که در آخرت به وسیله آن از همه نعمت های ابدی من متنعم می شوید.

و نیز آن حضرت از رسول خدا روایت می کند که فرمود:

«افضل الناس من عشق العباده فعانقها واحبها بقلبه و باشرها بجسده وتفرغ لها فهو لایبالی علی ما اصبح من الدنیا علی عسر ام علی یسر:» (۲)

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی است و آن را به آغوش می کشد و از دل به آن محبت می ورزد، و با بدن به آن عمل می کند، و خود را برای انجام آن از هر دل مشغولی فارغ می سازد، پس اوست که باک ندارد در دنیا در سختی و مشقت باشد یا رفاه و راحت.

حضرت زین العابدین (ع) فرمود:

«من عمل بما افترض الله علیه فهو من اعبد الناس:»

هر کس به آنچه خدا بر او واجب نموده عمل کند، از عابدترین مردم است. (۳)رسول خدا فرمود:



---

۱- ۱) - اصول کافی شش جلدی ج ۴ ص ۲۵۲ باب العباده.
۲- ۲) - اصول کافی شش جلدی ج ۴ ص ۲۵۲ باب العباده.
۳- ۳) - کافی ۶ جلدی ج۴، ص۲۵۶، حدیث ۷.

«تفرّغوا لطاعهالله وعبادته، قبل ان ینزل بکم من البلاء ما یشغلکم عن العباده:» (۱)

برای طاعت و بندگی خدا خود را از هر گونه دل مشغولی فارغ کنید، پیش از آن که از بلا چیزی بر شما فرود آید که از عبادت و بندگی به کاری دیگر سرگرمتان سازد.

از خدای تبارک و تعالی روایت شده است که در برخی از کتاب های آسمانی اش فرموده:

«یا بن آدم انا حی لا ـ اموت اطعنی فیما امرتک حتی اجعلک حیا لاتموت، یا بن آدم انا اقول للشیئ کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیئ کن فیکون.» (۲)

پسر آدم من زنده ای هستم که مرگ و نابودی برایم نیست، در اموری که تو را به انجام آن فرمان داده ام از من اطاعت کن تا تو را زنده ای که نمی میرد قرار دهم، پسر آدم من چون به وجود آمدن چیزی را اراده کنم می گویم باش پس موجود می شود، در اموری که تو را به انجام آن فرمان داده ام از من اطاعت کن تا تو را آن چنان قرار دهم که چون چیزی را اراده کنی بگوئی باش پس موجود شود.

ص:۱۵۸

---

۱- ۱) - میزان الحکمه ج۳، ص ۱۷۹۷.

۲- ۲) - مستدرک الوسایل ج۱۱، ص ۳۴۴، حدیث ۱۲۸۷۵.

## تفسیر آیه ۶

اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ

ما را به راه راست هدایت کن.

شرح و توضیح

عبد هنگامی که با گفتن إِیّٰاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّٰاکَ نَسْتَعِینُ که هر دو ضمیرش ضمیر خطاب است «ایاک» خود را در حضور حضرت رب العزه، در رحمانیت و رحیمیت بی نهایت، و مالک روز پاداش می بیند و حضور مطلق مدبر هستی را احساس می کند، به فرمان حضرت حق لب به بهترین و برترین و پر سودترین دعا می گشاید، و یقین می کند که دعا در محضر کریم بی تردید به اجابت می رسد، آن هم دعائی که در حال نماز و در فضای عبادت و بندگی از گدائی نیازمند صورت می پذیرد.

این حقیقت برای عبد مسلم است که کریم هرگز به سائل و نیازمند و گدا و تهیدست نمی گوید چه آورده ای؟ بلکه بزرگواری و آقائی و کرم کریم اقتضا دارد که به سائل و گدا بگوید چه می خواهی؟ گوئی عبد هنگامی که در قرائت سوره مبارکه فاتحه به ایاک نعبد که مقام حضور در محضر حضرت اکرم الاکرمین است می رسد، معبود کریم به بنده اش می گوید: چه می خواهی؟ عبد عارف با اشتیاق کامل و رغبت وافر می گوید: اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ

این درخواست که از مهم ترین درخواست ها است از مصادیق اکمل یاری خواستن از خداست، وَ إِیّٰاکَ نَسْتَعِینُ.

ص:۱۵۹

این که این دعا و نیایش با ضمیر «نا» که ضمیر جمع است آمده، نشانگر این حقیقت است که دعا به صورت گروهی و جمعی بیش از دعای فردی مورد پسند حضرت حق است، و دعای جمعی یقیناً به اجابت نزدیک تر است.

خدای مهربان در آیات شریفه قرآن مجید مردم مؤمن را به صورت گروهی و جمعی به دعا و زاری و تضرع و انابه دعوت کرده است:

اُدْعُوا رَبَّکُمْ: (۱)

پروردگارتان را از روی تضرع و فروتنی بخوانید.

قُلِ اُدْعُوا اَللّٰهَ أَوِ اُدْعُوا اَلرَّحْمٰنَ أَیًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنیٰ: (۲)

بگو الله را بخوانید یا او را در دعایتان به صفت رحمن یاد کنید، هر کدام را بخوانید (ذات یکتای او را خوانده اید) نیکوترین نام ها فقط ویژه اوست.

وَ قٰالَ رَبُّکُمُ اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: (۳)

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

گوئی گوینده اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ همراه با همه مؤمنان و نمازگزاران و در جمع گدایان حریم دوست درخواست هدایت به سوی صراط مستقیم می کند به این خاطر با زبان دل و جان و با زبان سر می گوید اِهْدِنَا .

و گوئی گوینده اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ به معبود مهربانش می گوید:



---

۱- ۱) - اعراف ۵۵.

۲- ۲) - اسراء ۱۱۰.

۳- ۳) - مؤمن ۶۰.

ای مالک و مربی و پرورش دهنده من گروهی مرا به این راه، و جمعی مرا به آن راه، و شیاطین به راه دیگر می کشانند، (۱)الهی نفس اماره مرا به راه شهوات حرام، حسد، کینه، خشم، حرص، بخل دعوت می کند، خدایا دزدان راه انسانیت مرا به فرهنگ های ضد حق می خوانند، پروردگارا اهل گناه و معصیت و فاجران و بدکاران مرا به فسق و فجور سوق می دهند، مولای من عقل ضعیف، فطرتم کم نور، عمرم کوتاه، وسایلم ناچیز، قدرت و توانم بسیار اندک، و خلاصه در میان این همه خطرات و بی راهه ها و کج راهه ها و دشمنان غدار و نابکار متحیر و سرگردان و در مرز خطر و لبه پرتگاه سقوطم به این خاطر با کمال عجز و زاری و انکسار و خاکساری و در عرصه گاه نماز واجب از تو درخواست می کنم که ما را به راه راست که کوتاه ترین راه به سوی توست، و استوارترین راه در عالم هستی است، و راهی است که سالکش با سیر حرکت در آن و به مقام قرب تو و لقاء حضرتت می رسد هدایت فرما، و همه ما را در این راه معتدل و راهی که از افراط و تفریط پاک است ثابت قدم بدار.

علامه خبیر، فیلسوف کبیر فیض کاشانی در توضیح این حقیقت می گوید:

صراط مستقیم راهی است که رونده اش را به بهشت کشاند، و آن دین و شریعت الهی است که مشتمل بر معرفت و توحید، و دوری از افراط و تفریط در اخلاق، و پابرجا بودن در انجام اعمال شایسته و به ویژه پیروی از امام مفترض الطاعه، و اقتدای به طریقت اوست، راهی که از موی باریک تر و از شمشیر تیزتر است. (۲)



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- ۲) - صافی چاپ جدید ج ۱ ص ۸۶.

بر اساس توضیح فیض و این که صراط مستقیم از موی باریک تر و از شمشیر تیزتر است، اهل بصیرت بر اساس آیات و روایات گفته اند: صراط مستقیم را شش علامت است:

۱- به هنگام عبادت و بندگی، و معامله با حضرت حق کوتاهی ننماید و خدمت به تقصیر نیالاید.

۲- در جهاد و کوشش در راه خدا با بدن و مال و جان و زبان کاهلی نورزد و سستی نکند.

۳- به دقت مخالفت با هوای نفس و امیال و غرائز بی جا و شهوات شیطانی چیزی مانع نگردد.

۴- برای هیچ یک از طاعات و عبادات وزنی قایل نباشد، مباد آن که درونش آلوده به غرور و عجب شود.

۵- احسان و فضل و نیکی حق را نسبت به خود گرچه از نظر ظاهر و کمیت اندک باشد بزرگ شمارد.

۶- حقوق مسلمانان و غیر آنان را رعایت نماید، و از احدی توقع رعایت حق نسبت به خود نکند.

روایات بسیار مهم و با ارزشی در معنای صراط مستقیم نقل شده که توجه به آنها لازم است.

پیامبر اسلام در رابطه با اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ فرمود:

«صراط الانبیاء» (۱)

صراط مستقیم همان راه پیامبران است.

ص:۱۶۲

---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۲ حدیث ۱۷.

و نیز از آن حضرت درباره ی صراط روایت شده که: صراط اسلام است. (۱)از وجود مبارک حضرت رضا در تفسیر این آیه شریفه روایت شده است:

«استرشاد لدینه و اعتصام بحبله، و استزاده فی المعرفه لربه عزوجل ولعظمته وکبریائه:» (۲)

اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِيمَ در حقیقت درخواست رشد در دین، و توفیق چنگ زدن به ریسمان حق، و زیاد شدن معرفت به پروردگار عزوجل و عظمت و کبریای اوست.

از رسول خدا و امیرالمؤمنین در معنای صراط حقایقی روایت شده است که یکی از آنها این است که: منظور از صراط کتاب خدا قرآن مجید است. (۳)امام صادق (ع) در پاسخ به سئوالی که درباره ی صراط از آن حضرت شد فرمود:

«هو الطریق الی معرفه الله عزوجل، و هما صراطان: صراط فی الدنیا وصراط فی الآخره، فاما الصراط فی الدنیا فهو الامام المفترض الطاعه، من عرفه فی الدنیا واقتدی بهداه مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخره، ومن لم یعرفه فی الدینا زلّت قدمه عن الصراط فی الآخره فتردی علی نار جهنم:» (۴)

این راه راهی است به سوی معرفت و شناخت خدا، و دارای دو مرحله است: راهی در دنیا، و راهی در آخرت اما راه دنیا امامی است که اطاعت از او واجب



---

۱- ۱) - تفسیر طبری، ج ۱، ص ۷۵.
۲- ۲) - نورالثقلین ج ۱ ص ۱۷ حدیث ۸۵ و ۸۷.
۳- ۳) - نورالثقلین ج ۱ ص ۱۷ حدیث ۸۵ و ۸۷.
۴- ۴) - نورالثقلین ج ۱ ص ۱۷ حدیث ۹۱.

شده، هر کس در دنیا او را بشناسد و به هدایت او اقتدا نماید بر راهی که در آخرت پل دوزخ است می گذرد، و هر کس در دنیا امام واجب الاطاعه را نشناسد قدمش در آخرت از صراط می لغزد و در آتش دوزخ در می افتد.

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«صراط مستقیم امیرالمؤمنین (ع) است.» (۱)

و آن امام بزرگوار فرمود: معنای آیه این است:

«ارشدنا الی الصراط المستقیم، ارشدنا ملزوم الطریق المودی الی محبتک والمبلغ دینک، و المانع من ان نتبع اهواءنا فنعطب او ناخد بآرائنا فنهلک:»۱

ما را به راه راست هدایت کن، ما را به پای بندی راهی که به محبتت و دینت می رساند راهنمائی فرما، راهی که ما را از پیروی هوا و هوسمان که سبب زیان و هلاکت ماست باز دارد، راهی که نگذارد ما تسلیم آراء و خواسته های باطلمان شویم، آن آراء و خواسته هائی که جز نابودی ما نتیجه ای ندارد.

از حضرت زین العابدین (ع) روایت شده است:

«نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم:»۲

ما اهل بیت درهای حریم حضرت الهیم «که مردمان از طریق ما می توانند به معرفت خدا و خواسته های او و حلال و حرامش و مفاهیم قرآنش دسترسی پیدا کنند» و امامان از اهل بیت صراط مستقیم هستیم.

در پاره ای از معارف الهیه آمده: اهدِنَ---ا به معنای درخواست راهنمائی به سوی راه راست، و تداوم هدایت و طلب استواری قدم در صراط مستقیم و خواستن توفیق برای تسلیم خدا بودن در همه امور است، آن هم در مقام و مرتبه ای



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱ ص ۱۸ حدیث ۹۴.

که اگر امر به ذبح فرزند از جانب مولاـ برسد اطاعت شود، چنان که ابراهیم اطاعت کرد، و اگر فرمان رسد خود را به دریا انداز بیندازد چنان که یونس این کار را انجام داد، و اگر دستور رسد با داشتن مقام اوالعزمی و منصب کلیم اللهی شاگردی و تعلیم گرفتن از اعلم از خویش را که خضر است بپذیر قبول کند چنان که موسی بنابر آیات سوره کهف پذیرفت، و اگر بگویندش در مسئله امر به معروف و نهی از منکر تا پای در باختن جان و دو نیمه شدن بدن صبر و استقامت از خود نشان دهد، چنان که زکریا و یحیی نشان دادند نشان دهند. (۱)قرآن مجید در دو آیه صراط مستقیم را به این صورت بیان می کند:

ای پیامبر به همه مردم بگو: بیائید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام نموده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانتان را بخاطر تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید، و انسانی را که خدا محترم دانسته جز به حق نکشید، این است اموری که خدا به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد، و پیمانه و ترازو را بر اساس انصاف و عدالت کامل و تمام بدهید، هیچ کس را جز به اندازه توان و طاقتش تلکیف نمی کنیم، و هنگامی که سخن گوئید عدالت ورزید هر چند درباره خویشان باشدف و به پیمان خدا وفا کنید این است اموری که خدا به شما سفارش کرده تا متذکر شوید.

و بی تردید این «قوانین و برنامه ها» صراط مستقیم من است بنابراین، قدم در این راه نهید و از این راه راست پیروی نمائید و از راه های دیگر متابعت نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می کند، خدا اینگونه به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید. (۲)



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج ۱، ص ۲۵۵.

۲- ۲) - انعام ۱۵۱- ۱۵۳.

از دقت در این گونه آیات، و پاره ای از روایات، این حقیقت بر ما روشن می شود که منظور از صراط مستقیم دین خداست، همان دینی که همه فرشتگان به تناسب وجود خود و تکالیفشان تابع آن هستند، و همه پیامبران بر اساس تکلیف و مسئولیت خود متدین به آن بودند، و امت های خویش را به آن می خواندند، و در عصر بعثت پیامبر به ویژه روز غدیر به صورتی کامل و به عنوان نعمتی تمام و به نام اسلام تجلی کرد و تا روز قیامت آئین جاوید و فرهنگ پا برجای خدا، و وسیله نجات بشر از همه تیره بختی ها و رهنمون او به سوی سعادت دنیا و آخرت است، و خدای مهربان جز این دین را برای انسان نپسندیده و در بازار محشر کبری جز آن را از انسان نخواهد پذیرفت.

اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً: (۱)

امروز «که علی بن ابی طالب به خلافت و ولایت منصوب شد» دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان دین برای شام پسندیدم.

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ اَلْإِسْلاٰمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي اَلْآخِرَةِ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ: (۲)

هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

إِنَّ اَلدِّينَ عِنْدَ اَللّٰهِ اَلْإِسْلاٰمُ: (۳)

بی تردید دین نزد خدا اسلام است.



---

۱- ۱) - مائده ۳.

۲- ۲) - آل عمران ۸۵.

۳- ۳) - آل عمران ۱۸.

اما روایاتی که در کتاب های پر ارزش، و تفاسیر معتبر صراط مستقیم را به راه پیامبران، و حالت تسلیم، و فطرت پاک انسانی، و معرفت خدا، و امام واجب الاطاعه به ویژه امیرالمؤمنین (ع) معنا کرده اند همه بیان مصادیق عینی و معنوی است.

آری هنگامی که انسان حیات و زندگی پیامبران و امامان و به خصوص امیرالمؤمنین (ع) را مورد مطالعه و دقت قرار می دهد آنان را در همه شئون زندگی و منش و روش، و عقیده و ایمان، و اخلاق و عمل هماهنگ و مطابق اسلام حقیقی که همان صراط مستقیم حق است می بیند، و در وجود مبارک آنان و ظاهر و باطنشان و همه شئون زندگی و حیاتشان کمترین انحرافی از صراط مستقیم مشاهده نمی کند.

پس کسی که می خواهد در صراط مستقیم الهی قرار بگیرد، بر او لازم است پیامبران و امامان و به ویژه امیرمؤمنان (ع) را الگو و سرمشق خود قرار دهد و به آن بزرگواران اقتدا نماید که اقتدای به آنان یقیناً انتخاب صراط مستقیم و حرکت روحی و عملی و اخلاقی در آن است.

ص:۱۶۷

**تفسیر آیه ۷**

صِرٰاطَ اَلَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ اَلْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ اَلضّٰالِّینَ

راه آنـان که «به خـاطر شایسـتگی و لیاقتشـان از نـاحیه ربوبیت و توفیق ویژه خود» به آنـان نعمت ایمـان و اخلاق و عمل صالح عنایت فرمودی، هم آن انسان های والائی که نه مورد غضب و خشم تواند و نه گمراهند.

شرح و توضیح

انعمت علیهم به فرموده قرآن مجید چهار طایفه اند:

اَلَّذِینَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ اَلنَّبِیِّینَ وَ اَلصِّدِّیقِینَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِینَ: (۱)

پیامبران، صدیقین، شـهیدان، شایسـتگان، که راه عقل و قلب و روح و نفس و ظاهر و باطنشان صراط مستقیم بوده و تا لحظه ی آخر عمر بر آن ثـابت قـدم ماندنـد، و همه مردم را به آن دعـوت نمودنـد، و در رسانیـدن دعوتشـان به مردم از هیـچ زحمت و کوششـی فرو گـذار نکردنـد، اینان از خشم خـدا در امان بودنـد، زیرا کاری که سـبب خشم خداست هرگز از آنان صادر نمی شـد، و از هر گمراهی و انحرافی در مصونیت بودنـد، زیرا پـای بنـد به توحیـد، و بـا همه وجود مطیع خـدا، و در مـدار عبـادت خالص و بندگی واقعی قرار داشتند.



---

۱- ۱) - نساء ۶۹.

۱- مغضوبین بر اساس آیات کتاب خدا در مرحله ای مستکبرین اند که در برابر دعوت انبیا به شدت به مخالفت برخاستند و از هیچ نوع کارشکنی در برخورد با دین خدا فرو گذار نکردند.

أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ اِسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ وَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ (۱)

آیا اینگونه نبود که هر گاه پیامبری آئین و احکامی که مطابق هوا و هوسشان نبود برای شما آورد، سرکشی کردید و مستکبرانه در برابرش ایستادید، نهایتا گروهی از پیامبران را تکذیب کردید و گروهی را می کشتید؟ !

این مستکبران لجوج و مخالفان سرسخت پیامبران داغ خواری و ذلت بر پیشانی وجودشان خورد، و به غضب وخشم خدا دچار شدند.

وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ اَلذِّلَّهُ وَ اَلْمَسْکَنَهُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ: (۲)

و داغ خواری و بیچارگی و نیاز و مسکنت بر آنان زده شد، و سزاوار خشمی سنگین از جانب خدا شدند.

۲- و در مرحله دیگر منافقان و مشرکان اند.

وَ یُعَذِّبَ اَلْمُنافِقِینَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْمُشْرِکِینَ وَ اَلْمُشْرِکاتِ اَلظّانِّینَ بِاللّهِ ظَنَّ اَلسَّوْءِ عَلَیْهِمْ دائِرَهُ اَلسَّوْءِ وَ غَضِبَ اَللّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ: (۳)



---

۱- ۱) - بقره ۸۷.

۲- ۲) - بقره ۶۱.

۳- ۳) - فتح ۶.

نامردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند عذاب کند، پیش آمد بد زمانه بر خودشان باد، خدا بر آنان خشم گرفته و لعنتشان کرده است، و دوزخ را برای آنان آماده نموده و بد بازگشت گاهی است.

۳- و دیگر مغضوبان درگاه حق، ستم کاران و قاتلین هستند:

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً: (۱)

و هر کسی مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

۴- و گروه دیگری که مغضوب خدایند آنان هستند که پس از ایمان به کفر گرائیدند:

مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيمٰانِهِ إِلاّٰ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ: (۲)

هر کس پس از ایمان به خدا کافر شود «به خزی دنیا و آخرت گرفتار آید» مگر کسی که به کفر مجبور شده ولی دلش مطمئن به ایمان است، ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود.



---

۱- ۱) - نساء ۹۳.

۲- ۲) - نحل ۱۰۶.

۱- گمراهان نیز بر اساس آیات قرآن مجید چند گروه اند، گروهی از آنان کسانی هستند که ایمان را به کفر تغییر دادند، و دست از سعادت دنیا و آخرت برداشتند:

وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ اَلْكُفْرَ بِالْإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ اَلسَّبِيلِ: (۱)

و کسی که ایمان را به کفر تغییر دهد، بی تردید راه راست را گم کرده است.

۲- و گروه دیگر کسانی هستند که از رحمت پروردگارشان دلسرد و نا امیدند:

قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَهِ رَبِّهِ إِلاَّ اَلضّالُّونَ: (۲)

ابراهیم گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید می شود.

۳- و دسته دیگر آنان هستند که از خدا و پیامبرش نافرمانی می کنند:

وَ مَنْ يَعْصِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً: (۳)

و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است.

۴- گروهی می باشند که با کثرت دلایل استوار و براهین محکم به آخرت ایمان ندارند:

بَلِ اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ فِي اَلْعَذابِ وَ اَلضَّلالِ اَلْبَعِيدِ: (۴)

بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند.

اهل دل می گویند: مراد از مغضوب علیهم کسانی هستند که در مرزهای مادیت ایستادند، و به ظواهر دنیا و زرق و برقش اکتفا کردند، و دل به وحی و



---

۱- ۱) - بقره ۱۰۸.

۲- ۲) - حجر ۵۶.

۳- ۳) - احزاب ۳۶.

۴- ۴) - سبا ۸.

گفتار انبیاء الهی ندادنـد، تا به عالم دیگر یعنی جهان آخرت مؤمن شونـد، و با غرق شـدن در نعمت های جسـمی و لذت های حسـی از حقایق روحی و ملکوتی محروم شدنـد و به این خاطر مورد خشم حق و دوری از حریم رحمت قرار گرفتنـد. مصداق روشن و اکمـل این گروه یهودنـد، که جز به کالاـی ظـاهر دنیـا و متـاع دلفریب آن دل نمی هنـد و دیگران را هم به این روش باطل و فرهنگ شیطانی و افراطی دعوت می نمایند.

و مراد از ضالین و گمراهان کسانی هسـتند که به عنوان زهـد و دوری از دنیا و به تعبیر خودشان رهبانیت، از بهره گیری کامل از نعمت های مادی خدا دادی، و ازدواج و تشکیل خانواده، و همراه بودن با مردم، خود را محروم نموده، و به امور روحی تنها روی آورده و در گـوشه صومعه هـا، و تاریـک خـانه هـای کلیساهـا به سـر می برنـد، و دیگران را هم به این فرهنـگ تفریطی دعوت می کنند، که از مصادیق روشن و کامل این گروه برخی از نصاری هستند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که:

مغضوبان درگاه حق، و گمراهان یهود و نصاری هسـتند. (۱)زیرا یهود در مادیت و دنیا گرائی راه افراط را گرفتنـد، و آنان که به مذهب نصرانیت پای بندند به راه تفریط غلطیدند.



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص ۲۱، حدیث ۱۱۱.

## سوره بقره

### اشاره

شامل: ۲۸۶ آیه

۶۲۲۱ کلمه

۲۵۵۰۰ حرف

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

ص:۱۷۳

## تفسیر آیه ۱

### اشاره

الم

### شرح و توضیح

در شرح و توضیح الم مطالبی از اهل بصیرت و عرفان، و حقایقی از روایات و اخبار نقل شده است، که به بخشی از آن اشاره می شود:

الف اشاره به الله است، لام اشاره به لطیف است، میم اشاره به مجید است. (۱)الم و دیگر حروف مقطعه اول سوره های قرآن کریم اسراری میان حضرت حق و رسول اوست، و رموزی است که دست فهم کسی جز پیامبر و راسخون در علم که از ذریه پاک او هستند نمی رسد، رد و بدل آنچه در باطن است به وسیله حروف رمز روش و طریقه عاشقان در مرحله عشق و محبت نسبت به معشوقان و محبان است و در یک کلمه سر حبیب با حبیب است بگونه ای که رقیب بر آن آگاهی نیابد، دلیل این مسئله از قرآن مجید و آخر متشابهات است که:

مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا: (۲)

تفسیر حقیقی و واقعی متشابهات را جز خدا و راسخون در علم که می گویند ما به آنها ایمان آوریم، همه محکمات و متشابهات از سوی پروردگار ماست نمیداند.

فیلسوف کبیر، حکیم خبیر، عارف بصیر فیض کاشانی می فرماید:

ص:۱۷۴

---

۱- ۱) - روح البیان ج۱، ص۵۳.

۲- ۲) - آل عمران ۷.

از اسرار شگفت آور حروف مقطعه تمام سوره های قرآن این است که پس از حذف حروف تکراری آن، ترکیبش این جمله نورانی و ملکوتی می شود!

«صراط علی حق نمسکه:» (۱)

راه و روش علی (ع) راه و روش حق است که ما متمسک و چنگ زننده به آن می باشیم.

الف اشاره به اَنَا و لام اشاره به لی و میم اشاره به مِنّی است، به این معنا که همه منم، و همه مراست، و همه از من است. (۲)الم دانش پنهان و سر پوشیده ای است که خدا آن را ویژه و مخصوص خود قرار داده است.

الف اشاره به الله است، لام اشاره به جبرئیل است، میم اشاره به محمد است که به صورت رمز می خواهد بگوید:

«انزل الله الکتاب علی لسان جبرئیل الی محمد (علیهما السلام) :»

خدا قرآن را به زبان جبرئیل به سوی محمد (علیهما السلام) نازل کرد. (۳)در توضیح «الم» روایاتی به مضامین مختلفه از حضرت صادق نقل شده است:

«هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المقطع فی القرآن:» (۴)

الم حرفی از حروف اسم اعظم خداست که در قرآن تقطیع شده است.

«الم فی اول البقرهفمعناه: انا الله الملک:» (۵)



---

۱- ۱) - صافی ج۱، ص۹۱.
۲- ۲) - روح الجنان ج۱، ص ۶۰.
۳- ۳) - تفسیر کبیر ج۲ ص۶.
۴- ۴) - نورالثقلین ج۱، ص۲۲.
۵- ۵) - نورالثقلین ج۱، ص ۲۲.

معنای این حروف در ابتدای سوره بقره این است: من معبود و مالکم.

«در الف «الم» اشاره به صفات خداست، ابتداء، استواء، انفراد، اتصال:» (۱)

آفرینش همه مخلوقات را او شروع کرد، خدائی است عادل که ذره ای ستم به کسی و چیزی روا نمی دارد، منفرد و واحد است، و همه موجودات متصل به او هستند.

حضرت امام حسن عسگری (ع) از پدران بزرگوارش از علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین روایت می کند که «الم ذلک الکتاب» یعنی: ای محمد این قرآنی است که ما آن را با ترکیبی از حروفی که بخشی از آن الف و لام و میم است بر تو نازل کردیم، به تکذیب کنندگان و منکران وحی بودنش بگو: همه آیاتش به زبان عربی است که زبان خود شماست و ترکیب کلمه به کلمه اش از حروف تهجی است، اگر در ادعای خود که این قرآن وحی الهی نیست راستگو هستید با کمک گرفتن از گواهان و شاهدان ادعایتان مانند آن را بیاورید، سپس با آیه شریفه:

قُلْ لَئِنِ اِجْتَمَعَتِ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا اَلْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً: (۲)

بگو اگر همه انسان ها و اجنه بر آوردن مانند قرآن اجتماع کنند هرگز مانند آن را نیاورند گرچه همه مددکار یکدیگر باشند.

ثابت کرد که تکذیبکنندگان و منکران قدرت آوردن مانند آن را ندارند. (۳)پس بر این اساس قرآن وحی الهی است و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۲۶.
۲- ۲) - اسراء ۹۱.
۳- ۳) - نورالثقلین ج ۱ ص ۲۳ حدیث ۷ با استناد به مؤدی لازم از آن.

### تفسیر آیه ۲

#### اشاره

ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ

در وحی بودن و حقانیت این کتاب با عظمیت هیچ شکی نیست سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است.

#### شرح و توضیح:

ذلک و هذا بنابر اعتقاد برخی از دانشمندان علم نحو و ادبیات عرب از نظر وضع لغوی دو ضمیری هستند که ریشه آنها ذا می باشد و هر دو برای اشاره به شیئ حاضر و نزدیک وضع شده اند.

ها بر سر ضمیر هذا های تنبیه و هشدار، و لام در ذلک لام تاکید نسبت به اشاره و کاف آن کاف خطاب است.

با توجه به وضع لغوی، هر دو ضمیر به یک معنا هستند و به کار گرفتن هر دو در اشاره به نزدیک خالی از اشکال و ایراد است، بر این اساس ضمیر ذلک در آیه شریفه ی ذلک الکتاب به معنای هذا می باشد که در حقیقت اشاره به قرآن حاضر و موجودی است که در دسترس همگان است، ذلک الکتاب یعنی این کتاب. (۱)و نیز به اعتقاد آنان ذلک از نظر وضع عرفی که غیر از وضع لغوی است برای اشاره به دور است، و به کار گرفتن ضمیر و اشاره ی به دور نسبت به چیزی که موجود و حاضر و در دسترس است و در برابر دید بیننده قرار دارد به خاطر لحاظ کردن عظمت و بزرگی آن چیز است.

ص:۱۷۷

---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج ۲ ص ۱۳- روح الجنان ج ۱ ص ۶۰- کشف الاسرار ج ۱ ص ۴۳.

بر این پـایه اگر ضـمیر ذلـک در آیه شـریفه بر مبنـای وضع عرفی معنا شود اشاره به عظمت و بزرگی قرآن دارد. (۱)کتابی که وحی خـداست، و کلاـم مسـتقیم و اسـتوار پروردگـار، و در نهـایت فصـاحت و بلاـغت، و مشـتمل بر حقـایق همه کتـاب های آسـمانی، و در بردارنـده مایه ها و مسائل تربیتی، و معیار تمیز حق از باطل، و تامین کننـده سـعادت دنیا و آخرت انسان، و بیان کننده تاریخ صحیح و درست گذشتگان، و خبر دهنده از قیامت کبری و برنامه های آن، و رازگشای کتاب طبیعت، و روشنگر آیـات کتـاب وجود انسـان، و راهنمـای به سوی واقعیـات، البته عظیم و بزرگ است، و بر همگان واجب است که به آن احترام کنند، و با عمل به آیاتش از آن قدردانی نمایند، و زمینه شفاعتش را در قیامت برای خود فراهم کنند.

رسول خـدا دورنمائی از حقایق قرآن مجیـد را که نشانگر عظمت و بزرگی این کتاب است در روایتی بـدین مضـمون بیان می فرماید:

«القرآن هدی من الضلاله، و تبیان من العمی، واستقالهمن العثره، و نور من الظلمه، و ضیاء من الاجداث، و عصمه من الهلکه، و رشـد من الغوایه، و بیـان من الفتن، و بلاغ من الـدنیا و الی الآخره، و فیه کمال دینکم، و ما عـدل احـد من القرآن الا الی النار.» (۲)

قرآن منبع هـدایت از گمراهی، و روشـنگر از کور دلی، و مایه جـدائی و بریـدن از لغزش، و روشـنائی در برابر تاریکی، و پرتو پرفروغی برای برزخ، و نگاه دارنده از هلاکت، و هشیاری از سرگردانی، و توضیح دهنده فتنه ها، و رساننده از دنیا

ص:۱۷۸

---

۱- ۱) - تفسیر کبیر ج ۲ ص ۱۳.

۲- ۲) - کافی ج۲، ص۴۳۹.

به آخرت است، کمال دین شما در قرآن مجید است، احدی از قرآن روی نمی گرداند جز این که راهش به سوی دوزخ است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ان هذا القرآن هو النور المبین، و الحبل المتین، و العروه الوثقی، و الدرجه العلیا، والشفاء الاشفی، و الفضیله الکبری، و السعاده العظمی، من استضاء به نور الله و من عقد به اموره عصمه الله و من تمسک به انقذه الله، و من لم یفارق احکامه رفعه الله و من استشفی به شفاه الله و من آثر علی ما سواه وهداه الله و من طلب الهدی فی غیره اضله الله و من جعل شعاره و دثاره اسعده الله و من جعله امامه الذی یقتدی به و معوله الذی ینتهی الیه اداه الله الی جنات النعیم و العیش السلیم:» (۱)

بی تردید این قرآن نور آشکار، و ریسمان استوار، و دستیگره محکم تر، و منزلت برتر، و شفابخش ترین شفا، و مزیت بزرگ تر، و خوشبختی عظیم تر است.

کسی که از قرآن درخواست نور کند خدا او را نورانی می کند، و کسی که امورش ار به قرآن گره زند خدا او را از مهالك نگه می دارد، و کسی که به آن تمسک جوید خدا او را نجات می دهد، و کسی که از اجرای احکامش جدائی نکند خدا او را بلند مرتبه می نماید، و هر که به وسیله او برای علاج دردهای معنوی اش درمان خواهد خدا او را درمان می کند، و هر که آن را بر غیر آن انتخاب کند خدا او را راهنمائی می فرماید و هر که از غیر آن درخواست هدایت نماید خدا او را گمراه می سازد، و هر که آن را شعار و پوشش معنوی خود قرار دهد خدا او را خوشبخت می کند، و هر کس آن را به عنوان پیشوای



---

۱- ۱) - صافی ج۱، ص ۱۷.

مورد اقتدایش انتخاب کند، و مایه اتکاء و دلگرمی اش قرار دهد خدا او را به بهشت های جاویدان و زندگی سالم می رساند.

رسول خدا در روایت بسیار بسیار مهمی می فرماید:

«انا اول وافد علی العزیز الجبار یوم القیامه و کتابه و اهل بیتی ثم امتی ثم اسألهم ما فعلتم بکتاب الله و باهل بیتی:» (۱)

من اولین وارد شونـده بر عزیز جبار در قیامت هسـتم و کتاب من قرآن مجیـد و اهل بیتم نیز اولین وارد شونـده بر عزیز جبارند، سپس امتم، آنگاه از امتم می پرسم که نسبت به کتاب خدا و اهل بیتم چه رفتاری داشتید؟

امیرالمؤمنین (ع) درباره بزرگی و عظمت قرآن و سود آن در زندگی و وجوب دفاع از آن می فرماید:

«اعلموا ان القرآن هـدی الیـل و النهـار، و نور الیـل المظلم علی مـا کـان من جهـد وفاقه، فاذا حضـرت بلیه فاجعلوا اموالکم دون انفسکم، و اذا نزلت نازله فاجعلوا انفسکم دون دینکم، فاعلمو ان الهالک من هلک دینه و الحریب من حرب دینه الا وانه لا فقر بعد الجنه الا وانه لاغنی بعد النار لایفک اسیرها و لا یبرأ ضریرها:» (۲)

بدانید قرآن در شبانه روز راهنمای شما، و در تاریکی زندگی که آمیخته با رنج شدید و فقر وفاقه است نور شما برای نجات از سختی و تهیدستی است، چون بلائی متوجه قرآن شود آن را تا جائی که ممکن است با مال خود دفع کنید و



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۴۳۸، باب فضل قرآن حدیث ۴.

۲- ۲) - بحار ج۷۸، ص ۵۵.

جانتان را حفظ نمائید، و اگر با مال قابل دفع نبود از جان مایه بگذارید تا دینتان پابرجا بماند، بدانید که هلاک شونده کسی است که دینش نابود شود، و غارت شده کسی است که دینش غارت شده، آن کس که از برکت شناخت قرآن و عمل به آن اهل بهشت شود، پس از بهشت روی فقر و تهیدستی نخواهد دید و آن که بخاطر جدا زیستن از قرآن اهل دوزخ گردد، پس از دوزخ روی خوشبختی نخواهد دید، اسیر آتش دوزخ آزادی ندارد، و دردمند عذاب جهنم بی درمان است.

لا رَیْبَ فِیهِ:

کتابی که در مطالبش، و مسائلی که عنوان کرده، پیچیدگی و ابهام باشد، و امور مشتبه در آن دیده شود، و جای جای آن تناقض نشان دهد، و محتویاتش عاری از استواری و استحکام باشد، و آنچه در آن قرار دارد و نشانی از برهان و استدلال در آن دیده نشود، راه شک و تردید، به سوی آن باز است، ولی کتابی چون قرآن که آیاتش روشن و واضح است.

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ آیاتٍ بَیِّناتٍ: (۱)

و مطلب مشتبهی که انسان را نسبت به حق یا حقیقتی از حقایق دچار اشتباه و سرگردانی کند در آن وجود ندارد، بلکه همه مطالبش محکم و استوار است.

یس وَ اَلْقُرْآنِ اَلْحَکِیمِ: (۲)

و هیچ تناقض و اختلافی در آن دیده نمی شود.

وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اَللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اِخْتِلافاً کَثِیراً: (۳)

ص:۱۸۱

---

۱- ۱) - بقره ۹۹.

۲- ۲) - یس ۲.

۳- ۳) - نساء ۸۲.

و آنچه از ادعاهایش نیاز به استدلال و برهان داشته بر آن اقامه برهان و استدلال شده:

أَيُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّكُمْ (۱)

چه جای شک و تردیدی در آن است؟ بلکه خود کتاب باید با قاطعیت فریاد بزند که در این کتاب جای هیچ شکی نیست.

پس کسانی که در وحی بودنش و حقانیتش و نزولش از سوی خدا و استواری و استحکامش شک دارند، شکی ناشی از جهل و نادانی آنان است، و شکی بی جا و مورد و بدون تکیه بر علم و منطق است، و اگر بخواهند شک و تردیدشان برطرف شود باید منصفانه در آیاتش دقت کنند و حقایقش را با کمک عقل مورد توجه قرار دهند و به ویژه به آیاتی که از آنان دعوت می کند که اگر در وحی بودن این کتاب و نزولش از سوی حق شک دارید یک سوره یا ده سوره یا مانند همه آن را بیاورید بیندیشند تا بیماری شک و تردیدشان درمان شود، و به این نتیجه قطعی برسند که در حقانیت و وحی بودن این کتاب جای هیچ شکی نیست.

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّٰا نَزَّلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ اُدْعُوا شُهَدٰاءَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ: (۲)

اگر در وحی بودن کتابی که بر بنده خود محمد نازل کرده ایم شک دارید یک سوره مانند آن را بیاورید و به جز خدا «که فقط گواه بر حق است» گواهان خود را بر ساختن یک سوره مانند آن طلب کنید، اگر در گفتار خود راستگو هستید.



---

۱- ۱) - نساء ۱۷۴.

۲- ۲) - بقره ۲۳.

أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ اُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ: (۱)

آیا می گوینـد این قرآن وحی نیست؟ بلکه کتابی است که محمـد از پیش خود ساخته و آن را به خـدا نسبت داده است! بگو اگر این قرآن سـاخته و پرداخته بشری چون من است پس شـما هم ده سوره ی ساختگیماننـد آن را بیاوریـد و همه فصـحای عرب را در برابر خـدا که به وجود آورنـده این کتاب است تا جائی که می توانید به کمک بطلبید اگر در ادعای خود راسـتگو هستید.

قُلْ لَئِنِ اِجْتَمَعَتِ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا اَلْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً: (۲)

بگو اگر جن و انس کنار هم قرار بگیرنـد و دست اجتماع و اتفاق به یکـدیگر دهنـد و عقول خود را روی هم بریزنـد که مانند این قرآن را که وحی خداست بیاورند هرگز نخواهند توانست گرچه همه با هم در این زمینه پشتیبان یکدیگر باشند.

در این زمان که این سـطور را می نویسم قرآن مجید وارد پانزدهمین قرن نزول خود شده است و دقیقاً سال ۱۴۲۶ قمری است، و جهـان به پیشـرفت هـای علمی شـگفت انگیزی در همه زمینه ها دست یافته، و دشـمنی کفر و شـرک و نفاق با فرهنگ پاک الهی و قرآن مجیـد به اوج خود رسـیده است ولی قرآن مجیـد به عنوان وحی خـدا و معجزه نبوت رسول بزرگوار اسـلام بدون این که کسی توانسته باشد با این همه پیشرفت علمی و دشمنی سرسخت سوره ای هر چند مانند



---

۱- ۱) - هود ۱۳.

۲- ۲) - اسراء ۸۸.

کوچک ترین سوره قرآن آورده باشد بر تارک هستی چون رخشنده ترین گوهر می درخشد و با فریادی رسا آنان را که در حقانیت و وحی بودن آن شک دارند به مبارزه علنی می طلبد که اگر می توانید یک سوره یا ده سوره یا مانند من را بیاورید!!

قرآن وحی خداست، کلام پروردگار است، جلوه علم و حکمت ربوبی است، معجزه ابدی رسول خدا و تصدیق کننده نبوت اوست پس در رابطه با این امور در آن هیچ شک و تردیدی نیست لا رَيْبَ فِيهِ .

قرآن مجید کتابی است که از همه اطراف و جوانبش دانش و علم هم چون چشمه ی جوشان می جوشد، و آیه آیه اش از نظر ترکیب ادبی و به کارگیری کلمات در اوج فصاحت و بلاغت است، و دلیل و برهان در کنار مطالب و حقایقش هم چون دریا موج می زند، و استخوان بندی آیات و سوره ها و مفاهیمش به وضوح نشان می دهد که وحی الهی است و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

قرآن کریم از حقایق گذشته و از حوادثی که بر امت های پیشین به عنوان نتایج اعمالشان جریان یافت به درستی و راستی خبر می دهد، تا جائی که کشف باستان شناسان سر موئی با حقایق بیان شده قرآن تفاوت نمی کند، و از ناگفته های تاریخ و آنچه بر انسانها مستور ماند و دسترسی به آنها غیر ممکن می نمود، بر اساس حق و حقیقت و مطابق با واقع سخن می گوید، و از آینده بشریت و جریاناتی که در فضای خیمه حیات آنان رخ می دهد و نیز از پایان یافتن این جهان و برپا شدن جهانی دیگر مطالبی محکم واستوار که هرگز قابل انکار و رد و ایراد نیست در دسترس قرار می دهد، و با بیان این حقایق ثابت می کند که وحی خداست و در وحی بودن و حقانیتش هیچ شکی نیست.

ص:۱۸۴

قرآن عظیم از شروع آفرینش جهان و این نظام موجود استوار که مایه اولی آن «دخان» یعنی گاز سدیم بود خبر می دهد و در این زمینه می فرماید:

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِیٰا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قٰالَتٰا أَتَیْنٰا طٰائِعِینَ (۱)

آنگاه خدا آهنگ آفرینش آسمان ها را نمود در حالی که به صورت ماده ای چون دود بود، پس به آن و به زمین گفت خواه ناخواه به عرصه هستی آئید آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

قرآن روزگاری از این حقیقت خبر داد که در میان مردم مکه نویسنده و خواننده ای وجود نداشت، و از علم و دانش در میان آنان خبری نبود، و اندیشه بشر به این معانی راه نداشت، و با بیان این حقیقت ثابت کرد که وحی قرآن مجید از آفرینش انسان که از عصاره ای از گل ویژه است و مرحله به مرحله انجام می گیرد تا به صورت نقشی نیکو در آید و همه آن مراحل در سه تاریکی تحقق می یابد خبر می دهد و در این زمینه می فرماید:

یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهٰاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُمٰاتٍ ثَلاٰثٍ ذٰلِکُمُ اَللّٰهُ رَبُّکُمْ لَهُ اَلْمُلْکُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰی تُصْرَفُونَ؟ (۲)

شما را در درون مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی های سه گانه [شکم و رحم و مشیمه] به وجود آورد، این است خدا پروردگار شما

ص:۱۸۵

---

۱- ۱) - فصلت ۱۱.

۲- ۲) - زمر ۶.

که فرمانروائی مطلق بر همه هستی ویژه اوست، معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق باز می گردانند؟ !

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِي قَرارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا اَلنُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا اَلْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا اَلْمُضْغَهَ عِظاماً فَكَسَوْنَا اَلْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اَللّهُ أَحْسَنُ اَلْخالِقِينَ. (۱)

به تحقیق ما انسان را از عصاره و چکیده ای از گل آفریدیم، سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم، آنگاه آن نطفه را به علقه [که موجودی زنده شبیه زالوئی بسیار ریز است] تغییر دادیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی در آوردیم پس آن پاره گوشت را استخوان هائی ساختیم، و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم، پس همواره سودمند و با برکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

خبر از این حقایق اصیل، و واقعیات ریشه دار و ظرائف خلقت انسان در منطقه ای خالی از علم و دانش چون حجاز بالاترین دلیل بر وحی بودن قرآن کریم است قرآنی که در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

قرآن در روزگاری که بشر کمترین آگاهی به موجودات طبیعت نداشت و نمی دانست برای هر موجدی نر و ماده ای وجود دارد از این حقیقت خبر داد که همه اشیاء و همه موجودات جفت هستند و دارای نر و ماده اند:

وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: (۲)



---

۱- ۱) - مؤمنون ۱۲-۱۴.

۲- ۲) - ذاریات ۴۹.

و از هر چیزی جفت آفریدیم باشد که متذکر [قدرت و ربوبیت و حکمت خدا] شوید.

قرآن با بیان این حقیقت که همه موجودات دارای نر و ماده اند به روشنی نشان می دهد که وحی خداست و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

قرآن در زمینه نباتات، درختان، صحراها، کوه ها، معادن، فلزات، ابرها، باد و باران و برف، و فعل و انفعالات عناصر آیاتی دارد که با آن آیات وحی بودنش را ثابت می کند و اعلام می نماید که روزنه هر گونه شک و تردیدی نسبت به وحی بودن این کتاب بسته است.

به نظر می رسد آیاتی که در سطور گذشته ثبت این دفتر شد به عنوان نمونه بس باشد، چون اشاره به همه آیاتی که در بردارنده حقایق جهان طبیعت است و شرح و تفسیر آنها کتابی جداگانه می خواهد.

قرآن با آیه آیه اش ثابت می کند که از استواری و استحکام ویژه ای برخودار است و کتابی است که از جانب خدای مستجمع جمیع صفات کمال نازل شده و پرتوی از علم و حکمت بی نهایت حق است و در وحی بودن و حقانیتش هیچ شکی نیست.

هزاران سال پیش از بعثت پیامبر بزرگ اسلام که قرآن معجزه ابدی و جاوید اوست سه پیامبر اوالوالعزم ابراهیم و موسی و عیسی و به دنبال آنان دیگر پیامبران از ظهور قرآن به عنوان وحی الهی خبر داده اند:

رَبَّنا وَ اِبْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ اَلْکِتابَ وَ اَلْحِکْمَهَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ: (۱)

ص:۱۸۷

---

۱- ۱) - بقره ۱۲۹.

ابراهیم در ضمن دعاهایش کنار کعبه گفت:

پروردگارا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و آنان را قرآن و حکمت بیاموزد و آنان را از آلودگی ظاهری و باطنی پاکشان کند زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِیَّ اَلْأُمِّیَّ اَلَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی اَلتَّوْراٰةِ وَ اَلْإِنْجِیلِ. . . . (۱)

کسانی که از این رسول و پیامبر ناخوانده درس که او را نزد خود با همه نشانه ها و اوصافش در تورات و انجیل نگاشته می یابند. . . .

عیسی مسیح مژده دهنده به نبوت پیامبر اسلام بود چنان که قرآن از قول او می گوید:

وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ أَحْمَدُ. . . (۲)

و من مژده دهنده به پیامبری هستم که پس از من می آید، که نامش احمد است.

با توجه به این حقایق برای هیچ خردمند آگاهی، و عاقل منصفی راهی جز یقین به این حقیقت نمی ماند که قرآن وحی خداست و سراسر حق و صدق است و در وحی بودنش هیچ شکی نیست.

به این نکته نیز باید توجه داشت که حضرت حق نفی هر گونه شکی را متوجه کتاب می داند: ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ نه متوجه مردم، در حقیقت می خواهد بگوید: این قرآن دارای این خصوصیت قطعی است که امکان هیچ شکی در آن وجود ندارد، کتابی است که سراسرش صدق و حق است چه این که



۱- ۱) - اعراف ۱۵۷.

۲- ۲) - صف ۶.

مردم در آن شک کنند یا نکنند، زیرا صدق، صدق است و حق، حق است گرچه مردم صدق را صدق ندانند و حق را حق نشمارند، نور با شک مردم باز هم نور است و شک انسان ها در نوریت آن هیچ اثری ندارد، آفتاب وسط روز آفتاب است و تابشش بر زمین و موجودات مسلم و یقینی است چه این که اهل زمین در وجودش و تابیدنش شک کنند یا نکنند، شک شکاکان کمترین اثری در حق بودن حقایق ندارد، شکاکانی که در هر حقی و هر صدقی شک می کنند بیمارند، و بر آنان است که این بیماری خطرناک خود را با علم و حکمت و برهان و تعقل و اندیشه درمان کنند.

هُدیً لِلْمُتَّقِینَ:

با توجه به این حقیقت که هدایت دارای مراتب و انواعی است، چون هدایت فطرت که انسان را به ذات مقدسی که او و جهان را آفریده، و همه موجودات در همه شئونشان نیازمند به او هستند، و او مالک حقیقی و غیر حضرتش مملوک اویند رهنمون می گردد، و هدایت عقل که آدمی را تا اندازه ای به خیر و شر و مصالح زندگی اش راهنمائی می نماید، و هدایت الهام که وی را در حدی به حقایق دلالت می کند باید گفت اهل تقوا که به هدایت فطرت شناختی نسبی از حق دارند، و به هدایت عقل در مقام حفظ خویش از شرور و آراستن خود به پاکی هایند و به هدایت الهام به این معنا توجه دارند که باید به بندگی حق برخیزند، و از مال خود و نیز از سرمایه های معنوی خویش در راه کمک به نیازمندان هزینه کنند شایستگی دارند که از هدایت ویژه حضرت حق که همانا هدایت قرآنی است و باید از آن به عنوان کامل ترین و برترین و پر سودترین هدایت یاد کرد بهره مند شوند، و بیش از دیگران که قرآن نیز خود را هدایت گر آنان می داند.

ص:۱۸۹

أَنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ هُدىً لِلنّاسِ: (۱)

از هدایت قرآن مجید بهره مند شوند.

بنابراین بایـد گفت مسـئله هـدایت متقین که گروهی می گوینـد: با توجه به این که به سـبب هدایت حق در فضای نورانی تقوا قرار گرفته اند و آنان را چه نیازی به هدایت است هُدیً لِلْمُتَّقِینَ در حقیقت تحصیل حاصل است، هدایتی خاص و دلالتی ویژه پس از هـدایت فطرت و عقـل و الهـام و آخرین مرتبه هـدایت و عـالی ترین مرحله دلالت است که فوق همه هـدایت هاست و دسترسی به آن جز از طریق لطف و عنایت خاص حق که به صورت قرآن جلوه کرده میسر نمی باشد.

قرآن حقیقتی است که اهـل تقوا به وسـیله آن به عالی ترین درجات انسانیت، و کامل ترین مراتب آدمیت، و جامع ترین منازل ادب و تربیت می رسـند و به سبب هدایت همه جانبه آن به مقامی دست می یابند که دیگر مردم هدایت شده به وسیله قرآن به آن نمی رسند.

برای تقوا درجات و مراتبی سهگانه بیان شده:

۱- نگـاه داشـتن خود و حفظ نمودن خویش از عـذاب ابـد و کیفر دائم قیامت به وسـیله برائت قلبی و عملی از کفر و شـرک و آراسته شدن به اعمال صالحه و اخلاق حسنه و قرار دادن قلب در گردونه توحید خالص چنان که در قرآن مجید آمده است:

وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ اَلتَّقْوی: (۲)

ص:۱۹۰

---

۱- ۱) - بقره ۱۸۵.

۲- ۲) - فتح ۲۶.

خدا مردم با ایمان را به کلمه تقوا که همانا اقرار به وحدانیت حق و رسالت پیامبر و آراسته شدن به خوبی ها و پاکی از کفر و شرک است پایبند نمود.

۲- دوری و اجتناب از آنچه حضرت حق بنابر رحمت و لطف خود به خاطر حفظ سلامت دنیا و آخرت انسان، و بهداشت جسم و روان او ممنوع و حرام کرده است.

حرمت در معرض قرار دادن قلب در برابر آلودگی هائی چون حسد، کبر، غرور، عجب، ریا، حرص، طمع، نفاق، بدبینی و کینه، و حرمت در معرض قرار دادن جسم در برابر لقمه حرام، شهوت جنسی خارج از حدود شرع و عقل، افراط و تفریط در امور مادی، و حرمت غیبت و تهمت و فحش و ناسزا، و دروغ و حیله و چشم چرانی و نظر بازی، و شنیدن لهو و لعب، و ظلم و ستم، و قدم برداشتن برای خسارت زدن به مردم، و دیگر محرمات فقط و فقط برای حفظ سلامت جسم و جان، و امنیت دیگران، و رعایت مصالح دنیا و آخرت بنی آدم بوده است، و متقی حقیقی کسی است که از این محرمات به خاطر خدا و برای تحصیل خیر دنیا و آخرت و نهایتاً سلامت خویش و اهل و عیال و خانه و خانواده و نیز به خاطر نجات و رهائی از عذاب دردناک و ابدی دوزخ دوری و اجتناب ورزد، این دوری و اجتناب از محرمات بر هر فردی به حکم حضرت حق واجب و ضروری است چنان که در قرآن مجید به این حقیقت تصریح شده است:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نٰاراً وَقُودُهَا اَلنّٰاسُ وَ اَلْحِجٰارَةُ عَلَیْهٰا مَلاٰئِکَةٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ لاٰ یَعْصُونَ اَللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ: (۱)

ص:۱۹۱

---

۱- ۱) - تحریم ۶.

ای اهل ایمان خود و خانواده و اهل خویش را حفظ کنید از آتش سنگین و سختی که آتش گیره اش انسان ها و سنگ هایند، بر آن آتش فرشتگانی سخت گیر و نیرومند کارگزاراند که از آنچه خدا به آنان فرمان می دهد سرپیچی نمی کنند، و آنچه را مأمورند انجام می دهند.

از آنجا که آتش دوزخ محصول گناه و عصیان و حرام ها و محرمات است. روشن می شود که منظور از تقوا در این آیه شریفه که به صورت امر قوا انفسکم به کار گرفته شده اجتناب و دوری از محرمات است.

با رعایت این نوع از تقواست که باب برکات آسمان ها و زمین به روی مردم و اهل سرزمینی که آراسته به این حقیقت می شوند گشوده می گردد و همگان با حفظ پاکی و اخلاص و مزین بودن به زینت ایمان و قرار داشتن در گردونه عمل صالح از رفاه و خوشی و لذت واقعی و امنیت همه جانبه و صحیح زیستن بهره مند خواهند شد، چنان که قرآن می فرماید:

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرىٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۱)

و اگر مردم این سرزمین به ایمان آراسته شوند، و اجتناب و دوری از محرمات را پیشه سازند، ما خیرات و خوبی ها و نعمت های قابل رشد آسمان و زمین را بر آنان وسعت می دهیم، ولی این مردم به انکار حقایق برخواستند (و از پی این انکار به هر فسق و فجوری و معصیت و گناهی آلوده شدند) در نتیجه آنان را به خاطر کارهای زشتی که همواره مرتکب می شدند به حوادث و مصائب گوناگون و عذاب استیصال دچار نمودیم.



---

۱- ۱) - اعراف ۹۶.

۳- پاک نگاه داشتن باطن از هر علقه و تعلقی که انسان را از حضرت حق و مححبوب حقیقی باز دارد، و وی را به دور از توجه به محبوب سرگرم بدارد.

علقه ها و تعلقاتی که به خاطر اوست در حقیقت نوعی ذکر و یاد اوست، و واقعیاتی است که در سایه اجرای فرمان خود او برای باطن صورت گیرد، مانند دوست داشتن پیامبران، و عشق ورزی به اهل بیت، و محبت به اولیاء حق، و علاقه به مال حلال و خانه و کاشانه و زن و فرزند در راه به دست آوردن خوشنودی او.

اهل دل می گویند مراد از آیه شریفه زیر این گونه تقوا است.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ: (۱)

اهل ایمان تقوای الهی را به گونه ای که شایسته اوست رعایت کنید.

این نوع از تقوا که چون خورشید وسط روز از افق وجود پیامبران و امامان معصوم طلوع داشت آنان را به اوج فضایل انسانی، و درجات روحی و معنوی رسانید، و تعلق صحیح قلب مبارکشان به عالم ظاهر و امور لازم آن مانع از عروجشان به عالم ملکوت و عرصه لاهوت نشد، و رفت و آمد با مردم، و اشتغالشان به مصالح و امور انسان ها و کارگزاری آنان نسبت به زن و فرزند و تأمین معاش مادی، هیچ کدامشان را از استغراق در شئون حق باز نداشت. (۲)

## منافع و آثار پرهیزکاری

با توجه این که حضرت حق در آیات قرآن مجید، و به زبان پیامبران و امامان همه انسانها را دعوت به تقوا کرده، و از آنان خواسته است در همه شئون زندگی



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۲.

۲- ۲) - روح البیان ج۱، ص۵۷.

و در هر قـدمی که برمی دارنـد و قلب را به هر نیـتی که می سپرنـد تقـوای الهی یعنی اجتنـاب از هر حرامی که در رابطه بـا هر شأنی از شئون حیات است رعایت کنند بی تردید اجرای این فرمان نورانی و پر برکت از طرفی، و اتصال به تقوا از طرف دیگر برای انسان منافع و آثاری خواهد داشت.

اگر تقوا را چون درختـی پـاک و شـجره ای طیبه تصور کنیم که همین گونه هم هست، پس بایـد اعتراف کنیم که این درخت باید و قطعاً ثمرات و محصولات بسیار مفیدی در عرصه گاه حیات دنیا و آخرت انسان از خود ظهور دهد.

این اوراق اگر بخواهد همه ثمرات و منافع تقوا را از طریق قرآن و روایات بیان کند بدون شک به چندین جلد خواهد رسـید و از مسـیر تفسیر دیگر آیات شـریفه کتاب مجیـد حق باز خواهـد مانـد، ولی برای این که مطالعه کننـدگان محترم از این خرمن پرفیض خوشه ای برگیرند به ترتیب سوره های قرآن به گوشه ای از منافع و آثار تقوا اشاره می شود.

## فلاح و رستگاری

وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: (۱)

نسبت به خدا در همه امورتان پروا کنید تا همای فلاح و رستگاری را در آغوش بگیرید.

فلح در لغت به معنای شـکافتن است، و از آنجا که زارع و کشاور زمین را با گاو آهن می شـکافد و هر گونه مانع رشد دانه ها را از میان برمی دارد، و زمین را آماده تخم پاشی و رشد گیاه می کند عرب به او فلاح می گوید.



---

۱- ۱) - بقره ۱۸۹.

کسی که با رعایت تقوا در همه شئون حیات، موانع راه سعادت دنیا و آخرت را بر طرف می کند، و آنچه را سد راه خوشبختی است می شکافد و حرکت در راه حق را ادامه می دهد یقیناً به فلاح و رستگاری که همانا نعمت جاوید الهی در قیامت است می رسد.

راغب اصفهانی در کتاب المفردات خود که بیان و توضیح لغات قرآن است می نویسد: فلاحی که اهل تقوا و آراستگان به ایمان در قیامت به آن می رسند عبارت است از: دانش و معرفت بی جهل، عزت به ذلت، حیات بی مرگ، ثروت و غنای بی فقر است.

### معیت و همراهی با حق

وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ: (۱)

و از خدا پروا کنید و بدانید بی تردید خدا همراه با پرهیزکاران است.

اجتناب و دوری انسان از همه آلودگی های ظاهر و باطن، و جدا زیستن آدمی از فساد و گناه و معصیت که عامل طهارت و پاکی است، زمینه ساز معیت و همراهی خدا با آدمی است، و خدای مهربان با هر کس معیت و همراهی داشته باشد مسلماً از آفات و فتنه ها در دنیا، و بلاها و عذاب ها در آخرت در امان خواهد بود.

اهل خدا، و مسافران به سوی دوست، و سالکان راه محبوب ترک همه گناهان را رکن و اساس تقوا دانسته، و بنای آباد دنیا و آخرت را مبتنی بر آن می دانند و از چهار منزل مراقبت آن را اول منزل و پایه آن برشمرده اند:



---

۱- ۱) - بقره ۱۹۴.

«الاول ترک المعاصی و هذا هو الذی بنی علیه قوام التقوی و اسس علیه اساس الآخره و الاولی، ما تقرب المتقربون بشیئ اعلی و افضل منه.

الثانی الاشتغال بالطاعات مع حضور القلب.

الثالث عدم الغفله.

الرابع الحزن الدائم قال: انی لا اسکن الا فی قلب محزون.» (۱)

اولین مرحله و منزل مراقبت ترک همه گناهـان است، و این ترک و آزاد زیسـتن از معاصـی است که پـایه هـای تقـوا بر آن بنا شـده، و اساس آخرت و دنیای صـحیح را بر آن نهاده انـد، بنـدگان مقرب خـدا که با ارزش ترین انسان هاینـد به چیزی برتر و بهتر از ترک همه گناهان به خدا تقرب نجسته اند.

در معارف الهیه آمده: موسی از خضر پرسید آراسته به کدام حقیقت شده ای که به من مأموریت داده اند از تو بخشی از اسرار و واقعیات را بیاموزم، و با چه وسیله به این مرتبه و مقام رسیده ای؟ ! خضر در پاسخ گفت: به ترک همه گناهان. دومین مرحله مراقبت مشغول بودن به طاعات و عبادات با حضور قلب است.

و سومین مرحله آن خالی بودن از غفلت و بی خبری نسبت به حقایق هستی است.

و چهارمین آن اندوه دائم و حزن همیشگی نسبت به عمر گذشته و فرصت های از دست رفته و کوتاهی در عبادت است.

حضرت حق جل و علا فرمود: من جز در دل محزون سکونت نمی گیرم!



---

۱- ۱) - تذکره المتقین شیخ مفید بهایی ص

### مصون ماندن از عذاب سخت

وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ: (۱)

از خدا پروا كنيد و بدانيد مسلماً خدا در كيفر بسيار سخت گير است.

آری كسی كه به فرمان ها و احكام حضرت حق گردن ننهد، و زحمات و كوشش پيامبران و امامان را كه جز هدايت انسان به سوی خير دنيا و آخرت هدفی نداشتند قدردانی ننمايد، و آئين و دين خدا را به مسخره بگيرد، و معبود خود را هوای نفس خويش قرار دهد، و به راه ياغيان و طاغيان برود مستحق سخت ترين كيفر و شديدترين عقاب و عذاب است، و هر كس از خدا پروا كند و به حفظ خويش از گناهان و فسق و فجور برخيزد، و در همه شئون زندگی تقوای الهی را رعايت نمايد البته از كيفر سخت او برای ابد در امان خواهد ماند.

### مصون ماندن از نقشه های خائنانه دشمنان

وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لاٰ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً: (۲)

و اگر صبر و تقوا پيشه كنيد و در ميدان جهاد پايدار بمانيد و از دوستی و موالات با دشمنان خدا بپرهيزيد، نقشه های خائنانه و كيد و حيله آنان اندك زيانی به شما نخواهد رسانيد.

در اين آيه شريفه خدای عزيز استقامت در ميدان جنگ، و اجتناب از دوستی و معاشرت با دشمنان را مانع و سدی سخت در برابر اثر گذاری نقشه و تدبير شيطانی ياغيان و طاغيان می داند.

ص:۱۹۷

---

۱- ۱) - بقره ۱۹۶.

۲- ۲) - آل عمران ۱۲۰.

آری اگر مسلمانان در برابر دشمنان خدا سستی نشان دهند، و از خود مقاومتی به میدان نیاورند، و راه دوستی و معاشرت و آمیزش با دشمنان را باز بگذارند، سزاوار شکست و ذلت می شوند، و نقشه و تدبیر خائنانه دشمنان بر تمام شئون حیات آنان اثر می گذارد، و از این طریق زیان ها و خسارت های غیر قابل جبرانی به مسلمانان وارد می آید.

ایمان به خدا و قیامت، و توحید و طاعت اقتضاء می کند که انسان در میدان هر جهادی تا پیروزی قطعی استقامت ورزد، و در همه امورش از تکیه بر دشمنان و پناه بردن به ولایت و دوستی آنان بپرهیزد، تا از زیان نقشه های آنان در امان بماند، زیرا کسی که به خدا توکل می کند و بر آزمایشات الهی استقامت می ورزد، و فقط به یاری او چشم می دوزد، در هر میدانی نسبت به خواسته بر حقش چیره می شود، و بر دشمنانش پیروز می گردد، و در حفاظت نیکوی پروردگارش محفوظ می ماند.

ولی آن که از غیر خدا توقع یاری می کند، و به خودش واگذار شده قطعا از یاری پروردگارش و نصرت و حفظ خدایش محروم خواهد ماند.

من استعان بغیر الله فی طلب

فان ناصره عجز و خذلان: (۱)آن که در خواسته و طلبی از غیر خدا یاری بخواهد، بی تردید یار او ناتوانی و خواری است.

### شکر و سپاس گزاری

فَاتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: (۲)

ص:۱۹۸

---

۱- ۱) - تفسیر محی الدین، ج اول ص ۲۱۵.

۲- ۲) - آل عمران ۱۲۳.

پس تقوای الهی پیشه کنید تا شاکر و سپاسگزار نعمت های خدا شوید.

ناسپاسی و کفران نعمت به این است که انسان نعمت های عنایت شده ی حضرت حق را در گناه و معصیت هزینه کند، و شکر و سپاس نعمت به این است که همه نعمت ها را در راه طاعت و عبادت و احسان به خلق خدا خرج نماید.

هنگامی که انسان به دنبال روح تقوا از معاصی و گناهان اجتناب ورزد، و از قدم گذاشتن در وادی فسق و فجور بپرهیزد البته نعمت ها در مسیر ویژه خودش یعنی در همان جائی که خدا فرموده مصرف می شود، و مصرف نعمت برابر با فرمان حق سپاس حق و بلکه عین شکر است.

### **تحصیل بهشت و قرار گرفتن در کنار سفره ی ابدی حق**

لٰكِنِ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اَللّهِ وَ ما عِنْدَ اَللّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ: (۱)

ولی کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه کردند برای آنان بهشت هائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آن جاودانه اند، این بهشت ها سفره کاملی از انواع نعمت ها از سوی خداست، و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

آری اهل تقوا یعنی مردان و زنانی که از گناهان ظاهر و باطن اجتناب می کنند و به فرمان ها و احکام الهی گردن می نهند، و به حسنات اخلاقی و کردار پسندیده آراسته اند سزاوار بهشت های جاویدان و سفره ی کامل نعمت های ابدی حق هستند.

اینان که خدای مهربان از وجودشان تعبیر به ابرار نموده برخلاف اشرار که قانع به نعمت های زودگذر و از دست رفتنی می باشند، و با خدا و قیامت و

ص:۱۹۹

---

۱- ۱) - آل عمران ۱۹۸.

پـاداش هـای الهی رابطه ای ندارنـد، از طریق ایمـان و طاعت و عبادت و خـدمت علاوه بر بهره گیری از روزی حلال خـدا در دنیا، موفق به کسب خوشنودی حق و بهشت های ابدی و سفره پرنعمت جاوید حضرت محبوب می شوند.

## قبولی اعمال

إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اَللّٰهُ مِنَ اَلْمُتَّقِينَ: (۱)

جز این نیست که خدا کوشش های اهل تقوا را می پذیرد.

اهل تقوا که باطن خویش و کوشش ها و اعمالشان را از آلوده شدن به رذایل اخلاقی و کار و کردارشان را از ریا و خودنمائی حفظ می کنند شایسته اند که حضرت حق همه مجاهدات ظاهری و باطنی آنان را قبول کند به این خاطر در این آیه شریفه با قاطعیت قبولی اعمال آنان اعلام می نماید.

## امنیت از بیم و حزن

فَمَنِ اِتَّقىٰ وَ أَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ: (۲)

پس کسانی که در مـدار تقوا قرار گرفتنـد و امور خود را به کمک فرهنگ حق اصـلاح نمودنـد بیمی و حزنی بر آنان نخواهد بود.

آری انسانی که به خاطر تأمین سـعادت دنیا و آخرتش، و تحصیل خوبی ها و کمالات، و مصون ماندن از خسارت های معنوی و زیان های روحی از ورود به عرصه معصـیت اجتناب می کنـد، و خود را از آلوده شـدن به فسق و فجور حفظ می نمایـد، و با همه وجـود چون گوسپندی که از گرگ می گریزد از گنـاه فرار می کنـد، و بـا بکـار گرفتن احکـام الهی و قواعـد شـرعی و راهنمائی های حضرت

ص:۲۰۰

---

۱- ۱) - مائده ۲۷.

۲- ۲) - اعراف ۳۵.

حق و پیامبران و امامان به اصلاح ظاهر و باطن خود می پردازد، و به سوی رشد و اوج انسانیت حرکت می کند چرا از عاقبت کارش بترسد، و از هزینه کردن عمرش غصه و اندوه به خود راه دهد؟ !

عقاب و عذابی در انتظار او نیست که بترسد، و چیزی را در مسیر عمر از دست نداده که محزون و اندوهگین شود، آنچه به انتظار چنین انسان باتقوا و مصلحی است پاداش عظیم الهی است و رضایت و خوشنودی ارحم الراحمین، پس زمینه ای برای بیم و اندوه به خاطر تقوا و اصلاح برای او نیست.

### قدرت فراگیر در جهان

اِسْتَعِینُوا بِاللّٰهِ وَ اِصْبِرُوا إِنَّ اَلْأَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ اَلْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ: (۱)

از خدا کمک بخواهید، و صبر و استقامت پیشه سازید، بی تردید مالکیت زمین برای خداست، آن را به هر کس از بندگانش بخواهد به ارث می دهد و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است.

اگر جامعه و ملتی همه با هم در همه امورشان از حضرت حق که قدرتی بی نهایت و کارگزاری حکیم است یاری و کمک بخواهند، وجود مقدس او درخواستشان را اجابت می کند و به آنان برای به نتیجه رسیدن کارشان یاری می دهد، و اگر در برابر حادثه ها چه حادثه مالی و چه حادثه اجتماعی و نیز در برابر آزمایشات الهی و هم چنین در عرصه انجام عبادت و خودداری از گناه صبر و استقامت از خود نشان دهند، به پیروزی و رستگاری قطعی می رسند، و از شکست و ذلت مصون می مانند.



---

۱- ۱) - اعراف ۱۲۸.

چنین ملتی با همراه داشتن یاری حق، و با صبر و استقامتی که آنان را چون فولاد آب دیده می کند به مرز قدرت فراگیر می رسند و یقیناً می توانند حکومتی جهانی بر اساس فرهنگ الهی برپا کنند.

### مصونیت از حرام خواری

فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَيِّباً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (۱)

از آنچه بهره و غنیمت به دست می آورید در حالی که حلال و پاکیزه است بخورید، و از خدا پروا کنید، یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

تقوای الهی پس از آن که با تمرین ترک گناه، و توجه به حضرت حق، و روی کرد به قیامت به صورت روحی مقاوم در باطن انسان تحقق پیدا کند، هم چون سپر محکم و استواری برای آدمی خواهد بود که حملات سهمگین هر حرامی به ویژه حرام های مالی را که جاذبه های شدیدی دارد در هم می شکند، و عرصه زندگی و حیات انسان را از ورود این خطر عظیم و خسارت های غیر قابل جبرانش در مصونیت قرار می دهد.

انسان باتقوا و پرهیزگار که از سکوی تقوا با چشم دل و دیده ی بصیرت خدا را می نگرد، و صحنه های عظیم قیامت را مشاهده می نماید، قدرت رفتن به سوی مال حرام را ندارد، و دست پاک و الهی اش به سوی لقمه حرام دراز نمی شود، و جز به حلال طیب و پاک خدا قناعت نمی ورزد.

### محبوبیت در پیشگاه خدا

إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ: (۲)



---

۱- ۱) - انفال ۶۹.

۲- ۲) - توبه ۷.

بی تردید خدا اهل تقوا را دوست دارد.

عشق و محبت ویژه حق از افق وجود هر انسانی طلوع نمی کند، این کیمیای حیات بخش، و اکسیر اعظم را در ظرف وجود هر کسی قرار نمی دهند، این رشته نورانی را به گردن قلب هر انسانی نمی اندازند، هر بی سر و پائی را در فضای عشق و محبت نمی پذیرند، و هر کسی را چوب انداز در گردونه محبوبیت قرار نمی دهند، از شرایط زیبا و پرقیمت ورود به میدان محبت حق و عرصه محبوبیت حضرت رب داشتن سرمایه بسیار پرسود تقواست، حقیقتی که عامل جذب محبت او به سوی انسان، و سبب تحقق آن برای آدمی است.

کسی که محبوب مالک مالکان، و رب ارباب، و منبع غنا و استغنا، و چشمه ی کمالات بی نهایت، و دریای بی پایان کرامت، و ریشه حق و حقیقت، واصل و بنیان خلقت و خلاصه ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین گردد، آیا می توان سود و نفعی که از جانب آن محب به محبوب می رسد به شماره آورد و به محاسبه کشید؟ !

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

**به دست آوردن بشارت دنیائی و آخرتی از سوی حق**

اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ فِي اَلْآخِرَةِ لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ: (۱)

آنان که ایمان آوردند، و پیوسته تقوا پیشه کردند، برای آنان در دنیا و آخرت «نسبت به دست یافتن به مقامات و مراتب عالی و بهشت های جاویدان و



---

۱- ۱) - یونس ۶۳- ۶۴.

خوشنودی حق مژده و بشارت است» برای حقایق الهیه و خواسته های ربانیه تغییری نیست، این است آن رستگاری بزرگ.

برای پرهیزکاران بنابر آیات قرآن مجید و روایات و معارف الهیه از جانب خدا به وسیله الهام یا رؤیای صادقه مژده ی بشارت است که به دنبال تقوا این سرمایه عظیم معنوی به درجات و کمالات رفیعه در دنیا می رسند، چنان که به حضرت یوسف آن پاکدامن بی نظیر و متقی بی بدیل مقامات و مراتب آینده اش را در خواب نشان دادند، و منازل و درجات اهل تقوا را به وسیله وحی و زبان پیامبران و امامان مژده داده اند که بی تردید به آن منازل و درجات در عرصه گاه قیامت خواهند رسید چنان که در قرآن مجید آمده:

لِلَّذِينَ اِتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ أَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ: (۱)

برای آنان که تقوا پیشه کردند، نزد پروردگارشان بهشت هائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آن جاوید و ابدی هستند، و نیز برای آنان همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایت از سوی خداست و خدا بینای به بندگان است.

### رهائی از دوزخ

ثُمَّ نُنَجِّی اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا وَ نَذَرُ اَلظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيًّا: (۲)

سپس اهل تقوا را نجات می دهیم و ستمگران را در دوزخ در حالی که برای ابد به زانو در آمده اند رها می کنیم.



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۵.

۲- ۲) - مریم ۷۲.

تقوای اهل تقوا سپر استواری است که آنان را گرچه از مسیر دوزخ به سوی بهشت حرکت کنند از آتش و عذاب حفظ می کند، و نمی گذارد نسبت به آتش و شراره و حرارت آن اندک چیزی احساس کنند، ولی آنان که نخواستند به این سپر محکم، و مانع مستحکم مسلح شوند و نخواستند در سایه عبادت و طاعت و خدمت به خلق نیروئی معنوی و قوی و گامی استوار پیدا کنند، در قیامت اندک مصونیتی از عذاب نخواهند داشت، و همانطور که در دنیا به سوی بندگی حق و خدمت به خلق گام برنداشتند، در قیامت نیروی گام برداشتن به سوی بهشت را نخواهند داشت و در دل آتش دوزخ به زانو خواهند آمد.

### تقوا مایه اصلاح عمل و جلب مغفرت است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (٧٠) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. . . . : (١)

ای اهل ایمان از خدا پروا کنید و گفتاری حق و استوار و پاک و خالص از دروغ بگوئید، تا خدا کردارتان را به اصلاح آورد، و گناهانتان را بیامرزد.

تقوا و گفتار حق مایه جلب رحمت و لطف و احسان خدا به سوی انسان است، انسان چون به رحمت حق وصل شود، این اتصال سبب می شود که انسان که از هر جهت نیازمند به تربیت است، در دامن مربی و پرورش دهنده ای چون حضرت حق قرار گیرد و آن مربی دلسوز این موجود نیازمند به تربیت را مراقبت و مواظبت کند تا به رشد و کمال برسد و در این مسیر از گناهان و تقصیرات گذشته اش در گذرد.



---

١- ١) - احزاب ٧٠- ٧١.

### ولایت و دوستی و سرپرستی خدا

وَ إِنَّ اَلظّٰالِمِینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ وَ اَللّٰهُ وَلِیُّ اَلْمُتَّقِینَ: (۱)

و بی تردید ستمگران دوست و سرپرست یکدیگرند و خدا سرپرست و یار اهل تقواست.

ولایت حضرت حق ولایتی است که هر کس در حیطه تصرف آن قرار گیرد گره از مشکلاتش باز می شود، و قفل مهماتش گشوده می گردد، و از ظلمات به سوی نور به حرکت می آید، و از فتنه دشمنان در امان می ماند، و در قیامت در حصن حصین امان خدا از عذاب قرار می گیرد.

### شکسته شدن بن بست ها و روزی بی زحمت و فراوان

وَ مَنْ یَتَّقِ اَللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۲) وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبُ: (۲)

و کسی که در همه امورش به ویژه در امور مالی و خانوادگی و اجتماعی از خدا پروا کند، و تقوای الهی را به کار گیرد برای او راه نجات از مشکلات و شدائد و بن بست ها را قرار می دهیم و از جائی که گمان نمی برد به او روزی فراوان و پیوسته می دهیم.

### تقوا در روایات

از حضرت حق در روایات قدسی آمده است:

«انما الحسب عندی هو التقوی:» (۳)

ص:۲۰۶

---

۱- ۱) - جاثیه ۱۹.

۲- ۲) - طلاق ۲- ۳.

۳- ۳) - کلمه الله ۴۴۴ به نقل از سعد السعود سیدبن طاووس.

جز این نیست که شرافت و اصالت نزد من فقط تقوا و پرهیزکاری است.

«خیر الحکمه خشیه الله تعالی، و خیر الغنی و القناعه، و خیر الزاد التقوی:» (۱)

بهترین دانش استوار بیم از عظمت خدای بزرگ است، و بهترین ثروت قناعت به داده خداست، و بهترین توشه برای دنیا و آخرت تقوا است.

از پیامبر بزرگوار اسلام در رابطه با تقوا روایات مهمی نقل شده است از جمله:

«من التقی الله عاش قویا، و سار فی بلاد عدوه آمنا:» (۲)

کسی که تقوا پیشه سازد نیرومند زندگی می کند، و در حال امنیت در سرزمین های دشمنش حرکت می کند.

«ایها الناس ان العربیه لیست باب والد، و انما هو لسان ناطق فمن تکلم به فهو عربی الا انکم و لد آدم و آدم من تراب و اکرمکم عند الله اتقاکم:» (۳)

ای مردم عربیت پدر فرزند آور نیست، و جز این نیست که زبانی گویاست هر کس با این زبان سخن بگوید عرب است، آگاه باشید همه شما فرزند آدم هستید و آدم از خاک است، و بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

عباس عموی پیامبر در گفتگوئی از پیامبر اسلام پرسید: «فما الکمال؟ قال: تقوی الله عزوجل و حسن الخلق:» (۴)

ص:۲۰۷

---

۱- ۱) - کلمه الله ۴۶۳ به نقل از مسکن الفؤاد شهید.

۲- ۲) - بحار چاپ بیروت ج ۶۷ ص ۲۸۳.

۳- ۳) - بحار ج ۶۷ ص ۲۸۸.

۴- ۴) - امالی طوسی ج ۲ ص ۱۱۲.

ای رسول خدا کمال چیست؟ حضرت فرمود: پروای از خدای عزوجل و اخلاق نیکو.

«من احب ان یکون اکرم الناس فلیتق الله، و من احب ان یکون اتقی الناس فلیتوکل علی الله:» (۱)

کسی که دوست دارد بزرگوارترین مردم باشد، باید تقوای الهی پیشه کند، و کسی که دوست دارد پرهیزکارترین مردم باشد باید در همه امورش به خدا اعتماد و توکل کند.

«المتقون ساده، والفقهاء قاده، والجلوس الیهم عباده:» (۲)

پرهیزکاران سروران مردم اند، و فقیهام فرمانروایان جامعه اند، نشستن نزد اینان عبادت است.

امیرالمؤمنین (ع) درباره ی تقوا روایات بسیار مهمی دارند از جمله:

«ان لاهل التقوی علامات یعرفون بها: صدق الحدیث، واداء الامانه، و وفاء بالعهد، و قله العجز و البخل، وصله الارحام، ورحمه الضعفاء وقله المؤاتاه للنساء، و بذل المعروف، وحسن الخلق، و سعه الحلم، واتباع العلم فیما یقرب الی الله، طوبی لهم و حسن مآب.» (۳)

بی تردید برای اهل تقوا نشانه هائی است که با آنها شناخته می شوند:

راستی گفتار، اداء امانت، وفای به پیمان، کمی ناتوانی و بخل، صله ارحام، مهربانی با ناتوانان، موافقت اندک با زنان، بذل نیکی، اخلاق خوب، بردباری



---

۱- ۱) - معانی الاخبار ۱۹۶.

۲- ۲) - بحار ج ۷۰ ص ۲۹۰.

۳- ۳) - بحار ج ۶۷ ص ۲۸۲.

گسترده، پیروی از دانش در آنچه که آدمی را به خدا نزدیک می کند، خوشا به حال اینان، و قیامت خوبی برای آنان است.

«اتقوا الله الذی ان قلتم سمع، وان اضمرتم علم:» (۱)

از خدا پروا کنید خدائی که چون سخن گوئید می شنود، و چون پنهان نمائید می داند.

«التقی رئیس الاخلاق:» (۲)

تقوا سالار و رئیس اخلاق است.

«فان تقوی الله دواء داء قلوبکم، و بصر عمی افئدتکم، و شفاء مرض اجسادکم، و صلاح فساد صدورکم، و طهور دنس انفسکم، و جلاء غشاء ابصارکم، و امن فزع جأشکم، و ضیاء سواد ظلمتکم:» (۳)

بی تردید تقوای الهی داروی بیماری دل ها، و بینا کننده کور دلی و درمان کننده مرض بدن ها، و اصلاح کننده فساد سینه ها، و پاک کننده آلودگی جانها، و روشنی بخش پرده دیدگان، و امن کننده ترس و اندوه اضطراب آور، و سپید کننده سیاهی تاریکی وجود شماست.

«لا کرم اعز من التقوی و سئل (ع) ای عمل افضل؟ قال: التقوی:» (۴)

هیچ کرم و بزرگواری گرانمایه تر از تقوا نیست، و از آن حضرت از بهترین عمل پرسیدند، پاسخ داد: تقوا.

«لا یقل مع التقوی عمل، و کیف یقل ما یتقبل؟» (۵)

ص:۲۰۹

---

۱- ۱) - بحار ج ۶۷ ص ۲۸۳.
۲- ۲) - بحار ج ۶۷ ص ۳۸۴.
۳- ۳) - بحار ج ۶۷ ص ۲۸۴.
۴- ۴) - امالی صدوق ۱۹۳.
۵- ۵) - بحار ج ۶۷ ص ۲۹۲.

عملی که همراه تقواست اندک نیست، و چگونه چیزی که در پیشگاه حق مورد پذیرش است اندک است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ما نقل الله عزوجل عبداً من ذل المعاصی الی عز التقوی الا اغناه من غیر مال، و اعزه من غیر عشیره، وآنسه من غیر بشر:» (۱)

خدای عزوجل بنده ای را از خواری گناهان به عزت تقوا انتقال نداد مگر آن که او را از طریق غیر ثروت غنی کرد، و بدون عشیره بزرگواری و عزت داد، و بدون بشر با او انس برقرار کرد.

از حضرت صادق (ع) از تفسیر تقوا پرسیدند، فرمود:

«ان لا یفقدک الله حیث امرک، و لا یراک حیث نهاک:» (۲)

وجودت را در محل طاعت و عبادت مفقود نبیند، و تو را در محل گناه مشاهده ننماید.

از امام ششم (ع) روایت شده است:

«القیامه عرس المتقین:» (۳)

قیامت بزم شادی پرهیزکاران است.

ابوبصیر می گوید از حضرت صادق از معنای آیه:

اِتَّقُوا اَللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ

پرسیدم، حضرت در پاسخ فرمود:



---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۷۶.

۲- ۲) - بحار ج ۶۷ ص ۲۸۵.

۳- ۳) - خصال ج ۱ ص ۱۰.

«یطاع فلا یعصی، و یذکر فلا ینسی، و یشکر فلا یکفر:» (۱)

از اوامرش اطاعت شود، و از منهیاتش سرپیچی نشود، یادش کنند و فراموشش ننمایند، و به شکر و سپاسش برخیزند، و از کفران نعمتش بپرهیزند.

### فقط تقوا سبب نجات است

ابوحمزه می گوید: خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) بودم که مردی به محضر آن حضرت آمد و گفت: ای ابامحمد من گرفتار زنانم، یک روز زنا می کنم و دیگر روز به روزه گرفتن پناه می برم، آیا روزه داری من کفاره زنای من است؟ ! امام به او فرمود: چیزی نزد خدای عزوجل محبوب تر از این نیست که در فرمان هایش اطاعت شود، و در منهیاتش از او سرپیچی نکنند، بنابراین نه زنا کن و نه روزه بگیر، سپس حضرت سجاد (ع) او را به نزدیک خود خواند و دستش را گرفت و به او فرمود: کار اهل دوزخ را انجام می دهی، و امید ورود به بهشت را داری! ! (۲)

### اصل و نسب حقیقی به ارزش هاست

حضرت باقر (ع) می فرماید: گروهی از اصحاب پیامبر خدا نشسته بودند و از حسب و نسب خود سخن می گفتند و به یکدیگر فخر فروشی می کردند، از جمله کسانی که در آن گروه قرار داشت سلمان بود، ولی لب به سخن باز نداشت، عمر به او گفت: سلمان نسب تو چیست؟ و اصل و ریشه ات بر چه پایه ای است؟ سلمان گفت من سلمان فرزند بنده خدایم، گمراه بودم خدا مرا به وسیله محمد (علیهما السلام) هدایت کرد، تهیدست و فقیر بودم خدا به سبب محمد مرا



---

۱- ۱) - معانی الاخبار ۲۴۰.

۲- ۲) - کافی ج ۵ ص ۵۴۲.

ثروتمند کرد، برده بودم خدا به وسیله ی محمد مرا آزاد نمود، این است حسب و نسب من ای عمر، سپس پیامبر خدا از جایگاهش بیرون آمد، سلمان پرسش عمر و پاسخ خود را به او برای آن حضرت بیان داشت، پیامبر فرمود: ای گروه قریش شرافت مرد دین او، و جوانمردی اش اخلاق با ارزش او، و ریشه اش عقل اوست خدای متعال فرمود: ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و دسته دسته و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بی تردید بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، سپس رو به سلمان کرد و فرمود: هیچ یک از اینان بر تو جز به تقوای الهی برتری ندارند، اگر تو از اینان پرهیزکارتری از آنان برتری. (۱)

### میزان قیامت ملاک عاقبت انسان است

امام صادق (ع) می فرماید میان سلمان و مردی گفتگو شد، مرد به سلمان گفت: کیستی و چیستی؟ سلمان پاسخ داد اول من و تو نطفه ای ناپاک و آلوده بود، و پایان من و تو مرداری بد بو است، چون قیامت شود و ترازوها را نصب کنند، کسی که وزن اعمالش سبک باشد قطعاً پست و خوار است، و کسی که وزن اعمالش سنگین باشد بی تردید گرانمایه و بزرگوار است. (۲)

### سرانجام نیک ویژه اهل تقوا است.

از مردی از یاران علی (ع) روایت شده که گفت: یکی از دوستان خدا با فردی از دشمنان خدا کنار هم قرار گرفتند، دوست خدا گفت: خدای را سپاس و سرانجام نیک ویژه پرهیزکاران است، آن دیگر گفت: خدای را سپاس سرانجام نیک مخصوص ثروتمندان است، [و در روایت دیگر آمده سرانجام نیک برای

ص:۲۱۲

---

۱- ۱) - امالی طوسی ج ۱ ص ۱۴۶.

۲- ۲) - معانی الخبار ۲۰۷.

پادشاهان است] دوست خدا گفت: به قضاوت اول کسی که از وادی درآمد تن بده، پس ابلیس در نیکوترین شکل درآمد، دوست خدا گفت: خدای را سپاس و سرانجام نیک از پرهیزکاران است، و آن دیگر گفت: خدای را سپاس و سرانجام نیک ویژه پادشاهان است، ابلیس سخن دشمن خدا را تصدیق کرد و گفت: همین است که می گوئی. (۱)

#### تقوا یعنی حفظ خویش از آفات و فتنه ها

از دانشمندی پرسیدند تقوا چیست، گفت در بیابان پر از خار و خاشاك رفته اید؟ گفتند: آری، گفت: چگونه در آن خارستان راه را طی می کنید؟ گفتند: دامن لباس برگیریم، و بدن از آن باز داریم تا خاری دامن ما را نگیرد، و در بدن ما فرو نرود، گفت: تقوا جز این نیست، بیائید در حال سلوك در راه خدا از همه گناهان و معاصی به صورتی اجتناب و دوری کنید که در خارستان دامن لباس و بدن حفظ می کنید. (۲)

#### تقوا پرهیزکاری دقیق از هر امر نارواست.

عارفی پیراهنش را در صحرا شست، دوستش به او گفت پیراهن شسته را بر دیوار باغی که دارای درختان انبوه است بیاویزیم، عارف گفت: به دیوار مردم میخ زنیم، گفت روی درخت باغ بیندازیم، و گفت سنگینی لباس شسته شاخه ای را می شکند، گفت بر زمین پهن کنیم، گفت محل علف چهار پایان است، صحیح نیست علف را از دید آنان پنهان کنیم، پس پیراهن را بر پشت خود گرفت تا حرارت آفتاب خشکش کند. (۳)



---

۱- ۱) - بحار ج۶۷، ص ۲۹۴.

۲- ۲) - منهج الصادقین ج۱، ص۱۳۲.

۳- ۳) - روح البیان ج۱، ص۵۷.

### تفسیر آیه ۳

#### اشاره

اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰهَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ

پرهیزکاران کسانی هستند که به غیب ایمان دارند، و نماز برپا می دارند، و از آنچه روزی آنان کرده ایم انفاق می کنند.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه سه حقیقت بسیار مهم که در رابطه با قلب، بدن و ثروت است مطرح است.

به نظر می رسد لازم است مفاهیم لغات آیه ریشه یابی و ارزیابی گردد، تا در سایه آیه کریمه به حقایقی که در آن نهفته نزدیک شویم ایمان واقعیتی است که از طریق مطالعه دقیق، و اندیشه صحیح، و تفکر درست و تکیه بر استدلال و برهان و حجت های استوار، و شنیدن مایه های علمی از زبان اهل تحقیق و سالکان طریق و عارفان آگاه و متخصصین معارف در قلب انسان تحقق پیدا می کند، و آدمی را به منابع بی پایان معنوی که آثار تربیتی عظیمی در حیات ظاهر و باطن دارد وصل می کند، و موجودیت عالی انسانی را در برابر آفات و حوادث، و طوفان های مخرب شخصیت مصونیت و امنیت می دهد، و خیمه زندگی را از ظلمت و تاریکی به روشنائی و نور می برد، و سبب بروز و ظهور ارزش های ملکوتی و انسانی از افق وجود انسان می گردد، و زمینه بندگی و عبادت حق و خدمت به خلق را فراهم می سازد، و موجب جلب خوشنودی پروردگار مهربان می شود، و وجود انسان را به شجره طیبه ای که ثمراتش دائمی و همیشگی است تبدیل می کند ایمان با توجه به این مقدمات و نتایج به معنای تصدیق و باور

ص:۲۱۴

نسبت به حقایق اصیل هستی است، که از آلودگی شک و شبهه و وسوسه و تردید پاک است.

إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا: (۱)

جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی هستند که به خدا و فرستاده اش ایمان آورده اند سپس به آنچه ایمان آوردند تردید و شک نکردند. ایمان به این معنی که از استواری و استحکام ویژه ای برخوردار است، و هم چون چشمی باز و دیده ای بینا از رصد خانه قلب، در حال تماشای حقایق است، افقی برای ظهور محبت و عشق است که صاحب عاشقش را برای اجرای فرمان های معشوق گرمی و حرارت می دهد، و به حرکتی خالص وا می دارد، و از آنچه مورد پسند معشوق نیست باز می دارد.

بر اساس این آثار ارزنده که از ذات ایمان ظهور می کند، وحی و انبیا و امامان و اولیاء الهی پیوستگی ایمان با عمل و عبادت و طاعت، و جهاد و کوشش بدنی و مالی و حالی را اعلام داشته و حتی میان ایمان و عمل تفکیک قائل نیستند، و عقیده دارند اعمال صالحه و اخلاق حسنه، و حالات ملکوتیه و عرشیه صورتی دیگر از ایمان قلبی است، چنان که در این زمینه از حضرت رضا (ع) در کتاب های معتبر روائی و تفسیری حدیث با ارزشی به این مضمون نقل شده است:

«ان الایمان هو التصدیق بالقلب، و الاقرار باللسان، و العمل بالارکان:» (۲)



---

۱- ۱) - حجرات ۱۵.

۲- ۲) - مجمع البیان چاپ بیروت، ج۱، ص ۸۶.

بی تردید ایمان به معنای باور کردن حقایق به وسیله قلب، و اقرار به واقعیات به توسط زبان، و عمل به برنامه های الهی به کمک اعضا و جوارح است.

امام هشتم (ع) در این روایت میان باور و تصدیق، و اقرار به زبان، و عمل به اعضا تفکیکی قائل نشده، و برای هر یک باب و فصل جداگانه ای باز نکرده است. بلکه ایمان را حقیقتی مرکب از تصدیق و اقرار و عمل اعلام داشته است، که با اجتماع هر سه حقیقت ایمان محقق می شود و با زوال هر یک ایمان زایل می گردد.

## غیب

این کلمه در لغت و در اصطلاح دین شامل حقایقی است که از دید انسان و چشم آدمی ناپیدا پنهان باشد.

غیب دارای مصادیق فراوان و افراد گوناگونی است، گاهی مصداق غیب حقیقتی است که وجودش غیر مادی و بیرون از چهار چوب جسمیت و عنصریت، و خارج از هر حد و مرزی است، و زمان و مکان در موجودیت او هیچ نقشی ندارد، و چشم که جسمی است مادی و مرکب از عناصر این عالم، و دارای حد و مرز و محکوم زمان و مکان و تنها راه دیدنش با کمک انعکاس نور به اشیاء است از مشاهده او برای همیشه عاجز است، و از قابلیت دیدن و تماشای او برای ابد محروم است.

چنین غیبی با این اوصاف ویژه وجودش را فطرت نهفته در ذات هر انسانی خبر می دهد، و تک تک اجزاء آفرینش و آثار موجود در پهن دشت هستی بر حضرتش دلالت دارند، و کتاب های آسمانی به ویژه قرآن مجید به ذاتش اشاره دارند. و اوصاف و اسماءش را بیان می کنند، و فلسفه و حکمت متقن، دلایل استوار و محکمی بر موجودیتش اقامه می نمایند، و عارفان دارای عرفان و معرفت

ص:۲۱۶

از طریق نور کشف و ذوق باطنی به وجودش اقرار می کننـد و صاحبـدلان خردمند از برگ های آویخته از هر شاخه ای کتابی در شناخت و معرفت او به دست می دهند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

tttt هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

و اندیشمندان پاک دل، و سالکان طریقت راستی و درستی از هر گیاهی شعار توحیدش را گوشزد می کنند:

هر گیاهی که از زمین روید ج

وحـده لاـ شـریک له گویـد این غیب وجود اقـدس حضـرت حق، خالق هستی، مـدبر امور آفرینش، رب ودود، رحیم و غفور، کریم و قـدیر، خـدای مهربـان و عزیز و توانـاست که به خـاطر ویژگی های ذات مبارکش و ازلی و ابـدی بودنش، و نامحـدود بودن وجودش، از دسـترس دیـدن هر بیننـده ای از هر صـنف و نوعی بیرون است و نسـبت به همه موجودات و مخلوقـات غیب مطلق است. لاٰ تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصٰارُ: (۱)

دیده ها به تماشای او دست نمی یابند.

او از طریـق آیـات و آثـارش بـدون ایـن که او را ببیننـد بر قلب هر کسـی تجلی دارد، و هیـچ راهی و طریقی و دلیلی بر انکـار حضرتش وجود ندارد.

أَ فِی اَللّٰهِ شَکٌّ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۲)

آیا در وجود خدا شکی است، خدائی که پدید آورنده آسمان ها و زمین است؟ !

ص:۲۱۷

---

۱- ۱) - انعام ۱۰۳.

۲- ۲) - ابراهیم ۱۰.

ایمـان به این غیب که از طریق مطـالعه و دقت در آیات کتاب تکوین که مجموعه آفرینش و عرصه گاه هستی است، و مطالعه کتـاب تشـریع که قرآن مجیـد است، و تحقیـق و تـدبر در کتـاب نفس که وجود انسـان است به دست می آیـد، از نشـانه هـای پرهیزکاران است.

هُدیً لِلْمُتَّقِینَ (٢) اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ.

گاهی مصـداق غیب موجودات روحی و معنوی و ملکوتی و نوری هسـتند، که وجودشان را وحی و پیامبران و امامان و به ویژه قرآن مجیـد خبر دادهماننـد فرشـتگان که هر گروهی به اذن حضـرت حق در کـاری هسـتند و در حقیقت مـدبرات امر خـدای مهربان اند.

و ایمان به آنان از دسترس تماشای چشم ها بیرون اند از لوازم دینداری است.

وَ لٰکِنَّ اَلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اَلْمَلاٰئِکَهِ: (١)

و لکن کار نیکو از کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان ایمان آورده است.

گاهی آنچه از دیده ناپیداست، و از دسترس چشم بیرون است حقایقی هسـتند که در ظرف زمان های گذشـته قرار دارند و در زمـان انسـان میلیون هـا سـال یـا هزاران سال بر آن زمان ها تأخر دارد و هیـچ زمینه ای برای تماشای آن حقایق به وسـیله انسان وجود ندارد، و تقدم زمانی مانع از دیدن آنهاست.

انسان از بسـیاری از آن حقایق که در ظرف زمان های گذشته قرار دارند به وسیله آثار طبیعی، یا سنگ نبشته ها، یا کتاب های تاریخی یا کتاب های دینی به ویژه قرآن مجید خبردار شده، و هیچ راه شـکی نسـبت به وجود آنان وجود ندارد، مانند پیامبران الهی که برای هدایت انسان مبعوث به رسالت شدند.



---

١- ١) - بقره ١٧٧.

آنان برای همه آیندگانشان از مصادیق بارز غیب اند، و ایمان به آن بزرگواران از صفات متقین است.

در روایت جالبی آمده: روزی پیامبر اسلام به اصحاب خود فرمودند فاضل ترین مخلوقات چه کسانی هستند؟ پاسخ دادند فرشتگان فرمودند، گفتند فرستادگان حق فرمود مراد من غیر ایشان است، گفتند: خود بگوئید چه کسانی هستند؟ فرمود گروهی که پس از من بیایند در حالی که مرا ندیده اند، و همنشین با من نبوده اند، گفتارم را از دهانم نشنیده اند، و معجزاتم را مشاهده نموده اند، تنها ورقی چند را که بیان طریقه من است می بینند و از آن طریق به من ایمان می آورند و نبوتم را تصدیق کنند، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ

و بعد از آن فرمود:

«اولئک اخوانی»

آنان برادران من هستند!

گفتند یا رسول الله آیا ما برادران تو نیستیم؟ فرمود:

«انتم اصحابی و هم اخوانی»

شما همنشینان من هستید و آنان برادران من هستند. (۱)گاهی آنچه از دیده پنهان و ناپیداست، به خاطر مصالح و اموری است که دانش فراگیرش نزد خداست، و وجود آن غایب ناپیدا با دلایل متقن و براهین استوار، و نقل های متین تاریخی ثابت شده و قطعی است، و جائی برای انکار او و شک و تردید در وجودش وجود ندارد.



---

۱- ۱) - منهج الصادقین ج۱، ص ۱۳۸- کشف الاسرار ج۱، ۴۶ با اندکی تفاوت.

مصداق چنین غیبی وجود مبارک حضرت حجه بن الحسن العسگری (۱)است که نزدیک به شش هزار روایت که در کتاب های معتبر شیعه و سنی نقل شده از روز ولادتش و شروع غیبتش و آثار وجودی اش و ظهورش در آخر الزمان برای گسترانیدن عدالت در همه جهان خبر داده اند و ایمان به او بی تردید از اوصاف پاکان و پرهیزکاران است.

و گاهی آنچه از دیده پنهان و ناپیدا است، حقایقی هستند که یا در ظرف زمان آینده قرار دارند، یا تحقق آنها مشروط به تحقق زمان آینده است، آینده ای که با حقایقش از دسترس دید انسان خارج است و به عبارت دیگر تأخر از زمان حال و حاضر دارد، و وجود آن حقایق که در زمان آینده قرار دارند یا تحقق پیدا می کنند از طریق دلایل فراوان استوار و برهان های واضح و آشکار ثابت شده، و راه انکاری برای آنها نیست مانند حالات موت انسان، برزخ، قیامت، پرونده عمل، میزان، صراط، بهشت، دوزخ که همه اینها از مصادیق غیب اند و ایمان به آنها از نشانه های متقین است.

**سه نکته مهم**

۱- ایمان حقیقتی است که ظرف آن دل آدمی است، اگر ایمان در دل مستقر نباشد ولی مایه آن در قول و گفتار که به صورت شهادتین است جاری باشد شخص را به عنوان مؤمن نمی توان به شمار آورد چنان که در قرآن مجید آمده:

مِنَ اَلَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ: (۲)

از اهل کفر کسانی هستند که به زبان می گویند ایمان آوردیم ولی قلبشان ایمان نیاورده است.



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۲۶- ابوالفتوح رازی ج۱، ص ۶۴.

۲- ۲) - مائده ۴۱.

خدای عزیز در آیاتی که مسئله ایمان را مطرح کرده است آن را به دل نسبت داده:

وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ: (۱)

و قلب او آرام به ایمان است.

أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ اَلْإِيمٰانَ: (۲)

اینانند که خدا ایمان را در قلوبشان ثابت کرد.

قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ اَلْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ: (۳)

اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگوئید اسلام آوردیم چون ایمان در دل های شما وارد نشده است.

۲- هر چند لغت غیب از نظر معنی عمومیت دارد و شامل هر چیزی است که از دید انسان پنهان است ولی مراد از غیب در آیه شریفه.

اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ

غیب هائی است که ایمان به آنها مورد تکلیف قرار گرفته و اعتقاد و باور داشتن آنها سبب ارزش انسان و مایه فضیلت و موجب فلاح و نجات است، چون خدا، پیامبران، فرشتگان، کتاب های آسمانی که پیش از قرآن بوده و فعلاً اصل آنها از دسترس بیرون است، امام عصر، حالات هنگام مرگ، برزخ، پرونده، میزان، صراط بهشت، دوزخ. (۴)۳- از دورترین زمان، و شاید از زمان شروع زندگی انسان در کره خاک تا به امروز این حقیقت با برهان و دلیل به وسیله پاکان و صاحبدلان، و خردمندان و



---

۱- ۱) - نحل ۱۰۶.

۲- ۲) - مجادله ۲۲.

۳- ۳) - حجرات ۱۴.

۴- ۴) - صافی ج۱، ص۹۲.

اندیشـمندان، و آگاهـان و بینایـان به انسـان گوشـزد شـده است که نبایـد تصور کرد، و به وهم و خیـال گذرانیـد، که آنچه از دسترس حواس پنـج گانه به ویژه چشم بیرون است و ما آن را با هیچ یک از حواس درک نمی کنیم وجود ندارد، تا جائی که گفته اند:

«عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود:»

نیافتن دلیل بر نبودن نیست

کسـی که دلیلش بر نبود حقـایق غیر محسوس این باشـد که چون آنهـا را بـا حواس پنـج گـانه ام احساس نمی کنم پس وجود عینی ندارنـد فردی است بی خبر و دور از منطق و بیگـانه از علم و انـدیشه، و مخـالف بـا بصـیرت میلیون هـا انسان والا و آگاه چون پیامبران و امامان اولیا و اندیشمندان و دانشمندان و آگاهان عارف، و سلسله جنبانان معارف.

او با کمی تأمل و تدبر و با کمک گرفتن از علم و دانش و تحقیق و تدقیق و با تکیه بر اندیشه پاک اندیشـمندان خواهد فهمید که در اطراف خود او بسـیاری از امور و حقایق هست که در حیات او دارای آثار مثبت فراوانی است، در حالی که از دسترس حواس پنـج گـانه او خـارج است، زیرا حواس قـابلیت آن را نـدارد که هر حقیقتی را در عالم حس کنـد، حواس دارای میـدان محدودی است، و قابلیت درک آنها در حد اشیا و عناصر محدودی است که با آنها می توانند سر و کار پیدا کنند.

شیـخ الرئیس ابوعلی سـینا که از دانشـمندان مقبول جهـان است و همه عالمـان جهـان او را به علم و عمـل و نبوغ سـتوده و می ستایند در آغاز نمط چهارم کتاب با ارزش اشارات می فرماید:

بـدان که گـاهی بعضـی خیال می کننـد که موجود همان است که حس انسان به آن می رسـد، و آنچه حس به آن نمی رسـد موجود نیست اما اگر تو تأمل کنی در همان موجودات محسوس چیزها خواهی یافت که محسوس نیست.

راستی چه اشتباه بزرگ و غلط فاحشی است که انسانی که دارای عقلی محدود و دانستنی هائی اندک است خود را با این ضعف و کوچکی و فقر و تهیدستی همه جانبه، میزان بود و نبود حقایق و ترازوی حق و باطل واقعیات بداند و بگوید چون حس نمی کنم نیست، و چون این برنامه را باطل می دانم باطل و چون این مسئله را حق می دانم حق است و جز این نیست! !

این حالت ناشی از غرور و کبر، و بی خبری و بی خردی و نهایتاً تاریکی باطن و جهل مرکب است.

در هر صورت باور داشتن امور غیبی که وجودشان با دلایل استوار و برهان های قوی قابل اثبات است، و عدمشان با هیچ حجت و دلیلی قابل اثبات نیست، امری است که از آن در قرآن مجید و روایات تعبیر به ایمان به غیب شده، و چیزی در مسائل معنوی برای انسان افضل از آن نیست، چنان که ابن مسعود از پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«و الذی لا اله الا هو ما آمن احد افضل من ایمان بغیب ثم قرء هذه الآیه الذین یؤمنون بالغیب:» (۱)

سوگند به کسی که معبودی جز او نیست، احدی ایمانی برتر از ایمان به غیب نیاورده و سپس این آیه را تلاوت کرد: اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ.

وَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰةَ:

جمله یقیمون الصلاه که از باب افعال و فعل مضارع جمع است در این آیه شریفه بنابر اعتقاد متخصصان و صاحب نظران بر دو معنا دلالت دارد:



---

۱- ۱) - منهج الصادقین ج ۱ ص ۱۲۷.

۱- دوام و استمرار داشتن بر نماز تا پایان عمر

۲- برپا کردن نمار با همه ارکان و شرایط ظاهری و معنوی

معنای اول با تکیه بر آیه شریفه سوره ی معارج بیان شده:

اَلَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلاٰتِهِمْ دٰائِمُونَ: (۱)

نماز گزاران واقعی کسانی هستند که بر نمازشان مداومت و استمرار دارند و در هیچ موقعیتی دست از نماز برنمی دارند.

و معنای دوم بر اساس آیه شریفه ی سوره مؤمنون ذکر شده است:

وَ اَلَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلاٰتِهِمْ یُحٰافِظُونَ: (۲)

مؤمنان واقعی کسانی هستند که بر شرایط وارکان ظاهری و معنوی نمازشان مستمراً مداومت دارند.

قرآن مجید در رابطه با نماز به حقایقی بس با ارزش اشاره می کند از جمله:

همه مکلفان را به اقامه نماز به عنوان تکلیفی لازم و واجب دعوت می کنـد، تکلیفی که در صورت ادا شدن سـبب خوشـنودی حق وعامل استحقاق مکلف نسبت به بهشت، و زمینه ای برای تأمین بخشی از خیر دنیا و آخرت، انسان است:

وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاٰةَ: (۳)

نماز را بر پای دارید و این فرضیه پرمنفعت الهی را به جای آورید.

قرآن کریم از همه مؤمنان و عاشقان حق و علاقه مندان به عبادت و بندگی دعوت می کند که نماز را در اوقات معین خودش، اوقاتی که حضرت حق تعیین کرده ادا کنید، که از فضایل این عبادت به جای آوردن آن در وقت تعیین شده است.



---

۱- ۱) - معارج ۲۳.

۲- ۲) - مؤمنون ۹.

۳- ۳) - روم ۳۱.

إِنَّ اَلصَّلاٰةَ كٰانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتٰاباً مَوْقُوتاً: (۱)

بی تردید نماز بر عهده اهل ایمان فرضیه ای محدود به اوقات است. کتاب خدا از همه مردم دعوت می کند، نمازهای واجب خود را یک دل و یک سو با جماعت و گروهی بخوانید، زیرا نظر لطف خدا در حدی که با جماعت است با فرد نیست.

وَ اِرْكَعُوا مَعَ اَلرّٰاكِعِينَ: (۲)

نماز را در جمع نمازگزاران به صورت گروهی ادا کنید.

حضرت حق در قرآن مجید از مؤمنان نمازگزاری که نمازشان همراه با خشوع و فروتنی قلبی و بدنی است مدح و ستایش نموده:

اَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ: (۳)

مؤمنان رستگار کسانی هستند که در نمازشان در باطن و ظاهر خاشع و فروتن هستند.

قرآن مجید به انکار کننده حقایق و تارک نماز این فرضیه الهی که رکن مهمی از ارکان اسلام است عتابی سنگین دارد و او را از چهار چوب انسانیت خارج دانسته و قیامتی بس دشوار و عذابی بس سنگین برای او پیش بینی می کند:

فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰى: (۴)

ص:۲۲۵

---

۱- (۱) - نساء ۱۰۳.

۲- (۲) - بقره ۴۳.

۳- (۳) - مؤمنون ۲.

۴- (۴) - قیامت ۳۱.

پس او به باور حقایق، و تصدیق توحید و نبوت و قیامت تن نداد و از به جای آوردن نماز امتناع ورزید.

عاقبت اینان عاقبت بسیار بدی است، و سرانجامشان سرانجام فوق العاده سختی است تا جائی که برای همیشه دچار عذاب الیم می شوند و در آن لحظه که لحظه ورود به دوزخ است از سوی بهشتیان مورد پرسش قرار می گیرند:

مٰا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ؟ قٰالُوا لَمْ نَکُ مِنَ اَلْمُصَلِّینَ: (۱)

چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟ می گویند از نمازگزاران نبودیم قرآن مجید آنان را که به نماز بها نمی دهند، و ارزشی برای آن قایل نیستند، و این عبادت بی نظیر را مهمل و ضایع می گذارند و نسبت به انجام آن از روی علم و عمدتقصیر می کنند مورد تهدید قرار می دهد و می گوید:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضٰاعُوا اَلصَّلاٰةَ وَ اِتَّبَعُوا اَلشَّهَوٰاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا: (۲)

نسل بد و بی ادبی پس از قوم نوح به جای آنان قرار گرفت که نماز را مهمل گذاشتند و این رکن اساسی دین را ضایع و تباه کردند، و از خواسته های نامعقول خود پیروی نمودند، در نهایت به همین زودی با کیفری سخت روبرو خواهند شد.

در بیان ارزش و اهمیت نماز، و شرایط ظاهری و باطنی آن در توضیح و تفسیر آیات دیگر به مسائل و حقایق قابل توجهی اشاره خواهد شد، در این



---

۱- ۱) - مدثر ۴۶.

۲- ۲) - مریم ۵۹.

بخش لازم است چند روایت معتبر را ثبت این اوراق کنم، باشد که برای عاشقان عبادت و بندگی مفید افتد.

### چهره نماز در پاره ای از روایات

از پیامبر بزرگ اسلام روایاتی در رابطه با نماز نقل شده است از جمله:

«لیکن اکثر همک الصلاه فانها رأس الاسلام بعد الاقرار بالدین:» (۱)

باید بیشترین همت و قصدت نماز باشد، زیرا نماز پس از اقرار به دین رأس اسلام است.

«الصلاه عمود الدین من ترکها فقد هدم الدین:» (۲)

نماز ستون دین است، کسی که آن را ترک کند و از خواندنش امتناع ورزد مسلماً ساختمان دین را ویران کرده است.

«العهد الذی بیننا و بینهم الصلاه فمن ترکها فقد کفر:» (۳)

پیمان دین داری میان من و امتم نماز است، پس کسی که نماز را ترک کند تحقیقاً در گردونه کفر و ناسپاسی افتاده است.

«اذا قام العبد الی الصلاه فکان هواه و قلبه الی الله تعالی انصرف کیوم ولدته امه:» (۴)



---

۱- ۱) - بحار ۷۷ ص ۱۲۷.

۲- ۲) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۴۷.

۳- ۳) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۴۷.

۴- ۴) - بحار ۸۴ ص ۲۶۱.

هنگامی که عبد به اقامه نماز برخاست، پس میل و رغبتش و دلش در نماز متوجه خدای تعالی بود، نماز را به پایان می برد در حالی که از پاکی و طهارت و آمرزش گناه مانند روزی است که مادر او را به دنیا آورده است.

«الشیطان یرعب من بنی آدم ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه و اوقعه فی العظائم:» (۱)

شیطان از فرزندان آدم تا زمانی که بر نمازهای پنج گانه محافظت دارند می ترسد، زمانی که نمازها را ضایع کنند و از خواندن آنها امتناع ورزند بر آنان جرأت پیدا می کند، و آنان را در بلاها و گناهان بزرگ می اندازد.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

«ان اول ما یحاسب به العبد الصلاه فان قبلت قبل ما سواها:» (۲)

بی تردید اولین چیزی که عبد را به آن محاسبه می کنند نماز است، در نهایت اگر پذیرفته شود دیگر اعمال هم پذیرفته خواهد شد.

در حدیث قدسی آمده:

«هذه الصلوات الخمس من صلاهن لوقتهن و حافظ علیهن لقینی یوم القیامه و له عندی عهد ادخله به الجنه و من لم یصلهن لوقتهن و لم یحافظ علیهن فذلک الی ان شئت عذبته و ان شئت غفرت له:» (۳)

این است نمازهای پنج گانه، کسی که آنها را در وقت معینش به جای آورد و بر شرایط ظاهر و باطنش محافظت کند به لقاء من در قیامت نایل می شود در آن



---

۱- ۱) - بحار ج ۸۲ ص ۲۰۲.

۲- ۲) - بحار ج ۸۳ ص ۲۵.

۳- ۳) - کلمه الله ۲۶۳ به نقل از فروع کافی.

روز نزد من برای او پیمانی است که وی را به سبب آن پیمان وارد بهشت می کنم، و کسی که آنها را در وقت لازم و معینش به جای نیاورد، و توجهی به شرایط ظاهر و باطنش ننماید، اختیار با من است، اگر بخواهم کیفرش می دهم، و اگر بخواهم او را می آمرزم.

حضرت باقر (ع) در رابطه با عاشقان نماز و مشتاقان بندگی و عبادت که شرایط ظاهری و باطنی نماز را رعایت می کردند، می فرماید:

امیرالمؤمنین در عراق نماز صبح را با مردم به جماعت به جای آوردند، سپس رو به آنان کردند و به موعظه آنان برخاسته و گریستند و مردم را نیز از خوف خدا به گریه انداختند.

سپس فرمودند: به خدا سوگند اقوامی را در زمان دوستم رسول خدا می شناختم که شب را به روز می آوردند و روز را به شب در حالی که ژولیده موی، و غبار آلود و شکم خالی بودند، [شکمی خالی از حرام یا به سبب روزه، یا به علت کم خوری تا بتوانند با نشاط و قدرت به بندگی برخیزند] میان پیشانی آنان چون زانوی ورم کرده بز از کثرت سجده پینه داشت، شب را برای پروردگارشان به سجده و قیام بودند، با خدای خود مناجات داشتند و از معبودشان نجات خویش را از عذاب درخواست می کردند، به خدا سوگند آنان را در این حال دیدم در حالی از این که عباداتشان پذیرفته نشود می ترسیدند، و از کیفر و عذاب خدا در حالت بیم به سر می بردند! ! (۱)صاحب کشف الاسرار می گوید: در قرآن مجید هزار جای از نماز سخن به میان آمده است، این هزار مرحله به صورت فرمان به نماز، و خبر از نماز و بیان



---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۲۳۶.

پاداش آن، و توضیح کیفر ترک آن است، چه به صورت تصریح و چه بر وجه تعریض.

بدانکه هیچ عبادت مانند نماز نیست، و هر که آن را رها کند و به جای نیاورد دلیل بر این است که وی را اندر دل نیاز نیست و اندر جان با آفریدگار راز نیست. (۱)

### آیا نماز را نیکو به جای می آوری؟

حاتم زاهد بر عاصم بن یوسف وارد شد، عاصم به او گفت: ای حاتم آیا نماز را نیکو به جای آورده ای؟ حاتم گفت آری، عاصم گفت: چگونه نماز به جای می آوری؟ گفت: هنگامی که وقت نماز نزدیک می شود وضوی جامع و کامل می گیرم، سپس در مکانی که باید نماز بگزارم راست و مستقیم می ایستم، تا همه اعضایم آرام بگیرد، کعبه را میان دو دیده مشاهده می کنم، و مقام را روبروی سینه ام، و خدا را بر فراز خود می بینم، خدائی که آنچه در قلب من است می داند، قدمم بر صراط؟ ، و بهشت در طرف راست و دوزخ در طرف چپم و ملك الموت پشت سرم!

گمان می کنم که این آخرین نماز من است، سپس به نیکی تکبیر می گویم و با فکر و اندیشه و تأمل و دقت به قرائت حمد و سوره می پردازم، و با فروتنی و تواضع رکوع می کنم، و با تضرع و خاکساری سجده به جای می آورم آنگاه می نشینم و بر پایه امید به حق تشهد می خوانم، سپس بر اساس سنت پیامبر سلام می گویم آنگاه میان خوف و رجا از جای بر می خیزم و بر صبر و استقامت در بندگی توجه می کنم و در حفظ آن می کوشم.

ص:۲۳۰

---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی ج ۱ ص ۴۷.

عاصم گفت: این است نماز تو گفت: آری سی سال است اینگونه به نماز قیام دارم، عاصم گریست و گفت: من تا کنون به این صورت نماز نخوانده ام! (۱)وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ : [اگر منظور زکات باشد ج ۵ میزان از ص ۲۱۸۲ دیده شود]

مما مرکب از حرف من و حرف ما می باشد، حرف من در این آیه شریفه به نظر گروهی از مفسران بزرگ به معنای بعضیت است (۲)، به این خاطر در اصطلاح اهل ادب از آن تعبیر به من تبعیضیه شده است، و حرف ما در این ترکیب مای موصوله است.

رزق به معنای دارائی ها و امکانات مادی و معنوی است که حضرت حق از باب لطف و احسان به انسان عطا می کند.

یُنْفِقُونَ : جمع مذکر از باب افعال است که ثلاثی مجردش نفق است، نفق به معنای شکاف و خلأ است، چون این کلمه به باب افعال برده شود و به صورت انفاق در آید به معنای پر کردن خلأ و ترمیم شکاف است.

با توجه به مفاهیم لغوی آیه و با استفاده از عمومیت مای موصوله در مما رزقناهم ترجمه آیه شریفه به طور تقریب به این صورت است.

اهل تقوا کسانی هستند که بخشی از مجموع امکانات مادی و معنوی خدا داده خود را برای از میان برداشتن خلأهای مادی و معنوی مردم هزینه می کنند.

از ضمیر جمع نا در جمله رزقناهم استفاده می شود که مالک حقیقی و اصلی مجموع امکاناتی که در اختیار انسان است خداست، و انسان جز جانشینی موقت

ص:۲۳۱

---

۱- ۱) - روح البیان ج ۱ ص ۶۰.

۲- ۲) - فخر رازی ج ۱ ص ۳۱- روح البیان ج ۱ ص ۶۴- تفسیر محی الدین ج ۱ ص ۱۸.

از سوی خدا برای تصرف در آن امکانات نیست، چنان که در سوره مبارکه حدید به این حقیقت تصریح شده است:

وَ أَنْفِقُوا مِمّٰا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ: (۱)

و از بخشی از امکاناتی که شما را به عنوان جانشین خود در تصرف در آن قرار داده ام برای پر کردن خلأهای مادی و معنوی مردم هزینه کنید.

قرآن مجموعه هستی و همه امکانات آفرینش و آنچه را در آسمانها و زمین است که بخش بسیار اندکی از امکانات زمین در اختیار انسان است در سیطره مالکیت خدا می داند، و اهل امکانات را مورد عتاب قرار می دهد که چرا در راه خدا از امکاناتی که در دسترس آنان است انفاق نمی کنند:

وَ مٰا لَكُمْ أَلاّٰ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لِلّٰهِ مِيرٰاثُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۲)

و شما را چیست که در مقام انفاق و هزینه کردن اموال و امکانات در راه خدا اقدام نمی کنید؟ در حالی که همه میراث آسمانها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست.

انفاق در راه خدا برای از میان بردن خلأ مادی و معنوی مردم که پس از ایمان به غیبت و اقامه نماز ذکر شده از عبادات بسیار بزرگ اسلامی، و از دافعه های پرقدرت بخل، یا در صورتی که بخیل وارد گردونه آن گردد بهترین داروی علاج بخش بخل است، و این که حضرت حق انفاق را به بخشی و برخی از امکانات تکلیف فرموده برای این است که از اسراف و تبذیر اهل جود و سخاوت و اهلبندگی و عبادت که روشی مذموم و ناپسند است پیش گیری کند.

ص:۲۳۲

---

۱- ۱) - حدید ۷.

۲- ۲) - حدید ۱۰.

### نکته ای مهم در مسئله انفاق

به این حقیقت بسیار مهم بایـد توجه داشت که فرمان انفاق در امور مالی از سوی حضـرت حق فقط و فقط متوجه مال حلال و ثروت مشـروع و امکانات سالم و صـحیح است، پروردگاری که مردم را از غصب و دزدی و رشوه و ربا و احتکار و اختلاس و حیله و تقلب در کسب و کم فروشـی و قمار به شـدت منع می کنـد، و به دست آوردن مال و ثروت را از هر یک از این راه ها حرام و معصـیت می دانـد، و حرام خواران را به سـختی مورد نکوهش و مـذمت قرار می دهـد، و هر عمل به ظاهر زیبائی و هر کـار به ظـاهر خوبی را که از حرام به وجود آمـده باشـد همراه بـا صاحبش هیزم دوزخ می دانـد، معنا نـدارد که فرمان انفاقش متوجه و شامـل هر مال و ثروتی به ویژه مال حرام شود، او تنها فرمانی که نسبت به ثروت نامشـروع دارد این است که بایـد هر نـوع مـال حرامی کـه در دسـت مردم است به صاحبـان اصـلی اش برگردد، و حرام خـور بایـد از آزاری که به مردم در غـارت مالشان روا داشته طلب حلالیت کند و از آنان بخواهد که از پیشگاه حضرت حق برایش طلب آمرزش نمایند.

این آیه شـریفه و آیـات مشـابهش هر نوع انفـاقی را اعم از واجب و مسـتحب ماننـد زکـات، و هزینه لاـزم برای خود، و تـأمین مخارج خانواده و هر کسـی که انفاق بر او واجب است و نیز هزینه کردن برای جهاد در راه خدا، و خرج کردن امکانات در هر راه خیر ماننـد سـاختن پـل، جـاده، حمـام، آب انبار، درمانگاه، بیمارسـتان، مـدرسه، کتابخانه، کمک به ناتوانان، مسـتمندان، و تهیدستان را شامل می شود.

و نیز آیه کریمه بنـابر روایـات و نظر صـاحب نظران آگـاه و عـارف فرمـان به انفـاق معنـوی ماننـد تعلیم علم به دیگران، امر به معروف و نهی از منکر، یاد دادن هنرهای تخصصی، و تبلیغ دین با زبان و قلم، و نشر معارف قرآنیه را شامل می گردد.

ص:۲۳۳

محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) از معنای وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ روایت می کند که حضرت فرمود:

«مما علمناهم یبثون:» (۱)

از آنچه از قرآن و سنت و علوم خود به آنان تعلیم داده ایم به طور مستمر منتشر کنند.

در آیه شریفه ایمان مطرح است که در رابطه با قلب است، و سخن از نماز است که در ارتباط با بدن است، و اشاره ای به انفاق است که موردش مال و ثروت و امکانات مادی و معنوی است، که در حقیقت باید گفت آیه شریفه انسان را به عبادات قلبی و قالبی و مالی توجه می دهد و مجموعه ای با ارزش از روش بندگی را مطرح می کند و از پرهیزکاران به عنوان گروهی که جهان بینی آنان فوق جهان بینی حسی است، و در سایه بندگی حق آزادگان واقعی اند، و از نظر اخلاقی آراسته به جود و سخاوت و کرامت اند یاد می کند. در ایمان نجات از هر اضطراب ونگرانی و مایه رهائی از تنگ نظری و سبب آزادی از عذاب دوزخ است.

در نماز دفع فحشا و منکرات، و منظم زندگی کردن، و راز و نیاز با خدا، و مناجات عاشقانه، و تواضع و فروتنی و خاکساری از طریق رکوع و سجود مطرح است.

در انفاق دفع بخل و بی رحمی، پر کردن خلاءهای مادی و معنوی دیگران، رفع مشکلات، درمان دردها، ظهور خیرات، آبادی شهرها، رشد فرهنگ، زدودن غم از دل ها، پاک کردن اندوه از چهره ها مورد نظر است.

در ایمان بشارت به رضوان حق و بهشت عنبر سرشت، و در نماز کفاره بدی های گذشته، و در انفاق طهارت از رذائل اخلاقی به نظر می رسد.

ص:۲۳۴

---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص ۲۷.

در ایمان عزت و در نماز قرب به حق، و در انفاق رویش و نمو و زیاد شدن نعمت حق برانفاق کننده مطرح است. (۱)از مصادیق بارز و آشکار تقوا و ایمان به غیب و اقامه نماز و انفاق در راه خدا وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است، چنان که اغلب تفاسیر روائی شیعه و پاره ای از روایات اهل سنت آن حضرت را مصداق آیات زیر شمرده اند.

فَأَمّا مَنْ أَعْطىٰ وَ اِتَّقىٰ (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ (۲)

و اما کسی که عطا کرد، و تقوا ورزید، و آئین حق و پاداش الهی را تصدیق نمود.

حَسْبُکَ اَللّٰهُ وَ مَنِ اِتَّبَعَکَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ: (۳)

خدا و آنان که ایمان به غیب دارند تو را در برابر حوادث کافی هستند.

أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اَللَّیْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً: (۴)

یا کسی که پاسی از شب با سجده و قیام در طاعت و عبادت و تواضع و انکسار نسبت به حق است؟

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ: (۵)

کسانی که اموالشان را در شب و روز در راه خدا هزینه می کنند.

### گوشه ای از سود انفاق

خدای مهربان به یکی از پیامبرانش وحی کرد، من نسبت به عمر فلان کس حکم کرده ام که نیمی از روزگارش را به تهیدستی و نیم دیگرش را در ثروت و



---

۱- ۱) - روح البیان ج۱، ص ۶۵.

۲- ۲) - الیل ۶- ۵.

۳- ۳) - انفال ۶۴.

۴- ۴) - زمر ۹.

۵- ۵) - بقره ۲۷۴.

دارائی سپری کند، او را در این زمینه مخیر کن که کدام را در نیمه اول عمرش و دیگر را در نیمه دوم عمرش قرار دهم.

پیامبر حق آن مرد را خواست و قضای الهی را به او گفت تا کدام را برای نیمه اول عمر انتخاب کند، آن مرد گفت به من مهلت ده تا در این مسئله با همسرم مشورت کنم.

زن در برنامه مشورت به همسرش گفت نیمه اول عمر را برای ثروتمند بودن انتخاب کن، همسرش گفت: تهیدستی پس از ثروت بسیار سخت، و ثروت پس از تهیدستی خوشی و لذت است، زن اصرار ورزید که در این زمینه مشورت مرا بپذیر.

مرد به نزد پیامبر بازگشت و گفت نیمه اول عمرم را به ثروت و امکانات انتخاب کردم، خدای مهربان دنیا را برای او گشایش داد، و دروازه ثروت را به رویش گشود، همسرش گفت: اگر بقاء و دوام این ثروت را می خواهی جود و سخا را با خلق خدا به کار گیر، او هم در هر زمینه ای که برای خود غذا و پوشاك و امکانات فراهم می کرد، مشابهش را برای تهیدستان قرار می داد چون نیمی از عمرش در ثروت و مکنت گذشت، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد گر چه نیمی از عمر او را به ثروت و نیمی را به فقر حکم کرده بودم، ولی چون او را نسبت به نعمت هایم سپاسگزار و شاکر یافتم، و شکر موجب مزید نعمت است، نیم دیگر عمرش را نیز به غنی بودن و داشتن ثروت و امکانات بشارت ده. (۱)

### انفاق از نظر پاره ای از روایات

رسول خدا فرمود:

«ثلاث من حقایق الایمان، الانفاق من اقتار، و انصافک الناس من نفسک، و بذل العلم للمتعلم:» (۲)



---

۱- ۱) - روح البیان ج۱، ص۶۶.

۲- ۲) - بحار ج۷۷، ص۵۲.

سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق به هنگام تنگدستی، و انصاف دادن به مردم از جانب خود، و بخشیدن و هزینه کردن دانش برای دانشجو.

«من اعطی درهما فی سبیل الله کتب الله له سبعمأه حسنه:» (۱)

**کسیکه در راه خدا درهمی بخشد، خدا برای او هفتصد حسنه مقرر می دارد :**

امیرالمؤمنین فرمود:

«طوبی لمن انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من کلامه:» (۲)

خوشا به حال کسی که زیادی از مالش را در راه خدا هزینه کند، و اضافه کلامش را نگاه دارد.

حضرت صادق فرمود:

«ملعون، ملعون من وهب الله له مالاً فلم یتصدق منه بشیئ:» (۳)

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که خدا مالی را به او ببخشد و او چیزی از آن را در راه خدا هزینه نکند.

حضرت باقر (ع) از پدران بزرگوارانش از پیامبر اسلام روایت می کند که خدای تعالی می فرماید:

«المعروف هدیه منی الی عبدی المؤمن، فان قبلها منی فبرحمه منی، فان ردها فبذنبه حرمها و منه لا منی، و ایما عبد خلقته فهدیه الی الایمان وحسنت خلقه و لم ابتله بالبخل فانی ارید به خیراً:» (۴)



---

۱- ۱) - بحار ج۶۹، ص ۱۲۲.

۲- ۲) - بحار ج۹۶، ص ۱۱۵.

۳- ۳) - بحار ج۶۹، ص ۱۳۳.

۴- ۴) - امامی طوسی ج۱، ص۲۴- بحار ج۶۸، چاپ بیروت، ص ۳۵۱.

خیر و نیکی (که از مصادیق مهم اش انفاق مال و علم و آبرو است) هـدیه ای از من به سوی بنده مؤمنم می باشد، پس اگر آن را از من بپـذیرد به سـبب رحمت من است، و اگر آن را مردود سـازد به علت گناهش از آن محروم شـده نه از سوی من، و هر بنـده ای را بیافرینم، و او را به ایمان هـدایت کنم، و اخلاقش را نیکو سازم و به بخل دچارش نکنم، بی تردید نسـبت به او خیر خواسته ام.

از حضرت رضا (ع) روایت شده است که می فرمود:

«السـخی قریب من الله، قریب من الجنه، قریب من الناس و البخیل بعیـد من الله، بعیـد من الجنه، بعید من الناس، و سـمعته یقول: السخاء شجره فی الجنه من تعلق بغصن من اغصانها دخل الجنه:» (۱)

انسان سـخاوتمند به خـدا و به بهشت و به مردم نزدیک است، و بخیل از خـدا، از بهشت، از مردم دور است راوی می گوید از حضـرت شـنیدم می فرمود: سخا درختی در بهشت است، کسی که به شاخه ای ای شاخه های آن (که انفاق بخشی از امکانات در راه خداست) آویخته وارد بهشت می شود.

امیرالمؤمنین (ع) از حضرت مجتبی پرسید سخاوت و کرم چیست؟ پاسخ داد:

«اجابه السائل و بذل النائل:» (۲)

درخواست خواهنده را روا کردن، و بخشش به کامیاب.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«السخا ان تسخو نفس العبد عن الحرام ان تطلبه، فاذا ظفر بالحلال طابت نفسه ان ینفقه فی طاعه الله عزوجل:» (۳)



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج۱، ص ۲۷۷.

۲- ۲) - بحار چاپ بیروت، ج۶۸، ص ۳۵۳.

۳- ۳) - بحار چاپ بیروت، ج۶۸، ص ۳۵۳.

سخـا به این است که وجود انسان از طلب حرام باز ایسـتد، و هنگامی که به حلال دست یافت وجودش از این که آن را در راه خدا انفاق کند خوشحال شود.

حضـرت رضا (ع) از پـدرانش در بخشـی از یک روایت مفصل درباره پذیرش نماز از نمازگزار از جانب حق نقل می کند که قطعاً نماز را از کسی می پذیرم که. . . . . . .

«یطعم الجائع، و یکسو العاری، و یرحم المصاب، و یؤدی الغریب:» (۱)

گرسنه را از غذای مناسب بخوراند، برهنه را با لباس قابل قبول بپوشاند، به بلا دیده رحمت و مهر ورزد، و غریب را جای دهد.

موسی از حضـرت حق پرسـید پـاداش کسـی کـه آزارش را از مردم بـازدارد، و احسـان و نیکی اش را برای مردم هزینـه کند چیست؟ حضرت حق فرمود:

«یا موسی تنادیه النار یوم القیامه لا سبیل لی علیک:» (۲)

ای موسی در قیامت آتش او را فریاد می دهد، مرا بر ضد تو هیچ برنامه و کاری نیست.



---

۱- ۱) - کلمه الله به نقل از امالی صدوق ۲۶۴.

۲- ۲) - کلمه الله ص ۲۹۱.

### تفسیر آیه ۴

#### اشاره

وَ اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ

و پرهیزکاران کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، و اهل یقین به آخرت هستند.

#### شرح و توضیح

در رابطه با حقیقت ایمان، و قرآن مجید که وحی الهی و سند همیشگی نبوت پیامبر بزرگ اسلام است در سطور گذشته به اندازه لازم مباحثی مطرح شد، ایمان به کتاب های آسمانی که پیامبران گذشته نازل شده از لوازم قطعی تقواست.

یقین حقیقتی است که زلفش به هر موضوعی گره بخورد، ذاتاً این اقتضا را دارد که ذره ای غفلت در آن راه پیدا نکند، زیرا یقین با نسیان و فراموشی قابل جمع نیست.

آخرت عرصه گاه عظیمی است که بر اساس عدالت و حکمت حق برپا می شود، تا هر نیکوکاری به پاداش نیکی هایش، و هر بدکاری به کیفر زشتی هایش برسد، زیرا دنیا گنجایش پاداش خوبان، و کیفر بدکاران را ندارد.

شما اگر به پاداش و ثواب اعمال صالحان و کیفر و عقاب بد کرداران در قرآن مجید و روایات پیامبر و اهل بیت دقت کنید به این حقیقت بیش از پیش آگاه می شوید که دنیا با محدودیت هائی که دارد ظرفیت تحقق پاداش عبادات و عقاب معاصی را ندارد.

علاوه بر این در هیچ روزگاری خوبان عالم بر اساس ارزش خوبی هایشان به پاداششان نرسیدند، کدام پیامبر و جهادگر در راه خدا، و بنده واقعی حق و کدام شهید که جان با کرامتش را در راه خدا برای اعتلای فرهنگ خدا و آزادی و

بیداری انسان ها هزینه کرد به پاداشش رسید؟ و کدام فاسق و فاجر، و ستمکار و ظالم، و غارت گر و قاتل، همچون فرعون و فرعونیان، نمرود و نمرودیان، و امثال اینان و زیر مجموعه هایشان برابر تجاوز و ستمشان به حقوق حق و حقوق انسان ها کیفر و عذابشان را دیدند؟ !

پس برای این انسان مکلف و عاقل و آزاد و مختار که خدای مهربانش وعده پاداش در دنیای دیگر داده باید جهانی دیگر برپا شود که در آن جهان با تحقق وعده های استوار و راستین محبوبش روبرو شود و در عیشی امن و دائم قرار گیرد.

و نیز برای انسان ستم کار، و لجوج، و غارت گر، و قاتل و خونخوار، که خدای قهارش به او وعده کیفر و عذاب داده باید دنیائی دیگر برپا شود که در آن دنیا با ظهور وعده های خدای منتقم روبرو گردد و به خاطر زشتی هایش در دنیا که حاضر به توبه از آنها نشد در عذاب ابد و کیفر همیشگی مقیم شود.

یقین به چنین جهانی که قرآن از آن تعبیر به آخرت می کند از اوصاف اهل تقواست.

این که اهل تقوا پاک و پاکیزه زیست می کنند، و از هر گناه بزرگ و کوچک همراه با نفرت روی گردانند، و مشتاقانه به عبادت و بندگی روی می آورند به خاطر این است که به آخرت نه تنها ایمان بلکه یقین دارند، یعنی شب و روز و در هر حال و هر موقعیت و هر کار و هر عمل و بلکه لحظه به لحظه به یاد آخرت هستند، و یقینشان مانع از غفلت و فراموشی نسبت به آخرت است، آخرتی که جای حساب و کتاب، و میزان و صراط و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ است و ذره ذره عمل خوب یا بد را در دادگاه الهی به حساب می آورند و در برابر آن ثواب و عقاب می دهند.

ص:۲۴۱

اهـل تقوا بـا توجه به یقینی که نسبت به آخرت دارنـد هر سـخنی که می خواهنـد به زبـان بیاورنـد، هر نگاهی که می خواهند داشـته باشـند، هر کلامی که می خواهنـد بشـنوند، به هر کار اقتصادی که می خواهنـد وارد شوند، هر ارتباطی که می خواهند برقرار کننـد، هر تصـمیمی که می خواهنـد نسبت به خود و خانواده خود و جامعه بگیرنـد و خلاصه هر قـدمی که می خواهند بردارنـد همـه و همه را بـا یـاد آخرت و تـوجه حسـاب و کتـاب و میزان و صـراط و بهشت و دوزخ آخرت تنظیم می نماینـد و مفهوم و معنای یقین جز این نیست.

وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ

در یکی از سوره های تورات زمان موسـی که ایمان به آن از صفات متقین است، پیش از آن که دست تحریف غارتگران دین به سوی آن دراز شود به نقل اولیاء معصوم ما آمده:

ای فرزند آدم یقیناً شـیطان دشـمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید، و برای روزی که در آن به پیشگاه خدا گروه گروه محشور می شویـد عمل کنیـد، روزی که صف به صف نزد خـدا می ایستیـد، و پرونـده خود را کلمه به کلمه می خوانید، و از اعمال پنهان و آشـکارتان بازپرسـی می شود، سـپس اهل تقوا را دسته دسته به بهشت سوق می دهند، و مجرمان را گروه گروه به دوزخ می کشـند، بشارت و تهدید خدا برای شـما بس است، منم خدا پس مرا بشناسید، و منم روزی دهنده پس سپاسگزارم باشـید، و منم آمرزنـده پس به اسـتغفار برخیزیـد، و منم مقصود پس آهنـگ من کنیـد، و منم آگاه به پنهانی ها بنابراین از من حذر کنید. (۱)

ص:۲۴۲

---

۱- ۱) - کلمه الله ۴۷۰.

اهل تقوا به چنین آخرتی که اوصافش در کتاب های آسـمانی حق آمده و در بیش از هزار آیه قرآن از آن سخن گفته شده، و همه پیامبران الهی و امامان معصوم و اولیاء خـدا از آن خبر داده انـد یقین دارنـد، یقینی که هرگز در آن غفلت و فراموشـی راه ندارد، و یقین به آن نظام دهنده ظاهر و باطن انسان و زندگی او بر اساس خواسته های حق و قوانین الهی است.

آنـان که از آن دنیـای عظیم، و محل پاداش و کیفر، و جای حساب و کتاب و میزان و صـراط و بهشت و دوزخ غافل انـد، و به یاد آن نیسـتند، یا اگر گاهی به آن توجهی کنند به خاطر دلبستگی شدیدشان به مادیات و شهوات پروائی از آن ندارند، مسلماً از هیـچ گناهی و فسق و فجوری و گناه و معصـیتی روی گردان نخواهند بود، چنان که قرآن مجید بی نظمی آنان را در شـئون زندگی و گناه و معصیت و فسق و فجورشان را محصول فراموشی آخرت و بی توجهی به آن جهان شگرف می داند:

وَ لاٰ تَتَّبِعِ اَلْهَوىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ إِنَّ اَلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ بِمٰا نَسُوا يَوْمَ اَلْحِسٰابِ: (۱)

از هوای نفس (که چیزی جز خواسـته های بی مهار و خواهش های بی محاسـبه نیست) پیروی مکن که تو را از صراط مستقیم حق گمراه می سازد، بی تردید کسانی که از راه خدا گمراه شدند، عذاب سـختی برای آنان است به خاطر این که روز حساب را فراموش کردند.

فراموشـی روز حساب همه مهارهای معنوی را از باطن و ظاهر انسان می گسـلد، و آدمی را چون وسـیله ی نقلیه بدون ترمز در بیابان گمراهی و سراشیبی



---

۱- ۱) - ص ۱۶.

انواع گناهان می اندازد و در صورت ادامه ی این فراموشی تا زمان مرگ، انسان را به دوزخ انداخته و در آنجا او را از صغیان و مستی و عربده جوئی و فسق و فجور، با انواع مهارها آتشین متوقف می کنند.

در توضیح و تفسیر آیاتی که قیامت و شئونش را به وضوح نشان می دهند، و گوشه ای از پیش آمدهای آن را بیان می کنند مطالب مفصل و مشروحی به کمک خود آیات و روایات وارده از اهل بیت به خواست خدا خواهد آمد، در این بخش جز توضیح یقین به آخرت و اندکی از آثارش را منظور نداشتم، و تا حدی می خواستم به این معنا اشاره کنم که موقن به آخرت با مراقبت کامل و با هماهنگی همه حرکات ظاهر و باطنش با قواعد شرعیه و احکام الهیه زندگی می کند، و خود را برای عیش راضیه آخرت از برکت یقین آماده می سازد.

انسان فراموشکار و مغرور به خود و مغرور به متاع اندک زودگذر انسانی است که در عین این که می داند خالق او خداست ولی به عبادت و طاعت قیام نمی کند، و میداند که روزی دهنده حق است ولی به او اعتماد و اطمینان ندارد، به همین خاطر دست به هر حرام مالی می برد، و توجه دارد دنیا و همه متاعش از دست رفتنی است ولی به آن تکیه می کند، و می داند ورثه برای او کاری نمی کنند و بلکه از نظر معنوی دشمن او هستند اما با جان کندن برای آنان ثروت می اندوزد، و می داند روزی مرگ گریبانش را خواهد گرفت ولی برای آن روز آماده نمی گردد، و می داند منزل نهائی اش در این دنیا قبر و برزخ است ولی به آبادی آن بر نمی خیزد و می داند خدا حساب گراوست اما حسابش را نظام صحیح نمی دهد، و می داند عبور او از صراط است ولی بارش را سبک نمی نماید، و خبر دارد آتش جایگاه بدکاران است ولی از آن نمی گریزد، و می داند بهشت محل نیکان است ولی برای رسیدن به آن نمی کوشد! علم به این امور محرک

ص:۲۴۴

انسـان به سوی آن واقعیات عظیمه نیست، و ایمان به این امور گاهی به غفلت و فراموشـی آلوده می شود، یقین به این امور که در حقیقت توجه لحظه به لحظه به آنهاست و نسـیان و غفلت در آن راه ندارد و با فراموشـی قابل جمع نیست آدمی را وادار به کوشش های مثبت و اعمال صالحه در طول شبانه روز و هفته و ماه و سال می کند، تا دنیائی آباد، و آخرتی با بنیاد برای انسان تحقق یابد.

ص:۲۴۵

## تفسیر آیه ۵

### اشاره

أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ

پرهیزکاران با این ویژگی های مثبت: ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق جامع، ایمان به قرآن، ایمان به کتاب های آسمانی گذشته، یقین به آخرت بر بلندای هدایتی خاص از سوی پروردگارشان هستند، و هم اینان اند که به مطلوب خود که خوشنودی حق و بهشت الهی و سلامت در حیات دنیاست دست می یابند.

### شرح و توضیح

هنگامی که انسان با تکیه بر عقل و فطرت و انصاف و وجدان و نظر عمیق به آفرینش، و توجه به مبدء و معاد خویش، و درک و فهم این معنا که به خود واگذار نیست، عاشق و خواهان هدایت خدا شد، و حضرت حق هم به درخواست به حق او پاسخ داد و به او توفیق دریافت هدایت از طریق وحی و نبوت و امامت عطا کرد، و از برکت هدایت درجات تقوا را یکی پس از دیگری طی کرد، و هدایت و تقوا او را در عرصه ایمان به غیب و اقامه نماز و انفاق در راه خدا و ایمان به قرآن و کتاب های آسمانی پیش از پیامبر و یقین به آخرت قرار داد به مقام فلاح که رسیدن به هر نوع ثواب و درجات آخرتی و رضوان الهی و نجات از عذاب قیامتی است ظفر می یابد.

### تفسیر آیه ۶-۷

#### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ

خَتَمَ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلىٰ أَبْصٰارِهِمْ غِشٰاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ

#### شرح و توضیح:

بی تردید کسانی که کافر شدند، برای آنان مساوی است که آنان را هشدار و بیم دهی یا ندهی، ایمان نمی آورند، خدا بر قلوبشان و بر گوش هایشان مهر نهاده، و بر دیدگانشان پرده ی هولناکی است و برای آنان عذاب بزرگی است.

کلمات و لغاتی که در دو آیه شریفه قابل توجه است و نیاز به ریشه یابی دارد عبارت است از: کفر، انذار، ختم، سمع، عذاب.

#### کفر

این کلمه در لغت به معنای پنهان کردن و پوشانیدن چیزی از نظر است، و در اصطلاح شرع و معارف الهیه به معنای انکار خدا و صفات او، و آخرت و شئون آن، و نبوت پیامبران، و کتاب های آسمانی به ویژه قرآن، احکام ضروری اسلام، و نعمت های الهی است، که از روی لجاجت و عناد و توجه نکردن به دلایل و برهان های استوار و آلوده بودن به هوای نفس و کبر و غرور و حسد و دشمنی و گاهی علم و عمد صورت می گیرد.

در کتاب با ارزش کافی نوشته ثقه الاسلام کلینی از حضرت صادق (ع) روایت شده است که کفر در قرآن مجید در پنج معنا به کار گرفته شده است:

۱- انکـار حقـایق (قطعی و مسلمی چون خـدا، پیـامبر، قرآن، قیـامت) از روی بی خبری و نـادانی و به خاطر مطالعه نکردن در واقعیات و بی توجهی به دلایل و حجت ها و براهین محکم و استوار.

وَ قالُوا ما هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا اَلدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلاَّ اَلدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ: (۱)

و گفتند: این زندگی ما جز همین زندگی دنیای ما نیست، می میریم و زندگی می کنیم و جز طبیعت و روزگار هلاکمان نمی کند، آنان در این زمینه آگاهی و علم ندارند اینان نیستند مگر جمعی خیال پرداز.

۲- انکار اصول اساسی اسلام چون توحید ونبوت و قیامت در عین شناخت و آگاهی:

وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اَللّهِ عَلَی اَلْکافِرِینَ: (۲)

و عالمان یهود و وابستگانشان از پیش با امید به ظهور پیامبر اسلام طمع پیروزی بر کافران را داشتند، هنگامی که پیامبر که بر اساس کتاب آسمانی خودشان تورات او را می شناختند به سوی آنان آمد در مقام انکار و کفر به او برآمدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

۳- بیزاری و برائت:

ثُمَّ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ: (۳)



---

۱- ۱) - جاثیه ۲۴.

۲- ۲) - بقره ۸۹.

۳- ۳) - عنکبوت ۲۵.

آنگاه روز قیامت (به خاطر این که هر یک سبب بدبختی و شقاوت دیگری بود) از یکدیگر بیزاری و برائت می جوئید.

۴- سرپیچی از فرمان های حق:

وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ اَلْعٰالَمِینَ: (۱)

و کسیکه حج خانه را در صورتی که دارای استطاعت است ترک کند، (زیانی به خدا نمی رساند) زیرا خدا از جهانیان بی نیاز است.

۵- ناسپاسی و کفر نعمت:

لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ: (۲)

خدا می خواهد مرا بیازماید که نسبت به نعمتش سپاس گزار و شاکرم، یا کفران کننده و ناسپاس.

### انذار

این کلمه در لغت و در اصطلاح دینی به معنای اخطار و هشدار دادن به خطر و بلا پیش از وقوع آن است.

کتاب های آسمانی، و پیامبران خدا، و امامان معصوم، و اولیاء الهی به امت ها اعلام کردند که گناهان و معاصی آشکار و پنهان سبب ظهور عذاب استیصال در دنیا و عذاب الیم در آخرت است، و ادامه گناه و معصیت و پیوسته بودن فسق و فجور به طور قطع سبب تحقق هر دو عذاب دنیا و آخرت است.

خدای مهربان و پیامبران عاشق، و امامان دلسوز، و اولیاء با محبت به هیچ عنوان راضی نبودند و نیستند که یک نفر از هر قوم و ملتی و از هر نژادی و از هر سرزمینی چه در دنیا و چه در آخرت دچار عذاب گردد، به این جهت از آنان



---

۱- ۱) - آل عمران ۹۷.

۲- ۲) - نمل ۴۰.

مصرانه می خواستند پیش از ظهور عذاب استیصال، و وقوع عذاب آخرت به گردونه ایمان درآیند، و به عمل صالح و اخلاق حسنه آراسته شوند، و ریشه گناه و معصیت را در سرزمین زندگی بسوزانند، و با امیدی قطعی و مسلم در انتظار دنیائی سالم و آباد، و آخرتی با عیش راضیه باشند، این گونه سخن گفتن با مردم که سخنی حکیمانه و موعظتی عاشقانه، و کلامی استوار، و خطابی مستدل و محکم، و عتابی دلسوزانه و از روی مهر و محبت است در اصطلاح قرآن مجید انذار است.

إِنّٰا أَرْسَلْنٰا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ: (۱)

ما نوح را به سوی قومش در رابطه با این حقیقت فرستادیم که قومت را پیش از آن که عذاب دردناک به سوی آنان آید هشدار و بیم ده.

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ اَلْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ اَلْأَمْرُ: (۲)

و آنان را از روز اندوه و حسرت آن روزی که کار از کار بگذرد هشدار و اخطار ده.

پس انذار هشدار دادن به مردم است نسبت به خطر و بلا و رنج و عذاب پیش از وقوع آن.

### ختم

این کلمه چنان که در لغت آمده در این آیه شریفه به معنای مهر زدن بر قلب و بستن روزنه آن به روی حقایق، و به عبارت دیگر سد کردن آن نسبت به فهم



---

۱- ۱) - نوح ۱.

۲- ۲) - مریم ۳۹.

واقعیاتی است که سبب سعادت دنیا و آخرت و رهائی از عذاب امروز و فردا است.

این که آیه شریفه فعل لازم ختم را به وسیله حرف علی متعدی کرده و قلب را مفعول آن گرفته است دلالت بر این حقیقت دارد که ختم به معنای لغوی آن یعنی مهر کردن و بستن و سد است.

بعضی از مفسران بزرگ که از دانشمندان قابل قبول در میان همه مسلمانان اند چه دانشمندان شیعه و چه از اهل سنت ختم را در مرحله ای به معنای شهادت و گواهی گرفته اند و آیه شریفه را این گونه تفسیر کرده اند: (۱)خدا بر دلهاشان گواهی می دهد (که بر اثر ریشه دار شدن کفر در خون و گوشت و پوستشان) حق را در هیچ زمینه ای نمی پذیرند، و گوش هایشان سخنان حق و پیامبران را نمی شنود.

### سمع

این لغت مصدر است و مصادر جمع بسته نمی شود زیرا صلاحیت معنای مفرد و تثنیه و جمع را دارد، بنابراین اگر در ترجمه سمع در آیه شریفه بیاید که خدا بر گوش هایشان مهر زده و گوش های آنها را به روی شنیدن حقایق بسته است معنای صحیحی است.

### عذاب الیم

این کلمه به معنای شکنجه دائم و مستمر توأم با دردی سخت و فشاری دردناک است، که در دنیا برای کافران به صورت کشته شدن در جنگ، اسارت، و بلاهای آسمانی و زمینی، و در آخرت به صورت آتش هولناک دوزخ است.



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۱، ص ۹۶- منهج الصادقین ج۱، ص ۱۵۱. - تفسیر کبیر فخر رازی ج۱، ص ۵۰.

با توجه به مفاهیم و معانی لغات دو آیه شریفه شاید بتوان گفت:

تفسیر دو آیه چنین است:

ای پیامبر آنان که با بودن دلایل استوار، و براهین محکم و حجت های متین که نشان دهنده توحید، و صدق نبوت پیامبران، و قیام قیامت، و سلامت صراط مستقیم است، بر اثر کبر و عناد و حسد و لجاجت در کمال آزادی و اختیار و بدون اجبار، با کنار گذاشتن عقل و فطرت، و محجوب نمودن خود از انصاف و وجدان راه انکار حقایق و کفر به واقعیات را انتخاب کردند، و خدا آگاه است که اینان بر کفرشان ثابت و پایدارند، و تا لحظه آخر عمر قصد ایمان آوردن و توبه از گناه ندارند، برای آنان مساوی است که آنان را از وقوع عذاب استیصال در دنیا و عذاب دردناک در آخرت هشدار دهی یا ندهی ایمان نمی آورند.

خدا اینان را به کیفر کفرشان، و به سبب جنایاتشان به مهر زدن بر دلهایشان برای اینکه از فهم حقایق محروم باشند و بر گوش هایشان برای این که از شنیدن حقایق محجوب باشند دچار کرده است، زیرا با علمی که نسبت به وضع آنان دارد اگر قلب ها و گوش هایشان هم باز باشد سودی به حال آنان ندارد.

اینان غیر از این که از سوی خدا بر دلها و گوش هایشان حجاب قرار دارد، به دست خود هم چشم خود را دچار حجاب کرده اند به این خاطر از چشم خود برای دیدن آثار حق، و دقت در واقعیات، و مشاهده آثار نبوت و امامت، و مطالعه علوم مفید به ویژه مطالعه قرآن و معارف الهیه استفاده نمی کنند، و چشمشان چون چشم حیوانات در پرده ی ظلمت نسبت به حقایق قرار دارد، به جای این که آسمان ها و زمین و موجودات میان آن دو را از نشانه ها و آیات توحید، و قدرت، و علم و عدل و حکمت خدا ببینند، تراکمی از سنگ و گل، و آب و خاک، و مواد و عناصر، و فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیائی می بینند، و حاضر نیستند با حق بینی بر توحید حق گواهی دهند و به شئون حضرت او ایمان بیاورند.

پس اینان مستحق قهر الهی انـد و چون اراده بازگشت از کفر ندارنـد هشدار و اخطار سودی به حالشان ندارد، و فرمان حق بر آنان ثابت شده که اهل دوزخ اند و لهم عذاب عظیم.

تمام راه های نجات، و ابواب رهائی، و فرود آمدن فیوضات ربانی به خاطر اصرارشان بر کفر به روی آنان بسته است، چون راه فهـم حقـایق و ایمـان بـه واقعیـات را که قلب و گـوش و چشم است برای همیشه به روی خـود بسـته انـد، به این خـاطر در دنیا مستحق عذاب ختم قلب و گوش و در آخرت سزاوار عذاب عظیم اند.

حضرت رضا (ع) در پاسخ ابراهیم بن ابی محمود که توضیح خَتَمَ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ را از آن حضرت پرسید فرمود:

«الختم هو الطبع علی قلوب الکفار عقوبه علی کفرهم:» (۱)

ختم به معنای مهر خوردن بر قلوب کافران به کیفر کفر آنان است.

اینان اگر نسبت به حضرت حق و در پذیرش حقایق لطف و نرمی و مهر و محبت نشان می دادند و از کفر خود باز می گشتند، و در آغوش توبه قرار می گرفتند یقیناً بر دلها و گوش هایشان مهر نمی خورد، و به محرومیت از فیوضات و محجوب ماندن از حقـایق دچـار نمی شدنـد، ولی چون حضـرت حق از بی لطفی و بی مهری آنـان خبر داشت و می دانست که اینـان تا لحظه ی آخر عمر ایمان نخواهنـد آورد بر دلها و گوشـهایشان مهر شـقاوت زد و بر آنان دچار شـدن به عذاب دنیا و آخرت را قطعی و مسلم نمود.



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱ ص ۲۷ حدیث ۱۶- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۳.

اعتقاد مفسران بزرگ این است که مورد آیه گر چه عام است ولی از آن اراده خاص شده، زیرا اینطور نیست که همه کافران در همه روزگاران ایمان نیاورند، بلکه آیه شریفه متوجه معاندان و لج بازانی است که کفر هم چون طبیعت و اخلاق ذاتی آنان شده، و به دست خود و به سوء اختیار و انتخاب خویش روزنه هر خیری را به روی دل وجانشان بسته اند.

آیه شریفه متوجه کافرانی در صدر اول اسلام هم چون ابوجهل و ابولهب و زیر مجموعه آنان می باشد و نیز در رابطه با عالمان یهود و نصاری است که در عین شناختی که از پیامبر و قرآن داشتند از روی حسادت و دنیا پرستی به انکار آن حضرت و کتاب آسمانی اش بر خاستند، و مصداقش هر کافری در هر زمانی است که خدا خیری در او نمی بیند و آگاه و داناست که تا لحظه پایان عمر ایمان نمی آورد، و بر عناد و لج بازی اش و دشمنی و مخالفتش با اسلام، و انکارش نسبت به حقایق هستی پا فشاری و اصرار می ورزد.

به راستی باید به سوی حضرت حق دست دعا برداشت و برای حفظ خویش از فتنه ها و خطرات و لغزش ها، و سالم ماندن از کینه و عناد و لجاجت نسبت به حقایق درخواست عاجزانه و خاضعانه کرد که:

«اللهم اجرنا من عذابک، و لا تبتلنا بسخطک، یا واسع المغفره، و یا عظیم العفو و الرحمه بحق محمد و آله المعصومین:» (۱)

پروردگارا ما را از عذاب دنیا و آخرتت پناه ده، و به خشم خود دچار مکن، ای که مغفرت و آمرزشت فراگیر، و بخشش و رحمتت بزرگ است، به حق محمد و اهل بیت معصومش.



---

۱- ۱) - منهج الصادقین ج ۱ ص ۱۵۲.

در رابطه با قلب روایات بسیار مهمی در کتاب های معتبر حدیث نقل شده که با خواست خدا در ذیل تفسیر آیه هفتاد و چهارم سوره ی بقره خواهد آمد و در این سطور به عنوان تیمن و تبرک فقط به روایتی از رسول با کرامت اسلام قناعت می کنم:

ابوذر از محبوبش پیامبر عزیز اسلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن فاذا شاء صرفها، و اذا شاء نکسها، و لم یعط الله احدا من الناس شیئاً هو خیر من ان یسلک فی قلبه الیقین، و عند الله مفاتح القلوب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح له قفل قلبه و جعل قلبه وعاء واعیا لما یسلک فیه و جعل قلبه سلیما و لسانه صادقا و خلیقته مستقیمه، و جعل اذنه سمیعه و عینه بصیره، و لم یؤت احد من الناس شیئا هو شر من ان یسلک الله فی قلبه الشک لدینه و غلق الله الکفر علی قلبه و جعله ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء:» (۱)بی تردید دل انسان ها در اختیار خدای رحمان است، هرگاه خدا بخواهد آن را (به خاطر شایستگی صاحبش) از فتنه ها و وسوسه ها و خطر کفر و شرک دور می کند، و چون بخواهد (به خاطر بی لیاقتی نشان دادن صاحبش) آن را واژگون می سازد.

خدا احدی از مردم را چیزی که بهتر از ورود یقین به قلبش باشد عطا نکرده است، کلیدهای قلوب نزد خداست، هنگامی که خدا برای بنده ای خیر بخواهد، قفل قلبش را باز می کند، و قلبش را ظرفی گسترده برای حقیقی که در آن وارد

ص:۲۵۵

---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۵.

می شود قرار می دهد، و قلبش را سالم از هر آلودگی و زبانش را راستگو، و اخلاقش را مستقیم می کند، و گوشش را شنوای حقایق و چشمش را بینای به واقعیات قرار می دهد، و به احدی از مردم چیزی که بدتر از وارد شدن شک در قلبش نسبت به دینش باشد داده نشده، و این که خدا قلبش را برای پذیرفتن کفر بازکرده باشد، وآن قلب را به تنگی و فشار آورده، مانند این که صاحبش به هوا بالا رفته و در آن فضای بیاکسیژن به تنگی نفس مبتلا شده باشد.

### نفاق و منافق

در سطور گذشته به این مسئله اشاره شد که نفق به معنای خلأ و شکاف است، و براین اساس منافق که از نظر ادبی اسم فاعل است به معنای انسانی است که در ظاهر متظاهر به اسلام و ایمان و در باطن خالی از اسلام و ایمان است، و کارش در میان امت اسلام از باب حسد و کینه و غرور و کبر این است که با فتنهگری و وسوسه و شیطنت و خدعهگری و تبلیغ فرهنگ مخرّب خود در پوشش اسلام در مردم ایجاد خلأ فکری و عقلی نماید، و در وحدت و یکپارچگی امت ایجاد شکاف کند، و قدرت یک پارچه مردم را درهم بشکند و جاده را برای کنار زدن صالحان و به کرسی نشانیدن فاسدان صاف کند.

قرآن درباره جنایات اینان و تفرقه افکنی شان میان امت، و ساختن پایگاه برای فاسدان در سوره توبه میفرماید: وَ اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً وَ کُفْراً وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ إِرْصٰاداً لِمَنْ حٰارَبَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاَّ اَلْحُسْنیٰ وَ اَللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ : (1)



---

۱- ۱) - توبه، ۱۰۷.

منافقان کسانی هستند که برپایه دوروئی و نفاق مسجد ساختند که این مسجد برای آسیب رسانیدن به جامعه اسلامی و ترویج کفر میان آنان، و ایجاد تفرقه میان اهل ایمان، و کمین گاهی برای گردآمدن کسانی است که پیش از این با خدا و پیامبرش جنگیدهاند، و برای پنهان داشتن نفاقشان سوگند سخت میخورند که با ساختن این مسجد جز خوبی و خدمت قصدی ندارند، ولی خدا گواهی میدهد که بیتردید آنان دروغ میگویند.

کتاب خدا در ابتدای سوره بقره پس از بیان اوصاف اهل تقوا، و توضیح کفر کافران، و زیانهائی که از ناحیه کفر متوجه آنان است در سیزده آیه پی درپی به زندگی سراسر آلوده منافقان، و بیماری شدید و بسیار خطرناک قلبشان، و کیفیت زندگی نحسشان میپردازد. و این که اینان بر اثر قلب بیمارشان توجهی به نصایح دلسوزان و موعظه مشفقان ندارند، و به پیمان خطرناکشان با سردمداران نفاق و کفر و شیاطین انسی بر ضد اهل ایمان پای بندند، و نتیجه هولناک نفاقشان به خود آنان برمیگردد، و حیات پر از آلودگی آنان جز پوچی و آثاری شوم و از کارافتادگی مشاعرشان چیزی نیست و این که حضرت حق بر عذابشان در دنیا و آخرت قدرت دارد.

در این سیزده آیه به مطالب بسیار مهم و قابل توجهی اشاره شده که با خواست حضرت حق و توفیق او به توضیح و تفسیر آنها پرداخته میشود.

ص:۲۵۷

### تفسیر آیه ۸– ۹

#### اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِینَ

یُخادِعُونَ اَللّهَ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ ما یَخْدَعُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ

و گروهی از مردم [که اهل ریا و نفاقاند] میگویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن به خدا و قیامت نیستند. [به گمان باطلشان] خدا و اهل ایمان را فریب میدهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمیدهند و [برگشت فریب و زیانش را به خود] درک نمیکنند.

#### شرح و توضیح:

منافقان نسبت به ایمان به خدا و قیامت که دو رکن اساسی و دو اصل بسیار مهم و با ارزش اعتقادی است، و سبب رشد ارزشهای معنوی، و تحقق تربیت انسانی، و تنظیم کننده روابط صحیح و سالم با جهان و انسان است به کذب و دروغ خود را مؤمن نشان میدهند، در حالی که ایمان فقط اقرار به زبان نیست، بلکه حقیقتی است که به صورت باور و تصدیق حالتی ثابت و استوار در دل دارد.

اینان با ادعای ایمان درحالی که حضرت حق دروغ بودن ادعایشان را گواهی میدهد، در مقام حفظ جان و مال خود برآمده و خویش را در اردوگاه مؤمنان جای داده، تا به اسرار مسلمانان دست پیدا کنند، و به فتنهگری و جنایت برضد امت بپردازند.

اینان به گمان باطلشان فکر میکنند خدا را که آگاه به همه حقایق ظاهر و پنهان است، و مؤمنان را که از طریق ایمان و نورانیت متصل به حضرت حقاند، با اظهار اسلام و پنهان داشتن کفرشان فریب میدهند، و در فضای چنین فریبی از هر عذابی در دنیا و آخرت مصون هستند، در حالی که جز خود را به فریب و خدعه نمیاندازند، فریب و خدعه ای که آثار شومش، چون عذاب دردناک ابدی،

ص:۲۵۸

و سرانجامیسخت و خزی دنیا و خواری آخرت، و افشای پنهان کاری آنان، و برباد رفتن آبرویشان به خود آنان برمیگردد، و برگشت این آثار نکبت بار را برضد خودشان درک نمیکنند.

منافق با این حالتی که در ظاهر و در باطن دارد ریا کارترین مردم نسبت به خدا و مردم است، زیرا اعمالی را که به ظاهر انجام میدهد فقط برای خودنمائی است، و بیتردید هیچ عملی را به قصد قربت و برای خدا انجام نمیدهد، و آنچه بر باطنش میگذرد جز کفر چیزی نیست، و با این هویت عنصری شیطانی، و خائنی پنهان شده زیر پوشش اسلام، و وصله ای ناهماهنگ در میان جمع مؤمنان است.

از رسول خدا پرسیدند خدعه با خدا به چه معناست؟ فرمود:

«ان تعمل بما امرک الله ترید به غیرالله:»

این که به آنچه خدا فرمان داده عمل کنی، و هدف و نیتت از آن عمل غیرخدا باشد.

پیامبر اسلام فرمود: خدا به بعضی از پیامبرانش وحی کرد:

«قل للذین یتفقهون لغیر دین، و یتعلمون لغیر عمل، و یطلبون الدنیا بعمل الآخره، ویلبسون مُسوک الضأن، قلوبهم کقلوب الذئاب، السنتهم احلی من العسل، و قلوبهم اَمَّر من الصبر ایای یخادعون ام بی یستهزؤن فبی حلفت لامتحن لهم فتنه تدع الحکیم حیران:» (۱)

به کسانی که دانش دینی میآموزند ولی نه به خاطر دین، و سراغ علم میروند نه برای عمل، و دنیا را با عمل آخرتی میطلبند، و پوست گوسپند برای پنهان داشتن حیوانیت خود از مردم میپوشند، بگو: دلهایشان چون دل گرگ است،



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۷۰.

زبان ظاهرشان چون عسل است، قلبهایشان از گیاه تلخ صُبر تلخ تر است، در مقام فریب من هستند، یا مرا مسخره میکنند! ! به خودم سوگند آنان را به رسوائی و افتضاحی دچار سازم که حکیم را به حیرتاندازد.

این بیخبران بیشعور براستی از نتایج شوم خدعه و فریب خود که بازگشتی جز به خود آنان ندارد آگاه نیستند، و آن نتایج عبارت است از هلاـکت، واماندگی، وبال، بدبختی، اضافه شدن تاریکی باطن، ازدیاد کفر و دوروئی، و اجتماع وسائل و اسباب نابودی، و دروی ازخدا!

این نکته را هم نباید ناگفته گذاشت که اینان پیش از ورود به فریب و خدعه با خدا و اهل ایمان به خاطر کفرشان مستوجب آتش دوزخ بودند، ولی راه برای توبه و بازگشت به اسلام و ظهور دادن ایمان حقیقی از قلبشان باز بود، اما هنگامی که وارد میدان خدعه و فریب شدند، و قدم به وادی نفاق که از بدترین گناهان است گذاشتند، استعداد پذیرش ایمان را در خود نابود کردند، و امکان بازگشت به حق را از خود سلب نمودند، و برای ابد سزاوار جهنم شدند، و عذابی چون عذاب درک اسفل را سوء به اختیار خود برای خویش فراهم آوردند.

ص:۲۶۰

### تفسیر آیه ۱۰

### اشاره

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اَللّٰهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ بِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ

در دلهـای آنـان بیمـاری است، پس خـدا بر بیمـاری شـان افزود، و برای آنـان به خـاطر این که همـواره دروغ میگفتنـد عـذاب دردناکی است.

### شرح و توضیح:

نکره بـودن کلمه مرض در آیه شـریفه، و ترکیب جمله به صـورت جمله ظرفیه «فی قلوبهم» اشـاره به شـدت بیمـاری و ثبوت و رسوخ و استقرار آن در جان منافقان دارد.

صفت الیم در عـذاب برای مبالغه است، و آن عذابی است که برای منافقان آماده شده، و آن سـخت تر از عذاب کافران است.
(۱)بیماری و مرض دربـدن امری است که بـدن را از حـدّ اعتـدال خارج میسازد، و در حرکاتش ایجاد اخلال میکنـد، و گاهی آدمی را به خاطر شدّت و سختیاش در کام مرگ میاندازد.

و بیمـاری و مرض در روح و روان امری است کـه در راه رشـد و کمـال روح مـوجب رخنه و شـکاف میشـود، و انسـان را در دریائی از موانع حرکت در مسیر انسانیت میاندازد، و آدمی را در سراشیبی هلاکت قرار میدهد.

جهل، عقیده فاسد، حسد، کینه، و دیگر رذایل از امراض و بیماریهای قلبی است، که نمیگذارد انسان به ارزشـهای الهی دسـت یابد، و به حیات ملکوتی



---

۱- ۱) - تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۶.

آراسته شود، و خالص و مخلص در راه مستقیم الهی در آید، و به عبادت حق و خدمت به خلق نایل شود.

منافقان مدینه که ریاست دنیائی و معنوی و ملکی و ملکوتی و ظاهری و باطنی را از سوی حق بر پیامبر مستقر یافتند، به جای این که دست از حسد و کینه نسبت به او بردارند، و به فرهنگ سعادت بخش آن حضرت بپیوندند، بر بیماری قلبی خود باقی ماندند، و از پی آن به فتنهگری پرداختند و خدای قهار هم به کیفر نفاقشان با افزودن عزت و کرامت پیامبر، و تقویت امور حضرت، و ازدیاد نیروی انسانیاش بر بیماری حسد و کینه آنان افزود، تا بیش از پیش رنج برده و دچار ناامنی درون، و فشار روانی گردند.

آنان به خاطر این که همواره به دروغ میگفتند، ایمان آورده و مؤمن شده ایم، و زیر پوشش این دروغ به فساد خود در میان امت ادامه میدادند، استحقاق سختترین عذاب را پیدا کردند تا جائی که به فرموده قرآن این عذاب برای آنان حتمی و قطعی شد.

ایمان اگر ایمان واقعی باشد و آثارش بیتردید برای مؤمن آشکار میشود چنان که پیامبر اسلام از زید بن حارثه پرسید:

«کیف اصبحت یا حارثه؟»

حارثه در چه حالی هستی؟

پاسخ داد:

«اصبحت مؤمناً حقا:»

در حال ایمان حقیقی.

حضرت فرمود:

«ان لکل حق حقیقه فما حقیقه ایمانک؟»

برای هر حقی حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟

عرضه داشت:

وجودم از دنیا رویگردان شده، روزهایش را به روزه سپری میکند، و شبهایش را به بیداری میگذراند، سنگ و طلا در برابرش یکسان است، گوئی به اهل بهشت نظر میکنم که با یکدیگر در حال ملاقات و دیدارند، و به اهل دوزخ مینگرم که دچار شرّ و فتنهاند، و چنان است که گوئی به عرش پروردگارم آشکارا نظر میکنم، حضرت فرمود: به حقیقت ایمان رسیده ای پس ثابت و استوار باش. (۱)

ص:۲۶۳

---

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص ۸۶.

## تفسير آيه ۱۱– ۱۲

### اشاره

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ لاٰ تُفْسِدُوا فِي اَلْأَرْضِ قٰالُوا إِنَّمٰا نَحْنُ مُصْلِحُونَ

أَلاٰ إِنَّهُمْ هُمُ اَلْمُفْسِدُونَ وَ لٰكِنْ لاٰ يَشْعُرُونَ

چون به آنان گويند در زمين فساد نكنيد ميگويند فقط ما اصلاح گريم.

آگاه باشيد يقيناً خود آنان فسادگرند ولى از شدت ناآگاهى فسادگرى خود را درک نميكنند.

### شرح و توضيح:

در دو آيه مورد تفسير دو كلمه مفسدون و مصلحون از سه جهت بايد مورد توجه قرار گيرد.

۱. فساد و صلاح چيست؟

۲. مفسد و مصلح كيست؟

۳. سبب فساد و صلاح چه چيزى است؟

### جهت يكم:

فساد در لغت و در اصطلاح دينى به معناى تباهى، خرابى، خروج از حدّ اعتدال و درستى و استقامت، گنديدگى، بازيگرى، سرگرمى، ارتكاب انواع گناهان، باز داشتن مردم از ايمان، همكارى با دشمنان، تحريف فرهنگ حق، دروغگوئى، افشاى اسرار، و جنگ افروزى، و سخن چينى است.

صلاح به معناى شايستگى، درستى، صلح و آشتى، اعتدال در رفتار و اخلاق، و آراسته بودن به اعمال و اخلاق مثبت، و مستقيم بودن در روش و منش، و خلاصه همه خوبيهاست.

ص:۲۶۴

**جهت دوّم:**

براساس معانی لغوی و دینی فساد باید گفت: مفسد کسی است که سرمایه عمر و هستی و مایه وجودی خود را با اعمال زشت و ناروایش به تباهی میدهد، و ساختمان انسانیتش را به خرابی میکشاند، و در روش و منش و اخلاق و حالات خود از حدّ اعتدال و درستی خارج میشود، و بر اثر آلوده بودن به زشتیها میوه و محصول وجودش میگندد.

مفسد کسی است که به امور حقیقی و مثبت و کردار و رفتار جدّی و واقعی روی نشان نمیدهد، بلکه همواره به بازیگری و سرگرمی باطل مشغول است، و دامنش به انواع گناهان آلوده است، و پیوسته با خدعه و نیرنگ میکوشد مردم را از آراسته شدن به ایمان باز دارد. و برضد مؤمنان با دشمنان همکاری کند، و به تحریف فرهنگ حق برای به اشتباه انداختن مردم برخیزد، و با دروغگوئی و دغل بازی خود را مصلح نشان دهد، و برای به هم ریختن نظم امور مسلمین، و باز داشتن میدان برای تسلّط دشمن بر ملّت اسلام دست به افشای اسرار بزند، و به افروختن آتش جنگ اقدام کند، و برای برهم زدن آرامش و امنیت میان مردم به سخن چینی و فتنه انگیزی قدم بردارد.

و مصلح کسی است که دارای شایستگی اعتقادی و اخلاقی و عملی است، و جز راه راستی و درستی راهی نمیپیماید، و تا جائی که عقل و شرح میپسندد با دیگران در مقام صلح و آشتی است، و درهیچ برنامه ظاهری و باطنی از حد اعتدال و استقامت خارج نمیشود، و به خوبیهای آشکار و پنهان آراسته است، و علاوه بر این که با کمک فرهنگ حق به اصلاح خود برخاسته، به شدت نسبت به اصلاح دیگران دغدغه و تشویش خاطر دارد.

ص:۲۶۵

**جهت سوم:**

ایمان به خدا، و یقین به آخرت، و خوف از عذاب، و عاقبت اندیشی، و انصاف داشتن نسبت به نبوت انبیاء و ولایت اولیا، و اندیشه و تفکّر در حقایق، و عشق ورزی به مردم، و دلسوزی و مهر و محبت داشتن از عوامل صلاح و اصلاح و از اسباب مصلح شدن است.

خالی بودن از اعتقاد صحیح، انکار قیامت، بیم نداشتن از کیفر، ندیدن فردا، بیانصافی نسبت به حقایق، آلوده بودن به جهل و غفلت، و غرور و کبر، بیرحمی به مردم، نداشتن دلسوزی و مهر و محبت از عوامل فساد و افساد و از اسباب مفسد شدن است.

منافقان این چند چهرههای خطرناک، که هیچ دوره ای از دورانهای اسلام از آنان خالی نبوده و خالی نخواهد بود، از مصادیق اتم و اکمل مفسدان هستند، و این که در کمال بیشعوری خود را از گروه مصلحان میشمارند به خاطر بیماری معنوی سخت و شدید قلب آنان است که سبب شده نیروی فهم و شعورشان را ضعیف و در حجابهای عظیم ظلمانی قرار دهد، و آنان را دچار انحراف در اندیشه و تفکّر، و آلوده به ارزیابی غلط و اشتباه نسبت به حقایق نماید، و درنهایت خوبی را در برابر آنان بدی، و بدی را خوبی بنمایاند، و حق را باطل، باطل را حق جلوه دهد! !

قرآن مجید به انحراف اندیشه و تفکر آنان و دیگر هم فکرانشان، و ارزیابی غلط و اشتباهشان نسبت به حقایق بدین گونه خبر میدهد:

أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اَللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ فَلاٰ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرٰاتٍ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ: (۱)

ص:۲۶۶

---

۱- ۱) - فاطر، ۸.

پس آیا کسی که کردار زشتش [به وسیله تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی] برای او زینت داده شده و به این سبب آن را درست و خوب دیده [مانند کسی است که در پرتو ایمان خوب و بد، و حق و باطل را تشخیص داده است؟] همانا خدا هرکه را بخواهد به کیفر تکبرش در برابر حق گمراه میکند، و هرکه را بخواهد هدایت مینماید، پس مبادا جانت به علت اندوههائی که برآنان میخوری از بین برود، بیتردید خدا به آنچه انجام میدهند داناست.

ص:۲۶۷

## تفسیر آیه ۱۳- ۱۴- ۱۵

### اشاره

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ اَلنّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ اَلسُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ اَلسُّفَهاءُ وَ لٰكِنْ لا يَعْلَمُونَ

وَ إِذا لَقُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا إِلىٰ شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ

اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ

چون به آنان گوینـد: ایمان آوردیـد چنان که دیگر مردم ایمان آوردند، میگویند: آیا ماهم مانند سبک مغزان ایمان آوریم؟ ! آگاه باشید قطعاً خود اینان سبک مغزند ولی از شدت کوردلی به این حقیقت آگاه نیستند.

و هنگامی که با اهل ایمان دیـدار کننـد گوینـد: ما ایمان آورده ایم، و چون با شـیطانهایشان که سـران شـرک و کفرند خلوت نماینـد گوینـد: یقیناً ما با شـمائیم، جز این نیست که با تظاهر به ایمان آنان را مسـخره میکنیم، خـدا به کیفر این عمل منافقانه، آنان را در دنیا و آخرت عذاب خواهد کرد، و در سرکشی و طغیانشان در حالی که حیران و سرگردانند مهلتشان میدهد.

### شرح و توضیح:

وَ إِذا قِيلَ : چون به آنان گویند: از مجموع گفتار مفسّـِران و صاحبدلان و اهل حقیقت استفاده میشود که دعوت کننده به ایمان و ناصـح مشـفق، و خیرخواه رفیق حضـرت حق و پیامبراسـلام (علیهمـا السـلام) و همه مؤمنـان واقعیانـد، که از روی دلسوزی و مهربانی و رحمت و لطف منافقان را به ایمان حقیقی به خـدا و یقین به آخرت دعوت میکنند، تا با قرار گرفتن در فضای ایمان از عذاب دنیا و کیفر

ص:۲۶۸

آخرت در امنیت قرار گیرنـد، و به آداب الهی و محـاسن اخلاقی و کردارهای شایسـته آراسـته شونـد، و از این راه به فیوضات ربانیه و جلوات سـبحانیه، و کرامات انسانیه آراسـته گردنـد، و از چاه خطرناک گمراهی در آیند، و از عناد و لج بازی با حق و حقیقت دست شوینـد، و چنـد روزه زنـدگی را با تکیه به ایمان قلبی به صـدق و درستی و عبادت ربّ و خدمت به خلق سپری نمایند، و گوی سعادت دنیا و آخرت را در میدان مسابقه و آزمایش معنوی ببرند، و سند رهائی خود را از خواری دنیا و عذاب آخرت به امضای محبوب ازل و ابد برسانند.

ایمـانی که خـدا و پیـامبر و مؤمنـان به آن دعوت میکننـد ایمـان قلبی و اعتقـاد جـدی است، که زبان در همه مواقع به آن اقرار میکند و اعمال و رفتار آدمی آن را تصدیق مینماید:

پیامبراسلام (علیهما السلام) میفرماید:

«لیس الایمان بالتحلی و لابالتمنی ولکن الایمان ماخلص فی القلب و صدقه الاعمال:» (۱)

ایمـان به ظـاهری آراسـته و به آرزو نیست، ایمـان حقیقتی است که خالص و بیشائبه و درست و صادقانه در قلب قرار گرفته، و اعمال و کردار صحیح آن را تصدیق کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ثلاـثه من کن فیه یسـتکمل الایمان: رجل لایخاف فی الله لومه لائم، ولایرائی بشـیئ من عمله، واذا عرض علیه امران احـدا هما للدنیا و الآخر للآخره اختار امرالآخره علی الدنیا:» (۲)



---

۱- ۱) – بحار، ج۶۹، ص ۷۲.

۲- ۲) – کنز العمال، ح۴۳۲۴۷.

سه چیز است درهرکس باشد، ایمان را کامل نموده است: برای خدا و در راه خدا از سرزنش کننده بیم نکند، و به چیزی از عملش خودنمائی ننماید، و هنگامی که دو برنامه به او پیشنهاد شد یکی از آنها دنیائی و آن دیگر آخرتی، آخرتی را بر دنیا انتخاب کند.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«الایمان شجره اصلها الیقین و فرعها التقی، و نورها الحیاء و ثمرها السخا:» (۱)

ایمان درختی است که ریشهاش یقین، و تنهاش پرهیز از گناهان، و روشنائیاش حیا و شرم از خدا و خلق، و میوهاش سخاوت است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«الایمان اربعه ارکان: التوکل علی الله، و التفویض الی الله، التسلیم الی امرالله، والرضا بقضاء الله:» (۲)

ایمان چهار پایه است: اعتماد برخدا در همه امور، واگذاری خود و امر خود به خدا، تسلیم در برابر فرمان خدا، و راضی بودن به قضای حق.

آری حضرت ربّ العزه و پیامبر اسلام و مؤمنان همه منافقان را در همه دورهها و اعصار به چنین ایمانی که دارای آثاری بسیار ارزشمند است، آثاری که خیر دنیا و آخرت انسان را تأمین میکند دعوت مینماید.

امّا منافقان کوردل و بیمار، و سقوط کنندگان در چاه ضلالت، و گرفتاران حجابهای ظلمانی، و تیشه زنندگان به ریشه سعادت خود، و خراب کنندگان ساختمان انسانیت در پاسخ این دعوت سعادت آفرین و سلامت بخش که پاک



---

۱- ۱) - غررالحکم، ص

۲- ۲) - بحار، ج ۷۸، ص۶۳.

دلان و منصفان، و عاشقان حق و فضیلت، و اهل شرافت و کرامت و انسانهای والا و خردمند آن پذیرفته‌اند: کَمٰا آمَنَ اَلنّٰاسُ براساس جهل و نادانی و لجاجت و غرض ورزی و کم عقلی و سبک مغزی که آنان را دچار ارزیابی غلط نسبت به حقایق کرده، و تعادل روانی آنان را درهم ریخته، و گرفتار انحراف در تشخیص نموده میگویند: آیا ما نیز چنان که سبک مغزان ایمان آوردند به قرآن و پیامبر وخدا و قیامتی که او میگوید ایمان بیاوریم؟ !

هشدار که جز منافقان سبک مغز نیستند، و به خاطر آلوده بودن به جهل مرکّب از سبک مغزی خود ناآگاه و بیخبرند.

آری آنان که شخصیتها عظیم عقلی و ایمانی و آراستگان به حقایق آسمانی، و برخورداران از فیوضات ربانی هم چون سلمان و مقداد، و ابوذر و عبدالله بن مسعود، و یاسر وسمیه، و عمار و ابورافع، عثمان بن مظعون، سعد بن معاذ، و حمزه سید الشهداء را به سبب ایمان آوردن به خدا و قرآن و پیامبر بر اثر جهل و نادانی خویش و ارزیابی غلط و اشتباهشان کم خرد و سبک مغز بدانند دلیل براین است که خود کم خرد و سبک مغزند و از کم خردی و سبک مغزی خود چون نیروی تمیز و تشخیص ندارند ناآگاهند.

این بیخبران سبک مغز که از مرز حقیقت دورند، و موجوداتی بینورند، و در دنیا و آخرت بیآبرویند، و از میدان صدق و راستی مهجورند، و مردمی درغگویند، چون با مؤمنان دیدار کنند برای جلب اعتماد آنان، و خوش بینی ایشان کفرو شرک و نفاقشان را پنهان میدارند، و به دروغ میگویند ما ایمان آورده ایم، پس حق ماست که از مواهب ایمان و آثاری که بر مؤمن بار است بهره مند شویم، حق ماست که از اسرار آگاه شویم، و از امور امت و تصمیمگیریها باخبر گردیم، و هنگامی که با سردمداران کفر و شرک که نقشه ای جز خسارت زدن به امت ندارند، و هدفی جز تخریب وحدت ملّت در طرحشان نیست، و در

پی زیـان زدن به حیـات مادی و معنوی مسـلمانانانـد دیـدار کننـد به طور جـدّی و واقعی میگوینـد ما با شـمائیم، تا سـردمداران شرک و کفر آنان را برای اجرای نیات شومشان اجیر کنند، و برای فتنه و فساد درخیمه زندگی مؤمنان به کار گیرند و در برابر خیانتهـا و جنایتهـای خویش و از دست دادن آخرتشـان و کسب خشم خـدا بهـائی نـاچیز از شـیاطین دریـافت کننـد، آنگـاه به سردمداران کفر و شرک میگویند، اقرار ما به ایمان در برابر مؤمنان جز مسخره کردن آنان نیست!

خدای بزرگ که مسخره کردن مؤمنان را گناهی سنگین میداند، میفرماید: خدا کیفر مسخره کردن آنان را به وسیله عذاب دنیا و آخرت و آنـان میچشانـد و در سرکشـی طغیانشـان بـه خـاطر کـوردلی و نفاقشـان، و غرور و کبرشـان درحـالی کـه حیران و سرگردان بمانند و راه به هدایت و نجات نبرند و از خود و عاقبتشان بیخبر بمانند مهلت میدهد تا مرگ قطعی آنان از راه برسد و گریبانشان را گرفته به جهان دیگر انتقالشان دهد، و در آنجا به جریمه جرائم هولناکشان برسند.

**نکته ای مهم**

در کتاب خدا در هر آیه ای به حضرت حق نسبت استهزاء داده شده به این معنا نیست که خدا مانند انسانها به مسـخره کردن دیگران و خـدعه و مکر میپردازد بلکه به معنای کیفر دادن به مسـخره کنندگان حقایق و اسـتهزاء کنندگان به مؤمنان است، در این زمینه به روایت بسیار مهم زیر که از حضرت رضا (ع) نقل شده دقت کنید.

«ان الله تعالی لایسـخر و لایسـتهزئ، و لایمکر و لایخادع و لکنه تعالی یجازیهم جزاء السـخریه و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و الخدیعه تعالی عما یقول الظالمون علوکبیراً:»

یقیناً خدا مسـخره نمیکند، و به اسـتهزاء نمیپردازد، و مکر و خدعه به کار نمیگیرد، بلکه خدای متعال کیفر مسـخره و استهزاء و مکر و خدعه را در کف نابکاران میگذارد، خدا از آنچه ستمکاران درباره او میگویند برتر است برتری بزرگ.

ص:۲۷۲

## تفسیر آیه ۱۶

### اشاره

أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلضَّلاٰلَهَ بِالْهُدیٰ فَمٰا رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ وَ مٰا کٰانُوا مُهْتَدِینَ

آنـان کسـانی هسـتند که گمراهی را در عـوض هـدایت خریدنـد، در نهـایت تجارتشـان سـود نکرد و از راه یافتگـان [به سوی تجارت سودمند] نبودند.

### شرح و توضیح:

در هر تجارتی آنچه محور است سه چیز است: جنس، پول، سود.

سود تجـارت از تاجری است که به موقعیت تجارت و بازار و کالا و قیمت و عرضه و تقاضا و قوانین اقتصادی و پیـچ و خم داد و ستد و جریانات اجتماعی و سیاسی آگاه باشد.

آگـاهی در این زمینهها تاجر را به فروش جنس در برابر سود لازم هـدایت میکنـد، و تاجر با اطمینان خاطر با اعتماد و شـناختی که از مشتریان دارد، و به ویژه با فروش نقدی به سودی که در نظر دارد میرسد.

منافقان با توجه به عناوینی چون وَ مٰا یَشْـعُرُونَ ، لاٰ یَشْـعُرُونَ ، لاٰ یَعْلَمُونَ که در آیات گذشـته درباره آنان به کار گرفته شده از حقیقت دنیا که به فرموده امیرالمؤمنین جایگاه تجارت عاشـقان خدا است: متجر اولیاء الله و از موقعیت تجارت که عبارت است از داد و سـتد بـا خـدا، و از جنس و کالاـی بـازار که ایمان و عمل صالـح و اخلاق پسـندیده است، و از عوض این تجارت که رضوان الهی و بهشت عنبرسـرشت است، و از مشتری این بیع و شری که حضرت حق است و از سود این داد و ستد که ابدی و جاوید بودن رحمت ویژه خدا نسبت به انسان است هیچ آگاهی و اطلاع ندارند و به این سبب با نفاق و بیماری قلب خود، و با جهل به حقایق و در پردهای تاریک از کبر و غرور، و با رفتار ناپسند و کردار زشت خود

نسبت بـه دیـن و قرآن و مؤمنـان وارد داد و سـتدی میشونـد کـه در این داد و سـتد فطرت و مایههـای مثبت بـاطن، غریزه دین خواهی، حالات عـالی انسـانی و هـدایت حق را به خاطر ارضاء هوا و شـهواتشان هزینه میکننـد، و با بتهای بیجان و جانـدار، و شیـاطین و طاغوتهـا برضـد حقـایق هم پیمـان میگردنـد و در برابر هزینه کردن آن واقعیـات و هم پیمانی با دشـمنان گمراهی و ضلالـت را میسـتانند و در این تجارت و داد و سـتد نه این که منفعت و سودی نصـیب آنان نمیشود، بلکه حقایق ایمانی و عمل صالح و اخلاق حسـنه را در بازار زندگی دنیا از دست میدهند، و در آخرت به خسران و زیانی غیرقابل جبران که همانا محروم شدن از رضوان الهی و جنّات جاودانی است دچار میشوند.

آری منافقـان در ایـن جابهجـایی، و در پرداخـت ایـن کالاـی معنـوی کـه هـدایت و آثـار آن اسـت و در برابر به دست آوردن ضلالت و گمراهی و نهایتاً خرید کفر و ضـلالت و انحراف از راه راست و عدول از حق و صواب و در عوض ایمان و سـلوك در راه خدا و اسـتقامت برآن به زیان ابدی میرسند و راه هر چاره ای برآنان مسدود میگردد، و رونه؟ هر نجاتی به رویشان بسته میشود، و به مهجوریت دائم و محجوبیت ابـدی گرفتار میگردنـد، و هرگز پس از سوختن فرصت به تجارت معنوی سودمند راه نمییابند.

«فهاربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین»

این خیـانت و جنـایت عظیمی که منافقـان بر اثر عـدم شـعور و ناآگـاهی برخود روا میدارنـد بر پایه اختیار و انتخاب خود آنان است، و در ورود به این تجارت زیانبار کسی جز خود آنان مؤثر نیست.

آنان براساس اراده و آزادی و اختیار خود، از پاسـخ گفتن به دعوت خـدا که همواره به وسـیله وحی و نبوت و امامت انسان را برای ورود به تجارتی که

ص:۲۷۴

سودش ابـدی و جاویـد و همواره رو به تزایـد است امتناع ورزیدند و میورزند و در حقیقت خودشان به دست خودشان تیشه بر ریشه انسانیت و سـعادت خویش میزنند! اینان هم فطرتاً چون دیگران لیاقت انتخاب و هدایت و آراسته شدن به علم و کمال، و داناشـدن به معارف و حکمت، و مزین شـدن به اخلاق حسـنه و ملکات فاضـله را دارنـد و از نوعی هـدایت باطنی برخوردارند ولی خود به اختیار خود لیاقت و شایستگی آن همه امور و هدایت باطنی را در برابر به دست آوردن گمراهی میفروشند! !

آنان چون دیگران اسـتعداد به دست آوردن ثروت عظیم معنوی را دارنـد، و راهشان به سوی مقام قرب و کرامت و آبرومنـدی در پیشـگاه حق باز است، ولی وارد کسب و تجارتی میشونـد که در آن کسب و تجارت لیاقت و شایسـتگی و اسـتعداد و توان معنوی را ضـایع و تبـاه میکننـد و رأس المـال خود را که عمر بـا ارزش است بـا آتش ضـلالت و گمراهی میسوزاننـد و بـاطن خویش را به آلودگیهای شـیطانی میآلاینـد، و خود به دست خود موجب افتادن در حجابهای ظلمانی میگردنـد. و برای خویش محرومیت ابدی و خسران سرمدی به بار میآورند. اینان چون درخت استعداد و لیاقت خود را با آتش کبر و حسد و نفاق و ریا، و کـذب و دروغگوئی مسـتمر، و جنایت برضـد مؤمنان میسوزاننـد، راه بازگشت به تجارت سودمند را به روی خود میبندند، و در چاهی از گمراهی و ضـلالت سـرنگون میشونـد، که نجات از آن غیرممکن مینماید، به این خاطر حضـرت حق در پایان آیه شریفه مورد تفسیر میفرماید و از راه یافتگان به وادی تجارت سودمند نیستند! !

ص:۲۷۵

### تفسیر آیه ۱۷

#### اشاره

مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ اَلَّذِی اِسْتَوْقَدَ نٰاراً فَلَمّٰا أَضٰاءَتْ مٰا حَوْلَهُ ذَهَبَ اَللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمٰاتٍ لاٰ یُبْصِرُونَ

سرگذشت آنان سرگذشت کسانی است که در شب بسیار تاریک بیابان آتشی افروختند تا در پرتو آن خود را از مهلکه نجات دهند چون آتش پیرامونشان را روشن ساخت خدا به وسیله بادی سهمگین نورشان را از میان برداشت و در تاریکیهائی که مطلقاً نمیدیدند رهایشان کرد.

#### شرح و توضیح:

کلمه الَّذِی در آیه شریفه گرچه مفرد آمده ولی بنا به گفته طبرسی صاحب کتاب بسیار پرارزش مجمع البیان (۱)، و بنابر نظر مفسر بزرگ ابوالفتوح رازی در تفسیر استوار روح الجنان در جای جمع به کار رفته و ضمیر مفردی که در أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ به آن بازگشته به اعتبار لفظ الذی است و سیاق آیه شریفه که میفرماید ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لَا یُبْصِرُونَ: ضمیر منفصل هم و ضمیرجمع متصل به ترکهم و واو جمع بیصرون نشان دهنده این معنا هستند که الذی در مقام جمع به کار گرفته شده است.

در دیگر آیات قرآن هم این مسئله که مفرد به جای جمع آمده باشد نمونه دارد از جمله:

وَ اَلَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُتَّقُونَ: (۲)



---

۱- ۱) – مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۱ و ابوالقتوح رازی، ج۱، ص۸۷.

۲- ۲) – زمر، آیه ۳۳.

و آنان که سخن راست و درست آوردند و آن را تصدیق داشتند هم آنان پرهیزکارانند.

در این آیه شریفه ضمیر جمع اولئک دلیل براین است که الذی در ابتدای آیه در معنای جمع به کار رفته است.

در اشعار قابل توجه عرب نیز گاهی الذی در مقام الذین قرار گرفته است:

وان الذی کانت بفلج دماءهم ج

هم القوم کل القوم یا ام خالد: ای ام خالد آنان که خونشان در سرزمین فلج به زمین ریخته شد مردان کاملی بودند.

که در این شعر به دلیل سیاق جملات بعد الذی در موضع جمع استعمال شده است.

قرآن که کتاب هدایت است، و مجموعه آیاتش راهنمای انسان به سوی حقایق است گاهی برای نشان دادن عمق مطلب و ریشه یک واقعیت، و تصویر یک حقیقت ضرب المثلی را به کار میگیرد، تا خواننده به آسانی و سهولت به فهم آنچه باید بفهمد دست یابد.

در آیه مورد تفسیر خدای متعال برای شناساندن وضع منافقان، و پرده برداشتن از طبیعت حیات خسارت بارشان، و تغییر و تغیر احوالشان، و دوگونه بودن درون و برونشان، و این که فرصت بهره گیری از نور ایمان را از دست دادند، و برای آن که مؤمنان به آسانی بفهمند که این کوردلان سبک مغز چگونه به چاه تیره بختی، و تاریکیهای شقاوت و بدبختی سرنگون شدند مثلی واضح به کار گرفته است که در آن مثل زندگی شوم منافقان که به زبان اظهار ایمان میکنند ولی کفرشان را در باطن پنهان میدارند و نیز عاقبتشان به کاروانی تشبیه شده که در شبی بسیار تاریک در بیانی فوقالعاده وحشتزا، برای مصون ماندن از خطرات و مهالک و رفع خوف و بیم، و ترس و اضطراب آتشی روشن میکنند تا در پرتو آن اطراف خود را مشاهده کنند و آرامش خاطر یابند، ولی به محض آن که آتش اطرافشان را روشن میکند، با حمله تندبادی سخت که از مأموران و

جنود خدا است نور و روشنائی از میان میرود و کاروان را در تاریکیهائی که مانع دیدن از هر چیزی است همراه با ترسی جانکاه، و بیمی سنگین، و اضطرابی سخت، و وحشتی فوق العاده، و ناامنی شدید وا میگذارد!

آری حال منافقان در شباهت به آن کاروان چنین است که در چند روزه زودگذر زندگی دنیا در اظهار ایمان به زبان، و بهره گیری از نور بسیار ضعیفی که در خیمه حیاتشان ظهور کرده، و به عزت آن نورعزت به دست آوردند، و به همین سبب در جرگه مسلمانان راه یافتند، و از آثار به ظاهر مسلمانی خود بهره بردند، ولی پس از مدتی اندک خدای منتقم به وسیله طوفان سهمگین مرگ، اسلام ظاهری، و نور ضعیف خیمه حیاتشان را خاموش و نابود کرد، و آنان را در تاریکیهای متراکم جهان آخرت که قادر بر دیدن حقایق آن جهان چون چهره الهی پیامبران و امامان و اولیا و آثار رحمت حق، و بهشت عنبر سرشت نیستند رها کرد، تا در آن تاریکیها در کمال بیم و وحشت و ترس و اضطراب و حیرانی و سرگردانی، و ناامنی و ناامیدی برای ابد دست و پا بزنند و هرگز نوری برای نجات خود نیابند.

این گروه تیره بخت، و قوم روسیاه در از دست دادن نعمتها و مواهب معنوی حق، و در محروم نمودن خویش از خوشبختی و سعادت ابدی، و در مهجور ماندن از فیوضات سرمدی مانند سه گروه یهود بنی قریضه و بنی النضیر و بنی فینقاع هستند که با داشتن ایمانی معمولی و ساده به آئین موسی با توجه به خبرهائی که در رابطه با بعثت پیامبراسلام از طریق تورات و عالمانشان داشتند از سرزمین شام به یثرب آمدند، تا شاهد نبوت پیامبراسلام باشند و با گرویدن به او در جرگه بهترین امتها که امت محمد است درآیند. در این هجرتی که این سه گروه به جانب مدینه داشتند، مردی مؤمن و منتظر نبوت پیامبر به نام عبدالله بن هیبان برآنان درآمد و سالها پیش از برانگیخته شدن پیامبراسلام آنان را به اطاعت

خدای عزوجل ترغیب میکرد، و به عمل به تورات و ایمان به پیامبراسلام در صورتی که او را درک کردند تشویق مینمود، و با دلسوزی سفارششان میکرد که وقتی آن حضرت ظهور کرد از همراهی با او دست برندارید، و وی را با تمام توان و قدرت یاری دهید و میگفت من امید دارم به زیارت او نایل شوم ولی پیش از بعثت پیامبر از دنیا رفت، اما سه گروه یهود در حالی که خواستهاش را پذیرفتند، در زمان ظهور پیامبراسلام با روی گردانی از سفارشات آن مرد دلسوز و پشت پازدن به خبرهای تورات از روی حسد و تعصب و لجوجی و تکبر از پذیرفتن نبوت پیامبر و فرهنگ سعادت بخش اسلام امتناع ورزیدند و اندک نوری که در دل داشتند، با راه دادن طوفان خشم حق در خیمه باطنشان از دست دادند و به کفر گرائیدند، و خانه سعادت دنیا و آخرتشان را به دست خود خراب کردند. (۱)

اگر حضرت حق یاری و لطفش را از چنین انسانهائی دریغ میدارد این دریغ داشتن پس از اتمام حجت برآنهاست و پس از آن که میداند اینان به گردونه هدایت درنمیآیند و دعوت حق را نمیپذیرند، حضرت رضا (ع) درباره منافقان میفرماید:

«ولکنه متی علم انهم لایرجعون عن الکفر و الضلاله منعهم المعاونه واللطف.» (۲)

چون خدا میداند اینان از کفر و گمراهی به هدایت باز نمیگردند، یاری و لطفش را از آنان دریغ میدارد.



---

۱- ۱) - مجمع البیان، ج۱، ص ۱۱۳ با توضیح بیشتر.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج۱، ص۳۰، حدیث ۲۶.

## تفسیر آیه ۱۸

### اشاره

صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ

کرولال و کورند، در نتیجه اینان از گمراهی و ضلالت به سوی هدایت و حقیقت باز نمیگردند.

### شرح و توضیح:

صمّ به صاحب گوشی میگویند که تمام منافذ گوشش به روی هر صدائی و صوتی و موجی بسته باشد، و هیچ راهی برای شنیدن به روی او باز نباشد.

چنین انسان کری دچار لالی زبان هم هست، و به همین خاطر نه میتواند سخن بگوید، نه میتواند بپرسد، و نه میتواند پاسخ دهد.

عمی عبارت از کوردلی است که نتیجه و محصول تلخ فساد اعتقاد و زشتی اخلاق، و کردار ناپسند است، و بیماری خطرناکی است که چون از قلب به چشم سر انتقال یابد چشم سرهم از دیدن حقایق، و تماشای آثار هستی به عنوان آثار حق و صنعت خدا محروم و هم چون دیده شخص نابیناست، دیده کوردل جز ظاهری از موجودات نمیبیند، و از تماشای آثار به عنوان آئینههائی که جمال ازل و ابد در آن پیداست عاجز است.

گوش و زبان و چشم ابزار و اسباب شناخت هستند و منافقان خود را از این ابزار به خاطر حجابهائی که از کفر و نفاق و گناه برآنها نهادهاند محروم نموده، از این جهت دعوت حق را نمیشنوند، و به دعوت حق پاسخ نمیدهند، و از دریافت حق به وسیله چشم دل و چشم سر ناتواناند.

به عبارت دیگر، منظر آیه شریفه این نیست که آنان از گوش و زبان و چشم محروماند، و دارای سری بدون گوش و زبان چشماند بلکه منظور آیه این است که اینان گوش و زبان و چشم را ازبکار گرفتن در شنیدن حقایق، و اقرار به

واقعیات، و نظر و آثار رحمت حق واگذاشته‌اند، و این ابزار پرقیمت را فقط درگناه و معصیت، و نقشه برضد مؤمنان، و تأمین امیال و غرایز حیوانی، و سیرکردن شکم، و ارضاء شهوات هزینه میکنند.

اینان در قیامت هم به همین صورت یعنی کرولال و کور محشور میشوند چنان که در قرآن مجید آمده:

« ونحشرهم یوم القیامه علی وجوههم عمیا وبکما وصماً مأواهم جهنم کلما خبت زدناهم سعیرا:» (۱)و آنان را روز قیامت در حالی که به رو درافتاده‌اند کور ولال و کر محشور میکنیم، جایگاهشان دوزخ است هرگاه شعله آتشش فرونشیند شعله ای دیگر برآنان میافزائیم.

اینان در قیامت از مشاهده آثار جمال، و دیدن چهره نورانی اولیاء حق، و تماشای بهشت و زیبائیهایش محروم، و از سخن گفتن با خدا و پیامبران و امامان ممنوع، و از شنیدن آوای رحمت دوست، و صدای فرشتگان مأمور محبت و لطف مهجوراند، و در سرزمین قیامت و نیز در چاه دوزخ سرگردان و متحیر و پشیمان و اندوهگین به سر میبرند و راهی برای نجات خود و جبران جنایات و خیانتهای گذشته خود نمییابند، و استغاثه و فریادشان به جائی نمیرسد! !



---

۱- ۱) - اسراء، آیه۹۷.

## تفسير آيه ۱۹– ۲۰

### اشاره

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ اَلسَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ اَلصَّواعِقِ حَذَرَ اَلْمَوْتِ وَ اَللّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ

يَكادُ اَلْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اَللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

يا سرگذشت منافقان سرگذشت دچارشدگان به رگباری شديد از آسمان كه در آن تاريكيها و رعد وبرق است، آنان انگشتانشان را در برابر صداى هولناك صاعقهها به خاطر ترس از مرگ در گوشهايشان ميگذارند [درحالى كه راه گريزى از نابودشدن براى آنان نيست] و خدا بر كافران احاطه كامل دارد.

نزديك است آن برق بسيار درخشنده روشنى چشمهايشان بربايد، زمانى كه آنان را روشنى دهد درآن روشنى زندگى را ادامه ميدهند و چون محيط را برآنان تاريك كند متوقف ميشوند، و اگر خداى ميخواست ابزار شنوايى و بينائى آن را نابود ميكرد زيرا خدا برهركارى تواناست.

### شرح و توضيح:

در دو آيه مورد تفسير وحى الهى كه قرآن عظيم است، و اسلامى كه خير دنيا و آخرت انسان را تأمين ميكند تشبيه به صيب كه بارانى شديد است شده، اين باران شديد معنوى كه در حقيقت رحمت ويژه حق است و از آسمان علم و اراده حضرت ربّ العزه براى پرورش و رشد و كمال استعدادها و عقل انسان در مسير مثبت ميبارد، تكاليف و وظائف مقرر شده در آن چون ايمان و نماز و زكات و

انفاق و تقوا و جهاد، و ترک محرمات، برای اهل انصاف، و عاشقان حقیقت، و صاحبدلان و فروتنان در برابر حق هم چون نور و روشنائی است که در پرتو آن حرکت میکنند و نهایتاً به خشنودی حق و بهشت سرمدی میرسند، ولی برای منافقان هم چون تاریکیهائی است که خسته کننده و زجرآور، و ازبین برنده حوصله و تحمل و خلاصه کمرشکن است.

آری گرفتاران کبر و لجاجت، و حسد و تعصّب، و غرور و مکر و مادیگری و دنیاپرستی مسؤلیتهای مثبت و تکالیف الهیه و وظائف حکیمانه را در فضای حیات خود تاریکی و حجاب و ظلمت و سیاهی میبینند.

و نواهی قرآن که فریادهای حکیمانه حق برسر انسان است که خود را و اهل بیت خود را از منطقه خطر دور بدارند، و از موارد هلاکت کناره گیری کنند، تشبیه به رعد شده، که برای پاک دلان، و روشن بینان، و عاقبت اندیشان به منزله هشدار و زنگ بیدار باش است، و برای کوردلان منافق و آلوده باطنان هم چون صدائی است که گویا آرامش آنان را درهم میشکند، و فرهنگ طغیان و عصیانشان را مورد تهدید قرار میدهد، و بخت ریاستشان را به محاق میبرد، و تخت فرمانروائی پر از ظلم و ستمشان را واژگون میسازد.

و اوامر قرآن که دعوت به گرایش جدّی قلب به خدا و قیامت و نبوت پیامبران و ولایت امامان، و آراسته شدن به حسنات اخلاقی چون تواضع و فروتنی، خشوع و خشیت، مهرورزی و بردباری، صبر و استقامت، کرامت و شرافت، اصالت و معرفت، ساختن دنیائی آباد براساس فرهنگ اسلام و آخرتی آباد براساس هماهنگی اعمال و اخلاق با خواستههای حق است تشبیه به برق پردرخشش شده که این برق برای پاک طینتان مایه هدایت و زدودن ظلمت، و از بین برنده حجابهای شیطانی، و سبب یافتن راه مستقیم، و پیدا کردن طریق حق، و مایه آشنائی با پیامبران و اولیاء الهی، و

منبع حرارت بخشی به انسان برای حرکت به سوی مقام قرب است، و برای کم خردان و سبک مغزان منافق علت بهت و حیرت، و ناامیدی از برپاماندن ریاست و حکومت و خودکامگی آنان است، و در عبارت دیگر این برق برای آنان که دچار جهل و نادانیاند گویا سبب سوختن آرزوها وآمال، و بربادرفتن نقشهها و طرحهای خائنانه آنان است.

تهدیدهای قرآن به عاقبت بسیار خطرناک منافقان، و عذابهای دنیا از جمله عذاب استیصال، و محاسبات سخت قیامت، و محکومیتهای مفتضحانه، و عذابهای رنگارنگ دوزخ تشبیه به صواعق که فریادهای بسیار هولناک به هنگام رعد وبرق است شده، که از شنیدن آنها برانسان بیم مرگ میرود!

این منافقان پست همت، و بیخردان حیوان صفت چون این تهدیدهای الهی را قاریان واقعی قرآن بخواهند تلاوت کنند، از بیم این که مبادا در آنان اثر کند و قلبشان را از کار بیندازد، و به کام مرگ درافتند انگشتان خود را بر گوشهایشان میگذارند تا نشنوند و به خیال خودشان آسوده و راحت باشند، اما این سبک مغزان در احاطه کامل قدرت خدا هستند، و محاطی میباشند که هیچ راهی برای فرار آنان از محیط نیست، بخواهند و یا نخواهند این رعد و برق معنوی هم بساط و خیمه تسلطشان را برمیچینند، و هم خدای منتقم با صاعقه ای مرگبار خیمه حیات فرد فرد آنان را سرنگون میکند و به آخرت انتقالشان میدهد تا کیفر خیانتها و جنایاتشان را ببینند.

بهت و حیرت، و سرگردانی و اضطراب این گروه از شدّت درخشش نور وحی و روشنائی فرهنگ اسلام که همه مسائل و حقایقش برعقل و حکمت و دانش استوار است به حدّی است که نزدیک است این برق که به سرعت درحال گسترش، و زمینه ساز نابودی شرک و کفر و نفاق است، بینائی چشم آنان را

برباید، و به بیان دیگر این برق به اراده حق با شدت میدرخشد «تا کور کند هرآن که نتواند بیند!»

اینـان در پرتـو روشـنائی اسـلام و این برق معنوی در فرصت طلـبی حرف اول را میزننـد لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ: چون محیـط را از برکت اسـلام و نور حق در آرامش و آسـایش و امنیت و رفـاه و ثروت و غنیمت ببیننـد به سوی اسـلام میآینـد، ولی چون محیط را به خاطر گسترش اسـلام و برخورد با دشـمنان، آمیخته با مشـکلات، آزمایشات، سـختیهای مالی و بـدنی، و جهاد و قتال مشاهـده کنند، و برنامهها را به تصور باطلشان کمرشکن و پرمشقت و هزینه بر احساس کنند (قاموا) متوقف میشوند و از ادای تکلیف، و هماهنگی با اسلام با ترفندهای مختلفی باز میایستند!

خدا اگر بخواهد ابزار شـنوائی و بینائی این خائنان را از بین میبرد، ولی این کار را نمیکند زیرا روش حق و سـنت الهی برمهلت دادن به بـدکاران جاری است، که یا در زمان مهلت به خود آینـد و توبه کننـد، یا به گناهانشان بیفزایند تا عذاب بیشتری را در دنیا وآخرت برای خود فراهم آورند، زیرا خدا برهر کاری تواناست.

### روایات

در رابطه با نفاق و منافق و نشانههای این گروه خطرناک روایات بسـیار مهمی در کتابهای پرارزش اسلامی آمده که به پاره ای از آنها اشاره میشود:

در حدیث قدسی خطاب به حضرت عیسی شده:

«یا عیسـی لیکن لسانک فی السـر والعلانیه لسانا واحداً و کذلک قلبک، انی احذرک نفسک وکفی بیخبیراً، لایصلح لسانان فی فم

ص:۲۸۵

واحد، و لا سیفان فی غمد واحد، و لا قلبان فی صدر واحد و کذلک الاذهان.» (۱)

ای عیسی باید زبانت، در پنهان و آشکار یک زبان باشد، و نیز قلبت در پنهان و آشکار یک قلب باشد، من تو را از خودت که مبادا منبع شروخطر و زیان و خسارت شوی برحذر میدارم، من از نظر آگاهی نسبت به همه امور پنهان و آشکارت کافی هستم.

دو زبان در یک دهان شایسته نیست، و نه دو شمشیر دریک غلاف، و نه دو قلب دریک سینه و نیز دو هوش و ذکاوت در یک انسان.

پیامبرعزیز اسلام در روایاتی میفرماید:

«من خالفت سریرته علانیه فهو منافق کائنا ماکان:» (۲)

کسی که پنهانش نسبت به آشکارش به گونه ای دیگرباشد، منافق است.

«مازاد خشوع الجسد علی مافی القلب فهو عندنا نفاق:» (۳)

چون فروتنی بدن بر فروتنی قلب فزونی گیرد، نزد ما نفاق است.

«آیه المنافق ثلاث: اذا حدث کذب، واذا وعدا خلف و اذأتمن خان:» (۴)

نشانه منافق سه چیز است: چون سخن گوید به دروغ سخن گوید، و چون وعده دهد وعده شکنی کند، و چون امینش دانند خیانت ورزد.

علی (ع) میفرماید: «ورع المنافق لایظهر الاّ علی لسانه:» (۵)



---

۱- ۱) - کلمه الله ۲۵۱ به نقل از عقاب الاعمال صدوق.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص۲۰۷.

۳- ۳) - کافی، ج۲، ص ۳۹۶.

۴- ۴) - الترغیب و الترهیب، ج۴، ص ۹.

۵- ۵) - غررالحکم

پرهیز و اجتناب منافق جز برزبانش آشکار نمیشود.

«ان لسان المؤمن من وراء قلبه و ان قلب المنافق من وراء لسانه:» (۱)

یقیناً زبان مؤمن پشت دل اوست، و دل منافق پشت زبان اوست.

مؤمن سخنش از روی اندیشه و اعتقاد و منافق کلامش جدای از فکر و اندیشه و از روی بیاعتقادی و طبیعتاً کذب و دروغ است.

«اظهر الناس نفاقا من أمر بالطاعه ولم یعمل بها، و نهی عن المعصیه ولم ینتهی عنها:» (۲)

آشکارترین مردم از جهت نفاق کسی است که به طاعت حق خوانده شود، ولی طاعت را به اجرا نگذارد، و از گناه باز داشته شود ولی از آن اجتناب نکند.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۸۵ نهج البلاغه نشانههای منافق را به این صورت بیان میفرماید:

گمراهاند و گمراهکننده، به لغزش دچارند و لغزانندهاند، خود را به رنگهای مختلف و حالات گوناگون شکل میدهند، شما را برای فریب دادن با هر وسیلهای موردنظر قرار میدهند و در هر کمین گاهی به کمین هستند، دلهایشان چنان که قرآن فرموده بیمار است، بیماری، ریا، حسد، غرور، کبر، تعصب. . .

ظاهرشان آراسته و جذاب به طوری که گمان میرود دوست واقعی اماند، افکار و اندیشههای خطرناک خود را پنهان میدارند، مانند شکارچی برای شکار مورد نظر آهسته حرکت کنند، وصفشان به درمان میماند، و گفتارشان بهبودی آور است، ولی کارکردشان دردی است درمان ناپذیر، به راحت و خوشی مردم و آرامش و امنیتشان حسد میورزند، و برای انداختن مردم در مضیقه و سختی و بلا و



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۲- ۲) - غررالحکم

گرفتاری میکوشند، امید امیدواران را نومید میکنند، درهرجاده و راهی برای آنان به خاک افتادهای است، و میان هردلی وسیله ای دارند تا بتوانند در سایه آن با هرکس به میل و خواسته او سخن گویند، درهرغم و اندوهی اشکها فرو ریزند تا از پشت پرده اشک اهداف شوم خود را دنبال کنند، تعریف و تمجید از یک دیگر را به وام دهند، و پاداش آن را در انتظارند، نسبت به خاسته خود پافشاری مینمایند، و هنگام سرزنش و ملامت پرده درمی کنند، در حکم و قضاوت چون به حکمیت منصوبشان کنند برخلاف حق و واقعیت حکم نمایند، درمقابل هرحقی باطلی، و برابر هر راستی کژی، و مقابل هر زنده ای کشندهای و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی آماده کردهاند، نومیدی و بینیازی را نسبت به آنچه در دست مردم است برا طمع و آز خود وسیله قرار میدهند، تا بازارشان را سرپا نگاه دارند، و کالای بیارزششان را که باارزش و پاک میپندارند رواج دهند یعنی از راه خدعه و مکر و تزویر و فریب خود را زاهد و بیمیل به دنیا نشان میدهند و اعلام بینیازی به امور مادی میکنند تا به مقاصد پلیدشان برسند.

سخن باطن میگویند و آن را به عنوان حق جلوه دهند، و اهداف شومشان را با آرایش دادن بیان میکنند تا مورد قبول قرار گیرد، راه باطل را راهی آسان و سهل نشان دهند تا همه در آن قدم بگذارند، و راه ضلالت و گمراهی را کج و تنگ و سخت مینمایانند تا رهائی از آن به نظر مشکل آید، اینان پیرو شیطان و شعله آتشها هستند.

علی (ع) به عبدالله بن ابی سلول که رئیس منافقان مدینه بود فرمود:

«یا عبدالله اتق الله و لاتنافق فان المنافقین شر خلیفه الله:» (۱)

ای عبدالله از خدا پروا کن و به راه نفاق مرو، زیرا منافقین بدترین مخلوق خدایند.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص ۸۰.

### تفسیر آیه ۲۱– ۲۲

#### اشاره

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ اُعْبُدُوا رَبَّکُمُ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ وَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ فِراشاً وَ اَلسَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای مردم پروردگارتان که شما و پیشینیان شما را آفرید بندگی کنید تا (با بندگی او) پرهیزگار شوید.

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد، و از آسمان آبی چون برف و باران نازل کرد و به وسیله آن از میوههای گوناگون رزق و روزی برای شما بیرون کشید، پس برای خدا شریکان و همتایان قرار ندهید درحالی که میدانید برای خدا در آفریدن و روزی دادن شریک و همتائی وجود ندارد.

#### شرح و توضیح:

در دو آیه مورد تفسیر به چند حقیقت بسیاربسیار مهم که در بیداری و تربیت انسان نقش اساسی دارد و واجب است مورد توجه قرار گیرد اشاره شده است:

ربوبیت خدا، خالقیت حق، عبادت و بندگی، فلسفه و هدف عبادت و بندگی، زمین، آسمان، باران، محصولات و میوههائی که رزق و روزی است، نفی شریک و مثل از حضرت حق و نهایتاً اشاره به توحید که برای ایمان انسان به منزله ریشه و اصل و پایه و بنیان است.

#### ربّ

این کلمه پرمعنی و دارای مفهوم نورانی و ملکوتی هنگامی که نسبت به حضرت حق به کار گرفته میشود به معنای مالک علی الاطلاقی است که نسبت

ص:۲۸۹

بـه مملـوکش در کمـال مهر و رأفت و محبت و عشـق و لطـف و رحمت نظر تربیـتی و رشـد دهنـدگی در دو مرحله تکـوین و تشـریع دارد، این فقیر در ضـمن توضیح و تفسیر آیه شریفه الحمدالله رب العالمین تا جائی که امکان داشت به حقایقی مهم در ارتباط با کلمه ربّ اشاره نمود، علاقه مندان میتوانند به آن بخش مراجعه کنند.

## خالق

از آنجـا که در آیه شـریفه یَا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ فقـط به خلقت انسـان و گذشـتگانش که مـایه وجودی او بودهانـد اشاره شـده به طور اجمال مسـئله خلقت انسان اولیه را از دیـدگاه امیرالمؤمنین (ع) به نقل از خطبه اول نهـج البلاغه و خلقت دیگر انسانها را که از نطفه یک مرد و یک زن آفریده میشوند در این سطور میآوردم باشد که ما را با همه وجود متوجّه خـالق مهربـان کنـد، و ازبرکت این توجه برای همیشه در پیشـگاهش روی بنـدگی به خاک سائیـده از عبادت غیر او که دنیا و هوای نفس و مال و شکم و شهوت است چشم بپوشیم.

حضـرت مـولی الموحـدین میفرمایـد: چون خـدای مهربـان آسـمانها و زمین و خورشـید و مـاه و سـتارگان را بیافریـد، از محلّ سنگلاخ و جای هموار زمین و منطقهای که آماده برای کشت و زرع بود، و محلّ شوره زار، پاره خاکی را فراهم ساخت، برآن آب ریخت تـا خـالص و پاکیزه گشت، و آن را با آب درآمیخت تا به هم چسبیـد، سـپس از خاک آمیخته شـده شـکلی را که دارای اطراف و اعضا و پیوسـتگیها و گسسـتگیها بود آفرید، آن را منجمد و خشک کرد تا از یکدیگر جدا نگردد، و محکم و نرم قرار داد تا گِل خشک شده شد و برای زمان معینی به حال خود گذاشت، پس آن گِل خشک شده را جان داد، برپا ایستاد و درحالی که انسانی شد دارای قوای درک کننده، که آنها را در معقولات به کار گیرد، و فکرها و

اندیشـههائی کـه در امـور و کارهـا تصـرف مینمایـد، و اعضـائی کـه بـه خـدمت میگیرد، و ابزاری که درکارهـایش به حرکت میآورد، و دارای آگاهی و معرفتی که میان حق و باطل و چشیدنیها و بوئیدنیها و رنگها و جنسها تمیز و تشخیص میدهد.

آن گِل خشـک شـده انسـانی شـد که آفرینش و طینت او به رنگهـای گونـاگون آمیخته گردیـد، هرجزئی از اجزای وجودش براساس حکمت حق دارای رنگی شد، سپیدی اسـتخوان، سـرخی خون، سـیاهی چشم، قرمزی ماهیچه، گندم گونی و زردی و سرخی و سـیاهی و سپیـدی پـوست. . . و دارای چیزهـائی شـبیه یکـدیگر ماننـد اسـتخوان و دنـدان و حالاـتی ضـد یکـدیگر و خلطهائی که از هم جدا میباشد و آنها عبارت است از گرمی و سردی و تری و خشکی، و اندوه و خوشحالی. . .

چه نیکوست که انسان به آفرینش برون و درون خود که نشأت گرفته از نطفهای بـدبو است و به اراده خالق حکیم، و مصوری مهربان، و مبدعی لطیف به صورت موجودی کامل، مستوی، راست قامت، و معتدل درآمد دقت کافی مبذول بدارد.

کسـی چون خود انسـان به انسـان نزدیـک تر نیست چه بهتر که بـا کمـک انـدیشه و عقل و کتابهای علمی گرانبها در آفرینش خود نظر عقلی بیندازد و به این حقیقت آگاه گردد که حضرت حق در به وجود آوردن او چه کرده است! !

در وجـود انسـان چه ظـاهر و چه بـاطنش شـگفتیها و عجـائبی است که نشـانگر گوشـهای از عظمت بینهـایت حـق و ربوبیت و خالقیت اوست، که همه عمرها و زمانها کافی برای شمردن آن عجائب نیست.

اگر انسان در این ناحیه غافل و جاهل بماند، چگونه میتواند به معرفت خالق و رازقش طمع ببندد.

ما از ناحیه شناخت آفرینش جسم و جان و حالات خویش تا حدی میتوانیم به معرفت و شناخت حضرت حق نایل گردیم.

خـدای مهربان مؤکـداً در قرآن شـریف همه ما را به تدبّر و اندیشه در آفرینش وجودمان ترغیب و تشویق میکند، زیرا شـناخت وجودمان مقدمهای نورانی، و دلیلی صادق و حجتی قدیم و برهانی استوار بر شناخت خالق است.

آنـان که اقـدام به شـناخت وجود خود نمیکننـد، و نسـبت به معرفت به خویش کوتـاهی میورزنـد، و در زنـدان جهـل و غفلت اسیرند، و برای آزادی خویش به دست پرقدرت معرفت دست و پا نمیزنند مورد نفرین حقاند.

جهل به خویش و غفلت از شناخت خود چه گناه سنگین و بزرگی است که زمینه ظهور نفرین حق نسبت به انسان است.

«قُتِلَ اَلْإِنْسانُ مٰا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ، ثُمَّ اَلسَّبِيلَ يَسَّرَهُ. . .» (۱)

نـابود انسان چه کافر و ناسپاس است، خـدا او را از چه چیز آفریـده؟ از نطفه ای ناچیز و بیمقـدار به وجود آورده پس او را در ذات و صفات و اندام و جسم اندازه لازم عطا کرده، آنگاه راه هدایت و سعادت و خیر و طاعت را برایش آسان نموده است.

«أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنٰاهُ فِي قَرٰارٍ مَكِينٍ إِلىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنٰا فَنِعْمَ اَلْقٰادِرُونَ:» (۲)

آیا شـما را از آبی پست و بیمقـدار خلق نکردیم، پس آن را در جایگاهی اسـتوار قرار دادیم، تا زمانی معین، پس توانا بودیم و چه نیکو توانائیم.



---

۱- ۱) - عبس، آیه ۲۰-۱۷.

۲- ۲) - مرسلات، آیه ۲۳-۲۰.

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ، ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فِی قَرارٍ مَکِینٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا اَلنُّطْفَهَ عَلَقَهً، فَخَلَقْنَا اَلْعَلَقَهَ مُضْغَهً، فَخَلَقْنَا اَلْمُضْغَهَ عِظاماً فَکَسَوْنَا اَلْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اَللّهُ أَحْسَنُ اَلْخالِقِینَ:» (۱)

و یقیناً ما انسان را از عصاره و چکیده ای از گِل به وجود آوردیم، سپس آن را نطفه ای در قرار گاهی استوار چون رحم مادر قرار دادیم، آنگاه آن نطفه را علقه گردانیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوانهائی ساختیم و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

آری به فرمان حق واجب است در نطفه که پس از خاک و گیاه و نور و هوا زیربنای ساختمان انسان است با کمک عقل و خرد و دانش پیشرفته دقت کرد که چگونه خالق مدبّر و حکیم علی الاطلاق آن را از صلب و استخوانها سینه بیرون کشید، و چگونه در گردونه ازدواج میان یک مرد و زن الفت و محبت کرد، و آنان را به هم نزدیک نمود تا نطفه در رحم قرار گیرد؟ !

نطفه در رحم مادر در میان سه تاریکی تکمیل شدن آفرینش خود را به دست قدرت حق طی کرد:

«یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذلِکُمُ اَللّهُ رَبُّکُمْ لَهُ اَلْمُلْکُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ فَأَنّی تُصْرَفُونَ؟» (۲)



---

۱- ۱) - مؤمنون، آیه ۱۴-۱۲.

۲- ۲) - زمر، آیه ۶.

شمـا را در شـکمهای مادرانتـان آفرینشـی پس از آفرینشـی دیگر در میـان تاریکیهای سه گانه شـکم، رحم، و مشـیمه به وجود میآورد، این است خـدا مالک و مربی شـما که فرمانروائی مطلق برهمه هستی ویژه اوست، معبودی «به حق که شایسـته پرسـتش است» جز او نیست پس چگونه شما را از حق باز میگردانند؟ !

نطفه پس از آن که با طی مقدمات و مراحلی شـگفت انگیز به صورت انسانی آراسـته در میآید و روح در او دمیده میشود و از طریـق لـوله ای کـه یـک طرفش به نـاف او و طرف دیگرش به جفت وصـل است، در حـد لاـزم تغـذیه میکنـد و به اسـتحکام ساختمان وجودش میپردازد.

حضـرت حق در رحم مـادر در میـان سه تـاریکی برای او سـری قرار میدهـد که حواس پنـج گـانه چون لاـمسه، ذائقه، باصـره، سامعه، شامه در آن جمع است.

چشم را بـا همه طبقات و مایعات لازم، و شـکل زیبا، و رنگ آراسـته، و پلک و مژه و ابرو، و قابلیت گردش، و سـزاوار دیـدن همه مناظر بزرگ و کوچک از آسمانها گرفته تا ذرات ریز برای او قرار میدهد.

در دو طرف سر او گوش خارجی و میانی و داخلی همراه با ابزار لازم و قدرت شنوائی کامل، و شیارهای موج شکن که بتواند انواع صداها را بشنود در اختیار او میگذارد.

بینی را در وسط صورت با شکلی زیبا، همراه دو کانال که به سقف دهان راه دارد، جهت تنفس و به ویژه استشمام بوی خوش غذاها و عطرها و رایحه گیاهان و. . . میآفریند.

برای او دهان همراه با دو لب و زبان و ماهیچههای لازم جهت بلع غذا، و به خصوص قدرت نطق و بیان آنچه در باطن و ضمیر دارد مقرر میکند، و دندانهائی منظم و سپید و زیبا که ابزاری برای خرد کردن غذا، و زیبائی صورت چون درّ منظوم میسازد.

حنجرههـای اسـتوار، دارای ضـیق و وسـعت لازم، و خشونت و نرمی، و صـلابت جنس و کوتاه و بلنـد میآفرینـد، تا صـدای هر انسانی به ویژه خودش باشد، و با صدای دیگر انسانها همگون و همسان نباشد، و به مجرّد سـخن گفتن یا آواز خواندن شناخته شود.

برای هر بخشی از بدن تا آنجا که نیاز باشد موی نرم و زبر، همراه با پیازی که همواره موی برویاند و وسط موی دارای سوراخ باشـد هم چون سـرزمینی آراسـته به گیاهان متنوع خلق میکند، و موی سـر را چه برای مرد و چه برای زن سـبب زیبائی و جلب نظر قرار میدهد.

برای بدن دو دست همراه با ده انگشت که سرانگشتان مزین به ناخنهائی زیباست و هر انگشتی دارای قابلیت خم و راست شدن جهت انجـام هر کـار مثبت اعم از نوشـتن، خیـاطی، خوشنویسـی، کشـیدن نقشـهها گونـاگون برای انـوع ساختمانهـا، جادههـا، کتابخانهها، بیمارستانها، برجها و. . . میآفریند.

و نیز دو پا برای راه رفتن، و برخاستن و نشستن همراه با دو ساق قوی و دو مچ پرقدرت و ده انگشت زیبا خلق میکند.

و درمیان شـکم پس از مری، معـده ای جهت غـذا برای طول عمر همراه با هزاران برنامه، و روده کوچک و بزرگ، و دو کلیه برای تصفیه سموم بدن، و قدرت جذب و دفع و. . . مقرر میدارد.

و از طرفی جگرسـیاه جهت تصـفیه خون و طحال و کیسه صـفرا، و شـش یا جگر سپیـد برای گرفتن اکسـیژن از طریق دسـتگاه تنفس و پخش آن به خون و از همه مهم تر کارگاهی محکم و مستحکم همراه با شگفتیها و عجایب چون قلب قرار میدهد.

ص:۲۹۵

و در روان و جـان صـدها دسـتگاه معنوی و جهات حالی و ملکوتی تعبیه مینمایـد تا بتوانـد فیوضات ربانیه، و نعمتهای ملکوتیه جذب کند، و با دیگر هم نوعشان از پدر و مادر و زن و فرزند و سایر مردم رابطه عاطفی و عاشقانه برقرار نماید.

این امور و حقـایق که ساختمـان بـدن و جـان را تشـکیل میدهـد و امروز با گسترشـی که دانش پیـدا کرده هر کـدام از جهاتی موضوع علمی است، و زحمات چنـدین ساله میطلبد تا کسـی نسـبت به یکی از آنها متخصـص شود، و تاکنون برای هرکدام از آنها دهها و صدها و هزاران کتاب نوشـته شده و در عین حال میلیونها اسـرار از این ساختمان احسن تقویمی کشف نشده، و بنا به گفته فیزیولوژیسـتها و متخصصان فن هنوز انسان در شناخت خود اول راه است به اراده و قدرت حق به صورت استعدادهای متنوع در نطفه نهـاده شـده، که در سـایه لطف و رحمت و خواست او چه در رحم مـادر و چه هنگـامی که در دنیا قرار میگیرد فعلیت پیـدا میکنـد و به صـورت انسـانی آراسـته و معتـدل همراه بـا میلیونهـا دسـتگاه حیـاتی ظهور میکنـد و منشأ آثـار بسـیار محیرالعقولی میگردد که تمدّن امروزی با همه عرض و طولش گوشه ای از آن است.

این نکته را در این زمینه نبایـد ناگفته بگـذارم که قرآن مجیـد در بسـیاری از آیات خلقت انسان را مطرح فرموده، و به دقایق و لطایف وجودی این مخلوق خاص اشاره نموده که به خواست خـدا در طول این نوشـتار در ضـمن توضـیح آیاتی که به تدریج در رابطه بـا خلقت انسـان در طول سورههـا به آن میرسـیم مطالب لازم را با کمک کتابهای علمی و به ویژه روایات و دعاهای بسیاربسـیار مهمی که در تشـریع جسم و جان انسان از پیامبر اسـلام و امامان معصوم (علیهم السـلام) در کتابهای پرقیمت شـیعه نقل شده رائه خواهم کرد.

ص:۲۹۶

عقل سلیم و وجدان بیدار، و فطرت انسانی، و انصاف حکم میکند، که عبد این مخلوق آفریده شده ی به اراده حضرت خالق که جز مصلحت و سعادت ابدی او را نمیخواهد فرمان عالمانه و حکیمانه و عادلانه حضرتش را که در آیه شریفه تحت عنوان اعبدوا ربکم آمده است با تمام وجود و با همت عالی، و با معرفت و آگاهی و عاشقانه اطاعت نماید و تمام حرکات ظاهر و باطنش را در گردونه سعادت آفرین عبادت و بندگی قرار دهد.

### عبادت و بندگی

عبادت یعنی گردن نهادن به همه خواستههای حق چه در زمینههای مادی و چه در زمینههای معنوی.

عبادت یعنی خالصانه و فروتنانه به اجرای فرمانهای حضرت خالق همت گماشتن.

عبادت یعنی طلب مال حلال و پاک و هزینه کردن آن امر معیشت خود و زن و فرزند.

عبادت یعنی پرداختن خمس منافع و سودهائی که از کسب و کار و معدن و غنیمت به دست میآید.

عبادت یعنی پرداخت زکات به آنچه زکات تعلق میگیرد.

عبادت یعنی صله رحم، کمک به سائل و محروم، رفع مشکلات خویشان و مردم و انفاق و صدقه، و انجام هرکار خیر و مثبت.

عبادت یعنی پیراستن رذائل از قلب و روح و آراستن باطن به حسنات اخلاقی و حالات ملکوتی.

عبادت یعنی یادخدا در هرحال، و انصاف دادن به مردم، و مواسات با برادران دینی، و یاری رساندن به مظلوم و ناتوان.

ص:۲۹۷

عبادت یعنی طلب علم و دانش و فضل و فضیلت و شرافت و کرامت و حرکت در صراط مستقیم برای رسیدن به قرب حضرت حق.

عبادت یعنی جهاد با مال و جان برای حفظ اسلام و دفع خطرات از مردم کشور و نگاهبانی از مرزهای اسلام و مملکت.

عبادت یعنی اتحاد و وحدت با یکدیگر در سایه قرآن و اهل بیت.

عبادت یعنی تبلیغ دین و نشرمعارف الهی و ابلاغ پیامهای حضرت حق به زن و فرزند و دیگر مردم.

عبادت یعنی امربه معروف و نهی از منکر، و دفع ستم از ستمدیده، و حل مشکلات جامعه و عیادت بیمار و رعایت حال یتیم، و دادن قرض الحسنه به نیازمند.

عبادت یعنی قرائت قرآن، معرفت به قرآن، عمل به قرآن، ابلاغ قرآن.

عبادت یعنی ادای نماز واجب، شرکت در جماعت، رعایت آداب ظاهری و باطنی نماز.

عبادت یعنی روزه ماه رمضان، حفظ حرمت ماه مبارک و مراعات آداب باطنی روزه و آداب ظاهری صوم.

عبادت یعنی حج خانه خدا با حفظ شرایط زیارت، و تزکیه نفس در مسیرحج و زمان حج.

در هرصورت لفظ عبادت شامل همه خواستههای حق نسبت به خودش و نسبت به خلق اوست، چرا که حضرت او در فرمانهایش به رعایت حق انسانها در همه زمینه و حتی رعایت حق حیوانات و هرجانداری فرمان داده، و فرمان بری از او نسبت به مخلوقاتش در حقیقت عبادت و بندگی نسبت به حضرت اوست.

مقام عبادت بالاترین و برترین مقام است، و همه فیوضات ویژه حق در دنیا و آخرت فقط از این ناحیه به انسان میرسد.

توضیح عبادت و موارد آن و آنچه که از نظر ظاهر و باطن با عبادت نسبت دارد کتابی چند جلدی میطلبد این فقیر دراین سطور به کلیاتی از این گنجینه الهی اشاره میکند.

### ۱. برترین مقام

از آیات کتاب خدا و روایات اهل بیت، و معارف الهیه استفاده میشود که برترین مقام برای انسان در پیشگاه حضرت حق، و در دنیا و آخرت مقام بندگی و عبودیت است.

انسانی که با همه وجود تسلیم فرمانهای خداست، و تمام حرکات و سکناتش هماهنگ با خواستههای الهی است و دراین راه از پاکی جان و خلوص نیت، و بلندی همت برخوردار است، و نمیگذارد و نمیخواهد لحظه ای از عمرش هزینه شیطان و هوای نفس شود، و همواره در تمام امورش در مقام جلب خشنودی حضرت حق است، در گردونه عبادت و بندگی قرار دارد و به یقین برترین انسان است.

شاخص ارزش در محضر حضرت دوست بندگی اوست، هرچند بندگی انسان به پیشگاه پروردگار بیشتر، مقامش برتر و والاتر است.

حضرت حق در قرآن مجید پیامبران و اولیاءش را در نهایت با مقام بندگی ستوده است، و در جایجای قرآن مجید از قول آنان نقل میکند که به امتها میگفتند ما را فرمان رسیده که جز خدا نپرستیم.

«قُلْ إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّٰهَ وَ لاٰ أُشْرِکَ بِهِ:» (۱)

ای رسول من، به مردم بگو جز این نیست که من فرمان یافته ام خدا را بندگی کنم و به او شرک نورزم.

«إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ اَلْبَلْدَةِ اَلَّذِی حَرَّمَهٰا وَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِینَ:» (۲)

من فقط فرمان یافته ام که پروردگار این شهر را که آن را بسیار محترم شمرده و همه چیز در سیطره مالکیت اوست بپرستم و امر شده ام از تسلیم شدگان به حضرت او باشم.

«قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّینَ:» (۳)

بگو من مأمورم که خدا را درحالی که ایمان و عبادت را برای او خالص مینمایم بپرستم.

«فَوَجَدٰا عَبْداً مِنْ عِبٰادِنٰا آتَیْنٰاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنٰا:» (۴)

پس موسی و همراهش بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را از نزد خود رحمتی عطا کردیم.

«إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُؤْمِنِینَ:» (۵)

به یقین نوح از بندگان مؤمن ما بود.

«إِنّٰا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً نِعْمَ اَلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ:» (۶)

بیتردید، ایوب را شکیبا یافتیم چه نیکو بنده ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.



---

۱- ۱) - رعد، آیه ۳۶.

۲- ۲) - نمل، آیه ۹۱.

۳- ۳) - زمر، آیه ۱۱.

۴- ۴) - کهف، آیه ۶۵.

۵- ۵) - صافات، آیه ۸۱.

۶- ۶) - ص، آیه ۴۴.

«وَ اُذْكُرْ عِبٰادَنٰا إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي اَلْأَيْدِي وَ اَلْأَبْصٰارِ:» (۱)و بندگان ما ابراهيم و اسحاق و يعقوب را به يادآر كه دارای قدرت و بصيرت بودند.

«سُبْحٰانَ اَلَّذِي أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ. .» (۲)

منزه و پاك است خدائی كه شبی بندهاش را از مسجدالحرام. . . .

تمام مسلمانان و مؤمنان در شبانه روز در تشهدهای نمازهای واجب و مستحب پيامبر بزرگوار اسلام را به عبوديت و بندگی ميستايند:

«و اشهد ان محمداً عبده:»

و گواهی ميدهم كه محمد بنده خداست.

## ۱. ابتدا و ريشه عبادت

### اشاره

اين مسئله ازمسائل بسيار مهم و اساسی است، كه اگر با آيات قرآن و معارف حقه اهل بيت نظام داده شود، انسان را برای عبادتی صحيح و سالم و همراه با نيتی خالص و مفيد و دارای آثار دنيائی و آخرتی جهت ميدهد.

به نظر وجود مبارك عالم آل محمد حضرت علی بن موسی الرضا عليه آلاف التحيه و الثناء اوّل عبارت معرفت به حضرت الله و ريشه و اصل معرفت يكتا دانستن او و تنزيه حضرتش از هرشريك و كفوی است.

در اين مقام است كه انسان همه عشق و توجهش به حضرت او معطوف ميگردد، و جز او كسی را سببساز و سببسوز نميشناسد، و كارگردانی و فرمانروائی و مالكيت بر عرصه هستی و همه موجوداتش را در سيطره قدرت او



---

۱- ۱) – ص، آيه ۴۵.

۲- ۲) – اسرا، آيه ۱.

میبینـد، و برای هیـچ عنصـر و شخصـی پرونـده ای به عنوان اسـتقلال باز نمیکنـد، و همه را مملوک و ابزار قدرت او به حساب میآورد، و خوشنودی واقعیاش را به قضا و قدر و احکام وفرمانهای تکوینی و تشریعی او اظهار مینماید.

معرفت به حضـرت او که تنها معشوق و معبود حقیقی است، و آگاهی به یکتائی او واحـدیتش در ذات و صـفات و افعال برای هر انسانی از طریق مطالعه قرآن و تـدبر در آیاتش و فهم روایات توحیدیه و دقت و اندیشه در آثار او که در تمام جهان هستی تجلی دارد و هرکـدام از آثـار آئینه ای برای نشـان دادن صـفات جمـال و کمـال او و افعال زیبا و حکیمانهاش میباشـد میسّر و ممکن است.

آنـان کـه از برکـت معرفـت و آگـاهی و دانش و علم و بینش معشـوق حقیقی و معبـود واقعی را میابنـد و میپذیرنـد و بـاورش میکننـد، در سایه معرفت و اتصال قلبی به آن معشوق ازلی و ابدی و به کمک قرآن و معارف حقه روشـی را در پیش میگیرند که رشد و ترقی باطنی و در نتیجه آن ظهور اعمال مثبت جوارحی و نهایتاً تحقق عشق و محبتشان را به معشوقشان حضـرت حق و صفات جمال و کمال او تأمین میکنند.

دراین حال است که عاشق بیقرار تشخیص صحیح و مستقیم وجدانی خویش را به محضر حضرت معشوق اعلام میکند:

رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا (۱)

و تأییـد میکنـد که درهیـچ معشوقی و ایـده آل دیگری جمـال و جلال وجود نـدارد، بلکه همه معشوقها و ایـده آلها بیاعتبار و مجازی و به سرعت فانی شدنی هستند، و شایستگی این که انسان به آنان تکیه کند ندارند.



---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۶.

از این به بعد اگر این عشق که حاصل معرفت است با قدرت تقوا و پرهیز از گناه، و جنگ با هوی نفس حفظ شود و در راه خودش به راه افتد، درمسیر رشد و ترقی مستمر و دائمی قرار میگیرد، و به طوری که طبیعی و فطری آن است هر روز غنی تر و پرمایه تر میشود و به عالی ترین درجه تکامل که امکان پذیر باشد منتهی میگردد.

آخرین مرحله تکامل فرد مقرون با حداکثر خوشحالی و خرسندی و رضایت خاطر و اعتماد به نفس و ضبط نفسی است که مورد آرزوی هرانسان سعادت خواهی است.

هرچه ایمان و معرفت و بصیرت شخص به معشوق حقیقی عالی تر و خداشناسیاش کامل تر عشقش به حضرت او زیادتر و خالص تر، و تقوا و ضبط نفس و هم چنین اعتماد به نفسش بیشتر خواهد شد.

در این موقعیت است که فعالیت ذهنی و عقلی عاشق یا به عبارت دیگر تأمل و تعمقاش در صفات معشوق به کمک آیات و علائم و نشانهها اوج میگیرد، و هماهنگی عملیاش با خواستههای معشوق و رعایت حلال و حرام او و تسلیم بودن به فرامین حضرتش افزون میشود و نهایتاً تبدیل به مؤمنی عارف و عاشقی تسلیم، و عمل کننده ای موفق، و آراسته ای به اخلاق حسنه میگردد، و افقی برای طلوع همه خیرات و خوبیها میشود و جهانی را به نور خود روشن مینماید، و کلیدی میگردد که قفل مشکلات بندگان خدا را باز میکند، و تکیه گاه بیچارگان میشود، و با معرفت و بصیرت و عمل و اخلاقشهادی سرگردانان وادی گمراهی میگردد.

دراین حال است که عبودیتش از آگاهی به ربوبیت و خالقیت معشوقش همراه با پاکی و خلوص نیت نشأت و مایه میگیرد، و حس میکند و میفهمد که عبادت جز برای او نباید انجام گیرد، و بندگی و عبودیت برای کسی جز او

شایسته و سزاوار نیست، و گناهی بزرگ تر از شریک قرار دادن در ربوبیت و خالقیت او نیست.

إِنَّ اَلشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ. (۱)

نهایت این عبادت خالصانه، و پاکی اعتقاد از شرک، و آراسته شدن باطن به توحید ذاتی و صفاتی و اعمالی رسیدن به خوشنودی حق تعالی و بهشت ابدی و سرمدی است، و این همه با توفیق و فضل حضرت حق که سرزمین جان انسان را آماده میکند، و آسمان روحش را به نور لطفش میآراید، و باران معرفت به توحید را از این آسمان میباراند و به وسیله آن گُل تسلیم را میرویاند و ثمراتی چون اعمال و طاعات را به دست میدهد و اخلاق حسنه را روزی وی مینماید.

امیرالمؤمنین (ع) برای اینکه عاشقان معرفت به دوست به اندازه فهم خود به شناخت حضرتش نایل آیند و توحید خالص را لمس کنند در خطبههای متعددی که نهج البلاغه آنها را نقل کرده به توصیف حق برخاسته از جمله میفرماید:

ستایش خدائی را سزاست که هیچ صفتی از صفاتش بر صفت دیگر او پیشی نگرفته است، پس پیش از آن که آخر است اوّل است، و پیش از آن پنهان باشد آشکار است، و جز او هرکه به وحدت وصف شود مقدار عددی است، و هرعزیزی غیراو خوار و ذلیل است، و هر توانا و قدرت مندی جزاو ناتوان است، منشأ و ریشه هر قوتی اوست، پس غیراو چگونه ضعیف و ناتوان نباشد که چشم به هم زدنی هستیاش را در اختیار ندارد، و هر مالک و متصرفی غیراو مملوک و مقهور اراده و مشیت او است، و هر دانائی جزاو یادگیرنده و دانش آموز است، و هر قادر و توانائی غیراو در پاره ای از امور أنهم امور جزئی تواناست و در پاره ای دیگر عاجز و ناتوان

ص:۳۰۴

---

۱- ۱) - لقمان، آیه ۱۳.

است، و هر شنونده ای غیراو را آوازهای بسیار بلند ناشنوا و کر میکند، و آوازهای آهسته و دور به گوشش نمیرسد، و هر بینائی غیراو از دیدن رنگهای پنهان و از دیدن اجسام لطیفه نابیناست.

و جزاو هر آشکاری پنهان نیست، و هر پنهانی آشکار نمیباشد، مخلوقاتش را نه برای تقویت سلطنت و پادشاهی آفریده و نه برای ترس از پیش آمدهای روزگار و نه برای یاری خواستن بر دفع همتائی که با او نزاع نماید، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شریک و ضد، بلکه آفریدهها مخلوقاتی هستند پرورده شده به نعمتهای او، و بندگانی ذلیل و خوار در برای حکم و مشیت آن حضرت، در اشیاء و اشخاص حلول نکرده تا گفته شود در آنهاست، و از هیچ چیز دور نگشته تا بگویند از آنها جداست، آفریدن مخلوقات و تدبیر و اصلاح حال آنها او را خسته و درمانده ننمود، و در آفریدن اشیاء ناتوان نگردید، و در آنچه حکم نموده و مقدر فرموده شبهه ای بر او دست نداده، بلکه حکم او حکمی است استوار و دانش و علمش پایدار و امرش ثابت و برقرار و بندگانش با وجود کیفرها و خشماش به او امیدوار، و درعین نعمتها و بخششهایش از او دربیم و هراسند. (۱)

## کیفیت عبادت

کسی که میخواهد به عبادت و بندگی برخیزد، برای این که عبادتش از ارزش لازم برخوردار گردد، و به قبولی حضرت حق برسد، لازم است شرایط ظاهری و باطنی عبادات را که در کتابهای مهم روایتی مانند فروع کافی، من لایحضر، وسائل، جامع احادیث الشیعه، بحار، و حجه البیضاء به تفصیل بیان شده و از

ص:۳۰۵

---

۱- ۱) - نهج البلاغه، فیض خطبه ۶۴.

جمله آنهـا لقمه حلال و پاک، طهارت ظاهر و باطن، و اخلاص و خلوص است رعایت نمایـد و حضـرت حق را در همه موارد عبادت مراقب و مواظب خود ببیند، و در طول عبادت یک لحظه از حضرت او غافل نماند.

رسول بزرگوار اسلام میفرماید:

«اعبدالله کانک تراه فان کنت لاتراه فانه یراک:» (۱)

خدا را عبادت کن چنان که او را میبینی، پس اگر تو او را نمیبینی یقین داشته باش که حضرت او تو را و ظاهر و پنهان عبادتت را میبیند.

اخلاص در عمل حقیقی است که عمل را در بالاترین مرتبه ارزش میکشاند، و آن را به قبولی حضرت دوست میرساند.

پیامبراسلام از جبرئیل روایت میکند که حضرت حق فرمود:

«الاخلاص سرّ من اسراری، استودعته قلب من احببت من عبادی:» (۲)

اخلاص رازی از رازهای من است، آن را در قلب بنده ای از بندگانم که او را دوست دارم میگذارم.

رسول خدا میفرماید:

«اخلص قلبک، یکفیک القلیل من العمل:» (۳)

نیت خود را درهر عبـادتی خـالص گردان، عمـل انـدک در کنـار اخلاص تو را برای رسـیدن به خوشـنودی حق و بهشت الهی کافی است.



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۷، ص ۷۴.

۲- ۲) - کلمه الله، ۲۳۴- بحار، ج ۷۰، ص۲۴۹.

۳- ۳) - بحار، ج۷۳، ص ۱۷۵.

«ما اخلص عبدالله اربعین صباحا الاجرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه:» (۱)

بنـده ای برای خـدا چهـل روز در همه عبـادات و امورش اخلاـص نمیورزد مگر این که چشـمههای حکمت از قلبش بر زبانش جاری میشود.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه وحبه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صمه و فعله و قوله:» (۲)

خوشـا به حال کسـی که عملش و علمش و دوستیاش و دشـمنیاش و گرفتنش و رهاکردنش و سـخنش و سـکوتش و کارش و گفتارش را برای خدا خالص نماید.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«من قال لااله الاالله مخلصاً دخل الجنه و اخلاصه ان یحجزه لااله الاالله عما حرم الله:» (۳)

کسی که «لااله الاالله» را براساس اخلاص بگوید وارد بهشت میشود و اخلاصش به این است که «لااله الاالله» او را از آنچه خدا حرام کرده باز دارد.

رسول خدا میفرماید:



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۲۹.

۳- ۳) - بحار، ج ۱، ص۳۵۹.

«السکینه زینه العباده:» (۱)

آرامش و وقار زینت عبادت است.

### ۲. عبادات عام

بسیاری از امور پسندیده، و حالات مثبت، و کارهائی که به سود مردم انجام میگیرد در فرهنگ پاک حق عبادت شمرده شده و برآن پاداش و ثواب و اجر و مزد اخروی مترتب است.

رسول حق، در این زمینه میفرماید:

«النظر الی العالم عباده، والنظر الی الامام المقسط عباده و النظر الی الوالدین برأفه عباده، والنظر الی الاخ توده فی الله عزوجل عباده:» (۲)

نگاه به عالم ربانی عبادت است، و نظر به پیشوای عادل عبادت است، و نگاه به پدرومادر از روی مهربانی عبادت است و نظر به برادر دینی که او را به خاطر خدا دوست داری عبادت است.

در روایتی وارد شده است:

«العبودیه خمسه اشیاء: خلأ البطن، وقراءه القرآن، وقیام اللیل، والتضرع عندالصبح، والبکاء من خشیه الله:» (۳)

عبادت پنج چیز است، خالی بودن شکم از حرام و پرخوری، قرائت قرآن، بیداری نیمه شب برای تهجد، ندبه و زاری به هنگام صبح، و گریه از خشیت خدا.

ص:۳۰۸

---

۱- ۱) - بحار، ج۷۷، ص ۱۳۱.

۲- ۲) - بحار، ج۷۴، ص۷۳.

۳- ۳) - مستدرک الوسائل، ج۲، ص ۲۹۴.

از حضرت حق در حدیث قدسی آمده:

«المصلی یناجینی، والمنفق یقرضنی فی الغنی، و الصائم یتقرب الی:» (۱)

نمازگزار با من راز و نیاز میکند، و انفاق کننده در بینیازی به من قرض میدهد، و رزوه دار به من نزدیک میشود.

«یا عبادی الصدیقین تنعموا بعبادتی فی الدنیا فانکم بها تتنعمون فی الآخره:» (۲)

ای بندگان صدیق من، به عبادت و بندگیام در دنیا بهره ببرید تا به وسیله آن در آخرت به نعمتهای ابدی ام متنعم گردید.

«یابن آدم اذکرنی بعدالعزاه ساعه و بعدالعصر ساعه اکفک ماا‌همکّ:» (۳)

فرزند آدم مرا ساعتی پس از صبح و ساعتی بعدازعصر به یادآور تا آنچه تو را به اندوه و غم میاندازد از تو برطرف کنم.

«یابن عمران! هب لی من قلبک الخشوع و من بـدنک الخضوع و من عینک الـدموع ثم ادعنی فی ظلم اللیل فانک تجدنی قریباً مجیباً:» (۴)

ای موسی از قلبت به پیشگاه من خشوع آور، و از بدنت فروتنی نشان ده، و از دو چشمت اشک بریز، سپس در تاریکیهای شب مرا بخوان، یقیناً مرا نزدیک و اجابت کننده خواهی یافت.

رسول خدا فرمود:

ص:۳۰۹

---

۱- ۱) - کلمه الله ۲۵۸.

۲- ۲) - کلمه الله ۲۵۷.

۳- ۳) - کلمه الله ۲۶۳.

۴- ۴) - کلمه الله ۲۷۱.

کسی که سه روز از ماه رجب را روزه بگیرد خدا میان او و آتش دوزخ خندقی قرار میدهد، یا مانعی که طول آن پانصد سال راه است و خدا هنگام افطارش میگوید:

«لقد وجب حقک علی، و وجب لک محبتی و ولایتی، اشهدکم یا ملائکتی انی قد غفرت له ماتقدم من ذنبه و ماتأخر:» (۱)

حق پاداش و مزدت برمن واجب شد، و محبت و ولایتم نسبت به تو ضروری گشت ای فرشتگان شاهد باشید که من گناهان گذشته و آیندهاش را آمرزیده ام.

از حضرت رضا (ع) روایت شده است:

«لیس العباده کثره الصلاه والصوم انما العباده التفکر فی امرالله عزوجل:» (۲)

عبادت نماز و روزه بسیار نیست عبادت اندیشه در برنامههای خدای عزوجل است.

امام صادق از پدرانش از رسول اسلام روایت میکند:

«العباده سبعون جزء افضلها جزء طلب الحلال:» (۳)

عبادت هفتاد جزء است برترین جزء آن طلب حلال است.

حضرت سجاد (ع) میفرماید:

«لاعباده الابتفقه:» (۴)

عبادت جز به فهم حقایق نیست.

ص:۳۱۰

---

۱- ۱) - کلمه الله ۲۷۷.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج۱، ص ۳۳.

۳- ۳) - نورالثقلین، ج۱، ص۳۴.

۴- ۴) - نورالثقلین، ج۱، ص۳۴.

حضرت حق شب معراج به رسول اسلام خطاب فرمود:

«یا احمد هل تدری متی یکون العبد عابداً قال لایارب قال: اذ اجتمع فیه سبع خصال: ورع، یحجزه عن المحارم، وصمت یکفه عما لا یغنیه، و خوف یزداد کل یوم من بکائه، و حیاء یستحیی منی فی الخلاء، و اکل مالابدمنه و یبغض الدنیا لبغضی لها و یحب الاخیارلحبی ایاهم:» (۱)

ای احمد آیا میدانی چه زمانی عبد در عبادت و بندگی است؟ عرضه داشت یا رب نمیدانم حضرت حق فرمود: هنگامی که هفت خصلت در او جمع شود: تقوائی که او را از افتادن در محرمات باز دارد، و سکوتی که او را از آنچه مورد نیازش نیست مانع گردد، و بیمی که هر روز بر گریهاش در پیشگاه من بیفزاید، و حیائی که در خلوت از من حیا نماید، و خوردن حلالی که از آن ناچار است، و دشمنی با مجموعه هوا و هوسها که از آن تعبیر به دنیای مذموم میشود به خاطر دشمنی و کینه ای که من به آن دارم و دوست داشتن نیکان چون من آنان را دوست دارم.

چنانچه بخواهم به آنچه در فرهنگ الهی تحت عنوان عبادت از آن یاد شده اشاره کنم مثنوی هفتادمن شود، آنچه ذکر شد نمونه ای از مسائلی بود که از آنها به عنوان عبادت یاد شده است.

۱. برترین عبادات

پاره ای از عبادات در فرهنگ سعادت بخش الهی به مرحله ای که از آن تعبیر به برترین عبادت شده است: از حضرت باقر (ع) روایت شده:



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۷.

«ان اشد العباده الورع:» (۱)

یقیناً قوی ترین عبادت تقوا و پرهیزکاری است.

از حضرت صادق (ع) نقل شده:

«افضل العباده ادمان التفکر فی الله و فی قدرته:» (۲)

برترین عبادت تداوم دادن اندیشه در خدا و در قدرت اوست.

از رسول اکرم روایاتی در این زمینه نقل شده از جمله:

«افضل العباده الفقه:» (۳)

برترین عبادت فهم واقعیات است.

«افضل العباده قول لااله الاالله ولاحول ولاقوه الابالله و خیرالدعا الاستغفار:» (۴)

برترین عبادت گفتن «لااله الاالله ولاحول ولاقوه الابالله» است، و بهترین دعا درخواست آمرزش از خداست.

از امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه روایاتی نقل شده است از جمله:

«افضل العباده العفاف:» (۵)

برترین عبادت پارسائی و پاکدامنی است.

«افضل العباده غلبه العاده:» (۶)



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج۱، ص۳۳.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج۱، ص۳۳.

۳- ۳) - خصال، ج۱، ص۲۹.

۴- ۴) - بحار، ج۳، ص۱۹۵.

۵- ۵) - بحار، ج۷۱، ص ۲۶۹.

۶- ۶) - غررالحکم.

برترین عبادت پیروزی بر عادت ناپسند است.

«افضل العباده الزهاده:» (۱)

برترین عبادت عدم دلبستگی به امور مادی و منقطع بودن از حرام است.

«افضل العباده الفکر:» (۲)

برترین عبادت اندیشه در حقایق است.

«اعلی العباده اخلاص العمل:» (۳)

بالاترین عبادت اخلاص ورزیدن در عمل است.

«غض الطرف عن محارم الله افضل العباده:» (۴)

از حضرت باقر (ع) در این باب روایاتی نقل شده است از جمله:

«ما عبدالله بشیئ افضل من عفه بطن و فرج:» (۵)

خدا به چیزی برتر از پاک نگاه داشتن شکم و شهوت از حرام عبادت نشده است.

«افضل العباده العلم بالله و التواضع له:» (۶)

برترین عبادت معرفت و شناخت خدا و فروتنی برای اوست.

«والله ما عبدالله بشیئی افضل من الصمت و المشئی الی بیته:» (۷)

ص:۳۱۳

---

۱- (۱) -

۲- (۲) -

۳- (۳) -

۴- (۴) -

۵- (۵) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۶۸.

۶- (۶) - بحار، ج ۷۸، ص ۲۴۷.

۷- (۷) - بحار، ج ۷۱، ص ۲۷۸.

به خدا سوگند خدا به چیزی برتر از سکوت و رفتن به سوی خانهاش عبادت نشده است.

پیامبر شب معراج از حضرت حق پرسید؟

«یارب ایالاعمال افضل؟ فقال الله عزوجل: لیس شیئ عندی افضل من التوکل علی و الرضی ما قسمت. . .» (۱)

پروردگارا از میان اعمال کدامشان برتر است؟ خدای عزوجل فرمود: چیزی نزد من برتر از توکل و اعتماد برمن، و خوشنودی به چیزی که از حلال میان بندگانم تقسیم کرده ام نیست.

در روایت بسیار مهمی نقل شده که زنی به نام ام انس به محضر پیامبراسلام (علیهما السلام) گفت: ای رسول خدا مرا موعظه و وصیت کنید، حضرت فرمود:

«اهجری المعاصی فانها افضل الهجره، وحافظی علی الفرائض فانها افضل الجهاد، و اکثری من ذکرالله فانک لاتأتین الله عزوجل بشیئ غداً احب الی الله من کثره ذکره:» (۲)

از همه گناهان دوری کن که دوری از گناهان برترین هجرت است، و بر واجبات محافظت نما زیرا محافظت بر واجبات برترین جهاد است، و بسیار به یاد خدا باش، زیرا فردای قیامت به چیزی نزد خدا محبوب تر از بسیاری یاد خدا نمیآئی.

### ۳. سود عبادت

آنان که به دنبال شناخت و معرفت به حق، و آراسته بودن به توحید اهل عبادت و بندگیاند، و عبادت خود را در هرحال خالصانه انجام میدهند، در دنیا



---

۱- ۱) - ارشاد القلوب.

۲- ۲) - میزان الحکمه، ج ۱۰، ص۴۶۸.

از امنیت و آرامش باطن، و سلامت روح و روان، و نظمی استوار در زندگی و محبوبیت نزد مردم به ویژه پاکان برخوردارند، و درآخرت از رضوان الهی و بهشت سرمدی بهره مندند.

بیان سود تکتک عبادات بایـد در کتابهای مفصّل هم چون کافی شـریف، و ثواب الاعمال، و بحارالانوار، و وسائل شـیعه دیده شود، در این زمینه به چند آیه و روایت اکتفا میکنم.

«قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اِتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ أَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ:» (۱)

بگو آیا شـما را به بهتر از این امور دنیوی خبر نـدهم؟ برای آنـان که در همه شـئون زنـدگی پرهیزکـاری پیشه کردنـد در نزد پروردگارشـان بهشـتهائی است که از زیر درختانش نهرها جای است، در آنجا جاودانهانـد، و نیز برای آنان همسـرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایتی از سوی خداست و خدا به بندگان بیناست.

«سٰارِعُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ اَلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»

«اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي اَلسَّرّٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ اَلْكٰاظِمِينَ اَلْغَيْظَ وَ اَلْعٰافِينَ عَنِ اَلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ:» (۲)



---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۵.

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۱۳۴-۱۳۳.

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به وسعت آسمانها و زمین است بشتابید، بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است، آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق میکنند، و خشم خود را فرو میبرند و از مردم در میگذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

«لٰكِنِ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرٰارِ:» (۱)

اما آنان که از پروردگارشان در همه شئون زندگی پروا کردند «وفریفته زرق و برق زندگی مادی نشدند» برای آنان بهشتهائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آنجا جاودانهاند این به عنوان آغاز پذیرائی از سوی خداست، و آنچه غیراز بهشتها و نعمتهایش نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

رسول خدا میفرماید:

«اکثر ماتلج به امتی الجنه تقوی الله وحسن الخلق:» (۲)

بیشتر چیزی که امتم به سبب آن وارد بهشت میشوند، پروای از خدا در همه امور زندگی و خوش اخلاقی است.

خوش اخلاقی براساس روایات عبارت است از گشاده روئی با مردم، تبسم بر چهره همگان، جود، کرم، سخاوت، فروتنی، مهرورزی، نرمی، مدارا، بردباری، صبر و استقامت و اموری نظیر این امور است.

«من ختم له یجاهد فی سبیل الله ولوقدر فواق ناقه دخل الجنه:» (۳)

ص:۳۱۶

---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۹۸.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۷۵.

۳- ۳) - مستدرک الوسائل، ج۳، ص ۲۴۲.

کسی که عمرش را به جهاد در راه خدا پایان برند، گرچه زمان جهادش به اندازه فاصله بازکردن انگشتان دوشنده شتر ماده باشد وارد بهشت میشود.

«اربع من کنوز الجنه: کتمان الفاقه، وکتمان الصدقه، وکتمان المصیبه وکتمان الوجع:» (۱)

چهار چیز از گنجهای بهشت است، پنهان داشتن فقر و تهیدستی، وصدقه، و مصیبت و درد.

«ان فی الجنه قصراً لایدخله الاصوام رجب:» (۲)

بیتردید در بهشت کاخی است که جز روزه گیرنده ماه رجب در آن وارد نمیشود.

«ان فی الجنه درجه لایبلغها الا امام عادل، اوذو رحم و صول او ذو عیال صبور:» (۳)

یقیناً در بهشت درجه و مرتبه ای است که به آن نمیرسد مگر پیشوای دادگر، و صاحب رحمی که بسیار صله رحم میکند و صاحب عیال و نانخوری که بسیار شکیباست.

«ان الله عزوجل جنه لایدخلها الا ثلاثه: رجل حکم علی نفسه بالحق، ورجل زار اخاه المؤمن فی الله، ورجل آثر اخاه المؤمن فی الله:» (۴)

برای خدا بهشتی است که جز سه نفر وارد آن نمیشوند: مردی که براساس حق به زیان خودش حکم کند، مردی که برای خدا برادر مؤمنش را دیدار نماید، مردی که به خاطرخدا برادر مؤمنش را برخود مقدم بدارد.



---

۱- ۱) - بحار، ج۸۱، ص۲۰۸.

۲- ۲) - بحار، ج۹۷، ص۴۷.

۳- ۳) - بحار، ج۷۴، ص۹۰.

۴- ۴) - بحار، ج۷۴، ص۳۴۸.

«ان فی الجنه غرفا یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها یسکنها من امتی من اطاب الکلام و اطعم الطعام و افشی السلام و صلی باللیل و الناس ینام:» (۱)

در بهشت بالاـ خانههائی وجود دارد، که ظاهرش از درونش و درونش از ظاهرش دیده میشود، از امتم کسانی درآن ساکن میشوند که سخن پاکیزه گویند، و به مردم طعام بخورانند، و سلام را آشکار کنند، و در نیمه شب آنگاه که مردم که درخوابند به تهجد و عبادت برخیزند.

از حضرت صادق روایت شده:

«ثلاث من الی الله بواحده منهن اوجب الله له الجنه: الانفاق من اقتار، والبشر لجمیع العالم، والانصاف من نفسه:» (۲)

سه چیز است هرکس یکی از آنها را به سوی خدا آورد، خدا بهشت را بر او واجب میکند: انفاق به هنگام تهیدستی و سختی معشیت، خوشروئی با همه جهانیان، انصاف دادن به مردم از جانب خویش.

از رسول الهی روایت شده:

«انه لانبی بعدی ولا امه بعدکم الا فاعبدوا ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم وحجوا بیت ربکم و ادوا زکاه اموالکم طیبه بها انفسکم واطیعوا ولاه امرکم تدخلوا جنه ربکم:» (۳)



---

۱- ۱) – بحار، ج۷۶، ص۲.
۲- ۲) – کافی، ج۲، ص۱۰۳.
۳- ۳) – کلمه الرسول، ۱۰۹.

یقیناً پس از من پیامبر و بعد از شما امتی نخواهد بود، آگاه باشید پروردگارتان را عبادت کنید، و نمازهای پنج گانه خود را به جای آورید، و رمضانتان را روزه بدارید، و خانه پروردگارتان را زیارت کنید، و زکات اموالتان را برای پاکیزگی وجودتان ادا نمائید، و والیان امرتان را که امامان معصوماند اطاعت کنید تا به بهشت پروردگارتان درآئید.

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«من احب ان ینظر الی عتقاءالله تعالی من النار فلینظر الی المتعلّمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب العلم الا کتب الله تعالی له بکل قدم عباده سنه و بنی الله بکل قدم مدینه فی الجنه و یمشی علی الارض وهی تستغفرله ویمسی ویصبح مغفورا له وشهدت الملائکه انهم عتقاءالله من النار:» (۱)

کسی که دوست دارد به آزادشدگان خدای بزرگ از آتش دوزخ بنگرد، پس به آنان که درپی آموختن معارف حقهاند نظرکند، به خدائی که جانم در دست اوست، آموزنده ای نیست که به سوی درب دانش رفت و آمد کند مگر این که خدای تعالی به هر قدمی برای او عبادت یکسال مینویسد، و به هرقدمی برای او شهری در بهشت بنا میکند، و روی زمین حرکت میکند در حالی که زمین برای او طلب آمرزش مینماید، و شب را صبح میکند و صبح را به شب میرساند و درحالی که آمرزیده است، و فرشتگان شهادت میدهند که اینان آزادشدگان از آتش دوزخند.

در هرصورت هر قدمی و هرحرکت مثبتی چه برای خدا و چه به فرمان خدا برای مردم از انسان تحقق یابد عبادت است، و سود عبادت محبوبیت و امنیت و کرامت دردنیا و رضایت حق و بهشت جاودانی در آخرت است.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۱، ص۲۶.

## ۴. عبادت غیرخدا

### اشاره

از بزرگترین گناهان این است که انسان، مالك و مربی حقیقی خود، و خالق و به وجود آورندهاش را که معبود واقعی اوست، و جز او احـدی کلیـد سـعادت و خوشـبختیاش را در دست ندارد رها کند، و از حضـرتش روی بگرداند، و به بندگی و عبادت غیراو که بیاذن حق کاره ای نیست، و قـدرت و قوتی در اختیار نـدارد برخیزد، و وجود خود را درحالی که جز زیان و خسارت به بار نمیآورد هزینه او کند.

رسول خدا (علیهما السلام) میفرماید:

«ملعون ملعون من عبد الدینار و الدرهم:» (۱)

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که دینار و و درهم را بندگی کند.

از علی (ع) روایت شده است:

«من عبد الدنیا وآثارها علی الآخره استوخم العاقبه:» (۲)

کسی که دنیار را بندگی کند و آن را برآخرت ترجیح دهد، عاقبت بدی خواهد یافت.

حضرت صادق (ع) در روایاتی میفرماید:

«من اطاع رجلاً فی معصیه فقد عبده:» (۳)

کسی که در معصیتی از کسی فرمان ببرد، به حقیقت او را بندگی کرده است.



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص۱۰۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۳، ص۱۰۴.

۳- ۳) - کافی، ج۲، ص۳۹۸.

«من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبدالله، وان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس:» (۱)

کسی که به گوینده ای گوش فرا دهد، یقیناً او را عبادت کرده است، پس اگر گوینده از سوی خداست خدا را عبادت نموده، و اگر از سوی ابلیس است ابلیس را بندگی کرده است.

«لیس العباده هی السجود ولا الرکوع انما هی طاعه الرجال من اطاع المخلوق فی معصیه الخالق فقد عبده:» (۲)عبادت و بندگی فقط سجود و رکوع نیست، فرمان بردن از مردم هم عبادت است، کسی که از مخلوق در معصیت خالق اطاعت کند پس او را عبادت کرده است.

«اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ فِراشاً. . . .»

خدائی را عبادت و بندگی کنید که زمین را به سود شما و متناسب با نیازهایتان گسترده قرار داد.

بخش عظیمی از زمین که خالی از کوه و دریا و درّه و سنگلاخ است بستری گسترده و همراه با خاک حاصل خیز میباشد، که انسان میتواند همراه و وسائل و ابزاری که از این گنجینه الهی به دست آورد درآن زندگی کند و به نیازهای خود تا جائی که لازم است پاسخ دهد.

در طول میلیونها سال عواملی چون مراکز یخبندان، نمو گیاهان، حیوانات، آب، اکسیژن، ایند کربنیک؟ ؟ هوا، رودخانهها، باد، حرارت، آتش فشانها، به اراده



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۲، ص ۲۶۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص ۹۴.

حکیمانه حضرت حق تغییراتی در زمین در جهت پدید آوردن زمینه مناسب برای زندگی انسان به وجود آوردند، و بستری لازم به خاطر فرزندان آدم ساختند.

عوامل فرسایش که مواد سخت زمین و سنگها را خرد میکنند، و عوامل دیگر که این مواد را از نقطه ای به نقطه دیگر میبرند اگر درکار نبود به یقین خیمه زندگی در زمین برپا نمیشد.

عمل فرسایش که نتیجه آن به وجود آمدن زمینه مناسب برای زندگی است بسیار بسیار اهمیت دارد زیرا باعث تشکیل خاک میگردد.

مواد خرد شده ای که قسمتهای سخت و سنگها را میپوشاند پوشش خاکی نامیده میشوند، از این پوشش خاکی آنچه که محل رشد گیاهان و در حقیقت عامل به دست دادن رزق و روزی انسان است خاک زراعتی نام دارد.

با ارزش ترین و سودمندترین مادّه زمین چیست؟ شاید فکر کنید طلا یا نقره یا فلز دیگری باشد که به صورت معادن وسیع در دل کوهها و اعماق زمین قرار دارد، محققاً این فلزات بسیار مفیدند و ما بدون آنها در زحمت خواهیم بود.

ولی بیشتر ثروت ما در خاک است، موجودات زنده برای بقای خود به خاک احتیاج دارند، گیاهان آب و مواد کافی را مستقیماً از خاک میگیرند، انسان و جانوران دیگر از گیاهان که از خاک برخاستهاند تغذیه میکنند، غذاهائی که به بدن ما میرسد از خاک به دست میآید.

در طی هزاران سال کشاورزی یکی از صنایع اساسی انسان بود، امروزه جمعیت زمین به سرعت زیاد میشود و بیش از همیشه به محصولات کشاورزی نیاز داریم.

نه فقط غذا و خوراک خود را از کشاورزی تهیه میکنیم، بلکه برخی از مواد لازم برای تهیه البسه، و دارو و ساختمان و بسیاری از چیزهای مفید دیگر هم از خاک به دست میآید.

اگر خاک را به دقت آزمایش کنید خواهید دید «خاک تنها» نیست. بیشتر خاکها از مواد معدنی تشکیل یافتهاند که به صورت ذرات کوچک سنگ درآمدهاند، این ذرات خردشده و تراشیده از سنگهای بزرگ تری هستند که تحت اثر نیروهای طبیعی تشکیل یافتهاند.

خاکهای بسیارمفید، محصولات مزارع، و باغات معمولاً مخلوطی از شن و گلِرس و کود است.

مخلوطی که تقریباً به مقدار مساوی و گلِرس داشته باشد خاک گلدانی نامیده میشود، خاکهائی که گلِرس آنها بیشتر از شن باشند خاک رسی، و آنها که شن بیشتر از گلِرس در بردارند خاک شنی نام دارند.

شن و گلِرس موجود در خاک از تخریب سنگها به وسیله عوامل متعدد حاصل میگردد.

کود شامل بقایای پوسیده اجساد گیاهان و جانوران و مواد زائد آلی نظیر برگ گیاهان یا مدفوعات جانوارن است، این مواد به خاک رنگ تیره ای میدهند، کود زمین را متخلل میسازد به طوری که میتواند آبی را که برای رشد گیاهان لازم است جذب کرده در خود نگهدارد، ضمناً دارای ذخائر فراوانی از عناصر ازت و پتاسیم و فسفر است که برای رشد گیاهان لازم میباشند.

خاک مقداری هوا وآب در بردارد، آب برای ساختن غذا و انحلال مواد لازم برای رشد گیاهان به کار میآید، فضای میان ذرات خاک را هوا پرکرده است، مقداری هم هوا در آب داخل خاک حل شده است.

گیاهان به هوا احتیاج دارند، زیرا اکسیژن در بردارد، ریشه آنها بدون اکسیژن رشد نمیکند، اکسیژن یکی از احتیاجات موجودات زنده دیگر خاک است.

ص:۳۲۳

خـاک موجودات زنـده بسـیاری در بردارد، یـک مشت خـاک ممکن است شامل میلیونها موجود میکروسـکوپی به نام باکتری باشـد، بسـیاری از باکتریهـا برای رشـد گیاهان عالی تر مفیدانـد، علاوه بر باکتریها بسـیاری از کپکها و جلبکها و انواع مختلف جـانواران در خـاک یـافت میشونـد، بسـیاری ازاین موجودات زنـده، خـاک را متخلل میکننـد و به این طریق آن را برای رشـد گیاهـان آمـاده تر میسازنـد، ضـمناً به تغییر ذرات معـدنی و کود کمـک میکننـد به طوری که آنهـا را قابـل حـل شـدن در آب میسازند.

بسیاری از گیاهان کوچک موجود در خاک قادرند موادی تهیه کنند که عوامل مولّد بیماریها را از بین ببرند.

اگر مقـداری خاک از زمین حاصل خیز برداریـد چیزی غیرعادی در آن نخواهید دید، ولی عده موجودات زنده ای که در آن مقدار خاک وجود دارد محتملاً بیش از جمعیت تمام جهان است! !

برخی دانشـمندان که در پی کشف داروهای جدیدنـد مقـداری از خاک را در یک لوله آزمایش وارد میسازند و آب مقطر به آن اضافه میکنند و آن را تکان میدهند، سـپس قدری از مخلوط را در یک جعبه پتری ( که بشـقاب مخصوصی است که برای رویانیـدن کولـونی کپکهـا و باکتریهـا بـه کـار میرود) وارد مینماینـد، پس از آن کولونیهـای کپکهـا و باکتریهـا رشـد کردند فرآوردههای شـیمیائی مخصوصـی را که برای از بین بردن یا متوقف ساختن رشد موجودات زیان آور تهیه کردهاند روی آنها میریزنـد. پیدا کردن یک دارو با این روشـها همانند پیدا کردن یک سوزن در یک دسـته علف خشک است، ولی با این روش بود که داروهای معجزه آسائی نظیر پنی سیلین، اورئومایسین و اسپرپتومایسن، از بین برنده مولدهای امراض انسانی کشف شد! (۱)

ص:۳۲۴

---

۱- ۱) - علم و زندگی، ۱۳۳.

اَلَّذِی جَعَلَ لَکَمُ اَلْأَرْضَ فِرٰاشاً

راستی چه شگفت آور است، مسئله تشکیل خاک به وسیله عوامل متعدد، مواد معدنی خاک، نرمیخاک، قابلیت جابهجائی خاک، موجودات ذرهبینی خاک، در اختیار بودن خاک، و استعداد خاک برای به دست دادن انواع گیاهان و محصولات و رزق و روزی موجودات زنده به ویژه انسان و. . . .

وَ اَلسَّمٰاءَ بِنٰاءً

و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد.

سما در لغت به معنای همه عوامل و هر چیزی است که بالای سر قرار گرفته باشد.

دانش تا به امروز فقط از گوشه ای از عوالم بالا- یا به تعبیر قرآن سماء خبر یافته، و اطلا-ع بر مجموعه آنچه به نام آسمان خوانده میشود و چون سقفی برافراشته است تا پایان جهان غیرممکن مینماید!

من فقط برای این که به گوشه ای از قدرت بینهایت حکیمانه حضرت حق آگاه شوید، و بدانید مسئله شگفتانگیز آسمان از چه قرار است، و ما و سایر موجودات زنده زیر چه سقفی با همه تأثیراتی که بر زمین دارد و ما از بسیاری از آنها بیخبریم زندگی میکنیم ابتدا به ظاهری از منظومه شمسی که در برابر عظمت و پهنای هستی نقطه ای نوارنی بیش نیست، و سپس به گوشه ای از بیرون منظومه اشاره میکنیم و تو از این مجمل حدیث مفصل بخوان.

خورشید و ستارگانی که به دور آن در گردشاند منظومه شمسی یا منظومه خورشیدی را تشکیل میدهند.

زمین و هشت سیاره بزرگ دیگر به دور خورشید میگردند، برخی از این سیارات قمر یا قمرهائی دارند. گذشته از این اجرام صدها جسم کوچک تر به نام سیارات صفار جزء منظومه شمسی هستند، به علاوه در این منظومه ستارههای

عجیبی به نام دنباله دار یا ذوذنب و میلیونها اجسام بسیار کوچک به نام شهاب وجود دارند.

همه این اجرام گوناگون تحت تأثیر دو نیروی عظیم در روی مسیرهای معینی به دور خورشید گردش میکنند، آزمایش زیر به شما نشان میدهد که چگونه این نیروها در آسمان عمل میکنند.

سنگی را به نخی ببندید و آن را به دور سرخود بگردانید، آیا کشش سنگ را احساس میکنید، نیروئی که سنگ را میکشد تا آن را از شما دور کند گریز از مرکز نام دارد، شما هم نخ را میکشید تا سنگ را نگاه دارید این نیروی جذب به مرکز است، دو نیرو با هم تعادل میکنند و در نتیجه سنگ به روی دایره ای به دور سر شما میگردد.

مسیر زمین و هر جرم سماوی دیگر تقریباً به شکل دایره است میدانید چرا؟ خورشید جسمی است بسیار بزرگ، و به تنهائی از زمین و هشت سیاره دیگر با هم بزرگ تر و سنگین تر است، و هر سیاره را با نیروئی شگرف «اراده حق» به سوی خود جذب میکند، این قوه جذب به مرکز را ثقل یا جاذبه نامند، در همان حال هر سیاره با نیروی گریز از مرکز خود از خورشید میگریزد، و اگر نیروی جاذبه خورشید نبود سیاره چنان در فضا دور میشد که هیچ گاه باز نمیگشت!

«إِنَّ اَللّٰهَ يُمْسِكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَكَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً:» (۱)

یقیناً خدا آسمانها و زمین را از این که از مدار معینشان و فاصله ای که با مرکز خود دارند، دور شوند و منحرف گردند نگاه میدارد و اگر دور شوند هیچ



۱- ۱) - فاطر، آیه ۴۱.

کس بعد از خدا نمیتواند نگاهشان دارد، بیتردید خدا همواره بردبار و بسیار آمرزنده است.

پس به اداره خدا دو نیروی متضاد در کار است، نیروی سیاره که آن را از خورشدی دور میکند، و نیروی خورشید که سیاره را به سوی آن میکشاند، هیچ یک از این دو نیرو بر دیگری نمیچربد و غلبه نمیکند.

پس هر سیاره بر روی مداری به دور خورشید میچرخد، و این سیر را در طی قرون و اعصار ادامه داده است و تا زمانی که خالق آنها بخواهد ادامه میدهد.

خورشید مهم ترین عضو منظومه شمسی است و خیلی بزرگ تر از ستارههای ثابت دیده میشود، آن هم به خاطر این است که خیلی به ما نزدیک است و فاصلهاش را ما فقط صد و پنجاه میلیون ۱۵۰۰۰۰۰۰۰ کیلومتر است، پس از خورشید نزدیک ترین ستاره ثابت به زمین در فاصله ۴۰ تریلیون ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ کیلومتر قرار دارد.

حجم خورشید نسبت به زمین بسیار بسیار بزرگ است قطر زمین ۱۲۸۰۰ کیلومتر اما قطر خورشید ۱۳۸۴۰۰۰ کیلومتر است، پس حجم خورشید نزدیک به یک میلیون برابر حجم زمین میشود، یعنی اگر خورشید میان تهی بود یک میلیون جسم مانند زمین در درون آن جای میگرفت، یا اگر خورشید را به اندازه یک توپ بسکتبال فرض کنیم زمین به اندازه یک دانه برنج خواهد بود.

شنیدستم که هر کوکب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است زمین درجنب این افلاک مینا چو خشخاشی بود در قعر دریا تو خود بنگر کزین خشخاش چندی ج سزد تا بر غرور خود بخندی جخورشید بسیار داغ است اما نمیدانید به چه داغی؟ اگر کارخانه فولادسازی را دیده باشید دیده اید که فلز مذاب که از فرط حرارت رنگش سپید شده است

چگونه از دهانه کوره بیرون میریزد، فولاد مذاب ۱۴۵۰ درجه حرارت دارد، این درجه حرارت خیلی بالاست، اما درجه حرارت خورشید قابل مقایسه با آن نیست، در سطح خورشید درجه حرارت نزدیک به ۶۰۰۰ درجه و در مرکز آن شاید ۱۷۰۰۰۰۰۰ میلیون درجه باشد!

ما حیات خود را مدیون خورشیدیم، خورشید تقریباً سرچشمه تمام انرژیهاست، بینور خورشید ابری تشکیل نمیشود، و باران و برفی نمیبارد، و گیاهی رشد نمیکند، و غذائی به وجود نمیآید، چون زندگی جانداران بسته به گیاهان است بینور خورشید جانوری به روی زمین وجود نداشت.

چوب و زغال و نفتی که هر روز مصرف میکنیم و نیز سایر عوامل انژیزا کارمایه را در اعصار قدیم از خورشید گرفته و در خود نهفتهاند.

خورشید از عناصری چند که بر روی زمین هم یافت میشوند ترکیب شده است، تقریباً شصت عنصر از آنها که بر روی زمیناند در خورشید هم وجود دارند، عناصر اصلی خورشید عبارتاند از هیدروژن، اکسیژن، هلیوم، ازت، کربن، آهن و چند فلز دیگر، اما در نتیجه حرارت فوق العاده فلزاتی که بر روی زمین به شکل جامدند در خورشید به صورت گاز هستند. (۱)تشکیل مجموعه جهان هستی و موجوداتش در خطبه اول نهج البلاغه از زبان نورانی و ملکوتی امیرالمؤمنین (ع) گرچه کلّی و بدون شرح و تفصیل ذکر شده است بسیار خواندنی است و باید گفت از معجزات علمی آن حضرت است، و هنوز احتمالات و فرضیات بزرگ ترین دانشمندان کیهان شناس که با مهمترین



---

۱- ۱) - علم و زندگی، ۳۲۱.

ابزارهـای علمی و روشـهای تجربی و محاسـبات دقیق به تحلیل آن میپردازنـد نه این که به پختگی آن نیست، بلکه فهم آنان از درک دقایق و لطایف آن عاجز است!

اسـتحکام و اسـتواری بیـان آن حضـرت به گونه ای است که گویـا خـدای مهربان ابتـدا، او را آفریـده و وی را شاهـد خلقت و آفرینش قرار داده تـا پس از برپـا شـدن نظـام هستی چگونگی تکوین آن را برای انسانهـا بـازگو کنـد، آن حضـرت میفرمایـد: خلقت را آغاز کرد، و موجودات را بیافرید، بدون نیاز به فکر و اندیشه ای، یا اسـتفاده از تجربه ای، بیآن که حرکتی ایجاد کند یا عزم و تصمیمی مضطرب در او راه داشته باشد.

برای پدیـد آمـدن موجودات وقت منـاسبی مقرر کرد، و موجودات متنوع و گونـاگون را هماهنگ نمود، و در هریک غریزه و طبیعت ویژه خودش را قرار داد، و غرائز را همراه آنان کرد، وجود مقدسش پیش از آن که موجودات را به وجود آورد از همه جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت و حدود و پایان آنها را میدانست و به اسرار و درون و بیرون پدیدهها آشنا بود.

سپس خدای منزه و پاک از هر عیب و نقص طبقات فضا را شکافت و اطراف آن را باز کرد و هوای راه یافته به آسمان و زمین را آفریـد، و درآن آبی روان سـاخت آبی کـه امـواج متلاطم آن شـکننده بـود، که یکی بردیگری مینشـست، آب را بر بـادی طوفانی و شـکننده قرار داد و باد را به بازگردانـدن آن فرمان داد وبه نگهداری آب مسلّط ساخت و حدّ و مرز آن را به خوبی تعیین نمود فضـا در زیر تنـدباد و آب بر بالای آن در حرکت بود، سـپس خـدای سـبحان طوفانی برانگیخت که آب را متلاطم نمود و امواج آب را پیدرپی در هم کوبید، طوفان به شدت وزید و از نقطه ای دور دوباره آغاز شد، سپس به طوفان فرمان داد تا امواج دریاها را به هرسو روان سازد و برهم کوبد و با همان شدت که در فضا وزیدن داشت

ص:۳۲۹

بر امواج آبها حمله ورگردد، از ابتدای آن برمیداشت و به پایانش میریخت و آبهای ساکن را به امواج سرکش برگردانید، تا آنجا که آبها روی هم قرار گرفتند، و چون قلّههای بلند کوه بالا آمدند، امواج تند کفهای برآمده از آبها را در هوای باز و فضای گسترده بالا بردند که از آن هفت آسمان را پدید ساخت.

آسمان پائین را چون موج مهارشده، و آسمانهای بالا را مانند سقفی استوار و بلند قرار داد، بیآن که نیازمند به ستونی باشد، یا میخهائی که آنها را استوار نماید، آنگاه فضای آسمان پائین را به وسیله نور ستارگان درخشنده زینت داد و در آن چراغی روشنائی بخش و ماهی درخشان به حرکت درآورد که همواره در مدار فلکی گردنده و برقرار و سقفی متحرک و صفحه ای بیقرار به گردش خود ادامه میدهند.

## باران و آب

آب در عرصهگاه طبیعت یک دوره پایان ناپذیر تبخیر و میعان را میپیماید.

تبخیر در اقیانوسها و دریاچهها و رودخانهها و غیره در اثر کارمایه حرارتی آفتاب صورت میپذیرد و در نتیجه جذب این کارایه حرارتی آفتاب محیط مجاور خنک تر میگردد. وقتی هوائی که از رطوبت اشباع شده است سرد میشود رطوبت به صورت باران در میآید. هنگامی که آب به صورت باران و یا برف از ابرهای معلّق در فضا برسطح زمین برمیگردد و در نواحی کوهستانی مینشیند به صورت رودخانهها و رودها و جویبارها و چشمه سارها و قناتها جریان پیدا میکند و در مجاور خود و نیز در مسیرهائی که جاری است زمینهای مستعد را جهت کشاورزی و باغ داری و پرورش انواع گیاهان و گلها و میوه جات مشروب میسازد و در بعضی نقاط برای بهره وری بیشتر از این نعمت حیاتی سدّهای بزرگ و کوچک میبندند و از جریان یافتن آب به روی توربینها کارگذاشته شده کارمایه برقی تولید میکنند.

کارمایه برقی که از کارمایه مکانیکی آبشارها به دست آمده ممکن است برای تهیه کارمایه نوری مصرف شود یا ممکن است دوباره به کارمایه مکانیکی تبدیل گردد و کار انجام دهد.

بنابراین میبینید که شکلهای گوناگون آب در داستان کارمایه نقش مهمی دارند! !

بیتردید آب یکی از مواد اصلی و نعمتهای ریشه ای خدادادی است که برای تمام موجودات زنده لازم است.

انسان آن را برای کشاورزی، حفظ حیوانات مفید، آشامیدن، تهیه غذا، و نظافت و ورزشهای صحّی استفاده میکند، و اگر مسئله تبخیر در میان نبود، ابری در فضا تشکیل نمیشد، و بارانی به وجود نمیآمد، و از رودخانه و رود و قنات و چشمه خبری نبود و در آن صورت عمود خیمه حیات موجودات زنده واژگون میشد.

آب را زمانی که تا درجه حرارت معینی گرم کنیم تغییر شکل میدهد و به بخار تبدیل میشود، بخار قدرتی به وجود میآورد که چرخهای صنعت را به کار میاندازد، این صنایع مقداری از موادی را که از زمین به دست میآید تصفیه میکنند، همینطور بخار با قدرتی که دارد قطارهای راهآهن و کشتیها را به حرکت درمیآورد که مسافران و محصولات ما را به نقاط مختلف زمین حمل میکنند.

آب که نعمت ویژه و محیرالعقولی است ترکیبی شیمیائی میباشد که از دو عنصر تشکیل شده است.

آب با به کاربردن انرژی الکتریکی به دو گاز بیرنگ تجزیه میشود، سرعت آزاد شدن یکی از دو گاز برابر دیگری است، گازی که کندتر به دست میآید اکسیژن است زیرا هر شیئی افروخته را مشتعل میسازد، گاز دیگر که میسوزد و یا با صدای مخصوصی تقریباً منفجر میگردد ئیدروژن است.

ص:۳۳۱

چه عجیب و شگفت انگیز است که قدرت بینهایت حضرت حق از ترکیب دو گاز که یکی مشتعل میکند و یکی میسوزد آبی خنک و خوشگوار به وجود میآورد، تا چرخ حیات را در همه امور لازم به حرکت بیاورد! !

ساختمان اکسیژن و ئیدروژن که از مولکولهای غیرقابل دیدن ساخته شده داستانی عجیب و حیرت انگیز دارد، تا جائی که دانشمندان این فن به مطالعات بسیار دقیق و آزمایشات بسیار پیچیده و مهم میگویند: برابر با محاسبه و اندازه گیری علمی، قطر یک مولکول اکسیژن فقط برابر یک ششصد و پنجاه میلیون سانتی متر تعیین شده است و برای ما تصور ذره ای به این کوچکی بسیار مشکل است.

اگر تمام مولکولهائی را که در آب بطری یک لیتری وجود دارد سرخ رنگ کنیم و دریک اقیانوس بریزیم و بعد با همه آبهای اقیانوسهای کره زمین مخلوط کنیم، در هریک از نقاط زمین که یک بطری به همان اندازه از آب اقیانوس برداریم یک هزار مولکول سرخ در آن وجود دارد! !

وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً

برای فهم مطالب مفصّل در رابطه با تبخیر آب، تشکیل ابرها، باریدن باران و برف، و منافع حاصله از آنها لازم است به کتابهای مشروحی که در این زمینه نوشته شده مراجعه کنید.

میوهها و محصولات یا مایه روزی و رزق انسان

قرآن مجید در آیه مورد تفسیر میگوید:

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَكُمْ

نهایتاً خدا به وسیله آبی که از آسمان نازل میکند از میوهها و محصولات گوناگون رزق و روزی برای شما بیرون میآورد.

لازم است برای فهم حقایقی که در باطن این قسمت از آیه مندرج است به مطالب بسیار مهمی پرداخته شود از جمله:

هنگامی که ناراحتی گرسنگی را احساس میکنید در حقیقت به اراده حق از جانب طبیعت به شما اعلام میشود که نیاز به غذا دارید، غذا خوردن یکی از اموری است که ما باید برای زنده ماندن و تندرست بودن به آن توجه داشته باشیم.

از برخی جهات بدن ما شبیه به ماشین است، برای حرکت نیازمند به انرژی است، بخشهائی از بدن باید گاه به گاه ترمیم گردند، و بخشهای جدید باید ساخته شوند.

انرژی و مواد لازم جهت نمو و ترمیم بدن از غذا به دست میآیند، غذاها و خوراکیها از نظر ترکیب شیمیائی با هم تفاوت بسیار دارند، ممکن است غذائی فاقد یک یا چند چیزی باشد که بدن شما به آن نیازمند است، برای داشتن بدن سالم نه فقط باید غذای کافی داشته باشید، بلکه باید اغذیه متنوع و گوناگون مناسب مصرف کنید

فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ

شما در طی روز راه میروید، میدوید، بازی میکنید و کار انجام میدهید، هنگام شب وقتی خوابیده اید وضعی کاملاً آرام دارید ولی در این موقع قلب شما خون را به همه قسمتهای بدنتان میفرستد، سینه شما در حال نفس کشیدن بالاـ و پائین میرود، ماهیچههای دستگاه هضم شما ممکن است در فعالیت باشند، شما به ذخیره ثابتی از انرژی نیازمندید که همه این اعمال را انجام دهد.

بیتردید منبع انرژی شما خوراکیها و غذاهاست، انرژی وقتی در بدن شما تولید میشود که غذائی که خورده اید با اکسیژن هوائی که تنفس میکنید ترکیب گردد، از

ص:۳۳۳

این نظر بـدن مـا تا حـدی به یک ماشـین بخار شبیه است، در ماشـین بخار سوختن زغال، انرژی حرارتی لازم برای تولیـد بخار محرّک موتور را تولید میکند، در بدن ما غذا میسوزد تا انرژی لازم برای گرم نگهداشتن بدن و قدرت حرکت را تأمین کند.

بدن از تعداد بیشـماری واحدهای کوچک ماده زنده به نام سـلول ساخته شده است، اگر به یک ساختمان آجری از فاصله دور نگاه کنیـد، نمیتوانیـد آجرهای سازنـده بنا را ببینیـد، ولی وقتی به ساختمان نزدیک میشوید واحدهای کوچک، یعنی آجرها را تشـخیص میدهیـد، بـازو و سـایر قسـمتهای بـدن بـه نظر تـوده یـک پـارچه ای میآینـد، اگر مقطـع نـازکی از بـازوی خـود را با میکروسکوپ مطالعه نمائید مشاهده میکردید که از واحدهای کوچک فراوان ساخته شده است، این واحدها سلولها هستند.

هر سـلولی به کار بدن شما کمک میدهد، غذای هضم شده را میگیرد، و به صورت مادّه زنده درمیآورد و نمو میکند، وقتی به اندازه معینی میرسد ممکن است تقسیم شود و دو سلول تشکیل دهد، وقتی دو سلول اخیر نمو کرده به همان اندازه سلول اولیه رسـیدند، ممکن است مجـدداً تقسـیم گردند، با این رشد و تقسـیم دائم سـلولها است که اندازه و وزن ماده زنده زیاد میشود و چنان که میدانید برای این روش حیاتی غذا و خوراک لازم است مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَكُمْ

بخشهائی از بدن ما باید عوض شود، مثلاً سلولهای سطح بدن میمیرند و سلولهای جدیدی به جای آنها میآیند، برخی قسمتهای بـدن بایـد ترمیم گردنـد، هنگامی که پزشـکی دو لبه اسـتخوان شکسـته را مجاور هم قرار میدهد آنها را در قالبی میگذارد، در اینجا سـلولهای استخوانی نمو میکنند و نهایتاً استخوانها جوش میخورد، بیتردید برای تولید سلولهای جدید غذا و خوراک لازم است.

ص:۳۳۴

خلاصه آن که باید بگوئیم که: غذا سه عمل اساسی در بدن انجام میدهد:

اول: انرژی لازم برای انجام کارهای بـدن را به وجود میآورد، دوم: مواد لازم برای نمو و رشـد را تولید میکند، سوم: مواد لازم برای ترمیم یا تعویض قسمتهای آسیب دیده را تهیه مینماید. مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَکُمْ

مـا در طول هفته خوراکیهـای متنوع و گونـاگونی از قبیـل نـان، گوشت، پنیر، تخم مرغ، شـیر، و میوههـای مختلف و سبزیهـای گوناگون میخوریم، همه اینها از غذاهای خوب به شمار میروند ولی ترکیبشان به هم شبیه نیست، هر نوع غذائی از یک یا چند نوع از شش دسته اغذیه زیر مرّکب میباشد:

گلوسیدها، چربیها، پروتئینها، مواد معدنی، ویتامینها و آب.

بدن ما از این شش دسته مواد غذائی تغذیه میکند و ما از بعضی از آنها انرژی میگیریم.

بیشترین گلوسـیدها را نشاسـته و قند تشـکیل میدهد، گلوسـیدها یا مواد ئیدروکربنه از کربن و ئیدروژن و اکسیژن تشکیل یافته انـد، ئیدرو یعنی آب و کربنه یعنی دارای کربن بنابراین گلوسـیدها از سه عنصـر شـیمیائی کربن و ئیدروژن و اکسـیژن ترکیب شده اند.

گلوسـیدها تماماً به عنوان منبع انرژی بکار میروند، انرژی حرارتی لازم را برای گرم نگهداشتن بدن و قادر ساختن آن به انجام کارهـایش تولیـد میکننـد، گلوسـیدها نظیر زغال سـنگ درون کوره یک ماشـین مواد قابل احتراقی هسـتند که ما را سـرپا نگه میدارند.

سیب، موز، باقلاـی خشـک، نـان، خرمـا، آردجو، بادامزمینی، کشـمش، برنـج، شـکر تصـفیه شـده غـذاهائی هسـتند که دارای گلوسید فراوانند مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَکُمْ .

ص:۳۳۵

چربیها و روغنها مانند گلوسیدها از کربن و ئیدروژن و اکسیژن ترکیب یافتهاند، اختلافشان با گلوسیدها در این است که مقدار عناصر سه گانه شان متفاوت است، چربیها و روغنها بهترین غذاهای انرژی زای ما هستند، انرژی که از مقداری چربی تولید میشود بیش از دو برابر انرژی حاصل از دو برابر آن مقدار گلوسید است.

ماهیچه گاو، ران گاو، کره، پنیر، روغن کبدماهی، روغن زیتون، بادام زمینی غذاهائی هستند که چری فراوانی دارند مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَکُمْ .

پروتئینها از مواد درهم میباشند، نه فقط دارای کربن و ئیدروژن و اکسیژن هستند، بلکه ازت نیز دارند، برخی پروتئینها مقدار کمی گوگرد و فسفر یا آهن دارند، به هرحال ازت مهم ترین عنصر یک ماده پروتئینی است و برای ساختن بافتهای جدید لازم بوده و فقط در مواد پروتئینی موجود میباشد، بنابراین پروتئینها از مواد اصلی است که بدن گیاهان و جانوارن از آن تشکیل یافته است.

لوبیای خشک، ماهیچه گاو، نان، پنیر، ماهی، بادام زمینی، جوجه از غذاهائی است که دارای پروتئین زیاد است مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَکُمْ .

تغذیه ناکافی، و بهره نگرفتن از آنچه روزی انسان شده خطراتی از قبیل خون ریزی لثه، فاسدشدن دندان، موهای خشن و بیروح، سستی ماهیچه، کم وزنی، زردی پوست، وضعیت ضعیف، سوزش زبان، سرماخوردگی زیاد، محرومیت از نیرو و انرژی و مقاومت، کم اشتهائی، فکر و غصه زیاد، کج خلقی و تندخوئی، مشکل پسندی، بیحالی، بدخوابی ایجاد میکند.

ویتامینها که در خوراکیها و میوه جات و سبزیجات از سوی حضرت حق تعبیه شدهاند در سلامت انسان، و انرژی زائی، و مقاومت بدن در برابر خطرات نقش بسیاربسیار مهمی برعهده دارند.

ویتامین A در روغن ماهی، سبزیجات، شیر، تخم مرغ و کره قرار دارد.

ویتامین B۱ در گوشت، تخم مرغ، میوه جات، سبزیجات، باقلا، نخود، تمام غلات، موجود است.

ویتامین B۲ درغذاهائی که دارای ویتامین B۱ است به اضافه شیر و پنیر وجود دارد.

ویتامین B مخلوط درگوشت، شیر، تخم مرغ، سبزیجات، نان به مقدار فراوان قرار دارد.

ویتامین C در لیموترش، میوه جات، گوجه فرنگی، توت فرنگی، سبزی، کلم میباشد.

ویتامین D در روغن کبد ماهی، کره، تخم مرغ، شیر یافت میشود.

ویتامین E در سبزی، گوشت، تخم مرغ و تمام غلات قرار دارد.

ویتامین K در بیشتر خوراکیها یافت میشود این ویتامینها به ترتیب به رشد و نمو و مقاومت بدن در برابر میکروبها، و به اشتها و نیروی هاضمه، و تأمین سلامت سلسله اعصاب و سرعت رشد، و سلامت پوست، و نمو استخوانها و دندانها و لثه و نمو دندان و استخوان بندی محکم و عدم انعقاد خون کمک میدهند، (۱)این همه عنایت و لطف خدا و احسان و کرمش به سبب باران و آب که علّت به وجود آمدن انواع محصولات و اغذیه و خوراکیهای گوناگون است به انسان میرسد و جز حضرت او احدی در این امور دخالت ندارد و اوست که به تنهائی به وسیله قدرت و حکمت و اراده و علم و ربانیت بینهایتش جهان و انسان را و دیگر موجودات را به خوبی اداره میکند و هرکه را هرچه لازم است میبخشد، بنابراین سزاوار نیست درحالی که برای انسان روشن است کارگردان هستی یکی است در کنار او شریک و شبیه و مثل و مانند قرار دهد چنان که در پایان آیه مورد تفسیر میفرماید:



---

۱- ۱) - علم و زندگی، ۴۲۶.

فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ:

با توجه به خالقیت و رازقیت الله برای او شریکان و همتایان قرار ندهید و از جاده توحید و یکتادانستن او منحرف نگردید، و به عبادت و پرستش غیراو نپردازید درحالی که با اندکی تفکر و اندیشه خواهید دانست که برای حضرت الله در ربوبیت و خالقیت و رازقیت شریک و همتائی وجود ندارد.

ص:۳۳۸

## تفسیر آیه ۲۳- ۲۴

### اشاره

وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ اُدْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا اَلنّارَ اَلَّتِی وَقُودُهَا اَلنّاسُ وَ اَلْحِجارَهُ أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ

و اگر در آنچه ما بر بنده خود «محمد (علیهما السلام)» نازل کرده ایم شک دارید [که وحی الهی است یا ساخته بشر] پس سوره ای مانند آن بیاورید و برای این کار از غیرخدا هرچه شاهد و گواه برگفتارتان از فصحا و بلغا دارید به یاری فراخوانید اگر [در گفتار خود مبنی براین که قرآن ساخته بشر است نه وحی خدا] راستگوئید.

### شرح و توضیح:

حضرت حق پس از این که توحید و یکتابودنش را از طریق منحصربودن ربوبیت و خالقیت و رزاقیت در ذات مقدسش در دوآیه گذشته نشان داد، و هرگونه شریک و مثل و مانندی را از خود نفی کرد، و هر بت جاندار و بیجانی را فاقد قدرت در پرورش دهندگی و آفریدن و روزی دادن دانست، همه مردم را به اثبات نبوت حضرت محمدصلی الله علیه و آله از طریق معجزه بودن قرآن به این صورت که احدی تا قیامت قدرت آوردن یک سوره مانند آن را حتی سوره ای که بیش از سه آیه ندارد نخواهد داشت توجه میدهد.

قرآن همه آنان را که در وحی بودنش تردید و شک دارند، و بلکه همه جن و انس را به مقابله و معارضه با خودش به این صورت که یک سوره مانندش را بیاورند دعوت میکند و میگوید: اگر اعتقادتان این است که این کتاب دست

پخت فرد یا افرادی از بشر است، شما نیز که در بشربودن با دیگران هیچ تفاوتی ندارید پس سوره ای مانند آن را بیاورید تا وحی بودن و حق بودنش را برای ابد زیر سؤال ببرید، و نزولش را از آسمان علم خدا با چنین کاری نفی نمائید، و از این راه بر نبوت رسول ما و این که او برانگیخته خدا برای هدایت مردم است مهر باطل بزنید!

آنگاه با جمله وَ لَنْ تَفْعَلُوا که خبری غیبی است آب پاکی به روی دست همه منکران و معاندان و متکبران و ناسپاسان میریزد و اعلام میکند که تا ابد آوردن مانند یک سوره برای احدی میسّر نیست، و هیچ فرد و گروهی و هیچ دانشمند و عالمی، و هیچ فرقه علمی گرچه مجهز به انواع وسائل و ابزار دانش باشند نمیتوانند حتی با کمک گرفتن از حروف الف تا یاء آیه و سورهای مانند این کتاب بیاورند، و از این طریق که دعوت به مقابله معارضه و به عبارت دیگر تحدّی است معجزه بودن قرآن را که جلوه وحی الهی است، و کاری خدائی است، و کارخدائی تا ابد از عهده هیچ کس درهر حدی که باشد برنمیآید ثابت میکند، و به تبع این حقیقت نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت را برای همه انسانها تا روز پایان این نظام و برپاشدن قیامت اثبات مینماید.

بیتردید در هیچ دروه ای چه دورانی که دانش مراحل اولیه را طی میکرده، چه روزگاری که علم به صورتی متوسط در اختیارش بوده، و چه در این زمان و پس از این که دانش به شکلی بسیاربسیار گسترده رخ نموده و مینماید تا جائی که هیچ دانشمندی گرچه دارای عمری طولانی و خارق العاده باشد امکان ندارد در یک رشته متخصصی جامع و هنرمندی کامل شود، انسان نتوانسته و نمیتواند ذوفنون باشد، زیرا محدودیت عقلی، و استعداد معمولی، و ظرفیت وجودی، و عمر بسیاربسیار اندک اجازه ذوفنون شدن را به انسان نمیدهد.

انسـانی که از توان علمی قابلقبول در یک رشـته مثلاً ریاضـی، یا فیزیک، یا شـیمی، یا مهندسـی، یا کشاورزی یا. . . برخوردار است قطعاً نمیتوانـد در رشـته ای دیگر صاحب نظر باشـد، و صاحب نظران آن رشـته نظر او را در رشـته ای که تخصـص ندارد قبول ندارند، و اصولاً به او اجازه اظهارنظر نمیدهند.

شـاعری که حمـاسه سـراست، اگر غزل یـا قصـیده بسازد مقبول قصـیده سـرایان و غزل گویان نخواهـد بود، و شاعری که غزل سراست اگر شعر حماسی بسازد مقبول حماسه سرایان نخواهد بود.

عظمت و معجزه بودن قرآن دراین است که نسـبت به همه امور جهان هستی، و همه امور انسان اظهارنظر کرده، اظهارنظری که از جهت عبـارت پردازی و سـیاق کلاـم و روش سـخن در نهـایت فصـاحت و در اوج بلاغت است، و از نظر معنی و مفهوم در کمال اسـتواری و درستی و راستی است و با این که در طول بیست و سه سال به تدریج نازل شده میان آیات نازل شده در زما اوّل بعثت پیـامبر و زمانهـای وسـط و روزهـای آخر از نظر فصاحت و بلاغت و اسـتواری و اسـتحکام و درستی و راستی و یک نواخت بودن سـیاق هیـچ تفـاوت و فرقی نیست، و کلمه به کلمه و آیه به آیه و سوره به سورهـاش به روشـنی نشان میدهـد که وحی الهی و نازل شـده از جانب خدا، و صـنع پروردگار، و معجزه ابدی و دلیلی اسـتوار برصدق نبوت و رسالت خاتم پیامبران است.

در روزگـار نزول قرآن شـعرعرب جـاهلی از نظر فن ادبی جایگـاهی بلنـد و والا داشت، ولی هیـچ یک از شاعران آن روزگار هرچند در سـرودن شـعر بسیار قوی و پرتوان بود در همه فنون قدرت سرودن شعر نداشت، اشعار شاعران زمان جاهلیت از بیان حکمت، فلسفه، عرفان، مطالب علمی، اخلاقی، انسانی، تربیتی، معنوی، عاجز بود.

ص:۳۴۱

میگویند: شعر امرءالقیس که از برجسته ترین شاعران آن روزگار بود و اشعارش دست به دست میگشت، آراستگی و زیبائیاش در ارتباط با وصف و توصیف مجالس طرب و بیان محسنات ظاهری زنان خوب روی و اوصاف اسبان عربی بود.

و شعر نابغه شاعر معروف آن زمان بیانگر مسائل خوف و بیم و ترس و اضطراب بود، و شعر اعشی درعشق بازی و وصف انواع مسکرات و مشروبات الکلی سروده میشد، و شعر زهیر در ارتباط با میل و رغبت مادی و امید و آرزوی ظاهر و بیان عشق مجازی میدان داری مینمود.

ولی برای همگن روشن بود که هرشاعری با همه قدرت و توان شعریاش، اشعارش در همان یک فنی که در جهت آن شعر میسرود زیبا بود ولی اگر در فن دیگر شعر میسرود بسیاربسیار ضعیف میسرود و قابل قبول مستمعان نبود.

اما قرآن مجید در آن زمان که به صورت تدریج نازل میشد در بیان همه فنون و آداب اعمّ از دقایق نظام هستی، و امور خلقت و آفرینش، و آسمانها و زمین، و خورشید و ماه و ستارگان، و نباتات و حیوانات، و دریاها و رودها و چشمهها، و دریاها و صحراها، و اشجار و محصولات، و معادن و کوهها، و ابر و باران و باد، و توجه دادن انسان به مبدأ و معاد، و مسئولیت و وظیفه، و امور فردی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، و توضیح فقه و حلال و حرام و مسائل اخلاقی و تربیتی و تاریخی، و روانکاوی و روان شناسی و عبرت آموزی و پند و موعظه، و جهان بینی و خردورزی، و تعقل و اندیشه و تفکر و ایمان و هجرت و جهاد، در اوج فصاحت و بلاغت، و استواری و استحکام، و ورود متخصصانه و عالمانه و حکیمانه در هر فنّی و در هر رشته ای با پختگی کامل و مصونیت از بیاعتبار شدن نظرش در عین پیشرفتهای سریع علمی قدم به میدان

حیات گذاشت و با این نظم و نسق بسیار قوی معجزه بودن خودش را و این که دلیل بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله است نشان داد، و روزنه هر شک و تردیدی را به روی هرکس تا قیامت بست و حجت را برهمگان تمام کرد، و هر عذر و بهانه ای را در عدم قبول مطالبش از دست همه جن و انس گرفت، و برهمه مکتبهائی که برضد او قرار دارند خط بطلان کشید، و ثابت کرد که تنها راه قویم، و صراط مستقیم، و جاده استوار همان است که این کتاب در کنار نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش ارائه میدهد، و در دنیا و آخرت تنها دینی که از مردم پذیرفته میشود اسلام مبتنی برقرآن و نبوت حضرت رسالت پناه و ولایت اهل بیت پاک اوست.

«أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)

از خدا که خواستههایش درقرآن بیان شده، و از پیامبر که قوانینش به مصلحت شما ارائه میشود، و از فرمانروایان معصوم که فرمانهایشان در طول فرمانهای خدا و پیامبر است اطاعت کنید.

قرآن مجید ریشه و اصل علم و دانش و بصیرت و دانائی است، قرآن چشمه جوشان حقایق و معانی و مفاهیم عرشی و ملکوتی است، قرآن حاوی علم هیئت و کیهان شناسی، و علم مبدأ و معاد، و علم کلام، و علم فقه، و علم اصول، و نحو و لغت، و علم اخلاق و تربیت و دیگر علوم و فنون است که اگر کسی بخواهد مجموعه رشتههای علمی را از قرآن استخراج کند و به توضیح هریک اقدام نماید عمرش گرچه صدچندان شود کفاف این کار را نمیدهد! !



---

۱- ۱) - نساء، آیه ۵۹.

قرآن مجید برای همه طبقات و جمعیتها معجزه است، برای سخن سنجان از نظر فصاحت و بلاغت، برای حکما از جهت حکمت، برای دانشمندان در رابطه با جنبههای علمی، برای جامعه شناسان از نظرجهات اجتماعی، برای قانون گزاران از نظر قوانین عملی و برای سیاستمداران از جهت حقایق سیاسی و برای حاکمان در طرز حکومت و نهایتاً برای عموم جهانیان از نظر اموری که به آن دسترسی ندارند مانند علوم غیبی و احتراز از تناقض در احکام و بیانات.

براین اساس قرآن مدعی اعجاز از تمام جهات است زیرا تحدّی آن عمومیت دارد، و تمام افراد جن و بشر اعم از دانا و نادان، مرد و زن، ماهران در کار خود و افراد عادی اگر درک صحیحی داشته باشند به خوبی میتوانند اعجاز آن را دریابند، زیرا انسان مطابق الهام فطری فضیلت را درک میکند و درجات آن را میفهمد، بنابراین هرکس میتواند آنچه را درخود یا دیگری فضیلت تصور میکند مورد تأمل قرار داده و آن را با قرآن مقایسه کند و سپس از روی حق و انصاف قضاوت نماید.

آیا اندیشه و فکر بشری میتواند معارف الهی مستدلی به روشنی معارف قرآن به وجود آورد؟ یا این که اخلاق فاضله ای که براساس حقایق استوار باشد به پاکی و صفای اخلاقیات قرآن پیدا کند، و آیا عقل انسانی میتواند احکام فقهی کاملی که تمام شئون زندگی را دربرداشته باشد بدون هیچ گونه تناقض و اختلاف و باحفظ روح توحید و تقوی درهر حکم و نتیجه آن به دنیا عرضه بدارد؟

آیا ممکن است «بدون اتصال به خدا و اتکاء به وحی» این احصاء عجیب از نظر حکم و استحکام و متانت شگفت آور از نظر مطلب، از فرد درس نخواندهای صادر گردد؟ ؟ آن فردی که در دامان جمعیتی پرورش یافته بود که سهم آنان از انسانیت با آن همه مزایا و کمالات بیحساب آن همین بوده که از اموال به دست

آمـده از غارتگری و چپاول زنـدگی کننـد، و دخترانشان را زنـده به گور نمایند، و فرزندانشان را از ترس فقر به قتل برسانند و همواره به پدران بتپرست و ستمکار خود افتخار کنند و با مادران خود ازدواج نمایند و به اعمال شنیع دیگر بر یکدیگر مباهات جوینـد، علم و دانش را نکوهش کرده و به جهـل و نادانی تظاهر کننـد. و باآن همه نخوت و غیرت دروغین در مقابل هرکس ذلیـل، و دربرابر هر متجـاوزی تسـلیم باشـند یـک روز در برابر حبشه، روز دیگر در مقابـل روم، روزی هم در برابر ایران، آری حال اعراب در جاهلیت اینچنین بود.

کـدام عاقل جرأت دارد ادعا کند که کتابی آورده ام که راهنمای عموم مردم جهان است و در عین حال اخبار غیبیه فراوانی از گذشـته و آینـده در بابهای مختلفی از تاریـخ پیشـینیان و حوادث مبهم اقوام آینده و اموری که از همه کس پنهان است در آن وجود داشته باشد و بعداً هم معلوم شود هیچ یک از آنها کمترین تخلفی از واقع نداشته است؟ !

آیـا یـک بشـر که خود از جهتی یکی از اجزاء جهـان مـاده است، بـا در نظر گرفتن این که جهان، جهان تحول و تکامل است، قدرت دارد که در تمام شئون دنیای انسانی دخالت کرده و معارف و علوم و قوانین و اسرار و پندها و مثلها و داستانهائی در هر بـاب از کوچـک و بزرگ به جهانیـان عرضه بـدارد و در عین حال همه یک نواخت و دریک مرحله از کمال باشـد. با این که آنها را در طی سالهای متمادی به طور تدریج بیان کند حتی پارهای در چند حادثه تکرار شود و بعضـی فرع بعض دیگر باشد. خلاـصه انسـانی که فکر او دائماً در تحول است چگونه میتوانـد یـک سلسـله حقـایق چنـانی را به صورت یک نواخت تحویل دهد؟

لـذا هر فرد فهمیـدهای که بتوانـد از عهـده درک مطالب قرآن برآیـد به طور حتم میدانـد که این مزایای مهمی که قرآن واجد آنهاست عموماً فوق توانائی انسان و

بالاـتر از وسایـل مـادی است، و به فرض این که در این امور صـاحب نظر نباشـد لااقـل به فطرت انسـانیت خود مراجعه کرده و گوش به نـدای وجـدان فرا میدهـد که به او فرمان مراجعه به افراد لایق و صاحب نظر در این امور میدهـد تا حقیقت را دریابد. (۱)فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا

پس اگر این تحـدی و معـارضه و مقـابله با قرآن را انجام ندادیـد و سوره ای گرچه سوره ای کوچک بهماننـد آن نیاوردیـد و هرگز نمیتوانیـدماننـد یـک سوره آن را بیاوریـد پس دل از شک و تردیـد بشوئیـد و عـدم توانائی خود را در آوردن مثل یک سوره دلیل واقعی و برهان حقیقی این واقعیت بدانید که این کتاب ساخته بشـر نیست بلکه وحی الهی برای هدایت انسان است، و مجموعه ای از معارف و حقایق میباشد که برقلب بنده ما نازل شده تا به وسـیله آن آدمیان به کمال و رشد و سـعادت برسند، و خیر دنیـا وآخرت خود را تـأمین نماینـد، بنابراین به همه آیاتش ایمان بیاوریـد، و خیمه حیات خود را با نور آن از هر ظلمتی بزدائیـد، و باطن از کفر و شـرک برهانیـد و با ایمان آوردن به قرآن و عمل به آیات آن، وجودتان را از آتشـی حفظ کنیـد که هیزمش انسانها و سنگهاست، آتشی که برای کافران آماده شده است.

آنچه گناه و معصـیت از انسان صادر میشود، و صدور آن تا هنگام بیرون رفتنش از دینا تداوم مییابد بنابر آیات قرآن و روایات صحیحه و مستند در قیامت به صورت آتش از وجود او شعله میکشد و همراه با سنگهای آتش گیره



---

۱- ۱) - المیزان، ج۱، ص۷۳.

که به بیان آیات و روایات (۱)یا سنگ کبریت یا بتهای مورد پرستش بت پرستان است (۲)آتش دوزخ را تأمین میکند، و براین اساس انسان کافر و عاصی در قیامت هم هیزم افروز است و هم اهل سوختن درآن آتش است.

## آتش دوزخ

شیخ صدوق در روایتی مستند از حضرت صادق (ع) روایت میکند:

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودند که جبرئیل به محضرش آمد درحالی که غمناک و حزین بود و رنگ چهرهاش دگرگون مینمود، پیامبر فرمود: چه شده که تو را غمناک و غصه دار میبینم؟

پاسخ داد چرا این گونه نباشم در حالی که امروز دمه (۳)های دوزخ را در دوزخ قرار دادند، پیامبر فرمود: دمههای دوزخ چیست؟ جبرئیل گفت: خدای تعالی به آتش فرمان داد، پس آن را هزارسال برافروخت تا قرمز شد، سپس به آن فرمان داد و هزارسال آن را برافروخت تا سپید گشت، آنگاه به آن فرمان داد پس آن را هزارسال برافروخت تا سیاه شد و آن سیاه و تاریک است. پس اگر حلقه ای از زنجیر به آتشی که طولش هفتاد ذراع است بر اهل دنیا قرار دهند، دنیا از حرارتش آب شود، و اگر قطره از زقوم و ضریع دوزخ در آشامیدنی اهل دنیا چکانده شود، اهل دنیا از بوی بد و متعفنش میمیرند. . . (۴)

ص:۳۴۷

---

۱- ۱) - انبیاء، آیه ۹۸.

۲- ۲) - صافی، ج۱، ص۱۰۲.

۳- ۳) - وسیله ای چرمی در قدیم بود که با دمیدن آن آتش را شعله ور می ساختند.

۴- ۴) - علم الیقین، ج۲، ص۱۰۳۲.

از حضرت حق روایت شده است:

«و عزتی لوقطرت قطره فی بحورالدنیا لاجمدت کلّ بحر، ولهدت کل جبال، ولتشقّقت الارضون السبع من حرها:» (۱)

به عزتم سوگند اگر قطره ای از مواد مذاب آتش دوزخ در دریاهای دنیا بچکد همه دریاها خشک میشوند، و همه کوهها فرو میریزند، و زمینهای هفت گانه از شدت حرارتش میشکافد! !

در روایتی از قول پیامبر اسلام آمده:

«لوکان فی هذا المسجد مأه الف اویزیدون ثم تنفّس رجل من اهل النار فاصابهم تنفّسُه لاحترق المسجد ومن فیه:» (۲)

اگر در این مسجد صدهزارنفر یا بیشتر باشند سپس مردی از اهل آتش درمیان آنان نفس بکشد و نفسش به آنان برسد همه آنان و مسجد را میسوزند!

و در روایت دیگری آمده: اگر اهل دوزخ را برآتش دنیا نهند خوابشان ببرد (۳)کنایه از این که آتش دنیا در برابر آتش آخرت گلستان است.

ابن بکیر از حضرت صادق (ع) روایت میکند:

«ان فی جهنم لوادٍ للمتکبرین یقال له سقر شکی الی الله تعالی شدّه حره وسأله ان یأذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم:» (۴)

ص:۳۴۸

---

۱- ۱) – کشف الاسرا، ج۱، ص۱۰۷.

۲- ۲) – علم الیقین فیض، ج۲، ص۱۰۳۴.

۳- ۳) – تفسیر ابوالفتوح، ج۱، ص۱۰۶.

۴- ۴) – کافی، ج۲ و کتاب ایمان و کفر، باب الکبر، ص ۳۱۰.

همانا در دوزخ درّه ای است که جایگاه متکبران است، آن را سقر میگویند، از شدّت حرارت و گرمیاش به خدا شکایت کرد و از حضرت حق خواست که به او اجازه تنفس دهد، چون به او اجازه تنفس داد با نفش زدنش دوزخ را به آتش کشید!

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

مسلماً اهل آتش هم چون سگان و گرگان فریاد زشت میزنند و زوزه میکشند، این فریاد و زوزه به خاطر برخوردشان با عذاب دردناک است، چه گمان میبری به گروهی که در دوزخ اسیرند و راهی به سوی مرگ ندارند؟ عذاب برآنان سبک نمیشود، در دوزخ تشتنه و گرسنهاند، چشمانشان ضعیف و تیره است، کرولال و کورند، رویشان سیاه است، دورشده ورانده اند، پشیمان و حسرت زده اند، مورد خشم و غضب اند، به آنان ترحم نمیآورند، و عذابشان را تخفیف نمیدهند، به آتش واردشان میکنند، و از حمیم دوزخ مینوشند، و از زقوم میخورند، با چنگالهای آهنین میکوبندشان و با تبرهای آتشین آنان را میزنند، ملائکه خشمگین و سخت گیر به آنان رحم نمیکنند، و آنان را به صورت در آتش میکشند، و با شیاطین در یک زنجیر میبندند، و با بندهایگران و زنجیرهای سنگین مقیدشان میسازند، اگر دعا کنند پاسخشان را نمیدهند، و اگر حاجتی بخواهند برآورده نمیکنند، این است حالی کسی که وارد آتش میشود. (۱)زیدبن علی از پدرانش از امیرالمؤمنین از رسول خدا روایت میکند که پیامبر فرمود:

این آتش دنیای شما جزئی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است، شعله و حرارت آن را هفتاد بار با آب فرونشانده اند، اگر اینگونه نبود هیچ انسانی قدرت



---

۱- ۱) -علم الیقین، ج۲، ص۱۰۳۶.

فرونشانـدن التهاب آن را نـداشت، آتش دنیا را نهایتاً در قیامت میآورند و برآتش دوزخ مینهند، فرشـته مقربی و پیامبر مرسـلی نمیماند مگر این که از ترس نعره آتش دوزخ به زانو میافتد: (۱)در روایت بسیار مهمی از رسول خدا نقل شده که آن حضرت فرمود:

«ارغبوا فیمـا رغبکم الله، واحـذروا مماحـذرکم الله، وخافو ما خوفکم الله به من عـذابه و عقابه و من جهنم فانه لوکانت قطره من الجنه معکم فی دنیاکم التی انتم فیها لطیبتها لکم، ولوکانت قطره من النار معکم فی دنیاکم التی انتم فیها لخبثتها علیکم:» (۲)

درآنچه خدا شما را به آن ترغیب و تشویق نمود رغبت کنید، و از آنچه خدا شما را برحذر داشت حذر کنید، و بترسید ازآنچه خـدا بـه سـبب آن شـما را از عـذاب و کیفر و دوزخش ترسانیـد، بیتردیـد اگرقطره ای از بهشت در دنیـائی که در آن زنـدگی میکنیـد با شـما باشد دنیایتان را برای شـما خوش آیند میکند، و اگر قطره ای از آتش در دنیائی که در آن هستید با شـما باشـد دنیاشان را مورد نفرت شما مینماید!

ص:۳۵۰

---

۱- ۱) - بحار، ج۸، ص۲۸۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۸، ص۳۵۸.

## تفسیر آیه ۲۵

### اشاره

وَ بَشِّرِ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَهٍ رِزْقاً قالُوا هٰذَا اَلَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ

و آنان را که ایمان آورده اند، و کارهای شایسته انجام داده اند مژده ده که برای آنان بهشتهائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، هرگاه از آن بهشتها میوه ای آماده به آنان روزی دهند گویند: این همان است که از قبل روزی ما شده است، و از انواع میوهها که در طعم و گوارائی شبیه هم است نزد آنان آورند، در آنجا برای آنان همسرانی پاکیزه است و درآن بهشتها جاودانه اند.

### شرح و توضیح:

در این آیه شریفه سه حقیقت بسیارمهم مطرح است:

۱- ایمان اهل ایمان ۲- عمل صالح اهل ایمان ۳- بهشتها و نعمتهایش حکمت، عرفان، علوم استوار، عقاید حقه، فقه، اصول، ادبیات، فصاحت و بلاغت، اخلاقیات، الهیات، پندوموعظه، مایههای عبرت، تاریخ صحیح است و دریک کلمه معرفت و شناخت حقایق سبب ظهور ایمان در قلوب اهل ایمان است، ایمانی که روزنه هرشک و تردیدی به روی آن بسته است.

«إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا:» (۱)

ص:۳۵۱

---

۱- ۱) - حجرات، آیه ۱۵.

جز این نیست، مؤمنان کسانی انـد که به خدا و پیامبرش ایمان آورده آنگاه در حقانیت آنچه به آن مؤمن شده اند شک نکرده اند.

ایمانی که سبب عشق آنان به خدا و پیامبرش و امامان و قیامت و حقایق هستی است.

ایمـانی که آنان را به سوی بنـدگی و طاعت سوق داده، و وادار به انجام واجبات و ترک محرمات و آراسـته شـدن به حسـنات اخلاقی نموده است.

ایمـانی که آنـان را در گردونه عبادت ربّ و خـدمت به خلق قرار داده و خیر دنیا وآخرت آنان را تضـمین نموده است. ایمانی که آنـان را به صبر و احسـان و توکّل و جهاد و مهروزی و تقوا و تعاون به نیکی و خوف از عـذاب و خشـیت از عظمت حق و خضوع و خشوع و جود و سخاوت و کرم و بزرگواری و عفو و گذشت و صدق و راستی و امانت و شرافت، رهنمون شده و از آنان انسانی متین، منظم، موقّر، درست کار، دلسوز و منبع خیرات و برکات ساخته است.

در این بخش لازم است به گوشه ای از حقـایقی که از لوازم و متعلّقـات ایمـان است و در حقیقت مایههـای ایمانی اهل ایمان است که این مایههـا برگرفته از کتـاب تکوین و کتـاب نفس و کتاب تشـریع یعنی قرآن مجیـد است اشاره شود، تا بهتر روشـن شود که اهل ایمان، ایمان خود را چگونه به دست آوردند و از نردبان سـعادت به چه صورت بالارفته و به بام قرب رسـیده اند، و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نموده اند.

«إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ اَلْفُلْکِ اَلَّتِی تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِمٰا یَنْفَعُ اَلنّٰاسَ وَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مِنْ مٰاءٍ فَأَحْیٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ بَثَّ فِیهٰا مِنْ کُلِّ دَابَّهٍ وَ تَصْرِیفِ اَلرِّیٰاحِ وَ اَلسَّحٰابِ اَلْمُسَخَّرِ بَیْنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ:» (۱)



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۱۶۴.

بیتردیـد در آفرینش آسـمانها و زمین، و رفت و آمدهای شب و روز و کشتیهایی که در دریاها [با جابهجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند، و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگیاش زنده ساخته و درآن از هر نوع جنبنده ای پراکنده نموده و گرداندن بادها، و ابر مسخّر میان آسمان و زمین نشانههائی است [برتوحید و یگانگی و ربوبیت و حکمت و قدرت خدا] برای گروهی که میاندیشند.

آری اهل انصاف و وجـدان، و متصـلان به فطرت، و اندیشه کنندگان در خلقت هنگامی که این پدیدهها را میبینند و در وجود آنهـا بـه تفکر مینشـینند و نظـم دقیـق و حکیمـانه ای را کـه برآنهـا حـاکم اسـت مشاهـده میکننـد به این نـتیجه میرسـند که این موجودات متنوع و گونـاگون که هریـک در پیکره هستی در جایگـاه ویژه خودشـان قرار دارنـد، و چون خـط وخـال او ابرو بر چهره ای زیبا و آراسـته هسـتند خودشان سـبب به وجود آمـدن خودشان نبودنـد، و دست آدمیان هم در پدیدشـدنشان در کار نبوده، و معقول هم به نظر نمیرسـد که تصادفاً به وجود آمـده باشـند به وجود آمـده خالقی علیم، مـدبری حکیم، ناظمی قـدیر، بـدیعی توانـا، قدوسـی قوی، کریمی محسن، و وجودی مسـتجمع جمیع صـفات کمال است، که فطرت سـلیم دل را به او توجه میدهـد، و وجـدان بیـدار قلب را به مهر او گره میزنـد، و عقـل فعال باطن را از ایمان و اعتقاد به او پرمیکنـد، زلف و جان را به ذات مقدسـش گره میزنـد، و آدمی را در برابر او براسـاس وحی اسـتوارش وتعلیمـات پیـامبران و امامـان بزرگوار به بنـدگی و عبادت و طاعت و فرمانبرداری وادار مینمایـد، و پیشانی انسان را در برابر عظمت حضـرتش به خاک فروتنی و ذلّت و انکسار و تواضع به سجده میآورد، و راه را برای عروج عبد به ملکوت حقیقت باز میکند.

ص:۳۵۳

«إِنَّ اَللّٰهَ فٰالِقُ اَلْحَبِّ وَ اَلنَّوىٰ، يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَيِّ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ. فٰالِقُ اَلْإِصْبٰاحِ وَ جَعَلَ اَللَّيْلَ سَكَناً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ حُسْبٰاناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ. وَ هُوَ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِي ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ اَلَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرٰاكِباً وَ مِنَ اَلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِيَةٌ وَ جَنّٰاتٍ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ اَلزَّيْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشٰابِهٍ اُنْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ:» (۱)

بيترديد خدا شكافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده بيرون ميآورد، و بيرون آورنده مرده از زنده است، اين است خدا پس چگونه از حق منصرفشان ميكنند؟

شكافنده صبح از پرده تاريك شب است، و شب را براى آرامش قرار داد، و خورشيد و ماه را وسيله اى براى محاسبه و اندازه گيرى زمان مقرر فرمود، اين است اندازه گيرى آن تواناى شكست ناپذير دانا.

و اوست كه ستارگان را براى شما قرار داد تا به وسيله آنها در تاريكيهاى خشكى و دريا راه يابيد، بيترديد ما آيات خود را براى قومى كه دانايند بيان كرديم.

ص:۳۵۴

---

۱- ۱) - انعام، آيات ۹۹-۹۵.

و اوست که شما را از یک تن آفرید برخی از شما استقرار یافته در زمین و برخی به ودیعت نهاده در اصلاب و رحمهایند، ما آیات خود را برای قومی که میفهمند بیان کردیم. و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویانیدیم، و از آن ساقهها و شاخههای سبز در آوردیم، و از آن دانههای متراکم را خارج میکنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشههای سرفروهشته به وجود میآوریم، و باغهایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بیشباهت به هم بیرون میآوریم، به میوهاش چون میوه دهد و به کیفیت رسیده شدنش با تأمل بنگرید یقیناً در این امور برای گروهی که ایمان میآورند نشانههائی [برتوحید، حکمت، ربوبیت قدرت خدا] است.

در پایان چند آیهای که ترجمه آن از نظرتان گذشت جملات نورانی یؤفکون، عزیزعلیم، یعلمون، یفقهون، یؤمنون به کار گرفته شده که هریک انسان را به حقیقت یا حقایقی توجه میدهد:

در یؤفکون میخواهد بگوید شما که از شکافته شدن دانه و هسته و بیرون آمدن زنده از مرده، و مرده از زنده به خدای یگانه پی بردید و تنها او را کلید دار هستی یافتید، پس چگونه و چرا با وسوسههای باطل خناسان، و دست اندازیهای هوای نفس، و پیروی از شهوات و دلبستگی به امور ظاهری، و مشغلههای پردردسر از حق و حقیقتی که یافته اید روی میگردانید و خود را دچار بندهای اسارت بار بتهای زنده و بیجان میکنید، و از جهان آفرین غفلت میورزید؟ !

و در تقدیر العزیر العلیم توجه میدهد که نظام روز و شب و خورشید و ماه و جایگاه ویژه هرکدام در عرصه گاه هستی اندازه گیری خدائی است که قادر بر آفریدن و منظم نمودن است و این همه نقش عجیب، و آفریده شگرف از دانش بینهایت و علم ثابت و فراگیر او سرچشمه گرفته است.

ص:۳۵۵

آن وجود پاکی که علمش عین ذات و ذاتش عین علم است، و دانش بینهایتش در آئینه کیفیت و موجوداتش آشکار و هویداست، و کورباد چشمی که این حقایق استوار و حکیمانه و منظم در برابر اوست و او نمیبیند و دقت نمیکند یا عمداً نمیخواهد ببیند.

و در یعلمون میگوید: اهل دانش و علم و دانائی و بینائی و بصیرت و فراست با توجه به آفرینش ستارگان و کاربرد آنها در تاریکیهای خشکی و دریا، و نظام حکیمانه ای که برآنها حاکم است، خدا را مییابند، و او را در چهره مخلوقاتش که نشانهها و آثار اوینـد تماشا میکنند، و قلب و جان را به نور او منور مینمایند، و هرجاهل و نادانی را که کنار این همه آثار است و به مؤثر توجه نمیکند دیوانه و غافل میدانند.

و در یفقهون توجه میدهد: که اهل فهم و درک با توجه به آفرینش انسان به این نتیجه میرسند که آفریننده انسان خدای یگانه است خدائی که وحدت حقه حقیقه ویژه اوست و کسی جزاو آفریننده و کارگردان کارگاه خلقت نیست.

و در یؤمنون میگوید: اندیشه کنندگان در باران و منافع بیشماری که به سبب، ریزش آن از بستر زمین از انواع گیاهان و گلها و سبزیجات و میوه جات عاید بشرو موجودات زنده میگردد، خود را موظف و مکلّف میبینند که با همه وجود به آفریننده این موجودات متنوع و گوناگون مؤمن شونـد و دل به او ببندند و سرعبادت برخاک درگاهش بسایند، و درهمه شئون زندگی از حضرتش اطاعت و فرمانبرداری نمایند.

به این معنی توجه داشته باشید که این فهیمان باارزش، و دانایان با قدر و منزلت، و مؤمنان والامقام فقط به ایمان به حضرت حق بسنده نمیکنند بلکه با توجه به قرآن مجید کتاب تشریع الهی و با درک مسئولیت عظیمی که دراین دنیا نسبت به همه حقایق

دارند، باطن و قلب خود را به ایمان به شئون حق چون فرشتگان، پیامبران، قرآن، امامان، معاد، وآنچه در ارتباط با معاد است زینت میدهند، و همه حرکات و سکنات و روش و منش خود را به هدایت حق برپایه آن ایمان و اعتقاد نظام میدهند.

اینان با توجه به آیات قرآن که فرشتگان را به عنوان مدبرات امر و امینان وحی، و حاملان عرش، و قابضان ارواح، و حافظان اعمال، و کاتبان پرونده، و نگاهبانان انسان از خطرات معرفی میکنند. مؤمن به فرشتگان و ملائکه الله هستند و میدانند که ایمان بدون ایمان به فرشتگان ایمانی ناقص است.

در بخشی از آن آیات آمده:

وَ اَلْمُرْسَلاتِ عُرْفاً (۱) ، فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً (۲) ، وَ اَلنّاشِراتِ نَشْراً (۳) ، فَالْفارِقاتِ فَرْقاً (۴) ، فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً: (۱)

سوگند به آن فرشتگانی که پیدرپی جهت اجرای فرمانهای حق فرستاده میشوند، و سوگند به آن فرشتگانی که برای آوردن وحی در سرعتِ حرکت چون تندبادند، و سوگند به آن فرشتگانی که گشاینده صحیفههای وحی اند، و سوگند به آن فرشتگانی که جداکننده حق از باطل اند، و سوگند به آن فرشتگانی که القاکننده آیات آسمانی به پیامبران اند.

وَ اَلنّازِعاتِ غَرْقاً (۱) ، وَ اَلنّاشِطاتِ نَشْطاً (۲) ، وَ اَلسّابِحاتِ سَبْحاً (۳) ، فَالسّابِقاتِ سَبْقاً (۴) ، فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً: (۲)

سوگند به فرشتگانی که روح بدکاران را به شدت از بدنهایشان برمیکنند، و سوگند به فرشتگانی که روح نیکوکاران را به نرمی و ملایمت از بدنهایشان

ص:۳۵۷

---

۱- ۱) - مرسلات، آیات ۵-۱.

۲- ۲) - نازعات، آیات ۵-۱.

بیرون میآورند، و سوگند به فرشتگانی که برای اجرای فرمانهای حق به سرعت نازل میشوند، و سوگند به فرشتگانی که درایمان، عبادت، پرستش و طاعت بر یکدیگر به صورتی ویژه سبقت میگیرند، و سوگند به فرشتگانی که به اذن خدا امور آفرینش را تدبیر میکنند.

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ (١٠) ، كِراماً كاتِبِينَ (١١) ، يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ: (١)

و بیتردید بر شما نگهبانانی گماشته اند، بزرگوارانی نویسنده، که آنچه را از خیروشر انجام میدهید میدانند [و ضبط میکنند].

«مَنْ كانَ عَدُوًّا لِلّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكالَ فَإِنَّ اَللّهَ عَدُوٌّ لِلْكافِرِينَ:» (٢)

هرکه با خدا و فرشتگان و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد کافر است، و بیتردید خدا دشمن کافران است.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«وحفاظ صدق یحفظون اعمالکم، وعدد انفاسکم، لاتسترکم منهم ظلمه لیل داج، ولایلنکم منهم باب ذورتاج:» (٣)

حافظان راستگوئی برشما گماشته اند که اعمال شما را حفظ میکنند و شماره نفسهای شما را میشمارند، نه تاریکی شب شما را از آنان میپوشاند، و نه دری محکم و استوار شما را از آنان پنهان میسازد.

ص:۳۵۸

---

۱- ۱) - انفطار، آیات ۱۲-۱۰.

۲- ۲) - بقره، آیه ۹۸.

۳- ۳) - نهج البلاغه، خطبه۱۵۷.

این آگاهان بیدار و فهیمان مؤمن با دقت در آیات قرآن، و مطالعه در تاریخ حیات و این که درک و فهم و علم به خواستههای حق از طریق وحی میسّر است پیامبران را تصدیق میکنند، و به آن سفیران هدایت مؤمن هستند، و این حقیقت را در درون خون زمزمه میکنند، و با زبان عقل میگویند: هنگامی که برای ما روشن و معلوم شد که ما را خالقی مدبر، و صانعی حکیم، و آفریننده ای کریم، و ربّی مهربان، و مصلحی عزیز، و کارگردانی رحیم است، و برای ما ارتباط مستقیم، و فهم خواستههایش بدون واسطه میسّر نیست، و اوهم مارا رهانموده و به خود واگذار نکرده و عبث و مهمل نیافریده، پس دارای فرستادگان و سفیرانی است که برای بیان وظائف و مسئولیتهای ما و تأمین سعادت دنیا و آخرتمان از سوی او در خیمه حیات ما ظهور کرده اند، که ازنظر بشری با ما هم جنس ولی از نظر عقلی و روحی و اخلاقی و بصیرت و شایستگی دریافت وحی از همه انسانها ممتازند.

قرآن در رابطه با همه پیامبران میفرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ اَلْكِتابَ وَ اَلْمِيزانَ لِيَقُومَ اَلنّاسُ بِالْقِسْطِ: (۱)

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان تشخیص حق از باطل نازل نمودیم تا مردم به عدالت برخیزند.

و دررابطه با پیامبراسلام که خاتم همه انبیاست میفرماید:

ص:۳۵۹

۱- ۱) - حدید، آیه ۲۵.

هُوَ اَلَّذِی بَعَثَ فِی اَلْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیٰاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحِکْمَةَ وَ إِنْ کٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ: (۱)

او خدائی است که درمیان بیسوادان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت تا آیاتش را برآنان بخواند، و از آلودگیهای باطنی و ظاهری پاکشان کند و رشد و نموشان دهد، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد گرچه پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

مؤمنان دانا و فهیم به این حقیقت آگاهند که واجب است پیامبر از هرآلودگی معنوی و بدخلقی و خشم و غضب، وبخل وحسد، و پستی و دنائت، و انحراف فکری، و نقص در آفرینش بدنی پاک باشد.

پیامبر موجودی است اشرف و اکرم و اعظم و اعقل و اعلم، و اتقی و ازهد و اورع و واسط میان خدا و خلق که مأموریت دارد مردم را از جهالت و رذالت و ضلالت و گمراهی و اعوجاج در اندیشه برهاند، و آنان را به صراط مستقیم هدایت نماید، و انسانها را به خیر دنیا و آخرتشان آشنا نماید.

پیامبر در گرفتن وحی و دریافت آیات حق، و ابلاغ آن به مردم، ونیز در عمل کردن به آن آیات به عنوان تکلیف شخصی خودش دارای مقام عصمت است، و از همه گناهان چه صغیره و چه کبیره پاک و منزه و معصوم میباشد، تا مورد نفرت قرار نگیرد و همه مردمان، با انصاف و عاشق هدایت با شوق و رغبت از او اطاعت نمایند.



---

۱- ۱) - جمعه، آیه۳.

راستی پیامبر چگونه آلوده به گناه شود درحالی که همه گناهان برچهار اصل استوار است: حرص، حسد، غضب، شهوت.

او نمیتواند حریص بردنیا باشد زیرا همه دنیا به اراده حق چون نگینی زیر انگشتر حیات اوست، و او خزانهدار حق برای امت در دنیا وآخرت آنان است.

او چرا حسد بورزد درحالی که پیش از همه جهان از فیوضات حق برخوردار است و نسبت به خود مقام مافوقی ندارد، ظهور حسد از مقام مادون نسبت به مقام مافوق است.

و براو خشم و غضب نسبت به امور مادی و ظاهری جایز نیست زیرا سعه وجودی و گستردگی ظرفیتش جائی برای خشم و غضب باقی نمیگذارد. نگرانی و ناراحتی او فقط نسبت به واسطه لجاجت مردم در عدم پذیرش دین و اقامه حدود خدا ظهور میکند و به عبارت دیگر آنجائی به خشم مینشیند که خدا خشم میکند.

و براو سزاوار نیست که به دنبال شهوات برخیزد و دنیا را برآخرت ترجیح دهد، زیرا حضرت حق آخرت را محبوب و معشوقش قرار داده، و وی را به همه نعمتهای بهشت آگاه نموده، بنابراین کمترین نعمت بهشت را با بیشترین امور مادی لذتبخش دنیا عوض نمیکند و این جابجائی ناروا را زیربار نمیرود، او زیبائی آخرت را با زیبائیهای دنیا، و درمثل لباس نرم را به لباس خشن، و طعام لذیذ را به غذای تلخ و نعمت دائم را به نعمت فناپذیر تبدیل نمینماید. (۱)



---

۱- ۱) - بحار، ج۷، ص۲۲۸ به نقل از هشام بن حکم.

بنابراین بیداردلان و به فرموده قرآن در آیات مورد تفسیر فهیمان و دانایان و مؤمنان ایمان به عصمت همه جانبه پیامبر دارند، و آنان را در همه شئون ظاهری و باطنی معصوم از خطا و انحراف میدانند.

آنان همه پیامبران را با توجه به سجده همه فرشتگان برحضرت آدم که مقام نبوتش مقامی مادون پیامبران اولوالعزم بوده از کل ملائکه براساس آیات قرآن و روایات بالاتر میدانند.

از رسول خدا در روایتی بسیارمهم و قابل قبول اهل فن این مضمون محکم و استوار و زیبا را میخوانیم:

«یا علی ان الله تبارک وتعالی فضل انبیاءه المرسلین علی ملائکه وفضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین والفضل بعدی لک یا علی و للائمه من بعدک وان الملائکه لخدامنا وخدام محبینا:» (۱)

یا علی خدای تبارک و تعالی همه پیامبران را برفرشتگان برتری داده، و برابر برهمه انبیاء و مرسلین برتری بخشیده و برتری پس از من ویژه تو و امامان پس از توست، و مسلماً فرشتگان خادمان ما و خادمان عاشقان ما هستند.

فهیمان و دانایان و مؤمنان به همان کیفیتی که به پیامبر بزرگوار اسلام ایمان دارند به امامان بزرگوار و معصومان پس از او ایمان دارند، و ولایت ائمه طاهرین در قلبشان چراغی پرفروغ و نوری ابدی است که در پرتو آن زندگی میکنند و خیر و سعادت دنیا و آخرت خویش را تأمین مینمایند.

وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّاسِ: (۲)



---

۱- ۱) - بحار طبع کمپانی، ج۷، ص۳۵۳ به نقل از عیون و علل و کمال الدین صدوق.

۲- ۲) - انعام، آیه ۱۲۲.

و برای زنده شده به هدایت ما نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم به درستی و سلامت زندگی کند.

با توجه به این که ایمان مؤمنان واقعی به امامان معصوم از قبیل همان ایمان به پیامبر است لازم نمیبینم فصل جداگانه ای در این بخش در این رابطه باز کنیم، اما به خواست حضرت حق در توضیح تفسیر آیاتی که مصداقی جز امامان معصوم ندارند به طور مفصل در رابطه با امامت که جایگاهی عظیم است و در رابطه با امام معصوم که فقط او لایق این جایگاه است مطالب بسیار مهمی را از طریق آیات و روایات متذکر خواهم شد.

اهل ایمان ایمانشان به قرآن مجید ایمانی استوار، محکم، و یقینی است به صورتی که روزنه ای برای شک و تردید نسبت به آن ایمان باز نیست.

آنان براساس دلائل قوی و براهین جلی که از اعماق قرآن دریافت کردهاند به این صورت مؤمن به قرآن هستند: قرآن یقیناً و جزماً کلام خدا و وحی آن وجود مبارک و مقدس است، هیچ باطلی در هیچ عصر و زمانی به حریمش راه ندارد و برای ابد از تحریف و تغییر مصون است، و این مجموعه ای که در اختیار امت است بدون کم و زیاد همان است که برپیامر نازل شده و در عصر آن حضرت و بعد از او در اختیار مسلمانان بوده است، و اعتقاد به تحریف از هرکس و از هرگروهی چه شیعه و چه سنّی اعتقادی باطل و ضدآیات حق و بدون دلیل و برهان است، وبرهمه امت واجب و ضروری است که معتقدان به تحریف را از امت طرد نمایند و بطلان اعتقادشان را به همه اعلام نمایند.

قرآن مجید به وجود آمده حضرت حق و نازل شده اوست، و از نظر استواری و استحکام و محتویات عرشیاش برهمه کتابهای اولین و آخرین برتری دارد.

از ابتدا تا انتهایش و محکم و متشابهش و خاص و عامش و بشارت و تهدیدش و داستانها و اخبارش همه و همه حق است و احدی از جن و انس در

هر مقامی که باشند، گرچه به پشتیبانی یکدیگر برخیزند قدرت آوردن مانند آن بلکه یک سوره آن را ندارند.

این است ایمان اهل ایمان به کتاب خدا و آیات استوار این دریای بیپایان علم و دانش و حکمت و عرفان، و فقه و اخلاق و تاریخ و پندوموعظه و. . .

فهیمان و دانایان و مؤمنان براساس فطرت، عقل و به ویژه آیات قرآن و فرهنگ اهل بیت و بیانات متین پیامبران به جهان پس از مرگ که جهان محاسبه اعمال و پاداش و کیفر خوبیها و بدیهاست ایمان قطعی و یقین جزمی دارند و میدانند که مرگ هم چون پلی است که همه از آن به جهان دیگر عبور میکنند و بدن را رها کرده وارد زندگی برزخی میشوند، تا پس از پایان برزخ و شروع قیامت با بدنی همچون بدن دنیائی وارد محشر شوند و آنچه را از عقاید حقه و اعمال صالحه و اخلاق حسنه، یا عقاید باطله و اعمال زشت و اخلاق پست در دنیا در سرزمین هستی کاشتهاند به صورت بهشت یا دوزخ درو کنند و تا ابد از نعمت بیپایان بهشتی یا عذاب دوزخی که محصول خود آنهاست نصیب ببرند.

آنان به حقیقت مرگ که چیزی جز نقطه انتقال نیست، و به برزخ و سؤال در برزخ و برانگیخته شدن در قیامت و صراط و میزان و حساب، و احوال قیامت و شفاعت و بهشت و دوزخ مؤمن هستند و حرکات و اعمال خود را براساس اعتقاد به خدا و پیامبر و ائمه و قرآن و معاد و شئون معاد نظام میدهند.

بنابراین منظور از آمَنُوا درآیه بیست و پنجم سوره مبارکه بقره که مورد تفسیر است چنین ایمان کامل و جامعی است که از طریق مطالعه در آثارحق، و دقت در آیات قرآن و روایات صحیحه یا از راه شنیدن حقایق قرآنیه و معارف الهیه از زبان عالمان ربانی به دست میآید، و این ایمان است که زمینه ظهور عمل صالح از همه اعضا و جوارح و جوانح انسان است.

## عمل و ریشه آن

پیش از این که عمل صالح را براساس آیات قرآن مجید و روایات اهل بیت معناکنم و به دایره توضیح و تفسیر درآورم لازم است در رابطه با اصل عمل و این که عمل چیست و از کجا مایه میگیرد مطالبی را متذکر شوم.

انسان از سفره گسترده هستی، و از موجودات و نعمتهای جهان از طریق خوردن، نوشیدن، تنفس، نورگرفتن و غیراینها با نیروی جذب، اخذ مواد میکند و آنها را جزء بدن خود کرده و با کمک حیات خدادادی خود زنده میگرداند، وبه عبادت دیگر وجود خود و ذاتش و کارگاه هستیاش را از مواد گرفته شده از جهان میسازد.

باید توجه داشت که اگر آنچه از مواد بربدن اضافه میشود درآن باقی بماند در اندک مدتی بدن به صورتی غیرقابل تصور بزرگ میشود، این معنا را از طریق حجم خوراک و آبی که روزانه به بدن میرسد پس از دفع اضافات میتوان درک کرد این که بدن تا آخر عمر دارای اعتدال معینی است به خاطر این است که همانطور که بربدن افزوده میشود، همانطور هم از آن کاسته میگردد، و همان گونه که از اجزاء جهان در بدن انسان وارد شده و زندگی نوینی مییابند همان گونه هم از آن خارج شده و خود را به دست مرگ یا به گردونه تبدیل شدن به کار و عمل و به عبارت علمیتر تبدیل شدن به نیرو و انرژی میسپارند.

روشن است که بخش عمده ای از مواد از بدن به شکل مادّه خارج نمیشود و گرنه محسوس میشد و همه خروج آن را مشاهده میکردند، و چون در جهان آفرینش هیچ موجودی بیشتر از دوصورت ندارد یا باید ماده باشد یا نیرو، پس بخش اعظمی از آنچه که از بدن خارج میشود حتماً به صورت نیرو خارج میگردد، و به این سبب دیده نمیشود.

خروج این نیروها در حین عمل و با انجام دادن کار چه مثبت و چه منفی تحقق میپذیرد.

پس بدن انسان کارخانه ای است که کار آن تبدیل مواد جهان به نیروی اعمال است و شغل بدن این است که اجزائی از سفره هستی اخذ کند و در ذات خود به آنها زندگی دهد، سپس آنها را به وسیله عمل تبدیل به نیرو کرده از خود بیرون دهد.

انسان به صورتی آفریده شده که پیوسته در لحظات روز و شب خود را و ساختمان بدنش را از مواد جهان میسازد و سپس همین اجزاء را از ساختمان وجودی خود به شکل نیرو هزینه میکند و از ذات خود بیرون میدهد، و این برنامه گرفتن و هزینه کردن به کیفیتی است که باید گفت: انسان در زندگی این جهان به جز این اخذ مواد و هزینه کردنش به صورت عمل و نیرو کاری ندارد.

از برخی آیات و پاره ای روایات استفاده میشود که: بدن انسان به طور مطلق و بدون اختصاص به عضوی و جزئی معین در راه انجام دادن اعمال هزینه میشود.

اگر بدن با تکیه بر اراده اختیاری انسان در اعمال زشت و ناپسند. و گناهان و بدیها و خلاصه خارج از فضای هدایت خدا و راهنمائیهای پیامبران و امامان معصوم هزینه شود، هزینه ای نابجا و غیرمعقول و برخلاف شئون انسانیت و به فرموده قرآن اسراف و زیاده روی و خرجی خارج از حدود و مرزبندیهای حق است، و این گونه هزینه کردن بدن مورد نفرت خدا و امری بسیار ناپسند و سبب به باد دادن سرمایه وجودی است.

چنین اسرافی نسبت به بدن، درقیامت عامل جریمه ای سنگین و کیفری سخت است:

وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَىٰ: (۱)

ص:۳۶۶

---

۱- (۱) - ۱۲۷

و کسی که وجودش را به اسراف و زیاده روی هزینه نموده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده این گونه کیفر میدهیم. ولی بیتردید عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است.

واگر بـدن بـا تکیه بر اراده اختیـاری انسـان و براسـاس هـدایت حق و وحی الهی و طرح پیـامبران و امامـان در اعمـال پـاک و برنامههای مثبت و صـدق و درستی هزینه شود، این هزینه شـدن نزد خـدا پسـندیده و مورد خوشـنودی او و سـبب پاداش و مزد مناسب است چنان که در آیه مورد تفسیر:

وَ بَشِّرِ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ. . . (۱)بیان شده است.

در رابطه با هزینه شدن بدن در اعمال خیر و نیک از پیامبراسلام روایت شده:

«والذی نفسی بیده ماانفق الناس من نفقه احب من قول الخیر:» (۲)

سوگند به آن که جانم در دست اوست، مردم هزینه ای محبوب تر از گفتار نیک هزینه نکرده اند.

و در قطعهای بسیار پرارزش که از محمدبن حنفیه روایت شده و نشان میدهد که آن را از نمایندهای از نمایندگان خدا شنیده آمده است که از او پرسیدند:

«عن اعظم الناس خطراً فقال: الـذی لایری الـدنیا کلها عوضاً من بـدنه ثم قال: ان ابدانکم هذه لیست لها ثمن الاالجنه فلاتبیعوها الابها:» (۳)



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۵.
۲- ۲) - محاسن برقی، ج۱، ص ۱۵.
۳- ۳) - مجموعه ورام، ص۶۵.

بزرگترین مردم در بلندی قدر و منزلت کیست؟ پاسخ داد کسی است که همه دنیا را در برابر بدن خود عوض نداند، سپس فرمود: حقیقت این است که برای این بدنهای شما بهائی و قیمتی جز بهشت نیست، آن را به چیزی جز بهشت مفروشید.

این دو روایت و نمونه این دو به طور واضح و به صورتی روشن دلالت دارد براین که: اجزاء بدن به صورت عمل خرج میشود و مصرف میگردد، و انسان بزرگ کسی است که بدن خود را در انجام دادن اعمال نیک که بهشت و نعمتهای آن از آنها ساخته میشود هزینه میکند و انسان پست کسی است که تن خود را از اعمال ننگین و آلوده و چرکین هزینه مینماید، اعمالی که دوزخ از آنها به وجود میآید.

با توجه به این که اعمال انسان از بدن مادی صادر میشود، و بدن هم از مواد و عناصر جهان ساخته و پرداخته میگردد، جایگاه آیه ذیل بیشتر برای ما روشن میشود:

«کُلُوا مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ وَ اِعْمَلُوا صٰالِحاً:» (۱)

از خوردنهای حلال و پاکیزه بخورید و اعمال شایسته و صالح به جای آورید.

از متن و ظاهر آیه شریفه چنین استفاده میشود که اعمال انسان از خوراکیهائی که از جهان میگیرد ساخته میشود و این که: اگر آدمی از خوردنیهای پاک بخورد موجب اعمال صالح، و اگر از خوردنیهای حرام و ناپاک بخورد نمیتواند اعمال صالح و نیک به جای آورد، بلکه به سوی کارهای ناپسند و بد گرایش پیدا میکند، چنان که حضرت سیدالشهداء (ع) هنگامی که از جانب حضرت سجاد مورد پرسش قرار گرفت که چرا یزیدیان با این که شما را میشناختند با شما جنگیدند و یاران بزرگوارتان و برادران و فرزندانتان را کشتند فرمود:



---

۱- ۱) - مؤمنون، آیه ۵۱.

«ملئت بطونهم من الحرام:»

شکمهایشان از حرام پرشد!

در روایت بسیار مهمی است که حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین (ع) به عنوان دعای شروع به غذا به پیشگاه حضرت حق عرضه میداشت:

«اللهم انی اسئلک فی اکلی وشربی السلامه من وعکه والقوه به علی طاعتک وذکرک وشکرک فیما بقیته فی بدنی وان تشجعی بقوته علی عبادتک وان تلهمنی حسن التحرز من معصیتک:» (1)

خدایا از تو درخواست دارم که در خوردن و آشامیدنم از بیماریاش سالمم بداری و به وسیله آن تا آن را در بدنم باقی میداری برطاعت و ذکر و شکرت نیرومندم گردانی، و به من الهام نمائی که چگونه از نافرمانی است بپرهیزیم.

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«انما بنی الجسد علی الخبز:» (2)

همانا بدن بر نان بناگذاری شده است.

از این دو حدیث و امثال آنها استفاده میشود که ساختمان بدن برخوراک بناگذاری شده است، و ماکولات و آشامیدنیها هستند که نیروی اطاعت به خدا و ذکر و شکر او را در بدن مهیا میکنند، و خوراک همیشه در بدن نمیماند بلکه بخش عمده ای از آن به صورت عبادت یا معصیت از آن خارج میگردد.

در هرصورت عملی که از بدن صادر میشود، بدنی که ساخته شده عناصر مادی و نعمتهای جهان است این است که: با حواس خود از جهان آگاهی بیابد و با سائر اعضاء خود در موجودات آن دخل و تصرف نماید، عمل انسان این است که: قلب وی اعضای او را وادار به اطاعت کند و آنها هم از آن اطاعت



---

۱- ۱) - مکارم الاخلاق، ص۱۶۴- محجه البیضاء، ج۳، ص۱۲.

۲- ۲) - کافی، ج۶، ص۲۸۷.

کنند، عمل کردن مصرف نمودن نیروی بدن است، عمل کردن مصرف نمودن بدن است، عمل کردن تبدیل مواد بدن به نیرو است، عمل کردن تلطیف مواد بدن است، عمل صادر شده عصاره تن است، عمل کردن خرج و مصرف نمودن خویشتن است، عمل کردن ساختن ساختمان کنونی بدن است، عمل کردن ساختن ساختمان آینده خویشتن است، عمل کردن تبدیل خود به لذت ویا درد و شکنجه آخرت است، عمل کردن تبدیل مواد و عناصر جهان و نعمتهای دنیا به نعمتهای بهشتی و یا عذابهای دوزخی است.

با توجه به این حقایق و براساس آیات و روایات به این نتیجه میرسیم که ساختمان آینده هرکس از اعمال کنونی او تحقق میابد، اگر اعمال او نیك و صالح باشد وجود آخرتی او هم نیك و صالح و لذت بخش است، و اگر اعمالش زشت و فاسد باشد، بیتردید آیندهاش شرم آور و ننگین و پراز درد و رنج است، مثلاً اگر با چشم خود نگاههای ناپسند میکند این نگاههای فاسد جمع شده و محفوظ مانده و برای او چشم فاسد آخرتی میگردد که برای همیشه از شکنجهاش مینالد، و یا اگر با زبان خود در زندگی دنیائیاش این و آن را مانند مار و کژدم میگزد، این نیش زدنها و گزیدنها و زشت گوئیها جمع گردیده و محفوظ مانده و در آخرت زبان او میگردند و این زبان پیوسته او را عذاب داده و ناراحتش میکند، و سایر اعضاء هم به همین صورت است.

و کسانی که تا پایان عمر اعمال صالح و کارشایسته انجام میدهند ساختمان آخرتی خود را فرح بخش میسازند که هردم به خاطر آن خوش و مسرورند و خودشان از خودشان لذت میبرند.

آری از چشم و زبان و گوش و دست و پا و شهوت و شکم فاسد در قیامت انواع عذابها و شکنجهها پدید میآید که از این واقعیت تعبیر به دوزخی شده که هیزمش خود انسان است.

ص:۳۷۰

فَاتَّقُوا اَلنّٰارَ اَلَّتِی وَقُودُهَا اَلنّٰاسُ: (۱)

پس خود را از آتشی که هیزمش مردماند نگهدارید.

و از چشم و زبـان و گوش و دست و شـکم و شـهوت و پـای سـالم و صالـح، در قیـامت انواع لـذتها و سـرور و خوشـیها ظهور میکند، که صورت آخرتیاش بهشت عنبر سرشت است.

و دریـک کلمـه که مبتنی برآیـات و روایـات است: هرگـونه عمـل انسـان چه زیبـا و چه زشت، چه خـوب چه بـد درقیـامت به صورت بهشت و یا دوزخ تجسم مییابـد و در حقیقت پاداش اعمال خوب انسان همان اعمال خوب است که به صورت بهشـت تجسم یافته، و کیفر اعمال بد انسان همان اعمال بد است که به صورت دوزخ و آتش رخ مینماید.

یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ. . . (۲)

قیامت روزی است که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده وآنچه را از کار زشت مرتکب شده [به صورت بهشت و دوزخ] حاضرشده مییابد.

وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً وَ لاٰ یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً: (۳)

قیامت همه مردم هر عملی را که در دنیا انجام دادهاند [به صورت بهشت یا دوزخ] حاضر مییابند.

### تجسم عمل

به نظر میرسد نخستین دانشمند از دانشمندان و مؤلفین اسلامی که بحث تجسم عمل را برابر آیات قرآن و روایات مطرح کرده، و گفتههای منکرین را دفع



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۴.

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۳۰.

۳- ۳) - کهف، آیه ۴۹.

نموده شیخ فلاسفه و رئیس حکما و مقتدای عارفان دانشمند بزرگ جناب شیخ بهاءالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی است.

این انسان عالم و آگاه به معارف فرموده (۱): تجسم اعمال در نشأهُ اخرویه در احادیث زیادی که خاصه و عامه روایت کردهاند وارد شده است.

و نیز بعضی از صاحبدلان فرموده اند (۲): مارها و عقربها و بلکه آتشهائی که در قیامت ظاهر میشدند عین همان اعمال زشت و اخلاق پست و عقاید باطل هستند، که در این نشأه دنیا دراین صورتها ظاهر شده و این چادرها را به سرکشیده اند، چنان که روح و ریحان و حوری و میوهها همان اخلاق پاکیزه و اعمال صالحه و اعتقادات حقه میباشند که در این جهان دراین شکل آشکار گردیده و با این اسمها نامیده شده اند، زیرا که حقیقت واحده با اختلاف مواطن صورتهای مختلفه مییابد، و درهر جائی با زیوری آراسته شده، و در هر نشئهای با طرزی پیراسته گردد.

سپس این مرد بزرگ میگوید: اهل تحقیق گفتهاند که اسم فاعل لمحیطه در آیه شریفه:

یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذٰابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکٰافِرِینَ: (۳)

کافران و مجرمان و منکران و مشرکان شتاب و عجله درآوردن عذاب را از تو میخواهند درحالی که مسلماً دوزخ بر کافران احاطه دارد.

ص:۳۷۲

---

۱- ۱) - اربعین، ص۲۵۵ توضیح حدیث،۴۰.

۲- ۲) - اربعین، ص ۲۵۶و۲۵۷.

۳- ۳) - عنکبوت، آیه ۵۴.

به معنای آینده و استقبال نیست تا به طوری که مفسرین از اهل ظاهر گفته اند: معنا این باشد که دوزخ در آینده در نشأه آخرت آنان را احاطه خواهد کرد، بلکه به معنای حقیقی خود که زمان حال است میباشد زیرا که اخلاق و اعمال و اعتقادات زشت ایشان در همین نشأ دنیا آنان را احاطه کرده و وجودشان را فراگرفته است، و اینها همان دوزخ هستند که در آینده به صورت آتش و عقربها و مارها آشکار خواهد شد.

با همین حقیقت آیه شریفه:

اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً: (۱)

آنان که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم میخورند، جزاین نیست که در شکمهای خود آتشی را میخورند.

بسنج و قیاس کن، مقصود این نیست که مردم پاداش اعمال خود را که ماهیتاً غیراز اعمال است مییابند، بلکه این است که خود اعمال را مییابند که با صورت آخرتی آشکار شده و به شکل دوزخ و عذابهایش رخ نموده است و آیه شریفه:

فَالْیَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: (۲)

پس امروز به هیچ کس ستم نمیشود و پاداش داده نمیشوید جز اعمالی را که هموراه انجام میدادید.

و در احادیث نبویه که شمارهاش زیاد است آمده:

«الذی یشرب فی آنیه الذهب والفضه انما یجر جرفی جوفه نارجهنم:» (۳)

کسی که در ظرف طلا و نقره میآشامد، همانا به اندرون خود آتش دوزخ فرو میریزد.

ص:۳۷۳

---

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۰.

۲- ۲) - یس، آیه ۵۶.

۳- ۳) - تبدل نیرو به ماده، ۱۴۳.

و فرموده:

«الظلم ظلمات یوم القیامه:» (۱)

ستمگری، تاریکیهای روز قیامت است.

و فرموده:

«الجنه قیعان وانّ غراسها سبحان الله و بحمده:» (۲)

بهشت دشتهای بزرگی است و کِشت آن سبحان الله و بحمده است.

در آیه مورد تفسیر دربخش:

کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَهٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ: (۳)

باید گفت باتوجه به همه مطالب گذشته در رابطه با معنای عمل و تجسم آن در قیامت معنای آیه کریمه این است که: اهل ایمان که عمل صالح انجام دادهاند در بهشت اعمال صالح گذشته خود را که در دنیا انجام دادهاند میبینند که با حقیقت خودظهور نموده و به صورت لذتی ابدی و سروری دائمی و نعمتها و رزقهای همیشگی نمایان گردیده است، و در عین حال شباهت خود را هم به اعمال دنیوی گذشته محفوظ داشته چنان که میفرماید:

وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً.

و به عبارت دیگر میبینند که مواد خوراکی و نعمتهای پاك و حلالی که براساس خواسته خدا از سفره جهان گرفتند و ساختمان بدن را ساختند، سپس آن بدن پاك و پاکیزه را در اعمال صالح برپایه نیت پاك که عبارت بود از طاعت



---

۱- ۱) - تبدل نیرو به ماده، ۱۴۳.

۲- ۲) - تبدل نیرو به ماده، ۱۴۳.

۳- ۳) - بقره، آیه ۲۵.

رب و خدمت به خلق هزینه نمودند و به نقطه قبولی حق رسید تبدیل به بهشت و همه نعمتهای آن شده است پس با سرور و خوشحالی میگویند: این همان است که از پیش یعنی در دنیا روزی ما شده بود، و درآن جایگاه عنبرسرشت است که رزق و روزی، و انواع میوهها و نعمتهای گوناگون که شباهت به روزی گذشته آنان دارد به آنان عنایت میشود.

در تأیید مطالب بالا باید به این دو آیه شریفه استناد کرد:

إِنَّ اَلْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیمٍ (١٣) وَ إِنَّ اَلْفُجّٰارَ لَفِی جَحِیمٍ: (١)

یقیناً نیکوکاران در بهشتی هستند و مسلماً بدکاران در دوزخی قرار دارند.

این بهشت ناشناخته «نعیم بدون الف ولام معرفه» و این دوزخ ناشناخته «جحیم بدون الف ولام معرفه» که بنابر ترکیب ادبی آیه و مفهوم آن هم اکنون مردمان درآنها هستند چه چیزند و درکجا قرار دارند؟ ظاهراً هیچ پاسخی به این پرسش بهتر از این نمیتوان یافت که این بهشت و دوزخ در هر کجا که مردم هستند، میروند، میآیند، عمل میکنند، نیکی مینمایند، بدی و زشتی انجام میدهند میباشند، و همین اعمال نیک و بد ما نعمتهای بهشت و عذابهای دوزخاند.

چیزی که هست این اعمال زیبا و زشت ما که نسبت به عالم آخرت که عین حقیقت است چون خواب و رؤیائی بیش نیست، وقتی تأویل و تحقق و ظهور مییابند مانند رؤیای صددرصد صادقانه ای که تعبیرش در خارج از خواب و در عالم بیداری وقوع یافته باشد درشکل نعمتهای بهشتی و یا به صورت نکبتهای دوزخی پدیدار میگردند و این بهشت ناشناخته در دنیا و دوزخ نکره تغییر یافته و بهشت آخرتی و دوزخ حقیقی ابدی میگردند.

ص:۳۷۵

---

۱- ۱) - انفطار، آیات ۱۴-۱۳.

روی این حساب بهترین نمونه در این دنیا برای اثبات تجسم اعمال همین تأویل و تحقق و ظهور واقعی رؤیاها در بیداری است، که باید اذعان و اعتراف کرد برگشت اعمال دنیوی به مواد آخرتی مانند برگشت موجودات رؤیائی به موجودات زمان بیداری است، چنان که در ابتدای سوره یوسف آمده که به پدر بزرگوارش گفت:

یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ: (۱)

پدرم در رؤیا یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که به من در حال کرنش هستند.

آیه با صراحت میفهماند که: یازده ستاره و خورشید وماه صورت رؤیائی برادران و پدرومادر یوسف هستند و یک حقیقت در دو نشأه دو صورت پیدا کرده است، در رؤیا به صورت ستارگان و خورشید و ماه، در بیداری به صورت برادران و پدرومادر یوسف.

سالها گذشت و آنچه که در رؤیا وقوع یافته بود در بیداری هم وقوع یافت و حقیقت کرنش ستارگان و خورشید و ماه تغییر صورت داد و به شکل حقیقی کرنش برادران و پدرومادر درآمد چنان که خدای مهربان میفرماید:

وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هٰذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا: (۲)

همه برای او کرنشکنان افتادند، یوسف گفت: پدرم این است ظهورعینی رؤیای پیشین من که پروردگارم آن را ثابت و حق گردانید.

ص:۳۷۶

---

۱- ۱) - یوسف، آیه ۴.

۲- ۲) - یوسف، آیه ۱۰۰.

باز مؤید این حقیقت که برگشت اعمال دنیوی به آخرتی مانند برگشت موجودات رؤیائی به موجودات زمان بیداری است آیات و روایات زیادی است که میگویند: حقیقت زندگی و زندگی حقیقی زندگی آخرتی است و زندگی دنیوی در برابر آن بازیچه و رؤیائی بیش نیست:

وَ مَا هٰذِهِ اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ لَهِیَ اَلْحَیَوٰانُ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ: (۱)

این زندگی جز سرگرمی و بازیچه ای نیست و بیتردید اگر بدانند البته خانه آخرت زندگی واقعی و حقیقی است.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«الناس ینام فاذا ماتوا انتبهوا:» (۲)

مردم خوابند، آنگاه که مردند بیدار میشوند.

و از حضرت سجاد (ع) روایت شده است:

«الدنیا سنات والآخره یقظه ونحن بینهما اضغاث احلام:» (۳)

دنیا خوابهای سبکی است و آخرت بیداری است و ما در این میان مشتی رؤیاهای پریشانیم.

در هرصورت آیه مورد تفسیر در قسمت:

کُلَّمٰا رُزِقُوا مِنْهٰا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قٰالُوا هٰذَا اَلَّذِی رُزِقْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشٰابِهاً.



---

۱- ۱) - عنکبوت، آیه ۶۴.

۲- ۲) - نورالابصار، ص۷۴.

۳- ۳) - ارشاد القلوب، ۱۰۸.

دلالت صریح برتجسم اعمال دارد و این که جزای خوبان و پاداش نیکان همان اعمال صالح آنان و اعتقادات حقه ایشان است که در قیامت عیناً به صورت بهشت و نعمتهایش ظهور میکند، و کیفر پلیدان و مجرمان و کافران هم عیناً اعمال زشت خود آنان است که به صورت دوزخ نمایان میشود.

علامه بزرگ مرحوم شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء در کتاب باارزش الفردوس الاعلی (۱)درباره تجسم اعمال براساس آیات و روایات بدون این که هم چون برخی از فلاسفه اسلامی گرفتار تأویل و توجیه آیات گردد یا تقدیری برای آیات در نظر بگیرد، محکم و استوار میفرماید:

نه فقط این صورتهای محسوس برگشت و عودت مینمایند، بلکه حتی حقیقت و جوهر اعمال و صفات و ملکات و هرعمل خیروشر برتو عود نموده درپیش تو میایستند، سخن چینی عقربی است که نیشت میزند، و بدگوئی ماری است خبیث که تو را میگزد، و غیبت کردن گوشت میته ای است که آن را میخوری و هر جنایت که اعضا و دست و زبانت انجام میدهد چنین است، و مانند این است هر عمل نیک و احسان و عبادتی که آن را به صورت زیبائی میبینی و میابی.

وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً: (۲)

در قیامت آنچه را که در دنیا انجام دادهاند حاضر میابند.

إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: (۳)

جزاین نیست، آنچه را همواره انجام میدادید همان را پاداش خود میابید.

ص:۳۷۸

---

۱- ۱) - ص ۲۶۹.

۲- ۲) - کهف، آیه ۴۹.

۳- ۳) - طور، آیه ۱۶.

به طوری که برخی از مفسران خیال کردهاند در این گونه آیات نه حذفی است نه تقدیری که گفته شود جزای عمل را حاضر میبینند، یا جزای آنچه را انجام دادهاند میابند، بلکه آنچه را به عنوان جزا میابند خود عمل است، چنان که در حدیث آمده: خدای عزوجل در قیامت به بندگان میفرماید:

«اعمالک ردت الیکم:» (۱)

اعمالتان به شما برگردانیده شده ولی با جوهر و حقیقت آنها، وهرچه دراین دنیا هست مجازات و حقیقت آنجاست، این است معنای آنچه شنیده ای و یا میشنوی که اعمال تجسم میابند.

جبرئیل در موعظه ای به پیامبراسلام گفت:

«واعمل ماشئت فانک ملاقیه:» (۲)

آنچه را خواهی انجام ده، بیتردید آن را دیدار خواهی کرد.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ما من احد اودع قلبا سروراً الاوخلق الله له من ذلک السرور لطفا، فاذا نزلت به نائبه جری الیها کالماء فی انحداره حتی یطردها عنه کما تطرد غریبه الابل:» (۳)

هرکس به دلی شادی رساند خداوند از آن شادی لطفی میآفریند، هرگاه مصیبتی به او رسد مانند آبی که در سرازیری روان باشد به سوی آن مصیبت روان میگردد تا آن را از وی براند همان گونه که شتر بیگانه رانده میشود.

ص:۳۷۹

---

۱- ۱) - شرح دعای عدیله، سبزواری، ص ۱۷۰.

۲- ۲) - وسایل، ج۱، ص۱۴؛ وافی کتاب صلاه، ص۲۱.

۳- ۳) - نهج البلاغه، حکمت۲۵۷.

در پایـان این بحث قرآنی لازم است به این نکته توجه داده شود که: اگر کسـی بگویـد: «لفـظ جزاء و مشـتقات» آن در آیات کریمه قرآن مانند: جَزَاءً وِفَاقاً (۲۶) جَزَاءً مِنْ رَبِّکَ

زیاد آمـده که دلالت میکنـد جزای عمل غیراز خود عمل است، درپاسخ باید گفته شود: چون عمل دنیوی به صورت دنیویاش به عامل نمیرسد بلکه باطن و حقیقت عمل پس از آن که خود را بروز میدهد و تغییر شـکل داده به او میرسد لذا صـحیح است که گفته شود عین عمل به او رسـید، منتها به صورت بهشت یا دوزخ، و نیز صحیح است گفته شود: جزای عمل خود را با عین عمل یافت یا این که عمل خود را به عنوان جزا دریافت کرد.

اگر درآیات کریمه قرآنیه آمـده: بهشت جزای نیکان و دوزخ کیفر بـدان است به این معنا نیست که ماهیت جزا و کیفر باعمل دو مـاهیت است بلکه جزا همـان اعمـال انجـام گرفته در دنیـاست که در آخرت به صورت بهشت یـا دوزخ ظهور میکنـد و در حقیقت مصالـح بهشت و جهنم و مواد ساختمـان هردو اعمـال و صـفات و اخلاقیـات و عقایـد انسـان است دراین زمینه صـدها روایت استوار و محکم وارد شده که از باب نمونه به بخشی از آنها اشاره میشود:

پیامبر اسلام میفرماید:

«لما اسری بی الی السماء دخلت الجنه فرأیت فیها قیعاناً بقعا من مسک و رأیت فیها ملائکه یبنون لبنه من ذهب ولبنه من فضه و ربمـا امسـکوا، فقلت لهم مابـالکم ربمـا امسـکتم؟ فقـالوا حـتی تجئینـا النفقه، قلت ومـا نفققکم؟ قـالوا قـول المؤمن: سـبحان الله والحمدالله

ص:۳۸۰

و لا اله الا الله و الله اکبر فاذا قالهن بنینا و اذا سکت و امسک امسکنا:» (۱)

«علیک بالصلاه فان آخر ما اوصی به رسول الله و حث علیه الصلاه» .

آیا حورعین از مخلوق دنیاست یا مخلوق بهشت فرمود: چه کار با این داری برتوباد به نماز، زیرا آخرین چیزی که پیامبر به آن سفارش فرمود و برآن ترغیب کرد نماز بود.

در حدیث آمده:

«ان موسی اوحی الله تعالی الیه ان قم فی ظلمه اللیل اجعل قبرک روضه من ریاض الجنه:» (۲)

خدای متعال به موسی وحی فرستاد که: در تاریکی شب برخیز تا قبرت را باغی از باغستانهای بهشت گردانم.

با توجه به آیات قرآن و روایات متین و استوار این معنی برای ما روشن میشود که دنیا مزرعه آخرت و انسان دراین مزرعه زارع، و حبه و دانه او عقاید و اعمال اوست، آنچه را در این مزرعه بیفشاند بدون تردید آن را همراه با نمو و رشد و بقاء و دوام درآخرت درو میکند.

از رسول اسلام روایت شده است:

«الدنیا مزرعه الآخره:» (۳)



---

۱- ۱) - ارشاد القلوب، ۱۱۱.

۲- ۲) - سفینه البحار، ج۲، ص۴۶.

۳- ۳) - مجموعه ورام، ۱۸۳.

دنیا کشتزار آخرت است.

و نیز آن حضرت فرمود: هنگـامی که مرا به معراج بردنـد ابراهیم خلیـل نزد من آمـد و گفت: امتت را فرمـان ده که از کشـت بهشت زیـاد بکارنـد چون زمینش بـا وسـعت و خـاکش نیـک است گفتم: کشت بهشت چیست؟ گفت: «لاحول ولاقوه الاباللّه» (۱)و نیز آن حضرت فرمود:

«اربی الربا الکذب:» (۲)

رباترین ربا دروغ است.

یعنی دروغ از تمامی گناهان بیشتر بزرگ میشود و زیادتر میروید.

اگر دنیـا و آخرت را جهـان واحـد ممتّـدی در نظر بگیریم و آن را به زنـدگی کنونی تشبیه نمـائیم خواهیم دیـد که آن جهـان بزرگ یعنی آخرت مانند این جهان کوچک دارای چهار فصل است.

نخست همین زنـدگی ناپایـدار کنونی است که بجـای فصـل پـائیز است، زیرا که هنگـام شـخم کردن و بذرافشانـدن و آبیاری کردن با انجام دادن اعمال است.

بخش دوم آن که عالم برزخ است و انسانها باکفن سپید به خواب سنگین مرگ فرو میروند به جای فصل زمستان جهان بزرگ و فصل برف آن است.

قسـمت سوم که موقع بعث و زنـده شـدن و سـراز خـاک بیرون آوردن است بهـار آن است که افراد انسـان با اعمال خود مانند گلهای رنگارنگ ویا خارهای خوفناک از قبرها بیرن میآیند.



---

۱- ۱) - سفینه البحار، ج۲، ص۳۱۲.

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه، ح۵۷۹.

بخش آخرهم که مردم اعمال خویش را دریافت میدارنـد و با آنها زنـدگی نوینی را آغاز میکننـد یا در فردوس برین یا دوزخ سوزان به منزله تابستان است. (۱)جلال الدین رومی در کتاب مثنوی در دفتر سوم زیرعنوان جواب حمزه مرخلق را در رابطه با تجسم عمل میگوید:

ای دریده پوستین یوسفان ج

گرگ برخیزی ازایـن خـواب گران گشـته گرگـان یـک بـه یـک خوهـای تـو جمیدراننـد ازغضـب اعضـای تـو خـون نخسـبد بعـدمرگت در قصـاص جتومگو که مُردم و یـابم خلاـص این قصاص نقـد، حیلت سازی است پیش زخم آن قصاص این بازی است زین لعب خوانـده است دنیـا را خـدا کین جزا لعب است پیش آن جزا و در دفـتر چهـارم زیرعنـوان ادوار و منـازل خلقت درباره تجسم اعمال در قیامت میفرماید: چون به امرتوست اینجا این صفات جج

پس درامر توست آنجا آن جزاست ججچون زدسـتت زخم برمظلوم رفت جآن درختی گشت ازآن ز قوم رست ججون زخشم آتش تودر دلها زدی مایه نار جهنم آمـدی جآتشت اینجا چوآدم سوز بود جآنچه از وی زاد مرد افروز بود آتش تو قصد مردم میکند جنار کزوی زاد و بر مردم زند آن سـخنهای چومار و کژدمت مار و کژدم گشت و میگیرد دُمت ججاولیا را داشتی در انتظار جانتظار رستخیزت گشت یار جج

ص:۳۸۳

---

۱- ۱) - این قسـمت و بخشـی از قسـمت های قبل در رابطه با عمل و تجسم آن از کتاب تبـدل نیرو به ماده با انـدکی تصـرف درعبارات و اضافه کردن بخشی از مباحث به وسیله خود استفاده گردیده است.

وعده فردا وپس فردای تو جج

انتظار حشرت آمد وای تو منتظرمانی درآن روز دراز ججدرحساب و آفتاب جانگداز خشم تو تخم سعیر دوزخ است جهین بکش این دوزخت راکین فخاست

## عمل صالح

ابوالفتوح رازی در توضیح عمل صالح به آیات و روایاتی که در ذیل میآید استناد کرده است (۱)، از بعضی از صحابه روایت کردهاند که مراد از عمل صالح عملی است که براساس نیت پاك و خالص برای خدا انجام گیرد، آن که عملی که از روی نفاق و برای خدا انجام پذیرد صالح نیست.

از مولای متقیان امیرمؤمنان روایت شده که مراد از عمل صالح نمازهای واجب پنج گانه است چنان که در قرآن مجید آمده:

وَ أَقامُوا اَلصَّلاٰةَ إِنّٰا لاٰ نُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُصْلِحِينَ: (۲)

و آنان که نماز را اقامه کردهاند دارای پاداشاند زیرا ما پاداش اصلاحگران را ضایع و تباه نمیکنیم.

عبدالله بن عباس گفته عمل صالح آن است که فقط بین خدا و عبد باشد به صورتی که ریا درآن راه نداشته باشد.

معاذبن جبل گفته عمل صالح آن است که چهار حقیقت آن را فراگرفته باشد: معرفت، نیت، صبر، اخلاص.

بیتردید عمل صالح از مصادیق این حقایق نقل شده است، که صحابه در طول معاشرت با پیامبر، در مناسبتهای مختلف از رسول خدا شنیده اند.



---

۱- ۱) - تفسیرابوالفتوح، ج۱، ص۱۰۸.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۱۷۰.

آری اگر عمل براساس وحی، و فرهنگ پاک پیامبر و اهل بیت صورت گیرد، وبر نیت پاک و خالص استوار گردد، و انجام دهندهاش مؤمن به خدا و قیامت و فرشتگان و قرآن وپیامبر و امامان باشد، در روز محشر به صورت بهشت عنبرسرشت رخ مینماید و صاحب عمل برای ابد درآن جایگاه ملکوتی و منزل عرشی خواهد بود، واگر برای خودنمائی و تظاهر و ریا صورت گیرد هیمه و هیزم جهنم و آتش دوزخ خواهد شد، به خواست حق در ضمن آیات مربوط به اخلاص در رابطه با اخلاص بحث مفصل و مشروحی خواهد آمد.

شنیدم که نابالغی رزوه داشت

به صد محنت آورد روزی به چاشت پدر دیده بوسید و مادرسرش جفشاندند بادام وزر برسرش چو بروی گزر کرد یک نیمه روز ججفتاد اندر او زآتش معده سوز جبه دل گفته اگر لقمه چندی خورم ججچه داند پدر غیب یا مادرم چو روی پسر درپدر بود و قوم نهان خورد و پیدا به سربود صوم جج که داند چو در بند حق نیستی جاگر بیوضو در نماز ایستی پس این پیرازآن طفل نادان تر است ججکه از بهر مردم به طاعت دراست کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز اگر جز به حق میرود جاده است در آتش فشانند سجاده است ج فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ (۴) اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ (۵) اَلَّذِینَ هُمْ یُرٰاؤُنَ. . . (۱)

ص:۳۸۵

---

۱- ۱) - ماعون، آیات ۶-۴.

پس وای [یا چاهی در دوزخ] بر نمازگزاران باد، آنان که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند، همانان که همواره در عبادتشان ریا میکنند و نماز را برای جلب نظر دیگران به جای میآورند.

نتیجه این که تنها عمل و کار و کوشش و جهادی که در دنیا و آخرت مورد پذیرش حق واقع میشود و ثمره و محصول میدهد عمل صالح است.

### ثمره اخلاص درعمل

جابرجعفی که از چهرههای برجسته شیعه و از راویان ثقه و مورد اعتماد معصوم و فقیهان مکتب اهل بیت و دارای منزلتی عظیم و مرتبتی بزرگ است از پیامبراسلام روایت میکند که آن حضرت فرمود: در روزگار گذشته سه نفر باهم از شهر بیرون شده به سیاحت و گردش رفتند. وارد غاری گشته و در آنجا مشغول عبادت شدند که ناگهان سنگی بزرگ از بالای کوه غلطید و راه بیرون شدن از غار را بست.

به یکدیگر گفتند: هیچ برنامه ای ما را از این گرفتاری نجات نمیدهد مگر این که از در صدق و راستی با خدا درآئیم و هرکه هرعملی را براساس اخلاص برای خدا انجام داده بگوید و از حضرت او درخواست نماید تا از این گرفتاری نجاتمان دهد.

یکی گفت خدایا تو آگاهی که من به زنی دل بسته و عاشق و دل داده او بودم و در راه جذب وی ثروت فراوانی هزینه کردم یا دلش را به دست آورده، و با مراد خویش یک دلش نمودم، چون زمینه کام گرفتن از او فراهم شد یاد تو کردم و به حضرت تو و این که ناظر و حاضر من هستی توجه نمودم و از او دست برداشته او را رها ساختم، اکنون این سنگ را به پاداش آن کاری که خالصانه برای تو ترک کردم از سر راه ما بردار! بخشی از سنگ به طرفی رفت به صورتی که شکاف غار آشکار شد.

ص:۳۸۶

دیگری گفت: خدایا تو عالم و دانائی که من چند کارگر را جهت زراعت اجیر کردم که پس از پایان کار به هریک نصف درهم مزد دهم، چون کار تمام شد و هریک مزدشان را دریافت داشتند و رفتند یکی از آنان گفت: من به اندازه دونفر زحمت کشیدم هرگز به نصف درهم راضی نخواهم شد، باید مزدم را یک درهم کامل بدهی، این بگفت و نصف درهم را از من اخذ نکرده رفت، من آن نصف درهمی که از او نزدم باقی مانده بود در کار زراعت انداختم و مدتها بهره برداری کردم تا سرمایه قابل توجهی شد! روزی صاحب نصف درهم آمد و از من مالش را خواست نمود، هجده هزار برابر به او دادم، خدایا اگر میدانی این کار را فقط برای خوشنودی و رضای تو و برپایه اخلاص انجام دادم این سنگ را از سر راه ما بردار، در آن هنگام سنگ تکانی خورد که توانستند یکدیگر را مشاهده کنند.

آخرین نفر گفت: پروردگارا تو میدانی که پدر و مادر پیروکهنسال داشتم و همواره آنان را مورد احترام قرار میدادم شبی ظرفی شیر برای هردو آوردم، وقتی وارد خانه شدم دیدم هر دوخواب اند، ترسیدم اگر ظرف را زمین بگذارم بریزد، و اگر از خواب راحت بیدارشان کنم ناراحت شوند و راضی نباشند، خدایا تو آگاهی که آنقدر ایستادم تا بیدار شده و آن شیر را آشامیدند، اگر این عمل را برای رضای تو و با تکیه بر اخلاص انجام دادم این سنگ را از سر راه ما بردار تا از گرفتاری نجات یابیم، سنگ به صورتی کنار رفت که راه بیرون آمدن از غار برای آنان باز شد (۱)، سپس پیامبر فرمود:

«من صدق الله نجی:»

ص:۳۸۷

---

۱- ۱) - بحار، ج

هرکه با خدا از در راستی و درستی درآید نجات میبابد.

## اخلاص زمینه قبول عمل

روضات الجنات خوانساری که در چند مجلد در شرح زندگی بزرگان و علما و دانشمندان و حکما و فلاسفه و اهل عرفان تدوین یافته از خاتون آبادی مؤلف کتاب حدایق المقربین نقل میکند که: چند تن از علمای بزرگ شیعه چون حمدانی قزوینی و عبدالجبارین عبدالله مقری و حسب بن بابویه در شهر بغداد درباره کتاب نهایه شیخ طوسی و تربیب و ابواب و فصولش سخنانی به میان آوردند و هریک به بیانی برشیخ بزرگوار اعتراض وارد ساختند و بالاتفاق رأی دادند که خالی از عیب نیست.

همه باهم برای زیارت مرقدمطهر امیرالمؤمنین علی (ع) عازم نجف نجف شدند درحالی که این جریان در زمان حیات شیخ بود.

با یکدیگر قرار گذاردند سه روز روزه بگیرند و غسل کنند و در زیارت شب جمعه از مولا بخواهند که مسئله کتاب نهایه را برای آنان روشن کند.

اعمال لازم را انجام دادند، شب معین حضرت را درعالم رؤیا دیدند که فرمود: در فقه اهل بیت کتابی که شایسته اعتماد باشد و به مسائلش بتوان رجوع کرد مانند نهایه شیخ همان کتابی که دربارهاش اختلاف دارید تألیف نشده، و علّت این ارزش آن است که شیخ آن را برای رضای خدا و با اخلاص نوشته، درباره موضوعات کتاب شک نکنید، به مسائلش عمل نمائید و برابر آن فتوا دهید، نهایه شیخ به واسطه ترتیب و تفصیلی که دارد شما را از سایر کتابها بینیاز میدارد.

همین که از خواب برخاستند هریک گفتند: درباره نهایه خوابی دیده ایم، قرار براین شد که هرکدام به طور جداگانه خواب خود را مشروحاً بنویسند آنگاه با یکدیگر مطابقت دهند تا روشن شود در خوابها اختلافی وجود دارد یا نه، پس

از نوشتن و مطابقه کردن معلوم شد کمترین اختلافی در خوابهای دیده شده نیست، همه برای عرض تبریک و تهنیت خدمت شیخ رسیدند، همین که چشم شیخ طوسی به آنان افتاد فرمود: آنچه را من درباره نهایه گفتم نپذیرفتید تا از زبان امیرالمؤمنین (ع) در خواب شنیدید. (۱)

## ازواج مطهره

لغت زوج شامل مرد و زن است، در بهشت برای اهل ایمان که دارای عمل صالحاند همسرانی پاکیزه است برای مردان همسرانی طیب و پاک و برای زنان نیز همسرانی مطهّر و پاکیزه، پاک و پاکیزه از نظر جسم و روح و جان و بدن، پاک و پاکیزه از نظر اخلاق و رفتار و منش و کردار، پاک و پاکیزه ازنظر گناه و معصیت.

از پیامبراسلام (علیهما السلام) روایت شده است که این همسران با صدائی خوش و آوائی دلنشین میگویند:

«نحن خیرات الحسان خلقنا لازواج کرام، نحن الخالدات فلانموت ابدا، ونحن الناعمات فلابنؤس ابدا و نحن الراضیات فلانسخط ابداً:» (۲)

ما همسران با خیرو جمال و زیباچهره گانیم که برای شوهرانی کریم آفریده شده ایم، پایندگانیم و هرگز نمیمیریم، به نعمت پرورش یافتگانیم که به سختی و رنج نرسیم، و خوشنودانیم که خشمگین نگردیم.

ص:۳۸۹

---

۱- ۱) - روضات الجنات، شرح حال شیخ طوسی، ج ص.

۲- ۲) - ابوالفتوح، ج۱، ص ۱۱۰.

در بهشت برای اهل بهشت دغدغه از دست رفتن بهشت و نعمتهایش وجود ندارد، و به این خاطر اهل بهشت نسبت به دوام و ثبات نعمتها قلبی مطمئن و دلی آرام دارند، و برای آنان یقینی است که فضای بهشت و ویژگی نعمتهایش با فضای دنیا و عناصرش تفاوت دارد، نعمت دنیا همراه زوال و فناست و نعمت بهشت بافتش بافت دوام و بقاست، و براین اساس است که توجه به خلود بهشت و نعمتهایش وَ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ برای آنان زمینه آرامش و آسایش فکر است.

در روایتی است که اهل بهشت را ندا دهند:

«تصحون فلاتمرضون ابداً، تشبعون فلاتجوعون ابداً، تشبون فلاتهرمون ابدا، وتحيون فلاتموتون ابدا:» (۱)

تندرست باشید که هرگز بیمار نشوید، سیرباشید که هرگز رنج گرسنگی نچشید، جوان باشید که هرگز مبتلا به درد پیری نشوید، زنده باشید که هرگز به کام مرگ در نیفتید.

مفسر بزرگ شیعه ابوالفتوح رازی در ذیل این آیه میگوید:

حضرت حق جل جلاله انواع منافع و لذات را در این آیه در سه بخش بیان فرموده و جامع و کامل اعلام نموده است:

از باغها و بستانها و رودها اسم برده تا لذت منظر را بنمایاند، و به رزق بهشتی اشاره کرده تا زمینه لذت خوراکیها را نشان دهد، و ازواج مطهره فرموده تا کمال لذت جنسی را بیان نماید و خالدون را ذکر کرده تا ذائقه انسان مؤمن به خوف انقطاع از بهشت مکدر نگردد، این حقایق در همین دنیا برای اهل قرآن، آنان که به



---

۱- ۱) - ابوالفتوح، ج۱، ص ۱۱۱.

آن یقین دارنـد و آیاتش را با قلب و جان تصدیق کردهاند قابل لمس و مورد درک است، چنان که از حضـرت باقرالعلوم امام پنجم (ع) روایت شده است:

«مامنکم من احد الا وقدعاین الجنه ومافیها وعاین النار وما فیها ان کنتم تصدقون بالکتاب:» (۱)

هرکس از شما بهشت و آنچه را که درآن است، و دوزخ و آنچه را درآن است آشکارا دیده است، اگر قرآن را تصدیق کرده باشید.



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۴۵۷؛ مرآه العقول، ج۲، ص۴۲۶.

## تفسیر آیه ۲۶

### اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً مٰا بَعُوضَةً فَمٰا فَوْقَهٰا فَأَمَّا اَلَّذِینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ مٰا ذٰا أَرٰادَ اَللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلاً یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً وَ مٰا یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ اَلْفٰاسِقِینَ

بیتردید خدا [برای فهمانیدن مطلبی به مردم] از این که به پشه و فراتر ازآن [درکوچکی] مثل بزند حیا نمیکند، اما کسانی که مؤمن هستند میدانند که آن مثل از سوی پروردگارشان درست و حق است، و اما کسانی که کافرند گویند: خدا از این مثل چه اراده کرده است؟ خدا بسیاری را به آن مثل به خاطر انکارشان گمراه میکند و بسیاری را به سبب پذیرفتنشان هدایت مینماید و جز فاسقان را به آن گمراه نمیکند.

### شرح و توضیح:

حیا مایه ای است که نمیگذارد فاعل فعل به خاطر ترس از عقوبت فعلش را انجام دهد، یا نمیگذارد به سبب ملامت و سرزنش دیگران قدم در کاری بگذارد.

چون این امور برحضرت حق روانیست بنابراین از این که به بیان برنامهای دست یازد، آن هم برنامه ای که دارای هدف مثبت و آمیخته به حکمت، و پوشیده به مصلحت است حیا و امتناع ندارد.

علاوه براین آنجا که بیان حقیقت و روشن کردن واقعیت، و درمان جهالت، و ایجاد زمینه برای رشد شرافت و کرامت واجب و ضروری است حیا روانیست، و امتناع از بیان حقیقت برخلاف حکمت و مصلحت است.

ص:۳۹۲

از آنجا که حضرت حق ربّ خلق است، و ربوبیت وجودش و ربانیت ذاتش اقتضا دارد همه انسانها را در حوزه باعظمت پرورش و هدایت قرار دهد، براو شایسته و سزاوار است که هروسیله ای را حتی تمثیل و نهایتاً مثل زدن به پشه یا کوچک تر از آن را برای رشد و تربیت و هدایت انسانها به کار گیرد.

لذا در آیه شریفه و در دیگر آیاتی که برای روشن کردن حقیقت، و آشکار نمودن واقعیت، و بیان معقول با مثل زدن به محسوس از مثلها بهره گرفته همه مثلها را به ربوبیت خود مستند نموده است.

براین اساس همه مؤمنان که آگاه به ربوبیت حق و آثار آن هستند، و میدانند که پرورش و هدایت بندگان جلوه ربوبیت در زندگی آنهاست مثل را گرچه به پشه و کمتر یا فراتر از آن باشد از جانب ربّ خود حق میدانند، و برای درک حقیقت و دریافت واقعیت به آن تکیه میکنند و از آن بهره میگیرند.

ولی فاسقان و سبک مغزان، و جاهلان غرض ورز، و متکبران بیخرد، و بازیگران تیره بخت با مثلهای قرآنی برخوردی بیخردانه و اعتراض آمیز میکنند و به خیال پوچ خود میخواهند با ایجاد شبهه نسبت به این حقایق قرآنیه، روی آورندگان به قرآن را از فهم حقایق محروم کنند، بیخبر از آن که طالبان حقیقت، و عاشقان واقعیت در فضای توفیق حق به سرمیبرند و به خاطر این که براساس خردورزی و تعقل به دنبال درک حقیقت هستند، از یاری و نصرت خدا بهره مندند و یاوه گوئیهای آنان، و شبهه اندازی شان کمترین اثری در حرکت آگاهانه آنان ندارد، و مثل به پشه یا کمتر از آن را وحی حضرت ربّ دانسته و با دیده احترام و با چشم عقل به کلام حق مینگرند و ازآن طلب هدایت و درک حقیقت مینمایند و حاضر نیستند بدون طهارت ظاهری و پاکی باطن به روی کلمه بعوضه که در آیه شریفه ذکر شده دست بگذارند.

ص:۳۹۳

یاوهگویان به پنـدار پوک خود نسبت به این مثل زبان اعتراض گشوده و با حالتی تمسـخرآمیز گفتنـد: خـدا را از این مثل چه هـدفی است، و او را چه نیـاز که به این صورت مثـل بزنـد، ومگر مثل زدن به پشه در خور او و درخور شأن اوست، و او از این مثل چه اراده ای دارد، و این چه سخنی است و نهایتاً در این مثل چه فایده و سودی است؟ !

این بیخـبران که گفتارشـان به صورت اسـتفهام و پرسـش و در حقیقت به منظور انکـار و تمسـخر است توجه نکردنـد که پشـه مخلوقی از مخلوقـات حق است و انواع عجـائب و صـنایع و شـگفتیها و ظرائف در آفرینش او به کـار رفته و مطـالعه و دقت در وجود او انسـان را به این معنـا میرسانـد که این موجود با همه خردی و کوچکیاش که وجودش پیچیـده به اسـراری ناشـناخته و بـدایع حیرت انگیز است نشانه ای از ربوبیت و حکمت و قـدرت و دانش بینهایت، و نظمی اسـتوار و رحمت حضـرت حق جل جلاله است.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

اگر همه جانـداران جهـان، از پرنـدگان و چهارپایـان، آنچه درآغـل است و آنچه در بیابـان مشـغول چراست از تمـام نژادهـا و جنسها، آدمیان درس نخوانده و انسانهای زیرک گردهم آیند تا پشه ای را بیافرینند، قدرت پدیدآوردن آن را ندارند، و راه به وجود آوردنش را نمیشناسند، که عقلهایشان متحیر و در شناخت آن سرگردان میمانند و نیروی آنان سست و به پایان میرسد.

و درمانـده باز میگردنـد، آنگاه اعتراف به شـکست مینماینـد و اقرار میکننـد که نمیتواننـد پشه ای بیافریننـد و از نابود ساختنش ناتوانند. (1)



۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

حضرت صادق (ع) در رابطه با خلقت این موجود کوچک میفرماید:

خدا به پشه مثال زده است، با این که از جهت جسم بسیار کوچک میباشد، ولی از نظر ساختمان همان دستگاههائی را دارد که بزرگ ترین حیوانات یعنی فیل دارد، وجز آنچه در فیل است دو عضو دیگر چون شاخکها و بالها درپشه است که فیل آنها را ندارد، خدا میخواهد اهل ایمان را به دقت و ظرافت آفرینشش و شگفتی کار وهنرش آگاهی دهد، و از طریق این حیوان کوچک، آنان را به عظمت و بزرگی خودش توجه دهد (۱)، و بنمایاند که میتواند جنبندهای ریزشبیه فیل با دو عضو اضافی بسازد!

پس جائی برای شرم و حیا برای خدا از مثل زدن به پشه و کوچک تر از آن نمیماند، که پشه و کوچک تر از آن درجای خود نشانگر عظمت خالق و عجایب صُنع او و ظرافت کار آن قدرت بینهایت است. و آن که دلش به نور هدایت و مایه ایمان آراسته است میداند که این مثل از جانب پروردگارش حق و درست است.

گروهی حیا را به معنای امتناع و بازایستادن از عمل گرفتهاند و میگویند إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَسْتَحْیِی. . . یعنی خدا برای فهمانیدن مطلب از مثل زدن به پشه و فراتر ازآن امتناع نمیکند و بازنمیایستد.

و عده ای حیا را به معنای ترک کردن و رها نمودن دانستهاند و میگویند معنای آیه میشود: خدا برای روشن نمودن حقیقت مثل زدن به پشه را رها نمیکند و وا نمیگزارد.

و برخی حیا را به معنای ترس و خشیت ذکر کردهاند و میگویند معنای آیه کریمه این است که خدا از مثل زدن به پشه و فراتر آن خشیت و ترسی ندارد. (۲)



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج۱، ص۳۸.

۲- ۲) - ابوالفتوح، ج۱، ص۱۱۲.

يُضِلَّ بِهِ كَثِيراً

حضـرت حق همه انسانها را براساس فطرت توحید و کشش ذاتی به سوی وجود مقدسش آفریده و فرمان میدهد: که ای انسان به دین توحیدی و فرهنگ خدائی که برپایه آن سرشته شده ای روی آور:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِي فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَيْهٰا: (۱)

پس [باتوجه به بیپایه بودن شرک] بدون انحراف و کژی و حقگرایانه با همه وجودت به سوی دین الهی که دین توحیدی است روی آور [و پای بند به] سرشت خدا باش که خدا مردم را برآن سرشته است.

پروردگار مهربان هستی انسان را به عقل و خرد و وجدان و فطرت آراسته و او را از پذیرش علم و دانش و معرفت و بینش و بصیرت و حقیقت متمکن و مهیا ساخته، و راه هدایت را با برانگیختن صدوبیست وچهارهزار پیامبر و نازل کردن صدوچهارده کتاب آسمانی به ویژه قرآن و قرار دادن دوازده امام معصوم به او نشان داده، و دراین زمینه حجت را براو تمام نموده است.

او به هدایت بندگان عنایت ویژه دارد، و کفر و شرک و گمراهی را برآنان هرگز نمیپسندد و چنان که در قرآن مجید آمده است:

وَ لاٰ يَرْضىٰ لِعِبٰادِهِ اَلْكُفْرَ: (۲)

خدا برای بندگانش کفر و انکار حقایق را نپسندیده.

ص:۳۹۶

---

۱- ۱) - روم، آیه ۳۰.

۲- ۲) - زمر، آیه ۷.

هدایت حضرت او نسبت به همه بندگان عمومیت دارد و ویژه گروه خاصی نیست، او چراغ هدایت را فرا راه همه بندگان قرار داده، و با رحمت و لطفش از همه دعوت نموده در مسیر هدایت قرار گیرند و از منافع دنیائی و آخرتی این مایه سعادت و خوشبختی بهره جویند. قبول هدایت و پذیرش آن با توجه به آزادی و اختیاری که در انتخاب به همه بندگان داده است، و عقل و خرد را برای تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا و حق و باطل کنار آزادی در انتخاب قرار داده است صددرصد به عهده عبد و در حیطه اختیار اوست، و به خاطر این که با حسن اختیار و انتخاب خود هدایت را میپذیرد و به لوازم آن که عمل به خواسته ای حق و اجتناب از محرمات است پای بند میگردد و استحقاق ثواب و پاداش و رضوان الهی و بهشت را پیدا میکند و شایسته اجر و مزد میگردد.

ولی اگر به سوء اختیار خودش و انتخاب غیرمعقولش، و براثر کبر و غرورش، و جهل ورزی و بیتوجهیاش ازآن همه عنایات و الطاف و محبتهای حق روی برتابد، و تن به پذیرش هدایت ندهد، و در اسارت بتهای جاندار و بیجان بماند، و در چاه هوای نفس به زندگی نکبت بار ادامه دهد، به دست خودش و بدون اینکه حضرت حق خواسته باشد، وَ لاٰ یَرْضیٰ لِعِبٰادِهِ اَلْکُفْرَ ، خود را سزاوار کیفر و عقاب و آتش و عذاب نموده، و روزی با یک دنیا حسرت و اندوه و غصه و افسوس، درحالی که خود را به دست خود از همه فیوضات حضرت حق، و الطاف پروردگار، و نعمتهای ابدی که پاداش خوبی خوبان است محروم نموده فریاد برمیدارد:

یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اَللّٰهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ اَلسّٰاخِرِینَ: (۱)

ص:۳۹۷

---

۱- ۱) - زمر، آیه ۵۶.

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که نسبت به خدا و خواستهها و هدایتش داشتم، و بیشک در سراسر زندگی دنیائی ام درباره احکام الهی و آیات ربانی از مسخره کنندگان بودم!

باتوجه به حقایق و مطالبی که با تکیه برآیات و حکمتهای عقلی در سطور گذشته ملاحظه کردید باید گفت معنای یُضِلُّ بِهِ کَثِیرا اضلال ابتدائی و بیسبب و علّت نیست، اگر گمراه کردن بندگان کارخدا و فعل حضرت او باشد، و عباد او به اجبار او سرنگون درچاه گمراهی شوند یقیناً بعثت انبیاء و نزول کتابهای آسمانی و عذاب و جریمه بدکاران باطل خواهد بود، زیرا هنگامی که اضلال به جبر صورت گیرد، برای دعوت انبیاء زمینه ای نخواهد بود، و دعوتی صددرصد لغو و بیهوده است، چون گمراه مجبور هیچ قدرتی برای بیرون آمدن از گردونه ضلالت و قدم نهادن درعرصه هدایت ندارد، و اگر در قیامت به جرم گناهان و گمراهیاش جریمهاش کنند به او ظلم و ستم فاحش شده است، و قرآن کراراً ظلم را از خدا نفی میکند.

بعثت پیامبران، و نزول کتابهای آسمانی، و دعوت انسان به هدایت، که براساس رحمت و محبت و لطف حضرت حق انجام گرفته همه و همه هدف مند و برپایه حکمت و مصلحت و از همه مهم تر نشان دهنده آزادی و اختیار انسان، و روشن کننده این حقیقت است که انسان هدایت را به اختیار خودش و با تکیه برعقل میپذیرد، و نیز به انتخاب و اختیار خودش از هدایت روی میگرداند، و در وادی ضلالت میماند.

إِنّا هَدَیْناهُ اَلسَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً: (۱)

ما انسان را به مسیر سعادت و خوشبختی و رشد و کمال و رسیدن به نعمتهای ابد و جاوید بهشت هدایت و راهنمائی نمودیم او به انتخاب و اختیار

ص:۳۹۸

---

۱- ۱) - انسان، آیه ۳.

خودش یا سپاسگزار و قبولکننده هدایت، یا ناسپاس و رویگردان از پذیرش این حقیقت است.

اضلال کارعلیم و حکیم، و کریم و غفور، و رحیم و ودود، و متنفر از زشتی و بدی، و مخالف گناه و معصیت، و دشمن آلودگی و خباثت، و بیزار از کفر و شرک نیست، اضلال کار ظالم و ستمگر و یاغی و طاغی و متجاوز و سرکش است، چنان که در قرآن مجید به این مسئله اشاره شده است، و هرگز چنین کاری در شأن حق که جز هدایت بندگان را نمیپسندد نیست، و هرگز سزاوار شایسته نیست به وجود مقدسش نسبت داده شود، اضلال در قرآن به طاغیانی چون شیطان و فرعون و سامری نسبت داده شده است:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یٰا بَنِی آدَمَ أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا اَلشَّیْطٰانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ (۶۰) وَ أَنِ اُعْبُدُونِی هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلاًّ کَثِیراً أَ فَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ: (۱)

ای فرزندان آدم آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را میرستید زیرا او دشمن آشکاری نسبت به شماست، و آیا سفارش نکردم که مرا بپرستید که پرستیدن من راهی است راست، و یقیناً و بیتردید شیطان گروه بسیاری از شما را گمراه کرد آیا اندیشه نمیکردید [که پیروانش به چه سرنوشت شومی دچار شدند].

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مٰا هَدیٰ: (۲)

و فرعون قومش را گمراه کرد و به راهنمائی آنان برنخاست.



۱- ۱) - یس، آیات ۶۲-۶۰.

۲- ۲) - طه، آیه ۷۹.

قالَ فَإِنّا قَدْ فَتَنّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ اَلسّامِرِیُّ: (۱)

خدا در کوه طور به موسی گفت ای موسی همانا قوم تو را پس از آمدن تو به وادی طور امتحان کردیم و سامری آنان را گمراه نمود.

آیا سزاوار و شایسته است هم چون منطق نامعقول جبری مسلکان کارشیطان و فرعون و سامری که چهرههائی طاغی، یاغی، ظالم و ستمگر و خائنانند به خدا نسبت دهیم و نعوذبالله بگوئیم هرکه گمراه است به اراده خدا و به خواست خدا گمراه شده است؟ !

با توجه با این واقعیات استوار که در قرآن و روایات آمده که اضلال از مصادیق ظلم و ستم است، و ظلم کار امثال شیطان و فرعون و سامری است، و ذره ای از آن بر حضرت حق روا نیست باید صددرصد به این معنا حکم کرد که ضلالت و گمراهی فعل عبد است نه کارحق، و حضرت حق از باب لطف و رحمتش فقط بندگان را به راه راست هدایت میکند و به گمراهی و ضلالت نمیکشاند، و هدایت اوهم هدایت اجباری نیست چنان که در قرآن فرموده:

لا إِکْراهَ فِی اَلدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ اَلرُّشْدُ مِنَ اَلْغَیِّ. . . : (۲)

در دین و فرهنگ هدایت هیچ اکراه و اجباری نیست، [کسی را نرسد که مردم را از روی اجبار وادار به پذیرش دین کند، بلکه هرکسی باید به اختیار و آزادی با به کارگیری عقل و با تکیه برمطالعه و تحقیق دین را بپذیرد]، بیتردید راه هدایت از ضلالت [به وسیله قرآن و پیامبر و امام معصوم] روشن و آشکار شده است.



---

۱- ۱) - طه، آیه ۸۵.

۲- ۲) - بقره، آیه ۲۵۵.

پس در زمینه هدایت یا ضـلالت هیچ اجباری در کار نیست و مکتب اهل جبر و نیز اهل تفویض براساس آیات و روایات باطل است و چنان که در یک روایت بسـیار مفصل و طولانی و سراسـر محکم و استوار از حضرت هادی (ع) نقل شده نه جبرمحض در فعل انسان درکار است و نه تفویض بلکه حقیقتی میان جبر و تفویض است (۱).

## داستانی بسیار با ارزش

ابو حنیفه میگویـد: در دوران حضـرت صادق (ع) به حـج رفتم، چون به مدینه آمدم به خانه آن حضـرت وارد شدم و در دهلیز نشسـتم تا به من اجازه ورود دهند، ناگهان کودکی نوپا بیرون آمده به او گفتم: ای پسربچه شخص غریب که در دیار شما آید کجا قضای حاجت کند؟ گفت: آرام باش، سپس نشست و پشت به دیوار داد و گفت: از کنار نهرها و میوه ریز درختان و سایه انـداز مساجـد و وسط جاده دوری کن و پشت حایلی پنهان شو و جامه بالازن و رو به قبله و پشت به آن مباش و هرجا خواهی قضای حاجت کن.

آنچه از این کودک شنیدم مرا به شگفتی و تعجب کشید به او گفتم نامت چیست؟ گفت: موسی بن جعفربن محمدبن علی بن الحسـین بن علی بن ابی طالب، به او گفتم ای پسـربچه گناه برعهـده کیست و از چه کسـی است؟ در پاسـخ فرمود: از سه حال بیرون نیست یـا از خـداست یعنی به اجبـار او صورت میگیرد که بایـد گفت از او نیست زیرا شایسـته نیست پروردگـار بنـده را برآنچه خود نکرده و اختیـاری درآن نداشـته عـذاب کنـد، و یـا از خـدا و بنـده است، یعنی در ارتکـاب گناه خـدا و عبـد باهم شریک اند، و چنین هم نیست زیرا برای شریک نیرومند



---

۱- ۱) - تحف العقول، ۴۸۱.

سزاوارنیست که به شریک ضعیف و ناتوان ستم ورزد، و یا از خود عبد است که به اختیار خودش صورت گرفته است و باید گفت غیرازاین نیست، در این حال اگر خدا از گناه بندهاش گذشت کند از کرم و جود اوست، و اگر کیفر دهد به سبب گناه و جرم عبد است، ابوحنیفه میگوید امام صادق را دیدار نکرده برگشتم و به آنچه شنیدم از ملاقات با حضرت صادق بینیاز شدم. (۱)باتوجه به این همه حقایق و نتیجه آنها که اضلال ابداً کارخدا نیست پس یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً در آیه مورد تفسیر و دیگر آیات که فاعل جمله یُضِلُّ خداست به چه معناست؟

مفسرین بزرگ اسلامی امثال طبرسی در مجمع البیان، و ابوالفتوح رازی در روح الجنان، و ملافتح الله در منهج الصادقین و فخر رازی در تفسیرکبیر و شیخ اسماعیل حقی در روح البیان و علامه طباطبائی در المیزان در تفسیر یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً به دو پاسخ تکیه کرده اند:

اول اینکه احتمال دارد دو جمله یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً گفتار فاسقان باشد که منظورشان استهزاء به تمثیل خداست به این معنا که خدا میخواهد با مثل زدن پشه و فراتر ازآن بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت کند درحالی که راه اضلال و هدایت با پشه میسر نیست، پس عجب مثال بیاعتبار و سخیف و بیمعنایی است، بنابراین نباید وحی باشد، و شأن خدائی که پیامبر معرفی میکند این نیست که با مثل زدن به پشه به اضلال و هدایت اقدام کند.

ص:۴۰۲

---

۱- ۱) - تحف العقول، ۴۳۴.

اگراین احتمال پذیرفته شود جائی برای بحث در جمله یُضِلَّ که گفتار کافران است نمیماند، و مقام زمینه ای برای طرح دو مسئله بسیار مهم جبرو اختیار نمیگذارد.

و اگر دو آیه جمله، گفتار حضرت حق باشد، که بسیاری از بزرگ ترین مفسرین قرآن آن را پذیرفتهاند از جمله بعضی از مفسرینی که درسطور گذشته نام برده شدهاند باید گفت به نظر آن بزرگواران اضلال از نظر لغت به معانی گوناگونی آمده که به نظر برخی از لغویین و اصولیین دریک معنا حقیقت و در دیگر معانی مجاز و به نظر گروهی از اهل لغت و اهل اصول در همه معانی حقیقت است، و این فقیر با توجه به دقتی که در اصول و لغت داشته ام آن را در همه معانی حقیقت میدانم.

۱- اضلال یعنی محرومیت از فیوضات دنیوی و اخروی که شامل تیره بختان و اهل شقاوت است، و این محرومیت پس از این است که مجرمان حرفه ای خود را پس از بیان هدایت از طرف حق و بعثت انبیاء و نزول کتابهای آسمانی به دست خود براثر کثرت گناه و احاطه معصیت بر وجودشان، و ریشه دارشدن عصیان در خیمه ذاتشان به تیره بختی و شقاوت دچار مینمایند، چنان که در پایان آیه شریفه آمده است:

وَ مٰا یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ اَلْفٰاسِقِینَ

و خدا با نزول آیاتش و مثل زدن، جز بیرون رفتگان از مدار انسانیت و عبادت و طاعت را از فیوضات ملکوتیه و عرشیه، و عنایات دنیویه و اخرویه محروم نمیکند.

۲- اضلال به معنای امتحان و آزمایش بندگان به ضرب المثل است، که برخی به سبب عدم تفکر در حقیقت ضرب المثل و شدت انکار وحی بودن آن از

جانب خدا، و جهل به مورد نزول آن، و بیتوجّهی به حسن ظاهر و باطن کلام و هدف و مقصود مقدس و پاک آن، و اندیشه ننمودن در مصلحت و حکمت کلام ملکوتی حق، تأمل نکردن در واقعیت ضرب المثل و خلاصه به تمسخرگرفتن آن به گمراهی دچار میشوند و این گمراهی معلول حالات انحرافی روان و کژفهمی آنان، و اخلال فکری این فاسقان است، و این گمراهی که به دست خود آنان صورت میگیرد همانند همان گمراهی است که در این آیه شریفه مطرح است:

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ اَلنّاسِ: (۱)

پروردگارا بسیاری از مردم نزد پرستیدن بتها گمراه شدند.

در این آیه به نظر گروهی از مفسرن معنا این نیست که بتها بسیاری از مردم را گمراه کردند، چون چوب و سنگ و مجسمه قدرت گمراه کردن ندارند، معنا این است که بسیاری از مردم براثر جهل و عناد و تعصب نابجا، و انکار حقایق باروی آوردن به بت پرستی به دست خود گمراه شدند، چون در این زمینه پای بت در میان است اضلال به بت نسبت داده شده، و درآیه مورد تفسیر هم چون پای ضرب المثل وحی شده در میان است اضلال به حق نسبت داده شده، ولی حقیقت معنا همان است که ذکر شد که انکار وحی و تمسخرآن، و جهل ورزی و عناد و کبر وفاسقان در کنار ضرب المثل به گمراهی آنان به دست خودشان انجامید، نه این که خدا، یا ضرب المثل فاعل گمراهی بودند.

در کلام عرب هرگاه شتری از کسی گم شود گفته میشود «فلان اضل ناقته» یعنی فلانی شترش گم شد، هیچ گاه این جمله را این گونه معنا نمیکنند که فلانی شترش را به اراده خودش گم کرد، در آیه مورد نظر اهل تحقیق آیه را این گونه معنا میکنند که فاسق در کنار ضرب المثل گمراه شد.



---

۱- ۱) - ابراهیم، آیه ۳۶.

۳- اضلال به معنای هلاک کردن، و عذاب نمودن و درهم کوبیدن است.

در کلام عرب آمده: «ضل الماء فی اللبن:» آب در شیر صورت نابودی به خود گرفت و به همین معنا در قرآن مجید آمده:

وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی اَلْأَرْضِ أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ؟ (۱)

و منکران لجوج گفتند: آیا زمانی که در زمین هلاک شدیم و مُردیم و بدن ما ریزریز و پوسیده شد و اثری از ما نماند آیا به راستی در آفرینشی تازه و جدید قرار میگیریم؟

و به معنای عذاب در این آیه شریفه آمده است:

إِنَّ اَلْمُجْرِمِینَ فِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ: (۲)

بیتردید مجرمان در عذاب و شکنجه و آتش افروختهاند.

براساس این معانی که در قرآن مجید و در لغت آمده آیه را باید به این صورت معنا کرد:

خدا بسیاری را براثر انکار وحی و عناد در برابر آن هلاک میکند و به عذاب دچار مینماید و جز فاسقان را هلاک و عذاب نمیکند.

۴- معنای دیگر اضلال ابطال است که در قرآن مجید زیاد به این معنا آمده است از جمله:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالاً (۱۰۳) اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا. . . : (۳)

ص:۴۰۵

---

۱- ۱) - سجده، آیه ۱۰.

۲- ۲) - قمر، آیه ۴۷.

۳- ۳) - کهف، آیات ۱۰۴-۱۰۳.

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ کسانی هستند که کوشش‌شان درزندگی دنیا هدر گشته و باطل شده است.

وَ اَلَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمٰالَهُمْ: (۱)

و آنان که در راه خدا کشته شدند و به فیض شهادت رسیدند خدا هرگز اعمالشان را تباه و باطل نمیکند.

براین اساس معنای آیه این میشود که خدا وجود بسیاری از همراه اعمالشان براثر خروجشان از دایره انسانیت و ایمان تباه و باطل مینماید که از آنان جز هیزمی برای دوزخ باقی نماند.

وَ أَمَّا اَلْقٰاسِطُونَ فَکٰانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً: (۲)

واما منحرفان از حق هیزم دوزخند.

۵- از دیگر معانی اضلال نام گذاری و حکم کردن به صفت برای شخصی است که متصف به آن صفت است.

عرب در تسمیه و نام گذاری میگوید:

«اکفرته و افسقته:»

یعنی نامش را کافر و فاسق نهادم.

و در حکم کردن میگوید:

«افلس القاضی فلاناً اذا حکم بافلاسه:»

یعنی قاضی به افلاس و تهیدستی فلان کس حکم داد.



---

۱- ۱) - محمد، آیه ۴.

۲- ۲) - جن، آیه ۱۵.

براین پایه معنی آیه این میشود که خدا این سبک مغزانی که تمثیل حق را به مسخره گرفته و آن را سخیف میدانند به گمراه نام گذاری کرده و به ضلالت آنان حکم کرده است.

۶- دیگر معنای اضلال خذلان و واگذاری و ترک است، که براساس این معنا توضیح يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً این است که کسانی که از راه حق منحرف گشته و در وادی انکار و عناد و لجاجت سلوک نموده اند، و به خاط این که دلشان زنگ کفر و انکار گرفته و به کدورت و ظلمت معنوی مکدّر و تاریک و سیاه شده، و حاضر نیستند خود را آماده سازند تا پرتو هدایت و حکمت و مصلحت آن ضرب المثل بر قلوب ایشان بتابد و آنان را از تیره بختی درآورده در شاهراه هدایت قرار دهد، و مورد لطف و رحمت هم چون مؤمنان قرار گیرند، همه فیوضات را از آنان به تقصیر خودشان دریغ داشته و به حال خودشان واگذاشته و نهایتاً آنان را ترک نموده است.

اسناد همه این معانی به حضرت حق اسنادی صحیح است و ابداً بوی جبر نمیدهد، و لغت اضلال در رابطه با وجود مبارک پروردگار در معانی و مفاهیمی به کار رفته که در جای خود صحیح، و هیچ ابهام و اشکالی ندارد، در سایر آیات قرآن هم اضلال برابر یکی از این معانی یا مطابق همه این معانی است، و نهایتاً آیه میخواهد بگوید فاسقان به خاطر فسقشان و به سوء اختیار خودشان از فیوضات حق محروم و سزاوار ورشکسته شدن در امتحان، و لایق هلاکت و عذاب، و باطل شدن همه اعمال، و واگذاشتن به خویشتن اند. (۱)



---

۱- ۱) - ابوالفتوح، ج ۱، ص۱۱۴- منهج، ج ۱، ص۲۰۶- مجمع البیان، ج ۱، ص۱۳۶ با تغییر عبارات و توضیح بیشتر.

هـدایت هم چنـان که در آیـات و روایات مطرح است، امری اجباری و زوری نیست، بلکه عنایتی خاص و لطفی ویژه از جانب حضـرت حق به سوی انسـان است که اگر انسـان بـا تکیه برعقـل و مطـالعه و تحقیق و براساس حُسن اختیارش آن را بپـذیرد از منـافع سـرشار دنیائی و آخرتیاش بهره منـد میگردد، و مصـداق عناوینی چون مقربین، صالحین، صـدیقین، مخلصـین، مطهرین، محسنین، صابرین، قانتین، مؤمنین، مسلمین میگردد.

«المیزان میگویـد: اینها اوصافی هسـتند که از یک سلسـله حقایق روحی و مقامات در جادّه سـعادت حکایت میکنند و هرکدام مبدأ آثار و احکام مخصوصی میباشند. (۱)»

این بنـده شـرمسار از حـق، و تهی دست از علم و بصـیرت بـازهم برای اینکه توهم افرادی که از این گونه آیـات برداشت جـبر میکننـد و معـالجه کنـد، و تـاریکی این برداشت را از باطنشان بزدایـد، آنان را به بیانی از مفسـر بزرگ قرآن عارف معارف، و فیلسوف والامقام علامه طباطبائی توجه میدهم:

۱- اساس تشـریع و قانون گـذاری خـدابر «اختیار» است یعنی قوانینی که برطبق مصالـح بندگان گزارده میشود به افرادی که در فعـل و ترک مختارنـد تعلق میگیرد، و سـپس به این افراد برطبق کـاری که به اختیـار خود انجـام دادهانـد جزای نیـک یـا کیفر سخت داده خواهد شد.

۲- در قرآن موضوعاتی از قبیل اضـلال، خدعه، مکر، مسـلّط ساختن شیطان برانسان و مشابه اینها به خدا نسبت داده شده، ولی مسلم است منظور از آنها نوعی است که با مقام مقدس خدا که از تمام عیوب و آلودگیها منزه و پاک



---

۱- ۱) - المیزان، ج۱، ص۱۱۷.

است مناسبت دارد، زیرا تمام آنها بالاخره به اضلال و شعب آن بازگشت میکنند و واضح است که هرنوع اضلال را نمیتوان به خدا نسبت داد، مانند اضلالی که ابتدائی و بدون جهت و به عنوان اغفال عبد بوده است، بلکه منظور و مقصود از آن اضلال و گمراه کردنی است که به عنوان مجازات در برابر اعمال سوء و زشت انجام داده میشود چنان که در آیه مورد بحث فرموده:

وَ مٰا يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ اَلْفٰاسِقِينَ (۱)

و فرموده:

فَلَمّٰا زٰاغُوا أَزٰاغَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ: (۲)

هنگامی که روی گردانیدند، خداهم روی دلهایشان را ازحق برگردانید.

و فرموده:

كَذٰلِكَ يُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتٰابٌ: (۳)

این چنین هراسراف کننده ای را که درآیات خدا تردید میکند در گمراهی وا میگذارد.

۳- این که «قضـا» (یعنی لزوم و وجوب چیزی در نظـام خلقت) شامل افعال بنـدگان ازنظر نسـبت فعلی نه ازنظر نسـبت وجودی نمیشود، و ازاین نظر افعال انسان جنبه امکان دارد نه لزوم و حتم.

۴- تشـریع و جعـل قـانون همـانطور که بـا «جبر» سـازش نـدارد، بـا «تفویض» نیز سازگار نیست زیرا بنابرقول تفویض خـدا حق تصرفی در افعال بندگان ندارد که

ص:۴۰۹

---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۶.

۲- ۲) - صف، آیه ۵.

۳- ۳) - مؤمن، آیه ۳۴.

برای آنان مقرراتی تعیین کنـد چه این که از محیط ملک او خارج است، به ویژه اگر این تشـریع به صورت امرونهی باشد، زیرا در مورد امرونهی مالکیت مولویت و برتری آمرلازم است و بنابرتفویض چنین چیزی وجود ندارد!

### نگاه معصوم (ع) به جبروتفویض

در کتاب شـریف عیون از طرق مختلفی نقل شده است که: هنگامی که امیرمؤمنان علی (ع) از جنگ صفین بازگشت پیرمردی که در رکاب آن حضـرت در جنگ شرکت داشت برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان آیا این حرکت ما از روی قضا وقدر الهی بود؟ فرمود: آری ای پیرمرد به خـدا سوگنـد از هیـچ تپه ای بالانرفتیم و درهیـچ درّهای قـدم نگزارديم مگر به قضا وقدر الهی، پیرمرد گفت: وا اسفا بر این رنجهای بیحاصل من!

حضـرت فرمود: ای پیرمرد آرام باش گمان کردی میگویم: قضاء حتمی و قدر لازم؟ ! اگر اینطور باشد ثواب عقاب و امرونهی و منع باطل خواهـد شـد و معنی وعـده و وعیـد خـدا از میان میرود، و بـدکار در خور ملامت نبوده، نیکوکار هم شایسـته مدح نخواهد بود، و نیکوکار اولی به سرزنش از گنه کار و گنه کار اولی به خوبی از نیکوکار خواهد بود!

این عقیده بت پرسـتان و دشـمنان خدا و جبری مسلکان این امت و مجوسیهاست، ای پیرمرد خدا تکلیف اختیاری کرده، و نهی تحذیری نموده، و دربرابر عمل اندک مزد زیاد قرار داده است، وکسی از روی مقهوریت او را معصیت نکرده، و از روی اجبار اطاعت ننموده، و آسمانها و زمین را بیهوده نیافریده است، این گمان کافران است وای برآنها از آتش. (۱)

ص:۴۱۰

---

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت ۷۸ با اندکی مختصر از عیون.

درکتاب توحید صدوق از حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام نقل شده که فرمودند: خدا نسبت به مخلوقش از این مهربان تر است که آنان را مجبور به معصیتها نماید، و سپس آنها را به واسطه آن عذاب کند، و خدا از آن بزرگ تر است که کاری را بخواهد و نشود، از ایشان پرسیدند آیا میان جبر و تفویض جایگاه سومی وجود دارد فرمودند: آری وسیع تر از فاصله آسمان و زمین.

و درهمان کتاب از محمدبن عجلان روایت شده که: به حضرت صادق عرض کردم آیا خدا کار را به بندگان تفویض کرده؟ فرمود: خدا ازآن بزرگوارتر است که به آنها تفویض کند، گفتم: پس آنان را مجبور به اعمال ساخته؟ فرمود: خدا از آن عادل تر است که بنده ای را مجبور به کاری کند و سپس او را به سبب آن عذاب نماید!

در طرائف نقل شده که حجاج بن یوسف به حسن بصری و عمروبن عبید، و واصل بن عطا و عامرشعبی نوشت: آنچه در باب قضا وقدر به شما رسیده به من بنویسید.

حسن بصری نوشت: بهترین چیزی که در این زمینه به من رسیده است کلامی از امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است، شنیدم فرمود:

«اتظن ان الذی نهاک دهاک و انما دهاک اسفلک واعلاک والله بری من ذالک»

آیا گمان میکنی کسی که تو را نهی کرده، تو را در مصیبت معصیت میاندازد، تنها چیزی که تو را در مصیبت معصیت میاندازد زبان و عضو شهوت توست و خدا از معاصی تو بیزار است.

عمروبن عبید نوشت: بهترین چیزی که درباب قضا وقدر شنیدم کلام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است:

«لوکان الزورفی الاصل محتوما لکان المزور فی القصاص مظلوماً»

اگر باطل از ازل مقدّر و حتم باشد، مرتکب آن در مجازات و قصاص مظلوم است.

واصل بن عطا نوشت: بهترین چیزی که در مسئله قضاوقدر شنیدم گفتار امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است:

«أیدلک علی الطریق و یاخذ علیک المضیق:»

آیا میشود خدا راه را به تو نشان دهد ولی گذرگاه را برتو ببندد؟ !

عامرشعبی نوشت: بهترین مطلبی که در قضاوقدر شنیدم سخن امیرالمؤمنان علی بن ابی طالب است:

«کلما استغفرت منه فهو منک و کلما حمدت الله علیه فهو منه:»

هرچه که ازآن استغفار کنی از ناحیه توست، و هرچه در برابر آن خدا را شکر نمائی از خداست.

یعنی: معاصی و گناهان عمل اختیاری خود توست، زیرا اگر از ناحیه تو نبود جائی برای استغفار و طلب عفو نداشت.

در طرائف از حضرت صادق (ع) است که مردی از حضرتش درباره قضاوقدر پرسید حضرت فرمود: آنچه میتوانی عبد را درباره آن ملامت کنی از اوست، و آنچه نمیتوانی او را برآن ملامت نمائی از خداست. خدا به بنده میگوید:

چرا گناه کردی، چرا مخالفت نمودی، چرا شراب خوردی، چترا زنا کردی، پس اینها کار عبد است، اما نمیگوید: چرا بیمار شدی، چرا کوتاه شدی، چرا سپید شدی، چرا سیاه شدی، زیرا اینها کار خداست و جای چون و چرا ندارد.

در پایان لازم است به آیهای اشاره کنم که پاسخ همه جبری مسلکان را دریک جمله میدهد و اتهام واهی آنان را به حضرت حق که میگویند او ما را وادار به

فسق و فجور مینماید، و در بند معاصی و گناهان میاندازد و ما را دراین زمینه اختیاری نیست و درنهایت عذابی نداریم! !

وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اَللّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اَللّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اَللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ: (۱)

و چون کـار زشتی مرتکب میشونـد میگوینـد: پـدرانمان را براین روش یافتیم و خـدا ما رابه آن وادار کرده است، بگو: بیتردید خدا به کار زشت فرمان نمیدهد، آیا چیزی را که نمیدانید، از روی جهل و نادانی به خدا نسبت میدهید؟

آری اگر حضـرت حق بنـدگانش را به گنـاه وادار کنـد و آنـان دراین زمینه اختیـاری نداشـته باشـد، پس نهی او از گناهان، و تحریم معاصـی کوچک و بزرگ، و بعثت انبیاء برای پاک کردن فضای حیات از گناه، و تهدید به عذاب نسـبت به مجرمان، و ارزش تقوا و هدایت، و سعادت و بهشت چه جایگاهی دارد؟



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۲۸.

### تفسیر آیه ۲۷

#### اشاره

اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اَللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ

فاسقان و بیرون رفتگان از دایره انسانیت و طاعت و عبادت کسانی هستند که پیمان خدا را پس از استوار کردنش میشکنند، و رشتههائی را که خدا به پیوند خوردن به آن فرمان داده [مانند رابطه با توحید، نبوت، امامت و ارتباط با رحم و اقوام] میگسلند و در زمین فساد میکنند، فقط اینانند که سرمایه وجودی خود و اعمالشان را از دست داده در چاه خسارت غیرقابل جبران سرنگون شده اند.

#### شرح و توضیح:

در این آیه شریفه فاسقان را به وسیله سه علامت و همراه سه وصف معرفی میکند و آنان را گروهی میداند که سرمایه وجودی خود را تباه و به باد داده اند، و در خسارت غیرقابل جبرانی درافتاده اند:

۱- شکستن پیمان محکم و استوار خدا ۲- گسستن پیوندهائی که خدا اتصال به آن را فرمان داده است ۳- فساد وتباهی در زمین.

#### شکستن پیمان

ازاین که انسان بنا به آیات کتابهای آسمانی، و به ویژه قرآن مجید در معرض عهدخدا قرار گرفته، و چنین مسئولیت با ارزشی برعهده او نهاده شده، و از او دعوت نمودهاند وفادار به عهد و پیمان خدا باشد، استفاده میشود که انسان در عرصه گاه هستی با همه موجودات از نظر ارزش تفاوت میکند و دارای جایگاه ویژه ای است، و نزد حضرت حق از کرامت و رفعت و مرتبه والائی در جهت استعداد برخوردار است، که این جایگاه ویژهاش، و کرامت و رفعت و

مرتبه والایش از مطلع الفجر وفای به پیمان خدا طلوع میکند، و او را از فرشی بودن به عرشی شدن میرساند، اما اگر در پی هوای نفس، و خواستههای مادی صرف، و متابعت از شهوات، و پیروی کردن از شیاطین عهد خدا را بشکند، و از وفاداری به پیمان حق امتناع ورزد، به تدریج به سوی سقوط از مقامات ملکوتی پیش رفته و نهایتاً به چاه اسفل سافلین سرنگون خواهد شد، و به محرومیت از فیوضات ربانیه در دنیا و آخرت دچار خواهد گشت.

عارفان معارف الهیه، مفسران بزرگ، و عالمان معالم قرآن و اهل بیت، در رابطه با عهدالله و پیمان خدا مصادیقی را ذکر کردهاند که هریک درجای خود مصداقی محکم و استوار است:

۱- دلایل تکوینی و تشریعی توحید و معاد، و برهانها و حجتهای عقلی که مایه تصدیق پیامبران الهی است، و معجزاتی که اثبات کننده صدق نبوت رسولان حق است از مصادیق عهدالله است که عقل هر صاحب عقلی را برای پذیرش توحید و نبوت و معاد تسلیم میکند، و زمینه اقرار به یگانگی حق، و وجود مقدس او، و اقرار به نبوت و معاد را فراهم میآورد، ولی کسی که از دایره انسانیت خارج شده، و راه طاعت حق را برخود مسدود نموده، و به محرومیت از رحمت حق تن داده، از اقرار به حقایق پس از اثبات با دلایل روی میگرداند، و حجتها و برهانهای حق را پس از استحکام و استواریاش به هیچ میانگارد، و از وفای به آن که در حقیقت قبول کردن و پذیرفتن و نهایتاً اقرار قلبی به آن حقایق متکی بر دلایل است امتناع میکند، و با کمال بیحیائی به انکار هم برمیخیزد، و خود را به خسران ابدی دچار میسازد أُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ.

۲- عهدخدا سفارشات و خواسته ای حکیمانه و فرمانهای استوار حضرت اوست که به زبان پاک و ملکوتی پیامبران به مردم ابلاغ شده که مجموعه آنها در

حقیقت امر به طاعت رب و نهی از معصیت و فسق و فجور است، و راهی معنوی است که اگر مردم آن را بپیمایند به خوشبختی ابدی و سعادت سرمدی میرسند.

این سفارشات و خواستهها و امر به طاعت و نهی از معصیت که از علم و عدل و رحمت و حکمت حضرت حق سرچشمه گرفته از تمام جوانبش استواری و استحکام میجوشد و نشان میدهد که این سفارشات برپایه مصلحت دنیا وآخرت مردم نظام گرفته، و درمیان جهانیان در هر دوره و روزگار کسی نیست که از عهده درک و فهم این سفارشات برنیاید و استواری و استحکامش را درنیابد.

بیتردید آنان که پس از آگاهی به حکیمانه بودن اوامر و نواهی حق و وصایا و سفارشات او به نقض آنها که در حقیقت روی گردانی از عمل به آن حقایق است بپردازد، و شانه جان و دل و بدن از آن تکالیف و مسئولیتهای سعادت بخش خالی کند، چنین انسانی با اراده و اختیار خود بنای خوشبختیاش را خراب، و برای خود زیان ابدی و خسران سرمدی تدارک دیده، چنان که در پایان آیه مورد تفسیر به آن اشاره شده است: أُولَ-ئِکَ هُمُ الْخَاسِرُون.

۳- مراد از عهدالله نبوت پیامبراسلام و قرآن مجید است، که این معنا ازآیه شریفه زیر استفاده میشود:

إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی اَلظَّالِمِینَ: (۱)

ص:۴۱۶

---

۱- ۱) - بقره، آیه ۱۲۴.

ای ابراهیم من تو را پیشوای همه انسانها قرار دادم، ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز پیشوایانی برگزین، پروردگار گفت: عهد من که مقام نبوت و امامت است به ستمکاران نمیرسد.

و مراد از شکنندگان عهد و ناقضان پیمان منکران و ناسپاسان از یهود و نصاری به ویژه عالمان و معلّمان تورات و انجیل اند، دو ملّتی که خدای مهربان برای سعادت و خوشبختی آنان در آیات متعددی از تورات و انجیل از آنان عهد وپیمان گرفت که چون پیامبراسلام مبعوث به رسالت شد و قرآن مجید به عنوان صدق نبوتش و هدایت جهانیان بر او نازل گشت از وی پیروی کنند و نبوت و قرآنش را تصدیق نمایند، ولی آنان پس از آگاهی از این حقیقت، و معرفت به این واقعیت هنگامی که پیامبراسلام مبعوث به رسالت شد و قرآن مجید براو نازل گشت به انکار او برخاستند، وبه نبوت و قرآنش کافر شدند، و حق را پس از آن که خدا از آنان پیمان گرفته بود انکار نکنند و از عوام یهود و نصاری کتمان ننمایند، منکر شدند و کتمان کردند و در حالی که پیش از بعثت صفات او را برای عوام گفته بودند، با حیلهگری و خدعه به عوام قبولاندند که این شخص آن شخصی نیست که در تورات و انجیل مطرح است، و با این ترفند راه اسلام آوردن را بر عوام بستند، و با شکستن عهدخدا خود و بسیاری از عوام یهود و نصاری را به زیان ابدی و خسارت سرمدی دچار کردند، چنان که در آیه مورد بحث آمده: أُولٰئِكَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ.

#### روایات

در مسئله وفای به عهد و شکستن و نقض پیمان روایات بسیار مهمی از پیامبراسلام و اهل بیت طاهرینش در کتابهای باارزش اسلامی وارد شده که لازم است به برخی از آنها اشاره شود:

رسول خدا فرمود:

«اقربکم غداً منی فی الموقف اصدقکم للحدیث، واداکم للامانه، واوفاکم بالعهد واحسنکم خلقا واقربکم من الناس:» (۱)

فردای قیامت نزدیک ترین شما به من در پیشگاه حق راستگوترین شما در گفتار، و اداکننده ترین شما نسبت به امانت، و وفادارترینتات به عهدوپیمان، و خوش اخلاق ترینتان و نزدیک ترین شما به مردم هستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ثلاثه لاغدر لاحدفیها: اداء الامانه للبر والفاجر، والوفاء للبروالفاجر وبرالوالدین برین کانا اوفاجرین:» (۲)

سه برنامه است که برای احدی درآن نسبت به اجرایش هیچ عذر و بهانه ای نیست.

ادای امانت به نیک و بد، وفای به عهد به نیک و بد، و نیکی به پدرومادر چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«الوفاء حفظ الزمام:» (۳)

وفای به عهد حفظ حق و پاسداشت و احترام به آن است.

«من احسن الوفاء استحق الاصطفاء:» (۴)

کسی که وفای به عهد را نیکو انجام دهد، شایسته برگزیده شدن است.



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۵، ۹۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ۹۳.

۳- ۳) - غررالحکم.

۴- ۴) - غررالحکم.

«الوفاء حیله العقل و عنوان النبل:» (۱)

وفای به پیمان زینت عقل و دیباچه و سنبل ذکاوت است.

«بحسن الوفاء یعرف الابرار:» (۲)

نیکان به نیکو وفاکردن شناخته میشوند.

«الخائن لاوفاءله:» (۳)

خیانت کار وفادار به پیمان نیست.

«لاتعتمدعلی موده من لایوفی بعهده:» (۴)

به دوستی کسی که به عهدش وفا نمیکند تکیه مکن.

امیرالمؤمنین (ع) در عهدنامه ای که برای مالک اشتر نوشت به او تذکر داد:

«وایاک والمن علی رعیتک باحسانک اوالتزیـدفیها کان من فعلک اوان تعـدهم فتتبع موعدک بخلفک فان المن یبطل الاحسان والتزید یذهب بنورالحق والخلف یوجب المقت عندالله و الناس. . .» (۵)

مبادا با خدمات و نیکیهائی که نسبت به مردم انجام داده ای برمردم منت بگذاری، یا آنچه را انجام داده ای بزرگ و باعظمت بشماری یا به مردم وعده دهی، سپس خلف وعده کنی، منت نهادن پاداش نیکوکاری را نابود میکند، و



---

۱- ۱) - غررالحکم.
۲- ۲) - غررالحکم.
۳- ۳) - غررالحکم.
۴- ۴) - غررالحکم.
۵- ۵) - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

بزرگ شمردن کار نور حق را دردل خاموش مینماید و خلاف وعده کردن موجب خشم خدا و مردم میشود.

امام صادق (ع) فرمود:

«عده المؤمن اخاه نذرلاکفاره له فمن اخلف فخلف الله بدء ولمقته:» (۱)

وعده دادن مؤمن به برادر مؤمنش نذری است که کفاره ندارد، هرکس وعده خلافی کند با خدا پیمان شکنی نموده و خود را در معرض خشم خدا قرار داده است.

پیامبراسلام فرمود:

«ثلث من کن فیه کان منافقاً وان صام وصلی وزعم انه مسلم من اذأتمن خان واذا احدث کذب واذا وعد اخلف ان الله تعالی قال فی کتابه ان الله لایحب الخائنین وقال ان لعنه الله علی الکاذبین، وفی قوله: واذکرفی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد:» (۲)

سه چیز است درهرکس باشد منافق است، اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند، و گمان کند مسلمان است، کسی که او را امین بشمارند ولی او به خیانت در امانت برخیزد، و چون سخن براند دروغ گوید، و هنگامی که وعده دهد خلف وعده کند، زیرا خدا در قرآن میفرماید: همانا خدا خائنان را دوست ندارد (۳)، و

ص:۴۲۰

---

۱- ۱) - وسائل، ج، ص ۲۸۶.

۲- ۲) - وسائل، ج۱۱، ص۵۱۳.

۳- ۳) - انفال، آیه ۵۸.

نیز میفرمایـد لعنت خدا بر دروغگویان باد (۱)، و میگویـد: زندگی اسـماعیل را به یادآر که انسانی درست پیمان و وفاکننده به عهد بود (۲).

حضرت صادق (ع) از پیامبراسلام در روایتی بسیاربسیار مهم نقل میکند که آن حضرت فرمود:

«من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیف اذا وعد:»

کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد واجب است به وعده خود وفا کند.

## وفاداران به پیمان

حضـرت صادق (ع) میفرماید: حضـرت اسـماعیل که در قرآن مجید از او به عنوان صادق الوعد یادشده به مردی وعده داد که در محل معینی بماند تا آن مرد بیاید، آن مرد دچار فراموشـی شد و به آن محل معین بازنگشت، اسماعیل به مدت یک سال به انتظار آمدن آن مرد درآن محل اقامت گزید، مردم به جسـتجوی اسـماعیل برخاستند تا او را یافتند، به او گفتند: ما مدتی است بـدون رهبر و راهنمـا ناتوان شـده و از نظر معنوی از میان رفته ایم، فرمود: فلان کس که از اهل طائف است به من وعـده کرده اینجـا بمـانم تـا برگردد، چـون به او وعـده مانـدن داده ام از این محـل نخواهم رفت تـا بـازگردد، مردم به نزد آن مرد رفتنـد و برپیمان شـکنیاش وی را مورد توبیخ و سرزنش قرار دادند، آن مرد نزد اسماعیل آمد از این که وعدهاش را فراموش کرده بود پوزش خواست اسماعیل به او گفت به خدا



---

۱- ۱) - آل عمران، آیه۶۱.

۲- ۲) - مریم، آیه ۵۴.

سوگنـد اگر نیامـده بـودی در این محـل میمانـدم تـا در قیـامت یـک دیگر را دیـدار کنیم، به همین جهت خـدا از او به عنـوان اسماعیل صادق الوعد یاد کرده است. (۱)وعدهها باید وفاکردن تمام

ورنخواهی کرد باشـی سـرد وخام وعده اهل کرم گنج روان وعده نااهل شد رنج روان در کلام خود خداوند ودود امر فرموده است او فوابالعهود جگر نداری خوی ابلیسی بیا باش محکم برسرعهد و وفا ج «مثنوی»

## رأی امیرالمؤمنین در وفای به عهد

هرمزان یکی از هفت پادشـاه صاحب تاج بود که در اواخر عهـد ساسانیان در اهواز حکومت میکرد، هنگامی که ارتش اسـلام اهـواز را فتـح کردنـد هرمزان را به اسـارت گرفته و به مـدینه نزد عمر که در آن روزگـار خـود را زمامـدار مسـلمین میدانسـت فرستادند.

چون به نزد عمر رسـید عمر به او گفت: اگر میخواهی جـانت در امـان باشـد ایمـان بیـاور و گرنه تو را به قتل میرسانم. هرمزان گفت اکنون که کمر به قتل من بسـته ای فرمان ده مقداری آب برایم بیاورند که به شدت تشـنه ام، عمر دستور داد برایش آب آوردنـد؛ مقـداری آب در ظرفی چوبین آوردنـد، هرمزان گفت: من از این آب نمیآشامم زیرا همیشه در قدحهای جواهرآگین آب خـورده ام! علی (ع) فرمود برای او قـدحی از آبگینه بیاوریـد، جـامی از آبگینه پرکرده و به نزد او آوردنـد، هرمزان آن را گرفت و هم چنان در دست خود نگه داشت و لب به آن نزدیک نکرد، عمرگفت: با خدا عهد کرده



---

۱- ۱) - مستدرک الوسائل، کتاب حج، ص ۸۵.

ام تـا از این آن نیاشامی تو را نکشم، در این هنگام هرمزان جام پرآب را به زمین زد و شـکست، آب جام از میان رفت عمر از تـدبیر هرمزان شـگفت زده شد به امیرالمؤمنین علی (ع) که گرهگشای مشـکلات بود روی کرد و گفت: اکنون چه باید کرد؟ حضـرت فرمود چون کشـتن او را مشـروط به نوشـیدن آب کرده ای و بـا خـدا پیمـان بسـته ای که او را تـا آب ننوشـد نکشـی نمیتوانی دست به کشـتن او ببری ولی براو جزیه مقرر کن، هرمزان گفت: جزیه قبول نمیکنم اینـک بـا خاطری آسوده و بـدون ترس از کشـته شدن مسـلمان میشوم، سپس شهادتین گفت و به حقیقت مسلمان شد، عمر از اسلام او خوشحال گشت و وی را نزد خود نشانید، و خانه ای در مدینه برای او مقرر کرد و سالی ده هزار درهم جهت او از بیت المال معین نمود. (۱)

### تذکر امیرالمؤمنین به مسعود بن افلح

مولی حسن کاشی از شعرای بزرگ و مداحان با اخلاص اهل بیت است که جز در مدح آن بزرگوران شعر نگفت.

او پس از زیارت مرقـد منور پیامبر و حـج بیت الله به کشور عراق رفت، و درحالی که به زیارت قبرمطهر امیرمؤمنان شـتافت در برابر آن حضرت ایستاد و قصیده ای که ابتدایش این است سرود:

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دی ج

وی زعزت مـادح بـازوی تو روح الاـمین شـبانه امیرالمؤمنین (ع) را در رؤیـا زیـارت کرد درحالی که به او فرمود: کاشـی تو از شهرهای دور به سوی ما آمـده ای و دوحق از تو برعهـده ماست یکی این که میهمان مائی و دوم حق اشـعارت، اکنون به شـهر بصـره عزیمت کن، درآنجا تاجری است معروف به مسـعود بن افلح، سـلام مرا به او برسان و بگو: امیرالمؤمنین میگوید: روزی که اراده داشتی به سوی عمان سفرکنی، عهدوپیمان



---

۱- ۱) - الکلام بحرالکلام، ناسخ التواریخ.

بستی که اگر کشتی حامل اجناس و اموال تجارتت به سلامت وارد ساحل شود هزار دینار در راه ما صرف کنی، از او هزار دینار بگیر و در نیازهایت مصرف کن.

مولی حسن میگوید: به بصره رفتم و او را پس از جستجو یافتم و حکایت خود را برایش گفتم، نزدیک بود از خوشحالی بیهوش شود گفت به خدا سوگند جز امیرمؤمنان کسی دیگر از راز من آگاه نبود، هزار دینار را تسلیم من کرد و به خاطر شکر این موهبت خلعتی هم اضافه به من بخشید و ولیمه ای هم به فقرای بصره داد (۱)

### وفاداری به قیمت جان

رئیس شهربانی مأمون میگوید: روزی نزد خیلفه رفتم مردی را در بارگاه او به زنجیرهایگران بسته دیدم، مأمون به من گفت: این مرد را نزد خود بر و به شدت از او محافظت کن، و متوجه باش که از کنار تو نگریزد، و آنچه در توان داری در نگهداریاش به کارگیر، به چند مأمور دستور دادم او را ببرند و با خود گفتم با این همه تأکید مأمون نباید این اسیر را درغیراطاق خود زندانی کنم از این جهت فرمان دادم در اطاق خودم جایش دهند، هنگامی که به منزل رفتم از حال او و سبب گرفتاریاش پرسیدم و این که از کدام شهری؟ گفت: از اهالی دمشق هستم، گفتم فلان کس را میشناسی پرسید شما از کجا او را شناخته اید، گفتم من با او داستانی دارم، گفت: پس حکایت خود و سبب گرفتاری ام را نمیگویم مگر این که شما داستانت را با آن مرد دمشقی برای من بگوئی.

به او گفتم: چند سال پیش در شهر شام با یکی از فرمانداران همکاری داشتم، مردم شام برآن فرماندار شوریدند، او از ترس مردم به وسیله زنبیلی از قصر پائین

ص:۴۲۴

---

۱- ۱) - روضات الجنات، ج، ص ۱۷۱.

آمد و با یارانش گریخت، من هم با عده ای پابه فرار گذاشتم، درمیان کوچهها میدویدم، مردم در تعقیب من بودم، به کوچه ای رسیدم مردی را بردر خانهاش نشسته دیدم به او گفتم اجازه میدهی وارد خانه شما شوم و تو با این اجازه خون مرا بخری و مرا از کشته شدن به دست مردم نجات بخشی گفت: آری وارد خانه من شو، مرا وارد خانه کرد و دریکی از اطاقها جای داد و به همسرش دستور داد به اطاقی که من هستم درآید، از ترس و وحشت یارای نشستن به زمین را نداشتم، مردم به خانه هجوم آوردند و مرا از او طلب کردند، صاحب خانه گفت بروید همه خانه را بگردید و گوشه به گوشه منزل را جستجو کنید، مردم به جستجو برخاستند به اطاقی که من در آنجا بودم رسیدم همسر صاحب خانه برآنان نهیب سختی زد و گفت شرم نمیکنید، میخواهید داخل اطاقی شوید که ناموس مردم در آنجا جای دارد! مردم به سبب این کلام خانه را واگذاردند و رفتند، زن گفت ترسی نداشته باش همه بیرون رفتند، پس از ساعتی خود آن مرد آمد و گفت: برای زندگی در اینجا آسوده خاطر باش، سپس درمیان منزلی اطاقی را ویژه من قرار دادند و در آنجا به بهترین صورت از من پذیرائی میشد.

روزی به صاحب خانه گفتم اجازه میدهی از خانه درآیم، و ازحال غلامانم خبری به دست آورم، ببینم آیا کسی از آنها مانده یا نه، اجازه داد ولی از من پیمان گرفت که باز به خانه بازگردم، بیرون رفتم ولی هیچ یک از غلامانم را نیافتم، نهایتاً به منزل برگشتم، پس از مدتی یک روز به من گفت: چه خیال داری؟ گفتم علاقه دارم به بغداد بروم گفت: قافله بغداد سه روز دیگر حرکت میکند، من چنانچه خیال رفتند داری راضی نیستم تنها حرکت کنی باش و با همان کاروان به سوی بغداد برو، من از او بسیار پوزش خواستم که دراین مدت

نسبت به من کمال احترام و پذیرائی را متحمل شده بود، ولی با خدای خود پیمان بستم که او را فراموش نکنم و احسان او را در خور شأنش تلافی کنم.

زمان حرکت کاروان به بغداد رسید، هنگام سحرآمد و گفت: قافله آماده حرکت است، من پیش خود گفتم چگونه این راه طولانی را بدون مرکب و غذا طی کنم؟ ! در این هنگام دیدم همسرش آمد و یک دست لباس با یک جفت کفش در میان پارچه ای پیچید و به من داد، شمشیر و کمربندی را نیز به دست خویش برکمرم بست، اسبی با قاطری برایم آورده و صندوقی که محتوی پنج هزار درهم بود با یک غلام به عطایای خود نسبت به من اضافه کرد تا آن غلام به قاطر و اسب رسیدگی کند و برای دیگر نیازمندیهای من آماده باشد.

زنش در عین این همه احسان از من بسیار عذرخواهی نمود، آنگاه مقداری راه از من مشایعت و بدرقه کردند تا به کاروان رسیدم، وقتی به بغداد وارد شدم به این منصبی که اکنون دارد مشغول شدم، دیگر مجال نیافتم از آن انسان والا خبر بگیرم، یا کسی را بفرستم از حالش جویا شود، خیلی دوست دارم او را ملاقات کنم تا اندکی از خدماتش را پاداش دهم چون سخنم پایان یافت زندانی گفت: خداوند بدون زحمت شخصی را که در جستجویش بودی به نزدت آورده، من همان صاحب خانه هستم که از تو مدتی محافظت و پذیرائی کردم، آنگاه شروع به تشریح داستان کرد و جزئیات آن را برایم به تفصیل گفت. به طوری که برایم یقین حاصل شد راست میگوید: آنگاه به من گفت: تو اگر به خواهی به عهدت که پرداخت پاداش به احسان من است وفا کنی من از خانواده خود که جدا شدم وصیت نکردم، غلامی به همراهم آمده و در فلان منزل جای دارد او را نزد من آر تا وصیت خود را نسبت به خاندانم به او بنمایم، پرسیدم چه شد به این بلا مبتلا شدی؟ گفت: فتنه ای در شام مانند همان شورش زمان تو به وقوع

پیوست، خلیفه لشگری فرستاد، شهر را از فتنه امنیت دادند درضمن گرفتن مردم مرا هم گرفتند، به اندازه ای زدند که نزدیک به مردن رسیدم، آنگاه بدون این که بگذارند خانواده ام را ببینم به بغداد منتقل کردن! این است حکایت من.

رئیس شهربانی مأمون میگوید: همان وقت فرستادم آهنگری را آوردند و زنجیرهایگران را از دست و پایش گشودم و او را به حمام برده و لباسهایش را عوض کردم، کسی را فرستادم غلامش را نزد او آورد همین که غلام را دید به گریه افتاد و شروع کرد به وصیت نمودن، من معاون خود را خواستم دستور دادم ده اسب و ده قاطر و ده غلام و ده صندوق و ده دست لباس و به همین مقدار غذا برایش آماده کند و او را از بغداد خارج نماید.

گفت این کار را مکن زیرا گناه من نزد خلیفه به خیال خلیفه بسیار بزرگ است و مرا مستحق کشتن میداند، اگر در فکر آزادی من هستی مرا در محل مورد اعتمادی بفرست که درهمین شهر باشم تا فردا اگر حضورم در نزد خلیفه لازم شد مرا حاضر کنی، هرچه پافشاری و اصرار نمودم که خود را نجات بده نپذیرفت، ناچار او را به محل امنی فرستادم به معاون خود گفتم اگر من سالم ماندم که وسیله رفتن او را فراهم میکنم و اگر خلیفه مرا به جای او کشت او را آزاد کن تا به وطنش برود.

فردا صبح هنوز از نماز فارغ نشده بودم که گروهی آمدند و فرمان خلیفه را راجع به احضار آن مرد به من رسانیدند، پیش او رفتم همین که چشمش به من افتاد گفت: به خدا سوگند اگر بگوئی فرار کرده تو را میکشم گفتم: فرار نکرده اجازه دهید داستانش را به عرض برسانم گفت: بگو، تمام گرفتاری خود را در دمشق و جریان شنیده شده از او را در شب گذشته برایش گفتم و اعلام کردم میخواهم به عهدم نسبت به او وفا کنم، یا مولایم به جای او مرا میکشد که

اینک کفن خود را پوشیده برای کشته شدن آماده ام، یا مرا میبخشد که در این صورت منتی برغلام خود نهاده، مأمون همین که قصه را شنید گفت: خداوند تو را خیر ندهد این کار را درباره آن مرد انجام میدهی درحالی که او را میشناسی، ولی آنچه او نسبت به تو در دمشق انجام داد در حالی بود که تو را نمیشناخت چرا پیش از این حکایتش را به من نگفته بودی تا پاداش مناسبی به او بدهم.

گفتم: او هنوز دراینجاست و هرچه از او درخواست کردم خود را نجات دهد نپذیرفت، سوگند خورد تا از حال من آگاه نشود از بغداد بیرون نرود، مأمون گفت: این هم منتی بزرگ تر از کار اول اوست که برتو دارد، اکنون برو او را حاضرکن، رفتم وبه او اطمینان دادم که مأمون از تو گذشت کرده و مرا به احضارت دستور داده چون این خبر را شنید دو رکعت نماز خواند و سپس باهم نزد خیلفه آمدیم، مأمون نسبت به او بسیار مهربانی کرد، او را نزدیک خود نشانید و باگرمی با او به صحبت و گفتگو مشغول شد تا وقت غذا رسید، باهم غذا خوردند به او پیشنهاد فرمانداری دمشق را کرد، از پذیرفتنش عذر خواست، آنگاه از او خواست که از اوضاع شام همواره به او خبر دهد، این کار را قبول کرد، مأمون دستور داد ده اسب و ده غلام و ده برده و ده هزاردینار به او بپردازند وبه فرماندار شام نوشت که مالیاتش را نگیرد و سفارش نمود که با او به خوبی رفتار کند.

از خدمت مأمون مرخص شد، پس از رفتن مرتب نامههایش به مأمون میرسید، هرگاه نامه ای میآمد مرا احضار میکرد و میگفت نامه ای از رفیقت آمده است.

### وفا به پیمانی سخت و شگفت

محدث قمی در کتاب تتمه المنتهی از قول عالم بزرگ و فقیه کم نظیر و مفسرعالی قدر شیخ طوسی روایت میکند: که صفوان بن یحیی از همه اهل زمان خود بیشتر مورد اعتماد و وثوق بود.

ص:۴۲۸

او محضر حضرت موسی بن جعفر و امام هشتم و حضرت جواد را درک کرده بود.

صفوان شبانه روز صدوپنجاه رکعت نماز میخواند و هرسال سه ماه روزه میگرفت و سه بار زکات مالی میپرداخت.

این اعمال به خاطر این بود که با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان کنار کعبه پیمان بسته بودند که هریک زودتر از دنیا رفتند کسی که زنده است نماز و روزه و زکات و حج و سایر اعمال خیر او را به جا آورد.

عبدالله و علی پیش از صفوان از دنیا رفتند، به این خاطر صفوان تا زنده بود نماز و روزه و زکات و حج برای آنان بجا میآورد تا به عهدش نسبت به دو دوستش وفاکرده باشد! (۱)

### پیوند مورد فرمان حق

در رابطه با پیوندی که خدای مهربان فرمان داده باید میان انسان و غیرخودش برقرار باشد روایات و تفاسیر حقایقی را ذکر کردهاند که باید گفت آیه شریفه شامل همه آنهاست و بر انسان است چنانچه خواستار خیر دنیا وآخرت و رشد و تربیت و کمال خویش است برپا برجائی آن پیوند، و استواری و استحکامش بکوشد، و از فتنهها و خطراتی که سبب گسستن و قطع شدن آن میشود جداً بپرهیزد.

در این زمینه آنچه میتوان از روایات و تفاسیر استفاده کرد حدود شش مورد است که به نظر میرسد همه شش مورد حفظش واجب، و پیوند با همه آنها امری لازم و ضروری است.

ص:۴۲۹

---

۱- ۱) - تتمه المنتهی.

۱-ایمان به همه پیامبران و کتابهای آسمانی و اقتدای عملی به فرستادگان پروردگار، و به اجرا گذاشتن احکام و خواستههای حق که در منابع وحی و به ویژه در قرآن مجید مطرح است.

پیوند اعتقادی و عملی با انبیاء و وحی الهی بیتردید سبب رشد روحی و عقلی انسان، و موجب خوشبختی او در دنیا و آخرت است.

این پیوند باید میان انسان و همه پیامبران و منابع وحی برقرار باشد و در این زمینه نباید پیامبر یا کتابی از این پیوند استثناء شود، که این استثناء چنان که به وسیله یهود نسبت به مسیح و پیامبر اسلام و به وسیله نصاری نسبت به پیامبرخاتم صورت گرفته، و قوم یهود از ایمان به مسیح و رسول اسلام، و نصاری از ایمان به پیامبراسلام و قرآن سربرتافتهاند از مصادیق قطع پیوند و گسستن رابطه ای است که خدا به آن فرمان داده است.

وی نیز بیدین به سربردن، و لائیک زندگی کردن، و غافل و بیخبر زیستن از پیامبران و کتابهای آسمانی از مصادیق کامل قطع رابطه و گسستن پیوند است.

۲- پیوند با رحم، وصله با اقوام و خویشان به ویژه با پیامبر و اهل بیت که در روایات از آنان تعبیر به رحم حقیقی شده، واقعیت بسیارمهمی است که در آیات و روایات و معارف برآن تأکید فراوان شده، و گسستن آن از گناهان بزرگ و موجب کم شدن عمر، وگرفتاری سخت در قیامت کبری است، در سطور آینده به روایاتی که نمایانگر عظمت صله رحم و نشان دهنده گناه سنگین قطع رحم است اشاره خواهد شد.

۳- پیوند با مؤمنان و اهل اسلام و به ویژه با اولیاء حق، و حفظ این پیوند درهمه مراحل از مصادیق مهمی است که حضرت حق به آن فرمان داده، و گسستن آن و پیوستن به غیرمؤمنان و غیرمسلمین گناهی بزرگ است تا جائی که

قرآن مجید میگوید هرکس با مؤمنان قطع رابطه کند و به دشمنان دین بپیوندد، و با کفار و معاندین رابطه برقرار کند به عنوان فردی از کفار و معاندین به شمار خواهد آمد.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا اَلْیَهُودَ وَ اَلنَّصٰاریٰ أَوْلِیٰاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِینَ: (۱)

ای اهل ایمان یهود و نصاری را دوستان خود مگیرید، آنان دوستان یکدیگرند (وتنها به روابط و دوستی میان خودشان وفادارند و برای شما و دوستی شما ارزشی قایل نیستند) و هرکس از شما آنان را دوست خود انتخاب کند از زمره آنان است بیتردید خدا متجاوزان ازحدود الهی را هدایت نمیکند.

۴- داشتن رابطه و پیوند صلح آمیز با همه خودیها و حفظ صفاومهرومحبت در فضای خانه و جامعه از موارد امر خداست، و گسستن آن به وسیله نزاع و دعوا و جنگ بیدلیل، و ایجاد تفرقه و فتنه بیتردید از گناهان بزرگ و معاصی سنگین است.

سرپرست خانواده لازم است با همسر و فرزندانش، و همسر و فرزندان واجب است با سرپرست خانواده پیوندی سالم و صحیح و درست داشته باشند، و فضائی از مهر وصفا و عشق و وفا برآنان حاکم باشد، و همه آنان به هنگام برخورد با دیگران چه اقوام و چه افراد جامعه باید پیوند خود را برهمان پایه صفا و صمیمیت و صلح و دوستی رعایت کنند و از نزاع بیمورد و اختلاف و تفرقه و فتنه و گسستن پیوند جداً بپرهیزند.

ص:۴۳۱

---

۱- ۱) - مائده، آیه۵۱.

۵- حاضر شدن به جماعت و پیوند داشتن با مؤمنان در عبادات و همراهی با آنان در کارهای خیر از موارد فرمان حق است، کنارگیری از جماعت، و انزوا و گوشه گیری، و بریدن از جماعت مؤمنان، و تک روی، بیتردید گناه و موجب نارضایتی حق از انسان است، خداوند مهربان به مؤمنان امر میکند:

وَ اِرْكَعُوا مَعَ اَلرّٰاكِعِينَ (۱)

درعبادت به جماعت عبادت کنندگان بپیوندید و نماز خود را به صورت جماعت با آنان برگزار کنید.

۶- پیوند میان گفتار ایمانی و عمل که نجات بخش انسان از نفاق است از جمله موارد فرمان خداست، بیتردید گسسته شدن پیوند میان قول و عمل مایه بروز نفاق در زمینه ظهور کذب و دروغ است.

### روایات به ترتیب عناوین شش گانه بالا

رسول خدا در ذیل آیه ۱۷۷ سوره بقره که ایمان را پیوند و علاقه قلبی و رابطه باطنی باخدا و قیامت و فرشتگان و همه پیامبران و همه کتابهای آسمانی میداند میفرماید:

«من عمل بهذه الآیه فقد استکمل الایمان:» (۲)

کسی که به همه حقایق بیان شده دراین آیه عمل کند، تحقیقاً ایمانش را کامل کرده است.

از پیامبراسلام روایت شده است:



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۴۳.

۲- ۲) - صافی، چاپ صور، ج۱، ص۲۱۵.

«سرسنه صل رحمک:» (۱)

راه یکساله را طی کن و صله رحم به جای آر.

«صله الرحم تهون الحساب وتقی میته السوء:» (۲)

صله رحم حساب فردای قیامت را آسان میکند، و انسان را از مرگ بد حفظ مینماید.

«صله الرحم تعمرالدیار وتزید فی الاعمار وان کان اهلها غیراخیار:» (۳)

صله رحم خانهها را آباد میکند و به عمرها میافزاید، گرچه اهلش از نیکان نباشند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«واکرم عشیرتک فانهم جناحک الذی بهم تطیر، واصلک الذی الیه تصیر، ویدک التی بها تصول:» (۴)

اقوام و عشیره ات را با صله به آنها و رفت وآمد با ایشان، و قدرشناسی از آنان گرامی بدار، زیرا آنان بال و پر تو هستند که به سبب آنان به رفعت و منزلت میرسی، و ریشه تو هستند که به آنان بازمیگردی، و دست قدرت تو هستند که به وسیله آنان به دشمن یورش میبری.

حضرت هادی میفرماید: موسی در کلامش با خدا گفت: پاداش کسی که صله رحم میکند چیست؟



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۴، ص۱۰۳.

۲- ۲) - بحار، ج۷۴، ص۹۴.

۳- ۳) - بحار، ج۷۴، ص۹۴.

۴- ۴) - بحار، ج۷۴، ص۱۰۵.

خدا فرمود: «انسی له اجله و اهون علیه سکرات الموت:» (۱)مرگش را به تأخیر میاندازم، و سکرات مرگ را بر او آسان مینمایم.

رسول حق فرمود:

«ثلاث لایدخلون الجنه مدمن؟ ؟ خمر، و مؤمن سحر و قاطع رحم:» (۲)

سه نفر وارد بهشت نمیشوند: آن که پیوسته ماده مست کننده مینوشد، کسی که به سحر و جادو معتقد است، و آن که قطع پیوند با اقوام و خویشان میکند.

«ان الرحمه لاتنزل علی قوم فیهم قاطع رحم:» (۳)

بیتردید رحمت خدا برقومی که در میانشان قطع کننده پیوند با رحم است نازل نمیشود.

علی (ع) میفرماید:

«اقبح المعاصی قطیعه الرحم والعقوق:» (۴)

زشتترین معاصی قطع رحم و سرپیچی و نافرمانی از پدرومادر و آزار آنان است.

صفوان از جهم بن حمید روایت میکند که جهم گفت: به حضرت صادق عرضه داشتم خویشی دارم که شیعه نیست آیا از خویشان غیرشیعه برعهده من حقی است؟ حضرت فرمود آری

«حق الرحم لایقطعه شیئی وذا کان علی امرک کان لهم حقان حق الرحم و حق السلام:» (۵)



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۱، ص۳۸۳.

۲- ۲) - بحار، ج۷۴، ص۹۰.

۳- ۳) - کنزالعمال، حدیث ۶۹۷۸.

۴- ۴) - غررالحکم.

۵- ۵) - بحار، ج۷۴، ص۱۳۳

چیزی حق رحم را قطع نمیکند، و هرگاه برمذهب تو باشند برای آنان برعهده تو دو حق است: حق رحم و حق سلام.

### آثار پیوند با اهل بیت

عبدالله بن ابی یعفور که از چهرههای برجسته ایمان و عمل و در مذهب شیعه شخصیتی کمنظیر است میگوید: به حضرت صادق (ع) گفتم: من با مردم رفت وآمد دارم، بسیار متعجبم از این که گروهی از مردم نسبت به شما پیوند ندارند، و قلوبشان از دوستی شما خالی است در ضمن به فلانی و فلانی مهر میورزند و هر دو را دوست دارند با این همه امین و راستگو و وفادارند، و گروهی هستند که به شما خانواده عشق دارند، و دوستی شما در قلب و جان آنان است و به راستی اهل ولایت شما هستند ولی چون آنان امین و راستگو و وفادار نیستند.

امام صادق وقتی کلام مرا شنید راست نشست و مانند شخص خشمگین روی به من کرد و فرمود:

آنان که نسبت به هرپیشوای ستمگری که از جانب خدا منصوب به پیشوائی نشده علاقه و محبت دارند و به آنان مهرمیورزند دین ندارند، و کسانی که نسبت به امام عادلی که از سوی خداست دوستی دارند، و ولایت امام عادل را پذیرفتهاند برآنان ملامت و سرزنشی نیست.

گفتم: آنان دین ندارند و برایشان سرزنشی نیست فرمود: آری آنان دین ندارند، و اینان مورد سرزنش قرار نمیگیرند.

سپس فرمود: مگر این آیه را نشنیده ای که خدا میفرماید:

اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ: (۱)



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۵۷.

خدا یاور و سرپرست اهل ایمان است، آنان را از تاریکیها به سوی نور میبرد.

یعنی از تاریکیهای گناه به سوی نور توبه و مغفرت میبرد، البته به سبب دوستی و ولایت با امام عادلی که از سوی خداست.

و نیز میفرماید:

وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیٰاؤُهُمُ اَلطّٰاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَی اَلظُّلُمٰاتِ: (۱)

وکسانی که منکر حق هستند یار و سرپرستشان طاغوت است، آنان تورا از نور به سوی تاریکیها میبرد.

عبدالله بن یعفور میگوید: به حضرت عرضه داشتم مگر در این آیه شریفه مراد کفار نیستند به دلیل این که میفرماید: وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا ؟

حضرت فرمود: مگر کافران درحال کفر نور دارند که از نور به تاریکیها برده شوند، همانا منظور این اشخاصاند که بند ولایت ستمگران و طاغوتیان را به گردن دارند، اینان به خاطر دوست داشتن پیشوایان ستمگری که از سوی خدا منصوب نشده اند، از نور اسلام به تاریکیهای کفر کشیده میشوند، آتش همراه با کفار برآنان لازم شده (۲)، از این جهت خدا میفرماید:

أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ.

اینان اهل آتشاند و درآنجا جاودانه اند.

راستی اگر مردم در طول تاریخ کنار ستمگران اجتماع نمیکردند، و با آنان از در دوستی وارد نمیشدند، و ولایت و حکومت و فرمانهایشان را نمیپذیرفتند و



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۵۷.

۲- ۲) - بحار، ج۶۸، ص۱۰۰.

آنان را تنها و بییار میگذاشتند هیچ ظلم و ستمی تحقق پیدا نمیکرد، و کسی مظلوم واقع نمیشد، و فساد و تباهی در زمین رواج پیدا نمیکرد، آنان که یار و مددکار ستمگراند، و فرمان او را با جان و دل اطاعت میکنند، و نهایتاً هر ستمی را به بندگان خدا روا میدارند و با یاری ستمکار پیشوای منصوب شده از سوی خدا را خانه نشین نموده و به غربت و مظلومیت مینشانند، امانت داری یا راستگوئی یا عبادت آنان در برابر زنده نگاه داشتن انواع جنایات هولناك چه اثر و چه ثمری دارد؟ !

اینان در هر روزگاری باید سرستیز با ستمکار را داشتند، و به جانب امام عادل روی آورده و به او کمك میدادند تا حکومت الهی و دولتی عادل برپا میشد، و مردم در سایه آن حکومت عادل و حکیم و عامل بار میآمدند، و مزه شیرین حیات طیبه را میچشیدند، و در هر زمینه ای اقامه حق میکردند، و کلیدسعادت دنیا وآخرتشان را از برکت وجود امام عادل و پیشوای منصوب از جانب خدا به دست میآوردند.

علاءبن محمد میگوید: از حضرت باقر (ع) از تفسیر آیه شریفه

«فَأُوْلٰئِکَ یُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَیِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ:» (۱)

پس اینانند که خدا زشتیهایشان را به خوبیها تبدیل میکند.

پرسیدم فرمود:

روز قیامت مؤمن گناهکار را میآورند تا جائی که او را در جایگاه حساب قرار میدهند، پس خداوند خودش به حساب مؤمن رسیدگی میکند، احدی از مردم را برگناه او آگاه نمیکند، گناهانش را به شخص خودش گوشزد مینماید،



---

۱- ۱) - فرقان، آیه ۷۰.

هنگامی که مؤمن به اقرار و اعتراف برخاست به فرشتگان نویسنده اعمال فرمان میدهد همه گناهانش را به حسنات تغییر دهید، سپس نامه عمل او را میان مردم آشکار میسازد، اهل محشر میگوید شگفتا این عبد را یک گناه نیست! آنگاه به سوی بهشت رهسپار میگردد، این برنامه فقط ویژه شیعیان ماست و این است تأویل آیه شریفه. (۱)حضرت رضا (ع) از پدرانش از پیامبراسلام روایت میکند که آن حضرت فرمود: دوستی و محبت ما خاندان گناهان را محو و حسنات را دوچندان میکند مظالم عباد که برعهده عاشقان ما خانواده باشد خداوند برمیدارد، مگر زیان و خسارت و ستم و ظلمی که به مؤمنان رسانیده باشد، خدا به گناهان عاشقان ما میگوید به حسنات تبدیل شوید. (۲)و نیز حضرت رضا (ع) از پدرانش از حضرت رسول روایت میکند که آن حضرت فرمود: روز قیامت بررسی پرونده شیعیان ما به ما واگذار میشود، کسی که گناهش میان خود و خدا باشد ما را نسبت به آن حکومت و اختیار دادهاند، بنابراین اگر آمرزشش را از خدا بخواهیم خواسته ما را اجابت میکند، و اگر مظلمه ای از مردم برعهده او باشد از صاحب مظلمه میخواهیم شیعه ما را ببخشد و او نیز میبخشد، و هرکس مظلمه ای میان ما و او باشد ما به عفو و گذشت شایسته تریم. (۳)حضرت حسین (ع) از پیامبراسلام روایت میکند که آن بزرگوار فرمود:



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص ۱۰۰.

۲- ۲) - بحار، ج۶۸، ص ۱۰۰.

۳- ۳) - بحار، ج۶۸، ص۹۸.

«الزموا مودتنا اهل البیت فانه من لقی الله یوم القیامه وهو یودنا دخل الجنه بشفاعتنا والذی نفسی بیده لاینتفع عبد بعمله الابمعرفه حقنا:» (۱)

پای بند به محبت ما و اهل بیت و عمل به دستورات ما باشید (۲)زیرا کسی که خدا را در قیامت دیدارکند و ما را دوست داشته باشد به شفاعت ما وارد بهشت میشود، به کسی که جانم در دست اوست عبد به اعمالش بهره مند نمیشود مگر این که به حق ما که امامت و پیشوائی ما از جانب خدا برمردم است عارف و آگاه باشد.

حضرت صادق (ع) میفرماید: با پدرم امام باقر همراه بودم تا به قبر و منبر رسیدیم، پدرم به گروهی از یارانش برخورد کرد، بالای سرشان ایستاد و به آنان سلام کرد و فرمود:

«والله انی لاحبکم و احب ریحکم وارواحکم فاعینونا علی ذلک بورع واجتهاد فانکم لن تنالوا ولایتنا الا بالورع والاجتهاد من ائتم بامام فلیعمل بعمله. . . .» (۳)

به خدا سوگند من شما را دوست دارم و بو و روح شما را دوست دارم ما را براین دوستی به پرهیز از گناه و پاکدامنی و کوشش در راه خدا یاری دهید زیرا جز با ورع و کوشش به ولایت ما نمیرسید، کسی که امامی را برای اقتدای به او انتخاب نموده، باید هم چون عمل امام عمل کند.

ص:۴۳۹

---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۱، ص۱۹۰.

۲- ۲) - مودت محبت همراه با عمل است.

۳- ۳) - امالی طوسی، ج۲، ص۳۳۲.

حضرت صادق (ع) به شیعیانشان فرمود:

«انتم للجنه، والجنه لکم، اسماءکم عندنا الصالحون والمصلحون انتم اهل الرضی عن الله لرضاه عنکم والملائکه اخوانکم فی الخیر اذ اجتهدوا» (۱)

شما برای بهشت هستید و بهشت برای شماست، نامتان نزد ما صالحون و مصلحون است، شما از خدا راضی هستید چون خدا از شما راضی است، و فرشتگان درخیر و خوبی برادران شمایند زمانی که در راه خدا با علم و عمل و طاعت و عبادت بکوشید.

محمدبن سلیمان دیلمی از پدرش روایت کرده که سماعه بن مهران به محضر حضرت صادق رسید، حضرت از او پرسید بدترین مردم چه کسانی هستند؟ پاسخ داد ما هستیم، سماعه گفت امام صادق چنان خشمگین شد که دوگونهاش برافروخت و درحالی که تکیه داده بود حرکت نمود و راست نشست و فرمود: سماعه بدترین مردم درنظر مردم کیانند؟ گفتم: سوگند به خدا به شما دروغ نگفتم، بدترین مردم درنظر مردم ما هستیم زیرا آنان ما را کافر و رافضی مینامند! در این هنگام نگاهی به من کرد و فرمود: چگونه خواهید بود آن روز که شما را به سوی بهشت و آنان را به جانب آتش میبرند، آن زمان به سوی شما بنگرید و بگویند: چه شد؟ کسانی را که از اشرار میشمردیم اینک در دوزخ نمیبینیم! [ص۶۲]

سماعه از هریک از شما گناهی سرزند روز قیامت به پای خود به پیشگاه خدا رفته و برای او شفاعت میکنیم، پس شفاعت ما پذیرفته خواهد شد. سوگند به خدا ده نفر از شما به دوزخ وارد نمیشود، نه به خدا سوگند پنج نفر هم وارد نمیشوند، به خدا سوگند سه نفر از شما وارد دوزخ نمیشوند، نه به خدا سوگند

ص:۴۴۰

---

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۱۴۴.

یـک نفرهـم وارد نمیشـود، در بـه دسـت آوردن درجه عـالی بهشت کوشـش و جـدیت کنیـد و دشـمنانتان را به وسـیله ورع و پرهیزگاری به انـدوه مبتلا نمائیـد. (۱)چون مـأمون امام هشـتم را ولیعهـد خود نمود، گروهی به درخانه آن حضـرت آمدنـد و اجازه ورود خواستند و گفتند به حضرت رضا بگوئید که یک گروه از شیعیان علی (ع) میخواهند به محضر شما مشرف شوند، درپاسـخ فرمـود: مـن مشـغولم، آنـان را برگردانیـد، فردا آمدنـدماننـد روز گذشـته خـود را معرفی کردنـد بـاز فرمـود آنـان را برگردانید، تا دوماه به همین صورت میآمدند و حضرت آنان را برمیگردانید تا از شرفیابی به محضر آن بزرگوار نا امید شوند!

روزی به دربان گفتنـد به مولای ما علی بن موسـی الرضا بگو: ما شـیعه پدرت علی هستیم، دشـمنان به خاطر این که شـما ما را نمیپذیرید ما را سـرزنش و شماتت کردند، این باز میگردیم و از شرمندگی و خجالت به وطن خود نخواهیم رفت زیرا دیگر ما را تاب شماتت دشمنان نیست.

امام این بار اجازه دادند، آنان وارد شدند و سلام کردند آن حضرت نه پاسخ سلام دادند و نه اجازه نشستن!

همانطور که ایسـتاده بودند گفتند: یابن رسول الله این چه سـتمی است که برما روا میداری، ما را خوار میکنی، پس از این همه سرگردانی که اذن شرفیابی ندادید دیگر چه آبروئی برای ما باقی ماند؟

فرمود: این آیه را بخوانید:

وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ



---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۱، ص۳۰۱.

و هرآسیبی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید و از بسیاری از آن هم در میگذرد.

در این برخوردی که با شما داشتم من از خدا و پیامبر و علی و پدران پاکم پیروی کردم، آنان شما را مورد عقاب قرار دادند من نیز چنین کردم.

عرض کردند سبب چه بود که مورد عقاب و سرزنش قرار گرفتیم؟ فرمود: چون شما ادعا میکنید ما شیعیان علی هستیم، وای برشما شیعیان آن آقا حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمدبن ابی بکراند، آن کسانی که کوچک ترین مخالفتی با دستورات علی نکردند، و مرتکب یک عمل که او از آن نهی کرده بود نشدند، ولی شما میگوئید ما شیعه علی هستیم درحالی که در بیشتر امور مخالف با او میباشید، و نسبت به بسیاری از واجبات کوتاهی میکنید و حقوق برادران دینی را سبک میانگارید، جائی که نباید تقیه کنید تقیه میکنید و آنجا که باید تقیه نمائید تقیه نمیکنید، اگر بگوئید دوستان و محبان آن بزرگواریم، با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمنیم این سخن را ردّ نمیکنم ولی مقامی بسیار ارجمند را ادعا نمودید، اگر گفته خود را با عمل ثابت نکنید هلاک خواهید شد مگر رحمت خدا نجاتتان دهد.

گفتند یابن رسول الله هم اکنون از ادعای خود استغفار میکنیم و خود را به زینت توبه میآرائیم و همانطور که شما به ما تعلیم دادید اقرار و اعتراف میکنیم، شما را دوست داریم، دوست دوستان شما و دشمن دشمنانتان هستیم، در این هنگام حضرت رضا فرمود:

«مرحبا بکم یا اخوانی و اهل ودّی:»

ای برادران و دوستانم به شما خوش آمد میگویم.

بالاتر بیائید، بالاتر بیائید، بالاتر بیائید، پیوسته آنان را به طرف بالا برد تا نزد خود نشانید، آنگاه از دربان پرسید اینان چندبار آمدند و اجازه نیافتند عرض کرد:

شصت بار. حضرت فرمود شصت مرتبه نزد اینان بیا و برو و سلام کن و سلام مرا نیز به آنان برسان، به سبب استغفار و توبه ای که کردند گناهانشان محوشد، و به خاطر محتبی که با ما دارند سزاوار اکرام و احترام اند، به نیازهای خود و خانواده آنان رسیدگی کن، و از نظر مالی برآنان گشایش فراوان ده. (۱)بلال بن حمامه میگوید: روزی پیامبراسلام (علیهما السلام) شاد و خندان برما وارد شد، عبدالرحن بن عوف از جا برخاست و گفت: یا رسول الله از چه چیز این گونه مسرور و خندانید؟ فرمود به سبب بشارت و مژده ای که از سوی پروردگارم به من رسیده زمانی که خدا اراده کرد فاطمه را به ازدواج علی درآورد، فرشته ای را فرمان داد درخت طوبی را تکان دهد، همین که تکان داد برگهائی برزمین ریخت خداوند فرشتگانی آفرید تا آن برگها را جمع آوری کنند، چون روز قیامت شود همان فرشتگان در صف محشر در میان مردم گردش میکنند

«فلایرون محبا لنا اهل البیت محضا الادفعوا الیه منها کتاباً»

پس هردوست خالص ما خاندان را که ببینند یکی از آن نوشتهها را که برات آزادی از دوزخ است به او میدهند.

از برکت برادر و پسرعمویم علی بن ابی طالب و دخترم فاطمه زهرا مردان و زنانی از امتم از شراره آتش دوزخ نجات مییابند. (۲)این بود گوشه ای اندك از روایات بسیاری که درباب صله رحم به ویژه صله و پیوند با پیامبر و اهل بیت بزرگوارش در کتابهای با ارزش حدیث نقل شده



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۱۵۷.

۲- ۲) - الکنی والالقاب، ج۲، ص۲۶۹.

است، اما دیگر روایاتی که در ارتباط با دیگر پیوندهای مثبت نقل شده به برخی از آنها اشاره میشود:

پیامبرفرمود:

«خیارکم احسنکم اخلاقا الذین یألفون و یؤلفون:» (۱)

بهترین شما خوش اخلاق ترین شماست، آنان که با دیگران الفت و انس میگیرند و به گونه ای هستند که دیگران هم با آنان الفت و انس برقرار میکنند.

«خیرالمؤمنین من کان مألفه للمؤمنین ولاخیرفیمن لایالف ولایؤلف:» (۲)

بهترین مؤمنین کسی است که برای مؤمنین محل الفت و انس باشد، و در کسی که با دیگران الفت نمیگیرد، و به گونه ای است که با او الفت نمیگیرند خیری نیست.

پیامبراسلام در روایت مهمی فرمودند:

«استکثروا من الاخوان فان لکل مؤمن شفاعه یوم القیامه:» (۳)

برادران دینی را زیاد کنید زیرا برای هرمؤمنی در قیامت شفاعتی هست.

حضرت صادق میفرماید:

«المؤمن اخوا المؤمن عینه و دلیله لایخونه ولایظلمه ولایغشه ولایعده عده فیخلفه:» (۴)



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۷، ص۱۴۹.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۲۶۵.

۳- ۳) - کنزالعمال، حدیث ۲۴۶۴۲.

۴- ۴) - بحار، ج۷۴، ص۲۶۸.

مؤمن برادر مؤمن است، دیده بان و راهنمای اوست، به او خیانت نمیورزد و ستم نمیکند، و او را فریب نمیدهد، و وعده ای به او ندهد که از آن تخلف نماید.

«من لم یرغب فی الاستکثار من الاخوان ابتلی بالخسران:» (1)

کسی که در زیاد کردن برادران دینی خودش میل و رغبت ندارد به خسران دچار میگردد.

پیامبرفرمود:

«انما یرحم الله من عباده الرحماء:» (2)

جز این نیست که خدا به بندگان مهربانش مهربانی میکند.

«من لم یرحم صغیرنا ولم یعرف حق کبیرنا فلیس منا:» (3)

کسی که به کوچک ما مهر نورزد و حق بزرگ ما را نشناسد از ما نیست.

«الراحمون یرحمهم الرحمن یوم القیامه:» (4)

خدای مهربان در قیامت به مهرورزان مهر میورزد.

«ارحم المساکین:» (5)

به مساکین ترحم آر و آنان را مورد مهر و محبت قرار ده.

از رسول خدا روایت شده:

«ایها الناس علیکم بالجماعه وایاکم والفرقه:» (6)

ای مردم برشما باد به پیوستن به جماعت و امت اسلامی و شما را از تفرقه و جدائی برحذر میدارم.



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۸، ص۲۳۲.

۲- ۲) - کنزالعمال، حدیث ۵۹۶۷.

۳- ۳) - کنزالعمال، حدیث ۵۹۷۰.

۴- ۴) - بحار، ج۷۷، ص۱۶۷.

۵- ۵) - کنزالعمال، حدیث ۵۹۸۳.

۶- ۶) - کنزالعمال، حدیث ۱۰۳۱.

«یدالله مع الجماعه:» (۱)

دست قدرت خدا با جماعت است.

به خاطر ارزش جماعت است که فرهنگ پاک اسلام از مردم خواسته برای نمازهای یومیه در مساجد اجتماع کنند و نمازهای خود را به جماعت برپا کنند، و در روزهای جمعه که روز رهاکردن داد وستد، و روزعبادت است به نمازجمعه حاضرشده نماز باشکوه آن روز را کنار یکدیگر و با صفوف فشرده برگزار کنند و درآن نماز ویژه، امام جمعه یک خطبه را به بیان مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و دردها و گرفتاریهای مسلمانان اختصاص دهد و راه حل مشکلات را بیان کند و ازآن جمعیت عظیم اقدام به حل مشکلات مملکت و ملت را بخواهد.

نگاه اسلام به جمعه و جماعت و نماز و عبادت دسته جمعی نگاهی ویژه است تا جائی که بسیاری از کتابهای حدیث نقل کردهاند نماز جماعت هنگامی که نفراتش از ده نفر بگذرد جز خدا هیچ حساب کننده ای قدرت محاسبه پاداش آن را ندارد، و هیچ شماره کننده ای جز خدا نمیتواند اجر آن را به شمار آورد.

برخی از مفسران فرمان حق را به مؤمنان در سوره بقره که فرموده:

وَ اِرْکَعُوا مَعَ اَلرّٰاکِعِینَ (۲)

و دستور وجود مقدس او را در سوره آل عمران خطاب به مریم که فرموده:

وَ اِرْکَعِی مَعَ اَلرّٰاکِعِینَ (۳)

دستور و فرمان به نمازجماعت معنا کردهاند و گفته اند: مراد حق در این دوآیه برگزاری نماز با جماعت است.

در مسئله پیوند قول با عمل و رابطه ایمان با کارشایسته در روایات آمده:



---

۱- ۱) - کنزالعمال، حدیث ۲۰۲۴۱.

۲- ۲) - بقره، آیه ۴۳.

۳- ۳) - آل عمران، آیه۴۳.

ایمـان اعتقـاد به قلب، و اقرار به زبان، و عمل به اعضاء و جوارح است چنانکه این معنا از حضـرت صادق و حضـرت رضا نقل شده است:

«الایمان هو الاقرار باللسان، وعقد فی القلب وعمل بالارکان.» (۱)

به فرمـان حق بایـد در مسـئله ایمان میان زبان و دل و اعضا وجوارح رابطه و پیونـد باشـد، زیرا گسسـتن قول از عمل و هردو از قلب و به عبـارت دیگر قول قولِ ایمانی و عمل عملی منافقانه، . قلب قلبی حیوانی و شـیطانی نشانه زشتی انسان درظاهر و باطن و سبب نفرت حق واولیاء او از انسان و موجب هلاکت آدمی و روانه شدنش در قیامت به دوزخ است.

### فساد وتباهی در زمین

فساد با توجه به آیات قرآن و روایات و معارف الهیه حدوداً به نُه معنا آمده:

۱- دعوت از مردم برای پـذیرفتن کفروشـرک و افتـادن درچاه ضـلالت و گمراهی و دورشـدن ازمکتب پیامبران و قرآن و اهل بیت.

۲- ایجاد ناامنی وترس در مسیر مسافران جادهها و قتل وغارت مسافران و به هم زدن آرامش و امنیت مردم در شهرها.

۳- ارتکاب گناه و معصـیتی که زیانش به خانواده و جامعه برسـد، یا به آبرو و مال وجان مردم زیان وارد کنـد مانند بیحجابی، مشروب فروشی، رباخواری، مؤسسه قماربازی، رشوه واختلاس و. . .

۴- ایجـاد شـک وتردیـد در قلوب مردم نسبت به حقـانیت دین و نبوت و امـامت و آثار روحی با کتابنویسـی و مقالهپردازی و سخنرانیهای برزرق وبرق.



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۲۵۶.

۵- سخن چینی برای ایجاد تفرقه در میان خانوادهها و زشت تر ازآن در میان امت اسلام.

۶- مسخره کردن دین، و استهزاء به اهل ایمان، و تحقیر مردم، و سرزنش و ملامت آنان به خاطر دینداری.

۷- منافقانه عمل کردن، و خود را همراه و همراز مسلمانان نشان دادن، برای به دست آوردن اسرار حکومت اسلامی و ملّت اسلام و همدستی با دشمنان دین به ویژه کافران و مشرکان و یهود و نصاری برای ضربه زدن به دین و زیان زدن به ملت اسلام.

۸- نابودکردن بذر توحیدفطری در سرزمین وجودخویش از طریق پذیرش شرك و کفر و اعراض از قبول دعوت پیامبران و راهنمایان راه حق.

۹- بدعت گذاردن در دین، و نوآوریهای باطل و ایجاد زمینه برای روی آوردن مردم به بدعت، با تبلیغات پیدرپی، و پی گیری مستمر.

### سبب فساد و تباهی و مفسد شدن

حضرت صادق (ع) به بهترین صورت و با استوارترین روش، مفسدان و سبب فسادشان را روانکاوی نموده که این روانکاوی ازهرجهت برای دانشمندان این رشته در شرق وغرب جهان قابل دقت است، و نشانگر این حقیقت است که امامان شیعه از دانشی سرشار، وعلمی جامع، و حکمتی استوار باعنایت و رحمت خدا برخوردار بودند و فوق کلام آنان تا قیامت در رشتههائی که اظهارنظر کردهاند از هیچ عالم و دانشمندنی شنیده نخواهد شد.

امام (ع) میفرماید: فساد ظاهر ریشه در فساد باطن دارد، کسی که باطن خود را با داروی وحی و نسخه ای چون قرآن اصلاح نماید، خداوند توفیق اصلاح ظاهرش را به او عنایت میکند، و آن که در باطن وجودش از عظمت حق بیم

داشته باشد، و از دادگاههای قیامت و عذاب دوزخ بترسد، خدا آبرویش را در فضای آشکار حیات نمیبرد.

بزرگترین فساد و در وجود آدمی غفلت و بیخبری از خداست، و اعظم فساد این است که آدمی به دست خود وجودش را به غفلت از حق بسپارد، و این فساد ناشی از آرزوهای دور و دراز مادی، وحرص برمال دنیا و تکبر دربرابر حق است، چنان که خدای عزیز در داستان قارون درقرآن به این معنا اشاره کرده است که اهل ایمان به او گفتند:

وَ لاٰ تَبْغِ اَلْفَسٰادَ فِی اَلْأَرْضِ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُفْسِدِینَ: (۱)

ای قارون در روی زمین به دنبال فساد مباش، و تباهی در زمین را مخواه، زیرا خدا مفسدین را دوست ندارد.

آرزویهای مادی طول و دراز که خارج از دسترس بود، و حرص برثروت و تکبر در برابرحق که در قارون به صورت طبیعت ثانویه درآمده بود، ریشهاش عشق به دنیا و جمع ثروت و پیروی از نفس وخواستههای بیمهارش، و برپا نگاه داشتن شهوات حیوانی و خارج از حدود، و علاقه به تعریف و ثنای نسبت به خود از جانب دیگران، و هماهنگی با شیطان و قدم جای قدم او گذاشتن بود، و همه این امور که هریک از آنها برای هلاکت انسان و خسران ابدیاش کافی است در نقطه غفلت باهم جمع میشود، و در فضای تاریک فراموشی و نسیان نسبت به عنایات و الطاف حق و نعمتهای با ارزش گریبان انسان را میگیرد. (۲)قرآن مجید به تک تک انسانها سفارش میکند و هشدار میدهد که:



---

۱- ۱) - قصص، آیه۷۷.

۲- ۲) - بحار، ج۷۳، ص۳۹۵.

وَ لاٰ تَكُنْ مِنَ اَلْغٰافِلِينَ: (١)

از گروه غافلان و بیخبران از حقایق مباش.

حضرت صادق (ع) در روایتی میفرماید:

«ان کان الشیطان عدواً فالغفله لماذا؟ وان کان الموت حقا فالفرح لماذا؟» (٢)

اگرشیطان دشمن واقعی توست که یقیناً هست پس بیخبری از حقایق و غفلت از خدا برای چیست؟ و اگر مرگ امری قطعی و مسلم است ک هست پس خوشحالی و سرور آمیخته به کبروغرور برای چیست؟

در فضای غفلت که فضای بسیار تاریکی است انسان دچار انواع فساد و تباهی میشود، و توجهی هم به آن ندارد، فساد در اقتصاد و شهوت و مال اندوزی که معلول غفلت از خداست آن چنان سنگین است که پیامبراسلام را به وحشتی سنگین و بیمی سخت نسبت به امت گرفتار کرد:

حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان اخوف ما اتخوف علی امتی من بعدی هذه المکاسب المحرمه، الشهوه الخفیه، والربا:» (٣)

بیتردید ترسناک ترین چیزی که مرا برامتم پس از خودم میترساند: کسبهای حرام، و شهوت رانیهای پنهانی خلاف شرع و انسانیت، و رباخواری است.



---

١- ١) - اعراف، آیه٢٠۵.

٢- ٢) - امالی صدوق، ۶.

٣- ٣) - نوادرراوندی، ص١٧.

به مردمی که دچار فسادنـد لازم است تذکر داده شوند که شیطان این دشـمن آشکار انسان و انسانیت با عملکردی که دارید برشـما چیره و مسلط گشـته، و چرخ عقلتـان را از کـار انـداخته، و چراغ وجـدانتان را خـاموش سـاخته، و مایه فطرتتان را غرق تاریکی و ظلمت نموده، و یادخدا را فراموشتان داده است چنان که قرآن میفرماید:

«اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ اَلشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ حِزْبُ اَلشَّيْطانِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اَلشَّيْطانِ هُمُ اَلْخاسِرُونَ:» (۱)

شیطـان برآنـان چیره شـده، پس یادخـدا را از یادشان فراموشـی داده، اینان گروه شـیطانی انـد، هشـدار که گروه شـیطان همان زیانکاران و اهل خسارت اند.

امیرالمؤمنین (ع) کارکرد مفسدان را سه جمله بیان میفرماید:

«زرعوا الفجور، وسقوه الغرور، وحصدوالثبور:» (۲)

تخم ودانه گناه و معصیت و فسق و فجور کاشـتند، آن را با آب مکر و فریب آبیاری کردنـد، و نهایتاً از زراعت خود عذاب و بدبختی برداشت نمودند.

در بیانی دیگر به بازیگری انسان مفسد اشاره کرده میفرماید:

و آن دیگر که قیـافه علم ودانش به خود گرفته تـا دانشـمندش نامنـد، درحالی که از دانش بیبهره است، بخشـی از نادانیها را از گروهی نـادان فراگرفت، و مسائل گمراه کننـده را از گمراهان آموخته و رطبی و یابسـی به هم بافته، دامهائی از طناب غرور و سخنـان دروغین برسـرراه مردم افکنـده، قرآن این کتـاب هـدایت و بصـیرت آور را براميال و خواسـتههای شـيطانی خود تطبیق میدهد، و حق را با کمک هوسهای آلوده خود تفسیر میکند.



---

۱- ۱) - مجادله، آیه ۱۹.

۲- ۲) - نهج البلاغه، خطبه۲.

مردم را از گناهـان بزرگ ایمن میسـازد تـا در آلـودگی معصـیت و لجن فسـق و فجور بماننـد، و جرائم بزرگ را سـبک جلوه میدهـد، ادعا میکنـد که از دست زدن به شـبهات و آلوده شدن به آنها پرهیز دارد، ولی درآنها غوطه میزند، میگوید: از بدعتها دورم ولی در آنهـا غرق شـده است، چهره ظـاهر او انسان و قلبش قلب حیوان درنـده است، راه هـدایت را نمیشـناسد که از آن پیروی کنـد، و راه باطل را نمیداند که از آن بپرهیزد پس مرده ای است در میان زندگان. (۱)در پایان آیه مورد بحث و تفسیر، وجود مبارک حضرت حق این عهدشکنان و قطع کنندگان آنچه که خدا به پیوند آن فرمان داده و فسادکنندگان روی زمین را گروه خاسران معرفی کرده است.

### خسارت کنندگان

خسران در اموری تصور دارد که انسان به صورتی مالک آن امور باشد.

انسـان سـرمایه عظیمی چون عقل و وجـدان وفطرت، و بـدن و اعضا وجوارح دارد که با کمک آنها میتوانـد درمسـیر هـدایت، کرامت، دانش، معرفت، اخلاـق شایسـته، عمل صالـح و نهایتاً به دست آوردن بهشت که شایسـته است قرار بگیرد، چون دچار فسق شود یعنی ازچهارچوب انسانیت درآید، و از دایره طاعت حق خارج شود، وبه گناه بزرگ شکسـتن عهدخدا، وقطع آنچه را خـدا به پیونـد آن فرمـان داده و فساد و تباهی روی زمین گرفتار آیـد به خسارت عقلی که از دست دادن نورآن و فعالیتهای مثبت آن است، و خسـارت وجـدانی که خاموش شـدن روشـنائی آن است، و خسارت فطری که ازمیان رفتن نـدای آن است و خسارت بـدنی که به کارگرفته شدن آن به وسـیله شـیطان است و خسارت اعضائی که غرق شدن آنها درانواع گناهان است و خسارت هدایت که

ص:۴۵۲

---

۱- ۱) – نهج البلاغه، خطبه۸۷.

تبـدیل آن به ضـلالت است و خسـارت کرامت که تغییر آن به دنـائت وپستی است، خسارت دانش و معرفت که تعویض آن با جهل و غفلت است، و خسارت حسـنات اخلاقی که جابهجا کردن آن با رذایل نفسـی است، و خسارت عمل شایسـته که تغییر آن به اعمال و قبیـح و زشت است و خسارت بهشت که تبـدیل به آن به دوزخ است دچار میگردد و خلاصه دراین جابهجائیها و تغییر و تبـدیلها همـه سـرمایههای وجـودی انسـان، و سـرمایههای معنـوی و آخرتی آدمی از دست میرود و ازدست رفتن کل سرمایههـا که زمینه تیره بختی ابـدی و شـقاوت سـرمدی، و اسـتحقاق عـذاب ابـدی، و محرومیت از فیوضـات ربـانی و رحمت رحیمه حضرت حق است در اصطلاح قرآن و زبان وحی به عنوان خسارت یادشده است.

ازآنجا که این فاسـقان نابکار، و فاجران غدار، و گمراهان بدبخت باکمال بیشـرمی درحالیکه دلایلی آشـکار و براهینی اسـتوار ازعلم و حکمت و نیز معجزاتی از طریق نبوت به ویژه معجزه ای چون قرآن، و بینـاتی آشـکار بروجوب شـکرنعمت منعم پیش روی آنهـاست، بـاز درانکـار و عنادشـان نسـبت به حق اصـرار میورزنـد، و خـدا و وحـدانیت او را منکرنـد خـدای مهران برای هـدایتشان به سوی توحیـد وایمـان به حضـرتش مسـئله مرگ و حیـات را که خود میداننـد به دست کسـی از مخلوقات نیست، واحـدی درآن دخـالت نـدارد مطرح کرده و آنـان را درکمـال لطـف و محبـت جهـت بیدارشـدنشان مـورد خطـاب قرار داده میفرماید:

ص:۴۵۳

## تفسیر آیه ۲۸

### اشاره

کَیفَ تَکْفُرُونَ بِاللّهِ وَ کُنْتُمْ أَمْوٰاتاً فَأَحْیٰاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

چگونه به انکار خدا برمیخیزید، درحالی که ترکیبی از عناصر مرده بودید پس شما را حیات داد، آنگاه شما را میمیراند، سپس دوباره زنده میکند، آنگاه به سوی او بازگردانده میشوید.

### شرح وتوضیح:

آیه شریفه برحقایقی دلالت دارد، که لازم است پیش از توضیح مفصل به آن حقایق اشاره شود:

۱- آیه به وضوح نشان میدهد که حضرت حق ابداً بربندگانش کفر و انکارحق وحقیقت را نخواسته و نمیخواهد، بلکه آنچه از بندهاش مورد پسند و رضایت اوست درک حقایق و ایمان و اعتقاد به آنهاست، لذا در ابتدای آیه با به کارگرفتن کَیْفَ که از ادات تعجب است آنان را به شدت مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و انکار و اعتقاد باطلشان را در معرض حمله سخت آورده است که: شگفتا از شما با این که دلایل بیشماری و حتی فطرت شما و نتیجه کمترین تفکرتان نشان میدهد مرگ و حیات، و آفریدن و میراندن فقط وفقط از ناحیه فرمانروا و کارگردان هستی است، و ویژه الله است که مستجمع تمام صفات کمال و اسماء حسنی است چگونه و چرا و با چه دلیل و باتکیه برچه منطقی به انکار او برخاسته اید؟ ! !

۲- آیه به همه انسانها از هرعصر و روزگاری به روشنی میفهماند که هیچ مخلوقی سبب مرگ وحیات خود و دیگران نیست و اصولاً مخلوقی که خودش درابتدای امر ترکیبی ازعناصرمرده بوده سپس او را به فضای حیات آوردهاند

ص:۴۵۴

چگونه میتواند علت زنده کردن خودش و میراندن وجودش و اماته احیاء دیگران باشد؟

آیه اثبات میکند که کلید مرگ و حیات فقط دردست قدرت الله است و اگر این نبود منکر برای نمونه یک نفر را نام میبرد که قدرت براماته واحیا دارد، وبرفرض اگر مرگ وحیات را به غیرخدا نسبت دهد نمیتواند کمترین دلیلی بر اثبات آن اقامه کند، وادعایش بیدلیل وحکمت میماند که چنین ادعائی هم از جانب خردمندان مورد پذیرش نیست.

۳- آیه علاوه بردلایل فراوان عقلی و فلسفی که همراه خود دارد دلیلی محکم و برهانی استوار برحقانیت قیامت و صدق حشرونشر است، زیرا میگوید: خدا شما را پس ازآن که ترکیبی از عناصر مرده بودید حیات و زندگی داد و این کار را که نسبت به شما یک بارانجام داده و آن این که خاک مرده بودید شما را تبدیل به انسانی زنده کرد، بازشما را در گور تبدیل به خاک مرده میکند و سپس حیات دوباره میبخشد تا درپیشگاه حق برای محاسبه اعمال حاضر شوید.

۴- به انسان برای تفکر واندیشه درآفرینش وجودش وآیندهاش زمینه میدهد، تا از طریق اندیشه که راهی نوارنی و صراطی معنوی و ملکوتی است به ایمان و اعتقاد به خدا برسد و از کفروانکار نجات یابد.

۵- از لغت رجع که درجملهی یرْجَعُونَ قرار دارد وبه معنای بازگشت است و بازگشت درآنجائی تصور دارد که آغاز و مبدأ از آنجا بوده استفاده میشود که مبدأ و مرجع انسان و همه موجودات فقط وفقط الله است و بس.

إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ: (۱)

ص:۴۵۵

---

۱- ۱) - بقره، آیه ۱۵۶.

۶- شگفت و تعجب که از کَیْفَ فهمیده میشود برای این است که انسان در باطن خود، و دراعماق قلب و مغزش میداند که مرگ و حیات به دست هیچ مخلوقی نیست، و این دو مسئله مربوط به قدرتی است که برهستی حکومت میراند، و همه امور موجودات را تدبیر میکند، پس چرا با داشتن چنین علم فطری وعقلی درظاهرکار به انکار برمیخیزد.

۷- انسان اگر اندکی درآیه شریفه و معنا و محتوای آن دقت کند مییابد که آیه انسان را به زهد در دنیا ترغیب مینماید، و او را به آزاد نمودن قلب از تعلقات و وابستگیهای افراطی که مانع رشد وکمال انسان و حرکت او به سوی معنویات و حقایق و ادب و تربیت و متانت و وقار است تشویق میکند.

آیه شریفه با جمله فَأَحْیاکُمْ پس از أَمْواتاً میخواهد بگوید: شما روزگاری خاک مرده بودید خداوند شما را پس گذرکردن ازخاک و نطفه و علقه و مضغه و اسکلت و دوران جنینی که همه درسایه قدرت او انجام گرفت به صورت انسانی راست قامت، معتدل، زیبا اندام، حیات بخشید و زنده کرد، آنگاه درشما عقل و خردی که سود وزیان را تشخیص دهید قرار داد، و دست شما را برای استفاده از انواع نعمتها بازگذاشت، پس دارای همسروفرزند مال ومقام وجاه و حشمت و خانه وکارخانه و باغ و ریاست وشهرت شدید و نهایتاً این همه را با مرگ دوم ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ازشما میگیرد، و شما تهیدست و فقیرازهمه این امور به گور فرستاده میشوید، پس درکنار این مجموعه نعمت و حشمت و مکنت و ثروت وسلطنت، و صولت و ریاست و زن وفرزند، وبه جنگ و نزاع و دروغ و تهمت و تزویر وحیله برمیخیزید وبرای بدست آوردن متاع اندک دنیا وکالای ازدست رفتنیاش به هرگناه ومعصیتی خود را آلوده میسازید و وجودتان را به هرآب وآتشی میزنید؟ !

شما که با مردنتان مالکیت خود را نسبت به آنچه دارید ازدست میدهید، وپس از اندک مدتی که درگور ماندید و خاک شدید چنان فراموش میشوید که انگار از اول وجود نداشتید، چرا به دنیا وکالایش دلبستگی افراطی پیدا میکنید، وچرا این همه دردسر برای خود ایجاد مینمائید، وچرا به خاطر دنیایتان آخرتتان را خراب میکنید وبنای سعادت و خوشبختی خود را ویران مینمائید؟ پس از این که مرگ گریبانتان را گرفت، و بدن مرده شما را درتاریکی و تنگی لحد قرار داد، صدائی را پاسخ نمیدهید، و سخنی را برزبان جاری نمیکنید، و نسبت به چیزی عکس العمل نشان نمیدهید، اقوام و خویشان و زن و فرزندان و برادران و خواهران و عروسها و دامادها شما را فراموش میکنند تاجائی که برای یک بارهم به زیارت گورتان نخواهند آمد، واگرهم پس ازمدتی عبورشان به قبرستان بیفتد بدون این که توجهی کنند از برابر گورتان میگذرند و کمترین اعتنائی به شما نمیکنند چنان که یحیی بن معاذ میگوید:

یمرا قاربی بخداء قبری کان اقاربی ربی لم یعرفونی

خویشانم از برابر گورم میگذرند، و چنان به من بیتوجهاند که گویا مرا از ابتدا نمیشناخته اند.

### آفرینش انسان زنده از خاک مرده

قرآن مجید انسان را طی ادوار و مراحل مختلفی بیان میکند که از قدرت و ربوبیت و حکمت بینهایت پروردگار سخن میگوید:

وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً: (۱)

وخدا شما را درمراحل و اطوار مختلفی آفرید.



---

۱- ۱) - نوح، آیه ۱۴.

این اطوار و مراحل مختلف به ترتیبی که تقریباً خالق و آفریننده انسان بیان میکند و اولین مرحله و طورش از خاک مرده است، وَ کُنْتُمْ أَمْوٰاتاً عبارت است از:

۱- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ طِينٍ: (۱)

وما تحقیقاً انسان را از عصاره و فرآوردههای خاک آفریدیم بدون شک نطفه انسان مولود غذاهای گوناگونی است که از نباتات، گوشت، ولبنیات حیوانات سرچشمه میگیرد، حیوانات هم از نباتات زندگی میکنند، و نباتات هم از خاک مایه میگیرند، براین اساس نطفه انسان که پس از مدتی به صورت انسان درمیآید مولود خاک میباشد، اکتشافات جدید نیز نشان میدهد، عناصری که زمین دربردارد ازقبیل: آهن، مس، کلسیم، ید و. . . عصاره آنها در انسان وجود دارد، و انسان پیوسته به وسیله نباتات و حیوانات از عصارههای موادخاکی تغذیه مینماید.

۲- هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ مِنَ اَلْمٰاءِ بَشَراً: (۲)

اوست خدائی که بشر را از آب آفرید.

در مرحله و طور دوم میتوان اعلام کرد که انسان از آب به وجود آمده است، زیرا از نظر دانش زیست شناسی انسان به اسفنجی میماند که او را آب فراگرفته است، یک فرد هفتاد کیلوئی پنجاه متر آب دارد و این نسبت ثابت است و غیرممکن است که این نسبت را تغییر داد، بدون این که آدمی دچار ناراحتی نشود، اگر شخصی بیست درصد آب بدنش را از دست بدهد دیگر سلامتی خود را باز نخواهد یافت.



---

۱- ۱) - مؤمنون، آیه ۱۲.

۲- ۲) - فرقان، آیه۵۷.

آبِ یاختههای بـدن انسان دارای مقـدار زیادی پتاسیم بوده و عملاً فاقـد نمک است، ولی آب خارج از یاختهها عملاً پتاسـیم نـدارد، بلکه دارای مقـدار زیـادی نمک است و این ترکیب آب خارج از یاختهها جزء به جزء به آب دریائی شـباهت دارد که میلیونها سال قبل اولین اشکال حیات و زندگی درآن شـکل میگرفت و بعداً وقتی که موجودات آبی به خشـکی روی آوردند (دریای درون) را نیز با خود آوردنـد، چون بدون آن زندگی برای آنان در خشـکی ممکن نبود، این پدیدههای شـگفت انگیز گفته قرآن را که در قرنهـا قبل در شـهری خالی از علم ودانش نازل شـده و به عنوان معجزه الهی و صـدق نبوت رسالت پناهی است به ما نشان میدهـد وحی و مافوق علم علیمان و جلوتر ازهر دانشـی تا قیامت است، قرآن میگوید: اوست خدائی که انسان را از آب آفرید!

۳- خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ: (۱)

خدا انسان را از علق (کرمی بسیار کوچک شبیه زالو) آفرید.

مرحله سوم آفرینش انسـان از علق آغـاز میشود، علق در لغت کرمی است که به دیواره رحم میچسـبد وبه معنـای زالو وحیوان شناور خون خور نیز آمده است.

امروزه هنگامی که اسپرماتوزوئید را زیر میکروسـکوپ میگذارند انبوه کثیر کرمکهای زنده شناوری را مشاهده میکنند که این کرمکها وقتی وارد رحم میشوند مانند زالو به دیواره رحم میچسبند.

علق که به آن کرمـک یـا اسپرماتوزئیـد گفته میشود درحـدود چهارسـانت مکعب است که درهریک ازصـد تا دویست میلیون حیوان زنده شناور یافت میشود، این



---

۱- ۱) - علق، آیه۲.

موجودات حیرت انگیز دسته جمعی به قصد رسیدن به اوول (سلول ماده) مسافرت میکنند.

تخم دان یک زن جوان تقریباً شامل سیصدهزار تخمک نارس است ولی از تمام اینها درحدود چهارصد عددشان رسیده و بالغ میشوند.

هنگام قاعدگی، تخمک پس از ترک خوردن کیسه ای که محتوی آن است به روی دنبالههای لوله کوتاهی که از تخم دان تا زهدان کشیده شده است میافتد، و با حرکت مژههای لرزان این لوله، خود را به زهدان میرساند.

البته گاهی اتفاق میافتد که دو دانه یا بیشتر تخم ریزی میشود و منجربه نوزادان دوقلو یا سه قلو و گاهی اضافه تر میگردد، و به این ترتیب تخمدان خود را برای پذیرش اسپر نرآماده میسازد.

۴- ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلاٰلَهٍ مِنْ مٰاءٍ مَهِینٍ: (۱)

سپس خدا نسل بشر را از چکیده و خلاصه ای از آب پست آفرید.

اینک نوبت اسپرهاست که وارد میدان شوند، اسپرها یعنی همان کرمکها و یاختههای جنسی نر با ماده لزجی همراه نطفه مرد خود را به دهانه رحم میرسانند و پس از رسیدن به داخل رحم ناگهان نبرد شگفتی میان آنان به وقوع میپیوندد.

أَ وَ لَمْ یَرَ اَلْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذٰا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ: (۲)

آیا انسان ندانسته که ما او را از نطفه آفریدهایم و اینک ستیزهگری آشکار است [که به انکار قیامت برمیخیزد].



---

۱- ۱) - سجده، آیه ۸.

۲- ۲) - یس، آیه ۷۷.

دراین نبرد عجیب دویست میلیون اسپرم شرکت دارند دویست میلیون اسپرم که باسرعت ۱۵ کیلومتر در ساعت برای تصرف تخمک زن به سوی آن حرکت میکنند و طولی نمیکشد که اولین صفوف اسپرها به جدار تخمک میرسند. ناگهان هزاران کرمک، معشوق خود تخمک را در بغل گرفته و سرخود را به سینه وی میگذارند، این عاشقان بیشمار که دمهایشان به سرعت میجنبد، در زیرذره بین به چمنزاری میمانند که با وزش نسیم موج میزنند و تا زمانی که یکی از کرمکها نتواند خود را در آغوش تخمک فرو برد این عمل هم چنان ادامه دارد.

هراسپری سعی میکند اولین نفری باشد که به درون تخمک وارد میگردد، تا این که بالاخره اولین اسپر پوسته را میشکافد و وارد تخمک میشود و به محض ورود دم کرمک قطع شده محل ورود تورم میابد.

در این موقع پرتوپلاسمای تخمک نیز منقبض گشته مایعی از خود خارج میسازند تا کرمکهای دیگر نتوانند وارد آن شوند. بنابراین از دویست میلیون اسپر فقط یک اسپر با تخمک میآمیزد و انسان تولید میشود به همین خاطر حضرت حق میفرماید:

آنگاه خدا بشر را از چکیده و خلاصه ای از آب پست آفرید.

۵- إِنّا خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشاجٍ: (۱)

ما انسان را از نطفه مخلوط پدید آوردیم.

دراین مرحله برای آن که انسانی به وجود آید ابتدا باید تخمک یعنی یاخته جنس ماده که یکی از کرمکها را دربرگرفته است وارد رحم میگردد.

تخمک دانه سپیدی است که دویست و پنجاه هزار بار از یاخته جنسی نر بزرگ تر است، ازاین جهت وقتی تخمک با سیل اسپر برخورد میکند یکی از



۱- ۱) - دهر، آیه۳.

آنها را درخود فرو میبرد و کروموزومهای سلول تخمک میآمیزد و در نتیجه موجود تازه ای به نام سلول تخم پدید میآید که در اصلاح قرآن امشاج نامیده میشود.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فِی قَرارٍ مَکِینٍ: (۱)

بیتردید ما انسان را از چکیده و فرآورده ای از گِل آریدیم، سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار (چون رحم مادر) قرار دادیم.

اگر بهترین اوضاع زندگی برای سلول نر و سلول ماده فراهم باشد قادر به ادامه زندگی نیستند وبه سرعت میمیرند مگرآن که با یکدیگر ترکیب شوند و سلول تخم یا به اصطلاح قرآن امشاج را به وجود آورند.

پس از عمل لقاح سلول تخم (امشاج) شروع به تقسیم مینماید ابتدا به دو سپس به چهار و هشت تقسیم میشود وبه همین روش براثر تقسیمات متوالی توده ای سلولی به وجود میآید، تقسیم سلولها هم چنان ادامه میابد تا این که درمرحله بعدی سلولهای مرکزی متوجه سطح آن میشوند، و به شکل توت فرنگی درمیآید و بعد توده سلولی شکل و قیافه کرهای میان تهی به خود میگیرد، در مرحله بعدی بخشی از دیواره متوجه داخل میشود و توده سلولی رفته رفته به شکل کیسه ای دولایه درمیآید و درمرحله آخر به تدریج بخشی مرکب از دولایه به وجود میآید، سپس از تقسیم این سلولها و تغییرشکل تدریجی آنها بافتها و اندامها و دستگاههای بدن ساخته میشود.

در این قسمت به این آیه شریفه که نشان دهنده معجزه بودن قرآن مجید است توجه کنید:



---

۱- ۱) - دهر، آیه ۲.

هُوَ اَللّهُ اَلْخالِقُ اَلْبارِئُ اَلْمُصَوِّرُ لَهُ اَلْأَسْماءُ اَلْحُسْنی: (۱)

اوست ذات مستجمع جمیع صفات کمال، آفریننده (انبوه سلولها) و جداکننده، [آن خدای پیکرسازی که به این سلولها] شکل و قیافه بشری میبخشد، نامهای نیکوتر ویژه اوست.

ساختمان این مصالح و موازنه ای که در تهیه اعضاء آن بکار میرود آن چنان شگفت انگیز است که هیچ شباهتی به ساختمان مصالح خانه ای ندارد، اگرچه همانطور که یک خانه از آجرهای متعدد بالارفته، بدن انسان نیزاز سلولهای متعدد ساخته شده است ولی همان طور که دکترکارل فرانسوی میگوید:

برای مقاسیه کردن این دو باهم باید خانه ای را فرض کنیم که تنها از یک آجر ساخته شده باشد، تنها آجری که توانسته است با استفاده از آب رودخانه و نمکهای معدنی آن و گازهای جو آجرهای زیاد دیگری بسازد و بعد آنها را بدون نقشه معمار و حضور بنّا روی هم بگذارد و دیوارها را بالاببرد و سپس همانها را به صورت شیشه برای پنجرهها و سفال برای سقفها و ذغال برای گرم خانه و آب برای دستشوئیها و آشپزخانه دربیاورد.

خلاصه ساختمان عضوی به افسانههای پریانی که برای کودکان نقل میشود شبیه است، واین ساختمان عضوی به وسیله سلولهائی انجام میشود که گوئی نمای بنای آینده را از پیش میدانند و به کمک محیط داخلی خود طرح ساختمان و مصالح کار کارگران را آماده میکنند! !

۶- پس از تکمیل شدن سلولها یعنی مصالح ساختان جنین انبوه کثیر سلول برای بنای پیکره انسان تحویل رحم داده میشود و در رحم ساختمان جنین آغاز میگردد.

ص:۴۶۳

---

۱- ۱) - حشر، آیه۲۴.

ابتدا این سلولهای بیشمار به قدرت مطلقه پروردگار از یکدیگر مجزا شده، هرکدام به جایگاه ویژه خود روانه میشوند. سلولهای مغز، سلولهای چشم، سلولهای گوش و. . . . همین طور هریک، ذراتِ هم عضو خود را پیدا کرده عضوی را تشکیل میدهند و بدین ترتیب پیکرجنین به وسیله سلولها ساخته و پرداخته وصورت بندی میشود.

ساختمان جنین را درسه مرحله ی زیر میتوان خلاصه کرد:

آفرینش توده سلولها یا مصالح ساختمانی بدن یک انسان.

مجزاشدن سلولها از یکدیگر و رفتن هریک به جای خود.

تصویر وصورت بندی جنین.

این سه مرحله را قرآن کریم در ضمن سه کلمه بیان داشته است:

هُوَ اَللّٰهُ اَلْخٰالِقُ : اوست خدائی که آفریننده انبوه سلولهاست.

اَلْبٰارِئُ : خدائی که جداکننده (سلولها) است.

۱- الْمُصَوِّرُ: خدای پیکرسازی که به این سلولها صورت انسانی میدهد.

گلوله کوچکی که درطرف چپ جنین قرار دارد منبع تغذیه جنین به حساب میآید، این گلوله که درخون شناور است عصاره غذا و آب و تنفس را که توسط دستگاههای گوارشی و اکسیژن تهیه و وارد خون شده است گرفته از راه ناف به بدن طفل منتقل مینماید.

حضرت صادق (ع) در تفسیرآیه شریفه:

«لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ فِی کَبَدٍ:» (۱)



---

۱- ۱) - بلد، آیه۴.

میفرماید: یعنی: او را در رحم درخوردنی و آشامیدنی و تنفس شریک مادر قرار دادیم.

۷- یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ: (۱)

شما را درشکمهای مادرانتان میآفریند، آفرینشی به دنبال آفرینش دیگر درسه تاریکی.

به تدریج سه پرده جنین را دربرمیگیرد، این پردهها ظاهراً یک پوست بیشتر نیستند ولی اگر آن را با میکروسکوپ به دقت نگاه کنیم همانطور که درآیه قرآن ذکر شده است میبینیم که از سه پرده تشکیل یافته است: ۱- پرده آم نیوم ۲- پرده کوریون ۲- پرده آل لان توئید.

آم نیوس: پرده ای است که از نموسطح خارجی جنین حاصل میشود و از اطراف توسعه پیدا میکند تا فضائی به نام حفره آم نیوس در پشت جنین به وجود میآورد و آنگاه درحفره آم نیوس مایع زلالی پدید میآید.

پرده کوریون خارج از پرده ام نیوم قرار دارد و به کمک آن جنین را محفوظ نگه میدارد.

پرده آل لان توئید در ناحیه شکمی جنین است و مربوط به لوله هاضمه آن بوده به جذب غذا کمک میکند.

این پردهها نمیگذارند از ناحیه هوا، نور، آب، باد و دیگر ضربات وارده زیانی به جنین وارد آید، و در فاصله میان پرده آم نیوس و جنین مایعی وجود دارد که هرگاه ضربه ای به شکم وارد میشود، این ضربه به مایع منتقل میگردد و در آن خنثی و مستهلک میگردد.

ص:۴۶۵

---

۱- ۱) - الزمر، آیه ۲۳.

۸- زنده شدن جنین: فَأَحْيٰاكُمْ

ثُمَّ أَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبٰارَكَ اَللّٰهُ أَحْسَنُ اَلْخٰالِقِينَ: (۱)

سپس او را با آفرینشی دیگر ایجاد میکنیم، پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین به وجودآورندگان است.

پس از پایان صورت بندی جنین، مرحله دمیدن روح فرا میرسد در این هنگام حضرت حق تحوّل شگفت انگیزتری در جنین پدید میآورد، یعنی روح و جان یا به عبارت دیگر حیات دراو میدمد و جنین مرده را زنده میگرداند: فَأَحْيٰاكُمْ

از این به بعد جنین عادت دارد که انگشت خود را در دهان کند و ازهمین جاست که نوزاد بلافاصله پس از تولد میتواند پستان مادر را بمکد. (۲)

### مرگ پس از حیات اول: ثُمَّ يُمِيتُكُمْ:

از آیات قرآن مجید و روایات و معارف عقلیه و براهین و دلایل فلسفیه به وضوح استفاده میشود که مرگ که همانند حیات کارحضرت حق است ما را به چاه عدم محض و نیستی و نابودی سرنگون میکند، بلکه میان ما وغیرما و امور غیرلازم، و نهایتاً میان ما و روح و حیات دنیائی ما جدائی میاندازد و بدن ما را برای مدتی هم چون جفت جنین زیرخاک برده و وجود اصلی ما را که تشخص ما به آن است برای مدتی به عالم برزخ که درقرآن مطرح است انتقال میدهد و در اولین لحظه قیامت به اراده حق ذرات جسم خاک شده هم چون انبوه سلولها



---

۱- ۱) - مؤمنون، آیه ۱۴.

۲- ۲) - گذشته و آینده جهان، ۵۲.

که در رحم مادر جنین را تشکیل میدهند دوباره به مانند بار اول بدن را سرپاکرده و روح به آن باز میگردد تا به صورت همان انسانی که برای زندگی موقت دنیا آفریده شده بود برای حیات ابدی و زندگی جاوید و سرمدی پا به جهان بگذارد و به مبدأ و ریشه خود حضرت حق بازگردد.

کَمٰا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ: (۱)

همان گونه که شمار را آفرید، پس از مرگ به او باز میگردید.

قرآن مجید و روایات میراندن را بیواسطه یا به واسطه کار خدا میداند، چنانچه حیات بخشی را ویژه حضرت او میشمارد.

اَللّٰهُ یَتَوَفَّی اَلْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا: (۲)

خداست که جان مردم را هنگام مرگشان به طورکامل میگیرد.

وَ هُوَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ: (۳)

وفقط اوست که زنده میکند و میمیراند.

قُلْ یَتَوَفّٰاکُمْ مَلَکُ اَلْمَوْتِ اَلَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ: (۴)

بگو: فرشته مرگ که برشما گماشته شده است جان شما را به طور کامل میگیرد.

حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَکُمُ اَلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا وَ هُمْ لاٰ یُفَرِّطُونَ: (۵)

ص:۴۶۷

---

۱- ۱) - اعراف، آیه۲۹.

۲- ۲) - زمر، آیه۴۲.

۳- ۳) - مؤمنون، آیه۸۰.

۴- ۴) - سجده، آیه۱۱.

۵- ۵) - انعام، آیه ۶۱.

تا هنگامی که یکی ازشما را مرگ در رسد دراین هنگام فرستادگان ما جانش را میگیرند و آنان در مأموریت خود کوتاهی نمیورزند.

وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ اَلْمَوْتِ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ اَلْیَوْمَ. . . (۱)

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختیها و شداید مرگاند ببینی درحالی که فرشتگان دستهای خود را به سوی آنان گشوده و فریاد میزنند جانتان را بیرون کنید. . .

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند فرشته ای از فرشتگان را دیدم که لوحی از نور در دست او بود و به راست و چپ نظر نداشت، به صورتی حزین به آن لوح توجه داشت. به جبرئیل گفتم: این فرشته کیست؟ گفت: این ملک الموت است که به قبض ارواح اشتغال دارد.

به جبرئیل گفتم: مرا نزدیک او ببر تا با وی سخن بگویم، پس مرا نزدیک او برد به او گفتم: آیا همه آنان که مردند و پس ازاین میمیرند قبض روحشان به دست توست؟

گفت: آری، گفتم: خودت نزد همه آنان حاضر میشوی؟ گفت: آری دنیا به آن صورت که خدا برایم مسخر کرده، و مرا نسبت به آن تمکن داده مانند درهمی در دست مردی که است به هر صورت که بخواهد آن را زیر و رو میکند. و هیچ خانه ای در دنیا نیست مگرآن که من روزی پنج بار وارد آن میشوم و به کسانی که برمرده خود میگریند میگویم: براو گریه نکنید، زیرا برعهده من لازم است که به شما بازگردم تا آنجا که یکی از شما باقی نماند! (۲)

ص:۴۶۸

---

۱- ۱) -۹۳.

۲- ۲) - علم الیقین، ج۲، ص۸۴۵.

دراین مرحله توجه شما را به روایتی بسیار مهم از حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین جلب میکنم که آن حضرت به حقیقتی ضروری که باید پیش از مرگ مورد نظر هرکسی باشد هشدار میدهد:

«حرام علی کل نفس ان تخرج من الدنیا حتی تعلم انه من اهل الجنه هی ام من اهل النار:» (۱)

برهرانسانی حرام است که از دنیا بیرون رود مگر این که بداند اهل بهشت است یا اهل آتش.

درک این مسئله به این است که انسان همه امورش را به کتاب خدا و فرهنگ اهل بیت عرضه کند، اگر با این دو منبع اصیل هماهنگ است بداند که اهل بهشت است و حفظ این هماهنگی تا لحظه مرگ براو واجب است، و اگرهماهنگ نیست بداند اهل دوزخ است ولی پیش از مرگ میتواند با توبه و انابه و اصلاح حال و مال، خود را از دوزخ رهانیده و مستحق بهشت الهی میکند.

### حیات دوباره پس از مرگ دوم

اعجاب انسان از زنده شدن پس از مرگ باتوجه به این که روزی خاک مرده بوده و به اراده حق زنده گشته اعجابی بیهوده و بیپایه است.

او اگر در اطوار خلقت خود، ونیز اطوار خلقت موجودات و مرگ و حیات آنان دقت کند نه این که نسبت به مسئله حیات پس از مرگ تعجب نخواهد کرد بلکه به راحتی و حتی بدون تکیه بر بحث علمی و فلسفی حیات پس از مرگ را خواهد پذیرفت.

چه بسا انفجارهائی که در ذرات، در اتمهای تراکم، در ستارهها انجام میگیرد و برخی از اشخاص تصور میکنند چهارچوب وجود آنها و ذات و هویتشان در



---

۱- ۱) - علم الیقین فیض، ج۲، ص۸۵۳.

گودال تاریک نیستی و عدم قرار میگیرد، درحالی که تصور آنان صددرصد باطل است و آزمایشات علمی، و تجربههای دانشمندان و مشاهدات حسی اهل بصیرت غیر این را میگوید.

مجموعه جهان ما که به منزله یک اتم با حجمی غیرقابل اندازه گیری است با یک اتم که قوی ترین ابزار ذره بینی قابل مشاهده نیست از لحاظ پدیدآمدن و مردن و حیات دوباره یافتن در سیطره یک نظم و در حاکمیت یک قانون است، انفجار و پراکنده شدن ذرات سبب معدوم شدن نیست، بلکه اجزاء پراکنده چه اجزاء پراکنده جهان هستی باشد چه اجزاء پراکنده یک اتم مثلاًـ اتم اورانیوم دوباره میتوانند از پراکندگی به اجتماع درآیند و جهان و اتم بعدی را به صورتی محکم تر و زیباتر و پابرجاتر بسازند.

قرآن مجید در آیات بسیاری از انفجار کامل همه جهان خبر میدهد ولی اعلام مینماید که پس از درهم ریخته شدن ستارهها و متلاشی شدن کوهها و برافروخته شدن و مشتعل گشتن دریاها دوباره هستی صورت دیگر خواهد گرفت و همین زمین وآسمان به شکلی دیگر ظهور خواهند کرد.

یَوْمَ تُبَدَّلُ اَلْأَرْضُ غَیْرَ اَلْأَرْضِ وَ اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ: (۱)

در روزی که زمین به غیراین زمین و آسمانها به غیراین آسمان تبدیل شود و همه در پیشگاه خدای قهار حاضر گردند.

دانشمندان پس از مطالعات عمیق و دقیقی که در خصوص اتم اورانیوم به عمل آوردهاند چنین نتیجه گرفتهاند که هرگاه یک برق قوی که بیش از ۷ تا ۱۰



---

۱- ۱) - ابراهیم، آیه ۴۸.

میلیون ولت برق داشته باشد از اتم اورانیوم برخلاف حرکت وی عبور دهند حرکت الکترونها متوقف میشود و براثر این توقف طبعاً انفجار مهیبی رخ خواهد داد که چندین میلیون درجه حرارت تولید میکند به طوری که حرارت آن به اندازه حرارت ستارگان میرسد.

در این هنگام خورشید اتم یعنی پرتون به خاموشی میگراید و تمام اجسام آن به حالت الکتریک درآمده و دنیای بمب اتم تمام موجودات خود را از دست خواهد داد.

جهان پهناور آسمانها و کهکشانها چون جهان شگفت دیگری را میتوان تصور کرد. و مطالعه درخصوص اتم و انفجار بمبهای اتمی میتواند نموداری از چگونگی این جهان و انفجار رستاخیز آن را در چشم انداز ما مجسم سازد و به ما بفهماند این بمب اتمی که منفجر میشود درحقیقت جهانی هم چون جهان ماست.

آیا بمب اتم پس از انفجار نیست و نابود میگردد و هیچ میشود، و در تاریک خانه عدم و نیستی فرو میرود؟ ! مسلم نه، بلکه وقتی یک بمب منفجر میشود ذراتش به صورت گرد از هم پراکنده و پاشیده میگردند و این گردها همان پارههای اتم هستند که ازهم جدا و متفرق گشته اند.

این اجزاء پراکنده دوباره رشد مینمایند و روبه تکامل میگذارند و دومرتبه به صورت نخستین (اتم) عود کرده رستاخیز خود را آغاز مینمایند تا این که کدام یک سعادت داشته داخل شهر زیبای پرتون شده و الکترونها به دور آن پروانه وار بگردند، و کدام یک از سعادت محروم باشند که جزء الکترونها گشته دائماً متحیر و سرگردان، هم چون ذغال های آتش گردان به دورهسته آتش زائی درچرخش باشند، و نیز تا کدام یک از اتمها صالح باشند که اجزاء و ذرات

الماس و طلا گشته و پیوسته برآویزه گوشوارهها قرار گیرند و کدام یک پست و بیمقدار باشند که اجزاء و ذرات شن و لای را تشکیل دهند و نیز تا کدام خوشبخت باشند که ذرات گُل و ریحان را به وجود آورند و در باغستانها و در تالار مهمان خانهها جای گیرند و کدام یک بدبخت و بدکار بوده که اجزاء و ذرات هیزم گشته در آتش بسوزند.

ابداً نباید به نظر بعید برسد، و دور از عقل و منطق باشد که جهان ما که تراکمی از اتمهای گوناگون است پس از انفجار و خاموش شدن خورشیدش این چنین باشد، یقیناً جهان و انسان که هریک به مثابه یک اتم هستند و ساختمانشان ترکیبی از اتمهاست پس از متلاشی شدن و پراکنده گشتن ذراتشان دوباره شکل وصورت جدید میگیرند خوشبختشان بهشت و بهشتی، و تیره بختشان دوزخ و دوزخی میشود:

آری بخشی از جهان درقیامت بهشت و دوزخ و گروهی از مردم که مؤمن و صالحاند بهشتی و گروه دیگر که کافر و ناصالحاند دوزخی میگردند:

وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ مَسٰاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ أَکْبَرُ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ: (۱)

خدا به مردان و زنان با ایمان بهشتهائی را وعده داده که از زیر درختانش نهرها جاری است، درآن جاودانه اند، ونیز سراهای پاکیزه ای را دربهشتهای ابدی وعده فرموده، وهمچنین خوشنودی و رضایتی از سوی خدا که از همه آن نعمتها بزرگ تر است، این همان کامیابی عظیم است.



---

۱- ۱) - توبه، آیه ۷۲.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكَمْ وَ أَهْلِيكَمْ نَاراً وَقُودُهَا اَلنَّاسُ وَ اَلْحِجَارَهُ. . .

ای اهل ایمان خود و خانواده خویش را ازآتشی که هیزم آن انسانها و سنگهایند حفظ کنید.

حیات پس از مرگ حقیقتی است که چون یک رودخانه در بستر هستی درجریان است و ابداً جائی برای انکار و یا شگفتی و تعجب ندارد.

جزیره مرجانی بیکینی و اینوتوک در بین سالهای ۱۹۴۶و ۱۹۵۸ به وسیله بمبهای اتمی آمریکا منفجرشد و آتش سوزان ناشی از بمبها همه جا را سوزانید و به نظر اولیه نیست و نابود کرد، واثری از حیات در دو جزیره و موجوداتش باقی نگذاشت.

همه وجودات زنده این دو جزیره نابود شدند و ازمیان رفتند و دیگر احدی امید به زنده شدن و تجدید حیات مردگان دراین سرزمین نداشت ولی در برابر ۵۹ آزمایش بمب اتمی که در این دو جزیره صورت گرفت و ازحیات کوچک ترین نشانه و اثری نماند، باردیگر محیط این دوسرزمین برای حیات آماده گشت و زندگی به صورت جالبی نمایان شد و اکنون این دو منطقه رستاخیز و تجدید حیات خود را پس از گذشت ۹سال از بمباران به دست آورد.

آخرین گروه تحقیقاتی اعزامی که درسال ۱۹۶۴ به این مناطق سفر کردند، ارمغان تازهای از تجدید حیات به همراه آوردند. در این منطقه به تدریج پرندگان با زندگی و حیات انس دوباره گرفتند، و گیاهان گوناگون تجدید حیات یافتند.

وَ آيَهٌ لَهُمُ اَلْأَرْضُ اَلْمَيْتَهُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا: (۱)

ص:۴۷۳

---

۱- ۱) - یس، آیه ۳۳.

واین برای مردم نشانه ای [از قـدرت خدا در رابطه با تجدید حیات و رسـتاخیز موجودات است] که زمین مرده را زنده نموده و ازآن دانه رویاندیم.

در جزیره نـامو که یکی از جزایر بیکینی است یـک نوع نارگیـل تجدیـد حیـات یافته که در زمین شوره زار آن جزیره روئیـده شـده است، بـا این که در هنگـام انفجـار بمب اتمی تمـام درختـان نارگیل و سایر گیاهان و حیوانات این جزیره به کلی محو و نابود شده بود.

آیـا این تجدیـد حیـات و این رسـتاخیز که در برابر چشـمان مـا انجـام گرفته پس از این که انفجـار بمبها مرگ را بر گیاهان و حیوانـات جزیره برای چنـدین سال حاکم کرد و اثری از حیات نگـذاشت، دلیل بر امکان رسـتاخیز و تجدیـد حیات و زنـدگی دوباره ما پس از مرگ و ویران شدن جهان نیست؟

بیتردیـد براساس آیات قرآن و روایات اسـتوار و محکم و آنچه که پس از بمبارانها در جزائر بیان شده اتفاق افتاد انسان پس از مرگ حیات دوباره میبابد: ثُمَّ یُحْیِیکُمْ

آری همانطور که در ابتـدای کار دراین جهان باقدرت حق حیات پدید آمد و از مواد مرده و بیجان نباتات و حیوانات و سـپس اولین انسان بدون پدرومادر به وجود آمدند و دیگر انسانها در رحم مادر از یک دانه سلول ساخته و پرداخته و زنده شدند، بار دیگر مردگان در جهان قیامت که جهان جدید است حیات میگیرند و زنده میشوند.

کَمٰا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ: (۱)

آنگونه که آغازتان کرد و از خاک مرده آفریدتان و حیاتتان بخشید به همان گونه و با تکیه برهمان قدرت آغازگر بازخواهید گشت.

ص:۴۷۴

---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۲۹.

ذرات بـدن انسانها که پس از مرگ به خاک تبـدیل شـده، از میان قبرها و آشـیانه پرندگان و لانه درنگان و میدانهای جنگ و اعماق دریاهـا گردآوری میشـود و همـان طور که در رحم مـادران پس از گردآمـدن انبوه سـلولها و مصالـح ساختمـانی بـدن ناگهان انقلابی پدیـد میآیـد وهریک از سـلولهای مختلف و پراکنده که مربرط به یک عضوی است اجزاء خود را پیدا کرده و تشـکیل عضوی میدهنـد، اعضـاء و ذرات پراکنـده مردگـان نیز درسایه قـدرت و اراده و خواست حق اجزاء خود را پیـدا کرده انسـانی را تشـکیل میدهنـد، سـپس همانطور که خـدا ابتـدا در پیکر بیحس و حال آدم و جنین روح دمیـد دراین جسـمها روح میدهد. (۱)وَ نُفِخَ فِی اَلصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ اَلْأَجْدٰاثِ إِلیٰ رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ: (۲)

و در صور میدمند ناگهان همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان میشتابند.

أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقٰادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحْیِیَ اَلْمَوْتیٰ؟ (۳)

آیا ندانسته انـد؟ [که قطعاً دانسـتهاند و میداننـد] خدائی که آسـمانها و زمین را آفرید و از آفریدن آنها درمانده و خسـته نشـد قدرت دارد که مردگان را زنده کند آری بدون تردید او بر هر کاری تواناست.

فَانْظُرْ إِلیٰ آثٰارِ رَحْمَتِ اَللّٰهِ کَیْفَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ ذٰلِکَ لَمُحْیِ اَلْمَوْتیٰ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ: (۴)



---

۱- ۱) - گذشته و آینده جهان، ۱۶۷.

۲- ۲) - یس، آیه ۵۱.

۳- ۳) - احقاف، آیه ۳۳.

۴- ۴) - روم، آیه ۵۰.

پس با دقت و تأمل به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردگیاش زنده میکند، بیتردید این خدای قدرتمند زنده کننده مردگان است و او برهرکاری تواناست.

پس در رابطه با زنده شدن مردگان که به اراده حق و قدرت بینهایت او انجام میگیرد، و یک بار هم از خاک مرده انسان زنده آفریده است و بار دیگرهم مرده او را زنده میکند هیچ تردید و شکی باقی نمیماند، و این مطلب یعنی مردن و تجدید حیات که در تمام هستی دیده میشود و کسی تعجب نمیکند نسبت به انسان هم که یکی از اجزاء هستی است جای تعجب و شگفتی ندارد.

«یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ اَلْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی اَلْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً وَ تَرَی اَلْأَرْضَ هامِدَهً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا اَلْماءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ. ذلِکَ بِأَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِ اَلْمَوْتی وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.» (۱)

ای مردم اگر در برانگیخته شدن پس از مرگ در تردید و شک هستید پس به این حقیقت با کمال دقت توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، آنگاه از علقه، بعد از آن از پاره گوشتی با آفرینش کامل یا غیرکامل تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان توانائیم] و آنچه را میخواهیم تا مدتی معین در رحمها مستقر میکنیم آنگاه شما را به صورت کودک از رحم مادر بیرون میآوریم تا آن که به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید و

ص:۴۷۶

---

۱- ۱) - حج، آیات ۶- ۵.

برخی از شما پیش از کهنسالی قبض روح میشوید، و برخی از شما را به پائین ترین دوره عمر برمیگردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی ندانند، [واز نشانههای دیگر قدرت ما این که] زمین را در زمستان خشک و افسرده میبینی پس چون آب باران برآن نازل میکنیم میجنبد و برمیآید و از هرنوع گیاه تر و تازه و بهجت انگیزی میرویاند. همه این امور که برای شما بیان شد بخاطر این است که بدانید خدا همان حق است و این که او مردگان را زنده میکند و این که او برهرکاری تواناست.

دراین آیات روی مسئله حرکت و تحول و تبدل تکیه شده و برای رفع استبعاد، و شگفتی و تعجب، همه مردم را متوجه مسئله حرکت و تحول و تبدل میکند، و این که ذرات خاکی بدن شما را باز باتحول و تبدل و باحرکت دادن به صورت بدن اول درمیآوریم، به طوری که همین بدن فعلی شما را باحرکت دادن و متبدل کردن خاك به صورت بدن درآوردیم.

از لحن مخصوصی که این آیات دارد کاملاً این حقیقت استفاده میشود که جسم و بدن انسان پس از تبدل به خاك، تبدلات و تحولاتی را درپیش دارد و با تحولاتی که پیش خواهد آمد باز به صورت بدن و جسم برای روح درمیآید به این معنی که ذرات خاکی بدن انسان دفعه و بدون یك سلسله تحولات و تبدلات به صورت بدن درنمیآید، بلکه با یک رشته تحولات و تبدلاتی به صورت جسم و بدن درآمده و در قیامت حاضر میشود، تحولاتی که دراثر آن بدن ساخته شده متناسب با نظامهای بیان شده است.

وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قٰالَ مَنْ یُحْیِ اَلْعِظٰامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ (٧٨) ، قُلْ یُحْیِیهَا اَلَّذِی أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ: (١)



---

١- ١) - یس، آیات ٧٩- ٧٨.

در دو آیه نیز با لحن و بیان و تعبیرخاصی به همین حقیقت اشاره نموده میفرماید:

آنـان که منکر معـاد هسـتند با لحن انکار و اسـتبعاد میگوینـد: چه کسـی به اسـتخوانهای پوسـیده حیات میدهـد و آنها را زنـده میکنـد، درپاسـخشان بگو که: اسـتخوانهای پوسـیده را آن که ابتـداء آنهـا را از خـاک مرده به وجود آورد و به آنها حیات داد زنده میکند، یعنی همان مبدء متعال که ابتداء با تدبیر ربوبی خود و براساس یک سلسـله قوانین و سنن حساب شده ای خاک و ذرات دیگر را به حرکت آورد و بعـد از یک رشـته تبـدلات آنها را به صورت اسـتخوان درآورد و زنده ساخت، اسـتخوانهای پوسـیده و به صورت ذرات خاک درآمده را نیز براساس یک سلسه قوانین حساب شده و باحرکت و تبدل به صورت استخوان درآورده و به آنها حیات دوباره میبخشد. ثُمَّ یُحْیِیکُمْ

در آخر آیه دوم نکته ای هست و با تعبیر:

وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ

به آن اشاره شـده این است که میفرماید: خدای متعال به هرخلق و ایجادی دانا است، یعنی او به خوبی میداند که ذرات خاکی بدن انسان و اسـتخوانهای پوسـیده را درکدام شـرایط و درکدام مسیری باید قرار دهد تا باز به صورت بدن و استخوانها آمده و زنده شود.

بنابراین ملاحظه میکنیم که قرآن مجید در زنده شدن بدنهای مرده و جسمهای متلاشی شده روی مسئله حرکت و تغییر و تبدل تکیه نموده و این بعید شـمردن را که چگونه بدن به خاک مبدل شده ای دوباره به صورت بدن وجسم اولی درمیآید؟ با اشاره به این که بـدن اولی و جسم نخستین شـما را با تبـدل و حرکت دادن ذرات به صورت بـدن درآوریم برطرف نموده میفرمایـد: خلق و ایجاد بعدی و دوباره ساختن جسم شما مانند خلق و ایجاد اول است، و به طوری که در ابتدای کار

ذرات خاکی و غیره را با تبـدل به صورت بـدن درآوردیم درقیامت و معاد هم ذرات بـدنی انسانها را با تبـدل به صورت همان بدنهای نخستین درمیآوریم، و اگر تبدیل خاک و ذرات به بدن انسان کاری محال و ممتنع بود و اِشـکالی در این تحویل وجود داشت نه تنها درهنگام معاد و قیامت، بلکه در اصل و ابتدای کام هم محال و ممتنع بود.

بنابراین استبعاد منکرین معاد، جزیک استبعاد بیاساس چیز دیگری نیست. (۱)



---

۱- ۱) - معاد یا زگشت به سوی خدا، ۱۲۹.

## تفسیر آیه ۲۹

### اشاره

هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ فَسَوّٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما و به سود شما آفرید سپس آفرینش آسمان را اراده کرده، وآن را به صورت هفت آسمان همراه نظامی استوار و حسابی دقیق درست و نیکو قرار داد و او [به آفرینش و قوانین و محاسبات] همه چیز داناست.

### شرح و توضیح:

داستان آفرینش همه موجودات زمین درجهت بهره وری انسان از جمادات و انواع آنها، معادن و تنوع آنها، گیاهان و نباتات و کثرت آنها، حیوانات و گوناگون بودن آنها، دریاها و وسعت و اعماق و موجودات زنده و اشیاء گران بهای آنها و ناتوانی انسان از شمارش عدد مجموع موجودات زمین داستانی بسیاربسیار شگفت انگیز و گوشه ای از قدرت، دانش، ربوبیت، بصیرت، و رحمت بینهایت حضرت حق است.

از خَلَقَ لَکُمْ استفاده میشود که همه انسانها درحق بهره گیری از این مجموعه عظیم، و نعمتهای غیرقابل شمارش مساوی هستند و کسی را دراین زمینه بردیگری برتری نیست، و فقر و مسکنتی که در ادوار تاریخ گریبان بسیاری را به چنگ داشت و هم اکنون هم دارد ربطی به تقسیم بندی حق از انسانها به غنی و فقیر ندارد، بلکه دردی است که زورمداران و ستم کاران و متجاوزان، و ثروتمندان مرفه بیدرد، و دولت مردان بیعدالت و غارتگران بیشرافت بربندگان مظلوم حق تحمیل کرده اند، و برعهده غارت شدگان است که هماهنگ با قوانین

ص:۴۸۰

الهی حقوق طبیعی خود را از غارتگران بستانند، و برابر شأن خود از سفره پرنعمتی که آفریدگارشان برای آنان قرار داده بهرهمند گردند.

از مفهوم و معنای آیه شریفه استفاده میشود که انسان برتمام موجودات روی زمین برتری و فضیلت ذاتی و استعدادی دارد، و این همه موجودات روی زمینانـد بایـد به درستی هزینه او شونـد، و از طریق مشروع در راه خدمت به او قرار گیرند، واوهم به وسیله عبادت و خدمت به بندگان حق هزینه مافوق خود که خدای اوست شود.

انسان بدون تردید مادون خدا و بالقوه مافوق همه موجودات است، وبراوست که دراین زمینه از خود دربرابر خطراتی که شخصیت او را مورد هجوم قرار میدهند محافظت نماید و قدر و منزلت خویش را که مقامی مادون حق و مافوق موجودات است بشناسد و از به غارت رفتن مقامش به دست دشمنان غداری چون هوای نفس و خواستههای بیمهار و شیاطین نگهداری کند.

این موجود شریف، و

دلا غافل زسبحانی چه حاصل جج

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل جج بود قدرتو افزون از ملایک جتوقدر خود نمیدانی چه حاصل ججج این وجود بافضیلت باید به گونه ای زندگی کند که دیگر موجودات زمین فدای او گردند و اوهم با بهرهگیری از موجودات هزینه حضرت حق شود. چنانچه انسان به طمع مال اندوزی، و در گردونه حرص ورزی نسبت به شهوات و امیال خود را فدای طلا و نقره، و معدن و جماد و نبات و حیوان و کوه و زمین کند، و همه بدن و جسم و جان و عمرگران مایه و عقل و قلب را فقط در راه رسیدن به موجودات مادون خود بگذارد، در حقیقت دچار حرکت نزولی شده و به تدریج ارزش و قیمتش از موجودات مادون خودش کمتروکمتر

ص:۴۸۱

شده به بینهایت کوچک شدن و نهایتاً به خسران ابدی و زیان سرمدی و تیره بختی همیشگی، و شقاوت و عذاب جاودانگی میرسد، و داغ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۱)برپیشانی حیات و ذات او میخورد و از دیده رحمت حق میافتد و به پوکی و پوچی و تبدیل شدن به هیمه دوزخ (۲)میرسد.

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی بسیاربسیار مهم در رابطه با انسان و همه موجوداتی که در زمین به سود او آفریده شدهاند میفرماید:

«خلق لکم لتعتبروا به وتتوصلوا به الی رضوانه، ولیتوّقوا من عذاب نیرانه:» (۳)

همه موجودات روی زمین را برای شما آفرید تا از آنها برای شناخت حق و صفات علیا و اسماء حسنای او درس بگیرید، و خود را با هزینه کردن مشروع آنها وبه کارگرفتن در راه عبادت و بندگی و خدمت به رضوان و خوشنودی او برسانید و وجودتان را با پرهیز از مصرف نمودن آنها درگناه از عذاب آتشش حفظ نمائید.

درآیه شریفه مسئله زمین و موجوداتش و هفت آسمان مطرح است که تاجائی که این نوشتار اقتضا کند به آن پرداخته میشود.

### داستان زمین و پیدایش حیات

زمین پس از گذشت دورههائی طولانی شکل میبندد، گازها درمیان فضا ناپدید شده، و اینک بر گِرد زمین هوائی وجود ندارد، نه ابری است و نه بارانی، نه



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۱۷۹.

۲- ۲) - جن، آیه ۱۵.

۳- ۳) - نورالثقلین، ج۱، ص ۳۸؛ صافی، ج۱، ص۱۰۶ با اندکی تفاوت.

رودی و نه دریائی، بلکه زمین هم چون گوی بزرگی از صخرههای خشک و عریان جلوهگر است و درهیچ جا نشانی از حیات یافت نمیشود.

ولی در دل این سیاره گنجی نهفته و تودههای بخارآب و دیگر گازها همراه با تودههای گل، قرنها پیش درآن مدفون شده و اینک آن گازها درمیان صخرههای زمین محبوس اند.

صخرههای زمین اتمهای مخصوصی نیز در خود دارند، این اتمها میشکنند و از شکستن آنها گرما پدید میآید و در ژرفای زمین صخرهها چنان گرم میشوند که گداخته میگردند و همراه با حبابهای گاز به جوش درمیآیند و از آتش فشانها فوران کرده به روی زمین روان میشوند. . . . گازها نیز از آتش فشانها بیرون میزنند و در پیرامون زمین گسترده میشوند و پوششی از هوا به روی آن میکشند. . . . بخار آب سرد میشود و ابرهای کلان پدید میآید و بارانهای نخستین فرود میبارد، میلیونها سال هم چنان باران میبارد و درگودالهای زمین فرو میرود، قرآن دراین زمینه میفرماید:

وَ أَنْزَلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنّاهُ فِي اَلْأَرْضِ: (۱)

واز آسمان آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم.

ازآنجا که براساس مدارک دیرین شناسی درطی اولین مراحل پیدایش زمین، حیات نمیتوانسته است وجود داشته باشد، و فقط هنگامی حیات پدیدآمد که شرایط مساعد گردیده و آب موجود گشته است، بزرگ ترین مسئلهای که در برابر ما خودنمائی میکند این است که چگونه و به چه علتی حیات به روی کره زمین پدید آمده است.

ص:۴۸۳

---

۱- ۱) - مؤمنون، آیه ۱۸.

مسئله پیدایش حیات یکی از جالب ترین مسائل علوم طبیعی است، اما با وجود تحقیقات فراوانی که درباره آن به عمل آمده هنوز حل نشده است، چنان که کریس موریس استاد سابق آکادمی علوم در نیویورک میگوید: «در اسرار پیدایش حیات نکته ای است که دانشمندان از درک آنها عاجز ماندهاند و به واسطه فقدان دلیل نسبت به توضیح آن سکوت اختیار نمودهاند، چگونگی پیدایش حیات آن چنان مرموز و عجیب است که از فهم متعارف خارج میباشد و حتی دانشمندترین علمای علم الحیات نیز درمقابل اسرارآن متحیر مانده اند. یک نفر دانشمند ممکن است نتواند به معجزه و خرق عادت عقیده داشته باشد اما درعین حال براثر تجربیات خود و آزمایش دیگران به چشم میبیند که همه موجودات این جهان ازیک سلول ذره بینی سرچشمه میگیرند و به تدریج رشد و نمو میکنند. به این سلول اولیه حیات، قدرت عجیبی واگذار شده است که با سرعتی وصف ناکردنی به توالد و تناسل بپردازد و تمام سطح زمین و گوشهها و زوایای آن را با هزاران نوع و شکل موجودات زنده پرنماید.»

دانشمندان درباره این سلول زنده که ریشه و سرچشمه حیات است اتفاق نظر دارند، نهایت برخی از آنها معتقدند که پیدایش آن تصادفی و براثر ترکیب مواد شیمیائی با آب در طول زمان بوده است.

ولی امروز ثابت و مسلم و قطعی و یقینی شده است که هرچند محیط مناسب و مساعد به حال حیات باشد ممکن نیست بتواند ایجاد حیات نماید، هم چنین با هیچ نوع امتزاج و ترکیب مواد شیمیائی نمیتوان جرثومه حیات را به وجود آورد.

دانشمندانی که از روی دلیل و برهان و دقت درآثار هستی و تعمق عقلی به آفریننده دانا و توانا ایمان دارند اظهار میدارند که: چنین نظم دقیق در کیفیت آفرینش و ایجاد جنس نر و ماده در جانداران و گیاهان و غرائز و احساسات

عجیب در حیوانات و تعادل شگفت انگیزی که درحیات آنها برقرار است و هماهنگی بهت آوری که در سلسله موجودات مشاهده میشود با حساب تصاعد احتمالات محال است که از روی تصادف حادث شده باشد.

علم ودانش با هزاران ابزار علمی و تجربیات دقیقی که در دست دارد عقیده خداپرستان را تأیید نموده اعلام میدارد که: سرچشمه حیات ممکنات ذره بسیارکوچکی است به نام پرتوپلاسم یا جرثومه حیات که جسمی نرم و شفاف و دارای قوه حرکت است و از آفتاب کسب نیرو میکند، این ذره به وسیله بکاربردن نور خورشید اسیدکربنیک هوا را تجزیه کرده ذرات آن را متلاشی میسازد، و ئیدروژن را از آب گرفته هیدروکربن میسازد و به این طریق مواد غذائی خود را که یکی از غامض ترین ترکیبات شیمیائی عالم است به دست میآورد.

این ذره یک سلولی و این قطره شفاف بخارمانند ماده اصلی حیات را دل خود میپروراند و قدرت آن را دارد که خلعت حیات را به همه موجودات زنده این جهان از خرد و کلان تفویض نماید و به هرکس لباس حیات آراست محیط او را مناسب با شرایط دوام و زیست او نماید خواه دراعماق دریا و خواه بر فراز آسمانها.

آیا میتوان گفت و راستی قابل باور است که این موجود عجیب و حیرت انگیز خودبه خود یا برحسب تصادف توسط قوای لاشعور طبیعت موجود شده باشد؟ !

آیا میتوان باور کرد که فقط برحسب اتفاق یک سلول منشأ حیات حیوانات و سلول دیگر منشأ و ریشه نباتات گردیده است؟ !

باید در فضائی از خردورزی و انصاف و با بکارگیری وجدان و فطرت و با تکیه بردلایل و براهین و معارف حقه و فلسفه و عرفان علمی اعتراف کرد که:

ص:۴۸۵

حیات نشانه ای از قدرت بیچون الهی است و اوست که در آغاز موجودات و عناصر بیجان را آفرید و به آنها حیات بخشید، و هم اوست که قادر است درجهان دیگر به مردگان حیات بخشد و آنها را به صورت نخستین بازگرداند، واین آفریدن و حیات بخشیدن و میراندن و زنده کردن فقط و فقط ویژه او و وقف حریم قدرت بینهایت آن وجود مقدس است:

هُوَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ فَإِذٰا قَضیٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ: (۱)

منحصراً اوست که زنده میکند و میمیراند وچون پدیدآمدن چیزی را بخواهد جزاین نیست که به آن میگوید باش، پس بیدرنگ موجود میشود.

**نباتات وپیدایش آنها**

«وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ کُلِّ شَیْءٍ فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرٰاکِباً وَ مِنَ اَلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِیَةٌ وَ جَنّٰاتٍ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ اَلزَّیْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُشْتَبِهاً وَ غَیْرَ مُتَشٰابِهٍ اُنْظُرُوا إِلیٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکُمْ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ:» (۲)

و اوست که ازآسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویاندیم و ازآن ساقهها و شاخههای سبز درآوردیم و ازآن دانههای متراکم را خارج میکنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشههای سرفروهشته به وجود میآوریم و باغهائی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بیشباهت به هم بیرون

ص:۴۸۶

---

۱- ۱) - غافر، آیه ۶۸.

۲- ۲) - انعام، آیه ۹۹.

میآوریم، به میوهاش چون میوه دهد و به کیفیت رسیدن میوه با تأمل بنگرید، مسلماً دراین امور برای قومی که ایمان میآورند نشانههائی [برتوحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست.

اینک برای مشاهده پیدایش نباتات، تاریخ زمین را از یک میلیارد سال پیش ازمیلاد درنظر مجسم میکنیم. . . هنوز سطح کره زمین گرم و مقدار بسیاری از آبهائی که امروز اقیانوسها را پرکرده ند به صورت طبقات ضخیم ابر در آسمان بال وپر گشودهاند و در نتیجه نورآفتاب نمیتواند اشعه خود را مستقیماً به سطح زمین بفرستد، فقط جاندارانی در رطوبت تاریک زندگی میکنند که از نوع موجودات ذره بینی مخصوص بوده بدون نور خورشید میتوانند زنده بمانند.

با گذشت زمان سطح زمین رفته رفته سرد میشود و بارانهایی پی درپی فرود میبارد و آب فراوانی در اقیانوسها جمع میگردد و آهست آهسته از ضخامت ابرهای فراوانی که خورشید را پوشیده بود کاسته میشود و خورشید به آسانی میتواند نور خود را به زمین بتابد. . .

موجودات زنده میکروسکوپی اولیه به تدریج «کلروفیل» میسازند تا «ایندریدکربنیک» هوا را تجزیه کرده از این راه مواد لازم را برای رشد و نموشان تهیه نمایند.

این امکان تغذیه از هوا افق جدیدی برای رشد و نمو موجودات زنده باز میکند و منجر به پیدایش نباتات میگردد.

ابتدا گیاهانی به صورت جلبکها درآب اقیانوسها پدیدار میگردند و بعد نخستین گیاهان خشکی به نام دونین سرازخاک برمیدارند، این گیاه ساقه زیرزمینی دارد و ساقه هوا نیز تولید میکند که نازک و راست است و در انتها دارای هاگدان بوده و از نظر شکل ظاهری به خزهها شباهت دارد و بعد سرخسها و پنجه گرگها و دم اسبها گیاهان دوره اولیه را تشکیل میدهند.

در دوره دوم سرخسها فراوان میشوند و گیاهانی گلدار مانند بید، تبریزی، انجیر و ماکنولیا و در اواخر این دروه بلوط، گردو، افرا، زبان گنجشگ و مانند اینها پا به عرصه حیات میگذارند.

درطی دوران سوم گیاهان تنوع و تکثیر بسیار مینمایند، و بالاخره در دوران چهارم وضع گیاهان به صورت کنونی درجهان جلوهگر میگردد. (۱)

فَانْظُرْ إِلىٰ آثارِ رَحْمَتِ اَللّٰهِ کَیْفَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ ذٰلِکَ لَمُحْیِ اَلْمَوْتیٰ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ: (۲)

پس به آثار مهر و رحمت خدا بنگر چگونه زمین را پس از مردگیاش زنده میکند، به یقین همان قدرتی که زمین مرده و بیجان را زنده و سرسبز گردانید مردگان را در روز قیامت زنده میکند و فقط اوست که برهرکاری تواناست.

## پیدایش حیرت انگیز حیوانات

وَ اَللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اَللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ: (۳)

و خدا همه جنبندگان را ازآب پدیدآورد، برخی برشکم و بعضی بر دوپا و بعضی برچهارپا راه میروند خدا هرچه را بخواهد میآفریند زیرا برهرکاری تواناست.

ص:۴۸۸

---

۱- ۱) - زمینشناسی و تکامل به روایت گذشته و آینده جهان، ۳۸.

۲- ۲) - روم، آیه ۵۰.

۳- ۳) - نور، آیه ۴۱.

همانطور که درآیه فوق ملاحظه میکنید قرآن منشأ حیات و نخستین گهواره جنبندگان را آب معرفی نموده است.

علوم زیست شناسی نیز آب را پایه زندگی میداند چنان که تحقیقاتی که راجع به ساختمان عمومی جسم زنده به عمل آمده است میرساند که آب و کربن قریب نود و هشت درصد جسم موجود زنده را تشکیل میدهند، ونیز بررسیهای زمین شناسی میرساند که قبل از پیدایش آب و حیات برسطح زمین وجود نداشته و پس از پیدایش آب و ایجاد دریاها و اقیانوسها تدریجاً محیط مساعدی برای زندگی موجودات زنده و تنوع آنها فراهم گردیده است، و جنبندگان اولیه ابتدا در دریا بوده و بعد به خشکی درآمدهاند.

اکنون اگر با کمک علم دیرین شناسی و فسیل شناسی به قهقرا برگردیم و به تماشای جنبندگان و حیوانات ابتدائی بپردازیم به همان ترتیبی که در قرآن آمده است ابتدا به خزندگان آنهائی که برشکم راه میروند و بعد به پرندگان و آنهائی که بردو پا راه میروند و بعد به پستانداران و آنهائی که برچهارپا راه میروند برمیخوریم.

قدیمیترین فسیلهائی که از دوران اول به دست دیرین شناسان رسیده است عبارتاند از: تریلوبیتها، براکیوپودها، برخی ازانواع مرجانهـا، گرایتولیتها، فوزولین و ماهیان زره دار و در دوره بعد بعضی دیگر از ماهیها و هم چنین گروه سوسماران و ماران و لاک پشتان و تمساحان و خزندگان زمینی پدید آمدند، این حیوانات جزء آن دستهاند که برشکم راه میروند.

در دوران دوم (دوره ژوراسیک) پرندگان پیدا شدند که قدیمیترین آنها ارکئورنیت است که دارای پرو استخوان و جمجمه شبیه به پرندگان و به جثه

ص:۴۸۹

کبوتری بوده ولی نمیتوانسته است خوب پرواز کند و پرهای او بیشتر برای جلوگیری از حملات دشمنان بوده است.

در دوره بعد پرندگانی پدید آمدند که عبارت بودند از ایکتیورنیس که به جثه کلاغی بوده و به خوبی میتوانسته پرواز نماید و هسپرونیس که دارای قیافه مرغان ماهی خوار بوده است. این حیوانات جزء آن دستهاند که بردو پا راه میروند.

نخستین آثار پستاندارن در دوره تریاس در اواخر دوره دوم پیداشده است، این پستانداران اکثراً جثه ای کوچک داشته اند، گرچه از بقایای کامل این جنبدگان به حدکافی به دست فسیل شناسان نرسیده ولی احتمال میرود که از دسته کیسه داران بوده اند.

از اوائل دوران سوم پستانداران و آنهائی که برچهارپا راه میروند به یک باره کثرت و تنوع پیدا کردهاند تا به انواع بیشمار کنونی از قبیل اسب، گاو، شتر، فیل، کرگردن و میمون رسیدهاند و این حیوانات جزو آن دستهاند که بر چهار پا راه میروند.

نتیجه ای که قرآن از مشاهده آفرینش حیوانات گوناگون به دست میدهد این است که:

خداوند هرچه بخواهد میآفریند زیرا او برهرکاری تواناست.

راستی این آفرینشهای گوناگون و حیرت انگیز حیوانات ما را به قدرت بینهایت پروردگار هدایت نموده (1)و دل را برای پذیرش توحید ناب و ربوبیت حضرت حق آماده میسازد.



---

۱- ۱) - گذشته و آینده جهان، ۳۲.

أَ فَلاٰ يَنْظُرُونَ إِلَى اَلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟ ! (١)

آیا به آفرینش شتر با دقت و تأمل نمینگرند که چگونه «با منافع بسیار» آفریده شده است.

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى اَلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صٰافّٰاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مٰا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اَلرَّحْمٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ: (٢)

آیا ندانستهاند که پرندگان بالای سرشان را درحالی که بال میگشایند و میبندند فقط خدای رحمان در فضا نگه میدارد؟ یقیناً او برهمه چیز و برهرکاری بیناست.

## عناصر اصولی ساختمان موجودات

### کربن

بدن همه گیاهان و حیوانات مقدار زیادی عنصرکربن دربردارد، شما زغال سنگ، زغال چوب، یا مغزمداد را دیده اید، تقریباً همه این موارد از کربن تشکیل یافته اند. معمولاً کربن جسمی سیاه رنگ است ولی وقتی با سایر عناصر ترکیب میشود، مثلاً به صورتی که درماده زنده موجود است موادی را به وجود میآورد که سیاه نیستند، کربن مهم ترین عنصری است که در ماده زنده وجود دارد.

### اکسیژن

یکی دیگر از مهم ترین عناصر شیمیائی ماده زنده، اکسیژن است، اکسیژن معمولاً به صورت گاز است ولی وقتی با عناصر دیگر ترکیب میشود مواد تازه ای که به دست میآیند گاهی جامد و زمانی هم به حالت گازند.



---

۱- ۱) - غاشیه، آیه ۱۸.

۲- ۲) - ملک، آیه ۱۹.

هنگامی که اکسیژن و کربن ترکیب میشوند گازهائی از ترکیب آنها حاصل میگردد، یکی از این گازها ایندریک کربنیک است که در بدن ما به وجود میآید و درهوای بازدم موجود میباشد.

## ازت

ازت سومین عنصرمهم موجود در گیاهان و جانوارن است، ازت گازی است که قسمت اعظم هوا را تشکیل میدهد، تمام موجودات زنده برای زنده ماندن باید ازت داشته باشند، ولی نه گیاهان و نه جانوران هیچ کدام نمیتوانند مستقیماً ازت را از هوا بگیرند، گیاهان ازت را از خاک میگیرند.

ازت که در اینجا با سایرعناصر ترکیب شده است به صورت مواد جامع یا مایع موجود میباشد، جانوران فقط میتوانند با خوردن گیاهان یا سایرجانوارن علف خوار ازت به دست بیاورند.

علاوه برکربن و اکسیژن و ازت عناصرشیمیائی دیگری نیز به مقدار کم در ماده زنده وجود دارند این عناصر عبارتاند از هیدروژن، آهن، کلسیم، فسفر، پتاسیم، گوگرد، منیزیم و مس.

اگرشما میتوانستید برخی از موجودات غیرزنده مانند سنگ و خاک را تجزیه کنید میدیدید درآنها نیز همان عناصری وجود دارد که در ماده زنده موجود است مانند کربن، اکسیژن، ازت غیره، منشأ تمام عناصری که بدن گیاهان و جانوران را تشکیل میدهند از هوا، خاک یا سنگهاست.

گیاهان میتوانند مستقیماً از هوا و خاک مواد ضروری را بگیرند و باآنها ماده لازم بسازند ولی جانوران قادر به انجام چنین عملی نیستند و برای تحصیل

موادی که بدنشان لازم دارد باید گیاه مصرف کنند، بنابراین بدون وجود خاک نه گیاهی میماند نه حیوانی (۱)نه انسانی. . . .

این بود گوشه ای بسیاربسیار اندک از آنچه حضرت حق به رحمت و لطفش و کرم و قدرتش به سود انسان در زمین آفریده، تا انسان از طریق مشروع از این مواهب و نعمتها استفاده کند و انرژی لازم را برای بندگی حق و خدمت به خلق به دست آورد، و در این دنیا به حیات طیبه و درآن دنیا به زندگی در بهشت عنبر سرشت برسد.

وَ مٰا خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ: (۲)

و جن و انس را جز برای عبادت کردن نیافریدم.

كُلُوا مِنَ اَلطَّيِّبٰاتِ وَ اِعْمَلُوا صٰالِحاً: (۳)

از روزیها و نعمتهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید.

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَ اُشْكُرُوا لِلّٰهِ: (۴)

ای اهل ایمان از روزیها و نعمتهای پاکیزه ای که روزی شما نموده ام بخورید، و انرژی به دست آمده از آن نعمتها را هزینه شکر و سپاس خدا کنید.

ص:۴۹۳

---

۱- ۱) - علم و زندگی، ص ۳۷۲.

۲- ۲) - ذاریات، آیه ۵۶.

۳- ۳) - مؤمنون، آیه ۵۱.

۴- ۴) - بقره، آیه ۱۷۲.

وَ لَقَدْ مَكَّنّٰاكُمْ فِي اَلْأَرْضِ وَ جَعَلْنٰا لَكُمْ فِيهٰا مَعٰايِشَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ: (۱)

و محققاً شما را در زمین جای دادیم و درآن برای شما وسائل و ابزار زندگی قرار دادیم ولی بسیار اندک و کم سپاس میگزارید.

فَكُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ حَلاٰلاً طَيِّباً وَ اُشْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ: (۲)

از نعمتهائی که خدا روزی شما کرده است درحالی که حلال و پاکیزه است بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگرفقط او را میپرستید.

مصرف کردن این همه نعمتهای گوناگون حق، و بهره وری از سفره بیکران او، و بیتوجّهی به خواستههای حضرتش دور از عقل و منطق و انصاف و انسانیت است، خواستههائی که درجهت سعادت دنیا و آخرت انسان تنظیم شده است.

درآیه بیست و سوم سوره بقره در توضیح والسماء بناءً به گوشه ای از آفرینش منظومه شمسی اشاره شده، در شرح این جمله از آیه مورد تفسیر هم ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ فَسَوّٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ به گوشه ای از خلقت جهان با عظمت آسمانها اشاره میکنم و به خواست حضرت حق مفصل این مطلب را در ضمن شرح و توضیح آیات دیگر خواهم آورد.

روزگاری گذشت که از جهان هستی هیچ خبری نبود، و حتی یک موجود تک سلولی هم وجود نداشت، و اثری از چیزی خودنمائی نمیکرد، و جز خدای



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۱۰.

۲- ۲) - نحل، آیه ۱۱۴.

یکتا که بدون زمان اول اولین و آخرآخرین است چیزی نبود، نه خورشیدی، نه ماهی، نه ستاره ای، نه گیاهی، نه حیوانی و نه کوچک ترین موجود ذره بینی.

«کان الله ولم یکن معه شیئی:» (۱)

فقط او بود و درکنار حضرتش چیزی به نام آفریده و موجود و شیئی نبود.

فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحیٰ فِی کُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا: (۲)

پس خدا در دو دوره و دومرحله کار هفت آسمان را به انجام رسانید و آنها را محکم و استوار ساخت، و در هر آسمانی نظام و قوانینش را وحی نمود و به جریان انداخت.

این که ماده و مصالح ساختمان آسمانها چگونه پدید آمد و آفرینش آنها به چه ترتیب و کیفیت صورت گرفت جز آفریننده قادر و توانا و به وجودآورنده آنها هیچ کس را برآن آگاهی و اطلاع نیست، چنان که درقرآن به این مطلب اشاره شده:

مٰا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۳)

ما آنان را شاهد و گواه آفرینش آسمانها و زمین قرار ندادیم.

امروزه که علم و دانش به صورت بس گسترده پیشرفته و بشر از ابزارهای بسیارقوی و پیچیده برای کشف اسرار طبیعت بهره مند است به این حقیقت اعتراف دارد که از چگونگی به وجودآمدن ماده و مصالح آسمانها بیخبر است.

جان ففر میگوید:



---

۱- ۱) - اصول کافی، ج۱، ص؟ .

۲- ۲) - فصلت، آیه ۱۲.

۳- ۳) - کهف، آیه ۵۱.

«مسئله پیدایش ماده، اصولاً مسئله ای است که بیرون از قلمرو و تحقیقات و تفکرات ثمربخش است، بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و ازآنجا جریان آفرینش کائنات را دنبال کرد.» (۱)آنچه درقرآن مجید ذکرشده و زبان علم و دانش هم پس از تحقیقات فراوان به آن رسیده، و نزد دانشمندان بزرگ محقق و مسلم است این است که این مصالح و مواد که خدا بدون سابقه قبلی برای ساختن آسمانها آفریده عبارت بودند از ذرات دود و گاز که درفضا سرگردان، و چنان پراکنده بودند که به ندرت به یکدیگر برمیخوردند.

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ: (۲)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، درحالی که به صورت دود بود، پس به آسمان و زمین که به صورت ماده اولیه بود فرمان داده خواه ناخواه بیائید و شکل ویژه و لازم را به خود بگیرید، آن دو پاسخ دادند، فرمان بردار آمدیم.

سرجیمس جنیز دانشمند فلک شناس میگوید:

«ماده هستی و آفرینش از گازهائی که درفضا انتشار دارد شروع شده و از تراکم این گازها «سدیم یعنی مه رقیق» پدید آمده است.» (۳)دکتر گاموف استاد بزرگ دانش طبیعی مینویسد:



---

۱- ۱) - از کهکشان تا انسان.

۲- ۲) - فصلت، آیه ۱۱.

۳- ۳) - پیدایش و مرگ خورشید.

«جهان در ابتدای پیدایش مملو از گازهائی بوده که درفضا پراکنده بوده است، این گازها از نظر تراکم و درجه حرارت به حدی است که تصور آن برای امکان پذیر نیست.» (۱)درهرصورت براساس آیات قرآن که سخن آفریدگار آسمانها و زمین و همه موجودات است، حضرت حق در طی دومرحله ازاین گازها و مواد اولیه آسمانهای هفت گانه را بنا نهاد.

فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِی یَوْمَیْنِ: (۲)

و نقشه بنا و ساختمان این هفت آسمان را به صورت هفت طبقه یکی برفراز دیگری ترسیم نمود.

أَ لَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اَللّٰهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً: (۳)

آیا ندانسته اید که خدا هفت آسمان را چگونه برفراز یکدیگر آفرید؟

هفت آسمان محکم و استواری که هیچ گونه خلل و سستی درآن راه ندارد:

وَ بَنَیْنٰا فَوْقَکُمْ سَبْعاً شِدٰاداً: (۴)

و به وسیله ستونهای نامرئی که دانش ازآنها به نیروی جاذبه عمومی تعبیر میکند آسمانها و کرات و کهکشانها و خورشیدها و ستارگانش را استواری و استحکام بخشید.

خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا: (۵)

آسمانها را بدون ستونی که شما آن را مشاهده کنید «باتکیه برستونهای نامرئی» آفرید.

ص:۴۹۷

---

۱- ۱) - النجوم فی سالکها.

۲- ۲) - فصلت، آیه ۱۲.

۳- ۳) - نوح، آیه ۱۵.

۴- ۴) - نبأ، آیه ۱۲.

۵- ۵) - لقمان.

سپس حضرت حق با آفرینش ستارگان به تزئین و چراغانی آسمان پائین که آسمان دنیای ما و نزدیک ترین آسمان به ماست پرداخت:

وَ لَقَدْ زَیَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْیٰا بِمَصٰابِیحَ: (۱)

وبه تحقیق ما آسمان دنیا را با چراغهائی آراستیم.

إِنّٰا زَیَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْیٰا بِزِینَهٍ اَلْکَوٰاکِبِ: (۲)

ما آسمان دنیا را با ستارگان درخشان زینت دادیم.

به این ترتیب که میلیونها ذره گاز و دود به شکل ابرهای عظیم به دورهم گردآمدند. . . . تودههای ابر ذرات را به سوی مرکز جذب مینمود، و بالاخره توده انبوده ابرجمع میگشت و ذرات آن به یکدیگر نزدیک میشد، این ذرات که به یکدیگر اصطکاک پیدا میکرد تولید گرما و حرارت مینمود، وگاهی درمرکز ابر گرما چنان شدت میبافت که توده را به تابش میانداخت و فضای تاریک را روشن میساخت، سرانجام میلیونها توده ابر به صورت ستارهها و کواکب درآمدند، و ازآن پس در جهان تاریک نور پدیدار گشت و آسمان پائین چراغانی شد.

این نکته مهم علمی راهم نباید ناگفته گذاشت که: «ستارگان و کواکب به صورت جمعی دریک زمان پیدا نشدند، برخی از ستارگان هنوز هم بسیار تابناکند و این امر نشان میدهد که آنها زمانی دیرتر از دیگر ستارهها پدید آمده اند، درغیراین صورت میبایست بیشترِ نورشان تمام میشد.

آری در چهار هزار میلیون سال پیش در زمانهای معین، تودههای ابر ستاره شدند و هنوز هم گازهای میان ستارگان ستاره میشوند و طی سالهائی که درپیش داریم ستارگان بیشمار هم چنان پدیدار خواهند شد» (۳)مسئله وسعت گرفتن جهان و گسترده شدن آن که امروزه به عنوان یک واقعیت مسلم مورد بحث و توجه دانشمندان علم هیئت و فلک شناسی است



---

۱- ۱) - ملک، آیه ۵.

۲- ۲) - صافات، آیه ۷.

۳- ۳) - دنیای ستارگان، نوشته آنتری وایت- گذشته و آینده جهان، ص ۲۲.

حقیقتی است که در قرآن کریم به طور صریح به آن اشاره شده است، و باید گفت از معجزات ویژه قرآن و نبوت رسول کریم اسلام است:

وَ اَلسَّمٰاءَ بَنَيْنٰاهٰا بِأَيْدٍ وَ إِنّٰا لَمُوسِعُونَ: (۱)

وآسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما گسترانندهایم.

راستی قرآن مجید درهمه زمینهها، جهان، انسان، دریا، کوه، معدن، نبات، موجودات ذره بینی، کهکشانها، عقل، نفس، روح، فرهنگ، دین، ایمان، عمل، اخلاق، احکام، تاریخ، ابتدای خلقت، انتهای آفرینش، جهان دیگر، عاقبت انسان، و. . . سخن اول و آخر را گفته، و نظریات متین و محکم و استوارش نسبت به هرحقیقتی مافوق همه نظریات و بلکه میزان و معیار همه رشته های علمی و اعتقادی و فرهنگی و امور مادی و معنوی است که صحت و سقم هر عقیده ای و علمی و اندیشه ای و امری را باید با آن سنجید.

پایان جلد اول ۲۴ شهریور۱۳۸۴. برابر با نهم شعبان ۱۴۲۶قمری



---

۱- ۱) - ذاریات، آیه ۴۷.

## جلد ۲

### ادامه سوره بقره

#### اشاره

تفسیر حکیم جلد ۲

حضرت استاد حسین انصاریان

ص:۱

## تفسیر آیه ۳۰

### اشاره

وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَهً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ اَلدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ

و یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: بیتردید من جانشینی در زمین قرار خواهم داد، گفتند: آیا کسی را درآن قرار میدهی که فساد میکند و خون «بیگناهان را» میریزد؟ ! درحالی که ما تو را همراه با ستایشت تسبیح میگوئیم و تقدیس مینمائیم پروردگار گفت من حقایق و اسراری و واقعیات و اموری را میدانم که شما نمی دانید.

### شرح وتوضیح:

مطالبی که درآیه شریفه مطرح است و دربردارنده نکات بسیارمهمی است عبارت است از:

فرشتگان، خلیفه، عوارض و آثار منفی جنبه مادّی جنس بشر، تسبیح و تقدیس وحمد، آگاهی حق از حقایق و اسرار وجودی خلیفه، جهل فرشتگان به جایگاه و منزلت خلیفه.

### فرشتگان

فرشتگان برپایه نظر دقیق محققین از دانشمندان و متکلّمان اسلامی که بر گرفته از آیات قرآن و روایات و معارف حقه است، ذواتی لطیف، الهی و نورانی و دارای درک و فهم و به فرموده امیرالمؤمنین (ع) موجوداتی صددرصد عقلی هستند. (۱)



---

۱- ۱) - ان الله تعالی خلق الملئکه و رکّب فیهم العقل. . .

فرشتگان به اذن حضرت حق برتصرّفات بسیارسریع و انجام کارهای دشوار، و شکل گرفتن به اشکال و صورت های گوناگون تواناهستند، و جایگاهشان درهمه میدان هستی و عرصه گاه آفرینش است.

ایمان به فرشتگان واجب و انکار و دشمنی با آنان مساوی با کفر است.

وَ لٰکِنَّ اَلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اَلْمَلاٰئِکَهِ وَ اَلْکِتٰابِ وَ اَلنَّبِیِّینَ. . . (۱)

بلکه نیکی (منش و صفت) کسی است که دارای ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران است.

مَنْ کٰانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکٰالَ فَإِنَّ اَللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْکٰافِرِینَ: (۲)

هرکه با خدا و فرشتگان و پیامبرانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد [کافر است] و بی تردید خدا دشمن کافران است.

فرشتگان دارای مقام عصمتاند و هرگز از فرمان های خدا، و خواسته های حضرت حق، درهیچ زمینهای عصیان نمی ورزند و آلوده به سرپیچی و تکبر نمی شوند.

عدد فرشتگان را جزخدا کسی نمی داند، حضرت صادق (ع) در روایتی که درباب زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) وارد شده میفرماید:

«ما خلق الله خلقاً اکثرمن الملائکه:»

خدا مخلوقی را از نظر کثرت افراد بیش تر از فرشتگان نیافریده است. (۳)

ص:۳

---

۱- ۱) - بقره، آیه ۱۷۷.

۲- ۲) - بقره، آیه ۹۸.

۳- ۳) - کامل الزیارات، ۱۲۳، حدیث ۲.

خدای مهربان در قرآن مجید به اصناف فرشتگان اشاره دارد از جمله: حاملان عرش (۱)، حلقه زنندگان پیرامون عرش (۲)، فرشتگان مأمور قبض روح (۳)، فرشتگان بهشت (۴)، فرشتگان دوزخ (۵)، گماشته شدگان برآدمیان (۶)، ثبت کنندگان اعمال انسان (۷)، گماشتگان به اوضاع و احوال جهان و مجریان فرمان های حضرت حق در عالم مادی و معنوی. (۸)کتاب خدا فرشتگان را رسولان خدا (۹)، و بندگان مقرب حضرت حق (۱۰)، و عباد اکرام شده و بزرگوار پروردگار (۱۱)، و تسبیح گویان و حمدکنندگان و به جا آورندگان تقدیس حضرت محبوب توصیف میکند (۱۲)و آنان را خائف از پروردگار هستی میشمارد. (۱۳)



---

۱- ۱) - غافر، آیه ۷.

۲- ۲) - زمر، آیه ۷۵.

۳- ۳) - انعام، آیه ۶۱.

۴- ۴) - رعد، آیه ۲۳.

۵- ۵) - مدثر، آیه ۳۱.

۶- ۶) - ق، آیه ۱۷، رعد ۱۱.

۷- ۷) - انفطار، آیه ۱۰.

۸- ۸) - صافات، آیات ۳-۱.

۹- ۹) - فاطر، آیه ۱.

۱۰- ۱۰) - اعراف، آیه ۲۰۶.

۱۱- ۱۱) - انبیاء، آیه ۲۶.

۱۲- ۱۲) - بقره، آیه ۳۰.

۱۳- ۱۳) - نحل، آیه ۵۰.

فحر رازی میگوید: بدان که پس از کلام خدا و پیامبرش کلامی در وصف فرشتگان برتر و بالاتر از کلام امیرالمؤمنین علی (ع) نیست. (۱)امام (ع) در خطبه اول نهج البلاغه میفرماید:

سپس میان آسمان های بلند را از هم گشود، و از فرشتگان گوناگون خود پر کرد، گروهی درسجدهاند و آنان را رکوعی نیست، برخی در رکوعاند و قیامی ندارند، و جمعی بدون حرکت از جای خود درحال قیام اند، و شماری جدای از ملالت و خستگی در تسبیح اند، در دیدگانشان خواب، و درعقلشان بیهوشی، و در کالبدشان سستی راه ندارد، و غفلتِ فراموشی آنان را فرا نمی گیرد، برخی امین وحی خدایند و زبان گویا به سوی پیامبران، و واسطه اجرای حکم و فرمان حق اند، گروهی حافظان بندگان از حوادث، و دربانان درهای بهشت هایند، بعضی قدم های ثابت در قعرزمینها وگردنهائی بالاتر از برترین آسمان، و هیکلهائی از اطراف جهان گذشته و دوشهائی مناسب پایه های عرش دارند، دیدگانشان در برابر عظمت عرش به زیرافتاده، و در زیر آن جایگاه در بال های خود پیچیده اند، بین آنان و موجودات ماد و نشان حجابهائی از عزت، و پردههائی از قدرت افکنده شده، در دنیای خیال خود برای خدا صورتی تصویر ننمایند و صفات او را چون اوصاف مخلوقات نینگارند، و به اماکن محدودش نسازند، و او را به امثال و همانند اشاره نکنند.

وجود مبارک حضرت سجاد (ع) در دعای سوم صحیفه سجادیه با توضیح بیشتری به فرشتگان و اوصاف آنان، و مسئولیت هایشان پرداخته و دراین زمینه حق مطلب را ادا کرده است.



---

۱- ۱) - تفسیر فخررازی، ج۱، ص۱۶۴.

## خلیفه

حرف «تـا» در کلمه خلیفه نشـانگر مبالغه است (۱)وبه این معنـا اشـاره دارد که مراد از خلیفه موجود جـامع و کـاملی است که قـدرت دارد ازهرجهت آثـار اسـماء و صـفات منوب عنه خود را که پروردگار جهانیان است در پهن دشت حیات و عرصه گاه هستی به ظهور برسانـد، و براساس سـعه وجودیاش به اذن خدا کارخدائی انجام دهد، و با نیروگرفتن از قدرت لایزال حق امور خارق عادت، و کارهای شگفت که انجامش در شأن هیچ موجودی جز او نیست وارد دایره فعلیت نماید!

أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ اَلطِّینِ کَهَیْئَهِ اَلطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اَللّهِ وَ أُبْرِئُ اَلْأَکْمَهَ وَ اَلْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ اَلْمَوْتی بِإِذْنِ اَللّهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ: (۲)

عیسـی بن بنی اسـرائیل گفت: من برای شـما از سوی پروردگارتـان نشانهای برصـدق پیامبریام آورده ام، من از گلِ برای شـما چیزی به صورت پرنـده میسازم پس درآن میدمم که به اذن خدا پرندهای زنده و قادر به پرواز میشود، و کورمادرزاد و مبتلای به پیسـی را بهبود میبخشم، و مردگـان را به اذن خـدا زنـده میکنم و شـما را از آنچه میخوریـد، و درخانه هایتان ذخیره میکنید آگاه مینمایم، یقیناً اگر مؤمن باشید این معجزات برای شما نشانهای برصدق رسالت من است.

ص:۶

---

۱- ۱) - منهج الصادقین، ج۱، ص۲۱۹.

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۴۹.

آری وجود مقدس پروردگار عالم، به فرشتگان مورد خطاب براساس ترکیب ادبی آیه اعلام کرد: اراده من برقرار دادن خلیفه در روی زمین و استمرار جعل آن جدّی و حتمی است، و برای این عنوان مصادیق بسیار و افراد بی شمار تا لحظه برپاشدن قیامت قرار خواهم داد، این معانی از حرف تأکید انّ و جمله اسمیه [جاعل فی الارض خلیفه] که نشانگر استمرار است استفاده میشود.

از حرف تاء خلیفه و نکره بودن این کلمه که دلالت برعظمت دارد استفاده میشود که حضرت حق در غیب هستی به فرشتگان از ظهور موجودی خبر میدهد، که آنچه از امور مادی درآسمان و زمین آفریده شده به خاطر او و برای و در راه رشد و کمال است. (۱)خلیفه در استعداد موجودی است مافوق همه موجودات سمائی و ارضی و مادون خالق، که این مقام را میتواند با کمک گرفتن از هدایت تشریعی حق به فعلیت برساند.

خیلفه موجودی است که قدرت دارد مطلع الفجر هدایت خاص، و همه نوع دانش مادی و معنوی، و کرامت ویژه، و درجاتی فوق درجات همه موجودات ارضی و سمائی گردد.

خلیفه کسی است که پایداری آسمانها و زمین، و پخش روزی و رزق، و جلوه عنایات حق بر موجودات از برکت وجود اوست.

«بِیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض السماء»

خلیفه انسانی است که حجت خدا بر زمینیان و سماواتیان است و فیوضات الهیه از مجرای وجود او به موجودات میرسد.

ص:۷

---

۱- ۱) - بقره، ۲۹- نحل، آیه ۱۲- لقمان، آیه ۲۰- جاثیه، آیه ۱۲- جاثیه، آیه ۱۳.

از محتوای آیات و روایات و معارف حقه، و قضاوت عقل سلیم، و مقامات معنوی بی نظیری که برای انسان متصور است دقیقاً استفاده میشود که مقام خلافت آدم خلافت از فرشتگان و موجودات زمینی پیش از او نیست، زیرا مقام با عظمت تعلیم اسماء که امتیاز این موجود را برفرشتگان ثابت میکند، و پس ازآن او را وادار به عرضه اسماء به فرشتگان مینمایند تا فرشتگان ممتاز بودن او را برخود بیابند با خلافت او و ازغیر خدا سازگار نیست، بلکه این خلافت بی تردید برای آدم و فرزندانش خلافت از خداست، و خلافت فرزندانش از خدا از جمله اسمیه إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً که دلالت براستمرار دارد استفاده میشود، و زمینه علم به اسماء نیز در وجود همه انسانها به صورت استعداد نهاده شده که میتوانند آن را از برکت قبول هدایت تشریعی حق به فعلیت و ظهور برسانند.

دقت در آیه زیر بیش از پیش ما را به این معنا که خلافت از خدا اختصاص به آدم ندارد، بلکه این مقام بی نظیر در بنی آدم هم به صورت استعداد وجود دارد و قابلیت دارد به فعلیت برسد آگاه میکند.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَاکُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ. . . (۱)

و به طور قطع و یقین شما را به وجود آوردیم، سپس صورت گری نمودیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم برآدم سجده کنید.

آیه کریمه نشان میدهد آدم نه به عنوان شخص بلکه به عنوان الگوی نوع انسان و عصاره بشریت مسجود فرشتگان قرارگرفت، زیرا خطاب دراین آیه



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۱۱.

متوجه نوع انسان است، و از این که آدم به خاطرمقام خلافت مسجود فرشتگان شد برمی آید که مقام خلافت نیز اختصاص به آدم نـدارد، به همین لحاظ دشـمنی شـیطان نیز اختصاص به آدم نـدارد و درعین حال که در سوره طه تعبیر شـده است: (۱)إِنَّ هٰذٰا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ: (۲)

یقیناً شیطان دشمن تو و همسر تو است.

در سوره اعراف آمده است:

یٰا بَنِی آدَمَ لاٰ یَفْتِنَنَّکُمُ اَلشَّیْطٰانُ کَمٰا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ اَلْجَنَّهِ: (۳)

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادرتان را با فریب کاریاش از بهشت بیرون کرد.

در رابطه با این حقیقت که آدم و فرزندانش خلیفه خدا هستند از امیرالمؤمنین (ع) روایت بسیارمهم و مفصّلی نقل شده که در بخشی از آن روایت چنین آمده است:

«انی ارید ان اخلق خلقا بیدی اجعل ذریته انبیاء مرسلین و عباداً صالحین و ائمه مهتدین اجعلعم خلفائی علی خلفی فی ارضی. . .». (۴)

ص:۹

---

۱- ۱) - تسنیم، ج۳، آیه ۴۲.

۲- ۲) - طه، آیه ۱۱۷.

۳- ۳) - اعراف، آیه ۲۷.

۴- ۴) - نورالثقلین، ص ۴۳، ح ۸۰.

ای فرشتگانم! من قاطعانه تصمیم دارم با دست قدرتم موجودی را بیافرینم که نسلش را پیامبران مرسل، و بندگان صالح، و پیشوایان راه یافته قرار میدهم، و آنان را در زمین جانشینان خودم در میان مخلوقم مقرّر نمایم.

در روایت دیگری آمده:

«فکان آدم اوّل خلیفه الله:» (۱)

پس آدم اولین خلیفه خدا است.

از ترکیب ادبی آیه و این که إِنِّی جٰاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً و این گونه روایات استوار و حکیمانه استفاده میشود که اولاً این خلافت درحقیقت خلافت از خداست و مستخلف عنه این موجود وجود مقدس حضرت حق است، و ثانیاً این مقام اختصاص به آدم ندارد بلکه آدم از میان خلفاء حق که نوع انسان است اولین خلیفه است.

فضائل و کرامات، ارزشها و استعدادها، و به ویژه ظرفیت داشتن برای دریافت همه اسماء است که انسان خلیفه خدا در زمین و شایسته ترین مخلوق برای منصب خلافت الهی شده است.

کسی که آثار و برکات خلافتش تاکنون آشکار گشته، عجایب صُنعش در معدن و نبات و دریا و صحرا و هوا مشهود شده، خلاقیت و ابتکار و اختراع و اکتشاف و تلاش او تا جائی پیش رفته که توانسته شکل زمین را تغییر دهد، زمین سخت را نرم کند، سرزمین بی آب و علف را سرسبز، و خراب را آباد، خشکی های آن را به دریا و خلیج مبدّل نماید.



---

۱- ۱) - برهان، ج۱، ص۷۵ ح ۱۳.

از راه تلقیح و پیوند ازدواج جدیدی از نبات بیافرینند، در انواعی از حیوانات، مطابق خواست خود تصرفاتی کند و آنها را مطابق میل خودش تربیت و تغذیه و تولید کند، به گونهای که در خلقت و خُلق و صنف آنها دگرگونی هایی به وجود آورد، یعنی صغیر را کبیر، و کبیر را صغیر، اهلی را وحشی، و وحشی را اهلی سازد و از هرنوع آنها بهره خاص بگیرد و آنها را در خدمت جامعه بشری درآورد، آیا حکمت خداوندی که خالق و هادی هرموجودی است اقتضا ندارد که چنین انسانی با این همه مواهب را خلیفه خود کند، تا سنت های الهی را درعالم تکوین برپا نماید و عجایب صنع و اسرار خلقت و بدایع حکمت و منافع احکامش را اظهار نماید؟ آیا برای کمال خداوندی و سعه علم او نشانهای آشکارتر از انسانی که او را به احسن تقویم آفریده یافت میشود؟ آیا خلیفه شدن چنین انسانی با چنان معنا از خلافت، شگفتی دارد؟ ! و آیا اظهار شگفتی از خلافت چنین انسانی و ایراد سئوال در زمینه چنین خلافتی جز نا آگاهی به شخصیت انسان و هدف از خلافت او منشأ دیگری دارد؟ ! (۱)ماسرّکن فکانیم ما را که میشناسد

از دیدهها نهانیم ما را که میشناسد هرچند در زمینیم با خاك ره نشینیم برتر ز آسمانیم ما را که میشناسد ججماجانِ جان جانیم از جسم برکرانیم جبیرون از این جهانیم ما را که میشناسد ج از نام ما مگوئید و زما نشان مجوئید ججبی نام بی نشانیم ما را که میشناسد ججدرهرجهت مپوئید و اندر مکان مجوئید جج بیرون ز هر مکانیم ما را که میشناسد کم گوی فیض اسرار و دُر درصدف نگهدار ج ما بحر بی کرانیم ما را که میشناسدجج

فیض کاشانی

ص:۱۱

---

۱- ۱) - تسنیم، ج۵۳، ص ۵۱.

این که حضرت حق و معشوق ازل و ابد، انسان را خلیفه خود قرار داده هدف پاک و مقصد والایش این است که خلیفه و نایب او به انجام اموری برخیزد، و قدم در کارهای مثبت و مهمی بزند، که شأن منوب عنه او اقتضا دارد.

بی تردید باید میان نایب و منوب عنه قرب معنوی باشد تا نایب بتواند مقام خلافت از منوب عنه را حائز گردد و این قرب معنوی با توجه رحمت رحیمهاش برای نایب مناب قرار داده شده که در خطاب به فرشتگان از شخصیت انسان نه از شخص او تعبیر به خلیفه میکند.

خلیفه خدا، باید در مقام استعداد و مرحله فعلیت مظهر العجائب و مظهرالغرائب و خلاصه و نتیجه عوالم جسمانی و روحانی و جامع حقایق عِلوی و سفلی و افضل از جمیع موجودات زمینی و آسمانی باشد، زیرا موجودی که جامع این حقایق و حاوی این اوصاف نباشد، لیاقت و شایستگی خلافت از خدا را ندارد.

این که در ابتدای آیه خلافت از مجموعه اسماء الهی فقط نام مبارک ربّ به کارگرفته شده:

وَ إِذْ قٰالَ رَبُّکَ. . . .

نشانگر این حقیقت است که آفرینش خلیفه، و به وجود آمدن نایب مناب از اراده ربوبی که بیان گر مالکیت او و رشد دهندگی و تربیت و پرورش دهی این مالک حکیم است صورت گرفته، و اوست که با رشد دادن و به کمال رساندن انسان از طریق تعلیم اسماء و توفیق تحقق عملی نسبت به اسماء زمینه شایستگی منصب خلافت را برای او فراهم میسازد، و امتیاز او را در همه امور علمی و عملی و معنوی بر دیگر موجودات پهن دشت هستی ثابت میسازد.

اگر دلیل استواری، و مدرک محکمی، و برهان قویمی از آیات و روایات و معارف حقه دائر براین که انسان خلیفه خداست نه خلیفه موجودات پیش از خودش در دست نداشتیم کافی بود که با دقت عقلی، و نظر عمیق علمی به وجود انسان بنگریم و با درک احسن تقویمی او و حقیقت ذاتش که با همه ذوات تفاوت دارد و ذاتی بی نظیر است و صفاتش البته آن صفاتی که از افق وجود انبیا و امامان و اولیا جلوه کرد و قدرت و اراده و حیات و سعم و بصر و عقل و فهم و کلامش که همه و همه نشانی از اسماء و صفات حق است، به این معنا آگاه میشدیم که این موجود حقاً خلیفه خداست، و همه این حقایق را به اندازه سعه وجودی اش، و درحدّ طاقت و وسعش از منوب عنه خود دریافت کرده و به عرصه ظهور رسانده است.

در هر صورت خلافت و نیابت از خدا که با آیات قرآن مجید و روایات و معارفه حقه بدون چون و چرا موافق و مطابق است دلیلی استوار و برهانی قویم بر منزلت و شأن و جایگاه والای انسان در عرصه گاه آفرینش و خیمه حیات است، و هیچ موجودی از موجودات ارضی و سمائی چنین شایستگی و لیاقتی را ندارد.

گویا پیش از این اتفاق عظیم، و آشکار شدن این منصب بی نظیر، هرموجودی از جوهر وجود نصیب و بهره داشت، و حِصّهای از لطافت معنوی و نور ملکوتی در وجودش میدان دار بود در خودیت خود، و نفس وجودیاش نسبت به نعمت معنوی خلافت که دارنده آن را از همه موجودات ممتاز میساخت به طمع افتاد، عرش مجید به عظمت خود مینگریست و میگفت: مگر رقم این حدیث برپیشانی ما زنند، کرسی در وسعت خود نظر میکرد که مگر این خطبه به نام ما خوانند، هشت بهشت به جمال دل آرای خود فکر میکرد که مگر این مقام به ما

عنایت نمایند، فرشتگان با برافراشتن پرچم نسبح و بحمدک در این آرزو بودند که سکّه این سلطنت به نام آنان زنند، احدی از موجودات و عظمای دایره هستی چنین مقامی را به خاک امید نمی بردند که ناگاه از جانب حضرت ذوالجلال این خبر به پاکان عالم پاک و قرار گرفتگان در مقام طاعت و عبادت یعنی فرشتگان اعلام شد که:

إِنِّی جَاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً! !

و این نه از باب مشاورت با فرشتگان بود بلکه تمهید قواعد عزت و عظمت این گوهر خاکی بود که حکم حکیمانه محبوب ازل و ابد بر حقیقتی تعلّق گرفت، و قلم رحمانیت و رحیمیه حضرت او از رأس دیوان هستی تا به آخر خطی کشید و از فراز عرش تا منتهای فرش رقمی زد تا آدم خاکی را مقام برای صدرنشینی در مجلس آفرینش مسلم گردد، و سینهاش برای نور معرفت ویژه و روشن شدن به شعاع تابناک علم الاسماء آماده گردد و لطائف کرم و صنایع فضل منوب عنه وی در حق او آشکار شود.

از این خطاب زلزله هیبت در جان مقربان بارگاه ملکوت افتاد که این چه مخلوقی است که پیش از آفرینش وی بر ناصیه وجودش داغ عزت خلافت کوبند، و هنوز قدم در عصه هستی ننهاده به مقام بی نظیرش اشارت کنند، و از عالم غیب به ما گوشزد میکنند که حول میدان دولت او نگردید که شما سرّ نهاده شده در او را نشناسید و بدانید که عقاب تیز پرواز هیچ فکر و اندیشهای برشاخه عظمت او نرسد، و دیده هیچ بیننده بصیری خورشید جمال باطن این موجود را در نیابد. (1)



۱- ۱) - کشف الاسرار، ص ۱۳۹ با تصرف و توضیح.

عارف حق بین، سالك روشن ضمیر، محقق معارف حقه، حاج ملاهادی سبزواری به گوشهای از این مقام به این صورت اشاره میکند:

ما زمیخانه عشقیم گدایانی چند ج

باده نوشان و خموشان و خروشانی چند جنه در اختر حرکت بود نه در قطب سکون گرنبودی به زمین خاك نشینانی چند ج

## فساد و خونریزی

پرسش فرشتگان از محضر مقدس حضرت رب العزّه که پرسیدند آیا میخواهی مخلوقی را در زمین قرار دهی که دست به فساد بزند و به ناحق خون ریزی کند؟ جنبه اعتراض و ایراد به ساحت قدس ربوبی نداشت، بلکه میدیدند جهتی از جهات وجود این موجود، مادی و زمینی و خاکی و عنصری است، و ظاهر بر وجود مادی و زمینی مرکب از شهوت وشکم و غریزه جنسی و غضب و خشم و میل شدید به عناصر و ابزار است، و این امور زمینهای برای فساد و خونریزی است و با مقام خلافت از حق هیچ گونه سازشی ندارد، لذا در مقام پرسش برآمدند تا با پاسخ حق تضادی که فکر میکردند میان این مقام و موجود زمینی وجود دارد حل شود.

حضرت حق با جمله إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ که حاوی اسرار مهمی است پرسش فرشتگان را پاسخ داد که به خواست خدا در سطور آینده به بخشی از حقایقی که در این پاسخ است اشاره خواهد شد.

شرح مفصل فساد و این که علّت و سبب آن چیست و مفسد کیست و فرجام کارش چه خواهد در آیه ۱۱ و۱۲ سوره مبارکه بقره گذشت، و در این زمینه نیاز به توضیح بیشتر نیست.

خون ریزی به ناحق سببش حالت سبعّیت و درنگی است، و در قرآن مجید و روایات معصومین از گناهان کبیره شناخته شده است.

راستی چه زشت و قبیح است که انسانی به خاطر تعصّب جاهلی، و اختلافی بی مورد، و پیش آمدی بی منطق، و برای اندکی از مال دنیا، یا به مأموریتی ظالمانه از طرف ستمکاری خیانت پیشه خونی را که حضرت حق محترم شمرده، به ناحق بریزد، و انسانی را به عرصه هلاکت و مرگ بیندازد، و با کشتن او همه آرزوهای شیرین و مثبت او را برباد دهد، و همسرش را بیوه و کودک و یا کودکانش را یتیم و خانوادههائی را به داغی جگرسوز و قلبی سوزان دچار نماید! و اشکی سیل وار از دیدهها جاری سازد، و بازماندگان مقتول مظلوم را عمری به مصیبت بنشاند و شادیها را به اندوه و حسرت و غم و غصه تبدیل نماید.

قرآن مجید گناه قتل نفس را چنان بزرگ و عظیم میداند که کشتن یک انسان بی گناه را برابر با کشتن همه انسانها به حساب آورده است.

أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي اَلْأَرْضِ فَكَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِيعاً. . . (1)

هرکس انسانی را نه به قصاص کشتن کسی یا ارتکاب فسادی در زمین به قتل برساند، چنان است که همه انسانها را کشته باشد.

قرآن مجید در برابر قتل مؤمنی که به ناحق صورت میگیرد از نظر کیفر و جریمه موضعی بسیار عجیب و فوق العاده گرفته که نشان دهنده عظیم بودن زشتی این گناه بسیاربسیار سنگین است:

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً: (2)



---

۱- ۱) - مائده، آیه ۳۲.

۲- ۲) - نساء، آیه ۹۳.

کسی که به عمد مؤمنی را به قتل برساند کیفرش دوزخ است درحالی که درآن جاودانه است، غضب و لعنت خدا بر اوست، و خدا برای او عذابی دردناک آماده کرده است.

عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«لما کلم الله عزوجل موسی بن عمران قال: الهی ما جزاء من قتل مؤمناً متعمداً؟ قال: لا انظر الیه یوم القیامه و الا اقیل عثرته!» (۱)

هنگامی که خدای عزوجل با موسی بن عمران سخن گفت موسی به حضرت حق گفت: معبودا پاداش و کیفر کسی که مؤمنی را به عمد به قتل برساند چیست؟ خدا فرمود: روز قیامت به او نظر رحمت نمی اندازم و لغزشی را از او گذشت نمی کنم.

راستی اوج بدبختی و کمال شقاوت است که انسان در روز قیامت که در هر لحظهاش نیازمند به نظر رحمت خدا و بخشش و مغفرت اوست، ازآن نظر نجاتبخش و گذشت و مغفرت محروم و محجوب بماند.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ما عجت الارض الی ربها عزوجل کعجیبها من ثلاثه: من دم حرام یسفک علیها، او اعتال من زنا، اوالنوم علیها قبل طلوع الشمس:» (۲)

زمین به سوی پروردگارش نتالید مانند نالهاش از سه چیز: خون محترمی که برآن بریزد، قطرات آبی که از غسل زناکار برآن قرار گیرد، و خوابی که پیش از طلوع آفتاب برآن واقع شود [خوابی که موجب از دست رفتن نماز واجب صبح گردد.]

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ثلاثه لایدخلون الجنه: السفاک للدم، وشارب الخمر، و مشاء بنمیه:»

ص:۱۷

---

۱- ۱) - امالی صدوق، ص ۲۰۸.

۲- ۲) - خصال، ج ۱، ص۹۲ بحار، ج۱۰۴، ص ۳۷۲.

سه نفر وارد بهشت نمی شونـد: خون ریز، مشـروب خوار، و آن که برای سـخن چینی و دو به هم زنی در میان مردم قـدم برمی دارد.

حضرت صادق (ع) درباره کسی که انسان مؤمنی را به قتل برساند میفرماید:

هنگام مرگ به او گفته میشود:

«مُت ای میته شئت، ان شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا و ان شئت مجوسیاً:» (۱)

بمیر به هرگونه مرگی که میخواهی: اگر میخواهی یهودی یا نصرانی یا مجوسی وار بمیر!

پیامبر اسلام در گفتارش به علی (ع) فرمود: از این امت ده نفر به خدای بزرگ کافرند:

«القتّال، والساحر، والـدیوث، وناکـح المرءَ حراماً فی دبرها، وناکح البهیمه، ومن نکح ذات محرم منه، والساعی فی الفتنه، و بایع السلاح من اهل الحرب، ومانع الزکات، ومن وجد سعه فمات ولم یحج:» (۲)

کسـی که با ناحق دست به کشـتن کسـی میزند، جادوگر، مردی که نسبت به ناموسش غیرت به خرج نمی دهد تا هر نامحرمی بتوانـد از دیـدن همسـرش لـذت نامشروع ببرد و در کنار ناموسـش قرار گیرد، کسـی که با زنی به حرام او پس او درآویزد، و کسـی که بـا حیوان جمع شود، و آن که برای فتنه انگیزی میـان خانوادهها و جـامعه بکوشـد، و آن که به دشـمنی که درحـال جنگ با مسـلمانان سـلاح بفروشد، و کسی که از پرداخت زکات خودداری میورزد، و آن که در گشایش مالی قرار گیرد و تا بمیرد به حج نرود.



---

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۴، ص ۳۷۷.

۲- ۲) - خصال، ج۲، ص۲۱۷- بحار، ص۱۰۴، ص۳۷۲، حدیث۱۴.

اعانت و کمک دادن به قتل انسان بیگناه و به ویژه مؤمن بار جریمهاش هم چون قتل به مباشرت سنگین است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«من اعان علی قتل مؤمن بشطر کلمه جاء یوم القیامه بین عینیه مکتوب آیس من رحمه الله:» (۱)

کسی به انـدازه نصف کلمه بر قتل مؤمنی کمک کنـد، روز قیامت میآید درحالی که بر پیشانیاش نوشـته شده: از رحمت خدا برای همیشه مأیوس است.

از رسول خدا روایت شده است:

«لوان رجلا قُتل بالمشرق و آخر رضی به فی المغرب کان کمن قتله و شرک فی دمه:» (۲)

اگر انسانی در مشرق زمین کشته شود، و کسی در مغرب زمین به کشتن او راضی و خوشنود گردد، مانند این است که خودش او را کشته، و بی تردید در کشته شدن او شریک است.

### تسبیح و حمد و تقدیس

بزرگان از اهل لغت، و حقیقت شناسان از اهل معرفت و مفسرّان با بصیرت کلمه تسبیح را در سه مورد به کار برده اند:

۱- تسیح از مادّه سباحه به معنای شناوری است چه این که این شناوری درآب باشد یا در هوا، کسی که در میان دریا و در دل امواج در حال شناکردن است و نگاه به ساحل دارد و امیدوار به رسیدن به کنار ساحل است قطعاً خود را



۱- ۱) - ثواب الاعمال، ص۲۴۶.

۲- ۲) - روضه الواعظین، ص۴۶۱.

در برابر هجوم امواج و نیروی آب نمی بازد، و بی آن که واهمهای به خود راه دهد دست و پایش و همه بدنش با امید به نجات به کار میافتد.

وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ: (۱)

و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هریک پیوسته در مداری شناورند.

۲- تسبیح به معنای تلاش برای معاش است چنان که به اعتقاد بعضی از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان به این معنا آمده است:

إِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحاً طَوِیلًا: (۲)

بی تردید تو را در روز جهت تأمین معیشت و رسیدگی به امور خود و دیگران تلاش و حرکت طولانی است و فراغتی برای عبادات ویژه چون عبادات نیمه شب نیست.

۳- تسبیح در اصطلاح قرآن و روایات و دعاها به معنای تنزیه یعنی پاک دانستن خدا از هر بدی و بدخواهی و تنزیه او از اموری است که شایسته ذات حضرت او نیست.

کتاب نهایه که از معتبرترین کتاب های لغت است میگوید:

«التسبیح: التنزیه و التقدیس و التبرئه من النقایص:»

تسبیح یعنی پاک و پاکیزه و دور دانستن موجود از همه نقصها و کمبودهاست.

### موجودات و تسبیح حق

ص:۲۰

---

۱- ۱) - انبیاء، آیه ۳۳.

۲- ۲) - مزمل، آیه ۷.

کتاب خدا در بسیاری از آیاتش به این حقیقت تصریح دارد که همه موجودات جهان هستی تسبیح گوی خدایند و در ذات همه آنها درک و شعور و نوعی علم و آگاهی است، و این تسبیح نه به این معناست که وجود آنان که معلول اراده و فعل حق است دلالت بر پاک بودن ذات حضرت او از نقایص دارد، که تسبیح به این معنا معلوم همگان است بلکه مراد تسبیح قولی موجودات است که ناشی از درک و شعور و نوعی علم و آگاهی موجودات است که براساس آیه شریفه:

لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ: (۱)

ما از درک تسبیح آنان عاجز و ناتوانیم، و با توجه به این آیه سخن کسانی که میگویند: تسبیح موجودات یعنی کمال وجودشان دلیل بر کمال موجدشان میباشد مردود است.

تُسَبِّحُ لَهُ اَلسَّمٰاوٰاتُ اَلسَّبْعُ وَ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً: (۲)

آسمان های هفت گانه و زمین و هرکس در آنهاست او را تسبیح میگویند و از هرعیب و نقصی پاک میدانند و چیزی در دایره هستی نیست مگر این که همراه با ستایش تسبیح او میگوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی تردید او بردبار و بسیار آمرزنده است.

در این آیه شریفه به سه حقیقت اشاره شده است:



---

۱- ۱) - اسراء، آیه ۴۴.

۲- ۲) - اسراء، آیه ۴۴.

نخست آن که همه آسمانها و زمین و آنان که در آنهاینـد خدا را تسبیح میگویند، احتمال دارد مراد از مَن فیهنّ صاحبان عقل و خرد باشند که چنین احتمالی مصداق مَن فیهنّ را محدود به فرشتگان و جنّ و انس میکند، و ممکن است مراد از مَن فیهنّ همه جنبندگان باشند زیرا «مَن» در آیات قرآن مجید در غیر ذوی العقول هم بکار رفته مانند:

وَ اَللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلىٰ أَرْبَعٍ. . . (۱)

و خدا هر جنبندهای را از آب آفرید، پس گروهی از آنها بر شکمشان راه میروند، و برخی از آنها به روی دوپا حرکت میکنند و بعضی از آنها به روی چهارپا راه میروند.

دوم آن که تسبیح در بخش دیگر آیه به همه موجودات جهان هستی و عرصه گاه آفرینش تعمیم داده شده میگوید: هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح و حمد میگوید.

سوم آن که قاطعانه میفرماید: ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید، این بخش از آیه نشان میدهد که همه موجودات نوعی درک و شعور و علم و آگاهی دارند و تسبیحشان و حمد و سپاسشان از روی شعور و آگاهی است نه این که کمال آفرینش آنها دلالت بر منزه بودن حق از هرعیب و نقص است اگر مراد از تسبیح این باشد برای همه قابل درک و فهم است و در این صورت جمله وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ موردی نخواهد داشت.

صریح تر و روشن تر از این جمله درباره شعور و آگاهی موجودات این آیه شریفه است:

ص:۲۲

---

۱- ۱) - نور، آیه ۴۵.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلطَّيْرُ صَافّٰاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ: (۱)

آیا ندانستهای که هرکه در آسمانها و زمین است و پرندگان بال گشوده، خدا را تسبیح میگویند، یقیناً هریک نماز و تسبیح خود را میداند، و خدا به آنچه انجام میدهند داناست.

درهرصورت بسیاری از آیات قرآن مجید تصریح به شعور و آگاهی موجودات در حدّ خودشان و تسبیح گوئی و حمد کردنشان نسبت به حضرت حق دارد و تسبیح و حمدشان با قول و نطق مخصوص به خودشان انجام میگیرد، ولی قول و نطقی که ما انسانها از درک مفهومش عاجزیم، و نمی توانیم آن را بفهمیم.

روایت بسیارمهم و قابل توجّهی براساس آیات قرآن مجید در رابطه با تسبیح موجودات از حضرت صادق (ع) به این صورت نقل شده است:

«کان داوود اذا قرء الزبور لایبقی جبل و لاحجر ولاطائرٌ الاجاوبه:» (۲)

هرگاه داوود به قرائت زبور برمی خاست، کوه و سنگ و پرندهای نمی ماند مگر این که پاسخ او را میداد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«نقض الجدر تسبیحها:» (۳)

ص:۲۳

---

۱- ۱) - نور، آیه ۴۱.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج۳، ص۴۴۴.

۳- ۳) - بحار، ج ۶۰، ص۱۷۷.

فرو ریختن دیوار تسبیح آن است.

احتمال دارد منظور حضرت در این روایت از تسبیح دیوار صدای مهیب آن باشد که هنگام فرو ریختنش به گوش میرسد.

و حضرت باقر در همین زمینه در روایتی میفرماید:

«اما سمعت خشب البیت تنقض؟ و ذلک تسبیحه:» (۱)

آیا صدای شکستن چوبی که در ساختمان بکار رفته نشنیدی؟ همان صدای تسبیح آن است.

تقدیس حق به وسیله فرشتگان نیز به معنای پاک دانستن حضرت او و از هربدی و بد خواهی است، زیرا وجود مقدس حضرت محبوب مبدء خیر است و جز خیر برای هیچ موجودی و مخلوقی اراده نمی کند، این ما هستیم که هرگونه شرّ و بدی از ما صادر میشود و مبدء و منشأش نقایص و عیوب، و بداندیشی و جهل ماست، و برماست که با کوشش و جدیت مثبت و با ایمان و اخلاق شایسته به سوی حضرت او که کمال مطلق و خیر بی نهایت است حرکت کنیم و خود را از آلودگی و ناپاکی، و ناتوانی و نادانی نجات دهیم و از تسبیح و تقدیس او درس پاکی و طهارت از نقص و عیب بگیریم و تبدیل به شجره طیبه شویم.

سخن در تسبیح و تقدیس به گستردگی صفات او و وجود موجودات گسترده است و در این اوراق نمی گنجد، آنچه قلمی شد گوشهای بسیار اندك از این حقیقت است، حمد و مختصری از حقایق آن در تفسیر آیه شریفه اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ در سوره حمد گذشت، آنچه در این بخش به نظرم لازم میآید اشارهای واضح به نطق و شعور برخی از حیوانات که در قرآن مجید و

ص:۲۴

---

۱- ۱) - بحار، ج ۶۰، ص ۱۷۷.

عرصه گاه دانش و علم آمده داشته باشم تا افق تازهای برای جویندگان حقیقت باز شود.

### شعور و نطق موجودات

آیات قرآن مجید به ویژه آیاتی که در صفحات قبل گذشت عموم موجودات را دارای شعور و نطق میداند در این زمینه به گوشهای از شعور و نطق برخی از حیوانات اعم از پرنده و چرنده و حشرات اشاره میشود تا در ضمن آشنائی با بخشی از حقایق به معجزه بودن قرآن هم که زمان نزول به این واقعیت اشاره کرده آگاه شوید.

وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ وَ قالَ يا أَيُّهَا اَلنّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ اَلطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ اَلْفَضْلُ اَلْمُبِينُ: (۱)

سلیمان از داود به ارث بُرد و گفت ای مردم منطق پرندگن را به ما آموختهاند و ازهرچیزی بهرهای به ما داده شده، یقیناً این مزیتی روشن است.

حَتّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ اَلنَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا اَلنَّمْلُ اُدْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ: (۲)

سلیمان با سپاهیانش حرکت کرد تا به وادی مورچگان درآمدند مورچهای گفت: ای مورچگان به خانه هایتان درآئید تا سلیمان و سپاهیانش ناآگاهانه شما را پایمال نکنند.



---

۱- ۱) - نمل، آیه ۱۷.

۲- ۲) - نمل، آیه ۱۹.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقٰالَ أَحَطْتُ بِمٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ: (۱)

پس هدهد زمانی نه چندان دور درنگ کرد [و با شتاب بازگشت] پس گفت: ای سلیمان من به چیزی آگاهی یافتهام که تو به آن آگاهی نیافته ای، و من از سرزمین سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده ام.

اگر در آیه مربوط به مورچگـان و آیه مربوط به هدهـد دقت کنیم میبینیم قرآن مجیـد از نـاحیه مورچه به لفظ قالت و از ناحیه هدهـد به لفـظ قال تعبیر کرده که این تعبیر دلالت روشن و آشـکار برنطق حیوانات میکنـد، البته ضـروری و لازم نیست که در مسـئله سـخن گفتن بـدون برو برگرد ابزار گفتـار زبان باشـد، بلکه نطق درهر نوعی از موجودات ابزار ویژه و خاصّ خودش را دارد، آنچه در این زمینه قابل توجه است این است که صـریح قرآن مجید نشانگر نطق حیوانات است، و از نطقی که از آنها در زمینههای گوناگون و در رابطه با مطالب مهم و حقیقی نقل میکند ثابت مینماید که آنها دارای درک شعور هستند.

نطق و شـعور همه موجودات خیمه هستی بـدون این که موجودی از آنهـا اسـتثنا شود از آیـات شـریفهای که در سوره مبـارکه فصلّت آمده نیز استفاده میشود:

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدٰاءُ اَللّٰهِ إِلَى اَلنّٰارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، حَتّٰى إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

ص:۲۶

---

۱- (۱) -

وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنٰا قٰالُوا أَنْطَقَنَا اَللّٰهُ اَلَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ:

و یاد کن روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده میشوند، پس آنان را از حرکت باز میدارند تا گروههای دیگر به آنان ملحق شوند. هنگامی که به آتش میرسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام میدادند گواهی میدهند.

و آنان به پوستشان میگویند: چرا برضد ما گواهی دادید؟ میگویند: همان خدائی که هرموجودی را به سخن آورد ما را گویا ساخت و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او بازگردانده میشوید.

این آیه شریفه با صراحت کامل و گویاتر از همه آیات برنطق و شعور همه موجودات «کل شیئی» دلالت دارد.

شرط حتمی سخن گفتن و فهماندن مقصود زبانی که در دهان آدمیان است نیست، بلکه هر وسیله و ابزاری که برای تفهیم مقاصد به کار رود به منزله زبان و مکالمه هم به هر کیفیتی صورت گیرد نطق نامیده میشود.

حیوانات با ژست های ویژه، و حرکات خاص و یا با صدا و نطق مکالمه میکنند و به طرف مقابل مقصود خود را میفهمانند.

علائم رمز در مخابرات یا نقطه خطهای تلگرافی هم نوعی مکالمه است که انسانها مبتکر آن هستند، و برای کسانی که به این امور آشنائی دارند چنان مقصود و گوینده را که همان مخابرهکننده است درک میکند که گوئی باهم گفتگوی حضوری دارند و این نیز نوعی سخن گفتن است.

برای آگاهی از چگونگی این برخوردها و مکالمات میتوان آزمایشات زیر را انجام داد:

۱- بارها مورچگان را دیـده ایـد که در مسـیر معینی و گاهی خیلی طولانی در رفت و آمدند و ظاهراً آنها در مسـیر کار روزانه خود ماده شیمیائی مخصوصی میپاشند که در هنگام رفت و آمد دچار اشتباه و گمراهی نشوند و به راحتی به لانه خود راه یابند چنانچه با انگشت قطعهای و محلی از این جاده عبور و مرور را پاک کنیـد خواهیـد دیـد که مورچگان به این نقطه که میرسـند متوقف میشونـد، گوئی یا، بوی بـدن انسان را استشـمام کرده به خطری آگاه شدهاند که به پیش نمی ورند یا چون پل فرضـی آنهـا خراب شـده بـه فکر تعیمر آن افتـاده و در دو طرف جـاده اجتمـاع میکننـد، در این موقع است که مشاهـده خواهیـد کرد شاخک های مورچهها چون آنتن های رادیو که در مسـیر باد قرار گیرد به اطراف در حرکت است! آیا مورچگان در این موقع چه میگویند؟

شایـد آنهـا نیزماننـد انسانها خطر را به یکـدیگر اعلام و مهندسـین ورزیـده را برای تعمیر جاده دعوت میکننـد، زیرا به هرحال طولی نمی کشد که راه عبور دیگری ساخته و مادّه شیمیائی لازم در آن مسیر میپاشند، گوئی آنها نیز جاده را آسفالت میکنند.

۲- طعمهای نسـبتاً سـنگین [ماننـد جسد مگس] در برابر مورچهای که در تلاش رزق و روزی است بگذارید، این مورچه برای حمل آن کوشـش خود را خواهد کرد، وقتی کاملاً مطمئن شود که از بردن آن به لانه عاجز است طعمه را واگذاشـته و به لانه خود مراجعت میکنـد، طولی نمی کشد که چند مورچه به دنبال هم به راه افتاده و تا محل طعمه آمده به کمک یکدیگر آن را به لانـه حمل میکننـد، آیا این مورچه هم نوعان خود را چگونه از وجود طعمه در محل معین آگاه کرده؟ ، جز این است که به هر وسیلهای بود مقصودش را به هم نوعان خویش فهمانیده است! این تفهیم و تفهّم را سخن گفتن مورچه مینامیم.

۳- در نقطهای از محلّ عبور و مرور مورچگان که مانند زنجیری تا لانه امتداد دارد مثلاً مقداری نفتالین بگذارید به محض این که مورچه های مجاور نفتالین خطر را احساس کنند بلافاصله صف آنها از هم خواهد پاشید و همه با عجله خود را به لانه خواهند رسانید، آیا نباید تصدیق کرد که سیستم مخابراتی این حشرات ریز خیلی قوی تر و بهتر از انسان است؟ !

۴- در شرح حال مورچگان گوشت خوار خواندید که به هنگام لشگرکشی اگر قسمت پیشین سپاه با دشمن روبه رو شود مورچههائی که در آخر ستون در حرکتاند در کمتر از ده ثانیه از این ماجرا باخبر میشوند، پس باید اعتراف کرد که نطق مورچگان و طریقه مکالمه و تفهیم آنان خیلی بهتر و کامل تر از نطق و روش مکالمه انسان است.

۵- در لانه مورچهها اتفاقات عجیب و غریب میافتد از جمله تقاضای مورچه گرسته از مورچه سیر است به این شرح که:

مورچگان به عدهای از هم نوعان خود به اندازهای شهد میخورانند که حکم خمره و ظرف مربّا را پیدا میکنند و این مورچهها در محلی آویزان میشوند تا به هنگان نیاز به مورچه های نیازمند شهد تحویل دهند.

هرگاه مورچهای گرسنه شود به نزدیک این کوزه های زنده آمده با حرکت دادن شاخکها و بیان احتیاج خود شهد مطالبه میکنند، مورچه فراوان خورده هم قطرهای عسل به کام دوستش ریخته شکم او را هم سیر مینماید، این هم نوعی بیان و نطق و صورتی از همکاری خاص در دنیای مورچگان است. (۱)



---

۱- ۱) - نطق و شعور جانوران، ص ۲۵.

برای این که بدانید موریانهها از چه شعور و آگاهی بالائی برخوردارند به مطلب زیر دقت کنید:

ساختمان شگفت انگیز لانه موریانهها از چندین طبقه تشکیل شده که در ورودی آن برخلاف ساختمان های بشری بالای ساختمان قرار دارد.

زندگی آنان دارای تشکیلات بسیار منظمی است. حتی منظم تر و مرتب تر از زندگی انسان متمدن!

طبقات ساختمان موریانهها به شرح زیر است:

طبقه اوّل از بالاـ اطاق نگهبانی و مأمور کنترل ورود و خروج، طبقه دوم خوابگاه تابستانی کارگران، طبقه سوم اطاق نهارخوری، طبقه چهارم انبار آذوقه، طبقه پنجم سربازخانه، طبقه ششم مقر تابستانی ملکه، طبقه هفتم انبار تره بار، طبقه هشتم آغل حیوانات شیرده، طبقه نهم اطاق بچه ها، طبقه دهم اطاق بازی، طبقه یازدهم بیمارستان و تأسیسات پزشکی، طبقه دوازدهم خوابگاه زمستانی کارگران و گورستان، طبقه سیزدهم مقر زمستانی ملکه.

ساختمان سیزده طبقهای که موریانه در زیرزمین میسازند و هرطبقهای را به مسئلهای خاص اختصاص میدهند و اگر خطری این بنای دوسه میلیونی را تهدید کند بلافاصله همه موریانهها به وسیله مأمورین انتظامات یا فرد مطّلع باخبر میشوند و برای دفاع در برابر خطر آماده میگردند (۱)دلالت بر شعور بسیار بالا و نطق آنان دارد، نطقی که بخشی از آن به تسبیح خدا اختصاص دارد چنان که در آیاتی نظیر آیه زیر میخوانیم

ص:۳۰

---

۱- ۱) - نطق و شعور حیوانات، ص۳۱.

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ. . . (۱)

آنچه در آسمانها و زمین است همواره خدا را تسبیح میگویند.

به این آیه شریفه هم که بیانگر شعور و آگاهی فوق العاده حیوانات است دقت کنید:

وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی اَلنَّحْلِ أَنِ اِتَّخِذِی مِنَ اَلْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ اَلشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ، ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ فِیهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. (۲)

و پروردگارت به زنبورعسل الهام کرد که: از کوهها و درختان و آنچه از داربستهائی که مردم بر میافرازند برای خود خانههائی برگیر.

آنگاه از همه محصولات و میوهها بخور، پس در راههای پروردگارت که برای تو هموار شده به سوی کندو برو، از شکم آنها شهدی نوشیدنی با رنگ های مختلف بیرون میآید که درآن درمانی برای مردم است، بی تردید در این حیات و زندگی شگفتی که زنبور دارد نشانهای بر قدرت و لطف و رحمت خداست برای مردمی که میاندیشند.

از آیه شریفه به وضوح استفاده میشود که موجودات که یکی از آنها زنبور است دارای هوش و فراست است که به وسیله آن میتواند الهام و وحی الهی را برای تمشیت دادن به امور زندگی خود و حرکت در راه راست و طریق الهی را دریافت کند.



---

۱- ۱) - جمعه، آیه ۱.

۲- ۲) - نحل، آیات ۶۹-۶۸.

موجودات به ویژه حیوانات بر اثر مطالعات و تجربیات زیادی که دانشمندان نسبت به آنها داشتهاند تنها نه از هوش و فراست برخوردارند بلکه میتوانند بر اثر تعلیم و تربیت تکامل هوشی و فکری پیدا کرده، بر هوش و فراستشان افزوده گردد!

سگ تعلیم ندیده حرکات و اعمالش در حدود غریزه و هوش ذاتی اوست، ولی وقتی درسایه تعلیم و تربیت قرار میگیرد چنان نبوغی در کارها و حرکاتش از خود نشان میدهد که انسان را مات و شگفت زده میکند مانند سگهائی که تعلیمات پلیسی میبینند.

یکی از سگ های پلیس اسکاتلند، در منطقه هایدپارک لندن توانست شخصی را که قصد ربودن کیف خانمی را داشت، پیش از وقوع جرم دستگیر کند، و جریان امر زمانی روشن شد که دزد در دادگاه اعتراف کرد که مترصد موقعیتی مناسب بوده است تا به آسانی بتواند کیف آن زن را برباید، و این واقعه و مشابه آن میرساند که سگها حتی میتوانند از حرکات و صورت ظاهر اشخاص به اراده و مکنونات قلبی آنها پی ببرند.

امروزه بسیاری از سگ های تربیت شده وجود دارند که درمیان چندنفر از متهمین، قاتل حقیقتی را روی شمّ و هوش قوی خود تشخیص داده و بدون کوچک ترین اشتباه به صاحب خود معرفی نمایند.

روباه در هر زایمان چهار تا هفت بچه میزاید، نوزادان تا پانزده روز چشم هایشان بسته است، روباه مادر به هیچ وجه به روباه دیگری اجازه نمی دهد به محل بچه هایش نزدیک شود، بارها دیده شده که روباه به خاطر دفاع از بچه های خود با شیر مبارزه کرده است.

ماده روباه یک روز پیش از تولـد بچهها همه پشم های شـکم خود را با دنـدان میکنـد تا بچه هایش به آسانی بتوانند از پسـتان های او شیر بخورند! !

خانه روباه مظهر هوش و فراست و نبوغ اوست، زمین را ۲ تا ۳ متر حفر میکند، سپس در این چاه کم عمق تونلهائی میزند. خانه روبـاه از یـک سـالن مرکزی، یک مخفی گاه، و یک انبار آذوقه تشـکیل شـده است، این خانه چنان با تـدبیر و نقشه و به قول مردم با حیله گری ساخته شده که هنوز هم در بزرگ ترین دانشکده های نظامی دنیا بهترین سنگر را حفره روباه مینامند.

گورخر از غـذاهای لذیـذ شـیر است، معمولاً شـیر در پشت تپه و درخت های جنگلی کمین میکنـد و هنگامی که گورخرها به صورت گله یا تک تک نزدیک میشوند یک باره حمله کرده و به تعقیب آنها میپردازد، گورخرها که بسیار باهوش و زیرکاند گاهی تدبیری به کار میگیرند که شیر یا ببر و پلنگ را که به تعقیب آنها میپردازند به ستوه میآورند.

بارهـا اتفـاق افتـاده است که گورخرهای نزدیک مأوای شـیر براثر وزش باد بوی شـیر را که فقط حیوانات حس میکننـد، حس کرده و از نزدیکی شـیر آگـاه میشونـد، به محض احسـاس خطر فوراً گورخرهـا به جای فرار کردن، خود را به زمین انـداخته و حرکات نامنظم و غیرعادی به خود میدهند و چنین وانمود میکنند که بیمار هستند، از آنجائی که شیر هیچ گاه شکار مریض را نمی خورد، به محض مشاهده آنها از کشتنشان صرف نظر کرده به سراغ گورهای دیگر میرود.

اسـتعداد و هوش کبوتر برای فراگیری کار و مـداومت بر انجام آن غیرقابل تصور است، کبوتر چنانچه مأمور اجرای کاری شود غیرممکن است تا پایان عمر از انجامش سرپیچی یا از یک نواختی آن خسته و کسل شود.

ص:۳۳

پرفسور ویلیام کومینک میگوید به توصیه و راهنمائی او، یک کارخانه داروسازی برای نظارت در تهیه قرصها و کپسولها کبوتران را انتخاب نموده و آنها را با دقت و با هوش و شعوری که دارند مراقب ماشین های مأمور ساخت داروها میباشند و هرگاه قرصی یا کپسولی بخوبی پرنشده یا شکسته باشد با نوک خود آن را خارج میکنند.

کبوتر ذاتاً حیوانی کنجکاو و دقیق است، لذا برای کنترل کار و حرکت ماشین های کوچک او را در قفسه مخصوصی که در قسمت جلو دارای صفحهای جهت کنترل کار و چگونگی حرکت ماشینها و بالاخره دیدن حرکات و پیچ مهرههای ماشین میباشد قرار میدهند و ماشین را به راه میاندازند، کبوتر با تربیت و پرورشی که در این زمینه یافته است لاینقطع چشم به این ابزار وآلات دوخته و حرکات چرخها و پیچ مهرههای ماشین را تماشا میکند و به محض این که صدا و یا حرکت غیرعادی که حتی انسانها نیز از تشخیص آن عاجز میباشند مشاهده و یا حس کرده بلافاصله روی خود را برگردانده و با نوک خود ضرباتی برصفحه مقابل قفس میکوبد و مسئول قسمت را از وقوع بی نظمی آگاه میکند. (۱)پلنگ از حیواناتی است که از فراست و هوش بالائی برخوردار است، پلنگ ماده بچه های خود را از هنگامی که بتوانند سرپا بایستند تمرین میدهد، او به بچه های خود میفهماند که دُم او را بگیرند ولی به محض این که بچه پلنگها به دُم مادر نزدیک میشوند وی به سرعت دُم خود را از سرراه آنها دور میکند و این کار را به اندازهای ادامه میدهد که بچه بتوانند دُم او را به چنگ آورند.



---

۱- ۱) - مجله حمایت از حیوانات، شماره ۸۶.

پلنگ به بچه های خود طرز کمین گرفتن و پریدن روی شکار و کشتن شکار را با حرکات آهسته و دقیق نشان میدهد و بچهها هم مانند شاگردی که به معلم نگاه کنند به مادر خود خیره میشوند.

پلنگ به محض احساس خطر فوراً به زمین میچسبد و هرگز با فرار کردن خود را نشان نمی دهد و این گونه استتار و پنهان شدن را پلنگها به فرزندان خود نیز میآموزند.

در هرصورت براساس آیات قرآن مجید و تحقیقات تجربی دانشمندان شعور و آگاهی و نطق و گویائی برای همه موجودات جهان آفرینش امری مسلم و حقیقتی قطعی است، و بنابر صریح آیات کتاب خدا همه موجودات برپایه این شعور و نطق درگردونه تسبیح و حمد خدای مهرباناند و فهم و نیروی عقل ما به خاطر محدودیتی که دارد از درک تسبیح آنها عاجز است.

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً: (۱)

و چیزی در دایره هستی نیست مگر این که همراه با ستایش تسبیح او میگوید ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید، بی تردید او بردبار و بسیار آمرزنده است.

## آگاهی و علم حق

پروردگار بزرگ در پاسخ فرشتگان که گفتند: آیا کسی را در زمین قرار میدهی که فساد میکند و خون میریزد درحالی که ما تو را همراه با ستایشت تسبیح میگوئیم و تقدیس مینمائیم فرمود: من حقایق و اسراری میدانم که شما نمی دانید.

ص:۳۵

---

۱- ۱) - اسراء، آیه ۴۴.

در رابطه با علم خدا که همان ذات بی نهایت او و فراگیر نسبت به همه چیز و محیط به کل شیئی است، و چیزی در ظاهر و باطن هستی و در عرصه غیب و شهادت از حضرت او پنهان نیست، و حضور قیومیاش نسبت به همه موجودات علم اوست باید به آیات قرآن و روایات و دعاهای وارده از اهل بیت و امامان معصوم دقت کرد، و علم آن محبوب ازلی و ابدی را از آن دریچه های روشن و استوار نگریست و از افتادن در پیچ وخم سخنان فلاسفه یونان و اسکندریه و هند و فُرس و روم و تابعان آنان که نهایتاً انسان را به جائی نمی رساند و عقل و فطرت و قلب را اشباع نمی نماید پرهیز کرد.

در این زمینه نباید جز به آیات الهیه و روایات عرشیه و دعاهای ملکوتیه تکیه کرد، که تکیه برغیر اینها مصادف با گمراهی و گم شدن در بیابان ضلالت و افتادن در چاه حیرت است.

أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: (۱)

یقیناً خدا آنچه را در آسمانها و زمین است [از نظر تعداد، حجم، وزن، کیفیت، کمیت، لحظه به وجود آمدن، مدت عمر، لحظه فنا، آثار و فوائد] میداند و قطعاً خدا به همه چیز داناست.

فَلاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ: (۲)

پس گفتارشان تو را اندوهگین نکند، بی تردید ما آنچه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکنند میدانیم.



---

۱- ۱) - مائده، آیه ۹۷.

۲- ۲) - یس، آیه ۷۶.

وَ عَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ:

و بسا چیزی را خوش ندارید درحالی که برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و حال آن که برای شما بد است و خدا [صلاح شما را در همه امور] میداند و شما نمی دانید.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ: (۱)

و بدانید که یقیناً خدا آنچه را [از افکار و خیالات و وسوسهها و تدبیرها و نقشه ها] در دورن شماست میداند.

یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ: (۲)

خدا آنچه را تا قیامت پیش روی آنهاست و آنچه را تا دورترین زمان پشت سر آنان است میداند.

وَ هُوَ اَللّٰهُ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ فِی اَلْأَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ وَ یَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُونَ: (۳)

و او در آسمانها و زمین خداست [و جائی ازحقیقت و تصرف او خالی نیست] نهان و آشکار شما را میداند، و نیز به آنچه از خیر و شرّ به دست میآورید آگاه است.

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِی ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ: (۴)



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۳۵.

۲- ۲) - بقره، آیه ۲۵۵.

۳- ۳) - انعام، آیه ۳.

۴- ۴) - انعام، آیه ۵۹.

و کلیـدهای غیب و همه امور نهـان فقـط نزد اوست، و کسـی جز او آنهـا را نمی دانـد و به آنچه در خشـکی و دریـاست آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آن که آن را میداند و هیچ دانهای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشـکی نیست مگر آن که در کتابی روشن است.

وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اَللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا: (۱)

و هیچ جنبندهای در زمین نیست مگر این که روزی او بر عهده خداست و او قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنها را میداند.

قٰالَ رَبِّی یَعْلَمُ اَلْقَوْلَ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ: (۲)

پیامبر به آنان گفت: (گفتارتان را بر ضد حق پنهان مدارید) پروردگارم به هر سخنی در آسمان و زمین آگاه است و او شنوا و داناست.

قُلْ أَنْزَلَهُ اَلَّذِی یَعْلَمُ اَلسِّرَّ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً: (۳)

بگو قرآن را کسی نازل کرده است که همه نهانها را در آسمانها و زمین میداند، همانا او همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

یَعْلَمُ خٰائِنَةَ اَلْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی اَلصُّدُورُ: (۴)

ص:۳۸

---

۱- ۱) - هود، آیه ۶.

۲- ۲) - انبیاء، آیه ۴.

۳- ۳) - فرقان، آیه ۶.

۴- ۴) - غافر، آیه ۱۹.

او چشمهائی را که به خیانت [به نامحرمان مینگرد] و آنچه در سینهها پنهان میدارند میداند.

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوٰاكُمْ: (۱)

و خدا محل رفت و بازگشت شما و قرارگاهتان را میداند.

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ إِسْرٰارَهُمْ: (۲)

و خدا همه اسرار و رازهایشان را میداند.

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمٰالَكُمْ: (۳)

و خدا کارهایتان را میداند.

يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا. . . (۴)

آنچه در زمین فرو میرود و آنچه از آن بیرون میآید، و آنچه از آسمان نازل میشود، و آنچه را درآن بالا میرود میداند.

وَ مٰا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّٰ هُوَ: (۵)

و سپاهیان پروردگارت را [که همه موجودات جهان غیب و شهادت است] جز خود او کسی نمی داند.

ص:۳۹

---

۱- (۱) - محمد، آیه ۱۹.

۲- (۲) - محمد، آیه ۲۶.

۳- (۳) - محمد، آیه ۳۰.

۴- (۴) - حدید، آیه ۴.

۵- (۵) - مدثر، آیه ۳۱.

اینها نمونه آیاتی است که به آگاهی و علم همه جانبه خالق هستی و خدای مهربان که احاطه به ظاهر و پنهان همه موجودات دارد اشاره میکند.

«یا من یعلم مراد المریدین یا من یعلم ضمیر الصّامتین:» (۱)

ای آن که خواسته خواستاران و راز دل خاموشان را میداند.

«وبعلمک الذی احاطه بکل شیئ:» (۲)

و به علم و آگاهی است که نسبت به همه چیز احاطه دارد.

### آگاهی و عدالت

موسی بن عمران علیه السلام، روزی از محلّی میگذشت برسر چشمهای در کنار کوه رسید، با آب آن چشمه وضو ساخت تا بالای کوه رفته به نماز ایستد، در این هنگام اسب سواری به آنجا رسید، برای نوشیدن آب از مرکب پیاده شد، وقت رفتن کیسه پول خود را فراموش کرده در کنار چشمه به جای گذاشت، پس از او چوپانی رسید با مشاهده کیسه پول آن را برداشت و از آنجا دورشد.

پس از چوپان پیرمردی برسرچشمه آب آمد که آثار تنگدستی و نداری از ظاهرش پیدا بود، پشته هیزمی برسر داشت آن را به جانبی نهاد و برای استراحت کنار چشمه آرمید، زمانی نگذشت که اسب سوار به آنجا بازگشت و اطراف چشمه را برای یافتن کیسه پولش جستجو کرد ولی کیسه را نیافت، به پیرمرد مراجعه نمود او هم اظهار بی اطلاعی کرد، بین آن دو سخنانی رد و بدل شد که به زد و خورد انجامید، نهایتاً اسب سوار پیرمرد را از پای انداخت!

موسی (ع) عرضه داشت پروردگارا این چه حادثهای بود که پیش آمد و مسئله عدالت و دادگری در این داستان چگونه است؟ !



---

۱- ۱) - جوشن کبیر.

۲- ۲) - دعای کمیل.

پول را چوپان برداشت، پیرمرد مورد ظلم و ستم قرار گرفت. خطاب رسید موسی پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود، میان این دو قصاص انجام گرفت و انتقام خون به ناحق ریخته گرفته شد در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول آن کیسه بدهکار بود، از این جهت به حق خود رسید من براساس آگاهیام به اسرار از روی عدل و دادگری حکومت میکنم. (۱)

## جهل فرشتگان به جایگاه معنوی خلیفه

از آنجا که فرشتگان دارای دانش و علمی محدودانـد و مکانت و جایگاه خاصـی در دیـدگاه خود نسبت به حقایق دارنـد، و قدرت دیـدن عمق هر حقیقتی را ندارنـد از آدم فقط بـدنی مادی با عوارضـش چون غضب و شـهوت، و احتمالاً پدیدآمـدن حرص و حسد، و کبرو عجب، و نزاع و تنازع مشاهده کردند و در مقام چنان پرسـش از حضرت حق برآمدند که میخواهی در زمین کسی را قرار دهی که فساد و خون ریزی کند؟

آنان از دیـدن کمالات بالقوه او که سبب خلافتش از خدا در روی زمین است عاجز بودند، آنان نمی دانستند که این موجود فقط همین بـدن خاکی نیست، آنان آگاهی نداشـتند که این بدن ظرف حقایقی اصـیل، و واقعیاتی ملکوتی و افق طلوع روحی ویژه چون نفحت فیه من روحی است، این بـدن معـدن ظهور عقل و خرد و اندیشه و تفکر، و کارگاه تولید علم و دانش است، علم و دانشـی که میلیونها کتاب و کتابخانه، و تمـدنی عظیم از آن به وجود میآید، علاوه برهمه اینها نمی دانسـتند که از وجود این خلیفه صالحان و شایستگانی چون پیامبران، و امامان، و اولیاء حق (۲)، و عارفان عامل، و اندیشمندانی لایق به وجود میآید.



---

۱- ۱) - سفینه البحار، چاپ قدیم، ج۲، ص۴۳۳.

۲- ۲) - صافی، ج۱، ص۱۰۸.

آنان از اسرار وجودی و رازهای پنهانی، و مصالح حیات این موجود بی خبر بودند، و نمی دانستند که او پس از قرار گرفتنش در زمین که سیر نزولی اوست با هدایت حضرت دوست به سیر صعودی برمی خیزد و به جائی از معنویت و نورانیت و مقام و منزلت میرسد که دست هیچ فرشتهای حتی فرشته مقرب به آن جایگاه و منزلت نمی رسد.

رسول خدا در روایاتی به عظمت انسان مؤمنی که حقاً خلیفه خداست به این صورت اشاره میکنند:

«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل اهله و ولده وانه لاکرم علی الله عزوجل من ملک مقرب:» (۱)

بی تردید مؤمن در آسمانها چنان که انسان اهل و فرزندش را میشناسد شناخته شده است، و قطعاً مؤمن نزد خدا از فرشته مقرّب گرامی تر است.

از قول حضرت حق نقل شده:

«وعزتی وجلالی ماخلقت من خلقی خلقاً احب الی من عبدی المؤمن:» (۲)

به عزت و جلالم سوگند از آفریده هایم آفریدهای را نزد خود محبوب تر از بنده مؤمنم نیافریده ام.

«المؤمن اکرم علی الله من ملائکه المقربین:» (۳)

مؤمن نزد خدا از فرشته های مقرب گرامی تر است.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«المؤمن اعظم حرمه من الکعبه:» (۴)

ص:۴۲

---

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۱۹.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۱۵۸.

۳- ۳) - کنزالعمال، ج۱، ص۱۶۴.

۴- ۴) - بحار، ج۶۸، ص۱۶.

حرمت مؤمن از حرمت کعبه بزرگ تر است.

فرشتگان نمیدانستند که این موجود مطلع الفجر مفاهیم و معانی اسمای حسنای خداست و جلوه گاه عنایات حضرت حق و مجلای اتم حقایق ملکوتیه و فیوضات ربانیه و معارف عرشیه است.

آنان نمی دانستند که این موجود شریف و این عنصر کریم مهبط وحی الله، و مقتدای ملائکه الله، و محل نزول قرآن مجید، و منبع ولایت الله، و جایگاه عهدالله، و معدن حکمه الله است.

آنان نمی دانستند که این موجود والاـ و این گوهر اعلاـ نسخه اسرار الهی و آئینه جمال شاهی، و خلاـصه عالم هستی، و خورنده جام الستی است.

آنان آگاهی نداشتند که این موجود در عالم معنی مخاطب به این خطاب است:

توئی که مظهرذات و صفات سبحانی ج

به مُلک صورت و معنا توعرش رحمانی جبه مُلک صورت و معنا توعرش رحمانیکتاب جامع آیات و کائنات توئی جج ججج

ازآن که نسخه لاریب فیه را جانی جججججکتاب جامع آیات و کائنات توئی جازآن که نسخه لاریب فیه را جانی جتوراست باهمه انسی ازآن که توهمهای جججاز این سبب تو مسمّی به اسم انسانی ججاگر به کنه کمال حقیقت برسی جزخویشتن شنوی آن صدای سبحانی جج

آنان نمی دانستند که فساد و خون ریزی و فسق و فجوری که در زمین اتفاق میافتد معلول وجود افرادی است که از خودشناسی و خداشناسی بیخبرند و

ص:۴۳

خود را چون حیوانات و دریک کلمه جز بدن و خوردن و لذت بردن از شهوت چیزی نمی دانند

وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَمٰا تَأْکُلُ اَلْأَنْعٰامُ وَ اَلنّٰارُ مَثْویً لَهُمْ: (۱)

و آنان که به راه کفر و ناسپاسی و پنهان داشتن حق رفتند سرگرم بهره گیری از کالاها و لذت های زودگذر دنیایند و همواره چون حیوانات دنبال شکم چرانی هستند و جایگاهشان آتش است.

آنـان نمیدانسـتند که این موجود به سوی آئین الهی، و شـریعت ربانی، و دنیای خلوص و عرصه گاه نفس مطمئنه راه دارد و به جائی میرسد که دست هیچ موجودی از موجودات غیب و شهود به آن جایگاه نمی رسد.

براساس عدم آگاهی فرشتگان به این حقایق معنوی بود که در پاسخ آنان فرمود:

إِنِّی أَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

بی تردید آنچه را من میدانم شما نمی دانید.

در این زمینه دانش و آگـاهی بی نهایت خود را نسـبت به همه حقایق و غیب و شـهود هستی، و درون و برون آفرینش در کنار به وجود آوردن آدم به فرشـتگان اعلام داشت، و از فحوای آیات و روایات و دعا به صـراحت اسـتفاده میشود که آگاهی او به همه موجودات پیش از به وجود آمدنشان و هنگام موجود بودنشن و پس از فناء و تغییر وجودشان و به سابق هستی و لاحق آن و همه امور مربوط به درون و برونشان و اول و آخرشان و جریان حیات و کارشان علمی فراگیر و



---

۱- ۱) - محمد، آیه ۱۲.

دانشـی محیـط و آگـاهی همه جانبهـای است، و کـلّ هستی با آنچه در آن است در برابر دانش او چون نقطهای در دایرهای با محیط بی نهایت است و به عبارت دیگر دانش و آگاهیاش نسبت به همه موجودات و آثارشان دانشی محیط و فراگیر و ازلاً و ابداً چیزی از حضرتش پنهان و مخفی نیست و نمی تواند پنهان و مخفی شود و از حضور وجود مقدس غایب گردد.

## تفسیر آیه ۳۱

### اشاره

وَ عَلَّمَ آدَمَ اَلْأَسْمٰاءَ کُلَّهٰا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی اَلْمَلاٰئِکَهِ فَقٰالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمٰاءِ هٰؤُلاٰءِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ

و خدا همه نامها را به آدم آموخت، سپس به فرشتگان ارائه داد و گفت: مرا از نام های اینان خبر دهید اگر [در ادعای شایسته بودن به خلافت الهی] راستگوئید.

### شرح و توضیح:

از آیه شریفه گذشته از مسائل مهمّی که به عنوان مسائل محوری در آن است، به نظر میرسد بتوان چهار حقیقت بسیار با ارزش استفاده کرد:

۱. ارزش علم

۲. جایگاه علم

۳. ارزش تعلیم

۴. ارزش تعلّم و یادگیری

### اسماء

دراین که اسـماء چیست و چه بـوده و منطبق برچه حقـایقی است میـان مفسـران و سالکـان راه معرفت، و اهـل حقیقت مسـائلی مطرح است که به برخی از آنها اشاره میشود:

برخی از نکته سنجان و آگاهان به معارف براین عقیدهاند که مراد از اسماء الفاظ و کلمات نیستند، زیرا دانستن الفاظ و کلمات نمی تواند سبب برتری آدم بر فرشتگان باشد، چون فرشتگان و غیرفرشتگان هم قدرت یادگیری همه کلمات و الفاظ را دارند، بلکه منظور از اسماء، مسمیات و حقایقی است که به دلیل آیات بعد در غیب آسمانها و زمین اند، و در نظام خلقت و هستی کاربُرد محوری دارند و ضمیر «هم» در آیه ۳۱ در جمله عَرَضَهُمْ و هؤلاء در جمله أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هٰؤُلاٰءِ و چهار ضمیر «هم» در آیه ۳۳ بر این که مقصود از اسماء مسمیات زنده و کامل و مؤثر در عرصه هستی است دلالت روشن دارد.

المیزان میگوید: آنانی را که خدا برفرشتگان عرضه داشت حقایق عالی و ناپیدائی هستند که نزد خداوند قرار دارند، و خداوند هر اسمی را در این جهان به برکت آنان ایجاد نمود و آنچه در زمین و آسمان هاست از پرتو نور آنان میباشد (۱).

امیرالمؤمنان (ع) در تعقیب نماز خود متوسل به دعائی بسیارمهم بودند که بر واقعیات کشف شده برآدم و این که منطبق بر حقایق موجود در غیب آسمانها و زمین است دلالت دارد، حقایقی که از ملائکه پنهان بود، و قدرت احاطه علمی برآن را نداشتند.

«واسالك باسمك الذی خلقت به عرشك الذی لایعلم ماهو الا انت واسالك یا الله باسمک الذی تضعضع به سکان سماواتک واستقر عرشک و اسالك باسمك الذی اقمت به عرشك وكرسيك فی الهواء

ص:۴۶

---

۱- ۱) - المیزان، ج۱، ص۱۵۱.

واسالک باسمک الذی دعاک به حمله الاسم یا الله الذی لایعمله ملک مقرب ولاحامل عرشک و لاکرسیک الامن علمه ذلک:» (۱)

از تو درخواست دارم به حقّ اسمت که به وسیله آن عرش خود را که کسی جز تو نمی داند ماهیت و حقیقتش چیست آفریدی، و ای خدا از تو درخواست دارم به حق اسمت که به خاطر آن ساکنان آسمان هایت ترسان و هراسان اند، و تخت فرمان روائی است بر هستی مستقر است، و از تو درخواست دارم به حق اسمت که به وسیله آن عرشت و تخت فرمان روائی ات را بدون تکیه برچیزی برپا داشتی، و از تو ای خدا درخواست دارم به حق اسمت که تو را حاملان اسم، به وسیله آن میخوانند اسمی که نه آن را فرشته مقرب میداند و نه حاملان عرشت و نه حاملان کرسی ات مگر کسی که خودت آن اسم را به او تعلیم دهی.

در دیگر دعاهائی که از اهل بیت عصمت و طهارت نقل شده به این معنا اشاره شده است:

«وبالاسم الذی خلقت به العرش، وبالاسم الذی خلقت به الکرسی، وبالاسم الذی خلقت به الارواح. . .» (۲)

و به حق اسمی که به وسیله آن عرش را آفریدی، و به حق اسمی که به وسیله آن کرسی را به وجود آوردی، به حق اسمی که ارواح را خلق نمودی. . .

با توجه به اینگونه دعاها و روایات بسیارمهمی که مشابه این دعاهاست میتوان احتمال داد که مراد از همه اسماء در این آیه شریفه اسماء حسنی است که فقط موجودی چون انسان میتواند در محدوده سعه وجودیاش مظهر و مطلع الفجر آن اسماء که حقایق نوریه و ملکوتیه و مؤثر در ایجاد هستند باشد، و مظهر اتم و



---

۱- ۱) - کلام نور، ج۴، ص۲۱۳؛ آثار الصادقین، ج۱۹، ص۳۴.

۲- ۲) - صافی، ج۱، ص۱۱۳.

اکملش پیامبراسلام و امام معصوماند که مسمیات مظهری و مُظهری آن اسماء اند، چنان که در روایات معتبر از آن بزرگواران نقل شده که فرموده اند:

«نحن والله الاسماء الحسنی»

به خدا سوگند ما اسماء حسنی هستیم.

و بنا به پارهای از روایات علاوه بر تعلیم اصل اسماء حسنی به آدم، مظاهر آن اسماء را که پیامبر و اهل بیتاند به تعلیم کشفی به آدم تعلیم داد چنان که صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه و نورالثقلین از حضرت صادق امام به حق ناطق نقل میکند که آن حضرت فرمود:

«ان الله تبارک وتعالی علم آدم (ع) اسماء حجج الله کلّها ثم عرضهم. . و هم ارواح. . . علی الملائکه. . . .» (۱)

بی تردید خدای تبارک و تعالی اسماء همه حجت های خود را به آدم درحالی که به صورت ارواح بودند تعلیم داد، سپس آنان را به فرشتگان ارائه داد. . .

بسیاری از مفسران میگویند: مراد از اسماء نام همه موجودات و روش صنایع، و آبادی زمین، و نام طعامها و دواجات، و راه استخراج معادن و کاشتن اشجار، و منافع آنها و هر آن چه که به مصلحت دین و دنیای انسان است میباشد. (۲)ولی باید گفت یادگیری این نامها و روشها که ربطی هم به غیب آسمانها و زمین ندارد بر فرشتگان دشوار نبود، و امتیازی برای انسان که دانستن اسماء به معنای اول مدخلیت در خلافت او داشت به حساب نمی آید، چون همه این نامها که در ارتباط با طبیعت عالم و ظاهر جهان هستی است و بیرون از غیب



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج۱، ص۴۶، حدیث ۸۷.

۲- ۲) - منهج الصادقین، ج۱، ص۲۲۵.

آسـمانها و زمین است اموری اعتباری است که با وضع الفاظ برای اشـیاء و عناصـر پدید آمده، و در بسـیاری از آنها دست بشر در کار بوده است.

از آنجا که در آیه شریفه مسئله تعلیم و تعلّم مطرح است و چنان که در ابتدای توضیح آیه اشاره شد به نظر میرسد میتوان چهار حقیقت با ارزش را از برکت آیه مورد توجه قرار داد:

### ۱- ارزش علم

خوراکی هـای حلال مـادی روزی بـدن، و اخلاق حسـنه روزی نفس، و ایمان و اعتقاد صـحیح روزی قلب، و علم و دانش و بصیرت و بینش روزی عقل است.

علم و معرفت چراغ راه زندگی، و داروی درمانکننده جهالت و نادانی، و مایه حیات جاودانی، و بنیان و روح بندگی است.

علم و معرفت سـبب شـناختن حق، و عامـل آشـنائی بـا وحی و علّت دوسـتی بـا انسـان هـای بـا منفعت، و مـوجب گرویـدن به دارندگان مقام نبوت و ولایت است.

دانش و علم سـبب و فلسفه کلّی آفرینش سماوات و ارضین و جهان بالا و پائین، و عرصه گاه هستی، و پهن دشت خلقت است و همین حقیقت برای عظمت و ارزش علم و معرفت کافی است، قرآن مجید در رابطه با این مطلب میفرماید:

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً: (۱)

ص:۴۹

---

۱- ۱) - طلاق، آیه ۱۲.

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید، همواره فرمان او در میان آنها نازل میشود تا بدانید و آگاه شوید که خدا برهرکاری تواناست و این که دانش و علم خدائی بی تردید به همه چیز احاطه دارد.

این آیه شریفه دلیل بر شرف دانش به ویژه علم توحید است، علمی که پایه و اساس هر علمی و مدار هر معرفت و بینشی است.

علم حقیقتی است که خدا پس از به وجود آوردن آدم پیش از هر نعمتی به او عنایت کرد، و این مایه برتر و شریف تر را سبب امتیاز و فضیلت او بر همه فرشتگان قرار داد.

علم و معرفت حقیقتی است که در اولین آیاتی که در شروع بعثت حضرت ختمی مرتبت برآن حضرت نازل شد، پس از اشاره به خلقت و آفرینش نوع انسان به عنوان اولین نعمتی که به انسان عطا شده مورد توجه قرار گرفته است:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ، خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ، اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ اَلْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ: (۱)

بخوان به نام پروردگارت که همه آفریدهها را آفرید، همان که انسان را از علق [که موجود زنده و شناوری در نطفه شبیه به زالوست] آفرید، بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین کریمان است، همان که به وسیله قلم آموخت، و به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.

یقیناً اگر نعمتی اعلی و اشرف از علم بود، آن را پس از مسئله آفرینش و خلقت مورد توجه قرار میداد، در ابتدای آیات و وضع اولیه انسان یعنی علق که از نظر ظاهر پسترین و بی ارزش ترین عناصر است اشاره میکند، و در آیات بعد به عالم شدنش که برترین مرتبه و نیکوترین جایگاه است توجه میدهد، گوئی به انسان گوشزد میکند که تو در مراحل اولیه وجودت در نهایت پستی و



---

۱- ۱) - علق، آیات ۴-۱.

بی ارزشی بودی، و در مرحله بعد در درجه‌ای قرار گرفتی که نهایت شرف، و غایت کمال و بزرگی، و قلّه نفاست و ارزش است.

قرآن مجید از علم و دانش و معرفت و آگاهی تعبیر به حکمت نموده، و جایگاه حکمت را عظیم و بزرگ شمرده است:

وَ مَنْ يُؤْتَ اَلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً: (۱)

و کسی که حکمت به او عطا شود، قطعاً خیر فراوان به او عطا شده است.

حاصل آنچه در حکمت گفته شده این است که حکمت عبارت از مواعظ قرآن، و حقایق و معارف کتاب الهی، و دانش و علم و فهم و بصیرت و نبوت است:

فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ اَلْكِتابَ وَ اَلْحِكْمَةَ:

بی تردید ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم.

قرآن مجید میان ده برنامه تقابل و تضاد قائل شده، و هر یک را در برابر دیگری با همه هویت غیرمساوی دانسته است:

قُلْ لا يَسْتَوِي اَلْخَبِيثُ وَ اَلطَّيِّبُ: (۲)

به مردم بگو» ناپاک و پاک مساوی نیستند.

وَ ما يَسْتَوِي اَلْأَعْمىٰ وَ اَلْبَصِيرُ وَ لاَ اَلظُّلُماتُ وَ لاَ اَلنُّورُ وَ لاَ اَلظِّلُّ وَ لاَ اَلْحَرُورُ وَ ما يَسْتَوِي اَلْأَحْياءُ وَ لاَ اَلْأَمْواتُ. . . : (۳)

نابینا و بینا و تاریکی و نور، و سایه و باد گرم سوزان و زندگان و مردگان یکسان و مساوی نیستند.



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۶۹.

۲- ۲) - مائده، آیه ۱۰۰.

۳- ۳) - فاطر، آیات ۲۱-۱۹.

اگر به تفسیر پنج حقیقت مثبت این آیات، طیب، بصیر، نور، ظل، احیا تأمل و دقت شود و برای یافتن مفهوم معنوی آنها از روایات استفاده گردد روشن میشود که بازگشت همه اینها به علم و دانش و بصیرت و بینش است. (۱)امیرالمؤمنین (ع) برای دانش و علم و فهم و بصیرت، و بینش و معرفت فضایل و منافع و نتایج و ثمرات مهمّی برشمرده از جمله:

«فرأسه التواضع، وعینه البراءه من الحسد، واذنه الفهم، ولسانه الصدق، وحفظه الفحص، وقلبه حسن النیه، وعقله معرفه الاشیاء والامور و یده الرحمه، ورجله زیاره العلماء و همته السلامه، وحکمه الورع ومستقره النجاه، وقائده العافیه، ومرکبه الوفاء، وسلاحه لین الحکمه، و سیفه الرضا، وقوسه المداراه، وجیشه مجاوره العلماء، ومآله الادب، وذخیرته اجتناب الذنوب، وزاده المعروف، ومأواه الموادعه، ودلیله الهدی، ورفیقه محبه الاخیار:» (۲)

دانش را سرّی چون فروتنی و خاکساری است، و چشمش پاکی از حسد است و گوشش فهم و زبانش راستی و صدق، و نگهدارپاش کاوش و جستجو، و قلبش نیت نیک، و عقلش شناخت اشیاء و امور، و دستش مهربانی و رحمت، و پایش دیدار دانشمندان و همتش سلامت، و حکمتش پاکدامنی و تقوا و قرارگاهش رهائی و نجات، و راهبرش عافیت، و مرکبش وفاداری، و اسلحهاش سخن نرم، و شمشیرش رضا و خوشنودی به حقیقت، و کمانش مدارا، و لشگرش مجاورت و همنشینی با دانشمندان، و بازگشتش ادب، و اندوخته و



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۱، ص ۱۱.

۲- ۲) - شافی، ج۱، ص ۸۳.

پس انـدازش کنـاره گیری از گناهـان، و توشـهاش خوبی ها، و جایگاهش سـکون و آرامش، و راهنمایش هـدایت، و رفیقش دوستی و محبت نسبت به نیکان است.

از رسول بزرگوار اسلام روایت شده:

«نعم وزیر الایمان العلم، ونعم وزیر العلم الحلم، ونعم وزیر الحلم الرفق، ونعم وزیر الرفق الصبر:» (۱)

دانش و معرفت وزیر خـوبی برای ایمـان، و بردبـاری وزیر خوبی برای دانش، و مـدارا وزیر خوبی برای بردبـاری، و صبر وزیر خوبی برای مداراست.

از رسول اسلام روایت شده:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاه العلم:» (۲)

طلب دانش و معرفت بر هر مسلمانی واجب است، آگاه باشید یقیناً خدا خواستاران دانش را دوست دارد.

محدث خبیر و فیلسوف کبیر ملامحسن فیض کاشانی در توضیح این حدیث در کتاب وافی میگوید:

هرگاه مرتبهای از دانش برای انسان حاصل شد، تحصـیل دیگر مرتبه و دانش بر او واجب است و برای به دست آوردن معرفت براساس طاقت و حوصله نهایتی نیست لذا به اعلم همه خلایق حضرت ختمی مرتبت در قرآن مجید خطاب شده:

وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً: (۳)

و بگو پروردگارم بر دانش من بیفزای.

رسول خدا میفرماید:



---

۱- ۱) - شافی، ج۱، ص ۸۳.
۲- ۲) - کافی، ج۱، ص۳۱، حدیث۵.
۳- ۳) - طه، آیه ۱۱۴.

«ان الحكمه تزيد الشريف شرفاً و ترفع المملوك حتى يجلس مجالس الملوك:» (۱)

بی تردید دانش و حکمت برشرف شریف میافزاید، و برده را به چنان مقام و مرتبه ای میرساند که در مجالس شاهان برای افزودن به ارزش آن مجالس بنشیند.

از نبی اکرم روایت شده:

«اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث: صدقه جاریه، او علم ینتفع به، او ولد صالح یدعوله:» (۲)

هنگامی که فرزند آدم بمیرد پرونده عملش بسته میشود مگر از سه برنامه: کار خیری که جریان داشته باشد، دانشی که از آن بهره برند، فرزند شایستهای که برایش دعا کند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به، الاوان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال، ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسّمه عادل بینکم وقد ضمنه وسیفی لکم، والعلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه فاطلبوه:» (۳)

ای مردم بدانید کمال دین رفتن دنبال علم و عمل به آن است، آگاه باشید طلب علم بر شما از طلب مال واجبتر است. مال برای شما تقسیم شده و نسبت به رسیدنش به شما، ضمانت مقّرر گشته، یقیناً عادلی آن را میان شما تقسیم کرده و آن را ضمانت



---

۱- ۱) - محجه البیضا، ج۱، ص۱۴.
۲- ۲) - محجه البیضا، ج۱، ص ۲۰.
۳- ۳) - کافی، ج۱، ص ۳۰.

نموده و کامل و تمام به شما خواهد داد، ولی علم و معرفت گنجینهای نزد اهل آن است و به شما فرمان داده شده آن را از اهلش بطلبید و آن حضرت به کمیل بن زیاد فرمود:

«یا کمیل العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال، و العلم حاکم و المال محکوم علیه، و المال ینقصد النفقه، و العلم یزکو علی الانفاق:»

ای کمیل دانش و معرفت بهتر از مال است، دانش تو را از آفات حفظ میکند، و مال را تو باید حفظ کنی، دانش حاکم است و مال محکوم، مال را هزینه و انفاق میکاهد، و علم و دانش با هزینه شدن رشد و نمو میکند.

این نکته در این بخش نباید ناگفته بماند که فرهنگ پاک حضرت حق، طلب هر رشته دانش مفیدی را لازم میداند، و آبادی دنیای انسان و مملکت و کشور را ثمره و میوه شیرین علم به حساب میآورد و تحصیل هر دانشی را که در خدمت اسلام و مسلمین به کار میرود واجب کفائی و فریضه میداند، و معرفت دینی را که موجب تنظیم همه امور براساس قسط و عدل و حکمت و صدق است بر فرد فرد امت واجب عینی قرار داده است و بیشتر روایات نقل شده در کتاب های با ارزش حدیث ناظر به علم شریعت و معرفت دینی است که سبب شناختن خدا و قیامت و احکام الهیه و مسائل اخلاقی، و شامل مواعظ و پندها و حکمت های استوار است.

در رابطه با این علم شریف، و دانش مُنیف است که امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«العلم افضل من المال بسبعه: الاول انه میراث الانبیاء والمال میراث الفراعنه، الثانی ان العلم لاینقص بالنفقه والمال ینقص بها، الثالث یحتاج المال الی الحافظ والعلم یحفظ صاحبه، الرابع العلم یدخل فی الکفن

ص:۵۵

ویبقی المـال، الخـامس المـال یحصـل للمؤمن والکـافر والعلم لایحصـل الا للمؤمن خاصـته، السادس جمیع الناس یحتاجون الی صـاحب العلم فی امور دینهم ولایحتاجون الی صاحب المال، السابع العلم یقوی الرجل علی المرور علی الصـراط والمال یمنعه:» (۱)

دانش به هفت امتیـاز بر ثروت و مـال برتری دارد: اوّل اینکه دانش میراث پیـامبران و مـال میراث فرعون هـاست، دوم: دانش با هزینه کردن کم نمی شود، مـال با خرج کردن کاسـته میگردد، سوم: مال نیازمنـد به نگهبان است و دانش دارنـدهاش را حفظ میکنـد، چهارم: دانش با انسان وارد دنیای دیگر میگردد و ثروت مال در این دنیا باقی میمانـد، پنجم: مال برای مؤمن و کافر به دست میآید و دانش فقط برای مؤمن حاصل میگردد، شـشم: همه مردم در امور دینشان به دانشمند نیازمندند و به ثروتمند هیچ نیـازی ندارنـد، هفتم: دانش انسـان را بر عبور از صـراط در قیـامت یـاری میدهـد و مال از عبور انسان تا پس دادن حساب مانع میگردد.

و نیز از علی (ع) روایت شده:

«قیمه کلّ امرء مایعلمه:»

ارزش هر انسانی به دانشی است که آن را میداند.

حضرت موسی بن جعفر (ع) در روایت بسیار مهمی در رابطه با معرفت دینی و این که طلب این معرفت واجب است میفرماید:

«تفقهوا فی دین الله، فان الفقه مفتاح البصیره، و تمام العباده، والسبب الی المنازل الرفیعه، والرتب الجلیله فی الدین والدنیا وفضل الفقیه علی

ص:۵۶

---

۱- ۱) – محجه البیضاء، ج۱، ص۲۶.

العابد کفضل الشمس علی الکواکب ومن لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملاً:» (۱)

نسبت به دین خدا دانا و آگاه شوید، زیرا دانائی و آگاهی کلید بصیرت و روشن بینی، و همه عبادت، و وسیله به سوی جایگاهی بلند، و رتبه های بزرگ در دین و دنیاست، و برتری آگاه و دانا بر عابد مانند برتری خورشید بر ستارگان است، و کسی که نسبت به دین خود دانا و آگاه نگردد خدا به عملی از او خشنود و راضی نگردد.

رسول خدا میفرماید:

«قلیل العلم خیر من کثیر العباده» (۲)

دانش اندک از عبادت بسیار بهتر است.

آیات و روایاتی که گذشت گوشهای اندک از نظریات اسلام، در رابطه با اصل علم و دانش، و این گوهر بی نظیر دریای معنا بود.

## جایگاه عالم

### اشاره

دانشمند چراغ پرفروغی است، که برای فراری دادن ظلمت و تاریکی از افق بساط زندگی آدمیان طلوع میکند، و شمع فروزانی است که شبستان حیات انسان را روشن مینماید، و نشانهای از نشانه های حق است که مکلّفان به وسیله او در صراط مستقیم قرار میگیرند، و آتش پرحرارتی است که هیزم وسوسه های شیطانی، و نقشه های ابلیسی از شعله او میسوزند، و شجره طیبه و درخت پاکی است که ریشهاش استوار و قامتش برافروخته و میوهاش دارای ظهوری چهارفصل است که دردهای فکری و روحی و روانی را درمان میکند، و چشمهای گوارا و پرآب است که تشنگان وادی معرفت را سیراب و آنان را از هلاکت و ضلالت



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۸، ص۲۲۱.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۱، ص۲۲.

نجات میدهد، و دلیل و راهنمائی است که گم شدگان بیابان حیرت را به منزل مقصود میرساند.

در این مرحله آنچه درباره عالِم و منزلت و مقام او از نظر قرآن و روایات بررسی میشود، منظور آن انسان والائی است که دارای معرفت دینی است، و آگاه به حقایق و معارف به اندازه سعه وجودی خویش است، و براساس آگاهی و معرفت خود عمل میکند، و با شوق و اشتیاق به انتقال دانش و علم خود و تعلیم به دیگران اقدام میکند، و راه مستقیم الهی را به مردمان نشان میدهد و چون شمع میسوزد تا شبستان زندگی دیگران را روشن سازد.

درباره ارزش و عظمت عالم، و منزلت و موقعیت او و قدر و جلالتش همین بس که قرآن مجید صاحبان علم را که شربت توحید را چشیده، و دلشان به نور ایمان منور است، و شاهدانی بر وحدانیت حضرت حقاند پس از خدا و فرشتگان ذکر کرده است، عالمان و آگاهانی که در رأس آنان پیامبران و امامان و اولیاء خاص حق و عارفان به معارف الهیه اند، آن خورشید های فروزانی که مربّی انسانها و نور حیات آدمیانانـد و چهره تاریخ و صفحات زمان از ذکر آنان و یاد اوصافشان سپید و روشن و آبرومند است.

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ: (۱)

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی میدهد که هیچ معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی میدهند که هیچ معبودی جز او نیست.

مؤمنان از نظر آیات قرآن به اراده حکیمانه خدا به سوی رفعت و منزلت حرکت داده میشوند و صاحبان دانش به جانب منزلتها و درجات رسانیده میشوند:



---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۸.

يَرْفَعِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ: (۱)

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه و منزلتی و دانشمندان را به درجاتی عظیم و با ارزش بلند گرداند.

قرآن مجید دانشمندان را به پنج ویژگی و خصوصیت ستوده و تمجید کرده، که نشانگر عظمت و ارزش آنان به خاطر آراسته بودن به دانش و معرفت است.

## ۱- ایمان

وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ (۲)

و ثابت قدمان در دانش و چیره دستان در بینش میگویند: ما به همه قرآن ایمان آوردیم.

## ۲- گواهی به توحید

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ (۳)

خدا و فرشتگان و صاحبان دانش به وحدانیت حق و این که معبودی جز او نیست شهادت و گواهی میدهند.

## ۴-۳- گریه و فروتنی برای خدا

إِنَّ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذٰا یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ سُجَّداً، وَ یَقُولُونَ سُبْحٰانَ رَبِّنٰا إِنْ کٰانَ وَعْدُ رَبِّنٰا لَمَفْعُولاً، وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقٰانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً: (۴)



---

۱- ۱) - مجادله، آیه ۱۱.

۲- ۲) - آل عمرآن، آیه ۷.

۳- ۳) - آل عمران، آیه ۱۸.

۴- ۴) - اسراء، آیات ۱۰۹-۱۰۷.

همانا کسانی که پیش از نزول قرآن معرفت و دانش یافتهاند زمانی که برآنان میخوانند سجده کنان به رو در میافتند و میگویند منزه و پاک است پروردگارمان، بی تردید وعده پروردگارمان انجام شدنی است و گریه کنان به رو در میافتند و شنیدن قرآن بر فروتنی و تواضعشان میافزاید.

## ۵- هراس از عظمت و جلال خدا

إِنَّمٰا یَخْشَی اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ: (۱)

از بندگان خدا فقط دانشمندان از خدا در هراس و ترس اند.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مقام و منزلت و ارزش دانشمندان روایاتی بسیار مهم رسیده از جمله:

«العلماء ورثه الانبیاء:» (۲)

دانشمندان و علمای ربانی وارثان پیامبران اند.

روشن است که رتبه و منزلتی بالاتر از رتبه پیامبران نیست و شرفی برتر از وراثت از آنان وجود ندارد.

«یستغفر للعالم ما فی السماوات والارض:» (۳)

برای دانشمند آنچه در آسمانها و زمین است استغفار میکند.

«موت قبیله ایسر من موت عالم:» (۴)

مرگ یک قبیله آسان تر از مرگ عالم است.



---

۱- ۱) - فاطر، آیه ۲۸.

۲- ۲) - کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۳- ۳) - کافی، ج ۱، ص ۳۴.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۴.

«یوزن یوم القیامه مداد العلماء بدماء الشهداء»

روز قیامت مرّکب دوات دانشمندان را در برابر خون شهیدان وزن میکنند.

«العالم امین الله سبحانه فی الارض:» (۱)

دانشمند امین خدای سبحان در زمین است.

«فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیله البدر علی سائر الکواکب:» (۲)

برتری دانشمند بر عابد مانند برتری ماه در شب چهارده و بر سایر ستارگان است.

«یشفع یوم القیامه ثلاثه: الانبیاء، ثم العلماء، ثم الشهداء:» (۳)

روز قیامت سه طایفه شفاعت میکنند: پیامبران، سپس دانشمندان، آنگاه شهیدان.

«فضل المؤمن العالم علی العابد سبعین درجه:» (۴)

برتری دانشمند با ایمان بر عابد به هفتاد درجه است.

«فقیه واحد اشدّ علی الشیطان من الف عابد:» (۵)

یک دانشمند در شکستن شیطان از هزار عابد قوی تر است.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«العالم افضل من الصائم القائم المجاهد، واذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لایسدّها الاخلف منه:»

دانشمند از روزه دار شب زنده دار مجاهد برتر است، و هنگامی که دانشمند بمیرد شکافی در اسلام ایجاد میشود که چیزی آن را جز جانشین واقعی او پر نمی کند.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۱، ص۱۵.

۲- ۲) - امالی صدوق، ۳۷.

۳- ۳) - قرب الاسناد، ۳۱.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج۱، ص۱۶.

۵- ۵) - محجه البیضاء، ج۱، ص۲۱.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من احد یموت من المؤمنین احب الی ابلیس من موت فقیه:» (۱)

از اهل ایمان کسی نمی میرد که نزد ابلیس از مرگ دانشمند محبوب تر باشد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد:» (۲)

دانشمندی که از دانشش بهره مند شوند از هفتاد هزار عابد برتر است.

از عارفی نقل شده:

دانش آدم سبب سجده فرشتگان بر او و منزلت و رفعت او بر فرشتگان بود، و دانش خضر موجب شاگردی کلیم الله در محضر او بود، دانش یوشع عامل فروتنی پارهای از موجودات نسبت به او بود، و دانش یوسف سبب دیدار اهلش و به دست آوردن حکومت و رسیدن به مقام اجتباء بود، و دانش داود علّت آقائی و منزلت برای او بود، و دانش سلیمان عامل یافتن بلقیس و پیروزی بر او بود، و دانش عیسی سبب برطرف کردن تهمت بنی اسرائیل از دامن پاک مادرش بود، و دانش و آگاهی پیامبر «سبب بیداری جاهلان» و عامل شفاعت او درقیامت است. (۳)در میان یاران پیامبر و اهل بیت کسانی بودند که از آن بزرگواران به اندازه سعه وجودی خویش کسب علم و دانش کردند و در این زمینه به مقامات و درجات بالائی رسیدند و به شدت مورد احترام و علاقه پیامبر و اهل بیت بودند.

زراره میگوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم میفرمود:



---

۱- ۱) - شافی، ج ۱، ص ۸۴.

۲- ۲) - کافی، ج ۱، ص ۳۳.

۳- ۳) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۶.

«ادرک سلمان العلم الاول والعلم الآخر وهو بحر لاینزح وهو منا اهل البیت:» (1)

سلمان دانش اول و آخر را به دست آورد، او دریائی است که آبش را نتوان کشید، و او از ما اهل بیت است.

فضیل بن یسار میگوید: حضرت باقر به من فرمود: آنچه مردم روایت میکنند روایت میکنی که علی (ع) فرمود: سلمان علم اول و آخر را بـه دسـت آورد، گفتـم، آری فرمـود: میـدانی منظـور از علم اول و آخر چیست؟ گفتم: یعنی علم بنی اسـرائیل و علم پیـامبر فرمود: نه این نیست، مقصود علم پیـامبر و علم علی و روش پیامبر و روش علی است. (2)حضرت صادق (ع) درباره ابان بن تغلب فرمود:

«ایه ابان فادّر قد سمع منی حدیثاً کثیرا:» (3)

چه ابانی، محققاً او از من روایات بسیاری را شنیده است.

درباره او نوشته اند:

«لقی علی بن الحسین و اباجعفر و اباعبدالله وروی عنهم وکانت له عندهم منزله و قدم:» (4)

او به زیارت حضرت علی بن الحسین و امام باقر و امام صادق نائل شد و از آنان روایت نقل کرد و نزد آنان از مقام و منزلت و سابقه نیک برخوردار بود.



---

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۲.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص۱۶

۳- ۳) - همان مدرک، ص۴.

۴- ۴) - اختیار معرفه الرجال.

حضرت باقر (ع) به او فرمود:

«اجلس فی مسجد المدینه وافت للناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک:» (۱)

در مسجد مدینه بنشین و در امور دین به مردم فتوی بده، بی تردید من دوست دارم در شیعیانم چون تو را ببینند.

حضرت صادق (ع) هنگامی که خبر درگذشت ابان را شنیدند فرمودند:

«رحمه الله لقد اوجع قلبی موته:» (۲)

خداوند او را رحمت کند، مرگش قلب مرا به درد آورد.

علی بن حسین عبیدی میگوید: حضرت صادق هنگامی که عبدالله ابی یعفور از دنیا رفت به مفضل بن عمرجعفی نوشت:

«یا مفضل عهدت الیک عهدی کان الی عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه فمضی صلوات الله علیه موفیا لله عزوجل ولرسوله ولامامه بالعهد المعهود لله و قبض صلوات الله علی روحه محمود الاثر، مشکور السعی، مغفوراً له مرحوماً برضی الله و رسوله و امامه عنه فولادتی «بولاتی» من رسول الله ما کان فی عصرنا احداً اطوع لله و لرسوله و لامامه منه فمازال کذالک حتی قبضه الله الیه برحمه و صیره الی جنته مساکناً فیها مع رسول الله و امیرالمؤمنین انزله الله بین المسکنین مسکن محمد و



---

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ۴.

امیرالمؤمنین صلوات الله علیها وان کانت المساکن واحده والدرجات واحده فزاده الله رضـی من عنده و مغفره من فضل برضای عنه:» (۱)

ای مفضل تو را سفارش میکنم به سفارشم نسبت به عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه، او که درود خدا بر وی باد از دنیا رفت درحالی که وفادار به خدای عزوجل و رسولش و امامش بود به عهدی که معهود برخدا بود، درود بر روحش از دنیا رفت درحالی که اثرش نیکو و پسندیده، کوشش مورد پاداش، و آمرزیده و رحمت شده است به خاطر خدا و پیامبرش و امامش از او.

سوگند به ولادتم از رسول خدا، در روزگار ما احدی نسبت به خدا و پیامبر و امام مطیع تر از او وجود نداشت، او در این حالت به سر برد تا خدا او را به سوی رحمتش قبض روح کرد، و به سوی بهشتش برد، درحالی که در بهشت با پیامبر و امیرالمؤمنین ساکن است، خدا او را میان دو مسکن قرار داد، مسکن محمد و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما گرچه مساکن و درجات یکی است، خدا به خاطر خوشنودی من از او رضایت از پیشگاه خودش را بر او بیفزاید، و از احسانش بر مغفرت او اضافه نماید.

علی بن مسیب میگوید به حضرت رضا گفتم:

«شقتی بعیده ولست اصل الیک فی کل وقت فممّن آخذ معالم دینی فقال من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا:» (۲)

مسافت و ناحیهام دور است، اینطور نیست که هر زمانی بخواهم به شما دسترسی پیدا کنم، معالم دینم را از چه کسی بگیرم؟

فرمود: از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیا امین است.

ص:۶۵

---

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۲۴۸.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۵۹۴.

حضرت عسگری (ع) در رابطه با ارزش کار این گونه عالمان با کرامت از حضرت صادق (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«علماء شیعتنا یرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته، یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن ان یتسلط علیهم ابلیس و شیعته النواصب، الا فمن انتصب لذلک من شیعتنا کانن افضل ممن جاهد الروم و الترک و الخزر الف الف مره لانه یدفع عن ادیان محبینا و ذلک یدفع عن ابدانهم:» (۱)

علما و دانشمندان شیعیان ما دفاع کنندگان از مرزهای دینی و معنوی هستند که شیطان و همکاران پلیدش پشت و دنبال آن هستند، آنان از اینکه این دشمنان قسم خورده به شیعیان ضعیف ما حمله کنند، یا ابلیس و پیروان ناصبیاش بر شیعیان مسلط و چیره گردند جلوگیری میکنند، بدانید و آگاه باشید از شیعیان ما کسی که در برابر هجوم اینگونه دشمنان بایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و اهل خزر بجنگد، زیرا عالمان مدافع عقاید و دین شیعیاناند و اینان مدافع جسم و بدن ایشان.

### ارزش تعلیم

علم و دانش سرمایه و گنجی عظیم است که حضرت حق توفیق تحصیلش را برای انسان فراهم میسازد، شکر و سپاس این نعمت به این است که به خاطر خدا و بیدارشدن غافلان، و آگاه شدن جاهلان، و آباد و عمارت مملکت و به سامان رسیدن ادب و تربیت، و ظهور رشد و کمال ملّت هزینه شود و به دیگران منتقل گردد، و به دست عاشقان این سرمایه و گنج برسد، که هزینه کردن آن و انتقامش به دیگران دارای ثوابی عظیم، و پاداشی با ارزش است.



---

۱- ۱) - بحار ج ۲ ص ۵.

رسول خدا به علی (ع) که مأمور تبلیغ دین و تعلیم دادن احکام به مردم یمن بود فرمود:

«لان یهدی الله بکر جلا واحدا خیرلک من الدنیا وما فیها:» (۱)

اگر خدا به وسیله تو یک نفر را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.

و فرمود:

«ماتصدق الناس بصدقه مثل علم ینشر» (۲)

مردم به مانند دانشی که انتشار یابد صدقهای نپرداخته اند.

و فرمود:

«من افضل الصدقه ان یعلم المرء علما ثم یعلّمه اخاه:» (۳)

از برترین صدقات دانشی است که انسان آن را فرا میگیرد، سپس به برادر دینیاش میآموزد.

و فرمود:

«ما اهدی المرء المسلم الی اخیه هدیه افضل من کلمه حکمه یزیده الله بها هدی و یرده من ردی:» (۴)

انسان مسلمان به برادرش هدیهای را برتر از سخن حکیمانهای که به وسیله آن خدا بر هدایتش بیفزاید یا از گمراهی بازش گرداند عطا نکرده است.

حضرت باقر (ع) میفرماید:



---

۱- ۱) - محجه البیضا، ج۱، ص۱۹.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۱، ص۲۲.

۳- ۳) - محجه البیضا، ج۱، ص۲۲.

۴- ۴) - محجه البیضا، ج۱، ص۲۲.

«من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئاً!» (۱)

کسی که باب هدایتی را تعلیم دهد، برای او پاداشی مانند عمل کنندگان به آن است، و از پاداش عمل کنندگان چیزی کم نمیشود.

حضرت سجاد در روایتی میفرماید:

«اوحی الله عزوجل الی موسی حبّبنی الی خلقی و حبب خلقی الیّ قال: یا رب کیف افعل؟ قال: ذکرهم آلائی و نعمائی لیحبونی فلئن ترد آبقا عن بابی او ضالاعن فنائی افضل لک من عباده ماه سنه بصیام نهارها و قیام لیلها:» (۲)

خدا به موسی وحی کرد مرا محبوب بندگانم گردان، و بندگانم را محبوب من گفت: پروردگارم چگونه این کار را نجام دهم خداوند فرمود: نعمتهای معنوی و مادی مرا به آنان یادآوری کن تا مرا دوست بدارند، چنانچه یک بنده فراری از درگاهم را به من بازگردانی، یا گمراهی را به پیشگاهم برسانی برای تو از عبادت صد سال که روزهایش به روزه و شب هایش به عبادت بگذرد بهتر است.

حضرت موسی بن جعفر میفرماید:

«فقیه واحد ینقذ یتیما من ایتامنا المنقطعین عنا وعن مشاهدتنا والتعلیم عن علومنا بتعلیمه ما هو محتاج الیه اشد علی ابلیس من الف عابد، لان العابد همه ذات نفسه فقط وهذا همه مع ذات نفسه ذات عبادالله وامائه



---

۱- ۱) - کافی ج ۱ ص ۳۵.

۲- ۲) - محجه البیضا، ج۱، ص ۳۱.

لینقذهم من ید ابلیس و مردته فلذلک هو افضل عندالله من الف الف عابد و الف الف عابده:» (۱)

یـک دانشـمند که با تعلیم دادن علمش شـیعهای از شـیعیان ما را که به خاطر نبود ما جـدای از حضور ما هسـتند و از زیارت ما محرومنـد و از یـادگیری دانش مـا بی نصـیباند نجـات میدهـد، از هزار عابـد بر ابلیس سـنگین تر است، زیرا عابـد همه همت و ارادهـاش وجـود خودش است و عـالم همه همتش وجود خویش و وجود بنـدگان خـدا چه مرد و چه زن است، که آنـان را از دست ابلیس و پیروانش نجات دهد، به همین خاطر عالم نزد خدا از یک میلیون مرد عابد و یک میلیون زن عابده برتر است.

## ارزشی برتر از خونبها

حضرت عسگری (ع) روایت میکند: شخصی مردی را به محضر حضرت سجاد آورد و ادعا داشت که آن مرد پدرش را به قتل رسانیـده، قاتل خـدمت امام اعتراف کرد، حضـرت به قصاص حکم داد، اما از صاحب خون خواست از قاتل گذشت کند تا به پاداش بزرگ و ثواب عظیمی دست یابد، ولی از چهره صاحب خون خوانده میشد که به عفو و گذشت رضایت نمی دهد.

حضـرت زین العابـدین فرمودند: اگر به خاطر میآوری که قاتل را برتو حقی هست به سـبب آن حق از او گذشت کن، صاحب خون گفت: برمن حق دارد اما به آن انـدازه نمی رسـد که از خون پدرم به خاطر حقی که دارد گذشت کنم، حضـرت پرسـید پس چه میکنی؟ پاسخ داد قصاص میکنم ولی اگر مایل باشد با دیه و خون بها با او مصالحه میکنم و از او گذشت مینمایم.

ص:۶۹

---

۱- ۱) - محجه البیضا، ج۱، ص۳۲.

حضرت فرمود: حق قاتل برعهده تو چیست؟ گفت: پسر رسول خدا این مرد به من توحید و نبوت حضرت محمد و امامت ائمه را تلقین و تعلیم نموده.

حضرت سجاد فرمود به راستی این حق با خون پدرت برابری نمی کند؟ به خدا سوگند این کاری که او نسبت به تو انجام داده با خون تمام مردم روی زمین از گذشتگان و آیندگان به جز پیامبران و امامان برابری دارد! چون در دنیا چیزی وجود ندارد که بتوان در برابر خون پیامبران و امامان قرار داد، سپس رو به قاتل کرد و فرمود: ثواب و پاداش تعلیم خود را به من میدهی تا خون بهای این قتل را بپردازم و تو از کشته شدن نجات یابی، قاتل گفت: پسر پیامبر من به این پاداش نیازمندم و شما از آن بی نیاز هستید، زیرا گناهم بزرگ است چرا که گناهی که نسبت به مقتول انجام دادهام و آن ریختن خون اوست مربوط به من و مقتول است نه میان من و پسرش.

حضرت فرمود: روی این حساب کشته شدن به نظر تو بهتر است از این که ثواب آن تعلیم را به من واگذار کنی؟

عرضه داشت آری، امام (ع) به صاحب خون فرمود: اکنون خود را با گناهی که این مرد نسبت به تو انجام داده و تعلیم و محبتی که درباره تو نموده مقایسه کن: پدرت را به قتل رسانیده و او را از بهره بردن از زندگی دنیا محروم ساخت، و تو را از لذت دیدار او بی بهره نموده ولی در برابر ببین او چه گوهر گران بهائی به تو داده، او به تو ایمان یعنی سرمایه ابدی آموخته تا در نهایت مستحق بهشت جاوید شوی و از عذاب ابد رها گردی، علاوه اگر در مصیبت پدرت شکیبائی به خرج دهی خداوند چنان پاداشی به تو عنایت کند که در بهشت با وی هم نشین شوی.

ص:۷۰

بنابراین احسان و محبتی که او به تو نموده به مراتب از میزان ظلمی که به تو روا داشته برتر و بیشتر است.

اکنون خوب توجه کن، اگر حاضر باشی در برابر احسانی که به تو کرده او را ببخشی و از خون پدرت بدون گرفتن خون بها گذشت کنی حدیثی از فضایل پیامبر برای هر دوی شما نقل میکنم که آن حدیث از دنیا و هرچه در آن است با ارزش تر است.

و هرگاه نمی توانی خود را راضی کنی که از او بگذری من از مال خود دیه‌ای را که بر عهده اوست به تو میپردازم ولی حدیث پیامبر را فقط برای او نقل میکنم و از گفتنش به تو دریغ میورزم تا در نتیجه سودی از دست تو برود که هرگاه به حساب آن برسی بیابی که از جهان و هرچه در آن است فزون تر باشد.

صاحب خون گفت: پسر پیامبر این خسارت برای من قابل تحمل نیست، من او را بدون دریافت خون بها و بی هیچ قید و شرطی، تنها به خاطر رضای حق و حقی که بر من دارد میبخشم تا از لطف کلام شما بهره مند گردم، اکنون عنایت نموده و حدیث فضیلت پیامبر را برای نقل کنید.

امام (ع) با نقل حدیث پرقیمت خود، جوان را راضی کرد، و قاتل هم از قصاص نجات یافت. (۱)در زمینه ارزش تعلیم و آموختن دانش به مردم روایت بسیار مهمی از حضرت رضا (ع) نقل شده که توجه به آن لازم است:

«یقال للعابد یوم القیامه: نعم الرجل کنت، همتک ذات نفسک و کفیت الناس مؤونتک فادخل الجنه الا ان الفقیه من افاض علی الناس خیره و



---

۱- ۱) - بحار، ج۲، ص۱۳-۱۲.

انقـذهم من اعدائهم، و وفر علیه نعم جنان الله تعالی و حصل لهم رضوان الله تعالی و یقال للفقیه: یا ایها الکافل لایتام آل محمد الهادی لضـعفاء محیبهم و موالیهم، قف حتی تشـفع لکل من اخـذ عنک او تعلّم منک فیقف فیدخل الجنه معه فئاما وفئاما وفئاما حتی قال: عشراً وهم الذین اخذوا عنه علومه واخذوا عمن اخذ عنه و عمن اخذ عمن اخذ عنه الی یوم القیامه فانظروا کم فرق ما بین المنزلتین:» (۱)

روز قیامت به عابد میگویند: انسان خوبی بودی، فقط خود را نجات دادی و خرج زندگی خود را بر مردم تحمیل ننمودی وارد بهشت شو، آگاه باشید دانشمند و فهیم کسی است که خیر و نیکیاش به مردم ریزش داشته و آنان را از دشمنانشان نجات دهد، نعمت های بهشت را برآنان بیفزاید و خوشنودی حق را برای آنان تحصیل کند.

روز قیـامت به عـالم ربانی و فقیه هـدایتگر میگوینـد: ای کسـی که یتیمان آل محمـد را یعنی مردان و زنان امت را که در برابر هجوم و یورش فرهنگی دشـمن قرار داشـتند، سـرپرستی مینمودی و محبان ضـعیف اهل بیت را راهنمائی و هدایت میکردی در جایگاه خود قرار بگیر تا برای آنان که از تو معالم دین را فرا گرفتند و حقایق را آموختند شـفاعت کنی سـپس با او دسته دسته و گروه گروه که تـا ده مرتبه این جمله را تکرار کرد وارد بهشت میشونـد، اینـان کسـانی هسـتند که از آن عالم اسـتفاده علمی نموده یـا از شـاگردانش یـا از شاگرد شاگردانش به همین ترتیب تا روز قیامت بهره علمی بردنـد اینک دقت کنیـد فرق بین دو مقام عابد و عالم چه اندازه است؟ !

### ثروت چند برابر یا رشتهای از علم

مردی هدیهای معادل هزار درهم تقدیم حضرت مجتبی (ع) کرد، حضرت به او فرمود از دو برنامه کدام یک را میخواهی؟ آیا در برابر هدیهات بیست برابر



---

۱- ۱) - بحار، ج۲، ص۶.

که بیست هزار درهم است به تو بپردازم یا دری از دانش را به رویت بگشایم که به وسیله آن بر فلان ناصبی که دشمن ما اهل بیت است به سبب آن رشته دانش پیروز شوی و شیعیان سست اعتقاد ما را از وسوسه های او نجات دهی؟ اگر آنچه را بهتر است انتخاب کنی دو جایزه را به تو میپردازم، ولی اگر در انتخاب اشتباه کنی به تو اجازه میدهم که یکی را برای خود بپذیری.

به حضرت گفت؟ پاداشم در صورتی که ناصبی را محکوم کنم و شیعیان ضعیف را نجات دهم آیا مساوی با همان بیست هزار درهم است؟ حضرت فرمود؟ آن ثواب و پاداش بیست هزار برابر بهتر از تمام دنیاست!

گفت: با توجه به این حقیقت چرا آن بخشی را که ارزشش کمتر است انتخاب کنم، آن رشته علم و دانش را اختیار مینمایم.

حضرت فرمود نیکو انتخاب کردی، سپس باب دانشی که وعده داده بود به او تعلیم داد و بیست هزار درهم نیز به او پرداخت.

او از محضر حضرت مجتبی (ع) به دیار خود شتافت و در آن منطقه با آن مرد ناصبی بحث و گفتگو کرد و وی را مغلوب و ساکت نمود و شکست سختی به او داد، این خبر به حضرت مجتبی رسید تا زمانی که دوباره به محضر حضرت رسید، آن بزرگوار به او فرمود هیچ کس مانند تو منفعت نکرد، هیچ یک از دوستان ما سرمایهای مانند تو تحصیل ننمود، زیرا در مرحله اول دوستی خدا دوم دوستی پیامبر و علی، سوم دوستی عترت پاک محمد و علی، چهارم دوستی فرشتگان، پنجم دوستی برادران مؤمن خود را به دست آوردی، و به عدد هر مؤمن و کافر و پاداشی هزار برابر بهتر از دنیا دارای گوارا باد بر تو گوارا. (۱)

ص:۷۳

---

۱- ۱) - احتجاج طبرسی، ۶.

## پاداش حیرت انگیز تعلیم و آموزش

زنی به محضر صدیقه کبری حضرت زهرا علیها سلام رسید و گفت مادری کهنسال دارم که در رابطه با نمازش چند سؤال داشت، مرا به حضور شما فرستاده تا بپرسم.

حضرت زهرا چون پاسخ پرسش اول را داد، سؤال دوم مطرح شد، حضرت به پرسش دوم هم پاسخ داد سپس سؤال سوم و چهارم تا مسئله دهم که پاسخ همه سؤالها داده شد، آن زن از این همه سؤال شرمنده شد و گفت: دختر پیامبر من دیگر شما را به زحمت نمی اندازم.

حضرت زهرا فرمود: هرچه میخواهی بپرس، اگر به کسی صدهزار دینار طلا بپردازند که بار سنگینی را به بالای بامی برساند تصور میکنی با این مزد بسیار بر او دشوار و سنگین میآید، آن زن گفت: نه فرمود هر پرسشی را که من پاسخ دهم بیشتر از فاصله میان زمین و عرش که پر از لؤلؤ باشد پاداشم میدهند، بنابراین من از کسی که بار سنگینی را برای رسانیدن به بام تحمل میکند شایسته ترم که ناراحت نشوم و بر من دشوار نیاید، از پدرم پیامبر اسلام شنیدم میفرمود: دانشمندان شیعه ما روز قیامت که محشور میشوند به هر یک از آنان از خلعت های کرامت خدا به اندازه علم و کوشش در راه هدایت بندگان جایزه میدهند، آنچنان که به یکی از ایشان یک میلیون حُلّه نور میدهند.

آنگاه منادی از جانب پروردگار ندا میدهد: ای کسانی که کفالت و سرپرستی یتیمان آل محمد را به عهده میگرفتید و از آنان در زمانی که به پدران معنوی خود یعنی امامان معصوم دسترسی نداشتند نگهداری مینمودید، اینک شاگردانتان همان یتیمانی که عهده دار کفالتشان بودید در حضور شمایند، از خلعت های علوم دنیا به آنان بدهید، به هر یک از شاگردان به اندازهای که دانش دینی آموختهاند خلعت میدهند، به طوری که برخی از آنان را تا صدهزار خلعت می

رسد، به همین صورت آن شاگردان نیز به شاگردانی که باز از آنها علم دین را تعلیم گرفتهاند خلعت میدهند، سپس حضرت حق خطاب میکند و فرمان میدهد به علمائی که کفالت ایتام را به عهده داشتند هر اندازه از خلعت های خود را که به شاگردان خویش دادهاند برابرش را به آنان بازگردانند. چون خلأ مقداری که به شاگردان دادهاند تامین شد، آنگاه همان مقدار را که پیش از پرداخت به شاگردان داشتند دو برابر میکنند، به همین صورت آن شاگردانی که به شاگردان خود خلعت دادهاند نصیب و سهم آنان را نیز دو چندان میکنند تا دو برابر از مقداری که پیش از پرداخت به شاگردان داشتند دارا شوند، در این هنگام حضرت زهرا علیها سلام به آن زن فرمود: توجه داشته باش یک تار از این خلعت های نوری هزار هزار برابر بهتر است از آنچه خورشید بر او تابیده و چگونه ممکن است میان یک تار آن خلعت و اشیاء خورشید تابیده مقایسه کرد با توجه به این که همه لذائذ و بهره های دنیا آمیخته به دردها و رنجها و ناراحتی هاست.

## ارزش یادگرفتن و آموختن

قرآن مجید در سوره مبارکه نحل آیه ۴۳ و سوره مبارکه انبیا آیه۷ از همه مردم دعوت میکند برای پی بردن به حقایق، و درک معالم دین، و شناخت پیامبران و اهدافشان و به دست آوردن معرفت و عرفان به آنچه در رشد و کمالشان مؤثر است در برابر دانشمندان و عالمان زانوی ادب زده و لب به پرسش بگشایند و بیماری جهل خود را با داروی علم آگاهان معالجه کنند، و به فضای نورانی حقایق وارد شوند، و در جادّه بینش و بصیرت قدم بگذارند تا با سرمایه علم و معرفت که از راه آموختن به دست آوردهاند سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند و همای پاداش جاودانی و خوشنودی حضرت حق را در آغوش گیرند، و از بند اسارت ننگ بار دوزخ که ثمره تلخ نشنیدن کلام حق، و درو ماندن از عمل

صالح و تعقل ننمودن در همه امور است رهائی یابند و به بهشت ابدی و خانه سرمدی درآیند.

قرآن مجید درباره فضیلت آموختن و یادگرفتن و ترغیب شدید نسبت به این کار با ارزش میفرماید:

فَلَوْ لاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی اَلدِّينِ. . . (۱)

پس چرا از هر جمعی گروهی [به سوی عالمان] کوچ نمی کنند تا دینشناس شوند و به فهم معالم الهی نائل گردند.

فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ: (۲)

پس اگر نمی دانید از اهل دانش و بینش بپرسید.

از آیه شریفه به طور قطع وجوب پرسش و سؤال برای رفع بیماری جهل و آشنا شدن به معارف الهیه و احکام شرعیه استفاده میشود.

همانطور که از آیه شریفه وجوب پرسش استفاده میشود به همین صورت از دیگر آیات وجوب یاد دادن نیز استفاده میشود، و پنهان داشتن علم و کتمان حقایق از گناهان به حساب میآید.

قرآن درباره وجوب یاد دادن و آموزش علم به دیگران میفرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ اَللَّهُ مِيثاقَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لاَ تَكْتُمُونَهُ: (۳)

و یاد کن هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد پیمان گرفت که حتماً باید احکام و حقایق آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمائید.



---

۱- ۱) - توبه، آیه ۱۲۲.

۲- ۲) - نحل، آیه ۴۳؛ انبیاء، آیه ۷.

۳- ۳) - آل عمران، آیه ۱۸۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ارزش یاد گرفتن و آموختن و رفت و آمد به مجالس علم و دانش در روایاتی میفرماید:

«من طلب علما فادرکه کتب الله تعالی له کفلین من الاجر، ومن طلب علما فلم یدرکه کتب الله له کفلاً من الاجر:» (۱)

کسی که خواهان دانشی باشد، پس آن را بیابد، خدا از پاداش برای او دو نصیب مینویسد و کسی که در طلب علمی باشد و آن را نیابد خدا از پاداش یک نصیب برای او مینویسد.

«من احب ان ینظر الی عتقاءالله تعالی من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب العلم الا کتب الله تعالی له بکل قدم عباده سنه وبنی الله بکل قدم مدینه فی الجنه و یمشی علی الارض وهی تستغفر له و یمسی و یصبح مغفورا له وشهدت الملائکه انهم عتقاءالله من النار:» (۲)

کسی که دوست دارد به آزاد شده های خدا از آتش دوزخ نظر کند به دانشجویان و آموزندگان بنگرد، به کسی که جانم به دست اوست، دانشجوئی در رفت و آمد به باب دانش و علم نیست مگر این که خداوند به هرقدمی عبادت یکسال برای او ثبت میکند، و به هر قدمی شهری در بهشت برای او بنا میکند، و روی زمین راه میرود در حالی که زمین برای او طلب مغفرت میکند، و آمرزیده صبح و شب مینماید، و فرشتگان گواهی میدهند که اینان آزاد شده های خدا از آتش دوزخ اند.

ص:۷۷

---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۱، ص۱۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج ۱، ص۱۸؛ منیته المرید، ۵.

«من جاؤه الموت وهو يطلب العلم ليحيى به الاسلام كان بينه وبين الانبياء درجه واحده فی الجنه:» (۱)

کسی که مرگ به سویش آید، در حالی که دنبال دانش است تا به وسیله آن اسلام را زنده کند، در بهشت میان او و پیامبران یک درجه تفاوت است.

از نظر اهل بیت پی گیری شناخت پروردگار و شناخت وجود خویش، و شناخت تکالیف و مسئولیتها و شناخت خطرها و زیانها اموری بسیار با ارزش است.

حضرت صادق در روایتی دنبال کردن و طلب دانش و فروتنی در برابر معلم و نسبت به دانشجو را لازم و واجب میداند:

«اطلبوا العلم وتزینوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلمونه العلم وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم. . .» (۲)

واجب است پی گیر دانش باشید و آن را با بردباری و وقار زینت دهید، و به کسی که به او دانش میآموزید فروتنی نمائید، و به کسی که از شما درخواست علم میکند تواضع کنید.

این نکته را نیز ناگفته نگذارم که اگر انسان به ترک همه گناهان ظاهری و باطنی و آشکار و پنهان موفق شود، و دلی پاک و قلبی سلیم و روحی آراسته پیدا کند، و به نور حق منور گردد، و قدم از صراط مستقیم عقب نگذارد، و به تمام تکالیف و مسئولیت های شرعی و اخلاقی عمل کند خداوند برخی از حقایق و معارف را به قلب او الهام میکند و بدون زحمت رفتن نزد معلم به او تعلیم میدهد چنان که از رسول الهی روایت شده:

ص:۷۸

---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۸.

۲- ۲) - شافی، ج ۱، ص ۷۹.

«من اخلص لله اربعين صباحاً جرت من قلبه علی لسانه ینابیع الحکمه:» (۱)

کسی که چهل روز خود را برای خدا خالص و پاک نماید، چشمههای حکمت از قلبش بر زبانش جاری میشود و از حضرت عیسی خطاب به حواریون نقل شده:

«لا تقولوا العلم فی السماء من یصعد یاتی به ولا فی تخوم الارض من ینزل یأتی به ولا من وراء البحرمن یعبر یاتی به بل العلم مجعول فی قلوبکم تادبوا بین یدالله بآداب الروحانیین یظهر علیکم:» (۲)

نگوئید دانش در آسمان است هرکس به جانب آن بالا رود به آن میرسد، و نه در اعماق زمین است که هر کس به سوی آن فرود آید به آن میرسد، و نه در پشت دریاهاست هرکس به طرف آن عبور کند آن را مییابد بلکه این مایه ملکوتی و سرمایه عرشی در قلوب شما نهاده شده، در پیشگاه خدا به آداب فرشتگان مؤدب شوید تا بر شما آشکار گردد.

### عرضه اسماء به فرشتگان

پس از آن که حضرت حق اسماء را که در حقیقت مسمیات ملکوتی و غیب آسمانها و زمین، و حقایق ثابته و جاوید یا به تعبیر معارف حقه، اسماء حسنی است که افق طلوع و مطلح الفجرش وجود ذی جود خلیفه الله است به آدم آموخت به دلیل ضمیر «هم» در ثم عرضهم که دلالت بر حقایق و اشباح زنده دارد و دارای وجود عینی است به فرشتگان که خود را به مقام خلافت شایسته میدانستند عرضه داشت و با توجه به این که آنان از حقایق عینی آن اسماء نا



---

۱- ۱) - اصول کافی.

۲- ۲) - منازل السائرین، ۵.

آگـاه بودنـد از آنان خواسـتای نا آگاهان به حقایق عینی و وجودی، حـداقل از اسـماء این حقایق عینی مرا خبر بدهیـد اگر در ادعای خود نسـبت به شایسـته بودشان به مقام خلافت الهی صادق و راسـتگوئید، فرشتگان که خود را از حداقل علم تعلیم داده شـده به آدم خالی دیدنـد، و از این که حتی نسـبت به اسـماء حقایق نا آگاه بودنـد چه رسد به خود حقایق به عجز و ناتوانی و ظرفیت انـدک خود در برابر ظرفیت و سـعه وجودی آدم اعتراف نموده به پیشـگاه مبـارک حضـرت حق به این صورت عرضـه داشتند:

### تفسیر آیه ۳۲

قٰالُوا سُبْحٰانَکَ لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَلِیمُ اَلْحَکِیمُ

خداونـدا تو از هر نقص و عیبی منزهی ما را جز دانشـی که به ما آموختهای دانشـی نیست، بی تردید توئی که دانش و حکمت بی نهایت نزد توست و علیم و حکیم توئی.

فرشـتگان در این زمینه نسبت به علم اندک و ظرفیت محدود خود و این که از بسیاری از حقایق بی خبرند آگاه شده و در اوج تواضع و فروتنی و انکسار و خاکساری در پیشگاه حضرت محبوب اقرار به عجز نموده و مقام خلافت را شایسته آدم دانستند.

به خواست حق در آیاتی که مسئله تواضع و فروتنی مطرح است در رابطه با این حقیقت اخلاقی و شئون مختلفش و مصادیقش بحث مفصلی خواهد آمد.

ص:۸۰

## تفسیر آیه ۳۳

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

خداوند فرمود: ای آدم فرشتگان را از نام های آنان خبرده، پس هنگامی که نام هایشان را به فرشتگان خبر داد خداوند گفت: آیا به شما نگفتم که من یقیناً نهان آسمانها و زمین را میدانم و به آنچه شما آشکار میکنید و به آنچه همواره پنهان میدارید آگاهم.

حکیم خبیر فیلسوف کبیر فیض کاشانی در توضیح مختصرش در رابطه با این آیه میگوید: ای آدم فرشتگان را به حقایقی که از آن پوشیده است و معارفی که از آنان مستور است آگاه کن تا جامعیت تو را نسبت به آنها آگاه شوند و به قدرت خدا بینا گردند که برای او جمع کردن صفات گوناگون و مختلف و اسماء متناقض و مظاهر آنها در عین تضادی که با هم دارند در یک مخلوق سهل و آسان است.

«لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد»

بر خدا ابداً سخت نیست که جهان را در یک فرد جمع کند (۱)آری برای حضرت حق که قدرت و علم و حکمت و عدل بی نهایت است مشکل و سخت نیست که در کالبدی خاکی و جسمی مادی روحی عظیم، و عقلی با گستردگی و وسعت بی نظیر، و آرزوهائی بی مرز، و عواطف و احساسات در مشاعری بی بدیل، و شهوت و غضب، و کششها و جاذبه های متضاد، و صفاتی ملکوتی و عرشی، و آثاری حیوانی، و همه دانش اسماء را قرار



---

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۱۴.

دهـد، و غیب آسـمانها و زمین را که ماهیتاً خـارج از آسـمانها و زمین است و منظور مسـمیات و حقـایقی است که همه هستی جلوهای اندک از بخشـی از آن است و خلیفه الله مظهر تام آنهاست به آدم از طریق کشف آن حقایق بر باطنش بنمایاند و وی را افق طلوع علمی و عملی آنها سازد، و به آدم فرمان دهد که چون معلّمی جامع و کامل و استادی هم چون دریائی پر از موج دانش از بصـیرت و بینائیاش و علم و دانشـش نسـبت به اسـماء بر فرشتگان بخروشد و آنان را از اسماء مسمیات خبر دهد، تا به دانش جـامع او و کمـال وجودی اش، و مقـام خلافتش که به خاطر آن علم ویژه شایسـته آن شـده، و به محـدودیت خویش و ناآگاهی خود و ظرفیت محدودشان و این که بی خبر از حقایق میزیسـتند آگاه گردند و به عدم لیاقتشان نسبت به مقام خلافت الهی و نـاتوانی و عجزشـان از کشـیدن بـار امـانت واقف گردنـد، و با همه وجود مخاطب به این خطاب شونـد: که آیا به شـما نگفتم: من غیب آسـمانها و زمین را که همـان حقایق بیرون از آنهاست و جنس و جزء آنها نیست میـدانم و این که فقط خلیفه الله شایسـته دریافت آن است بر من معلوم است، و آنچه را در هنگام شـنیدن انی جاعل فی الارض خلیفه آشـکار کردیـد، و بر آنچه همواره در باطن خود پنهان میداشتیـد که جز ما با این تسبیـح و حمد و تقدیسـمان لایق این مقام نیست و این مقام کجا و این موجود زمینی و عنصر مرکب از تضادها واقف و عالمم.

### تفسیر آیه ۳۴

#### اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ أَبی وَ اِسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ اَلْکافِرِینَ

و یاد آر هنگامی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید پس سجده کردند مگر ابلیس ک امتناع ورزید و تکبر نمود و از کافران شد.

### شرح و توضیح:

### اشاره

در این آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم توجه داده شده:

### ۱- سجده فرشتگان

### ۲- امتناع و کبر ورزی ابلیس

هنگامی که قدرت فراگیری همه اسماء به وسیله آدم، و محقق ساختن آنها در وجودش، و احاطه تامّش بر حقایق و مسمیات و نهایتاً شایستگیاش برای مقام خلافت الهی بر فرشتگان روشن شد، از جانب خالق هستی و آفریننده موجودات که ضرورتاً باید از فرمانها و دستورات حضرتش پیروی کنند به فرشتگان فرمان رسید از باب اعتراف و اقرار به برتری او و نسبت به خودشان و رحمت حق نسبت به آدم به حریم حرمتش و به پیشگاه عظمتش تواضع آرند و فروتنی کنند.

رفعت دستور، و ارزش فرمان، و عظمت فرمان دهنده از جمله قُلْنَا که به صورت جمع ذکر شده استفاده میشود.

این سجده جنبه عبادت نسبت به آدم نداشت و آدم در این عرصه معنوی معبود نبود، بلکه سجده به فرمان حق صورت گرفت که این سجده در حقیقت عبادت خدا و تکریم و تعظیم به آدم بود، چنان که در قرآن مجید اطاعت از پیامبر اطاعت از خدا و بیعت با آن وجود مقدس بیعت با خدا به حساب آمده است:

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ. . . (۱)

کسی که از پیامبر اطاعت کند محققاً از خدا اطاعت کرده است.



---

۱- ۱) - نساء، آیه ۸۰.

إِنَّ اَلَّذِينَ يُبٰايِعُونَکَ إِنَّمٰا يُبٰايِعُونَ اَللّٰهَ. . . (۱)

بی تردید کسانی که با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا بیعت مینمایند.

پس در حقیقت با قبله بودن آدم حضرت حق عبادت شده، و در این زمینه نهایت تکریم و احترام و تواضع و فروتنی از جانب فرشتگان به پیشگاه خلیفه الله عرضه شده است.

فرشتگان در آن موقعیت خطیر فرمان حق را به جان اطاعت کردند، و با همه وجود به معبود خود ادب نمودند، و با سجده خود بر آدم به برتری او بر خویش عملاً- به اقرار و اعتراف نشستند و درسی عاشقانه، و روشی حکیمانه برای نمک خواران سفره کریمانه حضرت معبود از خود باقی گذاشتند، که بر عهده هر مملوکی و هر نمک خواری واجب است حق مملوکیت و حق نمک مالک آن هم مالکی چون وجود مقدس حق را با اطاعت از فرمان او، و گردن نهادن به دستور وی به جای آورد و از عصیان و سرپیچی از خواسته او، و امتناع از محقق ساختن فرمان حکیمانهاش بپرهیزد، و به پیشگاه با عظمتش سرتسلیم فرود آورد، و با توجه به مملوک بودنش از این که با حقارت وجودش، در برابر کبریائی مالکش و قدرت و سطوت و بزرگی بی نهایتش شانه کبر بالا اندازد، و سینه تکبر جلو دهد، و قیافه استکباری نشان بنمایاند حذر کند.

در این میان ابلیس که به فرموده قرآن مجید از طایفه جن بود سجده نکرد

فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِيسَ كٰانَ مِنَ اَلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۲)

ص:۸۴

---

۱- ۱) - فتح، آیه ۱۰.

۲- ۲) - کهف، آیه ۵۰.

پس همه سجده کردند جز ابلیس، او از طایفه جن بود، پس در برابر فرمان پروردگارش عصیان کرد، و از چهارچوب بندگی حق خارج شد.

آری آن جنّی بی شرم در برابر فرمان حق سرباز زد، و با کوچک دیدن آدم، و تکیه بر بزرگ بینی خود، و تماشای ظاهر آدم، و غفلت از عظمت عقلی و روحی و باطنی او، و مقام علم و خلافتش از سجده امتناع کرد، و حسد و کبری که مایه کفر بود و در وجودش به صورت استتار کمین داشت با امتحان و آزمایش حضرت معبود آشکار شد وَ کانَ مِنَ اَلْکافِرِینَ.

این توضیح در صورتی است که کَانَ به معنای اصلی خودش باشد.

اما اگر کَانَ به معنای صار باشد، چنان که برخی از مفسران و محققان گفته اند، باید ملتزم به این حقیقت شد که ابلیس پیش از آفرینش آدم از مؤمنان حقیقی و عباد واقعی حق بود. ولی ظاهربینی اش، و مغرور شدنش به عبادت چند هزار سالهاش و این که در گروه فرشتگان راه یافته بود، او را به دایره امتناع از فرمان بردن، و کبر و بزرگ بینی کشیده و از اطاعت فرمان خدا باز داشت، و سر تعظیم در برابر آدم فرود نیاورد، و پیشانی بندگی به پیشگاه معبود نگذاشت در نهایت از کافران شد.

البته باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که همه موجودات مکلّف و مختار، براساس فطرت پاک و توحیدی آفریده میشوند و مایه آلوده کفر و انکار ذاتی هیچ جنبنده مکلفی نیست و ابلیس هم از این حقیقت مستثنی نمی باشد و او هم مانند همه فرشتگان و جنیان و انسان بر فطرت توحیدی به وجود آمده و آفریده شده، و به اختیار خود با داشتن فطرت توحیدی کفر و فسق درونی را انتخاب کرده و باطن خود را در معرض این بیماری مهلک یعنی خوی استکباری قرار داده، و با آزمون الهی در میدان آفرینش انسان و بخشیده شدن مقام علم و

خلافت به او و فرمان تواضع و سجده بر او کفر باطنی خود را با امتناع از سجده و تکبر در برابر حق آشکار نموده است.

با توجه به این که ابلیس هم از باب رحمت حق بر فطرت توحیدی آفریده شده، و خوی استکباری را به اختیار خودش به خاطر ظاهربینی و بزرگ شمردن خودش انتخاب نموده باید گفت آفرینش او به هدف راه گیری از انسان، و گمراه نمودن بشر، و اغوای بنی آدم نبوده، بلکه او هم مانند دیگر پاکان عرصه فطرت برای عبادت و بندگی و رسیدن به مقام قرب و لقاء حق آفریده شد، ولی در کمال آزادی دست به تمرد و عصیان زد و در برابر حق به تکبر نشست، و اعلام کرد که به اغوای انسان بر میخیزد و او را به گمراهی و ضلالت میکشد.

انسان هم که براساس فطرت توحیدی آفریده شده، و به او عقل و اختیار و هوش و آزادی عنایت گشته هیچ اجباری بر فرمان بردن از ابلیس و قبول دعوت او ندارد، و بر اوست که به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرتش دعوت خدا و پیامبران و امامان معصوم و ناصحان دلسوز را بپذیرد و از قبول دعوت شیطان امتناع ورزد.

این نکته بسیار مهم نیز نباید ناگفته بماند، که ابلیس در عین تمرّد و عصیانش میتوانست هم چون دیگر گنهکاران به پیشگاه حضرت ارحم الراحمین زاری و تضرع نماید و از محضر حضرتش عذرخواهی کند و با فروتنی و انکسار بر خاک توبه نشیند و طلب عفو و مغفرت کند که در آن صورت توبهاش پذیرفته میشد و به دریای آمرزش فرو میرفت و از طایفه کافران به گروه ساجدان میپیوست و پرونده‌های پاک از گناه و عصیان مییافت، و لایق ورود به بهشت میشد، چنان که در روایتی آمده: چون نوح در کشتی نشست ابلیس «میان مؤمنان» نیامد بلکه دنبال کشتی جای گرفت نوح گفت: ای ابلیس به واسطه استکبار و خود بزرگ بینی خود

را و متابعانت را هلاک کردی، ابلیس گفت: اکنون چه کنم نوح گفت توبه کن، گفت: آیا توبه من را میپذیرند، نوح از حضرت حق پرسید خدایا اگر ابلیس توبه کند از او میپذیری؟ خطاب آمد اگر بر قبر آدم سجده کند توبهاش را میپذیرم نوح این معنا را به ابلیس اعلام کرد، ابلیس پاسخ داد: من هنگامی که آدم زنده بود بر او سجده نکردم اکنون که مرده است بر او سجده کنم! ! (۱)در جمع بندی مطالب باید گفت: آدم به خاطر این که اسماء و در حقیقت مسمیات در ظرف وسیع عقل و روحش و باطن و جانش تجلی کرد و به این سبب به مقام خلافت الهی رسید بر فرشتگان برتری یافت و شخصیت والایش و عظمت مقامش مسجود ملائکه شد و از این طایفه پاک، ادب و متانت و وقار و کرامت ظهور کرد، و ابلیس که از گروه جن بود در این عرضه پر خطیر با انتخاب و اختیار خودش کفر درونیاش را که محصول کبر و حسد بود و ارتباطی به ذاتش و فطرتش نداشت آشکار نمود، و هم چون دیگر عاصیان و متکبران به نافرمانی و تمرد از خواسته حق دست یازید، ولی راه توبه به روی او باز بود و میتوانست به شرف توبه نائل گردد و از چاه ظلمت کبر درآید و گناهش را جبران نموده از صفحه پروندهاش پاک نماید، و او را موجودی نیافریدهاند که راه هدایت را بر انسان ببندد و او را گمراه کند و از رحمت حق محروم سازد، بلکه به خاطر محروم نمودن خود از رحمت حق و کینه نسبت به آدم و حسدورزی به او در حالی که قدرت سلب اختیار انسان را ندارد در مقام گمراه کردن بنی آدم برآمد و این آدمیان هستند که با توجه به عقل خود و پیامبران و امامان و قرآن مجید باید دعوت او را نپذیرند



---

۱- ۱) - منهج الصادقین چاپ محمدحسن عالمی، ج اول، ص ۱۵۶.

و از قبول فرهنگ او امتناع ورزنـد، و تسـلیم دین حق شونـد، و از این راه خوشـبختی و سـعادت خود را در دنیا و آخرت تأمین کنند.

بنـابراین هر چون و چرائی و ردّ و ایرادی که از بعضـی از مردم بر اثر جهل، یا به سـبب عناد، یا از روی سفسـطه گری و مغالطه نسـبت به آفرینش ابلیس صورت میگیرد مردود است، و قطعاً القاء این مسـئله که ابلیس را محض فریب انسان و گمراه کردنش و راه گیری بر او آفریـده شـد تهمـت نـاروائی بـه حضـرت حـق و سـخنی باطـل در برابر نظـام متقـن و اسـتوار جهـان هسـتی و موجودات آن است.

## سجده از دیدگاه روایات

حضرت موسی بن جعفر (ع) از پدرش، از پدرانش از حضرت حسین (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان یهودیا من یهود الشام و احبارهم قال: لعلی فی کلام طویل: هـذا آدم اسـجدالله له ملائکته فهل فعل بمحمـد شـیئاً من هـذا؟ فقال له علی (ع) لقـد کان کذلک ولئن اسـجدالله لآدم ملائکته فان سـجودهم لم یکن سـجود طاعه انهم عبدو آدم من دون الله عزوجـل ولکن اعترافـا لاـدم بالفضـیله و رحمه من الله له و محمدصـلی الله علی وآله اعطی مـا هو افضل من هـذا ان الله عزوجل صلی فی جبروته والملئکه باجمعها و تعبد المؤمنون بالصلاه علیه فهذه زیاده له یا یهودی:» (۱)

فردی یهودی از یهودی هـای شـام و دانشـمندانشان در سـخنی طولانی به علی (ع) در سـخنی طولانی گفت: این آدم است که خدا فرشتگانش را برای او به سجده و تواضع انداخت، آیا از این برنامه چیزی را برای محمد انجام داد، علی (ع) گفت به حق



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۷.

همین است اما، اگر خدا فرشتگانش را برای آدم وادار به سجده کرد، بی تردید سجودشان سجود طاعت و عبادت نبود که آدم را به جای خدا عبادت کرده باشند، این سجود اعتراف و اقرار به فضیلت آدم و رحمتی از جانب خدا برای او بود، ولی محمد را آنچه برتر از این سجده بود عطا کرد، خدای عزوجل و همه فرشتگانش در جبروت به او درود فرستادند، و مؤمنان را با صلوات بر او به عبادت فرا خواند، این است حقیقت افزونی که برای او قرار داد.

حضرت رضا (ع) در حدیثی طولانی که این جملات در آن است فرمود:

«ان الله تبارک وتعالی خلق آدم فاودعنا صلبه وامر الملائکه بالسجود له تعظیما لنا واکراما وکان سجود هم لله تعالی عبودیه ولآدم اکراماً وطاعه لکوننا فی صلبه فکیف لانکون افضل من الملائکه وقد سجد ولادم کلهم اجمعون:» (۱)

خدای تبارک و تعالی آدم را آفرید و ما را در صلبش به ودیعه نهاد، و فرشتگانش را به سجده بر او فرمان داد که این سجده تعظیم و گرامی داشت نسبت به ما بود، و بی تردید سجود فرشتگان عبادتی برای خدا و برای آدم اکرام و طاعت فرشتگان از حق بود، و این همه برای این بود که ما در صلب او قرار داشتیم، پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همه به صورت اجتماع به آدم سجده کردند.

هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت میکند

«لما اسری برسول الله و حضرت الصلاه اذن جبرئیل واقام الصلاه فقال: یا محمد تقدم فقال له رسول الله تقدم یا جبرئیل فقال له انا لا نتقدم علی الآدمیین منذ امرنا بالسجود لآدم:» (۲)



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج ۱، ص۵۸.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج ۱، ص۵۸.

زمانی که رسول خدا را به معراج بردند و وقت نماز رسید جبرئیل اذان و اقامه نماز گفت: و اعلام کرد: ای محمد جلو به ایست پیامبر خدا به او فرمود جبرئیل تو جلو به ایست، جبرئیل گفت: ما از زمانی که به سجود بر آدم فرمان یافتیم بر آدمیان پیشی نمی گیریم.

حضرت علی ابن الحسین از پدرش از امیرالمؤمنین از پیامبرخدا روایت میکند که آن حضرت فرمود: ای بندگان خدا هنگامی که آدم نور را از صلبش درخشان و ساطع دید در آن زمانی که خدا از قلّه عرش اشباح و سایه های ما را به پشتش انتقال داد، او نور را دید ولی اشباح و سایهها برای وی بیان نشد که چیست؟ پرسید پروردگارا این انوار چیست؟ خطاب رسید، انوار و اشباح را از شریف ترین بقعه های عرشم به پشت تو انتقال دادم و به این خاطر فرشتگان را به سجده بر تو فرمان دادم چرا که تو ظرف این سایهها و اشباح بودی، آدم گفت پروردگارا اگر برای من روشن میساختی این اشباح چیست مایه دل خوشی من بود، خطاب رسید ای آدم به قلّه عرش بنگر، پس صورت انوار اشباح ما که در پشتش بود در عرش منعکس شد آن چنان که صورت انسان در آئینه صاف منعکس میگردد، پس آدم اشباح ما را دید و گفت: پروردگارا این اشباح چیست؟ خطاب رسید ای آدم این اشباح برترین مخلوقات و موجودات من است، این محمد (علیهما السلام) است و من حمید در امورم هستم، نام او را از نام خود مشتق ساختم، و این علی است و من علی عظیم هستم، نام او را از نام خود گرفتم، و این فاطمه است و من آفریننده آسمانها و زمینم او جداکننده دشمنانم از رحمت من است در آن روزی که حکم و قضای من جاری میشود، و جداکننده دوستان من است از آنچه به ناحق به آن سرزنش میشدند، نام او را از نام خود مشتق نمودم، و این حسن است و این حسین و من محسن و زیبا کارم، نام هر دو را از نام خود گرفتم، اینان خوبان و ارزشمندان خلق من هستند، به وسیله آنان از مردم میگیرم و به خاطر آنان به مردم عطا میکنم، و به وسیله آنان

کیفر میدهم و به خاطر آنان پاداش میبخشم، ای آدم به آنان به من متوسل باش هنگامی که گرفتاری سخت به تو میرسد، آنان را شـفیعان خود به نزد من قرار ده، من به خود سوگند خوردهام سوگندی حق که به خاطر آنان امیدی را نا امید نکنم و سائلی را نرانم، به همین خاطر وقتی آدم دچار محرومیت از بهشت به خاطر نزدیک شدن به درخت شد، خدا را به وسیله آنان خواند، خدا هم توبه او را پذیرفت و او را مورد آمرزش قرار داد. (۱)از امیرالمؤمنین (ع) در معنای سجود روایت شده:

«معنـاه، منهـا خلقتنی یعنی من التراب، و رفع رأسـک من السـجود معنـاه، منهـا اخرجتنی، والسـجده الثـانیه والیهـا تعیـدنی ورفع رأسک من السجده الثانیه ومنها تخرجنی تاره اخری:» (۲)

معنای سجده این است که مرا از این خاکی که پیشانی بر آن نهادهام آفریدی و برداشتن سرت از خاک به این معناست که مرا از آن درآوردی و به صورت انسـانی آراسـته و بـا خلقـتی کامـل قرار دادی، و معنـای سـجده دوم این است که مرا بـا مردن به خاک باز میگردانی و سربرداشتن از سجده دوم به این معناست که دوباره مرا از آن بیرون میآوری.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«انی لاکره للرجل تری جهته جلحاء لیس فیها شیی من اثر السجود:» (۳)

من بر انسان نمی پسندم که پیشانیاش صاف دیده شود و در آن هیچ نشانهای از سجده نباشد.



---

۱- ۱) - صافی، ج۱، ص۱۱۵.
۲- ۲) - بحار، ج۸۵، ص ۱۳۹.
۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۳۴۵.

و در روایتی فرموده:

«لایقرب من الله سبحانه الا کثره السجود والرکوع:» (۱)

سبب قرب به خدا جز سجود و رکوع بسیار نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان العبد اذا اطال السجود حیث لایراه احد قال الشیطان واویلاه اطاعوا و عصیت وسجدوا وابیت:» (۲)

بنده حق چون سجده را در جائی که کسی او را نمی بیند طولانی کند شیطان میگوید: وای بر من فرزندان آدم اطاعت کردند و من عصیان ورزیدم، و سجده کردن و من امتناع نمودم.

سعید بن یسار میگوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«ادعوا وانا راکع او ساجد، نقال نعم ادع و انت ساجد فان اقرب مایکون العبد الی الله وهو ساجد ادع الله لدنیاک وآخرتک:» (۳)

من از پیشگاه حضرت حق مسئلت و درخواست میکنم در حالی که در رکوع یا سجودم، فرمود خوب است در حالی که در سجدهای دعا کن زیرا نزدیک ترین حالت عبد به پیشگاه خدا در سجده بودن اوست خدا را در آن حال برای خیر دنیا و آخرتت بخوان.

### تکبر

ص:۹۲

---

۱- ۱) - غررالحکم.

۲- ۲) - بحار، ج۸۵، ص۱۶۳.

۳- ۳) - بحار، ج۸۵، ص۱۳۲.

در آیه مورد تفسیر، این مطلب مطرح است، که ابلیس از پذیرش فرمان حق در مسئله سجده بر آدم امتناع کرد و از خود تکبر نشان داد، در این بخش تا جائی که لازم است در رابطه با این بیماری خطرناک که موجب لعنت ابدی، و عذاب دائمی و خزی دنیا و آخرت و محرومیت از سعادت و خوشبختی، و دور ماندن از رحمت رحیمیه حق است مطالبی ذکر شود.

کبر به این معناست که شخص خود را از غیر خویش بزرگ تر و با کمال تر و مقدم تر بداند و در نتیجه به طرف مقابل حق ندهد که از او کاری را بخواهد، یا به وی فرمانی دهد، یا به موعظه و نصیحتش برخیزد و نهایتاً از او نسبت به هر برنامه مثبتی و کار شایستهای سر بپیچد و نافرمانی و عصیان به میان آورد.

هر کس در هر مقام و موقعیت و منصب و شأنی باشد، و صورت قلبش و صفحه جانش به آلودگی کبر هرچند به اندازه ذره باشد ملّوث و ناپاک دیده شود در حجابی سنگین و مانعی سخت نسبت به فیوضات الهیه قرار دارد، و تمام روزنه های لطف و رحمت حق به روی او بسته است، و جز عذاب دردناک قیامت نصیب و سهمی نخواهد داشت.

وَ أَمَّا اَلَّذِینَ اِسْتَنْکَفُوا وَ اِسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً: (۱)

و اما کسانی که از پذیرفتن حق، و انجام عمل شایسته امتناع نمودند، و نسبت به خدا تکبر کردند، آنان را به عذاب دردناکی عذاب خواهد کرد.

إِنَّ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ اِسْتَکْبَرُوا عَنْهٰا لاٰ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوٰابُ اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ. . . (۲)



---

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۷۳.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۴۰.

آنان که آیات ما را انکار کردند، و از پذیرفتن آنها تکبّر نمودند درهای آسمان برای نزول رحمت بر آنان گشوده نخواهد شد و در بهشت هم وارد نمی شوند.

اَلَّذِینَ یُجٰادِلُونَ فِی آیٰاتِ اَللّٰهِ بِغَیْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اَللّٰهِ وَ عِنْدَ اَلَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّٰارٍ: (۱)

کسانی که در آیات خدا بی آن که دلیلی برای آنان آمده باشد گفتگوی بی منطق میکنند و به مجادله و ستیز بر میخیزند، این کار زشتشان نزد خدا و اهل ایمان مایه دشمنی بزرگ است، این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگوئی مُهر تیره بختی مینهد.

قِیلَ اُدْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا فَبِئْسَ مَثْوَی اَلْمُتَکَبِّرِینَ: (۲)

به آنان گویند: از درهای دوزخ درآئید در حالی که در آن جاودانه اید پس جایگاه متکبران بد جایگاهی است.

از حضرت زین العابدین روایت شده:

«فاول ما عصی الله به الکبر وهی معصیه ابلیس حین ابی واستکبر وکان من الکافرین:» (۳)

پس اوّل چیزی که خدا به آن معصیت شد کبر است، و کبر معصیت ابلیس است زمانی که از قبول فرمان حق امتناع ورزید و به تکبر نشست.

از حضرت صادق (ع) از نزدیک ترین مرحله به الحاد و کفر پرسیدند فرمود:

ص:۹۴

---

۱- ۱) - غافر، آیه ۳۵.

۲- ۲) - زمر، آیه ۷۲.

۳- ۳) - سفینه البحار، دوجلدی، ج۲، ص ۴۵۸.

«ان الکبر ادناه:» (۱)

کبر نزدیک ترین آن است.

کبر حالت بسیار زشتی است، که انسان از راه خود بزرگ بینی دچار آن میشود، و فضای تاریکی است که آدمی خود را در آن فضا از غیر خودش بزرگ تر میبیند، و بالاترین حالت تکبّر که سنگین ترین بیماری درونی است، تکبرورزی نسبت به خداست که علامتش امتناع از قبول فرمان های او و دور ماندن از اقرار به بندگی و مملوکیت نسبت به حضرت اوست، و بعد از آن تکبرورزی در برابر بندگان خداست و کبر در برابر آنان به این است که خود را بزرگ و دیگران را خوار و حقیر بشمارد و از این که از آنان قبول فرمان کند عصیان بورزد، و نسبت به آنان حالت برتری جوئی داشته باشد و از مساوی شمردن خویش با آنان در حقوق و مسئولیتها امتناع کند و همه جا خود را بر آنان مقدم بدارد، و به این امید و انتظار باشد که همه در سلام بر او سبقت گیرند و او را بالای دست خود بنشانند و هر چیزی را برای او بخواهند.

از پیامبر اسلام روایت شده:

«لایدخل الجنه من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر کیف یستعظم نفسه و یتکبر علی غیره:» (۲)

کسی که به وزن دانه ارزنی کبر در قلبش باشد وارد بهشت نمی شود، او بر اساس چه منطق و دلیلی خود را بزرگ میشمارد، و بر غیر خود بزرگی و کبر میفروشد؟ !

و آن حضرت فرمود:



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص

۲- ۲) - سفینه البحار قدیم، ج۲، ص ۴۵۹.

«اجتنبوا الکبر فان العبد لایزال یتکبر حتی یقول الله عزوجل اکتبوا عبدی هذا فی الجبارین:» (۱)

از کبر دوری گزینید، زیرا انسان همو‌راه تکبر میورزد تا خدای عزوجل به فرشتگان بگوید: این انسان را در زمره گردنکشان بنویسید.

علی (ع) میفرماید:

«ایاک والکبر فانه اعظم الذنوب والأم العیوب وهو حلیه ابلیس:» (۲)

از کبر بپرهیز زیرا کبر بزرگ ترین گناه و پست ترین عیب و رنگ و رخساره ابلیس است.

در رابطه با ابلیس که اسم خاص است، و شیطان که عنوانی عام است و بر هر متمرد و سرکش و یاغی و طاغی و ضال و مضل صدق میکند به خواست خدا بحث مشروحی خواهد آمد.

### تفسیر آیه ۳۵

### اشاره

وَ قُلْنا يا آدَمُ اُسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ اَلْجَنَّهَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ اَلشَّجَرَهَ فَتَكُونا مِنَ اَلظّالِمِينَ

و گفتیم ای آدم تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید و از هر کجای آن خواستید گوارا و فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید [که در صورت نزدیک شدن] از ستم کاران خواهید شد.

### شرح و توضیح:

ص:۹۶

---

۱- ۱) - کنزالعمال، ح ۷۷۲۹.

۲- ۲) - تفسیر مبین، ۱۶۸.

از آیه شریفه چند مطلب استفاده میشود: ۱- آدم و همسرش، ۲- بهشت و آرام گرفتن در آن، ۳- آزادی در بهره گیری از همه مباحات و نعمت های پاک و پاکیزه، و پرهیز از حرام محدود و اندک، ۵- ظلم و ظالم در آیه.

### آدم و همسرش

خداونـد مهربـان براساس آیات قرآن از هر چیزی در عرصه گاه هستی جفت آفریـد و هر نوعی از انواع موجودات و مخلوقات را نر و ماده و مثبت و منفی پدید آورد.

وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ: (۱)

و از هر چیزی جفت آفریدیم تا متذکر (قدرت و حکمت و رحمت خدا) شوید.

وَ مِنْ کُلِّ اَلثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زَوْجَیْنِ اِثْنَیْنِ: (۲)

و از همه محصولات و میوهها نوعی دوتائی قرار داد.

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ اِتَّقُوا رَبَّکُمُ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها: (۳)

ای مردم از مخالفت با پروردگارتان بپرهیزید آن که شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از جنس او به وجود آورد. . .

آری حضرت حق همسر آدم را از جنس خود او که بشر است به وجود آورد، چنان که در سوره روم میفرماید:



---

۱- ۱) - ذاریات، آیه ۴۹.

۲- ۲) - رعد، آیه ۳.

۳- ۳) - نساء، آیه ۱.

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكَمْ مِنْ أَنْفُسِكَمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكَنُوا إِلَيْهَا: (۱)

و از نشانه های قدرت و حکمت خدا این است که همسران شما را از جنس شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.

وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً: (۲)

و خداوند همسران شما را از جنس خود شما قرار داد.

جمله از جنس شما در این آیات به ما آگاهی میدهد که زنان از نظر عنصر آفرینشی هم جنس مردان هستند و از همان حقایق و ترکیباتی که مرد آفریده شده زنان آفریده شده اند.

زوج آدم که در کتابها از او به عنوان حوا یاد شده مانند دیگر زنان بعد از خود که از جنس مردان یعنی جنس بشری آفریده شدهاند از جنس آدم آفریده شده و در آفرینشش همان عناصری که در آفرینش آدم بکار رفت در خلقت او به کار گرفته شد.

آیات قرآن مجید در رابطه با خلقت همسر آدم مسائلی از قبیل این که حوا از دنده چپ آدم یا از دیگر اعضایش آفریده شد مردود میداند، و دقت در آن مسائل با توجه به صراحت قرآن مجید مبنی بر این که زن از جنس مرد است نشان میدهد که این گونه مطالب بی پایه ریشه در اسرائیلیات که بافته بافندگان بی تقواست دارد، و قابل نقل و اعتنا نیست و اگر هم در کتابها به صورت روایت از معصوم نقل شده باشد باید آن را مخالف قرآن و افترائی بر معصوم دانست، چه این که آن بزرگواران اعلام کردهاند آنچه از قول ما روایت میشود و



---

۱- ۱) - روم، آیه ۲۱.

۲- ۲) - نحل، آیه ۷۲.

با قرآن هماهنگی ندارد از ما نیست بلکه سخن بی تقوایان است که به دروغ به ما نسبت داده اند.

در زمینه این حقیقت که حوا همسر آدم از جنس آدم است روایتی بسیار مهم از وجود مبارک حضرت باقر العلوم نقل شده که به خاطر ارزش روایت و هماهنگی آن با قرآن کریم متن آن را نقل میکنم:

«عن عمروبن ابی المقدام عن ابیه قال: سألت اباجعفر من ای شیئی خلق الله حوّاء فقال: ای شیئی یقولون هذا الخلق؟ قلت: یقولون: ان الله خلقها من ضلع من اضلاع آدم، فقال: کذبوا أکان الله یعجزه ان یخلقها من غیر ضلعه؟ فقلت: جعلت فداك یابن رسول الله من ای شیئی خلقها؟ فقال اخبرنی ابی عن آبائه قال: قال رسول الله ان الله تبارك و تعالی قبض قبضته من طین فخلطها بیمینه وکلتا یدیه یمین فخلق منها آدم وفضلت فضله من الطین فخلق منها حواء.» (۱)

عمروبن ابی المقدام از پدرش روایت میکند که گفت: از حضرت باقر (ع) پرسیدم: خدا حواء را از چه چیزی آفرید؟ حضرت فرمود: این مردم میگویند از چه چیزی آفرید؟ گفتم: میگویند، خدا او را از دندهای از دنده های آدم آفرید، حضرت فرمود: دروغ گفتند، آیا خدا از این که حوا را غیر دنده آدم میآفرید ناتوان و عاجز بود؟ گفتم پسر پیامبر فدایت شوم خدا حواء را از چه چیزی آفرید؟ فرمود: پدرم مرا از پدرانش خبر داد که رسول خدا فرمود: خداوند تبارك و تعالی مشتی از خاك برگرفت و به دو دست قدرتش که رحمت و لطف اوست و آفریننده جسم و روح و



---

۱- ۱) - عیاشی، ج۱، ص۲۱۶، حدیث ۷- بحار، ج۵، ص۶۶- البرهان، ج۱، ص۳۳۶.

مُلك و ملكوت است آن خاك را به هم آميخت و از آن آدم را آفريد، پس اضافهاى از آن خاك باقى ماند كه با آن اضافه حواء را آفريد.

آرى آدم نيمى از حيات و زندگى انسانى بود، با آفريده شدن حواء كه نيمى ديگر از حيات و زندگى انسانى بود كار حيات و زندگى بشرى و انسانى به سامان رسيد، و تنهائى غم آور از خيمه حيات آدم رخت بربست و به همسرش آرامش يافت، و شعله غم تنهائياش خاموش گشت و به زوج خود انس گرفت و مأموريت يافت كه با همسرش در آن فضاى نورانى و ملكوتى، و سرسبز از نعمت هاى مادى حق سكونت و آرامش گيرد.

## بهشت و آرام گرفتن در آن

ضمير «نا» در قلنا كه فعل را به صورت متكلم مع الغير آورده براى نشان دادن عظمت و بزرگى و كبريائى است.

گفتيم اى آدم تو و همسرت در اين بهشت معين و خاص آسوده خاطر سكونت گيريد و آرامش يابيد.

درباره اين بهشت چنان كه از تحقيق محققان در آيات و معارف و روايات استفاده ميشود بايد گفت منظور بهشت جاودان آخرتى نيست، زيرا هركس به خاطر لياقتش و عبادات و اعمال صالحش و خدمات و اخلاق حسنهاش در آن وارد شود و زمان ورود آن هم در قيامت كبرى است هرگز از آن خارج نمى شود، و بهشت آخرتى فضائى نيست كه شيطان بتواند در آن وارد شود، و به وسوسه و فتنه انگيزى دست يازد، و زمينه عصيان و طغيان فراهم كند و انسانها را براى اندكى مال و زمين با تحريك حرص و آز و شهوتشان به جان هم اندازد.

و نيز مكانى آباد و سرسبز پر از گل و چمن و انواع درختان در روى زمين نبود، كه بودن در چنين مكانى درجه و مرتبه و مقامى براى خليفه الله نيست تا

هبوطی در آن صورت گیرد، چه این که چنین مکانی و مکانهائی مانند آن در دنیا به طور اکثر بستری برای شیاطین و شیطنتها و فساد و طغیان و گناه و معصیت است، و سببی برای تحریک رذائل نفسی و زمینهای برای دور شدن هوس رانان و غافلان از خداست.

باید پذیرفت که مراد از بهشت در این آیه شریفه مکانی است که نه همه کمالات آخرت را داشت و نه همه اوصاف دنیا را، نه جائی بود آخرتی محض، و نه مکانی بود مادی خالص، بلکه فضائی میان دنیا و آخرت بود، و انواع نعمت های مادی که هم نشان از آخرت داشت و هم نشان از دنیا و انواع نعمت های معنوی در آن فراوان بود.

از آیات سوره مبارکه طه که به آدم خطاب شد:

إِنَّ لَکَ أَلاّٰ تَجُوعَ فِیهٰا وَ لاٰ تَعْریٰ، وَ أَنَّکَ لاٰ تَظْمَؤُا فِیهٰا وَ لاٰ تَضْحیٰ: (۱)

ای آدم یقیناً برای تو در این بهشت این چهار حقیقت هست که نه گرسنه میشوی و نه برهنه گردی، و نه در آن تشنگی یابی، و نه دچار آفتاب زدگی شوی.

استفاده میشود که این چهار خصلت از کمالات بهشت آخرتی است، زیرا باغ های دنیا هم گرسنگی دارد و هم برهنگی، هم تشنگی دارد هم آفتاب زدگی، که گرسنگی را با خوردن میوه و برهنگی را با پوشیدن لباس، و تشنگی را با آشامیدن آب و آفتاب زدگی را با سایه گرفتن جبران میکنند، بهشت آدم بهشتی بود که خوشی و لذت در آن دوام داشت و نعمت هایش مسبوق به گرسنگی و برهنگی و تشنگی و آفتاب زدگی نبود.

ص:۱۰۱

---

۱- ۱) - طه، آیات ۱۱۹- ۱۱۸.

و از طرفی چون شیطان توانست در آن بهشت وارد شود، و قلب آدم و حوا را به وسوسه دچار نماید، و نهایتاً زمینه خروج آنان را فراهم کند باید گفت جنبه دنیائی این بهشت بود، در هر صورت این بهشت معهود بهشتی بود که از کمالات آخرت و اوصاف دنیا نشانهها داشت، و از آیه شریفه استفاده میشود که بنای زوجیت و زن و شوهری، و مسکن مایه آرامش، و انواع نعمتها و استفاده از آنها، و دوری جستن از آنچه برای انسان و زندگیاش زیان بار است از لوازم و ضروریات حیات و زندگی است.

## آزادی در بهره گیری از مباحات و نعمت های پاک و پاکیزه

خداوند مهربان براساس لطف و رحمتش آدم و همسرش را در چگونه استفاده کردن از بهشت معهود هدایت و راهنمائی کرد و آنان را به آنچه برای وجودشان منفعت داشت دلالت نمود و از آنچه به زیانشان بود بر حذر داشت، به آنان خطاب کرد نعمت های پاک و پاکیزه این مکان ملکوتی و مادی با همه وسعت و گستردگیاش بر شما مباح و حلال است و از هر کجای آن که بخواهید تناول کنید و فراوان و گوارا بخورید و تنها به این درخت ویژه و خاص که خوردن میوهاش برای شما مناسب نیست نزدیک نشوید.

این معنا را همه فرزندان آدم اعم از مرد و زن باید توجه داشته باشند که حضرت حق در این دنیا که به منزله باغی مسکونی برای آنان است آنچه را حلال و مباح فرموده، از گوشت چهارپایان و طیور، و ماهیان دریا، و حبوبات و سبزیجات، دایرهای بسیار گسترده، و وسعتی بیحساب، و فراوانی غیرقابل تصور دارد، که استفاده صحیح از این نعمتها از طریق کسب های مشروع با شرط مؤمن بودن سبب جلب منافع ابدی و سرمدی است، و آنچه را حرام نموده شمارش اندک و دایرهاش ضیق و تنگ است، و روی آوردن به حرام اندک با

ص:۱۰۲

حلال و مباح گسترده و فراوان نمک به حرامی و کمال بی انصافی و نهایتاً جنگ با حضرت حق است.

نهی حضرت محبوب به صورت «لاتقربا» نزدیک نشوید برای این بود که نزدیک شدن به مایه عصیان و زمینه حرام، محرک هوا و هوس، و شعله ورکننده شهوات و حرص و آز است، وقتی انسان نزدیک برود ایمن از افتادن در دامن گناه نیست، و هرگاه نزدیک نشود به هوس نمی افتد و مصون از معصیت میشود.

با توجه به این که زمان سکونت گزیدن آدم و حواء در بهشت از مسئله نبوت و رسالت و احکام فقهی و حلال و حرام اصطلاحی و خلاصه تکلیف و مسئولیت سخنی در میان نبود و همه این مسائل پس از هبوط مطرح شد، چنان که از کلمه «هدی» در آیه

فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰايَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۱)

استفاده میشود باید پذیرفت که نهی حضرت حق نسبت به نزدیک نشدن آن دو به آن درخت خاص نهی مولوی نبود که ارتکابش موجب کیفر آخرت و آتش دوزخ باشد، بلکه نهی حضرت حق ارشادی بود، از قبیل نهی طبیب که به بیمار میگوید کمتر بخور، که اگر بیمار توجه نکند سبب مرگ و هلاکت او نخواهد شد، بلکه بر بدنش اندکی فشار میآید و به زحمت میافتد ولی به سرعت رنج آن برطرف میشود، پس خوردن آدم از میوه آن درخت معصیت اصطلاحی نبود، و کیفری به صورت کیفر مربوط به گناه اصطلاحی در پی نداشت.



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۸.

### ظلم و ظالم در آیه شریفه

ظلم در لغت به معنای ناقص نمودن و کم کردن و چیزی را در جای غیرخود قرار دادن است.

ارتکاب نهی گرچه ارشادی باشد و کیفر و عذابی به دنبال نداشته باشد، و به معنای گناه و معصیت اصطلاحی نباشد در حدّ خودش زیانی محدود به وجود خودانسان دارد، زیانش در حقیقت ناقص نمودن شخصیت و کم نمودن از معنویت و نورانیت درون است، و ارتکابش از بندگان خاص و عباد واقعی رحمان توقع نمی رود، ولی اگر دچار ارتکاب آن شدند از چشم رحمت نمی افتند، و کیفری اخروی برای آنان نیست، و مطرود درگاه نمی شوند، و مستحق عتاب شدید نمی گردند بلکه محرومیّتی اندک از نورانیت و معنویت برای آنان میآید، و به گوشهای کم از شخصیت آنان نقص وارد میشود، و این ارتکاب نهی در فضای حیات آنان چیزی است که برای آنان موجب غم و اندوه و گریه و زاری و روی آوردن به توبه و انابه و توسل به ارواح مقدسه جهت جلب رحمت و مغفرت خداست.

از بهترین شواهد این معنا که نهی لاتقربا نهی ارشادی است این است که حضرت حق میفرماید:

وَ عَصىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ: (۱)

و آدم به نهی خدا توجهی نکرد، و از آن سرپیچی نمود، و از رسیدن به آنچه شیطان به او وعده داده بود که مخلد شدن در بهشت است ناکام ماند و راه واقعی را گم کرد.

ص:۱۰۴

---

۱- ۱) – طه، آیه ۱۲۱.

و نفرمود آدم مرتکب نهی شد، و از مغضوبان درگاه قرار گرفت، چنان که درباره عاصیان و متمردان و طاغیان و حرام خواران فرموده:

كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَ لاٰ تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوىٰ: (۱)

از خوردنی های پاکیزه و مطبوع که روزی شما نمودیم بخورید و در این مورد از حدود حق تجاوز نکنید و سر به طغیان برندارید که غضب و خشم من که عذابی سخت است بر شما فرود آید، و کسی که خشم بر او فرود آید یقیناً هلاک شده است.

ارتکاب نهی ارشادی هم در حدّ خود ستم بر خویش است و این ستم انسان را مستحق عنوان ظالم میکند، و ظالم در این آیه با توجه به مقام خلیفه الله و شخصیت برجسته او به معنای کم کردن از معنویت و نورانیت است، کم کردنی که نسبت به خلیفه الله ظلم بر نفس و قرار گرفتن در زمره اینگونه ظالمان است، که تعدادشان در اولیاء الهی و عباد خاص حق بسیار اندک و غیرقابل توجه است، و این مقدار لغزش که امری طبیعی و از عوارض جنبه بشری است لطمهای و زیانی به ساختمان انسانیت و بنای شخصیت خلیفه الله نمی زند، چنان که حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام بیان اوصاف و کمالات و عظمت و شخصیت اهل تقوا در خطبه متقین درباره این عارضه که مربوط به حدود بشری و جسمی و مادی انسان است میفرماید

«قلیلا زلله:» (۲)

ص:۱۰۵

---

۱- ۱) - طه، آیه ۸۱.

۲- ۲) - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳، ص ۴۱۰.

لغزش اهل تقوا بسیار بسیار اندک است، و این لغزش در زندگی آنان گناه و معصیت اصطلاحی به حساب نمی آید زیرا نه موجب کیفر اخروی است و نه سبب فرود آمدن خشم حق بر آنان.

## تفسیر آیه ۳۶

### اشاره

فَأَزَلَّهُمَا اَلشَّیْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمّا کانا فِیهِ وَ قُلْنَا اِهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی اَلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ

پس شیطان هر دو را از طریق آن درخت به لغزش کشید و آنان را از مقامات و منزلت های عظیمی که در آن بودند بیرون راند و ما به آدم و حوا و ابلیس گفتیم در حالی که دشمن یکدیگر هستید از این جایگاه فرود آئید و برای شما در زمین قرارگاهی برای زندگی و تا مدتی معین وسیله بهره وری اندکی خواهد بود.

### شرح و توضیح:

آیه شریفه به چند مطلب بسیار مهم و قابل توجّه اشاره دارد که شاید به شرح و توضیح مفصّلی نیاز داشته باشد.

۱- شیطان ۲- ازلال ۳- نتیجه ازلال ۴- هبوط ۵- زندگی در زمین

### شیطان

شیطان در این آیه شریفه همان موجود مستکبری است که از سجده بر آدم و در حقیقت اطاعت از فرمان حق سربرتافت و در آیه ۳۴ بقره از او به عنوان ابلیس یاد شد.

ابلیس به نظر میرسد اسم خاص و شیطان اسم عام باشد، شیطان و شاطن در لغت به معنای خبیث، آلوده باطن، پست و سرکش و متمرد و طاغی و یاغی و گمراهکننده آمده، بنابراین هر موجودی اعم از انسی یا جنی دارای این اوصاف باشد نام شیطان بر او سزاوار است، و چون ابلیس از فرمان خدا سربرتافت و به

سرکشی و تمرد برخاست، و در مقام ازلال آدم و حوا برآمده از او تعبیر به شیطان شده است.

اگر کسی بگوید چرا خدا شیطان را آفرید، تا در مسیر هدایت انسان کمین کند، و او را بفریبید، و از صراط مستقیم منحرف سازد، و راه بهشت آخرت را بر او مسدود سازد و مسیر دوزخ را به رویش بگشاید و خلاصه میان رب و عبد حجاب گردد! ؟

در پاسخش باید گفت: خدای مهربان که جز خیر موجودات و سعادت و خوشبختی بندگان را نمی خواهد سازنده منبع شرّ و شرارت و به وجود آورنده قاتل سعادت نیست، او ذات اولیه ابلیس و هیچ جن و انسی را خبیث و متمرد و طاغی و شیطان نیافریده، بلکه همه موجودات حتی ابلیس و همه شیاطین از ابتدا به عنوان خیر و به هدف عبادت حضرت رب العزّه آفریده شده اند، چنان که در قرآن مجید به این معنا اشاره شده است:

وَ مٰا خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ: (۱)

و جن و انس را جز برای عبادت و بندگی (که عامل رسیدن به همه کمالات و موجب سعادت ابدی است) نیافریدم

گروهی از جن و طایفهای از انس با وجود مشعل هدایتی که در راه آنان قرار داده شده، و همه زمینه های سعادت و خوشبختی برای آنان فراهم آمد، و حجت خدا در همه امور بر آنان تمام گشت، و راه هرگونه عذری به روی آنان بسته شد به میل و اختیار خود از ابتدای کار یا وسط کار از حق بریدند، و به راه انحراف و ضلالت رفتند، و لذات و شهوات و هوا و هوس را در همه امور حیات بر عبادت حق ترجیح دادند، و از قیامت و خوشبختی ابدی آن دست کشیده، به راه مادی



---

۱- ۱) - الذاریات، آیه ۵۶.

گری و لـذت خواهی افتادنـد و در میان آنان بعضـی هم به گمراه کردن بندگان همت گماشـتند و به فضای شـیطنت و فساد و افساد قدم نهادند.

ابلیس و هر که به فضای شیطنت وارد شد از ابتدا شیطان نبود، بلکه با قبول انحراف، و با محکوم شدن در برابر هوا و هوس ها، و با آلوده شدن به رذایل اخلاقی و با سرپیچی از فرمان حق آلوده به شیطنت شد.

قرآن مجیـد دربـاره ابلیس که از گروه جن بـود و برای عبـادت آفریـده شـد ولی به خـاطر امتنـاع از اجرای فرمـان حق و خوی استکباری از جادّه بندگی درآمد و در مسیر ضلالت و انحراف و اضلال دیگران قرار گرفت میفرماید:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ اَلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ. . . (۱)

و هنگامی که به فرشـتگان گفتیم: برای آدم سـجده کنید، پس همه سـجده کردند مگر ابلیس که از گروه جن بود، نهایتاً او از دایره فرمان پروردگارش و اجرای آن که سجده بر آدم بود بیرون رفت.

از آیه شـریفه دو مطلب مهم استفاده میشود اول این که ابلیس از جنس فرشتگان نبود، بلکه وجودی از طایفه جن بود، دوم این که پیش از آفرینش آدم به خاطر لیاقتش در جمع فرشـتگان قرار داشت و همراه آنان مشـغول عبادت رب بود، ولی به دل خواه خودش و به اراده و اختیـارش سـر از فرمـان حق برتـافت و به راه گمراهی افتـاد، و بر اثر حسـدش نسـبت به مقام آدم در مسـیر گمراه کردن انسانها و زایل نمودن کمالاتشان افتاد.

با توجه به این حقایق قرآنیه و این که خداوند مهربان همه شـیاطین را دشـمن آشکار انسان معرفی میکند، و همه وسایل و ابزار هدایت را برای انسان مهیا

ص:۱۰۸

---

۱- ۱) - کهف، آیه ۵۰.

ساخته بایـد از اجابت دعوت شـیاطین روی برتافت و از دایره نفوذ آنان دور شـد، و با تکیه بر عقل و وحی و نبوت و امامت و همه امکاناتی که برای رسـیدن به سعادت در اختیار انسان نهاده شده در مسیر هدایت الهی و عبادت حضرت ربّ قدم برداشت و ذهن خود را از این مسـئله باطن که چرا خدا شیطان را آفرید پاک کرد، زیرا خدای مهربان احدی از جن و انس را از ابتدا به عنوان شـیطان نیافریـده بلکه همه برای عبادت آفریـده شدنـد نهایتاً گروهی از دو طایفه به اختیار خود شـیطان شدنـد نه این که شیطان بودند. !

قرآن مجیـد در حدود ۸۸ بـار لفـظ شـیطان و ده مرحله لفـظ ابلیس را به کـار برده و در این نـود و هشت بـار به صورت هـای گوناگون انسان را از مکر و حیله و فریب و خدعه آن بر حذر داشته است.

انسـان انحراف و ضـلالت و گمراهی و دوزخی شـدن خـود را نبایـد به ابلیس و شـیطان نسـبت دهـد، و خود را در این زمینهها معـذور بدارد، بلکه باید به این معنا توجه کند که گمراهی او و دوزخی شدنش معلول اجابت دعوت شـیاطین در کمال آزادی و اختیـار اسـت، و در حقیقـت هر انسـان گمراهی و هر مسـتحق دوزخی به اراده و اختیـار خـودش گمراهی و آتش را انتخـاب کرده نه این که شیطان به اجبار و با سلب آزادی و اختیارش او را به گمراهی و دوزخ کشانیده است.

برای شیاطین چنان که قرآن میفرماید در این زمینه هیچ گونه تسلطی بر انسان وجود ندارد، مگر این که انسان به اختیار خودش خود را در حیطه تسلط او قرار داده که باز این هم برای او در قیامت عذری نخواهد بود.

ابلیس و همه شیاطین در قیامت به مریدان و مطیعانشان میگویند:

وَ مٰا کٰانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّٰ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی: (۱)

و مرا برشـما هیچ تسـلّط و غلبهای نبود فقط شـما را به گناه و فسق و فجور و بی ایمانی دعوت کردم و شـما هم بدون اندیشه و دقت و با چشم پوشی از رسالت پیامبران و کتب آسمانی دعوتم را پذیرفتید.

و نیز به اجابت کنندگان دعوتشان میگویند:

وَ مٰا کٰانَ لَنٰا عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بَلْ کُنْتُمْ قَوْماً طٰاغِینَ: (۲)

و ما را بر شما هیچ تسلّط و غلبهای نبود بلکه شما گروهی سرکش و طغیان گر بودید.

### راه های نفوذ شیطان

از آیات قرآن و روایات اهل بیت و معارف حقه استـفاده میشود که شـیطان یعنی آن موجود خبیث و طاغی و گمراهکننـده که طایفه پرجمعیتی از آنان هم نوعان خود انسان هسـتند و در لباس بشـری بسر میبرند و شب و روز به صورت های گوناگون و با چهره های فریبنده و زبانی چرب و نرم، و سخنانی جذاب و وعده های عجیب و غریب در کنار انسان هستند برای گمراه کردن هر کسـی راهی متنـاسب بـا او بر میگزیننـد، اهل مقام و جاه را با تزئین دورنمائی از ریاست و حکومت، اهل دنیا را با فرزنـد و مـال و ثروت، اهـل دانش را بـا غرور و شـهرت، اهل خـدا را از طریق دین و عمل، و خلاصه هرکسـی را با وضـعیت مناسب با خودش میفریبد.



---

۱- ۱) - ابراهیم، آیه ۲۲.

۲- ۲) - صافات، آیه ۳۰.

شیطـان بـا نفوذ در نفس اماره تا زمانی که نفس حالت اماره بودن را دارد و با نفوذ در خیالات و اوهام و ذهنیتهای انسان، میان آدمی و عقل و انـدیشه و دینش حجاب میشود، سـپس دام فریب را میگسترانـد، آنگاه با تزئین اعمال زشت در نظر انسان زمینه ورود به هر معصیتی را فراهم میکند، و میکوشد که دو حالت غفلت و نسیان آدمی برای فریبکاریهایش کمک بگیرد.

او فرعون و امثال وی را با حکومت و قارون و هم ردیفانش را با ثروت، بلعمها را با علم و دانش، هوس داران و اهل شهوت را بـا چهره هـای زیبـا و خیالات فاسـد فریفت و آنـان را تـا جائی دور از حق و حقیقت نگاه داشت که موفق به توبه نشدنـد و به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی دچار گشتند.

### پنج وسلیه فریب

روزی حضرت مسیح در میان راه ابلیس را با پنج الاغ دید که بر هر کدام باری قرار داشت و او دنبال الاغها حرکت میکرد.

از او پرسید بر پشت الاغها چه باری داری؟ پاسخ داد مال التجارهھائی است که برای آنها دنبال مشتری هستم.

حضرت گفت بار الاغها چیست و مشتری آنها کیست؟ ابلیس گفت یکی از بارها ظلم و بیدادگری است و مشتری آن سلاطین و حاکمان هسـتند، دومین بار کبر و خود بزرگ بینی است و مشتری آن خوانین و اربابان هسـتند، سومی حسـد است و مشتری آن دانشـمنداناند، چهـارمی خیـانت است و مشتری آن تـاجران و بازرگانانانـد، و پنجمی فریب و مکر است و مشتری آن زنـان میباشند. (۱)

ص:۱۱۱

---

۱- ۱) - مواعظ العددیه، ۲۷۶- جامع التمثیل، ۳۰۴.

### برخی از کمینگاههای شیطان

رسول خدا در روایتی بسیار مهم به برخی از کمین گاه های شیطان اشاره میکند و انسان را نسبت به این دشمن خطرناك هشدار میدهد.

شیطان طرد شده از راه های گوناگون به خصوص از طریق کارهای نیك و عقاید صحیح و احکام دینی، در کمین انسان قرار میگیرد و او را آلوده به وسوسه میکند تا در چاه گمراهی و ضلالت افتد.

گاهی از راه اسلام وارد شده در کمین عقیده و ایمان مینشیند و میگوید آیا قصد داری به آئین اسلام گرایش پیدا کنی و در زمره مسلمانان قرار گیری و دین و فرهنگ پدران و نیاکانت را رها کنی؟

او شخصی را که مسلمان نشده و آراسته به اسلام نگشته به این صورت وسوسه میکند تا از برکات اسلام و مسلمانی محروم شود.

ولی مسلمان یا کسی که با تکیه با خرد و عقل میخواهد اسلام را بپذیرد به وسوسه او توجه نمی کند و از آن محروم از رحمت اطاعت نمی نماید و اسلام را قبول میکند.

پس از پذیرفتن اسلام، هنگامی که مسلمان میخواهد برای دفاع از دین خدا از وطن هجرت نماید آن ملعون از راه میرسد و از راه هجرت وارد شده به وسوسه میپردازد و میگوید:

آیا میخواهی از وطن خویش هجرت نمائی و خانه و کاشانه و آب و هوا و زمین خود را ترک کنی؟

باز هم مسلمانان واقعی بی اعتنا به وسوسه های آن ملعون از او سر باز میزند و وطن را ترك کرده در راه اسلام هجرت میکند.

ص:۱۱۲

آنگاه هنگامی که مسلمان میخواهد برای حمایت از دین در برابر دشمنان حق بجنگد و به جهاد برخیزد دوباره از راه میرسد و به جهادگر مسلمان میگوید:

آیا میخواهی بجنگی تا نهایتاً جان خود را از دست بدهی و مال و ثروتت نابود گردد؟ آیا دوست داری پس از کشته شدنت همسرت را دیگری به زوجیت خود درآورده و ثروت را دیگران تقسیم نموده و در راه زندگی خود هزینه کنند؟

ولی جهاد گر ثابت قدم و مجاهد واقعی در راه خدا با این وسوسهها مخالفت میکند و به جنگ دست یازیده به دفاع از فرهنگ حق بر میخیزد.

سپس رسول خدا فرمود: هرکس از شیطان پیروی ننماید و خلاف وسوسه های او عمل کند اگر در این حال بمیرد بر خداوند واجب است او را به بهشت رهنمون گردد.

و معنای وسوسه ابلیس همانند همین امور است که از راه عقاید حقه، احکام دینی، و کارهای پاک و شایسته در دل انسان وارد میکند تا او را از راه خدا گمراه کرده و به هلاکت و نابودی برساند. (۱)

و نیز آن حضرت روزی به یاران خود فرمود:

«الشیطان ربما سبقکم بالعلم:» (۲)

چه بسا که شیطان از راه دانش و دانشمندی شما را فریب داده و بر شما پیشی گرفته است!

پرسیدند چگونه از راه دانش بر ما پیشی گرفته است فرمود شما را وسوسه میکند که تا میتوانید در تحصیل دانش بکوشید ولی به عمل و کوشش در راه



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۵۲ بحار، ج۶، ص۱۵۴.

۲- ۲) - عوارف المعارف، ص ۱۹.

تحصـیل توجهی نداشـته باشـید تا زمانی که دانش شـما فراوان و زیاد شده دانشمندتر گردید، زمانی که به این درجه و مقام از دانش رسیدید آن وقت به عمل و کارهای نیک بپردازید!

سپس حضرت در دنباله گفتار خود فرمود:

محصل بیچاره غافل، و نادان فریب خورده به سـبب این وسوسه و اغواگری شـیطان همه عمر را هزینه مطالعه، تحقیق و تحصیل میکنـد تا نهایتاً عمرش به آخر برسـد و از دنیا برود بـدون آن که عمل خیر و یا کار پسـندیدهای که سـبب منزلت و قرب او به خدا شود انجام داده باشد. (۱)

### دامهای گوناگون شیطان

محـدث خبیر، معارفشـناس کمنظیر مرحوم علامـه مجلسـی مینویسـد به سـند معتبر از حضـرت رضا از پـدران پاک و طاهرینش روایت شده: شیطان از زمان آدم تا هنگامی که حضرت مسیح مبعوث به رسالت شد نزد پیامبران میآمد و با آنان سخن میگفت و از آنـان سؤالهـا مینمود، در میـان پیـامبران نسـبت به حضـرت یحیی بیشـتر انس داشت، روزی حضـرت یحیی به او گفت: ای ابومرّه مرا به تو حاجتی است، شـیطان گفت منزلت تو عظیم تر از آن است که بتوان به درخواست تو پاسخ نداد، آنچه خواهی بپرس که آنچه فرمائی مخالفت نکنم. یحیی گفت: میخواهم دامها و تله های خود را که به وسـیله آنها بنی آدم را صـید میکنی به من نشان دهی، آن ملعون پـذیرفت و وعده را به روز دیگر انداخت. چون روز دیگر شد حضـرت یحیی در خانه به انتظار او بود، ناگاه صورتی در برابرش آشکار شد چهره مانند میمون، بدن هم چون خوک، طول چشمها و دهان به طول



---

۱- ۱) – عوارف المعارف، ص۱۹.

روی او، و قیافهای بدون چانه و محاسن، دارای چهار دست، دو دست در سینه و دو دست در دوشش رسته، پی پایش در پیش رو و انگشتان پایش در عقب، قبائی بر تن و کمربندی بر روی آن بسته و بر آن کمربند رشتههائی به رنگ های گوناگون آویخته، بعضی سرخ و برخی سبز و به رنگ های دیگر رشتههائی برآن کمربند هست، زنگی بزرگ در دست دارد و خودی بر سر و بر آن خود قلابی آویخته.

چون حضرت یحیی او را به این هیئت مشاهده کرد پرسید این کمربند که در میان داری چیست؟ گفت این بت پرستی و آتش پرستی است که من اختراع کرده و برای مردم آرایش دادهام تا به آسانی بتوانند آن را بپذیرند، فرمود این رشته های رنگارنگ چیست؟ گفت: این انواع زنان فاسد و مفسد هستند که مردم را به شکل های گوناگون خود و رنگ آمیزی و آرایش خویش میربایند.

پرسید این زنگ چیست؟ گفت: این مجموعهای از همه لذت هاست که در این قرار دارد از تار و طنبور و طبل و نای و سُرنا که وقتی گروهی بر شرابخواری مشغول میشوند برای این که لذتشان کامل گردد من آن را به صدا در میآوردم تا مشغول خوانندگی گردند و هنگامی که صدای این زنگ را شنیدند از شدت ذوق و شوق از جای برخیزند به ساز و طرب بپردازند، یکی به رقص درآید دیگر بشکن بزند، و آن دیگر جامعه از تن برکند و به پایکوبی آید.

یحیی (ع) پرسید چه چیزی بیش از همه موجب سرور و شادمانی و دل خوشی تو میشود؟ گفت: زنان [البته زنانی که از دایره هدایت و وقار و حجاب و حیا خارجاند] زیرا اینگونه زنان دامهای من هستند، هنگامی که شایستگان بر من نفرین کنند نزد زنان میروم و به وسیله آنان به حاجت خود رسیده دل خوش میگردم.

پرسید این کلاه خود چیست که بر سر داری؟ گفت با این کلاه خود خود را از نفرین خوبان حفظ میکنم.

پرسید این قلاب چیست بر آن آویخته است؟ گفت به وسیله آن قلب نیکان را از حق بازداشته به سوی خود میکشانم.

پرسید آیا هیچگاه بر من دست یافتهای؟ گفت نه ولی در تو خصلتی هست که محبوب من است فرمود: آن خصلت چیست؟ گفت: هنگامی که مشغول غذا خوردن میشوی در حدّ سیر شدن میخوری و همین سیری شکم موجب سنگینی است که باعث میشود دیرتر به عبادت برخیزی این امر موجب خوشحالی من است.

یحیی پس از شنیدن این سخن گفت: از این ساعت با خدای خود عهد میکنم که هرگز غذائی سیر نخورم تا هنگامی که پروردگارم را ملاقات کنم، شیطان هم گفت من هم با خدا عهد میکنم که از این پس هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا به قیامت برسم و پس از این گفتگو شیطان از حضرت یحیی جدا شد و دیگر به نزد حضرت یحیی نیامد. (۱)

### حدیثی عجیب

از حضرت صادق (ع) روایت شده: عابدی در بنی اسرائیل بود که دنبال چیزی از امور دنیا نبود و وضع الهی او شیطان را به ناله و فریاد انداخته بود، سپاهیانش نزد او گرد آمدند و او به سپاهش گفت: چه کسی به خاطر من فلان عابد را میتواند بفریبد؟ یکی از آنان گفت: من، گفت از چه راهی به سوی او میروی؟ گفت از ناحیه زنان گفت کار تو نیست زیرا او این راه را نیازموده و از



---

۱- ۱) - بحار، ج۱۴، ص ۱۷۱.

این طریق به دام نیفتد دیگری گفت: من گفت از چه راهی؟ گفت از ناحیه شراب و شهوات گفت: کار تو هم نیست زیرا او به این دامها نمی افتد، یکی از سپاهیانش گفت: من گفت از چه راهی؟ گفت از طریق عبادت گفت: برو که فریفتن او کار توست، شیطان به جای او رفت و روبه رویش به نماز ایستاد، عابد وقت خواب میخوابید و شیطان نمیخوابید، عابد استراحت میکرد و شیطان از نماز نمیایستاد، عابد در حالی که از خود عبادت کوتاهی دید و عملش را اندك به نظر آورد به سوی او رفت و گفت: این بنده حق به چه چیز بر این نماز مداوم توان و قدرت پیدا کردی، شیطان به او جواب نداد، دوباره دست به دامن او شد ولی پاسخ نشنید بار سوم به او اصرار کرد شیطان گفت: ای بنده خدا گناهی مرتکب شدم و از آن توبه کردم، هرگاه یاد آن گناه میکنم بر نماز توان و قدرت میگیرم، عابد گفت مرا از گناه آگاه کن تا آن را انجام دهم سپس توبه کنم و پس از آن بر نماز توان و قدرت پیدا کنم، شیطان گفت وارد شهر شو و از فلان زن زناکار خبر بگیر چون به او رسیدی دو درهم به او بده و با او جمع شو، عابد گفت: دو درهم از کجا بیاورم، شیطان دو درهم به او داد، پس از آن عابد با لباس بلندش وارد شهر شد و از منزل آن پرسید و مردم هم به تصور این که این چهره نورانی میخواهد آن زن بدکاره را نصیحت کند و موعظه نماید او را به خانه زن دلالت کردند، عابد زن را کنار خانهاش دید و دو درهم را به وی داد و گفت: برخیز به میان خانه رویم چون به خانه رفتند به عابد گفت کسی تاکنون به قیافه و صورت ملکوتی تو نزد من نیامده، من را از وضع خود و علت آمدنت به این خانه آگاه کن، عابد ماجرا را گفت، زن بدکاره به او گفت: ای بنده خدا ترك گناه آسانتر از یافتن حقیقت توبه است، و اینگونه نیست که هرکس از پی توبه باشد آن را بیابد به نظرم میرسد این شخص شیطانی است که به صورت آدم برای تو

مجسم شـده به جایت برگرد که او را نخواهی یافت عابد برگشت و آن زن بدکاره در شب همان روز از دنیا رفت چون صـبح شد بر در خانهاش نوشته شده بود:

«احضروا فلانه فانها من اهل الجنه»

برای تجهیز او حاضر شوید که او بدون تردید اهل بهشت است!

مردم در این مسئله شک و تردید کردند و تا سه روز از دفن او خودداری نمودند خدا عزوجل به پیامبری از پیامبرانش که او را جز موسـی بن عمران نمیـدانم وحی کرد که سـراغ آن زن بـدکاره از دنیـا رفته برو و بر او نماز بگـذار، و مردم را به نماز بر او فرمان بده، زیرا من او را آمرزیدم و بهشت را بر او واجب کردم به خاطر این که فلان بنده مرا از گناه بازداشت. (۱)

### مونس دوزخی عاصیان

مفضل بن عمر که از اصحاب حضرت صادق و دانشجویان مکتب علمی آن حضرت است میگوید به امام ششم گفتم: از مغیره بن سـعید پیشوای گروه مغیریه نقل میکنند که او گفت: هرگاه بندهای خدای خود را بشـناسد همین شناخت برای او بس است و دیگر نیازی به انجام عمل نیست زیرا پس از شناخت خدا عملی از او مطالبه نمی کنند.

حضرت فرمود خدا او را لعنت کند و از رحمتش طرد نماید، این سخنی باطل و بیهوده است.

غیر این نیست که عبـد به هر انـدازه معرفتش به خدا زیاد شود مطیع تر خواهد بود، آیا آن که خدا را نمی شـناسد از او اطاعت خواهد کرد! ؟ !

ص:۱۱۸

---

۱- ۱) - روضه کافی، ص۳۸۴.

خدای عزوجل پیامبرش را به کاری و انجام عملی فرمان میدهد و او نیز مؤمنان را به عملی دستور میدهد و همه به خاطر معرفت و ایمانشان اجراکننده فرمان حق هستند، و زمانی که فرمانی برای دوری از کارهای ناپسند و اعمال زشت از سوی حق برسد این نهی همانند فرمان به کار پسندیده نزد انسانی مؤمن مساوی و یکسان است، به عبارت دیگر پیامبر و اهل ایمان همه فرمانبردار خدا هستند خواه امر الهی باشد و خواه نهی حضرت او، و فقط شناخت خدا کافی نیست، مفضل میگوید: آنگاه امام فرمود: خدای عزوجل به سوی بندهای نظر رحمت نمی کند و او را پاک نمی سازد چنانچه یکی از واجبات الهی مثل نماز و روزه و. . . را ترک کند و یا مرتکب گناهی از گناهان کبیره گردد.

مفضل میگوید با شگفتی پرسیدم واقعاً خداوند به او نظر رحمت نمی کند؟ فرمود: آری زیرا او برای خدا شریک قرار داده است، دوباره با تعجب پرسیدم آیا مشرک شده؟ فرمود: آری دلیل این مسئله این است که چون خدا به کاری فرمان داده و در برابر ابلیس به مخالفت آن کار دستور داده او آنچه را خدا دستور داده ترک کرده و نهایتاً از ابلیس اطاعت نموده است، پس چنین انسانی همدم و مونس ابلیس در هفتمین درک آتش دوزخ است. (۱)به نظر میرسد این روایت از طرفه روایت های رسیده از اهل بیت است که مطیع شیطان و عاصی بر خدا را مشرک شمرده است، مشرکی که به تعبیر قرآن نجس است (۲)و آلوده به ظلم عظیم است. (۳)



---

۱- ۱) - وسائل، ج۱، ص۲۵.

۲- ۲) - توبه، آیه ۲۸.

۳- ۳) - لقمان، آیه ۱۳.

### درخواست مسیح از خدا

روزی حضرت مسیح از پروردگار درخواست کرد تا جایگاه شیطان را به او نشان دهد.

حضرت حق به او نشان داد، مسیح (ع) دید شیطان سرش را که چون سر مار است بر دل انسان نهاده، هرگاه انسان به ذکر خدا و یاد حضرت حق مشغول میشود شیطان سرش را پس میکشد و میگریزد، و چون از یاد خدا غافل میشود دل او را مانند لقمه در دهان خود میگیرد. (۱)

### از مکر و حیله این دشمن غدار هرگز ایمن نباشید

هنگامی که ابلیس بر اثر نافرمانی از خدا به شکست و شقاوت و لعنت و دوری از رحمت گرفتار شد جبرئیل و میکائیل در دنیای فرشته بودنشان به زاری و غم نشستند، حضرت حق در رابطه با این حال از هر دو پرسید چرا به این حال هستید، گفتند: خدایا از تدبیر و نقشه تو ایمن نیستیم، زیرا شیطان با همه علم و آگاهیاش از تدبیر و نقشه تو در امان نماند و با یک نافرمانی از درگاهت رانده شد، چگونه ما در امان باشیم؟ حضرت فرمود: آری هرگز بر خود ایمن نباشید، زیرا اگر خود را در امان بدانید و یک لحظه غفلت نموده به عصیان دچار شوید به همان سرنوشتی گرفتار میآئید که شیطان دچارش شد. (۲)

### خیانتها و جنایات شیطان

امیرالمؤمنین (ع) که کانون معرفت و دریای بی ساحل دانش، و آگاه به همه حقایق است در رابطه با این دشمن بی رحم و خائن غدار که بیشتر در چهره جنس دو پا زندگی را تحت تأثیر خود قرار میدهد در نهج البلاغه میفرماید:

ص:۱۲۰

---

۱- ۱) - بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۴.

۲- ۲) - جامع السعادات، ج ۱، ص۲۷۸.

«اتخذوا الشيطان لامرهم ملاکا، واتخذهم له اشراکاً، فباض وفرّخ فی صدورهم و دبّ و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم، ونطق بالسنتهم فرکب بهم الزلل وزین لهم الحظل، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه و نطق با لباطل علی لسانه:»

شیطان را ملاک و پشتوانه و سرمشق خود گرفتند، او هم از این گونه انسان های ضعیف و دنیا پرست به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه کرد و در دامنشان پرورش یافت، در نتیجه چشمشان برای دیدن چشم شیطان و زبانشان در گفتار زبان شیطان شد، بر مرکب لغزشها سوارشان کرد، و امور فاسد و باطل را در نظرشان آراست، کارشان کار کسی که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاوه سرائی پرداخته است. (۱)این نوشتار بیش از این نیاز نمی بیند که درباره شیطان و مصادیق و کارهایش قلم فرسائی کند، این مقدار برای شناخت این دشمن نابکار و حیلهها و دام هایش کافی است، در پایان این بخش فقط به اموری که انسان را از شر شیاطین جنّی و انسی ایمن میکند اشاره مینماید.

### راههای ایمنی از شیطان

۱- بهترین و بالاترین راه پیش گیری از نفوذ شیطان که نتواند انسان را به خیالات و اوهام و آرزوهای طول و دراز و دست نیافتنی دچار کند، و بر اعمال و رفتار و اخلاق و منش انسان اثر نگذارد یاد خداست، در نظر داشتن خدا، و توجه به حضرت او در همه امور که خالق و رازق و ولّی و مالک و ربّ و مربی انسان است و جز مصلحت انسان و سعادت دنیا و آخرت او را نمی خواهد و به همین



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۷.

خاطر پیامبران را همراه با وحی و امامان را همراه با فرهنگ سعادت بخش و عقل را برای دریافت حقایق بدرقه راه زندگی او قرار داد، پس شایسته است پیوسته نور یاد و توجه به او در قلب انسان در کار باشد، و اعضاء و جوارح آدمی در تصرف احکام و اوامرش قرار گیرد و همه دقایق عمر و لحظات زندگی از ذکر و یادش و انجام مسئولیت هایی که بر عهده انسان نهاده پر باشد تا شیطان هیچ راه نفوذی بر اندیشه و مشاعر و قلب و دل و اعضا و جوارح انسان نیابد.

إِنَّ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا إِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ اَلشَّيْطٰانِ تَذَكَّرُوا فَإِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ: (۱)

بی تردید کسانی که دارای روحیه حفظ خود از گناهان هستند، هنگامی که وسوسههائی از سوی شیطان به آنان رسد خدا و شئون او را یاد کنند پس بی درنگ بینای به عواقب شوم اطاعت از شیطان افتند و از دام وسوسه هایش نجات یابند.

برعکس کسانی که میدان زندگی خود را بی قید و شرط به تمایلات و غرائز و شهوات سپردهاند راه هرگونه نفوذی از سوی شیطان به رویشان باز است و پیوسته دستخوش خیانتها و جنایات او که تلخی و عاقبت نافرجامش را زیر لعاب شیرین شهوت و لذت پنهان کرده میشوند، و دنیا و آخرت خویش را در کنار لذتی اندک و شهوتی بی منطق به باد میدهند و با شمشیر وسوسه های هوس برانگیز شیطان خود را در کنار قدم نحس او قربانی میکنند.

این لذت گرایان غافل، و شهوت رانان جاهل، و عافیت طلبان کاهل، و تن پروران ظالم درب قلعه وجود خود را به روی شیطان باز کرده و درون را در اختیار او قرار داده، و بیرون وجود خویش را در محاصره شهوات و امور مربوط



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۲۰۱.

به هوا و هوس گذاشته و به جای خدا که برای آنان منبع خیر و لطف و رحمت و کرامت است، شیطان را به همنشینی خود برگزیده اند، که این افتادن در چاه خطر، و بریده شدن از منبع خیر نتیجه غفلت و نسیان و بی توجهی به خدا و دور ماندن از ذکر قلبی و عملی و حالی است.

وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ اَلرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ: (۱)

و هرکس خود را از یاد خدای رحمان به کور دلی و حجاب ظلمانی باطنی بزند و روی از منبع خیر و کرامت برگرداند، شیطانی بر او میگماریم که آن شیطان ملازم و دمساز او خواهد بود.

۲- از جمله عواملی که راه نفوذ شیطان را بر انسان میبندد یاد قیامت از طریق آیات قرآن و روایات و توجه به عاقبت شوم ابلیسیان و عذاب های سخت آنان به کیفر گناهان و اطاعت از شیطان است.

در این زمینه به چند آیه اشاره میشود تا با توجه به آن از شرّ شیطان در امان بمانیم:

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ: (۲)

قطعاً کسانی که [با کارگردانی شیطان و وسوسه های او] کافر شدند و به انکار حقایق برخاستند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته



---

۱- ۱) - زخرف، آیه ۳۶.

۲- ۲) - مائده، آیه ۳۶.

باشند، تا برای نجات خود از عذاب روز قیامت عوض دهند، از آنان نپذیرند و برای آنان عذابی دردناک است.

فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ اَلْحَمِیمُ، یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ، وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِیدٍ، کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیها وَ ذُوقُوا عَذابَ اَلْحَرِیقِ. (۱)

پس کسانی که به اغوای شیطان و میدان داری هوا و هوسشان کافر شدند برای آنان لباسهائی از آتش به اندازه اندامشان بریده شده و از بالای سرشان مایع جوشان به رویشان ریخته میشود، که آنچه در شکم هایشان باشد و نیز پوست بدنشان به وسیله آن گداخته میشود و برای آنان گرزهائی از آهن ویژه است که بر سرشان میکوبند، هرگاه بخواهند به سبب اندوه فراوان و غصه گلوگیر از دوزخ درآیند به آن بازشان میگردانند و به آنان گویند عذاب سوزان را بچشید.

یقیناً انسان اگر به قیامت و اوضاع آن و جریمه و کیفر عاصیان و طاغیان که همه و همه از مریدان شیطاناند توجه جدی داشته باشد و این حقایق را که به وسیله حق و پیامبران و امامان بیان شده باور کند، هرگز خود را بازیچه شیاطین قرار نداده، و راه نفوذ آنان را به خیمه حیاتشان باز نمی گذارد.

ازدیگر اموری که راه نفوذ انسان را تا حدّی میبندد، نگاه عقلی و دقت کافی در عاقبت و فرجام بدکاران و ستمکاران و تکذیب کنندگان حقایق است که در همین دنیا پیش از این که به عذاب دردناک و ابدی قیامت دچار شوند به عذاب



---

۱- ۱) - حج، آیات ۱۹ ۲۲.

استیصال و افتضاح و رسوائی گرفتار شدند و نتیجه پیروی از شیطان و عمل به فرهنگ خانمان سوزش را دیدند.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَانْظُروا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ: (۱)

یقیناً پیش از شما روشهائی در میان ملل و جوامع بوده که از میان رفته است پس در زمین گردش کنید و به سیر و سفر بپردازید و با دقت و تأمل بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟

وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُجْرِمِينَ: (۲)

و بر آنان بارانی بی نظیر از سنگ های آتشین باراندیم پس با تأمل بنگر که سرانجام گهنکاران [که در گناه هم جنس بازی از شیطان پیروی کردند]

چگونه بود؟

بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلظّٰالِمِينَ: (۳)

آری عجولانه و بی دقت حقیقتی (چون قرآن) را منکر شدند که به معارف و مفاهیمش احاطه نداشتند و هنوز تفسیر عینی و تحقق و ظهور آیاتش که در قیامت انجام میگیرد برای آنان نیامده است، کسانی که پیش از اینان بودند نیز آیات خدا را به همین صورت تکذیب کردند پس با تأمل و دقت بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بود؟

ص:۱۲۵

---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۳۷.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۸۴.

۳- ۳) - یونس، آیه ۳۹.

آری تکـذیب کننـدگان حقـایق و منکران واقعیـات اصـیل و گنهکـاران حرفهـای و سـتمکاران که همه و همه حزب شـیطان و پیروان آن دشـمن غدار بودند به فرجامهائی سخت، و عذابهائی که فرار از آنها برای آنان غیرممکن بود دچار شدند، و آخرت آنان یقیناً از نظر عذاب و بدبختی با دنیا قابل مقایسه نیست.

انسـانی که به حقیقت خـداپرست است، و قلبی از عشق خـدا مالامـال دارد، و در عمـل و اخلاـق متوسـل به پیامبران و امامان و اولیاء الهی است، و از طوفان شـهوت و غضب و هوا که راه های نفوذ شیطان در پناه خدا زندگی میکند از دسترس دسیسهها و وسوسه های خطرناک شیطان در امان است مگر این که نعوذ بالله به اختیار خود راهی برای نفوذ آن ملعون و سپاهش نسبت به خود باز کند.

### زندگی مصون از شیطان

حضرت مسیح (ع) در مسیر سفر به چوپانی گذر کرد که در علفزاری مشغول چرانیدن گوسپندان بود، با وی به نحو اختصار به گفتگو نشست و گفت: ای چوپان عمرت را در چوپانی هزینه کردی، اگر در کسب دانش و علم مصرف مینمودی بهتر نبود؟

چوپان گفت: ای پیامبر خدا من شـش حقیقت را که خلاصه و زبده همه حقایق و علوم است آموختهام و به آن عمل مینمایم و دیگر نیازی به تحصیل دانش ندارم.

نخست این که تا حلال خـدا بر سـفره رزق و روزی هست، حرام نمی خورم و حلال خدا هرگز نقصان نمی یابد تا من به حرام نیازمند شوم.

دوم: تـا صـدق و راستی هست دروغ نمی گویم، و صـدق و راستی هرگز کـاهش نمی یابـد تـا به جبران آن به دروغ نیاز پیـدا کنم.

سوم: تا عیب خود را مشاهده میکنم به عیب دیگران سرگرم نمی گردم و هنوز از عیوب خویش رهائی نیافته و پاک نشدهام تا به عیب دیگران بپردازم.

چهارم: تا گنجها و خزانه های حق را خالی نبینم به مال و ثروت مردم و خزینه های آنان طمع نمی کنم، و هنوز خزانه و گنج خدا و رزق و روزیش پایان نیافته و هرگز پایان نمی پذیرد تا برای روزی خود وجودم را به بیعاری و بیکاری بزنم و در خانه مردم بروم و به اموال آنان چشم طمع دوزم.

پنجم: تا ابلیس این رئیس ملعون شیاطین هلاک نشود از وسوسه او ایمن و غافل نمی شوم و هنوز نمرده و تا قیامت هم نمی میرد تا من از مکر و وسوسهاش در امان باشم.

ششم: تا هر دو پای خود را در بهشت نگذاشتهام خود را از عذاب و عقاب در امان نمی بینم و هنوز به بهشت در نیامدهام تا برای خود از عذاب نجات بینم.

مسیح گفته هایش را تصدیق کرد و به او گفت همه علوم در تو جمع شده است و دانش اولین و آخرین همین است که تو خوانده و میدانی. (۱)

### ازلال

این لغت به معنای لغزاندن است که شیطان آن را برای زایل کردن کمال یا کمالات انسان به کار میگیرد و برای این که او را از حق منحرف نماید، و ثبات و استواری را از او بگیرد و زمینه فرود افتادن او را از مرتبه و منزلت و درجات عالی به هبوط و سقوط فراهم نماید.

در آیه شریفه ازلال که مایه از حسادت و دشمنی شیطان نسبت به انسان میگیرد به شیطان نسبت داده شده، و او را عامل ازلال معرفی کرده است، زیرا



---

۱- ۱) - جوامع الحکایات عوفی، ج۱، بخش سوم.

ساحت مقدس حضرت حق از اینگونه امور پاک است و جناب او برای انسان جز علم و آگاهی، و تعقل و خردورزی و شرف و کمال و شرافت و کرامت، و عبادت و خدمت به خلق، و درستی و فضیلت، و ایمان و عدالت، و شجاعت و حریت و نهایتاً سعادت و سلامت و ابدی شدن در بهشت عنبر سرشت را نمی خواهد، چنان که در آیات گذشته ملاحظه شد که آدم را به علم اسماء آراسته نمود، و فرشتگان را در برابر عظمتش به سجود انداخت، و همسری برای آرامشش در زندگی مادی و معنوی آفرید و هر دو را در بهشت معهود سکونت داد و از افتادن در خطر و زیان با خوردن میوه ممنوعه بر حذر داشت.

حضرت او جز خیر و خوبی و پیروزی و خوشبختی و رسیدن به اوج انسانیت و اتصال به خیر دنیا و آخرت برای انسان نمی خواهد، و هر کس در حق او اندیشه و فکری جز این داشته باشد بی تردید به دام شیطان افتاده و دچار وسوسه و ازلال او گشته و از حق منحرف شده، و زمینه تیره بختی خود را فراهم آورده است.

### نتیجه ازلال

آدم و حوا در بهشت معهود با در اختیار داشتن انواع نعمتها باید نسبت به نهی حضرت حق که به مصلحت آنان بود توجه خود را ادامه میدادند و از کسی که در مسئله سجده از فرمان خدا سرپیچی کرد حذر میکردند و به گفته های در ظاهر شیرین او و سوگندی که خود و خیانت را به لباس خیرخواهی پوشانید (۱)توجه نمی نمودند، ولی به سخنانش که بسیار چرب و پرجاذبه بود فریب خوردند، و وسوسه و ازلالش حالت حرص را در آنان برانگیخت و با گستردگی



---

۱- ۱) - اعراف، آیات ۲۰-۲۱.

و فراوانی آن همه نعمت که اگر میلیونها سال از آن بهره میجستند تمام نمی شد ساختمان قناعت را تخریب و زمام وجودشان را به دست حرص سپرده به آن درخت نزدیک شدند و از میوه آن خوردند و در نتیجه دچار هبوط شدند.

## قناعت

قناعت به حلال خدا، و به آنچه حضرت محبوب براساس مصلحت و حکمت نصیب انسان میکند گنجی است عظیم که دارنده آن از هر ثروتمندی ثروت مندتر است، و از هر انسانی که دارای راحتی و آرامش است راحت تر و با آرامش تر است.

از رسول خدا در توضیح آیه فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً (۱)روایت شده که حیات طیبه قناعت به نصیب و قسمت خداست. (۲)علی (ع) میفرماید:

«انتقم من حرصک بالقنوع کما تنتقم من عدوک بالقصاص:» (۳)

با قناعت از حرص خود انتقام بگیر چنان گه با قصاص از دشمنت انتقام میگیری.

«من کان بیسیر الدنیا لایقنع، لم یغنه من کثیرها ما یجمع:» (۴)

کسی که به اندک دنیا قناعت نمی کند به فراوانی آنچه انباشته مینماید بی نیاز نمی گردد.

«ثمره القناعه الاجمال فی المکتسب والغروف عن الطلب:»



---

۱- ۱) - نحل، ایه ۹۷.

۲- ۲) - مجمع البیان، ج۶، ص۳۸۴.

۳- ۳) - غررالحکم.

۴- ۴) - غررالحکم.

میوه قناعت زیاده روی نکردن در کسب و سیربودن از طلب است.

«القناعه مال لاینفد:» (۱)

قناعت ثروتی است که پایان نمی پذیرد.

«لاـتکن ممن یرجوالآـخره بغیرالعمل، ویرجی التوبه بطول الامل، یقول فی الـدنیا بقول الزاهـدین و یعمل فیها یعمل الراغبین، ان اعطی منها لم یشبع وان منع منها لم یقنع:» (۲)

از آنـانی مباش که بـدون عمل امیـد به آخرت دارد، و به آرزوی طولانی توبه را به تأخیر میانـدازد، سـخنش درباره دنیا سـخن زاهدان و عملش در آن عمل دلبستگان است، اگر از دنیا به او بدهند سیر نمی شود، و اگر منع شود قناعت نمی ورزد.

«کفی بالقناعه ملکا و بحسن الخلق نعیماً»

انسان را پادشاهی و سلطنت با داشتن گنج قناعت و نعمت با دارابودن اخلاق نیک بس است.

حضرت مجتبی (ع) فرمود:

«القنوع راحه الابدان:»

قناعت مایه آسایش بدنها است. (۳)حضرت صادق (ع) فرمود:

«من قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس:» (۴)



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت ۵۷.

۲- ۲) - نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰.

۳- ۳) - بحار، ج۷۸، ص ۱۲۸.

۴- ۴) - بحار، ج۷۷، ص ۴۵.

کسی که به آنچه خدا به او روزی میدهد قناعت کند، از ثروتمندترین مردم است.

### حرص

بی توجهی به رزق حلال قسمت شده که از راه فعالیت مثبت و کار و کوشش منطقی به دست میآید، و بی اعتمادی به ربوبیت حضرت حق، و غفلت از آخرت، و میدان دادن به هوا و هوس، و چشم دوختن به کسانی که از نظر مال و ثروت و قدرت مادی برتر از انساناند و به تعبیر مردم چشم هم چشمی از عوامل روشن شدن آتش حرص در درون انسان است، و حالتی است که انسان را از مرزهای حلال به منطقه محرمات عبور میدهد، و دامن حیات انسان را نه تنها به کسب حرام مالی بلکه به انواع مفاسد و گناهان آلوده مینماید.

ازامیرالمؤمنین (ع) پیرمردی شامی پرسید:

«ای ذلّ اذلّ؟ قال الحرص علی الدنیا» (۱)

چه ذلتی شدیدترین ذلّت است؟ فرمود حرص ورزی بر امور مادی.

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) روایت میکند که حضرت فرمود:

«لایؤمن رجل فیه الشح والحسد والجبن ولایکون المؤمن جبانا ولاحریصا ولاشحیحاً:» (۲)

کسی که در او بخل و حسد و ترس موج میزند اهل ایمان نمی شود، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

در وصیت پیامبر به علی (ع) آمده است:



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

«یا علی انهاک عن ثلاث خصال عظام، الحسد والحرص والکذب:» (۱)

یا علی تو را از سه خصلت سنگین و کمرشکن نهی میکنم: حسد و حرص و دروغ.

از حضرت صادق از پدرانش از پیامبراسلام روایت شده است:

«من علامات الشقاء جمود العین، وقسوه القلب، وشده الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب:» (۲)

از نشانه های بدبختی خشکی چشم از اشک، سنگدلی، و حرص شدید در طلب روزی، و پافشاری بر گناه است.

پیامبر به امیرالمؤمنین فرمود:

«اعلم یا علی ان الجبن و البخل و الحرص غریزه واحده یجمعها سوء الظن:» (۳)

یا علی بدان که ترس و بخل و حسد و حرص یک غریزه است که بدگمانی همه آنها را در وجود انسان گرد میآورد.

امام صادق (ع) میفرماید: هنگامی که نوح از سفینه و کشتی خود پس از طوفان فرود آمد ابلیس نزد او شتافت و گفت در روی زمین مردی بر من منّتش بزرگ تر از تو نیست خدا را بر نابودی این تبه کاران خواندی و من از هلاک شدن اینان به نفرین تو راحت شدم، نمی خواهی دو خصلت به تو بیاموزم؟ از



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۲.

۳- ۳) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۲.

حسـد بـپرهيز كـه ايـن صـفت زشت بـا من كرد آنچه كرد، و از حرص دورى كن كه حرص بـا آدم كرد آنچه كرد! (۱)پيامبر اسـلام صـلى الله عليه و آله فرمـود: حريص محروم از رحمت و راحت و عـافيت است و در عين محروميتش در هر چيزى مورد شماتت است، چرا محروم نباشد در حالى كه از پيمان استوار حق نسبت به اداره امور بندگان گريخته و با قول حضرت حق كه در قرآن ميفرمايد اوست كه شما را آفريد، سپس روزى بخشيد، آنگاه شما را ميميراند سپس زنده ميكند.

حريص ميان هفت آفت دشوار گرفتار است: فكرى كه بـدنش را در معرض زيان قرار ميدهـد و كمترين سودى براى او ندارد، همّ و غمى كه نهـايتى نـدارد، تعب و زحمتى كه از آن نمى رهـد مگر هنگام مرگ، و وقت راحت هم در شديـدترين زحمت است، ترسـى كه چيزى براى او باقى نمى گـذارد مگر آن كه در چاه آن سـقوط كند، و اندوهى كه خوشـى و لذتش را تيره و تـار كنـد بـدون اينكه سودى براى او داشتـه باشـد، و حسـابى كه او را از عـذاب خـدا نجات نمى دهـد مگر اين كه خـدا از او گذشت كند، و كيفرى كه راه گريز و چارهاى از آن ندارد، (۲)

از اميرالمؤمنين (ع) از معناى حرص پرسيدند حضرت فرمود:

«هو طلب القليل باضاعه الكثير:» (۳)

طلب كردن اندك به قيمت نابود كردن بسيار [كه آن بسيار عبارت از عمر، فكر، بدن، جان، قلب، و هم وغم است].

در هر صـورت آدم و حـوا بـا بيرون رفتن از مرز قنـاعت و گرفتـار شـدن به حرص از طريـق وسوسه شـيطان از بهشت معهود و نعمت هايش محروم شدند، و



---

۱- ۱) - خصال، ج۱، ص۲۷.

۲- ۲) - مصباح الشريعه، ص ۲۲.

۳- ۳) - بحار، ج۷۳، ص ۱۶۷.

ابلیس آنـان را از مقـام قرب، و همنشـینی بـا فرشـتگان، و آرامش و سـکونت باطن، و مقام مسـجودیت، و منزلت معنوی بیرون انداخت و در جادّه هبوط قرار داد.

## هبوط

هبوط از نظر لغت به معنـای فرود و نزول و از جایگـاهی مرتفع به جایگاهی پست و پائین آمـدن، یا از منزلتی عظیم به مرتبهای حقیر سـقوط کردن است، ولازمه آن هبوط جسـمی تنها و مادّی محض نیست، بلکه به معنای سـقوط و فرود آمـدن معنوی هم هست و احتمالاً هبوط در آیه شریفه به همین معنا باشد.

در ضمن باید توجه داشت که هبوط از نظر شدت و ضعف دارای مراتبی است، و نسبت به هر هبوطکنندهای معنائی متناسب با خود او را دارد.

هبوط نسبت به آدم براساس عقوبت و کیفر و مجازات به خاطر خوردن از شجره ممنوعه نیست، زیرا دلیل استوار و برهان متین قـائم است که اولاً ـ نهی ارشـادی مرتکبش را مسـتحق کیفر نمی کنـد، ثانیـاً همه جـا از دست رفتن منفعت و لـذت به ویژه اگر مـادی باشـد از قبیـل عقوبت و کیفر نیست، ثالثـاً بر پیـامبران و اولیـاء خاص حق، و مقربان درگاه در هیـچ حالی و هیـچ زمانی ارتکـاب قبیـح و عملی که موجب عقوبت و عـذاب از قبیل عـذاب استیصال در دنیا که ویژه طاغیان است و عـذاب آخرت که مخصوص کـافران و معانـدان است جـایز نیست، و پیـامبران و اولیـاء خاص حق حتی فکر و خیالشان هم گرد عملی که موجب کیفر است نمی گردد، و هر نـابخرد و جـاهلی و عـالم نمائی چنین اعمالی که سـبب مجازات و جریمه است بر پیامبران و اولیاء حق روا بـدارد از آنان که منبع اجرای همه خیرات است و مولّـد همه منافع، و آئینه صـفات علیا و اسـماء حسـنای حق بودنـد به زشتی یاد کرده و به حضرت حق که در قرآن مجید از آنان به عنوان

مخلّصین یاد نموده تهمت و افترا بسته است، کلماتی از قبیل عصی، غوی، نسی، لم نجدله عزماً، ظلم که در آیات قرآن به آدم نسبت داده شده همه و همه بدون شک و تردید در ارتباط با نهی ارشادی است که حضرت آدم با ارتکاب آن مستحق کیفر و عذاب نشد.

هبوط صورت گرفته برای آدم براساس حکمت و تدبیر حضرت حق و تغییر مصلحت برای هدف بالاتری نسبت به سکونت در بهشت معهود بوده، و آن به این خاطر تحقق یافت که آدم و نسلش در شروع زندگی در روی زمین آراسته به بالاترین نعمت، و برترین فضیلت که نعمت به دوش کشیدن بار امانت و تکلیف و مسئولیت و عبادت رب و خدمت به خلق گردد و همه استعدادهایش شکوفا شود، و به رشد عالی انسانی و کمالات آدمی از برکت اجرای تکالیف الهیه برسد، و از پی آن با به دست آوردن مقام تسلیم و رضا، و خلوص و انابه و رجوع الی الله به مقام قرب خاص نایل گشته، و به بهشت عنبر سرشت آخرت که ابداً نعمت های معنوی و مادیاش با بهشت معهود بیان شده در آیه قابل مقایسه نیست و قرار گیرنده در آن جاوید و خالد و همیشگی و سرمدی است برسد.

هبوط آدم با هبوط ابلیس از نظر نتایج تفاوت ماهوی و ذاتی داشت، هبوط آدم وسیله رسیدن به توبه و توسّل، و انابه و کرامت و دست یافتن به مقام اجتباء و اصطفاء و هدایت ویژه شد:

ثُمَّ اِجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدى. (۱)

سپس پروردگارش او را برگزید و توبهاش را پذیرفت و راهنمائیاش نمود.



---

۱- ۱) – طه، آیه ۱۲۲.

إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِيمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ: (1)

خدا آدم و نوح و آل ابراهیم را بر همه جهانیان برگزید.

فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً. (2)

پس از جانب من به سوی شما هدایت ویژه تشریعی خواهد آمد.

و هبوط ابلیس متکبر موجب صاغر شدن او و مذءومی و مدحوری و استحقاق عذاب ابدی و لعنت دائمی و رجم همیشگی گشت.

فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ اَلصّٰاغِرِينَ: (3)

پس از این مقام و منزلت بیرون رو که بی تردید از خوارشندگانی

اُخْرُجْ مِنْهٰا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ: (4)

از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو، که قطعاً هرکه از بنی آدم از تو پیروی کند بی تردید دوزخ را از همه شما لبریز خواهم کرد.

فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلىٰ يَوْمِ اَلدِّينِ: (5)



---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۳۳.

۲- ۲) - طه، آیه ۱۲۳.

۳- ۳) - اعراف، آیه ۱۳.

۴- ۴) - اعراف، آیه ۱۸.

۵- ۵) - ص، آیات ۷۷ -۷۸.

از این جایگاه و مرتبه عالی بیرون رو که تو بی تردید از رانده شدنگانی و قطعاً لعنت من تا قیامت برتوباد.

المیزان در این زمینه به نکتهای مهم به این مضمون توجه میدهد:

چنین مینماید که سرگذشتی را که خدا درباره سکونت دادن آدم و حوا در بهشت و فرود آوردن آنان به زمین پس از تناول از درخت مزبور بیان میفرماید مثالی برای مجسم کردن حال انسان است.

چه این که او پیش از ورود به دنیا در عالم قدس دارای سعادتها و کرامتها بوده و در منزلگاه قرب و رفعت و سرای نعمت و سرور و انس و نور در جوار پروردگار جهان با دوستان روحانی قرار داشته و سپس به جای آنها انواع رنجها و ناملایمات و گرفتاریها و ناراحتیها را بر اثر میل به زندگی دنیا و این مردار گندیده پست اختیار مینماید و چنانچه بعداً توجه کند و به سوی حق بازگردد او را به همان مقام سعادت نخستین باز میگرداند، و اگر به سوی او نرود و در مقام پست زمینی اقامت اختیار کرده و پیروی از هوای نفس کند خود را از آن همه نعمت محروم ساخته و به دار هلاکت انداخته است و جایگاه او جهنم خواهد بود. (۱)پرتوی از قرآن هم نگاهی به وضع آدم زمانی که در عالم قدس و نور بود، و آنگاه که بر اثر هبوط در زمین قرار گرفت انداخته که خالی از اشارت و لطایف نیست:

پیش از آن که جای بهشت معهود را بجوئیم یا بخواهیم تعیین کنیم که قرآن تعیین نکرده و مفسرین و متکلمین برای یافتن آن بحثها کرده اند، نظری از دور



---

۱- ۱) - المیزان، ج ۱، ص ۱۷۴.

به آدم و وضع روحی او نمائیم، همان آدمی که فرد عالی انسانی بود و عنوان خلیفه الله داشت و قدرت و تصرف او فرشتگان را به سجده آورد.

روحش چون آئینهای بود که اسماء و صفات پروردگار و همه موجودات در آن تجلی نمود و جلال و جمال ظاهری و معنوی عالم در آن میدرخشید و هر چه بیشتر دلش شیفته آن بود، شهوات و آرزوهائی که هر رشته و شاخهاش فکر و ذهن را منصرف و خاطر را مشوش مینماید هنوز در او ظاهر نشده، عواطف گوناگونی که توجهش را به سوی خود معطوف میدارد بر عقلش چیره نگشته، اندیشه مرگ و فنا و چاره جوئی برای بقاء، روحش را مکدر ننموده، هراس از آینده و حرص بر جمع مال و انگیزه های ملال انگیز مضطربش نساخته، غبار دشمنیها و کینه توزیها و برتری جوئیها بر صفحه درخشان نفسش ننشسته، و دیوارهای قوانین و مقررات، محدودش ننموده، مانند دوره فطرت و طفولیت که آدمی با روح پاک چشم به سوی نور و عالم باز میکند که همه را خوب و زیبا و پاک چنان که هست مینگرد و در دامن پر از مهر پدر و مادر و کسان جای دارد، همه جا جای اوست و سایه محبت همه بر سر او و همه محرم اویند، آدم خلیفه الله در محیطی مانند محیط فطرت به علاوه عقل نافذ و روح درخشان به سر میبرد، این آدم گوئی در جزیره یا سرزمین سرسبز و در میان گلها و گیاهها و درختان انبوهی که به هر سو سربرآورده و چشمهها و نهرهائی که از هر سو روان و ریزان بود به سر میبرد، و پیکرش را نور زرین آفتاب و نسیم هوا و غذای طبیعی پرورش میداد، از بالای سرش انوار آفتاب و ماه میتابید و ستارگان میدرخشید، با وزش نسیم و حرکت شاخ و برگ درختان و نوای مرغان و تسبیح فرشتگان روح و قلب او و همسرش هماهنگ بود، عقل و اندیشه او و همسرش را با خود به اسرار عالم سیر میداد، عواطف همسر او را به زیبائی خلقت متوجه

مینمـود، هر جـا میخواسـتند میرفتنـد و هر چـه میخواسـتند میخوردنـد، نه نگرانی داشـتند نه رنـج نه آلاـم روحی میآرزدشـان نه دردهـای جسـمی، از روزنه جملهها و کلمات آیاتی که درباره بهشت و هبوط گاه آدم است چنین بهشتی به چشم میآیـد: پس از تعلیم اسـماء و اِنباء از آن و سـجده فرشـتگان خداوند امر به سـکون در بهشت « الجنه » نموده « اسکن » ساکن شو و آرامش گزین «نه در آن داخـل شو» یعنی در همـان محیط سبز و خرم که هستی آسوده به سـر بر الف و لام عهـد اشاره به جنت معهود است جائی که همه گونه وسائل اولی زنـدگی فراهم بوده و مانع و محـدودیتی در میان نبوده: «رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا» در سوره طه وصف این بهشت را چنین نموده:

« برای توست که در آن نه گرسنه بمانی و نه برهنه به سر بری و نه تشنگی برایت باشد و نه آفتاب سوزان بر تو بتابد»

و تعبیر فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وضع معنوی و حالت روحی آنها را میرسانـد یعنی آنها را شـیطان بیرون کرد از آنچه در آن به سر میبردند با آن که سیاق کلام مقتضی این تعبیر بود: فاخرجهما منها یا من الجنه آنها را از بهشت بیرون کرد.

و درباره هبوط گاه آدم کلمات ظلم و دشمنی و شقاوت و ظهو بدیها و عورات در آیات آمده:

فَتَكُونٰا مِنَ اَلظّٰالِمِينَ (۱)، اِهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (۲)، فَلاٰ يُخْرِجَنَّكُمٰا مِنَ اَلْجَنَّةِ فَتَشْقىٰ (۳)، لِيُبْدِيَ لَهُمٰا مٰا وُورِيَ عَنْهُمٰا مِنْ سَوْآتِهِمٰا (۴)

از مقابله هبوط گاه با بهشت باید چنین فهمید که: در محیط بهشت نخستین آثار ظلمت ظلم روحشان را نگرفته بود، دشمنی و تنازع و شقاوت و تصرف و تملک و محدودیت در آن نبود و توجهی به عورت و قبح آن نداشتند، این هبوط از نزدیکی به شجزه منهیه آغاز گردید نهی، تنها از قرب به آن است، گویا همان نزدیک شدن موجب میل و جذب به آن میگردد و مجذوب شدن به آن شجره است که تیرگی و ظلمت آدم را فرا میگیرد و عقل را منصرف و پای ثبات را میلغزاند و آغار تحول و هبوط میگردد. (۵)با این که نهی حضرت حق نسبت به حضرت آدم نهی ارشادی بوده و نهی ارشادی موجب عقوبت نیست و ارتکاب نهی ارشادی از قبیل معصیت و گناه اصطلاحی نمی باشد و محرومیت از لذات مادی بهشت معهود عنوان عقاب و جریمه ندارد ولی شاعران حکیم ایران زمین جهت پند و موعظه و بیداری غافلان و ایجاد حرکت عقلی و روحی از این خروج و هبوط در قالب نظم مسائلی عالی بیان کردهاند از جمله یکی از آن حکیمان میگوید:



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۵.

۲- ۲) - بقره، آیه ۳۶.

۳- ۳) - طه، آیه ۱۱۷.

۴- ۴) - اعراف، آیه ۲۰.

۵- ۵) - پرتوی از قرآن، ج۱، ص۱۲۶.

جدّ تو آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه چون کرد گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با عمری گناه داخل جنت شوی ای روسیاه

## زندگی در زمین

حضرت حق زمین را قرارگاه آدم و حوا و نسل هر دو و مایه بهره وری برای هر کسی تا مدتی معین که حتماً هنگام مرگ است قرار داد.

زمین منبع انواع نعمت های خدا، و جای رشد و کمال، و محلی برای پرورش استعدادها، و مرکزی برای به دست آوردن علم و آگاهی و بلوغ عقلی، و ظهور آثار انسانیت و تربیت و آدمیت است.

زمین جای مسئولیت، و انجام تکالیف، و آشنائی با حقایق و جایگاه تحصیل توحید، و آشنایی با پیامبران و امامان، و آموختن وحی و آیات الهی است.

زمین مرکزی است که نخبگان از بنی آدم با کوشش و فعالیت میلیونها کتاب علمی و کتابخانه و مدرسه و دانشگاه و نهایتاً تمدنی عظیم را به وجود آوردند، و مقام خلافت الهی را عینیت دادند.

زمین مهبط وحی، مرکز نماز فرشتگان، تجارت خانه اولیاء، مسجد عاشقان، بهار مغزها و قلب ها، و سفره گسترده الهی است که نعمت های مادی و معنوی حق در آن به طور کامل و جامع بچشم میخورد.

زمین دارای عناصری پاک، معادنی عظیم، حیواناتی مفید، گیاهانی قابل استفاده، رودها و چشمه سارها و رودخانه و دریاچه و دریاها و اقیانوسهائی است که بنی آدم از آنها انرژی گرفته سپس خود را در عبادت رب و خدمت به خلق هزینه کنند.

زمین جای پر برکت و با معنویت و نورانی و مفیدی است که از خرابهاش گنجی چون آدم، و از میان گلیم چوپاناش کلیمی چون موسی، و از مغازه آهنگریاش سردار پیروز و خردمندی بهروز چون داود، و از کلبه حصیربافیاش سلطان عادل و عالمی چون سلیمان، و از مغازه نجاریاش قهرمان توحیدی چون ابراهیم، و از بیابان بی آب و گیاهش چون اسماعیل، و از معبدش چون زکریا و یحیی، و از عمق چاهش عزیزی چون یوسف، و از کنار غار کوه حراءش بی نظیری چون محمد، و از دامن سنگلاخ و خانه سنگیاش چون یعسوب دین، قائد غرمحجلین، عالم علوم اولین و آخرین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، و از خانه خشت و گلش سیده زنان عالم چون فاطمه زهرا علیها سلام و از کلبه محقر مدینهاش دو سرور جوانان اهل بهشت، و از میان کوچه های بی نام و نشانش هزاران فقیه و فیلسوف و عارف و ادیب و هنرور و شاعر شیرین سخن و مخترعانی که آثارشان در پیشبرد اهداف مثبت به کار گرفته شد بیرون آمد.

سرگذشت زمین و دارائی های معنوی و مادی آن و تحولاتی که در ظاهر و باطن برای آن پیش آمد، و پندها و عبرتهائی که براساس حرکات اقوام بر پیشانیاش ثبت شد، و نهایتاً داستان حیرت انگیز آیندهاش که میتوان از آیات و روایات به دست آورد که یکی از نمونه پیش گوئی های قرآن درباره او آیه شریفه أَنَّ اَلْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ اَلصّالِحُونَ (۱)است کتابی مفصل میطلبد.

آدم و حوا را در چنین قرارگاهی قرار داد که از اعظم نعمت های حضرت او بر آن مرد و زن و نسل آنان است، تا با قدرشناسی از لطف او، و شناخت مسئولیتشان نسبت به زمین چنان که علی (ع) میفرماید:



---

۱- ۱) - انبیاء، آیه ۱۰۵.

«وانتم مسئولون حتی عن البقاع والبهائم»

و اسـتفاده کردن از این خوان گسترده جهت برپاکردن خیمه زنـدگی، و هزینه کردن نعمتها از راه حلال و مشـروع برای قوام و اسـتقامت وجود و نهایتاً تبـدیل آنها به عبادت و خدمت در تحصـیل و رضا و خوشـنودی خالق زمین و به وجود آورنده نعمت برخیزنـد و از این راه به عمارت و آبادی خانه ابـدی و قرارگاه سـرمدی خود که پس از این قرارگاه موقت است دست یازند و نهایتاً مقـام خلافـت الهی را بـا قرار گرفتن در صـراط مسـتقیم و تحصـیل معرفت دینی، و اقـدام به عبـادت و خـدمت، و ظهور اسـتعدادهای انسانی و کشف حقایق و رسـیدن به واقعیات، و افق طلوع معارف حقه شـدن، و با جبران هبوط صـعود به آسـمان معنویت، و رسیدن به قرب حضرت رب عینیت بخشند.

## تفسیر آیه ۳۷

### اشاره

فَتَلَقّٰى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمٰاتٍ فَتٰابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ اَلتَّوّٰابُ اَلرَّحِيمُ

پس آدم کلمات با عظمتی را از سوی پروردگارش به خوبی دریافت کرد، در نتیجه خدا توبه او را پذیرفت زیرا فقط خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است.

### شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند حقیقت استفاده میشود: ۱- تلّقی و دریافت ۲- کلمات ۳- توبه آدم ۴- پذیرش توبه از جانب حق

پیش از آن که به حقیقت تلّقی و دریافت اشاره شود، لازم است به این معنا توجّه شود، که آدم پس از محروم شـدن از بهشـت معهود و دورشدن از هم نشینی با ملکوتیان، و تنها شدن از مقام قرب بدون درنگ به خسارتی که از ناحیه

ص:۱۴۳

وسوسه دشمن و نزدیک شدن به شجره ممنوعه و ارتکاب نهی ارشادی به او و همسرش رسیده بود آگاه شد و با کمال فروتنی و تواضع و خاکساری و زاری و نشان دادن ادبی بی نظیر به ظلم و ستم بر خودشان در پیشگاه معبودشان اقرار کردند، با حالت زاری و گریه عرضه داشتند اگر ما را نیامرزی و مورد رحمت قرار ندهی یقیناً از گروه زیانکاران خواهیم بود.

قالاَ رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخاسِرِينَ: (۱)

آدم و حوا گفتند: ای مالک و پرورش دهنده ما، اقرار داریم که ما بر خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و ما را مورد مهر قرار ندهی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

شگفت آور است که نگفتند ما را بیامرز و ما را مورد رحمت قرار ده، از شدت ادب و شرمساری گفتند اگر ما را نیامرزی و مورد رحمت قرار ندهی از زیانکاران خواهیم بود.

آری انسان هنگامی که تمام علایق و روابط خود را از زندان وحشتناک و مخوف و محدود خودخواهی که علّت هر گناه و معصیت و سبب پیوند با ما سوی الله است برید و به فضای عشق و علاقه و ایمان به حق پناه برد منافع سرشار ابدی و سود فراوان سرمدی نصیب او میگردد.

زبان حال آدم و حوا در آیه ۲۳ سوره اعراف رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا این است که وقتی در زندان خودیت گرفتار آمدیم و از یار غافل شدیم به چاه ظَلَمْنا أَنْفُسَنا افتادیم و چون از جانب یار نظری به ما شد و شرمساری و حیا و گریه



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۲۳.

ما را به خاطر محرومیتمان از قرب خود دید، گَل ادب از بوستان درونمان شکفت و همه وجودمان چونی نی نالان به حضرتش عرضه داشت

وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ.

با این شرمساری و ادب به بارگاه مغفرت و رحمتش راه یافتیم و زمینه توبه حقیقی از طریق تلقی کلمات برای ما فراهم شد و با این راه یابی از خودی درآمدیم و خدائی شدیم، و برای ابد سر به خاک بندگی او نهادیم، و در مقام عصمت نشستیم و جان و دل برای همیشه از تعلق به غیر بریدیم.

هرروز به دیدار توآیم ز در دل

بینم به رخ خوب تونیک از نظردلتو در دل و دل درخم زلف تونهان استمن گام زنان روز و شبان براثر دلگاه ازدل شوریده بپرسم خبرتو گاه از خم زلف تو بجویم خبر دلبردیده دری بازکن ای دادرس جان از دل خبری باز ده ای هم سفر دلتازنده کنی بازش ازآن لعل روان بخش ما دوش بریدیم به پای تو سردلحاج میرزا حبیب الله خراسانی اولین گیاه و نباتی که باران الهامات الهیه از دانه محبت و عشق به حق به وسیله حق در قلب آدم و سرزمین فطرتش روئید نبات اقرار به ظلم بنفس در پیشگاه عنایت و رحمت رب بود، همین اقرار آگاهانه بود که او را از چاه بشری که از حالت انسانی در آن سقوط کرده بود، و در استعداد سعادت ازلیه دچار خسران گشته بود نجات داد و به فضای نورانی و ملکوتی دعا و استغاثه کشید، و وی را آماده دریافت کلمات که حقیقت و عمق اسماء تعلیم یافته بود نمود، و نهایتاً از دانه های کلمات درخت اجتباء روئید و بر شاخه آن گُل توبه شکفت و توبه او به وسیله بازگشت و رجوع محبوب و به عبارت دیگر پذیرش توبه گشت و از این مجموعه میوه هدایت ظاهر شد.

ص:۱۴۵

ثُمَّ اِجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدىٰ: (۱)

آنگاه پروردگارش او را برگزید، و به گلستان توبهاش نشاند، و بی درنگ توبهاش را پذیرفت و او را به هدایت ویژه آراست.

او برخلاف ابلیس که به راه کبر و منیت و خودپسندی و خودخواهی و خوی استکباری ادامه داد، شرمساری و حیا، و اشک و زاری، و ادب و تواضع، و خاکساری و فروتنی نشان داد و بی درنگ و بدون معطلی و فوت وقت به مقام تلقی راه یافت.

تلقی در این آیه شریفه و نیز براساس لغت عرب عبارت از دریافت خوب و کامل، و عاشقانه و مشتاقانه و عابدانه است، دریافتی که از اطاعت و بندگی و اخلاص و صدق مایه میگیرد، و دریافتکنندهاش عقل و قلب و جان و باطن است، و قبول و پذیرفتن آن با همه وجود بدرقه آن است، و محقق شدن به حقایقش که صرفاً توحید خالصانه و شئون آن است از لوازم و واجبات و ضروریاتش شمرده میشود.

تلقی در این زمینه در حقیقت آموزش شیوه توبه از جانب محبوب به حبیب و از سوی معشوق به عاشق است که با پیمودن راه توبه دوری و فاصله میان حق و عبد برداشته شود و اوراق سیاه شده پرونده به نور تغییر یابد، و بعید قریب، و بیگانه آشنا، و غافل آگاه و خواب بیدار شود.

از این که در آیه شریفه فعل تلقی مفرد است و سخن فقط از آدم است نه این که در این میدان عظیم و سعادت بخش به همسر او بیاعتنائی شده باشد بلکه همسر در تمام این زمینهها تابع شوهر است، آنچه به شوهر عنایت میشود همان



---

۱- ۱) – طه، آیه ۱۲۲.

به همسر داده میشود زیرا زن و شوهر در زندگی چون روح واحد در دو جسم اند، و باید توجه داشت که در آیه ظلمنا انفسنا به صراحت و آشکار سخن از حوا هم به میان آمده و اقرار به ظلم بر نفس و درخواست مغفرت و رحمت مربوط به هر دوی آنهاست پس تلقی و آثارش نیز متوجه هر دو آنهاست.

نظیر این گونه سخن که ضمیر در فعل مفرد آمده ولی دو نفر منظور است در قرآن مجید دیده میشود:

وَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ: (١)

شایسته تر آن بود که خدا و پیامبرش را خوشنود سازند، از آنجا که خدا و پیامبر یک هدف را دنبال میکنند و آن هدایت انسان و رساندنش به کمال و سعادت است ضمیر در یرضوه مفرد آمده ولی مقصد از ضمیر مفرد خدا و رسول اوست در آیه مورد بحث هم داستان از این قرار است فتلقی شامل آدم و حوا باهم است آدم دریافت کلمات کرد و حوا را در صعود پس از هبوط کمک کرد.

فاء فتلقی نشانگر این معناست که آدم بیدرنگ وارد منطقه توبه و بازگشت به سوی خدا شد و نشان داد که آثار و وسوسه دشمن و ازلال او استوار و پا برجا نبود و بر عقل و جان و مشاعرش چیره نشده بود، و به فطرت و ساختمان انسانیت زخم کاری وارد نکرده بود، و نشان داد که کید دشمن و حیله او ضعیف است و با اسلحه بازگشت و توبه میتوان زحماتش را به بر باد داد و آثار شومش را از صفحه جان و دل زدود.

ص:۱۴۷

---

۱- ۱) - توبه، آیه ۶۲.

در روایتی آمده تلقی کلمات و آثارش محصول حیا و بکاء و دعای آن آراسته به مقام خلافت الهی بود. (۱)

### کلمات

در آیه مورد بحث کلمات به صیغه جمع آمده که شامل حقایقی بسیار مهم و با ارزش و با عظمت است، که ارزش و عظمت آن حقایق از نکره بودن کلمات استفاده میشود، حقایقی که فوق العاده مؤثر در عقل و قلب و مشاعر و جان است و تحولی عظیم و تغییری شگفت آور در انسان ایجاد میکند و مایه تبدیل هبوط و سقوط به صعود و پرواز به سوی قرب حق است.

از آثار کلمات پیداست که این کلمات عبارت از الفاظی چند نبوده که به صوت تبدیل شده و به گوش سر رسیده باشد، الفاظ و اصوات مثبت شبانه روز به گوش مردم جهان میرسد ولی در بسیاری از آنان اثر نمی گذارد، قطعاً این کلمات مفاهیم و معانی و حقایق عینی بودهاند که تجلی نوری شدید داشته و آدم آنها را با همه وجودش تلقی کرد، و مایه بازگشت و توبه او به سوی حضرت رب العزه شد، آنچه در روایات به عنوان کلمات نقل شده بیان آن حقایق عینی است نه الفاظی که به آدم رسیده و او بر زبان جاری کرده و به مقام قرب و حوزه وصال رسیده است.

آنچه از مجموعه روایات این باب به دست میآید این است که کلمات تلقی شده بفرموده حضرت باقر یا حضرت صایق علیها السلام عبارت بوده از:

«لااله الا انت سبحانک و بحمدک علمت سوءً وظلمت نفسی فاغفرلی و انت خیر الغافرین، لااله الا انت سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوء وظلمت نفسی فاغفرلی وارحمنی وانت ارحم الراحمین، لااله الا انت



---

۱- ۱) - منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۴۴.

سبحانک اللهم وبحمدک عملت سوء وظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم.»

و در دیگر روایات از قول پیامبر و حضرت صادق آمده:

«سأله بحق محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین الاتبت علی فتاب علیه:» (1)

از این روایات استفاده میشود که کلمات حقایقی چون توحید و تسبیح و استغفار و رسالت و ولایت بوده که نه الفاظش بلکه مصادیق عینی و وجودیاش به صورت نور از طرف آدم، دریافت شد، دریافتی که او را از جاذبههای غیرخدائی رهانید و به حضرت حق پیوند داد و این حقایق که جلوه ربوبیت حق بود آدَمُ مِنْ رَبِّهِ او را از خودیت بیرون آورد و به پیشگاه خدائی نشاند، و در حقیقت این کلمات منشأ بازگشت او به خدا و بازگشت خدا به او بود.

توحید خالص و دور از دسترس وسوسهها و ازلال شیطان را به تلقی او دادند، و تسبیح حقیقی را که علما و عملاً منزه دانستن حق از هر عیب و نقصی است از افق وجود او به طلوع آوردند، و پشیمانی جدی و عزم بر سلامت در آینده را در مشاعر و قلبش چون شجرهای ثابت نشاندند، و این سه حقیقت را با جلوه دادن ایمان به رسالت پیامبر و ولایت اهل بیت کامل کردند، زیرا که توحید انسان و تسبیح و توبهاش جز با تسلیم قلب به رسالت پیامبر و چشیدن عسل بی نظیر ولایت کامل نمی شود و نعمت حق بر آدمی تمام نمی گردد و رضای حق از انسان تحقق نمی یابد.



---

۱- ۱) - روضه کافی، ۳۰۴- نور الثقلین، ۵۶و ۵۷- تفسیر فخر رازی، ج۳، ص۱۹.

أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِينَكَمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكَمْ نِعْمَتِی وَ رَضِيتُ لَكَمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً: (۱)

آنگاه به منطقه توبهاش پذیرفتند، و گذشتهاش را گذشتند، و به شرف قبولی توبهاش سرافراز نمودند، و به دایره إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ برده بر کرسی محبوبیت قرارش دادند، و به عنوان اول تائب حقیقی اسوه و سرمشق جهانیانش نمودند، و توبه او را بهترین ارث باقی مانده برای نسلش قرار دادند تا آن که برههای از عمرشان را به متابعت پی درپی از شیطان و اقتدای به او به سر بردند و زمینه سقوط و هبوط خود را از آسمان معنویت و انسانیت به چاه حیوانیت فراهم آوردند، از پدر توبه را به ارث برند، و با جلوه دادن توحید و تسبیح و استغفار و رسالت و ولایت در اعماق قلب و مشاعرشان از چاه سقوط و هبوط درآیند و به سوی قرب حق و بارگاه دوست و پیشگاه محبوب صعود کنند و سر از پنجره گنبد دوار برآورده به تماشای حقایق ماوراء این گنبد و نظر به ملکوتیان پاک نایل آیند و به رضای حضرت حق که مایه نجات از مهالک در دنیا و آخرت است برسند.

## توبه آدم

آدم با تلقی کلمات به معنائی که در سطور گذشته توضیح داده شد به توبه قابل قبول موفق شد، و آثار وسوسه و ازلال را با قدرت توبه از صفحه وجودش زدود، و با ورود به عرصه توبه شکست ذلت باری به دشمن داد و راه نفوذ دوباره او را به روی خود بست و از این طریق درسی حکیمانه به هر گنهکاری داد، و درب هر



---

۱- ۱) - مائده، آیه ۳.

عـذری را به روی هر معصـیت کـاری مسـدود کرد و بر این شـعار بی پـایه بی منطق برای ابـد خـط بطلان کشـید که برخی از گنهکاران برای معذور دانستن خود جهت ادامه گناه میگویند: آب از سر ما گذشت چه یک نی چه صد نی!

او بـا این عمـل انسـانی و الهیـاش نشـان داد که هیـچ گـاه در رحمت و مغفرت به روی انسان بسـته نیست، و هرگاه گنهکار به عرصه توبه واقعی درآید صـفحات سـیاه پروردهاش به روشنائی و پاکی تبدیل میگردد، و تواب رحیم او را عاشقانه میپذیرد و از گذشتهاش گذشت میکند.

## پذیرش توبه

وجود مقـدس حق از طرفی گنهکـاران را دعوت به توبه و انـابه و دست شسـتن از گنـاه و روی آوردن به ایمـان و عمـل صالح نمـوده و از طرف دیگر وعـده حتمی و مژده قطعی به قبولی توبه داده است، او ذات مسـتجمع صـفات کمـال است که وجود و ذاتش و مفـاهیم صـفاتش را که عین ذات است حـدی و نهـایتی نیست، فرمانش به توبه گنهکار حکیمانه و عاشـقانه و قـدرت پذیرشش بی نهایت است.

اگر گناه گناهکار از نظر گستردگی چون سطح خشکی و دریا و از نظر عدد چون ریگ بیابان و برگ درختان باشد، و مهلتی برای جبران گنـاه برای خود محفوظ بـدارد و به توبه حقیقی برخیزد به یقین حضـرت او توبهاش را میپـذیرد و به جایگاه خوش مغفرت و عفو مینشاندش و راه ورود به جنت را به روی باز کرده و طریق دوزخ را به سویش مسدود مینماید.

او در سوره یوسف نا امیـدان از رحمت را از زمره کافران دانسـته، و بدگمانان به خود را مطرود درگاه شـمرده، و امیدواران به رحمت و مغفرت را ارزش داده و به توبه و انابه تشویق نموده است.

ص:۱۵۱

«انت الـذی فتحت لعبـادک بابـاً الی عفوک سـمیته التوبه فقلت یا ایها الـذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً فما عـذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه؟» (۱)

تـو کسـی هسـتی که دری را به روی بنـدگانت به سـوی عفـو و گذشـت گشادهـای و آن را نـام گـذاری به تـوبه کردهـای و فرمودهای ای اهل ایمان به خـدا باز گردیـد بازگشتی خالصانه، پس چه عذری است برای کسـی که از ورود به این در پس از باز بودنش غفلت کند.

او تـواب و رحیـم است، یعنی بسـیار تـوبه پـذیر است، و تـوبه پـذیریاش همراه بـا مهربـانی و محبت است، این گـونه نیست که گناهکار را بپـذیرد و توبهاش را قبول کند و از خطاکایاش بگذرد ولی نسـبت به او نفرت و بی میلی داشـته باشد، بلکه توبه را همراه با مهر و محبت به گناهکار قبول میکند انه هو التواب الرحیم.

حضرت حق از باب لطف و رحمت به گنهکاران به موسی بن عمران خطاب فرمود:

«فمن لجأ الیک وانضوی الیک من الخاطئین فقل: اهلاً وسـهلاً یا رحب الفناء بفناء رب العالمین واستغفرلهم وکن لهم کاحدهم ولاتسـتطل علیهم بما انا اعطیتک فضـله وقل لهم فلیسألونی من فضـلی و رحمتی فانه لایملکها احد غیری وانا ذوالفضل العظیم:» (۲)

هرگاه از خطاکارن کسـی به تو پناه آورد و همراه تو شد به او بگو: خوش آمدی ای گشاده پیشـگاه به سبب پیشگاه پروردگار جهانیان و برای آنان از من درخواست

ص:۱۵۲

---

۱- ۱) - مفاتیح الجنان، مناجات تائبین.

۲- ۲) - روضه کافی، ۴۸.

آمرزش کن و مانند یکی از آنان باش و بخاطر برتری و فضلی که به تو دادهام بر آنان گردن فرازی مکن و به آنان بگو: باید از فضل و رحمتم درخواست کنید زیرا جز من مالك فضل و رحمت نیست و من دارنده احسان عظیم هستم.

### حقیقتی عجیب

کشف الاسرار و عده الابرار از قتاده روایت میکند که روزی که خدای مهربان توبه آدم را پذیرفت روز عاشورا بود، و از رسول خدا در همین زمینه روایت شده، نوح از کشتی در روز عاشورا بر کوه جودی پیاده شد، و روز عاشورا توبه آدم مقبول حق افتاد، و روز عاشورا توبه قوم یونس پذیرفته شد، و در چنین روزی دریا برای بنی اسرائیل شکافت، و ولادت ابراهیم و مسیح در روز عاشورا اتفاق افتاد. (1)و روز عاشورا روز بسیار مهمی است که توبه حر با آن گناه عظیمش و توبه ابوالحتوف بن حرث انصاری و سعدبن حرث انصاری حدود یک ساعت مانده به شهادت حضرت حسین (ع) پذیرفته شد.

آری توبه با کمک توحید قلبی و تسبیح و استغفار و با توسل به حقیقت رسالت و ولایت که عبارت از پذیرفتن و قبول اعتقادی این دو واقعیت گرانبها است از هر گنهکاری پذیرفته است، به شرطی که پس از توبه گناهان گذشته جبران شود، و زمین زندگی پر از گل و شکوفه عمل صالح گردد.

### زمینه های بیداری و رشد

انسان بدون تردید با آزادی و اختیار و فطرت و عقل که هرسه مایه انسانیت و نردبان صعود به حقایق، و وسیله رسیدن به واقعیات است به عنوان مسافری والا



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص۱۵۶.

به نهـایت و مقصـد اعلاـیش آخرت و سـکونت در جوار قرب حق است در زمین اسـتقرار یافته و دارای قـدرت درک و فهم و خلاـقیت است، و در اطرافش چه در طـبیعت و چه در بستر تاریـخ و چه در درون پر غوغـای او همه جـا نشـانه هـای بی شـمار هدایت تعبیه شده است.

انسان این موجود والا و برتر، و این عنصـر پاکی که از مقام با عظمت خلافت الهی برخوردار است و دارای بصـیرت و دوچشم بینا و گوش شـنوا و دل و قلبی هشـیار و آگاه است، با همه وجود مسئول است که از این ابزار و استعدادها برای دیدن و شنیدن حق و پیام های حقیقت و مطالعه و مشاهـده واقعیات هستی و انتخاب بهترین راه و عمل و ایجاد بهترین شـرایط برای زنـدگی و بهترین بستر برای رسیدن به کمال استفاده کند، کاروان بشریت را با تمام قوا در راه رسیدن به اوج کمال و وصول به حق یاری نمایـد، اگر در چنین مسـیری قرار گیرد و به انجام چنین اموری دست یازد، زنـدگی را رونق واقعی داده به سـلامت و عافیت و آزادی و حقیقت و روشـنائی میرسد، و اگر تنبلی کند و به تن پروری و لذت گرائی افتد، از فطرت و بصـیرت و شنوائی و ابزار هدایت استفاده نکند و ذهن و عقلش را به چاه کُندی و سستی سرنگون نماید و بی تفاوتی و بی حرکتی پیشه کند. راه به هیچ جا نمی برد، محروم و ناتوان به رنج و مشقت و سیه روزی و تباهی افتد، و در کام هلاکت ابدی فرو رود.

قَدْ جٰاءَكُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ: (۱)



---

۱- ۱) - انعام، آیه ۱۰۴.

تحقیقاً از جانب پروردگارتان بصیرتها و مایه روشنیها و خوشبختیها به سوی شما آمده، پس هر کس به وسیله آن بصیرتها و دلایل بینا شود و حقایق را با چشم عقل و دیده دل ببیند به سود خود اوست و هرکه با بی توجهی به دلایل و روی گرداندن از آنها کوردل گردد و خود را از اندک فهم حقایق محروم سازد به زیان خود اوست، وظیفه من ابلاغ پیام خداست و من بر شما حافظ و نگهبان نیستم که بالاجبار شما را از افتادن در چاه هلاکت حفظ کنم.

مسئولیت دیدن با چشم سر و دیده عقل، انتخاب کردن بهترین، عمل کردن با خود انسان است، آزادی انتخاب راه از آنچه به روی انسان گشوده است ماهیت عظیم مسئولیت اساسی آدمی را روشن میسازد.

إِنّا هَدَیْناهُ اَلسَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً: (۱)

ما راه را به انسان نشان دادیم و اکنون اوست که یا به عنوان شکر راه درست و طریق سلامت را برگزینند، یا ناسپاسانه غفلت ورزد و به بیراهه و کج راهه رود.

مسئولیت انسان مایه از خودش میگیرد، زیرا سرمایه های عظیمی در اختیار اوست که منشأ مسئولیت است، تعهد انسان نسبت به خودش، سپس نسبت به دیگران سرآغاز رسالت اوست.

ما انسانها با استعدادها و امکانات فراوانی در درون و خارج از وجودمان قدم به دنیا گذاشته ایم و در محیطی نشو و نما میکنیم که عناصر بی شمار زنده و غیر زنده در حال ارتباط و تأثیر متقابل بر یکدیگر و در حال حرکت و تلاش اند، جهان عظیمی در برابر ماست با دنیاهای کوچک و بزرگ در داخل آن، و ما موجودی هستیم اگر چه از نظر فیزیکی و مادی بسیار کوچک و ناچیز و کم وزن، ولی با استعدادها و غرائز و مایه های شگفت، این حرکات ماست و اعمال



---

۱- ۱) - الانسان، آیه ۳.

و اخلاق ماست که اگر منطبق بر حقایق ایمانی و ملکوتی باشد یا برگرفته از هواهای نفسانی و فرهنگ های شیطانی خوشبختی و بدبختی، سعادت یا شقاوت، شادی یا رنج، سلامت یا بیماری، قدرت یا ضعف به ارمغان میآورد:

کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ: (۱)

هر کس مرهون همه اموری است که به دست آورده است.

درجه و مرتبه، پستی و تنزل هرکس متناسب با اعمالی است که انجام داده است، اینجا فقط مسئولیت انسانی مطرح است مسئولیت هر انسان نسبت به خود و آینده و سرنوشتش و در این زمینه زن و مرد فرقی نمیکند.

مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ: (۲)

از مرد و زن هر کس کار شایسته و پسندیده انجام دهد در حالی که مؤمن است مسلماً او را به زندگی پاك و پاکیزهای زنده میداریم و پاداششان را به پایه بهترین عملی که همواره انجام میدادهاند میدهیم.

مسئولیت انسان در برابر خدا، پیامبران، امامان، زن و مرد، اقوام، جامعه مسئولیتی است عظیم و مستقل و خدشه ناپذیر، زیرا شرایط هرچه باشد، و ضرورتها هرچه ایجاب کند انتخاب نهائی را انسان با آزادی و اختیار انجام میدهد. (۳)پس از این مقدمه نکته مهم و سئوال و پرسش این است که اگر انسان به تعهد و مسئولیتش ارزشی نداد و به آن پشت پا زد، و روی از آن برتافت و شعله چراغ فطرت را رو به خاموشی برد، و عقل را در ظلمت هوای نفس حبس کرد، و قلب



---

۱- ۱) - مدثر، آیه ۳۸.

۲- ۲) -نحل، آیه ۹۷.

۳- ۳) - چرا انسان متعهّد و مسئول است با توضیح و تصرف در عبارات ص ۴۴.

را خانه شیطان قرار داد، و اخلاق و عملش هم سو با فرهنگ شهوت بی مهار و عادات و رسوم غلط بی دینان شد، و خلاصه از خدا دوری کرد، و قدر پیامبران و امامان را نشناخت و از عمل به احکام الهی خودداری کرد، ولی روزی به هر علّتی از خواب غفلت بیدار شد و در وادی طور بینائی قدم گذاشت و گذشته خود را غرق در خسارت دید و ساختمان انسانیتش را ویران و تخریب شده مشاهده کرد، آیا از قرآن و مکتب سعادتبخش اسلام راهی برای جبران گذشته و ساختن آینده دارد؟

پاسخ این پرسش با توجه به آیات کتاب حق، و راهنمائی های پیامبر و امامان معصوم مثبت است، آری برای جبران گذشته و ساختن آینده مایهای و سازکاری چون توبه و رجوع به حق به معنای حقیقیاش برای او قرار داده شده، و اوست که باید با اشتیاق و علاقه، و با امیدی مثبت، و حال ملکوتی، و ارادهای استوار توبه را چونان پدرش آدم انتخاب و به آن متوسل شود و با شفاعت این مایه عرشی که نجات بخش ترین شفیع است به جبران گذشته برخیزد، و آینده خود را با ایمان و عمل و اخلاق حسنه بسازد. و همای سعادت را در آغوش گیرد و خدا و اولیاءش را از خود خوشنود و راضی نماید، و خود را با این انتخاب احسن و سعادت آفرین به عرصه گاه مغفرت و عفو و صفح و رحمت و رضای حق و بهشت عنبرسرشت آخرت برساند که همه این حقایق محصول بر ارزش توبه واقعی است.

### توبه و بازگشت

توبه و بازگشت و روی برگرداندن از هوای نفس و شیطان و روی آوردن به خدا، و جبران گذشته حقیقتی است که حضرت ربّ العزه براساس مهروزی و محبت به بندگان و ملاحظه مصلحت دنیا و آخرت آنان نسبت به آن فرمان

واجب داده است، که اجرای این فرمان واجب از اعظم عبادات بلکه مایه و ریشه عبادات و ترکش از اعظم گناهان و محرمات است.

وَ تُوبُوا إِلَى اَللّٰهِ جَمِيعاً أَيُّهَا اَلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: (۱)

و شما ای گروه اهل ایمان همگی به سوی خدا بازگردید تا پیروز و رستگار شوید.

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ اِسْتَعْمَرَكُمْ فِيهٰا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ: (۲)

صالح به قومش گفت: او شما را از زمین به وجود آورد، و از شما خواست که در آن آبادانی کنید، بنابراین از گناهان و آلودگیها دست بردارید و از حضرتش آمرزش بخواهید آنگاه به سوی او توبه کنید و به جناب او باز گردید زیرا پروردگارم به بندگانش نزدیک و اجابتکننده دعای آنان است.

جمله توبوا در آیات قرآن امر واجب به همگان است و اطاعت از امر واجب بر همگان ضروری و لازم است، و اجرایش موجب ثواب و پاداش، و عصیان و سرپیچی از آن گناه و سبب کیفر و آتش است.

وجود مقدس او که به توبه فرمان داده پذیرش آن را هم ضمانت فرموده و به توبه کنندگان در قرآن مجید وعده داده که آنان را مورد عفو قرار دهد و توبه بازگشتشان را بپذیرد و خود را قابل التوب و تواب معرفی کرده و کراراً در آیات کتابش به این حقیقت توجه داده است.

غٰافِرِ اَلذَّنْبِ وَ قٰابِلِ اَلتَّوْبِ: (۳)

او آمرزنده گناه و قبولکننده توبه است.

ص:۱۵۸

---

۱- ۱) - نور، آیه ۳۱.

۲- ۲) - هود، آیه ۶۱.

۳- ۳) - غافر، آیه ۳.

إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ تَوّٰاباً رَحِيماً: (۱)

به یقین خدا همواره بسیار توبهپذیر و مهربان است.

وجود مبارک او اهل توبه را محبوب خود دانسته و به این حقیقت در قرآن مجید اشاره میکند:

إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِينَ: (۲)

یقیناً خدا دوستدار تائبان و محبّ پاکیزه شوندگان از آلودگی هاست.

هیچ زمانی نیست که در صورت تحقق توبه واقعی از پذیرفتن توبه امتناع ورزد چنان که در قرآن مجید میفرماید:

وَ هُوَ اَلَّذِي يَقْبَلُ اَلتَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ اَلسَّيِّئٰاتِ: (۳)

و اوست کسی که همواره از بندگانش توبه را میپذیرد و از بدیها گذشت میکند.

محدث خبیر فیلسوف کبیرفیض کاشانی در کتاب شریف محجه البیضاء که تصفیه احیاء علوم الدین از مسائل غیرعقلی و غیرشرعی است میفرماید: توبه عبارت از حقیقتی است که از سه واقعیت مترتب بر یکدیگر منظم شده و پیوند و گره خورده: علم و آگاهی، حال درونی و کوشش و عمل، علم و آگاهی اول و حال درونی دوم و کوشش و عمل سوم است، مرحله اول سبب تحقق مرتبه دوم و مرتبه دوم سبب تحقق مرتبه سوم است، سببی که اقتضای جریان سنت حق را در ملک و ملکوت دارد اما علم و آگاهی عبارت است از معرفت و توجه به سنگینی زیان گناه و این معصیت حجاب میان انسان و هر محبوب مثبتی است، چون این توجه و



---

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۶.

۲- ۲) - بقره، آیه ۲۲۲.

۳- ۳) - شوری، آیه ۲۵.

عرفان به او دست دهـد و یقینی چیره بر قلب او گردد از این توجه به خاطر این که گناه عامل از دست رفتن محبوب شـده درد پشیمانی و الم حیا و شرمساری از قلب سر میزند، و قلب به این معنا توجه میکند که این تیره بختی و تیره روزی معلول از دست رفتن عمـل صالـح است، این الم و درد قلبی به حالت دیگر که عبارت از اراده و قصـد به جانب فعل و عمل است ظهور میکند که گرهی به گذشـته و حـال و آینـده دارد، گره و تعلّقش به حـال به صورت ترک گناه که فعلاً آلوده به آن است خودنمائی میکنـد، و نسـبت به آینده به صورت عزم جدی بر ترک گناه خود را نشان میدهد و نسـبت به گذشـته در چهره تلافی و جبران گذشتهها از قضای واجب و پر کردن خلأ کارهای خیر تحقق مییابد.

چون علم و حال و عمل از افق وجود انسان نسبت به نواقص و ناپاکیها و آلودگی هایش طلوع میکند، توبه تحقق مییابد و گناه آمرزیده میشود، و گذشتهها جبران میگردد و آینده در گردونه سلامت قرار میگیرد، و مغفرت و رحمت شامل انسان میشود، و ظلمت به نور تغییر مییابد، و باطل میرود و حق به جای آن قرار میگیرد و سعادت دنیا و آخرت انسان تضمین میگردد.

و از آنجا که گناه و معصـیت یقیناً مهلک ترین سم، و مخرب دین، و بر باد دهنده دنیا و آخرت است وجوب توبه از آن فوری است و نسـبت به انجام آن درنگ و وقت گـذرانی و وعـده دادن بخود برای توبه در آینده ابداً جایز نیست و بلکه تأخیر آن به هر علّتی معصـیتی دیگر و گنـاهی زشت است و چه بسـا که در تـأخیر آن آفاتی گریبانگیر انسان شود و از همه آفات زیانبارتر تنگی وقت و از دست رفتن مهلت و رسـیدن لحظه مرگ که همه و همه موجب تحقق نیـافتن این حقیقت عظیمه و مایه الهیه و ملکوتیه است.

قرآن مجید در این زمینه هشدار کمرشکنی میدهد که واجب است هر معصیت کاری به این هشدار با همه وجود توجه کند:

وَ لَیْسَتِ اَلتَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ اَلسَّیِّئٰاتِ حَتّٰی إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قٰالَ إِنِّی تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفّٰارٌ أُولٰئِکَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً: (۱)

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب میشوند تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد و در آن لحظه که همه فرصتها از دست رفته گوید: اکنون توبه کردم، و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا میروند توبهای نیست، ایناناند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

## روایات باب توبه

از حضرت حسن از رسول خدا روایت شده است:

«لما هبط ابلیس قال و عزتک وجلالک وعظمتک لاافارق ابن آدم حتی تفارق روحه جسده، فقال الله سبحانه: وعزتی وجلالی وعظمتی لا احجب التوبه عن عبدی حتی یغرغربها:» (۲)

هنگامی که ابلیس از مقامات ملکوتیاش فرود افتاد به حضرت حق گفت سوگند به عزت و جلال و عظمتت از انسان جدا نمی شوم تا روح از بدنش مفارقت کند، حضرت حق به او فرمود: سوگند به عزت و جلال و عظمتم من هم در توبه را به روی آنان نمی بندم تا آنجا که بتوانند آن را در گلو بچرخانند.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:



---

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۸.

۲- ۲) - بحار، ج۶، ص۱۶.

«ان آدم قال: یا رب سلطت علی الشیطان و اجرنیه منی مجری الدم فاجعل لی شیئً فقال: یا آدم جعلت لک ان من هم من ذریتک سیئته لم تکتب علیه فان فان عملها کتبت علیه سیئته ومن هم منهم بحسنه فان لم یعملها کتبت له حسنه وان هو عملها کتبت له عشرا قال: یا رب زدنی قال جعلت لک ان من عمل سیئته ثم استغفر غفرت له قال: یا رب زدنی قال جعلت لهم التوبه و بسطت لهم التوبه حتی تبلغ النفس هذه قال یا رب حسبی:» (۱)

آدم به حضرت حق گفت: پروردگار من از شیطان به سوی من راهی باز گذاشتی و او را در محل جریان خونم به جریان انداختی، در برابر آن چیزی برای من قرار بده: خطاب رسید برای تو این را قرار میدهم که هرکس از ذریه ات گناهی را قصد کند در پرونده‌اش نوشته نشود، اگر مرتکب شود فقط یک گناه ثبت شود، و هرکس از آنان یک عمل خوبی را قصد کند، اگر انجام ندهد یک حسنه در پرونده‌اش ثبت شود و اگر آن را انجام دهد ده حسنه برایش نوشته شود، آدم گفت: پروردگارا بر من بیفزای، خطاب رسید برای آنان توبه قرار میدهم و آن را از نظر زمانی توسعه میبخشم تا جان به گلو برسد، آدم گفت: مرا بس است.

حضرت صادق از رسول خدا روایت میکند:

«من تاب قبل موته بسنه قبل الله توبته ثم قال: ان السنه لکثیره من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال: ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعه قبل الله توبته ثم قال: ان الجمعه لکثیره من تاب قبل موته بیوم



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۴۴.

قبل الله توبته ثم قال: ان الیوم لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته:» (۱)

هرکس به یـک سال پیش از مرگش توبه کنـد خـدا توبهاش را میپـذیرد، سـپس فرمود: یکسال زیاد است، هرکس به یک ماه پیش از مردنش توبه کنـد، خـدا توبه او را قبول میکند، آنگاه فرمود: یک ماه زیاد است، هرکس به جمعهای قبل از تمام شدن عمرش توبه کنـد خـدا توبهاش را امضاء میکند سـپس فرمود یک جمعه پیش از مرگ زیاد است، هرکس به یک روز پیش از مرگش توبه کنـد، خـدا توبهاش را میپذیرد، آنگاه فرمود یک روز زیاد است، هرکس پیش از آن که آثار دنیای پس از مرگ را مشاهده کند خدا توبهاش را میپذیرد.

در حقیقت پایـان این روایت میخواهـد بگویـد بایـد به انـدازهای مهلت داشـته باشـد که بتوانـد تـوبه واقعی را تحقـق دهـد، در صورتی که مهلت تحقق توبه مورد نظر حق از دست برود نجاتی برای انسان نخواهد بود.

از علی (ع) روایت شده:

«لاشفیع انجح من التوبه:» (۲)

شفیعی رستگارکننده تر از توبه نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«مرّ عیسی بن مریم علی قوم یبکون فقال: علی مایبکی هؤلاء فقیل: یبکون علی ذنوبهم، قال فلیدعوها یغفرلهم.» (۳)



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۴۴.
۲- ۲) - بحار، ج۶، ص۱۹.
۳- ۳) - امالی صدوق، ۲۹۷.

عیسی بن مریم به قومی گذشت که میگریستند، پرسید برای چه گریه میکنند، گفتند بر گناهانشان اشک میریزند، فرمود پس نسبت به آن دعا کنند که مورد آمرزش قرار میگیرند.

امام صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند:

«یلزم الحق لامتی فی اربع: یحبون التائب، ویرحمون الضعیف، ویعینون المحسن، ویستغفرون للمذنب:» (۱)

بر امتم ادای حق در چهار واقعیت لازم است:

توبهکننده را دوست بدارند، به ناتوان رحم کنند، به نیکوکار کمک دهند، و برای گناهکار طلب آمرزش نمایند.

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«توبوا الی الله عزوجل و ادخلوا فی محبته فان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین والمؤمن توّاب:» (۲)

به پیشگاه خدای عزوجل توبه کنید و در دایره عشق و محبتش وارد شوید که در قرآن فرموده: یقیناً خدا تائبان و پاکیزه شوندگان از آلودگیها را دوست دارد، و مؤمن بسیار توبهکننده است.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«مثل المؤمن عندالله عزوجل کمثل ملک مقرب وان المؤمن عندالله عزوجل اعظم من ذلک ولیس شیئی احب الی الله من مؤمن تائب او مؤمنه تائبه:» (۳)



---

۱- ۱) - خصال، ج۱، ص۱۱۴.

۲- ۲) - خصال، ج۲، ص۱۶۲.

۳- ۳) - بحار، ج۶، ص۲۱.

جایگاه مؤمن نزد خدای عزوجل چون جایگاه فرشته مقرب است و یقیناً مقام مؤمن نزد خدا از این مقام هم بزرگ تر است و چیزی نزد خدا از مؤمن تائب و مؤمنه تائبه محبوت تر نیست.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«التائب من الذنب کمن لاذنب له:»

توبهکننده از گناه مانند کسی است که گناهی برای او نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«اوحی الله عزوجل الی داوود النبی علی نبینا وآله و (ع) یا داوود ان عبدی المؤمن اذا اذنب ذنبا ثم رجع وتاب من ذلک الذنب واستحیی منی عند ذکر غفرت له وانسیه الحفظه وابدلته الحسنه ولاابالی وانا ارحم الراحمین:» (۱)

خدا به داود خطاب کرد ای داود هرگاه بنده مؤمنم مرتکب گناهی شود، سپس به سوی من باز گردد و از آن گناه توبه کند و از من هنگام یاد گناه شرمسار شود او را میآمرزم، و گناه را از یاد حافظان عمل میبرم و آن را تبدیل به حسنه میکنم و باک ندارم چرا که من مهربان ترین مهربانانم.

معاویه بن وهب که از اصحاب عالی قدر و مورد اطمینان حضرت صادق (ع) است میگوید از حضرت صادق شنیدم که میفرمود:

«اذا تاب العبد المؤمن توبه نصوحا احبه الله، فستر علیه فی الدنیا والآخره قلت: وکیف یستر علیه؟ قال: ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب و اوحی الله الی جوارحه: اکتمی علیه ذنوبه، واوحی الی بقاع



---

۱- ۱) - ثواب الاعمال، ۱۲۵.

الارض: اکتمی علیه ما کان یعمل علیک من الذنوب، فیلقی الله حین یلقاه ولیس شیئی یشهد علیه بشیئی من الذنوب:» (۱)

هنگامی که بنـده مؤمن توبه خالص و حقیقی کنـد خدا او را در دایره محبتش وارد میکند، پس بر او در دنیا و آخرت پوشـش میانـدازد، به حضـرت گفتم: چگونه بر او پوشـش قرار میدهـد؟ فرمود: گناهـانش را از یاد دو فرشـتهای که آن گناهان را بر او نوشـتهاند میبرد، و به اعضایش وحی میکنـد گناهانش را بر او کتمان کنیـد و پنهان بدارید، و به قطعه های زمین وحی مینماید: آنچه بر روی شـما از گناهان مرتکب شـده بر او بپوشانید، پس خدا را ملاقات میکند در حالی که چیزی بر ضدش به چیزی از گناهان گواهی دهد یافت نمی شود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ما من مؤمن یذنب ذنبا الا اجّل سبع ساعات، فان استغفرالله غفرله وانه لیذکر ذنبه بعد عشرین سنه فیستغفرالله فیغفرله وان الکافر لینسی ذنبه لئلا یستغفرالله:» (۲)

مؤمنی نیست که مرتکب گناهی شود مگر این که هفت ساعت به او مهلت دهند، اگر از خدا درخواست مغفرت کرد آمرزیده میشـود، او چنـانچه پس از بیست سـال فراموشـی نسبت به گنـاهش از گنـاهش یـاد کنـد و از خـدا درخواست مغفرت نمایـد، آمرزیده خواهد شد، کافر به جریمه کفرش گناهش را فراموش میکند تا در حوزه آمرزش وارد نشود.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

ص:۱۶۶

---

۱- ۱) - بحار، ج۶، ص۲۸، حدیث ۳۱.

۲- ۲) - بحار، ج، ص۳۴، حدیث ۴۹.

«ان الله تعالی اشد فرحا بتوبه عبده من رجل اضل راحلته و زاده فی لیله ظلماء فوجدها فالله اشد فرحا بتوبه عبده من ذلک الرجل براحلته حین وجدها:» (۱)

خدا به توبه بندهاش خوشحال تر از مردی است که توشه و زادش را در شب تاریک گم کرده پس آن را یافته است، خدا به توبه بندهاش از چنین مردی هنگام یافتن توشهاش خوشحال تر است.

همه این روایات و دیگر روایاتی که در معتبرترین کتابها درباره توبه روایت شده مربوط به توبه حقیقی و بازگشت جدی به سوی پروردگار است، توبهای که قصد آدمی را بر ترک گناه جدی کند، و گذشته را جبران نماید، و آیندهای پاک و سالم بسازد، در رابطه با توبه حقیقی سخنی بالاتر و استوارتر و راه گشاتر از سخن امیرالمؤمنان (ع) نیافتم که بر خود واجب میدانم در پایان این بخش آن سخن زیبا را که در باب حکمت های نهج البلاغه ثبت است بیاورم.

شخصی در محضر مقدسش گفت: استغفرالله حضرت با حالتی برخاسته از خشم به او گفت: مادر به عزایت گریه کند میدانی توبه و استغفار چیست؟ بی تردید استغفار و توبه منزلت مردم بلند مرتبه است، و آن حقیقتی مرکب از شش معناست:

اول: پشیمانی جدی از گناهانی که در گذشته انجام گرفته است.

دوم: تصمیم و اراده واقعی بر ترک گناه برای ابد در آینده.

سوم: پرداخت حقوق مردم تا خدا را دیدار کنی در حالی که هیچ حقی از مردم بر عهده ات نباشد.



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۴۳۵.

چهارم: اراده استوار بر ادای هر واجبی از واجبات خدا که آن را ضایع کرده و بجا نیاوردهای.

پنجم: همت بر آب کردن گوشتی که از حرام و گناه بر وجودت روئیده با حرارت و آتش اندوه برگذشته تا جائی که پوست را به استخوان بچسبانی و میان پوست و استخوان گوشت جدید روید.

ششم: رنج عبادت و خدمت را بر بدن بچشانی چنان که شیرینی و لذت گناه را بر آن چشانیدی.

سپس با تحقق این شش برنامه بگوئی: استغفرالله. (۱)آری براساس گفتار آگاه به ملك و ملکوت دارنده علم کتاب، خزینه دانش اولین و آخرین حضرت امیرالمؤمنین (ع) توبه عبارت از ادای حقوق الهی و ادای حقوق خلق، و تغییر دادن بدن از پوشش حرام به پوشش پاك، و ندامت و پشیمانی از گذشته و قدم نهادن در صراط مستقیم تا پایان عمر است، و این توبه است که انسان را از هبوط راهی صعود میکند، و فرشتگان را دعاگوی انسان مینماید، و آدمی را به دایره حبّ حق میکشاند، و برای انسان طهارت و پاکی واقعی میآورد، و خیر دنیا و آخرت را تضمین مینماید و برای حضرت آدم خلفی با ارزش میسازد، و راه ورود انسان را به حریم محبوب باز میکند، و آدمی را از استحقاق عذاب دوزخ میرهاند، و شایسته ورود در بهشت جاوید و ابدی قیامت میکند.

## تفسیر آیه ۳۸-۳۹

### اشاره



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷.

قُلْنَا اِهْبِطُوا مِنْهٰا جَمِيعاً فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ

وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ

گفتیم همه شما از بهشت به زمین فرود آئید، پس چون هدایتی جامع و کامل از جانب من به سوی شما آید، نهایتاً آنان که هدایت مرا پیروی کنند هیچ ترس و اندوهی بر آنان نخواهد بود.

و کسانی که ناسپاسی کرده حق را پنهان کنند و به انکار و تکذیب آیات ما برخیزند آنان اهل آتشاند و در آن جاوید و ابدی خواهند بود.

## شرح و توضیح:

دو آیه شریفه ما را متوجه چند مطلب بسیار مهم میکند: ۱- هدایت الهی و ضرورت آن ۲- آثار هدایت در زندگی ۳- کفرورزی و انکار آیات و نتیجه آن

## هدایت الهی و ضرورت آن

گو این که انسان از نعمت عقل که مایه دریافت علوم و دانش ها، و تا حدی سبب تمییز و تشخیص امور است برخوردار میباشد ولی تجربه تاریخ حیات انسان در پهنه زمین ثابت کرده است که با اتکاء به عقل تنها که نورش کاربرد کامل و همه جانبهای برای زدودن ظلمت ها، و پیشگیری از فساد، و کنترل انسان ندارد خیمه زندگی همراه با عافیت و سلامت و صلح و صفا برپا نمی شود.

در تکیه بر عقل تنها و بکار گرفتن دانشهائی که به وسیله او تحصیل میشود چون آیندهای به عنوان جهان دیگر، و ظهور حکمت و عدالت برای پاداش خوبان و کیفر بدکاران در کار نیست با علاقه و محبت شدیدی که آدمیان به ابزار

و عناصر مادی و سفره طبیعت و شهوات و لذتها و خواسته های بی محاسبه و آزادی امیال و غرائز دارند راهی برای مقید کردن آنـان برای این که به حقوق دیگران تجـاوز ننماینـد، و دست به فساد و افساد نزننـد، و آلودگیها و منکرات و فحشا و زشتیها را گسترش ندهنـد و نظـام حیـات را به لجن زار متعفّنی تبـدیل نکننـد، و بی اعتمـادی و رسوائی و افتضـاح در همه امور را حاکم ننماینـد وجود نـدارد، از اینجـاست که ضـرورت هـدایت از حانب خالق هستی و آدم که به ظاهر و باطن و مصـلحت هر چیزی آگاه است حس میشود، هدایتی که از برکت آن قلب آراسته به عقاید پاك و درون منور به نور اخلاق نیکو و اعضا و جوارح مزین به اعمـال و حرکـات شایسـته میشود و در فضـای آن هر انسـانی از اعماق درون به آخرت و دنیای پاداش و کیفر پای بند میگردد، و هر حرکت درونی و برونی را که میخواهد انجام دهد با توجه به مراقبت خدا که هدایت از جانب اوست، و با لحاظ کردن قیـامت که هر حرکتی گرچه به وزن دانه ارزن باشـد محاسـبه خواهـد شـد، اگر نیك است دارای پاداش و ثواب، و اگر زشت است سبب جریمه و عقاب است انجام میدهـد، و با اتصال به این هدایت هرگز هوس افساد وفاسد، و ورود به زشتی ها، و از دست دادن خوبی ها، و تجاوز به حق دیگران گرچه به انـدازه پوست جو در دهان مورچه باشـد، و ظلم و سـتم به دیگران گرچه هم کیش و هم نوعش نباشـد به او دست نمی دهـد، یوسف وار هفت سال در کنار زن زیبا چهره نامحرمی بالاجبار قرار میگیرد ولی حاضـر به آلـوده کردن دامن آن زن شـوهردار نمی شود گرچه از طرف آن زن در خلوت کـاخ بـا همه وجود و با دریـائی از عشق و علاقه و عشوه و ناز به عمل نامشـروع دعوت شود، و یوسف وار در زنـدان به صبر و اسـتقامت تن میدهـد تا مصون از فساد بماند. و دیگر زندانیان را در کمال آرامش به حق و حقیقت و دوری از گناه و

جتناب از معصیت و پاک شـدن از شـرک دعوت مینماید، و یوسف وار بر تخت حکومت و عزیز مصـر نسبت به بیت المال و حق مردم کمال امانت و حفظ را نشان میدهد، و مسـند را مبدء گسترش عدالت نسـبت به همه مردم مینماید و به تخت سلطنت آبروی ابـدی میدهـد، چرا که وجودی متصل به هدایت و معتقد به قیامت و امیدوار به پاداش و کرامت، و در ترس از جریمه و کیفر و عـذاب همیشـگی و شـکنجههائی است که برای بلعیـدن مجرمان و بدکاران و مفسدان برای ابد دهانش باز است، و این کنـترل و مقیـد کردن و ترمز زدن بـه هـوا و هوســها و غرائز و امیـال ســرکش و شـهوات بی درو پیکر و روحیـه فسـادجوئی و افسادگری هرگز کار عقل نبوده و نیست و نخواهد بود.

مگر متجاوزان دنیا و سـتمگران و ظالمان، و پایمال کنندگان حقوق انسانها که در هر پست و مقامی بودند و هستند بی عقلها و دیوانه های لایق دارالمجانین اند، اکثر آنان به ویژه در روزگار و زمانی که فعلاً ما زندگی میکنیم و سال شمسـی سال ۱۳۸۵ و قمری ۱۴۲۷و میلادی ۲۰۰۶ است فارغ التحصـیلان دانشگاه های معتبر شرق و غرب و اهل عقل و خرد هستند، در عین حال از طریق حکومت و دولت هایشـان، و از راه ثروت و دلارشـان و از طرف دست نشانـدگانشان و عوامـل مرئی و نامرئی شان، و با کمک رسانه های جمعی و سایتها و ماهواره هایشان، و با دست مایه مزدوران قلم بدستشان و روزنامهها و سینماها و مجلاتشان و خلاصه ابزارهای بسـیار قوی و پرقدرت الکتریکی شان که محصول عقل و علم است خشکی و دریا، دشت و صحرا، بیابان و جنگل، قریه و قصـبه، شـهر و شهرسـتان، پایتخت و مرکز حکومت ها، ادارات و پارک ها، سالنها و کنفرانس ها، و ابزار وسایل جمعی از قبیل اتومبیلها و قطارها و هواپیماها را به انواع مفاسد و زشتیها و فحشا و منکرات و تجاوزات مالی و بدنی و شهوانی

و رشوه و اختلاس و دزدی در روز روشن و غصب و زورگیری و باج خواهی آلوده کرده اند، و برای پیشگیری از این همه مفاسد که جان بشر را به لب رسانده، و روز روشن او را تیره کرده، و او را از زندگی خسته نموده هیچ کاری از دست عقل تنها و علم بر نمی آید و هیچ رشته علمی قدرت کنترل کردن این گونه انسانها را ندارد و در آینده هم نخواهد داشت.

آن حقیقتی که صددرصد قدرت دارد این افسار گسیختگان را که حیات انسانی را تقریباً در سطح کره زمین تغییر به حیات حیوانی و سبعی و شیطانی و بدتر از اینها دادهاند مقید کند و کنترل نماید و از آنان انسانی عاقبت نگر، دوراندیش، باوقار، با ادب، با تربیت، حکیم، عادل، دلسوز، خیرخواه، مهربان، متخلق به اخلاق، آراسته به عمل صالح، لحاظکننده پاداش و ثواب در آینده در برابر خوبی ها، و کیفر و عقاب در قیامت نسبت به بدیها هدایت و ولالتی است که از جانب خدا به سوی او آمده:

**فاما یأتینک منی هدی**

قید منّی در آیه شریفه که به معنای هدایت از جانب من است بسیار بسیار قابل توجه است و فریاد میزند که هدایت اصلاح گر و کنترلکننده منحصراً باید از جانب او باشد که هر هدایتی به هر صورت که باشد اگر از جانب او طلوع نکند و از افق حکمت و علم و عدل او تجلی ننماید ضلالت است.

این هدایت هرگز از وجود فیلسوفان شرق و غرب، و حکیمان تاریخ، و اندیشمندان کشورها، و اساتید دانشگاه، و سقراطها و افلاطونها و دیاجانوسها و دکارت ها، و کخها و کارل ها، و افلاطونیان جدید و فلوطن ها، و پاستورها و پاپنها به جانب انسان نیامد زیرا خود آنان هم با همه موقعیت عقلی و علمی شان نیازمند به هدایت از جانب خدا بودند و هستند.

ص:۱۷۲

در هر صورت کلید حل مشکلات مادی و معنوی انسان، و مایه پاکسازی حیات او از مفاسد و فحشا و منکرات و ستم گریها و درندگیها و شیطنت ها، و راه علاج بیماری های فکری و روانی فقط و فقط در گرو هدایتی است که از جانب جهان آفرین و انسان آفرین آمده و آمدن این هدایت از جانب او مایه در لطف و رحمت و مهرورزی و عشق او به انسان دارد، و این انسان است که باید قدر این نعمت بی نظیر و کرامت بی بدیل و لطف بی نهایت و رحمت ویژه را که از طرف حق به او داده شده بداند، و بر سر این سفره عقل و روح و جان و قلب و اعضاء و جوارحش را تغذیه کند و هم چون پیامبران و امامان و اولیای خاص حق به اندازه استعدادش با کمک گرفتن از هدایت الهی زندگی کند و گنج سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نماید.

بیجا نیست که بگوئیم همه کشمکشها و اختلافات و نزاعها و کینهها و دشمنیها و بداخلاقیها که ریشه در حرص و حصد و کبر و غرور و خلأ درون دارد از عوارض زندگی مادی در روی زمین است، و هیچ داروئی جز هدایت الهی درمانکننده این امور خطرناك و هلاككننده و بر باد دهنده دنیا و آخرت نیست.

انسانی که برای او ثابت و یقینی است که به همه مواد مادی و ابزار برپاکننده زندگی نیازمند است، هر لحظه به تنفس هوا و نور خورشید، و ابر و باران، و گردش وضعی و انتقالی زمین، به حیوانات خشکی و دریا، به پرندگان، به نباتات، به مرغزارها، به زراعت، به محصولات زمینی، باغی، و انواع نباتات محتاج است و همه این نعمتها که نقش اساسی در زندگی او دارند آفریده خداست، باید با تعقل و اندیشه و پرسش از بیداران به این یقین هم برسد که برای استفاده صحیح از مواهب حق و نعمت های الهی، به صورتی که به حق مسلم خود برسد، و از

پایمال کردن حق مسلم دیگران مصون بماند، و بروجودش هزینه کار مثبت از قبیل عبادت رب به عنوان شکر نعمت و ساختن دنیائی پاک و آخرتی آباد و مصرف انجام همه خوبیها و خدمت به خلق شود نیاز مبرم و احتیاج فوق العاده ای به هدایت خدا دارد، تا در پرتو آن همه لحظات عمرش و همه نعمتها حتی یک دانه گندم و یک دانه برنج و یک پر کاه را درست و صحیح مصرف کند.

علاوه بر همه اینها با بودن دشمن خطرناک و منبعی آلوده، و سرکشی متجاوز، و طاغوتی زورگو چون شیطان و حزبش که سوگند مؤکد یاد کرده در کمین انسان بنشیند و با وسوسه و خناس گری خود، او را از مقام انسانیت بلغزاند، و از نظر رحمت حق بیندازد، و فضای زندگی را پر از فتنه و آشوب کند، و هر فساد و منکری را رواج دهد و تا قیامت هم برای جنایاتش مهلت گرفته ضرورت و وجوب هدایت از طرف خدا که قوی ترین اسلحه برای جنگیدن با این دشمن و درهم شکستن فرهنگ خائنانه او و دفع و رفع شرش میباشد احساس میشود.

### تمدن آمیخته با فرهنگ شیطان

تمدن لازم و ضروری است که دارای دو جنبه باشد: مادی و معنوی.

جنبه مادی آن همان نیروی حسّی و همه آن اموری است که از حس پیروی میکند و یا آن را مدد میرساند.

اختراعات و اکتشافات از نیروی بخار و برق و اتم گرفته تا انواع اتومبیلها و هواپیما و فضاپیما و کشتی و زیردریائی و. . . بدیهی است که همه نیروهای مادی هستند، و نیز آنچه برای آسایش زندگی روزانه مردم عقل و علم پدید آورندهاند نظیر ماشین های خودکار در جهات مختلف نیز مادی است، حتی وسائل و ابزاری که برای رسیدن به این هدف بکار میگیریم مانند علوم ریاضی و طبیعی در شمار نیروهای مادی هستند زیرا نتیجه آنها برای زندگی انسان همین

اختراعـات و اکتشافـاتی اسـت کـه آسـایش و رفـاه نسـبی مـادی آدمی را فراهـم میآورنـد، حتی مـدارس و آموزشـگاهها و دانشگاههائی که میلیونها نفر را به این منظور تعلیم میدهند از نیروهای مادی تمدن به شمار میآیند.

امـا جنبه روحی یـا نیروی معنوی تمـدن عبارت است از هـدف های شـریف الهی و انسانی و اخلاقی و کوشـش در رسـیدن به آنهاست: کوشـش برای عبادت رب و بهبود روابط انسانها و بالا بردن شـعور اجتماعی و افزایش آگاهی افراد از نظر سیاسـی و عـادت دادن انسانهـا بـه این که در راه فضـیلت و بنـدگی و مصـلحت آدمیـان گـام بردارنـد و دربـاره خـوبی و نیکی و زیبـائی بیندیشـند و آرمانهـائی برای رسـتگاری انسانهـا داشـته باشـند و دلهایشـان به مهر و محبت هم نوع بتپـد، و هم چنین به موازات پیشـرفت زندگی و وسـعت تمدن آئینها و قوانینی برای تعلیم و تربیت صحیح مردم و پدید آوردن بنیادهائی برای تغذیه روح و باطن انسانها و در راه نیکی و خدمت به آدمیان وضع شود، این همه جنبه روحی تمدن و از نیروهای معنوی آن است.

هیچ تمدنی را تمدن راقی و والا و از همه نظر مفید نمی نامند مگر آن که دارای هر دو جنبه باشد، و این هر دو جنبه در آن به شکـل متعـادل و متوازنی پدیـد آیـد، اینـک در پرتو این اجمـال نگاهی به تمـدن این روزگار که سال ۲۰۰۶ میلادی و ۱۳۸۵ شمسـی هجری است بیفکنیم تا بیابیم آیا تمـدنی که از آن برخوردار شـده و در حوزه آن بسـر میبریم تمدن صالح و درست یا فاسد و تباهکننده است؟ تمدن راقی و والاست یا راکد و مضمحل کننده، مایه امید انسان است یا زمینه نا امیدی انسان! ؟

اگر بـا دیـده دقیق عقـل و بـا چشم انصـاف و بـا توجه به آثـار منفی روحی این تمـدن به آن نظر کنیم به وضوح و بـدون ابهام میبینیم که تمدن امروز از لحاظ

نیروی مادی به پیروزی های غیرقابل انتظار رسیده ولی از نظر نیروی معنوی و روحی با شکست بسیار سختی روبروست و به پستیهائی که ابداً انتظار نمی رفت گرائیده است، ظاهربینان و شهوت رانان و غافلانی که زرق و برق ظاهر و زیب و زیور صورت و آسایش مادی و تن آسایی را خوش میدارند، برای تمدن مادی امروز به اندازهای کف زدهاند و آنقدر هورا کشیده و شعار دادهاند که دیگر صدایشان گرفته و دست هایشان از کار افتاده است! ولی آنان که بیدار و دلسوزاند، و جز مصلحت و کمال و تعالی روح انسان را نمی طلبند و زیبائی صورت را بدون زیبائی سیرت نمی خواهند و همواره در پی رستگاری و کرامت انساناند از تمدن امروز نا امید شده و آن را نه این که منجی آدمیان نمی دانند، بلکه زمینهای برای هلاکت و نابودی آنان به حساب میآورند و گروهی هم یکسره دل از این تمدن بریده و در جهان رؤیاهای خود به سر برده و مدینه فاضله را در خواب و خیال مجسم میسازند و جز در خواب و خیال نمی دانند.

هواپیماها پهنه آسمانها را تسخیر کرده اند، فضاپیماها انسان را به کره ماه رسانده اند، سفینه های عظیم و پیچیده به سوی ستارگان در حرکتاند تا اسرار وجود آنها را به سوی خاکیان مخابره کنند، زیردریائیها به اعماق اقیانوسها میروند، نیروی برق و اتم به صورت جادوئی محض آنچه را نشدنی بوده شدنی کرده است، با فشار بر یک تکمه، روشنائی و گرما و سرما و خوراکی و پوشاکی و آب و هوا و. . . هرچه را بخواهی حاضر میبینی، با وسائل حیرت انگیز مخابراتی بدون درنگ از این سوی جهان با آن سوی جهان صحبت میکنند و تو گوئی که از خانهای تا خانهای و از پنجرهای تا پنجره دیگر سخن میگویند و هنگام این سخن گوئی چهره دیگری را نیز میتوان دید و هرچه را که در هر جا

هست و در هر موقع که اراده کنی از پس دریاها و کوهها پیش روی خواهی داشت.

شمـارش این اختراعـات و اکتشافات و امور فنی تمـدن امروز کار دشواری است، گوئی که جهان همه رازهای خود را از آغاز آفرینش در سـینه نگه داشـته بـود تـا امروز همه آنهـا را به مردان مختـرع و مکتشف تمـدن حاضـر بـاز گویـد، و گوئی در این روزگار طبیعت درصدد تصفیه حساب اسرارش برآمده است. ولی بیداران بی نظر، و خردورزان با ارزش، و صاحبدلان آگاه با همه وجود میگوینـد فریب این ظواهر را نباید خورد، یک ضـرب المثل تازی میگوید: «خانه و آرایش آن فریبت ندهد» آن که در آن ساکن است آب خوش از گلویش پائین نمی رود، به مکان نگاه مکن به ساکنانش بنگر، مشـکل بیکاران، بحران فکری و روانی جوانـان، افزایش روز افزون ساکنـان تیمارسـتان، بی خانمـانی و نـا امیـدی اکثر مردم کره زمین، جنـگ هـای ننگین و غیرمنطقی در گوشه و کنار پنـج قاره، زور و فشار و تجاوز و تعدی از هر گونه و به هر بهانه، تسـلیحات عجیب و غریب دولتها به ویژه مسـتکبران از فرق سـر تـا نوک پـا، فریب هـا، دروغ هـا، دزدی هـا، اختلاس هـا، راه زنی های زمینی، هوائی، دریائی، فسادهای اخلاقی، عریانی، نیمه عریانی، روابط نامشـروع از هر نوعش، رسوائی های جنسی و هرگونه ناروائی ها، کج روی ها، و تباهیها و هر شکل فحشا و منکرات، همه و همه دراین خانه مجلل زیبا، و در این کاخ باشکوه تمدن امروز روی نشان میدهد، در این قصر عظیم، و آسمان خراش تمدن، انسان های خوشبخت واقعی کیستند و کجای آن قرار دارند، این کشتی زیبای پر از بار و بنه و آکنده از زاد و توشه سفر به کدام کرانه امن و امان خواهد رسید و اصولاً ساحل نجاتش کجاست؟ !

«برتولـد برشت» که رشـد یـافته در دامن تمـدن امروز است و به درک گوشـهای از نارسـائی این تمـدن موفق شـده در کتابش مینویسـد: در جامعه و ملتی که پول در آن حاکم و فرمان رواست و بـدست آوردنش جز از راه بـدی و نامشـروع میسـر نیسـت نیکی دروغ میشود!

«توماس مان» در مقدمه کتاب «آخرین نامه شهیدان» مینویسد: «در جهانی که به یک سیر قهقرائی خطرناک افتاده و در آن کینه خرافی با وحشت عمومی دست به دست هم داده، در جهانی که نارسائی فرهنگی و اخلاقی آن سرنوشت بشریت را به دست سلاح های مخرب که سرعتی کراهت آور دارند سپرده است: سلاحهائی که انبارشدهاند تا اگر لازم باشد جهان را به ویرانهای تبدیل کنند چه تهدید سفاهت آمیزی جهانی که پیرامونش را ابرهای مسموم فرا گرفته است کاهش سطح فرهنگ واقعی، مُثله شدن آموزش، بی رگی و بی غیرتی در پذیرفتن بی رویه گی های یک دادگستری سیاسی، جنت مکانی ها، سود پرستی کور، از میان رفتن وفاداری و ایمان که از دو جنگ تراویده یا دست کم بر اثر دو جنگ رونق گرفته است، در برابر جنگ جهانی سوم که نیستی بشری را به دنبال خواهد داشت، حفاظی بس نارساست.»

راز همه این تیره روزیها در طغیان جانب مادی تمدن بر جانب معنوی و روحی آن است، راز این ناکامی و بدفرجامی در آن است که تمدن امروز که فقط و فقط بر عقل و علم تنها تکیه دارد نتوانسته آدمی را به دیده اعتبار بنگرد، و هر چند فاصله را کوتاه کرده و جدائیها را از میان برداشته و جهان بزرگ را کوچک نموده و همه جهانیان را ساکنان یک خانه کرده است ولی نتوانسته فاصله میان مردمان را و دوری روحها را، و جدائی دلها را از میان بردارد، مکانها را به هم نزدیک کرده ولی ساکنان آن را با تزریق کینه و دشمنی و پراکنده کردنشان به صورت حزب حزب، دسته دسته و ملیت گرائی از هم دور ساخته.

اینجاست که انسان به استواری و استحکام آیات قرآن که تمدن را با اوضاع بی مهارش و با آلوده بودنش به فحشا و منکرات نتیجه خواست شیطان و بازیچه دست او میداند پی میبرد:

ص:۱۷۸

إِنَّمٰا يُرِيدُ اَلشَّيْطٰانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ اَلْعَدٰاوَةَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ. . . . (۱)

جز این نیست که شیطان «چه جنی و چه انسی و چه آشکار و چه پنهان» ، همواره میخواهد میان شما دشمنی و کینه اندازد.

تمدن در دانش جغرافی پیش رفته ولی در علم اجتماعی عقب مانده و به جائی نرسیده، کوهها و دشتها و اعماق زمین و فضا و دریـا را کشف کرده و حتی بر دل ذره نیز راه یـافته ولی قلب انسان را نتوانسـته تسـخیر کنـد و به دل آدمیان راه نیافته است، از نظر جغرافی به وحـدت انسـان کمـک کرده ولی از نظر اجتماعی به تفرقه میان آدمیان کوشـیده، تمـدن امروز بسـیار شـگرف، شگفت و تواناست ولی بسیار ناآگاه، نابینا و ناشکیباست.

تمـدن امروز پرسـیده است که چگـونه زنـدگی میکنیم و چگـونگی زنـدگی را بهبـودی بخشـیده ولی نپرسـیده است برای چه زنـدگی نمی کنیم و برای چه بایـد زندگی کنیم و هدف زندگی چیست؟ تمدن امروز در پاسخ دادن به این پرسشـها خاموش است، علم میتوانـد چگونگی زنـدگی را بهبود بخشـد ولی نمی توانـد هدف زندگی را بنمایاند، علم مددی برای چندی اسـت ولی راهنمای چونی آن نیست.

تمـدن جدیـد انـدیشه ناسـیونالیزم را نیرو داده ولی همین انـدیشه به صورت افراطی گری وبال گردن جهان شد و بدبختیها ببار آورد، در تمـدن جدیـد ملتهـا و ملیت آنـان را در نظر گرفتنـد ولی در همه این راههـا و رفتارها روی بهروزی ندیدنـد و با این روال جهان از این ملال رهائی نخواهـد یافت مگر آن هـدایت الهی قافله سالار آن شود و انسان را آگاهانه به هدف اساسـی و کمال مطلوب خود رهنمون شود و با مایه این تمدن دنیائی پر از صلح و صفا، هم دلی و



---

۱- ۱) - مائده، آیه ۹۱.

یکرنگی، کمک و تعاون، نیکی و تقوا، مهر و محبت، دلسوزی و خیرخواهی، و دوری از بی تفاوتی و خالی بودن از کینه و عداوت و نیرنگ و فریب و زور و زر بسازد.

به شور و شرهائی که در هر شأنی از زندگی بروز کرده است بیندیشید و هربار که معلولی از این گونه رخ نشان داد به علت و ریشه اصلی آن راه یابید، خواهید دید که علت العلل این است که در این تمدن همواره ملت و ملیت هدف بوده و نه انسان انسانیت، تسلیحات روز افزون، کینهها و جنگ های پراکنده و بزرگ و کوچک، افزایش بیکاران و فقیران، گرانی کالاها و خواربار، دشمنی میان احزاب و دار و دسته ها، دشمنی میان ملت ها، نبود سرمایه مناسب برای اصلاحات، افراط و تفریط در پول و امور مادی در موارد بیجا و نامناسب، زورگوئیها و فشارها و افزون خواهیها همه وهمه سببش گمراهی و تنگ نظری بوده است: تنگ نظری سیاستمداران نسبت به ملت هایشان و تأیید توانگران و سرمایه داران بی رحم و وحشی و حیوان صفت، و فریب دادن مردان دین و هنر و ادب و اندیشه که بازوئی برای زورمندان ماده پرست باشند.

جنبه مادی و مادهپرستی در تمدن جدید بر همه چیز چیره شده است: اخلاق را هم به ملاحظات مادی رعایت میکنند، برنامه های تعلیم و تربیت را یا براساس تعصب وطن پرستی و یا به خاطر دست یابی به شغلها و کارهائی که پول بیشتر در میآورد تهیه و تنظیم میکنند، اموال دولت های جهان غلباً یا صرف اغراض جنگی و یا هوا و هوس های سررشته داران امور میشود، کارخانه های بزرگ و ماشین های غول آسا سبب شدهاند که دارندگانشان به انسان همان گونه بنگرند که به پیچ و مهره کوچک و ناچیزی در آن دستگاه های بزرگ مملوک خود مینگرند، بدین گونه ماده و ماده پرستی همه اندیشه دست

اندرکاران تمدن امروز را که اقتصاد دانان و عالمان و سیاستمداران باشند فرا گرفته است.

در این گیرودار اگر کسی برای اصلاحات روحی و معنوی و تربیتی و اخلاقی دم زند، تو گوئی نغمه ناسازی سرداده یا سخن یاوهای گفته و اندیشه کهنهای عرضه داشته است، و این تلقی غلط به وسیله به اصطلاح متمدنان و روشنفکران امروز محصول بدترین بیماری آنان که خودفراموشی است میباشد، ای کاش اینان به گوش هوش فریاد رئیس سازمان ملل را در پی اوج بحران خاورمیانه عربی که نومیدانه در جلسه سازمان ملل گفت: هیچ گاه در تاریخ بشر اخلاق سیاسی و اخلاق انسانی به طور کلی تا این حد سقوط نکرده بود میشنیدند تا بفهمند تمدن بدون معنویت چه بلاها که بر سر انسان نیاورده و چه مصیبت های غیرقابل جبرانی که پیکر حیات نزده.

دنیا و تمدنش برای جلوگیری از این سقوط غم انگیز و یا به جبران آن چه کرده است، چه اقدامی به عمل آورده است، کدام دولت، کدام ملت، کدام نهاد، کدام دانشگاه، کدام سازمان میخواهند این ورشکستگی تمدن را سامان دهد و انسان را از این چاه عمیق خطرناکی که در فضای جدای از معنویت برای خود کنده و در آن سرنگون شده است نجات دهد؟ !

سدهای بزرگ و موانع عجیب و دیوارهای بلند و قطوری از خودکامی و نفع پرستی و تعصب و تنگ نظری دولتها و وحشیان متمدن نما در برابر مصلحان که تعدادشان بسیار اندك است رخ نشان میدهد، مردم هم به وسیله افسونهای دولتها و افسون گران در خدمت آنان از آزادی به معنای حقیقی و اختیار به معنای واقعی، و انتخاب عاقلانه و اندیشمندانه محروم گشته و در عین بردگی به تصورشان دادهاند که آزاد و مختارند، در حالی که چیزی جز کالبدهای بی روان، و جسمی بدون چراغ

عقل و خرد نیستند، اکثر قریب به اتفاق مردم جهان آزادی حقیقی را علی رغم پوشش دروغین ادعای آزادی خواهی دولتها از دست دادهاند.

حالت حاکم مادیگری و فرمانروائی اختاپوس زمینگرائی و فرهنگ اقتصادی جامعه تولید و مصرف، آزادی انسانی را از آدمیان سلب کرده و شب و روز آنان را در چنگ تلاش معاش و تهیه قوت لایموت یا اشیاء لوکس و بازیچه های امروز، و شهوات بی مهار، و هوا و هوس های فسادانگیز، و خیالات خام و آرزوهای طول و دراز گرفتار ساخته و نیازهای مادی را چنان بر جان و اندیشه آنان چیره گردانیده که هرگز آنان را امکان رهائی از این ظلمتکدهای که برای آنان ساختهاند نیست و تازه این سرنوشت افراد مصرفکننده در جامعههائی است که پول و رفاه مادی را هدف خوشبختی و سعادت مردم ساختهاند!

هرچه این ظواهر تمدن بی معنویت بیشتر میشود، و ملتها در فراگیری آن جلوتر میروند نیازمندی های مردم روز افزون تر میگردد و به همان نسبت راه های برآوردن این نیازها پیچیده تر و دشوارتر میشود و مردم برای رسیدن به این گونه هدف های مادی نه تنها سلامت جسمی بلکه حیثیت اخلاقی و نجابت و اصالت و خلاصه انسانیت خود را نیز گرو میگذارند، زیرا تقاضاهای مادی حد و حصر ندارد و آزمندی آدمی بی کران است، اما امکانات همه جانبه برای همه نیست، این است که تمدن مادی امروز با تحریك و تبلیغ شبانه روزی حسّ افزون خواهی و زیاده طلبی مردم را برانگیخته رفته رفته به قلمرو اخلاق آنان تجاوز میکند و نه تنها قناعت و اعتدال و میانه روی ومآل اندیشی را از آنان میگیرد بلکه مناعت و شرافت و کفّ نفس و خلاصه انسانیت و فضیلت را نیز در آنان ناتوان و نابود میسازد.

تمـدن امروز بدون عاقبت اندیشـی و بدون توجه به شـئون مختلف جسـمی و روحی انسان در سـتایش مقام عقل و در سـنجش بهای آن، راه فوق العاده افراط پوئیـده است، پایه گـذاران این تمـدن با شـیفتگی نابخرادانهای تنها و تنها عقل را بنیان شایسـته زندگی شمرده اند.

نـتیجه سـتایش عقـل تنهـا، پیشـرفت شـگرف دانش و پیـدایش ابزارهـای اعجـاب برانگیزی اسـت کـه آدمی را البتـه در جهت جسـمیاش تـا اوج آسـمانها فرا برده است ولی دریغ و افسوس که پس از این سـیر عجیب تازه عـدهای انـدک از بیدارشـدگان کلاس این تمـدن به این حقیقت دست یافتهانـد که تنها عقل و فرزنـد او دانش و علم مادی و آنچه دانشـی مادی به بار آورده راه خوشـبختی و رسـتگاری و نجـات و امنیت انسـان نبـوده و نیست و این عیب اگر بتـوانیم آن را عیب بـدانیم از ارسـطو (۱)و تعالیم او سرچشـمه گرفت که تنها عقل را داور کل میداند! (۲)اینجاست که بر هر خردمنـد با انصافی، و بر هر عاقل با وجدانی ثـابت و مسلّم میگردد که انسانهـا برای رهـائی و نجات از این همه مشـکلات و گرفتاریها و بردگی و اسارت، و مادی گری و پوچی، و برای به دست آوردن آزادی و اختیار و فضائی آکنـده از صـدق و صـداقت و محبت و مودت، و سـلامت و امنیت، و درستی و راستی، و تعـاون و همکـاری، و مهرورزی و فروتنی، و خوردن غم دیگران، نیازمنـد به حقیقتی فوق عقل و علم یعنی هدایت الهی هسـتند که در بردارنده عالی ترین و بهترین قوانین و احکام و آداب و رسوم و سـنت های استوار، و امور حکیمانه است که قلب را مرکز عقاید حقه و نفس را صفحه حسنات اخلاقی و اعضا و جوارح را کانون و



---

۱- ۱) - فلسفه از آغاز تاریخ، ج۲، ص ۱۳۱.

۲- ۲) - قرن دیوانه، ۲۲.

منبع اعمال شایسته میکند و ضامن اجرایش چنان که تاریخ حیات پاکان و خوبان ثابت کرده است ایمان به خدا و قیامت است و بدون تردید روزی که چندان دور نیست این تمدن وحشی و وحشت زا، و این آتشی که به جان بشر افتاده برای قبول هدایت خدا براساس نیاز شدید آغوش باز میکند و انسانها را با کمک هدایت به صلاح و سداد میرساند و حکومتی واحد در همه جهان به دست صالحان و شایستگان برقرار میکند تا همه و همه در کنار سفره عدالت آن حکومت در کمال آسایش و امنیت زندگی کنند و بدون ترس و اندوه در کنار یکدیگر روزگار را به خوشی و سلامت به سر برند و این معنا وعده حتمی و قطعی حضرت حق به همه جهانیان است که اولاً هدایت خدا خوف و اندوه را از خیمه حیات میزداید:

فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰايَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱)

و ثانیاً نیاز شدید انسان به هدایت خدا بر اثر سرخوردگی از تمدن بی معنویت، و راهی را که به خطا رفته تمدن و فرزندانش را مشتاقانه و عاشقانه به فضای هدایت خدا میبرد و نهایتاً حاکمیت بر زمین در روزی که عطش شدید هدایت خواهی انسان چراغ هدایت را در تمام زوایای زندگیاش برافروخته به دست صالحان میافتد

أَنَّ اَلْأَرْضَ يَرِثُهٰا عِبٰادِيَ اَلصّٰالِحُونَ: (۲)

مسلماً در آینده همه روی زمین را بندگان صالح و شایسته خدا به ارث خواهند برد.

### هدایت حضرت حق

ص:۱۸۴

---

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۸.

۲- ۲) - انبیا، آیه ۱۰۵.

هـدایت چون خورشـید پرفروغ و نوری فروزان و سازنـده است که از جانب خدای عزیز « یأتینکم منی هدی » بخاطر ربوبیت و رحمـت و لطفش و محبـتی کـه بـه انسانهـا دارد از جـانب او همراه بـا توفیـق و دلیـل و حکمـت و برهـان بر عقـل کـه سازمـان آفرینشـش اقتضای قبول حقایق را دارد میتابـد و آدمی را نسـبت به آن و آثارش آزادانه و با اختیار تسـلیم میکند و راه هرگونه شک و تردیدی را به روی انسان میبندد، زیرا حقیقتی است که ابداً شک بردار نیست و جای تردید ندارد.

ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ. (۱)

هدایت زمینهای برای شناخت صحیح خدا، و ایجاد باور نسبت به قیامت، و شعاعی از آن احکام و حقایق فقهی و بخش مهم از آن مسائل اخلاقی، و قسمتی از آن برنامه های عملی است.

آیـات حق در طـول بعثت پیـامبران مـایه هـای علمی مثبت نسبت به معرفت حضـرت حق و شـناخت قیـامت و دلیلی به سـوی مسئولیت هـای حقیقی انسـان در برابر خـدا و جهـان و مردم بوده و در فضای نورانیاش بیان حلال و حرام و مایه های تربیتی و قوانینی جهت رشد و ادب و کمال انسان بوده است.

قلب معـارف هـدایتی را از طریق عقل میگیرد و به فهم عمق آن معارف نایل میشود و سـپس نفس را به حسـنات اخلاقی سوق میدهد، و نهایتاً اعضا و جوارح را برای اجرای فرامین الهی به کار میگیرد.

انسان هدایت شده از جانب خدا و به عبادت دیگر قبولکننده هدایت حق به توفیق حضـرت محبوب در کمال بیداری و انصاف دلی پر از شور عشق خدای مهربان دارد، و نفس نفیس او منبع حسـنات اخلاقی است، و اعضا و جوارحش در خدمت احکام و خواسته های خداست، به این



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲.

خاطر منبعی از کرامت و مایهای عظیم از خیر، و اهل صدق و راستی و صفا و وفا، و کرم و جود، و ادب و فروتنی، و خیرخواه و دلسوز دیگران، و خلاصه بنده حق و خادم مخلص و بی ریای خلق و آراسته به فضایل و پیراسته از رذائل است.

رسول خدا (علیهما السلام) در این که انسان قبولکننده هدایت و به تعبیر دیگر مؤمن چشمه جوشان منفعت است میفرماید:

«المؤمن منفعه، ان ما شیته نفعک وان شاورته نفعک، وان شارکته نفعک، وکل شیئی من امره منفعه:» (۱)

مؤمن منعفت محض و عین منفعت است، اگر به سوی او بروی به تو سود میرساند، و اگر با او مشورت کنی به تو نفع میدهد، و اگر با او شریک شوی سودت میدهد و هر چیزی از کار و زندگی مؤمن منفعت است.

از امیرالمؤمنین (ع) درباره مؤمن روایت شده است:

«المؤمن وقور عند الهزائز، ثبوت عند المکاره، صبور عند البلاء، شکور عند الرخا، قانع بما رزقه الله لایظلم الاعداء، ولایتحامل للاصدقاء، الناس منه فی راحه، ونفسه فی تعب:» (۲)

مؤمن کنار فتنه های بنیان برانداز، و طوفان های اجتماعی، و گردباد فرهنگ های باطل و مخرب چون کوه با وقار و سنگین است، در برای پیش آمدهای ناخوشایند پابرجاست و از ادای مسئولیتش خسته و درمانده نمی گردد، در برابر بلا و آزمایش و سختی و رنج صبور، و به هنگام رفاه و خوشی و نعمت بسیار سپاس گذار است، به آنچه خدا روزی او نموده قانع است، به دشمنان ستم نمی کند تا چه رسد به دوستان،



---

۱- ۱) - میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- ۲) - میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۰۶.

بـار و تحمیـل بر دوسـتان نیست، همه مردم از جانب او در امان و راحت انـد، و خودش در مرحله عبادت و خـدمت در رنـج و تعب.

چنـد بـار این روایت بسیار مهم را که از علی (ع) درباره ویژگی های مؤمن تقل شـده بخوانیـد و در آن دقت کنیـد ببینیـد آیا تمدن امروز با همه عرض و طول مدرسهها و دانشگاهها و نهاد علمیاش قدرت پرورش چنین موجود با برکتی را با این ویژگیها دارد؟

خود قضاوت کنـد، و بنگریـد که آثار هـدایت الهی و سازنـدگی اش، و به کنترل آوردن تربیت شـدگانش چه شـگفت آور و اعجابانگیز است! !

حضرت باقر درباره هدایت شده خدا میفرماید:

«انمـا المؤمن الـذی اذا رضـی لم یـدخله رضاه فی اثم ولاباطل، واذا سـخط لم یخرجه سـخطه من قول الحق، والمؤمن الـذی اذا قدرلم تخرجه قدرته الی التعدی والی ما لیس له بحق:» (۱)

مؤمن کسـی است که هنگامی که خوشـنود و شاد باشد، خوشـنودیاش او را در گناه و باطن نمی اندازد، و زمانی که خشمگین گردد خشـمش او را از به حق سـخن گفتن بیرون نمی آورد، مؤمن کسـی است که هنگـامی که قـدرت یابـد قـدرتش او را به تجاوز و آنچه که برای او حق نیست نمی کشاند.

یقین کنیـد که هدایت حق در ساختن انسان و تربیت کردن او، و در آراسـته نمودنش به فضایل و ارزشـها معجزه میکند، و جز هدایت الهی چیزی و کسی و فرهنگی نمی تواند انسان را به چنین اوصافی متصف کند.

انسـانی که هـدایت الهی را به خـاطر شایسـتگیاش و به سـبب انصـاف و خردمنـدی اش، و به اختیـار و خـواست مثبت خـودش میپذیرد عقلش کامل و



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۵۸.

پخته، و نفسش منور به نور اخلاق و اعضا و جوارحش مزین به عمل صالح میشود، و چون هدایت الهی راهی به سوی معرفت به حقایق است، و متن هدایت علم و عرفان و دانش و بصیرت است قلبش پس از دریافت معرفت به ویژه معرفت حق کانون عشقی آتشین که به منزله موتور حرکت به سوی معشوق است میشود، و این عشق او را با مرکب عمل صالح به سوی حضرت محبوب حرکت میدهد تا به لقاء حضرت او نایل گردد.

عشق حقیقتی زنده و مافوق حسّ وظیفه است، حس وظیفه دائرهاش محدود، و موانعش فراوان، و بدون ضامن اجرای درونی است، و چه بسا که قدرت طلبی و افزون خواهی، و تعصبات قومی و قبیله ای، و ملاحظات، و شهوات سرکش او را به اسارت درآورند و از تحقق آنچه مربوط به اوست جلوگیری کنند، اما عشق به خدا که در پیامبران و امامان و اولیاء و مؤمنان حقیقی هم چون دریا در قلبشان موج میزد، مهار حس وظیفه را در دست داشت و آنان را در هر مقامی و در هر جائی و در هر شرائطی به انجام مسئولیتها و ادای تکالیف و وظائف و عبادت رب و خدمت به خلق وا میداشت، و آنان را حتی در میان حوادث و طوفانها و بلاها با دنیائی از دلگرمی و علاقه و اشتیاق به سوی حقایق و ارزشها و نهایتاً به طرف لقاء محبوب حرکت میداد.

### عشق خدائی و حسّ وظیفه

عشق خدائی که حاصل معرفت انسان به خدا و نتیجه شیرین هدایت ربانی است، غذای حقیقی نفوس ناطقه و ارواح کامله است و ثابت کرده که در برابر نور جهانتاب این عشق نیروهای دیگر حسّی و عقلی و روحی

و حتی وجدان وظیفهشناسی و «فرمان بی برگشت» یا قطعی کانت (۱)جز سایه و نمودی ندارند.

کسی که در زندگی خود عشق خدائی را بر تخت سلطنت بنشاند، حسّ مسئولیت وظیفه یا وجدان اخلاقی یعنی آن فرمان درونی برای او خادم با وفا و بنده حلقه بگوش میگردد.

اگر حس وظیفه به ستاره میماند که راه تاریک زندگی را چند قدم روشن میسازد، عشق خدائی مانند آفتابی است که شب های تاریک هستی ما را مبدل به روز روشن مینماید.

توانائی عشق خدائی قابل مقایسه با قدرت حس وظیفه نیست، توانائی عشق خدائی برتر و بالاتر و فوق هر قدرتی است که از منبع فیض بی کران به نفس ناطقه انسانی عطا شده است، حس وظیفه از عشق زائیده است و نه برعکس، هیچ کس از روی حس وظیفه یا وجدان اخلاقی نمی تواند عاشق شود و عشق ورزد، لکن از روی عشق هرکس موظف میشود که همه چیز را برای خاطر عشق تحمل کند و فدا سازد.

حس وظیفه ما را فرمان به خدمت میدهد، ولی عشق ما را دستور به فدای جان مینماید، حس وظیفه تابع شرطها و قیدهاست، اما عشق، آزاد از هرگونه شرط و قید است، عشق خدائی شرطی و قیدی نمی شناسد چنان که آفتاب برای درخشیدن و پخش انوار خود شرطی نمی گذارد بلکه این کار خودِ ذات او و صفت فطری اوست.



---

۱- ۱) - سیر حکمت در اروپا، ج۲، ص۱۵۸ ببعد.

عشق فرمان روای حسّ وظیفه و عقل و همه قوه های دیگر است، حس وظیفه تولید غیرت و کوشش و چالاکی میتواند نمود، ولی قدرت عشق بالاترین درجه شجاعت و مردانگی و فداکاری از خود میزاید.

حس وظیفه رنگ و بوی اجبار دارد، اما عشق وجود خود را هرگز زیربار جبر نمی گذارد زیرا که او زاده آزادی و شهریار کشور آزادی است، حس وظیفه اکثر اوقات با دلتنگی و خستگی همراه است لکن عشق خدائی پیوسته شادی و شوق و توانائی میافزاید.

حس وظیفه مانند پروانه از پیش شعله شمع فدای نفس میگریزد، اما عشق خدائی مانند شمع در مقام فدای نفس آنقدر پافشاری میکند تا سرا پای هستی او بسوزد، حس وظیفه همیشه آغاز و انجامی دارد لکن عشق خدائی را نه بدایت و نه نهایت پیداست او نه آغاز دارد و نه انجام بلکه خود آغاز و انجام همه چیزهاست.

اگر حس وظیفه را به رودی تشبیه کنیم که پیوسته در جریان است، عشق خدائی دریائی است خروشان و بی پایان.

حس وظیفه نفس ما را با آب اطاعت و فرمان بری غسل میدهد اما عشق خدائی با آتش جان سپاری با ما معامله میکند چنان که خواجه فرموده:

بحری است بحرعشق که هیچش کناره نیست

t آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

اکنون یک دم بیندیشید و تصور کنید که اگر مادری هیچ محبت نمیداشت و فرزندان خود را فقط از روی حس وظیفه شناسی پرورش میداد آن فرزندان چه حالی پیدا میکردند و زندگی آن خانواده چه شکلی به خود میگرفت و چه میوهای میبخشید!

ص:۱۹۰

بگذارید نگاهی به تاریخ ترقی و تکامل بشر در روی زمین بیندازیم و از خود بپرسیم که آیا این توده خاک چه صورتی و چه حالی نشان میداد اگر پرتو عشق دل های موجودات آن را گرم و روشن نمی ساخت؟ اگر آفتاب عشق انوار زندگی بخش خود را به روی زادگان این خاک نمی پاشید و اگر پروردگان سینه عشق خدائی یعنی مردان دانا و توانا و بینا دل جان های خود را در راه عشق به نجات و تربیت بشر فدا نمی کردند زندگی نوع بشر در چه گرداب هولناک ظلمت و جهالت و اختلال میافتاد و غرق میشد.

حسّ وظیفه شناسی و اطاعت و فرمان بری از قانون و نظم «دیسیپلین» البته برای حُسن جریان امور و تأمین آسایش و امن و امان هر ملت و هر مملکتی از ضروریات و شرایط اساسی است، لکن این حسن وظیفه شناسی وقتی میوه شیرین و فیض و بهره میدهد که قوت خود را از قدرت عشق خدائی بگیرد، یعنی هرکاری را که انجام میدهد از روی عشق و به نور عشق و برای عشق بجا بیاورد.

آن دیسیپلین آهنین که زاده ترس میباشد افراد بشر را به حال عروسک های چوبین میاندازد و نفرت و خودخواهی و پستی و زبونی بار میآورد، لکن آن دیسیپلینی که براساس محبت و عشق باشد و خود را از قوّه این مائده آسمانی سیر سازد و همواره مردمان شیردل و با شرافت و قهرمانان فداکار میزاید و مایه خوشبختی و نیرومندی و کامیابی جاودانی جامعه گردد.

آیا غنچه های شادی در سینه افراد انسانی چگونه میتوانستند شکفته شوند اگر حرارت زندگی بخش عشق سرمای سخت عقل خود بین و یخ های هوس های نفس خودپرست را نمی گذاخت و زایل نمی کرد.

بر هر صاحبدلی مانند آفتاب روشن است که گلبن شادی تنها از پرتو نور عشق خدائی سرسبز میشود و شادی رونق و جمال به زندگانی میبخشد و بلکه

ص:۱۹۱

شادی خود ریشه زندگی است، پس عشق خدائی است که زندگی را زنده نگاه میدارد و نهال آن را میوه شادی میبخشد و کام جان مخلوقات را با آن میوه شیرین میسازد بگفته لسان الغیب

به عشق زنده بود جان مرد صاحبدل

اگر تو عشق نداری برو که معذوری

روح انسانی اقیانوسی است موج انگیز و بی کران و پر از گوهرها و صدف های درخشان و ماهیت ذاتی او عشق خدائی است.

قوه تفکر و تصور و اراده و وجدان و حس وظیفه و جز آنها همه به جای موج های این اقیانوش عشقاند و در خطها و استقامت های مختلف در زمان های مختلف و با قوت های مختلف به حرکت میآیند، این قوه درونی اقیانون روح یعنی عشق خدائی است که آن موج های قوا را بر میانگیزانند، پس هیچ یک از این موج های قوای روحی، خود اقیانوس نیست بلکه تظاهر و نمایشی است از قدرت آن.

از این جهت کسانی که به یکی از این موجهای اقیانوس روح اهمیت و اصلیت یگانه داده و آن را قوی ترین قوه محرک اراده و فعالیت نفس انسانی شمردهاند پای بند جزء شده از حضرت کل بی خبر ماندهاند و چنان که در یک مثل اروپائی گفته شده: با دیدن درختان انبوه خود جنگل را فراموش کرده و وجود آن را نکار نمودهاند! !

و پذیرش این هدایت ویژه و شئون آن است که میدان زندگی را از ترس و حزن و ناامنی و اضطراب و افراط و تفریط، و جنایت و خیانت، وظلم و ستم، و کینه و نفاق، و غرور و مستی و کبر و خودپرستی و. . . پاک میکند.

ص:۱۹۲

فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰايَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱)

**افق طلوع هدایت**

خورشید هدایت که حقیقتی مافوق عقل و علم و سامان دهنده هر دو در مرحله تعقّل و بکارگیری است و هیچ چیز در زندگی انسان جای آن را نمی گیرد به صورت وحی از قلب پیامبران الهی که صدق نبوّتشان را پرونده حیاتشان و روحیات و اخلاقشان و به ویژه معجزاتشان ثابت مینماید و برهانی میکند طلوع مینماید تا به قول قرآن مجید و بخشی از دعای کمیل و جملاتی از نهج البلاغه و قطعاتی از روایات برای هیچ انسانی در هیچ زمینهای عذری در ناقص ماندن و عاجز ماندن و گمراه ماندن و به بیراهه افتادنش نمانده قرآن مجید با بیانی رسا و منطقی و محکم و حکیمانه در این زمینه میفرماید:

در برابر خدا پس از فرستاده شدن پیامبران عذر و بهانه و حجتی نباشد و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

این حقیقت برای هر صاحب نظری و برای هر خردمندی و برای هر مطالعهکنندهای و برای هر صاحب انصافی مسلم و یقینی است که: «هرمخلوقی برای کاری که آفریده شده به وسیله هدایت و وحی آفریدگار به آن کار گماشته میشود، و اگر هدایت و وحی ویژه به او به آن دلالتش نکند در جایگاهی که در عرصه حیات دارد سرگردان و متحیر و بی حرکت و بی کار میماند.»

در پهن دشت هستی هم آفریدن و هم توجیه و راهنمائی از خداست:

ص:۱۹۳

---

۱- ۱) - بقره، آیه ۳۸.

أَلاٰ لَهُ اَلْخَلْقُ وَ اَلْأَمْرُ تَبٰارَکَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ: (۱)

آگاه باشید آفریدن و فرمان نافذ نسبت به همه موجودات که در کاری که باید قرار گیرند ویژه پروردگار است همیشه سودمند و با برکت است مالک و مربی جهانیان.

رَبُّنَا اَلَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ: (۲)

پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آفرینش ویژه او را به او عطا کرد سپس به کاری که باید و به کمالی که لایق اوست هدایتش نمود.

وَ أَوْحیٰ فِی کُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا: (۳)

و در هر آسمانی کار مربوط به آن را وحی کرد.

وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی اَلنَّحْلِ أَنِ اِتَّخِذِی مِنَ اَلْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ اَلشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ.

ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ فِیهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ: (۴)

و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که: از کوهها و درختان و از داربستهائی که مردم برپا میکنند برای خود خانههائی انتخاب کن.

سپس از همه محصولات و میوهها بخور پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده به سوی کندو برو، از شکم آنها پس از راهنمائی و وحی خدا شهدی



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۵۴.

۲- ۲) - طه، آیه ۵۰.

۳- ۳) - فصلت، آیه ۱۲.

۴- ۴) - نحل، آیات ۶۹-۶۸.

نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون میآید که در آن درمانی برای مردم است، قطعاً در جریان کار زنبور عسل و نظم زندگی و محصول غذائی بی نظیرش که همه و همه نتیجه وحی به اوست نشانهای بر قدرت، لطف و رحمت خداست برای مردمی که میاندیشند.

آری چنین نیست که خداوند فقط بیافریند و به وجود آورد و حرکات منسوب و مرتبط به خود موجودات بدون تصرف و توجیه و هدایت الهی باشد، بلکه کوچک ترین عمل و حرکت به فرمان و به وحی و هدایت آفریدگار است، این فرمان و وحی که از مبدء هستی صادر میشود و نسبت به هر نوعی ازموجودات کیفیت خاص دارد بدون تخلف اجرا میشود، در جمادات بدون قصد و اراده و منحصراً در همان راهی که به وسیله هدایت تکوینی تعیین شده و به کیفیتی و وحیکننده خواسته است انجام مییابد.

ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ: (۱)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد در حالی که به صورت دود بود پس به آسمان و زمین گفت خواه ناخواه به صورتی که من میخواهم و با شکل و اندازه و حجم و فاصله معین از یکدیگر وجود بگیرید و بیائید نهایتاً آن دو به زبان حال گفتند فرمانبردار آمدیم.

احتمالاً کرات آسمانی نمی دانند چرا میچرخند و در مدار معین به خودشان در حرکت اند، خورشید از حرارت و نور بخشی خود ناآگاه است و ماه خبر ندارد که برای چه نور خورشید را گرفته منعکس مینماید، زمین نیز اطلاعی از حرکت وضعی انتقالیاش پیدا نمی کند ولی نتیجه همه این اعمال پدید آمدن



---

۱- ۱) - فصلت، آیه ۱۱.

شب و روز و فصول چهارگانه و اینجاد جانداران نباتی و حیوانی و ادامه بقاء و حیات آنهاست.

نبات فعالیت بیشتری دارد: تغذیه، نمو، تولید مثل و چون پای بند زمین است طبیعت خوراکش را در پیش پایش مینهد و بر سرش میریزد، کوشش ها، و چاره روزیهائی که برای بقاء و رشد و تکثیر نسلش میکند، وسایل دفاعی که در برابر دشمنانش بکار میبرد موجب بهت و حیرت گیاه شناسان گردیده است ولی با همه این تدابیر ملتفت و آگاه نیست که این گل های زیبا و میوه های گوناگون خوش طعم را برای که میسازد و میرساند و این بوهای خوش را چرا میپراکند و چه موجودی از چوبش و برگش و محصولش و سایهاش و تنفسش سود میبرد.

مطالعه درحیات حیوانات مختلف از زمینی و دریائی و خزنده و پرنده و به ویژه حشرات و غرائز آنها آدمی را به عجز و ضعف و جهل خود واقف ساخته شمهای و گوشهای عظمت و حکمت بی منتهای آفریدگار را به او مینمایاند و غرق در اعجاب و تحسین و تحیرش میسازد.

باز چه موجودی است که بیشتر از همه جانداران دیگر از زیبائی و رنگ آمیزی های شگفت آنگیز و آواز دلربا و از سواری شان و حمل اسباب و اثقالش بر آنها و از گوشت و پوست و شیر و تخم و پشم و پر و موی و کرک آنها بهره مند میگردد و از مطالعه وجودشان و ساختمان شگفت انگیزشان و حرکاتش معرفت میآموزد؟ !

بدیهی است که بهره گیرنده از همه اینها یعنی آسمانها و خورشید و ماه و زمین و شب و روز و گیاهان و حیوانات گوناگون انسان است و انسان، ولی شگفت آور اینجاست که همین انسانی که فرمانروای گیتی و مسلط بر خشکی و

دریا و آسمان و زمین و جماد و نبات وحیوان است و از عموم جانداران از نعمت جهان بهره مندتر است از همه آنها نادان تر و موذی تر و متجاوزتر است.

مؤلف کتاب آئینه داستانی درباره کاشف سیاره نبتون در رابطه با وضع انسان ساخته که بسیار خواندی و شنیدنی است، میگوید: این دانشمند فرانسوی مایل شد که برود از سیاره نامبرده خبری بگیرد، درحالی که در گوشه اطاقش نشسته بر بال اندیشه سوار و به یک چشم بهم زدن وارد آن شده به گردش میپردازد تا به انجمنی میرسد که یکی از دانشمندان هیأت و نجوم آنجا کنفرانس میدهد.

ناطق ضمن بحث در احوال کرات دیگر در شرح حال جانوران خشکی و آبی وطن ما زمین داد سخن میدهد تا به انسان میرسد و چنین میگوید:

در میان جانداران بسیار این کره موجود فوق العاده عجیبی به نام انسان است که درست مانند خیکی است که چهار دسته دارد، دو تا از آنها که کوچک ترند خوردنی به درون خیک میریزند، و دو تای دیگر خیک را به این طرف و آن طرف حمل میکنند، در میان دو دسته کوچک تر غده پشم آلودی است که هفت سوراخ برای ورود و خروج کثافات خیک دارد. همه کارهای این جانور عجیب با سایر هم جنسانش فرق دارد.

آنها عموماً به جامهای که طبیعت به آنان بخشیده قناعت میکنند ولی او پارچه های رنگارنگ بر خود میآویزد و خویش را در انظار عموم مسخره میکند، و نیز سایر حیوانات به خوراکی که طبیعت برای آنها معین کرده میسازند ولی او خوراکیها را درهم میآمیزد و در آنها تصرفات بیجا مینماید و خود را بیمار میکند و دسترنجش را به دارو و طبیب میدهد تا بهبود یابد.

هر حیوانی و جانداری جائی، پناهی لانهای و مسکنی متناسب با خود دارد ولی این جانور مساحت وسیعی را اشغال میکند که چندین برابر میزان نیازش

ص:۱۹۷

میباشد و هریک سعی دارد هر چه بتواند به وسعت مسکنش بیفزاید، از این کار چنین به نظر میآید که او جای فراخ را دوست دارد ولی باز میبینیم که او بیابان های وسیع و خوش آب و هوا را رها کرده دریک محل به نام شهر ازدحام نموده برای یکدیگر مزاحمت به وجود میآورند و از سر و کول هم بالا میروند درعین حال هر کدام میکوشد مسکن دیگری را به تصرف آورد، گویا اینها از محرومیت هم نوع لذت میبرند و. . . در هر حال از مجموع رفتار و کردار این جانور چنین مینماید که خالی از یک نوع جنون خاص نمی باشد. (۱)درعین حالی که هیچ جانداری به اندازه انسان مسلط بر جهان و بهره مند از نعمت های متنوع آن نیست هیچ موجودی مانند او نادان و متجاوز نمی باشد، نوزاد آدمی هنگام ولادت هیچ نمی داند، همه چیز و همه کار حتی پستان به دهن گرفتن و راه رفتن را باید به وی بیاموزد، در غذا خوردن و جامه پوشیدن حتی قضای حاجت نیازمند کمک است، باید مواظبتش کنند تا در آتش نسوزد و در آب خفه نشود و از جائی و در چاهی نیفتد، جانوارن دیگر میدانند چه غذائی و چه مقدار باید بخورند، چگونه و چه موقع باید جفت گیری نمایند تا نوزادانشان را بتوانند حفظ کنند و طعمه دهند و بپرورانند، ولی انسان در خوردن و آشامیدن اسراف میکند، بیش از مقدار لازم و از خوردنیها و آشامیدنی های زیانبار میخورد و بیمار میشود، با مواد مسکر و مخدّر خود را مسموم میکند و چه بسیار کسانی که این اسراف موجب هلاکتشان شده است، هم چنین کار افراط و تجاوز از حدّ انسان در اعمال غریزه جنسی به جائی میرسد که به نوامیس دیگران حتی به هم جنس خود تجاوز مینماید، و علاوه بر ضعف و پیری زودرس و بیماری



---

۱- ۱) - پاورقی وحی و نبوت، ۱۱۲.

هـای تناسـلی که گریبـانگیرش میشود مفاسـد بسـیار دیگری را به وجود میآورد و چه بسا بسـیار اتفاق افتاده که برای وصول به مقصود کسـی یا کسانی را کشـته و یا خود را به کشتن داده است، مراجعه به پرونده های جنائی میزان جنایاتی را که از این راه به وقوع پیوسته معلوم میدارد.

حرص شدیـد به جمع آوری مـالی که از میزان احتیاج خود و هفت پشـتش اضافه است و عمر را تباه کردن و سـلب آسایش از خود نمودن و احیاناً جان بر سر این کارگذاشتن از اشتباهات دیگر این موجود عجیب است.

در موجودات اجتماعی دیگر مانند مورچه و زنبور عسل هر فردی هر دسـتهای بدون کوچک ترین تخلف و تمرد کار و وظیفه مربوط را با کمال صداقت و صمیمیت انجام میدهند اما این اشرف مخلوقات چه میکند؟

هرکس میخواهـد از زیربـار وظیفه شـانه خـالی کنـد، کـارش را بر دیگری تحمیل نمایـد، تقلب، تزویر، فریب و خیانت از امور رایج و معمول جامعه بشـری است، هر فردی میکوشد حق دیگری را غصب کند و مقام دیگری را اشغال نماید، مال دیگری را ببرد و اگر یکی از کارهـای خودش را دیگری بخواهـد دربارهـاش انجـام دهـد بانـگ و فریـاد برمی آورد، بر اثر این افکـار و اعمال کشـمکش و نزاعها و بالاخره کشـتارها و جنگ های منطقهای و جهانی به وجود آمده و میلیونها بلکه میلیاردها خانواده از هستی ساقط شده اند.

به راستی که بهترین معرفی برای انسان همان است که زبان وحی از او فرموده است

إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً:

بی تردیـد انسـان «به علّت ادا نکردن حق امانت که تکلیف و مسـئولیت الهی و انسانی است» بسـیار سـتمکار و نسبت به فرجام خیانت در امانت بسیار نادان است.

در میـان جـانوارن گونـاگون تنومنـدتر، بـاهوش تر، شـنواتر، بینـاتر، و خلاصه قوی تر از انسان در همه چیز حتی در رشـته های علمی و فنی فراوانند، مترلینگ در

میزبان ناشناس، ص ۱۴۱ میگوید: «در میان حشرات، معماران، مهندسان، علمای ریاضی، فیزیک، شیمی، هندسه، طب جراحی و بافندگی بزرگی وجود دارند که از همکاران خود درمیان نسل بشر بسیار کامل تر و پیشرفته ترند» و شواهد روشن و فراوانی میآورد.

اما در خصوص ضعف جسمانی انسان نویسنده نامبرده در کتاب راز بزرگ، ص۲۷۸ مینویسد: ما در میان جانوران دنیا موجود ضعیفی هستیم و بدون اغراق میتوان گفت که در طبیعت جانوری ناتوان تر و بی حفاظ تر و نازک تر از ما وجود ندارد.

مثلاً به تصور ما ضعیف ترین جانوران حشراتاند در صورتی که دهها برابر از ما مجهزتر و در برابر دشمنان محفوظ ترند، این مورچه ضعیفی که زیر پای شماست به قدری قوی است که میتواند دو هزار برابر وزن خود بار حمل کند و زره ضخیمی که بدنش را پوشانده با توجه به تناسب، از زره چهارصد میلی متری نبرد ناوهای ما ضخیم تر، محکم تر، و پایدارتر است ولی ما نصف وزن خود را نمی توانیم حمل کنیم، حفاظی از نیش پشه و زنبور نداریم، اعضای بدن ما با مقایسه با جانوران دیگرمانند علقه و مضغه است و شباهت به ژلاتین یا شیر دارد، محکم ترین اعضاء بدن ما استخوان است که گویا برای طفل شیر خوار ساخته شده است.

ستون فقرات ما با کمترین فشار غیرعادی میشکند ولی مار میتواند هزار برابر وزن خود را حمل کند، برای ضعف انسان مثال های فراوانی میتوان زد و شواهد بسیار آورد ولی برای بیان مقصود ما همین مقدار کافی است که امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«مسکین ابن آدم، مکتوم الاجل، مکنون العلل، محفوظ العمل، تؤلمه البقّه، وتقتله الشرقه، وتنته العرقه:» (۱)

بیچاره و زمین گیر فرزنـد آدم، زمان مرگش پنهان، بیماری هایش پوشیـده، کردارش نزد خدا برای محاسبه درقیامت محفوظ است، پشـهای او را به درد میآورد، جرعهای گلوگیر او را نابود میکنـد، و عرق وی را بـدبو میسازد، اینها همه شـرح یک جمله قرآن است که فرماید:

خُلِقَ اَلْإِنْسانُ ضَعِیفاً: (۲)

انسان ناتوان آفریده شده است.

با آنچه از نادانی و ناتوانی و ستمکاری بشر گفته شد آیا مؤاخذه از او و عقاب و کیفرش با عدل خدا سازگار است؟

چون هر کـار خلاـف و ارتکاب گناهی که از کسـی صادر میشود یا بخاطر این است که نمی دانـد و تشـخیص نمی دهـد یا به سبب این است که مقصود خود را از راه راست و طریق صـحیح نمی توانـد انجـام دهـد ناچار به بیراهه میرود و کژ روی میکند چنان که در دعای عرفه حضرت حسین آمده است:

«وانما یعجل من یخاب الموت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف:»

فقط کسی که میترسد کار از دستش بدر رود شتاب میکند و منحصراً انسان ضعیف نیازمند به ستم نمودن میشود.

و گناه خواه کبیره و خواه صـغیره حتی شرک نوع ستم است یا ستم به خود یا ستم به غیر و به عبارت روشن تر چون ظلم است گناه است، حال کسی که غریزه جنسی او را دیوانه کرده و عشق به مال و جاه کورش نموده و از راه

ص:۲۰۱

---

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت ۴۱۹.

۲- ۲) - نساء، آیه ۲۸.

مشروع نمی توانـد یا مشـکل است به مقصود برسـد بناچار دست به تجاوز میزنـد چرا بایـد مجازات شود و محکوم به ورود به دوزخ و کشیدن عذاب گردد؟

بالاـتر از این مکلـف بـودن انسـان به ایمـان غیب است که مقـدم به همه تکـالیف و مهم تر از جمیع وظـایف دینی است، بشـر بیچارهای که به انـدازه یک حشـره پست علم و آگاهی در امور محسوس زندگی ندارد و از تشـخیص مصـلحتش حتی در امر خـوراکش نـاتوان است و نمی دانـد چه چیز و چه انـدازه بایـد بخورد چگونه مکلف میگردد به پروردگـار، فرشـتگان و عوالم غیب ایمان بیاورد؟

پاسخ این همه ایراد و اعتراض را حضرت حق در پایان آیهای که در سطور گذشته عنوان مطلب بود داده است:

لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اَللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ اَلرُّسُلِ: (۱)

مردم را پس از آمـدن پیامبران و ابلاغ وحی و بیان تکالیف و وظائف و رساندن هدایت حق در همه امور بر خدا حجت و عذر و بهانه قابل قبولی نیست.

اگر پیامبران معبوث به رسالت نشده بودند، و وحی که حاوی همه نقشه های سعادت دنیا و آخرت مردم است از افق قلب آنان تجلی نکرده بود اعـتراض و ایراد فوق وارد بود و کیفر و عـذاب خلق اگر عـذابی را مسـتحق بودنـد برخلاـف عـدالت صورت میگرفت ولی خـدا عزیز و حکیم و توانای درست تـدبیر و درسـتکار اولاً انسان را بر فطرت توحیـدی و دینی آفریـده است ثانیا برهر قومی و در هر زمـانی پیـامبری مبعوث فرموده است تـا هم عقایـد حقه لازم و صالـح و ناصالـح اعمال و اخلاق را به آنان بیاموزد، و از همه مهم تر راه تسلط برنفس سرکش و غرائز بی مهار و خواسته های بی در و دروازه را به آنان نشان دهد.



---

۱- ۱) - نساء، آیه ۱۶۵.

بی تردید چنان که فرهیختگان شـرق و غرب اقرار دارند هیچ عقل و علمی و نیروئی جز وحی و هدایت الهی نمی تواند بشر را به راه راست و طریق تکامل راهنمائی کند و نیز در تفاوت میان علم و دین گفتهاند که علم ما را بر طبیعت تسلط میبخشد ولی دین ما را بر خویشتن مسلّط و فرمانروا میسازد.

پس آنچه از جهـل و ضـعف و عقل و علم محـدود آدمی گفته شـد با غریزه دینی و بعثت پیامبران جبران شـده، و در سایه این حقیقت انسـانی دانا و توانا (۱)و عـادل و صـادق و خیرخواه و نیک انـدیش و آبادکننـده دنیا و آخرت به وجود خواهـد آمـد، چنان که تاریخ حیات بر به وجود آمدن چنین انسان های والائی گواهی صادق و شاهدی راستین است.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه اول نهج البلاغه به جایگاه والای پیامبران در زندگی انسان و این که در سایه تعالیم آنان خوشـبختی واقعی انسان تأمین میشود میفرماید:

پس خداونـد پیـامبرانش را در میـان مردم برانگیخت و انبیای خود را با فاصـله های معین به سوی آنان فرسـتاد، تا از آنان عمل براساس پیمان فطریشان را بخواهند و نعمت های فراموش شده خدا را به یادشان آورند و با تبلیغ وحی که مجموعه فرمان های خدا و خواسـته های او به مصـلحت زندگی آنان است حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینههای عقول را بر آنان برانگیزانند و نشانههای حق را در همه هستی به آنان بنمایانند: از این بلند آسـمان که بر بالای سرشان افراشته و زمین که گهواره زیر پایشان نهاده، و معیشتهائی که آنان را زنده میدارد، و



---

۱- ۱) - وحی و نبوت، ۱۱۰.

اجلهائی که ایشان را به دست مرگ میسپارد، و ناگواریهائی که آنان را به پیری مینشاند و حوادثی که به دنبال هم بر آنان هجوم میآورد.

خدای سبحان بندگانش را بدون پیامبر یا کتاب آسمانی یا حجتی لازم، یا نشان دادن راه روشن رها نساخت، پیامبرانی که کمی عدد نشان و کثرت تکذیب کنندگانشان آنان را از رساندن پیام حق و ابلاغ وحی باز نداشت.

بعثت پیامبران و طلوع وحی از افق قلبشان برای تربیت واقعی انسان بهترین و استوارترین دلیل بر این است که عقل و زائیده او علم توانائی تربیت و کنترل بشر را ندارد، و بدون پیامبران و بدون وحی جامعه بشری هر چند از عقل و علم برخوردار باشد زندگی سالم و درست و حیات حکیمانهای نخواهد داشت، بلکه عقل و علم در دست او بدون هدایت الهی چون چراغ روشنی است که در دست دزد ماهری قرارد داد.

در مقدمه کتاب وحی و نبوت آمده: خواننده گرامی همین قدر که سر عناد و لجاج نداشته و تا اندازهای حق طلب و حقیقتپذیر باشد خواه به کلی بیدین و خواه سست عقیده و یا در شک و تردید و تحیر که بدترین حالات است، هر کدام میخواهد باشد، به برکت قرآن که در پرتوش راه یافتهایم و به برکت آیات کریمهای که در این کتاب تفسیر و تشریح شده است به روشنی حقانیت ادیان و شرایع الهی و صدق انبیأ را بفهمد و بپذیرد و نزول وحی و وقوع معجزات را به آسانی تصدیق کند و برایش مسلم و قطعی و بدیهی شود که نجات بشر از این همه مهالک و مفاسد و جنایات هولناک و شیوع فشحا و منکرات که زندگی را چنان بر همگی سخت و تلخ کرده که حتی در ممالک مترقی و متمدن بیماریهای روانی شایع و مصرف مواد مخدره در ازدیاد و اشحار روز افزون است، خلاصه نجات بشر عصر فضا از این جهنم سوزانی که به راهنمائی عقل و علم و

ص:۲۰۴

به کمک صنعت و ماشین بر افروخته، جز با پناه بردن به سایه دین ممکن و میّسر نیست و فقط در پرتو دین خواهد توانست به سعادت حقیقی برسد.

انسان با آن که از جانوارن ضعیف و فاقد اسلحه طبیعی بود، با نیروی عقل در میدان تنازع بقاء بر حیوانات نیرومندتر از خود و بر طبیعت پیروز گشته همه را استخدام کرد، از این پس نوبت به مبارزه و مجاهده با نفس میرسد که پیغمبر جهاد اکبرش نامید و در این پیکار نه تنها از عقل و از علم نیز کاری ساخته نیست بلکه اگر این دشمن خطرناک غالب شود عقل و علم را نیز ابزار کار خود ساخته در راه فساد و جنایت به کار خواهد برد، در این هنگام انسان عاقل عالم به صورت دیوانهای از بند رسته و درندهای زنجیر گسسته در خواهد آمد که همه روز اخبارشان را در روزنامهها میخوانیم و از رادیوها میشنویم، و تنها با نیروی ایمان و دیانت و سلاح تقوا میتوان بر نفس پیروز و مسلّط گردید، این است که گفتهاند علم ما را بر طبیعت مسلط میکند و تنها دین است که ما را بر خویشتن تسلّط میبخشد و با این تسلّط و پیروزی است که میتوان از همه عوامل و نیروهای طبیعت و از قوا و غرائز و مواهب خویش حداکثر استفاده را نمود، و همه را در راه خیر و صلاح همگانی به کار برد و در مسیر تکامل گام نهاد و پیش رفت، چون فقط در نوع انسان است که تکامل در مرحله تکامل جسمی متوقف نمی ماند بلکه پس از آن نوبت به تکامل روحی و تعالی روانی میرسد و در حققت خود تکامل در انسان تکامل میابد، ولی در این مرحله مانند مرحله نخستین تکامل طبیعی و قهری نیست بلکه ارادی و اختیاری است که باید آن را بخواهد و بکوشد و مجاهده کنند، در این مسیرانبیاء رهبر و راهنمای جوامع بشرند و هریک معرّف آخرین مرحله تکامل انسان تا زمان خویش اند، و امروز دین حق موجود و کتاب وحی محفوظ جز اسلام و قرآن نیست، و خاتم پیامبران

به قول مطلق، انسان کامل به تمام معنی کلمه میباشند و منحصراً با قبول این دین و اطاعت از این کتاب و پیروی از این پیغمبر است که جامعه بشر به سعادت خواهد رسید و همه افراد منشأ خیر و برکت و رحمت و هدایت برای یکدیگر خواهند بود.

گرچه نیاز شدید جهان امروز به اسلام و قرآن ریشه در علل مختلف و زمینه های گوناگون دارد ولی برای این که این بخش یعنی تفسیر هدایت خدائی طولانی تر نشود به یک علّت از میان همه علل که به نظر میرسد مهم تر باشد اشاره میکنم و سعی میکنم علاوه بر بیان اعتقاد خود امهات مطالب را از نوشته یکی از دانشمندان بزرگ و دلسوز معاصر نقل کنم.

از علل احتیاج شدید جهان به تعالیم اسلام و به عبارت دیگر هدایت الهی که متجلی در وحی و نبوت است، قدرت پی پایان و تسلّط روز افزون شهوات است.

اینک در برابر دیدگان شما اروپای متمدن است که در گرداب عمیق شهوات پلید حیوانی فرورفته و نیروی خلاصی از آن را ندارد.

می گویند علم در اروپا ترقی و تقدم یافته، البته این حقیقت قابل انکار نیست ولی نکته قابل دقت و جالب توجه این است که بشریت از این ترقی و تقدم بهره و نصیبی شایسته نبرده است، زیرا هیچ گاه ممکن و متصور نیست که بشریت با اسارت شهوات راه ترقی را بپیماید.

شک نیست که اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی غرب بعضی از مردم نزدیک بین و سطحی را شیفته و مفتون خود ساخته است زیرا این عده هواپیماهای سبک پر و بمب اتم و دستگاه رادیو و تلویزیون و پیشرفت های عظیم الکترونیکی و پدیدآمدن رشته مختلف و پیچیده علمی و سفر به کرات آسمانی و امثال آن را مقیاس و میزان ترقی و تقدم پنداشته اند، ولی جای تردید

نیست که این مقیاس و میزان ناقص و نارساست و مقیاس صحیح و خطا ناپذیر در ترقی مقدار قدرت و تسلّطی است که انسان بر هوای نفس و خواهشها و خواسته های بی مهار دل خود داشته باشد و ما وقتی با این میزان صحیح بشریت کنونی را بسنجیم به خوبی خواهیم دید تا کجا دچار هبوط و سقوط شده است.

باید در نظر داشت که این مقیاس و میزان که به آن اشاره شد یک موضوع ساختگی و تحمیلی نیست که ادیان یا علم اخلاق بدون مبنای واقعی و اساس عقلی وضع کرده باشد. بلکه این تنها میزانی است که نظام دقیق طبیعت، وزن و ارزش کلیه اقوام و ملل گذشته را به وسیله آن تعیین کرده است و صورت و سیاهه آن را با دقت تمام به نام تاریخ ثبت و ضبط نموده و به همین دلیل است که شما در طول تاریخ بشری هیچ قوم و ملّتی را نخواهید یافت که نیرومند و پایدار مانده و در راه خیر و صلاح و تقدم و ترقی بشر گام زده باشد در صورتی که افراد آن قوم به کامرانی و شهوت پرستی اشتغال داشته باشند.

کدام علت و موجب بود که مجد و شکوه یونان قدیم را در هم شکست؟ روم قدیم را نابود کرد، دولت ساسانی را به دست فنا و زوال سپرد؟

کدام علت بود که خلافت را در پایان عصر بنی العباس تار و مار کرد و بالاخره چه موجب شد که ملت عیاش و شهوت ران فرانسه در جنگ دوم جهانی در برابر اولین ضربت به زانو در آید و خوار و زبون شود و قدرت و سیادت خود را از دست بدهد؟

آیا جز برای این است که ملت فرانسه ملّتی عیاش و شهوت ران است و سر گرمی به لذت های بهیمی و افراط در انواع شهوت رانی نیروی مادی و معنوی او را فرو کاسته و قدرت مقاومت و دفاع را از او سلب کرده و کار پستی و دون همتی او را به جائی رسانده که از ترس خراب شدن کاخها و رقاص خانه

هـای پاریس در زیر بمب های مخرب شـرف و حیثیت تاریخی خود را فـدا میکنـد و در واقع آبرو و مجـد تاریخی خود را سپر دفاع کابارهها و مراکز فسق و فجور قرار میدهد؟ !

ممکن است مردم غافل و شـهوت پرست برای معارضه با حجت های قوی و براهین نیرومنـدی که در سراسـر تاریخ جهان برای اثبات این حقیقت وجود دارد، کشور و ملت آمریکا را مستند خود قرار دهند و بگویند: اینک ملت و کشور آمریکاست که در بحبوحه شـهوت رانی و آلـودگی هـای حیوانی بسـر میرد و بـا وجود این مسـئله نیروی سـرشار خود را حفـظ کرده و از جهت قدرت سیاسی و صنعتی و انتاج مادی در رأس کلیه اقوام و ملل جهان قرار دارد.

جواب این شـبهه این است که اولاـ این قـدرت و نیروی سـرشار را که اکنون در اختیـار آمریکاست مربوط به وضع حاضـر آن کشـور نیست، بلکه حاصـل دسترنـج و زحمت مردان صـابر و زاهـدی ماننـد «تومـاس ادیسون» است که روزهـای متوالی را در آزمایشـگاه خود ماننـد زاهـدی صومعه نشـین بسـر میبرد و با اکتفا و قناعت به چند پاره نان خشک و چند جرعه آب هم چنان مطالعات عملی و تجربیات صـنعتی خود را ادامه میـداد و حتی در شب عروسـی از مجلس جشن و شادی خود فرار میکرد و بی اختیار و دیوانه وار به آزمایشگاه خود پناه میبرد و به کار بحث و تحقیق خود ادامه میداد.

آری اینگونه مردان صابر و قانع و زاهـد بودند که تمدن صـنعتی و قدرت علمی و مادی آمریکا را پایه گذاری کردند و به این درجه از عظمت و ثروت ارتقاء دادند.

ثانیاً: کسانی که به قـدرت و ثروت آمریکا و عیاشـی و شـهوت پرستی سـکنه آن قاره اسـتناد میکننـد نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که ملت آمریکا ملتی جوان

است که از هر جهت چه از حیث روحی و چه از حیث جسمی و مادی در عنفوان جوانی بسر میبرد و بنیه و مزاج جوان همیشه بر تحمل بیماریها قدرت و توان فراوانی دارد و آثار مرض کمتر در وجودش پدیدار میشود ولی درعین حال شخص بصیر و خبیر در همان اوج نشاط و بحبوحه جوانی به خوبی میتواند عوارض مرض را از پشت پرده فریبنده و نشاط ظاهری ببیند.

ثالثاً: تولید و تثمیر عظیم و سرشار در آمریکا منحصربه بخش تولیدات مادی است، به این معنا که ملت آمریکا با وجود ثروت فراوان و جوانی و نشاط و نیروهای عظیم طبیعی و بشری که دارد، در عالم معارف و فضیلت و معانی عالیه انسانی و تولید و انتاج قابل ذکری ندارد زیرا شهوت رانیها و عیش و نوشها مجال این گونه امور را از او سلب کرده و شبیه آلات و ابزار یک ماشین ساخته است، چنان که با اندکی دقت و مطالعه در طرز رفتار این ملت با سیاه پوستان آن سرزمین به غیربلاهای عظیمی که بر سر سرخپوستان تا نابودی نسل آنان درآورد، برای نشان دادن سطح اخلاق و طرز روحیه آمریکائی که بالاخره سبب فنا و زوال او خواهد شد کافی است و این وضعی که در عیاشی و شهوت رانی و رفتار با اقوام دیگر در آمریکا حاکم است دلیل بارز دیگری است بر این که هیچ قوم و ملّتی از رهگذر سقوط وهبوط در درّه وحشت زا و هولناک شهوت رانی به قلّه فضیلت اخلاقی و انسانیت صعود نخواهد کرد و به همین جهت دنیای امروز که در سراشیبی هلاکت و لبه پرتگاه خسارت است هم چنان مانند دنیای هزار و پانصد سال قبل که عصر ظهور اسلام بود جدّاً نیازمند به اجابت دعوت اسلام و تربیت این آئین پاک و سعادتبخش است تا او را از قید بندگی شهوات رها سازد و نیروهای سرشار و عظیمش را در راه بالابردن سطح زندگی روحی و

اخلاقی و انجام اعمال خیر به کار برد و او را برای کرامت و شرف انسانیت شایسته و سزاوار سازد.

ممکن است برخی کوته بینان تصور کننـد که رسیدن به این مقصد عالی برای بشریت آرزوئی بیش نیست و جامعه انسانی با گرفتاری هـای فراوانی که از نظر غرائز و رذایل اخلاقی دارد نخواهـد توانست خود را برای صعود به این قله و رسیدن به این مقام عالی و شامخ آماده و مجهز سازد، ولی جواب این شبهه این است که مدتها پیش از این جامعه انسانی در طی تجربهای نشان داده است که میتوانـد به این اوج و ارتفاع صعود کنـد و هر امری که یک بار صورت وقوع گرفت و جامه عمل پوشید میتواند بار دیگر نیز واقع شود زیرا مردم همان مردماند و طبایع بشری نیز همان طبایع است.

بشریت در روزگار قبل از اسلام در پرتگاهی نظیر همین پرتگاه سقوط کرده و مانند همین وضع کنونی در قید و بند شهوات اسیر و گرفتار شده بود و شهرهای عظیم در امپراتوری روم قدیم از جهت عیاشی و فسق و فجور پای کمی از پاریس و لندن و سایر پایتخت های بزرگ دنیای کنوی نداشت و شهرهای ساسانیان در هرج و مرج و سقوط اخلاقی و معنوی نظیر همین هرج و مرج و سقوط اخلاقی که در کشورهای غربی و شرقی امروز رائج است واقع شده بود، ولی با وجود این اسلام همگی این مفاسد را اصلاح کرد و زندگانی فاسد و منحط آن عصر را به حیاتی عالی و توأم با فضیلت و آمیخته با نشاط و حرکت و کوشای در خیر و آبادی تبدیل کرد و انسانیت را چه در شرق و چه در غرب در راه تقدّم فکری و روحی پیش برد و با آن که شرور و مفاسد سراسر دنیای آن عصر را فراگرفته بود، جنبش اصلاحی اسلام از دفع آن همه شر و فساد عاجز نماند.

عالم اسلامی از تاریخ آغاز دعوت و جنبش اصلاحی اسلام تا مدت درازی هم چنان در سراسر جهان مصدر نور و خیر و تقدم بود و هیچ گاه در خلال این مدت دراز برای تحصیل نیروی مادی و تقدم علمی و فکری، خود را به ابتذال و شهوت رانی و هرج و مرج اخلاقی نیازمند ندید، و این قدرت و سطوت هم چنان ادامه داشت و به عنوان نمونه کامل و مثل اعلا در کلیه مظاهر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی یاد میشد، تا آنگاه که بر اثر اوج انحراف حکومت های حاکم بر مسلمانان که بدون تردید ریشه در سقیفه داشت اخلاق عمومی رو به هبوط و انحطاط نهاد و شهوات بهیمی مردم را در اسارت و بندگی خود کشید و سنت قطعی الهی دائر بر سقوط و ذلت و زبونی شهوت رانان درباره ایشان نفوذ و جریان یافت. ولی به خواست خدا بیداری و جنبشی که اکنون در سراسر عالم اسلامی دیده میشود جنبش مهیب و عظیمی است که از نیروهای اندوخته گذشته و قوای موجود استفاده خواهد کرد و آینده جهان را در اختیار خواهد گرفت و با استمداد از این عوامل مهم رشد و نما، معجزهای را که اسلام در مرحله نخستین به ظهور رسانید بار دیگر ظاهر خواهد ساخت و با قدرت و قوت آسمانی خود، جامع بشریت را از حضیض شهوت به اوج شرف و عزت خواهد رساند و اجتماعی پدید خواهد آورد که نیروی خود را از آسمان هدایت الهی بیندوزد و در راه آبادی دنیا و آخرت بکار گیرد. (۱)

## آثار هدایت در زندگی

هدایت الهی سبب آثار فراوان مثبتی در زندگی است که به خواست حق در تفسیر آیات بعد به هریک از آن آثار با تفسیر لازم اشاره خواهد شد، در آیه مورد

ص:۲۱۱

---

۱- ۱) - برهان قرآن، ۲۹.

بحث به دو اثر از آثار هدایت توجه داده شده و آن این که تابع هدایت الهی از خوف و حزن در امان است.

از آنجا که خوف در آیات و روایات و حزن در معارف الهیه از نشانه های قطعی و اوصاف حتمی مؤمن شمرده شده و صاحبدلان از این خوف و حزن تعبیر به خوف و حزن مثبت و کارساز کردهاند و چنین خوف و حزنی از لوازم سلوك الی الله است، احتمال قریب به یقین میتوان داد که نفی خوف و حزن در آیه شریفه خوف و حزن درقیامت باشد به این معنا که وقتی اهل هدایت که در دنیا از پی هدایت آراسته به عقاید حقه مثل ایمان به خدا و قیامت وفرشتگان و انبیا و کتاب الهی شدند و متخلق به اخلاق حق گشتند و مشتاقانه هر عمل واجب و شایستهای را بجا آوردند وارد قیامت میشوند و آن اوضاع عجیب و غریب و هولناك و کیفر بدکاران را مشاهده میکنند ترسی بر آنان عارض نمیشود، زیرا از برکت هدایت الهی خود را در امان از عذاب میبینند، و غصه و حزنی به آنان هجوم نمیکند زیرا میبابند که رحمت حق و بهشت عنبر سرشت را از دست ندادهاند، پس جای هیچ خوف و حزنی برای آنان نیست و کتاب خدا هم به این حقیقت در آیاتی اشاره دارد:

یا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ اَلْیَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ اَلَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا مُسْلِمِینَ: (۱)

ای بندگان من امروز که روز قیامت است نه بیمی بر شما ست و نه اندوهگین میشوید، این بندگان همان انسانهای والائی هستند که در دنیا به همه آیات ما ایمان آوردند و همواره تسلیم ما و فرمانها و احکام ما بودند.



---

۱- ۱) - زخرف ۶۸- ۶۹

إِنَّ اَلَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ ثُمَّ اِسْتَقٰامُوا فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ: (۱)

بیتردیـد کسـانی کـه از روی اعتقـاد یقینی گفتنـد پروردگـار و مالـک و مربی، الله است سپس در میـدان عمـل بر این حقیقت استقامت ورزیدند نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند.

لاٰ يَحْزُنُهُمُ اَلْفَزَعُ اَلْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ هٰذٰا يَوْمُكُمُ اَلَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ: (۲)

درآن روز آن بزرگ تریـن واهمـه و فزع آنـان را انـدوهگین نمی کنـد و فرشـتگان بـا درود و سـلام و اعلاـم امنیـت ابـدی به استقبالشان آیند و گویند این است روز خیر و خوش شما که شما را به آن وعده میدادند.

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكٰاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ: (۳)

مسـلماً کسـانی که در پرتو هـدایت الهی ایمـان آوردنـد و به اجرای لوازم ایمان که عمل صالـح و اقامه نماز و پرداخت زکات است اقدام کردند برای آنان نزد پروردگارشان پاداش شایسته و مناسبی است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند.

در آیه شـریفه اثر بسـیار مثبت تبعیت از هـدایت الهی که پاداش نزد خداست و اثر سـلبی آن که نفی هر خوف و حزنی در آن روز است بیان شده است.

ص:۲۱۳

---

۱- ۱) - احقاف ۱۳

۲- ۲) - انبیاء، آیه ۱۰۳.

۳- ۳) - بقره، آیه ۲۷۷.

خوف مثبت سوء عاقبت، و از عذاب الهی و دادگاه های روز قیامت که برای هر انسان با ایمانی جنبه بازدارندگی نسبت به گناه صغیره و کبیره دارد از جمله ارزش های واقعی است که در آیات قرآن مجید و روایات مطرح است و از نشانه های ابرار و اهل ایمان و بیداردلان شمرده شده است.

### خوف مثبت

یقین داران به آخرت، از عذاب آن روز که برای ستمکاران و منکران حقایق آماده شده میترسد:

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ اَلْآخِرَهِ (۱)

یقیناً در مؤاخذههائی که خدا نسبت به ملت های ناسپاس به وسیله عذاب های گوناگون چون طوفان و زلزله، وصاعقه و. . . داشت برای کسی که از عذاب آخرت میترسد عبرت است.

وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذٰلِکَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامِی وَ خٰافَ وَعِیدِ: (۲)

و یقیناً شما را پس از ستمکاران و منکران پیامبران و تهدیدگان مؤمنان در زمین سکونت خواهیم داد، این لطف و رحمت ویژه کسی است که از مقام من بترسد و از تهدید به عذابم بیم داشته باشد.

خدای مهربان مهربان پیامبرش را در جهت ردّ خواسته های مشرکین که خواسته های غیرمنطقی و جاهلانه بود فرمان میدهد بگو:

إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ: (۳)



---

۱- ۱) - هود، آیه ۱۰۳.

۲- ۲) - ابراهیم، آیه ۱۴.

۳- ۳) - انعام، آیه ۱۵.

مسلماً اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ میترسم، (و این ترس از عذاب آن روز است که مرا ازپذیرفتن خواسته های بیجای شما حفظ میکند) .

همه پیامبران در برابر عصیان و سرکشی ملت هایشان برآنان از عذاب روز قیامت میترسیدند و این ترس را به آنان اعلام داشتند.

وَ اُذْكُرْ أَخٰا عٰادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقٰافِ وَ قَدْ خَلَتِ اَلنُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّٰهَ إِنِّی أَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: (۱)

و سرگذشت هود برادر قوم عاد را یاد کن هنگامی که قومش را در سرزمین احقاف بیم داد و بی تردید بیم دهندگانی پیش از او و پس از او در آن سرزمین گذشته بودند که فقط خدا را بپرستید زیرا من بر شما از عذاب روزی بزرگ میترسم.

اهل بیت هنگامی که به مسکین و یتیم و اسیر طعام دادند به آنان گفتند:

إِنَّمٰا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اَللّٰهِ لاٰ نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزٰاءً وَ لاٰ شُكُوراً، إِنّٰا نَخٰافُ مِنْ رَبِّنٰا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً: (۲)

جز این نیست که ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام میکنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم، ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس بسیار هولناکی است میترسیم.

خدای مهربان برای کسی که از مقام پروردگارش که دادگاه قیامت یا عذاب دوزخ است یا احاطه او بر هستی است بترسد دو بهشت قرار داده است:

ص:۲۱۵

---

۱- ۱) - احقاف، آیه ۲۱.

۲- ۲) - انسان، آیات ۹-۱۰.

وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ: (۱)

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است.

وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَى اَلنَّفْسَ عَنِ اَلْهَوىٰ فَإِنَّ اَلْجَنَّةَ هِيَ اَلْمَأْوىٰ: (۲)

و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته بی تردید جایگاهش بهشت است.

اهل سلوک میگویند: در بدایات خوف سالک از جهت عذابهائی است که حق متعال برای عاصیان مقرر فرموده است، ذکر جنایات، توجه به امر آخرت، تصدیق وعید این سه موجب میشود که سالک خائف گردد، و برای خلاصی از عذاب راه تقوا و پرهیزکاری پیش گیرد، این خوف لازمه ایمان است و وجود این خوف موجب صحت ایمان خواهد بود.

در درجه دوم خوف سالک از مکر است او از مکر الهی خائف است، این خوف در وقتی است که سالک در یقظه است و از لذت حضور متنعّم، حلاوت انس لذت خاصی دارد، سالک در حال حضور و انس خائف میگردد از این جهت که مبادا این حال از او سلب شود، بیشتر این خوف درجریان انفاس مستغرق در یقظه «البته یقظه مشوب به حلاوت انس» به سالک دست نمی دهد. (۳)اسحاق بن عمار از حضرت صادق (ع) روایت میکند: که حضرت صادق به من فرمود:



---

۱- ۱) - الرحمن، آیه ۴۶.

۲- ۲) - نازعات، آیات ۴۰-۴۱.

۳- ۳) - مقامات معنوی، ج۱، ص۱۰۴.

«یا اسحاق خف الله کانک تراه وان کنت لاتراه فانه یراک وان کنت تری انه لایراک فقد کفرت وان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصیه فقد جعلته من اهون الناظرین علیک:» (۱)

ای اسحاق از خدا بترس چنان که او را میبینی و اگرتو او را نمی بینی بی تردید او تو را میبیند و اگر اعتقادت این باشد که او تو را نمی بیند قطعاً کافر شدهای و اگر یقین داری او تو را میبیند سپس آشکارا در برابرش به معصیت برخیزی پس او را پست ترین نظرکنندگان برخود قرار دادهای.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من عرف الله خاف الله ومن خاف الله سخت نفسُه عن الدنیا:» (۲)

هر کس خدا را شناخت از او ترسید و هر که از خدا بترسد دلش از دنیا برکنده شود.

و نیز در کتاب شریف کافی آمده که راوی به حضرت صادق عرضه داشت:

«قوم یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو فلا یزالون کذلک حتی یأتیهم الموت فقال: هؤلاء قوم یترجّحون فی الامانی کذبوا لیسوا براجین ان من رجی شیئاً طلبه و من خاف من شیئ هرب منه:» (۳)

قومی گناه میکنند و میگویند: امیدواریم و پیوسته چنین هستند تا مرگشان برسد، حضرت فرمود: اینان مردمی باشند که دل به آرزوهای بیجا خوش میکنند، دروغ میگویند اهل امید نیستند، هرکه امید به چیزی بندد آن را تا رسیدن به آن بخواهد، و هر که از چیزی بترسد از آن بگریزد تا جائی که در امان رود.

در خبرمناهی رسول خدا آمده که آن حضرت فرمود:



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۰، ص۳۵۵، حدیث ۲.

۲- ۲) - کافی، ج ۲، ص۶۸.

۳- ۳) - کافی، ج ۲، ص۶۸.

«من عرضت له فاحشه او شهوه فاجتنباه من مخافه الله عزوجل حرم الله علیه النار وآمنه من الفزع الاکبر وانجزله ما وعده فی کتابه فی قوله: ولمن خاف مقام ربه جنتان:» (۱)

کسی که گناهی یا شهوتی بر او عرضه شود و از ترس خدا از آن کناره گیری نماید، خدا آتش دوزخ را بر او حرام کند و از هول و ترس روز قیامت که بزرگ ترین هول و ترس است امانش دهد، و به عده‌ای که در قرآن به او داده که دو بهشت برای خائف از خداست نسبت به او وفا کند.

از ابوحمزه ثمالی از امام سجّاد علی بن الحسین حضرت زین العابدین روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ابن آدم لا تزل بخیر ماکان لک واعظ من نفسک، وماکانت المحاسبه من همک، وماکان الخوف لک شعاراً والحزن لک وثاراً ابن آدم انک میت ومبعوث و موقوف بین یدی الله عزوجل ومسئول فاعد جواباً:» (۲)

فرزند آدم پیوسته به خیر و خوبی خواهی بود، تا برای تو واعظی از درون خودت باشد، و محاسبه وجودت وجه همتت قرار گیرد، و خوف شعارت و حزن لباست باشد، فرزند آدم تو خواهی مرد، و برانگیخته میشوی، و در پیشگاه خداوند نگاهت میدارند، پس برای آن روز پاسخ آماده کن.

### حضرت مجتبی و خوف

حضرت رضا (ع) از پدرانش روایت میکند که هنگام شهادت حضرت مجتبی کسانی که حضور داشتند مشاهده نمودند که آن بزرگوار گریه میکند، عرضه



---

۱- ۱) - امالی صدوق، ص۲۵۷.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص۳۸۲.

داشتند یابن رسول الله چرا گریه میکنید با این نسبتی که به پیامبر دارید و مقامات و منزلتهائی که آن حضرت درباره شما فرموده و نیز بیست مرتبه پیاده به حج رفته اید و ثروت خود را سه در راه خدا قسمت نمودید به طوری که ازیک جفت کفش و نعلین نیمی برای خود و دانه دیگر را در راه خدا دادهای حضرت پاسخ داد:

«ابکی لهول المطلع وفراق الاحبه:»

از هراس و ترس مطّلع و فراق دوستان گریه میکنم. (۱)مجلسی میفرماید: مراد حضرت از هول مطلع ایستادن در روز قیامت است آن هم در پیشگاه عدل الهی و گرفتاری های گوناگون که پس از مرگ بر انسان وارد میشود.

### خوف از خدا سدّی در برابر گناه

ابوحمزه ثمالی از حضرت زین العابدین نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: مردی با همسرش به کشتی نشست، کشتی در برخورد با امواج درهم شکست، از مسافران کشتی جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت، آن زن به وسیله تخته پارهای خود را به جزیرهای رسانید در آن جزیره مرد راهزنی بود که از هیچ گناهی امتناع نداشت، راهزن با زن مصادف شد، زنی تنها و جوان و بدون یار و مددکار و بیمانع، ابداً احتمال نمیداد زنی را در جزیره با این وضع مشاهده کند، با شگفتی پرسید تو از آدمیانی یا از جنیان؟ پاسخ داد از بنی آدم، راهزن به خیال خود زمان را غنیمت



---

۱- ۱) - بحار، ج۴۴، ص ۱۵۰.

شمرد، و بدون این که کلمهای از او بپرسد آماده عمل نامشروع شد در این هنگام زن را چنان مضطرب و لرزان دید که شاخه درخت در برابر باد میلرزد.

پرسید از چه میترسی با سر اشاره به عالم ملکوت کرد و گفت: از خدا میترسم، پرسید تاکنون چنین پیش آمدی که با مردی نامحرم جمع شوی برایت انفاق افتاده؟ زن گفت: به عزت پروردگارم سوگند هنوز چنین کاری نکردهام.

لرزیدن مفاصل زن و رنگ پریدهاش اثری نیکو در آن راهزن به جای گذاشت و گفت: با این که تو تاکنون چنین کاری را نکردهای، این بار هم به اجبار من با نارضایتی تن در میدهی اینگونه میترسی به خدا سوگند من به این گونه ترسیدن از تو سزاوارترم، سپس از جا حرکت کرده منصرف شد به خانه و خانواده خود برگشت و از گناهانش توبه کرد.

او پس از توبه با راهبی در راهی مصادف شد، چون مقداری راه پیمودند حرارت آفتاب بر آنان تابید، راهب گفت: جوان خوب است دعا کنی خداوند به وسیله ابری برما سایه اندازد که از این حرارت آسوده شویم، جواب با شرمندگی گفت: مرا نزد خدا کار نیکی نیست که جرأت دعا داشته باشم، راهب گفت پس من دعا میکنم تو آمین بگو جوان پذیرفت.

راهب از حضرت حق درخواست سایهای به وسیله ابر کرد، راهزن تائب آمین گفت، چیزی نگذشت که ابری بر سر هر دو سایه انداخت و آن دو در سایه ابر به راه خود ادامه دادند، بیش از ساعتی راه را طی نکرده بودن که بر سر دو راهی رسیدند، جوان ازیک طرف و راهب از طرف دیگر از هم جدا شدند، ناگهان راهب دید ابر بالای سر جوان در حرکت است به او گفت: جوان اکنون روشن شد که تو از من بهتری دعای تو بود که مستجاب شد نه دعای من!

ص:۲۲۰

باید داستانت را برای من بگوئی، جوان داستان برخورد خود را با آن زن پاکدامن گفت، راهب به او خطاب کرد:

«غفرلك مامضی حیث دخلك الخوف فانظر کیف تکون فیما تستقبل:»

خدای مهربان به سبب همان ترسی که بر دلت وارد شد از گناهان گذشتهات درگذشت اینك بیدار باش که در آینده چگونه خواهی بود. (۱)

### امیرالمؤمنین (ع) و خوف از خدا

حبّه عرنی میگوید: شبی من و نوف در پیشگاه خانه خوابیده بودیم، چون مقداری از شب گذشت ناگاه دیدیم امیرالمؤمنین دست روی دیوار نهاده مانند اشخاص واله و حیران این آیه را میخواند:

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ. . .

تا پایان آیه، پیوسته میخواند مانند کسی که هوش از سرش پریده باشد، آنگاه روی به من کرد و فرموده حبه بیداری یا خواب؟ گفتم: مولای من بیدارم شما که اینگونه عمل میکنید ما چه کنیم؟ !

در این وقت متوجه شدم قطرات اشک از دیده فرود بارید و فرمود:

«یا حبه ان لله موقفاً ولنا بین یدیه موقفا لایخفی علیه شیئی من اعمالنا یا حبه ان الله اقرب الی والیك من حبل الورید یا حبه انه لایحجبنی ولاایاك عن الله شیئی:»

ص:۲۲۱

---

۱- ۱) - اصول کافی، ج۲، ص ۷۰.

حبه برای خدا موقفی جهت حسابرسی بندگان هست و ما باید در آن روز در پیشگاهش بایستیم، کمترین عمل ما از نظر او پنهان نیست، حبّه خدا به من تو از رگ گردن نزدیک تر است، هیچ چیز نمی تواند ما را از نظر خدا بپوشاند.

سپس رو به نوف کرد و پرسید خوابی یا بیدار، عرض کرد بیدارم یا امیرالمؤمنین حال امشب شما مرا به گریه زیادی انداخت حضرت فرمود:

«یا نوف ان طال بکائک فی هذه اللیله مخافه الله تعالی قرت عیناک غداً بین یدی الله عزوجل یا نوف انه لیس من قطره قطرت من عین رجل من خشیه الله الا اطفأت بحاراً من النیران انه لیس من رجل اعظم منزله عندالله تعالی من رجل بکی من خشیه الله واحب فی الله وابغض فی الله:»

ای نوف اگرامشب از ترس خدا گریه ات طولانی گردد فردا در پیشگاه او شاد خواهی بود، نوف بدان هر دانه اشکی که از چشم به سبب ترس از خدا ریخته شود دریاهائی از آتش را خاموش کند، کسی نزد خدا محبوب تر از شخصی که به خاطر ترس از خدا اشک بریزد و برای خدا دوست بدارد و برای خدا خشم بورزد نیست.

نوف هر که برای خدا دوست بدارد محبت غیر را بر او مقدم نخواهد داشت، هرکس عملی که مورد نفرت خداست انجام دهد از آن خیری نخواهد دید، هنگامی که دارای این ویژگی شدید حقایق ایمان را کامل کرده اید و درپایان گفتارش فرمود از خدای هراس داشته باشید.

آنگاه راه خود را گرفت و گذشت در حالی که میگفت:

«لیت شعری فی غفلاتی امرض انت عنی ام ناظر الی ولیت شعری فی طول منامی وقله شکری فی نعمک علی ما حالی؟»

ای کاش میدانستم در غفلت هایم از من روی گردانیدهای یا به من توجه داشتی، خدایا کاش میدانستم در خواب های طولانی و کمی سپاسگزاریم نسبت به نعمت هایت حاکم نزد تو چگونه است! !

ص:۲۲۲

حبه میگوید: به خدا سوگند پیوسته درهمین راز و نیاز و سوز و گداز بود تا صبح دمید. (۱)

### ترس پیامبر و اصحاب از دوزخ

زمانی که این دو آیه شریفه نازل شد:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، لَهٰا سَبْعَةُ أَبْوٰابٍ لِكُلِّ بٰابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ: (۲)

و مسلماً دوزخ وعدهگاه همه متابعان شیطان است برآن هفت دراست، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شدهاند.

چنان رسول خدا گریان شد که اصحاب هم از گریه ایشان گریستند، هیچ یک نمی دانستند جبرئیل با خود چه آیهای یا چه آیاتی نازل کرده؟ از طرفی عظمت پیامبر و حال گریهاش اجازه نمیداد که از سبب آن بپرسند.

اصحاب این حقیقت را میدانستند که هرگاه رسول خدا حضرت زهرا را ببیند شاد میشود، یکی از اصحاب به درخانه آن بانو رفت، شنید با آسیابی دستی مقداری جو آرد میکند و با خود میگوید:

مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ: (۳)

آنچه نزد خداست بهتر و ماندگارتر است.

داستان نزول وحی و گریه پیامبر را خبر داد، حضرت زهرا از جای حرکت کرد، چادر کهنهای که دوازده جای آن وصله داشت بر سر انداخت و از منزل



---

۱- ۱) - الکنی والالقاب، ج۲، ص ۹۰ چاپ جدید.

۲- ۲) - حجر، آیات ۴۳-۴۴.

۳- ۳) - شوری، ۳۶.

بیرون آمد، وقتی چشم سلمان فارسی به آن چادر افتاد در حالی که به شدت میگریست با خود میگفت: وه که پاداشان روم و ایران لباس های ابریشمن و دیبای زربفت میپوشند ولی دختر پیامبراسلام چادری پشمین به سر دارد که دوازده جای آن با برگ خرما دوخته شده! !

هنگامی که حضرت فاطمه خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد پدرجان سلمان از لباس من در تعجب است و حال آن که مدت پنج سال است من و علی را به خدا سوگند جز پوست تختی بیش نیست که روزها شترمان را روی آن علف میدهیم، و شبانگاه همان را فرش خود مینمائیم، بالش زیر سر ما از چرم است و داخل آن با پوست درخت خرماست! !

پیامبر فرمود: سلمان دخترم از آن گروهی است که در بندگی حق بسیار پیشی و سبقت گرفتهاند، آنگاه فاطمه عرض کرد: پدر شما را چه محزون و اندوهگین نموده، پیامبر آیهای را که جبرئیل آورده بود برای فاطمه قرائت کرد آن بانوی دنیا و آخرت از شنیدن خبر دوزخ و آتش عذاب چنان ناراحت شد که زانویش قدرت ایستادن را از دست داد و به زمین نشست و گفت: وای بر کسی که وارد آتش شود!

سلمان گفت: ای کاش گوسپند آفریده شده بودم و مرا میخوردند و پوستم را میدریدند تا اسم آتش را نمی شنیدم، ابوذر گفت: ای کاش مادر مرا نزائیده بود که نام آتش دوزخ را بشنوم، مقداد گفت: کاش پرندهای در بیابان بودم و مرا حسابی و عقابی نبود و نام آتش را نمی شنیدم، امیرالمؤمنین (ع) گفت: کاش حیوانات درنده پاره پارهام میکردند و مادر مرا نزائیده بود و نام آتش را نمیشنیدم، آنگاه دست خود را به سر گذاشته شروع به گریه کرد و میگفت:

ص:۲۲۴

«وابعد سفراه واقله زاداه فی سفر القیامه یذهبون و فی النار یترددون و یتخطفون مرضی لایعاد سقیمهم وجرحی لایداوی جریحهم واسری لایفک اسرهم من النار یأکلون و منها یشربون و بین اطباقها یتقلبون:»

آه چه دور است سفر قیامت، وای از کمی زاد و توشه در این سفر، آنان به سوی آتش میروند در آن تردد میکنند و با چنگ و قلاب آنان را میربایند بیمارانی هستند که عیادت نمی شوند، مجروحانی هستند ولی جراحاتشان مداوا نمیگردد، اسیرانی هستند که از اسارت نجات نمی یابند از غذا وآب جهنم میخورند و میآشامند، در بخشهای گوناگون دوزخ و طبقاتش زیر و رو میگردند. (۱)

### حزن مثبت

اولیاء الهی و صاحبدلان با کرامت نسبت به پارهای از امور چه درباره خودشان و چه در رابطه با دیگران اندوهگین میشدند و اندوهشان بسیاربسیار به جا بود و گاهی حالت و کیفیت اندوهشان در پرونده آنان عبادت محسوب میشد.

هنگامی که برادران حسود یوسف خواستند او را به مکر و حیله و نقشه ظالمانه از دامن پر مهر پدر جدا کنند و یعقوب با بصیرتی که داشت میدانست رفتن یوسف همان و دچار شدنش به فراق سخت همان، اعلام حزن و اندوه کرد و این حزن و اندوه که قلب پدر را در فراق عزیزترین سرمایه معنویاش اشغال میکرد امری طبیعی و از جهتی معنوی بود.

قَالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ: (۲)

یعقوب گفت بردن او مرا سخت اندوهگین میکند.



---

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۲، ص۳۴۶.

۲- ۲) - یوسف، آیه ۱۳.

یعقوب پس از دچار شدن به فراق یوسف به شدت اندوهگین بود ولی شکایت اندوه و غصه‌هاش را به پیشگاه حضرت حق میبرد:

قٰالَ إِنَّمٰا أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اَللّٰهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

یعقوب گفت: شکایت اندوه شدید و غم و غصه‌هام را فقط به درگاه خدا میبرم و از خدا میدانم آنچه را شما نمیدانید.

پیامبر عزیز اسلام که دریائی بی نهایت از رحمت و محبت و مهر و عطوفت بود از این که مردم به سوی انکار حقایق میشتافتند و در حقیقت از بهشت و سعادت ابدی روی گردانده با عجله به طرف دوزخ میرفتند سخت اندوهگین میشد و اندوهش تا جائی بود که خدا او را تسلیت میداد:

وَ لاٰ یَحْزُنْکَ اَلَّذِینَ یُسٰارِعُونَ فِی اَلْکُفْرِ. . . (۱)

و مبادا آنان که به سوی کفر میشتابند تو را اندوهگین سازد.

بندگان واقعی حق از این که گاهی استطاعت خدمت به دین و عباد الهی را نداشتند در غم و اندوه فرو میرفتند:

وَ لاٰ عَلَی اَلَّذِینَ إِذٰا مٰا أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُکُمْ عَلَیْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْیُنُهُمْ تَفِیضُ مِنَ اَلدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ یَجِدُوا مٰا یُنْفِقُونَ: (۲)

ص:۲۲۶

---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۱۷۶.

۲- ۲) - توبه، آیه ۹۲.

و نیز هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند تا آنان را برای رفتن به سوی جهاد تجهیز کنی، گفتی به سبب نبود امکانات بر تجهیز شما دسترسی ندارم تا شما را در این خیر عظیم شرکت دهم، آنان از نزد تو بازگشتند درحالی که به خاطر غصه و اندوه از دیدگانشان اشک میریخت که چرا چیزی نمی یابند تا در نبرد با دشمنان هزینه کنند.

البته حال عاشقان خدا این است که اگر چیزی از دست برود یا خاطر بر چیزی تعلق پیدا کند که دست از آن کوتاه باشد، شخص متأثر و محزون میگردد، شدت حزن و تأثیر با شیئی مورد علاقه نسبت مستقیم دارد، هر اندازه علاقه بیشتر حزن بیشتر و هر قدر کمتر باشد حزن کمتر است.

از جمله چیزهائی که از دست میرود و شخص متأثر و محزون میشود عمر عزیز است، شخص وقتی متنبه و بیدار میگردد تأثرش نسبت به گذشت عمر شدید است چرا؟ چون کمتر میسّر است که گذشته را به آینده جبران کرد و شاید به تعبیری این کار غیرممکن باشد، وظیفه دیروز مربوط به دیروز است وظیفه امروز مربوط به امروز.

سالک در اوّل متأسف است از این که عمر عزیزش تلف شده، وقت از دست رفته را غنیمت نشمرده است میگوید: چرا من نفهمیدم و خود را به گناه مبتلا کردم چرا کاری نکردم که موجب رضای خدا باشد، چرا من در طاعت و عبادت خدمت قابل توجهی ندارم، چرا من زودتر در مقام اصلاح خود برنیامدم؟ اینها افکاری است که یک سالک در سر دارد، همینها موجب میشوند که او متأثر و محزون شود.

در مراحل سلوک موجبات حزن نسبت به درجات سالکین مختلف میشود، در ابتدای سلوک این افکار علت حزن سالک هستند، تمایل او به حق سبب میشود که این افکار در او پدید آید.

چـون میـل او به ارادت تبـدیل شود نوع فکر سالـک عوض میشود، پیش از این محزون بود چرا عمر او تلف شـده است اکنون انـدوهگین است چرا قلب به غیرحق توجه دارد، قبلاً محزون بود چرا به معصـیت مبتلا شـده، اکنون میگوید: چرا اشـتغالات بی فایـده مرا از مشاهـده حق محروم نموده، قبلاً میگفت: چرا من طاعت و عبادت به سـزائی نـدارم اکنون میگوید: چرا من باید به عمل خود دلبند باشم.

اینها نوع افکار زمان ارادت است، چون ارادت به محبت تبدیل میشود باز نوع فکر سالک عوض میشود، سالک در مقام محبت میگویـد: چرا بایـد من موجبات تشتّت خاطر برای خود فراهم کنم، چرا باید من به زن و فرزند دلبسـتگی بیش از اندازه داشـته باشم، چرا باید من از حق محجوب باشم، چرا باید من چشم و گوشم بسته باشد؟

اینهـا نوع افکـار عـالم محبت است، اگر محبت اوج بگیرد و به عشق تبـدیل گردد بـاز طرز فکر سالک عوض میشود، در زمان عشق سالک وضع دیگری دارد.

در مقام عشق عنوان سالک عوض میشود به او عاشق گفته میشود در این مقام غم و غصه او و اندوه و حزنش غم عشق است.

در مقام عشق عاشق نه بفکر جاه است نه بفکر مقام نه به فکر علم نه بفکر کمال نه در بند بهشت نه در اندیشه دوزخ بلکه شب و روز از غصه فراق اشک میریزد تا به وصال معشوق برسد.

در مقام عشق شب و روز عاشق یکی است، سر و سامانی برای او نیست، آسایش از او سلب و عنان اختیار از کفش رفته است.

ص:۲۲۸

آتش عشق کدورت را از عاشق میگیرد، او را از همه علایق و دلبستگیها آزاد میکند، از چهار دیواری ملک و عوالم طبیعت خارج میسازد، یعنی عاشق را میمیراند پیش از آنکه او بمیرد، پس از مرگ غم و اندوه نسبت به عوالم پشت سرگذشته دنیا معنا ومفهومی ندارد.

أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ. (۱)

در عین حال باید به این نکته توجه داشت که موحدین، اولیاء خدا عرفای کامل چون از شرّ نفس رستهاند و به حق پیوستهاند از جانب وجود خویش آسوده اند، حزن، تشویش، طلب، حالت انتظار ندارند، چیزی که موجب حزن خود آنان باشد در وجودشان نیست، ولی چون با خلق در مراوده و تماس هستند ممکن است اعمال و گفتار دیگران آنان را محزون و متحزّن سازد.

مشی غلط، عمل خلاف، غصب حق، حکم باطل، حرف بیجا، گفتار ناصواب، تصور واهی، شخص را در هر مقامی که باشد اگر قادر بر دفع نباشد محزون و متأثر خواهد کرد (۲).

امیرالمؤمنین (ع) میفرماید:

«فاغضیت علی القذی وجرعت ریقی علی الشجی وصبرت من کظم الغیظ علی امرّ من العلقم والم للقلب من حرّ الشفار:» (۳)

چشم خاشاك رفتهام را بر هم نهادم و با استخوان در گلو آب دهان فرو بردم، و برای فرو نشاندن خشم صبر کردم و به چیزی که از حفظل تلخ تر و برای دل از کارد تیز بزرگ دردناک تر بود!

ص:۲۲۹

---

۱- ۱) - یونس، آیه ۶۲.

۲- ۲) - مقامات معنوی، ج۱، ص۹۵.

۳- ۳) - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸.

## کفر ورزی و انکار آیات

کفر در لغت به چند معنا آمده: از جمله به معنای پوشانیدن و ناسپاسی است، گروهی که با داشتن هوش و عقل، و چشم باز و گوش شنوا به خاطر کبر و غرور و هوا و هوس و علاقه به آزادی شهوات و به دست آوردن مال و منال دنیا حق را در همه زمینه هایش پنهان میدارند و از اقرار و اعتراف به آن امتناع میکنند و نهایتاً آیات حق را تکذیب مینمایند و نسبت به نعمتهای معنوی و مادی خدای مهربان ناسپاسی میکنند در اصطلاح قرآن مجید به عنوان کافر قلمداد شده اند، اینان همان بدبختها و تیره روزهائی هستند که با داشتن چشم باز و گوش انسانی خود را اسیر هبوط کرده و در تاریک خانه مادّیت و شهوات بی مهار مسکن گزیدهاند و نمی خواهند تا قدرت وحی و هدایت الهی و دلسوزی پیامبران از هبوط به درآیند و به ملکوت و عرصه لقای حق صعود کنند.

اینان با این کبر و غرور و آلودگی و فساد، و کفرورزی و تکذیب آیات حکیمانه حق و روی گرداندن از اسلام که هماهنگ با فطرت و طبیعت و عقل سلیم است، و به سبب دشمنی با پیامبران، و ایجاد مزاحمت برای اهل ایمان و فروختن آخرت به قیمت به دست آوردن اندکی از دنیا مستحق آتش دوزخاند و در آن جاودانه خواهند بود.

## تفسیر آیه ۴۰

### اشاره

ص:۲۳۰

يَا بَنِی إِسْرَائِيلَ اُذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَيْكَمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أَوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيّایَ فَارْهَبُونِ

ای فرزندان اسرائیل نعمت های مرا که به شما عطا کردم یاد کنید و به عهدم وفا نمائید تا من هم به عهدتان وفا کنم و فقط از من بیمناک باشید.

**شرح و توضیح:**

چند مطلب بسیار مهم در آیه شریفه مطرح است که واجب است تفسیر و توضیح آن را همه کسانی که طالب سعادت خود در دنیا و آخرت هستند بدانند.

۱ نعمت ۲- عهد و وفای به آن ۳- ترس از خدا

معنای گسترده و جامع عهد و وجوب وفای به آن به طور مفصل در آیه بیست و هفتم سوره مبارکه بقره، و معنای ترس از خدا و توضیح جامع آن در آیه سی و هشتم سوره مبارکه بقره گذشت بنابراین لزومی در توضیح دوباره آن نمی بینم، در تفسیر آیه شریفه مورد بحث درباره بنی اسرائیل و مسئله نعمت تا آنجا که مسیر است مطالبی عرضه می شود. پیش از آن که به شرح و توضیح آیه بپردازم لازم است به این نکته توجه دهم که منظورم از بحث درباره یهود، یهود پیش از اسلام و زمان ظهور اسلام و پس از ظهور است، یهودی که در هر دوره ای به تناسب وضع زمان با پیامبران و مؤمنان و ملت ها به دشمنی برخاستند، و به اذیت و آزار و مزاحمت نسبت به همه دست یازیدند، و مخترع انواع گناهان و مفاسد شدند، و عمر و مال و همت خود را هزینه گوساله پرستی، تحریف آیات تورات و انجیل، مخلوط کردن حق به باطل، قتل و غارت در همه جا به ویژه در سرزمین قدس، هم دستی با منافقان در هر دوره به خصوص در مدینه و مکر و حیله و تقلب و برهم زدن امنیت کشورها و دیگر جنایات نمودند.

**یهود پیش از اسلام**

ص:۲۳۱

پیش از آن که حضرت موسی (ع) که مقام با عظمت کلیم الهی ویژه آن بزرگوار بود و سومین پیامبر اولوالعزم حضرت حق است مبعوث به رسالت شود و سفره هدایت الهی را برای نجات همگان و بخصوص بنی اسرائیل و قوم یهود بگستراند و راه سعادت و خوشبختی را به مردم نشان دهد یهود سخت ترین روزهای خود را زیر شکنجه های طاقت فرسا و فشارهای گوناگون فرعونیان می گزارندند!

زمانی که موسی (ع) مبعوث به رسالت شد و پرچم توحید و خدا پرستی و کرامت و فضیلت را برافراشت و چراغ پرفروغ هدایت را فرا راه یهود قرار داد ارواح پژمرده آنان را جوان ساخت و به جان های در بند شده و اسیر گشته آزادی بخشید، و آنان را از زیر بار شکنجه ها و عذاب های فرعون و قومش نجات داد.

ولی دقت کنید که این پیامبر بزرگ و این منجی خیرخواه و این دلسوز امت یهود در برابر خدمات معنوی و مادی اش از یهود چه دید و چه پاداشی گرفت؟

به یکی از پاداش هائی که این قوم عنود به آن پیامبر با کرامت دادند چنان که تفاسیر و تواریخ و روایات نقل می کنند به عنوان مثال اشاره می شود.

هنگامی که موسی و بنی اسرائیل به فرمان حضرت حق مصر را مخفیانه ترک کردند و به کنار رود نیل رسیدند، موسی با اشاره عصای خود آب ها را روی هم ریخته در لابلای رود خروشان راهی نمایان شد. موسی (ع) فرمان داد تا همگی آن راه را در پیش گرفته و از نیل عبور کنند ولی آنان یک صدا گفتند: ما دوازده قبیله ایم و هر قبیله ای عادات و رسوم مخصوصی دارد بنابراین باید راه دوازده بخش شود تا فرمانت را اجرا کنیم.

موسی به اذن حق به دریا گفت: دوازده راه باز کن و دریا دوازده راه باز کرد.

ولی آنان یک قدم پیش نرفتند و بهانه و عذرشان این بود: ممکن است که در میان راه ما را به یکدیگر نیازی افتد پس دریا را بگو تا چون پنجره ها سوراخ هائی در میان دیوارهای آب باز کند، تا هر قبیله ای بتواند قبیله های دیگر را ببیند و با آنان گفتگو کند، و چنین شد.

ولی باز هم برجای خود ایستاده و فریاد زدند: پاهای ما برهنه است و زمین رود نیل رطوبت دارد و تا فرمان ندهی زمین خشک شود ما از آن عبور نمی کنیم.

خداوند فرمان داد زمین خشک شد ولی باز هم برجای خود ایستادند و این بار بی ادبی و وقاحت را به منتها درجه رسانیده و با یکدیگر چنین گفتند:

موسی ما را از شهر آواره کرد و اینک می خواهد در دریا غرقمان کند تا مال و ثروت هایمان را نصیب خود نماید و به تصرف خویش درآورد! !

موسی با یک دنیا دِهشت در حالی که لبخند تلخی بر لبانش نقش بسته بود پای بر رود نیل نهاد و پیشاپیش آنها به راه افتاد.

این نخستین تجربه و آزمایش تلخی بود که یهود به موسی نشان دادند.

باز در همان مدارک آمده: چون یهود از رود نیل خارج شدند و خیالشان با نابودی فرعونیان از برکت موسی راحت شد و به صحرای سینا رسیدند به موسی گفتند: ما را از آشیانه خود بیرون آورده در صحرائی شن زار سکونت دادی، این چه رفتاری است که با ما داری مگر ما سنگ هستیم و نیاز به خوراکی و آشامیدنی نداریم؟ !

خدای مهربان فرمان داد تا از آسمان برای آنان طعام بیاید و ابری بر آنان سایه اندازد، و سنگی به آنان آب دهد.

ص:۲۳۳

چندی به آن منوال گذشت تا آن که روزی به موسی گفتند ما طعام های آسمانی نمی خواهیم به خدایت بگو «دقت کنید گفتند به خدایت بگو (۱)نه به پروردگارمان» همان پیاز و سبزی و خیار و عدس و سیر (۲)را برای ما قرار دهد زیرا ما به آنها عادت کرده ایم و برای ما خوش مزه تر از طعامی است که خدا از آسمان نازل می کند! !

موسی گفت: پس داخل یکی از این قریه ها شوید و آنچه می خواهید خود بکارید، دیگر خداوند برای شما طعامی نخواهد فرستاد.

نافرمانی و لجاجت یهود آنقدر زیاد شد، و آزارشان به عبد صالح خدا حضرت موسی چنان اوج گرفت که خدا عقوبتی سخت متوجه آنان کرد، و آن این بود که مدت چهل سال در صحراها و بیابان ها سرگردان بودند و آنان که با موسی بیرون آمدند آرزوی ورود به شهر را به گور بردند و نوه ها و نواده هایشان با یوشع بن نون هزار و پانصد سال پیش از میلاد وارد شهر کنعان شدند.

پس از آن هم این قوم بدکردار و لجوج در نسل های بعد به خاطر جنایتشان و خیانت به دین خدا و ظلم و ستمشان به مردم دچار عقوبت های فراوان شدند ولی باز هم به علت سنگدلی عبرت نگرفتند.

حکومت و دولت آنان سالها پس از سلیمان که زمینه دین داری و آرامش را برای آنان فراهم کرده بود به دو بخش تقسیم شد: یکی در شمال که پایتختش نابلس بود و دیگری در جنوب که پایتختش در اورشلیم قرار داشت.



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۶۱.

۲- ۲) - بقره، آیه ۶۱.

این دو دولت مدت دویست سال با هم جنگیدند تا آن که سرجون امپراطور آشوری ها بر آنان چیره گشت و فرمان داد تا همه یهود را از آن منطقه خارج سازند و به دربدری و ذلت گرفتار شوند.

پس از آن که نینوا به دست کلدانیها سقوط کرد یهود برای به هم زدن میان آنان و مصری ها که بر کنعان حکومت داشتند سخت مشغول فتنه گری شدند که از پی آن جنگ دامنه داری میان آنان واقع شد بالاخره (نبوخذ نصر) پادشاه بابل در سال ۵۶۲ پیش از میلاد پیروز شد و برای انتقام از فتنه گری ها و جنایات یهود اورشلیم را خراب کرد و هیکل شان را نابود ساخت و همه را دست بسته با ذلت و خواری به بابل سوق داد.

مدت زیادی را در اسیری گذراندند تا کورش پادشاه ایران که مادرش یهودی بود آنان را از اسیری که به اسیری بابل مشهور شده بود نجات داد و دوباره هیکل را بنا کرد.

در ایام هیلین یهود عنود و خرابکار و فتنه گر مورد تهاجم های بسیاری واقع شدند که آخرین آنها وقتی بود که رهبر معروف رومانی قیطس اورشلیم را خراب کرده، هر چه یهودی بود اسیر کرد و به رُم فرستاد، این حادثه در سال ۷۰ میلادی واقع شد و در سال ۱۲۵ میلادی ادریانوس امپراطور رومانی برآنان تاخت و اورشلیم را خراب کرد و تعداد پانصد هزار یهودی را نابود و پنجاه هزار نفرشان را اسیر نمود.

در عهد تراجان تعداد زیادی از یهود مخفیانه وارد اورشلیم شده و بنای خرابکاری را گذاردند و هنگامی که ادریانوس پادشاه روم شد اورشلیم را به تصرف آورد و انجام مراسم بر یهود سخت گرفت، یهود به رهبری بارکوخیا شورش کردند ولی پیروز نشدند در این واقعه بیش از ۵۸۰ هزار یهودی فتنه گر و خرابکار قتل عام شدند و آنان که جان سالم بدر بردند از شهر بیرون رفتند و پس

از این تاریخ یهود خرابکاری های زیادی کردند و در اثر آن چندین بار قتل عام شدند که مسبب این واقعه ها خود آنان بودند. (۱)گوستاولوبون فرانسوی می گوید: اگر ما بخواهیم صفات و خصوصیات یهود را در چند کلمه خلاصه کنیم باید بگوئیم، یهود چوی آدمیانی هستند که تازه از جنگل داخل شهر شده اند و همیشه از صفات انسانی بی بهره بودند و چون پست ترین مردم روی زمین زندگی می کنند.

یهود همیشه مردمی وحشی، سفاک و بی غیرت بوده و حتی در زمان هائی که خود آنان بر کشورهای محل اقامت خود حکومت میکردند باز هم از سفاکی خود دست برنداشته اند، بی پروا داخل جنگ شده و چون از پای در آیند به یک مشت خیالات ناانسانی و بی اساس پناه میبرند، خلاصه آن که هیچ فرقی میان یهود و حیوانات یهود نمی توان گذاشت. (۲)

## ویژگی های یهود در همه دورها

### اشاره

خالق هستی و پدید آورنده موجودات که به ظاهر و باطن هر چیزی آگاه است و پنهان و آشکار ذره ای از او پنهان نیست این قوم خطرناک و این گروه فتنه انگیز و آتش بیار هر معرکه را در قرآن مجید در ضمن بیان کردن برجسته ترین اوصافشان به جهانیان معرفی می کند تا هرگونه رابطه را با آنان قطع کرده و از هرگونه کمکی به آنان که در راه تقویتشان بکار برده می شود حذر کنند

ص:۲۳۶

---

۱- ۱) - برای آگاهی بیشتر از جنایات و فتنه گری های این قوم عنود به کتاب های فلسطین و الضمیر الانسانی، مجله العربی شماره ۱۰۹، تاریخ الاسرائیلیین، تاریخ القدس، خطر الیهودیه العالمیه، الیهود فی تاریخ الحضارات الاولی و دنیا بازیچه یهود مراجعه کنید.

۲- ۲) - دنیا بازیچه یهود، ۱۱.

و از دوستی با آنان بپرهیزند باشد که تسلیم حق شوند و به جنایاتشان خاتمه داده شود.

### ۱- سنگدلی و قساوت قلب که عامل هر کار بی رحمانه ای است.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجٰارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ اَلْحِجٰارَهِ لَمٰا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ اَلْأَنْهٰارُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ اَلْمٰاءُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اَللّٰهِ وَ مَا اَللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ: (۱)

سپس دل های شما پس از آن همه معجزات و حقایق و دلایل محکم و استوار سخت شد مانند سنگ یا سخت تر، زیرا پاره ای از سنگ هاست که از آنها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید و پاره ای از آنها از ترس خدا سقوط می کند و خدا از آنچه شما یهود عنود مرتکب می شوید بی خبر نیست.

سنگدلی و قساوت قلب آنان از عذاب های دنیائی حق است که به جرم و جنایاتشان مستحق آن شدند چنان که در قرآن مجید آمده است:

فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِیثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِیَهً یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّٰا ذُکِّرُوا بِهِ وَ لاٰ تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلیٰ خٰائِنَهٍ مِنْهُمْ إِلاّٰ قَلِیلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اِصْفَحْ إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ: (۲)



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۷۴.

۲- ۲) - مائده، آیه ۱۳.

پس آنـان را به سـبب پیمـان شکسـتنشان لعنت کردیم و از رحمت خود دور داشتیم و دل هایشـان را بسـیار سـخت نمودیم، از سنگـدلی آنان است که کلمات خدا را از جایگاه اصـلی اش و معانی واقعی اش تغییر می دهند و بخشـی از آنچه را از معارف تورات نازل شـده که به وسـیله آن پنـد داده شدنـد از یاد بردنـد و نادیـده گرفتند و همواره از اعمال خائنانه آنان جز اندکی از ایشـان آگـاه می شـوی پس تـا نزول حکم جهـاد و به ذلت نشسـتنشان از آنـان گـذشت کن و از مجازاتشـان بگـذر زیرا خـدا نیکوکاران را دوست دارد.

قساوت و سنگدلی این ملت وحشی و بی رحم را تاریخ در همه انحصار و قرون مبرهن کرده است.

کاسـیوس در کتاب ۷۸ خـود در فصـل ۳۲ در حـوادث سـال ۱۱۷ میلادی می نویسـد، برابر این تاریـخ یهود در کنـاره دریای طرابلس غرب به رهبری اندریا برای کشتن رومی ها و یونانیها خروج کردند و همه را از دم تیغ گذراندند سپس خونهایشان را آشامیده و گوشت هایشان را خوردند، سرها و استخوانهای آنان را هم قطعه قطعه کرده و به سگ ها دادند! !

بسـیاری را هم مجبور کردند که یکدیگر را چون حیوانات بکشند تعداد کسانی که در این معرکه بدون گناه به قتل رسیدند به دویست وبیست هزار رسید! !

و همانند همین کشتار را نیز در مصر و قبرس به رهبری آرت میون تکرار کردند و در آن بیش از دویست وچهل هزار نفر را به قتل رساندند! !

در سافیـل واقع در منطقه اسـپانیا یکصدوسـی هشت مسـیحی را به یکی از مقـابر دور از شـهر برده و آنـان را به گلوله مجروح کردند سپس همه را زنده به خاک سپردند در حالی که دستهایشان به روی زمین ظاهر بود! !

این سـنگدلی و قساوت برای این طایفه خبیث تازه و کهنه و پیش از اسـلام و بعد از اسلام ندارد، در جنگی که در همین عصر که این نویسنده اخبارش را از

دستگاه های تبلیغاتی می شنید و در روزنامه ها می خواند هنگامی که ضربات سختی بر مصر و اردن و سوریه و لبنان وارد کردند و بر بخشی قابل توجه از بیت المقدس چیره شدند به یکی از قریه های نزدیک به شهر هجوم برده در حالی که همه مردم بی گناه قریه از زن و مرد و کوچک و بزرگ از ترس به مسجدی پناه بردند از طریق هوا ده ها تن مواد منفجره در مسجد ریختند و مسجد را با تمام پناهندگانش در آتش سوزاندند! !

### ۲- کشتن پیامبران

در کتاب خدا که محکم ترین و استوارترین سند حقایق است آمده:

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى اَلْكِتابَ وَ قَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اَلْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اِسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ (۱)

مسلماً ما به موسی کتاب عطا کردیم، و پس از او پیامبرانی به دنبال هم فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانائی بخشیدیم، ای یهود پس چرا هرگاه پیامبری آئین و احکامی که مطابق هوا و هوستان نبود برای شما آورد تکبر و سرکشی نمودید پس نبوت گروهی را انکار کرده و گروهی را می کشتید!

ص:۲۳۹

---

۱- ۱) - بقره، آیه ۸۷.

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا نُؤْمِنُ بِمٰا أُنْزِلَ عَلَيْنٰا وَ يَكْفُرُونَ بِمٰا وَرٰاءَهُ وَ هُوَ اَلْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيٰاءَ اَللّٰهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: (۱)

هنگامی که به آنان گویند به آنچه خدا بر پیامبر اسلام نازل کرده ایمان آورید گویند: به توراتی که بر خود ما یهود نازل شده ایمان می آوریم و به غیر آن در حالی که حق است و تصدیق کننده توراتی است که با آنان است کفر می ورزند بگو: اگر شما از روی راستی و درستی به تورات مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می کشتید؟

شگفتا کشتن پیامبران آنقدر در میان آنان عادی و آسان شده بود که صورت طبیعی به خود گرفته بود چنان که در روایات است که: یهود میان طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را سر می بریدند و سپس مغازه های خود را باز می کردند و گویا هیچ حادثه ای اتفاق نیفتاده است! !

از جمله پیامبرانی که به دست آنان به قتل رسیدند ذکریا و یحیی بودند که فقط بخاطر این که آن مفسدان را از فحشا و منکرات منع می کردند مستحق کشتن شدند، آنان می خواستند هارون را به قتل برسانند، و برای مسیح چوبه های دار نصب کردند ولی موفق نشدند. از همه زشت تر آن که سبب کشته شدن پیامبر اسلام شدند چنان که در کتاب ها و روایات آمده: پس از فتح خیبر دختر حارث بن سلام بن مشکم؟ ؟ که به ظاهر به اسلام گرائیده بود طعامی از گوشت ذراع گوسپند آلوده به زهر آماده کرد و خدمت رسول اسلام فرستاد، پیامبر که هیچ گاه عادت نداشت غذا را تنها میل کند بشربن براء را دعوت به خوردن غذا



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۹۱.

کرد، بشـر هم دست برده قطعه ای از آن گوشت را خورد، ولی همین که پیـامبر مقـداری گوشت را در دهان خود گـذاشت و انـدکی جویـد ناگهان لقمه را از دهان بیرون انـداخت و فریاد زد به خـدا سوگنـد این گوشت به من خبر می دهـد که مسـموم است، آن زهر به اندازه ای قوی بود که بشر را در همانجا به قتل رسانید و پیامبر را پس از سه سال که از آثار آن رنج میبرد در بیست وهشتم صفر مسافر دار بقا کرد.

پیامبر اسلام به مادر بشر زمانی که در بیماری منجر به شهادت پیامبر از آن حضرت عیادت کرد فرمود:

این بیمـاری از آثار غـذای مسـمومی است که آن زن یهودی پس از فتـح خیبر برای من آورد که اکنون رگ زنـدگی مرا قطع کرده است. (۱)

### ۳- دروغ، افتراء، تحریف

در کتاب خدا قرآن مجید درباره این طایفه مفسد و قلب و زبان خطا کارشان آمده است:

وَدَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ: (۲)

گروهی از اهل کتاب آرزو دارنـدای کاش شـما مؤمنان را از راه خـدا و صـراط مسـتقیم الهی گمراه کننـد (و ابزارشان در این زمینه دروغ و افترا و تحریف است) در حـالی که جز خودشـان را به ضـلالت و گمراهی نمی برنـد و این واقعیت را درک نمی کنند.

ص:۲۴۱

---

۱- ۱) - بحار، ج۲۱، ص۶- سیره ابن هشام- مکتب اسلام سال نهم شماره ۳ ص ۱۶۲- تاریخ یعقوبی، ج۱، ص ۴۱۶. .

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۶۱.

يَا أَهْلَ اَلْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ اَلْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: (۱)

ای یهود و نصاری چرا در حالی که به حقایق و واقعیات که قرآن و رسالت پیامبر و معجزات اوست آگاهید حق را به باطل مشتبه می سازید و نیز حق را پنهان می دارید تا مردم در گمراهی و ضلالت بمانند!

وَ مِنَ اَلَّذِينَ هَادُوا سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اَللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اَللّٰهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي اَلدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲)

و از کسانی که یهودی اند به شدت شنونده دروغ اند (با آن که می دانند دروغ است) و به شدت گوش به فرمان گروهی دیگرند که از روی حسد و کبر نزد تو نیامده اند همانان که آیات خدا را در تورات پس از استواری در جایگاه هایش تحریف می کنند و معنای حقیقی اش را تغییر می دهند و به مقلدان و مطیعان بی سواد خود می گویند: اگر جانب پیامبر اسلام احکام و فرمان هائی مطابق میل ما را به شما ابلاغ کردند بپذیرید و اگر آن را مطابق خواسته ما ندیدید از قبول آن بپرهیزید و کسانی را که خدا عذاب و رسوائی و ذلتشان را بخواهد تو هرگز نمی توانی چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف کنی اینانند کسانی که خدا به خاطر کثرت دروغ و افترا و ستمشان نخواسته دل هایشان را از آلودگی پاک کند، برای آنان در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذابی بزرگ است.

ص:۲۴۲

---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۷۱.

۲- ۲) - مائده، آیه ۴۱.

### ۴- مکر و خدعه

این دو صفت دو عصای ضخیمی است که همیشه یهود در کارهای خود بر آن تکیه می کنند، مکر و خدعه سرشتی است که در طبیعت هر یهودی دیده می شود، در هر کجا که هست و در هر کاری که انجام می دهد، قرآن در این زمینه می فرماید:

آنان منافقانه و مکارانه به مسیح ایمان آوردند در حالی که عیسی از آنان احساس کفر کرد. (۱)آنان با ایمان منافقانه با خدا هم مکر و حیله کردند بی خبر از این که مکر و حیله مکاران با خدا به جائی نمی رسد.

وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ خَیْرُ اَلْمٰاکِرِینَ: (۲)

کافران از یهود درباره مسیح و آئینش نیرنگ زدند و خدا هم کیفر نیرنگشان را داد و خدا بهترین پاداش دهنده نیرنگ زنندگان است.

### ۵- مال اندوزی و ثروت پرستی

از هنگامی که موسی برای آوردن الواح به کوه طور رفت و سامری گوساله ای از طلا و نقره به عنوان الهه برای آنان ساخت تا به امروز مال و ثروت اولین و آخرین و بزرگ ترین معبود یهود است.

هر یهودی در این اندیشه است که ثروت جهان را در اختیار خود بگیرد و از این راه اختیاردار مردم باشد.



---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۵۲.

۲- ۲) - آل عمران، آیه ۵۴.

وَ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي اَلْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۱)

و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و معصیت و تجاوز از حدود خدا و حرام خواری از هر راهی که باشد می شتابند، هر آینه بد است کارهائی که همواره انجام می دادند.

### ۶- پیمان شکنی و خیانت به عهد

فکر نمی کنم این مسئله نیاز به توضیح داشته باشد تاریخ این گروه مفسد و این جانیان بی نظیر تمام لحظاتش از پیمان شکنی و نقض عهد موج می زند.

اگر امکان داشت پیمان شکنی را مجسم دید باید بنا گذاشته شود که به این طایفه خبیث نگاه کرد، چه پیمان ها و عهدهائی را که زیر پا نهادند و به همه هویت شرافت و کرامت و انسانیت لگد زدند.

### ۷- فساد اخلاق

فاسد بودن به هر صورت و در هر کجا و در هر موقعیت و افساد کردن یکی از وسائل شرافتمندانه پیشرفت یهود است و به قول یکی از سران اروپا هر دملی را که انسان بشکافد خواهد دید که میلیون ها یهودی در آن مشغول افساد هستند، قرآن مجید می فرماید:

لُعِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ (۲)



---

۱- ۱) - مائده، آیه۶۲.

۲- ۲) - مائده، آیات ۷۸- ۷۹.

ناسپاسان و کافران از یهود به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، لعنت شدنشان بخاطر این بود که نسبت به فرمان های خدا و پیامبران سرپیچی و عصیان داشتند و همواده از حدود الهی تجاوز می کردند.

آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند مسلماً بد بود آنچه را همواره انجام می دادند.

## ۸- ظلم، پیش گیری از ورود مردم به صراط مستقیم، رباخواری، مال مردم خوردن از روی ستم

قرآن مجید همه این مفاسد و جنایات را در دو آیه بیان می کند:

فَبِظُلْمٍ مِنَ اَلَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ کَثِیراً وَ أَخْذِهِمُ اَلرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَکْلِهِمْ أَمْوٰالَ اَلنّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَ أَعْتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً (۱)

پس به کیفر ستمی که یهود به آیات خدا و خود و دیگران روا داشتند و به سزای آن که بسیاری از مردم را از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود (مانند صید ماهی و چربی و شیر و گوشت حیوانات) حرام کردیم.

و نیز این حرام شدن به سبب ربا گرفتنشان بود که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل و نامشروع و ما برای کافران عذابی دردناک آماده کرده ایم.



---

۱- ۱) - نساء، آیات ۱۶۰- ۱۶۱.

از صفات آنان و برخورد خداوند با این ملت معلوم است که اینان مردمی پست، و رذل و بی شرافتی هستند که انسانیت از دست آنان زخم های زیادی بر پیکر دارد، و آنچه بر سرشان آمد و میآید قطعاً کمترین کیفر آنان نخواهد بود. (۱)

### یهود در زمان ظهور اسلام

احبار و علمای یهود پیش از ظهور پیامبر اسلام به وسیله آیات تورات و انجیل از اوصاف پیامبر اسلام و بعثت و قرآن نازل شونده بر او خبر داشتند و به مریدان و تابعان خود هم این حقایق را خبر داده بودند.

**الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التورات و الانجیل:**

(۲)

محمد کسی است که یهود و نصاری او را نزد خود با همه اوصاف و نشانه هایش در تورات و انجیل حقیقتی ثبت شده می یابند.

ولی با ظهور اسلام و طلوع خورشید نبوت و نزول قرآن مجید اکثر علما و بزرگان آنان از حق روی تافتند و گفتند و به باور دیگر یهود دادند که این شخص آن کسی نیست که در تورات و انجیل صفاتش بیان شده است.

این نابکاران که بخشی از منافع مادی خود را که از طریق مردم یهود تامین میشد در خطر دیدند، و مقام و مناصب دینائی خود را با گسترش اسلام بر باد رفته احساس کردند ا زتسیلم مردم خود با مکر و حیله و سفسطه و مفاسطه و مشتبه کردن حق به باطل به اسلام مانع شدند و فضائی به وجود آوردند که عوام یهود در خرابکاری و همدستی با منافقان مدینه و از پشت خنجر زدن به اسلام و آزار مسلمانان و رنج دادن به پیامبر با آنان همدست باشند.



---

۱- ۱) - مطالب این بخش با اندکی تصرف و اضافه از مقدمه طولانی کتاب دنیا بازیچه یهود استفاده شد.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۱۵۷.

یهود زمان ظهور اسلام البته مستکبران و معاندان و لجبازانشان به سرپرستی احباروها خامها و سران نظامی خود بر ضد پیامبر و قرآن و مؤمنان آتش جنگهائی چون بنیالنظیر، بنی قریضه و خیبر را بر افروختند، و در پنهان هم در جنگهای مردم کله و سایر قبایل با پیامبر یار و مددگار شرک و کفر شدند و از این طریق موانع سختی در راه گسترش اسلام و زندگی اهل ایمان ایجاد نمودند.

در این زمینه آیات فراوانی در قرآن مجید وضع یهود و گاهی نصاری را که با همه وجود با اسلام و پیامبر به دشمنی برخاستند شرح می دهد که به خواست خدا در تفاسیر آن آیات به جنایات و ستم های آنان نسبت به فرهنگ الهی و مؤمنان اشاره خواهم کرد.

اگر بخواهید بدانید رنج و آزادی که پیامبر اسلام و مؤمنان از دو طایفه یهود و نصاری به ویژه یهود کشیدند در چه حد بود به روایت بسیار بسیار مهمی که شیخ طوسی در کتاب گرانقدر امالی و شیخ حر عاملی در کتاب پرارزش و کم نظیر وسایل الشیعه ذکر کرده اند عمیقاً توجه کنید، من متن روایت را همراه با سلسله سندش نقل می کنم تا به اعتبار روایت هم عنایت کنید:

شیخ طوسی که از اعظم فقها و بزرگان جهان اسلام است و فریقین به درایت، دانش، بصیرت و خدمات ارزنده اش به دین و دیانت و دانش اسلامی اقرار دارند می فرماید:

«اخبرنا ابن حمّویه قال: حدثنا ابوالحسن قال: حدثنا ابوخلیفه قال: حدثنا مکی قال: حدثنا محمد بن یسار قال: حدثنا وهب بن حزم قال: حدثنا ابی قال: سعمت یحیی بن ایوب یحدث عن یزیدبن ابی حبیب عن ابی سلمه بن عبدالرحمن عن ام سلمه ان رسول الله اوصی عند وفاته: ان تخرج

الیهود و النصاری من جزیره العرب و قال الله الله فی القبط فانکم ستظهرون علیهم و یکونون لکم عدّه و اعوانا فی سبیل الله:» (۱)

راویان روایت را نهایتاً به ام سلمه همسر با کرامت پیامبر اسلام می رسانند که این بانوی مؤمنه عفیفه بزرگوار می گوید:

رسول خدا هنگام وفاتش سفارش کرد که یهود و نصاری را از منطقه جزیره العرب بیرون کنید و دنبال گفتارش فرمود خدا را خدا را به توجه به مصریان که به زودی بر آنان پیروز می شوید و آنان اسلام را می پذیرند و برای شما در راه خدا نیرو و پشتیبان خواهند بود.

## یهود در عصر حاضر

### اشاره

با توجه این که اکثر دولت ها و بخشی از ملت ها به ویژه ملت ایران از تشکیل دولت غاصب اسرائیل به دست انگلیس این کفتار خونخوار استعمارگر و آمریکا این شیطان بزرگ آگاه اند و می دانند که سرزمین فلسطین و دیار قدس از قدیمی ترین روزگار ارتباطی با یهود نداشته، و برخی از اینان صدها سال پیش از میلاد جهت تجارت و زندگی آرام مهاجر به آن مکان بودند و هیچ حقی به آن سرزمین ندارند و برای آگاهی بیشتر می توانند به کتاب های سرگذشت فلسطین کارنامه سیاه نوشته اکرم زعتیر ترجمه هاشمی رفسنجانی، فلسطین والضمیر الانسانی، تاریخ الاسرائیلین، الیهود فی تاریخ الحضارات الاولی، تاریخ القدس و صدها مجله و مقاله در این زمنیه مراجعه کنند من لازم نمیدانم شرح و تفصیل این واقعه اسف انگیز و جنایت بی نظیر، و خیانت بی بدیل را که با شرکت یهودیت و نصرانیت و کفر کمونیست و عواملشان در دولت های عربی که نوکران



---

۱- ۱) - امالی طوسی، ص۶۰۶-مجالس طوسی- وسائل، ج۱۵، ص۱۳۲ حدیث ۲۰۱۴۷ با اندگی اختلاف با روایت نقل شده در امالی.

جیره خوار آن گَرگان خونخوارنـد به وقوع پیوست در این سـطور بیاورم، تنها به ذکر پروتکل های یهود، جامعه ای که فعلاً به صورت حزبی خطرناک تحت عنوان صـهیونیسم زیر پوشـش آئین یهودیت درآمـده اند بسـنده می کنم حزبی که به همه امور اقتصادی وسیاسـی جهان نفوذ کرده انـد و قدرت تخریبی هر کدام از صـهیونیسم ها در زندگی ملت ها و تسـلط بر دولت های ضعیف و جیره خوار از هزاران بمب خطرناک تر است! ! تا یهود عصر حاضر و خطر آنان شناخته نشود.

من از خواننـدگان عزیز جداً می خواهم این پروتکل ها را که نقشه و طرح زندگی آنان نسـبت به خود و دیگران است به دقت مطالعه کننـد تا ببیننـد امروز همه جهان و به ویژه ملت های مستضـعف گرفتار چه بلای خطرناک و خانمان سوزی است، و چه وظیفه سنگینی بر عهده بیداران و اندیشمندان و فرهیختگان، و رهبران آزاد و آزادی خواه، و علمای اسلام و ملت های اسلامی و افرادی از یهود که تا حـدی مؤمن به فرهنگ موسـی هسـتند می باشد آن یهودیانی که از این که گروهی کافر بنام یهودی و صهیونیسم یهودیان جـدای از این امور را بدنام کرده اند به شدت رنج می برند و نیز چه وظیفه سـنگینی بر عهده مومنان واقعی به دین مسـیح خصوصـاً کشـیش هـا و کاردینـال های آزاد انـدیش است که همه جهان و جهانیان را از این خطر بالفعل نجات دهند و زمین و فرزندان مظلوم اسیر شده اش را از دست این اربابان جنایت و خیانت نجات دهند.

مؤلف عـالم و دانشـمند کتاب با ارزش دنیا بازیچه یهود که از مراجع بیـدار و دورانـدیش است متن پروتکل ها را نقل کرده و من این متن را از آن مصـدر برای شـما روایت می کنم: یکی از حیرت انگیزترین، عجیب ترین، و خطرنـاک ترین کتـاب های سیاسی که تا کنون انتشار یافته کتاب پروتکل های حکمای یهود می باشد.

شما هنگامی که این کتاب را مطالعه کنید حتماً متوجه خواهید شد که همین یهودی که عده ای بی خبر آنان را مردمی سالم و بی آزار و مظلوم فرض می کنند چه تشکیلات خطرناک و زیان بخشی را اداره می کنند. این کتاب مجموعهای است از سخنرانی های یک شخصیت برجسته یهودی که برای چند تن از ثروتمندان و افراد با نفوذ یهودی ایراد کرده است.

پنجه های خونین یهود از پشت صفحات کتاب به خوبی پیداست و صدق گفتار «اوسکارلیفی» یهودی که می گوید:

پادشاهان، اخلال گران، فتنه انگیزان و جلادان جهان ما هستیم (۱)به وضوح از این کتاب معلوم می گردد.

اینک چند پروتکل را به آگاهی خوانندگان برسانم تا این افعی های پرنفوذ را که یگانه شعار آنان کلامی است که دی؟ ؟ اسرائیلی نخست وزیر سابق بریتانیا گفته است: مکر و دروغ و خیانت در راه پیروزی گناه نیست. (۲)

## پروتکل شماره (۱)

تز آزادی سیاسی را ما وضع کردیم ولی بر ما لازم نیست که آن را تطبیق کنیم اما اگر ضرورت اقتضا کند آن هنگام تمسک به آزادی سیاسی برای جلب مردم بی مانع است.

فرق نمی کند چه کشمکش های داخلی دولت را از پای درآورد، و چه جنگ های خارجی آن را به دست دشمن بسپارد در هر دو صورت کشور سقوط کرده به دست ما خواهد افتاد. اخلاق و سیاست جمع نمی شوند، بنابراین حاکمی



---

۱- ۱) - صفحه اول پروتوکلات.

۲- ۲) - صحفه ۵۹ همان کتاب.

که خویش را مقید و پایبند دستورات اخلاقی می داند در واقع مغز سیاسی ندارد و هرگز حکومتش دوام نخواهد آورد.

حقوق ما در پس قدرت مخفی است در حقیقت حق یعنی: آنچه در دست داری به من بده تا ثابت کنم من پیروزتر از توام.

هدف واسطه را توجیه می کند و هر چه در راه رسیدن به هدف انجام دهیم خوب است.

ما نباید خود را به جملات: این بهتر است، این اخلاقی است و مانند آن مقید سازیم.

برخی از مسیحیان را به مواد مخدر اعتیاد داده و به شکل کلاسیک جوان هایشان را منحرف ساختیم.

حیا، عفت، ناموس را به وسیله قهرمانان، آموزگاران و آموزش و پرورشمان از مغزها بیرون آورده و دیگران این چیزها در اجتماع مفهومی ندارد.

دروغ، و سرنیزه و خدعه یگانه شعار ماست.

به عقیده ما زور و عنف و جبر یگانه عامل ایجاد عدالت اجتماعی است.

ما نخستین کسانی بودیم که جملات آزادی، مساوات، اخوت را در ذهن مردم انداختیم مردم بیچاره هم آنها را طوطی وار تکرار کردند در صورتی که هیچ یک از آنها تا بحال تحقق نیافته است و در نتیجه هم آزادی فردی را از دست داده و هم از حقوق اجتماعی خویش محروم شدند.

با آن که این کلمات مانند کرم سعادت مسیحیان را آهسته آهسته نابود می کرد در عین حال آنان پرچم ما را برفراز کشورهای خویش نصب کرده و دولت های خود را یکی پس از دیگری در اختیار ما گذاشتند.

**پروتکل شماره (۲)**

از میان مردم افرادی کوتاه فکر و بی رأی را انتخاب خواهیم کرد تا هر چه به آنان دستور دهیم بدون چون و چرا اجرا نمایند.

ص:۲۵۱

خیال نکنید که این تصریحات پوچ و بی اساس است به خاطر داشته باشید که ما بودیم که زمینه را برای داروین و مارکس و نیچه آماده ساختیم و به اصطلاح به آنان سرو سامان دادیم. روزنامه یکی از بهترین و مهم ترین وسیله نشر افکار ما است روزنامه نگاری یکی از منابع سرشار فرهنگ است ولی چون دولت ها نتوانستند از آن به طور شایسته ای استفاده کنند سرانجام به دست ما افتاد و به وسیله آن توانستیم افکار خود را در اذهان مردم بگنجانیم و صدها کرور طلا و نقره هزینه نمائیم.

**پروتکل شماره (۳)**

زمامداری مملکت را هدف احزاب سیاسی قرار داده و به وسیله آن میدان هائی برای زد و خورد به وجود آوردیم در نتیجه اضطراب و ناامنی همه را بیچاره کرده و فقر و بدبختی بر تمام کشورها حکم فرما شد.

با جمله حقوق کارگر فقرا و بینوایان را دچار بحران کردیم، زیرا فشار زندگی آنها را از رسیدن به این حقوق ساختگی باز داشته در نتیجه هم از حقوق روزانه خود محروم شده و هم در اثر اعتماد بر کابینه های کارگران و تظاهرات بی مورد فقیرتر و بیچاره تر گشتند.

مردم در زیر لوای ما ایان و اشراف را که در واقع به نفع آنان بود از بین برده و خود را در ذهن استعمارگران و ثروتمندان نوظهور (که زالو صفت خونشان را می مکند) انداختند.

ما پیوسته می کوشیم تا خود را مخلص و مدافع کارگران قلمداد کنیم، ما به این وسیله آنان را تحت خرقه کشیده و داخل در اشتراکیت و کمونیزم کنیم.

از مبادی کمونیزم دفاع خواهیم کرد تا مردم گمان کنند که ما مخلص آنان هستیم و این همان روشی است که حزب ماسونی در پیش گرفته است.

ص:۲۵۲

ملت یهودی برای آن که دوستان خود را به شکل قهرمان نشان دهد آنان را از قهرمانان درجه اول معرفی می کند.

تا توانستیم بساط فقر و بیچاره گری را وسیع ساختیم تا مردم هم چنان برده و ذلیل اراده ما باشند.

از راه تقویت حس حسد و کینه توزی، عواطف و احساسات مردم را به بند کشیدیم.

ملت های غیر یهودی بدون کمک های فکری ما نمی توانند کاری انجام دهند، حتی در کوچک ترین مسائل زندگی خود به مان نیاز دارند. انقلاب فرانسه که آن را انقلاب کبیر منامیم به دست ما انجام گرفت و اعلامیه حقوق بشر از متراوشات مغزهای یهودی است اسرا این اعلامیه برای ما خیلی روشن و واضح است زیرا ما آن را نظام داده و به وسیله آن و چماق کردنش مردم را بدبخت و بیچاره کردیم.

## پروتکل شماره ۴

جامعه زمانی سعادتمند خواهد بود که متدین و به رهبری روحانیت گام بردارد، ولی هر چه مردم از دین دور شده و به اصطلاح متمدنتر شوند به سود ما خواهد بود، به این سبب ما باید ایمان به خدا را از اذهان مردم بیرون کرده و آنان را به سوی مادیت سوق دهیم.

برای آن که ملتهای غیر یهودی متوجه سیاست پشت پرده ما نشوند باید آنان را به کارهای صنعتی و تجارتی سرگرم کنیم تا به دشمن مشترک خود پی نبرند.

نتیجه این عمل این است که ثروت ملتهای غیر یهودی که هم چنان در بانکها عاطل مانده است به وسیله معاملات ربوی به خزانههای ما تحویل میگردد.

## پروتکل شماره (۵)

ص:۲۵۳

بذر دشمنی، کینهتوزی و حسد را در هر خانه ای کاشته و در این زمینه از تعصبات مذهبی، قبیله ای و غیره استفاده می کنیم. در مملکتی که ما زندگی می کنیم هیچ موقع از طرف همسایگان علیه آن مملکت اعلان جنگ نخواهد شد، زیرا سیاست ما طوری است که هر دولتی صلاح خود را کناره گیری از ستیزه با ما می داند.

خدا ما را نابغه های جهان خلق کرده است تا از عهده حکومت بر دنیا بخوبی برآئیم.

علم اقتصاد حقیقت شگرفی را کشف کرد و آن این که قیمت ثروت بیش از تخت و تاج است.

اهمیت بی سلاح بودن ملّت بیش از روانه کردن او به جنگ است، و بهتر از همه آن است که در عوض خمود کردن عواطف و احساسات مردم، از آنان در رسیدن به مقاصد خود استفاده کنیم.

برای آن که اجتماع را مجبور سازیم از سیاست ما پیروی کند باید آنقدر در قوانین دولتی تغییر و تبدیل ایجاد کنیم تا همیشه جامعه متحیر و سرگردان بوده و نتواند خطا را از صواب تمیز دهد و در نتیجه از هر رأی مجهولی پیروی خواهد کرد.

باید عقاید و آراء متضادی را در اجتماع ایجاد کنیم تا کسی نتواند حق را از باطل تمیز دهد و خلاصه دریچه فهم به روی مردم بسته شود. (۱)

**پروتکل شماره (۶)**

ص:۲۵۴

---

۱- ۱) - مسئله مخلوط کردن حق به باطل و مشتبه ساختن حقیقت به سراب و کتمان حق از کارهای خطرناک قوم یهود است که قرآن مجید در سوره بقره آیه ۴۲ نسبت به آن هشدار داده است.

جنگ هائی که برپا خواهیم نیاز به ثروت سرشاری دارد، این چنین پول هنگفت را به وسیله احتکارهای بزرگ تأمین خواهیم کرد، تا هم دولت ها را زمین گیر و بیچاره نموده و هم پول مصرف جنگ به دست برسد.

باید اشراف ملت های غیر یهودی نابود شده و بدین سبب خطری از جانب آنان متوجه ما نخواهد شد، ولی از این نظر که هنوز ملت ها مالك اراضی خود هستند مصالح ما در خطر خواهد بود. فعلاً کارهای درجه اول را در دست گرفتیم تا دیگران محتاج ما بوده و برای یک لقمه نان در برابر ما به سجده درآیند.

## پروتکل شماره ۷

تقویت ارتش و پلیس برای تحقق این نقشه ها ضروری و لازم است.

در اروپا و آسیا باید جنگ، فتنه و آشوب بپا کرد و این کار در حقیقت دو فایده دارد: یکی از بین رفتن آنان و دیگری تسلط ما.

پیروزی در کارهائی نصیب ما می گردد که مخفیانه انجام گرفته باشد، هرگز لازم نیست که یک فرد دیپلومات و سیاسی مطابق گفتارش عمل نماید.

برای آن که به هدف نهائی خود برسیم لازم است که اولا افکار خود را به وسیله روزنامه ها به تمام مردم تزریق کنیم تا اگر دولت بخواهد با ما مبارزه کند آن را با عصای «مخالفت با افکار عمومی» تأدیب کنیم.

## پروتکل شماره (۸)

رژیم ما، آن چیزی است که از طرف نویسندگان، قانون شناسان اهل اداره و خلاصه محصلین عالی مقام تهیه شده، این اشخاص تمام جزئیات زندگی اجتماعی را دانسته و تمام حرف های دیپلوماسی و سیاسی را به ما یاد می دهند و به این ترتیب از تمام ریزه کاری های زندگی آگاه می شویم.

ص:۲۵۵

## پروتکل شماره (۹)

هنگامی که دولت ما تشکیل شد، جزئیات مربوط به زندگی یعنی آزادی، مساوات، اخوت را تکذیب کرده فقط هم این کلمات را روی افکار خود قبول نموده، تمام آنها را حق آزادی و وظیفه مساوات و فکر برادری می گذاریم یعنی شاخه های کار را به دست خود می گیریم و بدین وسیله گاو را از شاخ هایش گرفته و تمام نیروهای مخالفین را سرکوب خواهیم کرد.

من می توانم با کمال جرأت اعلام کنم که واضعین قانون و اجرا کننده قانون و خلاصه فرشته سعادت و بدبختی ما هستیم.

سر منشأ هر ارهاب و نگرانی ما هستیم.

برای اجراء تصویب نامه های خویش از کمونیست ها، سوسیالیست ها، و امپریالیست ها استفاده می کنیم

بدین نحو که تا ممکن باشد آنان را تقویت می نمائیم، زیرا بالاخره هر حزبی به سهم خود دیواری از بناهای عظیم قدیم را خراب کرده و به اصطلاح سر نخی به ما خواهد داد.

فقط یک چیز ممکن است از شوکت و قدرت ما بکاهد و آن همکاری دولت و ملت است، ولی ما احتیاطات لازمه را در این زمینه کرده ایم، مثلاً میان ملت و دولت جدائی وسیعی انداخته و ملت را از دستگاه حاکمه خود مرعوب و خائف نموده، در این حال چگونه ممکن است ملت تحت نفوذ ما نباشد.

و بلاخره آموزش و پرورش ما توانست به وسیله نشر افکار و آراء باطله نسل جوان را فاسد و متعفن سازد.

چون پایتخت های کشورهای دیگران توسعه پیدا کند مجبور می شوند خط زیرزمینی بکشند و این به نفع ماست زیرا از همان نقب ها و تونل های زیر زمینی اعمال تخریبی ما شروع خواهد شد.

ص:۲۵۶

**پروتکل شماره (۱۰)**

مردم همیشه از دریچه زرق و برق به سیاست می نگرند، مگر ممکن است آنان حقیقت مطلب را درک کنند در صورتی که وکلا و کارگردانان آنان غرق در شهوات و عشرت هستند.

هنگامی که اعلام انقلاب کردیم به مردم اینطور خواهیم گفت: شما در منتهای ناراحتی و بدبختی زندگی می کردید ما این را خوب درک کرده می خواهیم علت این بدبختی را رفع کنیم، ما می خواهیم آسایش و رفاهیت عمومی ایجاد کنیم گرچه شما ما را متهم می دانید ولی آیا ممکن است قبل از آن که دولت ما را مشاهده کنید حکم قاطعی در بدی ما بدهید؟

برای این که رأی اکثریت را به دست آوریم باید به همه حق رأی بدهیم زیرا تفرقه و تمییز میان طبقات مانع از تحصیل آن می گردد.

لازم نیست تمام دستگاه حاکمه را فاسد کنیم، تنها فاسد کردن یک جزء کافی است که دولت را به دست ما بیندازد.

هر گاه سوزن آزادی را در جسم مملکت فرو بریم در واقع او را چون بیمار وبا زده نموده و سبب هلاکش را فراهم کرده ایم.

دستور و قانون جز مدرسه فتنه و فساد چیز دیگری نیست و به عبارت ساده تر یگانه عامل ایجاد ضعف و انحلال ملت ها همانا دستور است. خطابه چون روزنامه پادشاهان، ملوك و حاکمان را ضعیف و زائد در اجتماع کرده لذا اکثر آنان معزول و برکنار شدند بدین وسیله زمینه برای رژیمی دیگر آماده می شود و به جای حاکم به منفعت هیئتی به ریاست یکی از بردگان جانی و سوء سابقه دار یهود تشکیل می دهیم.

اختیار یک حاکم جانی برای ما خیلی سودمند است زیرا همیشه از تشهیر سوءسابقه خود خائف و آنچه دستورش می دهیم اجرا خواهد کرد.

ص:۲۵۷

به این سبب به رئیس صلاحیت اعلان حکم و حکومت خواهیم و در صورت اعتراض به مردم چنین خواهیم گفت: چون رئیس کشور رئیس کل ارتش است باید صلاحیت حمایت دستور را داشته باشد زیرا او نماینده مسئول دستور است.

پس از آن که هیئت حاکمه «زیر پرچم دستور که در مکتب ما جز مدرسه فتنه و فساد چیز دیگری نیست» فاسد شد مردم به ستوه آمده فریاد خواهند زد ما را از دست این روسا نجات دهید، رئیس و حاکمی برای ما انتخاب کنید که اسباب و علل این اختلافات را از بین برده تعصبات دینی و اخلاقی را نابود کند، رئیس که بتواند امن و امان را حکم فرما کند.

## پروتکل شماره (۱۱)

یکی از نعمت هائی که به ما عطا شده این است که در چهار گوشه جهان پراکنده و متفرق هستیم، گرچه دیگران آن را از اسباب ضعف و بدبختی ما می دانند ولی همین تفرقه است که سبب به دست آوردن زمام حکومت جهان شده است.

## پروتکل شماره (۱۲)

کلمه آزادی تفسیرهای متعددی دارد، بهترین وجه آنها این است که بگوئیم: آزادی یعنی مواردی که قانون رخصت می دهد، این معنا با هدف های ما بهتر سازش دارد زیرا تعیین آن موارد به دست ماست چون قانون را ما جعل می کنیم.

دیگر هیچ کس نمی تواند به سیاست ما کوچک ترین تعرضی بنماید هر نشریه ای که در صدد هجوم بر ضد ما برآید فوراً آن را به بهانه تحریک احساسات عمومی توقیف خواهیم کرد.

البته در نشریات خودمان به نقطه هائی از سیاست یهود که مایلیم آنها را تغیر دهیم پرخاش خواهیم کرد.

ص:۲۵۸

هیچ خبری پیش از آن که به اطلاع ما برسد به گوش کسی نخواهید رسید یعنی کنترل اخبار جهان به دست ما و تنها خبرهائی به اطلاع همگان می رسد که به نفع ما باشد. کتاب هائی با سبکی شیوا و ارزان تألیف کرده و بدین وسیله افکار مسموم خود را به خورد مردم می دهیم.

به زودی سال سوز کتاب به دست ما خواهد افتاد و از این راه از نشر افکار مشوش و مخالف یهود جلوگیری می کنیم.

در درجه اول از روزنامه های رسمی دنیا برای دفاع از حقوق یهود استفاده خواهیم کرد و در درجه دوم روزنامه های شبه رسمی را وسیله نشر افکارمان قرار داده و در درجه سوم از روزنامه های معارض استفاده می کنیم زیرا مخالفین را فقط به وسیله روزنامه های معارض میتوان شناخت.

ما از هر مشکل روزنه ای خواهیم داشت: ارستوکرات، جمهوری پرست، انقلابی و حتی آنارشیست.

بدون تردید تا این تشکیلات باقی است روزنامه های ما هم مانند خدای هند «فنشو» و از احصا خارج خواهند بود و در مقابل دست هائی که اداره روزنامه به آنها سپرده شده، هم در تغییر جمعیت و هم در حاضر کردن افکار عمومی به سود ما بی اثر نمی باشد، و مردمی که دارای عصبانیت زیاد می باشند از عقیده و تابعیت خود گذشته و به نفع ما سخن خواهند گفت.

وقتی رژیمی را بنفع خود تغییر می دهیم روزنامه ها نباید از آن انتقاد کنند تا مردم به حکومت جدید بدبین نشوند.

## پروتکل شماره (۱۳)

برای آن که مردم را مشغول کرده باشیم، هر روز مشکلات جدیدی برای آنها به وجود می آوریم تا آنان را از مذاکره در مسائل سیاسی باز داریم.

ص:۲۵۹

هر روزه صـفحات جرائد، و مجلات را از مسابقات فوتبال، بسـكتبال، كشتى آزاد، . . . پر خواهيم كرد و بدين وسـيله مغز ملت را منحصر در تفكر در اين مسابقات ميكنيم.

شايـد هيچ كس نداند كه در پشت كلمه تقدم و پيشـرفت چه دروغها و فريب هائى خوابيده است به طور حتم اين كلمه جز در مواردى كه در پيشروى هاى علمى استعمال مى شود هيچ گونه معنى مفيدى ندارد.

### پروتكل شماره (١۴)

ما عقايد دينى را ريشه كن خواهيم كرد، در تمام كشورهاى بزرگ مطالب مسـموم خود را به وسيله نويسندگان عالى مقام آن كشور تزريق مردم مى كنيم.

### پروتكل شماره (١۵)

همه پليس هاى مخفى بين المللى در احزاب ما داخل خواهنـد شد، براى آن كه لوكوموتيو بزرگ خود را به حركت در آوريم هيأتى متشكل از افراد بى باك، جانى و منبوذ جامعه تأسيس مى كنيم تا به وسيله زور آنها و زر ما كارمان دائر شود.

وكلاء مجلس سنا و تمامى شخصيت هاى بزرگ اجتماع كوركورانه از سياست ما پيروى مى كنند.

چگونگى سيطره ما در يك جمله خلاصه مى شود: تمام ملت هاى جهان كودك و يهود ما در آنهاست.

### پروتكل شماره (١۶)

پيروى از علماى مـذهبى را ارتجاع و كهنه پرستى قلمداد خواهيم كرد تا بدين وسـيله از يگانه دشـمنى كه ممكن است در برابر ما ايستادگى كند آسوده شويم زيرا ديگر مردم پس از تبليغات سوء ما بر ضد آنان دور آنان نخواهند رفت. تا يهود هست علما بدبخت، فقير و بيچاره زندگى خواهند كرد.

### پروتكل شماره (١٧)

هر چند زمانی برای آن که از شوکت و عظمت رؤساء غیر یهودی کاسته باشیم یکی از شخصیت های برجسته کشور را به وسیله ترور فردی به قتل می رسانیم.

**پروتکل شماره (۱۸)**

قتل سیاسی، نبرد در راه آزادی، جنگ برای خوشبختی انسان جملاتی است که به وسیله آنها مردم را متمرد، سرکش و بی باک بار می آوریم و اکثر فریب ما را خورده اند.

**پروتکل شماره (۱۹)**

مالیات های کمرشکنی بر املاک و عایدات وضع خواهیم کرد تا بودجه دولت زیر نظر ما تأمین شود.

بحران های اقتصادی را به وسیله از کار انداختن پول ها در کشورهای غیر یهودی به وجود می آوردیم.

رؤسای غیر یهودی یا از روی اهمال و یا از روی عمد دولت های خویش را مجبور کردند تا آنقدر از ما پول قرض کنند که از پرداخت آن عاجز بمانند آیا می دانید با چه زحمتی این کارها را انجام دادیم؟ ! !

این بود جملاتی چند از (پروتکلات) کتابی که ده ها نفر به جرم ترجمه یا نشر آن به قتل و از زندگی محروم شدند.

عجیب این که اکثر این مسائل و اوضاع در جهان غرب و بخش عمده ای از جهان اسلام جامه عمل پوشیده است.

و عجیب تر آنکه دنیا با یک حرکت سریع و کورکورانه به سوی تحقق بخشیدن به تمام این هدف های یهودی پیش می رود به طوری که احتمال داده می شود که ظلم و تعدی، نگرانی و بدبختی به زودی جهان را به ورطه سقوط بکشاند.

امید است نویسندگان مقتدر و دلسوز، دانشمندان خیرخواه، مؤمنان و آزادگان بازوی کوشش را بکار انداخته و برای رسوا کردن این ماده فساد و قطع دست او

از غرب و شرق به ویژه برای نابودی سمبل عملی او اسرائیل غاصب جدیت بیشتری از خود ابراز دارند، چنان که بر صاحبان مناصب عالیه و حکومت ها لازم است که چشم های خود را بیشتر باز کنند تا در این تارهائی که یهود در هر گوشه و کناری تنیده اند گرفتار نشوند. (۱)

### توضیح آیه شریفه چهلم سوره بقره

خطاب قرآن مجید به یهود تحت عنوان «بنی اسرائیل» احتمالاً برای این است که این قوم دشمن دین و دشمن بشریت به یاد یعقوب آن انسان موحد و خالص و عابد و هدایت گر و پدران با کرامتش اسحاق و ابراهیم افتند، باشد که این یادآوری آنان را از خواب غفلت بیدار و راه و روش و فرهنگ آن مشعل های هدایت و اسوه های فضیلت و کرامت را تحقق دهند و از ستم و نقض پیمان و افساد و فساد دست بردارند و جهان را از شر اعمال و اخلاق خود نجات دهند، یا مُهر خزی دنیا و آخرت، رسوائی و ننگ ابدی و عذاب دائم قیامت را بر پیشانی وجود خود ثبت نمایند.

این خطاب نشانی روشن و علامتی مهم از رحمت و لطف و محبت حضرت حق به گناهکاران و ستم پیشه گان است تا شاید با توجه به این حقیقت که در توبه به روی آنان باز است و مهلت جبران گذشته در اختیار است از ظلم و ستم و جنایت و افساد و فساد دست بردارند و تبدیل به انسان هائی شریف و با کرامت و منبع خیر و درستکار گردند و دنیائی سرشار از امنیت و آسایش و سلامت به دست آرند و به آخرتی آباد و به تعبیر قرآن مجید به عیش راضیه برسند.

ص:۲۶۲

---

۱- ۱) - دنیا بازیچه یهود ۱۳۹.

راستی با این خطاب عاطفی و کلامی که چون چشمه جوشان از سراسرش محبت و رحمت می جوشد چه فرصت گران بهایی در اختیار یهود است که در فرهنگ فکری و عملی و اخلاقی خود و برخوردشان با مردم تجدید نظر کرده و همانند بعضی از هم نوعانشان که در عصر موسی و زمان ظهور اسلام و پس از ظهور اسلام به طوری جدی متدین به دین خدا گشته و به مقاماتی بلند از عبادت و انسانیت و کرامت رسیدند به فرهنگ اصیل حق که از روز بعثت پیامبر اسلام تا ساعت برپا شدن قیامت تجلی در قرآن و فرهنگ اهل بیت دارد روی آورده و خود را از استحقاق ذلت و مسکنت و خواری دنیا و آخرت برهانند و با دیگر ملت ها هم چون برادر زندگی کرده و از مواهب حق در دنیا و آخرت بهره مند شوند و به همه دشمنی ها و بدبینی ها که همه جهانیان نسبت به آنان دارند خاتمه دهند.

### نعمت

کلمه نعمت از نظر ادبی به یاء متکلم اضافه شده و به این حقیقت اِشعار می دهد که نعمت فقط آفریده خداست و دهنده و عطا کننده آن به انسان هم فقط خداست و احدی در ساخت و پرداخت آن سهم و نصیب مستقلی ندارد.

یاد نعمت اگر یادی با دقت عقلی و یادی همراه با انصاف باشد، بی تردید انسان را به یاد منعم و احسان و لطف و محبت او می اندازد، و یاد منعم آدمی را به فضای یا عظمت سپاسگزاری سوق می دهد و در این صورت است که انسان چون در همه لحظات غرق انواع نعمت هاست با همه وجود یاد منعم است و از طریق قدرت این یاد به سپاس گزاری که در حقیقت هزینه کردن نعمت ها در عبادت رب و خدمت به خلق است اشتغال می یابد نعمت در این آیه شریفه شامل نعمت های مادی حق از قبیل من و سلوی و نعمت های معنوی حق از قبیل نبوت موسی، نزول تورات و آزادی از فراعنه و ستم های جانکاه آنان است.

نعمت هائی که سبب وحدت و عزت و کرامت و فضیلت این قوم شد، و یاد این نعمت ها و آثارش برای این است که این لجبازان و ستمکاران وضع فعلی خود را که وضعی ذلت بار و ناامن، و فضای بدبینی و کینه جهانیان به آنان است با روزگار ایمان و عزت و وحدت و کرامتشان مقایسه کنند و با این مقایسه علل آن عزت و خوشبختی و این نکبت و ذلت را در یابند.

### چهار حقیقت بسیار مهم

### اشاره

قرآن مجید از نظر کلی نعمت های حق را در چهار بخش اصولی بیان می کند:

### ۱- کمال نعمت و جامعیت آن

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً (۱)

آیا ندانسته اند که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین مسخر و رام شما کرده است و نعمت های ظاهری و مادی و معنوی اش را کامل و جامع به شما ارزانی داشته است؟

آری سفره نعمت مادی و معنوی حق بر همگان جامع و کامل است و راه هزینه کردن هر نعمتی را هم اسلام به انسان راهنمائی نموده، که اگر همه نعمت ها در همان جائی که باید هزینه شود هزینه گردد فضای زندگی دنیای مردم هم چون فضای بهشت آمیخته با امنیت و رفاه و آسایش خواهد شد.

کامل بودن نعمت های مادی و معنوی حق به شکلی اتمام حجت خدا بر بندگان است تا در قیامت نسبت به نواقص و کاستی های اعتقادی و عملی و اخلاقی خود عذر و بهانه ای نداشته باشند.



---

۱- ۱) - لقان، آیه ۲۰.

نعمت هـای آشـکار و مادی در جهت رشـد و تربیت جسم و آسایش و رفاه حیات مادی و نعمت های معنوی حق چون عقل و قرآن و نبوت و ولایت و فطرت و وجـدان در جهت رشـد و تربیت روحی و انسانی به انسان عنایت شـده است، این خود انسان است که باید با کمک گرفتن از هدایت الهی هر دو نوع نعمت را در جهت کمال جسمی و روحی خود بکار گیرد.

## ۲- تعداد نعمت

راستی کیست که کـدام قـدرت و کـدام ماشـین حسـاب است که بتوانـد نعمت هـای حضـرت حق را که در حیـات و زنـدگی کاربرد دارد بشمارد.

تعـداد قطرات باران، برف، تگرگ، تعداد برگ های سبز درختان و نباتات و فعالیت های آنها در تأمین حیات، تعداد دانه ها و حبه هـا و حصه ها، تعـداد گنـدم و جو و سایر حبوبات، قطرات آبی که دریاها، رودها، چشـمه ها را تشـکیل می دهنـد، تعـداد ذرات خاکی که در به وجود آمـدن گیاهان کاربرد دارند، تعداد حیوانات بری و بحری و هوائی که برای بپا بودن خیمه حیات در کارنـد، تعـداد اتم ها و ذراتی که پیکر همه موجودات و عوامل دست اندرکار زندگی و هستی را تشـکیل می دهند، تعداد سلول هائی که بدن انسان به وسیله آنها سرپاست و. . . . شمارش این نعمت ها از عهده که برآید، و چه کسی از شکر و سپاس این همه نعمت ها بدرآید؟ !

در این زمنیه به جایگاه دو سه نعمت و کاربرد آنها در زندگی و حیات توجه کنید:

ماشـین مغز از نظر علم حیرتانگیزترین ماشـین هاست و وظایفی را انجام می دهد که پرقدرت ترین ماشین های ساخته بشری از انجام دادن آنها ناتوان است.

ص:۲۶۵

یکی از وظائف مغز ثبت و ضبط وقایع گوناگون است که نیروی حافظه را تشکیل می دهد، حافظه انسانی فقط به قسمت کوچکی از مغز ارتباط دارد برای قدرت حافظه مثالی آورده اند:

فرض کنیم مردی پنجاه سال از عمرش گذشته باشد بخواهد خاطرات خود را بدون کم و زیاد بنویسد برای درج این خاطرات معادل صدوشصت میلیون نسخه روزنامه به قطع بزرگ که در بیست صفحه و سراسر با حروف ریز چاپ شده باشد نیاز خواهد بود!

مکانیسم به یادآوردن خاطرات گذشته از بسیاری جهات مانند نوارهای ضبط صوت است، فرقی که دارد آن که نوارهای مغز به قدری ظریف و حساس است که با نوارهای معمولی نمی توان تطبیق کرد، نیروی برق نوارهای مغز از اعصاب بدن تأمین می شود و هیچ گونه احتیاج به چرخیدن ندارد.

مطابق حساب دقیق اگر بخواهند ماشینی بسازند که کم و بیش کار یک مغز انسانی را انجام دهد، می بایستی دستگاهی دو برابر بزرگ ترین ساختمان های جهان تهیه کنند و برای تهیه نیروی برق آن تمام برق حاصله از بزرگ ترین آبشار جهان را به آن اختصاص دهند و چون ناگزیر لامپ های الکترونی و سیم های این ماشین گرم می شود باید تمام آب آن آبشار برای خنک کردن آن گرداگرد ماشین بگردد و با این همه کار ماشین اختراعی نخواهد توانست تمام وظایف مغز یک انسان معمولی را از نظر تفکر انجام دهد.

دانش و قدرت و حکمت او بزرگ ترین کارخانه جهان و دقیق ترین کارخانه جهان را در این حجم کوچک «که دارای ۱۴ میلیارد سلول است» قرار داده است!

آیا این کار بزرگ ترین شاهکار آفرینش نیست؟

ص:۲۶۶

آیـا این نشـانه دانش بی انتها و قـدرت نامحـدود او نیست؟ ! (۱)غـذائی که خورده می شود دارای موادی گونـاگون و اجزائی مختلف است، اعضای پیکر ما نیز گوناگون و مختلف هسـتند و هر عضوی از آنها غذائی مخصوص به خود لازم دارد و غذای این عضو به درد آن عضو نمی خورد.

غـذائی که داخل پیکر انسان می شود تجزیه می گردد، به رنگ های گوناگون در می آیـد، غذای هر عضوی درست می شود و خـدمت آن عضو تقـدیم می گردد تـا ایشـان میل فرموده نقیصه ای را که بر اثر حرارت غریزی برای ایشان پیـدا شـده جبران کنند.

در این پیکر کوچک چند کارخانه شـیمیائی و مکانیکی و چند آزمایشـگاه موجود است؟ مهندسان و کارگران این دستگاه ها کیانند و چند تن هسـتند، متخصصـین این دستگاه ها در کدام دانشگاه تحصیل کرده اند که هرگز اشتباه نمی کنند و هیچ یک از تجزیه های آنها خطا نمی شود و همه مواد را می شناسند.

مأموران ایصال غذا به هر عضو چگونه اشـتباه نمی کنند که غذای این عضو را به عضوی دیگر بدهند؟ این اعضا چگونه غذای خود را می شناسـند که غـذائی دیگر را نمی خورنـد، اینهـا پرسـش هائی است که همه کس از پاسـخ آنها ناتوان است، پاسـخ قطعی آن است که سازنده ای دانا و گرداننده ای بسـیار توانا همه این کارها را انجام می دهد کارهائی که عقل و علم بشـر در برابر انجام دهنده اش سر تعظیم فرود می آورد. (۲)



---

۱- ۱) - نشانه هائی از او، ۱۴۴.

۲- ۲) - نشانه هائی از او، ۵۸.

انسان وقتی که به مجموعه ای از کابل های پیچیده و تو در توی مراکز تلفن بر می خورد غرق در شگفتی می شود که چگونه هزاران تلفن در یک دم همه با هم سخن می گویند بدون این که یکی با دیگری اشتباه شود لذا انسان به مهندسان عالی مقامی که چنین دستگاه عظیم و دقیقی را ساخته اند آفرین می گوید.

ولی دستگاه اعصاب پیکر انسان به مراتب پیچیده تر و تودرتوتر از یک مرکز تلفن شهرهای بزرگ است.

این دستگاه عظیم و دقیق عصبی، روز و شب میلیون ها پیام از میلیاردها سلول می گذراند و حرکات قلب و دست و پا و تنفس را تنظیم می کند.

اگر این ارتباطات منظم در پیکر انسان برقرار نبود بدن انسان از توده های درهم و برهم و سلول های آشفته تشکیل می شد.

آیا می دانید که زبان دارای سه هزار جوانه چشائی است که هر کدام آنها به وسیله عصبی با مغز مربوط است؟

آیا می دانید که گوش ها دارای یک میلیون سلول شنوائی هستند؟ انتهای سلول های عصبی در گوش داخلی فرکانس های صوتی را گرفته و به ارتعاش در می آیند آیا می دانید که هر چشمی دارای ۱۳۰ میلیون گیرنده نورانی است که احساس های نورانی گرفته شده را به مغز می رسانند بنابراین دو چشم دارای ۲۶۰ میلیون گیرنده نورانی است.

پوست دارای یک شبکه وسیع گیرنده است، اگر جسمی گرم را به پوست نزدیک کنند یکی از سی هزار گیرنده حرارتی آن زنگ اعلام خطر را به صدا در می آورد. به علاوه پوست دارای ۲۵۰ هزار سلول حساس سرما و پانصد هزار سلول لمسی است.

ص:۲۶۸

جریـان عصـبی در هر سـاعت بیش از سه هزار کیلومتر طی طریق می کنـد. آیـا دسـتگاه به این عظمت و به این دقت که هرگز اشـتباه نمی کنـد نشـانه سازنـده ای عظیم در دانش، عظیم در قـدرت، عظیم در حکمت عظیم در رحمت نیست؟ (۱)ریه ها در یک دوره زندگی معتدل در حدود پانصدمیلیون بار عملیات قبض و بسط را انجام می دهند.

در جهاز تنفس، صدها هزار غده وجود داردکه از آن مایعی چسـبنده ترشح می شود که ذرات زیان داری که در گرد و خاک وجود دارد و همراه نفس داخل بـدن می شونـد جـذب می کنـد، اگر این مایع نبود ذرات مزبور در ظرف چند لحظه لوله های تنفس را می بستند و منجر به مرگ می شد.

در لوله هـای تنفس موهای بسـیار باریکی وجود دارد که آنجا را پیوسـته تمیز و پاکیزه می کننـد، این موها در ظرف یک ثانیه دوازده بار تمام لوله ها را جاروب می کننـد و ذرات زیان بخش را به جهاز هاضـمه می رسانند در آنجا تأثیر خود را از دست می دهند.

لوله های تنفس هوا را به ۷۵۰ میلیون کیسه ریوی می رسانند که در آن کربن و اکسید خون به اکسیژن حیات بخش تبدیل می شود.

حکیم و توانـا و دانـائی که موجـودی می آفرینـد از هر نـاحیه ای خطر مرگ را از وی دفـع می کنـد هر چنـد خود آن موجود خطرها را تشخیص ندهد. (۲)

ص:۲۶۹

---

۱- ۱) - نشانه هائی از او، ۱۳۰.

۲- ۲) - نشانه هائی از او، ۱۹۷.

اکنون پس از توجه به گوشه ای از نعمت هـای حق که در ساختمـان برخی از آنها عـدد میلیونی به کار رفته به این آیه شـریفه که شمردن نعمت ها را غیر ممکن می داند عنایت کنید.

وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَظَلُومٌ كَفّٰارٌ: (۱)

اگر به شـماره کردن نعمت های خـدا اقـدام کنید نمی توانید آنها را به شـماره آورید، بی تردید انسان در برابر این نعمت های بی شمار و خدای نعمت دهنده بسیار ستمکار و فوق العاده ناسپاس است.

### ۳- تبدیل نعمت

وجود مقـدس نعمت دهنـده، هـدف از اعطـای نعمت را هزینه کردن آن در عبـادت و بنـدگی رب و خـدمت به خلق قرار داده است، که اگر نعمت بدین گونه هزینه شود سعادت دنیا و آخرت انسان تضمین می گردد و حیات فرد و خانواده و جامعه قرین امنیت و آسایش و راحت می شود. ولی بـا کمـال تـأسف این نعمت هـای بی شـمار و عظیم به دست بسیاری از مردم نادان و غافـل و مغرور و متکبر از هـدف پاک و عالی اش منحرف و تبـدیل به ناسپاسـی و کفر و گناه و معصـیت و فساد و جنایت می شود قرآن در این زمینه می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دٰارَ اَلْبَوٰارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهٰا وَ بِئْسَ اَلْقَرٰارُ: (۲)



---

۱- ۱) - ابراهیم، آیه ۳۴.

۲- ۲) - ابراهیم آیات ۲۹- ۲۸.

آیا کسانی که نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت در آوردند ندیدی؛ سرای هلاکت و نابودی همان دوزخی است که در آن وارد می شوند و بد قرار گاهی است.

ای کاش جامعه انسانی هم چون انبیاء الهی و امامان و اولیاء حق به تبدیل نعمت ها به امور مثبت و باارزش بر می خاستند.

آنان نعمت را در کارگاه وجودشان قرار می دادند و انرژی گرفته شده از نعمت را تبدیل به تعقل و اندیشه و عبادت رب و خدمت به خلق و اولاد صالح و شایسته می نمودند.

انرژی گرفته شده از نعمت به وسیله امیرالمؤمنین (ع) تبدیل به عبادت های خالصانه بی نظیر و تهجد و مناجات شبانه و دعای کمیل و صباح و نهج البلاغه و در بخش دیگر از چکیده آن نعمت ها فرزندانی چون حضرت حسن و حسین و زینب و قمر بنی هاشم به وجود آمد.

نوح در حدود نهصد و پنجاه سال زیست و ذره ای از نعمت خدا در کارگاه وجودش هدر نرفت، او در تمام عمر پربرکتش جز عبادت و خدمت و مهرورزی به مردم و هدایت آنان کاری انجام نداد.

## ۴- یادآوری نعمت

البته درباره یادآوری نعمت ها و توجه به آن ها و آثار این یادآوری و توجه به خواست خدا در آیاتی که مسئله یادآوری در آن مطرح است و در آینده مورد شرح و توضیح قرار خواهد گرفت مسائل مهمی خواهد آمد.

فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: (۱)

پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا مکنید.



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۷۴.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اُذْكُرُوا نِعْمَةَ اَللّهِ عَلَيْكَمْ. . . (۱)

ای اهل ایمان نعمت های خدا را بر خود یاد کنید.

### وفای به عهد

در آیه شریفه مورد بحث خدای مهربان به بنی اسرائیل می فرماید:

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

و به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم.

عهد خدا در میان بندگان مصداق اتم و اعظمش نبوت پیامبران و کتاب آسمانی است، وفای به این عهد عبارت از ایمان به انبیا و کتاب الهی و اقتدای خالصانه به پیامبران و اجرا کردن آیات کتاب خداست، و عهد بندگان نسبت به خدا اجابت دعای آنان و قرار دادنشان در قیامت در نعمت ابد بهشت و دار کرامت است.

وفای خدا به عهد بندگان که اجابت دعا و وارد کردنشان به بهشت عنبر سرشت است حتماً مشروط به وفای بندگان به عهد خداست و در این مرحله یک طرفه بودن هیچ جایگاهی ندارد، اگر بندگان به عهد خدا که در معنای گسترده اش کتاب الهی و نبوت و امامت و ولایت است وفا نکنند بر خدا نیست که به عهد بندگان که اجابت دعا و بردنشان در بهشت است وفا کند، وفای خدا به وفای بندگان گره خورده و راه دیگری وجود ندارد.

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی

که یک سر مهربانی درد سر بی اگر مجنون دل شوریده ای داشت جدل لیلی از او شوریده تر بی ج t باباطاهر

ص:۲۷۲

---

۱- ۱) - احزاب، آیه ۹.

در این زمینه به روایات بسیار پرقیمتی که در معتبرترین کتاب ها آمده توجه کنید.

صدوق به اسنادش از ابن عباس روایت می کند که پیامبر اسلام فرمود: خدا أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ را نازل فرمود: به خدا سوگند آدم از دنیا رفت در حالی که از قومش وفاء به فرزندش شیث را تعهد گرفت و قوم او نسبت به شیث وفا نکردند، و نوح از دنیا رفت در حالی که از قومش نسبت به سام وصی اش پیمان گرفت ولی امتش به عهدش وفا نکردند، و ابراهیم از دنیا رفت در حالی که از قومش نسبت به اسماعیل تعهد گرفت ولی امتش به اسماعیل وفا نکردند و موسی از دنیا رفت در حالی که از امتش نسبت به وصی اش یوشع بن نون پیمان گرفت ولی امتش به آن پیمان وفا نکردند و عیسی به آسمان بالا برده شد و از قومش برای شمعون بن حمون الصفا تعهد گرفت ولی امتش به عهد گرفته شده وفا نکردند، و من به همین نزدیکی ها از شما مفارقت می کنم و از میان شما می روم و استوار و محکم نسبت به ولایت علی به شما سفارش می کنم، ولی برایم روشن است که شما هم در پیمان شکنی به همان راهی می روید که امت های گذشته رفتند، شما به مخالفت و سرپیچی از وصی من برمی خیزید و به این عهدی که با شما می کنم وفا نخواهید کرد! !

آگاه باشید من عهدم را نسبت به ولایت علی با شما تجدید می کنم هر کس این عهد را بشکند به زیان خود شکسته است و هر کس به عهدی که خدا بر آن تعهد گرفته وفا کند یقیناً پاداش عظیمی به او می دهند.

ای مردم علی رهبر و امام و خلیفه بر شما پس از من است او وصی و وزیر و برادر و همسر دخترم و پدر فرزندانم و صاحب شفاعت و حوض من است، هر کس از علی سرپیچی کند یقیناً از من سرپیچی کرده و هر کس نسبت به من عصیان ورزد خدا را معصیت نموده است.

ص:۲۷۳

و هر کس از علی پیروی کند از من پیروی کرده و هر که از من پیروی کند از خدا اطاعت کرده است.

ای مردم هر کس در سخنی یا عملی علی را رد کند تحقیقاً مرا رد کرده است و هر کس مرا رد کند خدا را بر فراز عرش رد کرده است.

ای مردم هر کس به جای علی رهبر و پیشوائی انتخاب کند پیامبری را به جای من انتخاب کرده و هر کس به جای من پیامبری انتخاب کند پروردگاری را به جای خدا انتخاب کرده است. ای مردم علی سید اوصیاء و پیشوای آبرومندان و مولای مؤمنان است دوستدار او دوستدار من و دوستدار من دوستدار خدا است، و دشمن علی دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

ای مردم به عهد و پیمان خدا نسبت به علی که ولایت و امامت او بر شماست وفا کنید تا خدا در قیامت نسبت به وارد نمودنتان به بهشت وفا کند. (۱)محمدبن ابی عمیر از جمیل دراج روایت می کند که مردی به حضرت صادق (ع) گفت:

«جعلت فداک ان الله یقول: «ادعونی استجب لکم» و انا ندعو فلایستجاب لناء؟ قال لانکم لاتفون بعهده وان الله یقول اوفوا بعهدی اوف بعهدکم والله لووفیتم الله لو فی الله لکم:» (۲)

فدایت گردم خدا می فرماید: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و ما خدا را می خوانیم ولی دعایمان مستجاب نمی شود فرمود: برای اینکه شما به عهد خدا وفا نمی کنید در حالی که خدا فرموده: به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم، به خدا سوگند اگر شما نسبت به خدا وفادار بودید، حتماً خدا هم نسبت به شما وفادار بود.



---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج۱، ص۶۰، حدیث ۱۵۹- معانی الاخیار ص،

۲- ۲) - علی ابن ابراهیم، ج۱، ص۴۶- نورالثقلین، ج۱، ص۶۱، حدیث ۱۶۲.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«القرآن عهدالله الی خلقه:» (۱)

قرآن عهد خدا به سوی بندگان است.

از صریح این روایات که در کتاب های با ارزش و معتبری چون معانی الاخبار، کافی، تفسیر علی بن ابراهیم، و تفسیر نورالثقلین نقل شده به روشنی استفاده می شود که عهد خدا در میان مردم نبوت، ولایت، کتاب های آسمانی و عهد مردم نسبت به حق اجابت دعا و ورودشان به شرط وفای به عهد خدا به بهشت قیامت و دار کرامت است.

### ترس از خدا

در آیه شریفه مورد بحث آمده:

وَ إِيّايَ فَارْهَبُونِ

فقط از من بترسید.

رهبت از نظر لغت ترسی است که انسان را از دچار شدن به عقوبت فراری می دهد. (۲)به کار گرفتنش در این آیه به این معناست که از عقوبت و کیفر من نسبت به نقض پیمان و شکستن عهد بترسید آنگونه بترسی که شما را از دچار شدن به عذاب دوزخ فراری دهد.

ترس از حضرت حق از بهترین زمینه های وفا به عهد حق است، کسی که محروم از این حالت با ارزش نفسانی است یقیناً به هیچ عهدی از عهود خدا وفا نخواهد کرد و نهایتاً دچار عذاب ابد خواهد شد.



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص۶۰۹، حدیث۱.

۲- ۲) - فروغ الغات۱۱۹.

آیه شریفه خطاب به یهود زمان پیامبر و پس از پیامبر است و روی این حساب باید گفت: عهد مطرح در آیه شریفه «عهدی» بر پایه روایاتی که به عنوان توضیح آیات قرآن در معتبرترین کتاب ها نقل شده و بخشی از آن در سطور گذشته ذکر شده عبارت از نبوت پیامبر و قرآن مجید و ولایت علی (ع) است که نقص و شکستن عهد خدا بی تردید سبب عذاب ابد قیامت و کیفر شدید خداست.

در آیه بیست و هفتم سوره مبارکه بقره آمده نقض و شکستن عهد خدا موجب بر باد رفتن همه سرمایه های وجودی انسان است اولئک هم الخاسرون و در سوره مبارکه رعد درباره عهد شکنان آمده است:

أُولٰئِكَ لَهُمُ اَللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ

اینانند که برای آنان لعنت و فرجام بد ودشوارتر سرای آخرت است.

## تفسیر آیه ۴۱

### اشاره

وَ آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَكُمْ وَ لاٰ تَكُونُوا أَوَّلَ كٰافِرٍ بِهِ وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِآيٰاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ إِيّٰايَ فَاتَّقُونِ

و به آنچه بر پیامبر اسلام نازل کرده ام که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید و اول کافر به آن مباشید (که نسل های پس از شما به پیروی از شما به آن کافر شوند) و آیاتم را (در تورات و انجیل که اوصاف محمد و قرآن در آن است با تغییر مفهوم و مصداق و تحریف کردن) به بهائی ناچیز نفروشید و فقط از من پروا کنید.

### شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و حیاتی استفاده می شود:

ص:۲۷۶

۱- ایمان به قرآن ۲- تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل نازل شده از جانب حق. ۳- نهی از کفر به قرآن. ۴- فروش آیات حق به بهای اندک. ۵-پروای از خدا.

### ایمان به قرآن

بـا توجه به ارتباط این آیه شـریفه که در آن فرمان واجب ایمان آوردن به قرآن مطرح است با آیه قبل، به روشـنی اسـتفاده می شـود که منظـور از عهـد در آیه سـابق قرآن مجیـد است و وفـای به عهـد ایمـان واقعی به این منبع حقـایق و چشـمه واقعیـات و اقیانوس معارف حقه، و چراغ پرفروغ هدایت است.

قرآن مجیـد حـاوی همه حقـایقی است که انسـان برای رشـد کمـال و تربیت خود لازم دارد، و کتابی است که سـعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین می کند و به زندگی مادی و معنوی آدمیان نظم می دهد.

عقل از پرتو هدایت قرآن به پختگی و کمال می رسد و از حالت مطبوع به مسموع می رسد، و زمینه ظهور کردن آثار شگفت انگیزش فراهم می گردد.

وجـدان از برکت ایمـان به قرآن بیـدار می شود، و در محکمه بـاطن بـا صـلابت و درسـتی و بـدون این که تحت تـأثیر عوامل بیرونی قرار بگیرد به قضاوت صـحیح می نشـیند و به جا و به موقع سـرزنش می کند و به جا و به موقع ایجاد آرامش می نماید فطرت از پرتو نوربخش و حرارت معنوی قرآن از نابـالغی به بلوغ می رسـد و زمینه پـذیرش حق را در همه امور برای صاحبش فراهم می کند، و راه به سوی توحید و گرایش به حقیقت را به روی انسان باز می کند.

نفس و بـاطن در سـایه ایمان به قرآن از رذائل اخلاقی پاک می گردد، و به فضائل و ارزش های اخلاقی آراسـته می شود و به مقام اطمینان و آرامش و مرتبه با عظمت راضیه و مرضیه می رسد.

اعضا و جوارح پس از گرویدن انسان به قرآن عرصه گاه عمل صالح و کردار پسندیده، و حرکات الهی و عرشی می شوند.

قلب که پخش کننده انرژی و غذای لازم به همه وجود آدمی است با اتصال به قرآن منبع نور و کرامت، مهر و مبحت، عشق و شرافت و نهایتاً تبدیل به عرش حق و حرم الهی می شود، و از نورانیت و کرامت و شرفش که از طریق ایمان به قرآن به دست آورده همه وجود آدمی را تغذیه می کند و از او انسان کامل و جامع می سازد.

نزول قرآن که حاوی حقایقی چون توحید، قیامت، نبوت، امامت، احکام، اخلاق، موعظه، عبرت ها، سرگذشت درس آموز گذشتگان و معارف حقه بود فرصتی برای همه به ویژه یهود بود که با ایمان واقعی به آن به کمال انسانیت و به مرتبه انسان کامل برسند.

دعوت حق از بنی اسرائیل به ایمان به قرآن که منبع همه حقایق و معارف است نهایت لطف و رحمت و عنایت حق به آنان بود، اگر این قوم و دیگر مردم گمراه آن زمان و زمان های پس از ظهور اسلام خواسته خدا را در ایمان آوردن به قرآن اجابت می کردند، متخلق به اخلاق حق می شدند، و منبعی از عمل صالح می گشتند و از حیات و زندگی خود در دنیا و آخرت بهره فراوان و سود ابدی می بردند.

بدون تردید بهترین و برترین و سودمندترین یاری و نصرتی که از جانب حق انسان را بدرقه می کند روشن گری و هدایت اوست که به وسیله قرآن صورت می گیرد، و با این مشعل فروزان است که تاریکی ها از خیمه حیات بشر رخت بسته و فرار را بر قرار ترجیح می دهد، و برای انسان در برابر شرور و خطرات و شکنجه ها و عذاب ها چه در دنیا و چه در آخرت امنیت و مصونیت حاصل می شود.

ایمـان به قرآن در حقیقت ایمـان به خـدا و توحیـد، ایمـان به قیـامت و معاد، ایمان به میزان و حساب، ایمان به بهشت و دوزخ، ایمان به نبوت و امامت، ایمان به کتاب های آسمانی دیگر، ایمان به فرشتگان، و ایمان به احکام و حلال و حرام خداست.

ایمان به قرآن و باور کردن این اقیانوس نور، فراهم آوردن زمینه برای تحقق حسنات اخلاقی، نیات پاک، افکار سالم، تعقل در حقایق، اندیشه در واقعیات، و ظهور عمل صالح و هر کار خیری است.

ایمـان و عمـل صالـح کـه از ارتبـاط قلبی بـا قرآن مجیـد به دست می آیـد، انسـان را تبـدیل به موجـودی می کنـد که از همه جنبندگان هستی مقام و مرتبه اش برتر می شود و فوق همه ارزش ها می گردد.

إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّهِ: (۱)

مسـلماً آنـان که ایمـان آوردنـد (ایمـان به آیـات حق که در حقیقت ایمان به همه حقایق است) و کارهای شایسـته انجام دادند منحصـراً ایناننـد که بهترین مخلوقات عرصه هستی و آفرینش اند. آری کمال و شـرف و عزت و کرامت و آبرومندی انسان در دنیا و آخرت و پیروزی اش بر همه امور و خلاصه تبدیل شدنش به انسان کامل در سایه ایمان به قرآن تحقق می پذیرد.

ایمان به قرآن زمینه صـعود انسان به حقایق و رسـیدنش به کمالات و باز شدن راهش به سوی لقاءالله و تبدیل فراقش به وصال محبوب است.



---

۱- ۱) - بینه، آیه۷.

روی گردانی از قرآن زمینه هبوط و سقوط و حرکت به سوی اسفل سافلین و رسیدن به پوچی و بی ارزشی و نهایتاً دچار شدن به خزی و خواری دنیا و عذاب شکننده دوزخ و اسارت ابدی است.

ایمان به قرآن مجید شجره وجود انسان را تبدیل به شجره طیبه می کند که ریشه اش ثابت و پایدار و شاخ و برکشیده به آسمان و میوه اش همیشگی و جاوید است.

### نگاه امیرالمؤمنین (ع) به اهل قرآن

از خطبه های بسیار بسیار مهم و فوق العاده امیرالمؤمنین (ع) که در نهج البلاغه و سایر کتاب ها نقل شده خطبه هشتاد و ششم (۱)است که در آن خطبه به نشانه ها و علائم و آثار کسانی اشاره شده که از برکت ایمان به قرآن و تقوا و عمل صالح واخلاق حسنه به مقامات و مراتب و منزلت های شگفت آوری رسیده اند.

اگر در فرهنگ امیرالمؤمنین (ع) جز این خطبه نبود به خدا سوگند برای اصلاح همه امور دنیا و آخرت مردم بس بود.

یقیناً شرح و تفسیر این خطبه آن گونه که در خور خطبه است اگر به میدان ظهور برسد از ده ها جلد کتاب قطور علمی، روانکاوی، اخلاقی، اجتماعی، عرفانی، معنوی تجاوز خواهد کرد، روی این حساب ناچارم به توضیح یا ترجمه مختصر جملاتش قناعت ورزم، باشد که از طریق این خطبه بتوانیم به اندکی از آثار ایمان به قرآن و عمل به آن که در این منبع عظیم منعکس است آگاهی یابیم.

«عبادالله ان من احب عبادالله الیه عبداً اعانه الله علی نفسه:»



---

۱- ۱) - نهج البلاغه ترجمه این حقیر خطبه ۸۶، ص ۱۷۴.

ای بندگان خدا، از محبوب ترین بندگان در پیشگاه حضرت او بنده ای است که خدا او را بر ضد تبهکاری های نفسش که دارای حالت امّاره به سوء است یاری دهد.

برخی از شارحان آگاه و بینای به کلمات حضرت مولی الموحدین در توضیح اعانه الله علی نفسه گفته اند: یاری خداوند به عبدش به این است که به او قدرت و قوتی در استعداد عنایت کند که بوسیله آن قدرت و قوت عقلش را بر چیره شدن بر نفس امارّه کمک کند (۱)تا بتواند با عقل نیرومندش که با هدایت حق و به عبارت دیگر یاری خدا تغذیه شده به خودسازی که از اعظم عبادات است نائل گردد.

در این عرصه که پای عقل و قدرت و فعالیت او در میان است باید گفت تحلیل مسئله به این است که این یاری و کمک و نصرتی که از جانب حضرت دوست به انسان می رسد ظهورش در شناخت نفس و خویشتن خویش و ساختن آن با هدایت تشریعی حق است.

پیوند عقل با قرآن مجید و دریافت حقایق از آیات عرشی و ملکوتی اش عامل شناخت جایگاه خویش در عالم هستی و ساختن آن به وسیله آیات کتاب حکیم است.

روشن است که خودسازی که بالاترین و والاترین هدف اساسی اولیاء الهی و عباد خاص حضرت رب العزه است بدون خودشناسی غیر ممکن است.

خودشناسی هم بدون تحصیل دانش و علمی که خود را آنچنان که هست به ما بشناساند میسر نمی باشد.

آیا آن علم و دانش که عهده دار این حقیقت است جز قرآن علمی دیگر است؟



---

۱- ۱) - شرح ابن میثم، ج ۲، ص ۲۹۰.

آیات قرآن در زمینه عقل، نفس، مسئولیت، تکالیف، شناخت، اندیشه، تفکر، خودشناختی، خودسازی و. . . . آیاتی است که از سوی خالق انسان به عنوان مشعل نور که در ظلمتکده دنیا همه حقایق را به انسان نشان می دهد و راه را در تراکم تاریکی ها به انسان می نمایاند نازل شده است.

در حقیقت این خداست که بوسیله قرآن وجود انسان را در همه ابعادش به انسان می شناساند و او را به جایگاهش در عرصه هستی آشنا می سازد، سپس راه خودسازی و رسیدن به اوج کمالات انسانی و معنوی را فرا روی او قرار می دهد.

«خودشناسی به این نیست که انسان باید اوّلاً یک روان شناس ماهر و یک فیلسوف در مسائل روانی باشد سپس به انسان شدن آغاز کند.

آنچه که مهم است این است که نخست باید به وسیله تعلیم و تربیت و درون نگری و مراقبت های روشنگر مقداری به عظمت روح پی ببرد و تدریجا به یک عده اصول و فعالیت های عالی روح آشنائی پیدا کند و این اعتقاد و یقین به او حاصل آید که برخورداری روح از آن نیروها و استعدادها که خداوند متعال به آن عنایت فرموده است قانون دارد و نظم دارد.

دلیل بر لزوم چنین اعتقاد و یقین این است که وقتی این انسان آگاه می بیند یک موجود کوچک و محقر و ساده مانند یک عدد کاه، یک برگ در روی درخت یا افتاده بر زمین بدان جهت که واقعیت دارد بر کنار از نظم و قانون نیست آیا روح با آن عظمت خیره کننده اش می تواند چیزی بی نظم و قانون باشد؟ !

این آگاهی ها و معارف ابتدائی به شرط آن که پیگیری شوند و عملی را که اقتضا می کنند با کمال خلوص بجا آورده شود در این موقع سالک سبیل عرفان به راه افتاده است.»

ص:۲۸۲

«فاستشعر الحزن»

پس او پس از یاری خدا و تقویت عقلش بر شناخت نفس و خودسازی از درون و باطن شعارش اندوه است.

این اندوه، اندوه مثبت و پاکی است که ملازمت با آن عین عبادت و بندگی است و آتشی است که هر لحظه انسان را به پخته شدن در انسانیت نزدیک می کند و فعالیت و حرکت آدمی را به سوی کمالات سرعت می بخشد و این حزن و اندوه منشأش بیداری و توجه دقیق به آن سرمایه های عظیمی از قبیل عقل و فطرت و استعداد و حالات معنوی است که خدا به انسان عطا فرموده، که این دقت و جستجو و کنجکاوی را به دنبال خود می آورد که آیا من از این سرمایه ها در این فرصت اندکی که در اختیار دارم آن چنان که باید بهره برداری می کنم یا نه؟

t « وتجلبب الخوف»

و لباسی از خوف و بیم بر خود پوشیده.

آری این بنده یاری شده از خطرات سنگین و مهلکی که چون هوا و هوس، شیاطین، طواغیت، آمال بی اساس، آرزوهای پوچ در برابرش دارد می ترسد.

و می ترسد که نکند تقصیری در ادای تکلیف گریبان گیر او گردد و می ترسد که کشش های مادی او را از فضای معنویت دور کند و می ترسد که کوشش و فعالیتش آن گونه که باید خالص نباشد، و نهایتاً می ترسد که فردای قیامت در دادگاه های الهی از پاسخ پرسش ها عاجز بماند و می ترسد که با عذاب دوزخ روبرو شود و در یک کلمه خائف از مقام خداست و به همین خاطر خود را از همه خطراتی که متوجه انسانیت او و رابطه وی با خداست در کمال بیداری و هشیاری حفظ می کند و تا جائی که میسر است به بندگی حق و خدمت به خلق اشتغال می یابد و از ضایع کردن حتی یک لحظه عمر دریغ می ورزد.

«فزهرمصباح الهدی فی قلبه واعدی القری لیومه النازل به:»

بر اساس توجه حق به او و شایستگی رسیدن یاری خدا بر وی به توفیق خاص الهی از طریق قرآن چراغ هدایت و مشعل راهنمائی در دلش روشن گشته و عمل و طاعت برای روز مرگش آماده نموده.

زمانی که چراغ هدایت در دل روشن گردد، دل با همه هستی و وجودش عاشق خدا و پیامبران و امامان و قرآن می شود و انسان را در حوزه جاذبه ملکوت قرار میدهد و او را برای رسیدن به مقام قرب آماده می سازد و هر عشق و محبتی را زیر مجموعه آن عشق پاک و پر جاذبه قرار می دهد و تحرک شگفت آوری برای انجام هر کار مثبت و هر عمل صالحی در انسان به وجود می آورد تا جائی که انسان به هنگام نزول روز مرگ با دستی پر از طاعت و عمل و خدمت و کرامت با مرگ روبرو می شود، و با دیدن چهره پر نور سروش مرگ که انعکاسی از فعالیت مثبت و طاعت خالصانه خود اوست فریاد برمی دارد:

«فزت ورب الکعبه «

به پروردگار و مالک کعبه رستگار و فائز شدم

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی جج

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ ججمن ز او عمری ستانم جاودان جاو زمن دلقی ستاند رنگ رنگ جدر این موقعیت والا و استثنائی که چراغ هدایت در دل روشن است، وظیفه ای خطیر و مسئولیتی عظیم بر عهده انسان می باشد و آن این که باید این مشعل پر فروغ را در برابر طوفان های بسیار خطرناک درونی که از هوا و هوس برمی خیزد، و طوفان های سهمگین برونی که از ناحیه مادیات و زرق و برق ظاهری و

فرهنگ های شیطانی می وزد حفظ کرد و با ادامه حرکت و سلوک در راه محبوب و تداوم عبادت و خدمت به فروغ و روشنائی آن و آثارش افزود.

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً: (۱)

اصحاب کهف جوان مردانی بودند که در یکی از طوفانی ترین زمان ها و در کنار حکومت پر قدرت بت پرستان چراغ ایمان به پروردگارشان را در قلبشان برافروختند و ما به نور آن چراغ و ایمان پر فروغشان افزودیم.

«فقّرب علی نفسه بعید و هوّن الشدید»

خودشناس خودساز امتداد و کمیت و حال و آینده ابداً برایش مطرح نیست، او که دایره ای از ایمان و عمل صالح و اخلاق پاک قرار دارد قیامت را که همه دور می بینند چنان با کشش ایمان و عمل صالحش به خود نزدیک کرده که گویا در مرز ورود به آن زندگی می کند یا در عرصه گاه آن قرار دارد.

«فهم والجنه کمن قدرآها فهم فیها منعمون هم والنارکمن قدرآها فهم فیها معذبون:» (۲)

آنان با بهشت چنان اند که گوئی آن را مشاهده کرده در فضایش غرق نعمت اند و با آتش دوزخ چنانند که گوئی آن را مشاهده نموده و در آن معذبند.

آنان رحمت حضرت حق را که از ناشایستگان دور است با جاذبه ایمان و طاعت و عبادت و خدمتشان به خود نزدیک کرده اند و آن را با باطن آراسته به عرفان و معرفتشان لمس می کنند و به آن دل خوش و امیدوارند و در کنار آن برای هر فعالیت مثبتی غرق نشاط و شادی اند.



---

۱- ۱) - کهف، آیه ۱۳.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۱۸۳ ص۴۲۵ ترجمه مؤلف.

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّهِ قَرِيبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ: (۱)

بی تردید رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

آنـان آرزوهـای طول و دراز و دور از دسترس را به خود نزدیک کرده و آن حالات هوس برانگیز را با تکیه بر خـدا و امیـد به عنایـات و الطـاف او درهم شکسـته و همه را تبـدیل به آرزوهـا و امیـدهای مثبت که با ایمان و عمل به سـرعت و به آسانی در دسترس قرار می گیرند تبدیل کرده اند.

سالک با نوری که به وسـیله هدایت الهی کسب کرده هه حقایق، و واقعیات را پیوسـته به یکدیگر بدون فاصـله زمانی مشاهده می کند و آنها را به خود نزدیک می بیند.

عظمت روح و گستردگی قلب، و قدرت نفس و قوت جان او آنچنان است که شدائد و سختی ها و بلاها و مصائب هرگز نمی توانند او را شکست دهند و به ضعف و ناتوانی بنشانند، صلابت ایمان، و نور یقین، و خلوص در عمل و اعتقاد ریشه دارش به پاداش های آخرت در برابر صبر و اسـتقامت بر سختی ها او را در کوران مشکلات و رنج ها و شدایدِ هم چون کوه راسخ قرار می دهد وهمه مشکلات را در کنارش آسان و سهل می کند.

اعتمـاد به خـدا و توکل به او و احساس وابسـتگی اش به قـدرت بی نهایت و لایزال حق توانائی عجیبی به او داده، آن چنان که در میـدان های مردافکن سـختی ها و مصائب و بلاها نه این که ذره ای از عبادت و خـدمت و کارهای مثبتش نمی کاهـد بلکه همه آلام و مصائب و سـختی ها را به عنوان امتحان و آزمایش حق می بینـد و از همه آنها بنفع خود و برای افزودن به ارزش و کرامت و



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۵۶.

شرف خود بهره برداری می کند و هر بلائی را نردبانی برای رساندن خویش به مقام قرب حق می سازد.

«نظر فابصر و ذکر فاستکثر:»

بـا دقت عقلی به همه برنـامه های عبرت آموز اعم از طبیعی و تاریخی و انسانی نظر کرد و از آنها درس عملی گرفت در نتیجه به مقـام بـا عظمت بینـائی و بصـیرت رسـید، و بـا همه وجود و بـا عمق قلب به خـدا توجه نمود و با یاد او زیست در نتیجه غرق دریای ذکر کثیر شد.

«آن نور هـدایت که در دل سالـک سبیـل حق برافروخته شـده است اختیار همه حواس را به دست گرفته، چنان که گوش را از وارد شدن هر صدا و سخنی جز نغمه الهی و سخن حق باز می دارد، ذائقه را از چشیدن طعم هر گونه حرامی ممنوع می سازد، چشم را نیز از لمس کردن نمودهای واقعیات هستی که ماننـد دست مالیـدن کوران بر سـطح اجسام است جلوگیری می نماید، نگـاه عـارف ربـانی در حقیقت پیش از آن که بـا نور فیزیکی برای دیـدن نمودهـای هستی ارتبـاط برقرار کنـد، با نور هـدایت درونی اشـباع می شود و به وسـیله همان نور، اول شکوه و جلال هستی وابسته به هستی آفرین را می بیند، سپس با نور فیزیکی نمودهای اجزاء هستی را.

سالک سبیل حق به زنـدگی می نگرد، نه مانند سایر زندگان که رویدادهائی را لمس می کنند و با هدف گیری لذت جوئی و خودخواهی، آنها را برای خود تنظیم می نمایند و در پایان کار هم می گویند:

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند جج

امید به هیچ خویش و بیگانه نماند ججدردا و دریغا که در این مدت عمر ججاز هر چه بگفتیم جز افسانه نماند جج

ص:۲۸۷

بلکه او با اِشراف به معنای حیات وابسته به هستی بزرگ که با آهنگی ربانی روانه هدف اعلای خود می باشد به حیات می نگرد، از قناعت به شناخت محدودی از ظاهر زندگی که

یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا

آن سطح نگران، ظاهری از حیات این دنیا را می دانند

بیزار شده و به اعماق و اسرار حیات وارد می شود و با آن بینائی که به دست آورده لحظات آن را سپری می نماید، این بینائی است که آنان را به ذکر دائمی خداوندی وادار می کند حتی می توان گفت: لحظه ای در غفلت از خدا به سر نمی برند.

آیا یک انسان آگاه از اهمیت هستی خود می تواند در غفلت از خویشتن به سر ببرد؟ معنای غفلت از خویشتن از یک نظر مساوی کاهش و نقص شخصیت به همان اندازه غفلت می باشد. (۱)»

«وارتوی من عذب فرات سهلت له موارده فشرب نهلاً و سلک سبیلا جدداً:»

از نهری خوشگوار و شیرین و زلال و صاف سیراب شد، که جایگاه های ورود به آن نهر برایش آسان شده بود، پس آب خوشگوار را با شتابی که به سوی آن داشت حریصانه آشامید و در راهی روشن و مستقیم حرکت کرد.

اینان از شراب طهوری که پروردگار مهربان از چشمه وحی و چشمه قلب و عقل پیامبران و اولیاء خاصش جوشانید نوشیدند و از پی آن نوشیدن همه حجاب های ظلمانی که مانع از دیدن حقایق و به دست آوردن واقعیات، و حرکت به سوی کمالات بود از برابر دیده جانشان کنار رفت، تا جائی که از اسیر



۱- ۱) - تفسیر نهج البلاغه جعفری، ج۱۴، ص۹۴.

بودن در تنیدهای کرم خودبینی و گرفتار بودن در زندان بسیار خطرناک هوا و هوس رهیدند و به فضای نور و نورانیت درآمده به توحید خالص و خدابینی رسیدند و بقایای خودیت و منیت را برباد دادند.

مایه عشق واقعی نسبت به معشوق مثبت ازلی و ابدی در آنان حرارت گرفت و تا اعماق وجود آنان را گرمی بخشید، و چنان وجد و نشاطی به آنان داد که دیگر خزانی برای شکوفه های شکفته در دنیای باطنشان از پی نخواهد داشت.

با آن حالت مستی که از آن شراب طهور به آنان دست داد پای کوبان به سوی بارگاه کمالات و رساندن وجودشان به پیشگاه قرب ربوبی بدون این که تحت تأثیر صداهای غیر محبوب قرار گیرند به راه افتادند و سر از گنبد دوار بیرون آورده به تماشای حقایق پشت پرده هستی نایل شدند.

با پذیرفتن بارهای سنگین مسئولیت و تکلیف و قبول آزمایش ها و ابتلائات و نشان دادن شایستگی برای جذب توفیق حق جایگاهای ورود به چشمه شراب طهور برای آنان آسان شد، روی این حساب بی توجه به سختی ها و مشکلات و بی توجه به غوغاهای زندگی مادی و بازیگری های کران و کوران که از شرترین مزاحمان زندگی انسان های بیدار هستند همانند شتران تشنه ای که با سرعت و شتاب از دیگر شتران برای ورود به چشمه آب پیشی می گیرند خود را به جایگاه های ورود به آن چشمه الهی و ملکوتی رساندند و با ولع و حرص از آن شراب طهور که مستی اش ابدی و لذتش سرمدی است نوشیدند.

در این مسیر انجام تکالیف و مسئولیت های مشقت بار، و تحمل تلاش های مثبت برای آنان سهل و آسان گشت، چرا که عشق به حقایق و کمالات و حرکات مثبت از جانب انسان و توفیق از سوی خدا همه سختی ها را سهل و آسان می کند.

اینـان بـا توجه به همه این امور در راه مسـتقیم و جـاده پـاک از افراط و تفریـط برای رسـیدن به رضـا و لقـا و قرب محبوب راه افتادند و دیگر تشنگان زلال ملکوت را هم به دنبال خود به راه انداختند.

«قد خلع سرابیل الشهوات، و تخلی من الهموم الا هما واحداً انفرد به:»

در این مسـیر همه امکانات و ابزار مصـرف می شود و آدمی با آن همه همّ و غم به درصـدی اندک از خواسـته ها و شـهواتش نمی رسد، عمرگرانمایه به سر می آید و جز کوهی سنگین از حسرت و پشیمانی نسبت به گذشته و از دست رفتن فرصت ها و خاکستر باقی مانده از سوختن درخت عمر چیزی باقی نمی ماند!

آنچه واجب است نسـبت به آن هم و غم داشت و از هر چه جز آن چشم پوشـید فقـط و فقط جلب رضای معشوق و باز کردن راه رسـیدن به مقـام قرب و وصـال محبوب است، که در این زمینه به کـار گرفتن تعقل و انـدیشه و همه ابزرها و نعمت ها عین عبادت و بندگی و سبب ثواب عظیم و پاداش فراوان الهی است.

«فخرج من صفته العمی، و مشارکه اهل الهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الردی:»

این انسان والا و با معرفت، این تشـنه سیراب گشته از شراب طهور، این دارنده یک هم و غم نهایتاً از صفت کوردلی و شرکت در هوای نفس اهل هوی نجات یافت و از چاه شـهوات بیرون آمـد و وجودش کلیـدهائی برای گشودن درهای هدایت به روی خود و دیگران، و قفل هائی برای بستن درهای گمراهی و ضلالت به روی خود و دیگران شد.

بی تردید چنین انسانی که از شراب طهور نوشیده، و دست در دست مستان میخانه الست و مدهوشان پیمانه ازل و ابد گذاشته، و پیراهن شهوات از بدن وجودش برکنده، و همی و غمی جز رسیدن به وصال معشوق ابدی ندارد، و همه

امکانات و ابزار را برای یافتن چنین هـدف مقدسـی به کار گرفته از کور دلی در می آیـد و به وادی بصـیرت و بینائی قـدم می گـذارد، و هرگز در این فضـای پر از نور و سـرور و شوق و اشتیـاق و شور مستی که بر اثر عرفـان به حیات و معرفت نسـبت به حضـرت رب به دست آورده نمی توانـد در زنـدگی هوا پرسـتان و خواسـته هـا و ایـده های آنان که هیـچ اسـتقراری در جاده حقیقت ندارنـد و در تاریکی های متراکم سرگردانند، و به تباه کردن سـرمایه وجودشان سـرگرم انـد مشارکت داشـته باشد و برای آنان که از حزب شیطان اند یار و یاور باشد.

اینـان بـا فراهم آوردن همه زمینه های نور و با نشان دادن شایسـتگی لیاقت، به توفیق حضـرت دوست همه نواحی وجودشان به مثابه کلیدهای ملکوتی برای باز کردن درهای هدایت و قفل ها برای بستن درهای ضلالت شده است.

«قد البصرطریقه، سلک سبیله و عرف مناره و قطع غماره و استمسک من العری باوثقها و من الجبال بامتنها:»

به راه متصـل به فطرت و انسانیتش که همان صـراط مسـتقیم الهی و راه همه موجودات جهان هستی که به صورت تکوینی اش به روی آنان باز شده بینا و بصیر شده و هر چه جز آن راه و طریق است گمراهی و ضلالت و حرکت در آن را موجب هلاکت و خسارت می بیند.

در آن راهی که درست بـودنش را بـا توفیق حق تشـخیص داده و حق بودنش را به همه وجود لمس کرده و نسـبت به آن هیچ شک و تردیـدی نـدارد به حرکت آمـده و می دانـد و بلکه یقین دارد که پایان این راه قرار گرفتن در مقعـد صدق عند ملیک مقتدر است. (۱)



---

۱- ۱) - قمر، آیه ۵۵.

با دلائل و براهینی که از طریق مطالعه در حقایق وحی و حیات پاکان و نگاه حکیمانه به هستی به دست آورد نشانه ها و علائم راه حق را شناخت و نسبت به حرکت در آن با تکیه بر آن دلائل آرامش و اطمینان یافت.

از دریاهای پر خطر مشتقات دنیا و جاذبه های فریبنده آن و حوزه کشش های اهل هوا و هوس و آتش شهوات و فرهنگ های مادی گری و شیطانی به سلامت عبور کرد و آگاهانه گذشت و ابراهیم وار همه شعله های سوزنده و خاکستر کننده صفات انسانی و ملکوتی را تبدیل گلستان نمود.

از دستگیره های نجات به محکم ترینشان که قرآن مجید واهل بیت نبوت و رسالت اند چنگ زد تا به سعادت دنیا و آخرت و خوشبختی امروز و فردا برسد و از طناب های نگهدارنده از حوادث مملک به استوارترینشان متوسل شد، تا از افتادن در چاه ضلالت و اهوال روز قیامت مصونیت یابد.

«فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس، قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصرار کل وارد علیه و تصییر کل فرع الی اصله:»

او به خاطر چنگ زدنش به محکمترین دستگیره و تمسّکش به استوارترین طناب نجات بخش با تابیدن انوار ملکوت به قلبش از جهت یقین به حقایق مثل این است که میان نور خورشید مشغول به تماشای نور خورشید است، او با دیده دل نائل به دیدن ملکوت و حقایق ماوراء پرده دنیا شده با آن چشم پر قدرت باطن قیامت و بهشت و دوزخ و حساب و میزان و صراط را مشاهده میکند، چنان که با چشم نور خورشید را میبیند.

وجودش را برای خدا بپا داشته آن هم در بدترین امور که هدایت خلق به سوی خدا و حقیقت و رساندن قوانین و احکام الهی به مردم و نشان دادن راه بهشت به آنان است او با اندیشه و تعقل تابناکی که دارد و اتصالی که به چشمه های علم و حکمت برای او فراهم است پاسخ هر شبهه و سئوالی را که

حقیقتش برای سئوال کنندگان مبهم است با برگرداندن هر فرعی به اصلش که نشان از اجتهاد او در حقایق قرآنیه و واقعیات فقهیه و علمیه دارد، می دهد و تشنگان معارف را با پاسخ هایش سیراب می سازد و دغدغه داران را به فضای آرامش و طمأنینه رهنمون می گردد و در حقیقت وجودش برای مردم چراغی پرفروغ در مسیر حیات است.

«مصباح ظلمات، کشاف عشوات، مفتاح مبهمات، دفاع معضلات:»

چراغ تاریکی هاست که به وسیله وجود او هر گمراهی راه را می یابد و از تاریکی ها به درمی آید و به سوی وادی نور که صراط مستقیم خداست به راه می افتد برطرف کننده پرده های ضخیم شبهات و تردیدها و شک ها از چهره حق در همه موارد است تا برای مردم در این زمینه عذر و بهانه ای نماند، کلید رفع مبهمات از اذهان مردم است، تا نسبت به حقایق روشن شوند و آنچه را از حق باید درک کنند به درک آن نائل گردند.

هر مشکل و معضل فکری و روانی و دینی و علمی و دنیائی را از مردم دفع می کنند به صورتی که زندگی مردم برای مردم سهل و آسان و بدون پیچیدگی شود.

او و امثال او نمی توانند با بصیرت و مسئولیتی که دارند نسبت به مشکلات و مضیقه ها و پیچیدگی های زندگی مردم بی تفاوت باشند، غم مردم غم خود آنان و مشکل مردم گویا مشکل خود آنان است.

در بیابان های حیرت و سرگردانی و سردرگمی ها و آنجا که فرهنگ های شیطانی افکار را در هم می ریزد و حق را به باطل مشتبه می سازد و راه تشخیص درست را از نادرست پیچیده و سخت می کند دلیل و راهنما هستند، تا افتادگان در وادی حیرت و گرفتاران چاه سرگردانی و ضلالت و بیماران شبهه و تردید را

نجات داده به راه مستقیم الهی رهنمون گردند و آنان را به سعادت دنیا و آخرت برسانند.

«یقول فیفهم، و یسکت فیسلم، قد اخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه:»

او که با کوشش و فعالیت و با امتداد دادن عبادت رب و انجام هر کار خیر و با پاک نگاه داشتن دامن زندگی از عیوب و با حرکت در مسیر تقوا و ورع به مشاهده حق و حقیقت نائل شده در سخن گفتن از لفظ بازی و پیچیده گوئی و مبهم سخن گفتن عاری و دور است، حکمت می گوید، وحی را بیان می کند، حقایق را بازگو می نماید و در این زمینه چنان صراحت و روشن گوئی دارد که آنچه را برای هدایت مستمع مفید است به مستمع می فهماند و او را به راه حق و حقیقت دلالت می کند، از آفات زبان و گفتار لغو و بیهوده و مدح و ذم نابجا و اغراق گوئی و سخن بی فکر و اندیشه در هر جا و در هر شرایطی ساکت است و در نتیجه از افتادن در خطر و دچار شدن به بازی گری های اشرار و ضربه دیدن از دست دشمنان سالم می ماند.

در همه امور و همه اعمال و همه حرکات و نهایتاً در عبادت و خدمتش به خلق به خاطر خدا اخلاص نشان داده و از جلب توجه مردم به کوشش هایش و افتادن در امور اعتباری و موهوم می پرهیزد و در همه حرکات و سکنات و حالاتش جز خدا را در نظر ندارد و خدا هم از میان همه مردم او را ویژه خود ساخته انواع فیوضات و کمالات و عنایات و الطاف را چون باران ابر بهاری بر سرزمین وجودش می بارد، آن وقت است که از معادن دین خدا شده، گوهرهای ملکوتی و حقایق الهی و واردات غیبی و الهامات عرشی در جان و قلبش قرار می گیرد و چون کوه هایی که به عنوان میخ های زمین، این کره خاکی را از اضطراب و خروج

از آرامش و سکونت حفظ می کنند خانواده و جامعه خود را تا آنجا که قدرت و استطاعتش اقتضا می کند از اضطراب وناامنی که محصول وزش طوفان های فکری و روانی و فرهنگ های باطل شیطانی است حفظ می نماید.

«قد الزم نفسه العدل، فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه:»

او وجودش را ملزم به عدالت نموده، عدالتی که میوه شیرین حکمت و معرفت و عفت و شجاعت است، روحیه پرمنفعتی که انسان را از دچار شدن به افراط و تفریط حفظ می کند، حقیقتی که از شناخت خویش و عرفان به رب و عبادت صحیح به دست می آید، و نخستین عدل وی نسبت به خودش که دور ساختن و نفی هوا و هوس از وجودش می باشد ظهور می کند، چنین انسانی است که با آراسته بودن درون و برونش به ملکه عظیم عدالت و هم اخلاقی اش در این زمینه با حضرت حق، می تواند نسبت به دیگران عدالت بورزد و گرنه از کسی که متصف به عدالت نیست انتظار داشتن عدالت انتظار به تمام معنا بیجائی است.

«یصف الحق و یعمل به لا یدع للخیر غایه الا امها و لامظنه الا قصدها:»

او عالم بی عمل نیست، و انسانی نمی باشد که تنها زبانش با توصیف حق گوش مردم را بنوازد و خود آراسته به حق نباشد، حق را در همه زمینه ها بیان می کند و خودش پیش از هر مستمعی به آن عمل می کند.

از توصیف حق معلوم می شود که حق را شناخته و از عمل به حق روشن می گردد، که عاشق و مشتاق حرکت به سوی مقصد اعلا یعنی لقاء پروردگار است.

در انجام خیر در هر زمینه ای که باشد به اندک و برخی از آن قناعت نمی کند، سعی اش در این است که به هر خیری برسد، و هر کار خیری را انجام دهد.

ص:۲۹۵

اگر در امری، در جائی احتمال خیر دهد، و گمان خوبی برد، همین احتمال و گمان سبب حرکت و فعالیتش می شود، و به سوی آن مورد که می داند برای دنیا و آخرتش مفید است چون دیدار با آگاهان، نشستن با عارفان واقعی، معاشرت با نیکان، شرکت در مجلس علم و ذکر می شتابد و سعی می کند که در این زمینه چیزی را از دست ندهد.

«قد امکن الکتاب من زمامه، فهو قائده و امامه، یحل حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله:»

همه حقیقت و واقعیت در عمق این جملات جمع است، ظهور کمالاتی که در سطور گذشته توضیح داده شد از این افق و مطلع است.

زمام عقل و نفس و قلب و اعضا و جوارح را به دست قرآن مجید سپرده، و این منبع حقایق و دریای معارف، و اقیانوس واقعیات، و معدن نور را بر مهار و زمام همه حقایق وجودی اش حکومت داده و چون مرده میان دست غسال خود را تسلیم قرآن نموده، و خواسته ای جز آراسته شدن به آیات قرآن و نهایتاً تبدیل شدن به قرآن مصداقی ندارد، در تمام امور زندگی و در همه حرکات و سکنات، و در هر شرایطی قرآن کریم رهبر و پیشوای اوست و در هر کجا و تحت هر جوّ و فضائی مشتاقانه بار احکام قرآنی و دستورات فرقانی را به دوش می کشد و به مقتضای آیاتش عمل می کند و در راه سلوك به سوی خدا از قرآن فرمان می برد، و در هر زمینه ای که آیاتش نزول کند همانجا منزل می گیرد و لحظه ای و آنی از این کتاب هدایت گر که راهنمای به سوی کمالات توضیح داده شده است جدا نمی گردد.

اگر در آیه شریفه مورد شرح و توضیح آیه چهل و یکم سوره مبارکه بقره پروردگار مهربان فرمان لازم و واجب می دهد که به قرآن ایمان بیاورید و با جان و دل آن را بپذیرید، و آیاتش را عمل کنید به خاطر این است که چهل کمال و حقیقتی که در خطبه هشتاد و ششم نهج البلاغه درباره اهل ایمان و تقوا و عارفان واقعی بیان شده فقط و فقط از طریق ایمان به قرآن و عمل به آیاتش به دست

می آیـد، و این قرآن است که انسـان را به فضـای نـورانی و پربرکت خودشناسـی و خودسـازی رهنمون می گردد، و از انسـان موجودی عارف، عادل، کامل، و آراسـته به صـفات انسانی و الهی و معـدنی از خیر و برکت و افقی برای طلوع سـعادت دنیا و آخرت می سازد.

### قرآن در قرآن

اهداف نزول قرآن مجید در برخی از آیات شریفه خود قرآن بیان شده از جمله:

ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ: (۱)

در وحی بودن و حقانیت این کتاب با عظمت هیـچ شـکی نیست سراسـرش هـدایت برای کسانی است که میخواهند خود را از دچار شدن به خزی دنیا و عذاب آخرت حفظ کنند.

قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی اَلصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ: (۲)

ای مردم مسـلماً از سوی پروردگارتـان برای شـما پنـد و موعظه، و درمـان دردهـای فکری و روانی و مـادی و معنوی و سراسـر هدایت و رحمت برای مؤمنان آمده است.

قَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولُنٰا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّٰا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ اَلْکِتٰابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جٰاءَکُمْ مِنَ اَللّٰهِ نُورٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ یَهْدِی بِهِ اَللّٰهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ اَلسَّلاٰمِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَی اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ: (۳)



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲.

۲- ۲) - یونس، آیه ۵۷.

۳- ۳) - مائده، آیات ۱۵-۱۶.

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است خدا به وسیله آن کسانی را از خشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت راهنمائی می کند، و آنان را به توفیقش از تاریکی های جهل، کفر، شرک، نفاق به سوی روشنائی معرفت، ایمان و عمل صالح بیرون می آورد و به راه راست هدایت می کند.

امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با حکمت نزل قرآن، و فلسفه ظهور آن و اهداف پاک و مقدسش می فرماید: آنگاه قرآن را بر محمد (علیهما السلام) نازل کرد، نوری که چراغهایش خاموش نمی شود، و چراغی که افروختگی اش کاهش نمی پذیرد، و دریائی که عمقش به دست نمی آید، و راهی که حرکت در آن گمراهی نمی آورد، و شعاعی که روشنی اش به تاریکی نمی گراید، و جدا کننده حق از باطل که برهانش خاموش نمی شود، و ساختمانی که پایه هایش ویران نگردد، و داروئی که بیم بیماری های آن نمی رود، و قدرتمندی که یارانش را شکست نرسد، و حقی که مددکارانش به خذلان ننشینند.

کتاب خدا معدن ایمان است و میان سرای آن، و چشمه های دانش است و دریاهای آن، و باغ های عدالت و داد و حوض های آن، و پایه های اسلام و اساس آن و وادی های حق و دشت های سرسبز آن، دریائی است که آب برداران آبش را تمام نکنند، و چشمه هائی است که آب کشان آبش را به آخر نرسانند، و آبشخورهائی است که واردان از آن کم ننمایند، و منازلی است که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه هائی است که از چشم راهروان پنهان نمانند، و تپه هائی است که روندگان از آنها نگذرند، خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد، و بهار قلوب بینایان، و مقصد و هدف راه شایستگان، و داروئی که پس از آن بیماری نیست، و نوری که با آن تاریکی نمی باشد، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، و حصار استواری که آفات را بر اوج آن راه نیست، عزت است برای دوستدارانش، و ایمنی و صلح است برای وارد شونده اش، و هدایت است

ص:۲۹۸

برای اقتـدا کننده اش، و دلیل است برای کسـی که آن را مذهب و دین خود قرار دهد، و برهان است برای کسـی که به وسـیله آن سـخن گوید، و شاهد است برای آن که به وسیله آن با دشمن به جدال و گفتگو برخیزد، و پیروزی است برای کسی که به آن حجت آورد، و راهبر است برای آن که به آن عمل نمایـد، و مرکب رساننـده به قرب حق است برای کسـی که آن را بکار گیرد، و نشانه روشن است برای آن که نشانه جوید، و سپر بازدارنده از بلا است برای کسی که آن را در برکند، و دانش است برای آن کـه آن را در گـوش جـای دهـد، و خـبر صـحیح است برای کسـی که روایت نمایـد، و حکـم حقی است برای آن که حکم دهد. (۱)در هر صورت ایمـان به قرآن، ایمـان به همه حقـایق است: ایمان به خـدا، به قیامت، به حشـر و نشـر، به میزان و کتاب عمل، به بهشت و دوزخ، به فرشتگان، به پیامبران، به اوصیا، به احکام، به مسائل اخلاقی.

این ایمان هنگامی که گُل عمل از آن بشـکفد، و با تقوا و پرهیز از هر گناهی آبیاری شود، و آفتاب خلوص بر آن بتابـد سـبب سعادت دنیا و آخرت، و خوشبختی امروز و فردا می شود.

## تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل

تورات و انجیـل که اولی بر موسـی و دومی بر حضـرت مسـیح نـازل شـد، حـاوی مسائـل اعتقادی، عملی و اخلاقی بود و برای زدودن ظلمت هـای فکری و درونی ودرمـان دردهای معنوی و هـدایت انسان به سوی خـدا و رحمت برای اهل ایمان فرسـتاده شد.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۸۹.

قرآن مجید هم به صورتی کامل تر و جامع تر از تورات و انجیل برای همان اهداف نازل گشت.

به بنی اسرائیل می گوید این قرآن تصدیق کننده همان حقایق تورات و انجیل است که بر دو پیامبر گذشته نازل شد، نه مخالف و مباین آن که از ایمان آوردن به آن امتناع ورزید.

قرآن عهد جامع و کامل حق به سوی بندگان است، اگر به این عهد وفادار باشید دعایتان مستجاب می شود و شایسته ورود به بهشت و کرامت می گردید.

ای بنی اسرائیل ایمان به قرآن در حقیقت کامل کردن ایمان به تورات و انجیل است و تکذیب قرآن که حاوی همه حقایق تورات و انجیل و بیش از آن است تکذیب تورات و انجیل است.

در جمله مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکُمْ نمی خواهد بگوید قرآن مساوی و هم وزن تورات و انجیل است بلکه قرآن چون آخرین کتاب الهی است و تا قیامت عهده دار هدایت انسان است و تر و خشکی نیست مگر آن که ریشه و اصلش در این کتاب است ضرورتا از همه کتاب های پیشین از جمله تورات و انجیل کامل تر و برتر است.

مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکُمْ می گوید قرآن از نظر هدف و فلسفه نزول هیچ فرقی با کتاب هایی که بر پیامبران نازل شد نمی کند ولی از نظر محتوا و احکام و حقایق از همه کتاب ها کامل تر و جامع تر است.

کمال قرآن نسبت به دیگر کتاب های آسمانی تا جائی است که پیامبر فرمود:

«لو کان موسی حیاً لما وسعه الاتباعی:» (۱)

ص:۳۰۰

---

۱- ۱) - منهج، ج ۱، ص ۲۵۴.

اگر موسی زنده بود، مجاز به کاری جز پیروی از من نبود.

ای بنی اسرائیل علما و دانشمندان شما و برخی از خودتان می دانید و آگاه هستید که تورات و انجیل به نزول قرآن و نبوت محمد بشارت دادند و شما هم پیش از نزول قرآن و بعثت پیامبر در انتظار این حادثه بودید، اکنون بر اساس بشارت تورات و انجیل به قرآن ایمان بیاورید قرآنی که آیات تورات به ویژه آیات بشارت تورات و انجیل را تصدیق می کند و به شما زمینه باور و ایمان نسبت به خودش و نبوت پیامبر را می دهد.

## نهی از کفر به قرآن

با توجه به مطالب بسیار مهمی که در سطور قبل گذشت، باید به این معنا توجه داشت که تکذیب و کفر به قرآن تکذیب تورات و انجیل و در حقیقت تکذیب خدا و قیامت و انبیا و به ویژه موسی و عیسی و همه حقایق ملکوتی و عرشی و تکذیب احکام و فرمان ها و خواسته های پروردگار عالم است.

به یهود می گوید شما غیر از مشرکین هستید، مشرکین تورات و انجیل را نمی شناختند و خبری از نزول قرآن و بعثت پیامبر نداشتند، ولی شما پیش از نزول قرآن و بعثت پیامبر نسبت به قرآن و نبوت پیامبر شناخت داشتید و اوصاف رسول اسلام را در تورات و انجیل خوانده بودید و جداً انتظار ظهور او را می بردید، بنابراین کفر شما آگاهان و تکذیب شما عالمان غیر از کفر دیگران است و زیان و خسارتش با کفر دیگران قابل مقایسه نیست، پس شما اولین آگاهان و عالمانی نباشید به تکذیب قرآن و کفر به این منبع حقایق دست یازید، که کفر شما و تکذیب حقایق به وسیله شما و خلاصه کتمان شما نسبت به حق که عالم و آگاه به آن هستید و مورد توجه و اعتماد ملت خود می باشید سبب کفر و تکذیب دیگران و پراکنده شدن آنان از حول محور دین و در نتیجه ضربه بسیار سنگین و غیر قابل جبران به مسئله هدایت و فطرت و عقل و زندگی انسان است و یقینا موجب می شود که گناه بشریت و عصیان و کفر و تکذیب جوامع و

ملت ها بر عهده شما قرار گیرد و شما را به غضب و خشم خدا و عذاب دردناك قیامت و آتش دوزخ که رهائی از آن برای ابد غیر ممکن است گرفتار کند.

از رسول خدا روایت شده:

«من سنّ سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه، و من سن سنه سیئه کان علیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامه:» (۱)

کسی که روش نیکی را بنا نهد، پاداش آن روش معادل و پاداش هر که تا قیامت به آن عمل کند برای او خواهد بود و هر کس روش زشتی را بنا گذارد، کیفر آن روش و معادل هر که تا قیامت به آن عمل کند بر عهده اوست.

بی تردید سبب کفر به قرآن از ناحیه هر کس که باشد کبر و غرور و حسد و تعصب جاهلی است.

یهود به دعوت حضرت حق که عامل سعادت دنیا و آخرت آنان بود توجه نکردند، و به تکذیب قرآن که در حقیقت تکذیب تورات و انجیل بود برخاستند و خود را مستحق خزی دنیا و عذاب آخرت نمودند و بار کفر دیگران را هم تا قیامت به دوش برداشتند! !

آری از گروه عالمان و آگاهان اگر آنان اوّل مؤمن به قرآن می شوند دیگران را نیز تا قیامت به عرصه ایمان آورده بودند و از این طریق به خیر بی نهایت و رحمت واسعه حق و بهشت عنبر سرشت دست می یافتند.

### فروش آیات به بهای اندک

قرآن به آگاهان یهود اخطار کرد و به آنان هشدار داد که آیات مرا در تورات و انجیل که بشارت به نزول قرآن و بعثت پیامبر در آن بیان شده با بهای اندك و متاع قلیل دنیا عوض نکنید.



---

۱- ۱) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۶.

ولی عالمـان و آگاهـان یهود که همه سـاله از جیب عوام یهود مخـارج خود را اداره می کردنـد و بر آنـان ریـاست و آقـائی و حکمرانی داشـتند و می دانسـتند اگر به یهود تفهیم کننـد و به بـاور آنـان بدهنـد که این پیامبر همان انسان والائی است که در تورات و انجیـل وصـفش بیـان شـده و عوام یهود به اسـلام و پیـامبر گرایش پیـدا کننـد، احتمـال دارد از مـال ناچیز دنیا و متاع انـدکش بی بهره شوند، به تحریف معانی آیات بشارت دست زدند و به پیامبر گفتند برای ما روشن است که پیامبر و اهل بیت او ظهور می کنند ولی تو و اهل بیتت آنانی که در آیات بشارت بیان شده نیستید، بلکه آنان پانصد سال دیگر می آیند! ! (۱)

## پروای از خدا

چون لازمه تقوا و پروای از خـدا ایمـان به قرآن و اجتناب از تبـدیل دین و آیات حق به بهای انـدک از مال و متاع دنیاست به یهود مخصوصاً به احبار و علما و دانشـمندانشان خطاب شـده وایای فاتقون: در ارتباط با آیات تورات و انجیل و به ویژه آیاتی که در آن بشارت به محمـد و اهل بیتش قرار دارد فقط از من پروا کنیـد و از کفر به قرآن و تکـذیب آن که تکذیب تورات و انجیـل است و در هر صورت تکـذیب همه حقـایق است بپرهیزیـد، زیرا بی پروائی از خـدا بخصوص در مسئله قرآن و رسالت پیـامبر شـما را به ذلت و خواری در دنیـا و عـذاب دردناک ابـدی در قیامت دچار می کنـد و در این زمینه هر کس تا قیامت از شما پیروی کند علاوه بر این که گناهکار و اهل عذاب است همه گناهانش نیز بر عهده شما هم خواهد بود!



---

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۲۴.

### تفسیر آیه ۴۲

#### اشاره

وَ لاٰ تَلْبِسُوا اَلْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ وَ تَكْتُمُوا اَلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و حق را با باطل مخلوط نکنید تا تشخیص آن از باطل بر مردم جویای حق دشوار و یا غیر ممکن شود و حق را در حالی که به آن عالم و آگاه هستید کتمان مکنید تا مردمی که تابع شما هستند در گمراهی و ضلالت بمانند.

#### شرح و توضیح

آیه شریفه در مرحله اوّل یهود و سپس دیگران را به دو گناه بسیار سنگین و خطرساز هشدار می دهد و هر دو گناه را با نهی تحریمی بیان می دارد که همگان به ویژه عالمان و آگاهان بدانند که این دو گناه از محرمات قطعی حق تا روز قیامت است و کسی را در ارتکاب آن عذر و بهانه قابل قبولی نیست:

۱. مخلوط کردن و مشتبه نمودن حق به باطل، ۲. کتمان و پوشیده نگاه داشتن حق.

#### مخلوط کردن حق به باطل

مخلوط کردن حق به باطل برای این که توده مردم در تشخیص میان حق و باطل دچار انحراف و اشتباه شوند از گناهان بسیار زشتی است که کار آگاهان و عالمان به حق و باطل است، این دانشمندان هستند که حق و جایگاه آن را میدانند، و به باطل و جایگاه آن آگاهاند.

اینان که عهدهدار هدایت مردم و مسئول حفظ جامعه و ملت از کژی و انحرافاند، گاهی با تکیه بر آرزوها و خیالات، و به سبب ترسی که به خاطر از دست رفتن ریاست و مال و منال و متاع دنیا دارند با اغوای هوای نفس و شیطان درون و بردن از چهار چوب مسئولیت و تکلیف الهی و انسانی خود بیرون میآیند، و به جای هدایت مردم به سوی حق، و حفظ آنان از کژی و انحراف با آمیختن حق به باطل و به عبارت دیگر حق را باطل نشان دادن و باطل را به صورت حق جلوه دادن دست به اضلال و گمراه

کردن مردم میزننـد، و جامعه و ملت را به کژی و انحراف میکشاننـد، تا با مال انـدکی که از کیسه مردم غارت میکنند شـکمی سیرنمایند، و لذتی از شهوات ببرند!

اینان با این کار زشـتشان به خود و دیگران ضـربه هولناک و خسارت سنگینی میزنند که تا ابد قابل جبران نیست. اینان گرگان و سـگان در لباس میش هسـتند که با این عمل منافقانه خود بیش از پیش بستر فساد را وسعت داده و بندگان حق را دسته دسته و گروه گروه تحویل ابلیس و ابلیسیان می دهند.

اینـان برای به وجود آمـدن فرعون ها و نمرودها و ابولهب ها، و یزیـدها و آتیلاها و نرون ها و هیتلرها و صـدام ها و امثال اینان بسترسازی می کننـد و فقط خـدا می دانـد که چه کوه هائی از گناهان غیر قابل بخشـش در پرونـده آنان ثبت است و بر دوش آنان بار است.

حق آن واقعیت ثابت و روشن و آشکار است که از چشم عقل و از دیده انصاف پوشیده نمی ماند و هر کم سواد و بی سوادی می تواند آن را بفهمد و درک کند، ولی زمانی که با هنرمندی مکارانه و منافقانه عالمان و دانشمندان با باطل مخلوط گردد از چشم عقل و دیـده انصاف پنهان می مانـد و تشـخیص و یافتنش بسـیار بسیار مشـکل می شود و شـخص گمراه که باید با حق هدایت گردد در چاه گمراهی می ماند!

مسئله مخلوط کردن حق با باطل بر اساس تزویر و مکر و حیله و تدلیس انجام می گیرد و در حقیقت کاری ابلیسی و شیطانی و عملی است ویژه خناسان و دشـمنان خـدا که به خاطر کبر و حسـدشان و به سـبب فعال نگاه داشـتن شـهوات و هوا و هوسـشان انجام می گیرد.

در این زمان هم دولت های آمریکا و اروپا که قسـمت عمده اش به دست یهود صهیونیست مسلک اداره می شود، با در دست داشتن ابزار مهمی چون رادیو،

ص:۳۰۵

تلویزیون، سایت، ماهواره، روزنامه، مجله، شبانه روز حق را به باطل مخلوط می کنند و حق مخلوط شده به باطل را درياوار تبلیغ می نمایند تا تشخیص آن از باطل برای ملت های جهان دشوار و یا غیر ممکن باشد و به این خاطر در گمراهی و فساد بمانند و برای آنان نوکری و عملگی کنند.

یقیناً اگر جمعیت میلیارد نفری اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا و اقیانوسیه حق را در همه جلوه هایش بیابند و باطل را در همه جایگاههایش بفهمند در مدتی بسیار اندک دمار از روزگار ستمگران وظالمان در آورده و ریشه آنان را قطع کرده و درخت وجود تک تک زورگویان و قلدران را می خشکانند تا هر کسی در زندگی دنیا به هر حقی که دارد، برسد.

در کتاب های یهود به ویژه تورات مردم را از روی آوردن به مدعیان کاذب و دروغین رسالت و پیامبری هشدار داده بودند و مژده ظهور رسولی از فرزندان اسماعیل با بیان اوصاف و خصوصیاتش به آنان اعلام شده بود.

هنگامی که پیامبر بزرگوار اسلام مبعوث به رسالت شد و نزدیک بود بسیاری از یهود که او را مصداق همان اوصاف بیان شده در تورات می دیدند به اسلام گرایش پیدا کنند احبار و عالمان یهود با تدلیس و خدعه و تزویر و فریبکاری به باور مردم دادند که این شخص یکی از مدعیان دروغین نبوت است و لازم است او را تکذیب کنید و به این صورت حق را در نظر مردم به باطل مشتبه ساختند و بر خود و ملت یهود جنایت و خیانتی عظیم نمودند و راه رحمت حق و صراط بهشت را به روی خود و پیروانشان مسدود کردند و بسیاری از جوامع ملت های

پس از خود را نیز در مسیر کژی و انحراف و ضلالت و گمراهی انداختند و مانع از نهی شدن سفره عدالت در سطح کره زمین شدند.

اگر اینـان و گروهی از علمـای مسـیحیت زمـان پیامبر به این خیانت بزرگ و جنایت غیر قابل جبران دست نمی آلودنـد، از آن روز تا امروز و از امروز تا قیامت چراغی جز چراغ اسلام و هدایت روشن نبود و این همه فرهنگ های باطل مادی، و ایسم های باطل پر زرق و برق و احزاب شـیطانی و دار و دسـته های خناسـی و راه های ابلیسـی به وجود نمی آمـد و اکثریت مردم جهان دچار این همه انحراف و فساد و کژی نبودنـد و کره زمین از فساد و افساد و ظلم و سـتم و آلوده بودن به شـهوات حرام و انواع گناهان در امان بود.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«فلوان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین، و لو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعانـدین، و لکن یؤخذ من هذا ضـغث و من هذا ضـغث فیمزجان فهنا لک یسـتولی الشـیطان علی اولیائه و ینجو الذین سـبقت لهم من الله الحسنی:» (۱)

اگر باطل از آمیزش با حق خالص می شد، حق یک طرف و باطل هم یک طرف، یقیناً راه بر حق جویان پوشیده نمی ماند.

و اگر حق از آمیختگی به باطل خـالص می گشت و زیر پوشـش باطـل پنهـان نمی شـد، زبان دشـمنان یاوه گو از آن قطع می گشت ولی مشتی از حق و مشتی از باطل گرفته و در هم آمیخته شـد در نتیجه در کنار این حادثه تلخ که دست خدعه گران و مکاران و دنیا پرستان به وجود آورد شیطان بر دوستانش دست



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

تسلط می اندازد و چیره گی اش بر آنان پایدار می شود و آنان که لطف و رحمت ویژه حق شاملشان شده از این طوفان خطرناک نجات می یابند.

### کتمان حق

از شگفتی های خباثت باطن و آلودگی درون برخی از عالم نمایان این است که با علم به حق و آگاهی از حقیقت، به خاطر به دست آوردن اندکی از مال دنیا یا حفظ ریاست شیطانی و صندلی ابلیسی حق را از مردم بپوشانند و به کتمان آن برخیزند و از بیان و اعلامش خودداری کنند و با این برنامه ظالمانه مردم را در گمراهی و ضلالت نگه دارند.

عالمان یهود حق را که نبوت پیامبر اسلام بود از طریق آیات تورات و بشارت های انجیل می شناختند و نیز به حقانیت قرآن آگاهی کامل داشتند ولی محض شکم و شهوت و چند روز ریاست بر مردم حق را پنهان داشتند و به این خاطر در گمراهی ماندند و دیگران را هم در گمراهی و ضلالت پا برجا نمودند

قرآن مجید پیامبرشناسی آنان را بدین گونه بیان می کند:

يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمْ: (۱)

پیامبر اسلام را بر اساس اوصاف و ویژگی هایش که در تورات و انجیل خوانده اند می شناسند به صورتی که فرزندان خود را می شناسند.

شگفتا! عالمان یهود پیامبر اسلام را آنگونه که باید می شناختند ولی بر اثر حسادت و خباثت باطن و روح مادی گری و تمایل به شهوات آزاد حق را از ملت خود و جامعه یهود پنهان کردند.

قرآن مجید نیز به قرآن شناسی آنان اشاره کرده می فرماید:

فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ: (۲)



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۱۴۶.

۲- ۲) - بقره، آیه ۸۹.

هنگامی که قرآن (که پیش از نزولش آن را با پیشگوئی های تورات) می شناختند به سوی آنان آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

این نابکاران خبیث و خائنان آلوده دامن، اگر از خدا می ترسیدند و از حضرتش پروا داشتند، یقیناً به دو گناه بسیار خطرناک مشتبه کردن حق به باطل و کتمان حق دست نمی زدند، ولی به جای این که از خدا بترسند، از این که محروم از مال و منال و ثروت باده آورده شوند و ریاست و حکومتشان بر یهود از دست برود ترسیدند و بی پروائی از خدا نشان دادند، لذا دچار آمیخته کردن حق به باطل و کتمان حق شدند و خود و جامعه یهود را به خسران ابدی و عذاب دائمی و ذلت و خواری دچار کردند.

آنان که خائف از خدا هستند و روح پرهیزکاری بر آنان حاکم است و اسیر شکم و شهوت نیستند و هر کاری را با لحاظ کردن مراقبت خدا و قیامت انجام می دهند، هرگز از بیان حق و اعلام مردود بودن باطل و آشکار کردن حق در هر شرایطی که باشند امتناع نمی ورزند و اگر در این زمینه احساس خطر و حتی از دست رفتن جان شیرین کنند، هراسی به خود راه نداده و با کمال اشتیاق حاضرند جان را در راه محبوب به قیمت بیان حق فدا کنند و شربت گوارای شهادت را که در مذاقشان شیرین تر از آن در همه هستی وجود ندارد بچشند.

من لازم می دانم در زمینه بیان حق و آشکار کردن آن به وسیله اولیاء الهی به ویژه در برابر ستمگران چند نمونه ذکر کنم باشد که حرکت الهی آنان سرمشق ما قرار گیرد و ما هم چون آنان گر چه بخاطر بیان حق در مضیقه و مشکل قرار گیریم، یا نهایتاً به شرف با عظمت شهادت که خدا به حق خاصان درگاهش نصیب ما نماید نائل گردیم و از این راه به خیر دنیا و آخرت برسیم.

ص:۳۰۹

## سعیدبن جبیر شهیدی بر بام سعادت

سعیدبن جبیر از چهره های معروف علمی و دینی و از بزرگان تابعین و شاگرد جرامت ابن عباس بود.

او در فقه و تفسیر کتاب خدا و رشته های دیگر دینی متخصص و از اصحاب و عاشقان ویژه امام عارفان، پیشوای ساجدان حضرت زین العابدین (ع) بود و از پنج عارف و آگاهی بود که در زمانی که تشیع دچار طوفان های کمرشکن و حملات سنگین امویان بود در مذهبش و ارادت به امام چهارم و ولایت ثابت قدم ماندند.

ایمان پابرجای وی و پایداری و استقامتش در عشق به اهل بیت به ویژه امیرالمؤمنین (ع) نمونه بود.

حضرت صادق (ع) سبب شهادت او را ارادت و محبت خالصانه و عشق شدیدش به حضرت سجاد می دانند.

حجاج بن یوسف که در ظلم و ستم و جنایت و خیانت و فروختن دنیا به قیمت از دست دادن آخرت و خدمت به امویان ضرب المثل است، هنگامی که از ایمان و عقیده سعید و ارادتش به خاندان رسالت و اهل بیت پیامبر خبردار شد، به جاسوسانش فرمان داد تا او را تعقیب و دستگیر و نزد وی آورند.

سعید برای آن که بتواند بیشتر به پیشگاه قرآن و اهل بیت خدمت کند به اصفهان رفت و به صورت ناشناس در آنجا قرار گرفت، حجاج که از طریق جاسوسان از خدا بی خبر، و دین فروشان آلوده دامن از بودن سعید در اصفهان آگاه شد به حکمران آنجا نوشت: سعید را دستگیر و نزد من بفرست.

حکمران اصفهان که تکیه بر جمله سراسر دروغ المأمور معذور نداشت و نمی خواست دستش به خون سعید آغشته شود و گناهی سنگین به گردن بگیرد، پنهانی به او پیام داد هر چه زودتر از اصفهان برود و در جای امنی مسکن گزیند.

ص:۳۱۰

سعیـد از اصـفهان به اطراف قم و سـپس به آذربایجـان رفت و مـدتی در آن منـاطق مانـد، ولی چون توقف طولانی اش در آن منطقه دور او را غصه دار کرد به ناچار به عراق آمد و در سـپاه عبدالرحمن بن اشـعث که بر ضد حجاج قیام نموده بود شرکت کرد، هنگامی که عبـدالرحمن دچار شـکست شـد به مکه رفت و با گروهی که ماننـد او از ترس حجاج متواری بودنـد به طور ناشـناس در جوار خـانه امن اقـامت گرفت، در آن ایـام خالـدبن عبـدالله که موجودی بی رحم و عنصـری خبیث بود از جـانب ولیـدبن عبـدالملک به حکمرانی مکه گماشـته شد، پس از اسـتقرار خالد در مکه ولید به او نوشت: مردان معروف عراق را که در مکه پنهان شده اند دستگیر و به سوی حجاج روانه کن، حاکم مکه سعید را بازداشت و به زنجیر کشید و به کوفه فرستاد.

سعید را در غل و زنجیر وارد کوفه کردند و به درخواست خودش به خانه مسکونی اش منتقل نمودند، با ورود او همه قاریان و عالمـان کوفه به دیـدارش شـتافتند، سـعید هم فرصت را غنیمت شـمرده در حـالی که تبسم بر لب داشت به نقل احادیث همت گمـاشت، سـپس او را به شـهر واسـط در اقامتگاه حجاج بردنـد، حجاج از دیـدن سـعید که مـدت ها متواری بود و مأموران در جستجوی او سخت کوش بودند به شدت برآشفت و پرسید: نامت چیست؟

گفت: سعیدبن جبیر

حجاج: نه تو شقی بن کسیری، سعید: مادرم بهتر می دانست که نام مرا سعید نهاد.

حجاج: تو و مادرت هر دو شقی هستید، سعید فقط ذات پاک حق آگاه به غیب است.

حجاج: من تو را در همین دنیا به آتش دوزخ در می اندازم.

سعید: اگر می دانستم چنین قدرتی داری و این کار به دست تو انجام گرفتنی است تو را به خدائی می پذیرفتم!

حجاج: عقیده تو درباره محمد چیست؟

سعید محمد پیامبر مهر و رحمت است.

حجاج: درباره خلفا ابوبکر و عمر و عثمان چه عقیده ای داری

سعید: تو را به آنان چه کار مگر وکیل آنان هستی؟

حجاج: علی را بیشتر دوست داری یا خلفا را؟

سعید: هر کدام نزد حضرت حق پسندیده تر باشد.

حجاج: کدام یک از آنان نزد خدا پسندیده ترند؟

سعید: این را کسی آگاه است که از درون آنان خبر دارد. حجاج: قصد نداری راستش را به من بگوئی؟

سعید: نمی خواهم به تو دروغ بگویم.

حجاج: چرا نمی خندی؟ سعید: کسی که از خاک آفریده شده و میداند خاک هم در آتش می سوزد چرا بخندد؟ !

حجاج: پس چرا ما می خندیم؟

سعید: برای آن که دلهایتان با هم صاف نیست.

حجاج: یقین بدان که من تو را در هر حال خواهم کشت.

سعید: در این صورت من سعادتمند خواهم بود، چنان که مادرم مرا سعید نامیده.

حجاج: دوست داری چگونه و به چه صورت تو را به قتل رسانم؟

سعید: ای بدبخت! تو خود باید چگونگی آن را انتخاب نمائی، به خدا سوگند امروز مرا به هر شکلی که به قتل برسانی فردای قیامت به همان صورت کیفرش را می چشی.

حجاج: می خواهی از تو گذشت کنم؟

سعید: این عفو و گذشت اگر از جانب خداست می خواهم ولی از تو ابداً انتظار ندارم!

حجاج جلاد بی رحم را طلبید و فرمان داد سعید را در برابر دیدگانش سر از بدن جدا کنند، جلاد دست های سعید را از پشت بست چون خواست او را گردن بزند سعید این آیه شریفه را قرائت کرد:

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ: (۱)

من همه وجود خود را به سوی کسی قرار دادم که آسمانها و زمین را آفرید، در حالی که حق گرایم و از مشرکان نیستم.

حجاج گفت صورتش را از قبله بر گردانده به سوی دیگر کنید، هنگامی که رویش را برگرداندند این آیه را خواند:

فَأَیْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اَللّٰهِ: (۲)

بس که هست از همه سو و ز همه رو راه به تو

به تو برگردد اگر راهروی برگردد

حجاج گفت: او را به صورت روی زمین بخوابانید، چون خوابانیدند گفت: مِنْهٰا خَلَقْنٰاکُمْ وَ فِیهٰا نُعِیدُکُمْ وَ مِنْهٰا نُخْرِجُکُمْ تٰارَةً أُخْرىٰ: (۳)

شما را از خاک آفریدیم و به خاک بر می گردانیم، و دوباره از خاک بیرون می آوریم.



---

۱- ۱) - انعام، آیه ۷۹.

۲- ۲) - بقره، آیه ۱۱۵.

۳- ۳) - طه، آیه ۵۵.

حجاج گفت: زودتر او را به قتل برسانید، سعید که لحظات آخر خود را می گذرانید خالصانه اظهار داشت:

«اشـهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله» سپس به حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا به حجاج مهلت مده که پس از من کسـی را به قتل برسانـد، پس از این درخواست سـر از بـدنش جـدا شد در حالی که چهل و نه سال بیشتر از عمرش نگذشته بود.

پس از شـهادت او حجـاج حـالش دگرگون گشت و گرفتار اختلال حواس شـد، پانزده روز بیشتر زنـده نمانـد و در این مـدت فرصت کشـتن کسـی را پیدا نکرد، پیوسـته در خواب می دید که سعید با حالتی خشمگین به او حمله می کند و می گوید: ای دشـمن خدا گناه من چه بود، چرا مرا کشتی، حجاج زمان مرگ به سختی جان داد، گاهی از هوش می رفت و زمانی به هوش می آمد و پیوسته می گفت: مرا با سعیدبن جبیر چه کار؟ ! (۱)

### شجاعت در ابلاغ وحی

اهـل مکه در برابر پیـامبر و قرآن موضـعی بسـیار سـخت گرفتنـد، از هیـچ آزار و ظلمی نسـبت به پیامبر و یاران وفادارش دریغ نداشـتند، می کشـتند، می بسـتند، شکنجه می کردند، تبعید می نمودند، به غارت اموال مسلمان شده ها می پرداختند، محاصره اقتصادی می کردند، و در گوش مسافران و زائران حرم خدا پنبه می گذاشتند تا قرآن را از زبان پیامبر نشنوند!

در این غوغـای عجیب و طوفان همه جانبه سوره مبارکه الرحمن نازل شـد، پیامبر رو به یاران کرد و فرمود: کـدام یک از شـما این سوره را به گوش رؤسای



---

۱- ۱) - مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۳.

مکه می رساند؟ حاضـران که از آزار و شـکنجه های سـران مکه بیمناک بودند و جان خود را در این زمینه در خطر می دیدند سکوت کردنـد، عبـدالله بن مسـعود که در آن زمان سـنین جوانی را پشت سـر می گذاشت برخاست و عرضه داشت: ای پیامبر الهی ای فرستاده خدا من این سوره را بر آنان قرائت می کنم، او با جثه کوچک و بدن ضعیفش نزد سران قریش آمد در حالی که کنـار کعبه جمع بودنـد، بـا کمـال شـجاعت و به هـدف ابلاغ حق قرائت سوره الرحمن را شـروع کرد، ابوجهل که نسـبتاً از قدرت جسـمانی و جرأت و جسارت برخوردار بود، از جای برخاست و چنان سـیلی محکمی به صورت عبدالله زد که گوشش پاره و خون جاری شد.

عبـدالله با همان حال به محضـر مبارک رسول خـدا آمـد، پیامبر با دیـدن وضع قاری قرآن و مبلغ وحی ناراحت شد، سـر به زیر انـداخت و در غصه و انـدوه قرار گرفت. در این هنگام امین وحی نازل شـد در حالی که شاد و مسـرور بود، پیامبر به او فرمود: چرا مسـروری در حـالی که پسـر مسـعود نـاراحت و نالاـن است؟ جبرئیـل گفت: به زودی دلیـل آن را خـواهی دانست. از این داسـتان مـدتی گـذشت، زمانی که مؤمنان در جنگ بدر به پیروزی رسـیدند عبدالله بن مسـعود در میان جنازه های دشـمن می گشـت، بناگـاه چشـمش به ابوجهـل افتـاد در حـالی که لحظـات آخر عمرش را سـپری می کرد، عبـدالله روی سـینه او نشسـت هنگامی که چشم ابوجهل به او افتاد، گفت: ای چوپان ناچیز بر جایگاه بلندی نشسته ای! پسر مسعود گفت:

«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه:»

اسـلام برتر از هر چیزی است و چیزی بر اسـلام برتر نیست. آنگاه به پسر مسعود گفت: سرم را با این شمشیر قطع کن که تیزتر است، عبدالله سر دشمن را از بدن جدا کرد و چون سنگین بود موی سر را گرفت و روی زمین کشید تا

خدمت رسول خدا آورد، هنگامی که پیامبر ماجرا را شنید فرمود: فرعون زمان من از فرعون زمان موسی بدتر بود، زیرا فرعون زمان موسی در آخرین لحظات عمرش گفت: من ایمان آوردم ولی این فرعون طغیانش بیشتر شد. (۱)

### قاریان باصلابت و شجاع

تعدادی از نمایندگان قبائل اطراف مدینه برای تضعیف و کم کردن نیروی اسلام و انتقام گرفتن از مسلمانان به حیله و خدعه وارد شهر شده به محضر پیامبر اسلام مشرف گشته و گفتند: ای پیامبر حق دلهای ما مجذوب اسلام شده و محیط ما برای قبول اسلام مهیاست، ضرورت دارد عده ای از اصحاب خود را همراه ما بفرستید که در میان قبائل تبلیغ دین کنند، قرآن به ما بیاموزند و ما را با حلال و حرام خدا آشنا سازند.

پیامبر از نظر ظاهر مسئولیت داشت به دعوت این گروه که نمایندگان قبائل بزرگ بودند پاسخ دهد به این خاطر دسته ای را به فرماندهی (مرثد) همراه نمایندگان قبائل به آن نقاط مورد نظر فرستاد.

این گروه تبلیغی همراه نمایندگان قبائل از مدینه بیرون رفتند و به تدریج از قلمرو قدرت و حکومت مسلمانان دور شدند تا به نقطه ای معروف به رجیع رسیدند در آنجا نمایندگان قبائل نیات پلید خود را آشکار نموده و به کمک قبیله هذیل تصمیم گرفتند که افراد اعزامی را دستگیر و سپس نابود کنند!

گروه تبلیغی در آن نقطه در حالی که دسته های مسلح خائن آنان را محاصره کرده بودند، پناهگاهی جز قبضه های شمشیر خود نداشتند، از این جهت دست به قبضه های شمشیر برده آماده دفاع شدند ولی دشمنان سوگند یاد کردند که ما



---

۱- ۱) - نمونه، ج ۲۷، ص ۱۷۰.

قصدی جز دستگیری شما نداریم و منظور ما این است که شما را زنده به مقامات قریش تحویل دهیم و در برابر آن مبلغی پول از آنان بگیریم.

مبلغان به یکدیگر نگریستند و بیشتر آنان تصمیم گرفتند که با دشمن به جنگ برخیزند و به آنان اعلام داشتند: ما از مشرک و بت پرست پیمان نمی پذیریم، سپس دست به اسلحه بردند و مردانه در راه دفاع از اسلام و تبلیغ فرهنگ حق نبرد کردند و جان خود را در راه خداوند فدا کردند.

تنها سه نفر به نام های زیدبن دثنه، خبیب عدّی و طارق شمشیرها را غلاف و تسلیم شدند، طارق در نیمه راه از تسلیم شدنش پشیمان شد، دست از بند رها کرد و به سوی دشمن حمله برد، دشمنان عقب نشستند و با پرتاب سنگ او را از پا در آورده همانجا به خاک سپردند.

ولی دو اسیر دیگر به مقامات رسمی کفار مکه سپرده شدند تا در برابر آنان دو اسیری که از قبیله اسیر کنندگان بودند آزاد شوند.

صفوان بن امیه که پدرش در جنگ بدر به قتل رسیده بود زیدبن دثنه را خریداری کرد تا انتقام پدر را با کشتن یک مبلغ اسلامی بگیرد، قرار بر این شد که در یک اجتماع با عظمت زید را به دار بیاویزند، چوبه دار، در تنعیم محل مقدس که برای عمره مفرده احرام می بندند نصب شد، قریش و هم پیمانان آنان آمدند و در آن نقطه جمع شدند، محکوم کنار چوبه دار ایستاده و دقایقی بیشتر از عمرش باقی نمانده بود، ابوسفیان فرعون مکه که دست پلیدش پشت پرده همه حوادث کار می کرد رو به زید نمود و گفت: تو را به خدائی که به او ایمان داری سوگند می دهم آیا می خواهی محمد به جای تو کشته شود و تو آزاد شده به خانه و کاشانه نزد اهل و عیالت برگردی؟

زید با کمال شجاعت و صلابت گفت: من هرگز راضی نمی شوم خاری به پای پیامبر فرو رود گرچه به بهای آزادی من تمام شود.

پاسخ زید حال ابوسفیان را منقلب ساخت و از کثرت عشق یاران پیامبر به آن انسان والا شگفت زده شد و گفت در همه عمرم یاران کسی را مانند محمد نیافتم که تا این اندازه فداکار و عاشق باشند.

چیزی نگذشت که زید بالای دار رفت و مرغ روحش به سوی حریم قرب دوست به پرواز آمد و در راه دفاع از کیان اسلام به خاطر و مشت زدن به دهن دشمن و مبارزه با شرک و بت پرستی به شرف شهادت رسید.

نفر دوم خبیب مدت ها در بازداشتگاه اسیر بود، شورای مکه تصمیم گرفت که او را نیز در تنعیم به دار بزنند، مراسم به دار آویختن آماده شد، خبیب در کنار چوبه دار از قاتلان مهلت خواست که دو رکعت نماز بخواند، دو رکعت را در کمال اختصار به جای آورد، سپس رو به سران مکه کرد و گفت: اگر نبود که گمان کنید من از مرگ بیم و هراس دارم بیش از این نماز می خواندم و رکوع و سجده نمازم را طولانی می کردم، آنگاه رو به جانب حق کرد و گفت: خدایا ما به مأموریتی که از سوی پیامبر داشتیم عمل کردیم، فرمان به دار کشیدنش صادر شد چون بر سر دار قرار گرفت گفت: خدایا شاهدی که یک دوست در اطراف من نیست که سلامم را به پیامبر برساند، خدایا تو سلام مرا به او برسان، حالات این انسان ملکوتی و فداکار ابوعقبه را که از سران شرک بود خشمگین ساخت تا جائی که از جای برخاست و ضربتی به پیکر خبیب زد و او را شهید کرد. (۱)

### اظهار حق در برابر ستمکار کم نظیر

ص:۳۱۸

---

۱- ۱) - مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۵۹.

حره دختر حلیمه سعدیه فانی در ولایت امیرمؤمنان است که با زبان الهی و ملکوتی خود که وصل به دریائی که ایمان به خدا بود در برابر ستمگری کم نظیر و خون ریزی خائن و سفاکی بی باک به جهاد و اظهار حق و پاسداری از ولایت برخاست. هنگامی که بر حجاج وارد شد، حجاج پرسید: تو حره دختر حلیمه سعدیه هستی، حره گفت: فراست و تیز هوشی از غیر مؤمن؟ !

حجاج گفت: خدا تو را به اینجا آورد، می گویند: تو علی را از ابوبکر و عمر و عثمان بالاتر و برتر می دانی گفت آنان که این مطلب را از قول من نقل می کنند دروغ می گویند، من علی را فقط از اینان برتر نمیدانم، حجاج گفت: دیگر از چه کسانی او را برتر میدانی؟

گفت: از آدم، نوح، لوط، ابراهیم، موسی، داود، سلیمان، و عیسی بن مریم (ع) .

حجاج گفت: وای بر تو! او را از صحابه و هشت پیامبر بزرگ برتر میدانی؟ اگر اقامه دلیل ننمائی سرت را از تنت جدا می کنم. حره گفت: خدا در قرآن او را بر این پیامبران مقدم داشته، من از پیش خود نگفتم، خدا درباره آدم می فرماید:

وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ: (۱)

آدم از خواسته خدا که نزدیک نشدن به درخت بود روی برگرداند در نتیجه ناکام شد.

و در حق علی می فرماید:

وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً: (۲)

و کوشش و تلاشتان مقبول درگاه خدا قرارگرفته است.

ص:۳۱۹

---

۱- ۱) - طه، آیه ۱۲۱.

۲- ۲) - انسان، آیه ۲۲.

حجاج گفت: آفرین به چه دلیل او را بر نوح و لوط ترجیح می دهی؟ گفت: خدا درباره آن دو پیامبر گفته است:

ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَتَ نُوحٍ وَ اِمْرَأَتَ لُوطٍ كٰانَتٰا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَيْنِ فَخٰانَتٰاهُمٰا فَلَمْ يُغْنِيٰا عَنْهُمٰا مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً وَ قِيلَ اُدْخُلاَ اَلنّٰارَ مَعَ اَلدّٰاخِلِينَ: (۱)

خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحق سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند ولی در امر دین و دینداری به آن دو بنده ما خیانت ورزیدند و آن دو پیامبر چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن برطرف نکردند.

و هنگام مرگ به آن دو گفته شد: وارد شوندگان به آتش وارد آتش شوید.

ولی همسر علی فاطمه است که خدا با خوشنودی او خوشنود می گردد و از خشم او به خشم می آید.

حجاج گفت: آفرین، به چه دلیل او را از ابراهیم برتر میدانی؟

گفت: خدا درباره ابراهیم گفته:

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ اَلْمَوْتىٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي: (۲)

و یاد کن هنگامی که ابراهیم گفت: پرودگار را به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خدا فرمود: آیا به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان ایمان نیاورده ای، گفت چرا ولی مشاهده این حقیقت را با دو چشم خواستم تا قلبم آرامش یابد.

ولی مولایم امیرمؤمنان فرمود:

ص:۳۲۰

---

۱- ۱) - تحریم، آیه ۱۰

۲- ۲) - بقره، آیه ۲۶۰.

«لو کشف الغطاء ما ازدرت یقیناً:»

اگر پرده ها از چهره همه حقایق هستی کنار رود بر یقینم نمی افزاید و این سخن را نه کسی قبل از او گفت و نه پس از او.

حجاج گفت: آفرین چرا او را بر موسی مقدم داری؟

گفت خداوند در حق موسی فرموده:

فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ: (۱)

پس موسی ترسان و نگران در حالی که حوادث تلخی را انتظار می کشید از شهر بیرون رفت.

اما فرزند ابوطالب شب هجرت پیامبر که معروف به لیله المبیت است، در بستر پیامبر آرمید و هیچ هراسی به او راه نیافت و خدا درباره اش فرمود:

مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اَللّهِ: (۲)

و از مردم کسی است که جانش را برای خوشنودی خدا می فروشد و خدا به بندگان مهربان است.

حجاج گفت: آفرین بر تو، چرا علی را بر داود و سلیمان ترجیح می دهی، گفت: خدا او را برتر دانسته، در کتابش می گوید:

إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی اَلْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ اَلنّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ اَلْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ إِنَّ اَلَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ: (۳)



---

۱- ۱) - قصص، آیه ۲۱.

۲- ۲) - بقره، آیه۲۰۷.

۳- ۳) - ص، ۲۶.

ای داود و همانا تو را در زمین جانشین و نماینده خود قرار دادیم پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می کند.

حجاج پرسید: این آیه اشاره به کدام قضاوت داود دارد؟

گفت: مردی مالک باغ انگوری بود و دیگری گوسپند داشت، گوسپندان به باغ انگور رفته و آنجا چریدند، این دو مرد نزد داود شکایت برند داود چنین قضاوت کرد که: گوسپند را بفروشند و پول آن را در بهبود سازی باغ هزینه کنند تا به صورت اول باز گردد، سلیمان فرزند داود گفت: پدر از شیر گوسپندان به صاحب باغ دهند تا باغ را آباد کند خدا فرموده:

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ: (۱)

ما آن را به سیلمان تفهیم کردیم.

اما امیرمؤمنان فرموده: از من بپرسید از مطالب فوق عرش، از من بپرسید درباره زیر عرش، از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید و از دیدارم محروم شوید.

و نیز روز فتح خیبر به محضر پیامبر شرفیاب شد، رسول خدا به حاضرین فرمود: برترین شما، داناترین شما و بهترین قضاوت کننده شما علی است.

حجاج گفت آفرین چرا او را از سلیمان برتری دانی؟

گفت: سلیمان از خدا خواست:

رَبِّ اِغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي: (۲)

ص:۳۲۲

---

۱- ۱) - انبیاء ۷۲.

۲- ۲) - ص، آیه۳۵.

پروردگارا حکومتی به من بخش که پس از من سزاوار هیچ کس نباشد ولی علی (ع) فرمود: ای دنیا من تو را سه طلاقه کرده ام و نیازی به تو ندارم، آنگاه این آیه درباره اش نازل شد:

تِلْکَ اَلدّارُ اَلْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی اَلْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ اَلْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ: (۱)

آن سرای پر ارزش آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلطی و هیچ فسادی را نمی خواهند و فرجام نیک برای پرهیزکاران است.

حجاج به او آفرین گفت و از او پرسید چرا او را از عیسی برتر میدانی؟

گفت: خدا درباره عیسی گفته:

إِذْ قالَ اَللّهُ یا عِیسَی اِبْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اِتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اَللّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ اَلْغُیُوبِ ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاّ ما أَمَرْتَنِی بِهِ: (۲)

و عرصه هول انگیز قیامت را یاد کنید هنگامی که خدا به عیسی بن مریم می فرماید: آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خدا انتخاب کنید؟ می گوید منزه و پاکی مرا چنین قدرتی نمی باشد که آنچه را حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته باشم یقیناً تو آن را میدانی، تو از آنچه در جان و روح و باطن من



---

۱- ۱) - قصص، آیه۸۳.

۲- ۲) - مائده، آیه۱۱۶.

است آگاهی و من از آنچه در ذات توست بی خبرم زیرا تو بر نهان ها بسیار دانائی، جز آنچه را تو به من فرمان دادی به مردم نگفتم.

عیسی قضاوت درباره کسانی که او و مادرش را خدا دانستند به قیامت واگذاشت ولی علی (ع) کسانی را که درباره او غلو کردند محاکمه نمود و به کیفر رسانید.

اینها فضائل و مناقب علی است و دیگران را با او جای قیاس نیست.

حجاج او را تحسین نمود و گفت: سئوالات مرا خوب پاسخ گفتی وگرنه تو را مجازات می کردم. (۱)

### بیان حقایق در برابر امویان

سلیمان عبدالملک در حالی که عازم مکه بود به مدینه وارد شد و چند روزی را در آن شهر اقامت گزید. پرسید در مدینه کسی هست که یکی از اصحاب پیامبر را درک کرده باشد؟ به او گفتند: ابو حازم.

دنبال او فرستاد تا وارد بر سلیمان شد، سلیمان بن عبد الملک به او گفت: ای ابو حازم این چه ستمی است که روا داشتی؟ !

ابو حازم گفت: چه جفا و ستمی از من دیدهای؟ گفت: ای ابو حازم همه چهرههای معروف مدینه به دین من آمدند جز تو گفت: ای امیر به خدا پناه میبرم که سخنی بگوئی که حقیقت ندارد، پیش از امروز مرا نمیشناختی و من هم تو را ندیده بودم بنابراین چه دلیلی برای دیدار تو داشتم.

سلیمان روی به محمد بن شهاب زهری کرد و گفت: پیرمرد درست میگوید و تو در این که میگوئی بدون عذر به دیدنت نیامده خطا کردی.



---

۱- ۱) - زنان قهرمان، ج

سلیمان بن عبد الملک گفت: ای ابو حازم ما را چه میشود که از مردن کراهت داریم و مرگ برای ما ناخوشایند است؟

ابو حازم گفت: برای این که شما با فساد و گناه و عصیانتان آخرت را خراب کردید، و دنیایتان را به خیال خود آباد نمودید، روی این حساب انتقال از آبادی را به ویرانه کراهت دارید.

گفت: باو حازم درست گفتی، اکنون بگو: فردا چگونه وارد بر خدا می شویم؟ گفت: اما نیکوکار مانند غائبی است که به اهل و عیالش وارد می شود و اما بدکار غلامی فراری است که به مولایش می رسد.

سلیمان گریه کرد و گفت: ای کاش می دانستم وضع ما در پیشگاه خدا چیست؟

ابوحازم گفت: اعمال خود را بر کتاب خدا عرضه کن، گفت به کجای کتاب خدا؟ گفت: به این آیات:

إِنَّ اَلْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ وَ إِنَّ اَلْفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ: (۱)

بی تردید نیکان در نعمت دائم اند و مسلماً فاجران در دوزخ اند سلیمان گفت: ای ابوحازم پس رحمت خدا کجاست؟ ابوحازم گفت:

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّهِ قَرِیبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِینَ: (۲)

بی تردید رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

سلیمان گفت: ابوحازم کدام بندگان نزد خدا گرامی ترند؟ گفت: صاحبان مروت و خرد.



---

۱- ۱) - انفطار، آیات ۱۳-۱۴.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۵۶.

پرسید در میان اعمال چه عملی برتر است؟ گفت انجام واجبات به شرط ترک محرمات، سئوال کرد کدام دعا مستجاب تر است؟ گفت دعای کسی که در حق او نیکی شده نسبت به نیکی کننده، گفت کدام صدقه افضل است؟ گفت: پرداخت به فقیر بدحال گرفتار و عیال وار سنگین خرج که در آن منت و آزار نباشد.

سلیمان گفت کدام گفتار عادلانه تر است؟ ابوحازم گفت: سخن حق در برابر کسی که از او میترسی یا به او امید داری.

گفت: کدام یک از مؤمنان زیرک تر است؟ پاسخ داد: مؤمنی که بر اساس طاعت خدا عمل کند و مردم را نیز به طاعت حق راهنمائی نماید، پرسید کدام یک از مومنان احمق تر است؟ گفت: کسی که در خواسته های نامشروع دیگری افتد، بی تردید او ستم کاری است که آخرتش را به قیمت به دست آوردن دنیا فروخته است.

سلیمان گفت: نسبت به آنچه که ما در آن قرار داریم چه نظری داری؟ پاسخ داد امیر مرا معذور بدار، سلیمان گفت: کلام تو نصیحتی است که ما آن را دریافت می کنیم. گفت: امیر پدرانت بر این مردم با قدرت اسلحه چیره شدند و این حکومت را به زور به چنگ آوردند، در این زمینه با مسلمانان مشورت نکردند، و رضای آنان را به دست نیاوردند، مردم را تا توانستند بدون عذر شرعی کشتند و کشتارشان عظیم بود و نهایتاً از دنیا بیرون رفته به کام مرگ افتادند، اگر می فهمیدی چه گفتند و درباره آنان چه می گویند فکری غیر این می کردی!

یکی از بارگاه نشینان سلیمان گفت: چه بد گفتی ای ابوحازم. ابوحازم گفت: ای دروغگو ساکت باش، به یقین خدا از دانشمندان نسبت به بیدار کردن مردم و دوری از کتمان حق پیمان گرفته است.

سلیمان گفت: چگونه خود را اصلاح کنیم؟ ابوحازم گفت: خودستائی را واگذارید به مروت و جوانمردی آراسته شوید و بیت المال را عادلانه میان مردم

تقسیم کنید. سلیمان گفت: از کجا به دست آوریم؟ پاسخ داد از طریق حلال به دست آورید و در جای مناسبش هزینه کنید.

سلیمان گفت: ابوحازم دوست داری از اصحاب دربار ما شوی، وُسعی از بیت المال عاید تو گردد؟ پاسخ داد: به خدا پناه می برم گفت: چرا؟ جواب داد می ترسم اندک میلی به شما پیدا کنم، در نتیجه خدا در دنیا و در آخرت مرا دو چندان عذاب کند، گفت: ابوحازم حاجاتت را از من بخواه، گفت: مرا از عذاب دوزخ نجات ده و در بهشت درآور، سلیمان گفت: اینگونه برنامه ها بر عهده من نیست، ابوحازم گفت من هم جز اینها حاجتی ندارم.

سلیمان گفت: ابوحازم مرا دعا کن، ابوحازم گفت: پروردگارا اگر سلیمان دوست توست خیر دنیا و آخرت را برایش فراهم آر، و اگر دشمن توست وجودش را به آنچه که دوست داری و می خواهی بگیر.

سلیمان گفت مرا موعظه کن، ابوحازم گفت مختصر و فراوان گفتم اگر اهل شنیدن باشی و اگر اهلش نباشی سزاوار نیست با کمانی که زه ندارد تیراندازی کنم.

گفت سفارشی به من بنما، گفت تو را مختصر سفارشی می کنم، خدایت را بزرگ بشمار و مواظب باش که تو را در کاری که از آن نهیت کرده ببیند، یا تو را در عملی که به آن فرمانت داده نیابد. (۱)

### تفسیر آیه ۴۳

#### اشاره

وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ وَ اِرْكَعُوا مَعَ اَلرّٰاكِعِينَ

و نماز را اقامه کنید و زکات بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید که نماز با جماعت محبوب خداست.

ص:۳۲۷

---

۱- ۱) - روح البیان، ج ۱، ص ۱۵۸.

**شرح و توضیح:**

پس از آن که بنی اسرائیل را دعوت به توجه به نعمت ها می کند، و از آنان می خواهد که به عهد خدا که قرآن است و عمل به آن وفا کنند و جز از او نهراسند، و به قرآنی که تصدیقکننده تورات و انجیل است مؤمن واقعی شوند، و از تکذیب آن اجتناب نمایند و آیات خدا را با بهای اندک عوض نکنند، و فقط از او پروا نمایند و به حق لباس باطل و به باطل لباس حق میوشانند تا مردم نسبت به حق سردرگم شوند و نیز خود را به گناه بسیار سنگین کتمان حق آلوده ننمایند، به سه حقیقت که مایه تکمیل بنای انسانیت و زمینه فراهم آوردن اخلاق و آدمیت و موجب شکوفائی گُل سعادت در دنیا و آخرت است فرمان قاطع می دهد:

بپا داشتن نماز. ۲. ادای زکات. ۳. عبادت دستهجمعی.

این سه برنامه بسیار مهم اختصاص به اسلام و شریعت محمدی ندارد، بلکه سه حقیقتی است که در مکتب همه پیامبران که در حقیقت مکتب خداست و در هر عصری جز اسلام نبوده تجلی داشته و همه فرستادگان خدا امت ها را به اجرای آنها دعوت کرده اند.

نماز ارتباط و پیوند با مبدء هستی و منبع کلّ خیر، و به کار انداختن همه قوای وجود برای صعود به حریم قرب حق، و زکات مایه پیوند نفوس و تصفیه درون از رذیلت بخل، و کم کردن فاصله میان غنی و فقیر، و عبادت دسته جمعی مایه نزدیکی قلوب به هم، و خبردار شدن از احوال یکدیگر، و قرار گرفتن در یک صف واحد برای خدا و تشکیل دادن حزب معنوی و به عبارت دیگر حزب الله در برابر احزاب شیطانی و نهایتاً خضوع و خاکساری دسته جمعی در برابر حضرت رب العزه و خالق عالم و آدم، و کارگردان همه موجودات غیب و شهادت است.

ص:۳۲۸

این فقیر لازم می داند تا جائی که ممکن است این سه حقیقت را شرح و توضیح دهد، باشد که به گوشه ای از رحمت و لطف خدا نسبت به بندگانش که سبب دعوت آنان به اجرای این سه حقیقت گشته تا اندازه ای آگاه شویم.

**نماز**

نماز پس از ایمان استوارترین رشته الفت و قوی ترین عامل پیوند میان عابد و معبود است.

نماز نور باطن، صفای قلب، مایه پاکی جان، سبب سلامت، و پرتو پرفروغ رحمت حق در خیمه حیات انسان است.

نماز رشته محکمی است که همه وجود انسان را به ملکوت پیوند میدهد، و فرشی را تبدیل به عرشی می کند و مانند آن برنامه ای را نمیتوان یافت که آدمی را به حق و حقیقت ربط دهد.

نماز پناه بی پناهان، سنگر مجاهدان، گلستان روح افزای عاشقان، چراغ سحر مشتاقان، نور وجود عارفان، آرامش قلب مضطربان، و سیر کمالی آگاهان است.

نماز زنده کننده جان، ظهوردهنده حیات جاودان، راز و نیاز دردمندان، روشنی راه راهروان، نور دیده بینایان، سرمایه مستمندان، دوای درد دردمندان، نوای دل بیدلان، دلیل گمراهان، امید امیدواران، نشاط سحرخیزان، سوز دل سوختگان، حرارت روح افسردگان، مایه بقای جان و دستگیره نجات انسان از مهالك است.

نماز برتر از همه عبادات، جامع تمام کمالات، منعکس کننده کلّ واقعیات، منبع برکات و کلید حل مشکلات است نماز خمیر مایه حیات، تزکیه کننده صفات، علاج زشت ترین عادات، نمو دهنده حسنات، شستشو دهنده سیئات، سبب کرامات، منبع فیض و افادات، نگهدارنده انسان از حادثات، مانع سانحات و حقیقت کائنات است.

ص:۳۲۹

نماز عشق سالکین، عبادتی آتشین، کاری بی قرین، بهترین یار و معین، خورشید اهل زمین، مونس اصحاب دین، امنیت جان غمین و رحمت واسعه حضرت ارحم الراحمین است.

نماز حقیقتی روحانی، فرمان واجب حضرت سبحانی، نفخه رحمانی، جان انسانی و نور یزدانی است. نماز هویت ایمان، حقیقت جهان، طریقت جان، قدرت انسان و راه ورود به بهشت و رضوان است.

نماز چشمه زمزم روح، ساغر معنوی صبوح، فتح الفتوح، توبه نصوح، ذکری ممدوح و در طوفان حوادث کشتی نوح است.

بدون نماز خود را اهل حقیقت و حقمدان و رسیدن فیض خاص الهی را به سوی خود توقع مدار.

اکسیر وجود بدون نماز بی سود است، بی خبران از نماز بی خردانند و فراریان از این مقام گرفتار دام شیطان اند.

ثروتمندان بی نماز فقیرند و تهیدستان با نماز از همه غنی ترند. شاید گروهی تصور کنند که نماز عبادتی ویژه شریعت محمدی است و در گذشته خبری از این حقیقت معنوی در آئین پیامبران نبوده، ولی این تصور ساخته و پرداخته خیال و نتیجه عدم آگاهی از حقایق و میوه تلخ بی اطلاعی از آیات قرآن مجید و روایات است.

### نماز در فرهنگ پیامبران و امت ها

تفسیر علی بن ابراهیم قمی در حدود قرن سوم هجری، یعنی نزدیک به عصر حضرت عسگری علیه اسلام به رشته تحریر کشیده شده است.

بزرگان از دانشمندان و فقها به این تفسیر اطمینان نموده و بسیاری از مطالب و روایات آن را در کتابهای خود نقل کردهاند.

ص:۳۳۰

در جلد اوّل این تفسیر در توضیح آیه شریفه

فَتَلَقّٰی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمٰاتٍ (۱)

روایتی از قول پدرش ابراهیم قمی از ابن عمیر، از ابان بن عثمان از حضرت صادیق (ع) درباره نماز نقل میکند.

با توجه به این که کتابهای رجالی شیعه مانند رجالکشی، جامع الرواه، قاموس الرجال، معجم الرجال، سند روایت را صد در صد معتبر میدانند، نشان گر این حقیقت است که نماز در زمان حضرت آدم حتی از ابتدای شروع زندگیاش در زمین جایگاه خاصی داشته و از حلّال مشکلات زندگی بوده است.

برگردان فارسی روایت تا آنجا که لازم و نقطه شاهد است از نظر شریف عاشقان نماز میگذرد.

آدم پس از خروج از بهشت و هبوط به زمین، چهل روز در کوه صفا واقع در قرب حرم امن اقامت داشت، آن روزها به خاطر دوری از مقامی که در ملکوت داشت و هبوط از مرتبه بلندی که ویژه او بود، و به سبب از دست رفتن همنشینی با فرشتگان و محروم شدن از بهشت در حالی که چهره بر زمین میگذاشت، هم چون ابر بهاران سرشک از دیده میریخت.

امین وحی از جانب حضرت معبود- که جز لطف و محبت و احسان و رحمت به بندگان ندارد- بر او نازل گشت و سبب ناله جگر سوز و دلخراش او را پرسید، در پاسخ به آن فرشته مقرب حق گفت: چرا ننالم، و اشک از دیده نبارم، مگر نه این است که خدای عزیز مرا به خاطر سرپیچی از فرمانش و بیتوجهی به خواستهاش از مقام قرب خود رانده و از جوار رحمتش محروم نموده و جایم را در خاک ذلت و



---

۱- ۱) - بقره آیه ۳۷.

بر غبار مکنت قرار داده است. فرشته وحی به او گفت: به پیشگاه لطف دوست باز گرد و وجودت را به زینت توبه بیارای.

آدم پرسید: چگونه توبه کنم و جسان به سوی حق باز گردم؟ خدای مهربان چون نیت آدم را بر جبران گذشته راسخ دید، قبّهای از نور که جایگاه بیت را مشخص میکرد و تابش نورش حدود جغرافیائی حرم را معلوم مینمود فرود آورد و به امین وحی فرمان داد محل بیت را نشانهگذاری کند، چون به وسیله آن نور محل بیت و حدود حرم معلوم شد و این برنامه سامان گرفت، فرشته وحی از آدم خواست آماده شود تا مراسمی را به جا آورده و دست نیاز به سوی بینیاز برای توبه و بازگشت بردارد.

روز ترویه شروع برنامهای بود که آدم از فرشته حق تعلیم میگرفت.

پدر آدمیان به دستور امین وحی غسل کرد و مُحرم شد و پس از انجام آن مراسم، روز هشتم ذو الحجه به سرزمین منی رفت و دستور گرفت که شب را در آنجا بیتوته کند. صبح روز نهم در حالی که تلبیه می گفت به عرفات آمد، آفتاب عرفه از ظهر می گذشت فرشته الهی به او گفت: از ادامه دادن تلبیه خودداری کن و دوباره خود را به غسل بیارای، آنگاه نماز عصر را به جای آورد، امین وحی به او گفت: در این سرزمین بپاخیز، چون بپا خاست کلماتی را که از جانب خداوند برای راه یافتن آدم به مقام توبه نازل شده بود به آدم تعلیم داد. (۱)از این روایت که علاوه بر تفسیر علی بن ابراهیم دیگر کتاب های اسلامی هم نقل کرده اند استفاده می شود که حضرت آدم که اولین انسان از نوع ما بوده از جانب حضرت حق مأمور به نماز بود، ولی این که چگونگی و کیفیت و شرایط

ص:۳۳۲

---

۱- ۱) - تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۴۴.

و عدد رکعات و اوقاتش به چه صورت بوده بر ما پوشیده است و به دانستن آن هم نیازی نیست، آنچه مهم است این است که آدم برای اقامه نماز مکلف و مسئول بوده و نماز را از برنامه های واجب آئینش قرار داده بودند.

جایگاه نماز تا مرتبه ای است که در روایات آمده: آدم پس از آن که از دنیا رفت هبه الله جانشینش بر جنازه او نماز گذارد.

کتاب بحار از کتاب معتبر و با ارزش تهذیب شیخ طوسی آن فقیه والامقام و محدث خبیر و مفسر کبیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود:

هنگامی که آدم از دنیا رفت و زمان نماز گزاردن بر او فرا رسید، فرزندش هبه الله به امین وحی گفت: ای فرستاده حق پیش به ایست تا بر جنازه آدم نماز خوانده شود، فرشته الهی گفت: خدا ما را به سجده بر پدرت فرمان داد و اکنون در شأن ما نیست که بر نیکوترین فرزندش مقدم شویم شما بر ما پیشی گیر و با پنج تکبیر بر جنازه پدر نماز بخوان، پس از آن واجب شد بر جنازه فرزندانش پیش از دفن نماز میت خوانده شود.

با کمال تأسف بسیاری از جوامع و امتها از فرهنگ حق دور شدند و به پرستش بتهای زنده و بیجان دچار شدند و اسیر فرهنگهای انحرافی و اختراعی گشتند و از همه ارزشها به ویژه نماز این فیض عظیم الهی بیبهره ماندند، زندگانشان در چاه مهلک بی نمازی افتادند و مردگانشان بدون بدرقه نماز دفن می شوند و یا به آتش می سوزانندشان.

### ادریس و نماز

علامه مجلسی از حضرت صادق (ع) روایت می کند: به هنگام ورود به شهر کوفه از مسجد سهله دیدن کن و در آن مکان مقدس نماز بگزار و حل مشکلات دینی و دنیائی ات را در آنجا از خدا بخواه، زیرا مسجد سهله خانه حضرت

ادریس است، انسان بزرگواری که در آنجا به پیشه خیاطی مشغول بود و نمازش را در آن مکان پاک اقامه می کرد.

آری کسی که در آنجا دست نیاز به سوی بی نیاز بردارد بی پاسخ نمی ماند و در قیامت در کنار ادریس از مقام رفیعی برخوردار خواهد شد، و به سبب عبادت و اظهار نیازمندی در آن مسجد، از ناراحتی های دنیائی و شر دشمنان در پناه حق قرار خواهد گرفت. (۱)طبرسی در تفسیر بسیار پر ارزش مجمع البیان می گوید: حضرت ادریس از قدیمی ترین پیامبران خدا و جد پدری نوح بوده است. (۲)توجه داشته باشید که حضرت ادریس پیش از نوح می زیسته و فرهنگش همراه نماز بوده و محل اقامه نمازش چنان با ارزش و دارای معنویت است که حضرت صادق (ع) دعای دعا کننده در آن مقام را مستجاب می داند.

## نوح و نماز

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

پرستش خدای یکتا، و اخلاص ورزی به پیشگاه او، و بی همتا دانستن حضرتش که خدا فطرت آدمیان را بر آن قرار داده اصول آئین نوح بود.

پروردگار بزرگ از نوح و همه پیامبران پیمان گرفت که او را فرمان برند و از شرکت دوری جویند، و نیز خدای مهربان حضرت نوح را به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و رعایت حلال و حرام دعوت کرد. (۳)



---

۱- ۱) - بحار ج۱۱، ص ۲۸۰.

۲- ۲) - مجمع البیان ج۶، ص۵۱۸.

۳- ۳) - بحار ج۱۱، ص ۳۳۱.

## ابراهیم و نماز

ابراهیم بزرگ که از او به عنوان بت شکن، قهرمان توحید، پدر پیامبران، اواه، حلیم، صالح، مخلص، مخلّص، موحد، بینای به ملک و ملکوت یاد می شود، هنگامی که هاجر و نور چشمش اسماعیل را در حالی که شیرخوار بود در سرزمین بی آب و علف مکه نزدیک حرم امن گذاشت و قصد بازگشت به شام کرد به پیشگاه حق عرضه داشت:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ اَلْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا اَلصَّلاةَ. . . (۱)

پروردگار را من برخی از فرزندانم را در درهای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم، پروردگار را برای این که نماز را برپا دارند.

او به نقل قرآن مجید درخواست های با ارزشی از خدا داشت از جمله:

رَبِّ اِجْعَلْنِی مُقِیمَ اَلصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ: (۲)

پروردگار را مرا برپا دارنده نماز قرارده و نیز ذریه و نسلم را توفیق اقامه نمازده و پروردگارا دعایم را بپذیر.

## اسماعیل و نماز

قرآن در این زمینه می فرماید:



---

۱- ۱) - ابراهیم، آیه۳۷.

۲- ۲) - ابراهیم، آیه۴۰.

وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ إِسْمٰاعِیلَ إِنَّهُ کٰانَ صٰادِقَ اَلْوَعْدِ وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیًّا وَ کٰانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاٰهِ وَ اَلزَّکٰاهِ وَ کٰانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا: (۱)

و در این کتاب سرگذشت اسماعیل را یاد کن که او وفا کننده به وعده و فرستاده ای پیامبر بود.

و همواره اهلش را به نماز و زکات فرمان می داد و نزد پروردگارش انسانی پسندیده بود.

### اسحاق، یعقوب و نسل ابراهیم و نماز

در قرآن مجید در رابطه با این منابع کرامت آمده است:

وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ نٰافِلَهً وَ کُلاًّ جَعَلْنٰا صٰالِحِینَ وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِمْ فِعْلَ اَلْخَیْرٰاتِ وَ إِقٰامَ اَلصَّلاٰهِ وَ إِیتٰاءَ اَلزَّکٰاهِ وَ کٰانُوا لَنٰا عٰابِدِینَ: (۲)

و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطائی افزون به ابراهیم بخشیدیم، و همه را افرادی صالح و شایسته قرار دادیم، و آنان را پیشوایانی مقرر کردیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی نمودیم و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

### شعیب و نماز

مردم مدین مردمی فاسد و طاغی و متجاوز به حقوق حق و خلق بودند، خدای مهربان شعیب را برای هدایت آنان مبعوث به رسالت کرد تا از گمراهی و



---

۱- ۱) - مریم، آیات ۵۴-۵۵.

۲- ۲) - انبیاء، آیات ۷۲-۷۳.

ضلالت نجاتشان دهد، تعالیم ملکوتی آن حضرت به این صورت در قرآن مجید آمده است:

خـدا را بپرستیـد جز او معبودی نیست، اجناس پیمانه ای و کشـیدنی را کم مردم نگذارید، من شـما را در توانگری و نعمتی که بی نیاز کننده از کم فروشی است می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

اجناس پیمانه و ترازو را به عدل و انصاف کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را کم شمارتر و کم ارزش تر از آنچه که هست به حسـاب نیاوریـد و در زمین تبهکـارانه فتنه و آشوب برپا مکنیـد. (۱)تعـالیم شـعیب ضـامن خیر دنیا و آخرت مردم بود، ولی جامعه مدین در برابر شـعیب و دل سوزی های او موضوع سختی گرفتند و نخواستند هدایت خدا را که به وسیله شعیب به آنان رسـیده بود بپذیرند، و دست از هوا و شهوات و دنیا پرستی بردارند، و شگفت اینجاست که تعالیم او را نتیجه نماز می دانستند، آیا به این حقیقت آگاهی داشتند که نماز باز دارنده نمازگزار از هر فحشا و منکری است؟ ! آنان به شعیب گفتند:

يَا شُعَيْبُ أَ صَلاٰتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مٰا يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوٰالِنٰا مٰا نَشٰؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ اَلْحَلِيمُ اَلرَّشِيدُ:

ای شـعیب آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم، یا از این که در اموالمان به هر کیفیتی که می خواهیم تصرف کنیم دست برداریم به راسـتی تو انسـانی بردبـار و راه یـافته ای پس چرا می خواهی در برابر آزادی ما نسبت به بت پرستی و هزینه کردن اموالمان به هر صورت که بخواهیم بایستی؟ !



---

۱- ۱) - هود، آیات ۸۴-۸۵.

آری نماز رشد دهنده و هدایت گر و بازدارنده از فحشا و منکرات است ولی مردم دنیا پرست و غرق در شهوات نمی خواستند در چنین حصن حصینی وارد شوند و دایره حیات را با این دژ محکم و حصار مستحکم از شر شیاطین و خطرات هوای نفس محفوظ بدارند.

## موسی و نماز

حضرت کلیم الله که از پیامبران اولوالعزم است مورد عنایت خاص حضرت حق بود.

یاد آن حضرت و اوصاف حمیده اش زیاد در قرآن مجید آمده است.

او زمانی که به هدایت حضرت حق در مسیر مدین به مصر به وادی سینا و منطقه طور رسید برای اولین بار طنین دلربای صدای معشوق را به این گونه شنید:

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوٰادِ اَلْمُقَدَّسِ طُویً وَ أَنَا اِخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمٰا یُوحیٰ إِنَّنِی أَنَا اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِذِکْرِی: (۱)

به یقین این منم پروردگارت، پس کفش خود را از پایت بیفکن، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

و من تو را به پیامبری برگزیدم پس به آنچه وحی می شود گوش فرا دار، همانا من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا بندگی کن و نماز را به خاطر یاد من برپای دار.

ص:۳۳۸

---

۱- ۱) - طه، آیات ۱۲-۱۴.

آری نمازی که همراه با شرایط ظاهری و باطنی اقامه شود یاد حضرت محبوب را در دل زنده می سازد و حاکمیت آن یاد را در اعمال و خلاق می گستراند، و امنیتی همه جانبه در قلب ایجاد می نماید و آدمی را در حصار حفظ حق می برد و نهایتاً سعادت دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان می آورد.

أَلاٰ بِذِكْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ: (۱)

بدانید با یاد خدا دلها آرامش و امنیت یابد.

چون امنیت واقعی به وسیله نماز و از برکت این عبادت به درگاه بی نیاز حکومتش را در عرش قلب برقرار کرد، به هنگام مرگ و سفر به آخرت، دارنده قلب مطمئن مخاطب به خطاب حضرت حق می شود و در چنین حالتی مردن برای انسان از عسل شیرین تر می گردد:

يٰا أَيَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي وَ اُدْخُلِي جَنَّتِي: (۲)

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته به سوی پروردگارت در حالی که از او خوشنودی و او هم از تو خوشنود است بازگرد، پس در میان بندگانم درآی، و در بهشتم وارد شو.

### لقمان و نماز

آن بزرگ مرد الهی که بر اثر تزکیه نفس و جهاد اکبر و اجتناب از هر گناه و عمل بیهوده ای از جانب حق به مقام با عظمت حکمت نائل آمد در سفارش های پر ارزشش به فرزندش فرمود:



---

۱- ۱) - رعد، آیه ۲۸.

۲- ۲) - فجر، آیات ۲۷- ۳۰.

يَا بُنَيَّ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اِنْهَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ اِصْبِرْ عَلىٰ مٰا أَصٰابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ: (1)

پسرم نماز را بر پا دار، و مردم را به کار پسندیده وادار، و از کار زشت باز دار که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

### داود و نماز

علامه مجلسی محدث کم نظیر شیعه در توضیح آیاتی که در رابطه با زندگی با برکت داود است، روایاتی درباره فضائل و محاسن و کثرت عبادات و مناجات داود به خصوص علاقه شدیدی که آن انسان ملکوتی به نماز داشت نقل می کند: آن حضرت در خانه اش محراب های متعددی قرار داده بود تا در جای جای خانه اش اقامه نماز کند.

او اوقاتش را به چهار بخش تقسیم کرده بود: روزی را برای حل مشکلات مردم، وقتی را برای زن و فرزند، زمانی را برای دعا و مناجات در دل کوهها و کنار دریا، و ایامی را برای انس با محبوب در خلوت منزل و در کنار محراب عبادت. حضرت صادق (ع) می فرماید: در حالی که در محراب عبادتش مشغول نماز بود، خدای مهربان با وی سخن می گفت. (2)

### سلیمان و نماز

علامه مجلسی از کتاب با ارزش ارشاد دیلمی روایت می کند:



---

۱- ۱) - لقمان، آیه ۱۷.

۲- ۲) - بحار ج۱۴، ص۲۰.

لباس سلیمان لباسی بس عادی بود، در حالی که سلطنت و حکومت و ثروتی که در اختیار داشت، برای احدی از گذشتگان و آیندگان مقرر نشد.

او شب هایش را با نماز به صبح می رساند در حالی که هم چون چشمه بهاری از دیده اشک می ریخت، آن حضرت اداره امور معاشش را از طریق بازوی خود تأمین می کرد.

### یونس و نماز

آن بنده صالح حق سال ها ملت نینوا را به عبادت خدا و دست برداشتن از بت پرستی و شرک و گناه دعوت کرد، ولی مردم در برابر دعوتش به تکبر برخاستند و با او از هر دری مخالفت کردند، تا جائی که آن حضرت را از هدایت خود ناامید ساختند و آن جناب در پیشگاه حق برای هلاک شدن مردم نفرین کرد، سپس آنان را رها نموده به جائی رفت که به او دسترسی نداشته باشند.

چون به منطقه بازگشت زندگی مردم را همانند پیش از نفرین کردنش عادی یافت، معلوم شد جامعه نینوا توبه کرده و عذاب را دفع نموده و به زندگی پاک و حیات معقولی بازگشته اند.

یونس با خشم و غضب منطقه را ترک کرد و نهایتاً در میان امواج دریا به کام نهنگ انداخته شد، حضرت حق سبب نجاتش را از آن زندان که احدی توان یافتن آن را نداشت چنین بیان می کند:

فَلَوْ لاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ اَلْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ: (۱)

ص:۳۴۱

---

۱- ۱) - صافات، آیات ۱۴۳-۱۴۴.

پس اگر او از تسبیح کنندگان نبود، بی تردید تا روزی که مردم برانگیخته می شوند در شکم ماهی میماند.

مجمع البیان از قول مفسر معروف قتاده نقل می کند که منظور از تسبیح یونس که عامل نجاتش شده نماز بود. (۱)

### زکریا و نماز

قرآن مجید درباره نماز زکریا می فرماید:

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ اَلدُّعاءِ.

فَنادَتْهُ اَلْمَلائِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی اَلْمِحْرابِ أَنَّ اَللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اَللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ اَلصّالِحِینَ: (۲)

در آنجا بود که زکریا با دیـدن کرامت و عظمت مریم، پروردگار خود را خواند که پروردگارا مرا از سوی خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعائی.

پس فرشتگان او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود ندا دادند: خدا تو را به یحیی مژده می دهد در حالی که تصـدیق کننـده کلمه ای از سوی خـدا یعنی مسیح است، یحیی سـرور و پیشوا و بر اسـاس زهـد و حیا حافظ خود از مشـتهیات نفسانی و پیامبری از شایستگان است.

### عیسی و نماز



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۸، ص۴۵۹.

۲- ۲) - آل عمران، آیات ۳۸-۳۹.

داستان عیسی و مادرش مریم که دارای مقام عصمت و طهارت است از شگفتی های قدرت و عظمت خداست.

خدای مهربان برای نشان دادن قدرت خود و برای عبرت دیگران و در جهت هدایت امت ها به طور مکرر به داستان با عظمت این پسر و مادرش در قرآن اشاره فرموده است.

از عجایب زندگی عیسی سخن گفتنش در گهواره پس از ساعاتی چند از ولادت اوست، که در آن گفتار حقایق و معارف الهیه را برای مردم بازگو کرد و به ویژه حقیقت توجه داد که خدا مرا به نماز سفارش کرده است:

قٰالَ إِنِّی عَبْدُ اَللّٰهِ آتٰانِیَ اَلْکِتٰابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا وَ جَعَلَنِی مُبٰارَکاً أَیْنَ مٰا کُنْتُ وَ أَوْصٰانِی بِالصَّلاٰةِ وَ اَلزَّکٰاةِ مٰا دُمْتُ حَیًّا: (۱)

بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب آسمانی عطا شده، و به شرف نبوت آراسته ام و هر کجا باشم برای جهانیان مایه برکت و سودم، خدا من را تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

### پیامبر اسلام و نماز

نماز در شریعت محمدی از ارکان اسلام، و اساس دین، و عمود آئین، و معراج مؤمن، و نور عبد در دنیا و آخرت است. مسائل و شرایطی که در باب نماز در این شریعت کامل، و آئین جامع مطرح است در هیچ فرهنگی مطرح نبوده و نیست.

ص:۳۴۳

---

۱- ۱) - مریم، آیات ۳۰-۳۱.

نماز در اسلام محمدی حقیقتی جامع و واقعیتی کامل است، که در پرتو آن، انسان به آداب ملکوتی، و اخلاق الهی مؤدب می شود، و به وسیله آن طریق رشد و کمال و عرفان و مسیر حق و حقیقت و محبت را می پیماید.

نماز در آئین احمدی بال پر قدرتی است که اگر با شرایط ویژه اش اقامه شود، انسان را تا مقام قرب و وصال محبوب ابدی و معشوق سرمدی پرواز می دهد.

عارفان عاشق و واصلان کامل می گویند: نماز معجونی است که شارع حکیم آن را ترتیب داده و به لطف عمیمش ترکیب نموده است.

مشخص است که هر جزء آن مبتنی بر حکمتی، و مقتضی سری و مصلحتی است، و هویدا و مبرهن است که افضل اعمال بنی آدم سجده کردن است، چنان که صریح اخبار و صحیح اعتبار بر آن ناطق و شاهد است.

صادق از آن که اعضای هفتگانه را در آن حال نمازگزار از بر خاك گذارد، و مجمع النورین را که اشرف جوارح است بر زمین مالد و به زبان نیاز به درگاه کریم کارساز بنده نواز نالد.

در حدیثی بسیار مهم از قول رسول خدا (علیهما السلام) آمده است:

«انما العلم ثلاثه: آیه محکمه، او فریضه عادله، او سنته قائمه:» (۱)

آیت محمکه تفسیر به توحید و معرفه الله شده، و فریضه عادله به اخلاق و تزکیه نفس معنا گشته و سنت قائمه به فروع شریعت محمدی تبیین شده است.

نماز معجونی است که اجزاء آن از این سه علم ترکیب گشته و جامعه ای است که از این سه رشته دوخته شده، و حقّه ای است که در آن این سه گوهر



---

۱- ۱) - کافی ج۱، ص۲۴.

نفیس انـدوخته گشـته، و صـدفی است که این سه لؤلؤ نایـاب در آن تعـبیه شـده و منبعی است که این سه چشـمه از آن منفجر گردد.

اما اشـتمال نماز بر توحیـد از آن است که افتتاح نماز با تکبیره الاحرام است و مفهوم تکبیر توحید ذات و نفی صـفات است، و بلند کردن انگشتان دهگانه هر کدامش دلیل و نشانه ای بر صفات جمالیه و جلالیه است.

انسان ضرورت دارد به هنگام راه یافتن به نماز متوجه این معانی بلند آسانی و مفاهیم عرفانی ملکوتی باشد.

اما اشتمال نماز بر تزکیه اخلاق به این است که طهارت بر دو نوع است:

طهارت ظاهر از خبائث و احـداث، و طهارت باطن از ذمائم اخلاق، و چنان که تطهیر ظاهر شـرط صـحت نماز است، هم چنان تطهیر باطن نیز شرط قبولی این عبادت الهیه است.

و اشـتمال نماز بر سـنت قائمه از این جهت است که نماز اشـرف عبادات و افضل طاعات و در فروع شـریعت هیـچ عملی با آن برابری نمی کند.

آری نماز اسلام محمدی سرا پا آداب الهی و مسایل تربیتی و حقایق ملکوتی و واقعیات آسمانی است.

### نماز زکات بدن و عمر است

برای هر چیزی زکاتی است، زکات مال دستگیری از فقیران است، زکات آبرو و مقام یاری دادن به ضعیفان است، زکات آواز خوش خواندن قرآن است، زکات زبان نصیحت مسلمانان است، زکات خانه پذیرائی از مهمان است، و گوهر گرانمایه و گران بهـای عمر که نفیس ترین متاع و بهترین سـرمایه است زکاتش هزینه کردن آن در طاعات و عبادات و دعا و مناجات با قاضـی الحاجات است، و

نماز که اشرف مثوبات و افضل قربات است باید به عنوان زکات عمر و بدن به حساب آید و در اوقات معنیش پرداخته شود.

پس عبد چون عازم حرم کبریا و متوجه عالم بالاـ گردد باید قلب او که فرمان فرمای مملکت وجود وی است اول پیش به ایستد و تمام اعضا و جوارح و حواس باطنه و ظاهره با همه رگ ها و استخوان ها که همه زیر دست و رعیت اویند به قلب اقتدا کنند و او را متابعت نمایند.

چون عبد در حال نماز چنین کند و به خضوع و خشوع رو به درگاه حضرت رب العالمین نماید گوهر گران بهای عمر خود را زکات داده و هر حق لازمی را به مستحقش رسانیده، چه این که حق امام و مقام ما فوق امامت و حق رعیت پیروی و متابعت است. (۱)

### نماز در روایات

بدون تردید در میان عبادات و مسائل معنوی و ملکوتی، نماز از ارزش و اهیمت ویژه ای برخوردار است.

به اندازه ای که به نماز سفارش شده به چیزی سفارش نشده است. نماز سفارش حضرت حق، و پیامبران، و امامان و عارفان و ناصحان و حکیمان است.

کتابی از کتابهای آسمانی حق خالی از آیات مربوط به نماز نیست.

از مسائل و مطالب بسیار مهم کتابهای عرفانی، و اخلاقی به ویژه مجموعههای حدیث نماز است.



---

۱- ۱) - اسراء الصلاه تهرانی ۳۶.

معارف الهی انسان بینماز را انسان نمیدانند، و هر بینمازی را مستحق عذاب ابد و محروم از رحمت و ممنوع از ورود در بهشت دانسته و بلکه بینماز را موجودی پست و وجودی تهیدست و تیره بختی بیچاهر به حساب میآوردند.

نماز در عرصه زندگی و حیات انسان به اندازهای ارزش دارد که اولیاء الهی برای یک لحظه از آن غافل نبودند، و به هر صورت که ممکن بود دیگران را هم به این عبادت پرارزش ملکوتی تشویق میکردند.

نماز با این که به افراد غیر مکلّف واجب نیست ولی به سبب ارزش و اهمیتی که دارد امامان معصوم فرمان میدادند که فرزندانشان را از شش و هفت سالگی به نماز وا دارید و آنان را برای حرکت در این سفر معنوی تشویق نمائید.

عن معاویه بن وهب قال سألت ابا عبد الله (ع) فی کم یؤخذ الصبی بالصلاه فقال: فیما بین سبع سنین و ست سنین: (۱)معادیه بن وهب که از بُزرگان از اصحاب حضرت صادق (ع) است میگوید: از امام هشتم پرسیدم در چه زمانی کودک را به نماز توجه دهند؟ حضرت فرمود میان هفت و شش سالگی.

«عن محمد بن مسلم عن احدهما فی الصبی متی یصلی قال: اذا عقل الصلاه قلت: متی یعقل الصلاه و تجب علیه؟ قال: ست سنین:» (۲)

محمد بن مسلم از یکی از دو امام یا حضرت باقر یا حضرت صادق (ع) درباره کودک روایت میکند که چه زمانی نماز بخواند، حضرت میفرماید هنگامی که نماز



---

۱- ۱) - وسائل ج۳، ص۱۲.

۲- ۲) - وسائل ج۳، ص۱۲.

را درک کند، میپرسد چه زمانی نماز را میفهمد تا خواندنش بر او لازم باشد؟ حضرت میفرماید: در شش سالگی.

«عن الحلبی عن ابی عبدالله (ع) عن ابیه قال: انا نأمر صبیاننا بالصلاه اذا کانوا بنی خمس سنین، فأمروا صبیانکم بالصلاه اذا کانوا بنی سبع سنین:» (۱)

حلبی که از راویان بزرگوار شیعه است از امام صادق نقل می کند که حضرت از پدر بزرگوارشان روایت می کنند که ما فرزندانمان را در سن پنج سالگی به نماز وادار می کنیم، پس شما آنان را در سن شش سالگی وادار نمائید.

### ارزش نماز و گناه سبک شمردن آن

ابن عباس به نقل صدوق از رسول خدا روایت می کند:

خدا را فرشته ای است به نام سخائیل که در کنار هر نمازی از خداوند برای نمازگزاران برات می گیرد.

هنگامی که مؤمنان شب را به پایان می برند و برمی خیزند و وضو می گیرند و نماز صبح را به جای می آورند برای آنان از خدا براتی می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الباقی، عبادی و امائی فی حرزی جعلتکم، و فی حفظی وتحت کنفی صیرتکم و عزتی لاخذلتکم وانتم مغفور لکم ذنوبکم الی الظهر:»

من خدای پاینده ام، بندگانم و کنیزانم شما را در حصار استوارم قرار دادم، و در حفظ و حراستم بردم، به عزتم سوگند شما را وا نمی گذارم، گناهانتان تا ظهر مورد مغفرت است.



---

۱- ۱) - وسائل ج۳، ص۱۲.

چون ظهر شود و به وضو و نماز برخیزند برائت دوم را از خدا برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله القادر، عبادی و امائی بدلت سیاتکم حسنات وغفرت لکم السئیات و احللتکم برضای عنکم دارالجلال:»

من خدای توانایم، بندگانم و کنیزانم، زشتی هایتان را به خوبی ها تبدیل کردم، گناهانتان را آمرزیدم و به خاطر خوشنودی ام از شما، شما را به خانه جلال وارد نمودم.

و چون به وضو و نماز عصر اقدام کننده برائت سوم را از خدا برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الجلیل جل ذکری، وعظم سلطانی، عبیدی و امائی حرکت ابدانکم علی النار، و اسکنتکم مساکن الابرار، و دفعت عنکم برحمتی شر الاشرار:»

من خدای بزرگم، و ذکرم بزرگ است، و سلطنتم عظیم است، بندگانم و کنیزانم، بدن هایتان را بر آتش دوزخ حرام کردم، و شما را در مسکن های نیکان مسکن دادم، و به رحمتم شر اشرار را از شما دفع کردم.

و چون وقت مغرب شود و به وضو و نماز برخیزند برائت چهارم را برای آنان می گیرد که در آن نوشته شده:

«انا الله الجبار الکبیر المتعال عبیدی و امائی صعد ملائکتی من عندکم بالرضا و حق علی ان ارضیکم واعطیکم یوم القیامه منیتکم:»

من خدای جبران کننده بزرگ و برترم، بندگانم و کنیزانم فرشتگانم از نزد شما با خوشنودی رضا صعود کردند، بر عهده من است که شما را خوشنود کنم، و روز قیامت همه خواسته های شما را به شما عطا کنم.

ص:۳۴۹

و هنگامی که وقت عشا برسد و به وضو و نماز اقدام کنند برائت پنجم را از خدا برای آنان می گیرد که بر آن نوشته شده:

«انی انا الله لا اله غیری ولا رب سوای عبادی وامائی فی بیوتکم تطهرتم، والی بیوتی مشیتم وفی ذکری خضتم و حقی عرفتم و فرائضی ادیتم اشهدک یا سخائیل و سائر ملائکتی انی قد رضیت عنهم.»

منحصراً خدای بر حق بر منم، معبودی جز من نیست، پروردگاری غیر من وجود ندارد، بندگانم و کنیزانم در خانه هایتان وضو گرفتید، و به سوی خانه هایم مساجد رفتید و در یادم افتادید، و حقم را شناختید و واجباتم را ادا کردیدای سخائیل و دیگر فرشتگان شاهد باشید از همه اینان راضی و خوشنود شدم. (۱)حضرت صادق (ع) می فرماید:

«یؤتی بشیخ یوم القیامه فیدفع الیه کتابه ظاهره مما یلی الناس لا یری الا مساوی فیطول ذلک علیه فیقول: یا رب أتامرنی الی النار فیقول الجبار جل جلاله یا شیخ انا استحیی ان اعذبک و قد کنت تصلی فی دار الدنیا، اذهبوا بعبدی الی الجنه:» (۲)

پیرمردی را در قیامت می آورند، پرونده اش را به دستش می دهند، ظاهر پرونده اموری است که مردم آن را دنبال می کنند و جز گناهان و بدی ها در آن دیده نمی شود، کار بر او طولانی می شود، می گوید خدا مرا به رفتن به دوزخ فرمان



---

۱- ۱) - امالی صدوق، ۴۱-۴۲. بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۳.

۲- ۲) - خصال، ج ۲، ص ۱۱۵.

می دهی؟ خدای جبار می گوید: پیرمرد من حیا می کنم تو را عذاب کنم در حالی که در دنیا نماز می خواندی، فرشتگانم بنده مرا به بهشت ببرید.

عبدالعظیم حسنی از حضرت عسگری روایت می کند که خدا با موسی بن عمران سخن گفت، موسی پرسید معبودا پاداش کسی که نمازهایش را به وقت معینش می خواند چیست؟ حضرت حق فرمود:

«اعطیته سؤله و ابیحه جنتی:» (۱)

خواسته هایش را به او عطا می کنم، و بهشتم را برای او حلال و مباح می نمایم.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

مردی ثقفی به محضر پیامبر آمد و از آن حضرت از پاداشی که برای خواندن نمازش مقرر شده پرسید، حضرت فرمود:

«اذا قمت الی الصلاه وتوجهت و قرأت ام الکتاب و ما تیسر من السور ثم رکعت فاتممت رکوعها وسجودها وتشهدت وسلمت غفر کل ذنب فیما بینک وبین الصلاه التی قدمتها الی الصلاه المؤخره فهذا لک فی صلاتک:» (۲)

هنگامی که برای نماز برخاستی، و روی به قبله آوردی و سوره فاتحه و به دنبالش هر سوره ای که میسر بود خواندی، آنگاه به رکوع و سجود در آمدی و آن را تمام کردی و تشهد و سلام را به جای آوردی هر گناهی که میان تو و نماز ادا شده تا نماز بعدی قرار دارد آمرزیده می شود، این است پاداش تو به خاطر نمازی که خواندی.



---

۱- ۱) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۴، ح ۵.

۲- ۲) - امالی صدوق، ۱۲۵.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«یؤتی بعبد یوم القیامه لیست له حسنه فیقال له: اذکروا تذکر هل لک من حسنه قال فیتذکر فیقول: یا رب ما بی حسنه الا ان فلاناً عبدک المؤمن مّربی فطلبت منه ماء فاعطانی ماء فتوضات به و صلیت لک قال: فیقول الرب تبارک و تعالی: قد غفرت لک ادخلوا عبدی الجنه:» (۱)

شخصی را در قیامت می آورند که برای او حسنه ای نیست، به او می گویند یاد کن یا به خاطر آر که آیا حسنه ای برای تو هست؟ پس به خاطر می آورد و می گوید پروردگارم برای من حسنه ای نیست مگر این که فلان بنده مؤمنت روزی بر من گذشت، من از او درخواست آب کردم، او هم به من آب داد، من با آن آب وضو گرفتم و برای تو نماز خواندم، خدا می فرماید تو را آمرزیدم، ای فرشتگان بنده ام را وارد بهشت کنید.

«عن النبی (علیهما السلام) قال: ان احب الاعمال الی الله عزوجل الصلاه والبر والجهاد:» (۲)

از رسول خدا روایت شده: یقیناً محبوب ترین اعمال به سوی خدا، نماز و نیکی و جهاد است.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند که پیامبر فرمود:

«من ادی فریضه فله عند الله دعوه مستجابه:» (۳)

کسی که واجبی را انجام دهد، برای او نزد خدا دعای مستجاب مقرر است.

حضرت صادق (ع) فرمود:



---

۱- ۱) - خصال، ج ۱، ص ۱۵.

۲- ۲) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۶، ح ۱۰.

۳- ۳) - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۸.

«اما والله انکم لعلی دین الله و ملائکته فاعینونا علی ذلک بورع و اجتهاد، علیکم بالصلاه و العباده، علیکم بالورع:» (۱)

آگاه باشید به خدا سوگند شما شیعه بر دین خدا و فرشتگانش هستید، پس ما را بر حفظ این دین به پاکدامنی و کوشش مثبت کمک کنید، بر شما باد به نماز و عبادت، بر شما باد به پاکدامنی.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که حضرت فرمود:

«اوصیکم بالصلاه و حفظها فانها خیرالعمل و هی عمود دینکم:» (۲)

شما را به نماز و مواظبت و حفظ آن سفارش می کنم، زیرا نماز بهترین عمل و ستون و پایه دین شماست.

از رسول خدا روایت شده:

«حبب الی من دنیاکم: النساء و الطیب و جعل قره عینی فی الصلاه:» (۳)

از دنیای شما سه چیز محبوب من است: زنان، بوی خوش، و دل خوشی ام را در نماز قرار داده اند.

در توضیح این روایت گفته شده که مراد پیامبر این است که سه لذت مشروع محبوب من است، ازدواج، بوی خوش، نماز یا نماز نمازگزار ازدواج کرده و نماز نمازگزاری که عطر استعمال نموده نمازی افضل از نماز دیگران است.

ادریس قمی می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم:

اَلْباقِیاتُ اَلصّالِحاتُ که در قرآن آمده چیست؟ حضرت فرمود:

ص:۳۵۳

---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۱.

۲- ۲) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۹، ح ۲۰.

۳- ۳) - بحار، ج ۸۲، ص ۲۱۱.

«هی الصلاه فحافظوا علیها:» (۱)

اَلْبٰاقِیٰاتُ اَلصّٰالِحٰاتُ نماز است، بر نماز محافظت کنید.

پیامبر فرمود:

«اول ما ینظر فی عمل العبد فی یوم القیامه فی صلاته فان قبلت نظر فی غیرها و ان لم تقبل لم ینظر فی عمله بشیئی:» (۲)

به اول چیزی که از اعمال عبد در قیامت نظر می شود نماز اوست، اگر پذیرفته شود به دیگر اعمالش نظر می شود، اگر پذیرفته نشود به چیزی از عملش نمی نگرند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«صلاه فریضه خیر من عشرین حجه و حجه خیر من بیت مملو ذهباً یتصدق منه حتی یفنی او حتی لا یبقی منه شیئی:» (۳)

یک نماز واجب از بیست حج بهتر است و یک حج بهتر است از خانه ای که پر از طلا باشد، از آن صدقه دهند تا پایان یابد یا چیزی از آن نماند.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«لا تتهاون بصلاتک فان النبی (علیهما السلام) قال عند موته: لیس منی من استخف بصلاته، لیس منی من شرب مسکراً لا یرد علی الحوض لا و الله:» (۴)

ص:۳۵۴

---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی ج۲، ص۳۲۷.
۲- ۲) - بحارج۸۲، ص۲۲۷، ج۵۳.
۳- ۳) - کافی ج۳، ص۲۶۵. - تهذیب، ج ۱، ص۲۰۳
۴- ۴) - وسائل ج۳، ص۱۵.

نمازت را سبک مشمار، زیرا رسول خدا هنگام مرگش فرمود: هر کس نماز را سبک بشمارد از من نیست، هر کس شراب بنوشد از من نیست، به خدا قسم کنار حوض کوثر بر من وارد نمی شود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاه:» (۱)

بی تردید شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.

از پیامبر اسلام روایت شده است:

«لا تضیّعو صلاتکم فان من ضیع صلاته حشر مع قارون و هامان و کان حقا علی الله ان یدخله النار مع المنافقین:» (۲)

نمازتان را ضایع مکنید، زیرا کسی که نمازش را ضایع کند با قارون و هامان محشور می شود، و بر خداست که او را با منافقان وارد دوزخ کند.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«اول ما یحاسب به العبد الصلاه فان قبلت قبل سائر عمله و اذا ردت رد علیه سائر عمله:» (۳)

اول چیزی که عبد را به آن محاسبه می کنند نماز است، اگر پذیرفته شود دیگر اعمال او پذیرفته می شود، و اگر مردود گردد دیگر اعمالش نیز مردود خواهد شد.

«عن ابی عبدالله (ع) قال: ان تارک الصلاه کافر:» (۴)

از حضرت صادق (ع) روایت است: بی تردید بی نماز کافر است.



---

۱- ۱) - بحار ج۸۲، ص۲۳۵، ج۶۳.

۲- ۲) - وسائل ج۳، ص۱۹.

۳- ۳) - وسائل ج۳، ص۲۲.

۴- ۴) - وسائل ج۳، ص۲۹.

حضرت صادق از پدرش امام باقر از جابر از رسول خدا روایت می کند:

«ما بین الکفر و الایمان الا ترک الصلاه:» (۱)

میان کفر و ایمان جز ترک نماز چیزی نیست.

روایت بسیار مهمی از رسول خدا درباره بی نماز نقل شده که دانستنش برای همه لازم است:

هر کس نماز را ترک کند خدای متعال او را به پانزده عقوبت مبتلا کند، شش عقوبت در دنیا، و سه عقوبت نزدیک مرگ، و سه عقوبت در قبر و سه عقوبت در قیامت:

اما شش عقوبت در دنیا:

۱. بی آبرو شود.

۲. برکت از مالش برود.

۳. عمر و ثروتش زیاد نگردد.

۴. خوبی هایش قبول حق نشود.

۵. دعایش به اجابت نرسد.

۶. مشمول دعای صالحان نگردد.

**اما سه عقوبت نزدیک مرگ:**

۱. سکرات مرگ بر او سخت شود.

۲. گرسنه از دنیا برود.

۳. تشنگی هرگز از او برطرف نگردد.

**اما سه عقوبت در قبر:**



---

۱- ۱) – وسائل ج۳، ص۲۹.

۱. با درد و غم قرین باشد.

۲. در تاریکی محض بسر برد.

۳. تا قیامت در عذاب باشد.

**اما سه عقوبت در قیامت:**

۱. حساب بر او دشوار شود.

۲. خدا دشمن وی گردد، و به او نظر رحمت نکند، و او را عذاب دردناک رسد.

۳. از قبر چون حیوان وارد قیامت شود و سپس با ذلت و خواری رهسپار دوزخ گردد.

در کتاب پر ارزش اسرار نماز علامه شیخ عبدالحسین تهرانی این روایات از مصادر عصمت و طهارت نقل شده است:

«الصلاه نورالمؤمن، الصلاه نور، افضل الاعمال بعد الایمان الصلاه، الصلاه کفارات للخطاء، الصلاه معراج امتی، علم الایمان الصلاه:» (۱)

نماز نور مؤمن است، نماز نور است، برترین عمل پس از ایمان نماز است، نماز کفاره گناهان است، نماز معراج امت من است، نشانه ایمان نماز است.

برای این که به بخشی از معانی و حقایق و اسرار نماز واقف شوید در جلد اول این تفسیر به شرح و توضیح سوره مبارکه حمد که از ارکان نماز است مراجعه کنید.

من علاقه داشتم بیش از این به روایات نماز و نکات بسیار مهمی که در آن روایت است بپردازم، ولی به نظرم رسید که شرح و توضیح نماز اثری در چند



---

۱- ۱) - اسرار الصلاه تهرانی، ۲۴-۲۹.

جلد نیاز دارد، به این خاطر به همین مقدار که اشاره شد و برای درک عظمت نماز کافی است قناعت می کنم.

## زکات

زکات پرداخت بخشی از درآمد زراعتی، طلا و نقره و چند نوع حیوان حلال گوشت و در معنای وسیع و گسترده اش هزینه کردن هر نعمتی از نعمت های مادی و معنوی در راه خداست.

پرداخت زکات فریضه ای از فرائض حق، و عبادتی از عبادات و موجب پاداش دنیائی و آخرتی، و امتناع از آن حرام و ترکش سبب نکال دنیا و آخرت و عذاب سخت قیامت و دلیل بر دنیا پرستی و بخل و حرص و آز است.

پرداخت زکات نمودهنده مال، تزکیه کننده نفس از رذیلت بخل، و پاکسازی درون از گرایش اضافی به دنیا و مادیت و علت رفع گرفتاری گرفتاران و حل مشکل مستمندان، و برطرف کننده نیاز نیازمندان است.

ایستادگی در برابر این حکم واجب الهی، ایستادگی در برابر حق، و تکبر ورزی نسبت به خواسته خداست.

دارنده ثروت و کشاورز غنی، و دامدار متمکن باید نظری به خلقت و تحولات شگرفش بیندازد، و ببیند که همه موجودات از آنچه دارند و تولید می کنند کریمانه در اختیار همگان قرار می دهند و در این زمینه از خود بخلی نشان نمی دهند.

معادن زمین و کوهها سخاوتمدانه عناصر مورد نیاز بخصوص طلا و نقره را بیش از حد نیاز به بشر میپردازند، حیوانات حلال گوشت میلیون ها سال است با زاد و ولد خود سفره زندگی را اداره می کنند، و دانه ای نباتی و غلات به وفور خود را تسلیم انسان می کنند، و دیگر موجودات هم چون خورشید و ماه، و ابر و

باران و باد وجودشان را هزینه آدمیان می نمایند، انسان مالدار و کشاورز محصول دار، و دامدار غنی باید از وضع کریمانه و کار سخاوتمندانه همه موجودات درس گرفته و او هم برای هماهنگ شدن با همه هستی، دست پرداختش را بدون گره زدن به ابرو، و مشتاقانه و عاشقانه باز کند و به هم نوعانش به فرمان خدا رسیدگی نماید و دل دردمندشان را بی منت شاد کند، و از این که توفیق انجام این فریضه قرآنیه و حکم الهیه را پیدا کرده است. با همه وجود شکر و سپاس به درگاه خدا آورد.

پیامبر بزرگ اسلام و امامان معصوم در زمینه زکات روایات بسیار مهمی دارند که به بخشی از آن اشاره می شود.

### زکات در روایات

از رسول الهی روایت شده:

«الزکاه قنطره الاسلام فمن اداها جاز القنطره و من منعها احتبس دونها و هی تطفئ غضب الرب:» (۱)

زکات پل اسلام است، کسی که آن را بپردازد از پل عبور کرده، و هر کس از پرداختش خودداری کند، خود را از عبور از آن محبوس و گرفتار نموده، زکات خشم حق را نسبت به زکات دهنده فرو می نشاند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اذا اردت ان یثری الله مالک فزکه:» (۲)

اگر می خواهی ثروتت افزون شود زکات آن را بی چون و چرا بپرداز.



---

۱- ۱) - بحار ج۷۷، ص۴۰۵.

۲- ۲) - بحار ج۹۶، ص۲۳.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده:

«ان الله فرض علی اغنیا الناس فی اموالهم قدر الذی یسع فقرائهم فان ضاع الفقیر، او اجهد او عری فبما یمنع الغنی و ان الله عزوجل محاسب الاغنیا فی ذلک یوم القیامه و معذبهم عذابا الیما:» (۱)

بی تردید خدا بر ثروتمندان جامعه در اموالشان اندازه ای را که در زندگی نیازمندانشان گشایش ایجاد کند واجب نموده است، پس اگر تهیدستی تباه شود، یا به زحمت و مشقت افتد، یا برهنه بماند، بخاطر امتناع غنی از پرداخت حق آنان است، خداوند در قیامت ثروتمندان را در این زمینه حسابرسی می کند و آنان را به عذاب دردناکی عذاب خواهد کرد.

آنان که از کاهش مال به خاطر پرداخت زکات هراس دارند به این روایت که از حضرت مجتبی نقل شده توجه کنند:

«ما نقصت زکاه من مال قط:» (۲)

زکات هرگز از مالی نکاسته.

حضرت صادق (ع) هشدار عجیبی به ثروتمندان داده، در سخن گهربارش می فرماید:

«ما ضاع مال فی بر و لا بحر الا بتضییع الزکات، فحصنوا اموالکم بالزکاه:» (۳)

هیچ ثروتی در خشکی و دریا تباه نشد مگر این که سببش ضایع کردن زکات بود، ثروت خود را با پرداخت زکات حفظ و حراست کنید.



---

۱- ۱) - بحار ج۹۶، ص۲۸.

۲- ۲) - بحار ج۹۶، ص۲۳.

۳- ۳) - بحار ج۶۹، ص۳۹۳.

و نیز آن حضرت در رابطه با سنگینی گناه بخل ورزیدن از پرداخت زکات فرموده:

«اذا قام القائم اخذ مانع الزکاه فضرب عنقه:» (۱)

هنگامی که حضرت مهـدی (ع) ظهور کند و برای گسترش دین و عدالت قیام نماید، منع کننده زکات را می گیرد و گردنش را می زند.

امام ششم می فرماید:

«من منع قیراطا من الزکاه فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیاً:» (۲)

کسی که قیراطی از زکات را نپردازد، باید بمیرد اگر خواست یهودی و اگر خواست نصرانی از دنیا برود:

## زکات معنوی

در این زمینه روایات فوق العاده و مهمی از امیرمؤمنان (ع) در غررالحکم به مضامین زیر نقل شده است: (۳)

«زکاه العلم نشره:»

زکات دانش ترویج و نشر آن است.

«زکاه الجاه بذله:»

زکات بزرگی و آبرومندی هزینه کردن آن در گره گشائی است.

«زکاه الجمال العفاف:»

زکات زیبائی پاکدامنی و عفت است.



---

۱- ۱) - بحار ج۹۶، ص ۲۱.

۲- ۲) - بحار ج۶۹، ص ۲۰.

۳- ۳) - غررالحکم حرف زاء ص۴۲۴، ۴۲۵.

«زکاه القدره الانصاف:»

زکات قدرت به عدالت و انصاف رفتار کردن است.

«زکاه الظفر الاحسان:»

زکات پیروزی نیکی بر اسیر و زیردست است.

«زکاه البدن الجهاد و الصیام:»

زکات بدن نبرد در راه خدا و روزه گرفتن است.

«زکاه الیسار برّ الجیران و صله الارحام:»

زکات توانگری نیکی با همسایگان و صله ارحام است.

«زکات الصحه السعی فی طاعه الله:»

زکات تندرستی کوشیدن در طاعت خداست.

«زکاه الشجاعه الجهاد فی سبیل الله:»

زکات دلاوری پیکار در راه خداست.

«زکات السلطان اغاثه الملهوف:»

زکات حاکم کشور به فریاد رسیدن بیچاره است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«المعروف زکاه النعم، والشفاعه زکاه الجاه، والعمل زکاه الابدان، و العفو زکاه الظفر، و ما ادیت زکاته فهو مأمون السلب:» (۱)

زکات نعمت ها کارهای پسندیده، و زکات بزرگی و آبرومندی میانجیگری و شفاعت برای حل مشکل مردم، و زکات بدنها عمل بر اساس طاعت خدا، و زکات پیروزی



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۸، ص ۲۶۸.

عفو و گذشت است. و آنچه که زکاتش پراخت شود از تاراج و چپاول در امان است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«علی کل جزء من اجزائک زکاه واجبه لله عزوجل بل علی کل شعره، بل علی کل لحظه، فزکاه العین النظر لعبره و الغض عن الشهوات و ما یضاهیها، و زکاه الاذن استماع العلم و الحکمه و القرآن. . . . .» (۱)

بر هر جزئی از اجزاء وجودت در راه خدا زکاتی واجب است بلکه برای هر مویت و بلکه برای هر لحظه ات، زکات چشم نگاه برای عبرت گرفتن، و فروپوشی از عوامل شهوات حرام و مانند آن است، و زکات گوش شنیدن علم و حکمت و قرآن است.

### عبادت دستهجمعی

از زیبائی های اسلام این است که دارای دو نوع عبادت است، عبادت در خلوت و عبادت در میان مردم و با مردم.

عبادت در خلوت که از بهترین عبادات، و دارای پاداشی عظیم و غیر قابل تصور است عبادت نیمه شب و تهجد در سحر و عبادت دور از انظار مردم است، عبادتی که جز خدا کسی آن را نمی بیند.

عبادت در میان مردم و با مردم مانند نماز جماعت، نماز جمعه و مناسک حج و پیکار در راه خدا، که آنها را هم چون عبادت های در خلوت میتوان خالصانه انجام داد.

اجتماع مردم هر محل و منطقه ای در مسجد آن محل و منطقه مطلوب خدا و پیامبر و امامان است.



---

۱- ۱) - بحار ج ۹۶، ص ۷.

این اجتماع دارای آثار و برکات فراوانی است، برادران ایمانی و مؤمنان مشـفق هر صبح و ظهر و مغرب در خانه خدا به زیارت یکـدیگر نائل می گردند و از احوال همدیگر خبر می شوند و درد یکدیگر را به درمان میرسانند و مشـکل یکدیگر را حل می کننـد و کـاستی هـا و نواقص محـل و منطقه را برطرف می نماینـد و در یـک صف واحـد برای پیشانی سائیـدن به پیشـگاه حق وتواضع دسته جمعی و عبادت عاشقانه به امامت امامی عادل و باتقوا شرکت می کنند.

چنین جماعتی که یار و ناصـر یکدیگرنـد و در صف واحـد در عبادت و بنـدگی حق هسـتند مورد عنایت و نظر خـدا، و عامل جذب رحمت حضرت ارحم الراحمین است.

روایات از طرفی به اجتماع و جمع شـدن تشویق می کنند، و از طرف دیگر به تشـکیل جماعت برای عبادت ترغیب می نمایند، به بخشی از هر دو دسته روایات برای آگاهی به ارزش اجتماع و جماعت اشاره می شود:

از رسول خدا روایت شده است:

«ایها الناس علیکم بالجماعه و ایاکم و الفرقه:» (۱)

ای مردم شما را به اجتماع و با هم بودن سفارش می کنم و از تفرقه و دور افتادن از یکدیگر بر حزر می دارم.

«ید الله مع الجماعه، فاذا اشتذ الشاذ منهم اختطفه الشیطان کما یختطف الذئب الشاه الشاذه من الغنم:» (۲)

ص:۳۶۴

---

۱- ۱) - کنز العمال، ۱۰۳۱.

۲- ۲) - کنز العمال، ص ۲۰۷.

قدرت خدا با جماعت است، هر گاه یکی از آنان از جماعت جدا شود و تنها و فرد بماند شیطان او را می رباید، چنان که گرگ گوسپند تنها مانده از گله را می رباید.

«الجماعه رحمه و الفرقه عذاب:» (۱)

جماعت مهر و رحمت و تفرقه عذاب است.

درباره نماز جماعت و حاضر شدن در آن و امتناع از حضور در نماز جماعت روایاتی از پیامبر و اهل بیت نقل شده است:

پیامبر فرمود:

«من صلی الخمس فی جماعه فظنوا به خیراً:» (۲)

کسی که نماز پنج گانه را در جماعت بخواند به او گمان خیر برید.

حضرت صادق فرموده:

«ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله فابطئوا عن الصلاه فی المسجد فقال رسول الله لیوشک قوم یدعون للصلاه فی المسجد ان نامر بحطب فیوضع علی ابوابهم فتوقد علیهم نار فتحرق علیهم بیوتهم.» (۳)

گروهی از مردم در زمان رسول خدا بودند که برای حضور در نماز جماعت در مسجد کُندی می کردند، پیامبر فرمود قومی که نماز در مسجد را ترک کرده و جماعت را واگذاشته اند نزدیک است فرمان دهم هیزم درب خانه هایشان بگذارند و آتش برافروزند و خانه هایشان را به آتش بکشند! !

ص:۳۶۵

---

۱- ۱) - کنز العمال، ۲۰۲۴۲.

۲- ۲) - وسائل، ج ۵، ص ۳۷۱.

۳- ۳) - تهذیب، ج ۳، ص ۲۵.

«رفع الی امیرالمؤمنین (ع) بالکوفه ان قوماً جیران المسجد لا یشهدون الصلاه جماعه فی المسجد فقال: لیحضرّن معنا صلاتنا جماعه او لیتحولن ولا یجاورونا و لا نجاورهم:» (۱)

در کوفه به امیرالمومنین گزارش رسید که گروهی همسایه مسجدند ولی در نماز جماعت حاضر نمی شوند، حضرت فرمود: باید با ما در نماز جماعتمان حاضر شوند یا تغییر مکان دهند که همسایه ما نباشند و ما هم همسایه آنان نباشیم.

حسنت به اتفاق ملاحت جهاد گرفت ججج جج

آری به اتفاق جهان میتوان گرفت ججج

## تفسیر آیه ۴۴

### اشاره

أَ تَأْمُرُونَ اَلنّٰاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ اَلْكِتٰابَ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را در ارتباط با انجام نیکی فراموش می کنید در حالی که کتاب تورات را که به شدت به نیکی دعوتتان کرده قرائت می کنید آیا (به وضع زیانبار و خطرناك خود) نمی اندیشید؟

### شرح و توضیح

خطاب آیه شریفه در حقیقت به همه واعظان غیر متّعظ و عالمان بی عمل است که دچار بیماری مهلك خود فراموشی اند.

ص:۳۶۶

---

۱- ۱) - تنبیه الخواطر، ص ۳۳۱.

انسـانی که به خـود تـوجه دارد به این معنـا آگـاه است که در عرصه گـاه وجـود مملوکی بیش نیست و جز حضـرت ربّ العزه مالکی و سرپرست و فرمانروائی ندارد.

این مملوکیت ذاتی اقتضا دارد که مملوک با همه وجودش در برابر مالک مسئول و مکلف باشـد، و در انتخاب راه زنـدگی و منش و روش باید تسلیم مالک گردد، و مشتاقانه همه فرمان ها و دستورات حضرت او را اجرا نماید.

از عوارض بسیار بسیار زیانبار خود فراموشی بر طبل استقلال و استغنا و منیت کوبیدن است.

خـود فراموش، به دیگران در برخی از امور توجه دارد، و شایـد نسـبت به هم نوع خود دلسوزی هم بنمایـد، ولی هرگز به خود توجه ندارد، و به نفع و زیان واقعی خود فکر نمی کند، بلکه در همه حالات و همه امور جز به منافع نامشروع و شکم و شهوت توجهی نمی کند و در فضای تاریک خود فراموشی از خسارت ها و خطرات و زیان هائی که هجوم به او دارد غافل است.

خـود فرامـوش محکوم فرهنگی مخلوط از کفر و شـرک و نفـاق است، و از دایره انسـانیت بیرون قرار دارد، و وجودش موجب فساد و افساد و سدّ راه رشد و کمال دیگران است.

خود فراموش در جایگاه حکومت فرعون و در کنار ثروت قارون و در کنار دانش و علم بلعم باعور است.

خود فراموش عالم به علم کتاب، و دانای به احکام شرع، و همراه شده قاتل انسانیت، و هویت ملکوتی خویش به دست خویش است، هنگامی که از حضرت صادق درباره آیه اتأمرون الناس بالبرو تنسون انفسکم پرسیدند حضرت فرمود:

«کالذابح نفسه»

ص:۳۶۷

خود فراموش، مانند کسی است که خودکشی می کند!

## واعظان غیر متعظ

پیش از آن که به وضع عالمـان یهود در زمینه دعوتشـان به نیکی و نیکوکاری از مردم و بی توجهی به خودشان پرداخته شود، لازم است به این نکته بسیار مهم اشاره شود که لبه تیز توبیخ و سرزنش در آیه شریفه اصل استوار و حکم حکیمانه امر به معروف نیست تا گفته شود: کسی که خود عمل کننده به معروف و آراسته به نیکی نیست حق امر به معروف ندارد، و اجرای این قانون الهی بر او واجب نیست و به عبارت دیگر معنای آیه این نیست که چون خود عمل نمی کنی پس چرا از دیگران دعوت به عمل می کنی، بلکه آیه کریمه به این معناست: که هنگامی که دیگران را به معروف می خوانی چرا خود آراسته به معروف نیستی، بنابراین کسی که عامل به معروف نیست، نباید امر به معروف را ترک کند، بلکه باید امر بمعروف کند ولی قبل از دیگران خودش باید عامل به معروف باشد.

از تفاسیر مهم و دیگر کتابها و روایات استفاده میشود که علمای یهود مردم را به ده حقیقت دعوت میکردند ولی خود آنان به خاطر هوا و هوسشان و به سبب فرهنگ پولپرستی و شهرت محوریشان عاری از آن ده حقیقت بودند.

۱- از مردم دعوت میکردند که به آیات تورات مؤن باشند، و احکام خدا را که در آن کتاب آسمانی بیان شده عمل کنند ولی خود در باطنشان نه این که مؤمن به تورات نبودند، و احکام ان را اجرا نمیکردند بلکه بر کفر و تکذیب آن اصرار داشتند! !

۲- پیش از بعثت پیامبر اسلام به همه یهود اعم از فقیر و غنی بیسواد و باسواد تأکید میکردند که چون محمّد مبعوث به رسالت شد برای تأمین خیر دنیا و آخرشان و برای پیروزی بر دشمناشان به او ایمان بیاوردید، ولی هنگامی که

رسول اسلام ظهور کرد خودشان از ایمان آوردن به پیامبر امتناع کرده و در برابر حضرتش صف آرائی نموده و ایستادگی کردند.

۳ – به فقیران و تهیدستان یهود که از آنان منافعی نصیب سردمداران علمای یهود نمی شد فرمان ایمان به پیامبر می دادند ولی حق را از ثروتمندان که بوسیله آنان جیب خود را پر می کردند و سفره شکم و شهوتشان را آباد نگاه می داشتند پنهان می داشتند و می گفتند و به باور آنان می دادند که این محمد پیامبر معرفی شده و تورات نیست!

۴ – مردم را به طاعت و عبادت خدا می خواندند، و آنان را تشویق به بندگی حق می نمودند ولی خودشان به ویژه در پنهان اهل معصیت و گناه بودند.

۵ – مردم را به راستی و درستی و صدق و صداقت می خواندند اما لجن دروغ و تهمت و افترا از سراسر وجود خودشان سرازیر بود.

۶ – مردم را به وفای به عهد، و داشتن تعهد، و عمل به پیمان و قرارداد دعوت می کردند، ولی خودشان در خیانت به عهد و پیمان و وفا نکردن به قرارداد اعم از قرارداد با خدا یا با مردم حرف اول را می زدند.

۷ – از مردم دعوت می کردند که قلباً و قولا به حق اقرار کنند ولی خودشان منکر حق و تکذیب کننده آن بودند.

۸ – از مردم می خواستند که در هر کجا و در هر شرایطی نسبت به حق گواهی و شهادت دهند و از پنهان داشتن آن جداً بپرهیزند ولی خودشان با همه وجود حق را کتمان می کردند.

۹ – مردم را به نماز که از ارکان دین موسی و از احکام تورات بود فرمان می دادند ولی خودشان یا نماز نمی خواندند یا اگر می خواندند نمازشان از روی ریا و نفاق بود که در حقیقت نمی توان چنین نمازی را نماز به حساب آورد.

ص:۳۶۹

۱۰ – از مردم می خواستند بخشی از اموالشان را به عنوان زکات، صدقه، انفاق بپردازند، و در کار خیر هزینه کنند، ولی خودشان از طرفی دچار حرص بودند و از طرف دیگر گرفتار بخل!

### روایات مربوط به عالم بی عمل و واعظ غیر متّعظ

از رسول خدا روایتی به دو صورت در مهمترین کتاب های تفسیر و حدیث در این زمینه نقل شده که یکی از آن دو روایت به این مضمون است:

«مررت لیله اسری بی علی قوم تغرض سفاههم بمقاریض من نار فقلت من هؤلاء یا جبرئیل؟ قال هؤلاء الخطباء من امتک یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم:» (۱)

شبی که مرا به معراج بردند به قومی گذشتم که با قیچی هائی از آتش لب های آنان را می بریدند، به جبرئیل گفتم اینان کیستند؟

گفت واعظان و گویندگان امت، مردم را به نیکی دعوت می کردند ولی خود را از آراسته شدن به نیکی در ظلمت خود فراموشی داشتند.

و نیز از پیامبر اسلام روایت شده:

«یطلع قوم من اهل الجنه الی قوم من اهل النار، فیقولون لهم ما ادخلکم النار و انما ادخلنا الله الجنه بفضل تأدیبکم و تعلیمکم قالوا: انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله:» (۲)

ص:۳۷۰

---

۱- ۱) – کشف الاسرار ج ۱، ص ۱۷۱، و صورت دیگر روایت نوراالثقلین ج ۱، ص ۶۳ حدیث ۱۷۰.

۲- ۲) – کشف الاسرار ج ۱، ص ۱۷۱.

گروهی از اهل بهشت به گروهی از اهل دوزخ نظر می کنند و به آنان می گویند: خدا ما را از برکت تأدیب و تعلیم شما وارد بهشت کرد، چه چیزی عامل ورود شما به دوزخ شد؟ پاسخ می دهند: ما همگان را به خیر و نیکی و طاعت و عبادت دعوت کردیم ولی خود به انجام آن برنخاستیم!

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«من لم ینسلخ من هواجه، و لم یتخلص من آفات نفسه و شهواتها، و لم یهزم الشیطان و لم یدخل فی کنف الله تعالی و توحیده و امان عصمته لا یصلح له الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لانه اذا لم یکن بهذه الصفه فکلما اظهر امراً یکون حجهعلیه و لا ینتفع الناس به قال الله تعالی أتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و یقال له: یا خائن اتطالب خلقی بما خنت به نفسک و ارخیت عنه عنانک:» (۱)

کسی که از خیالات فاسدی که بر درونش می گذرد کنده نشود، و از آفات نفس و خواسته های بی مهارش خلاصی نیابد، و شیطان را فراری ندهد، و در پناه خدای متعال و توحیدش و حصار حفظش وارد نگردد، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر در او نیست، زیرا وقتی انسان شایسته ای برای این کار نباشد هرگاه وارد این برنامه گردد حجتی بر ضد خود اوست.

و مردم از او بهره نمی برند، خدا می فرماید: آیا مردم را دعوت به نیکی می کنید ولی خود را در این زمینه فراموش می نمائید و به او گفته می شود:

ای خائن بندگانم را به چیزی دعوت می کنی که خود در این زمینه به خود خیانت ورزیدی، و زمام زندگی ات را از آن رها ساخته ای! !

ص:۳۷۱

---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص۶۳ حدیث ۱۷۱.

خثیمه می گوید حضرت باقر (ع) به من فرمود:

«ابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسره یوم القیامه من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره.» (۱)

به شـیعیان ما ابلاغ کن که در قیامت شدیدترین مردم از نظر حسـرت و اندوه کسی است که عدالت را برای مردم وصف کرده ولی خود نسبت به دیگران ظلم و ستم نموده است.

حضرت صادق (ع) فرموده:

«من اشد الناس عذاباً یوم القیمه من وصف عدلا و عمل بغیره.» (۲)

از میان مردم سخت ترین عذاب برای کسی است که عدل را برای مردم ستوده و خود به مردم ظلم و ستم کرده است.

امیرالمؤمنین (ع) در روایت بسیار مهمی می فرماید:

«العلماء رجلان: رجل عالم آخـذ بعلمه فهذا ناج، و عالم تارک لعلمه فهذا هالک و ان اهل النار لیتأذون من ریح العالم التارک لعلمه، و ان اشد اهل النار ندامه و حسره رجل دعا عبداً الی الله فاستجاب له و قبل منه فاطاع الله فادخله الله الجنه و ادخل الداعی النار بترکه علمه و ابتاعه الهوی و طول الامل اما ابتاع الهوی فیصد عن الحق، و طول الامل ینسی الآخره.» (۳)



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱، ص۶۳، حدیث ۱۷۴.
۲- ۲) - نورالثقلین ج ۱، ص۶۴، حدیث ۱۷۶.
۳- ۳) - کافی، ج ۱، ص ۷۸.

دانشمندان دو نفرند، دانشمندی که دانشش را بکار بسته پس او اهل نجات است، و عالمی که به علمش عمل ننموده پس او اهل هلاکت است، اهل دوزخ از بوی بسیار زننده عالم بی عمل پیوسته آزار می بینند، سخت ترین اهل دوزخ از نظر پشیمانی و اندوه کسی است که انسانی را به خدا دعوت نموده و او هم پذیرفته و به اطاعت از خدا اقدام کرده و خدایش او را به بهشت برده، و آن دعوت کننده را بخاطر این که به علمش عمل نکرده و پیرو هوای نفس بوده، و آرزوهای دور از دسترس بر او حکومت داشته به دوزخ انداخته، اما پیروی از هوا سدّی در برابر حق است، و آرزوهای دور از دسترس فراموش دهنده آخرت است.

ابن عباس به عالمان و واعظان سفارش ارزنده ای دارد، (۱)می گوید: اگر می خواهی از فضاحت و رسوائی در امان باشی سه آیه از قرآن را نسبت به کار و وظیفه ات نصب العین خود قرار ده:

أَ تَأْمُرُونَ اَلنّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (۲)

آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید.

لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ: (۳)

چرا آنچه را می گوئید خود عمل نمی کنید.

وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ أُخٰالِفَكُمْ إِلىٰ مٰا أَنْهٰاكُمْ عَنْهُ: (۴)

شعیب به مردم مدین گفت: من نمی خواهم آنچه که شما را از آن نهی می کنم خود مرتکب شوم.

ص:۳۷۳

---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- ۲) - بقره، آیه ۴۴.

۳- ۳) - صف، آیه ۲.

۴- ۴) - هود، آیه ۸۸.

أَ فَلا تَعْقِلُونَ:

گویا عالمان بی عمل و واعظان غیر متّعظ در عین داشتن دانش از عقل و خرد و نهایتاً تعقل و اندیشه عاری و بی بهره اند.

در روایتی آمده:

«مر رسول الله بمجنون فقال ماله؟ فقیل انه مجنون فقال بل هو مصاب انما المجنون من آثر الدنیا علی الآخره:» (۱)

رسول خدا به دیوانه ای گذشت، فرمود: او را چه شده؟ گفتند: دیوانه است، فرمود نه حادثه ای ضربه زننده به روان به او رسیده، دیوانه فقط کسی است که دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت انتخاب کرده است!

علی (ع) فرمود:

«العاقل من غلب هواه و لم یبع آخرته بدنیاه:»

خردمند کسی است که بر خواسته های بی مهارش پیروز است و آخرتش را به خاطر دنیایش نفروخته.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«کمال العقل فی ثلاث: التواضع لله، و حسن الیقین، والصمت الامن خیر:»

کمال عقل در سه حقیقت است: فروتنی برای خدا، و یقین نیکو، و سکوت مگر در سخن مفید.

از آنجا که عالمان یهود، از هوا و هوس خود پیروی کردند، و در خیالات و اوهام خویش دست و پا می زدند، و آخرت را در برابر به دست آوردن اندکی از



---

۱- ۱) - مشکاه الانوار، ص ۲۷۰.

مال دنیا فروختند، و در برابر حق فروتنی نکردند، و یقین به خدا و آخرت نداشتند، حضرت حق آنان را به جمله کوبنده أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ: توبیخ و شماتت و سرزنش می کند، گویا می خواهد بگوید وجود شما از عقل و خرد خالی است که در عاقبت کارتان و کار آنان که با کتمان حق به گمراهی کشیدید تعقل نمی کنید، و زشتی اعمال خود را با اندیشه صحیح ارزیابی نمی نمائید، آری عالم بی عمل، و دانشمندی که به دانشش عمل نمی کند جاهل بی خرد است.

## تفسیر آیه ۴۵-۴۶

### اشاره

وَ اِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰةِ وَ إِنَّهٰا لَكَبِيرَةٌ إِلاّٰ عَلَى اَلْخٰاشِعِينَ

اَلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاٰقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ

از صبر و نماز کمک و یاری بخواهید و یقیناً نماز جز بر کسانی که قلب فروتن دارند سنگین و دشوار است.

دارندگان قلب فروتن کسانی هستند که پیوسته به لقای پروردگارشان یقین دارند، و برای آنان قطعی است که به سوی او باز می گردند.

### شرح و توضیح:

از این دو آیه شریفه چند مطلب مهم استفاده می شود:

یاری جستن از صبر و نماز، ۲- خشوع مایه آسانی عبادت، ۳- ملاقات رب و رجوع به او.

جریانات و حوادث حتمی در زندگی و کمک گرفتن از صبر و نماز برای برخورد سالم با آن جریانات.

سلسله مسائل و حقایقی در زندگی انسان جریان می یابد که وقوعش جای هیچ شک و شبهه ندارد، این سلسله حقایق اقتضا می کنند که انسان برای غلبه و

پیروزی بر آنها از صبر به معنای گسترده اش و از نماز در صورت تحقق دادن شرایطش یاری بجوید و به وسیله این دو بال پر قدرت خود را از تنگ ها، مضیقه ها، کمبودها، مشکلات، سختی ها، رنج ها، طوفانها، حوادث، بلاها، مصائب که جریانات حتمی اتفاق افتادنی در زندگی است برهانـد و از خطرات دنیا که به قول لقمان حکیم دریائی عمیق است و ملت های زیادی در آن غرق شده اند به ساحل نجات برساند.

قلم اگر بخواهد به همه جریانات قابل اتفاق که در ارتباط با حیات انسان است اشاره کند مثنوی هفتاد من کاغذ شود بناچار به بخشی از آن مسائل از باب نمونه اشاره می شود باشد که توجه به آنها و راه نجات از گره های کورشان با یاری گرفتن از صبر و نماز، هدایت کننده ما به سوی عبادت عاشقانه و بندگی مشتاقانه گردد.

۱- آفریده ای ناتوان

خُلِقَ اَلْإِنْسٰانُ ضَعِیفاً: (۱)

انسان از نظر مایه وجودی، و از جهت جسمی و از نظر حدود باطنی و ظرفیت ناتوان آفریده شده است.

۲- آفریده ای عجول و شتاب زده

خُلِقَ اَلْإِنْسٰانُ مِنْ عَجَلٍ: (۲)

مایه وجودی انسان از شتاب وعجله خلق شده، لذا بی توجه به عواقب بعضی از امور می خواهد عجولانه و شتاب زده خود را در آن امور بیندازد و خیال می کند این عجله و شتاب برای او مفید است!



---

۱- ۱) - نساء، آیه ۲۸.

۲- ۲) - انبیاء، آیه۳۷.

۳- آفریده ای حریص و بی تاب

إِنَّ اَلْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ اَلشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ اَلْخَيْرُ مَنُوعاً: (۱)

همانا انسان حریص بی تاب آفریده شده، چون آسیبی به او رسد بیتاب میشود، و هنگامی که خیر و خوشی و مال و ثروت به او میرسد بسیار نجیل و منع کننده میگردد.

۴- آفریدهای در رنج و زحمت

لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ فِی كَبَدٍ: (۲)

همانا ما انسان را غرق در رنج و زحمت آفریدیم.

۵- آفریدهای همراه با قدرت اندک میان دو ناتوانی و پیری

اَللّهُ اَلَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً. . . (۳)

خداست که شما را از ناتوانی آفرید، سپس بعد از ناتوانی نیرو داد آنگاه پس از نیرومندی ناتوانی و پیری قرار داد.

۶- آفریدهای هدف بلاها

زلزلهها، طوفانها، سیلها، رعد و برقهای کوبنده و کشنده، آتش سوزیها، از دست رفتن اموال و اولاد، بیماریهای سخت، بلاهای غیر منتظره و. . . واقعیاتی هستند که در کمین انساناند و در معینش به انسان هجوم خواهند کرد.



---

۱- ۱) - معارج، آیات ۲۱-۱۹.

۲- ۲) - بلد ۴

۳- ۳) - روم ۵۴

قحطی، خشکسالی، گرایی، کمبود، کاستی ها، ورشکستگی مالی و روحی، غصه ها، اندوه ها، حسرت ها، پشیمانی ها، در کنار انسان قرار دارند و هر لحظه ممکن است گریبان شخصی، خانواده ای یا ملّت و جامعه ای را بگیرد.

امیرالمومنین (ع) در طول خطبه های حکیمانه اش به وضع انسان و انواع گرفتاری ها که در راه زندگی او قرار دارد اشاره می کند:

با هر جرعه ای در گلو آبی جُستنی است، و با هر لقمه ای استخوانی گلوگیر، به نعمتی نمی رسید مگر این که نعمتی را از دست می دهید، و روزی از عمر به شما نمی دهند مگر این که روز دیگری از عمر نابود می شود، و مازادی در رزق برای او تازه نمی گردد مگر به تمام شدن آنچه قبلاً رزق او بوده، و اثری برایش به وجود نمی آید مگر آن که اثری دیگر از او بمیرد، و چیزی برای او تازه نمی شود، مگر آن که تازه ای از او کهنه شود، و خوشه ونهالی برای او برپا نمی گردد، مگر آن که درو شده ای از او ساقط شود، پدرانی که ما فرزندان آنان هستیم از دنیا رفتند، برای شاخه چه بقائی پس از رفتن ریشه اش وجود دارد؟ (۱)ای دنیا زندگیت کوتاه، بزرگیت اندک، و مرادت کوچک است وای از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت قیامت. (۲)شما را از دنیا بر حذر می دارم، که ظاهرش شیرین و سرسبز می نماید، پوشیده به خواسته های بی مهار است، خود را با در دست بودنش محبوب کرده، و با موجودی اندکش جلب نظر می کند، خویش را با آرزوها آرایش و زینت داده، و با زیور غرور آراسته، شادی اش دوام ندارد، و از درد و اندوهش امانی نیست، در



---

۱- ۱) - خطبه، ۱۴۵.

۲- ۲) - حکمت، ۷۶.

شـدت فریبنـدگی و زیانباری است، در تغییر و زوال پـذیری است، فنا شونـده و نابود شدنی است، شـکم باره ای هلاک کننده است.

احدی از دنیا شادمان نشد مگر این که گریه و اندوه به دنبالش فرسـتاد، و به کسی روی خوش نشان نداد مگر این که با سختی و نـاراحتی به او پشت کرد، و بـاران راحتی بر کسـی نباریـد مگر این که بـار رگباری از بلا به او هجوم کرد، شایسـته است که چون در روز روشن یار کسـی شود، به هنگام شب به صورت ناشناس رخ نماید، اگر جانبی از آن شیرین باشد، جانب دیگرش تلخ و وباخیز است کسی از خوشی اش برخوردار نشود مگر این که از بلاهایش رنج و سختی بیند، و شبی در امن و راحت در آن بسـر نبرد مگر این که صبح بر بال خوف و بیم آن نشیند، هم خودش بسیار فریبنده است و هم آنچه در آن است، وجودش نابود شـدنی است و هر که بر پشت آن زنـدگی می کنـد رو به نابودی است، جز تقوا در هیچ توشه و عنصـر آن خیری نیست، آن که به انـدک آن قناعت ورزیـد بسـیاری از عوامل امنیت را به دست آورد، و هر که رو به انبوهش نمود بر اسـباب هلاکت خود افزود و بی تردید آنچه به دست آرد به زودی از دستش برود.

بسـا کسـی که به دنیـا تکیه داد و بر آن اعتمـاد کرد به ناگـاه مزه نـاگواری را به او چشانیـد، و بسـا صـاحب اطمینان به دنیا که ناگهان او را به خاک و خون در انـداخت، چه بسـیار صاحب مقامی که دنیا کوچکش کرد و آلوده به کبر و نخوتی که دنیا او را به خواری و ذلت کشید، سلطنتش دست به دست می گردد.

عیشش تیره، خوشی اش ناگوار، شیرینش تلخ، طعامش سم و طنابش پوسیده است، زنده اش در معرض مرگ و تندرستش در مسیر بیماری و حکومتش بر باد،

ص:۳۷۹

و عزیزش مغلوب، و صاحب ثروت فراوانش بدبخت و گرفتار و همسایه اش در معرض غارت است. (1)انسان به حالت غرور و کبر از مـدار حق گریخت، و بی باک و گمراه شـد، با دلو هوا و هوس آب کشـید، برای رسـیدن به دنیا بسـیار کوشـید، در هر لـذت و خوشـی گام نهاد، هر چه به نظرش رسـید انجام داد، احتمال این که به بلا و ناکامی دچار گردد نداد، و از هیچ گناهی پروا ننمـود، پس در غفلـت و گمراهی عمرش را پایـان داد، و مــدتی انــدک در گناهـانش بـه سـر برد، در برابر نعمـت هـای خـدادادی سودی عایـد خود ننمود، و به آنچه بر او واجب بود اعتنـا نکرد، در اواخر طغیـان و پیروی از هوا و خوشـی و لـذت، نـاگواری هـای مرگ او را گرفت، پس حیرت زده و سرگردان شب را تا روز نخوابیـد، آن هم با دردهای سـخت و شدیـد، و بیماری های گوناگون که شـدتش هنگام شب است، در حالی که برادری غم خوار، و پدری مهربان و همسری که از بی تابی ناله داشت و دختری که از اضطراب به سینه می کوبید در اطرافش بودند. (2)7 - آفریده ای در معرض هجوم شیاطین

ریشه واصل شـیاطین جنی و انسـی ابلیس است که بخاطر اخلاق استکباری اش از درگاه حضرت حق به علت سجده نکردن بر آدم رانـده شد و مورد ملامت و سرزنش و لعنت ابد حق قرار گرفت، و عذاب قیامت بر او قطعی شد، و این همه سـبب کینه و دشمنی سخت او نسبت به آدم و فرزندانش تا قیامت گشت و بر اثر این کینه و دشمنی به عزت خداوند سوگند یاد کرد که در راه انسان به کمین



---

1- 1) - خطبه، 110.

2- 2) - خطبه، 82.

بنشیند و او را از صراط مستقیم منحرف نماید و با خود به عذاب ابد گرفتار کند و در این زمینه از یارانش و همکارانش و اسباب و ابزار مادی و آنچه در فریب دادن انسان کاربرد دارد کمک بگیرد.

قرآن هر شیطان جنی و انسی و هر ابلیس صفتی را دشمن آشکار و اغوا کننده انسان می داند، و هشدار می دهد همانگونه که زمینه خروج پدرتان آدم را از بهشت فراهم کرد، می خواهد شما را هم از آن نعمت جاوید و عیش راضیه محروم نماید، و وسیله استحقاق شما را تا ابد به عذاب دوزخ که چیزی جز عصیان و فسق و فجور و گناه نیست مهیا کند.

او و قبیله اش با فریبکاری و وسوسه و جلوه دادن اعمال زشت در نظر شما، و آراستن دنیا و مال و منال و حکومتش در قلب شما زمینه انحراف از حق را فراهم می کند، و به تدریج شما را از یاد خدا و قیامت و عاقبت کار غافل می نماید، و حقایق را به فراموشی شما می دهد تا دنیا و آخرتشان بر باد رود و از سعادت امرز و فردا محروم شوید، و مهر شقاوت و علامت بدبختی برای همیشه به پیشانی شما زده شود، و از فیض و رحمت و عنایت حق محروم گردید.

کینه او پایان نمی پذیرد، وسوسه گری اش تمام نمی شود، خوی خناسی اش از میان نمی رود، هرگز با شما آشتی نمی کند، و دست از اغواگری اش برنمی دارد، او شما را به سوی مادیات محض و شهوات حرام، و جمع کردن ثروت، و هزینه نمودن مال در معصیت، و غارت حق دیگران، و کبر و غرور و ریا و حرص و بخل تحریک می کند و نهایتاً کارش بریدن مردم از خدا و اضافه کردن مشتری برای دوزخ است.

از جمله خطرات بسیار سنگینی که ریشه در شیطنت شیاطین دارد، فرهنگ های مادی و بشر ساخته است، که محض ایستادن در برابر حق، و

خاموش کردن چراغ هدایت و به بیراهه کشیدن انسان ساخته شده و به آنها رنگ و لعاب علمی داده اند تا بتواند جاذبه و دلربائی داشته و وارد مراکزعلمی بخصوص دانشگاه ها شود و به جلب مشتری موفق گردد.

در این میان گاهی هم به وسیله فرعون ها و طاغوت ها و مکاتب مادیگری بر ضد اهل خدا و مؤمنان جنگ های سختی تحمیل می شود که با کشتار و خرابی و نابودی و برجا گذاردن هزاران زخمی و معلول و اسیر همراه است تا بدین وسیله روح ایمان و خداجوئی و بنیان فضیلت در هم بشکند و از شمار یاران و اصحاب حق کاسته شود و سفره هدایت بر چیده گردد، عمود و خیمه دین بشکند و راه انسان به سوی خدا مسدود گردد.

از طرفی هم انسان از باب رحمت خدا و لطف و کرامت او در معرض تکالیف و مسئولیت های اعتقادی و عملی و اخلاقی است، که بر او واجب و لازم است برای تأمین سعادت دنیا و آخرتش در میان آن همه طوفان ها و بلاها و کشمکش ها و هجوم وساوس شیطانی، و جاذبه های پر قدرت مادی، و مصائب، و مشکلات و مضیقه ها به آنها عمل کند و اجازه ندهد تکلیفی از تکالیف از دستش برود و واجبی از واجبات از او فوت شود، و به ایمان و اعتقاد و اخلاقش ضربه وارد گردد.

آیا این موجود ضعیف و ناتوان و محدود که از طرفی در معرض انواع جاذبه های شیطانی و انواع مصائب و مشکلات و طوفان های سهمگین درونی و برونی است، و از طرف دیگر مکلف به تکالیف و مسئولیت های سنگین عملی و اخلاقی و انسانی است، برای این که بتواند آنگونه که باید باشد، و به صورتی که خدا می خواهد خیمه زندگی را بر پا کند، و در حیات طیبه قرار گیرد نیاز به کمک ندارد؟

آیـا می توانـد بـدون یـاری گرفتن از منابع عظیم یاری دهنـده راه سـلامت و امنیت را بپیمایـد، و از میان این همه حوادث، و با داشـتن بار سـنگین مسـئولیت خود را به قرب حق و لقای دوست برساند و به گونه ای زندگی کند که به وسـیله او حقی از بین نرود، و ظلمی صورت نگیرد؟ !

قطعا پاسـخ این پرسـش منفی است، بنابراین بایـد اقرار و اعتراف کرد و به این حقیقت اذعان نمود و قاطعانه گفت که: انسان با توجه به این که ناتوان و عجول و حریص آفریده شده و در محاصره امواج سهمگینی از حوادث کمرشکن و بنیان برانداز است و از طرفی انواع مسـئولیت ها و تکالیفی که آباد کننده دنیا و آخرت اوست بر عهده اش نهاده شده اگر بخواهد بار امانت را به منزل برسانـد و ضـربه های حوادث سـهمگین را از خیمه حیات دفع کنـد، و به کج راهه نیفتد، و فریب شـیاطین را نخورد، و از هجوم فرهنگ های به ظاهر پر جاذبه در امان بماند و خالصانه و عاشقانه به مسئولیت هایش عمل کند باید از منابع یاری دهنده که پروردگارش از روی محبت و لطفی که به او دارد برایش مقرر نموده استعانت و یاری بجوید.

در میان منابع یاریدهنـده صبر و اسـتقامت که در حقیقت نگاه داشـتن خویش در حوزه دین و پایـداری برای اجرای دسـتورات حق و ایسـتادگی برای ترک همه محرمـات، و مقـاومت برای شکسـتن ضـربه حوادث و درهم کوبیـدن طوفانهـاست و نماز که پیونـد دهنـده قلب و جـان و روح و بـدن با قـدرت بینهایت، و لطف و رحمت و کرامت ازلی و ابـدی است از جایگاه ویژهای برخوردارند، لذا در کتاب هدایتگرش به همه انسانها فرمان واجب و لازم میدهد که از این دو منبع ملکوتی و الهی که تراکمی از انرژیهـای بسـیار پرقـدرت معنوی است در هر حـالی و در هر شـرایطی و در برابر هر حـادثه و طوفـان و دشـمنی و در کوران جنگهائی

ص:۳۸۳

که بر ضد شما برپا میشود استعانت جوئید و کمک بگیرید تا با یاری گرفتن از صبر و نماز قدرتی فوق العاده به دست آورید و ناتوانی شما جبران گردد، و ضعفتان از میان برود و در برابر هرگونه حادثه و انجام هرگونه تکلیف و مسئولیت قوی و مردانه و صادقانه و عاشقانه و بدون ذلت و شکست وارد میدان شوید.

اگر اتصال به صبر و نماز نباشد، و از این دو منبع قدرت یاری گرفته نشود، عوامل خطرناک نفسانی، و هوا و هوس، و عادات غیر منطقی، و حالات حیوانی، و عوامل پرجاذبه شهوت انگیز، و فریب کاری های شیاطین، و تحریکات جاذبه های مادی، و حکومت های فرعونی، و دسایس و وساوس طاغوتی، و مشکلات و مصائب، و طوفان ها و بلاها مهار حکومت بر انسان را به جنگ می گیرند و این موجود ناتوان را چون پَر کاهی بازیچه خود قرار می دهند و سرش را از هر طرف و هر جهت به سنگ بدبختی و شقاوت می کوبند و قلبش را تبدیل به قلب حیوان، و روحش را تبدیل به روح شیطانی می کنند و از او هیزمی خشک برای دوزخ می سازند.

این صبر و استقامت که در حدود صد و سه بار در آیات قرآن مجید آمده به معنای سکوت در برابر دشمن و تسلیم بودن در برابر حوادث و ناله از عمق جان نکشیدن و تقیه در برابر تخریب دشمنان چنان که گروهی ترسو و عافیت طلب پنداشته اند نیست، این صبر به معنای اراده پولادین، و ایستادگی مردانه، و مقاومت روحی و ایمانی و حفظ و نگاه داشتن خود در مدار دین و دینداری و تسلط بر هوای نفس، و آمال ها و آرزوهای غلط است و در حقیقت ایجاد سپری سخت و مقاومتی کوه صفت در برابر ضربه های مشکلات و حوادث و به ویژه هجوم

شهوات و معاصی و محرمات، و استقامت و پایداری و استواری برای پابرجا ماندن در حوزه طاعت و عبادت و بندگی خداست.

و این نماز که در بیشتر سوره های قرآن از آن یاد شده نه نمازی است که اکثر مردم با بی میلی و بدون رعایت شرایط ظاهری و باطنی می خوانند، بلکه نمازی است که شیطان از برابر نمازگزارش می گریزد، و به وسیله آن به شکست سختی دچار می شود، و نمازی است که قلب را آماده جلوه نور حق می کند و روح و نفس را از آلودگی ها پاک می نماید، و به خاطر این که صحیح اجرا شود مانع از تجاوز انسان به مال و حقوق مردم می شود، و انسان را در دایره نظم و انضباط قرار می دهد، و حالی عاشقانه و قدرتی ملکوتی، و اخلاقی پاک، و چهره ای آبرومند به انسان می بخشد.

وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهىٰ عَنِ اَلْفَحْشٰاءِ وَ اَلْمُنْكَرِ. (۱)

و نماز اقامه کن زیرا نماز انسان را از گناهان پنهان و آشکار و از کارهای زشت و اعمال ناپسند باز می دارد.

نمازگزاری که نمازش قدرت باز داشتن او را از فحشا و منکرات و از فسق و فجور و از تجاوز به حقوق دیگران ندارد باید یقین کند که نمازش نماز نیست بلکه بازی با الفاظ و حرکاتی بدنی است، نماز در صورتی نماز است که منبع یاری دهنده باشد و انسان بتواند به وسیله آن کسب قدرت و قوت کند تا در برابر هر فحشا و منکری بایستد و خود را نبازد، و صولت و حوادث و مشکلات و پیش آمدها را بشکند، و طوفان هوا و هوس و امیال و غرائز غیر معقول را بنشاند.



---

۱- ۱) - عنکبوت، آیه ۴۵.

### خشوع مایه آسانی عبادت

خشوع به معنای فروتنی و انکسار است که بیشتر در مورد قلب و صدا و درونی و دیده به کار می رود، و در حقیقت امری معنوی است که از توجه عمیق به حق و یاد قیامت و دادگاهایش، و حسابرسی اعمال و دقیق بودن اوضاع آن روز به دست می آید.

آنان که چشم انداز عقل و فکر و ذهنشان محدود است، و دنیا و زرق و برقش چنان مشغولشان کرده که خود باخته شده اند، و دشمنان در برابر آنان بسیار پرقدرت و قوت جلوه دارند، و چراغ فطرتشان رو به خاموشی است، و باطنشان فرو رفته در ظلمت و تاریکی است، صبر و نماز بر دوش جانشان بسیار سنگین است، لذا از تحمل کردن این دو حقیقت عاجز و بخاطر این که از این دو برنامه احساس سنگینی می کند از این دو منبع انرژی فراری هستند، ولی صبر و نماز برای کسانی که در برابر خدا دلی خاشع و فروتن دارند بسیار سهل و آسان است لذا در همه پیش آمده و سختی ها و مشکلات و برای مصون ماندن از عوارض منفی هر پیش آمدی از صبر و نماز کمک می گیرند.

### نگاهی به روایات شده:

«الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر:» (۱)

ایمان دو نیمه است، یک نیمه صبر و دیگر نیمه اش شکر است.

از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده:

«الصبر من الایمان بمنزله الرأس من الجسد:» (۲)



---

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح ج۱، ص۱۶۸.

۲- ۲) - تفسیر ابوالفتوح ج۱، ص۱۶۸.

صبر نسبت به ایمان به منزله سر نسبت به بدن است.

از پیامبراسلام نقل است:

«الصبر ثلاثه: فصبر علی المصیبه و صبر علی الطاعه، و صبر عل المعصیه:» (۱)

صبر سه بخش است: صبر در برابر مصیبت و صبر بر طاعت، و صبر بر معصیت.

از حضرت عسگری (ع) در تفسیر و تأویل آیه شریفه وَ اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰهِ روایت شده:

«بالصبر عن الحرام علی تأدیه الامانات و بالصبر علی الریاسات الباطله علی الاعتراف لمحمد بنبوته و لعلی بوصیته و استعینوا بالصبر علی خدمتها و خدمه من یامرانکم بخدمته:» (۲)

از ایستادگی و مقاومت بر حرام جهت ادای امانات حق و امانات مردم کمک و یاری بگیرید، و از صبر در برابر ریاست های باطل بر اعتراف و اقرار به نبوت محمد و ولایت علی یاری بخواهید، و از صبر و استقامت برای خدمت به پیامبر و امیرالمؤمنین و خدمت هر کس که آن دو شما را به خدمت کردن به او فرمان می دهند کمک بطلبید.

به خواست حضرت حق در شرح و توضیح آیه شریفه ۱۵۵ سوره مبارکه بقره به طور مشروح در رابطه با صبر و استقامت و روایات مربوط به آن بحث لازم خواهد آمد.

از رسول خدا روایت شده:

ص:۳۸۷

---

۱- ۱) - درالمنثور ج۱، ص۱۵۹.

۲- ۲) - تفسیر برهان ج۱، ص۹۴.

«کان الانبیا یفزعون اذا فزعوا الی الصلاه:» (۱)

پیامبران هنگامی که دچار امور هولناک می شدند به نماز پناه می بردند.

«کان رسول الله اذا حزّ به امر فزع الی الصلاه:» (۲)

هرگاه به پیامبر حادثه ای هولناک و ناخوشایند می رسید به نماز پناه می برد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«کان علی (ع) اذا اهاله شیئی فزع قام الی الصلاه:»

علی (ع) اینگونه بود که هرگاه حادثه هولناک وحشتزائی به او هجوم می کرد، و مصیبت دردناکی به او می رسید به نماز پناه میبرد.

در این زمینه در رابطه با امیرالمؤمنین (ع) چه شیرین و نیکوست که نظر میبدی را که از بزرگ ترین علمای اهل سنت و مفسری چیره دست است در کشف الاسرارش ملاحظه کنید:

«علی (ع) در برخی از جنگ هائی که شرکت داشت تیری به پایش رسید آن گونه که پیکان در استخوانش جای گرفت، آنچه هنر جراحی به کار بردند تا تیر را از بدن حضرتش جدا کنند نشد، گفتند: تا گوشت و پوست برندارند، و استخوان نشکنند این پیکان بیرون نخواهد آمد.

بزرگان و فرزندانش گفتند: اگر چنین است باید صبر کرد تا حضرت مولا وارد نماز شود، که ما وی را در نماز چنین بینیم که گوئی وی را از جهان خبر نیست!

ص:۳۸۸

---

۱- ۱) - درالمنثور ج۱، ص۱۶۳.

۲- ۲) - درالمنثور ج۱، ص۱۶۳.

صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و به نوافل و فضائل نماز ابتدا کرد، مرد جراح و معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان را بیرون آورد و علی اندر نماز بر حال خود بود، چون سلام نماز باز داد گفت: درد من تخفیف یافته و آسان تر گشته گفتند پایت جراحی شد و ترا خبر نشد گفت: اندر آن ساعت که من به مناجات الله باشم اگر جهان زیر و زبر گردد یا تیغ و سنان در من زنند مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نباشد.

و این بس عجیب نیست که تنزیل مجید خبر می دهد از زنان مصر که چون زلیخا را به دوستی یوسف ملامت کردند، زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند، و سرزنش و ملامت را به خودشان بازگرداند.

ایشان را بخواست و جایگاهی ساخت و آنان را به ترتیب بنشاند و هر یکی را کاردی به دست راست و ترنجی به دست چپ داد، چنان که خدای جل و علا در آیه ۳۱ سوره یوسف گفت:

وَ آتَتْ کُلَّ وٰاحِدَهٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً:

چون آرام گرفتند یوسف را آراسته آورد و او را گفت برایشان بگذر، چون زنان مصر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد همه دست های خود را بریدند و از مشاهده جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بریدن خود خبر نداشتند.

پس به حقیقت دانیم که مشاهده دل و سر جان علی مر جلال و جمال و عزت و هیبت الله را بیش از مشاهده زنان بیگانه بود مر یوسف مخلوق را، پس ایشان چنین بیخود شدند و از درد خود خبر نداشتند، اگر علی چنان گردد که گوشت و پوست وی ببرند و از درد آن خبر نشود عجب نباشد و غریب نبود. (۱)



---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج ۱، ص ۱۷۹.

از حضرت صادق (ع) خطاب به مسمع که از یاران با کرامت حضرت بود روایت شده است:

«یا مسمع ما یمنع احدکم اذا دخل علیه غم من غموم الدنیا ان یتوضأ ثم یدخل مسجده فیرکع رکعتین فیدعو الله فیهما اما سمعت الله یقول: و استعینوا بالصبر و الصلاه:» (۱)

ای مسمع چه چیزی شما را باز می دارد از این که هر گاه غمی از غم های دنیا به شما هجوم کند وضو بگیرد و به مسجد آید و دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت رفع هم غم را از خدا بخواهد؟ آیا نشنیدی خدا می فرماید: از صبر و نماز کمک بخواهید و از این دو منبع قدرت و قوت یاری بطلبید.

### ملاقات رب و رجوع به او

پیش از توضیح این جمله باید به این مسئله توجه داشت که لغت ظن در این آیه شریفه به نظر اکثر مفسران و اهل دل به معنای یقین است، دلیل بر این مطلب این است که خشوع از نشانه های مؤمن شمرده شده:

اَلَّذِینَ هُمْ فِی صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ: (۲)

و مؤمن کسی است که در آیات قرآن مجید از او به عنوان دارنده یقین به آخرت یاد شده است:

وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ (۳)



---

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۴.

۲- ۲) - مؤمنون، آیه ۲.

۳- ۳) - بقره، آیه ۴. نمل، آیه ۳. لقمان، آیه ۴.

و کتاب های پر قیمت احتجاج، توحید و تفسیر عیاشی از امیرمومنان روایت کرده اند که آن حضرت فرموده:

«یوقنون انهم یبعثون والظن منهم یقین:» (۱)

به برانگیخته شدن در قیامت یقین دارند و ظن آنان یقین قطعی است.

و این یقین به لقاء حق و رجوع به حضرت او در قیامت است که سبب پدید آمدن خشوع و انکسار و فروتنی در قلب است که به خاطر آن عبادت و بندگی و به ویژه صبر در برابر همه جریانات تلخ و شیرین و انجام نماز با شرایط بر انسان سهل و آسان می شود.

گمان و ظن که مرتبه ای بسیار نازل از یقین و باور است میوه پر قوتی چون خشوع که بتواند بار امانتی چون نماز را تحمل کند ندارد.

برخی هم گفته اند: مسئله قبر و قیامت و اوضاع هولناک آن، و دادگاه های دقیق و عذاب های دردناکش چنان عظیم و سخت و هراسناک است که گمان به آن برای پدید آمدن خشوع قلب نسبت به حق کافی و بس است، وقتی گمان به چنین حادثه دردناک و هول انگیزی خشوع آور باشد یقین به آن سبب چه مرتبه ای از خشوع خواهد شد؟ !

این نکته بسیار مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که لقاء به معنای رؤیت با چشم و دیدن با دیده سر نیست، بلکه به معنای یافتن و برخورد داشتن است انسان هنگامی که موانع بین خود و خدا را که عبارت از وساوس و هواجس، و رذایل اخلاقی و حالات شیطانی و معاصی و گناهان است برطرف کرد، و به بندگی خالص و بی شائبه رسید، و به حسنات اخلاقی به خصوص خشوع در



---

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۲۶.

برابر حضـرت او نائل شد، و دل را با تابش نور ایمان چون آئینه صاف کرد به یقین حس می کند که در محضـر حضـرت رب است و بـا چشم دل به مشاهـده جمـال از دل و ابـد موفـق می شـود و به خشـوعش افزوده می گردد و بـا خشوع افزون شـده به عبـادت کامـل و بنـدگی عاشـقانه و مشـتاقانه دست می یابـد، و بـا برکنـار رفتن موانـع لقـاء رب خـود را در برابر او بی نهـایت کوچک و او را بی نهایت بزرگ مشاهده می کند، و خشوعی بی نهایت در برابر حضـرت بی نهایت برایش حاصل می شود و در آن هنگام است که وقتی به نماز می ایستد و الله اکبر می گوید اکبر بودن محبوب را نسبت به کل شیئی و اصغر بودن هر چیزی را نسبت به او درک می کند و با همه وجود به شکر و سپاس منعم برخاسته، و در رحمانیت و رحمتش غرق می شود و خود را در قیامت می بیند و برای همه امورش از او استعانت می جوید، و ثابت قدمی خویش را در صـراط مسـتقیم که صراط انبیاء و صدیقین و شـهیدان و صالحین است از او می طلبد و از گمراهی و مورد خشم قرار گرفتن به پناه او می رود و به رکوع و سـجود و تشـهدی خالصـانه و عاشـقانه که همه و همه محصول خشوعی است که از ملاقات به دست آورده موفق می شود و نهایتاً خود را در محضـر همه ملکوتیـان و انبیاء و امامان و اولیاء که از شـئون ربوبیت حق انـد می یابـد و با سـلام به همه آنان سلامـی حضوری السـلام علیکم ورحمه الله وبرکـاته به پایـان نماز که اوج معراج است می رسـد، و درب رجوع به سوی او در قیامت کبری و نائل شدن به ثواب و پاداش اعمالش به ویژه صبر و نمازش به روی باطن او باز می گردد.

این است نتایج مثبت و شـیرین لقاء رب که البته ظهور کاملش در قیامت است، و ثمره یقین به آخرت که سبب آراسته شدن به ایمان کامل و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

## تفسیر آیه۴۷-۴۸

### اشاره

یا بَنِی إِسْرائِیلَ اُذْکُرُوا نِعْمَتِیَ اَلَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی اَلْعالَمِینَ

وَ اِتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ

ای بنی اسرائیل نعمت هایم را که به شما عطا کردم و این که شما را بر جهانیان ( زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند، و نه از کسی شفاعتی می پذیرند، و نه از کسی برای آزادی اش از عذاب فدیه و عوض می گیرند و نه مستحقان دوزخ برای رهائی از دوزخ یاری می شوند.

### شرح و توضیح:

از دو آیه شریفه چند مطلب قابل توجه استفاده می شود:

۱- فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان زمان خود ۲- قیامت روز تنهائی و غربت کافران و منکران ۳- شفاعت. ۴- مردود بودن فدیه در قیامت. ۵- بی یار بودن دوزخیان.

### فضیلت بنی اسرائیل

ملاک فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان زمان خود ممکن است نعمت ایمان آنان به موسی و تورات و مقاومت و صبرشان در برابر فرعونیان تا زمان پیروزی، و شکافته شدن دریا برای آن قوم و غرق شدن فرعونیان در برابر چشمشان و رهائی از عذاب ها و رنج ها و مشقت هائی که به وسیله فرعونیان گرفتارش بودند باشد.

البته ایمـان و عمـل و عبادت و اطاعت و بنـد گی و ایسـتادگی در برابر دشـمن و جلوه های رحمت الهی بر آن قوم تا زمانی که آنـان حافـظ این حقایق در حیاتشان بودنـد به آنان بر ملت های دیگر که فاقـد این نعمت های عظیم و کرامت های کم نظیر یا بی نظیر می بودند برتری داد، ولی پس از این که دچار کفران نعمت و ناسپاسـی سـخت شدند، و از موسی و تورات و فرهنگ حق روی گرداندنـد، و به عنـاد با حق و لـج بازی با حقیقت و گوساله پرستی و پول پرستی، و تحریف حقایق و ظلم و سـتم بر هم نوعان خود و دیگر اقوام شدنـد، مهر ذلت و مسـکنت و داغ خشم خدا بر آنان خورد، و میان یکدیگر دچار دشـمنی و کینه غیر قابل علاج شدند و به پستی و ذلت نشستند و به عذاب های گوناگون دچار شدند.

بـا توجه به این تغییر کلی که در حیـات آنـان پیـدا شـد و به عبـارت دیگر ملاـک هـای فضـیلت را از دست دادنـد و به ویژه با ارزیابی حضرت حق نسبت به امت پیامبر که در آیه شریفه.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ. (۱)

جلوه گر است، به یقین و صددرصـد می توان نظر داد که منظور از عـالمین در آیه شـریفه برتری آنـان در برهه ای از زمـان بر جهانیـان بوده آن هم زمـان کوتـاهی که ملاـک هـای فضـیلت در آنـان عینیت داشت و دلیلی بر فضـیلت و برتری آنان بر همه جهانیان در همه اعصار وجود ندارد.

مگر می توان گفت خـدای عـادل ملتی را که از پیامبرشـان و پیامبران پس از او روی گردانیدنـد، و به سـتم های فاحش دست زدند، و به انکار حقایق برخاستند، و به کتاب آسمانی دستبرد زده آیاتش را تحریف کردند و به عبادت طاغوت دچار



---

۱- ۱) – آله عمران، آیه ۱۱۰.

گشتند، و در پول پرستی و حیله و تقلب زبانزد جهانیان شدند، و از اختراع گناه و فساد از شیطان پیشی گرفتند و بلکه خود شیطان امت ها شدند بر جهانیان تا قیامت برتری بخشیده! !

اعتقاد به چنین مطلبی تهمت و افتراء به حضرت حق، و ملتزم شدن به دروغی سنگین است.

نظر حق را نسبت به این قوم پس از برباد دادن ملاک های فضیلت از طریق آیات قرآن مجید ملاحظه کنید تا بیش از پیش ثابت شود که عالمین در آیه شریفه جهانیان زمان آن قوم است آن هم وقتی که ملاک های فضیلت در آنان وجود داشت.

وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلذِّلَّةُ وَ اَلْمَسْكَنَةُ وَ بٰاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّٰهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كٰانُوا يَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ اَلنَّبِيِّينَ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ. (۱)

داغ ذلت و خواری و بیچارگی و مسکنت بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند، این ذلت و مسکنت و دچار شدنش به خشم خدا به سبب آن بود که همواره به آیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند! !

اگر بگوئیم معنای عالمین در آیه شریفه همه جهانیان تا روز قیامت هستند با توجه به آیه شریفه بالا دچار تناقض غیر قابل حل می شویم. در سوره مجادله کسانی که یهود مغضوب حق را به دوستی گرفتند مورد عتاب و توبیخ قرار می دهد:



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۶۱.

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مٰا هُمْ مِنْكُمْ وَ لاٰ مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى اَلْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ. (۱)

آیا به کسانی که یهود مورد خشم خدا را به دوستی و ارتباط انتخاب کردند ننگریستی؟ اینان که با یهود پیوند برقرار کردند نه از شمایند و نه از آنان و به دروغ سوگند می خورند که از شمایند و خود می دانند که دروغ می گویند.

خدا برای این پیوند خوردگان به یهود مغضوب عذاب سختی آماده کرده است زیرا آنچه را که پیوسته انجام می دادند بد است.

راستی مطلب عجیب و شگفت آوری است، دوستی و ارتباط با یهود مغضوب بر باد دهنده ایمان و عامل مردود شدن اعمال و سبب دچار شدن به عذاب دردناک دنیا و قیامت است!!

قومی که پیوند با آنان موجب عذاب شدید است آیا میتوانند بر همه جهانیان تا قیامت برتری داشته باشند، و آیا خدای عادل این برتری دائمی را بر آنان می پسندد؟!!

وَ أَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ اَلْعَدٰاوَةَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ كُلَّمٰا أَوْقَدُوا نٰاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اَللّٰهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي اَلْأَرْضِ فَسٰاداً وَ اَللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ. (۲)

ص:۳۹۶

---

۱- ۱) - مجادله، آیه ۱۴-۱۵.

۲- ۲) - مائده، آیه ۶۴.

ما میان آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم هر زمان آتشی را برای جنگ با مؤمنان افرختند خدا آنان را خاموش کرد، و همواره در همه جای زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست ندارد.

در سوره مبارکه دخان می فرماید بر اساس آگاهی و عملی که نسبت به ملاک های فضیلت در آنان داشتیم به انتخاب آنان بر جهانیان زمان خودشان اقدام کردیم:

وَ لَقَدِ اِخْتَرْنٰاهُمْ عَلیٰ عِلْمٍ عَلَی اَلْعٰالَمِینَ. (۱)

این انتخاب و گزینش بر اساس آگاهی بود و این ذلت و مسکنتی که برای آنان خواسته شد و خشمی که بر آن سزاوار شدند نیز بر اساس آگاهی به مفاسد و فسق و فجور و جنایات آنان بود.

و ممکن است گفته شود فضیلت و برتری آنان نه بر اساس فرد فردشان در برهه ای خاص از زمان بود بلکه ملاک برتری آنان پیامبران بسیاری بود که در میان آنان مبعوث به رسالت شدند و برخی از آنان هم مانند داود و سلیمان صاحب سلطنت و حکومت بودند حکومتی عادلانه و حکیمانه. بنابراین فضیلت برای آنان نه در همه امور است بلکه در برخی از امور از جمله داشتن پیامبران بسیار بود.

در هر صورت برای بار دوم (۲)به آنان هشدار می دهد که نعمت هایم را که به شما ارزانی داشتم متذکر شوید باشد که با یادآوری نعمت ها به منعم نعمت ها توجه کنید و به فرمان های او از جمله به ایمان به قرآن و قبول نبوت پیامبر و



---

۱- ۱) - دخان، آیه ۳۲.

۲- ۲) - مربته اول در آیه چهل سوره بقره به آنان هشدار داده شد.

ولایت اولیاء حق گردن نهید و از این همه ناسپاسی و کفران نعمت و دشمنی عملی با منعم و پیامبرانش و آیاتش بپرهیزید.

«خدائی که شما را بر جهانیان به نعمت هدایت در دنیای گمراهی، و توحید در دنیای شرکت و نور ایمان در دنیای جهل و تاریکی و قوانین و شرایع در جهان بی بند و باری و توحش و پیوستگی در دنیای از هم گیسخته برتری داد.

این خلاصه بعثت و دعوت پیامبران است که بیشتر آنان ازمیان بنی اسرائیل برخاستند، بنی اسرائیل این برتری را بر سایر مردم در آن زمان قدردانی نکردند، توحید را به شرک و ایمان را به کفر و به جای عمل صالح و اجرای شریعت به تشریفات غرورانگیز سرگرم شدند و آئین عمومی خدا را به صورت امتیازات قومی در آوردند، و آن را با اوهام ملل مجاور و معاشر درهم آمیختند و بجای تقوا و نگرانی از آثار و اعمال و روز واپسین به پروراندن آمال و امیدهای بیپایه پرداختند تا آن که عقیده عمومی آنان این شد که مردم دنیا هر چه باشند اهل دوزخ و عذابند و ما هرچه باشیم اهل نجات و بهشتیم و پیامبران و بزرگان که از میان ما برخاستهاند شافعین و مدافعین ما میباشند، این اوهام و عقاید بیپایه همان اوهام مصریان و ملل دیگر آن روز دنیا بود که به صورت دیگری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت» (۱)

## قیامت روز تنهائی کافران و منکران

یهود با فاصله گرفتن از تورات نازل شده، و نبوت پیامبران بزرگی که در میان آنان مبعوث به رسالت شدند نسبت به خود و آینده خود و به ویژه در رابطه با قیامت به شدت دچار انحراف فکری و اعتقادی شدند تا جائی که اولاً خود را



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۱ ص ۱۴۸

قوم برتر در همه جهان و همه اعصار به حساب آوردند و غیر خودشان را قوم پست و نژاد بیارزش و ثانیاً قیامت را که فقط و فقط در سیطره عدالت و مالکیت و قدرت خدای حکیم است و آنجا هر کسی محشور با آثار اعمال خویش است به مانند دنیا به نظر آوردند که مجرم میتواند برای نجات از جرمش و برای گرزی از جریمه به صاحب قدرتی یا وکیل و وزیری یا رابطه داری که با دستگاه حکومتی مرتبط است متوسل گردد، و یا از شفاعت غیر منطقی کسی بهرهمند شود و اگر این هر دو قدرت، وسیله نجاتش نشد برای رهائی از جریمه فدیه و عوضی و رشوه و پولی بپردازد ای نهایتاً قوم و قبیلهاش را به یاری بطلبد و آنان با قدرتشان او را از چنگال کیفر نجات دهند.

این انحراف فکری و اعتقادی آثار بسیار سوئی در زندگی این قوم رسوا بجا گذاشت از جمله راه آنان را به سوی فسق و فجور، و گناه و معصیت و ظلم و ستم و تحریف آیات حق و حتی گشتن پیامبران باز کرد و آنان با خیالی آسوده از آن روزگار یعنی روزگار موسی تا امروز که سر از فرهنگ صهیونی در آوردهاند به انواع خیانتها و جنایتها و تخریب ارزشها، و مفاسد خانمانسوز مشغولند و خود را از جریمهها و کیفرهای قیامت مصون میدانند و در نهایت میگویند اگر هم به عذابی در آن روز دچار شویم مدتش بسیار کم و اندک است.

وَ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّٰارُ إِلاّٰ أَیّٰاماً مَعْدُودَهً: (۱)

و بر پایه انحراف فکری و عقیدتی قائلند که آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد.



۱- ۱) - بقره، آیه ۸۰.

اینان باید بدانند که با گناهان بسیار بزرگی که در آیات گذشته اعلام شد مرتکب شدند و هنوز هم در میان آنان جریان دارد چون: پیمان شکنی، تکذیب قرآن، فروختن آیات حق به بهای اندک، مشتبه کردن حق به باطل، کتمان نمودن حق، ترک نماز، بخل در پرداخت زکات، خود فراموشی در برابر نیکی کردن، کبر و غرور، بی اعتقادی به لقای حق و. . . .

برای معذب شدنشان به عذاب ابد کافی است، و قیامت بسیار دشوار و سختی به انتظار آنان است قیامتی که مقدمات بر پا شدنش و هویت وجودی اش برای اینگونه مردم عنود و لجوج فوق العاده هول انگیز و ترسناک و شکننده و در هم کوبنده است.

صحنه هائی از قیامت

روزی است که شأنش عظیم است، زمانش بی پایان است، سلطانش قاهر و چیره است، اوقاتش نزدیک است، آسمان در آن روز از هم می شکافد، و ستارگان پراکنده می شوند، خوشید به هم در پیچید، ستارگان تیره و بی نور شوند، کوه ها را به حرکت آرند و از جا بر کنند، اموال نفیس و با ارزش بی صاحب شوند، حیوانات وحشی محشور گردند، دریاها را مشتعل و برافروخته نمایند، هر کس با قرین خود جفت و همسان گردد، دوزخ را برافروزند، بهشت را نزدیک آرند، کوه ها از بیخ و بن کنده شوند، زمین به زلزله ای بسیار سخت و کوبنده دچار گردد، و سنگینی هایش را بیرون ریزد، مردم به صورت گروه گروه پراکنده به بهشت یا دوزخ باز گردند تا اعمالشان را که تجسم یافته ببینند، مردم از شدت

سراسیمگی چون پروانه های پراکنده باشند، و کوهها مانند پشم حلاجی شده شوند، مادران شیر دهنده در آن روز از کودکی شیرش می دهند بی خبر شوند. (۱)روزی است که یادش سید انبیاء محمد مصطفی، خاتم پیامبران را پیر کرد وقتی به او گفتند: شما را به حال پیری می بینیم! فرمود:

«شیبتنی سوره هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت.»

سوره هائی که نام بردم مرا به پیری رسانید! !

قیامت به تناسب اعمال و اخلاق و عقاید انسان ها دارای اسامی گوناگونی است، که برای هر اسمی از اسم هایش سری و برای هر وصفی از اوصافش معنائی است، اگر در معانی آن اسماء و اسرار آن نام ها و حقایق آن اوصاف اندیشه شود، البته از هول و ترسش انسان پیر می شود، و موی سیاهش سپید می گردد، و آتش هوا و هوسش خاموش می شود، و شهواتش و خواسته هایش مقید به اوامر و نواهی حق می گردد، و از هر حقی که هر کسی بر عهده اش دارد پاک می شود، و به توبه واقعی نائل می آید، و گذشته را آنچنان که خدا می خواهد جبران می نماید و آینده اش را غرق عبادت و بندگی می کند و فقط به حلال خدا قناعت می نماید تا به سلامت و با امنیت وارد آن موقف عظیم شود.

### اسامی و اوصاف قیامت

روز قیامت، روز اندوه و حسرت، روز پشیمانی، روز محاسبه، روز پرسش، روز مسابقه، روز رقابت، روز جدال و کشمکش، روز زلزله، روز فرو ریختن عذاب و خشم، روز صاعقه، روز واقعه، روز کوبنده، روز تکان و لرزش شدید،



---

۱- ۱) - مضمون آیات سوره های انشقاق، انفطار، مرسلات، زلزال، قارعه.

روز از دنبال درآمدن، روز پوشاننده، روزحادثه بزرگ و بدبختی و بلای سنگین، روز نزدیک شدن زمان دادگاه ها و حساب خلایق، روز ثابت و حق، روز حادثه بزرگ تر، روز بانگ هولناک و مهیب، روز جدائی، روز فراق، روز سوق به سوی خدا، روز قصاص و تلافی، روز ندا دادن، روز حساب، روز بازگشت، روزعذاب، روز فرار و گریز، روز قرار، روز برخورد و دیدار، روز ماندگار، روز حکم و قضاوت، روز پاداش، روز بلاء روز گریه، روز گرد آمدن، روز وعده عذاب، روز عرضه شدن اعمال، روز وزن شدن کوشش ها، روز ثابت، روز حکم و حکومت، روز فاصله انداختن میان حق و باطل، روز جمع، روز برانگیخته شدن، روز پیروزی، روز سوائی و بدنامی، روز عظیم، روز عقیم، روز سخت، روز اجر و جزاء، روز یقین، روز نشر، روز تحول، روز نفخه، روز فریاد سخت و رعدآسا، روز لرزه، روز حرکت، روز بازداشت، روز از خود بیخود شدن، روز هول و ترس، روز بی تابی، روز پایان و نهایت، روز مأوی، روز میقات، روز معاد، روز کمین، روز آشفتگی، روز عرق، روز تهیدستی، روز تیرگی، روز پخش شدن، روز انفصال و جدائی، روز وقوف، روز خروج، روز دائمی، روز غبن و خسارت، روز ترش رو و عبوس، روز معلوم، روز موعود، روز مشهود، روز بی تردید، روز آشکار شدن پنهانها، روز خیره شدن چشمها، روزی که کسی قدرت دفع عذاب از کسی ندارد، روز نداشتن اختیار، روز دعوت به سوی آتش، روز کشیده شدن به آتش با صورت، روز بالا و پائین شدن چهره ها در دوزخ، روز فرار شخص از برادرش، روز سکوت، روز نپذیرفتن عذر و بهانه، روز بدون بازگشت، روزی که مال و فرزند سود ندهد، روز پیر شدن بچه ها، روز ناامیدی کافران، روز. . . . . (۱)

ص:۴۰۲

---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۸، ص۳۳۱- همه این اسامی و اوصاف برگرفته شده از صریح آیات قرآن است.

کتاب خدا در آیه مورد شرح و توضیح منحرفان فکری و کژ اندیشان را نسبت به چنین روزی با چنان اسامی و اوصافی هشدار می دهد که نسبت به آن روز پروا کنید و خیال نکنید که با داشتن این همه جرم جنایت و فسق و فجور و ظلم و ستم کسی بتواند ذره ای از عذاب خدا را از شما دفع کند، شما باآثار اعمال شومتان محشور می شوید و در اسارت آن آثار هستید، و گره هائی که از عذاب به شما زده می شود دستی که در قیامت بتواند آن گره ها را حتی یک گره را بگشاید وجود ندارد.

وَ اِخْشَوْا یَوْماً لاٰ یَجْزِی وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لاٰ مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ وٰالِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ فَلاٰ تَغُرَّنَّکُمُ اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا وَ لاٰ یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ اَلْغَرُورُ. (۱)

و بترسید از روزی که هیچ پدری ذره ای از عذاب را از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از عذاب از پدر خویش است، بی تردید وعده خدا نسبت به نیکوکار و بدکار حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به کرم و رحمت خدا مغرور کند.

یَوْمَ یَفِرُّ اَلْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ: (۲)

قیامت روزی است که انسان از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش می گریزد! !

راستی یهود با توجه به این آیات در قیامت چه خواهند کرد، و به چه کسی میتوانند دل خوش کنند، اینان باید بدانند که نسبت به خود و وضع و حالشان در

ص:۴۰۳

---

۱- ۱) - لقمان، آیه ۳۳.

۲- ۲) - عبس، آیه ۳۴-۳۶.

قیامت به شدت دچار انحراف فکری هستند، و در اوهام و خیالات بی پایه بسر میبرند.

البته به این نکته هم باید توجه داشت که هشدارهای قرآن مجید ویژه یهود نیست بلکه هشدار به همه مردم از هر مکتب و مذهبی که هستند می باشد که مبادا قیامت را با دنیا اشتباه بگیرید و به خیالات بی پایه و اوهام فاسد به عنوان امور حتمی و قطعی دل خوش شوید و از حقایق الهیه که سند استوارش آیات قرآن مجید است غافل بمانید و در فضای غفلت و بی خبری زیان های غیر قابل جبران و خسارت ابدی و عذاب همیشگی نصیب خود کنید و گرفتار رسوائی و افتضاح در دنیا و آخرت گردید، که انحراف و کژفهمی به خصوص نسبت به دین و مفاهیم دینی بلائی بس بزرگ و بیماری بس خطرناکی است.

بنی اسرائیل با جنایات و خیانت هائی که پیش از اسلام داشتند، و در زمان ظهور اسلام هم به حرکات شیطانی خود پای بند بودند و اکنون هم بیشتر آنان شریرترین مردم روی زمین هستند، و از منش و رفتارشان در هر عصری معلوم می گردد که دچار کفر باطنی و تکذیب آیات حق و معارف الهیه بوده و هستند در قیامت در کمال غربت و تنهائی خواهند بود، و سخت ترین و شدیدترین عذاب آنان را فرا خواهد گرفت، و احدی در آن روز به فریاد آنان نخواهد رسید، و به قول قرآن مجید کسی یافت نمی شود که ذره ای از عذاب خدا را که محصول تلخ اعمال و اخلاق خود آنان است از آنان برطرف کند، یهود و امثال آنان در قیامت اسیرانی هستند که آزادی ندارند، و بیمارانی می باشند که درمانی برای آنان وجود ندارد، اگر اینجا نخواهند بفهمند که نسبت به دین و حقایق الهیه منحرف و کژاندیش اند، آنجا که جای ظهور همه واقعیات است خواهند فهمید که نسبت به

خود و دیگر امت ها و در رابطه با حقایق به شدت دچار انحراف فکری و اعتقادی و اسیر اوهام و خیالات فاسد بودند.

## شفاعت

این فقیر در صدد تفسیر مفصل شفاعت و بحث کلامی و فلسفی در این حقیقت مسلّم و اصیل و ضروری اسلام نیستم در این زمینه باید به کتاب هایی که خاص این مسئله نوشته شده و به تفاسیری که مشروح در این زمینه قلم فرسایی کرده اند مراجعه کنید، اینجانب این حقیقت قرآنیه را تنها به خاطر این که به استحکام اعتقاد مؤمنان بیفزاید و اشکالات اشکال کنندگان و خوارج مسلکان را از اذهان برطرف کند در چهار بخش مورد توجه قرار می دهم، امید است که برای مطالعه کنندگان سودمند افتد و گوشه ای از این واقعیت اسلامی برای آنان روشن شود.

### ۱- آیات مربوط به شفاعت

#### اشاره

برای این که بدانیم شفاعت از نظر قرآن مجید در چه جایگاهی قرار دارد و شفاعت حق چه شفاعتی است و شفاعت باطل چیست و شفاعت در چه زمینه ای تحقق می پذیرد و شفیعان کیانند و شفاعت شوندگان چه کسانی هستند و آیا شفاعت ازدیاد درجه یا کاستن بار گناه است باید مجموعه ای از آیات را که شفاعت در آنها مورد توجه قرار گرفته مورد دقت قرار دهیم و با نگاه به مجمو آیات چهره حقیقت را بنگریم، زیرا توجه به یک آیه مثلاً- آیهای که به طور مطلق شفاعت را نفی میکند و با تکیه بر آن یک آیه ایجاد اعتقاد به این که ابداً شفاعتی وجود ندارد اصل صحیحی برای یافتن حقیقت نیست.

بدون دقت در مجموع آیاتی که یک مسئله را در چهرههای گوناگونش مورد توجه قرار میدهد امکان ندارد نظر نهائی قرآن را نسبت به آن مسئله به دست آورد.

آنان که نسبت به حقایقی از قرآن و معارفی از اسلام دچار انحراف، کژ فهمی، و تند روی شدند به خاطر این است که حقیقتی را در یک آیه نظر کردند و از دیگر آیاتی که به برسی این حقیقت پرداخته غافل و بیخبر ماندند، و به روایات بسیار مهم اصیلی که میگوید: برخی از آیات قرآن برخی دیگر را تفسیر و تصدیق میکند، و کتاب خدا بخشی به کمک بخشی دیگر سخن میگوید و برخی از آن بر برخی دیگر گواهی میدهد (۱)، نظر نینداختند و بر این اساس نسبت به آیات قرآن دچار تفسیر به رأی و تحمیل افکار غلط و انحرافی خود بر آیات قرآن مجید شدند.

درباره تفسیر به رأی که کاری بس خطرناک و انحراف از معانی واقعی آیات است پیامبر می فرماید:

«من فسر القرآن برأیه فلیتبؤا مقعده من النار:» (۲)

کسی که قرآن را برابر با رأی خودش تفسیر کند، محل جلوسش را در آتش قرار خواهند داد.

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یؤجر، وان اخطأ فهو بعد من السماء:» (۳)

کسی که قرآن را مطابق رأی خود تفسیر کند و تفسیرش حق باشد پاداشی نخواهد یافت، و اگر در تفسیرش خطا کند موجودی دور از خدا خواهد بود.

ص:۴۰۶

---

۱- ۱) - نهج البلاغه ترجمه مؤلف خطبه ۱۳۳ ص ۲۹۷

۲- ۲) - صافی، ج ۱، ص ۳۵.

۳- ۳) - صافی، ج ۱، ص ۳۵.

روی این حساب لازم است مسئله شفاعت را با توجه به مجموع آیات مربوط به شفاعت مورد دقت قرار داد تا نظر قطعی و نهائی کتاب خدا نسبت به این مسئله روشن شود:

### آیات گروه اول

آیات این گروه آیاتی است که به طور مطلق شفاعت را در روز قیامت نفی می کند که برخی اعتقاد دارند در این گروه یک آیه بیشتر وجود ندارد و آن آیه ای است که هشدار می دهد:

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّهٌ وَ لا شَفاعَهٌ وَ اَلْکافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ: (۱)

ای اهل ایمان از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکارانند.

جمله ولا شفاعه برای کسانی که به دیگر آیات نظر نکردند و حتی زحمت دقت در آیه بعد از این آیه را به خود ندادند دستاویزی است برای انکار مطلق شفاعت و این مسئله شفاعت ساخته و پرداخته کاهنان و بی خبران از حقایق دینی است!

ولی پس از این آیه شریفه در آیه بعد که آیه الکرسی است به وجود شفیعانی اشاره می کند که به اذن و اجازه حضرت حق نسبت به گروهی که شایسته شفاعت هستند شفاعت می کنند.

مَنْ ذَا اَلَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ:

کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش قدم شفاعت پیش نهد؟



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۵۴.

به روشنی از آیه شریفه استفاده می شود که شفاعت شفیع نسبت به شفاعت شونده به اذن حضرت او امری مسلم و قطعی است، وَ لا شَفاعَهٌ در آیه قبل موردی خاص و معین دارد و آن نفی شفاعت از کافران ستمکار است.

بنابراین مفهوم آیه شریفه أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ. . . . غیر از آن است که در بدو امر که عبارت از نفی مطلق شفاعت است بنظر می رسد آیه شریفه با توجه به آیات دیگر هیچ دلیلی بر نفی مطلق شفاعت نیست.

علاوه بر این جمله وَ لا خُلَّهٌ نیز مانند وَ لا شَفاعَهٌ نفی مطلق دوستی در قیامت نیست گر چه در مرحله اول به نظر می رسد که پیوند دوستی همه اعم از فاسق و مؤمن و صالح و طالح و باتقوا و بی تقوا گسسته می شود در صورتی که در آیه دیگر در رابطه یا بقاء دوستی در قیامت در میان اهل تقوا می خوانیم:

اَلْأَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ اَلْمُتَّقِینَ:

در روز قیامت دوستان دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران که پیوند دوستی شان با یکدیگر ماندنی و جاوید است.

پس آیه شریفه ای که لا شَفاعَهٌ در آن است نظرش نفی شفاعت درباره گروهی است که ایمان نیاوردند یا اگر آوردند آنچنان ضعیف است که دست شفاعت برای نجات آنان به آنان نمی رسد، و نهایتاً نفی شفاعت در آیه شریفه از گروهی در قیامت، دلیل بر نفی آن از دیگر گروه های شایسته شفاعت نیست.

## آیات گروه دوم

در این گروه از آیات شفاعتی را که انحراف اعتقادی و کژفهمی یهود به آن تکیه کرده نفی می کند، و مطلقا آنان را شایسته شفاعت نمی داند. و با توجه به

اینکه جمله وَ لاٰ یُقْبَلُ مِنْهٰا شَفٰاعَةٌ نکره در سیاق نفی است مطلق شفاعت را از این گروه لج باز عنود و خیانت پیشه نفی می نماید:

در این زمینه دو آیه در سوره بقره که همانند هم است وارد شده:

وَ اِتَّقُوا یَوْماً لاٰ تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لاٰ یُقْبَلُ مِنْهٰا شَفٰاعَةٌ وَ لاٰ یُؤْخَذُ مِنْهٰا عَدْلٌ وَ لاٰ هُمْ یُنْصَرُونَ (۱)

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند و نه از کسی شفاعتی می پذیرند و نه از کسی در برابر بخشش گناهانش فدیه و عوضی میگیرند و نه برای رهائی از آتش دوزخ یاری می شوند.

این دو آیه شریفه به گواهی آیات قبل از خودش به انواع جنایات و خیانت ها و ستم های شدید یهود به مظلومان اشاره دارد فقط و فقط نشان دهنده نفی شفاعتی است که یهود به خیال واهی و گمان باطل خود به آن معتقد است و خطاب واتقوا در هر دو آیه می خواهد به آنان بگوید: از آن روزی که با این گونه ماهیت شما هیچ شفاعتی نسبت به شما پذیرفته نخواهد شد پروا کنید.

آنان از روی اعتقاد نامعقول می گفتند: ما چون فرزندان پیامبران از بنی اسرائیل هستیم، هر اندازه هم گناه ما زیاد و فراوان و سنگین باشد پدران ما که دارای مقام نبوت اند از ما در قیامت شفاعت خواهند کرد، در صورتی که قرآن پیوند نسبی اینگونه معاندان و متجاوزان را در دنیا و آخرت گسسته و قطع می داند:

وَ نٰادیٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقٰالَ رَبِّ إِنَّ اِبْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ اَلْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ اَلْحٰاکِمِینَ:



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۴۸- بقره، آیه ۱۲۳.

قٰالَ یٰا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صٰالِحٍ فَلاٰ تَسْئَلْنِ مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ اَلْجٰاهِلِینَ (۱)

و نوح (پیش از آن طوفان همه منطقه را فرا بگیرد و تمام دشمنان و منکران را به کام مرگ کشد) پروردگارش را ندا داد و گفت:

پروردگارم به راستی که فرزندم از خاندان من است و یقینا وعده ات (به نجات خاندانم حق است) و تو بهترین داورانی.

خدا فرمود: ای نوح به یقین او از خاندان تو نیست او سرا پا کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه همانا من تو را اندرز می دهم که مبادا از ناآگاهان باشی!

یک بار دیگر با دقت عقلی به هر دو آیه نظر کنید، نوح با کمال اطمینان به خدا می گوید فرزندم از خاندان من است و تو وعده ات برای نجات خاندانم قطعی است، پس شفاعت مرا نسبت به پسرم قبول کن و او را نجات بده، و خداوند هم قاطعانه به نوح گفت: او از خاندان تو نیست و هیچ پیوندی میان تو و او وجود ندارد، او عملی ناشایسته است و بهمین خاطر پیوندش با تو گسسته است و سپس نوح را به شدت مورد خطاب قرار می دهد که من نصیحتت می کنم که مبادا از ناآگاهان باشی!

به راستی در این دو آیه شریفه چه درس ها و پندها و عبرت های بسیار مهم و باارزشی است و با توجه به این دو آیه آیا ادعای یهود که ما نسب به پیامبران می بریم پس هر چه باشیم و هر گناهی بر عهده ما باشد پدرانمان که دارای مقام نبوت هستند در قیامت از ما شفاعت می کنند، ادعائی درست و صحیح است؟ !



---

۱- ۱) - هود، آیه ۴۵- ۴۶.

مسلماً پیوند یهود و هر گناهکار حرفه ای با آباء و اجداد پاکش گسسته و بریده است و خدا به خاطر پاکان به ناپاکان معاند و کافر در دنیا و آخرت توجهی نخواهد کرد.

پسر نوح با بدان بنشست ج

خاندان نبوتش گم شد جج سگ اصحاب کهف روزی چند جپی نیکان گرفت و مردم شد جج قرآن مجید درباره بدکاران حرفه ای و کافران و معاندان و تکذیب کنندگان آیات حق می فرماید: حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قالَ رَبِّ اِرْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلاّ إِنَّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ فَإِذا نُفِخَ فِی اَلصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ:

اینان از دشمنی با حق باز نمی ایستند و از گناه و جنایت دست بر نمیدارند، تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد می گوید: پروردگارم مرا برای جبران گناهان و تقصیرهائی که از من سر زده به دنیا باز گردان امید است در برابر آنچه از عمر و مال و ثروت در دنیا واگذاشتم کار شایسته ای انجام دهم. به او می گویند: چنین نیست که می گوئی، بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند، پس زمانی که در صور دمیده شود قطعا در آن روز نه میانشان پیوند خویشاوندی و ارتباط نسبی وجود خواهد داشت و نه از احوال یکدیگر خواهند پرسید!

اعتقاد به چینن شفاعتی که یهود آن را دستاویز خود کرده اند آن هم شفاعت بی قید و شرط که سبب باز بودن دست فرزندان پیامبران در انجام هر نوع گناه و کار زشت و خیانت و جنایت باشد و تنها انتساب نسبی به پیامبران در تحقق این شفاعت کفایت کند شدید مورد انکار قرآن و معارف الهیه و قوانین اسلامی است.

ص:۴۱۱

زیرا فرهنگ سعادتبخش اسلام و شریعت الهی ملاک و اساس و اصل و زیربنای نجات را ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه می داند نه نسب و پیوند خویشاوندی.

البته همه پیوندها در قیامت گسسته نخواهد بود، بلکه گسستگی پیوند جریمه ای از جرایم مجرمان و معاندان و کافران و دشمنان حق است، چنان که در آیات بالا ملاحظه کردید و دقت نمودید که سخن آیه درباره بی دینان و بی خبران از حق است.

چه سخن غیر منطقی و نامعقول و بیپایهای است که یهود در هر عصری آن را تکرار میکنند و آن این که میگویند: ما امت برگزیده خدائیم نه تنها آنان این سخن بیاصل و ریشه و بدون دلیل را میگویند بلکه مسیحیان فریب خورده از یهود هم این سخن را پیوسته تکرار میکنند چنان که قرآن از قول هر دو طایفه نقل میکند:

وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ وَ اَلنَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اَللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ: (۱)

یهود ونصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خدائیم.

آنان نجات در آخرت و وردو به حوزه شفاعت را ویژه کسی میدانند که به خاندان اسرائیل منتسب باشد، گوئی انتساب به فامیل اسرائیل، یا انتساب به مکتب یهودیت و نصرانیت هر چند هیچ عملی و اعتقادی و کار خیری در میان نباشد مایه نجات و عامل رهائی از کیفرها و رهائی از عذاب دوزخ است! !

عجیبتر این که قرآن اعتقاد بسیار بسیار سنیفی را از آنان نقل میکند که ابداً ارزش عقلی و منطقی ندارد، و هیچ دلیل و برهانی آن را بدرقه نمیکند:



---

۱- ۱) - مائده ۱۸

وَ قالُوا لَنْ يَدْخُلَ اَلْجَنَّهَ إِلاّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى: (۱)

و گفتند: هرگز و ابداً جز يهودى يا نصرانى وارد بهشت نميشود! !

قران با شدت با اين افكار غلط و خيالات خام و اوهام پوسيده مبارزه دارد، و انتساب به فاميل اسرائيل يا به يكى از دو آئين يهوديت و نصرانيت را كافى در نجات نميداند، بلكه يهوديگرى و نصرانيگرى را از انديشه باطل ميشمارد و مايه نجات را آراسته بودن به اسلام و شريعت احمدى و ايمان قلبى و تسليم باطنى و عمل صالح و كردار خالصانه ميداند، و در پوچ بودن و بيمايگى انتساب لفظى و فاميلى ميگويد:

تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ بَلى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ: (۲)

اين دروغها و اباطيل و ياوهگوئيهاى آنان است بگو اگر در ادعاى خود راستگوئيد دليل و برهان بياوريد. آرى كسانى كه همه وجود خود را تسليم خدا كنند در حالى كه نيكوكارند، براى آنان نزد پروردگارشان پاداشى شايسته و مناسب است، نه بيمى بر آنان است و نه اندوهگين مى شوند.

يهود شفاعت در آخرت را با شفاعت در دنيا يكى دانسته و برخلاف حق و جداى از عقل و منطق معتقد به شفاعت گشته.

«شفاعت در دنيا و از نظر عرف اين است كه شفيع حاكم را وادار به عفو مى نمايد و اراده او را درباره مجرم برمى گرداند، (با اين نوع شفاعتى كه يهود قائل است) اين سؤال پيش مى آيد كه حاكم به عدل چگونه رأى و نظرش با شفاعت تغيير مى نمايد؟ اين حاكم مستبد و ظالم است كه به حسب مصلحت خود تغيير



---

۱- ۱) - بقره ۱۱۱

۲- ۲) - بقره ۱۱۱- ۱۱۲

حکم و اراده می دهـد، عذاب مجرم (حرفه ای) چون موافق با عدل الهی است پس گذشت از وی مخالف عدل است، با توجه به آن که حکم و اراده پروردگار عین حکمت و سـنت حتمی اوست و قابل تغییر نیست، چنان که آیاتی از قرآن به عـدم تغییر سنت و اراده خداوند تصـریح دارد قابل توجه و دقت بیشتر آن که با باز بودن راه چنین شـفاعتی (که یهود معتقد است) آئین و شریعت در نظر عامّه سـست می شود، و احکام دگرگون می گردد و این برخلاف حکمت بعثت پیامبران و تشریع شرایع است، بلکه منشأ اختلال نظم و ترویج گناه می گردد، چنان که در بعضی از امم که به این آرزوها مغرورند دیده می شود.

و چه بسـا اینگونه مغروران از مردمی که دین بر آنهـا حـاکم نیست و تنهـا قوانین و وجـدان بر آنهـا حکومت می کنـد، گناه و قانون شـکنی شان بیشتر می گردد، زیرا اینان به امیـد «واهی» و اتکاء «غلط» به شـفاعت شافعین سد وجدان را مانند حدود دین در هم می شکنند و به هر گناهی خود را می آلایند و از هر اقدام به خیر و توجه به صلاح و اصلاحی وامانده می گردند.

## گروه سوم

آیاتی است که صـریحاً دلالت دارند روز قیامت برای مطلق کافران از هر ملّتی که باشند شفیع و شفاعت کننده ای وجود ندارد یا شفاعت شافعان که به حال شایستگان مورد شفاعت سودمند است به آنان سودی نمی دهد:

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ تَأْوِیلَهُ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَیَشْفَعُوا لَنا

ص:۴۱۴

أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ اَلَّذِی كُنّٰا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۱)

آیا (کافران و منکران قرآن برای باور کردن آن) جز تحقق وعده هایش را انتظار می کشند؟ روزی که حقایق بیان شده در آن به صورتی ظاهر و آشکار بیابد، کسانی که از پیش آن را به فراموشـی سپرده بودند می گویند: یقیناً فرستادگان پروردگارمان حق را آوردند (ولی ما آن را نپذیرفتیم) پس آیا در چنین روزی شفاعت کنندگانی برای ما وجود دارند که ما را شفاعت کنند یا به دنیا باز گردانده می شویم تا کاری غیر آنچه انجام می دادیم انجام دهیم به راستی آنان سرمایه وجودشان را تباه کردند و آنچه را به دروغ (به عنوان شریک خدا به خدا) نسبت می دادند از دستشان رفت و گم شد.

إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ وَ مٰا أَضَلَّنٰا إِلاَّ اَلْمُجْرِمُونَ فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِينَ وَ لاٰ صَدِيقٍ حَمِيمٍ: (۲)

(هنگـامی که آنـان بـا بت هایشان به آتش در افتنـد روی به بت ها کرده می گوینـد: ما شـما را با پروردگار جهانیان مساوی و یکسـان قرار می دادیـم و مـا را جز مجرمـان گمراه نکردنـد، در نـتیجه برای مـا نـه شـفیعانی است و نه یـک دوست نزدیـک و صمیمی!

وَ كُنّٰا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ اَلدِّينِ (۴۶) حَتّٰى أَتٰانَا اَلْيَقِينُ (۴۷) فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ اَلشّٰافِعِينَ:

و مـا روز رسـتاخیز و قیامت را تکـذیب و انکار می کردیم تا آن که برای ما یقین آمـد، در این حال شـفاعت شافعان سودی به آنان نمی دهد.



---

۱- ۱) - اعراف، آیه ۵۳.

۲- ۲) - شعراء، آیات ۹۸- ۱۰۱.

کافران بر اثر ضدیت با حق و تکذیب توحید و انکار نبوت و ظلم و ستم، و آلوده بودن به گناهان کبیره و ترک واجبات الهی و غرق بودن در محرمات شایستگی شفاعت را در خود نابود کرده از این جهت لایق ورود در این حوزه پاک و نجات بخش نیستند.

در هر حال نبود شفیع برای کافران یا نافع نبودن شفاعت شفیعان نسبت به آنان منافاتی با ثبوت شفاعت برای اهل ایمان ندارد.

## گروه چهارم

آیاتی است که شفیع بودن بت ها را مردود می داند، و هیچ گونه شفاعتی را برای آنان قائل نیست.

دقت در آیات کتاب خدا و مطالعه در تاریخ حیات عرب در عصر جاهلیت روشن می سازد که بت پرستان بت های چوبی و سنگی و فلزی را عبادت می کردند و چنین می پنداشتند که با پرستش معبودهای مصنوعی و دست ساز خودشان می توانند توجه و رضایت آنها را به خود جلب کنند تا در پیشگاه شفیعان آنان برای نزول باران، فراوانی نعمت، ارزانی ارزاق و حل مشکلات باشند!

قرآن در آیات متعددی نه تنها از پرستش و عبادت بُتان نهی می کند بلکه از شفیع بودن آنها به شدت انتقاد می نماید، و توجه می دهد که این معبودهای باطل و ناچیز که مالک خیر و شر خویش نیستند چگونه می توانند عذاب الهی را از دیگران دفع کنند؟

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادیٰ کَمٰا خَلَقْنٰاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاکُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِکُمْ وَ مٰا نَریٰ مَعَکُمْ شُفَعٰاءَکُمُ اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ

ص:۴۱۶

أَنَّهُمْ فِيكَمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكَمْ وَ ضَلَّ عَنْكَمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. (۱)

(و لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می شود) همانگونه شما را نخستین بار ( در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز) آفریدیم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید و شفیعانتان را که در ربوبیت و عبادت ما شریک می پنداشتید همراه شما نمی بینم بی تردید پیوندهای شما با آنان بریده و آنچه را شریکان خدا گمان می کردید از دستتان رفته و نابود شده است.

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ مَا لاَ يَضُرُّهُمْ وَ لاَ يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اَللّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اَللّهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ: (۲)

و آنان به جای خدا اشیائی می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند و نه سودی عایدشان می کند و می گویند آنها شفیعان ما نزد خدایند! بگو: آیا خدا را به شفیعانی خبر می دهید که آنها را در آسمانها و زمین به عنوان شفیع نمی شناسد؟ او از آنچه که شریک او قرار می دهند منزه و برتر است.

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكٰائِهِمْ شُفَعٰاءُ وَ كٰانُوا بِشُرَكٰائِهِمْ كٰافِرِينَ وَ يَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ: (۳)

ص:۴۱۷

---

۱- ۱) - انعام، آیه ۹۴.

۲- ۲) - یونس، آیه ۱۸.

۳- ۳) - روم، آیات ۱۳-۱۴.

و از معبودانشان که آنها را کورکورانه می پرستیدند برای آنان شفیعانی نخواهد بود و آنان معبودانشان را در قیامت انکار خواهند کرد. و روزی که قیامت برپا شود آن روز همه از هم جدا می شوند.

أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَعْقِلُونَ: (1)

بلکه آنان شفیعانی جز خدا انتخاب کرده اند، بگو: با این که آنها مالک چیزی نیستند و تعقلی ندارند باز آنها را شفیع می شمارید! !

با توجه به مفاهیم و معانی این آیات و قرائنی که قبل و بعد آنهاست روشن می گردد که هدف همگی این آیات کریمه نفی شفیع بودن بتهاست و مفاد آنها نفی شفاعت به طور مطلق نیست.

أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ اَلرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ: (2)

آیا به جای خدا معبودانی برگزینم که اگر خدای رحمان برای من آسیب و گزندی بخواهد نه شفاعتشان ذره ای زیان را از من دفع می کند و نه می توانند نجاتم دهند.

گوینده این کلام حکیمانه بنابر نقل مفسران حبیب نجار است که به دفاع از فرستادگان عیسی برخاست و از توجه به بت ها و اعتقاد به شفاعت آنها انتقاد کرد و در راه دفاع از فرهنگ حق به دست کوردلان به شهادت رسید.

با این همه نفی و انکار نهایتاً قرآن مجید عقیده به شفاعت را بسان برخی دیگر از عقاید پیشینیان اصلاح نموده، و در عین این که عقاید غیر منطقی را به باد انتقاد گرفته و نظام اخروی را غیر از نظام این جهان دانسته مع الوصف اصل



---

۱- ۱) - زمر، آیه ۴۳.

۲- ۲) - یس، آیه ۲۳.

وجود شفاعت را انکار ننموده و آن را اصالتاً حق خدا دانسته و برای اولیاء او تحت شرایطی که مهم آنها اذن الهی است ثابت دانسته است، و خیال خیال پردازان را که تصور می کنند شفاعت در قیامت همچون پارتی بازی در دنیاست در هم کوبیده است و ثابت می کند که شفاعت در حقیقت دعائی مستجاب در حق کسانی است که از ایمان و عمل برخوردارند ولی مستحق ازدیاد رتبه یا آمرزش گناهانی هستند که از روی جهالت از آنان سرزده و در ارتکاب گناهشان قصد مخالفت و جنگ با حق را نداشته اند، بلکه لغزشهائی بوده که در عین نفرت داشتن از آنها دچارش شده اند.

و روی این حساب میان آیات نفیکننده شفاعت و ثابت کننده آن کوچک ترین اختلاف و تضاد وجود ندارد، زیرا آیات نافی بر رد عقاید یهود و بت پرستان و اقوامی مشابه آنهاست ولی آیات اثبات کننده ناظر به شفاعت صحیح است که مبینش قرآن و شارح و مفسرش احادیث و روایات اهل بیت است.

گروه پنجم

آیاتی است که شفاعت را ویژه خدا می داند و می گوید: پاداش دهنده و شفیعی نیست و شفاعت همگی مربوط به اوست:

وَ أَنْذِرْ بِهِ اَلَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: (۱)



۱- ۱) - انعام، آیه ۵۱.

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان بیم دارند هشدار ده که آنان را ( در آن روز هول انگیز) جز خدا سرپرست و شفیعی نخواهد بود باشد که بپرهیزند.

وَ ذَرِ اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَیٰاهُ اَلدُّنْیٰا وَ ذَکِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا کَسَبَتْ لَیْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِیٌّ وَ لاٰ شَفِیعٌ.

و کسانیکه دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت واگذار، و مردم را با قرآن هشدار ده که مبادا کسی در روز قیامت به کیفر آنچه از گناهان مرتکب شده از رحمت و ثواب محروم ماند و به هلاکت سپرده شود و او را جز خدا سر پرست و شفیعی نباشد.

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ شَفِیعٍ أَ فَلاٰ تَتَذَکَّرُونَ: (۱)

خداست که آسمان ها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش دوره آفرید، سپس برتخت فرمان روائی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط گشت برای شما جز او هیچ یاور و شفاعت کننده ای نیست.

قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَهُ جَمِیعاً لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ: (۲)



---

۱- ۱) - سجده، آیه ۴.

۲- ۲) - زمر، آیه ۴۴.

بگو همه شفاعت در سیطره مالکیت خداست و او مالک آسمانها و زمین است، سپس به سوی او باز می گردید.

اینگونه آیات ناظر بر نفی شفاعت بت ها و کوبیدن اعتقاد سخیف بت پرستان است و ناظر بر شفاعت دیگر شفیعان چون پیامبران و اولیا و صلحا که شفاعتشان به اذن خدا صورت می گیرد و در دیگر آیات مطرح است نیست.

### گروه ششم

آیاتی است که با صراحت و روشنی کامل شفاعت غیر خدا را در پیشگاه حق و در دادگاه الهی به عنوان یک اصل مسلم و قطعی پذیرفته و غیر قابل انکار می داند، هر چند آن را از نظر شفیع و شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد محدود و مشروط معرفی می کند.

از جهت شفیع شرایطی دارد که شرط مهم آن این است که شفاعت باید به اذن خدا باشد و بدون اذن او شفاعتی صورت نمی گیرد.

از نظر شفاعت شونده نیز شرایطی مقرر است که بطور اجمال این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد باید رضای حق را جلب کند و از دایره شایستگی شفاعت شدن خارج نشده باشد.

مَنْ ذَا اَلَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ: (۱)

کیست که بدون اذن او به شفاعت برخیزد.

مٰا مِنْ شَفِیعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ: (۲)

شفیعی نیست که جز به اذن او شفاعت کند.



---

۱- ۱) - بقره، آیه ۲۵۵.

۲- ۲) - یونس، آیه ۳.

لاّ یَمْلِکُونَ اَلشَّفاٰعَهَ إِلاّ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً: (۱)

معبودان باطل کافران در قیامت قدرت بر شفاعت ندارند مگر کسانی مانند پیامبران و امامان و فرشتگان که از نزد خدای رحمان پیمانی بر اذن شفاعت گرفته باشند.

یَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفاٰعَهُ إِلاّ مَنْ أَذِنَ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً: (۲)

در آن روز شفاعت کسی سود ندهد مگر آنکه خدای رحمان به او اذن دهد و گفتارش را در مورد شفاعت از دیگران بپسندد.

وَ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفاٰعَهُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ: (۳)

شفاعت در پیشگاه خدا جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد.

## گروه هفتم

آیاتی است که قاطعانه از وجود شفیعانی خبر می دهد که درباره گنهکاران که شایسته شفاعت اند، شفاعت می کنند، بلکه نام و مشخصات آن شفیعان را هم معین می کند:

وَ قاٰلُوا اِتَّخَذَ اَلرَّحْمٰنُ وَلَداً سُبْحاٰنَهُ بَلْ عِباٰدٌ مُکْرَمُونَ، لاٰ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ، یَعْلَمُ ماٰ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ماٰ



---

۱- ۱) - مریم، آیه ۸۷.

۲- ۲) - طه، آیه ۱۰۹.

۳- ۳) - سبا، آیه ۲۳.

خَلْفَهُمْ وَ لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ اِرْتَضىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ: (۱)

و مشـرکان گفتنـد: خدای رحمان فرشـتگان را به فرزندی خود گرفته منزه است او، فرشـتگان فرزند خدا نیسـتند بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند، در گفتار بر او پیشـی نمی گیرند و آنان فقط به فرمان خدا عمل می کنند، خدا همه گذشـته و آینده آنان را می داند و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند و آنان از ترس عظمت و جلال او هراسان و بیمناکند.

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ لاٰ تُغْنِی شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اَللّٰهُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَرْضىٰ: (۲)

و چه بسـیار فرشـتگانی که در آسـمان هـا هسـتند که شـفاعتشان هیـچ سودی نمی بخشـد مگر پس از آن که خـدا برای هر که بخواهد و بپسندد اجازه دهد.

بنابر آیات قرآن شـفاعت شـفیعانی چون پیامبران و امامان و صالحان و فرشـتگان البته به اذن خـدا برای آنان که خدا بخواهد و شفاعت شـفیعان را در حق آنان رضایت دهد امری قطعی و مسلم و مسـئله ای قرآنی است که انکارش مساوی با انکار قرآن و تکذیبش تکذیب قرآن است.

### ۲- شفاعت حقیقتی امید بخش چون توبه، مایه تربیت و سازندگی

اگر هر روزنه و دری و هر راه نجاتی به روی گنهکاران بسته بود، و به آنان اعلام می شد که بیماری شما درمان ندارد، و گناه شما از پرونده پاک نمی گردد، و آمرزش خدا و دعای پاکان شامل حال شما نمی شود، و هیچ طریقی برای رهائی



۱- ۱) - انبیاء، آیات ۲۶- ۲۸.

۲- ۲) - نجم، آیه ۲۶.

شما از این همه گناه و بار سنگین وجود ندارد، قطعاً نه این که از حجم گناه آنان نمی کاست، و آنان را به سوی اصلاح نمی برد، بلکه زمینه می شد که هر لحظه بر گناهشان و جرم و عصیانشان افزوده شود، و سفره فساد را در خانواده و اجتماع گسترده تر نمایند و ضربه های غیر قابل جبرانی ببار آوردند که البته همه اینها محصول دلسردی و ناامیدی بود.

اما خدای مهربان و پیامبران او و امامان معصوم و اولیاء الهی پیوسته گناهکار را به عنوان یک بیمار قابل علاج نظر می کنند مگر این که بیمار خود علاقه به درمان دردش نداشته باشد.

بر اساس این نگاه حکیمانه به اهل معصیت است که با آنان طبیبانه رفتار می کنند و آنان را به داروهای لازم برای درمان بیماریشان هدایت می نمایند، و ناامیدی از علاج و نیز ناامیدی از رحمت و مغفرت خدا را جزء محرمات شدید و مساوی کفر دانسته و اجازه دلسردی نسبت به اصلاح حال و عمل و جبران گذشته و ساختن آینده به هیچ اهل معصیتی نمی دهند.

اسوه ها و سرمشق های را در این زمینه چون آسیه همسر فرعون، و قوم یونس، و ابولبابه، و حربن یزید ریاحی معرفی می کنند تا هر گناهکاری هر چند بخشی از عمر خود را در گناه گذرانده باشد.

به اصلاح عقاید و اعمال و اخلاق و جبران گذشته امیدوار و دلگرم شود، از جمله مایه ها و زمینه هائی که به گناهکار ارائه شده مسئله شفاعت پاکان و نیکان و صالحان است که هم در دنیا برای اصلاح کارساز است و هم در آخرت، به این معنا که گناهکار را راهنمائی می کنند تنها ماندنت را در عرصه گناه و فرد بودنت را در میدان معصیت تداوم مده و به راحتی در کنار اولیاء الهی قرار بگیر و از آن طبیبان روحانی راه درمان و طریق علاج بخواه و فردیت و تنهائی ات را و وتر

بودنت را تبدیل به شـفع کن، چون گنهکار به محضـر نبی و ولی و عالم ربانی درآید و از او نسخه درمان بگیرد و با آن نسخه آنچه واجب از او فوت شده جبران کند و از حقوق مردم چه مالی و چه غیر مالی پاک شود، و از محرماتی که به آن خو کرده بود دست بردارد قطعاً و حتماً مورد مغفرت و رحمت قرار می گیرد و کارسازی شـفاعت پاکـان که او را به منطقه اصـلاح و صلاـح کشیدند در زنـدگی اش جلوه گر می شود، آیا شـفاعت در چهره دنیائی اش غیر این است؟ آیا شـفاعت در اصـطلاح معـارف الهی جز ایـن اسـت؟ و همین شـفاعت است که از سـوی اولیـاء الهی در قیـامت برای امیـدواران و افتادگـان در میـدان اصـلاح و روی آوردگـان به سوی خـدا که گناهی در پرونـده آنان مانـده، یا بقایای تاریک آن در باطنشان کمین گرفته، و یا نیـازی به ارزش گـذاری بیشتری به اعمـال و ایمانشـان هست و برای نجات سـریع آنان چاره ای جز دعای پاکان و درخواسـت نجـات آنـان از درگـاه خـدا نیست کارسـازی حکیمانه خود را نشان می دهـد و با درخواست آن بزرگواران و به عبارت دیگر شفاعت آنان، کسانی را که چراغ فطرت و ایمانشان خاموش نشده و از حوزه شایستگی مغفرت و رحمت خارج نشده اند و در حـدی دارای ایمان و عمل هسـتند ولی برای نجات مایه بیشتری نیاز دارند به اذن خدا شامل حالشان می شود و به خواست حق نجات پیدا می کنند و به نگرانی آنان با دعای خوبان و درخواست مقربان درگاه خاتمه داده می شود.

همانطور که درختان و گیاهان با شـفاعت ریشه خود آب و غـذا از زمین می گیرند، و همانطور که موجودات زنده با شـفاعت ابرو باران به آب دسترسی پیدا می کنند، و همانطور که طفل در رحم به شفاعت پستان مادر از وجود مادر شیر می گیرد و. . . . .

ص:۴۲۵

به همین صورت گمراهان در دنیا به شفاعت انبیاء و کتابهای الهی و به شفاعت امامان و به شفاعت عالمان ربانی نور هدایت را دریافت می کنند و در مدار بندگی و کار خیر قرار می گیرند و در آخرت از طریق وجود همین بندگان خاص خدا که در حقیقت وسیله های انتقال فیوضات رب به خلق هستند مغفرت و رحمت را به شرط شایستگی دریافت می کنند، شفاعت به این معنائی که تحریر شد چه جلوه دنیائی اش و چه جلوه آخرتی اش از مایه های شگرف تربیتی و سازندگی و رشد دهنده به انسان است، اگر شفاعت به این صورت برای مجرمان و اهل گناه تقریر شود نه اینکه آنان را به ادامه گناه دلگرم می کند و باعث تعطیل قوانین شریعت می گردد، بلکه عامل اصلاح و توبه و بازگشت و دلگرمی معصیت کار به مغفرت و رحمت و آبادی دنیا و آخرتش می گردد.

اگر به گناهگاران تفهیم شود که شفاعت هرگز شامل مشرکان، کافران، فاسقان، و آنان که چراغ فطرتشان را با طوفان هوا هوس خاموش کرده اند و نیز شامل حال گنهکاران حرفه ای یعنی آنان که تا پایان عمر به عصیان و طغیان ادامه می دهند نمی شود، او را بیدار می کند، و پرده غفلتش را کنار میزند، و از دچار شدن به عذاب قیامت و تنهائی و غربت آن روز هولناک می ترساند و نهایتاً با قدرت شفاعت صحیحی که به او القاء شده به مسیر توبه می افتد و برای جبران خسارت های گذشته اقدام می کند و تا جائی که امکان دارد برای اصلاح خود می کوشد و چون راه را به همین حال و عمل ادامه دهد و از دنیا برود برابر آیات قرآن که قاطعانه شفاعت را برای پاکان و نیز برای فرشتگان مسلم می داند مشمول شفاعت می گردد و به ساحل نجات می رسد.

اعتقاد به این گونه شفاعت مانند توبه واقعی بسیار کارساز و مؤثر است، شفاعتی که برابر آیات و روایات به مردم القاء شود، نه شفاعتی که غیر

ص:۴۲۶

متخصصان و بی سوادان که متاسفانه در کسوت دین فراوان انـد به مردم القاء می کننـد شـفاعتی که غیر معقول و غیر منطقی است و جز عوام فریبی و اغراء به جهل و دلگرم کردن گناهکار به ادامه گناه ثمر دیگری ندارد.

وظیفه واجب و لازم عالمـان و دلسوزان متخصـص و درس خوانـده هـای حوزه هـای علمیه است که در منابر و سـخنرانی ها و نوشـته ها حساب شـفاعتی که قرآن و روایات اهل بیت برای ما مطرح می کنند از شـفاعتی که غیر متخصصان و بی سوادان در کسـوت دین و چه بسـا مزدوران و گرگـان در لبـاس میش برای ضـربه زدن به اسـلام القـاء می کننـد جـدا کننـد، و مردم را به مفاهیم حقیقی کلمات قرآن و روایات آشـنا سازند و به آنان هشدار دهند که پای هر منبری و کنار هر سخنرانی ننشیند و به هر شعر غیر معقول و مخالف با اصول اسلام گوش ندهند.

نوشته اند شاعری حاجب نام که فکر می کرد روز قیامت دست امیرالمؤمنین نسبت به شفاعت از مجرمان و گنهکاران چنان باز است که علاقه مندان به حضـرتش به اعتماد به شفاعتش هر چه بخواهند می توانند گناه معصیت کنند و به عرصه فسق و فجور درآیند و از تعطیل احکام خدا و ارتکاب محرمات نهراسند!

به این خاطر به افتخار مولا قصیده ای سرود که اولین بیتش این است:

حاجب اگر معامله حشر با علی است جج

من ضـامنم تو هر چه بخواهی گنـاه کن! ج راستی بی شـرمی تـا کجـا که دلگرمی به رئیس موحـدان و امیرمؤمنـان، و بالاترین مجاهد فی الله، و شب زنده دار بی نظیر، و مخلص کبیر، و عامل به همه احکام الهی و خائف از قیامت، و مولای پرهیزکاران را مایه آزادی در گناه و معصیت قرار دهند! !

ص:۴۲۷

ولی همین شاعر باطل گو که گویا شعر سخیف و غیر معقولش و سخن باطل و کلام ضد قرآنش دل امیرمؤمنان را در برزخ که از آنجا مشرف به کار اهل دنیاست نگران و روحش را رنجانده بود می گوید:

در عالم رؤیا امام را خواب دیدم، خشم حضرتش را از سرودن چنین شعر غلط و بی پایه ای لمس کردم، امام در اوج ناراحتی از من خواستند که بخش دوم شعرم را به اینصورت تغییر دهم:

حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن.

### ۳ – جایز بودن درخواست شفاعت در دنیا و در آخرت

از الطاف خاص حضرت حق به بندگانش این است که آنان را مجاز دانسته برای رفع مشکلات خود، و باز شدن گره های کور زندگی شان، و شفا یافتن از بیماری های سخت و دیگر اموری که نیاز به یاری خواستن از دیگری است در دنیا به آبرومندان در پیشگاه حق پناه ببرند و از آنان بخواهند برای حل مشکلشان و رفع پریشانی و گرفتاری شان نزد حضرت حق شفاعت کنند و از محبوب ازل و ابد بخواهند که به سوی آنان نظر رحمت کند و به خاطر آبرو و مقام شفیع دردشان را دوا و مشکلشان را حل کند.

سند این واقعیت آیاتی از کتاب خداست که برای نمونه به چند آیه اشاره می شود:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِیماً: (۱)

ص:۴۲۸

---

۱- ۱) – نساء، ۶۴.

و اگر آنان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم نمودند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد. یقینا خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

از مفهوم آیه استفاده می شود که خداوند مهربان گناهکاران را توبیخ می کند که پس از ارتکاب گناه و ستم بر خود، چرا به محضر پیامبر نمی روند و آنجا از خدا درخواست استغفار نمی کنند و از پیامبر نمی خواهند که برای آنان دعا کند و از خدا بخواهد که گناهانشان را بیامرزد؟

مَنْ یَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْهَا: (۱)

هر کس وساطت و شفاعت پسندیده ای کند (تا کار خیری چون جهاد، احسان به مردم و حل مشکلات خانواده و جامعه صورت پذیرد) بهره ای از آن برای او خواهد بود.

از آیه شریفه استفاده می شود که شفاعت در امور مثبت و کارهای خیر و برنامه های خدا پسندانه مجاز است، و مراجعه مردم به این گونه انسان ها که با شفاعتشان کار انجام می گیرد و مشکل حل می شود نه این که بی مانع بلکه لازم است و شفیع از این طریق به ثواب و پاداش هم می رسد.

قَالُوا یَا أَبَانَا اِسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ:

برادران یوسف به پدرشان یعقوب گفتند: ای پدر با این معنویت و مقام و آبروئی که نزد حق داری و دارای مقام قرب به حریم ربوبی هستی برای ما از حضرت او آمرزش بخواه بی تردید ما خطاکار بوده ایم.



---

۱- ۱) - نساء، ۸۵.

یعقوب گفت: از پروردگارم برای شما درخواست آمرزش خواهم کرد زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. برادران خطاکار و عاصی و ظالم به یوسف مجاز بودند که به آبرومندی چون یعقوب مراجعه کنند و او را در پیشگاه حق شفیع قرار دهند تا با استفاده از آبرومندی و مقام قربش برای فرزندان خطاکارش دعا کند و واسطه و شفیع شود که خدا آنان را بیامرزد، یعقوب هم وظیفه الهی داشت خطاکاران را بپذیرد و به آنان وعده حتمی دهد که آمرزش گناهانشان را از خدا بخواهد و آنان را دلخوش و دلگرم کند که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است و یقین بدانند که مورد آمرزش قرار خواهند گرفت.

اینگونه امور هیچ منافاتی با توحید ندارد، و ایراد و اشکال برخی از فرق اسلامی که بسیار تلخ و تندرو هستند ایراد و اشکال بی جائی است و ایراد و اشکالشان ناشی از جهل آنان به آیات روشن قرآن و کژفهمی آنان از معارف توحیدیه و حقایق اسلامیه است.

و نیز مردم از جانب حضرت حق مجازند که در همین دنیا به اولیاء الهی و مقربان درگاه حق رجوع کنند و از آنان علاوه بر بهره گیری از شفاعتشان در دنیا قول شفاعت برای روز قیامت بگیرند.

و نیز در قیامت به توفیق حق مجازند که به عباد مقرب و بندگان مکرم و اولیاء خاص الهی مراجعه کنند و از عظمت و آبرو و مقام قربشان برای ترفیع درجات خود یا پاک شدن گناهان باقی مانده بر عهده شان که در دنیا فرصت توبه و جبران نیافتند شفاعت بخواهند و اولیاء الهی هم مجازند با اذن خدا از گنهکاران برای نجات یافتنشان شفاعت کنند.

ص:۴۳۰

اینک نمونه هائی در زمینه های شفاعت خواهی از اولیاء حق برای حل مشکلات امور دنیائی و قول گرفتن از آنان برای شفاعت در آخرت و رجوع آخرتیان در قیامت برای درخواست شفاعت از پیامبران و اولیاء حق:

عربی بیابانی به محضر رسول خدا مشرف شد و گفت: جانها به لب آمده و گرسنگی ما را به تنگ آورده و چهارپایان نابود شده اند سپس این دو جمله را گفت:

«فادع الله لنا فانا نستشفع بالله علیک و بک علی الله»

من خدا را به سوی تو شفیع آوردم و تو را نیز شفیع خود به درگاه الهی قرار می دهم.

حضرت میان دو گفتار او گفتار نخستش را تخطئه کرد زیرا معنا ندارد خدا را نزد کسی شفیع قرار داد و دیگر گفتارش را پذیرفت.

پیامبر پس از تسبیح خدا برای تخطئه قسمت اول سخن عرب فرمود:

«ویحک ان الله لا یستشفع به علی احد من خلقه شأن الله اعظم من ذلک:»

وای بر تو شأن حضرت حق برتر از این است که نزد کسی شفیع قرار داده شود.

احمد حنبل و ترمذی دو محدث معروف اهل سنت از عثمان بن حنیف صحابی معروف نقل کرده اند:

مردی مبتلا به چشم درد به محضر پیامبر رسید و درخواست دعا کرد و به پیامبر گفت:

«دع الله ان یعافینی:»

نزد خدا شفاعت کن او از او بخواه که خدا مرا عافیت دهد.

پیامبر او را میان دعای خود و صبر بر بلاـ مخیر ساخت، ولی مبتلای به درد دعا را درخواست نمود، پیامبر به او فرمان داد وضوی صحیح بگیرد و با دعای ویژه خدا را بخواند و او انجام داد و گرفتاری اش برطرف شد.

قطعاً اگر درخواست شفاعت برای رفع درد از ولی خدا جائز نبود باید پیامبر اسلام شخص مبتلا را مورد سرزنش و توبیخ قرار می داد.

طلب شفاعت از روح پرقدرت و پاک اولیاء الهی نیز پس از مرگ یا شهادتشان جائز است.

از ابن عباس که روایاتش مورد قبول اهل سنت نیز هست روایت شده: هنگامی که امیرمؤمنان از غسل و کفن پیامبر فارغ شد روی آن حضرت را باز کرد و گفت:

«بابی انت و امی طبت حیا و طبت میتاً. . . و اذکرنا عند ربک:» (۱)

پدر و مادرم فدایت، در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه ای از ما نزد پروردگارت یاد فرما.

یعنی برای ما درخواست رحمت و لطف و احسان و مغفرت و آمرزش کن و حل مشکلاتمان را از حضرت او بخواه.

نویسنده کشف الارتیاب ص ۲۶۵ از زرقانی عالم بزرگ اهل سنت در کتاب شرح بر مواهبش نقل می کند:

هر گاه کسی هنگام دعا بگوید:

«اللهم انی استشفع بنبیک یا نبی الرحمه اشفع لی عند ربک»



---

۱- ۱) - مجالس مفید.

پروردگارا من پیامبر تو را شفیع خود قرار میدهم، ای پیامبر رحمت در حق من در پیشگاه پروردگارت شفاعت کن.

دعای چنین شخصی با شفیع قرار دادن پیامبر مستجاب می شود.

این ها همگی حاکی است از این که در درخواست شفاعت میان حال حیات و ممات شفیع تفاوتی نیست.

علمای بزرگ اسلام در کتاب های آداب زیارت پیامبر یادآور می شوند که بگوئیم:

«جئناک لقضاء حقک. . والاستشفاع بک فلیس لنا یا رسول الله شفیع غیرک فاستغفر لنا و اشفع لنا:»

ای پیامبر به زیارتت آمدیم تا حق تو را ادا کنیم و از تو درخواست شفاعت نمائیم ای رسول خدا ما شفیعی جز تو نداریم در حق ما شفاعت کن.

ترمذی محدث معروف اهل سنت و یکی از نویسندگان صحاح اهل تسنن از انس خدمتکار پیامبر روایت می کند که انس گفت:

«سألت النبی ان یشفع لی یوم القیامه فقال انا فاعل قلت فاین اطلبک فقال علی الصراط:»

از پیامبر درخواست کردم که روز قیامت در حق من شفاعت کند حضرت پذیرفت و فرمود شفاعت خواهم کرد گفتم در عرصه قیامت شما را کجا بیابم؟ فرمود کنار صراط.

انس آگاهانه و عالم به امور دین از رسول خدا درخواست شفاعت می کند و پیامبر هم با کمال لطف می پذیرد.

هرگز به خاطر انس در این درخواست اشکالی خطور نمی کند و پیامبر نیز نه تنها او را از این درخواست نهی نمی کند بلکه به او نوید انجام شفاعت می دهد.

مردی به نـام (تبع) از قبیله حمیر پیش از تولـد پیامبر شـنیده بود که به همین زودی پیامبری از سـرزمین عربسـتان از جانب خـدا برانگیخته خواهد شد وی پیش از مرگ نامه ای تنظیم کرد و از نزدیکانش خواست اگر روزی چنین پیامبری مبعوث به رسالت شد نامه مرا به او برسانید و در آن نامه چنین نوشته بود:

«و ان لم ادرکک فاشفع لی یوم القیامه و لا تنسنی:»

اگر عمرم وفا نکرد و پیش از این که تو را بیابم از دنیا رفتم در آخرت از من شفاعت کن و مرا از یاد نبر.

هنگامی که نامه به دست پیامبر رسید سه مرتبه فرمود:

«مرحباً بتبع الاخ الصالح:»

آفرین به تبع برادر شایسته ام.

بایـد به تنـدروان کـج فهم، و مدعیان توحید ناب در فرهنگ وهابیت گفت اکثر این روایات در مهم ترین کتب خود شـما اهل سنت نقل شـده، هر گاه درخواست شـفاعت از پیامبر شـرک بود هرگز پیامبر تبع را برادر صالح خود نمی خواند و سه بار به او آفرین نمی گفت بلکه نامه اش را با خشم پاره کرد و می گفت مطلبی شرک آلود نوشته.

امـا درخواست شـفاعت در عرصه قیـامت که از بـاب لطف حق بر مردم مجـاز است در روایات مختلف و گوناگونی آمـده که برای تیمن و تبرک به یکی از مهم ترین آنها اشاره می کنم:

«عن سماعه عن ابی عبدالله (ع) قال سألته عن شفاعه النبی یوم القیامه قال:»

«یلجم الناس یوم القیامه العرق فیقولون: انطلقوا بنا الی آدم یشـفع لنا (عنـد ربه) فیأتون آدم فیقولون: اشـفع لنا عند ربک فیقول: ان لی ذنبا و

خطیئه فعلیکم بنوح فیردهم الی من یلیه و یردهم کل نبی الی من یلیه حتی ینتهون الی عیسی فیقول: علیکم بمحمد رسول الله فیعرضون انفسهم علیه و یسالونه فیقول: انطلقوا فینطلق بهم الی باب الجنه و یستقبل باب الرحمن و یخر ساجداً فیمکث ما شاءالله فیقول الله عزوجل: ارفع رأسک و اشفع تشفع و سل تعط و ذالک قوله: عسی ان یبعثک ربک مقاما محموداً:» (۱)

از حضرت صادق (ع) درباره شفاعت پیامبر در قیامت سئوال شد حضرت فرمود: روز قیامت عرق تا دهان مردم را می گیرد، می گویند: ما را نزد آدم ببرید تا از ما شفاعت کند، پس نزد آدم می آیند و می گویند: نزد پروردگارت از ما شفاعت کن، آدم می گوید بر عهده من خطای ( نزدیک شدن به شجره است) به سوی نوح بروید نوح آنان را به سوی پیامبر پس از خود می فرستد و همین طور هر پیامبری مردم را به جانب پیامبر بعد از خود تا به عیسی می رسند عیسی میگوید شما را به محمد سفارش می کنم. مردم خود را به پیامبر می نمایانند و از او درخواست شفاعت می کنند حضرت می فرماید، رهسپار شوید، پس آنان را تا درب بهشت میبرد و خود رو به حریم رحمت حضرت رحمان می کند و به حال سجده به زمین می افتد، تا خدا بخواهد در سجده می ماند پس به او خطاب می شود، سر بردار و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است و بخواه که خواسته ات مستجاب است و این قول خدا در قرآن که فرمود:

امید است پروردگارت تو را به مقامی ستوده برانگیزد. (۲)



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۸، ص ۳۵۰- تفسیر علی بن ابراهیم، قمی، ج ۱، ذیل آیه عسی ان یبعثک. . بحار، ج ۸، ص ۴۵، حدیث ۴۶.

۲- ۲) - اسراء، آیه ۷۹.

با توجه به اصل شـفاعت که بر اساس آیات و روایات حقیقتی مسلم و امری قطعی است، و واقعیتی است که اگر مفهوم حقیقی آن به مردم القـاء شود آثـار تربیتی عظیمی دارد و به مشابه ترمزی است که هر گناهکـاری را از ادامه گناه باز می دارد و آلوده دامن را به فکر اصـلاح اعمال و رفتارش می انـدازد و او را با همه وجود شـرمنده احسان خـدا و اولیاءش می نمایـد باید گفت انکار آن کاری ناپسـند و خلاف قرآن و اهل بیت و خلاف سیره و روش پاکان روزگار و اعصار است و روایات مهم اسلامی هم مردم را از انکار آن نهی می کنند:

از رسول خدا روایت شده است:

«من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی، و من لم یؤمن بشفاعتی فلا انا له الله شفاعتی:» (۱)

کسـی که به حوض من ایمـان نـدارد، خـدا او را به حوض من در نیـاورد، و هر کس به شـفاعت من ایمان نـدارد خـدا او را به شفاعت من نمی رساند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«من کذب بشفاعه رسول الله لم تنله:» (۲)

کسی که شفاعت رسول خدا را انکار کند به آن نمیرسد. و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من انکر ثلاثه اشیاء فلیس من شیعتنا: المعراج و المسأله فی القبر والشفاعه:» (۳)



---

۱- ۱) - بحار ج۸، ص۳۴.

۲- ۲) - بحار ج۸، ص۴۰.

۳- ۳) - بحار ج۸، ص۳۷.

کسی که سه حقیقت را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، سئوال در برزخ، و شفاعت.

### ۴شفاعت کنندگان

آنچه از آیات و روایات استفاده می شود این است که شفاعتگنندگان در پیشگاه حق عبارت اند از:

۱- طاعت و عبادت ۲- توبه ۳- پیامبر ۴- فاطمه زهرا ۵- امیرالمؤمنین و یازده امام معصوم ۶- پیامبران ۷- فرشتگان ۸- شهداء ۹- علمای ربانی ۱۰- آموزندگان و حافظان قرآن ۱۱- خویشاوند و همسایه مؤمن ۱۲- قرآن مجید.

روایات مربوط به شفیعان و شفاعتشان در کتاب های پر ارزش غررالحکم، مجمع البیان، خصال، مناقب ابن شهر آشوب، امالی شیخ صدوق، بحار، و در منابع اهل سنت در سنن ابن داود، سنن ابن ماجه، سنن ترمذی، مسند احمد حنبل به طور مفصل آمده است. (۱)در این قسمت به خواست حضرت حق شرح و توضیح بخش سوم آیه شریفه چهل و هشتم سوره مبارکه بقره را دنبال می کنم:

۳ - مردود بودن فدیه در قیامت

از عادات یهود این بود که برای فرار از قانون، یا نجات از جریمه و کیفر، یا آزاد کردن اسیر چنان که در آیه ۸۵ سوره بقره مطرح است عوض جنسی یا مالی می پرداختند که از این عوض در اصطلاح قرآن تعبیر به عدل و فدیه شده است.



---

۱- ۱) - بخشی از بحث شفاعت همراه با حذف و توضیح، و اضافات فراوان از طرف اینجانب و تشریح و تفسیر ابتکاری از این فقیر از کتاب شفاعت در قلمرو عقل و قرآن حدیث استفاده شد.

این قوم از خود راضی که به دروغ و بی دلیل خود را امت برتر نسبت به همه امت ها می دانند به تصور این که قیامت هم مانند دنیاست و مالك و حاکم آنجا عاشق چشم و ابروی آنان است، یا به خیال فاسد و واهی خود قیامت را عرصه ای واگذار شده به خویش یا میدانی برای بازی گری خود به حساب می آورند پیش خود بریده و دوخته اند که در قیامت برای پاك شدن از همه گناهان و معاصی و خیانت ها و جنایت ها و عهدشکنی ها و ستم ها، و غارت اموال و حقوق مردم، و تحریفات و افترائات و نهایتاً برای نجات از عذاب دوزخ فدیه و عوض می دهیم و برای ابد خود را از کیفر و جریمه خلاصه می کنیم.

ولی خدای عادل که بر اساس فضل و عدالتش پاداش اهل ایمان را می دهد و بر پایه عدلش مجرمان مستحق جریمه را کیفر می دهد خدائی که در موضع عفو و رحمت ارحم الراحمین و در موضع عذاب و عقوبت سخت ترین کیفر کنندگان است در قرآن مجید که در وحی بودنش هیچ شکی نیست و سند و مصدق نبوت پیامبر، و امضا کننده تورات نازل شده بر موسی است اعلام کرده که در قیامت از هیچ مجرم و فاسقی بر فرض که بتواند و مایه و سرمایه در این زمینه داشته باشد فدیه و عوض پذیرفته نیست.

در رابطه با این مسئله به هفت آیه از قرآن که هر کدامش اگر بر کوه نازل می شد آن را متلاشی کرد با دقت هر چه بیشتر توجه نمائید:

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ اَلْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدىٰ بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ: (۱)

ص:۴۳۸

---

۱- ۱) - آل عمران، آیه ۹۱.

یقیناً کافرانی که در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان برای رهائی از عذاب هر چند به اندازه آکندگی زمین از طلا، فدیه و عوض دهد، پذیرفته نمی شود، برای آنان عذابی دردناک است و هیچ یاوری نخواهد داشت.

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ یَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ: (۱)

قطعاً کافران اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته باشند، تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیه و عوض دهند از آنان نپذیرند و برای آنان عذابی دردناک است.

وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَهَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ: (۲)

اگر در قیامت برای هر کسی که به آیات خدا و بندگان حق ستم کرده همه ثروتی که در زمین است فراهم باشد، یقیناً برای نجات خود از عذاب جاودانه فدیه و عوض دهد، و زمانی که عذاب را ببینند از شدت شرمساری پشیمانی و اندوه خود را پنهان می کنند، و میان آنان به عدالت و انصاف داوری می شود، و مورد ستم قرار نخواهند گرفت.



---

۱- ۱) - مائده، آیه ۳۶.

۲- ۲) - یونس، آیه ۵۴.

لِلَّذِينَ اِسْتَجٰابُوا لِرَبِّهِمُ اَلْحُسْنىٰ وَ اَلَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ اَلْحِسٰابِ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ: (۱)

برای آنان که دعوت پروردگارشان را پذیرفتند بهترین سرانجام است، و آنان که از قبول دعوت حق سرپیچی کردن اگر مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند بی تردید آن را برای رهائی خود از عذاب فدیه خواهند داد، آنان را حساب دشواری است و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستری است!

وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ اَلْعَذٰابِ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ: (۲)

و اگر برای ستمکاران به آیات خدا و به بندگان حق همه آنچه در زمین است و مانندش با آن باشد، بی تردید حاضرند آن را برای رهائی خود از عذاب دشوار قیامت عوض و فدیه دهند و از سوی خدا آنچه را که از عذاب های گوناگون نمی پنداشتند آشکار می شود.

فَالْيَوْمَ لاٰ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لاٰ مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوٰاكُمُ اَلنّٰارُ هِيَ مَوْلاٰكُمْ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ: (۳)

قیامت به منافقان گویند: پس امروز نه از شما و نه از کافران فدیه و عوضی در برابر نجات عذاب دریافت نخواهد شد جایگاهتان آتش است و همان مولای شماست و بد بازگشت گاهی است.



---

۱- ۱) - رعد، آیه ۱۸.

۲- ۲) - زمر، آیه ۴۷.

۳- ۳) - حدید، آیه ۱۵.

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ اَلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذٰابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (١١) وَ صٰاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ (١٢) وَ فَصِيلَتِهِ اَلَّتِي تُؤْوِيهِ (١٣) وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ (١۴) كَلاّٰ إِنَّهٰا لَظىٰ (١۵) نَزّٰاعَةً لِلشَّوىٰ: (١)

مجرم و گنهکار آرزو می کند که ای کاش می توانست فرزندانش را در برابر عذاب آن روز فدیه و عوض دهد.

و نیز همسر و برادرش را، و قبیله و قومش را که در دنیا به او پناه می دادند و همه کسانی را که در روی زمین اند تا ابن فدیه و عوض او را از عذاب نجات دهد ولی چنین نیست که برایش راه نجاتی باشد همانا آتش زبانه می کشد در حالی که دست و پا و پوست سر را بر می کند.

آری این است وضع هولناک روز قیامت و وضع کسانی که هیچ گونه راه نجاتی ندارند و با دست خود به خاطر کفر و ظلم و عناد و لجاجت همه طرق رهائی از عذاب را به روی خود بستند و برای ابد خود را از رحمت و لطف حضرت حق محروم نمودند.

۴ - بی یار بودن دوزخیان

کتاب خدا در سوره های بقره، هود، مؤمنان، انبیا، قصص، فصلت، زمر، دخان، طور (۲)به این واقعیت اشاره می کند که کافران و ستم کاران و مجرمان، و منکران حقایق برای ابد دچار عذاب سخت دوزخ اند و برای نمونه یک نفر، آری یک نفر که آنان را برای نجات یاری دهد وجود نخواهد داشت! !



---

۱- ۱) - معارج، آیات ۱۱-۱۶.

۲- ۲) - به ترتیب سورها، ۴۸، ۱۱۳، ۶۵، ۳۹، ۴۱، ۱۶، ۵۴، ۴۱، ۴۶.

این مغروران متکبر و خائنـان پست و روی گردانـان از حقـایق در قیـامت از یـاری یـارانی چون حضـرت حق، پیامبران، امامان، فرشـتگان، اولیـاء الهی و مؤمنـان محروم انـد، و هر چه در صف محشـر، یـا هنگـام دادگاه ها یا زمان عبور از صـراط یا از میان دوزخ کسانی را که فکر می کننـد می تواننـد آنان را یاری دهنـد نـدا می دهنـد ابـداً جوابی نمی نشـنوند و در تنهائی و غربت وحشتناکی بدون این که امید به نجات داشته باشند برای همیشه دست و پا می زنند.

کار بدبختی و بیچارگی و ذلت آنان به جائی می رسد که متوسل به مالک یعنی کارگردان دوزخ می شوند و می گویند:

یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ (۷۷) لَقَدْ جِئْناکُمْ بِالْحَقِّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ: (۱)

ای مالک دوزخ بگو پروردگارت ما را بمیرانـد و برای ابـد از چراغ حیات محرومـمان کنـد تا از این عذاب نجات یابیم. مالک می گوید: بی تردید و بدون برو برگرد شما برای همیشه در عذاب ماندنی هستید! !

این بیچارگان بی یاور وقتی از مالک دوزخ ناامید شدند، روی به بهشتیان و احتمالا آشـنایانشان در بهشت می کنند و با عجز و لابه و زاری و التماس فریاد می زنند:

وَ نادیٰ أَصْحابُ اَلنّارِ أَصْحابَ اَلْجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ اَلْماءِ أَوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اَللّهُ قالُوا إِنَّ اَللّهَ حَرَّمَهُما عَلَی اَلْکافِرِینَ: (۲)

ای بهشتیان انـدکی از آب خوشـگوار یا از آنچه خـدا روزی شـما نموده بر ما فرو ریزیـد، بهشتیان پاسـخ می دهنـد خدا آب و نعمت های بهشتی را بر کافران حرام کرده است.



---

۱- ۱) - زخرف، آیات ۷۷-۷۸.

۲- ۲) - اعراف، آیه ۵۰.

این خوار شدگان گرفتار هنگامی که از بهشتیان هم ناامید نشدند به ناله و استغاثه روی می آورند و چوب انداز طلب یاری می کنند و خواهان فریادرسی می شوند که به داد آنان برسد. قرآن وضع آنان را در چنین حالتی به این صورت بیان می کند:

وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغٰاثُوا بِمٰاءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی اَلْوُجوهَ بِئْسَ اَلشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً: (۱)

و اگر استغاثه و فریادرسی کنند با آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان کند به استغاثه آنان پاسخ گویند بد آشامیدنی و بد جایگاهی است.

نهایتاً وقتی ملاحظه کردند فریادرسی ندارند به تصور خودشان به نفع خود بهتر از خدا یار و ناصری را نمی بینند و فکر می کنند اگر به حضرت او که آخرین امید آنان است متوسل شوند راه نجاتی برای آنان باز خواهد شد، در این نقطه است که با همه وجود فریاد برمی دارند:

قٰالُوا رَبَّنٰا غَلَبَتْ عَلَیْنٰا شِقْوَتُنٰا وَ کُنّٰا قَوْماً ضٰالِّینَ (۱۰۶) رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَإِنْ عُدْنٰا فَإِنّٰا ظٰالِمُونَ (۱۰۷) قٰالَ اِخْسَؤُا فِیهٰا وَ لاٰ تُکَلِّمُونِ: (۲)

ای پروردگار ما، تیره بختی و شقاوت بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودیم، ای مالک و صاحب ما اینک ما را از دوزخ بیرون آر و به دنیا و دار تکلیف برگردان، اگر به بدی ها و گمراهی بازگشتیم بی تردید ستمکار و ظالم خواهیم بود.

خدا می گوید: «ای سگان» در دوزخ گم شوید و با من سخن مگوئید.

ص:۴۴۳

---

۱- ۱) - کهف، آیه ۲۹.

۲- ۲) - مؤمنون، آیات ۱۰۶- ۱۰۸.

راستی چه سخت است، که انسان از نظر بدکاری و تبهکاری و کفران نعمت، و ظلم و ستمکاریش به جائی برسد که به حضرت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و غیاث مستغیثین پناه ببرد و از او درخواست یاری و کمک کند ولی آن رحمت بی نهایت، و کرم لایتناهی، که دوست دارد به هر وسیله ممکن بنده اش از عذاب و گرفتاری برهد، و گره از کارش باز شود، و مشکلش حل گردد و در جوار رحمت و لطف و احسان و کرم او قرار گیرد آدمی را مخاطب به خطابی نماید که سگ را به آن خطاب می کنند و می رانند و بگوید اخسؤا ای سگ در دوزخ گم شو و با من ابداً سخن مگو و از من درخواستی نداشته باش!!!

## تفسیر آیه ۴۹–۵۰

### اشاره

وَ إِذْ نَجَّیْنٰاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ اَلْعَذٰابِ یُذَبِّحُونَ أَبْنٰاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِسٰاءَکُمْ وَ فِی ذٰلِکُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ

وَ إِذْ فَرَقْنٰا بِکُمُ اَلْبَحْرَ فَأَنْجَیْنٰاکُمْ وَ أَغْرَقْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ای یهود، یاد کنید آنگاه که شما را از سیطره حکومت ظالمانه فرعونیان نجات دادیم، آنان که همواره و بدون تعطیل شما را به سخت ترین صورت شکنجه می کردند، پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را زنده نگاه می داشتند و در این سختی ها و مشکلات آزمایشی بزرگ از سوی پروردگارتان بود.

و یاد کنید هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را در حالی که نظر می کردید غرق کردیم.

### شرح و توضیح

ص:۴۴۴

از دو آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و چند حادثه بسیار غم انگیز استفاده می شود:

۱- نجات از فرعونیان، ۲- تحمیل سخت ترین شکنجه ها بر بنی اسرائیل، ۳- ذبح فرزندان، ۴- زنده نگاه داشتن زنان، ۵- آزمایش پروردگار، ۶- نجات بنی اسرائیل از دریا به ساحل، ۷- غرق شدن فرعونیان

## ۱- نجات از فرعونیان

### اشاره

پیش از آن که درباره نعمت بسیار بسیار مهم نجات یافتن از حکومت ستمگران که مقدمه ورود به فضای آزادی و استقلال و حریت است مطالبی نگاشته شود لازم است در رابطه با اقامت گزیدن بنی اسرائیل در کشور مصر اشاره ای کوتاه شود.

گفته شده اولین کسی که از بنی اسرائیل قدم به کشور مصر نهاد و در آنجا در ابتدای کار به اجبار و سپس به اختیار سکونت گزید یوسف بزرگوار فرزند اسرائیل یعنی یعقوب بود که قرآن مجید به تفصیل به این جریان در ضمن یک سوره کامل اشاره کرده است.

سپس بعد از مدتی طولانی پدر و مادر و برادرانش به مصر آمده و در کنار او به زندگی ادامه دادند.

پسران اسرائیل و خانواده آنان از برکت حکومت یوسف در امنیت و آسایش و رفاه و گشایش قرار گرفتند و از سفره گسترده نعمتهای گوناگون الهی بهرهمند شدند و به تدریج نسلشان رو به فزونی و ازدیاد گذاشت به طوری که در مدت چند قرن چنان که در کتابها آمده نفراتشان چه به حدود ششصد هزار نفر رسید.

ص:۴۴۵

افزایش این گروه خاص و جمعیتی کهاصالتاً اهل کشور مصر نبودند و بیم آن میرفت که اوضاع مملکت را به وسد خود در همه امور تغییر دهند فرعون و فرعونیان را به وحشت انداخت و در نگرانی سخت فرو برد، و بر این اساس وادار به عکس العمل منفی در برابر آنان نمود، و نقشه زبون ساختن آنان و تحدید نسلشان و قطع دستشان را از آنچه دولت او را تهدید میکرد تدبیر نمود، علاوه بر اینها به قول ابن عباس سبب ریشهای ترس فروعون بشارت به ظهور موسی و خصوصیات و ویژگیهای او از طرف پیامبران گذشته وبد که او را در مقام مبارزه و پیشگیری از به وجود آمدن موسبی و نهایتاً ظهور حکومت و قدرت بنی اسرائیل بر مصر قرار داد. (۱)فرعون و اهلش با نقشههای گوناگون تا جائی که ممکن بود این طائفه را به استضعاف کشید و از قدرت و شوکت انداخت و همه را در سیطره حاکمیت خود قرار داد و در یک کلمه آنان را چنان که از آیات قرآن فهمیده می شود به بردگی و غلامی و اسارت و رقیّت درآورد و به کارهائی از قبیل کشاورزی به نفع طبقه حاکمه و خشت زنی، و باربری، و حفاری و کناسی و آوردن سنگ های گران و خاک و گل برای ساختن کاخ ها و هیاکل و خادمی اصنام، و خادمی قبطیان وا داشت و هر که توان ورود به این امور را نداشت محکوم به پرداخت جزیه و جریمه کرد.

و به تدریج ذبح و سر بریدن کودکان و زنده نگاه داشتن زنان برای کنیزی و بیگاری را در برنامه خود قرار داد که آیه مورد شرح و توضیح به این دو مسئله بسیار غم انگیز اشاره می کند.

ص:۴۴۶

---

۱- ۱) - تفسیر فخر رازی ج ۲ ص ۶۹

اگر سئوال شود خدای مهربان بنی اسرائیل زمان فرعون را از ستم فرعون و درباریانش نجات داد چرا این نعمت عظیم نجات و منت شریف را به رخ یهود زمان پیامبر و پس از پیامبر می کشد، در پاسخ باید گفت آن نعمت بی بدیل نجات و خلاصی از دست فرعونیان بود که سبب شد یهودیان آن دوران به کلی منقرض نشوند و به دست فرعون ریشه کن نگردند تا تولید نسل باقی بماند و یهودیان پس از آنان قدم به عرصه حیات بگذارند، در حقیقت یهود مورد خطاب قرآن و پس از خطاب هم از نعمت نجات از چنگال فرعونیان بهره کامل داشته و دارند، زیرا موجودیت آنان نتیجه نجات گذشتگانشان از ستمکاری فرعون است، و به عبارت دیگر همه یهودیان پس از عصر موسی تا امروز از مصادیق آیه شریفه نجیناکم هستند! و این نعمت نجات نعمتی است که شامل فرد فرد یهود در همه ادوار و اعصار است، ولی افسوس که این طایفه قدر این نعمت والا را ندانسته و از وجود خود منبعی از عهدشکنی و ظلم و انحراف و گمراهی و غارت گری ساخته و نمک به حرامی را نسبت به حضرت حق که کمال محبت و لطف را در حق آنان مبذول داشته به اوج خود رساندند.

## بخشی از آثار نجات و رهائی

کسی در پهنه گیتی نیست که ارزش آزادی و حریت و استقلال و نیز فضای نورانی و پربرکت آزادی را نداند، حکومت های ظالم و ستمکار همراه با فرهنگی که خود می سازند، یا از ستمگران تاریخ به ارث دارند، و با وضع قوانینی که صددرصد به نفع خود آنان است ملتی را به ویژه از نظر روحی و فکری به اسارت می گیرند، و به صورتی آنان را در بندها و غل و زنجیرهای نامرئی قرار می دهند که از جانب آنان خیالشان راحت باشد، و چهار اسبه با مرکب شهوات و

هوا و هوسشان بتازند و به غارت ثروت مملکت و ملت مشغول باشند، و به شب نشینی ها و عیش و نوش و تجاوز به هر چه که بخواهند ادامه دهند.

از ثروت ملت، و از مال بیت المال با کسان و خویشان عزیز بی جهتشان به هر مسافرتی که بخواهند بروند و به هر کیفیتی که اراده کنند هزینه نمایند، و کاخ ها و باغ ها و ساختمان های مجلل که ظهور خواسته های بی مهار و شهوات پلید آنان است ساخته و در آنها چند روزی را غرق در لذات حیوانی باشند.

و از طرف دیگر فضای اختناق و پلیسی حاکم بر مردم نگذارد چراغ فطرت مردم روشن بماند، و عقل آنان به حرکت آید، و استعدادها شکوفا گردد، و جسم ها سالم بماند، و نهایتاً ملت به حقوق معنوی و مادی خود برسد، و قابلیت پذیرش حقایق به ویژه قبول وحی و نبوت و امامت و مسائل اعتقادی و اخلاقی در آنان ایجاد شود، و از میان آنان عالم و آگاه و استاد و عارف و مخترع و هنرمند و صاحبان خیر و کرامت ظهور کند مبادا که این بیداری و بینائی و بصیرت و روشن بینی و ظهور علم و حکمت سبب شود که در برابر ظالمان و فرهنگشان که زنجیری برای بستن دست و پای عقل و روح و فطرت و وجدان انسان هاست قیام کنند و ناپایداری و مقاومت و جهاد جانانه و کشتن و کشته شدن طومار نحس وجود آن بیدادگران و شهوت رانان و غارت گران را در هم بپیچد، و مستضعفان برای ایجاد حکومت عدل در سایه آزادی و استقلال موفق شوند و زمینه را برای شکوفائی همه استعدادها به خصوص در فرزندانشان و نسل آزاد شده خویش و تحقق کرامت و پاکدامنی و عفت زنان و ناموسشان را فراهم آورند، و در آن فضای نورانی و پرقیمت که از برکت آزادی به دست آمده مردان و زنان نمونه در همه زمینه های مثبت فکری و علمی و انسانی و اخلاقی و اعتقادی به وجود آیند.

ص:۴۴۸

فرعونیان با کمک فرهنگ مادی خود و با یاری گرفتن از اندیشه های خائنانه عالمانی که غلام حلقه بگوش آنان و در خدمت مطامع و شهوات آنان قرار داشتند سالیان طولانی آزادی و استقلال بنی اسرائیل را لگدکوب کردند، و همه را در عین این که در خانه هایشان و در کوچه و بازار زندگی می کردند و می گشتند به اسارت گرفتند، و اختناقی هولناک را بر آنان حاکم کردند، تا به صورت انسان هایی فقط در طریق خدمت به فرعونیان در آیند، و تن به سخت ترین کارها بدهند، و مشقت بارترین امور را تحمل کنند و از همه نعمت های معنوی محروم و از نظر مادی هم به اندازه بخور و نمیر آن هم به دست فرعونیان به آنان برسد، و هیچ گونه آزادی و استقلالی نداشته و جرأت حرکت و قیام بر ضد ستمکاران در آنان بمیرد.

با دقت در سطور گذشته و نظری به ارزش آزادی و استقلال و آثار آن معلوم می شود که جمله پربار و پر معنای وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ چه می گوید و چه نعمت بی نظیری از جانب حضرت حق به بنی اسرائیل عطا شد، نعمتی که مادر همه نعمت ها و ریشه همه کرامت هاست. ضمیر جمع (نا) در نَجَّيْنَاكُمْ در برابر ضمیر مفرد أَنْعَمْتُ که در آیات گذشته بود: اُذْكُرُوا نِعْمَتِيَ اَلَّتِي أَنْعَمْتُ نشان از عظمت نعمت آزادی و استقلال دارد که خدای عظیم به بنی اسرائیل عنایت کرد، به حق که در این آیه شریفه باید ضمیر جمع به کار می رفت، زیرا که نعمت آزادی و استقلال گوئی همه نعمت هاست و بدون آن خیال می کنی که هیچ نعمتی در اختیار انسان نیست.

بحث در آزادی و استقلال و آثار آن از مهم ترین و گسترده ترین مباحث است که جا دارد همه جوانب آن بررسی شود، و تک تک آثارش بیان گردد، و ارزش و

قیمت آن که در رأس همه ارزش هاست به جامعه تفهیم شود، و حتی دیگر ملت ها را نیز با این حقیقت و آثارش آشنا نمود.

روایات بسیار بسیار مهمی که در رابطه با ظهور منجی عالم و عدل گستر جهان وجود مبارک امام دوازدهم (ع) در معتبرترین کتاب های شیعه و اهل سنت نقل شده و نزدیک به شش هزار روایت است، از بخش قابل توجهی از آن استفاده می شود که برترین و بالاترین کار حضرت مهدی (ع) نجات جهانیان از حکومت های مستبد، ظالم و ستمگری است که آزادی و استقلال مردم را لگدمال کرده، و آنان را به اسارت گرفته و راه هر گونه رشدی را چه در زمینه های مادی و چه در امور معنوی بر آنان بسته اند و به این خاطر یکی از القاب مهم آن حضرت منجی است.

در سایه حکومت الهی آن ذخیره خداست که فساد تحمیل شده بر انسان، و سفره های عیش و نوش حاکمان و مستبدان، و غارت گری غارتگران، و اختناق ایجاد شده و حکومت های زورگو و قلدر برچیده می شود و فضائی الهی از آزادی و استقلال بر کره زمین چیره می گردد که جهانیان با استشمام در آن فضا عقولشان تا نقطه کمال رشد می کند، و نور چراغ فطرتشان شدت و قوت می گیرد، و بیداری و بصیرتشان به اوج می رسد، و همه استعدادهای خدادادی آنان شکوفا می گردد، و امنیت در سایه آن حکومت به جائی می رسد که مشهور است گرگ و میش کنار هم زندگی می کنند و با هم از یک چشمه آب می خورند.

بنی اسرائیل در آن فضای اختناق و زیر شکنجه های فرعونیان و در جو حکومت پلیسی فرعون و دار و دسته اش و در کنار کارهای بسیار سنگین و مشقت بار، و در عین این که همه لحظات زندگی را به تلخی و سختی می گذراندند برای نجات خود در تلاش بودند، و با دلگرمی و امید به آینده و انتظار فرج و گشایش می زیستند، و به یاری و نصرت خدا چشم دوخته بودند و می دانستند که این وضع نکبت بار و این زندگی رقت بار ماندنی نیست و نهایتاً با

امیـد و تلاش مثبت و ایمان و اعتقاد به خـدا سـتم کار از پای در می آید و مستضـعف بر بالای خبازه او حکومت عدل برپا می کنـد و از اسارت نجات یافته به فضای با برکت آزادی و اسـتقلال می رسـد، این امید و تلاش، و می دانسـتند این انتظار فرج و امید به نجات در سایه تلاششان مورد عنایت حق قرار می گیرد، و با تأیید و لطف خدا و نگاه رحیمانه او و مبعوث شدن موسی بندهای اسارت می گسلد، و مشقت ها و سختی ها از میان می رود و روز خلاصی و نجات چه ظالم بخواهد چه نخواهد از راه میرسد واذ نجیناکم من آل فرعون.

### ۲- تحمیل سخت ترین شکنجه ها بر بنی اسرائیل

یَسُومُونَکُمْ سُوءَ اَلْعَذٰابِ جمله ای است که فعلش از نظر ادبی فعل مضارع است که گاهی از جمله در این آیه شـریفه دلالت بر استمرار دارد.

یَسُومُونَکُمْ اشـاره به انواع شـکنجه هـا و عـذاب هـا دارد که از هر طرف از جـانب فرعونیـان بر بنی اسـرائیل احاطه داشت و بی رحمانه بر آنان هجوم می کرد و روز و شب بلائی و بلاهائی بر سر آنان فرود می آمد، و شـفاعت احدی هم برای دفع رفع بلا از آنان سود نداشت.

وَ لَقَدْ نَجَّیْنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ مِنَ اَلْعَذٰابِ اَلْمُهِینِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کٰانَ عٰالِیاً مِنَ اَلْمُسْرِفِینَ: (۱)

همانا ما بنی اسرائیل را از آن عذاب و شکنجه خوار کننده نجات دادیم، از چنگال بی رحمانه فرعون که متکبری سرکش و در ظلم و ستم به مردم و دیگر کارهایش به خصوص سخت گیری بر بنی اسرائیل از زمره اسراف کاران بود.



---

۱- ۱) - دخان، آیات ۳۰- ۳۱.

بالاترین عذابی که از ناحیه فرعون به قوم بنی اسرائیل تحمیل شده بود این بود که همه این جامعه را از مرد و زن و کوچک و بزرگ به بردگی گرفته بود، و متکبرانه به صورتی که گوئی مالک بنی اسرائیل و بنی اسرائیل هم مِلک طلق او هستند با آنان رفتار می کرد.

قرآن این شکنجه بسیار سخت روحی را که به عبارت دیگر در هم کوبیده شدن آزادی و استقلال انسان است در این آیه بیان می کند:

وَ تِلْکَ نِعْمَهٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرائِیلَ: (۱)

موسی که هم چون صاعقه ای از طرف خدا بر سر فرعون فرود آمده بود به فرعون گفت:

آیا این که بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای نعمتی است که منتش را بر من می نهی؟ ! !

راستی شگفت آور است، فرعون ستمکار عمری بنی اسرائیل را به بردگی گرفته بود و هم چون مالک بسیار بی رحمی با آنان رفتار می کرد، و همه را شبانه روز زیر تازیانه های عذاب و شکنجه خود داشت با این حال به موسی گفت این که اجازه داده ام این طایفه در کشور من باشند، و زیر نظر دستگاه من کار کنند و خرج بخور و نمیری به آنان می پردازم نعمتی برای آنان است و بر عهده تو که بزرگ این قومی منت دارم! !

راستی فرعون دشمن قسم خورده بنی اسرائیل بود و تا روزی که موسی مبعوث به رسالت نشده بود آب خوش از گلوی یک نفر از بنی اسرائیل پائین



---

۱- ۱) - شعراء، آیه ۲۲.

نرفت و به حقیقت نجات این قوم از چنگال آن ستمکار عجب نعمت با ارزشی بود:

یا بَنِی إِسْرائِیلَ قَدْ أَنْجَیْناکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ: (۱)

ای بنی اسرائیل به راستی شما را از چنگال ظالمانه دشمنتان نجات دادیم.

آری بنی اسرائیل پیوسته و بدون تعطیل در معرض انواع عذاب ها و شکنجه های گوناگون قرار داشتند و به طور دائم در ترس و اضطراب و ناامنی و وحشت به سر می بردند و دشمن هم ذره ای رحم به آنان نداشت و بلکه از شکنجه کردن دائم آنان لذت می برد و اراده اش این بود که این طایفه را از آن سرزمین ریشه کن کند و نسلی از آنان باقی نگذارد و قومی بنام بنی اسرائیل را از نقشه جامعه انسانی محو کند.

شاید از حرکات فرعون نسبت به بنی اسرائیل و بی رحمی او تعجب کنید و ممکن است باور کردن کارهای ظالمانه او برای شما سخت باشد، ولی با نگاهی به همین عصر و فرعون هائی که بر اکثر ملت ها حکومت می کنند و از شکنجه های روحی و جسمی مردم بخصوص آزادی خواهان و حتی کودکان و اطفال بی گناه هیچ دریغی ندارند به راحتی جنایات فرعون و بی رحمی او را نسبت به بنی اسراییل می توانید باور کنید.

در این بخش برای این که باور شما نسبت به جنایات ستمکاران و بی رحمی آنان سهل و آسان شود به اقرار و اعترافی از موسیولینی دیکتاتور ایتالیا و هم پیاله هیتلر که با جنگ افروزی هر دو میلیون ها نفر بدون هیچ گناهی نابود شدند و عوارضی غیر قابل جبران از جنایات آن دو بر جای مانده اشاره می کنم.



---

۱- ۱) - طه، آیه ۸۰.

این دیکتاتور کم نظیر ایتالیا هنگامی که نتایج بمباران کردن حبشه را با دست خود بازگو می کند می گوید:

ما تپه ها را که از جنگل های سرسبز پوشانده شده بود به حریق کشاندیم، مزارع و دهکده ها به هنگام سوختن در عین حال که گمراه کننده بود ما را بسیار سرگرم می کرد. . . . بمب ها به مجرد اصابت با زمین منفجر شده دود سپید و شعله های عظیمی از آنها بلند می شد و بلافاصله علف های خشک شروع به سوختن می کردند، . . . . . خدایا! ! به یاد دارم که چهارپایان به چه شتاب و هراسی فرار می کردند. . . . .

وقتی که مخازن بمب خالی شد خوشحالی من! ! ! از آن جهت بود که مجبور شدم با دست های خود تیراندازی کنم. . .

می دانید خیلی خوشایند بود! ! وقتی که توانستم سقف پوشالی کلبه ای از بومیان را که با انبوه درختان تنومند و بلند احاطه شده و به سهولت هدف گیری نمی شد، هدف قرار دهم، ساکنین کلبه بعد از مشاهده عمل قهرمانی من مانند دیوانگان فرار را بر قرار ترجیح می دادند.

پنج هزار حبشی در حالی که به وسیله دایره ای از آتش محاصره شده بودند اجباراً به انتهای خط رانده شدند، آنجا که جهنمی سوزان برپا شده بود. (1)این است نتیجه دور بودن از حقایق و غوطه ور بودن در شهوات و خیالات و این است محصول بزرگ ترین گناه و زشت ترین جنایت که گناهی و جنایتی از آن بزرگ تر و بدتر نیست و آن خودپرستی و خودخواهی است که دیگران را به



---

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه جعفری، ج ۱۴، پاورقی ص ۲۱۷، به نقل از قدرت تالیف برتراند راسل ترجمه مختصری، ص ۷۰- ۷۱.

وسیله تیزی شمشیرش و آتش اسلحه اش از هستی ساقط می کند، نهایتا خود جنایتکار را قربانی تبهکاری خود می سازد.

شکنجه هـا وعـذاب ها و به بیگاری گرفتن، و تحمیل انواع سـختی ها و ایجاد مضـیقه ها که روز روشن را در نظر بنی اسـرائیل تیره و تار کرده بود نتوانست آنان را ساقط کنـد و از پای در آورد، زیرا امید به آینده و انتظار فرج، و چشـمداشت به رحمت و لطف پروردگار آنان را مقاوم و پایدار نگاه می داشت و از نابودی حتمی حفظ می کرد.

فرعونیـان که خود را در برابر این مقاومت و ایسـتادگی دیدنـد، و به این نتیجه رسـیدند که از این راه نمی تواننـد آنان را نابود کنند به سـراغ شـکنجه و عذابی طاقت فرسا و آتش زننده بر دلها و سوزاننده جگرها و فرود ریزنده اشـکها یعنی کشـتن پسران نوزاد آنان رفتند:

### ۳- ذبح فرزندان

جوانی بـا دختری ازدواج می کنـد و هر دو در فضـائی از عشق و محبت و آمال ها و آرزوها پیونـد زناشوئی برقرار می کننـد و دست در دست یکدیگر بهار جوانی و ازدواج را عاشـقانه جشن می گیرند، و طراوت و صـفائی به زندگی می دهند، و با یک دنیـا شوق و اشتیـاق به انتظـار فرزنـدی به تصور خودشـان پسـر می نشـینند، تا به دنیا آیـد و دو سال در آغوش عشق مادر شـیر بنوشـد، و در دامن پر مهر پدر پرورش یابد و با حرکات و نگاه ها و لبخندهایش به زندگی این زن و شوهر جوان معنائی دیگر دهد، و درخت حیات را پر از گل و لاله خوشحالی و مسرت و سرور و نشاط نماید، که ناگهان هر دو پس از ولادت نوزاد آن هم پسـر در برابر قانون ظالمانه فرعون که فرمان قطعی به کشـتن نوزادان پسر داده بود قرار گیرند و چارهای جز تسیلم در برابر این قانون جنگل نداشته باشند و با دلی

سخوته و جگری افروخته با چشم خود شاهد بریده شدن سر جگر گوشه خود شوند! !

این قانون که نشان از توحش داشت، و کمال بیرحمی قانون گذار را نشان میداد به شدت باید اجرا میشد، و احدی از خانوادههای بنی اسرائیل از آن مستثنی نبودند و تا جائی رسید که به قابلهها که معمولاً از زنان بودند، و قلب مادرانه آ» ان باید زیر بار این کار نمیرفت فرمان داده شد که چون نوزاد پسر به کمک آنان چشم به دنیا گشود، و قدم در میدان زندگی نهاد در جا خفهاش کنند، و یا به دست مأموران خون آشام فرعونی بسپارند تا در برابر دیدگان پدر و مادرشان سر از بدنش جدا کنند، و او را به خاطر فرعون و دستگاهش از حق حیات برای همیشه محروم سازند. و ظالمانهتر از سر بریدن کودکان پس از به دنیا آمدن کاری است که حضرت صادق (ع) از آن خبر میدهد:

«فلم یزل یامر اصحابه بشق بطون الحوال من نساء بنی اسرائیل حتی قتل فی طلبه نیف و عشرون الف مولودا! !» (۱)

فرعون پیوسته و بدون درنگ مأمورانش را به پاره کردن شکم زنان حامله قوم بنی اسرائیل برای کشتن حملشان فرمان میداد تا جائی که نبابه درخواست آن ستمکار بیش از ده هزار و اندی طفل سر بریده شد! !

### ۴- زنده نگاه داشتن زنان

باید به این نکته توجه دشات که زنده نگاه داشتن زنان شکنجه و عذاب نبود، بلکه هر انسنی از زنده ماندنش و نجات یافتن از دست ستمگر خوشحال میشود، زنده نگاه داشتن آنان برای این بود که اولاً به داغ جگر سوز فرزند ذبح شده بسوزد و بنالد، ثانیاً به بیگاری و کنیزی و خدمت کردن در خانههای فرعونیان گرفتار باشد ثالثاً با کشته شدن فرزندانشان جلوی ازدیاد نسل بسته شود و رابعاً مردان باقی مانده دچار زنان بی سرپرست و داغ دیده، و شاهد پریشان حالی و اضطراب آنان باشند.



---

۱- ۱) - نور الثقلین ج ۱ ص ۶۷ حدیث ۱۹۴- غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۶

به خواست حضرت حق و به توفیق او در توضیح و تشریح آیات دیگر که سخن از دختران و زنان و همسران به میان آمده در رابطه با جایگاه زن و مقام شامخ او، و حقوق با عظمتش و امتیازات اسلام و شریعت محمدی در این زمینه بر دیگر فرهنگ ها مطالب مهمی و مسائل با ارزشی مطرح خواهد شد.

### ۵- آزمایش پروردگار

گروهی از مفسران عقیده دارند وَ فِی ذٰلِکُمْ بَلاَءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ اشاره به نعمت نجات بنی اسرائیل از فرعونیان است تا در فضای نجات آیا به شکر و سپاس برمی خیزند یا به کفران نعمت؟

و گروهی می گویند اشاره به شکنجه ها و سختی ها دارد که آیا در مقام صبر قرار می گیرند یا بی تابی ولی باید گفت آزمایش حق در هر دو مرحله جلوه دارد تا از افق آن آیا خورشید شکر، یا آفتاب صبر سر زند یا تاریکی ناسپاسی و بی تابی انسان را فرو پوشاند و از رحمت حق و پیروزی بر دشمن محروم کند، به توفیق حق در توضیح آیات ۱۵۴ تا ۱۵۷ مفصل به مسئله آزمایشات الهی خواهم پرداخت.

### ۶-۷ نجات بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان

به خواست حق توضیح این دو مسئله هم که دارای لطایف و حقایق زیادی است در ضمن آیات آخر سوره مبارکه یونس خواهد آمد.

پایان ساعت ۸ صبح ۱۹/۲/۱۳۸۵ شمسی

ص:۴۵۷

## جلد ۳

### ادامه سوره بقره

#### اشاره

تفسیر حکیم جلد ۳

ص:۱

## تفسیر آیه ۵۱- ۵۲- ۵۳

### اشاره

وَ إِذْ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اِتَّخَذْتُمُ اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظٰالِمُونَ

ثُمَّ عَفَوْنٰا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَ إِذْ آتَيْنٰا مُوسَى اَلْكِتٰابَ وَ اَلْفُرْقٰانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و یاد کنید آن فرصت گران بهائی را که برای نازل کردن تورات چهل شب با موسی وعده گذاشتیم، آنگاه شما پس از غایب شدن او شتابانه گوساله را معبود خود قرار دادید در حالی که به سبب این کار بسیار زشت ستمکار بودید.

سپس بعد از آن کار زشت از شما در گذشتیم تا به شکر نعمت هائی که به شما عطا کردیم برخیزید.

و یاد آرید آن زمان را که به موسی کتاب و میزان جدا کننده درست از نادرست را دادیم تا هدایت یابید.

### شرح و توضیح

از آیات مورد بحث چند مطلب بسیار مهم استفاده می شود:

۱- وعده خدا با موسی ۲- ویژه گی عدد چهل ۳- راز و نیاز شبانه ۴- حس گرائی و ظاهر بینی بنی اسرائیل ۵- گذشت و عفو حق ۶- کتاب و فرقان.

### وعده خدا با موسی

این که وجود مقدس حضرت حق موسی را به میعادگاه قرب و میهمانی ویژه، آن هم در طول چهل شب دعوت کرد، تا از افق وجود او خورشید تورات را برای تربیت نفوس و رشد ارواح و تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم طلوع دهد، دلیل بر شخصیت و عظمت و کمال آن حضرت است.

موسی از همان زمانی که دیده در خیمه حیات باز کرد، و قدم به عرصه زندگی گذاشت، با این که در دربار فرعون و میان فرعونیان رفت و آمد داشت با تکیه بر عقل خدادادی، و اندیشه ی صحیح و نیت پاک، و عمل به آئین قهرمان توحید حضرت ابراهیم درخت وجودش را به ثمر نشاند و از وجود خویش موجودی موحد، منظم، با تربیت، ظلم ستیز، و همراه با کمالات و خصایل انسانی و الهی به وجود آورد، و به ویژه سالیان درازی که در خدمت شعیب پیامبر به سر

برد، به ارزش ها و کمالات، و پاکی درون و برون خود افزود و تبدیل به عبدی خاص و بنده ای ویژه، و شخصیتی از هر جهت صالح و نهایتاً از مقربان درگاه حضرت حق شد، و استعداد پیامبری و رهبری و اولوالعزمی و کلیم اللهی در او ظهور کرد، و از سوی پروردگار مهربان برای هدایت بنی اسرائیل و دیگر مردم مأموریت یافت.

او پس از آن که بنی اسرائیل را از آن همه مظالم و ستم و سخت گیری های فرعونیان و شکنجه های سنگین ستمگران نجات داد و از لابلای امواج نیل به صورت معجزه آسا با عنایت و لطف پروردگار قوم خود را نجات داد و رابطه و علاقه آنان را با فضای زندگی مصریان که محکوم فرهنگ شیطانی فرعونیان بود قطع کرد، می بایست در سایه فرهنگ با برکت و سعادت بخش حضرت حق به همه جهات زندگی بنی اسرائیل رنگ دیگر دهد، و تحولی همه جانبه در فکر و اندیشه و آراء و ارواح و اعمال آنان به وجود آورد، تا از آنان ملتی موحد، پاک، درست کار، عزیز، ارجمند، متحد و تسلیم حق بسازد. به همین خاطر از طریق قلب پاکش این معنا را از جانب حضرت رب العزه دریافت کرد که باید خود را برای گرفتن کتاب آسمانی که حاوی همه نظامات زندگی و دارنده احکام فقهی و آداب اخلاقی، و فرمان های معنوی است آماده نماید.

آن حضرت که فوق العاده دلسوز امت، و برای تربیت فرد فرد آنان و آراسته شدنشان به توحید ناب و عدالت در همه شئون حیات دغدغه داشت و به انتظار دعوت حق برای دریافت کتاب آسمانی بود تا به وسیله آن منبع حقایق، هدایت قوم را کامل کند و دریچه های جدیدی از ماوراء طبیعت به روی آنان باز کند و آنان را از اثرات ریشه داری که از فرهنگ مصریان و به ویژه فرعونیان در قلب و جانشان نشسته بود پاک کند، و از زنجیرهای نامرئی فرهنگ مادی که بر دست و

پای باطنشان بسته بود آزاد نماید نهایتاً از سوی پروردگارش دعوت شد تا چندی که در حقیقت چهل شب کامل باید باشد از غوغای زندگی، و هیاهوی مادی، و لجام گسیختگی های پول پرستان، و تقاضاهای غیر منطقی قوم، کناره گیری کند و به عزلت نشیند، و جز با حضرت محبوب همدم نباشد و با غیر او انسی نداشته باشد، و به روزه و عبادت و بندگی در خلوت قرب مشغول گردد، و به ریاضات شرعیه تن دهد، تا روحش و قلب ملکوتی اش از کدورت های زندگی دنیائی پاک گردد و صفای باطنش به اوج نهائی رسد، و آئینه وجودش چنان صیقل یابد که برای طلوع و تابش وحی آماده شود.

وحی و الهام سرمایه بی بدیل و مایه بی نظیری است که فقط و فقط از افق وجود مخلصان، و پاکان و صالحان که عمری را در بندگی و عبادت خالص به سر بردند، و به غیر حق توجه نکردند، و جز خدا را نخواستند و عاقبت به مقام پیامبری و ولایت رسیدند طلوع می کند.

کسی که در عبادت دائم نیست، و عبادتی را که انجام می دهد به شوق رسیدن بهشت و نجات از دوزخ است، و گاهی هم به دنبال خواهش های نفسانی و شهوات شیطانی آلوده به گناه می شود، و دچار حجاب های ظلمانی است، و فقر معنوی او را از حضرت یار دور نگاه داشته و دغدغه مادیگری درونش را به کدورت آلوده کرده، و آتش طمع و حرص و بخل و حسد درخت باطنش را سوزانده و افکار و نیاتش را به شوائب و ناپاکی ها و ناخلاصی ها مخلوط نموده شایسته دریافت ضعیف ترین مرحله الهام نیست چه رسد به دریافت وحی که از شئون نبوت و امامت است.

ص:۴۰

با این آلودگی ها و عبادات اندک که آن هم بر مبنای توحید صرف صورت نمی گیرد نه این که انسان بوی موسی و رنگ او را نمی گیرد بلکه به سوی متخلق شدن به اخلاق فرعونی پیش می رود و رهزن صد موسی و هارون می شود.

آن که او بنیاد فرعونی کند ج

راه صد موسی و صد هارون زند ججدر هر صورت پاکی کامل موسی، و عبادات مخلصانه او که جز به عشق حق صورت نمی گرفت، و کمالات باطنی و افکار و اندیشه ها و نیات پاکش که او را به مقام والای نبوت و رهبری معنوی رسانده بود اقتضاء کرد که حضرت حق برای عطا نمودن کتاب آسمانی به او از او بخواهد که چهل شب به ضیافت الله رود و در آنجا با قرار گرفتن در عبادات ویژه و راز و نیازمخصوص به دریافت آن سرمایه گران نایل آید.

**ویژه گی عدد چهل**

اهل معرفت، و صاحبدلان پاک طینت، و روش ضمیران با بصیرت با تکیه بر آیات قرآن مجید و روایات برای عدد چهل خصوصیت و ویژگی قائلند، و می گویند: اموری معنوی و حالاتی الهی را می توان پس از چهل شبانه روز خلوص یا پس از چهل شبانه روز خلوت با حق، یا پس از گفتن ذکری به چهل بار و. . . . به دست آورد.

فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: (۱)

پس برای موسی میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان یافت.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ. . . . : (۲)

تا زمانی که انسان به رشد و نیرومندی جسمی و باطنی رسد و به مرحله چهل سالگی قدم بگذارد و بگوید: پروردگارا به من الهام کن تا نعمتت را که بر من عطا کردی شکرگزاری کنم. . .



---

۱- ۱) - اعراف ۱۴۲.

۲- ۲) - احقاف ۱۵.

در منابع حدیث قدسی روایت شده که حضرت حق فرموده:

«خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً:» (۱)

طینت و گل آدم را در چهل روز به دست قدرت و کرامتم سرشتم.

و از حضرت مولی الموحدین علی (ع) روایت شده:

«فخلق الله آدم (ع) و بقی اربعین سنه مصوراً. . . . ثم نفخ فیه الروح:» (۲)

خدا آدم را به وجود آورد و چهل سال به صورت پیکر و جسم محض باقی ماند، سپس در آن روح دمید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان آدم هبط علی الصفا و حواء علی المروه فمکث آدم اربعین صباحاً ساجداً یبکی علی خطیئه و فراقه للجنه:» (۳)

آدم بر صفا و حواء بر مروه فرود آمدند، و آدم چهل روز در حال سجده بر خطایش و به خاطر فراق بهشت گریه کرد.

از پیامبر بزرگوار اسلام به سندهای گوناگون در کتاب های معتبر روایت شده:

«من اخلص لله اربعین یوما فجر الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه:» (۴)

کسی که چهل روز برای خدا خالصانه زندگی کند و از هر گناه ظاهری و باطنی پاک بماند و همه لحظاتش به بندگی خدا بگذرد، از قلبش بر زبانش چشمه های حکمت جاری شود.

در روایت مهمی از رسول خدا روایت شده:

«من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامه فقیها عالما:» (۵)

کسی که به خاطر هدایت امت من چهل حدیث حفظ کند (که با بیان آن چه از طریق ابلاغ چه از جهت اجرا و عمل) امت من از آن بهره مند شوند خداوند او را در قیامت دینشناس و آگاه برانگیزد.



---

۱- ۱) - روح البیان ج ۱ ص ۱۳۵.

۲- ۲) - صافی ج ۱ ص ۱۰۹.

۳- ۳) - صافی ج ۱ ص ۱۲۱.

۴- ۴) - بحار ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۵- ۵) - بحار ج ۲ ص ۱۵۶.

زمان بندی میقات موسی به چهل شب شاید به خاطر این است که چهل روز عزلت کامل، و چهل شب عبادت و تهجد و راز و نیاز با بی نیاز آئینه باطن را به اوج صیقل یافتن می رساند و ظرف با عظمت قلب را آماده دریافت وحی می نماید و سفر «من الحق الی الخلق» را تمام و کامل می کند، و گیرنده وحی را برای هدایت بندگان به درجه ایثار و فداکاری در راه خدا و برای خدا میرساند، و او را برای تحمل انواع شداید در راه ابلاغ فرهنگ الهی آماده می سازد، آری بیداری شب، و مناجات در آن، و نالیدن عاشقانه و دردمندانه در سحر آن هم به خلوصی که مرکب معنوی رساننده انسان به اوج قرب حق است زمینه افاضه فیوضات الهیه و عنایات ربانیه را به انسان فراهم می آورد و او را تا مقام دریافت وحی که از اعظم نعمت های الهی به گیرنده آن و به مردم و ملت و امت اوست بالا ـ می برد، روی این حساب هنگام شب از بهترین نعمت های حق و از بهترین الطاف پروردگار به همه انسان هاست و این انسان است که باید در همه عمر قدر همه شب ها را بداند و ساعات آن را با خواب خوشی بیجا و بخصوص نعوذ بالله با گناه و معصیت نابود نکند و آن را ظرف آتش و عذاب ابدی دوزخ قرار ندهد.

### راز و نیاز شبانه

شب موقعیت زمانی بسیار مهمی است که باید گفت در میان نعمت ها از نعمت های عظیم حق است و اگر نبود هیچ جانداری زنده نمی ماند و کره ی زمین جز گوی آتشینی که هر چه در آن بود جز به صورت مذاب نبود رخ نمی نمود.

شب در قرآن مجید و روایات از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است، تا جائی که کمتر زمانی را میتوان به قدر و قیمت آن پیدا کرد.

شب زمان مناجات انبیاء، و ساعات بهره گیری اولیاء از فیوضات حق، و هنگام راز و نیاز عاشقان، و ظرف ذکر ذاکران، و خلوت گاه عارفان، و بهترین فرصت

برای مطالعه دانشمندان، و لحظات پرقیمت بینایان برای راه یافتن به اسرار هستی و حقایق ملکوتی است.

ساعاتی از شب که در قرآن مجید از آن تعبیر به سحر شده از پربهاترین اوقات روزگار، و وسیله قرب به حق، و هنگام سوز و گداز، و عبادت و تهجد و استغفار و توبه و نردبان رسیدن به کمالات معنوی و منور شدن به نور الهی و دست یافتن به عفو و مغفرت است.

شب نشانه قدرت و حکمت و رحمت و لطف و عنایت حضرت رب العزه برای صاحبان مغز و خرد است:

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ: (۱)

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه هائی برای خردمندان است.

شب مایه آرامش ابدان و ارواح و داروی رفع خستگی و عامل تمدد اعصاب، و سبب استراحت و علّت آماده شدن برای رفتن به پیشگاه محبوب ازل و ابد در سحر و مهیا گشتن برای کارهای روزانه است:

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ: (۲)

اوست کسی که شب را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را نورافشان قرار داد تا در آن به کار و کوشش بپردازید یقیناً در این امور برای گروهی که حقایق را با گوش دل بشنوند نشانه هائی از توحید، قدرت، حکمت، و ربوبیت خداست.

رسول خدا به فرمان واجب حق مأموریت داشت که بخشی از شب را به تهجد و عبادت و مناجات و راز و نیاز بپردازد و از این طریق شایسته رسیدن به

ص:۸

---

۱- ۱) - آل عمران ۱۹۰.

۲- ۲) - یونس ۶۷.

مقام محمود گردد، مقامی که جز برای او برای احدی از هم سفران معنوی اش میسر نشد، مقامی که از راه تهجد شبانه فقط و فقط ویژه او بود.

وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً: (۱)

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این تهجد شبانه افزون بر همه واجبات ویژه تست، امید است پروردگارت تو را به سبب این عبادت ویژه به جایگاهی ستوده برانگیزد.

شب موقعیت عظیم و ویژه ای است که حضرت حق پیامبرش را در آن برای ارائه آیاتش به معراج برد، معراجی که از نعمت های خاص حق به پیامبر اسلام بود و چنین سفری با آن کیفیت برای احدی از عباد خدا اتفاق نیفتاد، و این فقیر به توفیق حق به شرط حیات این حادثه بی نظیر و منافعش را در شرح و توضیح اولین آیه مبارکه اسرا به رشته تحریر خواهیم کشید.

سُبْحانَ اَلَّذِي أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ إِلَى اَلْمَسْجِدِ اَلْأَقْصَى اَلَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا: (۲)

منزه و پاک است خدائی که شبی بنده اش محمد (علیهما السلام) را از مسجدالحرام به مسجد اقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد تا بخشی از نشانه های عظمت و قدرت و حکمت و ربوبیت خود را به او نشان دهیم.

قرآن مجید این کتاب با عظمت، و مایه هدایت، و عین رحمت، و دریای بی نهایت حکمت، و جدا کننده میان حق و باطل، و نور زندگی، و چراغ راه، و داروی درمان، و سبب شرف و کرامت انسان در شب بر قلب مبارک پیامبر نازل شد.

إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ اَلْقَدْرِ: (۳)

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.



---

۱- ۱) - اسراء ۷۹.

۲- ۲) - اسراء ۱.

۳- ۳) - قدر ۱.

عبادت شبانه که در خلوت و عزلت، و به خلوص و اخلاص نزدیک تر صورت می گیرد قطعاً با دیگر عبادات فرق می کند، و از نظر کیفیت سنگین تر و با ارزش تر است.

إِنَّ نٰاشِئَةَ اَللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلاً: (۱)

بی تردید عبادت شبانه محکم تر و پایدارتر و گفتار در آن استوارتر و درست تر است.

سحر که بخشی از شب است از نظر قمیت و ارزش و کیفیت معنوی بـا هیـچ سـاعتی قابـل مقایسه نیست سـحر به فرموده قرآن زمان رهائی و نجات است:

إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ حٰاصِباً إِلاّٰ آلَ لُوطٍ نَجَّيْنٰاهُمْ بِسَحَرٍ: (۲)

ما به سوی قوم لوط طوفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم در نتیجه همه را به چاه هلاکت انداخت، مگر خاندان لوط را که به خاطر ایمانشان در وقت سحرگاهان نجات دادیم.

استغفار در سحر و طلب آمرزش در آن ساعت کم نظیر از نشانه های بندگان واقعی خداست:

اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلْقٰانِتِينَ وَ اَلْمُنْفِقِينَ وَ اَلْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحٰارِ: (۳)

بندگان واقعی خدا صبر کنندگان در حوادث و راسـتگویان و صادقان، و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرها هستند.

إِنَّ اَلْمُتَّقِيـنَ فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ (۴۵) ، آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) ، كٰانُوا قَلِيلاً مِنَ اَللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ (۱۷) ، وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: (۴)

بی تردیـد پرهیزکـاران در بهشت ها و چشـمه سارهاینـد، آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می کننـد زیرا آنان پیش از این پیوسـته نیکوکـار بودنـد، آنـان در دنیا انـدکی از شب را می خوابیدنـد و بقیه آن را به عبادت سپری می کردنـد و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می نمودند.



---

۱- ۱) – مزمل ۶.

۲- ۲) – قمر ۳۴.

۳- ۳) – آل عمران ۱۷.

۴- ۴) – ذاریات ۱۵- ۱۸.

## حس گرائی و ظاهربینی بنی اسرائیل

دور ماندن از حوزه نبوت و رهبری معنوی صحیح که فرهنگ پاکش جلوه علم و حکمت خداست و بر دلایل و براهین محکم و استوار تکیه دارد، و چیزی مخالف فطرت و عقل سلیم و طبیعت هستی در آن وجود ندارد، و رشد کردن در محیط شرک و فضائی که فرعونیت و شیطنت و حکومت صد در صد مادی بر آن حاکم است، و آزادی به معنای واقعی در آن وجود ندارد، و توجه صرف به گذراندن امور زندگی ظاهری، و فقط گرداندن شکم و شهوت، و دست و پا زدن در لذت های بدنی، و تنها تحصیل دانشی که کمک برای سوق دادن زندگی به ناحیه ظاهر آن است، بناچار انسان را دچار دو بیماری خطرناک و ریشه دار می کند:

فرو رفتن در مادیات محض، و دلباختگی شدید به لذائذ و امور حسی.

بنی اسرائیل که سالیان طولانی و طی چند نسل در مصر که فضائی آلوده به شرک و اوهام و گاو پرستی و مادی گری داشت زندگی کردند به تدریج از درون رنگ محیط را به خود گرفتند و آثار نکبت بار و ظلمانی آن محیط و مردمش ریشه در نفوسشان دوانید، و اختناق حاکم بر آنان و سلب آزادی از آن قوم، و شکنجه هائی که از طرف فرعونیان بر آنان تحمیل شد از طرفی عقل و اراده و قدرت تفکر و اندیشه را در آنان بسیار ضعیف کرد، و از طرف دیگر اکثر آنان را به مردمی فرو رفته در مادیات و کالای دنیا و دلباخته لذائذ و امور حسی نمود.

کثرت معجزات موسی (ع) برای رام کردن بنی اسرائیل که عقل و اندیشه ی آنان به شدت ضعیف شده بود، و از تفکر صحیح و تعقل درست بی بهره بودند و برهان و دلیل و استدلال و حکمت در قلب و روان تیره و بیمار آنان راه نداشت امری ضروری بود.

ص:۱۱

آنـان چنـان که بایـد و شایـد در برابر حقایق ماوراء طبیعت، و واقعیات ملکوتی، و اصول غیبی با این که همراه با دلیل و برهان استوار بود فروتنی نکردند و به تعقل و تفکر صحیح برای دریافت آن حقایق تن ندادند، و تسلیم تعالیم آسمانی موسی نگشتند و به مرحله یقین قدم ننهادند، و همه وجود و حالات و روحیات خود را در سیطره ی حکومت حس و مادّه نگاه داشـتند، و هر آنچه را که موافق حس و لذائذ و شـهوات و مادیات بود به راحتی پذیرفتند، و از تسلیم شدن در برابر دعوت موسی و صالحان و دانشمندانی که جز خیر دنیا و آخرتشان را نمی خواستند امتناع ورزیدند! !

آنچه در درگیری بـا فرعون پس از سالهـا شـکنجه دیـدن به سود آنـان تمـام شـد فقـط و فقـط از برکت فریادها و فعالیت ها و معجزات موسـی بود، آنان برای مبارزه با دشـمنان و در هم شکسـتن فرعونیان و رفع و دفع خطر آنان هیـچ اقـدامی نکردنـد، و آئین حق را و توحیـد نـاب را بـا تعقل و تفکر به دست نیاوردنـد و با پای خود از محیط ذلت بار مصـر و آن سـرزمین آلوده به شرک و اوهـام بیرون نیامدنـد و از میـان امواج رود نیـل بـا تکیه بر ایمـان و اعتماد به خـدا نگذاشـتند، بلکه معجزات موسـی و قـدرت معنوی او بود که این اسـیران ذلیـل و فرو رفتگـان در چاه استضـعاف و غرق شـدگان در مادیات و دلباختگان به لـذائذ حسـی و دور ماندگان از تعقل صحیح و اندیشه درست را از محیط مصر خارج کرد و از میان امواج سهمگین دریا بیرون برد و در منطقه ای امن که خیال آنان را از هر خطر و شکنجه ای راحت می داشت قرار داد.

اینان پس از بیرون آمـدن از دریا چنان که قرآن مجیـد می فرمایـد بر قومی عبور کردند که همواره با پرسـتش بت ها و اصـنام ملازمت داشتند، از باب ضعف در

ص:۱۲

عقل و اندیشه، و غرق بودن در امور مادی و حسی با کمال بی شرمی به موسی گفتند:

اِجْعَلْ لَنا إِلٰهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

إِنَّ هٰؤُلاٰءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فِیهِ وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.

قالَ أَ غَیْرَ اَللّٰهِ أَبْغِیکُمْ إِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی اَلْعالَمِینَ.

وَ إِذْ أَنْجَیْناکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ یُقَتِّلُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فِی ذٰلِکُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ. وَ واعَدْنا مُوسیٰ ثَلاٰثِینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ. . . . . . : (۱)

ای موسی همان گونه که برای آنان معبودانی است تو هم برای ما معبودی قرار ده! !

راستی اخلاق مادی و حس گرائی و تکیه نکردن بر دلیل و برهان و منطق و عقل چه می کند، و انسان را به چه ورطه هائی از خطر و سقوط و هلاکت می اندازد!

موسی گفت: بدون تردید شما گروهی هستید که جهالت و نادانی میورزید و از عقل و منطق دور هستید و به خاطر بی بصیرتی و کوردلی به امور محسوس محض روی دارید.

قطعاً آنچه اینان در آن قرار دارند و آن عقاید شرک آلود و آئین بت پرستی است نابود شده و فاسد است و آنچه همواره انجام می دهند باطل و برباد است.

و سپس با یک دنیا تعجب و شگفتی به بنی اسرائیل گفت: آیا غیر خدا را که هیچ گونه شایستگی برای پرستش ندارد به عنوان معبود برایتان طلب کنم، در حالی فقط خداست که شما را بر جهانیان روزگارتان برتری داد؟ !

ای بنی اسرائیل یاد کنید هنگامی که شما را از چنگال ظالمانه فرعونیان نجات دادیم، آنان که شما را به سخت ترین صورت شکنجه می کردند و به شکلی گسترده پسرانتان را می کشتند و زنانتان را برای کنیزی و بیگاری کشیدن و نشستن در مرگ فرزندان زنده می گذاشتند و در این امور برای شما از سوی پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.



---

۱- ۱) - اعراف ۱۳۸- ۱۴۱.

و ما موسی را سی شب به میعادگاه خواندیم و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام و کامل نمودیم.

موسی پس از وعده خدا برای این که آن ملت را در سایه نظامی متین و استوار و رشد دهنده، و تضمین کننده خیر دنیا و آخرت قرار دهد به میعادگاه رفت، که پس از پایان آن ضیافت ویژه به دریافت کتاب آسمانی تورات که حاوی همه حقایق مربوط به هدایت است نایل آید و به میان جامعه خود باز گردد و آنان را با تعلیم دادن تورات و وادار کردن به عمل به آن به سعادت دنیا و آخرت برساند.

مردی هوا پرست و گمراه کننده و تجسمی از شیطان که کوتاه بینی بنی اسرائیل را در تقاضای از موسی برای قرار دادن بتی برای آنها جهت پرستیدن دیده بود، و ضعف عقلی و فکری و ارادی آنان برای او ثابت بود، و غرق بودن آن قوم در مادیات و دلباختگی آن بی خبران به امور حسی و لذائذ ظاهری برایش ثابت بود در غیبت موسی با ساختن مجسمه گوساله ای از زیور آلات و طلاجات که وقتی در جهت باد قرار می گرفت صدای گاو از آن بر می خاست در معرض دید و تماشای آنان گذاشت و گفت:

هٰذا إِلٰهُكُمْ وَ إِلٰهُ مُوسىٰ! ! (۱)

این است معبود شما و معبود موسی! !

آن کم خردان پست، و سفیهان زشت باطن، و بی اراده های جاهل، و غرق شدگان در مادیت، و دلباخته های به امور حسی و لذائذ ظاهری که در حقیقت گوساله طلائی ساخت سامری از باطن گوساله خوی و طلا جوی آنان بیرون آمده بود به گوساله به عنوان معبود روی آورده و به پرستیدن آن مشغول شدند و



---

۱- ۱) – طه ۸۸.

به ستمی عظیم و ظلمی بزرگ نسبت به توحید خالص و نسبت به خود و خیر و سعادتشان تن دادند و مصداق حقیقی أَنْتُمْ ظالِمُونَ شدند.

باور نکردن سخن صادقان، و گوش ندادن به موعظه و پند ناصحان، و فرار از علم و حکمت پیامبران، و بی توجهی به دلیل و برهان، و غرق بودن در مادیات و دلباختگی به حس و لذائذ قطعاً انسان را از خدا جدا و به گوساله پرستی در صورت های گوناگونش می کشاند!

«پیروی و متابعت از حسّ و ماده [که دو امر روبنائی و ظاهری و محدود و از دست رفتنی هستند] و تسلیم شدن در برابر آن دو انسان ها را در یک تناقض ویژه از جهت قول و عمل و گرفتار می کند، زیرا از طرفی پیروی از حس موجب می شود که مطلبی را جز آنچه حسّ بر آن دلالت دارد نپذیرند گرچه حق باشد، از طرف دیگر تسلیم در برابر ماده ایجاب می کند که عملاً آنچه را شخصیت های بزرگ مادی می خواهند یا می پسندند بپذیرند!

آنان هر گونه تقلیدی را در موضوعاتی که دور از حس آنان است اگر چه خوب باشد به نام این که تقلید است مذمت می کنند ولی همان ها هر گونه تقلیدی را که موافق هوس های مادی است به نام بهره برداری از زندگی ستایش می نمایند اگر چه عمل بدی باشد برای همین جهات است که به سختی در برابر اوامر پیامبران و درست کاران و علمای ربانی که آنان را به خیر و صلاح دین و دنیایشان دعوت می کنند تسلیم می شوند، و در برابر دعوت افراد مغرض و سرکش را خیلی زود می پذیرند!» (۱)

متأسفانه محاکم تفتیش عقاید در قرون وسطی که به وسیله کشیشان مسیحی برپا شد و علم و دین کلیسائی را در برابر با یکدیگر به جنگ و مبارزه سختی

ص:۱۵

---

۱- ۱) - المیزان ج ۱ ص ۲۸۰.

کشید و در این میدان خصمانه و ظالمانه میلیون ها نفر عاشق علم و عالم را به فرمان کشیشان محکوم به اعدام و نابودی کرد و به تدریج جامعه اروپائی را به تسلیم شدن در برای حس و ماده وادار کرد و دانشمندان علوم مادی با قدرت تمام باعث شدند که دین کلیسائی به درون کلیسا رانده شود و قلب همگان به سوی حس و ماده جهت گیری نماید و تمدن غرب بر این دو پایه بنا گذاری شود و در قرن هیجدهم به بعد این تمدن جدای از مسائل معنوی و اخلاقی با کمک به اصطلاح دانشمندانی چون داروین و فروید و درکایم که هر یک انسان را از یک بعد خاص آن هم به صورت افراط و تفریط نگریستند به اوج خود برسد و انسان در فضای این تمدن با همه وجودش حس گرا و ماده پرست گردد و دلایل و براهین مربوط به ماوراء حس را هر چند استوار و محکم و منطقی و عقلی باشد نپذیرد و از طرف دیگر هیچ برهان و دلیلی در موضوعاتی که متضمن لذائذ مادی حسی است مطالبه ننماید و این موضوع خط بطلان بر غرائز انسانیت و احکام آن و امور فطری و یقینی کشید و معارف عالیه و اخلاق فاضله را از میان برداشت و انسانیت انسان را از او گرفت و جامعه ها و ملت ها را در معرض شدیدترین مفاسد اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی قرار داد! !

انسان در فضای تاریکی که بر اروپا حاکم شد از مستقل بودن نوعش، و ریشه اصیلش که از حضرت آدم و حوا که دارای مقام خلافت اللهی بودند و هر دو به دست قدرت حق و اراده حکیمانه حضرت رب بی سابقه نر و ماده ای از گوهر پرارزش خاک آفریده شدند و به عنوان نوعی مستقل در میان انواع جانداران ظهور کردند جدا شد و سر از ریشه ای به نام میمون که سمبل بازی و بازی گری و دلقکی برای سرگرمی مردم است درآورد و در کنار او علمی به نام علم الانواع قرار داده شد و به دانشگاه ها راه یافت و با استادی دانشمندان صهیونیست مسلک

ص:۱۶

به بـاور دانشـجویان و در نهـایت به باور اکثر مردم داده شـد که ریشه شـما میمون و باطن و درون و روانتان که ارث از اصل و ریشه وجودتـان میمون می بریـد میمون صـفت است و مسئله انسـانیت و اخلاق و فضـیلت و شـرافت و کرامت و اصول انسانی امـوری اعتبـاری است و تکیه بر آنهـا غیر منطقی و محـدود شـدن به آنهـا مـوجب محرومیت از لذائـذ و به کـارگیری غرائز به صورت آزاد است و سـبب بی بهره شـدن از شـهوات مطلق و خواسـته های بی قیـد و شـرط است و پس از آن دورکایم به این موج کمـک کرد و انسان را در همه جهات و امور معلول اقتصاد دانست، و دانش او همچو هم پالکی سابقش به دانشـگاه ها و مراکز علمی راه یافت و اقتصاد و امور مادی محور و بنیان زنـدگی گشت و (لا اله الا الدلار) جای لا إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ نشـست و بشـر را در سـقوط عجیبی فرو برد و او را در لجن زار مادیت و پول و ابزار بدون ایمان و اخلاق به اسارت نشاند، و بدتر از هر دوی آنـان هم مسـلک خطرناکشـان فرویـد بـود که چـون هر دوی آنـان از آئین تحریف شـده یهودیت که آئینی مـادی و پولی بود پیروی می کرد به عنوان روانکاو و روانشـناس میدان دار تمدن غرب شد و با نوشـتن کتاب و به تحریر کشیدن مطالبی که هیچ دلیـل عقلی و منطقی نـدارد راه انسـانیت و فضایـل و اخلاـق و حقیقـت را مسـدود نمـود و افکـارش بـا هزینـه هـای سـنگین صهیونیست هـا به همه مراکز علمی حتی مجـامع دانشـگاهی کشورهـای اسـلامی راه یـافت و تـا حـدی توانست مسـیر ایمانی و عقلانـی بسیاری از انسـان هـا و شایـد اکثریت آنـان را در غرب و شـرق عالم به سوی اسافل اعضا برگردانـد و با چهره ای که کـاشف از کمـال آرامش درونی است! همه عظمت هـا و ارزش هـا به نحوی از انحـاء به نـام خردگرائی و حس گرائی تـا حد پست ترین مرحله حیوانیت پائین بیاوردا!!

ص:۱۷

البته قرن ها پیش از فروید، جلال الدین بلخی آن حکیم عارف تباه شدن موجودیت آدمی را و ساقط شدن همه ارزش ها را با این پدیده حیوانی یعنی برگشتن از اوج صعود انسانی به پست ترین نقطه نزول حیوانی که محور قرار دادن اسافل اعضا در زندگی است گوشزد نموده می گوید:

جز ذکرنی دین اونی ذکر او سوی اسفل برد او را فکر او (۱)

نگاهی به وضع جوامع امروز بیندازید و در حالات و اعمال و رفتار اکثر آنان به خصوص جوامع غربی و مقلدین کورشان دقت کنید می بینید شهوت رانی بی قید و شرط، تجاوز به نوامیس به عنف و غیر عنف، روابط نامشروع زنان با زنان، مردان با مردان و زنان و مردان با یکدیگر، موج گسترده عشق های مجازی، نیمه عریانی و عریانی زنان و مردان، فیلم های محرک سینمائی و تلویزیونی و ماهواره ای، قتل و غارت گری، تجاوز به حقوق، رشوه، فساد فکری، فساد باطنی چون حسد و بخل و طمع و غرور و نفاق و ریا، زورگوئی، به استعمار کشیدن ملت ها به وسیله ی زورمندان، آدم ربائی، آدم فروشی، جاسوسی، خیانت، جنایت، بلوغ زودرس بر اثر تحریک شهوات، متلاشی شدن نظام خانواده، فرار فرزندان از خانه ها، اعتیاد به انواع مواد مخدر که هر ساعت نوعی از آن برای به دام انداختن نسل به بازار می آید و. . . . . . . ظاهر و باطن زندگی را گرفته و دریا و صحرا و جوّ را به فساد و تباهی کشیده و امنیت روانی مردم را در شرق و غرب به هم زده و فضائی از شدیدترین نگرانی ها را به وجود آورده و کوس رسوائی غرق بودن در مادیات و دلباختگی به حس و لذائذ آن را در هر کوی و برزن و بلکه در هر خانه و کاشانه به صدا در آورده است! ! و نزدیک است این تمدن ماشینی که بر دو پایه ماده و حس بنیان گذاری شده و به شدت از درون پوسیده بر سر



---

۱- ۱) - تفسیر نهج البلاغه جعفری ج ۱۴ ص ۲۲۶.

صاحبانش و مقلدان آنان خراب شود و همه زیر آوار سنگین آن به دیار نیستی و نابودی رانده شوند و زمین برای زندگی صالحان و شایستگان که در میان این حیوانات انسان نما و متمدنان وحشی و میمون صفتان و غرق شدگان در مادیات و دلباختگان به لذائذ حسی به شدت در غربت و تنهائی اند بدون مزاحم باقی بماند، و چنین زمانی به زودی فرا می رسد و دور از دسترس نیست و حقیقتی است که قرآن مجید قاطعانه از آن خبر می دهد:

أَنَّ اَلْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ اَلصّٰالِحُونَ: (۱)

یقیناً همه روی زمین را بندگان شایسته ام به میراث می برند.

من با فروتنی و تواضع از شما مسلمانان و به ویژه پیروان مکتب اهل بیت می خواهم که از افتادن در دام تمدن غربی و فرهنگ های شیطانی آن حذر کنید و گول زرق و برق زندگی ظاهر آنان را که مالامال از فساد و تباهی است نخورید و دست از قرآن مجید که راهنمای انسان به هر خیری است بر ندارید، و از اقتدای به اهل بیت پیامبر که مصباح هدایت و کشتی نجات هستند غفلت ننمائید و دامن حیات پرقیمت خود را از آلوده شدن به مادیات صرف، و درون خود را از اسیر شدن به مکتب حس گرائی حفظ نمائید که خیر دین و دنیا آخرت شما در تمسک به قرآن و اهل بیت است و بدانید که این تمدن بدون معنویت و بریده از خدا و جدای از فرهنگ حق و خالی از حقایق و تهی از تعالیم انبیاء و امامان به زودی نابود می شود و دلبستگان به خود را هم نابود می سازد و نهایتاً به عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت گرفتار می شود و جز روسیاهی و افتضاح برای آن و پیروانش نخواهد ماند.



---

۱- ۱) - انبیاء ۱۰۵.

آری برای محاربان با خدا و پیامبر و آنان که در زمین در همه امور زندگی به فساد و تباهی می کوشند جز رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت نیست:

ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي اَلدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ: (۱)

برای آنان به خاطر محاربه با خدا و پیامبر و کوششان برای گستردن فساد در زمین رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت است.

غرق شدگان در مادیت، و دلباختگان به لذائذ حسی، و مریدان مکتب حس گرائی که از زندگی و حیات جز خانه و کارگاهی برای تأمین اقتصاد و معیشت نمی بینند، و پر کردن شکم و شهوت رانی و کام جوئی را اصیل ترین لذت ها می شمارند، و چشمی برای تماشای این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود ندارند، و گوشی برای شنیدن صدای حق و برهان و دلیل و حکمت برای خود باقی نگذاشته اند، و وجودشان نیروی دفعی برای حقایق و واقعیات و امور ملکوتی و عرشی و اصول ماوراء طبیعت و حوزه جذبی برای انواع مفاسد و شهوات و خیالات و اوهام گشته و برای مسخره کردن انبیا و اولیاء و محتویات کتاب های آسمانی و علمای ربانی و احکام الهی و عبادات دهانی به پهنای فلک باز کرده و به خاطر اوج بی خردی و دچار بودن به بیماری غفلت و بی خبری، خود را میزان حق و باطل هر چیزی قرار داده و یجوز و لایجوز خود را در همه امور ملاک و اصل می دانند، بدون شک و تردید گرفتار دو بیماری بسیار مهلک و بر باد دهنده دنیا و آخرت و مخرب همه ارزش ها شده اند و به خاطر جهل مرکبشان نسبت به این دو بیماری هم در غفلت کامل به سر می برند از این جهت به علاج و درمان خود اقدام نمی کنند، بلکه خود و کوشش و کارکردشان را سالم و صحیح و خوب می دانند، و توجه ندارند که همه ارزیابی های آنان نسبت به



---

۱- ۱) - مائده ۳۳.

همه امور بی پایه و پوچ و غلط و باطل است آن دو بیماری یکی خود فراموشی و دیگر خودپرستی است.

«قل هل ننبئکم بالاخرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا، اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامه وزنا، ذلک جزاءهم جهنم، بما کفروا و اتخذوا.»

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل و فعالیت آگاه کنم؟ آن مردم کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا تباه شده و به هدر رفته در حالی که خیال می کنند خوب و درست عمل می نمایند، اینان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار قیامت و محاسبه اعمال را به وسیله او منکر شدند و در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر است و چون همه کوششان بر باد رفته روز قیامت میزانی برای آن برپا نمی کنیم، این است وضع و حال زیانکاران به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند!

اینان به این خاطر به چنین وضع خطرزا و مهلکی دچارند که خود را از یاد برده اند که انسان هستند، و مملوک حضرت رب العزه می باشند، و مقامشان مقام خلافت اللهی است و از نظر استعداد و شخصیت ذاتی از همه موجودات برترند و دنیا و متاعش و شکم و شهوت و بدن و اعضایش ابزاری برای رشد و کمال آنان به کمک هدایت الهی و آئین و فرهنگ خدائی است.

آنان بر اثر این خود فراموشی خود را بنی آدم نمی دانند آدم ابوالبشری که به عنوان خلیفه الله در زمین قرار داده شد، و ظرف علم الاسماء حضرت محبوب بود، و در ملکوت اعلا مسجود فرشتگان قرارش دادند، بلکه خود را بر اساس بافته های داروین یهودی که با هزینه های سنگین صهیونیست به باورشان دادند بنی میمون می دانند و اصل و ریشه ای به عنوان انسانیت برای خویش قائل نیستند.

آنان بر اثر این خود فراموشی اساس همه امور را و محور همه جهات زندگی را، و ستون خیمه حیات را به تعلیم درکایم یهودی که با هزینه های بی دریغانه صهیونیست به باورشان دادند اقتصاد می دانند و کار و پول را ملاک و اصل

می شناسند، و حرکات و اعمال خود و اخلاق و سیاست و جنگ و حکومت را بر اساس اقتصاد و دلار نظام می دهند.

آنان بر اثر این خود فراموشی، محور همه لـذت ها و اصل همه خوشـی ها و عشـرت ها را بر اساس تعالیم فرویـد یهودی که با هزینه های سخاوت مندانه صهیونیست به عنوان دانشی اصیل به باورشان دادند غریزه جنسی و عریانی و فرو رفتن در شهوات و خوش بودن به وسـیله اسافـل اعضـا به هر شـکلی که بخواهنـد می داننـد، و پس از هشت سـاعت کار برای تجدیـد قوا و تامین شهوات و غرائز با دوسـتان مرد و زنشان ساندویچی را به نیش می کشند، و گوشت پخته هر حیوان نجس العینی چون خوک و سگ و مار و بوزینه و خرچنگ و سوسـمار را به شـکم می ریزنـد، و به جای آب این نعمت بزرگ الهی و سـید همه نعمت ها آب جو و مشـروبی نجس و موادی همراه بـا الکـل را عربـده جویـان می نوشـند و سـپس در هم می لولنـد و هر گنـاه زشتی را مرتکب می شونـد و هیچ توجهی هم به عواقب سوء اینگونه زندگی که محصولاتش از هم پاشـیدن نظام خانواده، و هم جنس بازی، و زنای محصـنه و غیر محصـنه و تجاوز جنسی به حیوانات و حتی به فرزندان خودشان می باشد ندارند، و به ذهنشان هم خطور نمی دهند که اینگونه غرق بودن در مادیات و دلباختگی به لذائذ حسـی و زندگی را در همین امور خلاصه کردن سبب انواع بیماری های جسـمی و روانی و عامل عقب مانـدگی ذهنی و بی میلی به تحصـیل، و علت پوک شدن بنای جامعه و نهایتاً فرو ریختن ساختمان تمدن و نابودی حیات و زندگی و بر باد رفتن سرمایه انسانیت است.

اینان در دنیای خود فراموشـی که خودیت انسانی را از دست داده، و ارزش های اعتقادی و اخلاقی را در فضای بسـیار تاریک خود فراموشی لگدکوب کرده اند و از خودیت خویش جز انسانی حیوان نما و حیوان صفت و موجودی

مسخ شده باقی نگذاشته اند و به خودپرستی که در حقیقت همین خودیت مسخ شده است نیز مشغول اند و خود و هر کس را در حول و حوش خود و حیطه تصرف خویش دارند قربانی تبهکاری خود می نمایند و از این شکل زندگی هم لذت برده و احساس خوشی می کنند! !

شارح نهج البلاغه علامه جعفری که برای تربیت نفوس دغدغه عجیب داشت و این فقیر کراراً دلسوزی او را نسبت به انسان های این زمان و پس از آن حس کرده بودم و بارها نزد من از اوضاع اسفناک انسان در غرب و شرق شکایت داشت در شرح نهج البلاغه در ضمن توضیح مباحثه و گفتگوی عالم نحوی و ملاح کشتی اوضاع خطرناک و خطرزای این گرفتاران به بیماری خودپرستی را توضیح می دهد:

«شاید به جرئت بتوان گفت که: در میان انواع جنایات نتوان جنایتی را پیدا کرد که در عین حال که دیگران را از هستی ساقط می نماید و خود جنایت کار را قربانی تبهکاری خود می سازد، لذیذ و خوش آیند تلقی شود مگر خودپرستی که به جهت پایمال کردن همه اصول و ارزش های انسانی، تمامی سطوح و ابعاد خویشتن را مسموم و متورم می سازد.

آن یکی نحوی به کشتی در نشست، و در جای خود قرار گرفت و کشتی تدیجاً ساحل را پشت سر گذاشته و سطح پهناور دریا را پیش گرفت.

درست است که سپهر لاجوردین با ستاره های زرینش و دریا با آن شکوه و دیدگاه بی کرانه اش دو تماشاگهی بس عظیم اند که می توانند انسان آگاه را به درون خود رهسپار سازند و در آن فضای بی کران تماشاگهی عظیم تر از هر دو را در دیدگاه او قرار بدهند اما برای چه کسی؟ برای کسی که در پشت گردنش کورک در نیاورده باشد، که نتواند سر بلند کرده و به بالا بنگرد، و برای کسی که از حرفه

زندگی اش حجابی ضخیم که تار و پودش از خودپرستی ها رشته شده است، در برابر دیدگانش قرار نگیرد که مانع دیدن جز خود محدودش بوده باشد، برای این گونه اشخاص چه آسمانی! و کدامین دریائی و کدامین درونی؟ !

مرد نحوی به جای تفکرات والا درباره بیکرانگی های فضا و آسمان و دریا و به جای اندیشه درباره قطراتی که دریا را تشکیل داده اند و خواه روزی به شکل بخار در آیند و جزئی از ابرها گردند و فضاها را برای انجام قانون هستی درنوردند، و یا جزئی از جویباری شوند و روئیدنی ها را سیراب نمایند و نهایتاً مشغول کاری بس بزرگ هستند، و به جای تامل و تحسین کشتیبان که عمری را در آموزش دریانوردی و تلاش در دریاها و گلاویزی با خطرات مرگبار سپری کرده و امروز با کمال دقت و جدیت و اهتمام انسان هائی را در پهنه بسیار وسیع دریا به مقصد می برد، آری به جای این همه تفکرات که فقط سراغ مغز انسان های بیدار را می گیرند، نخست نگاه های سطحی به دریا و امواج کوچك و بزرگ و فضا و آسمان انداخت، و تا حدودی با چشمانی محروم از دیدن، آنها را لمس کرد و به طور مبهم و ناچیز آنها را به رسمیت شناخت و در صدد بر آمد که لطف فرموده بپذیرد که «آسمان لاجوردین محیر العقول هست» ! «دریا هم هست» ! «ستارگان بی شمار فضائی هم وجود دارند» ! «ضمناً کشتیبان هم که او و افرادی دیگر از انسان ها را به مقصد می برد هستند» ! و پیش از آن که آن همه «هست ها» او را به خود جلب کنند و از دیدگاه آن خودپرست اهمیتی پیدا کنند ناگهان به یاد خویشتن افتاد، یعنی هستی خویشتن در دیدگاهش قرار گرفت و نخست اثبات خود را برای خویشتن آغاز کرد! مگر من نیستم؟ ! آری من هستم، چه فایده از این که همه کائنات عالم هستی موجودیت مرا پذیرفته اند و وجود من یکی از معلومات خداوندی است در حالی که این کشتیبان و کشتی نشینان نمی دانند که

«من هستم» و «من کیستم» که در این کشتی برای مدتی تا وصول به مقصد با آنان دمساز گشته ام، لذا هنوز کشتی راهی را سپری نکرده بود که مرد نحوی برای اثبات وجود خویشتن به هیجان در آمد و رو به کشتیبان نمود آن خودپرست، کشتیبان با همه قوای مغزی و اراده ی بارور شده که متوجه کشتی و کشتی نشینان و پدیده های دریائی و مشغول کار و کوشش خود بود از مرد نحوی صدائی ناآشنا بگوشش رسید که گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت لا شاید هم اصلا بیچاره کشتیبان نفهیمد که معنای نحو چیست؟ او با کمال صداقت و صراحت گفت: نه من نحو نخوانده ام و آنگاه چند لحظه در فکر فرو رفت و با خویشتن چنین گفت: نحو، نحو چیست؟ چون نمی توانست بیش از چند لحظه فکر خود را با ضرورت تمرکز قوای دفاعی برای کار کشتی رانی خود مشغول سازد، لذا فوراً اختیار ذهن خود را به دست گرفت و مشغول کار اصلی خود گشت که ناگهان بانگ شومی از نحوی شنید که با کبر و نخوت تهوع آوری- گفت نیم عمر و شد بر فنا بینوا کشتیبان! مرد نحوی برای اثبات وجود خویشتن از راه علم نحو، نیم عمر وی را بر باد فنا داد در اینجا شما چه فکر می کنید؟ ! اگر کشتیبان مردی بود که نحو خوانده و از علوم ادبی اطلاعات مفیدی داشت و در پاسخ نحوی میگفت: آری پیش از آن که اقدام به آموزش دریانوردی و کشتیبانی نمایم از الکتاب سیبویه گرفته تا الفیه ابن مالک را نزد جلال الدین سیوطی خوانده و خوشبختانه همه آنچه را که خوانده ام هم اکنون در حفظ دارم آیا فکر می کنید مرد نحوی می گفت: آفرین، سپاس خدای را که در سفر دریا با انسانی رویاروی شده ام که در عین حال که با فن کشتیبانی خدماتی برای مردم انجام می دهد در علم شریف نحو هم عالم و صاحب نظر است؟ !

نه بلکه مرد نحوی که در مقابل خود، انسانی مساوی یا برتر از خود را میدید فوراً به مغزش فشار می آورد که یکی از مسائل مشکل نحو را بیاد آورد و کشتیبان را با طرح آن مسئله به زانو اندازد مثلاً می گفت:

حالا که تو نحو خوانده ای بگو ببینم: در پاسخ آن مسئله زنبوریه باید اذا هو هی بخوانیم یا اذا هو ایاها؟ همان مسئله ای که سیبویه را به دیار عدم فرستاد.

اگر در این مورد هم کشتیبان پاسخ صحیحی می داد و می گفت: باید اذا هو هی بخوانیم چنان که در قرآن مجید آمده است: فَإِذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعى مرد نحوی توانائی دیدن وجود کشتیبان را به کلی از دست می داد و پیش از آن که در گرداب مهلکی که فضا و دریا برای او تهیه دیده بود دست از جان بشوید خود را به دریا می انداخت و از شکنجه دیدن قیافه کشتیبان که به خوبی «هستی خود» را اثبات کرده بود راحت می گشت!

آری قانون نحس خودپرستی همین است که به ابراز هستی خویشتن قناعت نمی ورزد و نمی گوید: من نحو خوانده ام پس هستم، که هیچ منافاتی با این ندارد که کشتیبان هم بگوید: من کشتی می رانم پس هستم، و آن یکی بیل می زند پس هست، و آن دیگری هم به وسیله علم و معرفت آیات الهی را در این دنیا می خواند پس او هم موجود است.

ولی چنان که بر همه روشن است در آن هنگام که یکی از وسائل زندگی جای هدف اعلای «حیات معقول» آدمی را بگیرد شناخت این که ضرب در جمله ضرب زید عمر فعل ماضی مفرد و مذکر و غایب و زید فاعل و عمر و مفعول آن است، تفسیر عالم هستی را به عهده می گیرد و برای حیات آدمی معنا می بخشد. کشتیبان از شنیدن این بانگ دلخراش که چون نحو نخوانده ای پس نیم عمرت بر فناست ضربه شدیدی خورد، زیرا تا آن روز چنین جمله ای را نه از عقل و

وجدانش شـنیده بود و نه از پیامبران الهی و اوصـیاء و اولیا چنین هدفی برای حیات سـراغ گرفته بود، و نه از قوانین عالم وجود که هستی او را در خود جای داده و در آهنگ بزرگی که در آن قوانین نواخته می شود شرکت داده اند.

ضربه ای که بر کشتیبان خورده بود، شکننده و یأس آور بود در نتیجه- دل شکسته گشت کشتیبان زتاب شگفتا! نکند این مرد نحوی راست می گویـد که چون من نحو نخوانـده ام نیمی از عمرم بر بـاد فنـا رفته است؟ امـا این یـک انـدیشه باطل است که ذهنم را در این پهنه اقیـانوس به خود مشـغول داشـته است زیرا برای اعلاـن بطلاـن و فنـای یک لحظه از زنـدگی که جلوه گاه عظمت خداونـدی است، نـدائی از وجدان و عقل و منطقی بالاتر از منطقی این مرد نحوی مورد نیاز است مردی که همه هستی و عظمت ها و قوانین و ارزش ها و هدف اعلای آن را در تنظیم قالب های قراردادی الفاظ می جوید و نمی داند که:

او چو خود را در سخن آغشته است جج

از حکایت او حکایت گشـته است. ججضـربه «نیم عمر تو شد بر فنا» که نحوی بر او وارد کرده و دل او را شکسته بود لحظاتی چنـد کشتیبـان را در خود فرو برد، و او جز سـکوت در برابر امواج طوفـانی آن خود پرست چاره ای ندیـد، چونـان سـکوت و آرامشی که وی همواره می بایست در برابر امواج طوفانی دریا از خود نشان دهد دریغا! که طوفان دریا جسم آدمی را به بازی می گیرد، ولی طوفان درون خود پرسـتان ارواح انسان ها را شـکنجه می دهد، او می توانست پاسـخی قانع کننده به مرد نحوی بگویـد لیـک ضـربه سئوال تنـدتر از آن بود که بـا گفتگو منتفی گردد. لیـک آن دم گشت خـاموش از جواب و به جـای مرد نحوی خویشتن را مخاطب قرار داد که

بنشینم و صبر پیش گیرم جج

دنباله کار خویش گیرم ججج ج

ص:۲۷

وانگهی اگر من در اینجا برای خاموش کردن شعله های آتش خودپرستی این مرد حقیر و کوته بین به نزاع و جدال بپردازم و او را به خطائی که در اثبات هستی خود و نفی هستی دیگران مرتکب شده است آگاه سازم، شاید کشتی زمام از دست من برباید و در نتیجه این مناقشه و بگو مگو که به برکت «نحو خوانده ام پس هستم و تو نخوانده ای پس نیستی» به راه افتاده است کشتی و کشتی نشینان و حتی خود من که کشتیبانم و بالاتر از همه این مرد نحوی را که با علم به فعل و فاعل به هدف اعلای حیات خود رسیده است به کام مرگ بسپارد پس بهتر این است که:

بنشینم و صبر پیش گیرم ججج

دنباله کار خویش گیرم جهیچ سئوالی در این دنیا بی پاسخ نخواهد ماند، اگر عامل طرح سئوال واقع جوئی و واقع یابی باشد حکمت و عنایت خداوندی بر این است کهچون تو می خواهی خدا خواهد چنین ججججج

حق برآرد آرزوی متقین جو به هر وسیله و مشکلی باشد خداوند به وسیله معلمان و مربیان و آیات الهی خود، انسان واقع جو را به مقصد خود خواهد رساند اگر چه با فهماندن این حقیقت به او باشد که در مسیر واقع جوئی قرار گرفتن، خود گامی بزرگ در حقیقت است و اگر سئوال برای زدن ضربه و آزار روحی یک انسان مطرح شود چنان که مرد نحوی مرتکب شد و نیم عمر کشتیبان را بدان جهت که نحو نخوانده بود به باد فنا سپرد، اگر انسان دل شکسته و رنجدیده از آن سئوال غرض آلود نتواند پاسخ آن را با زبان بدهد، دیر یا زود قانون پایدار انتقام از ستمکاران که این جهان کوه است و فعل ما ندا ج

سوی ما آید نداها را صدا

ص:۲۸

شارح امین آن است، از راه میرسد و پاسخ عملی را با ضربه شکننده تر از سئوال غرض آلود بر هستی او می کوبد لذا آن کشتی مقدار زیاد راه نرفته بود که- باد کشتی را به گردابی فکند- کشتی در آن گرداب به دور خود چرخیدن گرفت، از این پهلو به آن پهلو، گاهی بالا- و گاهی پائین، هر لحضه به کام گرداب که بدون سر و صدا درس یموت النحوی را می خواند نزدیک تر می گشت.

دیوار زندگی کشتی نشینان که تا لحظاتی قبل اگر گرگ هم بودند اکنون همه آنان میش شده بودند شکاف برداشته بود، هیچ کس سخن دیگری را نمی نشیند، نگاه ها تمرکز خود را از دست داده بودند، هر لحظه به سرعت چرخیدن کشتی به دور خود افزوده می گشت، نوبت پاسخ کشتیبان به آن مرد نحوی فرا رسیده بود ولی آن نحوی بینوا با سکوتی مرگبار و اضطرابی که کم کم حواسش را از کار کردن باز می داشت در مرز زندگی و مرگ به وسیله کشتی به دور خود می پیچید که گفت کشتیبان بدان نحوی بلند- ای مرد نحوی ای آشنا با نحو و بیگانه از خویشتن، ای برباد دهنده نیمی از عمر من، ای خلاصه کننده همه دانستنی ها و کردارها در نحو و قواعد آن هیچ میدانی شنا کردن بگو آیا شنا کردن را می دانی، آیا میتوانی با علم شناگری هستی خود را از این گرداب مهلک نجات بدهی؟ آماده باش، چنان که همه کشتی نشینان و خود من هم آماده می شویم به خود بیا و دست از کشتی بردار، لباس هایت را تا آنجا که بتوانی سبک کن و چشم از بار و توشه ای که با خود آورده ای بپوش، حرکت کن، برخیز، آیا شناگری میدانی؟ مرد نحوی بدون مراعات قوانین نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و اشتقاق و عروض و قافیه و فقه اللغه و غیر ذلک.

گفت نی از من تو سباحی مجو- نه ای کشتیبان عزیز که واقعاً از زندگی خود بهترین بهره ها را برده ای، ای کشتیبان عزیز که حتی یک لحظه از عمرت را به باد

فنا نداده ای من شـناگری نمی دانم آیا راهی، چاره ای داری برای من ارائه کن؟ ! اگر از این گرداب مرگ و غرقاب فنا نجات پیدا کنم، برای همیشه هستی خود را مرهون تو خواهم بود اکنون چه کنم و چه خواهد شد؟ !

کشتیبان کشتی آرام نمی گیرد و تدریجاً امواج طوفانی پیرامون گرداب وارد کشتی می شوند بگو ای کشتیبان عزیز چه کنم؟

کشتیبان که بنا به فتوای مرد نحوی نیم عمرش بخاطر نخواندن نحو بر باد فنا رفته بود با صدائی رسا

گفت کل عمرت ای نحوی فناست ججج

زان که کشـتی غرق در گرداب هـاست جـاگر نیمی از عمر من بجهت نخوانـدن نحـو فـانی شـده است اکنـون کـل عمر تو ای نحوی به جهت جهـل تو به شـنا و شـناگری به پایـانش رسـیده است. اگر در یکی از آن روزهـای گذشـته لحظه ای از عشق به آشـنائی با مسائل و قواعـد نحو که فقط وسـیله خوبی برای ابراز معانی است به خود می آمدی و عقل خود را باز می یافتی و با تحریک این احتمال که شاید روزی گذارت به دریا خواهد افتاد علم شناگری می آموختی و تمرین می کردی نه تنها حکم به فنای عمر انسان هائی که نحو نمی دانند نمی کردی بلکه امروز که گرداب برای فرو بردن تو کام باز کرده است حیات خود را از مرگ نجات می دادی ولی هیهات که آب از سر گذشته و پیک اجل از در درآمده است» (۱)

آری غرق شدن در مادیات و دلباخته شدن به حسیّات به تدریج انسان را در گرداب خود فراموشی و خود پرستی قرار می دهد و معبودانی هم چون گوساله سامری چون علم و دلار و قـدرت و. . . در قلب انسان به جای خـدا می نشاند و از درون انسان را به پوچی و پوکی می برد و زمینه افتادن او را در چاه هلاکت و



---

۱- ۱) - تفسیر نهج البلاغه ج۱۴، ص ۲۲۶.

تیره بختی فراهم می آورد و دنیا و آخرت و وجود خود انسان را بر باد می دهد و برای آدمی چیزی جز حسرت و اندوه و پشیمانی و خزی دنیا و عذاب آخرت باقی می گذارد و روزی انسان را بیدار می کند که آن بیداری برای او کمترین سودی ندارد!

### گذشت و عفو حق

راستی چه عجیب و شگفت آور است عظمت عفو و گذشت حق، ملتی را از چنگال ظالمانه فرعونیان و شکنجه های سخت آنان و قتل فرزندانشان و به بیگاری گرفتن زنانشان نجات داده، و با عنایت ویژه اش از میان امواج رود نیل بدون این که کمترین آسیبی به کسی برسد به سلامت به منطقه امن آورده، و این ملت از این همه نعمت چشم پوشیده و ظالمانه به بدترین انتخاب تن داده به این صورت که از خدای رحمان دست برداشته، و از الطاف و کرامات او غفلت ورزیده و به جای او گوساله ای را که مجسمه ای بیش نیست و اندکی باد در او صدا ایجاد می کند به عنوان معبود برگزیده و آن را پرستش و بندگی می کند و قیافه کریه مادی گری و حس گرائی و اقناع آروزها و شهوات بیجای خود را نشان می دهد و در حالی که به خاطر انتخاب گوساله آن هم در برابر حضرت رب العزه و آلوده شدن به شرک که ظلم عظیم است باید به سخت ترین عذاب دنیا و آخرت دچار شود ولی از سوی حضرت حق با انجام مقدماتی که به صلاح آنان بود مورد عفو و گذشت قرار می گیرد تا پس از این عفو عملاً به شکر آن همه نعمت برخیزد و در راه سپاسگزاری قدم بگذارد! مسئله شکر که از اهم مسائل الهی و حقیقتی واجب بر همه بندگان است به خواست حضرت حق در آیات بعد به طور مفصل مورد بحث و تحقیق قرار خواهد گرفت.

### کتاب و فرقان

منظور از کتـاب که پس از پایـان مواعـده چهل شب به حضـرت موسـی عطا شـد قطعا تورات است که حاوی همه مسائل لازم برای هدایت بنی اسرائیل بود.

قرآن مجیـد به طور مکرر تورات نـازل شـده بر موسـی را که بخش اعظمی از آیاتش تا زمان ظهور اسـلام دست نخورده باقی مانـد بود و در آن آیـات بشـارت به ظهور رسول اسـلام موج میزد مورد تصـدیق قرار داد و راه هر گونه عـذر و بهانه ای را در ایمان نیاوردن به پیامبر اسلام به روی یهود بست.

حضرت حق که نازل کننده توارت بر موسی است تورات را حاوی هدایت و نور می داند و آن را تا زمان مسیح که زمان نزول انجیل بود ملاک داوری همه پیامبران پس از موسی در شئون زندگی مردم می داند.

إِنّا أَنْزَلْنَا اَلتَّوْراٰةَ فِيهٰا هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا اَلنَّبِيُّونَ اَلَّذِينَ أَسْلَمُوا: (۱)

بی تردید ما تورات را که در آن هدایت و نور است نازل کردیم، پیامبرانی که تا زمان مسیح تسلیم تورات بودند بر اساس آن در میان یهود داوری می کردند.

قرآن مجید به منافع عمل به کتاب های آسمانی اشاره می کند آنجا که می فرماید:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقٰامُوا اَلتَّوْراٰةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: (۲)

اگر آنان به تورات و انجیل و قرآن عمل می کردند بی تردید از برکات آسمان و زمین بهره مند می شدند.

عمـل به تورات و انجیـل بـا بشـارت هـائی که هر دو کتـاب به رسالت پیامبر اسـلام داده بودنـد به این بود که همه یهود و همه نصـرانی ها نسبت به قرآن مجید که کامل تر از هر دو کتاب و آخرین کتاب آسمانی بود ایمان می آوردند تا با ایمان به قرآن به حقیقت به تورات و انجیل عمل می شد ولی متأسفانه احبار و رهبان و



---

۱- ۱) - مائده ۴۴.

۲- ۲) - مائده ۶۶.

سردمداران یهود و نصرانیت از ایمان به قرآن امتناع کردند و زیر مجموعه های خود را نیز از ایمان آوردن به قرآن منع کردند و در نتیجه نه به تورات عمل کردند و نه به انجیل و علاوه بر آن به تکذیب قرآن هم برخاستند و سد راه آیندگان هم در ایمان به قرآن شدند و جهان را به وضعی که در این زمان دارد که هر گونه فسادی در آن موج می زند و زور قدرت ناحق به دست حکومت های مسیحی و پول و اقتصاد در جهان و حکومت نامشروع اسرائیل در سرزمین غصب شده فلسطین به دست صهیونیسم است دچار کردند.

قرآن مجید ملت یهود و جامعه نصرانی را بدون عمل به تورات و انجیل که آیاتش آنان را به ایمان آوردن به قرآن و پذیرفتن رسالت پیامبر دلالت می کند و بدون عمل به قرآن بی ارزش و بی مایه می داند، و مسلک آنان را صحیح و درست نمی داند.

قُلْ يا أَهْلَ اَلْكِتابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا اَلتَّوْراةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. . . (۱)

بگو: ای اهل کتاب شما هیچ ارزشی ندارید و بر مسلک صحیح و درستی نیستید تا زمانی که به تورات و انجیل و قرآنی که از سوی پروردگارتان نازل شده عمل کنید.

فرقان را اهل تفسیر و تحقیق و عالمان علم لغت و ادب به چند صورت معنا کرده اند:

دلیل قانع کننده و قطعی، (۲)شکافتن دریا برای بنی اسرائیل (۳)تورات کتاب آسمانی حق، (۴)معجزات موسی که از همه پیامبران به خاطر رام کردن دل یهود

ص:۳۳

---

۱- ۱) - مائده ۶۸.

۲- ۲) - فرهنگ نوین.

۳- ۳) - مختصر نهج البیان.

۴- ۴) - اغلب مفسرین.

نسبت به فرهنگ حق بیشتر بود مانند اژدها شدن عصا، تابش نور سپید از سر انگشتان موسی، مسلط کردن طوفان و ملخ و شپش و قورباقه به فرعونیان و آلوده کردن همه متاع و وسایلشان به خون (۱)که همه آنها فاصل بین حق و باطل و مایه تمیز کار درست از نادرست، و صدق از کذب، و کفر از ایمان، و معجزه از سحر بود، تورات و معجزات موسی حجت حق را بر ملت یهود تمام و کامل کرد و راه هر عذر و بهانه ای را در ایمان به خدا و قیامت و موسی و پیامبران پس از او بست ولی این ملت لجوج و معاند و سنگدل قدر نعمت های مادی و معنوی خدا را ندانستند، و از موسی و فرهنگ الهی اش استقبال ننمودند و او را و برادرش را به شکنجه های عظیم روحی دچار کردند که آیات بعد به گوشه ای از ستم ها و جنایات و لجاجت های آنان چه در زمان موسی و چه در زمان مسیح و چه در زمان پیامبران میان موسی و مسیح و به ویژه در زمان ظهور اسلام نسبت به پیامبر اشاره می کند.

آنان به جای اینکه به وسیله تورات و فرقان هدایت الهی را که فلسفه نزول تورات و تجلی فرقان بود بپذیرند، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و از آثار و برکات هدایت در همه شئون زندگی در دنیا و برزخ و قیامت بهره مند شوند، و سعادت و خوشبختی ابدی خود را تأمین نمایند، بر اثر بیماری خطرناک مادی گری و دلبستگی به امور حسی، و غرق بودن در آمال و آرزوها و خیالات خام راه گمراهی و ضلالت را برگزیدند و مهر شقاوت و تیره بختی را بر پیشانی حیات خود زدند، و خزی دنیا و عذاب ابدی را برای خود خریدند! !



---

۱- ۱) - اعراف ۱۳۳.

## تفسیر آیه ۵۴

### اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

و به یاد آرید زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من قطعاً شما به سبب معبود گرفتن گوساله به خود ظلم کردید پس به سوی آفریننده خود باز گردید و افرادی از خودتان را که به گوساله پرستی روی آوردند بکشید که این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است پس خدا پس از اجرا شدن فرمانش توبه شما را پذیرفت زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

### شرح و توضیح

چند مسئله مهم از آیه شریفه استفاده می شود: ۱- محبت و لطف به گناهکار پیش از امر معروف و نهی از منکر و قبل از تذکر و انتقاد ۲- غیر خدا را معبود گرفتن ستم سنگین و شدید بر خویشتن است، ۳- سخت ترین جریمه برای پذیرش توبه به تناسب عظمت گناه، ۴- خیر بودن قتل نفس به سبب فرمان پروردگار.

### محبت و لطف به گنهکار.

از تعبیر یا قوم در آیه شریفه که اضافه قوم به یاء متکلم است «ای قوم من» نشان مهر و محبت و عاطفه به گناهکار پیداست و دلیل بر این که حکم صادر شده مبنی بر قتل نفوس برای پاک کردن گنهکاران از گناه عظیم گوساله پرستی مایه از رحمت حق دارد.

علت مایه داشتن این حکم از رحمت الهی گرچه ظاهری تند و سخت دارد این است که این حکم علت تبرئه آنان از گناه شرک و نجاتشان از عذاب دائم آخرت است. خطاب محبت آمیز و دلسوزانه موسی بن عمران «ای قوم من» که آنان را به خود نسبت داده و از طردشان و راندشان به طور مطلق پرهیز نموده است درسی است به همه آمران به معروف و ناهیان از منکر و تذکر دهندگان و اهل انتقاد و سخنرانان و موعظه کنندگان و عالمان ربانی که پیش از هر سخنی و

هر کاری به گناهکار که در حقیقت چون بیماری در میان خانواده و جامعه است چهره محبت و عاطفه و مهربانی نشان دهید و از تندی با او و سرزنش و ملامتش بپرهیزید و فقط و فقط حکم خدا را به او اعلام نمائید و خیر و مصلحت حکم را برای او توضیح دهید که اگر اجرای حکم برای تو آزار بدنی دارد ولی این آزار و تحمل آثار ظاهری این حکم موجب طهارت روح و باطن و پاکی پرونده تو در دنیا و سبب رهائی و نجاتت از عذاب ابدی دوزخ در عرصه هولناک قیامت است.

گنهکار هم نباید از حکم حق دل چرکین شود، و از قبولش و اجرایش امتناع ورزد، بلکه باید حکم خدا را در حق خودش غنیمت بداند، و یقین کند که توبه او به شرط اجرای حکم حق پذیرفته می شود و در حقیقت حکم الهی دری به سوی پاکی و طهارت و راهی به جانب بهشت و عاملی برای رهائی از جهنم است.

در این زمینه باید گفت اگر توبه ای در کار نبود، و عفو و گذشتی به میان نمی آمد و حدود قصاص و احکام مربوط به گناهکار که به ظاهر سخت می نماید وجود نداشت، هیچ گناهی از پرونده هیچ گناهکاری برداشته نمی شد و سیاهی برای پرونده و روسیاهی برای صاحبش تا ابد باقی ماند و درب نجاتی به روی او تا ابد باز نمی شد و عذاب وجدان در دنیا و آتش دوزخ در قیامت هرگز از او فاصله نمی گرفت.

پیامبران و امامان و اولیاء الهی گنهکاران را به عنوان بیماری نظر می کردند، و در صدد معالجه آنان بودند، و در برابر لجاجت و خیره سری اهل گناه تحمل و بردباری و صبر و استقامت نشان می دادند و از علاج آنان ناامید نبودند مگر این که از حضرت حق به آن مشعلداران هدایت خبر می رسید.

قُلِ اَللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ: (۱)

بگو همه کاره من و تکیه گاه من خداست، سپس آنان را رها کن تا در باطل گوئی و خرافاتشان به بازی گری مشغول باشند.

### ستم سنگین بر خویشتن

کافر و مشرک و فاسق و هر گنهکاری در اوج بی رحمی به خویش است، و گویا خود را دوست ندارد و نسبت به خویش از مهر و محبت خالی است، کسی که با تیشه کفر ریشه سعادت ابدی خود را از بیخ و بن برمی کند. کسی که با شرک همه ظاهر و باطن خود را به نجاست معنوی می آلاید، کسی که با فسق وجودش را از چهار چوب انسانیت خارج می کند، کسی که با آتش گناه فضایل و ارزش های خود را می سوزاند معلوم است که به خود مهر و محبت ندارد، و وجود خویش را نمی خواهد، زیرا به جای جذب فضایل محکوم رذایل شده، و به جای طلب رضایت خالقش سخط او را خواسته، و به جای بندگی حق که او را به وجود آورده و روزی داده و انبیاء را برای هدایتش فرستاده و برای نظام دادن به حیاتش کتاب نازل کرده و هشت در بهشت را به روی او باز گذاشته به بندگی شیطان این دشمن آشکار برخاسته و محور زندگی را هوای نفس قرار داده و نهایتاً از این راه ستم سنگینی بر خود روا داشته است! !

پرستش گوساله پس از این که بنی اسرائیل به نصرت و یاری خدا از شکنجه های فرعونیان رهائی یافتند و بعد از آن که آن همه معجزه از موسی دیدند و خلاصه در همه امور مورد محبت ویژه حضرت حق قرار گرفتند بدترین و زشت ترین انحراف از ریشه دارترین و منطقی ترین و مهم ترین رکن ایمانی یعنی توحید ناب و خالص است.

چه ستم سنگین و ظلم فاحشی است که انسان با چشم باز و با دیدن آیات و بینات و معجزات و با شنیدن حقایق آن هم از کلیم الله خدا را بگذارد و از



---

۱- ۱) - انعام ۹۱.

پرستش او دست بردارد و متوسل به گوساله شود و پیشانی در برابر مجسمه یک حیوان به عنوان بندگی به خاک ساید. (۱)

وای از این جهالت، آه از این بی خردی، امان از این آلودگی، شگفتا از این جابه جائی که معبود حق را رها کند و معبود باطل را به جای او آن هم مجسمه یک گوساله را انتخاب نماید.

آری معبود حق یعنی وجود مقدسی که خالق انسان او گزیننده او برای مقام خلافت اللهی است، (۲)و عطا کننده همه علم اسماء به آدم است. (۳)

معبود حق یعنی وجود مبارکی که زمین را برای زندگی موجودات زنده به ویژه انسان بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان باران نازل کرد و به وسیله آن از محصولات گوناگون رزق و روزی قرار داد. (۴)

معبود حق یعنی آن ذات مقدسی که انسان را معتدل و نیکو و آراسته و درست (۵)و در گردونه احسن تقویمی (۶)آفرید و آنچه را از اعضا و جوارح و نیاز داشت به او عنایت فرمود.

معبود حق یعنی آن حقیقت ازلی و ابدی که برای هدایت انسان به سوی یک زندگی پاک و سالم پیامبران را مبعوث به رسالت فرمود (۷)و با آنان کتاب و میزان فرستاد (۸)تا سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین شود و همه درهای بهشت به روی او باز گردد.



---

۱- ۱) - بقره ۲۱.

۲- ۲) - بقره ۳۰.

۳- ۳) - بقره ۳۱.

۴- ۴) - بقره ۲۲.

۵- ۵) - انفطار ۷.

۶- ۶) - تین ۴.

۷- ۷) - بقره ۲۱۳.

۸- ۸) - حدید ۲۵.

معبود حق آن وجود مهربانی است که از گناهان بنـدگاه به شـرط توبه گذشت می کند و آنان را مورد عفو و رحمت قرار می دهد (۱)و از احسان و فضلش بر آنان می افزاید. (۲)

معبود حق خـدای بزرگی است که انسان را در همه مواقع به ویژه در شدائـد و مشـکلات یاری می دهد و از پاکیزه ها و نعمت های حلال روزی انسان می نماید. (۳)

معبود حق نوری بی نهایت است که بـدون این که انسان دارای اسـتحقاق باشـد او را غرق نعمت هائی می کنـد که هرگز قابل شمارش نیست، (۴)و هر نعمت ظاهری و معنوی را بر او کامل می نماید. (۵)

معبود حق عزیز و حکیم و رؤف و رحیمی است که به همه مؤمنـان از هر روزگـاری که هسـتند وعـده بهشت ابـدی که از زیر درختـانش نهرها جاری است و مساکن پاکیزه در جنات عـدن و روضوان اکبر که همه آنها فوز عظیم است داده (۶)و در وعده او هیچ تخلفی نخواهد بود. (۷)

اگر کتابی به طول و عرض آفرینش با اوراقی بی نهایت بخواهد حضرتش را وصف کند قطعاً به وصف در نیابد و حقیقتش به وهم نگنجد، و فعال ترین عقول به گوشه ای از معرفت ذاتش دست نیابد.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: خدای را سپاس و سـتایش که گویندگان به عرصه ستایشـش نمی رسـند، و شماره گران از عهده شمردن نعمت هایش برنیایند و



---

۱- ۱) - نور ۵.

۲- ۲) - نور ۳۸.

۳- ۳) - انفال ۲۶.

۴- ۴) - ابراهیم ۳۴.

۵- ۵) - لقمان ۲۰.

۶- ۶) - توبه.

۷- ۷) - بقره ۸۰.

کوشندگان حقش را ادا نکنند، خدائی که اندیشه های بلند او را درک ننمایند و هوش های ژرف به حقیقتش دست نیابند. (۱)

و نیز می فرماید: به نهانها آگاه است و از اندیشه ها با خبر است، به هر چیزی احاطه دارد. و بر هر چیزی غالب است و بر همه چیز تواناست. (۲)

و در خطبه ای دیگر می فرماید:

ستایش خدای را که بدون دیده شدن شناخته شده، و جهان هستی را منهای فکر و اندیشه آفریده، خدائی که همیشه قائم به ذات و دائم بوده و هست آنگاه که نه آسمانی دارای برج، نه حجاب هائی دارای درهای بزرگ نه شب تاریک، نه دریای آرام، نه کوه های دارای تنگه ها، نه راه پیچیده و کج نه زمین گسترده و نه مخلوقی دارای قدرت وجود داشت، اوست به وجود آورنده مخلوقات و وارث آنان، و معبود خلق و رازق ایشان، آفتاب و ماه در مسیر رضایتش در حرکت اند، هر تازه ای را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می نمایند روزی های موجودات را تقسیم، و آثار و اعمالشان و عدد نفس هایشان را حساب نموده، و به خیانت چشم ها آگاه و به آنچه را سینه ها پنهان می کند داناست و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلاب تا به نهایت سیر خود برسند بصیر است (۳)

بنی اسرائیل حضرت حق را که معبود حق است، و فطرت هر انسانی به او توجه دارد، بر اساس حس گرائی، و تقلید مذموم، و بافته های خیالات و اوهام در عین دیدن آن همه لطف از خدا، و مشاهده آیات و معجزات کنار نهادند و به جای او گوساله را معبود گرفتند و به ظلمی عظیم و ستمی سنگین نسبت به خود



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه اول.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۸۵.

۳- ۳) - نهج البلاغه خطبه ۸۹.

که در حقیقت ویران کردن خـانه انسانیت، و ضـربه زدن به آدمیت و محروم کردن خود از سـعادت دنیا و آخرت و انحراف از اصـیل ترین اصل ایمانی و رکن اعتقادی است تن دادند، به همین خاطر مقدمات گذشت از آنان و پذیرش توبه آن ستم گران به متناسب آن ظلم و ستم باید فوق العاده شدید و سنگین باشد

## سخت ترین جریمه

موسـی به پرسـتش کننـدگان گوسـاله و آنان که نسبت به وقوع چنین جنایت عظیمی بر ضـد توحیـد سـکوت کردنـد و از امر معروف و نهی از منکر باز ایستادند (۱)البته به فرمان حضرت حق دستور توبه داد فَتُوبُوا

و بیان حـد توبه و پـذیرش آن را از جانب خالق توبه پـذیر، آختن اسـلحه و کشـتن یکـدیگر دانست فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ که توبه از چنین گنـاه بزرگی و بـازگشت از چنین جرم سـنگینی آن هم گوساله پرستی بر ضـد خـدا پرستی!! جز با ریختن خون فاسـد و فصد اجتماعی پذیرفته پیشگاه حق نشود.

«از نظر انقلاب درونی و پاک شـدن نفوس جز تن دادن به ریخته شدن خون های فاسد و کشـتن نفوسـی که با شـرک سرشـته شده و یک سره از خدا برگشته چاره ای نیست، زیرا شرک و تقالید فاسد چون در نفوس ریشه بدواند ریشه استعداد و حرکت به سوی خیر را می خشکاند.

گناهـان دیگرماننـد آفت هائی است که بر میوه و برگ و پوست درخت می زنـد که امیـد تجدیـد حیات برای آن باقی است، ولی شـرک ماننـد آفتی است که مغز درخت را تبـاه می کنـد پس بایـد از بن بریـده شود تا شایـد از ریشه آن شاخه های سالم بروید.

ص:۴۱

---

۱- ۱) - ابوالفتوح ج۱، ص ۱۹۵.

در آیه شریفه به این حقیقت اشاره شده که در هر توبه ای به تناسب هر گناهی چیزی شرط می شود که توبه جز به آن تحقق نمی یابد و پذیرفته نمی گردد و در تحقق توبه بنی اسرائیل قتل نفوس شرک زا شرط شد فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ.

از نکات بسیار مهم آیه و قابل توجه اینکه اسم بارئ که از اسمای حضرت حق است دو بار آمده. بارئ در یک قول به معنای جدا کننده از نقص و عیب است، که این معنا در آیه شریفه چنین به کار گرفته می شود:

به سوی خدائی باز گردید فَتُوبُوا إِلىٰ بٰارِئِكُمْ که شما را پاک از عیب و نقص آفرید، و درونتان را با نور فطرت منور ساخت و از طریق عقل و نبوت به بخشی از امور هستی آگاه نمود، اکنون که از این معبود حق جدا شدید و خود را از پیشگاه رحمتش محروم نمودید و به گوساله پرستی روی کردید، و از حرکت به سوی بی نهایت بزرگ بازمانده و قدم به جانب بی نهایت کوچک نهادید و وجود باطن و فطرت سالم خود را ظرف عیب و نقص و زباله های شیطانی چون سامری قرار دارید پس یکدیگر را با دست خودتان به قتل برسانید تا همان گونه که در سایه بارئیت حق بی نقص و عیب به وجود آمدید با توبه به شرط کشتن یکدیگر بی نقص و عیب به حضرت او باز گردید.

فَتُوبُوا إِلىٰ بٰارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بٰارِئِكُمْ

توجه به این نکته مهم برای رفع هر گونه شبهه در این حکم نیز ضروری است که خداوندی که آزاد و مختار است زندگان را پس از سرآمد اجلشان قبض روح کند و احیا و اماته فقط و فقط در سیطره و اختیار اوست، آزاد است که به خاطر مصلحت انسان و نجاتش از شرک و رهائی اش از عذاب ابد به افرادی فرمان دهد که افراد آلوده به شرک را بکشند که این کشتن و کشته شدن برای آنان بهتر است.

کشتار بنی اسرائیل به دست یکدیگر در تفاسیر و روایات به صورت های مختلف نقل شده از جمله:

۱- بنی اسرائیل به موسی گفتند ما شنوا و مطیعیم ولی می ترسیم در اجرای این حکم چون به فرزندان و خویشان خود رسیم ما را رقت قلب و مهر و محبت به طرف خویش مانع شود، از این که فرمان حق را اطاعت کنیم، خدای متعال ابری سیاه بر آن ناحیه مسلط کرد تا فضا را غرق ظلمت و تاریکی کرد، پس تیغ ها از نیام بیرون کشیدند و بر یکدیگر تاختند و به کشتن مشغول شدند، پدر پسر را و برادر برادر را می کشت به موسی وحی شد هر کس به هر صورتی در این کار سستی ورزد توبه او قبول نیست، از بامداد تا شبانگاه می کشتند چون روز به آخر رسید و بسیاری کشته شدند موسی و هارون را رحمت آمد تا جائی که گریستند و دست به دعا برداشتند و گفتند: یا رب بنی اسرائیل، و بنی اسرائیل هلاک شدند یا رب بقیه بقیه خدایا ماندگان را به ما ببخش! ! حضرت ارحم الراحمین دعایشان را مستجاب کرد و فرمان داد ابر تیره به کناری رفت، چون روشنائی پدید شد هفتاد هزار نفر به قتل رسیده بودند. (۱)

۲- محدث بزرگ، عارف معارف فیض کاشانی نقل می کند:

هنگامی که موسی از میقات به میان قوم آمد پس از خشمگین شدن و عتاب به بنی اسرائیل فرمود:

به سوی بارئ خود توبه کنید و برای محقق شدن آن یکدیگر را بکشید، گفتند: چگونه، گفت هر یک شمشیر یا چاقوئی بردارد و وارد بیت المقدس شود، زمانی که من قدم به منبر گذاشتم صورت هایتان را بپوشانید تا کسی شناخته نشود، آنگاه یکدیگر را بکشید، از پی این فرمان گوساله پرستان که هفتاد هزار نفر بودند در بیت المقدس گرد آمدند و پس از آن که موسی با آنان به نماز برخاست



---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج۱، ص ۱۹۴.

و به منبر رفت به کشتن یکدیگر هجوم بردند تا وحی رسید به قتال خاتمه دهید که خدا توبه شما را پذیرفت، در این واقعه ده هزار نفر کشته شدند. (۱)

۳- در روایت است حضرت موسی به آنان فرمان داد در دو صف بایستند، آنان غسل کردند و کفن بستند و در دو صف قرار گرفتند، آنگاه هارون با دوازده هزار نفر از آنان که دنبال گوساله پرستی نرفته بودند در حالی که خنجرهای تیزی در کف داشتند به آنان حمله بردند و زمانی که شمار کشته شدگان به هفتاد هزار تن رسید خداوند بقیه را عفو کرد و به کشته شدگان پاداش شهید عطا نمود. (۲)

## خیر بودن قتل نفوس در بنی اسرائیل

به طور یقین اگر مسئله توبه به شرط قتل نفوس در میان نبود، و بنی اسرائیل در پرستش گوساله پرستی می ماندند اولاً برای ابد از رحت حق محروم می شدند، و به عرصه عفو و گذشت نمی رسیدند و ثانیاً در دنیا به عذاب های گوناگون دنیائی دچار می شدند، و ثالثاً در قیامت گرفتار عذاب ابد دوزخ می گشتند و رابعاً این بت پرستی زشت در نسلشان ادامه پیدا می کرد و به اقوام دیگر هم سرایت می نمود و ممکن بود میلیاردها نفر را در بستر روزگار از فیوضات الهیه محروم نماید، ولی باز شدن در توبه از باب لطف و رحمت خدا به روی آنان به شرط قتل نفوس گوساله پرستان به دست دیگران هم برای قاتلان خیر بود و هم برای مقتولان، برای قاتلان خیر بود زیرا برای آنان کفاره گناه سکوت در برابر آن ظلم عظیم بود، یا پاداش جهاد در راه خدا را برای آنان داشت.

و برای مقتولان خیر بود زیرا اینگونه توبه که همراه با قتل بود سبب تطهیر نفوسشان از شرک، و علت عفو و گذشت خدا از آنان و از همه مهم تر برای آنان

ص:۴۴

---

۱- ۱) - تفسیر صافی ج۱، ۱۳۳.

۲- ۲) - نورالثقلین ج۱، ص ۶۸. حدیث ۲۰۱- مجمع البیان ج۱، ص۲۱۸.

رهائی از آتش ابدی دوزخ بود علاوه بر این که این قتل برای آنان از طرف حضرت حق شهادت محسوب شد. (۱)

روی این حساب این حکم گرچه ظاهری سخت و جانکاه داشت ولی از نظر باطن و معنی رحمت ویژه خدا و لطف خاص او بر گوساله پرستان بود و جای هیچ اعتراضی بر آن نیست، و باید گفت همانطوری که خدای مهربان از به وجود آوردن انسان خیر انسان را می خواهد، از کشتن او هم به عنوان متمم توبه خیر او را می خواهد، و این فرمان سخت که اجرایش آثار بسیار پر برکتی در پی داشت آزمایشی از سوی خدا بود، چنان که فرمان، قتل اسماعیل به دست ابراهیم آزمایش بزرگ برای آن پدر و پسر بود و گرچه در ظاهر انجام نگرفت ولی ابراهیم و اسماعیل به فرموده قرآن مصمم بر اجرای آن بودند و در این زمینه بسیار طاقت فرسا عاشقانه تسلیم خواسته حق شدند و خداوند مهربان همان تصمیم قاطعانه و تسلیم عاشقانه را به منزله انجام گرفتن کشتن اسماعیل به دست ابراهیم در منای عشق به حساب گذاشت.

يٰا بُنَيَّ إِنِّي أَرىٰ فِي اَلْمَنٰامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مٰا ذٰا تَرىٰ قٰالَ يٰا أَبَتِ افْعَلْ مٰا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّٰابِرِينَ فَلَمّٰا أَسْلَمٰا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نٰادَيْنٰاهُ أَنْ يٰا إِبْرٰاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ اَلرُّؤْيٰا إِنّٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ

إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ اَلْبَلاٰءُ اَلْمُبِينُ (۲)

ابراهیم گفت پسرم همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم پس با تأمل بنگر رأی تو (در این مسئله که خواسته خدا است) چیست؟ گفت: پدرم آنچه را به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

پس هنگامی که آن دو تسلیم خواسته خدا شدند و ابراهیم جبین او را بر زمین نهاد تا ذبحش کند او را ندا دادیم ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی و فرمان پروردگارت را اجرای کردی به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص ۶۸. حدیث ۲۰۱- مجمع البیان ج۱، ص۲۱۸.

۲- ۲) - صافات ۱۰۲-۱۰۶.

می دهیم ( که نیت و تصـمیم پاک و خالصـشان و تسلیم بودنشان را نسبت به فرمان خود به جای عمل می پذیریم) به یقین این همان آزمایش روشن برای ابراهیم و اسماعیل بود.

در هر صورت بایـد گفت این کشـته شـدن برای گوساله پرسـتان چون به فرمان خـدا و در راه رضای او و قرار داشت، برای آنان بهتر از مانـدن و زنـدگی بر خلاف رضـای پروردگـار بود، و خـدای عزیز کریم تر از آن است که مجرم را دو بار جریمه کند یکی اعدام او و دیگر سوزاندن به آتش دوزخ! با این کشـته شدن که توبه ای بسـیار سـخت است برای آنان عفو حاصل شد و پس از عفو اهـل بهشت شدنـد و قاتلان هم به پاداش اجرای فرمان خـدا رسـیدند، و در این داسـتان قاتل و مقتول به ثواب حق نائل گشته و به رضای دوست رسیدند.

کشف الاسرار در ذیل آیه شریفه فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ مطلبی عرفانی به این صورت دارد:

«از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است که نفس خود را به شمشیر مجاهدت سر برگیرید تا به ما رسد

وَ اَلَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا

و نگر تـا نگـوئی کـه این قتـل نفس از روی مجاهـدت آسـان تر است از آن قتـل که در بنی اسـرائیل رفت، که آن قتـل ایشـان خودشان را یک بار بود و از آن پس همه آسانی و آرام بود، و این جوانمردان را هر ساعتی و هر لحظه قتلی است.

و عجب آن است که ایشان هر چنـد آسـیب دهره (۱)بلا بیش بیننـد هر روز عاشق ترنـد و بر فتنه خویش چون پروانه شـمع هر روز فتنه ترند «و به زبان حال با خدای مهربان خود گویند»

نور دلی ار چه جفت نارم داری ج

تاج سری ار چه خاکسارم داری



---

۱- ۱) - دهره: شمشیر دو دم کوچک یا داس تیز

چون دیده عزیزی ار چه خوارم داری

شادم به تو گرچه سو گوارم داریچنان استی که هر ساعت به جان این عزیزان از درگاه عزت

بریـد حضـرت به نعت الهام پیغام میآرد که: ای جوانمرد آغاز این کار قتل است و آخر ناز، ظاهر هر سـستی خطر است و باطن راز

«من احبنی قتلته و من قتلته فانادیته:»

آن که عاشقم باشد او را میکشم و هر کس را بکشم خودم دیه او هستم.

گر کشته دست را دیت دنیا راست

هر کشته عشق را دیت دیدار است (۱)

روح البیان بیانی لطیفتر از کشف الاسرار دارد، به نقل از تاویلات نجمید میگوید:

برای هر قومی گوسالهای است که آن را به جای خدا میپرسـتد: قومی گوساله مال و درهم و دنیا را میپرسـتند، و قومی گوساله شهوات را عبـادت میکننـد، و قومی گوساله مقام را پرسـتش مینماینـد و قومی گوساله هوای نفس را که مبغوضترین گوسالهها نزد خدا است بندگی میکنند، خداوند به موسای قلب هر نیک بخت الهام میکند که بگوید:

ای قوم با معبود گرفتن گوساله به خود سـتم ورزیدید پس به سوی باریٔ خود بازگردید و توبه کنید یعنی با بریدن از ما سوای خدا به خدا رجوع کنید و این رجوع و توبه برای شما ممکن نیست مگر به قتل نفس فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ که این قتل به کشتن هوای نفس است (هوای نفس که مجموعه خواسـته های بی مهار و غیر منطقی و ضـد حق است) هواست که حیات نفس دیو صـفت است، به سبب هواست که فرعون ادعای ربوبیت کرد، و بنی اسرائیل گوساله دست ساز سامری را



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۹۷

پرستیدنـد، و ابلیس از سـجده بر آدم که فرمان خـدا بود امتناع نمود و تکبرشان داد، بازگشت به خدا کنید با یاری خواسـتن بر قتل نفس که نهی آن از هواست، با یاری و کمک خدا نفس را بکشـید، کشتن فرد در ظاهر برای همه کس چه مؤمن چه کافر آسـان است، ولی قتـل نفس در بـاطن و در عرصه معنویت کـاری مشـکل است که جز برای خواص از بنـدگان حق به شمشـیر صـدق و به نصـرت حق میسـر نیست، لـذا مرتبه صـدیقین که هوای نفس را از میـان برداشـته و با کشـتن نفس حیوانی به نفس انسانی و نفس مطمئنه رسیده اند از مرتبه شهدا بالاتر قرار داده اند.

این پیامبر عظیم الشأن اسلام است که چون از غزوه ای برگشت فرمود:

«رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر:» (۱)

از جهاد کوچک تر به سوی جهاد بزرگ تر بازگشتیم

این قتل نفس که در حقیقت خاموش کردن شعله خطرناک و بنیان برانداز هواست به شمشیر صدق برای شما بهتر است زیرا به هر قتلی رفعت و درجه ای برای شـما نزد خالق شـماست و این شـما هستید که با این کار به خدا تقرب پیدا می کنید و او هم با توفیق دادن به شما برای توبه و رحمت بر شما به شما نزدیک می شود.

چنان که فرموده:

«من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً:» (۲)

کسی که یک وجب به من نزدیک گردد من یک ذراع به او نزدیک می شوم (۳)

پرتوی از قرآن از هر دو تفسیر گذشته استوارتر مطلب را توضیح داده: در ذیل آیه آورده: قاضـی بیضاوی می گویـد: کمال توبه شما با از میان بردن و قطع شهوات



---

۱- ۱) - فیض القدیر ج ۳ ص ۱۰۹.

۲- ۲) - بخاری باب توحید ح ۶۹۷۰.

۳- ۳) - روح البیان ج ۱ ص ۱۸۰.

(نابجاست) چنان که گفته شده: کسی که نفس خود را معذب ندارد به نعمتش نرساند، و کسی که آن را نکشد زنده اش نمی گرداند.

عرفان پیشگان به حسب روشی که دارند اینگونه آیات را به عوالم معنوی و قوای نفسانی تفسیر یا تأویل می نمایند، این آیات صریح، با نظری که به هدایت عمومی دارد شایسته چنین تفسیرها بلکه تاویل ها نیست، گرچه تطبیق آیات بر قوای نفسانی که ظواهر طبیعی صورتی و مظهری از آن است از قدرت و بلاغت قرآن بدور نیست ظهور موسی مانند عقل الهی فطری است که با الهام و تأیید است خداوندی در کشور نفس طلوع نموده تا قوا و عواطف انسانی را از حکومت مستبد فرعون غضب و شهوت آزاد گرداند.

دیو غضب و شهوت، قوای منفعله نفس را در برابر دعوت عقل بسیج می نماید و به حکم آیات توحیدی که عقل می نمایاند تسلیم نمی گردد، نیروهای حق جو به رهبری عقل از کنار طوفانی های وهم و هواها و انگیزش آرزوها و وحشت ها می گذرد و به ساحل امن سرپرستی عقل می رسد.

مبادی شرانگیز و قوای مدافع آن محکوم و مغروق می شوند، همان قوای پیرو عقل هم گاه بیگاه به یاد تن پروری ها و لذات از هم قدمی کامل با عقل پیشرو سستی می کنند و به عقب برمی گردند.

عقل ایمانی برای اتصال به مبدء اعلی و گرفتن دستور، از سرپرستی نفسیات و تدبیر قوای آن، چندی منصرف می شود، مبدء و هم قوا را به میل طبیعی پرستش گوساله طلائی که مظهر شکم خوراکی و مال پرستی است می کشاند و از عبادت و توجه به پرودگار غافل می سازد، عقل کامل و مجهز به قوانین پس از چهل شبانه روز یا چهل سال برای نجات نفسیات برمی گردد این همان سیر من

ص:۴۹

الحق و الی الخلق است، اولین دستورش توبه و بازگشت و کشتن هواهای نفسانی و از میان بردن جنبش های آن است. (۱)

ص:۵۰

---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۱۵۹.

## تفسیر آیه ۵۵- ۵۶- ۵۷

### اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اَللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ اَلصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ

وَ ظَلَّلْنا عَلَیْکُمُ اَلْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوی کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ.

و یاد کنید زمانی که به موسی گفتیدای موسی هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکار را با چشم سر ببینیم، پس در حالی که مشاهده می کردید صاعقه مرگبار شما را گرفت.

سپس شما را پس از مردنتان برانگیختیم تا شکرگذار کنید.

و «در صحرای سوزان سینا» ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم و بر شما غذائی چون ترنجبین و بلدرچین نازل کردیم و گفتیم از خوراکی های پاك و پاکیزه ای که نصیب شما قرار دادیم بخورید و آنان (در تجاوز و طغیانشان و ناسپاسی و کفرانشان) بر ما ستم نکردند بلکه همواره بر خود ستم می نمودند.

### شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب عبرت آموز استفاده می شود.

۱- بی ادبی به حریم نبوت ۲- درخواست نابجا و اثر شوم آن ۳- برانگیخته شدن پس از عذاب مرگ آور. ۴- نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل و تداوم ستم آنان.

### بی ادبی به حریم نبوت

با توجه به این که بنی اسرائیل در طوفان گرفتاری ها و بلاها و شکنجه های سختی که از جانب فرعونیان متوجه آنان بود از حضرت حق شب و روز درخواست منجی داشتند و کسی جز یک پیامبر با داشتن قدرت معنوی بالا و معجزات نمی توانست قدرت فرعونیان را در هم بشکنند، خداوند مهربان موسی را با مقام اولوالعزمی همراه با معجزاتی که پیش از او به ویژه هم چون عصا و تبدیل شدنش به اژدها سابقه نداشت برای نجات آن قوم فرستاد، و قوم او با چشم باز واقعیات و حقایقی را که از موسی دیدند به نظرشان نمی آمد که این امور و این قدرت معنوی به خصوص شکافتن دریا و نجات همه بنی اسرائیل و غرق شدن همه فرعونیان از غیر مقام نبوت و انسانی که مؤید به تاییدات الهی و نصرت و

یاری خداست ظهور کند، لذا ضروری و بدیهی می نمود که آن حضرت را در خطابات خود یا بنی الله، یا رسول الله مورد خطاب قرار دهند، ولی در این زمینه ادب انسانی و اخلاق آدمی و تربیت را رعایت نمی کردند و به آن حضرت که پیامبری عظیم الشأن و دارای مقام کلیم اللهی و مرتبه و رفعت معنوی کم نظیر بود یا موسی می گفتند و او را در خطاب به حضرتش چون فردی معمولی از افراد خود می شمردند!

خداوند بزرگ این بی ادبی را نسبت به هیچ یک از پیامبرانش نمی پسندد، و گناه این بی تربیتی را آن قدر بزرگ می داند که مرتکب آن را دچار نابودی اعمال و بر باد رفتن کوشش های مثبت او می شمارد چنان که در سوره مبارکه ی حجرات به این حقیقت گوشزد نموده است:

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ اَلنَّبِيِّ وَ لاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمٰالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تَشْعُرُونَ: (۱)

ای مؤمنان صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آنگونه که با یکدیگر بلند سخن می گوئید با او بلند سخن نگوئید مباد آن که همه اعمالتان تباه و بی اثر شود و خود از تباه شدن اعمالتان آگاه نشوید!

ادب و تربیت اقتضا می کند که انسان نام بزرگان به ویژه پیامبران و امامان و اولیاء الهی را آنگونه که با شخصیت آنان تناسب دارد به عظمت یاد کند و حریم معنوی و الهی آنان را در هر شرایطی پاس بدارد، و دیگران را نیز که آگاهی به این مسئله ندارند و به خاطر جهلشان اهل رعایت نیستند آگاه کند.

احترام و ادب به بزرگان و به ویژه مشعلداران هدایت امری لازم و نشان گر شخصیت و کرامت خود انسان است.



---

۱- ۱) - حجرات ۲.

بی ادبی و بی احترامی نسبت به بزرگان بخصوص اولیاء الهی حکایت از کوچکی و عیب و نقص و پوکی انسان دارد.

من در عنفوان جوانی در کتابی در رابطه با زندگی حضرت امیرالمؤمنین (ع) که نام آن کتاب و مؤلفش را به یاد ندارم روایت بسیار مهمی در باب ادب و احترام به بزرگان از قول حضرت زینب کبری علیهاالسلام دیدم که ای کاش متن عربی روایت و سند و مدرکش و کتابی که نقل کرده بود در گوشه ای از دفاترم که نکته های مهم را ضبط می کردم و اکنون که این سطور را می نویسم به دوازده دفتر رسیده ضبط می کردم تا در این اوراق می آوردم و از این جهت متأسف و اندوهناکم، ولی برای پند گیری طایفه مداح و سخنرانان مذهبی که بعضی از آنان گاهی نام اولیاء الهی را بدون رعایت احترام ادب به زبان جاری می کنند و شخصیت آن مقربان درگاه خدا را لحاظ نمی نمایند مضمون آن روایت را که در ذهنم مانده نقل می کنم.

زینب کبری سلام الله علیها آن خزانه دانش و آگاهی و علمی که همه یافته هایش را به فرموده حضرت سجاد (ع) بدون واسطه معلم از حضرت حق دریافت کرده بود می فرماید سی و چند سالی که من و برادرم حضرت حسین (ع) معاصر با پدرمان امیرمؤمنان بودیم من با دو دیده خود می دیدم که هر گاه پدرم می خواست برادرم حضرت حسین را صدا بزند اگر نشسته بود تمام قد از جا بر می خاست و حالت احترام به خود می گرفت، سپس با صدائی آرام و حاکی از دریائی از ادب می گفت: یا ابا ابا عبد الله! !

شما به آیات قرآن مجید دقت کنید و خطابات قرآن را به انسان و به پیامبران و به اولیاء عظام حق ببینید که چه دریائی از ادب و احترام در آن خطابات موج می زند.

ص:۵۳

حضـرت حق گاهی در خطاب به گنهکارانی که امید توبه و انابه و بازگشت و جبران گذشته به آنان می رود خطابی در کمال مهر و محبت و اوج رأفت و عاطفه دارد:

قُلْ یا عِبادِیَ اَلَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اَللّهِ:

بگو: ای بندگانم که با ارتکاب گناه بر خود تجاوز کار بوده اید از رحمت خدا نومید نشوید!

به راستی شگفت آور است که عـده ای نمک خورده او و نمکـدان شکسـته، و آنان که از همه نعمت های حق بهره ور شدند ولی نمـک بحرامی کردنـد، نان او را خوردنـد و از دشـمن او شـیطان اطاعت کردنـد نه این که آنان را طرد نمی کنـد و چهره خشونت به آنـان نشان نمی دهـد، و بر شخصـیت آنان ضـربه نمی کوبـد بلکه با کلمه زیبای عبادی که با یای متکلم آمـده می خواهـد بگویـد از من جـدا نیستیـد و من هم از شـما جدا نیسـتم بلکه شـما بندگان من هستید، مباد این که از رحمت من ناامید شوید! !

چه درس عجیبی و چه موعظه و پنـد شـگرفی، و چه تعلیم برزگوارانه ای برای همه که در همه موارد ادب و تربیت را رعـایت کنند و با زبانی نرم و پر از محبت و با حفظ احترام افراد با افراد سخن بگویند.

انسان اگر به عظمت نعمت زبان و آثار پر فایده این نعمت آشنا باشد، هرگز آن را در گناه و توهین به شخصیت مردم و تحقیر انسان ها به کار نمی گیرد.

امیرالمؤمنین (ع) زبان را نماياننده ده ارزش و امر مثبت در وجود انسان می دادند، چنان که در روایتی از حضرت نقل شده:

«ایها الناس فی الانسان عشـر خصال یظهرها لسانه: شاهد یخبر عن الضمیر، حاکم یفصل بین الخطاب، و ناطق یرد به الجواب، و شافع یـدرک به الحاجه، و واصف یعرف به الاشـیاء، و امیر یامر بالحسن، و واعظ ینهی عن القبیـح، و معز تسـکن به الاحزان، و حاضر تجلی به الضغائن و مونق تلتذ به الاسماع:» (۱)

ص:۵۴

---

۱- ۱) - روضه کافی ۲۸.

مردمان در انسان ده خصلت است که زبان آشکار کننده آنهاست: گوهی است که از باطن انسان خبر می دهد، داوری است که میان مردم به داوری می نشیند، گوینده ای است که پاسخ می دهد، واسطه ای است که خواسته ها به وسیله او به دست می آید، وصف کننده ای است که هر چیز به او شناخته می شود، فرمانروائی است که به کار نیک فرمان می دهد، پندآموزی است که از کار زشت باز میدارد، تسلیت دهنده ای است که آتش اندوه ها را خاموش می کند، وسیله حاضری است که کینه ها را می زداید، و ابزار جالبی است که گوش ها از آن لذت می برند.

زبان از مقام با عظمتی برخوردار است که امیرمؤمنان آن را مغز و لب انسان می داند:

«الانسان لبه لسانه، و عقله دینه و مروته، حیث یجعل نفسه» (۱)

مغز آدمی زبانش، و عقل وی دینش، و جوانمردی اش این که خود را در کجا قرار می دهد.

روایتی عجیب در باب حفظ ادب و احترام از رسول خدا به این مضمون روایت شده است:

«لا تحقرن احداً من المسلمین فان صغیرهم عند الله کبیر:» (۲)

هیچ یک از مسلمانان را کوچک و ناچیز مشمارید که خردسالان آنان هم نزد خدا بزرگ اند!

و درباره ی احترام و ادب به جوانان فرمود:

«اوصیکم بالشبان خیراً» (۳)

من همه شما مسلمانان را نسبت به جوانان سفارش می کنم که با آنان با نیکی رفتار کنید و شخصیتشان را گرامی و محترم بدارید.

و از حضرت صادق (ع) در همین زمینه روایت شده است:

«من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عزوجل:» (۴)

ص:۵۵

---

۱- ۱) - آثار الصادقین ج ۲۰ ص ۱۳۷.

۲- ۲) - مجموعه. ورام، ج ۱ ص ۳۱.

۳- ۳) - شباب قریش ص ۱.

۴- ۴) - وسائل ج ۱۱ کتاب امر بمعروف ص

کسی که برادر مسلمانش را که نزد او آمده احترام کند جز این نیست که خدا را احترام کرده است.

در هر صورت بنی اسرائیل به مقام شامخ حضرت موسی بن عمران اسائه ادب داشتند و به سبب این بی ادبی خود را از فیوضات خاصه حضرت حق محروم نمودند:

از خدا جوئیم توفیق ادب ج

بی ادب محروم ماند از فیض رب جبی ادب تنها نه خود را داشت بد جبلکه آتش در همه آفاق زد جاز ادب پر نور گشته این فلک جاز ادب با عز و جاه آمد ملک

## درخواست نابجا و اثر شوم آن و برانگیخته شدن پس از مردن

بنی اسرائیل پس از فراغت وضع از گوساله پرستان و جریمه سنگین آنان مأموریت یافتند که آیات تورات و احکام آن کتاب آسمانی را به اجرا بگذارند، ولی نمایندگان و سردمداران و نخبگان آنان که بنا بر آیات سوره ی مبارکه اعراف هفتاد نفر بودند بر اساس مکتب حس گرائی که آثارش از آمیزش با مصریان در آنان مانده بود و بر پایه جهل و عناد و از همه بدتر تردید و شک در نبوت موسی در کمال بی ادبی و بی شرمی به موسی گفتند: ای موسی ما تورات را به عنوان وحی و کتاب آسمانی برای تو نمی پذیریم و به خاطر تو به آن ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم سر ببینیم!

آن بی خبران خدا را موجودی فیزیکی و شبیه به مخلوق و محدود به جهات و حدود فرض کردند، و در این مسئله از خیال و گمان و ظن و وهم پیروی نمودند، و توجه نکردند که آفریننده موجودات و به وجود آورنده مخلوقات در هر چیزی فوق موجودات و شبیه به چیزی نیست، و آن که مشابهت با مخلوقی

دارد خود مخلوق است، و به گمان این که حضرت او دارای جسم است و قابل مشاهده برای باور کردن تورات و نبوت موسی تقاضا کردند که خدا را آشکارا با چشم سر ببینند و در این دیدار به آنان بگوید که تورات نازل شده من است تا با تحقق این دیدار مؤمن واقعی شوند! !

و شاید هم ملحدان و منکران روزگار ما که می گویند: موجود حقیقتی است که آن را با چشم ببینیم و با دست لمس کنیم و با شامه ببوئیم و با ذائقه بچشم و با گوش صدایش را بشنویم، و در آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی آن را لمس کنیم و گرنه آنچه با چشم دیده نمی شود، و با دست لمس نمی گردد، و با شامه بویش حس نمی شود و با ذائقه چشیده ن می گردد و با گوش صدایش درک نمیشود و در لابراتوار و آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی نمی آید پس وجود خارجی ندارد تابعان بنی اسرائیل حس گرا و لجوج و معاند زمان موسی و روزگاران پس از او باشند، و بعید هم نیست که همین طور باشد زیرا الحاد و انکار در این قرون نزدیک به سردمداری یهود و به ویژه صهیونیسم از آنان در دنیا رواج پیدا کرد.

این بی خبران ملحد و منکران لج باز توجه ندارند که ندیدن با این چشم محدود که ملاک و میزان مطلقی بر اثبات و نفی هر چیزی نیست دلیل بر نبود موجود غیر قابل رؤیت با چشم نیست، و این سخن و ادعا از حکمت و منطق و عقل و برهان هیچ بهره ای ندارد و جز مطلبی چوب انداز و بدون ریشه که با هزاران دلیل به چاه بطلان در افتاده چیزی نیست.

این درخواست نابجا یعنی رؤیت حق با چشم و پافشاری بر آن مانند گوساله پرستی اقتضای کیفر سنگینی کرد، آنان با چشم خود صاعقه مرگبار و لرزاننده زمین و زمان و آتش زا را دیدند که غرش کنان به سوی آنان حمله آورد و پیش

از آن که بتوانند از آن عذاب ناگهانی بگریزند و مأمنی پیدا کنند آنان را گرفت و به کام مرگ فرو برد.

موسی (ع) که با یک دنیا شگفتی با این حادثه روبرو شد غرق در اندوه و تأسف گشت و از این که مبادا در نابودی آنان مورد تهمت بنی اسرائیل قرار گیرد و جان خود و اهلش به دست آن نابکاران به معرض نابودی و هلاکت آید از حضرت حق درخواست زنده شدن آن مردگان کیفر دیده را کرد و خدای مهربان هم دعای آن بنده خالص و عبدمخلص را اجابت فرمود و با اراده و قدرتش جان از دست رفته آنان را به اجسادشان بازگرداند به امید این که پس از این زنده شدن به شکر همه نعمت هائی که به آنان داده شده بود اقدام کنند.

از دیگر آیات قرآن به ویژه آیات سوره بقره و سوره اعراف استفاده می شود که بنی اسرائیل پس از این حادثه نه این که در مقام شکر بر نیامدند بلکه بر کفران خود نسبت به همه نعمت ها افزودند و مستحق داغ ذلت و بیچارگی تا پایان این جهان و مستحق عذاب آخرت بدون نهایت و مدت شدند.

قرآن مجید در زمینه رؤیت می فرماید:

لاٰ تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ اَلْأَبْصٰارَ وَ هُوَ اَللَّطِیفُ اَلْخَبِیرُ: (۱)

دیده ها که بسیار بسیار محدود است و جز رنگ و جسم و امور فیزیکی چیزی را نمی بینند او را که وجودی بی نهایت و غیر محدود و غیر مشابه با اشیاء است در نمی یابند ولی او دیده ها را در می یابد و او لطیف و آگاه است.

امیرمؤمنان که موحدی ناب و خالص و آگاهی بی نظیر و عارفی بی بدیل و پس از پیامبر در رأس همه خدا شناسان جهان است در وصف حضرت الله می فرماید:

«اَلَّذِی لَیْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَ لا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَ لا وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَ لا اَجَلٌ مَمْدُودٌ. . . . فَمَنْ وَصَفَ اَللّٰهَ سُبْحانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ وَ مَنْ ثَنّاهُ فَقَدْ جَزَّاءهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهْلَهُ،



---

۱- ۱) - انعام ۱۰۳.

وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ اءشارَ اِلَيْهِ. وَ مَنْ اءشارَ اِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قالَ عَلامَ؟ فَقَدْ اءخْلى مِنْهُ. كائِنٌ لا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لا عَنْ عَدَمٍ:» (۱)

وجودی است که اوصافش در چهارچوب حدود نگنجد، و به ظرف وصف درنیاید، و در مدار وقت معین و معدود و مدت محدود قرار نگیرد، پس هر کس خدای منزه و پاک از هر عیب و نقص را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده، و هر که او را با قرینی پیوند زند دوتایش انگاشته و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته، و هر که او را

دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده، و هر که حقیقت او را نفهمیده برایش جهت اشاره پنداشته، و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش شمرده، و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره اش آورده، و کسی که گوید در چیست، حضرتش را در ضمن چیزی آورده، و آن که گفت برفراز چیست آن را خالی از او تصور کرده، ازلی است و چیزی بر او پیشی نگرفته، و نیستی بر هستی اش مقدم نبوده.

قطعاً موسی که چون دیگر پیامبران توحید و خداشناسی از ارکان دینش بوده گرچه به اجمال آن را به بنی اسرائیل تعلیم داد و تا حدی آنان را در مرز توحید قرار داد، ولی آن سبک مغزان این امر محال را درخواست کردند و بر آن پافشاری ورزیدند، و عجیب این است که این درخواست کنندگان هفتاد نفر مؤمن انتخاب شده بودند و از زمره کسانی که به دنبال گوساله پرستی نرفتند! وقتی اینان اینگونه از آب درآمدند حساب کنید توده عوام بنی اسرائیل چگونه بودند و جهل و عناد و لجاجت و حس گرائی آنان چه بر سر موسی (ع) آورد، و آن پیامبر بزرگ از آراء و عقاید و خیالات و کردار و اعمال آن ملت عنود و لجوج چه کشید؟ ! !

### نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل

ص:۵۹

---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه اول.

ابر رقیق سایه انداز و نعمت ماده ای شیرین شبیه ترنجبین و سلوی که پرنده ای با گوشت لذیذ است سه نعمتی است که خدای مهربان با عطای آنها بر بنی اسرائیل منت نهاد و مایه آرامش آنان در چهل سال زندگی در صحرای سینا بود.

علت سرگردانی و بقای سال ها طولانی در صحرای سینا این بود که بنی اسرائیل پس از عبور داده شدن از دریا و نجات از دو حادثه گوساله پرستی و صاعقه از جانب موسی فرمان یافتند وارد بیت المقدس شوند و با عمالقه که گروهی کفرپیشه و ستمکار بودند بجنگند، ولی آنان در پاسخ موسی گفتند:

إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِيها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ: (۱)

ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید و با آنان بجنگید که ما تا پایان کار در همین مکان نشسته ایم!

کلام فوق العاده بی ادبانه این ملت را خطاب به موسی دقت کنید: «تو و پروردگارت» گویا حضرت رب العزه را پروردگار خود نمیدانستند و از مالکیت و ربوبیت او بیرون میزیستند، راست بهتآور است که انسان در همه امورش از آثار ربوبیت حق بهرهمند باشد ولی او را ربّ و مالک خود نداند! !

موسی که از این پاسخ، قلبش به شدت آزرده شده بود، و به آزار جانکاه و دردآوری گرفتار آمده بود به درگاه حضرت حق عرضه داشت:

قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاّ نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ اَلْقَوْمِ اَلْفاسِقِينَ: (۲)

پروردگارا من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم، پس میان ما و این گروه نافرمان و بدکار جدائی اندازد.

خداوند باز همانند کیفر دادن به جرم گوساله پرستی، و کیفر دادن به درخواست رؤیت به جرم این نافرمانی هم آنان را جریمه کرد و فرمود:

ص:۶۰

---

۱- (۱) - مائده ۲۴.

۲- (۲) - مائده ۲۵۵

فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي اَلْأَرْضِ فَلاٰ تَأْسَ عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِينَ: (١)

این سرزمین مقدس به کیفر نافرمانی از فرمان حق تا چهل سال بر آنان حرام شد، در طول این مدت در سرزمین سینا سرگردان خواهند بود پس بر این گروه نافرمان و بدکار غمگین مباش.

بنی اسرائیل که از گرمای بیابان سینا و در مضیقه قرار گرفتن نسبت به غذا به جان آمدند به موسی متوسل شدند و بازاری و خواری از او خواستند به حالشان ترحم آورد.

حضرت حق که مهلت دادن به گناهکار سنت و روش اوست و نیز به درخواست عبد صالحش ابری را که مانع از نفوذ حرارت و از نمونه سحاب ثقال و باران زا نبود، و رطوبتی معتدل همراه خود داشت و به تعبیر قرآن «غمام» که ابری رقیق و دارای آن اوصاف است بر سر آنان سایبان قرار داد که تا زمانی که در آن بیابان گرمازا سرگردان اند در سایه لطف او از گزند حرارت زیاد و گرمای طاقت فرسا در امان باشند، این چنین ابری آن هم با توجه به جمله ظَلَّلْنٰا که از ماده تظلیل و از باب تفعیل است و دلالت بر مبالغه و کثرت را می رساند برای آنان به عنوان سایبان گسترده و پیوسته مقرر می گردد تا منّتی دیگر از جانب حضرت ارحم الراحمین به سوی آنان باشد.

قرطبی در کتاب الجامع الاحکام القرآن برای منّ معانی متعددی ذکر می کند از جمله: آنچه را خداوند بدون به کار رفتن رنج و زحمت به بنده اش عطا می نماید، و بنی اسرائیل در آن بیابان در آن مدت طولانی از جمله نعمت هائی که بی زحمت رنج از حضرت حق دریافت کرد ندنبا؟ به نظر اکثر مفسران ماده ای شیرین شبیه ترنجبین بود و مرغی که از آن به عنوان مرغ سمانی یاد شده که در زبان ترکی بلدرچین و در فرهنگ خراسانیان کرک نامیده شده، و بنا به گفته بسیاری از



---

١- ١) - مائده ٢٦

مفسران پرنده ای است از گنجشک بزرگ تر و از کبوتر کوچک تر به شکل مرغ سمانی.

در هر صورت بنی اسرائیل چهل سال به کیفر نافرمانی از موسی، و توهین به او و به حضرت رب در بیابان سینا سرگردان بودند، و بنا بر مهلت حق به گناهکار و دعای موسی و خلاصه باز هم لطف و رحمت حضرت رب زندگی را در سایه سه نعمت دیگر مانند سایه غمام و ماده ای شیرین هم چون عسل و پرنده ای چون مرغ سمانی گذراندند، نسبت به دو نعمت من و سلوی هم به آنان فرمان داده شده که از این دو نعمت پاکیزه به اندازه بخورید و از زیاده روی و اسراف بپرهیزید و از آنها ذخیره نکنید که خبیث و آلوده و فاسد می گردد و نهایتاً خوردنش حرام می شود، ولی این قوم لجوج باز هم از فرمان حق سرپیچی کردند، در خوردن اسراف ورزیدند. و دو ماده پاکیزه را که طاقت ماندن در طولانی مدت نداشت و فاسد شدنی بود ذخیره کردند و از ذخیره فاسد شده و خبیث که خوردنش در فرهنگ حق حرام است خوردند و به این صورت با محروم کردن خود از شهرنشینی و نظم و انضباط در طول چهل سال و اسراف در خوردن و شکستن ممنوعیت ذخیره کردن من و سلوی بر ضد خود من به ستم مستمر و پیوسته دادند، در صورتی که به خیال باطلشان گمان می کردند که به ما ستم ورزیدند وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

این بخش از آیه دلالت دارد که سود طاعت و زیان معصیت بازگشت به مطیع و عاصی دارد و ساحت کبریا و ذات مقدسی که غنی و بی نیاز است هیچ نفعی از طاعت مطیعان نمی برد و عصیان عاصیان کمترین زیانی به آن قدرت بی نهایت و آن وجود شکست ناپذیر نمی رساند.

ص:۶۲

با توجه به این که ساحت مقدس حق از ظلم کردن و مورد ظلم واقع شدن مبراست معمای وَ مٰا ظَلَمُونٰا را چگونه باید حل کرد؟

در ذیل آیه روایتی بسیار مهم از حضرت موسی بن جعفر به این مضمون نقل شده است:

«ان الله اعز و امنع من ان یظلم او ینسب نفسه الی الظلم و لکنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولایتنا ولایته ثم انزل بذلک قرآناً علی نبیه فقال: و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون قال الراوی قلت: هذا تنزیل؟ قال نعم:» (۱)

خداوند قویتر و شکست ناپذیرتر از این است که بر او ستم شود و یا خود را مظلوم معرفی کند ولی در این زمینه ما را از خود محسوب داشته و ستم بر ما را ستم بر خود و ولایت ما را ولایت خود قرار داده است سپس قرآنی بدین ترتیب بر پیامبر خود نازل کرده و فرموده:

وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

راوی می گوید: عرض کردم این تنزیل است فرمود آری

المیزان در ذیل این روایت می گوید: این که حضرت می فرماید خدا منیع تر از آن است که بر او ستم شود ناظر به جمله وَ مٰا ظَلَمُونٰا است، و این که می فرماید ما را از خود محسوب داشته یعنی ما سلسله ائمه و اوصیا و انبیا را از خود محسوب کرده است و این که راوی می گوید عرض کردم این تنزیل است فرمود آری، جهتش این است که نفی کردن مطلبی از شخص یا چیزی در این گونه موارد در صورتی صحیح است که لااقل احتمال اثبات آن مطلب در میان باشد لذا هرگز نمی گوئیم دیوار نمی بیند یا مظلوم واقع نمی شود، چون جای احتمال آن نیست روی این جهت نفی وقوع ستم بر خدا صحیح نیست چون کسی احتمال چنین چیزی را نمی دهد تا نفی کند مگر این که پای نکته مزبور به میان آید و گفته شود خداوند در اینجا خود و اولیائش را یکی حساب کرده و منظورش نفی



---

۱- ۱) - کافی ج۱، ص ۴۳۵.

ستم از آنها است (۱)وَ مٰا ظَلَمُونٰا در آیه یعنی بنی اسرائیل به موسی و هارون و پیامبران پس از آن دو ظلم نکردند بلکه پیوسته به خود ستم ورزیدند و آثار این ستم که محرومیت از نعمت های حق در دنیا و دچار شدن به عذاب ابد قیامت است گریبانگیر خود آنان است.

در پایان شرح و توضیح آیه ۵۷ توجه به دو نکته بسیار مهم لازم است: یکی این که از دو بار عَلَیْکُمُ و جمله کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ استفاده می شود که خطاب آیه شریفه به یهود زمان پیامبر است در صورتی که آنان شاید صحرای سینا و من و سلوی را به عمر خود ندیده بودند، و دیگر این که از مٰا ظَلَمُونٰا به بعد بازگشت از خطاب به غیبت است.

شاید نکته عدول از خطاب به مخاطب و بیان وضع ستم کار به صورت غائبانه «وماظلمونا» اشاره به این داشته باشد که خیانت های عظیم شما به مردم و عصیان های سنگین شما به ویژه در امور معنوی از قبیل تحریف تورات، و انکار نبوت پیامبر، و نپذیرفتن قرآن مجید اقتضا می کند که شایسته خطاب حق نباشید.

و نکته خطابات جملات اول آیه که همه متوجه یهود زمان پیامبر است: ظَلَّلْنٰا عَلَیْکُمُ، أَنْزَلْنٰا عَلَیْکُمُ، کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ اعلان به این حقیقت باشد که اینان هم در روش و منش مانند اسلافشان بنی اسرائیل های زمان موسی هستند: اول این که در مسئله توحید انحراف در عقیده دارند دوم راضی به کردار گذشتگان از خود می باشند سوم خدا را شبیه مخلوق محدود و مجسم می دانند، چهارم به نزول تورات از جانب خدا شک و تردید دارند، پنجم برای موسی بن عمران به عنوان رسول الهی احترام قائل نیستند و در حقیقت باید گفت: اینان مصداق این دو روایت هستند که از رسول خدا و علی (ع) نقل شده:

ص:۶۴

---

۱- ۱) - المیزان ج۱، ص۲۵۴.

«من تشبه بقوم فهو منهم:» (۱)

کسی که خود را به قومی شبیه کند از آنان است

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم:» (۲)

خوشنود به کردار قومی مانند این است که با آنان در آن کار همراه بوده است.

ص:۶۵

---

۱- ۱) - نهج الفصاحه ص۵۸۳، حدیث ۲۸۲۸.

۲- ۲) - نهج البلاغه، حکمت۱۴۶.

## تفسیر آیه ۵۸-۵۹

### اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا اُدْخُلُوا هٰذِهِ اَلْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطٰايٰاكُمْ وَ سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ

فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِی قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنٰا عَلَى اَلَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ

و یاد کنید هنگامی را که فرمان دادیم به این شهر «آباد پر نعمت و با برکت» در آئید و از نعمت هایش هر چه که خواستید فراوان و گوارا تناول کنید و از دروازه آن فروتنانه و خاضعانه وارد گردید و بگوئید: خدایا خواسته ما ریزش گناهان ماست تا گناهاتان را بیامرزیم و مسلماً به نیکوکاران بیفزائیم.

ولی ستم کاران سخنی را که به آنان گفته شده بود به برنامه ای دیگر تبدیل کردند ما هم بر ستمکاران به سبب آن که همواره نافرمانی می کردند عذابی سخت از آسمان فرود آوردیم.

### شرح و توضیح

دو آیه شریفه به چند حقیقت اشاره دارد: ۱- فرمان ورود به شهری آباد و پر نعمت. ۲- ورود خاضعانه و متواضعانه. ۳- غفران و آمرزش ۴- گروه محسنان. ۵- تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر. ۶- نزول عذاب به سبب فسق پیوسته.

### ورود به شهری آباد و پر نعمت

بنی اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان که جز ریگ و خاک و هوای گرم و سرد و بادهای موسمی آزار دهنده چیزی نداشت، و اقتضا می کرد که آن قوم به صورت پراکنده و فردی و نامنظم و با دلهره و اضطراب زندگی کنند و از بسیاری از نعمت های مادی و معنوی محروم باشند، باز هم برای اتمام حجت مورد لطف و منت خدا گرفتند، و به کیفر و جزای گناهان آنان که چهل سال سرگردانی در بیابان بود خاتمه داده شد، فرمان یافتند که وارد شهری آباد، پر نعمت و با برکت شوند و در آنجا سکونت گزینند، و از مواهب شهرنشینی که همراه با انواع وسایل معیشت از قبیل خانه و مدرسه و معبد و تعاون و قانون و تجارت و کسب و گرد هم بودن افراد است بهره مند شوند، و زمینه رشد عقلی،

علمی، جسمی، معنوی، اخلاقی، کرامت و شرافت در اختیارشان باشد، و بتوانند اهداف عالی انسانیت را تحقق بخشند و از خود ملتی آگاه، رشید، عاقل، و دین دار به وجود آورند، و گذشته زشت خود را با تواضع به حق، و پیروی از فرهنگ الهی و توبه واقعی جبران نمایند و آینده ای پاک و درست و سود بخش و محکم و استوار از برکت دینداری و عبادت و بندگی و توحید خالص و ناب بسازند.

خدای مهربان به آنان چنان که به آدم و حوا فرمان داد:

یٰا آدَمُ اُسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ اَلْجَنَّهَ وَ کُلاٰ مِنْهٰا رَغَداً حَیْثُ شِئْتُمٰا: (۱)

به بنی اسرائیل فرمان داد وارد شهری بهشت مانند که پر نعمت و پر برکت بود وارد شوند و دستور و فرمان مهربانانه و رحیمانه و حکیمانه به آنان داد: از نعمت های آن شهر هر گونه و هر چه بخواهید فراوان و گوارا و با خاطری آسوده بخورید و به کار گیرید تا بر قدرت و قوت شما برای عبادت رب و خدمت به خلق بیفزاید.

او فرمان به خوردن و مصرف کردن و به کار گرفتن نعمت خود را برای شکم چرانی، و شهوت رانی و ذخیره کردن و مال اندوزی نمی دهد، که این گونه فرمان فقط شایسته شیطان و هوای نفس است، خوردن و مصرف نمودن نعمت ها برای اهدافی بسیار عالی و نتایج بسیار با ارزش است، انسان لازم است بخورد و بیاشامد و با مصرف کردن نعمت ها انرژی کسب کند و قدرت و قوت بگیرد، تا آن انرژی و قدرت و قوت را در راه مشروع و طریق مثبت هزینه کند و بدین وسیله رشد و کمال و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نماید.

ص:۶۷

---

۱- ۱) - بقره ۳۵. ای آدم تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.

اگر هدف انسان از خوردن و به کار گرفتن نعمت و مصرف آن به خصوص در زندگی شهرنشینی که در هر نوع کار مثبت و عمل خیر و عبادت و خدمت به روی انسان باز است، و زمینه هر نوع رشد و تکامل و تربیت و تزکیه فراهم است، باید بداند که شهرنشینی اقتضا می کند که «درهای آرزوهای گوناگون چون مقام و جاه و شهوات و تنوع در غذا و لباس و خانه و انواع مدپرستی و شرکت در جلسات گناه و بازی گری و ورود به هر فسق و فجور و گناه و معصیت به روی نفس هواپرست آدمی باز شود و مقتضیات شهرنشینی مانند شجره منهیه خوی های پست مانند حرص را برانگیزد و راه های تجاوز به حقوق همگان و ستم پیشگی را آسان نماید و در اثر آن روح و جسم وارد چاه انحطاط و پستی و اخلاق حیوانی گردد، و فرد و خانواده و اجتماع از زندگی فطری به سقوط افتد و همه احساسات و قوای انسانی و ادراکات او جاذب گناه و خطا گردد.

پس کسی که علاقه دارد در زندگی شهری و محیط اجتماعی و منطقه پر نعمت و پر برکت و محلی که همه وسائل معیشت به راحتی در دسترس است فطرت و هویت و وجود خود را از سقوط به اسفل سافلین حفظ کند باید مانند سربازی که انواع دشمنان در میانش گرفته اند و او را به محاصره درآورده اند پیوسته هوشیار و مراقب باشد، هوشیار حق و توجه به مراقبت او و خضوع و فروتنی کامل در برابر حضرت او و فرهنگش که همان حقیقت سجده است، و فرو ریختن گناهان و آثار شومش از خود به وسیله توبه و استغفار حقیقی که تلفظ به صیغه لفظی آن استغفرالله دلالت بر واقعی بودن و جدی بودن آن دارد.

پس خوردن و مصرف کردن نعمت به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق با فرمان اباحه ای که خداوند از باب لطف و رحمت و کرمش داده فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً و رجوع مستمر به خدا برای زدوده شدن آثار گناه باید به صورت کاری ضروری و لازم و واجب مورد توجه شهرنشینان باشد تا از عذاب خدا و انتقام سهمگین آن منتقم در امان باشند و روزگار خود را در امنیت و

سلامت به سر برند، که شکر نعمت یعنی هزینه کردن آن در عبادت رب و خدمت به خلق مانع از عذاب و بلا و سبب ازدیاد نعمت و مایه سلامت و امنیت است.

مٰا یَفْعَلُ اَللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ کٰانَ اَللّٰهُ شٰاکِراً عَلِیماً: (۱)

اگر شما سپاسگزار نعمت های بی شمار حق باشید و به حوزه ایمان واقعی درآئید خدا را با عذاب شما چه کار؟ خدا همواره پاداش دهنده به اعمال نیک و داناست.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب، و المعافی الشاکر له من الاجر کاجر المبتلی الصابر، و المعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع:» (۲)

کسی که نعمت خدا را مصرف می کند و سپاسگزار آن نعمت است پاداشش هم چون پاداش روزه داری است که با نیت صادقانه و فقط برای خدا روزه گرفته است.

و آن که از هر جهت سالم است و سپاسگزار سلامت خویش است، پاداشش چون پاداش مبتلا به مصائبی است که بر مصائب به خاطر خدا صبر می ورزد.

و آن که از جانب خدا به او نعمت عطا شده و سپاسگزار نعمت است پاداشش چون پاداش محروم قانع است که در عین محرومیت و رنج و سختی خود را از گرفتار شدن به حرام حفظ می کند و به قضای الهی راضی است.

عایشه در یکی از شب هائی که پیامبر در اطاق او بود عبادت عظیم و با کیفیت پیامبر را مشاهده کرد و مشقتی که حضرت در تحمل بندگی به خود می داد، گمان کرد این عبادت و بندگی چنان که در قرآن آمده سبب محو سیئات است و پیامبر برای محو سیئات این گونه تن به عبادت داده، خبر نداشت که عبادت نوعی کامل از شکر و سپاس حق است به حضرت عرضه داشت:



---

۱- ۱) - نساء ۱۴۷.

۲- ۲) - بحار ج ۷۱ ص ۲۲ حدیث ۱- کافی ج ۲ ص ۹۴.

خدا که تو را در گذشته و آینده مورد مغفرت قرار داده اینهمه عبادت برای چه؟ !

حضرت در پاسخ او فرمود:

«یا عایشه الا اکون عبداً شکوراً؟» (۱)

آیا من بنده بسیار شکرگزار نباشم:

یعنی عایشه عبادت اثرش منحصر در محو سیئات نیست بلکه عبادت آن هم از هم چو منی که در اوج عصمت از گناه است اوج شکر و سپاسگزاری خداست.

حضرت مسیح به مرد کوری گذشت که علاوه بر کوری به سه بیماری جزام، برص، و فلج دست و پا دچار بود، از او شنید خدا را به این صورت شکر می کند:

«الحمد للّه الذی عافانی من بلاء ابتلی به اکثر الخلق فقال (ع) ما بقی بلاء لم یصبک قال: عافانی من بلاء هو اعظم البلایا و هو الکفر:»

خدائی را شکر می کنم که مرا از بلائی که اکثر مردم به آن مبتلایند در سلامت نگاه داشت، عیسی به او گفت: ای مرد بلائی نمانده که به تو نرسیده، گفت: مرا از بلائی که از بزرگ ترین بلاهاست و آن کفر و ناسپاسی همه نعمت ها است سالم قرار داده عیسی دست به بدن او گذاشت از برکت دست و نفس مسیح خدا او را شفا داد، چهره اش نیکو شد، بدنش سالم گردید، با عیسی همراه شد و با او خدا را عبادت می کرد. (۲)

### ورود خاضعانه و متواضعانه

شاید بتوان گفت: بسیاری از مفسران فریقین منظور از باب را که به معنای در یا دروازه است، دروازه ورودی شهر یا در آن گرفته اند، در، یا دروازه ای که از آن به شهر اریحا یا به شهر بیت المقدس وارد می شدند، و چون کوتاه بود و باید کوه کبر متکبران با ورود از آن به حال سجده و نهایت تواضع و فروتنی متلاشی



---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۹۵- بحار ج ۷۱ ص ۲۴ حدیث ۳.

۲- ۲) - بحار ج ۷۱ ص ۳۳.

می شـد فرمان یافتنـد که از آن دروازه وارد شونـد وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً و انـدکی از مفسـران باب را به معنای حوزه توحید و نبوت و ولایت و خلاصه فرهنگ الهی و راه و روش حق گرفته انـد که دروازه ورود انسان به تربیت و رشد و کمال و سـعادت دنیـا و آخرت است، که اگر انسـان نسبت به آن تواضع و فروتنی کنـد و به عبارت دیگر خاضـعانه و خاشـعانه آن را بپـذیرد و فروتنـانه به اجرای آن که رعـایت عملی حقوق حق و حقوق خلق است اقـدام نمایـد همـای سـعادت بر سـر او نشـیند، و دنیـا و آخرتش آباد گردد، و منبعی از خیر و شرف و صدق و صداقت و صفا و وفا شود، و اگر نسبت به آن کبر ورزد و گردن کشی کنـد و از قبول آن و عمـل به حقایقش امتناع ورزد هم چون ابلیس که سـر از سـجده یعنی تواضع در برابر فرمان حق باز زد به عـذاب الهی دچار شود، و دنیا و آخرتش بر باد رود و مهر شـقاوت و ذلت و مسـکنت بر پیشانی اش ثبت گردد و به افتضاح و رسوائی و دردهای غیر قابل علاج گرفتار آید.

باب به این معنا در روایات و دعاها و معارف اسلامی زیاد آمده است.

از جابربن عبدالله انصاری روایت شده است:

«رأیت رسول الله آخذا بید علی بن ابیطالب و هو یقول:

هـذا امیر البرره، و قاتل الفجره، منصور من نصـره، مخـذول من خـذله ثم رفع بها صوته: انا مـدینه الحکمه و علی بابها فمن اراد الحکمه فلیات الباب:» (۱)

رسول خـدا را دیـدم دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و می فرمود: این امیر نیکوکاران است، و قاتل بدکاران است، پیروز است کسـی که او را یاری دهد، شکست خورده و منکوب است کسی که او را رها کند، سپس صدایش را به این حقیقت بلند کرد: من شهر حکمتم و علی باب آن شهر است، کسی که حکمت بخواهد باید از طریق باب آن علی وارد شود.



---

۱- ۱) - بحار ج ۴۰ ص ۲۰۱ ح ۳ و ۴.

حضرت رضا از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر (علیهما السلام) فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها:» (۱)

من شهر دانشم و علی باب آن شهر است.

شیخ مفید که از اعاظم علمای شیعه و مورد توجه دانشمندان فریقین است در کتاب با ارزش ارشاد روایت می کند که پیامبر فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیقتبه من علی:» (۲)

من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است پس کسی که دانش می خواهد از علی بیاموزد.

صدوق که روایات بی سندش را هم چون روایات با سند پذیرفته اند در روایت بسیار مهمی که دارای سند قابل توجهی است از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر روایت فوق العاده با ارزشی را نقل می کند که در آن به خسران و زیان و بدبختی متکبران نسبت به باب علم پیامبر تصریح شده است، پیامبر خطاب به علی (ع) فرمود:

«یا علی انا مدینهالحکمه و انت بابها و لن توتی المدینه الا من قبل الباب، و کذب من زعم انه یحبنی و یبغضک لانک منی و انا منک، لحمک من لحمی، و دمک من دمی، و روحک من روحی، و سریرتک سریرتی، و علانیتک علانیتی، و انت امام امتی، و خلیفتی علیها من بعدی، سعد من اطاعک، و شقی من عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک، و فاز من لزمک، و هلک من فارقک، مثلک و مثل الائمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجمه الی یوم القیامه:» (۳)

یا علی من شهر حکمتم و تو باب و دروازه آن شهری، هرگز به مدینه درآیند جز از طرف دروازه، و دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد و دشمن تست، زیرا تو از منی و من از تو، گوشت تو از گوشت من است، و خون تو از خون من است، و روح تو از روح من است، و پنهان تو از پنهان من



---

۱- ۱) - بحار ج ۴۰ ص ۲۰۱ ح ۳ و ۴.

۲- ۲) - ارشاد ۱۵.

۳- ۳) - جامع الاخبار ۱۵- بحار ج ۴۰ ص۲۰۳ ج ۹.

است، و آشکار تو از آشکار من است. و تو امام و پیشوای امت و پس از من جانشین و خلیفه من در میان آنان هستی، سعادتمند است کسی که از تو اطاعت کند، و بدبخت و شقی است کسی که نسبت به تو عصیان ورزد، سود برده کسی که تو را دوست دارد، و سرمایه وجودی خود را تباه نموده آن که با تو دشمن است، ملازم تو کامیاب و جدای از تو هلاک و نابود است، مثل تو و مثل امامان از فرزندانت پس از من مثل کشتی نوح است که همراه آن اهل نجات و متخلف از آن غرق شده در دریای بدبختی است، و مثل شما مانند ستارگان است هر گاه ستاره ای غروب کند ستاره ای تا روز قیامت طلوع می کند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«نحن الشعار و الخزنه و الابواب لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقاً:» (۱)

ما اهل بیت نشانه و علامت هدایت، و خزانه و درهای دانشیم، به خانه ها جز از درهای آن نیایند، کسی که از غیر درهای خانه ها وارد شود دزد نام گذاری شده.

از امیرالمؤمنین و حضرت باقر (ع) روایت شده:

«نحن باب الله و بیوته التی یؤتی منه، فمن تابعنا و اقر بولایتنا فقد اتی البیوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها:» (۲)

ما اهل بیت باب خدا و بیوتی هستیم که از آن به عرصه حق و سعادت درآیند، پس کسی که تابع ما باشد و به رهبری و امامت و ولایت ما اقرار کند از در خانه ها به خانه ها درآمده، و کسی که با ما مخالفت کند و غیر ما را بر ما برتری دهد از غیر درها وارد خانه ها شده و به مقصود نمی رسد.

در دعای ندبه آمده:

«این باب الله الذی منه یؤتی؟»

کجاست باب خدا که از آن به سوی خدا می آیند.



---

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۲۷۶- نهج البلاغه عبده ط مصر.۲۹۷.

۲- ۲) - بحار ج ۴۰، ص ۲۰۵.

در زیارت جامعه آمده:

«و باب المبتلی به الناس:»

شما ای اهل بیت بابی هستید که مردم به وسیله آن از جانب خدا آزمایش می شوند، هر که در معالم دینش و آموختن احکام از شماتابع شما شد از آزمایش سرافراز بیرون آمده و اهل نجات است، و هر کس با شما مخالفت کرد و دین و احکام را از غیر شما گرفت به حوزه دین در نیامده و در آزمایش سرافراز نگشته و شکست خورده است.

با توجه به این روایات و دعاها و زیارت و معارف الهیه که کلمه باب را در نبوت و ولایت و معالم دین به کار گرفته اند شاید بتواند گفت منظور از باب در آیه مورد بحث وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً دین خدا باشد که خدا به بنی اسرائیل فرمان داده متواضعانه و فروتنانه وارد دین شوید و آن را با جان و دل بپذیرید و عاشقانه به آن عمل کنید، و گرنه با یک سجده فیزیکی به هنگام ورود به یک دروازه مادی و ظاهری سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین نمی شود، و به رشد و کمال و تربیت مورد نظر خدا نمی رسد.

## غفران و آمرزش

هدف از کلمه «حطه» در آیه شریفه درخواست جدی و حقیقی از پروردگار عالم برای آمرزش و غفران گناه و ریخته شدن آثار شوم آن از نفوس و پاک شدن آئینه قلب و جان از زنگار و گرد و غبار معاصی و خطاهاست نه استعمال لفظ حطه بر زبان، که استعمال و تکرارش کاری بسیار آسان است و ترک آن و تبدیلش به کلمه دیگر باز با زبان زیانی و ضرر قابل توجهی ندارد.

در این بخش از آیه با خالی کردن ذهن از ذهنیات و پیش فرض ها و با نگاه به آیه با چشم عقل و با توسل به روایات اهل بیت این معنا به دست می آید که حضرت حق از باب لطف و رحمتش از بنی اسرائیل خواسته نسبت به گناهان

گذشته خود، که گوساله پرستی و سکوت در برابر گوساله پرستان، و آزار دادن به موسی و مخالفت با او و ناشکری و ناسپاسی آنان نسبت به نعمت های مادی و معنوی حق بوده با توسل به توبه و انابه و استغفار جدی که دارای شرایطی ویژه است ریزش گناهان و آمرزش و غفران را از حضرت حق بخواهند و به منطقه پاکی و سلامت و صفای درون و امنیت خاطر و طهارت جان و قلب درآیند و خدا هم گناهان و خطاهای آنان را با توجه به همه شرایط توبه بیاموزد:

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَایَاکُمْ.

پس گفتن لفظ حطه و استعمال آن فقط به زبان مطرح نبوده چون سودی ندارد و ترک آن لفظ هرگز کسی را مستحق عذاب سختی که با کلمه رجز نشان داده شده نمی نماید.

بایـد مرحله ترک عبادت از ترک توبه و استغفار واقعی باشد و تبدیلش به برنامه دیگر تبدیل توبه و عبادت به گناه و معصیت در هنگام سکونت در شهر باشد بحث مفصل توبه در آیات مربوط به آدم و حوا گذشت و نیازی به تشریح و توضیح آن در این بخش نمی بینم.

ولی گنهکاران لازم است بدانند که اگر به توبه واقعی توفیق یابند با توجه به آیات قرآن و روایات که توبه جدی و واقعی را زمینه ساز اعتقاد نیک و نیت پاک و اعمال صالح و به ویژه اخلاق حسنه می دانند کرم و رحمت و لطف و عنایت و مخصوص عشق و محبت خدا آنان را فرا خواهد گرفت.

برخی از مفسران حطه را به معنای کلمه طیبه توحید یعنی لاـ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ دانسته و با تکیه و با تکیه بر روایتی از ابن عباس این معنا را مورد توجه قرار داده اند.

بی تردید هنگامی به دنبال کسب معرفت و آگاهی و شنیدن دعوت پیامبران و امامان و درک معارف آنان خورشید توحید ناب و خالص در عمق قلب طلوع کند، انسان را از عبادت شیطان و بت های جاندار و بیجان و از تعلقات غیر

منطقی به کالای زندگی زودگذر، و از جولان شهوات و هوای نفس و از غفلت و بی خبری نجات می دهد و به حوزه خلوص و اخلاص، صفا و وفا و عبادت و بندگی عارفانه و عاشقانه و توجه به آخرت می کشاند و آراسته شدن به این حقیقت که مهم ترین رکن فرهنگ الهی است سبب می شود که همه گناهان گذشته مورد آمرزش و مغفرت قرار گیرد و آثار و تبعات شوم آن از وجود انسان زدوده گردد و آدمی به نقطه رضای حق و استحقاق قطعی بهشت عنبر سرشت برسد.

«نعم فلا اله الا الله کلمه حق من قالها سعد و عز و من استکبر عنها شقی و ذل و لا اله الا الله حده لا شریک له کلمه خفیفه علی اللسان ثقیله فی المیزان بها رضی الرحمن و سخط الشیطان:» (۱)

آری در نهایت لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ کلمه حق و استواری است که هر کس آن را از روی اعتقاد قلبی و ایمان واقعی و جدی بر زبان جاری کند خوشبخت و سعادتمند و عزیز شده، و هر که نسبت به حقیقت آن تکبر ورزد و به آن معتقد نباشد و ایمان نداشته باشد تیره بخت و ذلیل گشته این کلمه حق که شعار توحید و رکن اصیل فرهنگ الهی است گفتنش به زبان بسیار آسان ولی در مرتبه عمل بسیار سنگین است، با عمل به لوازم آن که حداقل ادای همه واجبات بدنی و مالی و حقوقی و ترک همه محرمات ظاهری و باطنی و نفی هر بت بی جان و جاندار است خدا از انسان خوشنود، و شیطان از آدمی خشمگین می شود، فلاح و رستگاری قطعاً در آراسته شدن درون به توحید و آراسته شدن برون به عمل به فرمان های خداست.

کتاب با عظمت ثواب الاعمال در رابطه با کلمه طیبه توحید روایات بسیار با ارزشی را به این مضمون نقل می کند:



---

۱- ۱) - بحار ج ۹۱ ص ۴۸ بخشی از دعای عید قربان

رسول بزرگوار اسلام فرمود:

«ثمن الجنه لا اله الا الله:»

ارزش و بهای بهشت لا اله الا الله است

بی تردید مراد نبی اسلام لفظ لاـ إِلَهَ إِلاَّـ اَللّهُ نبوده، لفظ و استعمال ترکیبی از حرف که عبارت از کلمه است قابل برابری با بهشت نیست، این حقیقت توحید است که جلوه اش در قلب و نفی غیر خدا در اعتقاد، و عمل به لوازم این رکن استوار فرهنگ الهی ثمن بهشت است.

اگر کافری به اختیار خود بدون کمترین اعتقاد به خالق هستی، و با داشتن صدها بت در آستین، روزی هزار بار بگوید لا إِلَهَ إِلاَّـ اَللّهُ ، آیا ذکر او که ابداً رابطه قلبی با آن ندارد و به لوازم آن پای بند نمی باشد. و حرکاتش چه در باطن چه در ظاهر مخالف با خواسته های خداست ثمن بهشت است؟

و عامل نجات کافر بی اعتقاد در دنیا و آخرت و سبب خوشبختی اوست؟ !

در همان کتاب از حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند که: آن حضرت فرمود:

«لیس شیئ الا و له شیئ یعد له الا الله عزوجل فانه لا یعد له شیئ، و لا اله الا الله فانه لا یعد لها شیئ. . . .»

چیزی نیست مگر آن که برای آن هموزنی است مگر خدای عزوجل که او را هموزنی نیست، و کلمه توحید که برای آن هم یقیناً هموزنی وجود ندارد.

تلفظ این شعار در صورتی قیمت دارد که خبر دهنده از اعتقاد یقینی قلب به حضرت حق و شئون او باشد، و ظاهر باطن را نشان دهد، و در همه امور زندگی انسان خدا محوری نقش اول را بنمایاند.

چنان که صدوق در ثواب الاعمال از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند:

«من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنه و اخلاصه بها ان یحجزه لا اله الا الله عما حرم الله:»

کسی که مخلصانه لا اله الا الله بگوید قطعا وارد بهشت می شود و اخلاص ورزی به این حقیقت به این است که او را از آنچه خدا حرام نموده بازدارد.

و آن حضرت در روایت بسیار مهمی فرموده:

«لا یزال لا اله الا الله ترد غضب الرب جل جلاله عن العباد ما کانوا لا یبالون ما انتقص من دنیاهم اذا سلم دینهم فاذا کانوا لا یبالون ما انتقص من دینهم اذا سلمت دنیاهم ثم قالوها ردت علیهم و قیل کذبتم و لستم بها صادقین:»

کلمه توحید پیوسته خشم حضرت رب جل جلاله را از بندگان باز می گرداند، در صورتی که از کم شدن دنیاشان چنانچه دینشان سالم بماند پروا نداشته باشند، ولی اگر از کم شدن دینشان به قیمت سلامت ماندن دنیاشان پروا نکنند، آنگاه لا اله الا الله بگویند گفتارشان به آنان باز گردانده می شود و گویندشان دروغ گفتید و نسبت به توحید صادق و راستگو نبودید.

با توجه به این روایات و امثال آنها که در کتاب های معتبر و با ارزش نقل شده اگر منظور از حطه کلمه توحید باشد یقیناً توحید عملی است که تلفظ به آن نشان دهنده تجلی آن در قلب و عمل است نه فقط گفتن لاٰ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ آن هم بدون اعتقاد که هیچ دردی را در دنیا و آخرت دوا نمی کند.

آری گفتن آن لاٰ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ به حقیقت لاٰ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ است که برای انسان حقیقتش جنبه حصن حصین داشته باشد، حصنی که انسان را از نفوذ وساوس شیطان و خناس گری خناسان، و اثرگذاری فرهنگ مشرکان گذشته و زمان حاضر، و مجذوب شدن نسبت به انواع مفاسد و شهوات حرام، و سستی در عبادت و بندگی و نهایتاً از عذاب دنیا و آخرت حفظ نماید، چنان که حضرت رضا در روایت سلسله الذهب در شهر نیشابور به این معنا اشاره کردند:

آن حضرت از پدرانش از رسول خدا، از جبرئیل از حضرت حق روایت کرد:

«کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحله نادانا بشروطها و انا من شروطها:» (۱)

ص:۷۸

---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵- بحار ج ۴۹ ص ۱۲۳ ح ۴.

کلمه لآ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّهُ حصار و قلعه محکم من است، هر کس وارد حصار من شود از عـذابم ایمنی یابـد، راوی می گوید هنگامی که شتر حمل کننده حضـرت حرکت کرد همه ما مشایعت کنندگان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: توحید همراه با شـرائطی است که من از شرایط آن هستم.

این جمله به این معناست که توحید ناب خالص و معرفت به حق به آن معنائی که هست و شـناختن احکام او و خواسـته هایش جز از طریق ولایت و امام معصوم که عارف به حق و مبلغ واقعی فرهنگ اوست به دست نمی آید.

این حدیث شـریف از نظر سند که در دو کتاب عیون اخبار الرضا و امالی طوسی نقل شده دارای بهترین و متین ترین و صحیح ترین سند است.

از نظر دلالت راه را می نمایاند که راه درست و صحیح فقط راه توحید است و تنها راه نجات همین راه است.

از نظر ظرافت راهنما را می نمایانـد که راهنمای راه توحیـد رهبر معصوم و پیشوای برگزیـده خـداست که بدون او انسان راه را پیدا نمی کند و بی راهنمائی او گمراهی و به کژ راهه افتادن قطعی است.

و عمده مسـئله در این زمینه اقتدای به امام معصوم است که بی تردید تحقق اعتقاد صـحیح و عمل صالح بسـتگی به این اقتدا و متابعت دارد.

### گروه محسنان

این طایفه که به شـدت مورد لطف وعنایت حضـرت حق هشـتند، از اعتقاد صـحیح و متین، و از نیتی پاک و صادقانه و از عمل صالـح و اخلاق حسـنه و نیکی به دیگران برخوردارنـد، و در حقیقت رنگی از اخلاق حضـرت حق را با خود دارند، و در همه زمینه های زندگی از تعادل و میانه روی کمترین انحرافی ندارند.

علت رسـیدن آنان به این مقام والا و محقق شـدن به عنوان محسن این است که با بهره گیری از معرفت و آگاهی و رشد عقلی همه وجود خود را عاشقانه و صادقانه تسلیم حضرت حق کردند.

به غیر او دل ندادنـد، به غیر او دل نبسـتند، جز در راه او که صـراط مسـتقیم است قـدم ننهادند، و جز از خواسـته های او پیروی ننمودند، و کسـی را در تمام زمینه های زندگی و حیاتشان بر او ترجیح ندادند، و در همه موارد نسـبت به حضرت او ثابت قدم ماندنـد، و تحت تأثیر غیر او قرار نگرفتنـد، و هر چه انجام دادند محض جلب رضا و خوشـنودی او انجام دادند و توحید ناب را محور زندگی قرار داده و هر بت جاندار و بیجانی را از خود راندند و دفع کردند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اَللّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ اَلْوُثْقیٰ وَ إِلَی اَللّٰهِ عٰاقِبَهُ اَلْأُمُورِ: (۱)

و هر کس همه وجود خود را به سوی خـدا کند و تسـلیم حق شود فقط او محسن است، با این تسـلیم به محکم ترین دسـتگیره چنگ زده است و سرانجام همه کارها فقط به سوی خداست.

بَلیٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ: (۲)

آری کسانی که همه وجود خود را تسـلیم خـدا کنند فقط آنان محسن هسـتند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشـی شایسـته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

قرآن مجید کراراً محسنان را مورد عشق و محبت خدا قلمداد کرده می فرماید:

إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ: (۳)

بی تردید خدا محسنین را دوست دارد.

قرآن مجید به این نکته بسیار مهم توجه می دهد که خدا با اهل تقوا که متصف به صفت محسن هستند معیت دارد:

إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا وَ اَلَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ: (۴)



---

۱- ۱) - لقمان ۲۲.

۲- ۲) - بقره ۱۱۲.

۳- ۳) - بقره ۱۹۵- آله عمران ۱۳۴ و ۱۴۸- مائده ۱۳ و ۹۳.

۴- ۴) - نحل ۱۲۸.

بی تردید خدا همراه کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده و همان کسانی که به حقیقت محسن هستند.

خداوند در قرآن مجید وعده قطعی داده که به قدرت و قوت و عظمت و آبرو و پاداش محسنان بیفزاید:

وَ سَنَزِیدُ اَلْمُحْسِنِینَ: (۱)

و یقیناً به محسنین می افزائیم.

قرآن مجید محسنان را متصف به انفاق در گشایش و تنگ دستی و آراسته به فرو خوردن خشم در پیش آمده های خشم برانگیز و اهل گذشت از همه مردم می داند.

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی اَلسَّرّٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ اَلْکٰاظِمِینَ اَلْغَیْظَ وَ اَلْعٰافِینَ عَنِ اَلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ: (۲)

آنان که در گشانش و تنگدستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو میبرند و از مردم گذشت می نمایند محسن هستند و خدا محسنان را دوست دارد.

قرآن مجید پاداش محسنان را بهشت ها می داند و ابدی بودنشان را در آن مقام های بلند مرتبه اعلان می کند.

فَأَثٰابَهُمُ اَللّٰهُ بِمٰا قٰالُوا جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ ذٰلِکَ جَزٰاءُ اَلْمُحْسِنِینَ: (۳)

پس خدا به پاس سخنان صادقانه آنان ( که نشان از عقاید پاکشان و اعمال صالحشان و تعهدهای استوارشان دارد)

بهشت هائی به آنان پاداش داد که از زیر درختانش نهرها جاری است در آن جاودانه اند و این است پاداشت نیکوکاران.

خداوند رحمت و مهر خود را به محسنان نزدیک می داند:

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِینَ. (۴)

ص:۸۱

---

۱- ۱) - اعراف ۱۶۱.

۲- ۲) - آل عمران ۱۳۴.

۳- ۳) - مائده ۸۵.

۴- ۴) - اعراف ۵۶.

بی تردید رحمت خدا به محسنین نزدیک است.

خداوند مهربان کراراً در قرآن مجید پاداش محسنان را ضامن شده و اعلان داشته که پاداش محسنان را ضایع نخواهم کرد:

فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِينَ: (۱)

بی تردید خدا پاداش محسنان را ضایع نخواهد کرد.

حضرت حق در قرآن مجید محسنان را به بهشت و رضوان و عاقبت به خیری و فرجام نیک بشارت داده است:

وَ بَشِّرِ اَلْمُحْسِنِينَ: (۲)

ای رسول من محسنین را بشارت و مژده ده.

محسنان که در همه زمینه های زندگی و حیات نسبت به خود و دیگران اهلی نیکی و خیر هستند به تعریف و توصیف حق در شب معراج خطاب به رسول حق در آمده و درباره ی آنان گفته شده:

«یا احمد ان اهل الخیر و اهل الآخره رقیقه وجوههم، کثیر حیاؤهم، قلیل حمقهم، کثیر نفعهم، قلیل مکرهم، الناس منهم فی راحه و انفسهم منهم فی تعب، کلامهم موزون، محاسبین لانفسهم، متعبین لها، تنام اعینهم و لا تنام قلوبهم، اعینهم باکیه، و قلوبهم ذاکره، اذا کتب الناس من الغافلین کتبوا من الذاکرین، فی اول النعمه یحمدون و فی آخرها یشکرون، دعاءهم عند الله مرفوع و کلامهم مسموع. . .» (۳)

ای احمد بدرستی که اهل خیر و اهل آخرت چهره ای مهربان و نرم دارند، از حیاء بسیار برخوردارند، فساد عقل و رأیشان فوق العاده اندک و مکرمشان بسیار کم و ناچیز است.

مردم از ناحیه آنان در راحت و خود آنان از ناحیه خودشان به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق در زحمت و مشقت هستند، کلامشان با ارزش است، حسابگر وجود خویش اند، خود را برای هر کار مثبت و خیری به زحمت می اندازند، چشمانشان می خوابد ولی دلهایشان نمی خوابد، دیدگانشان گریان



---

۱- ۱) - هود ۱۱۵.

۲- ۲) - حج ۳۷.

۳- ۳) - بحار ج ۷۷ص ۲۴.

است، دلهایشان غرق ذکر خـدا و قیامت است، هنگامی که مردم در پرونـده غافلان نوشـته می شونـد، آنان در پرونـده ذاکران ثبت می گردنـد، در ابتـدای نعمت خـدا را سـتایش می کننـد و در پایـان آن به شـکر می نشـینند، دعایشـان نزد خـدا مرفوع و سخنشان مورد پذیرش است، .

## تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر

حضـرت حق از بنی اسـرائیل خواست که فروتنانه وارد دروازه منطقه مقدس شوند یا به معنای دیگر از آنان خواست که نسـبت به توحید و نبوت و تورات و خلاصه آئین الهی و فرهنگ حق که دروازه ورود به رشد و کمال و تربیت و فلاح و سعادت دنیا و آخرت است نهایت فروتنی و تواضع نشان دهنـد و تواضع به آن هم در گرو پذیرفتن دین و ملزم بودن به لوازم آن و عمل به دسـتورات و فرمان ها آن با حالتی مخلصانه و عاشـقانه است، و نیز از آنان خواست نسبت به گناهان گذشـته خود توبه جـدی کنند و غفران و آمرزش بخواهند تا خدا هم آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد.

آنان عمل به آئین الهی و تن دادن به دستورات حق و توبه و رجوع به خدا را با گناه و معصیت و هوا و هوس و آرزوهای بیجا و حرص و طمع که در صورت قرار نداشـتن در مدار تقوا بر اثر شهرنشـینی و وسائل پر فریب و غرورش عارض انسان می شود جابه جا کردند، این جابه جائی و تبدیل خوبی های اصـیل به زشتی های خطرزا و مهلک از سـنگین ترین گناهانی است که به دست بشر انجام گرفته و می گیرد و گاهی آثارش یک جامعه یا نسل هائی را در تاریخ تحت تأثیر قرار می دهد!

این جـابه جـائی کـار سـتمکاران است و چون پس از اتمـام حجت خـدا و نزول وحی و بعثت پیامبران و ثبوت ولایت اولیا و با چشم باز انجام می گیرد انجام دهنده را مستحق عذاب استیصال در دنیا و عذاب دردناک ابدی در آخرت

ص:۸۳

می نماید و از این که دو بار جمله ظَلَمُوا در آیه شریفه تکرار شده می فهمیم که عذاب الهی چه در دنیا و چه در آخرت ویژه این قبیل ستمکاران از مردم است، و این قانون یعنی عذاب ستمکاران قانونی است که استثنا نمی پذیرد و صیادی است که در هر روزگای صید خود را به دام می اندازد و هر گونه راه فراری را به روی او می بندد و روزنه ای برای دفع آن نمی گذارد.

وَ أَخَذْنَا اَلَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذٰابٍ بَئِيسٍ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ: (۱)

و ستمکاران را به کیفر آن که همواره نافرمانی می کردند به عذابی سخت گرفتیم.

فَأَتَى اَللّٰهُ بُنْيٰانَهُمْ مِنَ اَلْقَوٰاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ اَلسَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتٰاهُمُ اَلْعَذٰابُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَشْعُرُونَ: ثُمَّ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يُخْزِيهِمْ. . . . (۲)

پس خدا بنیانشان را از پایه و اساس ویران کرد، و سقف خانه هایشان را از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت و از جائی که درک نکردند عذاب به سویشان آمد سپس روز قیامت رسوایشان می کند.

### نزول عذاب به سبب نافرمانی پیوسته

گاهی انسان بر اثر جهل، غفلت، غلبه هوا و هوس، فریب کاری دیگران به معصیتی مبتلا می شود ولی پس از پایان معصیت به پشیمانی و ندامت می نشیند و از حضرت حق عذرخواهی می کند و به جبران گناه بر می خیزد و خلاصه به توبه و انابه و جلب رحمت و مغفرت موفق می گردد، چنین گناهکاری البته از دایره ی استحقاق عذاب خارج می شود و مورد لطف و محبت حق قرار می گیرد.

ولی گاهی انسانی یا خانواده ای یا جامعه ای آلوده به گناه می گردد، و در معاصی و فسق و فجور غرق می شود و بر تداوم گناهش و مخالفت با حق اصرار می ورزد و اندیشه و فکری نسبت به عواقب خطرناک گناه نمی کند، و نیتی هم



---

۱- ۱) - اعراف ۱۶۵.

۲- ۲) - نحل ۲۶- ۲۷.

برای قرار گرفتن در فضای توبه ندارد، و با غرور و کبر در برابر حق می ایستد و حتی انحراف فکری اش به جائی می رسد که کارهای زشت خود را خوب و پسندیده می انگارد، چنین فردی یا خانواده ای یا جامعه ای پس از پایان مهلت الهی که در آن مهلت می توانستند در مقام توبه و انابه در آیند و به تدارک گذشته برخیزند و آینده را به صورت آینده ای پاک و نورانی پی ریزی کنند مستحق کیفر و عذاب الهی در دنیا و آخرت می شوند.

در میان امت های گذشته بسیاری از امت ها فقط و فقط بخاطر تداوم دادن به گناهانشان و روی گردانی از توبه و اصلاح نفوسشان و توجه ننمودن به موعظه و پند و نصیحت دلسوزانشان هم چون بنی اسرائیل زمان موسی و پس از او مستحق عذاب استیصال شدند، عذابی که برای دفع و رفع آن چاره ای نیافتند و بناچار در گردونه عذاب افتادند عذابی که نظم و انضباط زندگی آنان را به هم ریخت و آرامش و سکونت باطن آنان را نابود کرد و قدرت و قوتشان را بر باد داد و نگرانی و ضعف و دلهره بر آنان حاکم کرد و گاهی سالیانی طولانی در آن عذاب و به فرموده قرآن و رجزی که از ناحیه حق به عنوان کیفر گناهان مداومشان بر آنان نازل شد دست و پا زدند، و فریاد و ناله کشیدند، ولی از آن خلاصی نیافتند و احدی را هم برای یاری خود پیدا نکردند، تا با ذلت و خواری و ضعف و زبونی و افتضاح و رسوائی به کام مرگ در افتادند و از گلوی مرگ به معده دوزخ و عذاب ابد رهسپار شدند.

### جابجا کردن و تبدیل حق به باطل در امت اسلام

در آیات مورد بحث خواندید که بنی اسرائیل توجه به خدا و عبادت معبود حق را به توجه به گوساله و عبادت معبود باطل تغییر دادند که برای این جابجائی و تغییر و تبدیل که محصول پستی روح و ضعف عقل و حس گرائی مستحق کیفری سخت چون کشتن یکدیگر شدند، و نیز خواندید که پس از ورود به شهر

برای شهرنشینی بعد از چهل سال سرگردانی در بیابان فرهنگ خدا و توحید ناب و توبه و استغفار را به فرهنگ هوا و هوس و عصیان و معصیت و کبر و طغیان در برابر حق تغییر داده و جابه جا کردند و بر آن هم اصرار ورزیدند تا دچار نزول رجز شدند یعنی عذابی که شیرازه زندگی آنان را از هم گسیخت و صفا و صمیمیت را نابود کرد، و وحدت آنان را از میان برد و ستمکاران از آن قوم را به ضعف و زبونی و دلهره و ناآرامی و بیماری و ناتوانی نشانید و به تدریج آنان را دل مرده و خسته و ناامید و بدبخت نمود و از رسیدن به آنچه که در سایه فرهنگ الهی می توانستند به آن برسند مأیوس و ناامید کرد.

چنین تبدیل و تغییری هم در صدر اول اسلام برای امت اسلام با دستیاری منافقین مکه و مدینه، و اهل هوا و هوس و آنان که حق را در هیچ زمینه ای تحمل نداشتند و هنوز عادات و رسوم جاهلیت و روش و منش پدران بت پرستشان از درونشان ریشه کن نشده بود و خصلت و خوی جاه طلبی و کبر و غرور بر قلبشان حکومت داشت پدید آمد و امت را از آن روز تا به امروز گرفتار تبعات و آثار شوم و نتایج تلخ آن کرد و از امروز تا روز برقراری حکومت عدل جهانی هم گرفتار خواهد داشت.

اگر خدا بخواهد در ضمن شرح و توضیح آیه سوم سوره مبارکه مائده که بخشی از آن مربوط به حادثه بسیار بسیار عظیم مفید غدیر و نصب امیرمؤمنان به ولایت و امارت و حکومت بر جامعه اسلامی برای رسیدن جامعه به اوج ارزش و رشد و کمال و یافتن سعادت دنیا و آخرت است به طور مفصل به حادثه بسیار بسیار دردناک پس از وفات پیامبر که مانع جلوه کامل و تجلی جامع حادثه غدیر و مانع برافراشته شدن پرچم اسلام در میان همه ملت ها و همه قاره ها و کل جهان تا قیامت شد اشاره خواهم کرد و شما را به گوشه هائی اندک از نتایج زیانبار

تبـدیل علی (ع) و ولاـیت و حکـومت و خلاـفتش و علم و معنـویت و نور و نورانیت و حکمت و بصـیرتش به دیگران و نهـایتاً تغییر حق به غیر حق آشنا خواهم نمود.

بی تردید شـرح این مصیبت غیر قابل جبران کتابی به پهنای روزگار و اوراقی به تعداد انسان های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

اوصاف امیرمؤمنان در آیات مربوط به ایمان و عمل صالـح و اخلاق و جهاد و انفاق و ایثار و امثال آن بیان شده تا جائی که نه فقـط شـیعه بلکه منصـفان از دانشـمندان اهـل سـنت به این که امیرمؤمنـان مصـداق اتم و اکمـل این آیات است در کتاب های معتبرشان اقرار و اشاره کرده اند و برخی از آنان کتاب هائی به عنوان (الآیات النازله فی علی) نوشته اند.

سلمان و مقـداد و ابوذر روایت کرده انـد که: مردی بر علی بن ابیطالب فخر کرد، هنگامی که رسول خـدا از این جریان با خبر شـد به علی (ع) فرمود تو بر ملت عرب و مراتب و کمالاـت او فقـط به یـک روایت بسـیار مهم که دانشـمند بزرگ اهل سـنت معروف بـه حجـه الاسـلام ناصـر بـن ابی المکـارم المطرزی الخـوارزمی صـاحب کتـاب الغرب و المغرب و الایضـاح فی شـرح المقامات بعد از ذکر مقدمه ای با سلسله سندی متین نقل کرده اکتفا می کنم:

او می گوید این روایت را حسن بن عطاء همدانی از اخطب الخطباء موفق بن احمد مکی خوارزمی، از سـید مرتضـی ابوالفضل الحسـین از سـید ابوالحسن علی بن ابی طالب حسـینی شـیبانی، از ابو النجم محمدبن عبدالوهاب از ابوسـعید محمدبن احمد بن حسین نیشابوری از محمد بن علی بن جعفر ادیب از معافا بن زکریا از محمد بن احمد بن ابی الثلج از حسن بن محمدبن بهرام، از یوسف بن

موسی القطان از جریر از لیث، از مجاهد از ابن عباس نقل می کند که او گفته: پیامبر فرمود:

«لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب! !» (۱)

اگر همه درختان قلم شونـد و همه دریاها مرکب گردنـد وهمه جن به حسابرسـی اقـدام کننـد و همه انسان ها به نوشـتن اقـدام نمایند نمی توانند فضائل و ارزش های علی بن ابی طالب را بشمارند! !

پیـامبر خـدا وجود مبارک امیرمؤمنان را که جامع همه کمالات و ارزش ها و خزینه همه فضائل و حقایق بود به فرمان حق نه از نزد خود به مقـام خلافـت از خود و ولایـت بر امت تا قیامت انتخاب کرد، تا در سایه بصـیرت و دانش و عـدالت، و مـدیریت و اخلاص و ایمـان و جهـاد و عمـل او درخت اسـلام در سـرزمین فطرت ناس ریشه دارتر گردد و مردم با اسـتفاده کردن از همه ارزش هـای او به رشـد عقلی و روحی و تربیت اسـلامی و انسانی و کمالات و سـعادت دنیا و آخرت برسـند و یک پارچگی و وحدت امت با یک کتاب و یک قبله و یک آئین آئینی که جلوه وحی و نبوت و ولایت است حفظ شود و شـعاع این ولایت و تربیت شده هایش به تدریج به ملت های هم جوار جزیره العرب و از آنان به دیگر جوامع و ملل برسد و زمانی نگذرد مگر این که از برکـات آن ولایـت و زعـامت و رهبری آسـمانی و امامـان بعـد از او در فضـائی از امنیت و جاذبه های پر قـدرت معنوی اسـلام نـاب و خـالص همه ملت هـا یـک پـارچه به اختیار خود به انتخاب اسـلام برخیزنـد و جهان و مردمش جهان اسـلامی و مردمی مسـلمان و پاکـدل گردنـد و همه در همه جهان و همه مناطق گیتی در کمال محبت به هم و تعاون و برادری و مساوات در کنار هم زندگی را بدون حکومت زر و زور و تزویر و



---

۱- ۱) - الطرائف ۳۳- بحار ج ۴۰ ص ۷۳ ذیل حدیث ۱۱۰ عدد حروف علی.

خدعه و فریب و ستم و ستم کاری بگذرانند و از سلامت همه جانبه در زندگی و سعادت دنیا و آخرت بهره مند شوند، اما هزاران افسوس و با جهانی تأسف با نقشه های از پیش تعیین شده (۱)و با کمک هواپرستان و دل مشغولان به دنیا در حالی که آب کفن پیامبر خشک نشده بود زیر سایبانی حصیری در منطقه سقیفه تغییر و تبدیلی انجام گرفت که روزگاران پیش از اسلام و پس از اسلام نمونه آن را ندیده، تغییر و تبدیلی که وحدت امت را شکست، و دیوار محبت به یکدیگر را فرو ریخت و حرکت اسلام ناب را متوقف کرد و سبب پدید آمدن احزاب و دار و دسته ها و دین سازان و هفتاد و سه فرقه شدن مسلمانان و تفرق و تفرقه آنان گشت، و سالی چند نگذشت که حکومت بناشده به دست پیامبر در منطقه شام تبدیل به حکومت سلطنتی و موروثی شد، و نزدیک صد سال دشمن ترین دشمنان اسلام یعنی حزب اموی را بر مسلمانان چیره کرد و سپس بنی عباس را بر امت مسلط نمود و تاکنون فرصت متحد شدن مسلمانان و برگشتشان را به اسلام ناب محمدی که پس از پیامبر از افق ولایت امیرمؤمنان و امامان معصوم طلوع داشت از دست گرفت و این فرصت سوزی و آثار بسیار بسیار شوم و نکبت بار آن تغییر و تبدیل صدر اول اسلام بی تردید تا روز ظهور مهدی موعود و برقراری عدالت و حاکمیت اسلام ناب محمدی ادامه خواهد داشت!

همانطور که فضائل علی بن ابی طالب به فرموده پیامبر اسلام قابل شمارش نیست، آثار تخریبی آن تغییر و تبدیل هم جداً قابل احصا و شمردن نمی باشد.

کتاب هائی چون الغدیر، النص والاجتهاد، عبقات الانوار، المراجعات، ماجرای سقیفه، گم شده ای در سقیفه، لماذا اخترت الاسلام، آنگاه که هدایت شدم، عدالت صحابه، معالم المدرستین، نقش ائمه در احیاء دین، صد و پنجاه صحابی ساخته



---

۱- ۱) - بحار ج ۲۸ ص ۸۵ ح ۲- تفسیر قمی ذیل آیه انما النجوی من الشیطان سوره مجادله- کافی ج ۸، ص ۱۷۹

شـده، نقش عـایشه در اسـلام، و امثـال اینهـا که برخی از آنهـا ماننـد عبقات به پنجاه جلـد می رسـد نشان گر فتنه ها و بلاها و مصـائب و آثـار تخریبی غیر قابـل شـمارش تغییر و تبـدیلی است که در سـقیفه انجام گرفت، در آن تغییر و تبـدیل علی بن ابی طـالب منبع همه فضائـل و ارزش هـا کنار زده شـد، و به محرومیت از رهبری و هـدایت و ولایت و کارگردانی امت بـدون کم ترین دلیل محکوم شد، و به جای او دیگری به وسیله چند تن که از ملت اسلام هیچ گونه وکالت و نمایندگی نداشتند انتخاب شد و کار امت به جای این که در اختیار امام قرار بگیرد به دست مأموم واگذار شد مأمومی که خود او پس از نشسـتن به جای امـام انتخاب شـده خـدا در برخی از پیش آمـدها با صـدای رسا از روی مسـندی که خود می دانست حق او نبود چنان که اهل سنت نقل کرده اند به مردم گفت:

«اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم» (۱)

مرا از این مقام بردارید، مرا از این مقام بردارید من بهتر از شما نیستم.

ولی دوسـتش با سه شـبانه روز سخن گفتن با او وی را از ترک آن منصب پشیمان و منصرف کرد (۲)و آن تغییر و تبدیلی که ایجاد کردند ریشه دار شد و تاکنون منشأ بسیاری از اختلافات امت در همه امور دین و دنیاست.

ابن عباس از عبدالرحمن بن عوف در حدیثی طولانی که بخشی از آن اعتراف به این حقیقت است که عمر گفت:

«ان بیعه ابی بکر کانت فلته فقد کانت کذلک و لکن الله وقی شرّها:» (۳)

بی تردیـد بیعت با ابوبکر و اسـتقرار خلافت بر او اتفاقی ناگهانی بود که بـدون تـدبیر و اندیشه صورت گرفت، یقیناً همین بود ولی خدا از شر این بیعت و حکومت مردم را حفظ کند!



---

۱- ۱) - الصواعق المحرقه ۳۰- الامامه و السیاسه ۲۰.

۲- ۲) - بحار ج ۲۸ ص ۲۰۱ ح ۱۲ از فرمایشات حضرت صادق *

۳- ۳) - بخاری ج ۸ ص ۲۱۰- مسند احمدبن حنبل ج ۱ ص ۵۵- طبری ج ۳ ص ۲۰۳.

یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت به نام قاضی ابوعبدالله محمدبن علی بن محمد مغازلی حدیث مفصلی را از حارثهبن زید نقل می کند که بخشی از آن به این مضمون است:

عمر به حارثه گفت در اوج بیماری پیامبر وارد بر آن حضرت شدم، دوست داشتم محضرش خلوت باشد و من آن خلوت را درک نمایم، علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس حضور داشتند، آنقدر نشستم یا ابن عباس برخاست و مجلس را ترک کرد من و علی (ع) ماندیم، آنچه از حضورم نیت داشتم برای پیامبر گفتم، روی به جانب من کرد و فرمود: عمر آمدی از من بپرسی پس از من سرپرستی امت و حکومت و ولایت از کیست؟ گفتم: یا رسول الله درست گفتی حضرت به علی اشاره کرد و گفت: این وصی و خلیفه من پس از من است گفتم: ای رسول خدا صادقانه سخن گفتی پیامبر فرمود علی خزانه سر من است، هر کس از او اطاعت کند یقیناً از من اطاعت کرده است، و هر کس نسبت به او عصیان بورزد به من عصیان ورزیده و هر کس از من سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است و هر که خود را بر او مقدم بدارد و نسبت به او پیشی گیرد بی تردید نبوت مرا انکار کرده و به تکذیب رسالت و پیامبری من برخاسته، سپس او را نزدیک خود برد و میان دو چشمش را بوسید، آنگاه او را گرفت و به سینه خود چسبانید سپس گفت: یا علی ولی و دوست تو و یار و مدد کار تو خداست خدا دوست دارد آن که تو را دوست بدارد، و دشمن دارد آن که با تو دشمنی کند تو جانشین و خلیفه من در امت من هستی، صدای پیامبر در این وقت به گریه بلند شد و سیل اشک از دیدگانش جاری گشت در حالی که صورت علی روی صورتش بود سوگند به کسی که با اسلام بر من منت نهاد آن ساعت آرزو کردم جای علی بودم آنگاه پیامبر روی به من کرد و فرمود:

ای عمر هنگامی که بیعت شکنان بیعت شکستند و منحرفان به انحراف نشستند و خارج شوندگان از دین از مدار دین خارج گشتند او در نبود من قیام می کند تا خدا خیر را به روی او بگشاید که او بهترین گشایندگان است.

حارثه می گوید داستانی که عمر از خودش برای من گفت برایم بزرگ و سنگین جلوه کرد به او گفتم: ای عمر وای بر تو در حالی که آن مسائل بسیار مهم را در رابطه با ولایت و رهبری و جانشینی علی از پیامبر شنیدی چگونه گروه و دار و دسته شما خود را بر او مقدم کردید و در جایگاهی که حق او بود نشستید و مقامی که ویژه او بود به خود اختصاص دادید؟ ! گفت حارثه حادثه ای بود که شد گفتم: عمر این جابجائی از طرف خدا یا رسول خدا یا علی بن ابی طالب شد؟ گفت نه بلکه الملك عقیم حادثه مقام و جاه و حکومت و سلطنت این امور را برنمی تابد که انسان به خاطر خدا و پیامبر و سفارشات این و آن از آن چشم بپوشد ولی اقرار دارم که این حق به طور یقین از علی بن ابی طالب است. (۱)

امیرالمؤمنین (ع) درباره کسانی که دست از حق برداشتند و از حقیقت چشم پوشیدند و به راه دیگر رفتند در ایامی که حق به غارت رفته او به او بازگشت می فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ، وَ حَصَدُوا الثُّبورَ، لا یُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (علیهما السلام) مَنْ هذِهِ الامَّهِ اءَحَدٌ وَ لا یُسوَّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَیْهِ اءَبَدا، هُمْ اءَساسُ الدِّینِ، وَ عِمادُ الْیَقینِ، إ لَیْهِمْ یَفِیء ُ الْغالِی، وَ بِهِمْ یِلْحَقُ التّالِی وَ لَهُمْ خَصائِصُ حَقِّ الْوِلایَهِ، وَ فِیهِمْ الْوَصِیَّهُ وَ الْوِراثَهُ، الآنَ اذْ رَجَعَ الْحَقُّ الی اءهلِهِ وَ نُقِلَ الی مُنتَقَلِهِ.» (۲)

دانه سرپیچی و نافرمانی از حق را در کشتگاه دلهایشان کاشتند، و با مایه فریب و غفلت آن را آبیاری کردند، و با از دست دادن سعادت دنیا و آخرت هلاکت



---

۱- ۱) - روضه کافی ۱۶.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۲.

و بدبختی درو کردند، احدی از این امت در هیچ امری با آل محمد مقایسه نمی شوند، و آنان که پیوسته از نعمت وجود اینان و علوم و معارفشان بهره مندند با آنان مساوی و برابر نیستند، [پس برای بهره مند شدگان چه جای برتری و ترجیحی است که خود را پیشوا و امام بدانند و مردم را به سوی خود بخوانند؟ !] در حالی که آل محمد پایه و اساس دین و ستون ایمان و یقین اند.

دور افتادگـان از راه حق برای قرار گرفتن در راه حق چاره ای جز بازگشن به اینان ندارند، و واماندگان برای جبران و واماندگی باید به ایشان ملحق شوند، ویژه گی های امامت در آنان جمع و فقط حق اینان است وصیت پیامبر وارث بردن از آن حضرت درباره آنان ثابت است، آل محمد به محمد از هر جهت نزدیک تر و نسبت به خلافت از او به او سزاوارترند، این امت است که به وصیت آن حضرت عمل نکرد، ارث او را پایمال نمود و تخم فساد و اختلاف در سرزمین زندگی امت پاشید، در این هنگام که بسیاری از فرصت ها از دست رفته حق به سوی اهلش بازگشته و به محلی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده.

در هر صورت این تغییر و تبدیل و جابجائی که در صدر اسلام صورت گرفت: حق را محل خودش خارج کردند و غیر حق را به جای آن نهادند، امام را در صف مأمومین قرار دادند و مأموم را در منصب امام گذاشتند آثار و عوارضی از خود ظهور داد که زیان آن آثار و عوارض از پیکر اسلام و از پیکر امت زدودنی نیست، و خسارتی بر جای گذاشت که قابل جبران نمی باشد و زخمی بر هویت اسلام و امت زد که علاج شدنی نیست، وجود مبارک فاطمه زهرا سلام الله علیها که عارف به معارف الهی و آگاه به قرآن و اعماق آیات آن، و عالم به سنت پیامبر اسلام بود در رابطه با این تغییر و تبدیل و جابجائی بیجا و غیر منطقی دردمندانه و با اشک چشم و با دل سوخته فریاد برداشت:

«بای سند استندوا، ام بایه عروه تمسکوا، لبئس المولی و لبئس العشیر، و بئس للظالمین بدلاً.»

ص:۹۳

«استبدلوا الذنابی بالقوادم، و الحرون بالقاحم، و العجز بالکاهل فتعساً لقوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لکن لایشعرون.» (۱)

به کدام تکیه گاه پس از محروم کردن علی از حقش و خالی کردن منصب امامت از امام سزاوارش تکیه کردند، و با نبود علی در جایگاهش به کدام دستگیره نجات متمسک شدند؟ بد است سرپرستی که به جای علی انتخاب کردند، بد است هم نشین و معاشری که در این زمینه برای خویش گرفتند، برای این ستم پیشگان بد است بدلی که به جای امیرالمؤمنین برگزیدند.

سپس فاطمه مرضیه مطالب بسیار مهم خود را به کنایه بیان کرد و فرمود: پرهای ضعیفی که در پرواز مرغان پرنده به کار نمی رود، و در حرکتشان به سوی فضا نقشی ندارد به جای پرهای اصلی پر قدرت که پرواز پرنده در گرو آن است انتخاب نمودند یعنی افراد ناچیز و خالی از سرمایه عقلی و علمی و دور از مدبریت و مدیریت را به جای علی که عقل مجسم و علم محض و هنرمندترین مردم روزگار در مدیریت است برگزیدند. و اسب سرکش نافرمان را به جای وجود مطیع حق و وزین و سنگین قرار دادند، یعنی موجودی ترسو و بی خبر از حقایق و ناآگاه به امور را که تسلیم حق نیست به جای انسانی شجاع و قویدل و آگاه به همه امور نهادند و زمام حکومت و ولایت را به کسی که هیچ تخصصی در این زمینه ندارد سپردند، بار مسئولیت اسلام و امت را به جای این که بر کوهانی قوی و پرقدرت که آن را به منزل مقصود رساند بگذارند به دمی و دنباله ای ضعیف بستند که یک قدم هم نمی تواند آن را به جلو ببرد، یعنی مسئولیت اسلام و امت را که خدا و پیامبر بر دوش قوی ترین انسان های روزگار نهاده بودند با نهادن بر عهده انسانی ضعیف و ناتوان که شایسته آن نبود گذاشتند و بر این اساس باید بر این باور بود که این بار عظیم و امانت الهی هرگز به وسیله او و دستیارانش و جانشینان پس از او به منزل نمی رسد، بلکه از دوش

ص:۹۴

---

۱- ۱) - بحار ج ۴۳، ص ۱۶۸.

جان ضعیف می افتد و غارت گران سنگدل میان خود تقسیم می کنند و هر یک حصه ای را به غارت می برند!

سپس حضرت در کمال دردمندی و رنج درونی فریاد زد: هلاکت و بدبختی باد بر قومی که با این همه زشتی فساد و ستم و افساد و تغییرات نابجا و تبدیل حق به باطل خیال می کنند خوب عمل می کنند.

در هر صورت حادثه بسیار بسیار تلخ و کوبنده و زیانباری که در میان بنی اسرئیل در جا به جائی حق به باطل پیش آمد و آنان را دچار عذاب تفرقه و پراکندگی و ضعف و زبونی و طاعون روانی کرد با کمال تأسف در این امت هم پیش آمد و سبب خسارت های غیر قابل جبران شد.

عابدان و زاهدان، عارفان و آگاهان گریه کردن و اشک ریختن خود را اختصاص به سحر و خلوت شب می دهند و سعی می کنند احدی از حال و راز و نیاز و مناجاتشان با خبر نشود، اینان که در شب در سجاده عبادت در اوج فرتنی و تواضع اند در روز شیر میدان کارزار و جهاداند و هرگز در راه خدا اندوه و غصه به خود راه نمی دهند، و در برابر کسی اشک نمی ریزند، ولی ملاحظه کنید که هواپرستان و مقیدان به قیود جاهلیت، و پایمال کنندگان حق با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب چه رفتاری کردند که عبدالملک بن عمیر که از فقهای کوفه محسوب می شد از عبدالرحمن بن ابوبکر، ابوبکری که مأموم بود ولی در مقام امامت نشست نقل می کند که عبدالرحمن گفت: من با دو گوش خودم از علی بن ابیطالب شنیدم فرمود: آنچه ما آل محمد از مردم دیدیم احدی ندید، سپس با صدای بلند گریه کرد با آن که اولیاء حق فقط در تاریکی سحر و در خلوت شب از خوف خدا ناله می کنند! ! (۱)



---

۱- ۱) - عنصر شجاعت جلد مسلم بن عقیل ص ۳۲۷.

تلخی و آثار زیانبار جابجائی و تغییر و تبدیل در صدر اول اسلام به جائی رسید که ابوعمر نهدی می گوید: حضرت زین العابدین که خزانه علم، کرم، هدایت، بصیرت، سخاوت، صداقت و همه ارزش ها بود فرمود: ابوعمر از مکه گرفته تا مدینه بیست نفر یافت نمی شوند که ما را دوست داشته باشند! ! (۱)

در این جابجائی ها و تغییر و تبدیل ها فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِى قِيلَ لَهُمْ کار امت به جائی می رسد که خالدبن ولید قاتل مالک بن نویره که از مؤمنان پاک دل بود و قاتل افرادی از قبیله مالک و هم بستر شده با زنان پاکدامنی که از کشته شدن شوهرانشان چند ساعتی نگذشته بود ملقب به سیف الاسلام می شود، و امارت ارتش را به عهده می گیرد، و کار امت به جائی می رسد که وزارت در حکومت به دست خاندان مروان لعنت شده پیامبر می افتد و بیت المال مسلمین به غارت می رود، کار امت به جائی می رسد که قلدران و زورگویان و ثروتمندان در کنار امنیتی که حکومت برای آنان به وجود آورده به عیش و عشرت می گذارنند و ابوذر آن انسان والائی که خدا به او سلام رسانیده و به او بشارت بهشت داده در تبعیدگاه بی آب و علف ربذه گرسنه و تشنه جان می دهد. انحراف از حق تا جائی که رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی، میثم تمار، حجر بن عدی و دوستانش فقط به جرم محبت علی به دار آویخته می شوند و به قتل می رسند.

این جابجائی و تغییر و تبدیل کار امت را به جائی می رساند که دچار انحراف فکری و حاکمیت فرهنگ اموی می شود و در آن فضای انحراف و حاکمیت فرهنگ شیطانی برخود لازم و واجب می داند که برای حفظ حکومت یزید شرابخوار و سگ باز و میمون پرست و برای بقاء تسلط او بر امت به جنگ با



---

۱- ۱) - عنصر شجاعت جلد مسلم ص۳۲۷.

ریحانه رسول خدا و جگر گوشه زهرا، و پاره تن علی مرتضی امام معصوم و پیشوای به حق امت برخیزد و او و اهل بیت و یارانش را با لب تشنه قطعه قطعه کند تا یزید و پیروانش بی دردسر به عیش و عشرت و غارت گری خود ادامه دهند، همانطور که در سطور گذشته نوشتم شرح آثار شوم این جابجائی کتابی به پهنای روزگار و اوراقی به تعداد انسان های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

البته در آن ظلمات خوفناک و فضای پر فسادی که محصول آن تغییر و جابجائی بود تعدادی اندک ثابت قدم در دین، دارنده یقین، مؤمن به حقایق، وفادار به پیامبر و اهل بیت، از جان گذشته در راه خدا وجود داشتند که پروانه وار گرد شمع وجود امیرمؤمنان و امامان معصوم از اولاد او پرواز معنوی داشتند و هم آنان با کمک امامان بر حقشان با مایه گذاردن از همه وجودشان به حفظ اسلام ناب محمدی همت گماشتند و در میان آن همه خطوط و جادهای انحرافی که محصول تلخ آن جابجائی غیر منطقی بود صراط مستقیم را با عبور از لابلای سختی ها، مشقت ها، زندان ها، تبعیدگاهها، و شهادت از این که زخمی بخورد و گژی در آن راه یابد نگاه داشتند تا حجت خدا در پرتو قرآن و دانش و بصیرت و بینش و فرهنگ اهل بیت تا قیامت بر مردم تمام باشد و عذر و بهانه ای برای منحرفین باقی نماند.

از جمله آن پاکدلان و ایثارگران، و مؤمنان و وفاداران شخصیت کم نظیر شیعه عمرو بن حمق خزاعی است که در کوران سختی ها و مصائب و مضیقه ها و فشارها و حاکمیت فرهنگ تجدید شده جاهلیت در پوستین اسلام به محضر امیرمؤمنان (ع) آمد و عاشقانه به آن حضرت گفت:

ص:۹۷

من برای دریافت مال و ثروتی از دنیا نزد تو نیامده ام تا به من عطا کنی، به تمنای ریاست و حکومت و سلطنت نیامده ام تا نامم را به آن بلند آوازه نمائی، ملاک آمدنم این است که تو مولای مائی، پسر عم رسول خدائی، برای ولایت و رهبری و امامت و پیشوائی از همه مردم سزاوارتری، همسر سیده زنان جهان فاطمه ای، ریشه نسلی هستی که باید از پیامبر باقی و برجا بماند، در میان مهاجر و انصار صاحب سهم عظیمی در اسلام هستی.

به خدا سوگند اگر بر عهده من مسئولیت گذاری که کوه های عظیم و استوار را از جای بر کنم و جابجا کنم و آب های دریاهای لبریز را بکشم، و پیوسته و دائم شمشیر در دستم باشد که دشمنت را بلرزانم و دوستت را تقویت کنم تا خدا بدین وسیله جایگاه قدمت را بالا برده و حجتت نمایان شود باز گمان ندارم از اداء حق تو آنچه بر من واجب شده همه را ادا کرده باشم.

امام او را دعا کرد و گفت: پروردگارا قلب او را منور دار، و در صراط مستقیم پایدار و ثابت قدم نگاهش دار. (۱)



---

۱- ۱) - عنصر شجاعت جلد مسلم ص.

## تفسیر آیه ۶۰– ۶۱

### اشاره

وَ إِذِ اِسْتَسْقیٰ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اِضْرِبْ بِعَصٰاکَ اَلْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اِثْنَتٰا عَشْرَهَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ کُلُوا وَ اِشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِینَ

وَ إِذْ قُلْتُمْ یٰا مُوسیٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلیٰ طَعٰامٍ وٰاحِدٍ فَادْعُ لَنٰا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنٰا مِمّٰا تُنْبِتُ اَلْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهٰا وَ قِثّٰائِهٰا وَ فُومِهٰا وَ عَدَسِهٰا وَ بَصَلِهٰا قٰالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ اَلَّذِی هُوَ أَدْنیٰ بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ اِهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَکُمْ مٰا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ اَلذِّلَّهُ وَ اَلْمَسْکَنَهُ وَ بٰاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّٰهِ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کٰانُوا یَکْفُرُونَ بِآیٰاتِ اَللّٰهِ وَ یَقْتُلُونَ اَلنَّبِیِّینَ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ ذٰلِکَ بِمٰا عَصَوْا وَ کٰانُوا یَعْتَدُونَ

و یاد کنید آنگاه که موسی برای قومش از خدا درخواست آب کرد، پس گفتیم عصایت را به این سنگ بزن، در نتیجه دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی از دوازده گروه بنی اسرائیل چشمه و آبشخور ویژه خود را شناخت به آنان گفته شد از روزی خدا بخورید و بیاشامید و تبهکارانه در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

و یاد کنید زمانی که گفتید: ای موسی ما هرگز بر یک نوع غذا شکیبائی و صبر نمی ورزیم بنابراین از پروردگارت بخواه تا آنچه از زمین می رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش را برای ما آماده کند. موسی گفت: آیا شما تبدیل آنچه را که پست تر است به جای آنچه که بهتر است می خواهید، (اکنون که چنین درخواست ناروائی دارید) به شهری فرود آئید که آنچه خواستید برای شما آماده است.

و داغ خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند، این خواری و بیچارگی و قطعی شدن خشم حق بر آنان به سبب آن بود که همواره آیات خدا را تکذیب می کردند و وحی را وحی نمیدانستند و پیامبران را به ناحق می کشتند، همه این جنایات به خاطر این بود که از فرهنگ من سرپیچی نمودند و پیوسته از حدود حق تجاوز می کردند.

### شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می شود: ۱– معجزه موسی ۲– تقسیم عادلانه ۳– نهی از سرکشی و فساد ۴– زشتی عافیت طلبی و تن پروری ۵– نتیجه شوم عصیان و تجاوز

### معجزه موسی

شاید با توجه به آیاتی که سرگذشت پر از حادثه و پر از عصیان و طغیان اکثر بنی اسرائیل را بیان می کند و نیز دقت در ترتیب حوادث زندگی این قوم بتوان گفت: زمانی که جمعیت کثیر و پر نفرات یهود که بنا به گفته مفسران و تاریخ نویسان در آن زمان حدود هفتاد هزار نفر بوده پس از ورود به قریه ای که در آیات گذشته به آن اشاره شد به خاطر کثرت قوم و نیاز فراوان آنان، با کم آبی مواجه شدند و نسبت به خود و حیوانات و احشام و مرکب های سواری شان از نظر آب این ماده حیاتی و برترین نعمت دنیا و آخرت دچار مضیقه و سختی شدند، و از آنجا که می دانستند به خاطر کثرت گناهان و تجاوزات و ستم کاری هایشان آبروئی در پیشگاه خدا ندارند و دعایشان مستجاب نمی گردد و رجزی که بر آنان نازل شده نتیجه شوم طغیان و عصیانشان می باشد دست تمنا به سوی عبدصالح خدا و بنده خالص حضرت رب پیامبر عظیم الشأن حضرت موسی دراز کردند و ملتمسانه از او خواستند که از خدا بخواهد مشکل کم آبی آنان را حل کند و آنان را از مضیقه و سختی برهاند، البته آنان فراوانی آب را با توجه به رفتار و منششان به هدف رنگین تر کردن سفره زندگی و پر کردن شکم، و رفاه و عیش و نوش می خواستند، لذا در آیه شریفه درخواست آب به موسی نسبت داده شده که درخواستش جنبه عبادت و معنویت داشت و دعایش از باب دلسوزی و ترحم به تشنگان و مهرورزی به حیواناتشان بود و نیز به خاطر این که شاید با دعایش و مستجاب شدنش از بیماری حس گرائی بنی اسرائیل بکاهد و آنان را از طریق سیراب کردنشان به وسیله معجزه از شک و تردید نسبت به قدرت حق و نبوت خود نجات دهد و برایمان و اعتقادشان به حقایق بیفزاید.

لذا با خلوصی کامل و قلبی پاک، خضوع و خشوعی عارفانه و با صدق نیت و به عنوان عبادت که همه و همه بخشی از شرایط دعاست دست نیاز به درگاه

ص:۱۰۰

بی نیاز برداشت و از حضرت ارحم الراحمین که می دانست دعای دعا کننده واجد شرایط را برنمی گرداند درخواست آب کرد.

از جانب حضرت حق به موسی فرمان داده شد که با عصایش همان عصائی که به اذن خدا تبدیل به مار عظیم می شد و بر صدق نبوت او دلالت داشت به تخته سنگی معین که به اراده خدا می توانست از دل آن دوازده چشمه جاری شود و دوازده قبیله و احشامشان را از تشنگی نجات دهد بزند.

موسی با دست موسوی اش که نور و قدرت از قلب پر از ایمانش می گرفت و کاربرد آن عصا به خاطر اتصال به آن دست مخصوص بود عصا را بلند کرد و بر تخته سنگ زد و بدون معطلی « فَانْفَجَرَتْ » دوازده چشمه همسان و هم اندازه آب جوشید تا دوازده قبیله هر یک به طور مساوی از چشمه مربوط به خود که به آن آگاهی داشت استفاده کند.

زده شدن عصا بر تخته سنگ و جوشیدن دوازده رشته آب که از معجزات ویژه موسی به حساب می آید نعمتی بود که حضرت حق به بنی اسرائیل ارزانی داشت تا با دقت در آن و تعقل و اندیشه نسبت به آن از غفلت و بیتوجهی به حقایق بدرآیند و در مرحله اول قدرت بی نهایت حضرت حق را درک کنند، و در مرحله دوم نبوت موسی را تصدیق نمایند و اگر نسبت به قدرت حق و نبوت موسی تردید و شکی دارند از برکت این معجزه تردید و شکشان زدوده شود، و قلبی پر از ایمان و اعتقاد و یقین پیدا کنند، و از پرتو آن ایمان و یقین به عمل صالح و اخلاق حسنه و رفتاری مناسب انسانیت دسترسی پیدا کنند، تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین گردد و به رضا و لقای حق و بهشت جاوید برسند، آیا بنی اسرائیل با دیدن این معجزه که تحولی عجیب در زندگی مادی آنان ایجاد کرد و با دیدن معجزات پیش از این معجزه به حضرت حق و اوصاف جمال و

جلالش و به نبوت موسی بن عمران و به تورات ایمان آوردند؟ پاسخ این پرسش را باید در آیات بعد مورد دقت قرار دهید.

### تقسیم عادلانه

از آنجا که آب مایه حیات و زنـدگی است، و املاک و زمین های قابل کشت با بودن آب ارزش و قیمت دارند، و محصولات لازم جز با آب و آبیاری به دست نمی آید، و هر چراگاهی و مرغزاری و باغ و گلستانی سرسبزی و نشاط و رشد و علف دهی و سبزه دهی و میوه دهی اش بستگی به آب دارد، و افزون شدن ثروت و مال وابستگان به املاک و سرزمین های کشاورزی به سیراب نگـاه داشتن منطقه هـای زراعت و سـیراب نگـاه داشـتن احشام و دام هاست، و هر صاحب ملکی که دستی در زراعت دارد، و هر صاحب دامی که گذران زندگی اش بستگی به چراگاه سرسبز و دارای آب است و ممکن است زیاده خواهی و آز و طمع او در به دست آوردن آب بیشـتر برای زراعت و کشت و محصـول فراوان تر مـایه زورگـوئی و نزاع و جنـگ و دعوا و اختلاـف با طرف های مقابلش شود و از این طریق به جان و مال مردم تجاوز و تعـدی گردد و چه بسا خون ریزی شود بهترین راه جلوگیری از این امور به این است که آب رودخانه ها و چشـمه ها و قنات ها که به سوی زمین های کشاورزی هـدایت می شوند از جانب اهل حل و عقد و عاقلان قوم نسـبت به کشاورزان و زمین داران عادلانه تقسیم شود تا هر کسی به تناسب ملک و املاـکی که در بخش کشـاورزی در اختیـار دارد آب مورد نیـازش تـأمین شود، بر این اسـاس حضـرت حق از طریق عصـای موسی از تخته سنگ معین به عدد قبائل بنی اسرائیل دوازده چشمه که همه آب مساوی داشتند جاری ساخت تا عدالت در آب رسانی به همه قبائل رعایت شود و موردی برای نزاع و اختلاف و جنگ قبیله ای پیش نیاید و جان و مال و ملک مردم محفوظ بماند، و فضای امنیت و آرامش که از اعظم نعمت های الهی است بر زندگی آنان حاکم

ص:۱۰۲

باشـد، شایـد که با معجزه روان شدن آب از دل سـنگ خارا، به صورت دوازده آبشـخور و تقسـیم عادلانه اش، و فراوان شدن کشت و زراعت از برکتش بنی اسرائیل را به ایمان و یقین و باور کردن قدرت حق و نبوت موسی و نهایت به نقطه تسلیم شدن در برابر حق و انجام عبادت حق و خدمت به خلق برساند.

### نهی از سرکشی و فساد

در پایـان آیه شـریفه بنی اسـرائیل را از سرکشـی و فسـاد و طغیـان و افسـاد که از مصـادیق بـارز و خانمـان سـوزش اختلاـف و ناسازگـاری با یکـدیگر و جنگ و خون ریزی و نهایتاً تباه شـدن جان و مال و ناتوان شـدن بنیه جامعه و از دست رفتن اتحاد و وحدت است اکیداً نهی می کند آنجا که می فرماید:

از همه نعمت هائی که به شما عطا کرده ام یا به سبب این دوازده چشمه روان به دست شما می رسد بخورید و مصرف کنید و تبهکارانه و از روی فساد در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

به حکم عقـل و فطرت و بر اسـاس فرمـان هـای دینی بایـد از همه نعمت هـای حق و خوردنی ها و آشامیـدنی های حلال برای برپـائی و قوام معیشت اسـتفاده کرد و از انرژی های به دست آمـده آن که در بـدن ظهور می کنـد به عبادت و خـدمت و همه امور خیر و کارهای مثبت برخاست، و منبعی از خوبی و برکت شد و در یک کلمه حق نمک خورده شده را ادا کرد.

و از هزینه کردن انرژی هـای به دست آمـده از خوراکی هـا و آشامیـدنی ها در گناه و معصـیت و به ویژه در نزاع و اختلاف و کشـمکش و جنـگ و جـدال و خـون ریزی پرهیز کرد که این امور مورد نهی حق و اموری زشت و خانمـان برانـداز و پایمـال کردن حق نمـک الهی و کمـال نامردی و ناجوانمردی و در حقیقت آتش زدن به خرمن انسانیت و ویران کردن کاخ آدمیت و ایجاد زحمت و مزاحمت برای مردم به ویژه بی گناهان است: وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.

ص:۱۰۳

شما کافی است به آثار بسیار اسفناک و خانمان سوز اختلافات صدر اول اسلام به ویژه اختلافاتی که پس از بیعت مردم با امیرمؤمنان صورت گرفت و منشأی جز هواپرستی و جاه طلبی و مادی گری نداشت بیندازید تا شومی گناه اختلاف و خسارت غیر قابل جبران نزاع و کشمکش را در هر امتی و در هر زمان و روزگاری درک کنید.

امیرمؤمنان درباره بیعت شکنان منطقه بصره که بیعت شکنی آنان با طرح و نقشه طلحه و زبیر و عایشه صورت گرفت و به شکستن وحدت ملت اسلام منتهی شد و دنبال آن برای دشمنان سوگند خورده قرآن و جامعه اسلامی یعنی امویان زمینه ایجاد جنگ صفین و نهروان و نهایتاً منجر به شهادت امیرمؤمنان و محروم شدن مردم آن روزگار و پس از آن تا قیامت از دریای بی پایان علم و حکمت و بصیرت شد می فرماید:

«فقدموا علی عمالی و خزان بیت مال المسلمین الذی فی یدی و علی اهل مصر کلهم فی طاعتی و علی بیعتی، فشتتوا کلمتهم و افسدوا علی جماعتهم و وثبو علی شیعتی فقتلوا طائفه منهم غدراً و طائفه عضوا علی اسیافهم فضاربوا بها حتی لقوا الله صادقین:» (۱)

طلحه و زبیر پیروانشان که از بیعت من سر باز زدند و عهد خود را نسبت به من شکستند و از ملت جدا گشتند بر کارگزاران از جانب من عثمان بن حنیف و دیگران، و بر خزانه داران بیت المال مسلمین که در اختیار من بود و بر مردم شهری که همه مطیع و پیرو من و در مدار بیعتم بودند وارد شدند و میانشان اختلاف انداختند اتفاق و اتحادشان را بر ضد من به پراکندگی تبدیل کردند و جمعی از آن مردم را به شکستن بیعت وادار نمودند و بر پیروانم هجوم برده گروهی از آنان را به حیله و به ناحق کشتند و گروه دیگری از شیعیانم با آنان همراه با شمشیرهایشان به شدت زد و خورد کردند تا صادقانه و با نیت و



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۲۰۸.

اعتقادی پاک به ملاقات خدا شتافتند. یقیناً اگر اصحاب جمل بیعت امام به حق و پیشوای عادل و چراغ هدایت و حقیقت دین را نشکسته بودند، شیعیان بی گناه در بصره به شمشیر ستم کشته نمی شدند، زنانشان بیوه نمی گشتند، اطفالشان به خاک یتیمی نمی نشستند، دلهایشان بریان و جگرهایشان کباب و اشک مظلومانه شان بر رخسار معصومشان جاری نمی شد، و سپس آتش جنگ زبانه نمی کشید و صدها تن از دو لشگر به قتل نمی رسیدند، و نیروی جامعه به ضعف و ناتوانی کشیده نمی شد، و زمینه برای جنگ صفین و کشته شدن هزاران نفر فراهم نمی گشت، و کار به جنگ نهروان و نهایتاً به شهادت امیرمؤمنان و افتادن حکومت و سرپرستی مسلمانان به دست امویان منافق و ضد حق و پدید آمدن فرهنگ اموی تعطیل حدود و احکام اسلام و ظهور عالمان درباری و توجیه گر حکومت ستم، و دستبرد به اصول اسلام و تخریب عقول، و تهدید پاکان و نوشته شدن هزاران کتاب به ظاهر اسلامی و به باطن اموی مسلک کشیده نمی شد، و زمینه برای حکومت عباسیان منافق تر از بنی امیه فراهم نمی گشت، و جائی برای یورش مغول و تیموریان و بتدریح فراهم آمدن زمینه ورود استعمارگران به مناطق اسلامی و مسلط شدنشان به جان و مال و فرهنگ مردم و معادن و ثروتشان به وجود نمی آمد، من همه این بلاها و مصائب و زبونی ها و ستم ها و ظلم ها و غارت گری ها و رو در رو بودن مسلمانان با یکدیگر و گسترش کینه ها و تعصبات جاهلی و بیجا را محصول اختلاف اندازی اهل سقیفه و تکمیل آن به وسیله اصحاب جمل به ویژه طلحه و زبیر و عایشه می دانم و بر اثباتش دلیل های محکم و استوار و متین دارم که اگر عمرم کفاف دهد در بررسی کاملی که در تاریخ صدر اول اسلام و حوادث بسیار تلخ و آثار شومش خواهم داشت هر موضوعی را با دلیل استوار و محکمش به تحریر خواهم کشید.

ص:۱۰۵

در هر صورت اختلاف و ناسازگاری غیر منطقی و نامعقول که گاهی میان مردم پیش می آید، و اختلاف هواپرستان و جاه طلبان امت با اهل خدا و مردان حق و حقیقت آثار شومش و خسارت های غیر قابل جبرانش قابل شماره نیست.

چنانچه کسی بگوید در روایتی از رسول اسلام آمده:

اختلاف امتی رحمه : اختلاف امت من رحمت است، اگر کلمه اختلاف در این روایت به معنای تردد و رفت و آمد مثبت باشد جائی برای پذیرفتن روایت وجود دارد و اگر به معنای پراکندگی و چند دستگی و ضد اتفاق و اتحاد باشد به دلایلی مردود و بوی جعل و ساختگی بودن از آن می آید، و نسبت دادن آن به پیامبر رحمت و منادی وحدت جز افترا و تهمت به آن حضرت که گناهی بزرگ است چیزی نیست علاوه بر این که متن روایت با توجه به این معنا با صریح آیات قرآن از جمله وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اَللّٰهِ جَمِیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا صد در صد تضاد و مباینت دارد و دلیل بر ساختگی بودن آن است.

از حضرت باقر (ع) درباره ی ناسازگاری دو روایت مهم نقل شده:

«من قسم له الخرق حجب عنه الایمان:» (۱)

کسی که ناسازگاری بهره اش شود ایمان از او در حجاب رود.

و آن حضرت از پیامبر روایت می کند:

«لو کان الخرق خلقا یری ما کان شیئ مما خلق الله اقبح منه:» (۲)

اگر ناسازگاری موجودی قابل دیدن شود، چیزی در میان مخلوقات خدا زشت تر از آن نباشد.

اتحاد و وحدت صف پولادینی است که با هجوم هیچ حادثه ای در هم نمی شکند، و ساختمان محکم و استواری است که با کلنگ هیچ دشمنی فرو



---

۱- ۱) - کافی ج ۴ ص ۱۰ باب خرق حدیث ۱- ۲.

۲- ۲) - کافی ج ۴ ص ۱۰ باب خرق حدیث ۱- ۲.

نمی ریزد، و سد با بنیانی است که با هیچ عاملی از جا در نمی آید، و شجره طیبه ای است که شاخ و برگش زرد و خشک نمی گردد.

می گویند مردی دوازده پسر داشت نزدیک مرگش همه آنان را کنار بسترش خواند به هر یک چوبی خشک داد و گفت آن را بشکنید و آنان هم چوبی که در دست داشتند شکستند سپس به هر یک دو چوب داد و گفت بشکنید و آنان هم با مایه گذاشتن زور بیشتر شکستند، تا دوازده چوب را با رشته ای به هم بست و گفت آن را بشکنید ولی هیچ کدام موفق به شکستن دوازده چوب به هم پیوسته نشدند، آنگاه روی به آنان کرد و گفت: اگر پس از مرگ من جدای از هم گردید و هر کدام مکتب تک روی پیشه گیرید دشمن به آسانی به شما چیره می شود، اگر دست در دست هم نهید و با هم متحد باشید و یک پارچگی خود را حفظ کنید قطعاً هیچ دشمنی با همه قدرتی که دارد نمی تواند بر شما چیره گردد.

گر چه قرآن برای هدایت ناس و همه انسان ها در هر روزگاری نازل شده و مربوط به طایفه ای خاص نیست و نمی تواند و نباید بر پایه مشرب خاصی اعم از مشرب ادیب، فیلسوف، متکلم، عارف، دانشمند علم طبیعی تفسیر شود، ولی گاهی مطالبی ذوقی نه به عنوان تفسیر از بعضی مشرب ها به ویژه عرفان در سایه بعضی از آیات نقل شده که دارای جاذبه معنوی و دلیل بر بعضی از حقایق روحی و بیشتر جنبه زنگ بیدارباش و هدایت به پاره ای از مطالب باطنی دارد.

در پرتو این آیه شریفه در تأویلات نجمیه آمده:

روح انسانی و صفاتش در جهان قلب به منزله موسی و قوم اوست، روح در هویت ذاتش از خدا درخواست مایه ای دارد که آتش عطش او را بنشاند و از آن مایه که در حقیقت حکمت و معرفت است سیراب گردد.

ص:۱۰۷

او از سوی حضرت حق مأموریت می یابد که عصای لاّ إِلَّهَ إِلاَّ اَللّهُ را بر قلب که به خاطر دوری از حق، و آلوده شدنش به رذایل چون سنگ شده یا سخت تر از سنگ گشته بزند تا از آن دوازده چشمه حکمت و معرفت به عدد حروف لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ که دوازده حرف است جاری گردد، و دوازده سبط وجود که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قلب و نفس است هر یک به فراخور ظرفیتشان از آن چشمه های معنوی استفاده کنند و از تبهکاری و عصیان و فساد که محصول روگردانی از حق و ترک اوامر و احکام او و میل به شهوات غیر منطقی است در امان بمانند.

### زشتی عافیت طلبی و تن پروری

با توجه به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و عبور از میان امواج رود نیل در کمال سلامت و آزاد شدن از چهل سال بیابان گردی، و به دست آوردن نعمت شهرنشینی، و روان شدن دوازده چشمه آب که منشأ برکات و منبع نعمات بود، می بایست این قوم با تنظیم امر معیشت و همدلی و تعاون با موسی بن عمران و عمل به احکام تورات خیمه عزت خود را برپا کنند، و با روی آوردن به کارهای مثبت، و عبادت و بندگی و صداقت و درستی دنیای خود را بسازند، و به آباد نمودن آخرتشان اقدام کنند، ولی از همراهی با موسی و فرمان بردن از دستورات او و عمل به کتاب خدا عصیان ورزیدند و با بدبینی و بدگمانی به او با حضرتش به مناظره و مجادله و گفتگوی بی منطق پرداختند و چنان که در سفر خروج باب ۱۷ نقل شده بر ضد او برآشفتند و گفتند: روی چه حسابی ما را از مصر بیرون آوردی، آیا اراده داشتی همه ما و اولاد ما را از تشنگی نابود کنی؟ و تا جائی بدخوئی کردند که موسی به درگاه حضرت حق عرضه داشت: خدایا با این مردم چکنم؟ ! بهمین زودی سنگسارم می کنند! !

ص:۱۰۸

در عین این همه خیره سری و لجاجت و بهانه گیری به بهانه جدیدی متوسل شده که نشان از مادیگری و شکم پروری و عافیت طلبی و سستی و ضعف اراده آنان داشت، و نشان می داد که این قوم مردمی انگلی و مفت خور و یاوه گوینـد و قدر نعمت های خدا را ندارند و از هدایت و تقوا و شکر گزاری گریزان اند.

به موسی گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما از محصولات زمین از سبزی و خیار و عدس و پیاز و. . . . بیرون آرد!

آری با بی شرمی از موسی و خدا درخواست رویاندن محصولات زمینی کردند تا به سفره ای متنوع و موادی گوناگون برسند و از مصرف کردن غذاهای ساده و طبیعی صحرا و نهایتاً محصولات لبنی که یک جور و یک نواخت بود بدرآیند.

محصولات لبنی ساده که اغلب سفره بیابان گردان و صحرانشینان است و عادت به آن تقویت کننده روح قناعت و ضامن سلامت بدن در سایه تلاش و کوشش بیابان نشینی و صحراگردی است یقیناً زمانی که با محصولات زمینی بر اساس ذوق هنر آشپزی ترکیب گردد، به غذاهای رنگارنگ و خورش های لذیذ، و سفره های آن چنانی تبدیل می شود و بازار تفنن و تنوع در غذا داغ می گردد، و زمینه شکم بارگی و سور چرانی و چشم هم چشمی فراهم می آید.

«شروع شهرنشینی و تشکیل جمعیت شهری چنانچه از مبادی شهوات و تامین لذات، و توجه همه جانبه به شکم و شهوت آغاز شود لازمه اش پس از مدتی اندک هبوط و سقوط قوای معنوی و عقلی و جسمی از بلندای با ارزش محیط زندگی فطری بدوی است، زیرا زندگی بیابان و دور از غوغای شهر از هر جهت محفظه ای طبیعی است که عقل فطری و نفسیات و جسم را از آفت ها نگه میدارد و قوای فطری را پرورش می دهد، در بیابان عقل فطری روبروی نظام خلقت است و جسم از نور و هوا و غذاهای طبیعی تغذیه می کند و بند و قید قوانین و

حدود محدودش نمی نماید و هر فرد و قبیله ای پیوسته هشیار دشمن و مالک نفس و مدافع حق خود می باشد.

مردم و قبائل صحرانشین و بیابان گرد مانند شهرنشینان بیچاره عیال و انگل دیگری نیستند، خوی های بد و مسری و بیماری هائی که از تفنن و شکم خوارگی در شهرها شایع است در حریم حیات صحرا نشینان راه ندارد به این خاطر این گونه مردم بهتر و بیشتر قابل تربیت و هدایت اند، چنان که پیوسته پیامبران و مصلحین و مدافعین از حریم حق از میان آنان ظهور کرده اند.

ولی شهرنشین هائی که برای تفنن و پرخوری و تنبلی گرد هم جمع می شدند و نام چنین اجتماعی را تمدن می گذارند، جسم و روحشان ناتوان می گردد و همواره اندیشه و قوای عقلی شان در پی حیله های معیشت و جستن راه های آن بکار می رود، بدین جهت مغزها از ادراکات فطری تهی می شود و اندیشه های شیطانی درون آن را تاریک می سازد واز توجه و درک هدف عالی زندگی و تشخیص خیر و صلاح باز می مانند و اراده ها در برابر قوانین و قهر حکومت ها که لازمه چنین زندگانی است سست می گردد.

اینگونه شهرنشینان پیوسته در معرض تقلید و محاکات قرار می گیرند و به تحریک حرص و طمع و هیجان عواطف می جوشند و می خموشند و دنبال هر صدائی و از پی هر دعوت و فرهنگی می روند و هر روز با آهنگ هوسی دمسازند.

چون در زیر سیطره و سایه قوانین و پلیس بسر می برند قدرت دفاع ندارند و هشیار دشمن نیستند و پیوسته در بستر راحت بی خیالی می لمند.

هر چه قدرت مقاومت و اراده و جسم این شهرنشینان ضعیف تر می گردد، در زنجیرهای بندگی که به صورت قوانین و برای سلطه هیئت حاکمه و اربابان

استعمارگرشان است بیشتر در می آیند، تا جائی که باطنشان از استعداد خیر و روح عزت و شرافت و دیگر خصلت های آدمی تهی می شود، فرومایگـانی می گردنـد آدم نمـا و جاهلاـنی عـالم نمـا، و بیمارانی سالم نما و بنـدگانی آقا منش، و محکومینی حاکم روش، با بـدن های بیمار و نفوسـی زبون و بی بنـد و بار، چنین مردمی دشـمن هر ضـعیف و بنده هر قومی، و شـکار هر صیاد و مسخره هر شیادند، محیطی که از چنین مردمی پدید آید جز ناتوانی و بیچارگی و زبونی نزاید و درهای سعادت و خیر به رویشان بسته و درهای شر و فساد باز گردد.

آری شتاب زدگی برای رسیدن به شهوات کاذب و روی آوردن به تنوع و تفنن به چنین محیطی می کشاند.

شعار یهود برای رسیدن به چنین محیطی که از عواقب شومش بی خبر و از آثار خطرناکش ناآگاه بودند، و به هدایت موسی و روشنگری تورات هم توجه نداشتند این بود که: لَنْ نَصْبِرَ عَلیٰ طَعامٍ واحِدٍ! !

موسی بن عمران آن پیامبر بزرگ خیراندیش و عاقبت بین گفت:

أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ : که همزه در آن برای انکار و تعجب است، الـذی موصوف به ادنی محیط و زندگی پست شـرانگیزی را می نمایاند که از تنوع در غذا و شـهوات شـروع می شود، الذی موصوف به هو خیر محیط زندگی بسیط و سربلند پیشین را یادآوری می کند که منشأ هر خیری می باشد

اهْبِطُوا مِصْراً : بنی اسـرائیل در ابتـدای کار و درگیری موسـی با فرعون با پیروی از هدایت آن پیامبر الهی از هبوطگاه خوف و حزن و شکنجه و اسارت مصر صعود نمودند و به بهشت امنیت و آزادی و فطرت بازگشتند، تا آن که جاذبه ی

شهوات دوباره آنان را پائین کشانید و با سرپیچی از هدایت حق دچار هبوط در شهر و اجتماع شرخیز گشتند.

مقصود از مصر در آیه شریفه که به صورت نکره با تنوین آمده «مصراً» شهر و مجتمع وسیع است نه کشور معروف و موصوف به مصر که کنار رود نیل است، زیرا یقینی است که بنی اسرائیل دیگر به مصر معروف بازنگشتند.

موسی پس از تقاضای نابجای آنان که نشان از شکم بارگی و لذت جوئی و تن پروری و عافیت طلبی آنان داشت به آنان اعلام کرد به شهر بزرگ و مجتمع وسیع هبوط کنید که در آنجا لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ . . . . . .

در شهرنشینی بدون تقوا آنچه بخواهید هست و جلوی شهوات و تنوع در غذا و تفنن در زندگی باز است.

و همراه چنین زندگی نکبت بار و آلوده ای ذلت و مسکنت و خشم خداست.

در این زندگی هر چه جلوی آرزوهای فریبنده بازتر گردد، بندهای بندگی مال که وسیله آنهاست و بندگی قدرتمندان و حاکمان بر نفوس محکم تر می گردد و شعله ی هدایت عقل و حرارت غیرت و مردانگی و همت خاموش تر، و خوی نفاق و ریا و دروغ و تملق در نفوس راسخ تر می شود.

ذلت چون خیمه ای از هر سو چنین مردمی را احاطه می کند یا چون نقش ثابت بر نفوسشان باقی میماند و به صورت ملکات و اخلاق در می آید ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلذِّلَّةُ. . .

چنان که دیگر شعور به عزت و سربلندی در چنین مردمی بیدار نمی گردد و چون آب راکد و ساکن مورد هر وارد و محل نشر و انتشار هر گونه بیماری

می شوند « وَ اَلْمَسْکَنَهُ» و درهای خیر به رویشان بسته و درهای شر باز می گردد تا آنجا که بهر سوی روی آرند به غضب الهی دچارند.» (۱)

آری روی گردانی از وحی، و مخالفت با پیامبران، و تبدیل امور عالی و با رفعت به امور پست و ناچیز، و روی آوردن به شکم پرستی و شهوات بی قید و شرط و افتادن در چاه آرزوهای بیجا و غیر معقول و خلاصه بندگی شکم و شهوت سبب دچار شدن به غضب و خشم خداست.

جامعه ای که نسبت به حق و پیامبران و حقوق حقه انسان ها عاصی است، و گوش خود را از شنیدن و پذیرش حقایق و عبرت ها و موعظه ها بسته و زبان باز و بی قیدی بر ضد خدا و رسولانش دارد محکوم به خشم الهی و هلاکت و نابودی و عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت است.

در تمثیلات آمده: لاک پشتی در مرغزاری روزگار به خوشی می گذرانید، آب و هوای منطقه و سرسبزی و خرمی آن پر جاذبه بود، روزی دو لک لک برای گذران امور زندگی به آن ناحیه آمدند، مدتی را در آن به سر بردند تا هوا به تدریج رو به خزان رفت و سرسبزی و خرمی منطقه به سردی و به زردی گرائید، دو لک لک از آنجا کوچ کرده به منطقه گرمسیر که مناسب با گذران زندگی هر دو بود رفتند، پس از گرم شدن هوا که طاقت هر دو را طاق می کرد به همان منطقه ییلاقی که محل زندگی لاک پشت بود رفتند، چون منطقه به خزان نزدیک شد و دو لک لک آماده رفتن به قشلاق شدند و لاک پشت هم در آن مدت با هر دو طرح رفاقت و دوستی ریخته بود و به همراهی به آنان عادت داشت از آن دو درخواست کردی که وی را نیز به همراه خود به قشلاق ببرند، دو لک لک به او گفتند: تو با این قدم های کند و آهسته ای که بر میداری اگر به سوی قشلاق



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن با تلخیص و تصرف ۱۷۳.

حرکت کنی تـا به آنجا برسـی گرما شـدت گرفته و بهار خوش این منطقه آغاز شـده بلافاصـله بایـد بازگردی و چون به اینجا برسـی نوبت خزان رسـیده، بنابراین از این سفر چشم بپوش ما به قشلاق می رویم و به محض شروع گرمای سخت به این ناحیه باز می گردیم.

لاک پشت به اصـرار و التماس نشـست و با بیان این که من فراق و دوری شما را نمی توانم تحمل کنم از آنان خواست طرحی برای بردن او در اندازند.

دو لـک لک قطعه چوب کوچک و مناسبی را تهیه کردنـد، به لاک پشت گفتنـد: تو با دهانت وسط این چوب را بایـد محکم بگیری ما هم با پای خود دو سر چوب را می گیریم سپس با پرهای قوی خود به پرواز آمده تو را همراه خود به قشلاق خواهیم برد امـا بایـد با ما شـرط کنی که دهان برای سـخن باز نکنی و تا رسـیدن به قشـلاق تسـلیم این برنامه که به خیر تست باشـی تا بتوانی در کنار ما با رفت و آمد به ییلاق و قشلاق زندگی را به خوبی و خوشی بگذرانی.

لاک پشت شرط آمیخته به مصلحت آنان را پذیرفت و بنا گذاشت که تسلیم طرح و نقشه دو یار مهربان و دلسوزش باشد و از نقض عهد و شکستن پیمان بپرهیزد.

با دهان وسط چوب را محکم گرفت دو لک لک دو سر چوب را با پای گرفتند و به پرواز در آمدند، در مسیر حرکت از روی آسـمان قریه ای بر چنـد نفر قریه نشـین که کنار دیواری به بحث و گفتگو درباره کارهایشان نشسـته بودنـد عبور کردنـد، قریه نشـینان وقتی لاک پشت را تسـلیم دو پرنده قوی پر و پرقدرت دیدند که او را با خود در فضای باز و آزاد پرواز می دهند زبان به طعن و ملامت گشودند که: سـنگ پشتی قوی و موجودی با داشتن همه نوع وسائل زندگی از آب و غذا و هوا در مرغزارها چرا باید در برابر دو لک لک تسلیم شود و اینان خضوع

ص:۱۱۴

و فروتنی نشان دهد، لاک پشت که شرط کرده بود دهان باز نکند تا به سلامت به مقصد برسد شرط را از یاد برد، و عهد استوار را شکست، و عاقبت اندیشی را به نسیان سپرد، و مصلحت خواهی دو یارش را به هیچ انگاشت، برای پاسخ به قریه نشینان دهان باز کرد ولی دهان باز کردن همان و جدا شدن از دستگیره نجات و افتادن به روی سنگ های خارای زمین و هلاک شدن همان.

آری در برابر دلسوزان و خیرخواهان و مصلحت اندیشان و به ویژه حضرت حق و پیامبران و امامان فقط گوش باشید و گوش و پذیرنده باشید و عمل نه زبان، به راهنمائی آنان توجه کنید و از آنان فرمان ببرید و زبان به وضع قانون به ضد قانون آنان باز نکنید و در برابر مکتب و آئین حق فرهنگ مخالف نسازید که در این صورت سقوط شما و هلاکت ابدی شما حتمی و قطعی است.

وَ إِذٰا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: (۱)

و هنگامی که قرآن بر شما خوانده شود نسبت به آن سرا پا گوش باشید و از آوردن فرهنگی در برابر آن ساکت باشید تا مشمول رحمت شوید.

### غوغای شکم پرستی و طوفان شهوت

بزرگانی از دانشمندان اسلامی هم چون ابوحامدغزالی و فیلسوف کم نظیر و محدث خبیر و عارف بصیر ملامحسن فیض کاشانی با تکیه بر آیات قرآن و روایات به زیان های پرخوری و عادت داشتن به غذاهای متنوع و سفره های رنگین و اسرافی و به منافع کم خوری و ساده خوری و قناعت به حلال پرداخته و در این زمینه کتاب مستقلی تدوین کرده اند، من به دورنمائی اندک از مطالبی که از آن بزرگواران رسیده اشاره می کنم باشد که مطالعه کنندگان از آن بهره مند شوند.



---

۱- ۱) - اعراف ۲۰۴.

از قوی ترین عوامل هلاککننده بنی آدم شهوت شکم و میل او به انواع غذاها و سفره های رنگین است.

به خاطر توجه نامعقول به شکم و شهوت خوردن، آدم و حوا از خانه قرار و دوام به خانه ذلت و افتقار و نیاز و احتیاج در آمدند، سببش این بود که از نزدیک شد به شجره منهیه و خوردن میوه آن نهی شده بودند ولی شهوت و میل خوردن بر آنان چیره شد، و نهی خدا را در تاریکی نسیانشان پنهان کرد تا از میوه آن درخت خوردند و زشتی بدن هایشان آشکار شد.

بدون تردید شکم چشمه شهوات و روئید نگاه بیماری ها و آفات است، زیرا شهوت جنسی و شدت علاقه و اشتیاق به عمل غریزی در زن و مرد از آثار و تبعات شهوت شکم و خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوع است.

سپس شهوت خوردن و شدت میل به ارضاء غریزه جنسی مایه عشق شدید به ثروت و شهرت و مقام است که این امور اقتضای گسترش انواع سفره ها و مایه شهوات جنسی را در پی دارد، آنگاه زیاد کردن ثروت و اضافه نمودن به مقام و جاه افتادن در امور بی نتیجه و کارهای دور از عقل و احمقانه و انواع فخر فروشی ها و حسد و چشم هم چشمی را به دنبال می آورد و بی تردید از این مسائل و امور غوغای تفاخر و تکاثر و خود بزرگ بینی به وجود می آید و همین حالات شیطانی است که انسان را به حسد و کینه و دشمنی و خشم می کشد و او را به چاه تجاوز به حقوق دیگران و هر منکر و فحشائی می اندازد.

همه اینها میوه بسیار تلخ آزاد گذاردن شکم و طغیان گرسنگی شکم پرست و سیری او در جهت اسراف و افراط است.

اگر انسان با نیرو گرفتن از ایمان و تقوا و توجه به آخرت و دادگاه های آن و در نظر گرفتن عاقبت امور وجودش را رام گرسنگی کند و به وسیله آن راه های ورودی

شیطان را به حوزه باطن و درونش تنگ نماید نسبت به طاعت خدا و بندگی او فروتن و خاضع می شود، و راه فساد و طغیان را نمی پاید، و کارش به غرق شدن در دنیا و ترجیح دادن آن بر آخرت و دچار شدن به حرص شدید نسبت به امور مادی و تبعاتش نمی انجامد در این زمینه روایات بسیار بسیار مهمی از رسول خدا، اهل بیت طاهرینش رسیده که دانستنش بر همه واجب و لازم است.

«جاهدوا انفسکم بالجوع والعطش فان الاجر فی ذلک کاجر المجاهد فی سبیل الله و انه لیس من عمل احب الی الله تعالی من جوع و عطش:» (۱)

با خالی بودن شکم از خوراکی ها و آشامیدنیها با نفس سرکش مبارزه کنید، بی تردید پاداش در این زمینه مانند پاداش جهادگر در راه خداست و یقیناً عملی در پیشگاه خدا محبوب تر از گرسنگی و عطش نیست.

«لایدخل ملکوت السماوات قلب من ملأ بطنه:» (۲)

قلب کسی که شکمش از خوراکی و غذا پر است وارد ملکوت آسمانها نمی شود.

آری پرخوری مانع صعود به آسمان حقایق و باطن امور و اسرار و رموز است.

«ان الله یباهی الملائکه بمن قل طعمه فی الدنیا یقول: انظروا الی عبدی ابتلیته بالطعام و الشراب فی الدنیا فترکهما لاجلی اشهدوا یا ملائکتی ما من اکله ترکها لاجلی الا ابدلته بها درجات فی الجنه:» (۳)

خدا به فرشتگان به کسی که خوراکش در دنیا کم است مباهات می کند می فرماید: به بنده ام بنگرید، او را به خوراک و آشامیدنی در دنیا آزمایش کردم و او به خاطر من پرخوری و مصرف آشامیدنی زیاد را ترک کرد، فرشتگانم شاهد باشید لقمه ای را بخاطر من ترک نکرد مگر این که به ترک آن درجاتی را در بهشت عوض قرار دادم.

«ادیموا قرع باب الجنه یفتح، قیل و کیف ندیم قرع باب الجنه؟ قال بالجوع و الظماء:» (۴)



---

۱- ۱) – محجه البیضاء ج ۵ ص ۱۴۶.

۲- ۲) – محجه ج ۵ ص ۱۴۷.

۳- ۳) – محجه ج ۵ ص ۱۴۷.

۴- ۴) – همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰- ۱۵۱.

کوبیدن در بهشت را ادامه دهید تا باز شود، گفتند: چگونه کوبیدن در بهشت را ادامه دهیم؟ فرمود به خالی بودن شکم از خوراکی و آشامیدنی.

«بئس العون علی الدین قلب نخیب و بطن رغیب و نعظ شدید:»

بد عامل مخربی بر ضد دین است: قلب ترسوی بی درک، و شکم پرخور، و میل شدید به ارضاء غریزه جنسی.

«ما من شیئ ابغض الی الله من بطن مملؤ:» (۱)

چیزی نزد خدا مبغوض تر از شکم پر خوراک نیست.

«ویل للناس من القبقین فقیل: و ما هما یا رسول الله؟ قال: الحلق و الفرج» (۲)

وای بر مردم از دو قبقب گفتند: ای پیامبر خدا دو قبقب چیست؟ فرمود: شکم و شهوت.

«من شبع و نام قسی قلبه ثم قال: ان لکل شیئ زکاه و زکاه البدن الجوع:» (۳)

کسی که پرخوری کند و بخوابد قلبش دچار قساوت می شود، سپس فرمود: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن گرسنگی است.

«شرار امتی الذی غدوا بالنعیم الذین یأکلون من الطعام الوانا، و یلبسون الوان الثیاب و یتشدقون فی الکلام:» (۴)

بدان امت من کسانی هستند که غذاهای متنوع می خورند، و لباس های قیمتی رنگارنگ می پوشند و در سخن گفتن رعایت حزم و احتیاط را نمی کنند و بدون قید و بند با مردم سخن می گویند.

علاوه بر پرخوری که از علل تحریک شهوت جنسی است، زمینه های دیگری چون نظر بازی، رابطه با نامحرمان، تماشای تصاویر و فیلم های زشت نیز محرک شهوت و کشاننده انسان به انواع گناهان و لذائذ غیر مشروع است که بخواست خدا در ضمن توضیح آیات مربوطه مفصل این مسائل خواهد آمد.

### نتیجه شوم عصیان و تجاوز



---

۱- ۱) - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰- ۱۵۱.

۲- ۲) - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰- ۱۵۱.

۳- ۳) - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۴.

۴- ۴) - جامع الصغیر باب شین ص.

بنی اسرائیل چون روی از حق و حقیقت بر گرداندند، و با احکام تورات مخالفت کردند، و پی در پی به آزار موسی برخاستند، و فرهنگ الهی را به حاشیه زندگی راندند و خلاصه از شهوات بی مهار و بی قید و شرطشان در همه امور زندگی پیروی نمودند، چراغ عقل و خردشان با تندباد هوای نفس و طوفان خودپرستی خاموش شد، و به تدریج خلقیات زشت و ناپسند طبیعت ثانوی و عادت دائمی آنان گشت و به این خاطر فطرتشان رنگ باخت و از حالات انسانی محروم شدند و در ظلمات متراکم حیوان صفتی افتادند و نهایتاً به این نتیجه شوم دچار گشتند که تکذیب آیات الهی و کفر به احکام پروردگار و بی اعتقادی به کتاب خدا و وحی آسمانی و انکار نبوت پیامبران فرهنگ و پیشه و کار آنان شد، و همین تکذیب پیوسته و انکار دائم عامل خوردن داغ ذلت و مسکنت و گرفتار شدنشان به خشم الهی گشت ذٰلِکَ اول اشاره به ذلت و مسکنت آنان و خشم خدا بر ایشان است که عاملش تکذیب آیات خداست ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اَللّٰهِ.

و از پی افتادن در شهوات و تکذیب آیات حق به ظالمانه ترین کار و زشت ترین عمل که کشتن پیامبران است اقدام کردند، پیامبرانی که همه وجود خود را برای هدایت و نجات آنان هزینه کردند ولی آن ستم کاران حرفه ای چون پیامبر و رسولان حق را در جهت مخالف با خواسته ها و شهوات خود دیدند به کشتن آنان برخاستند، چنان که پیمبران باطن خود را که عقلشان بود کشته بودند.

این همه حالات زشت و بدکاری و کشتن پیامبران به خاطر این بود که از فرمان های خدا سرپیچی کردند و در چهارچوب خواسته های حق استقامت ننمودند، و از تکالیف الهیه سرباز زدند و پیوسته به تجاوز و تعدی از مرزها و حدود الهی و حقوق مردم مشغول بودند.

آری عصیان از دستورات حق، و تجاوز و تعدی دائم چنان روح را کدر، و قلب را سیاه، و نفس را چموش و عقل را خاموش، و فطرت را نابود می کند که نتیجه شوم و میوه تلخی از آن جز تکذیب دائمی آیات خدا و کشتن پیامبران به میان نمی ماند، و نتیجه شوم تر و میوه تلخ تر از آن علاوه بر عذاب استیصال در دنیا عذاب دردناک و آتش هولناک دائمی و همیشگی در عرصه گاه قیامت است که گرفتار آن نجاتی ندارد، و بیمار آن شفائی و درمانی نمی یابد.

وَ مَنْ یَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِیهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِینٌ: (۱)

و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند و از اجرای خواسته های آنان که به مصلحت دنیا و آخرت خود اوست سر باز زند و از مرزهای او که احکام و اخلاقیات و حلال و حرام است تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که جاودانه است، و برای او عذابی خوار کننده خواهد بود.

گناه و تجاوز و تعدی چنان زشت و پلید است که گاهی نیت انجام آن هم اثر سوء و نتیجه شوم دارد.

در روایتی از پیامبر اسلام در مورد دو مسلمان که در اختلاف و برخورد شخصی به روی یکدیگر اسلحه بکشند و یکی کشته شود آمده:

هر دو در دوزخ اند، یکی از شنوندگان گفت: ای پیامبر خدا وضع قاتل روشن و معلوم است که به دوزخ وارد می شود ولی مقتول چرا؟ حضرت پاسخ داد بخاطر این که او نیز نیت و قصد داشت که طرف مقابلش را بکشد! (۲)

در روایات و زیارات آمده: که خوشنود به کردارهای ناپسند و اعمال زشت دیگران هم در گناه با آنان شریک و هم چون انجام دهندگان آن است.

«فلعن الله امه قتلتک و لعن الله امه ظلمتک و لعن الله امه سمعت بذلک فرضیت به:»



---

۱- ۱) - نساء ۱۴.

۲- ۲) - جامع السعادات ج ۳ ص ۱۶۳.

لعنت خدا بر مردمی که تو را ای حسین بن علی کشتند و لعنت خدا بر جمعی که به تو ستم روا داشتند و لعنت خدا بر گروهی که حادثه قتل تو و ستم بر تو را شنیدند و به آن راضی و خوشنود بودند.

قرآن مجید بخشی از عذاب های دنیائی و مصائب و بلاها را معلول گناهان مردم میداند:

وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ: (۱)

و هر آسیب و بلائی به شما رسد به سبب گناهانی است که مرتکب شده اید و خدا از بسیاری از اعمال زشت شما هم در می گذرد.

فَلْیَحْذَرِ اَلَّذِینَ یُخٰالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۲)

پس بایـد کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می کننـد بر حذر باشـند از این که بلائی در دنیا یا عذابی دردناک در آخرت به ایشان رسد.

أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّٰاهُمْ فِی اَلْأَرْضِ مٰا لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَلْنَا اَلسَّمٰاءَ عَلَیْهِمْ مِدْرٰاراً وَ جَعَلْنَا اَلْأَنْهٰارَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ: (۳)

آیـا ندانسـته انـد که پیش از ایشان چه بسـیار از ملت ها و اقوام را هلاک کردیم که به آنان در پهنه زمین نعمت ها و امکاناتی دادیم که به شـما نـدادیم و بر آنـان بـاران های پی در پی و پر ریزش فرسـتادیم و نهرهائی از زیر پای آنان جاری ساختیم ولی ناسپاسی کردند، پس آنان را به کیفر گناهانشان هلاک نمودیم و بعد از آنان اقوامی دیگر را پدید آوردیم.

در توضیح آیات دیگر قرآن به انواع عذاب ها که محصول انواع گناهان است به خواست حق اشاره خواهد شد.



---

۱- ۱) – شوری ۳۰.

۲- ۲) – نور۶۳.

۳- ۳) – انعام ۶.

## تفسیر آیه ۶۲

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰادُوا وَ اَلنَّصٰارىٰ وَ اَلصّٰابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ

بی تردید کسانی که به ظاهر ایمان آوردند و یهود و نصاری و صابئین هر کدامشان از روی حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

### شرح و توضیح

از آیه شریفه استفاده می شود ایمان ظاهری و بی پایه که مایه ای از معرفت و شناخت حقیقی و یقین و باور به همراه ندارد در پیشگاه حضرت حق از ارزش برخودار نیست و سبب رفعت و مرتبه و درجه و پاداش نخواهد بود.

تظاهر به ایمان و دینداری و باور داشتن حقیقت در باطن و بی ارتباط بودن با آخرت، و خالی بودن از عمل صالح که از جلوه های ایمان قلبی و یقینی است جز نفاق و دوروئی چیزی نیست.

دقت در آیاتی که پس از این در سوره های دیگر قرآن به ویژه در سوره مائده آمده است بیان گر این معناست که قوم عنود یهود که بارها از طرف قرآن مورد توبیخ و سرزنش و ملامت قرار گرفته اند، و قوم نصاری که قرآن مجید هم چون قوم یهود به آنان ایراد و اشکال دارد افتخار و مباهات می کردند که آئینشان از آئین های دیگر بهتر است و بهشت قیامت منحصراً در اختیار آنان خواهد بود و دیگر اقوام را در آن نصیب و سهمی نیست.

وَ قٰالُوا لَنْ يَدْخُلَ اَلْجَنَّةَ إِلاّٰ مَنْ كٰانَ هُوداً أَوْ نَصٰارىٰ تِلْكَ أَمٰانِيُّهُمْ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ: (۱)



---

۱- ۱) - بقره ۱۱۱.

و گفتنـد: هرگز کسـی وارد بهشت نمی شود مگر آن که یهودی یا نصـرانی باشـد این است دروغ ها و سـخنان بی پایه این دو قوم بگو: اگر در این گفتار اهل صدق و راستی هستید دلیل و برهان خود را بیاورید.

آیه مورد بحث مسـلمانان به ظـاهر مسـلمان و یهودی و نصـرانی و صابئیـان را که در گذشـته پیرو یکی از پیامبران چون نوح یا ابراهیم یـا یحیی بودنـد ولی زمـان نزول آیه دینشـانماننـد آئین یهود و نصـاری آمیخته بـا مطالب انحرافی و بی پایه بود مورد خطاب قرار داد که عنوان ظاهر مسـلمانی و یهودیت و نصـرانیت و صابئیت بـدون ایمان قلبی به خـدا و آخرت و بـدون داشـتن عمل صالـح کارساز نیست، و قـدرت تأمین خیر دنیا و آخرت و سـعادت ابدی را ندارد، و مایه رشد و کمال نمی باشد، و توان رسانیدن انسان را به مقام امنیت و آرامش ندارد.

بر همه این اقوام و اجب و لازم است از عناوین ظاهر دست شسـته و دین شناسـنامه ای را کنار گذارده، و شعار ظاهری خالی از شعـور را از خود دور کرده معرفت واقعی به خـدا و قیـامت را از قرآن و معلم آن محمـد (علیهمـا السـلام) کسب نموده سـپس اعمـاق قلب خود را به آن بیاراینـد و دلی مؤمن به خـدا و قیامت پیـدا کننـد، ایمانی که آنان را به دایره عمل صالـح و کارهای مثبت در آورد و تبـدیل به انسـانی جـامع کمالاـت و فاقـد عیوب و نقـایص نمایـد، تـا شایسـته پـاداش مناسب در دنیا و آخرت گردند و خوف و حزن از خیمه حیات آنان رخت بندد و به جایش امید مثبت به حق و نشاط و سـرور ابدی بنشـیند: وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ.

برخی از سـطحی نگران و آنـان که تنها و بـدون کمک گرفتن از خود آیات قرآن و روایات اهل بیت با ژست عالمانه قرآن را تفسیر می کنند و تفسیر نابجای خود را که در حقیقت تحمیل افکار و بافته ها و یافته های محدود خودشان به

ص:۱۲۳

آیات قرآن است به خورد عده ای بی خبر می دهند گفته و می گویند و نوشته و می نویسند که این آیه نشان از درستی مکتب صلح کل دارد و این که پیروان هر دینی در صورت عمل به دین خود اهل نجات اند و لزومی ندارد از دین خود دست کشیده به آئین اسلام که در قرآن مجید و نبوت پیامبر بزرگ تجلی دارد بپیوندند بهمین اندازه که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح بجای آورند سبب سعادت و رستگاری آنان است.

در پاسخ این یاوه گویان و بی خبران از حقایق، و تنها به قاضی رفتگان و ستم گران به آیات قران باید گفت:

شما پس از نزول قرآن و بعثت پیامبر اسلام که بر اساس آیات قرآن راه نجات منحصر به اسلام محمدی اعلام شد و جز آن را در قیامت از احدی نمی پذیرند چه پاسخ مثبت و منطقی برای گفتارتان دارید؟

وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ اَلْإِسْلاٰمِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی اَلْآخِرَهِ مِنَ اَلْخٰاسِرِینَ: (۱)

و هر که جز اسلام دینی طلب کند و آئینی انتخاب نماید هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

شما بر خلاف آیه صریح قرآن چگونه زیانکاران واقعی را که به قضاوت حضرت حق زیانکار هستند با اصرار بر آئین تحریف شده خودشان یهودیت و نصرانیت و صابئیت اهل نجات می دانید و می گوئید موسی به دین خود، عیسی به دین خود، همه و همه از هر دین و آئینی هستند اهل نجات اند؟ !

شما به تورات و انجیل دو کتاب یهودی ها و نصرانی ها و کتاب های «کیزاربا» «ادرافشادهی» «قلستا» که از کتاب های آئین صابئی است به دقت بنگرید تا برای شما روشن شود که این کتاب ها به وسیله دست های خائن تحریف شده و دلیل تحریف شدن و تغییر آیاتش مطالب بسیار بی اساس و زننده ای است که نسبت به



---

۱- ۱) - آل عمران ۸۵.

خدا در این کتاب ها است و معلوم است که خدای تورات و انجیل و دیگر کتاب های مشابه آنها خدای دست ساز بشر است نه خداوندی که خالق همه موجودات و دارای صفات جمال و جلال و بری از هر عیب و نقص است.

و نیز به این کتاب ها به دقت بنگرید تا معلومتان شود که در آنها سخنی از قیامت به معنای واقعی اش وجود ندارد، و دعوتی به سوی عمل صالح به معنای حقیقی اش در آنها نیست، و بر این اساس کدام یهودی و کدام نصرانی و کدام صائبی می تواند با تکیه بر کتاب موجودش مؤمن به خدا و قیامت و انجام دهنده عمل صالح شود، ایمان به خدای آن کتاب ها که خدائی دست ساز است واقعاً ایمان نجات بخش است و سبب پاداش نزد حضرت حق و عامل رفع خوف و حزن؟

ایمان به قیامتی که آن کتاب ها مطرح کرده اند که هیچ شباهتی با قیامت مطرح شده در قرآن ندارد ایمان نجات بخش و سبب پاداش نزد خدا و عامل رفع خوف و حزن است!

کتاب هائی که موارد عمل صالح را بیان نکرده اند، و آیات مربوطه به آن تحریف شده و وابستگان به آنها چنان که در همه کشورها می بینید از خوردن انواع مشروبات الکلی و گوشت خوک و انواع گوشت های نجس و حرام، و روابط نامشروع و زنا و غارت ملت ها و ستم و دروغ و خیانت و. . . . امتناع ندارند به نظر شما اهل نجات و شایسته اجر و در امان رفتن از خوف و حزن هستند؟

ای کاش برای فهم یک آیه به همان آیه بسنده نمی کردید و به دیگر آیات که مفسر آن آیه است مراجعه می کردید، و از روایات اهل بیت پیامبر هم کمک می گرفتید تا یافته باطل خود را بر آیه تحمیل نمی کردید و سبب گمراهی و

اغوای دیگران که بر اساس ساده لوحی مرید شمایند و شما نمی گذارید برای فهم دین به روحانیت اصیل و عالمان ربانی مراجعه کنند نمی شدید.

شما با این تفسیر ناروا و غلط و اشتباه خود در برابر آیات فراوانی که یهود و نصاری و پیروان دیگر ادیان را به سوی اسلام ناب قرآنی و آئین پاک محمدی دعوت می کند چه سخن معقول و منطقی دارید، اگر تفسر شما نسبت به این آیه صحیح باشد که موسی به دین خود و عیسی به دین خود پس هر کس متدین به هر دینی است آنقدر که خدا و قیامت را قبول داشته باشد اهل نجات است با قسمت عمده ای از صریح آیات قرآن در تقابل و تضاد است، از طرفی قرآن پیروان همه ادیان را قاطعانه دعوت کند که از آئین تحریف شده خود دست برداشته به اسلام که دینی جامع و کامل است مؤمن شوید، و از طرفی هم تفسیر شما بگوید ای اهل ادیان غیر اسلام بر اساس آیه مورد بحث بر آئین خود بمانید که ماندن بر آئین خود به شرط ایمان به خدا و قیامت و داشتن عمل صالح اهل نجات و شایسته پاداش و بهشت هستید! !

به راستی این تضاد و تقابلی که از تفسیر شما به وجود می آید چگونه قابل حل است و این معمای پیچیده که محصول فکر علیل شما است گره اش چگونه گشوده خواهد شد؟ !

یهود و نصاری که دو گروه معروف اند و نفراتشان با نفرات مکتب صابئی که تقریباً منقرض شده یا در حال انقراض اند اگر بر آئین صحیحی هستند و به گفته شما اهل نجات و پاداش اند چرا پروردگار مهربان برای حفظ امت اسلام از خطرات و مهالک به شدت مسلمانان را از رابطه با آنان و برقرار کردن دوستی با ایشان و پذیرش خواسته هایشان منع می کند، و آنان را در هیچ زمینه ای قابل اعتماد نمی داند.

آنان با توجه به خالی بودن کتاب هایشان از حقایق اصیل، امکان نـدارد مؤمن به خدا و قیامت و اهل عمل صالح باشـند، چون این گونه نیسـتند مسـلمانان بایـد آنان را به عنوان دشـمن حق بدانند و از ارتباط تنگاتنگ با آنان بپرهیزند، این فرهنگ اخلاق خداست که مسـلمانان را فرمان می دهد با صالحان و مؤمنان و اهل صدق و صـفا دوست باشید، و از دشمنان و دوستی با آنان بپرهیزید، بنابر تفسـیر شـما اگر اهل ادیان دیگر مؤمن و اهل نجات باشـند چرا خدای حکیم ملت اسـلام را از دوستی با آنان بر حذر می دارد؟ !

معلوم است که تفسـیر واقعی این آیه شـریفه این نیست که شـما می گوئیـد، تفسـیر شـما تفسـیر به رأی و تحمیـل آراء بی پـایه خویش به آیات کتاب الهی قرآن مجید است.

بنـابراین بایـد گفت یـا منظور آیه این است که اگر اهـل ادیـان دیگر بـا توجه به بشارت هائی که از کتاب های خود نسبت به ظهور پیامبر اسلام و قرآن مجید در دست دارند، اگر به همان بشارت ها تکیه کنند و به پیامبر و قرآن ایمان بیاورند قطعاً ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح سرمایه آنان می شود و این سرمایه بی تردید سبب نجات و پاداش و آزادی از خوف حزن است و آیاتی از قبیل آیه زیر این معنا را تقویت می کند:

قُلْ يَا أَهْلَ اَلْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. . . (۱)

بگو از اهل کتاب شـما بر مسـلک صحیح نیستید و هیچ ارزش و قیمتی ندارید تا زمانی که تورات و انجیل که آیاتش به ظهور پیامبر و آئین اسلام خبر داده اقامه کنید و به آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده که قرآن است عمل نمائید.

ص:۱۲۷

---

۱- ۱) – مائده ۶۸.

یا منظور آیه شریفه این است که هر یک از قوم یهود و نصاری و صابئین در زمان پیامبر خودشان و پس از آن با تکیه بر آیات کتابشان از روی یقین و اخلاص به خدا و روز قیامت ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند دارای پاداش مناسب اند و خوف و اندوهی بر آنان در قیامت نخواند بود.

و در حقیقت آیه شریفه پاسخ به بسیاری از گرویدگان به اسلام است که می پرسیدند اگر عامل نجات و راه سعادت و خوشبختی فقط و فقط در گرو مؤمن بودن به اسلام محمدی است پس تکلیف گذشتگان ما چه خواهد شد؟ آیا آنان به خاطر این که عصر ظهور پیامبر و تجلی اسلام ناب را درک نکرده اند مستحق کیفر و عذاب اند؟ آیه پاسخ می دهد قبل اسلام هر انسانی که بر اساس دعوت انبیاء مؤمن به خدا و قیامت و دارای عمل صالح بوده اعم از یهودی یا نصرانی یا صابئی یقیناً اهل نجات است.

در هر صورت ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح بر اساس آیات قرآن از نشانه های اولیاء خدا و مؤمنان صادق و مایه برتری آنان بر همه موجودات زنده عالم هستی است.

أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ: (۱)

آگاه باشید یقیناً اولیاء خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند، هم آنان که ایمان آورده و همواره اهل تقوا هستند.

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ اَلْبَرِيَّهِ: (۲)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند فقط اینان بهترین مخلوقات اند.

ص:۱۲۸

---

۱- ۱) - یونس ۶۲- ۶۳.

۲- ۲) - بینه ۷.

آیا یهود و نصاری با آن همه انحرافشان، و اعمال زشتشان و دور بودنشان از خدا و خالی بودن قلبشان از ایمان واقعی با حفظ یهودی گری و نصرانی گری شان می توانند مصداق اولیاء خدا و خیر البریه باشند، و آیه مورد بحث:

إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ اَلَّذِینَ هٰادُوا وَ اَلنَّصٰاریٰ. . . (۱)

اعلام کننده نجات آنان و سزاوار بودنشان به پاداش الهی است؟ ! ! زهی تفسیر باطل و توضیح بی مایه و اُف برآنان که آیات کتاب خدا به نظر شخصی خود تفسیر می کنند.

در رابطه با آیه شریفه تفسیر جامع البیان طبری جلد اول شأن نزولی را روایت می کند که با این معنا منطبق است که هر کس پیش از ظهور اسلام محمدی با پیروی از پیامبرش ایمان به خدا و قیامت داشت و اهل عمل صالح بود قطعاً اهل نجات و شایسته پاداش است و بر او خوف و اندوهی نخواهد بود:

سلمان از مردم جندی شاپور بود، با فرزند حاکم زمانش پیوند دوستی استواری داشت، روزی برای خاطر صید با هم به دشت و صحرا رفتند، در آنجا به راهبی برخوردند که سرگرم خواندن کتابی بود، درباره آن کتاب از او جویا شدند و او در پاسخ آنان گفت: کتابی است که از سوی خدا نازل گشته و در آن به اطاعت از خدا دستور داده شده، و از سرپیچی و نافرمانی اش نهی شده است، در این کتاب همه را از انجام زنا و دست اندازی به اموال مردم باز داشته اند و این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل گشته است.

گفتار بی شائبه و صادقانه راهب بر قلب پاک سلمان و دوستش مؤثر افتاد و پس از تحقیق و تفحص به آئین راهب گرویدند، او به آنان دستور داد که از خوردن گوشت گوسپندانی که مردم آن منطقه ذبح می کنند به علت حرام بودنش خودداری کنند. سلمان و فرزند حاکم به تدریج از او مسائل مذهبی و حقایق



---

۱- ۱) - بقره ۶۲.

معنوی تعلیم می گرفتند تا روز عیدی پیش آمد، حاکم مجلسی در خور حکومتش تشکیل داد و از چهره های معروف شهر و بزرگان قوم دعوت کرد که در آن مجلس حضور یابند و از فرزندش خواست که او هم در آن مجلس شرکت نماید ولی آن جوان پاک سیرت و مؤمن به آئین مسیح از شرکت در مجلس خود را معذور دانست، هنگامی برای حضور در آن میهمانی به او اصرار ورزیدند پاسخ داد به علت حرام بودن غذایشان در آن مجلس شرکت نمی کند، پرسیدند چه کسی غذای ما را بر تو حرام دانسته و این فرمان را به تو داده که از غذای ما نخوری! او آن مرد راهب را معرفی کرد، حاکم راهب را به مقر حکومت خواست و به او گفت: چون مسئله اعدام نزد ما سنگین و کار بسیار زشتی است به اعدامت فرمان نمی دهم ولی از منطقه ما دور شو و خیمه زندگی را در جائی غیر از این سرزمین بر پا کن.

سلمان و رفیق بزرگوارش دور از چشم حاکم و عواملش راهب را دیدار و در دیر موصل وعده ملاقات گذاردند.

پس از بیرون رفتن راهب از منطقه سلمان چند روزی به انتظار دوستش بسر برد تا آماده حرکت شود، او مشغول تهیه مقدمات سفر بود اما سلمان بیش از آن طاقت و تاب نیاورد و تنها عازم سفر شد.

سلمان خود را به دیر موصل رسانید و در آنجا به عبادت فوق العاده مشغول گشت، راهب که سرپرست آن دیر بود وی را از عبادت بیش از اندازه نهی کرد مباد آن که سلمان از توان و تاب بیفتد ولی سلمان پرسید بندگی و طاعت فراوان فضیلتش بیشتر است یا عبادت اندک؟

راهب گفت: مسلماً عبادت بیشتر پاداش بیشتر دارد.

ص:۱۳۰

راهب دیر پس از مدتی به شوق بیت المقدس حرکت نمود، و سلمان را با خود به آن سرزمین پر برکت برد و به او فرمان داد روزها در مجلس درس علمای مسیحی که در آن محل منعقد می شد شرکت کند و کسب دانش نماید.

روزی سلمان را محزون و غصه دار دید، از او جویای حالش شد، سلمان در پاسخ گفت: همه خوبی ها نصیب پیشینیان شده که در خدمت انبیاء خدا بوده اند.

دانشمند دیر و راهب با انصاف به او مژده داد که در همین ایام در میان جامعه عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از همه پیامبران برتر است و با حزن و اندوه به سلمان گفت: من سنین پیری را طی می کنم و گمان ندارم بتوانم او را درک نمایم ولی تو جوانی و امیدوارم به محضر او راه یابی ولی این را بدان که آن حضرت دارای نشانه هائی است از جمله نشانه و علامت ویژه ای بر شانه ی اوست، آن جناب صدقه نمی گیرد ولی هدیه را می پذیرد.

در بازگشت آنان به موصل بر اثر جریان ناگواری سلمان راهب دیر را در بیابان گم کرد، دو مرد عرب از قبیله بنی کلب از راه رسیده سلمان را به اسارت گرفتند و به مدینه آورده او را به زنی از قبیله جهینه فروختند.

سلمان و غلام دیگر آن زن روزها نوبت به نوبت گله او را به چرا می بردند، در آن مدت سلمان مقداری پول به دست آورد و عاشقانه انتظار ظهور پیامبر اسلام را می کشید.

در یکی از روزها که در اوج انتظار بود و گله آن را می چرانید دوستش رسید و گفت: امروز شخصی وارد مدینه شده و گمان میبرد پیامبر خداست.

سلمان به رفیقش گفت: اینجا باش تا من سری به شهر بزنم و برگردم، آنگاه وارد شهر شد و در مجلس پیامبر حضور یافت و پروانه وار دور پیامبر می چرخید

و انتظار می کشید پیراهن پیامبر کنار رود و نشانه ویژه نبوت را در شانه مبارکش مشاهده نماید.

پیامبر متوجه خواسته او شد لباسش را کنار زد، سلمان نشانه را دید، آنگاه رهسپار بازار شد گوسپند و مقداری نان تهیه کرد و به محضر آن حضرت آورد، فرمود: این چیست؟ سلمان گفت: صدقه پیامبر فرمود: من به آن نیاز ندارم آن را به مسلمانان تهیدست ده تا به مصرف خود برسانند.

سلمان دوباره به بازار رفت و مقداری گوشت و نان خرید و به محضر پیامبر آورد حضرت پرسید چیست؟ سلمان گفت هدیه است حضرت فرمود بنشین سپس آن حضرت و یارانش از آن خوردند، حقیقت بر سلمان آشکار شد زیرا هر سه نشانه را یافته بود.

در این هنگام سلمان درباره دوستانش و راهبان دیر موصل سخن آغاز کرد و نماز و روزه و ایمان آنان به پیامبر و انتظار بعثت آن حضرت را بیان کرد.

کسی از حاضران به او گفت: همه آنان اهل دوزخ اند، این مطلب بر سلمان سخت و گران آمد زیرا یقین داشت اگر آنان پیامبر را می یافتند و محضر نورانی اش را درک می کردند از او اطاعت و پیروی می نمودند، در اینجا بود که آیه مورد شرح و توضیح یعنی آیه ۶۲ سوره بقره نازل شد و بیان داشت:

آنان که به آئین های واقعی ایمان درست و جدی داشته گرچه پیامبر اسلام را درک نکرده اند دارای پاداش و اجر شایسته هستند.

پس تحقیقاً یا آیه می خواهد بگوید همه مؤمنان واقعی پیش از ظهور اسلام محمدی اهل نجات و پاداش اند، یا می خواهد بگوید برای آنان که به ظاهر مؤمن اند و یهود و نصاری و صابئان در صورتی راه نجات و سعادت باز است که

خود را از این عناوین ظاهری آزاد کنند و از طریق شریعت محمدی به خدا و قیامت ایمان آورند و به عمل صالح آراسته گردند.

ص:۱۳۳

## تفسیر آیه ۶۳– ۶۴

### اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ اَلطُّورَ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اُذْكُرُوا ما فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَلَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ اَلْخاسِرِينَ.

و یاد کنید هنگامی که از شما به پیروی از حق پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را به شما عطا کرده ایم که کتاب تورات حاوی همه حقایق هدایت است با قوت و قدرت دریافت کنید و آنچه را در آن است برای اجرا نمودن به خاطر داشته باشید تا پرهیزکار شوید.

آنگاه پس از آن پیمان گرفتن از وفای به آن روی گردان شدید، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یقیا از زیانکاران بودید.

### شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می شود: ۱- پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل ۲- بر افراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل، ۳- فرمان توجه به تورات و عمل به آن ۴- پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق.

### پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل

پیمان حق از بنی اسرائیل در حقیقت دعوت از آنان به یک سلسله مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی است که در تورات آمده و آنان هم پس از حوادثی به آن حضرت آراسته شدن به آن حقایق را وعده دادند.

پیمان الهی از آنان بر اساس آیات هشتاد و سه و هشتاد و چهاره سوره بقره و آیه دوازدهم سوره مائده عبارت بود از این که جز خدا را عبادت نکنند و به پدر و مادر و خویشان و ایتام و مساکین احسان کنند و با مردم با خوش زبانی سخن گویند و نماز را بر پا دارند و زکات بپردازند و خون یکدیگر را به ناحق نریزند و یکدیگر را از خانه هایشان آواره نکنند و به همه پیامبران پیش از موسی و پس از موسی به ویژه پیامبر اسلام ایمان آورند و آنان را در همه زمینه ها تقویت کنند و یاری دهند و به پرداخت قرض الحسنه اقدام نمایند تا با اجرای این حقایق به

رشد و کمال برسند، و سعادت دنیا و آخرت خود را تامین نمایند و خداوند مهربان گناهانشان را بیامرزد، و آنان را به بهشت در آورد.

### برافراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل

این مسئله هم که قطعاً جنبه اعجاز داشت سببی برای توجه دادن آنان به عظمت و قدرت حضرت حق بود به امید آن که از ترس و خوف آن باطنشان تلطیف شود و دست از لجاجت و تکبر نسبت به خواسته های حق بردارند و به پیمانشان عمل کنند و در راه اجرای فرمان های حق که به سود دنیا و آخرت خودشان بود استقامت ورزند.

این معجزه نه برای اجبار آنان به عمل به تورات بود، زیرا دین اجباری نیست و اگر بنا به گفته بعضی آن را برای مجبور نمودن آنان به گردن نهادن در برابر دین بدانیم باید اکثر معجزاتی که به دست موسی جاری شد مستلزم ایجاد اجبار بدانیم، این معجزه راه روحی و روانی و عقلی آنان را برای تسلیم شدن به حقایق هموار می کرد و به آنان در جهت عمل به خواسته های خدا و موسی آمادگی می داد.

به قول پرتوی از قرآن: آنچه از حالات و نفسیات یهود قرآن و تورات نقل می کند شاهد بر این است که ایمان محکم به دستورات و رسالت پیمبرشان نداشتند، و احساس به مسئولیت درآنان بیدار نبود، نه عقل عاقبت اندیش داشتند و نه وجدان بیدار و نه گوش شنوا، در چنین مغزهای جامد و اندیشه های کوتاه، پند و عاقبت اندیشی نیز اثر ثابت و همیشگی ندارد، این گونه مردم را تنها از راه حس ظاهر و نشان دادن عواقب سرپیچی از دستورات میتوان برای چندی تسلیم و خاضع نمود، باید چنان هراس و منظره هول انگیزی در دلشان ایجاد کرد و در برابر چشمشان نمایاند که همیشه در خاطرشان بماند، چنان که علمای اجتماع و

تربیت معتقدند که عواقب گناهها و لغزش ها را برای عامه کوتاه اندیش از مردم باید در صورت های محسوس و منظور نشان داد.

نمایاندن کوه. . . . بالای سر یهود گویا نمایش خوفناک عاقبت سست گرفتن و ترک قانون بوده تا با جای گرفتن این منظره مهیب در خاطر آنها، همه نیروی خود را برای حفظ و اجراء دستورات به کار اندازند. (۱)

### فرمان توجه به تورات و عمل به آن

پس از آن که آن معجزه عظیم به وقوع پیوست و بنی اسرائیل این باز قدرت حق را که نازل کننده تورات بر آنان بود در قرار گرفتن کوه بالای سرشان دیدند فرمان یافتند که تورات را با عقل و قلب دریافت کنند و نسبت به آن معرفت یابند و آنچه از مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی در آن است به خاطر بسپارند و با اعضا و جوارح به آن عمل کنند و به عبارت دیگر درون تاریک را با نور معارفش روشن کنند، و عقل خود را با آیاتش تقویت نمایند، و نفوس خویش را از نگار زشتی های اخلاق بزدایند و چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و پا را در سیطره تصرف آیات آن در آورند تا با چشم به آیات و نشانه های حق بنگرند و به مطالعه حقایق برخیزند، و سحرگاهان مناجات و عباداتشان را با گریه چشم جلا و صفا دهند و دیده از بد دیدن حفظ کنند، و با گوش آیات و معارف الهی را از زبان موسی و قاریان حقیقی تورات بشنوند و مستمع تسلیمی در برابر حق باشند، و با زبان مجهولات خود را بپرسند، و پرسش های دینی و علمی و اخلاقی به میان آرند، و آن را به عنوان ابزاری مثبت در ابراز حق و امر بمعروف و نهی از منکر بکار گیرند و گمراهان را به راه راست هدایت نمایند و به تبلیغ دین خدا اقدام کنند، و با دست به نوشتن حقایق و حل



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۱ ص ۱۸۴.

مشکل مردم، و کار خیر برخیزند، و در شکم جز حلال خدا را قرار ندهند، و شهوت را با حفظ عفت و پاکدامنی جز از طریق ازدواج مشروع بکار نگیرند و با پای، جز در راه مثبت و طریق علم و زیارت اولیاء و دیدن صلحا و رفتن به مجالس معرفت و مساجد و معابد برای عبادت گامی برندارند و روشن تر این که تورات را با قلب و باطن و با بدن و جسم در کمال قوت دریافت کند چنان که در حدیثی از حضرت صادق (ع) رسیده هنگامی که از حضرت توضیح خُذُوا مٰا آتَیْنٰاکُمْ بِقُوَّةٍ را پرسیدند که:

«أبقوه بالابدان ام بقوه بالقلوب فقال بهما جمیعاً:» (۱)

آیا به قوت و قدرت بدنها یا به قوت و قدرت قلب ها حضرت فرمود هم با قدرت جسمانی، هم به قوت قلبی و باطنی هر دو با هم.

که البته این فرمان ویژه بنی اسرائیل نیست بلکه پیروان مکتب الهی در هر عصر و زمانی باید با درون و برون یعنی با معرفت و شناخت و عمل و اجرا کتاب خدا را دریافت کنند و با علم به آن و عمل به آن مصداق عینی آیات خدا شوند، و الا هوای نفس آنان را به اطاعت خود درآورد، و بر وجودشان لگام زند، و سوار جان و عقلشان گردد و به هر سو که خاطرخواه اوست آنان را سوق دهد.

هر که گریزد ز خراجات حق بارکش غول بیابان شود

توجه به داستان زیر که صورت و نمای کوچکی از حقیقت بالاست خالی از لطف نیست.

سلطانی نسبت به زنان و معاشرت و مجالست و هم خوابگی با آنان شوق و رغبت فراوانی ابراز می کرد، اکثر اوقات و ساعات شبانه روز را با آنان و در خلوت حرمسرا می گذرانید، وزیرش پیوسته او را از انس و معاشرت زیاد با زنان



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱ ص ۷۲ ح ۲۲۷.

نهی می کرد تا جائی که نصیحت های وزیر در او مؤثر افتاد و او ساعات کمتری را مصروف زنان می داشت.

یکی از کنیزان او که سخت مورد توجهش قرار داشت علت کناره گیری سلطان را از انس با زنان جویا شد.

سلطان گفت: وزیرم مرا از این کار و شهوت رانی در حد افراط بازداشته، کنیز گفت ممکن است با بخشیدن من به او مرا در اختیارش قرار دهی تا ببینی با او چه می کنم؟

سلطان کنیز را به وزیر بخشید، کنیز پس از آن که به خانه وزیر رفت با فنونی که می دانست و با طنازی و عشوه گری خود را به شدت مورد توجه وزیر قرار داد، و با زیبائی خویش و دلفریبی اش او را مفتون خویش ساخت، وزیر که سخت نسبت به کنیز دل از دست داده بود هر چه می خواست به آن بت طناز و لعبت دل فریب نزدیک شود کنیز به او راه نمی داد و می گفت به خدا سوگند از پذیرفتنت امتناع دارم مگر این که یک بار بر گرده ات سوار شوم!

شعله های سرکش غریزه و قدرت شهوت عنان اختیار از دست وزیر ربود و او را به سواری دادن به کنیز حاضر ساخت!

کنیز که قبلاً لگام و آنچه برای یک اسب لازم بود تهیه دیده بود بر پشت جناب وزیر نهاد و در میان اطاق سوارش شد، این سوارکاری وقتی انجام گرفت که سلطان در جایگاه مخصوصی بنا به قرار از پیش تعیین شده آن وضع را مشاهده می کرد، ناگاه سلطان از محل مذکور بیرون آمد و با شگفتی به وزیر گفت: این چه بلائی است که به آن مبتلا شده ای تو که مر از مجالست و معاشرت با زنان نهی می کردی و آن را بر من نمی پسندیدی!

گفت پادشاها من شما را می ترسانیدم تا به چنین بلای ناگواری دچار نگردی و اینان بر تو سوار نشوند، اینک با دیده خود چیره دستی اینان را دیدی که تا

جائی است که می توانند بر تمام شئون زندگی مردان مسلط گردند و بر آنان حکومت کنند! ! (۱)

### پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق

با پیمان استواری که از بنی اسرائیل دائر بر معرفت به کتاب خدا و عمل به آن و پیروی از دستورات موسی که مواد آن پیمان به تفصیل در آیات دیگر آمده گرفته شد و با این که آن معجزه عظیم یعنی کوه را بالای سرشان مشاهده کردند و تا اندازه ای دانستند که روی گردانی از برنامه های حق و پیمان شکنی به دلیل آن معجزه عذابی سخت به دنبال دارد باز به پیمان شکنی برخاستند و از هوا و هوس خود و شهوات بی مهارشان پیروی نمودند، و از بکار گرفتن عقل دوراندیش امتناع ورزیدند و با کتاب خدا و موسی سر مخالفت و ناسازگاری نهادند، ولی فضل و رحمت خدا شامل آنان شد و آنان را از دچار شدن به عذاب سخت ایمن داشت و باز هم راه مهلت را برای توبه و خودسازی و برگشت به تورات و تسلیم شدن در برابر حق و ایمان به پیامبران و انجام عبادت رب و خدمت به خلق باز گذاشت، ولی آنان آن مهلت را غنیمت ندانستند و به شکستن پیمان ادامه دادند، و از اجرای آیات تورات سر باز زدند و تجاوزات از حدود الهی و عبور از مرزهای ممنوعه و ستم بر خود و دیگران را تداوم دادند چنان که در آیات بعد می خوانیم.



---

۱- ۱) - کشکول بحرانی ۱۵۰.

### تفسیر آیه ۶۵- ۶۶

#### اشاره

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ اَلَّذِینَ اِعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی اَلسَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً خاسِئِینَ.

فَجَعَلْناها نَکالاً لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ.

و یقیناً شما سرگذشت کسانی از خودتان را که در روز شنبه از فرمان خدا تجاوز کردند و به صید ماهی پرداختند که به آنان به خاطر تجاوزشان گفتیم: بوزینگانی رانده شده و خوار شوید.

در نتیجه آن مجازات را عبرتی برای کسانی که شاهد حادثه بودند و کسانی که پس از آنان می آیند و پندی برای اهل تقوا قرار دادیم.

#### شرح و توضیح

از دو آیه شریفه سه حقیقت را درمی یابیم: ۱- حرمت شکنی یهود نسبت به روز شنبه روز بسیار مقدسشان ۲- عذاب شدید حرمت شکنی. ۳- عبرت و پند.

#### حرمت شکنی

شعائر الهی که از نظر معنوی و ارزش وجودی مورد توجه حضرت حق هستند و هر یک راهنمائی و نشانی برای عبادت خالصانه اند به خاطر این که اضافه تشریفی به وجود مقدس پروردگار دارند بسیار قابل احترام اند و به قول قرآن مجید بزرگداشت آن شعائر مایه در تقوای قلب دارد.

وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اَللّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی اَلْقُلُوبِ: (۱)

و هر کس شعائر خدا را بزرگ شمارد بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوی دلهاست.

دلی که از تکبر و غرور و ریا و بخل و بدبینی در سایه ایمان به خدا و قیامت و از برکت معرفت به حقایق در پوشش و حصار تقوا قرار گرفته البته صاحبش حرمت و احترام شعائر خدا را نگاه می دارد.

شعائر الهی گاهی مکانی و گاهی انسانی و گاهی زمانی است، و عظمت و موقعیت هر کدام از شعائر از توجه حضرت حق به آنها و انتخابشان برای جهتی خاص نشأت می گیرد.

١- ١) - حج ٣٢.

تعطیل شنبه بنابر حکم تورات واجب و از شعائر ملت یهود و از دیگر فرائض آئین آنها بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

از خود آنـان روایت شـده: خداونـد در روز شـنبه ساختمـان جهان هستی را به پایان رسانیـد، و بنی اسـرائیل روز شـنبه از مصـر خارج شـده و از سـتم های طاقت فرسای فرعونیان نجات یافتنـد، بر آنان مقرر شـده بود که در چنین روزی از هر کاری دسـت بردارند و به اجرای شعائر الهی و عبادت بپردازند و به ویژه از صید ماهی بپرهیزند.

وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي اَلسَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً

و به آنان فرمان دادیم در روز شـنبه «از حکم حرمت صـید ماهی» تجاوز نکنیـد و از آنان (برای اجرای احکام خود و پیروی از موسی) پیمانی بسیار محکم و استوار گرفتیم.

ولی برخی از یهود ساحل نشـین که پیرو هوا و هوس و شـهوات حیوانی بودند، و نمی خواسـتند به ارزش و عظمت احکام خدا بها دهند و همواره دنبال این بودند که به شـکم و شهوت برسند و بر ثروت خود حتی با شکستن پیمان هایشان و بی توجهی به احکام الهی و دست اندازی به محرمات بیفزایند، برای سـرپیچی از حکم حرمت صید ماهی در روز شنبه حیله ای بکار بستند و حرمت این قـانون الهی را شکسـتند و آن این بود که چون دیدنـد روز شـنبه کناره ساحل ها خلوت و دامی برای صـید در کار نیست از روز قبل حوضـچه هائی می ساختند و به دریا راه می دادند، و چون روز شـنبه ماهی های فراوان به خاطر نبود صـید به ساحل می آمدند از آب راهها به حوضچه ها می ریختند و آن حرمت شکنان راه بازگشت آنها را به دریا می بستند تا روز بعد به دامشان انداخته و صیدشان می نمودند.

کار آنان در مـدتی طولانی ادامه یافت و حرمت شـکنی شان پابرجا بود، به نصـیحت دلسوزان توجهی ننمودند، و از نهی منکر ناصحان پیروی نکردند، قانون

حق را که به مصلحت دنیا و آخرت انسان است پشت سر انداختند، شعائر الهی را ناچیز گرفتند، روز شنبه را که برای آنان به عنوان روز عبادت مقرر شده بود روز تأمین مادیت و شهوت و شکم انگاشتند.

به مهلتی که خدا برای بازگشت حرمت شکن می دهد اعتنا نکردند، مهلت پایان یافت و زمان کیفر و عذاب سخت در برابر آنهمه سرسختی و لجاجت رسید.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان الله یمهل الظالم حتی اذا اخذه لم یفلته:» (۱)

خدا به ستم پیشه مهلت می دهد چون مهلت پایان یابد او را به عذاب سخت می گیرد و راه رهائی و نجات را بر او می بندد.

از ابن عباس روایت شده: اهل شهری که کنار ساحل می زیستند هفتاد هزار نفر بودند و به سه گروه تقسیم شدند: گروهی راه نافرمانی پیش گرفتند و از نگاه داشتن حرمت شنبه سر باز زدند و در آن روز به فسق و فجور و شرابخواری و گناه روی آوردند، گروه دوم آنان را نهی می کردند و از عقوبت حق بر حذر می داشتند و از کارهای خلاف آنان ناراضی بودند و گروه سوم در سکوت و خاموشی نسبت به عصیان به سر می بردند، ابن عباس می گوید:

«نجی الناهون، و هلک المصطادون و لا ادری ما فعل بالساکتین:» (۲)

نهی کنندگان از منکر نجات یافتند، صیادان روز شنبه هلاک شدند، و نمی دانم به سکوت کنندگان چه رسید.

### عذاب شدید حرمت شکنی

وای از روزی که مهلت خدا نسبت به اهل فسق و فجور و حرمت شکنان پایان پذیرد و نوبت عذاب رسد، آن روز برای ستم پیشگان و اهل گناه روز بسیار



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۱، ص ۲۲۲.

۲- ۲) - همان مدرک ص ۲۲۲.

سختی است، تمام درهای نجات و راه های فرار بسته می شود و قدرت اهل گناه به صفر می رسد، و از طرف هیچ کس یاری نمی شوند و خود هم نمی توانند خود را یاری دهند.

امر و فرمان تکوینی خدا بر عذاب لج بازان و متکبران و حرمت شکنان فرا رسید.

فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ

فاء در قلنا که فاء تفریع است و فرمان کُونُوا دلالت بر سرعت فوق العاده انجام فعل و تأثیر آن حرمت شکنی در ظهور این امر و تحقیق متعلق آن است، تجاوز به حریم مقدس شعار دین آنان را زمینه داد تا به فرمان تکوینی حق به شکل بوزینگان مطرود و خوار درآمدند.

این دگرگونی صورت انسانی به صورت حیوانی که امری ظاهری بود نه باطنی چنان که از صریح آیه شریفه استفاده می شود، نتیجه تراکم ملکات حیوانی و استواری آن در نفوس یهود پیمان شکن بود که به امر تکوینی حق در ظاهر آنان نمایان شد و شکل واقعی بوزینه آن حیوان مسخره و مقلد را گرفتند.

مفسرانی که به تاویل آیه دست انداخته اند و می گویند باطن آنان مسخ شد، یا جمله را تعبیری برای سرزنش و اهانت احتمال داده اند با آیه شریفه هیچ تناسبی ندارد، علاوه بر اینکه مسخ باطن یا عنوان سرزنش اهانت مایه عبرت نمی باشد.

مایه عبرت آن واقعیتی است که با چشم قابل مشاهده و سبب ترس انسان از افتادن در حادثه و جریانی مانند آن است.

آری بنی اسرائیل حیله گر و بازی کننده با قوانین الهی، و مقلدان هوا و هوس به ظاهر صورت و جسم به شکل بوزینه درآمدند و ایجاد این دگرگونی بر قدرت بی نهایتی که هر لحظه در عرصه گاه هستی میلیاردها دگرگونی به وجود می آورد بسیار بسیار آسان است.

تربیت های مادی و غیر دینی و شعائر قومی و ملی نمی تواند ملّتی را برپا دارد، این ملّت چون شعائر و نوامیس دین را رها کنند، وحدت و قدرت و معنویات خود را یکسره می بازند و چون بوزینگان ملعبه و تقلیدچی دیگران می گردند و دیگر در سرنوشت خود تأثیری ندارند و از صحنه زندگی رانده می شوند» كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ .

روح البیان می گوید: این بلاـ و خسارت پاداش کسی است که قدرشناس احسان نباشد، و آن که احسان منعم را با کفران نعمت هایش پاسخ دهد از عرصه عزت وصال به ذلت هجران و ممنوع شدن از فیوضات منعم درآید.

عقوبت امت های گذشته به عذاب خسف و مسخ بر اجسادشان بود و عقوبت و کیفر گناهان این امت بر قلوب آنان است، و عقوبت قلوب از عقوبت نفوس سخت تر و شدیدتر است.

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ: (۱)

و دلها و دیدگانشان را که وسیله فهم و بصیرت است به کیفر گناهانشان وارونه و دگرگون می کنیم تا از اتصال به حقایق محروم شوند و از آلوده شدن به هر گناهی احساس ندامت نکنند، و به توبه و انابه باز نگردند!!

آری کسی که در خدمت حضرت ربّ ادب نورزد، و در اثناء سلوك قدم از جاده حق بیرون گذارد، و با قدم احترام و حرمت به بساط قرب در نیاید مستوجب حرمان از فیوضات، و جلب کننده ی خسارات، و مبتلای به عقوبات مولا می شود.

علامت مسخ قلب افتادن در انواع محرمات و غلطیدن در انواع معاصی، و آلوده شدن به گناهان گوناگون است.



---

۱- ۱) - انعام ۱۱۰.

خوک با ولع و حرص نجاسات و لاشه های گندیده را می خورد، صاحب قلب مسخ شده هم با حرص و ولع سراغ انواع گناهان و خوردن محرمات از قبیل رشوه و غصب و مشروبات الکلی و. . . می رود.

نشانه مسخ قلب سه چیز است: شیرینی طاعت و عبادت را در نمی یابد، از معصیت ترس و هراس ندارد، و از مرگ دیگران و حادثه ها عبرت نمی گیرد.

## عبرت و پند

خداوند می فرماید آن کیفر سخت و مجازات سنگین را که دگرگونی چهره انسانی خطاکاران به صورت بوزینه بود برای شاهدان حادثه و همه امت هائی که پس از آنان می آیند مایه عبرت و برای اهل تقوا مایه آماده سازی بیشتر برای رجوع به خدا اصلاح باطن قرار دادیم، زیرا زمینه پندپذیری در اهل تقوا آماده و فراهم است، چون خواست باطن آنان این است که به هر وسیله ممکن خود را از عذاب دنیا و آخرت حفظ کنند، و آن که چنین حالتی دارد پند و موعظه بیشتر در او مؤثر می شود.

ما اگر مانند بیداران و اهل بصیرت به جهان و دگرگونی ها آن، و به تاریخ انسان و حوادثی که بر آن گذشته به دقت بنگریم به این نتیجه می رسیم که جهان و دگرگونی هایش و تاریخ انسان و همه حوادثش مایه عبرت و پند است، و میتوان از هر عبرت و پندی برای خودسازی و تربیت نفس، و پختن عقل، و بیدار کردن وجدان و تقویت فطرت، و بازگشت به حق، و آراسته شدن به عبادت رب و خدمت به خلق استفاده کرد.

امور برای عبرت آموزی و پند گرفتن بسیار فراوان است، ولی عبرت گیرنده و پندآموز بسیار کم است به قول امیرمؤمنان (ع) :

«ما اکثر العبر و اقل الاعتبار!»

عبرت چه بسیار است و عبرت گیرنده چه اندک!

بیداران و سالکان و حکیمان و شاعران با بصیرت از هر چیزی و از هر جریانی عبرت گرفتند و برای اهلش عبرت ارائه کردند.

ص:۱۴۵

لسان الغیب با تماشای گنبد خضرای فلک و هلال ماه نو عبرت می گیرد و عبرت می آموزد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ج

یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو حافظ، حافظ قرآن با دیدن آب جاری در جوی عبرت می گیرد و عبرت می آموزد: بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین جج

کین اشارت زجهان گذران ما را بس جصائب از هر مطلبی حادثه ای و جریانی عبرتی به دست می دهد: صائب مخور فریب ز ابناء روزگار

tt یوسف به ریسمان برادر به چاه شد

صائب از دیدن اشک کباب که به روی آتش می ریزد و آتش را شعله ورتر می کند پندی جانانه می آموزد:

اظهار عجز پیش ستم پیشگان خطاست

ttt اشک کباب باعث طغیان آتش است

صائب با دیدن خار خشک و بی قیمت سر دیوارهای گلین می گوید:

من از روئیدن خار سر دیوار فهمیدم

که ناکس کس نمی گردد به این بالا نشیمنهاشاعری بینا برای علاج خودبینی از مردمک دیده پند و نصیحت ساخته می گوید: از مردمک دیده بباید آموخت ج

دیـدن همه کس را ندیـدن خود را شـاعری از حوادث پی در پی که در منطقه عراق به ویژه کوفه به وقوع پیوست عبرت و پند می سازد و همه را به بیداری می خواند: نادره مردی ز عرب هوشمند ج

گفت به عبـدالملک از روی پند ججروی همین مسـند و این تکیه گاه ججزیر همین قبّه و این بارگاه جبودم و دیدم بر ابن زیاد ججآه چه دیدم که دو چشمم مباد ججتازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهان

ص:۱۴۶

بعد ز چندی سر آن خیره سر ج

بد بر مختار به روی سپربعد که مصعب سر و سردار شد دستکش او سر مختار شد نک سر مصعب به تقاضای کار جتا چند کند با تو دگر روزگار ججالبته در میان همه عبرت های روزگار از همه مهم تر و برای بیداری از همه قوی تر عذاب ها و بلاها و گرفتاری ها و سختی هائی است که متوجه گناهکاران و بی ادبان و عاصیان و خطاکاران و مبتکران مغرور و فرعون ها و نمرودها و ستم گران روزگار گردید که وضع نکبت بار آنان در پایان کارشان برای دیگران بخصوص هم مسلکانشان بهترین عبرت و بیدار کننده ترین پند است. هارون روزی بهلول را دید، به او گفت مدتی است در آرزوی دیدارت بودم، بهلول گفت: اتفاقاً من به هیچ صورت به دیدار تو مشتاق نیستم، هارون از او درخواست پند و موعظه کرد بهلول گفت: تو را چه موعظه ای داشته باشم و به کدام برنامه پندت دهم؟ سپس اشاره به ساختمان های بلند و قصرها و قبرستان کرد و گفت: این قصرها و کاخ های سر به فلك افراشته از کسانی است که هم اکنون در زیر خاك تیره این قبرستان اسیر و از همه جا رانده سر در خاك دارند، ای هارون چه حالی خواهی داشت روزی که برای بازپرسی و بازخواست در پیشگاه حقیقت و عدل الهی بایستی و حضرت حق به اعمال و کردارت رسیدگی کند، در کمال دقت از تو حساب بخواهد؟ و چه خواهی کرد در آن زمانی که خداوند به اندازه ای در حساب دقت و عدالت ورزد که حتی از عملت گرچه به اندازه هسته خرما و پرده ی نازکی که آن هسته را در میان گرفته و آن نخ باریکی که در شکم هسته است و آن خط سیاهی که در کمر آن هسته است باشد بازپرسی نماید و در تمام این مدت بازخواست تو گرسنه و تشنه و برهنه و در میان جمعیت محشر روسیاه و دست خالی باشی؟ !

در چنین روزی همه به تو می خندند و بیچاره و درمانده خواهی بود، هارون از این موعظه و پند بی اندازه متأثر شد و اشک از دیده فرو ریخت، (۱)ولی به خاطر تعلق افراطی اش به اموری مادّی و حکومت چند روزه دنیا از آن موعظه طرفی نبست.



---

۱- ۱) - بهلول عاقل

## تفسیر آیه ۶۷

### اشاره

وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قٰالُوا أَ تَتَّخِذُنٰا هُزُواً قٰالَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْجٰاهِلِينَ.

و یاد کنید زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می دهد گاوی را ذبح کنید گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از این که از نادانان باشم.

### شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: ۱- شکستن حرمت موسی ۲- جایگاه ادب در زندگی

### شکستن حرمت موسی

گویا از جمله اول آیه شریفه به ویژه از کلمه « لِقَوْمِهِ » بتوان استفاده کرد که موسی به بنی اسرائیل گفته باشد یا قومی إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ. . . . ای قوم من، ای جامعه من خدا به شما فرمان می دهد. . . . . .

این تعبیر که از مفهوم آیه استفاده می شود و به عبارت دیگر از عمق آیه شریفه بر می آید نشانگر محبت و علاقه و ارزش دهی موسی هم چون دیگر پیامبران و مصلحان واقعی به انسان هاست.

علاقه و محبتی که به پشتوانه ی آن از مردم جدا نمی شدند و از آنان روی نمی گرداندند و بر اثر آن به کار با عظمت و بی نظیر خود دستگیری از بندگان برای نجاتشان از نکبت ها و تاریکی ها و جهالت ها و هدایتشان به سوی خدا و آئین الهی و هر عمل خیری ادامه می دادند و بر آن پافشاری می نمودند و به آزارها و مضیقه ها و مشکلات و مصائبی که از این ناحیه به آنان می رسید صبر و استقامت و شکیبائی غیر قابل وصف از خود نشان می دادند.

موسی (ع) ذبح گاو را در کلامش به بنی اسرائیل فرمان و دستور خدا اعلام می کند و می گوید: خداوند به شما امر می نماید که گاوی را ذبح کنید و هیچ قید و شرطی را هم برای گاو بیان نمی کند، اگر آنان گاوی معمولی را ذبح می کردند،

فرمان خدا را اطاعت کرده بودند، و امر حضرت حق را به اجرا گذاشته بودند و با سئوالات گوناگونشان کار را سخت و دشوار نمی کردند، اما به اختیار خودشان کار را به مضیقه و سختی کشاندند و برای پیدا کردن گاو مورد نظرشان خود را در رنج و زحمت قرار دادند.

نسبت فرمان ذبح به حضرت حق که حقیقت هم داشت و به راستی فرمان خدا بود إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ برای این بود که از شک و شبهه بنی اسرائیل در رابطه با این مسئله مهم که هم برای آنان مایه تصفیه اعتقاد بود و هم مشکل بزرگی را حل می کرد جلوگیری کند و تصور نکنند موسی این مطلب را از پیش خود گفته و می خواهد آنان را به کاری معمولی وا دارد.

این گاوکشی برای این بود که «بنی اسرائیل چون سالیان دراز محکوم مصریان بودند، مانند هر قوم محکوم و زبون دیگران، خواه ناخواه اوهام و معتقدات مصریان بر آنان چیره شده بود، یکی از مقدسات مصری ها گاو بود، گویا احترام و تقدیس گاو در مصر مانند هند بیشتر در طبقه کشاورزان و دام داران شایع بود، چون بنی اسرائیل با این طبقه که اکثریت مردم آن سرزمین بودند آمیزش داشتند، تقدیس و پرستش گاو آنچنان سرایت کرد که بیشتر آنان عقیده یگانه پرستی و اعتقاد توحیدی پدران خود را فراموش کردند، شاید تقدیس گاو پس از خروج از مصر و زندگی طولانی در بیابان و معاشرت با قبائل گاوپرست نیز در آنان مؤثر بوده، در هر جا و به هر طریق باشد تقدیس گاو و گوساله در نفوس آنان ریشه داشته و محبت آن قلوبشان را فرا گرفته بود، چنان که در همین سوره بقره آیه ۸۸ به آن اشاره می کند:

وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ اَلْعِجْلَ.

بنابراین اتخاذ گوساله پس از چند روز غیبت موسی از جهت غفلت و پیش آمد ناگهانی یا اغفال نبوده بلکه منشأش علاقه و کشش باطنی آنان به چنین پرستشی بود.»

این گاوکشی آنهم به دست خودشان برای این بود که خاطره تقدیس و پرستش آن از ذهن ها و باطن ها زدوده شود، و اعتقادشان از آلودگی پاک گردد و تصفیه شود، و از این بت قطع گردد و متوجه خدای جهان آفرین شوند و دلی پاک از بت ها و صنم ها به سوی او برند، و آن خانه معنوی را پس از در هم شکستن بت گاو و گوساله افق تجلی توحید نمایند و در سایه ایمان خالص به حضرت حق به عبادت عارفانه و عاشقانه برخیزند.

از جهت دیگر پیش آمد قتلی که همه بنی اسرائیل را مضطرب کرد، و اوضاعشان را به هم ریخت، و امنیت خاطرشان را در معرض تهدید قرار داد و می رفت که به نزاع و جنگ قبیله ای منجر شود و آتش خانمان سوزی را شعله ور سازد به موسی میدان داد که فرمان خدا را درباره کشتن گاو با آن که اجرایش بر بنی اسرائیل بخاطر تقدیس گاو بسیار سخت و دشوار بود اعلام کند تا با زدن عضوی از آن به بدن مقتول حیات به او باز گردد و قاتل را معرفی کند و آتش فتنه را بخواباند، اعتراضات و سئوالات گوناگون و بهانه جوئی های عجیب و غریب که در تاریخ معروف به بهانه های بنی اسرائیلی شده برای این بود که شاید فرمان حق به ذبح گاو متوقف شود و راه فراری از این حکم به رویشان باز شود تا به قداست گاو به اعتقادشان تجاوز نشود و حریم مقدس گاو محفوظ بماند! !

اما فرمان الهی بدون برو برگرد باید اجرا می شد، و تعویق نسبت به آن جا نداشت، ولی بنی اسرائیل که دل به گاو داشتند و نمی خواستند دست به ذبح آن

ببرند با همان روح جمود و تعصب جاهلی و تردید و شک درباره هر دستور با زبانی تند و لحنی زننده به موسی گفتند:

أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً؟ ! !

و آن حضرت با لحنی آرام و زبانی ملایم و کلامی با مفهومی معنوی و عالی به آنان گفت:

من از این که از نادانان به موقعیت ها، و حقایق و به ویژه مقام والای انسان باشم به خدا که پناه دهنده هر پناهنده ای است و قدرتش نسبت به هر چیز فراگیر است پناه میبرم.

نسبت دادن بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن انسان به یک پیامبر آن هم سومین پیامبر اولوالعزم و دارنده مقام کلیم اللهی و بنده صالح و خالص و مخلص پروردگار که منبع کرامت و بزرگی و شرف و عزت و اصالت و صداقت بود از هر نسبت ناروائی نارواتر و نابجاتر است!

به بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن آنان کار مردم پست و فرومایه و بی ادب است، ایناانند که دیگران را ملعبه هوا و هوس خود می سازند و ارزش خویش و دیگران را نمی شناسند.

پیامبران می دانند که انسان مقامی مادون حق و مافوق همه موجودات است.

پیامبران می دانند که انسان بنیان الله و خلیفه خدا روی زمین است.

پیامبران می دانند که انسان سرّ خدا و خدا سرّ انسان است، پیامبران همه استعدادها و ارزش های معنوی انسان را می شناسند، آن بزرگواران هدفی در مقام تعلیم جز شناساندن این استعدادها و ارزش ها و از قوه به فعلیت رسانیدن آنها ندارند، و با دستوراتی که از جانب خدا و خود ابلاغ می کنند می خواهند این استعدادها و ارزش ها را بالا ببرند و از سقوط نگاه دارند.

ص:۱۵۲

آنـان می داننـد که اسـتهزاء به انسـان و به مسـخره گرفتن او کـاری بسـیار نـاروا و ناشـایست است و اسـتهزاء کردن دیگران از گناهان محسوب شده، و مقام بلند عصمت آنان امتناع از این کار داشت.

ابن عباس در ذیل آیه ۴۹ سوره کهف:

«یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها» می گوید:

«الصغیره التبسّم بالاستهزاء بالمؤمن والکبیره القهقهه بذلک (۱)و هو اشاره الی ان الضحک علی الناس من الجرائم و الذنوب:»

صغیره تبسم مسـخره آمیز به مـؤمن و کـبیره خنـده قهقه اسـتهزائی به اوست از گفتـار ابن عبـاس که شـاگرد امـام معصـوم بوده استفاده می شود که خنده مسخره نسبت به مردم از جرائم و گناهان است.

مسخره کردن مردم در حقیقت کوچک شمردن آنان و سبک انگاشتن ایشان و فرومایه دیدن آنان است.

آیا چنین کاری آنهم بر پیامبری معصوم و دلسوز و علاقه مند به هدایت همه انسان ها سزاوار است؟ !

ولی بنی اسرائیل بی تربیت، و آلوده به تردید و شک در نبوت موسی، با توجه به حسّ گرائی و سبک مغزی که حاکم بر آنان بود مقام موسی را که مقامی عرشی و الهی بود تا حد یک دلقک و بازی گر پائین آوردند و در ارتباط با فرمانی که موسی از جانب خدا به آنان ابلاغ کرد گفتند:

أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً؟ ! !

## جایگاه ادب در زندگی

ادب زمینه ساز رشد و بستر آراسته شدن انسان به تربیت اسلامی و سبب آبرو و احترام انسان نزد خدا و میان مردم است.

ادب به کوچک و بزرگ چه در گفتار و چه در کردار عامل جلب فیوضات الهی و سـبب سـعادت و خوشـبختی، و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۵ ص ۲۳۶.

از رسول خدا و امیرمؤمنان و دیگر امامان در این زمینه روایات بسیار مهمی رسیده که توجه به آنها و فراگیری آنها جداً بر هر مسلمان و بلکه هر انسانی لازم و واجب است.

رسول خدا فرمود:

«الحرمات التی تلزم کل مؤمن رعایتها و الوفاء بها: حرمه الدین، حرمه الادب، و حرمه الطعام:» (۱)

حرمت هائی است که رعایت و وفای به آنها بر هر مؤمنی لازم است: احترام به دین، حرمت ادب، و حرمت غذا.

از امام موحدان امیرمؤمنان روایت شده است:

«ما هلک امرء عرف قدره:» (۲)

کسی که اندازه و قدر خود را شناخت و همه جا این قدرشناسی را به کار گرفت هلاک و بی آبرو نشود.

«العلم وراثه کریمه، و الادب حلل حسان، و الفکره مرآه صافیه، والاعتذار منذر ناصح، و کفی بک او با لنفسک ترکک ما کرهته لغیرک:» (۳)

دانش و علم میراثی گران، و ادب زینت و زیوری زیبا، و اندیشه آئینه ای صاف، و پوزش پندآموزی خیرخواه، و ادب تو آنچه را که برای خود نمی پسندی برای دیگران بکار نمی بندی تو را کافی و بس است.

«فسد حب من لیس له ادب:» (۴)

حب و شرافت کسی که فاقد ادب است تباه و ضایع است.

«لا حب ابلغ من الادب:» (۵)

حب و شرافتی رساتر از ادب نیست.

«الادب خیر میراث و حسن الخلق خیر قرین:» (۶)

ادب بهترین میراث و خوش خلقی بهترین همدم است.



---

۱- ۱) - تحف العقول ۵۴.

۲- ۲) - بحار ج ۷۲ ص ۶۶.

۳- ۳) - بحار ج ۷۲ ص ۶۷.

۴- ۴) - تحف العقول ۹۱.

۵- ۵) - بحار ج ۷۲ ص ۶۷.

۶- ۶) - تحف العقول ۹۱.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع قیل و ما هن یا بن رسول الله؟ قال: الدین، و العقل، و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب:» (۱)

پنج چیز در هر کس نباشد، در او بهره زیادی نیست: گفتند آنها چیست؟ فرمود: دین، عقل، حیا، خوش خلقی، و ادب نیکو.

علی (ع) فرمود:

«لا غنی کالعقل، و لا فقر کالجهل، و لا میراث کالادب، و لا ظهیر کالمشاوره:» (۲)

هیچ ثروتی چون عقل، و هیچ تهیدستی چون نادانی، و هیچ میرای چون ادب، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«انکم الی الکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الذهب و الفضته:» (۳)

به راستی شما به تحصیل ادب نیازمندتر از کسب طلا و نقره هستید.

موسی (ع) که منبع ادب و کرامت بود از تهمتی که به او زدند به خدای قادر پناه برد و به آنان گفت:

أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ اَلْجاهِلِینَ

آری تمسخر و استهزاء جز از مردم بیادب و نادان صادر نمیشود، استهزاء به غیر یا استهزاء به خلقت اوست یا به کاری از کارهای وی مسخره کردن کیفیت خلقت مردم هیچ جایگاهی در عقل و منطق ندارد، و امّا فعل غیر اگر قبیح و نادرست است واجب و لازم است او را نسبت به زشتی کردارش بیدار کنند و با امر بمعروف و نهی از منکر از انحراف فعلی نجاتش دهند در هر صورت استهزاء گناه سنگینی است که جز از مردم جاهل و نادان صادر نمی شود.

ص:۱۵۵

---

۱- ۱) - بحار ج ۷۲، ص ۷۳.

۲- ۲) - بحار ج ۱، ص ۹۵.

۳- ۳) - غرر الحکم. ج ۱ ص ۳۰۳.

ذبح بقره فلسفه و هدفی بسیار عالی داشت، بنی اسرائیل بی توجه به آن هدف به موسی توهین روا داشتند، حضرت حق که فرمان به ذبح از پیشگاه مقدسش صادر شده بود اراده داشت تا با ذبح گاو به دست بنی اسرائیل که محبوب آنان و در نظرشان مقدس بود به توحید خالص برگردند، و به عرصه توبه و انابه از آلودگی باطن درآیند، و ریشه ارادت و وابستگی به گاو به عنوان موجودی مقدس و معبود و مورد پرستش از سرزمین قلب آنان کنده شود، تا با زدوده شدن غبار شرک باطنشان آماده تجلی توحید ناب شود، و نیز مشکل قتلی که برای آنان پیش آمده بود برطرف گردد، ولی آنان از طرفی موسی را متهم به بازیگری با دیگران و به مسخره گرفتن افراد نمودند و از طرف دیگر با سئوالات گوناگون درباره گاو که چگونه باشد، چه رنگی او را پوشانده باشد، و. . . . . کار را بر خود سخت نمودند و خدا هم کار را بر آنان به خاطر لج بازی و اصرار بر پرسش های بیجا که در حقیقت به خیال خودشان راه فراری برای انجام نگرفتن ذبح بود سخت گرفت.

ص:۱۵۶

## تفسیر آیه ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱

### اشاره

قالُوا اُدْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذٰلِکَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ

قالُوا اُدْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ اَلنّاظِرِینَ

قالُوا اُدْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ إِنَّ اَلْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَ إِنّا إِنْ شاءَ اَللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ

قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ اَلْأَرْضَ وَ لا تَسْقِی اَلْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیها قالُوا اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد که آن گاو چگونه گاوی باشد، گفت: خدا می فرماید: آن گاوی است نه پیر از کار مانده نه جوان نارسیده بلکه گاوی میان این دو نوع گاو است پس آنچه را به آن فرمان داده اند انجام دهید. گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما بیان نماید رنگ آن چگونه است؟ گفت: خدا می فرماید: گاوی است زرد رنگ که بینندگان را شاد و مسرور می کند.

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد نهایتاً آن گاو چه گاوی است؟ زیرا این گاو بر ما مبهم و مشبه شده و اگر خدا بخواهد به شناخت آن هدایت خواهیم شد.

گفت: خدا می گوید: گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه زراعت را آبیاری نماید، از هر عیبی سالم است، و رنگی مخالف رنگ اصلی در او نیست، گفتند: اکنون حق را برای ما آوردی، پس آن را ذبح کردند در حالی که مایل نبودند فرمان خدا را اجرا کنند.

### شرح و توضیح

در میان سئوالات گوناگون یهود از موسی چند بار غرور و کبر این قوم عنود و به طور مکرر بی حرمتی به حریم حضرت حق به چشم می خورد، که دلالت بر انحراف اخلاقی و عملی بنی اسرائیل و نهایت بی ادبی و بی تربیتی آنان دارد.

تکرار دو بار « لَنا » در آیه ۶۸ دلیل بر غرور و کبر و خود بزرگ بینی این قوم است که حکایت از فساد اخلاق آنان دارد، جمله اُدْعُ لَنا رَبَّکَ ای موسی به پروردگارت بگو که نشان می دهد حضرت رب را فقط رب موسی می دانستند و میان خود و رب جدائی قائل بودند، و گویا ربوبیت حضرت حق را نسبت به

خود قبول نداشتند حکایت از انحراف اعتقادی و بی ادبی آنان نسبت به پروردگار دارد. در بخش آخر آیه که موسی به آنان می فرماید آنچه را فرمان یافته اید انجام دهید، ولی آنان از انجام فرمان حق سر باز زدند و باز سئوالات بیجای خود را دنبال کردند حکایت از بی دینی و بی ایمانی و عدم احترام آنان به قانون الهی دارد، تکرار دو بار « لَنا » و یک بار اُدْعُ لَنا رَبَّکَ در آیه شریفه ۶۹ باز دلیل بر کبر و غرور خود بزرگ بینی آنان و بی حرمتی به حضرت حق و بی ادبی نسبت به موسی دارد، و ادامه سئوال نشان از فرار آنان برای اجرای فرمان خداست.

تکرار دو بار لَنا و یک بار اُدْعُ لَنا رَبَّکَ در آیه ۷۰ باز هم بیانگر اخلاق و اعتقاد فاسد و انحراف عملی آنان است، و جمله إِنْ شاءَ اَللّهُ لَمُهْتَدُونَ بیانگر توهین به حضرت موسی است که اگر خدا برای ما نوع آن گاو را روشن کند ما راه را خواهیم یافت ولی بیان تو قاصر از راهنمائی ماست و بلکه سخنان تو گمراه کننده است! ! جمله اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ در آیه ۷۱، اکنون حق را برای ما آوردی نشان گر این معناست که گویا موسی پیش از این با آوردن عصا، و شکافتن دریا، و ارائه تورات و دیگر معجزه ها حق را نیاورده بود فقط روشن کردن اوصاف گاو در مکتب او حق بوده! ! این برخورد نیز کمال بی ادبی آنان را نسبت به موسی و نداشتن ایمان نسبت به معجرات آن حضرت را نشان می دهد و در پایان آیه می گوید: گاو را بالاخره ذبح کردند ولی به خاطر قداست بی مبنائی که گاو نزد آنان داشت مایل به انجام این کار نبودند، که عدم تمایلشان به ذبح گاو نشان می دهد که هنوز ریشه گاو و گوساله پرستی در باطن آنان فعالیت داشت و گاو نزد آنان بر فرمان خدا و فرهنگ موسی مقدم بود! !

ص:۱۵۸

## تفسیر آیه ۷۲- ۷۳

### اشاره

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِیها وَ اَللّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ

فَقُلْنا اِضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِ اَللّهُ اَلْمَوْتی وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ

و یاد کنید هنگامی که کسی را کشتید و درباره (قاتل او که از کدام قبیله دوازده گانه بنی اسرائیل است) به نزاع و ستیز برخاستید و خدا آشکار کننده چیزی است که پنهان می داشتید.

پس گفتیم پاره ای از آن گاو ذبح شده را به مقتول بزنید تا زنده شود و قاتل را معرفی کند، خدا مردگان را اینگونه زنده می کند و نشانه های قدرت و ربوبیت خود را به شما می نمایاند تا بیندیشید.

### شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب قابل استخراج است: ۱- قتل نفس ۲- ظهور پنهانی ها به اراده حق. ۳- زنده شدن مردگان به خواست خدا. ۴- زمینه های تعقل و اندیشه.

### قتل نفس

کشتن انسان و ریختن خون او به ناحق و براساس ستم و ظلم، و نشانیدن خانواده هائی بی گناه به داغ و عزای او از گناهان کبیره و معاصی بزرگ است و برای شفای زخم داغ دیدگان داروئی وجود ندارد و چه بسا پدران و مادران و همسران و یتیمان که پس از مقتول به رنج های فراوان، و افسردگی و درماندگی، و مشکلات گوناگون و اختلالات روانی دچار شدند که همه و همه نشانگر عظمت گناه قتل و جنایت نسبت به انسانی مظلوم و بی گناه است، و بسیار پیش آمده که قتل بی گناهی سبب اختلاف و نزاع و ستیز سنگین میان خانواده ها و قبائل شده و به کشتارهای زیاد به عنوان انتقام و زخمی شدن و مجروحیت افراد کشیده شده و خلاصه موجی سنگین از فتنه و فساد به وجود آورده است.

قرآن مجید گناه قتل به ناحق را بسیار سنگین دانسته تا جائی که می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی اَلْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِیعاً. . . (۱)

به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر نمودیم که هر کس انسانی را جز برای حق قصاص، یا بدون آن که فسادی در زمین کرده باشد به قتل برساند، چنان است که همه انسان ها را کشته است.

و درباره کشتن مؤمن به ناحق و از روی عمد می فرماید:

وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً: (۲)

و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده نماید. راستی چه گناه سنگینی است گناه قتل مؤمن که چهار کیفر به دنبال دارد، دوزخ، خشم خدا، لعنت حق، عذاب بزرگ.

از رسول خدا و اهل بیت در این زمینه روایات مهمی رسیده است، رسول خدا می فرماید:

«و الذی نفسی بیده لو ان اهل السماوات و الارض اجتمعوا علی مؤمن او رضوا به لادخلهم الله النار:» (۳)

سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر همه اهل آسمانها و زمین بر کشتن مؤمنی اتفاق کنند یا به قتل او رضایت دهند، خدا همه آنان را قطعاً به آتش درآورد.

و از آن حضرت روایت شده:

«لا یزال قلب العبد یقبل الرغبه و الرهبه حتی یسفک الدم الحرام فاذا سفکه نکس قلبه صار کانه کثیر محم اسود من الذنب لا یعرف معروفاً و لا ینکر منکراً:» (۴)

پیوسته قلب عبد شوق به عبادت و ترس از گناه و کیفرش را می پذیرد تا خون محترمی را بریزد و انسان بی گناهی را به قتل برساند، چون این گناه بزرگ را



---

۱- ۱) – مائده ۳۲.

۲- ۲) – نساء ۹۳.

۳- ۳) – امالی مفید ۱۲۶.

۴- ۴) – تفسیر معین ۱۱۳.

مرتکب شود قلبش واژگون می شود و بر اثر آن گناه چون کوره حدادی سیاه گردد، آن زمان است که خوبی را خوبی نمی داند و از بدی احساس نفرت نمی کند.

«لزوال الدنیا جمیعاً اهون علی الله من دم یسفک بغیر حق:» (۱)

نابودی همه دنیا نزد خدا آسان تر از ریخته شدن خونی به ناحق است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«ان اعتی الناس علی الله من قتل غیر قاتله و من ضرب من لم یضربه:» (۲)

متجاوزترین مردم بر خدا کسی است که انسان بی گناهی را به قتل برساند، و کسی که او را مورد ضرب قرار نداده بزند.

و نیز حضرت فرموده:

«من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها:» (۳)

کسی که عمداً خودکشی کند در آتش دوزخ جاودانه است.

### داستان قتل نفس محترمه در بنی اسرائیل

این داستان با تکیه بر روایات و تاریخ به دو صورت نقل شده است:

۱- یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که صاحب ثروت فراوان و انبوه بود، وارث بری جز پسری عموی خود نداشت عمرش طولانی شد، پسر عمو هر چه انتظار مرگ او را کشید که پس از مرگش به ثروتش برسد خبری نشد، لذا نقشه کشید او را به قتل برساند، و نهایتاً به دور از چشم مردم او را کشت و جنازه اش را در میان راه گذاشت، و با ناله و فریاد به نزد موسی آمد که نزدیک مرا کشته اند.

۲- قاتل با مراجعه به عموی خویش از دخترش خواستگاری می کند عمو به او پاسخ منفی می دهد، و دخترش را به جوانی پاک و نیک سیرت عقد می بندد، جوان شکست خورده تصمیم به کشتن عمو می گیرد و او را از پای درمی آورد،



---

۱- ۱) - الرغیب و الرهیب ج۳، ص ۳۹۶.

۲- ۲) - وسائل ج ۱۹، ص ۶.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۹، ص ۱۳.

آنگاه شکایت واقعه را نزد موسی می برد و از او می خواهد که قاتل عمویش را پیدا کند.

از آنجا که قتل نفس در بنی اسرائیل بسیار سنگین بود و مجهول بودن قاتل سبب شد که هر قبیله ای ماجرای قتل را به عهده قبیله دیگر بیندازد و مسئله را از خود دفع کند زمینه نزاع و خون ریزی گسترده فراهم شد، لذا نزد موسی آمدند و از آن پیامبر بزرگ حکمیت در آن وضع مبهم را درخواست کردند که حضر حق فرمان ذبح گاوی را به آنان داد، و آنان هم با سئوالات بیجا و غیر منطقی و بهانه تراشی های غیر معقول برنامه را به گاوی منحصر و گران قمیت رسانیدند و گرچه به فرموده قرآن مجید میلی به کشتن گاو نداشتند، ولی ناچاراً برای دفع فتنه عظیم میان دوازده قبیله بنی اسرائیل تن به اجرای فرمان دادند.

عیاشی در تفسیرش از حضرت رضا (ع) روایت می کند که در جستجوی گاو مورد نظر برآمدند و آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند و از او خواستند که گاوش را به آنان بفروشد و او هم به قیمت پر کردن طلا در پوستش اعلام فروش کرد!

خریداران که چاره ای جز خرید نداشتند و برای دفع فتنه عظیم باید به این خرید تن می دادند نزد موسی آمدند و از قیمت سنگین گاو شکایت کردند، موسی به آنان گفت: چاره و گریزی نیست آن را بخرید.

عده ای از رسول اسلام درباره این خرید و فروش و به ویژه قیمت سنگین پرسیدند حضرت فرمود: جوانی بنی اسرائیل نسبت به پدرش بسیار نیکوکار بود، جنسی را خرید که برای او سود فراوان داشت نزد پدر آمد تا کلید صندوق پول را از او بگیرد و به فروشنده جنس بپردازد، ولی پدر را در حالی که کلید زیر سرش بود در خواب خوش یافت، از این که او را بیدار کند کراهت داشت، خرید آن جنس پرسود را رها کرد، هنگامی که پدر بیدار شد ماجرا برایش گفت،

پـدر او را مورد نوازش و تمجیـد و تحسـین قرار داد و گـاو مورد نظر را به او بخشـید و گفت این به جای سودی که از دسـتت رفت آنگاه پیامبر فرمود:

«انظروا الی البر ما بلغ باهله:» (۱)

با دقت عقلی به نیکی بنگرید که اهلش را به کجا می رساند و با او چه می کند؟ ! !

### ظهور پنهانی ها به اراده حق

البته این پنهان و غیب و راز و سـری که در معارف و در گفته ها و در کتاب ها مطرح است نسبت به ما که دارای دانشی بسیار محدود و منظرگاهی معلوم و مرزبندی شده داریم و از دیدن پشت پای خود عاجز و هیچ اشرافی بر یک لحظه از آینده نداریم و در یک کلمه مخلوق ضـعیف، ذلیل، مسـکین و مسـتکین هستیم و با کمترین حادثه همین دانش انـدک بودیـد محـدود را از دسـت می دهیـم به عنـوان غیب و پنهـان صـحیح است، ولی نسـبت به وجـود مقدسـی که ازلی و ابـدی و ذاتی بی انتهـا و غیر محدود و آفریننده ملک و ملکوت و بالا و پستی، و سـماوات و ارض و میلیارها سحابی و کهکشان و منظومه و ثابت و سیار، و مخلوقات گوناگون در عرصه گاه هستی و خیمه حیات است، صـحیح نیست، برای او غیبی و پنهانی و سر و رازی وجود ندارد آنچه هست و آنچه موجود است با هر هویت و حیثیتی، با هر وجودی و موجودیتی، با هر باطن و ظاهری، و مقیـد به هر زمانی، گذشته، حال، آینده نزد او حاضر است و حضرتش به همه امور گذشته و فعلی و آینده او آگاه و دانا و عالم و بصیر است.

وَ إِنْ كُلٌّ لَمّٰا جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ (۲)

و همه بدون استثنا نزد ما حاضرند.

يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِيمُ اَلْغَفُورُ: (۳)



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- ۲) - یس ۳۲.

۳- ۳) - سبا ۲.

خدا میداند آنچه را در زمین فرو می رود، و آنچه از آن بیرون می آید، و آنچه از آسمان فرود می آید، و آنچه در آن بالا می رود و او مهربان و بسیار آمرزنده است.

وَ قَالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لاٰ تَأْتِینَا اَلسّٰاعَهُ قُلْ بَلیٰ وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عٰالِمِ اَلْغَیْبِ لاٰ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّهٍ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرُ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ: (۱)

دانـان هر پنهـان است در آسـمان هـا و زمین هم وزن ذره ای از او پوشـیده نیست و نه کوچـک تر از آن و نه بزرگ تر از آن هست مگر این که در کتابی روشن «که صفحه بی نهایت علم اوست» ثبت است.

إِلَیْهِ یُرَدُّ عِلْمُ اَلسّٰاعَهِ وَ مٰا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰاتٍ مِنْ أَکْمٰامِهٰا وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثیٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ: (۲)

آگاهی و دانش به قیامت [و این که چه زمانی برپا می شود و چه خواهـد شد] فقط ویژه اوست، و میوه ها از غلافهایشان بیرون نمی آیند، و هیچ ماده ای حامله نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به آگاهی او.

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّهٍ فِی ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ: (۳)

کلیـدهای غیب و آنچه پنهان است نزد اوست، و کسـی آنها را جز او نمیدانـد، و به آنچه در خشـکی و دریاست آگاه است، و هیـچ برگی نمی افتد مگر آن که آن را میداند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشـکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [که صفحه بی نهایت علم اوست] ثبت است.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«کُلُّ شَیْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ کُلُّ شَیْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غِنَی کُلِّ فَقِیرٍ، وَ عِزُّ کُلِّ ذَلِیلٍ، وَ قُوَّهُ کُلِّ ضَعِیفٍ، وَ مَفْزَعُ کُلِّ مَلْهُوفٍ، مَنْ تَکَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَکَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَیْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَیْهِ مُنْقَلَبُهُ. . . کُلُّ سِرٍّ عِنْدَکَ عَلاَنِیَهٌ، وَ کُلُّ غَیْبٍ عِنْدَکَ شَهَادَهٌ:» (۴)

ص:۱۶۴

---

۱- ۱) - سبا۳.

۲- ۲) - فصلت ۴۷.

۳- ۳) - انعام ۵۹.

۴- ۴) - خطبه ۱۰۷، نهج البلاغه.

هر چیزی برای او خاشع و فروتن است، و هر چیزی بر پای به اوست، ثروت هر تهیدستی است، و عزت هر خواری است، و نیروی هر ناتوانی است، و پناهگاه هر دل سوخته و محزونی است، هر کس سخن بگوید سخنش را می شنود، و هر کس ساکت باشد راز و باطنش را می داند، و آن که زندگی می کند رزقش بر عهده اوست، و آن که می میرد بازگشتش به سوی اوست، خدایا هر پنهانی نزد تو آشکار است، و هر غیبی و نهانی نزد تو حاضر و مشهود است.

و نیز آن حضرت فرموده:

«لا یعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء:» (۱)

شماره قطره های همه آب های جهان هستی، و عدد همه ستارگان آسمان ها از او پوشیده نیست.

او عدد قطرات باران، تگرگ، برگ درختان، دانه ها و حبه های نباتات، شمار میوه ها، عدد مخلوقات و هر چیزی را بدون استثناء می داند، او به بنی اسرائیل اعلام می کند خدا چیزی را که پنهان می داشتید آشکار می کند او که به تمام جریانات هستی، و حوادث گذشته و آینده، و تعداد همه موجودات آگاه است و چیزی از او پنهان نیست و پنهان نمی ماند معرفی قاتل مقتول با زنده کردن مقتول به وسیله عضوی از گاو ذبح شده برایش کاری بسیار بسیار سهل و آسان است.

علم هر چیزی و دانش و آگاهی به باطن و ظاهر هر امری و هر حقیقتی نزد اوست.

در تعقیب نماز عشا به نقل مفاتیح الجنان از قول معصوم (ع) می خوانیم:

«اللهم انه لیس لی علم بموضع رزقی، و انما اطلبه بخطرت تخطر علی قلبی فاجول فی طلبه البلدان فانا فیما انا طالب کالحیران لا ادری افی سهل هو ام فی جبل ام فی ارض ام فی سماء ام فی برّ ام فی بحر و علی یدی من و من قبل من و قد علمت ان علمه عندک و اسبابه بیدک:»



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه

من از جایگاه روزی خودم آگاه نیستم، رزقم را به خیالی که بر قلبم می گذرد می طلبم، در به دست آوردنش دور شهرها می گردم، نهایتا من در آنچه خواهان آن هستم مانند شخصی متحیر و سرگردانم که نمیدانم روزی من در صحراست یا در کوه، در زمین است یا در آسمان، در خشکی است یا دریا، و به دست کیست و نزدیکست و به یقین و بدون شک و تردید می دانم که علم و دانش آن نزد توست و اسباب روزی من در اختیار توست.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«یعلم عجیج الوحوش فی الفلوات، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف الحیتان فی البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالریاح العاصفات:» (۱)

فریاد حیوانات وحشی را در بیابان، و گناهان بندگان را در پنهانی ها و رفت و آمد ماهیان را در دریاهای عمیق، و تلاطم آب ها را با بادهای وزنده می داند.

### زنده شدن مردگان به خواست خدا

این مسئله بسیار مهم گرچه تا اندازه ای در توضیح آیه شریفه بیست و هشتم سوره بقره گذشت، ولی به خاطر ارزش اعتقادی آنان و آثاری که بر آن مترتب است بخواست خدا در آیات دیگر در حد لازم تفسیر خواهد شد و به صحنه هائی از آن در عالم طبیعت و در قیامت کبری اشاره می شود.

### زمینه های تعقل و اندیشه

اندیشه و تفکر در مخلوقات و مصنوعات حق، و عظمت هستی و قوانین حاکم بر آن، و تعقل در ساختمان آسمان ها و زمین و ساختمان نباتات و حیوانات و ساختمان شگرف و اعجاب انگیز بدن و حالات روانی انسان برای رسیدن به خالق هستی و ایمان و اعتقاد به او و صفات و افعال حضرتش از اعظم عبادات و مهم ترین حرکات معنوی است.

اندیشه سبب رشد و کمال، تربیت، دست یافتن به حقایق، تغییر مجهولات به معلومات، پختگی عقل و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۹۸.

حضرت حق در قرآن و پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت جابه جای هستی، و هر یک از مخلوقات، و جریاناتی که بر پهن دشت خلقت و بر حیات انسان می گذرد موردی برای تعقل و اندیشه قرار داده اند، و از همه خواسته اند که در همه امور عقل خود را بکار بیندازند و از این مسیر قدرت و ربوبت و رحمت و لطف حضرت حق را دریابند و در برابر حضرت او سر تعظیم فرود آورند، و به پیشگاه مقدسش فروتنی آورند و پیشانی عبادت و تواضع و بندگی بر خاک نهند و با قرار دادن خود در مدار اجرای فرمان های حکیمانه اش به برپا کردن خیمه حیات طیبه برخیزند، و آخرت خود را آباد نمایند و منبعی و کانونی از خیر و برکت شوند.

آیات قرآن مجید در رابطه با ارزش عقل، خردورزی، تعقل و اندیشه در حقایق و منافع و اثرات تعقل و تفکر به تدریج در ضمن صفحات آینده مورد توضیح قرار خواهد گرفت.

در این بخش به گوشه ای از روایات این باب اشاره می شود.

رسول خدا می فرماید:

«ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل، فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و اقامه العاقل افضل من شخوص الجاهل. . . .» (۱)

خداوند بر بندگانش چیزی را برتر از عقل تقسیم نکرده، خواب عاقل از بیداری جاهل بهتر، و ماندنش در یک محل از سفر نادان برتر است.

«اذا بلغکم عن رجل حسن حالٍ فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله:» (۲)

هر گاه خبر نیکی حال شخصی به شما رسید، در نیکی عقلش بنگرید، که فقط به عقلش او را پاداش می دهند.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی در این زمینه می فرماید:

«کثره الصواب ینبئی عن وفور العقل:» (۳)



---

۱- ۱) - کافی، ج ۱ ص ۱۲ ح ۱۱.
۲- ۲) - کافی، ج ۱ ص ۱۲ ح ۱۱.
۳- ۳) - غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۰۰.

درستی و کار صحیح فراوان از فراوانی عقل گزارش می دهد.

«من غلب عقله شهوته، و حلمه غضبه، کان جدیراً بحسن السّیره:» (۱)

کسی که خرد و عقلش بر شهوتش، و حلم و بردباری اش بر خشمش چیره شود، شایسته ی خوش رفتاری در همه امور است.

«الکیس من کان یومه خیراً من امسه:» (۲)

هوشیار و زرنگ کسی است که امروزش بهتر از دیروزش باشد.

«العاقل یطلب الکمال، الجاهل یطلب المال:» (۳)

خردمند در مسیر به دست آوردن کمال و نادان دنبال یافتن ثروت است.

«الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقک بحلمک، و قاتل هواک بعقلک:» (۴)

بردباری پرده ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است برّنده، پس کاستی های اخلاقت را با بردباری بپوشان، و هوای نفست را با عقل بمیران.

«العاقل یتغظ بالآداب، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب:» (۵)

خردمند با آداب پند می پذیرد، ولی چهارپایان جز با کتک پند نمی پذیرند.

خداوند همه نشانه های عظمت و قدرت و ربوبیتش را تا جائی که شایسته و درخور انسان است ارائه می دهد تا این موجود والا و صاحب عقل و خرد، اندیشه و تعقل کند و به تعمق بنشیند و خود را از برکت اندیشه و تعقل و به حسنات بیاراید و از زشتی ها مصون بدارد، وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.



---

۱- ۱) - غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۱.
۲- ۲) - مستدرک نهج البلاغه، ۱۷۹.
۳- ۳) - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۳.
۴- ۴) - نهج البلاغه حکمت ۳۸.
۵- ۵) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

### تفسیر آیه ۷۴

#### اشاره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجٰارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ اَلْحِجٰارَهِ لَمٰا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ اَلْأَنْهٰارُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ اَلْمٰاءُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اَللّٰهِ وَ مَا اَللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ

سپس دل های شما پس از آن همه معجزات سخت شد مانند سنگ بلکه سخت تر، زیرا پاره ای از سنگ هاست که از آنها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید و پاره ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می کند و خدا از آنچه انجام می دهید بی خبر نیست.

#### شرح و توضیح

آنچه در آیه شریفه باید محور شرح و توضیح قرار گیرد قلب است، قلبی که با تواضع و خشوعش و با بیم و خشیتش که نتیجه ایمان وعمل صالح و اخلاق حسنه است جذب کننده همه فیوضات الهی و عنایات ربانی است، قلبی که با غرور و کبرش، و فساد و رذالتش که نتیجه بی ایمانی و حس گرائی و لذت جوئی و زشتی های اخلاق و اعمال است مانع و حاجب و سدّی در برابر فیوضات الهی و عنایات ربانی است، و زمینه ساز شقاوت ابدی و هلاکت دائمی و سزاوار شدن انسان به عذاب دنیائی و آخرتی است.

آری چنین قلبی از نظر قرآن قلب قاسی و سیاه و هم چون سنگ، سخت بلکه سخت تر از آن است.

صاحب چنین قلبی تا مرحله جمادی سقوط می کند و به عبارت دیگر برای همیشه از دریافت معارف و حقایق و پند و موعظه محروم می شود.

ارائه معجزات و آیات به وسیله انبیا به انسان برای این است که عقل و قلب از حالت سکون و ایستائی برآیند و با فعال شدنشان از برکت معجزات و آیات انسان را در راه معرفت و حکمت و عمل و رشد و کمال قرار دهند و از ذلت و پستی و خواری و بدبختی برهانند، هنگامی که قلبی در برابر این همه معجزات و

آیات اثر نپذیرد و منفعل نشود و از سکون در نیاید روشن است که چون سنگ بلکه سخت تر از آن است.

بی تردید اگر بنا بود کوه ها در برابر چیزی فروتن و در هم ریزند و با آن صلابت و سختی از هم بپاشند، با نزول آیات خدا بر آنها خاضع و فروتن شده و از هم می پاشیدند، ولی قلب بسیاری از یهود بر اثر سیاه کاری های مداوم و زشتی اخلاق، و غرور و تعصب و نژادپرستی و حس گرائی نه این که در برابر آیات الهی و معجزات پیامبران نرم نشد، بلکه خود را به مثابه سنگ و بلکه سخت تر از آن نشان داد! !

به قول حذیفه بن الیمان که از چهره های با کرامت و گرانقدر صدر اول اسلام است:

سفره فتنه ها را بر دل ها باز گسترانند چنان که حصیر را بر زمین گسترانند، هر دل که به فتنه ها مایل باشد و آنها را جذب کند نقطه سیاهی بر آن زنند، و هر دل که فتنه ها را دفع کند و با آنها از در سازش در نیاید و به دفع آن و انکار و تکذیبش همت گمارد نقطه نورانی و سپید بر آن زنند، پس دل ها بر دو نوع است: یکی از صلابت ایمانی سپید که هیچ فتنه ای را نپذیرد، و دیگر سیاه خاك آلود و هم چون کوزه ی سرنگون که در آن چیزی از آب نماند، چنین دلی هیچ خیر و طاعت قبول نکند و صدق و صفائی و ثواب و حسنه ای در آن نماند. (۱)

اگر از پاره ای از سنگ ها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و پاره ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می کند، به خاطر این است که در ذات آن سنگ ها موجی از شعور و درك فرمان خدا وجود دارد، و تأثر و انفعال توأم با شعور آنها همان خشیت و تسبیح و حمد و فرمان بری

ص:۱۷۰

---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۳۴.

آنهاست که قوم عنود یهود در تبه کاری و فسق و فجور و لجاجت و سر باز زدن از حقایق کار خود را به جائی رسانیدند که از مقدار شعور جمادی هم خود را محروم ساختند و به اندازه فروتنی سنگی که بر پایه شعورش از خشیت حق از بلندی فرود می افتد در برابر معجزات و آیات الهی فروتنی و نرمی نشان ندادند!

بَلْ لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ: (۱)

آنچه در آسمان ها و زمین است مخلوق و مملوک اویند و همه در پیشگاه او مطیع و فرمانبردارند.

وَ یُسَبِّحُ اَلرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ: (۲)

و رعد همراه با سپاس نسبت به خدا تسبیح می گوید، و فرشتگان نیز از بیم حق تسبیح گوی او هستند.

وَ لِلّٰهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلاٰلُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصٰالِ: (۳)

کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از روی میل و رغبت و اجبار و کراهت و نیز سایه هایشان بامداد و شامگاه برای خدا سجده می کنند.

لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا اَلْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اَللّٰهِ: (۴)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.

قلب یهود به دنبال تجاوزات و ستم کاری ها و موضع گرفتن در برابر پیامبران، و شکستن مرزهای اخلاقی و دچار بودن به انحرافات عملی از قابلیت افتاد، و معجزات و آیات بر آن اثر نگذاشت و با داشتن چنین قلبی به خواری دنیا و عذاب آخرت گرفتار شدند.

«این دل ها سخت تر از سنگ خاراست، نه پذیرای حق و نه دارای حیات معنوی و کمال عقلی است.



---

۱- ۱) - بقره ۱۱۶.

۲- ۲) - رعد ۱۳.

۳- ۳) - رعد ۱۵.

۴- ۴) - حشر ۲۱.

نه از درونش عواطف و خیر می جوشد، نه پند و حکمت و عبرت از راه گوش و چشم به ضمیر و وجدان خشک و مرده ی آنان راه می یابد، نه در برابر عظمت و قدرت و آیات محسوس سر فرود می آورد با آن که سنگ های سر برافراشته کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات خدا فرو می ریزد.

قرآن با این تشبیه و تمثیل مراتب و درجات و اقسام قساوت آن قلوب را نمایانده است، وجه اشتراک این قلوب با سنگ، مردگی و جمود و فقدان قابلیت کمال و تکامل است، با مقایسه با سنگ و فرق با آن سه صورت یا سه درجه قساوت را می رساند:

۱- از دل و باطن سنگ ها چه بسا آب می جوشد و نهر جاری می شود ولی این قلوب قاسیه جوشش درونی ندارد.

۲- سنگ از تأثیر عوامل خلقت شکافته می شود و از آن آبهائی بیرون می آید ولی مواعظ و عبرت ها به دل های اینان راه نمی یابد و از آن خیری ترشح نمی کند.

۳- سنگ ها در برابر قهر خداوند سر فرود می آورند ولی دل های اینان در برابر عظمت و آیات حق خضوع نمی کند.

سختی دل های مردمان تا این حد، از جهت سرشت آنان نیست، این آثار اعمال است که دل های قابل را از قابلیت می اندازد و مسخ می نماید.» (۱)

### قرآن و قلب منفی

کتاب خدا قلب را که اختیار ساختنش با حقایق الهیه، و پرداخت و تصفیه کردنش با انوار ملکوتیه به دست خود انسان است، و تخریبش با اعمال ناشایست، و اخلاق ناپسند، و تاریک نمودنش با خواسته های بی جا و آمال و آرزوهای غیر منطقی و شهوات حرام بر عهده ی خود آدمی است. از هر جهت مورد توجه و بحث



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۰۲.

قرار داده، و در این زمینه آیـات عجیبی که فوق العاده قابل دقت است ارائه نموده، و همگان را به انـدیشه و تفکر در آن آیات دعوت نموده است.

تفکر و انـدیشه که عبـادتی بس بزرگ، بلکه از افضل عبادات است از حقایقی است که مورد توجه فرهنگ الهی است، و همه مردم به آن ترغیب و تشویق شـده انـد تا از این طریق به واقعیات دست یابنـد، و به سـفر معنوی موفق شونـد، و به درک امور و مسائلی که در زندگی دنیا و آخرتشان کاربرد دارد نایل گردند.

تعطیل تفکر و اندیشه از اعظم گناهان و اکبر کبائر و موجب تیره بختی و شقاوت، و بسته شدن درهای فیوضات الهی در دنیا و آخرت به روی انسان است.

برترین منبعی که حـاوی پربهـاترین حقـایق هستی، و واقعیـات زنـدگی و مواعـظ و حکمت هـا، و پنـدها و عبرت هـا، و بیانگر حقوق و مسئولیت ها و روشن گر حلال و حرام و لطائف اخلاقی است قرآن مجید است، که اندیشه در محتویات آن، و تفکر در آیاتش آدمی را از نقطه ذلّت به اوج عزت و از پستی شـقاوت به قله سعادت، و از حیوانیت به انسانیت، و از ظلمت به نور و از باطل به حق، و از نادانی به علم و بصیرت، و از نادرستی به درستی میرساند.

انـدیشه در قرآن و تفکر در آیات آن در صورتی میسر است که درهای دل، و ابواب قلب به روی حقایق باز باشـد، و این مایه ی کمـال آلوده به لجن گنـاه و بسـته در پرده ی معصـیت، و فرو رفته در ظلمـات فسق و فجور نباشـد و از هر طرف قفـل هـای خطرناک معاصی و رذائل، و حالات شیطانی، و صفات ابلیسی بر درهای آن آویخته نشده باشد.

اگر درهـای قلب که منافـذ ورود فیوضـات و الهامـات، و حقـایق ملکوتیه است با چنان قفل هائی بسـته باشـد در حقیقت طریق تفکر و اندیشه که عاملی به سوی

رشد کمالات است به روی انسان مسدود می باشد، و آدمی از همه خیرات و حسنات و فیوضات دنیائی و آخرتی حضرت رب العزه محروم خواهد بود.

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها: (۱)

آیا در قرآن اندیشه نمی کنند؟ نه! چون فرو رفته در غفلت اند اندیشه نخواهند کرد بلکه عدم اندیشه آنان به خاطر این است که بر دلهایشان قفل هائی است، که درهای این صندوق الهی و معنوی را بسته نگاه داشته و از ورود فیوضات و الهامات و انوار حقایق محروم نموده است.

عقل و فطرت و وجدان و پاکان جهان، و اهل فهم و بصیرت انسان را به پذیرش و قبول آیات و احکام و خواسته ها و فرمان های الهی که سراسر علم و حکمت و نور و زمینه ساز سعادت ابدی انسان است دعوت می کنند، سرسختی نسبت به این دعوت و عصیان و لجاجت در برابر این درخواست، و گفتار بی منطق و بی پایه و یاوه در برابر هدایتگران کمال بی انصافی و ناجوانمردی و نشانه بسته بودن درهای قلب به وسیله قفل های غفلت و جهل و نسیان و بی توجهی است.

طبع قلب که از اصطلاحات قرآن مجید است به معنای مهر خوردن بر قلب و کور شدن چشم باطنی است، از عذاب های دنیائی خداست که نهایتا سبب عذاب آخرت است و این عذاب دنیائی زمانی بر انسان نازل می شود که انسان در برابر معجزات، و آیات خدا، و نبوت پیامبران و امامت امامان بایستد و از قبول حقایقی که موجب رشد و کرامت اوست عصیان بورزد، و نسبت به حق و فرمان های او سرکشی کند، و از آراسته شدن به ایمان سر باز زند، و به سعادت و خوشبختی خود با اختیار خودش پشت پا بزند، در این صورت است که صاحب قلب مهر خورده از فهم حقایق و قبول واقعیات و تسلیم در برابر حق محروم می شود، و



---

۱- ۱) - محمد ۲۴.

قدم در مسیر هلاکت ابدی می گذارد و بی بهره از الطاف و احسان و رحمت خدا می گردد.

تِلْکَ اَلْقُریٰ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبٰائِهٰا وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَمٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمٰا کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اَللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِ اَلْکٰافِرِینَ: (۱)

این شهرهاست که بخشی از داستان هایش را برای تو بیان می کنیم، و بی تردید پیامبرانشان برای آنان دلایل روشن آوردند، ولی آنان بر آن نبودند که به حقایقی که پیش از آمدن آن دلایل تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند، خدا این گونه بر دل های کافران [به کیفر عناد و عصیانشان] مهر می زند.

قلب و گوش و چشم ابزار معرفت و شناخت حقایق و وسایلی برای آراسته شدن به تربیت و رشد و کمال، و زمینه هائی برای رسیدن به مقام قرب و خوشنودی پروردگارند، ولی گروهی از مردم قلب را در عشق شهوانی به دیگران به کار می گیرند، و از گوش برای شنیدن حقایق استفاده نمی کنند، و چشم را برای چشم چرانی و تماشای ظاهر جهان مصرف می کنند، و از این سه وسیله بسیار مهم هیچ گونه استفاده معنوی و انسانی نمی برند، نهایتاً به کیفر این خیره سری و طغیانشان به ختم قلب و گوش و پرده و حجابی بر چشم که از عذاب های الهی است گرفتار می آیند، و از هر چه که به سود آنان است محروم می شوند.

خَتَمَ اَللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلیٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلیٰ أَبْصٰارِهِمْ غِشٰاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ: (۲)

خدا [به کیفر طغیان و عصیانشان] بر دل ها و گوششان مهر زده و بر چشم هایشان پرده ای است که فروغ هدایت را نمی بینند و برای آنان عذابی بزرگ است.

ص:۱۷۵

---

۱- ۱) - اعراف ۱۰۱.

۲- ۲) - بقره ۷.

آنان که راه هدایت را در حالی که می شناسند رها کرده و برای چند روز لذت گرائی و تجاوز و ظلم و آزاد زیستن در فضای هر فسادی به راه گمراهی و انحراف می روند، و از همه حقایق معنوی و الهی و انسانی که هر کدامشان در رشد و تربیت انسان نقشی محوری دارند غفلت می ورزند و حسنات باطنی و ظاهری را به فراموشی می سپارند به کیفر این انحراف وحشتناک و غفلت خطرناک قلبی خالی از قدرت درک و چشمی کور از واقعیات و گوشی کر در برابر صدای حق پیدا می کنند و خود را سزاوار آتش دوزخ می کنند:

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ اَلْغافِلُونَ: (۱)

و محققاً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هائی است که به وسیله آن معارف الهی را نمی فهمند، و چشم هائی است که به وسیله آن نشانه های حق را نمی بینند، و گوش هائی است که به وسیله آن سخن حق را نمی شنوند آنان در دوری از هدایت تشریعی مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند و هم اینان اند که بی خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

گردش و سفر در مناطق مختلف زمین و دیدن آثار حضرت حق، و نشانه های عبرت آموز، و زمینه های پند و موعظه، و نشست و برخاست با اهل دانش و فضیلت که دیدارشان موجب بیداری و بصیرت است، قلب ها را زنده می کند و به تعقل می نشاند، و گوش را آماده شنیدن حقایق می نماید، ولی گروهی از مردم سفرهای گوناگون می کنند ولی از سفرهای خود جز عیش و نوش و لذت ظاهری چیزی نصیب آنان نمی شود، و عقلشان در همان مرحله کودکی باقی می ماند، و گوششان هزینه صدای هدایت نمی گردد و نهایتاً به کوردلی که زیان بارترین مصیبت است دچار می شوند:



---

۱- ۱) - اعراف ۱۷۹.

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهٰا أَوْ آذٰانٌ يَسْمَعُونَ بِهٰا فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَى اَلْأَبْصٰارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى اَلْقُلُوبُ اَلَّتِي فِي اَلصُّدُورِ: (۱)

آیا در زمین گردش نکرده انـد تا برای آنان دل هائی بیـدار و بینا پیـدا شود که با آن بیندیشـند یا گوش هائی که با آن صدای هدایت را بشنوند حقیقت این است که دیده های ظاهر کور نیست بلکه دل هائی که در سینه هاست کور است.

شجره طیبه ایمان به آخرت در سـرزمین دل هر کس بروید از میوه ها و محصولات بسیار شیرینش این است که قلب را در برابر یـاد خـدا مسـرور و شاد می کنـد، و رغبت و شوق به سوی حق را زیاد می نمایـد، این سـرور و شادی و رغبت و شوق محرک انسان به سوی عمل صالح و هر کار خیر و شکل گیری از خواسته های پروردگار است، ولی آنان که ایمان به آخرت ندارند و زندگی را جز زندگی چند روزه دنیا نمی دانند و مانند حیوانات غرق در شـکم چرانی و لذت جوئی جسـمی هستند ابداً میل و رغبت ندارند که نام حضرت حق را که خالق و رازق و احسان کننده به آنان است بشنوند و اگر بشنوند دلشان غرق نفرت می شود، ولی هنگامی که از معبودان باطلشان که هیچ نقشی در حیات آنان ندارند یاد شود قلبشان به سرور و شادی می نشیند! !

وَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَحْدَهُ اِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذٰا ذُكِرَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ: (۲)

و هنگـامی که خـدا به وحـدت و یگـانگی یـاد می شود [و نـامی از معبودان باطلشـان به میان نمی آیـد] دل های کسانی که به آخرت ایمـان ندارنـد دچـار نفرت می شود و چون یادی از معبودان باطل و ضـد حق به میان می آیـد ناگاه مسـرور و شاد می شوند! !

گاهی مردم از پی حسد به مقام معنوی مردان الهی، و کبر در برابر حق، و عشق به پیمودن راه ضلالت و آزاد بودن در هر گناه و فساد، چون در برابر سخن



---

۱- ۱) - حج ۴۶.

۲- ۲) - زمر ۴۵.

حق قرار می گیرند به قلب خود تهمت زده به گوینده کلام بیدار کننده می گویند: دل ما در پوشش ضخیمی است به این خاطر سخن شما را درک نمی کنیم و خواسته شما را نمی فهمیم اینان که هنوز در مرز قبول هدایت قرار دارند به دروغ از قلب خود خبر می دهند، قلبشان حق را می فهمد ولی بخاطر پای بندی به شهوات به چنین بهانه واهی و پوچی متوسل می شوند و از پذیرفتن هدایت و قرار گرفتن در راه سلامت امتناع می ورزند:

وَ قٰالُوا قُلُوبُنٰا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مٰا يُؤْمِنُونَ: (۱)

و گفتند: دل های ما در پوشش و حجاب است به این علت کلام حق را نمی فهمیم ولی چنین نیست که می گویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش طرد کرده در نتیجه از پذیرفتن حق خودداری می کنند، پس اندکی ایمان می آورند. قلبی که از پی عصیان و رذایل نفسی و زشتی های اخلاق و کبر و غرور دچار انحراف از هدایت می شود صاحبش در مسائل الهی و به ویژه آیات قرآن دخالت بی جا می کند و به تأویلات باطل در آیات خدا دچار می شود و از این طریق به برافروختن آتش فتنه در میان جامعه دست می یازد تا بر پیکر اعتقاد مردم و وحدت و یک پارچگی آنان زیان وارد نماید.

فَأَمَّا اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِيلِهِ: (۲)

دل هائی که دچار بیماری ترس از دشمن و نفاق و دورئی است سبب می شود که صاحبانشان از تکیه بر اهل ایمان و یک روئی با آنان دوری گزینند و به خیال خود برای امان ماندن از آسیب رسانی دشمن به دشمن تکیه کنند و عمله و پادوی آنان گردند و نهایتاً به زیان اهل ایمان تغییر جهت دهند و خشم خدا و اهل ایمان را برای خود فراهم نمایند، اینان توجه ندارند که خدا در همه جا و در



---

۱- ۱) - بقره ۸۸.

۲- ۲) - آل عمران ۷.

همه امور با مؤمنان است و درهای خزائن لطف و رحمتش به روی آنان باز است و به دشمن جز با نظر نفرت و کینه نمی نگرد و هر راه و طریقی را به روی دشمن می بندد و او را و عواملش را به خسارت ابدی و عذاب همیشگی دچار می کند:

فَتَرَی اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسٰارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشیٰ أَنْ تُصِیبَنٰا دٰائِرَةٌ فَعَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلیٰ مٰا أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نٰادِمِینَ: (۱)

کسانی که در دل هایشان بیماری ترس و دوروئی است می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند و [بر پایه خیال باطلشان که مبادا اسلام و مسلمانان تکیه گاه استواری نباشند] می گویند: می ترسیم آسیب و گزند ناگواری به ما برسد [پس باید برای دوستی به سوی یهود و نصاری بشتابیم] امید است خدا از سوی خود پیروزی یا واقعیت دیگری به سود مسلمانان پیش آرد تا این بیماردلان بر آنچه در دل هایشان پنهان می داشتند پشیمان شوند.

قلب بنا به فرموده قرآن مرکز فهم حقایق و گوش برای شنیدن واقعیات و صدای حق است، انسان اگر نسبت به حق دچار کبر گردد و در برابر حق قد علم کند، و سینه سپر نماید و در فساد و طغیان و معصیت دست و پا بزند مایه معنوی قلب را که زمینه فهم حقایق است از دست می دهد و قلبی چون قلب حیوان پیدا می کند، و مایه شنوائی صحیح را از دست می دهد و گوشی چون گوش خر برای او باقی می ماند، از دست رفتن قلب و گوش انسانی کیفر طغیان و معصیت و کبر و قد علم کردن در برابر حق است، چون به این کیفر گرفتار آید هر معجزه ای یا آیه ای از آیات حق را ببیند ایمان نمی آورد و به حقیقت گرایش پیدا نمی کند، بلکه در برابر معجزات و آیات به ستیزه و مجادله برمی خیزد و سخنان بی منطق می گوید و حقایق را در کمال بی شرمی انکار می کند:

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَ جَعَلْنٰا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لاٰ یُؤْمِنُوا بِهٰا حَتّٰی إِذٰا جٰاؤُکَ یُجٰادِلُونَکَ یَقُولُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ: (۲)

ص:۱۷۹

---

۱- (۱) - مائده ۵۲.

۲- (۲) - انعام ۲۵.

گروهی از آنان به سخنانت گوش می دهند و ما به کیفر لجاجت و کفرشان بر دل هایشان پوشش هائی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی نهادیم تا نشنوند، و اگر همه معجزات و آیات حق را ببینند باز هم ایمان نمی آورند تا آنجا که وقتی به محضرت می آیند با تو گفتگوی بی منطق و ستیزه می کنند آری کافران از روی نفهمی و عناد می گویند این قرآن جز افسانه های پیشینیان نیست! !

خیانت به امانت های حق و ظلم و زورگوئی به مردم، و ادامه گناه و معصیت سبب انواع عذاب ها در همین دنیاست، و فلسفه عذاب در این دنیا این است که مردم با دچار شدن به آن به فروتنی نسبت حق و تضرع و زاری به پیشگاه خدا برخیزند تا عذاب از آنان برداشته شود و در فضای فروتنی و تواضع به حق به زندگی و حیات پاک برسند و در رفاه و امنیت قرار گیرند.

برخی از عذاب ها چنانکه در آیات قرآن گوشزد شده عبارت است از قحطی، خشک سالی، بیماری های فراگیر، ضعف و زبونی، تسلط اشرار بر امت، طوفان، سیل، زلزله، مرگ ناگهانی و. . . . ولی هنگامی که تراکم گناهان و تداوم معاصی، و دوری از حق دل را سیاه و سنگ مانند کرد، انسان در برابر بلاها و آسیب ها به فلسفه عذاب پی نمی برد و در اسارت عذاب می ماند تا به هلاکت ابدی و شقاوت همیشگی بنشیند.

فَلَوْ لاٰ إِذْ جٰاءَهُمْ بَأْسُنٰا تَضَرَّعُوا وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطٰانُ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ: (۱)

پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید فروتنی و زاری نکردند؟ سببش این بود که دهایشان سخت شد و شیطان اعمال ناپسندی که همواره مرتکب می شدند در نظرشان آراست.



---

۱- ۱) - انعام ۴۳.

بیماری عظیم و خطرناک نفاق و دوروئی زمانی که بر قلب حاکم شود، انسان را در میان امت دچار فتنه گری، جاسوسی به نفع دشمن، مکر و حیله، و دروغ گوئی و یاوه سرائی می کند، و برای به دست آوردن متاعی اندک و مالی ناقابل به هر گناه معصیتی می کشاند، این بیماری اگر با توبه و انابه و اتصال به ایمان واقعی درمان نشود سبب می گردد که در باطن انسان آلودگی روی آلودگی قرار گیرد و نهایتاً از انسان دیوی مهیب و خطرناک به وجود آورد، و همه درهای رحمت و فیوضات و عنایات حق را به روی آدمی ببندد:

وَ أَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ: (۱)

اما کسانی که در دل هایشان بیماری نفاق است پس پلیدی بر پلیدی شان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

ایمان به آخرت که از راه مطالعه در معارف الهیه و آیات قرآن و روایات و دقت در منش پیامبران و امامان تحقق می یابد، و باور کردن حقایق آن روز چون مواقف پنجاه گانه، محاسبات، پرونده، پاداش، کیفر، صراط، بهشت، دوزخ دل را از حالت جمود و سختی بیرون می آورد و به آن رقت و صفا می دهد، و نسبت به آنچه در زندگی ضروری نیست زهد و بی رغبتی می بخشد، و آن را کانون مهر و عاطفه و محبت قرار می دهد، و به خشوع و فروتنی می آراید، ولی هنگامی که بر اثر کثرت گناه روی دل از آخرت بر گردد، و از باور و قبول قیامت خالی شود، و در پوشش خطرناک غفلت قرار گیرد به انکار حقایق برمی خیزد و صاحبش را دچار خوی استکباری می کند، در نتیجه بر ضد حقایق حرکت می نماید و آزادانه به هر جنایت و خیانت و زورگوئی و ظلمی دست می یازد.

فَالَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَهٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ (۲)

ص:۱۸۱

---

۱- ۱) - توبه ۱۲۵.

۲- ۲) - نحل ۲۲

پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند دل هایشان به انکار حقایق دچار می شود و به مسند استکبار می نشینند.

مطالعه در حقایق، و فهم معارف، و گوش سپردن به سخنان حکیمانه پاکان فهم و درک و حسّ انسان را جهت می دهد تا امور را به صورت صحیح و درست دریابد و از اشتباه نگری و به غلط نظر کردن به امور در امان باشد.

انحراف در فهم و درک، و اشتباه حس کردن امور حالتی بسیار خطرناک، و مسئله ای بسیار زیانبار است، که بنیان سعادت را ویران و کاخ انسانیت را خراب، و بنای اخلاق را در هم می ریزد، و انسان را به هر عمل ناپسندی آلوده می کند و این همه نتیجه و محصول تلخ فرو رفتن قلب در بی خبری و غفلت بسیار عمیق است.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَهٍ مِنْ هٰذٰا وَ لَهُمْ أَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِکَ هُمْ لَهٰا عٰامِلُونَ: (۱)

کافران تکالیف الهیه و مسئولیت های دینی و وظائف انسانی را به اشتباه بیش از اندازه گنجایش و ظرفیت خود می دانند ولی چنین نیست بلکه دل هایشان از این حقیقت که همه تکالیف هماهنگ با گنجایش و ظرفیت و سعه وجودی انسان است در بی خبری عمیقی است و برای آنان غیر از این بی خبری اعمال زشت و ناپسندی است که همواره آنها را انجام می دهند.

ایمان حقیقی رشته ای است که دل های مؤمنان واقعی را به هم پیوند میدهد، و آنان را چون دانه های تسبیح، در یک صف متحد و متفق و منسجم می سازد، ظاهر و باطنشان را یک نیرو نشان می دهد، و نهان و آشکارشان را چون یک جسم واحد به دیده و چشم تجلی می دهد، غم خوار یکدیگر و پشتیبان هم و همه با هم دست واحدند، وحدت و اتفاق و اتحاد و هم بستگی منش آنان، و دفاع از یکدیگر روش آنان و خلاصه هزاران روح و قلب در یک جسم واحدند.



---

۱- ۱) - مؤمنون ۶۳.

ولی دشـمنان خـدا و مؤمنان، و کافران و منافقان، و مشـرکان و فاسـقان گرچه به صورت صـفی متحد و جامعه ای واحد به نظر می آینـد ولی در باطن نسـبت به یکـدیگر نظر خوشـی ندارنـد، و هر یک برای تأمین منافع نامشـروع خود بدون توجه به دیگر افرادی که هم مسـلک اویند خاطری پریشان و دغدغه ای سخت دارد و از اینکه با ضربه خوردن به دوستانش به منافع شخصی خود برسد هیچ امتناعی ندارد و در یک کلمه جسم های بی دینان در صفی واحد کنار یکدیگر و دلها جدا و متفرق و پراکنده از هم است.

تَحْسَبُهُمْ جَمِیعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّٰی ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَعْقِلُونَ: (۱)

آنان را متحد و همدست می پنداری در حالی که دلهایشان نسبت به یکدیگر جدا و پراکنده است زیرا آنان گروهی هستند که در حقایق تعقل نمی کنند.

گناهان و معاصی و فسق و فجور دل را چرکین و آلوده به زنگار می کنند و در نتیجه راه تعقل را بر انسان می بندند و آدمی را وادار می کننـد که به انکار حقایق برخیزد و در برابر حق موضع گیری مسـتکبرانه کند و درباوار دروغ بگوید و افتراء و تهمت بزنند:

إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا قٰالَ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ کَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ مٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ: (۲)

هر گاه آیات ما را بر هر متجاوز گناه پیشه بخواننـد گویـد: افسانه پیشـینیان است! ! این چنین نیست که می گوینـد، بلکه سـبب تهمتشان به قرآن این است که گناهانی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسـته که حقایق را افسانه می پندارند.

## قرآن و قلب مثبت

قلبی که در این دنیـا آراسـته به توحیـد و ایمان به حقایق و یقین به آخرت است، و نیز قلبی که افق طلوع نور نبوت و خورشـید هدایت و شمس ولایت



---

۱- ۱) - حشر ۱۴.

۲- ۲) - مطففین ۱۳- ۱۴.

است، و نسبت به حق در قله فروتنی و خشوع و تضرع و زاری قرار دارد، و از عشق و محبت به واقعیات هستی و امور معنوی لبریز است و به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرت از رذایل و زشتی هائی چون نفاق، حسد، بخل، حرص، کبر، غرور، ریا، کینه، پاک است، قرآن مجید آن قلب را با صفت سلیم یاد کرده و چنین قلبی را در قیامت کبری و محشر عظمی نفع رسان به صاحبش می داند، و گوهر گرانی که در بازار آخرت از طرف خداوند در برابر بهشت خریداری می شود.

يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ (٨٨) إِلاّٰ مَنْ أَتَى اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: (١)

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمیدهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و آلودگی ها و آراسته به ایمان] به پیشگاه خدا بیاورد.

دلی که به خدا و اولیاء عظامش و آیات کتابش، و حقایقی که در زندگی جنبه کاربردی مثبت دارد روی کرده و به آنچه غیر خدا و بی ارتباط به خداست پشت نموده و صاحبش را با کمک فرهنگ الهی به سوی مقام قرب و لقاء و به جانب رضایت حق میبرد، به راستی پاداشی جز بهشت عنبر سرشت ندارد:

وَ أُزْلِفَتِ اَلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوّٰابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ اَلرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: (٢)

و بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می کنند بی آن که فاصله ای با آنان داشته باشد، به آنان می گویند این همان است که در دنیا به شما وعده داده شد، این جایگاه رفیع برای هر کسی است در دنیا به سوی خدا باز می گشته و حافظ و نگهبان عهد و پیمان الهی و حقوق خدا و مردم بوده است، همان کسی که در نهان از خدای رحمان میترسید و دلی رجوع کننده به سوی خدا آورده است.

عبرت آموختن و پند گرفتن از سرگذشت های شیرین و مثبت و تلخ و منفی ملت ها گذشته آثار تربیتی شگرفی در وجود انسان دارد، سرگذشت ها برای

ص:١٨۴

---

١- ١) - شعراء ٨٨- ٨٩.

٢- ٢) - ق ٣١- ٣٣.

مطالعه کنندگان و شنوندگان زنگ بیدارباش و هشداری بس مؤثر در حیات آدمیان است، سرگذشت ها درس زندگی برای قافله انسانی است، انسان ها می توانند از امور مثبت زندگی گذشتگان و خصلت های منفی و روش های غلط آنان پند گرفته خود را به جهات مثبت که منبع منافع است بیارایند، و خیمه حیات را از جهات منفی که مایه زیان و خطر است پاک نگاه دارند، این همه در صورتی است که انسان به جریانات حیات گذشتگان بیندیشد و علل پیروزی و شکست آنان را با عمق قلب که از وسایل درک و فهم است دریابد، و به داستان شیرین و تلخ پیشینیان برای درس گرفتن گوش بسپارد، و شنیده ها را فرا گرفته با آن برخورد صحیح نماید.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی اَلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ (۱)

بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی نیروی درک و فهمش زنده و در کار است، یا با تأمّل و دقت به سرگذشت ها گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.

قلبی که مطمئن به ایمان است، و به زلف حقیقت گره خورده، و افق طلوع توحید، و در حال یقین به آخرت است، و در هیچ شرایطی حاضر به جدائی از حق نیست، اگر در محاصره دشمنان برای مصلحت برتر از آنچه در دل دارد بیزاری جوید و خود را از دست دشمنان با این نقشه و طرح برهاند تا به اسلام و اهل ایمان خدمت بیشتر نماید نه این که گناهکار نیست بلکه مورد رحمت خدا و تدبیرش پذیرفته و خودش معذور است.

مَنْ کَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِیمٰانِهِ إِلاّٰ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمٰانِ: (۲)

ص:۱۸۵

---

۱- ۱) - ق ۳۷.

۲- ۲) - نحل ۱۰۶.

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر گردد [البته به عذاب دنیا و آخرت گرفتار آید] مگر کسی که در محاصره دشمن و فشار و آزار او به اقرار به کفر و دست برداشتن از حق مجبور گشته ولی قلبش مطمئن به ایمان است، که او را در این زمینه حرج و گناهی نیست، زیرا اقرار او به کفر و دست برداشتنش از حق زبانی و ظاهری بوده و خللی در ایمانش ایجاد نشده است.

ایمان واقعی به پروردگار و روز قیامت آثار عجیبی در باطن و ظاهر انسان دارد، ایمان جدی و حقیقی خورشیدی است که انسان را در گردونه رشد و کمال قرار می دهد و وی را به سوی عبادت و خدمت به خلق به حرکت وا میدارد، و نظمی استوار بر زندگی حاکم می کند و از انسان کوهی از وقار و وفا و صفا و درستی و صدق و امانت می سازد و از همه بالاتر این که دل انسان را برای دریافت حقایق و فیوضات ربانیه و الهامات الهیه هدایت می کند:

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ یَهْدِ قَلْبَهُ وَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ: (۱)

و هر کس مؤمن به خدا شود خدا قلبش را [به سوی حقایق و فیوضات و ثبات در ایمان] هدایت می نماید.

اضطراب و ناامنی درونی بیماری خطرناک و حالت بسیار شومی است که زیان های سختی در ناحیه جسم و روان ببار می آورد و چه بسا دنیا و آخرت انسان را از دست می گیرد.

اضطراب و ناامنی موجب بسیاری از امراض، و بن بست ها و سبب ناامیدی و حرمان و مورث رنج و آزار اطرافیان و گاهی علّت مرگ ناگهانی و محروم شدن از حیات و زندگی است.

داروی این بیماری خطرناک که باید قلب آن را مصرف کند و به درمان و شفا برسد و از برکتش اضطراب و ناامنی از خیمه وجود انسان رخت بر بندد، و آدمی را در آرامش و امنیت قرار دهد تا در سایه آن بتواند به راحتی مسیر زندگی را با



---

۱- ۱) - تغابن ۱۱.

حرکات مثبت طی کند، و به مقاصد عالی دست یابد، و سعادت دنیا و آخرتش را تأمین نماید یاد خداست.

توجه قلب به خدا که منبع همه خیرات و برکات و حلال همه مشکلات، و شفابخش همه بیماری ها، و نجات دهنده گرفتاران از گرفتاری ها، و فریادرس بیچارگان، و آمرزنده گناهان، و فیض بخش به محتاجان و نیازمندان است عامل آرامش درون و امنیت باطن و ضامن خیر دنیا و آخرت آدمی است.

أَلاٰ بِذِكْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ: (۱)

آگاه باشید دلها فقط به یاد خدا آرامش می یابد.

برترین مرتبه ایمان، ایمانی است که در سرزمین قلب ثابت و استوار باشد و در برابر طوفان حوادث و مصائب و بلاها و سختی ها و مشکلات ضربه و زیانی نبیند، ایمانی که در دنیا و آخرت همراه انسان باشد، و آدمی در همه لحظات از منافع آن بهره مند، و همواره مورد توجه و عنایت خدا باشد و هر لحظه بر ارزش معنوی انسان بیفزاید.

کسی که خواهان چنین ایمانی برای قلب خود است باید علاوه بر عبادت خدا و خدمت به خلق به طور پیوسته و مداوم، از دوستی و هم گرائی با دشمنان خدا گرچه از نزدیک ترین خویشان و اقربایش باشد جداً بپرهیزد و تلخی جدا زیستن از آنان و فرهنگشان را بر خود هموار نماید.

لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ اَلْإِيمٰانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اَللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اَللّٰهِ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۲)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا

ص:۱۸۷

---

۱- ۱) - رعد ۲۸.

۲- ۲) - مجادله ۲۲.

فرزنـدانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشـند، اینانـد که خدا ایمان را در دلهایشان ثابت و پایدار نموده و به روحی از جانب خود نیرومنـدشان سـاخته، و آنـان را به بهشت هـائی که از زیر درختانش نهرها جاری است در می آورد، در آنجا جاودانه اند خـدا از آنـان خوشـنود است و آنان هم از خـدا خشـنودند اینان حزب خـدا هسـتند، آگاه باش که بی تردیـد حزب خـدا همان رستگارانند.

بررسی آیات شریفه قرآن در رابطه با قلب به طور گسترده و تحقیق در آثار قلب مثبت و عوارض قلب منفی کاری بس سنگین و بی تردیـد نیـازی به دانشـی وسـیع و زمـانی طولا‌نـی دارد به این خاطر از ادامه آن صـرف نظر نموده و رشـته بحث را در این مسئله به روایات استوار و حکیمانه پیامبر و اهل بیت طاهرینش می سپارم.

## قلب در آئینه روایات و معارف الهیه

شرافت و برتری انسـان که به وسـیله آن فـوق همه موجودات قرار می گیرد بی تردیـد از برکت اسـتعداد او نسـبت به معرفت و شناخت حضرت حق است، شناختی که جمال و کمال و افتخارش در دنیا و توشه و ذخیره اش در آخرت است.

انسان با قلبش برای شـناخت حق و معرفت به حضرت او مستعد و آماده می شود نه به عضوی از اعضایش، عالم و آگاه به حق و عامل برای خدا قلب است نه دیگر نواحی وجود انسان.

کوشای به سوی حق و نزدیک شونده به حضرت دوست و کشف کننده آنچه نزد خدا و در حریم اوست قلب است.

اعضـا و جوارح پیروان و خادمان و فرمانبردان قلب هسـتند و جایگاهشان جایگاه ابزار و آلات است که قلب آنها را به کار می گیرد.

موقف قلب نسبت به اعضا و جوارح موقف مالک نسبت به برده و ارباب نسبت به رعیت و صنعت گر نسبت به ابزار است.

ص:۱۸۸

قلب هرگـاه از غیر حق خـالی و سالم باشـد مقبول خـداست، و چون غرق در امور غیر حق باشـد محجوب از حضـرت محبوب است، آنچه از عبد خواسـته اند در حقیقت از قلب خواسته شده، و مخاطب به تکالیف و مسئولیت ها قلب است، پاداش و کیفر مربوط به اوست، قلب است که چون از رذایـل تزکیه شود آمـاده قرار گرفتن در مقام قرب می شود، و چون به زشتی ها آلوده گردد، و در چاه عیب و نقص افتد، گرفتار محرومیت از رحمت حق شود.

در حقیقت مطیع خـدا اوست و اوست که انـوار عبـادات را بر دیگر اعضـا و جـوارح می تابانـد و پخش می کنـد، و بی تردید عصیان گر واقعی بر خدا اوست که آثار زشتی ها را بر اعضا و جوارح جاری می کند.

خوبی هـا از افق وجود انسـان به نورانیت او آشـکار می گردد، و زشتی هـا از شومی تاریکی او بر انسان ظاهر می شود، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست.

قلب است که هرگاه انسان به حقیقت آن آگاه گردد و او و شـئونش را بشـناسد خود را شـناخته، و چون خود را بشـناسد خـدا شناخته است، و اگر نسـبت به آن جاهل باشد قطعاً به غیر آن جاهل تر است و یقیناً انسان بدون شناخت قلب نه خود را شناخته و نه خدا را و نه غیر خدا را.

متأسفانه اکثر مردم به قلب و شئون قلب خود ناآگاهند، و بین آنان و قلبشان حایل و حاجب قرار دارد و نشانه قرار داشتن حایل این است که به مشاهـده حقیقی قلب و مراقبت از او و درک صـفاتش، و کیفیت زیر و رو شـدنش در دست قـدرت خدا و این که چرا گاهی میل به اسفل سافلین و زمانی رغبت به اعلا علیین دارد موفق نمی شوند.

ص:۱۸۹

آری کسی که قلبش را نشناسد و به شئون و صفات آن عارف نشود تا به مراقبت و رعایت او برخیزد، و حقایقی که از خزائن ملکوت بر او ظاهر می شود و می درخشد رصد کند از کسانی است که به بیماری خود فراموشی که از بدترین بیماری ها است دچار آمده (۱)چنان که حضرت حق می فرماید:

وَ لاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اَللّٰهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ: (۲)

و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد، اینان همان بیرون رفتگان از مدار انسانیت اند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان للقلب اذنین فاذا هم العبد بذنب قال له روح الایمان: لا تفعل و قال له الشیطان: افعل و اذا کان علی بطنها نزع منه روح الایمان:» (۳)

برای قلب دو گوش است، زمانی که انسان آهنگ گناه کند روح ایمان به او می گوید انجام نده و شیطان به او می گوید به گناه برخیز چون با گناه درآمیزد روح ایمان از او کنده می شود.

از رسول خدا روایت شده:

«فی الانسان مضغه اذا هی سلمت و صحت سلم بها سائر الجسد، فاذا سقمت سقم لها سائر الجسد و فسد و هی القلب:» (۴)

در انسان پاره گوشتی است چون سالم و صحیح باشد دیگر اعضاء جسد در پرتو سلامت او سالم است، و هنگامی که بیمار باشد به خاطر او دیگر اعضاء بدن بیمار و فاسد است و آن پاره گوشت قلب است.

ونیز از آن حضرت نقل شده:

«اذا طاب قلب المرء طاب جسده، و اذا خبث القلب خبث الجسد:» (۵)

هنگامی که قلب انسان پاک و پاکیزه باشد جسم و بدنش پاک است، و چون قلب آلوده باشد جسد هم آلوده خواهد بود.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص ۳ بحار ج ۷۰، ص ۳۴.

۲- ۲) - حشر ۱۹.

۳- ۳) - کافی ج۲، ص۲۶۷.

۴- ۴) - بحار ج ۷۰، ص ۵۰، حدیث ۴.

۵- ۵) - خصال ج ۱، ص ۱۸.

امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش فرمود: پسرم

«ان من البلاء الفاقه و اشد من ذلک مرض البدن و اشد من ذلک مرض القلب، و ان من النعم سعه المال و افضل من ذلک صحه البدن و افضل من ذلک تقوی القلوب:» (۱)

از مصائب رنج ها فقر و تهیدستی است و بدتر از آن بیماری بدن و سخت تر از آن بیماری قلب است، و از نعمت ها گشایش و سعه مالی است و بهتر از آن سلامت بدن و برتر از آن تقوای قلب است.

از حضرت باقر (ع) نقل شده است:

«القلوب ثلاثه: قلب منکوس لا یعثر علی شیئ من الخیر و هو قلب الکافر، و قلب فیه نکته سوداء فالخیر و الشر فیه یعتلجان فما کان منه اقوی غلب علیه و قلب مفتوح فیه مصباح یزهر فلا یطفأ نوره الی یوم القیامه و هو قلب المؤمن:» (۲)

قلب ها سه نوع است: قلبی است واژگون که بر چیزی از خیر پی نمی برد و آن قلب کافر است، و قلبی است که در آن نقطه سیاهی وجود دارد که خیر و شر در آن در تلاطم اند، پس هر کدام از خیر و شر نیرومندتر گردد بر دیگری چیره می شود، و قلبی گشاده است که در آن چراغی درخشنده است و نورش تا قیامت خاموش نمی گردد و آن قلب مؤمن است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از پیامبر روایت می کند:

«من علامات الشقاء جمود العین و قسوه القلب و شده الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب:» (۳)

از نشانه های بدبختی چشم بی اشک و سنگدلی، و حرص شدید در طلب رزق و پافشاری بر گناه است.

و نیز آن حضرت به امیرالمؤمنین فرمود:

«یا علی اربع خصال من الشقاء: جمود العین و قساوه القلب و بعد الامل و حب البقاء:» (۴)

چهار خصلت از تیره بختی است: چشم بی اشک، و سنگدلی، و آروزهای غیر قابل دسترسی، و عشق به ماندن در دنیا است.



---

۱- ۱) - امالی طوسی ج۱، ص ۱۴۶.

۲- ۲) - بحار ج ۵۰، ص ۵۱، ج ۹.

۳- ۳) - خصال ج ۱، ص ۱۱۵.

۴- ۴) - بحار ج ۷۰، ص ۵۲، حدیث ۱۲.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

شگفت ترین چیزی که در انسان است قلب اوست و برای قلب موادی از حکمت و اضـدادی خلاف حکمت است، اگر امیـد و دلگرمی نسبت به دنیا برای آن پیش آید طمع او را به خواری می نشاند، و اگر طمع او را به جنب و جوش وا دارد حرص او را به هلاکت دچار می کنـد، و اگر ناامیدی و یأس بر او چیره شود غصه و اسف او را می کشد، و اگر خشم و غضب به او برسـد غیظ سـنگین بر او حمله ور گردد، و اگر خود را به خوشـی و رفاه خوشـبخت ببینـد تحمل سـختی و بلا را فراموش می کند، و اگر ترس و بیم به او برسـد، پرهیز و حذر او را گرفتار می کند و اگر امنیت به او فراخی و وسـعت ندهد غفلت او را می رباید، و اگر نعمت بر او تازه شود رشک و حمیت او را می گیرد و اگر مصیبتی به او برسد بی تابی او را رسوا می کند، و اگر ثروتی جمع کنـد ثروتمنـدی او را به طغیان آرد، و اگر تهیدستی او را بگزد بلا او را سـرگرم مشـغول سازد، و اگر گرسـنگی او را بی تاب کنـد ناتوانی او را از پای اندازد، و اگر پرخوری کند سـیری بیش از اندازه وی را افسـرده نماید، هر کوتاهی برای او زیان آور، و هر زیاده روی برای او مفسده انگیز است. (۱)

حضـرت صادق (ع) به مردی فرمود: فلانی بدان و آگاه باش که جایگاه قلب نسـبت به بدن جایگاه امام و پیشوا نسبت به مردم است که اطاعت از امام بر مردم واجب است، آیا نمی بینی همه اعضاء سـپاهی برای قلب هستند و ترجمان وضع او، و ادا کننده خواسته های او.

دو گـوش، دو چشم، بینی، دهـان، دو دست، دو پـا و عضو شـهوت، قلب هرگـاه آهنـگ نظر کنـد انسـان دو چشم خود را می گشاید، و هرگاه قصد شنیدن نماید دو



---

۱- ۱) - علل شرایع ج ۱، ص ۱۰۳.

گوش برای شنیدن تحریک می شود و راه های شنیدن باز می گردد، و چون آهنگ بو کشیدن کند با بینی استشمام می کند و چون اراده سخن گفتن نماید با زبان سخن می گوید، و چون نیت حرکت کند دو پا به حرکت می آید، و هنگامی که قصد شهوت نماید عضو شهوت به حرکت می آید، همه اعضا و جوارح از جانب قلب کار می کنند، اینگونه شایسته است که از پیشوا اطاعت شود زیرا فرمان ویژه اوست. (۱)

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

برای انسان چهار چشم است: دو چشم است که به وسیله آنها کار دین و دنیایش را نظر می کند و دو چشم است که امور آخرتش را به وسیله آن دو ملاحظه می نماید، هرگاه خدا خیری برای بنده اش بخواهد دو چشم قلبش را می گشاید پس به آن دو چشم غیب و آخرت را می نگرد، و اگر غیر آن را بخواهد دو چشم قلب را وا می گذارد. (۲)

حضرت صادق (ع) می فرماید پدرم همواره می فرمود:

«ما شیئ افسد للقلب من الخطیئه ان القلب لیواقع الخطیئه فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اسفله اعلاه و اعلاه اسفله:» (۳)

چیزی برای قلب فاسد کننده تر از گناه نیست، بی تردید قلب به گناه می افتد و همواره به آن ادامه می دهد تا جائی که پستش برتر، و برترش پست می شود.

از حضرت موسی بن جعفر (ع) به روایت علی بن جعفر نقل شده:

«اوحی الله عزوجل الی موسی (ع) یا موسی لا تفرح بکثره المال و لاتدع ذکری علی کل حال فان کثره المال تنسیٔ الذنوب و ان ترک ذکری یقسی القلوب:» (۴)



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۰، ص۵۲.

۲- ۲) - خصال ج۱، ص ۱۱۴.

۳- ۳) - بحار ج ۷۰، ص ۵۴.

۴- ۴) - بحار ج ۷۰، ص ۵۵.

خدا به موسی وحی فرمود: ای موسی به فراوانی ثروت شادمان نباش، و یادم را در هیچ حالی ترک نکن، زیرا فراوانی ثروت گناهان را از یاد می برد، و ترک یادم دلها را گرفتار قساوت می کند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ما جفت الدموع الالقسوه القلب، و ما قست القلوب الالکثره الذنوب.» (۱)

چشم ها از اشک خشک نشد مگر به خاطر سنگدلی و قلب ها سیاه و سخت نشد مگر بخاطر گناهان.

در کتاب فقه الرضا روایت شده:

«ان الله فی عباده آنیه و هو القلب، فاحبها الیه اصفاها و اصلبها و ارقها، اصلبها فی دین الله و اصفاها من الذنوب و ارقها علی الاخوان:» (۲)

برای خدا در بندگانش ظرفی است و آن قلب است، محبوب ترین قلب نزد خدا صاف ترین و سخت ترین و نرمترین آنها است، سخت ترینش در دین، و صاف تر و پاک ترینش در گناهان و نرم ترینش نسبت به برادران.

از رسول خدا روایت شده در مناجاتی که حضرت داود با خدا داشت گفت:

«الهی لکل ملک خزانه فاین خزانتک؟ قال جل جلاله: لی خزانه اعظم من العرش و اوسع من الکرسی و اطیب من الجنه و ازین من الملکوت، ارضها المعرفه، و سماءها الایمان، وشمسها الشوق، و قمرها المحبه، و نجومها الخواصر، و سحابها العقل، ومطرها الرحمه، واثمارها الطاعه، وثمرها الحکمه، ولها اربعه ابواب: العلم والحلم والصبر والرضا الا وهی القلب:» (۳)

خدایا برای هر پادشاهی خزانه ای است، خزانه تو کجاست؟ خدای بزرگ فرمود: برای من خزانه ای است بزرگ تر از عرش، وسیع تر از کرسی، پاکیزه تر از بهشت، و زیباتر از ملکوت، زمینش معرفت، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهش محبت، ستارگانش مطالب استوار در ذهن، ابرش عقل، بارانش رحمت، میوه هایش طاعت، محصولش حکمت است، برای آن چهار در است: علم، بردباری، صبر و رضا است بدانید که آن خزانه قلب است.



---

۱- ۱) - علل شرایع ج ۱، ۷۷.
۲- ۲) - بحار ج ۷۷، ص ۵۶، حدیث ۲۶.
۳- ۳) - بحار ج ۷۰، ص۵۹، به نقل از غوالی الثالی.

### وجوب حفظ قلب از نفوذ شیطان

ابوحامد غزالی در احیاء العلوم و محدث بزرگ و فیلسوف عالی قدر در کتاب پر قیمت محجه البیضاء درباره قلب گفته اند:

بدان که مثل قلب مثل قلعه ای استوار است، و شیطان دشمنی است که می خواهد وارد این قلعه شود و آن را تملک نماید و بر آن چیره گردد، و حفظ این قلعه از هجوم دشمن ممکن نیست جز به پاسداری از درهای قلعه و روزنه های ورودی اش و کسی که درهای ورودی این قلعه را نمی شناسد قدرت پاسداری از درهای آن را ندارد.

حفظ قلب از فساد شیطان واجب است واجبی بر هر انسان مکلف و چیزی که جز به آن نمیتوان به واجب رسید قطعا واجب است، انسان به دفع شیطان قدرت پیدا نمی کند مگر درهائی که شیطان از آن وارد می شود بشناسد، پس شناخت درهای ورودی شیطان واجب است و این درها و منافذ ورود شیطان صفات منفی و ناپسند آدمی است که زیاد و فراوان است و ما در این بخش به درهای بزرگ و عظیمی که شیطان از آنها به قلب وارد می شود اشاره می کنیم.

از درهای عظیمی که ورود شیطان را به قلب میسر می کند حرص و حسد است، هر گاه انسان به چیزی حرص و میل شدید بورزد این صفت ناپسند او را کور و کر می سازد مگر نه این است که پیامبر اسلام فرمود:

«حبک الشئ یعمی و یصم:» (۱)

عشق ورزی ات به چیزی تو را کور و کر می کند.

نور بصیرت در وجود انسان حقیقتی است که درهای ورودی شیطان را می شناسد، هنگامی که حرص و حسد این نور را بپوشاند نور بصیرت از دیدن و شناخت باز می ماند و فرصت برای شیطان فراهم می گردد پس هر چه که حریص



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۵، ص ۵۸.

را به شـهواتش برسانـد نزد او زیبا جلوه می دهـد گرچه از قبیل منکر و فحشا باشـد، در فضای کوردلی است که انسان منکر را منکر و فحشـا را فحشـا نمی بینـد بلکه منکر و فحشـا به نظر او زیبا و نیکو می آیـد و به این خاطر به سوی آن و برای به دسـت آوردن آن حرکت می کند.

روایت شـده زمـانی که نوح در کشتی قرار گرفت و از هر نوع موجود به همان گونه که فرمان یافته بود یک جفت در آن قرار داد، فردی مسّن را در کشتی دید که او را نشناخت، به او گفت برای چه و چگونه در این کشتی وارد شدی؟ گفت برای ضربه زدن به قلب یـارانت آمـده ام تـا دلشان با من و بـدنشان با تو باشـد! نوح گفت: ای دشـمن خـدا بیرون شو که تو از درگاه حق رانـده شـده ای، ابلیس گفت: پنـج چیز است که به وسـیله آنها مردم را هلاک می کنم من سه چیز آن را به تو می گویم و دو چیز آن را پنهان می دارم، خـدا به نوح وحی کرد به سه چیز از آن پنج چیز نیازی نداری او را فرمان ده که دو مرحله ی آن را برایت بگوید، پس نوح به او گفت: آن دو چیز چیست؟ گفت: دو وسیله ای است که مرا انکار نمی کنند و از من برای هلاک کردن مردم تخلف نمی نمایند، مردم را حرص و حسد به هلاکت نشانید، بر اثر حسد بود که من به لعنت دچار شدم و شـیطان رجیم گشـتم، و امّـا حرص صـفتی بـود که توانسـتم به وسـیله آن درخت ممنوعه را بر آدم حلاـل کردم و بـا بیرون شـدنش از بهشت به مقصودم رسیدم. (۱)

از درهـای بزرگ و خطرزائی که شـیطان میتوانـد از آن وارد قلب گردد و بر آن چیره شـود و هر گـونه که بخواهـد این عضـو حساس را جهت دهد خشم و شهوت است، خشم دیوی قاتل و غولی کشنده برای عقل است هنگامی که سپاه عقل ناتوان شود سپاه شـیطان هجوم می کند، و هر گاه انسان دچار خشم شود شـیطان با او به بازی می نشـیند چنان که کودک با توپ سـر گرم بازی می شود.

ص:۱۹۶

---

۱- ۱) – محجه البیضاء، ج ۵، ص ۵۸.

در روایت آمـده ابلیس با موسـی دیدار کرد و به او گفت: خدا تو را برای ابلاغ پیام هایش برگزید و با تو سـخن گفت، من از مخلوقات خدایم که گناهی مرتکب شدم علاقه دارم توبه کنم برای من نزد خدا شفاعت کن که توبه ام را بپذیرد موسی گفت از خـدا برای تـو درخواست پـذیرش توبه می کنم، بر این اسـاس موسـی برای ابلیس درخواست قبول توبه کرد، خطـاب رسـید درخواسـتت برای ابلیس پذیرفته است او را فرمان ده بر قبر آدم سجده کند، موسی ابلیس را دید و به او گفت از تو خواسته اند به قبر آدم سـجده کنی تـا توبه ات پـذیرفته شود، ابلیس از سـجده بر قبر آدم امتنـاع کرد و تکبر ورزیـد و از فرمـان حق دائر بر سجده بر قبر آدم خشمگین شد و گفت: من در حالی که آدم زنده بود به او سجده نکردم، اکنون به قبر او سجده کنم! !

سپس به موسـی گفت: تو به خاطر این که برای من نزد خدا شـفاعت کردی بر من حق پیدا کردی پس لازم است تو را هشدار دهم که مرا در سه موقعیت به یـاد داشـته باش تا به وسـیله من دچار هلاکت نگردی، هنگام خشم توجه داشـته باش که وجودم در قلبت و دو چشـمم در دو چشم توست، چون خود را از خشم و آثـارش حفـظ کنی قلبت را از من خالی و دو چشـمت را از دو چشم من آزاد نمـوده از هلاـک شـدن در امـان می مـانی، من هنگـام خشم تـو و غضـبت چـون خـون در همه وجـودت در حرکت و رفت و آمدم.

و نسـبت به من در هنگام جنگ حق علیه باطل توجه داشـته باش که در آن موقعیت من سـراغ فرزنـد آدم می آیم و فرزندان و همسرش و اهلش را بیادش می اندازم تا از جهاد دلسرد گردد و به جنگ پشت کند.

ص:۱۹۷

و تو را از نشست و برخاست و خلوت کردن با زن نامحرم بر حذر میدارم زیرا من او را نزد تو فرستاده ام و تو را به جانب او گسیل داشته ام (۱)

شیطان در این داستان به شهوت و خشم و حرص اشاره کرده زیرا فرار از جهاد بر پایه حرص بر دنیاست، و امتناع از سجود بر آدم منشأش حسد است که از بزرگترین درهای ورودی او به باطن انسان است.

برخی از انبیاء به ابلیس گفتند: به چه چیز بر فرزندان آدم چیره می شوی؟ گفت: آنان را هنگام خشم و خواسته های بی مهار به اسارت می گیرم.

از درهای ورودی شیطان به قلب انسان عشق آدمی به آراستن خویش به لباس و جمع کردن انواع اثاث چشم گیر برای زندگی و ساختن خانه زیبا و مزین به انواع وسایل و گچ بری و آئینه کاری و وسائل گوناگون روز است، ابلیس چون این امور را بر قلب انسان چیره و حاکم می بیند در قلب تخم گذاری نموده و تولید جوجه می کند تا لشگری از خود فراهم آورده و همه نواحی قلب را تسخیر کند، او همواره انسان را وسوسه نموده و دعوت می کند که خانه اش را به هر صورت ممکن آباد سازد و نوسازی نماید و سقف و دیوارش را به انواع زینت ها بیاراید و هر چه میتواند به بنای آن اضافه کند و بدن را به لباس های گوناگون بیاراید و بهترین مرکب ها را فراهم نماید و با دل انسان کار می کند که این راه را بدون بازگشت تا پایان عمر ادامه دهد و در این زمینه از وضعی به وضع دیگر منتقل گردد تا عمرش سر آید و اجلش برسد و او هم چنان در راه شیطان و اسیر هوا بماند!!

از درهای عظیم دیگر که راه ورود ابلیس به باطن است سیری و پرخوری است گرچه غذای پاک و حلال باشد، قطعاً سیری و پرخوری به شهوات به ویژه



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۵، ص ۵۰- الدر المنثور، ج ۱، ص ۵- بحار، ج ۱۴، ص ۶۳۴.

شهوت جنسی نیرو می دهد و مسلماً شهوات اسلحه شیطان است که با آن انسان را به اسارت در آورده بر او چیره می گردد.

در روایت آمده: ابلیس در برابر یحیی (ع) آشکار شد و یحیی قفل های زیادی را نسبت هر چیز در او دید پرسید این قفل ها چیست؟ گفت اینها شهوات است که به وسیله آنها بلاـ و زخم بر بنی آدم می زنم، یحیی گفت دراین قفل ها برای من هم سهمی هست؟ ابلیس گفت: چون شکم از غذا سیر کنی و پرخوری نمائی تو را نسبت به نماز و ذکر ثقیل سنگین نموده و زمین گیر می کنم، یحیی گفت برای من در پرخوری زیانی غیر این هست؟ گفت: نه یحیی گفت: به خدا سوگند بر عهده ی من است که هرگز شکمم را از غذا سیر نکنم، ابلیس هم گفت: به خدا سوگند بر من است که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم. (۱)

از درهای ورودی شیطان به قلب طمع به مردم است، هنگامی که طمع بر قلب چیره گردد، ابلیس پیوسته ظاهرسازی و خودآرائی را در برابر کسی که آدمی به او طمع دارد در نظرش نیکو جلوه می دهد تا جائی که انواع ریا و پوشانیدن حقیقت و جلوه دادن غیر آنچه را که در انسان است به انسان تحمیل می کند در حدی که مورد طمع را به صورت معبود در قلب انسان می آراید و در این مرحله است که آدمی پیوسته در اندیشه محبوب نمودن خویش در برابر طرف برمی آید و این که از هر راه ممکن خودش را به گردونه آن محبوبیت درآورد و کمترین حال او این می شود که طرف خود را به آنچه در او نیست و سزاوارش نمی باشد ستایش کند و مدح و تعریف نماید، و با او به قیمت ترک امر به معروف و نهی از منکر نرمی به خرج دهد و در مقام سازش برآید.

از دیگر درهای ورودی شیطان به قلب عجله و شتاب زدگی در امور و دوری از اندیشه در عاقبت کار و اجتناب از تفکر در برخوردهاست.

از رسول خدا روایت شده:

ص:۱۹۹

---

۱- ۱) - بحار ج ۱۴، ص ۶۲۰.

«العجله من الشیطان و التأنی من الله عزوجل:» (۱)

شتاب ورزی از شیطان و درنگ و تأمل از خداست بر انسان لازم است که انجام همه امور و کارهایش را بر اساس بصیرت و معرفت قرار دهد و بصیرت و معرفت نیازمند تأمل و مهلت است و شتاب و عجله فرصت بصیرت و آگاه شدن را به نسبت به هر کاری و عاقبت آن از انسان سلب می کند، در فضای شتاب و عجله است که شیطان از جائی که انسان پی نمی برد شر و زیانش را رواج داده و وارد حوزه حیات و زندگی آدمی می کند.

در روایت آمده هنگامی که عیسی به دنیا آمد همه شیاطین نزد بزرگشان ابلیس آمدند و گفتند: همه بت ها به صورت واژگون شده اند، گفت در مکان شما حادثه ای اتفاق افتاده، همه جا را گشت ولی چیزی نیافت تا دید عیسی به دنیا آمده و فرشتگان الهی اطراف او جمع اند، به سوی شیاطین بازگشت و گفت شب گذشته پیامبری به دنیا آمده، زنی در دنیا حامله نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من نزدش حاضر بوده ام جز این مولود، پس از این زمان از این که مردم بت ها را به عنوان معبود بپرستند ناامید باشید اگر می خواهید بنی آدم را بفریبید از جانب شتاب و عجله نزد آنان آئید!

از درهای بزرگی راه ورود شیطان به قلب است و دری از آن عظیم تر نیست ثروت و مال و پول و منال است و به دنبال آن اثاث و ابزار زندگی و مرکب و محل کسب و مغازه و کارخانه و خانه قصر مانند و باغ و امثال آن.

در این زمینه ها هر چه که مازاد بر نیاز و احتیاج باشد همان جایگاه شیطان و مرکز استقرار او و کمین گاهش برای صید آدمی است.

کسی که به اندازه کفاف و به مقدار احتیاج و گذران امور زندگی اش دارد خیالش راحت و نفسش آرام و قلبش فارغ از همّ و غم است، اگر بر فرض یک میلیون تومان به طور ناگهان پیدا کند صدها رشته خواسته و شهوت از قلبش



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج۵، ص ۶۰.

برانگیخته می شود که هر خواسته و شهوتی برای تحققش نیاز به یک میلیون تومان دیگر دارد، اینجاست که آن یک میلیون اولیه برای او کافی نیست بلکه خواستار چند میلیون است تا خانه ای اشرافی بخرد، و آن خانه را از اثاث و ابزار مناسب آن پر کند، و کارگر و کارمند برای اداره امور خانه و بیرون استخدام نماید، و بدن خود و اهل و عیالش را با لباس های فاخر و گران قیمت بپوشاند که هر یک از اینها برنامه دیگری را می طلبد که در چهارچوب زندگی نهایت ندارد، و از این طریق است که انسان دچار غفلت و نسیان و دور شدن از عبادت و بندگی می شود و چون قارون غرق در مادیت می گردد و عاقبت در هاویه و عمق دوزخ افتاده و همه درهای نجات به رویش مسدود می شود!

از ثابت نامی روایت شده: هنگامی که پیامبر عزیز اسلام معبوث به رسالت شد ابلیس به لشگریانش و شیاطین زیر مجموعه اش گفت: حادثه ای به وقوع پیوسته بنگرید چیست آنان روانه شدند و به جستجو برآمدند سپس نزد او برگشته و گفتند: چیزی به دست نیاوردیم، ابلیس گفت: من برای شما خبر حادثه اتفاق افتاده را می آورم رفت و برگشت و گفت محمد (علیهما السلام) مبعوث به رسالت شده پس شیاطین زیر دستش را سراغ اصحاب پیامبر فرستاد وی آنان ناامید از فریب دادن یاران پیامبر بازگشتند و به ابلیس گفتند ما تاکنون چنین قومی را نیافته بودیم که به آنان هجوم بریم و در گناه را به رویشان باز کنیم ولی آنان به نماز برخیزند و زحمات ما را نابود سازند، ابلیس گفت آنان را مهلت دهید شاید دنیا به آنان رو کند و شما از طریق آن به فریب آنان موفق گردید.

از دیگر درهای بزرگ که راه ورود شیطان به باطن انسان می باشد بخل و ترس از تهیدستی است که این دو صفت بسیار مذموم انسان را از اتفاق و صدقه و کار خیر

ص:۲۰۱

باز می دارد و آدمی را به ثروت اندوزی و انباشته کردن مال و منال می کشاند و نهایتاً مستحق عذابی می کند که قرآن به ثروت اندوزان وعده داده است.

از قول شیطان نقل شده که در مسئله بخل و خوف از فقر آدمیان بر من چیره نشده اند تا از دام من بگریزند و نسبت به سه چیز هرگز بر من چیره نخواهند شد هنگامی که از آنان بخواهم ثروت را از طریق نامشروع به دست آورند، و در غیر طریق صحیح انفاق کنند، و از پرداخت حقوق مالی باز ایستند.

از آفات بخل و حرص پای بندی به مراکز تجارت و بازارها برای جمع کردن ثروت و هزینه کردن همه عمر در این مورد است.

ابو امامه از رسول خدا روایت کرده: هنگامی که ابلیس را به زمین فرود آوردند گفت پروردگارا مرا در زمین جای دادی و مطرود و رجیم نمودی برای من خانه ای قرار ده خطاب شد حمام، گفت درخواست مجلس و محفلی دارم خطاب شد بازارها و راه هائی که در آن جمعیت گرد می آید، گفت: طعامی مقرر کن خدا فرمود آنچه نام خدا بر آن برده نشود، گفت درخواست آشامیدنی دارم خدا پاسخ دهد هر نوع مستکننده، گفت موذن و اعلامکنندهای می خواهم، خطاب رسید وسائل نوازندگی و آلات موسیقی، گفت کتابی که بر مردم بخوانم، حضرت فرمود شعر و ترانه گفت مکتوب و نوشته ای برایم قرار ده خطاب رسید خال کوبی بر بدنها، گفت سخنی برایم مقرر فرما، خدا فرمود دروغ و کذب، گفت دام هائی برایم قرار ده خطاب رسید زنان بیتقوا و بیپروا که با عشوه و ناز عقل مردان را می ربایند.

مؤمن واقعی و مسلمان حقیقی و اهل الله کسی است که در این چند روزه عمر کوتاهش با توجه به خدا و لحاظ کردن قیامت به کمک عمل به احکام الهی و رعایت تقوا تمام درهای ورودی شیطان و وسوسه های او را به قلب ببندد و پیوسته

ص:۲۰۲

این درها را بسته نگه دارد تا قلب از آفات شیاطین در امان بماند و از این طریق خیر دنیا و آخرت انسان تأمین شده به خواست خدا به سعادت ابدی نائل گردد.

مدعی دینداری بخصوص کسی که خود را پیرو اهل بیت می داند، و شعار تشیع می دهد باید عمل و حرکات و منش و اخلاق و اطوارش این ادعا را تصدیق کند، اگر کسی مدعی مذهب اهل بیت باشد ولی اعمال و حرکاتش با اعمال و حرکات اهل بیت هماهنگ نباشد قطعاً در ادعایش کاذب و راه نجات بر او بسته است.

تشیع و دینداری با ادعا و گفتار تنها قابل قبول نیست، ادعای سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و علی بن ابی رافع و امثال اینان در شیعه بودن که عملشان با گفتارشان یکی بود ادعائی صادق و سخنی راست و درست است ولی کسی که ادعای دینداری و تشیع می کند ولی در عمل پیرو ابلیس و دنباله روی شیاطین و رنگ گرفته از مکتب یهود و نصرانیت و شکل گرفته از بیدینان است ادعایش در دنیا و در دادگاه های آخرت قابل قبول نخواهد بود زیرا دینداری و شیعه بودن به عمل است نه به لقلقه زبان.

مذهب اهل بیت که شاخه های پرمحصول درخت نبوت اند ترکیبی از عقاید حقه، و اعمال صالحه و اخلاق حسنه، و صلاح و سداد و عفت و اجتهاد و قناعت و کرامت و عبادت ربّ و خدمت به خلق و اجرای امر بمعروف و نهی از منکر و نیت پاک و تبلیغ دین و هدایت مردم به سوی خدا و روشن نگاه داشتن مشعل درستی و راستی و صدق و صداقت است، هرکس به اندازه گنجایش وجودیاش پای بند به این حقایق باشد، و در برابر هجوم فرهنگ بیگانه خود را حفظ کند، و خویش را از افتادن در دام ابلیس و جنودش نگاه دارد قطعاً در ادعای دینداری و به ویژه تشیع راست گفتار و در دنیا و آخرت اهل نجات و

همراه با سعادت و سلامت و امنیت همه جانبه و اهل بهشت است، در هر صورت موفقیت انسان در همه امور، و نجاتش ازهمه شرور در گرو قلب سالم و دل مملو از ایمان و داشتن عمل صالح می باشد، و جز این راه نجاتی برای احدی وجود ندارد

ص:۲۰۴

### تفسیر آیه ۷۵

#### اشاره

أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اَللّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

آیا شما اهل ایمان انتظار دارید که آن سخت دلان دعوت شما را به سوی اسلام بپذیرند؟ ! در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را همواره می شنیدند، سپس بعد از آن که معنا و مفهومش را درک می کردند به سبب دنیا طلبی و امور مادی به دل خواه خود تغییرش را می دادند در صورتی که می دانستند به کلام خدا و به مردم جویای حق خیانت می کنند.

#### شرح و توضیح:

پیامبر اسلام و مردم مؤمن با توجه به این که یهود دارای کتاب آسمانی و علم دین بودند، انتظار شدید و امید فراوان و طمع سخت داشتند که آنان پیش از هر طایفهای از طوایف ساکن در مدینه و اطراف آن و به شتاب و سرعت دعوت به اسلام و هدایت به قرآن را قبول کنند و در این زمینه کمترین عناد و لجاجتی نشان ندهند، ولی حضرت حق با بیان اوضاع یهود و موضع گفتنشان در برابر حق، و تکبر و نفاقشان، و سرسختی نشان دادنشان نسبت به آیات خدا و عدم توجهشان به معجزات و دلایل، و این که این طایفه موسی را بسیار آزردند و از عمل به تورات روی گرداندند و نسل های بعدشان پیامبران را کشتند و تا زمان بعثت پیامبر اسلام همواره در ظلم و خیانت و جنایت و همدستی با دشمنان حق بسر بردند، یکباره پیامبر و اهل ایمان را از تسلیم شدن این قوم به اسلام و قرآن، و پذیرش دعوت آن ناصحان و دلسوزان نا امید و مأیوس نمود.

قرآن مجید به پیامبر و مؤمنان که به شدت در دعوتشان به اسلام و هدایتشان به حق و قبولاندن واقعیات به یهود حرص می زدند و با همه وجود مشتاق بودند که این گروه به اسلام گرایش پیدا کنند و حق را بپذیرند، و در زمره مؤمنان قرار گیرند و به سعادت دنیا و آخرت برسند و همای خوشبختی را در آغوش گیرند، سابقه نکبت بار و قلب سخت تر از سنگ و پرونده سیاه و پر از جنایت یهود را متذکر می

ص:۲۰۵

شود و امید آنان را به نا امیدی تغییر می دهد و آن خیرخواهان را نسبت به حزن و غصه فراوانی که برای گمراهان داشتند تسلیت و دلداری می دهد.

بیان سرگذشت پر از ظلم و جنایت یهود در طول تاریخ در آیات پیش از آیه مورد بحث یعنی آیات ۴۰تا۷۴ برای بیان فلسفه و علّت فراری بودن آنان از حق و عدم تمایل به اسلام و عدم پذیرش قرآن و نبوت پیامبر بزرگوار است.

از قومی که با دیدن آن همه معجزات شگفت انگیز و شنیدن آیات الهی حتی در کوه طور بدون واسطه فرشته و در دست داشتن انواع نعمت ها به کفر گرائیدند، و گوساله را به جای خدا به عنوان معبود انتخاب کردند و نسبت نادانی به موسی دادند، و آن بزرگ مرد ملکوتی و عرشی و هم سخن با خدا را مسخره کردند و پس از او از پاسخ به دعوت دیگر پیامبران خودداری نمودند، چه انتظار و امیدی باید داشت که به آسانی به نبوت پیامبر ایمان آورند و قرآن مجید را به عنوان وحی آسمانی بپذیرند، و به حقیقت مسلمان و مؤمن گردند؟ !

آنان نه از روی سهو و نسیان و جهل و نادانی بلکه از علم و عمد کلام خدا را که در آن حلال و حرام بیان شده بود و به وضوح اوصاف پیامبر در آن آمده بود از نظر معنا و مصداق تحریف کردند و تغییر دادند تا به درآمد دنیائی و کسب مال و ثروتشان و حفظ دیگر یهودی ها در جهل و غفلتشان و متولی بودنشان نسبت به کینه ها لطمهای وارد نشود و به این خیانت عظیم و تصرف نابجایشان در امور دینی واقف و آگاه بودند، و می دانستند که با تحریف معنوی و ظاهری کلام خدا اکثر یهود تا قیامت از هدایت محروم و از دست یابی به حق ممنوع و از یافتن راه سعادت باز می مانند، ولی بخاطر منافع مادی خود به این خیانت عظیم و جنایت بزرگ یعنی تحریف کلام خدا و بازداشتن مردم از اتصال به حق تن دادند و شقاوت ابدی، و تیره بختی دائمی و عذاب جاودانه قیامت را برای خود خریدند.

ص:۲۰۶

مسئله تحریف درموارد دین، و تغییر مفاهیم شرع، از گناهان بسیار بزرگی است که توبه از آن مشکل و کاری است که دیگران را از ورود به گردنه حق و درک حقیقت باز می دارد، و آنان را در چاه ضلالت و گمراهی نگاه میدارید و از دست یافتن به سعادت ابد محروم می نماید.

باید به این مسئله توجه داشت که دین پذیری و حقیقت خواهی، و اثر گرفتن از موعظه وپند و پای بند شدن به حقایق و التزام عملی به احکام الهی نتیجه دو واقعیت است:

۱- قلب بیدار ۲- گوش شنوا چنان که در قرآن مجید بیان شده:

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی اَلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ: (۱)

یهود در همه زمان های پیش از بعثت پیامبر و در عصر ظهور رسول بزرگ اسلام قلبشان هم چون سنگ و سخت تر از آن بود لذا با این که حقایق را می فهمیدند مِنْ بَعْدِ مٰا عَقَلُوهُ از قبول آن امتناع می ورزیدند، و بر اثر کثرت گناه و تداوم آن گوش شنوا را از دست داده و گوشی چون گوش حیوانات پیدا کرده بودند به این خاطر از شنیدن صدای حق و ندای اهل حقیقت کر بودند و از تسلیم شدن در برابر دعوت پیامبر و مؤمنان امتناع داشتند.

یهود بر اثر عمای قلب و کری گوش، و تاریکی باطن، و حجاب های ظلمانی که در این روزگار هم همین گونه اند به تحریف حقایق و تغییر و تبدیل معانی و مفاهیم آیات خدا در تورات و حتی تحریف لفظی کتاب دست می بردند و آنچه را برابر با خواسته های نامشروعشان بود بر صفحات می نوشتند و به عنوان تورات بر مردم تحمیل می کردند و حتی از نیرنگ زدن و فریب و حیله برضد غیرخودشان به ویژه مؤمنان ابداً امتناع نداشتند تا جائی که صاحب جواهر فقیه

ص:۲۰۷

---

۱- ۱) - ق ۳۷.

بزرگ شیعه از تاریخ نویسی مشهور روایت می کند که گفته: «در زمان یکی از حاکمان از یهود خیبر جزیه خواستند، آنان مکتوبی به امضای معاویه پسر ابوسفیان و معاذبن جبل ارائه کردند که براساس آن پیامبر اسلام آنان را از جزیه معاف کرده بود، پس از تحقیق و بررسی معلوم شد که در زمان نوشته شدن این قباله، معاویه در مکه بوده و هنوز با فتح مکه به نفاق و اسلام ظاهری روی نیاورده بود و جریان فتح خیبر مربوط به پیش از فتح مکه بود و نیز روشن شد که معاذبن جبل نیز یک سال پیش از فتح از دنیا رفته بود و بدین وسیله آشکار شد که این قباله به نام رسول بزرگوار اسلام و با امضای معاویه و معاذ به دست یهودیان خیبر جعل شده است از این رو حاکم مملکت با آشکار شدن این مسأله از آنان جزیه گرفت. (۱)

با توجه به آیات گذشته به این آیه شریفه یعنی آیه هفتاد وپنج سوره بقره: أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ که گروهی از یهود را محرّف معانی و مفاهیم حقایق و حیله گر و فریبکار و حس گرا و قلبی پول پرست، و قاتل، و مسخره کننده پیامبران، و نیرنگ زننده و جعلکننده اسناد می داند بر مسلمانان به ویژه دولت های اسلامی واجب است از دوستی و معاشرت با آنان و داشتن روابط تجاری و سیاسی بپرهیزند و آنان را در همه زمینه ها دشمن خدا و خود بدانند و نیز از یاران آنان یعنی مسیحیان اروپا و آمریکا که در این چند قرن اخیر سبب تقویت این قوم عنود و منشأ وجود دولت نامشروع اسرائیل بودند حذر کنند که هرگونه روابط با آنان موجب خشم و غضب خدا و زیان های غیرقابل جبران به جامعه اسلامی است.

ص:۲۰۸

---

۱- ۱) - تسنیم، ج۵، ص۲۷۶- جواهرالکلام، ج۲۱، ص۲۳۵.

### تفسیر آیه ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹

#### اشاره

وَ إِذٰا لَقُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا قٰالُوا آمَنّٰا وَ إِذٰا خَلاٰ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ قٰالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِمٰا فَتَحَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحٰاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ

أَ وَ لاٰ يَعْلَمُونَ أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاٰ يَعْلَمُونَ اَلْكِتٰابَ إِلاّٰ أَمٰانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَظُنُّونَ

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ اَلْكِتٰابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذٰا مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا يَكْسِبُونَ

و هنگامی که با مؤمنان دیدار کنند می گویند ما ایمان آوردیم، و چون با یکدیگر خلوت میکنند از روی اعتراض و ایراد به یکدیگر می گویند چرا حقایقی را که خدا در تورات درباره پیامبر اسلام برای شما بیان کرده به مؤمنان می گوئید تا روز قیامت با این حقایق در پیشگاه پروردگارتان برضد شما استدلال کنند آیا اندیشه نمی کنید که نباید زمینه استدلال برضد خود را در اختیار مؤمنان گذارید؟ !

آیا آن سخت دلان نمی دانند که خدا آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار میکنند میداند؟ !

و گروهی از یهود بیسوادانی هستند که باورشان به تورات جز به بافته های دروغی که عالمان خائن یهود به عنوان تورات ارائه کرده اند نیست و در امر دین اتکایشان جز به ظن و گمان نمی باشد.

پس وای بر کسانی که با دست خود نوشتهای را می نویسند سپس می گویند: این نوشته از سوی خداست تا با این کار زشت و خائنانه بهائی اندك به دست آورند، پس وای بر آنان از آنچه دست هایشان نوشت و وای بر آنان بخاطر رشوه گیری و بدعت گذاری آنان.

#### شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب استفاده می شود: ۱- برخورد منافقانه گروهی از یهود با اهل ایمان ۲- اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن ۳- اعتقاد یهود برجهل خدا نسبت به نهانها ۴- کتمان کردن حقیقت ۵- علم خدا به همه نهانها و آشکارها ۶- زشتی باورکردن سخن دروغگویان و تهمت زنندگان ۷-

زشتی اتکاء به گمان و خیال ۸- وجوب تحصیل علم و یقین ۹- زشتی دین فروشی ۱۰- عذاب دین فروشان.

## برخورد منافقانه یهود با اهل ایمان

مسئله نفاق و منافق و زیان های غیرقابل جبران دوروئی و یکی نبودن ظاهر با باطن و هماهنگ نبودن سیرت با صورت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره به طور مفصّل مورد بحث قرار گرفت، لذا در این بخش از تفصیل آن صرف نظر نموده به صورتی مختصر به آن اشاره می کنم.

اگر دل انسان بر پایه ایمان و اخلاق انسانی، و خصائص ملکوتی و انصاف و میانه روی استوار و ثابت نباشد، هر لحظه با طوفانی مخرّب، و آمالی بیپایه، و حملات هوا و هوس به طرفی میل پیدا می کند و حالات مشتش به حالات منفی تغییر می یابد، و دگرگونی های زیان آور به بالا و پائینش میبرد و لحظه به لحظه به شکلی در می آورد و انسان و دنیا و آخرتش را به دنبال خود میبرد و نمی گذارد در معرض رحمت و الطاف حق قرار گیرد، و از فیوضات الهیه و عنایات ربانیه بهره مند گردد و به سعادت ابدی بیندیشد، و نظم و انضباطی هماهنگ با فرهنگ الهی در شئون ظاهر و باطن خود برقرار نماید.

قلب هرجائی و دل خالی از انصاف شاگردی است که در کلاس توحید، و مدرسه نبوت، و فضای اعتدال و میانه روی حاضر نمی شود، و ثبات و قراری در امور مثبت ندارد، و اگر هم در کلاس توحید و مدرسه نبوت حضور یابد جمعیت خاطر پیدا نمی کند و از تخت پریشانی و اضطراب به زیر نمی آید، و به توحید و ایمان و قبول نبوت و یقین به آخرت متصل نمی گردد و دمی آرامش نمی یابد و هر چیزی و هر حقیقتی را فقط و فقط برای ارضای هوای و هوس و شهواتش می خواهد و صاحبش را برای جلب خوشنودی ارباب کفر و شرک هزینه می کند و بیباکانه او را به هر گناهی آلوده می نماید، و برای ضربه زدن به اهل ایمان وادار می کند.

پیامبر بزرگوار اسلام درباره قلبی که بنیانش به توحید و یقین به آخرت و ایمان به نبوّت استوار و محکم نیست در روایاتی می فرماید:

«لقلب ابن آدم اسرع تقلباً من القِدر اذا استجمعت غلیا:» (۱)

هر آینه دل آدمیزاد از دیگ در حال جوشیدن تغییر پذیرتر است.

«ان قلب ابن آدم مثل العصفور ینقلب فی الیوم سبع مرات:» (۲)

دل آدمیزاد هم چون گنجشک، هفت بار در روز دگرگون می شود و تغییر پیدا می کند.

«انما مثل القلب مثل ریشه بالفلاه تعلقت فی اصل شجره یقلبها الریح ظهراً لبطن:» (۳)

داستان قلب مانند پری است که در بیابانی از شاخه درختی آویزان شده که باد بیابانی هر لحظه آن را به این سود و آن سو می کند.

«مثل القلب مثل ریشه بارض تقلبها الریاح:» (۴)

حکایت دل مانند پری روی زمین است که بادها آن را جابهجا می کند.

گروهی از یهود زمان پیامبر به خاطر دنیاپرستی، و آلوده بودن به هوا و هوس، و مکتب خطرناک حس گرائی و برای ارضاء آمال و آرزوهای باطلشان و این که هم از اسلام و هم از کیش خودشان بهره مادی و نفع ظاهری ببرند، و با نگرانی سخت و دلهره شدید از اینکه اسلام با پیشرفت محیرالعقولش وضع مکتب ها و آئین های گذشته را در هم ریزد و در همه شئون پیش افتد و آنان در فضای عقب ماندگی بمانند و دنباله رو شوند و دچار اقلیت و خواری گردند از روی مصلحت اندیشی نسبت به زندگی و مکتب خویش چون با مؤمنان دیدار می کردند اعلام می داشتند که ما به آنچه شما ایمان آوردید ایمان آوردیم، و گواهی می دهیم که پیامبر شما در همه امورش صادق و درست کردار و گفتارش محکم و استوار است و ما او را با توجه به همه اوصافش که در آیات تورات که کتاب دینی



---

۱- ۱) - نهج الفصاحه، ۵۴۸.

۲- ۲) - نهج الفصاحه، ۵۵۰.

۳- ۳) - نهج الفصاحه، ۵۵۰.

۴- ۴) - نهج الفصاحه، ۵۵۱.

ماست بیان شده شناخته ایم و بر خود با تکیه بر آیات تورات واجب دیده ایم که به او ایمان آورده، و نبوت او را بپذیریم و تسلیم او شویم.

### اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن

سنگدلان یهود و صاحبان قلب بیمار، و دل هائی که به وسیله بادهای هوا و هوس و طوفان مادیگری و حسّ گرائی با تکیه بر آیات تورات به اوصاف پیامبر آگاه بودند، و آن اوصاف را در حد کمال در حضرت او مشاهده می کردند، و حق بودن نبوت او را لمس می نمودند، و به آن نزد مؤمنان اعتراف داشتند، ولی پس از آن که با یکدیگر به خلوت می نشستند و به گفتگو می پرداختند، آنان که در میانشان نفوذ بیشتری داشتند و به تورات آگاه تر بودند، و خود را متولی دین و کنیسه و کارگردانی قوم یهود می دانستند به اعترافکنندگان به حقیقت در نزد مؤمنان حمله کرده و از روی انتقاد به آنان می گفتند آیا آنچه را خدا در تورات از اوصاف محمّد و نبوت او بیان نبوده و باب چنین علمی را به روی شما گشوده نزد مؤمنان به محمد و اهل اسلام اقرار و اعتراف می کنید تا روز قیامت این اعتراف شما به حقیقت بر ضد شما که می خواهید یهودی بمانید به کار گرفته شود و مؤمنان در دادگاه قیامت با شما محاجه کنند و نزد خدا گواهی دهند که اینان به اوصاف محمد به عنوان پیامبر بر حق بر اساس آیات تورات اعتراف و اقرار نمودند ولی به ظاهر اسلام را پذیرفتند و به باطن یهودی ماندند، آنگاه شما را محکوم به عذاب کنند! !

برشماست که به ظاهر اظهار ایمان کنید ولی در باطن یهودی بمانید تا مؤمنان بر شما به عنوان هم کیش خودشان اعتماد کنند، و اطمینان نمایند، و شما بتوانید با جلب اعتماد آنان به اسرار آنان آگاه گردید، و خبرهایشان را نزد ما آورید، و به جاسوسی برضد آنان برخیزید و با این برخورد ظاهری هم جیب خود را از آن طرف پر کنید و هم کیسه خود را از این طرف پر نمائید.

آیا اندیشه نمی کنید که آنچه را از اوصاف پیامبر در باطن خود می دانید اگر آشکار کنید خدا به آن عالم می شود، و در قیامت بر علیه شما حکم می راند، بر

شما لازم است اسرار و مسائل را برای این که خدا آنها را نفهمد و به آنها آگاه نگردد در باطنتان حفظ کنید! !

### اعتقاد یهود بر عدم آگاهی خدا به امور پنهان

این بخش از آیه شریفه که از زبان یهود روایت شده این معنا را نشان می دهد که عالمان و سران یهود و مدعیات تولیت کنیسه ها و متولی گری امور این قوم بر این اعتقاد بودند که اسرار و امور نهان تا زمانی که به وسیله آنان اظهار نشود، و آشکار نگردد از حضرت حق پنهان می ماند و خدا به آن آگاه نمی شود! !

آن بیخردان جاهل که خوی حس گرائی بر آنان حاکم بود، و خود را از ملکوت هستی و حقایق غیبی، و شناخت اوصاف حق و کمالات بینهایت پروردگار دور نگاه داشته بودند و جز به شکم و شهوت و غرایز حیوانی خود فکر نمی کردند و هر چیزی را برای رسیدن به مال دنیا و ارضاء شکم پرستی خود می خواستند، حضرت حق را هم چون خود می پنداشتند که تا نهانی آشکار نگردد، و سرّی فاش نشود، و غیبی به ظهور نیاید به آن آگاه نمی شود، روی این حساب به مقلدان میمون صفت خود سفارش می کردند از اظهار آنچه در درون دارید بپرهیزید که کتمانش به صلاح شما و اظهارش با معلوم شدن نزد خدا به زیان شماست! !

### کتمان کردن حقیقت

حقایقی که بر انسان از طریق تعقل و مطالعه، یا از راه شنیدن از متخصصان و محققان، یا از مسیر وحی و کتاب های آسمانی معلوم و آشکار می شود، و آدمی نسبت به آنها آگاه می شود، و لازم است آن حقایق در راه تحقق سعادت دنیا و آخرت خویش و دیگران بکار گرفته شود، کتمانش و پنهان نگاه داشتنش حرام و موجب زیان و خسارت در دنیا و آخرت است، و در این زمینه گوش دادن به

فرمان کسانی که انسان را به پنهان نگاه داشتن حقایق می خوانند گناه بزرگ و معصیتی سنگین است.

ولی گروهی از یهود بر اساس جمود ورزیدن به امور ظاهری، و تقلید کور کورانه از رؤسا و عالمان دنیاپرستشان که دین خدا و تورات را در راه اِعمال قدرت و نفوذ کلام و حفظ مقامشان به کار می گرفتند و از این راه به نان و نوا و ارضاء خواسته های نامشروعشان دست می یافتند به کتمان حقیقت روی می آوردند و خود را به ارتکاب این گناه سنگین آلوده می کردند و از این طریق درهای سعادت را به روی خود می بستند، و به رسانیدن رؤسا و علمای یهود به خواسته های نامشروعشان و آرزوهای شیطانی و کارهای ابلیسی و بستن راه خدا به روی مردم کمک می کردند.

کتمان حقیقت سبب زیان ها و خسارت های غیرقابل جبران به خود و دیگران و علت دور شدن انسان از رحمت و مغفرت خدا و عامل پایمال نشدن حقوق شرعی و مادی مردم است.

### علم خدا به همه نهانها و آشکارها

دست خائنان، و هوا و هوس مادی گران، و اندیشه انحرافی کج اندیشان آیات توحید تورات را تحریف، و مفاهیم حقایق را تغییر داده بود، و بر این شجره طیبه که اصل هرچیز و اساس و بنیان هستی است پیرایه های زیادی بسته و تأثیرگذاری آن را در زندگی به تعطیلی و نابودی کشیده بود، تا جائی که یهود خدا را در علم و آگاهی مانند خود پنداشته و او را بیخبر و ناآگاه از غیب و پنهان و اسرار هستی می پنداشت.

این بیخبران بیخرد و حسّ گرایان پول پرست به این معنا توجه نداشتند که وجود مقدسی که هستی و موجوداتش را آفریده، و این بنای عظیم را به وجود آورده، و هر موجود زندهای را به تناسب وجودش روزی بخشیده، به تمام شئون

ظاهر و باطن آنان آگاه است و اصولاً در حریم حضرت او غیب و نهانی و سرّ و رازی وجود ندارد، غیب و پنهان به تناسب وجود ما که وجودی بسیار محدود است، و به تناسب دانش ما که بسیار بسیار اندک است معنا می دهد نه نسبت به حضرت او که در ذات و صفات بینهایت و احاطه علمی و قیّومی اش ظاهر و باطن هر چیزی را فراگرفته و ذرّهای در جهان هستی چه ظاهرش و چه باطنش از حضرت او غایب و پنهان نیست و دانش و آگاهی اش همه چیز را به تمام هویت و خصوصیت فرا گرفته است.

در این زمینه به چند جمله از نهج البلاغه اکتفا می کنم تا خوانندگان عزیز به دورنمائی از علم و آگاهی حق واقف شوند و معلومشان گردد که یهود نسبت به حضرت حق گرفتار چه اندیشه های انحرافی و باطلی هستند و زندگی نکبت بارشان بر این اندیشه های انحرافی و باطل بنا گذاشته شده، و به این خاطر از خائنان و ظالمان و کج اندیشان و باطل گرایان صف اوّل روزگاراند.

«الا ان الله قد کشف الخلق کشفه لا أنه جهل ما اخفوه من مصون اسرارهم و مکنون ضمائرهم و لکن لیبلوهم «ایهم احسن عملاً» فیکون الثواب جزاءً والعقاب بواءً» (۱)

آگاه باشید که خداوند همه اسرار درون و حالات نهانی خلق را (با آنچه از امور دینی که با زبان پیامبران آنان را مکلف به انجام آن ساخت) ظاهر و آشکار ساخت، این آشکار نمودن نهان ها نه بخاطر این بود که او به چیزهائی که مردم در درون خود نهان دارند آگاهی نداشت، بلکه برای آزمودن بندگانش بود که عمل کدامیک بهتر است تا ثواب پاداش نیکوکاران و عقاب کیفر بدکاران باشد.

«الباطن لکل خفیه، الحاظر لکل سریره، العالم بما تکن الصدور و ما تخون العیون:» (۲)



---

۱- ۱) -خطبه ۱۴۴.

۲- ۲) - خطبه ۱۳.

خدائی که آگاه به هر امر پنهان، و شاهد و حاضر هر سرّ و راز است، به آنچه سینه ها آن را در خود نگاه می دارند داناست، و به آنچه چشم ها خیانت می ورزد عالم است.

«عالم اذ لامعلوم، و رب اذ لامربوب و قادر اذ لامقدور:» (۱)

او دارای دانش بینهایت و علم گسترده بیحد بود زمانی که چیزی موجود نبود تا علم به آن چیز وجود داشته باشد، و مالک و مربی بود در آن هنگام که هنوز پرورش یافتهای به وجود نیامده بود، و قدرت بینهایت داشت آن زمان که خلقی وجود نداشت تا قدرت درباراه آن به کار رفته باشد.

«لایعزب عنه عدد قطر الماء، ولانجوم السماء ولاسوافی الریح فی الهواء ولادبیب النمل علی اصفا، ولامقیل الذر فی اللیله الظلماء، یعلم مساقط الاوراق و خفی طرف الاحداق:» (۲)

شمار قطره های باران، و ستارگان آسمان، و ذرات گرد و غباری که باد آنها را در هوا پراکنده می کند، و نیز صدای بسیار آهسته حرکت مورچگان بر روی سنگ صاف و جای استراحت مورچه های بسیار ریز در شب تاریک از نظرش پنهان نیست و همه را می داند و به همه این امور آگاه است.

«فسبحان من لایخفی علیه سواء غسق داج، ولالیل ساج فی بقاع الارضین المتطأطئات، ولافی یفاع السفع المتجاورات، و ما یتجلجل به الرعد فی افق السماء، و ما تلاشت عنه بروق الغمام و ما تسقط من ورقه تزیلها عن مسقطها عواصف انواء و انهطال السماء و یعلم مسقط القطره وقعرها و مسحب الذره و مجّرها و ما یکفی البعوضه من قوتها و ما تحمل انثی فی بطنها:» (۳)

از هر عیب و نقصی منزه و پاک است وجود مقدسی که نه سیاهی ظلمت بسیار تاریک و نه شب ساکن و آرام « که موجودات زنده در آن آرامش می یابند» در بلندی ها و پستی های زمین و در بلندی کوه هائی که مجاور یکدیگرند از او پنهان نیست و غرشی که رعد در کرانه آسمان پدید می آورد، و آنچه از برق هائی که از ابر می جهد و در کرانه آسمان متلاشی و ناپدید می گردد، و هر



---

۱- ۱) - خطبه ۱۵۲.

۲- ۲) - خطبه ۱۷۸.

۳- ۳) - خطبه ۱۸۲.

برگ درختی که بادهای شدید برخاسته از منازل دور آن را از شاخه ها فرو می ریزد و نیز ریزش قطرات باران از آسمان از علم و آگاهی او پنهان نمی باشد.

محلی که قطره های باران از آن فرو می ریزد و جائی که قطره های باران در آن فرو می افتد، و منطقهای که مورچه بسیار ریز از آن دانه به لانه خود می کشد، و هر چه از خوراک پشه که گرسنگی او را برطرف می سازد و آنچه جنس ماده در شکم خود دارد همه و همه را می داند و به غیب و نهان آنها و به ظاهر و آشکارشان دانا و علم فراگیر و احاطه همه جانبه دارد.

این فرازها گوشهای از دیدگاه امام علی (ع) نسبت به علم خدا به ظاهر و باطن هستی، و نهان و آشکار موجودات است که اگر این فرازها همراه آیات قرآن و روایاتی که از پیامبر و اهل بیت در معتبرترین کتاب های شیعه آمده یک جا جمع شود و تفسیر گردد کتابی ارزشمند همراه با مجلدات زیاد خواهد شد، به راستی اگر آگاهی خدا به همه هستی و غیب و نهانش نبود، و علم حضرت او به تک تک موجودات و شئون و خواسته هایشان احاطه نداشت اداره امور موجودات پهن دشت هستی امکان داشت؟ !

ننگ و نفرین بر یهودی باد که علم خدا را محدود می داند و امور پنهان را از او مخفی به حساب می آورد، و دانش حضرت او را چون دانش بشری ضعیف و ناتوان قلمداد می کند و عقیده دارد که باید رازها و اسراری که آشکار شدنش بر ضد آنان بکار گرفته می شود ظاهر نکرد که مبادا خدا از آنها آگاه شود و بر او معلوم گردد تا با پنهان ماندنش از عقوبت و عذاب عدم تسلیم به حق در امان بمانند! !

دانش غیب و آگاهی به امور پنهان اصالتاً ویژه خداست و حضرت حق هر کس را لایق و شایسته بداند رشتهای یا رشته هائی را به او عطا می کند.

عَالِمُ اَلْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً (٢۶) إِلاّٰ مَنِ اِرْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ. . . (١)

ص:٢١٧

---

١- ١) - جن ٢۶-٢٧.

خدا دانای غیب و نهان و اسرار و رازهاست و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که برای آگاه شدن از غیب به اراده حکیمانه اش برگزیده است.

با توجه به این آیه شریفه قرآنیه وقتی پیامبران و براساس روایاتی که نشان می دهد امامان معصوم و اولیاء الهی هرکدام به اندازه سعه وجودی خود از امور پنهان خبر داده اند به طریق اولی روشن است که احاطه علمی حق به همه موجودات و ظاهر و باطنشان امری مسلم و حقیقتی قطعی و واقعیتی ثابت و استوار است.

در قرآن مجید است که عیسی به بنی اسرائیل می گفت:

وَ أُنَبِّئُکُمْ بِمٰا تَأْکُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ: (۱)

و شما را به اذن خدا از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید آگاه می سازم.

به خواست خدا در توضیح آیات مربوط به غیب و این که حضرت حق گروهی از فرستادگانش را برای عطا نمودن این دانش به آنان انتخاب کرد بحث مفصلی خواهد آمد و در آن فصل به امور پنهانی که پیامبر اسلام و امامان نسبت به اشخاص و پدید آمدن تحولات در زمان های بعد از خودشان خبر داده اند و نشان می دهد که آن بزرگواران به توفیق حق از امور پنهان آگاهی داشتند اشاره خواهد شد.

نه تنها پیامبران و امامان از امور پنهان و اسرار و رازها به اذن حق آگاه بودند، بلکه برخی از اولیاء الهی که با ترک همه گناهان ظاهری و باطنی و انجام همه فرائض و آراسته بودن به ارزش های اخلاقی به مقامات بلند و درجات عالی



---

۱- ۱) - آل عمران ۴۹.

رسیدند تا حدی بر باطن امور آگاهی داشتند که به نمونه هائی از آگاهی های آنان هم اشاره خواهد شد.

### خبرهای غیبی پیامبران و امیرالمؤمنین

در این بخش به چند روایت که پیامبر و امامان در آنها از تحولات و اوضاع زمان های پس از خود به ویژه آخر الزمان که طلیعه اش در زمان نوشتن این تفسیر آشکار شده اکتفا می کنم.

شیخ بهائی در کتاب اربعین ص۱۳۳ حدیث ۱۸ از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: زمانی بر مردم بیاید که برای صاحب دینی دینش سالم نماند مگر آن که از سر کوهی به سر کوه دیگر فرار کند و از سوراخی به سوراخی، مانند روباه که بچه هایش را با خود برداشته به جائی می برد بگریزد، گفتند چنین زمانی کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که مرد به معیشتش و ابزار زندگی اش جز به وسیله معصیت خدا نرسد، پس در آن زمان است که ترک ازدواج و عزب زیستن حلال خواهد بود، گفتند: شما ما را به ازدواج فرمان می دادید فرمود آری ولی هنگامی که آن روزگار پیش آید هلاک و نابودی دین و ارزش های اخلاقی مردان به دست پدران و مادرانشن خواهد بود، و اگر پدر و مادر در میان نباشند به دست همسر و فرزندانش انجام می گیرد، و اگر همسر و فرزند نداشته باشد به دست خویشان و همسایگانش خواهد بود، گفتند این هلاکت چگونه اتفاق می افتد؟ فرمود: او را به تنگی معیشت و مضیقه در زندگی سرزنش نموده و نهایتاً به امور مادی طاقت فرسا وادارش میکنند تا این که تن به کارهائی دهد که آن کارها هلاکش نمایند.

آیا در روزگار فعلی چنین اتفاقی که پیامبر از آن خبر داده به وقوع نپیوسته؟ آیا بسیاری از مردان برای فرار از سرزنش دیگران، خود را به حرام های مالی و عملی آلوده نمیکنند؟ !

ص:۲۱۹

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده:

زود است بر امت من زمانی برسد که از عالمان دین چون فرار گوسپند از گرگ فرار کنند، چون این برنامه پیش آید خدا آنان را به سه چیز مبتلا کند:

اول: برکت را از اموالشان بردارد.

دوم: حکومت ستمکاری را بر آنان چیره سازد.

سوم: از دنیا بیایمان به آخرت وارد شوند! (۱)

از رسول الهی روایت شده:

«ستکون علیکم ائمه یملکون ارزاقکم، یحدثونکم فیکذبونکم، و یعملون فیسیئون العمل، لایرضون فیکم حتی تحسّنوا قبیحهم، و تصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق مارضوا به فاذا تجاوزو افمن قتل علی ذلک فهو شهید:» (۲)

در آینده رهبرانی بر شما حکومت میکنند که روزی هایتان را تصرف میکنند و در مالکیت خود قرار می دهند، با شما در امورتان سخن به دروغ می گویند، بد عمل میکنند، از شما خوشنود نشوند تا کارهای بدشان را نیک بدانید و دروغشان را تصدیق نمائید، پس زمانی که به حق گردن نهند شما نیز حقشان را عطا کنید، ولی اگر تجاوز نمودند هر که برای پیش گیری از تجاوزشان کشته شود شهید است.

آیا اکثر حکومت های گذشته که پس از پیامبر بر امت مسلط بودند، و اغلب حکومت های این روزگار به صورتی که پیامبر خبر داده اند نیستند؟

آیا گفتار پیامبر که خبر از آینده امت بوده از اخبار غیبی و از معجزات رسول خدا نیست؟

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی از آینده بعد از خودش چنین خبر می دهد:



---

۱- ۱) - جامع الاخبار ۱۳۰.

۲- ۲) - نهج الفصاحه ۵۰، حدیث ۲۰۷.

بر مردم زمانی برسد که کارشان در امر فحشا اوج گیرد و آن را پیشه خود قرار دهند، حرمت ارزش ها در آن روزگار پایمال گردد، و زنا علنی شود، خوردن مال و ثروت ایتام را به ناحق حلال شمارند، و ربا خواری نمایند، کم فروشی در کالا و متاع بر آنان حاکم گردد، و مسکرات را با تغییر اسم بر خود حلال کنند، رشوه حرام را با نام هدیه قبول نمایند، و به اسم امانت خیانت ورزند، مردان شبیه زنان، و زنان به شکل مردان درآیند، حدود نماز را سبک انگارند، و برای غیرخدا به حج روند، هلال شب اول ماه خود را دوشبه نشان دهد و گاهی هم از دید مردم مخفی گردد به طوری که اول ماه رمضان به عنوان این که اول ما نیست روزه نگیرند و آخر آن را که روز عید است روزه دار باشند در این هنگام بترسید، بترسید که مبادا خدا فرصت توبه را از شما سلب کند، زیرا پس از وقوع این امور مرگ ها به سرعت و شتاب گریبان مردم را بگیرد، تا جائی که مردم به ناگهان بمیرند به صورتی که صبح سالم باشند، و شب دفنشان کرده باشند، یا شب زنده باشد، و صبح مرده، پس زمانی که روزگار اینگونه باشد واجب است پیش از آن که بلا فرا رسد وصیت را مقدم بدارید (۱)

### خبرهای غیبی حضرت موسی بن جعفر

از عبدالله بن سنان روایت شده که برای هارون الرشید لباس های قمیتی و با ارزش آوردند و او همه آنها را به وزیرش علی بن یقطین بخشید و از میان آن لباس ها لباسی روباز از پوست خز و طلاباف بود که به لباس شاهان شباهت داشت.

علی بن یقطین که از شیعیان مخلص موسی بن جعفر بود همه آن لباس ها را به انضمام اموالی بسیار برای آن حضرت فرستاد، امام آن لباس روباز گران قیمت



---

۱- ۱) - بحار، ج ۶۹، ص۳۰۳.

را که دراعه می گفتند توسط شخصی امین و راز نگاهدار برای علی بن یقطین فرستاد، علی بن یقطین از پس فرستادن دراعه به شک افتادو سبب برگردانده شدن آن را ندانست، حضرت به او نامهای نوشتند و تذکر دادند دراعه را حفظ کن و از منزل بیرون نبر زیرا زمانی به آن نیازمند خواهی شد، او هم پس از نامه امام به حفظ لباس همت گماشت.

علی بن یقطین پس از مدتی بر یکی از خادمان خود خشم گرفت و او را از خدمت معزول نموده از دستگاه خود بیرون راند، آن خدمتکار نزد هارون به بدگوئی از علی بن یقطین پرداخت، و از او سخن چینی و سعایت کرد و گفت: علی بن یقطین عقیده مند به امامت موسی بن جعفر است و خمس درآمد خود را همه ساله برای او می فرستد و در فلان روز دراعه پر قیمت تو را برای امام خود فرستاد!

هارون فوق العاده خشمگین شد و گفت باید این مسئله را روشن سازم، چنانچه وزیر من شیعی و با دشمن من در ارتباط باشد او را به عقوبت سختی مبتلا کنم، در همان وقت دنبال علی بن یقطین فرستاد، هنگامی که به دربار آمد گفت: آن دراعهای را که به تو بخشیدم چه کردی؟ علی بن یقطین گفت در خانه است و آن را در پارچهای پیچیدهام و هر صبح و شام پارچه را باز کرده و به آن نظر می کنم و از باب تبرک آن را می بوسم، هارون گفت هم اکنون آن را نزد من بیاور.

علی بن یقطین یکی از خادمان خود را فرستاد و گفت وارد فلان اطاق شود و دراعهای پیچیده در پارچه در فلان صندوق است فوراً آن را بیاور، غلام رفت و دراعه را آورد، هارون هنگامی که دراعه را در پارچه و عطرآلود دید خشمش فرو نشست و گفت: آن را به منزل خود برگردان، من دیگر سخن کسی را درباره تو

می پذیرم، سپس جایزه فراوانی به او داد و دستور داد غلام سخن چین را هزار تازیانه بزنند و بیش از پانصد تازیانه به او نزده بودند که از دنیا رفت. (۱)

### میثم تمّار و خبر از آینده

سالی که حضرت حسین (ع) از مدینه عازم مکه و از مکه به کربلا رهسپار شد، میثم در همان سال به مکّه مشرف گشت.

میثم همان سال خدمت ام سلمه همسر بزرگوار پیامبر رسید، ام سلمه پرسید کیستی؟ گفت: میثم تمارم سلمه گفت: به خدا سوگند بسیار شنیدم که رسول خدا در دل شبهای تاریک از تو یاد می کرد و تو را به امیرالمؤمنین سفارش می نمود.

میثم جویای حال حضرت حسین شد، ام سلمه گفت: به یکی از باغستان های خود رفته، میثم گفت هنگامی که بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و به آن حضرت بگو در آینده نزدیک در پیشگاه خدا یکدیگر را دیدار خواهیم کرد.

ام سلمه مقداری عطر از کنیز خود خواست و به او گفت محاسن میثم را خشبو کن، میثم گفت: تو صورت مرا خوشبو کردی، ولی طولی نخواهد کشید که همین محاسن در راه دوستی شما اهل بیت به خون آغشته می شود، ام سلمه گفت: حضرت حسین تو را بسیار یاد می کند.

میثم گفت: من هم همواره یاد اویم ولی پون شتاب دارم نمی توانم توقف کنم، من و آن حضرت را کاری در پیش است که به آن خواهیم رسید، در این هنگام از نزد ام سلمه خارج شد، در بیرون سرای مشاهده کرد ابن عباس روی زمین نشسته گفت: ای پسر عباس از تفسیر قرآن هرچه می خواهی از من بپرس، من قرآن را نزد امیرالمؤمنین فرا گرفته ام و تأویل آیاتش را از او شنیده ام، ابن عباس دوات و صفحهای را خواست، سپس از میثم می پرسید و می نوشت تا آن که گفت: ای پسر عباس حال تو چگونه خواهد بود هنگامی که ببینی مرا با نه نفر دیگر به دار آویخته باشند، ابن عباس پس از شنیدن این سخن صفحه را پاره کرد



---

۱- ۱) -اعلام الوری.

و گفت: تو جادوگری و اهل کهانت و سحری، میثم گفت صفحه را پاره نکن اگر آنچه گفتم دروغ از آب درآمد آنگاه پاره کن. (۱)

### خبر دادن پیامبر از راز میان دو نفر از دشمنان

وهب بن عمیر با صفوان بن امیه در حجره نشسته بودند، وهب که از دشمنان پیامبر بود به صفوان که هم کیش و هم عقیده اش بود گفت:

«لولا عیالی و دَین علی لاحببت ان اکون انا الذی اقتل محمداً لنفسی:»

اگر مسئولیت عیالم را نداشتم و دینی که بر عهده دارم دوست داشتم با دست خود پیامبر را می کشتم و شما را از بند تبلیغات او نجات می دادم.

صفوان گفت: با چه نقشهای این کار را عملی می کنی و چگونه دست به اقدام می زنی؟ پاسخ داد من مردی شجاع و دلاورم، او رامی فریبم و سپس ضربهای به او می زنم آنگاه بگونهای فرار می کنم که هیچ کس مرا نیابد.

صفوان گفت: نگهداری از عیالت با من و ادا کردن قرضت بر عهده من، هان برخیز و دنبال این کار برو تا ببینم درچنته ادعایت چه داری؟

وهب شمشیر خود را تیز کرد و سمّ کشنه بیالود و به قصد مدینه از مکه خارج شد.

هنگامی که وارد مدینه شد عمر بن خطاب از دیدن حالت و وضع او اندیشناک گشته به اهل ایمان و یاران پیامبر گفت: وهب بن عمیر به مدینه آمده، از وضع او دلم به شک و تردید افتاده، من او را مردی غدّار می بینم، اطراف پیامبر را خالی مگذارید که مبادا آسیبی به آن حضرت رسد.

پیامبر میان اصحاب نشسته بود که وهب وارد شد و به رسم جاهلیت گفت: انعم صباحا یا محمدا!

حضرت فرمود:

«قد ابدلنا خیراً منها- السلام - ما اقدمک»



---

۱- ۱) - منتهی الآمال، ج ۱، ص۲۱۷.

خدا به جای این جمله بهتر از آن را که سلام است به ما عنایت کرده، چه سبب شد به مدینه آمده ای؟ گفت: آمده ام تا اسیران را از شما بخرم و آزاد نمایم، حضرت فرمود، شمشیری که در میان داری چیست؟ گفت: ای محمد روز بدر نیز آن را همراه داشتم و ما را از آن پیروزی ظفر است، حضرت فرمود:

«فما شیئی قلت لصفوان و انتما فی الحُجر:»

تو با صفوان هنگامی که در حجره بودید چه قرای گذاشتی و چه امری را بر عهده گرفتی؟ !

وهب گفت: آه من چه گفتم؟ حضرت گفتار خود را تکرار کرد وهب گفت:

«قد کنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنکذبک فاراک تحدثنا بخبر اهل الارض! اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله:»

تو ما را از ملکوت عالم خبر می دادی ما تو را تکذیب می کردیم اکنون می بینم از اسرار ما زمینیان خبر می دهی معلوم است که در نبوّت راستگویی من به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت می دهم و ایمان می آورم.

آنگاه به رسول خدا گفت عمامه خود را از باب تبرک به من ببخش حضرت عمامه خود را به او بخشید، سپس راهی مکه شد. (۱)

در هر صورت وقتی پیامبران و اولیاء الهی به خاطر ایمان و تقوای بینظیرشان به توفیق حق و به اذن رب از اسرار و امور غیبی آگاه باشند، بر حضرت حق که خالق آنهاست و علم و آگاهی اش بینهایت و نسبت به ظاهر و با طن هستی و همه موجوداتش فراگیر است همه چیز روشن و معلوم و برای او غیب و سرّ و رازی وجود ندارد و برخلاف عقیده باطن و سخیف یهود آنچه را انسان پنهان می دارد و آشکار می کند می داند و بر دقائق امور آگاهی کامل دارد.

### زشتی باور کردن سخن دروغگویان

پلیدی و قبح دروغ و افترا بر کسی پوشیده نیست، دروغ در حقیقت فریب دادن مردم و سخن گفتن به باطل است.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۲۴۲.

دروغ نشانه ضعف ایمان یا بیایمانی و زبونی و پستی و علامت نبود شخصیت و کرامت انسانی است.

قرآن مجید به خاطر عظمت و شدت زشتی این گناه آلودگان به آن را در دایره لعنت شدگان قرار داده است.

ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَی اَلْکٰاذِبِینَ: (۱)

پیامبر اسلام به مسیحیان نجران که منکر نبوت حضرت بودن فرمود:

بیائید یکدیگر را نفرین کنیم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم، از آیه شریفه استفاده می شود که اهل دروغ مستحق لعنت خدا هستند.

درباره زشتی دروغ روایات فراوانی در کتاب های باارزش حدیث آمده که به بخشی از آن اشاره می شود:

از رسول خدا روایت شده:

«کبرت خیانه ان تحدث اخاک حدیثا هو لک مصدق وانت به کاذب:» (۲)

خیانت بزرگی است که با برادر دینی ات سخن بگوئی سخنی که مورد باور و تصدیق او قرار بگیرد در حالی که به او دروغ می گوئی.

«من اعظم الخطایا اللسان الکذب:» (۳)

زبان بسیار دروغگو داشتن از بزرگ ترین گناهان است.

«ایاکم والکذب فانه یهدی الی الفجور و هما فی النار:» (۴)

بر شماست که از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ شما را به کارهای زشت می کشاند و دروغ و کارهای زشت سبب ورود به دوزخ است.

«ایاکم والکذب فان الکذب لایصلح لابالجد ولابالهزل، ولایعدالرجل صبیه لایفی له وان الکذب یهدی الی الفجور وان الفجور یهدی الی النار وان الصدق یهدی البر وان البر یهدی الی الجنه:» (۵)



---

۱- (۱) - آل عمران ۶۱.

۲- (۲) - تنبیه الخواطر ۹۲.

۳- (۳) - نهج الفصاحه ۵۵۸.

۴- ۴) - الرّغيب والرّهيب، ج۳، ص ۵۹۲.

۵- ۵) - نهج الفصاحه، ۵۵۸-۵۵۹.

از دروغ بپرهیزید، زیرا جدی و شوخی دروغ روانیست و انسان نباید به کودك خود وعده دروغ بدهد، دروغ آدمی را به بدکاری و بدکاری به دوزخ می کشاند، و راستی و صدق انسان را به نیکی و نیکی نیز به بهشت رهنمون می گردد.

«علیکم بالصدق فانه باب من ابواب الجنه وایاکم والکذب فانه باب من ابواب النار:» (۱)

راستی پیشه کنید زیرا درستی دری از درهای بهشت است، و از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ دری از درهای دوزخ است.

«ویلٌ للذی یحدث فیکذب فیضحک به القوم، ویل له ویل له:» (۲)

وای بر کسی که سخن دروغ گوید تا مردم را بخنداند، وای بر او، وای بر او.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی می فرماید:

«اذا کذب العبد کذبه تباعد الملك منه مسیره میل من نتن ما جاءبه:» (۳)

هنگامی که انسان دروغی بگوید، فرشته الهی به اندازه یک میل بخاطر بوی بدی که به سبب دروغ تولید کرده از او دور می شود.

«الکذب باب من ابواب النفاق:» (۴)

دروغ دری از درهای دوروئی و نفاق است.

«الصدق امانه والکذب خیانه:» (۵)

راستی نشانه امانت، و دروغ علامت خیانت است.

«تحفظوا من الکذب فانه ادنی الاخلاق قدراً و هو نوع من الفحش و ضرب من الدناءه:» (۶)

خود را از دروغ حفظ کنید زیرا پست ترین مورد اخلاقی، و نوعی از زشتی و بخشی از پستی است.

حضرت باقر (ع) فرمود:

«ان الله عزوجل جعل للشر اقفالاً وجعل مفاتیح تلك الاقفال الشراب والکذب اشر من الشراب:» (۷)



---

۱- ۱) - نهج الفصاحه، ۵۵۸-۵۵۹.

۲- ۲) - نهج الفصاحه ۵۵۹.

۳- ۳) - شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۳۵۷.

۴- ۴) - تنبیه الخواطر ۹۲.

۵- ۵) - بحار، ج۷۲، ص۲۶۱.

۶- ۶) - بحار، ج۷۸، ص۶۳.

۷- ۷) - بحار، ج۷۲، ص۲۳۶.

همانا خدای عزوجل برای شر قفل هائی قرار داده، و کلید این قفل ها شراب مستکننده است و دروغ از شراب بدتر است.

با توجه به این روایات باید گفت سخن دروغگویان از هیچ نظر ارزش ندارد، و شناخت دروغگویان هم کار مشکلی نیست، و براین اساس باور کردن سخن دروغگویان و تصدیق نمودن آنان، و زندگی را بر پایه دروغ ایشان جهت دادن کاری بسیار زشت و موجب افتادن انسان در خسارت، و درو شدنش از کرامت و هدایت است، با این همه گروهی از یهود که از سران خود شناخت داشتند، و عالمان خود را به مادی گری و مایل به پرکردن جیب و شکم خود می دیدند، و اوصافی را که با تکیه بر آیات تورات در پیامبر مشاهده می کردند مورد انکار آنان ملاحظه می کردند دروغ های آنان را تصدیق نموده، و از ایمان به پیامبر امتناع کرده و انسانیت خود را زیر پای سران و عالمانشان قربانی می کردند و میکنند.

### زشتی اتکاء به گمان و خیال

به راستی تکیه کردن بر گمان و خیال که پایه عقلی و منطقی ندارد کاری ناپسند و زشت است، پیروی از گمان و خیالی که علمیت و عینیت ندارد تباه کردن زندگی، و ضایع نمودن عمل، و برباد دادن کوشش، و درود به خسارتی سنگین و زیانی عظیم است.

کتاب خدا در این زمینه آیات بسیار قابل توجهی دارد که دانستن آن آیات و نکاتش برهمگان لازم است.

وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤٰادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً: (۱)

و از چیزی که به آن علم نداری و عینیت و حقیقتش بر تو روشن نیست، بلکه برگرفته از شنیده ها و ساده نگری ها و خیالات و اوهام است پیروی مکن، زیرا

ص:۲۲۸

---

۱- ۱) - اسراء ۳۶.

گوش و چشم و دل که ابزار علم و شناخت واقعی اند مورد بازخواست و سئوال هستند.

از رسول خدا روایت شده:

«اذا حسدتم فلاتبغوا واذا ظننتم فلا تحققوا واذا وزنتم فارحجوا:»

هنگامی که دچار حسد شدید تجاوز به حقوق محسود نکنید، و هرگاه گرفتار گمان و ظن و خیال و وهم شدید آن را حقیقت مپندارید، و چون چیزی را وزن کردید اضافه بدهید.

فرعون نسبت به موسی بن عمران که پیامبر اوالوالعزم حق و دارای معجزات استوار بود دچار خیال و ظن گشت و همان خیال و ظن او را به هلاکت رسانید، او با دیدن معجزات بینظیر موسی باید حساب معجزات را با سحر و جادو جدا می کرد و میان آن دو به قبول تفکیک تن می داد، ولی به خیال و گمانش که هیچ پایه علمی و منطقی نداشت تکیه زد و معجزه را از دریچه خیال و گمال نوعی سحر پنداشت و تصور کرد با به میدان کشیدن ساحران، فرستاده حق را دچار شکست می کند ولی با رو در رو قرار دادن ساحران و موسی نقشه اش نقش برآب شد، و تدبیرش باطل گشت او بر ضد موسی با کمال بیشرمی خطاب به ساحران گفت:

إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ اَلَّذِی عَلَّمَکُمُ اَلسِّحْرَ: (۱)

ای جادوگران موسی بزرگ شماست که جادوگری را به شما آموخته است!

او به خیال و گمان خود موسی را با آن همه معجزات و بینات جادوگر و معلّم جادوگری پنداشت و تا لحظه هلاکتش در خیال و گمان واهی خود غوطه ور بود.

قوم هود نسبت به نبوت و تبلیغات هود که پیامبری از پیامبران حق بود و جز اصلاح قوم عاد نظری نداشت و باهمه وجود دلسوز امت بود متکی به خیال



---

۱- ۱) – طه ۱۰۱.

واهی و ظن باطن بودند و براساس گمان و خیالشان هود را که در صف اول عاقلان و راستگویان قرار داشت سبک مغز و دروغگو می انگاشتند:

قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاکَ فِی سَفٰاهَةٍ وَ إِنّٰا لَنَظُنُّکَ مِنَ اَلْکٰاذِبِینَ: (۱)

سران و اشراف و ثروتمندان قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم!!

کافران قوم نوح که بدون دلیل و منطق و بدون آگاهی و علم بر گمان و خیال تکیه داشتند براساس گمان بیپایه و باطلشان خطاب به نوح و مؤمنان گفتند:

مٰا نَرٰاکَ إِلاّٰ بَشَراً مِثْلَنٰا وَ مٰا نَرٰاکَ اِتَّبَعَکَ إِلاَّ اَلَّذِینَ هُمْ أَرٰاذِلُنٰا بٰادِیَ اَلرَّأْیِ وَ مٰا نَریٰ لَکُمْ عَلَیْنٰا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّکُمْ کٰاذِبِینَ: (۲)

ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشد مشاهده نمی کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی برخود احساس نمی نمائیم، بلکه همه شما را دروغگو می پنداریم.

راستی گمان و خیال با انسان چه می کند، و چه خسارت سنگینی ببار می آورد، و چگونه سعادت دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد، و عمر را به تباهی می کشد، کدام زیان از این بالاتر که پیامبر اولوالعزم و مؤمنان به او دروغگو خوانده شوند، و عاقلان و خردمندان به نظر سبک مغزان آیند!!

اهل گمان و خیال در برابر وحی و همه پیامبران، و اولیاء الهی موضع گیری مخالف دارند و هزاران دلیل و برهان را نادیده گرفته و بر اعتقاد خود که متکی به خیال واهی و گمان باطل است اصرار و پافشاری می ورزند، و حاضر نیستند از گمان دست برداشته و به علم و آگاهی که میوه شیرین دلایل و بینات و نظرات ارزشمند است تکیه کنند.

وَ قٰالُوا مٰا هِیَ إِلاّٰ حَیٰاتُنَا اَلدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا یُهْلِکُنٰا إِلاَّ اَلدَّهْرُ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَظُنُّونَ: (۳)

ص:۲۳۰

---

۱- (۱) - اعراف ۶۶.

۲- (۲) - هود ۲۷.

۳- (۳) - جاثیه ۲۴.

و اعتقادشـان براین است که زنـدگی و حیـاتی جز همین زنـدگی و حیـات دنیـای مـا نیست، همواره گروهی از مـا می میریم و گروهی زندگی می کنیم و فقط روزگار ما را هلاک می کند آنان را نسـبت به اعتقادی که دارند یقین و علم استواری نیست، آنان فقط حدس و گمان می زنند!

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَخْرُصُونَ: (۱)

اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی و به فرهنگ ها و آراء و خواسـته هایشان گردن نهی تو را از راه خـدا گمراه میکنند، آنان فقط از گمان و پندار که پایه علمی و منطقی ندارد پیروی میکنند و تنها به حدس و گمان تکیه میزنند.

توهم و خیال، و حـدس و گمال که اساس و ریشه علمی نـدارد، و برهیـچ برهان و دلیلی اسـتوار نیست وقتی مهار زندگی را به دست گیرد، و شکل دهنده حیات انسان شود، بدون تردید فضای زندگی و عرصه حیات را انباشته از انحرافات و کج فهمی ها و کژ راهه ها می کند، و زمینه تولید انواع فساد و معصـیت و ظلم و سـتمگری و جنایت و خیانت را فراهم می سازد، و متأسفانه در همه دورهـای حیـات اکثریت مردم بـا خیـال پردازان و گرفتاران به حـدس و گمان بوده، و پیروی از آنان سـبب گمراهی و دورشدن از راه خدا و محرومیت از درک حقایق، و موجب خسارت های غیرقابل جبران است.

إِنْ هِيَ إِلاّٰ أَسْمٰاءٌ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ مٰا تَهْوَى اَلْأَنْفُسُ. . . (۲)

این بتان که شـما آنها را به عنوان شـریک خـدا گرفته ایـد، چیزی جز نام های بیمعنا و بیمصـداق که شـما و پـدرانتان براساس حدس و گمان نام گزاری کرده



---

۱- ۱) - انعام ۱۱۶.

۲- ۲) - نجم ۲۳.

اید نیستند خدا بر حقانیت آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است، این بت پرستان فقط از گمان و پندار بیپایه و هواهای نفسانی پیروی میکنند در حالی که برای نجاتشان از این گمان های بیپایه و پندارهای بیاساس از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است.

إِنَّ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ اَلْمَلاٰئِكَةَ تَسْمِيَةَ اَلْأُنْثىٰ (٢٧) وَ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنَّ اَلظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ اَلْحَقِّ شَيْئاً: (١)

بی تردید کسانی که به آخرت که یک حقیقت مسلم و واقعیتی منطقی و بر پایه دلیل و برهان استوار است ایمان ندارند فرشتگان را که موجوداتی نیرومند و ملکوتی و مجری فرمان های حق در عرصه هستی هستند در نامگذاری به نام زن نامگذاری میکنند، آنان در این زمینه متکی به علم و معرفت و آگاهی و بصیرت نیستند، آنان فقط از حدس و گمان پیروی می کنند و یقیناً گمان به انسان برای دریافت حق هیچ سودی نمیدهد و حدس و ظن هرگز جای علم و یقین و آگاهی و بصیرت را نمی گیرد.

### وجوب تحصیل علم و یقین

در فرهنگ پاک اسلام تحصیل علم و معرفت به ویژه معرفت دینی برای خداشناسی، و یقین به آخرت و فهم حلال و حرام و درک مسائل با ارزش اخلاقی و دانشی که سعادت دنیا و آخرت انسان را تأمین نماید از اوجب واجبات و از مهم ترین فرائض است.

علم و معرفت نور و روشنائی و چراغ پرفروغ ملکوتی است که انسان از برکت آن به حقایق اصیل هستی متصل می شود، و به آداب با منفعت آراسته می گردد، و در گردونه عبادت خدا و خدمت به خلق قرار می گیرد، و چشمهای سودمند و منبعی پرخیر، و موجودی با ارزش می گردد.



---

١- ١) - نجم ٢٧- ٢٨.

مسئله علم و عالم و متعلّم و شئون هریک ازاین سه حقیقت به طور مفصل در توضیح عَلَّمَ آدَمَ اَلْأَسْماءَ کُلَّها در سوره بقره گذشت، در این بخش فقط به چند روایت بسیار مهم که در آن باب نیاوردم اشاره می کنم:

از رسول خدا روایاتی به این مضمون در این زمینه نقل شده است:

«افضل الاعمال العلم بالله ان العلم ینفعک معه قلیل العمل و کثیره وان الجهل لاینفعک معه قلیل العمل ولاکثیره:» (۱)

برترین کارها شناخت خداست، کار عالمانه و کوشش آگاهانه چه اندک و چه بسیارش برای تو مفید است ولی کار از روی نادانی و جهل کم و زیادش برای تو سود ندارد.

«ضاله المؤمن العلم کلما قید حدیثا طلب الیه آخر:» (۲)

دانش گم شده مؤمن است که هر لحظه از پی آن است، هرگاه سخنی بیاموزد و علمی فرا گیرد علم دیگری مطلوب او شود.

«العلم حیاه الاسلام و عماد الایمان ومن علم علماً اتم الله له اجره ومن تعلم فعمل علمه الله مالم یعلم:»

دانش مایه حیات اسلام و ستون و پایه دین است، هرکس علمی فرا گیرد خداوند پاداشش را کامل می کند، و هرکس دانش بیاموزد و به آن عمل نماید خداوند به او آنچه را نمی داند یاد می دهد.

«العلم میراثی و میراث الانبیاء قبلی:» (۳)

دانش میراث من و میراث پیامبران پیش از من است.

«العلم افضل من العباده وملاک الدین الورع»

دانش برتر از عبادت است و معیار دین داری ورع و تقواست.

«خُیّر سلیمان بین المال والملک والعلم فاختارالعلم فاعطی الملک والمال لاختیاره العلم:» (۴)



---

۱- ۱) - کنزالعمال، ج ۱۰، ص۱۴۴، حدیث ۲۸۷۳۱.

۲- ۲) - کنزالعمال، ج ۱۰، ص۱۴۳، حدیث ۲۸۷۲۴.

۳- ۳) - نهج الفصاحه، ص۴۷۲، ح۲۴۹۷.

۴- ۴) - الجامع الصغیر، ج ۱، ص۶۳۴.

حضرت سلیمان در قبول مال و پادشاهی و دانش مخیر شد، او دانش را انتخاب نمود، به خاطر این که دانش را انتخاب کرد پادشاهی و مال هم به او عطا شد.

«ایّمانا شیئی نشأ فی طلب العلم والعباده حتی یکبر اعطاه الله یوم القیامه ثواب اثنین وسبعین صدیقا:» (۱)

هر نوجوانی در راه تحصیل دانش و عبادت رشد نموده تا بزرگ شود، خداوند در قیامت پاداش هفتاد و دو صدیق به او عطا کند.

«سارعوا فی طلب العلم فالحدیث من صادق خیر من الدنیا وما علیها من ذهب وفضه:» (۲)

در راه تحصیل دانش بشتابید، که علم از راستگو آموختن از دنیا و آنچه از طلا و نقره در آن است بهتر است.

«لیس منی الا عالم او متعلم:» (۳)

جز دانشمند و دانش آموز از من نیست.

«العماء مصابیح الارض، وخلفاء الانبیا، و ورثتی و ورثه الانبیاء:» (۴)

دانشمندان چراغ های زمین، جانشینان پیامبران، وارثان من و وارثان پیامبران هستند.

تحصیل علم و آگاهی آن هم تحصیلی که مبتنی بر آیات و براهین و دلایل و بینات، و تحقیقات عقلی و منطقی و استوار برحکمت و معارف حقه باشد، چراغی است که آدمی را به سوی حقایق ملکی و ملکوتی، و واقعیات ظاهری و باطنی رهنمون می گردد، و از خیالات و اوهام و حدس ها و گمان های بیاساس می رهاند و زمینه ساز خیر دنیا و آخرت می گردد، و باطن را به توحید و نور و حال و صفا می آراید، و ظاهر را به حسنات و درستی ها و اعمال صالحه زینت می دهد.

### زشتی دین فروشی



---

۱- ۱) – نهج الفصاحه ۴۷۴.
۲- ۲) – کنزالعمال، ج ۱۰، ص۱۵۴، ح۲۸۷۸۸.
۳- ۳) – الفردوس، ج۳، ص۴۱۹.
۴- ۴) – جامع الصغیر، ج۲، ص۱۹۱.

اگر بنا شود همه اشیاء و حقایق از نظر ارزش ارزیابی شوند باید گفت حقیقتی باارزش تر از دین وجود ندارد.

اگر نبا شود همه اشیاء و حقایق از نظر منفعت و سود سنجیده شوند باید گفت حقیقتی در همه عرصه هستی سودمندتر از دین نیست.

اگر بنا شود نعمت ها از نظر منزلت و مرتبت و درجه رفعت مورد دقت قرار گیرند باید گفت نعمتی از نظر مرتبه و رفعت بالاتر و والاتر از دین نیست.

دین مجموعهای از حقایق حقه، و ارزش های اصیل اخلاقی، و اعمال شایسته است که حضرت حق بنابر حکمت و رحمت و لطفش نظام داده، تا به وسیله آن انسان را به اوج کمال، تربیت، انسانیت و سعادت دنیا و آخرت برساند.

دین حقیقتی است که صدوبیست وچهار هزار پیامبر و دوازده امام و اولیاء الهی و عالمان اندیشمند مسئول تبلیغ آن در جامعه انسانی بوده اند.

آبادی به معنای واقعی دنیا و آخرت انسان در گرو دینداری و دین مداری و عمل به حقایق دینی است.

انسان بدون دین چهارپائی شکم پرست، و شهوت ران، یا درندهای پرخشم و کینه، یا شیطانی اغواگر، یا ستمگری بیرحم، یا خائنی پست، یا جنایت کاری وقیح، یا غارت گری بیرحم، یا فرعونی زشت، یا قارونی بخیل، یا بلعمی دنیا پرست است.

خشوع درون، تواضع بیرون، نورانیت قلب، صفای باطن، محبت و عشق، آرامش و بردباری، حوصله و تحمل، درستی و صدق، امانت و کرامت، عبادت رب، خدمت به خلق، نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه، معرفت و بصیرت و دیگر ارزش ها همه و همه محصول دین و دینداری و ایمان و یقین است.

باغستان طبیعت شجره طیبهای چون دین ندارد، گلستان هستی گلی دائمی و خوشبوتر از دین ندارد، دریای آفرینش گوهری پرقیمت تر از دین ندارد، دین مایه سعادت دنیا و آخرت و رهائی و نجات انسان از پیش آمدهای خطرناک و

سبب مصون ماندن انسان از ضربه های هولناک هوای نفس و شیاطین درونی و برونی، و خسارت های غیرقابل جبران است.

انسـان از هنگـام ولادت محجوب به حجـاب هـائی است که هریـک مـانعی از تـابش نور ملکوتی و فیض ربـانی و تحقق علل سعادت در وجود انسان است.

هر حجابی که کنار زده شود نور قوی تری تجلی کرده و به سوی ذات و عمق باطن انسان در حرکت خواهـد آمـد، این جریان معنوی و حقیقت ملکوتی آدمی را تجلی گاه صفات و اسماء حق می کند و زمینه ظهور مقام خلافت اللهی را فراهم می نماید.

تنهـا نیرو و قـدرتی که می توانـد حجـاب ها را از چهره جان بردارد و پرده ها را از روی قلب کنار بزنـد، و باطن را از خسارت های آنها نجات دهد دین است و دین، و جز دین نیروئی که بتواند چنین خدمت عظیمی به انسان بنماید وجود ندارد.

هنگامی که از برکت دین و دینداری حجاب جسم، حجاب غرائز، حجاب شهوات، حجاب حس گرائی، حجاب منیت، حجاب خودفراموشـی ازمیان برداشـته شود نور حق از افق قلب طلوع می کند و همه فضای دل و عرصه گاه باطن را می گیرد، و شـرح صدر، و بردباری باطن، و تحمل بسیار بالا که از اعظم نعمت های الهی است برای انسان حاصل می شود، و پس از شرح صدر حقـایق اشـیاء برآدمی منکشف و به این نتیجه می رسـد که هرچه خـدا به وسـیله وحی اعلام نموده و آنچه را پیامبران عظام او آورده انـد نظـام اتم تشـریعی و سـبب خیر دنیـا و آخرت است، و برای او یقین حاصـل می شـود که راه واقعی برای رسـیدن به کمالات و آداب و کرامات و خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت فقط و فقط صراط مستقیم الهی است.

ص:۲۳۶

نتیجه این شرح صدر و انشراح باطن و تابش نور پاک شدن قلب از لوث صفات ذمیمه و اوصاف بهیمیه، و حالات شیطانی است که هر کدامشان می تواند علّتی برای خواری دنیا و خذلان آخرت، و شقاوت ابدی و بدبختی همیشگی و هلاکت سرمدی گردد.

این نور زداینده شرک، ریا، نفاق، عجب، غرور، کینه، خودپسندی، پستی و. . . سایر رذایل و آلودگی هاست.

أَ فَمَنْ شَرَحَ اَللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ: (۱)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشاده است و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟

چون نور صفات با ارزش و ملکات فاضله، و اخلاق انسانیه به نور معرفت اضافه گردد، انسان مصداق نور علی نور می شود.

البته هنگامی که حجاب ها برداشته شود و نور در عرش جان تجلی نماید خاصیت این نور بازکردن جلوی پای انسان برای رفتن به سوی مقام لقا و قرب و وصال است، و خاصیت دیگرش چون بر صراط قیامت بگذرد خاموش شدن آتش دوزخ به احترام اوست صراطی که هنگام از آن این آواز را بشنود:

«جُزیا مؤمن فان نورک اطفألهبی»

ای مؤمن بگذر که نورت شعله های من را خاموش کرد.

هنگامی که قلب مملو از این نور شود، و غرق صفا و سلامت گردد نتیجه اش این می شود که انسان نسبت به همه فرمان های حق کمر اطاعت بربندد، و ازهمه منهیات و محرمات اجتناب نماید، و هر عبادتی را آنگونه که شایسته است انجام دهد، و از خدمت به خلق خدا ابداً دریغ نورزد.

ص:۲۳۷

---

۱- ۱) - زمر ۲۲.

در این صورت است که قلب آماده انشراح بیشتر می گردد، و یقین و معرفت افزون شود، و این معرفت و یقین او را بر عبادت و اخلاص بیشتر وادار کند، و همینطور معرفت و یقین از پس معرفت و یقین و عمل و اخلاص از پس عمل و اخلاص تا جائی که فقط خدا داناست

یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم: (۱)

خدا به وسیله آن نور کسانی را که از خوشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت راهنمائی می کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی های جهل و کفر و شرک و نفاق به سوی روشنائی معرفت، ایمان، و عمل صالح بیرون می آورد و به جانب راه راست هدایت می کند.

گاهی با پیش آمدن جریانی برای گروهی که منافع مادی در آن است، و راهی برای شکم چرانی و شهوت رانی و رسیدن به آنها را جز از طریق دین فروشی و کتمان حقیقت و گمراه نگاه داشتن مردم نمی توانند تأمین کنند صبر و تحمل را از دست داده، و نسبت به آخرت سست شده و زر و زیور دنیا بر چشم قلبشان حجاب می اندازد و آنان را به بازار دین فروشی و تبدیل کفر به ایمان و عوض کردن آخرت به دنیا می کشاند.

از مصادیق قطعی این گروه سردمداران مذهبی و عالمان یهود و نصاری هستند که برای حفظ شئون ظاهری، و جلب منافع مادی، و باز بودن میدان شکم پرستی اوصاف پیامبر را نزد عوام ملت خود منکر شدند، و راه ایمان آوردن آنان را به پیامبر اسلام که سبب سعادت دنیا و آخرتشان بود مسدود کردند، و دچار گناه بسیار عظیم صدّ عن سبیل الله شدند و با گرفتن اندکی پول و به تعبیر قرآن



---

۱- ۱) - مائده ۱۶.

ثمن قلیل دین خود را که ارزشش مافوق ارزش ها بود به مشتری پست و فتنه گر و تهیدستی چون شیطان و هوای نفس فروختند:

اِشْتَرَوْا بِآیاتِ اَللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ: (۱)

آیات خدا را در برابر بهائی اندک فروختند، در نتیجه مردم را از راه خدا باز داشتند همانا بد است آنچه را همواره انجام می دادند.

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّهُ مِیثاقَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اِشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ: (۲)

بیاد آرید هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد «یعنی یهود و نصاری» پیمان گرفت که حتماً باید حقایق آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمائید پس آن عهد را ترک نمودند و به آن اعتنائی نکردند و در برابر ترک آن بهائی اندک به دست آوردند پس بد چیزی است آنچه به دست می آورند.

### عذاب دین فروشان

کسانی که نسبت به نعمت با عظمت دین ناسپاسی نمایند، و ظالمانه به کفران این نعمت برخیزند، و چنین گوهر بینظیری را در برابر بهائی اندک از دست بدهند، و با این کارشان مردم را از راه خدا و حرکت به سوی کمالات و آراسته شدن به ایمان و اخلاق و عمل صالح باز دارند البته در برابر این جنایت بزرگ و خیانت عظیم مستحق سخت ترین عذاب خواهند بود.

إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اَللّهُ مِنَ اَلْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ اَلنّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اَللّهُ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۷۴) أُولئِکَ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلضَّلالَهَ بِالْهُدیٰ وَ اَلْعَذابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی اَلنّارِ: (۳)

یقیناً کسانی که آنچه را خدا از کتاب تورات و انجیل به عنوان اوصاف پیامبر اسلام و حلال و حرام نازل نموده از بیسوادان یهود و نصاری به سود خود پنهان میکنند و در برابر این پنهان کاری بهائی اندک به دست می آورند جز آتش به شکم های خود نمی ریزند و خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی

ص:۲۳۹

---

۱- ۱) – توبه ۹.

۲- ۲) – آل عمران ۱۸۷.

۳- ۳) – بقره ۱۷۴– ۱۷۵.

گویـد و از گناهـان و زشتی هـا پاکشـان نمی کنـد و برای آنان عـذابی دردناک است، اینانند که گمراهی را بجای هـدایت و عذاب را به عوض آمرزش خریده اند شگفتا چه شکیبایند بر آتش!

چه آیات عجیبی است و چه عـذاب های سـختی در آن بیان شـده! لقمه هائی که از پول دین فروشـی می خورند فردای قیامت همان را به صورت آتش دوزخ بایـد بخورنـد، آن روز که انسان با همه وجود به رحمت و لطف خـدا نیازمند است خدا از این دین فروشان روی رحمت را برمی گرداند و ابداً با آنان یک کلمه سخن نمی گوید و پاسخ درخواست های آنان را نمی دهد!

از گناهان و زشتی هایشان گـذشت نمی کند و با آنان تصـفیه حساب نمی نماید و گناهاشان همراه با عذاب هائی که دارند تا ابد وبال وجود آنان خواهد بود.

به خواست خـدا در توضـیح آیات مربوط به عـذاب دورنمائی از دوزخ را با تکیه بر روایات اسـتوار شـرح خواهم داد و در این بخش فقـط به یـک روایت اکتفـا می کنم تـا معلوم شود این دین فروشان خائن در قیامت به خاطر این ظلم و جنایت بزرگشان درچه موقعیتی بسر می برند.

انس بن مالـک روایت می کنـد جبرئیـل در سـاعتی که در آن ساعت کسـی نزد پیامبر نمی آمـد با رنگ پریـده به محضـر آن حضرت مشرف شد، پیامبر به او فرمود: چه شده تو را رنگ پریده می بینم؟ امین وحی گفت: ای محمد در ساعتی نزد تو آمده ام که خدا فرمان داده به دم های آتش بدمند و سـزاوار نیست کسـی که می داند دوزخ حق است و عذاب خدا بسیار سنگین و سخت می باشد دل خوش زندگی کند مگر این که از آن در مصونیت و امان باشد.

پیامبر فرمود: ای جبرئیل آتش را برای من وصف کن، جبرئیل گفت ای محمـد هنگامی که خـدا دوزخ را آفرید هزار سال آن را برافروخت پس قرمز شد، سپس

هزارسال برافروخت تا سپید گشت، آنگاه هزار سال برافروخت تا سیاه شد، سیاهی بسیار تاریک، شعله هایش روشنائی ندارد، و قرمزی اش قابل دیدن نیست.

به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر عذاب دوزخ به اندازه شکاف سوزنی بر دنیا افتد همه اهل دنیا را می سوزاند، به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر لباسی از لباس های اهل آتش میان زمین و آسمان آویخته شود همه اهل دنیا از بویش به کام مرگ می افتند، به خدائی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد اگر ذرهای از زنجیری که در قرآنش از آن یاد کرده روی کوهی گذارده شود آن را چنان ذوب می کند که به طبقات پائین زمین رسد، به خدائی که تو را به حق به رسالت فرستاد اگر مردی در مغرب به عذاب دوزخ معذب شود هر آینه کسی که در مشرق است از شدت آن عذاب می سوزد، حرارت آتش دوزخ بسیار شدید، و قعر آن بسیار دور و زینتش آهن گداخته، و آشامیدنی اش آب بسیار جوشان و چرک و خون و لباسش پاره های آتش است:

این گوشهای از عذاب خداست که دین فروشان باید تا ابد در آن اقامت کنند! (۱)



---

۱- ۱) - علم الیقین فیض، ج۲، ص۱۰۳۹.

## تفسیر آیه ۸۰- ۸۱- ۸۲

### اشاره

وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّارُ إِلاّ أَیّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اَللّهِ عَهْداً فَلَنْ یُخْلِفَ اَللّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَی اَللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ

وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ اَلْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَ

یهود گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد بگو: آیا بر این عقیده خود از نزد خدا پیمان گرفته اید که هرگز خدا از آن پیمان تخلف نخواهد کرد یا جاهلانه چیزی را به خدا نسبت می دهید، نه چنین است که می گوئید بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه سراسر وجودشان را فرا گرفت آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند.

### شرح و توضیح

حسّ برتری جوئی، و آلوده بودن به علوّ غیرمنطقی، و ایمان به مکتب نژاد پرستی، و رذیله خود بزرگ بینی و غرور و کبر حالات خطرناکی بود که بر قوم یهود حاکم بود و هم اکنون هم بر آنان حاکم است، بر اثر این حالات شیطانی و رذایل اخلاقی اسیر پندارها و خیالات و اوهام شدند، و در دنیای تاریک آن خیالات و اوهام فکر کردند نزد خدا از تقربی ویژه برخوردارند، و در حریم حق عزیز الوجود هستند، و خدا نسبت به آنان نگاهی خاص دارد و برای این قوم خصوصیتی خاص قائل است لذا مطلبی را در رابطه با قیامت خود گفتند و آن این که ما قوم یهود در قیامت آن هم نه همه ما بلکه گروه گوساله پرستمان جز به مدت هفت روز یا نهایتاً چهل روز در عذاب دوزخ نخواهیم ماند و پس از آن نجات یافته برای ابد در بهشت برین متنعم به انواع نعمت ها خواهیم بود!

این عقیده سخیف و گفتار بیمایه که فاقد هرگونه دلیل منطقی و عقلی و حجت و بینه شرعی است، چیزی جز انعکاس همان حالات شیطانی و صفات حیوانی نیست.

ص:۲۴۲

این عقیده باطل و سخن سست، و اندیشه غلط در رابطه با موقت بودن عذاب نشان گر بدعت گزاری، و تحریف حقایق، و دروغ و افترای بر خدا و بیخبری از واقعیات دراین قوم عنود و ملت لجوج است.

عادت این قوم یاوه گوئی، گفتن سخن بیدلیل، تحریف آیات حق، افترا بر پروردگار، انکار امور مسلّم، و رفتن به کژ راهه، و باطل را حق جلوه دادن است.

در کدام کتاب آسمانی، و منبع وحی، و به زبان کدام یک از پیامبران این معنی اعلام شده که خدا با یهود پیمان یک طرفه یا دو جانبه بسته که آنان را در قیامت جز چند روز به خاطر گناهان و فسادها و ستم های دریا وارشان عذاب نمی کند؟ !

این بیخبران بیخرد و غافلان گمراه براساس کدام دلیل و برهان چنین ادعائی دارند؟

اینان با این گفتارشان دروغ و تهمت و تحریف حقایق، و بدعت گزاری در دین و مسائل مهم قیامت و از همه زشت تر انواع گناهان را سبک انگاشته و خود را هم بدون دلیل بندگان ویژه حق که نزد حق برخلاف سایر امت ها حساب ویژهای دارند به شمار آورده اند.

اینان به آرزوهای باطل، و ساخته های ذهن علیل و مریض خود تکیه کرده و خیالات و اوهامی را به هم بافته و خود را از خلود در عذاب که معیارش احاطه خطیئه بر سراسر وجود انسان است مصون دانسته و اگر هم خود را مستحق عذابی بدانند برای هفت یا چهل روز بیشتر سزاوار عقاب نمی دانند.

در هر صورت معیار و میزان استحقاق عذاب و خلود در آن گناه و احاطه آثار شوم آن بر سراسر باطن و ظاهر آدمی است.

خطیئه کیفیت و حالت زشتی است که بر اثر گناه و تداوم آن سراسر وجود گناهکار را فرا می گیرد تا جائی که به انکار حقایق و جدا شدن از حضرت ربّ

ص:۲۴۳

العزّه و تعطیل درستی ها و قطع رابطه با عمل صالح و اخلاق حسنه می انجامد و نهایتاً همه درهای فیوضات و الطاف حق را به روی انسان می بندد، و وی را از توبه باز داشته به ادامه دادن گناه تا لحظه آخر عمر می کشاند، چنین انسانی نه این که به معارف الهیه و شئون دینی و مسائل مذهبی، و حقایق عملی و اخلاقی توجه نمی کند بلکه همه آنها را به تمسخر گرفته و با کبر و نخوت و غرور و منیت با آنها برخورد می کند:

ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ اَلَّذِینَ أَساؤُا اَلسُّوایٰ أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اَللّٰهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ: (۱)

آنگاه بدترین فرجام و عاقبت، عاقبت کسانی است که پیوسته مرتکب گناه شدند و این بدترین فرجام نتیجه تکذیب آیات خدا و همواره به تمسخر گرفتن آنهاست.

خودپرستان و مغروران و حس گرایان یهود برخلاف اصول مسلّم وحی و حقایقی که تجربه حیات بشر آنها را به اثبات رسانیده با خیال پردازی خود فکر می کردند اعمال و افعال زشت، و سخن و گفتار غیرمنطقی و غیرعقلی در پاکی و صفای روح انسانی که همواره میل به صعود و قرار گرفتن در بزم لقاء و قرب حق دارد هیچ اثری نمی گذارد، و هنگامی که ساعت مرگ و مفارقت روح از بدن برسد هرکدام از روح و جسم به اصل خویش باز می گردد، پس اجساد بعد از مرگ به عناصر طبیعی تبدیل می شود، و ارواح به مقام قدس می نشینند و چیزی از نتایج اعمال زشت مزاحمتی برای ارواح ایجاد نمی کند جز چند روزی معدود! در حالی که این عقیده و نظر صددرصد مخالف با حقایق الهیه و معارف عقلیه و تجربه حیات انسانی است، هر عاقل خردمند و بصیر اندیشمندی با چشم عقل و حس و با نظر قلب و خرد مشاهده می کند و می یابد که پیروی از شهوات حیوانی و غرائز بیقید و شرط و پیوسته به دنبال لذّات بیمهار رفتن



---

۱- ۱) - روم ۱۰.

سبب بروز حالات زشت بر صفحه باطن و روح از قبیل حرص و آرزوهای دست نیافتنی، و کینه و حسد، و خشم و غضب و بخل و کبر و کذب و تبدیل شدن نفس انسانی به نفس اماره بالسوءاست، روح از مجاورت با گناهان صاحبش بدون تردید اثر می گیرد، و شکل می پذیرد، و زنگار و کدورت و تاریکی چهره اش را می پوشاند و اخلاق روحانی و معنوی او را که حلم و کرم و مروت و صدق و حیا و عفت و صبر و شکر است به اخلاق حیوانی و شیطانی تغییر می دهد. (۱)

تغییر حالات ملکوتی بر اثر تداوم گناه به حالات حیوانی و شیطانی و در نتیجه بسته شدن راه توبه و انابه و بازگشت به حق، انسان را سزاوار عذاب و خلود در آن می کند.

براساس این حقایق ادعای یهود که عذاب جز چند روزی به ما نمی رسد ادعایی پوچ، واهی، باطل، خلاف وحی، ضد عقل، و مخالف با تجربه تاریخ حیات و زندگی انسان است.

گناه سمّ مهلکی است که جسم و جان و قلب و نفس و مشاعر انسان را تحت تأثیر قرار می دهد و انسان را به وادی هلاکت و چاه ضلالت می اندازد.

گناه زنگار و چرکی است که سراسر وجود آدمی را آلوده می کند، و ارزش های انسانی را بر باد می دهد.

گناه تیشهای است که ریشه انسانیت را نابود می سازد و آدمی را در لجن زار غفلت و مستی غرق می کند.

گناه مخرب ساختمان فطرت، و برهم زننده نظام آدمیت و شمشیری قتال برای کشتن هویت انسانی انسان است.



---

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۲۱۸.

گناه حجابی است که آدمی را از فیوضات حق و الطاف الهیه و نفحات رحمانیه، و عنایات ملکوتیه محروم می نماید.

گناه آتشی است که در خرمن آدمیت و گلستان انسانیت و باغستان کرامت می افتد و همه را تبدیل به خاکستر پستی و ذلت و نهایتاً آدمی را دچار خزی دنیا و عذاب آخرت می کند.

دیدگاه بزرگ ترین بصیر و آگاه و عالم عرصه هستی یعنی پیامبراسلام (علیهما السلام) را نسبت به گناه در پاره‌ای از روایاتی که در این زمینه در نهج الفصاحه از حضرت نقل شده به دقت بنگرید:

رسول خدا با شدت همه مردم را حتی از گناهان کوچک که گاهی به چشم نمی آید و انسان تصور می کند خیلی مهم نیست برحذر می دارد.

«ایاک ومحقرات الذنوب فان لها من الله طالباً:»

از گناهان کوچک بپرهیز، زیرا خداوند از آنها بازخواست خواهد کرد.

«ایاکم ومحقرات الذنوب فانما مثل محقرات الذنوب کمثل قوم نزلوا بطن وادٍ فجاء ذابعود وجاء ذابعود حتی حملوا ماانصبحوا به خبزهم وان محقرات الذنوب متی یؤخذ بها صاحبها تهلکه:»

از گناهان کوچک بپرهیزید، همانا داستان گناهان کوچک مانند آن است که گروهی به دره‌ای وارد شوند و هریک از آنان قطعه هیزمی کوچک بیاورد که با جمع شدن آن هیزم ها نانشان را با آتش بپزند، و هرگاه صاحب گناهان کوچک بازخواست شود همان گناهان او را دچار عذاب دوزخ می کند.

«ان العبد اذا اخطأ خطیئه نکتت فی قلبه نکته سوداء فان هو نزع واستغفرو تاب صقل قلبه، وان عاد زید فیها حتی تعلو علی قلبه وهو الران الذی ذکرالله تعالی کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» (۱)

هرگاه عبد مرتکب گناهی شود در دلش نقطه سیاهی پدید آید، که اگر آن را زدود و استغفار و توبه نمود دوباره دلش صاف و پاک می شود، وی اگر به گناه ادامه داد، آن نقطه سیاه بزرگ تر قلب او را می پوشاند که این همان زنگار گناه است که خدا درباره اش در قرآن فرموده:



---

۱- ۱) - مطففین ۱۴.

هرگز! بلکه زنگار اعمالشان که همواره انجام می دادند بر قلوبشان چیره شده است.

«خمس بخمس: مانقض قوم العهد الاسلط علیهم عدوهم، وماحکموا بغیر ماانزل الله الافشا فیهم الفقر، ولاظهرت فیهم الفاحشه الافشا فیهم الموت، ولاطففّوا المیکال الامنعو البنات واخذوا بالسنین، ولامنعوا الزکاه الاحبس عنهم القطر:»

پنج چیز از آثار پنج چیز است: هر قومی پیمان شکنی کند دشمنشان برآنان چیره می شود، آنان که برخلاف آیات خدا قضاوت و داوری نمایند تهیدستی و فقر در میانشان رواج یابد، کسانی که گناهان کبیره از جمله زنا در جمعشان آشکار گردد، مرگ میانشان شایع شود، آنان که به کم فروشی آلوده گردند به کمبود جنس و قحط سالی دچار شوند، و ملتی که زکات نپردازد به نیامدن باران و خشکسالی گرفتار گردد.

«ان اعظم الناس خطاء یوم القیامه اکثرهم خوضاً فی الباطل:»

گنهکارترین مردم در روز قیامت کسانی هستند که بیشتر سخن باطل و ناروا گویند.

«من اذنب وهو یضحک دخل النار وهو یبکی:»

هرکه خندان گناه کند، گریان وارد دوزخ می شود.

«اثنان یعجلهما الله فی الدنیا: البغی وعقوق الوالدین:»

خداوند در کیفر دو گناه در این دنیا شتاب می ورزد، تجاوز به حقوق دیگران و ناسپاسی و قدر ناشناسی نسبت به پدر و مادر.

«ثلاثه لاینفع معهن عمل: الشرک بالله وعقوق الوالدین والفرار من الزحف:»

سه گناه است که با وجود آنها هیچ عملی سودمند نیست: شرک ورزیدن به خدا، بدرفتاری با پدر و مادر، و فرار از جنگ با دشمنان خدا و دین و ملت.

«خمس لیس لهن کفاره: الشرک بالله وقتل النفس بغیرحق، وبهت المؤمن، والفرار من الزحف، و یمین صابره یقتطع بها مالاً بغیرحق:»

پنج گناه است که کفاره و محوکننده ندارد: شرک به خدا، کسی را به ناحق کشتن، بهتان زدن به مؤمن، فرار از جهاد، و سوگند اجباری که به واسطه آن مال دیگری را به ناحق به چنگ آورند.

«ثلاث من فعلهن فقدا جرم: من عقد لواء فی غیرحق، او عق والدیه او مشی مع ظالم لینصره:»

سه عمل است که هرکس آنها را انجام دهـد مجرم است: هرکس پرچم ناحقی را برافرازد، یا با پـدر و مادرش بدرفتاری کند، یا با ستم گری برای کمک به ستم او قدم بردارد.

اگر به زنـدگی یهود زمـان موسـی و زمـان پیامبراسـلام و این زمان بنگریـد و در وضع آنان از زمان موسـی تا به امروز که این نوشـتار را مطالعه می کنید دقت نمائید به این نتیجه می رسید که آنان آلوده به گناهان کوچک و بزرگ هستند، و حالت گناه خواهی بر سراسر وجودشان احاطه داشته و دارد و اهل توبه و انابه و استغفار نیستند، و به این سبب اهل دوزخ و در آن جاودانه انـد، و ادعایشان مبنی براین که عـذاب جز چنـد روزی حـداقل هفت روز و حـداکثر چهل روز به ما نمی رسد ادعائی کذب و باطل و برخلاف وحی و ضدعقل و منطق است و بر هیچ اصل مسـلم و حقیقتی ریشه دار و برهانی محکم و دلیلی متین اسـتوار نیست.

ولی اهـل ایمـان که شـجرطیبه یقین و باور و تصـدیق نسـبت به خـدا و همه حقایق در سـرزمین قلبشان ریشه دار است و با هیچ طوفانی از جا کنـده نمی شود، و بر پایه آن یقین و باور، مطیع خدا و پیامبران هسـتند، و هر عمل صالحی را مشـتاقانه و با همتی بلنـد انجام می دهند و به عبارت دیگر از حُسن فاعلی و فعلی برخوردارند، یعنی باطنی پاک و سالم و ظاهری آراسـته به اعمال صالح دارند اهل بهشت و در آن جاودانه اند.

اهـل ایمـان و عمل صالـح که باطنشان به خاطر اتصال به حق از بصـیرت و نورانیت خاصـی برخوردار است گول ظاهر فریبنـده دنیای مادی و کالاهایش را نمی خورند، و می دانند اگر بدون رعایت دستورات حق، و عمل به فرهنگ اسلام متاع دنیا و کالا و ثروت آن را جمـع کننـد روزی از آنـان گرفته می شود، و پس از مرگشـان به دست دیگران می افتـد و جز حسـرت و انـدوه برای آنان تا ابد باقی نمی ماند، لذا در پرتو نور ایمان و یقین به آخرت از کالای دنیا و متاعش به

اندازهای که بر آنان حلال است قناعت میکنند، و مازاد آن را به وسیله انفاق و صدقه و زکات و خمس و هزینه کردن در امور خیر، درآباد کردن آخرتشان و به دست آوردن خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت بکار می گیرند و به قول امیرالمؤمنان نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند نه مانند کوردلان که فقط نظر به کالا و متاع و ثروت و خلاصه ظاهر دنیا دارند:

«الا ان اولیاءالله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظرالناس الی ظاهرها:» (۱)

یقیناً اولیاء و عاشقان حق همان کسانی هستند که به باطن دنیا نظر دارند هنگامی که دیگر مردم به ظاهر آن فریفته شده اند.

ظاهر دنیا در نظر اولیاء خدا به منزله چاهی عمیق است که دلبستگان به آن چشم و گوش بسته و بدون چراغ معرفت به سوی آن می روند و در آن می افتند و دچار هلاکت ابدی و تیره بختی همیشگی می شوند!

نراقی آن فقیه بزرگ و عارف وارسته و فیلسوف خبیر برای نشان دادن فریب خوردگان به ظاهر دنیا متوسل به تمثیلی جالب شده، می گوید مثل ظاهر پرستان و گرفتاران به امور مادی، و اسیران ظاهر دنیا، و گرفتاران به امور مادی محض مثل مردی است غافل که در بیابان شیر به او حمله کرد، از شیر فرار نمود و به سر چاهی رسید که ریسمانی در آن آویخته بود، برای نجات از شیر به ریسمان چنگ زد و خود را در چاه معلق نمود، شیر سرچاه آمد و منتظر بیرون آمدن او شد تا طعمه خود سازد، مرد بالای سر خود شیر را دید، از طرفی در عمق چاه چشمش به افعی بزرگی افتاد که منتظر افتادن او به عمق چاه است، در این گیرو دار صدائی به گوشش خورد، چون دقت کرد دو موش را در حال جویدن ریسمان دید، در این غوغای عظیم و فتنه همه جانبه ملاحظه کرد تعدادی زنبور در کناره دیوار چاه عسل گذارده اند، غافل از شیر و افعی و دو موش جونده ریسمان



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت.

مشغول عسل خوردن شد و این مسئله را فراموش کرد که با پاره شدن ریسمان چه بلای سنگینی به سر او خواهد آمد؟ ! سپس ملااحمد نراقی نتیجه می گیرد که چاه دنیا، شیر هیولای مرگ و اجل، ریسمان عمر، دو موش شب و روز، عمق چاه قبر، و زنبور و عسل مال دنیا و کسب و کار و اهل و عیال و رفیق است.

اهل ایمان و عمل صالح با بصیرت و نورانیتی که دارند نه اینکه در چاه نمی افتند بلکه ریسمان عمر را با بیداری و آگاهی به این چاه می اندازند و هم چون غلام کاروان کنعان که با انداختن ریسمان دلودار به چاه بیابان، یوسف بیرون آورد، یوسف کمالات و آداب و ذخائر قیامت از آن بیرون می آورند.

اهل ایمان و عمل صالح به آتش دنیا فقط برای پخت و پز و پرکردن شکم و روشن کردن خانه و کاشانه سرگرم نمی شوند، بلکه هم چون موسی که از دور در وادی طور آتش دید و برای آوردن آتش جهت گرم گردن اهل و عیالش به طور قدم گذاشت، ولی نهایتاً نوری چون نور نبوت به دست آورد که جهان را با آن روشن ساخت، و گمراهان را هدایت نمود، و تهیدستان از معنویت را با فرهنگ الهی اش به مقامات و درجات ملکوتیه رسانید.

آنان مانند آدم که در این خاکدان قدم گذاشت و با خزانه وجودش به وسیله عبادت، انابه، استغفار، طاعت، اخلاص کاری کرد که از آن خزانه گنج وجود انبیا درآمد، کاری میکنند که از خزانه وجودشان گنج معرفت، ایمان، اخلاص، عمل صالح، اخلاق حسنه، صفا، وفا، حکمت، صدق، جود، سخاوت و. . . بیرون آید.

آنان مانند طفلی که به امید قدم در مدرسه گذاشت و سرانجام خواجه نصیرالدین طوسی، بوعلی سینا، ابونصرفارابی، صدرالمتنالهین شدند، قدم به دنیا گذارند و با امید به حق زندگی کردند، و براساس معرفت و آگاهی قدم برداشتند نهایتاً منبعی از ارزش ها و کرامات و درستی ها و حقایق از کار درآمدند.

ص:۲۵۰

آنـان در این دنیـا دیدنـد علف بیابان که به نظر ظاهربینان چیزی نمی آیـد هنگامی که در کارگاه متناسب با وجودش قرار می گیرد تبدیل به پوست گران قیمت، گوشت حلال، پشم با ارزش، شـیر، پنیر، کره، روغن، سرشـیر، خامه، ماست، کشک و دوغ می شود، نهال وجودشان را در سـرزمین ایمان و یقین به آخرت نشاندند و با عمل صالح و اخلاق حسـنه آن را آبیاری نمودند تا از آن نهال هنگامی که تبدیل به شـجره طیبه شد انواع میوه ها از قبیل صدق، مهر، محبت، راستی، کرامت، اصالت، شـرافت، حقیقت، عدالت، عبادت، طاعت، خدمت و. . . پدید آمد.

آری اهـل ایمـان که دارای عمـل صالـح انـد، سـزاوار ورود به بهشت و جاودانه بودن در آن هسـتند، زیرا وجود آنان در دنیا و ظاهر و باطنشان دارای آثار بهشتی است و نسبت به بهشت هم چون آهن و آهن ربایند.

### تفسیر آیه ۸۳

#### اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلاَّ اَللّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِي اَلْقُرْبى وَ اَلْيَتامى وَ اَلْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاةَ وَ آتُوا اَلزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاّ قَلِيلاً مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ

و یاد کنید زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید و با مردم با خوش زبانی سخن گوئید و نماز را برپادارید و زکات بپردازید، سپس همه شما جز اندکی از پیمان خدا روی گردانیدید و شما عادتاً روی گردان هستید.

#### شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و کاربردی که تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است استفاده میشود:

۱- عبادت خالصانه برای خدا، ۲- احسان به پدر و مادر، ۳- احسان به خویشان ۴- احسان به ایتام، ۵- احسان به مساکین، ۶- سخن نیک گفتن ۷- اقامه نماز، ۸- پرداخت زکات.

#### عبادت خالصانه برای خدا

در رابطه با اصل عبادت و بندگی و عبادت غیرخدا، و عبادت مقبول، و برترین عبادت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره مسائل مهمی مطرح شد، و حق مطلب تا جائی که امکان داشت مورد بحث قرار گرفت، در این بخش نسبت به عبادت خالصانه به چند روایت اکتفا می کنم.

در توضیح حَنِيفاً مُسْلِماً ،در آیه شریفه

ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ: (۱)

در کتاب محاسن برقی ص ۲۵۱ از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خالصاً مخلصا لایشوبه شیئی»

عبادت و بندگی ابراهیم با نیتی خالص و پاک و با حالی مخلصانه انجام می گرفت و چیزی در خلوصش مخلوط نبود.



---

۱- ۱) - آل عمران ۶۷.

علامه مجلسی در توضیح این بخش از آیه: حَنِیفاً مُسْلِماً و در توضیح روایت حضرت صادق (ع) می گوید:

حنیف یعنی مائل به دین حق که همان دین خالص الهی است، و مسلم یعنی مطیع خدا در همه اوامر و نواهیاش.

حضرت حق در آیه شریفه حنیف مسلم را در برابر مشرك قرار داده است لذا حضرت صادق حنیف یا حنیف مسلم را تفسیر به کسی کرده که همه جانبه برای خدا مخلص است و اعمالش از شرك پنهان و آشکار پاك است، بت هائی که در عبادت ناخالصانه داخل اند و عبادتشان را آمیخته با شرك میکنند، یا وجودشان را آلوده به بندگی غیرخدا می نمایند اعم از بت های حقیقی و مجازی هستند.

عبادتی که شیاطین در انحرافش از خلوص دخیل اند، و عبادتی که هوای نفس در آن مخلوط است و عبادتی که طرح احبار یهود و رهبان نصاری در آن داخل است، و عبادتی که برای رسیدن به درهم و دینار منظور است همه و همه عبادت مشرکانه و عبادت برای غیرخدا و عبادت بیرون از مدار اخلاص و عبادت غیرمقبول است.

در قرآن مجید است:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا اَلشَّيْطانَ: (۱)

ای فرزندان آدم آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را بندگی نکنید.

أَ رَأَيْتَ مَنِ اِتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً: (۲)

آیا کسی که هوای نفسش را معبود خود گرفته دیدی، آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟

اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ اَلْمَسِيحَ اِبْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً واحِداً لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يُشْرِكُونَ: (۳)



---

۱- ۱) - یس ۶۰.

۲- ۲) - فرقان ۴۳.

۳- ۳) - توبه ۳۱.

یهود و نصاری متولیان کنیسا و کارگردانان کلیسا و مسیح پسر مریم را به جای خدا معبود خود گرفتند، در حالی که مأمور نبودند مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند، خدا منزه و پاک است از آنچه در الهیت و عبادت شریک او قرار می دهند.

و پیامبراسلام فرمود:

«ملعون ملعون من عبدالدینار والدرهم:» (۱)

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که پول و ثروت را بپرستد.

حضرت رضا (ع) از امیرالمؤمنان روایت می کند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«طوبی لمن اخلص لله العباده والدعاء، ولم یشغل قلبه بماتری عیناه، ولم ینس ذکرالله بما تسمع اذناه، ولم یحزن صدره بما اعطی غیره:» (۲)

خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش فقط برای خدا و جلب خوشنودی حق باشد و غیرحق در عبادت و دعایش مخلوط نباشد، و قلبش به آنچه از زخارف دنیا و مشتهیات آن چشمش می نگرد مشغول نشود، و یاد خدا را با شنیدن اباطیل و آراء ساختگی و غیبت و تهمت و نداهای شیاطین و صداهای فرهنگ های مادی و ضدخدا فراموش ننماید و به قلب و زبان غرق ذکر خدا باشد، و دلش به آنچه از امور مادی به دیگران داده شده و هنوز به او عطا نشده محزون نگردد.

درباره عظمت و ارزش انسان مخلص از حضرت امام حسن عسگری (ع) روایت شده است:

«لو جعلت الدنیا کلها لقمه واحده ولقمتها من یعبدالله خالصاً لرأیت انی مقصر فی حقه، ولو منعت الکافر منها حتی یموت جوعا و عطشاً ثم اذقته شربه من الماء لرأیت انی قد اسرفت:» (۳)



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص ۱۰۴.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص۲۲۹، حدیث۵.

۳- ۳) - بحار، ج ۷۰، ص۲۴۵.

اگر همه دنیا را یک لقمه کنند و من آن لقمه را در دهان کسی که خدا را خالصانه عبادت می کند بگذارم بنظرم می رسد در حق او کوتاهی کرده باشم، و اگر دنیا را از کافر منع کنم تا از گرسنگی و تشنگی به کام مرگ افتد، سپس جرعهای از آب به او بنوشانم بنظرم می رسد اسراف کرده باشم!

از حضرت جواد (ع) روایت شده:

«افضل العباده الاخلاص:» (۱)

برترین عبادت اخلاص ورزی دراعمال است.

از صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها روایت شده:

«من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیه افضل مصلحته:» (۲)

کسی که عبادت خالصش را به سوی خدا بالا برد، خدای عزوجل برترین مصلحش را براو فرود آورد.

عبادت خالص و بندگی بیشائبه یقیناً انسان را به حیات طیبه می رساند:

مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ: (۳)

از مرد و زن هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن باشد مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزهای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام داده اند می دهیم.

عبادت خالص سبب نزول فرشتگان رحمت بر انسان به هنگام مرگ می شود.

إِنَّ اَلَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ ثُمَّ اِسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ اَلَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ: (۴)

بی تردید کسانی که با دل و جان و خالصانه گفتند پروردگار ما الله است، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند فرشتگان برآنان نازل

ص:۲۵۵

---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۳- ۳) - نحل ۹۷.

۴- ۴) - فصلت ۳۰.

می شوند و می گویند: نترسید و اندوهگین مباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند بشارت باد.

عبادت خالصانه سبب راحت انسان در برزخ و متنعم شدنش به نعمات الهی می گردد:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنه یأکلون من طعامها ویشربون من شرابها ویتزاورون فیها ویقولون ربنا اقم لناالساعه لتنجز ماوعدتنا:» (۱)

ارواح اهل ایمان در برزخ در اطاق هائی در بهشت است، از طعام آن می خورند، و از آشامیدنی اش می نوشند و یکدیگر را در آنجا دیدار می نمایند و می گویند خدایا قیامت را برای ما برپاکن تا آنچه را به ما وعده دادهای وفا کنی.

عبادت خالصانه سبب ایمنی مخلص از هول عظیم و ترس سنگین روز قیامت است:

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ: (۲)

آنان که کار نیک خالصانه به آخرت بیاورند، و اعمالشان از شائبه شرک و ریا پاک باشد پاداشی بهتر از آن دارند و آنان در آن روز از هول و هراسی سنگین و سخت در امان هستند.

حیات و زندگی انسان بدون عبودیت و بندگی حق جز حیات حیوانی و مشتهیات نفسانی و لذّات زودگذر چیزی نیست، انسان در فضای حیات حیوانی انسانی ساخته شکم و شهوت است، و کاری جز حس گرائی و مادی گری، و خوردن و آشامیدن و شهوت رانی و تجاوز به حق و حقوق دیگران ندارد، چنین حیاتی حیات مجازی و جز خواب و خیال نیست، حیات حقیقی برای انسان که دارای آثار مثبت دنیائی و آخرتی و همراه با برکات و منافع ابدی است فقط و فقط عبودیت خالص است، عبودیت برای انسان هم چون نسیم بهار برای زمین مرده است، همان گونه که نسیم بهار به زمین مرده حیات می دهد و آن را تبدیل



---

۱- ۱) - بحار، ج۶، ص۲۳۴.
۲- ۲) - نمل ۸۹.

به انباری از انواع نعمت ها می کند، نسیم عبودیت سبب روئیدن انواع آثار مثبت از سرزمین وجود انسان می گردد، و آدمی را آماده رسیدن به رضوان حق و مقام قرب و لقاء می نماید.

### احسان به پدر و مادر

احسان در لغت به معنای کار خیر و عمل نیک انجام دادن است.

فرهنگ پاک و سعادت بخش اسلام از همه امت چه در قرآن و چه در روایات خواسته است که درهمه عمر نسبت به همه کس احسان کنند، تا جائی که دستور داده بدی های دیگران را نسبت به خود با نیکی پاسخ دهید.

در آیات قرآن مجید پس از امر به احسان این موارد را می بینیم:

وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ: (۱)

و نیکی کنید زیرا خدا عاشق نیکوکاران است.

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ: (۲)

مسلماً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ: (۳)

بی تردید به پاداش نیکوکاران می افزائیم.

مٰا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (۴)

و بر نیکوکاران هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: (۵)

پایداری و شکیبائی پیشه ساز که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا وَ اَلَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: (۶)

بی تردید خدا با تقواپیشگان است و آنان که واقعاً نیکوکارند.

۱- ۱) - بقره ۱۹۵.

۲- ۲) - اعراف ۵۶.

۳- ۳) - اعراف ۱۶۱.

۴- ۴) - توبه ۹۱.

۵- ۵) - هود ۱۱۵.

۶- ۶) - نحل ۱۲۸.

احسـان به همه از صـفات حضـرت حق، و اخلاـق پیـامبران و امامان و اولیاء خـداست، انسان محسن در صورت مؤمن بودن در زمره پیامبران و امامان محسوب می شود و در قیامت با آن صاحبان کرامت و احسان محشور می گردد.

از مصادیق بسیاربسیار مهم احسان و نیکوکاری، احسان به پدر و مادر است که آیات قرآن مجید آن را پس از وجوب عبادت خدا مطرح کرده و روایات فراوانی در این زمینه در کتاب های با ارزش حدیث وارد شده است.

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَيْکُمْ أَلّا تُشْرِکُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً: (۱)

بگو: بیائیـد تا آنچه را پروردگارتان برشـما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شـریک او قرار ندهیـد، و به پـدر و مادر نیکی کنید.

وَ قَضى رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِيّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ اَلْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَرِيماً (۲۳) وَ اِخْفِضْ لَهُما جَناحَ اَلذُّلِّ مِنَ اَلرَّحْمَهِ وَ قُلْ رَبِّ اِرْحَمْهُما کَما رَبَّيانِی صَغِيراً: (۲)

و پروردگـارت فرمان قاطع داده است که: جز او را نپرستیـد و به پـدر و مادر نیکی کنیـد، هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنـارت به پیری کهنسـالی رسـند چنانچه تو را به سـتوه آورنـد به آنان اف که نشانه انزجار است مگوی و برآنان بانگ مزن و پرخـاش مکن و بـا آنـان سـخنی نرم و شایسـته گوی و برای هر دو از روی مهر و محبت بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند مورد رحمت قرار ده.

قرآن رابطه حضرت یحیی را با پدر و مادرش اینگونه بیان می کند:

وَ بَرًّا بِوالِدَيْهِ وَ لَمْ يَکُنْ جَبّاراً عَصِيًّا: (۳)

و به پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکشی و نافرمانی نداشت.

کتاب خدا از قول حضرت عیسی در گهواره نقل می کند:

وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ يَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِيًّا: (۴)



---

۱- ۱) - انعام ۱۵۱.

۲- ۲) - اسراء ۲۳- ۲۴.

۳- ۳) - مریم ۱۴.

۴- ۴) - مریم ۳۲.

و خدا مرا نسبت به مادرم نیکوکار و خوشرفتار قرار داده و گردنکش و تیره بختم ننموده است.

پروردگار مهربان در قرآن مجید به این صورت نسبت به پدر و مادر سفارش فرموده است:

وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حُسْناً: (۱)

وانسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش نمودیم.

و نیز در قرآن مجید فرموده:

وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلیٰ وَهْنٍ وَ فِصٰالُهُ فِی عٰامَیْنِ أَنِ اُشْکُرْ لِی وَ لِوٰالِدَیْکَ إِلَیَّ اَلْمَصِیرُ (۱۴) ، وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ عَلیٰ أَنْ تُشْرِکَ بِی مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا وَ صٰاحِبْهُمٰا فِی اَلدُّنْیٰا مَعْرُوفاً: (۲)

وانسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او حامله شد درحالی که سستی به روی سستی به او دست می داد، و بازگرفتنش از شیر پس از دوسال است و سفارش کردیم که نسبت به من و پدر و مادرت سپاسگزاری کن بازگشت همه فقط به سوی من است.

و اگر پدر و مادرت تلاش کنند که تو را وادار نمایند براین که چیزی را که هیچ یقینی به خدا بودن و ربوبیت آن نداری شریک من قرار دهی از آنان پیروی مکن ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوهای پسندیده معاشرت کن.

محمدبن مروان می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ان رجلا الی النبی (علیهما السلام) فقال یا رسولالله اوصنی فقال لاتشرک بالله شیئاً وان حرقت بالنار وعذبت الا وقلبک مطمئن بالایمان، ووالدیک فاطعهما وبرهما حیین کانا اومیتین وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک فافعل فان ذلک من الایمان.» (۳)

مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای پیامبرخدا مرا وصیت و سفارش کن، حضرت فرمود: چیزی را در این عرصه گاه هستی شریک خدا قرار مده گرچه به آتش سوزانده شوی، و دچار شکنجه گردی، مگر این که برای رهایی از



---

۱- ۱) - عنکبوت ۸.

۲- ۲) - لقمان ۱۴- ۱۵.

۳- ۳) - کافی، ج۲، ص۱۵۸.

شکنجه در صورتی که قلبت مطمئن و استوار به ایمان باشد، با زبانت اقرار به شرك کنی و از پدر و مادرت اطاعت کن و به آنان نیکی نما چه زنده باشند و چه مرده و اگر هردو به تو فرمان دادند که همسرت و مالت را رها کنی این کار را انجام بده زیرا اطاعت از آنان نشانه ایمان است.

علامه مجلسی در توضیح این روایت می فرماید: هرگز به قلب و زبان اقرار به شرك مکن، مگر این که از سوخته شدن و شکنجه به دست دشمن بترسی، در صورت گرفتار شدن به دست دشمن و اجبار شدنت هنگامی که دلت مطمئن به ایمان است مانند عمارياسر از باب تقيه و حفظ جان به زبان به شرك اقرار کن و خود را نجات بده و وجوب اطاعت از پدر و مادر در فرمان دادنشان به طلاق همسر و دست برداشتن از مال در صورتی است که منجربه معصیت یعنی ظلم به همسر و اتلاف مال نباشد، و البته اگر طلاق همسر و اتلاف مال از مصادیق تکلیف شاق و حرج عظیم باشد اطاعت از آن دو نفر در این زمینه لازم نیست. (۱)

ابی ولاد حنّاط می گوید: از حضرت صادق (ع) از قول خدا که در قرآن فرموده: وبالوالدين احسانا پرسیدم این احسان چیست؟ حضرت فرمود: نیکو معاشرت و هم زیستی با آنان، و این که وادارشان ننمائی چیزی را که نیازمندند از تو بخواهند گرچه هر دو ثروتمند باشند، بلکه پیش از درخواست آنان نیازشان را برآورده کن مگر خدا نمی فرماید: لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّى تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ (۲)

هرگز به نیکی نمی رسید مگر آن که از آنچه دوست دارید هزینه کنید، سپس حضرت صادق فرمود: اما قول خدای عزوجل



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۴.

۲- ۲) - آل عمران ۹۲.

إِمّٰا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ اَلْکِبَرَ أَحَدُهُمٰا أَوْ کِلاٰهُمٰا فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ وَ لاٰ تَنْهَرْهُمٰا (۱)

به این معنـاست که اگر تو را در فشار و آزار قرار دادنـد به آنان اف که کمترین کلمه برای نشان دادن انزجار است مگو و اگر تو را زدنـد برسـرشان فریـاد مزن بلکه بـا سـخنی نرم و بزرگوارانه با آنان سـخن بگو، و اگر در معرض کتک آنان قرار گرفتی بگو: خدا هر دوی شما را بیامرزد و جلمه وَ اِخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ اَلذُّلِّ مِنَ اَلرَّحْمَهِ به این معناست، که نگاهت را به سوی آنان جز به مهر و لطف پرمکن، و صـدایت را فوق صدای آنان بلند منمای، و دو دست بالای دست آنان مبر و پیش روی آنان راه مرو. (۲)

از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده است که مردی از رسول خدا پرسید

«ماحق الوالد علی ولده؟ قال: لایسمیه باسمه، ولایمشی بین یدیه ولایجلس قبله، ولایستّسب له:» (۳)

حق پدر بر فرزندش چیست حضـرت فرمود فرزند پدرش را به نام صدا نزند، و پیش روی او حرکت نکند، و قبل از او ننشـیند، و کاری نکند که مردم به پدرش ناسزا گویند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«مایمنع الرجل منکم ان یبر والدیه حیین او میتین: یصـلی عنهما، ویتصدق عنهما، ویصوم عنهما، فیکون الذی صنع لهما وله مثل ذلک، فیزیده الله عزوجل ببره وصلاته خیراًکثیراً:» (۴)

چه چیزی مردی از شـما را باز می دارد که به پدر و مادرش نیکی کند زنده باشند یا مرده، پس از مرگشان از جانب آنان نماز بخوانـد، و صـدقه بدهـد، و روزه بگیرد، قطعاً آنچه را برای آن دو نفر انجام دهـد مانند همان ثوابی که برای پدر و مادرش می باشد برای او هم خواهد بود، و خدا خیر کثیری را در دنیا و آخرت به خاطر نیکی و نمازش برای پدر و مادر به او می افزاید.



---

۱- ۱) - اسراء ۲۳.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۹.

۳- ۳) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۵.

۴- ۴) - کافی، ج ۲، ص ۱۵۹.

معمربن خلاد می گوید به حضرت رضا (ع) گفتم: برای پدر و مادرم در صورتی که شیعه نباشند و آگاهی به حق ندارند دعا کنم؟ حضرت فرمود: دعا کن و صدقه بده، و اگر زنده اند و به مذهب تو نیستند با آنان مدارا کن و خوش رفتار باش زیرا رسول خدا فرمود: خدا مرا به رحمت و مهر و محبت مبعوث کرد نه به آزار و اذیت.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء رجل الی النبی فقال یارسول الله من ابر؟ قال امک قال ثم من؟ قال امک قال ثم من؟ قال امک قال ثم من؟ قال اباک.» (۱)

مردی به محضر پیامبر آمد پرسید ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت پرسید سپس به چه کسی نیکی کنم فرمود: مادرت، باز گفت به چه کسی نیکی کنم فرمود مادرت گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: پدرت.

معاویه بن وهب از زکریابن ابراهیم نقل می کند که زکریا گفت: من به مذهب نصرانی بودم پس مسلمان شدم و حج بجای آوردم در آن ایام به محضر حضرت صادق مشرف شدم و گفتم: من بر مذهب نصرانیت بودم و اکنون مسلمان شده ام حضرت فرمود: چه چیزی در اسلام دیدی که مسلمان شدی؟ گفتم قول خدای عزوجل را که فرموده:

مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا اَلْکِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ: (۲)

خدا نور اسلام را به قلبم تابید و من به اسلام هدایت شدم، حضرت فرمود: آری خدا تو را هدایت کرد و سپس سه بار گفت: خدایا او را هدایت فرما.

آنگاه فرمود پسرم از آنچه بخواهی از من بپرس، گفتم: پدر و مادر و زن و فرزندم بر کیش نصرانیت اند، و مادرم از دوچشم کور است و من با آنان زندگی می کنم و از ظرف آنان غذا می خورم، حضرت فرمود آنان گوشت خوک هم می



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۹.

۲- ۲) - شوری ۵۲.

خورنـد؟ گفتم: نه گوشت خوک می خورنـد و نه با آن تماس دارند فرمود: زندگی با آنان و خوردن از ظرفشان برای تو آزاد است، به مادرت توجه داشته باش و به او احسان کن و پس از مرگش او را به کسی وامگذار که مراسم تدفینش را انجام دهد، بلکه خودت به امور او اقدام کن، و به احدی مگو که نزد من آمدهای تا مرا در منی دیدار کنی انشاءالله.

می گویـد در سـرزمین منی خـدمت امـام رسـیدم گوئی معلم کودکان است از هر جانب مردم گرد او حلقه زده و نفر به نفر از حضرت مسئله می پرسیدند.

پس از پایان حـج به کوفه آمدم به مادرم مهربانی می نمودم و شـپش های لباس و سـرش را از بین می بردم و به او خدمت می کردم، به من گفت: پسـرم تـا نصـرانی بودی نسـبت به من اینگونه نبودی از زمـانی که به سـفر رفتی و بـازگشتی رفتارت با من تغییر کرده آیا مسـلمان شـده ای؟ گفتم مادر مردی از فرزندان پیامبرمان رسول اسـلام مرا به این گونه رفتار با مادر فرمان داده است، مادر گفت آیا او پیامبر است؟ گفتم نه فرزنـد پیامبر است گفت نه فرزنـدم او پیامبر است زیرا این گونه کارها نسـبت به مادر از سـفارشات پیامبران است، گفتم: مادر پس از پیامبراسـلام پیامبری نیست او فرزند پیامبر است، مادرم گفت فرزندم دین تو بهترین دین است آن را به من عرضه بـدار پس اسـلام را به مـادر عرضه کردم و او مسـلمان شـد، سـپس نمـاز را به او تعلیم دادم، پس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند آنگاه در همان شب عارضهای به او دست داد، به من گفت پسرم آنچه به من تعلیم دادی یک بار دیگر تعلیم ده، چون بار دیگر شهادتین را به او تعلیم دادم اقرار به توحید و رسالت کرد و از دنیا رفت، چون صبح شد مسلمانان به تجهیز و تکفین او برخاستند و خود من به او نماز خواندم و وی را دفن نمودم. (۱)



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۱۶.

از حضرت صادق (ع) روایت شده خواهر رضاعی رسول خدا نزد آن حضرت آمد هنگامی که پیامبر چشمش به او افتاد از دیدن او مسرور شد، روانداز خود را برای وی انداخت و او را برآن نشانید، سپس روی به خواهر رضاعی نموده با او سخن گفت و به چهره اش تبسم فرمود، خواهر از نزد پیامبر رفت و برادر رضاعی آن حضرت آمد ولی برخورد آن جناب با برادر رضاعی اش مانند خواهر نبود، عرضه داشتند احترام و محبتی که به خواهر فرمودید نسبت به برادر ننمودید؟ فرمود: برای آن که خواهر رضاعی ام به پدر و مادرش نیکوکارتر از برادرش بود! (۱)

ابراهیم ابن شعیب می گوید به حضرت صادق گفتم:

«ان ابی قد کبر جداً وضعف فنحن نحمله اذا اراد الحاجه فقال: ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل ولقمه بیدک فانه جنه لک غداً:» (۲)

پدرم جداً به کهنسالی رسیده و ناتوان گشته، هرگاه نیازمند به کاری شود خودم او را به دوش می کشم، حضرت فرمود تا جائی که امکان داری خودت این کار را انجام بده و با دست خود لقمه به دهان او بگذار زیرا اینگونه خدمت به او برای تو در فردای قیامت سپری از آتش دوزخ است.

جابرجعفی می گوید: شنیدم مردی به حضرت صادق می گفت: «ان لی ابوین مخالفین! فقال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا:» (۳)

برای من پدر و مادری غیرشیعه است، حضرت فرمود همانگونه که به مسلمانان از شیعه احسان می کنی به آنان هم نیکی و احسان کن.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحد فیهن رخصه:»



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۱۶۱.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۵۶، حدیث ۱۳.

۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۵۶، حدیث ۱۴- ۱۵.

«اداء الامانه الی البر والفاجر، والوفاء بالعهد للبر و الفاجر، وبرالوالدین برین کانا او فاجرین:» (۱)

سه چیز است که خدا برای احدی در آن تخفیف و اجازه ترک قرار نداده است: ادای امانت به نیک و بد، وفای به پیمان نسبت به نیک و بد، و احسان و نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«اذا کان یوم القیامه کشف غطاء من اغطیه الجنه فوجد ریحها من کانت له روح من مسیره خمس ماه عام الاصنفاً واحداً قلت من هم قال العاق لوالدیه:» (۲)

چون قیامت فرا رسد، پردهای از پرده های بهشت کنار رود، هر زندهای بوی بهشت را از مسیر پانصد سال فاصله استشمام می کند مگر یک طایفه راوی می گوید: عرضه داشتم آن طایفه کیانند؟ فرمود: عاق پدر و مادر

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«بینا موسی بن عمران یناجی ربه عزوجل اذ رأی رجلا تحت ظل عرش الله عزوجل فقال یا رب من هذا الذی قد اظله عرشک فقال: هذا کان باراً بوالدیه ولم یمشی بالنمیمه:» (۳)

در حالی که موسی بن عمران با پروردگارش مناجات می کرد ناگهان مردی را در سایه عرش خدای عزوجل دید، گفت: پروردگارا این کیست که عرشت بر او سایه انداخته؟ خطاب رسید کسی است که نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده و برای نمّامی و سخن چینی قدم برنداشته.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«من احب ان یخفف الله عزوجل عنه سکرات الموت فلیکن لقرابته وصولا وبوالدیه باراً فاذا کان کذلک هون الله علیه سکرات الموت ولم یصبه فی حیاته فقر ابداً:» (۴)

کسی که دوست دارد خدای عزوجل سکرات مرگ را بر او آسان کند به خویشانش بسیار عطا و بخشش و پیوند داشته باشد و به پدر و مادرش



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۵۶، حدیث ۱۴- ۱۵.

۲- ۲) - کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳- ۳) - امالی صدوق ۱۰۸.

۴- ۴) - امالی صدوق ۲۳۴.

نیکوکار باشد چون اینگونه باشد خدا سکرات مرگ را بر او آسان می کند و در حیاتش فقر و تهیدستی به او نمی رسد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل امر بثلاثه مقرون بها ثلاثه اخری: امر بالصلاه والزکاه فمن صلی ولم یزک لم تقبل منه صلاته، وامر بالشکر له وللوالدین فمن لم یشکر والدیه لم یشکرالله وامر باتقّاءالله وصله الرحم فمن یصل رحمه لم یتق الله عزوجل:» (۱)

خدای عزوجل به سه برنامه فرمان داده که سه برنامه دیگر را با آنها قرین قرار داده: به نماز و زکات دستور داده پس کسی که نماز بخواند ولی زکات نپردازد نمازش قبول نمی شود، و فرمان به شکر و سپاس گزاری برای خودش و پدر و مادر داده پس کسی که سپاسگزار پدر و مادر نباشد خدا را سپاس نگفته، و به تقوا و صله رحم فرمان داده، پس کسی که صله رحم نکرده تقوای الهی را مراعات ننموده است. عن ابن مسعود قال: سألت رسول الله (علیهما السلام) ای الاعمال احب الی الله عزوجل؟ قال: الصلاه لوقتها، قلت: ثم ای شیئی قال: برالوالدین قلت: ثم ای شیئی قال: الجهاد فی سبیل الله عزوجل قال فحدثنی بهذا ولو استزدته لزادنی: (۲)

از ابن مسعود روایت شده که می گوید: از رسول خدا پرسیدم چه عملی در میان اعمال نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود نماز در وقت معینش گفتم سپس چه عملی؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر، گفتم: سپس چه کاری؟ فرمود جهاد در راه خدای عزوجل ابن مسعود می گوید رسول خدا درباره همین مطالب با من سخن گفت اگر بیش از این از او می خواستم به من ارائه می فرمود.

ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«اربع من کن فیه بنی الله له بیتاً فی الجنه: من آوی الیتیم و رحم الضعیف، واشفق علی والدیه، ورفق بمملوکه:» (۳)



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۲۵۸.

۲- ۲) - خصال، ج۱، ص۷۸.

۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۷۱، حدیث ۵۱.

چهار چیز است در هر کس باشد خداوند در بهشت خانهای برای او بنا می کند: کسی که یتیم را پناه دهد، و به ناتوان رحمت آورد، و به پدر و مادر مهربانی ورزد، و با زیردستش مدارا نماید.

ابن عباس از رسول خدا روایت می کند:

«ما ولد بار نظر الی ابویه برحمه الاکان له بکل نظر حجه مبروره فقالوا یا رسول الله وان نظر فی کل یوم مأه نظره قال نعم الله اکبر و اطیب:» (۱)

فرزند نیکوکاری نیست که نگاهش به پدر و مادر نگاه رحمت و مهر باشد مگر این که به هر نگاهی حج قبول شدهای در پرونده اش ثبت می شود، گفتند ای پیامبر خدا گرچه هر روز صدبار به آنان نظر کند! فرمود آری خدا در پاداش دادن بزرگ تر و پاک تر از آن است که شما حساب می کنید.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«النظر الی العالم عباده، والنظر الی الامام المقسط عباده، والنظر الی الوالدین برأفه و رحمه عباده، والنظر الی الاخ توده فی الله عزوجل عباده:» (۲)

نظر به عالم عبادت است، نظر به پیشوای عدالت پیشه عبادت است، نظر به پدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادت است، نظر به برادر دینی که او را برای خدا دوست داری عبادت است.

به ابوذر گفتند هر آینه به چهره علی بن ابیطالب چشم می دوزی، و با دقت به او می نگری، از این نگاهت چه برداشتی داری و چه امری را تحمل می کنی؟ پاسخ داد من مرتب به چهره الهی و ملکوتی او چشم می دوزم زیرا به حقیقت از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«النظر الی علی بن ابیطالب (ع) عباده، والنظر الی الوالدین برأفه و رحمه عباده، والنظر فی الصحیفه یعنی صحیفه القرآن عباده و النظر الی الکعبه عباده:» (۳)

نگاه به علی بن ابیطالب (ع) عبادت است، و نگاه به پدر و مادر به مهربانی و رحمت عبادت است، و نگاه ورق یعنی ورق قرآن عبادت است، و نظر به کعبه عبادت است.

ص:۲۶۷

---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۱، ص۳۱۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۷۳، حدیث ۵۹.

۳- ۳) - امالی طوسی، ج۲، ص ۲۷۰.

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«من ادرک شـهر رمضان فلم یغفرله فابعـده الله، ومن ادرک والـدیه فلم یغفرله فابعـده الله، ومن ذکرتُ عنـده فلم یصل علی فلم یغفرله فابعده الله:» (۱)

کسـی که ماه رمضان را بیابـد و کاری نکنـد که آمرزیـده شود، خـدا او را از رحمت و عنایتش دور کرده، و کسـی که پـدر و مادرش را درک کنـد و حیات آنان را ببینـد، و با آنان بگونه رفتار نکند که مورد آمرزش قرار گیرد، خدا او از فیوضاتش دور کرده، و کسـی که نام مرا بشـنود و بر من صـلوات نفرستد و از این راه به گردونه آمرزش درنیابد خدا او از خودش دور نموده است.

امیرالمؤمنین از پیامبر خدا روایت میکند

«ثلاثه من الذنوب تعجل عقوبتها ولاتؤخّر الی الآخره: عقوق الوالدین، والبغی علی الناس، وکفرالاحسان:» (۲)

سه گناه است که در عـذابش در دنیا شـتاب می شود و جریمه دنیائی اش به آخرت نمی افتـد: عاق والدین، و تجاوز به حقوق مردم، و ناسپاسی نسبت به نیکوکاری نیکوکاران.

سعید بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت می کند

پیـامبر اسـلام نزد جـوانی هنگـام مرگش حاضـر شـد و به او گفت: بگو لاالهالاـالله ولی زبـان جوان به چنـدین بـار قفـل شـد و نتوانست کلمه توحید را بگوید! ! حضرت به زنی که بالای سر جوان بود فرمود: آیا این جوان مادر دارد؟ گفت: آری من مادر او هسـتم فرمود: آیـا به او خشم داری و از وی ناراضـی هسـتی؟ گفت: آری چنـد سـال است بـا او سـخن نگفته ام! ! حضـرت فرمود: از او راضـی شو، گفت بخاطر رضای تو خـدا از او راضـی گردد، پیامبر به جوان فرمود: بگو لاالهالاالله جوان گفت و به آسـانی هم گفت، حضـرت فرمـود چه می بینی؟ گفت: مردی سـیاه روی، بدشـکل، چرکین لبـاس، بـدبوی می بینم که در این ساعت کنار



---

۱- ۱) - امالی صدوق، ص۳۵.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۷۴، ح ۶۴.

من است و مرا به شدت اندوهگین می کند و رنج می دهد، پیامبر به او فرمود: بگو:

«یامن یقبل الیسیر و یعفوا عن الکثیر، اقبل منی الیسیر، واعف عنی الکثیر انک انت الغفور الرحیم:»

ای خدائی که عمل اندک را می پذیری، و گناه بسیار را می گذری، عمل اندکم را بپذیر، و گناه فراوانم را درگذر زیرا تو بسیار آمرزنده و مهربانی.

جوان دعای تعلیمی پیامبر را زمزمه کرد، رسول خدا به او گفت: بنگر چه می بینی؟ گفت مردی سپید روی، خوش صورت، همراه بوی خوش، و لباس نیکو که در کنار من است و آن مرد سیاه چهره روی گردانده از من دور می شود حضرت فرمود دعا را تکرار کن، سپس فرمود: چه می بینی؟ گفت: سیاه روی را نمی بینم و سپید روی را کنار خود می نگرم سپس بر آن حال ملکوتی از دنیا رفت. (۱)

صدوق آن عالم کم نظیر به اسناد روایتی اش از حضرت باقر (ع) روایت می کند، عابدی در بنی اسرائیل بود معروف به جریح، در حال عبادت در صومعه اش بود که مادرش آمد و او را صدا زد، جریح چون در حال نماز بود پاسخ مادر را نداد، مادر به محل سکونت خود بازگشت و پس از ساعتی کنار صومعه آمد و فرزندش جریح را صدا زد باز هم پاسخ نگفت و با مادر به سخن نیامد مادر با دل شکسته بازگشت درحالی که می گفت از خدای بنی اسرائیل مسئلت دارم که تو را به خواری و ذلت بنشاند.

فردای آن روز زنی بدکاره کنار صومعه آمد و در آنجا نشست در حالی که فرزندی را در کنار داشت و می گفت: این طفل زاده شده از جریح است! ! این مسئله در میان مردم پخش شد که کسی که مردم را بخاطر زنا ملامت می کرد



---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج ۱، ص ۶۲.

خودش دچار این گناه بزرگ شده، پس از این شایعه حاکم دستور داد جریح را به دار آویزند، مادر جریح با شنیدن این خبر هولناک کنار دار آمد و ناخن به چهره اش می کشید و صورت خود را لطمه می زد، جریح گفت: مادر ساکت باش که این بلا از ناحیه پاسخ ندادن به ندای تو بر سر من آمده، مردم وقتی مطلب میان جریح و ماردش را شنیدند، گفتند تکلیف ما نسبت به این حادثه چیست، جریح با تکیه بر خدا گفت کودک این زن بدکاره را بیاورید چون آوردند او را در آغوش گرفت و گفت: ای کودک پدرت کیست؟ طفل به اراده و قدرت خدا به زبان آمد و گفت: پدرم فلان چوپان از فلان طایفه است، خدای مهربان تهمت زده شده به جریح را از دامن او زدود، پس جریح سوگند یاد کرد که از آن پس از خدمت به مادر و احترام به او دست برندارد. (۱)

ابراهیم بن مهزم می گوید: شب تاریکی از خدمت حضرت صادق (ع) بیرون آمدم و به سوی منزلم در مدینه حرکت کردم در حالی که مادر هم همراه من بود، میان من و او سخن ردّ وبدل شد و من به درشتی و تندی با او سخن گفتم، چون فردا فرا رسید و نماز صبح را بجای آوردم به محضر امام صادق رفتم حضرت شروع به سخن کرد و فرمود ای ابامهزم تو را شب گذشته چه شده بود که با مادرت به درشتی و تندی سخن گفتی؟ ! آیا نمی دانی شکم او منزلی بود که تو مدت نه ماه در آن سکونت داشتی، و دامنش گهوارهای بود که تو آن را لمس می کردی، و دو پستانش ظرفی بود که از آن شیر می نوشیدی؟ گفتم همه اینها را قبول دارم فرمود: با او به درشتی سخن مگو. (۲)



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۱، ص۷۵، ح۶۸- به نقل از قصص الانبیاء

۲- ۲) - بصائر الدرجات ۲۴۳.

حضرت صادق (ع) می فرماید: مردی خدمت پیامبر اسلام آمد و گفت: آمده ام تا با تو براساس اسلام بیعت کنم، حضرت فرمود بنابراین که پدرت را به قتل برسانی بیعت تو را می پذیرم آن مرد گفت قبول دارم، حضرت فرمود به خدا سوگند ما شما را به کشتن پدرانتان فرمان نمی دهیم، ولی با قبول شرط من حقیقت ایمانت را یافتم، معبودی جز خدا نگیر و از خواسته های پدرانتان اطاعت کنید ولی در معصیت خدا از آنان پیروی مکنید. (۱)

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

«جاء رجل الی النبی (علیهما السلام) فقال: یا رسول الله ما من عمل قبیح الا قد عملته فهل لی من توبه؟ فقال له رسول الله فهل من والدیک احد حی؟ قال: ابی قال فاذهب فبرّه قال فلما ولی قال رسول الله صلی الله علیه وآله لو کانت امّه:» (۲)

مردی نزد پیامبر آمد و گفت عمل زشتی نبوده مگر آن که به آن آلوده شده ام آیا برای من توبهای هست؟ حضرت فرمود از پدر و مادرت کدام زنده اند؟ گفت: پدرم فرمود: برو به او احسان کن، هنگامی که از نزد پیامبر بیرون رفت، حضرت فرمود: اگر مادرش زنده بود و به او نیکی می نمود به قبول توبه اش نزدیک تر بود.

### احسان به خویشان

قرآن مجید و روایات همه امت را به احسان به اقوام و خویشان فراخوانده اند.

اخلاق انسانی و کرامت آدمی اقتضا می کند که اقوام و خویشان مورد صله و احسان قرار گیرند، ثواب این کار عظیم، و سبب هم بستگی و پیوند خویشان با یکدیگر و دارای پاداش دنیائی و آخرتی، و در یک کلمه از عبادات و قربات است.



---

۱- ۱) - بحار، ص۷۱، ص۷۶، حدیث ۷۰.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۸۲، حدیث ۸۸.

راستی چه کار زیبا و نیکوئی که انسان با حفظ شرافت و کرامت اقوام و بدون منت به یاری و کمک خویشان بشتابد و با هزینه نمودن مالش و ثروتش مشکل آنان را حل کند و دل آنان را خوش کرده از غصه و اندوه برهاند.

بی تفاوتی در این زمینه، و بیمهری در این عرصه نشانگر بیماری بخل در باطن انسان، و خوی شیطانی است.

اگر ثروتمندان اقوام به اقوام و خویشان خود توجه کنند و مشکلات آنان را حل نمایند، و درد قلب آنان را درمان کنند محتاج و نیازمندی در امت باقی نخواهد ماند.

حضرت حق در قرآن مجید اعطاء مال به اقوام را از نشانه های ایمان راستین محسوب داشته:

وَ آتَى اَلْمٰالَ عَلىٰ حُبِّهِ ذَوِى اَلْقُرْبىٰ: (١)

و مال و ثروتشان را با آن که دوست دارند به ارحام و اقوام و خویشان می پردازند.

در پایان آیهای که این حقیقت و دیگر حقایق در آن است می فرماید

أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ صَدَقُوا:

ایناانند که در ادعای ایمان و مؤمن بودن صادق و راستگویند.

إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ اَلْإِحْسٰانِ وَ إِیتٰاءِ ذِی اَلْقُرْبىٰ: (٢)

یه یقین خدا به عدالت و احسان و عطای مال به اقوام فرمان می دهد.

امام صادق از پدرانش از پیامبراسلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان المعروف یمنع مصارع السوء، وان الصدقه تطفئ غضب الرب، وصله الرحم تزید فی العمر وتنفی الفقر وقول لاحول ولاقوه الا بالله فیها شفاء من تسعه و تسعین داء ادناها الهم:» (٣)

ص:٢٧٢

---

١- ١) - بقره ١٧٧.

٢- ٢) - نحل ٩٠.

٣- ٣) - بحار، ج٧١، ص٨٨، ح ٢.

بی تردید کار خیر و نیکی و احسان لغزش گاه های سوء را از انسان باز می دارد، و صدقه خشم حضرت ربّ را فرو می نشاند، و صله رحم به عمر می افزاید و تهیدستی را از بین می برد، و در گفتن لاحول ولاقوهالاباالله « با نیتی صادقانه» درمان و شفاء از نود و نه درد است که کمترینش غصه است.

از رسول خدا روایت شده:

«من مشی الی ذی قرابه بنفسه وماله لیصل رحمه اعطاه الله عزوجل اجرمأه شهید، وله بکل خطوه اربعون الف حسنه ویمحی عنه اربعون الف سیئه ویرفع له من الدرجات مثل ذلک وکانما عبدالله ماه سنه صابراً محتسباً:» (۱)

کسی که با وجودش و ثروتش به سوی خویش و قوم خود برود تا صله رحم انجام دهد خداوند پاداش صدشهید به او عطا می کند، و برای او به هر قدمی چهل هزار حسنه و محو چهل هزار سیئه و چهل هزار درجه و مرتبه است، و گویا خدا را صدسال با استقامت و بخاطر خوشنودی حق عبادت کرده است.

سالمه کنیز حضرت صادق (ع) می گوید: هنگامی که لحظه درگذشت حضرت صادق از دنیا رسید من نزد آن حضرت بودم، از شدت بیماری به حال اغما افتاد هنگامی که از حال اغما درآمد فرمود: به حسن بن علی بن علی بن الحسین معروف به افطس هفتاد دینار بدهید و به فلانی به فلانی نیز آن مقدار عطا کنید، به حضرت گفتم به مردی که کارد تیزی آورد تا شما را به قتل برساند پول عطا می کنید؟ ! فرمود: سالمه نمی خواهی از آنانی باشم که خدای عزوجل فرموده:

وَ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ اَلْحِسٰابِ: (۲)

و کسانی که خدا آنچه را به پیوند آن فرمان داده پیوند می دهند، و از پروردگارشان می هراسند، و از سختی حساب می ترسند.

آری ای سالمه خدا بهشت را آفرید و آن را پاکیزه قرار داد و بویش را خوش نمود، بوی بهشت از مسیر دوهزار سال استشمام می شود، ولی به مشام عاق پدر و مادر و قطعکننده رحم نمی رسد. (۳)



---

۱- ۱) - امالی صدوق ۲۵۳.

۲- ۲) - رعد ۲۱.

۳- ۳) - متن روایت غیبت طوسی ۱۲۸.

از حضرت صادق (ع) روایت شده مردی از طایفه خثعم به محضر رسول خدا آمد و به آن حضرت گفت:

«اخبرنیماافضل الاسلام فقال الایمان بالله قال: ثم ماذا؟ قال: صله الرحم قال ثم ماذا؟ قال: الامربالمعروف والنهی عن المنکر:» (۱)

مرا از برترین برنامه اسلام آگاه کن، حضرت فرمود: ایمان به خدا، گفت سپس چیست؟ حضرت فرمود: صله رحم، گفت: سپس چه برنامهای است؟ فرمود: امربمعروف ونهی ازمنکر.

حضرت باقر (ع) یا حضرت صادق به میّسر فرمودند من یقین دارم اهل صله رحم هستی میّسر گفت آری جانم بفدایت من در جوانی در بازار کار می کردم و مزدم دو درهم بود، یک درهمش را به عمویم و درهم دیگرش را به دائی ام می پرداختم حضرت فرمود: به خدا سوگند دو بار مرگت فرا رسید هرکدام را کمک به عمو و دائی ات به تأخیر انداخت. (۲)

در توضیح و تفسیر آیه ۲۷ سوره مبارکه بقره بخشی مهم از روایات باب صله رحم ذکر شد، و دیگر روایات این باب را در تکمیل باب صله رحم در این بخش که توضیح و تفسیر آیه ۸۳ سوره بقره است آوردم.

### احسان به ایتام

کودکی که در کنار پدر و در دامن پرمهر سرپرست خانواده با هزار آرزو زندگی می کند، و چراغ دلش با بودن پدر روشن است، و پس از خدا پدر را مطمئن ترین تکیه گاه می داند، و در حوادث و آلام به آغوش محبت پدر پناه می برد، و دردش را برای پدر بازگو می کند، و اشک ریخته بر چهره اش با دستان پرمهر پدر پاک می شود، و هرگاه پدر برای کسب معاش از خانه بیرون می رود، در انتظار و امیدی سخت برای بازگشت پدر به سر می برد، و چون پدر را می بیند به سویش می دود تا در کنارش بنشیند و از مهر و محبت و عاطفه پدر بهره مند گردد، و برای تحقق آرزوهایش در آینده نظر به پدر دارد، فکر کنید با از



---

۱- ۱) - محاسن برقی ۲۹۱.

۲- ۲) - رجال کشی ۲۱۱.

دست دادن پدر، و مرگ بسیار تلخ تکیه گاهش به چه داغی و مصیبتی، و خلأی و رنج و فشار شدیدی دچار می شود؟ ! !

او از بوسه های گرم پدر، و نوازش پر از عاطفه او، واز آغوش پرمهر وی به محرومیت می نشیند، و آرزوهایش را برباد رفته می بیند، و احساس غربت و تنهائی می نماید، و دست طفلی را که در دست پدرش می بیند به یاد پدر از دست رفته اش غرق اندوه و ماتم می گردد و در درونش آه می کشد و می گوید: ای کاش سایه پدر بر سرم بود و دستش در دستانم قرار داشت و از محبت هایش و گرمی لب هایش فیض می بردم.

روز روشن برای کودک یتیم و طفل پدر از دست داده تاریک است چه رسد به شام ظلمانی و غروب تنهائی و خانه خالی از پدر! !

دنیا برای یتیم چون غمکده، و خانه و مسکن که محل استراحت و راحت است برای کودک بیپدر ماتمکده، و محل آباد برای طفل جدامانده از پدر خرابه، و لقمه های شیرین تلخ، و زندگی بیمعناست.

اصرار آیات قرآن مجید و روایات مبنی بر رعایت وضع و حال ایتام، و وجوب رسیدگی به زندگی آنان، و کشیدن دست محبت برسرشان، و آنان را چون فرزندان خود دانستن، و هزینه کردن محبت و عاطفه برای آنان، و دل خوش داشتنشان و حفظ اموالشان، و کوشیدن در تربیتشان، و زیر پوشش گرفتن وجودشان همه وهمه برای این است که اسلام می خواهد به وسیله امت اندکی از ملامت و رنج ایتام بکاهد، و زمینه تحقق آرزوهایشان را فراهم کند، و احساس بیپدری و غربت و تنهائی را از درونشان پاک کند، و بار سنگین روحی هم چون کوهشان را از دوششان بردارد، تا یتیم در سایه مقررات اسلام بیمنت به نوائی برسد، و رعایتکننده حقوق یتیم به ثوابی نائل گردد.

در این زمینه توجه به آیـات قرآن مجیـد، و روایـات اسـلامی لازم و بلکه واجب است تـا معلوم شود یتیم موجودی است که با تمام وجودش مورد نظر خداست و باید به عنوان امانت در امّت از هر جهت رعایت شود.

عرب جاهلی و شـکم پرسـتان و بت پرسـتان و متکبران روزگار جاهلیت یتیم را به شـدت تحقیر می کردند و برای او کرامت و ارزش قائل نبودنـد، و هرگز وی را رعایت نمی کردنـد و از او جانبـداری نمی نمودنـد و در عین نیازش به محبت او را از خود می راندنـد و طردش می کردنـد، دقت در آیات قرآن و روایات و نحوه رفتار پیامبر با ایتام نشان دهنده خدمت عظیم اسـلام به ایتام و برگردانیدن آنان به جایگاه شامخشان می باشد.

به رسول اسـلام سـفارش شـد چنـدان که توانی یتیمـان را بنواز و در مراعـات و مواسـات ایشان بکوش که اینان درمانـدگان و اندوهگینان خلق و نواختگان و نزدیکان حق اند.

«ان الله یحب کل قلب حزین:»

بی تردید خدا هر دل اندوهگینی را دوست دارد.

از حق به پیـامبر فرمـان رسـید ای مهتر عالمیان و چراغ جهانیان یتیمان را در پناه خود گیر، که سـرا پرده حسـرت جز به فناء دل ایشان نزدند، و حسرتیان را به نزدیک ما مقدار است.

ای مهتر تو را که یتیم کردیم از آن کردیم تا درد دل ایشان بـدانی، و اینان را نیکو داری، با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم، تو همان کن ای کریم از خُلق خود بر خلق ما ای یتیمی دیـده اکنون با یتیمان لطف کن، ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا. (۱)

## رفتار پیامبر با یتیم



---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص ۵۹۴.

انس بن مالک می گوید: روزی پیامبراسلام در شاهراه مدینه می رفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هریک بر وی تکبر نموده و او را به صورتی آزار می دهند، آن یکی می گفت: پدرم از پدر تو بهتر است، دیگری می گفت مادرم از مادر تو بالاتر است، سوی می گفت اقوام و طایفه ما از اقوام و طایفه تو بالاترند و آن یتیم می گریست و در خاک می غلتید، رسول خدا چون آن کودک را به آن حال دید بر وی رحمت آورد و نزدش ایستاد و فرمود: ای پسربچه کیستی؟ و چرا چنین درمانده ای؟ گفت: من فرزند رفاعه انصاری هستم، پدرم روز جنگ اُحد شهید شد، خواهری داشتم از دنیا رفت، و مادرم شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون منم و درماندگی و بیسرپرستی و بیکسی! و از این سخت تر بر من سرزنش این کودکان است!

پیامبر از سخن او بسیار ناراحت شد تا جائی که گریست سپس فرمود: اندوه مخور و آرام باش اگر پدرت را کشتند من که محمدم پدر توام و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادرت، کودک شاد شد و برخاست و آواز برآورد که ای کودکان اکنون مرا سرزنش مکنید و جوابتان را بشنوید:

پدرم از پدرانتان و مادرم از مادرانتان و خواهرم از خواهرانتان بهتر است، آنگاه پیامبر دست کودک یتیم را گرفت و به خانه حضرت فاطمه برد و فرمود ای فاطمه این فرزند من و برادر توست، فاطمه برخاست و او را نوازش کرد و خرما نزد وی نهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید. (1)

وَ يَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْيَتٰامىٰ قُلْ إِصْلاٰحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُکُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ اَلْمُفْسِدَ مِنَ اَلْمُصْلِحِ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَأَعْنَتَکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَکِيمٌ: (2)

ص:۲۷۷

---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۵۹۴.

۲- ۲) - بقره ۲۲۰.

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است، و اگر با آنان معاشرت کنید و رفت و آمد برقرار نمائید کاری خدا پسندانه است آنان برادران دینی شما هستند و خدا فسادگر در امور یتیم را از اصلاح گر میشناسد و اگر خدا میخواست شما را در تکلیف و مسئولیت نسبت به مال و جان یتیم به زحمت میانداخت مسلماً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

وَ آتُوا اَلْیَتامیٰ أَمْوالَهُمْ وَ لاٰ تَتَبَدَّلُوا اَلْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلیٰ أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کٰانَ حُوباً کَبِیراً: (۱)

اموال یتیمان را پس از رشدشان به آنان بدهید، و اموال پست و بیارزش خود را با اموال مرغوب و با ارزش آنان عوض نکنید و اموالشان را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید زیرا آن گناهی بزرگ است.

وَ اِبْتَلُوا اَلْیَتٰامیٰ حَتّی إِذٰا بَلَغُوا اَلنِّکٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لاٰ تَأْکُلُوهٰا إِسْرٰافاً وَ بِدٰاراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کٰانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کٰانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذٰا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفیٰ بِاللّهِ حَسِیباً: (۲)

و یتیمان را نسبت به امور زندگی بیازمائید تا زمانی که به حد ازدواج برسند، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید و آن را از ترس آن که مبادا به سن رشد برسند و از شما بگیرند به اسراف و شتاب مخورید و از سرپرستان ایتام آن که توانگر است باید از تصرف در مال یتیم به عنوان حق الزحمه خودداری کند، وهرکه تهیدست است به اندازه متعارف مصرف نماید، و هنگامی که خواستید اموالشان را به خودشان بدهید برای آن که در آینده اختلاف و نزاعی پیش نیاید برآنان گواه بگیرند و خدا برای محاسبه کافی است.

وَ لْیَخْشَ اَلَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اَللّهَ وَ لْیَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً (۹) إِنَّ اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ اَلْیَتامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً: (۳)

و کسانی که اگر فرزندانی ناتوان پس از خود به جای می گذارند بر آنان از ضایع شدن حقوقشان بترسند پس لازم است نسبت به شأن یتیمان از خدا پروا



---

۱- ۱) - نساء ۲.

۲- ۲) - نساء ۶.

۳- ۳) - نساء ۹- ۱۰.

کنند و درباره آنان و اموال و امورشان سخنی درست و استوار گویند تا حق یتیمان خودشان هم ضایع نگردد.

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش برافروخته درآیند.

وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ اَلْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ: (۱)

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد بلوغ برسد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من اراد ان یدخله الله عزوجل فی رحمه و یسکنه جنته فلیحسن خُلقه ولیعطی الصفه من نفسه، ولیرحم الیتیم ولیعن الضعیف، ولیتواضع لله الذی خلقه:» (۲)

آن که می خواهد خدا او را در رحمتش درآورد، و در بهشتش مسکن دهد، پس اخلاقش را نیکو سازد، و از جانب خود به مردم انصاف دهد، و به یتیم مهر ورزد، و ناتوان را یاری و کمک دهد، و برای خدائی که او را آفریده فروتنی نماید.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: عیسی به قبری گذشت که صاحبش در عذاب بود، سپس سال بعد به همان قبر گذشت ولی عذاب از او برداشته شده بود، عرضه داشت: پروردگارم سال اول به این قبر گذشتم صاحبش در عذاب بود، امسال گذشتم در عذاب نبود، خدا به او وحی فرمود: از او فرزند شایستهای باقی ماند که راهی را اصلاح و مرمت نمود، و یتیمی را پناه داد، من او را بخاطر کاری که فرزندش انجام داد بخشیدم. (۳)

ابوذر می گوید: پیامبر فرمود: ای ابوذر من آنچه را برای خود دوست دارم برای تو هم دوست دارم.



---

۱- ۱) - انعام ۱۵۲.

۲- ۲) - امالی صدوق ۲۳۴.

۳- ۳) - امالی صدوق ۳۰۶.

«انی اراک ضعیفا فلا تأمّرن علی اثنین و لاتولین مال یتیم:» (۱)

من تو در مسئله مدیریت ناتوان و ضعیف می بینم پس بر دو نفر هم حکومت مکن، و متولی مال یتیم هم مباش

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«من عال یتیماً حتی یستغنی عنه اوجب الله عزوجل له بذلک الجنه، کما اوجب لآکل مال الیتیم النار:» (۲)

کسی که یتیمی را سرپرستی کند تا جائی که از سرپرست بینیاز گردد، خدا بخاطر این کار بهشت را بر او واجب میکند چنان که دوزخ را به خورنده مال یتیم واجب کرده است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنان روایت کرده:

«ما من مؤمن ولامؤمنه یضع یده علی رأس یتیم ترحما له الا کتب الله له بکل شعره مرت یده علیها حسنه:» (۳)

مرد و زن مؤمنی نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر آن که خدا بر هم موئی که دستش برآن میگذرد حسنهای برای او ثبت نماید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«مامن عبد یمسح یده علی رأس یتیم رحمه له الا اعطاه الله بکل شعره نوراً یوم القیامه:» (۴)

بندهای نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر این که خدا به هر موئی که از زیر دستش میگذرد در قیامت نوری به او عطا میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«ان الیتیم اذا بکی اهتزله العرش فیقول الرب تبارک وتعالی: من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره؟ فوعزتی و جلالی لایسکته احد الا اوجبت له الجنه:» (۵)

بی تردید هنگامی که یتیم بگرید عرش بخاطر او به لرزه میافتد پس پروردگار تبارک و تعالی میگوید: کیست آن کسی که بنده مرا که در کودکی پدر و



---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۱، ص۳۹۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص۴، ح۸.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۱۸۱.

۴- ۴) - ثواب الاعمال ۱۸۱.

۵- ۵) - ثواب الاعمال ۱۸۱.

مادرش را از او گرفته ام به گریه انداخت، به عزت و جلالم کسی او را ساکت نکند مگر این که بهشت را بر او واجب گردانم.

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«یبعث ناس عن قبورهم یوم القیامه تاجج افواههم ناراً فقیل له یا رسول الله من هؤلاء؟ قال الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً. . .» (۱)

مردمی در قیامت از قبورشان برانگیخته میشوند که دهانشان از آتش برافروخته است، گفتند: ای رسول خدا اینان چه گروهی هستند؟ فرمود کسانی که مال یتیمان را ظالمانه میخورند. . .

از رسول خدا روایت شده:

«حث الله عزوجل علی برالیتامی لانقطاعهم عن آبائهم فمن صانهم صانه الله، ومن اکرمهم اکرمه الله، ومن مسح یده برأس یتیم رفقا به جعل الله له فی الجنه بکل شعره مرت تحت یده قصراً اوسع من الدنیا بما فیها وفیها ماتشتهی الانفس وتلذالاعین وهم فیها خالدون:» (۲)

خداوندا بندگانش را بر نیکی بر ایتام ترغیب نموده، این ترغیب بر نیکی بخاطر این است که آنان از دامان پرمهر پدری محروم و بریده اند، کسی که به حفظ ایتام برخیزد خدا او را در حفظ خود قرار میدهد، کسی که یتیم را اکرام کند خدا او را مورد اکرام خود قرار میدهد، و کسی که از روی محبت دست بر سر یتیم بکشد خدا در بهشت به هر موئی که از زیر دستش میگذرد کاخی وسیع تر از دنیا با آنچه در او است به او عنایت مینماید و در بهشت آنچه نفوس بهشتیان بخواهد موجود است، بهشت جائی است که چشمها از دیدن مناظر آن لذت میبرد، و اهل بهشت برای ابد در بهشت جاودانه اند و همیشه به نعمت هایش متنعم اند.

امیرمؤمنان (ع) چند لحظه پیش از شهادتش بخاطر عظمت مسئله رعایت ایتام در وصیتش به فرزندانش فرمود:

«الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم ولایضیعوا بحضرتکم:» (۳)



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۲، ص۱۰، حدیث ۳۳.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص۱۲، ح۴۴.

۳- ۳) - نهج البلاغه، وصیت ۴۷.

شما را به خدا درباره یتیمان، آنان را با غذا دادن یک درمیان گرسنه مگذارید و هرگز مباد آن که در جمع شما تباه شوند و حقوقشان پایمال گردد.

محمدبن مسلم از یکی از دو امام، حضرت باقر یا حضرت صادق میپرسد:

«فی کم تجب لآکل مال الیتیم النار؟ قال: فی درهمین:» (۱)

در چه مقدار از مال یتیم برای خورنده آن دوزخ واجب میشود؟ فرمود: دو درهم.

از حضرت رضا (ع) سئوال شد

«کم ادنی مایدخل به النار من اکل من مال الیتیم فقال: کثیره و قلیله واحد اذا کان من نیته ان لایرده:» (۲)

کمترین چیزی که خورنده مال یتیم را به آتش دوزخ وارد میکند چیست فرمود: کم و زیادش یکی است هنگامی که در نیت خورنده آن برگرداندن مال یتیم به یتیم در کار نباشد.

### احسان به مساکین

گاهی بر اثر بینظم شدن امور اقتصاد عدهای دچار ورشکستگی و تهیدستی میشوند، گاهی بر اثر حوادث خانمانسوز مانند طوفان، سیل، زلزله، آتش سوزی، جنگ گروهی خانه و کاشانه و اموالشان را از دست میدهند، گاهی بر اثر پیش آمدهای غیرمترقبه مانند بیماری های ناگهانی، مشکلات خانوادگی هزینه سال یک آبرومند از درآمدش بیشتر میشود، و دچار کسر مال میگردد، و در فشار مالی قرار میگیرد.

گاهی چرخ کسب و کار و تجارت و خرید و فروش نمیچرخد و زحمت کشی آبرومند در مضیقه میافتد و دچار سختی میشود، اینان و امثال اینان مانند هر مرفهی علاقه دارند به زن و فرزند برسند، مخارجشان را تأمین کنند، مسکن و مرکب و پوشاک و خوراک اهل بیتشان را در حد لازم به آنان برسانند ولی بخاطر تنگدستی و تهیدستی دچار فشار روحی و روانی میشوند و در برابر نیازهای زن و فرزند که نمیتوانند تأمین کنند گرفتار خجالت و شرمساری میگردند،



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۲، ص۸، ح ۲۶.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص۱۳.

اینجاست که اخلاق انسانی و هم نوع گرائی و دیگران را چون خود دانستن اقتضا میکند که اهل مال و ثروت بدون منت به احسان به این آبروداران برخاسته و هر نوع کمکی که در توانشان میباشد از آنان دریغ نکنند، که بیتفاوتی نسبت به فقیران، نیازمندان، محتاجان، آبروداران دور از شأن انسانیت و اخلاق آدمی و خلاف خواسته حضرت حق است که احسان به اینان را به عنوان امری شرعی و اخلاقی از همه متمکنان طلب کرده است.

بنی آدم اعضای یک پیکرند ج

که درآفرینش زیک گوهرند جچو عضوی به درد آورد روزگار جدگر عضوها را نماند قرار جتوکز محنت دیگران بیغمی جنشاید که نامت نهند آدمی درباره احسان به دیگران از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«صنایع المعروف تقی مصارع السوء، وکل معروف صدقه، واهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الآخره و اهل المنکر فی الدنیا اهل المنکر فی الآخره، و اول اهل الجنه دخولاً الی الجنه اهل المعروف وان اول اهل النار دخولا الی النار اهل المنکر:» (۱)

انجام کار نیک و خوبی به دیگران و احسان به مستمندان انسان را از لغزش گاههای خطرناک حفظ میکند، هرکار خیری و هر نوع احسانی صدقه است، اهل نیکی در دنیا اهلی نیکی در آخرت اند، و اهل زشتی در دنیا اهل زشتی در آخرت اند اولین کسانی که از اهل بهشت وارد بهشت میشوند نیکوکاران اند، و اولین کسانی که از اهل دوزخ وارد دوزخ میگردند بدکاران اند.

روایت شده مردی فقیر به محضر امیرمؤمنان آمد و گفت مرا به تو حاجتی است، حضرت فرمود حاجتت را روی زمین بنویس من تنگدستی و فقر را در تو آشکارا میبینم، تهیدست روی زمین نوشت:

«انا فقیر محتاج:»



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۰۷، ح ۱.

من تهیدستی نیازمندم، حضرت به قنبر فرمود دو جامه قیمتی بر او بپوشان، مرد تهیدست چهارخط شعر در مدح امیرمؤمنان سرود، حضرت فرمود: صد دینار به او بدهید، عرضه داشت همان دو لباس قیمتی مرا کفایت کرد و از فقرم کاست حضرت فرمود: از رسول خدا شنیدم میفرمود: شأن مردم را رعایت کنید و هر کس را در جایگاه خاص خودش قرار دهید سپس فرمود:

در شگفتم از کسانی که بردگان را با مال خود میخرند ولی آزادگان را با احسان و کار نیک خود نمیخرند! (۱)

حضرت صادق (ع) فرمود:

«المعروف شیئی سوی الزکات فتقربوا الی الله عزوجل بالبر و صله الرحم:» (۲)

احسان و کار نیک نسبت به دیگران به ویژه تهیدستان غیر از زکات است، با نیکی و احسان وصله رحم به خدا تقرب جوئید.

امام صادق (ع) میفرماید:

«رأیت المعروف لایصلح الابثلاث خصال: تصغیره و ستره وتعجیله، فانک اذا صغرته عظمته عند من تصنعه الیه، واذا سترته تممته واذا عجلته هنیته وان کان غیر ذلک محقته و نکرته:» (۳)

احسان و کار نیک را جز به سه خصلت آراسته و درست ندیدم: کوچک دانستن آن، پنهان انجام دادنش، و شتاب در تحققش، هنگامی که آن را کوچک دانستی نزد کسی که به او احسان کردهای بزرگ و عظیم نموده ای، و چون پنهانش داشتی کار را کامل و تمام کرده ای، و وقتی در انجامش شتاب ورزیدی آن را گوارا نمودهای و اگر غیر از این باشد آن را پوچ و نابود و ناگوار کرده ای.

حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«کل معروف صدقه، والدال علی الخیر کفاعله، والله یحب اغاثه اللهفان:» (۴)

ص:۲۸۴

---

۱- ۱) - امالی صدوق ۱۶۴.

۲- ۲) - خصال، ج۱، ص۲۵.

۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۴۰۸، ح۸.

۴- ۴) - بحار، ج۷۱، ص۴۰۹، ح ۱۰.

هر احسان و کار نیکی صـدقه است، دلالتکننده بر کار خیر مانند انجام دهنده آن است، خدا کمک به غصه دار و اندوهگین و رسیدن به فریاد او را دوست دارد.

روایت بسیار مهمی در این زمینه از رسول خدا به مضمون زیر نقل شده است:

«رأس العقل بعد الدین التوّدد الی الناس واصطناع الخیر الی کل احد، برّ و فاجر:» (۱)

رأس عقل پس از دین دوستی و محبت به مردم و نیکی کردن به هر کسی است چه اینکه انسان خوبی باشد و یا بدکار.

رسول خدا متن بسیار مهمی را از پروردگار عالم در رابطه با احسان و نیکوکاری به مضمون زیر نقل میکند:

«المعروف هـدیه منی الی عبـدی المؤمن، فـان قبلهـا منی فبرحمتی ومنی وان ردهـا فبـذنبه حرمهـا ومنه لاـمنی وایما عبـد خلقته فهدیته الی الایمان وحسنت خلقه ولم ابتله بالبخل فانی ارید به خیراً:» (۲)

نیکی و خیر و احسان به دیگران هـدیه من به بنـده مؤمنم میباشـد پس اگر آن را پـذیرفت از جانب من و به کمک رحمت من پـذیرفته و اگر آن را قبول نکرد به گناه خودش از آن محروم گشـته و محرومیت از فیض از طرف اوست نه از جانب من، و هر بندهای را بیافرینم و او را به ایمان هدایت کنم و اخلاقش را نیکو گردانم و او را مبتلای به بخل ننمایم بیتردید نسبت به او خیر خواستهام.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ایما مؤمن اوصل الی اخیه المؤمن معروفاً فقد اوصل ذلک الی رسول الله:» (۳)

هر مؤمنی به برادر دینی اش احسانی برساند، تحقیقاً آن را به پیامبر خدا رسانیده است.

از حضرت رضا (ع) روایت شده که آن امام معصوم فرمود:



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص ۳۵.
۲- ۲) - امالی طوسی، ج۱، ص ۲۳.
۳- ۳) - ثواب الاعمال ۱۵۴.

«اهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الآخره لان الله عزوجل یقول لهم: قد غفرت لکم ذنوبکم تفضلا علیکم لانکم کنتم اهل المعروف فی الدنیا و بقیت حسناتکم فهبوها لمن تشاؤون فیکونون بها اهل المعروف فی الآخره. . .» (۱)

اهل احسان و نیکی در دنیا اهل احسان در آخرت هستند زیرا خدا در آخرت به آنان میگوید: از روی احسان و لطف گناهانتان را بخشیدم زیرا شما در دنیا اهل احسان و نیکی بودید، خوبی هایتان برای شما مانده به هر کس میخواهید ببخشید که به وسیله این بخشیدن اهل احسان و نیکی در آخرت باشید!

از ابوهاشم جعفری نقل شده که میگوید از حضرت ابامحمد (ع) شنیدم میفرمود:

«ان فی الجنه لباباً یقال له المعروف لایدخله الا اهل المعروف فحمدت الله فی نفسی و فرحت بما اَکلفه من حوائج الناس فنظر الی ابومحمد (ع) و قال: نعم قدُم علی ما انت علیه فان اهل المعروف فی الدنیاهم اهل المعروف فی الآخره جعلك الله منهم یا اباهاشم و رحمک:» (۲)

در بهشت دری است که به آن معروف میگویند، جز اهل معروف از آن وارد بهشت نمیشوند، من پس از شنیدن این حقیقت در درونم خدا را ستایش کردم و بخاطر این که رفع حوائج و نیازمندی های مردم را به عهده گرفته ام خوشحال شدم، امام به من نظری فرمود و گفت آری باید شکر کنی و خوشحال باشی بر این برنامه مداومت کن زیرا اهل معروف در دنیا اهل معروف در آخرت اند، خدا تو را از آنان قرار دهد و تو را سزاوار رحمت و مهرش محسوب بدارد.

### احسان حضرت هادی به تهیدست

در کتاب باارزش کشف الغمه روایت شده: روزی حضرت هادی (ع) برای انجام کاری از سامراء بیرون شدند، عربی در جستجوی حضرت بود، او را به محل کار حضرت در خارج از شهر راهنمائی کردند، پس از شرفیاب شدن به محضر امام عرضه داشت از اعراب کوفه و از دوستداران و ارادتمندان شما اهل



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۱۲.

۲- ۲) - کشف الغمه ۳۰۶.

بیت پیامبر هستم، قرضی سنگین بر عهده دارم و کسی جز شما را نمیشناسم که بتواند قرض مرا ادا کند مرا از این بار سنگین نجات دهد، حضرت فرمودند اندوهگین مباش و به او فرمان دادند بنشیند، سپس فرمودند: من تو را به مطلبی راهنمائی میکنم اما مواظب باش با مطلب من مخالفت نکنی، من به خط خودم مینویسم و اقرار میکنم که تو مبلغی از من طلبکاری، چون به شهر آمدیم به منزل من بیا و ادای آن مبلغ را درخواست کن، هرچه از تو مهلت خواستم تو گوش نده و به درشتی و غلظت پول خود را از من بخواه و در آنچه گفتم کوتاهی مکن.

چون حضرت به شهر بازگشت مرد عرب وارد بر حضرت شد و در برابر عدهای که در محضر حضرت بودند و در میانشان بعضی از اطرافیان حاکم عباسی قرار داشتند طلب خود را به صورتی جدّی درخواست کرد، حضرت از او تقاضای صبر و تمدید مدت و دادن مهلت نمودند ولی عرب راضی نشد و با غلظت و درشتی طلب خود را درخواست میکرد، حضرت در نهایت از پرداخت فوری پوزش خواستند ولی او نپذیرفت، اطرافیان حاکم عباسی جریان را به حاکم منتقل کردند و مضیقه مالی حضرت و تنگدستی آن جناب حاکم را به فکر فرو برد و در نتیجه سی هزار درهم برای حضرت فرستاد، آن جناب عرب را احضار نموده و همه سی هزار درهم را در اختیار او گذاشتند و فرمودند قرضت را ادا کن و این بار سنگین را از دوشت بردار و مازاد آن را هزینه خانواده ات کن، عرب گفت پسرپیامبر یک سوم این مبلغ مشکل مرا حال میکرد و مرا از فشار روحی نجات میداد، براستی چنین است که خدا درباره شما فرموده:

اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ: (۱)

خدا داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد.

### احسان پیامبر به دختر حاتم طائی

ص:۲۸۷

---

۱- ۱) - انعام ۱۲۴.

زمانی که اسیران قبیله طی را که قبیله حاتم بودند به مدینه آوردند به شرف حضور پیامبر اسلام رسانیدند.

در میان اسیران سفانه دختر حاتم طائی قرار داشت، مردم از زیبائی او در شگفت شدند و هنگامی که شروع به سخن گفتن کرد از ملاحت گفتار و شیرینی بیانش متحیر گشتند و زیبائی او را از یاد بردند.

گفت: ای محمد پدرم از دنیا رفت و برادرم عدی پنهان شد، اگر مرا آزاد کنی تا به شماتت دشمن گرفتار نشوم و از طعنه قبائل عرب در امان بمانم بسیار بجاست زیرا پدرم طرفدار اخلاق نیکو و حالات پسندیده بود، گرسنگان را سیر میکرد، و برهنگان را میپوشانید، و هیچ آرزومندی نزد او نیامد مگر این که به آرزویش رسید.

حضرت فرمود دخترك صفاتی که برشمردی از اخلاق مؤمن است، اگر پدرت زنده بود از خدا برای او درخواست آمرزش و رحمت میکردیم!

سپس فرمود: او را آزاد کنید تا شرافت پدرش رعایت شود، دختر حاتم گفت درخواست دارم همه اسیرانی که با من هستند آزاد کنید، پیامبر فرمود: همراهان او را نیز به سبب شرافت خودش آزاد نمائید آنگاه فرمود: به سه دسته ترحم کنید و به کارشان برسید: عزیزی که پس از عزت خوار گردد، ثروتمندی که تهیدست شود، دانشمندی که در میان جاهلان تباه شده باشد.

سفانه گفت: اجازه میدهید برای شما دعا کنم فرمود: دعا کن گفت خدا کمك ها و احسان های شما را شامل مستمندان و بیچارگان کند و هیچ نعمتی را از قوم و طایفهای نگیرد مگر آن که شما را وسیله بازگشت آن نعمت قرار دهد، حضرت آمین گفتند.

آنگاه پیامبر کریم فرمان دادند مقداری شتر و گوسپند به او دادند که میان دره را فراگرفت، دختر حاتم از این جود و سخاوت در شگفت شد، و به پیامبر گفت:

این نـوع جود و سـخاوت ویژه کسـانی است که از فقر و پریشـانی نترسـند، پیـامبر فرمود: پروردگـارم اینگونه مرا تربیت کرده، دختر حاتم عرضه داشت اجازه میدهید به سوی خانه ام برگردم؟ حضـرت فرمود: تو تا زمانی که از خویشان و اقوامت شـخص مورد اعتمادی بیایـد که به همراه او بروی مهمان ما هستی؟ پس از چنـد روز که در ضـیافت حضـرت بود افرادی از بسـتگانش آمدند، سـفانه خدمت پیامبر رسـید و اذن رفتن خواست حضـرت فرمان دادند محملی برایش باروپوش خز بسـتند و سپس او را در حمایت پسـرعموهایش بازگرداند، سـفانه در تمام مسـیر هرگاه سر از محمل بیرون کرد دید گروهی با شمشیرهای برهنه به حفظ و حراست او مشغول اند.

زمانی که به وطن رسـید به برادرش عـدی سـفارش کرد برو و به این مرد بزرگوار ملحق شو، اگر او را ببینی خواهی دانست به حقیقت پیامبری بزرگوار و باعظمت است.

عـدی به مـدینه آمـد و در مسـجد خـدمت رسول خدا رسـید، هنگامی که پیامبر او را دید از نامش پرسـید، گفت من عدی بن حـاتم هسـتم، حضـرت از جـای برخـاست و عبـای خود را زیر او پهن کرد و وی را به روی آن نشانیـد و خود آن جنـاب برای احترام به او روبروی او نشـست، عـدی از مشاهده این رفتار و اخلاق پسـندیده آن هم از چنان شخصـیت عظیم و بینظیر به آئین اسلام مشرف شد. (۱)

#### گناه ترک احسان عظیم است

فقیه بزرگ سیدجوادعاملی مؤلف کتاب باعظمت مفتاح الکرامه میگوید: شبی در حال غذا خوردن بودم که دق الباب کردند، به نظرم رسید کوبنده در خادم جناب سیدمهدی بحرالعلوم است، با عجله در را باز کردم، خادم سید گفت غذای



---

۱- ۱) - شجره طوبی، ج۲، ص۲۲۲.

سید را آماده و در برابرش نهاده ایم و ایشان منتظر شما هستند به شتاب حرکت کنید!

همراه خادم به خانه سید رفتم، همین که خدمت سید رسیدم و چشم او به من افتاد گفت: از خدا نمیترسی که مراقب او نیستی، آیا از حضرت حق حیا نمیکنی؟ !

پرسیدم چه اتفاقی افتاده؟ گفت، مردی از برادران هم کیش تو برای خانواده اش هرشب خرمای زاهدی نسیه میگرفت و وضع مالی اش اجازه نمیداد غیر خرما تهیه کند، اینک یک هفته بر آنان گذشته که گندم و برنج نچشیده اند و جز خرمای زاهدی چیزی نیافته اند، امروز رفته از بقال همان خرما را بخرد، بقال به او گفته: بدهی و قرض شما از فلان مبلغ بیشتر شده و من خرما به شما نمیفروشم، آن مرد آبرودار شرمنده شده و چیزی نخریده و به خانه برگشته و امشب خود و خانواده اش بدون شام و غذا شب را به روز میآورند ولی تو خوب میخوری و با این که او را میشناسی و همسایه توست و نامش فلانی است به او توجه نداری! !

به سید گفتم: من از وضع او کمترین اطلاعی نداشتم، سید گفت اگر آگاهی داشتی و کمک نمیکردی یهودی بلکه کافر بودی! !

این خشم و درشتی من برای این است که چرا از وضع و حال برادران دینی ات تجسس نمیکنی و از همسایه احوال نمیپرسی، اکنون این ظرف های غذا را خادمم برمیدارد با او در خانه آن مرد برو و بگو: علاقه داشتم امشب باهم غذا بخوریم و این کیسه را که مقداری پول در آن است زیر حصیر او بگذار و ظرف های غذا را نیز برمگردان.

خادم ظرف های پر از غذا را که در سینی بزرگی بود برداشت و تا درب خانه آن مرد آورد، آنجا از او گرفتم و در را کوبیدم، آن مرد در را باز کرد من وارد شده گفتم: میل داشتم امشب باهم غذا بخوریم، پذیرفت، هنگامی که سینی را جلو کشید ملاحظه کرد از غذاها بوی خوشی استشمام میشود و این غذا غذای ثروتمندان و ارباب نعمت است.

به من گفت: سیدجواد اعراب نمیتوانند چنین غذائی تهیه کنند، باید این غذا مربوط به شخص متمکنی باشد، داستانش را بگو تا بخورم، آنقدر بر خواسته خود پافشاری کرد تا حکایت را شرح دادم.

سوگند یاد کرد و گفت: جز خدا احدی تا الآن از حال من آگاهی نداشت، حتی همسایگان نزدیک نمیدانستند زندگی من چگونه میگذرد چه رسد به کسانی که دورند و این پیش آمد را از سید بسیار عجیب و شگفت آور شمرد.

مرد تهیدست شیخ محمد نجم عاملی نام داشت، پولی که در کیسه قرار داشت شصت عدد شوش بود که واحد پول آن زمان است و هر شوشی دو ریال و اندی میشد. (۱)

### احسان به مسکین پیش از درخواست کمک

حضرت صادق (ع) میفرماید: امیرمؤمنان برای مردی پنج بار کیل بزرگ خرما با پنج شتر فرستاد، مردی که آبرومند بود و از غیر علی سئوال و درخواستی نمیکرد.

مردی خدمت حضرت بود گفت: یا علی آن مرد از شما تقاضائی نکرده و از پنج بار شتر یک بار برای او بس بود، حضرت فرمود: در میان مؤمنان هرگز مانند تو زیاد نشود، من میبخشم تو بخل میورزی؟ اگر به کسی پس از آن که تقاضا کند کمک نمایم، در این صورت آنچه به او داده ام قیمت همان آبروئی است که



---

۱- ۱) - کلمه طیبه ۱۱۱.

ریخته و سبب آبروریزی او من شده ام، آبرومند رویش را فقط در هنگام عبادت به پیشگاه خدا روی زمین میگذارد. (۱)

### سهم مسکینان در ثروت ثروتمندان

ابوبصیر میگوید: به حضرت صادق (ع) عرضه داشتم یکی از شیعیان شما که مردی باتقواست بنام عمر پیش عیسی بن اعین آمد و درخواست کمک کرد، با این که در مضیقه بود عیسی به او گفت زکات نزد من میباشد ولی به تو نمیپردازم، زیرا دیدم گوشت و خرما خریدی و این مقدار برای زندگی هزینه کردن اسراف است!

آن مرد گفت در خرید و فروشی یک درهم بهره من شد یک سوم آن را گوشت، و بخش دیگر را خرما و مازادش را هزینه دیگر احتیاجات منزل کردم.

حضرت صادق از شنیدن این خبر افسرده و غمگین شدند، و مدتی پس از شنیدن این جریان دست بر پیشانی گذارد فرمودند: خدا برای تهیدستان سهمی در مال ثروتمندان قرار داده به اندازه که بتوانند با آن بخوبی زندگی کنند و اگر آن سهم کفایت نمیکرد، بیشتر قرار میداد از این جهت باید به مقداری که خوراک و پوشاک و ازدواج و تصدق و حج ایشان را تأمین نماید به آنان بپردازند و نباید سخت گیری کنند به ویژه شخصی به مانند عمر که از نیکوکاران است. (۲)

### اندوختن دانش از طریق احسان

در سالی دچار قحطی که مردم به شدت در سختی و مضیقه بودند طلبهای از طلاب علوم دینیه ماده سگی را دید افتاده و توله هایش به پستانش آویخته اند، به هر صورتی که ماده سگ میخواست برخیزد از ناتوانی و ضعف نمیتوانست، رمق و نیروئی در بدن او نمانده بود و خود و بچه هایش در معرض مرگ بودند، طلبه دلش به شدت به حال سگ سوخت و برای کمک به او با تمام وجود



---

۱- ۱) - انوار نعمانیه ۳۴۳.

۲- ۲) - شرح من لایحضره الفقیه کتاب زکات، ص ۳۶.

تحریک شد، بناچار چون چیزی نداشت که به او بدهد کتابش را فروخت و نانی تهیه کرد و نزد سگ انداخت.

سگ روی به آسمان برداشت و دوقطره اشک ازدیده بارید و گویا به صاحب نان دعا کرد، شب هنگام در عالم رؤیا به او گفتند: دیگر زحمت تحصیل و مشقّت کسب علم را به خود راه مده ما به تو از جانب خود دانش عطا کردیم! ! (۱)

## آمرزش و مغفرت از برکت احسان

شیخ بهائی آن عارف بزرگوار و عالم باکرامت در کتاب کشکول مینویسد: در اطراف بصره مردی از دنیا رفت، بخاطر این که غرق در آلودگی و معصیت بود کسی برای تشییع جنازه او حاضر نشد، همسرش چند نفر را به عنوان مزدور انتخاب و جنازه را تا محل نماز بردند ولی کسی حاضر نشد به او نماز بخواند، جنازه را از محل نماز حرکت داده و برای دفن به خارج از شهر بردند! در آن نواحی زاهدی مشهور میزیست که همه به صدق و صفا و پاک دلی اش اعتقاد داشتند، حمل کنندگان جنازه حس کردند زاهد به انتظار رسیدن جنازه نشسته همین که جنازه را بر زمین نهادند به حمل کنندگان مزدور گفت: آماده نماز شوید و نماز خواند، طولی نکشید که خبر نماز زاهد به شهر رسید، مردم گروه گروه برای اطلاع از جریان و اعتقادی که به زاهد داشتند برای رسیدن به ثواب اجتماع کرده برآن جنازه نماز میخواندند و همه از این پیش آمد شگفت زده بودند.

نهایتاً از زاهد جویای حال شدند که شما از آمدن این جنازه به این ناحیه چگونه خبردار شدید؟ گفت: در عالم رؤیا به من گفته شد برو در فلان محل بایست جنازهای میآورند که فقط یک زن همراه آن است بر او نماز بگذار که آمرزیده شده.

ص:۲۹۳

---

۱- ۱) - مجمع النورین ۲۷.

زاهد از زن پرسید همسر تو چه عملی انجام میداد که سبب آمرزش او شد، زن گفت: شبانه روز همسرم به آلودگی و شرب خمر میگذشت، زاهد پرسید آیا عمل خوبی هم داشت؟ زن پاسخ داد آری سه کار خوب هم انجام میداد: ۱- هر وقت به هنگام شب شراب مینوشید همین که از مستی به خود میآمد میگریست و میگفت: خدایا کدام گوشه دوزخ مرا جای خواهی داد؟ ۲- صبح که میشد لباسش را عوض میکرد و غسل و وضو میگرفت و نماز میخواند ۳- هیچ گاه خانه او خالی از دو یا سه یتیم نبود، آنقدر که به یتیمان مهربانی و لطف داشت به اطفال خود نداشت! ! (۱)

### احسان پیامبر اسلام

پیراهن پیامبر به اندازه کهنه شده بود که قابلیت استفاده کردن نداشت، شخصی دوازده درهم به حضرت هدیه داد، آن بزرگوار پول را به امیرمؤمنان دادند تا از بازار پیراهنی تهیه کند، امیرمؤمنان پیراهنی به همان مبلغ خرید و به محضر پیامبر آورد، حضرت فرمود: این پیراهن سنگین قیمت است، پیراهنی کم قیمت تر از این مرا خوش تر میآید، آیا گمان داری که فروشنده پیراهن آن را پس بگیرد؟ در هر صورت به او رجوع کن شاید پس گرفتن آن را راضی شود.

امیرمؤمنان نزد فروشنده رفت و گفت: پیامبر میفرماید: این پیراهن برای من گران است و جامهای ارزان تر از این میخواهم، فروشنده راضی شد و دوازده درهم را پس داد، امیرمؤمنان میفرماید وقتی پول را به حضرت برگرداندم با من روانه بازار شد تا پیراهنی بخرد، در میان راه به کنیزی برخورد که در گوشهای نشسته و گریه میکرد، پیش کنیز رفته و سبب گریه اش را پرسید، گفت: یا رسول الله مرا برای خرید به بازار فرستادند که چهار درهم برای خانه خرید کنم ولی



---

۱- ۱) - شجره طوبی، ج۲، ص ۲۷۸.

چهـار درهم را گم کرده ام، پیامبر چهار درهم به او داد و پیراهنی را نیز به چهار درهم خریـد و در بازگشت مرد مسـتمندی از حضـرت تقاضای لباس کرد حضـرت پیراهن خریـداری شـده را به او دادند به بازار بازگشـته با چهار درهم باقی مانده پیراهنی برای خود خریدند.

هنگـامی که به محل کنیز رسـیدند او را هنوز در حال گریه دیدنـد به او فرمودنـد دیگر برای چه گریه میکنی؟ گفت: به خاطر این که بازگشـتم به خانه دیر شـده، میترسم مورد آزاد قرار بگیرم فرمودنـد: جلو برو و ما را به خانه راهنمائی کن، همین که به در خانه رسیدند به صاحب خانه سلام دادند، ولی صاحب خانه تا مرتبه سوم پاسخ سلام پیامبر را نداد، پیامبر از پاسخ ندادن به سلام پرسـید، صاحب خانه گفت خواسـتم سـلامتان بر ما اضافه شود تا سبب زیادی نعمت و سلامت ما گردد، حضرت داستان کنیز را شـرح داد و بخشش او را درخواست نمود، صاحب کنیز گفت: به برکت قدم شما او را آزاد کردم، سپس پیامبر فرمود: دوازده درهمی ندیده بودم که به این مقدار خیر و برکت داشته باشد دو برهنه را پوشانید و کنیزی را آزاد نمود. (۱)

### احسان حضرت زهرا به مستمند

سبط ابن جوزی که از دانشـمندان منصف اهل سـنت است مینویسد: امیرمؤمنان هنگام درگذشت حضـرت زهرا سلام الله علیها کنـار بستر ایشـان بسـتهای را مشاهـده کرد، پرسـید این چیست؟ عرضه داشت میـان آن حریر سبزی است که داخل آن صـفحه سپیدی وجود دارد و در آن صـفحه چند سـطر نوشـته شده: فرمود: مضـمون آن نوشـته چیست؟ دختر پیامبر پاسخ داد، در شب عروسی در جایگاه عبادتم نشسته بودم که مستمندی آمد و درخواست جامهای کهنه کرد، من دو



---

۱- ۱) - حیات القلوب، ج۲، ص۱۱۶.

پیراهن داشتم یکی نو که آن را بخاطر عروسی پوشیده بودم و دیگر پیراهن کهنه، پیراهن نو را به او دادم و پیراهن کهنه را پوشیدم، صبحگاه پدرم به دیدن من آمد فرمود: چرا جامه نو را نپوشیدی؟ گفتم مگر شما نفرمودید: انسان هر مقدار به مستمندان صدقه دهد برایش باقی میماند، من هم آن جامه نو را به مستمند دادم، فرمود: اگر نو را میپوشیدی و کهنه را به تهیدست میدادی برای شوهرت بهتر بود و آن بینوا هم به لباس میرسید.

به پدرم گفتم من این کار را از شما پیروی کردم زیرا مادرم خدیجه هنگامی که افتخار شرفیابی خدمت شما را یافت و تمام اموالش را در اختیار شما گذاشت، شما همه آن را در راه خدا هزینه کردید تا جائی که سائلی از شما پیراهن خواست، شما جامه خود را به او بخشیدید و خود را در حصیری پیچیده به منزل آمدید و در این امور کسی مانند شما نیست، پدرم گریست و مرا به سینه چسبانید در آن موقع فرمود: امین وحی جبرئیل نازل شده و از طرف خدا به تو سلام میرساند و میگوید به فاطمه بگو هرچه از ما میخواهد بخواهد که من فاطمه را دوست دارم.

گفتم ای پدر:

«شغلتنی عن المسأله لذه خدمته لاحاجه لی غیر لقاء ربی الکریم فی دارالسلام:»

شیرینی فیض حضور و خدمتش چنان مرا مشغول داشته که توجه به درخواستی جز لقاء پروردگار کریمم در دارالسلام ندارم، پدرم دست هایش را به سوی حق برداشت و به من نیز فرمان داد دستهایم را بردارم و با حال مخصوص به خودش به پیشگاه حضرت حق عرضه داشت:

«اللهم اغفر لامتی:»

پروردگارا امت مرا مورد آمرزش قرار ده.

جبرئیل نازل شد و عرضه داشت خدا میفرماید کسانی از امتت که محبت فاطمه و همسر او علی و فرزندانش را داشته باشند آمرزیدم.

ص:۲۹۶

من در این زمینه درخواست سندی نمودم، جبرئیل این حریر سبز را آورد که در آن نوشته:

«کتب ربکم علی نفسه الرحمه:»

پروردگار شما مهر و رحمت را بر خود واجب نموده است.

و جبرئیل و میکائیل برآن گواهی داده اند، پدرم فرمود: آن را حفظ کن و در زمان وفات سفارش کن که با تو در قبر گذارند، میخواهم روز محشر که زبانه های آتش شعله کشید به پدرم ارائه دهم و آن حضرت آنچه را خدا وعده داده درخواست کند. (۱)

در رابطه با این روایت لازم است دو نکته بسیار مهم مورد توجه قرار گیرد، اول این که عنوان امّت که در دعای پیامبر آمده: «اللهم اغفر لامتی» شامل هرکسی نیست، عنوان امت بر کسی صادق است که به توحید و رسالت و امامت و روز قیامت ایمان داشته باشد و در حد لازم از عمل به واجبات و اجتناب از محرمات برخوردار بوده، و بگونهای زندگی نکند که مصداق روایاتی شود که پیامبر فرموده اینان ازامت من و حتی مسلمان نیستند و من از آنان بیزار و آنان هم از من بیزارند! رسول خدا در روایتی میفرماید:

«لیس منا من خان مسلماً فی اهله وماله:» (۲)

از ما نیست کسی که در رابطه با اهل و مال مسلمان به مسلمان خیانت ورزد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من غش مسلماً فی شراء او بیع فلیس منا و یحشر یوم القیامه مع الیهود لانهم اغش الخلق للمسلمین:» (۳)

کسانیکه در خرید و فروش به مسلمان نیرنگ بزنند از ما نیستند و روز قیامت با یهود محشور میشود، زیرا چنین مردمی نیرنگ کارترین خلق نسبت به مسلمانان هستند.

ص:۲۹۷

---

۱- ۱) - ریاحین الشریعه محلاتی، ص ۱۰۶.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۱۷۲.

۳- ۳) - بحار، ج۷۲، ص۲۸۴، ح۳ امالی صدوق ۲۵۷.

«من خان امانه فی الدنیا ولم یردها الی اهلها ثم ادرکه الموت مات علی غیرملتی ویلقی الله وهو علیه غضبان» (۱)

کسی که در دنیا خائن به امانت باشد و آن را به اهلش باز نگرداند تا بمیرد بر غیر آئین من مرده و خدا را در حالی که بر او خشمگین است دیدار میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«الا ومن اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی:» (۲)

آگاه باشید کسی که مردم برای محفوظ ماندن از شرش به او احترام کنند از من نیست.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«سیأتی زمان علی امتی یحبون خسما وینسون خمساً، یحبون الدنیا وینسون الآخره، ویحبون المال و ینسون الحساب و یحبون النساء و ینسون الحور، و یحبون القصور و ینسون القبور، و یحبون النفس و ینسون الرب اولئک بریئون منی و انا بریئ منهم:» (۳)

زمانی بر امت من بیاید که به پنج چیز محبت ورزند و پنج چیز را فراموش کنند: محبت غیرمعقول به دنیا ورزند و آخرت را فراموش نمایند، به ثروت عشق افراطی پیدا کنند و حسابرسی قیامت را نسبت به ثروت از یاد ببرند، به زنان نامحرم عشق ورزند و حور بهشتی را فراموش نمایند، به خانه های قصر مانند و منازل چون کاخ علاقه ببندند و قبر را به فراموشی بسپارند، خود دوست کردند و ربّ را به یاد نیارند، اینان از من بیزارند و من از آنان بیزارم! !

نکته دوم در رابطه با روایت حضرت زهرا این که محبت به حضرت صدیقه و امیرالمؤمنین و امامان از اهل بیت اگر براساس معرفت به آن بزرگواران باشد محرک انسان به سوی عمل و اخلاق حسنه و تأمین خیر دنیا و آخرت و مایه نجات انسان از اهوال روز قیامت و فریاد رس آدمی در مواقع گوناگون است.

از رسول خدا روایت شده:

«حبّ اهل بیتی ینفع من احبهم فی سبعه مواطن مهوله: عندالموت، وفی القبر، وعندالقیام من الاجداث وعند تطائرالصحف وعندالحساب وعندالمیزان وعندالصراط فمن احب ان



---

۱- ۱) – امالی صدوق ۲۵۳.

۲- ۲) – خصال، ج۱، ص۱۰.

۳- ۳) – کشف الاسرار میبدی ج.

یکون آمنا فی هذه المواطن فلیتوال علیا بعدی ولیتمسک بالحبل المتین وهو علی بن ابی طالب و عترته من بعده فانهم خلفائی و اولیائی علمهم علمی و حلمهم حلمی و ادبهم ادبی و حسبهم حسبی ساده الاولیاء و قاده الاتقیاء و بقیه الانبیا حربهم حربی و عدوهم عدوی:» (۱)

محبت به اهل بیتم به محبانشان در هفت مورد ترسناك سود میدهد: هنگام مرگ، در میان قبر، زمان برخاستن از قبور برای ورود به قیامت، هنگام پراکنده شدن پرونده های اعمال، وقت حساب، و هنگام میزان اعمال و کنار صراط، هرکس علاقه دارد در این موارد ایمن باشد علی را پس از من دوست بدارد و به ریسمان استوار که علی است متمسک شود و به امامان بعد از او چنگ زند زیرا اینان جانشینان و دوستداران من هستند، علمشان علم من، و بردباری شان بردباری من، و ادبشان ادب من و حسبشان حسب من است، پیشوایان اولیاء و رهبران تقوا پیشگان، و باقی مانده پیامبران اند، جنگ با آنان جنگ بامن، و دشمنی با آنان دشمنی با من است.

## پربرکترین گردنبند

جابربن عبدالله انصاری میگوید: روزی پیامبراسلام پس از نماز عصر با اصحاب و یاران نشسته بودند که پیرمردی با لباس های مندرس و در کمال ناتوانی که نشان میداد از راه دوری با گرسنگی آمده وارد شد.

عرضه داشت مردی پریشان احوالم، مرا از برهنگی و گرسنگی نجات ده، رسول اسلام فرمود اکنون چیزی نزد من نیست ولی تو را به کسی راهنمائی میکنم که نیازمندی های تو را برطرف کند، راهنمای به کار خیر مانند کسی است که آن کار خیر را انجام داده است، من تو را به خانهای میفرستم که محبوب خدا و رسول و او نیز عاشق خدا و رسول است.

پیامبر به بلال دستور داد پیرمرد را به در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها راهنمائی کند وقتی آن مرد بینوا به در خانه حضرت رسید گفت:

«السلام علیکم یا اهل البیت النبوه»



---

۱- ۱) - بحار، ج۲۷، ص۱۶۲، ح۱۰.

او را جواب داده و پرسیدند کیستی گف: مردی بینوا هستم خدمت رسول خدا آمدم و عرض حاجت نمودم، آن بزرگوار مرا به در خانه شما فرستاد، آن روز سومین روزی بود که اهل بیت در گرسنگی بسر برده و پیامبر از آن آگاه بود.

فاطمه علیهاسلام چون چیزی در خانه برای عطا کردن به مرد عرب نمییافت بناچار پوست گوسپندی که فرزندانش حسن و حسین را روی آن میخوابانید به او داد و فرمود: ای مرد عرب امید است خداوند گشایش و فرجی برای تو فراهم آورد، پیرمرد گفت: دختر پیامبر من از گرسنگی بیطاقتم شما پوست گوسپند من به مرحمت میکنی: حضرت زهرا پس از شنیدن سخن پیرمرد گردن بندی که دختر عبدالمطلب به او هدیه داده بود به مرد عرب داد، پیرمرد گردن بند را گرفت و به مسجد آورد.

پیامبر را در میان اصحاب دید، عرضه داشت یا رسول الله این گردن بند را دخترت به من داد و گفته آن را بفروشم شاید خداوند گشایش و فرجی برای من فراهم آورد، پیامبر گریان شد و فرمود: چگونه و چرا خدا گشایش نمیدهد با این که بهترین زنان پیشینیان و آیندگان گلوبند خود را به تو داده است.

عمار یاسر گفت: یا رسول الله اذن میدهید من این گردن بند را بخرم، حضرت فرمود: خدا خریدار این گردن بند را عذاب نمیکند، عمار به عرب گفت به چند میفروشی پیرمرد گفت: به سیر شدن از غذائی و یک برد یمانی جهت پوشاک و دیناری که مصرف بازگشت خود به وطنم نمایم.

عمار گفت: من به بهای این گردن بند دویست درهم میپردازم، و تو را از نان و گوشت سیر میکنم و بردی یمانی هم برای تن پوشت میدهم و با شترم تو را به خانواده ات میرسانم، عمار پیرمرد را به خانه برد و از غنائمی که هنوز از خیبر نزد خود داشت به او داد.

عرب دو مرتبه خدمت پیامبر رسید آنجناب فرمود: پوشاک لازم را گرفتی و سیر هم شدی، گفت: آری بلکه بینیاز شدم سپس حضرت گوشهای از فضائل فاطمه علیهاسلام را بیان فرمود تا جائی که گفت: دخترم فاطمه را که میان قبر میگذارند از او میپرسند خدایت کیست؟ میگوید: الله ربی، سؤال میکنند پیامبرت کیست؟ میگوید پدرم، میپرسند امام و ولی تو کیست؟ میگوید: همین کسی که کنار قبرم ایستاده.

در هر صورت عمار گردن بند را خوشبو کرد و با یک برد یمانی به غلامی که سهم نام داشت داد و گفت خدمت پیامبر ببر در ضمن تو را هم به حضرت بخشیدم، پیامبر سهم را با گردن بند نزد فاطمه فرستاد، دختر پیامبر گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام پس از آزاد شدن خندید، حضرت زهرا از سبب خنده اش پرسید گفت از برکت این گردن بند میخندم که گرسنهای را سیر و مستمندی را بینیاز و برهنهای را مالک لباس و غلامی را آزاد کرد و به دست صاحبش بازگشت: (۱)

### سخن نیک گفتن

زبان عضوی است شگفت آور و در عمل دارای میدانی بسیار گسترده، و ثوابش فوق العاده مهم، و عقابش سنگین، و عاملی است خوشحالکننده مخاطب، و آتشی است جگرسوز، و حافظی است کم نظیر، و قاتلی است بینظیر، و گناهکاری است بیبدیل و نیکوکاری است بزرگوار و کریم.

فیض در کتاب شریف محجه البیضاء میگوید: زبان از نعمت های بزرگ خدا و لطائف شگفت آور حق است.

ص:۳۰۱

---

۱- ۱) - ریاحین الشریعه، ص ۱۸۰- بشاره المصطفی ص.

جِرمش کوچك و جُرم و طاعتش عظیم است، زیرا کفر و ایمان که در باطن و سرّ است جز به گواهی زبان آشکار نمیگردد، ایمان و کفری که نهایت طاعت و صغیان درون است.

خاصیتی که در زبان است در هیچ عضوی نیست، چشم جز رنگ ها را نمیبیند، گوش جز صداها را نمیشنود، دست جز به اجسام نمیرسد و همینطور سایر اعضا که دارای محدودیت اند، ولی زبان از جانب همه اعضا سخن میگوید، و از باطن و ظاهر و ملك و ملکوت و غیب و شهادت به حق یا به ناحق گواهی میدهد، میدانش در خیر محدود و تنگ در شرّ و زیان رسانی دارای دامنی گشاده و وسیع است، کسی که مهارش را رها کند و از قید و بند عقل و شرع آزادش نماید، شیطان آن را به هر میدانی میکشاند، و لبه هر پرتگاهی به ویژه لبه پرتگاه آتش میبرد.

نجاتی از شر زبان جز به مقید نمودنش به مهار شرع نیست، و راه سعادت جز گویا کردنش به سخنانی که به سود دنیا و آخرت است وجود ندارد.

آزادی از زیان و خسارتش جز به باز داشتنش از آفاتی که از او سر میزند میسر نیست.

معصیت کارترین اعضا برضد انسان زبان است. زیرا به کارگرفتنش در گناه برخلاف سایر اعضاء مؤونه و رنج و تعب و سختی و مشکل ندارد، بزرگترین ابزار شیطان در گمراه کردن و تیره بخت نمودن انسان است، آفاتش و فتنه ها و شرورش عبارت است از اضافه گوئی، افتادن در باطل و سخن یاوه، مجادله و بگومگو، ایجاد دشمنی و خصومت، عالم نمائی با گفتن سخنان مبهم و همراه سجع و تصنع در کلام، فحش، سبّ، بدگوئی، غنا، شوخی، استهزاء، افشاء سر،

دروغ، تهمت، سوگند دروغ، سخن چینی، گفتار منافقانه که شرح هریک از این گناهان در ضمن آیات مربوط به خودش بخواست و توفیق حق خواهد آمد.

درباره زبان روایات بسیار مهمی از پیامبراسلام و اهلبیت طاهرینش چه در جهت خطرات زبان و چه در جهت محسنات زبان در کتاب های باارزش حدیث نقل شده که لازم است به پارهای از آنها اشاره شود.

از آنجا که میدان خیر زبان محدود، و میدان شرش و خطر و آفتش گسترده است برای نجات از بارمنفی زبان و خطرات و آفاتش بهترین راه صمت و سکوت و سخن نگفتن جز به حق و عدالت است، به همین خاطر روایات مردم را به سکوت ترغیب و تشویق نموده و سکوت از هر گفتار ناروائی را دروازه نجات دانسته اند، و از صمت و سکوت ستایش کرده و صاحبش را انسانی باارزش قلمداد کرده اند.

از رسول بزرگوار اسلام روایاتی در فضیلت سکوت نقل شده که بخشی از آن به مضمون زیر است:

«من صمت نجا:» (۱)

آن که سکوت کرده، به نجات رسیده.

«الصمت حکم وقلیل فاعله:» (۲)

سکوت حکت است و سکوتکننده در میان مردم اندک است.

عبدالله بن سنان میگوید: پدرم گفت: به رسول خدا گفتم:

«اخبرنی عن الاسلام بامر لا اُسئل عنه احداً بعدک، قال: قل آمنت بالله ثم استقم، قلت: فما اتقی؟ فاوما بیده الی لسانه:» (۳)

ص:۳۰۳

---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.
۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.
۳- ۳) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

مرا از اسلام به حقیقتی خبر ده که احدی را از آن بعد از تو نپرسند، فرمود: با همه وجودت بگو به خدا ایمان آوردم سپس تا لحظه آخر عمرت بر این ایمان پایداری کن، گفتم از چه بپرهیزم؟ با دست مبارکش به زبان اشاره کرد.

سهل ساعدی از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«من یتکفّل لی بما بین لحییه و رجلیه اتکفل له بالجنه:» (۱)

کسی که حفظ زبان و شهوتش را به ضمانت دهد، من بهشت را برای او ضامن میشوم.

و نیز آن حضرت فرمود:

«من وقی شر قبقبه و ذبذبه و لقلقه فقد وقی:» (۲)

کسی که خود را از زیان شکم و شهوت و زبان حفظ نماید یقیناً از آفات و خطرات حفظ شده است.

از رسول خدا سؤال شد؟

«عن اکثر مایدخل الناس الجنه فقال: تقوی الله و حسن الخلق، وسئل عن اکثر مایدخل الناس النار قال: الاجوفان الفم و الفرج:» (۳)

بیشتر چیزی که مردم را وارد بهشت میکند چیست؟ فرمود: تقوای الهی و اخلاق نیکو، و سؤال شد بیشتر چیزی که مردم را وارد دوزخ میکند کدام است؟ فرمود: زبان و شهوت.

معاذ میگوید به رسول خدا گفتم:

«انؤاخذ بما نقول: فقال ثکلتك امك یابن جبل وهل یکب الناس علی مناخرهم الاحصائد السنتهم؟» (۴)

آیا ما را به گفتارمان مؤاخذه میکنند؟ حضرت فرمود پسرجبل مادر به عزایت گریه کند آیا مردم جز به سبب محصولات زبانشان به رو در آتش میافتند! !

انس بن مالك میگوید: پیامبر اسلام فرمود:



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۳- ۳) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۳.

«لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه، ولایستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه ولایدخل الجنه رجل لایأمن جاره بوائقه:» (۱)

ایمان بندهای مستقیم نمیگردد مگر قلبش مستقیم شود، و قلبش مستقیم نمیشود مگر زبانش مستقیم گردد، و مردی وارد بهشت نخواهد شد مگر این همسایه اس از زیان ها و شرهایش ایمن باشد.

ابن مسعود میگوید از پیامبراسلام شنیدم

«ان اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه:» (۲)

بی تردید بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان اوست.

از رسول خدا روایت شده:

«من کف لسانه سترالله عورته، ومن ملک غضبه وقاه الله عذابه، ومن اعتذر الی الله قبل الله عذره:» (۳)

کسی که زبانش را نگاه دارد خدا زشتی هایش را میپوشاند، و کسی که خشمش را حفظ نماید خدا او را از عذابش نگاه میدارد، و کسی که از خدا عذرخواهی کند خدا عذرش را میپذیرد.

صفوان بن سلیم میگوید رسول خدا فرمود:

«الا اخبرکم بایسر العباده واهونها علی البدن الصمت و حسن الخلق:» (۴)

آیا شما را به آسان ترین عبادت و سبک ترینش بر بدن آگاه کنم؟ سکوت و حسن خلق.

از رسول خدا روایت شده است:

«من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیراً اولیصمت:» (۵)

کسی که ایمان به خدا و آخرت دارد، خیر بگوید یا سکوت کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«رحم الله عبداً تکلم خیرا فغنم اوسکت فسلم:» (۶)



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۳.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۴.

۳- ۳) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۴.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۴.

۵- ۵) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۴- ۱۹۵.

۶- ۶) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۴- ۱۹۵.

خدا رحمت کند بنده‌ای که خیر بگوید و به سبب آن غنیمت برد، یا سکوت کند به سبب آن در سلامت ماند.

به عیسی بن مریم گفتند:

«دلنا علی عمل ندخل به الجنه قال: لاتنطقوا ابداً قالو: لانستطیع علی ذلک قال: فلا تنطقوا الابخیر:» (۱)

ما را به عملی راهنمائی کن که به واسطه آن وارد بهشت شویم، گفت: هرگز سخن مگوئید، گفتند بر سکوت طاقت نداریم، گفت پس جز به خیر سخن نگوئید.

سیلمان بن داود فرمود:

«ان کان الکلم من فضه فالصمت من ذهب:» (۲)

اگر سخن از نقره است، سکوت طلاست.

براءبن عازب میگوید: عربی خدمت رسول خدا آمد و گفت:

«دلنی علی عمل یدخلنی الجنه، قال: اطعم الجائع، واسق الظمآن، وامر بالمعروف، وانه عن المنکر فان لم تطق فکف لسانک الا من خیر:» (۳)

مرا به عملی دلالت کن که آن عمل به بهشتم در آورد، فرمود: گرسنه را طعام بده، تشنه را سیراب کن، مردم را به کارهای پسندیده وادار، و از کارهای زشت باز دار و اگر بر این امور قدرت نداری زبانت را مگر از خیر گفتن نگاه دار.

رسول خدا فرمود:

«اخزن لسانک الامن خیر فانک بذلک تغلب الشیطان:» (۴)

زبانت را مگر از سخن خیر باز دار زیرا به وسیله این کار بر شیطان چیره میشوی.

و نیز آن حضرت فرمود:



---

۱- ۱) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۴- ۱۹۵.

۲- ۲) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۳- ۳) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۴- ۴) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

«ان الله عند لسان کل قائل فلیتق الله امرء علی ما یقول:» (۱)

بی تردید خدا نزد زبان هر گویندهای است، پس باید هر انسانی نسبت به آنچه میگوید از خدا پروا کند.

ابن مسعود از رسول خدا روایت میکند:

«الناس ثلاثه غانم وسالم وشاجب: فاالغانم الذی یذکرالله، والسالم الساکت، والشاجب یخوض فی الباطل:» (۲)

مردم سه گروه اند: غانم، سالم، شاجب: غانم کسی است که به یاد خدا است و در فضای ذکر بسر میبرد، سالم کسی است که سکوت را پیشه خود نموده است و شاجب کسی است که در سخنان باطل و اعمال بیهوده غرق است.

از حضرت عیسی روایت شده:

«العباده عشره اجزاء تسعه منها فی الصمت و جزء فی الفرار عن الناس:» (۳)

عبادت ده جزء ایت نه جزء آن در سکوت و یک جزءش فرار از مردم است.

پیامبر اسلام فرموده:

«من کثر کلامه کثر سقطه من کثر سقطه کثرت ذنوبه ومن کثرت ذنوبه کانت النار اولی به:» (۴)

کسی که زیاد سخن میگوید و گرفتار کثرت کلام است لغزشش فراوان است، و کسی که لغزش فراوان است گناهانش زیاد است، و کسی که گناهانش زیاد است آتش به او سزاوارتر است.

امیرمؤمنان فرمود:

«المرء مخبوء تحت لسانه فزن کلامک واعرضه علی العقل والمعرفه فان کان لله و فی الله فتکلموا به و ان کان غیرذلک فالسکوت خیر منه:» (۵)



---

۱- ۱) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۲- ۲) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۳- ۳) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۶.

۴- ۴) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۶.

۵- ۵) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۶.

انسان زیر زبانش پنهان است، شما ای مردم سخن خود را بسنجید و بر عقل و معرفت ارائه کنید، اگر سخن برای خدا و در راه خداست به آن تکلم کنید، و اگر غیراین باشد سکوت بهتر از سخن گفتن است.

ابوذر میگوید: رسول خدا به من گفت:

«الا اعلمک بعمل خفیف علی البدن، ثقیل فی المیزان: قلت بلی یا رسول الله قال: هوالصمت وحسن الخلق و ترک مالایعنیک:» (۱)

تو را عملی تعلیم نکنم که بارش بر بدن سبک ولی درمیزان سنجش سنگین و باارزش است؟ گفتم: آری ای رسول خدا به من تعلیم ده: فرمود: آن عمل سکوت و حسن خلق و واگذاردن اموری است که برای ارزش و اهمیت ندارد.

### مصادیق گفتار نیک

قرآن مجید مصادیق قول نیک را به اینصورت بیان میکند:

قول حق، قول صدق، قول عدل، قول حسن، قول احسن، قول کریم، قول لین، قول ایمان، قول سدید، قول معروف، قول بلیغ، قول میسور.

۱- وَ اَللّٰهُ يَقُولُ اَلْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي اَلسَّبِيلَ: (۲)

و خدا همواره حق میگوید و راه درست و راست را با حق گوئی اش به شما مینمایاند.

۲- أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ صَدَقُوا: (۳)

آنان که به ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و قرآن و پیامبران آراسته اند، و مال و ثروتشان را به خویشان، یتیمان، درماندگان، در راه ماندگان، سائلان، و آزادی بردگان میدهند، و نماز بپا میدارند و زکات میپردازند و وفادار به پیمان اند، و شکیبای در تهیدستی و بیماری وجنگ اند در ادعای مؤمن بودن راست میگویند.

۳- وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ: (۴)



---

۱- ۱) - الرّغیب، ج۳، ص۵۵۳.

۲- ۲) - احزاب ۴.

۳- ۳) - بقره ۱۷۷.

۴- ۴) - انعام ۱۵۲.

در هنگام سخن گفتن سخن به عدالت گوئید هر چند درباره خویشانتان باشد.

۴- وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً: (۱)

و با مردم با خوش زبانی و کلام نیک سخن گوئید.

۵- وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَى اَللّهِ: (۲)

و خوش گفتارتر از کسی که مردم را به سوی خدا دعوت کند کیست.

۶- قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً: (۳)

و با پدر و مادر سخنی شایسته و بزرگوارانه بگو.

۷- فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَيِّناً: (۴)

ای موسی و هارون با فروعون برای دعوتش به سوی خدا سخنی نرم بگوئید.

۸- قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ: (۵)

گفتاری صادقانه در جهت ایمان داشته باشید، به حقیقت بگوئید به خدا ایمان آوردیم.

۹- يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً: (۶)

ای اهل ایمان تقوای الهی پیشه کنید و سخن به درستی و صواب گوئید.

۱۰- وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً: (۷)

با سبک مغزان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوئید.

۱۱- وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً: (۸)

و با دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان و در رأس آنان منافقان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

۱۲ - فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً: (۹)

با فقیران و تهیدستان به هنگامی که قدرت کمک به آنان را نداری سخنی آسان و امیدوارکننده بگوی.

۱- ۱) - بقره ۸۳.

۲- ۲) - فصلت ۳۳.

۳- ۳) - اسراء ۲۳.

۴- ۴) - طه ۴۳

۵- ۵) - بقره ۱۳۶

۶- ۶) - نساء ۹

۷- ۷) - نساء ۵

۸- ۸) - نساء ۶۳.

۹- ۹) - اسراء ۲۸.

اگر گفته های روزمره انسان از مصادیق این دوازده صورت باشد گفته ای نیک و مقبول حضرت حق، و سبب پاداش است، و گفته هـای خـارج ازاین حقایق و غیر مطابق با این واقعیات باطل و بیهوده و گناه و معصیت و بـدون توبه سـبب کیفر و عـذاب است.

آخرین سفارشی که در آیه ۸۳ سوره مبارکه بقره که مورد شرح و توضیح است و بخش هفتم و هشتم آن براساس رده بندی خود آیه شریفه است و خدا عمل به آن را از یهود پیمان گرفته اقامه نماز و پرداخت زکات است که در آیات اول سوره بقره در رابطه با این دو حقیقت به صورتی مفصّل مطالب بسیار مهم و لطائف و اشاراتی عمیق ذکر شد.

ص:۳۱۰

## تفسیر آیه ۸۴– ۸۵– ۸۶

### اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لاَ تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

ثُمَّ أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارىٰ تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ اَلْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي اَلْحَيَاةِ اَلدُّنْيَا وَ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلىٰ أَشَدِّ اَلْعَذَابِ وَ مَا اَللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ اِشْتَرَوُا اَلْحَيَاةَ اَلدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذَابُ وَ لاَ هُمْ يُنْصَرُونَ

و یاد کنید هنگامی که از شما یهود پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید، و هم دیگر را از خانه های خود آواره نکیند، سپس به پیمانتان اقرار کردید و برآن هم گواهی میدهید.

باز این شما هستید که یکدیگر را میکشید، و گروهی از خودتان را از خانه هایشان آواره میکنید، و از روی گناه و تجاوز یکدیگر را برضد آنان که آواره کرده اید یاری میدهید، و اگر آنان در حال اسارت نزد شما آیند، برای آزاد شدنشان فدیه میدهید، در صورتی که آواره کردنشان از اساس بر شما حرام بود، آیا به بخشی از کتاب آسمانی تورات ایمان دارید و به بخشی دیگر کفر میورزید؟ [حرام بودن جنگ میان خود و آواره کردن هم کیشانتان را مردود میشمارید، و وجوب آزاد کردن هم نوعانتان را از اسارت میپذیرید] پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را در آیات کتاب خدا روا میدارند جز خواری و رسوائی در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانیده میشوند و خدا از آنچه انجام میدهید بیخبر نیست.

اینان کسانی هستند که زندگی زودگذر دنیا را به جای آخرت خریدند، پس نه عذاب و کیفر قیامت از آنان سبک گردد و نه یاری شوند.

### شرح و توضیح:

خدای مهربان برای برپا بودن نظام اجتماعی یهود در سایه متحد بودن با یکدیگر، و وجود هرکس را وجود خود دانستن، حفظ و آرامش و امنیت در زندگی و آزادی استفاده کردن هریک از حق وطن و خانه و کاشانه به وسیله نبوت موسی و آیات تورات، و فطرت زلال، و وجدان آگاه، و عقل و خرد از آنان عهد و پیمان استوار گرفت که خون یکدیگر را نریزید و به ناحق جان کسی را در معرض تلف قرار ندهند و از این طریق زنان را بیوه و فرزندان مردم را یتیم

ننمایند، و امنیت خانواده را با کشتن سرپرستشان به هم نزنند و دل ها را داغدار نکنند، و خون هریک نفر را خون خود بدانند و توجه داشته باشند که اگر خون فردی ریخته شود گویا خون همه ریخته شده:

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی اَلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ اَلنَّاسَ جَمِيعاً (۱)

و نیز پیوند جامعه و خانواده ها را با بیرون راندن مردم از خانه و دیارشان قطع نکنند، و به حق طبیعی انسان ها نسبت به وطن و مسکن تجاوز ننمایند و مردم را با آواره کردن در مناطق دیگر در مضیقه و سختی و رنج و مصیبت قرار ندهند، و آنان را در معرض بلا و مشکلات نگذارند و به سلب ملکیت از مال و خانه و کاشانه دچار نکنند!

سپس میفرماید شما یهود این پیمان و سفارش مرا پذیرفتید و به حق بودن آن را اقرار کردید و بنا گذاشتید که به آن عمل کنید و پیوسته گواهی میدادید که این پیمان استوار و عهد محکم مسئلهای الهی و انسانی است و به کارگیری اش واجب و به سود ماست، و عصیان نسبت به فرمان های الهی کاری شیطانی و غیرانسانی است و سبب بروز مشکلات و رنج ها و عذاب و کیفر است.

به دنبال این پیمان ها و اقرار و شهادت به آن، و درک حق بودنش و این که انجام خواسته خدا به نفع انسان است «طولی نکشید که از میان طبقات مردم یهود اختلافاتی که ناشی از تعصب های قبیلگی و شهوات و کینه توزی ها بود آشکار گردید.

هر گروهی که قدرت و سلطه مییافت نسبت به گروه دیگر هرگونه ستم روا میداشت، بعضی را به ناحق میکشتند و گروهی را از شهر و دیار و خانه و



---

۱- ۱) - مائده ۳۲.

کاشانه آواره میکردند و هر گروهی با دسته بندی و حزب سازی ناشی از تجاوز به حقوق و برتری جوئی و ستم پیشگی بر گروه دیگر میتاختند» (۱)

یهود پس از سلیمان به سال ۹۷۴ پیش از میلاد دو گروه شدند ده سبط گروه شمالی و دو سبط گروه جنوبی گشته و از هم جدا شدند و در برابر یکدیگر به ستیزه و جنگ برخاستند، هر گروهی برای خود از کشورهای همسایه پشتیبان میگرفت و به کشتن و غارت کردن و بیرون راندن مردم خود میپرداخت.

در اثر این اختلافات و پشتیبانی از ملل بت پرست و پیوستگی و خویشاوندی با آنان مانند - فینیقی ها و مصری ها- عقاید و سنن آنان در میانشان شایع شد و عهود و نوامیس تورات ار یادشان رفت و به فراموشی سپرده شد.

همین که معتقدات دینی و قوای اجتماعی آنان ضعیف گردید از هر سو مورد هجوم ملل دیگر واقع شدند و به بندگی بیگانگان درآمدند، چنان که پادشاه یهود در برابر قدرت نینوا از فرعون مصر کمک خواست در نتیجه آن سارگن دوم با سپاهش به فلسطین هجوم آورد و بیت المقدس را ویران ساخت و ده سبط بنی اسرائیل را به اسارت خود برد.

بخت النصر در سال ۵۶۸ پیش از میلاد بر اورشلیم یورش برد و آن را خراب کرد و گروه بسیاری را کشت و هفتاد هزار از یهود را به بابل برد تا پس از هفتاد سال کورش پادشاه ایران آنان را آزاد ساخت و این کپسول های دسیسه و خودخواهی و نفع پرستی را در ایران و بعضی از کشورهای مجاور متفرق نمود.

اینان با ریختن خون هر فرد و گروهی و بیرون راندن افراد از دیار و خانه و وطن و کاشانه، میفهمیدند که به پیکر جامعه و وحدت امت ضربه میزنند و

ص:۳۱۳

---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۱، ص۲۱۸.

توان ملت رابه طرف سستی و ضعف میبرند لذا کسانی را که از خانه و دیار میراندند و تبعید میکردند اگر بیگانگان به اسیری میبردند برای بازگرداندن آنان و اضافه کردن به جمعیتشان برای جبران ضعف و ناتوانی ملّت به هر قیمت ممکن فدیه میدادند تا اسیرانشان که خود باعث اسارتشان شده بودند آزاد گردند!

شگفت آور است که از طرفی به آیات تورات و احکام خدا دائربر حرمت کشتن بیگناهان و بیرون راندن مردم از دیار و کاشانه هیچ احترامی نمیگذاشتند، و پیمانشان را مبنی بر عمل به آیات خدا میشکستند، و از طرف دیگر به حکم خدا و فرمان الهی در مسئله فدیه دادن برای آزادی اسیران گردن مینهادند! !

اینان بخشی از آیات حق را کنار گذاشته و از عمل به آن بر اثر پیروی از هوا و شهوات و اصرار بر دنیاگرائی خودداری میکردند، و بخشی دیگر را باز براساس هوا و شهوات و پافشاری بر امور ظاهری عمل میکردند، بقول قرآن به بعضی از آیات مؤمن و به برخی دیگر کافر بودند و ایمان به بعضی از آیات هم نه از روی اعتقاد به خدا و موسی و تورات بود، بلکه ایمانشان برپایه هوای نفس و شهوات و خودخواهی قرار داشت، ایمانی بیاصل، و بیپایه و بدون ارزش، و به عبارت دیگر دینی برای خود انتخاب کرده بودند که دین مسخ شده و پوستینی وارونه بود.

«اینجاست که بر اینگونه دین مسخ شده با نظر تعجب آمیخته با سرزنش و تأثر باید نگریست

أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ اَلْكِتٰابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟ !

آیا دستورات فردی را به جان و دل میپذیرید و به آن عمل میکنید، ولی دستورات عمومی و مواثیق حیات بخش را نادیده میگیرید و ترک میکنید، آیا برای اسیران خود فدیه میدهید و همان ها را به دست خود میکشید و بیرون

رانده تبعید میکنید، از دیدگاه قرآن تعطیل و عمل نکردن به این گونه دستورات کفر است: وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ

قرآن مجید عاقبت اینگونه رفتار یعنی تبعیض قائل شدن میان احکام خدا و عمل کردن به آنچه هماهنگ با خواسته های فردی و خواهش های نفسانی است، و ترک کردن آنچه مطابق با میل نیست را مورد استفهام قرار داده زیرا ذهن فطری و تجربه و تحقیق اجتماعی میتواند جواب گوی آن باشد:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ؟

پاسخی جز این ندارد که چنین جامعهای چه یهود چه غیر یهود جزائی جز خواری در دنیا و عذاب شدید در قیامت ندارند، و خداست که به ظاهر و باطن و ریز و درشت اعمال و نیات و خیالات انسان و هر چه را انجام میدهد آگاه است.

از آیات مورد شرح چند مطلب بسیار مهم استفاده میشود که توضیح هریک از آنها لازم است.

۱- لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی. ۲- حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه. ۳- حرمت کمک به ستمکار. ۴- معانی مختلف اسارت ۵- نمونه خواری در دنیا.

### لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی

انسان در صورتی که علاقه داشته باشد از نظر ایمان مؤمنی کامل و مقبول حق گردد، و به پاداش اعمالی که در فضای پر برکت ایمان کامل انجام میدهد برسد، باید از نظر قلبی به تمام حقایق مربوط به ایمان یعنی خدا، قیامت، فرشتگان، پیامبران، کتاب های الهی اعتقاد جزمی و یقینی داشته باشد، و از نظر نفسی به حسنات اخلاقی آراسته، و از نظر ظاهر مزین به اعمال صالحه دیده شود.

مؤمن واقعی بدون لحاظ چیزی به همه آیات و احکام الهی دلبسته و هریک را در جای خود با نیتی خالص و همتی بلند به اجرا میگذارد.

ص:۳۱۵

مؤمن حقیقی در آیات و احکام الهی تفکیک قائل نیست و حالت و نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ در خیمه حیات او و عرصه گاه ایمانش راه ندارد.

مؤمن مقبول حق به عبادات بدنی، مالی، حقوقی با کمال شوق و رغبت روی میآورد و برای او فرقی ندارد که در هر موقع خاص مکلّف به چه تکلیفی است، او خود را بنده و عمله خدا میداند، و هر لحظه آماده فرمانبرداری از دستورات خداست.

در فرهنگ سعادت بخش اسلام ارزش ویژه چنین انسانی است، و خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا مخصوص به اوست.

مؤمن مورد اکرام حق، احترام پیامبران و امامان و مایه برکت برای اهل زمین و ستارهای درخشان در دید تیزبین فرشتگان است.

در رابطه با ارزش و والائی چنین مؤمنانی روایاتی شگفت آور از اهل بیت نقل شده که به بخشی از آن اشاره میشود:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«انما سمی المؤمن مؤمنا لانه یؤمن علی الله فیجیز امانه:» (۱)

مؤمن را به این سبب مؤمن خوانده اند که با بهره گیری از ایمانش برای دیگران در دنیا و آخرت درخواست نجات میکند و به شفاعت بر میخیزد و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

امام صادق (ع) در روایتی بسیار مهم بدین گونه اوصاف مؤمن را بیان میکند:

«المؤمن هاشمی لانه هشم الضلال والکفر والنفاق، المؤمن قرشی لانه اقر للشیئ و نحن الشیئ وانکر لاشیئ: الدلام واتباعه، والمؤمن نبطی لانه استنبط الاشیاء تعرف الخبیث عن الطیب، والمؤمن عربی لانه عرب عنا اهل البیت، والمؤمن اعجمی لانه اعجم عن الدلام فلم یذکره بخیر والمؤمن فارسی لانه تفرس فی الاسماء لوکان الایمان منوطا بالثریا لتناوله ابناء فارس:» (۲)



---

۱- ۱) - علل الشرایع، ج۲، ص ۲۱۹.

۲- ۲) - بحار، ج۶۷، ص۶۱.

مؤمن هاشـمی است زیرا شـکننده گمراهی و کفر و نفاق است، مؤمن قرشـی است زیرا به حق با جان و دل اقرار دارد و ما اهل بیت همان حق هستیم، و منکر باطل و پیروان اوست، مؤمن نبطی است زیرا کشفکننده حقایق است و پاک را از ناپاک در همه مـواردش میشـناسد، و مـؤمن عربی است زیرا از مـا اهـل بیت سـخن میگویـد، و مؤمن عجمی است زیرا از باطـل به خیر سـخن نمیگویـد، و مؤمن فارسـی است زیرا به سـماوات با نظر عقل و خرد نگاه میکنـد، اگر ایمان آویخته به ثریا باشد فرزندان فارس آن را به دست میآورند.

از حضرت باقر یا حضرت صادق روایت شده:

«ان المؤمن لیزهر نوره لاهل السـماء کما تزهر نجوم السـماء لاهل الارض و قال (ع) ان المؤمن ولی الله یعینه و یصنع له ولایقول علی الله الا الحق ولایخاف غیره:» (۱)

نور مؤمن برای سـماواتیان میدرخشـد چنان که نور سـتارگان برای زمینیان میدرخشد و فرمود مؤمن محبّ و محبوب خداست، خـدا مـؤمن را در همه امـور یـاری میدهـد، و مهمّـاتش را کفـایت میکنـد، مـؤمن نسبت به خـدا جز حق نمیگویـد و از غیر او نمیترسد.

حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از پیامبر اسلام روایت میکند:

«یعیرالله عزوجل من عباده یوم القیامه فیقول: عبـدی! ما منعک اذ مرضت ان تعودنی فیقول: سـبحانک سـبحانک انت رب العباد لاتـألم ولاـتمرض فیقـول: مرض اخـوک المـؤمن فلم تعـده و عزتی وجلاـلی لـو عـدته لوجـدتنی عنـده ثم لنکفلت بحوائجک فقضیتهالک و ذلک من کرامه عبدی المؤمن وانا الرحمن الرحیم:» (۲)

خـدا در قیـامت بنـدهای از بنـدگانش را سـرزنش میکنـد، به او میگویـد: چه چیزی تو را از عیـادت من هنگامی بیمار بودم باز داشت؟ عبد میگوید خدایا تو منزهی، تا پاک از هر عیب و نقصی، تو پروردگار بندگانی متالّم و بیمار نمیشوی، خدا میفرماید: برادر مؤمنت بیمار شـد تو او را عیادت نکردی، به عزت و جلالم سوگنـد اگر او را عیادت میکردی مرا نزد وی میيافتی، سپس ضامن



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۷، ص۶۴.

۲- ۲) - امالی طوسی، ج۲، ص۲۴۲.

برآورده شدن حاجاتت میشدم و این همه از بزرگواری و کرامت بنده مؤمن من است و من بخشنده و مهربانم.

از مفضل روایت شده که حضرت صادق فرمود:

«یقال للمؤمن یوم القیامه: تصفح وجوه الناس، فمن کان سفاک شربه او اطعمک اکله، او فعل بک کذا و کذا فخذ بیده فادخله الجنه قال: فانه یمّر علی الصراط ومعه بشر کثیر فیقول الملائکه: یا ولی الله الی این یا عبدالله؟ فیقول جل ثناءه: اجیزو لعبدی فاجازوه وانما سمی المؤمن مؤمنا لانه یجیز علی الله فیجیز امانه:» (۱)

روز قیامت به مؤمن میگویند: در میان مردم جستجو کن پس هر کس در دنیا شربت آبی به تو چشانده، یا لقمه نانی به تو خورانده، یا فلان کار خیر و فلان کار خیر را نسبت به تو انجام داده، دستش را بگیر و وارد بهشت کن، حضرت فرمود، مؤمن بر صراط میگذرد در حالی که انسان های زیادی با او هستند، فرشتگان میگویند: ای محبوب خدا کجا با این جمعیت؟ خدا میفرماید راهش را باز بگذارید پس راهش را باز میگذارند، و مؤمن به این سبب به عنوان مؤمن نامگذاری شده که از خدا برای دیگران درخواست نجات و شفاعت میکند و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

این همه مقام برای مؤمن بخاطر این است که با دل و جان به همه حقایق و آیات و احکام حق ایمان دارد و آنها را به اجرا میگذارد و به فرمان های حق عمل میکند، بدون این که تبعیضی میان آیات الهی قائل شود.

### ثابت قدمی و استواری مؤمن

مؤمن براساس معرفت به حقایق، و اتکال به حق، و یقین به آخرت در برابر هر گناهی ایستادگی کرده و نمیگذارد دیو معصیت پنجه بر زندگی اش اندازد، و بر هر عبادتی استقامت مینماید و نمیگذارد عبادتی از او فوت شود، و در برابر حوادث ایمان سوز صبر و تحمل به خرج میدهد و اجازه نمیدهد ایمانش از دست برود.



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۷، ص ۷۰.

خباب بن ارت از جمله مردان وارسته و پاک طینتی است که در پذیرفتن اسلام سبقت گرفت و به شدت مورد شنکجه و آزار مشرکین مکه و سنگدلان آن منطقه بود، او را هر چه شکنجه میدادند تا از ایمانش دست بردارد استقامت میورزید و به حفظ ایمان و اعتقادش پابرجاتر میشد!

سنگ سوزانی که بر آن آتش افروخته بودند بر پشتش میگذاردند تا گوشتش از بین میرفت باز هم از خود صبر و تحمل نشان میداد و ایمانش را حفظ میکرد!

روزی به محضر رسول خدا شتافت و از آزار و شکنجه مشرکین شکایت کرد، در آن حال حضرت درسایه کعبه سر روی برد خود گذاشته خوابیده بود، عرضه داشت ما را از این گرفتاری نجات نمیدهی و از حضرت حق نمیخواهی ما را از این وضع آزاد کند؟

پیامبر از جای حرکت کرد در حالی که صورتش برافروخته شده بود، فرمود: کسانی که پیش از شما بودند هرچه آزار میدیدند استقامت میورزیدند، آنان را میگرفتند قبری برای آنان کنده به قبر میانداختند، ارّه بر سرشان میگذاردند، شانه های آهنین را در پوست و گوشتشان وارد میکردند، ولی از دینشان دست بر نمیداشتند، خداوند چنان اسلام را نیرومند خواهد کرد که مردم سواره از صنعاء تا حضرموت میروند و از کسی جز خدا نمیهراسند، اما شما شتاب دارید و بیصبری میکنید!

خباب دارای شغل آهنگری بود، پیامبر گاهی نزد او میآمد و با وی انس میگرفت، این خبر را به زنی که مالک خباب بود دادند، آن زن سنگدل که کیش شرک داشت آهنی میگداخت و بر سر خباب میگذاشت، و او باز در حفظ دینش استقامت نشان میداد!

ص:۳۱۹

روزی فرزند خطاب از خباب پرسید چگونه مشرکین تو را شکنجه میکردند؟ خباب پیراهنش را از پشت بالا زد، گفت: بنگر همین که چشم عمر به پشت او افتاد در شگفت شد و گفت: سوگند به خدا تاکنون پشت کسی را اینگونه ندیده بودم، خباب گفت: آتش بر پشتم میافروختند و تا هنگامی که پشتم از گوشت صاف نشده بود آتش را خاموش نمیکردند! !

نه تنها او در راه دین و حفظ ایمان به این صورت صبر و استقامت ورزید پسرش عبدالله بن خباب هم چون پدر دچار شکنجه های سخت و طاقت فرسای خوارج شد ولی برای حفظ ایمانش پایداری نمود.

عبدالله از اصحاب و عاشقان امیرمؤمنان بود، روزی خوارج نهروان در نخلستانی از کنار نهر آبی میگذشتند، عبدالله را دیدند قرآنی بر گردن آویخته و بر مرکبی سوار است و زنش در ردیف او همراه اوست.

به او گفتند: درباره علی پس از مسئله حکمیت چه نظری داری؟ گفت:

«ان علیا اعلم بالله واشد توقیا علی دینه وانفذ بصیره:»

علی بهتر از دیگران خدا را میشناخت، و در حفظ دینش از همه کوشاتر بود، و بصیرتش از همه نافذتر و کامل تر بود، خوارج گفتند: همین قرآنی که بر گردن آویختهای ما را به کشتن تو فرمان میدهد، آنگاه او را کنار نهر آورده و سرش را از بدن جدا کردند، و شکم همسر حامله اش را دریده طفل را بیرون آورده و سر بریدند! ! (۱)

### استقامت مؤمنان در شعب ابوطالب

مشرکان سنگدل قریش، و شکنجه گران بیرحم هنگامی که دیدند مسلمانانی که از شر آنان به حبشه مهاجرت کرده به آسودگی زندگی میگذرانند، و کسانی که در مکه بسر میبرند به پشتیبانی ابوطالب دلگرم هستند و کسی نمیتواند به



---

۱- ۱) - تحفه الاحباب ۱۸۱.

آنان زیانی برساند، انجمنی بزرگ تشکیل دادند و با یکدیگر مشورت نموده در کشتن پیامبر همداستان شدند.

هنگامی که ابوطالب این خبر را شنید جمع بنی هاشم را در درهای که شعب ابوطالب نام داشت جای داد، درهای که روزها در برابر تابش آفتاب سوزان مکه بود، و حرارت آفتاب تا ساعاتی از شب آنجا را در آغوش داشت، جز زمین خشن و ریگزار و سنگلاخ همراه با کوه های برافراشته که دره را محاصره کرده بود چیزی نداشت، از وسائل اولیه زندگی خالی بود، زنگی در آنجا در اوج سختی و مرارت قرار داشت، مرگ تدریجی بر ساکنان دره مسلط بود! !

ابوطالب از دو طرف برای دره دیده بان قرار داد، و فرزندش علی را بیشتر شب ها به جای پیامبر میخوابانید، مشرکان دیدند با این وضع که حضرت شعب میگذراند کسی را به او دسترسی نیست لذا چارهای دیگر اندیشیدند.

چهل نفر در دارالندوه اجتماع کرده پیمان بستند که دیگر با بنی هاشم مدارا نکنند نه به آنان زن دهند و نه از آنان زن بگیرند، با ایشان خرید و فروش ننمایند و با آنان هرگز صلح نکنند مگر این که پیامبر را تسلیم آنان نمایند تا به قتل برسانند، این پیمان را نوشته مُهر کردند و به ام جلاس خاله ابوجهل سپردند.

بنی هاشم در محاصره شدید قرار گرفتند، هیچ کس با آنان معامله نمیکرد، مگر هنگام حج که اعراب جنگ را حرام میدانستند و قبائل عرب برای زیارت به مکه میآمدند، آنان نیز از شعب خارج شده از اعراب خوردنی میخریدند و به شعب حمل کرده ذخیره مینمودند، اگر یکی از قریشیان متوجه فروش مواد غذائی به اهل شعب میشد آن متاع را گران تر میخرید تا به شعب نرسد یا همه جنس و ثروت فروشنده را به غارت میبرد، هرگاه مسلمانی از شعب بیرون آمد و بر او دست میافتند به اندازهای او را شکنجه میکردند تا کشته شود، کار به اندازهای بر اهل شعب سخت شد که صدای ناله اطفالشان از شدت گرسنگی و تشنگی به گوش

اهل مکه میرسید و برخی از مشرکین از صدای جانسوز اطفال ناراحت میشدند تا جائی که با پیمان و قرارداد برضد اهل شعب مخالفت مینمودند.

ابوطالب از ترس این که پیامبر را به قتل برسانند هرگاه آن حضرت بخواب میرفت رختخواب خود را در یک طرف پیامبر میانداخت و محل خواب یکی از فرزندانش را در طرف دیگر قرار میداد و به این صورت از رسول خدا محافظت میکرد! !

سه سال تمام اهل ایمان بر آن همه سختی و تلخی و رنج و مصیبت و مضیقه و شکنجه بدنی و روحی استقامت ورزید، و پایداری نمودند تا ایمانشان محفوظ بماند و چراغ اسلام پرفروغ تر گردد و ریشه آن شجره طیبه قوی تر و محکمتر شود. (۱)

### پایداری شگفت آور

عمرو بن جموح مسلمانی بود که پایش لنگ و از نظر شرعی معاف از جهاد در میدان بود، چهار فرزند برومندش در جنگ احد در رکاب پیامبر اسلام در گردونه جنگ قرار داشتند، عمرو نیز مانند دیگر رزمندگان مخلص عاشقانه خواست از مدینه به سوی میدان جهاد برود، گفتند: چهار فرزندت در عرصه جهادند، روانیست که با پای لنگ به جبهه بروی! گفت: سزاوار است که پسران من به بهشت روند و من چون زنان در خانه بنشینم؟ به سوی احد حرکت کرد و پس از بیرون آمدن از خانه دست به دعا برداشت و گفت: خدایا مرا به خانه برمگردان.

هنگامی که در میدان جنگ به محضر پیامبر رسید، آن حضرت فرمود: خدا جهاد را از تو برداشته، عرض کرد میخواهم اکنون با پای لنگ به بهشت روم، با اذن پیامبر آهنگ میدان کرد و در راه خدا جانش را نثار نمود، پس از او پسرش



---

۱- ۱) - بحار بخش رسالت پیامبر.

خلاد شهید شد، سپس برادر همسرش عبدالله بن عمرو بن حزام به دست سفیان بن عبدشمس به شهادت رسید.

این عبـدالله بن عمر حزام پـدر جابربن عبدالله انصاری است، هند زوجه عمروبن جموح پس از پایان جنگ به میدان آمد جسـد برادرش عبـدالله و شوهرش عمروبن جموح و پسـرش خلاد را بر شتری گذاشت و روانه مدینه شد، در میان راه عایشه با جمعی از زنـان برای خبر گرفتن از وضع پیـامبر میآمـد، با برخورد به هنـد زوجه عمروبن جموح از پیامبر پرسـیدند، هنـد گفت: رسول خـدا در سـلامت است، دیگر هرچه مصـیبت سـخت باشد با سالم بودن آن حضـرت بر ما آسان است، عایشه پرسـید بار شترت چیست؟ گفت جسد پسـر و برادر و شوهرم، هنگامی که به آخر ریگستان در مرز میدان جنگ رسید شتر خوابید، هرچه هند او را برانگیخت و با سنگ و چوب برای برخاستن تحریکش کرد برنخاست، ولی به جانب احد که حرکتش میداد مانند باد شتاب میکرد، حضور پیـامبر رسـید و جریـان را گفت، پیـامبر فرمود: شتر چنین مـأموریتی دارد که جنازه ها را به مـدینه باز نگردانـد، اینـگ بگـوی عمرو شوهرت هنگـام بیرون آمـدن از خـانه چه گفت؟ عرض کرد وقـتی از خـانه بیرون میآمـد رو به قبله کرد و گفت:

«اللهم لاتردنی الی اهلی وارزقنی الشهاده:»

خدا مرا به خانوادهام باز مگردان، و شهادت را نصیبم کن.

پیـامبر فرمود: ای انصار در میان شـما جماعتی هسـتند که خـدا را به هرچه سوگنـد دهنـد ردّ نمیکنـد و عمرو از آن دسـته بود. سپس فرمود: ای هنـد فرشـتگان بر سـر برادرت عبـدالله بال گسترده انـد و نگاه میکننـد که در کجا دفن میشود، شوهر و پسـر و برادرت در بهشت رفیق یکدیگرند، هند گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که من نیز در بهشت با آنان باشم. (۱)

**ثبات قدم ابودجانه**

ص:۳۲۳

---

۱- ۱) - ناسخ پیامبر بخش جنگها۳۱۷ تا ۳۴۴.

در گرماگرم جنگ در میدان احد هنگامی که مشرکان خشمگین پیامبر و امیرمؤمنان را در محاصره داشتند و برای قتل آن دو انسان عرشی مصمم بودند، و از مسلمانان فراری برای دفاع از حق اثری نبود، ناگاه نظر پیامبر به ابودجانه افتاد، فرمود: ابودجانه من بیعتم را از تو برداشتم به سلامت از این میدان بیرون رو و به هر کجا خواهی برو، اما علی از من و از اویم.

ابودجانه به شدت گریست و گفت: به خدا سوگند من هرگز خود را از بیعت تو رها نمیکنم، به کجا روم؟ به سوی همسرم روم که از دنیا خواهد رفت، یا به خانه ام بازگردم که خراب میشود، یا به طرف ثروتم و مالم بروم که فانی میگردد، یا به سوی اجل بگریزم که به سرعت میرسد؟ !

حضرت از مشاهده اشک چشم ابودجانه که از مژگانش به صورت میریخت به او عنایت فرموده و اجازه ادامه مبارزه داد.

از یک طرف امیرمؤمنان و از طرف دیگر ابودجانه شروع به جنگ جانانه با کفار نمودند، ابودجانه از کثرت جراحات بر زمین افتاد، علی (ع) جسد او را برداشته خدمت پیامبر آورد، ابودجانه گفت: یا رسول الله آیا بیعت خود را به انجام رسانیدم؟ آن حضرت فرمود آری و در حق او دعای خیر کرد.

باز علی یک تنه به جنگ برخاست و نهایتاً از جان پیامبر دفاع کرد و سلامت آن حضرت را تأمین نمود درحالی که نود زخم بدن مبارکش را فرا گرفته بود. (۱)

### مؤمنی ثابت قدم و مستقیم از بنی عباس

من برای مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی از نظر علم و عمل و زهد و تقوا احترام فوق العاده ای قائلم، آن جناب نزدیک به نود سال در مسجد گوهرشاد کنار حرم حضرت رضا به تعلّم و تعلیم و تربیت نفوس و تبلیغ دین و



---

۱- ۱) - ناسخ پیامبر بخش جنگ احد ص ۳۵۷.

نماز جماعت در سه وقت صبح و ظهر و شام اشتغال داشت و پس از درگذشت از دنیا در آستانه در ورودی حرم مطهّر دفن شد.

داستانی را از ثبات قدم مؤمنی از طایفه بنی عباس در کتاب خزینه الجواهرش که حاوی آیات و روایات و حکایات عبرت آموزی است نقل میکند که من با تکیه بر وثاقت و وجاهت علمی و عملی او آن را روایت میکنم.

هارون حاکم بیدادگری عباسی و غارت گر بیت المال مسلمین، و دارنده مجالس عیش و نوش شبانه، و ستمکار به اهل ایمان به ویژه اهل بیت رسول اسلام فرزندی بنام قاسم موتمن داشت که بخاطر ایمان استوارش به حق و قیامت از دنیا و ریاستش و از جاه و جلال و جلوه گری اش، و از حشمت و حکومت پدرش دست شسته و دل به آخرت و عبادت خدا بسته بود، به صورتی که از لحاظ پوشاک و وضع ظاهر شباهتی با فرزندان سلاطین نداشت.

روزی از جلوی پدرش هارون عبور کرد، یکی از ندیمان خاص هارون با دیدن قاسم خنده اش گرفت.

هارون از سبب خنده او پرسید، گفت این فرزند شما با این وضعی که دارد شما را رسوا نموده، او را بنگرید که با این لباس های کهنه در میان مردم رفت و آمد دارد، هارون در پاسخ گفت: علت این است که ما تا الآن منصبی در دستگاه حکومت برای او مقرر ننموده ایم!

سپس قاسم را خواست و شروع به نصیحت و راهنمائی کرد که: فرزندم مرا با این شکل زندگی کردنت شرمنده میکنی و سبب حرف های ناروا نسبت به من میشوی اکنون حکومت یکی از ولایات را برای تو مینویسم تو در آنجا با مقام و درجه هم حکومت کن و هم به عبادت خدا مشغول باش.

ص:۳۲۵

قاسم گفت: پدرم تو را چند پسر است از من دست بردار و مرا نزد اولیاء الهی شرمنده مکن. هارون بقدری پافشاری کرد تا قاسم سکوت کرده و به ظاهر آماده پذیرفتن حکومت بر یکی از ولایات کشور پهناور عباسی شد.

هارون به کاتبش اشاره کرد که حکومت مصر را بنام او بنویسد و فردا صبح به سوی مصر برای به دست گرفتن حکومتش حرکت کند، ولی قاسم شبانه از بغداد به طرف بصره به صورتی مخفی فرار کرد، صبحگاهان هرچه از او جستجو کردند او را نیافتند تا بر اثر جای پا که برای یافتن اشخاص فنی معین بود به جستجویش برآمدند، به این نتیجه رسیدند که قاسم تا کنار دجله آمده و از آنجا به بعد ردپائی از خود برجای نگذاشته!

قاسم خود را نهایتاً به بصره رسانید، عبدالله بصری میگوید دیوار خانه خراب شده بود و نیاز به کارگر داشتم، میان بازار آمدم تا کارگری پیدا کنم، جوانی را دیدم کنار مسجدی در بازار نشسته قرآن میخواند و بیل و زنبیلی هم در نزد خود گذارده، پرسیدم کار میکنی؟ گفت چرا کار نکنم خداوند برای کار ما را آفریده که زحمت کشیده از دسترنج خود نان بخوریم.

گفتم برخیز و با من بیا، گفت: ابتدا اجرتم را تعیین کن من یک درهم اجرت برایش معین کردم به خانه رفتیم، تا غروب به اندازه دو نفر کار کرد، خواستم به او دو درهم بدهم نپذیرفت، گفت همان مقدار که قرار گذاردیم بیشتر نمیگیرم اجرت خود را گرفت و رفت.

فردا صبح به محل روز گذشته رفتم تا او را برای اتمام کار بیاورم ولی وی را نیافتم از کسی پرسیدم گفت: او فقط روزهای شنبه کار میکند و دیگر روزهای هفته را به عبادت حق مشغول است.

ص:۳۲۶

صبر کردم تا شنبه دیگر او را در همان مکان یافتم، و برای انجام کار به خانه بردم، مشغول کار شد و مقدار زیادی کار کرد، هنگام ظهر دست و پایش را شست و وضو گرفت و مشغول نماز شد، پس از نماز سرکارش رفت و تا غروب کار کرد شامگاه مزدش را گرفت و بیرون رفت.

شنبه دیگر چون کار دیوار تمام نشده بود نزد او رفتم ولی او را نیافتم پس از جستجو گفتند دو سه روز است بیمار شده، از محل استراحتش پرسیدم، به خرابهای راهنمائی شدم، سر بالینش رفتم و سرش را به دامن گرفتم، همین که دیده گشود گفت: کیستی گفتم همان کسی که دو روز برای او کاری کردی من عبدالله بصری هستم گفت: تو را شناختم آیا توهم دوست داری مرا بشناسی گفتم: آری گفت: من قاسم پسر هارون الرشیدم تا این سخن را از او شنیدم بدنم به لرزه آمد به تصور این که اگر هارون بفهمد من فرزند او را به عنوان کارگری به خانه خود برده ام با من چه خواهد کرد؟ !

قاسم فهمید که من ترسیدم، گفت: هراس بخود راه مده تاکنون کسی مرا در این شهر نشناخته، اکنون اگر آثار مرگ را در خود نمیدیدم نامم را نمیگفتم و خود را معرفی نمینمودم، فعلاً از تو درخواستی دارم، هنگامی که از دنیا رفتم این بیل و زنبیل را به کسی ده که برایم قبر مهیا میکند و این قرآن را که مونس من بود به شخصی بسپار که اهل قرائت آن باشد و با این گنجینه الهی انس برقرار کند، انگشتری هم به من داد و گفت: چون به بغداد رفتی پدرم هارون روزهای دوشنبه بار عام دارد و هرکسی میتواند با او دیدار کند، آن روز بر او وارد شو و انگشتر را مقابلش بگذار، او انگشتر را میشناسد چون خودش به من داده، به او میگوئی پسرت قاسم در بصره از دنیا رفت و وصیت کرد که این انگشتر را برای تو بیاورم و گفت به شما بگویم که پدر جرآت تو در جمع آوری مال مردم زیاد

است، این انگشتر را هم به آن اموال فراوان اضافه کن که مرا طاقت حساب روز قیامت نیست! !

در این وقت خواست حرکت کند ولی نتوانست از جای برخیزد برای بار دوم خود را حرکت داد باز نتوانست به من گفت: مرا حرکت ده که مولایم امیرمؤمنان علی بن ابیطالب آمده تا او را حرکت دادم مرغ جانش از قفس جسم به عالم الهی پرواز کرد، گویا چراغی بود که خاموش شد. (۱)

شما میان گروهی از مردم که به برخی از آیات حق مؤمن، و به بعضی کافرند و بر این اساس چون بوزینه های بازی گرند و همان مقدار ایمانشان به برخی آیات براساس خواسته های فردی و هوای نفس است و گروه دیگر که با جان و دل به همه آیات خدا مؤمن هستند و از ایمانی خالصانه برخوردارند و تا پای جان و تحمل هر نوع سختی و مضیقه برای حفظ ایمانشان استقامت میورزند مقایسه کنید تا ارزش الهی و ملکوتی اینان و پستی و پوچی آنان برایتان روشن شود.

### حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه

اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و دیارشان از مصادیق قطعی ظلم و ستم و جور و بیداد، و تجاوز به حقوق طبیعی و شرعی انسان است.

مردمی با آرزوها و آمال مثبت و کدّیمین و عرق جبین، و کار و کوشش برای امور زندگی و معیشت خویش در وطن مألوفشان خانه و کاشانه و سرپناه میسازند، تا در کنار زن و فرزند زندگی را به خوشی بگذرانند، و فرزندانشان در دامن پر مهرشان تربیت و به سر و سامان برسند، ناگهان گروهی ظالم و ستمکار و متصف به صفات گرگ و پلنگ و دچار بیماری هاری به ناحق بر سر آنان تاخته و از خانه و دیار و کاشانه و سرپناه بیرونشان میکنند و به مناطق دور



---

۱- ۱) - خزینه الجواهر ۱۵۰.

دست تبعید مینمایند و آنان را احتمالاً به دست دشمنان میسپارند، و از بودن کنار زن و فرزند محروم مینمایند و قلبشان را به درد میآورند، و زن و فرزندانشان را از دامن پر مهر آنان بینصیب میکنند و آنان را از نظر عاطفی و اقتصادی در فشار و مضیقه قرار میدهند و عجیب این که این جنایت را بر خود روا میدارند و طرف مقابل را مستحق این عذاب میشمارند! !

مسئله آواره کردن بیگناهان نه تنها در یهود بوده بلکه متأسفانه پس از درگذشت پیامبر و انحراف مسئله رهبری و حکومت، و افتادن کارگردانی کشور به دست نااهلان در امت اسلام هم به وقوع پیوست و بیگناهانی چون ابوذر صحابی بزرگوار پیامبر و محبوب خدا بخاطر امر به معروف و نهی از منکر، و جلوگیری از اتلاف و اسراف بیت المال به بدترین منطقه تبعید شدند.

### تبعید ظالمانه ابوذر به ربذه

حکومت عثمان با کارگردانی خبیث ترین افراد بنی امیه و بنی مروان با رضایت عثمان از هیچ ستمی بر مردم فرو گذار نکرد، و بیت المال مسلمانان و حقوق مالی مردم میان کارگزاران حکومت برای تأمین عیش و نوششان دست به دست میگشت.

روزی ابوذر درحالی که بیمار بود و بر عصائی تکیه داشت، وارد بر عثمان شد درحالی که صدهزار درهم از بعضی نواحی کشور نزد او آورده بودند و طعم کاران از اطرافیان چشم به آن دوخته و به طمع تقسیم آن میان خودشان نشسته بودند، ابوذر به عثمان گفت: این مال انبوه و انباشته چیست؟ گفت: این صدهزار درهم را که حق خود من است برایم آورده اند و منتظرم صدهزار درهم دیگر به آن بیفزایم، سپس رأیم را در هزینه کردن آن ببینم.

ابوذر گفت: عثمان صدهزار درهم بیشتر است یا چهاردرهم؟ عثمان گفت البته صدهزار درهم، ابوذر گفت به یاد میآری من و تو شبانه بر پیامبر وارد شدیم

او را حزین و غصه دار دیدیم به او سلام کردیم، آنچنان که باید پاسخ ما را نداد، صبح همان شب به محضرش رسیدیم وی را خوشحال و متبسم دیدیم به حضرت گفتم پدر و مادرم فدایت شب گذشته تو را حزین و اندوهگین دیدیم امروز خوشحال و خنده رو، حضرت فرمود: از غنائم مسلمانان چهار دینار نزد من مانده بود که آن را تقسیم نکرده بودم، میترسیدم مرگ گریبانم را بگیرد و من مدیون بمیرم امروز آن را به محلّش رساندم و راحت شدم.

عثمان رو به کعب الاحبار کرد، که پیش از آن از یهودی های دروغگو و کاذب بود و منافقانه برای ضربه زدن به اسلام مسلمان شده بود و حاشیه نشینی عثمان را در اختیار داشت و در امور مذهبی نظر میداد و گفت: ای کعب درباره مردی که زکات واجبش را پرداخته آیا بنظر تو چیزی بر عهده اوست؟

گفت نه گرچه خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود ذخیره کند ابوذر عصایش را بر سر کعب کوبید و گفت پسر یهودیه مشرک کارت به جائی رسیده که در احکام مربوط به مسلمانان نظریه پرداز شدهای تو را چه کار به فقه اسلام این قول خدا درباره ثروت ثروتمندان است که از گفته تو استوارتر و صادق تر است:

اَلَّذِینَ یَکْنِزُونَ اَلذَّهَبَ وَ اَلْفِضَّةَ وَ لاٰ یُنْفِقُونَهٰا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ: (۱)

آنان را که طلا و نقره و ثروت انبوه ذخیره میکنند و آن را در راه خدا انفاق نمینمایند به عذاب دردناک مژده بده.

عثمان فریاد برآوردای ابوذر پیرمردی خرفت هستی که عقلت از دست رفته اگر صحابی بودنت نسبت به رسول خدا نبود تو را میکشتم!

ابوذر گفت: دروغ میگوئی وای بر تو، حبیبم پیامبر به من خبر داده که کسی تو را نمیتواند گمراه کند و به قتل برساند، اما عقلم به اندازهای که حدیثی که از پیامبر درباره تو و خویشاوندانت بنی امیه شنیده ام بیاد داشته باشم پابرجاست،



---

۱- ۱) - توبه ۳۴.

عثمان گفت: چه شنیدی؟ شنیده ات را درباره من و اقوامم بگو، ابوذر گفت: شنیدم پیامبر فرمود:

«اذا بلغ آل ابی العاص ثلاثین رجلاً صیروا مال الله دولا، و کتاب الله دغلا، و عبادالله خولا والصالحین خربا والفاسقین حزباً:»

زمانی که حاکمان از آل ابی العاص به سی نفر برسند، بیت المال را میان خود دست به دست کرده و به نفع خود میچرخانند، و بر ضد قرآن رأی و نظر میدهند رأی و نظری فاسد، و بندگان حق را به بردگی میگیرند، و با شایستگان به جنگ بر میخیزند و بدکاران را دار و دسته و حزب خود قرار میدهند!

عثمان فریاد زد ای گروه اصحاب محمد آیا یک نفر از شما این حدیث را از پیامبر شنیده همه گفتند نه ما چنین چیزی از رسول خدا نشنیده ایم، عثمان گفت: علی را در این مجلس حاضر کنید، امام به آن مجلس آمد عثمان گفت ای ابوالحسن بشنو که این پیرمرد دروغگو چه میگوید؟

امام فرمود: عثمان سکوت کن نگو دروغگو من از رسول خدا شنیدم میفرمود:

«ما اظلت الخضراء ولااقلت البغراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر:»

آسمان سایه نینداخت و زمین حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

اطرافیان عثمان گفتند: علی راست میگوید ما این مطلب را درباره ابوذر از پیامبر شنیده ایم در این هنگام ابوذر گریست و گفت وای بر شما، همه شما گردن کشیده اید و به این مال نظر دوخته اید تا آن را غارت کنید، گمان میکنید من بر پیامبر دروغ بسته ام! پیامبر از میان شما رفت و شما بدعت های فراوانی را در دین وارد کردید، خدا شما را در قیامت بخاطر این بدعت ها مورد پرسش قرار خواهد داد و از من که پای بند به حقایق و اسلام راستین بودم پرسشی نخواهد داشت.

در این هنگام عثمان روی به ابوذر کرد و گفت تو را به حق رسول خدا سوگند میدهم چیزی را که از تو میپرسم به حقیقت جواب بده، ابوذر گفت اگر به حق رسول خدا هم سوگندم ندهی پاسخ میدهم، عثمان گفت: از میان شهرها

کـدام شـهر برای اقامت در آن نزد تو محبوب تر است؟ ابوذر گفت: مکه حرم خدا و حرم رسول خدا، علاقه دارم در آنها خدا را عبـادت کنم تـا مرگم برسـد، عثمـان گفت: مکه برای تو کرامتی نیست، ابوذر گفت مـدینه عثمان گفت نه آنجاهم برای تو کرامتی نیست ابوذر سکوت کرد، سپس عثمان گفت از میان شـهرها کـدام شـهر برای اقامت بیشتر مورد نفرت توست؟ ابوذر گفت ربـذه که در آن بر آئینی غیر اسـلام بودم، عثمـان به ابوذر گفت بایـد به همانجا بروی، ابوذر پس از گفتگوئی با عثمان گفت: الله اکبر حبیبم پیامبر از مجلس امروز به من خبر داد من به حضرت گفتم این تبعید شدن و آواره گشتن و دوری از وطن شدنی است؟ فرمود به کسی که جانم در دست اوست قطعاً شدنی است. (۱)

مأموران عثمان ابوذر را به بیرون مـدینه برده و آماده تبعیـد به ربـذه کردنـد و عثمان هم دسـتور اکید داد کسـی بیرون مدینه به ملاقات ابوذر نرود ولی امیرمؤمنان با حسن و حسین به بدرقه ابوذر رفتند و امام خطاب به ابوذر فرمود:

«یا اباذر انک غضـبت لله فارج من غضـبت له، ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتم علی دینک، فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهرب منهم بما خفتهم علیه، فما احوجهم الی مامنعّهم وما اغناک عما منعوک وسـتعلم من الرابـح غذا والاکثر حسدا ولو ان السـماوات والارضین کانتا علی عبدر تقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجا لایؤنسنک الاالحق ولایوحشنک الاالباطل فلو قبلت دنیاهم لاحبوک ولو قرضت منها لامنوک:» (۲)

ابوذر به راستی تو برای خـدا به خشم و غضب آمـدی پس به او امیـدوار بـاش، اینـان از تو بر دنیاشـان ترسـیدند، و تو به خاطر دینت از آنان بیمناکی، اینک دنیائی را که سنگ آن را به سینه میزنند و میترسند که از دستشان بگیری به ایشان واگذار و خود به سوی خدا روی بگذار، چه بسـیار نیازمندند به ترک ظلم و معصیت که از آن بازشان میداشتی و تو چه بینیازی از دنیا که تو را از آن باز میداشتند، به زودی خواهی دانست که فردا برنده کیست و آن که به او



---

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۵۴- ۱۵۶.

۲- ۲) - کلام ۱۳۰ نهج البلاغه.

رشک برند کدام است، اگر درهای آسمان و زمین بر بندهای مسدود گردد ولی او تقوای الهی پیشه کند، خدا حتماً راه نجاتی به روی او بگشاید.

فقط با خدا انس بگیر، و از چیزی جز باطل هراس نداشته باش، اگر دنیاشان را میپذیرفتی تو را دوست میداشتند، و اگر از آن سود میجستی بهره ات میدادند.

در هر صورت آن مرد بزرگ و انسان ملکوتی به ریگستان ربذه تبعید شد، مدتی در آن بیابان خشک و سوزان دور از مردم و یاران زندگی کرد و با ناراحتی ها و گرفتاری های زیاد دست و پنجه نرم کرد، فرزندش ذر در برابر چشمانش دیده از جهان بست، چند گوسپندی که وسیله معاشش بود به آفت از بین رفت، زوجه اش از بار سنگین مصائب در آنجا وفات یافت، ابوذر در آن منطقه پرخطر و بیآب و علف با دخترش باقی ماند، دختر میگوید: سه شبانه روز گذشت که لقمهای خوردنی نصیب ما نشد، گرسنگی ما را به ناتوانی انداخت، پدرم گفت: بیا در این ریگستان جستجو کنیم، شاید گیاهی به دست آورده بخوریم مدتی در بیابان رفت و آمد کردیم چیزی پیدا نشد در این هنگام پدرم مقداری ریگ های بیابان را جمع کرد و سر به روی آنها گذاشت، دیدم چشمهایش از فروغ افتاده، گردشی که حکایت از احتضار داشت در دیدگانش دیده میشود، گریه ام گرفت گفتم پدرم در دل این بیابان من تنها و غریب با تو چه کنم؟

عثمان و اطرافیانش در حالی که ابوذر با دختر تنهایش چنین وضعی بود در ثروت غارت شده از بیت المال میغلطیدند و خوش و خوشحال به شکم و شهوات خود میرسیدند! !

پدر نگاهی به من کرد و گفت: دخترکم مترس، همین که من از دنیا رفتم عبایم را به رویم انداز و بر سر راه عراق بنشین قافلهای از راه میرسد پیش برو و

بگو: ابوذر صحابی پیامبر از دنیا رفته، دخترکم حبیبم رسول خدا مرا از این پیش آمد در مسیر غزوه تبوک خبر داده.

دخترک میگوید: در آن حال عده‌ای از اهالی ربذه به عیادت پدرم آمدند گفتند: تو را چه شده از چه چیز در بیم و هراسی؟

پاسخ داد از گناهم، پرسیدند چه میل داری، گفت: رحمت پروردگارم را، گفتند طبیب برایت بیاوریم، گفت: طبیب مرا بیمار نموده، و همین که چشمش به ملک الموت افتاد اظهار داشت مرحبا به آن دوست که هنگام نهایت نیاز به سویم آمده، رستگار مباد آن که از دیدار تو پشیمان شود، پروردگار مرا زودتر به جوار رحمت خویش ببر، تو خود آگاهی که پیوسته خواهان لقایت بوده ام و هیچ گاه مرگ در نظرم مکروه و ناخوشایند نبود. (۱)

## حرمت کمک به ستمکار

یقیناً اگر ستمکاران تاریخ و ظالمان روزگار یار و مددکار نداشتند خیمه ظلم و ستمشان برپا نمیشد.

در تاریخ اسلام اگر اهل سقیفه، و بنی مروان، و بنی العاص، و بنی امیه، و بنی عباس دستیار و مددکار نداشتند بر جهان اسلام و ملت و امت پیامبر چیره نمیشدند و اینهمه ظلم و جنایت به خصوص حادثه غم انگیز کربلا به وقوع نمیپیوست.

دستیاران ستمکاران، و اعوان ظلمه، و مددکاران خائنان به کشور و ملت اسلام گناهی هم چون گناهان اربابانشان به دوش میکشند و در قیامت با آنان محشور و همراه آنان به دوزخ وارد میشوند.

حضرت صادق از پدرانش از امیرمؤمنان روایت میکند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«العامل بالظلم، والمعین له، والراضی به شرکاء ثلاثه:» (۲)

ستمکار و مددکار او و راضی به ظلم سه شریک اند.



---

۱- ۱) - حیات القلوب، ج۲، ص۶۷۴.

۲- ۲) - قرب الاسناد ۴۰.

از رسول خدا روایت شده:

«من دل جائراً علی جور کان قرین هامان فی جهنم»

«من تولی خصومه ظالم او اعان علیها ثم نزل به ملک الموت قال له: ابشر بلغته الله و نار جهنم و بئس المصیر»

الا ومن علق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیامه ثعبانا من النار طوله سبعون ذراعاً یسلط علیه فی نار جهنم و بئس المصیر:» (۱)

کسی که ستمکاری را بر ستمش دلالت کند همنشین هامان وزیر فرعون در دوزخ است.

و کسی که متولی ستیزه گری ستم کاری باشد یا او را به ظلمش بر مردم یاری دهد هنگام نزول ملک الموت وقت مرگش ملک الموت به او میگوید: تو را به لعنت خدا و دوزخ که جای بدی است مژده باد.

و هر کس نزد سلطان تازیانهای برای ظلم به مردم در دستش باشد، خدا در قیامت آن تازیانه را بصورتی ماری از آتش به طول هفتاد متر قرار میدهد و در آتش دوزخ بر او چیره میسازد دوزخی که بدجایگاهی است.

امام صادق میفرماید:

«قال عیسی بن مریم لبنی اسرائیل: لاتعینوا الظالم علی ظلمه فیبطل فضلکم.» (۲)

عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: ستمکار را بر ستمش یاری ندهید که ارزش های شما نابود میشود.

حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«اذا کان یوم القیامه نادی مناد این الظلمه و اعوانهم؟ من لاق لهم دواه، اوربط لهم کیساً او مدلهم مده قلم فاحشروهم معهم:» (۳)

چون روز قیامت شود منادی ندا میدهد ستمکاران و یاری دهندگانشان کجایند؟ کسی که جوهر و مرکبی به دواتشان افزود، یا کیسهای برایشان دوخت، یا مقدار مرکب یا جوهری را به قلم آنان چسبانید، پس آنان را با ستمکاران محشور کنید.



---

۱- ۱) - امالی صدوق ۲۵۶.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص ۳۷۰.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۲۳۲.

سلیمان بن جعفر میگوید: به حضرت رضا گفتم درباره کارهای سلطان و اعمالش چه نظری دارید؟ حضرت فرمود:

«یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر. . .» (۱)

وارد شدن در اعمالشان و کمک به آنان و کوشش برای انجام نیازمندی هایشان هم وزن کفر است.

صفوان جمال میگوید: به محضر حضرت موسی بن جعفر مشرف شدم، حضرت فرمود: همه امورت نیکو است مگر یک برنامهات! عرض کردم چیست؟ فرمود: شترهایت را که به هارون کرایه میدهی گفتم به خدا سوگند من برای ظلم و فساد و صید و لهو و لعب کرایه نمیدهم، برای رفتن به زیارت خانه خدا کرایه میدهم و خودم هم با هارون نمیروم بلکه خادمانم او را در این سفر همراهی میکنند، حضرت فرمود کرایه بر عهده آنان قرار میگیرد؟ گفتم آری فدایت شوم فرمود میخواهی زنده بمانند تا کرایه ات را بپردازند؟ گفتم: آری فرمود: هر که بقاء آنان را دوست بدارد از آنان است و هر که از آنان باشد اهل آتش است، صفوان میگوید از محضر حضرت رفتم و همه شترهایم را فروختم، این خبر به هارون رسید مرا خواست و به من گفت: شنیدم شترهایت را فروختی، گفتم آری پیر شدهام و کارگرانم توانائی بر کارهایم را ندارند، هارون گفت سخنت از حقیقت دور است من میدانم چه کسی تو را به این کار وادار کرده و آن شخص موسی بن جعفر است، به او گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: رها کن به خدا سوگند اگر حسن دوستی ات نبود تو را میکشتم. (۲)

### معانی مختلف اسارت

فدیه دادن برای نجات اسیری گه گرفتار دست دشمنان است کاری پسندیده و عملی خدائی است و پاداشش نزد خدا برای فدیه دهنده محفوظ است ولی باید

ص:۳۳۶

---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۲۳۸.

۲- ۲) - رجال کشی ۳۷۲.

دانست غیر از اسیر جنگی اسیران دیگری هم وجود دارند که بر کسی که بتواند فدیه مناسب نجات او را بدهد، لازم است فدیه بپردازد و از را از بند اسارت برهاند.

یک اسیر، اسیر هوای نفس است که بر عالم ربانی است از دانشش برای راهنمائی او به عرصه هدایت فدیه دهد و او را از چنگال هوا برهاند که پاداش پرداخت این فدیه پاداشی بزرگ و غیر قابل تصور است.

یک اسیر، اسیر در بند عشق افراطی به دنیاست که باید اهل دل برای نجاتش آخرت و دادگاههای قیامت را آنقدر به یاد او آورند تا آتش عشق به دنیا در او خاموش شود، و بتدریج از دنیا به عنوان ابزار برای آبادی آخرتش استفاده نماید.

یک اسیر، اسیر در قید شک و تردید و وسواس نسبت به حقایق است، که این قید و بند را شیطان بر قلب او نهاده و او را به اسارت شک و تردید درآورده، بر اندیشمندان است که با دلیل و برهان و حکمت استوار شک و تردیدش را بزدایند و او را به عرصه یقین برسانند و از چنین اسارت نکبت باری نجاتش دهند. (۱)

### نمونه خواری در دنیا

سعدبن عبدالله از امام عصر (ع) روایت میکند:

«والرجم خزی و من قد امرالله عزوجل برجمه فقد اخزاه ومن اخزاه فقد ابعده ومن ابعده فلیس لاحد ان یقربه:» (۲)

سنگساری رسوائی و افتضاح است، کسی که خدا به سنگسار کردنش فرمان داده او را خوار و رسوا نموده و کسی را که خوار و مفتضح کرده او را از خود دور نموده، و هرکس را از خود دور کرده احدی حق ندارد او را به خود نزدیک کند.

از جمله مصادیق خزی گرفتار شدن دشمن به صورتی ذلیلانه بدست مؤمنان است، چنان که برای کفار و یهود در جنگ های اسلامی و به ویژه زمان پیامبر



---

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۲۲۴.

۲- ۲) - بحار، ج۵۲، ص۸۳.

پیش آمد از جمله گرفتار شدن یهود بنی النضیر به دست مؤمنان که داستانش از این قرار است.

پیامبر به خاطر خیانت این گروه بیست و پنج روز قلعه آنان را در محاصره گرفت، این طائفه خائن از محاصره به جان آمدند و از پیامبر درخواست کردند که سعدمعاذ را به عنوان حکم قرار دهد و آنان هم حکمیت او را هرچه باشد بپذیرند، پیامبر پذیرفت، سعد حکم کرد که مردان خائن این گروه را به قتل برسانید، زنانشان را به کنیزی بگیرید، و ثروتشان را میان مسلمانان تقسیم کنید، رسول خدا فرمود:

«یا سعد لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعه ارفعه:»

ای سعد میان اینان به حکم خدا حکم کردی. (۱)

ص:۳۳۸

---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی، ج۱، ص۲۴۶.

### تفسیر آیه ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰

#### اشاره

وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی اَلْکِتابَ وَ قَفَّیْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَیْنا عِیسَی اِبْنَ مَرْیَمَ اَلْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ اِسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ وَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ

وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اَللّهُ بِکُفْرِهِمْ فَقَلِیلاً ما یُؤْمِنُونَ

وَ لَمّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اَللّهِ عَلَی اَلْکافِرِینَ

بِئْسَمَا اِشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اَللّهُ بَغْیاً أَنْ یُنَزِّلَ اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلی غَضَبٍ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ

به یقین ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی به دنبال یکدیگر فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلایل روشن و آشکار عطا نمودیم و او را به وسیله روح القدس توانائی بخشیدیم، پس چرا هرگاه پیامبری آئین و احکامی که هماهنگ هوا و هوسشان نبود برای شما آورد سرکشی کردید و به طغیان برخاستید، پس نبوت گروهی را انکار نموده و گروهی را کشتید!

و یهود گفتند دل های ما در غلاف و پوشش است به این علت کلام تو را درک نمیکنیم ولی چنین نیست که میگویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش دور کرده در نتیجه از پذیرفتن اسلام خودداری میکنند، نهایتاً اندکی ایمان میآورند.

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی چون قرآن آمد که تصدیقکننده توراتی است که با آنان است و همواره پیش از نزول این قرآن به خودشان در سایه ایمان به آن مژده پیروزی به کافران میدادند، با این وصف زمانی که قرآن که پیش از نزولش آن را با پیشگوئی تورات میشناختند نزد آنان آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

بدچیزی است آنچه وجودشان را به آن فروختند و آن این که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده کفر میورزند و معترضانه میگویند: چرا خدا از فضل و احسانش به هر کس از بندگانش که بخواهد کتاب آسمانی نازل می کند، پس آنان به خشمی بر روی خشمی سزاوار شدند، و برای کافران عذابی خوارکننده است.

#### شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد شرح مطالب بسیار مهمی استفاده میشود از جمله:

۱- آمـدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان. ۲- خدا یا هوا. ۳- اتهام و افتراء به قلب. ۴- آزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن. ۵- حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود. ۶- فروش سرمایه وجود انسانی به کفر. ۷- انتخاب نبی و نزول کتاب بر او براساس لیاقت. ۸- کیفر مخالفت با حقایق.

## آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان

از آنجـا که انسـان بـدون هـدایت حق جز حیوانی بیش نیست «أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ» و حضـرت حق انسـان را در عرض حیوانـات نیافریـده، بلکه هـدف مقدسـش از آفرینش انسان رسانـدش به کمال و رشد، و درجات انسانی و مراتب اخلاقی، و نموّ عقل و روح و تبدیل قلبش به عرش الله بوده و تحصیل این فضائل و کمالات، و مراتب و درجات، جز در سایه هدایت میسّر نبوده لذا از باب رحمت و لطفش به انسان، و عشق و محبتی که به این موجود داشته و او را افضل از همه موجودات خواسته پیامبران را به دنبال یکدیگر و در هر عصر و روزگاری که آمدن پیامبر اقتضاء داشته مبعوث بر رسالت کرد. و به آنان مسئولیت داد که با همه وجود و حتی تا سر حد شهادت به هدایت انسان برای تحقق حقایق انسانیت بکوشند و در برابر مردم و کبر و لجاجتشان و آزارها و شکنجه آنان صبر و استقامت ورزنـد تا مشـعل هـدایت در چراغدان جانشان روشن شود، و در سایه آن راه را از چاه تمیز داده، و از رذایل نفسـی پیراسـته شوند و به حسنات آراسته گردند، و در گردونه اعمال صالح و کردار شایسته قرار گیرند، و بـا کمـک هـدایت بر دشـمنان بیرونی و درونی چیره شونـد، و از برکت نبوت انبیـاء دنیـائی آبـاد و آخرتی براساس سـعادت جاودانی بسازند، و به ارزش های انسانی و الهی دست یافته وجود خود را تبدیل به منبعی از برکات و خیرات نمایند.

حضـرت حق با بعثت پیامبران محبت خاص و ویژه اش را به انسان به اثبات رسانیده، و در این زمینه از هیچ امتی دریغ نورزیده است.

ص:۳۴۰

از زمان موسی تا آمدن میسح پیامبری بسیاری را برای هدایت انسان ها و به ویژه یهود که سخت دچار حس گرائی و گرفتار مادیت و رذائل اخلاقی بودند فرستاد، و پی در پی فرستادن پیامبران برای آنان به خاطر این بود که نبوت موسی و کتابش تورات از تحریف و فراموشی در امان بماند، و یهود بتوانند در سایه سلامت دین و آیات تورات از رسیدن به کمالات لازم برخوردار شوند، و در ضمن حجت خدا بر آنان تمام باشد، و روز قیامت نسبت به کفر و حسد و لجاجت و بیدینی و مخالفت با انبیا عذری برای آنان نباشد.

تورات موسی که کتاب هدایت و نور بود، مجموعه قوانین و دستورات ثمربخش حق را که بخش اعظم آن اصول ثابت و هماهنگ با قوانین کلی نظامات هستی است به یهود ارائه میداد و از آنان میخواست عملاً نسبت به آن اصول پای بند باشند، و از سرپیچی از آن که موجب خزی دنیا و عذاب آخرت است بپرهیزند.

عهد و میثاقی که خدا از یهود گرفت، و در آیات گذشته به آن اشاره شده، در رابطه با تورات بوده که به آن اعتقاد و ایمان یقینی داشته باشند، و از آیات و احکامش پیروی نمایند.

کتاب موسی چون دیگر کتاب های آسمانی بدون شک تحقق اراده تشریعی حضرت حق برای بپا کردن ساختمان انسانیت، و به جود آوردن حیات طیبه است.

آنچه سبب ساختن ساختمان انسانیت که با ارزش ترین و پرمنفعت ترین ساختمان در نظام هستی است، و خورشید سعادت دنیا و آخرت از افق این ساختمان طلوع میکند فروتنی قلبی و تواضع درونی در برابر آیات الهی است، تواضعی که زمینه عمل و سبب حرکت به سوی لقاء و قرب خداست.

در میان فاصله زمان موسی تا عیسی، هواپرستی یهود و شهوات سرکش آنان، و دوری و کنار بودشان از آئین حق سبب شده بود که اصول و قوانین تورات فراموش شود، و زیر پرده های ضخیم غرور و کبر یهود مهجور بماند، تا این که عیسی بن مریم که مؤید به روح القدس بود و از طریق این نیروی معنوی دانش و بصیرت و آگاهی و هدایت میگرفت به عنوان تجسم ایمان به تورات و تحقق عملی آیات و احکام خدا برای نجات جهانیان و به ویژه یهود از افکار شیطانی و اعمال زشت و ناروا مبعوث به رسالت شد تا برای صدمین و هزارمین بار محبت حق را به بندگانش به اثبات برساند، و آنان را از چاه ظلمانی ضلالت و گمراهی درآورد و به عرصه نور و هدایت برساند.

حضرت حق برای این که مردم و به ویژه یهود نبوت عیسی را بپذیرند، و رسالت او را تصدیق کنند، به او براهین و دلایل و بینات عطا کرد که به خواست خدا در ضمن شرح آیات سوره مبارکه آل عمران به آن خواهم پرداخت.

در هر صورت همه پیامبران الهی یک هدف مقدس و مبارک و پاک را دنبال میکردند و آن این که مردم را از انحرافات فکری و اخلاقی و عملی برهانند و درهای هشت بهشت را در قیامت به روی آنان باز کنند، و هفت در دوزخ را به رویشان ببندند.

پس از حضرت موسی بن عمران، یوشع، اشموئیل، شمعون، داود، سلیمان، شعیاء، ارمیا، عزیز، حزقیل، الیاس، الیسع، یونس، زکریا، یحیی و سپس عیسی به دنبال هم مبعوث به رسالت شدند تا زمینه سعادت دنیا و آخرت همه مردم و به خصوص یهود را فراهم آورند اما. . .

### خدا یا هوا

هوا به توضیح برخی از حکما و اهل دل، مجموعه خواسته ها و تمایلاتی است که مقید به هیچ قید، و مشروط به هیچ شرطی نیست، خواسته ها و تمایلاتی

ص:۳۴۲

که صد در صد ضدّ خواسته های حق است، و در صورت چیره شدنش بر انسان، انسان را چون پر کاه در معرض طوفان معاصی و گناهان قرار میدهد، و او را به طرف هر ظلمت و ضلالتی میکشاند، و به انواع پلیدی ها و آلودگی ها دچار مینماید، و از وجود او دیوی خطرناک و حیوانی شکم پرست، و خوکی شهوت ران، و درندهای هولناک، و شیطانی مکار میسازد! !

هوا در طول تاریخ در ستیزه و جنگ با خدا و فرهنگ پاک او بوده و تا قیامت سر آشتی با حق را ندارد، و به یقین سلامت و سعادت انسان و خوشبختی ابدی و جاویدش در گرو سالم ماندن از هوا و پیروزی و غلبه بر آن است.

هواپرست تا هوا بر او حاکم است هرگز حق پرست نمیشود، هواپرست تا هوا بر او چیره است از هیچ گناهی روی گردان نیست، هواپرست تا هوا بر او غلبه دارد، از هیچ ظلم و تجاوزی در امان نخواهد بود، هواپرست دشمن حق، و دشمن مؤمنان، دشمن انسان ها، و دشمن سعادت دنیا و آخرت خویش است، هواپرست هر حقیقتی، هر آئینی، هر دینی، و هر مکتب حقی را در همه شئونش مطابق میل شیطانی خود میخواهد و چنانچه آیات الهی و احکام خداوندی، و خواسته های ملکوتی و عرشی هماهنگ با میلش نباشد، از پذیرفتن آن امتناع میورزد و در برابرش به مخالفت میایستد، و نمیگذارد نور دین، در خمیه حیاتش بتابد، و به شدت در مقابل آن به جنگ برخاسته، و برضد آن تا جائی که بتواند تبلیغ میکند و از هیچ تهمتی به مبلغان دین که در رأس آن پیامبران و امامان هستند دریغ نمیورزد، و آن بزرگواران را که از نظر عقل و اندیشه و افکار و اخلاق و عمل برترین مردم روزگارند به سحر و جادو، و کذب و دروغ، و دیوانگی و جنون نسبت میدهد و با این روش ناپسند تیشه به ریشه سعادت خود زده، دنیا و آخرت و انسانیتش را تباه مینماید.

ص:۳۴۳

حضرت حق به یهود خطاب می کند که هوای نفس شما در برابر آنچه پیامبرتان و دیگر پیامبران برای نجات شما و سعادتتان آوردند به مخالفت ایستاد، و چون نبوت آن بزرگواران و احکام و دستورات حق را مطابق با خواسته های بیمهار خود ندیدید، از پذیرفتنش امتناع کردید و به تکبر نشستید، و به خیال این که ممکن است دین پذیری، شما را از ریاست و بزرگ منشی و دنیائی که در اختیار دارید یا در طلبش هستید باز دارد گروهی از پیامبران را انکار کردید و به تکذیبشان برخاستید، و گروهی را کشتید! ! آری عبادت هوا، و پرستش خواسته های نفس، شما را به دو گناه عظیم و سنگین انکار نبوت انبیا و کشتن پیامبران که مایه های نجات شما بودند مبتلا کرد.

از پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت درباره هوا و زیان هایش روایات بسیار مهمی رسیده از جمله: از رسول خدا روایت شده:

«انما سمی الهوی لانه یهوی بصاحبه:» (۱)

هوا به این خاطر هوا نامگذاری شده که آلوده اش را به سقوط میکشاند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ایها الناس ان اخوف مااخاف علیکم اثنتان: اتباع الهوی وطول الامل، فاما ابتاع الهوی فیصد عن الحق واما طول الامل فینسی الآخره:» (۲)

ای مردم، ترسناک ترین چیزی بر شما از آن میترسم دو چیز است: پیروی هوا، و آرزوهای دور از دسترس، اما پیروی هوا شما را از حق باز میدارد، و اما آرزوهای دور از دسترس، آخرت را از یاد شما میبرد.

«فضل العقل علی الهوی لان العقل یملکک الزمان والهوی یستعبدک للزمان:» (۳)

ص:۳۴۴

---

۱- ۱) - کنزالعمال ۲۸۹۶۵.

۲- ۲) - تفسیر معین ۴۱۷.

۳- ۳) - شرح نهج البلاغه ج ۲۰ حکمت ۲۰۹.

عقـل بر هوا برتری داده شـده، زیرا عقـل زمـان را برای رشـد و کمـالت در اختیـار تو میگـذارد، و هوا تو را برده زمـان و زمینه سقوط و هلاکتت را فراهم مینماید.

«اعلموا انه ما من طاعه الله شیئی الایأتی فی کره، وما من معصیه الله شیئی الایأتی فی شهوه:» (۱)

بدانیـد چیزی از طـاعت خـدا نیسـت مگر این که از روی بیمیلی انجـام میگیرد، و چیزی از معصـیت خـدا نیست مگر این که از روی میل و هوا تحقق مییابد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

من اتبع هواه اعماه و اصمه و اذله و اضله: (۲)

کسی که از هوای نفسش پیروی میکند، او را کور و کر و خوار و گمراه میکند.

«رأس العقل مجاهده الهوی:» (۳)

رأس عقل جهاد با هوای نفس است.

«لاتجتمع الشهوه والحکمه:» (۴)

هوا و حکمت با هم جمع نمیشوند.

«مخالفه الهوی شفاء العقل:»

خلاف هوا عمل کردن، درمان عقل است.

از حضرت سیلمان (ع) روایت شده:

«ان الغالب لهواه اشد من الذی یفتح المدینه وحده:» (۵)

بی تردید چیره شونده بر هوای نفسش، کارش سخت تر از کسی است که به تنهائی شهری را فتح کند.

معـارض و مـانع ظهور کامـل دین بـا همه احکـام و قوانینش - جز در زمـانی کوتـاه و میان مردمی انگشت شـمار - همین علل نفسانی و سازمان درونی میباشد

ص:۳۴۵

---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

٢- ٢) - غرر الحكم.
٣- ٣) - غرر الحكم.
۴- ۴) - غرر الحكم.
۵- ۵) - تنبيه الخواطر ۵۶۵.

که گروهی یکسره از آن سر میتابند، یا به مبارزه عملی و علمی میپردازند، و برای آزادی شهوات غیرقانونی و عقاید میراثی و تقلیدی و اندیشه های ضدآئین خدائی خود فلسفه میآورند.

گروهی به همان احساسات و عواطف قلبی و در محیط عبادت گاه سرگرم میشوند و از محیط زندگی و معارضه با هوا برکنارش میدارند.

حاکمیت کامل حق که همان آئین خدائی است آنگاه بر محیط زندگی سایه میافکند که عقل های صلاح اندیش ایمانی در بیشتر مردم بر غرائز نفسانی حاکم شود، یا چنین آمادگی در عموم هویدا گردد.

این تحول و انقلاب نفسانی یا جهش از غرائز حیوانی را پیامبران گذشته در نفوس اندکی از مردم مستعد آغاز کردن و اسلام با دعوت به توحید و تأیید عقل و فضائل انسانی و احکام و دستوراتش، اصول و قوانین این تحول و انقلاب را تکمیل نمود.

تکامل عقول و اندیشه های بشری به سوی همین تحول پیش میرود، اولین توصیف امیرمؤمنان از مصلح آخرالزمان و حاکم به حق و قائم به عدل این است:» (۱)

«یعطف الهوی علی الهدی:» (۲)

هوا را به سوی هدایت بر میگرداند.

قوم یهود که در هواپرستی نمونه اند از این که از پیامبران پیروی کنند امتناع دارند، و از ترس از دست دادن شئون مادی ایمان به حقایق نمیآورند و در گذشته هم ایمان نیاوردند، و البته تا هوا و حبّ جاه و مقام از قلب خارج نشود، انسان به عرصه ایمان در نمیآید، و تسلیم حقایق نمیگردد، صفات زشت و



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۱، ص۲۲۴.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه.

ناپسند و مذمومی چون عجب، کبر، ریا، و غضب و حسد و عشق افراطی به مال و حب جاه هفت مانع و حجابی هستند که نمیگذارند انسان به سعادت ابد برسد، چنان که از آیات و روایات استفاده میشود دوزخ دارای هفت طبقه است، کسی که نفسش و درونش را از این هفت رذیله پاک کند، قطعاً هفت در دوزخ را به روی خود بسته، و راه ورود بهشت را به خودش باز کرده است. (۱)

### اتهام و افتراء به قلب

وجود مقدس حضرت حق بنابر آیات قرآن مجید قلب را مرکز فهم و درک حقایق قرار داده است، و مردمی را که از این عضو بسیار مهم که از اعظم نعمت های الهی است برای درک حقایق و رسیدن به اسرار هستی استفاده نکنند مورد حمله سخت قرار داده است، و آنان را مستحق عذاب دوزخ میداند.

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِها أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْغٰافِلُونَ: (۲)

و یقیناً بسیاری از جنیان و آدمیان را «به خاطر این که به اختیار خود کفر و شرک را انتخاب میکنند» برای دوزخ آفریده ایم زیرا آنان را دل هائی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمییابند و چشمانی است که توسط آن، حقایق و نشانه های حق را نظر نمیکنند، و گوش هائی است که به وسیله آن سخن خدا و پیامبران را نمیشنوند آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه تراند، اینانند که بیخبر و غافل از معارف و آیات خدا هستند.

أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا: (۳)

آیا در قرآن نمیاندیشند، تا حقایق را بفهمند، یا بر دل هایشان قفل هائی قرار دارد؟ !

انسان با حرکت مثبت قلب که فهم حقایق و معارف پس از مطالعه در کتاب هستی و کتاب های علمی است، به رشد و کمال و مقامات عالی انسانیت میرسد،



---

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۲۲۶.

۲- ۲) - اعراف ۱۷۹.

۳- ۳) - محمد ۲۴.

و با به کارگیری قلب برای فهم معارف حقه، به ایمان و اکمل ایمان، و یقین و اکمل یقین دست مییابد، و به حسنات اخلاقی و اعمال صالحه آراسته میشود، و چراغ هدایت دیگران میگردد، و به اوج عبادت رب و خدمت به خلق میرسد، و دنیا و آخرت خویش را آباد و به تحصیل رضای حق و بهشت عنبرسرشت موفق میگردد.

قلب همیشه از باب رحمت پروردگار آمادگی دارد که زمینه بصیرت و آگاهی و علم و عمل را برای انسان فراهم نماید، و واسطهای میان انسان و خداست که هرگز از این میدان بیرون نمیرود، و در صورت محجوب نمودنش با معصیت و گناه، و باز داشتنش از فعالیت به وسیله طغیان و عصیان، با توبه و انابه به فعالیتش باز میگردد و انسان را به قرب و لقای حق میرساند.

یهود عنود برخلاف ماهیت آفرینش قلب، و مایه فطرت و نوری که در آن است به قلب افترا و تهمت میزدند که قلب ما از فهم حقایق و معارفی که محمد آورده عاجز است، و در پوششی قرار دارد که نمیگذارد آنچه را قرآن میگوید درک کنیم و بفهمیم.

سخنان دعوت کنندگان به حق در قلوب ما راه ندارد، و تشخیص حقایق از غیر حقایق برای میسر نیست.

این بافته خیالات و هواها و شهوات خود را به زبان جاری میکردند و بر آن اصرار میورزیدند تا پیامبراسلام را از هدایت کردنشان به اسلام مأیوس نمایند و نهایتاً حضرت با حرصی که نسبت به هدایت مردم داشت آنان را رها کند، و آنان هم چنان بیرادع و مانع چند اسبه در میدان فساد و گناه بتازند، و این چند روزه دنیا را به شکم بارگی، و شهوت رانی، و غارت اموال مردم و ریاست بر عوام و

ص:۳۴۸

جاهلان بگذارنند و از مسئولیت ها و تکالیفی که حضرت حق بر عهده انسان نهاده بگریزند.

گروهی غلف را به معنای ظرف و گنجینه گرفته و منظور از غلف را در زبان یهود این معنا دانسته اند: که قلوب ما گنجینه های پوشیده از معارف و علوم و آگاهی است و ما را نیازی به آنچه محمد آورده نیست، و این دین و آئین مخصوص توده عوام و بیسواد و بیسر و پاست!!

اگر یهود این را میگفتند نشان از غرور و کبر و خودپسندی آنهاست، و اقامه این مسئله باطل برای این بود که خود را از هر مؤاخذه و مسئولیتی برکنار نمایند، و از پی این ادعا باز به تاخت و تاز خود در میدان خطا و گناه ادامه دهند، و به غارت اموال و افکار مشغول باشند و به قول معروف دو روزه دنیا را به خیال خود خوش بگذرانند و از کشیدن بار هر مسئولیتی راحت باشند.

ولی به فرموده قرآن مجید اینطور نبود که میگفتند: و قلبشان اینگونه که ادعا میکردند نبود، بلکه آنقدر از خدا دور شده بودند که از شمول رحمت حق که از آثارش هدایت شدن به اسلام بود محروم گشته و در کفرشان ماندند، و به خاطر کفرشان دچار لعنت خدا گشته از به دست آوردن فیوضات الهیه بازماندند و دنیا و آخرتشان را از دست دادند، و جز اندگی از آنان که قلب را برای فهم حق بگار گرفتند ایمان نیاوردند.

مسئله قلب و آثار مثبت و منفی آن در توضیح آیه شریفه ۷۴ سوره مبارکه بقره بطور مفصل گذشت.

### آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن

یهود تا پیش از نزول قرآن مجید قومی پراکنده و دچار مصائب گوناگون و شکنجه های سخت و ملّتی مطرود و بیآبرو و در اکثر زمان ها گرفتار حملات بسیار رنج آور و شکننده بابلی ها و رومی ها و مسیحی ها بودند، و از آنان طوایفی

که در یثرب و اطراف آن زندگی میکردند همیشه زیر فشار بت پرستان و مشرکان قرار داشتند و در ذلت و خواری و پستی و تیره بختی بسر برده، و در میان برخوردها و نزاع هائی که با مشرکان داشتند و شکست های ذلت باری که از آنان میدیدند با توجه به آیاتی که در تورات بشارت بر ظهور پیامبراسلام و نزول قرآن و پیروزی همه جانبه اسلام بر دشمنان داشت به خود در سایه ایمان آوردن به پیامبر و عمل به آیات کتاب او و توانمند شدن نوید فتح و پیروزی میدادند و در فضای این آرزوی مثبت بسر میبردند، و برای دشمنانشان شکست و تیره روزی پیش بینی میکردند، و انتظار میبردند که با آمدن پیابر و نزول کتاب بر او و آراسته شدنشان به ایمان برای همیشه شر دشمنان خود را ریشه کن کرده و زندگی امن و پر از آسایش و امنیت پیدا نمایند.

زمانی که از نزد خدا کتاب با عظمتی چون قرآن برای آنان آمد جٰاءَهُمْ كِتٰابٌ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ ، کتابی که جلوه علم و حکمت و عدل و رحمت خدا، و حیات بخش و تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، کتابی که فراتر از همه عقول و اندیشه ها و علوم انسانی است، کتابی حاوی معارف الهیه و احکام شرعیه، و بیانکننده حقایق ظاهری و باطنی است، کتابی که به عمل کنندگانش نوید پیروزی و به روزی میدهد، کتابی که ضامن حفظش از تحریف خداست، و همه انسان ها با همه قدرت عقلی و علمی خود از آوردن مانند یک سوره اش عاجزند، کتابی که بسیاری از درهای علوم را به روی بشر گشود، کتابی که تا قیامت از نظر محتوا برتر از همه کتاب هاست، کتابی که هرگز باطل در آن راه ندارد، و مطالب حقه و معارف عرشیه اش بر برهان های طبیعی و عقلی و علمی استوار است، کتابی که جز خیر و سلامت انسان را در همه شئون حیات و زندگی نمیخواهد، کتابی که اگر تصدیق ها و دعوت های حکیمانه و استوار و فطری اش نبود، برای همیشه

زمان برهان صدقی برای پیامبران گذشته و کتاب های باقی مانده آنان وجود نداشت، کتابی که همه حقایق بیان شده در کتاب های نازل شده پیش از خودش را تصدیق داشت، و مهر سلامت بر مسائل حکیمانه آنها میزد، و صدق نبوت پیامبران و کتاب های آنان را اعلام میکرد، و امور ناروا را از دامن انبیاء و نبوت و کتابشان میزدود مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ

کتابی که با معارف حقه اش و مسائل عقلی و فطری اش و آهنگ دعوت حکیمانه اش برای نجات مدعیان توحید و امیدواران به طلوع صبح خوشبختی، سپس دیگر ملت های ستمدیده جهان و گرفتاران به دست اربابان ظلم و جنایت آمد ناگهان قوم یهود برخلاف آرزوهای مثبتشان، و انتظارات درست و قویمشان به آن کافر شدند و با رسول نجات بخش اسلام و کتاب حیات بخش او به ستیز و مبارزه و جنگ و ضدیت برخاستند! !

## حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود

یهود با آگاهی و معرفت به کتابی که به وسیله آیات تورات از آن خبر داشتند، و برای آنان قطعی و حتمی بود که درسایه ایمان به آن و عمل به آیاتش از ستم ظالمان و فشار مشرکان و از ذلت و خواری و پراکندگی و انگل بودن نجات پیدا میکنند کافر شدند و به نفی آن و تکذیب آیاتش برخاستند و شایعه سختی میان عوام خود رواج دادند که این پیامبر و این کتاب پیامبر و کتابی نیست که تورات از آن خبر داده، اینان با کفر به قرآن خود و بسیاری از جهانیان را از برکات قرآن محروم کردند و همه جاده های خوشبختی و سعادت را به روی خود و هم کیشان خود و مسیحیان و دیگر ملت ها بستند:

فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ! !

ص:۳۵۱

مشهور است که علت پیشی گرفتن مشرکان یثرب به اسلام و پذیرفتن آئین حق، و روی آوردنشان به قرآن و عمل به آن همان پیش گوئی های یهودیانی بود که پیوسته با آنان در حال ستیزه و نزاع و جنگ و جدال بودند.

راستی عجب مردم تیره بخت و با شقاوتی، عجب مردم پست و بدبختی که به وسیله پیش گوئی های آنان نسبت به ظهور پیامبر و طلوع قرآن مشرکان یثرب مؤمن، رشید، صادق، امین، مخلص، عالم، جهادگر، و پایه گذار تمدن، و سعادتمند دنیا و آخرت شدند، ولی خود پیش گویان دچار کفر، زندقه، پستی، حیوان صفتی، تیره بختی و گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت و از همه سخت تر مستحق لعنت خدا گشتند: فَلَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ، آری کفر به پیامبر و قرآن پس از معرفت به او و کتابش سبب لعنت دائم خدا و طردشدن و دور شدن کافر از رحمت ویژه حق تا ابدالآباد است.

برای یهود چه جای عذری در ایمان نیاوردن به نبوت پیامبر و قرآن حکیم بود؟ !

یهود که به قرآن و پیامبر بزرگوار اسلام کافر شدند هیچ عذر و بهانهای نداشتند، و حجت حق بر آنان در همه زمینه ها تمام بود، زیرا آنان پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن در فضائی از علم و آگاهی به انتظار طلوع این صبح صادق و عامل پیروزی بودند، و نزول قرآن به طور صددرصد مورد امید آنان بود که در سایه نزولش و ایمان به آن بر دشمنان پیروز و از هر جهت از برکت آن نیرومند گردند!

ولی در عین این انتظار و امید مثبت و داشتن علم و آگاهی و معرفت به تحقق این حقیقت تا قرآن به سویشان آمد به آن کافر شدند! !

**فروش سرمایه وجود انسانی به کفر**

ص:۳۵۲

فضیلت و برتری انسان بر سایر موجودات عرصه گاه هستی به خاطر عقل و آزادی، و اینکه بالقوّه دارای مقام باعظمت خلافت از خدا، و ظرف آگاهی و بصیرت، و مطلع الفجر طلوع هدایت تشریعی، و محل ظهور کرامت است، امری مسلّم و ثابت و حقیقتی است که در کتاب های آسمانی به آن ناطق، و حکمای الهی و فلاسفه ربانی و عرفانی بینا با دلایل متقن این مقامات را به عنوان مقامات ویژه انسان به اثبات رسانیده و در کتاب های خود در این زمینه مقالات و مطالب مهمی نوشته اند.

انسان از نظر جایگاه بنابر آیات قرآن و روایات، و معارف حقه موجودی مافوق موجودات و عنصری حاوی زمینه های معنویت، و مقامی مادون حق است، همه موجودات بخاطر او آفریده شده اند، و مسخر حیات اویند و در مسیر خدمت به او درکارند و او برای خدا آفریده شده باید همه موجودیت و هویت خود را در میدان بندگی و عبادت او به معنای وسیع مسئله بکار بگیرد، بنابراین برای این موجود نمیتوان ارزش و قیمتی مادی تعیین کرد، انسان از نظر معارف قرآنی و اهل بیت ارزش بدنش در صورتی که در عبادت رب و خدمت به خلق بگار گرفته شود بهشت و ارزش جانش در صورتی که در امور معنوی و حالات پاک و اخلاق حسنه و نیات خالصانه بکار گرفته شود رضوان الهی است.

انسان بدون اتصال به خدا و حقایق ملکوتیه و فیوضات خاص ربانیه موجودی مادّی محض و زمینی و در ردیف سایر جاندارن روی زمین است، در فضای تاریک بیایمانی و منقطع از حق فقط دنیا و کالای آن را طالب است و برای دنیا خواهی میکوشد و حرکت میکند، و قلبش غرق محبت و عشق به دنیا میگردد دنیائی که درباره آن در روایات آمده:

«حب الدنیا رأس کل خطیئته:» (۱)

ص:۳۵۳

---

۱- ۱) - نهج الفصاحه ۲۵۲، حدیث ۱۳۱۳.

دنیا دوستی سر منشأ همه گناهان است.

به دنبال دنیادوستی همه اعضا و جوارح و درون انسان حوزه جاذبه گناه میشوند و با این وضع انسان کارخانه تولید معصیت، و سرزمین رویش خطاها و ستم ها و جنایات میگردد، و از فضای باعظمت عبودیت و رسیدن به عزّ ربوبیت محروم مانده، در این موقعیت است که برای شکم چرانی و شهوت رانی و به دست آوردن متاع اندک دنیا و حفظ غرور و کبر و ریاست و منیت خود وارد بازار فروش سرمایه انسانی و هویت معنوی خود که باید با بهشت و رضوان الهی معامله شود میگردد و همه هستی باعظمت خود و شئون و آثارش به کفر به خدا و حقایق و انکار نبوت و کتاب های آسمانی میفروشد و با این معامله و تجارت خسارت بار به طرف بینهایت پوچی و کوچکی و حقارت و پستی میرود و یک جا دنیا و آخرت خود را برباد میدهد وبا از دست دادن رضایت پروردگار به بازار کسب خشم خدا و خشم مردم میافتد، و از بارگاه ربوبی و عرصه گاه هستی، و نظامات آفرینش و پیشگاه مردم طرد شده، و محبتش از همه قلب ها بیرون میرود و مورد کینه و بغض جهانیان قرار میگیرد، بلای سنگینی که از زمان موسی تا به امروز که این نوشتار در حال تنظیم است یهود و کارگردانانشان صهیونیست گرفتارآنند و خروج از این اوضاع برای آنان جز با توبه واقعی و بازگشت به قرآن که بخاطر جنایات و آلودگی های فراگیر بر باطنشان هرگز موفق به آن نمیشوند میسّر نیست.

آنان به جای اینکه سرمایه عقل و فطرت و تفکر و کمال جوئی و کرامت خواهی و عزت طلبی را با ایمان به خدا و قیامت و در راه تحصیل کمالات و ارزش ها معامله کنند و از هر جهت سود و منفعت ابدی نصیب خود نمایند، به کفر و پرده پوشی روی حق، و انکار واقعیات و فساد و گناه فروختند و از همه طرف خسارت و زیان ابدی و خزی دنیا وعذاب آخرت را سهم خود نمودند و

ص:۳۵۴

با این معامله پرضـرر سـرزمین وجود خود را محل رویش غرور و کبر و کینه و بداندیشـی و شـرّ و فساد و به ویژه حسـد به اهل خدا و بخصوص حسد به پیامبر و قرآن کردند.

این قوم به خاطر شـعله ور شـدن آتش حسـد در وجودشان در مقام سوزانـدن ارزش های معنوی، و جلو گیری از جهانی شـدن اسـلام، و جنـگ و خونریزی و فسـاد در میـان ملت هـای دنیـا برآمدنـد، ولی دچـار خشم خـدا و خشم ملت هـای آزاده جهان گشتند، و تبدیل به قومی آواره، ذلیل، منفور، مطرود شدند و در این زمان که این تفسیر نگاشته میشود مدت شصت سال است به عنوان نوکر و خادم و پادوی انگلیس و آمریکا برای حفظ منافع نامشروع این دو گرگ خونخوار به منطقه فلسطین اعزام و با تشـکیل یک دولت پوشالی بدون داشتن امنیت به نوکری و جیره خواری آمریکا و انگلیس مشغولند و با دریوزگی از آنان نان و آبی آلوده به خون و جنایت میخورند و دائم از طرف مؤمنان منطقه به ویژه حزب الله لبنان که از شـیعیان خالص اهل بیت اند مـورد هجـوم و حمله انـد، به خصوص آن که در این روزهـائی که این صـفحات را مینوشـتم در مـدت سـی وسه روز از طرف حزب الله چنـان شـکست مفتضـحانهای خوردنـد که هرگز در طول تاریـخ حیـات نکبت بارشـان به چنین شـکست ذلت بـاری درعین این که از جانب آمریکا و انگلیس یاری میشدند دچار نشده بودند، و به اراده خدا بنا نیست این قوم روی خوشی و رفاه را تا نابودی کامل به دست مؤمنان منطقه ببینند.

اینان با غرق بودن در ثروت و پر بودن انبارهایشان از پیشرفته ترین مهمات و اسلحه های آمریکا و انگلیس از تعدادی اندک از جوانان شیعه لبنان افسانه شکست ناپذیری شان که خود و اربابانشان مدعی آن بودند بباد رفت و نزد ملل دنیا و آزادی خواهان جهان به ذلّت و خواری شکنندهای دچار شدند و ملت های

آزاده در همین روزها با اعلام پیروزی حزب الله و شکست نکبت بار اسرائیل آماده جشن و سرور میشوند.

این قوم عنود هر بهائی در برابر کفرورزی شان نسبت به قرآن و پیامبر بگیرند بسیار بسیار ناچیز و غیرقابل توجه است، و جز زیان و خسارت در دنیا و آخرت چیزی برای آنان باقی نمیماند.

### انتخاب نبی و نزول کتاب براو براساس لیاقت است

این قوم زیانکار پس از بعثت پیامبراسلام و نزول قرآن در برابر اراده حکیمانه حق موضع باطل و ناحق گرفتند و از روی تعصب جاهلانه نژادی و حسد باطنی دهانشان را به این سخن باطل و بیمعنی آلوده کردند که چرا در این زمان که پیامبر اسلام براساس پیشگوئی آیات تورات ظهور کرده، از میان قوم خود ما پیامبر مبعوث به رسالت نشده و چرا ویژه ما و براساس خواست ما کتاب برای ما نیامده، و چرا ما باید از آئین یهودیت که خاص ماست دست برداشته به پیامبری که در قوم عرب مبعوث به رسالت شده و کتابش به لغت عربی است ایمان بیاوریم.

این بیخردان و سبک مغزان و حسودان و کینه توزان تصور میکردند انتخاب پیامبر و نزول کتاب بر او براساس قومیت و نژاد است!

توجه به این معنی نداشتند یا نمیخواستند داشته باشند که مقام رسالت و نبوت به کسی عطا میشود که از عقل کامل و ایمان جامع، و اخلاق الهی، و نیت پاك و عمل صالح و پیشینه درست برخوردار باشد و بتواند این مسئولیت عظیم الهی را بر عهده گیرد و مردم را در فضائی از صبر و استقامت به خدا دعوت کند و آنان را در راه رشد و کمال و آدمیت و انسانیت و رسیدن به مقامات معنوی هدایت نماید.

آنان به اندازهای در تنگنای کبر و غرور و حسد و نابخردی دچار بودند که حاضر نشدند بدون در نظر گرفتن امور ظاهری و خالی از توجه به قومیت و

نژادپرستی به حق ایمان بیاورنـد، و نسل های پس از آنان تا به امروز نیز دچار این اوهام و خیالات فاسـده و غرور و نژادپرستی اند و حاضر نیستند در برابر حق سر تسلیم فرود آرند.

### کیفر مخالفت با حقایق

این ظروف غرور و منیت، و خزانه پستی و شرارت، و تنور پر از آتش عصبیت و حسادت که به خاطر این حالات باطنشان منشأ انواع جنایات و فسادها در مناطق مختلف دنیا بودنـد و نسل امروزشان هم چون آباء و اجدادشان منشأ جنایات و فساداند نه تنها در دنیا مسـتحق ذلت و خواری، و خشم خدا و مردم شدند، بلکه در آخرت هم سزاوار عذاب خوارکنندهای هستند وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ.

برای این که شدت حسد و حدّت کفر این طایفه از خدا بیخبر را بیش از پیش بدانید و دو قطعه تاریخی توجه نمائید:

سلمه بن سـلام از بدریون و مجاهدان صدر اول اسـلام است میگوید جهودی از جهودان مدینه نزدیک ما میزیست یک روز به ما گفت:

«اظلکم زمان بنی الحرم الذی یرکب البعیر و یلبس الشمله ویأکل الکسره، ویقبل الهدیه ولایأکل الصدقه:»

اینک روزگار پیامبر مکی بر سـر شـما سایه انداخته، و هنگام بعثت او فرا رسیده، پیامبری که از نشستن بر شتر عار ندارد، لباس گشـاد و وسـیع پوشـد، و نـان ریزه خشـک خـورد، و هـدیه پـذیرد، و از خـوردن صـدقه امتنـاع ورزد، و سـپس گفـت از شـما شنوندگان کسـی که او را ببیند این مرد یعنی سـلمه بن سلام است، چیزی نگذشت که پیامبر وارد مدینه شد و همه نشانه هائی که آن یهودی براسـاس آیـات تورات دربـاره او گفته بود در او بود، به او گفتم والله این همـان پیـامبری است که تو به مـا خبر دادی و کسی غیر او نیست یهودی گفت: آری همان است که من

براساس پیش گوئی تورات گفتم ولی هرگز دست از آئین یهودیت بر ندارم و به او ایمان نیاورم (۱)! !

صفیه دختر حیی بن اخطب یهودی میگوید: هنگامی که محمد مصطفی به مدینه آمد پدرم و عمویم ابو یاسر اخطب اواخر نیمه شب به قصد این که بدانند آیا او همان پیامبری است که تورات خبر داده بیرون شدند، به وقت غروب آفتاب به خانه بازگشتند در حالی که شکسته دل و کوفته و پریشان و غمناک بودند، عادتشان این بود که هرگاه به خانه میآمدند مرا مینواختند و مورد نوازش قرار میدادند، ولی آن شب به من توجهی نکردند و مرا مورد تفقد و نوازش نگرفتند و از شدت دلتنگی به من التفات نکردند، ابو یاسر عمویم به پدرم گفت:

«اهو هو»

آیا این همان است که میدانیم؟ پدرم گفت: آری سوگند به خدا، عمویم گفت به تمام معنی او را شناختی و به عنوان پیامبر دریافتی؟ گفت: آری، عمویم گفت: اکنون در درونت نسبت به او چه نظری داری؟ پدرم گفت به خدا سوگند تا زنده ام نسبت به او پر از کینه و دشمنی هستم! ! (۲)

آیا چنین مردمی به قول قرآن مستحق خواری دنیا و عذاب آخرت، و خشم خدا و خلق و لعنت ابدی و عذاب خوارکننده در محشر کبری نیستند؟ ! جواب عقل و فطرت و نظام هستی، و پاسخ حق و پاکان این است که: وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ.

چون کنی بربی حسد مکر و حسد؟ ج

زان حسد، دل را سیاهی ها رسد ججخاک شو مردان حق را زیر پا ججخاک بر سر کن حسد را هم چو ما ج

ص:۳۵۸

---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲- ۲) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۷۳.

این حسودان معانـد و جهودان متعصب و زبون و خوار چون نمیتوانند به وظائف و مسـئولیت های انسانی و الهی خود بپردازند، و از تحصـیل ارزش هـا و فضائـل محرومنـد و زیر لگـد سـتمکاران مـافوق خودشان، نفسـیات و حقوقشان پایمال میگردد، روز قیـامت هم زیر پـای دیگر دوزخیان و در پست ترین درکات جهنم خواهنـد بود، و با ذلت و خواری شـگفت آوری در آن دنیا دست بگریبانند! ! (۱)



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن با تصرف در عبارت.

## تفسیر آیه ۹۱– ۹۲– ۹۳

### اشاره

وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا نُؤْمِنُ بِمٰا أُنْزِلَ عَلَیْنٰا وَ یَکْفُرُونَ بِمٰا وَرٰاءَهُ وَ هُوَ اَلْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِیٰاءَ اَللّٰهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

وَ لَقَدْ جٰاءَکُمْ مُوسیٰ بِالْبَیِّنٰاتِ ثُمَّ اِتَّخَذْتُمُ اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظٰالِمُونَ

وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَکُمْ وَ رَفَعْنٰا فَوْقَکُمُ اَلطُّورَ خُذُوا مٰا آتَیْنٰاکُمْ بِقُوَّهٍ وَ اِسْمَعُوا قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ عَصَیْنٰا وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ اَلْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمٰا یَأْمُرُکُمْ بِهِ إِیمٰانُکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

هنگامی که به آنان گویند: به آنچه که خدا بر پیامبر اسلام نازل کرده ایمان آورید، گویند: به توراتی که بر خود ما یهودیان نازل شده ایمان داریم و به غیر آن در حالی که حق است، و تصدیقکننده توراتی است که با آنان است کفر میورزند بگو: اگر شما از روی درستی و راستی به تورات ایمان دارید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را میکشتید.

و یقیناً موسی برای شما معجزات و دلایلی روشن آورد سپس شما پس از رفتن او به کوه طور گوساله را معبود خود انتخاب کردید درحالی که به خود و دلایل روشن حق ستمکار بودید.

و یاد آرید زمانی که از شما برای پیروی از موسی و عمل به تورات پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را چون تورات برای خوشبختی دنیا و آخرتتان به شما عطا کردیم با قوت و قدرت دریافت کنید و فرمان های من و پیامبرتان را گوش دهید و بشنوید به ظاهر گفتند: شنیدیم و در باطن گفتند نافرمانی کردیم و به سبب کفرشان دوستی و عشق به گوساله با دل هایشان درآمیخت، بگو اگر شما مؤمن هستید و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان میهد، پس بدچیزی است اموری که ایمانتان به آن فرمان میدهد.

### شرح و توضیح

مطالبی که در این سه آیه شریفه هست عبارت است از گوساله پرستی یهود که شرحش در آیه ۵۴ سوره مبارکه بقره گذشت، و اخذ میثاق و برافراشته شدن کوه طور، و دریافت کتاب با قوت و قدرت که توضیحش در آیه ۶۳ آمد و کشته شدن پیامبران به دست یهود که تفسیرش در آیه ۶۱ بیان شد و کفر به قرآن که بطور مفصل در آیه ۸۹ شرح داده شد.

## تفسیر آیه ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸

### اشاره

قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ اَلدّارُ اَلْآخِرَةُ عِنْدَ اَللّهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ اَلنّاسِ فَتَمَنَّوُا اَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اَللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ

وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ اَلنّاسِ عَلى حَياةٍ وَ مِنَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ اَلْعَذابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اَللّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ

قُلْ مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اَللّهِ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُؤْمِنِينَ

مَنْ كانَ عَدُوًّا لِلّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكالَ فَإِنَّ اَللّهَ عَدُوٌّ لِلْكافِرِينَ

بگو: اگرآنگونه که میپندارید سرای آخرت با همه نعمت هایش نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس چنانچه راستگو هستید مرگ را آرزو کنید.

و آنان هرگز مرگ را به سبب گناهانی که مرتکب شده اند آرزو نمیکنند و خدا به ستمکاران داناست.

و یقیناً یهود را حریص ترین مردم به زندگی دراز مدت خواهی یافت و حتی حریص تر از مشرکان، هریک از آنان آرزومند است که ای کاش هزار سال عمرش دهند، ولی آن عمر طولانی دورکننده او از عذاب نیست و خدا به آنچه انجام میدهند بیناست.

«آنان میگویند: چون جبرئیل برای تو وحی میآورد ما با او دشمنیم بنابراین به تو ایمان نمیآوریم» بگو: هر که دشمن جبرئیل است دشمن خداست، زیرا او قرآن را بفرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است قرآنی که تصدیقکننده همه آیات کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

هرکه با خدا و فرشتگان خدا و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد کافر است و بیتردید خدا دشمن کافران است.

### شرح و توضیح

از آیات مورد تفسیر اهمّ مطالبی که استفاده میشود این است:

۱- مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

۲- ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی است.

۳- یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند.

۴- آرزوی مرگ محصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است.

ص:۳۶۱

۵- اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است.

۶- کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است.

۷- حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند.

۸- زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست.

۹- سه ویژگی قرآن.

۱۰- دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست.

۱۱- خداوند دشمن دشمنان حقایق است.

۱۲- نقش فرشتگان در جهان هستی.

مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

یهود ادعا میکردند و هنوز هم مدعی هستند که سرای آخرت با همه نعمت هایش خالص و دربست ویژه ماست و دیگر مردم جهان و سایر اقوام و ملل در این حقیقت سهم و نصیبی ندارند، چرا که ما دوستان خدا و فرزندان اوئیم (۱)

رسول بزرگوار اسلام که به اذن و توفیق حق از نظر علم و درایت و آگاهی و بصیرت و داشتن دانش ملک و ملکوت سرآمد همه فرشتگان و انسان ها و جن است، و وجودش دریای بیساحل حکمت، و قلبش حاوی همه مفاهیم و معانی قرآن، و باطن پاکش وصل به علم بینهایت حضرت رب العزه بود، و خداوند همه فیوضات معنوی را در حد اعلا به او عنایت، و وی را در همه شئون باطنی و ظاهری حجت کامله خود بر همه انسان ها تا قیامت قرار داده، از جانب پروردگار مهربان مأموریت یافت: «قُلْ إِنْ کانَتْ» که با یهود به بحث و گفتگوی منطقی و عقلی و دینی بنشیند و آنان را قانع کند که شما در ادعایتان نسبت به



---

۱- ۱) - مائده ۱۸.

این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه شماست به باطل ادعا میکنید و سخنتان پایه و اساس علمی ندارد، و بر هیچ قاعده منطقی استوار نیست، و بدون دلیل و برهان خود را دل خوش به این معنا نموده، و با اعتقاد به این مسئله برای خود مصونیتی خیالی از کیفر گناهان و جریمه معاصی و عذاب خطاهایتان ساخته اید، و این ادعا به هر صورتی که به شما القاء شده، یا ساخته ذهنتان میباشد، نه این که به سود شما نیست، بلکه این عقیده تحمیلی، یا بافته پوک و پوچ خیال و گمان در دنیا و آخرت به ضرر شماست، در دنیا به ضرر شماست زیرا با دلگرمی به این اعتقاد و این که در دوزخ راهی ندارید به هر گناه و معصیت و ظلم و ستم تن میدهید، و برخلاف نظامات و قوانین حاکم بر هستی حرکت میکنید، و به غارت اموال مردم و خوردن هر مال حرام آلوده میشوید، و حقوق انسان ها را ستمکارانه پایمان مینمائید و چنان که روزگار بدکاران پیش از شما نشان داده به عذاب استیصال دچار میگردید، و در آخرت به زیان شماست، زیرا قواعد حق و آیات الهی و عدل خدا نشان میدهد که در قیامت برای قومی خاص هیچ امتیازی قائل نیستند، و هر مجرمی هر که باشد و منسوب به هر خانواده یا طایفه ای یا جامعه خاصی میباشد در گرو اعمال خویش است، و راهی برای فرار از عذاب دوزخ اگر در دنیا توبه نکرده باشد ندارد، و به حکم حق برای ابد دچار عذاب دردناک قیامت خواهد شد.

شما ای قوم یهود اگر در این ادعا راستگو هستید ابداً نباید از مرگ بترسید، و از انتقال به عالم آخرت وحشت کنید، و مرگ را کابوسی بسیاربسیار ترس آور تصور نمائید، بلکه باید مشتاق و عاشق مرگ باشید، و نسبت به فرا رسیدن آن با همه وجود خوشحال گردید، و با جان و دل از آن استقبال نمائید، و آن را هم چون معشوقی بینظیر در آغوش بگیرید، روی این حساب مصراً از شما می

خواهم به راستی و درستی از خـدا درخواست مرگ کنیـد، و از آن به عنوان وسـیله انتقـال شـما به آخرت و همه نعمت هایش استقبال نمائید، و با آغوش باز بپذیرید.

این احتجـاج و بحث پیـامبر بـا یهود، احتجـاجی براساس رحمت و محبت به گمراهان و دارنـدگان عقایـد بیمنطق و فاسـد بود، باشـد که از خواب سـنگین غفلت بیـدار شونـد و از جهـل و بیخبری نجـات یابنـد، و اعتقاد به مصونیت از عـذاب قیامت را که اعتقادی بیپایه است از خود دور کنند و برای ساختن آخرت آباد، به عقاید اصولی و اعمال صالح آراسته شوند.

این مسـئولیت عظیم پیـامبران از جـانب خـداست، که گنهکاران را به صورت بیمار ببیننـد، و با دلسوزی و محبت به علاج آنان برخیزند، و دردهای درونی و بیماری های فکری آنان را درمان کنند.

ولی بـا کمال تأسف، بسـیاری از گنهکاران و آلودگان، و بیماران فکری و روانی نه این که از طبابت ملکوتی فرسـتادگان حق اسـتفاده نکردنـد و به معالجه خود تن در ندادنـد، و عقایـد فاسده را از خود دور ننمودند، بلکه با رأی و عقیده باطلشان اصـرار ورزیدنـد و پافشـاری کردنـد، و اسـتدلال و برهـان و دلایـل حکیمـانه دلسـوزان بـه خـود را برای دور کردن آثـار خیالاتشـان نپذیرفتند.

اگر یهود همین یـک جمله سـخن منطقی و سراسـر حکمت آمیز پیامبر را که اگر آخرت با همه نعمت هایش ویژه شـماست نه دیگر مردم چنـانچه ادعای صادقانه و درستی است تمنای مرگ کنیـد، قبول میکردنـد و به دقت و انـدیشه در آن مینشسـتند، به هدایت راه میبافتند و به وقار و ادب آراسـته میشدند، و به این نتیجه میرسـیدند که رسیدن به بهشت با این همه جنایت و خیانت و ظلم و سـتم و زشتی و منکر از عـدالت خـدا دور، و امری غیرمنطقی و برنامهـای بسیاربسـیار نادرست و خلاف بعثت پیامبران الهی است، پیامبرانی که مأموریت داشتند با نور

هدایت مردم را تربیت کنند، و آنان را از گناهان ظاهری و باطنی پاک نمایند، و سفرهای از صلاح و سداد در خیمه حیاتشان پهن کنند، و درهای سعادت دنیا و آخرت را به رویشان بگشایند.

نبوت موسی و تورات کتاب نازل شده بر او برای این بود که این قوم از چنگال ستم و ظلم فرعونیان رهائی یابند، و از ریختن خون فرزندانشان، و داغداری زنانشان، و به بیگاری گرفتنشان، و شکنجه های تحمیل شده بر آنان و فساد و افساد درباریان فرعون نجات پیدا کنند و پس از آنان با عبرت گرفتن از عاقبت ستم کارن در فضائی از صلاح و سداد و صدق و درستی، و شرافت و کرامت، و عبادت و خدمت به خلق زندگی کنند، عقیده به این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه ماست درحالی که بدتر و بیشتر از فرعونیان غرق گناه و آلوده به هه معاصی هستند و از هیچ ظلم و ستمی بر خود و دیگران روی گردان نیستند کاملاً و صد در صد مخالف اهداف نبوت موسی و آیات تورات است، و نشان میدهد که این عقیده بافته خیالات فاسد مفسدان و احبار آلوده دامن یهود و متولیان کنیسه هاست، که خواستند با این عقیده راه شکم چرانی و شهوت رانی آنان و به بردگی کشیدن قومشان برویشان باز باشد!

چنان که در کتاب ها آمده حضرت حق به وسیله موسی یا براساس تورات به بنی اسرائیل چنین پیام داده:

«یابن عمران قل لبنی آدم من کان شفیعکم الی اذ خلقتکم فاجنت صورکم؟ ومن کان شفیعکم الی اذ مننت علیکم بالاسلام.»

«امن اخرجکم من اصلاب آبائکم بالرفق الی بطون امهاتکم امّن اخرجکم بالرفق من ارحام امهاتکم، امن القی الرحمه والرأفه فی قلوب امهاتکم حتی تخرج اللقمه من فیها فتمضغها لکم امن فتق القلب فجعل فیه نوراً تهتدون به امن وهب لکم اسمع تسمعون به، هذه منتی علیکم قدیمه، تعصوننی بالنهار و متمردون علی وانا بعلمی احفظکم فی ظلم اللیالی، وان الملائکه لتنادی یا حلیم ما احلمک عن الظالمین؟ یا موسی ینقلبون فی نعمائی و یعصوننی ثم یقولون انی غفور رحیم، یا موسی کم یشکو کرام الحفظه الی عبدی فآمرهم بالصبر واقول لهم لعله یرجع ویتوب، بابن عمرن یمرون بالجیفه فیسدون مناخرهم، وذنوبهم عندی انتن من الجیفه یابن عمران عندالشدائد یدعوننی و ینسونی عندالرخاء یا بنی آدم خذوا من

الدنیا بقدر ماتطیقون، واکتسبوا من الذنوب بقدر ماتتحملون العقوبه، واطلبوا من النعم بقدر ماتؤدون شکره، ستعلمون اذا رجعتم الی انی انما امهلت الظالمون لهوانهم علی.»

پسر عمران به فرزندان آدم بگو: میانجی و شفیع شما نزد من زمانی که شما را آفریدم و صورتتان را زیبا و نیکو قرار دادم چه کسی بود، این خود من بودم که از باب رحمت و لطف و محبت و کرامت شما را خلق کردم و صورت هایتان را زیبا قرار دادم.

به فرزندان آدم بگو: زمانی که نعمت باعظمت دین را به شما ارزانی داشتم میانجی و شفیع شما نزد من در عطا کردن این نعمت چه کسی بود؟ این خود من بودم که برای تأمین سعادت دنیا و آخرت شما اسلام را که تنها دین من است به شما عطا کردم.

فرزندان آدم چه کسی شما را با مدارا از اصلاب پدرانتان به ارحام مادرانتان انتقال داد، و چه کسی شما را با مدارا از رحم های مادرانتان به دنیا آورد؟ و چه کسی رحمت و مهر را در دل های مادرانتان انداخت تا لقمه را از دهان خود درآورند و جویده نموده در دهان شما بگذارند، و چه کسی قلب را جایگاه هدایت قرار داد تا به وسیله آن به حقایق و به ایمان و به یقین به آخرت راه یابید؟

فرزندان آدم چه کسی برای شما گوش قرار داد تا به وسیله آن بشنوید، همه این نعمت های ظاهری و باطنی را من از روی مهر و محبتم به شما عطا کردم، این است نعمت های من بر شما، نعمت هائی که از ابتدای آفرینشتان به تدریج به شما عنایت نمودم، اما شما در طول روز مرا معصیت میکنید، و دست به هر گناهی میزنید، و به حلال و حرامم توجهی نمیکنید، و آیات کتابم را به گردونه عمل نمیگذارید، و نعمت های عطا شده ام را ابزار گناه قرار میدهید، نسبت به من با همه وجودتان تمرد و روی گردانی دارید، با این همه من در طول تاریکی های شب با علم و آگاهی و دانائی ام شما را در حالی که در استراحت و خواب هستید از خطرات حفظ میکنم! !

فرشتگانم از کثرت گناه و ظلم و جنایت و خیانت های شما فریاد میزنند: ای خدای بردبار تا چه اندازه بر این ستم پیشگان بردباری روا میداری؟

ص:۳۶۶

ای موسی در نعمت هایم میغلطند و مرا به هرگونه که بخواهند معصیت میکنند، سپس برای دل خوشی خود میگویند: خدا آمرزنده و مهربان است!

ای موسی چه اندازه فرشتگان حافظ اعمال از بنده ام بخاطر گناهان نزد من شکایت آرند و من آنان را به صبر و شکیبائی فرمان دهم و به آنان بگویم امید است به من باز گردد و توبه کند.

پسر عمران اینان زمانی که از کنار مرداری و لاشهای بگذرند بینی خود را برای استشمام نکردن بوی بد آن مردار و لاشه میگیرند در حالی که گناهانشان نزد من بدبوتر از لاشه و مردار است!

پسر عمران در سختی ها و گرفتاری ها به دعا و مناجات برای رفع گرفتاری هاشان به پیشگاه من میآیند ولی هنگام خوشی و رفاء مرا فراموش میکنند.

فرزندان آدم از دنیا به اندازهای که بتوانید در آخرت بارش را طاقت بیاورید برگیرید، و از گناهان به اندازهای که بتوانید عذابش را تحمل کنید مرتکب شوید، و از نعمت ها به اندازهای که بتوانید شکرش را ادا کنید بخواهید، چون پس از مرگ به من بازگشته خواهید فهمید که مهلتی که در دنیا به ستمکاران و گنه پیشگان دادم به خاطر این بود که نزد من پست و بیارزش بودند! (۱)

با توجه به این سبک و سیاقی که رسالت و نبوت موسی یا آیات تورات داشته، آیا ادعای مشتی ظالم و ستم پیشه و آلوده به هر گناهی، و ادعای ملتی که هزاران سال است دستشان به خون بیگناهان تاریخ آغشته و از هیچ گناهی روی گردان نبوده و نیستند مبنی بر این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل از آن بهره ندارند، ادعای درست و صادقانهای است؟ زهی بیشرمی و بیحیائی! !

### ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی

ص:۳۶۷

---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج ۱، ص ۲۸۱.

یهود بدون دلیل و برهان، و به دور از منطق و حکمت و تنها براساس اوهام و خیالات خود را از نظر نژاد برترین ملت و بالاترین قوم میدانند.

آنان به جای این که خود را در شئون بشری، یعنی آفرینش طبیعی با دیگر فرزندان آدم و حوا مساوی بدانند، و به این حقیقت توجه داشته باشند که فرزندان آدم و حوا یا نسل اسحاق و اسماعیل از نظر خلقت ظاهری و هویت و ذات هیچ تفاوتی با هم ندارند و همه هم نوع یکدیگرند، خود را از دیگر ملت ها و اقوام جدا دانسته و امتیازی ویژه برای خود قائل اند و ادعا دارند که ما موجوداتی ممتاز و عزیز دردانه و ملتی خاص و گروهی ویژه ایم و دیگر انسان ها با ما در هیچ شأنی برابر و مساوی نیستند، و بر این اساس همه دنیا از ماست، و همه نعمت ها و ثروت ها و زمین ها متعلق به ماست و دیگر اقوام و ملل برده ما هستند و باید در راه خدمت به ما به کار گرفته شوند، و چون اقوام و ملل دیگر به تصاحب زمین ها و کشورها و معادن و ثروت ها دست گشوده اند و براساس اعتقاد ما غاصب هستند و خود حاضر نیستند پنج قاره و ثروتشان را در اختیار ما بگذارند، پس بر ما واجب است زمینه جنگ با همه ملل و اقوام را به تدریج فراهم آوریم و بخش بخش زمین و ثروت هایش را از دست غاصبان خارج کنیم و پس از سلب مالکیت از آنان، با قدرتی که به دست میآوریم آنان را به بردگی کشیده و در راه خدمت به شکم و شهوت خود بکار گیریم!!!

آری این است نتیجه شوم اعتقاد باطل و ادعای دروغین، و خیال بافی های باطل.

اینجاست که باید ملت ها را نسبت به این عقیده شوم و آثار پلیدش بیدار کرد، و همه را علیه این ستمکاران بسیج نمود، تا میدانی که پیش خود مالکیتش را برای خود فرض کرده اند از شرور آنان حفظ نمود.

ص:۳۶۸

مسیحیان و دیگر ملل و اقوام بدانند که قوم یهود با چشمی دیگر به آنان مینگرند، و هرگز با آنان دل دوستی ندارند، و به انتظار فرصت اند که دمار از روزگار مسیحی و غیر مسیحی برآورند و جهان را تبدیل به اقیانوسی از خون آنان کنند و به تصرف مایملک همه جهانیان برخیزند!

اینان براساس همین نژادپرستی، معتقدند که قیامت با همه نعمت هایش ویژه آنان است و دیگر مردم جهان از آخرت آباد نصیب و بهرهای ندارند.

در صورتی که صدها دلیل طبیعی، عقلی، شرعی، منطقی، معنوی ادعای آنان را نسبت به برتری نژادشان و نسبت به این که قیامت آباد ویژه آنان است باطل و پوچ و یاوه و مزخرف اعلام میکند.

**یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند**

آنچه از آیه شریفه قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ اَلدّٰارُ اَلْآخِرَةُ عِنْدَ اَللّٰهِ خٰالِصَةً مِنْ دُونِ اَلنّٰاسِ آن به دست میآید این است که یهود جز برای خود برای دیگر اقوام و ملل هیچ ارزشی قائل نیستند و این حکایت از جهل و غرور و کبر و تعصب نژادی آنان دارد.

در صورتی که همه انسان ها از نظر ذات و هویت باهم مساوی و برابر هستند، و احدی را بر احدی امتیاز و برتری نیست.

باید به همه ملل و اقوام گفت که یهود به شما توهین روا داشته، و به تحقیر شما برخاسته و شما را اصالتاً انسان نمیداند.

به این خاطر هر زمینهای را برای نابود کردن شما، یا به بردگی گرفتنتان فراهم میآورد، و با اشاعه هرگونه فساد و معصیت با وسیله های گوناگون درصدد ضربه زدن به شماست.

این قوم به خاطراین که شما را انسان نمیدانند، نسبت به رشد و کمال و آزادی و شکوفا شدنتان در علم و آگاهی به شدت حسودند، و تاجائی که قدرت

دارند برای ضربه شدن به شما فعالیت میکنند، و مانع پیشرفت و سربلندی و عزت شما میگردند.

آیا کسانی که شما را از گردونه انسان بودن خارج میدانند، و توهین به شما و تحقیر کردنتان را روا میدارند دوست شمایند تا با آنان دوستی کنید، و محبّ شمایند تا به آنان محبت ورزید، دلسوز شمایند تا نسبت به آنان دلسوزی کنید، اینان با گروهی از هم پیمانانشان که استعمارگران آمریکائی و اروپائی هستند که منافقانه خود را مسیحی میخوانند در حالی که عملا یهودی و بدتر از یهودی اند هدف نهائی شان چون اجداد گذشته خود و یهودیان روزگاران و اعصار پیشین نابودی بشریت، و پایمال کردن انسانیت، و خاموش کردن چراغ دین، و تخریب فرهنگ های صحیح و اصولی ملت ها و اقوام، و تصاحب همه زمین و نعمت های آن است و در این مقام اند که اگر کسی را هم زنده بگذارند برای بردگی و بندگی خود بکار گیرند.

پرشدن انبارهای اسرائیل و آمریکا و اروپا از مخرب ترین سلاح ها و بمب های میکربی و اتمی، بمب هائی که هر کدامش برای تخریب منطقهای وسیع و کشتن میلیون ها انسان بیگناه کافی است برای چیست؟ اسرائیل یا به عبارت بهتر صهیونیست که آبروی یهودی های مؤمن به دین موسی و بیآزار را برباد داده و آمریکا و اروپا این اسلحه های مخرب و کشنده را برای نابودی ملت های خود که نمیخواهند، این سلاح ها انبار شده تا فرصتی به دست آرند و اهداف شوم خود را بر ضد همه ملت ها و اقوام و ملل بکار برند و همه دنیا را با آنچه در آن است به ملکیت خود در آورند، ولی براساس تجربه تاریخی و پیشگوئی های اولیاء الهی، و مسائلی که در معارف حقه آمده و به ویژه آینده گوئی آیات قرآن، این جنایتکاران و همدستان مفافقشان که به دروغ ادعای مسیحیت میکنند ولی

در باطل یهودی نژاد پرست انـد موفق به پیاده کردن اهـدافشان نمیشونـد و پیش از ظهور دوازدهمین پیشوای معصوم قائم آل محمـد اکثرشان در حوادث مختلف و به ویژه جنگ هائی که دودش به چشم خودشان میرود نابود میشوند و سطح زمین برای برپا شدن حکومت عدل جهانی به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با کمک صالحان و شایستگان آماده میگردد.

این حقیقتی است که نه تنهـا معـارف اسلامی و قرآن مجیـد با قاطعیت از آن خبر داده بلکه پیش از قرآن در تورات موسـی و زبور داود هم مطرح بوده که آینده جهان در تصرف بندگان صالح و شایسته و عدالت پیشه و مهر ورز خواهد آمد.

وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی اَلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اَلذِّکْرِ أَنَّ اَلْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ اَلصّالِحُونَ: (۱)

و همانـا مـا پس از تـورات در زبـور هـم ثبت کردیم و وعـده قطعی دادیم که همه روی زمین را بنـدگان شایسـته مـا به میراث میبرند.

دقت کنید که فعل یرث مضارع است و دلالت دارد بر این که پاک شدن زمین از لوث وجود وجود یهود صـهیونیست مسلک و سـردمداران مسیحیت در آمریکا و اروپا که به دروغ ادعای مسیحیت مسلک میکنند ولی در حقیقت یهودی صهیونیست اند و بر گنهکـار حرفهـای قطعی و جزمی است و حکومت صالحان در همه زمین در سایه دولت عـدل جهانی امری مسلم و ثابت است.

### آرزوی مرگ بحصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است

براساس محتویات تورات که بخشـی از آن در قرآن مجید آمده، و بر مبنای آیات قرآن و معارف حقه، و با توجه به فرمایشات پیامبران که در کتاب های حـدیث نقل شـده، اشتیاق به مرگ و انتقال از دنیا به آخرت نسـیمی ملکوتی و حالتی معنوی اسـت که از عمق ایمان به خدا و یقین به آخرت و اعمال صالحه و اخلاق حسـنه و پاکی و طهارت درون بر میآید، و در سـرزمین دل و گلستان قلب



---

۱- ۱) - انبیاء ۱۰۵.

میوزد، و صاحب آن بدون این که دغدغهای بخاطر راه دهد، و ترسی او را فرا گیرد به تمنای مرگ و به انتظار حرکت از دنیا به آخرت، و آسوده شدن از این مضیقه ها و محدودیت ها و آلام و مصائب بر میآید و در درونش مترصد استقبال از پیک مهربان خدا که به مؤمنان عجیب مهربان و بامحبت است میشود و با رو به رو شدن با ملک الموت با خوشی و سلامت و بشارت یافتن به بهشت و روح و رحمت آماده رفتن به جهان آخرت و دست یافتن به نعمت های ابدی بهشت میگردد، بهشتی که بر پایه معارف مستدل الهی جز محصول ایمان و عقاید حقه و اعمال شایسته و اخلاق حسنه نیست.

روایات اهل بیت به دنبال آیات قرآن و مطالب دیگر کتاب های آسمانی چنین انسانی را مستعد و آماده موت شمرده اند، انسانی که وسایل مرگ راحت و رسیدن به آخرت آباد را برای خود بفرمان حق فراهم آورده و از انتقال به عالم بعد با عبور از پل مرگ ترس و حزنی برای او نیست.

فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۱)

نهایتاً کسانی که از هدایت من و آئین و دینم و حلال و حرامم پیروی کنند در هیچ حالی به ویژه بهنگام مرگ برای آنان هیچ بیمی نیست و اندوهگین نمیشوند.

آری سعادت و خوشبختی انسان و سلامت دنیا و آخرتش و امنیت باطنش و اشتیاقش به مرگ که نقطه حرکت به سوی لقا و قرب الهی است محصول هدایت و عمل به دین خداست، و هدایت جلوه وحی و میوه شیرین نبوت و امامت است، که هر کس در این وادی وارد شود و ثابت قدم بماند اهل بهشت است و بهشت محصول قبولی اعمال و رضایت و خوشنودی حق از عبد است.



---

۱- ۱) - بقره ۳۸.

چنین انسان هائی بخاطر گره خوردن وجودشان به ایمان به خدا و آخرت و متخلق شدنشان به اخلاق الهی، و حرکات مثبت و شایسته و صالحشان گرچه چون شمع بسوزند برای دیگران زداینده ظلمت و روشنکننده فضای حیات و زندگی هستند.

آنان به زبان پیامبر به زمین تشبیه شده اند یا از باب فروتنی و تواضعشان که به آسانی قدم در دایره تکالیف و مسئولیت ها میگذارند، چون زمین که متواضعانه همه خواسته های حق را از طریق خورشید و هوا و آب و باد و باران میپذیرد و مسئولیتش را برای تغذیه موجودات زنده انجام میدهد.

با از باب این که قدم حق را در سرزمین وجودشان با همه شرایط و قیود میپذیرند، چونان که زمین قدم موجودات زنده را بر سر خود پذیرفته، یا از باب این که مانند زمین که دور خورشید میچرخد دور حق میچرخند و از فیوضات الهیه بهره مند میشوند، یا از باب این که مانند زمین که منبع رزق و روزی برای موجودات زنده است منبع خیرات و برکات برای دیگران اند.

اما اهل شقاوت و تیره بختی و اهل ظلم و گناه و اهل خطا و معصیت که از مصادیق اکملشان یهودی های نژادپرست، و حس گرا، و مادی صفت هستند، شقاوت و تیره بختی شان محصول ضلالت و گمراهی و ضلالتشان نتیجه غرور و کبر و تعصب های بیجا و در یک کلمه ضلالتشان محصول تلخ عبادت برای شیطان و اسارت در بند هوای نفس است.

ضلالتی که در آنان انحراف فکری و اختلال روانی بوجود آورده، و دست آنان را برای ارتکاب هر گناه معصیتی و هر ظلم و جنایتی باز گذاشته و از آنان ملّتی لجوج، کینه توز، گوساله پرست، بنده ثروت، اسیر هوا، گرفتار خیالات و

اوهام و منبعی از هر فساد و افساد، جنایت و بیدادگری ساخته و بقول قرآن آنان را تبدیل به هیزم دوزخ نموده است!!

وَ أَمَّا اَلْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً: (۱)

و اما منحرفان از حق به یقین هیزم دوزخ اند.

با توجه به این همه انحراف، و عصیان و گناه و ستم و جنایت و خیانت و ظلم و فساد و افساد، و بیدادگری نسبت به دیگران، و تخریب ارزش ها، و ایجاد ناامنی در زندگی دیگران چگونه آرزوی مرگ کنند و انتقال به عالم آخرت را مشتاقانه استقبال نمایند، اینجاست که خداوند بزرگ که از درون و برون همه موجودات و ذرات هستی آگاه است میفرماید: این قوم هیچ گاه آرزوی مرگ نمیکنند و فکر مردن را هرگز به ذهن خود راه نمیدهند!

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً به چه سبب آرزوی مرگ نمیکنند، و اندیشه اش را به درون خود راه نمیدهند، بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بخاطر انواع جنایات و ستم ها و گناهان و معاصی و فساد که مرتکب شده اند و برای خود از پیش فرستاده و ذخیره کرده اند، این خداست که وضع ستمکاران و درون و برونشان آگاه است که با قاطعیت اعلام میکند اینان هرگز آرزوی مرگ نمیکنند و بر این اساس باید گفت که ادعایشان نسبت به این که آخرت و همه نعمت هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل سهمی از آن ندارد ادعائی صد در صد دروغ و بیپایه و بیمایه و بافته اوهام عنکبوتی و خیالات شیطانی آنان است، اینان اگر به سلامت و رفاه و سعادت خود در آخرت و سهم بری از نعمت های جاوید آن اطمینان داشتند از مرگ نمیهراسیدند و آن را برای نجات یافتن از مضیقه ها و محدودیت های زندگی دنیا و مصائب و آلامش آرزو میکردند و با همه وجود از این انتقال استقبال مینمودند.



---

۱- ۱) - جن ۱۵.

### استعداد برای موت

در روایات اهل بیت بابی بسیار مهم به عنوان آمادگی و استعداد برای موت عنوان شده که دانستن دیدگاه های آن بزرگواران که آگاه به همه حقایق بودند در این زمینه لازم است.

از حضرت عسگری (ع) از پدران بزرگوارش روایت شده:

«قیل لامیرالمؤمنین (ع) ماالاستعداد للموت؟ قال: اداء الفرائض، واجتناب المحارم، والاشتمال علی المکارم، ثم لایبالی أوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه، والله مایبالی ابن ابیطالب اوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه:» (۱)

به امیرمؤمنان گفتند: آمادگی برای مرگ و استعداد برای انتقال از دنیا به آخرت به چه اموری است؟ حضرت پاسخ داد: عمل به واجبات الهی، دوری جستن از همه حرام ها، احاطه داشتن ارزش های اخلاقی بر درون و برون، سپس برای کسی که آراسته به این حقایق باشد باکی نیست که او در کام مرگ افتد، یا مرگ بر او واقع شود، به خدا سوگند پسر ابوطالب هیچ باک و دغدغهای ندارد از این که به مرگ افتد، یا مرگ او را فرا گیرد.

امام (ع) در خطبه معروف به وسیله میفرماید:

«لاغائب اقرب من الموت، ایها الناس انه من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها، واللیل والنهار مسرعان فی هدم الاعمار، ولکل ذی رمق قوت، ولکل حبه آکل وانت قوت الموت، وان من عرف الایام لم یغفل عن الاستعداد، لن ینجو من الموت غنی بماله، ولافقیر لاقلاله:» (۲)

غائب از نظری نزدیک تر از مرگ نیست، ای مردم بیتردید هرکه بر پشت زمین قدم میزند، به سوی زیرزمین و خانه گور میرود، شب و روز شتابانه در نابود کردن عمر درکارند، برای صاحب جانی رزقی است، و برای هر دانه نباتی خورندهای است، و تو ای انسان خوراک مرگی، روزگار شناس، و قدر دادن عمر از مهیا نمودن خود برای مرگ به وسیله ایمان و عمل غفلت نمیورزد،



---

۱- ۱) - امالی صدوق ۶۷.

۲- ۲) - امالی صدوق ۱۹۳.

ثروت مند با نیروی ثروتش راه نجاتی از مرگ ندارد، و تهیدست و فقیر به خاطر تهیدستی اش از مرگ در امان نمیماند.

حضرت باقر (ع) میفرماید امیرمؤمنان در کوفه پس از خواندن نماز عشا سه بار مردم را ندا نداد تا جائی که اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند:

«ایها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل، فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل، تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بافضل مابحضرتکم من الزاد وهو التقوی، واعلموا ان طریقکم الی المعاد، وممرکم علی الصراط، والهول الاعظم امامکم، وعلی طریقکم عقبته کؤد، ومنازل مهوله مخوفه، لابد لکم من الممر علیها والوقوف بها فاما برحمه من الله فنجاه من هولها و عظم خطرها، وفظاعه منظرها وشده مختبرها واما بهلکه لیس بعدها انجبار؟ ؟ :» (۱)

مردم خدا شما را رحمت کند، با ابزار و وسائل لازم آماده شوید که شما را به کوچ کردن از دنیا خوانده اند، با دعوت شدنتان به کوچ از دنیا این توقف و درنگ بر دنیا چیست؟ برترین چیزی را که در اختیار دارید و آن تقواست به آخرت خود انتقال دهید، بدانید که نهایتاً راه شما به سوی معاد، و عبورتان بر صراط است، هول و ترس بزرگ تر پیش روی شماست، در مسیرتان عقبه سخت و پرمشقتی وجود دارد، و منازل هولناک و ترس آوری قرار دارد، که شما را عبور از آنها و توقف در آنها چارهای نیست، نجات از امور ترسناک دنیای بعد، و بزرگی شأن و مقامش، و زشتی منظره هایش، و سختی عالم و آگاه به حقیقت اعمالش از طریق رحمت خدا میسر است، یا نهایتاً افتادن در چاه هلاکتی است که پس از آن روشکستگی اش جبران ندارد.

از معصوم (ع) روایت شده:

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، و زنوا اعمالکم بمیزان الحیاء قبل ان توزنوا:» (۲)

وجودتان را پیش از آن که به محاسبه بکشند، خود به محاسبه بکشید، و اعمال و کردارتان را در ترازوی حیا بسنجید، پیش از آن که آنها را بسنجند و محکومتان کنند.



---

۱- ۱) - بحار ۷۱ چاپ بیروت، ص۲۶۳، ح۳.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص۷۳.

روایت شده یحیی (ع) :

«یفکر طول اللیل فی امر الجنه والنار، فیسهر لیله ولایأخذه نوم، ثم یقول عندالصباح: اللهم این المفر واین المستقر؟ اللهم الا الیک:» (۱)

همه شب را در مسئله بهشت اندیشه میکرد، شبش را بیدار بود و خواب او را در کام خود نمیبرد، سپس هنگام صبح میگفت: خدایا راه فرار کجاست، و استقرار در چه ناحیهای است، خدایا مفر و مستقر جز به سوی تو نیست.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ینادی مناد کل یوم: ابن آدم لد للموت، واجمع للفناء وابن للخراب:» (۲)

فرزند آدم به دنیا آور برای مردن، اندوخته کن برای از بین رفتن بنا کن برای خراب شدن.

از رسول خدا سؤال شد:

«ای المؤمنین اکیس؟ قال: اکثرهم ذکرالموت، اشدهم لاستعداداً:» (۳)

کدام یک از مؤمنان زیرک تر است؟ فرمود: آن که بیشتر یاد مرگ است، و در مهیا شدن برای موت از همه کوشاتر است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء جبرئیل الی النبی فقال: یا محمد عش ماشئت فانک میت، و احبب من شئت فانک مفارقه، واعمل ما شئت فانک ملاقیه:» (۴)

هرگونه که خواهی زندگی کن بیتردید میمیری، و هرکس را بخواهی دوست داشته باش یقیناً از او جدا میشوی، و هر کاری میل داری انجام ده که بیشک همان را دیدار خواهی کرد.

به حضرت زین العابدین گفتند: بهتر چیزی که عبد براساس آن میمیرد چیست؟ فرمود:



---

۱- ۱) - مصباح الشریعه ۵۸.

۲- ۲) - بحار چاپ بیروت ج ۷۱، ص ۲۶۶.

۳- ۳) - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

۴- ۴) - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

«ان یکون قد فرغ من ابنیته و دوره و قصوره، قیل وکیف ذلک قال: ان یکون من ذنوبه تائبا، وعلی الخیرات مقیماً یرد علی الله حبیبا کریماً:» (۱)

این که از بناها و خانه ها و قصرهایش آسوده و آزاد گردد، گفتند: چگونه این آسودگی میسر است؟ فرمود: پیش از مرگش با توبه واقعی از گناهانش پاک شود، و بر انجام خیرات پابرجا باشد، و محبوب و بزرگوار بر خدا وارد گردد.

امام صادق (ع) فرمود:

«اذا آویت الی فراشک فانظر ماسلکت فی بطنک وماکسبت یومک، واذکر انک میت وان لک معاداً:» (۲)

چون در رختخواب استراحت جای گرفتی با دقت بنگر که چه لقمهای وارد شکمت کردی، و در امروزت چه به دست آوردی، و توجه داشته باش که مرگت حتمی است و برای تو بدون تردید بازگشتی به سوی خداست.

### اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است

اگر ملاک ترس از مرگ غفلت و جهل به حقایق نباشد، یا سبب بیم از مرگ قطع از حیات و زندگی و به خیال باطل فنا و عدم ابدی نباشد، پس علت بیم و وحشت و خوف و ترس از مرگ با توجه به اعتقاد به قیامت اعمال و اخلاق زشت است که محصولش بیتردید دوزخ و جهنم و کیفر و عقاب خواهد بود.

البته خائن و ظالم و فاسد و مفسد، و گناهکار و طاغی، و شرور و فتنه گر باید از مرگ و انتقال به عالم آخرت که عالم پاداش و کیفر است بترسد.

مگر افتادن در عرصه تنهائی و بییاری، و غلطیدن در ظلمات قیامت که ثمره ظلم است، و دچار شدن به کیفر گناه و عذاب معصیت ممکن است بدون ترس باشد؟



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

آن که مؤمن و دوست خدا و محبوب حق است، و با همه وجود به آئین خدا عمل کرده باید از آخرت که در حقیقت جای ورود به عرصه گاه لقا، و لحظه نشستن در مقام قرب است بترسد یا از آن استقبال کند؟

ترس برای پاکان بیمعنی، و برای ناپاکان حتمی و قطعی است.

### کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است

انسان هنگامی که به اختیار خود روی از صراط مستقیم بگرداند، و به انحراف فکری و عملی و اخلاقی دچار شود، و به خاطر این انحراف به تعدی و تجاور به حقوق الهی و حقوق مردم و حقوق خویش برخیزد، و با تیشه گناه به ریشه خود زند، و به تخریب ساختمان انسانیت خود اقدام کند، و به هوا و هواپرستی، و شکم چرانی و شهوت رانی و غارت اموال مردم آلوده گردد، و با در فشار گزاردن مردم، دل آنان را بسوزاند، و به جان و مال و آبرویشان رحم نکند، براساس آیات قرآن و روایات وجودش از مصادیق قطعی ظلم و ستم و معنون به عنوان ظالم و ستمکار است، و با ظلم و ستم است که بتدریج خود را از رحمت حق دور ساخته، و از وادی نور به سوی ظلمات میرود و مستحق لعنت خدا و عذاب آخرت میگردد.

قرآن گناهانی را مطرح میکند که آلوده به آن گناهان را ظالم و ستمکار میشناسد.

وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ: (۱)

برای زنان و مردان در مسئله زن و شوهری و خانواده و رفتار و منش و حتی هنگام جدائی و طلاق حقوق و قوانینی حکیمانه از جانب خدا وضع شده که لازم است هر دو حقوق یکدیگر را در هر شرایطی رعایت کنند، و ازآن حدود تجاوز ننمایند.



---

۱- ۱) - بقره ۲۲۹.

و کسانی که از حدود خدا تجاوز نمایند همانان بیتردید ستمکار و ظالم اند.

انفاق و هزینه کردن مالی که خدا به انسان عنایت کرده برای حل مشکل مردم و برای انجام خیرات و مبرات کاری پسندیده و اگر به عنوان زکات باشد امری واجب و لازم است ولی کسانی که نسبت به فضل و لطف خدا و ثروت عنایت شده حق، با بخل ورزیدن ناسپاسی و کفران ورزند البته مردم ظالم و ستمکاراند.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ بَیْعٌ فِیهِ وَ لاٰ خُلَّةٌ وَ لاٰ شَفٰاعَةٌ وَ اَلْکٰافِرُونَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ: (۱)

ای اهل ایمان از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکاران اند.

وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ: (۲)

و آنان که بر طبق آنچه نازل کرده داوری نکنند پس آنان همان ستمکاران اند.

وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ: (۳)

و کسانی از شما که پدران و برادران کافر خویش را دوست و سرپرست خود گیرند، پس آنان همان ستمکارن اند.

وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ:

و کسانی که از امور ناهنجار و زشت که نسبت به مردم روا میدارند توبه نکنند، پس آنان ستمکاران اند.

حضرت صادق (ع) میفرماید: لقمان به فرزندش گفت:

«یا بنی للظالم ثلاث علامات: یظلم من خوقه بالمعصیه ومن دونه بالغلبه، ویعین الظلمه:» (۴)

ص:۳۸۰

---

۱- ۱) - بقره ۲۵۴.

۲- ۲) - مائده ۴۵.

۳- ۳) - توبه ۲۳.

۴- ۴) - خصال، ج ۱، ص ۶۰.

فرزندم برای ستمکار سه نشانه و علامت است، با نافرمانی به کسی که از او برتر است ستم میکند، و با زورگوئی و زورمداری به پائین تر از خودش ظلم روا میدارد، و ستمکاران را کمک میدهد.

از رسول خدا روایت شده که خدا فرموده است:

«اشتد غضبی علی من ظلم من لایجد ناصراً غیری:» (۱)

خشم سخت و سنگین است بر کسی که ستم ورزد به کسی که یاری جز من ندارد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«الظلم فی الدنیا هوالظلمات فی الآخره:» (۲)

ستم در دنیا به مردم همان تاریکی ها در آخرت است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من اکل من مال اخیه ظلما ولم یرده علیه اکل جذوه من النار یوم القیامه:» (۳)

کسی که براساس ستم از مال برادر دینی اش مصرف کند و به او باز نگرداند، در قیامت شعله برافروختهای از آتش را خواهد خورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که به یونس بن ظبیان فرمود:

«یا یونس من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیامه خمسمأه عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه اودیه وینادی مناد من عندالله هذا الظالم الذی حبس عن الله حقه قال فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار:» (۴)

ای یونس کسی که حق مؤمنی را حبس کند که به او نرسد، خدا در قیامت پانصد سال روی دوپا نگاهش میدارد تا جائی که عرقش سیل وار سرازیر گردد، و ازجانب خدا نداکنندهای ندا در دهد: این ستم کاری است که از خدا حقی را حبس کرده است، امام فرمود: او را چهل روز توبیخ و سرزنش میکنند، سپس فرمان میرسد به آتشش ببرند.



---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۲، ص۱۹.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۳۱۲.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۲۴۳.

۴- ۴) - محاسن ۱۰۰.

### حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند

عشق و محبت افراطی به زنـدگی چند روزه دنیا و فانی شونده، و غفلت از آخرت، و خلاصه خالی بودن باطل از ایمان به مبدء و معاد سبب حرص بر بقا و ماندن در دنیا و بهره مندی از متاع ناچیز آن است.

یهود با این که میدانند مرگ جرعهای است که الزاماً و اجباراً به انسان میچشانند، و میدانند احدی در این دنیا ماندنی نیست، و انسان در این دنیا مسافر و مهمان است، ولی چنان در غفلت و بیخبری بسر میبرند که گویا برای مدتی بسیار طولانی در این دنیا ماندنی هستند و مرگ سراغ آنان را نخواهد گرفت.

لذا به زندگی دنیا حتی بیش از مشرکان حریص اند تا جائی که هر یک از آنان دوست دارد هزار سال در دنیا زندگی کند.

برخی از مفسران میگویند: از این آیه که درباره یهود است این دو مطلب کلی استفاده میشود:

۱- اثر نفسـانی ایمـان به آخرت و ایمـان به رحمت شامـل و کامـل خداونـد این است که مؤمن روی خود را به سوی عالم بقاء گرداند و از مرگ به ویژه در راه وظیفه نهراسد، و رشـته های علاقه به دنیا در وی سستی گیرد تا در پایان بریده شود و خود را آسـان و مطمئن آماده حیات آخرت گردانـد، چه گردانـدن روی باطن به سوی بقاء و آسان شـدن عبور از گردنه این جهان به سوی آن سرا اصل دوم دعوت پیامبران و کلید سعادت و یگانه راه عاقلانه فداکاری و راز تکامل عمومی میباشد، مگر آدمی با این همه آرزوهـای طولانی و عمر کوتاه جز با ایمان راسـخ ببقاء میتوانـد راه های مشـکل زنـدگی را هموار و تلـخ کامی ها را شیرین سازد؟

۲- مردم درباره دنیا و دلبستگی به دنیا سه گروه اند:

نخست مردمی که ایمان به آخرت و امید به رحمت پروردگار دارند و خود را آماده آن میکنند، مانند پیامبران و رهبران الهی و کسانی که در تحت تربیت آنان قرار گرفته و دستهای از حکمای محقق الهی.

دوم: مردم بیعقیده به آخرت و مشرک به خدا، اینان چون مرگ را موجب خلاصی از رنج ها و مشکلات زندگی میپندارند و گاهی برای خلاصی و گاه بر حسب غریزه فداکاری خود را به کام مرگ میپندارند و به وسیله تلقین و تحریک از زندگی و علاقه های آن چشم میپوشند، مانند بیشتر مردمی که در راه مسلک و وطن و آزادی از خود میگذرند.

سوم: منتسبین به ادیانند که ایمان ضعیف وجدانی و گاه غیر منطقی آنان آمیخته به غرور و امیدهای عوامانه و اتکاه به وسائط است، اینان چون با همان غرورها از پاداش و عذاب آخرت نگرانی دارند و گرفتار دو دلی هستند از مردم بیدین و مشرک هم به زندگی دلبسته تر و از فداکاری در راه حق و خیر گریزان میشوند، مانند یهود که قرآن درباره آنان بحث نموده و آنان را نمونه آورده، و بیشتر مسیحیان و برخی مسلمانان امروز، این گروه در مرحله اول از مقام تربیت عالی دین سقوط کرده اند، آنگاه از فطرت فداکاری.

نشانه و برهان روشن ایمان به آخرت و گشوده شدن دریچه بقا به روی انسانی که درونش سرشار از طلب بقاء است، همین گذشت و فداکاری میباشد که مسیحیان و مسلمانان نخستین نمونه و شاهد آن بودند و آنان به اتکاء به همین ایمان با آن سرعت دعوت خود را پیش بردند و مردم دنیا را متعجب کردند، علت مهم ذلت و عقب ماندگی مسلمانان همین است که از جهت غرور و ضعف عقیده صریح به اندازه مشرکین هم گذشت و فداکاری ندارند، با هر وضع و به هر صورت و هر چه بیشتر آرزوی این گونه زیستن دارند لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ.

ص:۳۸۳

ذکر هزار سال شاید برای این باشد که «الف» آخرین رقمی بوده است که ارقام دیگر از آن ترکیب میشده.

ایرانیان قدیم در تعارفات اعیاد ملی مانند نوروز میگفتند:

هزار سال بزی، چنان که امروز که همت ها و عمرها کاسته شده میگویند: صدسال به این سالها.

### زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست

فرار از عذاب خدا چه در دنیا و چه در آخرت که نتیجه ظلم و ستم و گناه و عصیان است از هیچ راهی ممکن نیست.

کسی که در دادگاه حق محکوم به خواری دنیا و عذاب آخرت است لزوماً پنجه کیفر گریبانش را گرفته و او را در دنیا دچار عذاب استیصال و در آخرت گرفتار عذاب ابد میکند، عمر دراز و طولانی، به فرض اگر به هزار سال برسد، ثروت انبوه و فراوان، قدرت غرور انگیز، یار و یاور و دیگر امور نمیتواند انسان را از عذاب الهی ایمنی دهد، در امت های گذشته آنان که عمری طولانی در گناه بسر بردند عاقبت دچار کیفر شدند، قارون با ثروت انبوهش دچار عذاب خسف گردید، فرعون و فرعونیان با همه قدرتشان در نیل غرق شدند.

### سه ویژگی قرآن

در رابطه با قرآن مجید و این که تصدیقکننده کتاب های پیش از خود است، و مایه هدایت برای جهانیان و بشارت نسبت به مؤمنان است در آیه شریفه ذٰلِكَ اَلْكِتٰابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ و آیه ۹۰ سوره مبارکه بقره به طور مفصل بحث شد، در این بخش نیازی به آوردن مطلب دیگر در این سه زمینه نمیبینم.

### دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست

قطعاً دشمنی یهود با پیامبر با شخص محمدبن عبدالله به عنوان فردی هاشمی و انسانی عربی نبوده، چون در این زمینه تا زمان بعثت کینه ای با او نداشتند، دشمنی آنان با مقام والای نبوت و رسالت و دعوت او بود، که اولا میترسیدند با

اوج گرفتن اسلام جائی برای مکاتب دیگر نماند، و جهان از پی معنویت اسلام و کمال این فرهنگ سر تسلیم در پیشگاهش فرود آورد، و در ثانی بیم داشتند از این که اگر اسلام را بپذیرند به شکم پرستی و غارت اموال مردم و شهوت رانی آنان و ریاستشان خاتمه داده شود، این مقام والا که مقام نبوت و رسالت است از خود او نبود، بلکه شایستگی و لیاقتش اقتضا کرد که فرود آورنده وحی حضرت جبرئیل براساس اراده حکیمانه حق و اذن و توفیق او قرآن را از افق قلبش طلوع دهد، و این بر یهود مغرور و حسود و نژادپرست بسیار سنگین آمد که چرا جبرئیل بر او نازل شد و قرآن را در قلبش قرار داد؟ این بیخردان توجه نکردند که جبرئیل از پیش خود بر پیامبر نازل نشده، بلکه او مانند دیگر اجزاء هستی فرمانبر خداست، و مأموری امین که هر چه را حضرت حق از او بخواهد انجام میدهد، این صاحب هستی و مالک دنیا و آخرت و مهربان به بندگان یعنی خداست که برای رشد و کمال انسان، و باز کردن درهای سعادت دنیا و آخرت به روی فرزندان آدم، فرشته وحی جبرئیل را مأموریت داد که قرآن را که وسیله هدایت همه انسان ها و بشارت دهنده مؤمنان به پاداش خدا، و درمان دردهای درون است به پیامبر اسلام نازل کند تا آن حضرت به وسیله آن جهانیان را از تاریکی های جهل و حس گرائی و نژادپرستی و مادیگری و از عبادت بت ها و بندگی اربابان کفر و شرک نجات دهد، و همه درهای خیر را به روی آنان بگشاید و آنان را در صراط مستقیم حق قرار داده به سوی لقاء و قرب حق سوق دهد.

یهود از روی جهل و بیخبری به دشمنی با امین وحی برخاستند، و توجه نکردند که دشمنی با او دشمنی با خداست، بر این اساس یهود دشمن خدایند و در نتیجه دشمن بندگان او هم هستند، و به این خاطر به احدی از مردم غیر یهود

رحم ندارنـد و اگر زمینه بیابند گلوی تک تک مردم دنیا را برای خوردن خون آنان میفشارند، و زمین را تبدیل به حمام خون میکنند و سپس اموال و ثروت جهانیان را غارت نموده و صرف شکم و شهوات خود مینمایند! !

دشـمنی اینـان با پیامبر و قرآن که مصـدق تورات و انجیل و همه کتاب های پیش از خود است در حقیقت دشـمنی با تورات و پیامبر خودشان حضـرت موسـی بن عمران است، و با این حساب آنان دشـمن خـدا و فرشـتنگان و همه انبیاء و همه کتاب های آسمانی اند گرچه به زبان اظهار نکنند.

شما ای مردم جهان از مسـلمان و مسـیحی و زردشتی و بودائی و لائیک انصاف دهید، از چنین قومی توقع رحم و عاطفه و مهر و محبت و خیر و نیکی میتوان داشت؟

به این جهت خدای مهربان از باب رحمت و لطفش به مؤمنان اکیداً فرمان داده که از دوستی با یهود و مددکارانشان در ظلم و جنایت بپرهیزند.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا اَلْيَهُودَ وَ اَلنَّصارىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاَ يَهْدِى اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِينَ: (۱)

ای اهـل ایمان یهود و نصاری را دوسـتان و سرپرسـتان خود نگیریـد، آنان دوسـتان یکـدیگر و برضـد شـما دست در دست هم دارنـد، و تنهـا به دوستی میـان خود وفـا دارنـد، و هر کس از شـما آنـان را دوست و سـرپرست خود بگیرد از زمره آنان است، بیتردید خدا گروه ستکار را هدایت نمیکند.

و نیز خـدای آگاه به ملک و ملکوت و عالم به باطن و ظاهر تمام ذرات هستی و دانای به اسـرار قلوب در قرآن مجید خبر داده که سرسـخت ترین مردم در کینه و دشـمنی نسبت به مؤمنان یهود و مشـرکان هسـتند و از مصادیق قطعی اهل شرک نصاری و مسیحیان به ویژه مسیحیان شریک ظلم و جنایت یهود در آمریکا و



---

۱- ۱) - مائده ۵۱.

اروپایند که گروهی از آنان کلید داران حکومت آمریکا و اروپا هستند و از نظر اعتقادی برای خدا شریک قائلند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ اَلنّٰاسِ عَدٰاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اَلْيَهُودَ وَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا: (١)

یقیناً و بدون تردید سرسخت ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان یهودیان و مشرکان خواهی یافت.

برای این که بدانید دوستی با چنین ستمگرانی در سطحی وسیع و درخواست حاجتی از آنان چه کیفری دارد به روایتی که صدوق با اسناد خود از حضرت صادق نقل میکند دقت کنید:

در زمان موسی حاکمی ستمکار بود که حاجت مؤمنی را به شفاعت عبدصالحی برآورده کرد و مشکل او را حل نمود، حاکم ستمکار و عبد صالح در یک روز از دنیا رفتند، مردم به خاطر در گذشت حاکم سه روز مغازه های خود را بستند و مشغول تجهیز او شدند و جنازه عبد صالح در آن سه روز در خانه اش ماند جنبدگان زمینی گوشت و پوست صورتش را خوردند، موسی پس از سه روز قیافه خورده شده عبدصالح را به وسیله حیوانات خانگی دید و گفت: پروردگارا حاکم دشمن تو بود که از او اینهمه تجلیل به عمل آمد و این دوست توست که به چنین وضعی گرفتار آمده! ! خطاب رسید موسی دوست من از حاکم ستمکار درخواستی کرد که درخواستش اجابت شد، به خاطر درخواستش برای حل مشکل آن مؤمن پاداشش را محفوظ داشتم، و به خاطر این که در خانه ظالم رفت و از او حاجت خواست جنبدگان را بر زیبائی صورتش مسلط کردم تا از گناه رفتن در خانه ستمکار پاک شود! ! (٢)



---

١- ١) - مائده ٨٢.

٢- ٢) - بحار، ج٧۵، ص٣٧٣، ح٢٣.

با توجه به این روایت و امثال آن که در کتاب های حدیث زیاد است به نظر بیاورید حکومت های به ظاهر اسلامی، و مردم به ظاهر مسلمان که دست دوستی به یهود و نصاری داده و از آنان دریوزگی میکنند، و خواسته های آنان را در ممالک خودشان به اجرا میگذارند و از این راه ضربه های مهلکی به ملت اسلام و بیت المال مسلمانان و فرهنگ و آداب و رسوم آنان میزنند چه کیفر سختی در دنیا و چه عذاب دردناکی در آخرت به انتظار آنان است؟ !

سلیمان بن جعفر الجعفری میگوید:

«قلب لابی الحسن الرضا (ع) : ماتقول فی اعمال السلطان؟ فقال: یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم واسعی فی حوائجهم عدیل الکفر، والنظر الیهم علی العمد من الکبائر التی یستحق به النار:» (۱)

به حضرت رضا (ع) گفتم: درباره انجام دادن کار برای سلطه گران ستمکار و حکومت های ظالم، و جنایت کاران خائن چه میگوئید؟ حضرت فرمود: سلیمان برای آنان وارد کار شدن، و کمک به آنان، و کوشیدن در انجام نیازمندی هایشان مساوی با کفر به خداست، و نگاه عمد و بیدلیل به آنان از گناهان کبیرهای است که نگاهکننده بخاطر آن سزاوار دوزخ میشود! !

«عن الرضا (ع) : من والی اعداءالله فقد عادی اولیاءالله ومن عدی اولیاءالله فقد عادی الله و حق علی الله ان یدخله فی نار جهنم:» (۲)

از حضرت رضا (ع) روایت شده: کسی که با دشمنان خدا «که در رأس همه آنان یهوداند» دوستی کند یقیناً با دوستان خدا به دشمنی برخاسته، و کسی که با دوستان خدا دشمنی نماید قطعاً با خدا دشمنی کرده، و بر خداست که او را وارد دوزخ کند.

راوندی در کتاب بسیار باارزش دعواتش ازقول پیامبر درباره اهل ذمه «یهود و نصاری» روایت میکند:



---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۳۸.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۳۹۱.

«لاتساووهم فی المجالس، ولاتعود وامریضـهم، ولاتشیعوا جنائزهم، واضـطر وهم الی اضیق الطرق، فان سبوکم فاضربوهم، وان ضربوکم فاقتلوهم:»

آنان را با خود درمجالس هم ردیف و مساوی قرار ندهید، و بیمارانشان را عیادت نکنید، و جنازه هایشان را مشایعت ننمائید، و برای آنان گشایش ایجاد نکنید اگر شـما را ناسـزا گفتند آنان را با زدن ادب کنید، و اگر با شما نسبت به دین و دنیاتان درگیر شدند با آن نابکاران بجنگید.

## خداوند دشمن دشمنان حقایق است

از آیه ۹۸ چنین استشمام میشود که یهود با حقیقه الحقایق وجود مقدس حضرت رب العزه و همه فرشتگان و پیامبران و به ویژه امین وحی و میکائیل دشـمن هسـتند، و این از این قوم مسئله بسیار بسیار شگفت آوری است، خدای مهربان که آنان را آفریده و سرسـفره رزق و روزی خود نشانده، و از هیچ لطفی درباره آنان دریغ نورزیده با او دشمن اند، فرشتگان که در عرصه هستی مأموران امین حق برای به جریان انـداختن امور به اذن پروردگارنـد و برخی از آنان حفاظت انسان را در شب و روز از حوادث به عهده دارند با آنان هم دشمن اند!

پیامبران که برای هـدایت آنان و رسانیـدشان به رشـد و کمال و بازکردن درهای سـعادت به رویشان، و قرار دادنشان در مسـیر بهشت و نجاتشان از شرور دنیا و عذاب آخرت مبعوث به رسالت شده و وظیفه داشتند تا سر حد شهادت برای هدایت بکوشند با آنان هم دشمن اند!

جبرئیـل کـه کتـاب هـای آسـمانی را بـه انبیـاء و به ویژه قرآن را بر پیـامبر نـازل کرد تـا در سـایه آیـات و احکـام الهی درخت وجودشان به ثمر بنشیند، و منبعی از کمالات و خیرات گردند با او هم دشمن اند.

و با میکائیل که بنابر مشهور عامل تنظیم رزق و روزی بندگان از جانب خداست، و نان و آب زندگان را در دامنشان میگذارد نیز دشمن اند، پس یهود

با همه حقایق و مبادی آن دشمن است، و خدا بدون تردید دشمن این کافران به حقایق و منکران واقعیات است فَإِنَّ اَللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ.

و یقیناً کسانی را که خدا با آنان دشمن است در دنیا روی خوشی و رفاه و امنیت را نمیبینند و به طور مستمر در اضطراب و ترس و وحشت و ناامنی به سر میبرند و در آخرت به سخت ترین عذاب دردناك که ابداً راه گریزی از آن نیست گرفتارند.

### نقش فرشتگان در جهان هستی

فرشتگان بندگان بزرگوار و مکرم خدا هستند که هر گروهی یا فردی از آنان برای به جریان انداختن امور هستی از جانب حضرت ربّ العزه مأموریت دارند، و در انجام آنچه بر عهده آنان است تخلف و عصیانی ندارند.

لاٰ یَعْصُونَ اَللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ: (۱)

نسبت به آنچه خدا به آنان فرمان میدهد عصیان و سرپیچی نمیورزند.

و مأموریت های واگذار شده را به خوبی انجام میدهند.

گروهی از این بندگان با کرامت حق مأمور رساندن وحی به پیامبرانانـد، و گروهی از آنـان مأمور عبادت دائم در پیشگاه حقانـد، و گروهی حافظان اعمال و کردار و اخلاق مردماند، و گروهی یاری دهندگان به اهل ایماناند، و گروهی مأمور عذاب استیصال نسبت به مجرمان و گنهکاران حرفهای هستند، و گروهی حافظان انسان در شب و روز از حوادثاند، و گروهی مأمور قبض روح انسان ها و انتقال آنان از دنیا به آخرتاند، و گروهی مأموریت دارند هنگام جان دادن اهل ایمان در کنارشان حاضر شونـد و از آنان بخواهنـد نترسـند و اندوهگین نگردن و به آنان بشارت ورود به بهشت میدهند، و گروهی مأمورند پیش از آن که کافران و ستمکاران روحشان قبض شود ضربه های سنگین به کیفر گناهان به پشت و روی آنان بزننـد، و گروهی مأمور راندن ابرها به سرزمین ها و مأمور برف و باران اند و



---

۱- ۱) - تحریم ۶.

گروهی مأمور استقبال از اهل ایمان در قیامت و اعلام امنیت همه جانبه به آنان اند، و گروهی دعاگوی اهل ایمان و توبه کنندگاناند، و جمعی هم مأمور عذاب اهل دوزخ به خاطر فسق و فجور و گناهان و معاصی آناناند.

مسئله ملائکه و گروه فرشتگان به طور مفصل در قرآن مجید و نهج البلاغه و روایات و دعاها مطرح است که به خواست خدا در توضیح و تشریح آیاتی که در سوره های دیگر خواهد آمد و به مأموریت آنان اشاره شده به صورتی مفصل و گسترده بحث خواهد شد.

۲۴/۵/۱۳۸۵ مطابق با ۲۱ رجب

فقیر: حسین انصاریان

## جلد ۴

### ادامه سوره بقره

#### اشاره

تفسیر حکیم جلد۴

ص:۱

### تفسیر آیه ۹۹–۱۰۰–۱۰۱

#### اشاره

لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ ما یَکْفُرُ بِها إِلاَّ الْفاسِقُونَ.

أَ وَ کُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یُؤْمِنُونَ.

وَ لَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ کِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ.

و قطعاً به سوی تو آیاتی روشن نازل کردیم و به آنها جز فاسقان کافر نمی شوند.

آیا چنین نیست که هرگاه یهود پیمانی (با خدا و رسولانش) بستند، گروهی از آنان آن را شکستند؟ (اینان نه فقط عهد شکنند) بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند.

و زمانی که فرستاده ای از سوی خدا به سویشان آمد که تصدیقکننده کتابی است که با آنان است گروهی از آنان که (دانش) کتاب عطایشان کردیم (با کمال گستاخی) کتاب خدا را پشت سر انداختند و در حقیقت با همه آیاتش به مخالفت برخاستند گوئی از این که این کتاب کلام خداست بی خبرند.

#### شرح و توضیح:

#### اشاره

از آیات شریفه مورد توضیح سه مطلب استفاده می شود:

۱– روشن بودن آیات قرآن برای همگان ۲– عهدشکنی دائم یهود. ۳– ترک عمل به آیات کتاب از جانب یهود.

#### ۱– روشن بودن آیات قرآن برای همگان

قرآن مجید در ضمن آیاتی از وجود خودش و از تورات و انجیل تعبیر به نور و روشنائی می کند، و به عبارت دیگر نازلکننده کتاب های آسمانی و ملکوتی، یعنی حضرت حق از قرآن و تورات و انجیل به عنوان نور و روشنائی یاد می نماید.

نور حقیقتی است که در پرتو آن همه چیز قابل دیدن و همه چیز قابل درک می شود.

نور چنانچه حسی و مادی باشد مانند نور خورشید و نور شعله ور در لامپ ها و چراغ ها از برکت آن اشیاء و عناصر قابل رؤیت می گردند و انسان به آسانی به وسیله آن اشیاء و عناصر را از یکدیگر تشخیص و تمیز می دهد.

و چنانچه معنوی باشد مانند نور عقل و نور وحی که تابشش، حقایق معنوی، و امور هستی، و مسائل اعتقادی، و احکام و قوانین و اخلاقیات و برنامه هائی را که موجب سعادت دنیا و آخرت است برای انسان واضح و روشن می سازد، به صورتی که جای ابهام برای آدمی باقی نمی گذارد، و فهم آنها برای هر منصفی بسیار آسان می شود، و نهایتاً حجت عقلی و شرعی برای انسان ثابت و کامل می شود.

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً: (۱)

و نور روشن گر و واضح کننده ای به سوی هم همه شما نازل کردیم.

وَ آتَيْناهُ اَلْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ: (۲)

و انجیل را که سراسر آن هدایت و نور است به عیسی بن مریم عطا کردیم.

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ اَلْكِتابَ اَلَّذِي جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنّاسِ: (۳)

کتابی را که موسی آورده چه کسی نازل نموده؟ کتابی که برای مردم روشنگر حقایق و سراسر هدایت است.

تورات و انجیل با توجه به این که خدای مهربان از هر دو تعبیر به نور کرده برای همه مردم زمان نزولشان تا عصر بعثت پیامبر اسلام قابل فهم و درک بوده،

ص:۳

---

۱- ۱) - نساء ۱۷۴.

۲- ۲) - مائده ۴۶.

۳- ۳) - انعام ۱۹۱.

و عـذر هر کس به بهـانه این که ترک عمـل به آیـاتش بخـاطر عـدم فهم آن بوده، هرگز در پیشگاه حق چه در دنیـا و چه در آخرت قابل قبول نخواهد بود.

قرآن نیز ماننـد کتـاب هـای آسـمانی پیش از خودش منبع نور و هـدایت است، و فهمش بـا کمـک عقل و ابزار دیگری که در جهت شـناخت بکـار گرفته می شود برای همگان آسان، و عـدم رجوع به آن و عمل به آیاتش به بهانه غیر قابل درک بودنش عذر بدتر از گناه و غیر قابل پذیرش در دادگاه الهی است.

قرآن مجیـد مسائـل اعتقـادی، و توحیـدی، و احکـام مربوط به عبـادت، و سـیاست، و اقتصـاد، و خـانواده، و حقـایق تـاریخی و اجتماعی، و واقعیات اخلاقی و روانی و امور مربوط به خیر و شـر، و سـعادت و شـقاوت، و آنچه که در رشـد و کمال انسان، و تأمین خیر دنیا و آخرتش نقش دارد به روشنی بیان کرده، و در این زمینه جای ابهامی برای کسی باقی نگذاشته است.

اگر عـالمی یهودی و دانشـمندی که در عصـر نبوت پیـامبر اسـلام زمان یهود خود را بر عهـده داشت به نقل ابن عباس به پیـامبر اعظم و رسول مکرم و هـادی انسـان هـا و منبع شـرف و کرامت گفت: کتـابی که برای مـا قابل فهم و درک باشـد، و ما بتوانیم از حقایقش بهره مند شویم برای ما نیاورده ای، و خدا نشانه آشکار و روشنی بر تو نازل ننموده تا ما از تو پیروی کنیم و به اطاعت از دستوراتت بر خیزیم (۱)گفته ای بی منطق، و سـخنی بی دلیل، و کلامی واهی و پوچ از سر عناد و لجاجت گفته، و بر خلاـف عقل و فطرتش و ضـد بصـیرت و وجـدانش زبان در دهان چرخانیـده و رحمت دیگری شـده و عرض خود را بباد داده است.

ص:۴

---

۱- ۱) - مجمع البیان چ: مؤسسه تاریخ عربی ج۱، ص ۲۱۴.

سخن بی پـایه ابن صوریـا و امثـال او سـخن بی سواد کـافر و فـاسق نبوده، بلکه سـخن عالمی بوده که آیات قرآن را درک می کرده، و حقایق این کتاب هدایتگر را می فهمیده، ولی به خاطر حفظ چند روزه ریاسـتش بر قوم یهود، و تداوم داشـتن سـرازیر شـدن پـولی انـدک و متـاعی نـاچیز به وسـیله یهـود به کیسه و جیبش به انکـار نـور و کفر به حق برخاسـته، و از تورات که در آیـاتش بیـان صـفات پیـامبر و بشـارت بر بعثت آن حضـرت مـوج می زده روی برتـافته، و قرآن مجیـد را که کتـاب هـدایت و روشـنگر حقایق است منکر شده و به آن کفر ورزیده، و بدتر از این کار این که سـخن و اطوار و منشـش سبب ماندن یهود در یهودی گری، و روی نیاوردنشان به اسلام و ایمان به قرآن شد! !

و ایـن همـه جنـایت، علتش خروج از مـدار انسـانیت، و بیرون رفتـن از گردونه طـاعت حق، و فضـای نـورانی، فرمـانبرداری از پروردگار جهان بود.

وَ مٰا یَکْفُرُ بِهٰا إِلاَّ اَلْفٰاسِقُونَ:

**۲- عهدشکنی دائم یهود.**

اکثر قوم یهود که در گذشته قومی حس گرا، و پای بند به امور مادی و حریص به دنیا و مال و منال آن، و بنده شهوات بودند. و نسل به نسل تا این زمان این حالات حیوانی و شیطانی را در خود حفظ کرده اند، تمایلی در وفای به عهد و پیمان و وفاداری به میثاق در آنان پای نگرفته، لـذا با هر کس پیمانی ببندنـد چه با خـدا و چه با مردم، خود را به وفای به آن ملزم نمی داننـد، و هر گاه منافع مادی، یا اجتماعی، یا سیاسی آنان اقتضا کند گرچه آن منافع صد در صد نامشروع باشد به شکستن پیمان و نقض عهد برمی خیزند، و تعهد خود را بی اعتبار و غیر قابل اجرا اعلام می کنند!

ص:۵

آنـان تمـام پیمان های خود را با خـدا در زمان موسـی و پس از موسـی، و پیمان های خود را با موسـی و پیامبران بعـد از او، و پیمان خود را با آیات توارت که بر نبوت پیامبر اسـلام بشارت داشت و متعهد شده بودند با بعثت پیامبر مسلمان شوند، و پیمان هائی که تا زمان حیات رسول خدا با مسـلمانان بستند با کمال گستاخی و بی پروائی شکستند، و امروز هم تا جائی که نویسنده این تفسیر در مدت عمر اجتماعی اش از رسانه های خبری شنیده هر پیمانی را با هر نهادی یا ملتی یا مملکتی بستند فقط بخاطر منافع نامشروعشان شکستند.

ابن جریر از ابن جریـح در توضیـح نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ نقل می کند که ابن جریح گفته: عهد و پیمانی در کره زمین نبوده که یهود متعهـد به آن شونـد مگر این که شکسـتند، آنان قومی هسـتند که امروز با طرف مقابل خود عهـد می بندنـد و فردا آن عهـد را پشت سر انداخته و به نقض و شکستن آن برمی خیزند. (۱)

از جمله أَ وَ كُلَّمٰا عٰاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ و جمله أَكْثَرُهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ با توجه به این که فعل مضارع لاٰ يُؤْمِنُونَ در آیه شـریفه دلالت بر اسـتمرار دارد اسـتفاده می شود که اخلاـق شـیطانی پیمـان شـکنی اکثر یهود اخلاق دائمی است، و پیمان شـکنان این قوم بنای بـازگشت از این رذیله روانی را ندارنـد، و تـوبه از این عمـل نـاروا به قلب آنـان خطور نمی کنـد، به این خـاطر همه مسـلمانان بخصوص آنان که رو در روی صـهیونیست از این قوم قرار دارنـد باید یقین صد در صد داشـته باشـند که این ملت بی شـرم به هیـچ عهد و پیمانی با هر که ببندند وفادار نیسـتند و بلکه پیمان بسـتنشان با اقوام دیگر به ویژه با مسـلمانان جز خدعه و فریب و مکر و حیله چیزی نیست.

ص:۶

---

۱- ۱) - الدر المنثور ج۱، ص ۲۳۲.

## ۳– ترک عمل به آیات کتاب خدا

علمـای یهود بر اسـاس آیـات تورات، توراتی که بفرموده حضـرت حق نور و هـدایت است، تا پیش از بعثت پیامبر اسـلام، قوم خود را به آمدن آن حضـرت خبر می دادند، و بشارت بر رسالتش را اعلام می داشـتند و صـفات و مشخصات و ویژه گی های او را روشن و آشـکار بیـان می نمودنـد، ولی زمـانی که خورشـید رسـالت او از افق فرمـان حق طلوع کرد، از آیات تورات که مورد تصـدیق قولی و عملی پیامبر اسـلام بود روی برتافتنـد، به صورتی که گویا توراتی نازل نشـده، و چنین کتابی ابـداً وجود نداشته! !

راستی منیت و خودپرستی، و دنیـاخواهی و غرور، و عناد و لجاج، و آلودگی به هوا و هوس با انسان چه می کنـد، که زمانی با همه وجود بر اسـاس آیات تورات به آمـدن پیامبر بشارت می دهنـد، و از او و نشانه هایش سـخن می گوینـد، و عاشـقانه برای شناسانـدن او به قـوم یهود تبلیغ می کننـد، و پس از ظهور پیـامبر به انکـار او برمی خیزنـد، و آنچنـان کتـاب الله یعنی تورات و انجیـل و قرآن را ندیـده می گیرنـد که انگـار این کتـاب هـا از اصـل وجود نداشـته و از طرف حق نازل نشـده، آنهم کتبی که آیاتش برای همگان روشن و آشکار بوده است.

انکار جاهل و ترک عمل نادان به کتاب خدا جای تعجب ندارد، تعجب از کسانی است که خدا در آیه مورد شـرح و توضـیح آنان را آگاهان به کتاب الله دانسته و به عنوان عالم و دانشمند از آنان یاد کرده است! !

اینان با این کردار ناپسـندشان سـد و مانع راه دیگران از ورودشان به اسـلام شدنـد، و گناه کفر قوم زمانشان و نسل های بعد را که به آئین تحریف شـده یهودیت باقی ماندنـد به گردن گرفتنـد، و در برابر متاع انـدک دنیا و ثروت ناچیز آن که آنهم از راه مکر و حیلـه از کیسـه قـوم خـود غـارت می کردنـد آخرت خـود را فروخته و عـذاب جـاودان و آتش همیشـگی را برای خـود خریدند. پشت سر

انداختن کتاب خدا که کنایه از ترک عمل به آن، و خالی نگاه داشتن زندگی از آن منبع خیر و سعادت است، در حقیقت جدا شدن از توحید، و کفر به قیامت و انکار و فرشتگان و تکذیب رسالت، و تعطیل احکام، و دور ماندن از احکام و اخلاق و حقایق مسلم اعتقادی و باطنی است، و از دست دادن این همه مایه فضیلت، و زمینه کرامت، و سرمایه خوشبختی در دنیا و آخرت در برابر حفظ ریاست پوشالی، و به دست آوردن اندکی از مال دنیا آنهم به حرام کاری جاهلانه، عملی شیطانی، و حرکتی ضد انسانیت، و آتش زدن به خرمن آدمیت، و تخریب دنیا و آخرت و گناهی عظیم و معصیتی کبیر و خطائی به سنگینی کوه ها، و اشتباهی غیر قابل جبران است.

دانشمندان و علمای یهود که از دانش و علم خود جز کسب درآمد مادی نظری نداشتند، و علم خود را علاوه بر این که در هدایت قوم خود بکار نگرفتند، بلکه علم خویش را سبب حجاب و مانع میان قوم یهود و نبوت پیامبر قرار دادند، دانششان را فاسد، و خود را در اختیار هوای نفس نهاده، و در چاه کفر و فسق و تکذیب و کتمان حق که روزنه ای به سوی عذاب ابد دارد سرنگون نمودند.

ص:۸

## تفسیر آیه ۱۰۲-۱۰۳

### اشاره

وَ اِتَّبَعُوا مٰا تَتْلُوا اَلشَّيٰاطِينُ عَلىٰ مُلْكِ سُلَيْمٰانَ وَ مٰا كَفَرَ سُلَيْمٰانُ وَ لٰكِنَّ اَلشَّيٰاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ اَلنّٰاسَ اَلسِّحْرَ وَ مٰا أُنْزِلَ عَلَى اَلْمَلَكَيْنِ بِبٰابِلَ هٰارُوتَ وَ مٰارُوتَ وَ مٰا يُعَلِّمٰانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّٰى يَقُولاٰ إِنَّمٰا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاٰ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمٰا مٰا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ اَلْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مٰا هُمْ بِضٰارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مٰا يَضُرُّهُمْ وَ لاٰ يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اِشْتَرٰاهُ مٰا لَهُ فِي اَلْآخِرَةِ مِنْ خَلاٰقٍ وَ لَبِئْسَ مٰا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ خَيْرٌ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ.

و یهود از آنچه شیاطین در زمان پادشاهی سلیمان از دانش سحر بر مردم می خواندند پیروی کردند، و «سلیمان دست به سحر نیالود تا کافر گردد» سلیمان کافر نشد ولی آن شیاطین که به مردم سحر می آموختند کافر شدند.

و نیز یهود از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در شهر بابل نازل شد پیروی کردند، و حال آن که آن دو فرشته به هیچ کس سحر نمی آموختند مگر آن که می گفتند ما فقط مایه آزمایشیم و دانش سحر را برای مبارزه با ساحران و باطل کردن سحرشان به تو می آموزیم پس با بکار گرفتنش در مواردی که ممنوع و حرام است کافر مشو، ولی آنان از آن دو فرشته مطالبی از سحر می آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدائی می انداختند، در حالی که آنان به وسیله سحر جز به اذن خدا قدرت آسیب رساندن به کسی را نداشتند و همواره چیزی را می آموختند که به آنان آسیب می رساند و سودی به حالشان نداشت، و بی تردید

ص:۹

یهودی می دانستند که هر کس خریدار سحر باشد در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارد، و یقیناً بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند اگر به این خرید و فروش زیانبار آگاهی می داشتند و اگر آنان از روی حقیقت ایمان می آوردند و از سحر و جادوی زیانبار پرهیز می کردند، و تقوا را سر لوحه زندگی خویش قرار می دادند بهتر بود اگر به این حقیقت معرفت می داشتند.

## شرح و توضیح

مسائل و مطالبی که از دو آیه مورد بحث استفاده می شود عبارت است از ۱- سلیمان پیامبر ۲- شیاطین و تعلیم سحر. ۳- سحر ۴- آموزش سحر برای ابطال سحر. ۵- دانش مایه آزمایش است. ۶- حرمت انتخاب سحر به عنوان شغل. ۷- عاقبت ساحر. ۸- باز بودن راه توبه بر ساحر. ۹- ایمان. ۱۰- تقوا.

## سلیمان پیامبر

سلیمان (ع) فرزند حضرت داود از پیامبران الهی و انسان والائی است که علاوه بر سلطنت معنوی و مقام با عظمت نبوت، از حکومت و پادشاهی ظاهری هم نصیب و بهره داشت.

آن بزرگوار از قدرتی که در پادشاهی و حکومت داشت به نفع تمام مردم زیر مجموعه حکومتش استفاه کرد، و همه را در حد ظرفیتشان از چشمه با برکت عدالت و رحمت و مهربانی سیراب نمود، و شیرینی شربت حکومت بر اساس حق و عدل، و بر پایه قوانین الهی را به تمام مردم مملکتش چشانید.

او بر اساس آیات قرآن مجید که در هر یک جایگاه خاص خودش شرح و توضیح داده خواهد شد، در فضای ملکوتی گیرندگی و اخذ وحی بود، (۱)باد به



---

۱- ۱) - نساء ۱۶۳.

اراده حق با قدرت جابجا کردنش در اختیار آن حضرت قرار داشت، (۱)و شیاطین نیرومند برای او غواصی و ساختمان سازی می کردند، (۲)از جانب حضرت حق دانش ویژه به او عطا شده بود، (۳)و منطق پرندگان را به او آموخته بودند. (۴)

### سلیمان از دیدگاه حضرت صادق (ع)

حضرت صادق (ع) داستانی عبرت آموز را در رابطه با سلیمان نقل می کنند که دانستنش خالی از فایده نیست.

داود به فرمان حضرت حق، می خواست سلیمان را به جانشینی خود انتخاب کند، هنگامی که این حقیقت را به بنی اسرائیل خبر داد، آنان نسبت به این مسئله به فریاد و جنجال برخاستند، و گفتند: می خواهد جوانی نو رسیده را به جانشینی خود انتخاب کند در حالی که میان ما بزرگ تر و مسن تر از او وجود دارد؟ !

داود قبیله های بنی اسرائیل را خواست و فرمود گفتار و جنجال شما نسبت به مسئله جانشینی به من رسیده، عصاهایتان را به من ارائه کنید، هر عصائی که ثمر داد صاحبش جانشینی پس از من است.

قبائل به این پیشنهاد رضایت دادند، داود گفت: لازم است هر کدام از شما نامش را بر عصایش بنویسد همه نامشان را بر عصایشان نوشتند، سلیمان هم عصایش را در حالیکه نامش را بر آن نوشته بود حاضر کرد، همه را در خانه ای جای دادند و درش را بستند و رؤسای قبائل به حفاظت از خانه همت گماشتند،



---

۱- ۱) - انبیا ۸۱.

۲- ۲) - انبیا ۸۲.

۳- ۳) - نمل ۱۵- ۱۶.

۴- ۴) - نمل ۱۵- ۱۶.

چون صبح شد و داود نماز را با آنان خواند پیش آمد و در خانه را باز کرد و عصای همه را بیرون آورد در حالی که عصای سلیمان به میوه نشسته بود، پس همه قبائل به جانشینی سلیمان از داود تسلیم شدند، آنگاه داود سلیمان را در حضور بنی اسرائیل نسبت، به عقل و فهم و دانشش امتحان کرد، پس به او گفت: فرزندم چه چیزی از هر چیزی سردتر و خنک تر است؟ «آن سردی و خنکی که با طبع آدمی ملائم است» ؟ سلیمان پاسخ داد گذشت و عفو خدا از مردم، و گذشت و عفو مردم از یکدیگر، پرسید پسرم چه چیزی شیرین تر است؟ گفت: عشق و محبت که نسیم الهی در وجود بندگان اوست داود در حالی که تبسم نمود در رابطه با مسئله جانشینی آرام گرفت و سلیمان را میان بنی اسرائیل برد و گفت: این است جانشینی من در میان شما پس از من. (۱)

حضرت صادق (ع) درباره مهمان نوازی سلیمان و کرم و سخایش می فرماید:

«کان سلیمان یطعم اضیافه اللحم بالحوّاری و عیاله الخشکار، و یاکل هو الشعیر غیر منخول:» (۲)

سلیمان همواره مهمانانش را با گوشت همراه با بهترین نان که از آرد سپید چند بار الک شده بود پذیرائی می کرد، در حالی که خانواده اش از نانی که آردش الک نشده بود استفاده می نمودند، و خود از آرد جوی که الک نکرده بودند بهره می گرفت.

ثعلبی روایت می کند: مکتوبی از آسمان ممهور به مهری از طلا که در آن سیزده مسئله بود به داود نازل شده و به او وحی شد در رابطه با این مکتوب از فرزندت سلیمان بپرس، چنانچه از آنها خبر داد پس او جانشین پس از توست، داود هفتاد رهبر مذهبی و هفتاد عالم را خواست و سلیمان را برابر آنان نشانید و



---

۱- ۱) - بحار چاپ دارالتعارف ج۶، ص ۲۷.

۲- ۲) - دعوات الراوندی ۱۴۲ ج ۲۶۳.

گفت: فرزنـدم مرا خبر ده از نزدیـک ترین اشـیاء، و دورترین اشیاء و مأنوس ترین اشـیاء و وحشـتناک ترین اشـیاء و نیکوترین اشـیاء و زشت ترین اشـیاء و کمترین اشـیاء و بیشترین اشیاء و دو حقیقت برپا چیست و دو حقیقت در رفت و آمد کدام است و دو چیز خشـمگین بر یکـدیگر کـدام است، و آن کـاری که وقتی انسان انجام می دهـد بر دیگر کار خـدا را سپاس می گوید چیست، و آن کاری که انسان مرتکب می شود و بر دیگر کار به مذمت و سرزنش می نشیند کدام است؟ سلیمان پاسخ گفت: نزدیک ترین اشیاء آخرت است، و دورترین اشیاء مقـدار عمری است که از دنیا از دسـتت رفته، و مأنوس ترین اشـیا جسـدی است که روح ناطق در آن است، و وحشـتناک ترین اشـیاء جسـد بدون روح است، و زیباترین اشـیاء ایمان بعد از کفر است، و زشت ترین اشـیاء کفر پس از ایمـان است، و کمترین اشـیاء یقین و بیشترین اشـیاء شـک است، دو حقیقت برپا آسـمان و زمین است، دو حقیقت در رفت و آمـد شب و روز است، دو دشـمن یکدیگر مرگ و حیات است، و کاری که انسان انجام می دهد و دیگر کـار را سپاس می گویـد بردباری بر ضـد خشم است، و کاری که انسان مرتکب می شود و دیگر کار را سـرزنش می کند دشمنی بر اساس غضب است. (۱)

از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده:

«مـا بعث الله نبیـا قـط الاـ عاقلاً و بعض النبیین ارجـح من بعض و ما اسـتخلف داود سـلیمان حتی اختبر عقله، و اسـتخلف داود سلیمان و هو ابن ثلاثه عشر سنته و مکث فی ملکه اربعین سنه:» (۲)

ص:۱۳

---

۱- ۱) - عرائس المجالس ۲۵۷- ۲۵۸.

۲- ۲) - محاسن ۱۹۳.

خدا هرگز پیامبری را معبوث به رسالت نکرد مگر این که آن پیامبر عاقل و خردمند بود و عده ای از پیامبران بر عده ای دیگر برتری دارند، و داود سلیمان را به جانشینی خود انتخاب نکرد مگر این که عقلش را آزمایش نمود، و هنگامی که او را جانشین خود نمود بیش از سیزده سال نداشت.

### داستانی شگفت در رابطه با سلمیان.

این داستان که راوندی دانشمند بزرگ شیعه در کتاب دعوات نقل می کند اگر اتفاق افتاده باشد برای همه مردم در اطمینان به رزق حلال که به وسیله حق از طریق کوشش مثبت به انسان می رسد و تخلفی در آن صورت نمی گیرد بهترین درس و عبرت و پند و موعظه است:

سلیمان کنار ساحل دریا نشسته بود، چشمش به مورچه ای افتاد که دانه گندمی را با خود به جانب دریا میبرد، سلیمان چشم از او برنداشت تا به آب رسید، ناگهان قورباغه ای سر از آب بیرون کرد و دهان گشود، مورچه به دهان قورباغه رفت و قورباغه شناکنان به داخل دریا رفت، در حالی که زمانی طولانی بر این داستان گذشت و سلیمان در این مسئله با شگفتی در اندیشه بود!

پس از گذشت زمان معین قورباغه از آب بیرون آمد و دهان باز کرد و مورچه از دهانش خارج شد و دانه گندم با او نبود.

سلیمان مورچه را خواست و از حال و وضع و این که کجا بود پرسید؟ مورچه گفت: ای پیامبر خدا در قعر دریائی که می بینی سنگی میان تهی است و در آن کرم کوری قرار دارد، خدا او را در آنجا آفریده و او قدرت بیرون آمدن از آن را برای طلب معاش ندارد، مرا حضرت حق کارگزار روزی او قرار داده است و من روزی اش را برای او میبرم البته پروردگار این قورباغه را مأمور حمل من قرار داده و آبی که در دهان اوست زیانی به حال من ندارد، چون قورباغه به سنگ می رسد دهانش را به روزنه سنگ می گذارد و من وارد آن می شوم، پس از

این که روزی او را به او رسانیدم از روزنه بیرون آمده وارد دهان قورباغه می شوم و او مرا از دریا بیرون می آورد.

سلیمان به مورچه گفت: آیا از آن کرم کور تسبیحی شنیده ای؟ مورچه گفت: آری می گوید:

«یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخره تحت هذه اللجه برزقک لا تنس عبادک المؤمنین برحمتک:»

ای خدائی که مرا در دل این سنگ زیر این دریای عمیق نسبت به رزق و روزی ات فراموش نمی کنی، برحمتت ای مهربان خدا بندگان مؤمنت را فراموش مکن. (۱)

### داستانی دیگر

نقل شده: سلیمان گنجشک نری را دید به ماده اش می گوید برای چه علتی خود را از من باز می داری و مانع می شوی که حق تمتع من از تو معطل بماند، من کسی هستم که اگر بخواهم گنبد بارگاه سلیمان را به منقارم از جای بر کنم و به دریا بیندازم میتوانم! سلیمان از گفته مورچه خندید، سپس هر دو را خواست و به گنجشک نر گفت: تو قدرت بر کاری را که گفتی داری؟ پاسخ داد نه ای پیامبر خدا ولی مرد گاهی در برابر همسرش به جلوه گری می پردازد و خود را نزد او بزرگ نشان می دهد و عاشق را به چیزی که می گوید سرزنش نمی کنند، سلیمان به گنجشک ماده گفت: چرا او را از تمتع و بهره گیری از خود مانع می شوی در حالی که تو را دوست دارد؟ گنجشک ماده گفت: ای پیامبر خدا او عاشق نیست مدعی عشق است زیرا به غیر من هم عشق می ورزد! کلام گنجشک که کلام پرمعنائی بود در قلب سلیمان اثر گذاشت، و به شدت گریست و چهل روز از میان مردم به خلوت و گوشه پنهان نشست و از حضرت حق درخواست کرد



---

۱- ۱) - دعوات راوندی، ۱۱۵- ۱۱۶، ح ۲۶۴.

دلش را نسبت به آن ذات مقدس برای جای گرفتن محبت کامل او خالی کند و دلی قرار دهد که محبت خدا در آن با محبت غیر نیامیزد. (۱)

امیرمؤمنان (ع) درباره پایان کار سلیمان می فرماید:

«و لو ان احداً یجد الی البقاء سلما، او لدفع الموت سبیلا لکان ذلک سلیمان بن داود، الذی سخر له ملک الجن و الانس مع النبوه و عظیم الزلفه، فلما استوفی طعمته و استکمل مدته رمته قسّی الفناء بنبال الموت و اصبحت الدیار منه خالیه، و المساکن معطله، ورثها قوم آخرون:» (۲)

و اگر احدی به سوی جاوید شدن نردبانی می یافت، یا برای دفع مرگ وسیله و راهی پیدا می کرد، هر آینه آن شخص سلیمان بن داود بود، که برای او سلطنت و پادشاهی بر جن و انس و نیز منصب پیامبری و بزرگی قرب و منزلت فراهم بود، ولی زمانی که رزق و روزی اش را کامل کرد، و مدت عمرش را به پایان برد، کمان های فنا به تیرهای مرگ او را از پا انداختند، شهرها از وجودش خالی شد، و مسکن ها نسبت به او معطل ماند، و قومی دیگر وارث آنها شدند! !

### شیاطین و تعلیم سحر

اصولاً ـ لفظ شیطان چنان که در آیات مربوط به حضرت آدم توضیح داده شد به معنای موجود دور از حق و حقیقت، انجام دهنده کارهای نامناسب، وجودی پلید و خبیث و بدطینت و سرپیچ و نافرمان نسبت به قوانین و دستورات خداست چه این که این موجود انسان باشد یا پری یا حیوان، و یا دیو و عفریت.

شیاطین در آیه مورد شرح و توضیح احتمال دارد شیاطین انسی و جنی هر دو باشند.



---

۱- ۱) - بحار، ج ۱۴، ص ۹۵.

۲- ۲) - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

اینان با تعلیم دادن سحر به مردم یعنی علمی که عموماً به زیان مردم به کار گرفته می شد، مردان و زنان و جوانان و خانواده ها و حتی جامعه را دچار مشکلات گوناگون می کردند، و از طرفی به عقاید و افکار و اندیشه ها و بخصوص دین مردم و وحدت جامعه ضربه می زدند، و از این راه هم خود دچار گناه بزرگی می شدند و هم دیگران را به عرصه ظلمانی گناه و معصیت که عاقبتی جز خواری دنیا و عذاب آخرت ندارد می کشانیدند.

### سحر

سحر در لغت به معنای فریب دادن، جادو کردن، ربودن دل، باطل را به صورت حق جلوه دادن، فساد و تباهی آمده است.

این علم در زمان موسی بن عمران در اوج خود قرار داشت تا جائی که ساحران آن زمان قاطعانه به فرعون وعده دادند ما در مبارزه با موسی یقیناً به پیروزی دست خواهیم یافت.

و در زمان سلیمان بخصوص در شهر بابل رواج دوباره پیدا کرد تا جائی که به دست شیاطین و شاگردانشان به عنوان ابزاری مؤثر بر ضد مردم به کار گرفته شد.

صاحب المیزان درباره علم سحر و علومی که هم مرز یا در پایه علم سحر است می نویسد:

علومی که از عجائب و غرائب آثار بحث می کند بسیار است، بطوری که نمی توان در تقسیم آنها ضابطه ای کلی دست داد، لذا در این بحث معروف ترین آنها را که در میان متخصصین آنها شهرت دارد نام می بریم:

۱- یکی از آنها علم سیمیاست، که موضوع بحثش هماهنگ ساختن و خلط کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی است، و ثمره اش برای دست یابی و

ص:۱۷

تحصیل قدرت در تصرفات عجیب و غریب در امور طبیعی که یکی از اقسام آن تصرف در خیال مردم است، که آن را سحر دیدگان می نامند، و این فن از تمامی فنون سحر مسلم تر و صادق تر است.

۲- علم لیمیاست، که از کیفیت تاثیرهای ارادی در صورت اتصالش با ارواح قوی و عالی بحث می کند، که مثلاً اگر اراده من متصل و مربوط شد با ارواحی که موکل ستارگان اند چه حوادثی می توانم پدید آورم؟ و یا اگر اراده من متصل شد به ارواحی که موکل بر حوادث اند. و بتوانم آن ارواح را مسخر خود کنم و یا اگر اراده ام متصل با اجنه شد و توانستم آنان را مسخر خود کنم و از آنان کمک بگیرم چه کارهائی می توانم انجام دهم؟ که این علم را علم تسخیرات نیز می گویند.

۳- سوم علم هیمیا، که در ترکیب قوای عالم بالا با عناصر عالم پائین بحث می کند تا از این راه به تأثیرهای عجیبی دست یابد و آن را علم طلسمات نیز می گویند. چون کواکب و اوضاع آسمانی با حوادث مادی زمین ارتباط دارند، همان طوری که عناصر و مرکبات و کیفیات طبیعی آنها اینطورند.

پس اگر اشکال و یا بگو نقشه آسمانی که مناسب با حادثه ای از حوادث است با صورت و شکل مادی آن حادثه ترکیب شود آن حادثه پدید می آید، مثلاً اگر بتوانیم در این علم به آن شکل آسمانی که مناسب با مردن فلان شخص یا زنده ماندنش و یا باقی ماندن فلان چیز مناسب است، با شکل و صورت خود این نامبرده ها ترکیب کنیم منظور ما حاصل می شود، یعنی اولی می میرد، دومی زنده می ماند، و سومی بقا می یابد و این معنای طلسم است.

ص:۱۸

۴- علم ریمیا است و آن علمی است که از استخدام قوای مادی بحث می کند تا به آثار عجیب آنها دست یابد به طوری که در حس بیننده آثار خارق العاده ای در آید و این را شعبده هم می گویند. (۱)

آموختن این علوم برای زیان زدن به مردم چه زیان به جسم و جانشان چه زیان به آبرو و مالشان از دیدگاه اسلام حرام قطعی و گناه دست اندرکارش مساوی با کفر است.

### آموزش سحر برای ابطال سحر

اگر راهی برای ابطال سحر ساحران جز آموختن این علم در میان نباشد در صورتی که انسان آراسته به ایمان و تقوا باشد، و در فضائی به سر برد که از اطمینان به خود که آن را جز در ابطال سحر به کار نمی گیرد مطمئن باشد آموختنش کار غیر شرعی نیست، بلکه لازم است مدتی را هزینه به دست آوردن این علم کند، و آن را برای دفع و رفع زیان از خیمه حیات مردم به کار اندازد، چنان که دو فرشته حق هاروت و ماروت از جانب حضرت پروردگار مأموریت داشتند این علم را برای مبارزه با ساحران به تعدادی از بابلیان بیاموزند و موکداً به آنان بگویند:

ما برای شما جنبه آزمایش و امتحان داریم و این امتحان به این است که این علم برای دفع زیان بکار رود تا نزد حق نمره قبولی آورید، و اگر جز این باشد مردود شده و به رسوائی دنیا و عذاب آخرت دچار خواهید شد.



---

۱- ۱) - المیزان، ج ۱، ص ۳۶۷.

### دانش مایه آزمایش است :

توجه به این نکته که تفصیلش در آیات قرآن و روایات اهل بیت آمده لازم است که هر نوع دانشی و هر گونه نعمتی، و هر موقعیتی و حتی شکل و قیافه در این دنیا برای انسان جنبه آزمایش و امتحان الهی دارد.

کسی که دانش، یا مال، یا آبرو، یا نعمت، یا صورت ظاهر خود را هماهنگ با خواسته های حق در راه مثبت به کار گیرد، و به این وسیله به رشد و کمال خود و سعادت دنیا و آخرت خویش و کمال سعادت دیگران بیفزاید قطعاً از آزمایش پیروز و رستگار بیرون آمده و شایسته پاداش و رحمت خدا شده است، و اگر آنچه در اختیار دارد هزینه هوا و هوس و شهوات و مطامع شیطانی و حالات حیوانی خود کند، و از دیگران هم در این زمینه ها برای تأمین لذات نامشروع خود سوء استفاده کند در امتحان مردود شده و خود و هر که را در این جهت برای او کارگری کرده مطرود رحمت حق قرار داده و از فیوضات الهیه محروم نموده، و به خزی دنیا و عذاب آخرت گرفتار کرده است.

### حرمت انتخاب سحر به عنوان شغل

از آنجا اکثر نفوس از تقوا برخوردار نیستند و با اندک جاذبه مادی یا اجتماعی در مسیر انحرافی قرار می گیرند، و با کمترین کینه و دشمنی به درگیری و نزاع با مردم برمی خیزند و سحر و جادو در این زمینه ها کاربرد دارد و از جمله دانش هائی است که اکثراً مورد سوء استفاده واقع می شوند، آئین پاک اسلام و فرهنگ سعادت بخش حضرت حق انتخاب سحر را به عنوان شغل ممنوع کرده و بر آن مارک و مهر حرمت زده است.

در این زمینه روایات بسیار مهمی امثال روایات زیر در کتاب های مهم حدیث نقل شده است.

عیسی بن شفقی که شغلش ساحری بوده و از این راه معاش خود را تأمین می کرده، و از طریق سحر و جادو از مردم پول می گرفته بر حضرت صادق (ع) وارد شد و گفت: فدایت شوم حرفه من ساحری است و درآمد روزانه و تأمین معاش و زندگی ام از این راه است و با این درآمد و پول جمع شده حج بجا آورده ام و خدا دیدار تو را بر من منت نهاده است و اکنون هم از این شغل و حرفه توبه کرده ام، آیا برای من راه خروجی از این گناه وجود دارد؟ امام صادق (ع) به او فرمود با این دانشی که داری گره ها را از مشکلات مردم بگشای و به کار اینان گره نزن. (۱)

«قال رسول الله (علیهما السلام) : ثلاثه لا یدخلون الجنه: مد من خمر، و مد من سحر، و قاطع رحم:» (۲)

رسول خدا فرمود: سه نفر وارد بهشت نمی شوند: ادامه دهنده شراب خواری، و ادامه دهنده حرفه سحر و جادوگری، و قطع کننده با رحم و خویشان.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«من تعلم شیئا من السحر قلیلا او کثیراً فقد کفر و کان آخر عهده بربه وحده ان یقتل الا ان یتوب:» (۳)

کسی که چیزی از علم سحر را «برای تخریب زندگی مردم» بیاموزد یقیناً کافر شده، و پیوند و ارتباطش با پروردگارش به خاطر کار غیر شرعی اش قطع می شود و باید به جرم آموختن این حرفه کشته شود یا به حقیقت توبه کند.

از حضرت صادق (ع) از پدرانش از امیرمؤمنان (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:



---

۱- ۱) - تهذیب ج۶، ص ۳۶۴، ح ۱۰۴۳.

۲- ۲) - وسائل ج۱۷، ص ۱۴۸، ح ۲۲۲۱۲.

۳- ۳) - قرب الاسناد ص ۷.

«نحن اهل بیت عصمنا الله من ان یکون فتانین، او کذابین، او ساحرین او زیافین فمن کان فیه شیئ من هذه الخصال فلیس منا و لا نحن منه:» (۱)

ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را از این که فتنه گر و دروغ گو یا جادوگر و متکبر و خودخواه باشیم حفظ کرده است، پس کسی که چیزی از این خصلت های زشت در او باشد از ما نیست و ما هم از او نیستیم.

یهود از حکم حرمت انتخاب سحر و جادو برای ضربه زدن به مردم که در تورات بیان شده بود کاملاً آگاه بودند و می دانستند. که در تورات آمده:

«من اشتری السحر و ترک دین الله ماله فی الآخره من خلاق:» (۲)

کسی که جادوگری را به قیمت رها کردن دین خدا بخرد در آخرت هیچ بهره و نصیبی نخواهد داشت.

این نکته بسیار مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که میان آنچه از انبیا و اولیا و تربیت شدگان مکتب توحید و نبوت صادر می شود و آنچه به دست شیاطین و تابعانشان از سحر و جادو و کهانت انجام می گیرد تفاوت اصولی و ذاتی است.

معجزات و کرامات و خوارق عادات که نشأت گرفته از قدرت بی نهایت خدا است از افق وجود انبیا و اولیا به خواست حق ظهور می کند و همه و همه زنجیرهای معنوی هستند که انسان را به وسیله آنها به بهشت می کشانند، و سحر و کهانت و شعبده بازی و امثال آنها همه و همه از شیاطین است که در حقیقت زنجیرهائی هستند که شیاطین به وسیله آنها مردم را به دوزخ می برد، ذات معجزه از طریق هدایت و ذات سحر و جادو از راه ضلالت است، منشأ معجزه صفا و



---

۱- ۱) - تفسیر فرات کوفی ۶۲.

۲- ۲) - جامع البیان طبری ج۱، ص ۵۳۴.

پاکی درون و ارتباط با نفس با حق و از افاضات رب به عبد است، و منشأ سحر و جادو کدورت و تاریکی نفس و آلودگی آن و نتیجه ارتباط با شیاطین است. (۱)

## عاقبت ساحر

تجربه تاریخ حیات انسان این حقیقت را به اثبات رسانیده و آیات قرآن و روایات هم آن را تأیید می کند که هیچ خلاف کاری و عصیان گری، و ستم پیشه ای که یکی از مصادیق آنها ساحر و جادوگر است عاقبت به خیر نشده، و زندگی بی دغدغه ای نداشته و نهایتاً دچار خسارت های دنیائی و آخرتی شده و گوی سعادت را از دست داده و به ویژه خود را در آخرت از هر گونه بهره و نصیب الهی و بهشتی محروم نموده است، و با این عمل زشت و کار ناپسندش خود را به عذاب ابد و دوزخ همیشگی فروخته است، چنان که قرآن می فرماید:

مٰا لَهُ فِي اَلْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ وَ لَبِئْسَ مٰا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ: (۲)

برای ساحر و جادوگر در آخرت هیچ نصیبی نیست، و یقیناًبد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند اگر آگاهی و معرفت می داشتند.

## باز بودن راه توبه بر ساحر

سحر و جادوگری از گناهانی نیست که توبه نداشته باشد و راه جبران به رویش باز نباشد، و حضرت حق هم به مقتضای کرم و لطف و احسان و رحمتش توبه ساحر را می پذیرد و او را مورد عفو و مغفرت قرار می دهد چنان



---

۱- ۱) - مواهب الرحمن ج۱، ۳۶۰، به صورت اختصار.

۲- ۲) - بقره ۱۰۲.

که توبه ساحران زمان موسی را پذیرفت و آنان را مورد گذشت قرار داد و به درجات رفیعه معنوی رسانید.

### ایمان و تقوا

بازگشت ساحر از شغل ساحری و جبران گذشته اش با توبه واقعی و آراسته شدنش به ایمان و تقوا سبب پاداش مهم و بزرگی از جانب خدا است، مسئله توبه و ایمان و تقوا در توضیح آیات مربوطه به این سه مسئله به طور مفصل گذشت.

ص:۲۴

## تفسیر آیه ۱۰۴

### اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا اُنْظُرْنَا وَ اِسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

ای مؤمنان (هنگام سخن گفتن پیامبر) مگوئید راعنا [یعنی در ارائه احکام و قوانین امیال و هوس های ما را رعایت کن] بگوئید انظرنا یعنی مصلحت دنیا و آخرت ما را در ارائه احکام لحاظ کن، و [فرمان های خدا و پیامبرش را برای بکار گرفتن] بشنوید و برای کافران [که روی گردان از دستورات و احکام و حلال و حرام خدا هستند] عذابی دردناک است.

### شرح و توضیح

در این آیه چهارم موضوع مطرح است ۱- خطاب تشریفی، ۲- راعنا. ۳- انظرنا. ۴- لزوم شنیدن حق.

### خطاب تشریفی

این اولین آیه ای است که با خطاب يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا آراسته شده و حدود هشتاد و هفت آیه دیگر با چنین خطابی در کتاب خدا که در حقیقت تکریم و احترام به اهل ایمان در این امت است جلوه گری می کند.

امت های پیش از امت پیامبر تحت عنوان قوم یاد شده و یا بگفته ابن عباس در آیات تورات با خطاب یا ایها المساکین مخاطب گشته اند. (۱)

امت محمد را چون ندا داد به ندای شرف و مدحت ندا داد و گفت: ای مؤمنان، ای گرویدگان، ای باور دارندگان و این گونه خطاب از نظر لعنت و شرع



---

۱- ۱) - المیزان ج۱، ص ۳۷۰، ابوالفتوح رازی ج۱، ص ۹۲.

مدح و تمجید است، و یهود را در عصر موسی خطاب به مسکنت کرده و در عهد رسول اسلام با تازیانه مسکنت ادب نمود:

وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلذِّلَّةُ وَ اَلْمَسْكَنَةُ (۱)

### ذلت و مسکنت، پادشاهی و مکنت

در حکایات الصالحین آمده: مردی بود بنام عیسی بن زادان، مجلس وعظ و نصیحت و موعظه و ارشاد داشت، و پیره زنی بود بنام مسکینه الطفاوّیه که پیوسته ملازم مجلس او بود، و شرکت در آن را رها نمی کرد، یک دو نوبت از حضور پیره زن خبری نشد، واعظ گفت: آن پیره زن کجاست؟ گفتند: بیمار است، چون از کرسی وعظ به زیر آمد گفت: به عیادتش برویم، با جماعتی به عیادت او حاضر شد، چون ببالینش نشست او را در حال جان کندن دید، به حالش گریست در حالی که پیره زن لب می جنبانید و چیزی می گفت، گوش به نزدیک لبش برد، شنید می گوید: کار کردم عمر به سر آمد، رنج بردم به میوه نشست، دوست جستم خبر آمد واعظ گفت پیره زن آگاه است و می داند که کجا می رود آنگاه نفسی چند برآورد و جان بداد، عیسی بن زادان به کارش قیام کرد و او را دفن نمود.

چون شب درآمد و بخفت او را در عالم رؤیا دید که تاج کرامت بر سر نهاده و حلّه های بهشت پوشیده تبختر کنان به او گفت: ای مسکینه این توئی؟ گفت: آری ولی دقت کن تا مرا از این پس مسکینه نخوانی که:

«ذهبت المسکنه و جاءت الممکله:»



---

۱- ۱) - بقره ۶۱.

درویشی و مسکنت به پایان رسید و از خیمه حیاتم رخت بر بست و پادشاهی و سرافرازی آمد. (۱)

ابونعیم اصفهانی از علمای اهل سنت در کتاب حلیه الاولیاء از ابن عباس روایت می کند که پیامبر خدا فرمود:

«ما انزل الله آیه فیها یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا الا و علی رأسها و امیرها:» (۲)

هیچ آیه ای را خدا در قرآن نازل نکرد که در آن یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا باشد مگر این که علی در رأس و امیر آن است.

## راعنا

مفسرین و اهل لغت در رابطه با راعنا مسائلی را به این صورت مطرح کرده اند.

۱- ابن عباس می گوید: در ابتدای ظهور اسلام هنگامی که پیامبر بزرگوار به سخن گفتن در باب معارف وحقایق و تلاوت و بیان آیات و توضیح احکام می پرداخت، بعضی از او درخواست می کردند با کندی و تأنی و شمرده شمرده سخن بگوید تا بتوانند مسائل را به راحتی بفهمند، و مطالب را آنگونه که باید درک کنند، و زمینه طرح سئوالات و خواسته های خود را داشته باشند، برای این درخواست جمله رٰاعِنٰا را که در ریشه لغوی به معنای مهلت دادن است استعمال می کردند.



---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج۱، ص ۹۳.

۲- ۲) - الدرالمنثور ج۱، ص ۲۵۴.

ولی یهود این کلمه را که در عبری سبّ و ناسزا است با دستاویز قرار دادن قول مسلمانان با پیامبر به گفتگو برمی خواستند ولی در باطنشان این جمله را به قصد اهانت و ناسزای به آن حضرت به کار می گرفتند.

با نزول این آیه شریفه مؤمنان از گفتن این جمله که مورد سوء استفاده یهود بود منع شدند و از آنان خواسته شد به جای آن از انظرنا استفاده کنند.

۲- رَاعِنَا در مرحله دیگر به این معنا است که: ای پیامبرتو به سخنان و خواسته های ما گوش فرا ده، تا ما هم به سخنان و خواسته های تو گوش دهیم. در حقیقت می خواستند برنامه ها و خواسته های خود را بر پیامبر تحمیل کنند و در صورت تحقق قبول خواسته هایشان از طرف پیامبر، خواسته های او را بپذیرند، در حالی که مسئولیت پیامبر رسانیدن پیام های خدای مهربان به مردم است، و مسئول پذیرش سخنان و خواسته های مردم که اکثر آنها ناشی از جهل و کم ظرفیتی مردم است نیست، این مردم هستند که صلاح دنیا و آخرتشان در اطاعت از پیامبر است، و بر آنان واجب است که در همه امورشان به حضرت اقتدا کنند و مأموم بودن خود را در هر شرایطی نسبت به پیامبر حفظ کنند نه این که پیامبر از طرفی امامشان و از طرف دیگر مأمومشان باشد، و چه خواسته غیر منطقی و غیر معقولی است که مردم از پیامبر بزرگ که عقل کل و هادی سبل و اعلم از ثقلین است بخواهد که به خواسته ها و سخنانشان گردن نهد و از آنان اطاعت نماید تا آنان هم از او اطاعت کنند و در حقیقت معامله ای پایاپای انجام گیرد! !

۳- راعنا به این معناست که در ارائه احکام و مسائل و قوانین و دستورات خواسته ها و امیال ما را رعایت کن نه آنچه خود صلاح می بینی، زیرا ما نمی خواهیم در تنگنای قوانین و دستورات تو بدون این که خواسته ها و امیال ما رعایت شود قرار بگیریم، ما دینی و آئینی مطابق و هماهنگ با امیال و شهوات

خود می خواهیم که قبول و پذیرشش و اجرا و عملش بر ما بسیار بسیار آسان باشد، در اینجا به چنین مردمی باید گفت چنین دینی در حقیقت دین شماست نه دین خدا که بر اساس خیر دنیا و آخرت شما نظام داده شده، بسیاری از احکام و قوانین دین خدا بر خلاف خواسته ها و امیال مردم است، زیرا بسیاری از خواسته ها و امیال حیوانی و شیطانی و مادی صرف است و تحققش جز زیان و خسارت برای دنیا و آخرت مردم ندارد، چنانچه دین بر اساس خواسته ها و امیال مردم تنظیم شود حلال ها حرام و حرام ها حلال خواهد شد، و دین از اصل و بنیان در معرض خطر و نابودی قرار خواهد گرفت.

**انظرنا**

مفسرین و بزرگان از اهل عقل و درایت و دانش و بینش در رابطه با انظرنا چنین می گویند:

۱- با تأنی و کندی آیات را بر ما بخوان، و مسائل و احکام را برای ما بیان کن و نهایتاً به ما مهلت بده که به درک آیات و مسائل الهی موفق شویم و نیز زمینه پرسش و بیان مطالب خود را برای یافتن حق داشته باشیم.

۲- مصلحت همه امور ما و صلاح دنیا و آخرتمان را منظور نظر داشته باش که آنچه با توجه به پیامبری و رسالت تو برای ما مهم است تأمین خیر دنیا و آخرت ما و اصلاح همه برنامه های زندگی ما اعم از مادی و معنوی است.

راستی بر همه مؤمنان و مردان و زنان امت لازم است که با رهبر آسمانی و معلم واقعی، و هدایت گر حقیقی خود خاتم پیامبران چنین برخورد منطقی و معقولی داشته باشند و از حضرتش جز رعایت مصلحت دنیا و آخرتشان را نخواهند، در این صورت است که عنوان امت بر آنان صادق، و راه نجات و سعادت در دنیا و آخرت به رویشان باز خواهد بود، و با چنین خصوصیتی

ص:۲۹

می توانند رضایت حضرت حق را جلب، و بهشت عنبر سرشت را برای خود فراهم آورند.

### لزوم شنیدن حق

قوانین و فرمان ها و احکام و حلال و حرام خدا ریشه در علم و حکمت و عدالت حق دارد، و بر پایه محبت خدا به بندگانش و خیر و سعادت همه جانبه آنان پایه ریزی شده است، و هماهنگ با فطرت و عقل سالم و بر اساس ایجاد رشد و تکامل در انسان نظام گرفته و به صورتی است که حجت حق را بر همه انسان ها تمام کرده و راه عذر و بهانه ای برای فرار از عمل به آنها باز نگذاشته است، روی این حساب، آیه مورد بحث به همه مردان و زنان امر واجب می کند که فرمان های خدا و پیامبرش را برای عملی کردن بشنوید و پی گیری کنید، و بدانید برای انکار کنندگان حقایق و آنان که ادب شنیدن را در برابر خدا و پیامبر رعایت نکنند عذاب دردناکی است.

ص:۳۰

### تفسیر آیه ۱۰۵

#### اشاره

مٰا یَوَدُّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْکِتٰابِ وَ لاَ اَلْمُشْرِکِینَ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ اَللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِیمِ:

کافران از اهل کتاب و نیز مشرکان دوست ندارند که هیچ خیری از سوی پروردگارتان بر شما نازل شود، در حالی که خدا هر که را بخواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فضل بزرگی است.

#### شرح و توضیح

از آیه مورد شرح دو حقیقت استفاده می شود:

۱- دشمنی و حسادت یهود ونصاری و مشرکین با مؤمنان

۲- رحمت و احسان و فضل عظیم حق بر شایستگان.

#### دشمنی و حسادت یهود ونصاری و مشرکین با مؤمنان

کافران از یهود و نصاری و بت پرستان با ظهور اسلام و طلوع قرآن و جلوه گر شدن خورشید رسالت و نبوت پیامبر خاتم، آرزوهای خود را بر باد رفته می دیدند، و قدرت شیطانی خود را که به وسیله آن مردم را به بردگی می کشیدند رو به افول مشاهده می کردند، و زمینه غارت گری خویش را نسبت به اموال و دسترنج مردم نابود شده می پنداشتند و در یک کلمه با توجه به پیشرفت اسلام، و نفوذ قرآن در قلوب، و محبوبیت پیامبر در اعماق دل ها عمر حلیه گری، و دسیسه بازی، و دست اندازی به عقل و اندیشه مردم را پایان یافته حس می کردند، از این جهت در مرحله اول نسبت به پیامبر عزیز اسلام و در مرحله بعد نسبت به اهل ایمان ظرف وجودشان پر از کینه و عداوت شد، و به دنبال این کینه و عداوت که

رشته خطرناکی از حسادت است به اعمالی غیر معقول، و اموری غیر منطقی بر ضد مؤمنان روی آوردند، تا شاید به خیال خود از رسیدن خیر که عبارت از هر خیر دنیائی و آخرتی از جمله نزول وحی است جلوگیری کنند، و به گمان خود نگذارند اهل ایمان با دریافت وحی و شریعت الهی از طریق نبوت پیامبر به رشد و کمال عقلی برسند، و به عقاید حقه آراسته گردند، و متخلق به اخلاق حسنه شوند، و در فضای پاک انجام اعمال صالحه و کردار شایسته قرار گیرند! !

این بی خردان از قدرت مطلقه حق غافل و بی خبر بودند که حضرت رب العزه که مقام ربوبیتش توجه به رشد و تربیت و کمال مملوکش را دارد، اراده حتمیه و مشیت قطعیه اش اقتضا کرده که بر بنده ویژه اش وجود مقدس محمد صلی الله علیه وآله قرآن را نازل کند و از افق قلب پاکش حکمت و علم جامع طلوع دهد تا زمینه هدایت بندگان به سوی توحید، و باور کردن معاد، و رسیدن به حیات طیبه، و مزین شدن نفوسشان به حسنات اخلاقی، و منور شدن اعضا و جوارحشان به اعمال صالحه فراهم گردد، و از برکت قرآن و رسالت حضرت رحمه للعالمین امتی بیدار، ملتی بینا، جامعه ای رشید و آزاد، قومی عالم و آگاه قدم به عرصه وجود گذارد، و حجت حق بر سایر ملل گردد.

این کینه ورزان خیالباف که به غلط فکر می کردند اگر با پیامبر مؤمنان به خصومت برخیزند، و با عداوت و دشمنی با اهل خدا معامله کنند ریاست چند روزه، و اندک مالی که با حیله گری از مظلومان به چنگ آورده اند برای آنان باقی می ماند، ولی بر خلاف انتظارشان ریاست پوشالی آنان و بخشی از اموالشان با روی آوردن مردم به اسلام از دستشان رفت، و گروهی از آنان در جنگ با مؤمنان کشته شدند و سر از عذاب ابد در آوردند، و باقی مانده ها هم به زندگی نکبت بار و ذلیلانه ای دچار شدند، در صورتی که اگر مانند دیگران با قلبی پاک و دلی

صاف به محضر ملکوتی پیامبر می آمدند، و به دست آن چهره آسمانی و فرستاده الهی به قرآن و مفاهیمش ایمان می آوردند، و پیشانی بندگی بر درگاه حضرت حق به خاک می سائیدند، و درون را از رذائل اخلاقی پاک می کردند، و منبعی از اعمال صالحه می شدند مانند دیگر مؤمنان به خیر دنیا و آخرت می رسیدند و گوی سعادت و سلامت ابدی را از میدان زندگی میبردند و از رحمت ویژه حضرت حق بهره مند می گشتند چنان که در آیه شریفه به این حقیقت اشاره شده است: وَ اَللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ.

اینان به جای کینه و عداوت و دشمنی و حسد می توانستند با دلی نرم و قلبی با محبت پذیرای اسلام و شریعت حقه شوند و خود را ویژه دریافت رحمت واسعه الهی کنند و از فضل عظیم خدای مهربان بهره مند گردند، ولی به خاطر تعصب بیجا و غرور و کبرشان برای حفظ چند روزه ی ریاستشان بر مشتی عوام، و دل خوش بودنشان به متاع اندک و بسیار ناچیز دنیا، آخرتشان را از دست دادند، و خود را به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی دچار نمودند!

در هر صورت آیه شریفه با بیان این معنی که کافران از یهود و مشرکان دوست ندارند هیچ خیری از جانب خدا به شما برسد به همه مؤمنان و گرویدگان به اسلام و امت پیامبر عظیم الشأن هشدار جدی می دهد، که دست دوستی در هیچ زمانی به سوی این دشمنان قسم خورده دراز نکنید، و هرگز میل قلبی به آنان نداشته باشید، و فریب خوش زبانی و وسوسه های آنان را برای ایجاد ارتباط با خود نخورید، و به خواسته های آنان که برای شما جز زیان خسارت ندارد گوش ندهید، و حتی از پذیرش آنچه برای شما از متاع دنیا می آورند بپرهیزید، زیرا تعصب جاهلی آنان و نژادپرستی و حس گرائی این نابکاران و کینه

و حقد و حسدشان نسبت به شما پایان ندارد و پیوسته در مقام وارد آوردن ضربه های مادی و معنوی به شمایند.

کافران از اهل کتاب و مشرکان در صدر اول اسلام و پس از آن بخصوص در این زمان که این فقیر مشغول نوشتن این شرح و توضیح است در دشمنی با مؤمنان و امت اسلامی اصرار و پافشاری دارند، و جداً نمی خواهند اهل قرآن از کرامت و شرف و عزت و سربلندی و داشتن هر نوع خیر و خوبی برخوردار باشند، و وجود این معاندان لج باز و دنیاپرستان خائن و ستمگران بی رحم در همه جای دنیا برای امت پیامبر اسلام هم چون آفتی خطرناک و به راستی مانند میکرب جذام هستند که اگر مسلمانان برای ورود به زندگی خود به آنان راه دهند، یقیناً به تخریب همه جوانب حیات آنان برمی خیزند، و کمترین رحم و شفقتی بآنان روا نخواهند داشت، و برای فرو ریختن بنیان زندگی امت به غارت عقل و فرهنگ و زبان و معادن و ارزش های دینی آنان دست خواهند زد، چنان که بارها به این نوع جنایات اقدام کرده و مسلمانان پس از بیداری طردشان کرده اند.

آنان ایمان مسلمانان و ارزش های اخلاقی آنان و روی کردشان را به قرآن و معارف الهیه مانع هواها و شهوات و تمایلات و ستم گری های خود می دانند و به همین خاطر فعالیت همه جانبه می کنند تا پایه های ارزشی امت اسلام را به وسیله رواج فحشا و منکرات و از طریق رسانه ها و روزنامه ها و مجلات و ایجاد مجالس عیش و عشرت در هم فرو ریزند، و روی هم رفته راه و روزنه هر خیر دنیائی و آخرتی را به روی امت مسدود کنند چنان که قرآن می فرماید: مٰا یَوَدُّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْکِتٰابِ وَ لاَ اَلْمُشْرِکِینَ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ. . . .

در پاورقی تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول صفحه ۲۶۰ آمده:

«روز طلوع اسلام آئین مسیح را مسیحیان وسیله به بردگی کشیدن مردم، و دولت مقتدر رم آن را وسیله استعمار ملل گرفته بودند، و یهودیان کیش موسی را وسیله برتری و قومیت اسرائیل ساخته بودند بدین جهت با دعوت اسلام که دعوت تسلیم به خدای همه خلق است (نه خدای اسرائیل و نه خدائی که یگانه فرزندش مسیح است و نه خدای حامی ستمگران) به دشمنی برخاستند.

امروز هم سرّ دشمنی آنان با اصول و فروع متقن و فطری اسلام همین است، با آن که اینان به چشم خود می بینند هشیارانی که به وضع استعمارگران و هم دستی آنان با دستگاه های مسیحیت آشنا هستند می گویند: بیشتر این دستگاه ها دانسته یا ندانسته عامل استعمارند، اینان زیر چهره نمایندگی مسیح صلح جو و ناجی بشریت، در میان ملل راه می یابند تا به اوضاع نفسانی و منابع طبیعی آنان آشنا گردند، تا پسران و دختران بی سرپرست و سرخورده و آرزومند و بی پناهی را در پناه خود گیرند و در قیافه رسالت الهی و عواطف بشری، آنان را وسیله کار خود و دول خود گردانند، با آن که بررسی های چندین ساله ثابت کرده و در گزارش هائی که داده اند ثبت شده که با آن همه کوشش ها و مصارف همراه با دعا و سرود و سرپرستی بیماران و وسائل دیگر جز چند تن از مسلمان های غافل را در سراسر کشورهای اسلامی نتوانستند مسیحی پابرجا گردانند و غسل تعمیدشان دهند، پس این کوشش روز افزون برای چیست؟ از بعضی اعترافات و نتیجه مشهود کارشان معلوم است که علاقه و امیدی به مسیحی شدن مسلمانان ندارند، تنها هدفشان این است که سدّهای مقاومت عقاید اسلامی را فرو ریزند، چنان که همین که گروه گروه مردم در کشورهائی که قرن ها در زیر سلطه ی کنائس بوده از آئین مسیح بیرون می روند، و دستگاه های مسیحیت را به باد مسخره می گیرند، چرا تا این اندازه نیروهای گوناگون تبلیغاتی و عواطف بی شائبه! ! انسانی و

مسیحی خود را به دیگران معطوف می دارند؟ ! با آن همه حساب گری در اقتصاد و حساسیت و پافشاری درباره آن که منشأ این همه جنگ ها شده، این بودجه های سنگین برای اعزام مبشرین با تجهیزات کامل به خارج برای چیست؟ اینها می خواهند حضرت مسیحی را به دنیا و مسلمانان بشناسانند که خود او را نشناخته و نمی توانند معرفی نمایند و به اصول و فروع دعوت او پای بند نیستند. مگر مسلمانان، مسیح و دعوت او را با بیان رسای قرآن بهتر و عقلانی تر از آنچه در انجیل است نمی شناسند؟ از قرآن محکم تر و مثبت تر برای شخصیت مسیح چیست؟ چرا مسیحیان در برابر مسلمانان با یهودیان که هر تهمتی را به مسیح روا داشته و آن مرد حق پیامبر خدا را به گفته خود با دزدان و رهزنان به کشتن دادند همکاری می کنند؟ !

دول استعماری با ترویج فحشا کوشیده اند تا سدهای اخلاقی مسلمانان را بشکنند و راه خیانت و جاسوسی را باز کنند و در راهی که برای رسیدن به این مقصود پیش گرفته اند بسی توفیق یافته اند.»

این است نتیجه شوم کینه و عناد کافران از اهل کتاب و مشرکان، کافران و مشرکانی که هیچ گونه خیری را برای امت اسلام نمی پسندند، این گمراهان شیطان صفت تا برپا شدن حکومت عدل جهانی به وسیله مهدی اهل بیت دست از سر امت اسلامی برنمی دارند، و پیوسته آتش کینه و عنادشان بر ضد مؤمنان شعله ور است، و با همه وجود می کوشند تا مکتب شرک را برای تخریب اساس توحید بر آنان تحمیل کنند، و عقاید پاک و صحیح را به انحراف بکشند، و زمینه پیاده شدن خواسته ها و احکام حق را در زندگی مسلمانان نابود سازند.

### رحمت و احسان و فضل عظیم حق بر شایستگان

اینکه حضرت حق می فرماید: رحمتش را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد، و به عبارت دیگر معدود بندگانی هستند که از رحمت ویژه او بهره مند

می شونـد نه بخـاطر این است که در آن حریم مقـدس و مبارک و در آن پیشـگاه با کرامت بخلی وجود دارد که به سـبب آن دیگران از دسترسی به آن رحمت محروم اند، که جمله

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ نشان دهنـده این معناست که رحمت او که عین ذات است، و احسان و فضـلش بی نهایت است و به هر صورتی که هزینه کنـد کمبودی در آن پیـدا نمی شود، بلکه اختصـاص رحمت به تعـدادی خـاص فقـط و فقط بخاطر لیاقت و شایستگی آنان است، که با تکیه بر عقل و اندیشه و ادب در رفتار و متانت در منش و انجام عمل صالح و پای بندی به حقایق، و آراسـته بودن به صـدق و درستی به دست آورده انـد، و از این طریق خود را به جایگاهی رسانیـده انـد که مطلع الفجر طلوع رحمت خاص حضـرت الله شدنـد و مقام رسالت و نبوت و پیشوائی و رهبری بر جمیع مردم، و مایه جذب خیر مطلق، در دنیا و آخرت را کسب کردند.

به راستی چه زیباست که انسان مدتی محدود برای ظهور لیاقت و شایستگی بکوشد، و با انتظاری به حق و امیدی مثبت برای به دست آوردن رحمت خـاص حضـرت رب حوصـله بخرج دهـد، تـا بر اسـاس وعـده غیر قابـل تخلفی که خـدای رحمـان داده، رحمتش در خیمه حیات انسان تجلی کند و برای ابد از آن سفره بی نهایت و فضل و احسان نامحدود استفاده نماید.

رسیدن رحمت خاص حضرت محبوب به شایستگان مسئله ای قطعی و حقیقتی حتمی است که عناد معاندان، و حسد حاسدان، و دشـمنی دشـمنان، و کینه ستیزه جویان و قـدرت اهریمنان هرگز نمی توانـد مانع آن شود، خـدا هر شایسـته ای را که بخواهد مورد رحمت خاصش قرار می دهد که احسان و فضلش بی نهایت و لطفش قدیم و رحمتش عمیم است.

ص:۳۷

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده نرفت از در او بی مقصود

ص:۳۸

## تفسیر آیه ۱۰۶-۱۰۷

### اشاره

مٰا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهٰا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهٰا أَوْ مِثْلِهٰا أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ.

هر آیه ای را که [بر اساس حکمت و لحاظ کردن مصلحت مردم و بنا بر اقتضای زمان] از میان برداریم یا به فراموشی خاطره ها داده بهتر از آن یا مانندش را می آوریم، آیا ندانسته ای که خدا بر هر کاری تواناست؟

آیا ندانسته ای که فرمانروائی و حکومت آسمانها فقط در سیطره ی اوست و شما را جز خدا هیچ سرپرست و یاوری نیست؟

### شرح و توضیح

در دو آیه شریفه مطالب بسیار مهمی چون مسئله نسخ و جایگزینی آن و قدرت مطلقه ی حق و مالکیت او بر آسمانها و زمین و این که سرپرست و یار بندگان فقط اوست مورد توجه قرار گرفته است.

### نسخ آیه

کلمه نسخ بنا به گفته ی اهل لغت به معنای زدودن و از میان بردن است، و در اصطلاح و گفتار شرع از میان برداشتن امری و حکمی و جایگزین نمودن امری دیگر و حکمی جدید به جای آن است.

این جابه جائی و جایگزینی نه بخاطر این است که از ابتدا بهتر بودن حکم دوم برای حضرت حق معلوم نبوده و سپس آشکار گشته، بلکه نسخ یک آیه و یک حکم و یک برنامه، که در ظرف زمانی ویژه خودش خیر بوده بر اساس

حکمت و مصلحت بوده و نسخ آن و جایگزین شدن حکم دیگر به خاطر رسیدن منفعت و سود بیشتر به انسان است، زیرا تمام احکـام خـدا و همه تکالیف و مسـئولیت هائی که از جانب حضـرت حق متوجه انسان است بر اساس خیر و مصـلحت آدمی، و زمینه رشـد و سـعادت و خوشـبختی اوست، که گـاهی در زمانی معین و روزگاری محـدود مصـلحت انسان اقتضا می کنـد که حکمی و فرمـانی به عنوان تکلیف به او ارائه شود، و پس از انقضـای آن زمـان و به پایـان آمـدن روزگار معین مناسب و اولی است که آن حکم و فرمان و آن تکلیف و مسـئولیت از عرصه حیات دینی اش زدوده شود و حکمی و آیه ای و وظیفه ای بهتر و سودمندتر برای او مقرر گردد. در اینجا به این نکته بسیار مهم باید توجه داشت که آیه و حکمی که به جای منسوخ قرار می گیرد علاوه بر این که حاوی مصالح منسوخ است از مصالح بیشتر و افزون تری در جهت منفعت انسان برخوردار است.

نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا: چون آیه و حکمی نسـخ شود حکمی بهـتر از آن یـاماننـد آن که مشـقت و سـختی اش کمتر ولی با پاداش بیشتر است جایگزین آن می شود، یا حکمی و فرمانی که از نظر عمل و انجام دادن، مشـقتش بیشتر و ثوابش عظیم تر و سعـادت بخشـی اش افزون تر است به جای آن متوجه انسان می گردد، در هر صورت در میـدان تشـریع فرمانروائی و حاکمیت حق و آگـاهی اش به مصـلحت بنـدگان اقتضـا دارد که حکمی را به خاطر پایان ظرف زمانش نسـخ و حکمی دیگر را به جای آن در خیمه تکلیف و مسئولیت انسان قرار دهد، روی این حساب هیچ ایراد و اشکالی ندارد که با از دنیا رفتن پیامبری شریعت او را که بر پایه مصالح امت برای زمانی معین و روزگاری محدود تشریع شده بود نسخ

نموده و شریعت بهتری بر اساس خیر بندگان و منافع آن پایه گذاری کند، و جای هیچ تردید و شکی نسبت به این حقیقت نیست که با بعثت پیامبر اسلام شریعت همه پیامبران گذشته را که محدود به زمان معین بود نسخ کرده و شریعت بهتر و کامل تر که تا قیامت پاسخ گوی انسان و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت اوست جایگزین همه شرایع گذشته نموده، شریعتی که بر پایه کمال و جامعیتش و فراگیری قوانینش نسبت به همه زوایای حیات مادی و معنوی بشر مصالح شرایع گذشته و افزون تر از آن را در خود دارد.

توجه به این نکته لازم است که مسئله نسخ فراگیر به امور تشریعی و تکوینی است، برداشتن یا زدودن حکم تشریعی در فرهنگ دین و شریعت یقیناً صورت گرفته و روایات بسیاری از پیامبر و امامان معصوم نقل شده که دلالت قطعی بر وجود ناسخ و منسوخ دارد.

و نیز رفع عذاب و پراکنده شدن ابرهائی که همراه با صاعقه مرگبار بوده از قوم یونس بخاطر توبه و رجوعشان به حق از قبیل نسخ آیه تکوینی است.

در هر صورت احکام و قوانین الهی یا امور تکوینیه از نظر در برداشتن مصالح دارای اختلاف و مراتب است، و به این جهت حکم و قانون ناسخ به سبب در برداشتن مصالح بیشتر و سود فراوان تر برای مکلف بهتر از حکم و آیه و قانون منسوخ است.

در اینجا لازم است به این حقیقت اشاره شود که انسان پس از مبعوث شدن پیامبر اسلام به شریعت کامل و فرهنگ جامع که حاوی حقایق ابدیه شرایع گذشته بود، و بیش از پیش مصالح وی و خیر دنیا و آخرتش در این آئین آسمانی تأمین گشته بود نیازی به بقای احکام و قوانین شرایع گذشته که ویژه زمان

خودش بود نداشت لذا همه آنها نسخ گشت و بهتر از آنها و همانند آنها به شکلی دیگر جایگزین شد.

کـدام خردمنـد بـا انصاف و عاقل با وجـدان است، که در صورت مطالعه قرآن و دقت در آیاتش، که نشانگر شـریعتی کامل و آئینی جامع است نفهمد که با بودن قرآن و شـریعت کامل محمدی اولاً نیازی به دیگر شـرایع پیش از اسلام نیست، و ثانیاً همه احکـام و قوانین این فرهنـگ الهی بهتر، یـا از نظر حفـظ مصالـح و در صورت عمـل به آن با پاداش بیشتر افضل از همه شـرایع گذشته است؟

امیرمؤمنان علی (ع) با توضـیح اهـداف و آثار و منافع قرآن همگان را به این معنا توجه می دهـد که قرآن ناسـخ همه شـرایع و احکام و قوانینش بهتر از قوانین ادیان گذشته است، و با بودن قرآن روی گردانی از آن و پای بند بودن به احکام و قوانینی غیر از آن ناشی از تعصب جاهلانه و حسد ورزی به اسلام و تکبر و رو در روئی با حق است.

امـام (ع) در بخشـی از خطبه بسـیار مهمی در نهـج البلاـغه قرآن را بـا اوصاف خاص و ویژه اش که جایگزین همه کتاب های آسمانی است و با قوانین کاملش بهتر از همه کتاب های نازل شده است به این صورت معرفی می کند:

«ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتابَ نُوراً لا تُطْفأُ مَصابِيحُهُ، وَ سِـراجا لا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَ بَحْرا لا يُدْرَكُ قَعْرُهُ، وَ مِنْهاجاً لا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَ شُـعاعا لا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَ فُرْقانـا لاـ يُخْمَـدُ بُرْهـانُهُ وَ بُنْيانا لا تُهْـدَمُ ارْكانُهُ وَ شِـفاءً لا تُخْشَـى اَسْـقامُهُ، وَ عِزّا لا تُهْزَمُ اَنْصارُهُ وَ حَقّا لا تُخْـذَلُ اَعْوانُهُ، فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمانِ وَ بُحْبُوحَتُهُ، وَ يَنابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ، وَ رِياضُ الْعَدْلِ وَ غُدْرانُهُ، وَ اَثا فِيُّ الْإِسْلامِ وَ بُنْيانُهُ، وَ اَوْدِيَهُ الْحَقِّ وَ غِيطانُهُ، وَ بَحْرٌ لا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَ عُيُونٌ لا يُنْضِبُها

ص:۴۲

الْماتِحُونَ، وَ مَناهِلُ لا يُغِيضُها الْوارِدُونَ، وَ مَنازِلُ لا يَضِلَّ نَهْجَها الْمُسافِرُونَ، وَ اَعْلامٌ لا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَ آكامٌ لا يَجُوزُ عَنْها الْقاصِدُونَ .

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيّا لِعَطَشِ الْعُلَماءِ، وَ رَبِيعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهاءِ، وَ مَحاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحاءِ، وَ دَواءً لَيْسَ بَعْدَهُ داءٌ، وَ نُورا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَ حَبْلاً وَثِيقا عُرْوَتُهُ، وَ مَعْقِلاً مَنِيعا ذِرْوَتُهُ، وَ عِزّا لِمَنْ تَوَلاهُ، وَ سِلْما لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ هُدىً لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ، وَ عُذْرا لِمَنِ انْتَحَلَهُ، وَ بُرْهانا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شاهِداً لِمَنْ خاصَمَ بِهِ، وَ فَلْجا لِمَنْ حاجَّ بِهِ، وَ حامِلاً لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيَّةً لِمَنْ اَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَ جُنَّةً لِمَنِ اسْتَلْأَمَ، وَ عِلْما لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثا لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْما لِمَنْ قَضَى (۱)»

آنگاه قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغ هایش خاموش نمی شود، و نوری که افروختگی اش کاهش نمی پذیرد، و دریائی که به قعرش نتوان رسید، و راهی که حرکت در آن گمراهی ندارد، و شعاعی که روشنی اش تاریک نمی گردد، و جدا کننده حق و باطلی که برهانش فرو نمی نشیند، و ساختمانی که پایه هایش ویران نمی گردد، و داروهائی که بیم بیماری ها بر آن نمی رود، و بلند مرتبه و پر قدرتی که یارانش را شکست نمی رسد، و حقی که مددکارانش خوار نمی گردند، پس قرآن معدن ایمان، و میان سرای آن، چشمه های دانش و دریاهای آن، باغ های عدل و داد و حوض های آن، پایه های اسلام و اساس آن، وادی های حق و دشت های سرسبز آن است.

دریائی است که آب برداران آبش را با کشیدن تمام ننمایند، و چشمه هائی است ک آب کشان آب آنها را به پایان نرسانند، و آبشخورهائی است که واردان بر آن از آن کم نکنند، و منازلی است که مسافران راه به سوی آن را گم ننمایند، و

ص:۴۳

---

۱- ۱) - خطبه ۱۸۹، ترجمه مؤلف.

نشـانه هـائی است که از چشم راهروان پنهـان نماننـد، و تپه هـائی است که رونـدگان از آنها نگذرنـد، خداونـد آن را سـیرابی تشـنگی دانایان قرار داده، و بهار برای قلوب بینایان، و مقصد برای راه های شایسـتگان، و داروئی که پس از آن بیماری نیست، و نوری که همراه آن تـاریکی وجود نـدارد، و ریسـمانی که جـای چنـگ زدن به آن محکم است، و حصار و قلعه با بنیانی که آفات را بر اوج آن راه نیست، و برای دوسـتدارانش قدرت و عزت، و برای وارد بر آن صلح و امنیت، و برای اقتدا کننده به آن راهنما، و برای آن که آن را مـذهب خود قرار دهـد دلیلی اسـتوار، و برهان برای کسـی که با کمک آن سـخن گوید، و شاهد کسـی که به وسـیله آن به جدال و گفتگوی علمی با دشمن برخیزد، و پیروزی آن که به آن حجت آورد، و راهبر کسی که به آن عمل نماید، و مرکب آن که آن را به کار اندازد. و نشانه واضح برای کسـی که نشانه جوید، و سپر باز داردنده از بلا برای آن که آن را بکار گیرد، و دانش برای کسـی که آن را در گوش جان جای دهـد، و خبری صـحیح برای آن که آن را روایت نماید، و حکمی حق برای کسی که با آن به حکم دادن و قضاوت بنشیند.

### قدرت و فرمانروائی مطلقه حق بر ظاهر و باطن هستی

از آنجـا که قـدرت و فرمـانروائی حضـرت حق بی نهـایت و چنین قـدرت و فرمـانروائی فقط در انحصار اوست، و هر قـدرت و فرمانروائی شـعاعی بسـیار بسیار اندک از قدرت اوست و استقلال و اطلاقی ندارد، پس تصرف مطلقه و همه جانبه در هر امری فقط و فقط در حیطه اراده، و در دست اوست، و بر این اساس بدون این که چون و چرائی در کارش راه یابد، حق اعتراضـی بر کسـی ثابت باشد، آزاد است که آیه ای از آیات تشریع، یا نشانه ای از نشانه های تکوین را از میان بردارد، و از لوح خاطره ها بزداید، یا تحققش را در میدان عمل و عینیت به تأخیر اندازد و بهترش یا نمونه و مثلش را بر پایه مصلحت بیاورد.

او مالـک و فرمـانروای هستی است، و مالکیت و فرمانروائی اش مقیـد و محـدود نیست، هر وقت و هر زمانی و در هر شـرایطی بخواهد با رعایت حکمت و

مصلحت در مملکتش دخالت می کند، و در این دخالت و تصرف استقلال دارد، و چون انسان استقلالش در همه امور تبعی و در حقیقت سایه ای از استقلال مالک و فرمانروای هستی است، و ذاتا از خود استقلالی ندارد پس او ولی و سرپرست و یار انسان است، و بدون ولایت و سرپرستی و یاری او به اندازه ذره ای و کمتر از ذره ای هیچ کاری از دست او بر نمی آید، و هیچ حرکتی از او صادر نمی شود، و هیچ تصمیمی برای او نمی آید، و هیچ عملی از او به ظهور نمی رسد.

برای این که به گوشه ای ناچیز از قدرت مطلقه و فرمانروائی حضرتش پی ببرید به اموری در رابطه با جهان آفرینش و ایجاد پاره ای از آفریده ها اشاره می شود.

کتاب تأثیر علم که از کتاب های ارزشمند در رابطه با عرصه گاه خلقت است می نویسد:

ما در منطقه شلوغ آسمان اول هستیم، در کهکشانی که ۳۰۰ میلیون ستاره دارد، این کهکشان یکی از مجموعه کهکشان هائی است که ۳۰ میلیون آن تا کنون شناخته شده، فاصله میان دو کهکشان دو میلیون سال نوری است، در عین حال ثانیه ای ۱۴ هزار میل از هم دور می شوند، دورترین کهکشان ها فاصله اش با ما پانصد میلیون سال نوری است.

منظومه شمسی که فضای نخست است در داخل فضای دوم مانند یک خال است و فضای دوم در سوم چون یک خال، در فضای دوم نزدیک ترین ستاره آلفای سنتوری است که ما ۳/۴ سال نوری فاصله دارد، یعنی اگر کسی با سفینه ای در ثانیه سیصد هزار کیلومتر به طرف آن برود سه هزار سال دیگر به آنجا میرسد؟ !

نور خورشید بر اثر احتراق و تبدیل هیدروژن به هلیوم به وجود می آید، این تغییر و تحول برای تأمین نور است.

ثانیه ای ۶۳۰ میلیون تن هیدروژن به ۶۲۵ میلیون تن هلیوم تبدیل می شود که ۶۰۰/۴ میلیون تن نور به دست می آید که مختصری از آن به زمین میرسد و همین مختصر نور ضامن حیات در کره خاکی است. (۱)

درخت های سرسبز و دیاتومه های میکرسکبی سالیانه معادل ۱۵۰ میلیارد تن کربن را با ۲۵۰ میلیارد تن ئیدرژن ترکیب می کنند و ۴۰۰ میلیارد تن اکسیژن آزاد می نمایند.

ثابت شده که در میان کره های جهان بزرگ کره زمین دارای هوای ثابت است، ضخامت هوای دور کره زمین را از صد کیلومتر تا هشتصد کیلومتر تخمین زده اند.

هوا جسمی است لطیف، شفاف و ناپیدا و دارای ۵۹۰۰ میلیارد تن وزن است، هوا پر ارزش ترین موجود برای حیات انسان است.

انسان و سلسله جانوران و سلسله گیاهان برای زندگی نیاز به تنفس دارند و تنفس بی وجود هوا ممکن نیست.

پس اگر هوا نبود زنده ای نبود، اگر هوا نبود روشنائی ماه و روشنائی های دیگر نبودند و حس باصره از کار می افتاد، تنها نقاطی که برابر تابنده قرار می گرفت و می توانست نور را منعکس کند روشن بود.

اگر هوا نبود صدائی و بانگی نبود، چون هوا وسیله نقل موج های صوتی است، در نتیجه حس سامعه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود خاک نبود، پس کشت و کار و زراعتی نبود چرا؟ اکسیژن جزئی از هواست، در سنگ آجر، فلز اثر می گذارد، سطح مواد ارضی در اثر ترکیب با



---

۱- ۱) - تأثیر علم.

اکسیژن نرم شده و از آن خاک نرم به وجود می آید، خاک را که هوای آرام درست کرده، باد به اطراف می برد و روی زمین می گستراند.

آری اگر هوا نبود، خوراکی یافت نمی شد و حس ذائقه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود آتش نبود، چون آتش در اثر اکسیژن هواست، وقتی بخواهند چاه نفت فروزانی را خاموش کنند، تولید خلأ می کنند یعنی هوا را نابود می نمایند، اگر آتش نبود زندگی بشر با نبودن آتش چگونه می شد؟ آیا آسایش در جهان بود؟

اگر هوا نبود بوئی در جهان نبود، زیرا بو عبارت است از پخش ذرات بودار در هوا، پس در اثر نبودن هوا شامه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود رگ های بدن ما پاره می شد و خون بیرون می ریخت، دیگر حیاتی باقی نمی ماند، هوا فشار مخصوصی به بدن وارد می سازد، یعنی در هر سانتی متر مربع در حدود یک کیلوگرم، این فشار از پاره شدن رگ ها جلوگیری می کند، در نقاط بالا که فشار هوا کم است با وسائل مصنوعی فشار هوا را زیاد می کنند.

اگر هوا نبود کره زمین هر روزه به وسیله بیست میلیون سنگ های آسمانی بمباران می شد، سنگ هائی که در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه سرعت دارد، آیا در این صورت جانداری روی زمین زنده می ماند؟ هوا این سنگ ها را در خود حل می کند تا به زمین نرسند.

اگر هوا نبود گرمای سوزان روزها، و سرمای سخت شب ها زنده ای باقی نمی گذارد و سودهای دیگر و بسیار آیا گران قیمت ترین چیز را در حیات جانداران، اینگونه رایگان تحت اختیار گذاردن نشانه قدرت نامتناهی، و رحمت نامتناهی، و حکمت نامتناهی سازنده جهان نیست؟ (۱)

ص:۴۷

---

۱- ۱) - نشانه هائی از او ۳۴۰.

الکترون جزئی از هسته اتم است که بر گرد هسته مرکزی می گردد، اتم ها از نظر شماره الکترون ها یکسان نیستند و الکترون های این اتم با آن اتم یک اندازه نیستند، چنان که از نظر سرعت سیر، الکترون ها نیز یکسان نیستند، سرعت سیر الکترون های اورانیوم در هر ثانیه ۲۰۱۱۶۴ کیلومتر است! !

کیست که این موجود کوچک را در میدان کوچک به چنین سرعت وا می دارد؟ بشر که ماده تکامل یافته است، با این چشم خویش قادر بر دیدن الکترون نیست، پس چگونه می تواند این حرکت همیشگی را برای آن ایجاد کند، نیروی دیگری هم در عالم طبیعت نیست که بتواند الکترونی با این سرعت سیر بسازد، پس نیروئی ما فوق طبیعت در این جهان حکم فرماست نیروئی که قدرت دارد، دانش دارد، حکمت دارد. (۱)و قدرت و دانش و حکمتش مطلقه و بی نهایت است.



---

۱- ۱) - نشانه هائی از او ۲۶۳.

### تفسیر آیه ۱۰۸

### اشاره

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

آیـا می خواهیـد از پیامبرتـان [کارهـای نـامعقول و غیر منطقی برابر بـا میل های شخصـی و انـدیشه های بی پایه باقی مانـده از جـاهلیت] درخواست کنیـد همـانگونه که پیش از این از موسـی درخواست شـد؟ و کسـی که کفر را به جای ایمان اختیار کند بدون تردید راه راست را گم کرده است.

### شرح و توضیح

در این آیه شـریفه کاری بسیار زشت که از رسوم و عادات یهود بود، و نزدیک بود مسلمانان هم دچار آن شوند، و آن عبارت از درخواست هـای بیجـا، و غیر معقول از پیـامبر اسـلام بود به شـدت مورد نکوهش قرار گرفته، و آن را زمینه ای برای تبـدیل ایمان به کفر اعلام نموده است.

### درخواست های بیجا و نامعقول

با توجه به نبوت پیامبران که ابلاغکنندگان پیام های حضـرت حق به مردم برای رسانیدشان به حیات طیبه و آخرت آباد بود، و هر یک برای تصـدیق شـدن نبوتشان و اثبات راسـتگوئی و صـدقشان معجزات لازم ارائه می کردنـد، به ویژه نبوت پیامبر عظیم الشـأن اسـلام و معجزه جاویـدانش قرآن، و دانش و بصـیرتش که شـعاع دانش و آگـاهی حق بود، و نیز برخورداری احکـام و مقررات و معارف الهیه آئینش از اسـتحکام و اسـتواری و منطبق بودن با حکمت و مصـلحت، و این که واضح و روشن بود که فرهنـگ جـامع و کاملش ضامن خیر دنیا و آخرت است، بایـد انسان ها با تکیه بر تعقل و انـدیشه صـحیح، با همه وجود تسـلیم آئین و

ص:۴۹

شریعت آنان می شدنـد، و راهی جز اقتـدا به آن بزرگواران، و پیروی از دینشان نمی پیمودنـد، و از درخواست های نامعقول و غیر منطقی به شدت اجتناب می جستند، و از سئوالات بی مورد و بیهوده پرهیز می کردند.

ولی گروهی از مردم چه در زمان پیامبران گذشـته و چه در عصـر پیامبر اسـلام به دور از عقل و منطق درخواست هائی داشـتند که جز آزار روحی برای پیـامبران ثمری نـداشت، و درخواست هـای آنـان نشـان می داد که می خواسـتند راه گریزی از حق و حقیقت برای خود دست و پا کننـد، آیه شـریفه مسـلمانان را که نزدیک بود چون لـج بازان و متعصـبان گذشـته بخصوص قوم یهود در این وادی خطرناک بیفتند و بعضـی هم در این مسیر انحرافی قرار گرفتند بر حذر داشت، و به آنان نسبت به این برنامه غیر منطقی هشدار داد، و به شدت از چنین برخوردی با پیامبر اسلام نکوهش کرد.

به راستی از انصـاف و خردورزی دور است که انسـان بر پایه تعصـبات قومی و افکار جاهلی و انـدیشه های انحرافی و خیالات فاسـد، و امیـال شخصـی از پیـامبر درخواست نـامعقول و بیهوده داشـته باشـد، درخواست هـائی که لازم است مردود شود و بی پاسخ بماند، و درخواست کنندگان طرد شوند.

انسـان بایـد بـا تکیه بر عقـل و منطق و بصـیرت و بینش و پختگی و خردورزی، زمینه این گونه درخواست هـای نـامعقول را از صفحه وجودش و میدان ذهنش پاک کند، و باطنش را که به نور فطرت آراسـته اند مرکز درخواست های معقول و منطقی در جهت رشد و تکامل و رسیدن به سعادت ابدی و پرورشی و تربیت الهی و انسانی خود قرار دهد.

ص:۵۰

درخواست های بیجا و نامعقول پایه فکری و فطری و عقلانی ندارد، بلکه مایه و سببش جهل مرکب و لجاجت و عناد و دشمنی با حق و حقیقت، و باز کردن راه گریز از واقعیات و توجیه برای پشت کردن به حقایق است.

مسلمانان باید از رهبران دینی، و انسان های آسمانی در جهت تکامل بخشیدن به عقل و روح و نفس و باطن خود و آبادی دنیا و آخرتشان درخواست داشته باشند، و از درخواست آنچه نشدنی است و آنچه مفید هیچ فایده ای نیست و اگر هم انجام بگیرد دردی را دوا نمی کند، و مشکلی را حل نمی نماید، و گرهی را از زندگی و کار درخواست کننده باز نمی کند، بلکه جز توهین به حق و بازی گری، و فتنه افکنی نیست به شدت بپرهیزند.

بدون تردید هرچه بر اصرار درخواست های نامعقول بیشتر شود، و این کار بیهوده دنبال گردد، درخواست کننده به تیرگی بیشتر روان و قلب دچار می شود و فاصله اش از حوزه هدایت و نور ولایت حق زیادتر می گردد، و راه هر گونه تردید و شک و شبهه بازتر می شود، و به ویژه زمینه شبهات و وسوسه های گمراهان را در قلب و مشاعر آماده تر می سازد، و بستر تبدیل ایمان به کفر را با پیگیری کفرپیشگانی چون یهود و نصاری با دنبال کردن شبهات و درخواست های نامعقولشان به وسیله مسلمانان فراهم می آورد.

بر همه مسلمانان واجب و لازم است در مسئله درخواست هایشان از شیوه های عقلانی و منطقی پیروی کنند، و روشی حکیمانه در این مورد انتخاب نمایند، نه این که با داشتن راهنمائی چون پیامبر و میزان های حقی چون معصومین و کتابی بی مانند چون قرآن که حاوی اصول و حقایق و معارف الهیه است و از هر جهت هدایتگر و سازنده خیر دنیا و آخرت است، از روش یهود لج باز و معاند که هر بار از پیامبر بزرگ خدا موسی بن عمران بدون تکیه بر علم و عقل و منطق

درخواست های نابجا و بیهوده می کردند و از این طریق آن رهبر آسمانی را هدف انواع آزارهای روحی و شکنجه های روانی قرار می دادند اجتناب ورزیده و جداً بپرهیزند.

مسلمانان اگر خوشبختی خود و خیر دنیا و آخرتشان را می خواهند باید زمینه انحرافات فکری و بستر درخواست های نامعقول را از خدا و مردان راه حق که مایه از انحرافات یهود دارد در سرزمین حیاتشان بخشکانند، و روحیه اشکال تراشی های واهی، و بهانه جوئی های غیر منطقی را از عرصه گاه وجودشان دور نمایند، و از این که به دست خود و با کمک شبهات و وسوسه های دشمنان موجبات تبدیل ایمان را به کفر، و علل انحراف از صراط مستقیم و راه معتدل و میانه را فراهم نمایند دوری کنند و به این حقیقت که در قرآن در سوره مبارکه بقره مطرح است توجه داشته باشند که یهود با این روش انحرافی خود و عادت زشت و کردار ناپسندشان موجبات مغضوب شدن خود را در پیشگاه ربوبیت فراهم و خود و نسلشان را از رحمت واسعه حق محروم و دنیا و آخرتشان را بر باد، و جامعه خود را در بستر روزگار به ذلت و خواری و دربدری و ناامنی دچار ساختند.

### نمونه ای از خواسته های غیر معقول

بنی اسرائیل مدتی طولانی بر اساس رحمت حق، و از برکت وجود موسی بن عمران بدون زحمت و مشقت منّ و سلوی به آنان داده می شد و آنان از این رزق پاک و فیض ویژه پروردگار بهره مند بودند، ولی سر از این رزق برتافتند و به موسی گفتند: دیگر برای ما صبر بر یک نوع غذا ممکن نیست، و طاقت ما در این زمینه تاب شده، و از چنین وضعی ناراحت و ناراضی هستیم از پروردگارت بخواه از آنچه زمین می رویاند از سبزی و خیار، و سیر و عدس و پیاز برای ما

آماده سازد! ! موسی گفت آیا شما به جای غذای بهتر که رزق ویژه الهی است غذای پست تر را درخواست دارید! ! از این پس رزق خاص حق بر شما ممنوع می گردد، به شهری درآئید که آنچه درخواست دارید در آن شهر برای خود تأمین کنید، با این درخواست نامعقولشان و اسائه ادبی که به حق روا داشتند، و در برابر موسی موضع گرفتند به خواری و بیچارگی دچار شدند، و سزاوار خشم خدا گشتند. . . . (۱)

یهود و نصاری بر اساس امیال شخصی و تعصبات قومی و قبیله ای، و کینه و عناد، و لجاجت و جهالت از تو درخواست می کنند که از آسمان کتابی غیر قرآن و مکتوبی مطابق میلشان نازل کنی، این بازی گران زشت باطن بزرگ تر از این خواسته را از موسی درخواست کردند و آن خواسته بزرگ تر این بود که به موسی گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده که با چشم سر او را ببینیم، پس آنان را به کیفر ستمی که داشتند صاعقه مرگبار فرو گرفت. (۲)

خدای مهربان در قرآن مجید می فرماید: بنی اسرائیل را از دریائی که فرعون و فرعونیان را در آن غرق کردیم عبور داده به ساحل نجات رسانیدیم، پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت های خود ملازمت داشتند، گفتند: ای موسی همان گونه که برای آنان معبودانی هست تو هم برای ما معبودی قرار بده! ! موسی گفت [از درخواست بسیار نامعقول شما معلوم است] که بی تردید شما گروهی هستید که جهالت می ورزید. (۳)



---

۱- ۱) – بقره ۶۱.

۲- ۲) – نساء ۱۵۳.

۳- ۳) – اعراف ۱۳۸.

سبک مغزان بی انصاف، آلودگان به رذائل روحی خواسته نامعقولشان این بود که پیامبر و سفیر الهی باید از جنس مردم نباشد، و هیچ گونه آثار بشری در او دیده نشود سخن نامعقولشان و کلام دور از منطق و عقلشان چنانکه در سوره فرقان آمده این بود: این چه پیامبری است که غذا می خورد، و در بازارها راه می رود، چرا فرشته ای به او نازل نشده که در معیت او بیم دهنده باشد؟ !

یا چرا گنجی به سوی او افکنده نمی شود، یا باغی برای او نمی باشد که از میوه های آن بهره مند شود؟ ! (۱)

## درخواست های معقول و منطقی

مجموعه آیاتی که در قرآن مجید در قالب دعا آمده مانند آیه شریفه:

وَ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا هَبْ لَنٰا مِنْ أَزْوٰاجِنٰا وَ ذُرِّيّٰاتِنٰا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اِجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِينَ إِمٰاماً: (۲)

بندگان شایسته خدا درخواستشان از حضرت حق این است: پروردگارا ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

همه مؤمنان را اینگونه آیات به درخواست های معقول و منطقی راهنمائی می کند.

و نیز درخواست های که در دعاها و زیارات آمده، مانند این دعا که در پایان زیارت چهارم امیرالمؤمنین از حضرت سجاد نقل شده:

«اللهم ارزقنی عقلا کاملا، و لبا راجحا، و قلبا زکیا و عملا کثیراً، و ادبا بارعا. . .» (۳)



---

۱- ۱) - فرقان ۷-۸.

۲- ۲) - فرقان ۷۴.

۳- ۳) - مفاتیح الجنان زیارت چهارم امیرمؤمنان.

پروردگارا عقلی کامل، و مغزی ممتاز، و دلی پاک و عملی فراوان و ادبی برتر نصیبم فرما.

اینگونه درخواست ها نیز انسان را به جانب درخواست های صحیح و منطقی و معقول راهنمائی می کند.

روایات بسیار مهمی از رسول خدا و اهل بیت رسیده که مردم را به درخواست های مشروع هدایت می نماید.

از پیامبر اسلام روایت شده:

«العلم خزائن و مفاتیحه السئوال فاسئلوا رحمکم الله فانه یؤجر اربعه: السائل، و المتکلم، و المستمع، و المحب لهم:» (۱)

دانش مخازن و انبارها است، کلیدهای آن پرسش و درخواست فهم و تحصیل آن است، بنابراین به پرسش و سئوال روی آورید خدا شما را مورد رحمت قرار دهد زیرا در سئوال به چهار نفر پاداش می رسد: سئوال کننده، پاسخ دهنده، گوش دهنده، و دوستدار اینان.

علی (ع) می فرماید:

«القلوب اقفال و مفاتیحها السئوال:»

دل ها قفل ها هستند، و کلیدهای آن پرسش است.



---

۱- ۱) - کنز العمال ۲۸۶۶۲.

### تفسیر آیه ۱۰۹

#### اشاره

وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ اَلْکِتٰابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمٰانِکُمْ کُفّٰاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمُ اَلْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اِصْفَحُوا حَتّٰی یَأْتِیَ اَللّٰهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

بسیاری از اهل کتاب پس از آن که حق برای آنان روشن و آشکار گشت به سبب حسدی که در وجودشان قرار دارد، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر باز گردانند، هم اکنون (از ستیز و جدال با آنان) در گذرید و روی از آنان بگردانید تا خدا فرمانش را به (جنگ یا جزیه) اعلام کند، یقینا خدا بر هر کاری تواناست.

#### شرح و توضیح

آیه شریفه به چند موضوع مهم اشاره دارد:

۱- تلاش اهل کتاب برای باز گرداندن مسلمانان به کفر.

۲- حسد عامل تلاش منفی.

۳- زنگ هشدار.

۴- روشن بودن حق برای دشمنان.

۵- شناخت فرصت در رویاروئی با دشمن.

#### تلاش اهل کتاب برای باز گرداندن مسلمانان به کفر

تابناکی و درخشش اسلام، و حقایق استوار و حکیمانه اش قوانین فطری و واقعیات عقلی اش، هدایت گری همه جانبه قرآنش، سخنان سازنده و دستورات روح پرور و تربیت کننده پیامبرش، موعظه ها و نصیحت های سودمندش، دعوتش به خیر دنیا و آخرت، و مایه های سعادت بخش و نوارانی اش، سبب شد که اهل

ص:۵۶

خرد و انصاف با همه وجود و از عمق قلب و جان آن را بپذیرند، و در همه جهات زندگی بکار گیرند و قدمی ثابت و محکم و غیر قابل لغزش نسبت به این فرهنگ الهی و مقدس پیدا کنند چنان که از اضافه ایمان به ضمیر جمع کم استفاده می شود مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ و از برکت این ایمان استوار به حقایق الهیه و معارف ملکوتیه از چاه ضلالت و گمراهی درآیند، و به منطقه نور باطن و علم و آگاهی و معرفت و کرامت وارد شوند و ذلت شرک گرائی را به عزت توحید و یکتا پرستی تبدیل کنند، و سلطه خطرناک فرهنگ جاهلیت را که محصولی جز اسارت عقل و جان و نابود کردن فطرت ندارد، به آزادی عقل از خرافات، و نجات نفس از هوا و هوس و تقویت فطرت، و ایجاد زمینه برای رشد و کمال و تربیت صحیح تغییر دهند، و از سرمایه پر مایه وحی، و هدایت گری عقل کل، خاتم رسل برای رسیدن به اوج انسانیت و قله کرامت بهره مند گردند.

این عاقلان منصف در سایه نور ایمان و پذیرش اسلام و اعتقاد به حقایق، و دلدادگی به نبوت پیامبر عظیم الشأن درهائی از علوم و معارف را به روی خود گشوده دیدند، و راه رسیدن به ملکوت را مفتوح مشاهده کردند، و دل را از زنگ شرک و بت پرستی پاک یافته و آن را آئینه تجلی توحید و معرفت به قیامت ملاحظه نمودند، و دانستند و یقین کردند که با کمک اسلام و یاری ایمان می توانند از همه موانع راه انسانیت عبور کرده و به فلاح و رستگاری برسند و درآینده نزدیک به پیروزی های چشم گیر ظاهری و باطنی و مادی و معنوی دست یابند، از این جهت هر چه بیشتر روی دل متوجه این فرهنگ ناب نمودند، و با قلب و جان به حفظ آن برخاستند، و در عرصه گاه عبادت حق و خدمت به خلق اقامت کردند، و تنها نه خود را به حقایق آن آراستند بلکه به تبلیغ این آئین الهی

اقدام نموده و برای اضافه کردن نیرو به فرهنگ حضرت حق به کوششی زایدالوصف برخاستند، تا جائی که بسیاری از یهود و نصاری و به تعبیر قرآن اهل کتاب از پدید آمدن نیروئی استوار و پایدار و مردان و زنانی خود ساخته و تربیت شده، و مؤمن و نیکوکار و معتقد و درست کار نسبت به وضع خود و هوا و هوسشان و فرهنگ منحط و تحریف شدشان، و ریاست مادی و سلطه شیطانی شان بر توده عوام خود، که تکیه گاه و نیروی ظلم و جنایاتشان بودند، و در اسارت آنان به سر می بردند ترسیدند، و برای حفظ میدان آمال و آرزوها و شهواتشان، با شور و نشاط و میل و رغبت و حرص شدید در مقام برآمدند که با وسوسه اندازی و فتنه گری و ایجاد زمینه و تبلیغات سوء و مکر و حیله اهل ایمان را قدم به قدم از نظر روحی و عملی به وضعی برسانند که نهایتاً سر از کفر درآورده و از توحید و ایمان به قیامت و اعتقاد به پیامبر تهی گردند و همانند خودشان به ذلت ضلالت دچار آیند، و به خسارت بنشینند، و از فیوضات الهیه محروم گردند و این همه نبود مگر از آتش حسادتی که چون اخلاقی ذاتی از درونشان شعله می کشید و عزت و کرامت اسلامیان را بخاطر این حسد برنمی تافتند و چشم دیدن این همه ارزش ها را بر مسلمانان مؤمن نداشتند، غافل از این که مؤمنان واقعی که با چشم دل حقیقت را دیده اند، و به بارگاه ربوبی راه یافته اند، و عزت انسانی را لمس کرده، و مزه حقیقت را چشیده اند گول فتنه گری دشمنان و وسوسه های شیطانی آنان را نمی خورند و دست از اسلام برنمی دارند، و قرآن و نبوت و حقایق الهیه را با چیزی معامله نمی کنند که حرف « لَوْ » که امتناع را می رساند این واقعیات است لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِکُمْ،

اهل کتاب با خیال باطل خود، و اندیشه منحرفشان در این نقشه شوم بودند مؤمنان را گرچه یهودی و نصرانی نشوند تابع خود سازند و ایمان آنان را که

موجب عزت و استقلالشان بود از آنان بگیرند و آن قدرتمندان با کرامت را به ذلت و ناتوانی بنشانند، آن سبک مغزان دون پایه این رغبت و علاقه ای که برای باز گرداندن اهل ایمان به کفرنشان می دادند نه بخاطر این بود که به برتری آئین خود عقیده داشتند و نه به سبب این که فرهنگ خود را حق می دانستند، بلکه عامل این جنایت هولناک و عمل خطرناک و تبلیغ سوء برای برگرداندن اهل ایمان به کفر که بدترین نوع تبلیغ است خودپرستی و خودخواهی و به انگیزه حسدی بود که از بدترین حالات روانی است که از درونشان شعله می کشید و می خواستند با این آتش خرمن ایمان اهل خدا را بسوزانند و از وجودشان خاکستری متعفن چون وجود خود به وجود آورند.

در شأن نزول این آیه در تفاسیر آمده: گروهی از متعصبان اهل کتاب، پس از واقعه احد که به ظاهر شکستی به مسلمانان رسید به عمار یاسر و حذیفه یمانی گفتند اگر پیامبر شما حق بود نباید این شکست به شما برسد، شما روی از او بگردانید و اعتقاد به وی را رها کنید که برای شما جدا شدن از پیامبر بهتر است، عمار به آنان گفت شما درباره شکستن عهد و نقض پیمان چه نظری دارید؟ گفتند شکستن عهد کاری بس سنگین و گناهی بزرگ است، عمار گفت: ما با خدای متعال عهد کرده ایم که هرگز به محمد کافر نشویم دشمنان گفتند این مرد صابی شد یعنی آئین پدران و گذشتگانش را رها کرد و به آئین جدید گروید، عمار در پاسخ آن یاوه گویان سبک مغز گفت:

«اما انا فقد رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بعلی اماما و بالقرآن کتابا و بالکعبه قبله و بالمؤمنین اخوانا:»

بدانید که من به حضرت الله به عنوان پروردگارم و به اسلام در جهت دینم و به محمد از نظر پیامبرم و به علی برای امام بودنم و به قرآن محض کتابم و به کعبه به عنوان قبله ام و به اهل ایمان به عنوان برادرانم راضی و خوشنودم.

ص:۵۹

سپس نزد پیامبر آمدند و آن حضرت را از این جریان خبر دادند، پیامبر بر آنان ثنا گفت و فرمود:

«اصبتما الخیر و افلحتما:»

به خیر رسیدید و رستگاری و فلاح یافتید. (۱)

### حسد عامل تلاش منفی

حسد به معنای درخواست زوال و از بین رفتن نعمت از صاحب نعمت است، یا نفرت داشتن از این که نعمت در اختیار دیگران باشد، و شدیدترین حالت حسد، اندوه و غصه به خاطر این است که برای کسی خیر و خوشی وجود داشته باشد. (۲)

حسد بدون تردید درجه ای از کفر است، زیرا حسود در حقیقت از این که حضرت حق به کسی نعمت عنایت فرموده، و او را مورد لطف و احسانش قرار داده ناخشنود و متنفر است، و یقیناً ناخوشنودی از حق و نفرت از فعل حق مرتبه ای از کفر است.

مگر نه این است که حضرت حق رحمت و حکمت و لطف بی نهایت است، و هر کسی که لیاقت و شایستگی نشان دهد و از خود گنجایش لازم را بنمایاند مستعد گرفتن الطاف و نعمت های او می گردد، چه نعمت مادی و چه نعمت معنوی.

و یا بر اساس مصلحت عبد، و حفظ خیر دنیا و آخرت او به وی نعمت ظاهری و باطنی عنایت می شود، به راستی چه معنا دارد که انسان از خدای رحیم



---

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲- ۲) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴۵.

و پروردگـار مهربـان بخـاطر این که به عبـدی از عبـادش نعمت داده ناراضـی باشـد، و از فعـل حکیمـانه حق دلش غرق نفرت گردد، و نسبت به دارنده نعمت آلوده به ناراحتی و رنج درونی و کینه و دشمنی باشد، تا جائی که برای زوال و نابودی از او به نقشه های شوم و ترفندهای شیطانی روی آورد، و به ضربه زدن به صاحبت نعمت دست زند و خود و دیگران را در مخمصه و مشکل قرار دهد.

متاسـفانه گروهی از مردان و زنان در طول تاریـخ دچار این حالت شـیطانی بوده و چشم دیدن نعمت های مادی و معنوی را بر صاحب نعمت نداشته و حریصانه خواسته نامشروع و نامعقولشان این بود که به هر صورت ممکن نعمت از آنان زوال یابد، و با زوال نعمت به خاک سیاه نشسته و به دنیا یا به آخرتشان لطمه وارد شود.

اهل کتاب نسبت به اهل ایمان به خاطر کرامت و استقلال و آزادگی و عظمتشان و به ویژه جامعیت دینشان و کمال آئینشان به شدت حسد می ورزیدند و در مقام باز گردانیدن مؤمنان به کفر بودند.

آری هنگامی که آتش حسد در تنور باطن شعله ور شود، همه ارزش ها خوبی های حسود را می سوزاند و او را از چهارچوب انسانیت خارج و تبـدیل به حیوانی وحشـی و درنـده می کنـد و او را منتظر فرصت می نمایـد تا علیه صاحب نعمت به کارهای زشت و منفی دست یازد، و اگر بتوانـد نعمت را از وی سـلب و برای خود از این طریق باطل و فعل فاسـد اندکی امنیت درونی ایجاد کند.

حسود بایـد بدانـد که وقتی آتش حسـد ارزش هـا و حسـنات و خوبی های او را سوزانیـد، و به توبه و انابه هم موفق نشـد تمام درهـای نجـات و رحمـت بـه روی بسـته، و درهـای عـذاب و کیفر به روی او بـاز می شـود، و در هر حـال حسـود نه این که از حسادتش هیچ سودی نمیبرد، بلکه به زیان و خسارت دچار می گردد و

ص:۶۱

آخرتش را از دست می دهد و در پیشگاه حق به عنوان ظالم و ستمگر قلمداد می شود، و به خاطر ستم و ظلمش ملعون گشته و از رحمت حضرت حق محروم می گردد.

### روایات و حسد

از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده:

«ایاکم و الحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما تأکل النار الحطب:» (۱)

از حسد بپرهیزید، زیرا حسد خوبی ها را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد.

«اما علامه الحاسد فاربعه: الغیبه و التملق و الشماته بالمصیبه» (۲)

اما نشانه های حسود چهار چیز است: غیبت از شخص مورد حسد، چاپلوسی، اظهار شادی و خوشحالی به مصیبتی که به محسود رسیده است.

از عطیهبن قیس نقل شده: هنگامی که عیسی به دنیا آمد رئیس شیاطین ابلیس از بخش مشرق نزد او آمد گفت آمده ام بگویم امشب در ناحیه من بتی نبود مگر این که سرنگون شد، سپس رئیس شیاطین مغربش آمد و مانند سخن رئیس شیاطین مشرق را گفت، به آنان فرمان داد بیرون روید و در هوا و دره ها بگردید که چه اتفاقی افتاده، رفتند و بازگشتند و گفتند چیزی نیافتیم، ابلیس خودش حرکت کرد، ناگهان فرشتگان را گرداگرد محراب عبادت تا آسمان دید، به سوی شیاطینش بازگشت و گفت آن کار مهم در زمین اتفاق افتاد، عیسی به دنیا آمد و



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۳، ص ۲۵۲.

۲- ۲) - تحف العقول، ص ۲۳، چهارمین علامت در روایت نیامده است.

خدا او را در بندگانش ظهور داد تا حضرت حق پرستیده شود، اما وظیفه شما این است که با شکست آئین بت پرستی که آئین شرک است بروید و در میان مردم تجاوز به حقوق و حسد را بگسترانید، که این هر دو همتای شرک است. (۱)

امیرمؤمنان می فرماید:

«صحه الجسد من قله الحسد:» (۲)

سلامت جسم از ناچیزی و کمی حسد در درون انسان است.

و نیز فرموده:

«الحسد شرّ الامراض:» (۳)

حسد در میان بیماری ها بدترین بیماری است.

از رسول خدا روایت شده روزی به اصحاب خود فرمود:

«الا انه قد دب الیکم داء الامم من قبلکم و هو الحسد، لیس بحالق الشعر و لکنه حالق الدین، ینجی فیه ان یکف الانسان یده و یخزن لسانه و لا یکون ذا غمز علی اخیه المؤمن:» (۴)

آگاه باشید محققاً به شما روی آورده بیماری و مرضی که امت های پیش از شما دچار آن بودند و آن حسد است، حسد موی بدن را نمی زداید، ولی نابود کننده دین است، آدمی از شر حسد وقتی در امان است که زبان و دستش را حفظ کند و به برادر دینی اش طعنه نزند، و نسبت به او سخن چینی نکند.

امیرمؤمنان فرمود:

«الحاسد یفرح بالشّر و یغتم بالسرور:» (۵)



---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج ۱، ص ۳۱۳.
۲- ۲) - غرر الحکم.
۳- ۳) - غرر الحکم.
۴- ۴) - وسائل باب جهاد النفس ۵۱۷.
۵- ۵) - غرر الحکم.

حسود بر بلاـ و مصیبتی که به طرف مقابلش می رسد خوشحال می شود، و به خوبی و مایه خوشحالی که به انسان مورد حسدش نصیب می شود غصه دار می گردد.

حضرت صادق فرمود:

«لیست لبخیل راحه و لا لحسود لذه:» (۱)

برای بخیل راحت و برای حسود خوشی و لذت نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ایاکم ان یحسد بعضکم بعضا فان الکفر اصله الحسد:» (۲)

از حسد بر یکدیگر بپرهیزید، زیرا ریشه کفر حسد است.

امیرمؤمنان فرمود:

«الحسود دائم السقم و ان کان صحیح الجسم:» (۳)

حسود پیوسته بیمار است، اگر چه از نظر بدن سالم باشد.

حضرت صادق به ابی جعفربن نعمان احول فرمود:

«ان ابغضکم الی المتراسون المشاؤن بالنمائم الحسده لاخوانهم، لیسوا منی و لا انا منهم، انما اولیائی الذین سلموا لامرنا و اتبعوا آثارنا و اقتدوا بنا فی کل امورنا ثم قال: و الله لو قدم احدکم ملاء الارض ذهبا علی الله ثم حسد مؤمنا لکان ذلک الذهب مما یکوی به فی النار.» (۴)

ص:۶۴

---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۳، ص ۵۲.
۲- ۲) - بحار، ج ۷۸، ص ۲۱۷.
۳- ۳) - غرر الحکم.
۴- ۴) - سفینه البحار باب حسد ج ص.

مبغوض ترین شما نزد من بزرگ منش هائی هستند که نسبت به برادرانشان سخن چین و حسودند، نه آنان از من هستند و نه من از آنانم، آنگاه فرمود: به خدا سوگند هر گاه یکی از شما به اندازه ی روی زمین طلا در راه خدا هزینه کند، پس از آن نسبت به مؤمنی حسد ورزد، به وسیله همان طلاها پوست بدنش را در دوزخ می گدازند.

امام هفتم به هشام بن حکم فرمود:

«یا هشام افضل ما تقرب به العبد الی الله بعد المعرفه الصلاه و بر الوالدین و ترک الحسد و العجب و الفخر:» (۱)

ای هشام بهترین واقعیتی که پس از معرفت به حقایق مایه نزدیک شدن عبد به خداست نماز، و نیکی و احسان به پدر و مادر و واگذاشتن حسد و خودپسندی و خودستائی است.

ابوبصیر از حضرت صادق روایت می کند:

«اصول الکفر ثلاثه: الحرص و الاستکبار و الحسد فاما الحرص فان آدم حین نهی عن الشجره حمله الحرص علی ان اکل منها، و اما الاستکبار فابلیس حیث امر بالسجود لادم فابی و اما الحسد فابنا آدم حیث قتل احدهما صاحبه:» (۲)

ریشه کفر سه چیز است، حرص، تکبر، حسد، اما حرص: آدم هنگامی که از درخت ممنوعه نهی شد حرص او را به خوردن از آن واداشت، اما تکبر: هنگامی که به ابلیس فرمان سجده به آدم داده شده به سبب تکبر امتناع ورزید، اما حسد چیزی است که بر اثر آن یکی از دو فرزند آدم دیگری را به قتل رسانید.

### حسد قاتل حسود است



---

۱- ۱) - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲- ۲) - جامع احادیث الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۷۶.

از بادیه نشـینان عرب مردی نزد معتصم عباسی مکانت و منزلت ویژه ای یافت تا جائی که بدون اجازه معتصم به حرمسرای وی وارد می شد، ملا احمدنراقی در کتاب خزائنش می نویسد: بادیه نشین پیوسته این سخن را می گفت: خدایا نیکوکار را پاداش ده، و کسی که بدی کرد، کردار بدش او را به کیفر می رساند.

وزیر تنـگ نظر و حسود معتصم از پیشـرفت بـادیه نشـین و قـدر و منزلتی که در دربار حکومت یافته بود عـذاب درونی و رنج روحی می کشـید، در باطن آلوده خود گفت: اگر به همین زودی او را از دربار نرانم و به قـدرمنزلتش پایان نـدهم و وی را از چشم معتصم نیندازم نفوذش در معتصم مرا از وزارت خواهد انداخت، ترفندی اندیشـید که به او به شدت اظهار محبت کند، و ارادت زیادی نشان دهد تا بتواند او را در منزلش به مهمانی دعوت نماید، نهایتاً در روز معین از او دعوت کرد، و غذای خوش مزه ای آمیخته به سـیر زیاد آماده نمود، عرب بدوی به اندازه ی لازم از آن غذا تناول کرد و سـپس در کناری نشست، وزیر از بـاب دلسوزی و موعظه به او گفت: چون نزد معتصم رفتی بسـیار مواظبت کن که بوی دهـانت او را نیازارد، زیرا خلیفه از بوی آن بـدش می آیـد و آزار می بینـد، از طرف دیگر پیش از آن کـه عرب بـدوی نزد معتصـم برود خـود را به معتصم رسانیـد و گفت: این مرد بـدوی که به طور ویژه مورد محبت و علاقه تو قرار گرفته به مردم می گویـد: معتصم دهانی بسـیار بدبو دارد و من از بوی بد دهانش نزدیک است هلاک شوم!

عرب بی خبر از این قضـیه تلـخ و میوه گندیـده حسـد پس از ساعتی بر خلیفه وارد شد در حالی که دست جلوی دهانش نهاده بود تـا هنگامی که در جایگاه مقررش می نشـیند بوی سـیر به مشام معتصم نرسـد سـپس نشـست، معتصم وقتی این حالت را از عرب مشاهـده کرد به یقین رسـید که وزیر راست می گوید، نامه ای نوشت و به دست عرب داد و به او قاطعانه گفت این نامه را به فلان شخص

برسان در حالی که در آن نامه نوشته بود بی محابا و بدون ملاحظه آورنده نامه را گردن بزن!

هنگامی که با در دست داشتن نامه بیرون آمد با وزیر روبرو شد، وزیر چون وی را با نامه دید، تصور کرد معتصم برای عرب جایزه ای معین کرده تا پس از دریافت به بادیه برگردد، با مهربانی فوق العاده از عرب درخواست کرد برای گرفتن آنچه در نامه برایش مقرر شده خود را به زحمت نیندازد، بلکه مقرری را به دو هزار دینار نقد مصالحه کند و عرب پذیرفت، نامه را به وزیر داد و دو هزار دینار را گرفت، وزیر نامه را به شخصی که باید برساند رسانده و تحویل او داد، فرمان معتصم در حق وزیر اجرا شد و به قتل رسید، معتصم وقتی غیبت وزیر را طولانی دید گفتند به فرمان شما کشته شد، از مرد عرب جویا گشت گفتند در شهر است او را خواست و داستان برخوردش را با وزیر پرسید، بدوی همه جریان را گفت، معتصم پرسید تو درباره بوی دهان من چیزی به وزیر نگفته ای عرب گفت: چیزی که من نمیدانم و نفهمیده ام چگونه نسبت به آن قضاوت کنم، معتصم گفت چرا در فلان روز دهانت را نزد من گرفته بودی؟ پاسخ داد وزیر مرا دعوت کرده بود و غذائی آمیخته به سیر فراوان به من داد و گفت خلیفه از بوی سیر بسیار ناراحت می شود به این خاطر من دهانم را گرفته بودم که شما ناراحت نشوید معتصم گفت:

«قتل الله الحسد بدء بصاحبه:»

خدا حسد را نابود کند که در مرحله اول خود حسود را نابود می کند. (۱)

### حسد یا آتش خانمانسوز

ص:۶۷

---

۱- ۱) - خزائن نراقی.

ابن ابی لیلی از قضات مشهور اهل سنت و معاصر با منصور دوانیقی بود، روزی منصور به او گفت: بسیار اتفاق می افتد که داستان های شنیدنی و عبرت آموز نزد قضات نقل می شود تا قاضی به داوری نسبت به آن بنشیند، دوست دارم یکی از آنها را برایم بگوئی.

ابن ابی لیلی گفت: همین طور است که می گوئی، روزی پیره زنی سالخورده و فرتوت نزد من آمد و با گریه و زاری از من خواست از حق بر باد رفته اش دفاع کنم و ستمگر بر او را به کیفر برسانم.

پرسیدم از چه کسی شکایت داری؟ پاسخ داد از دختر برادرم، فرمان دادم دختر برادرش را در دادگاه حاضر کنند، هنگامی که آمد زنی بسیار زیبا و خوش اندام بود، تصور نمی کنم جز در بهشت شبیهی بتوان برای او جست، پس از جویا شدن از جریان گفت: من دختر برادر این زن فرتوتم و او طبیعتاً عمه من است، در کودکی به علت زود مردن پدرم یتیم شدم و در دامن همین عمه بزرگ شدم و انصافاً او در تربیت و حفظ من دریغ نورزید، تا این که به حد رشد رسیدم، با رضایت خودم مرا به نکاح مردی طلا-فروش در آورد، زندگی بسیار راحت و آسوده ای داشتم، از هر جهت در رفاه و خوشی بسر میبردم، عمه ام به زندگی آرام و خوش من حسادت ورزید، همواره در این اندیشه بود که چنین وضعی را به سوی دختر خودش تغییر دهد، بر این اساس دائما دختر خود را می آراست و در برابر دیدگان شوهرم جلوه می داد، تا جائی که همسرم را فریفت و او از دخترش خواستگاری کرد، عمه ام با شوهرم شرط گذاشت در صورتی با این وصلت تن دهد که اختیار من از نظر نگهداری و طلاق به دست او باشد آن مرد فریفته شده راضی شد، هنوز مدتی از ازدواج شوهرم با دختر عمه ام نگذشته

بود که عمه ام مرا طلاق داد و از همسرم جدا کرد، این داستان وقتی اتفاق افتاد که شوهر عمه ام در مسافرت بود، پس از بازگشت روزی برای دلداری من نزد من آمد، من هم آنقدر خود را آراستم و عشوه و طنازی به خرج دادم تا از او دل ربودم و قلبش را در اختیار گرفتم، از من درخواست ازدواج کرد، به این شرط راضی شدم که اختیار طلاق عمه ام در دست من باشد، رضایت خود را به این شرط اعلام داشت با صورت گرفتن ازدواج عمه ام را طلاق دادم و یک تنه بر زندگی او مسلط شدم، مدتی با این شوهر به سر بردم تا از دنیا رفت، روزی همسر اولم نزد من آمد و از خاطرات شیرین گذشته با من سخن گفت و اظهار داشت:

تو میدانی که من عاشق تو بوده و هستم اینک چه می شود که به آن زندگی شیرین و آرام باز گردی؟ گفتم: من به بازگشت به تو راضی هستم و مایلم که دیگر بار با تو ازدواج کن به شرطی که طلاق دختر عمه ام را به دست من بسپاری، به این مطلب رضایت داد، برای بار دوم همسر او شدم و چون اختیار داشتم دختر عمه ام را نیز طلاق دادم، اکنون داوری کن آیا من هیچ گناهی جز این که حسادت بی جای عمه ام را تلافی کرده ام دارم! ! (۱)

**حسد سبب قتل اولیاء خداست.**

ذرقان که همنشین و هم صحبت و دوست بسیار نزدیک احمدبن ابی داود قاضی روزگار معتصم عباسی بود، می گوید روزی احمد از نزد معتصم بازگشت در حالی که بسیار خشمگین و عصبانی به نظر می رسید، پرسیدم از چه روی



---

۱- ۱) - علام الناس ۴۴.

چنین غرق در خشمی، گفت: از دست این سیاه چهره یعنی ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا! !

آرزو داشتم بیست سال پیش از این مرده بودم و امروز را نمی دیدم، گفتم مگر چه شده؟

گفت: دزدی را نزد خلیفه آوردنـد که به اختیار خود اعتراف به دزدی می کرد، معتصم راه تطهیر و حـدّ شـرعی او را پرسـید، این در حالی بود که بیشتر فقهاء در مجلس حاضر بودند و فرمان داد بقیه به ویژه محمدبن علی را هم حاضر کنند.

از همـه مـا فقهـا سؤال کرد حـد دزد را چگـونه بایـد جـاری کرد و کیفیـت قطـع دسـتش بـه چه صـورت است؟ من گفتم من الکرسـدع: دست دزد را باید از مچ جدا کرد پرسید به چه دلیل؟ گفتم به دلیل این که کلمه دست شام انگشـتان و کف تا مچ می شود در آیه ششم سوره مائده هم در مسئله تیمم آمده:

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ

بسیاری از فقها مـذهب ما در این نظریه با من موافقت کرده و حکم را تأییـد نمودنـد، گروه دیگر گفتند باید دست را از مرفق برید.

معتصم پرسید به چه دلیل گفتند به دلیل همان آیه که درباره وضو گفته:

وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى اَلْمَرٰافِقِ

چون حدّ دست را خدا در این آیه تا مرفق معین نموده است.

برخی نیز فتوا به قطع از شانه دادند و استدلال بر این نمودند که دست شامل انگشتان تا شانه می شود.

در این هنگام معتصم روی به فرزند حضرت رضا کرد و گفت: شما در این مسئله مورد بحث نظرتان چیست؟

حضرت فرمود فقهاء شما نظر خود را گفتند مرا از فتوا دادن در این مسئله معذور بدار، گفت شما را به خدا سوگند می دهم نظر خود را بگوئید.

حضرت جواد فرمود اکنون که مرا قسم داده و ملزم به جواب نمودی می گویم: این حدود که علمای مذهب شما و بخصوص علمای حاضر در مجلس تعیین کردند همه اشتباه و خطاست، درباره دزد لازم است انگشتان او را به غیر ابهام برید، پرسید دلیل شما چیست؟ فرمود: رسول خدا گفته:

«السجود علی سبعه اعضاء الوجه و الیدین و الرکبتین و الرجلین فاذا قطعت ید من الکرسدع او المرفق لم یبق له ید یسجد علیها و قال الله تعالی: ان المساجد لله:»

پیامبر اسلام فرمود: سجده بر هفت محل تحقق می یابد پیشانی، دو دست، دو زانو و دو انگشت ابهام پا، هرگاه دست را از مچ یا مرفق جدا کنند دیگر دستی برای سجده نمی ماند در صورتی که قرآن می فرماید:

أَنَّ اَلْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ: (۱)

مواضع سجود ویژه خداست.

«ما کان لله لم یقطع:»

هر چه برای خدا باشد بریده نمی گردد.

معتصم از این حکم شادمان گشت و آن را تصدیق نمود و فرمان داد انگشتان دزد را بر پایه نظر و فتوای حضرت جواد قطع کردند.

ذرقان می گوید: ابن ابی داود به شدت افسرده و ناراحت بود که چرا فتوای او مردود اعلام شد، او از حسادت بخود می پیچید، سه روز پس از این اتفاق نزد معتصم رفت و گفت: آمده ام تو را نصیحتی کنم، این نصیحت و خیرخواهی به سپاس محبتی است که به ما مبذول می داری و از این می ترسم که اگر نگویم



---

۱- ۱) - جن ۱۸.

کفران نعمت نموده و به آتش دوزخ بسوزم! ! معتصم گفت آماده شنیدن هستم، گفت: هنگامی که شما مجلسی از دانشمندان و فقیهان تشکیل می دهید تا امر مهمی از امور دینی مطرح شود، وزراء، امراء، صاحب منصبان لشگری و کشوری، خدم و دربانان حضور دارند، مذاکرات این مجالس در بیرون و در میان مردم گفتگو می شود، اگر در چنین مجلسی شما نظر فقها را ارزش نهید و آن را قبول ننمائید و گفته محمدبن علی بن موسی را بپذیرید، به تدریج زمینه فراهم می شود که مردم به او توجه کنند، و از بنی عباس روی بگردانند تا جائی که خلافت را از تو گرفته و به او واگذارند، با توجه به این حقیقت که هم اکنون گروهی از مردم به امامت و لیاقت او برای پیشوائی امت اعتراف دارند.

حسد ابن ابی داود کارگر افتاد و سخن چینی او در معتصم اثر گذاشت و او را چنان تحت تأثیر قرار داد که احمدبن ابی داود را دعا کرد و گفت:

«جزاک الله عن نصیحتک خیراً»

روز چهارم فرمان داد یکی از نویسندگان از گروهی دعوت کند و حضرت جواد در آن مهمان حضور داشته باشد، ابتدا آن حضرت عذر خواست و فرمود میدانی که من در چنین مجالسی شرکت نمی کنم، به دعوت خود اصرار ورزید که این مجلس ویژه آشنائی شما با یکی از وزراء تشکیل می شود، بر اساس پافشاری دعوت کننده حضرت بناچار دعوت را پذیرفتند، به هنگام انداختن سفره غذای مسمومی برای ایشان آوردند، حضرت با خوردن آن غذا احساس مسمومیت نمودند، از جای برخاستند صاحب سفره اصرار کرد بمانید و به این سرعت مهمانی را ترک نکنید، حضرت فرمود: برای تو بهتر است که من زودتر این

میهمانی را ترک کنم، و نهایتاً حضرت جواد به فاصله یک روز بر اثر آن غذای مسموم به شهادت رسید.

### داوری امیرمؤمنان نسبت به یک حسود

در روزگار حکومت فرزند خطاب دختر بچه یتیمی در حوزه سرپرستی مردی بود که بیشتر اوقات در مسافرت به سر می برد و از جمع خانواده دور می زیست، مدت ها سپری شد تا دختر به سن رشد و بلوغ رسید، دختر از زیبائی و ملاحت لازم برخوردار بود، همسر مرد که همه امور خانه را عهده دار بود بر زیبائی و آراستگی دختر یتیم به شدت حسد می ورزید.

او چشم دیدن دختری یتیم را با نعمت ملاحت و زیبائی نداشت و از طرفی گرفتار این دغدغه وسوسه بود که مبادا شوهرش فریفته جمال او شود و با وی ازدواج نماید.

به این خاطر در غیبت شوهر بر ضد دختر نقشه ای خائنانه کشید، روزی زنان همسایه را جمع کرد و دختر را با خوراندن شراب بیهوش نمود و با انگشت بکارتش را از بین برد. هنگامی که شوهرش از مسافرت آمد و جویای حال دختر یتیم شد، زن گفت: ابداً حرف دختر را نزن او بر اثر زنا بکارتش را از دست داده! !

شوهر پس از ملاقات با دختر هرچه از او پرسید او انکار کرد و سوگند خورد که هرگز دامنم آلوده نشده و من بیگانه ای را کنار خود ندیده ام، ولی بانوی خانه عده ای از همسایگان را به عنوان گواه و شاهد آورد و نهایتاً داوری را نزد پسر خطاب بردند و او هم نتوانست حقیقت را کشف کند.

مرد درخواست نمود آنان را نزد امیرمؤمنان ببرند، هنگامی که کاشف حقایق و آگاه به وقایق جریان را شنید به بانوی خانه گفت بر زنان این دختر شاهد داری؟ پاسخ داد آری زنان همسایه بر این مسئله گواهی می دهند، حضرت شاهدان را

خواست و شمشیر از نیام کشید و برابر خود گذاشت، یکی از زنان گواهی دهنده را خواست و از وی بر آن مسئله شهادت طلبید او در حالی که در پیچ و خم گفته های امیرمؤمنان گرفتار آمد بر شهادت خود اصرار ورزید، فرمان داد او را به محل مخصوصی ببرند، سپس یکی دیگر از زنان را خواست فرمود: ای زن تو مرا می شناسی که من علی بن ابی طالب هستم و این هم شمشیر من است زن اول گفت آنچه گفت و بازگشت و من به او امان دادم اگر به درستی و راستی سخن گفتی در امانی وگرنه با این شمشیر کیفر خواهی شد.

زن از گفتار امیرمؤمنان به لرزه افتاد، فریاد زد مرا عفو کن تا حقیقت جریان را بگویم فرمود بگو: گفت این دختر با بیگانه ای نیامیخته و زنا نکرده، چون از جمال و ملاحت و زیبائی و آراستگی بهره داشت بانوی خانه به او حسد ورزید و از ترس این که شوهرش با او ازدواج نکند از ما دعوت کرد تا دختر را در حال بیهوشی نگه داریم و او بکارتش را زائل کند امام فریاد به الله اکبر برداشت و فرمود:

«انا اول من فرق بین الشهود الا دانیال:»

من اول کسی هستم که پس از دانیال میان گواهان جدائی انداختم.

امام فرمان داد زن را حد قذف بزنند و میان او و شوهرش با طلاق جدائی انداخت، بر عهده هر یک از شاهدان پرداخت چهار صد درهم لازم و واجب نمود، و این مبلغ صداق و مهریه ای است که در صورت وطی به شبهه باید پرداخت شود، بنا به فرمان حضرت مولا آن مرد که مدت ها سرپرستی دختر یتیم را به عهده داشت با دختر ازدواج کرد و از پرداخت مهریه معاف شد.

در این هنگام فرزند خطاب درخواست کرد داستان دانیال را از زبان امام بشنود.

حضرت فرمود: دانیال پسری یتیم بود که پدر و مادرش را از دست داده بود و در سرپرستی پیره زنی از قوم بنی اسرائیل قرار داشت، در آن روزگار پادشاهی بر بنی اسرائیل حکومت می کرد که دو نفر قاضی داشت، آن دو قاضی با مردی صالح و پاک رشته الفت و دوستی داشتند، گاه گاه مرد صالح نزد پادشاه می رفت و با او ساعتی می نشست، پادشاه در آن اوقات به شخصی مورد اعتماد که مأموریتی به او بدهد نیاز پیدا کرد، هر دو قاضی آن مرد صالح را به پادشاه پیشنهاد دادند، شاه او را به مأموریت فرستاد، لحظه رفتن نزد دو قاضی آمد و همسر خود را که بسیار با تقوا و عفیف و پاکدامن بود به آنان سپرد و درخواست کرد گاهی به در خانه اش سر بزنند و از وضع او آگاه کردند و چنانچه چیزی برای خانه خواست برایش فراهم نمایند.

روزی هر دو با هم برای سرکشی به خانه آن مرد صالح رفتند، و فریفته آراستگی و وقار و جمال او شدند، شدت دلباختگی هر دو به آن زن چنان بود که همان وقت از او درخواست کام جوئی کردند و زن در برابر اصرار نامشروع آنان ایستادگی کرده و به شدت امتناع ورزید، او را تهدید کردند که اگر پاسخ ما را ندهی و خواسته ما را جواب نگوئی نزد پادشاه به زنا دادنت شهادت می دهیم تا سنگسارت نمایند، زن باز هم نپذیرفت آنان به پادشاه خبر دادند که همسر آن مرد صالح دچار زنا شده و ما بر کار او گواه هستیم، شاه از شنیدن این جریان بسیار افسرده شد و گفت در عین این که شهادت شما پذیرفته است ولی سه روز برای اجرای حکم به من مهلت دهید در روز سوم مراسم رجم انجام خواهد شد، در ضمن در میان شهر اعلام کرد که در فلان روز زوجه فلانی بواسطه عمل زنا سنگباران خواهد شد.

پادشاه پنهانی به وزیر خود گفت در این پیش آمد تو را چه فکر و نظری هست؟ من گمان نمی کنم این زن گناهی داشته باشد وزیر گفته پادشاه را تصدیق کرد، روز سوم هنگامی که وزیر از منزل خود بیرون رفت و در کوچه عبور می کرد دانیال طفل خردسالی بود و در میان کودکان بازی می کرد. همین که چشمش به وزیر افتاد بچه ها را دور خود جمع کرد و گفت: بچه ها من پادشاه سپس یکی را زن آن مرد صالح قرار داد و دو نفر از بچه ها را آن دو قاضی معرفی کرد و مقداری خاک روی هم انباشت، بالای آن خاک ها به عنوان تخت پادشاهی نشست و شمشیری هم از نی به دست گرفت.

به یکی از قاضی ها گفت: اینک تو شهادت بده در کدام روز و در چه محل و با کدام شخص این زن را به عمل منافی عفت مشغول دیدی، قاضی شهادت خود را بیان کرد، و زمان و محل و شخص را توضیح داد، سپس قاضی دوم را خواست و گفت مبادا در شهادت خود دروغ بگوئی که با این شمشیر سر از بدنت جدا می کنم، وزیر گرم تماشای این صحنه بود که دید قاضی دوم شهادتش در همه امور بر خلاف شهادت قاضی اول بود در این هنگام دانیال رو به بچه ها کرد و گفت: الله اکبر این دو قاضی دروغ می گویند اینک باید هر دو را مطابق قانون روز بکشید وزیر همین که جریان کودکان را دید با شتاب نزد پادشاه رفت و همه داستان را شرح داد، پادشاه فوراً دو قاضی را حاضر کرد و با جدائی انداختن میان هر دو نسبت به آن زن توضیح خواست، هر کدام مخالف دیگری سخن گفتند، چون حقیقت آشکار شد پادشاه فرمان داد در میان مردم اعلام کنند

ص:۷۶

که برای جمع شدن برای سنگسار کردن زن برای اعدام دو قاضی جمع شوند تا هر دو به جرم خیانت به قتل برسند. (۱)

### زنگ هشدار.

بـا توجه به حسـادت سـخت دشـمنان نسـبت به اهـل ایمـان به خـاطر ثروت مـادی و معنوی و به ویژه فرهنـگ و آئین کاملشان حضـرت حق دربـاره ی تلاش خطرناک آنان که از حسـدشان مایه می گیرد، و تبلیغات سوءشان که در ارتباط با تخریب امور مؤمنان در همه جهات صورت می گیرد هشدار می دهد که اولاً با دقت کامل مواظب تلاشـشان برای خنثی کردن آن باشـند و نگذارنـد فعالیت این کانون های خطر به ثمر بنشـیند، و با دلایل اسـتوار و براهین محکمی که در اختیار دارند تبلیغاتشان را بی اثر سازنـد و بداننـد که این نابکاران دست از کردار خیانت بارشان و تبلیغات سوءشان برنمیدارنـد، و تصـمیم قاطعانه دارند که چراغ پرفروغ دین را خاموش کننـد، و اهل ایمان را به سوی کفر سوق دهنـد و عزت آنان را به ذلت و شوکتشان را به خواری، و استقلالشان را به اسارت تبدیل کنند.

اهل ایمان بایـد در کمال بیـداری و هشـیاری و بصـیرت و بینائی بسـر برنـد و هرگز از مکر و حیله دشـمنان و ترفنـد آنان غافل نباشند.

### روشن بودن حق برای دشمنان

بی تردیـد همه دشـمنان اسـلام برای این که بداننـد چگونه با اسـلام و اهل ایمان مبارزه کننـد، و مانع پیشـرفت آنان شوند همه جوانب اسـلام و کیفیت زندگی اهل ایمان را به دقت مطالعه می کنند، و از زیر و بم امور معنوی و مادی آنان آگاه می شوند، سپس به جنگ با فرهنگ الهی و مؤمنان برمی خیزند.



---

۱- ۱) - بحار، ج۹، ص ۵۷۱.

در این زمینه دشـمن ناآگاه وجود نـدارد، زیرا ناآگاهی تاریکی است و تیر به تاریکی زدن به هـدف نمی خورد، بر این اساس همه دشمنان از حق آگاه اند و آن را به طور کامل می شناسند و نسبت به آن جهل ندارند و همین آگاهی سبب حسادت آنان به فرهنـگ حق و اهـل آن است و بهمین خـاطر لحظه ای از دشـمنی دست نمی کشـند و دقیقه ای از فعالیت بر ضـد اهل ایمان آسوده نمی نشینند و از انجام تبلیغات سوء و وسوسه اندازی و ایجاد شک و شبهه فارغ نمی گردند.

جنایات دشـمن بر ضد فرهنگ پاک اسـلام و اهل ایمان مخصوص به زمان پیامبر اسـلام نبوده، جنایات این از خدا بی خبران و حسـودان اسـتمرار پیـدا کرد و پیوسـته از نسـلی بـه نسـلی انتقـال یـافت و امروز یهـود و نصـاری البتـه نصـاری و یهـودی کـه با صهیونیست در ارتبـاط تنگاتنـگ هسـتند علاـوه بر جنگ ها خانمان سوز نظامی با سرسـختی تمام و با در دست داشـتن ابزاری چون سـایت و مـاهواره و سـینما و تلویزیون و روزنامه و مجله و. . . . در جنگ با اهل ایمان و فرهنگشان هسـتند و ابـداً در این زمینه آرامش ندارنـد و این شبیخون و جنـگ فرهنگی در عین آگـاه بودن آنان نسبت به حق است، و با این که حق را آنگونه که هست می شناسـند متأسـفانه به جای پـذیرفتن آن برای تأمین سـعادت دنیا و آخرتشان از روی حسد و کینه در جنگ با آن هسـتند و چنانچه اهل ایمان در هشـیاری و بصـیرت و صبر و اسـتقامت قرار داشـته باشـند بـدون تردید دشـمن را در هر میدانی شکست می دهند و پیروزی قطعی نصیب خود خواهند نمود.

### شناخت فرصت در رویاروئی با دشمن

فرصت شناسی مسئله بسیار مهمی است که آئین پاک حق بر آن اصرار دارد، تا جائی که پیروزی در گرو فرصت شناسی است، حزم و احتیاط امری لازم و واجب است، اهل ایمان باید دقت داشته باشند که دشمن با ترفندهای خود در

صدد عصبانی کردن آنان، و به هم ریختن آرامش و فشار آوردن بر اعصابشان هستند تا آنان را بدون توجه به شرایط زمان و آماده بودن فرصت به میدان جنگ نظامی یا تبلیغاتی بکشند و بر آنان ضربه غیر قابل جبران وارد آورند، لذا قرآن مجید اهل ایمان را از تصمیم عجولانه بر ضد دشمن بر حذر می دارد، و بدون اغتنام فرصت به آنان اجازه درگیری با دشمن نمی دهد.

قرآن پیش از به دست آمدن فرصت از مؤمنان می خواهد بر اعصاب خود و احساساتشان در برابر اعمال دشمنان و تبلیغاتشان مسلط باشند و در زمان آماده نبودن شرایط نبود فرصت لازم جهت رویاروئی با دشمن عفو و گذشت پیشه خود سازند و پس از آماده شدن شرایط و به دست آمدن فرصت که میتوان به دشمن شکست سخت داد و به پیروزی قطعی رسید به جنگ نظامی یا فرهنگی اقدام کنند.

ص:۷۹

## تفسیر آیه ۱۱۰

### اشاره

وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

و نماز را برپای داریـد و با رعایت شـرایط ظاهری و باطنی اش اقامه کنیـد و زکات بپردازید، و آنچه از کار نیک انجام دهید و برای آخرت خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت مسلما خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

### شرح و توضیح

در رابطه با نماز و زکات در آیه چهل و سوم سوره ی مبارکه بقره تفسـیر و توضیح مفصلی گذشت و درباره ی یافتن نیکی ها نزد خـدا شـرح مبسـوطی در آیه بیست و پنجم همـان سـوره تحریر شـد و در آیه سـی ام سـوره بقره تـا انـدازه ای راجع به علم حضرت حق مطالبی نگاشته شد.

نماز ارتباط عبـد با حق است، ارتباطی که اگر با شـرایط لازمش انجام گیرد عبد را از هر فحشا و منکری باز می دارد و او را از آلودگی های باطن نجات داده به سوی پاکی ها میبرد.

زکـات ارتبـاط ثروتمنـد با تهیـدست است که اگر این ارتباط از طریق ادای زکات برقرار شود مشـکلات زنـدگی تهیـدست را برطرف می کند، و روح زکات دهنده را با نور سخا و جود جلا می دهد و وی را هم اخلاق حضرت حق می کند.

نماز که از تکالیف واجب الهیه است و زکات که از فرائض حضـرت حق است و هر دو دارای مشقت بدنی و قلبی است انسان را آبدیده و آماده برخورد با شرایط سخت به ویژه مهیای مبارزه با دشمنان می نماید.

ص:۸۰

نماز و زکات از بهترین توشه ها برای آخرت انسان است که در سایه آن و دیگر عبادات و خدمت به خلق خدا میتواند در آن جهان زندگی آرام و عیش راضیه داشته باشد.

اعمالی که خالصانه برای خدا انجام می گیرد بر اساس آیات قرآن مجید دارای دوام و بقاست و اگر انسان تا لحظه آخر حیات ایمان خود را حفظ کند اعمال خیر و نتیجه های آن به آخرت منتقل می شود و انسان پس از برپا شدن قیامت همه آنها را نزد خدا می یابد.

آری خدای مهربان پاداش دهنده اعمال نیک و حافظ کردارهای پسندیده انسان و ناظر به همه امور آدمی است.

بر اساس این آیات انسان باید بداند که نتیجه اعمال او ابداً به حضرت حق باز نمی گردد، بلکه منافع اعمال به وسیله خداوند مهربان به انسان داده می شود، و باید یقین داشته باشد که حضرت احدیت در خلوت و پنهان مراقب اوست، از این جهت باید از اعمال خویش مواظبت کند که با ریا و تظاهر انجام نگیرد، و زشتی از او صادر نگردد.

رسول خدا فرموده:

«ما تصدق احد بصدقه الا اخذها الرحمن بیده فیربّیها کما یربّی احدکم فلوه و فصیله فتربوا فی کفّ الرحمن حتی تکون اعظم من الجبل» (۱)

احدی از شما صدقه و زکات نمی پردازد مگر این که خدای مهربان به دست لطف و کرامتش می گیرد و آن را رشد می دهد چنان که یکی از شما کره اسب و شتر خود را پرورش می دهد، این زکات و صدقه در دست حق رشد می نماید تا بزرگ تر از کوه شود.

ص:۸۱

---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۱۵.

بخل در عبادت و بخل در مال چیزی جز خسارت ببار نمی آورد، و گاهی زیان غیر قابل جبران باقی می گذارد.

در روایت آمده امیرمؤمنان (ع) به گورستان گذر کردند و به اهل قبور خطاب نمودند:

«السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دورکم سکنت، و نساءکم نکحت، فهذا خبر ما عندنا، فکیف خبر ما عندکم فهتف هاتف و علیکم السلام ما اکلنا ربحناه و ما قدمنا وجدناه و ما خلفنا خسرناه:» (1)

ای خفتگان در گور سلام بر شما، اموالتان میان وارثان تقسیم شد، خانه هایتان را تصرف کرده و در آن نشستند، زنانتان پس از شما ازدواج کرده و شما را از یاد بردند، این است خبرهائی که نزد ماست، شما چه خبر دارید؟

هاتفی فریاد زد درود بر شما سود ما همانی بود که خوردیم و مصرف کردیم، و آنچه را پیش فرستادیم یافتیم، و آنچه را باقی گذاشتیم خسارتش بر عهده ما باقی مانده است.

در هر صورت خوشا به حال آن انسانی که بدن و جانش را هزینه عبادت کند، و اموالش را در راه خدا هزینه تهیدستان و فقیران نماید، و در همه امور اختیار و مراد خود را فدای اختیار و مراد حق کند.

موسی را گفتند: ای موسی خواهی که همه آن بود که مراد تو بود؟

مراد خود فدای مراد ازلی ما کن و ارادت خود فانی در حضرت باقی نما، تو بنده ای و بنده را اختیار و مراد نیست که محکوم مراد خود بودن ترک بندگی کردن است.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۱۶- ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۲۹۴.

برادران یوسف به حکم مراد خود بودند، مراد ایشان ذلت یوسف و عزت خودشان بود، چون نیک نگه کردند ذلت خود دیدند و عزت یوسف، پنداشتند که چون از پدر جدا گشتند او را خوار گردانیدند مدتی نگذشت که خود را دیدند زیر تخت وی صف بر کشیده و کمر خدمت بر میان بسته چاکروار و غریب وار می گفتند:

«یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر»

در پاره از روایات آمده:

«عبدی ترید و ارید و لا یکون الا ما ارید فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید و ان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لا یکون الا ما ارید:» (۱)

بنده من تو می خواهی و من هم می خواهم، و جز آنچه من می خواهم انجام نمی گیرد، پس اگر به خواسته من رضایت دهی تو را نسبت به آنچه خود می خواهی کفایت می کنم، و اگر به خواسته ام رضایت ندهی تو را در آنچه می خواهی به زحمت می اندازم، سپس جز آنچه خواسته من است تحقق نمی یابد.

ص:۸۳

---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص ۳۲۰.

## تفسیر آیه ۱۱۱

### اشاره

وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ اَلْجَنَّهَ إِلاّ مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاریٰ تِلْکَ أَمانِیُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.

و یهود گفتند: ابداً جز یهودی وارد بهشت نمی شود، و نصاری گفتند: هرگز جز نصرانی به جنت نمی رود، این دروغ ها و آرزوهای پوچ آنان است، بگو ادعای بی دلیل هیچ ارزشی ندارد، اگر راستگوی در گفتار خود هستید و بهشت رفتن خود را قطعی و حتمی می دانید بر ادعای خود دلیل و برهان بیاورید.

### شرح و توضیح:

آیه شریفه دربردارنده دو مسئله است: ۱- بطلان آرزوها و ادعاهای بدون دلیل و برهان ۲- قبول حقایق و واقعیات متکی بر برهان و دلیل و مردود بودن تقلید از گفته ها و خواسته های بی منطق.

### آرزوها و ادعاهای بی دلیل

پیشرفت اسلام در میان مردم به ویژه مدینه نشینان و ظهور عظمت الهی پیامبر، و تجلی آیات قرآن مجید در قلوب اهل خرد و انصاف، و استواری حقایق فرهنگ حق و شریعت محمدی یهود و نصاری را نسبت به از دست دادن موقعیت های مادی و ریاست های چند روزه دنیائی، و خاموش شدن چراغ آئین تحریف شده آنان در برابر طوفان معنویت اسلام و منش مسلمانان در ترس عجیبی فرو برد و آنان را به شدت به وحشت انداخت تا جائی که هر دو طایفه برای تضعیف روحیه مسلمانان که تازه به اسلام گرویده بودند، و خشک کردن نهال ایمان که تازه به رشد نشسته بود، و پراکنده کردن جمع اهل ایمان به پخش عقاید خرافی و ادعاهای بی دلیل که مایه و پایه ای جز انحصارگرائی بیجا و غرور

و کبر و منیت و خودپسندی و از همه بدتر ریشه ای جز حسد نداشت وادار کرد و هر دو طایفه دست به دست هم داده وارد میدان مبارزه با مؤمنان شده، و به شبیخون فرهنگی روی آوردند و شب و روز به تبلیغ این مسئله پوچ روی آورده و نسبت به آن سرمایه گذاری کردند که در قیامت هیچ طایفه ای جز یهود و نصاری وارد بهشت نمی شوند، و درهای جنت در عالم آخرت فقط و فقط به روی یهود و نصاری باز است.

با این که قرآن در آیات بعد می گوید یهود در صف مخالف با نصاری و نصاری در جبهه دشمنی با یهود قرار داشتند ولی این نابکاران دنیاپرست و مغروران خودپسند به ظاهر با هم همدست شده و به ترویج و تبلیغ مطلبی پوچ که بهشت در انحصار یهود و نصاری است برخاستند!

اینان جز آرزوهای باطل و تمایلات شیطانی، و خواسته های غیر منطقی نداشتند، در آیات گذشته خواندید که آرزو می کردند خیری بر مسلمانان نازل نشود، و دوست داشتند اهل ایمان را به کفر باز گردانند، و بهشت قیامت را در انحصار خود می دانستند، آری این آرزوهای پوچ و خواسته های نامعقول آنان بود

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ.

انگیزه های نفسانی، طغیان شهوات، ریاست طلبی، مادی گرائی، و خودخواهی آنان را دچار این آرزوها و امیدهای واهی کرده بود، و پندارشان این بود اگر این آرزوها و امیدها را که منحصراً نسبت به نجات خود و ورودشان به بهشت دارند به شدت تبلیغ کنند روحیه اهل ایمان را نسبت به عقایدشان سست، و شخصیت آنان را در هم می شکنند و نهال اسلام را از ریشه و بنیان بر می کنند غافل از این که آنچه بر دلیل و برهان و بر حق و حقیقت استوار است ماندنی است، و هیچ شبیخونی نمی تواند آن را سست و از هم بگسلد.

یهود و نصاری تا به امروز که قرن دو هزار میلادی و پانزدهم هجری است همه ترفندهای خود را با در دست داشتن انواع ابزارها برای نابودی اسلام و تضعیف امت محمّد بکار گرفتند ولی در نقشه و طرحشان موفق نشدند و اسلام روز به روز گسترش یافت تا جائی که هم اکنون گرایش به اسلام در اروپا و افریقا و آمریکا به شدت پا گرفته و بی تردید آینده از اسلام است، و عمر ادیان دیگر نزدیک به پایان رسیده است.

در رابطه با آرزوهای باطل و دست نیافتنی روایات بسیاری رسیده که در توضیح آیات دیگر به آن اشاره خواهد شد در اینجا به دو روایت برای تکمیل شرح آیه بسنده می شود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، و العاجز من تبع نفسه هواه و تمنی علی الله:» (۱)

زیرک و زرنگ کسی است که خود را محاسبه کند، و برای پس از مرگش عمل نماید، و ناتوان و عاجز کسی است که خود را به دنبال هوای نفس و تمایلات بی مهار ببرد، و بر خدا و رحمتش آرزوی باطل و دست نیافتنی بندد.

### قبول مسائل متکی به دلیل و برهان

اسلام آئین آسمانی و فرهنگ وحی، و دین خداست که جز حق و حقیقت و مسائل هماهنگ با فطرت و دعوت به تعقل و تفکر چیزی در آن نیست.



---

۱- ۱) - ابوالفتوح، ج ۱، ص ۲۹۷.

اسلام برای خردمندان، عالمان، اندیشمندان، متفکران، صاحبان بصیرت ارزشی فوق العاده قائل است.

اسلام در مبارزه ای بی امان با جهل و نادانی است، و خردورزی را عبادت دانسته، و تحصیل دانش و بینش را فریضه به حساب آورده است.

اسلام گفتگو و بحث و جدال به بهترین روش را با دیگر فرهنگ ها و مکاتب اجازه داده، زیرا با توجه به دلایل و براهینی که برای اثبات حقانیت خود داردواهمه ای از رویاروئی با دیگر ادیان ندارد.

اسلام در جدال و بحث با هر طایفه و گروهی و حتی با دشمنان سرسخت و حسود مکتب وحی پیوسته پیروز بوده، و پاسخی که سبب شکستش باشد تاکنون دریافت نکرده و از این پس هم دریافت نخواهد کرد.

دانشمندان بزرگ اسلام به ویژه علما و اندیشمندان پرورش یافته در مکتب اهل بیت کتاب های پربار، علمی، استدلالی، فنی در زمینه بحث های دینی و عقلی و منطقی تدوین کرده اند که حقانیت این آئین متکی بر دلیل و برهان را اثبات می کند.

کتاب هائی نظیر احتجاج، دلایل الصدق، الفین، عبقات، شرح تجرید، کفایه الموحدین، شافی شیخ طوسی، الغدیر، المراجعات و صدها کتاب کلامی و اعتقادی دیگر دلیلی بر صدق این ادعاست. اسلام از ابتدای ظهورش در برابر تبلیغات و ادعاهای مکتب ها به ویژه مکتب یهود و نصاری طلب دلیل و برهان کرد.

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و چون در برابر اسلام از آوردن دلیل و برهان بر اثبات مدعای خود عاجز بودند حقانیت خود و بطلان ادعاهای طرف مقابل را ثابت نمود.

ص:۸۷

اسلام با محکوم کردن یهود و نصاری بخاطر نداشتن دلیل نسبت به این مسئله که می گفتند بهشت در انحصار یهود و نصاری است تبلیغاتشان را از اثر انداخت و به مسلمانان و مؤمنان دلگرمی و امید مثبت داد که بهشت نه این که در انحصار این دو گروه نیست بلکه اینان بخاطر این ادعاهای کذب و نیت های شومشان علیه دیگران، و تحریف حقایق از رفتن به بهشت محروم اند و بهشت برای کسانی است که به خدا و قیامت ایمان دارند و اهل عمل صالح و اخلاق حسنه هستند و از آروزهای بی پایه و عقاید بی مایه و ادعاهای کذب دورند، و جز پاکی و صداقت و شرافت و کرامت و امیدهای مثبت که میوه درستی و فضیلت است سرمایه کسب نکرده اند.

آنان به تبعیت از قرآن و پیامبر و امام معصومشان امیرمؤمنان جز بر حق و حقیقت و دلیل و برهان و حکمت و معرفت و تعقل و تفکر تکیه ندارند و از امور واهی و خیالی و گمان های باطل می پرهیزند.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی»

بر آرزوی بی پایه و دست نیافتنی تکیه نکن که آروزی بی پایه کالای احمقان و خیال پردازان است. (۱)

### آرزوی بیجا و دست نیافتنی

حجاج بن یوسف که در بی رحمی و ستم، و بیدادگری و ظلم زبان زد ملت اسلام است و در خیانت و جنایت موجودی کم نظیر بود روزی در بازار گردش می کرد، شیر فروشی را دید با خود حرف می زند، در گوشه ای ایستاد و به سخنان وی گوش داد، شیر فروش می گفت: این شیر را می فروشم پولی که می گیرم فلان

ص:۸۸

---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج۱، ص ۲۹۷.

قدر می شود، استفاده آن را با درآمدهای آینده ام جمع کرده تا به قیمت گوسپندی ماده برسد، از شیرش استفاده می کنم و مازادش سرمایه ای جدید می شود نهایتاً با حسابی دقیق به این نقطه رسید که پس از چند سال دیگر سرمایه داری خواهم شد که گاو و گوسپند زیادی خواهم داشت، سپس دختر حجاج یوسف را خواستگاری می کنم پس از ازدواج با او شخصیت معتبری خواهم شد، اگر روزی دختر حجاج سر از اطاعتم برتابد با پای خود چنان لگدی به او می زنم که دنده هایش بشکند، همین که خواست ادای لگد زدن را درآورد پایش به ظرف شیر خورد و همه شیرها روی زمین ریخت و اصل سرمایه از دست رفت! !

حجاج پیش آمد به دو نفر از همراهانش فرمان داد شیر فروش را بخوابانند و صد تازیانه محکم بر پیکرش بزنند، شیر فروش که با از دست دادن اصل سرمایه اش افسرده و غصه دار بود به حجاج گفت چرا بدون تقصیر مرا به تازیانه می بندید؟ حجاج گفت: مگر نه این بود که اگر دختر مرا می گرفتی چنان لگدی به او می زدی که دنده هایش بشکند اینک به کیفر آن لگد باید صد تازیانه نوش جان کنی! !

ص:۸۹

## تفسیر آیه ۱۱۲

### اشاره

بَلیٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ.

آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندهگین می شوند.

### شرح و توضیح

یهودی بودن و نصرانی بودن و پاداش مکتب های دیگر شرط ورود به بهشت نیست، ادعای یهودی و نصاری در این که یهودیت و نصرانیت سبب ورود به بهشت است ادعائی سخیف و باطل و پوچ است و هیچ دلیل و برهانی بر صدق این ادعا وجود ندارد، حضرت حق از باب لطف و رحمتش و احسان و فضلش به همه بندگان اعلام کرده شرط ورود به بهشت تسلیم دل و باطن و همه وجود به حضرت حق جهت اطاعت از او و تبعیت از اوامر و نواهی او و نیز انجام هر کار خیر و عمل نیکی است که خالصانه و بودن ریا انجام گیرد.

آیه شریفه زمینه راه یافتن یهود و نصاری را به شرط تسلیم در برابر حق و نیکوکاری که در حقیقت قبول اسلام و عمل بر اساس قوانین محکم آن است ممکن دانسته و به آنان با همه دشمنی و کینه ای که نسبت به مؤمنان دارند اعلام می نماید که درهای رحمت حق و ابواب فیوضات الهی به روی شما باز است، این شما هستید که باید این فرصت عظیم را غنیمت دانسته و دست از لجاجت و خودخواهی و تعصب بیجا و غرور منیت و انحصار حقایق به خود بردارید و به آئین حق بگروید و از فیض بی نهایت خدا بهره مند شوید و خود را از رحمت

ص:۹۰

حضرت ارحم الرحمین محروم نکنید و آخرت ابد و بهشت جاوید را با چند روزه دنیای فانی و زود گذر عوض ننمائید.

انسان های تسلیم خدا که کردار و عملشان نیکو و خالصانه و برای حضرت حق است در قیامت از فزع اکبر و هول و هراس و ترس و وحشت در امنیت همه جانبه هستند و غصه و اندوه و واهمه و بیم برای آنان نخواهد بود.

آنان به مقتضای ربوبیت حضرت حق دارای پاداش و مزد شایسته اند، و محصول تسلیم بودنشان و نیکی و نیکوکاری آنان بهشت جاوید و جنت ابدی است و در آنجا از هر نعمتی که بخواهند بهره مند می شوند و از عنایات و الطاف پروردگارشان نصیب می برند.

بدون تردید وقتی وجه باطن، و روی دل، و صورت نفس، و چهره درون تسلیم خدا شود، و حالت انقیاد و خضوع و خشوع و خاکساری در برابر حضرت حق پیدا کند، و هر بیگانه ای و بت و بت تراشی را از کعبه درون بیرون بریزد و حالت و نیت ابراهیمی پیدا کند، از دسترس هواها و هوس ها و تمایلات غیر منطقی و شهوات غیر معقول آزاد می گردد و به هر چه روی می آورد برای رضای خدا روی می آورد و به هر عملی وارد می گردد برای خدا و خوشنودی حضرت او وارد می شود و خلاصه در همه امور از حضرت حق اثر می پذیرد، و از تأثیرات هوا و نفسانیات شیطانی در امان می ماند، و شایسته پاداش عظیم و آزادی از غصه و اندوه و ترس و بیم می گردد.

آری تسلیم نیکوکار، و عامل خالص، و محب بی شائبه، و موحد مؤمن هنگامی که قدم به عرصه قیامت می گذارد و همه درهای بهشت را به روی خود باز می بیند از جنس حزن و اندوه و جنس ترس و خوف برای ابد رها می گردد

لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«ان للجنه ثمانیهابواب: باب یدخل منه النبیون و الصدیقون و باب یدخل منه الشهداء و الصالحون و خمسه ابواب یدخل منها شیعتنا و محبونا.

فلاـ ازال واقفا علی الصراط ادعو و اقول: رب سلم شیعتی و محبی و انصاری و من تولانی فی دار الدنیا فاذا النداء من بطنان العرش قد اجیبت دعوتک و شفعت فی شیعتک.

ویشفع کل رجل من شیعتی و من تولانی و نصرنی و حارب من حاربنی بفعل او قول فی سبعین الفا من جیرانه و اقربائه.

وباب یدخل منه سایر المسلمین ممن یشهد ان لا اله الا الله و لم یکن فی قلبه مثقال ذره من بغضنا اهل البیت:» (۱)

برای بهشت هشت در است، از یک در پیامبران و صدیقان وارد می شوند، از یک در شاهدان و شایستگان داخل می گردند، و از پنج در شیعیان و عاشقان ما به بهشت می روند.

من پیوسته بر صراط قرار دارم خدا را می خوانم و می گویم: پروردگارا شیعیان و عاشقانم را امنیت بده و یاران و کسانی که مرا در دنیا یاری کردند و دوست داشتند سالم بدار، ناگهان از باطن عرش ندا می آید دعوتت مستجاب شد، و شفاعتت درباره شیعیانت پذیرفته گشت.

هر مردی از شیعه و دوستانم و آن که مرا یاری داده، و با کسی که با من جنگیده با عمل و زبانش جنگیده هفتاد هزار نفر از همسایگان و اقوامش را شفاعت می کند.

و دری از بهشت را دیگر مسلمانان که اهل توحید بودند و در دلشان به وزن ارزنی کینه ما اهل بیت نبوده وارد می شوند. اهل سنت به اسنادشان از همام بن ابی



---

۱- ۱) - علم الیقین ج۲، ص ۱۰۱۶.

علی روایت می کنند که می گوید به کعب درباره شیعیان علی بن ابی طالب چه می گوئی؟

کعب گفت: وصف آنان را در قرآن مجید یافتم اینان حزب الله انصار دین خدا، و پیرو و شیعه ولی او هستند، بندگان ویژه خدایند و منتخبان از خلق حضرت حق.

آنان را برای دینش برگزیده، و برای بهشت آفریده، مسکنشان فردوس اعلاست در خیمه هائی از درّ و غرفه هائی از لؤلؤ.

مقربان نیکوکاری هستند که از رحیق مختوم می نوشند و آن چشمه ای است که به آن می گویند تسنیم، غیر شیعه علی از آن نمی آشامد، تسنیم چشمه ای است که خدا به فاطمه دختر محمد (علیهما السلام) همسر علی بن ابی طالب بخشیده، از زیر ستون عرش در می آید، بر کافور بهشتی قرار دارد، طعمش طعم زنجبیل بهشتی و بویش بوی مشک است سپس از بالا به پائین می ریزد، و شیعیان و محبان از آن می آشامند.

برای قبه ای که جهت این چشمه قرار دارد چهار ستون است یکی از لؤلؤ سپید که زیر آن چشمه ای در مسیرهای اهل بهشت جاری است که به آن سلسبیل می گویند، و قبه ای از درّ زرد که زیر آن چشمه ای می جوشد که به آن طهور می گویند و این همان است که خدای عزوجل در کتابش فرموده:

وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً: (۱)

و ستونی از زمرد سبز است که دو چشمه شراب و عسل از آن جاری است که هر چشمه ای تا پائین ترین مقام بهشت می رود مگر خود تسنیم که تسنیم از



۱- ۱) - انسان ۲۱.

مکانی با رفعت برای اهل علیین می ریزد و بهشتیان ویژه از آن می نوشند، و آن بهشتیان ویژه پیروان علی و دوستان او هستند، این است قول خدای عزوجل:

یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ، خِتٰامُهُ مِسْکٌ وَ فِی ذٰلِکَ فَلْیَتَنٰافَسِ اَلْمُتَنٰافِسُونَ، وَ مِزٰاجُهُ مِنْ تَسْنِیمٍ، عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا اَلْمُقَرَّبُونَ: (۱)

آنان را از باده ی ناب و طهوری که سربسته و مهر و موم شده است می نوشانند، مهر و مومش مشک است و رقابت کنندگان و مسابقه گران باید به سوی این نعمت ها بر یکدیگر پیشی گیرند و این باده ناب مهر و موم شده آمیخته ای از تسنیم است، آن چشمه فوق العاده ای که همواره مقربان از آن می نوشند.

سپس کعب گفت: خدا مردم را دوست ندارد مگر کسانی که از آنان پیمان محبت به علی و شیعه بودن نسبت به او را گرفته است. (۲)

مگر می شود آنان که تسلیم خدا و اوامر و نواهی او هستند و از هیچ کار نیکی و عمل خیری روی گردان نمی باشند با دیدن این نعمت های بهشتی و چشمه های خوش گوار باز هم ترس و اندوهی برای آنان باشد؟ هرگز، چنان که قرآن می فرماید: لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ.

جمله ی اسمیه « وَ هُوَ مُحْسِنٌ » دوام و ثبوت در نیکوکاری و عمل خیر را می رساند که اثر تسلیم وجود به حق و تغییر حالات نفس به حالات ملکوتی و الهی است.

حالت تسلیم به حق که عبارت از خضوع در برابر او و فرمان های حضرت اوست، حالتی که خالص از هر شائبه ای باشد، و کمترین اثر شرکی در آن دیده نشود، و در حقیقت حالتی که همه وجود انسان را در گردونه طاعت قرار دهد، و



---

۱- ۱) - مطففین ۲۵-۲۸.

۲- ۲) - علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۲۶- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۴۰.

از هر معصیتی دور نماید و این حالت که یک حالت باطنی است باید در ظاهر وجود انسان با نیکی و نیکوکاری و عبادت خالص خود را نشان دهد، از بهترین و برترین حالات انسان است، که موجب سعادت دارین و تحقق خوشبختی در دنیا و آخرت است.

در رابطه با عبادت خالصانه که میوه تسلیم به خداست، و عبادتی بی شائبه و پاک از هر گونه شرک و ریاست، در آیه شریفه هشتاد و سوم سوره مبارکه بقره مشروحاً مطالبی آورده شده، که در این بخش نیاز به بحث مفصل در این زمینه دیده نمی شود.

امیرمؤمنان (ع) درباره ی تسلیم و این که با مسئله یقین و تصدیق و اقرار و عمل دارای وحدت است، و انسان تسلیم حق عملاً بر همه اوامر و نواهی حق گردن می نهد، و از طاعت خدا و اجتناب از معاصی غافل نمی ماند می فرماید:

«لا نسبن الاسلام نسبه لم ینسبها احد قبلی: الاسلام هو التسلیم، و التسلیم هو الیقین، و الیقین هو التصدیق، و التصدیق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل:» (۱)

اسلام را به گونه ای معنا کنم و توضیح دهم که احدی پیش از من به این صورت معنا نکرده باشد:

اسلام جز تسلیم بودن در برابر خدا نیست، و تسلیم همان یقین و باور قطعی نسبت به حقایق است، و تصدیق قبول کردن و پذیرفتن است، و پذیرفتن همان اقرار به واقعیات از عمق قلب و جان است و اقرار عبارت از ادا نمودن و اداء همان عمل کردن بر طبق خواسته های پروردگار و اطاعت عملی از دستورات و دوری ورزیدن از معاصی و گناهان است.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه حکمت ۱۲۵.

## تفسیر آیه ۱۱۳

### اشاره

وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ لَيْسَتِ اَلنَّصٰارىٰ عَلىٰ شَيْءٍ وَ قٰالَتِ اَلنَّصٰارىٰ لَيْسَتِ اَلْيَهُودُ عَلىٰ شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ اَلْكِتٰابَ كَذٰلِكَ قٰالَ اَلَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

قوم یهود گفتند نصاری بر آئین و روش درستی نیستند، و نصاری گفتند یهود بر آئین و روش صحیحی نمی باشند در حالی که همه آنان کتاب آسمانی [تورات و انجیل را می خوانند، دو کتابی که حق بودن هر دو آئین را پیش از بعثت پیامبر مسلّم می داند]

کسانی که نادانند و از آگاهی به حقایق عاری هستند سخنی مانند سخن آنان درباره ی آئین اسلام گفتند، پس خدا روز قیامت در میان آنان درباره ی آنچه با هم اختلاف می کردند داوری می کند.

### شرح و توضیح:

آیه شریفه متضمن چند مسئله است: ۱- اختلاف یهود و نصاری با یکدیگر و متهم نمودن یکدیگر به پوچ گرائی ۲- زشتی اختلاف با توجه به آگاهی هر دو قوم از حق ۳- اتهام بی مورد نادانان شرک به مکتب حق. ۴- داوری خدا در قیامت میان اهل اختلاف.

### اختلاف یهود و نصاری با یکدیگر

یهود و نصاری پس از حضرت مسیح بر اساس هواها نفسانی و سرکشی غرائز حیوانی و میل شدید به مادی گری هر یک دیگری را به پوچی و این که دین و آئینشان پایه و اصلی ندارد متهم می کردند.

هر یک از آنان می خواست طرف مقابل را از میدان فعالیت به عقب براند، تا متاع اندک دنیا و کالای قلیل زندگی ظاهر که به وسیله عوام از مردم به دستشان

ص:۹۶

می رسید و در سایه آن به عیش و نوش می پرداختند به خودش برسد، و در انحصار او باشد، بهمین خاطر با یکدیگر اختلاف و خصومت و کینه و دشمنی داشتند و هر یک مزاحم یکدیگر بودند، در حالی که حق بودن دین موسی تا زمان بعثت مسیح با توجه به آیات هدایت گر تورات برای مسیحیان روشن بود، و حق بودن آئین مسیح که تصدیق کننده دین موسی بود و انجیل بر آن گواهی می داد برای یهود روشن بود، و هر دو گروه پیوسته آیات کتابشان را می خواندند و می دانستند و می فهمیدند که دینی که آیات تورات و انجیل آن را تأیید می کند یک دین است و آن همان صراط مستقیم خداست و آگاهی داشتند که انجیل مکمل تورات است، و برای هر دو طایفه معلوم بود که تورات و انجیل به حقانیت آئین اسلام و پیامبری محمد گواهی می دهد و هر دو گروه می دانستند که اسلام مکمل اسلام موسی و مسیح است و می بایست بفرمان تورات و انجیل به اسلام روی آورند، ولی تعصبات بیجای آنان و غرور و کبرشان، و هوا و هوسشان و دنیا خواهی و روح مادی گری شان آنان را روی در روی هم قرار داد، و هر یک دیگری را متهم می کرد که به آئین پوچ و بی اصلی گرایش دارد، و از طرفی هم با پیامبر و آئین بر حق او هر یک به صورتی دشمنی می کردند و در برابر پیشرفت آن می ایستادند تا جائی که برگشت مؤمنان را به کفر آرزو می کشیدند!

### زشتی اختلاف و آثار شوم آن

اختلاف و رو در روی هم بودن که ناشی از هوا و هوس و طغیان غرائز حیوانی است سبب ستم یهود بر نصاری و ظلم نصاری بر یهود و خیانت هر دو به اسلام و مؤمنان و نهایتاً محرومیت هر دو طایفه از رحمت خدا در دنیا و آخرت و موجب مزاحمت شدید برای مسلمانان بود.

ص:۹۷

امروز هم یهود و نصاری در امر دین با یکدیگر اختلاف دارند، و در عین اختلاف هر دو گروه در برابر اسلام و مسلمانان صف آرائی نظامی نموده و دست به شبیخون بسیار مخرب فرهنگی زده، و در امور مسلمانان چه در مسائل معنوی و چه در مسائل سیاسی و اقتصادی اخلال می کنند.

امروز هم هر دو طایفه بر باطل خود پافشاری دارند و از روی آوردن به حق امتناع می ورزند و خود را از فیوضات و الطاف و رحمت خدا در دنیا و آخرت محروم نموده و به شدت مزاحم ملت اسلام و در فکر خاموش کردن چراغ شریعت محمدی هستند.

متأسفانه مسئله بنیان کن اختلاف که رسول بزرگوار اسلام از پدید آمدنش در امت خود بسیار واهمه داشت گریبان این امت را نیز گرفته و آنان را به فرقه های مختلف تقسیم کرده و همه را روی در روی یکدیگر قرار داده و هر یک روش دیگری را به باطل بودن متهم می کند و از این راه ضربه جبران ناپذیری به پیکر امت زده و راه را برای ورود دشمنان به همه شئون ملت اسلام باز کرده و میدان تاخت و تاز را به تمام امور ملت اسلام در اختیار دشمن گذارده، و اگر مسلمانان از اختلاف دست برندارند و روی به وحدت و اتحاد نیاورند دشمن نابکار آنان را بیش از پیش به ضعف و زبونی می کشد و او را وادار به تحمل خسارات و زیان های شدید می کند، و سعادت دنیا و آخرتشان را در معرض برباد رفتن قرار می دهد.

شگفت آور است که با بودن قرآن این معجزه جاوید پیامبر و کتاب مصون مانده از تحریف، و با بودن فرهنگ اصیل اهل بیت که جز تفسیری واقع گرایانه به قرآن نیست، و هر دو مایه اتحاد و سبب وحدت ملت اسلام و امت پیامبر است و اکثر مسلمانان تا اندازه ای آن را تلاوت نموده به مفاهیم پاره ای از آیاتش

آشنا هستند، و می دانند که خدای مهربان از همه آنان خواسته وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اَللّٰهِ جَمِیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا: (۱)

بر خلاف قرآن به فرقه های مختلف تقسیم شده و همه روی در روی هم قرار گرفته و یکدیگر را نفی می کنند و شگفت آورتر این که همه فرقه ها با اختلافی که با یکدیگر دارند بالاتفاق با شیعه که جز به قرآن و مکتب اهل بیت که مفسر قرآن اند و پیامبر در حدیث ثقلین تمسک به هر دو را اکیداً وصیت نموده و اعلام داشته:

«ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی ابداً»

اگر به هر دو تمسک جوئید و زندگی و حیات خود را در همه امور هماهنگ با قرآن و اهل بیت قرار دهید هرگز روی ضلالت و گمراهی را نخواهید دید، در خصومت آشکار و کینه شدید هستند و تشیع را که از زمان پیامبر بر اساس احادیث متقن بر اساس قرآن و پیروی از امیرمؤمنان و پس از او از امامان معصوم از فرزندانش پایه گذاری شده باطل دانسته و بنیانگذارش را شخصی خیالی به نام عبدالله بن سبأ می شمارند، شخصی که وجود خارجی نداشته و دست پخت دشمنان شیعه است و خیالی بودنش ابتدا به وسیله طه حسین نویسنده مشهور مصری اعلام شد سپس توسط دانشمندی فرزانه و محقق بسیار توانا بنام علامه سید مرتضی عسگری در کتابی مفصل به نام عبدالله بن سبأ همراه با دلایلی متقن با ثبات رسید.

شیعه با روی آوردن به قرآن و اهل بیت به وصیت پیامبر که در اکثر کتاب های شیعه و سنی روایت شده و جزء روایات متواتر و صدورش از رسول خدا قطعی



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۰۳.

و یقینی است، عمل کرده و می کند و به راهش که همان راه خدا و انبیاء الهی است و به تعبیر قرآن صراط مستقیم است ادامه می دهد و تحت هیچ شرایط و جوی از آن دست برنمی دارد، گرچه همه فرقه های به ظاهر اسلامی و بلکه همه مردم جهان آن را نپسندند.

برای شیعه با توجه به کتاب های متقن کلامی اش که حاوی مستدل ترین بحث های علمی و برهانی بر اثبات امامت امامان معصوم و خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب از رسول خداست، و آن کتاب ها پیروی از امیرمؤمنان و یازده امام بعد از او را به عنوان وجوب شرعی روشن نموده، حق روشن و آشکار است، و برای او راهی به سوی شک و تردید در این حقیقت وجود ندارد، و از دشمنی ها و آزارهای دیگران نسبت بخودش به خاطر پای بندی اش به این مسلک قرآنی واهمه و ترس ندارد، و این راه را پس از درگذشت پیامبر تا امروز از لابلای خون و زندان و تبعید و انواع محرومیت ها طی کرده و تا عصر ظهور عدالت همه جانبه به دست مهدی آل محمد طی خواهد نمود.

مسئله ای که همه بر آن اتفاق دارند این است که: «در زمان رسول خدا عموم مسلمانان به مدلول قرآن کریم و سنت رسول خدا، رسول و اقربای رسول را دوست داشتند و هم اکنون شیعه بر این عهد استوار است.

ولی گروهی از مسلمانان که پس از رسول خدا قدرت را به دست گرفتند به «بهانه و عندنا کتاب الله حسبنا:» (۱)

از عترت رسول خدا جدا شدند و این جدائی به آنجا کشید که بسیاری از عترت پیامبر به دست امت شهید شدند و در میان شهدا ذراری فاطمه زهرا و



---

۱- ۱) - گفتار عمر بن خطاب به نقل صحیح بخاری ج۱، باب کتابهالعلم طبع بمبئی سال ۱۲۷۰، ص۱۵.

اولاد علی مرتضی و ائمه معصومین را می توان دید که بی شک اهل بیت پیامبر بودند، اهل بیتی که خدا در حقشان فرمود:

إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً: (۱)

شیعه از همان صدر اول اسلام در زمره یاران اهل بیت قرار گرفت و بر سر این حقیقت و وفاداری نسبت به آن چون ابوذر تبعید شد، و مانند حجر بن عدی و عمر و بن حمق خزاعی به شهادت رسید و مثل میثم تمار بر سر دار ابن زیاد دست و پا و زبانش قطع شد! ! (۲)

## واژه شیعه در قرآن مجید.

کلمه شیعه در کلام الله مجید سه نوبت ذکر شده:

اول به معنای فرقه و گروه مانند

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى اَلرَّحْمٰنِ عِتِيًّا: (۳)

دوم به معنای پیرو و دوست پیامبر، چنان که در داستان موسی آمده:

فَوَجَدَ فِيهٰا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلاٰنِ هٰذٰا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذٰا مِنْ عَدُوِّهِ: (۴)

سوم به معنای پیرو و نگهدار مکتب و اعتقاد حق، آنجا که خدای تعالی حضرت ابراهیم را به راه و روش و اعتقادی توحید نوح معرفی می کند می فرماید:

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرٰاهِيمَ إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: (۵)

ص:۱۰۱

---

۱- ۱) - احزاب ۳۳

۲- ۲) - کتب مغازی، الغارات ثقفی، وقعه صفین، و کتاب سلیم بن قیس هلالی رجوع شود.

۳- ۳) - مریم ۶۹.

۴- ۴) - قصص ۱۵.

۵- ۵) - صافات ۸۳ و ۸۴.

در این آیه کریمه حضرت ابراهیم با همه شموخ مقام و عظمت نبوت شیعه حضرت نوح به حساب آمده است.

شگفت از دوستان ناآگاه و دشمنان دانا، و مزدوران استعمار است که پیدایش این لغت و ظهور این واژه و معتقدان به آن را به زمان صفویه نسبت می دهند! !

در کشاف زمخشری آمده:

من شیعته. . . . . . یعنی از کسانی که در اصول دین با حضرت نوح همراه است گر چه شریعت نوح و ابراهیم با هم تفاوت دارد.

ابو محمدحسن بن موسی نوبختی که در قرن چهارم می زیسته در کتاب الفرق و المقالات چنین می گوید:

ارکان فرق اسلامی چهار فرقه می باشند: شیعه، معتزله، مرجئه، خوارج.

اما شیعه فرقه علی بن ابیطالب می باشند که در زمان حیات پیامبر و پس از مرگ او به شیعه علی موسوم بودند، و فقط او را امام می دانستند که از آن جمله مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر جندب بن خباده غفاری، عمار بن یاسر و هر کس که علی را دوست می داشت، و اینان اولین کسانی هستند که در امت پیامبر به تشیع توصیف شدند زیرا نام تشیع از دیر زمان به پیروان ابراهیم و موسی و عیسی و دیگر پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین اختصاص داشت.

المنجد کتاب بسیار معروف لغت می گوید، شیعه الرجل: یعنی پیروان و یاران مرد، شیعه یعنی گروه، به یک نفر و دو نفر شیعه گفته می شود و جمع آن شیع و اشیاع است و این نام غلبه دارد بر کسانی که علی و اهل بیتش را دوست دارند تا جائی که برای آنان نام ویژه شده. (۱)

دائره المعارف الاسلامیه می گوید:



---

۱- ۱) - المنجد ص۴۱۱، طبع ۱۹۵۶ میلادی.

تاریخ پیدایش شیعه تمامی برمی گردد به این که علی بن ابی طالب خلیفه شرعی، پس از درگذشت پیامبر است. (۱)

### شیعه در حدیث و سنت پیامبر

سیوطی در تفسیر الدر المنثور ضمن تفسیر آیه کریمه:

أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّهِ

آورده: ابن عساکر از جابربن عبدالله روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا بودیم که علی روی آورد، پیامبر فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست، روز قیامت این و شیعیانش رستگارند. (۲)

فضل بن شاذان نیشابوری در کتاب پرقیمت الایضاح خطاب به اهل سنت می گوید: شمائید که روایت می کنید رسول خدا به علی (ع) فرمود: ای علی تو و شیعیانت در بهشت هستید. (۳)

و شما روایت می کنید از ام سلمه همسر رسول خدا که گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

شیعیان علی رستگارانند، وای بر کسی که بر خدا کافر شود، آیا خرد را به کار نمی بندید، آیا میدانید چه حکم می کنید؟ آیا شیعیان علی به جز کسی که علی را دوست می دارند و دشمنانش را دشمن و از فرمانش اطاعت می کنند و به حکمش راضی هستند و اولاد صالحش را دوست دارند کسی دیگر است. (۴)



---

۱- ۱) - دائره المعارف، ج ۱۴، ص ۵۷.

۲- ۲) - الدر المنثور.

۳- ۳) - الایضاح، ص ۴۷۶.

۴- ۴) - همان مدرک، ص ۴۷۶.

اگر غیر شیعه کتبی هم چون ینابیع الموّده، نهج الحق علامه حلی، احقاق الحق قاضی نور الله، ملحقات احقاق آیت الله مرعشی در بیست و پنج جلد ضخیم، الغدیر علامه امینی، اثبات الهداه از شیخ محمدحسن حرّ حبل عاملی، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام آیت الله صدر، المراجعات و النص و الاجتهاد سید شرف الدین، و اصل الشیعه کاشف الغطاء و عبدالله بن سبا در دو جلد و احادیث عایشه و خمسون و مأه صحابی مختلق از علامه عسگری به دقت می خواند و کتب روائی و فقهی شیعه هم چون دوره کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه، وسائل، وافی، شافی و آثار درخشان این طایفه را با به کار گرفتن عقل مطالعه می کرد (1)باب افترا و تهمت به روی شیعه بسته می شد، و فضای آلوده و تاریک اختلاف که غیر شیعه بر امت اسلام تحمیل کرده از میان می رفت و هوای سالم وحدت و اتحاد بر امت سایه می افکند و قدرت شگفت آوری از مسلمانان به وجود می آمد که همه دشمنان شرقی و غربی را از هوس تسلّط بر آنان باز می داشت، و تمام مشکلات حل می شد و گره از کارهای امت گشوده می گشت، و درهای رحمت و فیوضات حق به روی آنان باز می شد.

اگر حضرت حق توفیق رفیق را هم کند و به اتمام این شرح و توضیح یاری ام نماید در اولین آیه ای که لفظ شیعه بکار گرفته شده مطالب مفصل و در خور توجه و مستدلی در رابطه با شیعه و تشیع و پیروان مکتب اهل بیت متذکر خواهم شد.

### روایات و مسئله شوم اختلاف

از رسول خدا روایت شده:



---

۱- ۱) - شیعه می پرسد، ۲۲.

«ما اختلفت امه بعد نبيها الا ظهر اهل باطلها على اهل حقها:» (۱)

امتی پس از پیامبرش دچار اختلاف نشد مگر اینکه فرقه باطلش بر گروه اهل حقش چیره گشت.

و آن حضرت فرمود:

«لا تختلفوا فتختلف قلوبكم:» (۲)

با یکدیگر اختلاف نداشته باشید، که نتیجه اختلاف پراکندگی قلوبتان از یکدیگر است.

علی (ع) فرمود:

«سبب الفرقه الاختلاف:» (۳)

مایه پراکندگی مردم از یکدیگر اختلاف است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«لو سكت الجاهل ما اختلف الناس:» (۴)

اگر نادان سکوت کند و غیر متخصص در امر تخصصی دخالت ننماید مردم با هم اختلاف پیدا نمی کنند.

نهج البلاغه می گوید:

«و انما انتم اخوان على دين الله، ما فرق بينكم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر، فلا توازرون و لا تناصحون و لا تباذلون و لا توادّون:» (۵)



---

۱- ۱) - کنز العمال، خ ۹۲۹.

۲- ۲) - کنز العمال، خ ۸۹۵.

۳- ۳) - غرر الحکم.

۴- ۴) - بحار، ج ۷۸، ص ۸۱.

۵- ۵) - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۲.

جز این نیست که شما بر اساس دین خدا با هم برادر هستید، چیزی جز آلودگی درون ها، و بدی نیت ها شما را از یکدیگر جدا نساخته به این خاطر یکدیگر را یاری نمی دهید، و نسبت به هم خیرخواهی نمی کنید، و به هم بخشش و بذل ندارید، و با یکدیگر دوستی نمی ورزید.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«ان الشیطان یسنی لکن طرقه، و یرید ان یحل دینکم عقده عقده، و یعطیکم بالجماعه الفرقه، و الفرقه الفتنه فاصدفوا عن نزعاته و نفثاته:» (۱)

بی تردید شیطان راه های ضلالت و گمراه کننده اش را به روی شما می گشاید، و خواسته اش باز کردن و سست نمودن دژهای استوار دین شماست، او شما را می خواهد از وحدت و اتحاد محروم و به اختلاف و جدائی دچار سازد، اختلاف و جدائی فتنه است، از تحریکات و افسون گری هایش که میوه تلخ آن تفرقه است کناره گیری نموده خود را حفظ نمائید.

عبدالمؤمن انصاری می گوید: به حضرت صادق (ع) گفتم:

«ان قوماً رووا ان رسول الله قال: ان اختلاف امتی رحمه فقال صدقوا قلت: ان کان اختلافهم رحمه فاجتماعهم عذاب؟ قال: لیس حیث ذهبت و ذهبوا انما اراد قول الله عزوجل: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه» فامروا ان ینفروا الی رسول الله و یختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً فی دین الله انما الدین واحد:» (۲)



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه

۲- ۲) - معانی الاخبار، ۱۵۴.

گروهی روایت می کنند که رسول خدا فرمود: اختلاف امتم رحمت است حضرت فرمود راست گفتند، گفتم (اگر اختلافشان رحمت است پس وحدت و اتحادشان عذاب است! !)

حضرت صادق فرمود اینگونه که تو می پنداری و آنان تصور می کنند نیست، حضرت مرادشان از اختلاف قول حضرت حق در این آیه است که می فرماید:

چرا و به چه سبب از هر جمعی گروهی کوچ نمی کنند تا دین شناس شوند و هنگامی که پس از دین شناسی بازگشتند به قومشان هشدار دهند؟

به مردم فرمان داده شده به سوی رسول خدا رفت و آمد کنند تا معالم دین را بیاموزند سپس به قومشان بازگشته دین را به آنان تعلیم دهند منظور از کلمه اختلاف در قول رسول حق رفتن از شهرها به سوی شهر دیگر برای یاد گرفتن و فهمیدن دین است نه اختلاف در دین خدا، جز این نیست که دین یکی است و اختلاف در آن حرام و ممنوع است.

### اتهام بی مورد نادانان مشرک به مکتب حق

به همان صورت که یهود دین نصاری را بر حق نمی دانستند و نصاری نیز دین یهود را مردود می شمردند، مشرکین نادان و بت پرستان جاهل بر ضد آئین استوار و مکتب الهی اسلام که سراسر مسائلش منطقی و عقلی و محصول وحی حضرت حق بر قلب ملکوتی پیامبر عظیم الشأن اسلام بود اتهام می بستند که این دین و این مکتب واهی و باطل و بر حقیقتی استوار نیست! !

این اتهام به قول قرآن مجید نتیجه جهل و نادانی و سفاهت و بی خردی آنان بود.

این بی خردان بی خبر اگر حاضر می شدند نسبت به هر حکمی از احکام الهی، یا قانونی از قوانین حق، یا امری از امور علمی قرآن یا مسئله ای از مسائل عالی اسلام که جز خوشبختی و سعادت انسان هدفی نداشت عقل خود را به کار می گرفتند و اندک دقتی به خرج می دادند، و تا جائی که میسّر بود جوانب هر برنامه ای را می سنجیدند، به گناه عظیم افترا و اتهام دچار نمی شدند، و با ورود به

حوزه ستیز با دین خود را بـدبخت دنیا و آخرت نمی نمودنـد، بلکه از برکت خردورزی و حرکت عقلی، و دقت نظر، و تحقیق در حقایق تسلیم اسلام می شدند، و از این چراغ پرفروغ برای سلوک در راه حق و جاده انسانیت بهره می گرفتند، و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نموده به قلّه سعادت و خوشبختی و رشد کمال و نهایت کار به رضایت الله و جنت الله می رسیدند.

ولی این نابکاران نادان که خانه توحیـد را با نصب سیصد و شصت بت تبـدیل به بتکـده کرده بودند، و خود را متولیان آن به وکالت از سیصد و شصت قبیله می دانستند، و هر سال آن قبایل به ویژه در ایام مخصوص انواع نذورات را به پای بت ها می ریختنـد و می رفتنـد و مـدعیان تولیت بتخـانه مفت و مجـانی از آن همه نـذورات که در آن زمان ثروت کمی نبود نصیب می بردنـد، به خاطر انـدکی مال و ثمن نجس بر ضـد دین بخصوص در میان عوام قبایل سخن پراکنی کرده و بدون این که اجازه تفکر به مستمعان بدهند آئین اسلام را مورد حمله زبانشان و سخنان واهی و باطلشان قرار می دادند، و مانع از پذیرش اسلام به وسیله زائران و حاضران می شدند!!

آنـان می دانستند که اگر اسلام به توده مردم مخصوصاً قبایل بت پرست برسـد، و جامعه فرصت انـدیشه در حقایق آن داشته باشـد دسته دسته و گروه گروه بـه مکتب الهی ایمـان می آورنـد و از بـت پرستی دست برمی دارنـد و به جـای هزینه کردن نـذورات برای بت هـای بی جـان و جانـدار، مال خود را برای رفع مشکلات هم نوعان خرج کرده، و به مصرف امور خیر می رسانند و آن بی خردان و نادانان و جاهلان و سبک و مغزان از مفت خوری و پر کردن جیب خود به ناحق بی بهره می شوند، به این خاطر برای حفظ بت و بت پرستی متوسل به تهمت و افترا به

دین حق می شدند، و فرصت تفکر و اندیشه به قبایل و مسافران و حاضران نمی دادند.

### داوری خدا در قیامت میان اهل اختلاف

روز قیامت که وقوعش حتمی و برپا شدنش یقینی است، روز عدل و داد و انصاف و حساب است.

دادگاه های قیامت بر اساس قسط و عدالت برپا می شود، و معیار سنجش و میزان ارزیابی اعمال در آن روز جز حق چیزی نیست.

داور آن روز و حسابرس در آن دادگاه ها فقط خداست، که بر پایه عدالت داوری می کند، و هر کس را پس از پایان داوری به هر پاداش یا کیفری که سزاوار آن است می رساند.

آن روز یهود و نصاری و مشرکان نادان نسبت به اتهاماتی که به حق زدند، و مانع پیشرفت حقیقت و گسترش آن میان مردم شدند به وسیله خدای حکیم و پروردگار عادل با رعایت عدالت محاکمه می شوند، و بی تردید محکوم می گردند و به کیفر اختلافشان با یکدیگر و اتهامشان به آئین حق روانه دوزخ شده و در آنجا همیشگی و ابدی خواهند بود.

ص:۱۰۹

## تفسیر آیه ۱۱۴–۱۱۵

### اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اَللّهِ أَنْ یُذْکَرَ فِیهَا اِسْمُهُ وَ سَعیٰ فِی خَرابِها أُولٰئِکَ ما کانَ لَهُمْ أَنْ یَدْخُلُوها إِلاّ خائِفِینَ لَهُمْ فِی اَلدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ.

وَ لِلّهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ واسِعٌ عَلِیمٌ.

چه کسانی ستمکارتر از کسانی هستند که از متذکر شدن نام خدا در مساجد خدا مانع شدند، و در خرابی آن مساجد کوشش نمودند، آنان را شایسته نیست که در آن «مراکز عبادت» درآیند جز در حال ترس «از عدالت و انتقام حق» برای آنان در دنیا خواری و زبونی است و در آخرت عذابی بزرگ است.

و مالکیت مشرق و مغرب فقط ویژه خداست، پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست یقیناً خدا بسیار عطا کننده و داناست.

### شرح و توضیح

از دو آیه شریفه سه نکته بسیار مهم استفاده می شود:

۱- ارزش و جایگاه مساجد.۲- ستمکارترین مردم ستمکاران به حق خدا و حق بندگان اویند. ۳- همه جا بدون جهت خاص، وجه خداست.

### ارزش و جایگاه مساجد

از اضافه شدن کلمه ی مساجد به الله استفاده می شود که مساجد از حرمت و قداست ویژه ای برخوردار است، که دیگر اماکن در همه روی زمین از چنین قداست و حرمتی برخوردار نیست.

مساجد در طول تاریخ به این خاطر بنا شده که توده مردم در آن به فراگیری حقایق و مسایل دین مشغول شوند، و سپس بر اساس معرفت و بینائی به عبادت بپردازند.

مساجد در حقیقت مراکز شرک زدائی، تحقق توحید در قلوب، تعلیم حقایق، تربیت مردم، آراسته شدن انسان ها به کمالات و ارزش ها، و سکوی پرواز روح به مقام ملکوت و نقطه قرب، و محل به دست آوردن خیر دنیا و آخرت، و رسیدن به سعادت و خوشبختی همه جانبه است.

مساجد محل اجتماع مؤمنان، و جایگاه عابدان و پاکان، و کلاس بحث و مباحثه در مسائل الهی و انسانی، و فضای زیارت اهل ایمان با یکدیگر، و جای خبر شدن از مشکلات مردم، و گره گشائی از کار آنان است.

مساجد با نیت پاک، و پول پاک و کوشش پاک بنا شده، سپس وقف حضرت حق گشته تا خداخواهان و خداجویان در آن حضور پیدا کنند و از مسیر آن خود را به رضایت و جنت حق برسانند.

عارف معارف الهیه مرحوم ملکی تبریزی می گوید:

و لازم است هنگامی که آهنگ مسجد می نمائی و قصد احرام حضور خانه خدا می کنی، به اندازه توانائی ات در شناخت آداب حضور کوشا باشی، زیرا هر چه معرفت بیشتر باشد عمل با ارزش تر است، و مراعات ادب سبب تقرب عبد به خدا می شود، و کسی که آداب حضور را رعایت کند، این عمل سبب قرب رو به خدا می شود و قرب سبب قبولی اعمال می گردد، بلکه نفس قبولی و منظور و هدف قبولی اعمال نهایت آرزوهای هر آرزومندی است.

و بجاست که برای شناخت آداب حضور حضرت ذوالجلال آداب حضور سلاطین و حکّام را میزان قرار دهی، و به این معنا توجه کنی چنان که عظمت

این سلاطین با عظمت ذات اقدس حق قابل مقایسه نیست، هم چنین نسبت رعایت ادب حضور در محضر پروردگار هم با رعایت ادب حضور سلاطین و حکام قابل مقایسه نیست، و با توجه به این امر است که می یابی نه تو و نه احدی قدرت مراعات حق ادب حضور پروردگار را ندارد.

پس از این که این حقیقت را دانستی، پس نیک بنگر که در حضور پروردگار رفتارت چگونه است؟ و تقصیر و قصور خود را همیشه در نظر داشته باش که همین امر تو را به باب کرم حضرت حق رهنمون شود، آری با کمال تضرع و زاری توفیق دعایت آداب حضورش را از او بخواه، و زبان حالت مترنم به این آیه شریفه باشد:

أَمَّنْ یُجِیبُ اَلْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ اَلسُّوءَ: (۱)

آیا «جز خدا» کسی هست که وقتی مضطر و درمانده او را بخواند جواب گوید و گرفتاری اش را برطرف سازد؟ در این هنگام است که درهای پذیرش به رؤیت گشوده می شود و آن که نجات دهنده هر درمانده ای است دعای تو را مستجاب می کند.

در این مورد از حضرت صادق (ع) روایتی به این مضمون در کتاب مصباح الشریعه نقل شده است:

هر گاه به درب مسجدی رسیدی، پس بدان که تو آهنگ سلطانی بزرگ و پادشاهی عظیم نموده ای که بر بساطش جز پاکیزه شدگان دیگری پای ننهد، و برای مجالست او جز صدیقان و راست کرداران را رخصت ندهند.

و آنگاه که بر بساط او قدم نهی بدان که اگر اندک غفلتی از تو سر زند در خطری عظیم و پرتگاهی سهمگین قرار گرفته ای و بدان که او قادر است که به هر گونه ای که بخواهد با تو با فضل و عدلش معامله کند، پس اگر بر تو لطف



---

۱- ۱) - نمل، ۶۲.

فرمود و بـا فضـل و رحمتش با تو معامله نمود، طاعت انـدک تو را می پـذیرد و در برابر آن مزد و پاداش بسـیار نصـیب تو می نماید، و اگر بخواهد با عدلش با تو معامله کند ترا از درگاهش می راند و طاعتت را هر چند زیاد باشد به چاه مردودی خواهد افکند و او آنچه را بخواهد انجام می دهد.

بنابراین، در پیشـگاه او به عجز و تقصـیر و فقر خود اعتراف کن، چرا که تو قصد عبادت و انس با او نموده ای، و اسرارت را بر او عرضه نما و آگاه باش که او پنهان و آشکار همه مخلوقات را می داند، و هیچ ذره ای بر او پوشیده نیست.

در حضور او هم چون فقیرترین و بی چیزترین بندگانش باش و قلبت را از هر آنچه که تو را از او غافل کند و به خود مشـغول نمایـد و حجـاب میـان تو و او گردد خـالی کن، چرا که او جز پـاکیزه ترین و خـالص ترین دلها را نپـذیرد، و نیک بنگر که از کدامین دفتر نامت خارج می شود!

پس اگر حلاوت مناجات با او را چشـیدی و از گفتگوی با او احساس لذت نمودی، و از جام رحمت و کراماتش چشـیدی این نشانه حسن اقبال او بر تو و اجابت دعوتت از سوی اوست، و بدان که تو برای خدمت او شایسـته ای، بر این اساس وارد مسجد شو که صاحب مسـجد به تو اذن و امان داده است، و اگر غیر این بود، پس ماننـد درمانـده ای که همه درب ها به رویش بسـته شده و هیچ کاری از او ساخته نیست از ورود به مسجد خودداری کن و کنار مسجد به ایست و بدان که هر گاه او بداند که تو به حقیقت به او پناهنـده شـده ای به چشم رأفت و رحمت و عطوفت به تو نظر خواهـد کرد و تو را به انجـام آنچه مورد رضای اوست موفق خواهـد نمود، چرا که او کریم و بزرگوار است و کرم و بزرگواری را نسـبت به بندگانی که درمانده و مضـطر در پیشگاه او ایستاده اند و چشم طلب به باب لطف او دوخته اند دوست دارد.

و هر گـاه این آداب مراقبت را برای بـاب مسـجدی شـنیدی و ادب عبـادات و وظایف عبودیت و بنـدگی و طاعات را دانستی، آنچه در اخبـار و روایـات در بیان پاداش و جزاء اعمال وارد شـده برای تو عظیم و بزرگ جلوه نمی کنـد و خواهی دانست که آن فضایـل برای کسـانی است که اعمالشـان آن گـونه باشـد نه برای مثـل من و تـو که در غفلت بسـر میبریم و در زمره ی بی خبران هستیم.

البته به این نکته توجه داشـته بـاش که اگر تو از انجام این امور و تأدب به این آداب کسل باشـی سـزاوار است که آن را ترک نکنی، بلکه هر انـدازه برایت میسـر است انجام بـده و از این که نتوانستی آداب لازم را بطور کامل تحقق دهی شـرمسار باش و کنـار درب مسـجد بـا خوانـدن آیه أَمَّنْ یُجِیبُ به نحو اجمـال هم که شـده اصـلاح حـال خود را از حضـرت ذوالجلال بخواه و چنانچه بر این امر اندک هم مراقبت نمائی خیر بسیاری در آن خواهی یافت. (۱)

### جایگاه مساجد در روایات

«عن ابی ذر قلت یا رسول الله کیف تعمر مساجد الله؟ قال: لا ترفع فیها الاصوات و لا یخاض فیها الباطل، و لا یشتر فیها و لا یباع و اترک اللغو مادمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیامه الا نفسک:» (۲)

ابوذر می گوید به رسول خدا گفتم: مساجد چگونه آباد می شود؟ حضـرت فرمود: صداها در آن بلند نگردد، و در آن به امور باطل فرو نروند، و خرید و فروش در آن مکان مقدس صورت نگیرد، و تا در آن هستی از کار بیهوده و عبث بپرهیز، و اگر در مساجد اینگونه رفتار نکنی جز خود را در قیامت سرزنش مکن.



---

۱- ۱) - اسرار الصلاه ۱۶۷.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۷، ص ۵۸.

حضرت باقر (ع) فرمود:

«من بنی مسجداً کمفحص قطاه بنی الله له بیتا فی الجنه:» (۱)

کسی که به اندازه لانه مرغ سنگ خوار مسجدی بنا کند، خداوند برای او در بهشت خانه ای بنا نماید.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«و من اراد دخول المسجد فلیدخل علی سکون و وقار فان المساجد بیوت الله و احب البقاع الیه. . . :» (۲)

کسی که می خواهد وارد مسجد شود باید با آرامش و وقار وارد گردد، زیرا مساجد خانه های خداست و محبوب ترین سرزمین ها نزد او.

و نیز آن حضرت پیوسته می فرمود:

«من اختلف الی المساجد اصاب احدی الثمان: اخا مستفاداً فی الله عزوجل، او علماً مستطرفاً، او آیه محکمه، او رحمه منتظره، او کلمه ترده عن ردی، او یسمع کلمه تدله علی هدی، او یترک ذنبا خشیه او حیاء:» (۳)

کسی که رفت و آمد به مساجد داشته باشد به یکی از هشت حقیقت می رسد: برادری دینی در راه خدا که از او بهره و فایده نصیبش گردد، یا دانشی جدید به او رسد، یا آیتی استوار به دست آورد، یا رحمتی که به آن امید بود دریافت نماید، یا سخنی که او را از ضلالت باز دارد یاد گیرد، یا کلمه ای بشنود که وی را به هدایت رهنمون گردد، یا گناهی را به سبب خشیت از عظمت حق یا بخاطر شرمساری ترک کند.

حضرت صادق (ع) فرمود:



---

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۲.

۲- ۲) - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۳.

۳- ۳) - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۲.

«علیکم بایتان المساجد فانها بیوت الله فی الارض و من اتاها متطهراً طهره الله من ذنوبه و کتب من زواره فاکثروا فیها من الصلاه و الدعاء:» (۱)

شما را به رفتن به مساجد سفارش می کنم زیرا مساجد خانه های خدا در زمین است، کسی که با طهارت به مساجد بیاید خدا او را از گناهانش پاک می کند و وی را از زائرانش می نویسد، در مساجد زیاد نماز و دعا به جای آورید.

رسول حق می فرماید:

«من مشی الی مسجد یطلب فیه الجماعه کان له بکل خطوه سبعون الف حسنه:» (۲)

کسی که بخاطر شرکت در جماعت به سوی مسجد قدم بردارد، برای او معادل هر قدمی هفتاد هزار حسنه است.

امام ششم فرمود:

«من بنی مسجداً بنی الله له بیتا فی الجنه:» (۳)

کسی که مسجدی بسازد خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا کند.

رسول اسلام به ابوذر فرمود:

«ان الله تعالی یعطیک مادمت جالساً فی المسجد بکل نفس تنفست درجه فی الجنه و تصلی علیک الملائکه و تکتب بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات و تمحی عنک عشر سیئات:» (۴)



---

۱- ۱) - بحار، ج ۸۳، ص ۳۸۴.
۲- ۲) - بحار، ج ۷۶، ص ۳۳۶.
۳- ۳) - وسائل، ج ۳، ص ۴۸۵.
۴- ۴) - بحار، ج ۸۵، ص

خداونـد تا زمانی که در مسـجد نشسـته ای به هر نفسـی که می زنی درجه ای در بهشت به تو عنایت می کنـد، و ملائکه بر تو درود می فرستند، و به هر نفسی که در آن می کشی ده حسنه به تو عطا می کند و ده سیئه از تو می زداید.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ثلاثه یشکون الی الله عزوجل: مسجد خراب لا یصلی فیه اهله، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع علیه غبار لا یقرء فیه» (۱)

سه چیز در قیامت به خـدا شـکایت می کننـد: مسـجد غیر آبـادی که اهلش در آن نماز نمی خواننـد، و عالمی که میان نادانان است و از او بهره نمی گیرند، قرآن آویخته شده ای که غبار بر آن نشسته و آن را نمی خوانند.

از رسول خدا وایت شده:

«احب البلاد الی الله تعالی مساجدها و ابغض البلاد الی الله اسواقها:» (۲)

بهترین سرزمین ها نزد خدای تعالی مساجد، و مبغوض ترین آنها بازارها هستند.

در توضیـح این روایت باید گفت: مسـجد مکانی است که برای یاد خدا و توجه به او و انجام عبادت خالصانه بنا شده، یا جائی که غافـل وقتی در آن وارد می شود به ذکر خـدا و عبـادت مشـغول می شود، و بـازار محلی است که اکثر دل ها در آن بخاطر کشـش هـای پرقـدرت مادیت و جاذبه های ظاهری از یاد خـدا دچار غفلت می گردد و از انـدیشه پاک و صـحیح اعراض می نمایند.

به این خاطر مساجد شریف ترین مکان و بازارها پست ترین محل است.

ص:۱۱۷

---

۱- ۱) - بحار، ج ۸۳، ص ۳۸۵.

۲- ۲) - تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۱۳.

رسول خدا فرمود:

«من خرج من بیته الی المسجد کتب له کاتبه بکل خطوه یخطوها عشر حسنات، و القاعد فی المسجد ینتظر الصلاه کالقانت و یکتب من المصلین حتی یرجع الی بیته:» (۱)

کسی که به قصد رفتن به مسجد از خانه اش بیرون رود، نویسنده عمل او به هر قدمی که برمی دارد ده حسنه برای او می نویسد، آن که در مسجد به انتظار نماز نشسته مانند شخص عبادت کننده است، و از نماز گذاران نوشته می شود تا به خانه اش باز گردد.

## ستمکارترین مردم

با توجه به جایگاه مسجد و عظمت آن و انتسابش به پروردگار مهربان، و این که مرکزی برای هدایت انسان ها، و تعلیم علوم دینی و محلی برای تربیت مردم و تزکیه نفوس آنان است، و جائی است که مؤمنان از برکت آن به شناخت و زیارت یکدیگر نایل می شوند و گره از مشکلات هم می گشایند، و غبار رنج و ناراحتی از چهره یکدیگر می زدایند، یقیناً کسی که بر اساس هوا و هوس و طغیان غرائز حیوانی و حسدورزی نسبت به حقایق و اهل ایمان، و به سبب دشمنی و کینه از این که مردم در آن مکان های مقدس به یاد خدا مشغول شوند و به زبان و قلب ذکر حق گویند و به جوارح و جوانح به عبادت خالصانه بپردازند، و به تعلیم و تعلم مسائل الهی بنشینند، و نفوس خود را از آلودگی ها تزکیه نمایند، جلوگیری نماید و عاشقان حق و حقیقت را از ورود به آن مراکز الهی منع کند و به این صورت دست به تخریب معنوی آن دراز کند، یا بنای ظاهر آن را ویران نماید از همه ستمکارتر و ظالم تر است.



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۱۶.

بی شک چنین ظلمی که از طرفی ظلم به حق خداست و از جانب دیگر ستم به بندگان الهی است، گناهی بسیار بزرگ و یقیناً موجب خواری در دنیا و عذاب عظیم در آخرت برای ستم کننده است.

به راستی بسیار شگفت آور و تعجب آمیز است که گروهی از مردم با تکیه بر خردورزی و استدلال، و اندیشه و تفکر حقیقت را می پذیرند، و حق را به جان و دل قبول می کنند، و به آئین راستین الهی آراسته می شوند، آنگاه با هزینه خود به نحوی عاشقانه و خالصانه بنائی را بنام مسجد بنا می کنند تا در آن گرد هم آیند و زبان و دل غرق یاد خدا کنند، و به قرائت آیات الهی و فهم آن اقدام نمایند، و همه وجود خویش را در فضای عبادت و بندگی بیاورند، و باطن از شوائب شرک تصفیه نمایند، و تبدیل به مردمی با تربیت و با وقار و منبعی از معرفت و کرامت و منفعت گردند، و چراغ درستی و سلامت و صفا و صمیمیت، و شرف و حقیقت را در جامعه روشن کنند، و فضائی از امنیت به وجود آورند ولی گروهی دیگر با این مکان ها و با چنین مردمی به جنگ و ستیز برخیزند و درب مساجد را به روی آنان ببندند، و جمع ایشان را پریشان و پراکنده کنند، و حق مساجد را که حق خداست و حق عبادت و بندگی را که حق انسان هاست پایمال نمایند و از این طریق به خود و ناموس خود و به دیگران خسارت های غیر قابل جبران بزنند! !

به حق باید گفت اینان در میان ستم کاران جهان از همه ستمکارتر و در جمع ظالمان تاریخ از همه ظالم ترند، و قطعاً مستحق خواری در دنیا و عذاب عظیم در آخرت اند، و باید گفت چنین طایفه ای یقیناً حزب شیطان و از گروه ابلیس و بدترین مردم اند.

امیرمؤمنان درباره ی چنین گروهی می فرماید:

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِاءَمْرِهِمْ مِلَاكا وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ اءَشْرَاكا، فَباضَ وَ فَرَّخَ فِی صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِی حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِاءَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِاءَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِی سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.» (۱)

شیطان را ملاک و پشتوانه زندگی خود گرفتند، او هم از آنان به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه گرفت، و در دامنشان رشد یافت، دیدنشان با دیده شیطان و زبانشان در گفتن زبان شیطان شد، بر مرکب لغزش ها سوارشان کرد، و امور فاسد را در دیدگانشان جلوه داد، کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاوه سرائی پرداخته است.

باید به این نکته مهم توجه داشت که «ظاهر آیه شریفه را نمی توان ناظر به واقعه مخصوصی دانست، و هیچ قرینه ای برای چنین تطبیقی در میان نیست، این آیه بیان حقیقتی است کلی و شامل حوادث گذشته مانند خرابی های بیت المقدس و زمان نزول آیه مانند منع مشرکین از ورود مسلمین به مسجدالحرام در واقعه حدیبیه و آینده مانند خرابی های صلیبی ها و قرامطه از مساجد، و هم چنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز که همه نتیجه و آثار شوم اختلاف و تضاد منتسبین به ادیان است که معابد و مساجد را سنگری برای انشاء و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود ساخته اند.

سبب مهم بی رونقی مساجد و معابد و رمیدگی مردم از آئین، در آوردن آئین خدا و دعوت پیامبران به صورت اندیشه های بی پایه و آرزوهای غیر برهانی و نفی و اثبات ها و تضادها می باشد، یهود و نصاری نخست در برابر هم صف آرائی کردند و آئین و معابد یکدیگر را بی پایه و ناحق شمردند، آنگاه هر دو دست در دست هم داده در برابر آئین اسلام و دعوت آن هم صف و هم صدا شدند.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۷.

نتیجه این شد که در اثر پیشرفت دانش و بالا آمدن سطح عقول از مطالب محدود و خودساخته طرفداران ادیان و تناقض گوئی و تحمیل آنان، بیشتر مردم از دین رمیدند و دست از هر آئینی برداشتند، تا آنجا که در برابر همه ادیان صف فشرده ای تشکیل دادند.» (1)

راستی ظالمانه ترین عمل نسبت به دین از طرف طرفداران جاهل ادیان، و دشمنان عنود و کفرپیشه این بود که یا با ایجاد ارعاب و ساختن جوّ وحشت و ترس، و به میدان آمدن اسلحه مردم را از ورود به مساجد منع کردند و در برابر یاد خدا در مساجد و عبادت عابدان ایستادند، یا با آمیختن خرافات در اصول و فروع دین، و تحمیل هواهای نفس، بر معارف و مسائل دینی قلوب نسل های روشن ضمیر و درس خوانده و بیدار شده را نسبت به مساجد بی میل و زمینه خرابی آن خانه های خدا را از نظر معنوی فراهم، و گاهی چنان بلای هولناکی بر سر معابد آوردند که جز اندکی از کار افتاده و بی خاصیت در آن مکان ها شرکت نمی کنند.

«مگر جز این است که غرائز و قوای حیوانی در آدمی منشأ هر ستم وتجاوز است؟

و تنها محیطی که این غرائز را محدود و وجدان حق جوئی و عدالت خواهی را بیدار و فعال می گرداند همان محیطهائی است که به نام خدا و حق و عدل برپا گشته و بنام مسجد که محل سجده برای خدا و اخضاع سرکشی هاست نامیده شده است، اگر خودبینی و امتیازجوئی آدمی و صورت ها و اندیشه های ناشی از آن در حریم مساجد راه یافت صورت و معنای خدائی مساجد را ویران می کند و ظاهر آن را از رونق می اندازد.



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۷۴.

چون مساجد ویران گردید بند و حدی برای سرکشی غرائز نمی ماند و جلوی هر ستمی بازمی گردد.

پس آنان که دیگران را از مساجد ممنوع و به خود محدود می سازند و نور فطرت خدائی را خاموش و نام غیر خدا را بلند می کنند از هر ظالمی ظالم ترند.

### همه جا وجه خداست.

این هشداری حکیمانه به اهل دین و ثابت قدمان در مسیر الهی، و آراستگان به ایمان استوار و یقین عارفانه است که اگر ستم کارترین ستمکاران به هر شکل و صورتی شما را از دخول در مساجد، و یاد خدا و عبادت و بندگی در آن مکان های مقدس بازداشتند، و درب این پایگاه های الهی را به روی شما بستند، و یا به تخریب ساختمان و ظاهر آن اقدام نمودند، نباید شما از سلوک صحیح خود دست برداشته و از یاد حضرت حق غافل شده، و از انجام عبادات و فرائض الهیه باز بمانید که همه جا نقطه طلوع نور خداست و همه جا به عنوان عام مسجد و محل و عبادت است.

از رسول بزرگوار اسلام روایت شده:

«جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً:» (۱)

همه روی زمین را برای من مسجد قرار داده اند، و خاک زمین برای من عامل طهارت است.

به هر جا به سوی خدا رو کنید همانجا وجه خداست، و احدی نمی تواند شما را از توجه به خدا و عبادت او با توسعه داشتن این حقیقت منع کند.



---

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۸۲.

برای ذات حضرت احدیت جهت خاصی وجود ندارد، او خالق جهات است و خود جهتی ندارد، پس به هر کجا برای یاد او و برای بندگی او رو کنید به خدا روی آورده اید.

گروهی از فقهای بزرگ آیه شریفه را در مسئله نماز تطبیق بر نماز مستحب و نماز خوف و نماز کسی که در شب بسیار تاریک یا در بیابان از یافتن قبله عاجز است نموده اند، و روایاتی هم در این زمینه در کتاب های مهم روائی نقل شده است.

در هر صورت «آنان که مساجد و نام خدا را از دیگران ممنوع و به خود محدود ساخته اند مانند مردمی هستند که در عمق دره ای همی روز و شب می گذرانند و پا از آن فراتر نمی نهند، و چون همواره تابش و واتاب خورشید عالمتاب را بر دیوارها و محل خود دیده اند می پندارند که همواره آفتاب بر آنان می تابد و تنها نور خورشید ویژه آنان است با آن که همه جا محل تابش و واتاب نور خداست و قدرت تصرف و مالکیتش درخور دو بزرگ جهان و سراسر آن هویداست، چون متصرف در همه است پس توجیه کننده و پدید آورنده جهات است و خود جهتی ندارد، چون جهتی ندارد هر کسی هر گاه در هر جهتی که هست و روی دل به هر چه جز او دارد از آن روی گرداند به او روی آورده است.

داستانی که به نام قهوه خانه سورات یکی از نویسندگان آورده این محدودیت نظر اهل مذاهب را می نمایاند.

گویند قهوه خانه سورات در یکی از بنادر اقیانوس هند بوده و اهل مذاهب و ملل مختلف همیشه در آن رفت و آمد داشتند و گرد هم می نشستند و به بحث می پرداختند شبی در آنجا دانشمند متحیر ایرانی، غلام بت پرست، برهمائی، یهودی، کشیش کاتولیک، پرتستانت، مسلمان سنی، شیعه، و اسماعیلی که گرد هم

جمع بودند به جدال برخاسته و هر یک می کوشید تا خدا و حقیقت را محدود به آئین و پیمبران و رهبران خود کند، تا آن که حکیم چینی را به حکمیت خواستند، او گفت: مثل متحیر در وجود خدا مانند کسی است که می خواست حقیقت نور آفتاب را بشناسد، آن قدر در آن چشم دوخت تا کور شد پس از آن گمان می کرد که آفتابی وجود ندارد، و هر یک از شما مانند مردمی هستید که در جزائر دور افتاده و دره های اطراف زمین به سر میبرند و از آنجا هیچ بیرون نرفته اند از این رو چنین می پندارند که آفتاب تنها بر کوه و سرزمین آنان می تابد و فقط از همانجا غروب می کند، با آن که پرتو آفتاب نه محدود به یک گوشه از زمین و نه سراسر زمین است، بلکه بر سیارات دیگر هم می تابد، و هر جا مشرق و مغربی باشد و هر چه خود را در معرض تابش خورشید گرداند و روی به آن آرد محل و مورد تابش آن است «وَ لِلّٰهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اَللّٰهِ.» (۱)

بس که هست از همه رو و زهمه سو راه به تو

tttبه تو برگردد اگر راهروی برگردد

خدا واسع است یعنی در فرمانروائی و علم، و حکمت و قدرت و تدبیر و همه صفاتش که بی نهایت است واسع است، یعنی با همه صفاتش نسبت به کل شیئ فراگیر است.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ. (۲)

وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَيْءٍ. (۳)



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲- ۲) - بقره، ۲۵۵.

۳- ۳) - انعام، ۸۰.

وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ. (۱)

اَللّٰهَ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ. (۲)

ص:۱۲۵

---

۱- ۱) - اعراف، ۱۵۶.

۲- ۲) - بقره، ۱۱۵.

### تفسیر آیه ۱۱۶-۱۱۷

#### اشاره

وَ قالُوا اِتَّخَذَ اَللّٰهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ.

بَدِیعُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ إِذا قَضیٰ أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.

و یهود و نصاری گفتند: خدا برای خود فرزندی گرفته!

خدا «از هر نقص و عیب و اوصاف بی پایه و باطلی که به حضرتش می دهند» منزه و پاک است، بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است مخلوق و مملوک اوست «نه فرزند او زیرا فرزند هم جنس پدر و مادر است و چیزی در هستی هم جنس خدا نیست» و همه نسبت به او مطیع و فرمانبردارند.

«بی سابقه مادّه و مدّت و نقشه» پدید آورنده آسمان ها و زمین است و هنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید باش پس بی درنگ لباس هستی می پوشد و تحقق عینی پیدا می کند.

#### شرح و توضیح:

در این دو آیه شریفه ی مورد بحث به چهار مطلب اشاره شده است:

۱- ادعای گزینش خدا فرزندی برای خویش ۲- مملوک بودن و مطیع بودن همه موجودات نسبت به حق. ۳- آفرینش آسمان ها و زمین بدون سابقه مادّه و نقشه. ۴- اراده حق بر تحقق خلق.

#### گزینش خدا فرزندی برای خویش

در آیه شریفه ادعای باطل و واهی و سخن بی منطقی دیگر از یهود و نصاری نقل شده دائر بر این که خدا فرزندی برای خود دارد، و البته با توجه به قرائنی که از نوشته های این دو طائفه به دست می آید قائل به این هستند که فرزند خدا در

اموری که به دست خداست شریک اوست، و در کارگردانی و اداره کشور هستی به او کمک می دهد و بازوی اوست.

قرآن در رابطه با ادعای بی دلیل و سخن جاهلانه، و تهمت بی پایه یهود و نصاری درباره فرزند داشتن خدا در سوره مبارکه توبه می فرماید:

وَ قالَتِ اَلْيَهُودُ عُزَيْرٌ اِبْنُ اَللّٰهِ وَ قالَتِ اَلنَّصاریٰ اَلْمَسِيحُ اِبْنُ اَللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ يُضاهِؤُنَ قَوْلَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اَللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ: (۱)

و یهود گفتند عزیر پسر خداست، نصاری ادعا کردند مسیح فرزند خداست، این گفتاری بی دلیل و واهی است که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این به حقایق کفر ورزیدند شباهت دارد، خدا آنان را نابود کند چگونه از حق به باطل منحرف می شوند؟ !

باید به این دروغ زنان ستمکار، و یاوه گویان بدکردار گفت ادعای شما نسبت به حضرت حق مقتضی این است که بگوئیم خدا دارای شبیه و مثل و مانند است، خدا محتاج و نیازمند می باشد، و خدا در معرض فناست.

در رابطه با مطلب اول باید گفت میان همه فرزندان و حلقه ی پیش از آنان که پدران و مادران هستند از نظر صفات جسمی و روحی و اخلاقی و رنگ ها و کیفیت ها شباهت هست، و چون عزیر و مسیح دو بشر و دو انسان اند و شما یهود و نصاری به انسان بودن هر دو معتقد هستید پس باید معتقد به این مسئله گردید که خدا جسم و روح است و دارای رنگ و صورت و شکل و شمایل، و صفات محدود و کیفیت های گوناگون و نهایتاً موجودی بشر مانند است، اگر این باشد باید گفت او موجودی به تمام معنا محدود، ضعیف، نیازمند، اهل خورد و

ص:۱۲۷

---

۱- ۱) - توبه، ۳۰.

خوراک و پوشاک و نهایتاً در معرض مرگ و فناست و چنین موجودی البته نمی تواند خالق این همه موجود، و کارگردان این همه مخلوق، و به وجود آورنده آسمان ها و زمین، و دریاها و کوهها و انواع گیاهان و حیوانات و حافظ آنها باشد، چون چنین فضای با عظمتی چون فضای هستی با میلیاردها موجودات گوناگونش نمی تواند ساخت موجودی باشد که چون فرزندش به اقتضای پدر بودنش برای چنان فرزندی آراسته به همان اوصاف فرزندش باشد! و شما ناچار هستید که یا معتقد شوید که خدا هم بشری چون دیگر بشرهاست، که فطرت و عقل شما از چنین اعتقادی امتناع دارد یا معتقد شوید که خدا در همه چیز فوق همه موجودات و هیچ شباهتی در هیچ امری با مخلوقاتش ندارد که این اعتقاد اعتقاد صحیحی است و آیات تحریف نشده تورات و انجیل و آیات قرآن مجید که معجزه جاوید محمد و سالم از تحریف است بر این حقیقت دلالت دارد.

سُبْحَانَهُ در آیه شریفه که منصوب بر مصدریت است به همین معنا اشاره دارد که خدا از هر محدودیتی، و هر گونه شباهتی به مخلوقات، و از هر عیب و نقصی و از هر ادعای باطلی که نسبت به او دارند منزه و پاک است.

أَنّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صاحِبَهٌ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ: (۱)

چگونه برای او فرزندی باشد در حالی که برای او همسری نبوده، و این حقیقتی مسلم است که او هر چیزی را آفریده «نه این که زائیده» و او به هر چیزی دانا و آگاه است.



---

۱- ۱) - انعام، ۱۰۱.

فَاطِرُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً وَ مِنَ اَلْأَنْعٰامِ أَزْوٰاجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ: (۱)

آفریننده آسمانها و زمین است، از جنس خودتان برای شما جفت هائی قرار داد «که با قرار گرفتنتان کنار یکدیگر به صورت ازدواج مشروع زاد و ولد پدید آورید» و از چهارپایان هم برای تولید نسل جفت هائی آفرید، شما را با این تدبیر حکیمانه زیاد می کند و به کثرت نسل می آراید، هیچ چیزی مانند و مثل او نیست و او شنوا و بیناست.

علاوه بر این هر نر و ماده ای احساس نیاز به داشتن فرزند دارد، و خود را محتاج به اولاد می بیند، که از تنهائی درآیند، و فرزند زینت و آرایش زندگی اش باشد، و نسبت به کمالات او افتخار کند، و به هنگام عجز و ناتوانی بازوی پرقدرتش باشد و پس از مرگ نامش را زنده بدارد، و یاد خیری از او به جای گذارد، و در حوادث و پیش آمدها به یاری و کمک او برخیزد، آیا شما قوم یهود و نصاری این نیازمندی و حاجت، و احتیاج را نسبت به خدا که با داشتن فرزند برطرف شود معتقد هستید؟ اگر چنین اعتقادی داشته باشید پس باید گفت شما به خدائی معتقد هستید که از جنس نر است و دارای طرفی از جنس ماده است و نهایتاً دارای فرزندی بنام عزیر و مسیح است! !

در این صورت باید گفت بشری نیازمند و موجودی محتاج را به عنوان خدا و معبود و کارگردان انتخاب کرده اید که این انتخابی باطل و گزینشی سخیف و بی پایه است و خدای جهان آفرین از ادعاهای باطل و افترائات شما و از هر نیاز



---

۱- ۱) - شوری، ۱۱.

و احتیـاج و عیب و نقصـی منزه است و اگر این گونه نبود هستی به وجود نمی آمـد، و پهن دشت عـالم وجود به این زیبـائی و منظمی کارگردانی نمی شد.

و نیز باید گفت فنا و مرگ از مقتضیات موجود محتاج و نیازمند و محدود و غیر مستقل است، حضرت حق با توجه به نشانه ها و آیـاتش در کتاب هستی وجودی بی نهایت و غیر محـدود و ذاتی مسـتقل و بی نیاز و غیر محتاج و آفریننـده موت و حیات و سازنـده حـدود و کیفیـات و ذره ذره جهـان هستی در پدیـد آمـدن و ادامه حیـات نیازمنـد به اوست، و همه مخلوقات به خاطر حـدود جسـمی و زمانی نهایتاً در کام مرگ قرار می گیرنـد ولی خالق حیات و مرگ ذاتی ابـدی و جاوید و دائمی و سـرمدی است، و اگر فنـائی در او راه داشت بایـد ازلی هم نمی بـود، چون به وجـود آمـدن و مردن از خصوصـیات موجـود محـدود و نیازمند است و حضرت او شبیه به چیزی و چیزی مانند او نیست.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهٰا فٰانٍ وَ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو اَلْجَلاٰلِ وَ اَلْإِكْرٰامِ: (۱)

ای همه هستی ز تو پیدا شده جج

خـاک ضـعیف از تو توانـا شـده ج آنچه تغیر نپـذیرد توئی آن که نمرده است و نمیرد توئی جمـا همه فـانی و بقا بس تر اسـت ملـک تعـالی و تقـدس تر است هر که نه گویـای تـو خـاموش بهھر چه نه یـاد تو فراموش به ججزدر تو قبله نخواهیم یـافت گر ننوازی تو که خواهد نواخت ج

ص:۱۳۰

---

۱- ۱) - الرحمن ۲۶- ۲۷.

از پی توست این همه امید و بیم

هم تو ببخشای و ببخش ای کریم جدر گذر از جرم که خواهنده ایم ج چاره ما کن که پناهنده ایم جبنده نظامی که یکی گوی تست ج دردو جهان خاک سر کوی تست جخاطرش از معرفت آباد کن جگردنش از دام غم آزاد کن جج این بی خردان دچار جهل مرکب وجود بی نهایت، و حضرت ازلی و ابدی، و قائم به ذات را در باطن تاریک خود، و اوهام ظلمانی خویش محدود پنداشته و رنگ و بو و صفت مخلوق به او داده و اعلام داشته اند که حضرتش عزیر و عیسی را به فرزندی انتخاب نموده است، اینان به این حقیقت توجه نکرده اند که متولد شدن کسی از کسی به این است که جزئی از اجزاء مادی وجود او از بدنش جدا گردد و پس از پیمودن مراحلی فردی نظیر و شبیه او شود، در صورتی که او وجود بی نهایت است و هر چه غیر او در پهن دشت هستی است محدود و فنا شدنی است و حضرتش از هر مثل و مانندی منزه است، و آنچه در این عالم آثار و صفات مخلوق را دارد مخلوق است نه خالق. حضرت حق در امر خلقت فعلش فعل ابداعی است یعنی هیچ موجودی آفرینشش از روی نقشه و الگو انجام نگرفته است، و کار حضرت او مانند

دیگران از روی تقلید و شبیه سازی نیست، و فرزند داشتن فرع بر وجود مثل و نظیر و مشابه قبلی است و چنین چیزی درباره وجود حق تصور ندارد. (۱)

آنچه گذشت در صورتی است که مراد از لغت ولد معنای عرفی آن باشد یعنی زائیده شدن ولد از حلقه قبل از خود، اما اگر مراد انتخاب کسی به عنوان فرزند باشد نه زائیده شدن، چنان که از معنای اتخاذ استفاده می شود باز هم مطلبی صد در صد باطل است، زیرا ملاک انتخاب و اتخاذ فرزند حاجت مندی و نیاز است که حضرت حق با توجه به آیات قرآن و نشانه هایش در جهان آفرینش وجودی غنی و بی نیاز است، و نسبت به حضرت او نیاز و احتیاج تصور ندارد، و هر دو گفتار در رابطه با بطلان سخن مشرکین که گفتند خدا از فرشتگان دخترانی برای خود انتخاب نموده است صادق است.

وَ اِتَّخَذَ مِنَ اَلْمَلاٰئِكَهِ إِنٰاثاً. (۲)

یقیناً معتقدان به این گونه خرافات و سازندگان این مسائل و مدعیان این اباطیل در چاه ضلالت سرنگون، و در لجن زار کفر و شرک قرار دارند.

ذره ذره جهان هستی، و آثار و آیات و نشانه های او با همه وجود به احدیت او و بی مثل و مانندی او فریاد رسا دارند، و به غنای مطلق او و بی نهایت بودنش در همه کمالات اقرار می کنند، و هر ادعائی را غیر از احدیت و بی نهایت بودن کمالات و نظیر و مثل داشتن او باشد باطل و سخیف اعلام می دارند.

فیلسوف بزرگ اسلامی صدرالمتألهین در کتاب اسرار الآیاتش در قاعده سوم در توحید حق تعالی و احدیت حضرتش که نفی کثرت و ترکیب و اجزاء است و صمدیت او که بی نیازی مطلق وی و احتیاج همه ذرات هستی به اوست می فرماید:



---

۱- ۱) - المیزان ج۱، ص ۳۵۸، به اختصار.

۲- ۲) - اسراء ۴۰.

دلیل بر احدیت او ذات مقدس اوست، چنان که آیه شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ: (۱)به آن گواه است.

دو با دلایل متین و براهین استوار علمی و عقلی، روشن شده و معلوم گشته و شاید تو خواننده هم دانسته باشی که او حقیقت وجود و خالص و صرف وجود است و حقیقت وجود و هستی وجودی را گویند که او را مطلقاً نه ماهیت باشد نه ترکیب، او احد است و صمد، و هر چه که احد و صمد باشد یکتائی است که دومی برایش نیست و تنها و بی شریک است و هرگز انبازی برای او نبوده، و در وجودش عدد که نشانه ترکیب است راه ندارد، چون تصور کثرت در خالص حقیقت شیئ محال است، و هر چیز که ذاتش حقیقت وجود صرف که تمام تر از آن وجود ندارد باشد امکان فرض دوئیت در آن محال است چه رشد به وقوع وجود از آن حقیقت در خارج.

بی شک هر دو تائی دوئیت آن دو یا از جهت ذات و حقیقت است مانند سیاهی و حرکت و یا از جهت جزء خارج حقیقت مانند انسان و اسب و یا ذهنی است مانند سیاهی و سپیدی و یا از جهت کمال و نقص در ذات حقیقت مشترک است.

مانند سیاهی شدید و سیاهی ضعیف یا به سبب امر زائدی که عارض بر آن حقیقت مشترکه می شود مانند نویسنده و بی سواد، و چیزی از آن وجوه و جهات مختلف که نام بردیم نمی توان تصور نمود که آن جهات منشأ تعدد واجب الوجود گردد، اول از جهت اتحاد حقیقت وجود، دوم از جهت بساطت آن حقیقت، سوم از جهت تمامیت ذات واجب الوجود، و آن که هر ناقص محدودی معلول و مخلوق غیر خود است، چهارم از جهت محال غیر ممکن بودن این که واجب متأخر و پس از مخصص خارجی باشد، بلکه لازم می گردد هر مخصصی



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۸.

از کم و کیفیت و غیر اینها که فرض شود وجودش متأخر و پس از حقیقت وجود باشد.

پس در این صورت لازم می آید که ذات واجب تعالی به ذات خود متعین و شاهد بر وحدانیت و یگانگی ذات خود باشد شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ: و آیاتی که در قرآن دلیل بر وحدانیت خداوند تعالی است بسیار است از جمله:

وَ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی اَلْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ اَلذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً: (۱)

بگو ستایش ویژه خداست که نه فرزندی برای خود گرفته، و نه در فرمانروائی شریک دارد و نه او را به سبب ناتوانی و ذلت یار و یاوری است و او را بسیار بزرگ شمار.

ذٰلِکَ بِأَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ اَلْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْکَبِیرُ: (۲)

این آفریده های شگفت و این تغییرات و تحولات که در بزم هستی جریان دارد، دلیل بر این است که فقط آن ذات مستجمع جمیع کمالات و آن وجود صرف و مطلق، حق است و آنچه بجز او به عنوان معبود می خوانید و می پرستید باطل محض است و تنها آن ذات بی نهایت والا مرتبه و بزرگ است.

قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ (۱) اَللّٰهُ اَلصَّمَدُ (۲) لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ (۳) وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ (۴) .

بگو او خدای یکتاست، خدائی که از همه بی نیاز و همه به او نیازمندند، نزائیده و زائیده نشده و هیچ کس نه در ذات و نه در صفات همانند و همتا و شبیه او نیست.



---

۱- (۱) - اسرا ۱۱۱.

۲- (۲) - لقمان ۳۰.

دانستی که معنای واحد این است که از دوئیت و شرکت بین خود و دیگری ذاتاً امتناع دارد، و دوئیت و شرکت نسبت به او از محالات است، و معنی احد این است که در آن نه ترکیبی است و نه برای او اجزاء و بخش و پاره ای است، پس واحدیت عبارت است از نبود شریک و نفی دوئیت. و احدیت عبارت است از نفی کثرت و نبودن ترکیب و اجزاء در ذات او به هیچ وجهی از وجوه.

و معنای صمد بی نیازی است، یعنی همه اشیاء و موجودات و ذرات عالم هستی به او نیازمندند و این خود دلیل است بر آن که ذات او احد است یعنی در ذات او کثرت و ترکیب و اجزاء نیست، چون اگر برای او جزء بود هر آینه برای حفظ ترکیب و تلفیق اجزاء به دیگری نیاز و احتیاج داشت، و هر واحدی تنها و مفرد است و شریک و انبازی برای او نیست چون اگر برای او در حقیقت ذات مقدسش شریک و انبازی باشد، هر آینه آمیخته شده از آنچه که به آن از دیگری امتیاز و جدائی پیدا کرده (یعنی شریک) و آنچه که با دیگری در آن شریک است (یعنی ذات مقدسش) پس در این صورت مرکب است، و اگر در سلطنت و قدرت برایش شریکی باشد، دیگر وجود او بی نیاز و صمدی نیست که غیر او محتاج به او باشد، پس بی نیازی و صمدیت او دلیل بر احدیتش و احدیتش دلیل فردانیت و یگانگی او در ذات و سلطنت و قدرت اوست.

این که می فرماید نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است دلیل بر این است که وجودش ازلی و دائمی است و بقاء وجودش بسته به نوع و پی در پی آمدن اشخاصی که به توسط آنان بقاء نوع تداوم یابد نیست، مانند انسان طبیعی که نوع آن بسته به تداوم افرادی است که همانند یکدیگرند و هم چنین در غیر انسان از امورات طبیعی که انواع آن به تجدد و تازه و نو شدن افراد آن است.

و این که می فرمایـد: هیـچ کس مثـل و همتـای او نیست، دلیـل بر آن است که مکان نـدارد در مرتبه وجود او موجودی وجود داشته باشـد، چون هر موجودی غیر از واجب الوجود معلول و مخلوق او و محتـاج به اوست و وجودش از وجود واجب تعـالی متأخر و پس از اوست، بنابراین مثل و ضد و همتائی برای او نیست. (۱)

بـا توجه به حقـایق مسـتدل و اسـتوار و متینی که در سـطور گذشـته خوانـدیـد سـخافت و بطلاـن و بی پـایه بودن ادعای یهود و نصاری و مشـرکین دائر بر این که خدا برای خود فرزندی گرفته روشن تر از شـعاع خورشید برای شما روشن شد و دانستید که حضـرت او در ذات و صـفات و کمالات واحد و احد است و از کل موجودات بی نیاز و همه موجودات در همه امورشان از به وجود آمدن و بقاء وجود، و تأمین منافع و دفع زیانها به او محتاج و نیازمندند.

### مملوک بودن و مطیع بودن همه موجودات در پیشگاه او.

آری ذات مقدسـی کـه احـد و واحـد اسـت، و شـریک و انبـاز نـدارد، و ذاتش مرکب از بخش هـا و اجزاء نیست آنچه که در آسـمان ها و زمین است یعنی همه آفریده ها در سـیطره مالکیت و فرمانروائی او هسـتند، و در تحقق وجودشان و ادامه هستی و بودشان، و در مسـیر رشـد و کمالشان محتاج به اوینـد، و معنا ندارد قدرت بی نهایتی که هستی و میلیارها میلیارد موجود متنوع آفریـده، در حالی که نه به آفریدن آنها و نه به خود آنها نیاز داشـته برای خود انتخاب فرزند کند، ذات بی نهایت و غنی مطلق و فرمانروای هستی، و به وجود آورنده همه موجودات به



---

۱- ۱) - اسرار الآیات ۶۹.

چه سبب و برای چه اتخاذ فرزند نماید؟ ! راستی اندیشه یهود و نصاری و مشرکین نسبت به حضرت او چه اندیشه سخیف و بی پایه ای است.

آن که اندیشه و اندیشنده در سیطره مالکیت و فرمانروائی اوست و هر آنچه در آسمانها و زمین است مسخر اراده و فرمان و خالقیت اوست چه احتیاجی به فرزند دارد؟ !

همه و همه که ذاتشان عین فقر و نیاز و تهیدستی و احتیاج است بر درگاه ربوبیت و یکتائی اش به طور دائم در حال درخواست و گدائی و بندگی و فروتنی اند، و نسبت به مشیت و اراده ازلی و ابدی اش خاضع و خاکسار، و در برابر مالکیت و سلطنت و فرمانروائی اش منقاد و فرمانبردارند، با این حساب او را چه نیازی به فرزند است، که فرزند داشتن او منافی با ذات و سلطنت و مالکیت و الهیت و یگانه بودنش در معبودیت است، معبودیت او که ناشی از ذات و قدرت و سلطنت مطلقه اوست ملاک بی نیازی اش از همه موجودات غیبی و شهودی است، و ولادت شیئی از دیگر شیئی یا اتخاذ فرزند ملاک نیازمندی و احتیاج است و ملاک بی نیازی و ملاک احتیاج ضد یکدیگر و قابل اجتماع در حضرت واحد و احد نیست، پس همه ما سوای او به منزه بودنش از داشتن فرزند شاهد و گواه است، و ادعای یهود و نصاری و مشرکین از نظر علمی و منطقی و طبیعی پشیزی ارزش ندارد و ادعائی باطل و ریشه در ضلالت و گراهی و کفر و شرک و جهل محض دارد.

### آفرینش آسمان ها و زمین بدون سابقه نقشه، مدت، و مایه های عنصری

بَدِیعُ اَلسَّمٰاوٰاتِ. . . . . بدیع مبالغه در ابداع است، بَدِیعُ در لغت عرب عبارت از به وجود آوردن چیزی بدون ماده و زمان و مکان و ابزار و نقشه از قبل آماده شده است.

بداعت حضـرت او اختصاص به نوعی از انواع ندارد، بلکه شامل همه موجودات اعم از غیبی و شهودی است، او که آسمانها و زمین را بـدون سابقه ماده و زمان و مکان و ابزار و نقشه به وجود آورده است، و فعلش دلالت بر قدرت بی نهایت او و ربوبیت مطلقش دارد، و هر ذره ای را که با بداعتش به وجود آورده همه عقول حتی عقول کامله در برابر آن متحیر و شگفتزده است چه نیازی به اتخاذ ولد و انتخاب فرزند دارد؟ !

او که نسبت به همه موجودات هستی مبـدع است یعنی بدون سابقه چیزی اشیاء را به وجود آورده است نشان می دهد که هم جنس هیـچ موجودی نیست، بنابراین انتساب فرزنـد به او با توجه به مبـدعیت حضـرتش امری باطل و غیر قابل قبول است، زیرا هر فرزندی با ریشه و اصل خودش که پدر و مادر است مجانست دارد زیرا پدر و مادر مسبوق به او هستند و فرزند هم در همه عناصر و خصوصیات مشابهت با آنان دارد، و این مسئله نسبت به حضرت حق امری ممتنع و محال است و مدعیان فرزند داشتن خدا در کمال جهل و نادانی قرار دارند و از لطائف و اشارات لغات و صـفاتی که برای حضـرت اوست در بی خبری محض به سر می برند، آنان اگر از معانی واحد، احد، صـمد و بدیع نسـبت به حضرت او آگاهی داشتند زبان به این یاوه گوئی ها آلوده نمی کردنـد، و قلب خود را به این اوهـام در تـاریکی فرو نمی بردنـد، و خـدای سـاخت اوهـام و اذهان علیل خود را بر خود و پیروانشـان تحمیل نمی کردنـد، و به خـدای جهان آفرین که کتاب های آسـمانی به ویژه قرآن و پیامبران به انسان معرفی کرده اند خدائی که از هر عیب و نقصی منزه است مؤمن می شدند و از این طریق خیر دنیا و آخرت خود را تأمین می نمودند.

ص:۱۳۸

در رابطه با به وجود آمدن جهان که از نظر قرآن مجید تکیه بر مبدعیت حضرت حق دارد و آن عبارت است از ایجاد آسمان ها و زمین بدون سابقه ماده و مدت و مکان و ابزار، دانشمندان این فن نظرهای مختلفی دارند:

«برخی از دانشمندان عقیده دارند که میلیون میلیون سال پیش انفجاری غول آسا به وقوع پیوست و گاز و غبار حاصل از آن کهکشانها را به وجود آورد، اینان مدعی اند این حقیقت که کهکشانها از یکدیگر دور می شوند و جهان گوئی گسترش می یابد (۱)تنها می تواند در نتیجه چنین انفجار جهانی باشد و در واقع فکر می کنند که اثر این انفجار هنوز باقی است و ادامه دارد.

فرضیه دیگری که به وسیله دانشمندانی نظیر پرفسور هویل ابراز شده این است که جهان همیشه بوده و همیشه خواهد بود. (۲)پرفسور گامو که از دانشمندان فلکی غرب است می گوید:

ما از عمر نیمه مواد رادیو آکتیو مانند اورانیوم و توریوم آگاهیم و فراوانی آنها را نیز در زمان حاضر می دانیم و می توانیم حساب کنیم که بیش از چند میلیون میلیون سال از پیدایش این عناصر نمی گذرد. سن سیارات و ثوابت که به وسیله طیف نما تعیین شده است با محاسبات این دانشمند تطبیق می کند، ولی منجمان



---

۱- ۱) - کتاب خدا قرآن مجید که بیانگر حقایق در همه زمینه هاست درباره گسترش جهان تا پایان کار و برپا شدن قیامت در سوره ذاریات آیه ۴۷می گوید: و السماء بنیناها بأیید و انا لموسعون: آسمانها را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما گستراننده هستیم.

۲- ۲) - چنین دانشمندانی اگر به عمق جریانات هستی به ویژه قانون تحول و تغییر پی میبردند می فهمیدند که تحول و تغییر نشانه حدوث جهان است و اینکه آفرینش نبوده و به قدرت بداعت حق به وجود آمده، و روزی هم خواهد رسید که اوضاع این نظام از هم فرو می ریزد و جهان دیگر بنام آخرت رخ خواهد نمود.

و کیهان شناسان دیگر این پرسش را پیش می کشند، اگر جهان با یک انفجار آغاز شده است ماده ای که منفجر شده است از کجا آمده است.» (۱)

برای این که به گوشه ای از اراده ابداعی حضرت حق نظر کنید و بدانید نوآوری او چه داستان شگفت انگیزی است و روشن گردد که همه عقول حتی عقول عالیه در برابر درک این حقیقت در کمال عجز وناتوانی هستند به حقیقت زیرا توجه کنید:

منجم مشهور فرانسوی ژراردو وکولور معتقد است که نوار کهکشان های دور دست تنها قسمتی از یک فوق کهکشان است و می گوید: این فوق کهکشان دارای ۴۰۰۰۰۰۰۰ سال نوری طول و چند میلیون سال نوری ضخامت است و شامل هزاران کهکشان است و شکل آن با مقیاس بسیار بسیار بزرگتر به کهکشان ما و کهکشان امرءه المسلسه شباهت دارد.

هم چنین عقیده مند است که کهکشان ما با سرعتی برابر ۰۰۰/۹۰۰/۳ کیلومتر در ساعت در این فوق کهکشان دور می زند!!

شاید بسیاری از پرسش ها را بتوان با نمونه هائی که بنظر می رسد در سراسر جهان تکرار می شوند پاسخ گفت.

الکترونها به دور هسته می چرخند الکترون ها به روی مدارها حرکت می کنند، ترتیب قرار گرفتن اتم ها در طبیعت تنها به صورت چند حلقه و زنجیر ثابت است، زمین و سیارات به دور خوشید می چرخند، خورشید به دور مرکز کهکشان گردش می کند و کهکشان ما به عقیده وکولور در فوق کهکشان دور می زند.

ص:۱۴۰

---

۱ - ۱) - بهترین وقانع کننده ترین پاسخی که قرآن به این پرسش می دهد با صفت بدیعیت حق می دهد، او که قدرت بی نهایت و علم بی نهایت است جهان و به تعبیر قرآن سماوات و ارض را بدون سابقه ماده و مدت و مکان و ابزار و آلت و نقشه به وجود آورد.

آیـا همه این جهان جزئی از یک فوق جهان است و در درون آن می چرخـد؟ تنها گـذشت زمان و تجربه و آزمایش می تواند به چنین پرسش هائی پاسخ دهد. (۱)

منجمان و کیهان شـناسان با مشاهده های رادیو تلسـکوپی صورتی از ۲۰۰۰ کهکشان که ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سال نوری از ما دورند تهیه کرده اند، این کهکشان ها نیز با مقیاسـی بزرگ متر هم چون کهکشان ما به شکل نوار پهنی در آسمان قرار گرفته اند. (۲)

و این همه و نیز جهـان هـای دورتر و به تعبیر قرآن همه آسـمانها و زمین بـدون سـابقه مـاده و مـدت و مکان و آلات و ابزار و بدون نقشه و الگو به قدرت بی نهایت حضرت او و اراده ابداعی اش به وجود آمده است.

## اراده حق بر تحقق خلق

قدرت نامحدود و دانش بی نهایت او هر گاه بخواهد با کلمه کن فعلی چیزی را به وجود بیاورد بدون مهلت و توقف به وجود می آورد، حدوث حادث در دسـتگاه قدرت او نیاز به زمان و واسـطه و ابزار ندارد، چون اراده فعلی اش حتی بدون این که امر قولی در کار باشد حدوث شـیئ و عنصر و موجودی را بخواهد بدون فاصله حادث می گردد وَ کانَ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیراً (۳)و این کار و دیگر کارها برای خدا بسیار آسان است.

نظری هم بـا کمک دانشـمندان و تلسـکوپ ها به عالم بالا بیندازیـد و پس از درک برخی از واقعیات که شـما را بسـیار بسـیار متعجب و شگفت زده می کند در



---

۱- ۱) - افق دانش ۱۳۰.

۲- ۲) - افق دانش ۱۳۱.

۳- ۳) - نساء ۱۶۹.

عین حال بدانید که آنچه را به هر صورت و با نظم خاص حضرت حق قرار داده برای او کاری آسان و سهل است.

«هر چه چشمان مسلح نیرومندتر گردد بر شماره ستارگان کشف شده افزون تر می شود، شماره ستارگان کشف شده سرسام آور است.

می گویند کهکشان ما به طور تخمین از دویست میلیون ستاره تشکیل شده است، فاصله متوسط هر یک از ستاره های آن در حدود چهار سال نوری است! !

سرعت سیر نور در هر ثانیه سیصدهزار کیلومتر است، عرض کهکشان ما در حدود دویست هزار سال نوری است و به طور تقریب سی هزار منظومه شمسی در آن وجود دارد.

منظومه شمسی ما با سیارات و اقمارش، با دم و دستگاهش، با چاکران و پیروانش در یک مدار بزرگی می چرخد، و یک دور کامل آن در مدت دویست تا سیصدمیلیون سال صورت می گیرد، دستگاه عظیم کهکشان ما که توده ای است از میلیون ها ستاره به دور نقطه مرکزی کهکشان با سرعت عجیبی می چرخد.

مطالعات دوربینهای نجومی نشان داده که کهکشان های بسیاری وجود دارد که هر کدام مشتمل بر میلیون ها ستاره است، فاصله هر یک از این کهکشان ها با دیگری از یک تا دو میلیون سال نوری است. سحابی؛ را در گذشته ابرهای مشتعلی می دانستند، ولی هرشل با تلسکوپ خود اثبات کرد که بیشتر آنها مجموعه ای از ستارگان است، تا کنون چند میلیون سحابی کشف شده است، سحابی عظیم آندرومدا دارای هزاران میلیون ستاره است و یک هزار سال نوری از ما فاصله دارد، عرض آن ۴۵۰۰۰ سال نوری است، سحابی ماژلان میلیون ها

ستاره دارد، نور برخی از ستارگانش پانصد هزار برابر از خورشید ما بیشتر است، سحابی ماژلان در فاصله ده هزار سال نوری از ما قرار دارد. (۱)



---

۱- ۱) - نشانه هائی از او ۳۳۶.

## تفسیر آیه ۱۱۸-۱۱۹

### اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ لَوْ لاٰ یُکَلِّمُنَا اَللّٰهُ أَوْ تَأْتِینٰا آیَهٌ کَذٰلِکَ قٰالَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشٰابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَیَّنَّا اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ.

إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لاٰ تُسْئَلُ عَنْ أَصْحٰابِ اَلْجَحِیمِ.

و جاهلان و نادانان «که مذهبی جز حس گرائی و پای بندی به مادیت محض ندارند» گفتند چرا خدا با خود ما سخن نمی گوید یا نشانه و معجزه ای برای شخص ما نمی آید؟ !

گذشتگان آنان نیز مانند سخن ایشان را گفتند، دلهایشان «در تعصب و لجاجت و تاریکی و گمراهی» شبیه یکدیگر است، تحقیقاً ما «به اندازه لازم» نشانه ها و آیات را برای اهل باور بیان کرده یم.

به راستی ما تو را به درستی و بر پایه حق بشارت دهنده و بیم رسان فرستادیم و تو «پس از ابلاغ پیام الهی» مسئول وضع و حال دوزخیان نیستی.

### شرح و توضیح

### اشاره

در دو آیه شریفه دو مسئله بسیار قابل توجه مطرح است:

۱- جهل و نادانی ریشه خواسته های غیر معقول. ۲- رسالت و پیامبری رسول با کرامت اسلام همراه با دو هدف اساسی.

### ۱- جهل و نادانی ریشه خواسته های غیر معقول

در آیه صد و هشتم سوره مبارکه بقره درباره درخواست های غیر منطقی و سئوالات بیجا چه از حضرت حق و چه از پیامبران الهی بحث بسیار مفصلی گذشت که تکرار آن را در توضیح این آیه شریفه یعنی آیه ۱۱۸ لازم نمی بینم،

ص:۱۴۴

فقط به آنان که آلوده به درخواست های غیر منطقی و نامعقول هستند و ریشه خواسته های آنان هم بر اساس آیه شریفه و مباحث متین روانشناسی و روانکاوی جهل ونادانی وحس گرائی است و با این کار دور از اخلاق انسانی علاوه بر این که در برابر حق تکبر می ورزند و برای عدم قبول حقایق و فرار از ایمان و پذیرش مسئولیت بهانه جوئی می کنند باید گفت حضرت حق به زبان فطرت و زبان عقل و زبان وحی و زبان پیامبران با همگان که شما هم جزء آن هستید سخن گفته و نیازی نبوده که با استثناء با شما هم سخن بگوید، و به اندازه لازم به دست پیامبران برای هدایت همگان معجزه جاری ساخته و لازم نبوده ویژه شما معجزه ای بنماید، بنابراین درخواست شما نسبت به این که خدا اختصاصاً با شما گفتگو کند، یا معجزه ای ویژه شما به شما نشان دهد درخواستی نامعقول و غیر منطقی است، و این سئوالات بی جا و خواسته های جاهلانه پیش از شما مشرکان و بت پرستان و مادی گران در قوم یهودی و نصرانی هم سابقه داشته در حالی که پیامبران آنان برای هدایتشان هم دارای وحی یعنی خطابات الهی به انسان بودند و هم دارای معجزات لازم برای تصدیق شدن حق، و همانطور که یهود و نصاری برای فرار از قبول حق عدم و پذیرش مسئولیت بهانه جوئی کردند و به عناد و لجاجت و کفرشان نسبت به حقایق باقی ماندند، شما هم جز برای عدم پذیرش حق بهانه جوئی نمی کنید، و جز تکبر در برابر حق کاری صورت نمی دهید و بر عناد و کفرتان اصرار می ورزید.

اگر قصد شما از این خواسته ها راه یافتن به حق و حقیقت و ورود به فضای معنوی هدایت است قرآن مجید که وحی الهی است و نیز معجزه جاوید محمدی برای شما و آیندگان شما تا قیامت کافی است، و وحی دیگری جز قرآن، و نشانه دیگری جز نشانه های فرستاده شده لازم نیست.

ص:۱۴۵

کتاب خدا قلب مشرکین را در آلوده بودن به تعصب بی جا، و کبر و خودپسندی، و عناد و لجاجت و انحراف و گمراهی با قلب گذشتگانشان یعنی یهود و نصاری یکی می داند!

شگفت آور است با این که انسانها در عبور زمان عقل و علمشان به سوی تکامل حرکت می کند، و باید در پذیرش حق نسبت به گذشتگان مردمی سهل تر و در آسان گرفتن بهتر و نرم تر باشند، ولی می بینیم گروهی از انسان ها عقل را تعطیل، و ریشه معرفت نسبت به حقایق را خشکانده و برای این که چند روزی در لجن زار شهوات ولذات نامشروع بدون مانع و رادع به سر برند، و اندکی بیشتر مال و منال دنیا را از مسیرهای غیر منطقی به دست آورند، به بهانه جوئی روی آورده، و با بودن قرآن مجید و نشانه های حق در طلب گفتگوی خدا با خود و رسیدن آیات دیگر جز آیات نازل شده به خویش هستند!

به حقیقت وحی الهی که در قرآن تجلی یافته و نشانه های حق برای آنان که مسافر دیار یقین اند، و می خواهند به قلّه معرفت و کمال و تربیت و انسانیت، و درستی و فضیلت و خیر دنیا و آخرت برسند کافی است.

خردهای پیشرفته، و قدم گذارندگان در وادی علم و دانش آیات و نشانه های خدا را در سراسر هستی می نگرند و گفته های خدا و اوامر و نواهی او را که در قرآن نظام گرفته با جان و دل می پذیرند، و صراط مستقیم را برای رسیدن به لقاء و قرب طی می کنند و با همه وجود به پیامبر بزرگ اسلام و قرآن حکیم و عظیمش تسلیم می گردند.

آنان به این حقیقت آگاه اند که حضرت حق براساس مهر و عطوفتش به انسان و برای هدایت او با زبان آیات با وی سخن گفته و با زبان وجود موجودات نشانه هایش را بیان داشته قَدْ بَيَّنَّا اَلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ، این قسمت از آیه پاسخ

منطقی و کوبنده به گویندگان لَوْ لاٰ یُکَلِّمُنَا اَللّهُ أَوْ تَأْتِینٰا آیَهٌ می باشد، و این پاسخ هر عذر و بهانه ای را مردود می شمارد و حجت خدا را بر لج بازان عنود، و متکبران خودخواه تمام می کند.

«در محاورات سقراط حکیم با شاگردانش قریب به این مضمون آمده: شاگردان می پرسند که آن مبدء آفرینش و خیر اعظم که می گوئی از آفرینش ما مقصودی دارد، چرا خود با ما سخن نمی گوید؟ سقراط پاسخ می دهد:

او به زبان ضمیر شما که شما را به خوبی و خیر می خواند و از بدی و شر بر کنار می دارد و زبان عمومی مردم و آیات و نظام جهان و. . . . با شما پیوسته سخن می گوید.» (۱)

## ۲- رسالت پیامبر همراه با دو هدف اساسی

مشرکین مکه هم چون پیشینیان خود از یهود و نصاری که در تاریکی جهالت و نادانی و کبر و غرور و مادی گری به سر می بردند، به گمان باطلشان تصور می کردند درب سخن گوئی خدا به روی هر کس باز است، که هر وقت بخواهند خدا با آنان سخن گوید، یا میدان ارائه نشانه و معجزه چنان گسترده است که هر گاه میلشان اقتضا کند نشانه و معجزه ای رخ نماید به این خاطر می گفتند لَوْ لاٰ یُکَلِّمُنَا اَللّهُ أَوْ تَأْتِینٰا آیَهٌ؟

در حالی که نزول وحی و تکلم خدا با انسان و پدیده معجزه حقیقتی است که از افق نبوت طلوع می کند و نبوت مقام شامخ خاصی است که در اهلش و آن که شایسته و لایق آن است قرار می گیرد.

اَللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ: (۲)

ص:۱۴۷

---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۲۸۰.

۲- ۲) - انعام ۱۲۴.

خدا داناتر است که مقام رسالت را کجا قرار دهد.

مقام پیامبری ویژه انسان کاملی است که از ابتدا در سایه تربیت حضرت حق رشد کند

«ادبنی ربی فاحسن تأدیبی.»

پروردگارم مرا به ادب آراست و این تأدیب را به صورت احسن به انجام رسانید.

امیرمؤمنان به کمیل فرمود:

«ان رسول الله ادبه الله عزوجل و هو ادبنی و انا اؤدب المؤمنین:»

خدا رسولش را به ادب آراست و او مرا مؤدب به آداب نمود و من مؤمنین را به ادب می آرایم.

پیامبر فرمود:

«انا ادیب الله و علی ادیبی:»

من تأدیب شده خدایم و علی ادب شده من است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ان الله عزوجل ادب نبیه فاحسن ادبه.»

خدای عزوجل پیامبرش را مؤدب به آداب نمود و این ادب را به نیکوتری صورت در وجودش قرار داد.

پیامبری ویژه انسان جامعی است که پیش از طلوع آفتاب نبوت از افق قلبش در میان بدترین مردم مشهور به حس سلوک، وقار و بزرگواری، متانت و بردباری، درستی و صحت عمل و آراسته به اخلاق حسنه باشد، و چنان که در کتاب های حدیث و تاریخ آمده پیامبر اسلام پیش از بعثت از چنان حسن سلوک و اخلاقی برخوردار بود که همگان از درستی و سلامت کردارش شگفت زده بودند و قوم خائن و معصیت پیشه مکه او را ملقب به لقب امین نمودند.

پیامبری ویژه آن انسان ویژه ای است که دارای ریشه خانوادگی اصیل و آباء و امهات و اجدادی با کرامت و موّحد باشد، چنان که در این رابطه امیرمؤمنان درباره ی پیامبر اسلام می فرماید:

«مستقره خیر مستقر، و منبته اشرف منبت، فی معادن الکرامه و مماهد السلامه، قد صرفت نحوه افئده الابرار و ثنیت الیه ازمه الابصار:» (۱)

قرارگاه خانوادگی اش بهترین قرارگاه، و محل رشد و نموش شریف ترین محل است، در معادن بزرگواری و گهواره های سلامت، قلب خوبان بخاطر آن همه خوبی ها و ریشه اصیلش شیفته او شد، و توجه دیده ها به سوی او متوجه گشت.

«حتی بعث الله محمداً صلی الله علیه وآله شهیداً و بشیراً و نذیراً خیر البریه طفلا و انجبها کهلا، و اطهر المطهرین شیمه و اجود المستمطرین دیمه:» (۲)

تا این که خداوند محمد صلی الله علیه وآله را گواه همه خوبی ها و بشارت دهنده و بیم رسان برانگیخت، آن وجود مبارکی که در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان و در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام و پیوستگی وجودش از همه بیشتر بود.

«جعله الله سبحانه بلاغا لرسالته و کرامه لامته، و ربیعا لاهل زمانه و رفعه لاعوانه، و شرفا لانصاره:» (۳)

خداوند پاک او را تبلیغ کننده پیام هایش، و وسیله ی کرامت امتش و بهار اهل زمانش و بلندی مرتبت یارانش و شرف هواخواهانش قرار داد.

پیامبری ویژه آن موجود والائی است که از عقل کامل و بصیرت جامع، و چشم حق بین، و ظرفیتی به گنجایش هستی، و قلبی مرکز انوار برخوردار باشد.

ص:۱۴۹

---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۹۵.

۲- ۲) - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۳- ۳) - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

این خصوصیات در وجود مبارک پیامبر بنابر آیات قرآن و روایات به طور اکمل وجود داشت و بهمین خاطر خورشید نبوت و خاتمیت آن از افق جان ملکوتی اش طلوع کرد، و جهان را به نور عقل و علم و بصیرت و رسالتش روشن ساخت.

حضرت حق خبر ظهورش را به همه پیامبران اعلام نمود، و اوصاف کمالش را در کتب آسمانی بیان کرد، و از رسولانش ایمان به نبوت او را پیمان گرفت و از پیامبرانش خواست برای حل مشکلات و گشوده شدن گره از کارهایشان به معنویت او و اهل بیتش توسل جویند.

او برای نجات بشر از همه مفاسد و مهالکی که به آن دچار بود، با همه ارزش های ملکوتی و حقایق معنوی و قرآنی که سراسرش حق و هدایت بود مبعوث به رسالت شد.

إِنّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ.

امیرمؤمنان اوضاع پیش از رسالت او را به این صورت بیان می کند:

«ارسله علی حین فتره من الرسل، و طول هجعه من الامم و اعتزام من الفتن، و انتشار من الامور، و تلظ من الحروب و الدنیا کاسفه النور، ظاهره الغرور، علی حین اصفرار من ورقها، و ایاس من ثمرها، و اغورار من مائها، قد درست منار الهدی، و ظهرت اعلام الردی، فهی متجهمه لاهلها، عابسه فی وجه طالبها، ثمرها الفتنه، و طعامها الجیفه و شعارها الخوف، و دثارها السیف:» (۱)

پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع، و خواب غفلت ملّت ها طولانی، و فتنه ها جدّی، و امور زندگی و ارزش ها از هم گسیخته، و آتش جنگها شعله ور بود.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه۸۸.

نور دنیا و آفتاب حقایق در کسوف، و دنیا با ظهور چهره فریبنـده در حال خودنمائی، برگ های درخت زنـدگی زرد، نومیدی از بارور شدن شجره حیات بر دلها چیره، و آب زندگی فروکش کرده بود.

زمـانی که نشـانه هـای هـدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود، دنیا به اهلش روی زشت نشان داده و نسبت به خواهنـده اش عبوس بود، میوه اش فتنه، غذایش مردار، جامه زیرینش ترس، و جامه رویش شمشیر بود.

امیرمؤمنان (ع) در خطبه دیگر درباره ی روزگار پیش از بعثت میفرماید:

«بعثه و النـاس ضـلال فی حیره، و خـابطون فی فتنه، قـد اسـتهوتهم الا ـهواء، و استزلتهم الکبریاء، و اسـتخفتهم الجاهلیه الجهلاء، حیـاری فی زلزال من الامر، و بلاء من الجهل، فبالغ صـلی الله علیه وآله فی النصـیحه، و مضـی علی الطریقه و دعا الی الحکمه و الموعظه الحسنه:» (۱)

خداونـد هنگامی پیامبرش را مبعوث به رسالت کرد که مردم در وادی گمراهی حیران بودنـد، و کورکورانه در فتنه می رفتنـد، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسـندی آنان را دچار لغزش نموده بود، و جاهلیت تاریک، آنان را به سبـک سـری و بی اعتباری نشانـده از این جهت در کارها ناآرام و سـرگردان و جامعه ای دچار جهالت و نادانی بودنـد، پیامبر اسلام خیرخواهی را نسبت به آنان به نهایت رسانید، و در تبلیغش به راه حق حرکت نمود، و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود.

گروهی از مفسـران کلمه حق را در ابتـدای آیه شـریفه إِنّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ به قرآن معنا کرده انـد یعنی خداونـد مهربان برای هدایت جامعه انسانی پیامبر را همراه با قرآن مبعوث به رسالت نمود.

امیرمؤمنان (ع) درباره ی اهداف قرآن در جامعه انسانی می فرماید:



---

۱- ۱) – خطبه ی ۹۴.

«فجاءهم بتصدیق الذی بین یدیه والنور المقتدی به، ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخبرکم عنه الا ان فیه علم ما یأتی و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم:» (۱)

پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتاب های آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد آن نور قرآن است، آن را به سخن آورید ولی هرگز سخن نمی گوید اما من شما را از آن خبر دهم که چه اهدافی را دنبال می کند، آگاه باشید که دانش آنچه می آید، و خبر آنچه در عالم گذشت، و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

و نیز آن حضرت درباره ی قرآن می فرماید:

«و ان الله سبحانه لم یغط احداً بمثل هذا القرآن، فانه حبل الله المتین، و سببه الامین، و فیه ربیع القلب و ینابیع العلم، و ما للقلب جلاء غیره:» (۲)

و یقیناً خداوند احدی را به مانند این قرآن پند نداده، قرآن رشته محکم خدا، و وسیله امین اوست، در آن بهار دل و چشمه های دانش است، دل را به غیر آن مایه جلا نیست.

آری پیامبر بزرگ اسلام این انسان کامل و جامع، و این چهره عرشی و ملکوتی با دارا بودن همه ارزش های انسانی و پخته ترین عقل، و سرشارترین علم و دانش و آراسته بودن به بصیرت همه جانبه همراه با قرآن مبعوث به رسالت شد تا جهانیان را از تاریکی جهل و ظلم و بی خبری و سیئات اخلاقی برهاند و با ارزش های الهی و اسلامی و انسانی آشنا سازد و با حکمت پیامبری اش و قرآن حکیمش به توفیق خدای حکیم جامعه ای حکیم بسازد.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲- ۲) - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

با رسالت او و نزول قرآن حجت همه جانبه بر بشر کامل شد، و نیازی نبود که با بعثت او و قرآن عظیمش خداوند با کسی دیگر یا جمعی دیگر گفتگو کند و آیه و نشانه ای برای آنان ارسال نماید، تا از حضرت حق توقع بیجا داشته باشند و خواسته غیر معقول مطرح کنند که لَوْ لاٰ یُکَلِّمُنَا اَللّٰهُ أَوْ تَأْتِینٰا آیَهٌ.

او با عنوان خاتمیت و معلم حکمت و کتاب و تزکیه کننده نفوس، و منجی انسان از مفاسد و مهالك، و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت، و تضمین کننده سعادت بشر، مبعوث به رسالت شد، و با بودن او که از هر جهت کامل بود، و با گوهر بی نظیری چون قرآن که از هر جهت جامع بود نیازی به حجت دیگر نبود، بنابراین هر کس مایل به هدایت و سعادت و نجات باشد باید به او و کتابش توسل جوید، و هر که از او و قرآنش روی برگرداند هلاکت و شقاوت او حتمی و ابدی است.

او برای اصلاح عقاید مردم، و تزکیه نفوس آنان از سیئات اخلاقی و آراستن انسان ها به عمل صالح مبعوث به رسالت شد، و با بعثتش تحولی شگرف در همه جوانب حیات بشر پدید آورد، و راهی نو پیش پای انسان باز کرد، و چراغی خاموش نشدنی در خیمه حیات او برافروخت.

اگر پس از مرگ او خائنان و منافقان و یهود و نصاری جلوی پیشرفت آئین او را در حیات انسان نمی گرفتند، و قرآن و اهل بیتش را به زنجیر اسارت و تعطیلی در خانه نشینی نمی کشیدند یقیناً وضع تاریخ و مسیر حیات انسان و چهره تمدن و مدرسه علم غیر از این بود که الان هست.

آن نابکاران پیشرفت آئین او را کُند و طلوعش را محدود به زندگی قلیلی مؤمن و اهل باور کردند، و اکثر مردم روزگار او و پس از او را از بهره گیری از نبوت و قرآنش محروم و خائن و منافق و لائیک و یهودی و نصرانی و زردشتی بودائی باقی گذاشتند! !

ص:۱۵۳

صـدرالمتألهین دربـاره عظمت پیـامبر اسـلام و این که آن حضـرت فرسـتاده بر حق خـداست، و وجود مبـارکش بر هر حقیقتی برهان و دلیل است می گوید:

«در علوم الهی ثابت شده است که حق تعالی بر هر چیزی برهان و دلیل است، چنان که فرمود:

أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ: (۱)

آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟

و نیز ثابت شـده که ابتدا همانند انتهی و بدایت عین نهایت و خداوند فاعل تمام اشیـاء، و انسان کامل که از آن کامل تر وجود ندارد نتیجه و غایت مخلوقات است.

«لولاک لما خلقتک الافلاک:» (۲)

اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.

پس لازم است که انسان کامل برهان و دلیل بر همه اشیا باشد چنان که فرمود:

وَ جِئْنٰا بِکَ عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِیداً: (۳)

و تو را بر این امت گواه و برهان آوریم.

و از شواهـدی که دلالـت بر این مطلب دارد این است که حضـرت حق به هر پیـامبری معجزه و برهانی عطا فرمود ولی شـخص پیامبر اسلام و وجود او را برهان و دلیل قرار دارد و فرمود:

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً: (۴)



---

۱- ۱) - فصلت ۵۳.

۲- ۲) - بحار ج۱۵، ص ۴.

۳- ۳) - نساء ۴۱.

۴- ۴) - نساء ۱۷۴.

ای مردم یقینا از سوی پروردگارتان برای شما برهان و دلیلی چون پیامبر آمد، و نور روشنگری چون قرآن به سوی شما نازل کردیم.

برهان پیامبران و دلایل آنان در حقایقی غیر خودشان بود مانند برهان موسی که در عصا و دست و دیگر معجزاتش بود، ولی همه وجود پیامبر اسلام برهان بود.

برهان چشمش آن بود که فرمود: از من در رکوع پیشی نگیرید زیرا شما را از پشت سر خود همانطور که پیش روی خود را می بینم مشاهده می کنم. (۱)

و برهان بصیرت و باطن او آن که:

مٰا زٰاغَ اَلْبَصَرُ وَ مٰا طَغىٰ (۱۷) لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِ اَلْكُبْرىٰ: (۱۸) (۲)

چشم او از حقایق آنچه باید بنگرد بی هیچ کم و بیش مشاهده کرد، آنجا از بزرگ تر آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید.

و فرمود:

زمین برایم کشف و آشکار شد، خاور و باختر آن را دیدم. (۳)

و برهان چشائی او آن که فرمود: این دست پخته گوسپند مسموم است. (۴)

و برهان لمس و سودن او آن است که فرمود: خداوند دستش را میان دو کتف من قرار داد تا این که خنکی آن را احساس نمودم.

و برهان زبانش این که خداوند فرمود:



---

۱- (۱) -

۲- (۲) - نجم ۱۷- ۱۸.

۳- (۳ -

۴- (۴ -

وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ (٣) إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحىٰ: (١)

و هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، سخن او جز وحی خدا نیست.

و برهان آب دهانش این که در روز خنـدق به جابر فرمود: خمیر خود را نان نکنیـد و دیگ های خود را از اجاق پائین نیاورید تا من بیایم، پس آمـد و آب دهان در خمیر و دیگ انـداخت و برکت یافت، جابر گویـد: به خدا سوگند آنان هزار نفر بودند، هر چه توانسـتند خوردند تا این که رها کرده و برگشـتند، در حالی که دیگ ما در حال جوشـیدن بود و خمیر ما همانگونه نان می شد. (٢)

و برهان دیگر آب دهان او آن که در روز خیبر در حالی که امیرمؤمنان چشم درد سختی داشت آب دهان بر چشم او مالید که به توفیق و اذن الهی چشم درد حضرت برطرف شد.

و برهان دستش آن که خداوند فرمود:

وَ مٰا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ رَمىٰ: (٣)

و هنگامی که به سوی دشمنان تیر انداختی تو نینداختی بلکه خداوند انداخت.

و برهان دیگر دستش این که ریگ در دست او تسبیح گفت. (۴)

و برهان انگشتان او آن که چون به آن اشاره به ماه نمود دو نیمه گشت (۵)و دیگر این که آب از انگشتانش جاری شد و مردم بسیاری از آن نوشیدند.

و برهان سینه او آن که خداوند فرمود:

ص:۱۵۶

---

۱- ۱) - نجم ۳- ۴.

۲- ۲) -

۳- ۳) - انفال ۱۷.

۴- ۴) -

۵- ۵) - قمر ۱.

أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ. (۱)

ای رسول من آیا ما تو را شرح صدر عنایت نکردیم.

و برهان قلب او آن که چشمانش به خواب می رفت ولی قلبش بیدار بود خداوند می فرماید:

مٰا کَذَبَ اَلْفُؤٰادُ مٰا رَأیٰ: (۲)

آنچه را دل پیامبر دید آن دل به پیامبر دروغ نگفت هر چه را دل دید حق و حقیقت بود.

امثال این دلایل و براهین در ظاهر وجود مقدس او (علیهما السلام) به اندازه ای است که شماره نتوان کرد.

و اما براهین باطن وجود او و قوای پنهانی وی، از آنها برهان حافظه اوست:

سَنُقْرِئُکَ فَلاٰ تَنْسیٰ: (۳)

ما آیات قرآن را بر تو قرائت می کنیم پس هرگز فراموش نخواهی کرد.

و برهان قدرت و نیروی علم او: علی (ع) فرمود: رسول خدا هزار باب از دانش را به من آموخت و من از هر باب آن هزار باب استنباط نمودم، وقتی حال ولی چنین باشد پس حال پیامبر آموزنده چگونه است؟

و اما برهان قوت و قدرت عملی او معراجش به جسد نورانی اش (۴)به دورترین نقطه آسمانها یعنی «سدره المنتهی» است. (۵)

و اما برهان عقل عملی او: خداوند می فرماید:



---

۱- ۱) - انشراح ۱.

۲- ۲) - نجم ۱۱.

۳- ۳) -اعلی ۶.

۴- ۴) - اسرا ۱.

۵- ۵) - نجم ۱۴.

وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ. (۱)

و یقیناً تو بر بلندای ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری و خود فرمود:

«بعثت لاتمم مکارم الاخلاق:» (۲)

«مبعوث شدم تا ارزش های اخلاقی را به کمال برسانم» (۳)

رسول خدا در روایاتی درباره خود می فرماید:

«ایها الناس لا نبی بعدی و لا سنته بعد سنتی فمن ادعی ذلک فدعواه و بدعه الی النار و من ادعی ذلک فافتلوه:» (۴)

ای مردم پس از من پیامبری نخواهد بود، و روشی بعد از روش من نیست، کسی که پس از من ادعای نبوت کند ادعا و بدعتش راهی به سوی آتش است و هر کس بعد از من ادعای پیامبری نماید او را به قتل برسانید.

«انا دعوه ابراهیم و کان آخر من بشر بی عیسی بن مریم:» (۵)

من درخواست ابراهیم از خدا، و آخرین پیامبری هستم که عیسی به ظهورم بشارت داد.

«کنت اول الناس فی الخلق و آخر هم فی البعث:» (۶)

من در آفرینش اول انسان و در نبوت آخرین پیامبرم او مبعوث به رسالت شد تا اهل ایمان و عمل صالح را به سعادت ابدی و پاداش سرمدی بشارت دهد، و بی دینان و آلودگان به اعمال زشت و اخلاق پست را از شقاوت دائمی و عذاب همیشگی بترساند.



---

۱- ۱) - قلم ۴.

۲- ۲) -

۳- ۳) - اسرار الآیات ۲۱۰.

۴- ۴) - امالی مفید ۳۳.

۵- ۵) - کنز العمال ۳۱۸۸۹.

۶- ۶) - طبقات ابن سعد ج۱، ص ۱۴۹.

شیوه او در تبلیغ براساس بشارت و انذار درسی آموزنده برای همه مبلغان است، مبلغ معارف دینی و حلال و حرام الهی اگر بخواهد سخنش در مردم اثر بگذارد باید از روش پیامبر اعظم در بشارت دادن و انذار پیروی نماید.

او در برابر کسانی که از نبوت و قرآنش و بشارت و انذارش روی بگردانند و دوزخی شوند هیچ مسئولیتی ندارد، زیرا با بشارت و انذار و بیان حقایق و اشاره به عواقب خوبی ها و زشتی ها حجت را بر همگان تمام می کند و بر این اساس هر کس دوزخی شود به دست خود دوزخی شده و پیامبر در برابر او هیچ مسئولیتی ندارد.

در مسئله بشارت و انذار نسبت به هر کدام به یک آیه و یک روایت اکتفا می کنم.

پیامبر اسلام بشارت دهنده به پاکان است که در آخرت به مزد پاکی خود به چنین جایگاهی می رسند:

مَثَلُ اَلْجَنَّهِ اَلَّتِی وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ فِیهٰا أَنْهٰارٌ مِنْ مٰاءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشّٰارِبِینَ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فِیهٰا مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ وَ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ کَمَنْ هُوَ خٰالِدٌ فِی اَلنّٰارِ وَ سُقُوا مٰاءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمْعٰاءَهُمْ: (۱)

صفت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است:

در آن نهرهائی است از آبی که مزه و رنگش برنگشته و نهرهائی از شیر که طعمش دگرگون نشده، و نهرهائی از شراب که برای نوشندگان مایه لذت است، و نهرهائی از عسل خالص است و در آن بهشت از هر گونه میوه ای برای آنان فراهم است، و نیز آمرزشی از سوی پروردگارشان ویژه آنان است آیا اینان مانند



---

۱- ۱) - محمد ۱۵.

کسانی هستند که در آتش همیشگی و جاودانه اند و از آبی جوشان به آنان می نوشانند که روده هایشان را متلاشی می کند؟!

حضرت باقر (ع) می فرماید:

«اما الجنان المذکوره فی الکتاب فانهن جنه عدن، و جنه الفردوس، وجنه النعیم، و جنه المأوی قال: و ان لله تعالی جنانا محفوفه بهذه الجنان و ان المؤمن لیکون له من الجنان ما احب و اشتهی یتنعم فیهن کیف یشاء.

«و اذا اراد المؤمن شیئاً انما دعواه به اذ اراد ان یقول: سبحانک اللهم، فاذا قالها تبادرت الیه الخدام بما اشتهی من غیر ان یکون طلبه منهم او امر به و ذلک قول الله تعالی دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی بذلک عند ما یقضون من لذاتهم من الجماع و الشراب یحمدون الله تعالی عند فراغهم.

واما قوله اولئک لهم رزق معلوم قال: یعلمه الخدام فیأتون به اولیاء الله قبل ان یسألوهم ایاه

واما قوله تعالی فواکه و هم مکرمون قال: فانهم لا یشتهون شیئاً فی الجنه الا اکرموا به.» (۱)

بهشت های ذکر شده در قرآن عبارت اند از: بهشت عدن، بهشت فردوس، بهشت نعیم، بهشت مأوی آنگاه حضرت باقر فرمود: برای خدا بهشت هائی است گرداگرد این بهشت ها، یقیناً برای مؤمن از بهشت ها آنچه را دوست دارد و می خواهد فراهم است، در آنها آنگونه که بخواهد بهره مند از نعمت ها است.



---

۱- ۱) - کافی ج ۸، ص ۹۵

چون چیزی را بخواهد و اراده کند بدون طلبیدن یا فرمان دادن به آوردن آن می گوید: سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ

بناگاه خدمه بهشت آنچه را خواسته به سرعت نزد او می آورند، و این همان قول خداست که در قرآن از آنان نقل می کند:

دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلاَمٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعَالَمِینَ: (۱)

خدا را وقتی به نعمت حورالعین و نوشیدنی ها بهره مند شدند و از لذاتش فراغت یافتند به آن سپاس و ستایش می نمایند.

و اما گفته حق

أُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ: (۲)

حضرت باقر در توضیح این آیه می فرمایند: خادمان بهشتی پیش از آن که بهشتیان از آنان رزقی را درخواست کنند به نزد آن دوستان خدا می آورند.

و اما گفتار خداوند

فَوَاکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ: (۳)

معنایش این است که بهشتیان چیزی را از نعمت های بهشت نمی خواهند مگر این که آنان را به نعمت درخواستی آنان اکرام می نمایند.

پیامبر اسلام ناپاکان و بی دینان و متکبران از حق را از عذاب آخرت عذابی که به گوشه ای از آن در این آیه اشاره شده بیم می دهد.



---

۱- ۱) - یونس ۱۰.

۲- ۲) - صافات ۴۱.

۳- ۳) - صافات ۴۲.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لاَ تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: (۱)

ای اهل ایمان خود و اهل خود را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگ هایند حفظ کنید، بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند همواره انجام می دهند.

آن روز به کافران گفته می شود: ای کافران امروز عذرخواهی نکنید فقط آنچه را همواره انجام می دادید جزا داده می شوید.

صدوق به اسنادش از حضرت صادق (ع) روایت می کند.

روزی رسول خدا در میان یارانش نشسته بود که امین وحی غصه دار و حزین و با رنگی تغییر یافته به محضر آن حضرت آمد پیامبر از او پرسید چه شده که تو را غصه دار و حزین می بینم؟ عرضه داشت چرا اینگونه نباشم در حالی که امروز منافیخ دوزخ را نهادند، پیامبر پرسید منافیخ دوزخ چیست؟

جبرئیل گفت:

«ان الله تعالی امر بالنار فاوقد علیها الف عام حتی احمرت، ثم امر بها فاوقد علیها الف عالم حتی ابیضت، ثم امر بها فاوقد علیها الف عام حتی اسودت و هی سوداء مظلمه فلو ان حلقه من السلسله التی طولها سبعون ذراعاً وضعت علی اهل الدنیا لذابت الدنیا من حرها، و لو ان قطره من الزقوم و الضریع قطرت فی



---

۱- ۱) - تحریم ۶- ۷.

شراب اهـل الـدنیا مـات اهـل الـدنیا من نتنهـا قـال: فبکی رسول الله و بکی جبرئیل فبعث الله الیهما ملکا فقال ان ربکما یقرئکما السلام و یقول: انی قد امنتکما من ان تذنبا ذنباً اعذبکما علیه:» (۱)

خـدا امر به آتش کرد پس هزار سال آن را برافروخت تا قرمز شد، سـپس امر به آن کرد پس هزار سال دیگر آن را برافروخت تا سپید گشت، آنگاه امر به آن نمود پس هزار سال دیگر آن را برافروخت تا سیاه شد، هم اکنون آن آتش سیاه تاریک است، اگر حلقه ای از زنجیری که در آن آتش است بر اهـل دنیـا بگذارنـد دنیـا از شـدت حرارتش آب می شـود، و اگر قطره ای از زقوم دوزخ را و مایه ضریع آن را در نوشیدنی اهل دنیا بچکانند همه اهل دنیا از بویش نابود می شوند! !

حضرت صادق فرمود: پیامبر و جبرئیل گریستند، خدا فرشته ای را نزد آن دو نفر فرستاد و گفت پروردگارتان به شما سلام می رسانـد و می فرمایـد من شـما را از اینکه دچـار گناهی شویـد که بخاطر آن به عـذاب دوزخ معـذب گردیـد امنیت و مصونیت دادم.



---

۱- ۱) - علم الیقین فیض کاشانی ج۲، ص ۱۰۳۲.

## تفسیر آیه ۱۲۰-۱۲۱

### اشاره

وَ لَنْ تَرْضیٰ عَنْکَ اَلْیَهُودُ وَ لاَ اَلنَّصاریٰ حَتّٰی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اَللّٰهِ هُوَ اَلْهُدیٰ وَ لَئِنِ اِتَّبَعْتَ أَهْوٰاءَهُمْ بَعْدَ اَلَّذِی جٰاءَکَ مِنَ اَلْعِلْمِ مٰا لَکَ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ.

اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاٰوَتِهِ أُولٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ.

یهود و نصاری هرگز از تو «و امتت» راضی نمی شوند تا این که نهایتاً از آئینشان پیروی کنی بگو مسلماً هدایت خدا که قرآن است فقط هدایت واقعی است و اگر پس از دانشی که چون قرآن برایت آمده از هوا و هوس های آنان پیروی کنی از سوی خدا هیچ سرپرستی و یاوری برایت نخواهد بود.

آنان که کتاب آسمانی عطایشان نموده ایم آن را به طوری که شایسته آن است تلاوت می کنند به آن ایمان دارند و کسانی که کافر به آن هستند هم آنان نقد هستی خود را تباه کرده اند.

### شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه به چند مطلب و مسئله محوری که باید در خور توجه ملت اسلام باشد اشاره شده است:

۱- رضایت یهود و نصاری از پیامبر و امتش در صورت یهودی شدن یا نصرانی شدن آنان.

۲- تنها هدایت و بلکه حقیقت هدایت قرآن است.

۳- امکان راه یابی آراء باطل و هواهای شیطانی یهود و نصاری در امور حیاتی مسلمانان.

۴- تلاوت شایسته و به حق نسبت به آیات خدا.

خوشنودی یهود و نصاری از مسلمانان به شرط یهودی یا نصرانی شدن آنان گرچه خطاب آیه شریفه به پیامبر اسلام است: وَ لَنْ تَرْضىٰ عَنْكَ اَلْيَهُودُ وَ لاَ اَلنَّصارىٰ ولی با توجه با الغاء خصوصیت نسبت به آن حضرت به نظر میرسد باید آیه شریفه را متوجه ملت اسلام دانست، چنان که تاریخ برخورد یهود و نصاری با ملت اسلام گواه بر این معناست که این دو قوم لجوج که در هر دوره و زمان و نیز در این دوره دست در همه فتنه ها داشته و دارند، و زمینه ساز هر نوع فسادی در بستر تاریخ بوده و هم اکنون هم هستند دست از کینه و دشمنی و عداوت و خیانت نسبت به ملت اسلام برنمیدارند مگر این که مسلمانان که همیشه بخاطر ایمانشان و گرامی داشت ارزش ها خاری در چشم آنان و مانعی در مسیر افسادگری شان بودند از هدایت الهی یعنی توجه به قرآن و عمل به آن دست بردارند و از اوهام و خرافات آنان و حقایقی که به دایره تحریف کشیده اند پیروی نمایند و نهایتاً آئین کامل و سالم خود را کنار گذاشته به قرآن مجید که نشانگر همه حقایق و خیر دنیا و آخرت انسان است پشت کنند و به آئین تحریف شده آنان روی آورند و به عنوان یهودی یا نصرانی جز پیکره نحس آنان گردند، در غیر این صورت این دو طایفه با ملت اسلام آشتی نخواهند کرد، و از آنان طبق گفته حق هرگز خوشنود نخواهند شد و به فتنه و فساد خود در همه امور مسلمانان ادامه خواهند داد.

این ملت اسلام است که باید از دین خود محافظت نماید، و پای بند به آئین خود باشد، و سعی کند که جلوی فتنه و فساد و ترفندهای این دو طایفه که جز زیان و خسارت و خرابی دنیا و آخرت نتیجه و میوه ای برای ملت اسلام ندارد بایستد، و نگذارد این خائنان به آنان خیانت کنند و به دینداری و دین شناسی و ایمانشان لطمه بزنند.

ص:۱۶۵

این جانب در اولین آیه ای که از سوره بقره سخن از اهل کتاب به ویژه یهود به میان آورده شرح بسیار مفصلی که از مفاسد و فتنه گری های آنان در زمان موسی و مسیح و در عصر بعثت پیامبر اسلام و به ویژه در این زمان آورده ام و به ترفندهای آنان و مفاسدشان و مقاصدی که برای به لجن کشیدن جهان و تهی کردن ملت ها از فرهنگشان، و زدن ضربات جبران ناپذیری که نسبت به مسلمانان در نظر دارند از کتاب های خوشان اشاره کرده ام و در اینجا نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نمی بینم.

**تنها منبع هدایت قرآن است.**

آری تنها منبع هدایت قرآن مجید است، زیرا از هر گونه تحریفی که دیگر کتاب های آسمانی به دست دزدان راه انسانیت دچار شدند به اراده حق سالم و صحیح مانده و در مصون ماندنش از تحریف هیچ شک و تردیدی نیست و اعتقاد همه شیعیان اهل بیت با تکیه بر خود آیات قرآن و روایات اهل بیت و نظر بزرگ ترین عالمان این طایفه این است که قرآنی که امروز در اختیار همه مسلمانان از هر قوم و طایفه ای است عیناً همان قرآن زمان پیامبر و امامان معصوم است، و هر کس جز این اعتقادی داشته باشد اعتقادش باطل و غیر معقول است.

این کتاب همه انسان ها را در همه امور حیات و مسائل زندگی به خیر و سعادت هدایت می کند، و زمینه لقاء و رضایت حق و آخرت آباد را برایش فراهم می نماید و او را از افتادن در ضلالت و گمراهی حفظ می کند.

در این زمینه در توضیح ذَٰلِكَ ٱلْكِتَٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ بحث قابل توجهی به میان آمد، و توضیح مفصلی درباره هدایت گری قرآن داده شده.

در این بخش به اشارات کوتاهی که از صدر المتألهین درباره هدایتگری قرآن در کتاب اسرار الآیاتش آمده اشاره می کنم «بدان که یکی از نام های نیکوی قرآن

ص:۱۶۶

نور است، زیرا قرآن نوری است عقلی که به وسیله آن نور احوال مبدء و معاد کشف و آشکار می گردد، و به آن نور حقایق اشیاء دیده و درک می گردد، و انسان توسط آن نور در قیامت راهنمائی یافته و راه رسیدن به بهشت را می پیماید.»

وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ: (۱)

ما کتاب نازل شده بر تو را نوری عظیم قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم بی تردید تو به کمک این نور مردم را به راه راست که راه خداست هدایت می نمائی.

قَدْ جٰاءَكُمْ مِنَ اَللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ يَهْدِی بِهِ اَللّٰهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ اَلسَّلاٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ: (۲)

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است، خدا به وسیله آن نور کسانی را که از خشنودی او پیروی می کنند به راههای سلامت راهنمائی می کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی های (جهل، کفر، شرک و نفاق) به سوی روشنائی «معرفت، ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه» بیرون می آورد و به سوی راه راست هدایتشان می نماید.

و از نام های بزرگ قرآن حکمت است، حکمت و علم استوار و دانش حقیقی عنایتی است ربانی و بخششی است الهی که نصیب کسی نمی شود مگر از جانب حق:

ص:۱۶۷

---

۱- ۱) - شوری ۵۲.

۲- ۲) - مائده ۱۵- ۱۶.

يُؤْتِی اَلْحِكْمَهَ مَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ اَلْحِكْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً وَ مٰا يَذَّكَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ: (۱)

خدا حکمت را به هر کس بخواهد عنایت می کند و آن که حکمت به او داده شده بی تردید خیر فراوانی به وی داده اند و جز صاحبان مغز این حقیقت را متذکر نمی شوند.

قرآن از رسول اسلام تعبیر به معلم کتاب و حکمت نموده است:

يُعَلِّمُهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَهَ: (۲)

در این آیه شریفه اشاره به این است که: حکمت که گاهی از آن تعبیر به قرآن و گاهی به نور و نزد حکما به عقل بسیط می شود از احسان و فضل الهی و کمال ذات احدی است که هر کس از خواص بندگان را برگزیند و مورد دوستی و محبت خود قرار دهد عنایت می فرماید

ذٰلِكَ فَضْلُ اَللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ. (۳)

مانند پادشاهی که لباس مخصوص خود را به هر کس از نزدیکان خود که بخواهد عنایت می نماید، چون حکمت واقعی از صفات ذاتی حق بوده و هیچ یک از بندگان و مخلوقات به آن دست نیابد مگر پس از تجرد و دوری از دنیا و از وجود خود به تقوا و زهد واقعی و فناء از آلودگی های طبیعت و عادات و ورود در جمعیت و گروه مهیمین از فرشتگان و بندگان مقرب و نزدیک به حق تعالی، تا این که خداوند او را از علم لدنی خود بهره مند کند و حقایق آیات قرآن را که همان حکمت است بر قلب او مکشوف سازد و به او خیر کثیر و احسان و



---

۱- ۱) - بقره ۲۶۹.

۲- ۲) - جمعه ۲.

۳- ۳) - جمعه ۴.

رحمت نامتناهی بخشد و به حیات طیبه که دور از آلودگی های این جهان است زنده فرماید و نوری به او عطا کند که توسط آن نور در تاریکی و حجاب های دنیا و برزخ ها و قبرها یعنی عوالم و عقبات پس از مرگ که به موازات پیمودن مراحل برای او پیش می آید گذر کند چنان که در قرآن می فرماید:

أَ وَ مَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي اَلنَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي اَلظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (١)

آیا کسی که از نظر روحی و عقلی مرده بود و ما او را (به وسیله هدایت قرآن و آراسته شدن به ایمان) زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم به درستی و سلامت زندگی کند، مانند کسی است که در تاریکی های جهل و گمراهی است و از آن بیرون شدنی نیست، اینگونه برای کافران به خاطر لجاجت و عنادشان آنچه انجام می دادند آراسته شد تا گمان کنند اعمالی که همواره انجام می دهند نیکوست! !

و از نام های مبارک قرآن روح است کتاب خدا در این زمینه می فرماید:

يُلْقِي اَلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ اَلتَّلاَقِ: (٢)

روح را به فرمانش به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند تا مردم را از روز قیامت بیم دهد.

و از صفات و نام های قرآن حق است:



---

۱- ۱) - انعام، ۱۲۲.

۲- ۲) - غافر ۱۵.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ اَلْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُسْلِمِینَ: (۱)

بگو قرآن را روح القدس از سوی پروردگارت به حق و راستی نازل کرده، تا کسانی را که ایمان آورده اند ثابت بدارد و برای اهل تسلیم هدایت گرو مژده باشد.

أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اَلْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمیٰ إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ: (۲)

آیا کسی که یقین دارد آنچه از سوی پرودگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که از نظر باطن نابینا است فقط خردمندان با بصیرت متذکر این حقیقت هستند.

و از نام های شریف قرآن هدی است، زیرا قرآن هدایت و راهنمائی به حق می کند و بلکه خود حق است.

ذٰلِکَ هُدَی اَللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشٰاءُ: (۳)

این قرآن هدایت خدا است که هر که را بخواهد به وسیله آن راهنمائی می کند.

و از نامهای شریف آن ذکر است، چون انسان بتوسط قرآن امورات آخرت و حالات مبدء و معاد را یاد می کند.

فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ: (۴)



---

۱- ۱) - نحل ۱۰۲.

۲- ۲) - رعد ۱۹.

۳- ۳) - زمر ۲۳.

۴- ۴) - زخرف ۴۳- ۴۴.

پس به آنچه به تو وحی شده در جهت اعتقاد و عمل چنگ بزن، بی تردید تو هر راه راست هستی، و مسلماً این قرآن برای تو و قوم تو مایه تذکر و شرف و عزت است و به زودی درباره آن بازخواست خواهید شد.

و از نام های قرآن شفاء است، چون مؤمن توسط قرآن از بیماری های نفسانی و امراض درونی و رنج های روز رستاخیز، از قبیل نادانی و رشک بردن، و بزرگ منشی و تظاهر به پاکدامنی و ریا و نفاق و دوروئی و خودآرائی و شهوت و خشم و عشق به جاه و قدر و شرف و سایر بیماری هائی که وقتی در نفس محکم و استوار گردید پزشکان روحانی از درمان آن عاجزند رها می یابد و درمان می شود.

قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ.

بگو این قرآن برای اهل ایمان سراسرش هدایت و درمان است.

صفات و اوصاف و نام های قرآن بسیار است و شرحش موجب تطویل سخن می گردد، به همین مقدار که توضیح داده شد، و معلوم گشت که تنها منبع هدایت «البته با تعلیم پیامبر و اهل بیتش» قرآن است کافی است. (۱)

### امکان راه یابی آراء باطل و هواهای شیطانی یهود و انصار در امور مسلمین

با توجه به وضع فعلی اکثر مسلمانان، و به ویژه مردان و زنان غرب زده آنان، و شکل زندگی برخی از مدعیان مسلمانی که برگرفته از فرهنگ یهود و نصاری است، و با عنایت به این که در آیات گذشته مورد شرح و توضیح به طور مفصل درباره نفوذ این موذیان در زندگی مسلمانان و فتنه و فسادی که حاکم بر اهل اسلام نموده اند، از شرح تکراری این عنوان خودداری می کنم و تنها به ملت اسلام و امت پیامبر از باب خیر خواهی عرضه می دارم که از قبول روش و منش و



---

۱- ۱) - اسرار الآیات ص ۳۰.

فرهنگ آنان که ریشه در شهوات و هواهای نفسانی آنان دارد و ثابت کرده اند که دشمن آشکار مسلمانان هستند بپرهیزند و عزت و شرف خود را از غارت شدن به دست این غارتگران حفظ کنید، که اینان به هیچ عنوان اهل رحم و مروت نیستند و با خواب کردن مسلمانان و دور کردنشان از فرهنگ اسلام در صدد غارت ثروت مادی و معنوی آنان هستند.

## تلاوت شایسته

از معارف الهیه، و گفتار اهل تخصص استفاده می شود حق تلاوت مرکب از سه حقیقت است:

۱- قرائت قرآن به صورتی منظم و با رعایت آداب.

۲- فهم و درک آیات و به عبارت دیگر تدبر در حقایق این کتاب عظیم آسمانی.

۳- عمل به آیات الهی، و مسئولیت پذیری نسبت به احکام و حلال و حرام آن، و آراسته شدن به واقعیات تربیتی این کتاب.

آری آنان که با قلب و عقل قرآن را دریافت می کنند و آتَیْناهُمُ، و به تدبر و اندیشه در آن برای فهم حقایقش می نشینند، و در هر کجا و در هر شرایطی که عمل به آیاتش اقتضا دارد به عمل برمی خیزند منحصراً اینان هستند که به کتاب الهی ایمان دارند، ولی قرائت بی تدبر، و گریز از عمل به آیات کتاب کفر به آن و موجب تباه شدن سرمایه وجودی انسان و سبب دچار شدن به خزی دنیا و عذاب آخرت است.

اگر یهود و نصاری هم حق تلاوت تورات و انجیل را که برخی آیاتش بیانگر اوصاف پیامبر اسلام است رعایت می کردند.

ص:۱۷۲

قطعاً به پیروی از توارت و انجیل به رسول اسلام ایمان می آوردند و برای همیشه آتش فتنه و فساد، و ایجاد تفرقه میان ملت ها، و غارت ثروت مظلومان و گسترش گناهان اخلاقی و مالی و اجتماعی خاموش می شد.

ولی این دو گروه آیات این دو کتاب را به زبان قرائت کردند و می کنند، ولی حاضر به دقت و تدبر در آیات این دو منبع هدایت و عمل به آن نیستند، چنان که در میان مسلمانان هم اینگونه افراد زیاد است، قرآن را به زبان قرائت می کنند ولی به خود نوبت اندیشه و تدبر در آیاتش را نمی دهند، و نسبت به آن مسئولیت گریز هستند و همین خلأ تدبر و خالی بودن جای عمل سبب شده که دشمنان بتوانند اهواء و آراء باطلشان را بر بسیاری از مرد و زن امت تحمیل کنند و آنان را وادار نمایند که از فرهنگ منحط، و انواع مفاسد و معاصی یهودیت و نصرانیت پیروی کنند و نهایتاً خود را به خواری و پوکی و گرفتاری های روانی و اخلاقی دچار نمایند!

همین پیروی از اهواء نفسانی و نقشه های شیطانی یهود و نصاری سبب شده که پیروان که مشتی مسلمانان تو خالی و به ظاهر مسلمان اند از ولایت و یاری خدا محروم شوند و در چنگال شیاطین و فرهنگشان اسیر باشند، و از درک فیوضات الهیه دور بمانند و مانند اربابانشان دچار خسارت گردند.

حضرت صادق در توضیح حق تلاوت می فرماید:

«ان حق تلاوته هو الوقوف عند ذکر الجنه و النار و یسأل فی الاولی و یستعیذ من الآخری:» (۱)

حق تلاوت این است که در کنار آیات مربوط به بهشت و دوزخ درنگ کنی و در حقایق آیات مربوط به این دو مکان اندیشه نمائی، تا معلومت گردد آیا



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۱، ص ۳۷۱.

متصف به اوصاف اهل بهشتی در این صورت بهشت را از خدا درخواست کنی، یا آلوده به اوصاف دوزخیانی تا آن اوصاف را از خود دور کرده و از خدا بخواهی که تو را برای مصون ماندن از عذاب دوزخ پناه دهد و راه آن را برای همیشه به رویت ببندد.

و نیز از آن حضرت در توضیح حق تلاوته روایت شده:

«یرّتلون آیاته و یتفقهون به و یعملون باحکامه. . . انما هو تدبر آیاته و العمل باحکامه:» (۱)

حق تلاوت به این است که آیات به صورت منظم و با رعایت آداب قرائت شود، و دقایق و حقایق آن درک گردد و به احکامش عمل کنند و نهایتاً حق تلاوت تدبر و اندیشه در آیات و عمل به احکام آن است.

### راهیابی به حقایق قرآن.

افرادی بودند که سواد نداشتند، ولی با شنیدن مسائل الهی از زبان پاکان، خالصانه و عاشقانه به آن مسایل عمل می کردند، و در حال عمل به احکام الهی تقوا به خرج داده از محرمات اجتناب می نمودند، و نهایتاً عمل آنان به مسایل الهی و رعایت تقوا و اجتناب از محرمات آنان را به حریم قرآن وارد کرد و قلب و جانشان را به تسخیر معارف کشید از جمله این افراد شخصیت معروف قرآنی مرحوم بابا کاظم است که آرامگاهش در قبرستان حاج شیخ قم زیارتگاه اهل دل است.

اینجانب علاوه بر زیارت قبر نورانی او، و شنیدن احوالاتش از کسانی که او را دیده بودند، یک سفر به محلی که در آنجا به طور اعجاز آمیزی حافظ قرآن شد



---

۱- ۱) - برهان ج۱، ص ۱۴۷.

رفتم و با آشنایان و اقوام و نزدیکانش ملاقات نموده و با آنان به امام زاده ای که آن معجزه در آنجا به وقوع پیوست رفتم.

به تواتر کسانی که او را زیارت کرده اند از او نقل کرده اند که گفته: ماه رمضان ماه بهار قرآن و ماه عبادت و صیام گوینده ای مذهبی از جانب آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به روستای ما آمد و ضمن گفته های الهی و نورانی اش از نماز و زکات و خمس و روزه سخن گفت و اعلام کرد هر مسلمانی حساب سال نداشته باشد و حقوق مالی خود را نپردازد و از آن مال پاک نشده خانه و لباس بخرد و از آنها استفاده کند نماز و روزه اش درست نیست.

پس از شنیدن احکام الهی به خانه رفتم و به پدرم گفتم: چرا زکات غلات را نمی دهی؟ گفت: پسرم این حرف ها را از کجا آورده ای؟ گفتم یک روحانی از قم آمده و می گوید: اگر کسی حقوق الهی اموالش مانند زکات را نپردازد مالش حرام است، پدرم در پاسخ من گفت: او برای خودش این سخنان را بافته!

من گفتم با توجه به سخن شما ماندن من نزد شما به صلاح من نیست و به حالت قهر به شهر قم آمدم.

پدرم پس از مدتی کسی را فرستاد و مرا به روستا بازگرداند، ولی سخن من از قول آن روحانی با پدرم ادامه یافت و یا فشاری می کردم که زکات اموالش را بپردازد او هم پاسخ می داد این فضولی ها به تو ربطی ندارد.

باز خانه پدر را ترک کردم و این بار به تهران آمده و مشغول کار شدم، پدرم افرادی را فرستاد و مرا به روستا برگرداندند ولی بگو مگوی ما ادامه یافت تا با وساطت پیران محل پدرم حاضر شد قطعه ای زمین کشاورزی و بذر به من

واگذار کند تا من مستقلاً به کشاورزی مشغول شوم و او از اصرار من به زکات خلاص گردد.

او زمین را با هشت بار گندم به من داد، من هم بی معطلی نیمی از آن گندم را به عنوان زکات به فقرا و نیم دیگر را کشت کردم و خدای مهربان برکتی به زراعت من داد که در آن ناحیه بی نظیر بود.

محصول زمین را در وقت لازم درو کردم و به شکرانه عنایت حق با تهیدست نصف کردم تا بیشتر از زکات معمولی در راه خدا داده باشم، و سال های بعد هم همین رویه را ادامه دادم و حضرت حق هم به برکاتش بر من می افزود.

یکی از سالها که گندم درو کرده را خرمن کرده بودم تا ظهر آن را باد می دادم که کاه از گندم جدا شود ولی هنگام ظهر بخاطر گرمی هوا باد قطع شد و من از خرمن باد دادن متوقف شدم با خود گفتم: اکنون برای استراحت می روم و هنگام عصر با کمک حق به باد دادن خرمن باز خواهم گشت.

پشته ای علوفه برای گوسپندانم آماده کردم و آن را به دوش برداشته به سوی آبادی روان شدم در میان راه با دو سید جوان نورانی و خوش چهره بر خورد کردم. که تا آن زمان آنان را ندیده بودم، به هر دو سلام کردم و آنان با کمال محبت جوابم را دادند.

از آنان پرسیدم کجا؟ آیا به امام زاده می روید؟ گفتند آری گفتم من هم با شما بیایم؟ گفتند بیا.

من تصور کردم آنان راه امام زاده را بلد نیستند ولی هنگامی که حرکت کردیم دیدم هر دو جلوتر می روند، به امام زاده ای که آن را شاهزاده حسین می گویند رسیدیم، پشته علوفه را از پشتم به زمین گذاردم و همراه آنان وارد حرم شدم، آنان سوره حمد و قل هو الله را خواندند و من هم همراه آنان می خواندم و

صندوق را می بوسیدم و دوری زدم اما آنان چنین نمی کردند بلکه فقط حمد و سوره قرائت می نمودند.

از آنجا بیرون آمـدیم و به امام زاده دیگری که آن را هفتاد دو تن می نامند رفتیم، باز من دور می زدم ولی آنان فقط مشغول خوانـدن فـاتحه بودنـد. ناگـاه آن دو سـید رو به من کردنـد و گفتنـد کاظم آن بالا را بخوان گفتم من سواد خوانـدم و نوشـتن ندارم، گفتند به آن کتیبه بنگر می توانی بخوانی!

نگاه کردم کتیبه ای دیـدم که نه پیش از آن دیده بودم و نه پس از آن دقت کردم به خط سپید پر نوری این آیه شـریفه نوشـته بود:

إِنَّ رَبَّکُمُ اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ یُغْشِی اَللَّیْلَ اَلنَّهٰارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ وَ اَلنُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاٰ لَهُ اَلْخَلْقُ وَ اَلْأَمْرُ تَبٰارَکَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ . . . . تا إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِینَ

آیه را خواندم آنان جلوتر آمدند، یکی از آن دو سـید مرا نگاه داشت و دست خود را از پیشانی تا سینه ام کشید و سوره حمد را خوانـد و به چهره من دمید و همه قرآن را در سـینه من نهاد، من حالم دگرگون شد و هنگامی که بخود آمدم دیدم شب فرا رسـیده برخاسـته به آبـادی آمـدم یکی از اهالی روسـتا به نام کربلائی علی مرا صـدا زد و گفت: کاظم کجائی چرا برای جمع کردن خرمنت به صـحرا نرفتی؟ گفتم کربلـئی دو بزرگوار آمدنـد و من همراه آنـان به امام زاده رفتم و آنان همه قرآن را در سینه من نهادند و رفتند.

گفت: پسـر چه می گوئی مگر دیوانه شـده ای، آیت الله حاج شـیخ عبـدالکریم که مجتهد است همه قرآن را از حفظ ندارد تو حافظ قرآنی؟ !

گفتم می توانید مرا امتحان کنید، مردم روستا جمع شده مرا به خانه ملای روستا بردند، او در عین تصدیق درست کاری و صداقت من گفت: هم اکنون او را امتحان می کنیم قرآن آوردند و گفتند: بخوان گفتم از حفظ بپرسید.

ملای ده ابتدا سوره الرحمان و سپس یس و مریم و بعضی از سوره های دیگر را پیشنهاد داد و من همه را از حفظ بدون کمترین لغزش قرائت کردم.

ملای روستا قرآن را بوسید و گفت: مردم کاظم درست می گوید او مورد لطف خاص قرار گرفته.

مردم بر سر من ریختند و لباس هایم را به عنوان تبرک بردند و اگر ملای روستا مرا در اتاق مخصوص نبرده بود مردم محل گوشت بدنم را نیز به عنوان تبرک می بردند!

ملای روستا به زحمت مردم را از خانه بیرون کرد و گفت کاظم اگر جان خودت را می خواهی همین شبانه از اینجا برو و در غیر این صورت به عنوان تبرک از دست مردم دچار آسیب خواهی شد.

گفتم خرمن و گوسپندانم را چه کنم، گفت: من دستور می دهم آنها را حفظ و جمع آوری کنند و سپس پولی در اختیار من گذاشت و من شبانه به ملایر آمدم و خدمت مرحوم حجه الاسلام حاج میرزا شهاب رسیدم و او نیز مرا امتحان کرد و غرق شگفتی و حیرت شد، خبر وضع من پس از آن به تویسرکان، همدان، کرمانشاه و حتی عراق رسید. (۱)

ص:۱۷۸

---

۱- ۱) - کرامات صالحین ۳۵۶.

## تفسیر آیه ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴

### اشاره

یا بَنِی إِسْرائِیلَ اُذْکُرُوا نِعْمَتِیَ اَلَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی اَلْعالَمِینَ.

وَ اِتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ.

ای بنی اسرائیل نعمت های مرا که به شما عطا کردم و این که شما را بر جهانیان (زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند و نه از کسی (در برابر گناهانش برای آزادی از دوزخ) فدیه و عوضی می گیرند و نه کسی را شفاعتی سود دهد و نه (برای رهایی از عذاب) یاری می شوند.

شرح و توضیح

این دو آیه شریفه عیناً مانند دو آیه ۴۷ و ۴۸ سوره مبارکه بقره است که شرح و توضیح مفصل آن گذشت و در اینجا نیاز به شرح و توضیح مجدد ندارد.

وَ إِذِ اِبْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی اَلظّالِمِینَ.

و یاد کنید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری (دشوار و سخت) آزمایش کرد، پس او همه آنها را به طور کامل به انجام رسانید پروردگارا به خاطر نشان دادن شایستگی و لیاقتش، به او گفت من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم ابراهیم گفت و از دودمانم نیز پیشوایانی برگزین پروردگار فرمود:

پیمان و عهدم «که امامت است» به ستمکاران نمی رسد.

## شرح و توضیح:

در این آیه شریفه چهار مطلب محوری و بسیار مهم قرار دارد، که برای هر کدام توضیح و شرح قابل توجهی لازم است، آن چهار مطلب عبارت است از:

۱- ابراهیم ۲- آزمایش ۳- رهبری و امامت ۴- نفی رهبری و امامت از ستمکاران.

## ۱- ابراهیم

### اشاره

این انسان کامل، و موجود جامع، و منبع کرامات، و چشمه فضایل، و قهرمان توحید، و پدر پیامبران پس از خود، مطلع الفجری است که همه ارزش های الهی و انسانی از افق وجودش طلوع کرد، و جهانیان و تاریخ را به نور پاینده و ابدی اش منور و روشن ساخت.

گوشه ای از سرمایه های معنوی این انسان والا را که به خاطر لیاقت و شایستگی و علم و عملش به دست آورد، قرآن مجید به این صورت نقل می کند:

صدیق، حلیم، قانت، وفادار به عهد، بردبار، رجوع کننده به خدا، مخلص، محسن، مستجاب الدعوه، پیامبر، خلیل، دارنده کتاب آسمانی، مقرب، برگزیده، صالح، خیر، حنیف، تسلیم حق، که هر یک را به خواست حق، در ضمن آیاتی که این اوصاف را بیان نموده شرح خواهم داد، شماره این آیات که ویژگی های این انسان بی بدیل، و این پیشوای بی نظیر را به تصویر کشیده حدود صد و هشتاد آیه است!

این اوصاف و ارزش ها، و کرامات و ویژگی ها محصول شیرین معرفتی بود که ابراهیم نسبت به خدا و قیامت داشت، معرفتی که از پیامبران پیش از خود به دست آورده بود، و فزونی اش از واردات و الهامات غیبیه بر قلبش نشأت

می گرفت تا آنجا که به اوج یقین و باور رسید و بلکه یقین و باور با وجودش اتحاد یافت.

وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْرٰاهِیمَ مَلَکُوتَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ اَلْمُوقِنِینَ: (۱)

و اینگونه ملکوت و مالکیت و ربوبیت خود و حقایق پشت پرده همه آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم تا در زمره اهل یقین قرار گیرد.

آری معرفت ریشه و منبع ظهور همه حقایق و ارزش ها و سبب آشکار شدن همه کرامات و فضایل است.

اهل معرفت هنگامی که متعلقات معرفت را که افضل همه آنها حضرت حق و خدای عزوجل است می یابند، عاشق و دلباخته آنها گشته، و به سعی و کوشش و مجاهده برمی خیزند، تا خود را عملاً آراسته به حقایق کنند و خود را به مقام قرب برسانند و همای سعادت را در آغوش گیرند، و گوی خوشبختی را در میدان مسابقه معنوی به دست آرند.

همانطور که معرفت سبب تحقق ارزش ها و ظهور کرامات و عامل تبدیل انسان زمینی به موجودی ملکوتی، و فرشی به حقیقت عرشی است، جهل به حقایق و غفلت از واقعیات سبب ظهور رذایل و ظلمات و عامل تبدیل انسان به پست ترین پستان، و علت دچار شدن آدمی به خزی دنیا و عذاب آخرت است. صدرالمتألهین در کتاب اسرار الآیات درباره شومی جهل می گوید:

دوری از معارف الهی و دانش های اصیل و علوم نورانی و ستیز با آنها با وجود استعداد و نیروی یادگیری و امکان آموختن آنها، اصل همه بدبختی ها و عذاب ها است.



---

۱- ۱) - انعام ۷۵.

جهل و نادانی ریشه تمام بیماری های باطنی و نفاق درونی، و زمینه کشت هر درخت لعنت شده و پلید و ناپاک است.

جهل و نادانی تاریکی و ظلمتی است که از درگاه حق و حریم خدا چه در دنیا و چه در آخرت بی نهایت فاصله دارد، و فاصله و دوری آن تا ابد قابل کم کردن نیست، جهل دشمن ترین دشمنان انسان است که تنها با اسلحه علم و دانش و معرفت و بینش نابود شدنی است.

جهل ریشه و ماده عذاب دردناک قیامت، خسران و زیان بزرگ، و عامل پشیمانی و تأسف در عرصه قیامت است.

قرآن مجید درباره جاهلان و دور ماندگان از معارف الهیه معارفی که تنها سبب رشد انسان، و تضمین سعادت او در دنیا و آخرت است می فرماید:

أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصٰارِهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْغٰافِلُونَ: (۱)

اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان به کیفر طغیان و عصیانشان مهر شقاوت و تیره بختی ابدی زده و اینان از معارف و حقایق الهیه بی خبرند.

آری هر کس از حقایق دینی و معارف آسمانی و یاد حضرت حق غافل بماند، و در بی خبری بسر ببرد، اهل دوزخ خواهد بود و در قیامت کر و کور محشور می شود.

مسلم است که آبادی خانه آخرت و ساختمان قیامت بر شناخت و معرفت حق و شئون او استوار است، زیرا جهان آخرت جهانی ادراکی و به عبارت دیگر دست یافتنی است، و برخلاف دنیا محل و مرکزی زنده و پابرجا و پیچیده به هر

ص:۱۸۲

---

۱- ۱) - نحل ۱۰۸.

نوع حرکت مثبت و ظهور نتایج و محصولات ابدی است، و به بیانی روشن تر ساختمان و بنای آباد آن جهان عبارت است از عقاید حقه، و بصیرت و دانش، و قصد پاک، و نیت ملکوتی، و ادراکات خالص و معنوی، و ساختمان دنیا بنایش بر ظلمت و تاریکی مادی و آبادانی اش منوط به شهوات حیوانی و آرزوهای باطل، و آمال پوچ و امیدهای واهی است، آن که بدون معرفت و آلوده به کور باطنی در این دنیا زندگی می کند، چون همه عیش و زندگی اش بخاطر کوردلی حیوانی محض است، هیچ راهی به ساختن آخرت آباد، و عیش جاودان ندارد، و چون از دنیا بگذرد و وارد آخرت گردد کور باطن وارد می شود در حالی که از ساختمان و آبادی و زندگی پاک و دسترسی به نعمت های همیشگی آخرت محروم خواهد بود.

وَ مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِي اَلْآخِرَهِ أَعْمىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلاً: (۱)

بنابراین روشن باشد که هر کس حضرت حق را نشناخت اشیاء و موجودات هستی را آنگونه که باید نخواهد شناخت، و هنگامی که انسان بخاطر عدم شناخت خدا، موجودات هستی و اشیاء را به حقیقت نشناسد، نمیتواند آن چنان که باید آنها را مورد استفاده قرار دهد، و در راه درست و صحیح به کار گیرد به ناچار دنیائی چون حیوانات به ظاهر آباد و لذت بخش پیدا می کند و آخرتی صد در صد خراب و بدون نتیجه و سود نصیبش می گردد.

در محل خود با دلایل و براهین ثابت شده که شناخت واقعی چیزی حاصل نمی شود مگر از راه دانستن سبب و علت آن چیز، و کسی که مبدء و علت موجودات را نشناسد یقیناً جاهل به اشیاء و موجودات است و از زمره هلاک



---

۱- ۱) - اسراء ۷۲.

شـدگان در آخرت می باشـد، چـون گفته شـد که منزل آخرت وجودش ادراکی و به عبـارت دیگر عناصـر ساختمـان آبـادش حقایـد حقه و اعمال صالحه و اخلاق حسـنه است، پس هلاک شونده در آخرت کسـی است که حقایق را ندانسـته و در نتیجه معرفت به حق تعالی نداشته است.

خدا در قرآن مجید می فرماید:

إِنَّ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ اِطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ آیٰاتِنٰا غٰافِلُونَ.
أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ: (۱)

مسلماً کسانی که دیدار [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا خوشنودند و به آن آرامش یافته انـد و آنـان که از دلایـل و نشـانه هـای ما که آیات تکوین و تشـریع است بی خبرنـد جایگاهشان به کیفر غفلت و گناهانی که همواره مرتکب شده اند دوزخ است.

حضـرت حق در این آیه شـریفه جهـل و نـادانی به حق، و آیـات و نشـانه هـای وجودی خود را اصـل و ریشه دوزخی شـدن و گرفتار آمـدن به عـذاب دردناک می داند، و سـبب این پیش آمد ناگوار و قیامت مصـیبت بار، و فردای دردناک این است که جـان هـای نادانان و نیت و هـدف جاهلان، پیوسـته متوجه لـذات و خوشـی های جسـمانی و خواسـته ها و تمایلات شـهوانی و اهـداف مـادی و ظـاهری است، زیرا جز این امور حسـی چیز دیگری نمی داننـد و از حقایق و معارف ملکوتی بی خبرنـد، ولی عارف به حضـرت حق و شـناسای حقایق هستی و آشـنای به واقعیات معنوی پیوسته توجهش به عالم قدس و وجه الله و به طور دائم خواستار مقام قرب و نزدیک شدن به حضرت دوست است، و عاقبت هم عند



---

۱- ۱) - یونس ۷- ۸.

الله محشور می شود، و مع الله می ماند و از رضایت الله و جنت الله تا ابد بهره مند می گردد، زیرا در معارف آمده:

هر کس هر چه را دوست دارد، خداوند او را با آن محشور خواهد نمود.

و نادان جاهل که غیر از امور باطل و بی پایه و فناشدنی، و آرزوهای زودگذر نابود شدنی چیزی را دوست ندارد و تردیدی نیست که دنیا و خواهش ها و شهوات زودگذر همان امورهای باطل و بی ارزش و خیالی اند، پس حشر این جاهل و این بی خبر پست و نادان به سوی عرصه هلاک و تاریکی هاست و ضرورتاً بازگشتش به آتش دوزخ و نهایتاً نصیب او از آمدن به دنیا و بازگشت به قیامت عذاب دردناک و شکنجه سخت است، قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

وَ وَیْلٌ لِلْکافِرِینَ مِنْ عَذابٍ شَدِیدٍ.

اَلَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ اَلْحَیاهَ اَلدُّنْیا عَلَی اَلْآخِرَهِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ: (۱)

و وای بر کافران از عذابی سخت، آنان که زندگی دنیای فانی را بر آخرت باقی ترجیح می دهند، و مردم را از راه خدا باز می دارند، و می خواهند آن را با وسوسه و شبهه اندازی و اغواگری کج نشان دهند، اینان در گمراهی دوری به سر میبرند.

بر این اساس و روی این منوال اصل و ریشه هر سعادت و نیک بختی و خرمی و شادمانی عبارت است از ایمان به خدا و کلمات و آیات و فرشتگان و کتاب های حق و پیامبران و روز قیامت و خروج از این جهان پست و تاریک با قدم معرفت و علم، و پرواز از عالم طبیعت و معدن پلیدی و ظلمت و پوسیدگی، به عالم پاکی و قدس و طهارت و نور.



---

۱- ۱) - ابراهیم ۲- ۳.

و این مقامی است که حضرت ابراهیم با قدم معرفت و با پر قدرتمند عمل به آن رسید، و در پی این مقام به مرتبه بلند امامت و پیشوائی نسبت به همه جهانیان نایل گشت.

تعقـل و انـدیشه در همه امور، به ویژه جریانـاتی که در کنـار انسـان می گـذرد، و توجه به حقـایقی که فطرت پاک آدمی مایه جهت دهی به سوی آنهاست، و دفع اوهامی که هر از گاه به انسان حمله می کند، و شناخت باطل و زدودن آن از خیمه حیات و زندگی، و به دست آوردن واقعیات، و تسلیم شدن در برابر حق، و مبارزه با اهل باطل و عقاید پوچ آنان، و استقامت در این راه، کارهـای بسیار مثبتی بود که ابراهیم از هنگـام قـدم گذاشـتن به زنـدگی شـروع و تـا لحظات آخر عمر ادامه داد، و از این طریق اثرات شگرفی در زندگی و حیات انسان گذاشت!

«جمعی از روانشـناسان بر این اعتقادنـد که: شخصیت و افکار هر فرد عکس العمل محیط و نمونه کامل تربیت اجتماعی او می باشد.

برخی دیگر عامـل وراثت را به طور مسـتقل و یـا به کمـک محیـط نیز به حساب آورده و به این وسـیله رو حیات و منش ها را تبیین می کنند، ولی در تاریخ بزرگانی به چشم می خورند که برخلاف جریان محیط قدم برداشـته و با استقلال فکری کامل و حریت و آزادی به معنـای واقعی، معتقـد به هـدفی شـده و بـا افکـار عـامه مردم که به اعتقاد آنان خرافی و باطل بوده به مبارزه برخاسـته انـد، اگر چه خود این مبـارزه و مخـالفت با خرافات و اباطیل نیز تأثیری از محیط در جهت عکس است چنان که نقل شده به لقمان گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی ادبان!

این پاسـخ اسـتوار این حقیقت را می گوید که: رفتار غلط اکثریت مردم و انتقادی که به نظر این بزرگان می رسـید، سـبب می شد که مسیر خود را غیر مسیر

عـامه مردم قرار دهنـد، و راه دیگری را که راه حق و عقـل و حکمت است انتخـاب نماینـد، و بیـداری فکر و بـاز بودن چشم و توجه به اشـکالات و انتقـادات و ایسـتادگی در برابر اکثریت دلیـل کمال عقل و توانائی فکر و انـدیشه در این گونه انسان های بزرگ و با ارزش است.

ابراهیم در محیـط بت پرسـتی و مـاه و سـتاره پرسـتی و خورشـید محوری طلوع می کنـد و از این مهم تر و بالاـتر این که تحت سرپرسـتی عمویش که بت سـاز و بت فروش است رشـد می کنـد و از ابتـدا که خود را می شـناسد و در خود فکر می کنـد، و نسـبت به جریانـاتی که در اطرافش می گـذرد انـدیشه می نمایـد، و در مسـیر حرکت عقلی قرار می گیرد چیزی جز بت و بت سازی و بتفروشی و بتپرستی نمی بیند.

آنچه می بیند به سـبب اندیشه های صـحیحش، و حرکت عقلی اش، و نگاه انتقاد برانگیزش عقل و روح و جان و درون وی را رنج می دهد، و حسّ کنجکاوی او را در این عرصه جهان و آفریننده حکیم آن ارضاء نمی کند.

ابراهیم با خود می اندیشد بت! بت! این چه برنامه غلط و عقیده باطل و موهومی است؟ !

چرا مردم در برابر این مجسمه های بی روح و عقل، این همه کرنش و خضوع می کنند، و این همه قربانی ها و هدایا برای آنها نثار می نمایند؟ !

چرا برای این بت ها چنان مقام هائی قائل اند که هر کس برخلافشان سخن گوید به حبس و تبعید و اعدام محکوم می شود؟

مگر این موجودات بی حسّ و حرکت چه خدمتی به این پرستان و جامعه کرده اند که شایسته این همه مقامات شده اند؟

ابراهیم بـا تـوجه به این که آراسـته به حقـایق الهی و انسـانی بـود، و عقـل فعـالّش و روح و روان متحرک و زنـده اش در برابر موهومات و خرافات به ویژه

بت پرستی موضع سختی داشت، و عاشق رشد و کمال و بیداری انسان بود و مانند همه پیامبران تشخیص داده بود بزرگ ترین مانع رسیدن به رشد و کمال و هدایت و معرفت بت پرستی است، و دور بودن مردم از حقیقت توحید و یکتاپرستی، همه نیروی خود را از همان ابتدای جوانی به هزینه گذاشت تا این معبودان خیالی و پوشالی را نابود کند، و قلب و جان مردم را از پیوند با آنان قطع نماید و این زنجیر سنگین خرافات را از دست و پای عقل مردم بگشاید.

او می دانست که این راه راهی است بس سخت و دشوار و پرخطر و ممکن است مبارزه با این خرافات به قیمت از دست رفتن جانش تمام شود، ولی او که جز دلسوزی نسبت به مردم و عشق به هدایت آنان و رسانیدنشان به حوزه با برکت حریت و آزادی هدفی نداشت و می دانست در این راه اگر جانش را نیز مایه بگذارد ارزش دارد، با خلوص نیت و قلبی پاک در این راه قدم گذاشت و شعارش این بود:

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ: (۱)

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا، همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید متوجه کردم و ابداً از مشرکان نیستم و نخواهم بود.

او با چنین ایمان و یقینی، و چنین عقل و اندیشه والائی، بصیرت و فکر با ارزشی، و قصد و نیت پاکی وارد کارزار شد و با همه افکار و عقاید غلط به مبارزه برخاست، و از این که مخالفان با همه نیرو و قدرت در برابرش صف آرائی کردند نهراسید، حضرتش در برابر تهدیدهای نمرود و دولت با قدرتش که او را به شدت تهدید می کردند به وحشت نیفتاد، و کمترین تأثیری بر روح بلندش



---

۱- ۱) - انعام ۷۹.

نگذاشت و راهی که برای نجات انسان ها در پیش گرفته بود ادامه داد تا به اهداف مقدسش تا جائی که امکان داشت رسید.

ابراهیم مانند دیگر دلسوزانی که مأموریت داشتند انسان های غافل را بیدار کنند، و آنان را از شر بدترین دشمنشان یعنی جهل نجات دهند، غافلان و جاهلان را بیدار، و از بند خرافات آزاد کرد، و زنجیرهای اوهام را از دست و پایشان باز نمود، تا جائی که عقل و فکر مردم را در مجرای صحیح بکار انداخت، و به دنبال آن جنبش های علمی که مدت ها بعد به وقوع پیوست پی ریزی شد، بشر امروز که از پیشرفت های علمی برخوردار و به آن مفتخر است، باید بداند که چنین مردان بزرگ و آسمانی به ویژه ابراهیم کمک شایانی به این نهضت علمی کردند.

انسانی که معتقد به معبودیت خورشید و ماه و ستاره و آب و آتش و کوه و سنگ و درخت و گاهی گوساله و گاو است، و برای آنان قداست خاصی قایل است چگونه به خود اجازه می دهد موضع آنان را در زندگی و این که آنها ابزار حیات هستند بشناسد و در مقام تسخیر آنها برای به کارگیری در زندگی اش برآید، و در راه منافع خود از آنها استفاده نماید؟ !

ابراهیم مانند همه مردان ملکوتی و آسمانی انسان را ارزیابی کرد و به او در ضمن هشدارهایش اعلام نمود که: ای انسان تو بالاتر و والاتر از آن هستی که در برابر اشیاء و موجودات چه بی جان و چه جاندارشان فروتنی کنی و به عبادت برخیزی و برایشان قربانی کرده هدیه های گران قیمت نثار کنی، تو از تمام موجودات این جهان از نظر ظرفیت و معنویت بزرگ تر و پر ارزش تر می باشی و همه آنها برای تو آفریده شده اند که تو از آنها در مسیر زندگی بهره مند گردی.

ص:۱۸۹

تو بایـد بـدانی که با این عقل خـداداد و فطرت نورانی، و روح والا راه پیشـرفت فکری و علمی برای تو تا بی نهایت باز و آزاد است.» (۱)

## تولد شگفت انگیز ابراهیم

ایالت پهناور بابل در منطقه بین النهرین در سیطره ی حکومت ستمکار متجاوزی به نام نمرود بود.

جامعه بابل در کنار حکومت او غرق در خوش گذرانی، بی خبری، غفلت، خوردن مواد الکلی و مست کننده، ربودن دختران، و زشت کاری بودند، و آئینشان پرستش بت، و تواضع و سجده در برابر مجسمه ها بود.

جامعه بابل در کنار حکومت او غرق در خوش گذرانی، بی خبری، غفلت، خوردن مواد الکلی و مست کننده، ربودن دختران، و زشت کاری بودند، و آئینشان پرستش بت، و تواضع و سجده در برابر مجسمه ها بود. (۲)

روزی منجم معروف آن روزگـار به نام خلیـد در جمع دانشـمندان علم هیئت و سـتاره شـناسان و در حضور نمرود آغاز سـخن کرد و چنین گفت:

پادشاها! در این سال فرزنـدی از صـلب پـدر به رحم مادر انتقال می یابد، و به همین زودی دیده بر جهان باز می کند، او مانند دیگر کودکان نیست، زیرا آنچه من از دانشم و آینـده نگری ام به دست آورده ام این است که این کودک به رشـد میرسـد، و مردم را به آئینی جدیـد دعوت می کنـد، و از پرسـتش بت هـا و مجسـمه ها منع می نمایـد و نهایتاً تاج و تخت تو را بر باد می دهد!



---

۱- ۱) - قهرمان توحید ۴۳ با تصرف و اضافه کردن به عبارات.

۲- ۲) - قاموس کتاب مقدس ۱۵۰.

نمرود گفت: اتفاقا من خوابی دیـده ام که تا اندازه ای گفتار تو و پیش بینی ات را تایید می کند، خواب دیدم سـتاره ای طلوع کرد و نور ماه و خورشـید را از میان برداشت، تعبیر کننده خواب به من گفت، امپراطوری تو، عبادت بت ها و مجسمه ها، کاخ حکومتت و آرزوهـای فراوانت، زن هـای زیبـا و درباریان خوش گـذرانت همه و همه به دست این کودکی که در آغوش این جامعه پرورش می یابد نابود می شود و تو را از تخت فرمانروائی و سلطنت به زمین می افکند. (۱)

نمرود: وای چه کسـی باور می کنـد که این همه قدرت و شوکت این همه احترام و عظمت، این آئین من، و پرسـتش بت ها به پایـان می رسـد و در چـاه نـابودی سـرنگون می شـود، نـه برایـم بـاورکردنی نیسـت، ایـن تعـبیر کننـده خـواب، و ایـن منجم و ستارهشـناس معروف مرا می ترساننـد، کـدام قـدرت جرأت دارد در برابر قدرت و حکومت من به ایسـتد، و مرا مغلوب نماید؟ این ارتش و لشـگرم این سـربازان و خدم و حشمم، این همه نیرومند و قدرت مندی که مطیع من هستند، از به وجود آمدن این طفل به فرمان من جلوگیری می کننـد، و اجازه نمی دهنـد قـدم به دنیا بگذارد، و اگر به دنیا آید او را هلاک می کنند و نابود می سازند.

خلیـد گفت: من از روی ارادت و علاقه به شـما و حکومت و رژیم شـما، آینـده را برایتـان بـازگو کردم و وضع را روشن بیان کردم و امیدوارم که اعلی حضرت از این تذکرات به وحشت نیفتد و به فکر چاره افتد.

نمرود: ای دانشـمندان علم هیئت، و این حاضـران در مجلس همه شـما سـخنان خلید را شـنیدید و به او اعتراض نکردید، معلوم می شود که به آینده بینی او اعتماد دارید، و حوادثی که در آینده برایم اتفاق می افتد قبول دارید و آن را یقینی



---

۱- ۱) - تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۶۵.

می دانید، شما که یک عمر بر سر خوان نعمت نشسته اید و از سفره چرب و شیرین من استفاده کرده اید و سعد و نحس ایام را برایم بیان نموده اید، و مرا اسیر این افکار ساخته اید، می خواهم این مشکل را برایم حل کنید.

منجمان مجلس و درباریان شگفت زده بودند و نمیدانستند چه بگویند که از میان آنان خلید لب به سخن باز کرد و گفت شاها من معتقدم شما در این سال میان مردان و زنان جدائی اندازید، و زنان آبستن را هم بازرسی کنید، هر کدام فرزند پسر به دنیا آوردند به تیغ جلاد بسپارید و نوزدان دختر را سالم بگذارید، چنانچه بخواهی از خطری که از ناحیه این طفل تو را تهدید می کند رهائی یابی، باید یکسال مداوم جدائی میان مردان و زنان و کشتن نوزادان پسر را انجام دهی تا تخت و تاج خود، حرمسرای خود و دربار و حکومت و همه چیز خویش را از سقوط برهانی.

نمرود: وزیر دربار! وزیر دست به سینه دوید و تعظیم کرد و منتظر خطاب نمرود ماند، نمرود گفت: برنامه ای را تنظیم کنید که مردان از زنان جدا شوند، و زنان آبستن مورد بازرسی قرار گیرند و هر کدام پسر آوردند به قتل برسند!

وزیر دربار: شاها چاره این کار آسان است، مردم را از شهر بیرون می کنیم و زن ها را داخل شهر باقی می گذاریم و برای هر ده نفر مرد یک مأمور قرار می دهیم که آنها را محافظت کنند تا فرار نکنند و پنهان به شهر بازنگردند و کنار زنان خود قرار نگیرند! و قابله ها را استخدام می کنیم و به آنان فرمان می دهیم بی اجازه وارد منازل شوند و زنان را بازرسی کنند تا هر زنی که آبستن است فرزند او را سقط کنند یا زمانی که کودکش به دنیا آمد اگر پسر است او را به قتل برسانند و اگر دختر است رهایش سازند.

ص:۱۹۲

نمرود گفت به هر قیمتی که هست بایـد تاج و تخت مرا از خطر این پسـری که می گویند نجات دهید و از به وجود آمدن این طفل جلوگیری کنید.

بسـیاری از قـدرت منـدان و ثروتمنـدان و مردمان در غفلت عجیبی به سـر میبرند، نمی داننـد و توجه ندارند که در برابر خواسـته حق و اراده مطلق او نمی تواننـد کمترین عرض و انـدامی کننـد، خبر ندارنـد که هر دست و پا زدنی برای پیش گیری از تحقق اراده حضرت رب العزه بی اثر و بی ثمر است و در برابر قدرت حق، هر قدرتی پوچ و واهی است.

در هر صورت به فرمان نمرود این سـلطه گر معروف ملت بابل از شـهر بیرون رفتنـد و منطقه را ویژه زنان قرار دادنـد، شـهر در انحصار قابله ها، جلادان، بچه های شـیرخوار، مادران باردار در آمـد و تا جائی که تاریـخ ثبت کرده از هفتاد و هفت تا حدود صد هزار طفل به تیغ جلادان سپرده شدند! ! (۱)

قابله ها که بایـد ضامن سالم به دنیا آوردن نوزادان باشـند به فرمان طاغوت بی خبر وارد منازل می شدند، مادران از ترس آنان و جلاـدان گـاهی طفـل خود را سـقط می کردنـد، و گاهی نوزاد خود را می دیدنـد که در برابر چشـمان اشـکبارشان به جلاد سپرده می شوند، ناله های جانسوزشان در دل آن بی رحم ها هیچ اثری نداشت، فقط انتظار می کشـیدند تا نجات دهنده ظهور کند و زمینه نابودی نمرود و نمرودیان و آن قدرت طاغوتی فراهم آید.

تارخ «پدر ابراهیم» که جزء مأموران مورد اعتماد دربار نمرود و پاسدار شـهر بود و باید از مردها جلوگیری می کرد که به شهر در نیایند و با زنانشان هم بستر



---

۱- ۱) - روضه الصفا ج ۱ و ناسخ ج ۱ ص ۱۶۰.

نشونـد، دیـده اش به جمـال نونـا که از اولاد نوح و همسـر وی بود افتاد و بی اختیار با همسـرش خلوت کرد، و نطفه ابراهیم به رحم مادر انتقال یافت! (۱)

تاریخنویسان احتمال می دهند تارخ از بیرون شهر مأمور شده باشد داخل شهر شود، و مأموریتی انجام دهد ولی با نمرود پیمان بست که کنار همسـرش نرود، ولی هنگامی که وارد شهر چشمش به جمال همسرش افتاد و نهایتاً به وصال وی رسید و به اراده ی حق در حالی که عهد و پیمانش را با نمرود فراموش کرد، نطفه ابراهیم به رحم نونا منتقل شد. (۲)

هر چه بود تارخ پس از این هم خوابی، دریافت که همسرش به زودی باردار می شود و باید چاره ای بیندیشد، تارخ برای فرار از شر نمرودیان و برای مصون ماندن از پیش آمدن خطر به منطقه اور نزدیک بابل و یا سرزمین هرمزجرد رهسپار گردید. (۳)

منجمان به اطلاع نمرود رسانیدند که نطفه طفل در رحم مادر قرار گرفته، و به زودی قدم در جهان می گذراد.

نمرود از این خبر وحشـتناک برآشـفت، و انگشت حیرت به دنـدان گزیـد و مبهوت شـد و بـا خود می گفت: چه دستی بـا من مبارزه می کند که او را نمی شناسم؟ !

تصـمیم گرفت به هر قیمتی شده طفل مورد نظر را نابود کند، فرمان داد زنان باردار را زندانی کنند تا مأموران سازمان حفاظت یکی پس از دیگری آنان را



---

۱- ۱) - تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۱۷.

۲- ۲) - روضه الصفا ج ۱ ص ۱۰۰.

۳- ۳) - تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۶۵.

بازرسی کرده و فرزندان پسر کشته شوند، این برنامه تا به دنیا آمدن ابراهیم ادامه داشت! (۱)

در هر صورت با آن همه کشـتار و خون ریزی و ظلم و جنایت نتوانسـتند از انعقاد نطفه ابراهیم جلوگیری کنند، و نهایتاً ابراهیم دیده به جهان می گشاید و افق تاریک زمین را روشن می سازد و با جمال ملکوتی خود لبخندی به دسـتگاه ظالمانه نمرود می زند تا روز نابودی نمرود و نمرودیان به دست قدرت او که دست قدرت خدا بود برسد.

او گویا به زبان حال به نمرود و نمرودیان خطاب کرد: با آن همه قدرت و خدم و حشم و کارآگاه و سـرباز و جلاد و قاتل که برای نـابودی من آمـاده کرده بودیـد نتوانستیـد از به وجود آمـدن من جلوگیری کنیـد، من به اراده صـاحب هسـتی و حضـرت مالـک الملوک به دنیا آمـدم و تا آخرین قطره خونی که در کالبـد من است، و تا آخرین نفسـی که از سـینه من بیرون می آید برای نجـات مردم، و نـابودی بـت و بـت پرسـتی، و از بین بردن خرافـات و اباطیـل، و سـرنگون کردن تـاج و تخت نمرودی، و برچیدن بساط ظلم و بیدادگری و جنایت و خیانت با همه شما مبارزه می کنم و در مبارزه خود اندکی درنگ نمی ورزم.

در هر صورت آنچه را حضـرت حق به سود جهانیان اراده کرده بود به وقوع پیوست، روز اول ذوالحجه (۲)در محیط خفقان و کشتار و زندان و تبعید، در محیطی که جمعیت از روی رغبت و یا بخاطر ترس فریاد جاوید نمرود، زنده با نمرود سر می دادند قهرمـان توحیـد، عقـل کامل، عارف عاشق، دلسوز جهانیان، خلیل الرحمن، ریشه پیامبران پس از خود، حضـرت ابراهیم (ع) به دنیا آمد، تا



---

۱- ۱) - الکامل ابن اثیر ج ۱ ص ۵۶.

۲- ۲) - ناسخ ج ۱، ص ۱۸۲.

پرچم توحید را به اهتزاز درآورد، و بت ها را بشکند، و آئین بت پرستی را براندازد، و در ایمان و عمل و اخلاق اسوه جهانیان شود، و به امامت و پیشوائی انسان ها برسد.

## ۲- آزمایش و امتحان

### اشاره

آزمایش و امتحان بر دو صورت است:۱- آزمایش نسبت به کسی که وضع و حالش و درستی و نادرستی اش برای آزمایش کننده مجهول و نامعلوم است، و آزمایش کننده می خواهد با آزمایش و امتحان وضع و حال او و درستی و نادرستی اش را روشن کند، سپس تصمیم لازم را برای او بگیرد، چنین آزمایش بر پروردگار عالم محال است، زیرا حضرت او آگاهی و عملش نسبت به همه موجودات و احوالاتشان، و ظاهر و باطنشان و آغاز و انجامشان، و حیات و مرگشان و عاقبت و پایان کارشان، و پاداش و کیفرشان ازلی و ابدی است و چیزی از حضرتش پنهان نیست.

۲- آزمایش و امتحان به معنای ارائه تکالیف و مسئولیت ها، به فرد مورد آزمایش، و قرار دادن او در معرض او امر و نواهی برای تحقق رشد و کمال او، و ظهور استعدادها و لیاقتش و نیز آشکار شدن آنچه شایستگی در وجود اوست، تا مستحق الطاف و عنایات و فیوضات آزمایش کننده شود، و مردم به او به عنوان اسوه و سرمشق بنگرند، و به عقاید و اعمال و اخلاق او اقتدا نمایند، و چنین آزمایشی بر حضرت حق نسبت به بندگان رواست، و این بندگان هستند که یا به تکالیف و مسئولیت ها و اوامر و نواهی عمل می کنند، و نسبت به حقایق ارائه شده وفاداری نشان می دهند، و با انجام تکالیف و ادای مسئولیت ها و تحمل رنج و مشقت در این زمینه استعدادها و لیاقت های خود را ظهور می دهند و به انسانی کامل و جامع و مقتدای مردم تبدیل می شوند، و یا خود را در عرصه برخی از

آزمایشات قرار می دهند، و تا حدی کشتی حیات خویش را به ساحل نجات می رسانند، و یا از همه آزمایشات و ابتلائات روی می گردانند و از پذیرش تکالیف و مسئولیت ها امتناع می ورزند، و خلاصه نسبت به حق و شئون حضرت او تکبر می نمایند، و سفینه زندگی را در فساد و معصیت و گناه و طغیان غرق می کنند و از استحقاق رحمت و لطف و عنایت الهی خارج می گردند، و برای ابد هیزم جهنم می شوند.

وَ قَطَّعْنٰاهُمْ فِی اَلْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ اَلصّٰالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِکَ وَ بَلَوْنٰاهُمْ بِالْحَسَنٰاتِ وَ اَلسَّیِّئٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ: (۱)

و آنان را در زمین به صورت گروه گروه پراکنده کردیم، گروهی از آنان مردمی شایسته «که صلاحیت و شایستگی آنان با انجام تکالیف و صبر بر عبادت و اجتناب از معاصی ظهور کرد» و گروهی از آنان غیر صالح اند، ما آنان را با خوشی ها و سختی ها و رنج ها آزمودیم باشد که به صلاح و درستی بازگردند.

آری خوشی ها که محصول سلامت بدن، عقل، و مال و ثروت است زمینه های تکالیف و مسئولیت ها هستند، و مصائب و دردها، و تنگدستی و مضیقه مالی نیز زمینه های نوعی دیگر از تکالیف، غیر صالحان هنگامی که تکالیف عقلی، بدنی، مالی، و تکالیف مربوط به سختی ها را مشتاقانه انجام دهند، و با رغبت به پایان برسانند و در یک کلمه در اتمام عبادت رب و خدمت به خلق صبر و بردباری نشان دهند، یقیناً به صف صالحان می پیوندند و از شایستگان می شوند و مستحق الطاف و عنایات حضرت حق می گردند.

إِنّٰا جَعَلْنٰا مٰا عَلَی اَلْأَرْضِ زِینَةً لَهٰا لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً: (۲)

ص:۱۹۷

---

۱- ۱) - اعراف ۱۶۸.

۲- ۲) - کهف ۷.

مسلماً ما آنچه را «از معادن، درخت، نبات، حیوان، دریا، باغات، مرغزارها و دیگر آثار» روی زمین است آرایش و زینت زمین قرار دادیم تا آنان را به این همه نعمت ها در معرض تکالیف و مسئولیت ها قرار دهیم که کدامشان نهایتاً از جهت عمل و اجرای تکالیف نیکوترین عمل کننده هستند.

لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوٰالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ: (۱)

یقیناً در اموال و جان هایتان «با ارائه تکالیف و مسئولیت های مربوط به آنها» آزمایش خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده و نیز از کسانی که مشرک هستند سخنان رنج آور زیادی خواهید شنید و اگر در برابر آزار این دو طایفه شکیبائی ورزید و به اجرای تکالیف خود ادامه دهید و از تجاوز از حدود الهی بپرهیزید سزاوار شماست، این اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

پرتوی از قرآن درباره امتحان و آزمایش ابراهیم می نویسد:

با توجه به لغت ابتلاء، و در نظر آوردن سرزمین و محیطی که ابراهیم در آن چشم گشوده است، و اندیشه ها و گفتار و رفتار و احتجاج ها و مجاهدت های ابراهیم، شاید ابتلاء و حقیقت کلمات و اتمام آن را بتوان درک کرد.

معنای مطابقی ابتلاء گرفتاری است، چون گرفتاری آزمایشی دربردارد یا تکلیفی می آورد به معنای اختبار و امتحان و تکلیف هم آمده، از این جهت بیشتر مفسرین ابتلاء ابراهیم را به معنای امتحان و تکلیف گرفته اند.

مبتلا کسی است که دچار و دست به گریبان با کشمکش های جواذب و عوامل مختلف باشد، مانند مبتلای به بیماری یا عشق که جواذب مزاجی یا



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۸۶.

نفسانی او را به یکسو می کشد و جواذب دیگر یا محیط و موانع به سوی دیگر، پس اگر جاذبی از خیر و شر یا بیماری و صحت یا وصل و انصراف، از جاذبه های دیگر رها یا منصرف سازد، از بلا و ابتلاء جسته و آسوده مطمئن گشته.

ابراهیم در محیطی چشم گشود که سراسر آفاق آن را اوهام بشرک و ستاره پرستی فرا گرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده بود، و دانشمندان اختر شناسان و غیب پرداز که با لباسهای سپید و چهرههای مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، و همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند:

مردم آن سرزمین گرفتار اوهامی بودند که با دانشهای ویژه آن زمان در هم آمیخته و به توارث و تقلید و تعظیم، درنفوس ریشه دوانیده بود، همه طبقات در برابر بتهائی که صورت پیشوایان گذشته، و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را مینمایانید سر تعظیم فرود میآوردند و پیشانی نیایش به خاک میسائیدند.

در چه خاطری جز آنچه همه میاندیشیدند، اندیشهای راه مییافت و چه چشم عقلی جز آنچه همه میدیدند میتوانست ببیند، و کدام نفس میتوانست از بند آن اوهام رهائی یابد و بطلان آنها را دریابد، چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی گوید و چه اراده ای می توانست در برابر آنها پا برجا بماند.

آیاتی از قرآن مجید از هر جهت ابراهیم و ابتلائات او را روشن می نماید «و سرافراز بیرون آمدن او را از امتحانات نشان می دهد، و او را در قله ادای تکلیف و مسئولیت آنهم به نحو کامل و شایسته می نمایاند فَأَتَمَّهُنَّ »

حاصل مضمون آیه ۷۶ سوره انعام این است: پس از آن که کلمه حق در وجودش طلوع کرد با پدر خوانده اش آذر به احتجاج می نشیند، اوهام و شرک را

طرد و محکوم می کنـد، قـدرت ملکوت آسـمان هـا و زمین برایش نمودار می گردد تـا به مرحله یقین می رسـد، آنگاه از آن محیط شـرک زا خود را بیرون می کشد، در خلوتگاه خود به بررسـی طلوع و غروب و تابش اختران می اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید قدرت را درمی یابد.

آنچه روی مردم آن محیط و عموم مردم را از مبـدأ آفرینش گردانیـده بود، شـرک در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شـرک در مبدأ و صانع.

ابراهیم با بررسـی طلوع و غروب اختران و مسـخر بودن آنان، غبار انـدیشه های مردم درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از اوهام محیط برخاسـته بود از برابر وجودش و چشم قلبش زایل می شود، آنگاه تجلی این حقیقت و گردانیـدن روی خود را بـه سـوی آن اعلاـم نمـود وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ و خـاطرش از اضـطراب و ترس بیـاسود و به امنیت گرائید، از پس آن دیگر از تهدید به خشم خدایان ساخته و اربابان بی اثر نهراسید.

این آیات می نمایانـد که چگونه کلمه ربوبیت اذ اِبْتَلیٰ إِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ ابراهیم را از محیط شـرک تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه و آرامش خـاطر پیش برد و آن حضـرت بـا همه وجود این کلمه و به عبـارت دیگر این آزمـایش و مسـئولیت اعتقادی را تکیمل نمود، و کلمه رحمت او را برای رهائی خلق از بنـدهائی که بر عقولشان بسـته و به عرصه عبادت و بنـدگی غیر خـدا در آورده بود، از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت تا با زبان دعوت واحتجاج بپا خاست و در میان آن گمراهان به راه افتاد.

سوره انبیـاء از آیه ۵۳- ابراهیم را بـا رشـد ویژه اش می نمایانـد: در برابر پـدر خوانـده اش و دیگران بپـا خواسـته و آنـان را به سرزنش گرفته: چرا و با کدام دلیل و برهان با زبونی و پستی در پای بت ها معتکف شده اند؟ آنان به روش پدران

گذشته خود استناد می کنند، او گمراهی گذشتگان را اعلام می نماید، آنان نمی خواهند باور کنند که ابراهیم با عقیده راسخ و تصمیم قاطع سخن می گوید، او آنان را به ربوبیت پروردگار و پدید آورنده آسمان ها و زمین دعوت می نماید، و تصمیم خود را برای درهم شکستن بت ها بی پروا آشکار می کند.

از مجموعه آیات و روایات، بت شکنی ابراهیم چنین تصویر می شود:

گویا در شبی بوده که مردم به بتکده ها روی آورده بودند و گروه گروه پیرامون آنها نیایش و پایکوبی داشتند تا توجه خاطرشان را جلب کنند، هر طبقه ای نیاز خود را از رب النوع همان نیازمندی می طلبیدند، همین که به خانه های خود بازگشتند، و آسوده خاطر چشم بربستند، ابراهیم با تبری که با خود داشت از کمین بیرون جست وهمه را جز بت بزرگ را که برای اتمام حجت تبر را در برابر او گذارده بود درهم شکست.

مردم پس از شکسته شدن بت ها برای یافتن و دستگیر کردن ابراهیم از یکدیگر نام و نشان او را می پرسیدند تا دستگیرش کردند و به محاکمه عمومی اش کشانیدند.

ابراهیم در بازپرسی گویا به بت بزرگ که نشانه و آلت جرم با او بود، یا دیگر بت های سر پا مانده اشاره می کند: اگر اینان زبان و قدرت دفاع دارند از خودشان بپرسید؟

ابراهیم گویا خود چنین محاکمه عمومی را طالب بود، تا چنان که بت های منصوب در بتکده ها را درهم شکسته، لانه اوهام بت تراش را نیز درهم شکند و تکانی به خردها دهد.

ص:۲۰۱

این سئوال و جواب خواه ناخواه افکار خفته ای را بیدار می نماید، و اشخاص مستعدی، به خود می آیند، و سرهائی فرود می آید و آثار بهت و شرم در قیافه هائی نمایان می شود.

ابراهیم ضربه محکم و صریح دیگری بر اندیشه های آنان می زند: این چه اندیشه ای است؟ چیزهائی را می پرستید که سود و زیانی نمی رسانند، از خود هم قدرت دفاع ندارند!

پاسداران و متولیان بتان از قدرت منطق و گفتار بت شکن ابراهیم هراسناک می شوند، و برای حفظ این آئین که با همه گونه منافع نامشروعشان در ارتباط است، احساسات عمومی را برای خاموش نگاه داشتن افکار، به عنوان قیام برای یاری دادن به خدایان برمی انگیزند تا ابراهیم را به مرگ با آتش محکوم می کنند و آتشی را به دست همه برای سوزانیدن ابراهیم برمی افروزند و دستور می دهند تا او را به وسیله منجیق و در برابر انبوه تماشاگران و مدافعان بت ها در میان شعله های آتش بیندازند! !

اراده و خواست حضرت حق و روح حق پرستی ابراهیم آتش را برای او برد و سلام می گرداند، و نقش آتش افروزی دشمنان به باد می رود.

سروه مریم از آیه ۴۲، ابراهیم را آنچنان به صدق و پیامبری و تصدیق به حق می ستاید که در برابر پدرخوانده اش که بسی برای ابراهیم زحمت کشیده بود می ایستد: چرا مجسمه های نابینا و ناشنوا و بی اثر را می پرستد؟ ! او را به پیروی از خود دعوت می کند و عبادت بت ها را عبادت شیطان و وهم و خیال می خواند و پدرخوانده اش را از عذاب خداوند بر حذر می دارد، پدرخوانده هم او را با خشم از خود میراند، او با ادب خشم پدر را فرو می نشاند، و خود از محیط اوهام دوری می جوید.

ص:۲۰۲

در سوره ی شعرا از آیه ۷۰، ابراهیم را می نمایانـد که بـا قوم خود به احتجاج برخاسـته است، بت پرستی آنان را سـرزنش می کنـد، می کوشـد تا مگر چشم آن مردم را به تدبیر و تصـرف خداوند یکتا باز کند، می گوید: همان پروردگاری است که مرا آفریـده و هدایت کرده، سیر و سـیرابم می کند، شـفایم می بخشد، حیاتم داده و می میراند، چشم آمرزش به او دارم، آنگاه از حضـرت حق می خواهـد که به وی حکمت و حکومت کامـل ایمـان و تشـخیص حق و باطـل عنـایت فرمایـد و ملحق شـدن به صالحان را از پیشـگاه حضـرت رب العزه می طلبـد، چشم به آینـده دارد تا زبان صـدق و حقش در میان آیندگان چون حجت باقی بمانـد و وارث فردوس برین گردد، آمرزش پـدر خود نه پدرخوانـده اش را که بر بت سازی و بت پرستی تا پایان عمرش اصرار ورزید از خدا می خواهد، و سرفرازی روز رستاخیز را برای خود درخواست می نماید.

سوره ی بقره آیه ۲۵۸، ابراهیم بت شـکن را در برابر پادشاه مسـتبد و مورد پرسـتش قوم نادان بابل نشان می دهد که در مقابل آن متکبر جبار ایسـتاده با وی محاجه می کند و با برهان حیات و تسخیر و تصرف، پروردگار را می نمایاند تا باد غرور خدائی اش را می خواباند و مبهوت و محکومش می سازد.

در آیه ۲۶۳، ابراهیم را بـا زبان الحاح و تضـرع از پروردگار می نمایانـد که برای آرامش قلبش سـر حیات و راز معاد را به وی نشان دهد، پروردگارش برای دیدن این حقیقت، به او مسئله چهار پرنده را پیشنهاد می نماید.

سوره صافـات از آیه ۸۲، ابراهیم را بـا قلب سـلیم و احتجـاج با پـدر و قومش، در نظر گرفتن اختران و سـلب معبودیت از آنان، روی گرداندن از خلق، خطاب مسـخره آمیزش با بت ها، دسـتگیری اش، محکوم شدنش به آتش، رسیدن بشارت به او درباره ی فرزندی بردبار و صالح نشان می دهد می گوید: چون فرزند ابراهیم

ص:۲۰۳

بالغ و نیرومند شد، چنان که می توانست با پدرش همکار و کوشا باشد ابراهیم به او گفت: من در خواب همی می بینم که تو را ذبح می کنم بنگر چه می بینی، فرزند گفت پدر جان مأموریت خود را انجام ده من را انشاءالله از صابران خواهی یافت، همین که هر دو تسلیم شدند و پیشانی فرزند را بر خاك نهاد ندا دادیم که ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی این خود ابتلاء آشکارا بود.

در هر صورت با توجه به آیات قرآن مجید و روایات و نظر مفسران محقق و متخصص منظور از کلمات که ابراهیم به آنها آزمایش شده و به عبارت دیگر در عرصه تکالیف سخت و مشقت ها و مسئولیت های سنگین قرار گرفته و نسبت به آنها مورد امر و نهی بوده و از عهده همه آنها به خوبی و به طور کامل برآمده عبارت است از:

نماز با خشوع، اعراض از همه امور و کارهای بیهوده، زکات، حفظ تمایلات از انحرافات، امانت داری، وفای به عهد، محافظت بر عبادت به ویژه نماز، حالت تسلیم، ایمان، فروتنی در برابر حق، صدق، صبر، خشوع قلبی، صدقات، روزه، پاکدامنی، ذکر، توبه و رجوع به حق، بندگی خالصانه، حمد الهی، رکوع، سجود، امر به معروف، نهی از منکر، پاس داشت حدود و مقررات الهی، برخورد با پرستش کنندگان ستاره و ماه و خورشید، ذبح اولاد، افتادن در آتش، هجرت و دوری از وطن، نبوت پیامبر و امامت امامان، یقین بردن هاجر و اسماعیل به بیابان بی آب و گیاه مکه و رها کردن آنان، معرفت به توحید، شجاعت، بت شکنی، حلم و بردباری، مقاومت در برابر دشمنان، مهمانداری، عزلت از عشیره، دفع بدی به کارهای پسندیده، توکّل، اینها کلماتی بود که ابراهیم پیش از نبوت و پس از نبوت چنان که از آیات و روایات استفاده می شود به آنها امتحان شد و نسبت به آنها مورد تکلیف و مسئولیت قرار گرفت و از همه آنها سرفراز و قبول بیرون

آمـد، و همه را به طور کامـل و جـامع به انجـام رسانیـد فَأَتَمَّهُنَّ و پس از مقام نبوت «چنانچه از آیه شـریفه که ابراهیم را مورد خطاب قرار داده: قٰالَ إِنِّی جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ و خطاب حق به او دلیل بر داشتن مقام نبوت در زمان خطاب است» به مقام با عظمت امامت و رهبری و پیشوائی نسبت به همه انسان ها در جهت نفع آنان انتخاب شد و برای ابد در ایمان و عمل و اخلاق و امتحان و ابتلا و انجام تکالیف به صورت کامل و تمام اسوه و سرمشق جهانیان و حتی پیامبران پس از خودش شد.

قَدْ کٰانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرٰاهِیمَ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ. . . . . (۱)

قطعاً برای شما در همه امور ظاهری و باطنی ابراهیم و کسانی که در ایمان و اخلاق و عمل با او هستند سرمشقی نیکوست.

اگر یهودیان و نصرانی ها که مدعی هستند ابراهیم از آنان است و برخی از آنان ادعا می کنند که از فرزندان و نسل او هستند، ابراهیم را به حقیقت سـرمشق خود قرار می دادند و از او پیروی می کردند به اسلام واقعی که در نبوت حضرت محمد و آیات قرآن مجیـد تجلی دارد مـؤمن می شدنـد و سـبب ایمـان آوردن دیگران هم می شدنـد، و از این طریق به همه شـرور و مفاسـد خاتمه داده می شـد، و کره زمین و ساکنان روی آن در همه قاره ها از امنیت و سـلامت نفس برخوردار می شدنـد، و زنـدگی مردم رنگ و بوی بهشت الهی را می گرفت، و خوشبختی و سعادت فرد فرد بشر برای ابد تامین می شد.

اما دروغ گوئی و نفاق این دو طایفه که از زمان موسی و مسیح با وجودشان عجین شده، آنان را از آئین ابراهیمی که موسی و مسیح و پیامبر میان آن دو مبلغش بوند دور نگاه داشت و به دین و آئین دست ساخته خودشان که محصول



---

۱- ۱) – ممتحنه ۴.

زیان باری از هوای نفس و شهوات انحرافی است گرویدند و هر دو طایفه پیش از بعثت پیامبر اسلام در گوشه و کنار آسیا و آفریقا و پس از بعثت رسول الهی در جوامعی که می زیستند به ویژه در مدینه منشأ انواع مفاسد، معاصی، گناهان و شرور شده و خود و دیگران را در لجن زار ضلالت نگاه داشتند و در برابر پیشرفت اسلام سدی آهنین شدند.

و امروز هم این دو طایفه در آسیا به ویژه در خاورمیانه، و آفریقا و اروپا و آمریکا از ایجاد هیچ فسادی و اخلالی در زندگی مردم دنیا امتناع ندارند و می کوشند که فرهنگ مثبت ملت ها و به ویژه مسلمانان را نابود کنند، یا مسخ نمایند و فرهنگ شیطانی خود را بر همه تحمیل نمایند، و زمین و زمینیان را از توحید و عبادت حق و گرایش به حق دور سازند.

## روایات ابتلا و امتحان

انسان نسبت به همه نعمت ها، و حوادث و پیش آمدها در معرض امتحان و آزمایش و به عبارت دیگر یک سلسله تکالیف عبادی و اخلاقی قرار می گیرد، که اگر به آن عبادات، یا حالات اخلاقی مانند صبر و استقامت و توکل قیام کند در حقیقت از عهده امتحان بر آمده و شایسته الطاف و فیوضات الهیه و مقامات معنوی، و پاداش دنیائی و اخروی خواهد شد، و اگر از انجام تکالیف عبادی، و تحقق حالات اخلاق امتناع ورزد، و اعراض نماید، و سستی و تنبلی و فرار از مسئولیت نشان دهد، از درک فیوضات محروم، و از رحمت الهیه مطرود، و در امور زندگی دچار شکست می شود، و از دریافت پاداش های حضرت حق در قیامت بازمانده، و دسترسی به مقامات معنوی را از دست خواهد داد.

بر مؤمن و مدعی بندگی لازم است فرصت عظیم امتحانات الهیه را غنیمت شمارد، و از این کلاس مفید و پرفایده تا جائی که امکان دارد استفاده کند، و

تلخی و سختی و رنج و مشقت آزمایشات را بخاطر نتایج شیرینش تحمل نماید، و با هزینه کردن توان و قدرت و تمکن خدادادی اش از محصولات پر قیمت دنیائی و آخرتی امتحان بهره مند گردد.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان الاسلام بدء غریبا و سیعود غریبا کما بدء فطوبی للغرباء فقیل: و من هم یا رسول الله قال: الذین یصلحون اذا فسد الناس، انه لا وحشه و لا غربه علی مؤمن و مامن مؤمن یموت فی غربته الا بکت علیه الملائکه رحمه له حیث قلت بواکیه و فسح له فی قبره بنور تلألأ من حیث دفن الی مسقط رأسه:» (۱)

بی تردید ظهور اسلام در فضای غربت بود، و دوباره به فضای غربت باز می گردد، نهایتاً خوشا به حال غریبان، به حضرت گفته شد غریبان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود:

آنان که پیوسته در همه امورشان به سوی صلاح و درستی حرکت می کنند، زمانی که مردم به خاطر جاذبه های شیطانی در همه جهات زندگی خویش به جانب فساد و معصیت و گناه و لذت های نامشروع قدم برمیدارند.

برای مؤمن در هیچ زمانی و در میان هیچ جامعه ای وحشت و غربت نیست، مؤمنی در غربت نمی میرد مگر اینکه فرشتگان بخاطر مهر و محبت نسبت به او برایش گریه می کنند آنجا که گریه کننده بر مومن اندک است، برزخش را به نوری وسعت و گشایش می دهند که آن نور در سراسر محیط برزخش درخشش دارد.

حضرت باقر (ع) در ضمن توضیح مسئله امتحان و آزمایش فرمود:



---

۱- ۱) - بحار ج ۶۷ ص ۲۰۰ ح ۲.

«ان المؤمن یبتلی بکل بلیه و یموت بکل میته الا انه لا یقتل نفسه:» (۱)

مؤمن به هر امتحان، امتحان می شود، و به هر نوع مرگی از دنیا می رود، ولی مؤمن دست به خودکشی نمی زند.

امام صادق (ع) می فرماید:

«ان عظیم الاجر لمع عظیم البلاء و ما احب الله قوماً الا ابتلاهم:» (۲)

یقیناً پاداش عظیم در کنار امتحان شدید و سنگین است، نشانه محبت خدا به یک جمعیت و قوم، قراردادشان در معرض امتحان است.

و نیز از آن حضرت روایت شده که به سدیر فرمود:

«ان الله اذا احب عبداً غته بالبلاء غتا و انا و ایاکم یا سدیر لنصبح به و نمسی:» (۳)

هر گاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد او را در امتحان شدید و سخت فرو می برد، و ما اهل بیت و شما شیعیانمان ای سدیر شب و روزمان غرق چنین امتحانات سخت و ابتلائات شدید است.

حضرت صادق (ع) از پیامبر اسلام روایت می کند:

«ان عظیم البلاء یکافأ به عظیم الجزاء، فاذا احب الله عبداً ابتلاه الله بعظیم البلاء، فمن رضی فله عند الله الرضا و من سخط البلاء فله عند الله السخط:» (۴)

بی تردید امتحان سنگین، با پاداش بزرگ تلافی می شود، هر گاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد او را به آزمایش سنگین و امتحان سخت امتحان می کند، کسی



---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۲۵۴.
۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۲۵۲- ۲۵۳.
۳- ۳) - کافی ج۲، ص ۲۵۲- ۲۵۳.
۴- ۴) - کافی ج۲، ص ۲۵۳.

که به امتحان الهی رضایت دهد خدا از او راضی خواهد بود، و هر کس نسبت به امتحان ناراضی باشد، خدا از او ناراضی خواهد بود.

امام صادق (ع) می فرماید:

«انما یبتلی المؤمن فی الدنیا علی قدر دینه او قال علی حسب دینه:» (۱)

مومن در دنیا به اندازه دینش به آزمایش سپرده می شود.

امام ششم در روایتی می فرماید:

«ان فی الجنه منزله لا یبلغها عبد الا بالابتلاء فی جسده:» (۲)

بی تردید در بهشت مقامی است که عبد جز به امتحان در بدنش به آن نمی رسد.

و در روایت دیگر می فرماید:

«یا عبد الله لو یعلم المؤمن ماله من الجزاء فی المصائب لتمنی انه قرض بالمقاریض:» (۳)

ای بنده خدا اگر مؤمن بداند که در پیش آمدهائی که برای او می شود چه پاداشی قرار دارد، هر آینه آرزو می کند که بدنش با قیچی ها قطعه قطعه شود!

رسول خدا از خدای عزوجل روایت می کند:

«لو لا انی استحی من عبدی المؤمن ما ترکت علیه خرقه یتواری بها، و اذ اکملت له الایمان ابتلیته بضعف فی قوته و قله فی رزقه، فان هو حرج اعدت الیه فان صبر باهیت به ملائکتی الا و



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۲۵۳.

۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۲۵۵.

۳- ۳) - کافی ج۲، ص ۲۵۵.

قد جعلت علیا علما للناس فمن تبعه کان هادیا و من ترکه کان ضالا، لا یحبه الا مؤمن، و لا یبغضه الا منافق:» (۱)

اگر از بنده مؤمنم شرم نداشتم، پوششی که خود را با آن بپوشاند برایش نمی گذاشتم، و زمانی که ایمانش را کامل کنم او را به کم کردن قدرتش، و اندک شدن رزقش امتحان می کنم اگر بر آن صبر نکند و نسبت به امتحان من دلتنگ شود، گرفته از او را به او باز می گردانم، و اگر استقامت ورزد به وجودش به فرشتگانم مباهات می کنم.

بدانید که علی (ع) را برای مردم پرچم هدایت قرار داده ام، کسی که از او پیروی کند اهل هدایت شده، و هر کس او را رها کند به گمراهی دچار گشته، علی را جز مؤمن دوست ندارد، و کسی جز منافق با او دشمنی نمی ورزد.

امیرمؤمنان می فرماید:

«ما من الشیعه عبد یقارف امراً نهیناه عنه فیموت حتی یبتلی ببلیه تمحص بها ذنوبه، اما فی مال و اما فی ولد و اما فی نفسه حتی یلقی الله عزوجل و ماله ذنب و انه لیبقی علیه الشیئ من ذنوبه فیشدد به علیه عند موته:» (۲)

کسی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود، که ما از آن نهی کرده ایم، مگر این که تا زمان مرگش مبتلای به امتحاناتی شود که بوسیله آن از گناه پاک شود، یا امتحان در مال، یا در اولاد، یا در وجود خودش، و اگر گناهی بر او بماند، با سخت گرفتن در جان دادنش از گناه پاک می گردد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:



---

۱- ۱) - بحار ج۶۷، ص ۲۲۶، ج۳۵.

۲- ۲) - خصال ج۲، ص ۱۶۹.

«ان البلاء للظالم ادب، و للمؤمن امتحان، و للانبیاء درجه، و للاولیاء کرامه:» (۱)

بی تردید پیش آمدها برای ستمگر مایه ادب، و برای مؤمن امتحان، و برای پیامبران درجه و برای اولیاء کرامت است.

روایات باب امتحان و ابتلاء بسیار زیاد است، اگر بخواهید از همه آنها آگاه شوید به جلد دوم اصول کافی و جلد ۶۷ بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی مراجعه کنید.

### ۳- رهبری و پیشوائی

با توجه به خطابی که از جانب حضرت حق به ابراهیم در آیه شریفه مطرح است، باید گفت این خطاب در زمانی به ابراهیم شده که آن حضرت از مقام نبوت برخوردار بوده است، چون حضرت حق به غیر پیامبر وحی نمی کند و جز با پیامبر سخنی مستقیم ندارد. و از این که مقام امامت را برای ذریه اش درخواست می نماید معلوم می شود زمان درخواست از وجود اسماعیل و اسحاق برخوردار بوده، و چون اسماعیل و اسحاق بر اساس آیات قرآن در روزگار کهنسالی به او عنایت شده و این عنایت پس از داشتن مقام نبوت بوده پس مقام امامتی که به او داده شده پس از مقام نبوت است و مقامی فوق مقام نبوت، و سخنی که برخی از مفسران غیر شیعه دارند که منظور از مقام امامت مقام نبوت است سخنی بی مورد و کاملاً خلاف آیات قرآن مجید است، در حقیقت مقام امامت برای ابراهیم تکمیل مقام نبوت او و دلیل بر رسیدنش به اوج مرتبه معنوی



---

۱- ۱) - بحار ج۶۷، ص ۲۳۵.

و قله با عظمت کمال و جامعیت است، و روایات نقل شده از اهل بیت هم این معنا را تأیید می کند.

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«قد کان ابراهیم علیه السلام نبیا و لیس بامام حتی قال الله تعالی: «انی جاعلک للناس اماما قال: و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» من عبد ضما او وثنا لا یکون اماما:» (۱)

ابراهیم دارای مقام نبوت بود، و امامت برای وی نبود تا خدا به او گفت من تو را امام و پیشوای مردم قرار می دهم، پرسید این مقام در ذریه من نیز خواهد بود؟ خطاب رسید پیمان و عهدم به ستمگران نمی رسد، آنان که بت پرستیدند دارای چنین مقام و مرتبه ای که امامت است نمی شوند.

از حضرت صادق (ع) نیز روایت شده:

«ان الله عزوجل اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذه نبیا، و ان الله تعالی اتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا و ان الله اتخذه رسولا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع له الاشیاء قال: و من ذریتی. . . . .» (۲)

خدای عزوجل ابراهیم را به عنوان عبد انتخاب کرد، پیش از آن که او را به نبوت انتخاب نماید، و او را به نبوت اختیار کرد پیش از آن که مقام رسالت به او عنایت کند، و به مقام رسالت برانگیخت پیش از آن که مقام امامت را به او عطا نماید، چون به مقام امامت نایل آمد قرار گرفتن این مقام را در برخی از فرزندانش درخواست کرد.

در هر صورت از آیات قرآن و روایات استفاده می شود که مقام امامت برای حضرت ابراهیم در اواخر عمرش و پس از نبوت و رسالتش قرار داده شد کتاب کافی شریف در روایتی از حضرت صادق (ع) نقل می کند:



---

۱- ۱) - مواهب الرحمن ج۲، ص ۱۶.

۲- ۲) - کافی ج۱، ص ۱۷۵.

پیامبران و رسولان خدا چهار طبقه اند:

۱- پیامبری که فقط برای خود پیامبری دارد و وظائف شخصی خود را از حضرت حق دریافت می کند و نسبت به دیگران از نظر پیامبری مسئولیت ندارد و برای غیر خود تعیین تکلیف و وظیفه نمی کند.

۲- پیامبری که در خواب می بیند و آواز فرشته را می شنود و او را به چشم نمی بیند و به احدی مبعوث نیست و خود دارای رهبر و امام است چنان که ابراهیم نسبت به لوط رهبر و پیشوا بود.

۳- پیامبری که در خواب ببیند، و آوای فرشته را بشنود و او را با چشم خود ببیند و با او روبرو شود و به یک گروه کم یا بیش مبعوث باشد مانند یونس، خدا درباره یونس می فرماید:

ما او را برای صد هزار بلکه بیشتر فرستادیم (۱)

از صد هزار سی هزار بیشتر بودند و برای یونس امام و پیشوا بود.

۴- پیامبری که هم در خواب ببیند و هم آوای فرشته بشنود و هم در بیداری فرشته را به چشم ببیند مانند پیامبر اولوالعزم، ابراهیم مدتی پیامبر بود و امام نبود تا خدا فرمود:

به راستی من برای تو مقام امامت قرار دادم گفت: و از نژاد من هم خدا فرمود عهد من به ستمکاران نمی رسد. . . (۲)

بر اساس آیات کتاب خدا به ویژه آیه مورد بحث و مخصوصاً جمله لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی اَلظّٰالِمِینَ و آیاتی که برابر روایات کتب فریقین به امامت امامان

ص:۲۱۳

---

۱- ۱) - صافات ۱۴۷.

۲- ۲) - کافی ج۲، کتاب حجت، ص ۳۹.

از اهل بیت تفسیر شده، و بر پایه معارف الهیه منصب امامت و رهبری به ابراهیم خاتمه نیافت، بلکه این مقام و منصب با عظمت جهت هدایت خلق ادامه یافت، تا از افق وجود محمد بن عبدالله و امیرمؤمنان و یازده فرزند معصومش طلوع کرد، و حجت خدا را در همه زمینه ها بر مردم تمام نمود و برای دنیا و قیامت آنان عذری باقی نگذاشت از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق.» (۱)

حجت و امام منصوب پیش از مردم بوده و با مردم نیز هست، و پس از مردم هم خواهد بود.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما زالت الارض الا و لله فیها الحجه، یعرف الحلال و الحرام و یدعو الناس الی سبیل الله.» (۲)

زمین همیشه نپاید جز آن که برای خدا در آن حجتی باید که حلال و حرام را به مردم بفهماند و مردم را به راه خدا دعوت نماید.

عیاشی از صفوان جمال در توضیح فَأَتَمَّهُنَّ گویا از حضرت موسی بن جعفر روایت می کند که حضرت فرمود.

خداوند امامت را به محمد و علی و امامان از نسل علی تمام کرد.

صاحب مواهب الرحمن که از فقهای بزرگ شیعه و عارفی وارسته و محققی تواناست می فرماید:



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۴۸.

۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۵۰.

صفوان بن یحیی از بزرگان از اصحاب حضرت کاظم است و شخصی ثقه و مورد اطمینان و انسانی والاست و هر چه را روایت می کند از امام معصوم روایت می کند. (۱)

بحث امـامت و این که مقامی فوق نبوت است، و این که این مقام با عظمت برای امیرمؤمنان و یازده فرزنـد معصوم او بر اساس آیـات و روایـات ثابت است در صـدها کتاب کلامی، علمی، تخصصـی، فنی، روائی، اسـتدلالی آمـده است که من نیازی نمی بینم در این زمینه به طور مشروح مطالبی را بیاورم فقط به نقل روایتی از مهم ترین کتاب هایمان کتاب شریف کافی که از مهم ترین روایـات بـاب امـامت است و به بیان معرفی امام از طریق اوصاف و ویژه گی هایش و مقام امامت و این جایگاه با عظمت از قول سـلطان سـریر ارتضـا حضـرت علی بن موسـی الرضا برخاسـته اکتفا می کنم روایتی که حق را کاملا روشن می کنـد، و حجت را بر همه تمـام می نمایـد، مگر این که کسـی دچـار تعصب جـاهلی و بیماری تکبر از حق، و عاشق سـتمکاران، و مرید ظالمان، و مقدم کننده دیگران در امور دین و دنیا بر امامان بر حق اهل بیت باشد، که آیات و روایات بر چنین کسی هیچ اثری ندارد! !

عبدالعزیز بن مسـلم می گوید: در ایام علی بن موسی الرضا در مرو بودیم، در آغاز ورود خود روز جمعه در مسجد جامع گرد آمدیم، و در موضوع امامت که مورد اختلاف فراوان مردم بود بحث کردیم، چون شرفیاب محضر حضرت رضا شدم و بررسی های مردم را در امر امامت به حضرت عرض کردم تبسمی فرمود و به من خطاب کرد:

این مردم نادانـند، و از آراء خود فریب خورده انـد، مسـلماً خدای عزوجل جان پیامبر اسـلام را نگرفت تا دین را برای او کامل کرد، و قرآنی برای او فرستاد که



---

۱- ۱) – مواهب الرحمن ج۲، ص ۱۸.

شرح همه چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام، و آنچه را مردم به آن نیازمندند همه را در آن بیان کرده «سوره انعام ۳۸» ما در این کتاب چیزی را فرو گذار نکردیم.

در سفر حجه الوداع که آخر عمر پیامبر بود این آیه نازل شد: «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم» امر امامت از تمام نعمت است.

پیامبر از دنیا نرفت تا برای مردم همه معالم دین آنان را بیان کرد، و راهشان را برای آنان روشن نمود و آنان را بر جاده حق واداشت و علی را برای آنان رهبر و پیشوا قرار داد، و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد تا آن را بیان نمود، هر که گمان می کند که خدا دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را ردّ کرده است و هر که کتاب خدا را ردّ کند به آن کافر است، آیا قدر و موقعیت امامت را در میان امت می دانند تا از جانب مردم اختیار را انتخاب در آن روا باشد. بی تردید امامت اندازه ای فراتر و مقامی والاتر و مکانتی بالاتر و آستانی منیع تر، و عمقی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود به آن رسند، یا با رأی و نظر خود آن را درک کنند یا به انتخاب خود امامی تعیین کنند!

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم پس از آن که مقام نبوت و خلت را پا برجا کرد به آن رسید، این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدا او را به آن مشرف کرد و نامش را به وسیله آن بلند گردانید و فرمود: «به درستی که من تو را برای مردم امام قرار دادم» خلیل از شادمانی گفت: «و از ذریه و نژاد من هم» (۱)



---

۱- ۱) - بقره ۱۲۴.

خدای تبارک و تعالی فرمود: «عهد من به ستمکاران نمی رسد» این آیه شریفه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل اعلام می کند و آن را ویژه برگزیدگان پاک می داند.

سپس خدای تعالی ابراهیم را گرامی می داشت و امامت را در ذریه برگزیده او نهاد و فرمود «اسحاق و یعقوب را غنیمتی بزرگ به او بخشیدیم و همه را شایسته قرار دادیم و آنان را امامان و رهبرانی مقرر کردیم که به فرمان ما هدایت می نمودند به آنان انجام کارهای خیر و اقامه نماز و پرداخت زکات را وحی نمودیم و همه برای ما بنده واقعی بودند. (۱)

این امامت پیوسته در ذریه او بود و از یکدیگر قرن به قرن ارث می بردند تا آن را به پیامبر اسلام به ارث داد و فرمود: «به راستی سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان اویند و پیروان او این پیامبر و اهل ایمان اند و خدا سرپرست مؤمنان است» (۲)مقام امامت به پیامبر اختصاص داشت و به فرمان خدا آن را به علی (ع) چنان که خدای تعالی واجب کرده بود واگذاشت، سپس به ذریه برگزیده او منتقل شد، ذریه ای که خدا به آنان طبق گفته اش در قرآن علم و ایمان داده است «و کسانی که به آنان علم و ایمان داده شد می گویند: بی تردید شما بر اساس قضا و قدر ثبت شده در کتاب خدا لوح محفوظ تا روز قیامت از پذیرش حق درنگ کردید و اینک این روز قیامت ولی به شما به حق معرفت نداشتید» (۳)

امامت تا قیامت در فرزندان علی است زیرا پس از محمد پیامبری معبوث نمی شود، این نادانان و جاهلان چگونه از نزد خود امام می تراشند با آن که امامت



---

۱- ۱) - انبیا ۷۱- ۷۲.

۲- ۲) - آل عمران ۶۸.

۳- ۳) - روم ۵۶.

مقام انبیا وارث اوصیاء است، امامت نیابتی الهی و خلافتی از پیامبر و مقام امیرمؤمنان و میراث حسن و حسین است.

به راستی امامت زمام دین، و نظام مسلمین، و عزت مؤمنین است، امامت بنیاد پاک اسلام و شاخه با برکت آن است، به وسیله امامت نماز و روزه و زکات و حج و جهاد کامل و تمام می شود، و غنیمت و صدقات بسیار و فراوان می شود، حدود و احکام به اجرا می آید، مرزها و نواهی مملکت مصون می گردند، امام حلال و حرام خدا را بیان می کند و حدود خدا را برپا می دارد، و از دین خدا دفاع می نماید، امام در عالم هستی مانند خورشید طلوع می کند و بر افق قرار می گیرد که دست و دیده مردم به مقام و عظمتش نرسد، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور برافروخته، ستاره راهنما در تاریکی شب ها و بیابان های تنها و گرداب دریاهاست، امام آب گوارائی است برای تشنگی و نجات دهنده ای است از هلاکت، چون آتشی است بر تپه برای سرمازدگان و دلیلی است در تاریکی ها که هر که از او جدا شود هلاک است.

امام ابری است بارنده، بارانی است سیل آسا، خورشیدی است تابان، آسمانی است سایه بخش، زمینی است گسترده، چشمه ای است جوشنده، و غدیر و باغ است، یاری است امین، پدری است مهربان، برادری است دلسوز و هنگام ترس و پیش آمدها پناه بندگان خداست، امام در میان خلق امین خدا و حجت بر بندگان و خلیفه اوست در سرزمین ها، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حقوق اوست.

امام از گناهان پاک و از عیوب بر کنار است، به دانش مخصوص و به حلم و بردباری موسوم ماست، امام نظام دین و عزت مسلمین و خشم بر منافقین و هلاک کفار است. امام یگانه روزگار خود است، کسی با او مساوی نیست، و

دانشمندی با او برابر نمی باشد، جایگزین ندارد، شبیه و مانندی برای او نیست بدون تحصیل مخصوص به فضل و از طرف خدا محسن به دانش اختصاص یافته کیست که آنگونه که باید به شناخت امام برسد، یا اختیار انتخاب او را داشته باشد؟

هیهات هیهات، خردها درباره اش گمراه اند، و خاطرها سرگردان، و عقل ها حیران، و دیده ها بی دید، بزرگان در این عرصه کوچک اند، و حکیمان مبهوت، و بردباران کوتاه نظر، و هوشمندان گیج و نادان، و شعرا لال و گنگ و ادبا درمانده، و ناطقان بی زبان، شرح یک مقامش را نتوانند، و وصف یکی از فضائلش را ندانند، همه به عجز معترف اند، چگونه می توان کنهش را وصف کرد، و اسرارش را فهمید، چگونه کسی به جای او ایستد و حاجت هائی که برآوردنش ویژه اوست برآورد؟

نه چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختری است که برافروزد، و از دسترس دست اندازان و وصف واصفان فراتر است، انتخاب بشر کجا به این پایه رسد، عقل کجا و مقام امام کجا، در میان جوامع کجا چنین شخصیتی یافت شود؟ این جاهلان گمان می کنند که در غیر خاندان رسول خدا و اهل بیت پیامبر امامی یافت می شود؟ خودشان تکذیب کننده خود هستند، آرزوی بیجا برند، به گردنه بلند لغزاننده ای گام نهند که آنان را به نشیب پرتاب کند، می خواهند به عقل نارسای خود امامی تعیین کنند، و به رأی گمراه کنند خویش پیشوائی بسازند، جز دور شدن از مقصد حق بهره نبرند، خدا آنان را نابود کند تا کی دروغ گویند، اینان به پرتگاه درآمدند.

دروغ بافتند، و سخت به گمراهی افتادند، و به سرگردانی گرفتار شدند، دانسته و فهمیده امام خود را رها کردند، و پرچم باطل برافراشتند، «شیطان کارشان را در

برابرشـان آرایش داد و آنان را از راه بگردانیـد با آن که حق در برابر چشـمشان بود» (۱)از انتخاب خـدای جل جلاله و رسول خـدا روی برتافتنـد، و به انتخاب باطل خویش گرائیدند با این که قرآن به آنان می گوید: «و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفرینـد و آنچه را بخواهـد برمی گزینـد، در برابر اراده او و قلمرو تکـوین و تشـریع اش اختیـاری نیست، منزه است خـدا و برتر است از آنچه شریک برای او می گیرند.» (۲)

برای هیچ مرد و زن با ایمان اختیاری در برابر حکم خدا و رسولش در امری از امور نیست. (۳)

«چیست برای شما چگونه قضاوت می کنید؟ آیا شما را کتابی آسمانی از نزد خداست که در آن به سود خود می خوانید، که هر چه را شما بخواهید و انتخاب کنید برای شما خواهد بود، یا شما را بر ما تا روز قیامت پیمان و سوگند استواری است که هر چه را به سوی خود حکم کنید ویژه شماست از آنان بپرس کدامشان ضامن این ادعاست یا شریکانی در ربوبیت خدا دارند که از آنان نزد خدا شفاعت کنند پس اگر راستگویند شریکانشان را به میدان آورند» (۴)

و خدای عزوجل فرموده: آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا قفل ها بر دل دارند یا خدا دلشان را مهر نهاده و نمی فهمند؟ ! (۵)



---

۱- ۱) - عنکبوت ۳۸.

۲- ۲) - قصص ۶۸.

۳- ۳) - احزاب ۳۶.

۴- ۴) - قلم ۳۶- ۴۱.

۵- ۵) - محمد ۲۴.

یـا، گفتنـد شـنیدیم در حالی که از روی حقیقت نمی شـنوند، قطعاً بـدترین جنبـدگان نزد خـدا کران از شـنیدن حق و لالان از گفتن حق هسـتند که کلام خـدا را انـدیشه نمی کننـد، اگر خـدا نسـبت به پـذیرفتن حق خیری در آنان می دیـد یقیناً ایشان را شنوای معارف می کرد و اگر با عنادی که دارند آنان را شنوا کند باز اعراض کنان روی از حق می گردانند. (۱)

یا «می گویند: شـنیدیم و عمداً مخالفت کردیم» (۲)«بی تردیـد فضل و مقام به دست خـداست، آن را به هر کس بخواهد عطا می کند و خدا صاحب فضل عظیم است.» (۳)

مردم چگونه می توانند از نزد خود امام اختیار کنند با آن که امام باید شخصـیتی باشد که: دانا باشد و جهلی در او دیده نشود، سرپرستی باشد که از مسئولیت شانه خالی نکند، معدن قدس و طهارت و نور و زهد علم و عبادت باشد.

از طرف پیـامبر مخصوص به دعوت باشـد و از جانب او تعیین شود، از نژاد فاطمه زهرا مطهره بتول باشـد، در نسب او تیرگی و گفتگو نباشـد و از بالاترین خانـدان در قبیله قریش و کنگره رفیع بنی هاشم و عترت رسول اکرم و مورد رضای خدای عزوجل باشـد، شـرف اشـراف و زاده عبد مناف باشد، شـکافنده حقایق علم و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد، مملو از معنویات امامت و دانای به سیاست باشد، واجب الاطاعه باشد و به فرمان خدا قیام کند. ناصح بندگان خدا و حافظ دینش باشد.



---

۱- ۱) - انفال ۲۱- ۲۳.

۲- ۲) - نساء ۴۶.

۳- ۳) - حدید ۲۹.

به راستی پیامبران و امامان را خدا توفیق عنایت کند، و از مخزون علم و حکمت خود به آنان حقایقی عطا فرماید که به دیگران ندهد، و دانش آنان برتر از دانش همه اهل زمان های آنان است چنان که خدای عزوجل فرماید: آیا کسی که رهبری صحیح کند شایسته پیروی است، یا کسی که نیازمند هدایت است چه شده؟ شما چگونه قضاوت می کنید؟ ! (۱)به هر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شده و جز خردمندان متذکر نشوند. (۲)درباره طالوت می فرماید به راستی خدا او را بر شما برگزید و افزونی در علم و جسم داد، خدا به هر که بخواهد زمامداری اش را عنایت می کند، خدا بسیار عطا کننده و داناست، (۳)و درباره پیامبرش می فرماید:

کتاب و حکمت را بر تو فرستاد و آنچه نمی دانستی به تو تعلیم داد و فضل خدا بر تو بزرگ است، (۴)و درباره خاندانش که از آل ابراهیم هستند فرمود: آیا به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنان داده حسد می برند؟ مسلماً به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به آنان عظمت بخشیدیم، برخی به آل ابراهیم و پیامبر که والاترین فرد از آن خاندان است ایمان آوردند و گروهی اعراض کردند و دوزخ که آتشی سوزان است برای آنان بس است.

مسلماً چون خدا بنده ای را برای اصلاح کار بندگان خود انتخاب کند به او شرح صدر دهد، و در دلش چشمه های حکمت و فرزانگی بجوشاند، و دانش خود را از راه الهام به او بیاموزد به طوری که در پاسخ هیچ سئوال و پرسشی در نماند و نسبت به حق سرگردان نشود، زیرا از جانب خدا دارای مقام عصمت



---

۱- ۱) - یونس ۳۵.

۲- ۲) - بقره ۲۶۹.

۳- ۳) - بقره ۲۴۷.

۴- ۴) - نساء ۵۴.

است و مشمول یاری او و از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را به این صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر یک از خلقش باشد که او را درک نماید، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند و خدا صاحب فضل بزرگ است، آیا بشر قدرت دارد که چنین امامی انتخاب کند، یا انتخاب شده مردم دارای چنین صفاتی است که او را بر همه پیش انداخته اند؟ ! !

به خدا سوگند که از حدود الهی تجاوز کردند، و قرآن را پشت سر انداختند، گویا مطلب را نمی دانند، هدایت و شفا در کتاب خداست که به آن پشت کردند و پیرو هوای نفس خود شدند و خدا آنان را نکوهش کرد و دشمن داشت، و بدبخت ساخت و فرمود: کیست گمراه تر از آن که پیرو هوای خود شد، بی رهبری از جانب خدا، به راستی خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند، (۱)و فرمود: این کارشان نزد خدا و اهل ایمان دشمنی بزرگ است، اینگونه خدا بر دل هر گردنکش زورگوئی مهر تیره بختی می نهد. (۲)

و درود خدا بر محمد و آلش و سلام کامل فراوانی بر آنان باد. (۳)

خوانندگان عزیز شما را به خدا سوگند چند بار این روایت را که در مهم ترین کتاب حدیث از قول حضرت رضا ویژگی های امام به حق بیان شده مطالعه کنید و دقت نمائید و سپس با کمک گرفتن از عقل خود قضاوت کنید که آیا سخن شیعیان اهل بیت در مسئله امامت صحیح است یا دیگران؟

به امید این که دیگران در این مسئله حیاتی انصاف به خرج دهند و زحمت مطالعه این روایت و کتاب المراجعات سید شرف الدین و الغدیر علامه امینی و



---

۱- ۱) - قصص ۵۰.

۲- ۲) - غافر ۳۵.

۳- ۳) - متن کامل روایت اصول کافی ج۱، ص۱۱۶ انتشارات اسوه.

عبقات میر حامد حسین هندی، و قادتنای آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی و گم شده ای در سقیفه دکتر پاک نژاد یزدی، و سقیفه علامه مظفر و ثم اهتدیت تیجانی را تحمل کرده و از تعصب بیجا و تکبر در برابر حق بپرهیزند و به این همه فتنه و فسادی که ملت اسلام دچار به آن هستند خاتمه دهند.

### ۴- نفی امامت و رهبری از ستمکاران

«دانشمندان علم اصول با توجه به کلمه اَلظّالِمِینَ در آیه شریفه که از باب مشتق است و شامل شرک و غیر شرک می شود، برای نفی رهبری و امامت از ظالمین اینگونه استدلال کرده اند که اگر مشتق حقیقت در آلوده به ظلم در گذشته و حال و آینده باشد، پس ستمکار لایق این مقام نیست گرچه در گذشته آلوده بوده و فعلاً آلوده به ظلم نباشد و آینده هم آلوده نشود، و اگر گذشته آلوده نبوده فعلاً آلوده است شایسته این مقام نیست، و اگر گذشته و حالش پاک از ظلم باشد و آینده دچار ظلم شود باز هم لایق این مقام نیست، غیر شیعه به این دانشمندان پاسخ داده اند اگر مشتق حقیقت در خصوص متلبس به ظلم در گذشته باشد چنان که برخی از دانشمندان علم اصول در فرقه های غیر شیعه می گویند استدلال به این آیه درباره کسی که پس از ظالم بودنش و آلوده بودنش به شرک که به قول قرآن در سوره لقمان ظلم عظیم است یا آلوده بودنش به گناه دیگر ایمان آورده و توبه کرده صحیح نیست، بنابراین مردم می توانند هر کسی را که مؤمن شده و توبه کرده به این مقام انتخاب کنند و زمام امور مسلمانان و دین را به دست او بسپارند و روی این حساب انتخاب مردم در سقیفه صحیح است! و لازم نیست انتخاب شده از نظر علم مافوق همه باشد، و از مقام عصمت بهره داشته باشد!

ولی شیعه می گوید: «ظاهر آیه شریفه دلالت دارد که وجود ظلم مانع از دریافت این مقام است لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی اَلظّٰالِمِینَ.

و صرف تلبس به ظلم در نفی رهبری و امامت از ظالم کافی است، و تلبس به ظلم زمانی دون زمانی مدخلیت در مسئله ندارد، آنچه مدخلیت دارد صرف ظلم است در هر زمانی که باشد.

مردم نسبت به تلبس به ظلم و عدم آن بر چهار گروه اند:

۱- متصف به طاعت و عبادت و ایمان و اخلاص از ابتدای عمر تا لحظه خروج از دنیا.

۲- متصف به ظلم از ابتدای عمر تا پایان عمر.

۳- متصف به ایمان و طاعت در ابتدای عمر و آلوده به ظلم در آخر عمر.

۴- متصف به ظلم در ابتدای کار و آراسته به طاعت و عبادت در بقیه عمر.

یقیناً کسی به این منصب غیب مکنون و سرّ مصون، و مقام عظمی جز فرد اول که همه لحظات عمرش به ایمان و طاعت گذشته لایق نیست و اطلاق آیه شریفه بقیه افراد یعنی سه دسته دیگر را قطعاً نسبت به این مقام طرد و نفی می کند، چنان که اطلاق آیه شریفه اقسام ظلم را چه شرک و چه غیر شرک شامل می گردد.

بنابراین در این زمینه نیازی به دخالت دادن بحث مشتق که در کتاب های ادبی و اصولی مطرح است نیست، و به آن همه بحث های طولانی و ردّ و ایراد احتیاجی نمی باشد.

آیه شریفه به مسئله مشتق ارتباطی ندارد، سیاق آیه شریفه و اطلاقش دلالت قطعی دارد که صرف وجود ظلم با جعل این منصب از طرف خدای عادل منافات دارد، و بر خداوند عالم و حکیم و عادل شایسته نیست که زمام دین و دنیا و

سیاست و حکومت را به دست کسی یا کسانی بدهد که مصداق ظالم است چه این که ظلمش در گذشته باشد یا حال یا آینده.

امام امین خدا بر خلق اوست، و منشأ رابطه میان خدا و میان بندگانش، بنابراین ظلم موجب سقوط این مقام از ظالم و مانع رسیدن این مرتبه به اوست لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی اَلظّٰالِمِینَ چه این که ظلمش در گذشته باشد یا حال یا آینده.

در هر صورت از متن و سیاق آیه شریفه مسائلی استفاده می شود.

۱- اضافه ی جعل به پروردگار جٰاعِلُکَ دلالت بر شرف امامت دارد و این که مقام فضلی از سوی خدا و لطف حضرت اوست، و مقامی نیست که با دست و پا زدن و تشکیل شورا، و فتنه گری، و اسلحه و زور به دست آید، امری است آسمانی نه زمینی.

۲- از سیاق آیه مبارکه به دست می آید که امامت مقامی پس از نبوت است، ابراهیم امامت را پس از این که دارای اولاد شد برای ذریه اش درخواست کرد، زیرا پیش از اولاد دار شدن از مقام نبوت بهره مند بود، و جاعل که اسم فاعل است به معنای قرار دادن امامت در آینده است نه در گذشته، گذشته مقام نبوت برای ابراهیم ثابت بود، و امامت بنا شد پس از اتمام ابتلائات به او عنایت شود.

۳- گفتار حضرت حق لِلنّٰاسِ اشاره به امتنان خدا بر جمیع انسان ها تا قیامت است و این که امامت هبه و لطف حق و از بزرگ ترین مصالح آنان نسبت به دنیا و آخرت است.

۴- از آیه شریفه ادب دعا از درخواست ابراهیم استفاده می شود، زیرا او آگاه بود که ذریه اش کسانی هستند که اهلیت این مقام را ندارند. بنابراین برای همه ذریه درخواست امامت ننمود، اگر درخواست می کرد قطعا با مقام نبوت و علم و آگاهی اش تناسب نداشت.

۵- آیه آگاهی میدهـد که مانع از دریافت مقام امامت منحصـر در ظلم است بـدون این که زمانی در آن لحاظ باشد، ابراهیم با دریافت پاسـخ حق لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی اَلظّٰالِمِینَ، نفرت از ظلم و مبغوض بودن آن را به ذریه اش تا قیامت گوشـزد می کند تا از آن اجتناب نمایند.

۶- از جمله ی لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی اَلظّٰالِمِینَ استفاده می شود که امامت دارای شرف خاص، و فضیلت بسیار عظیم، و صاحب بلندی مرتبت است، زیرا امـامت با آثاری که در آن است از قیام به مصـلحت ناس، و تعهـد نسـبت به آنان، و سـیاست مـداری به نفع امت، عهدی از جانب خداست» (۱)و این مقام شایسته کسی جز معصوم نیست.

از وجود مبارک حضرت صادق (ع) در روایتی بسیار بسیار مهم نقل شده است.

«لا یکن السفیه امام التقی»

سفیه رهبر و پیشوای پرهیزکار و صاحب تقوا نمی شود.

سفه: نقصـان عقـل در دین یـاد در دنیاست یا در هر دوی آن است. این که امام صادق سـفیه را در مقابل تقی قرار داده، از این رو در رو قرار دادن یـا به عبارت دیگر از اینکه سـفیه ضـد تقی است اسـتفاده می شود که هر کس تارک تقوا باشـد گرچه در امری از امور اندک دین، و متصف به تقوا نباشد قطعا سـفیه است، و لفظ سـفه در بسـیاری از اخبار اطلاق بر هر کسی شده که عـاشق دنیـا باشـد در هر مرتبه ای از عشـق و در هر مرتبه ای از دنیـا دنیـائی که عشـق ورزی به آن به فرمـوده پیـامبر رأس همه گناهان است.



---

۱- ۱) - مواهب الرحمان ۱۴- ۱۵ با توضیح بیشتر.

بنابراین سفیه انسان کم عقلی است، که بخاطر کم عقلی اش عاشق دنیاست، و حقیقت بر او پوشیده است، و از این طریق آلوده به ظلم است، و چنین کسی نمی تواند واسطه ارائه طریق حق به دیگری شود، چه رسد به این که بتواند کسی را به حق برساند.

علمای علم کلام برای امامت شروط هفت گانه ذکر کرده اند شروطی که از قرآن و روایات گرفته اند:

عصمت الهیه، جعل مقام از جانب حق، محجوب نبودن اعمال عباد از او، داشتن دانش و آگاهی به آنچه که مردم به آن نیازمندند، محال بودن پیدا شدن وجودی برتر از او تا قیامت، مؤید بودن به تأییدات الهیه، خالی نبودن زمین از او. (۱)

باید گفت این مسئله با عظمت که جعل آن از طرف خداوند برای ابراهیم مقرر شد و بر اساس وعده حق به ذریه معصوم او انتقال یافت، پس از پیامبر بزرگوار اسلام به دست اهل دنیا در افق خاص خودش وجود مبارک امیرمؤمنان به محاق داده شد، تا آثارش در جامعه اسلامی طلوع نکند، و این مقام الهی و ملکوتی به شاهی و سلطنت و حکمرانی مادی انتقال یابد، و با تشکیل جلسه ای که خالی از جمع امت بود، و نفراتی خاص و معدود در آن شرکت داشتند با شعور و مشورتی همراه با عجله و شتاب کسانی را در این جایگاه الهی قرار دادند که خود معترف بودند ما را شایستگی این مقام نیست و افضل از ما در امت وجود دارد.

«اقیلونی اقیلونی و لست بخیر منکم و علی فیکم.»

ص:۲۲۸

---

۱- ۱) - مواهب الرحمن ۱۷.

مرا واگذارید، مرا واگذارید که بهتر از شما نیستم و شخصی چون علی که لایق این مقام است و پیامبر او را در غدیر معرفی به خلافت و امامت نموده در میان شماست.

ولی او را وادار به پـذیرش این مقام کردنـد، و پس از او این موقعیت را به ارث بردند و سـپس به ارث دادند تا کار حکومت و امر دین و سـیاست به دست خانـدان اموی افتاد، خانـدانی که روایات و تاریـخ ثابت کرده انـد تا آخرین نفرشان در راه نابودی دین و ریشه کن کردن آئین خدا بودند! !

حادثه مصـیبت بار کربلا که از اعظم مصائب است، و حادثه حمله خونین یزیدیان به مدینه و سپس به مکه و اتفاق بسیار نـاگوار حـدیث سـازی و سب گوئی در منـابر و خطبه هـا به اهـل بیت پیـامبر به ویژه امیرمؤمنـان، و ایجاد انحراف در احکام و قوانین الهی و تحریف معانی آیات و معارف و. . . . . . همه و همه نشان دهنده این است که منصب امامت شایسـته اهل سـتم و گناه نیست چنان که حضرت حق قاطعانه به ابراهیم در برابر درخواستش « وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی » اعلام کرد: لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی اَلظّٰالِمِینَ.

ص:۲۲۹

### تفسیر آیه ۱۲۵

### اشاره

وَ إِذْ جَعَلْنَا اَلْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمْناً وَ اِتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطّائِفِينَ وَ اَلْعاكِفِينَ وَ اَلرُّكَّعِ اَلسُّجُودِ.

و یاد کنید زمانی که ما این خانه کعبه را برای همه مردم محل بازگشت و گردهمائی و جای امن و امان قرار دادیم و فرمان دادیم از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید، و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که: خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و راکعان و ساجدان از هر آلودگی ظاهری و باطنی پاکیزه کنید.

### شرح و توضیح

از آیه شریفه چهار مسئله بسیار مهم و اساسی استفاده می شود: ۱- بیت و آثار آن ۲- مقام ابراهیم. ۳- طهارت ظاهری و باطنی. ۴- مقام عابدان حقیقی.

### بیت و آثار آن.

بیت به محل و مرکزی گفته می شود، که شبانه در آن استقرار می یابند، و به بیتوته و استراحت یا به عبادت و بندگی می پردازند. گاهی استعمال این کلمه بر همه مسجدالحرام و به حرم امن الهی اطلاق می شود.

می گویند مراد از بیت در آیه شریفه کعبه معظمه است، و به نظر می رسد در این تطبیق اشکالی نباشد زیرا از باب تسمیه کل بر جزء است.

کعبه که بنای آن بر اساس آیات خدا به دست نورانی ابراهیم و اسماعیل با نیتی پاک و خالصانه بنا گذاری شده، دارای آثار الهی و معنوی فراوانی است که بخشی از آن در این قسمت اشاره می شود.

معنویت کعبه دورنمائی از عظمت و جلال و جبروت صاحب آفرینش و خالق هستی است.

مسلمانان اگر مناسک مربوط به این مرکز الهی را به حقیقت تحقق دهند، و شرایط آن را به گونه ای که حضرت حق از آنان خواسته، انجام دهند به عظمتی مافوق تمام عظمت ها و جلالی مافوق تمام جلالت ها میرسند.

در مناسک مربوط به بیت، همه عوامل و ابزار لازم برای رشد و تکامل انسان قرار داده شده است.

زائر بیت لازم است با انجام مناسک، در حالی که شرایط معنوی آن را رعایت نماید، و در این بازار معنوی کالای اخلاص به میدان بیاورد، خود را به عرصه قبولی عمل برساند و همه خلأهای فکری و روحی و اخلاقی و عملی و به ویژه ایمانی خود را جبران کند، و اگر در اتصال معنوی به بیت به این کیفیت نرسد و از آن جایگاه با عظمت به این صورت بهره نجوید، جز ظاهری خشک و بی روح از مناسک را بجای نیاورده و کاری هماهنگ با حقایق الهیه از او ظهور نکرده است.

کعبه به حقیقت قبله دل ها و نور ارواح و ضیاء افکار، و نشانه ای برای جهت دادن همه موجودیت انسان به سوی الله است.

کعبه محوری است که انسان در صورت طواف واقعی در حول آن از تمام رذایل پاک می گردد و به همه حسنات آراسته می شود.

کعبه خانه عبادت و بندگی و محل عشق و عاشقی و جایگاه پاکان و نیکان، و مرکز خشوع و خضوع صالحان و صدیقان است.

کعبه قلب معنویت و جایگاه عبودیت، و محل اخلاص و مرکز فروتنی و خاکساری است و دلی که از این اوصاف بهره ندارد در آن جای ندارد.

ص:۲۳۱

بی تردیـد بـدون وجودی تزکیه شـده، و قلبی آراسـته به حقـایق، و نفسـی رنـگ گرفته از اوصاف الهی نمی توان راهی به آن حریم مقدس و حرم با عظمت پیدا کرد، که راه واقعی انسان به سوی حضرت معبود فقط از طریق قلب سلیم است و بس و یقیناً قلـب سـلیم عبـارت از قلب خـاشع و خـاضع و مـؤمن و متقی و رقیـق و رحیم و رؤوف و کریم و آراسـته به یقین و منبع مهر و کرامت است.

خانه حق خانه ای است که تا از صفات شیطانی پاک نگردی، و از شرارت های نفس رها نشوی، و از چاه تاریک رذایل بیرون نیائی و خودیت ملکوتی خود را باز نیابی، و خویشـتن را از بیگانگان و دشـمنان بی نیاز نسازی به آن حریـم مقدس و حرم امن راه پیـدا نکنی. یقیناً چون دل از غیر فارغ ساختی، و نفس از رذایل پرداختی، و لباس شـیطان صـفتی از وجودت در انـداختی و هویت خود را به تمام معنا به حضرت دوست باختی لیاقت ورود به حرم را برای خود مقرر ساختی.

عارف معروف همدانی، در کتاب عرفانی تمهیدات می گوید:

ای عزیز! بـدان که راه خـدا نه از جهت راست است، و نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیک که راه خـدا در دل است و یک قدم است:

«دع نفسک و تعال:»

خـود را از خـودیت و منیت و از همه آلـودگی هـا بری و پـاک کن و بالاـتری رذیلت که خودپرسـتی است و آن اسـاس تمـام بدبختی هاست از خود بریز و آنگاه به جوار قرب حرکت کن.

مگر از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله نشنیده ای که او را پرسیدند:

«این الله؟ فقال عند المنکسره قلوبهم» (۱)

خدا کجاست؟ فرمود: نزد قلب های شکسته مؤمنان.



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۰ ص ۱۵۷ باب ۱۲۵.

ای عزیز زیارت کعبه و حج صورت کار همه کس باشد، ولی حج حقیقت نه کار هر کسی باشد، در راه حج زر و سیم باید فشاندن، در راه حق جان و دل باید فشاندن این چه کسی را مسلّم باشد؟ آن را که از بند جان برخیزد مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً (۱)این باشد.

دریغا که بشریت انسان نمی گذارد که به کعبه ربوبیت رسیم، و بشریت نمی گذارد که ربوبیت رخت بر صحرای صورت نهد.

هر که بی توجه (به حقایق و بدون آراستگی به صفات حسنه) نزد کعبه گل رود خود را بیند و هر که به کعبه دل رود خدا را بیند انشاءالله که خدا ما راحج حقیقی روزی کند.

چون دل تصفیه کردی و آن را به نور معرفت آراستی و بر یقین و عشقش استوار نمودی، حرمتی مافوق حرمت کعبه برای آن به دست آوردی، با چنین دل به زیارت کعبه برو که خود را با معنویت آن بیت عظیم یعنی آن نوری که در قیامت از باطن آن خانه به شفاعتت آید هماهنگ نموده و به موقفی بسیار مهم و مقامی جلیل دست یافته ای و بدان که حرمت دل در صورتی که به حقیقت و درستی، بیت الله و عرش الله گردد با حرمت کعبه قابل قیاس نیست.

از زمان بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل، این مرکز مبدء و منبع پخش نور هدایت و مایه برکت و عامل راهنمائی بندگان به سوی حقایق بوده و قرآن مجید جهت هدایت انسان ها و ایجاد تحول همه جانبه در کنار این خانه نازل شده، و راه بینش وسیع را به گستردگی ظاهر و باطن هستی به روی آنان گشوده است.



---

۱- ۱) - آل عمران ۹۷.

کعبه آری کعبه همان مرکزی که در آن و از برکت و هدایت آن و معنویت فوق العاده اش، مناسک انجام می گیرد و با توجه به مناسک آن و دقت در اسرارش، آدمی از شرک، زندقه، نفاق، قومیت، عصبیت، تکبر، نخوت، اسارت، ذلت و سایر پلیدی ها دور می شود، و به همه مراتب هدایت اگر از صمیم قلب بخواهد می رسد.

کعبه با معنویت همه جانبه اش و با مناسک ابراهیمی اش به انسان می آموزد که بنده ی پاک از شوائب محبوب خداست، کعبه تعلیم می دهد که جامعه اسلامی باید در همه شئون زندگی دارای وحدت کلمه باشد و به اهل استطاعت درس می دهد که از استطاعت مالی و بدنی خود در راه اعتلای کلمه ی حق بکوشید و به ندای تمام مظلومان و محرومان و مستمندان و مستضعفان و دردمندان جهان جواب مثبت دهید و همه ساله با تشکیل دادن این اجتماع بی نظیر و گردهمائی عظیم به رفع نیازها و گرفتاری های ملل اسلامی و دیگر ملت ها اقدام نمائید و اسیران در بند مستکبران را از اسارت برهانید و برای حفظ استقلال مادی و معنوی امت اسلامی ایجاد ضمانت نمائید.

کعبه در صورتی که مناسکش با خلوص انجام گیرد، و حقایق معنوی اش از افق وجود انسان طلوع کند عامل محبت و دوستی، عاطفه و مهرورزی، اخوت و برادری، و مایه ظهور عدل و مساوات و صفا و صمیمیت است.

کعبه در پرتو عظمت و معنویتی که دارد، راهنمای مسلمانان به سوی سعادت دنیا و آخرت است و به غیر مسلمانان هم راه ایجاد وحدت و اتفاق را آموخته و به آنان تعلیم می دهد که: برای رفع مشکلات خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیاز مبرم به یک جامعه سالم و پاک دارند.

ص:۲۳۴

امیرمؤمنان (ع) در پایان خطبه اول نهج البلاغه درباره ی کعبه و مناسک مربوط به آن می فرماید:

شما را به حج خانه اش که آن را قبله ی مردم قرار داده مکلف نموده، تا چون جانداران که با حرص و ولع به چشمه ی زلال وارد می شوند، در حال تسلیم به آن جایگاه در آئید، و کبوتروار به آن حرم امن پناهنده شوید.

حکمت الهی اقتضا دارد که بندگانش آزادانه در برابر عظمت ربوبی اش در آن جایگاه مقدس سر فرود آرند، شنوندگانی از بندگانش را انتخاب کرد تا دعوت او را پاسخ گویند و مشیت حضرتش را تسلیم گردند.

این بندگان بهره مند از گوش شنوا، به آن حریم مقدس میروند و در آن جایگاه قدس که پیامبران عظام الهی وظیفه بندگی به جای آوردند، روی به معبود قرار گرفته و خود را شبیه فرشتگان طواف کننده به دور عرش می نمایند، تا در آن تجارت گاه الهی سودها برده و به وعده گاه عفو و احسان حق روی می آورند.

خدای سبحان کعبه و وظایفش را شعار جاودانی برای اسلام، و جایگاه امن برای پناهندگانش قرار داده، در آن معبد عظیم اعمالی را واجب، و ادای حق آن حرم مقدس را بر بندگانش لازم و ورود به آن معبد و دیدارش را به کسانی که توانائی دارند حکم نموده است.

در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه درباره ی عظمت کعبه می خوانیم: (۱)

حج خانه ی خدا و اعمالی که بایستی در آن مقدس ترین معبد الهی انجام گیرد به قدری در سازندگی فرد و اجتماع مؤثر است که قابل توصیف با قضایای معمولی نیست به طوری که میتوان گفت:



---

۱- ۱) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه علامه جعفری ج ۲ ص ۲۲۴.

اگر انسانی به آن عمل سازنده توفیق یابد و با این حال دگرگونی در وضع او ایجاد نشود و به مسیر تکامل وارد نگردد حتماً یا به حکمت آنچه که دیده و عمل کرده است آگاهی نداشته و یا نیروی غرائز حیوانی و خودخواهی او به قدری مقاومت داشته است که اگر خود حق و حقیقت را هم می دید و در جاذبه ی آن قرار می گرفت پا به فرار می گذاشت و کم ترین نتیجه ای را از آن مشاهده نکرده و قرار گرفتن در جاذبه ی حق و حقیقت را به دست نمی آورد.

برای توضیح مقداری از عظمت حج بیت الله این عمل دگرگون کننده مطالبی را مطرح می کنیم.

## کعبه اولین معبد الهی

۱- مسلم است که در همه جوامع و همه دوران ها مخصوصاً در آن جمعیت هائی که پیامبران و خداشناسان وجود داشته اند، جایگاه مخصوصی برای عبادت و تفکرات معنوی ساخته شده است.

این معابد در حقیقت رصدگاه هائی برای نظاره به بی نهایت و ایجاد رابطه میان بی نهایت بزرگ «خدا» و بی نهایت کوچک «انسان» می باشند.

در این رصدگاه هاست که آدمیان بدون واسطه با خویشتن روبرو می شوند و با امواج مقدس وجدان خویش با خدا به راز و نیاز می پردازند.

در هیچ یک از جایگاه ها و مسکن هائی که بشر با دست خود می سازد مصالح ساختمانی از آنچه که هستند تغییری پیدا نمی کنند، مگر مصالح ساختمان معابد که با آجر بالا می رود و مبدل به روح و جان شفاف می شود و انوار الهی را در دل ها منعکس می سازد.

ص:۲۳۶

این معابد مانند چشمه سارهائی زلال، در میان سنگلاخ ها و دشت های سوزان زندگی حیوانی آدمیان قرار گرفته است، انسان ها با شستشو در این چشمه سارها طراوت و شادابی روح را در می یابند.

بیت الله الحرام (و به عبارت دیگر کعبه مشرفه) که نیز به نام مکه نامیده شده است اولین معبد جهانی است که برای همه مردم و به نفع آنان به دست ابراهیم خلیل ساخته شده است.

دومین خانه جهانی که به عنوان معبد عمومی بنا شده است، مسجد الاقصی است که بوسیله حضرت سلیمان در سال ۱۰۰۵ پیش از میلاد، پس از قرن ها از تاریخ بنای کعبه ساخته شده است.

البته پیش از کعبه و مسجد الاقصی معابد زیادی وجود داشته است، زیرا به گفته بعضی از انسان شناسان:

تاریخ معابد مساوی تاریخ انسان هاست، خصوصیت این دو معبد به جهت عمومی بودن و خالی بودن از رنگ و شکل محلی و خصوصیات نژادی و غیره است.

روایتی از امیرالمؤمنین (ع) درباره ی این که کعبه اولین معبد الهی است وارد شده است که:

مردی از امیرمؤمنان (ع) پرسید: آیا اولین خانه خدا کعبه بوده است؟ آن حضرت فرمود: نه، پیش از کعبه خانه هائی برای عبادت بنا شده، ولی کعبه اولین خانه مبارك و وسیله هدایت و رحمت و برکت است، و اولین کسی که آن را بنا کرده است ابراهیم خلیل بوده، سپس قبیله جرهم که یکی از قبائل عرب است آن را تجدید بنا نمود، و بار دیگر منهدم شد و عمالقه آن را نوسازی کردند.

### جایگاه جغرافیائی کعبه

۲- کعبه در جایگاهی بنا شده است که هیچ گونه وسیله تفریح و مناظر طبیعی خوش آیندی ندارد، سنگلاخی در میان اقیانوسی از ریگزارها و دیدگاه های خشن

که مجالی به اندیشه های گسترده و عمیق و فوق ضرورت های زندگی معمولی نمی دهد.

حکمت بـالغه الهی اقتضـا نموده که کعبه را در این جایگاه خسـته کننـده قرار داده است که انسان ها از محیطهای زیبا و خوش آب و هوای چون بهشت روی به آن بیاورند و هدفی جز چشیدن طعم تکلیف نداشته باشند.

در حـج خانه خـدا در کنار کعبه هیـچ یک از عوامل طبیعی و نفسانی و اجتماعی دخالتی در انجام تکلیف نـدارد، بلکه در آن تکاپوی تکلیفی و عمل عبادی، انسان است و خدایش که رویارویش قرار گرفته است.

همین نکته را اگر انسان در این سفر ملکوتی بفهمد، به جائی می رسد که چشمی ندیده و گوشی نشنیده، در آن صورت است که همه وجود انسان فریاد دوست دوست خواهد زد.

عماد فقیه می گوید:

من از سر همه عالم گذشتم الا دوست

tttنعیم دینی و عقبی تو را و ما را دوست

مرا دهر دو جهان می کنند بر ما عرض

ttدل از میان همه می کند تمنا دوست

رسد به مرتبه ای اتحاد ما با او

ttکه هیچ فرق نماند میان ما با دوست

طواف کعبه دل کن که هست خانه او

tttنه هر کجا که کنی فرض باشد آنجا دوست

### وحدت و یگانگی در کنار کعبه

۳- شـگفت انگیزترین حکمـتی که در حـج بیت الله وجـود دارد احسـاس وحـدت و یگـانگی است که در حـد اعلای مفهـوم انسانیت به وجود می آید.

عالم و غیر عالم، کوچک و بزرگ، زن و مرد، سیاه و سپید کسی که عالی ترین مقام جامعه خویش را داشته باشد، و کسی که گمنام ترین فرد جامعه خود باشد همه و همه با دو قطعه لباس سپید با جدی ترین قیافه حیات، می جوشند و می خروشند و می روند و می نشینند.

تضادها و تنوعاتی که انسان ها را از یکدیگر جدا کرده هر یک را مانند گر گی در برابر دیگری قرار داده، آنان را به جنگ و پیکار در کارزارهای رنگارنگ وادار کرده است، تبدیل به هماهنگی و وحدتی می گردد که تنها در شعر و سخنان مبلغان به عنوان آرمان اعلای انسانی دیده می شود. این احساس است که اگر ادامه یابد، و مربیان جوامع آن را به طور جدی در تعلیم و تربیت اجرا کنند، دردهای بشری را که هر روز با کیفیت دیگری به سراغ افراد و جوامع می آید مداوا خواهد نمود.

### کعبه مظهر خدا خواهی

۴- در انجام مناسک در کنار کعبه در صورتی که همه شرایط معنوی و حالات ملکوتی به کار گرفته شود و خلاصه در این عمل که فوق العاده سازنده است، خودخواهی، آن عامل درنده آدمی با ضربه قاطع و کوبنده ای از پای در می آید و فضای درون را برای خداخواهی خالی می کند.

به راستی انسان آگاه در اعمال گوناگون حج، بارها تجرد روح و فوق طبیعی بودن آن را بخوبی احساس می کند.

روح در این عمل با باز کردن زنجیرهای سنگین محیط و اجتماع و خواسته های مادی و طبیعی خویش، به قدرت پرواز خود در بی کرانه ها آگاه می شود و حیات خود را در افق بسیار والائی که هدف اساسی خود را در سطوح مختلفش جای داده است مشاهد می کند.

ص:۲۳۹

طواف کنندگان، در آن حریم مقدس به درک این مسأله می رسند، که هیچ چیز در این عالم استقلال ندارد، و قابل تکیه زدن نیست، و به این حقیقت واقف می گردند که خلأ روح جز با عشق و محبت و اطاعت از جناب او پر نمی شود، و به این واقعیت آگاه می شوند که هر چه هست اوست، و ماسوای وی جز سایه ای بیش نیست و تنها سکوی پرواز و مایه ارزش برای انسان، نقطه ی اتصال به جناب اوست.

آنان که خیمه بر سر کوی فنا زنند

tttt از جام نیستی می هستی فزا زنند

نی بیم از فنا و نه خرسند از بقا

tttt یک باره بر بقا و فنا پشت پا زنند

مرغان آشیانه قدس اند و عاقبت

tttt زین آشیانه خیمه بر آشنا زنند

### کعبه و تمایل بین مردم

۵- در آن اجتماع الهی افراد جامعه های گوناگون از همه نقاط دنیا به خوبی می توانند از دردها و ناگواری های خویشتن اطلاع پیدا کنند.

از حوادث و رویدادهای سالیانه خود یکدیگر را آگاه سازند، از امتیازات و احتیاجات یک دیگر با خبر شوند، درباره ی آینده ی خویش بیندیشند و راه های گوناگون تکامل و جلوگیری از سقوط را در میان بگذارند، و ارتباطات خود را تا حد ارتباطات اعضای یک خانواده بالا ببرند.

### مقام ابراهیم

لحظه ای که انسان عارف، و آگاه و بینا به دیدن کعبه، و زیارت بیت الله موفق می شود، چه لحظه ی پر شکوهی است، کیست که بتواند به وصف آن لحظه

برخیزد، لحظه دیـدار خـانه خـدا، آری دیـدار خـانه خـدا! دیـداری که در همه هسـتی لحظه ای پر قیمت تر از آن را نمی توان یافت، در این لحظه باید از طریق قرآن و معارف الهی و با بصـیرت لازم کعبه را تماشا کرد، و از رصدخانه قلب به رصد کردن بیت الله برخاست.

چون با آیات قرآن و معارف و بصـیرت باطنی نظر شود در آن آئینه پاک، ابراهیم دیـده می شود، انسان والائی که با فرزندش بانی این بنا به فرمان خدا بود، و زیر بنای آن را با خلوص و تقوا و ایمان کامل قرار داد، آری باید اینگونه نظر کرد تا در درون این بنـای معنوی و محـل توحیـدی ابراهیم را یـافت و پس از یافتن او رموز بنـدگی و اصول معنوی او را ادراک کرد و به مقام امـامت او توجه نمود، تـا با اقتـدای به آن امام هـدایت به خیر دنیا و آخرت، و سـعادت امروز و فردا و خوشـبختی دائمی و فوز سرمدی رسید، و اگر زیارت کعبه اینگونه صورت نگیرد زیارت نیست بلکه گردش و سیاحت است!

بایـد بـا انجـام مناسـک مربوط به این بیت از طریق اقتـدا به آن امـام بزرگ و پیشوای نـاس به امنیت لازم رسـید، که اگر نتیجه زیارت امنیت نباشد پس زیارتی صورت نگرفته، و مشقتی بنام سیاحت بر دوش جان بار شده است.

وَ إِذْ جَعَلْنَا اَلْبَیْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ أَمْناً

جعل مثابه به معنای بازگشت گاه، همانند جعل امامت است که در آیه شـریفه پیش از آیه مورد شرح و توضیح در حق ابراهیم بیان شـده، امامتی که خـدا قرار می دهد برای این است که دل ها به سوی آن متوجه شود و پس از توجه دل، عقیده و ایمان و عمـل اخلاـق انسـان در سـایه رهبری و امـامت امـام بر حق مسـتقیم شود، تـا در نهـایت جهان پر از عـدل و داد گردد، و بساط بیدادگری و ظلم و جنایت و ستم و خیانت برچیده شود.

قرار دادن بیت به صورت مثابه نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل می باشد.

نفسی که طبیعتاً جویای واقعیت است، این جویائی مانند امام جوئی است و توجه به چنین خانه ای که فطرت حق جوئی و عدل را بیدار می سازد، از کشش ها و خواسته های درونی آدمی و به سود وی می باشد.

همان طور که مردمی به سوی شهوات و برتری جوئی و محیط مناسب به آن می گرایند، مردمی هم تحت رهبری فطرت و تربیت پیامبران می کوشند تا ارزش های انسان را بالا ببرند و قوی گردانند و خود را به محیط خیر وحق رسانند.

پس اینگونه انگیزه تعالی جوئی و برتری خواهی از خواسته های فطرت، بلکه یگانه خواسته و جاذبه انسانی است و خواسته و انگیزه های دیگر از ریشه های نفسی و حیوانی بر می آید.

لِلنّاسِ در آیه شریفه مَثابَةً لِلنّاسِ گویا اشاره به همان جهت انسانیت است، اینگونه انگیزه ها و مبادی عالی انسانی چون مبتلا به بندها و جاذبه های غرائز مادی است، می کوشد تا خود را از این بند برهاند و به کمالات شایسته خود برساند، از این رو انسان، همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت، شیفته ی او می شود و میل قطعی پیدا می کند که در ولایت او در آید.

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ.

هر انسان با بصیرتی ملاحظه می کند که ستمگر از این حریم پاک و مقدس خارج است، و بزرگ ترین ستم بر نفس جلوگیری از شناخت امام و پیشواست، و آن کس که خود را در حریم بصیرت و آگاهی قرار ندهد ستمگر و متجاوز است.

ص:۲۴۲

در هر صورت چون خود امـام و ابتلائـاتش و اتمـام کلمـاتش به صورت ظـاهر وجود نـدارد، صورتی از امـامت و ولایت امام، همین خـانه است که بنـا و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می نمایـد، چنان تصویری که نه زبان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسـمه را دارد، نه تنها شـمایل ظاهری را می نمایانـد، و نه تنها مانند کتاب فقط شـرح حال است، این خـانه بـا همه آدابش تصویری است که چهره ی ابراهیم را در عالی ترین صورت معنوی در ضـلع ظاهری، در خیال ترسـیم می کند، و انسان خود را در هنگام اجرای مناسک با ابراهیم هم قدم و هم صدا و با اندیشه های بلند او آشنا می نگرد، و همان کلماتی که از ضـمیر ابراهیم برانگیخته شد و صورت و سـیرت او به آن مبتلا گردید تا تمامش کرد، در ضمیر هر انسانی که به رمـوز ایـن بیت آشـنا شـود و واقعیت ابراهیم را در آن بنگرد برانگیخته می شـود، آری از این رهگـذر بایـد سـالی قریب به دو میلیون تا سه میلیون انسان، ابراهیم وار به تمام نقاط زمین پخش شوند و ندای توحید را با تمام شـرائطش، چون آن امام بزرگ در همه نقاط روی زمین پخش کنند ولی افسوس و. . . . .

در آن صورت که آدمیان، متوجه صورت معنوی ابراهیم می شوند امامت او قلوب مستعد آنان را پیرو او می کند.

مثابه شدن این خانه هم که عبارت از خطوط بندگی آن رادمرد بزرگ عرصه توحید است، نفوس مسـتعدی را به سوی آن می کشانـد، تا در گیر و دار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آورند، و به آنجا رفت و آمد کنند تا اندک حق و کلمات او بر وجودشـان حـاکم گردد و نفوسـشان از کشـمکش هـا و تشویشـها و جـاذبه هـای مختلـف و نگرانی هـا که از خودبینی و سوداندیشی و برتری جوئی بر می آید برهد و به آرامش و امنیت خدائی گرد آیند.

ص:۲۴۳

مَثٰابَةً لِلنّٰاسِ وَ أَمْناً

پس روی آوردن، و رفت و آمـد پی در پی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او با تمام کلمات و وظایف امامت چهره می نمایـد، و از میـان بیت و سـنگ و گل آن نقشه ابراهیم ظاهر می شود، همان طور که چهره مردان فـداکار و نمونه های غیرت و ملیت، یا پستی و شهوت عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می نماید.

چهره ابراهیم و فرهنگ عبودیت و بندگی او و ابتلا و اتمام کلمات در مسیر سلوک وی، در حال انجام مناسک در آئینه قلب و جـان انسـان بیـدار منعکس می شود تـا در سـایه ی این انعکـاس، فطرت حق پرستی و قیـام به وظائف انسانی را برانگیزد و این حقایق در صورت و حال قیام به نماز، نمایان و آغاز می گردد.

وَ اِتَّخِذُوا مِنْ مَقٰامِ إِبْرٰاهِیمَ مُصَلًّی

## طهارت ظاهری و باطنی

آئین مقـدس الهی، و فرهنگ پاک آسـمانی در هر دوره ای از ادوار، و هر زمانی در امتداد روزگار بر طهارت و پاکی ظاهر و بـاطن آدمی، و طهارت و پاکی آنچه را انسان در زنـدگی و حیات خود به کار می گیرد اصـرار و پافشاری داشـته، و بهداشـت همه جوانب زنـدگی را از آدمیان خواسـته است، و به دارنـدگان طهارت و پاکی اعلام محبت نموده، و از آنان به خیر و نیکی یاد کرده است.

بدون شک چه در جنبه ظاهر و چه در جهت باطن، پاکی و طهارت ضامن بقاء و سلامت، و مایه نشاط و سعادت، و سبب بهره بردن از عرصه حیات و زندگی است.

اسـلام که آئین همه انبیا و رسولان و پیامبران است علاوه بر این که طهارت ظاهری را که محصول مطهرات بیان شده در وحی و در زبان انبیا و امامان است مایه بقاء و سلامت می داند، سبب صحت عبادات و قبول شرطی از شرایط

طاعـات می شـمارد، و طهـارت بـاطن را از شـرک و کفر و نفـاق و رذایـل اخلاقی علت حرکت انسان به سوی لقاء الله و قرب حضرت حق می داند.

این طهـارت ریشه دار، و این مـایه عزت و عظمت بایـد در خـانه و اجتماع و در معابـدی که مکلفان در آنها به عبادت حق قیام می کنند تجلی داشته باشد، و محلی و مرکز بندگی از مجسمه بتان و نقوش و تصاویری که بوی بت پرستی و شخص پرستی و قهرمان پرستی می دهد در امان بماند.

فرمـان أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ به ابراهیم و فرزنـد بـا کمـالش دو مرحله طهـارت ظاهر و باطن را شامل می شود، و بر عهـده آن دو پیامبر بزرگ مقرر گشت که خانه را جهت عبادت خالصانه طائفان و عاکفان و راکعان و ساجـدان از هر نوع آلودگی به ویژه از این که خانه لانه شرک شود پاک نگاه دارند.

البته برای این که فضـای حیات و زنـدگی پاک بمانـد، و آنچه را انسان برای تـداوم مادیت و معنویت خویش به کار می گیرد آراسته به طهارت شود، لازم و واجب است خانه دل را که حریم حضرت محبوب است از هر گونه شرک و انحراف، و سیئات اخلاقی پاک نگاه دارد، یا پاک کنـد، مسـلماً آلودگی های ظاهری و باطنی محصول آلودگی های قلب، و میوه تلـخ نجاسـت درونی است.

ابراهیم در محیطی چشم گشود که سراسـر آفاق آن را اوهام شـرک و سـتاره پرستی و اتصال به بت های جانـدار و بی جان فرا گرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و سـتارگان از هر سو به آسـمان کشیده شده بود، و دانشمندان اختر شناس و غیب پرداز، که با لباس های سپید و چهره های مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند.

مردم آن سرزمین گرفتار اوهام بودند که با دانش های آن زمان در هم آمیخته و تقلید و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود.

ص:۲۴۵

همه طبقات در برابر بت هائی که صورت پیشوایان گذشته و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می نمایاند سر تعظیم فرود می آوردند و پیشانی نیایش به خاک می سائیدند.

در چه خاطری جز آنچه همه می اندیشیدند، اندیشه ای راه می یافت، و چه چشم عقلی جز آنچه همه می دیدند می توانست ببیند، و چه نفسی می توانست از بند آن اوهام رهائی یابد و بطلان آن ها را دریابد، و چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی بگوید، و چه اراده ای می توانست در برابر آنها پابرجا بماند؟ !

پس از آن که کلمه حق در وجود ابراهیم طلوع کرد، و ارزش های الهی و انسانی در عرصه درونش تحقق یافت با پدرخوانده اش یا به تعبیر گروهی از مفسران عمویش به محاجه برمی خیزد، اوهام شرک را طرد می نماید و محکوم می کند، قدرت ملکوت آسمان ها و زمین برایش نمودار می گردد تا به مرحله یقین می رسد، آنگاه از محیط شرک زا همه وجود خود را بیرون می کشد.

در خلوت گاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید در ربوبیت را درمی یابد.

آنچه مردم را از مبدء هستی برگردانده بود، شرک در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرک در مبدء و صانع ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آنها، غبار اندیشه های مردم درباره ی روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران را که از اوهام محیط برخاسته بود، از برابر چشمش زایل می شود، آنگاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را به سوی آن اعلام نموده، و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرائید و از تهدید به خشم خدایان ساخته شده و اربابان بی اثر، ذره ای نهراسید.

ص:۲۴۶

آیات قرآن مجید می نمایاند که چگونه کلمه ربوبیت ابراهیم را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه وجه، و آرامش خاطر به پیش برد، و این کلمه را تکمیل نمود، و کلمه رحمت، آن بزرگ انسان را برای رهائی خلق از بندهائی که بر عقولشان بسته و به بندگی غیر خدایشان در آورده بود از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت، تا با زبان دعوت و احتجاج بپا خاست و در میان آن گمراهان گول خورده به راه افتاد.

او پس از آن همه ابتلا و اتمام کلمات به مقام پیشوائی و امامت برگزیده شد، چنان که از مضمون آیه و مفهوم لفظ «اماماً» و اطلاق آن استفاده می شود.

امام نمونه کامل همه کمالات عقلی و نفسانی و بدنی است، و چون همه این خصوصیات و ابتلائات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده، باید مقام امامت مقامی برتر از نبی و رسول باشد که کلمات را اتمام ننموده و به مقام امامت نرسیده است.

حال که شایستگی ابراهیم را دانستید، به توضیح آیه شریفه توجه کنید تا بیش از پیش به درک حقیقت نایل آئید.

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام به مقتضای نفوس، گاه آشکار است و گاه پنهان، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام باید همیشه درمیان مردم محسوس و باقی باشد، یا نقشه امامت که بزرگ ترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است به صورت نقش ثابت و پایداری مستقر گردد.

اگر مجسمه امام ساخته شود، چنان که برای باقی ماندن و زنده داشتن قهرمانان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنان مجسمه می سازند، این خود راهزنی در حریم توحید، و حق پرستی و معنا را زیر جسم پنهان داشتن و به

صورت گرائیدن و به جاهلیت و گمراهی برگشتن است، که ابراهیم خود برای در هم شکستن مجسمه های آن بپا خاست.

بایـد ساختمانی بسازد که با تمام شؤونش خطوط بندگی نسبت به حق را به بندگان بیاموزد، و صورت امامت و رهبری اش را نسبت به انسان ها برای هدایت آنان به سوی حق نشان دهد.

این ساختمان البته باید ساختمانی باشد ساده و بی آلایش و به نام خدا و توحید و پاک از صورت ها و اوهام بشری و نمایاننده فکر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام و پیشرو.

و بر خـداست که چنین ساختمانی را با تمام شؤونش حفظ نماید، و تا برپا بودن نظام عالم از آن نگهداری کند که با نمایاندن صورت و نقشه ی امامت آن پیشوای موحـدان حجت بر بنـدگانش تمام باشد، چنان که کلمات را بر خود ابراهیم تمام کرد، و چنین ساختمانی بی آلایشی بر بسیط خاک برای ابد برپا نمی شود، و خطوط عالی بندگی را نشان نمی دهد مگر به دستور و عنایت مقام بلند ربوبی باشد.

وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ

چـون ابراهیم و اسـماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگی هـای دنیـای غبـارآلود آن روز، و از شـرک و اوهـام و گنـاه و پلیـدی هـای پاک و بر کنار داشـتند و توحیـد خالص بر تمام زوایای وجودی آنان تجلی کرد، این تجلی همان عهـدی بود که خود به آن محقق شدند، و با همین عهد باید حریم خانه ای که به دستور او برپا کرده بودند از هر آلودگی و آثار شرک پاک نگاه دارند و نظامات آن، خالص برای خدا و تطهیر نفوس باشد.

ص:۲۴۸

چنـان که هر راه و روشـی که به مطلوب برسانـد، عهـد محققی می شود که بایـد شـخص سالـک همیشه همـان راه را در پیش بگیرد و دیگران را نیز بر آن بدارد و موانع را از راه رهروان بردارد.

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدس الهی «بیتی» و مناسک آن ظهور و تمثل همان روشی است که ابراهیم و در پی او اسماعیل پیش گرفتند، تطهیر آن از آلودگی شرک و پلیدی ها و انصراف از غیر حق اولین شرط طریق و طریق پیماست.

تطهیر خـانه خـدا و مناسک آن از هر چه ذهن را از توحیـد منصـرف کنـد و عاطفه و غریزه پرستی را برانگیزد، و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را بر هم زنـد، تطهیر از همه این ها به سود این گزیدگان و آماده کردن طریق آنان است، و خلاصه این بیت و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاجی، همه از هر جهت باید پاک باشد، آری بیت باید از همه شوائب و اوهام و شرک و پلیدی پاک باشد پاک برای

لِلطّائِفِینَ وَ اَلْعاکِفِینَ وَ اَلرُّکَّعِ اَلسُّجُودِ

### مقام عابدان حقیقی

گویا اوصاف چهارگانه ای که در آیه شـریفه آمـده، اشاره به مقامات و مراتبی است که ابراهیم پیموده، همین که برای سالک این مسـیر، در حریم این عبادات خالص حق تجلی نمود، اراده و انـدیشه او را که پیوسـته به منافع و شـهوات فردی است به حق می پیوندد، و مانند اجزای ریز و درشت جهان به گرد مرکز حق و سود عموم می گرداند.

این حقیقت در عـالم صورت، به صورت طواف پیرامون خـانه ی منسوب به دست ابراهیم، و منسوب و مضـاف به خـدا در می آید، چون طواف کننده به دور

ص:۲۴۹

خانه خدا بر اثر توجه به حقیقت مسئله و کشش روح خانه، از جواذب نفسانی و شخصی یک سره آزاد شد و با حرکات دایره ای، حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد ملازم و معتکف به آن می شود.

العاکفین

یا بنا بر آنچه در سوره حج آمد، اَلْقائِمِینَ گویا اشاره به قیام به حق و وظیفه پس از طواف است، آنگاه عاکف یا قائم از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می پوشد و فانی در پرتو عظمت و قدرت می گردد و در برابر آن خم شده و برای قرب به آن به صورت رکوع در می آید وَ اَلرُّکَّعِ پس از آن که در انوار عظمت فرو رفت و یکسره فانی شد، به صورت سجده چشم از همه چیز برداشته و سر به خاک می نهد و هستی خود را در برابر اراده ی ازلی از دست می دهد اَلسُّجُودِ راستی عبادت و بندگی چه لذت بخش است برای کسی که شیرینی شربت توحید را چشیده باشد، و از تلخی زهر شرک و ریا مصون بوده، و از خلوص و اخلاص بهره مند گشته، و کعبه را سنگ نشانی به هنگام عبادتش به سوی معبود بداند، و درون و برونش آراسته به انواع طهارت باشد، و لحظه به لحظه عمرش و همه حرکاتش و سکناتش جز عبادت خالصانه، و بندگی مشتاقانه نباشد.

خوشا آنان که الله یارشان بی ج

که حمد و قل هو الله کارشان بی جج خوشا آنان که دائم با تو باشند ج بهشت جاودان بازارشان بی ج

### تفسیر آیه ۱۲۶

#### اشاره

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اِجْعَلْ هٰذا بَلَداً آمِناً وَ اُرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ اَلثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ قالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلیٰ عَذابِ اَلنّارِ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ.

و یاد کن آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا این شهر را شهری امن قرار ده، و اهلش را البته آنان که خدا و روز قیامت مؤمن هستند از هر نوع میوه و محصول روزی عنایت کن، خدا فرمود: «دعایت را درباره اهل ایمان اجابت کردم» ولی به کافران بهره اندکی خواهم داد، سپس آنان را به عذاب آتش می کشانم و عذاب آتش بد بازگشت گاهی است.

#### شرح و توضیح:

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: ۱- دعای ابراهیم برای امنیت و اقتصاد شهر مکه ۲- اشتراک مؤمن و کافر در استحقاق رزق و روزی.

#### دعای ابراهیم برای امنیت و اقتصاد شهر مکه

شاید بتوان از آیه شریفه، یا از آنچه که برخی از تاریخ نویسان نوشته اند به دست آورد که سرزمین مکه پیش از دعای حضرت ابراهیم منطقهای نا امن و محل تاخت و تاز قبایل، و عرصه قتل و غارتگری بوده، ولی به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام که دعائی برخوردار از اجابت است به شهری امن و منطقهای آرام تبدیل شد.

بیتردید اگر به دعای ابراهیم امنیت منطقه تحقق نمییافت سفر به سوی آن سرزمین ملکوتی به ویژه برای انجام مناسک حج میّسر نبود، و اهل ایمان از بهره

بردن از مناسک و ثواب عظیم زیارت و عبادت در آن منطقه مقدس محروم میشدند.

امنیت شهر مکه به دعای حضرت ابراهیم و اجابت حق تا قیامت برقرار است، و هر ظالم و ستمگری به قصد تجاوز و ناامن کرن آن مکان مقدس به حرکت آید به عذاب خدا و انتقام حق دچار میگردد، چنان که ابرهه و پیل سوارانش به اراده خدا هنگام حمله به مکه نابود شدند و حرم از ناامنی در مصونیت قرار گرفت.

یقیناً امنیت تنها برای یک منطقه کافی نیست، بلکه رونق اقتصادی و رفاه نسبی و فراوانی نعمت هم به صورتی تحقق دهنده و حافظ امنیت است، به همین خاطر حضرت ابراهیم با دلسوزی خاص و از باب مهرورزی به مردم مؤمن منطقه از خدای مهربان درخواست رزق فراوان و انواع میوه و محصولات را برای ساکنان حرم نمود.

راستی دعای مؤمن واقعی چه اندازه با ارزش است، که به قله اجابت می نشیند، و میلیون ها نفر در طول تاریخ از آن دعا بهره مند می گردند.

ابراهیم برای منطقه ای درخواست رزق فراوان و انواع محصولات و رونق اقتصادی کرد که خود از آنجا به وادی غیر ذی زرع یاد کرد، و مشاهده نمود که منطقه را جز حرارت سخت خورشید، و کوه های خشن، و درهای خشک، و ریگ زارهای فراوان محاصره نکرده است، ولی امروز مشاهده می شود که به دعای حضرت ابراهیم منطقه حرم از شهرهای آباد دنیا، و دارای ساختمان ها و خیابان ها و تونل های زیبا، و محل زندگی هزاران نفر محلی، و شهری پر از محصولات در همه فصول برای پذیرائی از میلیون ها زائر در هر سال است.

ص:۲۵۲

به اعتقاد گروهی از اهل دل دعای ابراهیم نسبت به رزق شامل دو رزق مادی و معنوی است، که از رزق مادی همه انسان ها بهره مندند و از رزق معنوی فقط اهل ایمان دارای نصیب هستند.

در هر صورت اجابت دعای ابراهیم نسبت به امنیت منطقه، و فراوانی رزق در تحقق مکتب توحیدی و نشر آن مؤثر بوده و از زمان شهر شدن آن محل نورانی، و سرازیر شدن انواع محصولات به آن حریم مقدس تعداد بی شماری از برکت آن منطقه اهل ایمان و عمل صالح شدند، و میلیون ها نفر تا به امروز آن وادی امن را زیارت و به مناسک حج و عبادات خالصانه موفق شده راه قرب به سوی حق را پیموده و درهای بهشت را به روی خود باز کردند، و این جریان تا برپا شدن روز قیامت بخواست حضرت حق ادامه دارد.

کشف الاسرار میبدی درباره ی دعای ابراهیم نسبت به امنیت مکه می گوید:

این دعای خلیل هم از روی ظاهر بود، هم از روی باطن: از روی ظاهر آن است که گفت: خدایا هر که در این شهر باشد وی را ایمن گردان بر تن و مال خویش، و دشمن را بر وی مسلط مکن، و از روی باطن گفت: بارخدایا هر که در این شهر شود او را از عذاب خود ایمن گردان و به آتش قطعیت مسوزان.

رب العالمین دعای وی از هر دو روی اجابت کرد و تحقیق آن را گفت: وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴) و قال تعالی جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ یُتَخَطَّفُ اَلنّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ.

می گوید: سکّان حرم خود را ایمن کردم از آنچه می ترسند، و دست ظالمان و دشمنان از ایشان کوتاه کردم، و تسلط جباران و طمع ایشان چنان که بر دیگر

شهرهاست از این شـهر باز داشـتم، و جانوران را از یکدیگر ایمن گردانیدم تا گرگ و میش آب بیکدیگر خورند، و وحشی با انسی بیکدیگر الف گیرند این خود امن ظاهر است.

و امن بـاطن را گفت وَ مَنْ دَخَلَهُ کٰانَ آمِنـاً: یعنی نسوزیم شـخص او را به آتش دوزخ و نه دل به آتش قطیعت، این از بهر آن است که خانه کعبه محل نظر خداوند جهان است.

هر سال یک بار.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان الله عزوجـل یلحظ الی الکعبه فی کل عام لحظه و ذلک فی لیله النصف من شـعبان فعنـد ذلک تحنّ القلوب الیه و یفـد الیه الوافدون:»

خـدای عزوجـل در هر سـال یک نظر به کعبه می انـدازد، و زمان نظر انـداختنش شب پانزدهم شـعبان است، از برکت این نظر قلوب مؤمنـان بـا اشتیـاق به جانب کعبه توجه می کنـد، و کاروان ها به سوی آن سـفر می نماینـد. یک نظر که رب العالمین به کعبه کرد چندان شـرف یافت که مطاف جهانیان گشت و مأمن خلقان، پس بنده مؤمن که به شبانه روز سیصد و شصت نظر از حق جل جلاله نصیب وی آید شرف و امن وی را خود چه نهند و چه اندازه پدید کنند؟ (۱)

محیط حرم، محیط امن، محیط نور، مرکز وحی، مهبط فرشتگان و در آغوش دارنده قبله عبادات است.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۱ ص ۳۶۵.

منطقه حرم منطقه ای است که هر کسی در آنجا از هر ستم و تجاوزی در امان است، و جائی است که باید با سپردن تعهداتی به حضرت حق و پای بند بودن به آن خود را از عذاب دنیا آخرت در امان قرار داد.

در ابتدای ورود به حرم باید به یاد آورد که اینجا شهری است که حضرت حق آن را به سبب دعای ابراهیم محل امن قرار داده و شأنش را آن چنان والا گردانیده که به آن سوگند یاد کرده است:

وَ هٰذَا اَلْبَلَدِ اَلْأَمِینِ: (۱)

و سوگند به این شهر امن

آن محیط برای همه کس و همه جانداران و همه چیز محیط ان است، محیطی که درختان و گیاهان آن بدون این که آنها را با زره پوش در حفاظت قرار داده باشند از تجاوز متجاوز در امان است، حتی شاخه ها و ریشه ها و بوته ها همه و همه در امان اند.

حرم چهار فرسخ در چهار فرسخ است و این محیط را خداوند محیط امن قرار داده، به حدی که هر گاه شاخه ای از حرم سر در آورده باشد، به احترام این که ریشه اش در حرم نمی توان آن را برید و یا برگی از آن چید و هم چنین اگر درختی در بیرون حرم باشد ولی یک شاخه اش سر به حرم آورده، به هیچ چیز آن درخت هم نمی توان دست درازی کرد.

محیطی که وحش هامون و آهوانش چهار فرسخ در چهار فرسخ از تعرض مصون اند، از این جهت رم نمی کنند، و نمیتوان آنها را رم داد و وحشت زده کرد، نباید به نحوی رفتار کرد که از انسان برمند و در این محل حتی با اشاره چشم هم نمی توان صیدی را رم داد.

ص:۲۵۵

---

۱- ۱) - تین ۳.

محیطی که مرغـان هوایش بـا سواران تمـاس می گیرنـد و نمی رمنـد، بـا آن که در پشت کوه ها و پهنه ی دشت ها و در همه جـای دنیـا آدمیـان را هم وحشت هست، ولی در این منطقه و وادی نیروئی غیبی که امان بخش است حکم فرماست، آن چنان که مرغان پناهنده را نیز چنان ایمنی داده که سواران راه مکه در میان کوه های مهیب دست به کاکل آن مرغان می کشند ولی آن ها نمی رمند، با آن که مرغ پر پرواز دارد و پائی هم در گل ندارد که اگر بترسد نتواند پرواز کند.

محیطی که از بیرون آن اگر آهوئی رو به حرم دارد، هر چند به حرم نرسـیده باشد، نمی توان آن را هدف قرار داد، یا به کسی نشان داد تا او را هدف قرار دهد، حتی با گوشه چشم هم نمی توان به او صدمه رساند، و نیز نمی توان با چشم به کسـی اشاره کرد تا به آن حیوان آزار برساند!

محیطی که اگر مرغی بر شاخه ای از درختی بنشـیند که ریشه ی آن در حرم روئیـده، اجازه نیست آن مرغ هدف قرار گیرد، یا اگر بر شاخه درختی نشسته که یک شاخه آن درخت سر در حرم کشیده آن را هدف گرفت.

محیطی که اگر کسی دسته کبوتری را رم دهد، برای جبران این بی انضباطی باید یک گوسپند کفاره دهد، و هر گاه آن دسته رفتند و به جای خود بازنگشـتند باید به عدد هر یک، یک گوسـپند جریمه بدهد، محیطی که اگر در آن از کسی ظلمی صادر شود در حکم الحاد و خروج از حق و بمنزله بی دینی است.

محیطی که اگر کسـی مال بی سرپرستی جلوی پای خود دید، حق برداشتن آن را ندارد، حتی حق انگشت پا زدن به آن را هم ندارد! !

این احکام محیط حرم است تا چهار فرسـخ در همه اوان سال چه در موسم حج و چه در غیر موسم- برای همه کس- چه حاج و چه غیر حاج، چه محرم و

چه غیر محرم، در سراسر ایام سال برای هر بالغ عاقل این حدود انضباطات هست. (۱)

حاصل همه این سطور این که طیر هوا و مرغ صحرا و گیاه بیابان همه و همه در این حرم حق حیات و زندگی دارند و خیال وحشت نباید در دل هیچ حیوان رمیده و متوحشی سایه افکند و راه یابد، و هیچ مور ضعیفی نباید پایمال گردد، تا نظامات این حرم «هسته ی امنیت» برای جهان گردد، برای جهان پر آشوبی که زبردست و زیردست آکل و مأکول یکدیگرند، و دنیای متمدن کنونی هم با همه ادعا و غرور خود، روی همین اصل تجاوز و تنازع بقا جنگلی است پر آشوب که زبردستان زیردستان را می خورند، مگر دنیا از این حرم الهام بگیرد و نظامات حاکم بر این منطقه را که محصول شیرینش امنیت است برای کشورها هدیه ببرد. (۲)

در خاتمه این مقال یک بار دیگر توجه می دهم که «دعای ابراهیم به اجابت رسید، شهر مکه در میان قبایل غارت گر عرب و دنیای پر آشوب آن روز پیوسته محل امن گردید، چنان که هیچ غارت گر و فاتحی بر آن دست نیافت، تنها درهای آن در روز فتح مکه بدون کم ترین خون ریزی و رسیدن آسیب به کسی و چیزی به روی پیامبر اسلام باز شد تا عهد ابراهیم را انجام دهد و آن را از آلودگی شرک و بت ها پاک گرداند.

با آن که بیت المقدس و دیگر شهرها و مراکز عبادت، پیوسته در معرض حمله فاتحین و خرابی خرابکاران بوده است، لطف خداوند و نفوذ معنوی این خانه در دلها، و تا حدی دور بودنش از نظرها منشأ امنیت آن شد، و به دور از دسترس



---

۱- ۱) - آفاق کعبه ۳۸.

۲- ۲) - آفاق کعبه بخش دستورالعمل حج ص ۲۵.

حوادث ماند، امنیت موجب رفت و آمد اموال تجارتی و بارانداز ثمرات پیش از اسلام و پس از آن گردید.

أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَرٰاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّٰا. (۱)

آیـا مـا آنـانرا در حرم امنی جـای نـدادیم که همواره «در همه فصول سال» هر نوع میوه و محصولی که رزقی از سوی ماست به سوی آن گردآوری می شود؟

اگر ماننـد اهل عرفان بلد آمن را تاویل نمائیم، یا به نفوس ایمانی تعمیم دهیم، می توان گفت: نفوسـی که در امنیت ایمان قرار گیرد از همه ثمرات معنوی قوا و ادراکات خود پیوسـته و غیر محـدود بهره می گیرد، ولی کافران بهره و نصـیبشان از این گونه ثمرات محدود و منقطع است. (۲)

«اشتراک مؤمن و کافر در رزق دنیوی»

احتمال داده می شود از آنجا که ابراهیم دانست خدای بزرگ عهد امامت را در ستمگران قرار نمی دهد:

لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي اَلظّٰالِمِينَ (۳)

به نظرش رسـید در مسـئله درخواست روزی و رزق برای ساکنـان آینـده حرم فقط برای اهل ایمان خواسـتار رزق باشـد، تا بی دینان و ناسپاسان که مردمی آلوده و تبهکارند از زندگی در منطقه حرم محروم باشند، و فقط اهل ایمان در آن عرصه مبارک و مقدس خیمه زندگی برپا کنند، ولی سـنت و روش رحمانیه حضرت حق که شامل همه موجودات اعم از بی جان و جاندار و حیوان و انسان

ص:۲۵۸

---

۱- ۱) - قصص ۵۷.

۲- ۲) - پرتوی از قرآن ۳۰۲.

۳- ۳) - بقره ۱۲۴.

است اقتضا دارد که رزق و روزی را نصیب همه جانداران و مخلوقات کند، و درخواستی را در زمینه محروم کردن غیر مؤمن از رزق و روزی نپذیرد، لذا از اجابت درخواست ابراهیم نسبت به کافران دائر بر این که در آن منطقه به آنان روزی داده نشود امتناع فرمود و به ابراهیم خطاب کرد من به کافران بهره اندکی از امور مادی عنایت می کنم، و سفره ی آنان را با رزق کمی رنگین می نمایم، که آن رزق فقط در جهت حیات مادی آنان کاربرد دارد، و سودی نسبت به آخرت آنان نخواهد داشت، چون در عذاب کافران شتابی ندارم، پس از پایان مهلت عمرشان و اجل معینشان آنان را به عذاب دوزخ می کشانم دوزخی که بد جایگاهی است.

این مؤمنان هستند که رزق خدا را سپاس می گذراند، و به شکرگذاری برمی خیزند، و نعمت های حق را در مسیر حق مصرف می کنند و با انرژی گرفتن از روزی و رزق خدا به عبادت حق و خدمت به خلق اقدام می نمایند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تامین می کنند.

نعمت های مادی از چنان ارزشی برخوردار نیستند که حضرت حق عقاب کافران را در دنیا محروم کردنشان از رزق و روزی قرار دهد، کرم و عنایت و لطف و آقائی او و به ویژه رحمت رحمانیه اش اقتضا دارد که به هر موجود زنده ای فرا خور حالش رزق و روزی عنایت کند و او را از نعمت های مادی بهره مند فرماید.

ادیم زمین سفره عام اوست ج

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست ای کریمی که از خزانه غیب ج گبر و ترسا وظیفه خور داری ججدوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

ص:۲۵۹

آری دنیا و آنچه ابزار مادی و نعمت ظاهری در آن است در نگاه حضرت حق از چنان قیمت و ارزشی برخوردار نیست که ناسپاسی ناسپاسان و کفر کافران موجب محرومیت آنان از آن شود.

دنیا نه پاداش اولیاء الهی است که آنچه در آن است به آنان عطا شود، و نه جریمه بدکاران که آنچه در آن است از آنان دریغ شود.

«ان الله تعالی لم یرضها ثواباً لاولیائه و لا عقابا لاعدائه:» (۱)

خداوند بزرگ دنیا را برای دوستانش پاداش و برای دشمنانش به عنوان کیفر نپسندید.

رزق و روزی حقیقتی است که حضرت حق عطا کردنش را به همه موجودات و جنبدگان بر عهده گرفته و ایمان و کفر شرطی برای بهره وری یا محرومیت نیست.

وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اَللّٰهِ رِزْقُهٰا: (۲)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که رزق و روزی اش بر عهده خداست.

المیزان در ذیل این آیه شریفه معنای لطیف تری دارد که قابل توجه است:

هنگامی که ابراهیم دعای خود را درباره اهل مکه و تقاضای امنیت و وسعت روزی برای آنان بپایان رسانید

رَبِّ اِجْعَلْ هٰذٰا بَلَداً آمِناً وَ اُرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ

متوجه شد که همه اهل مکه در آینده مؤمن نخواهند بود و چه بسا کافرانی در میان آنان پیدا شود «در حالی که دعای او تعمیم داشته و همه را شامل می شده است»

ابراهیم که از کفار و معبودان آنان بیزار است و خدا در حق او می فرماید:



---

۱- ۱) - حکمت ۴۱۵ نهج البلاغه.

۲- ۲) - هود ۶.

فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ: (۱)

زمانی که بر ابراهیم معلوم شد که آذر دشمن خداست از او بیزاری جست.

که بر اساس این آیه خدا گواهی به بیزاری او از تمام کفار حتی آذر که نزدیک ترین افراد به اوست می دهد، چطور ممکن است در حق آنان دعائی کند، لذا قید مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ را به کلام خود اضافه کرد و کفار را از عرصه آن دعا خارج ساخت، با این که می داند طبق قوانین طبیعی و اجتماعی این امنیت و رزقی که نصیب مؤمنان مکه می شود طبعاً کافران را نیز شامل خواهد شد، ولی او باید وظیفه خود را انجام دهد اما خدا با بندگانش چگونه معامله می کند خود می داند.

در ضمن از اینجا استفاده می شود که خدا دعای او را طبق جریان عادی طبیعت به اجابت رسانید و خرق عادی ننمود، ابراهیم تقاضای خود را به صورت

«وَ اُرْزُقْ من آمن من اهله مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ»

که از ابتدا رزق مخصوص مؤمنان باشد نکرد، بلکه چون منظور او آبادی مکه بخاطر احترام خانه خدا بود نخست دعا را در حق اهل آن شهر کرد و بعداً برای ابراز بیزاری از کفار قید ایمان را به دعایش افزود. (۲)

ص:۲۶۱

---

۱- ۱) - توبه ۱۱۴.

۲- ۲) - المیزان ج ۱ ص ۳۹۰.

## تفسیر آیه ۱۲۷

### اشاره

وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرٰاهِیمُ اَلْقَوٰاعِدَ مِنَ اَلْبَیْتِ وَ إِسْمٰاعِیلُ رَبَّنٰا تَقَبَّلْ مِنّٰا إِنَّکَ أَنْتَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ.

و به یاد آر زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند [و به پیشگاه حق عرضه می داشتند] پروردگارا این عمل را از ما بپذیر به یقین تو شنوا و دانائی.

### شرح وتوضیح

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم استفاده می شود:

۱- بنای بیت الله به دست دو پیامبر ۲- دعا و آثار آن ۳- اخلاص در عمل، ۴- قبولی عمل

### بنای بیت الله به دست دو پیامبر

هنگامی که اسماعیل از مادر با کرامتی چون هاجر به دنیا آمد، و چشم پدری چون ابراهیم پس از کهن سالی به جمال ملکوتی و الهی آن فرزند روشن شد، و خانه و زندگی ابراهیم نوری مضاعف یافت، و چهره کودک نشان می داد که در آینده یکی از شخصیت های عظیم معنوی و ریشه نسلی پاک تا قیامت خواهد شد، ابتلا و امتحانی دیگر و تکلیفی بسیار سنگین از جانب حضرت حق متوجه ابراهیم شد، و آن این که مأموریت یافت مادر و فرزند را از حدود شامات که منطقه ای سرسبز و خرم و همراه هوائی معتدل، و فصولی دل انگیز، و باغ هائی روح افزا، و مرغزارها و گلستان هائی با صفا، و دارای انواع میوه ها و محصولات و نهرها و چشمه سارها بود به نقطه ای که در مسیر حرکت به او خبر خواهند داد ببرد.

ص:۲۶۲

من با توجه به آیات قرآن مجید که عنایات حق را نسبت به ساره همسر دیگر ابراهیم بیان می کند، و از باب شرافت و کرامتی که این زن داشت و مورد بشارت حق در فرزنددار شدن در سن پیری قرار گرفت، و نهایتاً خدای مهربان حضرت اسحاق را که پدر انبیای بنی اسرائیل و به خصوص دو پیامبر اوالوالعزم حق چون موسی و عیسی است به ساره عنایت فرمود، و این نسل بزرگ با داشتن بسیاری از پیامبران که پس از ابراهیم ریشه در وجود ساره دارد، برایم به هیچ صورت قابل قبول نیست که هجرت دادن هاجر و اسماعیل، چنان که بعضی از تفاسیر و برخی از تواریخ نقل کرده اند سببش حسادت و رشک شدید ساره به هاجر و اسماعیل، و دیگر موجبش ستم و آزاری بود که ساره پس از ولادت اسماعیل نسبت به ابراهیم روا می داشت.

آری برایم قابل قبول نیست که همسر قهرمان توحید که در کنار شوهری چون ابراهیم از نور توحید و تعلیمات ابراهیم بهره مند بود، و فرشتگان از جانب حق بشارت اولاد به او دادند، و خود با کمال اشتیاق هاجر را به ابراهیم جهت اولاددار شدن بخشیده بود به عنوان زنی حسود، کم ظرفیت و غمگین از عنایت خدا به هاجر، و هم چون استخوان کج و آزار دهنده به ابراهیم، و نهایتاً ستمکار آن هم ستمکار به پیامبری چون ابراهیم قلمداد شود، متأسفانه برخی از تفاسیر قابل توجه شیعه هم این مسائل زشت را نسبت به زنی که همسر یک پیامبر چون ابراهیم و نیز مادر پیامبری چون اسحاق، و مادربزرگ پیامبری چون یعقوب و نیز ریشه بسیاری از انبیاء الهی است نقل کرده اند، و به این معنا توجه ننموده اند که این گونه مطالب بی دلیل، دست پخت یهود عنود است که به کتاب های اسلامی راه یافته و از آن بدتر به امامان شیعه نسبت داده شده است.

به راستی چه سخت، و چه غیر قابل باور است، که تفاسیر و کتاب های تاریخ یا برخی از کتاب های حدیث مطالبی را نسبت به یکی از اولیاء الهی نقل کنند و آن مطالب دست به دست به کتاب ها منتقل گردد، و روی منابر بدون تحقیق و دقت لازم برای مردم بیان شود، و مردم هم به همسر با کرامت قهرمان توحید و مادر بسیاری از پیامبران در درون خود به چون و چرا برخیزند، و چهره باطن او را که غرق در ایمان و توحید بوده زشت ببینند و آلوده به حسد و رشک بنگرند، و او را موجودی به حساب آورند که حضرت حق به پیامبر اسلام هشدار داده از شر حسود چون حسادتش را بکار گیرد به من پناه ببر

وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (۱)

به حقیقت پناه به خدا از این که قلم مطالبی مسموم بنویسد، و به درون پاک انسانی والا تهمت بزند، و پناه به خدا از این که زبان این مطالب مسموم را بیان کند، و پناه به خدا از شنونده ای که این مطالب نابجا را بشنود و بدون معطلی قبول کند و بدتر از آن در عرصه گاه پذیرش آن را جزء معارف دینی به حساب بیاورد!

در هر صورت یکی از تکالیف و مسئولیت های بسیار سنگین ابراهیم و بقول قرآن مجید از جمله ابتلائات این مرد بزرگ که آن را با کمال اخلاص و شوق به اتمام رسانید و به طور کامل تحقق داد هجرت دادن هاجر و فرزند شیرخوارش به منطقه لم یزرع مکه بود.

آن بزرگ مرد توحید و ایمان، و قهرمان عزم و اراده، و عبد صالح و خالص حق به عنوان ادای تکلیف نه فرار از ساره یهود ساخته، هاجر و اسماعیل را به فرمان حضرت حق و به دلالت امین وحی از سرزمین شام حرکت داد تا میان



---

۱- ۱) – فلق ۵.

دره ای پر از ریگ سرخ، و زمینی خشک و بی آب و گیاه که در محاصره کوه های خشن بود، و گرمائی طاقت فرسا داشت رسید، امین وحی به او اشاره کرد که هاجر و اسماعیل را در اینجا فرود آر.

ابراهیم هاجر و فرزند دلبندش را از مرکب پیاده کرد، و سایبانی در حد معمول برای آن دو بپا نمود، و مشکی که اندکی آب در آن مانده بود نزد آنان نهاد.

امین وحی به ابراهیم گفت: حکم پروردگار است که هر دو را اینجا بگذاری و خود به محل زندگی ات بازگردی.

شگفتا چه تکلیف سنگینی، و چه مسئولیت طاقت فرسائی، و چه وظیفه سختی و چه امتحان و ابتلای کم نظیری، اینجاست که آسمان ها و زمین و همه کوه ها در عرصه تکوین از این که بار امانت حق را به دوش بکشند از آن امتناع ورزیدند، و بلکه نوعی ترس که برخاسته از ضعف است به آنها دست داد، ولی انسان عادل و آگاهی چون ابراهیم که به حقایق و معارف آگاه بود، و می دانست همه تقدیرات و برنامه ریزی های حضرت رب العزه حکیمانه است، و از این نوع تکالیف که به انسان های خاص ارائه می شود مصالح عالیه در نظر است مشتاقانه بار امانت حق را پذیرفت و به منزل اتمام رسانید، و همه جوانب تکلیف و ابتلا را با قوت و قدرت و یقین و بصیرت انجام داد.

إِذِ ابْتَلیٰ إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ (۱)

ابراهیم حال را نمی دید، ابراهیم مشقت و سنگینی وظیفه را تحمل کرد، ابراهیم با نورانیت باطن دریافت که پشت این پرونده و آینده این داستان همراه با



---

۱- ۱) - بقره ۱۲۴.

اموری مفید و حقایقی ارزنده، و ثمرات عالی، و منافعی ابدی و سرمدی برای خاندانش و برای همه بشریت است.

ابراهیم چون قصد بازگشت نمود، هاجر به او گفت: ای خلیل رحمان ما را به که می سپاری و به که وا می گذاری؟ پاسخ داد به پروردگاری که شما را به فرمان او به اینجا آوردم، پروردگاری که مرا در کودکی در غاری بیرون منطقه بابل مواظبت کرد و رشد و پرورش داد، و از آتش نمرودیان سالم و با صحت بیرون آورد، هاجر که از نور ایمان برخوردار بود، و ارزش های معنوی را از همسر و معلمی چون ابراهیم دریافت کرده بود گفت:

«رضیت بقضاء الله و امتثلت لامر الله حسبی الله و علیه توکلت:»

به فرمان و حکم حضرت الله راضی و خوشنودم، و امر و دستورش را به جان اطاعت می کنم، خداوند مرا کافی است و بر او اعتماد می نمایم.

در هر صورت ابراهیم با کمال اطمینان قلبی و آرامش روحی آنان را به حضرت رب واگذاشت و خود راه مراجعت به وطن را پیش گرفت، و چون به کوه ذی طوی رسید توجهی به آن مادر و فرزند کرد و به حضرت حق عرضه داشت:

رَبَّنٰا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوٰادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ اَلْمُحَرَّمِ رَبَّنٰا لِیُقِیمُوا اَلصَّلاٰةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ اَلنّٰاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ اُرْزُقْهُمْ مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ. (۱)

پروردگارا من برخی از فرزندانم را در دره ای بی کشت و زرع نزد خانه حرمت یافته ات سکونت دادم، پروردگارا برای این که نماز را به پا بدارند، پس دل های گروهی از مردم را به سوی آنان علاقه مند و متمایل کن، و آنان را برای این که در عرصه شکر و سپاس قرار گیرند از انواع محصولات و میوه ها روزی بخش.



---

۱- ۱) - ابراهیم ۳۷.

وای چه زیباست، چه صحنه ی شگفت آوری است، پدری پس از رسیدن به سن کهن سالی از همسری جوان و مورد علاقه اش فرزندی چون اسماعیل نصیبش می شود، پدر که باید در آن سن و سال در اوج شادی و خوشالی در کنار آن زن و فرزند بیاساید، و هر لحظه با نظر به چهره ملکوتی فرزندش غرق نشاط شود، و هر غم و غصه ای را از قلب بزداید به فرمان خدا آنان را به دره ای خشک و بی آب و علف بیاورد و سپس مکلف به بازگشت شود، از تمام وجودش فریاد بردارد که پروردگارا من این زن و فرزند را در این وادی سکونت می دهم که پرچم نمازت را بر بلندای بام تکلیف و مسئولیت های انسان افراشته سازند، وه که نماز چه عبادت عظیمی و چه وظیفه سنگینی است، که باید پیامبری چون ابراهیم برای زنده ماندن این عبادت چنین هزینه فوق العاده و طاقت فرسائی را بپردازد.

ابراهیم کم کم از منطقه حرم دور شد، و به سوی شام رهسپار گشت، مادر و فرزند در سایه عنایت و رحمت خدا در آن وادی لم یزرع ساکن شدند، باقی مانده آب مشک تمام شد، حرارت آفتاب ریگ های منطقه را به عناصری داغ و سوزان تبدیل کرد، هوا به شدت گرم شد، مادر لب تشنه شیری در سینه نداشت تا فرزندش را از گرسنگی برهاند، تشنگی به شدت بر اسماعیل غلبه کرد، طفل پاشنه پا به زمین می سائید، لطف رب و رحمت محبوب اقتضا کرد که از زیر پاشنه پای کودک آب بجوشد، هاجر از منطقه مروه که مشرف به محل بود احساس کرد، آبی پدید آمده، به شتاب به سوی اسماعیل شتافت، منظره زیبائی از تجلی رحمت حق را دید، آری آب از زیر پاشنه پای اسماعیل به جریان افتاده، این اولین نشانه عنایت و محبت و مهر خداوندی به زن و فرزندی بود که ابراهیم به خدا واگذار کرده بود، مقداری ریگ گرداگرد محل جوشیدن آب جمع کرد و

شکافی در آنجا ایجاد کرد تا آب به اندازه کافی جمع شود، مشک را از آن آب شیرین خوشگوار پر کرد تا به هنگام نیاز بتواند مصرف کند.

هاجر از این جریان خوشحال و خوشدل شد، فراوانی آب سبب جاری شدن آن در بخشی از زمین حرم گشت، اتفاقاً گروهی از قبیله جرهم به بازرگانی از شام به یمن می رفتند، در ذی المجاز و عرفات فرود آمدند، از دور مشاهده کردند مرغانی در پروازاند، پیش خود گفتند: حتما در این نواحی آبی هست، چه این که مرغان در فضائی به پرواز می آیند که آب باشد و گرنه گرد منطقه بی آب نمی گردند، در ضمن مرغانی دیگر را دیدند که از اطراف به آن نقطه روی می نهند، دو نفر از کاروانیان بر اثر مرغان رفتند تا نزدیک محل جوشش آب که بعداً معروف به زمزم شد رسیدند، زنی با وقار و با کرامت و طفلی را در کنار آب تنها دیدند، شگفت زده شدند به او خطاب کردند: جنی یا انسی؟ گفت من انسانم گفتند: در این محل هرگز آب نبوده، سیصد تا چهارصد گز کندن زمین و زدن چاه لازم است تا به آبی شور و غیر قابل شرب رسید، این چه داستانی است که ما می بینیم؟ هاجر از برنامه همسرش ابراهیم و خود و طفلش و مهاجرت نمودنش به فرمان خدا به آنان خبر داد، دانستند همه این پدیده از کرامت و عنایت حق است که شامل حال این خاندان با عظمت شده، از هاجر درخواست آب کردند، به هر یک شربتی از آن آب داد، چون خوردند آبی شیرین و خوشگوار یافتند، گفتند: مالکیت این آب در اختیار چه کسی است؟ گفت: من و فرزندم اسماعیل، دو مرد به کاروان بازگشتند و داستان آن زن با کرامت و فرزندش را باز گفتند، آن گروه که صاحب شتر و گاو و گوسپند بودند شادمان گشته و به سوی آن محل به حرکت درآمدند، و نماینده ای نزد هاجر فرستادند و درخواست کردند که از آن آب سهمی برای آنان مقرر نماید، تا در برابر این

محبت نسبت به او و فرزندش به جبران برخیزند، هاجر که از هر جهت مؤدب به آداب الهی و انسانی بود، در پاسخ آنان گفت این مسئله در گرو اجازه و رخصت پیامبر خدا حضرت ابراهیم است، چون ابراهیم پس از مدتی دوری از همسر و فرزند به دیدن آنان آمد و داستان را شنید اجازه داد که آن قوم از بخشی از آن آب استفاده کنند، قوم در آنجا خیمه توطن زدند و با کمال فراغت به گذران معیشت پرداختند، و در خدمت به آن خاندان بزرگ دقیقه ای فرو نگذاشتند تا اسماعیل به تدریج بزرگ شد و به رشد جسمی و کمال عقلی رسید، دیگر مردمان هم به آن ناحیه روی آوردند و از هر جنس و متاع و میوه و وسایل زندگی به آن محل آوردند، کم کم زندگی و تجارت و دامداری در آن مرکز رونق گرفت، و ساکنان منطقه سهمی از دام خود را به اسماعیل هدیه می کردند تا با مادر با کرامتش به آرامی معیشت خود را تأمین نمایند. (۱)

پس از این جریانات زمینه ساخته شدن بیت الله بفرمان الله به دست پاک دو پیامبر الهی آمده شد، «مکان بیت با عنایت پروردگار و جستجو و تکاپوی ابراهیم به وی نمایانده شد: مکانی در حدود خط استوار و از نخستین قطعه تکوین شده زمین.

آن سرزمینی را ابراهیم برای ساختن بیت می جست که از همه آلودگی ها پاک و از دسترس تمدن های مصنوعی و افکار و معلومات غرورانگیز و هیجان شهوات و آمال کاذب دور باشد، دست تدبیر خداوند او را از شهرها و مراکز تمدن ریشه داری مانند بابل و شام و مصر و بیابان ها و دشت های سرسبز و خرم گذرانید، و نهایتاً در میان بیابان شن زار حجاز و دور از مقررات بشری و



---

۱- ۱) - این متن برگرفته شده از آیات قرآن، و روایاتی است که به قرآن و عقل سلیم نزدیک است، و سعی شده از مطالب دور از حقیقت پاک باشد.

حکومت های فردی و کاخ های طبقاتی که همه زنجیرهائی بر استعداد، و پرده هائی بر فطرت آزاد بشرند، و در عمق دره ای که سلسله کوه های خشک آن را احاطه کرده مکان بیت را یافت.

قطعه ای را یافت که پیش از پیدایش قطعات دیگر و راه افتادن آدمی روی زمین، مانند گوهر تابان می درخشید، این تابش قرن ها پیش از آن بود که در اثر قوانین و نظامات بشری، دسته یا گروهی توده های مردم را به بندگی خود درآورند، و راه های امتیازات و ظلم و تجاوز را باز نمایند.

سرزمینی که نور خورشید و ماه و ستارگان بر آن می تافت گویا نخستین تابش نور حیات بر آنجا بود، آری در آن روزگارانی که نسیم بر دریاها می وزید و فرشتگان در اطراف زمین تسبیح می گفتند، و رحمت خدا همه جا را فرا گرفته بود، و هیچ حرکت و جنبشی از جنبندگان محسوس نبود، تنها اراده او بر همه موجودات فرمان روا بود، در حقیقت این قطعه ای که برای ساختن بیت انتخاب شد، اولین نقطه ای بود که عرش رحمت و فرمان خدا در آن قرار گرفت» (۱)

امیرمؤمنان (ع) در خطبه ۲۳۴ معروف به خطبه قاصعه در رابطه با کعبه که به دست ابراهیم و اسماعیل در نقطه ای خاص بنا شد می فرماید:

آیا نمی بینید خداوند پاک گذشتگان را از زمان آدم صلوات الله علیه تا آخرین انسان این جهان به سنگ هائی آزمایش نموده که نه زیان می رساند و نه سود می دهد، نه می بیند و نه می شنود، آنجا را خانه حرمت خود و جایگاه قیام مردم به عبادت قرار داد، و آن را در سنگلاخ ترین محل ها، و کم کلوخ ترین مکان های مرتفع دنیا و دره ای تنگ تر از دیگر دره ها، در میان کوه های سخت، و رمل های



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ص ۳۰۳.

نرم و روان، و چشمه های کم آب، و دهات دور از هم، که شتر و گاو و گوسپند در آنجا از بی آب و علفی رشد نمی کنند بنا کرد.

سپس به آدم و فرزندانش فرمان داد به آن ناحیه توجه کنند، در نتیجه آن ناحیه مبارک، مرکزی برای سودبخشی سفرها، و مقصدی برای باراندازی قاصدان گردید، اعماق دل ها آهنگ آن خانه می کند، از بیابان ها بی آب و علف و دور از آبادی، و ارتفاعات دره های عمیق و شیب دار، و جزائر جدا از هم دریاها روی به آن می آورند!

تا از روی ذلت شانه ها را حرکت دهند، و گرداگرد آن خانه تهلیل گویند، ژولیده موی و غبارآلود هروله نمایند، لباس های خود را کنار انداخته، و با اصلاح نکردن سر و صورت زیبائی خلقت خود را زشت نمایند، بخاطر ابتلائی بزرگ و امتحانی سخت، و آزمایشی روشن، و تطهیری به نهایت، که آن را موجب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد.

و اگر خداوند پاک می خواست خانه با حرمت خود ومراکز مناسک حج را در میان باغ ها و نهرها، و زمین های نرم و هموار و پر درخت، و میوه های در دسترس، و ساختمان های به هم پیوسته، و آبادی های متصل به هم، میان گندم زاری نیکو، و باغ های سرسبز و خرم، و کشت زارهای وسیع، و نواحی پر آب، و زراعت های تازه و شاداب، و جاده های آباد قرار دهد، قرار می داد، آن وقت مقدار پاداش و ثواب را به تناسب آزمایش سهل و آسان، اندک ساخته بود، و اگر بنیانی که خانه بر آن استوار است، و سنگ هائی که بیت حق از آن ساخته شده، از زمرد سبز، و یاقوت قرمز، و روشنی و درخشش خیره کننده بود، بار دودلی را از سینه ها سبک می کرد، و کوشش ابلیس را برای وسوسه در قلوب فرو می گذاشت، و تلاطم شک و تردید را از مردم برطرف می نمود، ولی خداوند

بندگانش را به انواع سختی ها امتحان می کند، و با کوشش های گوناگون به عبادت وا می دارد، و به امور ناخوشایند می آزماید، تا کبر را از دلهایشان بیرون کند، و خواری و تواضع را در جانشان بنشاند، تا با این گونه آزمایش ها ابواب فضل و رحمت را به رویشان بگشاید، و اسباب عفو خود را به آسانی به آنان عنایت فرماید.

کعبه با نیتی خالص، و دستانی الهی، و زحماتی بی شائبه به وسیله ابراهیم و اسماعیل در محدوده تعیین شده پایه هایش به صورت مادی و با جهت گیری به جانب اوج و رفعت معنوی ساخته شد، تا قبله ای برای عبادت کنندگان روزگار، و مایه ای برای رسیدن برکات به مردم، و مرکز نوری برای هدایت بندگان، و محلی برای مناسک حج زائران، و جایگاهی برای به دست آوردن ثواب و پاداش کوشندگان و بینندگان مؤمن باشد.

آری عارف به حق معنوی کعبه نه آشنا و آگاه به مواد ظاهری بیت، آنچنان که باید از برکات آن، و هدایت گری اش، و مناسکش و پاداش های مقرر شده اش بهره مند می شود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من نظر الی الکعبه عارفا «عارفا بحقها» فعرف من حقنا و حرمتنا مثل الذی عرف من حقها و حرمتها غفرالله له ذنوبه کلها و کفاه هم الدنیا و الآخره:» (۱)

هر کس به کعبه آگاه به حق آن نظر کند و آنگاه به اندازه آنچه از حق کعبه و حرمت آن می شناسد حق و حرمت ما را هم بشناسد خدا همه گناهان او را می آمرزد، و هم دنیا و آخرت او را کفایت می کند.

ص:۲۷۲

---

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۹۹ چاپ مؤسسه انصاریان.

و نیز از آن حضرت روایت شده است که قول حضرت حق وَ مَنْ دَخَلَهُ کٰانَ آمِناً به این معناست:

«من ام هذا البیت و هو یعلم انه البیت الذی امر الله به و عرفنا اهل البیت حق معرفتنا کان آمنا فی الدنیا و الآخره:» (۱)

کسی که قصد این خانه کند و بداند این همان خانه ای است که خداوند به زیارتش و انجام مناسک در کنارش فرمان داده، و آنگونه که باید حق ما اهل بیت را به عنوان امامان واجب الاطاعه بشناسند، در دنیا و آخرت ایمن خواهد بود.

امیرمؤمنان (ع) در بخشی از یک روایت نسبتاً مفصل می فرماید:

«و من دخل المسجد حافیا علی سکینه و وقار و خشوع غفر الله له، و من نظر الی الکعبه عارفاً بحقها غفر الله له ذنوبه و کفی ما اهمه:»

هر کس با پای برهنه، همراه با آرامش و وقار و قلبی خاشع وارد مسجد شود، خدا او را مورد مغفرت و آمرزش قرار می دهد، و هر کس عارف به حق کعبه به کعبه نظر کند خدا گناهانش را می آمرزد و مهماتش را کفایت می کند.

من لا یحضره الفقیه روایت می کند:

«ان النظر الی الکعبه عباده و النظر الی الوالدین عباده و النظر الی المصحف من غیر قراءه عباده، و النظر الی وجه العالم عباده و النظر الی آل محمد عباده:» (۲)

نگاه به کعبه، و به پدر و مادر، و به قرآن بی آن که قرائت شود و نظر به چهره عالم و نظر به آل محمد عبادت است.

امام صادق می فرماید:



---

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۹۹.

۲- ۲) - من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۹۹.

«من ام هذا البيت حاجا او معتمراً مبرّاً من الکبر رجع من ذنوبه کهیئه یوم ولدته امه:» (۱)

کسی که به حج یا عمره قصد این خانه کند و از کبر در برابر حق پاک و مبرا باشد از گناهانش به صورت همان روزی که از مادر به دنیا آمده برمی گردد.

سپس حضرت می فرماید: مقصود از تکبر این است که به شناخت حق برنخیزی و نسبت به ادای حق هر ذی حقی سنگینی کنی و راه کبر و منع پیش بگیری.

«روشن است بقعه حرم امن و بلد الامین وقتی امنیت را به جهان می دهند که همه نسبت به حق احترام کنند و در برابر حق خضوع و فروتنی نشان دهند و حتی نژاد سیاهان برای سپیدان، و سپیدان برای سیاهان، کارفرمایان برای کارگران، کارگران برای کارفرمایان و خلاصه همه و همه نسبت به یکدیگر اعتراف به حق داشته باشند و مصراً به حق یکدیگر احترام بگذراند و مشتاقانه به ادای حق هم دیگر برخیزند و برای این امور خضوع نمایند تا جائی که سجده برای حق مطلق کنند که همه حق ها در پرتو آن و به تبع آن هستند. سجده برای خدا در حقیقت سجده برای حق مطلق است، و سجده برای حق مطلق، سجده برای همه حقوق و احترام به حق همه است که باید به پایه خضوع برسد، یا به حد سجده برای حق و در برابر حق، و البته مراد و مقصد در سجده حق مطلق است، که خداست و هر حق در اوست، همه او حق است، و حق همه اوست و حق همه کس بر همه کس در ظل حق اوست که حق اول است و سجده برای او باید اعتراف به هر حقی باشد و اعتراف به حق همه در همه باشد.



---

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۹۹.

و عـارف به حق خـانه که در خبر آمـده است لازمه آن عرفـان، اعتراف هم هست، یعنی هم بشـناسد و هم اعتراف کنـد و هم چنین حقوق عترت پیامبر و هم چنین کتاب خـدا قرآن، همه اینها با توجه به عرفان و اعتراف، نور می دهند و جذب خیر و دفع شر می کنند.

این سه کانون جذب خیر: خانه که قبله است، عترت که مفترض الطاعهاند، و کتاب خدا که مشعل و چراغ هدایت است هر چه نگـاه انسان به آنها دوخته شود، و در جایگاهشان بیشتر دقت گردد درب دل بهتر باز می شود، و اسـرار و نظامات و معانی آنها عمیق تر در تـار و پود مشـاعر انسـان وارد می گردد، و برای جبران عقب افتادگی ها، ریشه و دنباله گناهان از نفس انسان بهتر کنده می گردد، و به واسطه جریان نظام آنها در داخله ی انسان، آدمی را رو به هدف های صحیح وامیدارد، که مهمات بهتر و آسان تر کفایت می شود.

کتاب شـریف قرب الاسـناد که از معتبرترین کتب شـیعه است روایت می کند که خدا را در زمین حرمت های سه گانه ایسـت که مانند آنها چیزی نیست.

یکی کتاب خدا که نور و حکمت است و مشعل روشنی در دست انسان.

دیگر خانه کعبه که آن را قبله و وسیله قیام قرار داده و توجه به غیر آن را از احدی قبول نمی کند.

رسوم عترت پیامبر شما هستند که بمنزله وجود پیامبر در درجه دوم و مظهر و مُظهر هدایت اند نص حدیث چنین است:

«ان لله حرمـات ثلاث لیس مثلهن شـیئ کتاب و هو نور و حکمه، و بیته الـذی جعله للناس قیاماً و قبله و لا یقبل من احـد توجهاً الی غیره و عتره بنبیکم.»

ص:۲۷۵

روشن است که جاذبه این سه کانون مغناطیسی فقط می تواند انسان را از جاذبه های شرور رها کند و خیر دنیا و آخرت را به سوی آدمی جلب نماید.

پس هر چه عرفان انسان به حق آنها بیشتر گردد، و به هر مقدار دلداده آنها شود، در وجود خود بهتر مغناطیسی می شود، آنها سنگر دفاع اند- و دل انسان و عواطف مؤمن کمتر از سنگ مغناطیس نیست.

عقربه مغناطیس با آن که تیغه نازکی بیشتر نیست، کمک های امواج طیف الکتریکی از تمام آتمسفر بر او هجوم می آورد که او را به طرف قطب می کشاند.

آیات آسمانی قرآن هم که راجع به جبهه کعبه از آسمان فرود آمده پرتوی از علم خدا و نقشه علم به نظام اصلح انفع است از آنها اسرار این خانه و رمز این بیت آنقدر که باید فهمیده می شود، شخص از آن الهام می گیرد، همین که در دل را باز کند تا اسرار و معانی و نظامات آنها را به طور عمیق، دریابد و به آنها بپیوندد، ریشه گناهان از دل کنده می شود و هدف های صحیح و مهمات اصلی زودتر کفایت می شود.» (۱)

### دعا و آثار آن

ابراهیم و اسماعیل در حال رفع قواعد بیت که کاری بر پایه عبادت و اخلاص بود، نیازمندانه به پیشگاه بی نیاز دست به دعا برداشتند و اموری بسیار بسیار مهم را از حضرت حق درخواست کردند، آنان به این حقیقت آگاه بودند که دعا در حالی عبادت و دنبال عبادت کاری بسیار نیکو، و به اجابت به طور یقین نزدیک است.



---

۱- ۱) - آفاق کعبه ۱۱۸.

آنـان می دانسـتند که همه موجودات در حـال دعا هسـتند چه اینکه همه ذاتاً فقیر و نیازمندنـد و فقیر و نیازمنـد برای رفع نیاز و فقرش محتاج به درخواست از غنی است.

آنان می دانسـتند که انسان نیزماننـد تمام موجودات نیازمنـد و فقیر است و درهیچ امری از امور از خود اسـتقلال ندارد و برای رفع فقر و نیازش احتیاج به درخواست و گدائی از حضرت بی نیاز و غنی مطلق دارد.

آنـان دعـا را جزء بهترین عبـادات می دانسـتند، و برای آنان روشن بود که هر انسانی مأمور است خواسـته های خود را به زبان جـاری کنـد و به پیشـگاه دوست متواضـعانه بنالـد، و به اظهار حاجت برخیزد، و آگاه بودنـد که متکبر در برابر دعا اهل دوزخ است.

آنان در حال دعا در حالت انقطاع از ما سوی محبوب بودند و غیر خدا را سـمیع و علیم نمی دانسـتند تا عمل خود را به او ارائه دهند.

آنـان از شـدت اخلاـص و تواضع و فروتنی متعلّق تقبّل را که بنـاء کعبه بود در دعایشـان نـام بردنـد تـا کمـال خاکساری را به پیشـگاه حق عرضه داشته باشند، و به حضرتش اعلام کرده باشند که عمل ما در برابر عظمت تو چنان ناچیز است که قابل ذکر نیست! !

«این دعـای مطلق که محـدود به قول و نیت نیامـده به خوبی حال و وضع این دو بانی را می نمایانـد: دعائی است که خضوع و انقطـاع آنـان را آشـکار می نمایـد، و از راز دلشـان برمی خـاست و از زبانشان سـرمی زد، گویا این پـدر و پسـر چنان در برابر بزرگی و اراده حق مقهور بودند که کار بنا در نظرشان ناچیز بود و نامی از آن نمی بردند.

ص:۲۷۷

قبول و پذیرش هر چیزی به این است که پذیرنده آن را جزء هستی خود نماید و مقصود پیش آورنده را منظور دارد.

در این آیه مقصود از درخواست پذیرش، گویا این است که پروردگار این بنا را مشمول ربوبیت «رَبَّنا» خود گرداند و به سنگ و گلی که روی هم چیده و در معرض فناست صورت بقا دهد، و در پرتو صفت ربوبیتش مانند ثابتات هستی شود و منشأ تربیت خلق گردد.

این درخواست که از ضمیر سراسر اخلاص به حق و رحمت بر خلق برمی خاست در پیشگاه خداوند پذیرفته شد:

چنان که نه عصبیت جاهلیت و رقابت قحطان و عدنان بنیان آن را متزلزل ساخت و نه تاریکی های شرک بر آن پرده ی نسیان پوشانید، بلکه پیوسته چراغ هدایت و رهنمای توحید در ظلمت جاهلیت عرب و جهان بود. و پرتو آن در هر گوشه و کنار جهان می تابید و معابد و مساجدی به نام خدا و با دست های اخلاص از برکت این خانه و به سوی آن تأسیس گردید.

آری حکمت خداوند دعای ابراهیم را اجابت نمود، و آن خانه ترکیب یافته از سنگ و گل را در برابر عوامل انهدام نگه داشت و به آن صورت بقا بخشید، با آن که موجبات از میان رفتن و فناء آن در داخل و خارج جزیره از هر بناء محکمی بیشتر بود، زیرا پاسداران آن در داخل تنها قبیله عدنان بود که اولاد اسماعیل بودند و همین پاسداری میراثی، به قبیله عدنان برتری و سروری بخشیده بود، از این جهت دیگر اعراب متعصب و امتیازجو نمی باید به این برتری و سروری عدنان تن دهند، یهود هم که در بخشی از جزیره نفوذ اقتصادی داشتند قبله خود را فقط بیت المقدس می دانستند و از نفوذ معنوی و روی آوردن مردم به کعبه برای قبله و مرکزیت خود بیمناک بودند، چنان که درباره ی تغییر قبله آن همه

صدا در آوردند و عربده جوئی کردند، در خارج جزیره هم هر یک از دو دولت روم شرقی و ایران می کوشیدند که عرب را مقهور خود سازند و توجه آنان را به سوی خود جلب نمایند. چنان که رومیان اعراب شام را تحت نفوذ خود و به کیش مسیحی در آوردند و پادشاه حبشه و یمن برای ویران کردن کعبه سپاهی با پیلان جنگی بسیج کردند، دولت ایران هم برای از میان بردن تمرکز عرب که اطراف این خانه بود همه گونه می کوشید با همه این عوامل دینی و سیاسی، شکوه و قدرت معنوی این خانه پیوسته رو به افزایش شد و در خلال این قرون همیشه مرکز طواف کنندگان، و اطرافش محیط امن و اصول مناسکش برپا بوده» (۱)

بقای کعبه و دوام مناسکش، و آبادی آن منطقه و امنیتش، و سرازیر شدن انواع ثمرات و محصولات به آن ناحیه مقدس همه و همه از آثار پربرکت دعای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام است.

## ارزش دعا

دعا از اعظم عبادات و افضل قربات و سرمایه ای است که سود دنیا و آخرتش برای دعا کننده قابل شمارش نیست.

دعا حقیقتی آرام بخش، حلال مشکلات، کلید گنج های مادی و معنوی، و اصلاح کننده امور است.

خدای مهربان در قرآن مجید بندگانش را به دعا فرمان داده و اجابت آن را ضمانت نموده است.



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۲۰۵.

وَ إِذٰا سَأَلَكَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ اَلدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ. (۱)

و هنگامی که بندگانم از تو درباره ی من بپرسند «بگو» یقینا من نزدیک ام، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم، پس باید دعوتم را «به اسلام» بپذیرند و به حقیقت به من ایمان بیاورند تا به رشد برسند «و مقصد اعلا را دریابند.»

اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ (۲)

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و در حال پنهان بخوانید و از آداب و شرایط دعا تجاوز نکنید، یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.

قٰالَ رَبُّکُمُ اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ اَلَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِینَ: (۳)

و فرمان پروردگار شماست که مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از «دعا و اظهار حاجت و در حقیقت» عبادت من تکبر ورزند قطعا خوار و رسوا به دوزخ در آیند.

از رسول خدا روایت شده:

«الدعا مخ العباده:» (۴)

دعا مخ عبادت است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:



---

۱- ۱) - بقره ۱۸۶.

۲- ۲) - اعراف ۵۵.

۳- ۳) - مؤمن ۶۰.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج ۲ ص ۲۸۲.

«ان العبد لا يخطئه من الدعا احدی ثلاثه اما ذنب يغفرله، و اما خيريعجّل له و اما خير يدخرله:» (۱)

عبد به هنگام دعا به یکی از سه حقیقت دست می یابد: یا گناهی که برای او آمرزیده می شود، یا خیری که در رسیدنش به او شتاب خواهد شد، یا خوبی و خیری که برای او ذخیره می گردد.

و آن بزرگوار فرمود:

«سلوا الله من فضله فانه يحب ان يسأل، وافضل العباده انتظار الفرج:» (۲)

از فضل و احسان خدا درخواست کنید، زیرا خدا دوست دارد از او بخواهند، و برترین عبادت انتظار فرج و گشایش در همه امور است.

از حضرت باقر (ع) سؤال شد:

«ای العباده افضل؟ فقال: ما من شیئ افضل عند الله من ان يسأل و يطلب مما عنده و ما احد ابغض الی الله ممن يستكبر عن عبادته ولايسأل ما عنده:» (۳)

برترین عبادت کدام است؟ فرمود: چیزی نزد خدا برتر این نیست که در پیشگاهش به دعا برخیزند، و از آنچه نزد اوست بخواهند، و احدی نزد خدا مبغوض تر از کسی که از عبادت به درگاه او تکبر ورزد، و از آنچه نزد اوست درخواست نکند نیست.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«احب الاعمال الی الله تعالی فی الارض الدعاء و افضل العباده العفاف.» (۴)



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۲ ص ۲۸۲.

۲- ۲) - ترمذی ج ۱۳ ص ۷۷.

۳- ۳) - کافی ج ۲ ص ۴۶۶.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج۲، ص ۲۸۳.

در میان همه اعمال در روی زمین محبوب ترینش نزد خدا دعاست، و برترین عبادت امتناع و خودداری از همه گناهان است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«الـدعاء مفاتیـح النجـاح، و مقالیـد الفلاـح، و خیرالـدعا مـا صـدر عـن صـدر نقی و قلب تقی، و فی المناجـات سـبب النجـاه، و بالاخلاص یکون الخلاص فاذا اشتّد الفزع فالی الله المفزع:» (۱)

دعا کلیـدهای پیروزی و نجات است، و بهترین دعا دعائی است که از سـینه صافی و قلب با تقوا بیرون آیـد. در مناجات سـبب نجات، و در اخلاص رهائی است، پس هنگامی که فزع و مورد خطر سخت شود پناهگاه خداست.

از رسول الهی روایت شده است:

«الدعا سلاح المؤمن و عمود الدین و نور السماوات و الارض.» (۲)

دعا اسلحه مؤمن و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است.

### آداب و شرایط دعا

از آیات کتاب خـدا و روایات کتاب های معتبر اسـتفاده می شود که دعای مسـتجاب دعائی نیست که هر کس در هر زمانی و بـدون شـرایط لازم دعا کنـد و هر چه از خـدا بخواهـد به اجابت رسـد، دعا کننده باید به شـرایط بیان شده در معارف آراسـته باشد، و دعای او هم دعای صحیح و مناسب با شأن او، و مصلحت دنیا و آخرتش باشد.



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۴۶۸.

۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۴۶۸.

اگر دعا کننده در خانه بنشیند، و راه هرگونه کوشش و فعالیت را به روی خود ببندد، آنگاه از خدا بخواهد، که رزق وسیع و معیشت فراخ، و سفره حلال به او بدهد قطعاً این دعا قابل استجابت نیست.

اگر کسی از همسرش آزار و اذیت و ظلم و ستم ببیند، و مشکلش جز از راه طلاق ممکن نباشد، به گوشه ای بخزد و زانوی غم بغل بگیرد، و به پهنای صورت اشک بریزد و به حضرت حق بنالد که مرا از چنین همسری نجات بده، مسلماً این دعا به اجابت نمی رسد.

اگر کسی در ایام کهنسالی دعا کند که: خدایا مرا به جوانی و قله بیست سالگی برسان، چنین دعائی شایسته اجابت نیست.

اگر کسی دعا کند که: الهی همه گنج های روی زمین و معادن زیر زمین و آنچه ثروت در پهنای خشکی و دریاست به من عنایت فرما، بی تردید این دعا مایه اجابت ندارد.

اگی کسی دعا کند خدایا حسن یوسف، صدای داوود، علم پیامبر، شجاعت امیرمؤمنان، قدرت امین وحی را به من بده محلی از اجابت ندارد.

آری دعای مستجاب دعائی است که شراطی لازم در دعا کننده و در خود دعا باشد، دعائی که صلاح و خیر دنیا و آخرت عبد را تأمین کند و به رشد و هدایت و کمال او کمک دهد، و زندگی و حیات او را حیات طیبه سازد.

محدث خبیر، فیلسوف کبیر و عارف کم نظیر در جلد دوم محجه البیضاء می گوید آداب و شرایط دعا ده شرط است و بلکه بیشتر و سپس ده شرط را ذکر می کند:

۱- نسبت به اوقات شریفه و ویژه چون روز عرفه، ماه رمضان، روز جمعه هنگام سحر، ساعتی پس از نیمه شب مواظبت و مراقبت داشته باشد، که در چنین ساعتی دعا مطلوب و دارای زمینه استجابت است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ان الله لینادی کل لیله جمعه من فوق عرشه من اول اللیل الی آخره: الا عبد مؤمن یدعونی لدینه و دنیاه قبل طلوع الفجره فاجیبه، الا عبد مؤمن یتوب الی من ذنوبه قبل طلوع الفجر فاتوب الیه، الا عبد مؤمن قد قترت علیه رزقه فیسألنی الزیاده فی رزقه قبل طلوع الفجر فازیده و اوسع علیه. الا عبد مؤمن سقیم یسألنی ان اشفیه قبل طلوع الفجر فاعافیه، الا عبد مؤمن محبوس مغموم یسألنی ان اطلقه من سجنه و اخلی سربه، الا عبد مؤمن مظلوم یسألنی ان آخذ له بظلامته قبل طلوع الفجر فانتصر له و آخذ بظلامته قال:

فلا یزال ینادی بهذا حتی یطلع الفجر:» (۱)

خداوند هر شب جمعه از اوج عرشش از ابتدای شب تا پایان شب فریاد می زند: آیا بنده مؤمنی هست که مرا پیش از طلوع فجر برای دین و دنیایش بخواند و من او را اجابت کنم.

آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع فجر از گناهانش توبه کند و من توبه او را بپذیرم؟

آیا بنده مؤمنی هست که روزیاش بر او تنگ شده باشد و پیش از طلوع فجر زیاد شدن روزیاش را از ن بخواهد و من بر و بیفزایم و او را گشایش دهم؟



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۲۷، عده الداعی ۲۸- ۲۹.

آیا بنده مؤمنی هست که دچار بیماری باشد و پیش از طلوع فجر از من بخواهد، پس من او را شفا دهم؟

آیا بنده مؤمن محبوس اندوهناکی هست که از من آزادیاش را بخواهد تا او را آزاد کرده و راهش را باز کنم؟

آیا بنده مؤمن ستم دیدهای هست، که از من پیش از طلوع فجر بخواهد که از او رفع ستم کنم، پس انتقامش را زستمکار بگیرم و از روی دفع ستم نمایم؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیوسته حضرت حق ندا میکند تا صبح صادق طلوع کند.

حضرت صادق (ع) در قول یعقوب به فرزندانش

سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ: در آینده نزدیک برای شما درخواست آمرزش میکنم، میفرماید:

«اخّرهم الی السحر من لیله الجمعه:»

طلب آمرزش را برای فرزندانش به سحر شب جمعه که ساعت استجابت دعاست به تأخیر انداخت.

حضرت باقر (ع) میفرماید:

«ان من السحر الی طلوع الشمس یفتح ابواب السماء و یقسم فیها الارزاق، و تقضی فیها الحوائج العظام:» (۱)

یقیناً از هنگام سحر تا طلوع خورشید درهای آسمان باز میشود، و ارزاق در آن وقت تقسیم میگردد، و حوائج بزرگ در آن قطعه از شب برآورده میشود.

۲- برای این که دعا مستجاب شود غنیمت شمردن مقاطع حساس و احوال شریفه لازم است مانند: هنگام حرکت صفوف مجاهدان به سوی جهاد فی سبیل الله، و زمان نزول باران، و وقت اقامه نمازهای واجب و پس از نماز، و بین اذان و اقامه، و هنگام روزه.

از حضرت صادق (ع) از قول امیرمؤمنان صلوات الله علیه روایت شده است:



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۲ ص ۲۸۶- ۲۸۷

«اغتنموا الدعاء عند اربع: عند قراء القرآن، و عند الاذان، و عند نزول الغيث، و عند التقاء الصفين للشهاده:»

درخواست از حق، و گدائی از حضرت بی نیاز، و دعا نمودن را در هنگام تحقق چهار حقیقت غنیمت بدانید:

وقت قرائت قرآن، و زمان اذان، و هنگام نزول باران، و زمان برخورد دو لشگر حق و باطل و شوق ارتش حق به شهادت.

غزالی می گوید: در حقیقت شرف اوقات برگشت به شرف حالات دارد، به این معنا که هنگام سحر زمان صفای دل و پاکی قلب و خلوص نیت و دوری از دل مشغولی و علل تشویش است، و روز عرفه و روز جمعه زمان اجتماع همت های عالی، و تعاون قلوب برای جلب رحمت خداست، البته این امور از جمله اسباب شرف اوقات است وگرنه اسراری دیگر در کار است که بشری از آن آگاهی ندارد، حالت سجود نیز سزاوار به این است که دعا در آن مستجاب شود چنان که پیامبر فرموده است:

«اقرب مایکون العبد من ربه و هو ساجد فاکثروا فیه الدعاء:» (۱)

نزدیک حالت عبد به پرودگارش هنگام سجود است، پس در سجود زیاد دعا کنید.

۳- از شرایط دیگر دعا و راز و نیاز دعا نمودن رو به قبله است، و دست به سوی حق برداشتن به صورتی که زیر بغل دیده شود، جابر بن عبدالله روایت می کند:

«ان رسول الله اتی الموقف بعرفه و استقبل القبله و لم یزل یدعو حتی غربت الشمس:» (۲)



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج۲، ۲۸۷.

۲- ۲) - محجه ج۲، ص ۲۸۸.

پیامبر خدا روز عرفه در موقف عرفات روی به قبله کرد و پیوسته در حال دعا بود تا خورشید غروب کرد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحی الله تعالی ان یردها صفراً حتی یجعل فیها من فضل رحمه ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و رأسه:» (۱)

عبد دستش را به سوی خدای عزیز جبار به آسمان برنمی دارد مگر این که خدا حیا می کند آن دست را خالی برگرداند، مسلماً از فضل رحمتش آنچه بخواهد به دعا کننده عطا می کند، نهایتاً هر یک از شما به دعا موفق شود، دستش را برنگرداند مگر این که به صورت و سر بکشد.

به موسی بن عمران وحی شد:

«الق کفیک ذلا بین یدی، کفعل العبد المستصرخ الی سیده فانک اذا فعلت ذلک رحمت و انا اکرم القادرین یا موسی سلنی من فضلی و رحمتی فانهما بیدی لایملکهما غیری، و انظر حین تسألنی کیف رغبتک فیما عندی، لکل عامل جزاء و قد یجزی الکفور بما سعی:» (۲)

موسی دو دستت را ذلیلانه در پیشگاه من بردار، و حال دعایت مانند برده فریادخواهی در کنار مولایش باشد، چون به این صورت عمل کنی تو را مورد رحمت قرار می دهم، من کریم ترین قدرتمندم، موسی از فضل و رحمت من درخواست کن، زیرا فضل و رحمت در دست من است و غیر من دارنده فضل و رحمت نیست، هنگام دعا و درخواست دقت کن که میل و رغبتت نسبت به آنچه نزد من است چگونه است؟ برای هر کوشنده ای پاداشی است و پاداش کفران کننده نعمت به اندازه سعی و کوشش اوست.

ص:۲۸۷

---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۴۷۱.

۲- ۲) - عده الداعی ص ۱۳۸.

۴- به هنگام دعا نه صدا را باید بلند نمود و نه خیلی آهسته دعا کرد.

بلکه بایـد صدائی میان صدای بلند و آهسـته باشد، در روایت آمده: مردم هنگامی که در معیت رسول خدا حرکت کردند و به مـدینه نزدیک شدنـد با صـدای بلنـد تکبیر گفتنـد، حضـرت فرمود: ای مردم خـدائی را که می خوانید نه کر است و نه غائب، کسی را که می خوانید میان شما و مرکب های شماست. (۱)

در کتاب کافی شریف از جمله آداب دعا را پنهان دعا کردن شمرده و دلیل آورده که چنین دعائی از ریا دور و دعائی خالص است خدای مهربان در قرآن مجید فرموده:

اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً: (۲)

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و پنهان و مخفیانه بخوانید.

و در روایتی از حضرت رضا (ع) نقل شده است:

«دعوه العبد سراً دعوه واحده، تعدل سبعین دعوه علانیه:» (۳)

یک دعای عبد در پنهان مساوی هفتاد دعای او در آشکار است.

در روایت مهمی از رسول خدا آمده:

«ان ربـک یبـاهی الملاـئکه بثلاثه نفر: رجل یصـبح فی ارض قفر فیؤذن و یقیم ثم یصـلی فیقول ربک عزوجل للملائکه: انظروا عبدی یصلی و لا یراه احد غیری، فینزل سبعون الف ملک یصلون وراءه و یستغفرون له الی الغد من ذلک الیوم، و رجل قام فی اللیل یصلی وحده فسجدو نام و هو ساجد فیقول: انظروا الی

ص:۲۸۸

---

۱- ۱) - محجه ج۲، ص ۲۹۱.

۲- ۲) - اعراف ۵۵.

۳- ۳) - کافی ج۲، ص ۴۷۶.

عبدی روحه عندی وجده ساجدلی، و رجل فی زحف فیفر اصحابه و ثبت هو یقاتل حتی قتل.» (۱)

پروردگارت نسبت به سه نفر مباهات می کند، مردی که در سرزمین بی آب و گیاهی وارد می شود، پس اذان می گوید و به اقامه نماز مشغول می شود، پرودگارت به فرشتگان می گوید: بنده ام را نظر کنید به دور از هر بیننده نماز می خواند و کسی جز من او را نمی بیند، پس هفتاد هزار فرشته نازل می شوند و پشت سر او به نمازش اقتدا می کنند و تا فردای آن روز برای او طلب آمرزش می نمایند و مردی که نیمه شب از خواب راحت برمی خیزد و در خلوت و تنهائی نماز می خواند سپس سجده می کند و در حال سجده خوابش می برد، حضرت حق به فرشتگان می گوید: بنده ام را بنگرید روحش نزد من است، و بدنش برای من در حال سجده است، و مردی که در میدان جنگ است، یارانش در حال فرار از جنگ اند ولی او در جنگیدن ثابت قدم است، تا به شهادت برسد.

۵- از آداب دعا این است که دعا کننده از حضرت حق محرمات را نخواهد، و زمینه قطع رحم را نطلبد، و آنچه را متضمن کم حیائی و اسائه ادب است طلب ننماید، از رسول خدا روایت شده:

«ایاکم و السجع فی الدعا، حسب احدکم ان یقول:

اللهم انی اسألك الجنه و ما قرب الیها من قول و عمل، و اعوذ بک من النار و ما قرب الیها من قول و عمل:» (۲)

شما را از تکلف در دعا و درخواست های بیجا بر حذر می دارم کافی است که یکی از شما از خدا بخواهد که خدایا بهشت را نصیب من کن و هر قول و عملی که مرا به بهشت نزدیک می کند، و از تو به آتش دوزخ پنهان می برم و هر قول و فعلی که مرا به آتش نزدیک می نماید.



---

۱- ۱) - مستدرک ج۱، ص ۱۳.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج۲، ص۲۹۲.

و بهتر این است که هر دعاکننـده ای به دعاهائی که از پیامبران و امامان در کتاب های معتبر دعا وارد شـده است اکتفا کند که در آن دعاها آنچه خیر دنیا و آخرت انسان است گنجانده شده است.

۶- دعا باید همراه با زاری و تضرع، و خشوع قلبی، و ترس از عظمت حق باشد.

إِنَّهُمْ کٰانُوا یُسٰارِعُونَ فِی اَلْخَیْرٰاتِ وَ یَدْعُونَنٰا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کٰانُوا لَنٰا خٰاشِعِینَ: (۱)

پیامبران همواره به کارهای خیر می شتافتند و ما را از روی امید و بیم می خواندند، و پیوسته در برابر ما باطنی فروتن داشتند.

در صحیفه سجادیه در دعای چهل و هشتم از حضرت سجاد روایت شده:

«و لا ینجینی منک الا التضرع الیک»

جز تضرع و زاری در پیشگاهت راه نجاتی برای من نیست.

به موسی (ع) خطاب رسید:

«یا موسی کن اذا دعوتنی خائفا مشفقاً و جلا، و عفر وجهک فی التراب، و اسجد لی بمکارم بدنک، واقنت بین یدی فی القیام، و ناجنی حیث تناجینی بخشیه من قلب و جل:» (۲)

موسـی در هنگـام دعـا چون دست به دعـا برمی داری ترسـان و در حال برحـذر بودن از سـنگینی عقاب و با دلی پر دغـدغه و ترسـناک باش، و چهره بر خاک بسای، و به اعضای با ارزش بدنت به سجده آی، و در حال قیام قنوت کن، و به وقت مناجات با من با قلب دغدغه دا پر از خشیت مناجات کن.

ص:۲۹۰

---

۱- ۱) - انبیاء ۹۰.

۲- ۲) - کافی ج۸، ص ۴۴.

۷- در دعا جدّی باشد، و به اجابتش یقین ورزد، و امیدش در دعا صادقانه باشد.

رسول خدا میفرماید:

«ادعوا الله تعالی و انتم موقنون بالاجابه، و اعلموا ان الله سبحانه لا یستجیب دعاء من قلب غافل:» (۱)

خدا را در حالی که یقین به اجابت دارید بخوانید، و بدانید خدای سبحان دعای برخاسته از قلب غافل را که توجه به قدرت و رحمت حق ندارد اجابت نمیکند.

و نیز آن حضرت فرموده:

«ان الله لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه، فاذا دعوت فاقبل بقلبک ثم الستیقن بالاجابه:» (۲)

خداوند دعای برخاسته از دل فراموش کار را نمیپذیرد، پس زمانی که دعا میکنی با قلب روی به دعا آر، سپس به اجابت یقین کن.

۸- اصرار و پافشاری بر دعا جزء آداب دعاست، و هر دعائی را سه بار تکرار کردن لازم است.

ابن مسعود میگوید:

«کان رسول الله اذا دعاء، دعا ثلاثاً و اذا سأل، سأل ثلاثا:» (۳)

رسول خدا هرگاه دعا میکرد سه بار دعا میکرد، و هر زمان از حضرت حق درخواست میکرد سه بار درخواست میکرد.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

«و الله لا یلّح عبد مؤمن علی الله فی حاجته الاقضاها له:» (۴)



---

۱- ۱) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

۲- ۲) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

۳- ۳) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

۴- ۴) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

به خدا سوگند عبد مؤمنی در حاجتش به خداوند اصرار نمیورزد مگر این که بر آورده میشود.

۹- دعا باید با ذر حضرت حق و صلوات بر محمد آل محمد شروع شود، و بدون ذکر حق و یاد محبوب و صلوات اقدام به دعا نگردد.

سلمه بن اکوع میگوید:

«ما سمعت رسول الله یستفتح الدعا الا استفتحه فقال:

سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب:»

از رسول خدا نشنیدم که دعا شروع کند مگر این که با این جمله که یاد و ذکر خداست شروع می کرد:

« سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب»

حارث بن مغیره می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ایاکم اذا اراد ان یسأل احدکم ربه شیئاً من حوائج الدنیا حتی یبدء بالثناء علی الله عزوجل و المدحه له و الصلاه علی النبی ثم یسأل الله حاجه:» (۱)

شما را توجه می دهم که هرگاه یکی از شما چیزی از حوائج دنیا را از پروردگارش بخواهد، با ثنا و مدح حضرت حق و صلوات بر پیامبر شروع کند، سپس حاجتش را از خدا بخواهد.

هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت می کند:

«لایزال الدعا محجوبا حتی یصلی علی محمد و آل محمد:» (۲)

پیوسته دعا محجوب از اجابت است تا بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود.



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۴۸۴.

۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۴۹۱.

۱۰- ادب باطن است که از شرایط اصلی اجابت، و مستجاب شدن دعای دعا کننده است و بخشی از آن عبارت از توبه، برگرداندن مال مردم به مردم و به عبارت کامل تر رد مظالم، و روی آوردن به حق به کنه همت و قلب صافی، و دل با خشوع، و بدنی فروتن و اشکی ریزان از چشم است.

در روایت آمده: در عهد موسی بن عمران امت موسی دچار قحطی شدید شدند، موسی سه بار با بنی اسرائیل برای طلب باران به بیرون شهر رفتند و باران نیامد! خداوند به موسی وحی کرد من دعای شما را مستجاب نمی کنم زیرا نمّام و سخن چین میان شماست، موسی گفت پروردگارا آن سخن چین کیست تا او را از خود برانیم و از میان امت بیرونش کنیم، وحی آمد من همه شما را از سخن چینی نهی می کنم اکنون خود سخن چینی کنم؟ !

موسی به بنی اسرائیل خطاب کرد، همه آری همه از نمامی و سخن چینی توبه کنید، همه توبه کردند، در نتیجه خداوند برای آنان باران فرستاد. (۱)

و نیز نقل شده: بنی اسرائیل هفت سال دچار قحطی شدند تا جائی که به خوردن میته و خوردن اطفال گرفتار گشتند، این گونه به سر بردند تا به کنار کوه آمدند و به درگاه حق به زاری و تضرع نشستند، خداوند به انبیاء آنان وحی کرد: اگر با قدمهایتان به اندازه ای راه بروید که به شدت لاغر شود، و دستانشان به عنان آسمان برسد، و زبانتان از دعا باز بماند، من دعای دعا کننده ای از شما را مستجاب نمی کنم، و بر گریه گریه کننده ای از شما رحم نمی کنم مگر این که مال مردم را به مردم برگردانید، و پرونده خود را از ردّ مظالم پاک کنید، قوم قحطی زده فرمان خدا را اطاعت کردند و از نعمت باران بهره مند شدند. (۲)

ص:۲۹۳

---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج۲، ص ۲۹۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج۲، ص ۲۹۸.

### موانع اجابت

از حضرت صادق (ع) روایت شده: در میان بنی اسرائیل عابدی بود که به مدت سه سال پیوسته دعا می کند که خداوند فرزندی پسر به او عنایت فرماید، ولی دعایش به اجابت نمی رسید، روزی در حال مناجات عرضه داشت:

«یا رب ابعید انا منک فلا تسمعنی ام قریب فلا تجیبنی؟»

پروردگارا آیا چنان از تو دورم که صدایم را نمی شنوی، یا نزدیکم و دعایم را اجابت نمی نمائی؟

در عالم رؤیا به او گفته شده سه سال است خدا را با زبانی که به فحش و ناسزا عادت کرده می خوانی، و با قلبی آلوده به ستم و نیت دروغ دعا می کنی، اگر دعای مستجاب می خواهی فحش و ناسزا را از زبان قطع کن، و از خدا بترس و قلبت را از آلودگی پاک کرده نیتت را نیتی صادقانه قرار ده، امام صادق می فرماید به دستورات عمل کرد و خدا دعایش را با عنایت نمودن فرزند اجابت فرمود. (۱)

### دعای مستجاب

در باب دعا آمده: زمان داود قحطی شدیدی مردم را احاطه کرد، سختی و مضیقه مردم را در رنج و اندوه قرار داد، سه نفر از علمای خود را انتخاب کردند تا به بیابان رفته برای آنان طلب باران کنند، آنان به صحرا رفتند و در مقام مناجات برآمدند، یکی از آنان گفت: خداوندا تو در تورات خود نازل کردی:

«ان نعفو عمن ظلمنا»

این که ما ستمکاران بر خود را مورد عفو و بخشش قرار دهیم، خداوندا ما بر خود ستم کردیم، پس ما را ببخش و از ما گذشت کن.

دومی گفت: خدایا تو در توراتت نازل فرمودی که:



---

۱- ۱) - بحار ج۱۲، ص ۱۱۳.

«ان نعتق ارقاءنا»

ما بردگان خود را آزاد کنیم، خداوندا ما بردگان توایم پس ما را آزاد کن.

سومی گفت: خداوندا تو در توراتت نازل نمودی که:

«ان لا تردو المساکین اذا وقفوا ببابکم:»

تهیدستان و از کارافتادگان را چون به درگاهتان ایستادند و درخواست کمک کردند دست خالی بر مگردانید، خداوندا اکنون ما مساکین و نیازمندان، ایستاده در پیشگاه حضرتت هستیم دعای ما را بر مگردان، در نتیجه این راز و نیاز خالص، و دعای با آداب و شرایط باران بر قوم داود نازل شد. (۱)

## شرط اجابت دعا

عطاء سلمی می گوید مدتی طولانی بر ما گذشت در حالی که از باران محروم بودیم، گروهی جهت طلب باران به جانب بیابان حرکت کردیم ناگهان کنار قبرستان به سعدون مجنون برخورد نمودیم، سعدون که از میان جمع مرا می شناخت به من نظری دقیق انداخت و گفت: عطا امروز روز حشر و نشر است، یا برانگیخته شدن مردگان از قبور؟ چه روی داده که این همه جمعیت با زاری و تضرع به بیابان آمده اند؟ گفتم بیرون آمده ایم تا از خدا طلب باران کنیم گفت: با قلوب مادی و زمینی یا با قلوب ملکوتی و آسمانی؟

گفتم: به قلوب ملکوتی و آسمانی، گفت: هیهات ای عطا به روندگان در راه باطل، و منحرفان از صراط مستقیم بگو سالک راه باطل مباشید که نقد کننده اعمال و بررسی کننده حرکات بصیر است، سپس چشم به آسمان دوخت و گفت:



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۲ ص ۲۹۹.

معبود و سید من شهرها را به سبب گناهان بندگانت نابود مکن، خداوندا به اسماء مکنونت، و نعمت های معنوی ات که حجاب های نورانی آنها را پنهان نموده آب فراوان و خوشگواری که شهرها را سیراب کند و بندگانت را احیا نماید به ما عنایت کن، ای کسی که بر هر کاری توانائی.

عطا می گوید: کلامش تمام نشده بود که رعد و برق آسمان را فرا گرفت و بارانی شدید چون آبی که از دهانه مشک می ریزد از آسمان نازل شد، سپس به جمعیت پشت کرد و گفت: زاهدان و عابدان رستگار شدند، زیرا شکم خود را بخاطر مولایشان گرسنه نگه داشتند، و برای عشق او شب را بیدار ماندند، و بندگی حق آنها را از هر چیزی منصرف نمود تا جائی که مردم گفتند در اینان جنون است! ! (۱)

### دعای مستجاب غلامی سیاه

سعید بن مسیب که از فقهای نامدار مدینه و از چهره های برجسته زهد و عبادت است می گوید: مدینه دچار محرومیت از باران شد، قحطی چهره زشتش را به مردم نشان داد، سختی همه جانبه گریبان مردم را گرفت، مردم برای درخواست باران به بیابان رفتند و به دعا و مناجات نشستند، در میان مردم غلامی را دیدم که بالای تلّی رفت، و گویا می خواهد جدای از مردم با حضرت حق به راز و نیاز بپردازد، نیروی مرموزی مرا به سوی او جلب کرد، علاقه داشتم از چگونگی راز و نیاز او و دعا و مناجاتش با خبر شوم.

پیش رفتم دیدم لب هایش حرکت می کند ولی چیزی نشنیدم و از متن دعا و راز و نیازش با خبر نشدم.



---

۱- ۱) - محجه ج ۲ ص ۳۰۰.

هنوز دعای او تمام نشده بود، ابری سراسر فضای مدینه را فرا گرفت، غلام سیاه چون ابر را دید خدای مهربان را شکر کرد و زبان به سپاس حضرت او گشود، و راه مدینه را در پیش گرفت و از آن ناحیه دور شد، باران فراوانی بارید، به اندازه ای که ترسیدم سیل سختی جاری شود.

غلام را تعقیب نمودم و پنهان به دنبالش رفتم، چون به مدینه رسید وارد خانه حضرت زین العابدین شد، خدمت حضرت رسیدم و به آن جناب عرضه داشتم: در خانه شما غلام سیاهی به سر می برد، اگر مانعی نباشد بر من منت گذاشته او را خریداری کرده با خود ببرم.

آن منبع لطف و کرامت به من فرمود: سعید چرا او را به تو نبخشم، فرمان داد کارگزار غلامان هر چه غلام در خانه هست از نظر من بگذراند تا مورد نظر خود را انتخاب کنم، همه غلام ها را جمع کرد، ولی غلامی که می خواستم در میان آنان نبود، گفتم هیچ کدام از اینان منظور من نیست، حضرت به متصدی غلامان فرمود: غلام دیگری هست؟ گفت: آری فقط یک غلام باقی مانده که نگهبان اسب ها و شترهاست، فرمود: او را نیز حاضر کنید، تا وارد جمع شد دیدم همان کسی است که بر بالای تپه آهی جگرسوز و راز و نیازی خالصانه داشت گفتم غلامی که خریدار او هستم همین است، حضرت زین العابدین فرمود: غلام از این لحظه سعید مالک تو می باشد با او همراه شو، و در خدمت او باش.

غلام سیاه روی به من کرد و گفت:

«ما حملک علی ان فرقت بینی و بین مولای»

چه چیز تو را وادار کرد که میان من و مولایم جدائی انداختی در پاسخش گفتم: آنچه در بالای تل و بلندی تپه از تو مشاهده کردم، این سخن را که شنید دست به پیشگاه حضرت بی نیاز دراز کرد و گفت: خداوندا رازی میان من و تو

بود اکنون که پرده از روی آن برداشته شد مرا از دنیا ببر و به سوی خود بازگردان، حضرت زین العابدین (ع) و آنان که حضور داشتند، از مناجات با صفایش با محبوب عزیزش به گریه افتادند، من هم اشک ریزان از خانه حضرت بیرون آمدم، همین که به منزل خود رسیدم شخصی از جانب امام چهارم پیام آورد، که آن حضرت فرموده اگر دوست داری جنازه دوستت را تشییع کنی بیا، با آن شخص به سوی منزل امام حرکت کردم و مشاهده نمودم غلام پس از مناجات و تضرع از دنیا رفته است! ! (۱)

## تأخیر اجابت دعا

از وجود مقدس حضرت صادق (ع) روایت شده است که: روزی حضرت ابراهیم اطراف کوه های بیت المقدس بخاطر یافتن چراگاهی گردش می کرد تا گوسپندان خود را به آن ناحیه ببرد، ناگهان صدائی به گوشش رسید، به دنبال صدا مرد بلند قامتی را دید که در حال نماز است، پرسید بنده ی خدا برای که نماز می خوانی، پاسخ داد پروردگار.

سؤال کرد از خویشان و بستگانت کسی باقی مانده؟ جواب داد نه، ابراهیم فرمود از کجا غذا برای خود فراهم می کنی، به درختی اشاره کرد و گفت از میوه این درخت، و مقداری از آن را هم برای زمستانم ذخیره می کنم، از مسکن وی سؤال کرد: کوهی را نشان داد و گفت مسکنم آنجاست، فرمود ممکن است مرا به منزل خود ببری و یک شب مهمان تو باشم، پیرمرد گفت: پیش روی منزلم آبی است که عبور از آن مشکل است. پرسید خودت چگونه می گذری؟ پاسخ داد من از روی آب می گذرم، گفت دست مرا هم بگیر امید است حضرت حق به من نیز



---

۱- ۱) - اثبات الوصیه مصعودی ۱۴۳.

توانائی عبور از آب را عنایت کند، پیرمرد دست خلیل الله را گرفت و هر دو از آب گذشتند، هنگامی که به منزل رسیدند، حضرت از او پرسید کدام روز بزرگ ترین روزهاست؟ گفت: روز قیامت که خداوند پاداش اعمال مردم را در آن روز می دهد.

ابراهیم گفت جا دارد با هم دعا کنیم که خداوند ما را از شر آن روز ایمن بدارد، پیرمرد گفت: دعا را چه می خواهی؟ به خدا سوگند سه سال است دعائی کرده ام و حاجتی خواسته ام هنوز مستجاب نشده، ابراهیم فرمود: می خواهی بگویم چرا اجابت دعایت به تأخیر افتاده، زیرا خداوند وقتی بنده ای را دوست داشته باشد اجابت دعایش را به تأخیر می اندازد تا مناجات کند و از حضرتش درخواست حاجت نماید زیرا راز و نیازش را دوست دارد، ولی بنده ای که خدا بر او غضبناك است، اگر چیزی درخواست کند، در قضای حاجت او و برآوردن نیازش تعجیل می کند، یا قلبش را از آن حاجت منصرف کرده ناامیدش می نماید، تا دیگر درخواست نکند، سپس پرسید پیرمرد حاجت تو چه بوده؟

پیرمرد گفت: سه سال پیش رمه گوسپندی از اینجا گذشت، جوانی خوش چهره که دو رشته مو بر دو طرف سر داشت گوسپندان را چوپانی می کرد، از او پرسیدم گوسپندها از کیست؟ گفت: از ابراهیم خلیل الرحمن، آن روز درخواست نمودم خدایا اگر در روی زمین خلیل و دوستی داری به من نشان ده.

ابراهیم گفت: خدا دعایت را مستجاب نموده، من ابراهیم خلیلم، پیرمرد از جای برخاست و ابراهیم را در آغوش گرفت. (۱)

### حاجت بزرگ



---

۱- ۱) - بحار ج ۱۶ ص ۲۴۸.

در حیات الحیوان دمیری نقل شده: روزی رسول خدا در سفری که داشتند به شخصی برخوردند و میهمان او شدند، آن شخص به اندازه همتش از حضرت پذیرائی کرد، پیامبر هنگام رفتن به او فرمود: چنانچه خواسته ای از من داشته باشی، از خدا می خواهم تو را به خواسته ات برساند.

عرضه داشت از خدا بخواهید شتری به من عنایت کند که اسباب و لوازم زندگی ام را بر آن حمل کنم، و چند گوسپند که از شیر آنها بهره مند شوم، پیامبر برایش دعا کرد که خدا آنچه می خواهد به او لطف فرماید، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود ای کاش همت این مرد مانند عجوزه بنی اسرائیل بلند بود، از ما می خواست که خیر دنیا و آخرت را برای او بخواهیم.

عرض کردند داستان پیره زن بنی اسرائیل چگونه بوده؟ حضرت فرمود: هنگامی که حضرت موسی خواست با بنی اسرائیل از منطقه مصر به سوی شام برود راه را گم کردند، از هر طرف به جستجو برخاستند ولی از راه اثری نبود.

حضرت ترسید مانند گذشته که در بیابان تیه سرگردان شدند این بار هم سرگردان شوند، اصحاب خود را جمع کرد، پرسید آیا شما به مردم مصر وعده ای داده اید که با رفتن از این شهر خلف وعده شود؟ در پاسخ گفتند آری از پدران خود شنیده ایم زمانی که حضرت یوسف مشرف به مرگ شد از مصریان تقاضا کرد هر وقت خواستند به شام بروند جنازه او را همراه خود ببرند و در کنار قبر پدرش یعقوب به خاک بسپارند، اجداد ما با یوسف عهد بستند که این برنامه را عملی سازند، موسی فرمود به مصر برگردید تا به وعده خود وفا نمائید، و گرنه هرگز از این سرگردانی نجات پیدا نمی کنید، مردمی با موسی به مصر بازگشتند، سپس از هر کس جویای محل قبر یوسف شدند اظهار بی اطلاعی می کرد، تا به آن حضرت خبر دادند پیره زنی است که ادعا دارد من محل قبر یوسف را می دانم،

فرمود او را احضار کنید، فرستاده موسی نزد پیره زن آمد و او را از جریان آگاه کرد، آن زن گفت به موسی بگوئید اگر نیاز به دانش من نسبت به این موضوع پیدا کرده، او باید نزد من آید، زیرا ارزش دانش اقتضا می کند که متعلم نزد معلم برود، چون پیام عجوزه به موسی رسید سخن او را تصدیق کرد و از همت عالی و نظر رفیعش شگفت زده شد، نزد آن زن آمد و از محل قبر یوسف جویا شد، عجوزه گفت: ای موسی دانش قدر و قیمت دارد من سالیان طولانی است که این راز را در سینه نگاه داشته ام در صورتی برای شما اظهار می کنم که سه حاجت از من برآورده سازی، حضرت فرمود حاجت هایت را بگو.

گفت اول آن که از سختی پیری در آیم و وضع جوانی به من دست دهد، دوم آن که همسر شما شوم، سوم آن که در آخرت هم افتخار همسری شما را داشته باشم، موسی (ع) از بلند همتی او که با خواسته هایش میان سعادت دنیا و آخرت را جمع می کرد شگفت زده شد، از حضرت حق درخواست کرد هر سه حاجت او برآورده شود.

در این هنگام محل قبر یوسف را به این شرح بیان کرد: زمانی که یوسف از دنیا رفت مصریان در محل قبر او اختلاف کردند، هر طایفه ای می خواستند قبر آن حضرت در محله ایشان باشد، دامنه اختلاف نزدیک بود به درگیری مسلحانه بیانجامد، قرار شد برای رفع اختلاف بدن حضرت یوسف را در تابوتی بلورین بگذارند و روزنه های آن را مسدود نمایند و تابوت را در داخل نهری که وارد مصر می شود دفن کنند تا آب شهر مصر از روی شهر مصر از روی قبر یوسف بگذرد و در محلات گردش کند تا همه از فیض قبر او استفاده نمایند.

ص:۳۰۱

سپس محل قبر را به حضرت نشان داد، موسی تابوت را بیرون آورد و در شش فرسخی بیت المقدس محلی که معروف به خلیل قدس است روبروی قبر یعقوب کنار قبر ابراهیم دفن نمود.

در هر صورت اگر دعا کننده واجد شرایط لازم باشد، و دعایش تناسب با حیات دنیا و آخرتش داشته باشد، مستجاب خواهد شد.

فیض کاشانی در باب دعای محجه البیضاء غیر از شروطی که در سطور گذشته نقل شد، جهت استجابت دعا شرایط دیگری را نقل می کند از جمله:

۱- اظهار و بیان حاجات ۲- داخل نمودن همه مردم در دعا ۳- دعا کردن به صورت اجتماع ۴- گریه در حال دعا. ۵- اعتراف به گناه در پیشگاه حق پیش از بیان حاجت ۶- دعا از روی قلب نه با زبان تنها. ۷- عرفان و معرفت به پروردگار و توجه به حضرت او قبل از دعا ۸- پیش انداختن برادران مؤمن در دعا و سپس برای خود دعا کردن. ۹- در درخواست حوائج فقط به خدا اعتماد کردن. ۱۰- حفظ آداب دعا.

### اخلاص در عمل

بدون تردید اخلاص در عمل و به عبارت دیگر عمل را فقط و فقط برای جلب رضایت حق انجام دادن، و احدی را در عمل شرکت ندادن، عمل را در قله ارزش قرار می دهد، و سودی سرشار در دنیا و آخرت نصیب انسان می نماید و سبب بقاء عمل و منافعش به صورت حقیقتی ابدی می گردد.

اگر کعبه و مسجدالحرام و مواقف کریمه و مناسک شریفه نوریه از زمان ابراهیم و اسماعیل برپاست و قطعاً تا طلوع قیامت هم برپا خواهد بود، و اگر در هر زمانی میلیون ها دل مشتاقانه متوجه آن ناحیه است، و به سوی آن نماز و دعا خوانده می شود، همه و همه نتیجه اخلاص ابراهیم و اسماعیل است.

قرآن مجید در بسیاری از آیات و با عباراتی متنوع بر اخلاص در عمل اصرار می ورزد و عمل آلوده به ریا و شرک و باطل و فاقد ارزش می داند، محصول عمل ریائی رضایت خلق و محصول عمل خالصانه رضایت خالق و بهشت عنبر سرشت است.

إِلاَّ اَلَّذِينَ تٰابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اِعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولٰئِكَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً: (۱)

مگر کسانی که توبه کردند و مفاسد خود را اصلاح نمودند، و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند، پس آنان در زمره ی مؤمنان اند و مسلماً خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد داد.

قُلْ إِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ اَلْمُسْلِمِينَ: (۲)

بگو یقیناً نماز و عباداتم و زندگی و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است، او را هیچ شریکی نیست و به این یگانه پرستی مأمورم و نخستین کسی در این جامعه هستم که تسلیم او و فرمان های او هستم.

فَاعْبُدِ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّينَ أَلاٰ لِلّٰهِ اَلدِّينُ اَلْخٰالِصُ: (۳)

خدا را در حالی که ایمان و اعتقاد را برای او از هر گونه شرکی خالص می کنی بپرست، آگاه باشید که ایمان و اعتقاد و عبادت خالص ویژه خداست.

از حضرت رضا (ع) روایت شده که امیرمؤمنان پیوسته می فرمود:



---

۱- (۱) - نساء ۱۴۶.

۲- (۲) - انعام ۱۶۳.

۳- (۳) - زمر ۲-۳.

«طوبی لمن اخلص لله العباده و الـدعاء و لم یشـغل قلبه بما تری عیناه، و لم ینس ذکر الله بما تسـمع اذناه، و لم یحزن صـدره بما اعطی غیره:» (۱)

خوشا به حال کسـی که عبادت و دعا را برای خـدا خالص، و پاک از همه شوائب قرار دهـد، و قلبش به آنچه که چشـمش می بینـد مشـغول نشـود، و یـاد خـدا را در برابر آنچه گوشـش می شـنود از یـاد نـبرد، و درونش به آنچه به دیگری عطـا می شـود اندوهگین نگردد.

حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«ما اخلص عبد لله عزوجل اربعین صباحا الا جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه:» (۲)

عبدی به مدت چهل روز خدا را برای خدا خالص نمی کند مگر این چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می گردد.

حضرت باقر (ع) از رسول خد روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«یـا ایهـا النـاس انمـا هو الله و الشـیطان، و الحق و الباطـل، و الهـدی و الضـلال و الرشـد و الغی و العاجله و العاقبه و الحسـنات و السیئات فما کان من حسنات فمن الله و ما کان من سیئات فللشیطان:» (۳)

ای مردم فقط خـدا و شـیطان، و حق و باطل، و هـدایت و گمراهی، و رشد و اسـتقامت و غوایت و ضـلالت، و دنیا و آخرت، و نیکی ها و بدی هاست، پس آنچه از نیکی هاست از خداست، و آنچه از بدی هاست برای شیطان است.



---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۱۶.
۲- ۲) - عیون الاخبار ج ۲ ص ۶۹.
۳- ۳) - محاسن ۲۵۱.

اسماعیل بن یسار می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ان ربک لرحیم، یشکر القلیل، ان العبد لیصلی الرکعتین یرید بها وجهه الله فیدخل الله به الجنه:» (۱)

یقیناً پروردگار شما مهربان است، در برابر عمل اندک پاداش فراوان می دهد، هر آینه عبد دو رکعت نماز می خواند و به آن رضایت خدا را منظور داد، پس خداوند به آن دو رکعت او را وارد بهشت می نماید.

از حضرت جواد (ع) روایت شده:

«افضل العباده الاخلاص:» (۲)

برترین عبادت اخلاص است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من احب لله، و ابغض لله، و اعطی لله، و منع لله، فهو ممن یکمل ایمانه:» (۳)

کسی که برای خدا دوست بدارد، و برای خدا دشمنی کند، و برای خدا بپردازد، و برای خدا منع کند، از کسانی است که ایمانش را کامل می کند.

### قبولی عمل

عمل در صورتی که مطابق با خواست حضرت حق انجام گیرد، و شرایط فقهی اش کامل باشد، و برای جلب نظر کسی نباشد، و بر اساس خلوص و اخلاص بنا گردد، قطعاً از جانب پروردگار پذیرفته می شود، و منافع و سودش ابدی می گردد، و در آخرت به صورت بهشت و رضوان جلوه خواهد کرد.



---

۱- ۱) - محاسن ۲۵۳.
۲- ۲) - بحار ج ۷۰ ص ۲۴۵.
۳- ۳) - محاسن ۲۶۳.

ابراهیم و اسماعیل که از بندگان مخلص حق بودند، و در همه لحظات زندگی جز خدا را در نظر نداشتند، و جز خدا را نمی خواستند، و جز برای خدا قدمی برنمی داشتند بنای خانه کعبه را بر پایه اخلاص برپا کردند، و با تضرع و زاری از پروردگار مهربان درخواست قبولی آن را نمودند، خدای مهربان و سمیع و علیم که شنوای دعا و آگاه به وضع و حال دعا کننده است دعای آن دو بزرگوار را مستجاب کرد، و عمل آنان را پذیرفت و به آن جنبه ابدیت و ثابت بودن داد.

من در این بخش لازم می دانم شرط یا شرایط قبولی عمل را از امت اسلام و جامعه ای که ادعا دارد جامعه محمدی است، و خود را منتسب به رسول خدا و نیز ائمه طاهرین می داند از طریق برخی از روایات بیان کنم، باشد که مفید افتد.

انسان اگر از روی حقیقت متدین به فرهنگ الهی باشد، و از عقاید حقه و اعمال صالحه و اخلاق حسنه برخوردار باشد و حرکات و اعمالش را در حد لازم خالصانه انجام دهد و خلاصه از همان آئینی پیرو کند که همه پیامبران و ائمه طاهرین مبلغ آن بودند قطعاً اعمالش از طرف حضرت حق مورد قبول واقع خواهد شد.

### عرض دین به وسیله حضرت عبدالعظیم به امام هادی

حضرت عبدالعظیم حسنی که از چهره های با عظمت علمی و عملی و از راویان مخلص و مورد وثوق، و طرف توجه امامان عصر خودش بود به محضر حضرت هادی (ع) مشرف شد، می گوید وقتی حضرت هادی چشمش به من افتاد فرمود: مرحبا بر تو ای ابوالقاسم تو به حقیقت دوست و محب ما هستی، به حضرت عرضه داشتم ای پسر رسول خدا من می خواهم دینم را به شما عرضه کنم اگر مورد رضایت باشد تا خدا را ملاقات کنم بر آن ثابت بمانم، حضرت فرمود ای ابوالقاسم عرضه کن، گفتم: اعتقادم این است و بر آن اقرار دارم که

خدای تبارک و تعالی یکی است و چیزی مانند او نیست، از حد ابطال و تشبیه خارج ومنزه است، حضرت حق جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، او مجسم کننـده اجسـام و نقـاش صورت هـا و آفریننـده اعراض و جواهر، و پروردگار و مالک و قرار دهنده و به بوجود آورنده هر چیزی است.

اقرار می کنم که محمـد بنـده و رسول خـدا و آخرین پیامبر است و تا روز قیامت پیامبری بعـد از او نخواهـد بود، و شـریعت او خـاتم شـرایع است، و تـا قیـامت شـریعتی پس از شـریعت او نخواهـد بود، و اقرار دارم که امام و خلیفه و ولی امر پس از پیامبر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است، و پس از او حسن، سـپس حسـین و علی بن الحسـین و محمـد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی سپس مولای من شما هستید.

حضـرت هادی فرمود: و پس از من فرزندم حسن، پس وضع مردم با جانشـین بعد از او چگونه است؟ به حضرت گفتم: مولای من داسـتان از چه قرار است؟ فرمود برای اینکه شـخص او را به خـاطر غایب بودنش نمی بیننـد و بردن نامش جایز نیست، تا از پرده غیبت در آیـد و زمین را از عدل و قسط پر کند چنان که از ظلم و سـتم پر شده باشد، به حضـرت هادی (ع) گفتم به همه حقایق اقرار دارم و اعلام می کنم دوسـتدار امامان دوسـتدار خـداست، و دشـمن آنان دشـمن خـداست، و فرمانبرداری از آنان فرمـانبرداری از خـداست، و نافرمـانی از آنـان نافرمـانی از خـداست، و اقرار دارم معراج و سـئوال در قـبر، و بهشـت و دوزخ و صراط، و میزان حق است، و قیامت یقیناً خواهـد آمـد و در آن هیـچ شـکی نیست، و خـدا مردگان را از قبورشان به قیامت می آورد، واجبات پس از ولایت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است، حضرت هادی فرمود:

ای اباالقاسم به خدا سوگند این دین خداست که برای بندگانش پسندیده، بر آن ثابت قدم باش، خدا تو را به ایمان ثابت در دنیا و آخرت استوار بدارد. (۱)

آری عقاید و اعمال و روش و منش انسان در صورتی از طرف خدای مهربان مورد پذیرش قرار می گیرد که به چنین حقایقی که حضرت عبدالعظیم در پیشگاه امام زمانش اقرار کرد آراسته باشد و به عبارت دیگر دین و آئینی مورد قبول خداست که در کلام حضرت عبدالعظیم آمده است.

ابراهیم مخارقی می گوید برای حضرت صادق دینم را به این صورت بیان کردم: شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست و شریکی ندارد، و محمد صلی الله علیه وآله فرستاده اوست، و علی امام عادل پس از اوست، آنگاه حسن، و حسین و علی بن الحسین و محمدبن علی و سپس تو حضرت فرمود:

خدا تو را رحمت کند آنگاه فرمود:

«اتقو الله، اتقو الله، اتقو الله، علیکم بالورع و صدق الحدیث و اداء الامانه و عفه البطن و الفرج تکونوا معنا فی الرفیق الاعلی:» (۲)

تقوای الهی، تقوای الهی، تقوای الهی، شما را به پارسائی و پاک دامنی و راستگوئی، و ادای امانت، و حفظ شکم و غریزه جنسی از حرام سفارش می کنم، تا در مقام رفیق اعلی با ما باشید.

هشام بن عجلان می گوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«اسألک عن شیئ لا اسأل عنه احداً بعدک، اسالک عن الایمان الذی لا یسع الناس جهله فقال: شهاده ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله، و الاقرار بما جاء من عند الله و اقام الصلاه و



---

۱- ۱) - بحار ۶۹ ص ۱.

۲- ۲) - امالی طوسی ج ۲ ص ۲۲۶.

ایتاء الزکاه و حج البیت و صوم رمضان و الولایه لنا و البراءه من عدونا و تکون مع الصدیقین:» (۱)

چیزی را از تو می پرسم که پس از تو از کسی نخواهم پرسید، از ایمانی می پرسم که مردم نسبت به جهل آن معذور نیستند، حضرت فرمود: شهادت به این که معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده، و برپا داشتن نماز، و پرداخت زکات، و حج بیت، و روزه ماه رمضان، و ولایت ما و بیزاری از دشمنانمان، در این صورت در آخرت با صدیقین خواهید بود.

قبولی عمل و اعتقاد و اخلاق سبب ارزش و رفعت این حقایق و علت جلب رضای حق، و باعث رسیدن به جنّات الهی در قیامت است، و بر اساس آیات و روایات هیچ مسئله و امری از انسان جز با متدین بودن به دین خدا که در قرآن و روایات اهل بیت متجلی است، و جز با نیت خالص و مطابقت داشتنش با فقه قرآن و امامان معصوم پذیرفته نخواهد شد و به نقطه قبولی نخواهد رسید.



---

۱- ۱) - بحار ج ۶۹ ص ۵.

## تفسیر آیه ۱۲۸

### اشاره

رَبَّنا وَ اِجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ وَ أَرِنا مَناسِکَنا وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ اَلتَّوّابُ اَلرَّحِیمُ.

پروردگارا ما را از هر جهت و با همه وجود تسلیم خود قرار ده، و از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر، و راه و رسم مناسکمان را به ما بنمایان و رجوع و بازگشت ما را به سوی خود بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

### شرح و توضیح

از این آیه کریمه که دارای مفاهیم بسیار با ارزش و معانی بلند و ملکوتی است چهار مطلب اساسی به نظر می رسد.

۱- تسلیم بودن در برابر حق. ۲- دعای خیر برای ذریه و دودمان. ۳- مناسک حج. ۴- بازگشت به سوی خدا.

### تسلیم بودن در برابر حق

از آنجا که اسلام حقیقتی ذو مراتب است، و هر مرتبه ای با توفیق حضرت حق و کوشش انسان قابلیت زیاد شدن دارد، باید گفت خواسته این پدر و پسر ملکوتی، اسلام اصطلاحی در میان مردم که عبارت از اظهار ایمان و انجام ظواهر فرمان ها و احکام است چه این که از روی یقین باشد، و یا این که از زبان تجاوز نکند نبوده است.

معنا ندارد که چنین اسلامی خواسته پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم، و رسول با کرامتی چون اسماعیل که راه ابتلائات و تکالیف و مسئولیت های سنگینی را با معرفت به حق، و ایمان به قیامت و اخلاص کامل پیموده اند و اکنون که در حال ساختن بیت الله اند در اوج ایمان و عمل و یقین هستند باشد، یقیناً اسلام مورد

درخواست آن دو شخصیت بزرگ آخرین مرتبه اسلام که همان تسلیم همه وجود انسان به خداست بوده، مرتبه و مقامی که در حقیقت تحقق دادنش از اراده و اختیار آدمی خارج است و تجلی آن فقط و فقط منوط به توفیق و عنایت ویژه حضرت حق به درخواست کننده است، ظهور چنین حالتی در انسان سبب می شود که آدمی نسبت به حق و فرمان ها و احکامش خالصانه و مشتاقانه به حرکت آید، و از همه تعلقات آزاد شود و جز خدا نبیند و جز به سوی خدا حرکت ننماید، و جز خدا نخواهد و خلاصه هر که و هر چه غیر اوست از خیمه حیات انسان بیرون رود، و حتی از هویت انسان در برابر پروردگار چیزی نماند.

آری اسلام دارای مراتب و درجاتی است، که عالی ترین مرتبه اش همان بوده که در ابراهیم و اسماعیل تجلی یافت، و کمترین مرتبه اش همین است که در عموم مردم ظهور دارد که از برکت همین کمترین مرتبه اش خون و مال و آبروی همه انسان ها محترم شمرده شده، و آنان را در صف اهل اسلام قرار داده گرچه آلوده به برخی از معاصی باشند.

آنچه را ابراهیم و اسماعیل خواسته اند انقیاد و اخلاص، و ثبوت قدم در راه اسلام کامل و اطاعت همه جانبه از حضرت حق، و راضی بودن به قضاء الهی و تسلیم همه وجودشان به حضرت رب العزه بوده است، درخواست آنان این بوده که خدای مهربان با لطف ویژه اش و رحمت خاصه اش روی دل آنان را از غیر برگرداند و تسلیم حق کند.

آنچه را خواستند این بود، که آنچه را دارند با شوق و اشتیاق و در نهایت اخلاص تسلیم مولای خود کنند

چه مال، چه آبرو، چه کوشش و عمل و چه زن و فرزند، و چه جان، و در مقام هزینه کردن آنها در پیشگاه حق هیچ تعللی نورزند، و تعلق خاطری در این زمینه در میان نباشد که سبب کندی کار یا مانع از اجرای خواسته محبوب گردد.

مقام تسلیم که گویا در اوج آن هیچ اختیار و اراده ای برای انسان نمی ماند، و عبد نسبت به حق مانند میت در دو دست غسال می شود، و به عبارتی در برابر حضرت حق فناء عرفانی برای آدمی حاصل می گردد از بهترین و بالا-ترین مقاماتی است که نصیب سالک می شود.

سیر این حقیقت و طی مسیر این واقعیت به این صورت است که: «چون شعور و عقل فطری هشیار شد، و شعاع صفات بر آن تابید و چشم آن را گشود اولین مرتبه عقیده را می سازد، و چون قلب به آن حقیقت عالی گرائید رو به ایمان پیش می رود، و زمانی که جاذبه توحید و صفات سراسر خلال نفس انسانی را فرا گرفت و همه قواعد و عواطف و غرائز را تحت اراده ی خود آورد و به آن سوی گرداند اولین مرتبه تسلیم است، و چون همه مقاومت ها و جنبش های مخالف از میان رفت اسلام کامل تحقق می یابد و این معنای اسلام آخرین مرتبه کمال توحید است، چنان که اسلام و تسلیم ظاهر در برابر حکومت و شریعت اسلام اولین مرحله آن است.» (۱)

روایات بسیار مهمی در باب تسلیم در کتاب های پر قیمت حدیث نقل شده که به پاره ای از آنها اشاره می شود.

ص:۳۱۲

---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۲۰۶.

«اوحی الله تعالی الی داود تریـد و ارید و انما یکون ما ارید فان سـلمت لما ارید کفیتک ما ترید و ان لم تسـلم لما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لا یکون الا ما ارید: (۱)

ویقترحه، الا فسلموا لله امره تکونوا من الفائزین:» (۲)

ای بندگان خدا شما چون بیمارید و پروردگار جهانیان مانند طبیب، و بهبود و شفای بیمار در گرو توصیه های طبیب به اوست نه در آنچه بیمار می خواهد و پیشنهاد می دهد، هان! در برابر دستورات خدا گردن نهید تا از رستگاران باشید.

### دعای خیر برای ذریه و دودمان

اولاً دعای ابراهیم و اسـماعیل درباره ذریه و نسـلشان نشانگر علاق و محبت آن دو انسان والا به فرزنـدانشان می باشـد، ثانیاً به همه انسان ها تعلیم می دهند که آنچه را برای خود می خواهید برای دیگران هم بخواهید و نسبت به کسی در رسیدن نعمت و عنـایت حق به او دریغ نورزیـد و بخیـل نباشـید، و حـالت دگردوستی که از بهترین حالاـت است در شـما چون موج دریا موج بزنـد، و ثالثاً هر دو برای ذریه خود بهترین مقام و برترین مرتبه را که تسـلیم همه جانبه در برابر خـداست درخواست کردنـد، و ایـن کـه این حـالت گران و مـایه عظیم را برای همه ذریه نخواسـتند « وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ » چـون می دانسـتند تمـای دودمان و نسلشان لیاقت رسیدن به مقام تسلیم را دارا نیستند، چنان که خدا در آیه امامت به ابراهیم خبر داد

لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ همه ذریه تو شایسته مقام امامت نیستند، ستمکاران لیاقت رسیدن به این مقام را ندارند.



---

۱- ۱) – بحار ج ۸۲ ص ۱۳۶.

۲- ۲) – میزان الحکمه ج ۶ ص ۲۵۶۸.

و چه نیکوست همه پدران و مادران به ابراهیم و اسماعیل اقتدا کنند و هر خیری را از خدای مهربان برای ذریه و نسل خود درخواست کنند و از این طریق گوشه ای و اندکی از دین خود را نسبت به دودمانشان ادا نمایند.

## مناسک حج

از این که ابراهیم و اسماعیل دعای خود را نسبت به دریافت مناسک با « أَرِنا » زینت داده اند معلوم می شود که تعلیم ذهنی و ظاهری مناسک را نخواسته اند بلکه درخواستشان این بوده که حضرت حق جزء جزء مناسک و محل های آن و بلکه حقایق نهفته در مناسک را به آنان بنمایاند، و تعلیم به گونه ای باشد که گویا واقعیات مناسک را با چشم سر بینند.

گرچه در آیات ۱۹۶ تا ۲۰۰ سوره مبارکه بقره به برخی از مناسک اشاره شده و می باید در توضیح آن آیات، مناسک حج شرح داده شود ولی از آنجا که لفظ مناسک که دلالت بر همه اعمال حج دارد در آیه مورد بحث در دعای ابراهیم آمده لازم می بینم در همین بخش تا جائی که مورد نیاز است به بیان مناسک بپردازم.

## میقات

شروع مناسک حج از میقات با پوشیدن لباس احرام و نیت صاف و پاک و قصد خالصانه است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

ص:۳۱۴

«و احرم من کـل شـیئ یمنعـک عن ذکر الله و یحجبـک عن طـاعته و لب بمعنی اجـابه صـافیه زاکیه لله عزوجل فی دعوتک له متمسکاً بعروته الوثقی:» (۱)

چون وارد میقات شدی، از هر چه تو را از یاد خدا بازمی دارد و میان تو و طاعت حضرت حق حجاب می شود محرم شو.

در گفتن تلبیه: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک»

این معنا را قصد کن که: الهی با قلبی صاف و نفسی پاک دعوتت را اجابت می کنم، و منظورم از اجابت دعوتت گردن نهادن به همه اوامر و نواهی تو در تمام شئون زندگی ام می باشد.

ای مولای من به لطف و کرمت متشبثم و به حبل المتینت متمسکم و یاری و مددت و عون و نصرتت گدا و نیازمندم.

وقتی در میقـات قرار گرفتی یعنی در جـائی که به انسان هشـدار می دهنـد زمان حرکت است، هنگام بیرون آمـدن از لجن زار مادی گری و بـداخلاقی و بـدکاری است، آری میقات؛ آن محل مقدسـی که این ندا به گوش جان می رسد: توقف و سـکون بس است به سوی حق به حرکت آی.

ای انسان! ای آدم! که خود را هم چون کرم خاکی گرفتار مشتی لجن شـهوت و شـکم کرده ای و به این سـبب خود را از همه فیوضـات الهیه بی بهره نمـوده ای وقت آن شـده که به جـانب او به پرواز آئی، آری به سـوی او، به سـوی بی نهـایت، به سوی عظمت، به سوی حقیقت، به سوی الله آری این همه در میقـات مورد نظرت باشـد جائی که پیامبر و امامان و اولیا سـر تواضع به پیشگاه محبوب به خاک گذاشتند و چون ابر بهاران گریستند.



---

۱- ۱) - مصباح الشریعه

آنجا با زبان حال به حضرتش عرضه بدار:

گر زشمعت چراغی افروزیم ج

خرمن خویش را بدان سوزیم جدر غمت دود از آن به عرش رسد جآتشی کز درون بر افروزیم آفتاب جمال بر ما تاب زان که ما بی رخت سیه روزیم تا ببینیم روی خوبت را از دو عالم دو دیده بر دوزیم مایه جان و دل برانـدازیم به ز عشقت چه مایه اندوزیم در غم عشق اگر رود سر ما ای عراقی بیا که فیروزیم جج

## لباس احرام

آنگاه به لباس احرام و دیگر لباس ها با دیده عقل و چشم بصیرت نظر کن، و ببین در سایر لباس ها در طول تاریخ از باب غرور و کبر چه جنایت ها شده، و چه ستم ها بر بشر مظلوم رفته، و در لباس احرام چه گناهکارانی توبه نموده و چه بیگانه هائی که آشنای حضرت حق در میقات شده اند.

اینجا هنگام بیرون آوردن لباس ظلم، لباس فخر، لباس کبر، لباس غرور، لباس غضب و لباس درندگی، و پوشیدن لباس توبه، لباس کرامت، لباس بصیرت، لباس ذکر، لباس توجه، لباس مراقبت، لباس محاسبه و لباس طاعت است.

آری با دو پارچه سپید و ندوخته احرام ببند تا از بار سنگین هر لباس ناحقی سبک شوی، و با همه زائران از هر قوم و ملتی و از هر نژادی چون سیاه و زرد و سپید همرنگ و همگام شو، تا بدانی تمام مایه های فخر و مباهات، و علل کبر و غرور خیالی بیش نبوده و چیزی جز سراب نیست.

در این لباس از من بمیر و به او زنده شو، از چنگال شیطان در آی و به دامن لطف و رحمت دوست چنگ زن، از تعلقات غیر منطقی و بی پایه در آی و وارد دنیای با عظمت احسان و عنایت محبوب شو.

ص:۳۱۶

## نیت.

پس از پوشیدن لباس احرام نوبت نیت است، نیت یعنی قصد، یعنی آهنگ، یعنی توجه، آن هم توجه به سوی اولین و آخرین مقصد، و این توجه تحقق پیدا نمی کند مگر با جدا شدن از ما سوی الله، و قطع رابطه ی غلط با غیر خدا.

در این موقعیت استثنائی فقط توجه به مقصد حقیقی و مقصود واقعی، آن مقصودی که بازگشت همه موجودات به اوست لازم است.

آری به او بازگرد، این همه بیراهه رفتن بس است، این همه پشت کردن به حقایق کافی است، به طوری جدی بازگرد، بازگشتنی که در آن بازگشتی نباشد.

با چنین نیت و عزمی آن سفر معنوی، آن سیر ملکوتی آن حرکت الهی را شروع کن، در مسئله نیت فقط دل خوش به لفظ تنها مباش، از لفظ کاری ساخته نیست هر چه هست مربوط به دل است.

نیت عزم است، آن هم عزم جزمی و جدی، عزم بر طاعت، عزم بر ترک گناه، عزم بر تقوا، عزم بر جلب رضایت دوست، عزم بر آراسته شدن به حقایق آسمانی، عزم بر بیرون رفتن از چاه آلودگی ها، عزم بر نجات دیگران و خلاصه نیت حقیقی یعنی منفجر کردن هسته فطرت با قدرت نور خداوند برای یافتن خیر دنیا و آخرت.

آری نیت یعنی عزم بر آزادی از اسارت شهوات شیطانی، عزم بر خلاصی از همه طاغوت ها و فرهنگ منحط آنان، عزم بر افتادن در دریای مغفرت و رحمت برای رها شدن از همه مهالك و پاك شدن از همه معاصی.

## تلبیه

پس از آن که شرایط و آداب حضور را در خود آماده نمودی، می توانی با تلبیه که شعار بلند ملکوتی و فریادی آسمانی است، آمدنت را با اخلاص و عشق و

محبت و با دلی پاک و صاف و بی غش به محضر حضرت رب العزه که مهمانداری اش در این سفر مهمانداری ویژه ای است اعلام کنی، و توجه داشته باش که آمدنت را به صورتی اعلام نمائی که به فریادت و صوت حزینت توجه کنند و آمدنت را بپذیرند.

میقات با همه امورش جای پاکان و پرهیزکاران است، آنجا هر کسی را به عنوان زائر و مهمان نمی پذیرند، آنجا ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاص و اشک پاک وسیله قبولاندن انسان به محضر حضرت یار است.

بدون تردید اگر کسی خود را آراسته به ایمان و عمل و اخلاق و صفات ملکوتی نکرده باشد یا حداقل در آنجا نیت بر آراسته شدن برای او نباشد ندایش را نشنیده می گیرند و به آمدنش توجه نمی کنند! !

انسان باید در حال گفتن این جملات «لبیک اللهم لبیک» با کمک پاکی باطن و خلوص و خضوع و خاکساری به مولایش توجه پیدا کند، و با حال زاری و تضرع به این معنا دقت کند که به یکتای حضرت معبود معترف است و او را در ربوبیت و مالکیت و قدرت و فضل و احسان و بخشایش و تدبیر یگانه می داند.

«لبیک اللهم لبیک. . .» آمدنت را در لباس آشنائی و آشتی خبر می دهد، هجرتت را از همه مفاسد و معایب و آلودگی ها و زشتی ها اعلام می دارد.

«لبیک اللهم لبیک. . .» یعنی نهاد و درونم را از تنگنای ستم و سرکشی به دنیای عدالت و خیر خواهی و درونم را از مضیقه شرک به فراخی و وسعت توحید انتقال می دهم.

«لبیک اللهم لبیک» یعنی آری! ای محبوب من ای مالک و خالق من، ای معشوق و رازق من، ای صاحب و مدبر من، ای راه دهنده من به ضیافت و

مهمانی ویژه است، دعوتت را اجابت نمودم، در آستان مقدست ایستاده ام، به فرمانت گردن می نهم، به طاعتت شتابانم، پیمانت را با وفاداری و بدون تغییر دادن حفظ می کنم.

ای مولای من! تو یکتا و بی همتائی، شایسته هستی که همه موجودات به ویژه انسان ندایت را و دعوتت را اجابت نمایند، تو عطا کننده نعمت های بی شماری، تو عزیز و قدرت مندی هستی که شکست و خواری به حریمت راه ندارد، نیروئی هستی که نقصان نمی پذیری، فرمان نافذت به همه جا رسیده، معبودی جز تو وجود ندارد.

آری ای مولای من ندایت را می پذیرم، ستایش و سپاس برای توست و بی همتایی و یکتائی ویژه توست.

این است گوشه ای از معنای تلبیه، با این شعار وحدت و اتحاد مسلمانان و همبستگی آنان اعلام می شود، البته در صورتی که تلبیه، تلبیه قلبی باشد نه لفظی.

گویندگان تلبیه واقعی، خود را به آسمان تجرد معنوی که در آنجا از ظلمت های مادی، سرکشی و عصیان نفسی، امتیازات واهی، کبر و دوروئی خبری نیست بالا ـ می برند، زیرا تلبیه شعار ایمان است، و مقصود از تلبیه این است که آدمی مصداق حقیقی آن شود، و معنایش پاسخ گوئی به فرمان های خداوند است، و از جهتی در مسائل حج تحت عنوان ویژه ای قرار دارد، چون حج مزایای منحصر به فردی دارد.

بنابراین چه اندازه از ایمان دورند و چقدر چهره باطن آنان زشت است، کسانی که خود را از حریم حضرت دوست دور نگاه داشته و به جای پیوستن به مقام توحید، وجود خود و اسرار خویش و جامعه خود را به شیطان وا گذاشته و دربست در اختیار دشمنان دین و ملت اند و در شئون زندگی خود را با داشتن

فرهنگ پربـاری چون اسـلام از شـیاطین زمـان و طـاغوت های دوران پیروی می کننـد، این دون همتان و پست فطرتان اگر به میقات هم راه پیدا کنند به هنگام تلبیه جز به لفظ بی معنا و تلبیه بی اثر اتصال پیدا نمی کنند.

در هر صورت ای زائران تلبیه گو، ای میهمانـان خـدا، ای ضـیوف رحمـان با همه وجود به حقیقت تلبیه توجه داشـته باشـید، به نـدای مولای خود پاسـخ مثبت دهید، وجود خود را به دنبال گفتن «لبیک اللهم لبیک» وجود خود را از اجابت دعوت شـیطان، طـاغوت، شـهوت، بیگانه، اسـتعمارگر، خودخواهی، یهودیت، مسـیحیت، فرهنگ های مادی، شـرق و غرب و خلاصه هر کس برای دین و ناموس، مملکت شما خطر و زیان دارد منع کنید.

## اجابت دعوت با تسلیم جان

در ایام جوانی و در ابتدای طلبگی به واسـطه برخی از دوسـتان اهل حال با کسـی آشـنا شدم و به گردونه رفاقت و دوستی با او درآمـدم کـه مؤمنی واقعی و عبـدی پـاک برای خـدا، و دوسـتی دلسـوز و مخلص برای دوسـتان و کلیـد حـل مشـکلات برای نیازمندان بود.

شغـل او در شـهر تهران در مرکزی پرجمعیت غـذا فروشـی بود، پـاکی اش در شـغل، و جنس پـاکیزه دادن به مردم، و احتیـاط شدیدش در کسب، و رعایتش نسـبت به حلال و حرام و انصافش در معاملات، از او چهره با ارزشی در میان مشتریان فراوانش ساخته بود.

او علاوه بر آن شـغل هر ساله در سال هائی که زائر کم بود، و اغلب سفرها در طریق حج با وسائل زمینی صورت می گرفت به شغل حمله داری هم اشتغال داشت و مشتریانش مشتریان دست چین و اهل حال و مؤمنان وارسته بودند.

ص:۳۲۰

روزی در محضـر نورانی اش سخن از حج و زائران به میان آمد، داستان شیرین و اعجابانگیزی که در یکی از سفرهایش اتفاق افتاده بود در حالی که حمله دار گروهی مؤمن و مشتاق بود برایم بیان کرد:

تعدادی زائر در یکی از سال ها، برای رفتن به حج از طریق عتبات عراق همراه من شدند، همه در اتوبوس نشسـتند تا سفر آغاز گردد، در این میـان زن و شوهری که در کـاروانم نـام نویسـی کرده بودنـد و از چهره آنـان آثار عظمت و ادب و عبودیت می درخشـید برای سوار شدن به اتوبوس نزدیک شدند، و این دو نفر که نشان می داد اهل اصفهان هستند آخرین مسافران وارد بر اتوبوس بودند.

با احترام هر دو را در جایگاه مخصوص خودشان نشانـدم، سـپس یکی از بدرقه کنندگانشان با حالتی خاص سـفارش هر دو را به من کرد.

زیارت عتبات: نجف، کربلا، کاظمین، سامره را طی کردیم، پس از آن عازم حـج شـدیم، به لطف حق وارد مدینه گشـته و در آنجا به انـدازه ممکن اقامت کرده و به زیارت معصومین مـدفون درمـدینه موفق شدیم، سـپس آماده رفتن به شـجره و ورود به میقات جهت محرم شدن برای حج تمتع شدیم، در میان مسافرانم آن دو مسافر حال دیگری داشتند، انقلاب حال و اشک چشم آنان را تنها نمی گـذاشت، وارد شـجره شـدیم، جمعیت زائر موج می زد، هر کس با شـتاب آماده محرم شـدن می شد، زائر با حال اصـفهانی پیش از محرم شدن اظهار علاقه کرد که غسل کند روزگاری بود که مسجد شجره بیش از دویست متر مساحت نـداشت و از حمـام و دسـتشوئی لازم در آن ناحیه خبری نبود، وسائل غسـلش را فراهم نمودم، غسل کرد و دو پارچه احرام را پوشید و در گوشه ای از مسجد ایستاد.

ص:۳۲۱

گریه امانش را بریده بود، او را برای گفتن تلبیه «لبیک اللهم لبیک. . . .» آماده کردم، پرسید تلبیه به چه معناست گفتم تلبیه یعنی ای خدای مهربان دعوتت را پذیرفتم و خواسته ات را به جان خریدم، دعوتم نمودی تا به میهمانی به حریم مقدست آیم من هم اجابت کرده آمده ام گفت، گفت: معنای تلبیه این است؟ یکی دو بار در شدت انقلاب حال گفت و ناگهان نقش زمین شد، چون با کمال حیرت بالای سرش نشستم تا اگر حالت غش به او دست داده برای بهوش آمدنش یاری اش دهم دیدم جان به جان آفرین تسلیم کرده و از دنیا رفته است! !

## محرمات احرام

### اشاره

زائر چون تلبیه گفت بیست و پنج چیز بر او حرام می شود و حرمت این بیست و پنج مرحله برای این است که انسان برای رسیدن به بخشی از درجات بندگی و اخلاص آماده شده، بتواند به محضر مقدس حضرت دوست و حریم حرم آن محبوب حقیقی بار یابد.

ظاهر محرمات احرام در رساله های مناسک حج فقها بیان شده، در این بخش به توضیح مفاهیم معنوی محرمات احرام اشاره می شود، گر چه معلوم نیست آنچه در توضیح این بیست و پنج چیز بیاید فلسفه و اسرار آن باشد زیرا عقل ناقص ما از درک بسیاری از حقایق عاجز است، ولی تا اندازه ای می تواند دورنمائی از حقایق محرمات را نشان دهد.

### ۱- صید حیوانات

توجه خود را به هنگام احرام از دوست برداشتن و متوجه صید نمودن عین بی ادبی نسبت به اوست، علاوه بر این در این مقام که مقام حال و انابت است، رقت قلب و عاطفه و مهر می پسندند و این برنامه با صید حیوانات تناسب ندارد.

ص:۳۲۲

این سـفر برای حرکت به سـوی مقامـات عـالی ملکوتی است، نه تفرج و خوش گـذرانی، برای مهرورزی و عـاطفه است نه بی رحمی و سنگدلی.

زائر در این مقام در موقعیتی است که با کشتی امید به سوی دریای رحمت در حرکت است، و مقصدش اتصال به لطف و کرم اوست، شکار نوعی خوش گذرانی و توجه به امور مادی است و زائر را از هدف عالی اش باز می دارد، در آن مرحله آسیب رساندن به جاندار گناه است و از طرف مولا نسبت به آن نهی شدید وارد شده است.

زائر باید به این معنی توجه داشته باشد که خود او در این حریم صـید عالم معنی و مجذوب ملکوت است با دنبال کردن صید از آن مقام باز می ماند.

### ۲- نگاه در آئینه

در این سـفر ملکوتی باید چشم انداز محرم مقام عالی قرب باشد، و نظرش متوجه تکالیف و مسـئولیت هائی گردد که حضرت محبوب به عهده او گذراده است.

چشم تماشا به اوامر و نواهی و خواسته های مولا اندازد، و از خود دیدن و خود تماشا کردن بپرهیزد.

در هر صـورت در حـال احرام به خود منگر که اگر بـا دیـده حق بین نظر کنی خودی برای تو نمانـده و اصولاًـ خودی برای تو نبوده و نیست.

اگر هم بنـا باشـد به خود بنگری به نقـایص و عیوب خود بنگر و ملاـحظه کن آیـا حضـرت رب العزه تو را با این همه عیوب و نقائص به حریمش می پذیرد؟ !

### ۳- بوی عطر

ص:۳۲۳

زائر باید در این سفری که به توفیق حق برایش پیش آمده از بوئیدن بوی خوش عطر بپرهیزد و جز به دنبال فراهم آوردن زمینه های بوی بهشت نباشد.

ای مهمان حق اکنون به گل گشت بوستان معنوی یار آمده ای، گل حقایق را ببوی تا به تزکیه درونت از آلودگی ها موفق گردی، وجودت را به گل های عشق و معنویت و صدق و صفا و درستی و راستی، و عبودیت و اخلاص بیارای تا پیامبر بزرگ از مدینه به میقات و از میقات به حرم توجه کند و با شوق و رغبت بگوید:

«انی لاشم رائحه الرحمن من طرف الیمن»

و یعقوب از کنعان به مصر روی کند و بگوید:

«انی لاجد ریح یوسف.»

### ۶-۵-۴- لمس بدن همسر و نامحرم- آمیزش- بوسیدن.

مهم ترین تحقق این سه برنامه، نظر کردن و چشم دوختن به زنان است و در آن حریم مقدس فرقی نمی کند که آن زن همسر قانونی انسان باشد یا دیگری، آری قوی ترین عامل نزدیک کننده انسان به شهوت جنسی نظربازی است.

اهل دل و سالکان راه دوست تردید ندارند که تماشا کردن چهره و بدن زنانی که پروردگار آنان را نامحرم دانسته سرچشمه و مبدء همه مفاسد خانمان سوز خانواده و اجتماع است.

انسان غربی گو این که زمان مسیحی بودنش هم ارزشی برای قیود و موانع اخلاقی و شرعی قائل نبود ولی این بی توجهی به قیود پس از عصر رنسانس به اوج بی قیدی و افسار گسیختگی و لامذهبی رسید، جنس مرد در غرب پس از انقلاب صنعتی هجوم شدیدی به شخصیت زن نموده و پرده ی حرمت او را

درید، و وی را از حجاب و عفت و حیا دور کرد تا بتواند هر دختری و هر زنی را تحت هر شرایطی ببیند و از او بهره جنسی گیرد و زمینه را به گونه ای در این زمینه فراهم ساخت که هیچ مانعی برای او نباشد.

انسان غربی ممنوعیت از هر نوع شهوت رانی و شکم چرانی و لذت گرائی را از چشم دین می دید، روی این حساب با ژست علمی به دین نه تنها در غرب بلکه در سراسر جهان حمله کرد و تا جائی که توانست، اصول دینی و اخلاقی و انسانی را به حاشیه راند و میدان را برای هر نوع تمتعی که می خواست باز کرد، و در این زمینه چنان که می دانید زن را به کالای شهوت تبدیل نمود و او را به صورت نیمه عریان به خیابان ها، پارک ها، ادارات، وسائل نقلیه، مدارس، دانشگاه ها کشانید تا سهل و آسان در دسترس باشد، و هر نوع لذتی که بخواهد از او ببرد، البته در گوشه و کنار ممالک اسلامی زنانی و دخترانی بودند که بر اثر تربیت اسلامی و توجه به قرآن و روش پیامبر و اولیاء اسلام از مکتب غرب فریب نخورده، و در حصار مصونیت حجاب و دور بودن از مردان هرزه و چشم چران باقی ماندند و از بسیاری از آفات و بلاها حفظ شدند.

کیست که نداند بخش عظیمی از مفاسد، خیانت های کم سابقه، باز شدن هر نوع راه گمراهی، فرار دختران و زنان از محیط امن خانواده ها، انواع بی بند و باری، پدید آمدن مراکز فحشاء و منکرات علنی، بی قیدی و. . . . . . همه و همه محصول فرهنگ ضد انسانی غربی و آزادی زن از قیود شرعی و اخلاقی و انسانی است.

سراسر ممالک غربی و تقریباً شرقی از حاکم شدن فساد در همه شئون زندگی می نالند، و بخاطر متلاشی شدن اوضاع اجتماعی و اخلاقی، و سلطه بی بند و باری به ویژه وضع زن در عزایند.

ص:۳۲۵

فقط خدا می داند که از این ناحیه چه خسارت های غیر قابل جبرانی به زندگی انسان وارد شده است.

آری اگر برای زن رابطه با مرد نامحرم به هر صورت که بخواهد، و برای مرد دنبال هر زنی رفتن به هر نوع که میل داشته باشد فراهم نبود، این همه ضرر و زیان و خسارت به بار نمی آمد.

در مکتب سعادت بخش اسلام، مسئله حجاب و پوشش زن و بودن قیود اخلاقی و دینی و رعایت قانون محرم و نامحرم در همه جا و همه وقت از ضروریات دانسته شده و منکر آن با علم به ضروری بودنش به عنوان خارج شده از دین به حساب آمده.

این فرمان های دینی و اخلاقی و دستورات گران بها و با ارزش سدی عظیم در برابر سیل انحرافات و جنایت ها و خیانت و انواع بیدادگری ها و فحشا و منکرات است.

حرام بودن تماس مرد با زن گرچه همسر شرعی در وقت احرام به صورت لمس بدن یا آمیزش یا بوسیدن تمرینی برای مرد و زن است که در مواقع دیگر هم قدرت حفظ خود را داشته باشند و از افتادن در چاه گناه محفوظ بمانند.

و چه بسا که حرمت این سه برنامه برای این است که مرد و زن در این سفر ملکوتی به درک لذت عبادت و افتادن در راه وصال محبوب حقیقی نائل آیند و از مناسک و زیارت و حج بیت الله آنگونه که شایسته است بهره مند گردند.

### ۷- پوشاندن روی پا

ص:۳۲۶

زائر باید توجه داشته باشد که در حریم مقدسی قرار دارد که وادی سینا و عرصه گاه طور از آن کسب نور می کند، باید هم چون موسی کفش تعلقات از پای جان و کفش پوشاننده از پای بدن بیرون آورد.

یقیناً شایسته نیست که در این وادی ملکوتی همراه با زر و زیور به حرکت آمد زیرا

إِنَّکَ بِالْوٰادِ اَلْمُقَدَّسِ طُویً. (۱)

تو در وادی مقدس طوی هستی.

برای زائر اگر میسر باشد چه نیکوست با پای برهنه به سوی حریم دوست رود، تا از نظر ظاهر نهایت خضوع را رعایت کند، و از نظر باطن به تدریج به حال خشوع دست یابد و برای شنیدن ندای محبوب از وادی سینا قلب و طور جان آماده گردد.

## ۸- سوگند خوردن

آئین مقدس اسلام در شرایط، عادی هم انسان را از سوگند خوردن منع می کند مگر در جائی که نیاز به اثبات حقی در محضر قاضی عادل باشد.

سوگند خوردن برای محرم جایز نیست، محرم نباید حضرت حق را در معرض سوگند قرار دهد و اصولاً نباید کاری کند که نیاز به سوگند خوردن داشته باشد.

ص:۳۲۷

---

۱- ۱) - طه ۱۲.

حاجیان بایـد با آهنگی واحـد به سوی حریم توحیـد با کمک ایمان و خلوص حرکت کنند و سـخنی جز خدا نداشـته باشـند و بکوشند که حرمت نام محبوب را نگاه داشته از سوگند خوردن بپرهیزند.

برای زائر باید شیرین تر از یاد محبوب و ذکری جز ذکر معشوق نباشد، و همه سعی و کوشش در این نقطه متمرکز گردد که بارگاه قرب و وصال یار راه یابد.

## ۹- انگشتر برای زینت

زائر باید در حال احرام از هر زیور و زینتی خالی باشد، زیرا در این وادی مقدس او را بی رنگ و بی تعلق خواسته اند.

انگشتر زینتی گرچه وزن ندارد ولی به قصد زینت جان و قلب را سنگین می کند و همین باعث می شود که از سرعت حرکت معنوی کاسته شود.

مولای مهربان دوست نـدارد که هر چه موجب منیت یا انحراف نیت و قصد، یا خرابی حال است همراه انسان باشد. زائر باید با بـدنی آزاد از تعلقات مادی، و روحی پاک و پاکیزه از رذائل و عقلی آرام از شوائب به سوی او در حرکت باشـد، نباید با یک حلقه انگشتر زینتی خود را حلقه بگوش امور مادی نمایـد، بایـد دست از امور مادی تهی باشـد تا آن را از رحمت و مغفرت پر کند.

در این حریم پاک ذلت و مسکنت و فقر و سوز دل می پذیرند، اینجا قلب خاشع، بدن خاضع، اشک دیده و ندامت از گذشته می خرند.

## ۱۰- لباس زینت برای زن

برای زن در غیر حج زینت نمودن به لباس های گوناگون و سایر ادوات از قبیل طلا و نقره و جواهرات البته برای محرم خودش از نظر اسلام بی مانع است، ولی پس از پوشیدن لباس احرام و گفتن تلبیه همه زینت ها برای او ممنوع

می گردد، تا به این وسیله برای مدتی بتواند از امور مادی آزاد گردد، الهی محض شود، و از حالات معنوی لذت ببرد.

زنان باید در آن سرزمین پاک به ندای بانوی دو سرای حضرت فاطمه زهرا (ع) که هنوز بعد از گذشت چهارده قرن از فضای مکه و مدینه به گوش می رسد توجه کنند که فرموده:

بهترین زینت زن، حیا و پاک دامنی است و این که مردان نامحرم او را ببینند و او هم به مردان نامحرم چشم ندوزد. (۱)

زن باید همه جا و همه وقت به ویژه در این سفر، حضرت حق را به یاد داشته باشد، و به ذکر او با قلب و زبان مشغول باشد و بداند که نباید با جلوه دادن خود و به معرض نمایش گذاردن زینت هایش و خودآرائی در برابر نامحرمان تحریک شهوات کند و مردان را از راه حق باز دارد.

این مرحله برای زن تمرین حیا و عفت و پاکی و پاکدامنی است و جای ظهور دادن تقوا و پرهیزکاری و توبه حقیقی از هر گناهی است.

## ۱۱- پوشانیدن سر

هنگام حرکت از میقات تا رسیدن به منزل مقصود، هر پوششی برای سر مرد حرام است.

کلاه، دیهیم، افسر، تاج و. . . در محضر مقدس او که رحمتش تاج سر همه موجودات است مناسب سر نیست، کبریائی فقط و فقط برازنده حضرت اوست.

زائر باید هر کلاهی بر سر دارد از سر بردارد، سرپوش تکبر ممنوع است، مرغ عقل باید از جمجمه غرور آزاد شود، تا بتواند در فضای ملکوت به پرواز آید.



---

۱- ۱) - بحار ج۳۷/ ۶۹.

## ۱۲- کندن موی بدن

در این سـرزمین و در حال انجام برنامه های حج نباید سـر موئی از کسـی کم شود، با کندن یک موی گرچه بسیار ریز از بدن خود و دیگران به جسم آزار می رسد و آنجا تا این مقدار آزار رساندن به خود و دیگران حرام است.

اگر به این دسـتور عـالی توجه شود، معلوم می گردد که بخشـی از اعمـال حـج، حس انسان دوستی و ترحم را در لطیف ترین مرحله در قلب انسان زنده می کند، و آدمی را در مسیر قرار می دهد که از آزردن خود و دیگران حتی به اندازه یک سر مو و یک سر سوزن بپرهیزد.

آیا می توانید در سایر مکتب ها چنین قوانینی را برای حفظ حقوق انسان گرچه به اندازه یک مو باشد بیابید.

تنهـا آئینی که به انسان اجازه نمی دهـد به انـدازه موئی یا سـر موئی آلوده به تجاوز شود آئین الهی و مکتب انسان ساز اسـلام است.

## ۱۳- دروغ و مفاخرت و ناسزا

پلیـدی دروغ را احـدی از افراد انسان انکار ندارد، دروغ اعتماد و اطمینان را از حریم حیات جامعه ریشه کن می کند، و ضـربه های سنگینی بر پیکر زندگی وارد می کند.

دروغ گو در کتاب خدا مورد لعنت قرار گرفته، و محرومیت دروغگو از رحمت حق دلیل بر سنگینی این گناه است.

دروغ در همه جـا و همه وقت از نظر اسـلام- مگر در موارد خاصـی که پـای حفـظ جـان و مال و آبرو در میان باشـد- حرام و ممنوع است.

اعلام حرمت دروغ و تأکیـد بر ممنوع بودن آن در هنگام احرام با این که در غیر احرام هم حرام است شایـد برای این باشد که زائر با تمرین ترک این گناه

بتواند از بلای خانمان سوز آن نجات پیدا کرده و ریشه این پلیدی از سرزمین وجودش کنده شود.

فخر فروشی بر دیگران کاری ناپسند است، چون آدمیان همه از یک مرد و زن آفریده شده اند و برای آنان امتیازی جز به پاکی و تقوا وجود ندارد، و این پاکی و تقوا هم توشه آخرتی است و نباید موجب خودبینی و افتخار گردد.

پیامبر اسلام با فریادی رسا اعلام فرمود:

عرب را بر عجم، سپید را بر سیاه، غنی را بر فقیر، امیر را بر رعیت هیچ امتیاز و فخری نیست.

ناسزاگوئی کار مردم سست ایمان و فرومایه و پست است در روایات آمده:

فحش و ناسزا و بدگوئی به دیگران کار انسان مسلمان نیست، مسلمان نسبت به دیگران حتی غیر مسلمانان زبانی نرم و با ادب دارد. (۱)

قرآن مجید در ضمن بیان اصول اخلاقی و تربیتی، مردم را از ناسزا گفتن حتی به دشمنان حق منع نموده، قطعاً مسلمانی که با فحش و ناسزا سبب توهین به دیگران و رنجش قلب مردم است از اسلام به معنای واقعی محروم است.

## ۱۴- سرمه کشیدن

راستی شایسته نیست، پس از آن که جذبه الهی و ندای پاک سفیرش ابراهیم آدمی را به تماشای حقایق و معانی بلند ملکوتی توفیق داد وقت و زمان را هزینه سرمه چشم کرد.



---

۱- ۱) - روایات مربوط به ناسزا و بدگوئی را می توانید در مستدرک الوسائل ج۹، ص ۱۳۶، باب ۱۳۸ بنگرید.

حتماً می دانید که سرمه برای مرد و زن جنبه زینت دارد، و به خاطر پوشانیدن عیب و نقص چشم و ابرو به کار می رود، جائی که جلب رضایت دوست با اجرای مناسک باید محور عمل باشد، و در پیشگاه او هیچ زینتی بهتر از تقوا نیست، نیازی به سرمه کشیدن نمی باشد.

## ۱۵- رو گرفتن زن

شگفتا چه کلاس با عظمتی است، و چه زمینه مهمی برای کنترل نفس و غرائز، و چه عرصه عجیبی است برای تربیت و تزکیه!

به مردان می گوید در این اجتماع بزرگ که مرد و زن با هم مشغول ادای مناسک و انجام دادن بندگی و عبادت اند از نظر کردن به روی زن بپرهیزند که نظر به او حرام است، و به زنان می گوید روی خود را می پوشانید که پوشانیدن روی در حال انجام مناسک جایز نیست.

آنچه مرد را به سوی شهوت جنسی سوق می دهد در برابرش آزاد است ولی به او می گوید حق استفاده از او را گرچه به یک نظر باشد نداری.

این است راه رشد دادن مایه تقوا در انسان، حریم امن حریم با عظمتی است زن باید از نظر بازی مرد در امان باشد، و چشم مرد باید از آلوده شدن به نظر غیر اخلاقی مصون بماند.

باید دیده از چنان منظره زیبا و تحریک آمیزی برگرفته شود تا زیبائی مطلق در آن تجلی نماید.

## ۱۶- روغن مالیدن به بدن

ص:۳۳۲

در مراسم عالی حج باید تمام کوشش زائر بر این باشد که خود را از قیود و رسوم مادی برکنار داشته، و همه وجود خویش را چون ماهی دریا غرق در عبادت و بندگی نماید.

اسلام از انسان می خواهد که برای خدا باش و برای خدا زندگی کن.

وجوب نمازهای یومیه به این خاطر است که آدمی حتی یک روز از عالم معنا جدا نباشد.

مراسم حج برای این است که حقیقت بندگی در آدمی تقویت شود و توان معنوی تا جائی که امکان دارد بالا رود، این که زمان احرام اجازه روغن مالیدن به بدن را نمی دهند شاید برای این باشد که شامه و حواس خود و دیگران از حریم بندگی دور نشود، و انسان به بدن و رسیدگی به پوست در حالی که نیازی به آن نیست مشغول نگردد، و از حقیقت غافل بماند.

## ۱۷- زیر سایه بودن

از میقات تا حرم با سر برهنه و زیر آفتاب، و در برابر حمله باد، حرکت کردن یکی از برنامه های مهم مناسک است.

زائران باید به این معنا توجه داشته باشند که در این حریم موقعیتی برای سایه بر سر انداختن نیست زیرا سایه رحمت و مغفرت همه وجود را پوشانیده است!

تحمل این معنا شاید برای این است که انسان را از سستی و تنبلی درآورد، و او را برای قبول برنامه های سخت تر آماده سازد.

سر برهنه بودن، با دو قطعه پارچه سپید حرکت کردن، آن هم زیر آفتاب سوزان عربستان ریاضتی شرعی و تحمل تکلیف با مشقتی الهی است.

حرکت بـا سـری برهنه، دلی شکسـته، با رغم دوری از وطن و زن و فرزنـد حال عجیبی برای انسان ایجاد می کنـد که آدمی از بیانش عاجز است آنجاست که انسان با زبان دل می گوید:

دل من به یاد جانان ز جهان خبر ندارد- سر من به غیر مستی هنری دیگر ندارد

هنر دگر نباشد بر ما به غیر مستی- نبود هنر جز آن را که زخود خبر ندارد

کند آن که عیب مستان بخشیده ذوق مستی- خودش او تمام عیب است و یکی هنر ندارد

دل ماست شاد و خرم به هر آنچه می کند دوست- غم آن نمی خورد فیض که دعا اثر ندارد.

## ۱۸- آزار رساندن به جانوران

در برنـامه حـج حتی همه حیوانات و وحش و طیور بایـد از ایمنی و امنیت برخوردار باشـند، در وادی امن هر جانـداری لازم و واجب است حقش رعایت شود و از شر و آزار انسان مصون باشد.

حمایت از حیوانات و امنیت دادن به آنها و حفظ حقوقشان در آن وادی مقـدس امری جـدی و دارای صورتی حقیقی است، بر خلاف اداره حمایت از حیوانات در غرب که ظاهر و باطنی منافقانه دارد.

غرب برای آزار دیـدن یـک گربه یا سگ از دست انسانی بی رحم و بی توجه به فریاد می آیـد، سـتم گر به حیوانات را جلب می کنـد و او را محکوم به پرداخت جریمه می نمایـد، و به حمـایت از حیوانات فریاد می کشـد، ولی هر روز در گوشه و کنار دنیا خون صـدها انسان را به ناحق می ریزد، و زنان و کودکان را به گلوله می بندد، و خانه و مزارع مردم را به آتش می کشد، و ثروت مظلومان را غارت

می کند ولی نه به فریاد می آید، و نه کسی به دادگاه احضار می شود و نه از مظلومان به حمایت برمی خیزد.

## ۱۹- استمناء

در حال احرام دست زدن به عملی که پیش از احرام هم از محرمات شناخته شده عملی بسیار زشت و کاری ناپسند است.

گمان نمی رود زائری به چنین کاری شیطانی دست یازد، مگر کسی که به غلط خودش را در مهمانان خدا وارد کرده است.

حلیت این کار و دیگر گناهان ره آورد فرهنگ ضد بشری غرب است، عوامل تحریک شهوات و انداختن مردم به خصوص نسل جوان در گناه و گناهکاری که یکی از کارهای غرب وحشی است، زندگی را بر اکثر مردم جهان تباه کرده و آثار شومی به بار آورده که حسابگران از حساب کردنش عاجزند.

غرب راه هر گونه فحشا و منکرات را به روی مردم جهان باز کرده و دنیا را به سرگردانی و بی هویتی مبتلا نموده، و بلائی به سر انسان آورده که در همه ادوار گذشته نمونه نداشته.

## ۲۰- عقد و شاهد آن بودن

ورود در لباس احرام و سپس تلبیه گفتن و به عبارت دیگر محرم شدن برای این است که انسان جز به حضرت دوست نیندیشد، و عقدی جز عقد بندگی نبندد.

آدمی در آن حریم باید تمام وجودش شاهدی بیدار بر حقایق، بر توحید، بر نبوت، بر ولایت باشد.

آنجا که نور محبوب پرتوافشانی می کند، و اسماء و صفاتش در تجلی است فرصت بی نظیری است که باید از آن به بهترین صورت استفاده کرد.

ص:۳۳۵

زمان در ایام مناسک زمان عقد بستن و شاهد عقد بودن نیست، آنجا باید بر گذشته افسوس داشت، و نسبت به ساختن آینده تصمیم قاطع گرفت، شاید با این انقلاب حال بتوان سعادت دنیا و آخرت را تامین نمود.

## ۲۱- پوشیدن لباس دوخته

به هنگام مراسم معنوی حج، اگر پوشیدن هر نوع لباسی با هر نوع دوخت و رنگی آزاد بود، باز پای پیروی از هوا و هوس، و مسئله رنگ ها، و خودنمائی و مفاخرت به میان می آمد و مقصود حج عملی نمی شد.

یک رنگ بودن لباس، و عاری بودنش از دوخت، و پاک بودنش از انواع مدل ها برای این است که به انسان بفهماند، رنگ و نژاد، و تعلقات ظاهری سببی برای امتیاز نیست.

تبعیض نژادی و مفاخرت در این زمینه محصول کفر و شرک و الحاد، و ننگ بزرگی بر تارک حیات مادی گران است.

## ۲۲- ۲۳- ۲۴ دندان کشیدن، ناخن گرفتن، خون از بدن بیرون آوردن

زائر هنگامی که لباس احرام پوشید و تلبیه گفت باید همه توجهش به عبادت و بندگی و ادای مناسک و حفظ ادب و وقار باشد.

زائر وقتی با لباس احرام به محضر دوست وارد شد، و در حریم میهمانی او قرار گرفت باید از کشیدن دندان، ناخن گرفتن و خون از بدن بیرون آوردن بپرهیزد، که این امور در محضر حضرت محبوب خلاف ادب و وقار و متانت است.

ص:۳۳۶

### ۲۵- حمل اسلحه

مسیر حج به ویژه از میقات تا حرم و از حرم تا عرفات و مشعر و منی، و تا پایان اعمال مسیر امن و سلامت و ایمنی است، منظره آن جایگاه عظیم منظره ای از محشر و در باطن نمایشی از بهشت جاودانی است.

راهی است که کندن موی بدن و گرفتن ناخن و بیرون آوردن گیاه حرم و رم دادن وحش و طیور و بسیاری از برنامه ها در آن ممنوع و حرام است، چرا که در این مسیر واجب است از هر جهت و برای هر جان داری امنیت کامل برقرار باشد، در این مسیر همه زائران وظیفه دارند به عبادت و بندگی، توبه و انابه، تضرع و زاری، جبران گذشته، ساختن آینده و کمک به دیگران بپردازند، در آنجا بهترین سلاح دعا و نیایش است چنانچه انسان به دعای واقعی موفق شود، قطعاً به خیر بسیار موفق شده است.

«الدعا سلاح المؤمن:» (۱)

نیایش اسلحه ی مؤمن در برابر دیو مشکلات است.

لازم است مؤمن در تمام مواقف کریمه دست نیاز به درگاه بی نیاز بردارد و از حضرت او تقاضای رحمت، آمرزش، خیر دنیا و آخرت و پیروزی همه مسلمانان بر همه دشمنانشان داشته باشد.

### طواف عمره تمتع

هر زائری بر اساس فرمان واجب حق باید در طول انجام مناسك سه بار و هر بار هفت مرتبه خانه خدا را طواف کند و یقیناً هر طوافی را معنائی و سری است.



---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۴۶۸.

این سـیه باطن عاصـی و تهی دست از معنویت را جرأت آن نیست که برای هر دوری از طواف توضیح و شرحی ارائه دهد، در این زمینه باید دست به دامن اولیاء الهی و آگاهان به حقایق زد که آن بزرگواران از اسرار این حقایق با خبرند.

شبی از شب هـا در جمعی از پاکـان در این مقوله سـخن بود، این اسـیر هوا و گرفتـار دنیا و افتاده در چاه طبیعت عرضه داشت: هفت شـوط طواف در عمره تمتع اشـاره به خروج از هفت زنجیر خطرنـاک است که هر کـدامش به دست و پـای قلب و جـان بسته باشد برای دور ماندنش از حریم قرب و معذب شدنش به عذاب قیامت کافی است.

زائر باید به نحو حقیقت و به طور جدی با هر طوافی به دور بیت محبوب زنجیری از زنجیرهای هفت گانه شیطان را از دست و پای قلب و جان باز کند تا طواف عمره تمتع تحقق یابد.

۱- با طواف اول زنجیر کفر ظاهر و باطن را از گردن قلب و جان باز کند.

۲- با طواف دوم زنجیر شرک درون و برون را بگشاید.

۳- با طواف سوم، زنجیر ریا و دوروئی و نفاق را از هم بگسلد.

۴- با طواف چهارم زنجیر هوا و هوس و اسارت به زرق و برق دنیا را حلقه به حلقه نابود کند.

۵- با طواف پنجم زنجیر خطرناک حرص و بخل را باز نماید.

۶- با طواف ششم از زنجیر عجب و خودبینی در آید.

۷- با طواف هفتم از زنجیر علو و استغنا و کبر، قلب و جان را نجات دهد.

چون هفت شـرط تمام وشد و از مطاف خارج گردد، به راست حسّ کند که از زیر بار سنگین این زنجیرهای شیطانی رسته، و با عنایت و لطف حق آنها را از

دست و پای جان و قلب باز کرده، و آنچنان سبک بال گشته که میخواهد به سوی دوست به پرواز آید و این جان عاریت را با دیدن جمال محبوب فدا کند.

میروم با اشتیاق روی او ج

در بـدر منزل به منزل سوی او جشایـد از راهی به آگـاهی رسم تـا شوم از سالکـان کوی او جـای صـبا با آشـنای زلف یار گو حـدیثی گو زمشـکین موی او جتا نگیرم من خم گیسوی دوست تا نبویم سـنبل خوشـبوی او جهم چونی از دل بنالم زار زار پر کنم گیتی زهای و هوی او ***

### طواف حج تمتع

چون از طواف عمره تمتع در فضائی از معنویت و بصـیرت متمتع شـد و مرا حلی را پیمود نوبت به طواف حـج تمتع میرسد، در این هفت دور دوم نیز باید خود را از بندهای هفت گانه دیگر شیطانی برهاند، هفت برنامهای که شایسته مهمان دوست نیست.

۱- از بنـد گناهان سـر و اعضائی که در آن است برای همیشه برهـد و آزاد شود، و سـر و آنچه را در اوست در اختیار دوسـت بگذارد، یعنی با دور اول طواف با حضـرت محبوب پیمان ببندد که از این پس سر و محتویاتش را در راه رضای او هزینه کند، و خیالی جز خیال دوست نداشـته باشد و جز به آثار او چشم ندوزد، و غیر فرمان او و اولیائش را نشـنود، و جز برای حضرت او سخن نگوید.

رسول بزرگوار اسلام روزی به یارانش فرمود:

«استحیوا من الله حق الحیاء قالوا یا رسول الله انا لنفعل ذلک، قال لیس ذلک الحیاء من الله عزوجل و لکن من استحییٔ من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس و ما حوی و البطن و ما وعی و لیذکر الموت و البلی و من اراد الآخره ترک زینه الدنیا، فمن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء.» (۱)

از خدا آنگونه که باید حیا کنید، گفتند یا رسول الله ما حیا می کنیم فرمود: نه شما را چنین حیائی که من می گویم از خدا نیست کسی که از خدا حیا می کند آن هم آن گونه که باید، بر او واجب است سر و آنچه را از چشم و گوش و زبان در بر دارد.

از همه معاصی مربوط به آنها حفظ نماید، و شکم و آنچه را در آن جای می گیرد از حرام نگاه دارد، و مرگ و پوشیده شدن در قبر را یاد کند، هر کسی خواهان آخرت است زینت فریبنده دنیا را رها کند، چون کسی اینگونه شود از خدا حیا کرده در حالی که حق حیا را رعایت نموده است.

۲- در طواف دوم دو دست خود را از همه معاصی از قبیل گرفتن رشوه، غصب مال مردم، بر سر مظلوم کوبیدن، و باطل نویسی، و. . . آزاد سازد، که هر کس دچار این گناهان باشد راهی به حریم قرب ندارد و این طواف او را بجائی نمی رساند.

در نهج البلاغه امیرمؤمنان (ع) آمده:

«فاالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده.» (۲)

پس مسلمان حقیقی کسی است که همه مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.



---

۱- ۱) - منهاج الطالبین ۲۵- روضه الواعظین ج۲، ص ۴۶۰، با اندکی اختلاف.

۲- ۲) - خطبه ۱۶۷، بحار ج ۳۲، ص ۴۰ باب۱، حدیث ۲۶.

۳- در طواف سوم خود را از تجاوزات شکم آزاد کرده و برای همیشه در وادی گرسنگی معنوی قدم بگذارد و نسبت به رفع گرسنگی شکم فقط به حلال حق قناعت نماید و از اسراف در حلال هم بپرهیزد.

۴- در طواف چهارم به اسیر بودن در بند شهوات و به ویژه غریزه جنسی که او را به گناه بسیار زشت دعوت می کند پایان دهد و این غریزه آتشین را به قید پاک دامنی و عفت مقید سازد، که راستی شهوت جنسی دیو خطرناک و گرگ درنده ای است که در صورت غلبه بر انسان راهی جز سقوط در چاه هلاکت و گرفتار آمدن به عذاب قیامت باقی نخواهد گذاشت.

۵- در طواف پنجم، زنجیر گناه از دو پای خود بگسلد و از گذاردن قدم در وادی عصیان برای همیشه بپرهیزد و عزم جزم کند با قدم هائی که به طواف بیت الله موفق شده تا زنده است به مکان ها و مجالسی که رضای دوست در آن نیست نرود.

۶- در طواف ششم باید قلب این حرم معنوی، و عرصه ملکوتی را از کشش ها و جاذبه های غلط آزاد نموده و هر بیگانه ای که در آن جای خوش کرده بیرون کند و این خانه باطن را یکسره به آئینه تجلی اسماء و صفات دوست تبدیل نماید، که اگر دل در حال طواف اسیر بت های جان دار و بیجان و شیاطین انسی و جنی و جاذبه های ضد الهی باشد طواف لازم محقق نشود، مگر در رساله های عملیه و فقهیه نیامده کم و زیاد شدن طواف سبب بطلان طواف است، در طواف حقیقی هم اگر قلب آزاد از شیاطین و جواذب کاذب و بت ها همراه انسان نباشد، از طواف کم گذاشته شده و طواف بی تردید طواف مورد رضای دوست نخواهد بود.

۷- در طواف هفتم حج تمتع باید از زنجیر دوری و بعد، با تمام قدرت و قوت و با کمال اخلاص آزاد گشته و در محور قرب و وصل قرار گرفت، در این مرحله است که خورشید رحمت و مغفرت از افق وجود طواف کننده طلوع می کند و چشم دل آماده تماشای دوست می شود و زائر برای قرار گرفتن در مقام ابراهیم و دو رکعت نماز و نهایتاً سر به سجده گذاشتن برای چشم پوشی از دنیا و ما فیها آماده می شود.

### طواف نساء یا هفت منزل سلوک

آخرین طواف در حقیقت طواف نساء است، که پس از آن عمل دیگری به عنوان مناسک حج باقی نیست و زائر به تدریج آماده بازگشت به وطن می شود.

در این مرحله که آخرین نقطه اوج و کمال است باید در هر طوافی وارد مقامی از مقامات هفت گانه سلوک شد و آن هفت مقام به ترتیبی که در معارف الهیه آمده چنین است:

۱- باید در طواف اول وارد منزل توبه حقیقی و نقطه بازگشت واقعی به سوی دوست شد، و برای همیشه رو به دوست و پشت به غیر او.

۲- در طواف دوم باید وارد منزل ورع و پارسائی و تقوا و پرهیزکاری شد.

۳- در طواف سوم باید قدم در وادی زهد گذاشت، زهدی که به توضیح امیرمؤمنان به معنای روی برگرداندن از همه محرمات است.

۴- در دور چهارم باید قدم در وادی فقر که به معنای احساس نیاز همه جانبه در دنیا و آخرت به حضرت حق است گذارد، فقری که مانع از آلوده شدن انسان به استغناء و استعلاء نفسی است.

فقری که امری معنوی و محصول بصیرت و سبب افتخار رسول خدا بود که می فرمود: نیاز همه جانبه ام به خدا و احساس استقلال نکردنم از او مایه مباهات من است.

«الفقر فخری:» (۱)

فقر حقیقتی است که با هستی همه موجودات عجین است، و هر کس به آن توجه داشته باشد لحظه ای از بندگی خالص دست بر نخواهد داشت.

فقر واقعیتی است که مایه اصلی عشق انسان به حضرت حق چون عشق طفل به مادر است و سرمایه ای است که انسان را برای همیشه به گدائی و اظهار حاجت در پیشگاه دوست می نشاند.

۵- در طواف پنجم باید وارد منزل صبر آن حقیقتی که مایه حفظ ارزش ها تا روز بیرون رفتن از دنیا است وارد شد.

۶- در طواف ششم باید به منزل توکل و اعتماد نمودن به خدا، و او را تکیه گاه خود قرار دادن وارد شد.

۷- و در طواف هفتم باید وارد منزل رضا شد، منزلی که حضرت سیدالشهداء در گودال قتلگاه قرار داشتنش را در آن اعلام کرد: «الهی رضاً بقضائک.»

### سعی صفا و مروه

پس از طواف عمره تمتع و حج تمتع و نماز در مقام ابراهیم نوبت به سعی صفا و مروه می رسد.



---

۱- ۱) - عوالی اللئالی ج۱، ص ۳۹، حدیث ۳۸، جامع الاخبار ص ۱۱۱، فصل ۶۷، بحار الانوار ج ۶۹، ص۵۵، باب ۹۴، حدیث ۸۵.

صفا و مروه جائی است که نشان قدم انبیا و امامان و اولیاء و عاشقان و عارفان در آن پیدا است، و هنوز صدای زمزمه و مناجاتشان به گوش جان می رسد.

آنجا جائی است که حضرت هاجر خالصا لوجه الله برای طلب آب جهت فرزندش اسماعیل راه پیمائی کرد.

زائر باید به نحو خلوص و اخلاص برای به دست آوردن آب رحمت و مغفرت و لطف و محبت حق راه پیمائی کند.

به صورتی باید سعی صفا و مروه را انجام داد که در پایان آن بر سر کوه مروه از دست ساقی هستی به نوشیدن شراب طهور نائل آمد.

در بخشی از این مکان مقدس جای هروله است، به وقت هروله که همه بدن به خاطر سرعت گرفتن به حرکت می آید باید قصد و عزم این باشد که از قلب و جان و خانه وجود آنچه مورد رضای دوست نیست بریزد و در حقیقت خانه تکانی محکمی انجام گیرد.

### عرفات

روز نهم باید به سوی عرفات کوچ کرد، سرزمینی که جای بسیار مقدسی است و در آن وعده اجابت دعا داده شده.

در آن سرزمین، ناامید از رحمت حق به حقیقت بدبخت ترین انسان است، آنجا اقرار به گناهان در پیشگاه دوست و محل طلب آمرزش و مغفرت است، در آنجا پس از نماز ظهر و اندکی استراحت با اشک چشم و زاری و تضرع باید دعای عرفه حضرت حسین را که از مهم ترین دعاهاست زمزمه کرد.

### مشعر الحرام

در آنجا باید قرب و وصال دوست را خواست، و بر رحمت و لطف او تکیه کرد، که در آن شب عجیب هیچ سائلی از درگاهش دست خالی برنمی گردد.

### منی

به هنگـام حرکت به منی بایـد قصـد کرد و عزم را جزم نمود که برای همیشه پرده غفلت از برابر دیـده عقل و قلب برداشت، و بطور جدّ آمـاده بیرون آمـدن از چـاه لغزش هـا شـد و روی به طاعت حق قرار داد، و از همه آرزوهای بی پایه نجات یافت، و آرزوئی جز آرزوی نجات در دنیا و آخرت به جای نگذاشت.

### رمی و ذبح

در سـرزمین منی به وقت رمی جمرات به دیو شـهوت و هوا و هوس سـنگ بینداز و او را برای همیشه از حریم حیات خود دور کن و برای خویش با رمی جمرات مصونیتی ایجاد کن که شیطان از دست اندازی به تو نا امید گردد.

و هنگـام ذبـح کردن بایـد حنجر و گلوی هوا و هوس را با کارد تیز ایمان بریـد، که اگر گرگ هوا و حیوان حرص و طمع در آن سـرزمین قربانی نشود، ضـمانت حفظی برای ارزش ها نخواهد ماند، قربانی کردن گوسپند نشانه ای از قربانی کردن گرگ هوا و حیوان حرص و طمع است.

### تراشیدن سر

بـا تراشـیدن سـر آن هم بـا تیغ تیز که یک موی بر جا نمی گـذارد، بایـد تمام عیوب ظاهر و باطن را ریشه کن کرد، و از نفس نفیس جز آئینه ای صاف برای انعکاس حقایق باقی نگذاشت.

آنچه خواندید گوشه ای از مناسک باطنی حج بود نه همه آن که همه آن را باید در حج انبیا و امامان و اولیاء جسـتجو کرد، و این فقیر مفصل آن را در جلد هفتم عرفان اسـلامی آورده ام مشـتاقان می توانند به آن کتاب که در پانزده جلد به چاپ رسیده مراجعه کنند.

### بازگشت خدا به انسان و بازگشت انسان به خدا.

شرح و توضـیح این مسئله بسیار مهم، و مایه سعادت دنیا و آخرت، و عامل جلب رحمت و مغفرت حضرت محبوب در آیه ۳۶ سوره مبارکه بقره گذشت،

ص:۳۴۵

در این بخش اشاره به نکته ای مهم بسیار ضروری است و این که توبه انبیا توبه از گناه نیست و رجوع آنان به حضرت حق رجوع از گناه به سوی مولا نیست، بلکه این انسان های کامل عمل خالص و پاک خود را نسبت به عظمت حضرت حق اندک و شایسته او نمی دانند، و خود را متهم به کوتاهی در بندگی و عبادت نموده از این جهت وارد عرصه توبه می شوند، و یا توبه آنان درخواست مغفرت و رحمت برای نسل و ذریه خود است چنان که عَلَیْنا در تُبْ عَلَیْنا احتمال این معنا را می دهد.

در هر صورت ما گناهکاران که نسبت به حضرت حق عصیان داشته و گاهی ترک واجب کرده ایم باید به آثار و عواقب گناه توجه کنیم و این که عصیان و خطای ما رو در روئی و مقابله با که بوده؟ !

انسان جواب مشت را با مشت و درشتی را با درشتی و تندی را با تندی می دهد و خلاصه موجودی انتقام گیرنده است، باید دقت کند و نظر نماید که حضرت حق با او چه کرده که باید پاسخش را با عصیان و گناه بدهد و با او به مقابله و رو در روئی برخیزد؟

خدای مهربان از زمانی که ما نطفه در رحم بودیم تا این لحظه جز احسان و رحمت و لطف و عنایت و رزق رسانی و شفای امراض، و قرار دادن هر نوع نعمتی معامله دیگری با ما داشته، اگر کمی اندیشه کنیم و درست و صحیح تفکر نمائیم به منزل ندامت و پشیمانی از گناه راه پیدا می کنیم و این مقابله و رو در روئی تبدیل به صلح و صفا و توبه واقعی می شود، و حرکت به سوی او با قدم ایمان و اصلاح و توبه میسر می شود قدمی که چون به سوی او برداشته شود، او هم به انسان نزدیک می گردد.

در حدیث قدسی آمده:

«من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعاً»

ص:۳۴۶

کسی که یک وجب به من نزدیک شود من یک زراع به او نزدیک می شوم.

این توبه واقعی سبب می شود که خواسته های حق جایگزین خواسته های بی مهار و شیطانی گردد، و این جا به جائی رنگ شیطان و صفت دیو ودری و مایه دوزخی شدن را از نفس گرفته و او را به صبغه الهی که احسن صبغه هاست می آراید.

ص:۳۴۷

## تفسیر آیه ۱۲۹

### اشاره

رَبَّنا وَ اِبْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ اَلْکِتابَ وَ اَلْحِکْمَهَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ.

پروردگارا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و کتاب و حکمت به آنان تعلیم دهد، و نفوس آنان را رشد و تکامل بخشد، این امور در خور قدرت توست زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

### شرح و توضیح

بحث نبوت حضرت ختمی مرتبت و نزول قرآن، و آثار آیات این کتاب با عظمت در نفوس انسانی، و این که نبوت و قرآن مایه رشد و تکامل و سبب تحقق خیر دنیا و آخرت است در آیات گذشته گذشت.

ص:۳۴۸

## تفسیر آیه ۱۳۰

### اشاره

وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِیمَ إِلاّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اِصْطَفَیْناهُ فِی اَلدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی اَلْآخِرَهِ لَمِنَ اَلصّالِحِینَ.

و کیست که از آئین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که خود را خوار و بی ارزش نماید و به نادانی و سبک مغزی گراید، یقیناً ما ابراهیم را در دنیا به امامت و رسالت انتخاب کردیم و بی تردید در آخرت از شایستگان است.

### شرح و توضیح

ملت و آئین ابراهیم همان است که شرح و توضیح اش در آیه ۱۲۴ گذشت، ملت و آئین نظری همان تکالیف و مسئولیت های اعتقادی و عملی و اخلاقی است که ابراهیم همه آنها را به طور کامل و با عشق و اخلاص پذیرفت، و آئین عملی به کار گیری تکالیف و مسئولیت هاست که ابراهیم آنها را در همه شئون حیات و زندگی اش بکار بست و به این خاطر به مقام رسالت و امامت ناس برگزیده شد وَ لَقَدِ اِصْطَفَیْناهُ فِی اَلدُّنْیا.

حقیقت وجود او و ایمان و اخلاصش و تسلیمش در برابر اراده حق در ساختن کعبه و انجام مناسک آن آشکار شد.

ملت ابراهیم است که به انسان ارزش می دهد، و وی را به مقام رفیع می رساند، و از او انسانی والا، بلند مرتبه و صاحب درجات می سازد، و به انسان شخصیتی ابراهیمی و پابرجا و استوار می دهد، در عرصه تسلیم به حق است که همه استعدادها ظهور می کند، و آدمی سر از ملکوت اعلی در می آورد، و تبدیل به شجره طیبه که اصلش ثابت و تنه و شاخ و برگش در آسمان است می شود.

کسی که تسلیم حق و آراسته به ملت ابراهیم نیست در معرض کشش ها و جاذبه های شیطانی قرار می گیرد، و مایه بهره کشی دیگران از وی می شود و نهایتاً

ص:۳۴۹

به خواری و پستی و ذلت و اسارت دچار می آید و دنیا و آخرتش را از دست می دهد.

هیچ انسان عاقل و خردورزی که بخواهد به تکامل و رشد برسد، و از ارزش های الهی و ملکوتی برخوردار گردد از ملت ابراهیم روی گردان نمی شود، آنان که از آئین حنیف او اعراض می کنند، یقیناً خود را خوار و بی ارزش گرفته و عقل و خرد خویش را سبک انگاشته اند.

بی شک هر کس در دنیا به اندازه سعه وجودی اش از طرف حق برگزیده شود، و ملاک اصطفای او ارزش های اعتقادی و اخلاقی و عملی باشد در آخرت هم در صف صالحان قرار خواهد گرفت، چنان که حضرت حق رسیدن ابراهیم را به این مقام اعلام نموده:

وَ إِنَّهُ فِی اَلْآخِرَهِ لَمِنَ اَلصّالِحِینَ.

در هر صورت اعراض و روی گردانی از آئین ابراهیم که اسلام جامع و دین کامل است و همه انبیا مبلغ آن بودند نشانه سبک مغزی و حماقت و نداشتن معیار و میزان درونی برای درک سود و زیان واقعی است.

همه باید بدانند عقل واقعی و خرد حقیقی آن نیست که انسان را به تشخیص سود و زیان مادی راهنمائی کند، عقل آن است که از برکت آن سعادت دنیا و آخرت تامین شود، و انسان را به عرصه اقتدای به انبیا و امامان وارد سازد، و سبب عبادت و بندگی و به دست آوردن بهشت گردد.

«العقل ما عبد به الرحمن واکتب به الجنان» (۱)



---

۱- ۱) - اصول کافی ج ۱ ص.

## تفسیر آیه ۱۳۱

### اشاره

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

یاد کن هنگامی که پروردگارش گفت ای ابراهیم تسلیم باش و او با همه وجود اعلام کرد من تسلیم پروردگار جهانیان شدم.

### شرح و توضیح

حضرت حق که مالک و مربی همه موجودات هستی است راه سلامت و طریق هدایت، و تکالیف و مسئولیت ها را به ابراهیم ارائه می کند، و مسیر مستقیم بندگی را به او نشان می دهد و از او دعوت می نماید به قرار گرفتن در راه حضرت رب و انجام همه تکالیف و مسئولیت ها با همه وجودش تسلیم شود، ابراهیم هم نسبت به حضرت حق ادب نموده، و سر تواضع و فروتنی پیش انداخته از عمق قلب و جانش اعلام می کند: من تسلیم پروردگار جهانیان که مالک و پرورش دهنده همه موجودات است شدم.

### مقام تسلیم

حال تسلیم حال بسیار مهمی است، این حال که کیفیتی قلبی است از اوصاف انبیا و امامان و اولیاء خاص حضرت حق است، در این حال است که انسان همه برنامه ها و امور طبیعی و احکام تشریعی، و نقل و انتقالاتی که در جریانات هستی صورت می گیرد جلوه علم و حکمت و مشیت و سبب سازی و سبب سوزی و مصلحت خواهی حق می بیند، و چیزی جز فعل احسن مشاهده نمی کند، و در باطنش دچار چون و چرا و سؤال بیجا نمی گردد، و مشتاقانه و خالصانه به اجرای احکام الهیه برمی خیزد، و اگر علت و حکمت چیزی را نداند، یا اموری را بر خلاف عقل محدود خود بنگرد، یا حکمی از احکام حق را مطابق میل و

خواسته اش نبیند، کمترین دغدغه ای در باطنش حاصل نمی شود، و به تنگی سینه، و غم و غصه و بیم و ترس دچار نمی گردد، بلکه با شرح صدر و نورانیت باطن، و ایمان استوار به استقبال همه امور صادر شده ی از حق می رود، و با همه وجودش سرود عارفانه الهی رضا بقضائک، تسلیما لامرک را سر می دهد.

قرآن مجید در رابطه با حال تسلیم می فرماید:

فَلاَ وَ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً: (۱)

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود مگر آن که تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که داده ای در درونشان هیچ دلتنگی و ناخشنودی احساس نکنند و به همه جانبه و به طور کامل تسلیم باشند.

آیه شگفتی است، مطلب بسیار بسیار مهمی است، به جلال ربوبیتش برای پیامبر بزرگوارش سوگند یاد می کند که مسلمانان در صورتی در گردونه ایمان می باشند، که نسبت به داوری و حکم تو برای پایان دادن نزاع و اختلافشان در درون خود احساس تنگی و مضیقه نکنند، و در برابر حکم شرعی و عقلی تو که اتفاقاً با اغراض و اهدافشان موافقت ندارد دل تنگ نگردند. بلکه آن را با طیب نفس، و خوشحالی باطن بپذیرند و بدون هیچ اعتراضی تسلیم آن شوند، و اگر جز این باشد هنوز وارد عرصه ایمان نگشته اند و از اسلام و فرهنگ حق جز ظاهری را نپذیرفته اند.

ابراهیم هنگامی که با همه وجود تسلیم حق شد و به آخرین مرتبه این مقام رسید به مقام اصطفاء و امامت، و از زمره صالحین شدن دست یافت، و با



---

۱- ۱) - نساء ۶۵.

حرکات مثبت درونی و برونی اش که منشأی جز اسلام و ایمان و یقین و حال تسلیم نداشت به مردم جهان آموخت که جز با آراسته شدن به این مقامات و حقایق، به دست آوردن درجات ملکوتی و مراتب عرشی و رضایت الله و جنت الله ابداً میسر نیست.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«سلموا لامر الله سبحانه و امر ولیه فانکم لن تضلوا مع التسلیم:» (۱)

به همه دستورات خدای سبحان، و کسی که از جانب او نسبت به شما ولایت دارد چون انبیا و امامان با همه وجود تسلیم شوید، که با تسلیم شدن هرگز گمراه و منحرف نخواهید شد.

ابراهیم بر اثر همین حال تسلیم بود که جان و مال و اولاد خود را هزینه حق کرد، و در این مسیر جز با قدم شوق و اخلاص حرکت نکرد، و در این زمینه آن چنان شد که وقتی نمرودیان او را به آتش انداختند جبرئیل به او نازل شد و گفت:

«هل لک من حاجه؟ فقال: اما الیک فلا فقال: الا تسأل ربک؟ فقال حسبی بسؤالی علمه بحالی!»

آیا حاجتی داری؟ گفت به تو هیچ نیازی ندارم، گفت آیا از پروردگارت درخواست نجات نمی کنی، گفت: آگاهی اش به وضع من مرا نسبت به درخواستم کافی است.



---

۱- ۱) - غررالحکم ص ۴۳۶.

### تفسیر آیه ۱۳۲

#### اشاره

وَ وَصّی بِها إِبْراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اَللّهَ اِصْطَفی لَکُمُ اَلدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آئین الهی و تسلیم بودن در برابر خواسته های حق سفارش کردند: که ای پسران من، بدون تردید خدا دین را به سود دنیا و آخرت شما برای شما انتخاب کرده، بنابراین باید شما جز در حالی که آراسته به اسلام باشید نمیرید.

#### شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مسئله بسیار قابل توجه استفاده می شود:

۱- توجه انبیا و اولیاء به فرهنگ و حقوق خدا ۲- سفارش انبیا و اولیا به فرزندانشان نسبت به دین.

#### توجه انبیا و اولیاء به فرهنگ و حقوق خدا

چه مسئله مهم و زیبائی، چه برنامه عظیم و پربهائی، که ابراهیم و یعقوب و همه انبیا و امامان و اولیاء در برابر سرنوشت دینی و ایمانی خاندان خویش احساس می کردند، و از عمق قلب به آن توجه داشتند و خاطر مبارکشان و نفس نفیسشان نسبت به فرهنگ الهی و حقوق خدا و حرمات پروردگار از دغدغه هم چون دریا موج می زد.

آنان که به ارزش آئین الهی واقف بودند، و می دانستند تنها کلید راه نجات، و منبع خیر دنیا و آخرت، و سبب رشد دهنده انسان، و عامل کرامت آدمی دین است، اهتمام شدیدی داشتند که فرزندان و نسلشان هم چون خودشان به آئین

الهی آراسته باشند، و تا قیامت خورشید ملت حنیف، و حال تسلیم به حق از افق وجود خاندانشان در طلوع باشد.

آنـان به فرهنـگ حق و حقوق خـدا بیش از همه امور توجه داشـتند، و ابلاـغ آن را اول به خـانواده خود و سـپس به دیگران از اوجب واجبات می دانستند، و در راه ابلاغ آن حقیقت بینظیر از هیچ گونه فداکاری و بذل جان و مال دریغ نداشتند.

چنان که از آیه بعد

أَمْ كُنْتُمْ شُـهَدَاءَ إِذْ حَضَـرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اسـتفاده میشود حـتی نفس آخر خود را هزینه ابلاـغ دین و وصـیت به آن نمودد، و به شدت علاقه داشـتند که خانانشان و مردم روزگارشان و انسانهای پس از آنان اهل دین واقعی در اسـلام حقیقی باشند، و با آن زندگی کنند، و با آن از دنیا بروند.

آنان اسـلام و ودیعتی گران بها از جانب خدا نزد خود میدانسـتند، و با همه توان در تمام ایام حیاتشان از آن نگهداری کردند، و سپس با سفارش اکید به فرزندان از آنان خواستند، که آنان نیز امانت دارانی امین نسبت به آن ودیعه الهی باشند.

آنان فرزندان خود را به تسـلیم بودن در برابر همه خواستههای حق وصیت کردند، و به آنان سفارش نمودند که جز با این حال زندگی نکنند و جز با این حال نمیرند.

چه نیکوست که همه پـدران مسـلمان نسـبت به دین و در جهت مسـئولیت خود نسـبت به دینـداری فرزنـدانشان دغـدغه انبیا و امامان و اولیاء الهی را داشـته باشند، و این مهم وقتی تحقق پیدا میکند که پدران و سرپرستهای خانوادهها از دینداری به معنای واقعی بهرهمند باشند و نسبت به دینداری فرزندانشان نیز احساس مسئولیت کنند.

ص:۳۵۵

## سفارش انبیاء و اولیا به فرزندانشا نسبت به دین

محبت درست و سالم به فرزندان، عشق ورزی صحیح به اهل و عیال، توجه به امور اصلی خانواده، و دغدغه خاطر نسبت به قیامت نسل، اقتضا دارد که سرپرست زن و فرزند محور وصیت و سفارش خود را حفظ دین و دینداری در نسل قرار دهد، و اکیداً از آنان بخواهد که صراط مستقیم و آئین حنیف، و اسلام واقعی و برگزیده خدا را بپذیرند و آن را تا لحظه آخر حیات در همه شئون زندگی به جریان بیندازند، و با در دست داشتن این سرمایه عظیم و این مایه خیر دنیا و آخرت از دنیا بروند.

شاید جمله

وَ لاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اشاره به این حقیقت باشد که ای فرزندان اگر هم چون پدران به شتاب و سرعت به مقام تسلیم در برابر خواسته های حق نرسیدید و به نحو جامع از عقاید حقه، و اعمال صالحه و اخلاق حسنه بهره مند نشدید، سعی کنید و بکوشید و اهتمام جدی ورزید که در ایام پایان عمر، «جواذب و علاقه های مختلف شما از دنیاست و بریده گردد، و مانند میوه و بذر رسیده ای که تسلیم طبیعت و عوامل حیات می شود و زندگی نوین و افزاینده ای را آغاز می کند تسلیم حق شوید.»

من لازم می دانم گوشه ای از این احساس مسئولیت عظیم معنوی پدران به معنای واقعی پدر را که در وصایای آنان تجلی دارد و سبب بروز حقایقی به صورت خواسته های به حق و سفارش به اولاد و به دیگران شده نقل کنم، شاید از این رهگذر سودی ملکوتی و بهره ای روحی، و منفعتی معنوی نصیب اهلش شود.

## وصیت پیامبر به امیرمؤمنان

«یا علی اوصیک بوصیه فاحفظها فلا تزال بخیر ما حفظت وصیتی، یا علی من کظم غیظاً و هو یقدر علی امضائه اعقبه الله

ص:۳۵۶

یوم القیامه امنا و ایمانا یجد طعمه، یا علی من لم یحسن وصیته عند موته کان نقصا فی مروته و لم یملک الشفاعه، یا علی افضل الجهاد من اصبح لایهم بظلم احد، یا علی من خاف الناس لسانه فهو من اهل النار، یا علی شر الناس من اکرمه الناس اتقاء شره، یا علی شر الناس من باع آخرته بدنیا و شر من ذلک من باع آخرته بدنیا غیره، یا علی من لم یقبل العذر من متنصل صادقا کان او کاذبا لم نیل شفاعتی. . . . . .» (۱)

یا علی سفارشاتی به تو دارم، چون به اجرای آنها اقدام کنی، پیوسته در خیر و خوشی باشی.

یا علی، هر کسی خشم و کینه اش را فرو نشاند، در حالی که قدرت به انجام آن را داشته باشد، خداوند در قیامت او را در امن و امان قرار می دهد، و لذت این کار خود را در آن روز می یابد.

یا علی! هر کس به هنگام مرگش نیکو وصیت نکند، از نظر جوانمردی کمبود دارد، و شفاعت مرا به دست نمی آورد. یا علی برترین جهاد این است که انسان به احدی از مردم قصد ستم نداشته باشد.

یا علی، کسی که مردم از زبانش بترسند اهل آتش است.

یا علی، بدترین مردم کسی است که مردم برای ایمن ماندن از شرش به او احترام کنند.

یا علی، بدترین مردم کسی است که آخرتش را برای به دست آوردن دنیایش بفروشد، و بدتر از او کسی است که آخرتش را به دنیای دیگران بفروشد.



---

۱- ۱) - مکارم الاخلاق ص- بحار ج

یا علی کسی که عذرخواهی شخصی را که از ستمش اظهار پشیمانی و ندامت می کنند نپذیرد، از شفاعت من محروم است چه این که شخص پوزش خواه راست بگوید یا دروغ.

### وصیت پیامبر به ابوذر غفاری

«یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب، فانه اهون لحسابک غداً، وزن نفسک قبل ان توزن، و تجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی علی الله خافیه الی ان قال:

یا اباذر لا یکون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبه الشریک شریکه، فیعلم من این مطعمه و من این مشربه و من این ملبسه امن حلال او من حرام یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله من این ادخله النار:» (۱)

ابوذر خود را نسبت به اعمال و اخلاق و رفتارت محاسبه کن، پیش از آن که مورد محاسبه قرار گیری، چه این که این محاسبه گری حساب قیامتت را آسان می کند.

و خود را در همه امورت بسنج، پیش از آن که در معرض سنجش قرار گیری، و خود را برای عرضه بزرگ قیامت که تو را در معرض دادگاه های آن روز قرار می دهند.

آماده کن که در آن روز هیچ چیز از خدا پنهان نمی ماند، آنگاه فرمود: ای ابوذر انسان به مقام والای تقوا نمی رسد و از متقین به حساب نمی آید تا به حساب خود برسد، قوی تر از حسابرسی شریک از شریکش و در این حسابرسی دقیق آگاه گردد که خوراکی و آشامیدنی و پوشش از کجاست از حلال یا از



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۷، ص

حرام، ابوذر کسی که به مقررات خدا اعتنا نمی کند و باک ندارد مال و ثروت از کجا به دست می آورد خدا هم در قیامت باک ندارد از چه طریقی او را به دوزخ وارد نماید.

### وصیت پیامبر به معاذ

«. . . واوصیک بتقوی الله، و صدق الحدیث، و الوفاء بالعهد، و اداء الامانه، و ترک الخیانه، و لین الکلام، و بذل السلام، و حفظ الجار، و رحمه الیتیم، و حسن العمل، و قصر الامل، و حب الآخره، و الجزع من الحساب، و لزوم الایمان، و الفقه فی القرآن و کظم الغیظ و ایاک ان تشتم مسلما، او تطیع آثماء او تعصی اماما عادلا، او تکذب اماما صادقا، او تصدق کاذبا، واذکر ربک عند کل شجر و حجر و احدث لکل ذنب توبه السر بالسر و العلانیه بالعلانیه:» (۱)

من تو را به پرهیز کردن از همه محرمات سفارش می کنم، و تو را وصیت می نمایم به راست گوئی، و وفای به عهد و پیمان، و اداء امانت و ترک خیانت و نرمی در گفتار و آغاز کردن به سلام و حمایت از همسایه و پناه دهی و مهرورزی به یتیم و کار و عمل خوب و کوتاه کردن آرزو، و دوست داشتن آخرت و ترس از حساب و ملازمت ایمان و فهم قرآن و فرو خوردن خشم و مبادا که مسلمانی را دشنام دهی، یا از گنهکاری پیروی نمائی، یا پیشوای عادلی را نافرمانی کنی، یا امام راستگوئی را تکذیب نمائی، یا دروغگوئی را تصدیق کنی، پروردگارت را کنار هر درخت و سنگی یاد کن، و برای هر گناهی توبه ای ایجاد کن، گناه پنهان را با توبه پنهان، و گناه آشکار را تا توبه آشکار.

### وصیت پیامبر به امت



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۷ص.

پیامبر بزرگ اسلام ساعاتی پیش از رحلتش امیرمؤمنان و عمویش عباس «یا پسر عمویش فضل» را طلبید و با تکیه دادن به آن دو نفر وارد مسجد شد و به ستونی از ستون های مسجد تکیه کرد در حالی که مردم دور او جمع بودند، پس خدا را حمد و ثنا کرد و فرمود:

«معاشر الناس انه لم یمت نبی قط الا خلف ترکه و قد خلفت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکو بها فمن ضیعهما ضیعه الله:» (۱)

ای مردم هرگز پیامبری از دنیا نرفت مگر این که ارثش را از خود به جای گذاشت، و من دو چیز گران در میان شما می گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید، کسی که آن دو را در زندگی خد تباه کند خدا او را تباه خواهد کرد.

### وصیت امیرمؤمنان به همه مردم

«تجهزوا رحمکم الله، فقد نودی فیکم بالرحیل، و اقلوا العرجه علی الدنیا، و انقلبو بصالح ما بحضرتکم من الزاد، فان امامکم عقبه کؤوداً، و منازل مخوفه مهوله، لابد من الورود علیها و الوقوف عندها، و اعلموا ان قلا حظ المنیه نحوکم دائبه، و کانکم بمخالبها و قد نشبت فیکم، و قد دهمتکم فیها مفطعات الامور و معظلات المحذور، فقطعوا علائق الدنیا، و استظهر و ابزاد التقوی:» (۲)

خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد، به آنچه باید برای سرای آخرت مجهز شوید آراسته گردید، که شما را برای کوچ کردن به آن جهان دعوت کرده اند، میل



---

۱- ۱) – علم الیقین فیض، ج ۲، ص ۶۶۲.

۲- ۲) – کلام ۱۹۵ نهج البلاغه ترجمه این فقیر ص ۱۹۵.

مانـدن در دنیا را کم کنیـد، و با توشه شایسـته ای که داریـد به سوی خـدا باز گردید، که پیش روی شـما گردنه ای سـخت، و منـازلی ترسـناک و هول آور است که چـاره ای از ورود به آن و وقوف در آن ندارید، بدانیـد مرگ با چهره ای جـدی دیـده خود را به سوی شـما دوخته، گویا به چنگال هایش که در شـما فرو رفته دچار هستید، و امور شدید و سـنگین و طاقت فرسا بر شما حمله آورده، پس پیوندهای دنیا را از خود قطع کنید و پشت خود را به توشه تقوا محکم و قوی گردانید.

### وصیت امیرمؤمنان به فرزندانش و همه انسان ها

امام (ع) لحظاتی پیش از شـهادتش و در حالی که آثار رفتن از دنیا بر چهره مبارکش پیدا بود فرمود: حسن جان و حسین جان من شـما را به تقوا و پرهیزکاری وصـیت می کنم، و این که دنیا را نخواهیـد هر چنـد دنیا به دنبال شـما باشد، و بر چیزی که از دنیا از دستتان رفته متأسف نباشید، حق بگوئید و برای به دست آوردن پاداش بکوشید، دشمن ستمکار و یار ستمدیده باشید.

شما و همه فرزندان و خاندانم و هر کس را که این وصیتم به او می رسد به پرهیز و تقوای الهی و نظم در همه شئون زندگی و اصـلاح میان مردم سـفارش می کنم. چرا که از جد شما صلی الله علیه وآله شنیدم می فرمود اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است.

«الله الله فی الایتـام فلا تغبوا افواههم، و لا یضـیعوا بحضـرتکم و الله الله فی جیرانکم فانهم وصـیه نبیکم، ما زال یوصـی بهم حتی ظننا انه سیورثهم، و الله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم و الله الله فی الصلاه فانها عمود دینکم و الله الله فی بیت ربکم لاـ تخلوه ما بقیتم، فانه ان ترک لم تناظروا و الله الله فی الجهاد باموالکم و انفسـکم و السـنتکم فی سبیل الله و علیکم بالتواصل و التباذل و ایاکم و التدابر و التقاطع، لا تترکوا الامر بالمعروف و

النهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لکم ثم قال یا بنی عبدالمطلب لا الفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون قتل امیرالمؤمنین قتل امیرالمؤمنین الا لا یقتلن بی الا قاتلی،

انظروا اذا انامت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه و لا تمثلوا بالرجل فانی سمعت رسول الله صلی علیه وآله یقول: ایاکم و المثله و لو بالکلب العقور.» (۱)

خدا را خدا را درباره یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه مگذارید مبادا که در کنار شما تباه شوند.

خدا را خدا را در رابطه با همسایگان که مورد سفارش پیامبر شمایند، پیوسته به رعایت حقوق آنان سفارش داشت تا جائی که گمان بردیم میراث برشان خواهد ساخت.

خدا را خدا را درباره قرآن، نباید که دیگران در عمل به آن از شما پیشی جویند، خدا را خدا را در رابطه با نماز که عمود دین شماست، خدا را خدا را درباره بیت الله خانه پروردگارتان، تا زمانی که زنده هستید آنجا را خالی مگذارید که اگر خالی گذاشته شود از کیفر حق مهلت نیابید، خدا را خدا را درباره جهاد با اموال و جان و زبانتان در راه خدا، بر شما باد به پیوند و همبستگی با هم، و بخشش مال به یکدیگر، و از دوری از هم و قطع رابطه با یکدیگر بپرهیزید، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدکارانتان بر شما مسلط می شوند، آنگاه دعا می کنید و دعایتان به اجابت نمی رسد.

سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب شما را نیابم که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گوئید: امیرمؤمنان کشته شد، امیرمؤمنان کشته شد، پس باید جمع کثیری را نابود کنیم! آگاه باشید که فقط باید قاتل من که یک نفر بود قصاص شود.

ص:۳۶۲

---

۱- ۱) - نهج البلاغه وصیت ۴۷ ص ۶۴۸ ترجمه این فقیر.

توجه کنید هرگاه من به سبب ضربت او از دنیا رفتم تنها او را یک ضربت بزنید و گوش و بینی و اعضای او را قطع ننمائید که من از رسول خدا (علیهما السلام) شنیدم می فرمود: از مثله کردن اجتناب کنید هر چند درباره سگ هار باشد.

اینها نمونه ای از وصایای بسیار زیاد اهل خدا به خاندان و افراد و همه انسان ها بود، که مجموعه آنها اگر گردآوری شود به ده ها جلد می رسد.

در هر صورت دلسوزی و خیرخواهی اولیاء خدا نسبت به نسلشان و به ویژه در جهت دینشان درس بسیار مهمی برای ماست، امید است خدای مهربان ما را در دین داری و دین سپاری به دیگران موفق بدارد، و منش و رفتار ما را در رابطه با فرزندانمان همانند انبیا و ائمه قرار دهد.

ص:۳۶۳

### تفسير آیه ۱۳۳

### اشاره

أَمْ کُنْتُمْ شُـهَداءَ إِذْ حَضَـرَ یَعْقُوبَ اَلْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِیهِ ما تَعْبُـدُونَ مِنْ بَعْـدِی قالُوا نَعْبُـدُ إِلٰهَکَ وَ إِلٰهَ آبائِکَ إِبْراهِیمَ وَ إِسْـماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِلٰهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

آیا شما اهل کتاب هنگامی که یعقوب را مرگ فرا رسید در کنار بستر او حاضر بودید؟ ! زمانی که لحظه ی مرگ به پسرانش گفت: پس از من چه چیزی را می پرستیـد؟ گفتنـد خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسـماعیل و اسحق را که خدای یگانه است می پرستیم و ما تسلیم فرمان ها و احکام او هستیم.

### شرح و توضیح

خطـاب در این آیه شـریفه به اهـل کتاب است، اهل کتابی که بر اثر دشـمنی با حق، و وابسـتگی به مادیت، و حس شدیـد قوم گرائی، و حسـادت نسـبت به اولیـاء الهی، ترس از این که درآمـدهای کلانشـان که از کیسه عوام یهود و نصـاری به غارت می برنـد از دست برود، حاضـرند در میدان هر نوع ستیزی با حقیقت و در عرصه هر نوع جنگی با اسـلام الهی وارد شوند و از همه بدتر آماده اند هر تهمتی را به انبیا الهی و اولیاء حق بزنند.

آیه شـریفه در مقـام مردود دانسـتن گمـان باطـل و ظن بیجـای آنهاست که بر اثر آن می گفتنـد: ابراهیم و یعقوب دارای آئین یهودیت و نصرانیت بودند چنان که در این آیه شریفه خداوند بزرگ از اندیشه و گمان غلط و باطل آنان خبر می دهد:

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْباطَ كانُوا هُوداً أَوْ نَصارىٰ قُلْ أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اَللّٰهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اَللّٰهِ وَ مَا اَللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ: (۱)

آیا می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و نوادگان دارای مقام نبوت آنان یهودی یا نصرانی بودند؟ !

بگو شما به وضع آنان داناترید یا خدا؟ «شما به یقین می دانید که آنان یهودی و نصرانی نبودند، پس چرا حقیقت را پنهان می دارید» و ستم کارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان بدارد کیست؟ و خدا از همه کارهایتان و گفتارهای باطلتان بی خبر نیست.

شما هنگام مرگ یعقوب حاضر نبودید، و از وصیت او آگاه نیستید، او به فرزندانش به توحید و عبادت خدای یگانه سفارش کرد، ولی شما به او و به ابراهیم و به اسماعیل و یعقوب چیزی را نسبت می دهید که دامن آنان از آن پاک بود، شما می گوئید آنان یهودی یا نصرانی بودند، و هنگام مرگ نسل خود را به داشتن آئین یهودیت و نصرانیت وصیت کردند، شما دروغی آشکار می گوئید، و تهمتی ناروا می زنید زیرا اگر منشأ یهودیت و نصرانیت را تورات و انجیل بدانید که تورات و انجیل زمان آنان نازل شده بلکه تورات زمان موسی و انجیل زمان عیسی نازل شده و موسی و عیسی مدت ها پس از ابراهیم و یعقوب و اسماعیل و اسحاق به وجود آمده اند و فاصله زمانی موسی و عیسی و نزول تورات و انجیل نسبت به ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب زیاد بوده! !

و چنین آئینی که به عنوان یهودیت و نصرانیت در دست شماست سالیان درازی پس از نزول تورات پیامبر و انجیل و با تحریف هر دو به دست غازتکران دین و ایمان و دزدان راه انسانیت پدید آمده!



---

۱- ۱) - بقره ۱۴۰.

پس اندک احتمال هم در این داستان که آنان فرزندانشان را به یهودیت و نصرانیت سفارش کرده باشند هر دو راست، و این گفته شما تهمتی بزرگ نسبت به پیامبران، و دروغی آشکار است.

### یعقوب و دغدغه او نسبت به آینده دینی نسلش

یقوب عزیز که دارای مقام نبوت، و پدری دلسوز و مهربان نسبت به فرزندانش بود، هم چون جدّ بزرگوارش ابراهیم دغدغهای عجیب درباره با سرنوشت دینی فرزندانش داشت، و با این که همه فرزندان در زمان حیات پدر از آئین توحید، و رسم بندگی نسبت به خدای یگانه بهرهمند بودند، ولی برای پس از مرگش ترس سنگینی از خطر انحراف نسل از توحید و عبادت بر پایه داشت لذا در نفسهای پایانیاش از فرزندانش پرسید پس از من چه چیزی را عبادت میکنید، همه پاسخ دادند: خدای تو و پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است عبادت می کنیم، قطعاً نسبت به فرمان ها و احکام او تسلیم هستیم.

از گفتگوی یعقوب با فرزندانش استفاده می شود که بخش اعظم نگرانی یعقوب از خطر انحراف از توحید عبادی بوده نه فقط ترس از انحراف اعتقادی، زیرا خطر انحراف از توحید عبادی چنان که جریانات تاریخ امت ها نشان می دهد از دیگر انحرافات دینی بیشتر بوده است.

نکته دیگری که از آیه شریفه استفاده می شود این است که فرزندان یعقوب عمویش اسماعیل را در کنار پدران یعقوب، اسحاق و ابراهیم به نام پدر می خواندند و این رسمی در میان آنان بود که بعد از آنان به عرب منتقل شد،

روی این حساب، آیات و روایات و تفاسیری که از آذر بت تراش که عموی ابراهیم بوده تعبیر به اب «پدر» نموده اند امری دور از واقعیت و عرف محاوره ای در میان گذشتگان نیست، و بر همین اساس است که باید در گفتارها و نوشته ها از این که پدر قهرمان توحید را بت پرست معرفی کرد جداً پرهیز داشت.

ص:۳۶۷

## تفسیر آیه ۱۳۴

### اشاره

تِلْکَ أُمَّهٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما کَسَبَتْ وَ لَکُمْ ما کَسَبْتُمْ وَ لا تُسْئَلُونَ عَمّا کانُوا یَعْمَلُونَ

آنان گروهی بودند که در گذشتند، آنچه از عقیده و عمل و اخلاق به دست آوردند برای خود آنان است، و آنچه شما به دست آوردید برای خود شماست، و شما نسبت به آنچه آنان انجام میدادند مسئول نیستند.

### شرح و توضیح

تصور یهود و نصاری اسن است که وابستگیهای نسبی و حسبی و قبیلهای عشایرهای آنان را از فضایل و اعمال و حسنات بهرهمند میسازد و سبب رشد و کمالشان در دنیا و نجاتشان در آخرت است.

قرآن مجید این پندار بیجا و اندیشه انحرافی را مردود میداند و اعلام میکند که هدایت و رشد فرد فقط و فقط وابسته به عقاید و اعمال و اخلاق اوست، و آنچه از پاداش یا عذاب چه در دنیا چه در آخرت به انسان میرسد نتیجه حالات و اعمال مثبت یا منفی اوست، و کمالات و فضایل دیگران اثری برای انسان ندارد.

اینکه کسی دل خوش به این باشد که من چون از نسل ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط هستم پس مورد عنایت ویژه حق، و فردای قیامت بخاطر آنان از پاداش بهرهمند و از عذاب بخاطر فسق و فجورم مصون هستم ا زدیدگاه قرآن امری باطل و مطلبی مردود ومسئلهای نامعقول است.

نتیجه عقاید و اعمال و اخلاق هر کسی ویژه اوست، و نفع و زیانی از کوششهای مثبت و منفی کسی به کسی نمیرسد.

ص:۳۶۸

مقتضـای حکمت و عـدالت حق این است که هر انسـانی از هر نسـلی و از هر حسبی و از هر عشـیره و قبیلهـای پاداش یا عقاب اعمال خود را ببیند و از ناحیه او نفعی و زیانی متوجه کسی نگردد.

آیه میگوید ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق ویعقوب در گذشـتند اعمال و پاداش اعمالشان مربوط به خود آنان است، و اعمال و پاداش اعمال شما مربوط به خود شماست. خود را از این پندار بیهوده که از ناحیه آنان سودی عاید شما منحرفان و گمراهان و حسودان شود آزاد کنید که هر کسی در این جهان و آن جهان مالک اعمال خود و پاداش و عقاب آن است.

## حضرت رضا (ع) و زید النار

حسن بن موسـی بغدادی روایت می کند در شـهر خراسان در محضـر حضـرت رضا (ع) بودم، آن حضـرت با گروهی سـر گرم سخن بودنـد در حالی که زیـد بن موسـی برادرشان نیز حضور داشت، زیـد با چند نفر از کرامت حسب و نسـبش و ا ین که ما چنین و چنانیم صـحبت می کرد و حالت افتخار و فخر بر دیگران داشت، او کسـی بود که در مدینه بر بنی عباس خروج کرد و تعدادی را به قتل رسانید و خانه های بنی عباس را به آتش کشـید از این جهت به او زید النار می گفتند، مأمون ارتش مجهزی برای مقابله با او فرستاد و نهایتاً به دست لشگریان مأمون دستگیر و او را نزد مأمون آوردند، مأمون دستور داد او را نزد برادرش علی بن موسی الرضا ببرید، وقتی او را به محضر حضرت رضا آوردند آن جناب خطاب به او فرمود:

ای زید گفتار برخی از جاهلان کوفه تو را فریب داده که می گویند:

«ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار»

ولادت فرزندان فاطمه پاک و پاکیزه است، نهایتاً خدا ذریه او را بر آتش دوزخ حرام نموده است.

ای زیـد این مقـام ویژه حسن و حسن علیهمـا السـلام فرزنـدان بلاـ واسـطه فاطمه زهرا است، اگر تو آلوده به عصـیان و هر کار زشتی باشـی و در قیـامت وارد بهشت شوی، موسـی بن جفعر بنـد گی کنـد، روزها را به روزه بگذرانـد، و شب ها را به عبادت صبح کند، او هم وارد بهشت شود، پس مقام تو برتر از موسی بن جعفر است! !

به خدا سوگند

«ما ینال احد ما عند الله الا بطاعه:»

یک نفر به رضایت حق و جنت پروردگار و مقام قرب نخواهد رسید مگر به طاعت خدا و بندگی برای حق.

اگر فکر کنی بـا معصـیت خـدا و مخالفت با حضـرت او به آن مقام می رسـی بـد خیال و گمانی است، با توجه به این که زین العابدین (ع) فرمود: از برای نیکوکار ما دو پاداش و برای معصیت کار ما دو عذاب است.

زید گفت: من برادر و پسر پدر شمایم، فرمود: آری تو برادر منی تا زمانی که خدا را اطاعت کنی.

نوح گفت: پروردگارا فرزندم از خاندان من است تو وعده نجات خانواده مرا دادی خطاب رسید.

«انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح»

او از خاندان تو نیست، او سرا پا عملی ناشایسته است.

حضرت حق به واسطه معصیت و طغیان پسر نوح، او را از خانوادگی نوح خارج نمود. (۱)



---

۱- ۱) - بحار ج۱۲، ص ۶۶.

صاحب مجمع البیان در پایان توضیح آیه شریفه تِلْکَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ می گوید: در آیه شریفه دلیل واضحی بر عقیده طایفه مجبره است که می گویند: فرزندان بخاطر گناهان پدرانشان به عذاب دچار می شوند، و همه گناهان ملت اسلام را به دوش کافران می گذارند. (۱)

## خواب عجیب رسول خدا

در زمینه این حقیقت که عمل هر کسی و پاداش آن ویژه خود اوست، و ربطی به دیگران ندارد، و راهی برای بهره گیری کسی از عمل کسی وجود ندارد، و آنچه موجب نجات یا هلاکت است عقیده عمل و اخلاق خود انسان است، و هر کسی در این مرحله مستقل است رسول بزرگوار اسلام خوابی را دیده اند که برای اصحاب نقل کرده اند.

دیشب خواب عجیبی دیدم، مردی از امتم را مشاهده کردم که ملک الموت برای قبض روحش آمده بود، نیکی به پدر و مادرش آمد و ملک الموت را از او رد کرد، و مردی از امتم را دیدم که عذاب قبر بر او گسترده شده بود، وضویش او را نجات داد، و مردی از امتم را دیدم که شیاطین گرداگرد او را گرفته و محاصره اش کرده بودند، ذکر خدا آمد و او را از میانشان رهائی داد، و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب او را در میان گرفته بودند، نمازش آمد و وی را از چنگ آنان نجات داد، و مردی از امتم را دیدم که از شدت تشنگی زبان از دهان بیرون می آورد، هر گاه به حوض آبی وارد می شد او را از آب خوردن باز می داشتند، پس روزه اش آمد و نجاتش داد، و مردی از امتم را دیدم که می خواست به حلقه پیامبران ملحق شود به هر یک نزدیک می شد او را



---

۱- ۱) – ج۱، ص ۴۰۱.

میراندند، غسل جنابتش آمد و از او دستگیری کرده وی را در کنار من نشانید، و مردی از امتم را دیدم که از شش جهت در تاریکی بود وچهره ای حیرتزده داشت، حج و عمره اش او را از تاریکی بیرون آورده و در عرصه نور وارد کردند، و مردی از امتم را دیدم با اهل ایمان سخن می گوید و آنان با وی سخن نمی گویند، صله رحمش آمد و گفت ای گروه مؤمنان با او سخن بگوئید، و مردی از امتم را دیدم می خواهد چهره اش را با دستش از شعله و شراره آتش حفظ کند در حالی که امکان نداشت ولی صدقه اش آمد و میان او و آتش و شعله اش مانع شد، و بر سرش سایه انداخت، و مردی از امتم را دیدم که زبانیه آتش از هر جا او را گرفته اما امر به معروف و نهی از منکرش آمد و او را از چنگ زبانیه رهانید و با فرشتگان رحمت قرارش داد، و مردی از امتم را دیدم که به زانو در افتاده و میان او و حضرت حق حجاب است، پس اخلاق نیک و حسنه اش آمد و او را از حجاب میان خود و خدایش نجات داد، و مردی از امتم را دیدم پرونده اش از طرف چپ به پرواز آمد ولی خوفش از خدا آمد و آن را در طرف راست قرار داد، و مردی از امتم را دیدم که میزانش سبک است پس شتابش به کار خیر آمد و میزانش را از سبکی خارج ساخت، و مردی از امتم را دیدم لبه پرتگاه جهنم ایستاده دلهره اش از عظمت حق آمد و او را نجات داد، و مردی از امتم را دیدم به دوزخ افکنده می شود اشک های دیدگانش از خوف خدا آمد و او را از دوزخ رهانید، و مردی از امتم را دیدم بر صراط ایستاده و چون لرزش شاخه نخل می لرزد، پس حسن ظنش به خدا آمد و او آرامش یافت و از صراط گذشت، و مردی از امتم را دیدم گاهی روی زانو راه می رود و زمانی سینه خیز حرکت می کند و گاهی آویخته می شود پس صلواتش بر من آمد و دستش را گرفته بپا داشت و با قدم های استوار از صراط عبور کرد، و مردی از

امتم را دیدم که به انتهای درهای بهشت رسید ولی درها به رویش بسته شد، پس شهادتش به وحدانیت خدا آمد و همه درها را باز کرد و او را وارد بهشت ساخت. (۱)

نمونه این روایت را در کتاب های معتبر حدیث زیاد می بینیم که همه آنها انسان را به این حقیقت آگاه می کنند که نجات یا عذاب فقط و فقط نتیجه و محصول اعمال و عقاید و اخلاق خود انسان است، و آدمی نباید برای نجاتش متکی به عمل دیگران یا به حسب و نسب و پیوندش با قبیله ای خاص و عشیره ای ویژه باشد و چه نغز و محکم قرآن مجید می گوید:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعىٰ (۲)

به راستی دعا کنیم و جداً از حضرت حق بخواهیم ما را از افکار غلط و خیال پردازی و دل گرمی های بی پایه، و آرزوهای بی مایه نجات دهد.

ص:۳۷۳

---

۱- ۱) - روح البیان ج اول ص ۳۰۱.

۲- ۲) - نجم ۳۹.

### تفسیر آیه ۱۳۵

#### اشاره

وَ قالُوا کُونُوا هُوداً أَوْ نَصاریٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ.

اهل کتاب چه یهود و چه نصاری به مؤمنان به وحدانیت حق و رسالت پیامبر گفتند یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید، ای رسول من به آنان اعلام کن نه این است که شما می گوئید ما از آئین ابراهیم یکتاپرست حق گرا متابعت می کنیم و او هرگز از مشرکان نبود.

#### شرح و توضیح

ابن عباس در رابطه با شأن نزول این آیه شریفه می گوید: عبدالله بن صوریا، و کعب بن الاشرف و مالک بن الضیف و گروهی از یهود و نصرانی های اهل نجران با اهل ایمان و مسلمانان واقعی بخاطر گرایش و روی کردشان به اسلام نزاع و مخاصمه داشتند، و با تبلیغات بی مایه و بی پایه خود و فعالیت بسیار چشم گیرشان در جهت انحراف مسلمانان از راه حق و از اسلام که آئین ابراهیم و همه انبیا بود قدم برمی داشتند، و آرزو داشتند چراغ اسلام را خاموش و مسلمانان را وارد عرصه گمراهی کنند، و هر کدام از دو گروه گرچه از نظر دینی اختلاف داشتند، اما در جهت نابودی اسلام و به انحراف کشیدن مسلمانان اتحاد داشتند، مدعی این مسئله بودند که تنها دین حق و آئین صحیح ویژه و خاص ماست.

یهود می گفتند پیامبر ما موسی برترین پیامبر و کتاب ما تورات برترین کتاب است، و نصاری ادعا داشتند پیامبر ما عیسی برترین پیامبر و کتابمان انجیل برترین کتاب است، و هر دو طایفه با تبلیغ فراوان و جوسازی به اهل ایمان می گفتند به دین ما متدین شوید که تنها دین حق دین ماست.

آنان به این معنا آگاه بودند که ابراهیم موحد و یکتاپرست و تسلیم حق بود و دین حق جز اعتقاد به توحید و تسلیم به خواسته های حق و عبادت و بندگی خالصانه برای خدا نیست، و اسلام ابراهیم که اسلام همه انبیا و همان مجموعه وحی الهی برای هدایت انسان است انشعاب و رشته رشته شدن برنمیدارد، و تا قیامت یک راه و یک حقیقت است.

اختلافات و شعبه شعبه شدن دین که یهود و نصاری مسلمانان و دیگران را به آن دعوت می کردند و دعوت می کنند ساخته و پرداخته هوا و هوس کشیشان و خاخام های نصرانی و یهودی است، و با این دین سازی می خواستند و می خواهند جیب خود را پر کرده و در ضمن با نابودی حق موانع راه ساخته هوا و هوسشان را برطرف نمایند، آنان با دین سازی، و تحریف حقایق تورات و انجیل منافع دنیوی و اغراض مادی را به جای اهداف دینی قرار دادند.

آنان آیاتی را در تورات و انجیل دائر بر بشارت به ظهور پیامبر اسلام و وجوب اطاعت از او می خواندند و چه بسا ظهور او را انتظار می کشیدند، ولی نه این که به آن آیات عمل نکردند، بلکه به تحریف معانی آنها نیز دست زدند.

یهود با اعتقاد به این که عزیر فرزند خداست، در حالی که خدا جسم نیست و نمی زاید و زائیده نشده، و نصاری با اعتقاد به این که مسیح فرزند خداست و اب و ابن و روح القدس سه عنصری هستند که با ترکیب خود خدای واحد به وجود آورده اند، گرفتار لجن زار شرک بودند، و در ظلم عظیم دست و پا می زدند، و در عین این که دینشان ساخته هوا و هوس بود، و دستشان به تحریف تورات و انجیل نشان از سنگین ترین خیانت داشت، هر یک ادعا می کرد دین حق دین من است و هر که به این دین گرایش پیدا کند هدایت یافته است، ولی حضرت حق در آیه مورد بحث پیامبر عزیز اسلام را مأمور فرمود که به آن منحرفان مشرک

ص:۳۷۵

بگوید سخن شما با تناقضاتی که در آئینتان وجود دارد، و با اموری که مخالف عقل و فطرت است، و از سراپای دین شما و خود شما چرک و کثافت شرک سرازیر است سخن درستی نیست، و هر کس به آئین شما در آید به گمراهی و ضلالت افتاده، و دچار شرک گشته، روی این حساب ما از ملت ابراهیم یعنی آئین او که جز آئین توحید و یکتاپرستی نبود پیروی می کنیم و اعلام می داریم که ابراهیم انسانی به تمام معنی مسلمان و حق گرا و اهل توحید در اعتقاد و توحید در عبادت بود و دامنش از شرک، که شما به آن آلوده هستید پاک، و موجودی کامل و بی عیب و بدون نقص بود.

در هر صورت آیه شریفه تلویحاً از اسلام ابراهیمی که اسلام همه انبیاست، و مبتنی بر توحید و اخلاص و نفی شرک است، و فقط همین آئین سزاوار پیروی است دفاع می کند، و یهود و نصاری را محرف گر حقایق، و منحرف از صراط اسلام، و گمراه کننده ملت ها، و موذی و فریبکار و پیمان شکن و دروغ گو، و دین ساز و خائن به حقیقت معرفی می کند و هشدار می دهد که فریب تبلیغات گسترده آنان را مخورید، و بر اسلام ثابت قدم و استوار باشید که در صورت تسلیم به اسلام هدایت خواهید یافت.

ص:۳۷۶

## تفسیر آیه ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸

### اشاره

قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبٰاطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ وَ ما أُوتِيَ اَلنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اِهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقٰاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اَللّٰهُ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ.

صِبْغَةَ اَللّٰهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اَللّٰهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عٰابِدُونَ.

شما ای مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کرده و اعلام دارید ای یهود و نصاری ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط نازل گشته و به آنچه بر موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، میان آنان در این که از جانب خدا برای هدایت انسان ها مبعوث شده اند فرقی نمی گذاریم و ما فقط در برابر خدا تسلیم هستیم.

اگر یهود و نصاری هم به آنچه شما ایمان آورده اید ایمان آورند یقیناً هدایت یافته اند و اگر روی برتابند جز این نیست که با حق و اسلام در ستیز و دشمنی اند پس به زودی خدا شر آنان را از تو دفع خواهد کرد و او شنوای هر سخن و دانای به امور است.

ما رنگ خدا را که همان ایمان واقعی است انتخاب کردیم و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟ و ما فقط پرستش کنندگان او هستیم.

### شرح و توضیح

از جمله قُولُوا که فعل امر است استفاده می شود که بر همه مؤمنان و اهل اسلام واجب است اسلام خود را که آئینی کامل و جامع است، و دینی است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می کند در برابر دشمنان به ویژه یهود و

نصاری با صدای رسا اعلام کنند، و در این زمینه هراس و ترسی به خود راه ندهند، که این اعلام و اقرار آشکار هم بیان حقایق است، و هم پاسخی دندان شکن به تبلیغات دشمن، تبلیغاتی که می خواهد ادیان ساخته هوا و هوس را جایگزین دین واقعی کند.

در این زمینه هیچ مؤمنی حق پنهان کاری ندارد و نباید در اعلام اسلام حیا و شرم مانعش گردد، چنان که دشمن مکتب باطل خود را به هر شکل ممکن تبلیغ می کند، باید دوستان خدا هم مکتب حق و صحیح خود را تبلیغ نمایند.

بر مسلمانان از باب امر به معروف لازم است در برابر مخالفان حق و حقیقت به اظهار دین و اقرار به حقیقت برخیزند، و قولاً و عملا اسلام را بنمایانند، و در این راه از نرمی و محبت و ارائه برهان و دلیل غفلت نورزند.

وجوب مقابله فرهنگی با دشمنان دین و به ویژه یهود و نصاری به خوبی از آیه شریفه استفاده می شود.

### بیان آیه شریفه

مسلمان و مؤمن همه جا و همه وقت را باید میدان عرصه تبلیغ حق و اقرار به حقایق، و اظهار واقعیات بداند و به این معنا یقین داشته باشد که در تمام موقعیت های اظهار دین و اقرار ایمانی و بیان حقایق حضرت حق او را یاری می دهد و در این جنگ فرهنگی دشمن را به دست دوست مغلوب و مقهور می کند، و این جنگ مأموریتی الهی است که بر عهده همه مؤمنان آگاه به دین گذارده شده، و دارای پاداش بسیار عظیم است. مؤمن براساس این آیه شریفه میگوید:

آمَنّا بِاللّهِ

ایمان آوردم به وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کما لیسه و اوصاف جمال و جلال و اسماء حسنی است.

ایمان آوردم به ذات مبارکی که آفریننده پرده هستی و همه نقوش ظاهر و باطن است.

ایمانن آوردم به آن خدائی که ایجاد و ابداع فقط و فقط ویژه اوست و بر هر کاری و بر هر چیزی تواناست.

ایمان آوردم به کسی که مالک و مربی و پروردگار جهانیان است و همه موجودات زنده سر سفره او نشسته و هر یک در خور خود روزی خور اوست.

ایمان آوردم به محبوبی که جز او مالکی در همه هستی وجود ندارد، و ذره ذره هستی، همه موجودات بالا ـ و پستی مملوک حضرت او هستند.

ایمان آوردم به وجود مقدسی که کارگردانی عالم خلقت فقط به دست اوست و در هیچ زمینهای شریک و یا رو مددکار ندارد.

ایمان آوردم به آن حقیقتی که تمام جریانات غیب و شهود به اراده اوست، و سراسر هستی از علم و حکمت و عدالت و رحمت او موج می زند.

ایمان آوردم به خداوندی که هر موجودی را آفرید او را در طریق هدایت مخصوص به او قرار داد، و بر اثر هدایتش موجود را به طرف کمال و رشد مطلوبش سوق داد.

ایمان آوردم به آن هستی بخشی که برای هدایت انسان پیامبران را برگزید و به آنان کتاب نازل کرد، و به قبول کنندگان هدایت وعده پاداش، و به طاغیان و یاغیان وعده عذاب و عقاب داد.

ایمان آوردم به معبودی که جز او شایسته عبادت شدن نیست و هر قدرتی و هر نیروئی و هر بت زنده ای و هر بت جانداری در برابر او باطل و فانی و محو و نابود است.

ایمان آوردم به پروردگاری که جز او معبودی وجود ندارد، و حول و قوتی جز او نیست، و همه صفاتش عین ذات و ذات مقدسش بی نهایت، و اراده و علم و رحمتش به همه جا و همه چیز احاطه دارد.

وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْنٰا:

ایمان آوردم به قرآن مجید، کتاب حکیم، فرقان عظیم که برای هدایت ما بندگان بر قلب عرشی و ملکوتی محمد (علیهما السلام) نازل شده است.

ایمان آوردم به کتابی که چشمه خوشگوار علم، منبع حکمت، دریای رحمت و مایه درمان دردهای روان و باطن و پرورش دهنده عقول و مربی نفوس است.

ایمان آوردم به کتابی که معجزه جاوید پیامبر، و تصدیق کننده نبوت حضرت ختمی مرتبت، و نور پر فروغ حضرت حق در خیمه حیات انسان است.

ایمان آوردم به کتابی که در حقانیت و وحی بودن هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، و کتابی است که برای اثبات حق بودنش و این که وحی الهی است که هیچ دستی جز اراده حق در به وجود آوردنش در کار نبوده، از همه جن و انس دعوت به مقابله به مثل نموده و با فریاد رسا اعلام کرده اگر در وحی بودن من شک دارید. آیه یا سوره ای یا همانندم را بیاورید، ولی از زمان نزول تا این زمان که بشر به پیشرفت های شگرف علمی نائل شده دعوت قرآن برای مقابله به مثل بی پاسخ مانده و تا قیامت هم بی پاسخ خواهد ماند.

ایمان آوردم به قرآنی که بیان گر توحید ناب، و توضیح دهنده مسائل آفرینش، و روشن کننده راه و روش مستقیم، و عامل وحدت امت ها، و هدایت گر

گمراهان، و توضیح دهنده سرگذشت واقعی پیشینیان برای عبرت گرفتن قاریان است.

ایمان آوردم به کتابی که دریای رحمت خدا، و مشعل هدایت حق، و نظم دهنده به زندگی انسان، و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت، و سفره پر برکت حضرت رب العزه، و مایه شرف و کرامت انسان، و زمینه ساز عدالت در همه شئون زندگی، وچراغ پر نور فراری دهنده ظلمت ها، و شفای سینه ها، و وسیله رسانیدن انسان به مقام قرب و لقا و رضایت الله و جنت الله است.

ایمان آوردم به کتابی که گوشه ای از حقایقش، و دورنمائی از فلسفه واقعیاتش به این صورت در یکی از حکمت های امیرمؤمنان که خود قرآن عینی و تجسم عملی قرآن و شاهد بر نزول آن و شاهد بر نبوت رسول اسلام است بیان شده است:

خداوند ایمان به خود را به معنای واقعی اش جهت پاک شدن قلوب از شرک، و نجات انسان ها از اسارت بت های جاندار و بی جان واجب و فرض نمود، و نماز را برای پاک شدن بندگان و رهائی آنان از تکبر و خود بزرگ بینی مقرر فرمود، و زکات را موجب رزق و روزی قرار داد، و صوم و روزه را آزمایش برای اخلاص ورزی مردم بر عهده آنان گذاشت، حج را که گردهمائی مؤمنان متمکن در روزهای معین است، و نقطه دیدار مسلمانان مستطیع از همه نقط عالم برای تقویت دین معین نمود، و جهاد را مایه عزت و ارجمندی و پیروزی اسلام، و امر به معروف را بخاطر اصلاح عموم، و نهی از منکر را برای بازداشتن سبک مغزان از کارهای بیهوده و زیان آور، و صله رحم را برای فراوانی نفرات، و قصاص را برای حفظ خون ها، و اقامه حدود را برای بزرگداشت محرمات، و حرمت شرب خمر را برای حفظ عقل، و دوری از دزدی را برای پابرجائی پاک

دامنی، و ترک زنا را برای حفظ نسب، و ترک لواط را برای ازدیاد نسل، و شهادات در دادگاه های عدل را برای پشتوانه حق بر ضد انکارها، و ترک دروغ را بخاطر شرافت راستی و سلام را امانی از خطرات، و امامت و رهبری به حق را برای نظام حیات امت و فرمانبرداری را برای بزرگداشت مقام امامت برعهده همگان واجب نمود. (۱)

ایمان آوردم به کتابی که خلاصه و نتیجه همه کتاب های آسمانی، و ارائه دهنده اسلام کامل و جامع و تمام کننده نعمت بر انسان تا روز قیامت است.

ایمان آوردم به کتابی که نور است و منور کننده قلب و جان و راه گشای مشکلات و نجات دهنده بشر از مهالک دنیا و آخرت است.

وَ مٰا أُنْزِلَ إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ. . .

ایمان آوردم به آنچه از حکمت و معارف و وسایل هدایت و مایه رشد و تکامل انسان به قهرمان توحید حضرت ابراهیم و بنده مخلص خدا حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده، و ایمان آوردم به آنچه از حقایق به موسی و عیسی و همه انبیا برای نجات انسان از شرک و بت پرستی، و از چاه ضلالت و گمراهی، و برای اصلاح عمل و اخلاق آدمی عطا شده است، و من مانند یهود و نصاری گرایش به دین ساخته شده هوا و هوس ندارم، بلکه ایمان دارم که میان پیامبران در اهداف والایشان و این که همه آنان به اسلام وحی شده خدا که عبارت از توحید و یکتاپرستی و احکام و قوانین بر وفق مصالح دنیا و آخرت انسان است هیچ تفاوت و فرقی نیست، و همه را از آدم تا خاتم معبوث شده حق می دانم، و قائل به پایان گرفتن نبوت به موسی یا به عیسی نیستم، و این

ص:۳۸۲

---

۱- ۱) - نهج البلاغه حکمت ۲۵۲.

تفرقه در دین را ابداً قبول ندارم و با همه وجود تسلیم خدا و فرمان های حکیمانه او هستم.

این حقایق که اقرار به آن و ابلاغش واجب است دین هر مؤمنی و راه و روش هر انسان مسلمانی و هر با انصافی است، دینی که چشم پوشی از آن برای یک لحظه جایز نیست و سکوت از ابلاغش حرام و تقویتش در هر دوره و در فشار هر نوع سختی و ناراحتی واجب عقلی و شرعی است.

### خطاب حق به همه انسان ها و به ویژه یهود و نصاری در رابطه با هدایت

از آنجا که هدایت حقیقتی و آئین واقعی ایمان به خدا و وحدانیت او و نفی شرک از حریم آن ذات مقدس، و ایمان به کتاب های نازل شده بر انبیا و تصدیق نبوت پیامبران و تسلیم بودن در برابر خدا و همه خواسته های اوست و جز این راه حقی و صراط مستقیمی وجود ندارد، حضرت حق خطاب به یهود و نصاری و همه انسان ها فرموده:

که راه همه شما به هر رنگ و کیفیتی که باشد باطل است، و همه از گردونه هدایت خارج و در گمراهی و ظلالت به سر می برید، چنانچه آنان هم به همان حقایقی که شما ایمان آوردید ایمان بیاورند.

قطعاً هدایت یافته و در صراط مستقیم الهی قرار گرفته اند، و جهان جایگاه یک امت متحد و منسجم و همدل و هم راز خواهد شد، و همه مفاسد و فتنه ها و کشمکش ها خاتمه خواهد یافت، و امنیت و عافیت سراسر گیتی و خیمه حیات انسان را فرا خواهد گرفت، و اگر از این حقایق و مایه های خیر دنیا و آخرت اعراض کنند و روی برتابند جز این نیست که در چاه خطرناک نفاق، دوئیت، نزاع و ستیز قرار داشته و هر یک منبعی از شر و فساد و ظلم و ستم و مایه ای برای ایجاد تفرقه و قطعه قطعه شدن دین و ملت خواهند بود، ولی ای رسول من با توجه به این که لبه ی تیز حملات همه آنان نبوت و رسالت توست، و

نمی خواهند جهان از پرتو تو و اسلام الهی روی آرامش ببینند، و در این فکرند که از آب گل آلود ماهی بگیرند، و دیگران را در جهل و بی خبری نگاه دارند، و در وادی ضلالت حیران و سرگرانشان کنند و سپس به غارت گنجینه های معنوی و مادی آنان برخیزند ما نخواهیم گذاشت در سطح جهان موفق شوند، بلکه شر و زیان آنان را از تو برمی گردانیم که خدا شنوای هر صدا و هر راز و رمز و هر پیمان و قراردادی از هر کسی نسبت به هر چیزی است، و به همه امور و ترفندهای دشمن نابکار آگاه و داناست.

اینان بدانند که جنگ با خدا و ستیز با پیامبر، و دشمنی با اسلام هرگز پیروزی ندارد، و مطمئن باشند که نصرت و یاری خدا شامل پیامبر و مؤمنان است.

### رنگ خدائی

تصدیق توحید، و یگانه دانستن معبود، و نفی هر عیب و نقص از او، و بندگی و عبودیت برای او، و باور داشتن نبوت همه پیامبران، و ایمان به همه کتاب های آسمانی صبغه الله و رنگ خدائی است.

قرآن از اسلام و دین الهی به تعابیر مختلفی یاد کرده که مفهوم و معنای همه آنها یکی است:

«فطره الله، صبغه الله، کلمه الله، دین الله، صراط الله، هدی الله، نور الله، حبل الله، سبیل الله.»

راستی چه آئین و دینی نیکوتر از آئین خداست؟

ای یهود و نصاری و ای همه کسانی که به عقل و فطرت پشت کرده و از رنگ الهی اعراض کرده اید ما فقط و فقط حضرت الله معبود واقعی را عبادت می کنیم و دین ما همان اسلام خدا و آئین همه پیامبران است، و با درکی که به توفیق حق از دین داریم، تحت تأثیر تبلیغات پوچ و بی اساس شما قرار نمی گیریم.

## تفسیر آیه ۱۳۹–۱۴۰–۱۴۱

### اشاره

قُلْ أَ تُحَاجُّونَنَا فِي اَللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبَاطَ كَانُوا هُوداً أَوْ نَصَارىٰ قُلْ أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اَللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اَللَّهِ وَ مَا اَللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لاَ تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

به یهود و نصاری بگو: آیا با ما درباره ی خدا گفتگوی بی منطق و احتجاج نادرست می کنید؟ در حالی که همه یقین داریم او پروردگار ما و شماست، و اعمال ما از ما و اعمال شما از شماست و ما نسبت به او و از پرتو اسلام بی عیب و نقص اخلاص می ورزیم.

آیا می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند؟ ! بگو شما داناترید یا خدا و ستم کارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان کند کیست؟ ! و خدا از آنچه همواره انجام می دهید بی خبر نیست.

آنان گروهی بودند که در گذشته، آنچه به دست آوردند مربوط به خود آنان است و آنچه شما به دست آوردید مربوط به خود شماست، و شما در برابر آنچه آنان انجام می دادند مسئول نیستید.

### شرح و توضیح:

این سه آیه شریفه راه محکوم کردن خصم را با گفته هائی روشن و بیانی واضح و نقاطی مورد اتفاق دو طرف، نشان می دهد، و ادعاهای یهود و نصاری را

درباره ی خـدا، و این که میتوان از اعمال و فضایل دیگران برای نجات خود مایه گذاشت مردود دانسـته و به آن مهر باطل می زند.

این سه آیه شـریفه توضـیح و تأکیدی بر آیات گذشـته است لذا از توضـیح تفصـیلی آن چشم پوشـیده و به شـرح مختصـر آن قناعت می ورزم.

«المیزان می گوید محاجه و مباحثه اهل کتاب لغو و بیجاست، توضیح این که نزاع دو دسته که از چیزی پیروی می کنند نسبت به متبـوع خـود ممکن است یکی از سه جهت را داشـته باشـد: یـا این که هر کـدام متبـوعی غیر از دیگری دارد، و می خواهند متبوع و معبود خود را بر متبوع دیگران برتری دهنـد، ماننـد مباحثه و محاجه بت پرست و مسـلمان که یکی از خدا و دیگری از بت پیروی می کنـد، و یا این که در عین یکی بودن متبوع و معبود، هر کدام از آنان می خواهند فضـیلتی برای خود قائل شوند و خود را به آن متبوع نزدیک تر جلوه دهند و دیگری را دورتر بدانند، یا این که یکی از آنها دارای اعمال و صـفاتی است که به عقیـده طرف مخـالف، با داشـتن آن اعمال و صـفات شایسـته نیست خود را منتسب به آن متبوع بدانـد و این انتساب موجب هتک متبوع و سایرین است.

در حالی که هیچ یک از این سه موضوع در مورد مسلمانان و اهل کتاب وجود نداشت خدای همه یکی « وَ هُوَ رَبُّنٰا وَ رَبُّکُمْ» و اعمال هر یک مربوط به خود اوست و به دیگری ربطی ندارد، « وَ لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَکُمْ أَعْمٰالُکُمْ» و مسـلمانان دارای دین خالصـی هسـتند که هیـچ گونه نقطه ضـعف و دست آویزی برای طرف مخـالف خود باقی نمی گذارنـد وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ با این حال چرا اهل کتاب به محاجه برخیزند؟ (۱)

ص:۳۸۶

---

۱- ۱) - المیزان ج ۱، ۴۳۶.

آری ربوبیت و مالکیت و پرورش دهندگی او اقتضا کرد که نبوت همه انبیا را به نبوت پیامبر اسلام کمال و جامعیت بخشد، و اسلام را در دائره اکملیت قرار دهد، و راه نجات را از این طریق تا قیامت به روی همگان باز کند، و ربوبیت او اقتضا دارد که هر کس با مایه اعتقاد و اعمال صالحه و اخلاق حسنه در دایره رشد و کمال قرار گیرد او را بپذیرد و حسناتش را تا رسیدن به نقطه رضایت و جنت رشد دهد، و هر کس روی به ایمان و عمل صالح و اخلاق نیک نیاورد او را بی نصیب بگذارد و چیزی از اعمال و فضایل دیگران را به او منتقل نکند، و هر کسی را مسئول عمل خودش بداند.

با این حساب روشن مباحثه و محاجه یهود و نصاری با پیامبر و مؤمنان لغو و بیهوده بود و عرض خود می بردند و زحمت برای دیگران فراهم می آوردند.

آنان دچار خود برتربینی و انحصارگرائی بودند، و بخاطر این دو صفت زشت پیوسته با اهل ایمان به ستیز و نزاع و گفتگوی بی منطق برمی خاستند.

مؤمنان واقعی مخلصان حقیقی بودند، آنان همه عقاید و اعمالشان برای خدا بود و از هر شائبه ای و آنچه منافات با حق داشت پاک و پاکیزه بود.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«بالاخلاص ترفع الافعال:» (۱)

به سبب اخلاص کارها به جانب قبولی بالا می روند و رفعت می یابند.

«بالاخلاص تتفاضل العمال:» (۲)

بخاطر اخلاص کارگزاران به برتری می رسند.

«بالاخلاص یکون الخلاص:» (۳)

ص:۳۸۷

---

۱- ۱) - غررالحکم ۳۳۲.

۲- ۲) - غررالحکم ۳۳۳.

۳- ۳) - مواهب الرحمن ج۲، ص ۸۶.

رهائی از طریق اخلاص است.

«طوبی لمن اخلص لله العباده و الدعا:» (۱)

خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص و بی ریا و بی شائبه انجام دهد.

البته اخلاص حقیقتی ذو مراتب است، و ظهور اخلاص در نیات و اعمال هر کسی به اندازه ظرفیت و سعه وجودی اوست.

«ابولفتوح رازی نقل می کند: حذیفه یمان گفت: از رسول خدا پرسیدم اخلاص چیست؟ رسول خدا فرمود من از جبرئیل پرسیدم، او گفت من از خدای عزوجل پرسیدم خداوند فرمود:

«لاخلاص سر من سری استودعته قلب من احبته من عبادی:»

اخلاص سری و راز و رمزی از اسرار من است، آن را در قلب بنده ای که او را دوست دارم به ودیعت نهاده ام.

ابوذر از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان لکل حق حقیقه و ما بلغ عبد حقیقه الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شیئ من عمل الله:»

بی تردید برای هر حقی حقیقتی است و عبد به حقیقت اخلاص نرسد تا نسبت به عملی که برای خدا انجام می دهد چشم از ستایش شدن بپوشد.

سعید بن جبیر می گوید: اخلاص آن باشد که انسان دین و عملش را برای خدا خالص نماید و در عبادت برای خدا شریک نیاورد، و در عمل برای جلب خوشنودی مردم وارد نگردد.



---

۱- ۱) - مواهب الرحمن ج۲، ص ۸۶.

ابوالحسن بوشنجی می گوید: اخلاص آن است که کرام کاتبین راهی برای نوشتنش در پرونده نیابند، و شیطان به تباه کردن آن موفق نگردد، و مردمان از آن آگاه نشوند.» (۱)

آنان می گویند ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند، در حالی که یهودیت و نصرانیت سال های طولانی پس از آنان به دست علمای تحریف گر و خائن یهود و نصاری به وجود آمد، چگونه آئینی که در زمان آنان نبوده، آنان را منتسب به آن آئین می کنید؟ آن هم آئین ساخت هوا و هوس دزدان راه انسانیت، آن بزرگواران تابع دین حنیف و اسلام واقعی و اهل توحید خالص و عمل بی شائبه و عبودیت و یکتاپرستی بودند، از کجا می گوئید آنان یهودی یا نصرانی بودند در حالی که فاصله زمانی شما با آنان قرن های زیادی است و علاوه بر این جریانات گذشته، و حوادث پیشین و عقاید افراد و سنن جوامع فقط در آگاهی خداست.

أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اَللّٰهُ؟ !

خدا در تورات و انجیل به مبعوث شدن پیامبر اسلام و نزول قرآن شهادت داده، و شما به همه آن آیات واقف و آگاه هستید، ولی بخاطر از دست ندادن ریاستتان بر مشتی عوام یهود و نصاری، و برای حفظ منافع نامشروعتان، و برای این که کیسه خود را از اموال مردم به ناحق پرکنید به کتمان شهادت که از اعظم گناهان و سبب گرفتار آمدن به عذاب دوزخ است آلوده شدید و به شما این خاطر از ستم کارترین مردم هستید، ادای شهادت برای اثبات حق امری واجب و کتمان آن ظلم سنگینی است، و شما از واجب خدا اعراض نموده، و به گناه بزرگ کتمان شهادت آلوده شده اید، و کتمان شما سبب شده که قومی در یهودیت



---

۱- ۱) - ابوالفتوح ج۱، ص ۳۴۵.

و قوم دیگر در نصرانیت بمانند، و در گمراهی و شرک دست و پا بزنند و این گمراهی به نسل های پس از آنان منتقل شود و آتش نزاع و ستیز در میان انسان ها به خاطر حاکمیت مکتب های غلط روشن بماند.

و به همین خاطر است که شما ستم کارترین مردم روزگار هستید.

شرح و توضیح آیه شریفه ۱۴۱ در آیه ۱۳۴ به طور مفصل گذشت.

ص:۳۹۰

## تفسیر آیه ۱۴۲–۱۴۳

### اشاره

سَیَقُولُ اَلسُّفَهٰاءُ مِنَ اَلنّاسِ مٰا وَلاّٰهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ اَلَّتِی کٰانُوا عَلَیْهٰا قُلْ لِلّٰهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ.

وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی اَلنّاسِ وَ یَکُونَ اَلرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً وَ مٰا جَعَلْنَا اَلْقِبْلَةَ اَلَّتِی کُنْتَ عَلَیْهٰا إِلاّٰ لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ اَلرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلیٰ عَقِبَیْهِ وَ إِنْ کٰانَتْ لَکَبِیرَةً إِلاّٰ عَلَی اَلَّذِینَ هَدَی اَللّٰهُ وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُضِیعَ إِیمٰانَکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ.

به زودی مردم سبک مغز و سخیف الرأی می گویند چه چیزی مسلمانان را از قبله ای که بر آن بودند یعنی بیت المقدس به سوی کعبه گردانید؟ بگو: مالکیت مشرق و مغرب فقط برای خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

و همانگونه که شما را به راه راست هدایت کردیم، شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط قرار دادیم تا] در ایمان و عمل و درستی و راستی گواه بر مردم باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد، و ما قبله ای را که بر آن بودی فقط بخاطر این قرار دادیم تا کسانی که از پیامبر پیروی می کنند از کسانی که از اسلام و متابعت پیامبر برمی گردند، معلوم و مشخص کنیم، گرچه این حکم جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده گران و دشوار است و خدا بر این نیست که ایمان شما را تباه کند زیرا خدا به همه مردم رؤف و مهربان است.

### شرح و توضیح

از دو آیه شریفه مورد بحث و تفسر چند مطلب استفاده می شود: ۱- خبر از تغییر قبله ۲- رأی سبک مغزان در برابر حکم حق. ۳- همه جهات هستی از

خداست. ۴- صراط مستقیم. ۵- امت وسط گواه بر مردم. ۶- گواه بودن پیامبر. ۷- تغییر قبله نوعی آزمایش حق. ۸- حفظ ایمان و عبادت مؤمنان به وسیله خداوند ۹- رأفت و رحمت حق.

### خبر از تغییر قبله

بیان حقایقی از حیات نورانی ابراهیم، و ارائه گوشه ای از کوشش های خالصانه او، از قبیل آزمایشش به تکالیف سنگین بدنی، روحی، مالی، خانوادگی و اجتماعی، و سرفراز بیرون آمدن از میدان اجرای همه تکالیف، و رسیدنش به مقام با عظمت امامت و پیشوائی بر ناس، و ساخته شدن کعبه به دست او و اسماعیل، و درخواست های حکیمانه اش از حضرت حق، به خصوص تعلیم گرفتن مناسک حج و از همه مهم تر تسلیم بودنش در برابر خدای مهربان و همه احکام و فرمان های او، و تجلی توحید ذاتی و صفاتی و افعالی در اعماق جان و قلبش و این که آئین او آئین فطری و حنیف بود، و کمترین شائبه شرکی در حیات پاکش و زندگی نورانی اش وجود نداشت، مسلمانان را آماده تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه کرد، تا پس از سیزده سال در مکه و حدود هیجده ماه در مدینه که روی برای نماز به سوی بیت المقدس داشتند، روی وجود و حقیقت خود را به سوی کعبه کنند، تا برای همیشه از غیر خدا و اوهام و خیالات بی پایه، و عادات و رسوم بی مایه و هر چه بوی شرک دارد برگردند و تسلیم اراده و فرمان و خواسته او که در بیت و مناسکش جلوه گر است شوند خبر از تغییر قبله چه برای اهل کتاب که می پنداشتند قبله عبادت برای همیشه بیت المقدس است، و چه برای مسلمانان که از شرّ افتخار فروشی اهل کتاب که می گفتند قبله عبادات شما قبله ماست خبر بسیار مهم و در عین حال جنجال سازی بود.

### رأی سبک مغزان در برابر حکم حق

ص:۳۹۲

و این خبر دیگری بود که حضرت حق در اختیار مؤمنان قرار داد که در آینده ای نزدیک، پس از تغییر قبله در برابر چون و چرای سفیهان که مردمی کج سلیقه و سبک رأی، و گرفتار جمود فکری و نارسائی و کوتاهی اندیشه اند قرار خواهید گرفت اعتراض به حکم حضرت حق که بر اساس حکمت و مصلحت است، و در آن خیر دنیا و آخرت بندگان منظور شده، و اشکال تراشی در برابر تغییر حکمی به وسیله خداوند، محصول تلخ سفاهت و سبک مغزی است، و این سبک مغزی و سفاهت مانع دل دادن به حکم خدا، و عبادت و بندگی صحیح و سدّ خطرناکی است که نمی گذارد انسان تسلیم اراده حق شود.

انسان هائی که از معرفت و آگاهی گرچه اندک باشد، و از پختگی عقل و تجربه و انصاف و تواضع و فروتنی برخوردارند نسبت به احکام الهی گرچه بنا به مصلحتی تغییر کند تسلیم محض هستند و هیچگونه اعتراضی به آن ندارند.

در این آیه شریفه خداوند بزرگ مسلمانان را از موضعگیری سفیهان در برابر تغییر قبله و تبلیغات سوء و خطرناکشان خبر میدهد، تا آماده ایستادن در برابر آنان و پیشگیری از گفتارها و آراء سنحیفشان باشند. و نگذارند سخنان شیطانی و مطالب آنان در قلب ضعیفان از امت اسلامی تأثیر سوء بگذارد.

### همه جهات هستی از خداست

در آیه شریفه در جمله مله المشرق و المغرب دست مایهای برای جواب به سفیهان در اختیار مسلمانان قرار میدهد، که اولاً خداوند مالك مشرق و مغرب همه جهات است، و ثانیاً حضرت او فعّال ما یشاء است و در ارائه حکم ثابت یا حکم قابل تغییر دارای اختیار است و احدی در برنامههای او نفوذ ندارد، سالها مصلحت دانسته قبله عبادت پیامبر و مسلمانان بیت المقدس باشد، و سپس اراده حکیمانه، و مصلحت خواهی اش، و رحمت و لطف واسعه اش اقتضا کرده قبله

عبادت را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداند، و احدی را نمی رسد که به خواست او و اراده عالمانه اش و لطف ویژه اش به محمد (علیهما السلام) بنده خاصش اعتراض کند، و اگر کسی به اعتراض برخیزد دلیل بر سفیه بودن او و سبک مغزی وی است.

ذات او و رحمت و ربوبیت او و اراده حضرتش محدود به جهتی نیست، تغییر قبله در حقیقت تغییر از جهتی به سوی جهت دیگر است، که هر دو جهت در مالکیت خدا و در احاطه رحمت و ربوبیت اوست.

بس که هست از همه رو و ز همه سو راه به تو- به تو برگردد اگر راهروی برگردد.

## صراط مستقیم

در سوره مبارکه حمد تا جائی که ممکن بود به معنای صراط مستقیم اشاره شد، و بررسی لازم در رابطه با مفهوم و مصداق آن صورت گرفت، در اینجا به تناسب قرار داشتنش پس از حکم تغییر قبله باید گفت: روی وجود هر کس را به سوی کعبه برای عبادت برگردانند، در حقیقت روی او را به جانب امام هدایت که کعبه و مسجدالحرام و مناسکش جلوه وجودی و عبادت و نیت اوست برگردانده اند و این برگشت کیفی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

قبول کردن تغییر قبله، و تسلیم شدن به این حکم حکیمانه، و انجام عبادت خالصانه به سوی آن، هدایت به صراط مستقیم است.

## امت وسط گواه بر مردم

بسیاری از مفسران بزرگ قدیم و جدید امت وسط را به معنای امت معتدل، برگزیده و میانه رو و پاک از افراط و تفریط گرفته اند، و توضیح داده اند که این

امت با مقررات و قوانینی که دارد، و با توجه به قرآن و احادیث و روایاتی که از پیامبر و اولیاء طاهرین اسلام در اختیار اوست، نه مانند یهود است که در مسیر مادی گری به شدت راه افراط پیموده اند تا جائی که هدفی جز مال و ثروت و مقام و جاه ندارند، و نه مانند نصرانی های متدین به آئین نصرانیت اند، که تارک دنیا شده و دیرنشین گشته و به شدت دنبال معنویات است تا جائی که جز رسیدن به رشد روحی البته به گمان خودشان هدفی ندارند و در این مسیر نسبت به امور مادی دچار تفریط شده اند.

برخی از مفسران هم امت وسط را به این معنا گرفته اند که وجود مبارک محمد (علیهما السلام) بر همه مقدم است، و امت البته به معنای واقعی اش بخاطر ملحق شدن به او حد وسط و در درجه دوم است و دیگر مردم و به تعبیر قرآن ناس در درجه سوم، و این امت هستند که باید در همه زمان ها واسطه میان پیامبر و دیگر مردم باشند، به این معنی که حقایق را از پیامبر دریافت کنند و علاوه بر این که خود عمل نمایند به دیگران هم ابلاغ نمایند و در این زمینه در مقام حفظ و تحمل حقایق اعمال مردم، یعنی سعادت و شقاوت و ردّ و قبول اعمال آنان و انقیاد و سرکشی باطنی آنان در برابر دستورات خدا در این دنیا، و گواهی دادن به آن در آخرت باشند لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ.

به یقین این مقام یعنی مقام شهادت بر حقایق اعمال، و ردّ و قبول امور مردم و تحمل انقیاد یا سرکشی باطنی آنان در برابر دستورات خدا در این دنیا و گواهی دادن به آن در آخرت شایسته و در خور تمام افراد امت نیست و ویژه امامان معصوم و اوصیاء طاهرین پیامبر و اهل بیت محمد است.

حتی طبقه متوسطین در سعادت یعنی مؤمنان عادل این مقام را ندارند تا چه رسد به افراد بی سر و پا و فرعون صفتان سرکش این امت. (۱)

### گواه بودن پیامبر

پیامبر بر اساس این آیه و دیگر آیات مانند آخرین آیه سوره مبارکه حج شاهد و گواه و به عبارت روشن تر حجت بر اولیاء طاهرین وائمه معصومین و آنان هم حجت بر دیگر مردم هستند، شهید به معنای حجت قولی است که امین الاسلام طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است (۲)و این فقیر این معنا را به سبک و سیاق آیه شریفه نزدیک تر می دانم، و روایات مهمی هم بر این معنا دلالت دارد که پیامبر حجت خدا بر امامان و امامان حجت خدا بر مردم اند.

### تغییر قبله نوعی آزمایش حق

یقیناً خردورزان، و فروتنان در برابر حق، و اهل انصاف، و دارندگان فطرت بیدار در برابر تغییر حکمی از احکام الهی که بر اساس حکمت و مصلحت انجام می گیرد تسلیم هستند و چون پیش از تغییر حکم پس از تغییر حکم هم متعبد به خواسته حق و ادامه دهنده راه بندگی می باشند، ولی سفیهان و سبک مغزان در برابر تکلیف حق و تغیر حکم موضع مخالف نشان می دهند تا جائی که یا از اصل دین برمی گردند، یا با بی میلی و غیر خالصانه به عمل می پردازند.

در آیه شریفه حکم تغییر قبله را تکلیفی الهی بر عهده مؤمنان می داند و این تغییر را آزمایشی برای معلوم شدن پیروان واقعی پیامبر از متخلفان قلمداد می کند، و آن را جز بر هدایت یافتگان از جانب حق سنگین می داند.



---

۱- ۱) - المیزان ج۱، ص ۴۴۸ با اندکی تصرف در عبارات.

۲- ۲) - مجمع البیان ج اول، ص ۴۱۸.

## حفظ ایمان و عبادت مؤمنان به وسیله خداوند

خواه نـاخواه برخی از مردم که ظرفیت فکری آنان محـدود است و معرفت دینی آنان ضـعیف، و آن چنان که بایـد حقایق را با عمق قلب لمس نکرده انـد به هنگام تغییر قبله به چون و چرا برمی خیزند و نسبت به نمازهائی که بطرف بیت المقدس خوانده انـد. دچار دغـدغه خاطر و شک و تردید می گردند که آیا آن عبادات قبول است یا مردود، آیا قضا لازم دارد یا نه؟ ! و نهایتاً تکلیف آنان که پیش از تغییر قبله مرده اند از نظر پاداش و ثواب چه خواهد شد؟

خداوند مهربان در پایان آیه اعلام می کند که خدای رؤوف و مهربان بر این نیست که عبادات و نمازهای شـما را که به سوی بیت المقـدس خوانـده شـده به هیـچ انگـارد و ضـایع و تبـاه کنـد، بلکه ثواب و پـاداش نمازهای به سوی بیت المقـدس که در حقیقت انجام تکلیف و ادای مسئولیت بوده، با نمازهائی که به سوی کعبه خوانده می شود و آن هم انجام همان تکلیف است فرقی نمی کنـد، و این دغدغه و شک و تردید بی جاست و ناشـی از عدم شـناخت رأفت و رحمت الهی است، از این نکته هم نباید غافل بود که ایمان در آیه شریفه به فرموده امام صادق (ع) به قرینه مطالب آیه نماز است (۱)

و از نظر ادبی از باب اطلاق سبب به جای مسبّب است.

## رأفت و رحمت حق

در تفسـیر رحمـان و رحیم مطالب بسـیار مهمی مطرح شـد، و حقایقی به رشـته تحریر آمـد، در این بخش به یکی دو روایت و چنـد قطعه ناب اشاره می شود، باشـد که خوانـدنش کـدورت قلب را برطرف نماید، و نورانیت باطن آورد، و امید به حضـرت محبوب را بیفزاید.



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۳۷- نورالثقلین ج۱، ص ۱۳۶.

از حضرت عیسی سؤال شد:

«یا روح الله هل بعـد هذه الامه امه؟ قال نعم قیل و ایه امه؟ قال: امه احمد قیل یا روح الله و ما امه احمد قال علماء حکماء، ابرار، اتقیاء کانهم من العلم انبیاء یرضون من الله بالیسـیر من الرزق و یرضی الله منهم بالیسیر من العمل، یدخلهم الجنه بشهاده ان لا اله الا الله:» (۱)

ای روح خـدا آیا پس از این امت شـما امتی هست؟ فرمود آری، گفتند: و آن امت کدام است گفت: امت احمد، گفتند: امت احمـد چگونه امتی است؟ گفت: دانایان، حکیمان، نیکوکاران، متقیان، گوئی از کثرت دانش پیامبران انـد، و خدا به اندک از رزق راضی اند.

و خدا از آنان به اندک از عمل راضی است، آنان را به خاطر موحد بودنشان وارد بهشت می کند.

این شـرف هـا و کرامت ها که رب العزه امت احمـد را داد نه از آن است که ایشان را سابقه طاعتی است یا حق خـدمتی که از اینان آن خدمت نیاید که شایسته خدا باشد، و نه خدا را از خدمت و طاعت اینان سودی رسد، به فضل خود آنان را می نوازد، و هر چه عنایت می کنـد به کرمش عنایت می فرمایـد، و هر چه می سازد به رحمت و مهربانی خود می سازد که او خداوندی است به بنده نوازی معروف و به مهربانی موصوف، این است که در پایان آیه مورد بحث فرمود

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۱، ص ۳۹۶.

خـدا را بر بنـدگان بخشـایش است و مهربـانی دائمی، بخشـایش خلق گاه گاه است و بخشایش حق جاودان، و نشان بخشایش ویژه حق و مهربانی او آن است که بنـده را توانائی معصـیت ندهـد و به راه گناهش نگذارد تا مسـتوجب عقوبت نگردد، و این در باب رحمت بلیغ تر است از غفران معصیت.

از بعضـی از صـالحین حکـایت شـده که در منام بعضـی را دیـدم، به او گفتم، خـدا با تو چه معامله ای کرد؟ گفت حسـنات و سیئاتم را سـنجیدند، سـئیات بر حسـنات سـنگین تر آمـد، کیسه ای از بالا در کپه حسـناتم افتاد و آن را بر سـئیات رجحان داد، کیسه را باز کردم مشتی خاک در آن بود که هنگام پوشانیدن قبر مسلمانی روی لحدش ریختم! (۱)



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۱، ص ۳۹۶- ۳۹۷.

## تفسیر آیه ۱۴۴-۱۴۵

### اشاره

قَدْ نَریٰ تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی اَلسَّمٰاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضٰاهٰا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ وَ حَیْثُ مٰا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اَللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا یَعْمَلُونَ.

وَ لَئِنْ أَتَیْتَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ بِکُلِّ آیَهٍ مٰا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ وَ مٰا أَنْتَ بِتٰابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ مٰا بَعْضُهُمْ بِتٰابِعٍ قِبْلَهَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اِتَّبَعْتَ أَهْوٰاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَکَ مِنَ اَلْعِلْمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ اَلظّٰالِمِینَ.

ما گردانیدن رویت را در جهت آسمان چون کسی که به انتظار مطلبی باشد می بینیم، به یقین تو را به سوی قبله ای که آن را بپسندی برمی گردانیم، پس رویت را به سوی مسجدالحرام گردان، و شما ای مؤمنان هر جا که باشید روی خود را به سوی آن برگردانید، و قطعاً اهل کتاب می دانند که این تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه از سوی پروردگارشان مسئله ای حق و درست است و خدا از آنچه بر ضد پیامبر و مؤمنان انجام می دهند بی خبر نیست.

به خدا سوگند اگر برای اهل کتاب هر نشانه و دلیلی بیاوری تا از قبله تو پیروی کنند، پیروی نمی کنند و تو هم از قبله آنان پیروی نخواهی کرد، و نیز برخی از آنان که یهودی اند از قبله دیگران که نصرانی اند پیروی نخواهند کرد، اگر پس از دانشی که چون قرآن برایت آمده از هوا و هوس آنان پیروی کنی مسلماً در آن صورت از ستمکاران خواهی بود.

«و قبله و لا یقبل من احد توجهاً الی غیره و عتره بینکم.»

روشن است که جاذبه ین سه کانون مغناطیسی فقط میتواند انسان را از جاذبههای شرور رها کند و خیر دنیا و آخرت را به سوی آدمی جلب نماید.

ص:۴۰۰

پس هرچه عرفان انسان بحق آنها بیشتر گردد، و به هر مقدار دلداده آنها شود، در وجود خود بهتر مغناطیسی میشود، آنها سنگر دفاعاند- و دل انسان و عواطف مؤمن کمتر از سنگ مغناطیس نیست.

عقربه مغناطیس با آن که تیغه نازکی بیشتر نیست، کمکهای امواج طیف الکتریکی از تمام آتمسفر بر او هجوم میآورد که او را به طرف قطب میکشاند.

آیات آسمانی قرآن هم که راجع به جبهه کعبه از آسمان فرود آمده پرتوی از علم خدا و نقشه علم به نظام اصلح انفع است از آنها اسرار این خانه و رمز این بیت آنقدر که باید فهمیده میشود، شخص از آن الهام میگیرد، همین که درِ دل را باز کند تا اسرار و معانی و نظامات آنها را به طور عمیق دریابد و به آنها بپیوندد، ریشه گیاهان از دل کنده میشود و هدفهای صحیح و مهمات اصلی زودتر کفایت میشود.» (۱)

## دعا و آثار آن

ابراهیم و اسماعیل در حال رفع قواعد بیت که کاری بر پایه عبادت و اخلاص بود، نیازمندانه به پیشگاه بینیاز دست به دعا برداشتند و اموری بسیار بسیار مهم را از حضرت حق درخواست کردند، آنان به این حقیقت آگاه بودند که دعا در حال عبادت و دنبال عبادت کاری بسیار نیکو، و به اجابت به طور یقین نزدیک است.

آنان میدانستند که همه موجودات در حال دعا هستند چه اینکه همه ذاتاً فقیر و نیازمندند و فقیر و نیازمند برای رفع نیاز و فقرش محتاج به درخواست از غنی است.



---

۱- ۱) - آفاق کعبه ۱۱۸

آنان میدانستند که انسان نیز مانند تمام موجودات نیازمند و فقیر است و در هیچ مری از امور از خود استقلال ندارد و برای رفع فقر و نیازش احتیاج به درخواست و گدائی از حضرت بینیاز و غنی مطلق دارد.

آنـان دعـا را جزء بهترین عبـادات میدانسـتند، و برای آنـان روشن بود که هر انسـانی مـأمور است خواسـتههای خود را به زبـان جاری کند و به پیشگاه دوست

دانشـی چون قرآن به عنـاد و لجـاجت اینـان آگاهی داده ایم نرمی نشان داد به خواسـته های آنان که جز هوا و هوس شـیطانی چیزی نیست ستم و ظلم است.

در هر صورت بر مؤمنان واجب است که برای تأمین خیر دنیا و آخرت خود، همه وجود خویش را از هر جاذبه ای و هر قبله ای و مرکز قـدرت و سـطوتی برهاننـد و آنگاه روی دل و صورت وجود، و همه هستی خود را با قرار دادن کعبه به عنوان جهت به جانب حق به سوی خدا برگردانند.

ص:۴۰۲

## تفسیر آیه ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸

### اشاره

اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ اَلْكِتٰابَ يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.

وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهٰا فَاسْتَبِقُوا اَلْخَيْرٰاتِ أَيْنَ مٰا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اَللّٰهُ جَمِيعاً إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اهل کتاب پیامبر اسلام را «بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده اند می شناسند، شناخت آنان از او چنان است که پسران خود را می شناسند و بی تردید گروهی از آنان حق را در حالی که می شناسند پنهان می دارند.

ای امت این حق که تغییر قبله است از جانب پروردگار توست، بنابراین از تردید کنندگان مباش.

برای هر گروهی قبله ای است، که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است، [بنابراین درباره قبله نزاع و کشمکش نکنید و به جای بحث و گفتگو] به سوی نیکی ها و کارهای خیر پیشی گیرید، خدا همه شما را هر کجا که باشید به صحرای محشر می آورد، مسلماً خدا بر هر کاری تواناست.

### شرح و توضیح

در این آیات سخن از عناد و لجاجت علمای اهل کتاب، و گناه زشت کتمان آنان نسبت به نبوت پیامبر اسلام است، که سبب شد بسیاری از عوام یهود و نصاری به پیروی از دانشمندان معصیت کارشان و کتمان کنندگان حق به اسلام روی نیاورند و در گمراهی و ضلالت بمانند و نسل به نسل دنیا را به آتش بکشند و بنای امنیت را در میان ملت ها خراب کنند.

و بـاز سـخن از تغيير قبله است كه از جـانب خـدا امرى حـق و درست است و مقيـاس كلى شـناخت حـق اين است كه از سوى حضرت رب العزه آمده باشد، بنابراين شك و ترديد در آن راه ندارد، توجه خطاب به رسول اسلام

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ بخـاطر آن است كه او كـاشف و بيانگر حقايق و معارف و رافع شـكوك و ترديـدهاست، و زدودن هر شك و ترديـدى نسـبت به حق از قلوب مردم از جمله نقش هـاى اساسـى رهـبر امت است، بـا توجه به اين حقيقت كه مى دانيم پيـامبر بزرگ اسـلام نسـبت به حق در نقطه اوج ايمان و باور تصديق بود، و قلب مباركش هيچ شك و شـبهه و ترديدى نسبت به حق نداشت.

در آيه بعـد فرمان مى دهـد كه به مجادله و بحث درباره تغيير قبله خاتمه دهيد و عمر خود را در انجام خيرات و نيكى ها هزينه نمائيـد و به سوى خوبى هـا بشـتابيد كه نهايتاً شـما را در قيامت گردآورده و پاداش نيكى ها و خيرات را به شـما خواهم داد، و اگر جز اين باشيد دچار عذاب خواهيد شد، چنان كه به معاندان و لج بازان و آنان كه حق را كتمان كنند و با آن به معارضه و مخالفت برخيزند وعده عذاب داده شده.

ص:۴۰۴

## تفسیر آیه ۱۴۹--۱۵۰--۱۵۱

### اشاره

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اَللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ.

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِي وَ لِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

كَما أَرْسَلْنا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِنا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ اَلْكِتابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.

از هر جا برای سفر یا کار دیگر بیرون شدی رویت را در حال اقامه نماز به سوی مسجدالحرام بگردان، بی تردید این فرمان از جانب پرودگارت حق است، و خدا از آنچه انجام می دهید بی خبر نیست.

آری و از هر کجا بیرون شدی رویت را در حال اقامه نماز به جانب مسجدالحرام بگردان و شما ای مؤمنان هر جای باشید رویتان را به سوی آن بگردانید، تا مردم را جز ستمکاران لجوج و یاوه گو بر ضد شما گفتگو و بهانه نباشد [مشرکان نگویند اگر آئین ابراهیم را ادعا دارد چرا به قبله او که کعبه است رو نمی کند، و اهل کتاب نگویند پیامبری که تورات و انجیل وعده داده قبله اش مسجدالحرام است پس این شخص که به قبله ما نماز می خواند پیامبر موعود نیست.]

از دشمن که بخاطر تغییر قبله دست به تبلیغات سوء می زند، و بهانه تراشی می کند و به ستیز با شما برمی خیزند نهراسید و از من بترسید، تغییر قبله برای این بود که نعمتم را بر شما کامل کنم تا به احکام و سنن الهی هدایت شوید.

همان گونه که تغییر قبله کامل کردن نعمت است ظهور، این حقیقت هم کامل کردن نعمت است که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات

ما را بر شما می خواند و شما را از هر آلودگی ظاهری و باطنی پاک و پاکیزه کرده رشد و تکامل می دهد، و کتاب و حکمت به شما می آموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد.

### شرح و توضیح

در زمینه تغییر قبله که از جانب خدا حق است، و این که معاندان و اهل لجاجت گرچه حق را بشناسند نسبت به آن سر ستیز دارند و بر ضد آن موضع گیری کرده به تبلیغات سوء دست می زنند و به هر نوع بهانه جوئی متوسل می شوند، و درباره مسئله خشیت و هدایت و رسالت پیامبر و اهداف با عظمت آن در آیات گذشته سوره مبارکه بقره به طور مشروح بحث شد.

ص:۴۰۶

## تفسیر آیه ۱۵۲

### اشاره

فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اُشْکُرُوا لِی وَ لاٰ تَکْفُرُونِ.

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

### شرح و توضیح

پس از بیان این حقیقت که نعمت با عظمت تغییر قبله را نصیب شما کردم، و نعمت بی نظیر رسالت پیامبر بزرگ اسلام را به شما عطا نمودم فرمان می دهد که مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و با همه وجود به یاد من آراسته شوید تا به شما توجه نمایم، و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت ننمائید، در آیه شریفه دو موضوع مطرح است: ذکر و شکر.

بندگان تا به معنای حقیقی اش ذاکر نشوند، و یاد او را در همه جوانی حیات طلوع ندهند، از جانب خدا از آنان یاد نمی شود.

مسئله ذکر که در آیات بسیار مهمی از قرآن مجید و روایات و دعاها مطرح است از مسائل فوق العاده و قابل توجه است.

میدان بحث و عرصه تفسیر این حقیقت به پهنای هستی گسترده، و صدای این واقعیت اگر گوش شنوائی باشد از ذره ذره عالم وجود، و کارگاه خلقت به گوش می رسد.

در مسئله ذکر سه بحث رخ نشان می دهد:

ذکر و حقیقت آن، ذاکر و این که ذاکر در چه صورت ذاکر است و مذکور یعنی آن وجود مقدس و مبارکی که از او یاد می شود.

اگر چشم دل و چشم سر برای تماشای حقایق باز باشد و برای نگاه از نیروی عقل و فطرت کمک گرفته شود لحظه به لحظه انسان غرق ذکر می گردد.

ص:۴۰۷

ذکر حیات قلب، شیرینی جان، طراوت اعضا و جوارح، و سبب حرکت انسان به سوی معارف و حقایق است.

در رابطه بـا ذکر مطـالب فراوان و مسائـل بسـیاری که را درآیـات قرآن مجیـد و احادیث اهل بیت، و منابع علم اخلاق و کتاب هـای عرفانی مشاهـده می کنیم که اشاره به آنها و توضـیح و تفسـیرشان اقتضای چنـد مجلـد کتاب قطور را دارد، لـذا چاره ای نیست جز این که به مواردی از آن پرداخته شود.

### ذکر خدا از نگاه قرآن مجید.

ذکر خدا یعنی بیداری دل نسبت به حضرت او در همه امور، توجه قلبی در رابطه با وجود مقدس حق در همه احوال.

ذکر بـدون تردیـد عبارت از خالی بودن باطن از غفلت و نسـیان است و مراد از ذکر حقیقی یافتن حضـرت محبوب در درون و در بیرون و حاضـر بـودن در محضـر او به قلب است، به صـورتی که جـائی را در درون و در بیرون از نـور او و جلـوه او خـالی ندیـد، و آنچنـان این وجود خاکی در حرارت نور ذکر فانی گردد، که چیزی در میانه جز وحـدت ذکر و ذاکر و مـذکور باقی نماند، و این نهایت و منتهای ذکر است.

بزرگـان از اهـل الله و سالکـان راه حضـرت محبوب در معنای ذکر گفته انـد: اظهار حقیقت به زبان یا به قلب یا به جوارح ذکر است.

از آیاتی که ذکر به زبان را می گوید این آیه شریفه است:

هٰذٰا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلِی: (۱)

ص:۴۰۸

---

۱- ۱) - انبیا ۲۴.

این اعلام وحدانیت خدا « لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ اَللَّهُ» و نفی مطلق شرک از او با صدای بلند ذکر همراهان واقعی من، و ذکر موحدان پیش از من است.

از آیاتی که ذکر به قلب را می گوید این آیه شریفه است:

فَاذْکُرُوا اَللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبٰاءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً: (۱)

پس خدا را آن گونه که پدرانتان را یاد می کنید یا بهتر و بیش تر از آن یاد کنید.

و از آیاتی که ذکر به جوارح را می گوید این آیه شریفه است.

وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِذِکْرِی: (۲)

و نماز را به خاطر یاد من برپا دار.

ذکر لفظی که البته باید با توجه باطن به حضرت محبوب بر زبان جاری شود تسبیح و تحمید و تهلیل و شکر نعمت های اوست، و ذکر عملی عبادت و طاعت و کوشش های مورد رضای اوست، مانند عیادت بیمار مؤمن، و تشییع پیکر او، و دنبال قضای حاجت برادران دینی رفتن.

و ذکر قلبی توجه و خلوص و تقرب به جناب اوست.

و هر گاه عبادت با حال، و حرکات خالصانه، و انجام هر خیری برای پروردگار انجام گیرد و رو به اضافه شدن برود، مقام توجه به حضرت او بیشتر می گردد، چنان که از نبی اعظم اسلام روایت شده:

«لی مع الله حالات لا یسعنی فیها ملک مقرب و لا نبی مرسل:» (۳)

برای من با خداوند حالاتی است که ملک مقرب و نبی مرسل طاقت و توان آن را ندارد.



---

۱- ۱) - بقره ۲۰۰.

۲- ۲) - طه ۱۴.

۳- ۳) - مواهب الرحمان ج۲، ص ۱۶۹.

قرآن مجید درباره ذکر می گوید:

وَ اُذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً وَ دُونَ اَلْجَهْرِ مِنَ اَلْقَوْلِ: (۱)

پروردگارت را در درونت از روی زاری و بیم بدون فریاد یاد کن.

إِنَّ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا إِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ اَلشَّیْطٰانِ تَذَکَّرُوا فَإِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ: (۲)

اهل تقوا هر گاه وسوسه هائی از شیطان به آنان رسد خدا را یاد کنند، پس بی درنگ بینا گردند و از دام وسوسه های شیطان نجات یابند.

به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه کرد، که بنا به قول قرآن مجید هر کس پیامبر را در همه شئون زندگی سرمشق و الگو قرار دهد، و با همه وجود به آنان انسان بی نظیر ملکوتی اقتدا نماید غرق در یاد خدا شده و به ذکر کثیر متصل شده است.

لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اَللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اَللّٰهَ وَ اَلْیَوْمَ اَلْآخِرَ وَ ذَکَرَ اَللّٰهَ کَثِیراً: (۳)

یقیناً برای شما در روش و رفتار پیامبر خدا سرمشق نیکوئی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و می خواهد بسیار به یاد خدا باشد.

کشف الاسرار در جلد اول ص ۴۱۴ می گوید:

حقیقت ذکر طاعت داری است و حسن کردار، نه آراستن سخن و مجرد گفتار.



---

۱- ۱) - اعراف ۲۰۵.

۲- ۲) - اعراف ۲۰۱.

۳- ۳) - احزاب ۲۱.

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ: مرا یاد کنید در سرای محنت به زبان فاقت از سر ذلت به صدق و ارادت بر بساط مجاهدت، تا من شما را یاد کنم در سرای قربت به زبان عنایت از سر رعایت به صدق هدایت بر بساط مکاشفت.

مرا یاد کنید بر بساط خدمت، در ایام غربت در مشاهده منت بر ترک عادت، میان شرم و حرمت تا من شما را یاد کنم بر بساط زلفت، در ایام مشاهدت، میان انبساط و رؤیت / «فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمعافات، فاذکرونی بالموافقات اذکرکم بالکرامات، فاذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء، فاذکرونی فی النعمه و الرخاء اذکرکم فی الشده و البلاء، فاذکرونی بقطع العلائق، اذکرکم بنعت الحقائق، فاذکرونی من حیث انتم، اذکرکم من حیث انا:»

مرا به طاعات یاد کنید تا شما را به بخشش ها یاد کنم، مرا به انجام اعمال هماهنگ با خواسته های من یاد کنید تا شما را به کرامات یاد کنم، مرا به دعا یاد کنید، تا شما را به عطا یاد کنم، مرا در نعمت و راحتی یاد کنید تا شما را در سختی و بلا یاد کنم، مرا به قطع علایق نامعقول یاد کنید تا شما را به بیان حقایق، یاد کنم، مرا از جائی که هستید یاد کنید تا شما را از مقامی که هستم یاد کنم.

از رسول خدا پرسیدند از کارها کدام بهتر و از کردارها کدام نیکوتر؟ فرمود این که هنگام مردن زبانت به ذکر خدا باز باشد.

غزالی در کتاب احیاء می گوید: ذکر گاهی به زبان است، و مرحله ای با قلب، و گاهی با جوارح.

ذکر خدا به زبان تسبیح و تمحید و تمجید و قرائت کتاب او و آیات هدایتگر قرآن عظیم است.

ذکر به قلب بر سه مرتبه است: اول این که در دلائلی که بر ذات و صفاتش دلالت می کند اندیشه شود، و عبد در شبهه های عارض بر این عرصه به تفکر برخیزد.

دوم این که در دلائلی که دلالت بر کیفیت تکالیف و احکام حق و اوامر و نواهی حضرت او و وعده و وعیدش می نماید اندیشه کند، زیرا زمانی که کیفیت تکلیف را شناخت و کار موجب پاداش و عمل موجب عذاب را درک کرد، کوشیدن در راه خدا و اجتناب از گناه بر او آسان می شود.

سوم این که در اسرار مخلوقات چنان اندیشه کند که هر ذره ای از ذرات مخلوقات در برابر چشم سر و چشم عقلش چون آئینه جلوه کند، آئینه ای که محاذی عالم قدس است، که با نگاه در آن آئینه شعاع نگاهش به عالم جلال منعکس گردد و این مقام والائی است که حدی برای آن نیست.

و ذکر به جوارح به این است که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت غرق در اموری باشد که خدا از انسان خواسته، و خالی از اعمالی باشد که از آنها نهی شده است و روی این حساب است که از نماز به ذکر خدا تعبیر شده:

فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اَللّٰهِ. (۱)

به سوی ذکر خدا بشتابید.

در هر صورت از زوایای کلمات فقها و عارفان و مفسران و اخلاقیون استفاده می شود هر کار مثبتی چه در جهت عبادت حق که نسبت به آن فرمانی از خدا و رسول و امام معصوم رسیده و چه در جهت خدمت به خلق ذکر خداست.

ابوالفتوح رازی در جلد اول تفسیرش در ضمن توضیح و تفسیر آیه شریفه فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ می گوید:

از عبدالله بن عباس نقل است که گفته:

«اذکرونی بطاعتی اذکرکم بمعونتی»



---

۱- ۱) - جمعه ۹.

مرا به طاعتم یاد کنید تا شما را به یاری و نصرتم یاد کنم سعید بن جبیر گفته:

«اذکرونی بطاعتی اذکرکم بثوابی:»

مرا به طاعتم یاد آرید تا شما را به پاداشم یاد آرم.

از رسول خدا روایت شده:

«من اطاع الله فقد ذکرالله و ان قلت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن، و من عصی الله فقد نسی الله و ان کثرت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن:» (۱)

کسی که خدا را اطاعت کرد به ذکر خدا برخاسته، گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآنش اندک باشد، و آن که خدا را عصیان کرده، محققاً خدا را فراموش نموده گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآنش فراوان و زیاد باشد.

از بعضی روایت شده:

«اذکرونی بالتوحید و الایمان اذکرکم بالدرجات و الجنان مرا با توحید و ایمان یاد کنید تا شما را به درجات و بهشت یاد کنم.»

ابن کیسان گفته:

«اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیاده:»

مرا با شکر یاد کنید تا من شما را با افزودن نعمت یاد کنم.

اصمعی می گوید: اعرابی دیدم در عرفات ایستاده می گفت:

«الهی عجت الاصوات بضروب الغات، یسئلونک الحاجات و حاجتی ان تذکرنی علی طول البلاء اذا نسینی اهل الدنیا:»

خدایا صداها به سوی تو به زبان های گوناگون بلند است و از تو درخواست ها دارند، درخواست من این است که چون مرا در آن منزل وحدت و وحشت فرود آرند و همه فراموشم کنند تو از من یاد کنی.

و گفته شده



۱- ۱) - بحار ج ۷۷.

«اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء.»

مرا در پنهان یاد کنید، تا شما را در آشکار یاد نمایم.

روایت شده در بعضی از کتب آسمانی این قطعه نازل شده است:

«انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی فمن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعاً و من تقرب الی ذراعاً تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هروله و من اتانی بقراب الارض خطیئه اتیته بمثلها مغفره ما لم یشرک بی شیئاً:»

من نزد گمان بنده ام به من است، هر چه خواهد به من گمان برد، من با بنده ام هستم چون مرا یاد کند، پس کسی که در باطنش مرا یاد کند من هم در باطنم از او یاد می کنم، و اگر مرا در جمعی یاد کند او را در جمعی بهتر از آن یاد کنم، کسی که یک وجب به من نزدیک شود من یک ذراع به او نزدیک می شوم و هر کس یک ذراع به من نزدیک شود من چند زراع به او نزدیک می گردم، و هر که با قدم به سوی من آید من با تاختن به سویش آیم، و هر که با کثرت گناهی که در همه روی زمین نگنجد به سویم آید با مغفرتی مانند آن به سویش آیم مادامی که به من شرک نیاورده باشد.

موسی بن عمران گفت: یا رب تو با بندگانت نزدیکی تا با تو بسیار آهسته سخن گویند، یا دوری تا تو را به آوای بلند بخوانند حق تعالی گفت:

«یا موسی انا جلیس من ذکرنی»

ای موسی من همنشین با کسی هستم که مرا یاد می کند

موسی گفت: خدایا من گاهی بر حالاتی چون جنابت و قضای حاجت هستم که نمی خواهم در آن حال ذکر تو داشته باشم خطاب رسید:

«اذکرنی علی کل حال»

در همه حالات مرا یاد کن.

ص:۴۱۴

به موسی وحی شد چون یاد من کنی باید اندام هایت از خوف من لرزان، و دلت از عقابم ترسان و به معرفتم ساکن مطمئن باشد، چون مرا خوانی باید دلت پیشرو زبان و زبانت ورای دل قرار گیرد، چون نزدم بایستی ایستادنت باید ایستادن ذلیلان و حقیران و اسیران باشد آنگاه به مذمت و ملامت خویش آئی که تو به ملامت شایسته تری و چون با من مناجات نمائی و زبان به ذکرم بگردانی با دلی حزین و زبانی صادقانه مناجات کن.

### روایات اهل بیت در باب ذکر

از پیامبر عزیز اسلام روایت شده:

«لیس عمل احب الی الله و لا انجی لعبد من کل سیئه فی الدنیا و الآخره من ذکر الله قیل: و لا القتال فی سبیل الله؟ قال لو لا ذکر الله لم یؤمر بالقتال:» (۱)

عملی نزد خدا محبوب تر و برای عبد نجات بخش تر از هر رنج دنیا و آخرت چون ذکر خدا نیست، گفتند حتی قتال در راه خدا؟ فرمود اگر یاد خدا نبود به قتال فرمان داده نمی شد.

و نیز حضرت فرمود:

«الله اخبرکم بخیر اعمالکم و ازکاها عند ملیککم و ارفعها فی درجاتکم و خیر لکم من الدینار و الدرهم و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلونه و یقتلونکم؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال ذکر الله عزوجل کثیراً:» (۲)

شما را به بهترین اعمالتان، و پاکیزه ترینشان نزد خدا و با رفعت ترینشان در درجاتتان و برای شما بهتر از دینار و درهم، و بهتر از این که با دشمنانتان روبرو



---

۱- ۱) - تفسیر معین ۲۵۲.

۲- ۲) - بحار ج ۹۳ ص ۱۵۷.

شده با آنان بجنگید و آنان با شما بجنگند خبر دهم، گفتند آری ای رسول خدا فرمود پیوسته یاد خدا بودن.

در غررالحکم از امیرمؤمنان روایت دشده:

«ذکر الله جلاء الصدور و طمأنینه القلوب.»

ذکر خدا صیقل سینه ها و آرامش دلهاست.

ذکر الله سجیه کل مؤمن

ذکر خدا سرشت و خلق و خوی هر مؤمن است.

«الذکر مجالسه المحبوب»

ذکر همنشینی با محبوب است.

در حدیث قدسی آمده:

«ایما عبدا طلعت علی قلبه فرأیت الغالب علیه التمسک بذکری تولیت سیاسته و کنت جلیته و محادثه و انیسه:» (۱)

بر قلب هر بنده ای نظر کنم و چیره بر قلبش را تمسک به ذکرم ببینم، عهده دار امور زندگی اش می گردم و همنشین و هم گفتار و انیس او می شوم.

امیرمؤمنان به نقل غررالحکم می فرماید:

«من عمر قلبه بدوام الذکر حسنت افعاله فی السر و الجهر:»

کسی که قلبش را با ذکر دائم آباد کند، کردارش در پنهان و آشکار نیکو می شود.

«مداومه الذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح»

ذکر پیوسته غذای ارواح و کلید صلاح است.

«علیک بذکر الله فانه نور القلوب»

بر تو باد به یاد خدا، که یاد خدا روشنی دل هاست.

«ذکر الله دعامه الایمان و عصمه من الشیطان»

۱- ۱) - بحار ج ۹۳ ص ۱۶۲.

ذکر خدا ستون ایمان و حافظ و نگهدارنده از شیطان است.

«قیل للنبی من اکرم الخلق علی الله؟ قال: اکثرهم ذکراً لله و اعملهم بطاعه:» (۱)

به پیامبر گفتند: گرامی ترین انسان نزد خدا کیست؟ فرمود: آن که ذکرش برای خدا بیشتر و عملش در جهت طاعت خدا فراوان تر است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ما من شیئ الا و له حد ینتهی الیه الا الذکر فلیس له حد ینتهی الیه، فرض الله عزوجل الفرائض فمن اداهن فهو حدهن الا الذکر فان الله عزوجل لم یرضی منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه ثم تلا هذه الآیه: یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً.» (۲)

چیزی نیست مگر آن که برای آن حدی است که به آن پایان می پذیرد مگر ذکر که برای آن حدی که به آن پایان پذیرد وجود ندارد، خدای عزوجل فرائض را بر بندگان واجب کرد، پایانش همان انجام دادن آن است جز ذکر که خدا به اندک آن رضایت نداده و برای آن پایانی که به آن برسد مقرر نفرموده سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد:

ای اهل ایمان پیوسته و دائم خدا را یاد کنید.

رسول خدا فرمود خدا فرموده:

«اذا علمت ان الغالب علی عبدی الاشتغال بی ثقلت شهوته فی مسألتی و مناجاتی فاذا کان عبدی کذلک فاراد ان یسهو حلت بینه و بین ان یسهو اولئک اولیائی حقا:» (۳)



---

۱- ۱) - بحار ج۹۳، ص ۱۶۴.

۲- ۲) - کافی ج ۲ ص ۴۹۸.

۳- ۳) - بحار ج ۹۳ ص ۱۶۲.

زمانی که مشاهده کنم توجه و اشتغال به من بر بنده ام غلبه دارد، میلش را به درخواست از خودم و مناجات با من انتقال می دهم، هرگاه عبدم این گونه باشد و بخواهد به فراموشی از من بنشیند میان او و فراموشیش حایل می شوم به حقیقت اینان اولیای من هستند.

## شکر و کفران نکردن

این دو موضوع مهم در ضمن تفسیر سوره حمد و بخشی از آیات اوایل سوره مبارکه بقره به طور مفصل گذشت.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰةِ إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلصّٰابِرِینَ:

ای اهل ایمان از صبر و نماز «برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق» یاری بخواهید زیرا خدا با صابران است.

در آیه شریفه چهل و پنجم سوره مبارکه بقره در رابطه با صبر و نماز و در بخشی دیگر از آیات پیش از این آیه مشروح و مفصل درباره صبر و نماز بحث شد.

وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ أَمْوٰاتٌ بَلْ أَحْیٰاءٌ وَ لٰکِنْ لاٰ تَشْعُرُونَ.

و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید بلکه آنان زنده هستند ولی شما کیفیت حیات آنان را درک نمی کنید.

## شرح و توضیح

اگر انسان در خیال خود، مرگ را هم چون هیولائی بیم آور، و چهره ای ترسناک و نقطه پایان همه چیز، و زنگ خاموشی ابدی و عدم و نابودی همیشگی ببیند، از عبادت رب که نتائجش به خود انسان باز می گردد، و خدمت به خلق که محصولاتش به خود انسان می رسد، و از قدم گذاردن در عرصه بسیاری از

خیرات و مبرات باز می ماند، و حیات او چون حیات حیوانات منحصر در شکم چرانی و شهوت رانی می گردد، و بر این پایه از هیچ گناه و معصیت و ظلم و ستمی روی نمی گرداند، و امید مثبت و آرزوهای سازنده و نشاط برای فعالیت های لازم را از دست می دهد.

انسان باید با تکیه بر فطرت که ابدی خواهی و جاوید طلبی در ذاتش نهفته است، و با بکار گرفتن عقل و اندیشه و با تکیه بر وحی و نبوت انبیا و امامت امامان که مرگ را پلی برای عبور از دنیای محدود به جهانی نامحدود، و عوض کردن لباسی و پوشیدن لباس دیگر، و انتقال از خانه ای به خانه دیگر می دانند، و سرای آخرت را جائی برای پاداش نیکان و محلی برای کیفر ناپاکان و ستم گران می شمارند، مرگ را زیبا و نعمت عظیم حق مشاهده کند، و بر این اساس به گردونه عبادت رب و خدمت به خلق درآید، و با شور و شوق و نشاط و مسرت، به انجام هر خیر و عملی صالحی برخیزد و از آنچه برای خودش و برای دیگران زیان دارد که به عبارت دیگر گناه نامیده می شود اجتناب ورزد.

آری به دلایل گوناگون و براهین واضح و محکم و حجت هائی استوار متین و مباحثی دقیق و حقایقی غیر قابل انکار که به بخشی از آنها در شرح و توضیح آیه ۲۵ و ۲۸ سوره مبارکه بقره اشاره شد، ثابت گشت که جهان پس از مرگ که در دو مرحله برزخ و قیامت صورت می گیرد وقوعش حتمی و قطعی است و هر انسانی پس از عبور از دنیا و ورود به عرصه دنیای دیگر بنابر عدالت وحکمت حق به پاداش اعمالش چه خوب و چه بد خواهد رسید و در این زمینه کمترین ستمی به او نخواهد شد، و در زمینه حیات و زندگی پس از مرگ و دست یافتن به درجات عالی و مراتب ملکوتی برای شهیدان راه حق و کشته شدگان در راه دین پرونده ویژه ای باز است، و حیات خاصی به آنان عطا می شود که فوق حیات

دیگر مؤمنـان در جهان پس از مرگ است، و این حیات در قـدرت جـذب الطاف و عنایات خـدا و رحمت و مغفرت حضـرت محبوب در حـدی از کمال است که گوئی مرگ طبیعی گریبان آنان را نگرفته، بل احیاء بلکه زنـده اند، و کیفیت حیات عالی آنان بگونه ای است که برای موجودین در دنیا قابل درک نیست.

قرآن مجیـد همه مؤمنان به حقایق را از بکار بردن لغت اموات درباره شـهیدان موکّداً نهی می کند، و از این اندیشه انحرافی، و خیال شیطانی که شهیدان را مرده پندارند برحذر می دارد.

خـدای مهربان حیات با عظمت، و شـکوه زندگی الهی و ملکوتی شـهیدان را در آیات قرآن مجید تجلی داده و از همه دعوت می کند در آئینه آیات حیات پس از شهادت شهیدان را بنگرند، و آنان را اسوه و الگوی خود قرار دهند.

برای این که جوانـان مـدینه فاضـله، شـجاع و قهرمـان بار آینـد سـقراط حکیم که برخی از بزرگان او را از جانب خـدا پیامبری مبعوث به ملت یونان می دانند گفته:

باید به آنان درس هائی آموخت تا از اندیشه های هراس انگیز مرگ آزاد شوند، و لغات و اشعار و اساطیری که جهان دیگر را تاریک و وحشت زا می نمایاند، و هم چنین زاری ها و بی تابی هائی که به مردان بزرگ نسـبت می دهند، نباید به گوش آنان برسـد، و از زبان ها و نوشـته ها بایـد حـذف شود واجب است چنان آزادمنش بار آیند که مرگ آری ذلت بندگی نه و مرگ دوستان و کسان را فاجعه نپندارند. (۱)

گویندگان و نویسـندگان باید شـعارهای بسیار مهمی که از قلب ملکوتی اولیاء خاص طلوع نموده، و در آنها درس شجاعت و فـداکاری و یقین و معرفت، و نگـاه به جهان آخرت، و نشاط برای عبادت و خـدمت موج می زنـد به مردم به ویژه به جوانان و نسل پر شور و نشاط بیاموزند و آنها را همه وقت و همیشه زنده و با طراوت نگاه دارند مانند:



---

۱- ۱) - کتاب سوم جمهوریت افلاطون.

«و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه»

به خدا سوگند پسر ابی طالب به انتقال از این جهان و رفتن به سرای آخرت که پلی جز مرگ ندارد از کودک گرسنه نسبت به سینه مادرش مأنوس تر است.

«انی لا اری الموت الا سعاده و لا الحیاه مع الظالمین الا برما:»

من مرگ را جز سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی نمی دانم، و زندگی با ستم گران و زیر بار آنها رفتن را جز ملالت و عار و ننگ به حساب نمی آورم، این شعار حضرت حسین در برخورد با یزیدیان بود که او را به بیعت با خود و قبول برنامه های آنان دعوت می کردند.

قاسم بن حسن که شب عاشورا بیش از سیزده بهار از عمرش نگذشته بود در پاسخ حضرت حسین که به او فرمود مرگ در نظر تو چگونه است عرضه داشت.

«احلی من العسل»

عموی بزرگوارم مرگ نزد من از عسل شیرین تر است. آری مؤمنان، و اهل خدا، و آنان که تسلیم حق و وحی هستند، و دنیا را مقدمه ای برای آخرت می دانند و این جهان را مزرعه ای برای عالم بعد می شمارند، و مرگ را پایان کار ندانسته بلکه اول و مبدء حیات جاوید و زندگی پر از نعمت ابدی و همیشگی به حساب می آورند نظرشان نسبت به مرگ از شعارهای برخاسته از شعورشان پیداست.

علامه طباطبائی مفسر بزرگ زمان در پاسخ مطلب بی اساسی که ما دیگران و لائیک ها نسبت به حیات شهیدان می گویند که منظور از اموات نبودن آنان زنده بودن نام نیکشان در میان ملت ها و در کتاب هاست می فرماید:

«این نوع حیات «باقی ماندن نام نیک» یک حیات خیالی بیش نیست، که جای آن فقط در عالم وهم و خیال است و در خارج از خیال وجود ندارد، و چنین موضوعی شایستگی آن را ندارد که خداوند با این عظمت از آن یاد کند، این موضوع در واقع مصداق باطل است، در حالی که خداوند به حق دعوت می کند:

ص:۴۲۱

فَمٰا ذٰا بَعْدَ اَلْحَقِّ إِلاَّ اَلضَّلاٰلُ (۱)

پس از حق جز گمراهی نیست.

اینگونه خیالات باطل و اوهام کاذب شایسته افکار مادی هاست، آن هائی که معتقدند روح انسان هم مادی و پس از مرگ نابود می شود، و حیات دیگری بعد از این حیات وجود ندارد!

چنین اشخاصی چون از یک طرف قائل به بقاء روح و حیات پس از مرگ نیستند، و از طرف دیگر در خود یک احساس فطری به قائل شدن به بقاء نفوس و برخورداری از سعادت و شقاوت پس از مرگ می کنند و مشاهده می نمایند که اگر انسان چنین اعتقادی را نداشته باشد و مرگ را به معنی نیستی مطلق بداند هیچ گونه دلیلی ندارد که در مواقع مخصوصی فداکاری و جانبازی کند، کدام عقل به او اجازه می دهد که خود را نابود محض کند تا افراد دیگری از لذات حیات و زندگی برخوردار شوند، و یا این که تن به ظلم در دهد تا دیگران از نعمت عدل بهره مند گردند عقل می گوید: اساس کار انسان باید بر پایه مبادله باشد، یعنی اگر چیزی را از دست می دهد در برابر آن عوض و بدلی را دریابد، و اما از دست دادن بدون عوض مانند نابودی در راه بقاء دیگران و محرومیت در راه تنعم سایرین موضوعی است که فطرت انسانی جدا از آن امتناع دارد، این دسته افراد مادی با در نظر گرفتن این جهات ناچار شدند که برای جبران این نقیصه دست به دامن اوهام و خیالات باطله بزنند، و مطالبی را که جز در عالم خیال وجود ندارد برای خود درست کرده بگویند: انسانی که از چنگال اوهام و خرافات رهائی یافته! باید جان خود را در راه وطن و شرافت فدا کند تا حیات جاوید یعنی نام نیک ابدی پیدا کند، و به اصطلاح آنان تاریخ مشعشع طلائی از

ص:۴۲۲

---

۱- ۱) - یونس ۳۲.

خود به یادگار بگذارد، انسان باید انواع محرومیت ها را در راه آسایش دیگران و تأمین عدالت اجتماعی و حفظ اصول مدنیت و اجتماع تحمل کند تا از حیات شرافت برخوردار گردد.

ولی این طایفه از این نکته غفلت کرده اند که وقتی بنا شد انسان نابود گردد، و این ترکیب ماده به کلی دستخوش امواج فنا شود، در نتیجه اثری از حیات و شعور و ادراک او باقی نماند، این حیات و این شرف و نام جاوید را چه کسی دارا خواهد شد، و کی و چه زمانی آن را درک می کند و از آن لذت میبرد؟ آیا این سخن از خرافات نیست؟ !

ذیل آیه شریفه یعنی جمله وَ لٰكِنْ لاٰ تَشْعُرُونَ ولی شما کیفیت حیات شهید را درک نمی کنید با این معنائی که آقایان می گویند هیچ گونه سازشی ندارد، زیرا موضوع نام نیک را همه می فهمند.

نظیر این آیه که در واقع مفسر آن است چنین می گوید:

وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْيٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. . . . . (۱)

در این آیات خداوند اوصافی برای حیات پس از شهادت ذکر کرده مانند روزی خوردن، شاد بودن از نعمت های خدا، که هیچ گونه سازش با آن حیات خیالی ندارد و از اوصاف حیات حقیقی خارجی است.

آیه فوق همانند آیات مشابهش دلیل واضح و برهان محکمی بر وجود برزخ یعنی دنیای میان این دنیا و آخرت است.



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۶۹.

اگر کسی بگوید مؤمنان سطح بالا و نیز کافران سطح بالا بر اساس آیات قرآن دارای حیات برزخی هستند و هر یک به تناسب وضعشان یا متنعم از عنایات حق اند، یا معذب به عذابی که به سبب کفرشان دچار آن شده اند، پس حیات پس از مرگ و زنده بودن در برزخ اختصاصی به شهدا ندارد، در پاسخ باید گفت حیات شهیدان و نحوه ی روزی گرفتن آنان از خدا و شاد بودنشان به نعمت های الهی، حیاتی مافوق حیات برزخیان و رزقی مافوق رزق مؤمنان اوست، به خاطر قرب آنان به حضرت حق و تبدیل شدن همه وجودشان به نور محبوب حیاتی خاص و رزقی ویژه و مخصوص است و به کیفیتی است که گوئی بوی مرگ ابداً از آنان استشمام نمی شود بَلْ أَحْیاءٌ و حیاتشان و بهره مندی شان از عنایات حق با حیات مؤمنان قابل مقایسه نیست.

### چهره ملکوتی شهید در روایات

به سه نوع سند از حضرت رضا (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«اول من یدخل الجنه شهید و عبد مملوک:» (۱)

اول کسی که وارد بهشت می شود و شهید و عبد مملوکی است که عبادت پروردگارش را نیکو بجا آورده و خیرخواه مولایش بوده است. (۲)

ابوذر می گوید وارد مسجد شدم در حالی که رسول خدا تنها نشسته بود فرصت را غنیمت شمرده عرض کردم:

«ای الاعمال احب الی الله عزوجل؟ فقال: ایمان بالله و جهاد فی سبیله الی ان قال قلت: فای الجهاد افضل قال من عقر جواده و اهریق دمه (فی سبیل الله)»



---

۱- ۱) - روایات مربوط به شهید را از جلد ۱۶ جامع احادیث الشیعه ص ۲۲ ببعد نقل کرده ام.

۲- ۲) - اوصاف عبد مملوک در روایتی که مفید در امالی نقل کرده آمده است.

کدام عمل نزد خدای عزوجل محبوب تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او تا جائی که گفتم: چه جهادی برترین جهاد است؟ فرمود: جهاد کسی که مرکبش را در میدان جنگ بدواند و از این عمل خسته نشود و خونش در راه خدا بریزد.

امام صادق از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«فوق کل ذی بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ:»

فوق هر صاحب نیکی، نیکی وجود دارد تا کشته شدن انسان در راه خدا، چون انسان در راه خدا شهید شود فوق آن برّی وجود ندارد.

حضرت باقر از پدر بزرگوارش حضرت علی بن الحسین روایت می کند که آن حضرت همواره می فرمود پیامبر خدا گفت:

«ما من قطره احب الی الله عزوجل من قطره دم فی سبیل الله:»

قطره ای نزد خدا محبوب تر از قطره خون در راه خدا نیست.

امیرالمؤمنین (ع) خطاب به مردم فرمود:

«. . . . انکم ان لم تقتلوا تموتوا و الذی نفس علی بیده لالف ضربه بالسیف علی الرأس اهون من الموت علی فراش:»

شما اگر شهید نشوید به ناچار با مرگ طبیعی از دنیا خواهید رفت، سوگند به آن کسی که جان علی در اختیار اوست هر آینه هزار ضربت با شمشیر بر سر، آسان تر از مردن در رختخواب است.

رسول خدا فرمود:

«اجود الناس من جاد بنفسه فی سبیل الله»

سخی ترین مردم کسی است که جانش را در راه خدا داده است.

حضرت صادق می فرماید: به رسول خدا گفتند:

«ما بال الشهید لا یفتن فی قبره فقال (علیهما السلام) کفی بالبارقه فوق رأسه فتنه»

چگونه است که شهید را در برزخش مورد پرسش و پاسخ قرار نمی دهند؟ حضرت فرمود: برق شمشیر بالای سرش برای آزمودن او کافی است.

امیرمؤمنان (ع) در پاسخ جوانی که از حضرت شئون جهاد و فضل آن را پرسید فرمود: . . . . . . .

«الجنه تحت ظلال السیوف فتکون الطغته و الضربه اهون علی الشهید من شرب الماء البارد فی الیوم الصائف و اذا زال الشهید من فرسه بطغته او ضربه لم یصل الی الارض حتی یبعث الله عزوجل زوجته من الحورالعین فتبشره بما اعدالله عزوجل له من الکرامه فاذا وصل الی الارض تقول له مرحبا بالروح الطیبه التی خرجت من البدن الطیب ابشر فان لک مالا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر. . . . . . :»

بهشت در سایه اسلحه هاست، زخم نیزه و ضربت شمشیر بر شهید آسان تر از خوردن آب سرد در تابستان گرم است، چون شهید به ضربت اسلحه از مرکبش به سوی زمینی سرازیر شود هنوز به زمین نرسیده خدای عزوجل همسرش از حوریان بهشت را به سوی او می فرستد، پس او را به آنچه خدا از کرامت برای شهید مقرر فرموده بشارت می دهد، و چون به زمین افتد می گوید: خوشا به حال روح پاکی که از بدن پاک بیرون آمد، بر تو بشارت باد به پاداشی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلب بشری خطور نکرده است.

رسول خدا فرمود:

«للشهید سبع خصال من الله: اول قطره من دمه مغفور له کل ذنب، و الثانیه یقع رأسه فی حجر زوجتیه من الحورالعین، و تمسحان الغبار عن وجهه تقولان مرحبا بک و یقول هو مثل ذلک لهما، و الثالثه یکسی من کسوه الجنه و الرابعه یبتدره خزنه الجنه بکل ریح طیبه ایهم یاخذه معه، و الخامسه ان یری منزله، و

السادسه یقال لروحه اسرح فی الجنه حیث شئت، و السابعه ان ینظر فی وجه الله و انها لراحه لکل نبی و شهید:»

برای شهید از جانب خدا هفت خصلت است: ۱- اولین قطره خونی که از او می ریزد همه گناهانش آمرزیده می شود.

۲- سرش در دامن دو همسرش از طایفه حورالعین قرار می گیرد آنان غبار از چهره اش پاک می کنند و می گویند به دنیائی فراخ و پر ناز و نعمت خوش آمدی و او هم به هر دو خوش آمد می گوید.

۳-از لباس بهشت به او می پوشانند.

۴- خزانه داران بهشت با هر بوی خوشی به سوی او می شتابند.

۵- منزلش را در بهشت می بیند.

۶- به روحش می گویند از هر کجا که خواهی در بهشت رو،

۷- به وجه خدا نظر می کند که نظر به وجه خدا راحت هر پیامبر و شهید است.

حضرت باقر (ع) از پدرانش از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند:

«ثلاثه یشفعون الی الله یوم القیامه فیشفعهم، الانبیا ثم العلما ثم الشهداء»

سه طایفه در قیامت در پیشگاه خدا شفاعت می کنند و خدا شفاعت آنان را می پذیرد: پیامبران سپس علما آنگاه شهیدان.

حضرت صادق از پیامبر خدا روایت می کند

«اشرف الموت قتل الشهاده»

شریف ترین نوع مردن شهادت است.

ص:۴۲۷

### تفسیر آیه ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷

### اشاره

وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ اَلْخَوْفِ وَ اَلْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ اَلْأَمْوالِ وَ اَلْأَنْفُسِ وَ اَلثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ اَلصّابِرِینَ.

اَلَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ.

أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ اَلْمُهْتَدُونَ.

بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات نباتی یا ثمراتی چون فرزند آزمایش می کنیم و صبر کنندگان در این امتحانات و تکالیف را بشارت ده.

آنان که چون بلا و آسیبی به ایشان رسد گویند:

ما مملوک خدائیم و بی تردید به سوی او باز می گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و هدایت یافتگانند.

### شرح و توضیح:

مطالب مهمی از آیات شریفه استفاده می شود:

۱- موارد پنج گانه ی امتحان. ۲ - برخورد صابران با مصائب، ۳- الطاف حضرت حق به صابران.

### موارد پنج گانه ی امتحان

شاید آیه شریفه وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اَللّهِ أَمْواتٌ بخواهد به اهل ایمان بگوید ملاحظه کنید کسی که برای خدا در جهت رفتن به جنگ با دشمنان حق انواع سختی ها را در مقدمه ی به عرصه جهاد رفتن تحمل کرده، و از خانه و کاشانه و زن و فرزند و دیگر بستگان دست شسته، و از همه مهم تر از

پرقیمت ترین گوهری که در اختیار داشته یعنی جان عزیزش دست برداشته، نزد خدا به چه مقامات و منازلی رسیده و از چه کرامتی برخوردار گشته، و دارای چه حیات ویژه ای با چه رزق خاصی شده، پس شما با توجه به وضع شهید نباید از سختی ها و شدایـد و کمبودهـا و مصـائب و داغ اولاد، و مشـکلات بـدنی به هراس افتاده و به جزع و فزع و بی صبری و بی طاقتی دچار شویـد، و برای دفع بعضـی از آنها به غیر خـدا پناه بریـد، و وجود خود را در گردونه دین و ایمان و عمل صالـح حفظ نکنیـد و تحت این عنوان که در فشارم و حوصـله ندارم و طی صـراط مسـتقیمی که این همه رنج و مصـیبت دارد مناسب با من نیست از حضـرت حق و عرصه خواسـته های او جدا شوید، و خود را از صـلوات و رحمت خدا دور کرده به شـقاوت و تیره بختی دچار نمائید! !

شمـا بایـد بدانیـد که آزمایشات الهی و به تعبیر دیگر تکالیف و مسـئولیت هائی که در این پنـج مورد متوجه شـماست روش و سنت قطعی خدا نسـبت به همه مؤمنان در تمام ادوار تاریخ است، و این آزمایشات تکالیف خارج از طاقت و توان شـما نیسـت که حضـرت حق هیـچ گـاه مؤمنی را بـا آنچه قابل تحمل نمی باشـد امتحان نمی کنـد و تکلیف ما لا یطاق بر انسان مقرر نمی سـازد، علاوه بر این که این گونه تکالیف و آزمایشات که موارد خاصـی است پخته کننـده عقل، سازنـده روح، تزکیه کننـده نفس، زمینه قرب به خـدا، و دریچه ای به سوی رحمت بی نهایت حضـرت حق، و تبـدیل کننده انسان به مانند فولاد آب دیده برای رو در روئی با حوادث دیگر به ویژه برای مقابله با دشمنان در جهت حفظ دین و ملت و مملکت است.

اهـل ایمـان بایـد به این حقیقت توجه داشـته باشـند که ایمـان به خـدا و قیامت و عمل صالـح با وسـعت رزق، و رفاه در دنیا، و گشایش در امور مادی هیچ

ص:۴۲۹

ملازمه ای ندارد، این امور بر اساس قانون خاص خود و بر پایه سنت های الهی در جریان است، و عرصه مادیت برای هر کسی بر مبنای مصالح او و حکمت خداوندی نسبت به وی است.

چه بسا کافران که در شدت فقر و فاقه دست و پا میزنند، و چه بسا بی دینان از شدت سیری نمی دانند چه کنند فقر کافر یا ثروت او ملازمه چندانی با کفرش ندارد، در عرصه ایمان هم فقر و ثروت ملازمه با امور معنوی و قلبی ندارد چه بسا افرادی از اولیاء خاص الهی هم چون ابوذر در بیابان ربذه از شدت گرسنگی و تشنگی جان دادند، و چه بسا مؤمنانی که به علت اموری ظاهری و زیر و رو شدن وضع اقتصادی به ثروت کلانی از راه حلال دست یافتند و بخش عمده ای از آن را هزینه راه خدا نمودند، بنابراین امتحانات الهیه جهت ظهور مقدار صبر واستقامت مؤمن و یا کمال ایمان او و تهذیب باطن وی از رذائل اخلاقی است، این اموری که از مقتضیات خانه دنیا و بافت این جهان است مانند خوف و گرسنگی و نقص اموال و انفس و ثمرات به عنوان امتحان الهیه جهت رشد و تکامل انسان و رسیدنش به مقام قرب پیش می آید، و بر مؤمن لازم است که از این امتحانات که در عرصه آنها تکالیفی مانند صبر، شکر، حمد الهی، و اجتناب از جزع و فزع و بی تابی، و ایراد گرفتن به حق و دستگاه آفرین متوجه انسان می شود با شوق و ذوق استقبال کند و در این زمینه در کنار اولیاء حق و در معیت صلحا و شهدا قرار گیرد، و زمینه را با ادای تکالیف لازم برای رسیدن به منازل ملکوتیه و مقامات معنویه و اتصال به صلوات و رحمت خدا فراهم نماید.

نظری به حیات پیامبران، و امامان معصوم و مؤمنان واقعی بیندازید و عنایت کنید که آن بزرگواران به انواع مصائب و سختی ها و مضیقه ها امتحان شدند و هر

یک به فراخور حال خود در میدان امتحانی که پیش می آمد به تکلیف و مسئولیتشان در رابطه با آن امتحان خالصانه عمل می کردند.

روشن است که گاهی این پنج برنامه در ارتباط با جنگ با دشمنان برای اهل ایمان پیش می آید، آری جنگ است که سبب ترس و گرسنگی و نابود شدن بخشی از اموال و شهادت بعضی از نفوس به ویژه جوانان مردم است که با شور و هیجان برای دفاع از حق به میدان جنگ شتافته اند، و گاهی برای یک فرد و یا یک خانواده و نهایتاً برای یک ملت در زمانی محدود یک یا دو مرحله یا چند مرحله از این امتحانات پیش می آید، که در هر دو صورت وظیفه انسان مؤمن است که نگذارد ترس و خوف مانع از حرکتش به سوی انجام وظیفه شود، و اجازه ندهد گرسنگی و شکم او را از راه خدا منحرف سازد، و از اینکه نقص مال و نفس و ثمرات سدی در برای سلوک او به سوی مقام قرب شود جلوگیری نماید.

آری ترس از دشمن، یا ترس از عذاب، یا خوف از مقام حق، و اندک گرسنگی بخاطر قحطی و تنگی در معیشت و نقصان مال بر اثر حوادث، و دگرگونی عرصه اقتصاد، یا بلاهای آسمانی، و نقص نفس به سبب جنگ با دشمن یا بیماری و پیری و ضعف و سستی، و کم شدن میوه جات از پی آفات آسمانی و زمینی یا مرگ فرزند، همه و همه داروهائی است که طبیب طبیبان برای ما بیماران مقرر نموده، تا بدین وسیله درمان شویم و به عافیت دنیا و آخرت برسیم.

اینجاست که حضرت حق که رحمت و لطفش و احسان و محبتش شامل حال مؤمنان است پیامبر را مأمور می کند که به مصیبت دیدگان و بلا کشیده ها، و رزمندگان میدان جهاد فی سبیل الله، و داغ دیدگان و خلاصه آنان که از باد

امتحان نمی لرزند، و قدم از میدان ایمان و عبادت و خدمت به خلق بیرون نمی نهند و همه وجود خود را با آن همه مصائب در کنار خدا حفظ می کنند بشارت دهد، و در این زمینه متعلق بشارت را ذکر نمی کند برای این که عظمت و بزرگی موضوع بشارت را در دیده باطن به تصویر کشد و بگوید که در این دنیا عقول گنجایش فهم متعلق بشارت را ندارد.

### برخورد صابران با مصائب

صابران در برخورد با مصائب شعارشان إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ است، و این شعار نه این که فقط بر زبان آنان جاری است، و نه این که معنایش را در ذهن خود خطور می دهند، بلکه حقیقت این شعار از افق تک تک سلول وجودشان در طلوع است، به این معنا که برای هستی از روی ایمان و صدق فقط یک مالک قائل اند و همه ملکیت های اعتباری مانند مالکیت انسان را بر مال و ضیاع و عقارش به اذن خدا جاری در حیات می دانند و اینگونه مالکیت ها را فانی در مالکیت حق می بینند، و نهایتاً چون خود را و زن فرزند و مال و اموال و آنچه را دارند مملوک حق مشاهده می کنند، و نسبت به همه همه هستی و همه موجودی خود مالکی جز خدا نمی شناسند و رجوع هر مملوکی را ضروره به مالک اصلی می دانند، و مبدء و معاد همه موجودات را حضرت حق می بینند در برابر حوادث و مصائب از حالت عادی و طبیعی خارج نمی شوند، و همه آن ها را از جانب محبوب ملاحظه می کنند، و سرمایه هائی که معشوق در اختیار عاشق گزارده به حساب می آورند، لذا صبر و استقامت پیشه می کنند، و به قضای الهی تسلیم می شوند، و به ادای تکالیف در دایره امتحان پیش آمده برمی خیزند، و در این راه از حضرت حق درخواست ثبات قدم و تحمل می نمایند و حتی نسبت به پیش آمدها خدا را شکر و سپاس می گویند! !

یقیناً انسان از آنچه را مالک است لـذت برده، و از فقـدان و از دست رفتنش به شـدت انـدوهگین می شود، اما کسـی که برای خـود به حقیقت هیـچ مـالکیتی قائـل نیست، و همه هسـتی و آنچه را خـود دارد مملوک خـدا می دانـد، چرا بخـاطر داشـتنش مغرورانه خوشحال گردد، و به هنگام از دست دادنش به اندوه و حسرت و غصه و غم دچار شود؟

«خداونـد کراراً در قرآن مجیـد فرمـوده: مـالکیت ویژه خـداست، و مـالکیت هر چـه در آسـمان هـا و زمیـن است مخصـوص خـداست، و آنچه در آسـمان ها و زمین است مال و ملک خداست، البته کسـی که به حقیقت این مالکیت آگاه باشد، و بداند هیچ یک از موجودات اسـتقلالی از خود ندارند، و در هیچ قسـمت از ذات مقدس او مسـتغنی نیستند، و خداوند مالک حقیقی ذات هر چیز و آنچـه مربـوط بـه ذات اوسـت می باشـد، و بـه این حقیقت ایمـان قطعی داشـته باشـد، در نظر چنین کسـی تمـام موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صـفات و افعال از درجه اسـتقلال می افتند، واضح است چنین کسـی ممکن نیست غیر خـدا را طالب باشـد و خضوع و خوفی و رجاء و امیـدی نسـبت به دیگری پیـدا کند، یا از غیر خدا لذت ببرد، یا بر غیر او تکیه کنـد، یا کار خود را به دیگری واگـذارد، او جز حق نمی خواهـد و جز خدا نمی جوید، خدائی که ذات مقدسـش باقی و همه چیز فانی است.» (۱)

### الطاف حضرت حق به صابران

بدون تردید انسانی که با ظرفیتی معین در برابر حوادث سـخت به خاطر خدا صبر می کند، و قدم از صـراط مستقیم الهی بیرون نمی گذارد، و عبادتش را چون



---

۱- ۱) - المیزان ج ۱ ص ۵۰۶.

زمان رفاه و خدمتش را به بندگان چون زمان خوشی ادامه می دهد، و پس از برطرف شدن حادثه باز هم به انتظار امتحان الهی می نشیند، و هر جریانی را بر اساس مصلحت و حکمت از خدا می داند، شایسته و لایق صلوات خدا و رحمت حضرت اوست، و این گونه انسان ها هستند که به هدایت الهی دست یافته و در مقام کرامت مقیم شده اند.

گویا با گوش جان شنیدند: هر که وصل ما جوید و قرب ما خواهد، او را چاره ای نیست جز بار محنت کشیدن، و شربت اندوه چشیدن.

آسیه همسر فرعون همسایگی حق طلب کرد و قربت وی خواست گفت:

«رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنه»

پروردگارا در همسایگی تو حجره ای خواهم که در کوی دوست حجره نیکوست، آری نیکوست ولی بهای آن بس گران است، اگر چیزی به زر فروشند این به جان و دل فروشند، آسیه گفت: باکی نیست اگر به جای جانی هزار جان بودی دریغ نبودی، پس آسیه را به چهار میخ کشیدند، و در چشم وی میخ آهنین فرو بردند و او در آن شکنجه از دل می خندید و شادمانی داشت.

هر جا که مراد دلبر آمد یک خار به از هزار خرماست

«بشر حافی و مستغرق عشق»

بشر حافی که به دست موسی بن جعفر بنا به نقل عالم بزرگ ملا احمد نراقی در کتاب طاقدیس توبه کرد و از اولیاء خدا شد می گوید: در بازار بغداد می گذشتم، یکی را هزار تازیانه زدند ولی آه از نهادش برنیامد، آنگاه او را به زندان بردند، از پی او رفتم، پرسیدم که این زخم برای چه بود، گفت: از آن که شیفته ی عشقم، گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف دهندت، گفت: بخاطر این که

معشوقم به نظاره بود، به مشاهده معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن و آه کشیدن نداشتم! گفتم:

اگر به معشوق اکبر و محبوب ازل و ابد نظر می کردی چون بودی؟ نعره ای کشید و در برابر این سخن جان نثار کرد! !

آری چون عشق درست بود بلا و مصیبت به رنگ نعمت شود، دولتی بزرگ است این، جمال معشوق تو را به خود راه دهد تا در مشاهده ی وی همه قهر به لطف برگیری! (۱)

خدایا مرا از من آزاد کن ج

ضمیرم به عشق خود آباد کن ج

سرم را به یاد خودت زنده کن ج

روان مرا منبع یاد کن

به روی خودت باز کن دیده ام

دلم را به نظاره ات شاد کن

خرابم کن از مستی و بی خودی

وجودم به ویرانی آباد کن

به فردوس اعلام راهی نما

به علم لدنی ام ارشاد کن

درونم به اسرار معمور دار

برونم به طاعات آباد کن جج

ز شیطان و نفسم پناهی بده

ز جور اعادیم آزاد کن

بس اندوه و غم بر سر هم نشست

گشادی بده سینه را شاد کن

بود فیض در بند خود تا به کی

خدایا دلی از من آزاد کن

## شأن نزول آیات امتحان و استرجاع

درباره ی سبب نزول این حقایق از حضرت صادق (ع) روایت شده:

چون حضرت حق آیه

وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ

ص:۴۳۵

---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی ج اول ص ۴۲۳.

را نازل کرد، رسول خدا (علیهما السلام) فرمود:

«نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر و لولا انی اخاف علی عترتی لسألت لهم الامامه و مالهم و الدنیا فانهم خلقوا للآخره و خلقت الدنیا لهم:»

ابراهیم برای خدا نیکو دوستی بود، او را به انواع تکالیف آزمودند، و او صبر و استقامت ورزید، و نعمتش عطا کردند به شکرگذاری نشست و با اتمام کلمات به مقام والای امامت رسید، اگر من بر عترت خود از حسادت حسودان و عناد معاندان نمی ترسیدم از خداوند مقام امامت را برای آنان درخواست می کردم آنان را با دنیا چه کار که برای آخرت آفریده شده اند و دنیا از پرتو وجود آنان و به میمنت آنان به وجود آمده است.

جبرئیل نازل شد و آیه شریفه وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ اَلْخَوْفِ را بر قلب ملکوتی پیامبر تلاوت کرد.

آن حضرت امیرمؤمنان را طلبید و این آیه را بر او خواند و فرمود:

«هذه کلماتک و کلمات ابراهیم هی الشمس و القمر»

یا علی موارد امتحان تو در حقایق قرار داده شده در این آیه است و کلمات ابراهیم که با آنها امتحان شد شمس و قمر بود.

آری این کلمات توست که دنبال کردن آن، و سرفراز بیرون آمدنت از امتحان نسبت به آنها رساننده توبه مقام امامت و پیشوائی ناس است، و کلمات ابراهیم در ابتدای راه آزمایش نسبت به نفی الوهیت و ربوبیت از شمس و قمر و اثبات توحید و ربوبیت حق بود که به آن رتبه امامت یافت.

«و لقد سبقت اجابه الله مسئلتی»

محققاً اجابت خدا بر درخواست من که امامت را اگر خوف نداشتم برای عترتم می خواستم پیشی گرفت.

ص:۴۳۶

وَ لَنَبْلُوَنَّكَمْ یعنی شما اهل بیت را به چیزی از خوف در هنگام قتال و جهاد امتحان کردیم، و اتمام این امتحان به گونه ای که از افق وجود علی طلوع کرد برای هیچ کدام از اصحاب در میدان های جنگ تحقق نیافت، او از زمان جنگ بدر تا پایان عمرش که شرکت در میدان نهروان بود، هرگز از ورود به عرصه جهاد و رو در روئی با کفار و مشرکان و شجاع ترین قهرمانان عرب مانند عمروبن عبدود و مرحب خیبری کمترین ترسی به خود راه نداد و اندک بیمی بر دل ملکوتی او ننشست، هر کجا سری از گریبان کفر برآمد آن را به تیغ آبدار برداشت.

و او به جوع امتحان شد، جوع بر اثر مضیقه معیشت و جوع به خاطر روزه های بسیار که در غیر ماه رمضان در شدت گرمای مدینه به عنوان عبادتی مستحب بر خود هموار داشت و اکثر به لقمه نانی جوین افطار کرد، و گاهی همان لقمه نان جوین بی خورش را در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر ایثار نمود.

و به نقص اموال چه در مرحله پرداخت زکات و چه در مرتبه انفاق پنهان و آشکار امتحان شد، و عاشقانه جهاد با مال را به جائی رسانید که از عهده کسی برنمی آمد.

و به نفس نفیس در خوابیدن در جایگاه پیامبر در حالی که خطرات سنگینی او را تهدید می کرد امتحان شد و از آن سرفراز بیرون آمد، و در همه میدان های جنگ جان بر کف شرکت نمود و قدمی عقب نشینی نکرد، و چون پیامبر خبر کشته شدن و شهادتش را به دست اشقی الاشقیا به او داد کراراً می گفت:

«ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم»

چه منع می کند بدبخت ترین امت را که محاسن مرا از بالا به پائین به خون سرم رنگین کند.

ص:۴۳۷

و به نقصان ثمرات امتحان شد، که رسول به شهادت حسن و حسین و دیگر از ذریه اش او را خبر داد و حضرتش در این زمینه تسلیم محض خدا بود.

آری او و اهـل بیتش به انواع امور امتحـان شدنـد، و بـا بهترین نمره قبولی از کوران امتحـان بیرون آمـده به مقـام والای امامت رسیدند. (۱)

## پاداش صبر

ام سلمه همسر پیامبر که از زنان پاک سرشت و نیکو سیرت و اهل ایمان و مطیع پیامبر و اهل بیت بود می گوید:

روزی همسـر سـابقم از نزد پیـامبر به خـانه آمـد و گفت: مطلبی از پیـامبر شـنیدم که خوشـحال شـدم، آن حضـرت فرمود: هر مسلمانی به هنگام برخورد با مصیبت کلمه استرجاع: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بر زبان جاری کند و بگوید:

«اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیراً»

خداوندا مرا در این مصیبت پاداش ده و بهتر از فوت شده ام را به من عطا کن، خدا او را پاداش عنایت می کند، و بهتر از فوت شده اش را به او می بخشد.

ام سـلمه می گوید من این کلمات را حفظ کردم، زمانی که همسـرم از دنیا رفت آنها را می خواندم بعد فکر می کردم چگونه بهتر از ابوسـلمه همسـرم نصیب من خواهد شد، عدّه وفات شوهرم از من سپری شد، روزی رسول خدا از من اذن ورود به خانه ام را خواست، من سـرگرم دباغی پوستی بودم، حرکت نموده و دست خود را شسـتم و زیرانـدازی از چرم که در درونش لیف خرما بود برای آن حضرت قرار دادم و آن بزرگوار بر روی آن نشست، و پس از چند لحظه مرا برای خود خواستگاری کرد!



---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج اول ص ۳۸۶ با اندک تصرف در عبارات و خلاصه گیری از روایت.

عرض کردم ای رسول خدا آیا امکان دارد مرا به مانند شما رغبتی نباشد؟ اما چون زنی غیور هستم بیم دارم در زندگی با شما کاری از من صادر شود که خداوند به خاطر آن مرا عذاب نماید، علاوه بر این که سنی از من گذشته و عیال دارم.

حضرت فرمود: اما عیال و فرزندانت فرزند من هستند، و اما مسن بودنت مانع از این معنی نیست زیرا من هم مسنم، با توجه به فرمایشات رسول اکرم به آن ازودواج الهی و ملکوتی رضایت دادم، خداوند به جای همسرم ابوسلمه با توسل به آیه استرجاع و آن دعا بهتر از او را که پیامبر اسلام است به من عنایت فرمود. (۱)

### روحیه صبر و مقاومت در برابر مصیبت

در کتاب ها در این زمینه از شخصی روایت شده که با دوستم به جانب بیابان رفتیم، پس از مدتی از سیر و سفرمان راه را گم کردیم، در سمت راست بیابان چادر و خیمه ای نظر ما را جلب کرد، به جانب آن آمدیم زنی در آنجا بود سلام داده جواب شنیدیم گفت: کیستید گفتیم مسافر راه گم کرده به امید این که راهنمائی شویم نزد شما آمدیم، گفت صبر کنید تا برای شما زمینه پذیرائی آماده کنم، گلیم کهنه ای انداخت گفت استراحت کنید تا پسرم از راه برسد برای شما غذا تهیه کنم، آمدن فرزندش به تاخیر افتاد، و او هم چنان به انتظار بود، ناگاه از دور شترسواری پیدا شد، زن گفت: خدا به خیر کند، شتر از پسر من است ولی سواره او نیست، شترسوار نزدیک شد و پس از سلام زن را به مرگ فرزندش تسلیت گفت، به شترسوار گفت راست می گوئی؟ پاسخ داد آری شتر دم کرد و او را به چاه انداخت، گفت اینک پیاده شو و کمک کن این گوسپند ذبح شود تا



---

۱- ۱) - بحار ج ۶ ص ۷۲۶.

غذائی برای میهمانان آماده کنم، از صبر او در شگفت شدیم، پس از صرف غذا به ما گفت آیا از قرآن آیاتی می دانید گفتیم آری گفت قرائت کنید آیه شریفه وَ بَشِّرِ اَلصّابِرِینَ اَلَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ را تا أُولئِکَ هُمُ اَلْمُهْتَدُونَ خواندیم برخاست چند رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت و گفت:

«اللهم انی قد فعلت ما امرتنی فانجزلی ما وعدتنی به»

خدایا به آنچه فرمان دادی عمل کردم اینک تو به آنچه وعده دادی وفا کن.

تصور کردم خواهد گفت چه خوب بود پسرم برایم می ماند چون به او نیاز داشتم ولی شنیدم می گفت: اگر بنا بود کسی بماند هر آینه حضرت محمد (علیهما السلام) برای امتش می ماند.

ص:۴۴۰

# جلد ۵

## ادامه سوره بقره

### اشاره

تفسیر حکیم جلد۵

ص:۱

### تفسیر آیه ۱۵۸

### اشاره

إِنَّ اَلصَّفٰا وَ اَلْمَرْوَهَ مِنْ شَعٰائِرِ اَللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ اَلْبَیْتَ أَوِ اِعْتَمَرَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمٰا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اَللّٰهَ شٰاکِرٌ عَلِیمٌ

بی تردید صفا و مروه از نشانه های خداست، پس کسی که حج خانه کعبه کند، یا عمره انجام دهد، بر او گناهی نیست که آن دو را طواف کند، و کسی که بنا [به تمایل و خواست خودش افزون بر واجبات] کار نیکی چون طواف و سعی مستحب انجام دهد یقیناً خدا در برابر عمل او پاداش دهنده و به کار و حال او داناست.

### شرح و توضیح

از آیه شریفه حقایق استفاده می شود که توجه به آنها برای هر زائری لازم است.

۱- صفا و مروه ۲- علت تشریع سعی صفا و مروه ۳- صفا و مروه از نشانه های خداست ۴- شاکر و علیم بودن حق نسبت به سعیکننده.

### صفا و مروه

در اکثر کتاب های تفسیر و روایت نقل شده که چون حضرت صفی الله آدم ابوالبشر از مقام بهشتی خود هبوط داده شد، بر کوهی که در منطقه حرم الهی قرار داشت جای گرفت آن کوه به تناسب صفی الله بودن او صفا خوانده شد، صفا که ابتدای سعی زائر بیت است روبروی کعبه مشرفه قرار دارد، و حوا هم در کوه دیگری در همان منطقه جای داده شد که به تناسب مرئه بودن او مروه نام گرفت، (۱)و هر دو محل به اعتبار حال که آدم و همسر اوست به عنوان صفا و مروه معروف شد.

ص:۲

---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۱، ص ۴۴۴.

مسافت میان صفا و مروه بیش از هفتصد و شصت [۷۶۰] زراع است که بر حاجیان هفت بار طواف میان آن دو کوه به هنگام ادای مناسک حج و عمره واجب و در غیر آن مستحب و عملی نیکوست.

## علت تشریع سعی صفا و مروه

ابراهیم (ع) پس از آن که به فرمان حضرت حق هاجر و اسماعیل را در منطقه حرم گذاشت:

«ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع» و می خواست به سوی شام باز گردد هاجر گفت: ای ابراهیم ما را در محلی می گذاری که نه مونسی برای ما هست و نه آب و گیاه دارد! ابراهیم گفت: پرودگاری که به من فرمان داده شما را در اینجا بگذارم خودش به لطف و رحمتش مشکل شما را حل خواهد کرد، این را گفت و به سوی شام بازگشت.

چون روز بالا آمد و هوا به شدت گرم شد، اسماعیل دچار تشنگی شدید شد، هاجر برای یافتن آب از کوه صفا بالا رفت، نگاهی به اطراف انداخت سرابی در آن وادی به نظرش رسید، به گمان این که آب است از کوه پائین آمد و به دنبال آن شتافت، هنگامی که به مروه رسید در حالی که اسماعیل از برابر چشمانش پنهان شده بود و آبی هم ندید به صفا برگشت و دوباره نگاه کرد و همان منظره را دید و باز برای یافتن آب شتابان حرکت کرد، تا هفت مرتبه این کار به وسیله هاجر تکرار شد در مرتبه هفتم از جانب مروه به اسماعیل نظر انداخت و مشاهده کرد آب از زیر پای اسماعیل جریان پیدا کرد، به سرعت به سوی فرزند دلبندش آمد و شن ها را در اطراف آن آب جمع کرد تا حوض مانندی شکل گرفت و از آب پر شد، و نهایتاً آنجا به نام زمزم یعنی محلّ پر شده از آب نامیده شد، و

همان آب سبب آمدن قبیله جرهم و مقیم شدنشان در آن ناحیه و آباد شدن آن محل و سر و سامان یافتن زندگی هاجر و اسماعیل گشت.

و چون پس از روزگاری طولانی و گذشتن قرن ها وجود مبارک حضرت محمد (علیهما السلام) به پیامبری معبوث شد و بر ادای مناسک از جانب حق مأمور گشت بنا به روایت نقل شده در کافی از حضرت صادق (ع) پس از طواف خانه خدا و خواندن دو رکعت نماز طواف اعلام کرد صفا و مروه از نشانه های «تشریعی» خداست و من سعی را از آنجا ابتدا می کنم که خدا به آن ابتدا فرمود:

إِنَّ اَلصَّفٰا وَ اَلْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اَللّٰهِ

سپس بعد از بیان این حقیقت که هاجر هفت مرتبه فاصله صفا و مروه را با شتاب طی کرد فرمود:

در اسلام هم طواف صفا و مروه بر طبق آن تشریع شده و پیامبر با این مسئله ذهن مسلمانان را که گمان می کردند سعی صفا و مروه ساخت مشرکین است پاک کرد. (۱)

#### صفا و مروه از نشانه های خداست.

این که صفا و مروه از نشانه های خداست به این معناست که از نشانه های عبودیت و مقررات و قوانین الهی است، و به هنگام سعی انسان به یاد خدا می افتد، و خورشید ذکر محبوب از افق قلب او طلوع می کند، و احساس هجرت به سوی دوست و حرکت به جانب منبع کل الکمالات به او دست می دهد.

در تفسیر الدر المنثور آمده: مشرکین بتی را روی کوه صفا نصب کرده بودند که آن را اِساف می گفتند و بتی را در مروه قرار داده که آن را نائله نامیده بودند،



---

۱- ۱) - علل الشرایع ص ۴۳۲.

تا زمان ظهور اسلام پس از طواف بیت به سعی صفا و مروه می آمدند و به هنگام سعی برای تبرک جوئی دست به آن دو بت می کشیدند، مسلمانان هنگام ادای مناسک به رسول خدا گفتند: صفا و مروه جائی است که مشرکان به خاطر آن دو بت به سعی آن برمی خیزند و طواف آن از شعائر نیست، خدای مهربان در آیه مورد بحث اعلام داشت که صفا و مروه از نشانه های خداست.

سعی صفا و مروه یادآور برکات و خلوص قدم هاجر برای نجات جان یک انسان و هروله آن یادآور شتاب ابراهیم در تعقیب ابلیس برای راندن او و خنثی کردن فتنه و وسوسه وی نسبت به ذبح اسماعیل است (۱)، و نیز این عمل عبادی همراه با دو پارچه احرام و حرکت با پای برهنه موجب فرو ریختن بنای تکبر و غرور، و ایجاد کمال تواضع و خشوع در انسان است. (۲)در کتاب تأویلات کاشانی آمده: صفا وجود معنوی و روحانی و ملکوتی قلب، و مروه نیز وجود حقیقی و معنوی نفس است و هر دو از نشانه های خدا و مناسک باطنی و قلبی چون یقین، توکل، رضا، اخلاص، و مناسک نفسی چون صبر و شکر و ذکر و فکر است.

فَمَنْ حَجَّ اَلْبَيْتَ یعنی کسی که به مقام وحدت ذاتیه رسید، و با فناء کلّی به محضر حضرت الهیّه مشرف شد أَوِ اِعْتَمَرَ یا با رسیدن به مقام مشاهده به توحید صفات و فناء در انوار تجلیات جمال و جلال دست یافت بر او گناهی نیست فَلا جُناحَ که میان این دو مقام با پای عبادت و اخلاص و تحقق مناسک قلبیه و نفسیه تردد نماید، وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً یعنی کسی که از باب انتقال خیر معنوی در



۱- ۱) - علل الشرایع ص ۴۳۲.

۲- ۲) - کافی ج ۴ ص ۴۳۴.

جهت تکمیل و تعلیم و هدایت و ارشاد بندگان خدا و مهربانی به خلق در مقام قلب، و از جهت تحقق دادن اخلاق حسنه در مردم و فراهم آوردن زمینه نیکی و تقوا در جامعه، و یاری دادن به ناتوانان و مساکین خود را به زحمت و مشقت اندازد: وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً خدا نسبت به او شاکر و علیم است. (۱)

### شاکر و علیم

شاکر از اسامی پروردگار مهربان است، و به این معنا نیست که خداوند با جمله شکرتک یا شکرا لک از عمل عبد و کوشش مثبت انسان قدردانی می کند بلکه به این معناست که حضرت حق در برابر عمل خالصانه عبد هر چند اندک باشد پاداش بسیار و فراوان می دهد.

تفسیر کشف الاسرار می گوید: شاکر نامی است از نام های خداوند عزوجل، و معنی این نام آن است که از بنده طاعت اندک و کم پذیرد و آن را بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و آن را اندک شمارد، از اینجا گفته اند: «دابه شکور» چهارپائی که علف اندک می خورد و به سرعت فربه گردد، نه بینی که خدای عزوجل این همه نعمت، راحت، و انواع لذات و شهوات در دنیا بر بندگان خود عطا کرد، آنگاه آن را چیزی اندک خواند و گفت:

قُلْ مَتٰاعُ اَلدُّنْیٰا قَلِیلٌ (۲)

و در جهان آخرت آن همه کرامت و نوازش که در بهشت به دوستان می دهد آن را غرفه می خواند

أُوْلٰئِکَ یُجْزَوْنَ اَلْغُرْفَهَ بِمٰا صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهٰا تَحِیَّهً وَ سَلاٰماً: (۳)

ص:۶

---

۱- ۱) - روح البیان ج ۱ ص ۳۲۹.

۲- ۲) - نساء ۷۷.

۳- ۳) - فرقان ۷۵.

اینانند که به خاطر صبری که در برابر حوادث و انجام تکالیف الهیه از خود نشان دادند مکان بهشتی پاداششان دهند و در آن با درود و سلامی از سوی خدا و فرشتگان روبرو می شوند.

و طاعات بنده و اعمال وی را چون بازگوید اگر چه اندک و ناچیز باشد آن را بسیار داند و بر آن ثنا گوید:

وَ اَلذّاکِرِینَ اَللّهَ کَثِیراً وَ اَلذّاکِراتِ (۱)

این است معنای شاکر، گناه بزرگ را از بنده اش در گذرد، و طاعت اندکش را بزرگ شمارد، و عطاء بزرگ خود اندک داند.

«سبحانه ما اکرمه بعباده و الطفه»

از هر عیب و نقصی پاک است، چه کریم و لطیف است نسبت به بندگانش! (۲)

### تفسیر آیه ۱۵۹–۱۶۰

#### اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ اَلْبَیِّناتِ وَ اَلْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی اَلْکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اَللّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اَللاّعِنُونَ.

إِلاَّ اَلَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَأُولئِکَ أَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ أَنَا اَلتَّوّابُ اَلرَّحِیمُ.

بی تردید کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و وسیله هدایت نازل کردیم پس از آن که همه آن را در کتاب «تورات و انجیل» برای مردم روشن ساختیم پنهان می کنند «تا جامعه به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند» خدا لعنتشان می کند، و لعنت کنندگان نیز لعنتشان می نمایند.

مگر کسانی که به حقیقت توبه کردند و مفاسد خویش را اصلاح نمودند، و آنچه را پنهان کرده بودند برای مردم روشن ساختند، پس توبه آنان را می پذیرم زیرا من بسیار توبه پذیر و مهربانم.

#### شرح و توضیح

در رابطه با پنهان نمودن حق و کتمان حقیقت در آیه چهل و دوم سوره بقره و درباره ی توبه در آیه سی و هفتم همین سوره در حد لازم توضیح داده شد، در این بخش مطالبی را به صورت اشاره ذکر می کنم.



---

۱- ۱) - احزاب ۳۵.

۲- ۲) - کشف الاسرار میبدی ج ۱ ص ۴۲۷.

### پنهان داشتن حقایق

منظور از بینـات اصل آیات و منظور از هـدی دلالت آیات بر معارف و احکام الهی است، بینات و مفاهیم گسترده آن حقایقی هستند که در خور فهم عموم مردم برای تأمین سعادت دنیا و آخرت آنان نازل شده، و راه رشد و کمال را به آنان می نمایاند، و زمینه ای برای ایجاد حرکت عقلی و اصلاح اخلاق و اعمال و موجب تربیت آنان و نجات و رستگاری است.

معمولاً رسانیدن این حقایق بر عهده کسانی است که آگاه به بینات و هدایت اند، و مسئولیت عظیم نجات آنان از فرهنگ های شیطانی و اباطیل و خرافات بر دوش آنان است، و وظیفه عقلی و شـرعی دارند که از مردم دسـتگیری نموده، آنان را به صـراط مستقیم حق رهنمون گردند، گرچه به شهادت آنان یا دچار شدنشان به سختی ها و رنج ها منتهی گردد، اینان اگر به خاطر هوا و هوس چنـد روزه، و پر کردن جیب خود بـا جاهـل نگـاه داشـتن مردم، و حفـظ ریـاست و موقعیت خویش به کتمان حقایق و پنهان داشـتن بینات و هدی اقدام نمایند جنایت و خیانت غیر قابل جبرانی مرتکب شده، زیرا مردم را از رشد و تربیت و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت و اتحاد با اهل ایمان محروم نموده اند و از خیر کثیر بازداشته اند! !

آیه شـریفه گرچه شـرح حال احبار یهود و علمای مسیحی است، که آیات و بینات و هدایت تورات و انجیل به ویژه آیات بیان کننـده اوصـاف پیـامبر اسـلام را در آن دو کتـاب از عوام یهود و نصـاری پنهـان داشـتند، و حقـایق آن دو منبع الهی را کتمـان نمودنـد، و پیروان خود را در ضـلالت و گمراهی باقی گذاشـتند، و سـبب انتقال ضـلالت و گمراهی به نسل های پس از نسـل خود تا قیامت شدند، ولی باید

انصاف داد که آیه شریفه شامل هر عالم و آگاهی است که با کتمان حقایق و پوشانیدن واقعیات سبب گمراه ماندن هر امت و هر نسلی می شوند.

آیات الهی و بینات و هدی به سود مردم و برای ترقی و تعالی جامعه، و برای رسیدن همه انسان ها به کمالات و خیرات، در کتاب های آسمانی بیان شده، و رسانیدن آن حقایق بر آگاهان فرض و لازم است و کتمانش حرام و گناه کبیره مِنْ بَعْدِ مٰا بَيَّنّٰاهُ لِلنّٰاسِ.

جامعه انسانی فطرتاً نیازمند به دین، و مایل به صراط مستقیم و عاشق تأمین خیر دنیا و آخرت است، بر دانشمندان دینی است که با توضیح بینات و هدی نیاز فطری مردم و میل انسانی انسان ها را پاسخ گفته، و آنان را از منجلاب هوا و هوس و اسارت در زنجیرها و بندهای خطرناک فرهنگ های شیطانی برهانند، و اگر به کتمان حقایق برخیزند به لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان دچار خواهند شد.

از رسول خدا درباره دانشمندی که دانش خود را از مردم کتمان می کند، و سبب محرومیت آنان از امور دین و دنیا می شود روایت شده:

«من کتم علماً یعلمه جاء یوم القیامه ملجماً بلجام من نار:» (۱)

کسی که دانشی را که میداند از مردم پنهان نماید، وارد روز قیامت می شود در حالی که دهنه بندی از آتش بر دهان اوست.

و نیز از رسول خدا روایت شده است:

«من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القیامه بلجام من نار:» (۲)

اگر از دانشمندی که دارای دانش مفیدی است پرسشی شود و او دانشش را کتمان نماید، روز قیامت دهنه بندی از آتش بر دهانش می زنند.



---

۱- ۱) - تفسیر فخر رازی ج ۴ ص ۱۸۴ چاپ مؤسسه مطبوعات اسلامیه مصر.

۲- ۲) - مجمع البیان چاپ اعلمی ج ۱ ص ۴۴۷.

از آیه شریفه استفاده می شود که کتمان حق با توجه به نیاز جامعه به اظهارش از بزرگ ترین گناهان و کتمان کننده در گناهان توده مردمی که حق از آنان پنهان نگاه داشته شده شریک است، و نیز از آیه شریفه استفاده می شود که دعوت مردم به توحید و عدالت، و تعلیم احکام به آنان، و رسانیدن پیام های حق به ایشان که تامین کننده سعادت دنیا و آخرت است واجب و لازم است.

تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت می کند: این آیه إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ. . . . درباره امیرمؤمنان (ع) نازل شده است.

المیزان می گوید: کتمان ولایت و حق امامت امیرمؤمنان یکی از مصادیق آیه و از باب جری و انطباق است زیرا کسانی که نصوص وارده بر ولایت آن حضرت را کتمان کردند از مصادیق واضح این آیه اند. (۱)با توجه به این که به خواست حضرت حق بنا دارم در آیات مربوط به اهل بیت و حقایقی که در مسئله ولایت در آن آیات تجلی دارد مطالب مستدل و استواری را ارائه دهم ولی در زمینه گفتار امام صادق (ع) نازل شده به اشارتی در این باب قناعت می کنم:

یقینی است که هر جامعه ای برای تحقق آرمان های مثبتش و ساخته شدن کاخ سعادتش، و تأمین آنچه را به خیر اوست، و دفع شرور از فضای زندگی اش نیازمند به رهبری آگاه، مدبر، شایسته، پرقدرت، کارگردان، و مؤمن و صالح، و بصیر به مصالح و مفاسد امت، و ادامه دهنده راه پاکان و نیکان است.

خدای مهربان به همین خاطر برای نظام گرفتن حیات جوامع، و دلالت آنان به راه خیر و سلامت، و زمینه سازی برای تحقق سعادت دنیا و آخرت آنان پیامبران



---

۱- ۱) - المیزان ج ۱ ص ۵۵۶.

بزرگوارش را مبعوث به رسالت فرمود، و همراه آنان کتاب هائی که راهنمای جوامع به سوی کمالات است فرستاد، و آنچه را که از دستورات و قوانین مورد نیاز انسان هاست در آن کتاب ها مقرر نمود، و یقیناً به رسولان با کرامتش سفارش کرد که برای حفظ زحماتشان، و بقای مدرسه وحی و فرهنگ انسان پرور آسمانی، جانشینی لایق و خلیفه ای شایسته به امت معرفی کنند، تا جانشین بر حقشان راه آنان را ادامه دهند، و حجت های الهی را به مردم ابلاغ نمایند، و مفاهیم کتاب های آسمانی را از دستبرد منحرفان و باطل گرایان حفظ کنند، و بر استحکام و استواری برنامه های حق بیفزایند، و جامعه را از خطر سقوط در ضلالت و گمراهی که پیش از بعثت دچار آن بودند حفظ نمایند، و از پراکندگی و تفرقه و اسیر شدن به دست شیاطین و آلوده شدن به فرهنگ های منحط بشری و افتادن در چاه هوا و هوس، و قرار گرفتن در مدار بسیار خطرناک دین سازی، و مرگ عقلی و وجدانی، و غرق شدن در خرافات و اباطیل نگاه دارند.

خوانندگان عزیز آیا عقل سلیم جز این حکم می کند، و به غیر این حقیقت نظر می دهد؟

آیا یک پیامبر با آن همه زحمات طاقت فرسائی که برای ساختن یک جامعه آزاد و سالم تحمل می کند، و همه وجود پرقیمت خود را برای هدایت یک امت هزینه می کند مناسب است که امت را پس از خود رها نموده به خود واگذار نماید، تا هر چه را خودش بخواهد تصمیم بگیرد، و به هر راهی که مایل باشد برود، و هر شخصی را علاقه داشته باشد گرچه از علم و بصیرت و آگاهی و دانائی و مدیریت و تدبیر تهی دست باشد بر خود مسلط نماید، و راه رشد دینی و تربیتی را بر ملت ببندد، و جامعه را به مسیری که خلاف راه پیامبر است بیندازد، و فضای تحریف مفهوم آیات کتاب آسمانی را آماده کند؟ !

ص:۱۱

طبیعتاً از یک فرد عادی بسیار بعید است که برای پس از خودش جهت حفظ نظام خانواده اش وصیت ننماید، و برای تمشیت امور مالی و معنوی و خانوادگی اش سفارشی نکند چه رسد به پیامبران الهی که از عقلی پخته و نورانیتی ویژه برخوردار بودند، و احدی مانند آنان دلسوز ملت و جامعه نبود، و به ویژه پیامبری چون محمدبن عبدالله (علیهما السلام) که عقل کل و مجلای صفات و اسماء حق، قلبش عرش حق، و وجودش مشرف به حقایق و نسبت به امت رؤف و رحیم و برای آینده امت سخت ترین دغدغه و بیشترین اضطراب و شدیدترین دلهره را داشت.

آری از جانب حق بر پیامبر اسلام واجب و لازم بود که برای پس از خود جانشینی مورد رضای خداوند و خلیفه ای بصیر به همه امور امت و دانای به همه احکام الهی معرفی کند که شایسته باشد اسرار قرآن و نبوت را به او بسپارد، و مبهمات امور را برای او بیان نماید، و لایق باشد که حجت پیامبر بر امت، و دلیل و راهنمای جامعه به سوی توحید ناب، و سعادت دنیا و آخرت باشد، و در برابر تحریف معانی کتاب و تحمیل آراء و عقاید مبطلین بر آیات قرآن مجید بایستد و نگذارد حقایق الهی به دست دین سازان خائن به انحراف کشیده شود، من از فرد فرد امت می پرسم آیا چنین شخص شایسته ای که جز مقام نبوت همه مقامات پروردگار اسلام را دارا باشد، و با همه توان بتواند راه نبوت را با مقام ولایت تداوم بخشد و در این مسیر هر مصیبت و رنجی و هر زحمت و مشقتی را تا مرز شهادت تحمل نماید جز علی بن ابیطالب امیرمؤمنان کیست؟ !

به همین خاطر پیامبر بزرگوار اسلام از همان ابتدای بعثت تا لحظات پایان عمر شریف خویش بنا به روایات بسیار استواری که فریقین نقل کرده اند امیرمؤمنان را با بکار بردن کلمه وصی و خلیفه به عنوان جانشین پس از خود

معرفی کرد، و این مسئله عظیم را در روز غدیر با سخنرانی بسیار مفصل خود در برابر هزاران نفر که از اطراف و اکناف اجتماع کرده بودند اعلام نموده از مردم بر وفاداری به آن بیعت و پیمان گرفت، (۱)ولی هواپرستان و ریاست طلبان این حقیقت را با وسوسه و فتنه گری پس از درگذشت پیامبر کتمان نمودند، و عالمان درباری، و حقوق بگیران دستگاه ستم با تحریف معنای ولایت آن را پنهان داشتند و بخش عظیمی از امت را از آثار امامت و ولایت و فهم صحیح قرآن و به دست آوردن احکام واقعی دین محروم نمودند و از فیوضات الهیه دور کردند، و امت را در کنار فرقه ناجیه یعنی پیروان اهل بیت به فرقه های مختلف و حزب های گوناگون تقسیم نمودند!

چون لازم عقلی و واجب شرعی است که وصی پیامبر برای حفظ امت از انحراف، و پیش گیری از غلّو غالین و ابطال آراء مبطلین و تأویل جاهلین از همه امت در همه امور برتر باشد، و قرب به حق در او بیش از همه دیده شود، و همه خصلت های خیر مانند آگاهی به ظاهر و باطن قرآن، و سنت رسول الله و فهم دین و حقایق الهیه، به صورت جامع و کامل در او قرار داشته باشد، و نسبت به همه در جهاد فی سبیل الله با زبان و جان و مال پیش افتد، و شوق و رغبتش به آنچه نزد خداست، شدت داشته باشد، و از همه مهم تر مصداق اتم و اکمل مقام با عظمت عصمت و مصونیت از خطا و لغزش در همه امور باشد، رسول خدا به اشاره غیب و به خواست حق امیرمؤمنان علی بن ابی طالب را که جامع همه کمالات و فاقد همه نواقص بود، و علم و دانش و بینائی و بصیرت، و کرامت و شرافت و صدق و صفا و خلاصه همه خصائل خیر سیل وار از وجودش جاری



---

۱- ۱) - الغدیر، عبقات الانوار، المراجعات، احقاق الحق.

بود به وصایت و خلافت انتخاب کرد و در این زمینه حجت را تا قیامت بر مردم تمام نمود.

از رسول خدا روایت شده که: در گفتاری طولانی به امیرمؤمنان خطاب کرد:

«ان الله تبارک و تعالی فضل انبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین، و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین و افضل بعدی لک یا علی و للائمه من بعدک و ان الملألکه لخدامنا و خدام محبینا، یا علی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بربهم و بولایتنا، یا علی: لو لا نحن و خلق الله تعالی لا آدم و لا حوا و لا الجنته و لا النار و لا السماء و لا الارض. . .» (۱)

به یقین خدای تبارک و تعالی پیامبران را بر همه فرشتگان مقرب برتری داد، و مرا بر همه انبیا و رسولان برتری بخشید، یا علی و پس از من برتری ویژه تو و امامان بعد از تو است، و بیتردید فرشتگان خدمتگذاران ما و دوستان ما هستند. یا علی فرشتگانی که حمل کننده عرش اند و فرشتگان حول عرش در حالی که خدا را همراه حمد تسبیح میگویند برای مؤمنان به پروردگارشان و مؤمنان به ولایت ما از حضرت حق درخواست آمرزش میکنند، یا علی اگر ما نبودیم خدا آدم و حوا، بهشت و دوزخ آسمانها و زمین را نمیآفرید.

### توبه و اصلاح و بیان حقایق

مراد از توبه در آیه شریفه مورد بحث پشت کردن به هوای نفس و ریاست خواهی و فرصت طلبی و روی نمودن به حضرت حق و رجوع به محضر حضرت محبوب است، و مراد از اصلاح جدی بودن نیت و خلوص قلب در مسئله توبه است، به صورتی که توبه به حقیقت انجام گیرد و تنها لقلقه زبان نباشد.

ص:۱۴

---

۱- ۱) - علم الیقین فیض ج۱، ص ۳۸۱.

و مراد از بَیَّنُوا اظهار آیات و روشن نمودن احکام و حلال و حرام خدا برای مردم و عمل به آن است، زیرا در کتمان حق به دو حق ستم شده: یکی حق خدا و دیگر حق مردم.

حضرت حق آیات و معانی آن را برای رشد مردم نازل کرده و کتمان آن، ستم به حق ربوبیت خدا، و ستم به رشد و تعالی و تکامل انسان است. کتمان کننده در صورتی توبه اش تحقق پیدا می کند که اولاً به حقیقت توبه کند، یعنی از کتمان کردن حق دست بردارد، ثانیاً حقایق را برای مردم بیان کند، ثالثاً کسانی را که با کتمان حق در گمراهی گذارده از گمراهی نجات دهد و فسادی که از کتمان حق پدید آمده اصلاح کرده جبران نماید، با چنین توبه ای قطعاً خدای مهربان چنان که آیه به آن صراحت دارد توبه کننده را می پذیرد و او را مورد عفو و مغفرت قرار می دهد.

### تفسیر آیه ۱۶۱-۱۶۲

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کُفّٰارٌ أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اَللّٰهِ وَ اَلْمَلاٰئِکَةِ وَ اَلنّٰاسِ أَجْمَعِینَ.

خٰالِدِینَ فِیهٰا لاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ یُنْظَرُونَ.

یقیناً کافرانی که به حال کفر از دنیا رفتند لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

در آن لعنت جاودانه اند، نه عذاب از آنان سبک می شود و نه مهلتشان دهند تا گذشته زشت خود را جبران نمایند.

### شرح و توضیح

چند مطلب از آیه شریفه استفاده می شود:

۱- بر کفر ماندن و بر کفر مردن ۲- استحقاق کافر بر لعنت همگان ۳- عذاب و خلود در آن

ص:۱۵

## بر کفر ماندن و بر کفر مردن

کفر از نظر لعنت به معنـای پوشانیـدن است، کتمـان نمودن هویت و شخصـیت خود از حق، و میان خود و حقیقت حجاب قرار دادن، چهره انسانی خود را از نور معرفت و ایمان پنهان داشـتن، و حقی که اظهارش برای هـدایت دیگران واجب است، کتمان نمودن و خلاـصه راه راست و درستی و صـدق و حقیقت را به روی خود و دیگران مسـدود نمودن و این جنایت و خیانت را تا زمان مرگ ادامه دادن زشت ترین و بدترین مرحله کفر و پرده پوشی بر رخسار با عظمت حق است.

در همه روزگاران حق در همه زمینه ها با تابندگی ویژه اش بخصوص که همراه با دلیل و برهان بوده، و با عقل سـلیم و فطرت انسانی هماهنگی داشته واضح و روشن، و برای همگان در هر سطحی از عقل آگاهی بودن قابل درک و فهم بوده است، و راه رشد و تعلی و تربیت تو کمال آدمیان به آن بستگی داشت.

حق در چهره هدایت، و به صورت مشـعل فروزان و پر فروغ از ابتدای شـروع حیات انسانی به وسیله پیامبران الهی فرا راه انسان قرار گرفت، ولی گروهی از مردم که به خـاطر فهم بالاـ و درک منـاسب مسـئول هـدایت دیگران بودنـد، و از دانش و آگاهی نسبت به حق بهره داشتند چه در زمان انبیا و چه در خالی بودن زمان از پیامبران، به خاطر آلوده بودن به هوا و هوس نامعقول و تمایلاـت نامشـروع، و برای حفـظ ریـاست خـود بر عـوام مردم، و پر کردن کیسه و جیب خویش از دست رنـج دیگران حق را کتمـان نموده و با این عمل بسـیار زشت راه رشـد و تربیت و کمال و سـعادت را به روی دیگران بسـتند و با دست خود، وجود خود را نیز از حق و عمـل به حق پنهـان داشـتند، و بر این خیانت خود تا لحظات پایانی عمرشان پافشاری ورزیدنـد و به فرموده قرآن مجید کافر ماندند و کافر

ص:۱۶

مردند، و با محروم کردن خود و دیگران لعنت ابدی خدا و فرشتگان و همه مردم را برای وجود نحس خود خریدند.

جمله اسمیه وَ هُمْ کُفّارٌ اصرار بر کفر و ثابت ماندن بر آن و توقف از توبه را می رساند.

آری کتمان کنندگان حق، که نخواستند توبه کنند، و به عمد به ضلالت و گمراهی و تیره بختی نسل زمان خود و نسل های بعد رضایت دادند، در پیشگاه خداوند کافر محسوب شده اند، و بر این اساس علمای اهل کتاب بدون اختصاص داشتن به دوره و زمانی، به سبب کتمان بینات و آیات و احکام سعادتبخش فرهنگ حق، و امتناع از توبه، و اصرار ورزیدنشان بر کار بسیار زشتشان کافرند، و در معرض لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان ها هستند.

### استحقاق کافر بر لعنت همگان :

لعن به معنای دوری و طرد از پیشگاه حق، و محرومیت از رحمت واسعه الهیه است، و مستحق آن کسی است که مسئولیتی که نسبت به رساندن حقایق و احکام حضرت حق به مردم دارد انجام ندهد.

یقیناً شانه خالی کردن از این مسئولیت عظیم، و کار بسیار پرثمر، گروه کثیری از مردم را که در دین شناسی و دین داری اعتماد به دارندگان این مسئولیت دارند از مسیر هدایتی که پیامبران الهی ارائه کرده اند محروم می سازد، و خود آنان را هم در منجلاب کفر فرو می برد، و هنگامی که مردمان عقب مانده، چه در دنیا و چه در آخرت. به وضع خود و ماندشان در گمراهی آگاهی شوند به زبان حال یا مقال آنان را لعنت می کنند، و گرفتار شدنشان را به عذاب بی تخفیف الهی در خواست می نمایند، و در این میان همه فرشتگان الهی نیز به خاطر این که این

نابکـاران مانع روی آوردن مردم به حق شدنـد، و آنان را از گرویـدن به هـدایت بازداشـتند و سـبب تیره روزی نسل ها شـدند مورد لعنت قرار دهند.

این جمله اسـمیه أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ. . . دلالت بر دوام و ثبات و خلود لعن بر آنان دارد، تا عبرتی باشـد برای آنان که حق را کتمان می کنند، و ملت ها را از روی آوردن به حق محروم می نمایند.

المیزان می گویـد، نظر تمـام لعـن کننـدگان دور شـدن شـخص مـورد لعن از سـعادت است، و از طرفی سـعادت واقعی همـان سعادت دینی است، و این سـعادت چون راه آن از طرف خداوند روشن شده و با فطرت هم کاملاً منطبق است، فقط کسانی از آن محروم می شوند که از راه عناد و انکار وارد شوند، بدیهی است این محرومیت مال کسانی است که دانسته در این راه عناد و انکار قدم می گذارند و گرنه کسی که آگاهی ندارد بی تقصیر است، و از طرف دیگر از دانشمندان و آگاهان پیمان گرفته شـده که علوم خود را در میان مردم منتشر سازنـد و آیات و وسائل هدایت را در دسترس عموم بگذارند، بنابراین اگر آنان در مقام اخفاء و کتمان برآیند، و از نشر علوم خود مضایقه کنند، در حقیقت راه انکار را پوئیده اند و مورد لعن و نفرین تمام لعن کنندگان خواهند بود.

روی این حسـاب هـدف از اَلَّذِینَ کَفَرُوا در این آیه همـان منکران و معانـدان یعنی کتمان کننـدگان آیات الهی است که کیفر آنان را هم در پایان آیه بیان فرموده است.

و به این ترتیب هر لعنی از کسی سر زند شامل حال آنان خواهد بود، و این مسئله را استثنائی نیست، در حقیقت این گونه افراد حکم شیطان را دارند که خداوند درباره او فرموده:

وَ إِنَّ عَلَیْکَ اَللَّعْنَهَ إِلیٰ یَوْمِ اَلدِّینِ: (۱)

ص:۱۸

---

۱- ۱) - حجر ۳۵.

و برابر این آیه تمام لعنت ها تا قیامت بر اوست از اینجا استفاده می شود اینگونه دانشمندان که علوم هدایت گر خود را از مردم کتمان می کنند و در نهایت مردم به گمراهی می افتند در این لعن عام و مطلق شریک شیطان اند. (۱)

## عذاب و خلود در آن

لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان ها، در قیامت برای کتمان کنندگان بینات و آیات و احکام الهی که کتمان نمودنشان گاهی سبب گمراه ماندن نسل هاست به صورت عذاب رخ خواهد نمود.

خداوند در آیه مورد بحث عذاب این خائنان به بشریت را با سه ویژگی بیان کرده است:

خلود، بی تخفیف بودن، بدون مهلت و تأخیر.

امام صادق (ع) از پدرانش از امیرمؤمنان روایت می کند:

«جاء یهودی الی النبی وسأل عنه اشیاء و کان فیما سأل ان قال: یا محمد ان کان ربک لا یظلم فکیف یخلد فی النار ابد الآبدین من لم یعصه الا ایاماً معدوده؟

قال: یخلد علی نیته، فمن علم ان نیته انه لو بقی فی الدنیا الی انقضائها کان یعصی الله عزوجل خلده فی ناره علی نیته و نیته فی ذلک شرٌ من عمله [و کذلک یخلد من یخلد فی الجنه بانه ینوی لو بقی فی الدنیا ایامها لا طاع الله ابدا و نیته خیر من عمله] فالبالنیات یخلد اهل الجنه الجنه و اهل النار النار والله عزوجل یقول: (۲)

قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا.» (۳)



---

۱- ۱) – المیزان ج۱، ص ۵۵۲، و ص ۵۵۳.

۲- ۲) – توحید صدوق ۳۹۹.

۳- ۳) – اسرا ۸۴.

مردی یهودی به محضر پیامبر آمد و در میان مطالبی که از حضرت پرسید عرضه داشت: اگر پروردگارت ستم نمی کند پس چگونه کسی را که جز ایام معینی و زمان محدودی معصیت نمی کند برای ابد و به صورت همیشگی در آتش قرار می دهد؟

حضرت فرمود: خلود در آتش بر اساس نیت است، کسی که دانسته شود نیتش این است که اگر در دنیا تا زمانی که بر پاست خدا را معصیت کند و به همان گونه که هست به زندگی اش ادامه دهد، خدا او را بر اساس نیتش در آتش دوزخ ابدیت و خلود می دهد و چنین نیتی که ریشه تحقق اعمال است از عمل معصیت کار بدتر است، و نیز کسی که در بهشت دارای عمر ابدی است، به این خاطر است که نیت داشته اگر همه روزگار را زنده بماند هر آینه خدا را اطاعت می کند، و نیت او از عملش بهتر است. آری بر پایه نیت هاست که اهل بهشت در بهشت ابدی هستند، و اهل دوزخ در دوزخ همیشگی و جاویداند، خدا می فرماید:

بگو هر کس بر پای کیفیت درون و خلق و خوی اکتسابی اش عمل می کند، پروردگارتان به کسی که راه یافته تر می باشد داناتر است.

قطعاً عذابی که بر پایه نیت و سپس عمل به اهل دوزخ می رسد، تخفیفی نخواهد داشت، زیرا عذاب ظهور همان نیت و عمل است، و همان گونه که عاصی در دنیا نسبت به عصیانش از نظر نیت و عمل کوتاه نیامد، در آخرت هم در عذابش کوتاهی و تخفیف نخواهد بود.

در دعای کمیل امیرمؤمنان (ع) آمده:

«فکیف احتمالی لبلاء الآخره و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لایخفف عن اهل لانه لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک:»

چگونه تاب و طاقت تحمل سختی آخرت و ناملایمات بزرگش را در آن صحنه دارم، در حالی که آن سختی و بلاـ و ناملایمات مدتش طولانی و برپا بودنش همیشگی و تخفیفی برای گرفتاران آن نیست، زیرا همه آنها از خشم و انتقام و سخط تو مایه گرفته! !

آنان در دوزخ درخواست مرگ می کنند، ولی برای آنان مرگ وجود ندارد و برای ابد ماندنی هستند.

ص:۲۰

وَ نٰادَوْا یٰا مٰالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنٰا رَبُّکَ قٰالَ إِنَّکُمْ مٰاکِثُونَ: (۱)

و فریاد برمی دارند ای مالک دوزخ بگو پروردگارت ما را نابود کند و مایه مرگ را به ما بچشاند تا از این عذاب نجات یابیم مالک می گوید یقیناً شما در دوزخ ماندنی هستند.

نه این که به خواسته آنان توجه نمی کنند بلکه از جانب حق به آنان در برابر درخواست آزادی از دوزخ خطاب می شود:

اِخْسَؤُا فِیهٰا وَ لاٰ تُکَلِّمُونِ: (۲)

ای سگان در دوزخ گم شوید و با من سخن نگوئید و سرانجام پس از ناامیدی کامل از نجاتشان با یک دنیا حسرت می گویند:

سَوٰاءٌ عَلَیْنٰا أَ جَزِعْنٰا أَمْ صَبَرْنٰا مٰا لَنٰا مِنْ مَحِیصٍ: (۳)

اکنون چه بی تابی کنیم و چه شکیبائی ورزیم برای ما یکسان است، ما را هیچ راه گریزی از عذاب نیست.

اینان در دوزخ هیچ مهلتی برای استراحت و تخفیف عذاب و تدارک گذشته و جبران آنچه از دست رفته نمی یابند، زیرا دوزخ جای هیچ گونه مهلتی نیست، و اهلش از نظر رحمت حق برای ابد محروم اند.

من با توجه به اینکه ترس و وحشت از عذاب و آتش دوزخ سراسر وجودم را گرفته چاره ای نمی بینم جز این که گوشه ای از آن را در این سطور نقل کنم، باشد که برای خوانندگان، حجاب و مانع و سدی در برابر طغیان و عصیان نفس و هواها و خواسته های نامعقول و غیر منطقی آن باشد.

### گوشه ای از عذاب دوزخ



---

۱- ۱) - زخرف ۷۷.

۲- ۲) - مؤمنون ۱۰۸.

۳- ۳) - ابراهیم ۲۱.

عارف بزرگ، محدث خبیر، اسلام شناس کم نظیر فیض کاشانی در جلد هشتم محجهالبیضاء مقاله ای را که تلفیقی از آیات کریمه قرآن و روایات شریفه اهل بیت است به این صورت ارائه می دهد:

منادی حق از میان شعله های سوزان دوزخ بیرون می آید و می گوید: فلان بن فلان که وجودش را در دنیا به آرزوهای طولانی دست نیافتنی و ضایع کردن درخت عمر با تیشه بدکرداری تباه کرد کجاست؟

سپس با گرزهائی از آهن گداخته به سوی او می شتابند، و با تهدیدهای شکننده از او استقبال می کنند و او را به عذاب بسیار سخت می کشند، و وارونه در قعر جهنم قرار می دهند و می گویند:

ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَزِیزُ اَلْکَرِیمُ: (۱)

بچش که تو همان شکست ناپذیر ارجمندی!!

اهل دوزخ را در خانه ای جای دهند که از هر طرف تنگ است، راه هایش تاریک، و مهالکش مبهم می باشد، اسیر دوزخ در دزوخ جاودانه است، و آتش فروزانش همیشگی است، آشامیدنی آنان از آب بسیار جوشان، و جایگاهشان میان انواع آتش هاست، شعله های دوزخ آنان را می کوبد، و آتش هاویه جمعشان می کند، آرزوهایشان در آنجا مرگ و هلاکت است، و راه نجاتی از آن ندارند، پاهایشان به پیشانی بسته شده، و چهره هایشان از تاریکی معاصی سیاه است، از همه طرف فریاد برمی دارند، و از نواحی و اطرافش عربده می کشند و می گویند: ای مالک دوزخ عذاب بر ما حتمی است ولی آهن های بسته شده به ما بر ما بسیار سنگین است، ای مالک پوست ما بریان شد، ای مالک ما را از این عذاب دردآور بیرون آر که ما دیگر به زشتی ها برنمی گردیم، ولی به جای مالک



---

۱- ۱) - دخان ۴۹.

شعله هـای سوزان پاسـخ می دهنـد: هیهـات که امروز روز امنیت نیست و برای شـما از این خـانه پستی زمینه رهـائی نیست، ای سگان دور شوید و سـخن نگوئید، بر فرض اگر شما را از دوزخ بیرون آرند باز هم به همه گناهان باز می گردید در اینجاست که اهـل دوزخ بـا همه وجود ناامیـد و دل سـرد می شونـد، و بر کوتـاهی خود نسبت به مسائـل الهی تـأسف می خورنـد، ولی پشـیمانی آنان را نجات نمی دهـد و تاسف و غصه عـذاب را از آنان برطرف نمی کند، در حالی که بسـته به غل و زنجیرند به صورت در دوزخ می افتند، از بالای سرشان و از زیر پایشان و از دست راست و چپشان چیزی جز آتش نسیت، غرق در عذاب انـد، غـذایشان آتش و آشامیـدنی آنـان آتش، و لباسـشان آتش، و آرامگاهشان آتش است. این دوزخ است و گنجایشـش، و بخش بخش وادی هـایش، و این وادی هـا براسـاس وادی هـای دنیـا و شـهوات آن است، و عـدد درجـات و درکاتش به عـدد اعضاء اصـلی وجود انسان است، اعضائی که به وسـیله آنها معصیت خدا صورت گرفته، برخی از درکات آن فوق بعضی دیگر است، برترین درکش دوزخ، سـپس سقر و پس از آن لظی و بعد حطمه، آنگاه سعیر، و پس از آن جحیم و سپس هاویه است، اکنون به عمق هاویه بنگر که البته حدی برای عمق آن نیست، چنان که حدی برای عمق شهوات مادی وجود ندارد.

رسول خدا در وصف جهنم فرمود:

«امر الله تعـالی ان اوقـد علی النـار الف عـام حتی احمرت، ثم اوقـد علیهـا الف عـام حتی ابیضت، ثم اوقـد علیهـا الف عام حتی اسودت فهی سوداء مظلمه:»

خـدای بزرگ فرمان داد آتش دوزخ را هزار سال برافروزنـد تا قرمز شـد، سـپس هزار سال افروختنـد تا سپیـد شد و پس از آن هزار سال شعله ور ساختند تا سیاه شد، ولی آتشی است که نور و روشنائی ندارد، و سیاه تاریک است.

ابوسعید خدری از رسول خدا روایت می کند:

«لو ان دلواً من غاق جهنم القی فی الدینا لانتن اهل الارض:»

اگر سطلی از آشامیدنی دوزخ را در دنیا بیندازند همه اهل زمین را دچار بوی بد می کند.

این است آشامیدنی آنان در دوزخ، هرگاه از تشنگی برای درخواست آب ناله و فریاد کنند و به فریادرسی برخیزند از مخلوطی از چرک و خون به آنان می چشانند در حالی که سیراب نمی شوند، از هر طرف مرگ به جانشان می آید ولی نمی میرند:

إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي اَلْوُجُوهَ بِئْسَ اَلشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً: (١)

بی تردید ما برای ستم کاران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش بر آنان احاطه دارد، و اگر از شدت تشنگی استغاثه کنند با آبی چون مس گداخته که چهرها را بریان می کند به استغاثه آنان پاسخ می گویند بدآشامیدنی و بدجایگاهی است.

طعام آنان در دوزخ زقوم است، چنان که خداوند فرموده:

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا اَلضّٰالُّونَ اَلْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ اَلْحَمِيمِ فَشٰارِبُونَ شُرْبَ اَلْهِيمِ: (٢)

آنگاه شما ای گمراهان انکار کننده حقایق، بی تردید از درختی که از زقوم است و دارای مایعی جوشان و بسیار بدمزه و بدبوست خواهید خورد، و شکم ها را از آن پرخواهید کرد. و روی آن از آب جوشان خواهید نوشید، مانند نوشیدن شترانی که به شدت تشنه اند.

در هر صورت اگر خواستید گوشه ای از عذاب دوزخ را بدانید پس از قرآن به کتاب با ارزش علم الیقین جلد دوم و محجه البیضاء جلد هشتم و بحار جلد ششم و هفتم و هشتم مراجعه کنید.

## تفسیر آیه ۱۶۳-۱۶۴

### اشاره

وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ



---

۱- ۱) - کهف ۲۹.

۲- ۲) - واقعه ۵۱-۵۵.

و خدای شما خدای یگانه است، جز او خدائی نیست، رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

### شرح و توضیح

توحید پایه و اساس همه حقایق و ارزش ها، و مایه عقاید حقه، و زمینه تزکیه اخلاق، و سبب اخلاص و پاکی نیت و محرک انسان به سوی کارهای پسندیده و اعمال صالحه، و علت تحقق همه ارزش های معنوی در عرصه حیات انسانی است.

توحید شعار ریشه ای همه انبیا و امامان و اولیاء و اصفیا و صدیقان و شهیدان و صالحان است، و هیچ حقیقت تکوینی و تشریعی بدون آن جامع و کامل نیست، و هیچ واقعیتی جدای از آن، ثمر و محصول نمی دهد، من با اندک بضاعت علمی ام خود را شایسته ورود در این بحث نمی دانم، ولی چون با توفیق حق در مقام شرح و توضیح آیات و نه تفسیر آن هستم، گوشه ای از این حقیقت حقه را با کمک آیات الهی و روایات اهل بیت تا جائی که در توان دارم در این سطور می نگارم.

### چیزی که عیان است

مسئله اعتقاد به خدای یگانه، و وجود مبارکی که به دست قدرت و اراده او نظام هماهنگ هستی، و جهان غیب و شهود، و موجودات متنوع و گوناگون، و هر پیدا و ناپیدائی به عرصه وجود و ظهور قدم نهاده، چون ریشه در فطرت و حقیقت باطن انسان دارد، و عقل او هم جز این واقعیت را نمی پذیرد مسئله ای ضروری و بدیهی، و هم چون آفتاب وسط روز روشن است، و در این زمینه یک نفر را در طول حیات سراغ نداریم که انکارش نسبت به حق به فطرت یا عقل او باز گردد، بلکه انکار حق باد آتشین و مسمومی است که از دوزخ هوای نفس، و شهوات بی قید و بند اهل گناه و معصیت، و گرفتاران فسق و فجور می وزد و

نهایتاً خرمن سعادت خود آنان را تبدیل به خاکستر و باغ خوشبختی آنان را می سوزاند.

نگاه چشم فطرت، و نظر دیده عقل هر انسانی از زمانی که به خود می آید به حضرت حق به عنوان یگانه کارگردان هستی دوخته است و این چشم و دیده با هیچ گونه بیماری کور نمی شود، بلکه روی آن پرده غفلت، و صفحه گناه قرار می گیرد، که این پرده و صفحه با بیدار شدن غافل و توبه گناهگار از گناه، و آگاه شدن ناآگاه از حقایق به یک سو می رود، و فروغ اعتقاد به توحید بر همه کشور وجودِ انسان نورافشانی می نماید و کافر و فاسق و منکر و معاند را تبدیل به مؤمنی با منفعت و کارگاهی مولّد خیر و برکت، و چشمه ای از فیض بخشی، و شجره ای طیبه و گلستانی متراکم از گل های اخلاقی و فضیلت می کند.

پیامبران الهی نه برای اثبات وجود خدا، بلکه برای یک به یک سو زدن پرده غفلت، و از بین بردن صفحه گناه مبعوث به رسالت شدند، و برای نجات مردم از شرک که گناهی عظیم و مفسده ای خطرناک است قدم به عرصه حیات انسان گذاردند، و از همه امت ها خواستند معبودهای باطل را که به نادانی در برابر معبود حق قرار داده اند، از عرصه قلب و جان و میدان زندگی خویش بیرون بریزند و راه را برای حاکمیت خواسته های حکیمانه حضرت حق باز کنند، و از شر اختلافات کمرشکن که محصول اربابان متعدد و معبودهای گوناگون است، و جز آتش خطرناکی در خیمه زندگی نیست نجات یابند.

بیداری و توجه درون فرد فرد انسان ها نسبت به خدای یگانه در حدی است، که همه پیامبران از امت ها پرسشی داشتند که پاسخی جز کلمه الله نمی شنیدند:

قٰالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اَللّٰهِ شَکٌّ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۱)

پیامبر انسان گفتند: آیا در خدا که آفریننده آسمانها و زمین است.

«در باطنتان و گارگاه عقلتان و عرصه فطرتتان» شکی هست؟ !

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ فَأَنّٰی یُؤْفَکُونَ: (۲)

اگر از آنان [که اسیر زنجیر شرک و گرفتار معبودهای باطل هستند] بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر و رام نموده، با قاطعیت خواهند گفت: الله پس چرا از حق به باطل منحرف می شوند؟ !

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْیٰا بِهِ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهٰا لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ: (۳)

و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آب نازل کرد، و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخت؟ بی تردید و با قاطعیت می گویند الله بگو سپاس و ستایش ویژه الله است «و مشرکان با اقرار به این حقیقت اسیر معبودهای گوناگون و باطل اند» بلکه بیشترشان برای رسیدن به یگانه پرستی اندیشه نمی کنند.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ فَأَنّٰی یُؤْفَکُونَ: (۴)

و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است به طور قطع و یقین می گویند الله پس چگونه از حق به باطل می گرایند.

آری فطرت و عقل انسان در برابر پرسش از این که جهان را که آفریده، و نظام طبیعت را که سامان داده، و آفرینش انسان کار کیست پاسخی جز این که بگوید الله ندارد.

همه ادیان بزرگ با همه اختلافاتی که از لحاظ کم و کیف دارند چون آئین زردشتی، و یهودیت و مسیحیت و اسلام به ویژه از زبان پیامبرانشان زردشت،



---

۱- ۱) - ابراهیم ۱۰.
۲- ۲) - عنکبوت ۶۱.
۳- ۳) - عنکبوت ۶۳.
۴- ۴) - زخرف ۸۷.

موسی، عیسی و سرور آنان محمد (علیهما السلام) ترانه «وحده لا اله الا هو» را سر داده و انسان های با انصاف و شوریده دل را به وجد آورده اند.

بت شکن قهرمان تاریخ گذشته هنگامی که خط ابطال بر ربوبیت و کارگردانی ستاره و ماه و خورشید و به اعتقاد مشرکان به عنوان موجوداتی مستقل می کشد، و نفوس و درون جامعه زمان خود را دستخوش هیجان عظیم می گرداند، با همه وجود فریاد می زند:

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّماوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ: (۱)

من به دور از هر انحرافی و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید متوجه نمودم، و از انتخاب کنندگان مخلوقات به عنوان معبود نیستم و هیچ شریکی برای خدا قرار نمی دهم.

پیامبر اسلام برای ابد شالوده و اساس دعوت خود را در کلمه طیبه «لا اله الا الله» قرار داد و به همه انسانها تا برپا شدن قیامت اعلام کرد:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا»

اگر معبودهای باطل را از همه شئون زندگی نفی کنید «لا اله» و حاکمیت تشریعی معبود حق یعنی الله را در خیمه حیات خود استقرار بخشید رستگار و پیروز می شوید.

در اقرار به توحید و نفی شریک از حضرت حق همه موجودات هستی با پیامبران و اولیاء الهی و خردمندان هماهنگ هستند، و این حقیقتی است که قرآن مجید در آیات متعددی به آن اشعار و اعتراف دارد:

آری از ذره بی نهایت کوچک یعنی اتم که قطر آن برابر با یک ده میلیونیم میلی متر است، تا بزرگ ترین ستاره ها و کهکشان ها که تنها کهکشان راه شیری ما



---

۱- ۱) - انعام ۷۹.

دارای قطری به طول صد هزار سال نوری است و منظومه شمسی به فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن قرار دارد، و یک حرکت وضعی کهکشان مذکور دویست و پنجاه میلیون سال نوری طور می کشد با همه یکتاپرستان و مؤمنان به حق هم صدا هستند (۱)و بلکه هر گیاهی که از زمین روید «وحده لا شریک له» گوید

شدت ظهور حق، و عیان بودنش تا جائی است که راه هر گونه انکاری را به روی انسان بسته، و دلیلی بر عدم وجودش در هیچ فطرت و عقلی و هیچ رشته علمی وجود ندارد.

شدت پیدائی او، و عیان بودن جمالش به صورتی است که صدیقین تنها علامت و نشانه ای که برای حضرتش ذکر می کنند وجود خود اوست، و از اینکه برای نشان دادن او از آثارش کمک بگیرند امتناع دارند.

به این بخش از دعای عرفه حضرت حسین که سراپایش توحید محض و محو جمال محبوب بود به دقت توجه کنید:

«کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک، ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک، و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک.»

چگونه بر وجود تو به موجودی که در ذات وجود و همه هستی اش نیازمند به توست استدلال شود، آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست تا آن غیر وسیله و سبب ظهور تو باشد، کی و چه زمانی پنهان بوده ای تا نیازمند دلیلی باشی که بر وجود تو دلالت کند، و کی و چه زمانی دور بوده ای تا آثار واصل کننده به تو باشد؟ ! !

### توحید حقیقتی فطری و عقلی است.

ص:۲۹

---

۱- ۱) - انسان و مذهب ۱۷۸.

مسئله خدا و یگانه بودن حضرت او امری فطری و حقیقتی است که هرگز از دید عقل پنهان نیست، و چنان واضح و روشن و آشکار و بیّن است، که هر منکری را با اندک سخن استواری، و کمتر دلیلی می توان به آن توجه داد، و راه انکار را به روی او بست، مگر این که بخواهد با فشار هوای نفس، و شهوات نامعقول و خواسته های بی منطقش بر انکارش که متکی به هیچ دلیل و دانشی نیست پافشاری کند.

## منکر حق در محضر حضرت صادق (ع)

مجلسی در کتاب با ارزش بحار از هشام بن حکم روایت می کند که هشام گفته در محضر امام صادق (ع) بودم که ابن ابی العوجاء دانشمندی که منکر حق بود وارد شد، حضرت به او فرمود:

«امصنوع انت ام غیر مصنوع؟ قال ابن ابی العوجاء لست بمصنوع فقال الصادق (ع) فلوکنت مصنوعا کیف کنت؟ فلم یحر ابن ابی العوجاء جوابا، قام و خرج.»

آیا موجودی ساخته شده ای و در سایه قدرت صانعی حکیم پدیدآمده ای یا نه؟ پاسخ داد ساخته شده نیستم، حضرت فرمود: اگر سازنده ای داشتی به چه کیفیت تو را می ساخت، آیا به غیر این شکل و هیئت و با صورتی دیگر تو را به وجود می آورد؟

ابن ابی العوجاء سر به زیر افکند و پاسخی مناسب که بر حکمت و دلیل استوار باشد نیافت، از جای حرکت نموده و از نزد حضرت بیرون رفت (۱)

## منکر خدا در کنار راهب صومعه

هنگامی که آتش جنگ در آفریقای غربی شعله ور شد، و گروه زیادی در آن کشته شدند، و نهایتاً جنگ به پایان رسید، راهبی که در آن ناحیه به سر می برد از



---

۱- ۱) - بحار باب توحید حدیث.

صومعه خود بیرون آمـد، مردی را چون مرده ای روی زمین افتاده دیـد، نزدیک وی رفت و پس از دقت لازم او را زنده یافت، از روی دلسوزی وی را بـا زحمت زیـاد به صومعه خود منتقـل کرد و به معـالجه زخم ها و ضـعف او همت گماشت تا بیمار به درمان کامل رسید.

راهب در مدت درمان کردن بیمار، شبانهروز بر اساس ایمانش به خدا اشتغال به عبادت و مناجات و راز و نیاز داشت، و سرباز درمان شده نه این که به عبادات عابد توجهی نداشت، بلکه از زحمات بی دریغ او نسبت به امور بندگی شگفت زده بود.

روزی راهب به سـرباز گفت: چرا و به چه دلیل به عبادت حق قیام نمی کنی؟ پاسـخ داد آیا برای پروردگاری که وجود نـدارد عبادت کنم؟ !

راهب در برابر او و سـخن بی پایه اش سـکوت کرد تا پس از مـدتی یک روز برای گردش به اتفاق یکـدیگر از صومعه بیرون آمدند، و در بیابان خوش منظره به قدم زدن پرداختند، بناگاه چشم راهب به اثر قدم های حیوانی افتاد، از سـرباز پرسید این چه اثری است؟ سـرباز گفت محـل پای حیوانی است که از این مسـیر عبور کرده، راهب گفت من در این بیابان حیوانی ندیـده ام، سربـاز گفت: چیزی می گوئی که قابـل بـاور نیست، همین اثر پـا بس است که ثـابت کنـد به یقین حیوانی از اینجـا عبور کرده است.

راهب گفت: اثر قـدمی دلالـت بر وجود حیوانی می کنـد، آیا این آثار شـگفت انگیز و این مخلوقات گوناگون و این سـیارات درخشان و ستارگان فروزان بر قادری حکیم و صانعی علیم و به وجود آورنده ای دانا و خبیر دلالت نمی کند؟ !

ص:۳۱

سرباز که با زنگ بیدار باش راهب از خواب غفلت نجات یافت، و پرده انکار از برابر دیده فطرت و عقلش کنار رفت، غرق در شرمندگی و حیا شد، و به زینت ایمان آراسته گشت، و از راهنمائی راهب سپاس و تشکر کرد. (۱)

### جدال علی بن میثم با مردی دهری مسلک

علی بن میثم که از تبار میثم تمار عاشق بی قرار علی (ع) است، و از دانش و فضیلت بهره فراوان داشت به مجلس حسن بن سهل که اکثر مجمع علما و دانشمندان جهت بحث و گفتگو پیرامون مسائل علمی و حقایق و معارف بود وارد شد، دید مردی بی دین و دهری مسلک و منکر حق و حقیقت در بهترین جای مجلس نشسته و از احترام ویژه ای از سوی وزیر برخوردار است، و همه اعیان مملکت و دانشمندان نامی در مقامی پائین تر از او قرار دارند و آن مرد در کمال بی پروائی در اثبات مسلک خود داد سخن می دهد و دیگران فقط گوش می دهند و از پاسخ گفتن به او گویا عاجز و ناتوان اند! وضع مجلس و سکوت اهل علم در برابر سفسطه ها و بافته های او علی بن میثم را هیجان زده و آشفته کرد، برای دفاع از حق پیش رفت و گفت ای وزیر حکومت و دولت امروز در بیرون از این کاخ مسئله شگفت انگیز دیدم! حسن بن سهل گفت چه دیدی؟ علی بن میثم پاسخ داد در کنار دجله مشاهده کردم یک کشتی بدون ناخدا مردم را سوار می کند و از این طرف دجله به طرف دیگر می برد، و از آن طرف به همان صورت مسافر به جانب دیگر می آورد!

مرد منکر حق به تصور خود برای کوبیدن علی بن میثم موقعیتی به دست آورد، به وزیر گفت: به نظر می رسد این شخص در عقلش دچار نقص و کمبود

ص:۳۲

---

۱- ۱) - حلقات المدرسیه

است که سخن دیوانگان را به زبان جاری می کند! علی بن میثم رو به مرد منکر کرد و گفت: قابل قبول نیست که یک کشتی مسافرینی را بدون وجود ناخدا از رودی بگذراند، مرد منکر گفت: نه هرگز نمی شود! علی بن میثم گفت: پس چگونه در این دریای پهناور هستی این مخلوقات و موجودات غیر قابل شمارش بدون محرکی در حرکت اند، و این ستارگان و اختران بیرون از شماره بدون گرداننده ای حکیم و عالم درگردش اند، ای مدعی دانش و عقل، تو برای حرکت یک کشتی از رودی به طرف دیگر ناخدائی را ضروری و لازم می دانی ولی برای این متحرکان بی شمار محرکی را لازم نمی بینی، اکنون دقت کن و اندیشه نما که کدام یک از ما ادعای امری محال می کنیم، مرد دهری مسلک که از استدلال عقلی و فطری علی بن میثم مبهوت شده بود درمانده و شرمنده سر به زیر انداخت و ساکت و بی حرف ماند، و دانست که دانشمند مسلمان مسئله کشتی را وسیله شکست مفتضحانه او قرار داده است. (۱)

### حقیقت هستی

از حضرت صادق (ع) پرسیدند بر وجود خدا و هستی حضرت او چه برهان و دلیلی داری؟

حضرت فرمود: دلیل هستی او هستی من است، زیرا اگر هستی من از خود من است از دو صورت بیرون نیست، یا من خود را زمانی که بوده ام هست نموده ام که این تحصیل حاصل است و معقول نیست، یا هنگامی که نبوده ام خود را به وجود آورده ام که پدید آمدن هستی از نیستی محال است، پس یقین است که مرا کسی به وجود آورده که هستی محض است و نیستی در او راه ندارد. (۲)



---

۱- ۱) - نامه دانشوران ج۳، ص۳۳۷.

۲- ۲) - لطائف الطوائف ۴۵.

## امام صادق و ابوشاکر دیصانی

ابوشاکر مردی دهری مسلک و منکر حق بود، روزی به محضر حضرت صادق آمد و گفت: مرا به پروردگارم هدایت کن و دلیلی استوار و واضع بر وجود خدا بیاور، حضرت فرمود جلوس کن، ابوشاکر نشست.

در آنجا طفلی بود که با تخم مرغی سرگرم بازی بود، حضرت تخم مرغ را از آن طفل گرفت و به ابوشاکر فرمود: با دقت بنگر، این تخم مرغ چون حصار استواری است که از همه جهات پوشیده شده، جدار بیرونی آن را پوستی قوی و ضخیم تشکیل داده و زیر آن پوسته نازکی قرار دارد، در داخل آن سفیده سیال و روانی است که در میان آن زردهای مایع مانند وجود دارد، نه سفیده با زرده مخلوط میشود، و نه زرده با سفیده آمیخته می گردد، تخممرغ به همین کیفیت ساخته و پرداخته شده، نه چیزی در آن وارد می شود، و نه از درون آن چیزی بیرون می آید، هم اکنون تو نمی دانی این تخم منشأ حیوانی ماده یا نر است، هنگامی که با شرایط ویژه شکست و باز شود جوجه ای همانند طاوس به رنگ های گوناگون از درون آن بیرون می آید، ای ابوشاکر آیا برای پدید آمدن این تخم مرغ با چنین خصوصیت هائی مدبری حکیم و آفریننده ای علیم لازم می دانی یا اعتقاد داری که این تخم مرغ تصادفی و خود به خود پیدا شده؟ !

ابوشاکر سر به زیر افکند و مدتی در اندیشه و فکر غرق شد سپس سر برداشت و گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و انک امام و حجه من الله علی خلقه و انا تائب مما کنت فیه:»

ص:۳۴

بر وحدانیت خدای بی شریک و نبوت بنده اش محمد، و این که تو امام و حجت خدا بر بندگانی شهادت می دهم، و از مسلک باطلی که تاکنون دچار آن بوده ام توبه می کنم. (1)در هر صورت اعتقاد به مدبر و کارگردان، و این که نیروئی بر همه هستی حاکم است که همه امور به اراده آن نیرو در جریان است، امری فطری و عقلی است، و باور قطعی به این که این نیرو و کارگردان وجود ندارد مسئله ای محال است.

فطرت و عقل و آثاری که در عرصه هستی خود نمائی دارند دلیل بر وجود صانعی حکیم و مدبری علیم، و کارگردانی خبیر است، ولی مسئله ای که در این میان قابل توجه است این است که گروهی هواپرست و اسیر شهوات بی مهار، و وابسته به مادیات و ظواهر، از اعتقاد انسان به نیروی کارگردان با انواع ترفندها و شستشوی مغزی سوءاستفاده کرده و بسیاری و بلکه اکثر مردم را در همه روزگاران در قبول مصداق حقیقی این نیرو و مدبر و کارگردان به اشتباه انداخته و گاهی برای این نیرو و کارگردان که دارای وحدت حقه حقیقیه است بت های زنده و بیجان و عناصر و اشجار، و ستارگان و ماه و خورشید را شریک در قدرت و ربوبیت قرار داده و شرک را که ظلم عظیم است به صورت هزاران مکتب و دین بر امت ها تحمیل نموده و از این طریق زمینه انواع فتنه ها و فسادها را در عرصه زندگی انسان آماده ساخته و از نظر رشد و تربیت ضربه های جبران ناپذیر به بشر وارد آورده و امنیت روان او را به خطر انداخته و سبب به وجود آمدن اختلافات سنگین و بروز جنگ های خانمانسوز گشته اند.



---

۱- ۱) - احتجاج طبرسی چاپ یک جلدی، ص ۱۷۱.

### آثار شوم اختلافات انسان در مسالک

بشر از ابتدای پیدایش تا این زمان که سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت شمسی هجری و بیست مارس دو هزار و هشت میلادی را می گذراند به خاطر روی گردانی از توحید، و دچار بودنش به انواع معبودهای باطل، و آلوده بودنش به شرک و اختلافات مسلک ها نه این که سودی نبرده، بلکه همواره در خسران به سر برده و به سوی تباهی پیش رفته، و رذائل اخلاقی را به جای فضائل اخلاقی قرار داده و در سنگ دلی و بی رحمی و درندگی و غارت گری و توحش و بربریت گوی سبقت را از همه حیوانات و چهارپایان و درندگان برده است.

وَ اَلْعَصْرِ إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ: (۱)

سوگند به عصر که انسان همه سرمایه های هستی خویش را تباه نموده و به باد داده است.

لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لاٰ یُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ یَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. . . . (۲)

آنان را نیروی فهم و دریافت است ولی دنبال فهم حقایق نیستند و دیدگانی است که به وسیله آن نشانه های حق را نمی بینند، و گوش هائی است که با آن سخن خدا و پیامبران را نمی شنوند، آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند.

حق و حقیقت که اختلاف پذیر نیست، پس این اختلافات و تقسیم شدن ملت ها به زورگو و زورپذیر، استعمارگر و استعمار شده، و این جنگ های خانمان سوزی که روی انسان را سیاه کرده، و تاریخ را به لکه ننگ آلوده بر اساس چه انگیزه ای است؟

قرآن مجید رمز اختلافات و انگیزه این همه پراکندگی و تشتت را در پیچ و خم هواپرستی و خودخواهی و شرک و جدائی از توحید، و حاکمیت طاغوت و بت



---

۱- ۱) - سوره عصر ۱- ۲.

۲- ۲) - اعراف ۱۷۹.

می دانـد، و عقیـده دارد تجاوز انسان از مرز توحیـد که عامل اتحاد و هم بسـتگی، و سـبب وحدت و محبت، و منشأ همزیستی مسالمت آمیز است مسبب این کشمکش های ظالمانه و جنایات بی شمار، و خیانت های غیر قابل جبران است.

إِنَّ اَلـدِّینَ عِنْـدَ اَللّٰهِ اَلْإِسْـلاٰمُ وَ مَا اِخْتَلَفَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیٰاتِ اَللّٰهِ فَإِنَّ اَللّٰهَ سَرِیعُ اَلْحِسٰابِ: (۱)

قطعاً آئین حقیقی که همه پیـامبران مبلغ آن بودنـد نزد خـدا اسـلام است که همه بشـریت بـا اعتقـاد و عمـل به آن میتوانـد در سلامت همه جانبه به سر ببرد، و اهل کتاب درباره آن اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را نسبت به حقانیتش آگاهی و بینائی حاصل شد، منشأ این اختلاف در میانشان تجاوز از مرز حقایق و حسد نسبت به عباد خدا بود، و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، و منکر اسلام الهی گردد بداند که خدا حسابرسی سریع است.

«اگر ما برنامه هائی که پیامبران پیشـنهاد کرده اند، و هدف های تربیتی آنان را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم بهتر می توانیم در این بررسـی کوتـاه به نتیجه برسـیم که برنـامه پیـامبران ایجاد روح تعاون و وحـدت کلمه در میان جوامع انسانی، و مبارزه با تجـاوز به حریم اسـتقلال و آزادی و حقوق دیگران است و این خود نشـان می دهـد که اسـلام ارائه شـده پیامبران نه تنها برای ایجاد مرز در میان جوامع بشـری طلوع نکرده، بلکه بخاطر در هم شکسـتن دیوارها و از میان بردن مرزها پدیـد آمـده اند، و نیز اگر هـدف هـائی را که قرآن کریم برای بعثت انبیـا بیـان کرده است بررسـی کنیم، اعتراف می نمـائیم که اسـلام یگـانه عـامل وحدت و هماهنگی است، و این خود یکی از بزرگ ترین اهداف سفیران الهی را تشکیل می دهد.

ص:۳۷

---

۱- ۱) - آل عمران ۱۹.

قرآن در موردی هدف پیامبران را تعلیم و تربیت می داند و می گوید: از علل بعثت انبیا این هدف، مقدس و با ارزش است و برای تحقق آن از جانب حق مأموریت یافته اند.

بشر پس از قرن ها به این حقیقت پی برده که آموزش و پرورش از جمله وسایل ارتقای او به سوی کمال است و بهمین خاطر بزرگ ترین و مهم ترین تشکیلات در هر مملکت متمدنی به این منظور تأسیس یافته است.

قرآن در مورد دیگر هدف پیامبران را مبارزه با ظلم و ستم و تجاوز و بیدادگری و احقاق حق مظلوم از ستم پیشگان می داند و می گوید:

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ اَلْکِتابَ وَ اَلْمِیزانَ لِیَقُومَ اَلنّاسُ بِالْقِسْطِ. . . . . (۱)

خداوند پیامبران را با بینات و کتاب و قوانین حکیمانه فرستاد تا مردم به عدالت قیام کنند و بر اساس قسط و انصاف زندگی نمایند.

روش است که رواج ظلم و توسعه ستم گری و مرگ عدالت و دادگری و وجدان و انصاف، ریشه حیات و تمدن انسان را می خشکاند و یقیناً زرق و برق ظاهری و نقش و نگارهای ساختمانی و طول و عرض خیابان ها، و استعمال الفاظ فریبنده و جشن ها و سرورها نمی توانند دردی را دوا کنند.

قرآن از دیگر اهداف انبیا را ریشه کن کردن اختلافات می داند، کاروان انسانیت به مثل مانند وسیله نقلیه ای است که گروهی به طور دسته جمعی آن را به جلو می رانند، و اگر این گروه اختلاف کنند و هر کسی آن را به یک طرف سوق دهد، از حرکت به سوی هدف باز می ماند و دچار وقفه می گردد، انتظار حرکت و پیشرفت به سوی هدف با بودن اختلاف و چند دستگی انتظار بی جا و توقعی واهی و باطل است، فقط در سایه تسلیم به اسلام که دین حقیقی خداست، و



---

۱- ۱) - حدید ۲۵.

توجه قلبی به توحید، و قرار گرفتن در گردونه یکتاپرستی و یکتا نگری است که اختلافات خطر زا ریشه کن می شود، و اختلالات روانی، و کینه ها و دشمنی های بیجا و جنگ اعصاب خاتمه می یابد، و افسانه اختلافات نژادی و قومی و مسلکی که سبب جنگ های خانمان سوز و هزاران ترور شده از میان می رود، و در سایه توحید و دین داری آسایش روحی و فکری و امنیت فردی و خانوادگی و اجتماعی نصیب جامعه انسانی می شود.» (۱)آری منشأ همه اختلافات که سبب بروز انواع مفاسد و جنایات، و ستم کاری ها و تجاوزات است غفلت از توحید، و دوری از خدا، و روی آوردن به طاغوت و پرستیدن بت های بی جان و جاندار و در یک کلمه کفر و شرک است.

## شرک از دیدگاه قرآن

انتخاب هر بتی به هر صورت صورت و شکل و به هر کیفیت و تحت هر عنوان و در یک کلمه قرار دادن هر معبودی در کنار معبود حق و مؤثر دانستن آن در زندگی چه زندگی مادی و چه معنوی و اعتقاد به این که این بت یا آن بت مظهر قدرتی نامرئی است، و در صورت پرستیده شدن امور زندگی به اصلاح می آید، امری باطل، خیالی، واهی و پوچ است، و عبادت و بندگی در برابر او عین ضلالت و گمراهی و سبب پست دشن روح و نابود شدن عزت، و پایمال گشتن کرامت و سوختن فضائل و حسنات و به کار افتادن استعدادها در طریق شیطانی و موجب فتنه و فساد و بر باد رفتن شخصیت، و خراب شدن دنیا و آخرت و نهایتاً افتادن در چاه هلاکت روحی و گرفتار آمدن به عذاب ابدی است.

معبودهای باطل و بت های جاندار و بی جان اثر مثبتی در حیات انسان ندارند، و هرگز قدرت باز کردن گرهی، از زندگی بر عهده آنان نیست و بی جان و



---

۱- ۱) - انسان و مذهب ۱۸۱ با اندکی تصرف در عبارات.

جانـدارشان در ایام گرفتاری ها و مصائب و به ویژه در آخرت انسان را رها کرده و ناپدید می شوند و گناه بدبخت شدن را به گردن پرستندگان خود می اندازند! !

این فقیر چهـارده مسـئله بسـیار مهم را از قرآن مجیـد در این سـطور رقم می زنم، باشـد که خواننـدگان عزیز با حقایقی در این زمینه آشنا شوند:

۱- همه پیامبران الهی به امت های خود به ویژه به مشـرکانشان با همه وجود اعلام می کردنـد که ما از جانب پدیـد آورنـده ی آفرینش فرمان یافته ایم که به عبادت او قیام نموده و شـریکی برای او قرار ندهیم، زیرا حضـرت او قدرت بی نهایت است و در هیچ کاری نیاز به شریک ندارد.

پیامبر بزرگوار اسلام فرمان یافت که همانند انبیاء پیش از خود این معنا را با صدای رسا به گوش مردم برساند.

قُلْ إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّٰهَ وَ لاٰ أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ: (۱)

بگو: من فرمان یافته ام که خدای یکتا و وجود مقدسـی که مسـتجمع همه صـفات کمالیه است را عبادت کنم، و به پرسـتش او گردن نهم و برای حضرتش هیچ شریکی قرار ندهم، فقط به سوی او دعوت می کنم، و بازگشتم تنها به جانب اوست.

۲- قرآن مجید برای پدر و مادر ارزشـی خاص قایل است، اغلب آیات حق پدر و مادر را پس از حق خدا ذکر کرده اند، قرآن به فرزندان دسـتور اکید می دهد به پدر و مادرتان احساس کنید، و در برابر آنان فروتن و خاکسار باشید، و ملاحظه هیچ مسئله ای را در احسان به آنان و فروتنی در برابرشان نداشـته باشـید، آنان تابع هر مسـلکی که باشـند باید از احترام و احسان فرزندان برخوردار باشـند و فرزندان نباید در رعایت حق آنان احساس خسـتگی نمایند و حق گفتن کلمه ای که آنان را دچار رنج کند ندارند، ولی پدر و مادر با همه موقعیت و جایگاهی که به عنوان پد و مادر دارند، اگر از انسان خواسـتند که برای خدا شریکی را معتقد



---

۱- ۱) - رعد ۳۶.

شود و مقام توحید را با شرک آلوده سازد، ابداً حق اطاعت از آنان را در این زمینه ندارد:

وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی اَلدُّنْیا مَعْرُوفاً: (۱)

و اگر آن دو نفر به تلاش و کوشش برخیزند تا تو را بر اساس جهل و نادانی و چیزی را شریک من قرار دهی از آنان پیروی مکن، ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه ای پسندیده معاشرت کن.

۳ - آنان که بت های جاندار و بیجان و طاغوت ها و زورمداران و اهل ثروت و مکنت را در زندگی خود دخیل می دانند، و فکر می کنند اگر اینان نباشند، نمی توانند به زندگی خود سر و سامان دهند، و حضرت حق به تنهائی در کارگردانی و تدبیر کافی نیست، و حتماً باید در جنب خدا به قدرتی و به عنصری و به شخصی تکیه کرد تا چرخ زندگی بچرخد مشرک هستند، و این گناه عظیم که در باطن آتش بسیار سوزنده ای است اعمال خوب و حسنات و خیرات آنان را بی اثر می سازد، و چیزی از صالحات آنان که به پاداش خدا برسد در پرونده ی ایشان نمی ماند، و به تعبیر زیبای قرآن همه اعمال مثبت آنان از اثر می افتد.

ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یعْمُرُوا مَساجِدَ اَللّهِ شاهِدِینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِی اَلنّارِ هُمْ خالِدُونَ: (۲)

و مشرکان و این بت پرستان و شخص پرستان گمراه در حالی که با کردار و رفتارشان بر ضد خود به کفر و انکار حقایق گواهی می دهند، صلاحیت آباد کردن مساجد خدا را ندارند اینانند که اعمالشان بی اثر و تباه است و در آتش جاودانه اند.



---

۱- ۱) - لقمان ۱۵.

۲- ۲) - توبه ۱۷.

۴ – خداونـد بزرگ جامع همه صـفات کمال، و در قدرت و قوت ذاتی بی نهایت، و بر غیب و شـهود احاطه قیومی دارد، و در هیچ امر و برنامه و کاری به کمک گرفتن از کسی و چیزی نیازمند نیست.

او چون به وجود آمدن چیزی را اراده کند با فرمان تکوینی کُن بدون فاصله به وجودش می آورد.

قدرتش بر هر چیزی احاطه دارد، و بر انجام هر کاری مقتدر و تواناست.

اعتقاد به این که در کارگردانی و کارش دارای شریک است، دروغ و افترائی بیش نیست، و این دروغ و افترا از گناهانی است که عـذاب الیم به دنبال دارد، و هر کس با این عقیـده باطل بمیرد ابـداً راه نجاتی برای او نیست، و همه درها در قیامت به روی او بسته است.

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِفْتَریٰ إِثْماً عَظِیماً: (۱)

یقیناً خدا شرک ورزی به حضرتش را نمی آمرزد، و گناه غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد، و هر کس برای خدا شریکی قرار دهد مسلماً گناه بزرگی مرتکب شده است.

۵ – انسان به تعبیر قرآن مجیـد گاهی در گمراهی است (۲)، و زمانی در گمراهی آشکار (۳)، و روزگاری در گمراهی بسیار دور است (۴)، یعنی گمراهی و ضـلالتی که آدمی را از دسترسـی به رحمت واسـعه خدا برای ابد محروم می سازد، شـرک در آیات قرآن مجید به عنوان گمراهی بسیار دور شمرده شده است و گناهی است



---

۱- ۱) – نساء ۴۸.

۲- ۲) – قمر ۴۷.

۳- ۳) – مریم ۳۸.

۴- ۴) – سبا ۸.

که سبب می شود همه درهای فیوضات الهیه به روی انسان در دنیا و آخرت بسته شود.

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً: (۱)

قطعاً خداونـد گناه شـرک ورزی به حضـرتش را نمی آمرزد، و گناه غیر آن را برای هر کس بخواهـد می آمرزد، و هر کس برای خدا شریک قرار دهد یقیناً به گمراهی بسیار دور افتاده است.

۶ - مشـرکان کـه برای حضـرت حق در ربـوبیتش و در تـدبیر و کـارگردانی اش از بت و غیر بت شـریک قرار داده انـد، همه درهای بهشت را به روی خود بسته، و همه درهای دوزخ را به روی خود باز کرده انـد و در غوغای محشـر هیـچ یاوری که از آنان دفاع کند نخواهند داشت.

قٰالَ اَلْمَسِیحُ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ اَلْجَنَّهَ وَ مَأْوٰاهُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ: (۲)

مسیح به بنی اسـرائیل گفت: ای بنی اسـرائیل خـدای را که پروردگار من و پیامبر شـماست بپرستید، مسـلماً هر کس برای خدا شریک قایل شود، بی تردید خدا بهشت را بر او حرام می کند، و جایگاهش آتش است، و برای ستم کاران هیچ یاوری نیست.

۷ - گول خورده هـای روزگـار، که بـا فتنه گری اربابـان کفر و نفاق، و با دچار شـدن به شتسـشوی مغزی، برای حضـرت حق معتقـد به شـریک شدند، و از این طریق هم به گمراهی افتادند، هم به پوچی و پوکی دچار شدند، و هم جیب دین سازان را از مـال دنیـا پر کردنـد و برای ارضـای خواسـته هـای نامعقول آنان وجود خود را هزینه نمودنـد، نمیـدانم چرا به این حقیقت فکر نکردند که آنچه را از اشـخاص یا عناصـر شـریک خدا خواندند نه این که قدرت آفریدن چیزی را نداشـتند بلکه خود مخلوق خالق یکتا و مصنوع صانع حکیم بودند، مخلوقی



---

۱- ۱) - نساء ۱۱۶.

۲- ۲) - مائده، ۷۲.

بی قـدرت و ضـعیف، مخلوقی ناتوان و محدود، مخلوقی که همه وجودش در دایره تکوین به کارگردانی حق در عرصه حیات بروز و ظهور داشت، مخلوقی که اگر عنصـر بود قابلیت تغییر به هر شـکلی را داشت و اگر شخص بود با دچار شدنش به حمله میکروب و ویروس از پای می افتاد.

به راستی فرعون های تاریـخ که گروهی را در بنـد بنـدگی خود به اسارت کشـیدند چه قـدرتی داشـتند و در برابر حوادث چه مقاومتی از خود نشان دادند، مگر نه این بود که هر کدام از آنان با کمترین حادثه ای به تخته تابوت گرفتار شدند، و به خاک تیره سـر گذارده در خانه قبر که برای آنان خانه ظلمت، وحشت، تاریکی بود جای داده شدند، انسان های بر اساس چه دلیل و برهانی آنان را به عنوان ربّ خود و شریک در ربوبیت حق انتخاب کردند.

عناصـری چون چوب، فلز، و. . . . . که از آنها بت ساخته می شـد، و آن بت را فتنه جویان و فریب کاران مظهر قـدرتی نامرئی در عرصه هستی در اعتقاد بت پرسـتان جای می دادند، چه شگفت انگیز است که پرستیده می شدند، در حالی که همه آنان را بدون این که بتوانند از خود دفاع کنند با اندکی آتش می توانستند بسوزانند یا به امواج آب رودخانه ای داده تا آب آنها را به دریا برده، در اعماق دریا از چشم ها ناپدید کنند.

اف بر بت پرستان، اسف بر آنان که فرعون ها را بندگی کردند! !

قرآن به آنان خطاب می کنند:

أَ يُشْرِكُونَ مٰا لاٰ يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ، وَ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ: (۱)

ص:۴۴

---

۱- ۱) - اعراف ۱۹۱- ۱۹۲.

آیا موجوداتی را شریک او قرار می دهند که قدرت ندارند کمترین چیزی را بیافرینند و خودشان آفریده می شوند؟ !

۸ - قرآن در جهت نفی شریک از حضرت حق، از مشرکان دعوت می کند به وضع آنچه را شریک خدا می دانند با چشم عقل نظر کنند، تا با این نگاه نظر به این نتیجه برسند که خدای یکتا و پروردگار مهربان شریکی ندارد، و آنچه را شریکان خدا قرار داده اند در عرصه هستی و به ویژه در امور تکوینی هیچ کاری از دستشان بر نمی آید، و کمترین کاربردی در جهان خلقت ندارند.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ شُرَكاءَكُمُ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ اَلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ أَمْ آتَيْنٰاهُمْ كِتٰاباً فَهُمْ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ اَلظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّٰ غُرُوراً: (۱)

بگو: از قدرت و تدبیر معبودانتان که به جای خدا می پرستید مرا خبر دهید، به من بنمایانید که چه چیزی از زمین را آفریده اند، یا این که شرکتی با خدا در آفرینش آسمان ها دارند، یا به آنان کتابی داده ایم که از آن بر حقانیت اعتقاد و ادعای خود دلیل و برهانی دارند؟ ! قطعاً چنین نیست که آنان می پندارند بلکه ستمکاران یکدیگر را جز بر اساس فریب وعده نمی دهند.

۹ - ایجاد جهان آفرینش، و باز گرداندنش به قیامت کاری نیست که بر عهده مخلوقی باشد، مخلوق در هر حدی از قدرت و توانمندی قرار داشته باشد از ساختن یک پر کاه عاجز است، مخلوق به بسیاری از امور خود جاهل است چه رسد به انجام کاری که علم بی جهل نیاز دارد، مخلوق از گذشته و بسیاری از امور حال فعلی و از همه آینده بی خبر است، کجا تسلط به مبدء و معاد دارد؟ !

مخلوق و شروع خلقت جهان، مخلوق و باز گرداندن جهان به قیامت؟ !

مخلوق یعنی موجودی که در پدید آمدنش هیچ اختیاری ندارد، و در مرگش اراده اش بی پایه و پوچ است، مخلوق یعنی موجودی سراپا نیاز، مسکنت،



---

۱- ۱) - فاطر ۴۰.

تهی دستی، فقر، احتیاج و محدویت، مخلوق کجا می تواند شریک خالق در مسئله خلقت و رزق و ربوبیت و کارگردانی و تدبیر امور باشد؟ !

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اَللّٰهُ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ: (۱)

۱۰ - خدای مهربان هر کاری که به مصلحت انسان یا موجود دیگر باشد با قدرت و اراده حکیمانه و نگاه عالمانه اش انجام می دهد، و نیاز ندارد که در انجام کار، کسی یا چیزی جفت و شفیع قدرت و اراده او گردد، مشرکان که گمان میبرند بت ها شفیع آنان در تحقق خواسته های آنان نزد خدا هستند، دچار گمان باطل و خیال فاسد هستند.

أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَعْقِلُونَ.

قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: (۲)

نه این که بی خبران از حقایق درباره قدرت خدا نمی اندیشند بلکه به جای خدا از بتان و معبودهای باطل شفیعانی برای خود گرفته اند، بگو: آیا از آنها شفاعت می طلبید هر چند مالک چیزی و اختیاردار شفاعتی نباشند و جدای از علم و عقل زیست کنند و حتی پرستش کنندگان خود را نشناسند؟ !

بگو شفاعت یکسره ویژه خداست، فرمانروائی آسمان ها و زمین در سیطره اوست، سپس به سوی او باز گردانده می شوید.

۱۱ - بت ها که تراشیده شده ها و ساخته های دست بی خبران است و به عللی واهی به معبود شدن انتخاب شدند، و انتخاب کنندگان شکل و صورت زندگی را از آنان می گرفتند، و آئین بت پرستی بر افکار و آراء و عقایدشان اثرگذار بود، جاوید و ابدی نیستند، و روزی می رسد که از آنها هیچ اثر و خبری نخواهد بود، و آن روز روزی است که پرستش کنندگان بت ها مات و مبهوت می شوند و



---

۱- ۱) - یونس ۳۴.

۲- ۲) - زمر ۴۳- ۴۴.

عرصه حیات خود را از آن مخلوقات بی قدرت خالی دیده به فریاد می آیند، و دنبال دستگیره نجات می گردند ولی هیچ وسیله ای را برای رهائی و آزادی از گرفتاری ها نمی یابند.

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادیٰ کَمٰا خَلَقْنٰاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاکُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِکُمْ وَ مٰا نَریٰ مَعَکُمْ شُفَعٰاءَکُمُ اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکٰاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ مٰا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: (۱)

و لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می شود: همان گونه که شما را نخستین بار در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز آفریدیم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید، و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید و شفیعانتان را که در ربوبیت و عبادت ما شریک می پنداشتید همراهتان نمی بینیم، یقیناً پیوندهای شما با همه چیز قطع شده و آنچه را شریکان خدا گمان می کردید از دستتان رفته و ناپدید و گم شده اند.

۱۲ - مشرکان در هیچ روزگاری به عاقبت خوش و سرانجام نیک نرسیدند، عمری را در گناه و فتنه و فساد و مخالفت با حق سپری کردند، و بار سنگینی از معاصی را بر دوش برداشتند و با خفت و خواری و ذلت و بیچارگی مردند، و آثار آنان هم پس از مدتی بر باد رفت و ردپائی از خودشان و آثارشان جز اندکی از ساخته هایشان برای عبرت گرفتن دیگران بر جای نماند.

قُلْ سِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلُ کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ: (۲)

بگو: در زمین گردش کنید پس با تأمل بنگرید که سرانجام کسانی که پیش تر زندگی می کردند و مرتکب گناه می شوند چگونه شد، بیش تر آنان اسیر آئین شرک بودند.

۱۳ - عرصه قیامت عرصه عجیبی است، برای درک اوضاع قیامت باید در اسامی آن دقت کرد، و به عمق آیات مربوط به قیامت دقت عقلی نمود، قیامت



---

۱- ۱) - انعام ۹۴.

۲- ۲) - روم ۴۲.

روزی است که حتی همه خوبان با داشتن ایمان و اخلاق و عمل صالح نیازمند به رحمت حضرت حق هستند، و آنجا هر دستگیره ی نجاتی از بالاترین ارزش برخوردار است، در آن فزع اکبر، و غوغای بی نظیر، مشرکان تهیدست سرگردان و سر بزیرند، و آنچه را در دنیا می پنداشتند دستگیره نجات و شفیع آنان برای بیرون رفتن از چاه گرفتاری است در قیامت نمی بینند، و برای نجات خود راهی پیدا نمی کنند و از شدت بدبختی برای رهائی از عذاب متوسل به دروغ هم می شوند:

وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکاؤُکُمُ اَلَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ:

ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا وَ اَللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ.

اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ. (۱)

و یاد کن روزی که همه آنان را در قیامت جمع می کنیم، سپس به کسانی که برای خدا شریک قرار دادند می گوئیم:

شریکانتان که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجایند تا شما را از عذاب امروز نجات دهند؟ !

پس آن روز بهانه و عذرشان برای رهائی از عذاب فقط این است که خواهند گفت به الله پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.

با تأمل بنگر که چگونه بر خود دروغ می بندند، و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از دستشان رفت و گم شد.

۱۴- سرانجام مشرکان در قیامت به خاطر شریک قرار دادن برای خدا به ویژه در عبادت و بندگی و اطاعت و فرمانبردن از طواغیت که از بدترین مراحل شرک است، و این اطاعت و فرمانبرداری سبب تسلط بت های جانداری چون فرعونیان، امویان، عباسیان و دولت های ملحد و کافر در طول تاریخ بر ملت ها شد عذابی



---

۱- ۱) - انعام ۲۲- ۲۴.

بسیار سخت و غیر قابل تخفیف، و آتشی جاودانه و دوزخی ابدی و همیشگی است.

إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ.

لَوْ كٰانَ هٰؤُلاٰءِ آلِهَةً مٰا وَرَدُوهٰا وَ كُلٌّ فِيهٰا خٰالِدُونَ.

لَهُمْ فِيهٰا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهٰا لاٰ يَسْمَعُونَ.

به آنان گویند: یقیناً شما و معبودانی که به جای خدا می پرستیدید هیزم دوزخید، بی تردید شما در آن وارد خواهید شد.

اگر آنچه را شریک خدا قرار دادید معبود بر حق بودند وارد دوزخ نمی شدند در حالی که همه بتان و بت پرستان در دوزخ جاودانه اند.

آنان در میان شعله های آتش نعره های دردناکی دارند و در آنجا سخنی امیدوار کننده نمی شنوند.

راستی باطل گرائی، و معبود پنداشتن مخلوق، و تکیه بر تکیه گاه پوچ و توخالی سبب چه دردسرهائی برای انسان و موجب چه عذاب دردناکی آن هم به صورت ابدی برای اوست.

### توحید ذات و صفات

ذات حضرت حقیقتی است که مطلقاً کثرت و تعدد و اجزائی برای او متصور نیست، ذاتی است که تجزیه به این جزء و آن جزء و به ذات و اسم و ذات و صفات نمی شود.

در صفت الوهیت یعنی معبود بودن واحد است و کسی شریک او نیست، در سایر صفات هم مانند قدرت، علم، حیات و احد است و شریکی ندارد، علم او مانند دیگر علوم و قدرت و حیاتش مانند سایر قدرت ها و حیات ها نیست، صفات گوناگونی که برای حضرتش تصور می شود فقط از نظر مفهوم با هم متفاوت است ولی در خارج تعدد و کثرتی ندارد، در حقیقت همه صفات یک چیزند و آن ذات بی بدیل اوست، وحدتی که شایسته ساحت مقدس اوست از قبیل وحدت عددی و نوعی و جنسی نیست، بلکه وحدت حقه حقیقیه است، آیه

شریفه این وحدت را مطرح می کند و با لفظ واحد می خواهد بگوید مقام الوهیت یعنی مقامی که سزاوار عبادت و بندگی است فقط اوست نه آنچه را شما به عنوان اله انتخاب کرده اید، که اله انتخاب شما از هر نوع جنسی باشد مخلوق ضعیف است و هیچ گونه استحقاقی برای عبادت ندارد.

لاـ در آیه شریفه لای نفی جنس است که ذات هر چیزی را به عنوان ذات نفی می کند نه وصفی از اوصاف آن را، و از نظر ترکیب ادبی خبر لاـ در آیه موجود یا کائن یا امثال آن است و چون ضمیر هو ضمیر رفع است نه ضمیر نصب لفظ إِلّا برای استثناء نیست بلکه باید صفت برای اله و به معنی غیر باشد و در حقیقت جمله مزبور به این صورت است.

«لا اله غیر الله بموجود»

معبود حقی که غیر خدا که لایق پرستش وجود ندارد، جمله مزبور فقط برای نفی معبودهای خیالی است که مشرکین برای خود انتخاب کردند نه این که دو مطلب را در برداشته باشد: یکی نفی آن معبودها و دیگر اثبات وجود خدا چون گفته شد إِلّا در اینجا برای استثناء نیست تا دلالت بر نفی و اثبات کند، چرا که قرآن مجید اصل وجود خدا را از بدیهیات دانسته و محتاج به استدلال نمی بیند و تمام توجهش به اثبات صفات مانند یگانگی، خالقیت، علم، قدرت و امثال آن است. (۱)آری حضرتش در ذات و صفات مثل و کفوی ندارد، در استحقاق عبادت یعنی در الهیت فرداست، تبعیض و تجزیه بر ذاتش روا نیست، در ازلیت و ابدیت ذات یگانه است.

ص:۵۰

---

۱- ۱) - المیزان ج ۱ ص ۵۵۸.

«ایمـان به الوهیت واحـد است که از هر عبودیت دیگر و کفر و کتمان می رهانـد و اسـتعدادها را برای کمال و به سوی تکامل برمی انگیزد، عبـادت هر معبودی جز کمال و قـدرت مطلق چون هم سـطح انسان یا پست تر است موجب انحطاط و توقف می گردد و استعدادها را خاموش و مکتوم و حقایق را مسخ و محرّف می نماید.

آن بت پرستی که سـنگ و چوب را می پرسـتد، تا ماده پرست و شـهوت پرستی که به مظاهر آنها سر فرود می آورد، و احکام خـدا و هـدایت را برای تقرب به آنان تأویل و کتمان می نماید، تا عقیده و مرام پرست جامدی که همه حقایق بسـیط را در راه افکار ساخته و محـدود خود شـکل می دهد و تحریف می نماید، تا علم و فرمول پرستی که می کوشد تا هر حقیقت و واقعیت آزادی را بـا دریـافت هـای محـدود خود منطبق سـازد، چون انسـان به هر مقام فکری و علمی برسـد باز خود را مخلوق و مألوه ومحکوم می بیند ناچار باید معبودی برای خود بسازد و منتهای عشق و کشش خود را به آن برساند و چون نمی خواهد یا نمی توانـد انـدیشه خود را از هر قیـد و محـدودیتی آزاد نمایـد و از میان قشـرهای اوهام و تقالید و دیوارهای علمی بیرون آید و به معبود مطلق و واحد برسد، معبودها و الوهیت هائی برای خود می سازد که با خاموشی و تنبلی ذهنش سازگار و نزدیک باشد.

لاـ إِلَهَ إِلاّ هُوَ تأکیـد وحـدت و نفی هر گونه الوهیت و نمودار بسط و برگشت نمودها و نورها و نیروها به همان هستی واحـد و مطلق است.

همـه از او و بـه او برمی گردنـد و همـه از او هسـتی و حرکت و کمـال و جمـال و پیوسـتگی دارنـد، عبـادت و پیوسـتگی به او پیوستگی و هماهنگی با همه اجزاء جهان و در مسیر آن است.

آن رحمت و نوازشی که انسان گمراه از غیر او می جوید، و چشم میدوزد و کمر خم می نماید، باید از آن سرچشمه بی دریغ رحمت بجوید تا چشمش باز و قامتش راست گردد (۱)» شرح و توضیح رحمن و رحیم به طور مفصل در سوره حمد گذشت.

### هشت رشته دانش در توحید

در این بخش لازم می دانم به عناوین این هشت رشته اشاره کنم، زیرا شرح هر کدام کتابی جداگانه لازم دارد، البته اگر کسی بخواهد این هشت رشته را به طور مشروح بداند باید پس از قرآن مجید و نهج البلاغه و دعای اول صحیفه سجادیه به کتاب های با ارزشی چون کافی، توحید صدوق، بحارالانوار باب توحید، علم الیقین فیض کاشانی جلد اول، و محجه البیضاء مراجعه کند.

۱- وجود حق ۲- توحید او ۳- تنزیه حضرتش از عیب و نقص ۴- صفات علیای او ۵- بخشی از نعوت او ۶- اسماء حسنی ۷- افعال و قضا و قدرش ۸- بخشی از آثار رحمت و آیات عظمتش.

در رابطه با شناخت وجودش و برخی از صفات و افعالش برای نورانی شدن قلب خوانندگان عزیز به آیاتی از قرآن مجید و روایاتی از مکتب اهل بیت علیهم السلام اشاره می کنم.

إِنَّ اَللّٰهَ فٰالِقُ اَلْحَبِّ وَ اَلنَّوىٰ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَيِّ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ: (۲)

یقیناً خدا شکافنده دانه و هسته در بستر طبیعت است، اوست که زنده را از مرده بیرون می آورد، و بیرون آورنده مرده از زنده است، این است خدا، پس چگونه از حق که از آفتاب روشن تر است منصرفتان می کنند؟ !

ص:۵۲

---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲ ص ۳۱.

۲- ۲) - انعام ۹۵.

فَالِقُ اَلْإِصْبٰاحِ وَ جَعَلَ اَللَّیْلَ سَکَناً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ حُسْبٰاناً ذٰلِکَ تَقْدِیرُ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیمِ: (۱)

خداوند شکافنده صبح از میان پرده تاریک شب است و شب را برای آرامش قرار داد، و خورشید و ماه را وسیله ای برای محاسبه و اندازه گیری زمان مقرر فرمود، این است اندازه گیری توانای شکست ناپذیر دانا.

وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِی ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ.

وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ: (۲)

و اوست که ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله آنها در تاریکی های خشکی و دریا راه یابید، مسلماً ما آیات و نشانه های خود را برای قومی که دانایند بیان نمودیم.

و اوست که شما را از یک یک ذات آفرید، برخی از شما استقرار یافته در زمین و برخی به ودیعت نهاده در اصلاب و رحم هایند، ما نشانه های خود را برای قومی که می فهمند بیان کردیم.

وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ کُلِّ شَیْءٍ فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرٰاکِباً وَ مِنَ اَلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِیَهٌ وَ جَنّٰاتٍ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ اَلزَّیْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُشْتَبِهاً وَ غَیْرَ مُتَشٰابِهٍ اُنْظُرُوا إِلیٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکُمْ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ: (۳)

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویانیدیم، و از آن ساقه ها و شاخه های سبز در آوریم، و از آن دانه های متراکم را خارج می کنیم، و باغ هائی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی شباهت به هم بیرون می آوریم، به میوه اش چون میوه دهد و به کیفیت رسیدنش به میوه کامل با تامل بنگرید، مسلما در این امور برای اهل ایمان نشانه هائی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست.



---

۱- ۱) - انعام ۹۶.

۲- ۲) - انعام ۹۷- ۹۸.

۳- ۳) - انعام ۹۹.

وَ هُوَ اَلَّذِی مَدَّ اَلْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ وَ أَنْهٰاراً وَ مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِیهٰا زَوْجَیْنِ اِثْنَیْنِ یُغْشِی اَللَّیْلَ اَلنَّهٰارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ: (۱)

و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوه هائی استوار و نهرهائی پدید آورد، و در آن از همه محصولات و میوه ها نوعی دوتائی [نر و ماده] قرار داد، شب را به روز می پوشاند [تا ادامه حیات برای همه نباتات و موجودات زنده ممکن باشد] یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه هائی بر توحید، ربوبیت، و قدرت خداست

وَ فِی اَلْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجٰاوِرٰاتٌ وَ جَنّٰاتٌ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوٰانٌ وَ غَیْرُ صِنْوٰانٍ یُسْقیٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلیٰ بَعْضٍ فِی اَلْأُکُلِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ: (۲)

در زمین قطعات مختلف و گوناگون، و باغ هائی از انگور و کشت زار و درختان خرمائی است که بر یک ریشه و غیر یک ریشه می رویند، ما برخی از آنها را در میوه و محصول با آن که از یک آب سیراب می شوند بر برخی دیگر برتری می دهیم، بی تردید در این امور برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هائی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست.

نمونه این آیات در قرآن مجید زیاد است، که تعمق و تفکر در آنها انسان را وادار به اعتراف به این حقیقت می کند که کارگردان و مدبر، و خالق و پرورش دهنده همه موجودات یکی است و در هیچ کاری از کارهایش شریک ندارد، و با دارا بودن قدرت بی نهایت نیاز به شریک برای او نیست.

### برخی از روایات باب توحید

از رسول خدا خطبه بسیار مهمی در باب توحید وارد شده که به ترجمه آن اکتفا می کنم: (۳)ستایش برای خدائی است که در اولیت و ازلیت یکتاست، به سبب الهیتش عظمت دارد، و با کبریائی و جبروتش اظهار بزرگواری می نماید، آنچه را به



---

۱- ۱) - رعد ۳.

۲- ۲) - رعد ۴.

۳- ۳) - بحار ج ۴ ص ۲۸۷.

وجود آورده ابتداءً و بدون نقشه قبلی ایجاد کرده است، آفریننده ما با لطف پروردگاری اش قدیم است، و با آگاهی به خبر و نتیجه خلقت نطفه موجودات زنده را شکافته است، و با نیروی استوارش آفریده های را پدید آورده، با روشنی صبحگاهان سیاهی شب را به روز آورده، هیچ قدرتی نمی تواند خلقتش را تبدیل نماید و هیچ توان مندی نمی تواند صنعش را تغییر دهد، دستورش تعقیب کننده و فرمانش را ردّ کننده ای نیست.

راحت گاهی از اجابت دعوتش وجود ندارد، و سلطنت و ملکش را زوالی نیست، مدت حکومتش پایان نمی پذیرد، او خدائی ثابت و ازلی و دائم و همیشگی است، نورش میان او و مخلوقاتش حجاب قرار داده ذات محجوبش در افق بلند و عزتی شامخ و سلطنتی عالی است.

بالاتر از همه چیز و نزدیک به همه چیز است، بدون این که با چشم سر دیده شود برای مخلوق خود تجلی می کند، او در دیدگاه بسیار بلندی قرار دارد، دوست دارد که با این عظمت و جلالت به مقام وحدانیت و یگانگی اختصاص داده شود، زیرا اینگونه ویژگی ها را غیر او دارا نیست، که نورش سبب احتجاب او شود، و نسبت به هستی در یک چنین مقام بلندی واقع گردد، خود را از آفریده ها پنهان داشته، ولی سفیرانی را به سوی ایشان فرستاده که حجت و راهنمای رسای مخلوق قرار گیرند، و پیامبران را گواه بر بندگان گمارده، در میان انسانها پیامبران برانگیخته است که مژده رسان رحمت و هشدار دهنده نسبت به عذاب باشند، برای این که اگر کسی به هلاکت می رسد دلیل و حجت بر او قائم باشد، و اگر فردی حیات معنوی می یابد بر اساس برهان یابد، و آنچه بندگان درباره خدای خود نمی دانستند به وسیله آن سفیران بفهمند، پس او را با کمک انبیا به پروردگاری بشناسند پس از این که انکار نمودند و به یگانه بودنش اعتراف نمایند بعد از آن که عناد ورزیدند.

فتح بن یزید می گوید از حضرت رضا (ع) درباره ی کمترین معرفت نسبت به خدا پرسیدم حضرت پاسخ داد:

«الاقرار بانه لا اله غیره، و لا شبه له و لا نظیر و انه قدیم مثبت موجود غیر فقید، و انه لیس کمثله شیء:» (۱)

اقرار به این که معبود سزاوار بندگی و عبادت جز او نیست، شبیهی ندارد، مانندی برای او نمی باشد، قدیم و پابرجاست، وجودی است که عدم در او راه ندارد، و چیزی در همه هستی مانند او نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که امیرالمؤمنین فرمود:

«اعرفو الله بالله و الرسول بالرساله و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان:» (۲)

خدا را به خودش بشناسید، و پیامبر را با رسالتش درک کنید، و اولی الامر را با امر به معروف و عدالت و نیکی به همگان شناسائی کنید.

از حضرت صادق روایت شده یهود به پیامبر اسلام گفتند نسب خدا را برای ما بیان کن، حضرت سه روز پاسخ آنان را نداد تا سوره ی توحید نازل شد:

قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ (۱) اَللّٰهُ اَلصَّمَدُ (۲) لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ (۳) وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ:

بگو او یگانه ایست که مستجمع همه صفات کمالیه است، بی نیاز از هر چیزی و هر کسی است و کل نیازمندان که نیازمندی عین ذات آنان است به او برای رفع نیاز روی می کنند، کسی را نزاده، و از کسی زائیده نشده، هیچ کس در ذات و صفات همانند و همتا و شبیه او نیست. (۳)

## موّحد

کسی که در جهت اعتقاد و عمل معبودهای باطل را نفی کند، و در باطن قلب جز به حضرت حق به عنوان خالق یکتا، و تنها کارگردان هستی ایمان نداشته باشد و در عمل جز به فرمان های حق و دستورات پروردگار گردن نهد، و زیر بار



---

۱- ۱) - الکتب الاربعه کافی ج ۱ ص ۴۶.

۲- ۲) - کافی ج ۱ ص ۴۵ الکتب الاربعه.

۳- ۳) - الکتب الاربعه کافی ج ۱ ص ۴۸.

تحمیل فرهنگ های غیر خدا نرود، و پیوسته با بت و بت تراش و بت پرست، در مبارزه باشد و در ایمان و اعمالش خلوص و اخلاص ورزد، و تحت هیچ فشاری از صراط مستقیم حق منحرف نگردد و چیزی را بر خدا ترجیح ندهد موحد است.

همه روایات باب توحید ناظر به توحید در اعتقاد، و توحید در عمل است، شعار لا إِلَهَ إِلاَّ اَللّٰهُ دادن در حالی که قلب معتقد به بت جاندار و بیجان باشد، و برای چند روز زندگی دنیا زیر بار فرهنگ طاغوت قرار گرفتن شعار بی معنا و بدون اثر و بدون بهره و ثواب است،

موحد چو در پای ریزی زرش جج

و گر تیغ هندی نهی بر سرش جج نباشد امید و هراسش ز کس جج بر این است آئین توحید و بس ج یاران واقعی پیامبران و امامان و به ویژه هفتاد و دو یار حضرت حسین نمونه اعلای اهل توحیدند، و مصداق حقیقی موحدند. آسیه همسر فرعون که به وسیله فرعونیان زیر سخت ترین شکنجه ها برای جدا کردنش از توحید بود، و لحظه ای در ایمان و عمل از حق جدا نشد، مریم کبری و خدیجه غرّاء که در راه توحید انواع بلاها را تحمل کردند و از حق جدا نشدند، صدیقه کبری و حضرت زینب همه و همه مصداق اتم مؤمن به حق و مجسمه نشان دهنده توحید بودند، چنین توحیدی و این چنین موحد بودن ثمن بهشت و حصن حصین حق، و مایه نجات و سعادت، و سرمایه دنیا و آخرت و سبب مصون ماندن از خزی دنیا و عذاب آخرت است.

صدوق رئیس محدثین شیعه در کتاب امالی روایت می کند که برای حضرت حسین دو انگشتر بود نقش یکی از آنها این بود:

ص:۵۷

«لا اله الا الله عده للقاء الله» (۱)

توحید اعتقادی و عملی توشه ای برای روز ملاقات با خداست.

روایاتی در کتاب با ارزش ثواب الاعمال در باب توحید و آثارش نقل شده از جمله:

پیامبر اسلام فرمود:

«ثمن الجنه لا اله الا الله:» (۲)

قیمت بهشت لا اله الا الله است.

یقیناً ثمن بهشت لفظ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ که مرکب از لام و الف و هاء است نمی باشد، منظور رسول خدا حقیقت توحید است که سرمایه قلبی، و جلوه عملی است.

از حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت شده است:

«لیس شییء الا و له شیئ یعد له الا الله عزوجل فانه لا یعد له شیئ و لا اله الا الله فانه لا یعد لها شیئ، و دمعه من خوف الله فانه لیس لها مثقال فان سالت علی وجهه لم یرهقه قتر و لا ذله» (۳)

چیزی نیست مگر این که برای آن عِدْل و هم وزنی وجود دارد، مگر خدای عزوجل که معادلی ندارد، و توحید که برای آن عِدْلی نیست و قطره ای اشک از خوف خدا که هم وزنی ندارد، چون بر صورت جاری شود آن صورت را سیاهی و ذلت نخواهد گرفت.

«عن النبی من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنه و اخلاصه بها ان یحجزه لا اله الا الله عما حرم الله:» (۴)

از پیامبر روایت شده کسی که با اخلاص «لا اله الا الله» بگوید وارد بهشت می شود، و اخلاص به آن این است که «لا اله الا الله» او را از آنچه خدا حرام کرده است باز دارد.

ص:۵۸

---

۱- ۱) - امالی صدوق ص.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ۳.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۳.

۴- ۴) - ثواب الاعمال.

از رسول خدا روایت شده:

«لاـ يزال لاـ اله الاـ الله ترد غضب الرب جـل جلاله عن العباد ما كانوا لا يبالون ما انتقص من دنياهم اذا سـلم دينهم فاذا كانوا لا يبالون ما انتقص من دينهم اذا سلمت دنياهم ثم قالوها ردت عليهم و قيل كذبتم و لبستم بها صادقين:» (۱)

پیوسته توحیـد اعتقـادی و عملی خشم پروردگـار را از بنـدگان برمی گردانـد، هنگـامی که باك نداشـته باشـند از دنیای آنان کاسـته شود چون دینشان سالم بماند، ولی زمانی که از نقص دینشان باك نداشـته باشند، وقتی دنیایشان سالم بماند و در چنین فضائی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوینـد به آنان بازگشت داده می شود و به آنان گویند دروغ گفتند و نسـبت به توحید صادق و راسـتگو نیستید.

یـک بار دیگر در این روایات دقت کنیـد تا بیشتر به این حقیقت پی ببریـد که منظور از توحیـد فقط گفتن کلمه طیبه لا إِلَهَ إِلَّا اَللَّهُ نیست، بلکه بایـد توحید به صورت ایمان به خدا و نفی معبودهای باطل در افق قلب طلوع داشـته باشد و در عمل هم انسان به خواسته های حق عمل کند و از محرمات بیان شده در قرآن و فرهنگ اهل بیت بپرهیزد.

پیـامبر اسـلام حـدود چهـل نفر از اقوامش را در خـانه عمویش ابوطالب دعوت کرد، و پس از تشـکیل جلسه برای آنان به طور مفصل سخن گفت و در ضمن سخن فرمود:

«انـا ادعـوكم الى كلمـتين خفيفـتين على اللسـان، ثقيلـتين فى الميزان تملكـون بهمـا العرب و العجم و تنقـاد لكم بهمـا الاـمم و تدخلون بهما الجنه و تنجون بهما من النار، شهاده ان لا اله الا الله و انى رسول الله:» (۲)

من شـما را به دو کلمه که تلفظش بر زبـان آسان و در ترازوی عمل سـنگین است دعوت می کنم، شـما با تحقق دادن حقیقت این دو کلمه در باطن و ظاهرتان و در



---

۱- ۱) - ثواب الاعمال.

۲- ۲) - ارشاد مفید ج ۱ ص ۵۰.

اعتقاد و عملتان مالک عرب و عجم می شوید، و همه امت ها مطیع شما می گردند، و به وسیله این دو کلمه وارد بهشت می شوید و از دوزخ نجات پیدا می کنید و آن شهادت بر وحدانیت خداست و این که معبودی جز او سزاوار پرستش نیست و این که من فرستاده خدا هستم.

صدوق در عیون اخبار الرضا روایت می کند: چون حضرت رضا خواستند از نیشابور به خراسان حرکت کنند، مردم نیشابور آن حضرت را تا بیرون شهر بدرقه کردند، حضرت لحظه وداع پرده محمل را کنار زدند و از پدرانش از رسول خدا روایت کردند که رسول خدا از حضرت حق نقل کرد:

«کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی قال فلما مرت الراحله ناد انا بشروطها و انا من شروطها:» (۱)

توحید حصار محکم من است، پس کسی که وارد حصار من شود از عذاب من ایمن است، راوی می گوید: چون شتر حرکت کرد ما را مخاطب قرار داده فریاد برداشت به شرایطی و من از شرایط آن هستم.

در بررسی حدیث، باید به چهار حقیقت اشاره کرد: ۱- سند حدیث: سند حدیث از بهترین اسناد است تا جائی که معروف به سلسله الذهب شده است.

۲- دلالت حدیث: حدیث از نظر دلالت راه را می نماید که تنها راه نجات و راه تحقق سعادت راه خدا و توحید به معنای واقعی است.

۳- حدیث راهنما را برای دلالت کردن امت به راه نشان می دهد که معصوم است و بدون چنین راهنمائی یقیناً انسان دچار گمراهی می گردد.

۴- عمده مسئله متابعت و پیروی از راهنماست که هر کس در دنیا از راهنمای واقعی که امام معصوم است پیروی کند به خوشبختی و کمال می رسد، و در آخرت به سعادت جاودانی در کنار امام متابعت شده می رسد.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا: (۲)

ص:۶۰

---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵ ح ۴.

۲- ۲) - اسراء ۷۱.

روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان می خوانیم پس کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان دهند، نامه خود را با خوشحالی و سرور می خوانند و به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

در هر صورت روشن شد که مراد از لا إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ حذف و انتخاب در همه شئون زندگی است، حذف معبودهای باطل و همه محرمات، و انتخاب معبود حق و فرمان بردن از او در همه شئون حیات و همه امور مادی و معنوی است.

## نکته ای عجیب

لا إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ دوازده حرف است، معلم توحید محمد رسول الله نیز دوازده حرف است، راهنمای راه توحید علی بن ابیطالب هم دوازده حرف است، امامان معصوم هم دوازده نفرند، ماه های شمسی و قمری هم دوازده ماه است.

## موحدان در قیامت

توحید زمانی که از مشرق قلب به صورت ایمان خالصانه و نفی معبودهای باطل طلوع کند، و جلوه ی آن در همه ی اعمال ظهور نماید به انسان ارزشی فوق تصور می دهد، و وجودش را در قیامت بر آتش دوزخ حرام می نماید.

صدوق پیشوای محدثین شیعه و خُبره حدیث در کتاب امالی روایت می کند که پیامبر فرمود:

«و الذی بعثنی بالحق بشیراً لا یعذب الله بالنار موحدا ابدا و ان اهل التوحید لیشفعون فیشفعون ثم قال:»

سوگند به کسی که مرا بر اساس حق بشیر فرستاد خدا موحدی را هرگز به آتش عذاب نمی کند، و بی تردید اهل توحید شفاعت می کنند، و شفاعت آنان پذیرفته می شود، سپس فرمود:

چون روز قیامت شود، خداوند فرمان می دهد قومی را که در دنیا بدکردار بودند به آتش بیندازند، آنان می گویند:

پروردگارا چگونه ما را وارد دوزخ می کنی در حالی که تو را در دنیا به یگانگی می شناختیم، و چگونه زبان ما را می سوزانی در حالی که در دنیا به توحیدت گویا بود، و چگونه قلوب ما را دچار آتش می کنی در حالی که بر یگانگی تو ایمان و اعتقاد داشت، و چگونه صورت های ما را در معرض سوختن قرار می دهی در حالی که برای عبادت تو برخاک سائیده شد، و چگونه دو دستان ما را به آتش می سوزانی در حالی که برای دعا به پیشگاه تو برداشته شده؟

خداوند میفرماید: بندگان من اعمالتان در دنیا زشت بوده و نهایتاً پاداش شما دوزخ است، می گویند خداوندا گذشت و عفو تو بزرگ تر است یا خطاهای ما پاسخ می رسد عفو و گذشت من، می گویند رحمت تو گسترده تر است یا گناهان ما، خطاب می رسد رحمت من می گویند اقرار ما به توحید و یگانگی تو بزرگ تر است یا معاصی ما، جواب می رسد اقرار شما به توحید من بزرگ تر است، عرضه می دارند پروردگارا باید عفو رحمتت که فراگیر نسبت به هر چیزی است ما را فرا بگیرد، خداوند می فرماید: فرشتگانم به عزت و جلالم سوگند مخلوقی را به سویم محبوب تر از اقرار کنندگان به توحیدم و این که معبودی جز من نیست نیافریده ام و سزاوار است که اهل توحیدم را وارد آتش نکنم، بندگانم را به بهشت در آورید. (۱)ایمان به خداوند، و غرق بودن در توحید، و عمل به دستورات مالک ملک هستی سبب سلامت و عافیت همه جانبه و موجب سعادت و خوشبختی در دنیا

ص:۶۲

---

۱- ۱) - امالی صدوق مجلس ۴۹ ص ۲۹۶- علم الیقین فیض ج ۲ ص ۱۰۴۷.

و آخرت است، و این حقیقتی است که تاریخ حیات انسان عملاً آن را به اثبات رسانیده است.

از نشانه های خوشبختی در زندگی تندرستی است، بدون سلامت و صحت هیچ فرد یا جامعه ای روی خوشی و سعادت را نخواهد دید، مردم علیل و رنجوری که همواره در آتش تب و رنج و عذاب جسمانی می سوزند و می گدازند کجا قادرند که با جهش نیرومندانه از پیچ و خم مشکلات بگذرند و به سوی هدف های بزرگ و عالی گام های بلند و بلندتر بردارند؟ ! راستی چه خوب است انسان زندگی را از نظر کیفیت بنگرد نه از جهت کمیت، آن مردمی که زنده اند ولی دوران زندگی را به بطالت و خوش گذرانی های بی منطق و تحلیل بر جسم و جان می گذرانند و در طول حیات کمترین نتیجه ای برای خود یا دیگران ندارند و کوچک ترین گامی که مفید به حال خود یا جامعه باشد برنمی دارند برای حیات و عمرشان چه سود و ارزشی میتوان به حساب آورد؟ !

دنیائی که از فشار طاقت فرسای مشکلات خسته و وامانده به نظر می رسد، مردمی که در شهرهای بزرگ و پر جمعیت از هوای سالم، غذای سالم، و محیط سالم بهره ای ندارند و در میان دود کثیف و غلیظ ماشین ها و کارخانه ها می لولند و تدریجاً خفه می شوند، خلاصه انسانی که صرف نظر از این بدبختی ها، تعداد کثیری کشته و مجروح و آسیب دیده میدانهای جنگ باید قربانی بدهد و از انرژی خود بکاهد چه سرنوشتی و چه فرجامی خواهد داشت؟

ترقی روزافزون پزشکی و بهداشت هنوز نتوانسته است آلام انسان ها را تسکین بخشد، تقلب در مواد غذائی و داروئی، تولید روزافزون مشروبات متنوع الکلی و مواد مخدر، وظیفه ناشناسی، و عدم دقت آنانی که جان مردم به دستشان سپرده شده، و بالاخره هزاران خیانت و جنایت و دلهره و پریشان حالی همه و

همه از عواملی هستند که سلامت و نشاط جسمانی و فکری و روحی انسان ها را هدف تیرباران خویش ساخته اند.

تردیدی نیست که مردم بیمار و فرسوده از نظر کار و فعالیت و تحصیل علم و تکمیل صنعت دچار وقفه خواهند شد، از همه اینها که چشمپوشی کنیم در یک جمعیت بیمار و ناتوان زمینه ای برای رشد علم، اخلاق، و معنویت وجود ندارد، چنین جامعه ای به زمین شوره زاری می ماند که نمی تواند هیچ یک از نهال ها و بذرها را در خود برویاند و بپروراند.

نهال علم و آزادی، اخلاق و شخصیت، کرامت و رشد، آدمیت و انسانیت در اینگونه جامعه ها سبز نمی شود و درعرصه تکامل و ترقی قرار نمی گیرد بلکه هر نهال مادی و معنوی در این شوره زار پژمرده و تباه می شود.

توحید و دین حق و ایمان و عمل صالح می کوشند که با پرستاری و غم گساری این بیماران ناتوان را شفا بخشیده، اسباب اعتلا و تکامل و رشدش را فراهم سازند.

اسلام که حاوی همه مسائل الهی و انسانی، و لحاظ کننده امور مادی و معنوی و آبادی دنیا و آخرت انسان است، برای تأمین سلامت و عافیت همه جانبه انسان در دو مرحله مادی و معنوی، ایمان به خدا و نفی معبودهای باطل و دوری از محرمات و انجام خیرات و رعایت بهداشت و حفظ نظافت و دوری از افراط و تفریط در هر کاری، و ترک امور مضره را پیشنهاد می کند. برای سلامت جسم و تداوم آن، خدای مهربان در قرآن می فرماید:

كُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُسْرِفِينَ: (۱)

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، زیرا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

ص:۶۴

---

۱- ۱) - اعراف ۳۱.

سفیر حق پیامبر اسلام فرمود:

«المعده بیت کل داء و الحمیه رأس کل دواء:» (۱)

شکم خانه هر دردی، و پرهیز در رأس همه داورهاست.

و آن فرستاده بی نظیر حق فرمود:

«ان فی صحه البدن فرح الرب و مرضات الرب و تثبیت السنه:» (۲)

خوشنودی و رضای پروردگار و پابرجائی سنت در تندرستی است.

و آن بزرگ مرد عرصه معنویت و دلسوز بشریت، و مبلغ برنامه های خدا فرمود:

«لا خیر فی الحیات الا مع الصحه:» (۳)

در زندگی بدون تندرستی و سلامت هیچ خیری نیست.

از برنامه های ارزنده حق این است که سالی یک ماه بر افرادی که استطاعت بدنی داشته باشند روزه را واجب کرده است، صرف نظر از این که روزه برای تهذیب روان انسان مفید است، برای بدن نیز یک خانه تکانی بسیار مفیدی است که چربی ها و سموم و رسوبات زائد را به راحتی بیرون می ریزد و بسیاری از امراض را بدون درد و خونریزی و جراحی و دارو درمان می نماید، از این نظر روزه را جراحی سفید نامیده اند.

کارل می گوید: در زندگی بدوی آدمیان به علل خشک سالی، قحط و غلا هر چند گاهی از کمبود موارد غذائی در زحمت می افتادند.

و به این جهت حتی وقتی که آذوقه کافی در دسترس داشتند با نه طیب خاطر برای عادت به گرسنگی روزهائی را به روزه می گذرانیدند.



---

۱- ۱) - طب الصادق ۳۹.

۲- ۲) - نهج الفصاحه.

۳- ۳) - نهج الفصاحه.

لزوم روزه در تمام ادیان تأکید شده است، در روزه ابتدا گرسنگی و گاهی نوعی تحریک عصبی و بعد ضعفی احساس می شود، ولی در عین حال کیفیات پوشیده ای که اهمیت زیادی دارند به فعالیت می افتند، قند کبد در خون می ریزد و چربی هائی که در زیر پوست ذخیره شده اند و پروتئین های عضلات و غدد و سلول های کبدی آزاد می شوند، و به مصرف تغذیه بافت ها می رسند، بالاخره تمام اعضاء مواد خاص خود را برای نگهداری تعادل محیط داخلی و قلب قربانی می کنند و به این ترتیب روزه تمام بافت های بدنی را می شوید و آنها را عوض می کند. (۱)ولی از آنجا که حفظ سلامت بدن، فقط به رعایت بهداشت و روزه بستگی ندارد، بلکه تحت تأثیر عوامل روحی نیز قرار می گیرد، از این نظر در آئین خدا مفاسد اخلاقی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته، برای این که تأثیر شوم آنها در بدن و قوای فکر و روان و روح غیر قابل انکار است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«العجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد:» (۲)

شگفت از این که حاسدان از سلامت بدن خویش غافلند.

و فرمود:

«صحه الجسد من قله الحسد:» (۳)

تندرستی معلول کمی حسد است.

ص:۶۶

---

۱- ۱) - انسان موجود ناشناخته ۲۱.

۲- ۲) - سفینه البحار ج۱، ص ۲۵۱.

۳- ۳) - سفینه البحار ج۱، ص ۲۵۱.

بیماری که اکنون در بستر بیماری یا به روی تخت بیمارستان افتاده، فقط مراقبت ها و معالجات طبی در درمانش مؤثر نیست، بلکه نیروی ایمان و حس اعتماد و اتکای به مبدء غیبی که شفابخش امراض است برای بیمار در درجه اول اهمیت است، بیماری که از چنین اعتقاد و ایمانی به حضرت حق و دستوارت او برخوردار نیست خیلی دیرتر از بیماران معتقد و مؤمن درمان می شود، یکی از اطبای روان شناسی می گوید:

«در میان هزاران کسانی که پیش من آمده اند آنهائی که به اصولی پای بند بوده و به دین و مذهبی ایمان داشته اند خیلی زودتر معالجه شده اند» . (۱)کارل می نویسد: طبیب نیز هنگامی که بیماری دید که دست به دامان دعا و توسل شده است می تواند خرسند باشد، چه آرامشی که نیایش به ارمغان آورده است کمک شایانی در مداوای بیمار به شمار می آید. (۲)و نیز می نویسد نیایش و دعا گاهی تأثیرات شگفت آوری دارد، بیمارانی بوده اند که تقریباً به طور آنی از دردهائی چون خوره، سرطان، عفونت کلیه و زخم های مزمن و سل ریوی و استخوانی پریتونئال شفا یافته اند، چگونگی این گونه شفا یافتن ها تقریباً همواره یکسان است: یک درد بسیار شدید و بعد احساس شفا یافتن در چند دقیقه و حداکثر تا چند ساعت آثار بیماری محو می شود و جراحات و صدمات جسمی و آناتومیک آن نیز التیام می یابد.

این معجزه با چنان سرعتی سلامت را به بیمار باز می دهد که هرگز حتی امروز جراحان و فیزیولوژیست ها در طول تجربیاتشان مشاهده نکرده اند، برای



---

۱- ۱) – طب الصادق ۱۹.

۲- ۲) – نیایش ۶۲.

این که این پدیده ها بروز کند نیازی نیست که حتماً خود بیمار دعا کند اطفال کوچکی که هنوز قدرت حرف زدن نداشته اند و هم چنین مردم بی عقیده نیز شفا یافته اند ولی در کنار آنان کسی نیایش می کرده است. (۱)

در روایات آمده که: بیمار پس از نماز صبح در حالی که محل درد را مسح می کند این دعا را بخواند تا به خواست خدا شفا یابد:

«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین حسبنا الله و نعم الوکیل تبارک الله احسن الخالقین و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم:»

بنام خداوند مهربان مهرورز ستایش برای خداست که پروردگار جهانیان است، خداوند ما را بس است و نیکو وکیلی است، بزرگ است خداوندی که نیکوترین نظام دهندگان است و هیچ گردش و نیروئی نیست جز به وسیله خداوند بلند مقام بزرگ.

دعا حقیقتی است که انسان به شدت به آن نیاز دارد و حضرت حق در قرآن مجید خواندن آن را دستور داده و اجابت آن را تضمین نموده است.

اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: (۲)

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

و در آیه دیگر فرموده:

وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ اَلدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ:

هنگامی که بندگانم از تو درباره ی من بپرسند بگو: یقیناً من نزدیکم دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم، پس باید دعوتم را بپذیرند و به من ایمان آورند تا به حق و حقیقت راه یابند و به مقصد اعلا برسند.

این نکته مهم ناگفته نماند که تصور شود از نظر اسلام مراجعه به طبیب و مصرف دارو لازم نیست نه بلکه لازم است و اولیاء اسلام در مواردی برای درمان



---

۱- ۱) - نیایش الکسیس کارل فرانسوی ۶۵ ۶۴.

۲- ۲) - غافر ۶۰.

بیماری به پزشک مراجعه کرده و دارو مصرف نموده اند، باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که در عرصه هستی دو دسته عامل و دو نوع سبب در جریان است و در امور جهان مؤثرند: دسته اول همان عوامل مادی است، و دسته دوم عوامل معنوی است.

استفاده از پرشک و دانش او و انواع داروها و رژیم های غذائی و ورزشی چیزی است که همه دانشمندان از قدیم بر آن اتفاق داشتند و دانش جدید پزشکی در این زمینه توسعه قابل توجهی پیدا کرده است، در این میان عوامل معنوی را نمی توان نادیده گرفت، این عوامل گاهی اثرشان از عوامل مادی قوی تر و نیرومندتر است، تجربیات پرفسور کارل فرانسوی که در کتاب ارزش نیاش خود ثبت کرده دلیل مهمی بر این مهمی بر این مدعاست، نام برده که می تواند الگوئی برای پذیرش این حقیقت برای روشنفکران باشد تا هر چیزی را بر اثر غرور و منیت خود رد نکنند، به کمک تجارب خویش به این مطلب اساسی پی برده که بیماری که از نظر یک پزشک قابل درمان نیست ممکن است با یک توجه باطنی و یک دعا به درگاه حق و یک راز و نیاز و نیایش خالصانه توسط خود او یا دیگری به کلی شفا یابد، به طوری که اثری از بیماری در او مشاهده نشود، نیایش یکی از همان عومل نیرومند معنوی است.

صدقه که در وحی مطرح است و مورد علاقه حضرت حق و جزء فرمان های اوست نیز یکی از همان عوامل نیرومند است.

از رسول خدا روایت شده است:

«تصدقوا و داوو امرضاکم بالصدقه فان الصدقه تدفع عن الاعراض و الامراض و هی زیاده فی اعمارکم و حسناتکم:» (۱)



---

۱- ۱) - نهج الفصاحه و میزان الحکمه ج ۵ ص ۳۲۱.

صـدقه بپردازیـد، و بیمارانتان را با آن درمان کنید، زیرا صدقه از بیماری ها و آبروها دفاع می کند و به عمر می افزاید و نیکی ها را زیاد می کند.

«صدقه السر تطفئ غضب الرب، صدقه العلانیه تدفع سبعین نوعا من البلاء:» (۱)

پیامبر می فرماید صدقه پنهان خشم پروردگار را فرو می نشاند، و صدقه آشکار هفتاد نوع بلا را دفع می کند.

در روایتی آمده شخصی به محضر پیامبر اسلام آمد و گفت:

عملی به من بیاموز که خداونـد مرا دوست بدارد، و نزد مردم محبوب شوم، و حضـرت حق بر ثروتم بیفزاید و عمرم را طولانی ساز و در آخرت با تو محشور گردم حضرت فرمود:

«هذه ست خصال تحتاج الی ست خصال: اذا اردت ان یحبک الله فخفه واتقه، و اذا اردت ان یحبک المخلوقون فاحسن الیهم و ارفض ما فی ایـدیهم، و اذا اردت ان یثری الله مالک فزکه، و اذا اردت ان یصـح الله بـدنک فاکثر الصـدقه، و اذا اردت ان یطیل الله عمرک فصل ذوی ارحامک، و اذا اردت ان یحشرک الله معی فاطل السجود بین یدی الله الواحد القهار:» (۲)

اینها شش خصلت می باشند که به شش خصلت دیگر نیازمندند، هر گاه بخواهی خداوند تو را دوست بدارد از او بترس و تقوا و دوری از محرمات پیشه کن، و هر گاه بخواهی که در میان مردم محبوب باشی به آنان نیکی کن و از آنچه از مال دنیا دارند چشم بپوش، و هر گاه بخواهی که خداونـد ثروتت را زیاد کنـد زکات آن را بپرداز، و هر گاه بخواهی بـدنت سالم بماند زیاد صـدقه بپرداز، و هر گـاه بخواهی خداونـد عمرت را طولانی نمایـد صـله رحم به جای آور، و هر گاه بخواهی خـدا تو را با من محشور کند سجده در پیشگاه خدای یکتای قهار را طولانی ساز.

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ اَلْفُلْکِ اَلَّتِی تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِمٰا یَنْفَعُ اَلنّٰاسَ وَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مِنْ مٰاءٍ فَأَحْیٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ



---

۱- ۱) - کلام نور ج ۲ ص۱۸۵.

۲- ۲) - سفینه البحار قدیم ج ۱ ص ۵۹۹.

مَوْتِهٰا وَ بَثَّ فِيهٰا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ اَلرِّيٰاحِ وَ اَلسَّحٰابِ اَلْمُسَخَّرِ بَيْنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ:

بی تردیـد در آفرینش آسـمان ها و زمین، و رفت و آمد شب و روز و کشتی هائی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روان اند و بارانی که خدا از آسـمان نازل کرده و در آن از هر نوع جنبنده ای پراکنده نموده، و گردانیدن بادها و ابر مسخر شده میان آسمان و زمین نشانه هائی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

## شرح و توضیح

خدای مهربان در این آیه شـریفه مردم را به چند مطلب بسیار مهم توجه داده است، مردمی که اهل خرد و اندیشه، و اهل تعقل و تفکر در امور خلقت و آثار قدرت و رحمت حضرت حق هستند.

۱- آسمان ۲- زمین ۳- شب و روز ۴- کشتی روان در دریا ۵- باران و باد و ابر و آثار آن.

## آسمان

آنچه در آیـات قرآن و روایـات و علم نجوم از آن به عنوان آسـمان یـا آسـمان هـا یاد شـده است و به احتمال نزدیک به یقین مجموعه ای از میلیارهـا سـیاره و سـحابی و کهکشان است، و بخش بسـیار بسـیار انـدکی از آن با چشم غیر مسـلح قابل دیـدن است، مجموعه ای است که هر ذره از عناصـر آن، و کمیت و کیفیتش، و حرکات متنوع و گوناگونش و حجم و اندازه اش، و عـددهای قابل ملاحظه اش و فاصـله هایش از یکدیگر و حرکات دسـته جمعی آنان از روز پیدایش به طرف نقطه نامعلوم یا به قول قرآن به جانب پروردگارشان، از عجایب و شـگفتی هائی است که عقل را سـرگردان، و عاقل را متحیر، و عالم و دانشـمند را در برابر عظمت حق به خضوع و فروتنی وا می دارد.

عجیب تر این که گروهی از دانشمندان اسلامی بر پایه آیات و روایات، و جمعی از محققان غرب و آنان که با ادوات و ابزار علمی و تلسکوب های عظیم و آخرین وسائل ساخته شده به تماشای این دستگاه موفق شده اند می گویند آنچه در این زمینه بیان شده، و به ثبت رسیده، که عبارت از میلیاردها میلیارد ستاره و میلیارها سحابی و کهکشان است همه و همه مربوط به آسمان اول یا آسمان دنیاست، که همه به دست آمده هایش جز نمونه ای از این صفحه با عظمت نیست. و اگر روزی همه آیات این صفحه با ابزارهای عظیم و بزرگی که در آینده ساخته می شود خوانده شود معلوم می شود قدرت بی نهایت حق و اراده حکیمانه اش به تحقق چه حقیقتی دست زده است! !

و اما در دیگر آسمان ها چه خبر است هنوز کمترین اطلاعی از آنها به دست نیامده و چه بسا تا پایان عمر جهان به دست نیاید، و اگر هم به دست آید اطلاع قابل ملاحظه ای نخواهد بود.

آنچه را این خدمتگذار به آستان قرآن مجید و فرهنگ اهل بیت از روایات و کتاب های علمی درباره آسمان می نویسم شاید مربوط به آسمان اول یا به عبارت دیگر مربوط به آسمان دنیا و شاید مربوط به گوشه ای از جهان با عظمت هستی باشد و بسیار حیف است که این نکته مهم را ناگفته بگذارم که در روایات اهل بیت علاوه بر هفت آسمان عوالم دیگری را هم نام می برند، که کم و بیش برخی از دانشمندان امروز همه به مطالبی نزدیک به روایات رسیده اند و شاید در آینده ای نه چندان دور به حقایقی در این زمینه اشاره کنند که شگفتی اهل فکر و اندیشه بیش از شگفتی گذشتگان نسبت به آنچه یافته بودند گردد، و لازم است پیش از بیان مسئله آسمان به این حقیقت هم به عنوان ماورای هفت آسمان اشاره کنم تا بیش از پیش عظمت مدرسه اهل بیت روشن شود.

## ماورای هفت آسمان

پیش از بیان این حقیقت لازم است شما را به این موضوع توجه دهم که آنچه را در این بخش تحت عنوان ماورای هفت آسمان می نگارم مفصل آن را می توانید در کتاب اسلام و هیئت دانشمند بزرگ شیعه سیدهبهالدین شهرستانی ملاحظه کنید.

پوشیده نباشد که روایات و گفتارهای اسلامی در این مسئله ظهور در موافقت با هیئت امروزی دارد، بلکه صریح در این حقیقت است که عرصه هستی و نظام آفرینش منحصر به یک عالم یا یک منظومه شمسی نیست، بلکه حضرت حق به فیض کامل خود و قدرت و حکمت بی نهایتش منظومه بسیاری چون منظومه ما آفریده که حتی همه آنها دارای مخلوقاتی زنده و دارای نطق مانند مخلوقات منظومه شمسی ما هستند، و بخاطر فقدان روابط، نه آنان از وجود ما اطلاع دارند و نه ما از وجود آنان.

جهان هستی مرکب از عوالم و نظامات نامحصور است که هر یک از آنها مشتمل است به سماوات و ارضین و موجودات زنده و نبات به صورتی که در منظومه شمسی ما مشاهده می شود.

در کتاب خصال و بحارالانوار، و منتخب البصائر و انوار نعمانیه و شرح صحیفه سجادیه و تفسیر نورالثقلین که همه از کتاب های ناب شیعه و مؤلفانشان از رشد یافتگان مکتب و مدرسه اهل بیت اند به سند قوی از حضرت صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ان لله عزوجل اثنی عشر الف عالم کل عالم منهم اکبر من سبع سماوات و سبع ارضین ما یری عالم منهم أن لله عزوجل عالما غیرهم. . . . .»

خدا را دوازده هزار عالم است که هر یک بزرگ تر از هفت آسمان و زمین است و هیچ یک از آنها خبر از وجود عالم دیگری غیر از خود ندارد.

این روایت به طور واضح با نظر برخی از معاصرین منطبق است که می گویند: جهان هستی مرکب است از هزاران عالم و هر عالمی مشتمل است بر آسمان ها و زمین ها بزرگ تر از آسمان و زمین ما، مضافاً بر این که در روایت مزبور اشاراتی است بر این که کائنات زنده و عاقل هم در آن وجود دارد، زیرا ارجاع ضمیر ذوی العقول [مانند کلمات منهم و غیرهم در روایت] به عوالم به اعتبار اهالی و مساکنین آنان است، و اگر زنده و عاقل نبودند بایستی ضمیر منها و غیرها گفته می شد، و نفی علم خاص از آنان یعنی خصوص علم به وجود عالم دیگر دلیل وجود علم عام در آنان است.

در کتاب احتجاج و اختصاص و بحار و بصائر الدرجات به اسناد صحیحه خبری به این مضمون از حضرت صادق (ع) نقل شده که به منجم یمنی فرمود:

«یسیر عالم المدینه فی ساعه من النهار مسیره الشمس سنه حتی یقطع اثنی عشر الف عالم مثل عالمکم هذا ما یعلمون ان الله تعالی خلق آدم و لا ابلیس:»

دانای مدینه «یعنی خود آن حضرت» در یک ساعت از شبانه روز به اندازه یک سال شمسی را طی می کند و از دوازده هزار عالم عبور می نماید که هر یک مثل عالم شماست، اهالی آن عوالم هرگز از وجود آدم و ابلیس خبر ندارند.

احتمال دارد مقصود از سیر و حرکت امام در یک ساعت به اندازه یک سال شمسی سیر معنوی و روحانی باشد که نفس قدسی وی به قدرت روح ملکوتیه در اعماق عوالم هستی جولان نموده، بر نظامات نامحصور دارای احاطه است، و ممکن است مراد از سیر شمس سیر سنوی معروف آن نبوده، بلکه مقصود سیر شمس باشد در مدت یکسال کامل به همراه عموم اتباع نظامش به حرکت انتقالی در فضای نامحدود به سوی نقطه و مقصد مجهول.

در بحار و شرح صحیفه و بصائر الدرجات و منتخب الاختصاص و غیر اینها روایتی از حضرت سجاد نقل شده که به منجمی فرمود:

«هل ادلک علی رجل قد مر منذ دخلت علینا فی اربعه عشر عالما کل عالم اکبر من الدنیا ثلث مرات و لم یتحرک من مکانه، قال: من هو؟ قال: انا.»

آیا مردی را به تو نشان دهم که از لحظه ای که تو در این مجلس بر ما وارد شدی در چهارده عالم گردش کرده که هر عالمی سه برابر این جهان ماست، و با این همه گردش که آن مرد در این زمان اندک نموده از جای خود هم حرکت نکرده است؟

ستاره شناس پرسید آن مرد کیست؟ حضرت فرمود منم.

کلمه دنیا گاهی بر زمین و زمانی بر عالم ما اعم از آسمان و زمین و آنچه در آنهاست اطلاق می شود و روایت بنا بر هر دو فرض به ویژه بر فرض دوم مشعر بر وجود عوالم کثیره وسیعه منظمه خارج از سعه عالم ماست، و جمله «لم یتحرک من مکانه» اشاره به این دارد که سیر امام در این عوالم سیر معنوی و روحی است.

در تفسیر قمی و بحار ضمن تفسیر آیه

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ از ابن عباس روایت شده که:

«ان الله عزوجل خلق ثلث مأه عالم و بضعه عشر عالما خلف قاف و خلف البحار السبعه لم یعصوا الله طرفه عین قط و لم یعرفوا آدم و لا ولده کل عالم منهم یزید من ثلث مأه و ثلث عشر مثل آدم و ما ولد. . . .»

خدا را سیصد و ده اندی عالم در پشت قاف و پشت هفت دریاست که مردم آن عوالم چشم برهم زدنی خدا را نافرمانی نکرده اند و نه آدم را شناخته اند و نه فرزندانش را، و شماره مردم هر یک از آن عوالم بیش از سیصد و سیزده برابر آدم و فرزندان اوست. علامه سید هبهالدین در توضیح این روایت می گوید: در مسئله شرح تعدد زمین ها ذکر کردیم که قاف اشاره است به ظل مخروطی زمین و هفت دریا کنایه است از مجاری واقعه میان مدارات محیط بر زمین و سیارات که سیارات در این مجاری مانند ماهی دریا شناورند.

بنابراین مقصود از سیصد و اندی عالم که در پشت قاف و ماورای هفت دریاست عده ای از منظومه های شمسی خارج از عالم ما و در ماورای آسمان های ماست.

ص:۷۵

و این که فرمود: عده ساکنین هر یک از آن عوالم سیصد و سیزده برابر ماست اقوی دلیل بر این است که منظور از آن عالم ها و آدم ها غیر از عالم و آدم ماست

در بحار و شرح صحیفه از حضرت رضا (ع) روایت شده است:

«ان لله خلف هذا النطاق زبرجده خضراء فبا الخضره منها خضره السماء قلت و ما النطاق؟ قال الحجاب و لله عزوجل وراء ذلک سبعون الف عالم عددهم اکثر من عدد الجن و الانس:»

خدا را پشت این کمربند [خط افق یا حد فاصل میان نور و ظلمت در زمین ما] زبرجد سبزی است که سبزی رنگ آسمان ناشی از آن است، راوی گفت منظور از نطاق چیست فرمود حجاب، و نیز خدا را بعد از اینها هفتاد هزار عالم است که عدد ساکنان آنها بیش از جن و انس است.

مقصود از وراء ذلک ماوراء منظومه های شمسی است، هفتاد هزار عالم عبارت از یک عده نظامات عالم بالاست که عدد آنها خارج از حد شمارش است و بیان عدد در روایات آن هم به اختلاف: [دوازده هزار عالم، چهارده عالم، سیصد و ده عالم، هیجده هزار عالم] مبالغه در کثرت است نه بیان عدد واقعی و شمارش حقیقی، و این که فرمود شماره آنها بیش از جن و انس است مبالغه در کثرت و به منزله این است که فرموده باشد بیش از آنچه دیده می شود و دیده نمی شود.

در بحار و فرج المهموم است که حضرت سجاد (ع) به منجم فرمود:

«هل ادلک علی رجل قد مر منذ دخلت علینا فی اربعه آلاف عالم. . . .»

آیا تو را راهنمائی کنم به مردی که از وقتی بر ما وارد شده ای چهار هزار عالم را گردش کرده است؟

در کتاب شیخ ابی لیث سمرقندی روایتی از حضرت رسول آمده است که فرمود: خدا را هیجده هزار عالم است که دنیا از مشرق تا مغرب آن یکی از آنهاست و در کتاب دیگر به جای هیجده هزار آمده است:

«ان لله تعالی اربعین الف عالم الدنیا من شرقها الی غربها عالم واحد:»

خدا را چهل هزار عالم است، که دنیا از شرق تا غربش یکی از آنهاست.

ص:۷۶

چنان که گذشت عده عوالم در روایات و اخبار اسلامی در نهایت اختلاف و تباین است و چندین رقم وارد شده است مانند:

۱۴، ۴۰، ۷۰، ۳۱۰، ۱۰۰۰، ۴۰۰۰، ۷۰۰۰، ۱۰۰۰۰، ۱۲۰۰۰، ۱۸۰۰۰، ۴۰۰۰۰، ۷۰۰۰۰، ۸۰۰۰۰، ۱۰۰۰۰۰، ۶۰۰۰۰۰ و بالاخره هزار هزار و در پاره ای از روایات جمله «ما لا یحصی» یعنی عوالمی که به تعداد و شمارش نمی آید ذکر شده است.

چون در این همه ارقام گوناگون نسبت به یک موضوع تامل نمائیم می فهمیم که گوینده قصد تعیین عدد و عدّه حقیقی را نداشته، بلکه هدفش فقط بیان کثرت و مبالغه در زیادی بوده است، به ویژه بنا بر مذهب بعضی از فقها و لغویین که می گویند:

عدد مفهوم مستقلی ندارد.

پس باید گفت عدّه آن عوالم نامتناهی است و مقصود از معصوم هم از بیان ارقام گوناگون همین بوده است چنان که در یک روایت به لفظ «ما لا یحصی» وارد شده است، و سبب این اختلافات ارقام، ملاحظه حال مخاطبین بوده که بعضی از آنان تاب تحمل و تلقی عده بیشتری را نداشته اند و اولیاء الله که باید مطابق با عقول مردم سخن گویند ناچار با هر مخاطبی به اندازه فهمش رفتار نموده اند، و البته در عین حال حقیقت را هم از نظر دور نداشته، به طوری کلام را ترتیب می داده اند که اشخاص عاقل استفاده حقیقت از آن نتوانند نمود.

ابوحمزه ثمالی می گوید: شبی در خدمت حضرت باقر (ع) بودم، آن حضرت به آسمان نگاهی کرد و فرمود:

«هذا قبه انبیا آدم و ان لله عزوجل سواها تسعه و تسعین قبه فیها خلق ما عصوالله طرفه عین. . . . .»

این قبه پدرم آدم است، و خدا را غیر از این قبه نود و نه قبه است و در آنها خلقی است که چشم به هم زدنی خدا را معصیت نکرده اند.

در کتاب بحار از رسول خدا روایت شده است:

«خلق الله العرش و للعرش سبعون الف ساق

کل ساق کاستواره السماء و الارض:»

خداوند عرش را با هفتاد هزار ساقه آفریده، که وسعت هر ساقه مانند دائره محیط آسمان و زمین است.

در بحار و مناقب ابن شهر آشوب از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: میان هر قائمه از قوائم عرش تا قائمه دیگر به اندازه مسافتی است که مرغی در ده هزار سال پرواز، آن را طی کند، و عرش در هر روزی هفتاد هزار رنگ از نور میپوشد و خدا را فرشتهای است موسوم به خرقائیل که هیجده هزار بال دارد و میان هر بالی تا بال دیگرش پانصد سال راه است، زمانی که فرشته در خواست کرد تا بداند بالای عرش چیست؟ پس خدا بالهای او را دو برابر کرد و به فرمان خدا به پرواز آمد مدت بیست هزار سال با آن ۳۶ هزار بال پرید و چون خسته شُد ایستاد دید هنوز به سر یکی از قوائم عرش نرسیده، مجدداً قوا و بال های وی مضاعف شد و سی هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید، از طرف خداوند به او وحی شد: اگر با تمام قوا و بال های خود تا نفخ صور پرواز کنی به ساق عرش نخواهی رسید، خرقائیل از روی عجز زبان به سبحان ربی الاعلی گشوده بال فرو بست!

انصافاً هیچ فلیسوف و نویسنده توانمندی نتواند نکته به این دقت و ظریفی را در ضمن رمان مفصلی مجسم کرده، مطلب به این مهمی را در ضمن مثالی چنین موجز و مختصر بیان نماید.

در کتاب انوار نعمانیه و شرح صحیفه سید نعمت الله جزائری از رسول خدا و امامان معصوم روایت شده:

«ان الله تعالی خلق مأه الف قنـدیل و علقها بالعرش و السـماوات و الارض و ما فیها حتی الجنه و النار کلها فی قنـدیل واحد و لا یعلم ما فی القنادیل الباقیه الا الله سبحانه. . . . .»

خداوند صد هزار قندیل آفریده و همه را به عرش معلق ساخته است و همه آسـمان ها و زمین و آنچه در آنهاست حتی بهشـت و دوزخ همه در یک قندیل است و جز خدا کسی نمی داند که در دیگر قندیل ها چیست! !

در اینجا لازم است وجوه شباهت میان قندیل و نظام منظومه شمسی بیان شود:

وجه اول: شکل قندیل بیضی است، و شکل مجموعه نظام شمسی هم به عقیده متأخرین بیضی است.

وجـه دوم: قنـدیل مشـتمل بر جسم لطیفی است که در وسـط آن است و نـور و نـار از خـود به اطراف منتشـر می کنـد، و نظـام شمسی هم مشتمل بر کره لطیفه شمس است و در وسط مستقر می باشد و نور و نار از خود به سیارات منظومه می بخشد.

وجه سـوم: قنـدیل آویزان در هـواست و بر دیوار یـا چیز دیگری تکیه نـدارد، و نظـام شمسـی هم فقـط معلق و مربوط به حوزه جاذبه است.

وجه چهارم: جرم روشـنی بخش که در قندیل است در وسط حقیقی آن نیست و به یک حد آن نزدیک تر است و شـمس هم در وسط حقیقی نظام شمسی نیست.

جمله «والسـماوات و الاـرض و مـا فیهـا» دلالت دارد بر این که هر یک از عوالم این قنادیل یک منظمومه شمسـی و به وسـعت آسمان و زمین است.

و این که فرمود: جز خـدا کسـی نمی داند در سایر قنادیل چیست، چقدر با نظریات علمی جدید مناسب است زیرا فاصـله میان هر منظومه ای تا منظومه دیگر به اندازه ای است که هیچ وسـیله و رابطه عقلی و مادی نمی تواند اطلاعات داخلی هر یک را به دیگری منتقل کند، و حتی در زمان ما که علوم و ادوات این همه

ص:۷۹

ترقی کرده هنوز ما از اوضاع سیارات منظومه شمسی خودمان اطلاعات دقیق و فراگیر پیدا نکرده ایم و از اینجا وضع علمی و دانش قرون و اعصار گذشته پیدا است که زیر صفر بوده است و علوم در زمان بعثت پیامبر اسلام و امامان شیعه هم چون کودکی در دامان تربیت آن بزرگواران و بستر اسلام و آغوش قرآن پرورش یافته و از سخنان و مطالبشان شیر خورده و تدریجاً رشد و ترقی کرده تا در روزگار ما به حد صباوت رسیده و در آینده به مرحله کمال برسد.

در روزگار نبوت پیامبر و امامت امامان هیچ یک از آلات و ادوات دقیقی که امروزه در دسترس دانشمندان است وجود نداشته و حتی شبح و اسمی هم از آنها در میان نبوده، با این حال صاحب شریعت و مبلغ دین و معلم قرآن و امنای او و جانشینان بر حقش چه قوت نظر و چه اندیشه صائب و صفاء باطنی داشته اند که اسرار وجود و حقایق عوالم نامتناهی را که در قلوبشان نقش داشت با بهترین اسلوب و برابر فهم و عقل انسان بیان فرموده اند، به طوری که هنوز هم بهترین ابزار و آلات علمی دقیق از درک و ارائه عشر معشار آن ناتوان است، و آنچه امروز کشف شده و احدی از هزاران هزار نکته است که به وسیله این ادوات آنان در هر مقامی بیان فرموده اند.

پس از اینکه صدق کلماتشان در این امور غیبی دقیق که درک آن از عرصه عقل و احساس خارج است معلوم شد، قلب هر آگاهی از بار سنگین شک و ریب راحت می شود و مطمئن می گردد که سایر مطالبی که در تربیت نفوس و عقول، و تکمیل نظامات بهداشتی و اجتماعی و اقتصادی و خانوادگی و معاشرتی از ایشان صادر شده و در کتاب های معتبر ثبت گردیده صحیح و درست است.

### وسعت آسمان یا عالم بالا

ص:۸۰

آگاهی و دانش ما نسبت به عالم بالا بسیار بسیار اندک است، آنچه در این سطور می خوانید گوشه ای از کشفیات دانشمندان بزرگ جهان است، که با ادوات و ابزار علمی و دوربین ها و تلسکوب های بسیار قوی به دست آورده اند، آینده چه عوالم و کهکشان ها و سحابی هائی کشف می شود نمی دانیم ولی روزگاری خواهد رسید که دانشمندان آن روزگار دانش ما را نسب به دانش خود ذره ای در برابر کوهی بزرگ به حساب خواهند گذاشت.

سالیانی نه چندان دور یعنی در آغاز قرن بیستم میلادی وقتی مردم می شنیدند که در کهکشان ما یعنی دو خط موازی سپید رنگی که به ویژه در بیابان های تاریک در آسمان مشاهده می کنیم سی میلیون خورشید وجود دارد از شدت شگفتی انگشت به دهان می بردند و می گزیدند ولی امروز معلوم شده که فقط در کهکشان ما ده هزار میلیون خورشید وجود دارد! !

ما زمانی که هنگام شب بدون دوربین کهکشان را از نظر می گذرانیم حقیره جلوه می نماید و حتی جلوه ابرهای انبوه یک روز زمستان یا بهار را ندارد، ولی اگر به وسیله یک دوربین بزرگ فلکی مانند دوربین رصدخانه کوه ویلسون در آمریکا، یا دوربین بزرگ رصد خانه کوه پالومر را که وسعت دهانه آن پنج متر است، کهکشان را از نظر بگذرانیم می فهیم چه اندازه عظمت دارد، خورشیدها در کهکشان ما طوری یکی پس از دیگری قرار گرفته که شمردن آنها امکان ندارد، و هنوز هیچ منجمی نتوانسته با دقت تعیین کند که در کهکشان ما چند خورشید موجود است، و فقط از روی تخمین گفته اند که: ده هزار میلیون خورشید در کهکشان ماست! !

بدین ترتیب که یک قسمت از کهکشان را محدود کرده خورشیدهای آن را شمرده اند و از روی آن می گویند که کهکشان ما ده میلیارد خورشید دارد، و

ممکن است شماره خورشیدها خیلی بیش از این باشد، چون ستارگان کهکشان آن قدر انبوه است که بخشی از آنها حاجب بخش دیگر می شود و نمی گذارد که منجم قسمت هائی را که در عقب آنها قرار گرفته ببیند. ولی عمق شگرف کهکشان نشان می دهد که در پس خورشیدهای ظاهری خورشیدهای دیگر وجود دارد. در میان خورشیدهای کهکشان ما خورشیدهائی هستند که ده میلیون مرتبه از خورشید ما بزرگ-تر می باشند!

قوی ترین دوربین فلکی که امروز وجود دارد دوربین رصدخانه کوه پالومر در آمریکاست، و آن دوربین می تواند طیف کهکشان هائی را که در فاصله هزار میلیون سال نوری قرار گرفته است ببیند «سال نوری عبارت است از مسافتی که نور با سرعت ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر یکسال طی می کند» ولی گاهی از ماوراء هزار میلیون سال نوری روشنائی هائی به چشم می رسد که به منجمان رصدخانه کوه پالومر می فهماند که در آنجا هم کهکشان ها به چشم می خورد.

ضعف دوربین های فلکی مانع از این است که بتواند بیش از فاصله هزار میلیون سال نوری را ببیند، ولی دانشمندان یقین دارند که در ماوارء آن منطقه باز هم کهکشان هست.

با پاره از ارقام بهتر می توان تصوری از بزرگی جهان پیدا کرد.

فاصله میان ما و نزدیک ترین ستاره ثابت قریب چهل میلیون میلیون کیلومتر است، کهکشان ما که در واقع ولایت کوچکی از مملکت جهان عظیم است که در آن زندگی می کنیم حدود سیصد هزار میلیون ستاره دارد، و میلیون ها کهکشان از این قبیل در جهان وجود دارد، و فاصله میان دو کهکشان به اندازه دو میلیون سال نوری است.

وزن خورشید ما دو بلیون بلیون تن است، و کهکشان ما در حدود ۱۶۵ هزار میلیون برابر خورشید وزن دارد. (۱)اگر قرار شود دانشمندان تعدادی از ستارگان را که با چشم مجهز شناخته اند نامگذاری کنند، در صورتی که برای هر یک از آنها، ثانیه ای وقت لازم باشد بیش از هفت هزار سال برای این کار فرصت لازم است! !

سلی فر منجم زیج لوول در «اریزونا» ستارگان بسیار دور را در جزائر آسمانی به کمک منشور و عدسی و فیلم و عکاسی مورد آزمایش قرار داده و کشف کرده است که این جزائر آسمانی با سرعت چند کیلومتر در ثانیه در حرکت اند و به علت نامعلومی از ما دور می شوند، دورترین این ستارگان با سرعت ۰۰۰/۲۰ هزار کیلومتر در ثانیه در حرکت است.

نزدیک ترین جزائر آسمانی یک میلیون سال نوری از ما فاصله دارند، و دورترین آنها که تاکنون دیده ایم دویست میلیون سال نوری از ما دورند و اگر کسی با تلسکوب ۲۰۰ اینچی کوه پالومار فضا را نگاه کند اجرامی مشاهده می نماید که فاصله آنها از زمین بیش از یک میلیون سال نوری است و بیش از یک بلیون کهکشان خواهد دید! !

اصولا میان هر یک از جزائر آسمانی با دیگری یکی دو میلیون سال نوری فاصله است و در حدود سی میلیون از این جزائر- کهکشان ها- در محیط عدسی زیج مانت ویلسون وجود دارد که در پاره ای از آنها چندین هزار میلیون ستاره موجود است و هزاران میلیون خورشید در میان می باشد! ! (۲)

ص:۸۳

---

۱- ۱) - پاورقی میان صفحه ۴۴۸ و ۴۴۹ اسلام و هیئت علامه شهرستانی.

۲- ۲) - ستارگان از نظر قرآن ۲۴۸.

## چشم اندازی دیگر از وسعت جهان

کهکشان المرئه المسلسله که جفت کهکشان ما و نزدیک ترین کهکشان نسبت به آن شمرده می شود، شامل صد هزار میلیون ستاره است، و کهکشانی در صورت فلکی شجاع موجود است که از یک هزار میلیارد ستاره به وجود آمده است و چون در فاصله ۱۲۰۰ میلیون سال نوری از ما واقع است، از یک ستاره هم کم نورتر به نظر می رسد.

مجموعه ستارگانی که در کهکشانها موجود است به رقم بسیار بزرگی می رسد و این رقم حاصل ضرب صد هزار میلیون کهکشان در صد هزار میلیون ستاره است که حاصل آن ده هزار میلیارد میلیارد است.

برای مجسم نمودن این عدد بزرگ کافی است بگوئیم اگر سه هزار میلیون انسان از کودک و جوان و پیر و مرد و زن برای شمارش ستارگان آماده گردند و با سرعت و شتاب فوق العاده این کار را انجام دهند به طوری که در هر ثانیه ده ستاره بشمارند، و تمام عمر خود را از آغاز تا انجام به ستاره شماری سپری کنند در صورتی میتوانند از عهده شمارش همه ستارگان برآیند که هر کدام دارای سی هزار سال عمر باشند، زیرا برابر محاسبهای که به عمل آمده است در برابر هر یک نفر از مردم روی زمین در حدود سه هزار و سیصد و سی سه میلیارد و سیصد و سی و سه میلیون و سیصدو سی و سه هزار و سیصد و سی سه ستاره در کهکشانهائی که تاکنون کشف شده است موجود است! !

آخرین تحقیقات دانشمندان این مطلب را به طور مسلم به ثبوت رسانده، که هر یک از این ستارگان خورشیدی است که اغلب آنها از لحاظ نور و حرارت و حجم صدها وهزاران برابر خورشید ماست، باتوجه به این حقیقت باید گفت: در

صد هزار میلیون مجموعه کهکشانی دست کم ده هزار میلیارد میلیارد خورشید وجود دارد.

بـه مـوجب آخرین اطلاعـات علمی روز مشـکل کهکشـان مـار پیچی است به این معنـا که بخشـی از سـتارگان آن در وسـط و قسـمت دیگری در اطراف آن واقع شـده است، و سـتارگان اطراف به ترتیبی قرار گرفته انـد که پیچ و خم های بسـیار به وجود آورده است، و این پیـچ و خم های مخصوص بازوهای مارپیچی کهکشان نامیـده می شود، دیگر کهکشان ها هم تقریباً دارای همین شکل است.

بر اساس تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفته است مسافت سرتاسـری یکی از این بازوهای مارپیچی کهکشان ما نهصد سال نوری و فاصـله هر بـازوئی از بازوی مجاور ۴۵۰۰ سال نوری است! (۱)اگر لغت مواقع در سوره مبـارکه واقعه آیه هفتـاد و پنج فَلا أُقْسِمُ بِمَوٰاقِعِ اَلنُّجُومِ به معنـای جایگـاه و در حقیقت اشـاره به فضـائی باشـد که سـتارگان یـا به عبـارت روشن تر مجمـوع کهکشـان ها و سـحابی ها و منظومه ها در آن شـناورند، نتیجه تحقیقات دانشـمندان در بیان وسـعت گوشه از آن بسـیار شگفـت آور و از آنجـا کـه مـورد سوگنـد قرآن مجیـد قرار گرفته روشن کننـده معجزه بـودن قرآن در زمـان نزول آن و مـبیّن اندکی از عظمت بی نهایت حضرت حق است.

با توجه به کشـفیات دانشـمندان علم هیئت، و منجمانی که با بزرگ ترین دوربین ها و تلسکوب ها خبرهائی جالبی از عالم بالا در اختیار انسان قرار داده اند

ص:۸۵

---

۱ – ۱) – برای آگـاهی بیشتر از وسـعت جهـان به کتـاب هـائی چون مرزهـای نجوم، از جهـان هـای دور، تاریـخ علوم، تسـخیر ستارگان، از اتم تا ستاره دانش عصر فضا، افق دانش، مراجعه نمائید.

پیداست فضائی که در آن میلیارها دستگاه کهکشانی قرار گرفته که هر یک از آنها از هزاران میلیارد منظومه شمسی تشکیل یافته است باید چه اندازه وسیع باشد!

فضائی که هزاران میلیارد ستاره، طی میلیاردها سال در آن تاخت و تاز می کنند و با هم تلاقی اصطکاک نمی نمایند چقدر باید پهناور و بزرگ باشد؟ !

ژرژگاموف در کتاب زمین و سرگذشت آن که پس از سپری کردن عمری در شناخت ستارگان و وسعت فضا آن را تألیف نموده می گوید:

«فضا به اندازه ای وسیع است که هر ستاره از ستارگان آسمان را به اندازه یک ماسه به قطر یک میلی متر فرض کنید، در هر کیلومتر مکعب از فضا فقط یک دانه از این ماسه ها موجود است!»

آنگاه اضافه می کند:

«فاصله فضائی میان این ستاره ها به اندازه ای زیاد است که حتی اگر دو ستاره مجاور مستقیماً به طرف یکدیگر به حرکت درآیند پنجاه هزار سال طول خواهد کشید تا با هم تصادم کنند.»

کتاب از کهکشان تا انسان می گوید:

فضا به قدری بزرگ است که اگر جرم تمام کهکشان ها را به طور مساوی در فضا پخش می کردند به هر ۱/۶۰۹/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ یک هزار و ششصد و نه میلیون میلیارد کیلومتر مربع نزدیک به سی گرم ماده می رسید، یعنی اگر فضا را به نسبت جرم کراتی که در آن واقع شده است قسمت کنیم، سهمیه تنها زمین ما از آن ۳۱۹۳۸۶ کیلومتر مربع با ۳۸ صفر در جلو آن خواهد بود.

توجه شما خوانندگان محترم و به ویژه آنان که دنبال درک عظمت و قدرت بی نهایت حضرت حق هستند به این نکته مهم جلب می کنم، که تنها مقیاسی که امروز به وسیله آن مسافت های دور آسمانی را اندازه گیری می کنند سال نوری

است، زیرا فقط زبان نور است که چون- در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه طی می کند- می تواند این مسافت های حیرت انگیز را بیان کند.

در این مورد لازم است به حقایق زیر و ارقام محیرالعقول این بحث دقت کافی کنید:

۱- تعداد صد هزار میلیون کهکشان تاکنون در فضا کشف شده است. (۱)۲- فضائی که یک کهکشان اشغال می کند در حدود دویست هزار سال نوری است.

۳- فاصله میان دو کهکشان مجاور دو میلیون سال نوری است.

پس با توجه به این سه رقم که نتیجه تحقیقات پی گیر دانشمندان است، باید به منظور دست یافتن به مقدار «وسعت فضا» نخست رقم اول را در رقم دوم ضرب کنیم.

۲۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سال نوری ۲۰۰/۰۰۰(ع) /۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

حاصل ضرب: بیست میلیون میلیارد سال نوری است «فضای کل کهکشان های کشف شده» پس باید رقم اول را نیز در رقم سوم ضرب کنیم:

۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ۲۰۰/۲۰۰۰ (ع) /۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

حاصل ضرب: دویست میلیون میلیارد سال نوری است، مجموع فضائی که در فواصل کهکشانها واقع شده است، اکنون باید این دو حاصل ضرب را جمع کنیم تا وسعت فضای جهانی که البته تا کنون کشف گردیده است به دست آید:

فضای کل فواصل کهکشانها ۲۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰

فضای کل کهشکانها ۲۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰

۲۲۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰



---

۱- ۱) - این رقم مربوط به زمان نوشتن این تفسیر در سال ۱۳۸۷ شمسی مطابق با دهم اردیبهشت برج دوم سال است.

بنابراین مجموع فضائی که تا کنون کشف شده است ۲۲۰ میلیون میلیارد سال نوری است!

برای درک عظمت این رقم کافی است که بدانیم نور آنقدر سریع السیر است که می تواند در یک ثانیه هفت مرتبه دور کره زمین بچرخد پس باید ۲۲۰ میلیون میلیارد سال راه طی کند تا از یک طرف فضا به طرف دیگر آن برسد، بدون تردید از زمان خلقت ستاره ها تا کنون نور هیچ یک از آنها به انتهای فضا نرسیده است.

در هر صورت هنوز مرزی برای جهان کشف نشده، و بعید به نظر می رسد که کشف شود

دانشمندانی که با دقت بیشتری این معمای بزرگ و راز دقیق آفرینش یعنی موضوع تعیین «مرز عالم هستی» را مورد مطالعه قرار داده اند هنوز از نظر علمی بدون جواب می دانند.

«برنوبورگل» می گوید:

بهتر است از این مسائل «مرز جهان هستی کجاست» که هنوز لا ینحل به نظر می رسد صرف نظر کنیم، زیرا ما را به وضع و حال نابینائی که با چوب دست خود در صحرای بی کرانی میان مه کورمال کورمال می کند دچار می سازد. (۱)«آنتری وایت» می گوید:

مورچه ای را در جنگلی پر درخت تصور کنید، خنده آور و ناممکن به نظر می رسد اگر خیال کنیم که این مورچه می خواهد شکل جنگل را دریابد، وضع ما مردمان خاکی در این گردون درست به این مورچه می ماند! (۲)



---

۱- ۱) - از جهان های دور، ص ۴۹۴.

۲- ۲) - دنیای ستارگان ۱۴۱.

«ژرژ کاموف» پس از بحث مفصلی درباره عظمت جهان می گوید:

بشریت به صورت حشره نحیف و کم عمری جلوه گر می شود که به کوکبی نـاچیز از یک مارپیـچ حقیر ارتباط دارد و خود آن مارپیـچ در قلب جهـانی مملـو از میلیونهـا میلیـون کهکشـان قرار گرفته است و به کسـانی که تصوری جز این کننـد بایـد با تعجب و دلسوزی نگاه کرد.

## ناچیزی عنصر زمین و عنصر و صورت مادی انسان نسبت به جهان

با در نظر گرفتن مطالب صفحات گذشته، این حقیقت رخ نشان می دهد که زمین ما قطره کوچکی از اقیانوس بزرگ هستی یا چون دانه خشخاشی در دامان صحراست.

مفسر مصری جناب طنطاوی در تفسیر خود پس از این که توضیحاتی درباره عظمت جهان آفرینش می دهد، موقعیت زمین را با این عبارت مجسم می سازد:

«کتابخانه ای را در نظر بگیرید که از پانصد هزار جلد کتاب تشکیل یافته است، و در هر جلدی ۲۷۰ صفحه و در هر صفحه ای سی سطر و در هر سطری چهل حرف وجود دارد، این کتابخانه عظیم عالم هستی است که هر ستاره ای یک حرف از حروف کتـاب های آن را تشـکیل می دهـد و زمین ما در این کتابخانه هستی به انـدازه ای ناچیز است که نقطه نون هم به حساب نمی آید: (۱)شاعر حکیم و دانشمند ایرانی می گوید:

شنیدستم که هر کوکب جهانی است ج

جداگانه زمین و آسمانی است جزمین در جنب این افلاک مینا ج چو خشخاشی بود در قعر دریا تو خود بنگر کزین خشخاشی چندی ج سزد گر بر غرور خود بخندی جج



---

۱- ۱) - دانش عصر فضا به نقل از ج۲۶، تفسیر طنطاوی ۲۲۵.

آدمی در صورتی بزرگ می شود که خود را وقف فعالیت فکری و عقلی سازد، و برای به کار انداختن عقل و اندیشه در مدار فرهنگ انبیا و امامان و صراط مستقیم حق قرار گیرد، و روی به اخلاق حسنه و عمل صالح و در یک کلمه عبادت حق و خدمت به خلق آورد.

پاسگال ریاضی دان معروف و عارف فرانسوی بارها گفته و نوشته است: بشر در طبیعت چیست؟ عدمی است در برابر بی نهایت، بی نهایتی است در برابر عدم، بشر بسیار ضعیف و حقیر است، یک ذره بخار یا یک قطره آب برای نابودی او کافی است، ولی مزیت او به فکر است.

در هر صورت نکته جالب و بسیار مهمی که درباره عظمت عالم هستی از قرآن مجید استفاده می شود این است که کلیه ستارگانی که از لحاظ تعداد، عظمت، فاصله، نور، حرارت و غیره چشم ها را خیره کرده و اعجاب دانش پژوهان جهان را برانگیخته و این نظام های بدیع کهکشانی را پدید آورده است همه و همه مربوط به آسمان و فضای نزدیک است! !

اما در فضای دور چه خبر است، آن فضا چه وسعت و عظمتی دارد، و چه رازها و موجوداتی در آن موجود است؟ هنوز مجهول است! و این موضوع، خود حاکی از عظمت فوق العاده و شگرف جهان هستی است.

قرآن مجید این حقیقت را به اینگونه بیان کرده است:

إِنّٰا زَیَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْیٰا بِزِینَهٍ اَلْکَوٰاکِبِ: (۱)

ما آسمان نزدیک را به زینت ستارگان آراسته ایم.

وَ لَقَدْ زَیَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْیٰا بِمَصٰابِیحَ: (۲)

ما آسمان نزدیک را به وجود چراغ هائی زینت داده ایم.

**هشداری از امیرمؤمنان (ع)**

ص:۹۰

---

۱- ۱) - صافات ۶.

۲- ۲) - ملک ۵.

از نتایج مهم این بحث این است که انسان جایگاه خود را در عالم هستی می شناسد و غرور را که سرچشمه ستم ها و تکبرها و طغیان ها و جاه طلبی هاست، که خود منشأ مفاسد و جنایات است کنار می گذارد.

امیرمؤمنان (ع) در دستوری که طی آن منشور فرمانروائی کشور مصر را به نام مالک اشتر صادر می کند و به او تأکید می نماید که ملک و ملت را بر اساس تقوا، مهربانی، عدالت و مساوات اداره کند می فرماید:

«و اذا احدث ما فیه من سلطانک ابهه او مخیله فانظر الی عظم ملک الله فوقک:» (۱)

اگر مقام و تسلط بر زیردستان در تو غرور یا تکبر ایجاد کرد، نگاهی به بالای سر بینداز، و درباره عظمت جهانی که خدا آفریده است با دقت بیندیش تا به حقارت و ناچیزی خود پی ببری و در نتیجه از مرکب غرور و تکبر فرود آئی.

### موجودات آسمانی و کرات قابل زندگی

دانشمندان بر اساس محاسبات بسیار دقیقی که به عمل آورده اند به این نتیجه رسیده اند که تنها در کهکشان ما ششصد میلیون ستاره مسکونی وجود دارد و در این ستارگان تمدنی شبیه تمدن زمین دیده می شود که شاید ساکنین نیمی از این ستارگان از مردم کره زمین نیز متمدن تر باشند.

مطابق حسابی که در آن، هیچ جنبه تخیل وجود ندارد بر روی هم در عالم هستی ششصد میلیون ستاره مسکون وجود دارد.

اخیراً با همکاری یکی از دانشمندان فضائی شوروی و یکی از متخصصان فضائی آمریکا کتابی به نام «ما تنها نیستیم» تألیف شده است، که در این کتاب این دو با نظری قاطع بیان می دارند که در کهکشان ما، کهکشانی که منظومه شمسی ما از اعضای آن به حساب می آید حداقل هزار میلیون کره قابل زندگی موجود است.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۵۳.

جالب این که قرآن مجید در زمان نزول آن هم در میان مردمی که نه خواندن می دانستند نه نوشتن با صراحت خبر داده است:

وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّهٍ وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ إِذا یَشاءُ قَدِیرٌ: (۱)

از جمله نشانه های قدرت خداوند آفرینش آسمانها و زمین و انواع جنبندگانی است که در آنها پراکنده است و او هر گاه بخواهد بر جمع کردنشان تواناست.

از این آیه دو نکته استفاده می شود:

۱- در آسمانها نیز مانند زمین موجودات زنده وجود دارد.

۲- هر زمان که اراده و مشیت خدا اقتضا کند سکنه کرات آسمانی و زمین با یکدیگر دیدار خواهند نمود و اجتماع برپا خواهند کرد.

در گفتار پیشوایان بزرگ اسلام نیز نمونه هائی است که حکایت از این حقیقت می کند از آن جمله بیان امیرمؤمنان است که فرمود:

«هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض:» (۲)

این ستارگان آسمان شهرها و مراکز تمدن است همانگونه که زمین نیز دارای شهرها و مراکز تمدن است.

البته باید توجه داشت که شرایط حیات بر حسب گوناگونی سازمان وجودی موجودات زنده متفاوت است و ما هرگز نباید وضع جسمی و روحی و زندگی خود را مقیاس قرار دهیم و در این موضوع قضاوت کنیم. برنوبورگل می گوید:

«هیچ چیز از این تصور که موجودات متفکر سایر کرات آسمانی باید از لحاظ شکل و هیکل و شیوه تفکر و جهان بینی به ما شباهت داشته باشند جنون آمیزتر نیست. اگر کسی بخواهد ما را متقاعد سازد که چون در ستارگان دیگر به سبب



---

۱- ۱) - شوری ۲۹.

۲- ۲) - سفینهالبحار دو جلدی جلد ۲، ص ۵۷۴.

آن که هوا مانند سیاره مریخ رقیق تر و سردتر و دریاها به صورت باتلاق است پس امکان پیدایش موجوداتی نظیر ما وجود ندارد، باید شیوه تفکر او را که بدون تردید نادرست است رد کنیم (۱)» .

به طور خلاصه همان گونه که در روی زمین، شرایط موجودات زنده متفاوت است و گروهی آبزی و گروهی خاکزی و جمعی هوازی می باشند، پس نتیجه می گیریم که با مقیاس بسیار وسیع تری شرایط حیات، طبق ساختمان های مختلف جانداران فرق می کند و این حقیقت را دانشمندان بسیاری نیز تصریح کرده اند. (۲)

## حرکت دستهجمعی کائنات و نیروی جاذبه و دافعه

قرآن و روایات اهل بیت پیش از آن که دانشمندان فلکی قرن هیجدهم به بعد به این حقیقت با کمک ادوات و ابزارهای علمی و دوربین ها و تلسکوب ها نجومی آگاه گردند که همه ستارگان، قمرها، خورشید ها، کهکشان ها، سحابی ها از زمان پیدایش به سوی مقصودی در حرکت اند، و میان همه آنان جاذبه و دافعه برقرار است، و همین دو نیرو باعث شده که نظام متقن هستی پابرجا بماند با زبان صراحت و اشاره و کنایه حقایقی را بیان کرده اند:

ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ: (۳)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود «گاز سدیم» بود پس به آن و زمین گفت خواه یا ناخواه بیائید آن دو فرمان حق را پاسخ گفتند و اعلام نمودند فرمانبردار آمدیم.



---

۱- ۱) - از جهان های دور ۳۳۹- ۳۳۷.

۲- ۲) - دانش عصر فضا، ۲۰۶.

۳- ۳) - فصلت ۱۱.

اَللّٰهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ یُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ: (۱)

خداست که آسمان ها را بدون پایه هائی که آنها را ببینید برافراشت، آنگاه بر تخت فرمانروائی بر کائنات چیره و مسلط شد، و خورشید و ماه را رام و مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی در حرکت اند کار جهان و جهانیان را تدبیر می کند، نشانه های قدرت و ربوبیت خود را در پهنه ی هستی به روشنی بیان می نماید تا شما به دیدار «قیامت و محاسبه اعمال به وسیله» پروردگارتان یقین کنید.

از این دو آیه و دیگر آیات مشابه این دو آیه سه حقیقت استفاده می شود:

۱- سکونی در هیچ یک از کائنات نیست.

۲- همه با هم در سایه نظامی متقن به سوی مقصودی مثبت در حرکت اند.

۳- بر همه کائنات قانونی تحت عنوان جاذبه و دافعه « بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا » حکومت دارد.

حرکات همه کائنات در مدارات و فلک های معین و سپس حرکات دسته جمعی آنها در کتاب های علمی به تفصیل بیان شده است، قانون جاذبه و دافعه نیز همراه با محاسبات دقیق به وسیله دانشمندان ثبت اوراق کتب با ارزش گشته، شما می توانید برای کسب اطلاعات بیشتر به منابع لازم مراجعه کنید.

منظومه شمسی ما در هر ثانیه بیست کیلومتر به دنبال ستاره ای بنام وِگا در پهنه فضا به سوی سرنوشت و مقصد معینی یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی حرکت می کند، و کره خاک به اراده حق مجبور است حرکات وضعی و انتقالی خود را چنان ترتیب دهد که از کاروان عقب نمانده و نیز پیشروی ننماید.



---

۱- ۱) - رعد ۲.

روی این حساب کراتی که بر اثر خطای دید ما ساکن و ثابت بنظر می آیند ساکن نیستند بلکه عموماً در حرکت اند.

آنچه تاکنون جزء اصول مسلم علمی در آمده است، این است که در کائنات سکونی وجود ندارد و حرکات کرات هم نسبی هستند.

تعمق در مشاهدات روزانه و مطالعه نتایج و تحقیقات دانشمندان در رشته های علوم مختلفه بخصوص فیزیک و هیئت، این حقیقت را که همه کائنات در سیر و حرکت اند بر ما ثابت می سازد.

فیزیک از حرکت ذرات بی نهایت کوچک حکایت می کند هیئت از سیر و حرکت حیرت آور کرات بی نهایت بزرگ سخن می راند.

حرکت شرط اساسی تعادل و بقای اجرام آسمانی است، و هیچ یک از کرات آسمانی در حال توقف و سکون نیست، هر یک از آنها اگر لحظه ای توقف کند فوراً از مدار خود خارج شده و به کرات دیگر بر می خورد و در جا متلاشی می شود.

«لیندبلاد» مدیر رصدخانه استکهلم و «ائورت» استاد دانشگاه لید چنین کشف کردند که این آسیاب عظیم به دور خود می چرخد، یعنی کلیه ستارگان کهکشان که تعداد آنها به صد هزار میلیون بالغ می شود بر روی دایره های بسیار عظیم به دور مرکز کهکشان می گردند، ولی سرعت حرکت همه آنها یکسان نیست.

هر ستاره ای که به مرکز نزدیک تر است گردش مداری خود را زودتر به پایان می رساند، و هر یک از آنها که دورتر است مدت گردش مدار انتقالی آن نیز طولانی تر است، مثلاً خورشید که در فاصله سی هزار سال نوری از مرکز کهکشان قرار دارد در هر ثانیه ۲۷۰ کیلومتر حرکت می کند و مدار خود را درمدت هر ۲۲۰ میلیون سال یک مرتبه می پیماید.

ص:۹۵

این مـدار به انـدازه ای بزرگ است که خورشـید آن را در مـدت عمر چهار هزار میلیون ساله ی خود بیش از تقریباً هیجده بار نپیموده است.

زمین ما که یکی از اعضاء منظومه شمسـی و یکی از ملتزمین رکاب خورشید است، در این حرکت با خورشید همراه است و به خاطر پیروی از خورشید در هر ثانیه ۲۷۰ کیلومتر و در هر ساعت ۹۷۲ هزار کیلومتر راه می پیماید.

کهکشان ها به طور کلی ماننـد چرخ های عظیمی می گردند و گروهی از آنها تندتر از کهکشان ما و برخی آهسـته تر حرکت می کننـد و مجموع آنها در عین حرکت چرخ ماننـدشان در فضائی که مرز آن برای کسـی روشن نیست به سوی مقصـد مثبتی در حرکت اند.

در رابطه بـا دافعه و جـاذبه در قرآن مجیـد و روایـات نکـات عجیـبی را که دلالـت بر معجزه بـون قرآن و آگـاهی اهـل بیت از کائنات دارد ملاحظه می کنیم:

خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا: (۱)

خداوند آسمان ها را بدون ستون هائی که آنها را ببینید آفرید.

اَللّٰهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا: (۲)

خداست که آسمان ها را بدون ستون هائی که آنها را مشاهده کنید برافراشت.

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً: (۳)

خداست که هفت آسـمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید، همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که مسلماً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

ص:۹۶

---

۱- ۱) - لقمان ۱۰.

۲- ۲) - رعد ۲.

۳- ۳) - طلاق ۱۲.

در کتاب مجمع البحرین در کنار مادّه کوکب حدیثی از امیرمؤمنان وارد شده که در پاسخ شخصی فرمود:

«هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطه کل مدینه بعمودین من نور:»

این ستارگان آسمانی شهرهای تمدن داری چون مناطق متمدن روی زمین است که با دو ستون نوری به هم مربوط اند.

از آیات و روایت بسیار مهم امیرمؤمنان چند نکته علمی استفاده می شود:

۱- برافراشته شدن کرات و خارج نشدن از مدار و فلک خود به وسیله ستون های آسمانی «دافعه، جاذبه»

۲- ستون های آسمانی قابل رؤیت نیستند.

۳- ستون های آسمانی بر دو بخش است.

۴- اگر یکی از دو ستون از آسمان ها حذف شود نظام همه کائنات در هم می ریزد، و خیمه حیات همه موجودات برچیده می شود.

قانون جاذبه با قوه گریز از مرکز یعنی قانون دافعه بر همه سیارات حکم فرماست، و این دو نیرو بطور متعادل در هر یک از اجرام سماوی و کرات بالا به تناسب وجودشان در آنها موجود است.

اگر قانون جاذبه و دافعه به طور مساوی در یک کره برقرار نباشد نظم به هم می ریزد، ولی حضرت حق با حاکم نمودن این دو نیرو که ثمره اراده وحکمت و عدالت و ربوبیت اوست سماوات را در جایگاه مخصوص به خودشان نگاه می دارد.

امیرمؤمنان در نهج البلاغه در ابتدای خطبه ۲۰۲ می فرماید:

«فَفَتَقَها سَبْعَ سَماواتٍ بَعْدَ ارْتِتاقِها، فَاسْتَمْسَکَتْ بِاءَمْرِهِ وَ قامَتْ عَلَی حَدِّهِ:»

ص:۹۷

هفت آسمان را پس از آن که به هم پیوسته بود از هم باز کرد، آسمان ها به فرمان او خود را از افتادن و گریختن از مدار خود نگاه داشتند و بر اساس اندازه ای که برای آنها مقرر فرموده بود برپا شدند.

و در جای دیگر می فرماید:

«لکنه سبحانه دبرها بلطفه و امسکها بامره و اتقنها بقدرته:»

وضع همه ستارگان و عناصر آسمانی را به لطف خود تدبیر نمود، و به فرمان خویش آنها را در مدار معینشان نگاهداری فرمود، و به قدرتش محکم و متقن قرار داد.

### جهان هستی یا آئینه نشاندهنده جمال دوست.

نیوتن که یکی از چهره های درخشان علم هیئت و ریاضی است، پس از این که با کشف قوه جاذبه در منطقه مغرب زمین (۱)و بیان قوانین حرکات، انقلابی در دنیای علوم ایجاد و شهرت عالم گیری پیدا کرد، از اطراف و اکناف افرادی که در جستجوی دلیل قاطعی بر وجود صانع و خالق کائنات بودند به او روی آورده و خواستار دلیلی در این زمینه شدند، وی در پاسخ گفت:

«در وجود آفریدگار دانا و توانای این عالم ابداً تردید نکنید، زیرا موجودات متنوع این جهان با این تناسب و هماهنگی و با این نظام دقیقی (۲)که بر آنها حکومت می کند مسلماً از آفریدگاری که مصدر حکمت و اراده است سرچشمه گرفته است.

سپس افزود: هر چند نیروی جاذبه و قوانین حرکات را کشف کردیم، ولی اینها هیچ وقت نمی توانند منشأ پیدایش حرکات منظم اجرام جهان باشند، زیرا نیروی جاذبه خورشید سیارات را به طرف خود می کشاند، هم چنین سیارات



---

۱- ۱) - کتاب خدا قرآن مجید و روایات چنان که در صفحات گذشته به اثبات رسید از نیروی جاذبه و حرکات حساب شده همه کرات پیش از کشف آن در مغرب زمین خبر داده بودند.

۲- ۲) - الشمس و القمر بحسبان سوره ی الرحمن آیه ۵.

اقمار خود را به سوی خود جـذب می کنند، و قوانین حرکات چگونگی حرکات موجود را بیان میکند ولی یک منبع آگاه و با اراده ای لازم است که جرم هر یک از این کرات و فاصـله آنها را نسبت به هم، و سرعت سیر آنها را به طور دقیق محاسبه کند و با اراده و قـدرت خود هر یک از آنها را طبق همان فرمول و محاسـبه مخصوص در فواصل و مـدارهای معین قرار دهـد و در جهت خاصی به حرکت درآورد، سپس اضافه کرد که: دقت مختصری در اعضا و دستگاه های پیکر جانداران درس بزرگی از ایمان به خداوند جهان به انسان می دهد.

آیا ممکن است سازنده دستگاه عجیب بینائی از قوانین نور بی اطلاع باشد؟ !

آیا معقول است که سازنده دستگاه حیرت انگیز شنوائی از قوانین امواج صورت آگاهی نداشته باشد؟ !

نیوتن روزی ابتکار جالبی در این زمینه بکار گرفت که شرح آن از این قرار است:

وی دوستی داشت که معتقـد به خدا نبود، برای اینکه دوسـتش را با برهان مجسـمی به وجود خدا مؤمن سازد به یک مکانیک ماهر دستور داد ماکت کاملی از منظومه شمسی بسازد.

مکانیک طرح کاملی از منظومه شمسـی به این ترتیب ساخت که یک گوی در وسط و گوی هائی در اطراف آن و گوی های دیگری در پیرامون این گوی هـا قرار داد، به عنوان این که گوی وسط الگوئی از خورشـید، و گوی های اطراف آن الگوئی از سیارات و بالاخره گوی هایی که در پیرامون گوی های اول بود الگوئی از اقمار سـیارات باشند، و آنها را با دنده ها و تسمه ها به هم مربوط کرد و هنـدلی برای آن ترتیب داد به طوری که وقتی هنـدل حرکت داده می شد تمام گوی ها با شـیوه ی جالبی هر کـدام در مـدار مخصوصـی به حرکت در می آمدنـد. پس از این که نیوتن این مـاکت را تحویل گرفت در اطاق خود قرار داد، روزی دوستش وارد

اطاق نیوتن شد، تا چشمش به ماکت منظومه شمسی افتاد، توجهش به آن جلب شد، نزدیک رفت دست به هندل برد و آن را به حرکت در آورد، یک دفعه گوی هائی که در پیرامون گوی وسط بودند به حرکت در آمدند.

دوست نیوتن چند قدم به عقب رفت و با تعجب گفت: چیز جالبی است چه کسی این را ساخته است؟ نیوتن هم چنان که مشغول مطالعه بود، بدون این که سر از روی کتاب بردارد با کمال خونسردی گفت: هیچ کس!

دوست نیوتن نزدیک تر آمد و گفت: آقای نیوتن مثل این که به پرسش من توجه ننمودی، من پرسیدم این وسیله جالب را چه کسی ساخته؟

نیوتن گفت: من پرسش شما را فهمیدم و در پاسخ شما گفتم هیچ کس آن را نساخته است، حالا هم می گویم کسی آن را نساخته است، ذراتی از این جهان خود به خود جمع شده، این گوی ها به این ترتیب به وجود آمده است!

دوست نیوتن گفت: آقای نیوتن شما فکر می کنید من آدم دیوانه ای هستم که با من اینگونه صحبت می کنید، چطور ممکن است این دستگاه خود به خود به وجود آمده باشد، مسلماً آن را شخص عاقلی ساخته و هر که ساخته بی تردید هنرمند ماهری بوده است.

نیوتن دست روی دوش دوستش نهاد و گفت: دوست عزیز! در صورتی که این دستگاه که به اسباب بازی کودکان شباهت دارد، و ماکتی از روی منظومه شمسی است و طبق متد آن حرکت می کند امکان نداشته باشد خود به خود به وجود آمده باشد پس آن اصل عظیم یعنی منظومه شمسی چگونه ممکن است که خود به خود به حکم تصادف به وجود آمده باشد؟ !

ص:۱۰۰

دوست نیوتن تسلیم شد و به وجود آفریدگار جهان هستی و نظام کائنات اعتراف کرد. (۱)خواننده عزیز در سطور گذشته در رابطه با آسمان اندکی از بسیار، و مشتی نمونه خروار، و قطره ای از دریا به رشته تحریر آمد و همین مقدار کافی است که ما را به عظمت و قدرت و حکمت و عدالت و علم بی نهایت خالق آسمانها توجه دهد و قلب ما را از ایمان و معرفت و عشق به او مالامال نماید، اکنون توجه شما را به گوشه ای از وضع زمین که دومین مسئله آیه مورد بحث است جلب می کنم.

**زمین**

در آیه بیست و دوم سوره مبارکه بقره و آیه سی و ششم به بخشی از ثمرات و منافع مادی و معنوی زمین اشاره شد، ولی در این سطور به خود زمین می پردازم و آنچه را که در این زمینه لازم باشد ذکر می کنم.

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که کلمه ارض از نظر قرآن مجید فقط شامل یک کره خاکی یعنی مسکن کنونی انسان است؟ و یا سایر کرات خاکی هفتگانه را نیز در برمی گیرد، یا آن که دامنه معنای ارض را به کلیه ستارگان کشانیده و بگوئیم فضای محیط بر هر کره ای آسمان و خود آن کره زمین است.

سخن حق در این مسئله حقیقتی است که در آیه ذیل به آن اشاره شده است:

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ: (۲)

خداست که هفت آسمان را آفرید و از جنس زمین «که انسان در آن زندگی می کند» نیز هفت عدد پدید آورد، زمین از نگاه قرآن شامل تمامی ستارگان نیست بلکه در برخی از آیات مقصود از آن فقط همین زمین ما و در بسیاری از آیات مراد جنس زمین است که شامل هر هفت زمین می باشد.



---

۱- ۱) - دانش عصر فضا ۷۰.

۲- ۲) - طلاق ۱۲.

مانند آیه فوق که گرچه ارض را به لفظ مفرد آورده جز آن که کلمه مِنَ جنسیه آن را از انفراد و اختصاص بیرون آورده و بمعنای جنس زمین یعنی کراتی که مانند زمین می باشند وانمود می کند.

و نیز در همه آیاتی که از آفرینش زمین و آسمان سخن رانده مقصود از زمین جنس زمین است و شامل همه زمین های هفت گانه می باشد.

ولی در آیاتی که مورد خطاب فقط اهل زمین ما باشند دور نیست که لفظ ارض در آن آیات شامل زمین ما باشد.

به استناد آیه فوق شاید بتوان ادعا کرد که در فضای کیهانی شش کره ی خاکی دیگر از جنس زمین ما و مانند آن وجود دارد، جز آن که آنگونه که این هفت کره از جهات گوناگونی با هم هم آهنگی دارند، کرات خاکی دیگر اگر احیاناً وجود داشته باشد با این کره از نظر جنس و عناصر هماهنگی ندارند، گرچه برخی هماهنگی ها در میان آنها باشد، این همانندی درونمائی از قابلیت حیات و وجود موجودات زنده و بلکه موجودات عاقل و مکلف در آن شش زمین دیگر نیز هست.

از اینجا می توان حدس زد که مواد شیمیائی تشکیل دهنده این زمین ها با مواد شیمیائی سایر ستارگان متفاوت است، یا آن که بگوئیم زمین ها از آسمان ها و ستارگان دیگر تولد نیافته اند بلکه از همان مادری زاده شده اند که آسمان ها از آن پدید شده اند.

در همه قرآن مجید آیه ای به چشم نمی خورد که چگونگی تولد زمین ها را از ماده نخستین «ماء» بیان کند، و حتی درباره جنس زمین ها به هنگام تولد اشاره ای ندارد مگر با سنجش دو آیه:

وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی اَلْمٰاءِ. . . . . (۱)

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ: (۲)

با توجه به حقیقت ماده نخستین و کیفیت انفجار و پدید شدن گازهای آسمانی در صورتی که دخان در انحصار آسمان و ستارگانش باشد به ناچار زمین از ته نشین این انفجار پدید شده است و در روایات و احادیث اهل بیت از این ته نشین تعبیر به خاکستر یا کف شده است:

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

زمین از خاکستر باقی مانده انفجار ماده اولیه جهان پدید شده است. (۳)و از رسول خدا روایت شده:

پروردگار از کف ماده نخستین جهان هفت زمین را آفرید. (۴)و نیز از حضرت باقر (ع) است که. . . . . بادی از آب بیافرید و آن را بر آب چیره گردانید و به اندازه ای که اراده کرده بود کفی از آن بر گرفت و زمین را آفرید. . . . سپس آتشی از آب پدید آورد و بر اثر تسلط آتش بر آب گازی به وجود آمد که آسمان ها را از آن گاز ساخت.

از بحث گذشته این نتیجه به دست می آید که زمین و آسمان و اخترانش همگی فرزندان یک مادرند و این مادر در اثر یک و یا دو انفجار دو نوع نوزاد پدید آورد.



---

۱- ۱) - هود ۷.

۲- ۲) - فصلت ۱۱.

۳- ۳) - تفسیر برهان ج اول ص ۹.

۴- ۴) - تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۲.

اکنون جای این پرسش است که این دو همزاد بوده اند و یا از پی یکدیگر قدم به عرصه هستی نهاده اند.

از آیات گذشته مورد بحث، مطلبی روشن در نفی و اثبات این موضوع به دست نمی آید، گرچه از احادیث مربوطه توأم بودن این دو نوزاد که هر یک پس از دیگری از مادر نخستین زاده اند مفهوم می شد.

ولی آیات دیگری در این زمینه در دسترس است که شایسته است با کمال دقت مورد توجه قرار گیرد:

هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ فَسَوّٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ: (۱)

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید سپس آفرینش آسمان را «که به صورت ماده ای دود مانند بود» اراده کرد و آن را به صورت هفت آسمان درست و نیکوتر قرار داد و او به «قوانین و محاسبات» همه چیز داناست.

از آیه فوق به خوبی و به صراحت استفاده می شود که آفرینش زمین و آنچه از نعمت های زمین در مسیر بهره وری انسان است پیش از پدید آمدن طبقات آسمان بوده است در این آیه کلمه « ثُمَّ » که از نظر بسیاری از محقیقن ادبیات زبان عربی اقتضای سه مسئله تشریک در حکم و ترتیب و مهلت را دارد بسیار قابل دقت و به احتمال قوی این نظر را ثابت کند که آفرینش زمین و همه نعمت هایش پیش از پدید آمدن طبقات آسمان بوده است، و منافاتی هم با این حقیقت ندارد که زمین و آسمان از یک مادر که همان دخان و گاز است به وجود آمده اند، زیرا می دانیم و ثابت هم شده که آسمان پیش از تشکیل طبقات هفتگانه صورت گازی «دخانی» داشته، و آفرینش ستارگانی که در آسمان به چشم می خورد و



---

۱- ۱) - بقره ۲۹.

زینت بخش کیهان است پس از تشکیل طبقات در نزدیک ترین طبقات بوده است، چنان که در آیه ذیل آمده:

ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ.

فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحىٰ فِي كُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا وَ زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ: (۱)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود «گاز» بود پس به آن و به زمین گفت خواه ناخواه بیایید آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

پس آنها را در دو روز «دو دوره» به صورت هفت آسمان به انجام رسانید و محکم و استوار ساخت و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هائی زینت دادیم و «از استراق سمع شیطان ها» حفظ نمودیم این است اندازه گیری شکست ناپذیر دانا اینک اگر خصوص خورشید از ستارگان آسمان نخست به دلیلی دیگر استثنا نشود، از آیات فوق به خوبی به دست می آید که آفرینش خورشید و سایر ستارگان دو مرحله از پیدایش زمین عقب تر بوده، زیرا آیات مزبور پیدایش هفت آسمان را پس از تکمیل زمین و آفرینش ستارگان را پس از پدید آمدن آسمان در طبقه نخستین معرفی کرده است.

مسئله ای که لازم است به آن پرداخت این است که در سوره نازعات می خوانیم:

أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ اَلسَّمٰاءُ بَنٰاهٰا، رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا، وَ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا، وَ اَلْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا، أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا، وَ اَلْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا: (۲)

ص:۱۰۵

---

۱- ۱) - فصلت ۱۱- ۱۲.

۲- ۲) - نازعات ۳۲-۲۷.

آیا آفرینش شما «پس از مرگ» دشوارتر است یا آسمان که خدا آن را بنا کرد، سقفش را برافراشت پس آن را درست و نیکو قرار داد و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، و زمین را پس از آن گسترانید و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد و کوه ها را محکم و استوار نمود.

از آیات فوق چنین به دست می آید که: غلطانیدن و پهن کردن زمین و پدید آوردن کوه ها و آب و نباتات در زمین پس از بناء آسمان ها بوده است.

ولی باید دانست که به احتمال نزدیک به یقین بناء جرم نخستین آسمان « أَمِ اَلسَّمٰاءُ بَنٰاهٰا» حالت دخانی «گازی» آن است و نه تشکیل طبقات و صورت فعلی، زیرا آیات سوره فصلت و بقره چنان که اشاره شد به ویژه با بکار گرفتن حرف ثم پدید آمدن طبقات آسمان را پس از تکمیل زمین معرفی کرده که: در چهار دوارن کوه ها و برکات و روزی ها را در زمین پدید آوردیم، سپس گاز «دخان» آسمان را به هفت بخش تقسیم نمودیم به آیات زیر جداً توجه کنید.

خَلَقَ اَلْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ. . . . (۱)

وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ مِنْ فَوْقِهٰا وَ بٰارَکَ فِیهٰا وَ قَدَّرَ فِیهٰا أَقْوٰاتَهٰا فِی أَرْبَعَهِ أَیّٰامٍ. . . .

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ

زمین را در دوره آفرید. . . . و در روی آن کوه های استواری پدید آورد، و در آن منافع و برکات فراوانی آفرید و رزق روزی خوارانش را به مدت چهار دوره تقدیر کرد. . . .

سپس «ثم» آهنگ آفرینش آسمان نمود در حالی که به صورت دود «گاز» بود. . . . .

در نهایت « دحو الارض ،» چرخش و گردش زمین و آفرینش کوه ها و آب ها و درختان در زمین پس از بناء و تسویه دخان آسمانی بوده، نه آن که پس از تشکیل طبقات که دو رتبه از تکامل زمین عقب تر است.

اما این که آفرینش جرم زمین و یا دخان آسمان مقدم بود هنوز دلیل قاطع بر هیچ یک در دست نیست، تنها چیزی که می دانیم این است که هر دو از مادری به

ص:۱۰۶

---

۱- ۱) - فصلت.

نام «ماء» در اثر یک و یا دو انفجار تولد یافته اند و دلیلی هم که نظر دومین یعنی دو انفجار را تأیید کرده بود پدید شدن زمین را نتیجه انفجار نخستین می دانست.

نتیجه این که بـا تکیه بر آیات بسـیار دقیق قرآن که کلام صاحب آفرینش است و با اعتماد به روایات قاطعانه به دست می آید که زمین از خورشید تولد نیافته بلکه آسمان ها و زمین همه از یک مادرند. (۱)

## اوصاف زمین از دیدگاه قرآن و روایات

### ۱- دحو

دحو در لغت به معنـای انـداختن و کنـدن و رهـا کردن و به گردش درآوردن و رانـدن است، چنـان که تاج العروس و دیگران تمامی این معانی را برای لغت دحو یاد کرده اند.

گرچه در برخی کتب لغت معنی بسط و پهن کردن را نیز برای دحو ذکر کرده اند ولی به نظر می رسد که این تفسـیر به عنوان معنـای لغوی نبوده و تنهـا از لحاظ پیروی گروهی از مفسـران قرآن است که «دحو الارض» را در آیه فوق به معنای پهن کردن زمین توجیه نموده اند.

گواه روشن بر صـحت این مـدعا این است که در تمـامی مواردی که دحو را به این معنـا آورده انـد تنها در مورد زمین است و نسبت به سایر موارد معنای فوق دیده نمی شود.

و گمـان می رود دحـو به معنی پهن کردن زمین نـتیجه معنوی لغوی «دحو الاـرض» باشـد که به حرکت آوردن است، زیرا آن زمانی که کره زمین ما به حرکت و گردش آمد و از جایگاه خود رانده شد، توده ای روان و آتشین بود و



---

۱- ۱) - زمین و آسمان و ستارگان از نظر قرآن ۴۴ با اندکی تصرف در عبارات.

در اثر حرکات گوناگون خصوص حرکت دورانی، هم به صورت کره آمده و هم بر وسعت و پهنای آن به اندازه قابل ملاحظه ای افزوده شده است.

در اثر گردش و مجاورت با فضای محیط سطحش رو به سردی گرائیده و امواج و چین خوردگی هائی در آن پدید آمده و اندک اندک در اعماقش میخکوب شد وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا. سپس آب ها و در نتیجه گیاهانی در زمین پدید گشت: أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا و در نتیجه زمین، هم پهن و هم قابل سکونت و زندگی شد و چنان که هر خواننده ای با اندک دقت تصدیق می کند که آیات فوق الذکر به ترتیب گواه روشنی بر صحت معنی اصلی لغو دحو می باشد.

و دیگر از شواهد این مدعا فرموده امیرمؤمنان (ع) است که می فرماید:

«فلما خلق الله الارض دحاها من تحت الکعبه ثم بسطها علی الماء»

هنگامی که خداوند زمین را آفرید آن را از زیر کعبه حرکت داد، سپس آن را بر آب گسترانید و پهن کرد.

اگر لغت دحو به معنای پهن کردن بود معنی عبارت امیر کلام چنین می شد: زمین را از زیر کعبه پهن کرد و سپس آن را بر روی زمین پهن نمود، البته جایگاه ثم را که دلالت بر تعقیب و ترتیب دارد در روایت امیرمؤمنان نباید از نظر دور داشت که بسط پس از حرکت «دحو» انجام گرفته است.

در کتاب عیون و بحار و ارشاد القلوب دیلمی از امیرمؤمنان است:

«ان شامیا سأله عن مکه المکرمه لم سمیت مکه فقال: لان الله مک الارض من تحتها ای دحاها:»

سبب این که مکه را به این نام نامیده اند این است که خداوند زمین را از زیر کعبه مکّ کرد یعنی حرکت داد، و از جمله معانی مک چنان که قاموس آورده افکندن و غلطانیدن است، بنابراین دحو که به عنوان معنی مکّ آمده به معنی غلطانیدن خواهد بود.

در هر صورت سیاق و ترتیب آیات و نص کتب لغت بهترین شاهد معنی دحو است که انداختن و حرکت دادن می باشد و چنان که گفته شد زمین بر اثر حرکت شدید خود دارای تمامی مراتب وسعت و قابلیت سکونیت و آب و گیاه و. . . . . گردید. (۱)صاحب کتاب با ارزش هیئت در اسلام می گوید:

به طور کلی مسلمان ها تا امروز لفظ دحو را به معنی بسط و گستردن گرفته اند و هر چه به این لفظ در لسان شریعت وارد شده به این معنا تفسیر می کردند، ولی ما پس از رجوع به کتب لغت عرب و مواضع استعمال این لفظ و مشتقاتش می بینیم که آن را در اکثر یا همه لغات و استعمالات معنای دیگری است، و این راندن و جنباندن است [دحو در اصل لغت پارسی، روان شدن جسم است در حال چرخیدن مانند چرخ های اتومبیل هنگام راه رفتن است.]

ما مشاهده می کنیم که در اغلب لغات ذکری از معانی بسط و گسترانیدن نشده، در این صورت ظن قوی حاصل می شود که مقصود از لفظ دحو که در قرآن و روایات آمده همان معنائی است که نزد عرب شیوع و ظهور دارد که راندن و غلطانیدن است و متأسفانه بسیاری از مفسرین گذشته قرآن آن را خوب و درست معنا نکرده اند و تقصیری هم ندارند زیرا بنابر اعتقاد به هیئت قدیم باور نمی کردند که زمین از جای خود حرکت کند و چرخ وار دارای حرکت وضعی و انتقالی باشد، به این خاطر آن را به معنای بسط که با افق فهمشان سازگار داشت می گرفتند.

### ۲- کفات

ص:۱۰۹

---

۱- ۱) - زمین و آسمان و ستارگان ۱۱۲.

کیهان پیمای ما پس از به وجود آمدن، در فضای پهناور جهان به پرواز درآمد، و تا کنون که میلیاردها سال از عمرش گذشته است، هرگز آنی از حرکات خود باز نایستاده و سوختش به پایان نرسیده است.

این پرنده آسمانی سومین هواپیمائی است که به دور خورشید در گردش است و بر مداری بیضی شکل که شعاع اوجش ۱۵۱/۹۹۶/۰۰۰ از خورشید و شعاع خصیضش ۰۰۰/ ۹۹۳/۱۴۶ می باشد در طول ۳۶۵ روز ۹۵۰ میلیون کیلومتر مسافت را به دور آن طی می کند که در ثانیه ۷۰۰ متر می باشد.

حرکتش فقط حرکت دورانی نیست بلکه محکوم حرکاتی گوناگون است که تحت نظم خلل ناپذیری به آنها ادامه می دهد.

وزنش تقریباً برابر با ۱۰۲۷(ع)۵۹۸ کیلو می باشد و در عین حال بر اثر نیروهای جاذبه متقابل خودش و همسایگانش در فضای پهناور کیهان، سقوط یا برخورد با سایر کیهان پیماها نمی کند.

قرآن مجید به صراحت گفتار، زمین را پرنده کیهان پیمای سریع السیر و کشتی فضانورد نیرومندی (۱)معرفی می نماید که به اراده حضرت حق در جو آسمان وسیع شناور است (۲)و آفریدگار بزرگ نیروهای مرموزی در این کیهان پیما نهاده که هیچ گاه از مسیر معین خود منحرف نشده و به عمق بی کران فضا سقوط نمی کند.

از حاصل جمع دلایل قرآن و روایات امامان شیعه چنان نمودار است که:

ص:۱۱۰

---

۱- ۱) - یس ۴۰.

۲- ۲) - فاطر ۴۱- روم ۲۵.

زمین هرگز بر گرده ی چیزی قرار ندارد، نه بر گرده ی ماهی نه بر خروس، نه بر شاخ گاو و نه موجودی بزرگ تر و نه بر دوش کره ای از کرات آسمانی بلکه هم چون ترن که بر مسیری معین روان است راه شوسه و خط مشی کیهان پیمای ما جو وسیع آسمان است.

إِنَّ اَللّٰهَ يُمْسِكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَكَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً: (۱)

خداست که نگهبان آسمان ها و زمین از زوال و سقوط است و اگر نگهبانی خود را از آنها باز گیرد و سقوط کنند احدی در پی این حادثه قدرت حفظ آنها را ندارد مسلماً خدا بردبار و آمرزنده است.

وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنْ تَقُومَ اَلسَّمٰاءُ وَ اَلْأَرْضُ بِأَمْرِهِ: (۲)

و از نشانه های قدرت خداست که آسمان و زمین به اراده او استوار و برجاست.

آری نگهبان کره زمین و میلیار میلیاردها کرات دیگر آسمانی که برخی از آنها هزاران بار از زمین ما بزرگ ترانند تنها اراده الهی است و استوانه و تکیه گاه محسوسی ندارند.

شکی نیست که خدا نیروی مرموزی که نگهبان آنهاست و از آن تعبیر به جاذبه می شود در تمامی آنها نهاده چنان که در قرآن در رابطه با آسمان ها و اخترانش می فرماید:

اَللّٰهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا: (۳)

خداست که آسمان ها را بدون این که ستون و پایه ای محسوس به زیر آنها نهد برافراشت.



---

۱- ۱) - فاطر ۴۱.

۲- ۲) - روم ۲۵.

۳- ۳) - رعد ۲.

راستی اگر راننده و گرداننده این فوج های بی حساب فضاپیماهای بزرگ آنی غفلت داشت و یا چرت می زد و یا به خواب می رفت و یا آنها را به حال خود وامی گذاشت چه روی می داد؟ !

ولی این قدرت ازلی و ابدی که حافظ و نگهبان همه موجودات است:

لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ (۱)

خدا را هرگز چرت و خواب نمی رباید.

سطح این فضانورد تقریباً ۰۰۰/۱۰۱/۵۱۰ کیلومتر و حجمش برابر ۰۰۰/۰۰۰/۳۲۰/۰۸۳/۱ کیلومتر مربع است، شعاع استوائی آن ۳۸۸/۳۷۸/۶ متر و شعاع قطبی اش ۹۱۲/۳۵۴/۶ متر و محیط استوائی آن ۵۹۴/۰۷۶/۴۰ متر و محیط قطبی نصف النهارش ۱۴۲/۰۰۹/۴۰ متر است.

در هر صورت در زمینه پرنده بودن این کیهان پیما که در ضمن دلالت بر حرکات گوناگونش دارد آیات زیر بسیار قابل توجه است.

أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ كِفٰاتاً، أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً، وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ:

آیا زمین را پرنده ای سریع السیر نیافریدیم که موجودات زنده و مرده را به زیر بال های خود نگهبانی و جذب می کند، و در آن کوه های بلند و سر به فلک کشیده قرار دادیم.

اکثر دانشمندان علم لغت مانند صاحب صحاح و لسان العرب و المنجد و راغب اصفهانی متخصص لغات قرآن درباره کفات گفته اند:

«حقیقته قبض الجناح للطیران:»

حقیقت و ریشه معنی کفات جمع کردن بال است برای پرواز.

بر اساس آیات ذکر شده باید گفت: مفهوم و معنای واقعی آیات پرده از چهره دو اصل مهم علمی ۱- حرکت سریع زمین و ۲- نیروی جاذبه آن برداشته است



---

۱- ۱) - بقره ۲۵۵.

به ویژه اصل دومین که سر رشته و مبنای تمامی علوم و اختراعات بشری به شمار می آید، چنان که گروهی از دانشمندان تصریح کرده اند، و به راستی جالب ترین نموداری که در تمامی سخنان از آغاز بشریت تاکنون درباره حرکت و نیروی جاذبه زمین به چشم می خورد همین جمله است که در آیه زیر به همین منظور آمده:

أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ كِفاتاً

کیهان پیمای ما در این آیه به پرنده ای تشبیه شده که به هنگام پرواز بال های خود را جمع می کند، چنان که گروهی از پرندگان به این منوال پرواز می کنند و از این جهت بر سرعتشان نیز افزوده می شود.

گرچه زمین ما بال ندارد، ولی دارای نیروئی بهتر و قوی تر از بال یعنی جاذبه می باشد، که اعتدال و نظمش را در حرکات گوناگون نگهبان است.

پرندگان به هنگام جمع کردن بال های خود چیزی را به جز تعادل خود حفظ نمی کنند.

ولی کیهان پیمای ما سرنشینان گوناگون خود را از جاندار و بیجان « أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً » با نیروی مرموز جاذبه خود با کمال مهربانی نگهبان است.

بعید نیست که مقصود از زنده در اینجا موجوداتی باشند که دارای احساس و اراده بوده، و به همین لحاظ هم می توانند خود را ضبط کنند.

ولی هر اندازه موجودی زنده، دارای نیرو و قدرت باشد کجا می تواند خود را بر گرده ی این هواپیمای سریع السیر ضبط کند.

پرنده ای که محکوم به حرکات گوناگون دورانی و غیره است تنها همان حرکات دورانی اش کافی است که به مقتضای فرار از مرکز در نخستین جنبش

تمامی سرنشینان خود را به جو بیکران آسمان پرتاب کند و هر دسته ای را به کره ای از کرات و یا فضائی از فضاهای بی سر و ته بیفکند.

این نیروی محیر العقول جاذبه زمین ما است که هم او را در این حرکات در هم پیچیده از سقوط در جو عظیم آسمان محفوظ داشته. و هم سرنشینان خود را چنان که خودشان هم آگاه نیستند در آغوش محبت خود حفظ می کند.

## ۳- راجفه

قرآن مجید یکی از القاب زمین را موجود مضطرب و متحرک گفته:

یَوْمَ تَرْجُفُ اَلرّاجِفَهُ: (۱)

روزی که این موجود مضطرب و متحرک دچار اضطرابی بی سابقه شود!

رجفه به معنی اضطراب در حرکت بوده و دو نوع است

۱- اضطرابی که سبب اختلال نظام موجود گردد، مانند رجفه قیامت که زمین را دچار انفجار مهیبی می نماید.

۲- اضطرابی که آرامش مطلق در آن محفوظ مانده و از لحاظ حرکات در هم و گوناگون از آن به رجفه تعبیر شده است، مانند حرکات کنونی زمین که لطیف ترین و در عین حال جامع ترین تعبیری که می تواند در یک کلمه این حرکات گوناگون را نمودار کند تنها لغت رجفه و اضطراب است.

علی بن ابراهیم قمی صریحاً الرّاجِفَهُ را به زمین تفسیر نموده گوید: یعنی: الْأَرْضَ و روی این تعبیر اصولاً باید گفت: تا جائی حرکات زمین از نظر قرآن مسلم است که



---

۱- ۱) - نازعات ۴.

الرَّاجِفَهُ را به عنوان یکی از صفات لازمه زمین معرفی نموده، و بسی شگفت انگیز است که چگونه گروهی الرَّاجِفَهُ را درباره ی زمین توصیف زمین از لحاظ آینده [قیامت] توجیه کرده اند.

امیرمؤمنان (ع) درباره ی حرکات زمین می فرماید:

«و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها و ذوات الشناخیب الشم من صیاخیدها فسکنت من المیدان برسوب الجبال فی قطع ادیمها:» (۱)

خداوند حرکات گوناگون زمین را با میخ های بلند سنگین کوه ها و قله های مرتفعی که سر به آسمان کشیده تعدیل فرمود و در نتیجه زمین از اضطراب در حرکات آرام گرفت [نه آن که ساکن شود] و این آرامش به وسیله کوفته شدن و ثبوت کوه ها در اعماق خاک های زمین حاصل گردید.

و نیز فرمود:

«مسکنت علی حرکاتها من ان تمید باهلها او تسیخ بحملها او تزول عن مواضعها فسبحان من امسکها بعد موجان میاهها و اجمدها بعد رطوبه اکنافها، فجعلها لخلقها مهادا و بسطها لهم فراشا فوق بحر لجی راکد لا یجری و قائم لا یسری تکر کره الریاح العواصف و تمخضه الغمام الذوارف ان فی ذلک لعبره لمن یخشی:»

پس زمین در عین حرکاتی که داشت نسبت بر سرنشینانش (در طیران های سرسام آور خود) آرام گرفت و محمولات خود را هم چنان در آغوش حفاظت نگاهداری کرد، و هرگز از مدارهای خود انحرافی نجست، پس منزه است پروردگاری که پس از موج های شدید آب های زمین، آن را هم چنان نگاه داشت، و رطوبت های زیاد آن را خشک نمود، تا برای سرنشینانش گهواره ای آرام و بساطی رام گردد، زمین را بر گرده ی دریائی عمیق و راکد (دریای فضا) و پای بر جا نهاد، بادهای وزنده آن را به دوران آورده، و ابرهای ریزان آن را به شدت به حرکت واداشت، در این بدایع آفرینش برای خداترسان پندهاست.

ص:۱۱۵

---

۱- (۱) -

نکاتی چنـد: جمله اول از گفتار فوق شاهـدی است روشن برای معنای کفات که: زمین در سـرعت حرکتش سرنشـینان خود را حفظ می کنـد، و جمله دوم اشاره به آرامی و رامی زمین نموده که در عین حرکات سـریع آرام به نظر می رسـد، و جمله سوم اشاره به نیروهائی است که زمین را احاطه نموده و از سقوط در جوّ پهناور کیهان محفوظ داشته است و مقصود از دریای راکد دریای فضاست که این سفینه فضانورد و میلیاردها مانند آن در اعماقش شناورند، و شاید منظور از بادهای وزنده که این سفینه را به حرکت آورده اند نیروی جاذبه خورشید و سایر همسایگان زمین باشد.

## ۴- ذلول

قرآن مجید در سوره ی مبارکه ی ملک می فرماید:

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ اَلنُّشُورُ: (۱)

اوسـت خـدائی کـه زمین را برای شـما رام و همـوار قرار داد، پس در پسـتی و بلنـدی هـای حرکت کنیـد و از روزی و رزقش بخورید، و بازگشت همه به سوی اوست.

راغب در المفردات می گویـد: ذلول حیوانی است که پس از چموشـی به رامی و آرامی گراید، و طبرسـی در جلد دهم مجمع البیان در ذیل آیه شریفه می گوید:

«الذلول منه المراکب الذی لا صعوبه فیه:»

ذلول از مرکب هائی است که راهوار و رام باشد.

کتاب هیئت و اسـلام می گویـد: ذلول در لغت و عرف عرب بر نوعی از شتر گفته می شود که در راهواری و همواری و آسان سواری ممتاز است و چون این



---

۱- ۱) - ملک ۱۵.

صفات به طور کامل در زمین موجود است قرآن مجید کلمه ذلول را بر زمین اطلاق نموده است.

با توجه به معنای لغوی ذلول که اطلاق بر حیوانی می شود که پس از چموشی به رامی و آرامی گرائیده، یقین حاصل می شود که مرکوب ما زمین مدت ها قابل رکوب و زندگی نبوده و سپس به اراده حق شایسته سکونت و زندگی شده است.

زمین در زمان های نخستین به هیچ صورت موجودات نباتی و حیوانی و انسانی را بر گرده خود نمی پذیرفت و حتی از لحاظ شدت حرارت جهنمی مانع از تولد آب و سایر اصول زندگی بوده، و با حرکاتی پر اضطراب و ناهنجار هم چون حیوان وحشی و جنگلی در فضای بیکران آسمان سرگردان بود.

سپس خدا آن را رام و راهوار فرمود تا زندگی و راه پیمائی و به دست آوردن رزق فراوان و شایسته بر گرده پهناور آن فراهم آورد.

حرکات اضطراب آمیزش به وسیله کوبیدن میخ های بلند «کوه های» تعدیل گشت.

«و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها»

و هم چنان که مناکب حیوان سواری پشت گرده اوست که جایگاه نشستن است، به همین قیاس مناکب زمین نیز جاهائی است که قابل سکونت و راه رفتن باشد.

از لغت ذلول بر حسب آنچه دانستیم استفاده می شود که زمین ما چه در دوران چموشی و چه در دورانی که راهوار شد، در هر دو حال متحرک بوده و تا پایان کار هم متحرک می باشد.

## ۵- فراش

در کتاب خدا قرآن مجید آمده:

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ فِراشاً وَ اَلسَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: (۱)

پروردگاری که زمین را برای شما رام و قابل زندگی قرار داد و آسمان را برافراشت و از آسمان آبی که به وسیله آن میوه های گوناگون برای رزق شما بیرون آورد نازل کرد پس برای خدا در صورتی که می دانید مثل و مانند قرار ندهید.

راغب در کتاب با ارزش مفردات می گوید:

مفروش را فرش و فراش گویند و معنی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ فِراشاً این است که خدا آن را رام نمود و نه غیر قابل زندگی و چموش.

حیوان فرش، حیوان سواری را گویند چنان که در قرآن مجید می فرماید:

وَ مِنَ اَلْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً (۲)

و برخی از چهارپایان باربر و قابل سواری هستند.

ابن بابویه به سندش از حضرت عسگری (ع) از پدرانش از حضرت زین العابدین (ع) در تفسیر آیه فوق روایت کرده است:

خدا زمین را با طبع شما سازگار و با بدنهایتان هماهنگ فرمود، نه آن چنان آن را پر حرارت قرار داد که بسوزید، و نه آن گونه سرد کرد که منجمد شوید، نه به اندازه ای خوشبو که دردسر گیرید، و نه آن چنان بدبو که به ناراحتی بنشینید، نه آن گونه باتلاق که در اعماقش فرو روید و نه به اندازی سفت و سخت که نتوانید برای ساختمانها و قبور مردگان از آن بهره گیرید. (۳)

## ۶- قرار

قرآن مجید این کتاب خبردهنده از حقایق در این زمینه می فرماید:



---

۱- ۱) - سوره ی بقره.

۲- ۲) -

۳- ۳) - برهان ج ۱ ص ۶۷.

اَللّهُ اَلَّذِی جَعَلَ لَکَمُ اَلْأَرْضَ قَراراً وَ اَلسَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکَمْ مِنَ اَلطَّیِّباتِ ذٰلِکَمُ اَللّهُ رَبُّکَمْ فَتَبارَکَ اَللّهُ رَبُّ اَلْعالَمِینَ: (۱)

خداست که زمین را به سود شما سرد و آرام قرار داد، و آسمان را برافراشت و شما را به نیکوترین صورت بیاراست، و از پاکیزه ها رزق و روزی داد این است خدا مالک و مربی شما، پر منفعت است خدا که پروردگار جهانیان است.

راغب در مفردات گوید:

«قر فی مکانه یقر اذا ثبت ثبوتا جامدا و اصله من القر و هو البرد و هو یقتضی السکون، و الحر یقتضی الحرکه:»

ریشه لغت قرار از قر به معنی سردی است، سرما مقتضی آرامش، و حرارت مقتضی حرکت است.

با توجه به ریشه معنی لغوی قرار، چنان به نظر می رسد که زمین از نخست سرد نبوده و خدا آن را برای زندگی ما سرد و حرارتش را تعدیل نموده است.

جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ قَراراً

جَعَلَ در آیه فوق به اصطلاح ادبی جعل مرکب است، یعنی دو مفعول می گیرد و به این لحاظ زمین از آغاز به سردی کنونی نبوده، بلکه پس از زمان های زیاد به اراده حق به سردی گرائیده است.

از نتایج بی شمار این سردی، پدید شدن کوه ها و در نتیجه تعدیل و نظم حرکات زمین می باشد، تا آنجا که زمین در عین سرعت پرواز خود در فضای بی کران آسمان هرگز حرکتش محسوس نیست.

و شاید جهت این که آرامش را قرار گفته اند چنان که راغب نیز اشاره کرده به همین لحاظ است که سرد شدن جسم موجب سکون و آرامش آن می باشد تا



---

۱- ۱) - مؤمن ۶۴.

حدی که اگر حرارت مولکول های جسم که نتیجه حرکت آنها می باشد به ۲۷۳ درجه زیر صفر برسد این مولکول ها نیز از حرکت می افتند.

بی تردید درجه حرارت زمین ما اگر به این حدود می رسید تمامی جهان زندگی و زندگان منجمد می شدند.

آری زمین سرد شده ولی نه به حدی که به کلی از حرکت باز ایستد، بلکه به مقداری که حرکاتش منظم گشته و قابل سکونت و زندگی باشد.

روی این اصل تمام حرارت هائی که کم و بیش حاکم بر زمین ماست نسبت به آن حرارت فوق العاده گذشته مشمول لغت «قر» یعنی سرما خواهد بود، زیرا حرارت و برودت اموری نسبی می باشند تا ۴۵۹ درجه زیر صفر که به کلی حرارت معدوم شود.

از آنچه دانستید روزنه اندکی از نعمت بزرگ تخفیف حرارت زمین از آیه گذشته نمودار می شود و هر اندازه در پیرامون آن بیشتر کاوش و تحقیق کنیم عظمت نعمت الهی نیز آشکارتر خواهد شد.

### ۷- مهد

قرآن مجید درباره ی مهد بودن زمین می فرماید:

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیهٰا سُبُلاً وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْ نَبٰاتٍ شَتّٰی: (۱)

همان خدائی که زمین را برای شما گهواره آرام بخش قرار داد، و در آن برای سفرها و رفع نیازمندی ها جاده ها و راه ها پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد، و به وسیله آن آب، گیاهان و نباتات گوناگون را از زمین رویانیدیم.

مهد به معنای گهواره است، چنان که در قرآن مجید هم به این معنا آمده است:

قٰالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کٰانَ فِی اَلْمَهْدِ صَبِیًّا: (۲)



---

۱- (۱) - طه ۵۳.

۲- (۲) - مریم ۲۹.

یهود به مریم گفتند: ما چگونه با کودک گهواره ای سخن گوئیم.

تُکَلِّمُ اَلنّاسَ فِی اَلْمَهْدِ: (۱)

و تو ای عیسی در گهواره با مردم سخن گفتی.

وَ اَلْأَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ اَلْماهِدُونَ: (۲)

ما زمین را مرکوبی آرام برای سواری نهادیم، پس چه خوب سازنده ی گهواره و آرامگاهی پر آرامش هستیم.

خداوند مهربان در سوره طه و ذاریات گهواره بودن زمین را برای انسان ها و. . . . . که در آن به آرامی پرورش می یابند به عنوان یکی از عطایای پر ارزش خود ارائه نموده، تا در برابر او سر تسلیم و بندگی فرود آورند، و از رسم طاعت و فرمان برداری پای بیرون ننهند.

بر اساس تشبیه فوق مقتضی است همان گونه که گهواره دارای حرکتی دلنشین و از دو سر به دو طناب و دو میخ پیوند دارد، زمین ما نیز چنان باشد.

آری گهواره به دو رشته طناب بند است و حرکتش در انحصار جنبش افقی نیم دایره است، ولی گهواره زمین با بندهای نیرومند جاذبه به اراده ی آفریدگار محکوم به حرکات گوناگون سریع گشته و در عین حال برای سرنشینانش موجب آرامش است.

امام صادق (ع) قرن ها قبل از رسیدن دانشمندان به وسیله ابزار و آلات به این حقایق به حرکت همه کرات اشاره فرموده به مفضل اعلام می دارد:

اگر کرات آسمان به ما نزدیک شوند و ما حرکت سریع آنها را حس کنیم و یا به واسطه چشمان خود حرکت آنها را ببینیم، بدون شک از سرعت حرکات آنها دهشت و وحشت برای همه حاصل شده و از ترس هلاک خواهند شد.

ص:۱۲۱

---

۱- ۱) - مائده ۱۱۰.

۲- ۲) - ذاریات ۴۸.

کره زمین، این گهواره پر جنب و جوش و متحرک در هر روز با سرعت ۶۵۰ هزار فرسنگ فضای بی کران آسمان را طی می کند و سیرش را تا زمانی که خدا بخواهد ادامه می دهد. (۱)من نمی خواستم مسئله آسمان و زمین به این تفصیل قلمی شود ولی برای نشان دادن گوشه ای از قدرت، عظمت، ربوبیت، و حکمت حضرت حق چاره ای نبود.

## شب و روز

به ترتیب که از خورشید دور می شویم، زمین سومین سیاره منظومه شمسی است، مقداری که زمین به دور ستاره مرکزی طی می کند تقریباً به طول ۹۳۰ میلیون کیلومتر می باشد، برای این که چنین راهی در مدت ۳۶۵ روز پیموده شود، سیاره ما باید با سرعت متوسط ۲۹ کیلومتر ۷۰۰ متر در ثانیه حرکت کند، نتیجه این حرکت ظواهر متوالی فضائی است که ستارگان در آن پراکنده شده و به نظر چنین می آید که خوشید نیز در مقابل آن جا به جا می شود، این ظواهر با آنهائی که به طور روزانه از دوران کره زمین حاصل می شوند مخلوط می گردند.

دوران زمین که در مدت ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و چهار ثانیه در حول محور مایلی که زاویه آن ۲۳ درجه و ۲۷ دقیقه است انجام می گیرد و پدیده شب و روز پشت سر هم به وجود می آید حرکتی است مانند حرکت انتقالی، و با آن که ما نیز با همان سرعت در آن کشیده می شویم به هیچ وجه محسوس نمی باشد.

ص:۱۲۲

---

۱- ۱) - برای آگاهی بیشتر از وضع زمین می توانید به کتاب های «زمین و آسمان و ستارگان» «اسلام و هیئت» «سرگذشت زمین» «زمین و سرگذشت آن از سری چه می دانیم» مراجعه کنید.

علاوه بر تناوب روز و شب وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ که نتیجه این دوران وضعی است، این حرکت با نتایج بی شماری از لحظ خود کره زمین و پاره ای نمودها که در آن واقع می شود تعبیه می گردد.

برای تمام قسمت های زمین که میان قطب شمالی و جنوبی محصور است، تناوب های روز و شب دائمی بوده، فقط مدت هر یک از فصلی به فصل دیگر متفاوت است، به تدریج که به استوا نزدیک می شویم، ناموزونی میان این مدت ها نقصان یافته و در آنجا تقریباً ثابت می ماند، در این وقت دوره روشنی ۱۲ ساعت و ۵ دقیقه و دوره تاریکی ۱۱ ساعت و ۵۵ دقیقه در انقلابین می باشد، در صورتی که در اعتدالین این دوره ۱۲ ساعت و ۴۵ دقیقه و ۱۱ ساعت و ۵/۵۵ دقیقه می باشد. (۱)سرعت حرکت وضعی که سبب پدید آمدن شب و روز است، باعث تولید حوزه مغناطیسی در دو قطب زمین شده، طی چرخیدن خود ترکیبات آهنی منتشر در فضا را که کرات دیگر هنگام عبور جا گذارده اند جذب می نماید، چنان که اکثر دانشمندان منظره صبح کاذب را نتیجه وجود ترکیبات آهن در فضا به خصوص نزدیک قطب شمال می دانند.

«اختلاف به معنای در پی هم آمدن یا گوناگون شدن، از آثار بس شگفت و دقیق حرکات منظم عموم کواکب و ستارگان، در نظام وسیع، و زمین در تنظیم زندگی ما خاکیان می باشد، در طول وعرض مکان ها و در طول روزها و فصول.

پیوسته اشعه ای از آفاق مختلف می درخشد و گسترده می شود و برمی انگیزد و میدان زندگی را باز می نماید و آفاق آسمان ها را می پوشاند، سپس پرده تاریکی



---

۱- ۱) - زمین و سرگذشت آن ۱۴.

روی می آورد و چشم انداز زندگی را می پوشاند و آفاق دور آسمان ها را مینمایاند و فرمان سکون می دهد، همین اختلاف است که قسمتی از زمین را با حرارت بهاری و تابستانی سرسبزی و خرمی می بخشد و ناحیه دیگری با سرمای زمستانی می بندد و پیوسته به خواب و سکون و حرکت و بیداری می برد و زمان سیال و یک نواخت را تقسیم می نماید.» (۱)از پی هم آمدن شب و روز در همه سال و در تمام نواحی زمین و در جمیع فصول بر اساس حسابی دقیق و منظم و با احتساب ثانیه و کمتر از ثانیه به راستی از نشانه های قدرت و حکمت و علم و عدل و ربوبیت حضرت حق است، و هر صاحب خرد و انصافی را به تسلیم در برابر حق و وحدانیت آن ذات مقدس وامی دارد، و او را در گردونه فرمان برداری و اطاعت از آن محبوب ازل و ابد قرار می دهد، و همه حرکات درون و برون انسان را بر اساس نظام متقن جهان هستی منظم می نماید، و وی را هماهنگ با حرکات عادلانه همه موجودات حرکت می دهد، و به سوی قرب و رحمت و لطف پروردگار رهنمون می گردد.

قرآن مجید در برخی از آیاتش به گوشه ای اندک از منافع شب و روز اشاره دارد:

وَ جَعَلْنَا اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنٰا آيَةَ اَللَّيْلِ وَ جَعَلْنٰا آيَةَ اَلنَّهٰارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِينَ وَ اَلْحِسٰابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنٰاهُ تَفْصِيلاً: (۲)

و شب و روز را دو نشانه «قدرت و ربوبیت و حکمت خود» قرار دادیم، سپس اثر شب را محو کردیم، و اثر روز را تابان نمودیم، تا شما در روز رزق پاک و حلال پروردگارتان را بطلبید، و شمار سال ها و حساب اوقات را «حتی ثانیه به ثانیه و آن به آن و لحظه به لحظه بدانید» و هر چیزی را به تفصیل بیان نمودیم.



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج۲، ص ۳۲.

۲- ۲) - اسرا ۱۲.

وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ خِلْفَهً لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً: (۱)

و اوست خدائی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای کسی که بخواهد شب یا روز متذکر حضرت حق و شئون او و حقـایق هستی شود، یـا به خاطر این که وجود شب و روز از علل به وجود آمـدن انواع نعمت هاست با همه وجود به شـکر و سپاس فراوان برخیزد.

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ: (۲)

و گوشه ای از رحمت بی نهایت خـدا آن است که شب و روز را به نفع شـما آفریـد تا در شب آرام گرفته و برای تأمین انرژی هزینه شده بر اثر کار و فعالیت استراحت نمائید، و در روز با کوشـش مثبت رزق و روزی خدا را دنبال کنید، و برای این اسـت که شکر گذار نعمت های حق شوید.

آیا می توان در صـفحاتی محدود، و با قلمی شکسـته، و با دانشـی بسیار بسیار اندک به منافع شب و روز برای زنگی انسان که یقیناً قابل شماره نیست پرداخت؟ !

تحولاتی که شب در طبیعت ایجاد می کند، دگرگونی هائی که روز در بسـیط زمین به وجود می آورد چگونه زمینه توضیح و تفسیر دارد؟

روز زمینه سـاز فعـالیت هـای مـادی و معنوی در پرتو نعمت هـای الهی، و شب ظرفی برای استراحت و بخشـی از آن برای اهل معرفت و بصـیرت عرصه تهجـد و عبادت و گریه و زاری برای راه یافتن به مقام قرب حق و ورود به گردونه رحمت و رضایت حضرت دوست است.

### کشتی روان در دریا

مسئله دریا و طول و عرض و عمق و به وجود آمدن آن و تناسـبش با کره زمین و عجایب و شگفتی های مخلوقاتش و این که کشتی های کوچک و بزرگ و



---

۱- ۱) – فرقان ۶۲.

۲- ۲) – قصص ۷۳.

سبک و سنگین در آن در حرکت است و منافع بی شمارش برای تأمین غذا و به راه انداختن چرخ اقتصاد ساکنان خشکی ها، بحث مفصل و مشروحی را می طلبد که به توفیق حق در جای خودش به آن خواهم پرداخت.

قرآن مجید برای نشان دادن عظمت نعمت کشتی و منافع آن در بیش از بیست آیه از کشتی نام برده است و در ضمن آن به مسئله دریا هم اشاره کرده است:

وَ هُوَ اَلَّذِی سَخَّرَ اَلْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهٰا وَ تَرَی اَلْفُلْکَ مَوٰاخِرَ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ: (۱)

و اوست خدائی که دریا را رام شما نمود و در اختیارتان گذاشت تا از گوشت تازه آن «گوشتی که برای بدن شما بسی منافع دارد» بخورید، و از زینت و زیور آن چون لؤلؤ و مرجان استخراج نموده و خود را به آن بیارائید، کشتی ها را می بینی که در آن با شکافتن امواج روانند، و برای این که از دریا و مسافرت با کشتی رزق و روزی خدا را بطلبید «و این همه نعمت برای این است که این نعمت ها را در مسیر عبادت و خدمت به خلق بکار گیرید» تا در گردونه شکرگذاری قرارگیرد.

حرکت کشتی ها در دل امواج دریاها، و حمل سنگین ترین بارها، و بردن مسافران به مقاصد دور و نزدیک، و ایجاد روابط اقتصادی و تجاری میان کشورها، به راستی از نشانه های رحمت و ربوبیت حضرت حق به انسانها است.

جریان کشتی ها در دریاها که محصول رشته های مهم علمی و قواعد فیزیکی و قوانین جرّ اثقال، و ثمره وزش بادها یا نیروی بخار، یا قدرت برق است، و در این زمینه انواع قطب نماها و سایر امور دخالت دارد همه و همه نتیجه فعالیت های مغزی و عقلی انسان و نهایتاً الهام حضرت حق و تجلی علم الهی در وجود انسان، و در هر صورت نشانه خدا است.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَلْفُلْکَ تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اَللّٰهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیٰاتِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ: (۲)



---

۱- ۱) - نحل ۱۴.

۲- ۲) - لقمان ۳۱.

آیـا نـدانستی که کشتی هـا در دریـا به اراده و رحمت خـدا حرکت می کنـد، تا خداونـد بخشـی از نشانه های خود را به شـما بنمایانـد یقیناً در نظام وجودی مخلوقات برای هر صبر کننده شـکرگزار نشانه هائی از «قدرت و حکمت و ربوبیت و وحدانیت» خداست.

در هر صورت «کشتی از نخستین کشفیات و مصنوعات انسانی است که خود از آیات عظیم جهان و قدرت اندیشنده و کشاف می باشد.

انگیزه بسط قـدرت و احتیـاج و خروج از محیـط طبیعی و ارتبـاط بـا اقوام دور، آدمی را برانگیخت تـا خواص اجسام و قوانین اوزان و جریـان بادها را دریابـد و چنین وسـیله ای بسازد و همین اولین جهش به سوی تکمیل وسائل و تسـخیر دریاها و سـپس هوا و فضا بود.»

## باران و باد و ابر و آثار آن

بیان در این که باران چگونه به وجود می آید به راستی مثنوی هفتاد من کاغذ شود، شرح به وجود آمدن خورشید و حجم آن و عناصـر تشـکیل دهنـده اش، و حوزه جاذبه اش نسبت به زمین و فاصـله متعادلش با کره خاک و مقدار حرارتی که به سـطح دریاها می رساند و آب را بخار کرده بالا می رود، و در میان آسـمان و زمین تبدیل به ابر می شود و باران از آن فرو می ریزد، و توضـیح این مسـئله که بـاران در خاک فرو می رود و با فعل و انفعالات شـگفت انگیزی روبرو می گردد تا گیاهی و درختی پس از زنـده شـدن زمین به رویـد و سـفره غذای جنبندگان را آماده سازد همه و همه در علل ایجاد باران باید مورد توجه قرار گیرد.

ریزش باران به انـدازه لازم، مواد و عناصـر باران، دخالت باد در به حرکت آوردن ابرها، خود داسـتان مفصل دیگری است که توضیحش صفحات زیادی را لازم دارد.

داسـتان شـگفت انگیز دیگر در این زمینه مسـئله جوّ است که بـالی برای سوار کردن ابرهـا، و حرکـاتش برای تولیـد بادها باید مورد توجه و دقت قرار گیرد.

ص:۱۲۷

در کتاب زمین و سرگذشت آن می گوید: پیش از وارد شدن در اصل موضوع طرز عمل زمین را در مقابل خورشید که اشعه خود را به طرز متفاوتی به نقاط مختلف سطح زمین می تاباند ذکر می کنیم.

نخستین نتیجه این اختلاف تابش نور، ایجاد مناطقی است که دارای آب و هوای خاص مناطق خاص می باشند، در این باره مفهوم حارّه و معتدله و قطبی را به خوبی می دانیم، علاوه بر اوضاع و احوال عمومی که به این ترتیب برقرار می شود، آشفتگی هائی نیز که از نزدیک به یکدیگر بستگی دارند، از قبیل تغییرات درجه حرارت و باد و تشکیل بخار آب و تراکم آن در اثر جمیع کیفیات و تنوع سطح زمین تولید می شوند، از این لحاظ باید وضع بحری و بری بودن و به خصوص عوارض سطح زمین را مؤثر بدانیم.

اوضاع و احوال طبیعی و حرکات جو باعث می شود که جریان پیچیده و درهم و رژیم های خاصی در آن برقرار شود.

در نتیجه بادهای مختلف کم و بیش منظم و اغتشاشاتی، که در جهات خاصی جا به جا می شوند تولید شده و از طرف دیگر بخارات آب کم و بیش و زیادی که در جو یافت می شود متراکم گشته، تولید ابرهای بدون ریزش یا با ریزش «برف یا باران» می کند، طرز توزیع و مقدار این ریزش به هیچ وجه تابع تصادف و احتمال نمی باشد «بلکه معلول اراده حکیمانه و قدرت عالمانه و رحمت و لطف حضرت حق است.»

در این مورد به علت نقش مهمی که عنصر مایع، دارا می باشد توضیح بیشتری لازم است.

سه علت اصلی موجب تراکم بخار آب جو می شود و نتیجه این سه علت عبارت اند از:

ص:۱۲۸

بارانهای سیل آسا، بارانهای جغرافیائی یا ارتفاعی و بارانهای طوفانی.

بارانهای سیل آسا نتیجه حرکاتی صعودی می باشند که جرم های هوای گرم شده و مرطوب را به طرف نواحی مرتفعی که در آنها درجه حرارت کمتری حکم فرماست می کشانند علاوه بر این انبساطی که در اثر تقلیل فشار جو حاصل می شود سرمای محسوسی نیز ایجاد می کند، این دو علت است که موجب تراکم بخار آب می شود، به این طریق است که بارانهای روزانه و فراوان نواحی استوائی و نیز بارانهای روزهای خیلی گرم تابستان تولید می شوند.

بارانهای ارتفاعی به طوری که نامشان نشان می دهد بارانهائی هستند که در اثر عوارض زمین حاصل می شوند، هرگاه جرمهای هوای مرطوبی که به وسیله بادها جا به جا می شوند به قسمت های مرتفع زمین برخورد کنند، برای عبور از آنها رو به بالا می روند، این صعود به همان عللی که در فوق برای سرد شدن ذکر شد، باعث تراکم می شود، حالت بارانی یا برفی که در این شرایط برقرار می شود به اندازه ای واضح و مشخص است که ترسیم یک نقشه عمومی از وضع نسبی ریزش باران یا برفی محسوس، تصویری از یک نقشه جغرافیائی، که در آن پستی و بلندی زمین نمایش داده شده است می باشد.

بارانهای طوفانی همراه بورانها و طوفانهایی هستند که دنبال نقصان فشارهای جوی می باشد، این نقصان فشار موجد حرکاتی است که مخلوط شدن جرم های هوا را تسهیل می کند: حرکات صعودی مانند حالت قبل در مرکز این اغتشاشات جوی، تراکم بخار آب را تولید می کند، این نوع بارانها تقریباً در مسیر خلاءهای

فراوان می باشند، و به همین دلیل است که در بعضی نواحی بیش از نواحی دیگر دیده می شوند. (۱)در هر صورت نزول باران و سیراب شدن زمین و زنده شدنش پس از مرگش و پدید آمدن گیاهان و نباتات گوناگون، و آماده شدن سفره رزق و روزی برای موجودات زنده به ویژه انسان از نشانه های رحمت عام و فیض کامل و حکمت بالغه حق است.

تأثیر حرارت خورشید به روی آب اقیانوس ها و برخاستن بخار، و تشکیل ابر از آن بخار در جو زمین و وزیدن بادها برای به این سو و آن سو بردن ابرها و آثار ریزش باران که قابل محاسبه و شمارش نیست همه و همه نشانه های قدرت و ربوبیت و حکمت و وحدانیت او برای خرمندان و اندیشه کنندگان در حقایق عالم هستی است: لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

اَللّٰهُ اَلَّذِی يُرْسِلُ اَلرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَيَبْسُطُهُ فِی اَلسَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى اَلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ: (۲)

خداوند است که بادها را می فرستد، پس ابرها را در فضا برمی انگیزد، و در آسمان هر گونه که بخواهد بسط می دهد و آن را پراکنده می سازد، پس می بینی که از لابلای آن باران بیرون می آید.

چون باران از ابر فرو ریزد، زمین دگرگون می شود و از بی حرکتی درمی آید، و به جنب و جوش می افتد، و فزونی و روئیدن می گیرد و انواع نباتات از آن سر می زند.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:



---

۱- ۱) - زمین و سرگذشت آن ۴۷.

۲- ۲) - روم ۴۸.

وَ تَرَى اَلْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ: (۱)

و زمین را بی حرکت می بینی چون بر آن باران نازل کنیم به جنب و جوش و افزون شدن می افتد، و از هر نوع گیاه خوش و خرم می رویاند.

همه آنچه که در صفحات گذشته درباره آسمان و زمین و شب و روز و کشتی و باران و باد و ابر خواندید فعل و صنعت و تجلی اراده یک حقیقت و یک ذات واحد بی شریک و بدون کفو و تنهای از مثل و مانند یعنی الله است که جز او معبودی وجود ندارد، و رحمن و رحیم است:

وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ: (۲)

آری همه مخلوقات، و همه موجودات آفریده خداوند یکتا و رحمن و رحیم اند، و کدام ظلم بالاتر و بدتر از این که برای حضرت او شریک قرار دهند، و از آن شریک حل مشکلات بخواهند، و او را عبادت کنند، و زندگی خود را با پرستش آن آلوده نمایند؟ !

واحد یعنی متفرد به ذات، ذاتی که جزء برای او نیست و از ترکیب پاک است، در الوهیت و استحقاق عبادت فرد است، شریکی برای او تصور ندارد، وحدت در صفات و افعال دارد، از جمیع جهات واحد است و مثل و مانندی برای او نیست، لغت واحد در آیه شریفه و دیگر آیات انواع شرک را از حضرتش نفی می کند، و دل خردمند را به نور توحید روشن می کند.

این فقیر در این زمینه وارد مباحث پیچیده فلسفی و عرفانی نمی شوم، زیرا با آیات روشن قرآن، و حقایقی که در آیات بیان شده، و آسان بودن مطالعه در موجوداتی که در دسترس اند، نیازی به بیان مسائل پیچیده نیست، چون جهان و



---

۱- ۱) - حج ۵.

۲- ۲) - بقره ۱۶۳.

همه موجوداتش مانند آئینه ای است که جمال ازل و ابد در آن پیداست و چشم دل به وضوح و به صورت آشکار او را می بیند.

امیرمؤمنان که عارف به حقایق هستی، و ذات موجودات و جایگاه آنان در عرصه آفرینش است می فرماید:

«فظهرت البدایع التی احدثتها آثار صنعته و اعلام حکمته، فصار کل ما خلق حجه له و دلیلا علیه و ان کان خلقا صامتا فحجته بالتدبیر ناطقه و دلالته علی المبدع قائمه» (۱)

در آنچه آفریده آثار صنعت و نشانه های حکمت او پدیدار است، نهایتاً هر یک از پدیده ها جهت و برهانی بر وجود اوست، گرچه برخی از مخلوقات به ظاهر ساکت اند، ولی بر تدبیر خداوندی گویایند و نشانه های بر قدرت و حکمت اویند.

گیتی و خوبان آن در نظر آئینه ای است

tttدیده ندید اندر آن جز رخ زیبای دوست

### تفسیر آیه ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷

#### اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اَللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اَللّهِ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَ لَوْ یَرَی اَلَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ اَلْعَذابَ أَنَّ اَلْقُوَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اَللّهَ شَدِیدُ اَلْعَذابِ.

إِذْ تَبَرَّأَ اَلَّذِینَ اُتُّبِعُوا مِنَ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوا وَ رَأَوُا اَلْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ اَلْأَسْبابُ.

وَ قالَ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّهً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنّا کَذلِکَ یُرِیهِمُ اَللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ اَلنّارِ.

و برخی از مردم به جای خدا معبودهائی انتخاب می کنند، که آنها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند دوست دارند، ولی اهل ایمان محبت و عشقشان به خدا بیشتر و شدیدتر است، و اگر کسانی که «با انتخاب معبودهای باطل» ستم روا داشتند هنگامی که عذاب را ببینند، بی تردید بفهمند که همه قدرت ویژه

ص:۱۳۲

---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۹۱.

خداست «و معبودهای باطل در هیچ زمینه ای استقلال و قدرت ندارند» و خدا سخت کیفر است.

در هنگـامه قیامت پیشوایان شـرک و کفر از پیروانشان بیزاری جوینـد و عـذاب را مشاهـده نماینـد و همه دست آویزها از آنان بریده شود.

و آنان که به جای خـدا از پیشوایان شـرک و کفر پیروی کردند گویند: ای کاش برای ما بازگشتی به دنیا بود تا ما هم از آنان بیزاری می جستیم، همان گونه که آنان از ما بیزاری جسـتند، خدا اینگونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است به آنان نشان می دهد و اینان هرگز از آتش بیرون آمدنی نیستند.

## شرح و توضیح

از آیات شـریفه مورد توضـیح مسائل مهمی چون اشتباه غیر موحدان، و موقعیت سران شرک و پیروانشان در عرصه گاه محشر، و محبت مؤمنان به حق استفاده می شود.

## اشتباه غیر موحدان و موقعیت سران شرک و پیروانشان در قیامت

آنان که عناصـر یا اشـخاص را در قدرت و اثرگذاری و کارگردانی مسـتقل می دانند، و تصور می کنند اگر به آنها تکیه کنند زندگی شان به خوبی اداره می شود، و مشـکلاتشان حل می گردد و چنانچه وابسته به آنها نباشند چرخ زندگی نمی چرخد، و قفل های بسـته امورشان باز نمی شود، و دردهایشان به دوا نمی رسـد، و به تباهی و بـدبختی می نشینند، در دیدگاه و اندیشـه دچار انحراف سخت و اشتباه فاحش هستند.

تجربه حیات نشان داده که آنچه در جنب خـدا به عنوان معبود انتخاب شـده، و یا شـریک در قـدرت خـدا به شـمار آمـده حق نبوده، و آدمی را از حرکت به سوی رشـد و کمال و خیر و سـعادت باز داشـته، و از زنـدگی سالم و آرامش و آسایش محروم نموده است.

معبودان باطل برای حل مشـکلات انسان، و اداره امور زندگی بشـر هیچ نقشـی ندارند، و کلیدی برای باز کردن یک قفل بسته ی زندگی در دست آنان نیست.

عناصـری ماننـد خورشـید و مـاه و سـتارگان، و درخت و چوب های تراشـیده به دست انسان به اشـکال مختلفه، و زورمنـدان و قلدران تاریخ که به وسیله مشرکان

به عنوان معبود یا شریک در قدرت و ربوبیت حق انتخاب شدند هیچ کدام مستقل در کاری و امری از امور نبودند و نیستند.

عناصر وظایف خاصی بر عهده دارند که میلیارها سال است. آن وظائف را انجام می دهند، و از راه انجام وظایف آنچه را باید به اراده خالقشان بر سفره طبیعت بگذارند می گذارند، آنچه را خورشید و ماه و ستاره و نبات و شجر انجام می دهند محدود به حدود وجودی آنهاست، و در این زمینه هم استقلالی از خود ندارند، بلکه روزی نبودند و برای این امور به قدرت و رحمت مالک هستی به وجود آمدند، و روزی هم می رسد که همه از بین می روند و خاموش می شوند، در هر صورت اینان عهده دار فراهم آوردن مایه زندگی برای موجودات از طرف پروردگار مهربان عالم اند، باید وجود آنها و آثارشان را به عنوان نعمت های حضرت حق شکر و سپاس کرد، پرستیدن آنها و معبود گرفتنشان، و تصور این که این عناصر در اثرگذاری و کارگردانی دارای استقلال هستند بنابراین باید به آنان محبت ورزید مانند محبت اهل خدا به خدا اشتباهی بزرگ و کاری باطل و بی ادبی و جسارت به حضرت حق، و سبب خزی دنیا و عذاب سخت در آخرت است.

اما اشخاص و زورمندان و قدرت مندانی که فقط و فقط برای اجرای خواسته های نامشروعشان، و پیاده کردن غرائز طغیان گرشان خود را به اکثر مردم چنان وانمود می کنند که اگر از جانب مردم اطاعت نشوند، و پیروی نگردند، و به فرمان و دستوراتشان توجه نمایند و خلاصه آنان را رب و کارگردان خود انتخاب نکنند امورشان اداره نمی شود، و چرخ زندگی شان نمی چرخد، و دردشان دوا نمی گردد، و گره از کارشان گشوده نشود، مسئله ای صد در صد باطل و غیر معقول است.

ص:۱۳۴

اینان هم مانند دیگر مردم مخلوق و محکوم حوادث طبیعی، و موجودی ضعیف و حقیرند، و فرهنگی که به مردم تحمیل می کنند فرهنگی شیطانی و مخرب ساختمان شخصیت انسانی است.

مردم اگر آنان را رها کنند، و از فرهنگ غلط و خانمان سوز آنان پیروی نکنند، از تخت قدرت سرنگون می شوند، و بساط ظلم و ستمشان برچیده می گردد، و فریاد أَنَا رَبُّكُمُ اَلْأَعْلىٰ در گلویشان خفه می شود.

آری اطاعت از فرعون ها و نمرودها و قارون ها و معاویه ها و یزیدها و هر قدرت طاغوتی و معبود گرفتن آنان و قرار دادنشان در جنب خدا ستمی سنگین و ظلمی غیر قابل جبران و عاملی برای سقوط در ضلالت و گمراهی و سبب حسرت بسیار سنگین در قیامت است.

اینان مردم را به اطاعت خود در می آورند، و خواسته های نامشروعشان را به وسیله پیروانشان عملی می سازند و چون در قیامت ببینند که کار از کار گذشته از پیروان احمق و اشتباه کارشان بیزاری می جویند و پیروانشان هم در عرصه محشر آرزو می کنند ای کاش به دنیا برگردند و با بیزاری و جدائی از آن معبودان باطل در راه مستقیم قرار گیرند و با پرستش معبود حق و اطاعت از خدای یگانه سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند، ولی بازگشتی به دنیا برای آنان نخواهد بود، آنان در جهان آخرت می یابند که همه قدرت ویژه خداست و غیر خدا را قدرت مستقلی نبوده، و همه کلیدها و مفاتیح در اختیار حضرت حق است و احدی برای باز کردن قفل بسته ای کلیدی در اختیار ندارد، و حل مشکلات فقط به اراده اوست، و دوای هر دردی و شفای هر مرضی، و هر راه نجاتی فقط و فقط در اختیار اوست و همه موجودات در هر کاری و هر گونه امری لشگر و ارتش و فرمانبردار حضرت او هستند.

ص:۱۳۵

قرآن مجید در سوره مبارکه نمل ضمن آیات ۵۹ تا ۶۴ خطاب به مشرکان و انتخاب کنندگان معبودهای باطل می گوید:

آیا خدا [در همه امور ظاهر و باطن] برای آنان بهتر است یا آنچه شریک او قرار می دهند؟

آیا معبودهای انتخابی شما بهتراند یا آن که آسمان ها و زمین را آفرید، و برای شما از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن باغ هائی خرم و با طراوت رویاندیم که رویاندن درختانش ابداً در قدرت شما نیست، آیا با خدا معبودی دیگر به عنوان شریک او هست؟ ! نه نیست بلکه آنان قومی هستند که از راه مستقیم و از جاده حق و حقیقت منحرفند.

آیا آن معبودان و شریکانی که انتخاب کرده اید بهترند، یا آن که زمین را برای موجودات و ساکنانش آرام و قرارگاه ساخت و در شکاف هایش نهرهائی پدید آورد، و برای استقرار زمین کوه هائی استوار قرار داد، و میان دو دریای شیرین و شور مانع و حایلی گذاشت تا با هم مخلوط نشوند، آیا با خدا معبود دیگری هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ !

نه نیست بلکه بیشترشان اهل دانائی و معرفت نیستند.

آیا معبودها و شریکان انتخابی شما بهتراند یا آن که وقتی درمانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاری هایش را دفع می نماید و شما را جانشینان دیگران در روی زمین قرار می دهد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ نسبت به این مسئله اندکی متذکر و هشیار می شوند.

آیا آن شریکان و معبودهای انتخابی شما بهترند یا آن که شما را در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله ستارگان و دیگر نشانه ها راهنمائی می کند؟

و کیست که پیشاپیش باران رحمتش بادها را مژده رسان می فرستد؟ آیا با خدا معبود دیگری هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ خدا برتر و بالاتر است از این که برای او شریک قرار می دهند.

آیا معبودها و شریکان انتخابی شما بهترند یا آن که همه مخلوقات را می آفریند آنگاه آنان را پس از مردنشان باز می گرداند؟ ! و کیست آن که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد، آیا با خدا معبود دیگری هست؟ که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد.

بگو: اگر در این مسئله راستگو هستید دلیل و برهان قاطع خود را بر وجود معبودی غیر خدا بیاورید.

با توجه به این که همه قدرت ها و کلید حل همه مشکلات، و آفریدن همه موجودات، و تداوم حیات همه مخلوقات و کارگردانی همه هستی به دست قدرت حضرت حق است و چنان که در آیات سوره مبارکه نمل بیان شده، بت ها و معبودها و غیر آنها، جاندار و بی جان هیچ قدرتی و قوتی از خود ندارند، و ظهور هر اثری از هر موجودی به اراده حکیمانه حضرت اوست، و در قدرت و قوت و کارگردانی شریک و مثل و مانند ندارد، و در انجام امور هستی نیازمند به احدی نیست، شریک قرار دادن برای او، و انتخاب معبود در جنب او گناهی بسیار سنگین است، و عذابی شدید در پی دارد، و همه مشرکان در قیامت همه قوت و قدرت را از خدا خواهند دید، و همه دست آویزهائی که به جای خدا در دنیا انتخاب کرده بودند، از آنان بریده خواهد شد.

قرآن مجید درباره قیامت و اوصافش، و مالکیت و فرمانروائی مطلق حق در آن روز، و این که برای کسی جز خدا یاری وجود ندارد، و همه دست آویزها قطع و باطل خواهد شد می فرماید:

يَوْمَ هُمْ بٰارِزُونَ لاٰ يَخْفىٰ عَلَى اَللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ: (۱)

روزی که همه آنان آشکار می شوند و چیزی از آنان بر خدا پوشیده نیست و ندا آید امروز فرمانروائی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار.

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مٰا لَكُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ (۲)

و روزی که به علت شدت عذاب پشت کنان از این سو به آن سو فرار می کنید ولی از هر سو که می روید برگردانده می شوید و شما را در برابر عذاب خدا هیچ نگهدارنده ای نیست.

مٰا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ:

و آن روز برای شما هیچ پناهگاهی و هیچ راه انکاری «نسبت به اعمالی که مرتکب شده اید» وجود ندارد.

آری بر اساس این آیات بتپرستان و مشرکان و معاندان و کافران همه عقاید و افکار خود را نسبت به بت پرستی و شرک، در عرصه قیامت پوچ و باطل می بینند، و به این نتیجه می رسند که بت ها و معبودهای باطل پوچ و هیچ بودند و در قیامت خبری از آنان برای دستگیری از این شقاوتمندان نیست و رابطه میان آنان و معبودها قطع شده و در آن غوغای عظیم یاور و یاری جز خدا نیست که البته نصرت و یاری او به مؤمنان و اهل توحید می رسد.

حضرت حق در آیات مورد شرح و توضیح خبر می دهد که اسباب و روابط همگی در آن روز قطع می گردند، و تمام ارتباطات و تأثیراتی که موجودات در نظام موجدشان در عالم جسم و جسمانیات و نیز در عالمی که به دنبال آن می آید دارند به زودی همگی از بین خواهد رفت و در نتیجه نه چیزی در چیز دیگر تأثیر خواهد نمود و نه چیزی از چیز دیگر تأثیر خواهد پذیرفت.



---

۱- ۱) - مؤمن ۱۶.

۲- ۲) - مؤمن ۳۳.

نه از چیزی سود برده خواهد شد، و نه از آن زیانی خواهد رسید، اگر شرایط همان شرایط اسباب و روابط بود، و روز قیامت نیز چنین روزی بود، هیچ حکمی از احکام موجودات از وضع کنونی اش تخلف نمی نمود و زائل نمی گشت مگر با بطلان ذوات موجودات و انقلاب ماهیات، و چون کلمات خداوند تغییر ناپذیر است این امر نیز محال می گردد، بنابراین آنچه که زائل می گردد و برداشته می شود همانا وجودهای سرابی این موجودات است، وجودهای که به خداوند سبحان قائم و ثابت اند وگرنه فی نفسه باطل و هیچ اند، در نتیجه فقط نسبت آنها با خداوند باقی می ماند و دیگر نسبت ها همگی باطل می گردند، و از آنجائی که در نفس خویش باطل بوده اند بنابراین تنها بطلانشان منکشف و آشکار می گردد، نه اینکه وجود داشته باشند و باطل گردند، فقط حقیقت امر ظاهر می شود، یعنی این حقیقت که نه وجودی برای غیر اوست و نه تأثیری، نه کسی جز او مالک است و نه کسی جز او صاحب ملک است و این همان گفته اوست که:

مٰالِكِ یَوْمِ اَلدِّینِ.

وَ اَلْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ. (۱)

لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْیَوْمَ لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ. (۲)

بر آنچه گفتیم یعنی انکشاف بطلان موجودات سرابی و اسباب ظاهری نه خود بطلان آنها این سخن خداوند دلالت می کند:

وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلظّٰالِمُونَ فِی غَمَرٰاتِ اَلْمَوْتِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ بٰاسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ (۳)تا آنجا كه لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مٰا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: (۴)

ص:۱۳۹

---

۱- ۱) - انفطار ۱۹.

۲- ۲) - غافر ۱۶.

۳- ۳) - انعام ۹۳.

۴- ۴) - انعام ۹۵.

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شداید مرگ اند ببینی، در حالی که فرشتگان دست های خود را به سوی آنان گشوده و فریاد می زنند: جانتان را بیرون کنید. . . . یقیناً پیوندهای شما با همه چیز قطع شده و آنچه را به عنوان معبود و شریک خدا گمان می کردید از دستتان رفته و گم شده است.

با وجودی که در هنگام مرگ مشخص، هنوز اسباب و روابط در دنیا باقی است، این آیه آنها را باطل شمرده است، بنابراین تنها بطلان آنها منکشف می گردد چه از ابتدا باطل بوده اند. (۱)امیرمؤمنان در این زمینه می فرماید:

«و ان الله سبحانه یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شیء معه کما کان قبل ابتدائها کذلک یکون بعد فنائها بلا وقت و لا مکان و لا حین و لا زمان.»

«عدمت عند ذلک الآجال و الاوقات و زالت السنون و الساعات فلا شیء الا الله الواحد القهار الذی الیه مصیر جیمع الامور:» (۲)

خداوند سبحان بعد از فنای دنیا به بقاء در وحدت خود بدون این که چیزی با او باشد ادامه خواهد داد همان گونه که پیش از آغاز آفرینش بوده است، بدون وقت و مکان و بدون هنگام و زمان.

در این صورت مدت ها و اوقات معدوم می گردند و سال ها و ساعت ها از بین می روند، پس چیزی وجود نخواهد داشت جز خداوند واحد و پیروز مطلق که سرنوشت و بازگشت همه امور به سوی اوست.

### محبت مؤمنان به حق

در مسئله بسیار مهم محبت مؤمنان به حق، و عشق دلدادگان به جمال ازل و ابد، یقیناً معرفت به محبوب و به ویژه صفات او، و جلوه های کمال بی مثالش کاربرد اساسی دارد.



---

۱- ۱) - حیات پس از مرگ ۶۲.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

البته این معرفت بایـد از طریق وحی، و نبوت انبیـا و امـامت امامـان و مطـالعه عمیق در آثار رحمت و فعل و اراده حضـرت حق تحصـیل شود، تا از سـرزمین معرفت شـکوفه محبت بشـکفد و گل عشق در صـبح صادق دل رخ نشان دهـد، و بوی خوش این حـالت ملکوتی سراسـر وجود انسـان را تحت تأثیر قرار دهـد، و وی را برای رسـیدن به وصال محبوب به عمل صالـح و اخلاق حسنه بیاراید، و زمینه شکل گیری از صفات معشوق را برای عاشق دلداده فراهم سازد.

محبت و عشق بـدون معرفت هرگز ظهور و بروز نـدارد، و بدون آگاهی به جمال محبوب و به خصوص صـفات او چراغ عشـق در چراغدانی چون قلب روشن نمی شود.

تعبیرات عجیبی در کتاب های اهل حال از عشق شده است از جمله:

«العشق نارالله الموقده یحترق بها اشواق الافئده:» (۱)

عشق آتش شوق الهی است که شوق ما سوی الله را می سوزاند و نابود می کند.

هر که در این آتش بسوزد، و به مقام فناء فی الله برسد در هیچ آتشی در دنیا و آخرت نخواهد سوخت.

ابراهیم خلیل را گفتند: چرا به آتش نمرود نسوختی گفت:

«لان المحترق لا یحترق:»

زیرا سوخته نمی سوزد.

اهل ایمان هر نوع محبتی از چیزی و یا از شخصی در دل دارند، آن را زیر مجموعه محبت به خدا قرار می دهند، و تا جائی که محبت به غیر بـا محبت به حق تضـاد نداشـته باشـد آن را حفـظ می کننـد و به آثارش ملتزم می شونـد، و اگر محبت به غیر در تضاد با محبت به حق باشد اگر بتوانند آن را از دل می زدایند



---

۱- ۱) - توحید در نهج البلاغه ۴۸۷.

وگرنه به هر قیمتی تمام شود به آثارش ملتزم نخواهند شد، گرچه محبت به غیر محبت به پدر و مادر، زن و فرزند، اقوام و خویشان و سایر مردم باشد.

آری عاشقی که با کمک معرفت و با چشم محبت به مشاهده محبوب نایل آید، محبتش کامل و تمام و عشقی بسیار شدید است، و چون این محبت در رابطه با خدا و برای خدا و محض کشش معشوق نسبت به عاشق است از ثبات و دوام برخوردار است، و زوال و تغییری در آن پدید نمی آید، این عشق که از ثبات و دوام برخوردار است به خاطر این است که معشوق آن معشوقی کامل و زوال ناپذیر است، و زوال یا تغییر عشق نسبت به معشوق های غیر او به سبب این است که معشوق های غیر او کامل نیستند و زوال و فنا و تغییر امور بر آنان حاکم است.

«عشق از نزدیک ترین معانی به قلب، و گواراترین حقیقت در نفس انسانی است.

عشق، بستگی و رابطه محکمی است که موجودات را با یکدیگر ربط می دهد، و به وسیله آن هر سازنده و صانعی مصنوعش را جذب می کند، عشق چنانچه مثبت باشد راهی به سوی کمال است، به عشق زندگی با سعادت تحقق می یابد، و هر موجودی در سایه آن زندگی می کند و می کوشد.

همه ملکوتیان، و آسمان های هفت گانه، و جنبندگان زمین، و وحوش بیابان ها، و ماهیان دریاهای عمیق و پر آب، و خلاصه همه موجودات پیچیده به عشق اند، و عشق آنان ثمره ی شناختی است که از خالق خود دارند، و همه به خالق خود عشق می ورزند و در دریای محبت به او غرق اند.

ص:۱۴۲

با حقیقت عشق است که آفریده شده آفریدگارش را درک می کند، و از این طریق است که خالق نسبت به مخلوقش مهر می ورزد، زندگی برای موجودات جز بر پایه محبت نیست، و سعادت جز با مایه عشق رخ نشان نمی دهد.

عشق از معانی وجدانی است که هر کسی آن را درک می کند، گرچه دست عقول از دریافت کُنه آن کوتاه است.

در هر صورت عشق اختصاص به انسان ندارد، بلکه همه موجودات از آن بهره و نصیب دارند، دانش جدید مسئله بسیار مهم جاذبیت و مجذوبیت را در همه موجودات چه واجب، چه ممکن ثابت کرده است، در رابطه با حب خدا نسبت به انسان و حب انسان نسبت به خدا در قرآن مجید می خوانیم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ: (۱)

بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.

عشق و محبت حضرت حق به موجوداتش ثمره رحمت واسعه اوست.

### محبت سایر موجودات به حضرت حق.

دلیل نقلی دارد، و گروهی از فلاسفه اسلامی آن را با براهین و دلایل استوار ثابت کرده اند و من در این زمینه نیاز به بحث علمی نمی بینم.

صدرالمتألهین در کتاب با ارزش اسفار اربعه می گوید: همه موجودات بدون استثنا عاشق جمال حضرت اویند، و در اثبات عشقشان به حق همین بس که همه به سوی کمال مطلق روانند، و اگر عشق به او نبود، حرکت به سوی کمال مطلق معنا نداشت عشق به حضرت حق پس از معرفت به او و شناخت صفات حضرتش با تخلیه باطن از رذائل و تطهیر قلب از آنچه که او را از خدا منصرف می کند، و آراسته شدن به ارزش ها به دست می آید.



---

۱- ۱) - آل عمران ۳۱.

از رسول حق روایت شده است:

«لیس الایمان الا الحب فی الله و البغض فی الله:»

ایمان جز عشق نسبت به خدا، و کینه ورزی به خاطر خدا نیست.

به عبارت دیگر ایمان حبّ به خدا و احکام و قوانین او محبت نسبت به محبان اوست، و نیز ایمان عبارت از کینه و بغض نسبت به دشمنان حق و محرمات الهیه است و اینگونه محبت برترین نوع محبت و سبب سعادت انسان در دنیا و آخرت است. (۱)اهل تحقیق و سالکان مسلک محبت، و علمداران کشور عشق، و مستغرقان جمال محبوب، «عشق را یکی از کیفیات نفسانی دانسته، و در تعریف آن گفته اند:

عشق استعداد و قابلیت حبّ و محبت کامل به محبوب است.

میان لغت حب و عشق تفاوت و فرقی نیست

«عباراتنا شتی و حسنک واحد»

چون حب در اثر شدت تسلط فکر در حسن و زیبائی های معشوق و تکرار مشاهده جهات زیبائی به حدی رسد که عاشق چیزی جز محبوب نداند و نخواهد و نبیند، آن حالت محبت شدید را عشق گویند.

وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ. (۲)

زنان مصر درباره همسر عزیز در شهر شایع کردند:

قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً: (۳)

عشق نوجوان کنعانی در درون قلبش نفوذ کرده و وی را به شدت شیفته و فریفته خود ساخته است.



---

۱- ۱) – مواهب الرحمن ۲۴۸.

۲- ۲) – بقره ۱۶۴.

۳- ۳) – یوسف ۳۰.

قرآن درباره زنان مصری که از جانب بانوی کاخ برای تماشای یوسف به میهمانی دعوت شده بودند می فرماید:

فَلَمّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاّ مَلَکٌ کَرِیمٌ: (۱)

هنگامی که یوسف را دیدند او را از نظر حسن و زیبائی بزرگ و بی نظیر یافتند، و چنان شیفته جمالش شدند که به جای میوه دستان خود را بریدند و گفتند: تبارک الله که این نوجوان بشر نیست، بلکه فرشته بزرگ حسن و زیبائی است.

در این آیات به مفهوم و معنای علاقه و محبت اشاره شده و به بخشی از آثار آن توجه داده شده است، البته لفظ عشق در آیات قرآن مجید ذکر نشده ولی نیست فرقی در میان حب و عشق شام در معنی نباشد جز دمشق ولی در روایات و احادیث لفظ عشق کم و بیش وارد شده است.

کتاب شریف اصول کافی در باب عبادت از حضرت صادق (ع) از رسول خدا نقل می کند:

«افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا علی عسر ام علی یسر:»

برترین مردم کسی است که به عبادت و بندگی حق عشق ورزد، و آن را در آغوش جان گیرد، و با قلبش دوست بدارد، و با جسمش آن را بپذیرد و خود را وقف آن کند، پس او به آنچه از دنیا برخورد می کند اعتنائی ننماید چه بر سختی و چه بر آسانی.

امیرمؤمنان (ع) هنگام عبور از سرزمین کربلا اشاره به نقطه ای کرد و فرمود:

«هذا مصارع عشاق و مناخ رکاب. . . . .»

اینجا محل افتادن عاشقان و فرود آمدن سواران است حضرت صادق (ع) فرمود:



---

۱- ۱) - یوسف ۳۱.

«ان العبـاد ثلاـثه: قوم عبـدوا الله خوفاً فتلك عباده العبيـد، و قوم عبـدوا الله طلبا للثواب فتلك عباده الاجراء و قوم عبـدوا الله حبا فتلك عباده الاحرار:»

به راستی بنـدگان سه دسـته انـد: گروهی خـدا را به خـاطر ترس از دوزخ عبـادت می کننـد، پس آن عبـادت بردگـان است، و گروهی خدا را به خاطر رسـیدن به بهشت عبادت می کنند پس آن عبادت تاجران است، و گروهی خداوند را به خاطر عشق و محبت به او عبادت می کنند پس آن عبادت آزادگان است.

### سخن حکیمان در عشق

افلاطون عشق را جنون الهی دانسـته که نفوس قدسـی و ارواح عالی به این جنون مبتلا می شوند، و علاجش جز فنا و مسـتغرق در معشوق شدن و بقا به شهود و وصال یافتن نخواهد بود.

حسن و زیبائی معشوق خلاق عشق است، عشق کامل حسن کامل را می توانـد ببیند، و چشم غیر عاشق از مشاهده حسن کامل و جمال حق که حسن کل و کل الحسن است بر بسته است.

به عقیده بوعلی سینا عشق در همه موجودات ساری است، از ذات حق تعالی گرفته تا ماده المواد جهان طبیعت.

به عقیده ی حکما و عرفا عشق در انسان نامحدود است، و محبوب و معشوق حقیقی انسان، کمال مطلق و ذات نامحدود است، عشق و علاـقه انسـان به محـدودها عشق مجـازی است نه حقیقی، یعنی باعتبـار مظهریـتی است که از معشوق حقیقی دارد، و به قول جلاـل الـدین به اعتبـار جرعه ای است که بر این خاک ریخته انـد، و اگر انسان به معشوق و محبوب حقیقی خود برسـد و عشق حقیقی خود را باز یابد آرام و قرار خواهد گرفت.

بِذِكْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ. (۱)

ص:۱۴۶

---

۱- ۱) - رعد ۲۸.

و به همین دلیل لذات بهشتی خستگی آور نیست، و در بهشتیان میل به تغییر وضع و تحول و تجدد وجود ندارد.

إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ اَلْفِرْدَوْسِ نُزُلاً

خالِدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً: (۱)

به یقین کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، جای پذیرائی از آنان بهشت های فردوس است، در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال و تغییر به وضع دیگر نمی کنند.

در هر صورت عشق و شوق در همه اشیاء حتی در جسمانیات نیز سریان دارد.

صدرالمتألهین عشق را عین وجود، و وجود را عین عشق و هر دو را عین حسن و جمال دانسته است و می گوید حسن و عشق در جمیع مراتب شدید و ضعیف وجود به شدت و ضعف موجود است، بلکه مراتب عشق عین مراتب وجود است، هر جا وجود قوی است آنجا عشق قوی و کامل است، و هر جا وجود ضعیف است ظهور عشق ضعیف خواهد بود، و عشق با هستی مساوق و ملازم و بلکه متحد است و حق که کل الوجود است کل العشق و کل الحسن است، پس حق اتم مراتب عشق و اکمل درجات حسن و زیبائی بی نهایت است، پس از آن در مراتب وجود به حسب الاشرف فالاشرف، بنابراین وجود در هر چه کامل تر است حسن و عشق و حیات ظهورش بیشتر است.

باید دانست که خواهی نخواهی معشوق حقیقی موجودات خداست، و مقصد و مقصود آنها هم در این مرحله سفر الی الله است، و همه مشتاقانه به سوی حریم قدس و جلال او می شتابند، و در میان موجودات چون اهل ایمان واقعی از معرفت بیشتری برخوردارند، و دیده قلب آنان از همه بازتر و تیزتر است، و



---

۱- ۱) - کهف ۱۰۸- ۱۰۷.

مشرف به شرف مشاهده کل الجمال با چشم قلب شده اند نسبت به حق اشدّ حباً هستند.

جاذبه ای که همه کرات و افلاـک و بلکه همه موجودات را در عرصه گاه حیات به سوی معشوق حقیقی می کشاند عشق است، و آن شوق و اراده و نفوسی که آسمان ها و کواکب و اقمار را در این فضای بی کران روز و شب می گرداند عشق است، و به حکم عشق در همه کرات و انجم عالم بالا بلکه در کلیه اجسام جذب و دفع و جاذبیت و مجذوبیت است.

و باز حکم عشق در عالم معادن، ظهور خواص و آثار آنهاست، و باز عشق است که در عالم نباتات توالد و تناسل و محبت به وجود خود، و میوه و ثمرات خویش و جذب آب و هوای مناسب و دفع زیان و ضرر اقتضا می کند.

و باز عشق است که در عالم حیوان که موجودی کامل تر از معدن و نبات است اقتضای شهوت ازدواج و میل جنسی می کند، و بقای نوع خود را می طلبد و برای عشق به بقای خویش به آب و غذا میل می نماید و غضب را برای دفاع از موانع بقا و کمال خویش به کار می گیرد.

اما عشق در عالم انسان که مظهر کل الوجود و کل الکمال است و خلیفه الله یعنی مستجمع کلیه اوصاف الهی به نحو خلافت و ظلیت است، عشق جامع و کامل در جمیع مراتب موجودات است، یعنی عشق عقول قدسیه مجرده را در مقام عقل، و عشق نفوس کامله را در مقام نفس نفس، و عشق کرات و اجسام و نبات و حیوان را در مراتب طبیعت واجد است.

پس انسان در حقیقت مجمع کلیه عشق ها و شوق ها و جاذبه های گوناگونی است که در تمام مراتب موجودات متفرق است.

ص:۱۴۸

انسـان از مرتبه عشق رحم به نطفه که در حقیقت همـان جـاذبه کرات است، و عشق به توالـد و تناسـل که عمـل نبـاتی است، و عشق شـهوانی جنسـی که شوق حیوانی است، و عشق به موهومات و تخیلات که عشق شـیطانی است را دارا می باشد، تا عشـق نفوس ملکوتی و ملائکه آسمانی و انوار اسپهبدیه و عقول قادسیه.

پس همه نوع از مراتب عشق را در وجود انسان به امانت نهاده اند.

در این میـان مؤمن واقعی بر اساس معرفت و بصـیرتی که به حضـرت محبوب دارد، همه عشق ها را به سوی او جهت داده و به مرتبه اشد حباً لله که بالاترین مرتبه عشق و بلکه کل عشق است رسیده است.

موجودات عالم از عقول و فرشتگان عالم بالا گرفته تا مراتب نبات و جماد هر کدام را عشق خاص و شوقی مخصوص است، و به یکی از جهات حسن الهی متوجه و مشتاق هستند و از جهات حسن دیگر بی خبرند.

وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها.

لکن حضـرت انسـان به جمیع جهـات عشق متوجه و مشـتاق معشوق حقیقی و حسن مطلق الهی است، زیرا تعیّن انسـانیت مظهر اسم جـامع الهی است، و الله یعنی مسـتجمع اوصـاف کمـال به جمیع جهات حسن در انسان تجلی فرموده و سایر موجودات غیر انسان را در هر یک جهت حسن معشوق جلوه گر شده و آنها از همان جلوه حسن معین، جمال حق را مشاهده توانند کرد و به مقـام جمع الجمعی حسن وجود غیر انسـان را راه نیست، نظیر آن که هر یـک از قوای انسـانی از قوه باصـره و سـامعه و ذائقه و غیره هر کـدام چیزی خاص را ادراک کنـد و از آن لـذت برد و از ادراک قوه دیگر بی خبر است، و به لـذت آن آگاه نیست، سامعه رنگ ها را درک نکند، و لذت آن بر او حاصل نشود، و باصره آوازها را درنیابد و

ص:۱۴۹

از آن لـذت نـبرد، و ذائقه رنـگ و بـوی را نفهمـد و بـدان ملتـذ نگردد، ولی نفس نـاطقه انسـان که مجمع این قوای مختلف و کمالات متفرق است تمام ادراکات بر او حاصل، و جمیع لذات به او واصل خواهد بود، همین گونه قوای عالم غیب و شهود را نسبت به حضرت انسان توان دانست که قوای عالم

«ان منهم الا و له مقام معلوم»

به هر یک چیزی درخور او اعطا شـده است، ولی به انسان جمیع آنچه به موجودات متفرق عالم داده انـد اعطا نموده اند، آنچه خوبـان همه دارنـد انسان تنها دارد، لـذا عشق انسان جامع و کامل است و معشوق او کل الجمال نامتناهی است و متعلق به تمام جهات حسن اعظم الهی تعالی سلطانه و تقدس جلاله و جماله است:

وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ.

اهل حکمت و حال و صاحبان معرفت و کمال در این زمینه یعنی در تعریف و بیان عشق سخنانی دارند:

عشق جـذبه و الهـام الهی و تحریـک روح قدسـی است به سوی اقلیم حسن و زیبـائی تابان الهام، کاری که از غیر عشق برنیاید عشق انجام می دهد.

عشق ظهور جذبه حسن و حسن جذاب است.

عشق درمان هر درد و درد بی درمان است.

عشق فرمانده کل قوای وجود و معزولکننده حکم عقل و شهود است.

عشق الم لذیذ و لذت الیم جان انسان است.

«العشق غلبه سلطان الهوی علی النفس بما یرید و یهوی:»

عشق غلبه میل است بر هر حب و اشتیاقی که در قلب هاست.

«العشق سلطنه ربانیه علی مملکه النفس الانسانیه بتجلیات انوار الالهیه»

عشق حکومت و سلطنت الهی است، همراه تجلیات انوار حق بر دل پاکان.

«العشق مغناطیس یجذب الارواح اللطیفه الی المحاسن الشریفه:»

ص:۱۵۰

عشق مغناطیس ارواح لطیف و حساس است که آنها را به سوی زیبائی های شریف جذب می کند.

«العشق نور یشرق منه مطالع الحسن الی مظاهر الانس»

عشق نوری الهی است که از افق های زیبائی تابش می کند و همه قوای ادراکی انسان را به سوی قرب حق جهت می دهد.

وصول به مقام حقیقت که منتهای مقصد سالکان راه خداست، برای عارف به جذب احدیت میسر می شود، تا آن جذبه پنهانی معشوق، عاشق را دعوت نکند عاشق قدم به کوی وصال نگذارد، و عشق معشوق چون به عاشق رخصت دیدار دهد، در مرحله ثانی عشق عاشق پدید آید، و سالک تا طی مراتب عشق و سیر مقامات عاشقی نکند هرگز به مقام وصال نرسد و به خلوتگاه شهود راهش ندهند.

شاید آیات:

«یحبهم و یحبونه، ثم تاب الله علیهم لیتوبوا، رضی الله عنهم و رضوا عنه، انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء. . . . »

و امثال این آیات اشاره به این معناست که نخست حب حق به خلق و جذبه عشق او که اثر عشق به ذات خود اوست مبدء عشق عاشق است، سپس عشق و شوق عاشق سبب سیر و صعود او به درگاه شهود تواند بود. (۱)وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ

## عشق لله

فیض کاشانی آن حکیم عارف، و فیلسوف واله و عاشق و شیدا در رابطه محبت و عشق لله می فرماید:

عشق به خدا، و محبت به حق منتها درجه ی مقامات معنوی و قله بلند درجات ملکوتی است، پس از درک محبت مقامی وجود ندارد مگر این که آن



---

۱- ۱) - توحید در نهج البلاغه ۴۸۱.

مقـام میـوه ای از میـوه هـای محبت و تـابعی از توابـع عشق است، ماننـد شوق، انس، رضـا و آنچه از این قبیـل است، و پیش از محبت مقـامی نیست مگر این که مقـدمه ای از مقـدمات محبت و عشق است ماننـد توبه، صـبر، زهـد و هر چه که از این مقوله است.

گرچه محبت پس از معرفت به جمـال و کمـال حضـرت حق به صـورت قهری در عرش دل تجلی می کنـد، ولی همین محبت فراهم آوردن مقدماتش بر عبد فرض و واجب است، به این خاطر فیض می گوید:

آگاه باش که اجماع امت بر این است که عشق ورزی به خدا و رسولش واجب است، و چیزی که وجود خارجی نداشـته باشد وجوبی برای آن متصور نیست، و آنان که محبت را به طاعت تفسـیر کرده انـد راه درستی نپیموده اند زیرا طاعت تابع محبت و میوه آن است.

محبت به خدا و عشق به حق چنان که در روایات آمده از شروط ایمان است.

ابورزین عقیلی از رسول خدا پرسید

«یا رسول الله ما الایمان؟ قال: ان یکون الله و رسوله احب الیک مما سواهما:» (۱)

ای پیامبر خدا ایمان چیست؟ فرمود: این است که خدا و رسولش نزد تو از غیر آنها محبوب تر باشند.

در روایت دیگر آمده:

«لا یؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما:» (۲)

احدی از شما مؤمن نیست مگر این که خدا و رسولش نزد او از غیر آنها محبوب تر باشد.

و در روایت دیگر می خوانیم:



---

۱- ۱) - مسند احمد ج ۴ ص ۱۱.

۲- ۲) - نسائی ج ۸ ص ۹۴.

«لا یؤمن العبد حتی اکون احب الیه من ماله و اهله و الناس اجمعین:» (۱)

عبد مؤمن نیست مگر این که من نزد او از مال و زن و فرزند و همه مردم محبوب تر باشد.

رسول حق فرمود:

«احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه و احبونی لحب الله ایای:» (۲)

عاشق خدا باشید زیرا شما را به وسیله انواع نعمت هایش رزق و روزی می دهد، و مرا دوست داشته باشید به خاطر این که خدا مرا دوست دارد.

در روایت بسیار مهمی درباره ی آثار محبت به خدا و رسولش که یکی از آنها صبر در برابر سختی ها و شدائد است آمده:

«نظر النبی الی مصعب بن عمیر مقبلاً و علیه اهاب کبش قد تنطق به، فقال النبی انظروا الی هذا الرجل الذی قد نور الله قلبه لقد رأیته بین ابویه یغذوانه باطیب الطعام و الشراب «والین اللباس» فدعاه حب الله و حب رسوله الی ما ترون:» (۳)

پیامبر اسلام در حالی که مصعب بن عمیر با پیراهنی از پوست گوسپند دباغی نشده به سویش می آمد نظر کرد و فرمود: این مرد را بنگرید که خدا دلش را منور نموده، من او را نزد پدر و مادرش در مکه دیدم که وی را با پاکیزه ترین غذا و آشامیدنی پذیرائی می کردند، و نرم ترین لباس را به او می پوشانیدند، ولی عشق به خدا و رسولش او را به این وضعی که می بینید کشانیده است.

در روایت مشهوری است:

«ان ابراهیم قال لملک الموت اذا جاءه لیقبض روحه: هل رأیت خلیلاً یمیت خلیله؟ فاوحی الله عزوجل الیه هل رأیت محبا یکره لقاء حبیبه؟» (۴)



---

۱- ۱) - بخاری ج ۱ ص ۱۲.

۲- ۲) - حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۵۰.

۳- ۳) - تنبیه الخواطر ۱۲۵.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۵.

هنگامی که ملک الموت برای قبض روح ابراهیم آمد ابراهیم به او گفت: دوستی را دیده ای که دوستش را بمیراند؟ ! خداوند به ابراهیم وحی کرد آیا عاشقی را دیده ای که نسبت به لقاء محبوبش بی میل باشد؟ !

از رسول خدا دعای مهمی به این مضمون روایت شده است:

«اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب ما یقربنی الی حبک و اجعل حبک احب الی من الماء البارد:» (۱)

خداوندا محبتت، و محبت محبوبت و محبت آنچه مرا به تو نزدیک می کند نصیب من فرما، و محبت خود را در ذائقه ام از آب سرد محبوب تر قرار بده.

عربی به محضر رسول اسلام مشرف شد و عرضه داشت: ای پیامبر خدا قیامت چه زمانی برپا می شود؟ حضرت فرمود: چه توشه ای برای آن آماده کرده ای؟

گفت: نماز و روزه زیادی فراهم نکرده ام ولی عاشق خدا و رسول او هستم، حضرت فرمود

«المرء مع من احب»

انسان با همان کسی است که او را دوست دارد.

روایت شده: عیسی به سه نفر گذشت که بدنهایشان لاغر شده بود و رنگ از رخسارشان تغییر کرده بود، گفت شما را چه چیزی به این وضع دچار ساخته؟ گفتند ترس از دوزخ گفت بر خداست که ترسوی از عذاب را ایمنی دهد.

سپس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان از گروه اول بیشتر بود، به آنان فرمود چه چیزی شما را به این حالت گرفتار کرده؟ گفتند: شوق به بهشت گفت: بر خدا است حق است که آنچه را امید دارید به شما عطا کند.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۶.

پس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان از گروه دوم بیشتر بود و گوئی بر صورتشان آئینه هائی از نور وجود داشت، گفت شما را چه چیزی به این مرتبه رسانیده گفتند عشق خدای عزوجل، گفت: شما مقربون هستید، شما مقربون هستید. (۱)هرم بن حیان گفته:

«المؤمن اذا عرف ربه عزوجل احبه و اذا احبه اقبل الیه و اذا وجد حلاوه الاقبال الیه لم ینظر الی الدنیا بعین الشهوه و لم ینظر الی الآخره بعین الرغبه و هو بجسده فی الدنیا و روحه فی الآخره:» (۲)

مؤمن هنگامی که خدا را بشناسد عاشق او می شود، و چون عاشق او شود به سوی او میرود، و چون شیرینی رفتن به سوی او را بچشد دنیا را با چشم خواستن و آخرت را با دیده رغبت نظر نمی کند، او با بدنش در دنیا و با روحش در آخرت است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«حب الله نار لا یمر علی شیء الا احترق، و نور الله لا یطلع علی شیء الا اضاء، و سماء الله ما ظهر من تحته من شیء الا عظاه، و ریح الله ما تهب فی شیء الا حرکته و ماء الله یحیی به کل شیء، و ارض الله ینبت منها کل شیء فمن احب الله اعطاه کل شیء من الملک و الملک:» (۳)

محبت به خدا و عشق به حق آتشی است که بر چیزی نمی گذرد مگر آن که می سوزاند، و نور خدا بر چیزی طلوع نمی کند مگر آن که روشن می کند، و چیزی از زیر آسمان خدا ظهور نمی ماند مگر آن که او را می پوشاند، و نسیم خدا در چیزی نمی وزد مگر آن که او حرکت می دهد، و آب الهی مایه ای است که هر چیزی به آن زنده می شود، و زمین خدا واقعیتی است که هر چیزی از آن می روید، پس کسی خدا را دوست داشته باشد خدا همه چیز از مُلک و مِلک به او عطا می کند.

ص:۱۵۵

---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۷- ۶.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۷- ۶.

۳- ۳) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۷- مصباح الشریعه ص

از رسول خد روایت شده است:

«اذا احب الله عبدا من امتی قذف فی قلوب اصفیائه و ارواح ملائکته و سکان عرشه محبته لیحبوه فذلک المحب حقا، طوبی له ثم طوبی له و له عند الله شفاعه یوم القیامه»

چون خدا بنده ای از امتم را دوست داشته باشد محبتش را در قلوب برگزیدگانش و ارواح فرشتگان و سکان عرشش می اندازد تا او را دوست داشته باشند در نتیجه چنین کسی عاشق حقیقی است، خوشا به حال او، خوشا به حال او، برای او در قیامت نزد خدا مقام شفاعت است.

این فقیر در توضیح وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ اگر مفصل وارد می شد به چند جلد کتاب قطور می رسید، ولی برای نشان دادن حقیقت و ارزش مسئله محبت و آثار آن به همین اندازه اکتفا می کنم، و شما را در این زمینه به کتاب های مربوطه ارجاع می دهم.

## تفسیر آیه ۱۶۸-۱۶۹

### اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ کُلُوا مِمّٰا فِی اَلْأَرْضِ حَلاٰلاً طَیِّباً وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ.

إِنَّمٰا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ اَلْفَحْشٰاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ.

ای مردم از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است استفاده نمائید و از فرهنگ شیطان پیروی ننمائید، زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

فقط شما را به گناهان صغیره و معاصی کبیره فرمان می دهد، و این که جاهلانه اموری را در مسائل مادی و معنوی به خدا نسبت دهید.

### شرح و توضیح

در دو آیه شریفه مورد بحث به تصرف حکیمانه در حلال و هزینه نمودن آن در امور مثبت امر شده، و از دنبال کردن حرام و به دست آوردن آن، و هزینه نمودنش به هر شکل ممکن که در حقیقت پیروی از فرهنگ شیطان است نهی

اکید شده است، و سپس به این مسئله هشدار داده شده که شیطان آنچه را از شما می طلبد ارتکاب سوء و فحشاء و تهمت زدن به حق در امور حلال و حرام است.

### مسئله با عظمت حلال

آنچه در روی زمین برای بدن انسان و زندگی و معیشت او دارای منفعت واقعی است، و تصریحی به حرمت آن نشده است، و از نظر پاکیزگی ملایم با طبع آدمی است حلال، و مصرف آن به صورت عاقلانه و بر اساس برنامه حکیمانه بی مانع و جایز است.

هیچ کس حق ندارد نعمت های حلال الهی را به عنوان زهد و سلوک الی الله بر خود حرام نماید.

حلال کردن حرام خدا بر خود و دیگران، و حرام نمودن حلال خدا بر خود و بر مردم بدون شک پیروی از فرهنگ شیطان و تهمت و افتراء بر خداست.

سفره طبیعت که بر اساس اراده و رحمت حق به وجود آمده، پاسخ گوی نیازهای مادی موجودات زنده و به ویژه انسان است، و امتناع از ارضاء نیازها کاری شیطانی و عملی غیر انسانی، و پیروی از فرهنگ ضد خداست.

حلیت اشیاء و عناصر و روئیدنی ها و حبوبات و سبزیجات و انواع میوه ها، و فرمان به مصرف آنها، و هزینه کردنشان در راه خدا و خدمت به خلق، از برنامه های اصولی آئین الهی و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان است.

خوردن حرام، و مصرف نمودن آنچه ذاتاً یا بالعرض ممنوع اعلام شده، و نهایتاً در ممنوعیت آنها صلاح و خیر انسان منظور گشته، پیروی از گام های شیطان، و دنباله روی از فرهنگ این دشمن آشکار است.

ص:۱۵۷

حرام ضربه ای سنگین بر پیکر و جسم آدمی، و خسارتی شدید بر عقل و روح انسان، و مانع از رشد و ترقی معنوی، و سبب تیره بختی و شقاوت، و پرده ای از ظلمات بر صفحه پاک روح و آئینه نفس است.

مسئله حلال به اندازه ای مهم و تأثیرگذار است، که خدای مهربان در قرآن مجید می فرماید به همه پیامبران و فرستادگان فرمان دادم: ای پیامبران از خوردنی های پاکیزه و پاک بخورید و کار شایسته انجام دهید، مسلماً من به آنچه انجام می دهید دانایم.

یٰا أَیُّهَا اَلرُّسُلُ کُلُوا مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ وَ اِعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّی بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ. (۱)

بی تردید حضرت حق با توجه به آیات قرآن و معارف الهیه، و گستردگی سفره ی طبیعت، از آب و هوا، و نور و عناصر لازم، و پهنای دریاها و اقیانوس ها، و زمین های قابل زراعت و چراگاه های عامل دام پروری بیش از حد مردم روی زمین در همه دوره ها، روزی و رزق حلال تأمین کرده، و کمبودی در این زمینه وجود ندارد، ولی این قلدران و زورگویان و طاغوت ها و سرمایه داران زالوصفت هستند، که به سبب بی دینی و گریز از عدالت، و سنگدلی و بی مهری به دیگران، حق ضعیفان و مستضعفان را در سراسر جهان به غارت می برند، و همواره دست چپاول آنان به سفره دیگران، و معادن و ثروت های کشورهای استعمار زده دراز است.

بی تردید اگر مظلومان جهان، و طبقات محروم، و گرسنگان و فقیران و تهیدستان در همه جای دنیا بر ضد طاغوتیان و چپاولگران قیام کنند، و دست آنان را از سفره روزی خود قطع کنند، و حق به غارت رفته را بازگردانند، چهره شوم



---

۱- ۱) - مؤمنون ۵۱.

فقر و گرسنگی در محاق می رود، و همه انسان ها در زمینه امور مادی به حق خود می رسند.

قرآن مجید درباره ی روزی رسانی خدا و رزق طیب می فرماید:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ اَلْمَيِّتَ مِنَ اَلْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ: (۱)

بگو: کیست که شما را از منابع آسمان و زمین روزی می رساند، و سفره شما را از انواع آنچه نیازمند به آن هستید رنگین می کند، یا کیست که بر گوش و چشم شما مالکیت و حکومت دارد، و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد، و کیست که همواره امور جهان هستی را تدبیر می کند؟

أَمَّنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ. (۲)

آیا بتان و معبودان انتخابی شما بهترند، یا آن که مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان بازمی گرداند؟

و کیست آن که از آسمان و زمین به شما رزق و روزی می رساند، آیا با خدا معبود دیگری که برای شما کارگردانی کند هست؟ ! بگو اگر راستگوئید دلیل خود را بیاورید.

يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَيْرُ اَللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ: (۳)

ای همه مردم جهان، نعمت خدا را که انواع گوناگونش را به شما ارزانی داد مورد توجه قرار دهید، آیا جز خدا آفریننده ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ به یقین هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه توجه شما را از حق برمی گردانند؟ !



---

۱- ۱) - یونس ۳۱.

۲- ۲) - نمل ۶۴.

۳- ۳) - فاطر ۳.

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً. . . . . (۱)

آیا ندانسته اید که خدا آنچه را در آسمان ها و زمین است مسخر و رام شما نموده و در اختیارتان قرار داده است؟ و نعمت های آشکار و نهانش را به شما به صورت فراوان و کامل ارزانی داشته؟

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اَللّٰهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُعْتَدِينَ.

وَ كُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ حَلاٰلاً طَيِّباً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ: (۲)

ای مؤمنان چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای شما حلال کرده بر خود حرام و ممنوع نکنید، و از حدود خدا تجاوز ننمائید یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.

و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما نموده مصرف کنید و از خدا که به او ایمان دارید در همه امورتان پروا داشته باشید.

وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ اَلطَّيِّبٰاتِ أَ فَبِالْبٰاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اَللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ: (۳)

و خدا برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد، و از همسرانتان، فرزندان و نوادگانی به وجود آورد، و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، با این همه لطف و رحمتش به انسان آیا به باطل ایمان می آورند، و نسبت به نعمت های خدا ناسپاسی می کنند؟ !

فَكُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ حَلاٰلاً طَيِّباً وَ اُشْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ: (۴)

از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما نموده است بخورید و نعمت خدا را شکر و سپاس کنید، اگر فقط او را می پرستید.

آری باید از یک مسئله بسیار مهم غفلت ننمود، و آن مسئله این است که اگر مردم پس از فراوانی نعمت، و گستردگی رزق و روزی، به سپاس گزاری و شکر



---

۱- ۱) - لقمان ۲۰.

۲- ۲) - مائده ۸۷- ۸۸.

۳- ۳) - نحل ۷۲.

۴- ۴) - نحل ۱۱۴.

نعمت که هزینه کردن آن در امور مثبت و کار خیر است اقدام نکنند، و نعمت های حق را در گناه معصیت، و خوش گذرانی های حرام و امور شیطانی مصرف نمایند به عذاب کمبود، و خشکسالی و قحطی و تنگی و مضیقه در معیشت، و سختی و شدت و بلا و مصیبت دچار می شوند.

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ أَعْمىٰ. . . . (۱)

و هر کسی از هدایت و دین من روی گردان شود، برای او زندگی پر مضیقه و سختی خواهد بود و او را در قیامت نابینا محشور می کنیم.

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ اَلثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ: (۲)

و به یقین فرعونیان را به خاطر فساد و گناه و معصیت و طغیان و روی گردانی از هدایت به قحطی و خشکسالی های متعدد و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکر حقایق و مسئولیت های خود شوند.

بدون شک اگر ملتی و جامعه مملکتی مؤمن واقعی به خدا شوند و از همه محرمات و گناهان بپرهیزند، برکات حضرت حق از آسمان و زمین به آنان می رسد، و زندگی سالم همراه با رفاه و امنیت و فراوانی نعمت پیدا می کنند.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرىٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ: (۳)

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند، و از گناهان اجتناب می نمودند یقیناً درهای برکات را از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم، ولی آیات حق و پیامبران و هدایت حق را انکار کردند، و به تکذیب حقایق برخاستند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند به عذابی سخت دچار کردیم.

در هر صورت نعمت خدا در هر دوره ای بر همه انسان ها کامل و فراوان بوده، و اضافه تر از حد لازم رزق و روزی مقرر گشته، ولی ستم ستمکاران عده ای را از



---

۱- ۱) – طه ۱۲۴.

۲- ۲) – اعراف ۱۳۰.

۳- ۳) – اعراف ۹۶.

حقوق مسلم خود محروم کرده، و گاهی فساد و گناهان دسته جمعی سبب مضیقه و بلا و مصیبت و تیره بختی شده است.

### طلب حلال و اجتناب از حرام

از آنجا که بر پایه معارف الهیه، و تجربه حیات ثابت شده است که مال حلال آثار مثبتی در باطن وجود انسان و در فضای زندگی او دارد، و برعکس آن، مال حرام آثار زیانباری در باطن و در معنویت و در وضع خانوادگی و اجتماعی آدمی دارد، اسلام به شدت از همه امت می خواهد که به هر صورت ممکن در طلب حلال و اجتناب از تحصیل حرام بکوشند، و در این مسئله خیر دنیا و آخرت خود و زن و فرزندانشان را مورد توجه قرار دهند، و بدانند که طلب حلال و دوری کردن از کسب های حرام از اعظم عبادات است.

خدای مهربان روزی انسان را از طریق حلال طیب مقرر فرموده و راه به دست آوردن آن را کسب مشروع و فعالیت مثبت قلمداد نموده است، و برای زندگی چند روزه هیچ نیازی به تأمین معیشت از راه ربا، غصب، رشوه، دزدی، بردن مال مردم، خوردن ارث وارثان به ناحق، غارت کردن بیت المال، خیانت در امانت، خوردن مال یتیم، و پایمال کردن حقوق مردم نیست.

بدون تردید نتیجه خوردن لقمه حلال طیب قیام به بندگی و طاعت از حق و اجتناب از گام های شیطان و دور ماندن از معاصی و گناهان است، و شکی نیست که عمل صالح میوه شیرین لقمه طیب و غذای حلال است.

یقیناً طلب حلال به وسیله کسب مشروع از اخلاق و روش انبیا و سنت پاک پیامبران است.

انسان هنگامی که به تجارت، یا زراعت، یا حرفه های مشروع برمی خیزد، به سرمایه پاکش اضافه می شود، و با اضافه کسب و سود تجارتش می تواند به

کارهـای خیر اقـدام نمایـد، و مشـکل دیگران را حل کنـد، علاوه بر این که قرار گرفتن در کار مثبت، عمر را از ضایع شـدن و هـدر رفتن حفظ می کنـد، و آدمی را از لغو و لهو نگاه می دارد، و از فقر و تهیدستی که سیاه روئی در دنیا و آخرت است در امـان میبرد، و آن که برای تأمین معیشت اهل و عیالش به زحمت می افتـد بـدون شک زحمتش به عنوان عبادت به حساب می آید، و فرشـتگان از دعای خیر بی نصـیبش نمی گذراند، و کوشش در این راه ذخیره قیامت و نور فردای محشرش می شود، و از این طریق به تحصـیل رضای حق و بدست آوردن جنت، و حفظ آبرویش در دنیا و آخرت موفق گشت و شـرف و کرامتش پایدار می ماند.

آیات قرآن مجید و روایات مردم را به انواع کسب مشـروع و کار مثبت برای به دست آوردن رزق حلال فرمان می دهند، و از انسـان می خواهنـد در این گردونه که زمینه رویش برکـات حق است قـدم بگذرانـد و هرگز از تجارت و صـناعت و زراعت و فنون پاک خسته و کسل نشوند:

وَ جَعَلْنَا اَلنَّهٰارَ مَعٰاشاً: (۱)

و ما روز را برای شما زمینه کسب معاش و اداره امور زندگی قرار دادیم.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ (۲)

بر شما گناهی نیست که در ایام حج از پروردگارتان به وسیله تجارت و داد و ستد رزق و روزی و منافع مادی بطلبید.

فَإِذٰا قُضِيَتِ اَلصَّلاٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اَللّٰهِ

چون نماز جمعه به پایان رسد، در زمین پراکنده شوید و از فضل و رزق خدا جویا گردید.

در این زمینه از رسول خدا (علیهما السلام) روایات بسیار مهمی نقل شده است.

«من الذنوب ذنوب لا یکفرها الا الهم فی طلب المعیشه:» (۳)

ص:۱۶۳

---

۱- ۱) - نبأ ۱۱.

۲- ۲) - بقره ۱۹۸.

۳- ۳) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۱۳۹.

از گناهان گناهانی است، که آن را جز اندیشه در طلب معیشت به گذشت و بخشش نمی رساند.

«التاجر الصدوق یحشر یوم القیامه مع الصدیقین و الشهداء»

تاجری که در تجارت و کسب و کارش اهل صدق و صداقت است، در قیامت با صدیقین و شهداء محشور می شد.

«من طلب الدنیا حلالا تعففا عن المسأله، و توسیعاً علی عیاله و تعطفاً علی جاره لقی الله و وجهه کالقمر لیله البدر» (۱)

کسی که دنیا را از طریق حلال دنبال کند، برای این که از گدائی بپرهیزد، و بر اهل و عیالش وسعت دهد، و با همسایه اش همدردی نماید، خدا را در حالی که صورتش چون ماه شب چهاردهم است ملاقات نماید.

روزی رسول خدا با اصحابش نشسته بود، به جوانی پر قدرت و قوت نظر کرد که صبح زود به سعی و کوشش برای تامین معاش برخاسته، اصحاب گفتند: خدا از او بگذرد، ای کاش جوانی و قدرتش در راه خدا هزینه می شد!

حضرت فرمود، این سخن را نگوئید، اگر کوشش و سعیش در این صبح زود برای این باشد که او را از گدائی باز دارد، و از مردم بی نیاز گردد یقیناً کارش فی سبیل الله است، و اگر کوشش برای پدر و مادر پیر یا فرزندان ناتوان باشد که آنان را بی نیاز کند و امورشان را کفایت نماید باز کارش فی سبیل الله است، و اگر کارش برای فخر فروشی و جمع کردن ثروت باشد، قدم در راه شیطان گذاشته است. (۲)عیسی (ع) مردی را دید به او گفت: چه می کنی؟ گفت عبادت می کنم، فرمود چه کسی هزینه زندگی ات را می دهد؟ گفت: برادرم، فرمود: برادرت از تو عابدتر است!

رسول خدا فرمود:

ص:۱۶۴

---

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۷۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۱۴۰.

«الاسواق موائد الله فمن اتاها اصاب منها:» (۱)

بازارها سفره های خدا هستند، کسی که به جانب آن بازارها برود به سفره های خدا می رسد.

حضرت باقر (ع) روایت بسیار مهمی از رسول خدا نقل می کند، که اگر در باب کسب و تجارت روایتی جز این در کتاب های معتبر نبود برای همگان بس بود، متن روایت بنا به نقل کتاب با عظمت کافی در بخش فروع این است:

«قال رسول الله فی حجه الوداع: الا ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله عزوجل و اجملوا فی الطلب، و لا یحملنکم استبطاء شیئ من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیه الله جل و عز، فان الله تبارک و تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالاً و لم یقسمها حراما فمن اتقی الله عزوجل و صبر اتاه الله برزقه منه حله و من هتک حجاب الستر و عجل فاخذ من غیر حله قص به من رزقه الحلال و حوسب علیه یوم القیامه:» (۲)

پیامبر خدا در حجه الوداع فرمود: بدانید روح الامین در قلبم دمید که احدی از دنیا نمی رود مگر این که رزق خود را به طور کامل دریافت کند، از خدای عزوجل پروا کنید، و خود را برای طلب رزق به زحمت سنگین و کار طاقت فرسا نیندازید، و تأخیر و دیر کردن چیزی از رزق شما را وادار نکند که آن را با معصیت خدای عزوجل به دست آورید، بی تردید خداوند تبارک و تعالی ارزاق را میان بندگانش به صورت حلال تقسیم کرده و به شکل حرام قسمت ننموده، پس کسی که از خدا پروا کند و در برابر معصیت استقامت ورزد خدا رزقش را از حلال به او می رساند، و کسی که پرده دری نماید و شتاب ورزد تا از غیر حلال روزی خود را تأمین نماید به همان اندازه از رزق حلالش قیچی می کند، و از او در قیامت نسبت به آن حرام محاسبه می شود.

رسول خدا فرمود:

«ملعون من القی کله علی الناس:» (۳)



---

۱- (۱) -

۲- (۲) - کافی ج ۵ ص ۸۰.

۳- (۳) - کافی ج ۵ ص ۷۲

از رحمت خدا دور است، کسی که بار معیشت خود را بر دوش مردم قرار دهد.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که:

آن حضرت درباره ی شخصی سئوال کرد که در چه وضعی به سر میبرد؟ عرض شد:

«اصابته الحاجه قال: فما یصنع الیوم، قیل فی البیت یعبد ربه فقال: فمن این قوته؟ قیل: من عند بعض اخوانه فقال (ع) و الله، الذی یقوته اشد عباده منه.» (۱)

نیازمندی و تهیدستی به او رسیده، فرمود: امروز در چه کاری است، کسی گفت در خانه مشغول عبادت و بندگی است، فرمود معیشتش از کجا تأمین می شود، گفته شد از جانب برخی از برادران دینی اش فرمود: و الله کسی که او را اداره می کند از او عابدتر است.

فیض کاشانی می فرماید: از روایات اهل بیت افضل بودن کسب و تجارت به طور مطلق، حتی برای عابدان، عالمان و صاحبان مقام استفاده می شود. (۲)حضرت صادق (ع) پرسید عمر بن مسلم در چه کاری است، پاسخ دادند روی به عبادت آورده و تجارت و کسب را ترک کرده! حضرت فرمود: خدا از او بگذرد آیا ندانست که دعای رها کننده کسب و تجارت به اجابت نمی رسد!

با توجه به آیات و روایاتی که در سطور بالاـ گذشت، ارزش و فضیلت کار مشروع و فعالیت مثبت و تجارت و صناعت و زراعت روشن شد، اکنون به آیات و روایاتی که حلال و حرام کسبی را مورد توجه قرار داده اند اشاره می کنم.

وَ لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهٰا إِلَى اَلْحُكّٰامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوٰالِ اَلنّٰاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: (۳)



---

۱- ۱) - کافی ج۵ ص۷۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج۳، ص ۱۴۶.

۳- ۳) - بقره ۱۸۸.

و اموالتان را میان خود به باطل و ناحق مخورید، و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را با تکیه بر قدرتمندان ظالم به گناه و معصیت بخورید در حالی که از زشتی کارتان آگاه هستید.

إِنَّ اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً: (۱)

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، فقط در شکم های خود آتش می خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

«لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخره عذاب عظیم سماعون للکذب اکالون للسحت. . .» (۲)

برای آنان که دستبرد به دین و حقوق مردم می زنند، در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذابی بزرگ است آنان با آن که می دانند بسیاری از سخنان و شایعات دروغ است فوق العاده شنوای آن هستند، و به شدت خورنده مال حرام اند.

در رابطه با گناه بسیار بزرگ ربا خواری در آیات اواخر سوره بقره به خواست خدا بحث مشروحی خواهد آمد.

از رسول خدا و امامان درباره به دست آوردن حلال و اجتناب از حرام روایات بسیار مهمی در کتاب های معتبر وارد شده است که بخشی از آن روایات به این مضمون است:

اما روایات رسیده از رسول خدا (ص) :

«طلب الحلال فریضه علی کل مسلم:» (۳)

دنبال حلال رفتن فریضه الهی بر عهده هر مسلمانی است.

«من سعی علی عیاله من حله فهو کالمجاهد فی سبیل الله و من طلب الدنیا حلالا فی عفاف کان فی درجه الشهداء:» (۴)



---

۱- ۱) - نساء ۱۰.

۲- ۲) - مائده ۴۱- ۴۲.

۳- ۳) - مجمع الزوائد ج ۱۰، ص ۲۹۱.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۳.

کسی که برای معیشت خانواده اش از طریق حلال بکوشد، چون جهادگر در راه خداست.

و کسی که با حفظ عفت نفس دنیا را از راه حلال دنبال کند، در مرتبه شهداست.

«من اکل الحلال اربعین یوماً نور الله قلبه، و اجری ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه:» (۱)

کسی که چهل روز حلال مصرف کند، خداوند دلش را نورانی می کند، و چشمه های حکمت را از دلش بر زبانش جاری می کند.

«ان سعداً سأل رسول الله ان یجعله مجاب الدعوه فقال له: اطب طعمتك، تستجب دعوتک:» (۲)

سعد که یکی از اصحاب رسول خداست از حضرت درخواست کرد که زمینه مستجاب الدعوه شدن او را فراهم آورد، حضرت به او فرمود غذایت را پاکیزه و حلال کن، دعایت مستجاب می شود.

هنگامی که نزد پیامبر سخن از حریص بر دنیا به میان آمد فرمود:

«رب اشعث اغبر مشرد فی الاسفار مطعمه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام یرفع یدیه فیقول: یارب یارب فانی یستجاب لذلک؟» (۳)

چه بسا پریشان موی غبار آلود دربدر در سفرها که محل غذاخوری اش حرام و لباسش حرام و تغذیه اش حرام است و او به درگاه خدا دو دست برمی دارد و یا رب یا رب می گوید، چگونه دعای چنین کسی به اجابت برسد؟ !

«من اشتری ثوباً بعشره دراهم و فی ثمنه درهم حرام لم یقبل الله تعالی صلاته مادام علیه منه شیئ:» (۴)

کسی که لباسی را به ده درهم بخرد، و در ثمن آن لباس درهمی از حرام باشد، تا زمانی که چیزی از آن حرام در آن لباس است خدا نماز نمازگزار درآن لباس را نمی پذیرد.

«کل لحم نبت من حرام فالنار اولی به:» (۵)



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۴.
۲- ۲) - الدر المنثور ج۱، ص ۱۶۷.
۳- ۳) - الترغیب و الرهیب ج۲، ص ۵۴۶.
۴- ۴) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۴.
۵- ۵) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۴.

هر گوشتی که از حرام روئیده شود، آتش به آن گوشت سزاوارتر است.

«من اصاب مالا من مأثم فوصل به رحما او تصدق به او انفقه فی سبیل الله جمع الله له ذلک جمیعاً ثم قذفه فی النار:» (۱)

کسی که از طریق گناه و کسب غیر مشروع به مالی برسد، و با آن مال صله رحم به جای آورد، یا صدقه بپردازد، یا در راه خدا انفاق نماید، خدا همه آن امور را برای وی جمع کرده سپس او را به آتش دورخ پرتاب کند.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند:

«العباده سبعون جزءً افضلها طلب الحلال:» (۲)

عبادت و بندگی در پیشگاه حق هفتاد جزء است برترین جزء آن دنبال حلال رفتن است.

و نیز حضرت صادق (ع) از پیامبر روایت کرده:

«ان اخوف ما اخاف علی امتی من بعدی هذه المکاسب الحرام و الشهوه الخفیته و الربا:» (۳)

ترسناک ترین چیزی که پس از خود بر امتم از آن می ترسم این کسب های حرام، و شهوت پنهانی و ربا است.

امام صادق (ع) می فرماید:

«اذا کتسب الرجل ما لا من غیر حله ثم حج فلی؟ ؟ نودی لا لبیک و لا سعدیک، و ان کان من حله نودی لبیک و سعدیک:» (۴)

هنگامی که مرد ثروتی را از طریق غیر حلال به دست آورد سپس به حج رود و تلبیه بگوید، به او پاسخ دهند لا لبیک و لا سعیدیک، و اگر حج را با مال حلال انجام داد در پاسخ تلبیه اش گویند: لبیک و سعدیک.



---

۱- ۱) - الترغیب و الرهیب ۲، ص ۵۴۸.

۲- ۲) - کافی ج۵، ص ۷۸.

۳- ۳) - کافی ج۵، ص ۱۲۴.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج۳، ۲۰۶.

شبی از بخش اخبار علمی رسانه های خبری شنیدم که دانشمندان ثابت کرده اند معتادان به مشروبات الکلی تا هفت نسل خود را در معرض آثار منفی الکل قرار می دهند، با شـنیدن این خبر به روایت زیر که در کتاب شریف کافی از حضرت صادق نقل شده و نشانگرمعجزه علمی امام شـشم است بیش از پیش یقین پیدا کرده و برایم شگفت آور و نسبت به حرام خواران به طور جدی اعلام خطری سنگین به نظر رسید:

«کسب الحرام یبین فی الذریه:» (۱)

به دست آوردن مـال حرام و لقمه غیر مشـروع، و خوردن آنچه که ممنوع و غیر مجاز است، آثارش را در نسل آن آشـکار می کند.

غزالی از ابن عباس درباره آثار حرام روایت می کند که ابن عباس فرموده:

«لا یقبل الله صلاه امری فی جوفه حرام:» (۲)

خداوند نماز کسی که در شکمش حرام باشد قبول نمی کند.

از سهل بن عبدالله شوشتری روایت شده:

«لا یبلغ العبد حقیقه الایمان حتی یکون فیه اربع خصال:

اداء الفرائض بالسنه، واکل الحلال بالورع، واجتناب النهی فی الظاهر و الباطن و الصبر علی ذلک الی الموت:» (۳)

عبد به حقیقت ایمان نمی رسد مگر به چهار خصلت آراسته شود:

فرائض را هماهنـگ با سـنت رسول الهی به جای آورد، و با حفظ پارسائی از مال حلال اسـتفاده کنـد، و در آشـکار و نهان از حرام بپرهیزد، و بر این امور تا لحظه مرگ پایداری کند.

ص:۱۷۰

---

۱- ۱) - کافی ج۵، ص ۱۲۴.
۲- ۲) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۷.
۳- ۳) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۷.

به خواست حق در آیه ۱۷۳ سوره بقره که به برخی از محرمات اشاره شده در رابطه با خوردن حرام ها و آثار شومش در جسم و جان و این که سبب محرومیت از سعادت دنیا و آخرت است بحث مفصلی خواهد آمد.

در زمینه اجتناب از حرام و بلکه احتیاط از شبهه، و بالاتر از آن قناعت به قدر ضرورت از حلال، باید از زندگی اولیاء الهی و عارفان آگاه، و صدیقین درس و پند گرفت.

### حکایت شگفت انگیز علی بن معبد

علی بن معبد می گوید در خانه شخصی به نام بکر نشسته بودم، کاغذی با مرکب روان و سیاه نوشتم، خواستم خاک نرمی از دیوار خانه برگیرم و روی نوشته بپاشم تا خشک شود، پیش خود گفتم: دیوار مال من نیست و تصرف در آن جایز نمی باشد، سپس گفتم خاک دیوار مگر چقدر است و چه ارزشی دارد؟ به اندازه نیاز از دیوار خاک گرفتم و روی نوشته ریختم، چون به خواب رفتم شخصی را دیدم ایستاده می گوید: فردا گفتار خود را گفتید خاک دیوار چقدر است و چه ارزشی دارد خواهید دانست! (۱)

### ابن عمر و کار با ارزش او

از ابراهیم بن هاشم به سند صحیح روایت شده که محمد بن عمیر مردی بزاز بود، بر اثر حوادث روزگار ثروتش نابود شد و دچار تهیدستی شدید گشت.

در عین تهیدستی ده هزار درهم از شخصی طلب داشت، مدیون خانه اش را به همان قیمت فروخت و پول خانه فروخته شده را درب خانه محمد بن ابی عمیر آورد، محمد بن ابی عمیر از خانه بیرون آمد و گفت: آنچه آورده ای



---

۱- ۱) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۱۴.

چیست؟ مـدیون گفت: این طلبی است که از من داری به او گفت: این مال از طریق ارث به تو رسـیده مـدیون گفت نه محمد بن ابی عمیر گفت:

به تو بخشیده اند گفت: نه این پول خانه من است که آن را فروخته و بابت طلب تو برایت آورده ام تا از مدیونی درآیم محمد بن ابی عمیر گفت: ذریـح محـاربی از حضـرت صـادق (ع) برایم روایت کرد که انسـان به خاطر قرضـی که به مردم دارد نباید خانه مسـکونی خود را از دست بدهـد، پول ها را بردار و برو من به چنین پولی نیاز نـدارم سوگنـد به خدا در این زمان به یک درهم نیازمندم ولی یک درهم از این پول را که مورد رضای خدا و امام معصوم نیست نمی پذیرم! (۱)

## راه نجات از مال حرام

از علی بن ابی حمزه روایت شـده: دوستی داشـتم از کاتبـان بنی امیه، به من گفت از امـام صـادق برایم اجـازه ملاقات بگیر، از حضـرت اجازه خواستم، امام برای دیدار با او اجازه داد، هنگامی که وارد بر حضرت شد سلام کرد و نشست و گفت: من جزء افراد اداری بنی امیه بـودم و از طریـق حکـومت آنـان به مـال فراوانی دست یـافتم و از اینکه این ثروت را از کجـا به دست می آورم چشم پوشی داشتم!

حضـرت صـادق (ع) فرمـود: اگی بنی امیه نیروئی نمی یافتنـد که برای آن نویسـندگی کنـد، و غنیمت بیـاورد، و به سود آنـان بجنگـد، و در گروهشان قرار گیرد حق ما را از ما غارت نمی کردنـد، و اهل بیت پیامبر را از حقشان محروم نمی نمودند، قطعاً اگر مردم آنان را با آنچه داشتند وا می گذاشتند چیزی جز اندک مالی که داشتند نصیبشان نمی شد، بی تردید قدرت بنی امیه ناشی از قدرت مردمی بود که به آنان پیوستند، و در همه زمینه ها با آنان همکاری کردند!



---

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه ۲۶۲.

دوستم به حضرت صادق گفت: برای من راه خروجی از این بن بستی که دچار آن هستم وجود دارد، روزنه ای برای نجاتم از بار سنگین که به دوش خود قرار داده ام هست؟

حضرت فرمود: اگر تو را در این زمینه راهنمائی کنم می پذیری، و آنچه را بگویم انجام می دهی، می گفت: آری انجام می دهم، حضرت فرمود: از آنچه از دیوان بنی امیه به دست آورده ای جدا شو و از این گردونه حرام بیرون بیا، اگر صاحبان مال را می شناسی مالشان را به آنان برگردان، اگر نمی شناسی از جانب آنان صدقه بده، من نزد خدا برای تو بهشت را ضمانت می کنم.

علی بن ابی حمزه می گوید: دوستم مدتی طولانی در سکوت فرو رفت سپس گفت: اماما فدایت شوم، آنچه را فرمان دادی به اجرایش گذاردم.

علی بن حمزه می گوید دوستم با ما به کوفه بازگشت، چیزی نزد او نماند مگر این که از آن بیرون شد، تا جائی که لباس های بدنش را نیز از خود دور کرد، من با کمک دوستانم لباسی برای او خریدم و مالی برای هزینه زندگی اش به او دادم، مدت کمی نگذشت که بیمار شد، با جمعی از دوستان به عیادتش رفتیم، در حال احتضار بود، دیده گشود، و به من گفت: به خدا سوگند حضرت صادق به ضمانتش وفا کرد، سپس از دنیا رفت، و من با دوستانم امور او را از غسل و کفن و دفن انجام دادیم، چون پس از این داستان خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم به من نظر انداخت و فرمود: علی بن ابی حمزه به خدا سوگند ضمانتم را نسبت به دوستت وفا کردم، گفتم فدایت شوم عین حقیقت است به خدا سوگند هنگام مرگش به این معنا اقرار کرد. (۱)



---

۱- ۱) - کافی ج۵، ص ۱۰۶.

فضیل بن عیاض می گوید: از کسب هائی که در مسیر حکومت بنی عباس انجام می گیرد، از حضرت صادق (ع) پرسیدم، حضرت مرا از ورود به آن کسب ها به شدت نهی کرد و فرمود: ای فضیل به خدا سوگند زیان این حاکمان ستمگر که بر پا بودنشان در سایه کارهائی است که مردم برای آنان انجام می دهند، برای این امت از زیان ترک و دیلم بی دین و وحشی شدیدتر است، از حضرت درباره ورع پرسیدم که چه کسانی از مردم آراسته به ورع هستند؟ حضرت فرمود آنان که از محرمات خداوند بپرهیزند، و از کمک به این حکومت جائر به هر شکل ممکن اجتناب ورزند، جامعه اگر از شبهات دوری نکند در حرامی که به آن آگاهی ندارد می افتد، جامعه هنگامی که منکری را ببیند و در صورت قدرت در مقام جلوگیری از آن برنیاید به یقین دوست داشته خدای عزوجل معصیت شود، و هر کس دوست داشته باشد خدا معصیت شود آشکار را به دشمنی با خدا برخاسته، و هر کس بقاء و دوام ستمگران را بخواهد، دوست داشته خدای عزوجل معصیت شود، حضرت حق خودش را بر نابودی ستمگران ستوده است آنجا که در قرآن فرموده: (۱)

«فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین:» (۲)

در نهایت ریشه کسانی که به آیات ما و به مردم ستم ورزیدند قطع شد، و همه ستایش ها ویژه خدا مالك و مربی جهانیان است.

### تقوای شدید در تغذیه کودک

ابوالمعالی دانشمندی است که پس از اقامت طولانی در مکه و مدینه به شهر نیشابور که در آن زمان حوزه علمی رایج و دارای کتاب خانه ای معظم بود بازگشت.

ص:۱۷۴

---

۱- ۱) - کافی ج۵، ص ۱۰۸.

۲- ۲) - انعام ۴۵.

زمان بازگشتنش به نیشابور حکومت بر کشور ایران بر عهده الب ارسلان سلجوقی، و وزارت به دست خواجه نظام الملک بود.

خواجه دانشگاه نظامیه را بخاطر ابوالمعالی ساخت، و خطابه و تدریس را در آن مرکز علمی به او تفویض کرد.

پدر ابوالمعالی شیخ ابو محمد عبدالله از پرهیزکاران و باسوادان روزگار خویش بود و از طریق نویسندگی و نسخه برداری از کتاب ها تأمین معاش می نمود.

او از محصول زحمات و دسترنج خود که مالی پاک و حلال بود پولی پس انداز کرد و کنیزی خرید، کنیز زنی پاکدامن و پرهیزکار و دارای منشی نیک و اخلاقی پسندیده بود، و پس از مدتی حامله شد، شیخ ابو محمد پس از حامله شدن کنیز بیش از پیش در حلال بودن معیشت خانواده اش به مراقبت برخاست.

زمانی که کنیزش وضع حمل کرد، به شدت سفارش کرد، و اهتمام نمود که طفل از شیر زن های دیگر تغذیه نشود، و در نهایت زحماتش برای پاک بار آمدن طفل ضایع نگردد.

شیخ یک روز وارد اطاق شد، مادر طفل در بستر بیماری قرار داشت، غافل از این که طفل به اندازه لازم از شیر مادر نخورده بود، و زنی از همسایگان که در آنجا حضور داشت برای ساکت کردن بچه مقداری شیر به او داده بود، شیخ پس از آگاه شدن به این داستان بسیار اندوهگین شد، بچه را برداشت و سرازیر کرد، و با دستش شکم طفل را فشار می داد و با انگشتش دهان بچه را باز می کرد تا هر چه شیر خورده بود از دهانش بیرون ریخت و در آن حال می گفت مردن فرزندم برای من آسان تر است از این که زنده بماند و طبیعت او آلوده به فساد و سرشته با شیر مجهولی گردد!

این طفـل همان ابوالمعالی امام الحرمین است که بر اثر دقت پـدرش در تغـذیه از او مال حلال و تربیتش مطابق با اصول اسـلام در آینده شخصیتی برجسته و از دانشمندان نامی شد. (۱)

### پرهیز از لقمه حرام

روزی هارون به وسـیله غلام مخصوصش از غذای ویژه خود برای بهلول فرستاد، غلام غذا را نزد بهلول گذاشت، بهلول گفت: من از این غـذا نمی خورم آن را نزد سگ های پشت حمام ببر، غلام به شـدت عصـبانی شـد و فریاد زد: احمق این غـذا غذای مخصوص هارون است، من اگر آن را نزد هر یک از امنای دولت و وزرای حکومت میبردم به من جایزه و صله می داد، تو آن را رد کرده گستاخی هم می کنی! بهلول گفت: آهسته سـخن بگو که اگر سگ ها هم بفهمنـد این غـذای خلیفه است از آن نخواهند خورد! (۲)

### حساب قیامت بسیار دقیق است.

هارون الرشید در دیـداری با بهلول به این صورت آغاز سـخن کرد: مدتی است آرزوی دیدارت را می کشـیدم، بهلول گفت: من به دیـدار تو هیچ میل و علاقه ای ندارم، هارون درخواست پند و موعظه کرد، بهلول گفت: نسـبت به چه کاری و برنامه ای تو را نصـیحت کنم؟ سـپس به جانب کاخ سر به فلک کشـیده بغـداد و عمارت های بلنـد و گورسـتان اشاره کرد و گفت: ای هارون این قصرهای بلند از کسانی بوده است که هم اکنون در زیر خاک های تیره این قبرستان خوابیده اند!

ص:۱۷۶

---

۱- ۱) - روضات الجنات ج۱ ص.

۲- ۲) - مجمع النورین ۷۷.

ای هارون چه حالی برای تو خواهد بود روزی که برای محاسبه اعمالت در پیشگاه عدل الهی بایستی و حضرت حق به تمام حرکات دوران عمرت رسیدگی نماید!!

مالک روز قیامت با نهایت دقت از تو بازپرسی کند، و به حساب اعمالت برسد، راستی چه وضعی خواهی داشت آن روزی که خدای تو چنان به دقت به پرونده ات بنگرد، و در رسیدگی به پرونده ات به صورتی عدالت را بکار گیرد که حتی از هسته خرما و از پرده نازکی که آن هسته را فرا گرفته، و از آن نخ باریکی که در شکم هسته است، و از آن خط سیاهی که در کمر هسته نقش بسته باز خواست نماید و تو در مدت حسابرسی در میان اهل محشر روسیاه و دست خالی و گرسنه و تشنه و برهنه باشی، در چنان روزی بیچاره و زبون خواهی شد و همه از روی مسخره به تو خواهند خندید، هارون از سخنان بهلول متأثر شده اشک از دیدگانش به پهنای صورتش جاری شد.

## تهیدست و بینوا

پیامبر بزرگوار اسلام به اصحاب خود فرمودند: تهیدست و بینوا کیست؟ پاسخ دادند کسی که درهم و دینار نداشته باشد، و فقر مالی بر دوشش سنگینی کند، حضرت فرمود: چنین کسی تهیدست و بینوا نیست، تهیدست و بینوا کسی است که وارد عرصه قیامت شود و از مردم حقوقی بر عهده داشته باشد، به این صورت که کسی را زده باشد، و به دیگری ناسزا گفته و فحش داده، و حق شخص سومی را ضایع کرده یا غصب نموده، اگر حسناتی داشته باشد در برابر حقوق مردم از او گرفته و به صاحبان حقوق دهند، و چنانچه حسناتی نداشته باشد از گناهان صاحبان حقوق برداشته و بر دوش او می نهند و نظر حق از این آیه شریفه، همین است. (۱)

ص:۱۷۷

---

۱- ۱) - انوار نعمانیه ۳۴۹.

وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ: (۱)

و مسلماً بارهای سنگین گناهان خود را همراه با بارهای سنگین گناهان دیگران حمل خواهند کرد.

با توجه به این که زمان تحریر این تفسیر بسیاری از مردم نسبت به حلال و حرام الهی توجهی ندارند، و حرام خواری، در میان مردم رواج دارد، و غصب و ربا و رشوه و دزدی و بردن مال یکدیگر از راه نامشروع فرهنگ شده، و جامعه کمتر به مسائل الهی و مواعظ اهل بیت گوش می دهند لازم دانستم در زمینه مال حرام چند روایت بسیار مهم دیگر علاوه بر روایاتی که در سطور گذشته نوشته شد ثبت این دفتر شود، باشد که خواننده ای بخواند، یا از طریق مبلغان مطالعه کننده این دفتر به گوش مردم برسد و اثر مطلوبش را در زندگی بگذارد.

از رسول خدا روایت بسیار مهمی در باب لقمه حلال و حرام به این مضمون در کتاب های معتبر نقل شده است.

«من اکل الحلال قام علی رأسه ملک یستغفر له حتی یفرغ من اکله، و قال اذا وقعت اللقمه من حرام فی جوف العبد لعنه کل ملک فی السماوات و الارض، و ما دامت اللقمه فی جوفه لا ینظر الله الیه و من اکل اللقمه من الحرام فقد باء بغضب من الله فان تاب تاب الله علیه و ان مات فالنار اولی به:» (۲)

کسی که از حلال ارتزاق کند، فرشته ای بالای سرش برای او استغفار می کند تا از خوردنش فارغ شود، و چون لقمه ای از حرام در شکم انسان قرار گیرد، تمام فرشتگان آسمانها و زمین او را لعنت کنند، و تا آن لقمه در شکم اوست خدا به او نظر رحمت نیندازد، و کسی که لقمه حرام بخورد دچار خشم خدا می شود، پس اگر با حرام قطع رابطه کند و گذشته را جبران نماید و در حقیقت توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد و اگر بی توبه بمیرد آتش به او سزاوارتر است.

از حضرت صادق (ع) در روایت بسیار با ارزشی نقل شده است:



---

۱- ۱) - عنکبوت ۱۳.

۲- ۲) - بحار ج۶۳، ص ۳۱۴، ج۶، روضه الواعظین، ص. . . مکارم الاخلاق، ص.

«فمن نال من رجل شيئاً من عرض او مال وجب عليه الاستحلال من ذلک و الانفصال من کل ما کان منه اليه، و ان کان قد مات فليتنصل من المال الى ورثته و ليتب الى الله مما اتى اليه حتى يطلع عليه عزوجل بالندم و التوبه و الانفصال:» (۱)

کسی که به شخصی در مسئله مال و آبرو ستم کند و در این دو جهت ضربه و زیان به او بزند، واجب است از او حلالیت بخواهد، و ذمه خود را از آن پاک و بری کند، هر گاه صاحب حق از دنیا رفته باشد باید با رد اموال به ورثه اش ذمه خود را آزاد نماید، و از آنچه مرتکب شده با پشیمانی و توبه واقعی و بریدن از اینگونه ستم پرونده اش را پاک نموده، خود را به حضرت حق بقبولاند.

«عن شیخ من النخع قال: قلت: لابی جعفر انی لم ازل والیاً منذ زمن الحجاج الی یومی هذا فهل لی من توبه قال فسکت ثم اعدت علیه فقال: لا حتی تودی الی کل ذی حق حقه:» (۲)

پیرمردی از قبیله نخع می گوید: به حضرت باقر گفتم: من از روزگار حجاج تا به امروز پیوسته حاکم و فرماندار بودم، آیا راهی به توبه دارم، حضرت سکوت کرد، برای بار دوم مطلبم را تکرار کردم حضرت پاسخ داد نه توبه ات پذیرفته نمی شود مگر حق هر صاحب حقی را به او بازگردانی.

محمدبن عذافر از پدرش که برای کارمندان رتبه اول بنی عباس کار می کرد و مزد قابل توجهی می گرفت روایت می کند که روزی حضرت صادق (ع) به من گفت:

«یا عذافر نبئت انک تعامل ابا ایوب و الربیع فما حالک اذا نودی بک فی اعوان الظلمه قال: فوجم ابی فقال: ابوعبدالله لما رأی ما اصابه: ای عذافر انما خوفتک بما خوفنی الله عزوجل به قال محمد فقدم ابی فلم یزل مغموماً مکروبا حتی مات:» (۳)



---

۱- ۱) - مستدرک الوسائل قدیم ص ۳۴۳.

۲- ۲) - وسائل قدیم ص ۵۲۴.

۳- ۳) - کافی ج ۵ ص ۱۰۶.

ای عـذافر به من خبر رسـیده که برای ابـا ایوب و ربیع کـار می کنی، چه حـالی خواهی داشت روزی که تو را به عنوان کمک دهنـده به سـتمکاران به دادگاه بخواهنـد، محمـد می گویـد پـدرم بسـیار اندوهگین شد، امام صادق وقتی در چهره ی او حزن شدید دید فرمود: ای عذافر من ترا به چیزی ترسانیدم که خدا مرا به آن ترسانیده، محمد می گوید پدرم آمد و همواره محزون و غصه دار بود تا از دنیا رفت.

حدید نامی می گوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«اتقوا الله و صونوا دینکم بـالورع و قووه بـالتقیه و الاسـتغناء بـالله عزوجل، انه من خضع لصاحب سـلطان و لمن یخالفه علی دینه طلبا لما فی یدیه من دنیاه، اخمله الله عزوجل و مقته علیه و وکله الیه فاذا هو غلب علی شیء من دنیاه فصار الیه منه شیئ نزع الله جل اسمه منه البرکه و لم یأجره علی شیء ینفقه منه فی حج و لا عتق و لا بر:» (۱)

از خـدا پروا کنیـد، و تقوای الهی را در همه امورتـان بکار گیریـد، و دینتان را با پارسائی و پاکـدامنی حفظ نمائیـد، و آن را با پنهـان داشـتن امورتـان از دشـمن تقـویت کنیـد، بـه راسـتی کسـی که به خـاطر به دست آوردن ثروتی که نزد صاحبـان زور و مخالفان فرهنگ اهل بیت است به آنان تواضع کنـد، و سـر فروتنی به نزدشان به زیر انـدازد، خـدا او را از بزرگی و آبرومندی ساقط کند، و بر او خشم گیرد، و وی را به آن ستمکار و مخالف واگذارد، پس هنگامی که بر ثروت آنان ظفر یابد و چیزی از آن در اختیـارش قرار گیرد خـدای عزوجـل برکت را از آن ریشه کن می کنـد، و بر هزینه ای که از آن مال برای حـج یا آزاد کردن برده یا کار نیک می پردازد، پاداشی مقرر نمی کند!

از ابن ابی یعفور که از چهره هـای برجسـته شـیعه و مؤمن کم نظیری است روایت شـده که: من نزد حضـرت صادق (ع) بودم، مردی از شـیعیان وارد بر حضـرت شـد و عرض کرد خداوند امورت را در برابر این حاکمان سـتمکار بهتر نماید، چه بسا که به شیعه ای از گروه ما مضـیقه و سـختی می رسد، پس او را به بنائی دعوت می کنند تا بنائی برای آنان بسازد، یا نهری حفر کند، یا وسیله تیز کننده ای را اصلاح نماید، نظر شما در این زمینه چیست؟



---

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۱۰۵.

حضرت صادق فرمود: ابداً دوست ندارم برای آنان گرهی به نخ یا طناب یا لباسی بزنم، یا نخی را برای دوختن همیان و کیسه برای آنـان ببـافم، گرچه برای من از طرف آنـان میـان دو جـانب ثروت سـنگینی باشـد نه و دوست نـدارم قلمی به نفع آنان در مرکّب بزنم، بی تردیـد یاری دهندگان ستمکاران در قیامت در سرا پرده ای از آتش هستند تا خدا از حکم نمودن میان عباد فارغ گردد. (۱)پیامبر از حرام خواران پس از خودش به ابن مسعود چنین خبر داد:

«یا بن مسعود و الـذی بعثنی بـالحق لیأتی علی الناس زمان یستحلون الخمر، یسمونه النبیـذ علیهم لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین، انا منهم بری و هم منی براء.

یا بن مسعود الزانی بامه اهون عند الله ممن یدخل فی ماله من الربا مثقال حبه من خردل، و من شرب المسکر قلیلًا او کثیراً فهو اشد عند الله من آکل الربا لانه مفتاح کل شر.

یا بن مسعود اولئک یظلمون الابرار، و یصدقون الفجار و الفسقه، الحق عندهم باطل و الباطل عندهم حق، هذا کله للدنیا و هم یعلمون انهم علی غیر الحق. . . .» (۲)

پسر مسعود به خداونـدی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد، زمانی بر مردم بیایـد که ماده مست کننده را بخورند در حالی که نام نبیذ بر آن می گذارند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد، من از آنان بیزارم، و آنان هم از من بیزارند.

پسر مسعود زنا کننده با مادرش نزد خدا گناهش از کسی که در مالش به وزن خردل ربا وارد می شود سبک تر است، و کسی که مایع مست کننـده بنوشد چه کم، چه زیاد، گناهش نزد خدا از خورنده ربا سنگین تر است، زیرا مایع مست کننده کلید هر ضرر و زیانی است.

پسر مسعود، اینان به نیکان ستم روا می دارند، و بدکاران و فاسقان را تصدیق می کنند، حق نزد آنان باطل، و باطل نزد آنان حق است، همه این امور را بخاطر



---

۱- ۱) - کافی ج ۴ ص ۱۰۷ ح ۷.

۲- ۲) - بحار ج ۷۷ ص ۱۰۴.

تحصیل دنیا و کسب پول و ثروت انجام می دهند، در حالی که می دانند کارشان ناحق است.

### فرهنگ شیطان

در آیه ۳۴ سوره بقره درباره شیطان بحث بسیار مفصلی گذشت، در اینجا نیازی به بحث مشروح نمی بینم ولی باید بدانیم که حضرت حق به نفع ما انسان ها به طور مکرر در آیات قرآن و به زبان انبیاء دشمن بودن شیطان و فرهنگ خسارت بارش را گوشزد نموده و همه را از این جرثومه پلید، و موجود سرکش و این که او دعوتی جز به حرکت در مسیر گام های سه گانه اش ندارد بر حذر داشته است.

«در گام اول با انگیزش اعمال پست و افسون های گوناگون بدی و گناه را ناچیز می نمایاند و آرایش می دهد، و یا به غرور در انجام بعضی مسائل دینی و مقدس از توجه به گناهان بزرگ اجتماعی و خیانت ها منصرف میدارد، همین که راه های بینش و اندیشه مستقیم را بست به گام دوم می کشاند، در گام دوم ارتکاب فحشاء که گناهان رسوا و تجاوز به حقوق و حدود خلق است آسان می گردد، در گام سوم وادار به جعل احکام و قوانین و نسبت آنها به خداوند می نماید، تا هر بدی و زشتی و خیانتی را در لباس دین بیاراید، این منتهای خطوه ها و خطه های شیطان و آخرین مرحله واژگونی و سقوط است وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۱)

مگر نه این است که احبار یهود و کشیش های نصرانی در همه امور قوانینی را از پیش خود، و به سود شکم و شهوت خود وضع کردند، و با نسبت دادنش به خدا وضع آن قوانین را در امت یهود و مسیح استحکام بخشیدند، و آنها را به



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲ ص ۴۱.

عنوان مقررات حق به مردم باورندند، و مگر نه این است که در هر دوره ای مکتب سازان خائن قوانینی را از نزد خود ساخته و به آن رنگ مذهبی دادند و پای آن قوانین را به عنوان قوانین دینی ثابت و محکم کردند، و بسیاری از مردم را به عمل به آن قوانین باطل و ساختگی وادار ساختند، و از این راه چه خیانت ها و جنایت ها که بر دین حق و بر مردم روا نداشتند.

آری شیطان که در اصطلاح قرآن انسان طاغی و مفسد، و عاصی و ملحد و مصّر بر گمراه کردن مردم است، و نیز موجود پنهانی است که پیوسته زمینه ساز وسوسه و خنّاس گری در درون آدمی است، جز دعوت به زشتی های عادی و معمولی و گناهان صغیره، و دعوت به گناهان کبیره، و مکتب سازی با رنگ و لعاب دینی کاری ندارد، و با این برنامه هایش نشان می دهد که نسبت به انسان دشمنی آشکار است.

رسول خدا در روایتی بسیار مهم بخشی از محصولات شوم فرهنگ او را که در حالات و اعمال بشر رخ نشان می دهد بیان می کند، و به آثار زیانبار پیروی از فرهنگ او اشاره می نماید:

«اذا کثر الزنا بعدی کثر موت الفجأه، و اذا طفف المکیال اخذهم الله بالسنین و النقص، و اذا منعوا الزکات منعت الارض برکاتها من الزرع و الثمار و المعادن، و اذا جاروا فی الحکم تعاونوا علی الظلم و العدوان، و اذا نقضوا العهود سلط الله علیهم عدوهم، و اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فی ایدی الاشرار، و اذا لم یامروا بالمعروف و لم ینهوا عن المنکر و لم یتبعوا الاخیار من اهل بیتی سلط الله علیهم اشرارهم فیدعوا عند ذلک خیارهم فلا یستجاب لهم:» (۱)

ص:۱۸۳

---

۱- ۱) - بحار ج ۷۷ ص ۱۵۷ ح ۱۲۹.

زمانی که پس از من زنا فراوان و زیاد شود، مرگ ناگهانی و سکته زیاد گردد، و هنگامی که کم فروشی به میان اهل کسب راه یابد، خدا مردم را به خشکسالی و کمبود دچار سازد، و چون از پرداخت زکات امتناع شود، زمین برکاتش را از زراعت و محصولات و معادن منع نماید، و چون در قضاوت و حکم ستم ورزند، نسبت به یکدیگر بر ستم و دشمنی کمک دهند، و چون پیمان شکن شوند خدا دشمنانشان را بر آنان چیره سازد، و هنگامی که از صله رحم دست بردارند، اموال و ثروت ها در دست اشرار قرار گیرد، و زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند و خوبان از اهل بیتم را پیروی ننمایند، اشرارشان بر آنان تسلط یابند پس در چنین وضعی خوبانشان دعا کنند ولی به اجابت نرسد.

حضرت صادق (ع) به روایت شیخ طوسی که در علم و عمل شخصیتی کم نظیر است امامان هدایت را ریشه همه خیرها، و شیاطین را با تعبیر دشمنان امامان ریشه هر بدی و آلودگی باطنی و ظاهری معرفی می کنند:

«نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و من البر التوحید و الصلاه و الصیام و کظم الغیظ و العفو عن المسیئ و رحمه الفقیر و تعاهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله و عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشه فمنهم الکذب و النمیمه، و البخل، و القطیعه، و اکل الربا و اکل مال الیتیم بغیر حقه و تعدی الحدود التی امر الله عزوجل و رکوب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن من الزنا و السرقه و کل من وافق ذلک من القبیح و کذب من قال انه معنا و هو متعلق بفرع غیرنا.» (۱)

ما ریشه تمام خیرها هستیم، نماز، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از بدکار، مهرورزی به تهیدست، تفقد از همسایه، و اقرار به فضل و برتری نسبت به اهل فضل است.

و دشمنان ما که شیاطین داخل این امت اند ریشه هر شر و بدی و از فروع آنان هر زشتی و گناه بزرگی است، از جمله زشتی ها وگناهان عبارت است از دروغ، سخن چینی، بخل، قطع رحم، رباخوری، خوردن مال یتیم به ناحق و تجاوز از مقررات و حدودی که خدا به آن فرمان داده، و ارتکاب هر گناه کبیره آشکار و پنهان که بخشی از آن زنا و دزدی و هر قبیحی از این مورد است، و دروغ می گوید کسی که فکر می کند شیعه ماست ولی آمیخته به شاخ و برگ غیر ماست.



---

۱- ۱) - بحار ج ۲۴ ص ۳۰۳- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۰۳- کنز الفوائد.

امیرمؤمنان (ع) در بخشی از یک خطبه نهج البلاغه به اوضاع قمر در عقرب پیروان فرهنگ شیطان اشاره کرده می فرماید:

«اَقْبَلُوا عَلَی جِیفَهٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِاَکْلِهَا، وَ اصْطَلَحُوا عَلَی حُبِّهَا، وَ مَنْ عَشِقَ شَیْئا أَعْشَی بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیْرِ صَحِیحَهٍ، وَ یَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَیْرِ سَمِیعَهٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ اءَمَاتَتِ الدُّنْیَا قَلْبَهُ، وَ وَلَّهَتْ عَلَیْهَا نَفْسُهُ .

فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِی یَدَیْهِ شَیْءٌ مِنْهَا، حَیْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَیْهَا، وَ حَیْثُمَا اءَقْبَلَتْ اءَقْبَلَ عَلَیْهَا، لاَ یَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَ لاَ یَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ:» (۱)

به مرداری چون حرام و ثروت باطل روی آوردند، و با خوردنش به عرصه افتضاح و رسوائی نشستند، بر دلبستگی به آن مردار اجتماع و اتفاق کردند، آری کسی که با همه وجود عاشق معشوق باطل و جیفه دنیا شود دیده اش مختل و دلش بیمار می گردد، در نتیجه با چشمی غیر صحیح می بیند، چشمی که هیچ چیز را همه چیز، همه چیز را هیچ چیز، محدود را نامحدود و زشت را زیبا و صحیح را باطل و باطل را صحیح می نگرد!

با گوشی غیر شنوا می شنود، شهوات عقلش را تباه می کند، و دنیا قلبش را از کار می اندازد، وجودش نسبت به آن جیفه و مردار دچار سرگردانی و سردرگمی می شود، در نتیجه بنده او میشود، و بنده کسی که چیزی از آن جیفه در دست اوست، آن جیفه به هر جانب بگردد او همه به همان جانب می گردد، و به هر طرف روی آورد او هم به آن طرف روی کند، چنین عاشق بدبختی با هیچ عامل بازدارنده ای از معاصی و گناهان باز نمی ایستد و برای روی آوردن به حقایق از هیچ واعظی پند و نصیحت نمی پذیرد!

اینان بر خلاف اولیاء الهی، و پاکان روزگار، و بینایان راه، و سالکان مسلک معنا که می کوشند از همه چیز برنامه هائی بسازند که دستشان را بگیرد، و به راه نجات و سعادت رهنموشان گردد، و درهای خوشبختی را به رویشان باز کند، در فضای تیره بختی و ظلمت می کوشند عواملی فراهم آورند که پای بندشان شود، و بدون این که بفهمند به اسارتشان گیرد، و باری از گناهان و زشتی ها را بر



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۰۹.

دوشـشان نهـد و دنيـا و آخرتشـان را تبـاه سـازد، و ايـن همه چيز جز پـذيرفتن دعـوت شـيطان و افتـادن در پى او از گـام هـاى خطرناك او نيست.

اينان به قول قرآن مجيد:

يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا

نه اين كه از علم و دانش بى بهره باشـند بلكه در هر روزگارى به تناسب وضع زمان از رشـته هاى مختلف علمى بهره مند بوده و مـدارس و مراكز و كتـاب خـانه هـاى عريض و طويـل در اختيار داشـتند و دارنـد، ولى همه زحماتشان براى به دست آوردن انواع دانش در راه گسترده كردن سـفره شهوات و لذات جسمى است، و به اين خاطر از ارزش هاى الهى و انسانى تهى هستند، و جز به فرهنـگ گنـاه نمى انديشـند، و اگر قـدرتشان اقتضا كنـد به هر ظلم و سـتمى به ديگران تن مى دهنـد، و منابع مادى و معيشتى مظلومان و مستضعفان را در كمال بى رحمى غارت مى كنند!

پيامبر اسلام درباره ى اين پيروان بى چون و چراى شيطان به ابن مسعود فرمود:

«يا بن مسـعود محاريبهم نساءهم، و شـرفهم الـدارهم و الدنانير و همتهم بطونهم اولئك شـر الاشـرار، الفتنه معهم و اليهم يعود:» (1)

محراب عبادتشان زنانشان، و سـربلندى شان ثروت و پولشان، و همتشان شـكمشان مى باشـد، اينان بدترين بدان هسـتند، فتنه با آنهاست و بازگشت فتنه به ايشان است.

و نيز درباره ى اين پيروان تيره بخت فرهنگ شيطان و اجابت كننده دعوت اين دشمن آشكار فرمود:

«سيأتى من بعـدى اقوام ياكلون طيب الطعام و الوانها، و يركبون الدواب، و تيزينون بزينه المرءه لزوجها، و يتبرجون تبرج النساء و زيّهن مثل زى الملوك



---

1- 1) - بحار ج 77 ص 99.

الجبـابره و هم منـافقوا هـذه الامه فی آخر الزمـان، شاربون بالقهوات، لاعبون بالکعاب، راکبون الشـهوات، تارکون الجماعات، راقدون عن القمات، مفرطون فی العدوات. . . .» (۱)

پس از من گروه هائی می آینـد که غـذاهای بهـداشتی و رنگارنگ می خورنـد، و بر مرکب های گوناگون سوار می شوند، و خـود را به آرایشـی که زن برای شـوهرش آرایش می کنـد می آراینـد، و چـون زنـان در برابر دیگران خودآرائی می نماینـد، زنـدگی و منش آنانماننـد زنـدگی پادشاهان سـتمگر است، اینان در آخر الزمان منافقان این امت اند، شـرابی که از دانه قهوه گرفته می شود می خورنـد، بـا تخته نرد قمـار می کننـد، بر مرکب هر شـهوت حرامی سوار می شونـد، از اجتماعات کناره می گیرنـد و با مردم نیسـتند، بـدون انجام عبادت سـر به بالین گذراده به بستر خواب می روند، در تجاوز به حقوق مردم افراط می کنند.

بدون تردید غفلت از خدا، و بی توجهی به حقایق، و تعطیل عقل، و نشـست و برخاست با فاسدان و مفسدان، و تسلیم شدن در برابر هوای نفس، همه و همه زمینه هـائی است که انسان را به دام شـیطان می انـدازد، و به اسارت او درآورده تابع فرهنگ وی می کنـد، و راه سـعادت دنیا و آخرت را به روی انسان می بنـدد، و سـبب هلاکت و تیره بختی و شـقاوت در دنیا و آخرت می شود.

انسان های عاقل و متفکر، و آنان که حکیمانه زنـدگی می کننـد، هیچ وقت به دام شـیطان نمی افتند یا کمتر گرفتار این سـگ هار می شوند، و اگر گرفتار شوند به سـرعت خود را نجات داده و به جبران آنچه بر آنان گذشـته برمی خیزند، و زخمی که از او خورده اند معالجه می نمایند.

به گـوشه ای از زنـدگی زنی که دارای تعقـل و تفکر و آراسـته به حکمت دینی بود از قول حضـرت رضـا (ع) اشـاره می کنم باشد که مفید افتد.

### راه زندگی صحیح

ص:۱۸۷

---

۱- ۱) - بحار ج ۷۷ ص ۹۸.

حضرت رضا (ع) به شیعه سفارش اکید می فرمایند:

«اتقوا الله و علیکم بالتواضع و الشکر و الحمد:»

در همه امورتـان تقـوای الهی و اجتنـاب از محرمـات را مراعـات کنیـد، و به شـما را به فروتنی و شـکر نعمت و سـپاس گزاری سفارش می کنم.

حضرت پس از بیان این حقایق فرمودند:

مردی در بنی اسرائیل بود، که شبی کسی به خوابش آمد و گفت نیمی از عمرت در وسعت و راحت و بسط و گشایش رزقی، و نیم دیگر در مشـقت و تنگـدستی و تهیـدستی از این دو نیمه کـدام را انتخاب می کنی؟ گفت من در زنـدگی خود شـریکی دارم، باشد تا از او مشورت کرده و صلاح و مصلحت خود را جویا شوم.

چون بیـدار شـد خوابش را برای همسـرش گفت، همسـرش پاسـخ داد بگو نیمه اول عمرم را می خواهم در وسـعت و گشایش باشم، به او در عالم خواب گفته شـد مشـکلی نیست دنیا به او روی آورد، و از هر طرف نعمت و ثروت به سویش سـرازیر شد، همسـرش مرتب او را تشویق به انفاق و صـدقه و کمک به دیگران می کرد، از او جـداً می خواست به همسایه نیازمنـد به اقوام تهیـدست به مردم مشـکل دار یاری بـده و پیوسـته خدا را به آن نعمت ها و بر توفیقی که در خدمت به خلق داشـتند شـکر می کردند و سپاس می گزاردند.

شبی از شب ها آن مرد به خواب وی آمد و گفت:

نیمی از زمـان گـذشت اکنـون رأی تـو چیست؟ بـاز گفت شـریک دارم باشـد از او مصـلحت خـواهی کنم چون صـبح شـد به همسرش جریان خواب را گفت، همسر آراسته به عقل و حکتمش به او گفت: خداوند به ما نعمتش را ارزانی داشت، و

ما به انـدازه اسـتطاعت شـكرش را به جاى آورديم، خداونـد نسـبت به وفاى به عهـدش كه فرموده: اگر شـكر نعمت هايم را به جاى آوريد حتماً نعمتم را بر شـما افزون مى كنم سزاوارتر است، آن مرد در شب ديگر به خواب صاحب نعمت آمد و گفت: در همه عمرت در وسعت و گشايشى، و ديو تهيدستى و فقر به سراغت نخواهى آمد. (۱)

## تفسير آيه ۱۷۰-۱۷۱

### اشاره

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اِتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا أَلْفَيْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ

وَ مَثَلُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ اَلَّذِى يَنْعِقُ بِمٰا لاٰ يَسْمَعُ إِلاّٰ دُعٰاءً وَ نِدٰاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ

و هنگامى كه به مشـركان و كافران گويند: از آنچه خدا نازل كرده پيروى كنيد مى گويند: نه بلكه از آئينى كه پدرانمان را بر آن يـافتيم پيروى مى كنيم، آيـا هر چنـد پـدرانشان چيزى نمى فهميدنـد و راه حق را به سـبب كوردلى نمى يافتنـد [آيـا از اين پدران غير عاقل و گمراه كوركورانه تقليد و پيروى مى كنند]

داسـتان دعوتكننـده كافران به ايمان و عمل صالـح مانند كسـى است كه به حيوانى براى رهانيدش از خطر بانگ مى زند، ولى آن حيوان جز آوا و صدا آن هم آوا و صدائى كه مفهومش را درك نمى كند نمى شنود كافران و مشركان كر و لال و كورند به همين سبب درباره حقايق انديشه نمى كنند.

### شرح و توضيح

دو آيه شـريفه به دو مسئله كه در صـد بالاـئى از مردم در همه زمـان هـا دچـارش بودنـد و خواهنـد بود اشـاره دارد: ۱- تقليد جاهلانه، ۲- مسدود شدن راه هدايت بر اثر كثرت گناه و مخالفت با حقايق.



---

۱- ۱) - مشكاه الانوار ۳۰.

## تقلید جاهلانه

از آنجا که قرآن مجید بر پایه مطابقت و هماهنگی با عقل سلیم و فطرت بیدار، و هم سوئی به حقایق هستی و واقعیات ملکوتی، و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت مردم نازل شده و سراسر آیاتش جز علم و حکمت و رحمت و شفاء و هدایت به سوی صراط مستقیم است همگان را دعوت می کند که در همه امور زندگی قرآن را سرمشق قرار داده و از آن پیروی کنند، که تقلید از قرآن مجید، و پیروی از عاقلانی چون انبیا و به ویژه رسول بزرگوار اسلام و اطاعت از چهره هائی چون امیرمؤمنان و امامان معصوم و گام نهادن به جای گام صاحبان عقل و خرد و اندیشمندان دلسوز و ناصحان و مشعل داران هدایت امری بسیار پسندیده و دست مایه خیر دنیا و آخرت و سبب رشد و تکامل انسان است و قرآن مجید با توجه به پایان آیه مورد بحث: لاٰ یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لاٰ یَهْتَدُونَ تقلید از خردمندان هدایتگر به سوی واقعیات را نیکو و مستحسن می شمارد.

ولی تقلید جاهلانه و پیروی کورکورانه را چه از نیاکان گذشته نیاکانی که در فضای شرک و کفر و جهل و بی خبری می زیستند و چه اربابان دچار هواپرستی، و فتنه گران گمراه کننده که معاصر انسان باشند عملی بسیار ناپسند و کاری زشت و سبب تخریب دنیا و آخرت می داند، و تقلیدهای متکی بر تعصب های قومی و جاهلی را از خطوات شیطان می شمارد.

اگر در هر روزگاری هر قوم مقلدی که تقلیدش بر پایه جهل و تعصب بوده است، عقل خود را به کار میگرفت، و از خردمندان و دلسوز و هدایت گران با بصیرت پیروی می کرد از بند شرک کفر و عادات و رسوم غلط، و انحرافات فکری و اخلاقی رهائی می یافت، و همای سعادت و نیک بختی را در آغوش می گرفت.

ص:۱۹۰

کافران و مشرکان و یهود و نصاری و تابعان بسیاری از فرهنگ های غلط و برخی از به ظاهر مسلمانان دچار تقلید کورکورانه از گذشتگان بی خرد و نیاکان بی هدایت هستند و از این طریق به فساد و افساد دچار شده و نظام زندگی عاقلانه و حکیمانه را از هم پاشیده اند، چه خطر عظیمی است که انسان را تحرک عقل و آزاد اندیشی را برخود ببندد و عقب گرا و واپس گرا شود، و خود را از درک توحید، و آئین خدا، و پیروی از آیات حق، و قرار گرفتن در مسیر هدایت محروم نماید! و در عرصه تعصب های جاهلی و تقلید کورکورانه به محصولات جهل و بی دینی نیاکانش افتخار کند و پرچم شیطانی کفر و شرک و بت پرستی و آتش پرستی را در اهتزاز نگاه دارد! !

## مسدود شدن راه هدایت

این مقلدان متعصب و منحرفان در گل مانده، و بی خبران درمانده بر اثر کثرت گناه، و اقامت طولانی در لجن زار عادات و رسوم زشت چشمشان از دیدن حقایق بسته شده و گوششان از شنیدن واقعیات به کری نشسته، و زبانشان از پرسش از حقایق و مشورت با عاقلان بسته شده و در نهایت راه هدایت را به دست خود به روی خود مسدود کرده اند.

داستان اینان در برخورد با قرآن و پیامبران و امامان که آنان را به هدایت و صراط مستقیم و تأمین خیر دنیا و آخرت و رهائی از گرگ هوای نفس، و اژدهای تقلید جاهلانه دعوت می کنند، داستان چوپان دلسوزی است که به گوسپندان هی هی می زند، و با آنان سخن می گوید تا به علف زارشان سوق دهد و از خطر درندگان و گرگان برهاند ولی گوسپندان جز صدائی که مفهوم آن را درک نمی کنند نمی شنوند، صدای دعوت قرآن و پیامبران و امامان و عالمان ربانی که جز سعادت اینان را نمی خواهند، صدائی که از مفاهیم معنوی و معانی ملکوتی هم چون دریا موج می زند، آوائی که نتیجه اش بسته شدن همه درهای شقاوت و باز شدن همه درهای سعادت به روی انسان است برای آنان هم چون نعیق چوپان برای چهار پایان است صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ کر و لال و کورند و حاضر به تعقل و تفکر در مفاهیم دعوت حق نیستند و بر کفر و شرکشان، و

تقلید جاهلانه و متعصبانه خویش پافشاری اصرار دارند، و به چاهی از ضلالت و گمراهی در افتاده اند که نمی خواهند شعاع هدایت بر آنان بتابد و درب سعادت به روی آنان باز شود، و در آغوش نور قرار گرفته هم چون شجره طیبه، رشد و تکامل یابند، چندین چراغ چون عقل و فطرت و وجدان و نبوت و امامت و قرآن دارند ولی بیراهه می روند، بگذار تا بیفتند و ببینند سزای خویش!

### تفسیر آیه ۱۷۲-۱۷۳

### اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ وَ اُشْکُرُوا لِلّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّٰاهُ تَعْبُدُونَ

إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ اَلْمَیْتَهَ وَ اَلدَّمَ وَ لَحْمَ اَلْخِنْزِیرِ وَ مٰا أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اَللّٰهِ فَمَنِ اُضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ فَلاٰ إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

ای مؤمنان از انواع میوهها و خوردنیهای پاکیزه که روزی شما نموده ایم بخورید و خدا را شکر کنید، اگر فقط او را میپرستید.

جز این نیست که خدا [برای مصون ماندن شما از زیانهای جسمی و روحی] مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی را که هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن برده شده بر شما حرام کرده است ولی کسی که برای نجات جانش از خطر به خوردن آنها ناچار شود در حالی که لذت خواه نباشد و از حد لازم تجاوز نکند، گناهی بر او نیست، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

### شرح و توضیح

در دو آیه مورد بحث چهار مسئله بسیار مهم و اساسی مطرح است:

۱- رزق طیب ۲- وجوب شکر برای خدا ۳- برخی از مواد حرام شده ۴- مسئله اضطرار.

### رزق طیب

از این که آیه شریفه خطابش به اهل ایمان است، چنین برداشت میشود ک مؤمنان شایستهترین بندگان برای استفاده از نعمتهای حضرت حقاند، زیرا اینان براساس ایمان به خدا و اعتقاد به قیامت رزق را از طریق کسب مشروع به میآورند، و در هزینه کردن از افراط و تفریط و اسراف و تبذیر میپرهیزند، و

مازاد بر نیاز خود را در گردونه انفاق و صدقه و زکات و خمس و کمک به دیگران استحقاق میگذارند.

مؤمنان با دوری از زهد بیمورد، که بدعتی از بدعتهای برخی از جوکیان هندی و صوفیان ناآگاه از اسلام ناب است، خود و زن و فرزندانشان را از نعمتهای حق و عطایای حضرت ربّ محروم نمیکنند.

اهل ایمان بدون این که تحت تأثیر مکتبهای انحرافی و جاهلی قرار بگیرند حلال خدا را حلال و حرام حق را حرام دانسته و میدانند که تسلیم بودن به خواستههای پروردگار از لوازم حقیقی بندگی و عبودیت است إِنْ كُنْتُمْ إِيّاهُ تَعْبُدُونَ اهل ایمان میدانند که باید بنابر احکام شرعیه و مصالح عرفیه از حلال پاکیزه و طیب استفاده کنند، و از حلالی که از عنوان طیب و پاکیزه بودن خارج است بپرهیزند و خلاصه به این معنا آگاهی دارند که لازم است در مورد خوراک و نوشیدنی و در دیگر موارد بهداشت را که سبب مهمی در حفظ سلامتی و صحت است رعایت نمایند.

## اسلام و مسئله بهداشت

آئین مقدس اسلام برای طب و بهداشت ارزش و اهمیت خاص قائل شده و در هر دو بخش از طب و بهداشت دستورات و برنامههای قابل توجهی ارائه نموده است.

در حدیث مشهور منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده:

«العلم علمان علم الابدان و علم الادیان»

دانش دو دانش است، دانش مربوط به بدن و دانش مربوط به دین و چگونه زیستن.

دراین روایت علم ابدان که طب و بهداشت است در متن روایت تقدم ذکری دارد، و این اشاره است به تقدم رتبی آن، زیرا که تأمین معاش مقدم است بر تأمین معاد و جمله:

«من لامعاش له لامعاده»

که از معصوم رسیده آن را تأیید میکند.

روایت العلم علمان. . . در کتاب تمدن الاسلام ص ۱۷۶ به این عبارت آمده:

«علم الابدان ثم علم الادیان»

یعنی اول باید به تحصیل علم ابدان روی آورد سپس به علم ادیان، و واژه «ثم» در متن روایت دلالت بر تأخیر و تراخی دارد، و حفظ ابدان بر حفظ ادیان مقدم است، به همین سبب واجبات شرعیه و احکام الزامیه در صورت تزاحم با صحت بدن به حکم دیگر که منافاتی با سلامت بدن نداشته باشد تبدیل میشود، از باب مثال اگر روزه واجب ماه رمضان تزاحمی با حفظ الصحه و بهداشت بدن داشته باشد تبدیل به حکمی دیگر چون قضا در غیر رمضان یا کفاره میشود، و غسل و وضو به تیمم تبدیل میگردد و آیه شریفه

لاٰ عَلَى اَلْمَرِيضِ حَرَجٌ بر این معنی دلالت دارد.

در طب قدیم بهداشت را که یک مسئله مهم پزشکی است حفظ الصحه و تدبیر الاصحاء میگفتند، و در فرهنگ امروز جهان آن را پیش گیری از درمان تعبیر میکننـد، و این عبادت ضرب المثل پزشکی شده است: «پیش گیری از بیماری بهتر از بیمار شدن و درمان کردن است.»

باید به دستور اسلام بدن را در برابر حملات نابهنگام بیماریها چنان مجهز و قوی کرد که حتی الامکان آسیبی متوجه آن نگردد.

انسان باید بداند دشمنی خونخوارتر و بدتر از عوامل مضرّه برای بدن ندارد، و بر او لازم است خود را از هجوم این عوامل با رعایت بهداشت و دستورات مفید دینی حفظ نماید.

محافظت از دروازههای بدن: «چشم، گوش، دهان، بینی عورتین» در برابر هجوم میکروبها و دیگر عوامل زیانبار جداً لازم و واجب است، و گرنه

بهداشت و سلامت بدن تأمین نخواهد شد. فرمان اسلام به مسواک پس از غذا خوردن، سه بار شستن بینی و دهان به هنگام وضو، روی آوردن به آب زلال و پاک و به ویژه آب کر، و چشمهها و رودها برای شستن بدن، لباس، و وضو و غسل همه و همه برای این است که مبادا انواع میکروبها از دروازهای بدن وارد شوند و سنگرهای سربازان مدافع کشور بدن را اشغال و در سلامتی بدن اختلال ایجاد کنند.

از فرمایشات حکیمانه حضرت رضا (ع) در رساله بهداشتیاش موسوم به رساله ذهبیه که برای مأمون نوشت و ارسال داشت این است:

«بدن شما به منزله زمین زراعتی شما است که باید مواظب آن باشید، و آن را به دست حوادث نسپارید، هر چه بیش تر آن را حفظ کنید و به لوازم سلامتش تیام نمائید از آن بهره بیشتری خواهید گرفت.»

ارزشی که فرهنگ امروز جهان برای نظافت و بهداشت قائل است، و برای گسترش و حفظ آن در میان جوامع ادارات عریض و طویل به وجود آورده و نسبت به رعایت آن سخت گیر است بیش از ارزشی که اسلام برای نظافت و بهداشت قائل است نیست، اسلام در این زمینه از همه فرهنگهای امروز پیشرفته تر و قوانین بهداشتیاش از قوانین بهداشتی دنیای فعلی بیش تر و اصولی تر و جامع تر است.

مقررات و قوانین اسلام براساس نوامیس طبیعی و اصول فطری غیرقابل تغییر پایه گذاری و تشریع شده و از جمله آن قوانین قانون نظافت و بهداشت و وجوب حفظ الصحه است.

در اسلام به مسئله نظافت و بهداشت به اندازهای ارزش داده شده که این مسئله که در نگاه شارع با ایمان و دین به میزان سنجش درآمده است.

ص:۱۹۵

در جائی آن را نصف ایمان خوانده:

«النظافه نصف الایمان» (۱)

و در روایتی دیگر آن را وسیله ایمان نامیده:

«النظافه تدع الی الایمان» (۲)

و جائی آن را پایه ایمان معرفی کرده

«بنی الاسلام «الدین» علی النظافه» (۳)

و در حدیثی آن را از لوازم لاینفک ایمان شمرده:

«النظافه من الایمان»

و در قرآن مجید اهل پاکی و طهارت و نظافت را محبوب خدا به حساب آورده است:

إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِينَ (۴)

قوانین عالی اسلام درباره نظافت و بهداشت و پاکیزگی بدن و استحمام و نظافت لباس و منزل و ظروف و بهداشت غذا و به طور کلی در محیط زندگی از گردونه شماره بیرون و استقصاء آن کتاب مستقل قطوری را میطلبد.

در این سطور محدود از باب نمونه به بخشی از قوانین بهداشتی که بیشتر مورد حاجت و ابتلاء است اشاره میشود تا در ضمن دانسته شود که حساب مسلمانی که بهداشت و نظافت را رعایت نمیکند از اسلام جداست و مسلمان آلوده و کثیف مبغوض خدا و رسول است، چنان که منفور جامعه و خانواده و مردم است.



---

۱- (۱) -

۲- (۲) -...

۳- (۳) - محجه البیضا، ج ۱، ص۲۸۳.

۴- (۴) - بقره ۲۲۲.

برای لزوم نظافت و پاکیزکی بدن در اسلام کافی است به تشریع غسلهای واجب و مستحب، و وجوب وضو برای نمازهای یومیه، و استحباب وضو در همه وقت که از آن تعبیر به نور علی نور (۱)شده توجه شود، به ویژه آن که صحت غسل و وضو مشروط به وصول آب به سطح ظاهر بدن شده، تا انسان به رفع آلودگیها و کثافات و اوساخ و ادناس از بدن مجبور شود و در نهایت نظافت اجباری تحقق یابد، تشویق اسلام در مسئله استحمام با آب سرد و گرم مسئلهای مهم و قابل توجه است تا آنجا که استحمام یک روز در میان سنّت شمرده شده، در این زمینه کتاب وسائل و بحار و حلیه المتقین در باب طهارت روایتی را به این مضمون از حضرت موسی بن جعفر نقل میکنند:

«الحمام یوم ویوم لا» (۲)

همه روزه حمام نکنید، بلکه یک روز در میان برای شستشوی بدن و تحقق نظافت و بهداشت به حمام بروید که زیاده از آن علاوه بر اسراف در مصرف آب مضر و زیان آور است.

معجزه بودن کلام امام هفتم (ع) را در مطلب بسیار مهم زیرکه در دانش امروز ثابت شده است ملاحظه کنید:

«یکی از فوائد خورشید آن است که اشعه آن در سطح بدن ما تولید ویتامین D میکند و این نوع از ویتامین برای توزیع و تنظیم کلسیم که یکی از عناصر لازمه بدن است به شدت لازم است.

اشخاصی که پیوسته در سایه و دور از آفتاب زندگی میکنند فاقد ویتامین مزبور هستند، و در نتیجه عدم تنظیم کلسیم، ضعیف و زرد و رنجور و بیمار می

ص:۱۹۷

---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۱، ص۳۰۲.

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه، ص۲۶ و محجه البیضاء، ج۱، ص۳۱۹.

شوند، و شرط تحقق ویتامین در تابش آفتاب به سطح بدن آن است که در سطح بدن تا حدی چربی موجود باشد، اشخاصی که پیوسته در حمام کار میکنند، یا همه روزه حمام میروند و چربی سطحی در بدن آنان وجود ندارد فاقد ویتامین D میشوند و علیل المزاج هستند، این است فلسفه کلام حضرت موسی بن جعفر (ع) که حداکثر حمام را یک روز در میان قرار دهید تا کمی چربی در بدن باقی بماند و بدن از ویتامین D محروم نشود.»

تدبر و اندیشه در روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت درباره پاکیزکی و بهداشت به ویژه ظروف ثابت میکند که شارع اسلام عنایت ویژهای به پاکیزه بودن و نظافت ظروفی که برای خوردن و آشامیدن بکار گرفته میشود داشته، در کتاب آداب المتعلمین در روایتی آمده

«کنس الفناء و غسل الاناء و ترک الزنا مجلبه للغناء:» (۱)

نظافت خانه و درب خانه و حفرههای منزل از آلودگی ها، و شستن ظروف مورد استعمال، و اجتناب از عمل کثیف زنا هر سه موجب توانگری و غناست.

یقیناً ضد این سه مورد یعنی آلوده بودن خانه به زبالهها و عوامل میکروب زا، و غذا خوردن در ظروف نشسته و کثیف، و عمل منافی عفت و انسانیت هر کدام موجب فقر و فلاکت آدمی است.

آلودگیها گاهی انسان را دچار بیماریهای خطرناک و غیرقابل جبرانی میکند که باید برای رفع آنها همه ثروت و اندوخته را هزینه کرد در صورتی که ثروت هزینه میشود، و کابوس فقر نمودار میگردد ولی بیماری رو به صحت نمیرود و چه بسا که آدمی را از پای درآورد و او را به کام مرگ اندازد!



---

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص۱۷۵ با تعابیر مختلفه در چند روایت.

در روایت نقل شده در وسائل الشیعه از کلحه بن زید آمده که: رسول خدا دوست داشت از قدحهای شامی آب بنوشد، و میفرمود رازش این است که این نوع قدح از پاکیزهترین و نظیفترین ظروف است. (۱)وسائل از حضرت باقر (ع) روایت کرده که در مورد ظرف آب خوری فرمود:

«لاتشرب من موضع اذنه ومن موضع کسره فانه مقعد الشیطان:» (۲)

از محل دسته و محل شکستگی ظرف آب مخورید که محل شیطان است.

در زمان پیامبر و امامان که هنوز نامی از میکروب نبود، شارع مقدس و امام معصوم میکروب را که موجودی زیانبار است برای اعراب بیسواد به عنوان شیطان که به معنای موجود زیانبار است مطرح نموده اند.

در پارهای از روایات در رابطه با بهداشت و نظافت علل دوری جستن از آلودگیها را با عبارت: اجتناب از تصرفات شیطان و زیانهای او بیان نمودهاند که مراد از شیطان قطعاً همان میکروب یا موجود زیان آور است.

این عبارت معجزه آسا در موارد عدیده وارد شده که به برخی از آنها اشاره شده عبارتی که پیامبر و امامان میکروب را در آن زمان شیطان نامیدهاند.

۱- زباله و خاکروبه را به در خانه نگاه ندارید، و از منزل بیرون ببرید زیرا شیطان در زباله منزل میگیرد.

۲- در منازل و مساکن خود مگذارید تار عنکبوت بماند که جایگاه شیاطین است.

۳- ظروف غذا را بدون درپوش نگذارید و گرنه شیطان در غذای داخل ظرف آب دهان میاندازد! !



---

۱- (۱) -

۲- (۲) -

۴- امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود ظرفی که از قصابی در آن گوشت به خانه میآورید در منزل مگذارید که آغل و محل آسایشگاه شیطان است.

۵- دست اطفال را که با غذا تماس پیدا کرده، پیش از خواب بشوئید که شیطان آلودگی دست آنان را میلیسد! !

از این مقوله روایات که به یقین و بدون شک میتوانیم واژه شیطان را به واژه میکرب برگردانیم بسیار است، استدلال امام در پنج روایت فوق که در بحار و حلیه المتقین آمده مطابق علوم عصری و اکتشافات پاستور فرانسوی در اوائل قرن بیستم است، و تعبیری که امام در آن عصر از میکرب به شیطان نموده و حقیقت را به زبان مردم آن روز به مردم فهمانیده بهترین تعبیر است، و قال توجه آن که مضراب میکربها غالباً به واسطه مایع مسمومی است که از خود ترشح میکنند، و در روایت سوم این معنا به طور روشن در بیان امام آمده است که: ظرف غذا را بدون درپوش مگذارید و گرنه شیطان در آن وارد شده لانه میگذارد و در آن تف میکند، و عبارتی برای بیان حقیقت در آن عصر تاریک روشن تر از این تصور ندارد. (۱)در رابطه با بهداشت و نظافت لباس، اثاث خانه، فرش، خانه، کوچه و خیابان، دهان و دندان، مراکز غذافروشی، ظروف غذا و آب در کتاب وسائل الشیعه و بحار الانوار، و فروع کافی، و من لایحضره الفقیه و حلیه المتقین به قدری روایت همراه با نکات ظریف و اشارات لطیف وارد شده که اگر بخواهم گوشهای آری فقط گوشهای از آنها را در این کتاب نقل کنم به چند جلد قطور میرسد، آنچه را



---

۱- ۱) - فلسفه احکام، ج ۱، ص ۲۱۰ ببعد.

نقل کردم گوشه انـدکی از روایات معجزه آسای پیامبر و اهل بیت بود، تا با این نمونهها اثبات کنم که اسـلام در همه برنامهها و دسـتوراتش برفراز اعصـار و قرون و فوق علوم قرار دارد، و هر منصـفی را پس از مطالعه در مقررات و قوانین اسـلام وادار به اعجاب و تسلیم نموده از او مسلمانی عامل به مقررات اسلام میسازد، بسیار بسیار حیفم میآید که اصولی از اخلاق و بهداشت و نظافت در اسلام را که مبتلابه همه مردم است در این سطور نیاوردم.

این اصول و قوانین بسیار مهم اخلاقی و بهداشتی در کتاب باعظمت بحارالانوار در بخش السماء والعالم آمده است، امید است خوانندگان عزیز به دقت آن را مطالعه کرده و از این طریق پی به عظمت مقام عظمای نبوت و دانش بیکران پیامبر ببرند.

۱- پروردگار بزرگ هیچ مرضی را بیدرمان نیافریده، جز بیماری سام که درمان ندارد.

۲- آنان که اثری از آبله بر بدن دارند عمری طولانی خواهند گذرانید، این گروه را به طول عمر بشارت دهید.

۳- اساس و پایه هر بیماری دردسر است.

۴- تا در خود اشـتهای به غذا احساس نکنید، دست به طعام نبرید، و هم چنان که در خود اشـتها احساس میکنید دست از طعام بردارید.

۵- معده انسان کانون همه دردها است.

۶- اساس هر مداوا گرم نگه داشتن موضع درد و بیماری است.

۷- وجود خود را به هرچه «ازعبادت و کار خیر و غذای لازم است» عادت دادهاید به همان وابگذارید.

۸- خداوند بزرگ آن سفره را دوست دارد که در اطراف آن خورنده بیشتری باشد.

۹- در خوراک گرم برکت اندک، و در خوراکهای سرد برکت فراوان یافت میشود.

ص:۲۰۱

۱۰- به هنگام غذا خوردن پای خود را از کفش درآورید، زیرا پایتان آسوده خواهد ماند، و این سنت، سنت زیبائی است.

۱۱- با زیردستان غذا خوردن نوعی فروتنی است، بهشت به آنان که با زیردستان غذا میخورند مشتاق است.

۱۲- غذا خوردن در ملأعام نوعی پستی است.

۱۳- مؤمن پیوسته به اشتهای اهل خانه خود غذا میخورد، امّا منافق اهل خانهاش را محکوم اشتهای خود میدارد به این معنی که تا خود غذا نخورد اجازه نمیدهد برای دیگران سفره پهن شود.

۱۴- هنگامی که سفره چیده شده هر کس در هر جا نشسته از آنچه در کنار دستش قرار دارد تناول کند، و دست به آن سوی پیش نبرد.

۱۵- تا همگان سیر نشدهاند دست از غذا مکشید زیرا این عمل برای هم سفرههای شما مایه شرمساری خواهد شد.

۱۶- برکت در وسط طعام قرار دارد، بنابراین به وسط دست دراز مکنید.

۱۷- کسی که از دو چوب استفاده میکند «مسواک و خلال» از زحمت دو سگ «یعنی کلبتین که مراد از آن انبر دندان کشیدن است» محفوظ خواهد ماند.

۱۸- پس از غذا بدون فاصله دندانهای خود خلال کنید، و دهانتان را به وسیله مضمضه با آب بشوئید تا دندانهای انیاب و ثنایای شما آرام گیرند.

۱۹- از خلال استفاده کنید زیرا خلال کردن نوعی نظافت است، و نظافت از ایمان است، و ایمان به صاحب خود مؤمن در بهشت قرار خواهد داشت.

۲۰- طعام مردم کریم دارو، و طعام مردم لئیم و فرومایه درد است.

۲۱- باهم غذا بخورید زیرا خداوند برکت را در اجتماع نهاده است.

ص:۲۰۲

۲۲- از خوردن غذاهای متنوع و گوناگون بر یک سفره بپرهیزید زیرا این نوع خوراک نامبارک است.

۲۳- کسی که گرسنه باشد و گرسنگی خود را پنهان کند، «یعنی عزت نفس نشان دهد» و از عض حاجت بپرهیزد خداوند یک سال روزی حلال در حق از مقرر مینماید.

۲۴- آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید مهمان خود را محترم بشمارد.

۲۵- کسی که کمتر میخورد حسابش در قیامت سبکتر خواهد بود.

۲۶- در حال ایستادن از نوشیدن بپرهیزید.

۲۷- احتکار «این عمل زشت و حرام که مردم را از نظر تغذیه در مضیقه قرار میدهد» در ده متاع تحقق پیدا میکند:

گندم، جو، کشمش، ذرت، پیه، عسل، پنیر، گردو، روغن، خرما.

۲۸- انسان هنگامی که جز تجارت خواربار تجارت دیگری نداشته باشد به طغیان و معصیت خواهد افتاد.

۲۹- کسی که نوعی از غذا را به امیدگران شدن و گران تر فروختن چهل روز نگاه دارد، از خدا بیزار شده، و خدا هم از او بیزاری خواهد جست.

۳۰- کسانی که طعام مردم را احتکار کنند، سرانجام به بیماری جذام «یعنی نفرت مردم از او» و افلاس دچار خواهند شد.

۳۱- سحرخیز باشید تا برکت آسمانها را دریابید.

۳۲- بهترین طعامتان نان و بهترین میوه شما انگور است.

۳۳- نان را با کارد و چاقو نبرید، و آن چنان که خدا محترمش داشته احترامش کنید.

ص:۲۰۳

۳۴- آنان که پیش از غذا اندکی نمک میچشند از سیصد و سی بلا در امان خواهند بود.

۳۵- غذای خود را با نمک آغاز کنید.

۳۶- بهترین نوشیدنیها در دنیا و آخرت آب است.

۳۷- هنگامی که تشنه شدید آن چنان آب بیاشامید که گوئی آب را میمکید، و هرگز آن را دفعه سرمکشید.

۳۸- آنان که به زیاد خوردن و زیاد نوشیدن عادت کردهاند مردمی سنگین دل اند.

۳۹- شیطان همراهان خود را ندا میدهد، و آنان را به خوردن گوشت و مسکرات دعوت میکند و میگوید: من گوشت و مسکر را کانون فسادها و شرور یافتهام.

۴۰- بهترین خورشها در دنیا و آخرت گوشت و انگور است ولی من نه این دو خوراک را میخورم و نه حرامش میدارم.

۴۱- تا میتوانید از گوشت گوسپند استفاده کنید.

۴۲- گوشت مایه روئیدن گوشت است.

۴۳- کسی که چهل روز لب به گوشت نزند خویش ناخوش خواهد شد.

۴۴- کسی که به هنگام اضطرار و ضرورت و نیاز به حفظ جان از مردار و گوشت خوک و خون بپرهیزد و بر اثر پرهیز از دنیا برود جایش در دوزخ خواهد بود.

۴۵- کسی که از میوهها بخورد زیانی نخواهد دید.

۴۶- روغنی که از عطر بنفشه معطّر است بکار گیرید، زیرا این روغن در زمستان گرم و در تابستان سرد است.

۴۷- به زنان حامله شیر بنوشانید، زیرا شیر در مشاعر کودک تأثیر نیکو خواهد داشت.

۴۸- هنگامی که شیر نوشیدید دهانتان را با آب بشوئید زیرا بقایای چربی آن در دهانتان خواهد ماند.

۴۹- پینر را همراه با گردو بخورید.

۵۰- شیر مایعی مفید است که استخوانها را قوی و مغز را کامل و ذهن را روشن خواهد ساخت، و عارضه فراموشی را از ضمیر انسان بیرون خواهد برد.

۵۱- این چند خصلت مایه فراموشی است: پنیر خوردن، به نیم خودههای موش دهان زدن، خوردن سیب ترش، میان دو زن راه رفتن، جسد به دار کشیده را تماشا کردن، سنگ قبرها را خواندن.

۵۲- تنها چیزی که هم خوردنی و هم نوشیدنی است شیر است، که هم گرسنه را سیر میکند و هم تشنه را سیراب میسازد.

۵۳- این سه عمل قلب را شادمان و جسم را فربه خواهد ساخت: استشمام بوی خوش - پوشیدن لباس نرم، نوشیدن عسل.

۵۴- بهترین نوشیدنیها عسل است که به قلب نشاط میدهد، و سینه را گرم میسازد.

۵۵- عسل مایهای است که به قوّه حافظه کمک میکند.

۵۶- نخستین خوراک زنان زائو پس را وضع حمل خوب است خرمای تر یا خشک باشد، چنان که خدای متعال مریم عذرا را پس از وضع حمل خرما خورانیده است.

۵۷- وقتی خرما به بازار میآید به من تهنیت گوئید، و هنگامی که فصل خرما به سر میرسد مرا تسلیت دهید.

۵۸- خداوند درختهای خرما و انار را از طینت آدم آفریده است.

۵۹- نخله خرما عمه شماست، احترامش کنید.

ص:۲۰۵

۶۰- خرما را ناشتا صرف کنید تا کرمهای درون شما را نابود کند.

۶۱- به هنگام سحر از خرما استفاده کنید.

۶۲- افطارتان را با خرما آغاز کنید، و اگر به خرما دسترسی ندارید اندکی آب بنوشید.

۶۳- هرگز از نوشیدن عسل امتناع نورزید.

۶۴- در میوههای نوبر فوائدی است، که آن فوائد را در پایان فصل نمیتوانید بیابید، میوههای نوبر به بدن صحت میبخشد و اندوه را از قلب میبرد.

۶۵- انجیر دوای بیماری قولنج است.

۶۶- خوردن به نورچشم را میافزاید.

۶۷- بهار امت من در فصل خربزه و انگور فرا میرسد.

۶۸- خربزه میوه بهشتی است، از خوردن آن غفلت نورزید.

۶۹-اگر خربزه را با گاز زدن بخورید بهتر است، تا آن که با کارد و چاقو قطعه قطعهاش کنید.

۷۰- ابن عباس این روایت را از رسول اکرم نقل کرده که: خربزه مثانه را شستشو میدهد، و معده را سبک میکند، و به پوست بدن شادابی میبخشد.

۷۱- آب انار اندرون آدمی زاده را پاک میکند.

۷۲- ترنج به قلب و مغز نیرو میبخشد.

۷۳- انجیر برای کسانی که به بیماری بواسیر و نقرس دچارند سودمند است.

۷۴- کدو را غنیمت بشمارید، زیرا خدای بزرگ این سبزی را برای برادرم یونس مفید دانسته، که به خاطر او رویاینده است.

۷۵- کشمش بهترین خورش هاست.

۷۶- کرفس سبزی پیامبران است.

ص:۲۰۶

۷۷- سرکه چه خوب خورشی برای غذاهاست.

۷۸- من در میان میوهها انگور و خربزه را دوست دارم.

۷۹- کشمش صفرا را از جوشش فرو مینشاند، و بلغم را میزداید، و اعصاب را قوی میسازد، و قلب را به اعتدال میکشاند.

۸۰- از کدو استفاده کنید زیرا این سبزی به مغز شما نیرو میدهد.

۸۱- عنّاب برای شفا از بیماریهای تب آمیز و خفقان و قلب سودمند است.

۸۲- وقتی نوح از کدورت خاطر نالید به او وحی شد: خیار بخورد.

۸۳- به زنان حامله خربزه بخورانید زیرا این میوه در زیبائی کودکشان اثری به سزا خواهد داشت.

۸۴- روزی یک بار گل نرگس ببوئید، اگر نشد هفتهای یک بار، و اگر مقدور نیست ماهی یک بار، و یا سالی یک بار، و حتی در عمرتان یک بار این شکوفه معطر را استشمام کنید زیرا عطر این گل شما را از جذام و جنون و برص حفظ خواهد کرد.

۸۵- حنا خضاب اسلام است، دردسر را برطرف میسازد، و به روشنائی چشم نیرو میدهد و بر قدرت غریزه جنسی میافزاید.

۸۶- از استشمام مرزن گوش غفلت نکنید.

۸۷- آنکس که میخواهد بوی مرا بجوید گل سرخ را استشمام کند.

۸۸- هیچ درخت را مثل درخت حنا دوست ندارم.

۸۹- سفرههای خود را با سبزی بیارائید، زیرا سبزی شیاطین را «میکربها» را از سفرههای شما میرانند.

۹۰- پنیر بخورید زیرا پنیر خوابآور است.

۹۱- از سیر تا میتوانید استفاده کنید زیرا این سبزی دوای هفتاد درد است، ولی کسی که سیر و پیاز خورده به مسجد نیاید و با مردم نزدیک نشود.

ص:۲۰۷

۹۲- به شهر غریبی که رسیدید از سبزی آن شهر بخورید.

۹۳- از کرفس بسیار بخورید زیرا اگر غذائی در تقویت عقل مؤثر باشد کرفس است.

۹۴- اگر در دوائی شفا نهفته باشد آن دوا سناست.

۹۵- هلیله سیاه از درخت بهشتی گرفته شده و شفای بیماران است.

۹۶- در نهم یا بیست و یکم ماه حجامت کنید.

۹۷- در شب معراج مرا و امت مرا به حجامت سفارش کرده اند.

۹۸- از خوردن خاک به طور مطلق بپرهیزید، خاکخواری برای امتم حرام است.

۹۹- هیچ دردی بدتر از دردچشم نیست و هیچ غصهای با غصّه قرض برابر نمیشود.

۱۰۰- از زکام نترسید زیرا این عارضه شما را از جنون حفظ میکند.

۱۰۱- بر هر برگ از برگهای کاسنی قطرهای از آب بهشتی میلغزد.

۱۰۲- شونیز دوای هر درد است، مگر بیماری سام که دوائی ندارد.

برای بدست آوردن حقایق بیشتر در امر نظافت و بهداشت به طب الصادق و طب الرضا و کتاب باارزش بیست و چند جلدی اولین دانشگاه و آخرین پیامبر مراجعه کنید، تا روشن شود که پیامبر و اهل بیت اولاً از چه دانش گستردهای در همه زمینهها برخوردار بودند، و ثانیاً چه ارزشی به بهداشت غذا و تغذیه پاک و حلال و خلاصه رزق طیب میدادند.

## وجوب شکر

شکر حقیقتی عظیم، و عبادتی بزرگ، و واقعیتی سترک است، که ادا کنندهاش در میا بندگان، و در طول تاریخ اندک بوده است، چنان که قرآن مجید بر آن دلالت دارد.

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ اَلشَّكُورُ: (۱)

و از بندگانم اندکی در مقام سپاسگزاری هستند.

ص:۲۰۸

---

۱- ۱) - سبا ۱۳.

همه شکر چنان که بسیاری از مردم تصور میکنند گفتند الفاظ شکر به زبان نیست بلکه به قول فیض کاشانی که روایت شناسی کم نظیر و مفسری محقق نسبت به آیات کتاب خداست شکر به زبان و گفتن الحمدلله در برابر نعمت و احسان حق بخشی از کل شکر است، شکر بنابر آیات قرآن عمل کردن به دستورات و احکام حق و رعایت حلال و حرام است:

اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً: (۱)

ای خاندان داود به خاطر تحقق شکر نسبت به نعمتهای حق اقدام به عمل کنید، و خواستههای خدا را به اجرا بگذارید.

شکر در مرحله دیگرش بنابر روایات نقل شده در معتبرترین کتابهای حدیث اجتناب و دوری از همه حرامها و گناهان و معاصی است:

از حضرت صادق (ع) در توضیح شکر روایت شده:

«شکرالنعمه اجتناب المحارم و تمام الشکر قول الرجل: الحمدلله رب العالمین:» (۲)

شکر نعمت دوری از همه حرام هاست و کامل کردن آن پس از اجتناب از حرامها گفتن الحمدلله رب العالمین است.

شکر سفرهای بسیار بسیار وسیع است که پهن کردن آن تا قیامت از عهده کسی بر نمیآید، و انجامش در قدرت و استطاعت کسی نیست، ولی تا جائی که میسر است باید به انجام آن قیام کرد، حضرت حسین (ع) در این زمینه در ابتدای دعای عرفه به پیشگاه حضرت حق عرضه میدارد:



---

۱- ۱) - سبا ۱۳.

۲- ۲) - اصول کافی چاپ اسلامیه، ج۳، ص۱۵۳، ح۱۰.

«لوحاولت واجتهدت مدی الاعصار والاحقاب لوعمرتها، ان اودی شکر واحده من انعمک مااستطعت ذلک الابمنک الموجب علی به شکرک ابدا جدیدا وثناء طارفا عتیدا.»

اگر برابر امتداد زمانها و روزگاران، عمری به من داده شود، که شکر یکی از نعمت هایت را ادا کنم، بر آن قدرت نخواهم داشت، جز با کمک احسان تو، که آن هم سبب شکری جدید و ابدی و ثنائی تازه بر عهده من میگذارد.

نعمتهائی که از جانب حضرت حق به انسان عنایت شده هرگز قابل احصاء و شمارش نیست، و اگر همه عالمیان با همه امکاناتشان جمع شوند حتی به شمردن بخشی از آن موفق نخواهند شد، قرآن درباره غیرقابل شمارش بودن نعمتها میفرماید:

وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ لا تُحْصُوها. . .

و از هر چیزی که [به سبب نیازهایتان به آن ها، چه در مرحله تکوین و چه در مرحله تشریع] از او درخواست کردید به شما عطا کرد، و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، نمیتوانید آنها را به شماره آوردی.

بنابراین هیچ قدرت برشمردن نعمتهای حق را ندارد، و بر احدی قدرت و استطاعت شکر نعمتها نیست، و شکر کامل به زبان تنها تحقق پیدا نمیکند، و شکر عبارت از هزینه کردن نعمتها در عمل به خواستههای خدا و دوری گزیدن از همه محرمات الهی است، اینها حقایقی است که در باب شکر از آیات قرآن و روایات استفاده میشود، اینک به توضیح شکر و تفسیر آن از آیات و روایات و نگاه اهل تحقیق توجه نمائید.

راغب اصفهانی در المفردات میگوید:

«اصل الشکر من عین شکری»

ریشه شکر از عین شکری که به معنای چشم پر اشک است گرفته شده، و این حقیقت به این معناست که انسان از یاد خدا نسبت به نعمت هایش و توجه به این که همه نعمت را باید در همان راهی که خداوند ترسیم نموده پُر باشد،

هنگـامی که انسان از این واقعیت پُر باشـد بـدون شک نعمتها را بیرون اسـراف و تبـذیر هزینه میکنـد و مازاد آن را در گردونه عطای به دیگران و جود و سخا و انفاق و هر کار خیری میگذارد.

راغب در ادامه تفسیر شکر میگوید: برای شکر سه مرتبه و سه درجه قرار دارد:

۱- مرتبه قلبی

۲- مرتبه زبانی

۳- مرتبه عملی

مرتبه قلبی فهم نعمت است، و این که نعمت محصول عطا و لطف و رحمت خداست.

مرتبه زبانی اظهار نعمت و ثنا و حمـد و سپاس گـذاری بر آن است که بهترین مصداقش گفتن الحمدلله رب العالمین برای هر نعمت است.

مرحله عملی تلافی کردن احسان حق به وسیله عبادت و خدمت به خلق به اندازه قدرت و استطاعت است.

خواجه نصیرالدین طوسـی که از بزرگترین دانشـمندان روزگـار، و علمـای کم نظیر امـامیه است و در دانش نجوم و هنـدسه و ریاضیات و عرفان و فلسفه آراء محکمی دارد، در مسئله شکر مقالهای کامل و نگاهی جامع، به این مضمون دارد:

«الشکر اشرف الاعمال وافضلها، واعلم ان الشکر مقابله النعمه بالقول والفعل والنیه وله ارکان ثلاثه:»

شکر شـریفترین اعمال و برترین آنهاست، و بدان که شکر تلافی کردن نعمت به گفتار و عمل و نیت است، برای شکر سه پایه و ستون است.

ص:۲۱۱

«الاول معرفه المنعم وصفاته اللائقه به، ومعرفه النعمه بان یعرف ان النعم کلها جلیها وخفیها من الله سبحانه وانه المنعم الحقیقی وان الاوساط کلها منقادون لحکمه مسخرون لامره:»

اول شناخت نعمت دهنده و صفات سزاوار به اوست، و نیز شناخت نعمت است به این که نعمت خورنده بداند که همه نعمتهای آشکار و پنهان از جانب خداست و نعمت دهنده حقیقی فقط اوست و همه واسطههای میان خدا و نعمتها مطیع حکم او و مسخر و رام فرمان او هستند

«الثانی: و هی الخضوع والتواضع والسرور بالنعم من حیث انها هدیه داله علی عنایه المنعم بک، وعلامه ذلک ان لاتفرح من الدنیا الابما یوجب القرب منه:»

دوم خاکساری قلبی و فروتنی ظاهری در برابر منعم، و خوشحال بودن به نعمت است از جهت این که هدیهای است که دلالت بر عنایت و لطف منعم بر تو دارد، و نشانه اینگونه برخورد با نعمت این است که نسبت به امور دنیا جز به آنچه که سبب قرب به سوی خداست خوشحال نگردی.

سوم از ارکان شکر عمل است، و این عمل در ارتباط با قلب و زبان و اعضاء است.

«اما عمل القلب فالقصد الی تعظیمه و تحمیده و تمجیده والتفکر فی صنایعه و افعاله وآثار لطفه والعزم علی ایصال الخیر والاحسان الی کافه خلقه:»

عمل قلب توجه به تعظیم و تمحید و تمجید خداست و اندیشه در صنایع و افعال و آثار و لطف اوست، و عزم جدی بر رساندن خیر و احسان به همه مردم میباشد.

«و اما عمل اللسان فاظهار ذلک المقصود بالتمحید والتسبیح والتهلیل والامربالمعروف والنهی عن المنکر:»

عمل زبان اظهار نعمت به حمد و تسبیح و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر است.

«و اما عمل الجوارح فاستعمال نعمه الظاهره والباطنه فی طاعته وعبادته والتّوقی من الاستعانه بها فی معصیته ومخالفته:»

عمل اعضا به این است که نعمتهای ظاهری و باطنی را در طاعت و عبادت به کار گیرد، و از این که از نعمتها در معصیت و مخالفت با خدا بهره گیری کند خودداری نماید.

«فظهر ان الشکر من امهات صفات الکمال، وتحقق الکامل منه نادر کما قال: وقلیل من عبادی الشکور:»

از این حقایقی که بیان شد روشن گشت که شکر از امهات صفات کمال است، و تحقق شکر کامل بسیار کم است چنانکه خداوند فرموده: بندگان شکر گزارم اندک هستند.

## قرآن و مسئله شکر

قرآن مجید با این که ذکر را که حالتی قلبی و امر عملی مخلصانه است اکبر و بزرگ تر از هر حقیقتی دانسته، ولی شکر را به خاطر ارزش والایش و این که از امهات صفات کمال است با ذکر قرین و همراه آورده است:

فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اُشْکُرُوا لِی وَ لاٰ تَکْفُرُونِ: (۱)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکر نمائید و به کفران نعمت برنخیزید.

مسئله باعظمت ذکر در آیه ۱۵۲ سوره مبارکه بقره به طور مشروح گذشت.

خداوند بزرگ عدم عذاب بندگان را مشروط به شکرگزاری و ایمان نموده است.

از این که اعلام میکند شاکران را عذاب نمیکند معلوم میشود شکر یک حقیقت قلبی و عملی و زبانی است، چنان که از آیه اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُکْراً و روایت امام صادق که فرموده «شکر النعم اجتناب المحارم» و مقاله خواجه نصیرالدین طوسی استفاده میشود، و مردم و صاحبان نعمتها تصور نکنند که با دوری از عبادت رب، و بخل از خدمت به خلق، و تنها با گفتن الحمدلله شکر محقق میشود و از عذاب قیامت و دچار شدن به جریمههای دنیائی در امان میمانند.

مٰا یَفْعَلُ اَللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ کٰانَ اَللّٰهُ شٰاکِراً عَلِیماً: (۲)



۱- ۱) - بقره ۱۵۲.

۲- ۲) - نساء ۱۴۷.

اگر شما سپاسگزار نعمتهای حق باشید و ایمان آورید خدا را با عذاب شما چه کار، خدا همواره پاداش دهنده و داناست.

خداوند مهربان به شاکران وعده داده که یقیناً به آنان پاداش مناسب خواهد داد، و او خدائی نیست که مزد پاکان و نیکوکاران را تباه نماید.

وَ سَنَجْزِی اَلشّاکِرِینَ: (۱)

و قطعاً گزاران را پاداش خواهیم داد.

عظمت شکر و ارزش آن در حدّی است که ابلیس در داستان هبوط و طردش از مقام ارجمندش و در مرحله خوار شدنش تهدید کرد که بندگان را از حرکت در صراط مستقیم باز دارد و در آن صورت حضرت حق انسانها را شاکر نیابد، بدون تردید این شکری که در زبان ابلیس مطرح شده گفتن یک الحمدلله ساده نیست، که نگفتنش انسان را جزء حزب ابلیس نماید و در قیامت به دوزخ بکشاند.

قٰالَ فَبِمٰا أَغْوَيْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَکَ اَلْمُسْتَقِيمَ.

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ وَ لاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شٰاكِرِينَ. (۲)

گفت: به سبب آن که مرا از رحمتت محروم نمودی (۳)و به بیراهه انداختی یقیناً به سر راه راست تو [که رهرو دانش را به سعادت ابدی میرساند] در کمین آنان خواهم نشست، سپس از پیش رو و پشت سر و اطراف راست و از جانب چپشان بر آنان میتازم و تا جائی آنان را به وسوسه و اغوا و گناه و معصیت دچار میکنم که بیشترشان را شاکر نخواهی یافت.

ص:۲۱۴

---

۱- ۱) - آل عمران ۱۴۵.

۲- ۲) - اعراف ۱۶- ۱۷.

۳- ۳) - مجمع البیان ج ص.

خداوند قطعیت ازدیاد نعمت را که نتیجه شکر و سپاسگزاری است وعده داده و استثنائی در این زمینه قائل نشده است، و جمله «اگر بخواهد را» در ازدیاد نعمت پس از شکر که به عربی ان شاء میشود بکار نگرفته است، ولی در پنج مورد جمله:

ان شاء را یا ان شاءالله را به کار گرفته است:

۱- در بینیاز نمودن به وسیله ثروت، ۲- در اجابت، ۳- در رزق، ۴- در مغفرت، ۵- در توبه.

به ترتیب فرموده است:

فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شٰاءَ: (۱)

پس خدا اگر بخواهد شما را از فضل و احسانش بینیاز میکند.

فَيَكْشِفُ مٰا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شٰاءَ: (۲)

او اگر بخواهد آسیب و گزندی که به سبب گناهانتان به شما رسیده بر طرف میکند.

لَهُ مَقٰالِيدُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ (۳)

کلیدهای آسمانها و زمین فقط در سیطره مالکیت اوست رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت میدهد.

وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ: (۴)

و برای هر کس بخواهد گناهان غیر شرک را میآمرزد.

وَ يَتُوبُ اَللّٰهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ

و برای هر کس بخواهد توبه را قبول میکند.



---

۱- ۱) - توبه ۲۸.

۲- ۲) - انعام ۴۱.

۳- ۳) - شوری ۱۹.

۴- ۴) - نساء ۴۸.

شکر صفتی از اوصاف پروردگار مهربان است چنان که کراراً در قرآن مجید به این حقیقت اشاره شده، یعنی خداوند با صفت شاکر و شکور ستوده شده است.

شکر شروع سخن اهل بهشت است چون وارد شوند میگویند:

«الحمدلله الذی صدقنا وعده:»

خدای را سپاس که به وعدهاش در بهشت بردن ما وفا کرد. (۱)

## شکر در روایات

روایات باب شکر در حدی است که اگر همه آنها با شرح و توضیح لازم نوشته شود کتابی قطور یا چند جلد کتاب خواهد شد، به ناچار به بخشی از آن روایات برای نشان دادن عظمت شکری که مورد توجه حق و اولیاء اسلام است اشاره میشود:

## شکر پیامبر بزرگوار اسلام

عطاء از راویان حدیث و معاصر با رسول با کرامت اسلام است میگوید به نزد عایشه همسر رسول خدا آمدم و به او گفتم شگفت آورترین چیزی که از رسول خدا دیدی به من خبر ده، عایشه گریه کرد و گفت: کدام برنامه پیامبرعجیب و شگفت نبود، شبی نزد من آمد و در بستر من قرار گرفت بدن مبارکش کنار بدن من بود که پس از چند لحظه به من گفت دختر ابوبکر مرا رها کن که میخواهم پروردگارم را بندگی کنم به حضرت گفتم دوست دارم نزدیک تو باشم ولی خواسته تو را بر خواسته خودم مقدم میدارم، او را آزاد گذاردم، برخاست و با آب کمی وضو گرفت سپس به نماز ایستاد، و چنان گریست که اشکش به سینهاش جاری شد، سپس در رکوع و سجودش گریست و پس از



---

۱- ۱) - آیات به ترتیبی که تحریر شد در محجه البیضاء ج۷، ص ۱۴۲ و توضیحاتش از محرّر این نفسیر است.

برخاستن از سجده گریه‌اش را ادامه داد، به همین وضع بود تا بلال آمد و آن حضرت را به رسیدن وقت نماز خبر داد، به رسول خدا گفتم سبب گریه‌ات چیست در حالی که گذشته و آینده‌هات غرق معرفت و آمرزش است؟ پاسخ داد آیا بنده شاکر خدا نباشم و چرا خدا را عبادت و بندگی نکنم؟ ! (۱)از رسول خدا روایت شده:

«ینادی مناد یوم القیامه لیقم الحمادّون فیقوم زمره فینصب لهم لواء فیدخلون الجنه قیل ومن الحمادون فقال: الذین یشکرون الله تعالی علی کل حال وفی لفظ آخر: الذین «یشکرون الله علی السراء والضراء:» (۲)

ندا دهنده‌ای در قیامت ندا میدهد شکرگزاران قیام کنند، پس گروهی بر میخیزند، و پرچمی برای آنان نصب میشود، و در نهایت وارد بهشت میشوند پرسیدند شکرگزاران کیانند؟ فرمود آنان که خدا را در هر حال و وضعی شکر میکردند و در عبارتی دیگر در این روایت آمده:

آنان که خدا را در خوشی و سختی شکر میکردند.

همه روایات زیر درکتاب شریف اصول کافی جلد دوم عربی و سوم مترجم از صفحه ۱۵۰ ببعد نقل شده است.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند:

«الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب، والمعافی الشاکر له من الاجر کاجر المبتلی الصابر، والمعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع:»



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۷، ص۱۴۲.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۷، ص ۱۴۳.

خورنـده شـکرگزار، اجر و پاداش روزه داری را دارد که در پی رضای خـداست، و تندرست شاکر مزد گرفتار و دردمند صابر را دارد، و عطاکننده شکرگزار پاداش محروم قانع را دارد.

امام ششم از رسول الهی روایت میکند:

«مافتح الله علی عبد باب شکر فخزن عنه باب الزیاده:»

خدای مهربان بر بنده‌ای دری از شکر باز نکند، که دری از افزایش را بر او ببندد.

از حضرت صادق (ع) روایت است که فرمود

«مکتوب فی التورات: اُشکر من انعم علیك وانعم علی من شکرك، فانه لازوال للنعماء اذا شکرت ولابقاء لها اذا کفرت، الشکر زیاده فی النعم و امان من الغِیَر:»

در تورات نوشته است، سپاسگزاری کن نسبت به هر که به تو نعمت داده، و نعمت بخش بر کسی که از تو سپاسگزاری نموده، زیرا با شکر نعمت نابود نشود و با کفران نعمتی نماند.

شکر مایه افزایش نعمت است، و مصون ماندن از دگرگونی.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ثلاث لایضرمعهن شیئی: الدعا عندالکرب، والاستغفار عندالذنب، والشکر عندالنعمه:»

سه چیز است که با وجود آنها چیزی زیان به انسان نزنـد، دعا هنگام گرفتاری، آمرزش خواهی هنگام گناه، و شـکر گزاری به وقت نعمت.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما انعم الله علی عبد من نعمه فعرفها بقلبه وحمدالله ظاهراً بلسانه فتم کلامه حتی یؤمر له بالمزید:»

خداونـد هر نعمتی به بنـده‌ای عنایت کند و او از دل آن را بشـناسد و با زبانش آشـکارا خدا را سـپاس گوید، تا سـخنش تمام شود خدا فرمان افزایش نعمت برای او صادر کند.

امام صادق (ع) در پاسخ کسـی که از آن حضرت پرسید برای شکر اندازه‌ای هست که چون عبد آن را انجام دهد شاکر باشد فرمود: آری، آن شخص گفت آن چیست؟ امام فرمود:

«یحمدالله علی کل نعمه علیه فی اهل و مال، وان کان فیما النعم علیه فی ماله حق ادّاه. . .»

خدا را از هر نعمتی که دارد مانند اهل و مال سپاس گوید، و اگر در مالی که به او داده شده حقی «از خمس، زکات، صدقه» باشد آن را بپردازد.

معمربن خلاء میگوید از حضرت ابوالحسن (ع) شنیدم میفرمود:

«من حمدالله علی النعمه فقد شکره وکان الحمد افضل من تلک النعمه:»

هر که خدا را بر نعمتی حمد کند او را شکر کرده و حمد عبد از نظر ارزش از آن نعمت برتر است.

مجلسی در توضیح این حدیث میگوید: توفیق ادای حمد هر نعمتی نعمت بهتری است و شکر دیگری را میطلبد که از عهده کسی بر نمیآید.

صفوان جمال از امام صادق روایت میکند که آن حضرت به من فرمود:

«ما انعم الله علی عبد بنعمه صغرت او کبرت فقال: الحمدلله الا ادی شکرها:»

خداوند هر نعمتی به بندهای دهد کوچک یا بزرگ و آن بنده بگوید: الحمدلله شکر آن نعمت را ادا کرده است.

عمربن یزید میگوید: به حضرت صادق گفتم:

«انی سألت الله عزوجل ان یرزقنی مالاـفرزقنی، وانی سألت الله ان یرزقنی ولـداً فرزقنی ولـداً وسألته ان یرزقنی داراً فرزقنی و قدخفت ان یکون ذلک استدراجاً فقال: اما والله مع الحمد فلا:»

از خدای عزوجل خواستم مالی را نصیب من کند پس نصیبم فرموده و از خدا خواستم فرزندی به من عنایت کند، عنایت نمود، و خواستم خانهای به من دهد، خانه داد ترسیدم که اندک اندک مرا به عقوبت دچار کند حضرت فرمود:

به خدا سوگند با شکرگزاری چنین وضعی پیش نخواهد آمد.

حمادبن عیسی میگوید: حضرت صادق از مسجد بیرون آمد درحالی که مرکوب او گم شده بود، فرمود اگر خدا آن را به من برگرداند شکر کنم چنان که شایسته شکر اوست، حماد میگوید درنگی نشد که مرکوب را آوردند آن

حضرت فرمود: الحمدلله گویندهای به حضرت گفت: فدایت نفرمودید چنان که شایسته شکر اوست شکر کنم حضرت فرمود: نشنیدی گفتم الحمدلله.

از امام ششم روایت شده:

«کان رسول الله اذا ورد علیه امر یسرّه قال الحمدلله علی هذه النعمه واذا ورد امر یغتم به قال: الحمدلله علی کل حال:»

رسول خدا را عادت بر این بود که چون امری شادکننده برایش پیش میآمد میگفت: خدا را بر این نعمت سپاس، و چون امر غم آوری برایش رخ میداد میگفت: خدا را به هر حال حمد.

از حضرت صادق (ع) روایت است:

«اذا ذکر احدکم نعمه الله عزوجل فلیضع حذه علی التراب شکراً لله، فان کان راکبا فلینزل فلیضع حذه علی التراب وان لم یکن یقدر علی النزول للشهره فلیضع حذه علی قربوسه وان لم یقدر فلیضع حذه علی کفه ثم لیحمدالله علی ما انعم الله علیه:»

هرگاه یکی از شما نعمت خدای عزوجل را یاد کند به شکرانه از خدا گونه بر خاك نهد، و اگر سوار باشد پیاده شود و گونه بر خاك نهد، و اگر از بیم شهرت نتواند پیاده شود گونه بر غاشیه زین نهد و اگر نتواند بر کف دست خود نهد، سپس خدا را به آنچه نعمت بر او بخشیده سپاس گوید.

حضرت صادق (ع) فرمود: در آنچه خدای عزوجل به موسی وحی کرد فرمود:

«یاموسی اشکرنی حق شکری فقال: یا رب وکیف اشکرك حق شکرك ولیس من شکر اشکرك به الا وانعمت به علی قال: یا موسی الآن شکرتنی حین علمت ان ذلك منی:»

ای موسی حق شکر مرا به جای آور، عرض کرد پروردگارا چگونه حق شکرت را به جای آورم درحالی که شکری نگزارم جز آن که همان شکر هم نعمتی است که تو به من عنایت فرمودی، خطاب رسید: ای موسی اکنون حق شکر مرا ادا کردی که دانستی آن شکر هم از من است.

در روایتی آمده: عیسی (ع) بر مردی گذشت که از چشم نابینا بود، بدنش مبتلا به جذام بود، برص بر پوستش نشسته بود، و عارضه فلج داشت ولی خدا را شکر

میکرد و میگفت: خدا را سپاس که مرا از بلائی که اکثر مردم به آن گرفتارند سلامت و صحت داد، عیسی گفت: بلائی نمانده که به تو نرسیده است، مرد بیمار گفت: خدا مرا از بزرگترین بلاها که کفر است به سلامت داشته، عیسی به بدن او دست کشید و خدا او را از همه بیماریها شفا داد، صورتش نیکو شد، و همراه مسیح به عبادت خدا مشغول گشت.

ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت میکند که رسول خدا با برخی از اصحابش در راهی از راههای مدینه عبور میکرد، ناگهان پای مبارک از رکاب مرکب درآورده و به حال سجده به زمین افتاد و سجدهاش طولانی شد سپس سربرداشت و سوار مرکب شد، یاران به حضرت گفتند: پای از رکاب گرداندی، سپس به زمین افتاده سجده کردی و سجدهات طولانی شد! فرمود جبرئیل نزد من آمد و از جانب خدا به من سلام رسانید و به من بشارت داد که مرا در امتم خوار و کوچک نخواهد کرد «کنایه از این که خواسته هایم را نسبت به امتم میپذیرد» من به خاطر این بشارت مالی ندارم که آن را صدقه دهم، و غلام و کنیزی ندارم که در راه خدا آزاد کنم، دوست داشتم به این صورت پروردگارم را شکر نمایم.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«شکر کل نعمه الورع عما حرم الله:» (۱)

شکر هر نعمتی دوری گزیدن از همه حرامهای خداست.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«العبد بین ثلاثه: بلاء و قضاء و نعمه: فعلیه فی البلاء من الله الصبر فریضته، وعلیه فی القضاء من الله التسلیم فریضته، وعلیه فی النعمه من الله عزوجل الشکر فریضته:» (۲)



---

۱- ۱) - خصال، ج ۱، ص ۱۱.

۲- ۲) - خصال، ج ۱، ص ۴۳.

عبـد میـان سه برنـامه است: بلاـ و قضـا و نعمت، بر او واجب است در بلای از جانب حق صبر کنـد، و در قضای از طرف خـدا تسلیم باشد، و در نعمت از سوی خدا سپاس گزاری نماید.

از حضرت صادق نقل شده مردی به امیرمؤمنان گفت:

«بماذا شکرت نعماء ربک؟ قال: نظرت الی بلاء قد صرفه عنی وابلا به غیری، فعلمت انه قد انعم علی فشکرته:» (۱)

به چه چیزی نعمتهای پروردگارت را شکر کردی؟ حضرت فرمود: به گرفتاری و مشکلی نظر کردم که از من گشته و دیگری را مبتلا نموده، دانستم که خداوند به من اِنعام کرده است، پس شکرش را به جای آوردم.

از حضرت رضا درباره سپاسگزاری از کسی که نعمتی به انسان داده روایت شده:

«من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکرالله عزوجل:» (۲)

کسی که نعمت بخشی مخلوقین را شکر نکند خدای عزوجل را شکر نکرده است.

و نیز از حضرت رضا روایت شده:

«اخذ الناس ثلاثه من ثلاثه: اخذو الصبر عن ایوب والشکر عن نوح، والحسد عن بنی یعقوب:» (۳)

مردم سه چیز را از سه نفر گرفته اند: صبر را از ایوب، شکر را از نوح، حسد را از فرزندان یعقوب.

آری کسی که صـابر است هم اخلاق ایوب، و آن که شاکر است هم روش نوح، و حسود در زمره آزار دهنـدگان به یوسـف است.

### داستان عجیب سلمان و ابوذر



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۲۴.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۴۵.

۳- ۳) - عیون اخبار الرضا.

حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد و حضرت جواد از پدران معصوم و بزرگوارش روایت میکند:

سلمان ابوذر را به خانهاش دعوت کرد و دو قرص نان جهت پذیرائی از میهمان بر سفره گذاشت، ابوذر دو قرص نان را برداشت و به زیر و رو کردن آن دو پرداخت، سلمان به ابوذر گفت: چرا دو قرص نان را زیر و رو میکنی؟ ابوذر گفت: ترسیدم که کاملاً پخته نشده باشد سلمان به شدت خشمگین شد و گفت: چه چیزی تو را به این جرأت و جسارت واداشته، به خدا سوگند آب زیر عرش در این نان مؤثر بوده، فرشتگان برای آن باد را به حرکت آورده، و باد ابر را جا به جا نموده، و ابر بر زمین باران ریخته و رعد و ملائکه فعالیت کرده تا آن را در جای خود قرار دادهاند، و زمین و چوب آهن و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک و آنچه که قابل شمردن نیست در کار بودهاند تا این قرص نان سر این سفره قرار گرفته، چگونه میتوانی به شکر این همه نعمت برخیزی؟ ابوذر گفت به پیشگاه خدا توبه میکنم و از آنچه پیش آمده طلب مغفرت مینمایم، و از آنچه ناخوشایند تو بود و من سبب آن شدم از تو پوزش میخواهم.

حضرت میفرماید روزی سلمان ابوذر را به میهمانی دعوت کرد، تکه نانی خشک را از کیسه چرمی بیرون آورد، و با آب کوزه به آن تکه نان رطوبت داد تا نرم شود، ابوذر گفت چه نان پاکیزهای است اگر در کنار آن نمکی بود، سلمان از جای برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزهاش را در برابر گرفتن مقداری نمک به گرو گذاشت و به نزد ابوذر بازگشت تا نان را با نمک بخورد، ابوذر نمک را به نان میپاشید و میخورد میگفت:

خدای را شکر و سپاس که قناعت به نان و نمک را نصیب ما فرمود، سلمان گفت: اگر قناعتی در کار بود کوزه ما به گرو نمیرفت. (۱)در هر صورت از آیات و روایات و نظرات محققین و عالمانی چون خواجه نصیرالدین طوسی که تحقیقاتشان برگرفته از آیات و روایات است روشن شد که شکر کامل با عمل و گفتار، و نیت و اجتناب از محرمات و تشکر از مردم در برابر احسانشان صورت میپذیرد، و در برابر نعمتهای بیشمار حق، قناعت کردن به الحمدلله تنها شکر نخواهد بود، و جنبه سپاس واقعی نخواهد داشت.

## برخی از مواد حرام شده

پیش از آن که به گوشهای از حکمت و فلسفه حرکت میته و خون و گوشت خوک و آنچه به دست کفار و مشرکان در راه بتان و دیگر مقاصد شوم کشته میشود و به یقین از خبائث و امور زیان بار است اشاره شود لازم است به مقدمهای توجه شود.

فرض کنید کارخانهای برای تولید روغن از دانههای نباتی، به وسیله صنعت گرانی ماهر و دانشمندانی آگاه ساخته میشود، و به چند یا یک سرمایه دار میفروشند، قطعاً کارخانهای که برای تولید روغن ساخته شده باید در دهانهها و لولههای آن دانههای روغنی ریخته شود تا کارخانه به تناسب خوراکی که به آن دادهاند منظم و سالم کار کند، و صاحب یا صاحبان کارخانه و دیگر مردم از تولید کارخانه بهره مند شوند، چنانچه احمق و نادانی به جای ریختن دانههای روغنی در کارخانه ریگ و سیمان و خاک بریزد و کارخانه را روشن کند، به نظر آورید که چه بلائی سر کارخانه و دیگها و دستگاههای آن خواهد آمد؟ !

ص:۲۲۴

---

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۴۵.

کارخانه بـدن را علیمی حکیم، صانعی قادر، مهربانی دانا و توانا، رئوفی بصـیر ساخته و پرداخته، و با دانش بینهایتش به مصالح و مفاسـد و منـافع و زیانهای آن احاطه دارد و میدانـد چه موادی به سود این بـدن و عامل سـلامت و رشـد آن، و چه موادی به زیـان و ضـرر بـدن و عامـل تخریب و بیمـاری و فاسـد شـدن آن است، و نیز احاطه کامل به این حقیقت دارد که چه موادی از طریق هضم شدن در بدن، به صورت مثبت یا منفی در روح و روان و خلقیات انسان اثر میگذارد و سـبب سعادت یا شقاوت او میشود، براین اسـاس همه طیبـات را بر انسـان حلال، و همه خبائث را بر آدمی حرام نموده است، زیرا طیبات در بـدن و روان و خلقیـات اثر مثبت میگـذارد، و خبـائث در بـدن و روان و خلقیـات اثر منفی مینهـد و این واقعیتی است که تجربه تاریـخ حیـات انسان نیز به اثبات رسانده است.

آیا انصاف است که انسان به دسـتورات خـدای مهربانش و پروردگار رئوفش توجه نکنـد، و برای یک سلسـله لذات خیالی به موادی روی کنـد که آن چنان به بدن و روان زیان برساند که گاهی تا پایان عمرقابل جبران نباشد و از این طریق نیز خانواده و جامعه خود را مبتلا نموده و به آنان هم خسارت وارد کند.

حضرت باقر (ع) از قول خداوند مهربان نقل میکند که حضرت حق به همه بنی آدم خطاب نموده:

«یابن آدم اجتنب ماحرمت علیک تکن من اورع الناس.» (۱)

فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کردهام دوری کن تا پارساترین مردم باشی.

از حضرت صادق (ع) پرسیدند پارساترین مردم کیست؟ حضرت پاسخ داد

«الذی یتورع عن محارم الله:»

کسی است که از محرمات خدا بپرهیزد.

ص:۲۲۵

---

۱- ۱) - بحار چاپ بیروت، ج۶۷، ص۳۰۸.

از حضرت صادق (ع) روایت شده خداوند در مناجاتش با موسی به موسی فرمود:

«یاموسی ماتقرب الی المتقربون بمثل الورع عن محارمی فانی امنهم جنات عدنی، لاُشرک معهم احداً:» (۱)

ای موسی مقربان به چیزی مانند دوری از محرماتم به من تقرب نجستند، من بهشتهای جاویدانم را به آنان عطا میکنم واحدی را در پاداششان با آنان شریک نمیکنم.

زیدبن علی از پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«الورع نظام العباده، فاذا نقطع الورع ذهبت الدیانه، کما اذا نقطع السلک اتبعه النظام:» (۲)

پارسائی و دوری از محرمات نظام عبادت و بنگی نسبت به حق است، هنگامی که پارسائی و روح پرهیز از محرمات از زندگی و حیات انسان قطع شود، دیانت و دینداری قطع میشود، چنان که وقتی نخ تسبیح قطع شود، دانهها از هم گسسته میگردند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اتقوالله اتقوالله علیکم بالورع وصدق الحدیث واداء الامانه وعفه البطن والفرج تکونوا معنا فی الرفیع الاعلی:» (۳)

تقوای الهی پیشه کنید، تقوای الهی پیشه کنید، شما را به پارسائی و دوری از همه محرمات و راستگوئی و اداء امانت، و پاکی شکم و غریزه جنسی سفارش میکنم تا با ما در مقام رفیع اعلی قرار گیرید.

و نیز از امام ششم (ع) روایت شده:



---

۱- ۱) - مشکاه الانوار ۴۵.

۲- ۲) - امالی طوسی، ج۲، ص۳۱۴.

۳- ۳) - امالی طوسی، ج۱، ص ۲۲۶.

«اورع النـاس من وقف عندالشـبهه، اعبـدالناس من اقـام الفرائض، ازهـد النـاس من ترك الحرام، اشـد النـاس اجتهـاد امن ترك الذنوب:» (۱)

پارساترین مردم کسی است که در امور شبهناک توقف کند، عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجای آورد، زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند، و کوشاترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.

امام صادق (ع) فرمود:

«علیکم بالورع فانه لاینال ماعندالله الابالورع:» (۲)

شما را به پارسائی و ورع سفارش میکنم زیرا جز با ورع به رضوان و رحمت و بهشت خدا نمیتوان رسید.

بـا ملاحظه آیـات قرآن و روایـاتی که نقل شـد و دقت در مفاهیم آنها به این نتیجه میرسـیم که سـلامت بـدن و روان، و رشـد تربیتی و رسیدن به کمال، و تحقق سعادت دنیا و آخرت در گرو اجتناب از محرمات و دوری گزیدن در معاصی و تسلیم شدن در برابر خواسـتههای حق و فرمانهـای پروردگـار مهربـان عالم است، پروردگاری که جز خیر و سـلامت و مصونیت انسان را از خطرات نمیخواهد.

**میته**

در میته هر حیوان و جانداری مواد آلی سـریع الفسادی قرار دارد بسـیار خطرناک، که به سرعت عفونت در آن ظهور میکند، و هر چه به گرما نزدیک تر باشد فسادش بیشتر و بوی عفونت آن آزار دهنده تر، و موجب تولید میکرب خسارت بار وباست.

ص:۲۲۷

---

۱- ۱) – خصال، ج۱، ص۱۱.

۲- ۲) – کافی، ج۲، ص۷۶.

در میـدانهای جنـگ که بـدن کشـتهها روی زمین مانـده و عفونی شـده، فراوان دیـده شـده که بیمـاری وبا در آن نواحی شایع گشته، و به منطقه و به مردم زیان و ضرر رسانده است.

به این خاطر شارع اسلام با رعایت شرایط فرمان داده شتابانه کشتهها را دفن کنند و اگر وقتی برای رعایت شرایط نباشد همه را زیر خاک پنهان کنند تا خطری از این ناحیه متوجه محیط و احدی از مردم نشود.

زمانی که روح در بدن حیوان یا انسان است، ابزارهای دفاعی بدن در برابر میکربهای خطرناک، مانند گلبولهای سپید به شدت درفعالیتانـد، تا با جنگی سـخت دشـمنان بدن را مغلوب نمایند، ولی هنگامی که جان از بدن بیرون میرود و ابزار دفاعی با نبود جان از کار میافتنـد، میکربها برای فعالیت خود در همه کشور تن میـدان را خالی میبیننـد و با تمام قدرت به ضـربه زدن به تمام نواحی جسم مشغول میگردند، از این جهت در قانون الهی میته محکوم به نجاست است و در خصوص بدن انسان موجب غسل مس میت میشود، با توجه به این فعل و انفعالات منفی که در میته حاصل میشود که از طرفی موجب نجس شدن آن و از طرف دیگر منبـع آلودگیهـا و فسادهـا و انواع میکربهـای خطرنـاک میگردد خوردن آن از طرف حضـرت حق حرام اعلام شـده زیرا موجب فساد بـدن انسان، و سـبب پدیدن آمدن اختلالات روانی و اخلاقی است، و بدون تردید طبع سالم انسانی از خوردن آن نفرت دارد، و به آن میل و اشـتها پیـدا نمیکنـد، مگر انسانی که در گردونه لـج بازی با قانون الهی باشـد، و از روی بیخردی به دشـمنی با خود برخیزد، و به عمد به تخرب بدن، و ایجاد اختلال در روان و اخلاق اقدام کند، که در این صورت چنین انسانی از آن میته فاسدتر و در آلودگی اخلاقی بدتر است.

ص:۲۲۸

در میان تمام ملتهائی که اندک توجهی به حق داشتند، میته را پلید میدانستند و از آن دوری میجستند.

در مذهب یهود حتی در برابر با تورات فعلی میته را چه از حیوان، چه از انسان نجس میدانند، و در این حکم به اندازهای به افراط رسیدهاند که در تورات فعلی تحریف شده میخوانیم: هر کس نزد محتضر باشد پس از فوت او همه حاضران نجس هستند گرچه دستی به میت نگذاشته باشند. (1)در مذهب زردشتیان برای میته حیوان و انسان مقررات بیشتر و سخت تر و افراطی تر از مذهب یهود وجود دارد، انداختن مرده را در رودخانه جنایت بزرگ به حساب میآورند، به این عنوان که رودخانه مقدس است به چه سبب آن را آلوده کردهاند، روی این حساب انجام دهنده آن را محکوم به اعدام میدانند، زردشتیان نه تنها میت را نجس میدانند، بلکه نظرشان این است که تمام اشیاء متعلق به میت حتی کسان نزدیک به او نجس میشوند، گرچه در شهری دیگر باشند و اطلاعی از مردن وی نداشته باشند.

کتاب اسلام و علم امروز میگوید: ما نمیتوانیم اصول طهارت اسلام را محدود به میکرب بدانیم، زیرا میکرب چیزی است که در این چند قرن کشف شده، و هنوز خیلی رموز و دقایق نامعلومی در این زمینه مانده که کشف آن به عهده دانشمندان عصرهای آینده است.

ما دانسته ایم که اسلام در دستور طهارت خود در نظر داشته که میکربها زدوده شود، و فهمیدیم که در روزگار پیدایش اسلام این کشف مهم یعنی کشف میکرب را که امروز دانشمندان با علوم تجربی دانستهاند مورد توجه قرار داده



---

۱- ۱) - مطهرات در اسلام ۱۲۸ فلسفه احکام، ص۱۵۲.

است، ولی نباید دستورات دین اسلام را که برای تمام قرون لحاظ شده و حقایقی را در زمینههای گوناگون بیان نموده با کشفیات یک قرن محدود کرد.

آری آنچه در اسلام بعنوان نجاسات شناخته شده مانند میته - خون - گوشت خوک و. . . چیزهائی هستند که منبع میکربهای بیماری زاست و برای تندرستی و سعادت انسان زیانبارند.

اما در باطن این دستورات ممکن است فوائد دیگری منظور شده باشد که هنوز بر دانشمندان پوشیده است و ممکن است کسانی که پس از ما پا به دایره زندگی میگذارند و فکر و علمشان از ما بیشتر است آن را بیان نمایند.

### خون

خود از مواد آلی حیوانی تشکیل شده و مواد ازتی فراوانی دارد و کانون میکرب هاست، تا جائی که طبیبان حاذق برای تشخیص بیماری و پیداکرن سبب اصلی آن به آزمایش خون بیمار متوسل میشوند، تا روشن شود چه نوع میکربی در خون جای گرفته و به فعالیت برضد بدن میکوشد.

میکرب هنگامی که وارد خون در گردش میشود تکثیر پیدا میکند و اگر علاجی در کار نباشد انسان از پای میافتد و چه بسا هلاک میشود.

شارع مقدس اسلام، روزی که میخواست اسلام را تبلیغ کند آن هم در روزی که همه جهان نسبت به انیگونه حقایق بهداشتی و طبی و دیگر حقایق مهم در جهالت و تاریکی به سر میبرد، از زیانهای خون کاملاً آگاه بود، و به مفاسد و مضرات و خطرات آن وقوف کامل داشت، درحالی که مردم آن روزگار خون را از غذاهای رسمی و لذیذ میدانستند! !

آن روز خون را نجس و خوردن آن را حرام اعلام کرد، در کتاب تمدن الاسلام ص۱۸۵ میخوانیم: پروست که از فلاسفه غرب است در کتاب خود می

نویسد زمانی در آمریکای شمالی با خون تغذیه میکردند، ولی در این دوره کشف شده که خوردن خون زیان فوق العادهای دارد.

بی شک زمانی که از طرف حضرت حق و شارع مقدس قوانین اسلامی خون جزء نجاسات اعلام شد و خوردن آن حرام گشت یک نفر در آن روزگار پیدا نمیشد که مضرات خون را بداند، بلکه در آن روزگار خون را مانند گوشت و سایر مواد خوردنی از جمله غذاهای رسمی و مفید میدانستند و به این سبب خون گوسپند و گاو و دیگر حیوانات را میگرفتند و در روده ریخته روی آتش بریان کرده میخوردند.

گوسپند را سر نمیبریدند که مبادا خونش بریزد و از بین برود، و به قتل صبر که در اسلام حرام شد آن را میکشتند.

در تورات در سفر تثنیه باب ۱۲ آیه ۱۷ آمده: ولی خون را مخور و آن را مثل آب روی زمین بریز.

از این آیه معلوم میشود که خون در ادیان الهی گذشته هم حرام بوده، ولی جاهلان لذت پرست که اکثر مردم جهان را تشکیل میدادند و میدهند حدود دینی را رعایت نکرده و نمیکنند و از حرامی که موجب زیان بدن و اختلال روح میشود پرهیز نمیکنند و ورع و پارسائی به خرج نمیدهند.

### گوشت خوک

در آئین مقدس اسلام چنان که در آیات صریح قرآن و روایات آمده گوشت خوک که دیرباز است خوراک غربیان و برخی مسلمان نماهائی که میمون وار مقلد آناناند شده نجس و خوردن آن موکداً حرام اعلام شده و حرمت آن چون سایر محرمات تا قیامت باقی است.

ص:۲۳۱

شریعت پاک و حکیمانه اسلام به سود بدن و روان انسان، خوک را از اعیان نجسه به شمار آورده و خوردن گوشت و شیر آن را ممنوع، و خرید و فروش آن را حرام نموده است.

فلسفه حرمت گوشت خوک خسارتهای زائدالوصف و زیانهای زیادی است که از این حیوان به محیط زندگی سرایت، و موجب ضررهای سنگین بر بدن و روان انسان است.

محافل علمی دنیای این زمان متوجه زیانها و خسارتهای این گوشت شده، در اندیشه این هستند که انسان را از این منبع ضرر و خطر نجات دهند.

بیان همه زیانهای گوشت خوک در این سطور نمیگنجد از باب نمونه فقط به چند بخش از زیانهای آن اشاره میشود.

۱- خوک در تغذیه خودش از خوردن پلیدیها و کثافات حی از نجاسات خود امتناع نمیکند.

«متأسفانه بعضی از انسان نماها به طبیعت خوک دچار شده، از خوردن هرگونه کثافات و نجاسات مالی چون رشوه، غصب، ربا، دزدی، خیانت، کمفروشی، حق یتیم باکی ندارند»

۲- خوک غیرت ناموسی ندارد، و دچار پلیدی دیوثی است تا جائی که جفت خود را در معرض خوکهای نر دیگر قرار داده و از این عمل علاوه براین که باک ندارد لذت هم میبرد! و این صفات و اخلاق بدون شک در گوشت او تأثیر دارد، از این جهت اشخاصی که عادت به خوردن گوشت خوک دارند تحت تأثیر این صفات زشت قرار میگیرند.

ص:۲۳۲

۳- بیماری خطرناک لادرری « ladrerie » ازگوشت خوک تولید میشود، در مناطق مسیحی نشین این بیماری فراوان است، ولی در بلاد مسلمان نشین و در میان یهودیان که از خوردن گوشت خوک میپرهیزند ابداً یافت نمیشود.

اسلام و علم امروز در ص۴۰۳ میگوید: این بیماری از میکرب تنیابه وجود میآید، که از گوشت خوک که لانه این میکرب است به انسان سرایت میکند و آن را تنیاسلیوم میگویند.

تنیاسلیوم که ازآن به حب القرع یا کرم کدو تعبیر مینمایند در بدن خوک لانه دارد.

این کرم هنگامی که وارد امعاء انسان میگردد، قلابهائی در سر دارد که به جدار روده بند میکند، و یک بخش از حب القرع است که بسا به چهل متر میرسد و هرچه از سر دورتر و به دُم نزدیک تر میگردد ضخیم تر میشود، و بدن آن بندبند است، بند آخرین که از همه بزرگ تر است به اندازه یک لوبیاست، هنگامی که سیر تکاملی به انجام رسید جدا شده وارد مدفوع انسان میگردد، و بند متصل به آن در نوبت تکامل مینشیند تا بزرگ شده جدا شود با مدفوع خارج گردد.

هر یک ازاین بندها چندین هزار از تخم همین میکرب را در درون خود دارند که اگر وارد خاک زراعت، یا محیط باغها گردد، در صورتی که محصول چیده شده را به آن گونه که باید شستشو نکنند، یا مواد لازم میکرب کش را به آن نزنند، خورندگان از خطر این میکرب مصون نخواهند بود.

۴- از زیانهای قابل توجه گوشت خوک تولید بیماری تریکینوز است که میکرب آن به نام تریکین یا تریشین است که در گوشت خوک لانه میگذارد به طوری که در یک کیلو گوشت خوک بسا ۴۰۰میلیون نوزاد تریکین موجود است.

ص:۲۳۳

این حیوان به صورت کرم کوچک از یک میلی متر تا سه میلی متر طول دارد، و در هر ماه میتواند از ده تا پانزده هزار تخم بگذارد، و زیانهای حاصله از آن به مراتب شدیدتر و مفاسدش بیشتر از میکرب تنیاسلیوم است.

عوارض حاصله در بدن انسان به خاطر خوردن گوشت خوک و داخل شدن تریکین به معده انسان کم نیست اول مرتبه گلبولهای قرمز را آسیب میرساند، در نتیجه تولید بیماری کم خونی میکند و سپس سرگیجه و امراض و عوارض دیگری را برای انسان به ارمغان میآورد و نهایتاً در برخی از موارد به مرگ میانجامد، و این است فلسفههای حرمت گوشت خوک از دیدگاه اسلام. (۱)حیوانات حلال گوشتی که به وسیله کافران و مشرکان پای بتان و برای مقاصد شیطانی قربانی میشوند، جزء محرمات الهی است و حکم میته را دارد و باید از آن اجتناب کرد، اجتناب از این نوع قربانیها از جلوههای مهم مبارزه آئین توحید با مظاهر شرک است، یقیناً در این نوع قربانیها که میته به حساب میآید آثار سوئی در روح و روان باقی میگذارد.

اگر غربیان و غرب زدهها و مقلدان میمون صفت آنان بگویند امروز با پیشرفت علوم و اختراع دستگاههای گوناگون صنعتی گوشتهای حرام به ویژه گوشت خوک را میتوان از میکرب پاک کرد، و جلوی تولید زیانهای آن را گرفت و راه حرمت را به روی آن که سببش آلودگی گوشت به میکربهای خاص است بست، در پاسخ باید گفت در علم و دانش امروز ثابت شده که همه خوراکیها بر روح و روان و خلقیات انسان اثر میگذارد، آثار سوء این نوع گوشتها را با چه دستگاه صنعتی میتوان از آن زدود؟



---

۱- ۱) - مشروح بحث این محرمات را در کتاب فلسفه احکام ج۱ و اسلام علم امروز و مطهرات در اسلام ملاحظه کنید.

## مسئله اضطرار

اگر انسانی بدون انجام ظلم و تجاوز به اضطرار دچار شد و در فضای اضطرار جانش به خطر افتاد به حکم غفران و رحمت خدا که در پایان آیه مورد بحث آمده، با توجه به قناعت کردن به مقدار ضرورت یعنی به اندازهای که جانش را از خطر برهد جایز است از محرمات ذکر شده در آیه استفاده کند، البته این مسئله در موقعیتی است که کاملاً از یافتن حلال ناامید باشد، این قانون حکیمانه یعنی جواز بهره گیری از محرمات به هنگام اضطرار از دلایل انعطاف پذیری احکام حق و توجه شارع مقدس به ضرورتها و نیازهای آدمی در جعل قانون است.

جمله غَیْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ بیان شرط برای حکم اضطرار است، یعنی حلال شدن محرمات برای انسان مضطر مشروط به این است که شخص مضطر در حال ستم و تجاوز نباشد و یا ستم و تجاوز او سبب اضطرار او نشده باشد، در کتاب شریف من لایحضره الفقیه به عنوان ارزش جان و ارزش حفظ آن و حرمت به هلاکت انداختن خویش روایت مهمی از حضرت صادق (ع) به این مضمون نقل شده

«من اضطر الی المیته والدم ولحم الخنزیر فلم یأکل شیئاً من ذلک حتی یموت فهو کافر:» (۱)

کسی که به واسطه نخوردن مردار و خون و گوشت خوک در حالی که به خوردن آنها ناچار شده بمیرد کافر است.

در باب فلسفه حرمت این گونه محرمات و جواز حلیت آن برای مضطر روایت بسیار با ارزشی از حضرت باقر (ع) روایت شده آنجا که از حضرت میپرسند:

«لم حرم الله عزوجل الخمر و المیته والدم و لحم الخنزیر؟»



---

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۲۱۸، ح۹۸.

به چه سبب خدای عزوجل مستکنندهها و میته و خون و گوشت خوک را حرام نموده، آن حضرت پاسخ داد

«لکنه عزوجل خلق الخلق فعلم مایقوم به ابدانهم ومایصلهم فاحل لهم وباحه وعلم مایضرهم فنهاهم عنه وحرم علیهم ثم احل للمضطر فی الوقت الذی لایقوم بدنه الابه:» (۱)

آری خداوند بزرگ انسان را آفرید و برای او آنچه که قوام و مصلحت بدنشان به آن بود معلوم و روشن بود، در نتیجه آنها را برای آنان حلال و مباح فرمود، و روشن و معلوم بود که چه عواملی برای بدن آنان زیانبار است، پس آنان را از آنها نهی کرده و بر آنان حرام نمود، سپس برای مضطر در زمانی که بدن او جز به حرام حفظ نمیشد حرام را مباح کرد.

## تفسیر آیه ۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلْکِتٰابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ مٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ اَلنّٰارَ وَ لاٰ یُکَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَ لاٰ یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلضَّلاٰلَهَ بِالْهُدیٰ وَ اَلْعَذٰابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَی اَلنّٰارِ

ذٰلِکَ بِأَنَّ اَللّٰهَ نَزَّلَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ اَلَّذِینَ اِخْتَلَفُوا فِی اَلْکِتٰابِ لَفِی شِقٰاقٍ بَعِیدٍ

یقیناً آنان که آنچه را خدا از کتاب تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام نازل کرده برای پر کردن جیب خود از عوام یهود و نصاری پنهان میکنند و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست میآورند جز آتش در شکمهای خود نمیخورند و خدا روز قیامت با آنان سخن نمیگوید و از گناهان و زشتیها پاکشان نمیکند و برای آنان عذاب دردناکی است. ایناند که گمراهی را به جای هدایت و عذاب را در برابر آمرزش خریده اند.

آن عذاب به خاطر این است که خدا کتاب آسمانی را به حق نازل کرد ولی اینان کتاب خدا را واگذاشتند و در انکارش کوشیدند و آن را مایه اختلاف قرار دادند و بیشک کسانی که در مفهوم و محتوای کتاب اختلاف کردند تا حقایق از مردم پنهان بماند در دشمنی دور و درازی و فاصله بسیار زیادی از حق قرار دارند.

ص:۲۳۶

---

۱- ۱) - علل الشرایع، ص۴۸۳، ح۱.

### شرح و توضیح

مسئله کتمان حق که کار بسیار خطرناک عالمانی یهودی و نصرانی بود، و به سبب آن بسیاری از مردم را به گمراهی انداختند و مانع مسلمان شدن تعداد زیادی از آنان شدند در آیه ۴۲ سوره مبارکه بقره گذشت.

اینان در برابر بهای ناچیزی از قلدران و ستمکاران و حاکمان ظالم وقت و عوام مردم میگرفتند حق را که سبب هدایت مردم بود و آنان را به رحمت و رضوان الهی میرسانید پنهان میکردند.

آنان به این مسئله توجه نمیکردند که ثروت و متاع دنیا و ابزار مادی به هر مقدار باشد در برابر دین فروشی آنهم دینی که ضامن نجات انسان در دنیا و آخرت است و نیز در مقابل کتمان حقایق کتابهای نازل شده بیارزش و بسیار اندک است و در این خرید و فروش خسارتهای غیرقابل جبران وجود دارد.

خداوند مهربان براساس رحمت و لطفش، و به منظور حفظ سلامت و صحت بدن و روان انسان و رعایت مصالح حیات بشری در کتابهای آسمانی حلال و حرام را بیان کرد، ابلاغ حلال و حرام الهی در هر روزگاری بر عهده عالمان و آگاهان به آیات کتاب خداست، و توده مردم برای شناخت حلال و حرام جز این راهی ندارند، ولی با کمال تأسف عالمان یهود و نصاری علاوه بر کتمان آثار نبوت رسول اسلام، و مانع شدن از مسلمان شدن عوام یهود و نصاری فقط و فقط به انگیزه هواهای نفسانی خویش، و طمع به ثروت مردم، و جذب و جلب هواهای عوام و متنفذین و قدرت مندان حلال و حرام را ناگفته گذاردند، یا به تحریف مقررات حق دست زدند یا کتمان نمودند، اینان هرچه به دست آورند که جز ثمن قلیل و متاع اندک چیزی نبود، در برابرش رضایت خدا و سعادت ابدی

ص:۲۳۷

را از دست دادند، و سعادت خلق خدا را در برابر هواهای بت صفت خویش قربانی کردند.

«این بزرگ منشان که به عنوان دین، حدود حلال و حرام را کتمان مینمایند و مردم را سرگردان و منحرف میسازند، چون خود کانون هواها میباشند، و دین حق را حرفه خود و کالای زندگی نمودهاند، و با این روش انحرافی فطرتشان خاموش و درونشان تیره و دوزخی گردید، هرچه در این معامله خطیر بیندوزند و بخورند مایه ذخیرهای و هیمه چنین دوزخی خواهد شد:

أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا ٱلنَّارَ

قید و ظرف فِي بُطُونِهِمْ و جمع آن چنین انبار عمیق و درونی و تودرتوی دوزخی را مینمایاند» که سراسرش پر از آتش است و این نابکاران به جرم عظیم کتمان آیات حق باید شکم خود را از آن پر کنند!

علمای یهود و نصاری به خاطر هوای نفس و روح مادی گری در مورد ارزش گزاری به متاع دنیا دچار انحراف فکری بودن، انحرافی که فضای سیاه و ظلمانی و شیطانی آن تا این زمان بر فکر بسیاری از مردم دنیا سایه انداخته و در آینده هم ادامه دارد، و براین اساس زمینه دین فروشی و کتمان حقایق در آنان فراهم آمد، و خود و بسیاری از مردم زمان خویش و روزگاران خود را به تباهی کشیدند و در سعادت را به روی خود و مقلدانشان بستند.

اگر متولیان تبلیغ دین، و آنان که در این زمینه مسئولیت خطیری برعهده دارند حریص به دنیا و دلبسته به پول و ثروت نباشند، یقیناً چنین خطری که دور نگاه داشتن مردم از حقایق الهیه باشد پیش نمیآید.

چهرههای مخلص و دلسوز، و آنان که برای نجات امت، و سعادت ملت دغدغه دارند، و قلبشان برای رهائی انسان از قیود شیطانی میطپد در هر شرایطی

گرچه خود به مضیقه مالی گرفتار آیند، یا جانشان در معرض خطر قرار گیرد از اعلام مسائل دین و حلال و حرام الهی دریغ نمیکنند و در این زمینه از قلدران و زورگویان و ثروتمندان حرفهای نمیهراسند.

جمله مٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ پس از ثَمَناً قَلِیلاً دلالت قطعی بر این حقیقت دارد که ثروت تحصیل شده از راه دین فروشی و کتمان حقایق آتشی است که دین فروشان آن را بلعیده به شکم فرو میریزند، و این آتش از باب تجسم عمل که در آیه ۲۵ سوره بقره بسیار مفصل و مشروح و مستدل و استوار بحث شد در قیامت ظهور عینی خواهد کرد.

خداوند مهربان که رحمت واسعهاش نسبت به کل شیئ فراگیر است در قیامت با این خائنان دین فروش که وجودشان مانع قرار گرفتن بندگان در صراط مستقیم بود سخن نمیگوید وَ لاٰ یُکَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ و این عدم سخن گفتن دلالت بر خشم و غضب حضرت حق از آنان دارد، و نوعی اهانت و استخفاف به آنان است که حکایت از عذاب سخت روحی نسبت به آنان دارد.

آنان تا ابد از مغفرت حضرت رب العزه که سبب پاک شدن از گناهان و تزکیه وجود انسان از معاصی است محروماند، و از مفهوم آیه شریفه استفاده میشود که عالمان و آگاهان و دانشمندان متعهد و دلسوز جامعه از تزکیه برخوردار و در قیامت مورد سخن گفتن حضرت حق هستند و مورد لطف و رحمت ویژه پروردگارند.

چه معامله و بیع و شرا و خرید و فروش خسارت باری است که هدایت و دین فروخته شود و به جای آن ضلالت و گمراهی ابتیاع گردد، و مغفرت از دست برود و در برابر آن عذاب ابد خریده شود، اینجا باید از صبر و تحمل دوزخیان که بخشی از آنان عالمان دین فروشاند در برابر عذاب دوزخ که در

دعای کمیل آمده همه آسمانها و زمین در برابرش مقاومت ندارند شگفت زده شد

فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَى اَلنّٰارِ

«اینان که شریعت و کتاب نازل شده صعود دهنده را کتمان و دگرگون میکنند، و به خود و هواهای خود میگرایند و روی خود و خلق خدا را در این دنیا از سخن خدا بر میگردانند در روز قیامت که حجابها و موانع از میان میرود، خداوند با آنان روی سخن ندارد، و هر کس روی به سوی خدا و سخن حق و خدائی دارد از آنان روی میگرداند، و چون قابلیت رشد و تزکیه روحشان تباه گشته، خداوندی که هر مستعدی را پاک مینماید و رشد میدهد آنان را تزکیه نمیکند و به پستی شان میبرد

يُكَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ . . . وَ لاٰ يُزَكِّيهِمْ و عذابی بس جانگداز دارند وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ اینان با علم و اختیار ضلالت را به جای هدایت و عذاب را به جای مغفرت گرفتند، به راستی با چه قدرتی عذاب گناهان خود و دیگران را تحمل میکنند فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَى اَلنّٰارِ؟ !

ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ. . . ذلک اشاره به مجموع عواقب سنگین و عذابهای کتمان است که شگفت آور و برای مردمی، به دور از باور میباشد.

این آیه رازی را بیان میکند تا شاید چنین عواقب و آثار به ذهنها نزدیک شود و باور آورد: این عاقبتها و آثار برای آن است که خداوند کتاب را به حق نازل کرده، حق نمودار واقعیت ثابت و اراده خداوند میباشد، و گرایش به آن گرایش به نظام هستی است، پس اگر حق کتمان یا تحریف شود حقوق خلق که مورد عنایت خاص پروردگار است دگرگون شده و راه تکامل بسته میشود، و این اصل و ریشه هر دگرگونی و گناه و عذاب میباشد، و نیز حق و عمل به آن

منشأ هماهنگی قوای نفسانی و قوای اجتماعی با نظام برتر است، همان نظامی که زمین و آسمانها و پدیدهها را برپا و هماهنگ نگهداشته، پس اگر با تحریف و کتمان، در کتاب که زبان حق است اختلاف راه یافت انسان از خود و افراد و اجتماع جدا میشود و همه با هم در این جهان هماهنگ ناهماهنگ و جدا جدا میگردند.

إِنَّ اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِي اَلْكِتٰابِ لَفِي شِقٰاقٍ بَعِيدٍ

خلاصه این آیات به صورت قیاس برهانی چنین است: کتاب به حق نازل شده، پس کتمان کتاب کتمان حق است، کتمان حق منشأ ناهماهنگیها و جدائیها و در نتیجه دوزخها و محرومیتها میگردد.» (۱)

### داستان زاهدان و قانعان

آنان که اهل زهد یعنی دوری کنندگان از گناهان و معاصی هستند، و به حلال خدا قناعت دارند، از وجود خود برای دنیا و آخرتشان خیر میبینند و برای دیگران هم منبع منفعت و سود میباشند و به سبب زهد و قناعتشان از دچار شدن به خسارتهائی که محصول معاصی است در امان به سر میبرند.

حکایت میکنند که حضرت ذوالقرنین بر قومی گذشت که دنیای حرام را رها کرده بودند، و قبر و مردگانشان را کنار خانههای خود قرار داده، و از گیاهان سالم زمین غذا پخته و تغذیه میکردند، و در گردونه طاعت و عبادت خدا قرار داشتند، ذوالقرنین دنبال بزرگ آنان فرستاد تا با او درباره زندگی پاکشان گفتگو کند.

بزرگ قوم گفت: مرا به ذوالقرنین نیازی نیست، ذوالقرنین خودش نزد آن بزرگ آمد و به او گفت چرا در میان شما طلا و نقره و ثروت جمع شده نیست؟



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۴۷.

پاسخ داد در میان ما عاشق و خواهان دنیا نیست، مادیات چیزی است که احدی از آن سیر نمیشود، بنابراین قوم ما به قناعت سیر هستند، ما قبور مردگانمان را درب خانهها قرار داده ایم تا مسئله مرگ و سفر به عالم آخرت را فراموش نکنیم، سپس جمجمه انسانی را روی دست گرفت و به ذوالقرنین گفت این جمجمه و سر شاهی از شاهان است که پیوسته به رعیت ستم مینمود، و از طریق ستم و حرام ثروت جمع میکرد، خدا به عمرش خاتمه داد و روحش را گرفت درحالیکه گناهان و ستم هایش در پروندهاش باقی ماند و همه ثروتش ازدست رفت، آنگاه جمجمه دیگری را نشان ذوالقرنین داد و گفت: این جمجمه سلطان عادلی است که به رعیت مهربان بود، خدا پس از پایان مهلت عمرش جان او را گرفت و در بهشت جای داد و به او رفعت درجه عنایت فرمود، سپس دست بر سر ذوالقرنین گذاشت و گفت سر تو کدام یک از آن دو سر است، ذوالقرنین به شدت گریست و به بزرگ آن قوم گفت: اگر در همراهی با من رغبت داری مملکت خود را در همه امورش با تو نصف کرده و وزارت حکومتم را به تو تسلیم مینمایم، آن مرد بزرگ گفت ابداً چنین کاری را نمیپذیرم، ذوالقرنین گفت: چرا این مرد بزرگ گفت: من حکومت و وزارت نمیخواهم؟ زیرا معنی نفی او این است که مردم به سبب مال و حکومت دشمن تو هستند، و همه جامعه به سبب قناعت عاشق من میباشند. (۱)به فرموده سعدی:

در گوشه قناعت نان پاره و پینه جج

در پیش اهل معنی بهتر ز صد خزینه ج

## تفسیر آیه ۱۷۷

### اشاره

ص:۲۴۲

---

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۳۴۹.

لَيْسَ اَلْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ اَلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةِ وَ اَلْكِتٰابِ وَ اَلنَّبِيِّينَ وَ آتَى اَلْمٰالَ عَلىٰ حُبِّهِ ذَوِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِيلِ وَ اَلسّٰائِلِينَ وَ فِي اَلرِّقٰابِ وَ أَقٰامَ اَلصَّلاٰةَ وَ آتَى اَلزَّكٰاةَ وَ اَلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذٰا عٰاهَدُوا وَ اَلصّٰابِرِينَ فِي اَلْبَأْسٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ حِينَ اَلْبَأْسِ أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُتَّقُونَ

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آوردهاند، و مال و ثروتشان را در حالی که دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و در راه آزادی بردگان میدهند، و نماز را با همه شرائطش برپا میدارند، و زکات میپردازند و چون پیمان میبندند به پیمان وفادارند و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند، اینانند که در دینداری و پیروی از حق راه صداقت پیمودند، و اینانند که اهل تقوا و پرهیزکاری اند.

## شرح و توضیح

آیه شریفه ویژگی مؤمنان باتقوا را در ده مورد بیان میکند، و آراستگان به این اوصاف را مؤمن صادق و اهل تقوا میشمارد، و با اشاره به این ده مسئله انحراف فکری و خطای عملی یهود و نصاری و تابعان آنان را که تصور میکردند و خیال میکنند رو به مشرق و مغرب آوردن و خواندن اذکاری چند ایمان واقعی و نیکی حقیقی است اعلام میدارد، تا بدانند بندگی حق و نیکی مورد نظر خداوند این نیست که آنان انجام میدهند، بلکه بندگی و نیکی آراسته بودن به سه حقیقت ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه است که در ده مورد در آیه شریفه مطرح است، کسی که از این سه اصل دور و محروم است، یعنی از ایمان به پنج حقیقتی که در آیه بیان شده و عمل صالحی که پایهاش انفاق و نماز و زکات است و از اخلاق حسنهای که دو مورد مهم آن وفای به عهد و صبر و استقامت در حوادث است توخالی است مؤمن صادق و متقی پرهیزکار نیست.

مسائلی از قبیل ایمان و نماز و زکات و پرداخت مال به اقوام و ایتام و تهیدستان و صبر در حوادث شرح و توضیحاش به ترتیب در آیات ۸۲ و۴۳ و۸۳ و۱۵۳ سوره مبارکه بقره گذشت، ولی بخاطر این که پارهای از این موارد و دیگر مسائل آیه شریفه نیاز به توضیح بیشتری دارد به خواست حضرت حق و به توفیق او که رفیق راه است به شرح و توضیحاش میپردازم.

آنچه را مورد بحث و شرح قرار میدهم عبارت است از ایمان، پرداخت مال در راه خدا، بردگان، زکات، وفای به عهد، و شما را به دیگر موارد بیان شده در آیه که شرحش در آیات گذشته گذشت ارجاع میدهم.

بی تردید «این آیه نمونه جامع و کامل تربیتی را نشان داده که: عقل به مرتبه ایمان رسیده، و ایمان منشأ انفاق و اقامه نماز و دادن زکات شده، و در میان ایمان و این اعمال خوی وفای به عهد و صبر در مصائب تکوین یافته، تا انسانی موزون و راست و متقی پدید آورده است، تربیت به هر معنا و به هر صورت جز این باشد ناقص و یک جانبه و ناهماهنگ میباشد، احکام و شرایع آسمانی مقدمه یا وسیله برای پرورش چنین انسانی است:

لَيْسَ اَلْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ. . .

پس از شخص مربّی خاتم و کامل آیا این آیه مصداقی بارزتر و جامع تر از امیرمؤمنان علی (ع) دارد؟»

### ایمان به خدا

مسئله ایمان به قیامت و فرشتگان و کتابهای آسمانی به ویژه قرآن مجید و نبوت پیامبران در آیات گذشته سوره بقره تا اندازهای توضیح داده شد لذا از پنج بخش مربوط به ایمان، بیش از پیش به مسئله بسیار مهم ایمان به خدا میپردازم:

انسان اگر عقل خود را به کار گیرد و با کمک این گوهر بینظیر خزانه هستی تا جائی که مسیر است، نگاهی اندیشمندانه به جهان خلقت و به موجوداتی که در دسترس اوست و به آفرینش خود بیندازد، یقیناً به این حقیقت مؤمن میشود

که جهان هستی و موجوداتش که براساس نظمی خاص به وجود آمـده و با تکیه بر نظم خاص ادامه حیات میدهند و هریک از کمترین ذره تا گستردهترین آسـمان با حسابی معین در جای خود قرار گرفتهانـد دارای موجدی عالم، عادل، حکیم، حسابگر، توانا، بصیر، کریم و مهربان است، و به هیچ عنوان نمیتوان پذیرفت که جهان خلقت با میلیاردها موجودات متنوع و گوناگون و رنگارنگش تصادفاً به وجود آمده و در گردونه این نظم ویژه شگفت انگیز قرار گرفته و بدون محرکی قدرتمند دارای حرکت اند.

اگر حرکت و نظم و قوانین حساب شـده، سـرمایه ذاتی موجودات بود بایـد همه موجودات از ازل میبودنـد، و تا ابـد هم بقاء و دوام داشتند، ولی برای همگان ثابت است که موجودات نبودند و به وجود آمدهاند، و دراین گردونه دنیائی و مادی برای آنها بقـاء و دوامی وجود نـدارد و روزی به کـام مرگ در میافتنـد، پس بایـد مـاورای وجود آنان قـدرتی باشـد که آنها را به وجود بیاورد، و سپس به هنگام سرآمدن مهلتشان آنها را از دایره حیات بیرون ببرد.

عقـل به همین مقـدار میتوانـد به درک حقیقت موفق شود، و از این که در فضـای علوم و معـارف مـاورای مـادی به جزئیات و حقایق لازم پی ببرد عاجزاست.

او نسبت به درک بخشـی از کلیـات و مقـدار انـدکی از جزئیات توانائی دارد، ولی قـدرت احاطه به همه حقایق هستی به ویژه احـاطه به مـاوراء طبیعت کار او نیست مگر این که در این زمینه احکام نورانی آسـمانی، و حقایق اصـیل دینی، و آئین جاودان الهی و اسلام ناب که در آیات قرآن و روایات صادره شده از اهل بیت طلوع دارد به کمک عقل آید و او را در درک صفات موجد جهان، و شئون او و نیز درک قیامت و فرشتگان و سایر حقایق یاری دهد.

ص:۲۴۵

اینجاست که اهل فضل و بصیرت میگویند عقل جز به حقایق نورانی شرع هدایت و راهنمائی نمیشود، و لطائف و اشارات و واقعیات شرع جز با نگاه عقل روشن نمیشود، عقل مانند پایه و شرع چون ساختمان و بناست، هنگامی که پایه نباشد بنا سرپا نمیشود و ثابت و استوار نمیگردد، و اگر بنا نباشد پایه را چه مکانیت و جایگاهی است؟

عقل هم چون چشم است، و شرع مانند شعاع و نور است، اگر شعاع و نور نباشد برای چشم سود و منفعتی نخواهد بود، لذا خدای مهربان از شرع و دین تعبیر به نور فرموده است:

قَدْ جٰاءَكُمْ مِنَ اَللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ (١۵) يَهْدِي بِهِ اَللّٰهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ اَلسَّلاٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ: (١)

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است، خدا به وسیله آن نور و کتاب کسانی را که از خوشنودی او پیروی میکنند به راههای سلامت راهنمائی میکند و آنان را به توفیق خود از تاریکیهای جهل، کفر، شرک و ظلم و نفاق به سوی نور معرفت، بصیرت ایمان و عمل صالح بیرون میبرد.

و نیز عقل مانند چراغ است و شرع مانند روغنی که به آن روشنائی میدهد و احتمالاً معنی نور علی نور (٢)در آیه شریفه سوره نور همین حقیقت باشد.

و به عبارت دیگر شرع عقل بیرونی و عقل شرع درونی است و این دو قدرت یار و کمک یکدیگر بلکه دو متحد باهم هستند، و چون شرع عقل بیرونی به حساب آمده خداوند در مواضعی از قرآن کافر را مسلوب العقل دانسته است:

صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ. (٣)



---

١- ١) - مائده ١۵- ١۶.

٢- ٢) - نور ٣۵.

٣- ٣) - بقره ١٧١.

و چون عقل شرع درونی به شمار آمده در وصف عقل فرموده:

فِطْرَتَ اَللّهِ اَلَّتِی فَطَرَ اَلنّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اَللّهِ ذٰلِکَ اَلدِّینُ اَلْقَیِّمُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لا یَعْلَمُونَ: (۱)

پـای بنـد بر سـرشت خـدا که مردم را بر آن سرشـته بـاش، برای آفرینش خـدا هیـچ گونه تغییر و تبـدیلی نیست، این است دین درست و استوار، ولی بیشتر مردم به این حقیقت معرفت و دانش ندارند.

خـدا عقل درون را در این آیه دین نامیـده و چون عقل بیرون و درون متحد باهم هسـتند نور علی نور فرموده یعنی: نور عقل و نور شرع، سپس فرموده:

«یهدی الله لنور من یشاء.»

خـدا هرکه را بخواهـد به سوی نورش هـدایت میکند، آری هر دو نور را از یک حقیقت و جنسـی متحد باهم به حساب آورده است، بنـابراین وقتی عقـل بـدون شـرع حرکت کنـد از دریـافت بیشتر حقایق عاجز میگردد، چنان که چشم بـدون بودن نور از دیدن اشیاء عاجز است. (۲)

#### نگاه عقل درونی به هستی

در سطور گذشته به این معنا اشاره شد که حرکت ذاتی موجودات و مواد و عناصر نیست، بلکه همه موجودات در حرکاتی که دارنـد محرک خـارجی پیشـتوانه حرکت آنهـاست و این حقیقتی است که عقـل هر انسـانی آن را درک میکنـد اما این که این محرک کیست و دارای چه اوصـافی است از حوزه نگـاه عقـل خـارج است، و وجود محرک و اوصـافش را بایـد عقـل بیرونی یعنی شرع مقدس و اسلام ناب توضیح دهد، که البته در فصل بعد به این مسئله اشاره خواهد شد.

ص:۲۴۷

---

۱- ۱) - روم ۳۰.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج ۱، ص ۱۸۷ باب اول.

برای اثبات وجود حق و ایمان به حضرت او به بیش از این مسئله کلی که در حوزه درک عقل است یعنی حرکت ذاتی موجودات نیست، بلکه حرکاتشان محرک خارجی دارد تکیه نمیکنم.

«طبیعی بودن حرکت برای ماده، به طوری که محرک خارجی در کار نباشد یک تئوری است که ثابت نشده است و صرف ادعاست که نیاز به دلیل دارد و دلیلی برای آن یافت نشده است.

اگر حرکت لازم ذات ماده باشد، محال است که از ماده جدا شود و بایستی سکونی در جهان یافت نشود، زیرا جدائی ذاتی از ذات محال است، چون جدائیاش ذات را نابود خواهد کرد.

امر طبیعی هیچ گاه از طبیعت جدا نمیشود.

آیا ممکن است نور، روشنائی نداشته باشد؟

پیدایش سکون در جهان نشان میدهد که حرکت، طبیعی ماده نیست و نیروئی که خارج از ذات ماده است محرّک ماده است.

چنانچه اگر سکون برای یک موجود طبیعی باشد، محال است که بر آن جنبشی عارض شود زیرا اجتماع ضدین میشود.

اگر حرکت ذاتی ماده باشد، یا تکاملی خواهد بود یا تناقصی، و به عبارت دیگر یا ماده همیشه در حال افزایش خواهد بود یا همیشه در حال کاهش.

اگر حرکت ماده افزایشی باشد باید هیچ گاه نقصی در جهان یافت نشود، با آن که نقص بسیار فراوان است، و اگر حرکت ماده، کاهشی و تناقصی باشد، بایستی پیشرفتی در جهان برای هیچ کس و هیچ چیز حاصل نشود، بایستی میلیونها سال باشد که ماده ازلی نابود شده باشد، زیرا کاستن در زمان بینهایت مساوی است با نابودی.

ص:۲۴۸

اگر حرکت برای ماده طبیعی باشد، بایستی یکنواخت باشد، بایستی دارای یک گونه حرکت باشد، چون سیر طبیعی هر موجود دوگونگی ندارد، ولی جهان از حرکتهای گوناگون پر است، بلکه یک پدیده جهانی دارای چندین گونه حرکت است.

درخت را بنگرید! تنهاش بالا میرود وریشهاش پائین میرود، شاخهها و برگها به چپ و راست میروند، تنه درخته از چند جهت بزرگ میشود حجمش افزوده میگردد، در مکان خود توسعه میدهد، بهار دارد، خزان دارد، برگ ریزان دارد، شکوفه دارد، رنگ میگیرد، زنگ میدهد، سبز میشود، سرخ میشود، رنگهای گوناگون پیدا میکند، پر رنگ میشود، کم رنگ میشود، هوا را میگیرد، نور را میگیرد، خاک را میگیرد، آب را میگیرد، چوب میسازد، برگ میسازد، گل میسازد، میوه میسازد، پوست میسازد، مغز میسازد، نورس را میرساند، ترش را شیرین میکند، کال را رسیده میکند، سفت میشود، سخت میگردد، شُل میشود، سست میگردد، اجزای درخت پیوسته در حال تحویل و تحول هستند، تنها در یک درخت این همه حرکت موجود است و بیش از این.

پس در همه جهان هستی، در پدیدههای گیتی، چندین گونه حرکت موجود خواهد بود!

اگر حرکت در جهان، گوناگون نبود، انسانی نبود، جانوری نبود، گیاهی نبود و گوهری نبود.

اگر حرکت گوناگونی نداشت، نادان دانا نمیشد و شاگرد استاد نمیگردید.

گوناگونی حرکت نشان میدهد که حرکت طبیعی ماده و ذاتی عنصر نیست.

اگر حرکت برای ماده طبیعی و ذاتی باشد، بایستی تضادی در حرکتها نباشد، در صورتی که عالم پر است از تضادها.

تضادها در اثر حرکتها پدید می‌آیند، یک موجود دارای حرکاتی متضاد است:

ایستاده مینشیند، و نشسته میایستد، لاغر چاق میشود، و چاق لاغر میگردد، مرده حیات پیدا میکند و زنده میمیرد.

تهی پر میشود، و پُر، تهی میگردد، تند، کند میگردد و کند، تند، سیر، گرسنه میشود، و گرسنه، سیر، تشنه سیراب میگردد و سیراب تشنه میشود، خوابیده بر میخیزد، و برخاسته میخوابد، تندرست بیمار میگردد و بیمار تندرست.

تضادِ در حرکت، نشان میدهد که محرک دیگری در کار است که خارج از طبیعت است، چون یک طبیعت نمیتواند دو ضد را به طور طبیعی در برداشته باشد، آتش نمیتواند گاهی سرد باشد و گاهی گرم، نور نمیتواند گاهی روشن کند و گاهی تاریک سازد.

اگر حرکت برای ماده طبیعی باشد، نبایستی جهشی در جهان پدید آید، نبایستی موجودی دفعی الحصول پیدا شود، نبایستی وضع ناگهانی پیش آید.

چرا؟ زیرا تدریج ذاتی حرکت است و حرکت بدون تدریج وجود ندارد.

البته حرکت سرعت و کندی دارد و تند و بطیئی میشود، ولی محال است بدون تدریج تحقق یابد.

جهش و دفعی الحصول بودن، پدیدههای ناگهانی بدون تدریج هستند و هر کدام از اینها ضد حرکت و با حرکت جمع نمیشوند، جهش که آمد، حرکت میرود، اگر حرکت باقی بماند جهش میرود، جهش با تدریج تضاد دارد، اجتماع دوضد در یک جا محال است.

ص:۲۵۰

اگر حرکت، ذاتی ماده باشد، بایستی در جهان، انواع گوناگون و اجناس رنگارنگ یافت نشود، زیرا ماده یک طبیعت است و هیچ طبیعتی در سیر طبیعیاش، تغییر طبیعت نمیدهد.

در گذشته یاد شد اگر حرکت لازم ذاتی و طبیعی ماده باشد، بایستی ذات ماده، هم محرک باشد و هم متحرک و این مستلزم اجتماع بود و نابود است.

زیرا محرک بخشنده حرکت است و بخشندگی، دارندگی است، و متحرک، گیرنده حرکت است و گرفتن از نداشتن است، پس ماده بایستی در ذات خود هم داشته باشد، هم نداشته باشد، هر یک از این فرنودها برای ما ثابت میکند که حرکت برای ماده ذاتی نیست، و نیاز به نیرویی دارد که حرکت را به ماده ببخشد و آن نیرو خارج از ذات مادّه است.

آن نیرو همان قدرتی است که خودش ماده را پدید آورده و جنبش را به او عنایت کرده است، چون ماده ازلی نیست و پدید آورنده دارد، موجود ازلی، موجودی است که ثابت و تغییر ناپذیر است. نمیزاید و زائیده نمیشود، دگرگونی در ذاتش راه ندارد، محتاج و نیازمند نیست، کاستی نمیپذیرد و افزایش نمییابد، همیشه فاعل است، و انفعال را در ذات او راه نیست، مؤثر است نه متأثر، اکتیو است، نه پاسیو، میان پر است نه میان تهی، حرکت برای آن مستحیل است، چون حرکت از فقدان گریختن و به سوی وجدان روی آوردن است.

موجود ازلی، هیچ گونه فقدان ندارد، سر تا پا وجدان است، پس ماده نمیتواند ازلی باشد، زیرا هیچ یک از این ویژگیها را ندارد، ماده تغییر پذیر است، میزاید و زائیده میشود، دگرگونی در پی دارد، محتاج و نیازمند است، کاستی میپذیرد و افزایش مییابد، میان تهی است نه میان پر، و حرکت دارد و در

جستجوی وجدان هاست، وجدانها را یکایک و پشت سرهم به دست میآورد و فقدانها را از دست میدهد.

و هر چه وجدان به دست آورد، باز هم میان تهی است، و نمیتواند خود را میان پر سازد.» (1)بی تردید عقل برای یافتن خالق هستی، و اثبات مالک جهان وجود، و سازنده موجودات که درک کلّی مسئله است توان و قدرت بیشتری در پیش رفتن در این راه باعظمت توحیدی را ندارد، در این نقطه معنوی است که شرع یا به عبارت دیگر اسلام ناب و آئین وحی شده از طرف خالق عقل به کمک عقل میآید و این عصاره وجود، و عالیترین نیروی باطنی انسان را یاری میدهد تا به درک اسماء حسنی و صفات علیا و حقایق جمالی و جلالی حضرت حق نایل آید و به این معنا برسد که ذات الله مستجمع جمیع صفات کمال و وجودی بینهایت، و بدون شریک و ضد وند، ولیس کمثله شیئی و ازلی و ابدی، و تنها مالک و فرمان روای هستی، و برپا کننده قیامت برای محاسبه اعمال بندگان، و خالق فرشتگان، و نازل کننده کتابهای آسمانی، و فرستنده پیامبران برای هدایت بندگان، و منبع رحمت واسعه و غفران و عفو و لطف و کرامت به عباد، و رزاق، و روزی بخش به همه موجودات عالم هستی و بپا دارنده خیمه حیات و خانه خلقت است.

گردش در چمن افسردگی را میبرد و دل را باز میکند چرا؟

چون گیاهان، اغلب رنگ سبز دارند، اگر همه گیاهان به رنگ سرخ میبودند، گردش در چمن، در باغ و چنگل فرح بخش نبود، بلکه برای اعصاب زیان داشت، آیا اگر نباتات سیاهرنگ مینمودند افسردگی را میبردند؟ یا آن که دل

ص:252

---

1- 1) - نشانه هایی از او 515.

مردگی میآورند؟ آیا بشر در این هنگام تفریح گاهی داشت؟ آیا دلتنگی بشر دائمی نمیشد؟ اگر رنگ همه گیاهان زرد میبود و منظره پائیز همیشگی بود بشر چه میکرد؟

اگر گیاهان همه سپید رنگ بودند، دیگر چشمی صحیح و سالم یافت میشد؟ شما نمیتوانید، برای مدتی به بیابانی پر برف نگاه کنید، رنگ سپید برف، چشم شما را میزند، پزشکان برای زندگی در برف عینک مخصوصی را برای چشم لازم میدانند.

آیا انتخاب رنگ سبز برای گیاهان، در میان رنگها نشانه عقل و حکمت سازنده گیاهان نیست؟

او گیاهان را برای زندگی و نشاط بشر آفریده است.

اگر گیاهان به رنگ دیگر میبودند، نقص غرض در خلقت آنها پیدا میشد، پس سازنده گیاه و انسان یکی است که داناست، تواناست، مهربان و حکیم است. (۱)۷۲٪ از کره زمین را آب فرا گرفته است، آنجا که دریاها و اقیانوسها را تشکیل میدهد. ۲۸٪ از کره زمین خاك و خشکی است که قارههای پنج گانه زمین از آن تشکیل میشوند.

آب دریاها و اقیانوس ها، مادر بارانها و برفهای زمین هستند، چون بر اثر تبخیر آنها باران و برف پدید میآید و این درست به مقدار احتیاج زندگان زمینی است.

اگر وضع کره زمین برخلاف این بود چه میشد؟ اگر ۲۸٪ سطح آن، آب بود و ۷۲٪ خاك بود، باران و برف یک سوم میشدند، اگر آب و خاك در زمین به نسبت پنجاه پنجاه بود، باران و برف از نصف مقدار موجود، کمتر بود، سطح زمین تبدیل به بیابانی خشک و صحرائی سوزان میگشت، نه گیاهی در آن می



---

۱- ۱) – نشانه هائی از او ۶۷.

روئید و نه مرغزاری خرّم در آن یافت میشد، نه باغی و نه بوستانی دیده میشد، نه محصولی بود و نه مزروعی، نه بیشهای بود و نه جنگلی که انسانها و جانوران از آنها تغذی کنند، تشنگی و گرسنگی همگان را فرا میگرفت و همه نابود میشدند و جانداری در روی زمین باقی نمیماند. (۱)ای اهل عقل و خرد آیا برای باور کردن او و این که جهان هستی دارای کارگردان است بهتر از این نشانهای برای او میخواهید که در میان هزاران نسبت میان آب و خاک، نسبتی را آورده که دهنده حیات است؟ آیا بهتر از این گواهی برای دانائی او، توانائی او، مهربانی او، میخواهید اگر انصاف حکومت کند نه

مردم میگویند: باران میآید، برف میآید، ولی حقیقت حال چنین نیست، باران نمیآید، برف نمیآید، نیروی جاذبه زمین است که بارانها را به سوی خود میکشد و برفها را از بالا به سوی خود سرازیر میکند.

اگر زمین بارانها و برفها را نمیتوانست جذب کند، آنها در فضا میماندند و همان جا پخش میشدند، آیا در این صورت جانداری در زمین یافت میشد؟ آیا اگر جانداری یافت میشد میتوانست زیست کند؟ چه کسی به زمین جاذبه داده است؟ او، نیروی جاذبه زمین نشانه عقل او، حکمت او، دانش او، توانائی او، مهربانی او، به بشر است.

گودی اقیانوسها به هزاران متر میرسد، ولی نور خورشید، بیش از چهارصدمتر از سطح دریا پائین تر نمیرود، پس دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم میشود، گیاهان دریائی به طور معمول در بخش روشن دریا هستند، در اینجا پرسشی پیش میآید که ماهیانی که در بخش تاریک دریا زندگی

ص:۲۵۴

---

۱- ۱) - نشانه های از او ۶۹.

میکنند و از نور خورشید محروماند و برای فعالیتهای حیاتی به نور احتیاج دارند چه میکنند؟

آن هم ماهیهای نیرومندی که میتوانند صدها تُن سنگینی آب را تحمل کرده و در عمق دریا زندگی کنند.

ولی او این پرسش را پاسخ داده و این ماهیان هرچه نور بخواهند در اختیارشان گذارده است.

ماهیانی در آنجا آفریده که اشعه نورانی از خود پخش میکنند مانند کرم شب تاب در زمین و پشه نوری در هوا.

این ماهیان قعر دریا را روشن میکنند، در برابر دستگاه نور پاش آنها صفحه شفافی قرار دارد تا نور بهتر منعکس شود، این ماهیان نورافکن اقسامی دارند و دارای نورهای رنگارنگ هستند، از گروهی نور قرمز، از گروهی نور سبز، از گروهی نور زرد میتابد، عجب اینجاست که برخی دارای چراغهای متعددی هستند.

در پشت ماهی قزل آلای کف دریا از سر تا دُم دکمههائی است که مانند لامپهای کوچک نور میدهد.

ماهیان سیاه رنگی هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز رنگ روشن، دیده میشود، ستاره دریائی را از عمق نهصد متری بالا آوردند، نوری سبز رنگ و تند و درخشان به صورت پنج پره از بدنش تراوش میکرد.

این کارخانجات الکتریکی در پیکر این ماهیان در عمق دریا چگونه قرار داده شده؟ چگونه آب دریا این چراغها را خاموش نمیکند؟ لامپ این چراغها از کدام شیشه ساخته شده که فشار آب چهارصد متری آن را نمیشکند؟ حجم این کارخانجات الکتریکی چقدر است؟ مواد سوختنی آنها چیست و از میآید؟ چه

کسی آنها را به کار میاندازد و بر کار آنها نظارت میکند که از کار نیفتد؟ آیا ماده بیشعور میتواند تاریکی را از روشنائی تشخیص دهد تا برای تاریکی چراغی درست کند؟ (۱)غذائی که خورده میشود، دارای موادی گوناگون و اجزائی مختلف است، اعضای پیکر ما نیز گوناگون و مختلف هستند و هر عضوی از آنها غذائی مخصوص به خود لازم دارد و غذای این عضو به درد آن عضو نمیخورد.

غذائی که وارد پیکر انسان میشود، تجزیه میگردد، به رنگهای گوناگون در میآید، غذای هر عضوی درست میشود و خدمت آن عضو تقدیم میگردد تا ایشان میل فرموده، نقیصهای را که بر اثر حرارت غریزی برای ایشان پیدا شده جبران کنند.

در این پیکر کوچک، چند کارخانه شیمیائی و مکانیکی و چند آزمایشگاه موجود است؟ مهندسان و کارگران این دستگاهها کیانند و چند تن هستند، متخصصان این دستگاهها در کدام دانشگاه تحصیل کردهاند و هرگز اشتباه نمیکنند و هیچ یک از تجزیههای آنها خطا نمیشود و همه مواد را میشناسند؟

مأموران ایصال غذا به هر عضو چگونه اشتباه نمیکنند که غذای این عضو را به عضوی دیگر بدهند؟

این اعضاء چگونه غذای خود را میشناسند که غذائی دیگر را نمیخورند؟

اینها پرسشهائی است که همه کس از پاسخ آنها ناتوان است، پاسخ قطعی آن است که سازندهای دانا و گردانندهای بسیار توانا همه این کارها را انجام میدهد، کارهائی که عقل و علم بشر در برابر انجام دهندهاش سرتعظیم فرود میآورد. (۲)



---

۱- ۱) - همان مدرک ۷۶.

۲- ۲) - همان مدرک ۵۸.

راستی انسان وقتی با کمک عقل به اندیشه و تفکر در جریانات شگفت آور آسمانها و زمین، و گیاهان، و حیوانات و آفرینش خودش برخیزد به این نتیجه میرسد که هستی با همه موجوداتش و با همه فعل و انفعالاتش و با همه اوضاع و احوالش و با همه شگفتی هایش دارای خالقی قدرتمند، حکیم، توانا و داناست.

عقل بیش از این اشراف و احاطه و سیطره به این حقیقت و دیگر حقایق به ویژه حقایق ماورای طبیعت ندارد، دین برای کمک به عقل جهت کامل نمودن حوزه فعالیتش از جانب خداوند مهربان تشریع شد، تا روغنی برای برافروخته شدن نور آن در اوج رفعت و کمال باشد، و بتواند با کمک آن به حقایق بیشتر و درک جزئیات حقایق، و احاطه بر واقعیات، و لمس شئون حق و نهایتاً ایمان و یقین به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه برسد.

انسان با کمترین توجهی به کمک عقل و فطرت، و با اندک نگاهی به موجوات اطرافش، و با کمی تأمل در حوادث و جریانات طبیعی به این حقیقت میرسد که هیچ شکی در این مسئله نیست که جهان هستی صانع و خالق دارد، که در همه شئون یکتا و بیشریک است، چنان که پیامبران الهی به امتهای خود گفتند:

أَ فِی اَللّٰهِ شَکٌّ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۱)

آیا در وجود خدا که آفریننده آسمانها و زمین است شکّی هست؟

حضرت حق در آیات قرآن برای برطرف کردن پرده غفلت از بسیاری از موجودات به عنوان نشانههای وجود خود و قدرت و حکمتش نام میبرد، و مردم را برای ایمان به حضرتش به علم و تعقل و تفکر و تفقه و تدبر میخواند،



---

۱- ۱) - ابراهیم ۱۰.

در این زمینه به آیات شریفه سوره مبارکه انعام ۹۵-۹۹ و سوره یونس آیات ۵-۶ و سوره رعد آیه ۳و۴ و سوره نحل آیات ۶۶-۶۹ و سوره نحل آیه ۷۹ و سوره روم آیات ۲۰-۲۵ و سوره نوح آیات ۱۷ و ۱۸ و سوره واقعه آیات ۵۸-۵۹-۷۳ و سوره نبأ آیات ۶-۱۶ مراجعه نمائید.

قرآن و روایات پس از بیان نشانههای حق به اوصاف آن وجود ازل و ابد اشاره مینمایند تا مطالعه کنندگان توحیدشان کامل و به گردونه ایمان و یقین درآیند.

مسئله وجود خدا چنان روشن و معلوم است که صاحب نظران پاک دل و عارفان سالک، و عاشقان واله میگویند: تصدیق و اقرار قلبی به وجود خدا حقیقتی فطری است و نیاز به دلایل پیچیده فلسفی و براهین سنگین علمی ندارد، لذا مردم را میبینی که در پیش آمدهای مهم و حوادث سخت به حسب فطرت خویش بر حضرت الله، آن قدرت بینهایت و حلّال مشکلات تکیه میکنند، و از طریق غریزه طبیعی و حقیقت باطنی به مسبب الاسباب، و آسان کننده امور سخت توجه مینمایند گرچه تفصیلاً و مشروحاً از اوصاف و شئون او خبر نداشته باشند و در این زمینه به درک کامل حقیقت نایل نشده و به معرفت لازم آراسته نباشند.

در قرآن مجید آمده: اگر از مشرکان و هر غافل و بیخبری بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده با زبان عقل و دل و لسان فطرت و طبیعت درون میگویند: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ (۱)در تفسیر امام

ص:۲۵۸

۱- ۱) - لقمان ۲۵.

عسگری این روایت جالب که بیان کننده توجه فطرت و طبیعت و عقل انسان به خداست نقل شده است:

از حضرت صادق (ع) درباره خدا سئوال شد، حضرت به پرسش کننده فرمود: ای بنده خدا تاکنون سوار کشتی شده ای؟ گفت: آری فرمود آیا کشتی تو در حالی که کشتی نجات نبوده درهم شکسته؟ گفت آری حضرت فرمود: در آن حال قلب تو به این حقیقت توجه نموده که در این موقعیت چیزی هست که تو را از دام هلاکت برهاند؟ گفت: آری حضرت فرمود همان چیزی که قلب تو متوجه آن شده خداست که قدرت دارد تو را نجات دهد درحالی که هیچ نجات دهندهای نیست، و توانائی دارد به فریادت برسد، درحالی که در آن موقعیت هیچ فریادرسی نیست. (۱)برخی از اهل حال در توضیح آیه شریفه أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ (۲)

می گویند: این پرسش در حقیقت پرسش از عقل و فطرت باطنی انسان است، که عقل و فطرت جز این که پاسخ گویند آری پروردگار ما توئی پاسخی دیگر ندارد.

سرشت همه انسانها بنابر آیات قرآن مجید سرشت توحیدی است و این مسئله برای رسول الهی که آگاه به همه حقایق بوده در مرحلهای از وضوح و روشنائی قرار داشت که فرمود:

«لاتضربوا اطفالکم علی بکائهم فان بکائهم اربعه اشهر شهاده ان لااله الاالله، واربعه اشهر الصلاه علی النبی وآله (ص) ، واربعه اشهر الدعاء لوالدیه:» (۳)

ص:۲۵۹

---

۱- ۱) - معانی الاخبار ۴۵.

۲- ۲) - اعراف ۱۷۲.

۳- ۳) - توحید صدوق ۳۴۳- کافی، ج۶، ص۵۳.

فرزنـدانتان را به خاطر گریه کردنشان نزنید، زیرا چهار ماه گریه آنان شـهادت به وحدانیت خداست، و چهار ماه درود بر من و آل من، و چهار ماه دعا برای پدر و مادر است.

در حدیثی مشهور از رسول خدا نقل شده:

«کل مولود یولد علی الفطره. . .» (۱)

هر مولودی براساس فطرت و توحید متولد میشود.

## وحدانیت حق

نظـام هسـتی و اتصـال جریانـات خـانه خلقت به صورت حلقههـای به هم پیوسـته، نشـان میدهـد که صـانع مصـنوعات و خـالق مخلوقات یعنی حضرت الله یکی است و برای او به هیچ عنوان شریکی وجود ندارد، «اشهدان لاالهالاالله وحده لاشریک له.»

قرآن مجید میگوید اگر کنار خدا خدائی دیگر بود تجلی وحدت در نظام آفرینش طلوعی نداشت:

وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلاَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اَللّٰهِ عَمّا يَصِفُونَ: (۲)

و هیـچ معبـودی همراه او نیست [اگر جز الله معبـودی بـود] در این صورت آن معبود دیگر برای این که به تنهـائی و مسـتقل از دیگری تـدبیر امور کنـد آفریـدههای آفریـدههای خود را به خود میبرد و از تصـرف معبود دیگر خـارج مینمود، و بر یکـدیگر برتری میجستند، خدای واحد و بیشریک و همراه پاک و منزه است از آنچه مشرکان او را به آن توصیف میکنند.

آری تعدد صانع اقتضا دارد که مخلوق هر یک از دیگری تمیّز داشـته باشد، و هر کدام در جهان داری مسـتبد به رأی باشـند و نهایتاً میانشان جنگ و درگیری و غلبه بر هم واقع شود، چنان که اخلاق ملوک دنیاست و در نتیجه در کلّ آفرینش

ص:۲۶۰

---

۱- ۱) - توحید صدوق ۳۴۱.

۲- ۲) - مؤمنون ۹۱.

فساد و بهم خوردگی پیش آید، ولی نظام متین و محکم و استواری که میلیاردها سال است بر جهان حکومت میکند، و کمترین اثری از فساد در مجموعه هستی دیده نمیشود.

دلالت دارد که خالق و حاکم و مدبر و کارگردان هستی یکی است، و ذره ذره عالم خلقت بر وحدانیت او گواهی میدهد.

هر گیاهی که از زمین روید جج

وحده لاشریک له گوید جاز حضرت صادق (ع) پرسیدند:

«ماالدلیل علی ان الله واحد؟ قال: اتصال التدبیر وتمام الصنع کما قال عزوجل: لوکان فیهما آلهه الاالله لفسدتا:» (۱)

بر وحدانیت خدا چه دلیلی است؟ حضرت فرمود ارتباط و اتصال واحد در همه نظام آفرینش و کمال خلقت، در این زمینه خدای عزوجل فرموده: اگر در سماوات و زمین دو معبود وجود داشت، و غیر از خدا خدائی دیگر بود همه آسمانها و زمین فاسد و تباه میشدند.

امیرمؤمنان در وصایایش به فرزند با کرامتش حضرت مجتبی فرمود:

«واعلم یابنی انه لوکان لربک شریک لاتتک رسله ولرأیت آثار ملکه وسلطانه ولعرفت افعاله وصفاته ولکنه اله واحدکما وصف نفسه، لایضاده فی ملکه احد. . .» (۲)

پسرم بدان اگر برای پروردگارت شریکی بود، رسولان آن شریک به سویت میآمدند، و قطعاً آثار مملکت داری و سلطنتش را میدیدی، و کارها و صفاتش را میشناختی، ازاین که هیچ خبری از این امور نبوده و نیست روشن است که حضرت رب چنان که خود را وصف فرموده یکتا و واحد است، و احدی در جهانداریاش با او ضدیت ندارد.

### دورنمائی از صفات او

ص:۲۶۱

---

۱- ۱) - توحید ۲۵۴.

۲- ۲) - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

وجود مقدسش صمد است، یعنی همه موجودات آفرینش در نیازمندی خود رو به حضرت او دارند، و تنها اوست که قدرت بر رفع نیازمندی نیازمندان را دارد، برای او شبیهی وجود ندارد، و چیزی مانند او نیست، او سمیع و بصیر است.

سمیع است بدون ابزار شنوائی، بصیر است بدون ادوات و آلات بینائی، دوری صداکننده مانع از شنیدن او نیست، و تاریکی حجابی برای دیدن او نمیباشد، صدائی هر چند پنهان باشد از از مخفی نیست، و چیز دیدنی هر چند بسیار بسیار دقیق و ظریف باشد از دید او دور نیست، صدای آشکار و پنهان را میشنود، و آنچه زیر خاک هر کرهای است میبیند، حرکت ذرهای را در هوا که از هر بینندهای پنهان است میداند، خزیدن و ردّپای مورچه سیاه روی سنگ سخت خارا در شب تاریک و ظلمانی برای او معلوم است، از آن دقیق تر و پنهان تر هم در معرض مشاهده اوست، ذرهای در همه آسمانها و زمین از علم او پنهان نیست، آنچه را در زمین فرو میرود، و از زمین بیرون میآید، و هرچه از آسمان فرود میآید و به سوی آن بالا میرود، و آنچه در خشکی و دریاست میداند، برگی از درخت نمیافتد مگر آن که در علم او منعکس است.

میوههائی که از خوشهها و ثمراتی که از غلافها بیرون میآید برای او معلوم است، هیچ جنس مادهای حامله نمیشود، و حملش را به دنیا نمیآورد مگر این که میداند، به همه شئون جنین در شکم مادران و آنچه را رحم زنان میکاهد و یا میافزاید آگاه است، هر چیزی نزد او دارای اندازه معین و معلومی است، دانای به غیب و شهادت و مُلک و ملکوت و آشکار و پنهان میباشد، برای فرقی نمیکند که کسی گفتارش را آشکار کند یا پنهان نماید در هر صورت به آن گفتار عالم است، راه پیمائی راه پیمان در روز، و حرکات مخفیانه روندگان در شب را میداند، خطورات ذهنی و اندیشههای قلبی هر کس برای حضرتش معلوم است، در ملک و

ملکوت جریانی واقع نمیشود مگر این که خبرش نزد اوست، پیش روی انسانها را تا انتهای نظام خلقت دنیا و پشت سرشان را تا ابتدای آفرینش عالم است، به تمام شئون زمانی و مادی و وزن و حجم و کیفیت و کمیت همه موجودات آگاهی دارد، او لطیف و خبیر، رحیم و کریم، غفور و ودود، و علیم و شکور است.

قدیمی است ازلی، و باقی دائمی است، زندهای است بیمرگ، پابرجائی است که چیزی از دستش نمیرود، چرت و خواب او را نمیگیرد، نمیزاید و زائیده نشده، هیچ کس در ذات و صفات هم کفو او نیست، عقول و افکار به درک ذاتش نمیرسند، چشمها که فوق العاده محدودند او را نمیبینند، ذاتش منزه از مکان، جهات، زمان و حرکات است، از اتحاد با چیزی و از حلول و تغییر و افول منزه است، دائمی است که ضدی ندارد، حقی است که فساد و بطلان را در او راهی نیست غیر حضرت او ناقص و عاجز و محتاج است، صفاتش عین ذات است و میان ذات و صفات دوئیتی وجود ندارد.

کار قبیح و زشت انجام نمیدهد، بر ترک قبیح قادر است، و به انجام قبیح نیازی ندارد، اگر عمل زشت انجام دهد اطمینان به وعده و وعیدش، و اتکاء به انبیا و رسولانش از میان میرود، او ظالم به بندگان نیست، برای بندگانش راضی به کفر نمیباشد، وعده خلافی ندارد، آنچه انجام میدهد فقط براساس عدل و حکمت و مصلحت است، اگر چه در این زمینه از جهانیان بینیاز است، او نسبت به بندگانش مهربانترین مهربانان است، از پی رحمتش بندگان را هدایت میکند، و براساس رحمتش آنان را مجبور به گناه نمیکند.

حضرت باقر (ع) میفرماید در تورات موسی است:

«یاموسی انی خلقتک واصطفیتک وقویتک وامرتک بطاعتی، ونهیتک عن معصیتی فان اطعتنی اعنتک علی طاعتی وان عصیتی لم اعنک علی معصیتی، ولی المنته علیک فی طاعتک، ولی الحجه علیک فی معصیتک لی:» (۱)

ای موسی تو را آفریدم و انتخاب کردم و نیرو دادم و به طاعتم فرا خواندم و تو را از عصیان نسبت به خود نهی نمودم، اگر مرا اطاعت کنی تو را بر طاعتم یاری میدهم، اگر از من سرپیچی نمائی تو را بر معصیتم یاری نمیدهم، در طاعتم بر تو منت دارم و نسبت به معصیت از خواسته هایم بر ضد تو دلیل و برهان دارم.

برای درک صفات و شئون حضرت حق جهت طلوع ایمان به حق و تحصیل یقین و آراسته شدن به نیکی حقیقی پس از آیات کتاب خدا و روایات به دعای جوشن کبیر، دعای کمیل، دعای عرفه و دعای ابوحمزه ثمالی مراجعه کنید، تا معارف الهیه و اسلام ناب و آئین الهی برای درک حق و توحید او و شناخت صفاتش به عقل شما یاری دهد، که بدون کمک گرفتن از معارف اسلامی جز به درک کلی مسئله به حقیقت دیگر نایل نخواهید شد.

### پرداخت مال در راه خدا

خداوند مهربان از این که مردم فقط او را با نماز و روزه و حج و جهاد و سایر واجبات و مستحبات عبادت و بندگی کنند رضایت نداده، به مردم فرمان اکید در بسیاری از آیات قرآن و به زبان پیامبر و ائمه دستور شدید داده که با مال و ثروت خود از طریق زکات و خمس و انفاق و صدقه به انواع افراد مستحق حتی آنان که هم کیش مؤمنان و مسلمانان نیستند کمک کنند، و مشکلات مشکل داران را حل کرده، و از مضیقه و سختی و پریشانی نجاتشان دهند، تا با خدمت به خلق عبادت رب کامل گردد، و شایسته رضایت و جنت حق شوند.



---

۱- ۱) - امالی صدوق ۱۸۵.

بعضی از موارد مالی مانند زکات و خمس از واجبات، و پارهای از آنها مستحب و مستحن شمرده شده است

در این بخش مسئله پرداخت مال در عین این که اصل مال مورد علاقه و محبت مردم است، و دل کندن از آن برای هزینه کردن در راه خدا و پرداخت به طوایفی مانند: اقوام، ایتام، مساکین، از راه ماندگان، سئوال کنندگانی که از آبروی خود مایه میگذارند، و در راه آزادی بردگان نوعی عبادت و از مصادیق خدمت به خلق، و گره گشائی از مشکلات آنان است مورد شرح قرار میگیرد، تا به خواست حق در سطور بعد در رابطه با زکات و خمس بحث لازم بیاید.

قرآن مجید به طور مکرر به انفاق یعنی پر کردن خلأ زندگی مشکل داران البته با توجه به این که مکلّف زکات و خمس واجبش را پرداخته اشاره میکند و از مکلّف به تکالیف شرعیه میخواهد که به پرداخت زکات و خمس تنها قناعت نکند، بلکه از ثروتش تا جائی که میتواند در راه خدا بهره ببرد، و به ساختن قیامت آبادتر اقدام کند، و در اضافه کردن قروت و تکاثر با بخل ورزی از آن گول هوای نفس را نخورد، و به وسوسههای شیاطین آلوده به فریب نگردد، و در دام حرکات و حالات ابلیسی نیفتد.

فرار از انفاق و صدقه، و بخل ورزیدن از کمک و یاری به مردم در حقیقت شتاب گرفتن به سوی هلاکت به دست خویش، و محروم ماندن از رحمت و لطف و به ویژه محبت خداست، محبتی که مشتاقانه نیکوکاران را در آغوش میگیرد، به آیه زیر با دقت کامل توجه نمائید، تا این حقایق برای شما روشن گردد:

ص:۲۶۵

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکَمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اَللّهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ: (۱)

و در راه خدا از ثروت خود انفاق نمائید، [و با ترک این کار پسندیده، یا خرج کردن مال در راه نامشروع] خود را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که بیتردید خدا نیکوکاران را دوست دارد.

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّهٌ وَ لا شَفاعَهٌ وَ اَلْکافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ: (۲)

ای مؤمنان از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و فقط کافران و ناسپاسان ستم کارند.

آیه شریفه بخلورزان از انفاق را ناسپاسان ستمکار معرفی کرده، و این دلیل بر این است که هزینه کردن مال برای رفع مشکلات مردم نوعی شکر و سپاس، و نپرداختن آن نوعی ناسپاس و نهایتاً ستم کاری است.

وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَهٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اَللّهَ یَعْلَمُهُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ: (۳)

و هر نفقهای که انفاق کردید، و هر نذری را که بر عهده گرفتید یقیناً خدا آن را میداند، [در نتیجه فرمان بر را پاداش میدهد، و ستمکار به آیات خدا و حقوق مردم را عذاب میکند] و برای ستمکاران در قیامت هیچ یاوری نیست.

فَآتِ ذَا اَلْقُرْبیٰ حَقَّهُ وَ اَلْمِسْکِینَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِیلِ ذٰلِکَ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اَللّهِ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ: (۴)

پس با توجه به فراخ بخشی خدا در مال و ثروتت حق اقوام و خویشان، و مسکین و در راه مانده را بده، این انفاق برای آنان که خوشنودی و رضای خدا را میخواهند بهتر است، و اینان که از مال خود به بندگان خدا میپردازند همان رستگارانند.

ص:۲۶۶

---

۱- ۱) - بقره ۱۹۵.

۲- ۲) - بقره ۲۵۴.

۳- ۳) - بقره ۲۷۰.

۴- ۴) - روم ۳۸.

أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ اَلتَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَأْخُذُ اَلصَّدَقٰاتِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلتَّوّٰابُ اَلرَّحِيمُ: (۱)

آیا مردم ندانسته‌اند که فقط خداست که توبه را از بندگانش میپذیرد، و صدقات و مالی که به مستحقان میدهند از آنان دریافت میکند؟ و یقیناً خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است.

قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلرّٰازِقِینَ: (۲)

بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت میدهد و یا تنگ میگیرد، و هرچه را انفاق کنید «چه کم و چه زیاد» خداوند عوضی را جایگزین آن میکند، و او بهترین روزی دهندگان است.

حضرت باقر (ع) از پدرانش از علی (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«قراءه القرآن فی الصلاه افضل من قراءه القرآن فی غیرالصلاه وذکرالله افضل من الصدقه والصدقه افضل من الصوم والصوم جُنه:» (۳)

خواندن قرآن در نماز برتر از خواندن آن در غیر نماز است، و یاد و توجه به خدا بهتر از صدقه است و صدقه از روزه «مستحبی» بهتر است و روزه سپری در برابر آتش دوزخ است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ان العبد اذا مات قالت الملائکه: ماقدم وقال الناس: ما اخر؟ فقدموا فضلاً یکن لکم، ولاتؤخروا کلّا یکن علیکم، فان المحروم من حرم خیر ماله، والمغبوط من ثقل بالصدقات والخیرات موازینه، واحسن فی الجنه بها مهاده، وطیب علی الصراط بها مسلکه:» (۴)



---

۱- ۱) - توبه ۱۰۴.

۲- ۲) - سبا ۳۹.

۳- ۳) - بصائر الدرجات ۱۱.

۴- ۴) - بحار، ج۹۶، ص۱۱۴.

انسان هنگامی که میمیرد فرشتگان میگویند برای آخرتش چه سرمایهای پیش از خود فرستاد، و مردم میگویند: از او چه مال و ثروتی باقی ماند، برای خود سرمایه پیش فرستید تا پس از مردن از آن سود ببرید، و بار سنگین به جای مگذارید که به زیان شماست، محروم کسی است که از بهترین مالش یعنی مالی که باید هزینه خدا و رفع مشکلات مردم شود محروم بماند، و مورد حسرت مردم کسی است که ترازوی اعمالش به صدقات و کارهای خیر سنگین باشد، و به آن خاطر آسایشگاهش در بهشت نیکو، و بر اثر صدقات و خیراتش به خوبی از صراط بگذرد.

امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«ان فی الجنه لشجره یخرج من اعلاها الحلل، ومن اسفلها خیل بلق مسرجه ملجمه ذوات اجنحه لاتروث ولابتول فیرکبها اولیاءالله فتطیربهم فی الجنه حیث شاؤا، فیقول الذین اسفل فهم:

یا ربنا مابلغ بعبادک هذه الکرامه؟ فیقول الله جل جلاله: انهم کانوا یقومون اللیل ولاینامون، ویصومون النهار ولایأکلون، و یجاهدون العدو ولایجبنون ویتصدقون ولایبخلون:» (۱)

در بهشت درختی است که از بالاترین مرحله آن دُر و گوهر بیرون میآید، و از پائینترین بخش آن اسب خاکستری رنگ خارج میشود، اسبی زین کرده دارای دهنه بند، و صاحب بال، که نه سرگین میریزد و نه بول میکند، اولیاء خدا بر این اسب سوار میشوند و به هر جای بهشت بخواهند پرواز میکنند، آنان که مقامی پائین تر از مقام اولیاء الهی دارند از حضرت حق میپرسند چه عملی این بندگان والای تو را به این کرامت رسانید؟ خداوند میفرماید: شب را به عبادت بر میخاستند و نمیخوابیدند، روز را روزه میگرفتند و از خوردن امتناع میکردند، با دشمنان میجنگیدند و نمیترسیدند، و از مال و ثروت خود صدقه میدادند و بخل نمیورزیدند.

از رسول خدا روایت شده:

«الا ومن تصدق بصدقه فله بوزن کل درهم مثل جبل احد من نعیم الجنه:» (۲)

آگاه باشید هر کس صدقهای بپردازد، برای او از نعمتهای بهشت به وزن هر درهمی مانند کوه احد است.



---

۱- ۱) - امالی صدوق ۱۷۵.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص۱۱۵.

### اثر مثبت صدقه

امام صادق (ع) میفرماید: عیسی روح الله به گروهی گذشت که هلهله میکردند: فرمود: اینان را چه شده؟ گفتند: فلانه دختر فلان شب گذشته هدیهای برای فلان بن فلان فرستاده، عیسی گفت امروز هی هی و هلهله میکنند و فردا به عزا مینشینند، یکی از یاران گفت: چرا ای رسول خدا؟ فرمود برای این که همسر این خانواده امشب از دنیا میرود و به کام مرگ میافتد، عدهای گفتند خدا و رسولش در گفتار خود راست گویند و گروهی اهل نفاق گفتند فردا نزدیک است یقیناً خبری نخواهد شد.

چون صبح آمد، کنار آن خانه و نزدیک آن قوم آمدند، مشاهده کردن اوضاع و احوال عادی است و حادثهای پیش نیامده، به مسیح گفتند شما گفتی زن صاحب خانه میمیرد ولی نمرده! عیسی گفت: خدا آنچه بخواهد انجام میدهد، سپس فرمود: به سوی آنان برویم، همه حرکت کردند درحالی که برای رسیدن به آن خانه از هم پیشی میجستند، تا به درب خانه رسیدند و در زدند شوهر زن بیرون آمد، عیسی به او گفت برای من به خاطر ملاقات با همسرت اجازه بگیر، شوهر به میان خانه رفت و به همسرش خبر داد که روح الله و کلمه خدا با گروهی درب خانه هستند، زن خود را در پوشش و حجاب قرار داد، آنگاه عیسی وارد خانه شد و به او گفت شب گذشته چه عملی انجام دادی، گفت: من شب گذشته جز آنچه شبهای دیگر انجام میدادم کاری انجام ندادم، هر شب جمعه سائلی بدون این که چیزی به طلبد خود را در معرض کار خیر ما میگذارد، و ما هم آنچه او را سیر کند به او میدهیم و قوت لازم را به او میرسانیم، شب گذشته نزد من آمد، من سرگرم کارم بودم، و مشغلههای گوناگونی برای خانواده داشتم، او وقتی از خانواده خیری ندید فریاد زد کسی پاسخ نداد، دوباره فریاد زد ولی

پاسـخی نشـنید فریادش را مکرر کرد، وقتی صدایش را شـنیدم به صورتی ناشـناس برخاستم و همان گونه که در شبهای جمعه قوتی به او میرساندیم قوتی به او رساندم.

عیسی فرمود از جای نشسـتنت کناره بگیر، ناگهان ماری خطرناک هم چون شاخه خار گازگیرنـده از زیر لباس زن در آمـد و رفت، عیسـی فرمود به خاطر کاری که شب گذشـته در حق آن سائل کردی، خـدا این خطر را از تو برگردانیـد. (۱)امام صادق (ع) فرموده:

«ان الرب تبارک وتعالی ینزل کل لیله جمعه الی السـماء الـدنیا من اول اللیل وفی کل لیله فی الثلث الاخیر وامامه ملکان ینادی: هـل من تائب یتاب علیه، هل من مسـتغفر لیسـتغفر له؟ هل من سائل فیعطی سؤله، اللهم اعط کل منفق خلفا، وکل ممسک تلفا، فاذا طلع الفجرعاد الرب الی عرشه فقسم الارزاق بین العباد، ثم قال للفضـیل بن یسار، یا فضیل نصیبک من ذلک و هو قول الله:» (۲)

وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ اَلرّٰازِقِينَ. (۳)

خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه از اول شب فرمانش را به آسمان دنیا نازل میکند و در هر شب در یک سوم پایان شب، و دو فرشته پیشاپیش فرمان خدا فریاد بر میآورند:

آیا توبه کننـدهای هست که تو او را بپذیرند، آیا آمرزش خواهی هست تا او را بیامرزند، آیا خواهندهای هست تا خواسـتهاش را بدهند، خداوندا به هر انفاق کنندهای در برابر مالی که میدهد جایگزینی عطا میکند، و ثروت بخیل را به



---

۱- ۱) – امالی صدوق ۲۹۹.

۲- ۲) – تفسیر قمی ۵۴۱.

۳- ۳) – سبا ۳۹.

ورطه نـابودی بینـداز، چون صـبح طلوع کنـد، حضـرت حق براسـاس فرمـان روائی و حکومتش بر جهـان هستی ارزاق را میـان بندگان تقسیم میکند.

سپس حضرت صادق فرمود ای فضیل بن یسار نصیب تو از رزق تقسیم شده خداست که فرمود:

آنچه را از چیزی در راه خدا انفاق کنید او برای آن جایگزین قرار میدهد و حضرت حق بهترین روزی دهندگان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در مورد نزول آیات:

فَأَمّٰا مَنْ أَعْطیٰ وَ اِتَّقیٰ (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنیٰ (۶) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ (۷) وَ أَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَ اِسْتَغْنیٰ (۸) وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنیٰ (۹) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْریٰ (۱)

آمـده است مردی از قبیله انصار درخت خرمائی را در محوطه خانه مردی از اهالی مـدینه مالک بود، و گاه گاهی بـدون اجازه صاحب خانه برای دیدن نخله خرما به خانه او میآمد، صاحب خانه به رسول اسلام شکایت کرد، حضرت به مالک نخله فرمود: نخله خود را در برابر نخلهـای در بهشت به من بفروش گفت: نمیفروشم، فرمـود: در برابر بـاغی از بهشت به من بفروش گفت نمیفروشم و از نزد رسول خـدا بیرون شد، ابود حداح نزد مالک درخت رفت و آن را خرید، سـپس به محضـر پیامبر آمد و آن را به رسول خـدا واگـذاشت و گفت این نخله در برابر آنچه به آن مرد وعـده دادی و او نپذیرفت! حضـرت فرمود: برای تو در بهشت باغها و باغهائی است. (۲)حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«ان المعروف یمنع مصارع السوء، وان الصدقه تطعی غضب الرب:» (۳)

ص:۲۷۱

---

۱- ۱) - لیل ۵-۱۰.

۲- ۲) - تفسیر قمی ۷۲۸.

۳- ۳) - بحار، ج۶۹، ص۱۱۸.

بی تردید کار خیر، انسان را از افتادن در افتادنگاههای مصیبت بار مانع میشود، و صدقه خشم خدا را فرو مینشاند.

از رسول خدا روایت شده:

«الخلق کلهم عیال الله فاحبهم الی الله عزوجل انفقهم لعیاله:» (۱)

همه خلق روزی خور خدا هستند، محبوبترین مردم نزد خدای عزوجل کسی است که بیشتر به روزی خواران انفاق کند.

امام ششم از رسول خدا روایت میکند:

«کل معروف صدقه، والدال علی الخیر کفاعله، والله یحب اغاثه اللهفان» (۲)

هر کار خیری صدقه است، دلالت کننده به خیر مانند انجام دهنده خیر است، و خداوند به فریاد اندوهگین رسیدن را دوست دارد.

### راه محافظت از مال

حضرت عسگری (ع) از پدرانش از موسی بن جعفر روایت میکند که حضرت صادق همراه گروهی در راهی بودند که با آن گروه اموالی بود، گفته شد دزدانی مسلح در این راهاند، که جلوی مردم را میگیرند و اموالشان را میبرند، همه همراهان امام از ترس به لرزه افتادند، حضرت به آنان فرمود:

شما را چه میشود؟ گفتند: اموالی داریم که میترسیم دزدان مسلح از ما بگیرند، آیا این اموال را از ما قبول میکنی که نزد شما باشد، شاید بدانند مربوط به شماست دست از آن بردارند، حضرت فرمود شاید آنان غیر مرا هدف نداشته باشند، و امکان دارد اموال شما در نزد من در معرض تلف قرار گیرد، گفتند: پس چه کنیم آیا آنها ار زیر خاک پنهان نمائیم؟ حضرت فرمود: پنهان کردنش زیر خاک بدتر ازاین است که دست دزدان بیفتد، و چه بسا بیگانهای به آن دست یابد



---

۱- ۱) - قرب الاسناد ۷۵.

۲- ۲) - خصال، ج ۱، ص ۱۰۶.

و همه آنها را ببرد و شما به اموالتان نرسید، گفتند چه کنیم، فرمود: آن را به کسی بسپارید که حفظش میکند، و خطر را از آن دور مینماید، و رشدش میدهد، و هر واحدی از آن را از دنیا و هرچه در آن است بزرگتر میکند، سپس به شما باز میگرداند، و بر شما بیش از آنچه به آن نیازمندید میافزاید، گفتند او کیست؟ فرمود: رب العالمین، گفتند چگونه به او بسپاریم؟ فرمود: به تهیدستان و فقیران مسلمان صدقه دهید، گفتند: اکنون که نیازمندن مسلمان نزد ما نیستند، حضرت فرمود: ثلث آن را نیت کنید به تهیدستان دهید تا خدا دو سوم بقیه را از شر آنان که از ایشان میترسید حفظ کند، گفتند: نیت کردیم، حضرت فرمود: شما در امان خدا هستید به حرکت خود ادمه دهید.

قافله حرکت کرد، دزدان مسلح در برابر قافله ظاهر شدند، همه به ترس افتادند، امام فرمود چرا میترسید شما در امان خدا هستید، دزدان پیش آمدند و پیاده شدند و دست حضرت صادق را بوسیدند و گفتند شب گذشته پیامبر را خواب دیدیم، به ما فرمان داد خود را به تو معرفی کنیم، ما در محضر شما هستیم و در کنار شما و قافلهایم تا دشمنان و دزدان را از آنان برانیم، حضرت فرمود نیازی به شما نیست آن که شر شما را از ما برطرف کرد، شر دیگران را نیز برطرف میکند.

قافله به سلامت راه را طی کرد، و ثلث مال را صدقه داد، در تجارتشان سود فراوان بردند، به هر درهمی ده درهم نصیب آنان شد، و گفتند: چه بسیار بود برکت وجود حضرت صادق (ع) حضرت فرمود: شما به برکت معامله با خدا پی بردید، پس بر داد و ستد با خدا ادامه دهید. (۱)

ص:۲۷۳

---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۴.

## فرمان کریمانه حضرت رضا به حضرت جواد (علیهما السلام)

بزنطی میگوید: نامه حضرت را به حضرت جواد به این مضمون خواندم: ای اباجعفر به من خبر رسیده که وقتی برای بیرون رفتن از خانه سوار مرکب میشوی، غلامان تو را از درب کوچک خانه بیرون میبرند، این کار نتیجه بخل آنان است که از جانب تو خیری به کسی نرسد، به حقی که بر تو دارم از تو میخواهم که بیرون رفتن و ورودت جز از درب بزرگ خانه نباشد، و چون برای بیرون رفتن سوار میشوی با خود درهم نقره و دینار طلا بردار، آنگاه هیچ سائلی را محروم مکن، اگر عموهایت از تو درخواست داشتند که به آنان نیکی کنی کمتر از پنجاه دینار طلا به آنان مده، و افزون تر هم به اختیار خود توست، و اگر عمه هایت از تو درخواست عطا داشتند کمتر ازبیست و پنج دینار طلا به آنان مده، پرداخت بیشتر باز به اختیار توست، من میخواهم خداوند با انجام این بخشش تو را به مرتبه بلندی برساند، انفاق کن که خدا عنایت میکند، تنگدستی را بر صاحب عرش مترس. (۱)امام صادق (ع) از حضرت باقر و حضرت باقر از رسول خدا روایت میکند:

«ان الصدقه تزید صاحبها کثره فتصدقوا یرحمکم الله، وان التواضع یزید صاحبه رفعه فتواضعوا یرحمکم الله، وان العفو یزید صاحبه عزا فاعفوا یعزکم الله:» (۲)

صدقه به ثروت صاحبش میافزاید، پس صدقه دهید خدا شما را مورد رحمت قرار دهد، و فروتنی به صاحبش سربلندی و رفعت میافزاید، پس فروتنی کنید خدا شما را رحمت نماید، و گذشت به عزت صاحبش میافزاید، پس گذشت کنید تا خدا شما را عزت دهد.

امیرمؤمنان از رسول خدا روایت میکند:



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۸ بحار، ج۹۶، ص۱۲۱.

۲- ۲) - امالی طوسی، ج۱، ص۱۴.

«کل معروف صدقه الی غنی او فقیر، فتصدقوا ولو بشق تمره، واتقوا النار ولوبشق التمره، فان الله عزوجل یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه او فصیله حتی یوفیه ایاها یوم القیامه، حتی یکون اعظم من الجبل العظیم:» (۱)

هر کار نیکی نسبت به غنی یا فقیر صدقه است، پس صدقه دهید گر چه به نصف خرما باشد، و خود را گرچه به نصف خرما باشد از آتش دوزخ حفظ کنید، خداوند صدقه را رشد میدهد چنان که یکی از شما کره اسب یا شتر بچه را رشد میدهد، شما صدقه رشد داده را در روز قیامت دریافت میکنید تا جائی که از کوه بزرگ بزرگ تر است.

### خیر در برابر خیر

از حضرت رضا (ع) روایت شده: در بنی اسرائیل قحطی شدید پی در پی اتفاق افتاد، زنی بیش از یک لقمه نان نداشت، آن را در دهان گذاشت تا بخورد، فقیری فریاد زد ای کنیز خدا وای از گرسنگی، زن گفت در چنین زمان سختی صدقه دادن رواست، لقمه را از دهان بیرون آورد و به فقیر داد، زن فرزندی کوچک داشت که در صحرا هیزم جمع میکرد، گرگی رسید و طفل صغیر را با خود برداشت و برد، مادر به دنبال گرگ دوید، خداوند جبرئیل را مأمور نجات طفل فرمود، جبرئیل پسر بچه را از دهان گرگ گرفت و به سوی مادرش انداخت و به مادر گفت: ای کنیز خدا از نجات فرزندت راضی شدی، لقمهای در برابر لقمه ای. (۲)

### منافع عجیب صدقه

معلی بن خنیس میگوید امام صادق (ع) در یک شب بارانی از منزلش به قصد سایبان بنی ساعده بیرون آمد، من دنبال حضرت راه افتادم ناگهان چیزی از دست حضرت افتاد، حضرت گفت: بسم الله خدایا آن را به ما برگردان، جلو آمدم و



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۱۲۲.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ۱۲۶.

سلام کردم حضرت فرمود: معلّی گفتم بله فدایت شوم، حضرت فرمود با دست جستجو کن، آنچه یافتی به من بده، من نان زیادی را یافتم که روی زمین پخش شده بود، دانه دانه یا دو دانه دو دانه به حضرت میدادم، کیسهای که در اختیار حضرت بود پر از نان شد، گفتم: فدایت شوم کیسه را به من بده تا آن را بیاورم فرمود من به حمل این بار شایسته ترم ولی همراه من بیا.

به سایبان بنی ساعده رسیدیم، گروهی در خواب بودند، حضرت بالای سر هر کدام یک نان یا دو نان گذاشت تا نان آخرین نفر را که کنارش گذاشت برگشتیم، به حضرت گفتم اینان به تشیع معرفت دارند؟ فرمود نه اگر معرفت داشتند بر ما واجب بود که در نمک طعام هم با آنان مواسات کنیم، خداوند چیزی را نیافریده مگر این که برای آن خازنی هست که آن را خزینه میکند مگر صدقه، که خود حضرت حق متولی آن است، پدرم هر گاه صدقهای در دست سائل میگذاشت آن را بر میگرداند و میبوسید و میبوئید دوباره در دست سائل میگذاشت، چون صدقه پیش از آن که در دست سائل قرار گیرد در دست خدا قرار میگیرد، دوست داشتم خودم عهده دار پرداخت صدقه باشد چون خدا آن را مستقیماً به عهده میگیرد و پدرم نیز خود عهده دار پرداخت صدقه بود.

صدقه در شب غضب رب را مینشاند، و گناه بزرگ را از پرونده محو میکند، و حساب را آسان مینماید، و صدقه روز ثروت را رشد میدهد و به عمر میافزاید. (۱)

### انواع صدقه

ابن فهد حلی که از علمای برجسته و دانشمندان مشهور شیعه است میگوید: صدقه پنج نوع است:



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۱۲۷.

اول: صدقه مالی

دوّم صدقه آبروست و آن شفاعت کردن نزد مردم برای حل مشکلات مشکل داران است، پیامبر فرمود: بهترین صدقه، صدقه زبان است، گفتند یا رسول الله صدقه زبان چیست؟ فرمود: گفتاری که به آزادی اسیری منتهی شود، و خون انسانی در امان بماند، و خیری به برادر دینیات برسد، و رنج و مشکلی از او برطرف کند.

سوم: صدقه عقل و رأی است که عبارت از مشورت دادن است، رسول خدا فرمود با دانش خود به برادر دینی خویش صدقه دهید تا با این صدقه به مقصد مثبت راه یابد و نظری دهید که او را به صواب و برنامهای مفید رهنمون گردد.

چهارم صدقه زبان است و آن واسط شدن بین مردم برای خاموش کردن آتش اختلاف و اصلاح ذات البین است.

پنجم صدقه علم است، و آن بخشش علم به مردمی است که سزاوار آن هستند، و نشر و پخش آن به اهل استحقاق دانش است از رسول خدا روایت شده یاد گرفتن علم و یاد دادنش به مردم از موارد صدقه است و نیز آن حضرت فرمود: زکات علم یاد دادن آن به کسی است که آن را نمیداند. (۱)

## بردگان

برده گرفتن و برده داری برنامهای مربوط به هزاران سال پیش از طلوع اسلام بوده، و در فرهنگ ملتها به ویژه قلدران و زورگویان قانونی برای آزادی آنان وجود نداشت، انسان از اصل و اساس آزاد آفریده شده و باید آزاد زیست کند، و سلب آزادی از او عملی خلاف و کاری نادرست است.



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۹، ص۱۳۶.

هنگـامی که اسـلام طلـوع کرد، اصـل آزادی و اختیـار را اعلاـم نمـود و چـون دفعتـاً بـا فرهنـگ برده داری راهی برای مبـارزه نمییـافت، به تدریـج مردم را در این زمینه بیـدار کرد، و راه آزاد شـدن بردگان را به صورتهای گوناگون قانونی نمود، و به هر بهانه مثبتی راه آزاد شدن و آزاد زیستن بردگان را باز کرد.

آنان که جاهلانه به اسـلام تهمت میزنند که اسـلام ذاتا با برده داری موافق است، عقل خود آنان اسیر هوا، و نفس آنان گرفتار گنـاه، و وجودشـان در بنـد فرهنـگ شـیطان است، اگر عقل را آزاد کننـد، و نفس را پالایش نماینـد و از قیـد فرهنگ شـیطان درآیند، و با بینائی و بصیرت به مقررات آسمانی اسلام بنگرند، به این حقیقت واقف و آگاه میشوند که تنها فرهنگی که زمینه از میان رفتن بردگی را حاکم کرد اسلام است.

«اینان بدون دقت و مطالعه و به خاطر کوته فکری ممکن است قوانین مربوط به بردگان را در اسلام حمل به ناقص بودن قوانین اسـلامی کنند و بگویند: اگر دین اسـلام اصل آزادی را پذیرفته و آن را توسـعه داده، و به شدت به آزادی احترام گذاشته پس چگونه شیوه آقائی و بردگی را به یک باره الغاء نکرده و در شرایط محدودی آن را تأیید کرده است.

در پاسـخ این پرسـش لازم است مقـدمتاً یک مطالعه اجمالی در نظام بردگی که قرنها پیش از ظهور اسـلام در همه جامعههای بشـری رسوخ یـافته بود به عمـل آورد، تا معلوم گردد که اسـلام در این موضوع که یک باره نتوانست آن را الغاء نمایـد با چه مشکلاتی مواجه بوده، و تا چه حد میتوانسته است با آن مبارزه کند و با جنبه مثبت و طریق عملی به تدریج آن را حل نماید.

### عوامل بردگی

ص:۲۷۸

تا آنجا که تاریخ نشان میدهد، نظام بردگی و رقیت از همان مراحل اولیه تشکیل و پیدایش وضع اجتماعی در میان بشر پدید آمده و هزاران سال یکی از لوازم! و شئون اجتماعی! شناخته شده است.

و اینک عوامل آن را میتوان بدین گونه خلاصه کرد:

۱- تفاوت غیرقابل انکار قوای عقلی و جسمانی میان افراد، منتهی به اینجا شد که قدرتمندان ضعیفان را از راه مکر و خدعه و یا به طور قهر و اجبار به دلخواه و نفع خودشان به کار ببرند.

۲- خوی تبعیت و دنباله روی از افراد نیرومند، یک نوع حالت شبیه به غریزه است که در همه حیوانات در مراحل ابتدائی زندگانی، کمابیش وجود دارد، و انسان نیز از این قاعده مستثنی نمیباشد، و منشأ اصلی آن ترس از حوادث و آفات محیط، و احتراز از آسیب موجودات دیگر، و عجز از به دست آوردن غذا، و سایر نیازمندی هاست، که در هر دو صورت او را به جستجوی مأمن و پشتیبانی وادار کرده، آنگاه به حکم عادت به یک موجود طفیلی مبدل گشته و به تدریج حس استقلال را از دست داده است، و شخص حامی و پشتیبان نیز از این موقعیت سوء استفاده کرده و به صورت حاکم و ارباب درآمده است.

۳- جنگهای قبیلهای طبعاً متضمن تلفات نفوس از غالب و مغلوب میشده، و غالب به خیال خود نزدیکترین راه جبران خسارات خویش را در این دانستهاند که همه و یا عدهای از افراد مغلوب را به اسارت خویش در آورند و آنان را به کارهائی که بر عهده مقتولین قبیله خود بوده است بگمارند، و هم در جنگهای بعدی در صف مقدم از آنان استفاده کنند.

تا تکرار این عمل و اقتباس قبائل از یکدیگر رفته رفته «استرقاق» و تملک انسانها از حقوق مسلمه غالبین به شمار رفته و هنگامی که متجمعات بشری

توسعه یافت و قبایل به ملتها تبدیل شدند، این رویه هم به همان تناسب رائج گشت، چنان که هنوز هم به صورت «اردوگاههای کار اجباری و مستعمرات» بدون این که نام بردگی بدان گذارده شود ماهیت خود را حفظ کرده است!

۴- به نسبت توسعه دامنه اجتماع، روابط بین افراد و اصطکاک منافع نیز فزونی یافته، و دستاویزهای جدیدی که بعدها به صورت قانونی به خود به وجود آمد. مثلاً در مجازات سرقت، صاحب مال سارق را به بردگی خود کشانید: گفتند: کیفر دزد آن است که بردگی صاحب مال را قبول کند.

قَالُوا جَزٰاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزٰاؤُهُ (۱)

و هم چنین طلبکار، مدیون عاجز از ادای دین را تملک نموده، و در جنایت جرح و قتل، مُنجی علیه و یا ورثه او استرقاق قاتل را حق خود پنداشتند، و هر گاه کسی به یکی از این عناوین برده شناخته میشد، اولاد او نیز به همین سرنوشت محکوم بود و در ردیف بندگان در میآمدند، و رقیت یگانه ارثی بود که از پدر و مادر به فرزندانشان میرسید، و بدین عوامل نظام بردگی به طور روز افزون پیش میرفت تا آنجا که در میان ملل به اصطلاح متمدن دنیای قدیم رسماً مبنای طبقه بندی شد.

فلاسفه یونان معتقد بودند که بشر اساساً بر دو قسم هستند!

نخست آزادان و دوم بردگان و این نوع اخیر فقط برای خدمت کردن به نوع اول آفریده شده اند!



---

۱- ۱) ۱- یوسف.

ارسطو نظام بردگی را یکی از ضروریات مجتمع بشری دانست و گفت: در کارهائی که به نیروی جسمانی بیشتری نیاز دارد، باید دولت تنها از بردگان استفاده کند، نهایت آن که به بهبود زندگانی آنان هم توجه نماید!

از این جهت نظام طبقاتی یونان قدیم مقرر داشت: مشاغل اداری و مناسب دولتی و پارلمانی، از امتیازات یونیان اصیل، و در انحصار آنان باشد، و کارهای پست از قبیل زراعت و استخراج معدن و پل سازی و بارکشی و خلاصه کلیه اعمال شاقه بر عهده بردگان که غالباً از اسیران جنگی و یا از نسل آنان بودند محوّل گردد.

و اما رومانیها اساساً بردگان را به حساب یک فرد بشر که حق زندگی دارد و احساس درد و رنج میکند نمیآوردند و در نظرشان چیزی شبیه به متاع و کالا و آلت کار، بدون حس و اراده بود، و میبایست همه کارهای سنگین را حتی اگر فوق حد توانائیاش میبود انجام بدهد.

همزمان آن که آقای رومانی در سطح عالی زندگی قرار داشت و به عیاشی و میگساری و رقص و عشق بازی با پری رویان ماه پیکر سرگرم بود و یا در کاخهای مجلل در میان بستر قاقم و پرنیان تن آسائی میکرد، خیل بردگان در رنجیرهای گران که به منظور جلوگیری از فرار به پا و گردنشان استوار بود، به کارهای طاقت فرسا گماشته میشدند و با ضربات تازیانه مأموران و سربازان جان میکندند، و اگر غذائی از نوع پست به آنان داده میشد، نه به حد کافی و نه از نظر آن که استحقاق آن را دارا بودند، بلکه محض حفظ رمق برای بیگاری روز بعد بود، و شبانگاه هرچند نفر آنان را با همان غل و زنجیر در یک سیاه چال تنگ و تاریک و کثیف و بدتر از لانه هر حیوانی جای میدادند.

و حتی رومانی نجیب میتوانست بدون هیچ جهتی و محض تفریح وحشیانه، یک یا چند نفر از آنان را به دلخواه خود به قتل برساند، بدون آن که وجدانش از

این جنایت ناراحت شود، و یا کسی به درنده خوئی او اعتراض نماید، و از این همه ظلم و قساوت آن تیره بختان را نه زبان گله بود و نه مرجع شکایت، زیرا گله و شکایت از حقوق انسان هاست، بردگان که از نظر ارباب رومانی انسان نبودند! !

هندیان معتقد بودند که چون بردگان از قسمت پای خدایان آفریده شدهاند، پس طبعاً موجوادت پست و سزاوار تحقیر میباشند، و میباید به انواع خواری و شکنجه تن در دهند تا مگر به قانون «تناسخ» روح پست آنان در اثر زجر و شکنجه ترفیع یافته و پس از مرگ بتوانند در کسوت موجودات فاضله درآیند! خلاصه آن که، هم باید مورد اهانت و تحقیر قرار بگیرند، و هم به آن رضایت دهند! !

درمیان ملل کلده و آشور و مصریان قدیم و پارسها و یهود نیز وضع اسیران جنگی کمابیش بدان سان بوده و رفتارشان با بردگان نرم تر و انسانی تر از دیگران نبود.

عربها هم اسیران جنگی را حتی اگر از نژاد خوشان میبود به بردگی میبردند، برخلاف رومانیها که استرقاق رومانی را جایز نمیشمردند.

میتوان گفت نیمی از افراد بشر به عناوینی که ذکر شد تحت تسلط و تملک نیم دیگر قرار داشتند و نظام بردگی در همه مجتمعات بشری یکی از ضروریات اجتماعی و اقتصادی شناخته شده بود و بازار خرید و فروش انسان در همه جا گرم و ماده کسب و تجارت مهم به شمار میرفت، و هیچ کسی در صدد آن نبود که تعدیلی در این وضع ناهنجار به عمل آورد و دست کم از فشار آن تا حدی بکاهد.

ص:۲۸۲

شکنجهها و جریمهها و عذابهای دردآور، و جنایاتی که با ناحق و گاهی برای خوش گذرانی، انواع ملتها به بردگان روا میداشتند در کتابهای مفصل آمده، به آنها مراجعه کنید، قلم من از نوشتن آنها شرم دارد، وقتی سطور گذشته را به دقت خواندید، و جنایات بر بردگان را در کتابهای مفصل دیدید به درستی موضع اسلام ناب نسبت به این مسئله برای شما روشن خواهد شد، آن وقت است که از عمق جان هزاران آفرین بر شارع مقدس اسلام نثار میکنید، و با همه وجود از این که به صورتهای گوناگون زمینه آزادی بردگان و برچیده شدن این سفره را فراهم آورد سپاس گزاری مینمائید.

در چنان وضع و شرایط نامساعدی اسلام به طرف داری از خیل محرومان برخاست و قریب یازده قرن پیش از انقلاب فرانسه و اعلان حریت و مساوات در دوره جمهوری اول و دوازده قرن قبل از الغاء بردگی در آمریکا که به فرمان ابراهام لینکولن صورت گرفت، و هم چنین چهارده قرن جلوتر از نشر اعلامیه حقوق بشر به وسیله سازمان ملل به دفاع از حقوق آنان قیام نمود.

ولی البته نمیشد با عجله و در طی یک ماده قانون خشک بدون این که از درون وجود اشخاص ضمانت اجرائی داشته باشد، یک چنین مشکل اجتماعی ریشه دار را حل نمود، و ناچار میبایست با دوراندیشی و با قدمهای آرام و ثابت، و توجه داشتن به جنبههای مختلف موضوع، به عمل مثبت پرداخته و به تدریج آن را از میان بر میداشت.

بنابراین اسلام ابتدا از راه ایجاد انقلاب فکری در هر گروه: اربابان و بردگان وارد عمل شده و در طی نصوص کتاب و سنت این معنا را در وجدان مردم نفوذ میداد که برخلاف تصور آنان بشر بر دو نوع خلق نشدهاند و بردگان نیز مانند دیگران بشر هستند و در اصل انسانیت مساوی و شریکاند و همه افراد بشر از

یک پدر و مادر به وجود آمده‌اند، و طبعاً برادر یکدیگر میباشند، و بدین وسیله خودخواهی و غرور و نخوت اربابان را در هم شکسته و نیز حس حقارت و سرشکستگی را از مخلیه بردگان طرد میکرد.

قرآن خطاب به همه افراد بشر فرمود:

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اَللّهِ أَتْقاکُمْ: (۱)

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملتها و قبیلهها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بیتردید گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

و رسول اکرم (علیهما السلام) اصل مساوات را بدین گفتارها گوشزد همگان میساخت

«لافضل لعربی علی اعجمی ولا لاعجمی علی عربی ولا لاسود علی احمر ولا لاحمر علی اسود الابالتقوی:»

هیچ نژادی را بر نژاد دیگر، و هیچ رنگی را بر رنگ دیگر جز به فضیلت و تقوا برتری نیست.

«کلکم لآدم و آدم من تراب:» (۲)

همه شما از آدم هستید و آدم از خاک به وجود آمده.

و در اصل اخوت بشری فرمود:

«اخوانکم خولکم فمن کان اخوه تحت یده فلیطعمه مما یطعم ولیلبسه ممایلبس ولاتکلفوهم مایغلبهم فان کلفتموهم فاعینوهم:» (۳)

اینان برادران شمایند که زیر دست شما قرار گرفته‌اند، پس هر کس برادر خود را زیر دست دارد از آنچه که خوراک خود اوست به او بخوراند، و از آنچه که پوشاک



---

۱- ۱) - حجرات ۱۳.

۲- ۲) -

۳- ۳) -

اوست به او بپوشاند، آنان را به کاری پرمشقت وادار نکنید و اگر کاری به آنان رجوع کردید خودتان هم به یاری آنان بشتابید.

«لایقل احدکم هذا عبدی وهذه امتی ولیقل فتای وفتاتی» (۱)

و کسی از شما با الفاظ موهن و تحقیرآمیز «بنده من و کنیز من» آنان را صدا نکند و باید آنان را به پسر بچه من یا دختر بچه من بخواند.

امیرمؤمنان در منشور حقوق انسانی نوشت:

«فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق:»

مردم از دو صنف و دو دسته بیرون نیستند، یا برادر دینی تو هستند و یا نظیر تو، انسان میباشند.

و بدین سان بردگان را که تا آن روز جزء «امتعه» و «اشیاء» محسوب میشدند، و از همه حقوق بشری محروم بودند، تحت حمایت قانون درآورده، و نیز عملاً به پرورش روح استقلال و شخصیت آنان همت میگماشت و فرصت ابراز استعداد و ابتکار را جهت همگان فراهم مینمود تا بدین وسیله برای کسب آزادی و حفظ آن آماگی پیدا کنند.

رفتار حضرت رسول با زرخرید خود زید بن حارثه نمونه عمل و سرمشق آموزندهای برای دیگران بود، چه او را به پسرخواندگی برگزیده، و دختر عمه خود زینب دختر جحش را که از زنان آزاده و به نام قریش بود به ازدواج او درآورد، و هم او را در جنگ موته به سپهسالاری لشگر اسلام منصوب نمود.

و بار دیگر پسرش اسامه بن زید را بدین سمت معین کرده، و بزرگان مهاجرین و انصار را تحت فرماندهی او قرار داد، و در پاسخ معترضینِ به این مسئله فرمود: پسر نیز مانند پدر شایستگی این منصب را دارد.

و به این صورت فاصله میان دو گروه را بتدریج کوتاه کرده و عصبیتهای طبقاتی را از میان برداشت.



---

۱- (۱) -

و اگر پایه آزادی را به مبنای تحول فکری و تطور اجتماعی نمیگـذاشت و به ایجاد علاقه و تحریک حس آزادیگ و اسـتقلال و تقویت اراده صـنف بردگـان نمیپرداخت، انشـاء و اعلان حرسـیت ماننـد برچسب برخی از دولتها که بـدون اقـدام به تربیت و توجه دادن مردم به مبانی عـدل و انصاف و نیز بـدون مطالعه در اصول اقتصادی: عرضه و تقاضا و معادله میان تولید و مصـرف روی اجناس میگذارند نه ارزش قانونی داشت، و نه قابل اجرا میشد.

چنـان که تجربه و تاریـخ این حقیقت را اثبـات کرد، و پس از آن همه جنـگ داخلی و خونریزی که به سال ۱۸۶۱ میلادی در زمـان ریـاست جمهـوری ابراهـام لینکـولن بر سـر موضـوع الغـاء بردگی به وقوع پیوست، و سـرانجام صورت رسـمی و قـانونی پـذیرفت، عـده زیادی از همان بردگان با رضا و رغبت نزد اربابان خود بازگشـته و التماس مینمودنـد که دوباره به همان وضـع سابق بردگی از آنان نگهـداری شود، چه مردانی که به مرور زمان قـدرت اسـتقلال تصـرف را از دست داده و در نتیجه تبعیت اراده، مانند اطفال، شخصاً قادر به عمل مثبتی نبودند، نمیتوانستند از این قانون استفاده نمایند.

همچنین ملتهائی که قرنها تحت سـیطره اسـتعمار زندگی نموده، و فاقد روح اسـتقلال گشـتهاند، اگرچه اسـماً و عنواناً مستقل و آزاد شـمرده شوند، به این زودیها دنبالهروی از اسـتعمارگران را ترک نگفته و تکیه به خودشان نمیتوانند نمود، حتی در شـئون شخصـی خود از آنان الهام گرفت. و بیآن که نیک و بد را تشـخیص دهند و فکر خود را به کار بیندازند. عادات و رسوم آنان را فرا میگیرند.

اسـلام بـه مـوازات عمـل تربیـتی، و کوشـش در تحـول فکری جـامعه، از طرف دیگر دائره استرقـاق را تنـگ تر میسـاخت و سرچشمههای آن را یکی پس از دیگری خشک میکرد، چنان که در مورد سرقت، مجازات دیگری جز بردگی

درباره سارق مقرر فرمود، و بدهکاران غیرمتمکن را به حال خود گذاشت که هر وقت توانستند، بدهی خود را ادا نمایند و هیچ گونه مزاحمت و تضییق را حتی به صورت مطالبه دین درباره آنان جائز نشمرد:

وَ إِنْ كٰانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلىٰ مَيْسَرَةٍ: (۱)

در صورتی که مدیون تنگدست باشد باید به او مهلت دهند تا متمکن از ادای دین خود شود.

و هم چنین جنگهائی را که به منظور جهان گشائی و استعمار و استیلا صورت میگرفت، و منجر به بردگی ملل مغلوب میشد به کلی ممنوع ساخت، و جنگ مشروع را منحصر به دفاع از حوزه اسلام و ایجاد امنیت برای مسلمانان و یا به منظور رفع مانع از پیشرفت نهضت اصلاحی و بسط معارف اسلامی، و اصول حق و عدالت نمود، آن هم به شرط آن که به فرماندهی امام عادل و با رعایت کامل مسئله عدل و انصاف صورت گیرد.

و با این حدود دستور داد: مادامی که دشمنان دین به هجوم پرداخته و یا از مقاومت دست برنداشتهاند، مسلمانان به جنگ ادامه داده، و تلفات سنگینی به دشمن وارد نمایند تا دیگر قدرت مقاومت و مقابله پیدا نکنند، و در این مرحله نباید از افراد دشمن اسیر بگیرند.

مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّٰى يُثْخِنَ فِي اَلْأَرْضِ (۲)

هیچ پیامبری را نسزد و نشاید که پیش از جنگ و پیروزی بر دشمنان اسیران جنگی بگیرد، تا زمانی که دشمن را به طور کامل در زمین از قدرت و توان بیندازد.

زمانی که دشمن شکست خورد و از پای درآمد بقیه السیف طبعاً به اسارت خواهند افتاد، در این صورت امام عادل مخیر است چنانچه مقتضی بداند به آنان



---

۱- ۱) - بقره ۲۸۰.

۲- ۲) - انفال ۶۷.

منت نهاده رهاشان سازد، و اگر صلاح بداند در مقابل مالی که به عنوان فداء و به عبارت دیگر به رسم غرامت جنگ از آنان دریافت میکند آزادشان بنماید، و یا با اسیران جنگی که از مسلمانان در دست دشمنان افتادهاند مبادله کند.

فَإِذا لَقِيتُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ اَلرِّقابِ حَتّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا اَلْوَثاقَ فَإِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً حَتّى تَضَعَ اَلْحَرْبُ أَوْزارَها: (١)

پس زمانی که در میدان جنگ با کافران روبرو شدید گردن هایشان را به شدت بزنید تا آن گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای درآورید، در این هنگام از دشمن اسیر بگیرید و آنان را برای این که فکر فرار به مغزشان خطور نکند محکم ببندید، پس از اسیر گرفتن یا بر آنان منت نهاده آزادشان کنید، یا از آنان در برابر آزادشدشان فدیه و عوض بگیرید تا جائی که جنگ بارهای سنگیناش را زمین نهد.

چنان که ملاحظه میکنید در دستور اساسی قرآن استرقاق وجود ندارد، و در صدر اسلام تنها به حکم ضرورت و به اقتضای شرایط و احوال، گاهی به آن متوسل میشدند، چه روزگاری که استرقاق اسیران جنگ از حقوق مسلمه فاتحین به شمار میرفت، و مسلمانان مدام در مبارزه و پیکار با دشمنان مختلف به سر میبردند و عدهای از آنان قهرا به چنگ دشمن افتاده و به بردگی کشانده میشدند، چارهای جز این نبود که به عمل متقابل پرداخته و اسیران را استرقاق نمایند.

و معامله متقابله، خاصه در حالت جنگی یکی از قوانین بین المللی بوده و از اصول عدالت به شمار میرود.

فَمَنِ اِعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدى عَلَيْكُمْ: (٢)

پس بر هر که بر شما تعدی کرد، شما هم مانند آن بر او تعدی کنید.

به شرحی که بیان شد، اسلام از یک طرف منابع رقیت را به تدریج خشک میکرد، و از توسعه آن جلوگیری مینمود و از طرف دیگر وسائلی بر میانگیخت که منجر به آزادی بردگان موجود میشد.



---

١- ١) - محمد ۴.

٢- ٢) - بقره ١٩۴.

## وسائل آزادی بردگان

اسلام آزاد ساختن بندگان زیردست را که به رایگان و در راه خدا صورت بگیرد، یکی از عبادات و وسیله تقرب به درگاه خدا معرفی کرده، و پاداش بیشتری درباره آن نوید داد، و هم چنین مردم را تشویق نمود بردگان را در برابر مال و یا عملی به توافق طرفین که در اصطلاح فقه آن را «مکاتبه» مینامند آزاد کنند:

فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مٰالِ اَللّٰهِ اَلَّذِی آتٰاکُمْ: (۱)

هر کدام از بردگان که قدرت کسب و تحصیل مال دارند و میتوانند به استقلال زندگی کنند، با آنان قرار داد ببندید با پرداخت مال و یا انجام عمل نیک آزادی خود را بازستانند و از مال خدا که در اختیار شما قرار داده به آنان کمک کنید.

اسلامی سهمی از بیت المال را جهت آزاد کردن آنان تخصیص داد، و نیز مقرر نمود در صورتی که برده از جنس زن بوده و از مالک خود فرزندی بیاورد پس از فوت مالک از سهم الارث فرزند خویش به طور طبیعی آزاد گردد، و اگر کسی عمداً یکی از عضاء بدن برده خود را ناقص کند از رقیت او خارج شود.

و هم چنین اگر کسی به طور خطا و بدون قصد، فرد مسلمان و یا یکی از هم پیمانان مسلمین را به قتل میرساند، میبایست علاوه بر پرداخت خون بها به ورثه مقتول، بردهای را در راه خدا آزاد کند، و در مقابل نَفس محترمهای که از بین برده است نفس دیگری را بدین وسیله احیا نماید، یا اگر به عمد و بدون عذر روزه ماه رمضان را شکسته و یا کلمه ظهار «طلاق دوران جاهلیت» به زبان آورد و یا خُلف نذر کند و یا برخلاف عهد و سوگند خود مرتکب کاری شود قبول توبه او در درجه اول و یا در ردیف کفارات دیگر مشروط به آزاد کردن برده میباشد.

ص:۲۸۹

---

۱- ۱) - نور ۳۳.

خلاـصه اسـلام به صورتهـای گونـاگون و بـا دوراندیشـی در آزاد ساختن بردگان سـعی بلیغ نموده و آن را یکی از مشـکلات اجتماعی و در ردیف فقر و گرسـنگی شـمرده است، که میبایست به دست خود اجتماع، تحت تعالیم و تربیت دینی حل گردد، و کسانی را که در این راه قدمی برندارند سخت نکوهش کرده است:

فَلاَـ اِقْتَحَمَ اَلْعَقَبَهَ (١١) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَـا اَلْعَقَبَهُ (١٢) فَکُّ رَقَبَهٍ (١٣) أَوْ إِطْعٰامٌ فِی یَـوْمٍ ذِی مَسْـغَبَهٍ (١۴) یَتِیمـاً ذٰا مَقْرَبَهٍ (١۵) أَوْ مِسْکِیناً ذٰا مَتْرَبَهٍ: (١)

پس چرا شـتابان و با شدت به آن گردنه سـخت وارد نشد، و تو چه میدانی آن گردنه سخت چیست؟ آزاد کردن برده، یا طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، به یتیمی خویشاوند، یا مستمندی از کار افتاده خاک نشین.

با توضیحی که داده شد واضع گشت که اگر اسـلام به حکم ضـرورت و در تحت شـرایط بسـیار محدود، عنوان بردگی را رد نکرده است، به کلّی خالی از هرگونه تحقیر بوده و در حفظ کرامت و شخصـیت انسانی آنان کوشش همه جانبه نموده و زمینه آزادی کامـل بردگـان را فراهم سـاخته است، و کسـانی که تحت تـأثیر تبلیغاتی دشـمنان به ویژه تلیغات مستشـرقان و غربیان و غرب زدگـان بر اسـلام خورده میگیرنـد و به عنوان دلسوزی و یـا ریاکارانه به حال غلامان و کنیزانی که در حمایت مسـلمانان پـاک سـرشت و معتقـد به اصول انسـانیت به سـر میبرنـد غمخواری مینماینـد، چنان که منصـفانه روش اسـلام را با رفتار ملل به اصـطلاح مترقی امروز جهان با سـیاهان آمریکا و ملل آفریقا مقایسه کنند مشاهده خواهند کرد که اسـلام به عمل پرداخته ولی آنان تنها یک مشت الفاظ فریبنـدهماننـد: حریت و مساوات تحویل جامعه بشـری دادهاند، و عملا خط بطلان بر همه گفتهها و نوشتههای مصلحین جهان و علمای اجتماع و حقوق کشیدهاند، و



---

١- ١) - بلد ١١- ١۶.

هنوز تبعیض نژادی و استثمار افراد و ملل ضعیف با همان شدت و قساوت قرون وسطی، با اندک تغییر صورت و عنوان در همه کشورها در جریان است، و هم اکنون که این سطور نوشته میشود در سرزمینهای طالب استقلال و آزادی آفریقا و آسیا به خصوص افغانستان و عراق و فلسطین چه فاجعهها که رخ نمیدهد؟ !

تذکر این نکته در پایان این مقال لازم است که مقصود از این مقاله و مقالههای مشابه آن، همانا دفاع از آئین مقدس اسلام و قوانین نورانی قرآن میباشد، و از عمل مسلمان نماها در هر عصر و تحت هر عنوان که بوده و میباشند و غالبا در جهت مخالف دین گام برداشتهاند، و به قول یکی از بزرگان عمل آنان حجاب و مانع از جلوه گری خورشید تابناک اسلام شده است بیزاری میجوئیم.

بنابراین فجایعی که سلاطین بنی امیه و بنی العباس و آل عثمان و امثال آنان ظاهراً به نام دین و در واقع به قصد جهان گشائی و استبداد و استثمار مرتکب شده و لکههای سیاه و ننگینی در تاریخ اسلام به وجود آوردهاند، مطلقا مربوط به آئین پاک اسلام و دستور قرآن نبوده، و مسئولیت جنایات آنان بر عهده خود آنان و طرفدارانشان میباشد، چنان که انجیل و حضرت مسیح (ع) نیز هیچ گاه مسئول رفتار مدعیان مسیحیت نخواهد بود، که فجایع اعمال آنان از صدر اسلام تا به امروز روی بشریت را سیاه کرده است. (۱)

### گوشهای از نگاه اسلام بردگان

یکی از غلامان حضرت حسین کار بدی کرد، دیگر غلامان برای زدن او هجوم کردند، غلام اشتباه کار گفت:

«و الکاظمین الغیظ»

حضرت فرمود او را رها کنید من خشمم را فرو خوردم، غلام گفت:



---

۱- ۱) - اسلام و نظام بردگی ۱۰۹.

«و العافین عن الناس»

فرمود: کاری به او نداشته باشید من او را بخشیدم، عرضه داشت:

«و الله یحب المحسنین»

حضرت پس از عطا کردن پول قابل توجهی به او فرمودند: برو در را خدا آزادی. (۱)

## ادای قرض برده بیمار

حضرت حسین برای عیادت اسامه بن زید که خود و پدرش برده بودند آمد، چون حضرت حسین را کنار خود دید به گریه افتاد، امام از سبب گریه‌اش پرسید، گفت: این بیماری منجر به مرگ من میشود، شش هزار دینار قرض به عهده من است و من از پرداختش ناتوانم چاره‌ای جز این که از غصه بنالم ندارم، حضرت برخاست و فرمود غصه مخور من الآن میروم و دین تو را ادا میکنم. (۲)

## آثار عجیب محبت حضرت حسین به یک غلام

حضرت حسین (ع) میفرماید: این گفتار پیامبر اسلام نزد من گفتار صحیح و محکمی است.

«افضل الاعمال بعد الصلاه ادخال السرور فی قلب المؤمن بما لااثم فیه:»

وارد کردن خوشحالی در قلب من در صورتی که گناهی در آن نباشد پس از نماز بهترین عمل است.

سپس امام (ع) دنبال این روایت داستانی را نقل کرده میفرماید:

یک بار غلامی را دیدم نشسته و به سگی غذا میدهد، به او گفتم چه میکنی؟ گفت: محزون و غصه دار هستم، ناراحت و گرفته‌ام رنج گرسنگی سگ را میزدایم شاید دلم به شادی او شاد شود، غصه‌ام از این است که اربابم یهودی است، مشتاق



---

۱- ۱) - احقاق الحق ج ۱۱ ص ۴۳۱.

۲- ۲) - احقاق الحق، ج۱۱، ص۴۳۳.

و علاقه منـدم که از بند رقیت و بردگی از آزاد شوم، حضـرت میفرماید دویست دینار نزد یهودی بردم که غلام را خریده آزاد نمایم، یهودی گفت غلام فـدای آمدنت به درب خانهام غلام را به تو بخشـیدم و باغی که غلام در آن کار میکند مال غلام، و دویست دینـارهم برای خود شـما، حضـرت فرمود: من این دویست دینار را به تو بخشـیدم یهودی گفت قبول کردم و آن را به غلام واگذار نمودم، حضرت فرمود من هم غلام را در راه خدا آزاد کرده و پول و باغ را به او واگذاشتم، زن یهودی چون این اوضـاع را دیـد گفت: مهریهـام حلال، من مسـلمان میشـوم یهـودی گفت: من هم این خـانه را به همسـرم بخشـیدم و خود هم مسلمان میشوم! ! (۱)

## ارزشهای عامل آزادی

گروهی اسیر نزد پیامبر آوردند، حضرت «به علت این که نخواستند از زمینههای آزادی خود استفاده کنند» فرمان قتل همه آنان جز یکی را صادر کرد، اسـیر ازاین که پیامبر او را از کشـته شـدن اسـتثناء کرد شـگفت زده شد و پرسـید چرا فرمان آزادی مرا صادر نمودی؟ پیامبر پاسخ داد امین وحی به من خبر داد که پنج خصلت در تو وجود دارد که خدا آنها را میپسندد:

«الغیره الشدیده علی حرمک، والسخاء، وحسن الخلق وصدق اللسان والشجاعه:»

غیرت شدید نسبت به ناموست، سخاوت و بخشندگی، اخلاق نیک، راستگوئی، شجاعت.

اسیر پس ازاین خبر مسلمان شد، و درجنگی در رکاب رسول خدا به شرف شهادت رسید. (۲)



---

۱- ۱) - بحار، ج۴۴، ص.

۲- ۲) - بحار، ج۶۹، ص.

### رفتار با زیردست

امیرمؤمنـان (ع) با این که حاکم کشور پهناور اسـلامی بود،ماننـد فردی عادی به بازار آمـد تا برای خود و غلامش قنبر پیراهن بخرد، وارد مغازه پارچه فروشـی شد، مغازه دار گفت: یا امیرالمؤمنین هر چه بخواهید در مغازه موجود است، حضـرت با توجه بـا این که مغـازه دار او را شـناخت، از این که مبـادا در قمیت جنس ملاحظهای بکنـد از آن مغازه گـذشت، تا به مغازه جوانی نورس رسـید، از او دو پیراهن خریـد یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم و جمعاً پنج درهم پرداخت و از مغازه بیرون آمد.

در میان راه به غلامش قنبر فرمود: لباس سه درهمی را تو باید بپوشی آن را از من بگیر، قنبر گفت: شما برای مردم به روی منبر سخنرانی میکنید، شاسیته تر هستید که لباس بهتر بپوشید.

امام فرمود: نه، تو از من جوان تری و شور و شوق جوانی بر سـر داری، تو باید جامه بهتر را بپوشـی، وانگهی من از خدایم شرم دارم که از تو برتری جویم! من شـنیدهام پیامبر میفرمود: از همان لباسـی که خود میپوشـید به غلامان خود بپوشانیـد و از همان خوراکی که خودتان میخورید به آنان بخورانید، آنگاه لباس ارزان تر را پوشـید و آستینش را که مقداری از حد معمول بلندتر بود کشـید و دسـتور داد آن را بریـده تا برای فقیری کلاهی درست شود، جوان مغازه دار گفت: بیائیـد تا اطراف قسـمت جـدا شده را بدوزم فرمود: آن را رها کن کار از این زودتر میگذرد، آنگاه پدر جوان که صاحب اصـلی مغازه بود از راه رسید، امام را شـناخت دو درهم آورد و گفت مولایم ببخشـید، فرزند من شـما را نمیشـناخت این دو درهم سود معامله است، آن را از من بگیرید، زیرا من از شما سود نمیخواهم، حضرت فرمود: من این

دو درهم را نمیپـذیرم مـا حرف هایمـان را زدیم، من بـا فرزنـد تو چـانه زدم و او هم چـانه زد و نهایتـاً هر دو بر این مبلغ توافق کردیم. (۱)

## یاری دادن به کنیز

روزی امیرمؤمنـان به بازار خرما فروشان آمـد، در آنجا کنیزی را گریان دیـد، فرمود: چرا گریه میکنی؟ با زبانی تضـرع آمیز به امیرمؤمنان گفت: این مغازه دار مقـداری خرما به یک درهم به من فروخته، مولایم آن را از من نپـذیرفته و مورد پسـندش واقع نشـده است، من آوردهـام تـا آن را پس دهم و درهم را بگیرم ولی او قبول نمیکنـد امیرمؤمنان فرمود: ای مرد مگر نمیبینی این کنیز را چارهای نیست و خدمتگذار دیگری است، و کاری از دستش بر نمیآید، خرمایت را بگیر و درهمش را برگردان، خرما فروش بـاز هم نپـذیرفت، کسـی که شاهـد جریـان بود پیش آمـد و به خرمـا فروش گفت: تو این آقـا را نمیشناسـی؟ نه مگر او کسیت؟ آقا علی بن ابیطالب امیرمؤمنان است.

خرمـا فروش فـوراً ادب کرد، و خرماهـای کنیز را گرفت، روی توده خرمـایش ریخت و درهم را به کنیزک رد کرد، آنگـاه به حضرت گفت: مولای من میخواهم از من راضی شوید، امام فرمود: من هنگامی از شما راضی میشوم که به حقوق مردم وفادار باشـید، سـپس در حـالی که از بـازار خرمـا فروشـان عبور میکرد به آنـان خطـاب فرمود: از این خرماهـا به بینوایان بخورانیـد تا خداوند کسب شما را برکت دهد. (۲)



---

۱- ۱) - بحار، ج ۴۰، ص ۳۲۴.

۲- ۲) - بحار، ج ۴۰، ص ۳۳۱.

در زمانی که اغلب ظروف آب گِلی یا مفرغی بود کنیز حضرت سجاد برای حضرت آب میریخت تا آن بزرگوار وضو بگیرد، در حال آب ریختن خوابش گرفت و ابریق از دستش افتاد و سر مبارک حضرت را شکست، آن جناب سر برداشت و به کنیز نگاه انداخت، کنیز به حضرت گفت: خدای عزوجل فرمود: وَ اَلْکاظِمِینَ اَلْغَیْظَ حضرت فرمود خشمم را فرو خوردم، کنیز گفت: «والعافین عن الناس،» حضرت به او فرمود: خدا از تو گذشت کند، کنیز گفت: وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ حضرت فرمود برو تو در راه خدا آزادی (۱)امام (ع) یکی از غلامانش را دوبار صدا زد پاسخ نداد، و بار سوم به حضرت جواب داد، امام فرمود: صدایم را نشنیدی؟ گفت: چرا، فرمود به چه سبب جوابم را ندادی؟ گفت: امان داشتنم را از طرف تو یقین داشتم، حضرت فرمود: خدا را سپاس که غلامانم را از طرف من در امان قرار داده است. (۲)عبدالله بن عطا میگوید یکی از غلامان حضرت سجاد گناهی مرتکب شد که استحقاق عقوبت برایش مسلّم بود، حضرت برای عقوبتش تازیانه به دست گرفت و این آیه را خواند:

قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ أَیّٰامَ اَللّٰهِ

به اهل ایمان بگو: از کسانی که به روزهای خدا «چون روز آزمایش بندگان، روز پیروزی اهل ایمان، روز شکست دشمنان و روز قیامت» امید ندارند گذشت کنند

ص:۲۹۶

---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۴، ص۲۳۵.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۴، ص۲۳۵.

غلام گفت: من اینگونه نیستم، من به رحمت خدا امید دارم و از عذابش میترسم، امام تازیانه را از دست انداخت و فرمود: تو در راه خدا آزادی. (۱)انس میگوید: نزد حضرت حسین (ع) بودم، کنیزی وارد شد و دسته ریحانی به حضرت هدیه داد، حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی، به امام گفتم دسته ریحانی به تو هدیه کرد، در حالی که مهم نبود و قیمتی نداشت و تو او را به آن خاطر آزاد کردی! حضرت فرمود: خداوند اینگونه ما را ادب فرموده: (۲)وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها: (۳)

و هنگامی که به شما درود گویند، شما درودی نیکوتر از آن یا همانندش را پاسخ دهید.

## زکات

کلمه زکات به معنی پاکی و رشد و نمو و. . . آمده است، و مقصود از آن در حقوق مالی این است که از سرمایهها و درآمدها، یعنی محصولات تولیدی مثلاً از طریق کشاورزی و دامداری و هم چنین از سرمایه نقدی که یک سال بدون این که در جریان افتد در تصرف کسی باشد، در صورتی که به اندازه معینی، حد نصاب برسد، مقداری از آن به صندوق اسلامی برای مصارف معین شده پرداخت میشود.

مقداری که بایستی پرداخت شود ۵/۲ تا ده درصد در محصولات کشاورزی است، بسته به این که محصول دیمی باشد که زحمت کمتری دارد، یا آبی باشد که مستلزم مشقت و مخارج بیشتری است.

ص:۲۹۷

---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۴، ص۲۳۶.

۲- ۲) - محجه البضاء، ج۴، ص۲۲۷.

۳- ۳) - نساء ۸۶.

از سرمایه راکد «طلا و نقره» حدود یک چهلم آن است و در همین حدود است در مورد حیوانات اهلی که غالباً از گوشت آنها برای خوراک استفاده میشود.

زکات یکی از پایهها و ستونهای پنج گانه معرفی شده است که اسلام روی آنها قرار گرفته و استوار است.

«بنی الاسلام علی خمس: الصلاه والزکاه والصوم والحج والولایه. . .»

در قرآن مجید از زکات به عناوین گوناگون یاد شده است و عنایت خاصی به آن مبذول گشته، در بسیاری از آیات قرآن زکات را هم ردیف با نماز که از امور اساسی اسلام است نام برده است.

لَئِنْ أَقَمْتُمُ اَلصَّلاٰهَ وَ آتَیْتُمُ اَلزَّکٰاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ. . . (۱)

اگر نماز را بپا دارید و زکات بپردازید و به پیامبرانم ایمان آورید، و آنان را تقویت و یاری کنید و به خداوند وامی نیکو دهید مسلماً گناهانتان را محو میکنم.

خداوند رسیدن رحمت واسعه خود را بر کسی واجب میداند که اهل تقوا و پرداخت زکات باشد.

وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهٰا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاهَ وَ اَلَّذِینَ هُمْ بِآیٰاتِنٰا یُؤْمِنُونَ: (۲)

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، بیتردید آن را برای کسانی که از شرک و کفر و ارتداد و معاصی میپرهیزند و زکات میپردازند و به آیاتم ایمان میآوردند مقرر و لازم میدارم.

عیسی (ع) به عنایت و اذن حق در گهواره سخن گفت و در ضمن سخن گفتن سفارشات خداوند را بر خود برشمرد از جمله:

وَ أَوْصٰانِی بِالصَّلاٰهِ وَ اَلزَّکٰاهِ مٰا دُمْتُ حَیًّا (۳)



۱- ۱) - مائده ۱۲.

۲- ۲) - اعراف ۱۵۶.

۳- ۳) - مریم ۳۱.

خداوند به من تا زندهام سفارش نماز و زکات نموده است.

قرآن در وصف اهل بیتم علیهم السلام میگوید:

رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَهٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اَللّٰهِ وَ إِقٰامِ اَلصَّلاٰهِ وَ إِیتٰاءِ اَلزَّکٰاهِ: (۱)

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمیدارد.

اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰهَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاهَ: (۲)

آنان که نماز برپا میدارند، و زکات میپردازند.

قرآن نپرداختن زکات را از نشانههای مشرکین و کافران به آخرت میداند:

وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکِینَ (۶) اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ کٰافِرُونَ: (۳)

وای بر آنان که برای خدا شریک قرار میدهند، آنان که زکات نمیپردازند و به آخرت کافر هستند.

### موارد زکات

پس از اعلام وجوب زکات به وسیله آیات قرآن محصولات غذائی گیاهی مانند: گندم، جو، خرما، کشمش، و حیوانات مورد استفاده مانند، گوسپند، گاو و شتر، و نیز نقدینه راکد و ذخیره شده پول رائج مانند طلا و نقره مشمول پرداخت زکات شدند.

بدیهی است که با توجه به جامعیت و خاتمیت اسلام و نیز با در نظر گرفتن این که در آیات قرآنی موارد خاصی به عنوان موارد وجوب زکات ذکر نشده است، این موضوع تا حصول نتیجه نهائی و رفع محرومیتهای انسانی در هر منطقه و در هر زمانی به صورت متناسب آن عملی خواهد بود، و رهبران واقعی اسلامی مشخصات آن را بیان خواهند کرد.



---

۱- ۱) - نور ۳۷.

۲- ۲) - لقمان ۴.

۳- ۳) - فصلت۷.

پیامبر اسلام پس از این که آیات مربوط به زکات را برای مردم قرائت کرد مواردی را که درباره آنها اشاره شد نام برد و بقیه را آن روز از موارد عفو قرار داد، و میتوان گفت: که اموال مشمول زکات منحصر به همین چند مورد از منابع درآمد نیست.

### مصارف زکات

اموالی که از طریق زکات جمع آوری میشود، چنان که در قرآن آمده است برای مصرف در موارد هشت گانه زیر است:

۱- به نفع مستمندان ۲- درماندگان که توانائی انجام کار ندارند و از کار افتادهاند ۳- اداره امور کسانی که برای وصول آن فعالیت میکنند، و نیز تهیه وسائل و نگاهداری و مقدمات مصرف کردن در راه شایسته و خداپسند ۴- جلب آشنائی مردم به اسلام و مقررات آن و علاقه مند ساختن عامه به نظامات اسلامی

۵- آزاد ساختن بردگان و اسیران و گرفتاران.

۶- پرداخت بدهی بدهکاران و حفظ آبروی ورشکستگان که توانائی پرداخت بدهی خود را ندارند.

۷- در هر راهی که برای خدا باشد «که شامل خدمات عامه با تمام وسعت و گسترشی که دارد میشود» .

۸- رسیدگی به امور مسافران و کسانی که آواره و درمانده شده اند.

به خوبی روشن است که میتوان از محل وجوه پرداختی به عنوان زکات، هر اقدامی لازم و مؤثری را در راه رفع فقر و مسکنت و درماندگی و محرومیت و خدمات عامه به تناسب نیاز هر جامعه در هر زمان و مکانی انجام داد.

### زکات فطره

علاوه بر زکاتی که به اموال در صورت وجود داشتن شرایط تعلق میگیرد، یک منبع ساده و عادی نیز برای رفع نیازهای فردی و اجتماعی در نظر گرفته شده است که آن را زکات فطره میگویند.

ص:۳۰۰

زکات فطره این است که هر فرد مسلمان که توانائی اداره کردن زندگی خود و اشخاص تحت اداره خود را داشته باشد و برای تأمین نیازهای سالانه خویش نیازی به غیر نـدارد، مکلف است بابت خود و هر کس دیگری که مخارج آنان را به عهـده دارد، از افراد خانواده و غیر آنان مقداری از خوراک معمولی یا معادل آن را از نظر قیمت بپردازد.

این مقدار بابت هر یک نفر حدود سه کیلوگرم است، و راه مصرف آن همان راه مصرف زکات مال است.

خصوصـیتی که این منبع دارد این است که اگر چه بنظر ناچیز میرسد اولاً مشـقتی در آن احساس نمیشود، و ثانیاً مقرر است که در روز معینی از سـال یکجـا جمع آوری شـده و پرداخت گردد، تا در رفع نیازمنـدیهای متناسب در هر جامعه و محیط و زمان نقش مؤثری داشته باشد.

پس از تمـام شـدن ماه رمضان هر سال در شب اول ماه شوال همه کسانی که تمکن پرداخت این مقـدار ناچیز از ارزاق عامه یا بهـای آن را دارنـد، آن را حاضـر کرده و اول صـبح روز اول مـاه شوال که روز عیـد فطر است، پیش از ادای نمـاز عیـد آن را پرداخت خواهند کرد.

این نکته را باید در نظر گرفت که: چنانچه با نظم صحیحی در هر محیط از محل کار و قصـبه و شهر و کشوری این منابع جمع آوری شود، و با مطالعات قبلی که در راه سازندگی و تأمین نیازهای اساسـی مورد استفاده شایسته قرار گیرد، چه نقش سازنده و مؤثری در بهبود وضع جامعه خواهد داشت، مثلاً در شـهری مانند تهران که امروز که این سـطور نوشـته میشود دارای بیش از ۱۲ میلیون جمعیت است، و قوت اغلب آنـان برنـج یا نان است قیمت سه کیلو برنـج که اکنون نزدیک به هفت هزار تومان پول رایج کشور است یا قیمت سه کیلو نان

که قابل توجه است با احتساب ضربدر در دوازده میلیون در یک روز جمع شود چه مشکلی را از جامعه نمیتواند حل کند، و چه دردی و نیازی را برطرف نماید؟ ! (۱)

### زکات در روایات

روایات عذاب مانع زکات را که در قرآن مجید کلی بیان شده است توضیح میدهد، و نوع عذاب توضیح داده شده نشان دهنده جایگاه باعظمت زکات و گناه عظیم بخیل از پرداخت این حقوق واجب مالی است.

از حضرت صادق (ع) در روایتی با سند صحیح نقل شده است:

«ما من ذی مال ذهب اوفضه یمنع زکاه مال الاحبه الله یوم القیامه بقاع قرقر، وسلط علیه شجاعا اقرع، یریده وهو یحید عنه، فاذا رأی انه لا یتخلص منه امکنه من یده فقضمها کما یقضم الفحل، ثم یصیر طوقا فی عنقه وذلک قول الله عزوجل: سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه.

وما من ذی مال ابل او بقر اوغنم یمنع زکاه ماله الاحبه الله یوم القیامه بقاع قرقرتطؤه کل ذات ظلف بظلفها، وتنهشه کل ذی ناب بنابها.

وما من ذی مال نخل او کُرم اوزرع یمنع زکاته الاطوقه الله عزوجل ریعه ارضه الی السبع ارضین الی یوم القیامه:» (۲)

صاحب طلا و نقرهای زکاتش را نمیپذیرد مگر این که خداوند او را در قیامت در زمینی صاف حبس میکند، و مار پرسمّی را بر او مسلط مینماید، که دائم به او حمله میکند و او به هر طرف فرار میکند، چون رهائی از او میسر نمیبیند با دستش او را پس میزند ولی او دستش را چون شتر قدرتمند میشکند، سپس آن را چنان که در قرآن در سوره آل عمران آیه ۱۸۰ فرموده طوق گردنش میکند.



---

۱- ۱) - خطوط اصلی در نظام اقتصادی اسلام ۱۳۲.

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه، ج، ص ۱۵۱.

و صاحب شتر و گار و گوسپندی زکاتش را نمیپردازد مگر این که خداوند او را در زمینی هموار حبس میکند و هر صاحب سُمی با سمش او را لگدمال مینماید، و هر نیش داری با نیشش او را میزند.

و صاحب کشمش یا زراعتی زکاتش را نمیدهد مگر این که زمین کشتش را تا طبقه هفتم زمین تا روز قیامت برگردنش به صورت طوق میآویزد!

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«اذا منعت الزکاه منعت الارض برکاتها:» (۱)

هنگامی که زکات پرداخته نشود، زمین برکاتش را از مردم باز میدارد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

برای هر جزئی از اجزاء وجودت بخاطر خداوند زکاتی واجب است، بلکه بر هر مویت و هر نگاهت زکاتی مقرر است.

زکات چشم نگاه به عبرت، و فروبستن آن از نگاه حرام و مشابه آن است.

زکات گوش شنیدن دانش و حکمت و قرآن و موعظه و نصیحت است، و اعراض از اموری که مانند دروغ و غیبت و تهمت و . . . راه نجات را به رویت میبندد.

زکات زبان خیرخواهی برای مسلمانان، و بیدار نمودن غافلان، و فراوان ذکر و تسبیح گفتن است.

زکات دست: بذل و بخشش، عطا و سخا به مردم با نعمتهای عنایت شده حق است، و بکارگیری آن برای تألیف کتابهای علمی و اسلامی، و منافعی است که مسلمانان از آنان بهرهمند شوند، و از همه مهمتر باز داشتن دست از شر و ایذاء و اذیت به مردم است.

زکات قدم کوشش در ادای حقوق حق، زیارت صالحان، شرکت در مجالس علم و ذکر، و حرکت برای اصلاح میان مردم، و رفتن به صله رحم و جهاد در



---

۱- ۱) - کافی، ج۱، ص۵۰۵.

راه خداست، و خلاصه شرکت نمودن در هر کاری و هر مجلسی که صلاح قلب و دینت در آن است. (۱)امام صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«اسخی الناس من ادی زکاه ماله، وابخل الناس من بخل بما افترض الله علیه:» (۲)

سخیترین مردم کسی است که زکات مالش را بپردازد، و بخیلترین مردم کسی است که از ادای واجبات الهی بخل ورزد.

حضرت صادق (ع) در روایت بسیار مهمی میفرماید:

«السراق ثلاثه: مانع الزکاه، و مستحل مهور النساء، وکذلک من استدان ولم ینوقضاءه:» (۳)

دزدان سه نفرند: آن که از پرداختن زکات امتناع کند، آن که مهریه زن را حلال خود دانسته و نپردازد، آن که از مردم وام گیرد و نیت بازگرداندنش را نداشته باشد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل امر بثلاثه مقرون بها ثلاثه اخری: امر بالصلاه والزکاه فمن صلی ولم یزک لم تُقبل منه صلاته، وامر بالشکر له وللوالدین فمن لم یشکر والدیه لم یشکرلله، وامر باتقاء الله وصله الرحم، فمن لم یصل رحمه لم یتق الله عزوجل:» (۴)

خداوند عزوجل به سه چیز فرمان داده که سه چیز دیگر را مقرون به آن نموده است: به نماز و زکات فرمان داده، پس کسی که زکات نپردازد، نماز او پذیرفته نخواهد شد، به شکر خود و پدر و مادر دستور داده، پس کسی که از پدر و مادر شکر نکند خدا را شکر نکرده است، و به تقوا و صله رحم فرمان داده پس کسی که صله رحم نکند تقوای الهی را رعایت ننموده است.



---

۱- ۱) - مصباح الشریعه ۱۷-۱۸.

۲- ۲) - امالی صدوق ۱۴.

۳- ۳) - خصال، ج ۱، ص ۵۵.

۴- ۴) - خصال، ج ۱، ص ۷۰.

از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا روایت شده:

«اول من یدخل النار امیر متسلّط لم یعدل، و ذو ثروه من المال لم یعط المال حقه وفقیر فخور:» (۱)

اول کسی که وارد آتش دوزخ میشود حکمرانی است که در حکومتش عدالت نورزد، و ثروتمندی است که حقوق مالیاش را نپردازد، و تهیدستی است که دچار ناز و فخر است.

و نیز از آن حضرت روایت شده

«لاتزال امتی بخیر ماتحابوا وادّو الامانه، وآتوا الزکاه فاذا لم یفعلوا ذلک ابتلو بالقحط والسنین:» (۲)

پیوسته امتم به خیر و خوبی هستند، تا به یکدیگر محبت ورزند، و امانت را ادا کنند، و زکات بپردازند، چون از این امور دست بردارند، مبتلای به قحطی و خشکسالی میشوند.

از حضرت ابوالحسن اوّل (ع) روایت است:

«من اخرج زکاه ماله تا ما فوضعها فی موضعها لم یسأل من این اکتسب ماله:» (۳)

کسی که زکات مالش را تمام و کامل از دارائیاش جدا کند و آن را در جایگاههای خودش قرار دهد، در قیامت از او نمیپرسند که ثروتش را از کجا آورده.

راوی میگوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود:

«حصنوا اموالکم بالزکاه، و دارو مرضاکم بالصدقه، وماتلف مال فی بر ولابحر الابمنع الزکاه:» (۴)

ثروت خود را با پرداخت زکات از نابود شدن حفظ کنید، و بیماران خود را با صدقه مداوا نمائید، و مالی در زمین و دریا از بین نمیرود مگر به امتناع از زکات.



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۱۳.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ص۲۲۵.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۴۲.

۴- ۴) - ثواب الاعمال ۲۱۰.

از امام ششم (ع) روایت شده:

«من منع قیراطا من الزکاه فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا:» (۱)

کسی که از پرداخت قیراطی از زکات امتناع ورزد، مرگش به دلخواه خودش یا بر فرهنگ یهودیت یا مسیحیت است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل یبعث یوم القیامه ناسا من قبورهم مشدوده ایدیهم الی اعناقهم، لایستطیعون ان یتناولوبها قیس انمله، معهم ملائکه بعیرونهم تعییرا شدیدا یقولون: هؤلاء الذین منعوا خیراً قلیلاً من خیرکثیر، هؤلاء الذین اعطاهم الله عزوجل فمنعوا حق الله عزوجل فی اموالهم:» (۲)

خداوند عزوجل گروهی از مردم را در قیامت از قبورشان برانگیخته مینماید، درحالی که دستانشان به گردنهایشان بسته شده، به اندازه سرانگشت قدرت حرکتی برای آنان نیست، فرشتگانی همراه آنان است که آنان را به شدت سرزنش میکنند، میگویند: ایناننـد که از خیر کثیر و نعمت فراوان خیر کمی را منع کردند، ایناننـد که خداوند عزوجل به آنان عطا کرد ولی از پرداخت حق خدا در اموالشان امتناع ورزیدند!

### سود یاری رساندن به مردم با مال خویش

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

در بنی اسرائیل مردی ثروتمند میزیست که جز یک فرزند به او عنایت نشده بود، عاشق فرزند بود و نسبت به او مهربانی شدید داشت، چون سن پسر به زمان ازدواج رسید، پدر دختر عموی پسر را به همسری او درآورد، کسی به خواب پدر آمد و به او گفت: فرزندت امشب وارد بر عروس میشود و میمیرد، غم شدید و غصه جانکاهی پدر را فرا گرفت ولی خوابش را پنهان کرد، پدر شب



۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص ۲۰.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ۲۱۰.

عروسی در وارد شدن فرزندش به حجله عروس طفره میرفت تا جائی که همسرش و کسانش و خانواده عروس برای ورود داماد به حجله پافشاری میکردند، وقتی چارهای ندید از خدا طلب خیر و خوبی و سلامت فرزندش را نمود و گفت شاید آن خواب شیطانی باشد، اجازه وارد شدن داماد را بر عروس داد.

شب را به عبادت گذرانید و به انتظار حادثه ماند، چون صبح شد فرزندش را به نیکوترین حال دید، خدا را بر این نعمت حمد و ثنا کرد، شب آن روز دوباره آن شخص را در خواب دید که به او گفت: خداوند عزوجل حادثه را از پسرت دفع کرد، و مرگش را به خاطر کاری که برای سائل تهیدست انجام داد به تأخیر انداخت.

فردای آن شب به فرزندش گفت پسرم شب عروسی برای سائل و تهیدست کاری انجام داده ای، به پدر گفت از این پرسش چه قصدی داری، پدر گفت: فرزندم مرا به کار خود خبرده، فرزند از گفتن کارش شرم میکرد ولی پدر به او اصرار کرد، فرزند به ناچار گفت: پدر زمانی که از دادن ولیمه عروسی به مهمانان فارغ شدیم برای ما طعام فراوانی به خاطر اضافه آمدن غذا بجا ماند، مهمانان رفتند، عروس را به من سپردند، چون به خلوت حجله رفتم و به او نزدیک شدم سائلی کنار درب خانه ایستاد و ناله زد ای اهل خانه از آنچه خدا به شما روزی داده به من کمک کنید، من در هیجان حال خود نسبت به عروس از جا برخاستم، در را باز کردم، دست سائل را گرفته به خانه آوردم و بر سفره نشاندم و گفتم: بخور، خورد تا سیر شد به او گفتم: اهل و عیال داری، گفت: آری به او گفتم آنچه میخواهی برای اهل و عیالت غذا ببر، او هم تا جائی که توان داشت با خود

غذا برد و من هم به سوی عروس بازگشتم، پدر خدا را سپاس گفت و فرزندش را از خواب خود در دو شب خبر داد. (۱)

### اثر کمک به نیازمندان

حضرت سجاد در سفری به مکه به کبوتران حرم چشم دوخت و فرمود: ای مردم علت بودن این کبوتران را در حرم میدانید چیست؟ گفتند: پسر رسول خدا علت چیست؟ حضرت فرمود ابتدائی که اینجا به وجود آمد مردی خانهای داشت که در آن درخت خرمائی بود، کبوتری در سوراخ یکی از شاخههای آن نخل پناه گرفت و مشغول زندگی شد، وقتی از آن کبوتر جوجه به عمل آمد، آن مرد بالای درخت رفت و جوجه کبوتر را گرفت و آن را ذبح کرد! زمان طولانی گذشت و برای کبوتر نسلی نبود تا به خداوند از عمل ظالمانه آن مرد شکایت کرد، به او گفته شد اگر این بار پس از جوجه دار شدنت این مرد بالای درخت آمد و نسبت به جوجهات دست اندازی کرد، از درخت میافتد و میمیرد.

چون جوجه کبوتر بزرگ شد، مرد بالای درخت رفت، کبوتر ماده به نظاره نشست که چه وضعی برای آن مرد پیش میآید، چون شاخه را گرفت، گدائی درب خانه آمد و اظهار حاجت کرد، مرد از درخت پائین آمد و چیزی به گدا داد و دوباره به بالای درخت رفت و جوجه را گرفت و ذبح کرد و حادثهای هم متوجه او نشد.

کبوتر که دوباره جوجهاش را از دست داده به پروردگار نالید که این چه مسئلهای است؟ به کبوتر گفته شد: این مرد حادثه مرگش را با صدقه تلافی کرد لذا مرگ از او برطرف شد، ولی تلافی حادثه تو به این است که خداوند در آینده نسلت را زیاد خواهد کرد، و تو و نسلت را در جایگاهی قرار خواهد داد که تا



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۴.

قیامت کسی از آدمیان حق برانگیختن شما را نخواهد داشت، و این کبوتران حلیف حرم شدند و تا قیامت در امن و امانند. (۱)

## وفای به عهد

قرآن مجیـد و معـارف اهـل بیت در مرحلهای به وفای به عهـد امر کرده و انجام پیمان را بر هر مکلفی واجب دانسـتهاند، و در جهت دیگر از وفاکننـدگان به عهد سـتایش نموده و آنان را دارنده ارزش و کرامت اخلاقی معرفی کردهاند، و در مرتبه دیگر از عهد شکنان به شدت مذمت نموده و آنان را فاسق و مستحق عذاب دانسته اند.

منظور از عهـد در آیات و روایات دو عهـد مثبت است: عهـد با خـدا، و عهـد با مردم، که وفای به هر دو عهد واجب شـرعی و فریضه اخلاـقی است، و شکسـتن و نقض هر یـک گنـاه بزرگ و سـبب خفت و خـواری در دنیـا و عـذاب و جریمه در آخرت است.

## فرمان به وفای به عهد

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیّٰایَ فَارْهَبُونِ: (۲)

و به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم و تنها از من بترسید.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ. . . (۳)

ای اهل ایمان به همه قرار دادهای «فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی نذرها، سوگندها» وفا کنید.

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اَللّٰهِ إِذٰا عٰاهَدْتُمْ: (۴)

و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفادار باشید.

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ اَلْعَهْدَ کٰانَ مَسْؤُلاً: (۵)



---

۱- ۱) - بحار، ص۹۶، ص۲۵.

۲- ۲) - بقره ۴۰.

۳- ۳) - مائده ۱.

۴- ۴) - نحل ۹۱.

۵- ۵) - اسراء ۳۴.

و به عهد و پیمان وفا کنید زیرا عهد حقیقی است که در برابر آن مسئول هستید.

### وفاکنندگان به عهد

بَلیٰ مَنْ أَوْفیٰ بِعَهْدِهِ وَ اِتَّقیٰ فَإِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُتَّقِینَ: (۱)

آری هر کس به عهد خود نسبت به خدا و مردم وفا کند و تقوا ورزد بداند که بیتردید خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

«الذین یوفوقن بعهد الله و لا ینقضون المیثاق:»

خردمندان کسانی هستند که به عهد خدا که همانا قرآن و نبوت و امامت است وفا میکنند و تا پایان عمر به پیمان شکنی روی نمیآوردند.

وَ مَنْ أَوْفیٰ بِمٰا عٰاهَدَ عَلَیْهُ اَللّٰهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً: (۲)

و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند، خداوند به زودی پاداش بزرگی به او میدهد.

مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اَللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً: (۳)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند «و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود» صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رسانیدند، و به شرف شهادت نایل آمدند، و برخی از آنان شهادت را انتظار سپرند و هیچ تغییری در پیمانشان ندادهاند.

### پیمانشکنان

اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ: (۴)



---

۱- ۱) - آل عمران ۷۶.

۲- ۲) - فتح ۱۰.

۳- ۳) - احزاب ۲۳.

۴- ۴) - بقره ۲۷.

فاسقان کسانی هستند که عهد خدا را «که وحی و نبوت و امامت است» پس از استواریاش با دلایل عقلی و براهین منطقی با روی گردانی از آن میشکنند و آنچه را خداوند پیوند خوردن به آن را فرمان داده «مانند پیوند با پیامبران و کتاب آسمانی و اهل بیت پیامبر و خویشان و اقوام» قطع مینمایند، و در زمین فساد و تباهی مرتکب میشوند تنها آناناند که در خسارتاند.

وَ اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اَللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اَللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ: (۱)

کسانی که عهد خدا را پس از استواریشا میشکنند و پیوندهائی را که خدا به برقراری آن فرمان داده میگسلند و در زمین فساد میکنند لعنت بر آنان است، و فرجام سختی در آخرت برای آنان مقرر است.

فَبِما نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ وَ کُفْرِهِمْ بِآیاتِ اَللّهِ وَ قَتْلِهِمُ اَلْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اَللّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِیلاً: (۲)

پس به کیفر پیمان شکنی یهود و کفرشان به آیات خدا، و کشتن پیامبران با ناحق، و گفتار بیدلیلشان که گفتند دلهای ما در پوشش و حجاب است از این رو سخن حق را درک نمیکنیم لعنتشان کردیم، بلکه به سبب کفرشان بر دلهایشان مُهر محرومیت از فهم معارف زدیم به همین خاطر جز اندکی ایمان نمیآورند.

فَبِما نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَهً: (۳)

بنی اسرائیل را به سبب شکستن پیمان هایشان لعنت کردیم، دل هایشان را بسیار سخت گردانیدیم.

### روایات باب عهد

جایگاه عهد و وفای به آن از نظر عظمت در حدی است که در این زمینه در جوامع حدیث فصل مستقلی برای آن مقرر شده، در این سطور به پارهای از آن روایات اشاره میشود، مفصل آن را در کتابهای حدیث ملاحظه کنید.

رسول خدا میفرماید:



---

۱- ۱) - رعد ۲۵.

۲- ۲) - نساء ۱۵۵.

۳- ۳) - مائده ۱۳.

«تقبلو الی بست خصال، اتقبل لکم بالجنه، اذ احدثتم فلا تکذبوا واذا وعدتم فلا تخلفوا واذائتمنتم فلا تخونوا و غضوا ابصارکم، واحفظوا فروجکم وکفوا ایدیکم والستنکم عن الناس:» (۱)

شش خصلت را از من بپذیرید، تا بهشت را برای شما بپذیرم، چون سخن گوئید از دروغ بپرهیزید، چون وعده دهید از وعده تخلف نکنید، چون امین شناخته شدید خیانت نورزید، چشم از حرام فرو پوشید، شهوت جنسی را از آلوده شدن به گناه حفظ کنید، دست و زبان از آزردن مردم نگاه دارید.

امیرمؤمنان (ع) در عهدنامه مالک مینویسد:

«. . . وان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک فان المن یبطل الاحسان والتزید یذهب بنورالحق، والخلف یوجب المقت عندالله و عندالناس قال الله سبحانه کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالاتفعلون:» (۲)

مبادا به مردم وعده دهی، و آن را بشکنی و خلاف کنی، منت نهادن کار نیک را باطل و بینتیجه میکند، و زیاد شمردن عمل خوب نور حقیقت را از بین میبرد، وعده خلافی سبب خشم خدا و مردم میشود، خداوند در قرآن میفرماید: خشم خدا بر گفتن چیزی که آن را انجام نمیدهید بسیار است.

از حضرت رسول بنا به روایت امام صادق آمده:

«من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیف اذا وعد:» (۳)

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید هنگامی که وعده میدهد به وعدهاش وفا کند.

پیامبر اسلام در روایت بسیار مهمی میفرماید:

«ثلث من کن فیه کان منافقا وان صام وصلی وزعم انه مسلم، من اذائتمن خان، واذا حدث کذب، واذا وعد اخلف (۴)، ان الله تعالی قال فی کتابه: ان الله لایحب



---

۱- ۱) - خصال باب شش گانه.

۲- ۲) - نهج البلاغه عهد نامه مالک.

۳- ۳) - وسائل جلد حج، ص۲۸۶.

۴- ۴) - وسائل الشیعه کتاب الجهاد ۵۱۳.

الخائنین (۱)و قال: لعنه الله علی الکاذبین (۲)و فی قوله واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد:

(۳) «

سه خصلت است در هر که باشد منافق است، گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند مسلمان است.

کسی که او را امین بشمارند ولی به امانات مردم خیانت کند، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید، و زمانی که وعده میدهد از وعده خود تخلف نماید، در قرآن مجید اعلام شده: خداوند خائنان را دوست ندارد، لعنت خدا بر دروغگویان باد، اسماعیل را به یاد آر که پیامبری درست پیمان بود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«عده المؤمن اخاه نذر لاکفاره له فمن اخلف فبخلف الله بدء ولمقته تعرض:» (۴)

### آزادی پس از وفای به عهد

حاج میرزا خلیل تهرانی طبیبی دانشمند، و دکتری حاذق و بصیر بود، که در روزگار مرجعیت صاحب ریاض در شهر مقدس کربلا به طبابت اشتغال داشت.

می گوید زمانی که به خاطر شغلم در کربلا اقامت داشتم مادرم در شهر تهران میزیست.

شبی در عالم رؤیا دیدم مادرم خطاب به من گفت: فرزندم من از دنیا رفتهام جنازهام را نزد تو آوردند ولی دماغم شکست.

چیزی از این ماجرا نگذشت که نامه یکی از دوستانم به دستم رسید، در آن نوشته بود: مادرت از دنیا رفت، جنازهاش را همراه دیگر جنازهها به کربلا



---

۱- ۱) - انفال ۵۸.

۲- ۲) - آل عمران ۶۱.

۳- ۳) - مریم ۵۴.

۴- ۴) - وسائل کتاب الحج، ص۲۸۶.

فرستادیم وقتی جنازهها وارد عراق شد مراجعه به کاروان نمودم گفتند ما به تصوراین که شما ساکن نجف هستید جنازه مادرت را در رباط ذی الکفل گذاردیم.

همواره مسئله شکستن دماغ مادرم در نظرم بود، بلاخره جنازه او را تحویل گرفتم، وقتی کفن را از روی صورتش کنار زدم دیدم دماغش شکسته است، علت را جویا شدم گفتند: اگر این جنازه بالای جنازههای دیگر بود، اسبها میان رباط درهم آمیختند و به جنازهها برخورد کردند، این جنازه از بالا به زیر افتاد، ما بیش از این اطلاعی نداریم!

پیکر مادرم را به حریم مطهر قمر بنی هاشم آوردم و به آن حضرت توسل جسته گفتم پسر امیرمؤمنان مادرم آن گونه که باید از عهده نماز و روزه بر نمیآمد، و نمیتوانست به خوبی انجام وظیفه کند، اکنون به شما پناه آورده، او را امان داده و فریادش برسید، من با شما پیمان میبندم پنجاه سال به نیابتش نماز و روزه بخرم و سپس مادر را دفن کردم.

مدتی گذشت، شبی در خواب دیدم از درب خانهام داد و فریادی زیادی بلند است، از در بیرون رفتم دیدم مادرم را به درختی بستهاند و او را با تازیانه میزنند، گفتم تقصیر این پیره زن چیست که او را میزنید؟ گفتند: به ما دستور دادهاند او را بزنیم تا مبلغی که تعهد نموده بپردازد.

وارد منزل شدم و مبلغی که میخواستند آوردم، پس از پرداخت مادرم آزاد شد، او را به منزل آورده و مشغول خدمت به او شدم، وقتی از خواب بیدار شدم حساب کردم مبلغی که در خواب از من گرفته بودند کاملاً با پنجاه سال نماز و روزه مطابق است، آن مبلغ را برداشته نزد صاحب ریاض بردم و جریان را به

طور مفصل برای او نقل کردم و از وی خواستم به نیابت از مادرم پنجاه سال نماز و روزه بگیرد. (۱)

### نجات از قتل در سایه پیمان

هرمزان از حاکمـان منطقه اهواز در زمـان حکومت ساسانیان بود. مسـلمانان هنگامی که ایران را فتـح کردنـد و به اهواز دسـت یافتند هرمزان را به اسارت گرفته به مدینه فرسـتادند، در دیدار با حاکم منطقه اسلامی به این صورت مورد خطاب قرار گرفت: اگر رهائی از کشته شدن را میخواهی ایمان بیاور و گرنه به قتل میرسی.

هرمزان گفت: اکنون که مرا خواهی کشت فرمان بـده مقـداری آب برایم بیاورنـد که به شـدت تشـنهام عمر گفت برایش آب بیاوریـد، در کاسـهای چوبین مقداری آب آوردند، گفت من از این قدح چوبین آب نمیخورم، زیرا همیشه در قدحهای جواهر آگین آب خوردهام امیرمؤمنان (ع) فرمود این خواسته زیادی نیست.

میـان جامی از آبگینه آب ریخته نزد هرمزان آوردنـد، آن را گرفت و در دست خود نگاه داشت و لب به آن نهاد، عمر گفت: من پیمان بسـتهام تا این آب را نخوری تو را نکشم، در این هنگام هرمزان جام را به زمین زد و شکست، آب به زمین ریخت و از میان رفت، عمر از حیله او شـگفت زده شد، روی به امیرمؤمنان کرد و گفت: اکنون وظیفه من چیست؟ حضرت فرمود چون قتل او را مشروط به نوشیدن آب کردهای و بر آن تعهد بستهای نمیتوانی او را به قتل برسانی، اکنون به



---

۱- ۱) - دارالسلام، ج۲، ص۲۴۵.

او جزیه مقرر کن، هرمزان گفت: جزیه قبول نمیکنم، ولی با خاطر آسوده و بدون ترس از کشته شدن مسلمان میشوم، در حال شهادتین گفت و مسلمان شد. (۱)

## داستانی شگفتانگیز از وفای به عهد

رئیس شهربانی دولت مأمون میگوید: روزی وارد بر مأمون شدم، مردی را نزد او بسته به زنجیرهای گران دیدم، مأمون به من گفت این مرد را ببر و از او کاملاً- مواظب کن مباد از دستت بگریزد، آنچه در توان داری در حفظ او به کار بند، به چند نفر سفارش دادم او را ببرند، در دل خود گفتم با این همه سفارش مأمون، جز این که او را در اطاق خود زندانی کنم، از این جهت دستور دادم او را در اطاق خودم زندانی کنند.

هنگامی که به خانه بازگشتم از وضع او و علت گرفتاریاش جویا شدم، گفتم: از کدام شهری، گفت: از دمشق، گفتم: فلان کس را میشناسی؟ پرسید شما از کجا او را میشناسید؟ گفتم: من با او داستانی دارم، گفت: من حکایت خود را نمیگویم مگر این که تو داستانت را با آن مرد بگوئی.

توضیح دادم: چند سال پیش در شهر شام با یکی از حاکمان همکاری میکردم، مردم شام بر آن مرد شوریدند تا جائی که به وسیله زنبیلی از قصر حکومت پائین آمد و با یارانش فرار کرد، من هم با گروهی گریختم، در حالی که در میان کوچه میدویدم مردم مرا تعقیب میکردند، به کوچهای رسیدم مردی را بر در خانه نشسته دیدم، گفتم: اذن میدهی وارد خانه شوم و با این کار جان مرا نجات دهی؟ گفت: وارد شو مرا داخل خانه نمود و در یکی از اطاقها جای داد و به همسرش گفت: نهایتاً وارد اطاق شخصی من شود، از شدت ترس یارای



---

۱- ۱) - ناسخ التواریخ، جلد خلفا، ص.

نشستن به روی زمین را نداشتم، مردم وارد خانه شدند و مرا از او خواستند، گفت: وارد هر جای خانه خواستید شوید و همه جا را بگردید.

رسیدند به اطاقی که من در آن بودم، همسر صاحب خانه بر آنان نهیب سختی زد و گفت: حیا نمیکنید، شرم نمینمائید که میخواهید وارد اطاق خصوصی من شوید؟ مردم بخاطر آن نهیب خانه را ترک کرده و رفتند، زن گفت: نترس همه رفتند، پس از ساعتی خود آن مرد آمد و گفت: از این پس مطمئن باش، سپس در میان منزل اطاقی ویژه من قرار داد و در آنجا از من به بهترین صورت پذیرائی میشد.

روزی به او گفتم اجازه دارم از منزل خارج شوم و از حال غلامان خود خبری بگیرم، ببینم آیا کسی از آنان هست؟ اجازه داد ولی از من تعهد گرفت که باز به خانه برگردم!

بیرون رفتم لی هیچ یک از غلامان را پیدا نکردم، باز به همان منزل بازگشتم، پس از مدتی یک روز از من پرسید چه خیال داری؟ گفتم: میخواهم عازم بغداد شوم، گفت قافله بغداد سه روز دیگر حرکت میکند اگر خیال داری به تنهائی به بغداد بروی من راضی نیستم این سه روز هم توقف کن سپس با آن کاروان روانه بغداد شو.

من از او بسیار عذرخواهی کردم بخاطر این که در این مدت نسبت به من نهایت اکرام و پذیرائی را کرده ای، ولی با خدای خویش عهد میکنم که از شما فراموش نکنم و بالاخره این خوبیها را پاداش دهم.

روز حرکت کاروان رسید، هنگام سحر نزد من آمد و گفت: قافله در حال حرکت است، من با خود گفتم این راه طولانی را چگونه بدون مرکب و غذا به پایان برسانم، در این هنگام زوجهاش آمد و یک دست لباس با کفش در میان پارچهای پیچید و به من داد، شمشیر و کمربندی را نیز به دست خودشان بر

کمرم بستند، اسبی با یک قاطر برایم آورده و صندوقی که محتوی پنج هزار درهم بود با یک غلام به عطایای خود افزودند تا آن غلام به قاطر و اسب رسیدگی کرده و برای سایر نیازمندیها آماده باشد.

هسمرش بسیار عذرخواهی کرد، مقداری از مسافت را از من مشایعت کردند تا به کاروان رسیدم، وقتی به بغداد وارد شدم به این منصبی که اکنون در اختیار من است مشغول شدم، دیگر مجال نیافتم که از او خبر بگیرم، یا کسی را بفرستم از حالش جویا شود، و به من خبر دهد، بسیار دوست دارم او را دیدار کنم تا اندکی از خدماتش را پاداش دهم و زحماتش را جبران نمایم.

زندانی گفت: خداوند بدون زحمت شخصی را که جستجو مینمودی در کنارت قرار داده، من همان صاحبخانه هستم، سپس شروع به تشریع واقعه نمود و جزئیات آن را توضیح داد به طوری که به یقین رسیدم راست میگوید، آنگه با لحنی حزین گفت: اگر بخواهی به عهدت که جبران خدمات من است وفا کنید، من وقتی از خانوادهام جدا شدم وصیت نکردم، غلامی به همراهم آمده و در فلان محل است، فقط او را نزد من آر تا وصیت کنم، گفتم چگونه شد که به این بلا دچار شدی؟ گفت: فتنهای در شام مانند شورش زمان تو به وقوع پیوست، خلیفه لشگری فرستاد تا امنیت به شهر بازگشت، مرا همراه دیگران گرفتند، به اندازهای زدند که نزدیک مردن رفتن، سپس بدون این که فرصت دیدن خانوادهام دست دهد مرا به بغداد آوردند.

رئیس شهربانی میگوید: شبانه فرستادم آهنگری آوردند و زنجیرهایش را باز کردم، همراه خود او را به حمام برده و لباس هایش را عوض کردم، کسی را فرستادم غلامش را آورد، همین که غلام را دید به گریه افتاد و شروع به وصیت کردن نمود، من معاونم را خواستم، فرمان دادم ده اسب و ده قاطر و ده غلام و ده

صنـدوق و ده دست لباس و به همین مقـدار غـذا برایش آماده نموده و او را از بغـداد خارج کنـد، گفت: این کار را مکن زیرا گنـاهم نزد خلیفه بسـیار بزرگ است و مرا خواهـد کشت، اگر خیال چنین کاری داری مرا در محل مورد اطمینانی بفرست که در همین شهر باشد، تا فردا اگر حضورم نزد خلیفه لازم شد مرا حاضر کنی، هر چه اصرار کردم که خود را نجات ده نپذیرفت، ناچار او را به محل امنی فرسـتادم، و به معاونم گفتم اگر من سالم ماندم تو بیتردید وسیله رفتن او را به شام فراهم میکنم، و اگر خلیفه مرا به جای او به قتل رسانید تو او را نجات بده و راه رفتن به شام را برای او هموار ساز.

فردا صـبح هنـوز از نمـاز فـارغ نشـده بـودم که گروهی آمدنـد و فرمـان خلیفه را دائر بر بردن زنـدانیام نزد خلیفه به من اعلام کردنـد، نزد خلیفه رفتم، چون چشـمش به من افتاد گفت: به خدا سوگند اگر بگوئی اسـیر فرار کرده تو را میکشم! گفتم: فرار نکرده، اذن بده داسـتانش را بگویم، گفت: بگو، تمام گرفتاریام را در دمشق و جریان شب گذشـته را برای خلیفه شرح دادم و اعلام کردم میخواهم به عهدی که با او کردم وفا کنم، یا خلیفه مرا به جای او میکشد اینک کفنم را پوشـیده و آماده مرگم، یا مرا میبخشـد که در این صورت منتی بر غلام خود نهاده، مأمون وقتی داسـتانم و داسـتان آن مرد را شـنید گفت خداوند خیرت ندهـد، این کار را درباره آن مرد میکنی در صورتی که او را میشناسـی ولی آنچه او نسـبت به تو در دمشق انجام داد بدون این که تو را بشناسد انجام داد، چرا پیش از این حکایتش را به من نگفتی تا پاداش خوبی به او دهم.

گفتم: خلیفه او هنوز اینجاست، من هر چه از او خواستم خود را نجات دهد نپذیرفت، سوگند یاد کرد تا از حال من آگاه نشود از بغداد بیرون نرود!

مأمون گفت این هم منتی بزرگ تر از کار اول اوست که بر تو نهاده، اکنون برو و او را نزد من بیاور، رفتم و به او اطمینان دادم که خلیفه بدون شک از تو گذشته و من دستور داده تو را نزد او برم، چون این خبر را شنید دو رکعت نماز شکر خواند و با هم نزد خلیفه آمدیم مأمون نسبت به وی بسیار مهربانی نمود، و او را نزدیک خود نشانید و با گرمی با او مشغول صحبت شد تا وقت غذا رسید، با هم غذا خوردند، سپس به او پیشنهاد فرمانداری دمشق را کرد، از پذیرفتن حکومت دمشق پوزش خواست، نهایتاً از وی خواست که همواره ازوضع دمشق به او خبر دهد، این کار را پذیرفت مأمون فرمان داد ده اسب و ده غلام و ده بدره زر و ده هزار دینار به او بدهند، و به فرماندار شام نوشت که مالیاتش را نگیرد و سفارش نمود با او به خوبی رفتار کند، به شام رفت، پس از رفتنش مرتب به مأمون نامه مینوشت، هر وقت نامهاش میآمد مرا میخواست و میگفت از دوستت نامه آمده است. (۱)

### حکایتی از وفای به عهد

هنگامی که یعقوب لیث به نیشابور رسید حاکم آنجا محمدطاهر با یعقوب به مخالفت برخاست و از تسلیم شدن به او امتناع کرد.

یعقوب نیشابور را به محاصره گرفت، ارکان دولت محمدطاهر پنهانی به یعقوب نامه نوشتند و آمادگی خود را برای اطاعت از یعقوب اعلام نمودند مگر ابراهیم حاجب وزیر دربار محمدطاهر که بر وفاداری خویش و صدق پیمانش با رئیس خود ثابت قدم بود.

ص:۳۲۰

---

۱- ۱) - ثمرات الاوراق ابن حجت حموی ص.

چون نیشابور به تصرف یعقوب درآمد ابراهیم وزیر دربار را خواست و به او گفت چرا همه بزرگان و سرداران نامه برای من نوشتند و اعلام اطاعت کردند ولی تو با آنان هماهنگ نشدی؟ ابراهیم گفت: مرا با شما سابقه دوستی و محبت نبود تا به وسیله نامه عهد گذشته را تجدید کنم و از محمدطاهر هم گله و شکایت نداشتم تا با او مخالفت کنم، جوانمردی نیز به من اجازه نداد که ناسپاسی ورزم و با شکستن پیمان حق الطاف او را تباه کنم!

یعقوب به او گفت تو شایستهای که مورد توجه و تربیت واقع شوی و به منزلت و مقام ارجمندی برسی، او را به درجهای بالا مفتخر نمود، و کسانی که به ولی نعمت خود خیانت ورزیده، و نسبت به وی ناسپاسی کرده بودن به انواع عقوبتها کیفر داد. (۱)

## پیمان بر عبادت

شیخ طوسی در تعریف از صفوان بن یحیی که از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد است میگوید: از همه اهل زمانش بیشتر مورد وثوق و اعتماد بود.

در هر شب و روز صد و پنجاه رکعت نماز میخواند و هر سال سه ماه روزه میگرفت و سه بار زکات مال میداد این برنامه به خاطر این بود که با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در خانه خدا پیمان بسته بودند که هر یک زودتر از دنیا رفت کسی که زنده است نماز و روزه و زکات و حج و سایر اعمال خیر او را انجام دهد.

عبدالله و علی پیش از صفوان از دنیا رفتند، بنا به پیمان و عهدی که با آن دو بسته بود صفوان تا حیات داشت برای آنان نماز و روزه و زکات و حج انجام میداد.



---

۱- ۱) - اخلاق محسنی ۱۰.

صفوان به سال ۲۱۰ در مدینه وفات کرد، حضرت جواد (ع) برای او وسایل غسل و کفن فرستاد و دستور داد اسماعیل بن موسی بن جعفر بر او نماز بخواند. (۱)

### تفسیر آیه ۱۷۸-۱۷۹

### اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلْقِصٰاصُ فِی اَلْقَتْلیٰ اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ اَلْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ اَلْأُنْثیٰ بِالْأُنْثیٰ فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدٰاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسٰانٍ ذٰلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اِعْتَدیٰ بَعْدَ ذٰلِکَ فَلَهُ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

وَ لَکُمْ فِی اَلْقِصٰاصِ حَیٰاةٌ یٰا أُولِی اَلْأَلْبٰابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

ای اهل ایمان در مورد کشته شدگان بر شما قصاص مقرر شده است: آزاد در برابر آزاد، برده به جای برده، زن به قصاص زن، پس کسی که مرتکب قتل شده چنانچه از سوی برادر دینیاش ولی مقتول است مورد چیزی از عفو قرار گرفت که به جای قصاص دیه و خون بها پرداخت گردد، بنابراین پیروی از روش شایسته و پسندیده نسبت به وضع مادی قاتل بر عهده عفو کننده است، و پرداخت دیه و خون بها با نیکوئی و خوش روئی بر عهده قاتل است این حکم تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان پس هر که بعد از عفو تجاوز نماید و با قصاص برخیزد برای او عذاب دردناکی است.

ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص مایه حیات و زندگی است باشد که از ریختن خون مردم بدون دلیل شرعی بپرهیزید.

### شرح و توضیح

دو آیه مورد بحث در رابطه با حقی بسیار مهم از حقوق انسانی که عبارت از حق ولّی دم در مسئله قصاص یا دیه است و این که اجرای قصاص مایه برپا بودن حیات آراسته به امنیت و سلامت جان مردم در برابر خطر است مطالب با ارزشی ذکر شده است.

ص:۳۲۲

---

۱- ۱) - تتمه المنتهی.

### شأن نزول

در میان اعرابی که در فضای بسیار تاریک جاهلیت میزیستند براساس قاعده ابلیسی «الحق لمن غلب» عادت بر این جریان داشت که اگر کسی فردی از قبیله و قوم دیگر را به قتل میرساند، و قبیله مقتول از قبیله قاتل قوی تر و پر زورتر بود، بدون رحم و رعایت اخلاق انسانیت چند نفر از افراد خانواده و قبیله قاتل را میکشت، و اگر برده و غلامی از آنان یا زنی به وسیله طرف مقابل کشته میشد، در برابر برده فردی آزاد و به جای زن مردی از قبیله قاتل را میکشتند، اسلام به آیه شریفه اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ اَلْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ اَلْأُنْثیٰ بِالْأُنْثیٰ که قانونی حکیمانه و عادلانه به آن عادت زشت و ناروا پایان داد، و صراحتاً اعلام کرد که فقط قاتل باید در برابر مقتول قصاص شود و تجاور از این حد ظلم و بیدادگری است.

۲- دو قبیله از عربهای روزگار جاهلیت، روزگاری که روی تاریخ را سیاه کرده، و ننگی بر پیشانی انسان است، با هم به نزاع برخاستند، و افرادی از طرفین کشته و مجروح شده، بردگانی و زنان و مردانی به قتل رسیدند و یکی از آن دو قبیله که از دیگری قوی تر بود سوگند خورد که جز با کشتن افراد آزاد و مردان طرف مقابل در برابر بردگان و زنان کشته شده از قبیلهاش رضایت ندهد، هر دو قبیله مسلمان شدند و قضاوت جریان را به عهده رسول بزرگوار اسلام گذاردند که در این زمینه این آیه شریفه که براساس عدالت نظام گرفته است نازل شد.

«خداوند مهربان در آیه نخست، مؤمنان را مورد خطاب قرار داده تأکید میکند که: در مورد کشتگان باید مساوات را از لحاظ آزاد و برده و زن مراعات نمایند، یعنی آزاد در برابر آزاد، برده در مقابل برده، زن در عوض زن باید قصاص شود، برخلاف عادتی که در جاهلیت حاکم بود که چند نفر را در برابر یک نفر و آزاد در مقابل برده و مرد را عوض زن میکشتند!

ص:۳۲۳

درست است که خداونـد حق قصاص را به ورثه مقتول داده است تا آدم کشـی سـبک و عادی جلوه نکنـد و هر کس اقـدام به این کـار زشت ننمایـد، ولی همه جـا خـون را بـا خون نمیشوینـد، چه بسـا ممکن است قاتـل آدم خوبی باشـد، امـا تحت تـأثیر احساسات و هیجان غضب قرار گرفته دست به این جنایت زده و اکنون به شدت پشـیمان است و اگر به او فرصت دهند میتواند بـا کارهـای خیر آن را جبران نمایـد، به این خـاطر قرآن سـفارش میکنـد، که اگر از نـاحیه ورثه مقتول که برادران دینی قـاتل هسـتند قاتل مورد عفو قرار گیرد کارهای پسندیده است ولی اولیاء دم نباید فکر کنند که اکنون که قاتل در مخمصه قرار دارد حق دارنـد او را در گرفتن دیه در مضـیقه قرار دهند و بیش از مقدار مقرر از او دیه بگیرند و یا همه را یکجا به طور نقد و یا از متاع ویژه و امثال آن اخذ نمایند بلکه باید راه پسندیده را در این زمینه انتخاب کنند «فاتباع بالمعروف»

قاتل نیز نبایـد از این بزرگواری سوءاسـتفاده کرده در پرداخت آن کندی ورزد و امروز و فردا کند و یا کمتر از حق واقعی و یا جنس پستی به آنان بپردازد، بلکه واجب است حق آنان را به نیکی ادا کند «واداء الیه باحسان»

بایـد توجه داشت که این تبـدیل قصاص به دیه، تخفیفی است از ناحیه خدا و رحمتی است از جانب حضـرت او در حق طرفین فاجعه - قاتل و ورثه مقتول - و بایـد از آن حسن اسـتفاده کرد نه سوءاسـتفاده، به این خاطر اگر پس از عفو و گرفتن دیه اقدام به قتل قاتل کنند چنان که در جاهلیت میکردند، برای ورثه مقتول عذابی دردناک خواهد بود.

آنگاه درباره بیان حکمت قصاص تأکیـد میکنـد که: قصاص مایه حیات اجتماعی شـماست، وقتی اقـدام کننده بر قتل بداند در برابر کشتن افراد بیگناه کشته خواهد شد طبعاً این حکم، افراد جسور و بیباک و مغرور را که در برابر

مسئله کوچکی دست به اسلحه و کارد و چاقو میبرند و انسان بیگناهی را میکشند و یک خانواده بلکه جامعهای را عزادار مینمایند، از ورود به این کار قبیح باز میدارد و امنیت جامعه را حفظ میکند وَ لَكُمْ فِي اَلْقِصاصِ حَياةٌ. . و البته فلسفه و حکمت این قانون متعالی را خردمندان و نکته سنجان درک مینمایند

## اولی الالباب

و گرنه افراد سطحی نگر ممکن است اعتراضی هم داشته باشند که: قاتل یک انسان مریض و بیمار است باید او را معالجه کرد، با قتل که یک نفر از بین رفته و جامعه از وجود یک نفر محروم شده با کشتن قاتل از وجود یک نفر دیگر محروم خواهد شد و امثال این ایرادات که ناشی از جهل به واقعیات است، ولی خردمندان میدانند که این گونه توجیهات از وسوسههای شیطانی است.

این بخش از آیه شریفه: فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ چند مطلب اخلاقی و انسانی را تعلیم میدهد.

۱- برخلاف آئین یهود که فقط قصاص را در مورد قتل لازم میشمارد چنان که در فصل ۲۰ و ۲۴ از سفر خروج و ۳۱ از سفر اعداد آمده، و آئین نصاری که آئین رأفت است و عفو را شعار خود قرار داده قاتل را مورد عفو قرار میدهد، چنان که در انجیل متی باب پنجم آیات ۳۸ تا ۴۳ آمده است، اسلام اصل در مجازات قاتل را قصاص قرار داده کتب علیکم القصاص ولی گاهی ممکن است قصاص مفسده بیشتری داشته باشد مثل این برادری برادرش را کشته، یا فرزندی پدر و مادرش را به قتل رسانیده باشد و نظائر اینها، در این موارد اسلام عفو بدون گرفتن خون بها و یا حق عفو کردن با گرفتن خوب بها را قرار داده است.

ص:۳۲۵

۲- ذکر کلمه برادر «من اخیه» در مورد ولی دم که او را برادر قاتل شمرده برای این است که میخواهد عاطفه، محبت، و رأفت اسلامی را برانگیزاند، و با اقدام به مورد عفو قرار دادن قاتل، انگیزههای حِقد و دشمنی را کاهش داده جامعه را به صلح و اخوت برگرداند و این عمل را عمل انسانی و برادرانه معرفی نماید.

۳- کلمه شیئی که در اینجا نکره آورده شده و منظور از آن حق قصاص است برای تعلیم این حقیقت است که اگر یک نفر از ورثه از حق قصاص خود بگذرد، دیگر قاتل کشته نمیشود و همه باید دیه بگیرند.

منظور از فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ مربوط به ورثه مقتول و دیهای است که بر عهده قاتل است به این صورت که روثه باید از اصول شایسته و پسندیده پیروی کند، یعنی سخت گیری بر قاتل ننماید و بیش از دیه مطالبه نکند و اگر قاتل فقیر و ندار است به او مهلت دهد و یا کمتر بگیرد و امثال این امور. و جمله دوم وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ مربوط به قاتل است که از محبت ورثه سوءاستفاده نکند، یعنی در پرداخت دیه سهل انگاری نکرده بدهی خود را به طور کامل و به موقع ادا نماید.

## تخفیف و رحمت

حکم قصاص و مخیر قرار دادن ورثه در عفو قاتل و یا گرفتن دیه از یک سو تخفیفی در حکم و از سوی دیگر رحمتی از ناحیه حضرت حق برای مکلفین است، چرا که یهود فقط موظف به قصاص و نصاری مکلف به عفو بوده، و هر کدام در مواردی دشواریهائی به دنبال داشت.

مخیر قرار دادن ورثه و انتخاب راه مناسب و دور از مفسده میان قصاص و عفو، هم تخفیف است و هم رحمت.

ص:۳۲۶

تخفیف است برای این که انتخاب راه مناسب تر و اصلح به عهده مکلّف است و مجبور به انجام تکلیف نیست، و رحمت است به خاطر این که با انتخاب راه مناسب تر مصلحت بیشتری عاید جامعه میشود، یا با قتل ریشه فساد کننده میگردد و یا با عفو دشمنیها به دوستی مبدل و چه بسا از حیات قاتل جامعه بهره مند میشود.

### حیات در آیه شریفه

چنان که میدانیم حیات در لغت به معنی زندگی است و آن دارای انواعی است:

۱- حیات طبیعی مثل زنده شدن زمین در بهار:

یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها: (۱)

۲- حیات معنوی که نتیجه پذیرش دعوت خدا و پیامبر است:

اِسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ: (۲)

۳- حیات اخروی که مردم پس از مرگ در عالم برزخ و قیامت از آن بهره مند میشوند

ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ: (۳)

۴- حیات اجتماعی که در سایه امنیت و عدالت به دست میآید.

وَ لَکُمْ فِی اَلْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی اَلْأَلْبابِ (۴)

بدیهی است جامعهای که از امنیت و عدالت برخوردار نیست جامعهای مرده است و قصاص عامل امنیت اجتماعی است.



---

۱- ۱) - روم ۵۰.

۲- ۲) - انفال ۲۴.

۳- ۳) - بقره ۲۸.

۴- ۴) - بقره ۱۷۹.

همـان گونه که از آیه مورد بحث، خردمنـدان را مورد خطاب قرار میدهـد و اعلام میـدارد که برای شـما خردمنـدان در مسئله قصـاص حیات اجتماعی است فهم حکمت و فلسـفه قصاص برای بسـیاری از مردم به خصوص برای غرب زدهها روشن نیسـت لذا ایراهائی به آن وارد کرده اند.

اول: قصاص یک نوع آدم کشی است، چگونه همان امر زشت میتواند مایه حیات باشد؟

پاسخ: کسـی که روی انگیزههای مادی و شیطانی، انسان بیگناهی را کشته، شک نیست که در میان همه مذاهب و اقوام، چنین آدمی، جـانی و متجـاوز و بر هم زننـده حیات اجتماعی است، هیـچ وقت کشـتن چنین آدمی مساوی با کشـتن یک آدم بیگناه نیست.

همان گونه که شاخههای هرز درختان را که برای رشـد دیگر شاخ و بالهای درخت میچینند، و همان گونه که عضو فاسدی از بـدن را برای باقی ماندن دیگر اعضا قطع مینمایند و همان گونه که علفهای هرز باغات کشاورزی را برای بهره دهی و بالندگی بوتههای مفیـد از بین میبرنـد، فردی را که از روی اراده شیطانی حیان انسان بیگناهی را از بین برده بایـد از میان بردارند و این برنامه یک عمل پسندیده عقلی جهت حفظ امنیت اجتماعی است.

دوم: قصاص از قساوت و حب انتقام سرچشـمه میگیرد و بایـد با تربیت و تذکر آن را از بین برداشت نه با اجرای قصاص آن را تشدید کرد.

پاسـخ: انتقام مظلوم از ظالم و جریمه کردن سـتمکار جهت برقراری عـدل در جامعه زشت نیست بلکه مصـداق روشن عـدالت خواهی و ممـدوح است، به علاوه تشـریع قصاص، تنها براساس انتقام جوئی نیست بلکه این کار، برای تربیت جامعه و سدّ باب فساد و تجاوز است.

ص:۳۲۸

سوم: کسی که آدم میکشد، بیمار روانی است، باید درمان شود و دوایش اعدام نیست.

پاسخ: اگر همه قاتلان را با این عذر، رها کنیم بیشک آمار آدم کشی زیاد، و امنیت اجتماعی از بین خواهد رفت به علاوه اگر این استدلال را در مورد آدم کشی درست بدانیم، درباره همه متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی میکنند باید صحیح باشد، زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز به حقوق دیگران تجاوز نمیکند و به این ترتیب تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت و همه متعدیان و متجاوزان به جای زندان و مجازات به بیمارستانهای روانی روانه شوند!

چهارم: با اعدام قاتل، برای همیشه جامعه از تجربه و نیروی انسانی او محروم میشود، آیا بهتر نیست او را زندانی کنیم و از تجربه و نیروی انسانیاش بهره بگیریم؟

پاسخ: اگر این کار مشروعیت پیدا کند همان عدم امنیت اجتماعی باز خواهد گشت، بخصوص که زندانها و کار اجباری در آن، برای بسیاری میتواند روح تجاوز را تقویت کند چرا که از یک سو زندان برای آنان تبدیل به آسایش گاهی میشود، و از سوی دیگر چه بسا مورد بخشودگی قرار میگیرند و به جامعه بر میگردند و به کار خود ادامه میدهند، چنان که تجربه بازگشت مجرم به جامعه در همه کشورها این مسئله را ثابت کرده است.

پنجم: ممکن است قصاص برای زمانهای گذشته که مردمشان از لحاظ رشد فرهنگی عقب بودهاند، و از تربیت درستی برخوردار نبودند خوب و پسندیده بوده، ولی برای دنیای کنونی که از لحاظ فرهنگی و تربیت در وضعیت بالائی قرار دارد مطلوب نیست، و وجدان بشر امروزی آن را نمیپسندد.

ص:۳۲۹

پاسخ: این شبهه از شبهات پیشین بسیار سست تر است چرا که اولا جرم و جنایت در عصر ما از گذشته بیشتر است، کیست که از جنایات آمریکا و اسرائیل و برخی از دولتهای اروپائی مثل انگلیس و فرانسه نسبت به ملت مظلوم فلسطین و عراق و افغان، و جنایات برخی از دولتها به ملت هایشان بیخبر باشد، کیست که از افزایش جرم و جنایت و کشتار مردم بیگناه به دست آدم کشان حرفهای و جنگ افروزان بین المللی بیاطلاعی باشد؟

و ثانیاً اگر روزی به جائی رسیدیم که مردم از لحاظ تربیتی آدم کشی را زشت و از اقدام به آن نفرت داشتند برای موارد استثنائی، اسلام این دین استوار و محکم راه عفو را نیز قرار داده، طبعاً در آن وقت اصل فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ اِعمال خواهد شد. (۱)

## تفسیر آیه ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲

### اشاره

کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَکُمُ اَلْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً اَلْوَصِیَّهُ لِلْوٰالِدَیْنِ وَ اَلْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی اَلْمُتَّقِینَ

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مٰا سَمِعَهُ فَإِنَّمٰا إِثْمُهُ عَلَی اَلَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اَللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ

ص:۳۳۰

---

۱- ۱) - آیات الاحکام، ج۱۲، ص۱۹۴ با اختصار.

فَمَنْ خٰافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلاٰ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بر شما مقرر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است، برای پدر و مادر و خویشان به صورتی شایسته و پسندیده وصیت نماید، این حقی است بر عهده پرهیزکاران.

پس کسانی که بعد از شنیدن وصیت آن را تغییر دهند گناهش فقط بر عهده تغییر دهندگان است، یقیناً خدا شنوا و داناست.

نهایتاً کسی که از انحراف وصیت کننده در مورد حقوق ورثه، یا از گناه او به کار نامشروعی وصیت کند بترسد و با تغییر دادن وصیت براساس احکام اسلام میان ورثه صلح و دوستی برقرار نماید، بر او گناهی نیست، بیتردید خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

### شرح و توضیح

در سه آیه مورد بحث به چند مسئله بسیار مهم که به هم پیوند دارد توجه دقیق داده شده، که جدا سازی مسائل را نیازی نمیبینم، به خواست حضرت حق در ضمن توضیح آیات به ترتیبی که مسائل ذکر شده به توضیح آن قناعت میکنم.

### لزوم وصیت

وصیت به اموری که لازم است از مصادیق عالی نظم در زندگی است.

عاقل منظم اولاً برای این که ورثهاش پس از خودش دچار مشکلات زمان و قوانین پیچیده وضع شده دولتها نشوند، در زمان حیات خودش به آنچه که میخواهد برای بعد از خود وصیت کند عمل میکند و در حقیقت خودش وصی خود در اجرای وصیت نامه میشود، یا مطابق آیات ارث، یا چون در زمان حیاتش اختیار مال خود را دارد برابر قانون عدل و احسان و رعایت حقوق اهل و عیال ثروت منقول و غیرمنقول خود را میان ورثه تقسیم میکند، و مقدار قابل توجهی هم برای اداره امور زندگی در ملکیت خودش باقی میگذارد، و اگر از ورثه ترسی داشته باشد، پس از اینکه از اموال خود به نام آنان نمود میتواند از

همه وکالت بگیرد که تا زنده است حق تصرف و فروش اموال واگذار شده به ورثه را داشته باشد.

در زمینه این گونه برنامه، یعنی عمل به وصیت خود در زمان حیات خود امیرمؤمنان (ع) میفرماید:

«یابن آدم کن وصی نفسک واعمل فی مالک ماتؤثران یعمل فیه من بعدک:» (۱)

ای فرزند آدم خود وصّی خود باش، در ثروتت آنگونه که میخواهی پس از خودت در آن عمل شود عمل کن.

اگر کسی نخواست در زمان حیات خود وصی خود باشد و خود در کمال آزادی و اختیار ثروتش را به اندازهای که میخواهد به ورثه ببخشد، تا پس از مرگش ورثه به زحمت نیفتند و نهایتاً ازاو ناخشنود شوند، واجب است به دستور شارع مقدس اسلام وصیتی برابر با آیات قرآن و روایات تنظیم کند، و شخصی از اهل بیتش یا دوستانش را که به او در عمل به وصیت اعتماد و اطمینان دارد به عنوان وصی تعیین نماید، و توانمندی را ناظر بر وصیت معرفی کند تا پس از مرگش دو سوم مال او را را که حق مسلم ورثه است میان ورثه برابر با حکم خدا تقسیم نماید، و همانطور که قرآن فرموده: بالمعروف به طور شایسته و پسندیده نسبت به پدر و مادر و اهل و عیال و اقوام وصیت کند، بیتردید وصیت به معروف همان وصیت براساس آیات الهی و فقه اهل بیت است.

وصیت چنان که در آیات قرآن مجید آمده از روش انبیاء و اولیاء الهی است، و چه نیکوست که انسان در همه موارد زندگی به ویژه برای پس از مرگ خودش از پیامبران حضرت حق پیروی کند تا به فضای سعادت و خوشبختی وارد گردد، و همای نجات از غضب خدا و آتش دوزخ را به آغوش گیرد.



---

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۶- نهج البلاغه.

این مردم بـا تقوا و پرهیزکارنـد، که به حکم خـدا گردن مینهنـد، و بـا کمـال اشتیـاق حکم شـارع رای نسبت به وصـیت عمل میکنند، و راه آسانی رای پس از مرگ خود برای ورثه باز مینما یند حقا علی المتقین

### تعبیر از ثروت به خیر

امیرمؤمنان کلمه خیر را در این آیه شـریفه به ثروت فراوان تعبیر کرده انـد (۱)، که پس از میت پـدر و مادر و روثه او بهره مند گردند و آن ثروت فراوان وسعت و گشایشی برای آنان ایجاد نماید، و کلیدی برای حل مشکلات آنان باشد.

از اطلاق کلمه خیر هم اسـتفاده میشود که ثروت به دست آمده با کدّیمین و عرق جبین، ثروتی که از راه مشروع کسب شده و حقوق مالی آن پرداخت گشـته و مصـداق مال حلال است، در نگاه قرآن خیر است، خیری که ضامن خوشـبختی در دنیا و در آخرت است.

ثروت حرام شرّ است و باید پیش از آن که انسان بمیرد به دست خود انسان به صاحبانش برگردد، و یقیناً به پدر و مادر و ورثه تعلق ندارد، و تعلق نمیگیرد چه رسد به این که مورد مصیت واقع شود!

يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ (٣) كَلاّ لَيُنْبَذَنَّ فِي اَلْحُطَمَةِ (۴) وَ ما أَدْراكَ مَا اَلْحُطَمَةُ (۵) نارُ اَللّهِ اَلْمُوقَدَةُ (۶) اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى اَلْأَفْئِدَةِ (٢)

ص:۳۳۳

---

۱- ۱) - مجمع البیان، ج اول، ص.

۲- ۲) - همزه ۳-۷.

بدکار فاسد به گمان واهی و باطلش بر این تکیه دارد که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد، این چنین نیست، یقیناً او را در آن نیروی شکننده اندازند، و تو چه میدانی آن نیروی شکننده چیست؟ آتش برافروخته خداست، آتشی که بر دلها برآید و چیره شود.

ثروتی که نتیجهاش در افتادن در آتش برافروخته خداست جز شرّ چیزی هست؟ !

آیه شریفه به نکته بسیار مهمی توجه میدهد و آن این که انسان نسبت به پدر و مادرش و خویشاوندان و اقوانش حتی پس از مرگش دارای مسئولیت و تکلیف است، و نمیتواند بگوید: پس از مرگم پدر و مادر و اقوام من به من چه ربطی دارند، و پس از من به من چه که چه وضعی برای آنان پیش خواهد آمد؟ !

و از این که والدین را پیش از اقربا و اقوام ذکر نموده است دلالت بر این حقیقت دارد که والدین نسبت به وصیت مال برای آنان بر اقوام و خویشان اولویت دارند، و آیه نشان از این معنا دارد که والدین و خویشان از ارزش والائی برخوردارند، و در حوزه مسئولیت انسان قرار دارند.

## تغییر در محتوای وصیت

انسان وقتی از طرف کسی وصی قرار گرفت که پس از مرگ او به انجام وصیتش اقدام کند، باید توجه داشته باشد که وصیت کننده او را امین دانسته، و به اعتماد بر این که پدر و مادرش و ورثهاش را با اجرای صحیح وصیت رعایت میکند او را به وصایت انتخاب نموده است، امین باید تا پایان کار امین بماند، که خیانت نسبت به وصیت و تغییر محتوای آن گناه سنگینی است و این گناه قطعاً بر عهده تغییر دهنده است، و کاری است حرام و موجب عذاب خدا در دنیا و آخرت است، ولی تغییر وصیت در صورتی که هماهنگ با حدود الهی نباشد جایز است، و باید تغییر صورت گیرد تا والدین و ورثه به حق شرعی و قانونی خود برسند.

حضرت صادق (ع) در روایتی وصیت اضافه بر ثلث را تجاوز از حدود الهی دانسته و آن را گناه به حساب آورده است. (۱)میت در صورتی که وصیت داشته باشد نسبت به [ دو سوم] مال هیچ حقی ندارد، آنچه مربوط به اوست [یک سوم] مال است، و اگر اضافه بر [یک سوم] وصیت کند گناه است و وصیتش نافذ نیست، و وصی در این زمینه و موارد دیگری که خلاف شرع است میتواند وصیت را تغییر دهد و آن را با حدود شرع و خواستههای حق هماهنگ نماید.

خدای مهربان به دلیل پایان آیه ۱۸۲ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ گناه وصیتکنندهای که وصیتش را اصلاح نمایند میآمرزد و به او رحم میکند زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است، و یا گناه کسی که در تغییر عادلانه آن اشتباهی کند میبخشد و او را مورد رحمت قرار میدهد.

این بود دورنمائی از شرح و توضیح سه آیه شریفهای که در مورد وصیت، و ارث برندگان، و تغییر غیر عادلانه وصیت و تغییر عادلانه وصیت به نفع امّت نازل شده است، امید است خوانندگان این سطور، و دل بستگان به قرآن، برای تأمین خیر دنیا و آخرت خود مشتاقانه به این آیات عمل کنند.

### روایات و وصیت

حضرت صادق (ع) از پدران بزرگوارش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«من لم یحسن الوصیه عند موته کان نقصاً فی عقله و مروته» کسی که هنگام مرگش نیکو وصیت نکند، در عقل و جوانمردیاش کمبود وجود دارد، به پیامبر



---

۱- ۱) - نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۶۱.

گفتند: وصیت چگونه است؟ فرمود: چون زمان مرگش برسد و مردم گرداگردش جمع باشد بگوید:

«اللهم فاطرالسماوات والارض، عالم الغیب والشهاده الرحمن [الرحیم] انی اعهد الیک انی اشهد ان لا ـ اله الا انت وحدک لاشریک لک، وان محمداً عبدک و رسولک، و ان الساعه آتیه لاریب فیها، وانک تبعث من فی القبور، وان الحساب حق، وان الجنه حق، وما وعدالله فیها من النعیم و من المأکل والمشرب والنکاح حق، وان النار حق، وان الایمان [حق] وان الدین کما وصفت وان الاسلام کما شرعت، وان القول کما قلت، وان القرآن کما انزلت وانک انت الله الحق المبین.

وانی اعهد الیک فی دارالدنیا انی رضیت بک ربا وبالاسلام دنیا و بمحمد صلی الله علیه وآله نبیا و بعلی (ع) اماما، وبالقرآن کتابا وان اهل بیت نبیک علیه و علیهم السلام ائمتی، اللهم انت ثقتی عند شدتی، و رجائی عند کربتی و عدتی عند الامور التی تنزل بی وانت ولییی فی نعمتی والهی و آله آبائی صل علی محمد وآله، ولاتکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً وآنس فی قبری وحشتی واجعل لی عندک عهداً یوم القاک منشوراً.»

این است عهدیت روزی که به خاطر نیازش به این حقایق وصیت میکند، و وصیت حق هر مسلمانی است.

پیامبر به امیرمؤمنان فرمود: این وصیت را فراگیر، و به اهل بیت و شیعیانت بیاموز که این متن را جبرئیل به من آموخته است. (۱)رسول خدا فرمود:

«ماینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیله الا و وصیته تحت رأسه.» (۲)



---

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۳.

۲- ۲) - روضه الواعظین، ص.

برای هیچ مسلمانی سزاوار نیست که شبی بخوابد جز این که وصیت مکتوبش زیر سرش باشد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من میت تحضره الوفاه الاردّالله علیه من سمعه وبصره وعقله للوصیته، اخذالوصیه او ترک، وهی الراحه التی یقال لها: راحه الموت، فهی حق علی کل مسلم:» (۱)

هیچ میتی نیست جز این که وقتی مرگش فرا میرسد، خداوند تا اندازهای گوش و چشم و عقلش را برای وصیت به او باز میگرداند، چه وصیت کند، چه وصیت نکند، این مهلت همان چیزی است که میگویند مرگ راحت، وصیت حق هر مسلمانی است.

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«من عدل فی وصیته کان منزله من تصدق بها فی حیاته، ومن جار فی وصیته لقی الله یوم القیامه وهو عنه معرض:» (۲)

کسی که در وصیتش نسبت به ما ترکش عدالت و انصاف به خرج دهد، مانند کسی است که همه مالش را در حیاتش صدقه داده باشد، و کسی که در وصیتش ستم ورزد، خدا را در قیامت در حالی که از او روی گردان است ملاقات کند.

پذیرفتن وصایت از طرف وصیت کننده کاری بس نیکو، و در حقیقت یاری دادن به برادر دینی و خوشحال کردن اوست، چه کاری از این بهتر که انسان به شخصی اطمینان دهد که پس از مرگ او از جانب او به انجام وظایف لازم و عمل به وصیت، و تمشیت دادن به امور ورثه بپردازد و همه امورش را به صورتی که از او خواسته شده سر و سامان دهد.



---

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۵.

۲- ۲) - قرب الاسناد، ص ۳۰.

وصی بر اساس آیات و روایات باید بداند که به عهده گرفتن وصیت برادر مؤمن، و اجرای مفاد آن از ثواب عظیمی برخوردار است، و معطل گزاردن وصیت، و شانه خالی کردن از عمل کردن به آن، و انحراف در مسائل وصیت گناه پس بزرگی است، در این زمینه به روایت بسیار مهمی که از رسول خدا روایت شده دقت نمائید:

«من ضمن وصیه المیت ثم عجز عنها من غیر عذر لایقبل منه صرف ولاعدل، ولعنه کل ملک بین السماء والارض، ویصبح ویمسی فی سخط الله، وکلما قال یا رب نزلت علیه اللعنه وکتب الله ثواب حسناته کله کذلک المیت فان مات علی حاله دخل النار، فان قام به کتب له کل یوم ولیله عتق رقبه، وله عندالله بکل درهم مدینه وستون حوراء ویمسی ویصبح وله بابان مفتوحتان الی الجنه فان مات بینه وبین القابل مات مغفوراً له واعطاه الله یوم القیامه مثل ثواب من حج واعتمر ویکون فی الجنه رفیق یحیی بن زکریا:» (۱)

کسی که اجرای وصیت میتی را ضامن شود، سپس بدون عذر از عمل به وصیت دست بردارد، خداوند واجب و مستحبی را از او نخواهد پذیرفت، و همه فرشتگان میان آسمان او را لعنت کنند، و روز و شب را در خشم خدا بسر میبرد، و هر وقت بگوید: یا رب، لعنت بر او نازل میشود، و خدا همه حسناتش را برای آن میت مینویسد، و اگر بر آن حال بمیرد وارد دوزخ میشود، ولی اگر به انجام وصیت قیام کند به هر روز و شبی ثواب آزاد کردن یک برده برای او ثبت میشود، و به هر درهمی که از وصیت هزینه میکند شهری در بهشت به او میدهند، و شصت حوریه در اختیارش میگذارند، و شب را به روز میآورد و صبح را به شب، در حالیکه دو در به سوی بهشت به رویش باز میشود، و اگر میان عمل به وصیت و آینده از زمان بمیرد آمرزیده از دنیا میرود، و خدا در قیامت مانند ثواب کسی که حج و عمره بجا آورده به او عنایت مینماید، و فردای قیامت در بهشت رفیق یحیی بن زکریا خواهد بود.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:



---

۱- ۱) - جامع الاخبار، ص۹۰.

«ان الله تبارک وتعالی یقول: ابن آدم تطولت علیک بثلاث: سترت علیک مالو یعلم به اهلک ما واروک، واوسعت علیک فاستقرضت منک فلم تقدم خیراً، وجعلت لک نظره عند موتک فی ثلثک فلم تقدم خیراً:» (۱)

خداوند میفرماید: ای فرزند آدم با سه چیز به تو احسان و محبت کردم: گناهانی را بر تو پوشاندم که اگر خاندانت از آن آگاه میشدند بر تو نمیپوشانیدند، در ثروت و مال به تو گشایش و وسعت دادم، و از تو خواستم بخشی از آن را به قرض دهی، ولی تو به این کار خیر برنخاستی، و به تو هنگام مرگ برای وصیت به ثلث مال و ثروتت مهلت دادم ولی تو برای خود خیری پیش نفرستادی.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان رجلا من الانصار توفی وله صبیه صغار وله سته من الرقیق فاعتقهم عند موته ولیس له مال غیرهم فاتی النبی فاخبر، فقال: ما صنعتم بصاحبکم؟ قالو: دفنّاه قال: لو علمت مادفتنه مع اهل الاسلام، ترک ولده یتکفنون الناس:» (۲)

مردی از انصار که دارای دخترانی کوچک بود و از دارائی دنیا جز شش غلام نداشت، هنگام مرگش همه غلامان را آزاد کرد و مرد، نزد پیامبر آمدند و حضرت را از این داستان خبر دادند، فرمود با دوستتان چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم، فرمود اگر خبر مرگش به من میرسید او را در میان مسلمانان دفن نمیکردم فرزندانش را بدون مال و منال رها کرد، تا دیگر از مردم متکفل مخارج آنان شوند.

از رسول خدا روایت شده:

«من مات علی وصیته حسنه مات شهیداً وقال: من لم یحسن الوصیه عند موته کان ذلک نقصا فی عقله و مروته و الوصیه حق علی کل مسلم:» (۳)

کسی که بر وصیت خوب و نیکوئی بمیرد، شهید از دنیا رفته، و کسی که هنگام مرگش وصیت خوبی نکند، دلیل بر نقص عقل و جوانمردی اوست، وصیت حق هر مسلمانی است.



---

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۸.
۲- ۲) - علل الشرایع ۵۶۶.
۳- ۳) - بحار، ج۱۰۳، ص۲۰۰.

از نکـات بسـیار جـالبی که در پایان این فصل به نظرم رسـید، و دریغ کردن از آن را ابـداً بر خود نمیبخشم این است: که پیامبر بزرگ اسلام همه امت را از مرد و زن تا قیامت نسبت به ماترک خود که قرآن و اهل بیت است وصی خود قرار داد، و از آنان مصراً خواست که حق ماترکش را با جان و دل رعایت کنند، تا با انجام این وصیت، هرگز روی گمراهی و ضلالت را نبینند، و با عمل کردن به این وصیت برای همیشه از رضای خدا و پیامبر و حیات طیبه و بهشت جاویدان بهره مند گردند.

مـاترک معنوی پیـامبر که در کتب حـدیث به عنوان ثقلین ذکر شـده بـا سـندهای گونـاگون و عبـارات مختلف و در مهمـترین کتابهای اهل سنت و شیعه روایت شده، به حدی که از مرز تواتر گذشته و در صدور آن از پیامبر هیچ شک و تردیدی نیست.

شما برای اسـناد این حـدیث، و رجالی که آن را ذکر کردهاند میتوانید به کتابهای بسـیار باارزش «احقاق الحق، عبقات الانوار، الغدیر، المراجعات، حلیه الاولیاء، کفایه الطالب، نصـره الصـحاح، کنزالعمال، الدر المنثور، فیض القدیر، صواعق، مشکل الآثار، مستدرک صحیحیین، خصائص نسائی و. . .» مراجعه کنید.

مسـلم در کتاب صـحیح خود که یکی از معتبرترین صـحاح سـته و مورد اعتماد همه اهل تسنن است حدیث ثقلین را در بخش فضائل الصـحابه به شماره ۴۴۲۵ از یزیـد بن حیـان به اتفـاق حُصَـین بن سَبرَه و عمربن مسـلم از صـحابی معروف زیـد بن ارقم روایت میکند که پیامبر در آخرین سفر حج در منطقه غدیر خم فرمود:

«. . . انا تارک فیکم ثقلین اولهما کتاب الله فیه الهـدی والنور فخـذوا بکتاب الله واستمسـکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال: و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی. . .»

من پس از خود دو چیز گران قـدر و بـاارزش در میـان شـما باقی میگـذارم، که اولین آن دو کتاب خـداست، کتابی که در آن هـدایت و نور است، آن را بـا عمـل به آیـاتش برگیریـد و به آن با قلب و اجرای برنامه هایش تمسک جوئیـد، آن گاه به روی آوردن به قرآن و عمل به آن تحریص و ترغیب کرد، سپس فرمود: و اهل بیتم، خـدا را نسـبت به رعایت حق اهل بیتم به شـما یادآوری میکنم، خـدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شـما یادآوری میکنم، خدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شـما یادآوری میکنم! !

حصین از زید بن ارقم میپرسد که منظور از اهل بیت چه کسانی هسـتند و آیا زنان پیامبر هم از اهل بیت به شـمار میآیند؟ زید پاسخ میدهـد نه زیرا زنـان ممکن است پس از مـدتی مطلّقه شونـد و به اهل و قبیله خود بازگردنـد، ولی اهل بیت رسول خـدا اصل و نسب اویند که صدقه پس از پیامبر بر آنان حرام است.

خواننـدگان محترم انصـاف دهیـد امت جز قلیلی از آنـان پس از پیامبر با اهل بیت او چه کردنـد، اگر پیامبر مؤکـداً سـفارش و وصیت میفرمود که پس از من از هیچ شکنجه و آزاری نسبت به آنان نیز، و قتل اهل بیت من و غارت اموالشان و پایمال کردن حقشـان، و گرفتن حکومت و بیت المـال از آنـان، و رهـا کردن ایشـان و اقتـدای به دیگران، و حاکم قرار دادن مشتی بیسواد و ستمکار تا قیامت بر امت ابـداً دریغ نورزید، بیش از آنچه پس از مرگ پیامبر تا امروز نسبت به اهل بیت او انجام دادند، انجام میدادند، و جائی برای بیشتر ستم کردن به آنان باقی مانده تا ستم نمایند؟ ! !

بـا وجود این روایت و بیش از هشـتاد روایت در کتب اهـل سـنت که بر جانشـینی و خلافت بلافصـل امیرمؤمنان پس از پیامبر دلالت دارد، شورای سـقیفه در حالی که بـدن مطهر پیامبر دفن نشـده بود، بـدون حضور همه مردم مـدینه، و حضور مسـلمانان نواحی دیگر که هیـچ کـدام به اصـحاب سـقیفه برای تعیین حاکم وکالت نـداده بودنـد، حاکمی را که به ادعای خوش بهترین نبود، و قدرت اجرای سنت پیامبر را نداشت، و شیطانی او را احاطه کرده بود، با کنار زدن خلیفه واقعی

پیامبر و پشت کردن بـه وصـیت آن حضـرت بـه حکـومت انتخـاب نمودنـد، و زمینه انحراف امت را از مفـاهیم واقعی قرآن و فرهنـگ اهـل بیت فراهم آوردنـد، و مـوج آن انحراف تـا به امروز امت را به فرقههـای مختلف و مکتبهـای گونـاگون، و رواج مادی گری، و دچار شـدن به انواع مفاسد، و خواری و ذلت در برابر حکومتهای داخلی اموی مسـلک و عباسـی مذهب، و سـر تعظیم خم کردن در برابر طاغوتهای اروپا و آمریکا، و دچار شدن به فرزند حرام زاده آنان اسـرائیل و زخمهای غیر قابل علاج، دچار کرده، و در آینـده هم جریان خواهـد داشت، و معلوم است که فردای قیامت در دادگاه عدل الهی نسبت به ظلمی که به قرآن و اهل بیت و امت شده چه کسانی باید پاسخ گو باشـند، و بدون شک پاسخی نخواهند داشت، و عذر قابل توجهی برای آنان نخواهد بود.

حاکمی که شورای سقیفه بدون حضور امت در آن روز، و حضور چهرههای ایمانی بر امت مسلط نمود نسبت به وضع خودش در کمال آزادی و اختیار، و بدون مجامله، و بدون توسل به دروغ، بلکه در اوج راسـتگوئی و صداقت همان گونه که پیروانش او را صدّیق میخوانند به این صورت با سوگند با لفظ جلاله اقرار مینماید:

«امـا والله ما انا بخیرکم، ولقـد کنت لمقامی هـذا کارها ولوددت ان فیکم من یکفینی، افتظنون انی اعمل فیکم بسـنه رسول الله؟ اذن لا اقوم بها ان رسول الله کان یعصم بالوحی وکان معه ملک وان لی شیطاناً یعترینی فاذا غضبت فاجتنبونی» (۱)

ص:۳۴۲

---

۱- ۱) – مدارک این روایت از کتب اهل تسـنن: مسند احمد حنبل ج۱، ص۱۴؛ مجمع الزوائد، ج۵، ص۱۸۳؛ الامامه والسیاسه، ص۱۶؛ صـفوه الصفوه ج۱، ص۹۹؛ عیون الاخبـار ابن قـتیبه، ج۲، ص۲۳۴؛ کنزالعمال، ج۳، ص۱۲۶و۱۳۵و۱۳۶؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۲۰۳ و ۲۱۰؛ تاریخ ابن کـثیر، ج۵، ص۲۴۷؛ تاریـخ الخلفاء، ص۴۷و ۴۸؛ شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدیـد، ج۱، ص۱۳۴و ج۳، ص۸ و ۱۴ طبع چهـار جلـدی. از منابع شـیعه: الطرایف، ج۲، ص۴۰۲؛ الصـراط المستقیم، ج۲، ص۲۹۴و ۲۹۶؛ کشف المحجه، ص۶۷؛ الغدیر، ج۲، ص۴۲ و ج۷، ص۱۰۴و ۱۰۵.

آگاه باشید به والله سوگند! من بهترین شما نیستم و به دست آوردن حکومت بر شما را خوش نداشتم.

به حقیقت دوست داشتم که در میان شما کسی بود که کار مرا به جای من کفایت میکرد، آیا گمان میکنید که من بتوانم در این حکومتی که به عهده گرفتهام به روش و سنت رسول خدا عمل کنم؟ اگر چنین فکر میکنید بدانید که من تاب و توان آن را ندارم، بدون شک رسول خدا به پشتیبانی وحی کار میکرد و پیوسته فرشتهای برای یاری دادن به او همراهش بود، ولی مرا شیطانی است که احاطهام نموده، پس هرگاه در کارم خشمگین شدم از من دور شوید، تا زیانی متوجه شما نگردد.

مرتبه کسی که میگوید: من بهترین شما نیستم، من قدرت اجرای سنت پیامبر را ندارم، شیطانی بر من محیط و مسلط است، اهل خشم و هیجان روحی و عدم تعادل روانی هستم کجا؟ و مرتبه خلیفه واقعی پیامبر، مفسر قرآن، دریای دانش و بصیرت، عدل قرآن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه طالب (ع) کجا که معتبرترین کتب اهل سنت درباره او روایت کرده اند:

قتیبه بن سعید بلخی و هشام بن عمار دمشقی میگویند ما را حاتم از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص روایت کرده که معاویه به سعد فرمان داد امیرمؤمنان را را سبّ کند به او گفت:

«مایمنعک ان تسب ابا تراب؟ قال: ذکرت ثلاثا قالهن له رسول الله (علیهما السلام) فلن اسبّه لان تکون لی واحده منها احب الی من حمرالنعم:

سمعت رسول الله یقول له وقد خلفه فی بعض مفازیه فقال له علی یا رسول الله اتخلفی مع النساء والصبیان؟ فقال له رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانبوه بعدی.

وسـمعته یقول فی یوم خیبر: لاعطین الرایه غداً رجلا یحب الله و رسوله ویحبه الله و رسوله فتطاولنا الیها فقال: ادعوا لی علیا فأتی به ارمد فبصق فی عینیه ودفع الرایه الیه.

ولما نزلت: انما یریدالله لیذهب عنک الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً (۱)دعا رسول الله (علیهما السلام) علیا وفاطمه و حسنا و حسیناً فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی.»

پیش از آن که به ترجمه روایت توجه کنیـد به مـدارک آن از طریق اهل سـنت بنگرید. (۲)ای سـعد تو را از سبّ و ناسزای به ابوتراب چه چیزی منع نموده است، سـعد به معاویه گفت: سه حقیقت را به یاد میآورم که هر سه را پیامبر درباره علی فرمود، و من هرگز چنین وجود شایسـتهای را سب نمیکنم، اگر یکی از آنهـا اختصـاص به من داشت از اشـتران سـرخ موی گران قیمت برایم محبوب تر بود.

از رسول خـدا زمانی که او را در برخی از غزوات به جای خود در مـدینه جانشـین کرد و او به پیامبر گفت: مرا در کنار زنان و کودکان جانشین خود قرار



---

۱- ۱) - احزاب ۳۳.

۲- ۲) - صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷؛ ترمذی، ج۵، ص۳۰۱؛ مسند احمد حنبل، ج۱، ص۱۸۵؛ حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۸۰؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۲۱؛ مناقب خوارزمی، ص۵۹، فرائد السمطین، ج۱، ص۳۷۷؛ الغدیر، ج۱، ص۳۸ و ۵۰؛ فضائل الخمسه، ج۱، ص۲۲۰، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۳۰؛ حلیه الاولیاء، ج۴، ص۳۵۶؛ کفایه الطالب، ص۱۶؛ صحیح مسلم به سند دیگر، ص۱۷۵؛ ترمذی، ج۱۰، ص۲۲۸؛ ابن ابی عاصم فی السـنه ۱۳۳۶؛ ابن بخار ذیل تاریـخ بغداد، ج۲، ص۱۱۳؛ مسند بزاز، ج۱، ص ۱۲۲؛ جامع الصحیح باب مناقب علی، ج۵، ص۶۳۸، حدیث ۳۷۲۴.

میدهی شنیدم به او فرمود: آیا خوشحال نیستی که نسبت به من بمنزله هارون از جانب موسی باشی، جز این که پس از من برای کسی مقام نبوت نیست.

و روز خیبر شنیدم فرمود: فردا پرچم را به دست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول هم او را دوست دارند، ما به جانب رسول خدا سرکشیدیم، حضرت فرمود علی را به نزد من بخوانید، علی با چشم درد سختی آمد، پیامبر آب دهان به دو چشمش کشید و پرچم را پس از رفع چشم دردش به او داد.

و هنگامی که آیه تطهیر که دلالت بر پاکی همه جانبه افرادی که آیه بخاطر آنان نازل شد به پیامبر وحی شد، پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و گفت: خداوندا اینان اهل بیت من هستند.

رسول خدا درباره امیرمؤمنان فرمود:

«ان تولّوا علیا تجدوه هادیا مهدیا یسلکك بکم الطریق المستقیم:» (۱)

اگر علی را سرپرست و حاکم خود بپذیرید، او را راهنما، راه یافته و هدایتگر شما امت به راه راست خواهید یافت.

و نیز آن حضرت فرمود:

«مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح، من رکبها نجا ومن تخلّف عنها غرق:» (۲)

جایگاه اهل بیت من در میان شما هم چون کشتی نوح است که هر کس آن را وسیله نجات خود قرار داد از طوفان نجات یافت و هر کس از آن کناره گرفت و به آن پناهنده نشد در گرداب هلاکت غرق شد.

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت میکند که فرمود: علی بهترین بشر است و هر که در این حقیقت شک کند کافر است. (۳)



---

۱- ۱) - اسنی المطالب ۷۴.

۲- ۲) - مناقب ابن مغازلی شافعی ۱۳۲.

۳- ۳) - تاریخ بغداد، ج۷، ص۴۷۱- تهذیب التهذیب، ج۹، ص۴۱۹- الاصابه، ج۱ بخش ۴، ص۲۱۷.

و نیز از رسول خدا روایت شده:

«الائمه من بعدی اثنا عشر، تسعه من صلب الحسین و التاسع مهدیّهم:» (۱)

پیشوایان پس از من دوازده نفرند، که نُه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان مهدی است.

ابو نعیم از علمای مشهور اهل سنت در کتاب حلیه الاولیاء از ابن عباس از پیامبر اسلام روایت میکند:

«من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنه عدن فرسها ربی فلیوال علیا من بعدی، و لیوال و لیسه و لیقتد بالائمه من بعدی، فانهم عترتی، خلقوا من طینتی رزقوا فهما و علماً و ویل للمکذبین بفضلهم من امتی، القاطعین فیهم صلتی لا انا لهم الله شفاعتی:» (۲)

هر کس خوش دارد چون من زندگی کند و همانند من بمیرد، و در بهشت همیشگی که پروردگارم آن را غرس کرده مسکن گیرد، باید پیشوائی و ولایت علی را پس از من «نه پس از سه حاکم» بپذیرد، و دوستی دوستانش را قبول کند، و به امامن بعد از من اقتدا نماید و از آنان پیروی کند زیرا آنان عترت من هستند، و از طینت من آفریده شدهاند و فهم و دانش نصیب آنان گشفته، و عذاب و ویل بر تکذیب کنندگان فضایلشان و برتریشان در امت من باد، که قطع رحم میکنند، خدا تکذیب کنندگان حق آنان را به شفاعت من نمیرساند.

با کمال تأسف و با نهایت تأثر، و با هزاران افسوس و اندوه، با کارگردانی گروهی که ریشههای جاهلیت، و عصبیتهای قومی جان و قلبشان را تسخیر کرده بود و در اسارت هوا به سر میبردند و با داروهای قرآن و سنت پیامبر درمان نشدند، بلافاصله پس از مرگ پیامبر وصیت او را نسبت به قرآن و اهل بیت پشت سر انداختند و مردم را از فهم حقایق کتاب خدا باز داشتند، و از روی آوردن به اهل بیت منع نمودند، و حق امیر مؤمنان و امامان پس از او را غصب و



---

۱- ۱) - ینابیع الموده ج ۳ ص ۱۶۷، المهدی ۱۰۴، کشف النعمه ج ۳ ص ۲۹۴.

۲- ۲) - حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۸۶.

راه ضلالت را بر کثیری از امت تا قیامت باز گذاشتند، و امتی که با زحمات پیامبر و با وصایای راه گشایش میرفت که فوق همه امتها در علم و دانش و تمدن و بینش قرار گیرد، و دیگر ملتها را تحت تأثیر بگیرد و همه آنان را در گردونه اسلام ناب الهی درآورد و از روی زمین بهشتی چون بهشت عدن بسازد، به تفرقه و جدائی و گروه گروه شدن، و دشمن یکدیگر گشتند، و آلوده شدن به فساد اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مهجور ماندن از حقایق، و به اسارت درآمدن در دست استعمار گران غارت گر و دزد و ظالم و آدم کش و کینه وز دچار نمودند! !

به گوشهای از درد دل امیرمؤمنان ازدست اصحاب سقیفه و پیروان پس از آنان توجه کنید تا به جای اشک ریختن بر آنچه به سر او و امت آمد خون گریه کنید.

برای بازپس گیری حق به غارت رفتهام نظر کردم و دیدم یاوری جز خاندانم ندارم، به مرگ آنان که یقیناً به دست غارت گران حق صورت میگرفت راضی نشدم، چشمهای پر از خاشاک را فرو بستم و با همان گلوئی که گویا استخوانی در آن مانده بود جرعه تلخ حادثه را نوشیدم، با این که تحمل در برابر گرفتگی راه گلو و نوشیدن جرعهای که تلخ تر از حنظل است کار طاقت فرسایی بود صبر و شکیبائی نشان دادم. (۱)خداوند قریش را به کیفر اعمالش برساند، آنان پیوند خویشاوندیام را بریدند، و حکومت فرزند مادرم «پیامبر» را از من غارت کردند. (۲)



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲- ۲) - نهج البلاغه، نامه ۳۶.

در غصب حق و مبارزه با من هم دست و هماهنگ شدند، کسی به من گفت: ای پس ابوطالب تو نسبت به امر خلافت اهتمام داری در پاسخش گفتم: به خدا سوگند شما با این که از پیامبر دورتر هستید اهتمام بیشتری دارید، من شایسته تر و نزدیک ترم و فقط حق خود را مطالبه میکنم، شما میان من و حق من حایل و مانع شدید، والله قسم از آن روزی که پیامبر از دنیا رفت حق من به غارت رفت. (۱)امیرمؤمنان با توجه به اوضاع زمان و جوان بودن اسلام چارهای جز دفاع از حق خود در مسئله خلافت و اعتراض به کسانی که این حق مسلم را غصب کرده بودند، و از او گرفته در میان خود دست به دست میگرداندند نداشت آن هم به گونهای که اتحاد ظاهری مسلمانان از میان نرود و در فضای زندگی شان فتنهای که دشمن از آن بهره برداری کند برپا نگردد، روی این حساب در خانه خود غریبانه نشست، و مظلومانه زانوی اندوه بر امت را بغل گرفت تا این که اصحاب سقیفه او را با هجوم به خانهاش به زور و اجبار از خانه بیرون آوردند و به جانب سازش با حکومت که ابداً نسبت به آن راضی نبود بردند، و اگر خود به میل و اختیار خویش میرفت، دیگر نمیتوانست دلیلی بر حقانیت خود بیاورد و آن همه درد دل کند و پیروان او نیز برهانی در اختیار نداشتند.

امیرمؤمنان این دریای بصیرت و دانش و عالم به حقایق و مطلع از آینده زمان، هنگامی که دریافت حفظ اصل اسلام و خنثی کردن نقشهای دشمنان دین در آن موقعیت خطیر موقوف به سازش ظاهری و قبول صلح تحمیلی و مسالمت با حاکمان است بالاجبار دست به سازش زد و برای حفظ امت و مصلحت ملت و برای نگاهداری دین و اقدام برای انجام واجب شرعی و عقلی در تعارض میان



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

دو امر، مسئله اهمّ را بر مهم مقدم داشت و با حاکمان زمان که به هیچ عنوان حاضر به برگرداندن حق او نبودند و بر همه اوضاع هم تسلط داشتند به ظاهر موافقت کرد.

بی شک اگر موافقت و سازش او از روی اختیار و رضایت بود، و کمترین رغبتی به آن داشت هرگز زمینهای برای گلایه و شکایت از اصحاب سقیفه و قریش و کارگردانان حکومت وجود نداشت درحالی که در آثار اهل سنت و شیعه گلایهها و دردِ دلهای پرسوز و نالههای جگرسوز از وضعی که پیش آمد نقل شده و کسی در نقل آنها تردیدی ندارد.

### تفسیر آیه ۱۸۳

#### اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلصِّيامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ای مؤمنان روزه بر شما مقرر و لازم گشته، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد تا پرهیزکار شوید.

#### شرح و توضیح:

در این آیه شریفه و چند آیه پس از این آیه، مسائل معنوی روزه و برخی از احکام فقهی آن و نهایتاً به صورت کلّی به آثار عظیم این عمل مقدس و پاک، و این عبادت درونی اشاره شده است.

#### روزه

ابتدا باید دانست روزهای که در قرآن مجید و روایات و معارف الهیه مطرح است نه روزهای که با امساك از خوردن و آشامیدن و امتناع از برخی دیگر مفطرات حاصل میشود، بلکه روزهای است که با شرایط خاص ظاهری و ویژگیهای مخصوص معنوی، و به میان آوردن حسنات اخلاقی، و اجتناب از

محرمات و دوری گزیدن از کبائر و پافشاری نداشتن بر صغائر به دست میآید، که از طرفی سازنده تقوا و روحیه پرهیزکاری در انسان، و از سوی دیگر ایجاد کننده سپری در برابر آتش دوزخ، و از جهت دیگر راهی به سوی رضایت الله و نهایتاً دری برای ورود به جنت الله است.

در دعای روز اوّل ماه مبارک میخوانیم:

«اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین:»

خداوندا روزه مرا در این ماه روزه روزه داران قرار بده.

این جمله زیبا و معنوی که احتمالاـ از معصوم صادر شده، به این حقیقت اشارت دارد که عقاید و اعمال دارای دو مرحله سطحی و ظاهری، و اصیل و ریشه دار است.

اعمالی که انجام میگیرد ولی سازنده تقوا و پاکی و ادب و تربیت در دنیا، و سازنده بهشت در آخرت، و مایه جذب رضایت حق نیست سطحی و ظاهری، و توان رسیدن به قبولی حضرت دوست را ندارد، و عملی است که خارج از حوزه خواست خداست.

و اعمالی که انجام میگیرد و محصولش پاکی و تقوا و ادب و تربیت در دنیا، و سازنده بهشت در آخرت، و سبب جذب رضایت خداست اصیل و عمقی و ریشه دار و همان است که حضرت حق از مکلّف خواسته است.

روزه گاهی فقط روزه معده است، و کاری است سطحی و ظاهری، و راه گشای به سوی تقوا که فلسفه روزه است نیست، یعنی میدان تمرین و ریاضیت برای کشاندن اعضا و جوارح و قلب به عرصه تقوا نمیباشد، تقوائی که در سوره اعراف آیه ۲۶ آمده بهترین پوشش است، وَ لِبَاسُ التَّقْوَی ذلِکَ خَيْرٌ وقتی روزه، خیاط چنین لباسی نباشد قطعاً روزه نیست، و از مدار لعلکم تتقون بیرون است.

قرآن میفرماید:

وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ اَلزّٰادِ اَلتَّقْوىٰ: (۱)

و توشه برگیرید، که بهترین توشه تقواست.

روزه سطحی و شکمی، روزهای که شرایط لازم را دارا نباشد زمین پرورش محصولی چون تقوا نیست.

نمونه این دو نمونه یعنی سطحی و عمقی در مسئله ایمان و اعتقاد نیز در قرآن مجید آمده است:

قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ اَلْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ: (۲)

اعراب میگویند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگوئید اسلام را به ظاهر پذیرفته ایم، ایمان واقعی در قلوب شما وارد نشده است.

إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتٰابُوا وَ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ اَلصّٰادِقُونَ: (۳)

فقط مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان واقعی آورده، سپس به چاه شک نمیافتند، و با مال و جانشان در راه خداوند جهاد میکنند، هم ایناننذ که در مؤمن بودن صادق و راستگویند.

سایر عبادات هم همین وضع را دارند یعنی گروهی از مردم آن را سطحی و ظاهری انجام میدهند، و عقل و قلب آنان و معرفت در آن نقشی ندارند، و گروهی آن را عمقی و حقیقی و از بُن عقل و معرفت و باور قلبی انجام میدهند.

روزه واقعی روزهای است که انسان را از سنگلاخهای دشوار مادیت، و جادّههای پر فراز و نشیب تعلقات دنیائی عبور داده به قله رفیع تقوا میرساند.



---

۱- ۱) - بقره ۱۹۷.

۲- ۲) - حجرات ۱۴.

۳- ۳) - حجرات ۱۵.

صوم که در فارسی به معنای روزه است در کتب لغت عربی به دو معنا آمده است:

۱- امساك: یعنی خودداری و امتناع از آنچه براساس فقه روزه را باطل میکند.

۲- رفعت و بلندی

در شعر امرءُ القیس که از بزرگترین شعرای عرب است آمده:

«اذا صام النهار و هجّرا:»

هنگامی که روز به نقطه ارتفاع رسید و به شدت گرم شد چون مرتبه معنوی روزه از همه عبادات برتر و والاتر است نام صوم بر آن نهاده شده، بلندی مرتبه و رفعت روزه تا جائی است که با این که مکلّف آن را انجام میدهد ولی خداوند آن را به خود نسبت داده و جز او پاداشش را بر عهده خود میداند:

«قال النبی (علیهما السلام) قال الله تبارك و تعالی: الصوم لی وانا اجزی به:» (۱)

پیامبر فرمود: خداوند تبارك و تعالی فرموده: روزه مراست و من به آن پاداش میدهم.

روزه طهارت و پاکی، و خالی زیستن از رذائل اخلاقی و ناپاکی هاست.

پیامبر میفرماید:

«وان سابه احدا وقاتله فلیقل انی امرء صائم، یعنی لیس عندی صفه سب ولاقتال:» (۲)

اگر کسی به روزه دار ناسزا گفت یا با او به نزاع برخاست باید بگوید من مردی صائم هستم، یعنی روحیه سب گوئی و نزاع و مایه کار زشت برای من نیست.



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۵۵ نقل از مکارم الاخلاق.

۲- ۲) - فتوحات، ج۹، ص۱۱۵ به بعد.

این گونه برخورد با دیگران تمرینی برای تقویت قدم دل و جان برای رفتن به سوی تقوا است.

جایگاه و منزلت روزه در حدی رفیع و بلند است که از رسول خدا روایت شده است:

«لو اذن الله للسماوات والارض ان تتکلّما لبشرتا صوم رمضان بالجنه:»

اگر خداوند به آسمانها و زمین اجازه سخن گفتن دهد، قطعاً روزه داران ماه رمضان را به بهشت بشارت میدهند.

از روزه داران چنان که در روایات آمده به ضیافت الله دعوت شده است، آری حضرت کریم و بلکه اکرم الاکرمین خوش دارد مهمانش را در حالی که گرسنه است به میهمانی دعوت کند، تا آنچه به او عنایت میفرماید او را خوش آید، سیر را به مهمانی بردن و بهترین غذا را در برابر او قرار دادن برای سیر لذت ندارد و بلکه باید گفت: دعوت از سیر برای غذا خوردن دعوت نیست بلکه به شوخی نزدیک تر است.

«دُعیتم فیه الی ضیافه الله:»

در ماه رمضان به ضیافت و میهمانی خدا دعوت شده اید.

بنابراین اگر روزه روزه دار واقعی باشد او را بر سر سفره کرامت خدا مینشاند، و راهی بهشت مینماید، و به منزلتی عظیم از پاداش و اجر میرساند، و اگر غیر این باشد محصولی جز گرسنگی و تشنگی ندارد!

از رسول خدا روایت شده است:

«کم من صائم لیس له من صومه الالجوع والعطش:» (۱)

چه بسا روزه داری که از روزهاش جز گرسنگی و تشنگی نصیبی نیست.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۲، ص۱۳۶.

رفعت روزه تا جائی است که پیامبر بزرگ اسلام از آن زمانی که آیه امانت را تلاوت کرد به عنوان امانت یاد کرد:

«انما الصوم امانه فلیحفظ احدکم امانته:»

روزه امانت است، بر هر کدام شما واجب است که امانت دار باشد.

«وضع یده علی سمعه و بصره فقال: السمع امانه والبصر امانه:»

رسول خدا دست بر گوش و چشمش گذاشت پس فرمود: گوش امانت است و چشم امانت است، یعنی در فضای روزه گوش از آنچه خلاف خدا و اخلاق است ببندید، و چشم از آنچه که دیدنش موجب خشم خداست فرو بندید.

به نظر میرسد در حدی که بایست از عظمت روزه و مقام و منزلت این عبادت خالصانه، با مطالبی که در سطور گذشته تحریر شده آگاهی حاصل شود حاصل شد، و در این زمینه موشکافی و تحقیق بیشتری لازم نیست، امید است اهل ایمان از روزهای که روزه داران واقعی برخوردار بودند بهرمند شوند و از این مائده معنوی و سفره الهی حظی وافر، و رزقی کامل نصیب آنان گردد، و با انجام این عمل بینظیر به مقامی والا رسیده، به قلّه تقوا دست یابند، و به کسب رضایت الله و جنت الله موفق شوند.

### روایات باب روزه

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت به اصحابش فرمود:

«الا اخبرکم بشیئی ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم کما تباعد المشرق من المغرب؟ قالو: بلی قال: الصوم یسود وجهه، والصدقه تکسر ظهره، والحب فی الله والموازره علی العمل الصالح یقطعان دابره، والاستغفار یقطع وتینه، ولکل شیئی زکاه و زکاه الابدان الصیام:» (۱)

ص:۳۵۴

---

۱- ۱) - امالی الصدوق ۳۷ و ۳۸.

شما را به چیزی خبر دهم که اگر آن را انجام دهید، شیطان از شما مانند فاصله میان مشرق و مغرب دور میشود؟ گفتند: آری فرمود: روزه چهرهاش را سیاه میکند، و صدقه کمرش را میشکند، و دوستی در راه خدا و کمک به عمل صالح ریشهاش را قطع میکند، و استغفار رگش را جدا مینماید، و برای هر چیزی زکاتی است، و زکات بدنها روزه است.

و نیز آن حضرت از طریق پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«الصائم فی عباده الله وان کان نائما علی فراشه مالم یغتب مسلما:» (۱)

روزه دار در عبادت خداست گرچه در بسترش خواب باشد ولی زمانی که از مسلمانی غیبت نکند.

و نیز از رسول خدا روایت شده است:

«ما من صائم یحضر قوما یطعمون الاسبّحت اعضاؤه، وکانت صلاه الملائکه علیه، وکانت صلاتهم له استغفاراً.»

روزه داری نیست که در مجلس گروهی روزه خور درآید مگر این اعضاءش به تسبیح در آیند، و درود فرشتگان بر اوست، و درود فرشتگان بر او طلب آمرزش است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من صام یوما فی الحر فاصاب ظمأ وکل الله به الف ملک یمسحون وجهه ویبشرونه حتی اذا افطر قال الله عزوجل: ما اطیب ریحک و روحک، یا ملائکتی اشهدو انی قد غفرت له:» (۲)

کسی که روزی گرم را روزه بگیرد و دچار تشنگی شدید شود خداوند هزار فرشته بر او میگمارد که چهره او را مسح کنند، و وی را به عنایت حق بشارت دهند، چون افطار کند خدای میفرماید چه پاکیزه است بوی و روحت، ای فرشتگان شاهد باشید که من او را آمرزیدم.

امام صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

ص:۳۵۵

---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۴۷.

۲- ۲) - امالی صدوق ۳۴۹.

«نوم الصائم عباده، ونفسه تسبیح:» (۱)

خواب روزه دار عبادت، و نفس زدن او تسبیح است.

امام ششم میفرماید:

«للصائم فرحتان: فرحه عندالافطار و فرحه عند لقاء الله عزوجل:» (۲)

برای روزه دار دو خوشحالی است: یکی هنگام افطار، و دیگر هنگام لقاء خدای عزوجل.

امیرمؤمنان در آنچه که هنگام از دنیا رفتنش وصیت کرد فرمود:

«علیک بالصوم فانه زکاه البدن وجنه لاهله:» (۳)

تو را به روزه سفارش میکنم، زیرا روزه زکات بدن، و برای اهلش سپر از حوادث است.

پیامبر اسلام از حضرت حق روایت میکند

«کل عمل ابن آدم هو له غیرالصیام هولی وانا اجزی به والصیام جنه العبد المؤمن یوم القیامه کما یقی احدکم سلاحه فی الدنیا ولخلوف فم الصائم اطیب عندالله عزوجل من ریح المسک والصائم یفرح بفرحتین: حین یفطر ویشرب و حین یلقانی فادخله الجنه:» (۴)

همه عمل فرزند آدم برای خود اوست، جز روزه که برای من است و من به آن پاداش میدهم، و روزه سپر عبد مؤمن از دوزخ در روز قیامت است، چنان که سلاح یکی از شما در دنیا او را از حادثه حفظ میکند، بوی دهان روزه دار نزد خدای عزوجل خوشبوتر از بوی مشک است، و روزه دار به دو خوشحالی خوشحال میشود، هنگام افطار که میخورد و میآشامد، و هنگامی که به ملاقات من نایل میشود، پس او را وارد بهشت میکنم.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:



---

۱- ۱) - قرب الاسناد ۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص۲۴۸- ۲۴۹.

۳- ۳) - بحار، ج۹۶، ص۲۴۸- ۲۴۹.

۴- ۴) -

«نوم الصائم عباده، وصمته تسبیح، وعمله متقبل، و دعاؤه مستجاب:» (۱)

خواب روزه دار عبادت، و سکوتش تسبیح، و عملش قبول، و دعایش مستجاب است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که پیامبر فرمود:

«الصوم جنه، ای ستر من آفات الدنیا، و حجاب من عذاب الآخره، فاذا صمت فانو بصومک کف النفس من الشهوات، وقطع الهمه عن خطوات الشیطان، و انزل نفسک منزله المرضی لاتشتهی طعاما ولاشرابا، متوقعا فی کل لحظه شفاک من مرض الذنوب، وطهر باطنک من کل کدر و غفله و ظلمه تقطعک عن معنی الاخلاص لوجه الله تعالی.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: قال الله عزوجل الصوم لی وانا اجزی به فالصوم یمیت مراد النفس، وشهوه الطبع الحیوانی، وفیه صفاءالقلب و طهاره الجوارح وعماره الظاهر و الباطن والشکر علی النعم والاحسان الی الفقرا و زیاده التضرع والخشوع والبکاء وحبل الالتجاء الی الله و سبب انکسار الهمه، و تخفیف السیئات و تضعیف الحسنات و فیه من الفوائد مالایحصی وکفی ماذکرناه منه لمن عقل و وفق لاستعماله:» (۲)

روزه سپر است، سپر در برابر آفات و حوادث دنیا، و حجاب و مانع در مقابل عذاب آخرت است.

هنگامی که روزه گرفتی این امور را در کنار روزهات نیت کن: خودداری از خواستههای نامشروع و آنچه که ظاهر و باطن روزه را از بین میبرد، قطع همت و اراده از قدم گذاردن جای قدمهای شیطان، خود را به منزله بیمار قرار دادن، بیماری که اشتهای به خوراکی و آشامیدنی ندارد، هر لحظه با این روز انتظار درمانت را از هر بیماری داشته باشد، و باطنت را از تاریکی و غفلت و ظلمتی که تو را از حقیقت و اخلاص جدا میکند پاک کن.



---

۱- ۱) - ثواب الاعمال ۲۶.

۲- ۲) - مصباح الشریعه ۱۵.

رسول خدا فرموده که خدای عزوجل اعلام نموده، روزه برای من است و من به آن پاداش میدهم.

روزه خواستههای ناروای نفس را نابود میکند، روزه شهوت و طبع حیوانی را از میان میبرد، صفاء قلب محصول روزه است، طهارت اعضاء رئیسه و آبادی ظاهر و باطن نتیجه روزه است، شکر بر نعمت و نیکی به نیازمندان میوه روزه است، تضرع و خشوع و گریه شاخ و برگ روزه است، روزه ریسمان التجاء به خدا و سبب شکستن همت ناروا، و تخفیف گناهان و اضافه شدن حسنات است، فوائد روزه قابل شمردن نیست، این مقداری که ذکر شد برای خردورز و کسی که موفق به روزه میشود کافی است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از علی (ع) از پیامبر روایت میکند که رسول خدا فرمود:

«اربعه لاترد لهم دعوه، ویفتح لهم ابواب السماء ویصیر الی العرش: دعاء الوالد لولده، والمظلوم علی من ظلمه، والمعتمر حتی یرجع، والصائم حتی یفطر.» (۱)

چهار نفرند که دعای آنان برنمی گردد، درهای آسمان به روی آنان برای دعایشان باز میشود و تا عرش میرود! دعای پدر برای فرزندش، و دعای مظلوم بر ضد کسی که به او ستم نموده، و دعای عمره کننده تا باز گردد، و دعای روزه دار تا زمانی که افطار نماید.

### تفسیر آیه ۱۸۴–۱۸۵

#### اشاره

أَیّاماً مَعْدُوداتٍ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیّامٍ أُخَرَ وَ عَلَی اَلَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَهٌ طَعامُ مِسْکِینٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

شَهْرُ رَمَضانَ اَلَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ اَلْقُرْآنُ هُدیً لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ اَلْهُدیٰ وَ اَلْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ اَلشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَ مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیّامٍ أُخَرَ

ص:۳۵۸

---

۱- ۱) - بحار، ص۹۶، ص۲۵۶.

يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ اَلْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا اَلْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

در روزهائی چند روزه بگیرید، پس هر که از شما بیمار یا در سفر باشد به تعداد روزههای از دست رفته از روزههای دیگر را روزه بگیرد و بر آنان که روزه گرفتن طاقت فرساست طعام دادن به یک نیازمند به جای هر روزه کفاره آن است و هر که به خواست خودش افزون بر کفاره واجب بر طعام نیازمند بیفزاید برایش بهتر است، و روزه گرفتن هرچند دشوار و سخت باشد اگر فضیلت و ثوابش را بدانید برای شما بهتر است.

این است ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده، قرآنی که سراسر هدایتگر مردم است، و دارای دلایلی روشن و آشکار از هدایت میباشد، و مایه جدائی حق از باطل است، پس کسی که در این ماه در وطنش حاضر باشد با آن همه ماه را روزه بدارد، و آن که بیمار یا در سفر است شماری از روزهای غیر ماه رمضان را به تعداد روزههای فوت شده روزه بدارد، خدا آسانی شما و راحت شما را میخواهد نه دشواری و سختی شما را و قضای روزه برای این است: شما روزههائی را که بخاطر عذر شرعی نگرفته اید کامل کنید، و خدا را به این که شما را هدایت نموده بزرگ شمارید، و نیز برای این که سپاس گزاری کنید.

### شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه دو مسئله مهم ذکر شده است: ۱- بخشی از احکام فقهی روزه بیان شده، ۲- و ماه رمضان ظرف دو حقیقت معرّفی گشته: نزول قرآن مجید، و روزه این عبادت بینظیر و پُرثواب درباره هدایت گری قرآن مجید به طورمشروح در آیه شریفه ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ بحث شد.

و مسئله روزه و ارزش و عظمتش در آیه ۱۸۳ به اندازه لازم مطلب ارائه گشته، آنچه از این دو آیه شریفه باید توضیح داده شود در رابطه با ماه رمضان است.

### ماه رمضان

در رابطه با ماه مبارک رمضان و برکات فراوان دنیائی و آخرتی آن و روزه در این ماه، آیات و روایات و معارف الهیه مسائل، دقایق، اشارات، و لطائفی ذکر کردهاند که انسان وقتی خود را در برابر آنها میبیند به نظر میآورد که در برابر

دریـائی قرار گرفته که ساحل آن ناپیـداست، من از این که گرچه به طور مختصـر به آن حقایق اشاره کنم عاجزم، ولی تا آنجا که در خور استعداد این فقیر است به پارهای از آن مسائل و حقایق اشاره میکنم.

قرآن مجیـد از دوازده مـاه قمری تنهـا مـاهی را که نـام برده مـاه رمضـان است و این به خـاطر این است که ماه رمضان هویتاً از عظمت و برکت برخوردار است، و ذکر نام آن برای نشان دادن عظمت و کرامتش به اهل تکلیف و روزه داران است.

رمضان در لغت به معنای باران شدید است و رسول خدا براساس مفهوم لغوی آن فرموده است:

«سمّی الرمضان لانه یرمض الذنوب:» (۱)

این ماه را رمضان نامیدهاند، زیرا با فرو ریختن باران شدید مغفرت، گناهان را نابود میکند.

و دیگر معنـای لغوی رمضـان شـدت گرمـا و هوای آتش زاست، و این به معنـای این است که حرارت رمضان هیزم گناهان را تبدیل به خاکستر میکند.

از رسول خدا مطلب بسیار مهمی درباره رمضان به این صورت نقل شده است:

«لاتقولوا رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی:» (۲)

این ماه را بدون احترام به آن و بدون اضافه کردن صـفت بامعنائی به آن، نام مبرید، زیرا رمضان اسـمی از اسـماء خدای تعالی است.

این نـام مبـارک زمـانی که به صورت کمیت زمانی تجلی مینمایـد برای روزه داران سه حقیقت همراه میآورد، چنان که رسول خدا فرموده است:



---

۱- ۱) - کنزالعمال، ج۸، ص۴۶۶.

۲- ۲) - فتوحات محی الدین، ج۹، ص۱۱۵.

«اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنه، وغلقت ابواب النار، و صفدت الشياطين:» (۱)

هنگامی که ماه رمضان بیاید، درهای بهشت باز میشود، و درهای دوزخ بسته میگردد، و شیاطین به غل و زنجیر کشیده میشوند.

## روایات و ماه مبارک رمضان

امام صادق (ع) از رسول خدا درباره برکات ماه رمضان و وظیفه روزه دار در این ماه مطالب بسیار مهمی به این مضمون نقل میکند:

«شهر رمضان شهرالله عزوجل، وهو شهر یضاعف الله فیه الحسنات، و یمحو فیه السئیات، وهو شهرالبرکه، وهو شهرالانابه، وهو شهر التوبه، وهو شهرالمغفره، وهو شهرالعتق من النار و الفوز بالجنه.

الا فاجتنبوا فیه کل حرام، واکثروا فیه من تلاوه القرآن، و سلوا فیه حوائجکم، واشتغلوا فیه بذکر ربکم، ولایکونن شهر رمضان عندکم کغیره من الشهور، فان له عندالله حرمه وفضلا علی سائر الشهور، ولایکونن شهر رمضان یوم صومکم کیوم فطرکم:» (۲)

ماه رمضان ماه خدای عزوجل است، و آن ماهی است که خدا خوبیها را در آن میافزاید، و بدیها را در آن محو میکند، ماه رمضان زمان برکت، ماه انابه، و ماه توبه و مغفرت و ماه آزادی از دوزخ، و دست یافتن به بهشت است.

آگاه باشید، در این ماه از هر حرامی دوری کنید، و در آن فراوان تلاوت قرآن کنید، و حاجات خود را از حق بخواهید، و به ذکر پروردگارتان مشغول باشید، و ماه رمضان نزد شما چون ماههای دیگر نباشد، زیرا این ماه نزد خداوند بر دیگر ماهها حرمت و فضیلت دارد، و روز روزه شما در ماه رمضان مانند روز غیر روزه داری نباشد.

از حضرت رضا (ع) درباره ماه مبارک رمضان روایت شده است:



---

۱- ۱) - کنز العمال، ج۸، ص ۴۶۱.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص ۳۴۰.

«الحسنات فی شهر رمضان مقبوله، والسیئات فیه مغفوره، من قرء فی شهر رمضان آیه من کتاب الله عزوجل کان کمن ختم القرآن فی غیره من الشهور، ومن ضحک فیه فی وجه اخیه المؤمن لم یلقه یوم القیامه الاضعک فی وجهه، وبشره بالجنه، ومن اعان فیه مؤمنا اعانه الله تعالی علی الجواز علی الصراط، یوم تزل فیه الاقدام، ومن کف فیه غضبه کف الله عنه غضبه یوم القیامه ومن اغاث فیه ملهوفا آمنه الله من الفزع الاکبر یوم القیامه، ومن نصر فیه مظلوماً نصره الله علی کل من عاداه فی الدنیا، ونصره یوم القیامه عندالحساب والمیزان.

شهر رمضان شهرالبرکه، و شهرالرحمه، وشهر المغفره، و شهرالتوبه، و شهرالانابه، من لم یغفر له فی شهر رمضان ففی ای شهر یغفرله؟ فسلوا الله ان یتقبل منکم فیه الصیام ولایجعله آخر العهد منکم، وان یوفقکم فیه لطاعه، ویعصمکم من معصیه، انه خیر مسئول.»

عبادات و نیکیها در ماه رمضان مقبول خداست، و گناهان مورد مغفرت و آمرزش، کسی که در ماه رمضان یک آیه از قرآن قرائت کند، مانند کسی است که در غیر ماه رمضان یک ختم قرآن نماید، و کسی که در ماه رمضان در صورت برادر مؤمنش تبسم کند، او را در قیامت دیدار نمیکند مگر این که در چهرهاش تبسم نماید، و وی را به بهشت بشارت دهد، و کسی که در ماه رمضان به مؤمنی یاری رساند، خداوند برای عبورش از صراط او را یاری دهد، روزی که قدمها در آن میلغزد، و کسی که در ماه رمضان خشم خود را نگاه دارد، خدا در قیامت خشمش را از او نگاه میدارد، و کسی که در ماه رمضان به فریاد اندوهگینی برسد، خدا او را در قیامت از فزع اکبر ایمنی دهد، و کسی که در این ماه مظلومی را یاری دهد خدا او را در دنیا بر هر کسی که با وی دشمنی کند یاری رساند، و روز قیامت هنگام حساب و میزان او را یاری دهد.

ماه رمضان ماه برکت، ماه رحمت، ماه مغفرت، ماه توبه، ماه انابه است، کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود در چه ماهی آمرزیده میشود؟ !

از خدا بخواهید که در این ماه روزه شما را بپذیرد، و آن را ماه رمضان آخرین شما قرار ندهد، و بخواهید که خداوند در این ماه شما رابه طاعتش توفیق بخشد، و از نافرمانیاش حفظ کند، زیرا او بهترین وجودی است که از او درخواست میکنند.

رسول خدا فرمود:

«شعبان شهری، و شهر رمضان شهر الله عزوجل، فمن صام یوما من شهری کنت شفیعه یوم القیامه، و من صام یومین من شهری غفرله ماتقدم من ذنبه، ومن صام ثلاثه ایام من شهری قیل له: استأنف العمل، ومن صام شهر رمضان فحفظ فرجه ولسانه وکف اذاه عن الناس غفرالله له نوبه ماتقدم منها وماتأخر واعتقه من النار، واحله دارالقرار، وقبل شفاعته فی عدد رمل عالج من مذنبی اهل التوحید:» (۱)

شعبان ماه من است، و ماه رمضان ماه خدای عزوجل است، پس هر کس یک روز از ماه مرا روزه گیرد من در قیامت شفیع او هستم، و هر کس دو روز از ماه مرا روزه گیرد خدا گناهان گذشتهاش بیامرزد، و هر کس سه روز از شهر مرا روزه گیرد به او گویند عمل از سر بگیر، و هر کس ماه رمضان را روزه گیرد و غریزه خود را حفظ کند، و زبان خویش را از گناه نگاه دارد، و آزارش را از مردم باز دارد، خداوند گناهان گذشته و آیندهاش را میآمرزد، و او را از دوزخ آزاد کند، و وارد بهشت نماید، و به عدد ریگهای جمع شده و انباشته از گناهکاران اهل توحید شفاعت کند.

از بهترین قطعههائی که درباره ماه مبارک رمضان در کتابهای باارزش حدیث وارد شده، خطبه پیامبر اسلام است که حضرت رضا از پدرانش از امیرمؤمنان روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان رسول الله خطبنا ذات یوم فقال: ایها الناس قد اقبل الیکم شهرالله بالبرکه والرحمه والمغفره، شهر هو عندالله افضل الشهور و ایامه افضل الایام، ولیالیه افضل اللیالی، وساعاته افضل الساعات، هو شهر دعیتم فیه الی ضیافه الله و جعلتم فیه من اهل کرامه الله، انفاسکم فیه تسبیح، ونومکم فیه عباده و عملکم فیه مقبول، و دعاءکم فیه مستجاب:»

روزی رسول خدا برای ما خطبه خواند، فرمود: ای مردم ماه خدا به سوی شما آمد، همراه با برکت و رحمت و مغفرت.

ماهی که نزد خدا برترین ماه هاست، و روزهایش برترین روزها و شبهایش برترین شبها، و ساعاتش برترین شبهاست، ماه رمضان ماهی است که در آن به میهمانی خدا دعوت شده اید، و در آن اهل کرامت قرار داده شده اید، نفس هایتان در آن تسبیح، و خوابتان در آن عبادت، و عملتان در آن پذیرفته، و دعایتان در آن مستجاب است.



---

۱- ۱) – امالی صدوق ۱۳.

«فسئلوا الله ربکم بنیات صادقه، و قلوب طاهره ان یوفقکم لصیامه، وتلاوه کتابه، فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهرالعظیم، واذکروا بجوعکم وعطشکم فیه جوع القیامه و عطشه، وتصدقوا علی فقرائکم ومساکینکم و وقرو کبارکم، وارحموا صغارکم، وصلوا ارحامکم، واحفظوا السنتکم، وغضوا عما لایحل النظر الیه ابصارکم، وعما لایحل الاستماع الیه اسماعکم، وتحننوا علی ایتام الناس، یتحنن علی ایتاکم، و توبوا الی الله من ذنوبکم وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلواتکم فانها افضل الساعات ینظر الله عزوجل فیها بالرحمه الی عباده یجیبهم اذا ناجوه، ویلبیهم اذا نادوه، ویستجیب لهم اذا دعوه:»

با نیتهای صادقانه، و قلبهای پاک از خدا بخواهید که شما را به روزه ماه رمضان توفیق دهد، و به تلاوت کتابش موفق بدارد، یقیناً بدبخت و شقی کسی است که در این ماه عظیم از مغفرت خدا محروم شود، با گرسنگی و تشنگی خود یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت کنید، و به تهیدستان و نیازمندان صدقه دهید، و بزرگانتان را احترام نمائید، و به کودکان مهر و محبت ورزید، و نسبت به خویشانتان صلح رحم کنید، و زبانتان را حفظ نمائید، و دیده از آنچه دیدن آن حلال نیست فرو بندید، و گوش از شنیدن آنچه حلال نیست ببندید، و بر یتیمان مردم احسان کنید تا به یتیمانتان احسان کنند.

از گناهانتان به پیشگاه خدا توبه کنید، و در اوقات نماز دست به دعا بردارید، که ساعات نماز این ماه برترین ساعات است، در این ساعات خدا به بندگانش با نظر رحمت بنگرد، چون با او مناجات کنند پاسخ دهد، و چون او را ندا دهند به ندایشان جواب دهد، و چون به درگاهش دعا کنند دعایشان را مستجاب نماید.

«ایها الناس ان انفسکم مرهونه باعمالکم ففکوها باستغفارکم، وظهورکم ثقیله من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم، واعلموا ان الله تعالی ذکره اقسم بعزته ان لایعذب المصلین والساجدین وان لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین:»

ای مردم وجودتان در گرو اعمال زشت شماست آن را با استغفار آزاد کنید، و پشت شما از بار گناهانتان سنگین است آن را با طول سجودتان سبک نمائید، و بدانید که خدای تعالی به عزتش سوگند خورده که نماز گزاران و اهل سجود را عذاب نکند، و آنان را در قیامت از آتش دوزخ نترساند.

ص:۳۶۴

«ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عندالله عتق رغبه، و مغفره لما مضی من ذنوبه، قیل یا رسول الله ولیس کلنا یقدر علی ذلک فقال: اتقواالنار و لو بشق تمره اتقواالنار ولو بشربه ماء:»

ای مردم از شما کسی که مؤمن روزه داری را در این ماه افطاری دهد، برای او به خاطر این کار پاداش یک برده آزاد کردن است و نیز آمرزش گناهان گذشته‌اش، گفتند: ای رسول خدا همه ما قدرت افطاری دادن نداریم! فرمود: گرچه به نصف خرما، یا یک جرعه آب خود را از آتش حفظ کنید.

«ایها الناس من حسن منکم فی هذاالشهر خلقه کان له جوازاً علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام، ومن خفف فی هذاالشهر عما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه، ومن کف فیه شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه، ومن اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه، ومن وصل فیه رحمه و صله الله برحمه یوم یلقاه، ومن قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمه یوم یلقاه، ومن تطوع فیه بصلاه کتب الله له براءه من النار، ومن ادی فیه فرضا کان له ثواب من ادی سبعین فریضه فیما سواه من الشهور، ومن اکثر فیه من الصلاه علی ثقل الله میزانه یوم تخف الموازین، ومن تلافیه آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور:»

ای مردم هر کس در این ماه اخلاقش را نیکو نماید، برای او جواز عبور از صراط است، روزی که قدمها در آن میلغزد، و هر که در این شهر به کار خادمش تخفیف دهد، خدا حسابش را تخفیف میدهد، و هر که شرش را از مردم نگاه دارد، خدا روز قیامت خشمش را از او کفایت نماید، و هر که در این ماه یتیمی را اکرام کند، خدا او را در قیامت اکرام فرماید، و هر که در این ماه نسبت به خویشانش صله رحم کند، خدا در قیامت نسبت به او با رحمتش صله نماید، و هر که قطع رحم کند، خدا در قیامت رحمتش را از او قطع کند، و هر که در این ماه نماز مستحب بخواند، خدا برات آزادی از دوزخ برایش بنویسد، و هر که در این ماه فریضه و واجبی را به جای آورد، ثوابش برای او چون هفتاد فریضه در غیر این ماه است، و کسی که در این ماه بر من زیاد صلوات فرستد خدا میزانش را در قیمت سنگین کند روزی که میزانها سبک میشود، و هر که در این ماه یک آیه از قرآن قراءت کند، برای او مانند یک ختم قرآن در غیر ماه رمضان است.

ص:۳۶۵

«ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحه، فسلوا ربکم ان لایغلقها علیکم، و ابواب النیران مغلقه فسلوا ربکم ان لایفتها علیکم، والشیاطین مغلوقه فسلوا ربکم ان لایسلطها علیکم:»

ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است، از پروردگارتان بخواهید به روی شما نبندد، و درهای دوزخ بسته است، از پروردگارتان بخواهید به روی شما باز نکند، و شیاطین در غل و زنجیرند از پروردگارتان بخواهید که آنان را بر شما مسلط ننماید.

امیرمؤمنان میفرماید از جای برخاستم و گفتم ای رسول خدا

«ما افضل الاعمال فی هذاالشهر؟ فقال: یا اباالحسن افضل الاعمال فی هذاالشهر الورع عن محارم الله عزوجل ثم بکی فقلت یا رسول الله مایبکیک؟ فقال: یا علی ابکی لمایستحل منک فی هذالشهر کانی بک و انت تصلی لربک وقد انبعث اشقی الاولین شقیق عاقر ناقه ثمود، فضربک ضربه علی قرنک فخضب منها لحیتک:»

برترین اعمال در این ماه چیست؟ فرمود: ای اباالحسن بهترین اعمال در این ماه خودداری از حرامهای خدای عزوجل است، سپس پیامبر گریه کرد، گفتم ای رسول خدا سبب گریه شما چیست؟ فرمود: یا علی گریه میکنم برای جنایتی که در این ماه نسبت به تو حلال میشمارند، گوئی با تو هستم و تو برای پروردگارت در حال نمازی، که شقیترین اولین، رفیق پی کننده ناقه قوم ثمود را بر میانگیزانند و ضربتی بر فرقت میزند و محاسنت را به خون آن خضاب میکند.

امیرمؤمنان میگوید به رسول خدا گفتم:

«وذلک فی سلامه من دینی؟ فقال: فی سلامه من دینک ثم قال: یا علی من قتلک فقد قتلنی، ومن ابغضک فقد ابغضنی، ومن سبک فقد سبنی، لانک منی کنفسی، روحک من روحی، وطینتک من طینتی، ان الله تبارک وتعالی خلقنی وایاک واصطفانی وایاک، واختارنی للنبوه، واختارک للامامه، ومن انکر امامتک فقد انکر نبوتی، یا علی انت وصیی، وابو ولدی، و زوج ابنتی، وخلیفتی علی امتی فی حیاتی ومماتی امرک امری، ونهیک نهیی، اقسم بالذی بعثنی بالنبوه

وجعلنی خیرالبریه انک لحجه الله علی خلقه، وامینه علی سره، وخلیفه علی عباده:» (۱)

کشته شدن من در حال سلامت دین من است؟ پیامبر فرمود: آری در سلامت دین توست، سپس فرمود: ای علی کسی که تو را به قتل برساند مرا به قتل رسانیده، و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده، و کسی که به تو ناسزا گوید به من ناسزا گفته، زیرا تو، چون من هستی، روحت روح من است، و خمیر مایه ات، خمیر مایه من است، خداوند مرا و تو را آفرید، مرا و تو را برگزید، مرا به نبوت انتخاب کرد، و تو را به امامت اختیار نمود، کسی که امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است.

ای علی تو جانشین منی، و پدر فرزندان منی، و همسر دختر منی و در حیات و ممات من جانشین من در امت منی، فرمانت فرمان من است، و نهیت نهی من است، به کسی که مرا به نبوت برگزید و بهترین خلق قرار داد سوگند میخورم به یقین تو حجت خدا بر خلق او هستی و امین خدا بر راز و سر او هستی، و خلیفه او بر بندگان او میباشی.

این گوشهای از روایات بسیار و کثیری بود که در کتابهای مهم حدیث درباره عظمت ماه رمضان نقل شده است، اگر کسی مشتاق روایات بیشتر باشد میتواند به کتابهای مفصل حدیث چون فروع کافی، وسائل الشیعه، بحارالانوار، مستدرک وسائل و ثواب الاعمال مراجعه نماید.

## تفسیر آیه۱۸۶

### اشاره

وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ اَلدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، بگو: یقیناً من نزدیکم، دعای دعاکننده را زمانی که مرا بخواند اجابت میکنم، پس باید دعوتم را به ایمان و عمل صالح بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا به حق و حقیقت راه یابند و به مقصد اعلی برسند.

### شرح و توضیح

ص:۳۶۷

---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص۲۹۵- ۲۹۷.

در آیات ۱۲۶ ببعد سوره مبارکه بقره درباره دعا و شرایط و آثار آن به طور مفصل بحث شد، اضافه تر از آن را نیازی نمیبینم، فقط به چند جمله از کتاب نیایش دکتر کارل که تا حدی دعا و جوانب آن را دریافته اکتفا میکنم:

«چنین به نظر میرسد که نیایش کشش روح است به سوی کانون غیر مادی جهان. . .

ناله مضطربانه و طلب یاری و استعانت و گاهی یک حالت کشف و شهود روشن و آرام درونی و مستمر و دورتر از اقلیم همه محسوسات، به عبارت دیگر پرواز روح است به سوی خدا و یا حالت پرستش عاشقانهای است نسبت به آن مبدئی که معجزه حیات از او سر زده است، و بالاخره نیایش نمودار کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی، آفریدگار همه هستی، عقل کل، قدرت مطلق، خیر مطلق. . . .

و نیز میگوید: بیشک انجام خواست خدا عبارت است از پیروی قوانین حیات، قوانینی که در تار و پود ما، خون و روح ما ثبت شده است، کاملاً مشروع است که برای کسب نیازمندیهای خود از خدا کمک بگیریم، ولی در عین حال نامعقول است که از او بخواهیم تا به هوسهای ما جامعه عمل بپوشاند و یا آنچه را به کوشش میسر است به دعا عطا کند.

نیایش در مرحله عالی ترش از سطح درخواست و عرض حال فراتر میرود.

انسان در برابر خداوندگار هستی نشان میدهد که او را دوست دارد، نعمت هایش را سپاس میگزارد، و آماده است تا خواست او را هر چه باشد انجام دهد، در اینجا نیایش به صورت یک سیر روحانی و مکاشفه درونی درمی آید.

ص:۳۶۸

نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، به طور کامل و صحیحی در فعالیتهای مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک میکند.

نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص، و منحصر به فردی نشان میدهد: صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی بیدغدغه، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، به سادگی در آغوش گرفتن یک سرباز یا یک شهید مرگ را، و. . . همه و همه اینهاست که یک گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت میکند.

تحت این قدرت و سلطنت حتی مردم عاقل عقب مانده، ضعفاء وکم استعدادها نیز میتوانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، چنین به نظر میرسد که نیایش انسانها را آن چنان رشد میدهد که جامهای که وراثت و محیط به قامتشان دوخته است برای ایشان کوتاه میگردد.

ملاقات پروردگار آنان را از صلح و آرامش درون لبریز میسازد، به طوری که شعشعه پرتو این صلح از چهره شان نمودار است، و آن را هر جا که روند با خود میبرند.»

دعا اخلاق را تغییر میدهد و از سوءخلق به حسن خلق منتهی میکند، دعا سبب آزادی دل از بت و بت پرستی میشود، دعا روح را تلطیف و انسان را به احسان و نیکی به دیگران میکشاند، دعا تکبر و منیت را علاج کرده روح تواضع و فروتنی و خشوع و خضوع را در انسان زنده میکند، دعا دوران هجر از محبوب را پایان میدهد، و روی وصال را مینمایاند.

انسـان وقتی مصـمم بر دعـا میشود، و بخواهـد بـا معرفت به این حقیقت در مقام اجرایش برآیـد چارهای جز این نمیبینـد که به حکم مسـتجاب کننـده دعا به تصـفیه خود برآید، و وارد حوزه پاکی و طهارت باطن و ظاهر شود، و خلاصه در مرحله عمل به احکام الهی و جبران گذشته برآید، تا دعاکننده مقبولی گردد.

فیض در کتاب با ارزش «محجه البیضاء» روایت میکند:

در روزگار داود، مردم را قحطی گرفت و بلای کمبود ارزاق به آنان رسـید، سه نفر از آگاهان و علمای امت را انتخاب کرد تا به صحرا رفته، شاید به واسطه آنان جامعه قحطی زده از عنایت حق و باران رحمت حضرت ربّ بهره مند شوند.

یکی از آنان گفت: خداونـدا در توراتت از ما خواسـتهای تا از آنان که به ما سـتم کردنـد گذشت کنیم، خدایا ما بر اثر گناه و معصیت به خود ستم کرده ایم از ما گذشت کن.

آگـاه دوم گفت: خداونـدا تـو در تـوراتت از مـا خواسـتهای بردگـان خـود را آزاد کنیم، هم اکنون مـا بردگـان قحطیزده تو و بندگان دچار بلائیم ما را از این شدت و محنت رهائی ده.

دانشمند سوم گفت: خداوندا تو در توراتت از ما خواستهای که افتادگان و مسکینان را از درب خانه خود طرد نمائید، خداوندا اکنون مـا افتادگان و مسـکینان در پیشـگاه تو ایسـتادهایم، دعای ما را رد مکن (۱)، بـا توجه به این سه حقیقت که از حسـنات اخلاقی است و از شرایط استجابت دعا باران نازل شد و مردم از بلای قحطی نجات یافتند.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۲، ص۲۹۹.

آری اجرای احکام الهی، و گردن نهادن به قوانین حق، و رعایت حلال و حرام فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي و به حقیقت ایمان آوردن به خدا و دست از بت زنده و مرده برداشتن، و کرسی حکومت بر زندگی را از هوای نفس گرفتن و به دست حاکمیت حکیمانه حق سپردن وَ لْيُؤْمِنُوا بِي انسان را از قیود شیطانی و فرهنگ طاغوتی، و از قید و بند گناه و معصیت آزاد نموده به فضای رشد میرساند، و زمینه حرکت به سوی قله رشد را فراهم میآورد، و آدمی را در حوزه قرب معنوی حق قرار میدهد،

لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

## تفسیر آیه ۱۸۷

### اشاره

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ اَلصِّيَامِ اَلرَّفَثُ إِلىٰ نِسٰائِكُمْ هُنَّ لِبٰاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبٰاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اَللّٰهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتٰانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتٰابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفٰا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ اِبْتَغُوا مٰا كَتَبَ اَللّٰهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اِشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ اَلْخَيْطُ اَلْأَبْيَضُ مِنَ اَلْخَيْطِ اَلْأَسْوَدِ مِنَ اَلْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا اَلصِّيَامَ إِلَى اَللَّيْلِ وَ لاٰ تُبٰاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عٰاكِفُونَ فِي اَلْمَسٰاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اَللّٰهِ فَلاٰ تَقْرَبُوهٰا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ آيٰاتِهِ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

در شب روزهائی که روزهدار هستید، آمیزش با همسرانتان بر شما حلال شد، آنان برای شما پوشاند، و شما برای آنان پوشش هستید، خدا میدانست که شما پیش از حلال شدن این عمل در شب ماه رمضان به خود خیانت میکردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت، اکنون آزاد هستید که با زنانتان آمیزش کنید و آنچه را خدا در این کار برای شما مقرر نموده [ از فضیلت، ثواب، پاک دامنی، دوری از حرام و فرزند شایسته] از درگاه او بخواهید، و بخورید و بیاشامید تا رشته سپیده صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب پایان برید، و در حالی که در مساجد معتکف هستید با زنان آمیزش ننمائید، اینها حدود خداست به آنها نزدیک نشوید [تا آنها را درهم شکنید بلکه در حفظ حدود بکوشید] خداوند اینگونه

آیاتش را برای مردم بیان میکند تا از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزند و به تقوا دست یابند.

### شرح و توضیح

آیه شریفه بیان گر بخشی از احکام روزه ماه رمضان، و نشان دهنده سهله و سمحه بودن دین، و این که با توجه به هزینه کردن غریزه جنسی به طور مشروع، و مشقت آزاد شدن از کنترل شهوت جنسی سبب عفت و پاکدامنی زن و مرد، و به عبارت دیگر، پوششی و مانعی از فساد و فتنه و بیتقوائی است.

این زن نیک خصلت و رعایت کننده حق و شوهر است که با فراهم آوردن زمینه هزینه شدن غریزه جنسی شوهر هر زمان جز موارد استثنائی که شوهر نیاز داشته باشد لباس عفتی برای شوهر، و این مرد نیک خصلت و رعایت کننده حق زن است که با پاسخ به نیاز غریزی زن، و ارضا نمودن او به هر صورت ممکن جز در موارد استثنائی لباس عفتی برای زن است.

آیه مرد را نیازمند به زن و زن را نیازمند به مرد میداند و هر دو را در زندگی مکمل یکدیگر میشمارد.

آیه نشان میدهد که غریزه جنسی جاذبهاش بسیار شدید است و کنترل آن برای عموم مردم مشقت و سختی دارد، لذا حرمت آمیزش با زن را در شب ماه رمضان نسخ کرد، و پاسخ به غریزه مرد را از جانب زن و غریزه زن را از سوی مرد جلال اعلام نمود.

آیات شریفه قصاص و وصیت و احکام روزه و حلیت مباشرت با زن در شب ماه رمضان و زمان روزه از فجر تا ابتدای شب و اعتکاف، بیانگر حدود خداست، و از مرم خواسته شده از حدود حق تجاوز ننموده و حافظ مرزهای حق باشند، و از خیانت به اوامر و نواهی خدا بپرهیزند، و راه رشد و کمال را با اجرای دستورات پروردگار بپیمایند.

ص:۳۷۲

### شأن نزول آیه

حضـرت صادق (ع) میفرمایـد آمیزش و خوردن در شب ماه رمضان در صورتی که مکلّف پیش از وقت افطار میخوابید و پس از گـذشت وقت افطار بیـدار میشـد حرام بود، به عبارت دیگر وقتی مکلف پس از خوانـدن نماز عشا بدون این که افطار کرده باشد میخوابید سپس بیدار میشد افطار و آمیزش تا لحظه افطار شب بعد حرام بود، تا توجه به این مسئله مردی از اصحاب پیامبر بنام خوّات بن جبیر که در حـدی پیرمرد و کهنسال و از نظر بـدنی ناتوان بود و روز گرم مدینه را روزه داشت، به خاطر این که خانوادهاش افطاری او را دیر از حـد معمول آوردند خوابش برد، پس از بیدار شدن به خانوادهاش گفت خوردن غذا امشب بر من حرام است، چون صبح شد برای کمک دادن به کندن خندق به محضر رسول خدا رسید و در حال کندن خندق غش کرد چون رسول خدا وضع او را دید نسبت به او دلش سوخت، و در این میان هم گروهی از جوانان شب ماه رمضان با همسرانشان آمیزش مینمودنـد، و کنترل غریزه برای آنان سـخت بود، و در حقیقت به حرمت این عمل توجهی نمیکردند، وضع آن پیرمرد، و مشقت کنترل غریزه به وسیله گروهی از جوانان سبب نزول این آیه شریفه شد.

### قابل توجه روزهداران

براسـاس آیـات قرآن و روایـات واجب است روزه داران حرمت ماه رمضان و روزه را با انجام اموری و اجتناب از اموری حفظ کنند تا به فلسفه و حکمت روزه که ظهور روحیه تقوا است برسند لعلکم تتقون

حضرت صادق از پدر بزرگوارش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

ص:۳۷۳

«مامن عبد یصبح صائما فیشتم فیقول: انی صائم سلام علیک الا قال الرب تبارک و تعالی: استجار عبدی بالصوم من عبدی، اجیروه من ناری وادخلوه جنتی:» (۱)

عبد روزه داری نیست که از کسی دشنام بشنود پس در برابر او بگوید من روزه دارم سلام بر تو، مگر این که خداوند میفرماید بنده من از زشتی طرف مقابلش به روزه پناه برد، او را از دوزخ پناه دهید و وارد بهشت کنید.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«اذا صمت فلیصم سمعک وبصرک وجلدک وشعرک:» (۲)

چون روزه گرفتی، باید گوش و چشم و پوست و مویت نیز روزه بگیرد.

از حضرت صادق (ع) در رابطه با مسئولیت و تکلیف روزه داران در ماه مبارک رمضان روایت بسیار مهمی نقل شده که توجه به آن واجب و ضروری است:

«فاذا صمتم فاحفظوا السنتکم عن الکذب، وغضوا ابصارکم، ولاتنازعوا ولاتحاسدوا ولاتغتابوا ولاتماروا ولاتکذبوا ولاتباشروا ولاتخالفوا ولاتغاضبوا، ولاتسابوا ولاتشاتموا، ولاتفاتروا ولاتجادلوا ولاتتأذوا ولاتظلموا ولاتسافهوا ولاتضاجروا ولاتغفلوا عن ذکرالله وعن الصلاه:»

چون روزه گرفتید زبانتان را از دروغ حفظ کنید، و چشم از حرام فرو بندید، با یکدیگر نزاع نکنید، به یکدیگر حسد نورزید، از یکدیگر غیبت نکنید، لج بازی ننمائید، به یکدیگر دروغ نگوئید، از مباشرت با زنان بپرهیزید، با هم مخالفت نکنید، به هم خشم نگیرید، به یکدیگر ناسزا مگوئید، همدیگر را شماتت ننمائید، در کمک به یکدیگر سستی نورزید، از مجادله و بگومگوی بیهوده اجتناب کنید، یکدیگر را آزار ندهید، و به هم ستم نکنید، سبک مغزی ننمائید، از یکدیگر ملول نگردید، و از یاد خدا و نماز غافل بشوید.

«والزموا الصمت والسکوت، والحلم والصبر والصدق، و مجانبه اهل الشر، واجتنبوا قول الزور والکذب والفری والخصومه وظن السوء والغیبه والنمیمه:»



---

۱- ۱) - امالی صدوق ۳۴۹.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص۲۹۱.

با سکوت و خاموشی ملازم باشید، بردباری و صبر و صدق پیشه سازید، از اهل گناه اجتناب کنید از گفتار باطل و ناحق و دروغ و افترا، و کینه و بدگمانی، و غیبت و دو به هم زنی کناره گیری نمائید.

«وکونوا مشرفین علی الآخره، منتظرین لایامکم، منتظرین لما وعدکم الله، متزودین للقاء الله، وعلیکم السکینه والوقار والخشوع والخضوع و ذل العبید الخیف من مولاه، خیرین خائفین، راجین، مرعوبین، مرهوبین، راغبین، راهبین قد طهرت القلب من العیوب وتقدست سرائرکم من الخبث، ونظفت الجسم من القاذورات و تبرأت الی الله من عداءه، و والیت الله فی صومک بالصمت من جمیع الجهات مما قد نهاک الله عنه فی السر و العلانیه و خشیت الله حق خشیته فی سرک وعلانیتک و وهبت نفسک لله فی ایام صومک، و فرغت قلبک له، ونصبت نفسک له فیما امرک و دعاک الیه، فاذا فعلت ذلک کله فانت صائم لله بحقیقه صومه، صانع لما امرک، وکلما نقصت منها شیئاً فیما بینت لک فقد نقص من صومک بمقدار ذلک:» (۱)

مشرف بر آخرت باشید، ایام رفتن را انتظار بکشید، به امید وعده خدا باشید، برای لقاء حق زاد و توشه بردارید، اهل آرامش و وقار و خشوع و فروتنی باشید، در برابر مولای خود خوار و از عذابش در ترس به سر برید، اهل خیر، و خوف از عذاب، و امید و دلگرمی، و مرعوب شده، و شوق باشید، قلبتان از هر عیبی پاک باشد، باطنتان از آلودگیها منزه و پاکیزه گردد، جسم از نجاسات نظیف باشد، از دشمنان بیزاری جوئید، در روزه داریات از همه جهات به وسیله سکوت کمک بگیر، تا از نهی خدا در باطن و ظاهر در اجتناب باشی، ترس از خدا را آنچنان که شایسته است در درون و برون مراعات کن، در ایام روزه داری وجودت را به خدا هبه کن، و دل از غیر او پاک دار، و موجودیت خود را در برابر دستورات خدا قرار بده، چون همه این امور را رعایت کنی، به حقیقت برای خدا روزه گرفته ای، و اوامر حضرتش را انجام داده ای، و از آنچه برایت روشن کردم کم بگذاری، به همان اندازه از ارزش و معنویت روزهات کم شده است.

ص:۳۷۵

---

۱- ۱) - بحار، ص۹۶، ص۲۹۲.

حضرت صادق فرمود پدرم حضرت باقر فرمود: رسول خدا شنید زنی در حال روزه به کنیز خود ناسزا گفت، حضرت غذا خواست و به او گفت بخور! زن گفت روزه‌ام، حضرت فرمود: چگونه روزه‌ای در حالی که به کنیزت ناسزا گفتی، روزه از طعام و آشامیدن نیست، خدا روزه را مانعی میان عبد و هر فعل و قول زشتی که روزه را به افطار و بطلان میکشاند قرار داده، چه کماند روزه داران واقعی و چه بسیارند گرسنگان. (۱)امام باقر (ع) از رسول خدا روایت میکند که به جابر فرمود:

«یا جابر هذا شهر رمضان، من صام نهاره وقام ورداً من لیله، وعف بطنه وفرجه وکف لسانه خرج من ذنوبه کخروجه من الشهر، قال جابر: یا رسول الله ما احسن هذا الحدیث؟ فقال رسول الله یا جابر و ما اشد هذه الشروط:» (۲)

ای جابر این است ماه رمضان، کسی که روزش را روزه بدارد، و بخشی از شبش را به عبادت بگذراند، و شکم و شهوتش پاک و عفیف باشد، و زبانش را حفظ نماید، از گناهانش به مانند این که از ماه رمضان بیرون میآید، بیرون میرود، جابر گفت یا رسول الله چه حدیث نیکوئی است؟ حضرت فرمود و چه شرایط سختی است.

### تفسیر آیه ۱۸۸

### اشاره

وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقاً مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ

و اموالتان را در میان خود به باطل و حرام نخورید، و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را با تکیه بر حکم ظالمانه آنان را براساس گناه و معصیت بخورید، درحالی که زشتی کارتان را میدانید.

### شرح و توضیح



---

۱- ۱) - بحار، ج۶۹، ص۲۹۳.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ۵۸.

در رابطه بـا حلال و حرام مالی و کسب مشروع و نامشـروع در آیات ۱۶۸و ۱۶۹ به طور مفصـل بحث شـد، در اینجا نیازی به شرح و تفصـیل نمیبینم، از آنجا که محور اصلی آیه شریفه حرمت رشوه است، یعنی مالی که با پرداخت آن به قدرت مندان به ویژه قاضـیان، حق نـاحق میگردد و نـاحق حق میشود، و داد مظلومـان در سـایه شوم آن از ظالمـانه گرفته نمیشود به ذکر چند حدیث مهم مبادرت میورزم.

امام صادق (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«السحت ثمن المیته، و ثمن الکلب، وثمن الخمر، ومهر البغی والرشوه فی الحکم واجر الکاهن:» (۱)

حرام پـولی اسـت کـه از خریـد و فروش میته و سـگ و مسـکر به دست میآیـد، حرام مهریه زناکـار و رشـوه برای تغییر حکم و دستمزد ساحر است.

امام ششم در روایتی میفرمایند:

«. . . فاما الرشا یا عمار فی الاحکام فان ذلک الکفر بالله العظیم وبرسوله:» (۲)

رسول خدا فرمود:

«لعن الراشی والمرتشی والماشی بینها:» (۳)

خداوند رشوهدهنده و گیرنده و واسط میان دهنده و گیرنده را لعنت کند.

«و نیز رسول خدا فرمود: ایاکم والرشوه فانها محض الکفر ولایشم صاحب الرشوه ریح الجنه:» (۴)

از رشوه بپرهیزید که کفر محض است، و گیرنده رشوه بوی بهشت را اشتشمام نمیکند.

ص:۳۷۷

---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۳۲۲.
۲- ۲) - بحار، ج۱۰۴، ص۲۷۳.
۳- ۳) - بحار، ج۱۰۴، ص۲۷۴.
۴- ۴) - بحار، ج۱۰۴، ص۲۷۴.

از رسول خدا روایت شده:

«الراشی والمرتشی فی النار:» (۱)

رشوهدهنده و رشوهگیرنده در دوزخ اند.

از حضرت صادق روایت شده:

«من اکل السحت الرشوه فی الحکم:» (۲)

از جمله مصادیق سحت خوری رشوه گرفتن قاضی برای تغییر دادن حکم به نفع متجاوز به حق است.

## تفسیر آیه ۱۸۹

### اشاره

يَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوٰاقِيتُ لِلنّٰاسِ وَ اَلْحَجِّ وَ لَيْسَ اَلْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا اَلْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهٰا وَ لٰكِنَّ اَلْبِرَّ مَنِ اِتَّقىٰ وَ أْتُوا اَلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوٰابِهٰا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

از تو درباره هلالهای ماه میپرسند بگو: آنها وسیله تعیین اوقات برای امور زندگی و تعیین مراسم حج است، و نیکی آن نیست که به خانهها از پشت آنها وارد شوید، [چنان که اعراب جاهلی برپایه سنتی غلط در حال احرام از پشت دیوار خانه خود وارد میشدند نه از درب خانه] بلکه نیکی روش و منش کسی است که از هر گناه معصیت و از هر گونه بینظمی میپرهیزد و به خانهها از درهای آنها وارد شوید و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید.

### شرح و توضیح

آیه شریفه چهار مسئله مهم را مطرح میکند:

۱- دگرگونی ماه را به صورت هلال ها، ۲- سنت غلط ورود به خانهها از غیر درب خانه ۳- بر و نیکی، ۴- تقوا.



---

۱- ۱) - میزان الحکمه، ج۲، ص۱۰۸۴- ۱۰۸۵.

۲- ۲) - میزان الحکمه، ج۲، ص۱۰۸۴- ۱۰۸۵.

۱- در رابطه با ماه در ضمن توضیح مفصل آیه ۱۶۴ مطالبی گذشت که لازم میدانم به آن بخش مراجعه شود، زیرا حقایق بسیار شگفت آوری از آفرینش آسمانها و زمین ارائه شده است.

۲- از محسنات بسیار بسیار مهم اسلام دینی که بر پایه توحید و حکمت و عقل استوار است مبارزه سرسخت با خرافات و سنتهای غلط خانوادگی و اجتماعی است، که در این زمینه نسخه کاملی ارائه داده، و زمینه ترک خرافات و روشهای غلط را فراهم ساخته، و چنان که از آیه شریفه استفاده میشود، از مردم میخواهد اولاً ـ ادب ورود به منازل را که ورود از درب خانه است رعایت کنند ثانیاً از آیه شریفه به نظر میرسد که انسان باید برای ورود به هر کاری از راه مخصوصش درآید تا به نتیجه برسد، زیرا رعایت نکردن برنامههای لازم و بینظمی در زندگی، و از بیراهه وارد شدن به هر امری، جز زیان و خسارت ببار نخواهد آمد.

راه ورود به عرصه لقاء حق عمل صالح و اجتناب از شرک است، راه ورود به کوشش و فعالیت مقبول حق اخلاص و خلوص است، راه ورود به عرصه رضای حضرت رب تقوا و پرهیزکاری است، راه ورود به معارف الهیه و حقایق قرآنیه روایات و اخبار و احادیث صحیح پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است، راه ورود به عرصه محبت مردم اخلاق حسنه و صفات پسندیده است، راه ورود به بهشت در قیامت تقوا و عمل صالح به ویژه ایمان است وَ أْتُوا اَلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوٰابِهٰا.

۳- درباره برّ و نیکی در ضمن توضیح آیه شریفه ۱۷۷ مسائل مهم و باارزشی ارائه شد و مفصلاً در این زمینه حقایقی بیان شد.

۴- در توضیح بخش مهمی از آیات گذشته مشروحاً تقوا مورد بحث قرار گرفت و مسائل مهمی بر حول محور تقوا مطرح شد.

ص:۳۷۹

تقوا سکوی پرواز به سوی مقام قرب، و زمینه تحقق پاکی و درستی در همه امور زندگی، و سبب فلاح و رستگاری، و نردبان رسیدن به سعادت امروز و فردا، و وسیله تحصیل خیر دنیا و آخرت، و حلال مشکلات، و عامل تمیز حق از باطل، و آرام بخش عرصه درون، و پاک کننده اعضا و جوارح از آلودگیهای عملی، و نور بخش به قلب، و تقویت کننده روح و عقل، و گره گشای بیبدیل، و رساننده انسان به جنات نعیم و ازواج مطهره و سبب جلب رضوان الله و مایه آبرو و وجاهت آدمی در دنیا و آخرت، و دفع کننده بلاها، و عامل باز شدن درهای برکات حق از زمین و آسمان، و مایه ایجاد اعتماد در خانواده و جامعه، و سبب پیروزی بر دشمنان درونی و بیرونی، و علت آبادی ملک و مملکت و زمینه ساز وقار و سکون و راحت در همه جهات حیات، و حافظ ایمان و عمل صالح، و مایه رشد و ترقی و هدایت و رسیدن به کمالات، و جلوه دهنده حقایق در قلب انسان، و نور راه حیات در دنیا و راه بهشت در آخرت است.

تقوا حقیقتی است که حضرت حق به همه امتها و همه پیامبران و امامان به ملتها سفارش کردهاند و آن را حصن حصین و دژمحکم، و قلعه استوار شمرده و دارنده آن را بیشک اهل نجات از بلاها در دنیا و شایسته نجات در آخرت دانستهاند.

تقوا به فرموده پیامبر در رأس همه امور، و نیرومندترین پایه و برترین عمل در میان همه اعمال و برترین گنج، و حفظ کنندهترین حافظان، و عزیزترین عزیزها، و زمینه پیروزی هر پیروزمند است. (1)پایان این بخش صبح روز ۲۲/۵/۱۳۸۷



---

۱- ۱) - میزان الحکمه، ج۴، ص۳۶۲۴.

مصادف با ایام ولادت حضرت مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ص:۳۸۱

## جلد ۶

### ادامه سوره بقره

#### اشاره

تفسیر حکیم جلد ۶

ص:۱

### تفسیر آیه ۱۹۰– ۱۹۱– ۱۹۲– ۱۹۳– ۱۹۴– ۱۹۵

#### اشاره

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اَلَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّهَ لا یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ

وَ اُقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ وَ اَلْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ اَلْقَتْلِ وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِنْ قاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذلِکَ جَزاءُ اَلْکافِرِینَ

فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَإِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ اَلدِّینُ لِلّهِ فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلاّ عَلَی اَلظّالِمِینَ

اَلشَّهْرُ اَلْحَرامُ بِالشَّهْرِ اَلْحَرامِ وَ اَلْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اِعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ ما اِعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اَللّهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ

و در راه خدا با کسانی که با شما میجنگند بجنگید و هنگام جنگ از حدود الهی تجاوز نکنید زیرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

و آنان را که از هیچ ستمی روی گردان نیستند هر جا یافتید به قتل برساند و از جائی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید و فتنه [که آزار مردم و بیرون رانـدشان از خـانه و کاشـانه و ایجاد ناامنی است] از کشـتن بـدتر است و کنار مسجدالحرام با آنان نجنگید مگر آن که در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما در آنجا جنگیدند آنان را به قتل برسانید که پاداش و کیفر کافران همین است.

اگر از فتنه گری و جنگ باز ایستند، یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و با آنان بجنگیـد تا فتنه شرک و بت پرستی و آزار مردم و ایجاد ناامنی بر جای نماند، و دین فقط ویژه خدا باشد، پس اگر از فتنه بازایستند به جنگ با آنان پایادن دهید که تجاوز و دشمنی جز بر ضدستم کاران جایز نیست.

ماه حرام در برابر ماه حرام است [اگر دشـمن حرمت آن را رعایت نکرد و با شما در آن جنگید، شما هم برای حفظ کیان خود در همان ماه با او بجنگیـد] و همه حرمتها دارای قصاص انـد، پس هر که به شـما تعدی کرد و به نقص قانون متوسل شد، شـما هم به مانند آن بر او تعدی کنید و از خدا پروا نمائید و بدانید که خدا همراه پروا پیشگان است.

و در راه خـدا انفاق کنیـد و با ترک این کار پسـندیده یا هزینه کردن مال در راه نامشـروع خود را به هلاکت نیندازیـد و نیکی کنید که یقیقاً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

### شرح و توضیح:

در این آیات که مورد تفسیر است، مطالب بسیار مهمی مطرح شده، که توجه آنها بر اهل ایمان و مسلمانان غیور لازم است.

اهم آن مطالب عبارت است از:

۱- وجوب نبرد با دشمنان محارب. ۲- حرمت تجاوز از احکام جهاد. ۳- گناه فتنه انگیزی. ۴- حرمت جنگ در ماههای حرام مگر در صورت تجاوز دشمنان در آن ماه ها. ۵- لزوم پذیرش آتش بس. ۶- وجوب هزینه کردن مال در راه جهاد.

### وجوب نبرد با دشمنان محارب

فرهنگ حضرت حق که از روزگار آدم ابوالبشر اسلام بوده، و تا قیامت هم اسلام است، هدفی جز هدایت انسان به سوی مبدء و معاد و کمال و رشد، و ادب و تربیت و آراسته شدنش به اخلاق حسنه و عمل صالح و تأمین سعادت دنیا و آخرت نداشت و ندارد.

اسلام انسان را به تعقل و اندیشه و تفکر و تدبیر در حقایق و ظاهر و باطن هستی و آیات تکوینی و تشریعی، برای رسیدن به اوج کمال و تحصیل خیر دنیا و آخرت دعوت میکند، و از او میخواهد که با بکارگرفتن عقلش نسبت به قبول فرهنگ زندگی فرهنگ احسن را که همان آئین اسلام است تن دهد، تا از سلامت همه جانبه و عدالت و انصاف در همه شئون زندگی بهره گردد، این است حقیقت و اساس دعوت اسلام، دعوت به عبادت معبود حقیقی، دعوت به صلح و امنیت، دعوت به صدق و صفا، دعوت به مهر و وفا، دعوت به تحصیل خیر و سعادت، دعوت به آباد کردن دنیا و آخرت نه دعوت به جنگ و دعوت به کشتار، و دعوت با آزار و ظلم، اسلام دین عقل و اندیشه و دین علم و حکمت، و دین تفکر و تدبر، و دین تربیت و ادب است نه دین اسلحه و

ص:۳

شمشیر، و دین جنگ و خونریزی، اسلام دین شمشیر است سخنی بیمنطق، و کلامی بیدلیل است که مسیحیت یهودی مسلک غرب براساس دشمنی با اسلام در دهانها انداخت و برای باور ندان آن به مردم حتی به خود مسلمانان نسبت به آن هزینه گزافی پرداخت و میپردازد.

سخن سخیف و بیپایه دشمن این است که: اسلام میخواهد با سلب اختیار و انتخاب انسان ها، خود را به زور اسلحه و اجبار به آنان تحمیل کند، در صورتی که اگر خوش باوران به خود زحمت مراجعه به قرآن که قانون اساسی اسلام است و به روایات رسیده از رهبران معصوم را بدهند به بطلان و بیپایه بودن سخن دشمن پی میبرند، و متوجه این حقیقت میشوند که اسلام راه را از چاه و حق ر ا از باطل، و نور را از ظلمت، و درستی را از نادرستی شناسانیده و از همگان دعوت کرده است به حقایق دینی و احکام اسلامی، و قوانین حیات بخش آئین حق با دیده عقل بنگرید و به اندیشه و تفکر برخیزید و با اختیار خود و آزادی کامل، در سایه عقل به انتخاب اسلام قدام نمایند.

لاَ إِكْرٰاهَ فِي اَلدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ اَلرُّشْدُ مِنَ اَلْغَيِّ. . . (۱)

در دین هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اکراه و اجبار

مطلب بعد از حرف لو ممتنع و انجام شدنی نیست، بنابراین اسلام دین عقل و حکمت است و مردم حق دارند با آزادی کامل پس از تعقل و مطالعه به انتخاب اسلام برخیزند، و معلوم است که دشمن برای تحمیل عقیده باطل خود نسبت به اسلام راه شیطانی و فتنه گری را طی میکند، و دنبال مردم بیمطالعه و نادان است.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:



---

۱- ۱) - بقره ۲۵۶.

«ان هذا الدین متین فاو غلوا فیه برفق ولاتکرهوا عباده الله الی عبادالله فتکونوا کالراکب المنبت الذی لاسفراً قطع ولاظهراً ابقی: » (۱)

اسلام دین سهل و آسان و خالی از سختی و مشقت است، با مدارا در آن قدم بردارید، و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکینـد و مانند سواری نباشـید که مرکب خود را خسـته و فرسوده مینماید، و در نهایت نه راه سـفر را پیموده و نه مرکبش سالم مانده است.

و نیز از رسول خدا روایت شده:

«انا والاتقیاء من امتی برأء من التکلّف:» (۲)

من و پرهیزکاران امّتم از تن دادن به کارهای تحمیلی که آمیخته به تصنع و سبب ناراحتی و مشقّت است بیزاریم.

اسـلام دین جنگ نبوده و نیست، اولین جنگی که در اسـلام اتفاق افتاد جنگ بـدر است که در همه کتابهای تاریـخ و حـدیث بدون استثناء نوشته شده از طرف مشرکان مکّه بر مسلمانان تحمیل شد و مسلمانان برای حفظ اسلام و حفظ کیان خود و حفظ مـدینه و ساکنان آن جنبه دفاعی به خود گرفتنـد، و قـدم به میدان جنگ گذاشـتند و بانیتی پاک و قصدی خالص و برای ثابت ماندن ارزشها و با دشمن غدار که قصد خاموش کردن چراغ هدایت را داشت مبارزه کردند.

اگر مشـرکان مکه به قصد حمله بر مسلمانان و جنگ با آنان به سوی مدینه حرکت نمیکردند، رسول خدا و اهل ایمان اقدام به جنگ نمیکردنـد، و به میـدان نمیآمدنـد، زیرا دعوت اسـلام بر پایه ایجاد صـلح و امنیت و آراسـته شدن انسان به ادب و تربیت استوار بود.



---

۱- ۱) - بحار، ج ۱۵، بخش ۲، ص۱۷۲.

۲- ۲) - احیاء العلوم کتاب ۲، ص۱۰۲.

این دشمنان بودند که زمینه ورود اهل اسلام را به جنگ فراهم کردند، دقت در آیه ۱۹۰ که آیه مورد بحث این سطور است این معنا را به وضوح نشان میدهد:

قَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اَلَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ. . .

با آنان که با شما سر جنگ و ستیز دارند، برای دفاع از کیان خود و آئین و ارزش هایتان بجنگید، و اگر کسی با شما قصد جنگ ندارد با او نجنگید.

تفاسیر میگویند، این اولین آیهای است که در مورد جنگ در مدینه نازل شد، چون آیه شریفه به پیامبر ابلاغ شد پیامبر با آنان که جنگ را شروع کردند، جنگید، و با کسانی که قصد جنگ نکردند نجنگید. (۱)

المیزان در توضیح این آیه شریفه میگوید:

قتال به معنای آن است که شخصی قصد کشتن کسی را کند که او قصد کشتن وی را دارد، و در راه خدا بودن این عمل به این است که هدف تصمیم گیرنده به جنگ با دشمن اقامه دین و اعلای کلمه توحید باشد، که چنین قتالی عبادت است که باید با نیت انجام شود و آن نیت عبارت است از طلب رضای حق و تقرب به او، نه استیلا بر اموال مردم و ناموس آنان.

پس قتال در اسلام جنبه دفاع دارد، اسلام میخواهد به وسیله قتال با کفار از حق قانونی انسانها دفاع کند.

حقی که فطرت سلیم هر انسانی آن را برای انسانیت قایل است، آری از آنجائی که قتال در اسلام دفاع است و دفاع بالذات محدود به زمانی است که حوزه اسلام مورد هجوم کفار قرار گیرد، به خلاف جنگ که معنای واقعیاش تجاوز و خروج از حد و مرز است لذا قرآن دنبال فرمان قتال که همان دفاع مشروع است میفرماید:

وَ لاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّهَ لاَ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ

ص:۶

---

۱- ۱) - تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۳۸۷- تفسیر طبری، ج۲، ص۱۹۵

تجاوز مکنید معنی شما شروعکننده به جنگ نباشید بلکه وظیفه شما دفاع در برابر کسانی است که با شما به جنگ بر میخیزند، آری تجاوز مکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد.

کلمه تَعْتَدُوا از مصدر اعتدا است و اعتدا به معنای بیرون شدن از حد است، مثلًا وقتی گفته میشود:

«فلان عدا و یا فلان اعتدی» معنایش این است که فلانی از حد خود تجاوز کرد، و نهی از اعتدا نهیی است مطلق، در نتیجه مراد از آن هر عملی است که عنوان تجاوز بر آن صادق باشد مانند قتالِ پیش از پیشنهاد مصالحه به دشمن بر سر حق و نیز قتال ابتدائی و قتل زنان و کودکان و قتال قبل از اعلان جنگ با دشن و امثال اینها که سنت نبویه آن را بیان کرده است. (۱)

با توجه به این حقایق که از متن قرآن و روش پیامبر و امامان معصوم استفاده میشود، باید به غربیان و مستشرقان گفت: سخن شما مبنی بر این که اسلام دین اسلحه و زور است جز از روی کینه و دشمنی با اسلام از دهان پلیدتان بیرون نیامده، و بدتر از شما کسانی هستند که در غرب و شرق سخن شما را بدون مطالعه قرآن و بدون آگاهی از احکام اسلام پذیرفته اند.

کتاب شریف کافی که در ده جلد نظام داده شده، و در عصر غیبت صغری یعنی نزدیک به عصر امام یازدهم و دهم به نوشته درآمده نسبتاً یکی از معتبرترین کتابهای اسلامی است، ای کاش بیخبرانی که نسبت به اسلام تحت تأثیر قضاوتهای مغرضانه، و آراء شیطانی مستشرقان قرار دارند فقط ابتدای آن را مطالعه میکردند، که اولین بخش آن به طور مفصل درباره عقل و جهل و دومین



---

۱- ۱) - المیزان، ج۲، ص۸۸.

بخش آن درباره علم و عالم و سومین بخش آن درباره توحید و آفرینش و چهارمین بخش آن درباره ولایت و رهبری صحیح در جامعه است، تا از نگاه ناصحیح خود به اسلام نجات یابند و از بند ابلیسی مستشرقان آزاد گردند، و از فضای فرهنگ غلط غربیان که به سوی حیوانیت و درنگی محض پیش میرود درآیند و به دستگیره نجات حق یعنی اسلام سعادت بخش در آویزند.

## چرا جنگ، چرا دفاع

در سطور گذشته همراه با دلیل و برهان خواندید که اسلام دین صلح و صفا، و ادب و تربیت، و دعوتکننده به خیر دنیا و آخرت است و اگر با او سر جنگ نداشته باشند ابداً با کسی سر جنگ ندارد، و خود را به زور و اکراه، و با اجبار و اسلحه به کسی تحمیل نمیکند، و از ابتدای طلوعش تا الآن در برابر کسانی که با او به جنگ برخاستند صورت دفاع به خود گرفته، آنچه در این زمینه باید مورد بحث قرار گیرد، و به آن توجه شود این است که سبب این همه جنگها در تاریخ اسلام با اسلام و اهل اسلام، و با فرهنگ حق و آراستگان به آن چه بوده؟

اسلام از زمان ظهورش یعنی از زمان اولین پیامبر تا الآن که این صفحات نوشته میشود، با بیبند وباری، ظلم و ستم، پایمال کردن حق مردم، شهوات بیقید و بند، به دست آوردن مال از راههای نامشروع و غیر منطقی، استعمار کردن جامعه و ملت ها، به غارت بردن ثروتهای خصوصی و عمومی، و فساد در همه امور زندگی، و زشتیهای اخلاقی و جنگ و خون ریزی، و فتنه و شیطنت، و نیرنگ و نفاق، و بخل و حرص، و طمع و آز، و تکاثر و ثروت اندوزی، و سلطنت و حکومت فردی، آن هم بر پایه ظلم و ستم، و جهل و نادانی، و غفلت و بیخبری به شدت مخالف بوده، و میخواسته سفره این مسائل را از خیمه حیات انسان برچیند، ولی هواپرستان و شهوت رانان، و لذت گرایان که جز لذت

حیوانی به چیزی قانع نبودنـد، و حاکمان ستمکار که برای ادامه حکومت خود مردم را به استضـعاف میکشیدند، و از بیخبری آنان سوء استفاده کرده آنان را در پیشبرد حکومت و اهداف پلید خود بگار میگرفتند، و پول پرستانی که از طریق ربا و غصب و رشوه، و بردن حق دیگران به جمع کردن و تکـاثر ثروت و مشغول بودنـد، و خلاصه از این قبیل مردمان که به هیـچ صورت نمیخواستند قیود اخلاقی، و قوانین فطری، و قراردادهای منطقی، و عقاید حقه، و عبادت و بندگی خدا، و آزاد گذاشتن انسانها را از فرهنگ تحمیلی خویش بپذیرنـد بر اثر بیماری خطرناک حسـد، و خود بینی و کبر، و علّو و برتری جوئی، و لـذت گرائی بیقید و شـرط، و به خاطر علاقه شدید به ببیند و باری و ارضاء شـهوات حیوانی، و برداشتن مانع و شکستن سدّ استوار اسلام که با همه وجود در برابر خواستههای نامشروع اینان میایستاد، در برابر اسـلام و اهل ایمان سـینه سپر کردند، و به اسـلحه و زور و لشـگر کشـی و جنـگ و قتال متوسل شدنـد تا به خیال خود این مانع و سـدّ فرهنگی را که به خاطر حق بودنش اثر شـگفتی در جـذب مردم داشت پیش از راه خود و به اسارت داشـتن مردم ادامه دهند، و در هر صورت این چراغ فروزان را و این خورشـید حیات بخش را خاموش کننـد، تا با خیالی آسوده و بـدون مزاحم به راه ابلیسـی خود ادامه دهنـد و این چند روزه دنیا را خوش باشـند، شـما ای خواننده عزیز هر کس و تابع هر مسـلکی که هستی در این زمینه چه قضاوتی داری؟ آیا اسلام و اهل ایمان سر جـای خود بنشـینند تا دشـمن با همه ساز و برگش از راه برسـد و آنان را قتل عام کرده، ثروت هایشان را غارت کنـد و خانه و کاشانه اینان را خراب نماید و زن و فرزندانشان را به اسارت ببرد، و فاتحه اسلام و اهلش را بخواند، یا عقلاً بر مسلمانان و اهل ایمان واجب است که برای حفظ فرهنگ اسلام و اعلای کلمه حق، و حفظ کیان ملت و جامعه اسلامی به مقابله با دشمن

و دفاع از نفوس و نوامیس و حفظ اموال و سرزمینهای اسلامی برخیزد و تا جائی به دفاع خود ادامه دهد که دشمن از قدرت و قوت بیفتد و از پای در آید و درآن صورت یا با اختیار خود اسلام را بپذیرد، یا به جایگاهش باز گردد و دیگر هوس حمله به اسلام و مسلمانان را در سر نپروراند.

قطعاً شما که از عقل و اندیشه و تفکر و بصیرت نصیب داری حکم به دفاع خواهی داد، و بر مسلمانان واجب خواهی دانست که برای دفع دشمن و دفع شرّ او به مقابله و قتال با دشمنی که جنگ را شروع کرده و هدفش نابود کردن ارزشها و از بین بردن نسل و حرث است بر خیزد و ابداً در این زمینه کوتاه نیایند و میدان جهاد را خالی نگذارند و پس از خاموش شدن آتش جنگ هزینهای که دشمن بر مسلمانان جهت دفاع از خودشان و دفاع از اسلام تحمیل کرده از دشمن به عنوان غرامت جنگ بگیرند.

آری اگر هوای نفس میدان دار گروهی از مردن نبود، و شهوات حیوانی بر عدهای غلبه نداشت، و درون گروهی دچار حسد و حرص و کبر نبود، و همه جوامع و ملتها از باطنی پاک و ظواهری آراسته برخوردار بودند، و قناعت و تقوا بر انسانها حاکم بود ابداً جنگی اتفاق نمیافتاد و این همه بلاـ و مصیبت به بار نمیآمد، و بیگناهان کشته نمیشدند، و زنان جوان و غیر جوان بیسرپرست نمیماندند، و کودکان به غم یتیمی نمینشستند، و آبادیها و خانهها ویران نمیگشت، و مدارس و دانشگاهها و مساجد و معابد تبدیل به خرابه نمیشد، ولی حرص و آز، و کبر و بیدینی، و هوا و شهوت از زمان آدم تاکنون چه بلاها و مصائبی که بار نیاورد، و در آینده هم چه بلاها و مصائبی که به بار بیاورد! !

راستی برای خاموش کردن آتش فتنه، و رام کردن دشمن وحشی، و مانع شدن از بیرحمی و غارتگری و چپاول اموال، و پیش گیری از ضربه زدن به ارزش ها، چارهای جز مقابله و دفاع هست؟

ص:۱۰

چنین دفاعی که در حقیقت دفاع از ارزش ها، و دفاع از حقوق فطری و طبیعی انسان ها، و دفاع از کرامت آدمیان است از نگاه اسلام عبادت و زمینه تقرب به حق و جان باخته در آن شهید و دارای حیات ویژه و خلاصه دری از درهای بهشت شناخته شده است.

در این زمینه به بخشی از روایات بسیار مهم که از پیامبر اسلام روایت شده دقت نمائید.

«اطیب کسب الرجل المسلم سهمه فی سبیل الله:» (۱)

پاکیزهترین کارکرد و کسب انسان مسلمانان تیراندازی او در راه خداست.

«لقیام الرجل فی الصف فی سبیل الله عزوجل ساعه افضل من عباده ستین سنه:» (۲)

بی شک یک ساعت در صف جهاد در راه خدا ایستادن از عبادت شصت سال بهتر است.

«لقید سوط احدکم من الجنه خیر مما بین السماء والارض:»

تازیانه بستن یکی از شما در بهشت، از آنچه میان آسمانها و زمین میباشد بهتر است.

«حرس لیله فی سبیل الله عزوجل افضل من الف لیله لقام لیلها ویصام نهارها:» (۳)

یک شب نگهبانی برای خدا در جبهه جنگ، از شب زنده داری هزار شب که هر شبش آدمی در عبادت و هر روزش در روزه باشد بهتر است.



---

۱- ۱) - نهج الفصاحه، ۱۵۰-۱۵۱.
۲- ۲) - - نهج الفصاحه، ۱۵۰-۱۵۱.
۳- ۳) - مستدرک حاکم، ج۲، ص ۸۱.

«حرّم علی عینین ان تنالهما النار: عین بکت من خشیه الله وعین باتت تحرس الاسلام واهله من الکفر:» (۱)

آتش دوزخ بر دو چشم حرام است: چشمی که از خشیت خدا گریه کند، و چشمی که از اسلام و مسلمان در برابر کفار نگهبانی دهد.

«جاهدوا المشرکین باموالکم وانفسکم والسنتکم:» (۲)

با مال و جان و زبانتان به جنگ با مشرکان اقدام کنید.

«ان ابواب الجنه تحت ظلال السیوف:»

یقیناً درهای بهشت درسایه شمشیرهاست.

«السیوف مفاتیح الجنه:» (۳)

شمشیرها کلیدهای بهشت اند.

«ان الله تعالی یدخل بالسهم الواحد ثلاثهً الجنه: صانعه یحتسب فی صنعته الخیر، والرامی به و مُنبله:» (۴)

خدای متعال با یک تیر سه نفر را به بهشت میبرد: سازنده تیر که آن را به نیت استفاده در راه خیر میسازد، و آن که تیر را به سوی دشمن میاندازد، و آن که تیر را در اختیار تیرانداز میگذارد.

از این روایات و امثال اینها علاوه بر وجوب جهاد، مسئله دیگری هم استفاده میشود که بسیار قابل توجه است، و آن وجوب آمادگی همه جانبه مسلمانان در برابر دشمنان است، آمادگی فکری، آمادگی سیاسی، آمادگی اخلاقی، و به ویژه

ص:۱۲

---

۱- ۱) - مستدرک، ج۲، ص۸۲.
۲- ۲) - سنن ابی داورد، ج۱، ص۵۶۲.
۳- ۳) - نهج الفصاحه ۱۵۳-۱۵۴.
۴- ۴) - نهج الفصاحه ۱۵۳-۱۵۴.

آمادگی رزمی، در این بخش به آیات و روایات مربوط تا جائی که لازم باشد اشاره میشود.

### وجوب آمادگی مسلمانان در برابر دشمنان

پیش از آن که دشمنان عنود و حسود، نقشه حمله به مسلمانان را در سر بپرورانند، و قبل از این که هوا پرستان و زورگویان آماده حمله به اسلام و اهل ایمان شوند، بر اساس آیات قرآن و روایات واجب است همه مسلمانان در مقام همه نوع آمادگی و به ویژه آمادگی رزمی چه در زمینه ساخت و تهیه اسلحه روز، چه در زمینه تمرین و آموزش نظامی و فنون جنگی برآیند، این وجوب نیازی به تکیه بر فتوای مجتهد ندارد، بلکه وجوبی است که از شرع و عقل استفاده میشود، و انجام این امر بر عهده همه مسلمانان است.

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ اَلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّٰهِ وَ عَدُوَّكُمْ (1)

و در برابر دشمنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو و نفرات و ساز و برگ جنگی واسبان ورزیده [توپ و تانک و هواپیما] آماده نمائید تا به وسیله آنها دشمن خدا، و دشمن خودتان و دشمنانی غیر اینان را که نمیشناسید ولی خدا آنان را میشناسد بترسانید، تا هوس جنگ با شما را در سر نپرورانند، و در صورت جنگ با شما با شکست سخت و ذلت باری روبه رو شوند.

المیزان در ذیل این آیه شریفه میگوید:

اعداد به معنای تهیه کردن چیزی است تا انسان به وسیله آن چیز به هدفی که دارد برسد، که اگر قبلا آن را تهیه ندیده باشد به مطلوب خود نمیرسد، مانند فراهم کردن هیزم و کبریت برای به دست آوردن آتش، و نیز مانند تهیه آتش برای طبع و پخت غذا.

ص:۱۳

---

۱- ۱) - انفال ۶۰.

کلمه قوه به معنای هر چیزی است که با وجودش کار معینی از کارها ممکن میشود، و در جنگ به معنای هر چیزی است که جنگ و دفاع با آن امکانپذیر است، از قبیل انواع اسلحه و مردان جنگی با تجربه و دارای سوابق جنگی و تشکیلات نظامی و کلمه رباط مبالغه در ربط است و ربط همان عقد و گره است با این تفاوت که ربط سستتر از عقد و عقد محکمتر از ربط است، چیزی که هست رباط از ربط رساتر است و کلمه خیل به معنای اسب است و ارهاب معنایش نزدیک به ترساندن است.

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ فرمان عامی به همه مؤمنان و مسلمانان است که در برابر کافران به اندازه قدرتشان از تدارکات جنگی که به آن نیاز پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به عبارت دیگر باید مسلمانان آنچه را از ادوات جنگی و سایر لوازم دارند، یا ممکن است تهیه کنند آماده سازند، زیرا جامعه انسانی غیر این نیست که از افراد و اقوامی دارای طبایع و افکار مختلف تشکیل میشود، و در این مجتمع هیچ اجتماعی براساس سنتی که حافظ منافعشان باشد اجتماع نمیکنند مگر این که اجتماع دیگری برضد منافعش و مخالف با سنتش تشکیل خواهد یافت، و این دو اجتماع دیری با هم نمیپایند مگر این که کارشان به اختلاف کشیده، و سرانجام به نزاع و مبارزه بر ضد هم بر میخیزند، و هر یک بر آن میشود که آن دیگر را مغلوب کرده و به شکست و متلاشی شدن بکشاند.

پس با این وضع مسئله جنگ و جدال و اختلافاتی که منجر به جنگهای خسارتزا میشود امری است که در مجتمعات بشری گریزی از آن نبوده و خواه ناخواه پیش میآید، و اگر این امر قهری نبود، انسان در خلقتش به قوائی که جز در مواقع دفاع بکار نمیرود از قبیل غضب و شدت و نیروی فکری مجهز نمیشد،

پس این که میبینیم انسان به چنین قوائی در بدن و فکرش مجهز است خود دلیل بر این است که وقوع جنگ اجتناب پذیر نیست و راهی برای دور ماندن از آن وجود ندارد، و چون چنین است به حکم فطرت بر جامعه اسلامی واجب است که همیشه و در هر حال تا آنجا که میتواند و بهمان مقداری که احتمال میدهد دشمن اجتماع صالحش مجهز باشد خود را مجهز نماید.

و در تعالیم عالیه دین فطری اسلام که دین قیم است و خدای تعالی آن را برای بشر فرستاده، حکومتی را برای او اختیار کرده که باید نام آن را حکومت انسانی گذاشت، و آن حکومتی است که در مقرراتش حقوق فرد فرد جامعه را محفوظ و مصالح ضعیف و قوی و توانگر و فقیر و آزاد و برده و مرد و زن و فرد و جماعت و بعض و کلّ را به طور مساوی رعایت کرده است، حکومتش فردی استبدادی نیست تا قائم به خواستههای شخص حاکم باشد، و او به دلخواه خود در جان و عرض و مال مردم حکومت کند، و حکومت اکثریت یعنی پارلمانی هم نیست تا بر طبق خواسته اکثر افراد دور زده و منافع مابقی پایمال شود، یعنی نصف جمعیت به اضافه یک به مراد خود رسیده و نصف منهای یک به محرومیت بنشینند.

لذا در آیه شریفه خطاب را متوجه عموم مردم کرده است که فرموده:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ.

چه این که گفتیم حکومت اسلامی حکومتی است انسانی به این معنا که حقوق همه افراد انسانها را رعایت نموده و به خواستههای آنان احترام میگزارد گرچه هر که میخواهد باشد، نه این که خواستههای افراد را فدای خواسته یک نفر و یا خواسته اکثریت کرده باشد.

ص:۱۵

و چون مطلب از این قرار است، دشمن منافع یک جامعه اسلامی دشمن منافع تمامی افراد است، پس بر همه افراد است که قیام نموده و دشـمن را از خود و از منافع خود دفع نمایند، و باید برای چنین روزی نیرو و اسلحه زیر سر داشته باشند تا بتوانند منافع خود را از خطر دسـتبرد دشـمن نگه دارند، گو این که پارهای از ذخیرههای دفاعی هست که تهیه آن جز از عهده حکومتها بر نمیآیـد، لکن پارهـای دیگر هم هست که مسـئول تهیه آن خود افرادنـد، چون حکومت هر قـدر هم نیرومنـد و دارای امکانات زیادی باشـد به فرد فرد مردم محتاج است، پس مردم هم به نوبه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آمـاده کننـد، بنـابراین تکلیـف واجب و اعـدّولهم تکلیـف به همه است، و این است حکمت مجهز بـودن همه مسـلمانان در هر زمانی و تحت هر شرایطی تا با مجهز بودنشان دشمن نسبت به آنان در ترس باشد و هوس حمله را از سر بیرون کند.

این بخش از آیه شریفه: تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّٰهِ وَ عَدُوَّکُمْ : تا دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید در مقام بیان دلیل آمادگی فرد فرد مؤمنان و پاسخی است به این سـئوال که چرا مسـلمانان باید آماده باشـند؟ و چرا باید هر آنچه از امکانات و توان و قدرت میسر است فراهم آورند؟

آری در هر زمان و در هر شـرایط باید دشـمنان خدا و دشمنان اهل اسلام در برابر قدرت مسلمانان به گونهای شوند که قدرت و عظمت اسـلام دلهای آنان را پر از ترس و خوف کنـد و روحیه خود را از دست بدهند و خود را در برابر بسـیج عمومی جان بر کف مسلمانان درمانده و زبون ببینند، که این وضع مقدمه شکست دشمن و پیروزی مسلمانان است و تحصیل چنین موقعیتی برای مسـلمانان نیـاز به آمـادگی در ابعـاد گونـاگون دارد، و ایجاد این آمادگی براساس نظر قرآن بر هر فرد فرد مسـلمان امری واجب است.

ص:۱۶

در رابطه به جمله تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّهِ وَ عَدُوَّكُمْ شکی نیست که آمادگی رزمی و بسیج عمومی مسلمانان موجب ترس میگردد که از آن در آیات و روایات تعبیر به رعب شده است، آری وقتی دشمن ترسید روحیه خود را میبازد و به عبارت دیگر از درون فرو میریزد.

دشمن میکوشد از برون ضربه نخورد ولی خداوند در صورت آمادگی مسلمانان دشمن را از درون متلاشی میکند و روشن است که فرو ریختن درون ضربهای جبران ناپذیر است، و اگر همه سلاحهای جهان به کار افتند، ولی روحیه نبرد در جنگ آوران مسلح به آن سلاحها نباشد آن نبردکنندگان هم چون طبل توخالی هستند که صدای بلند دارند ولی درونشان تهی است و کارشان کارساز نخواهد بود.

تفسیر المنار در جلد ده که برگرفته از درسهای تفسیری شیخ محمد عبده یار و هم فکر سید جمال الدین اسد آبادی است در توضیح این آیه میگوید:

پروردگار متعال بندگان مؤمنش را فرمان میدهد که برای مقابله با دشمن امکانات همه جانبه تهیه کنند، تا اگر به حمله دست زد آتش شرارت هایش را خاموش و وجود پلید خود او را نابود کنند، و زمینه حفظ جانهای محترم و پایداری حق و فضیلت تحقق یابد.

به عبارت دیگر منظور حضرت حق از آیه این است که برای امت اسلامی یک نیروی دائمی و قدرت لازم آماده و تهیه شود، برای آن که اگر روزی دشمن حمله غافلگیرانه کرد، سواران و رزمندگان آماده را توان پیش گیری باشد، نیروهائی که از سوئی توان مقاومت دارند، و از طرفی اخبار مرزهای اسلامی را به امت اسلامی گزارش میدهند، بهمین جهت شارع مقدس مسأله رباط الخیل و سواره نظام مرزی را به صورت جدی مطرح کرده است، این دو مسئله یعنی

مرکبهای لازم و آمادگی رزمندان از مسائل بسیار مهمی است که امروز همه کشورها و دولتها به آن توجه دارند، با آن که وضعیت نظامی در این دروهها تفاوت بسیاری کرده و جنگهای جهانی و غیر آن از نظر رشد صنایع نظامی تفاوت بسیاری نموده، و گسترش ابعاد آن با گذشته بسیار فرق کرده است.

بسیار روشن است که آمادگی نظامی که خدای بزرگ از مسلمانان خواسته برحسب زمان و مکان و توان و درجات امکانات تفاوت دارد.

روزی مهمترین آموزش نظامی و یا یکی از حساسترین و مؤثرترین ابزار نظامی تیراندازی بوده است که به آن اهمیت فراوان داده اند.

از عقبه بن عامر روایت شده که رسول خدا پس از تلاوت آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ فرمود: منظور از قوه در آیه تیراندازی است و این مطلب را سه بار تکرار فرمود.

قطعاً این که رسول اکرم کلمه رمی را که به معنای تیراندازی است به طور مطلق و بیقید ذکر کرده است شامل هر نوع تیری که به سوی دشمن رها میشود خواهد گردید خواه از نوع تیرهای قدیم یا تفنگ و بمباران و خمپاره و توپ و. . . که امروز بکار میرود.

واژه رمی شامل همه این موارد و مشابه آن خواهد شد و گوئی خواست خدا بوده که کلمه رمی را بدون قید بر زبان پیامبرش جاری نموده و بر ما مسلم میشود که آیه مورد بحث عام است و خطاب به همه مسلمانان میباشد.

بنابراین بر فرد فرد مسلمانان جهان در هر دورهای در آینده زمان و به ویژه امروز که ملت اسلام دشمنان قسم خورده و خطرناک و غیرقابل هدایت چون آمریکا و اسرائیل و انگلیس و اذناب آنان دارد، براساس فرمان آشکار قرآن در ساخت انواع تانک ها، و توپ ها، و زره پوش ها، و هواپیماها و کشتیهای

جنگی و زیر دریائیها با کمال جدیت بکوشند، و هر فنی از فنون نظامی را بیاموزند، و هر آنچه آموختنش در ساخت و توسعه امکانات نظامی مذکور لازم است از باب این مسئله فقهی که مقدمه واجب واجب است، خود را موظف بدانند که این علوم و تخصصها را فرا گیرند.

تفسیر المنار در جلد دهم ص ۱۶۷ در مورد آیه ۶۰ سوره انفال و ۷۱ سوره نساء به نتیجه گیری و جمع بندی جالبی پرداخته و کلیاتی را در ضمن چهار قاعده بیان کرده است:

قاعده اول: از قواعد نظامی و سیاسی آماده کردن مسلمانان و مؤمنان است، تا جائی که بتوانند برای پیکار با دشمنان اسلام آماده شوند، در اینجا نفرات و تعداد پیکارگران مطرح است، که باید هر مکلفی که توان دارد برای مبارزه آماده شود.

گاهی این وجوب در حدّ وجوب عینی است، و در برخی از موارد به دلیل نیازهای گستردهتر در حد بسیج همگانی است.

البته این روش که هر مکلفی خود را ملزم بداند، و همگان در صورت لزوم بسیج شوند، حتی در جهان امروز امکان ندارد، ولی تا آخرین مرز امکان باید آماده بود.

به دنبال آمادگی دادن به نیروی انسانی و افراد صالح برای جنگ، مسأله اسلحه پیش میآید، همانطور که میدانیم چگونگی اسلحه در هر زمان فرق میکند، و در مکانهای مختلف نیز نیاز به سلاحهای خاص است، امروز انواع سلاحهای زمینی و دریائی و هوائی گسترش و توسعه یافته و در زمینه حرکتهای نظامی و نقل و انتقالات نیرو، و واردات جنگی در هر زمینه از نظر تکنیکی پیشرفتهای عجیبی یافته است.

ص:۱۹

در این جهت هر نوع آموزشهای فنی و تخصصی در زمینه صنایع و ابزار لازم است، و جزء همان قانون آمادگی اسلامی است.

قاعده دوم: حفظ مرزهای اسلامی است، و قطعاً گسیل نیروهای پرتوان و نیرومند به مرزها، و ایجاد پایگاههای نظامی در سراسر مرزهای اسلامی یک دستور واجب اسلامی و قرآنی است.

و امروز این نیاز نیز از مهمترین نیازهای اساسی نظامی است، با آن که بشر از نظر فنی و علمی در حدّ بالائی قرار گرفته، ولی ابر قدرتها در مسیر حفظ منافعشان و کشورهای کوچکتر برای تأمین امنیت مردم کشورشان مرز داری را یکی از اصول حفظ امنیت میدانند.

آیه شریفه مورد بحث این درس را به همه مسلمانان میدهد که هم کسب نیرو کنید و هم از مرزها به خوبی پاسداری نمائید.

قاعده سوم: هدف اصلی و اوّلی از این آمادگی نظامی و پاسداری مرزها، ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان دین است، تا آنان را نیت و توان تعدی و تجاوز به سرزمینهای اسلامی نباشد، در نتیجه به فکر استعمار و سلطه جوئی و نفوذ در سرزمینهای اسلامی به خاطر جلب منافع نامشروع برای خود نیفتند.

باید مسلمانان نه تنها در مرزهای خود و در داخل کشورشان آزاد زندگی کنند و کسب و تحصیل نمایند و برای خود آسوده باشند، بلکه باید در رابطه با سایر کشورهای جهان نیز از آسایش و استقلال و قدرت برخوردار باشند.

آری باید در درون کشور و خانه خودشان و در خارج کشور و کشورهای بیگانه از هر نوع گزند، نسبت به منافع و مصالحشان در امان باشند.

قاعده چهارم: بر مسلمانان واجب است برای ایجاد آمادگی و زمینهسازی قدرت سیاسی و نظامی و علمی مؤمنان انفاق کنند، و انفاق یک عامل مؤثر پشتیبانی مردمی است که یک ضرورت مؤکّد برای حفظ تشکیلات و نظام

اسلامی است، و بدون همکاری مردمی و انفاق آنان نظام پا نمیگیرد و هرگز امکان آمادگی و بسیج عمومی فراهم نمیشود. بر همین پایه و اساس به دنبال آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ میفرماید:

وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ: (1)

و آنچه در راه خدا هزینه کنید، پاداشش به طور کامل به شما داده میشود.

در دوران طلائی صدر اسلام، این انفاق براساس روایات به ایمان مؤمنان و عشق و ایثارشان موکول شده بود، و آنان در آسایش و سختی از هیچ گونه تلاشی در این راه دریغ نداشتند.

در ماجرای جنگ تبوک که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد و قرآن در سوره بقره آیه ۱۹۴ به آن اشاره کرده، و در کتابهای تاریخی به طور مشروع بیان شده، مسلمانان از همه هستی خود گذشتند تا بتوانند در برابر ابر قدرت روم شرقی ایستادگی کنند.

آیه شریفه وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى اَلتَّهْلُكَةِ که در ذیل آیات جهاد و قتال با دشمنان آماده، وجوب انفاق در راه حفظ کیان اسلام و امنیت مسلمین و آمادگی مؤمنان را در برابر کافران میرساند، و حاکی از این است که اگر مسلمانان انفاق نکنند زیان و خسارتش به خودشان بر میگردد، و در نتیجه با دست خود زمینه هلاکت خود را به دست دشمنان خود و دشمنان خدا فراهم میکنند.

در این قسمت تذکر یک نکته بسیار بسیار مهم به نظر میرسد، که توجه همگان به این نکته واقعاً لازم است و آن نکته این است که: متأسفانه دوستان ناآگاه و گاهی در لباس اهل علم و دانش و دشمنان آگاه که یکی از شگردهای



---

۱- ۱) - انفال ۶۰.

آنـان تحریف در معـانی حقایق است از جمله وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ: «و با دست خویش خود را به هلاکت نیندازیـد» برداشت کاملًا اشتباه و غلطی کردهانـد و به پنـدار بیپایه خود جهاد در راه خـدا و امر به معروف و نهی از منکر و تحمل ضـرر جانی و مالی را در این راه یک نوع انداختن خود در هلاکت فرض کرده اند، این افراد این قسمت از آیه را گرفته ولی دهها و بلکه صـدها آیه جهاد و پیکار با دشـمن را کنار گـذارده و از یاد برده اند، و روش پیامبر و امامان معصوم و یاران راستین آنان مانند ابوذر و عمار و یاسر و مقداد و مالک اشتر و به ویژه هفتاد و دو نفر یاران بینظیر حضرت حسین (ع) را نادیده گرفتهاند!

آیا آیه شریفه در حقیقت همین را میگوید که عافیت طلبهای ترسو بزدل میگویند؟ !

آیه قطعاً بـا توجه به این که دنبـاله آیـات جهاد و قتال است مربوط به انفاق در راه جنگ با دشـمنان است و اگر از آن قاعـده کلی برای فرار از مورد خاصّش استخراج کنیم به هیچ وجه در رابطه با پیکار با دشمن و جهاد و نهی از منکر نخواهد بود.

از روایات نقل شـده در کتابهای معتبر حـدیث نیز اسـتفاده میشود که بر مسـلمانان واجب است آنچه را برای پیشـرفت نظامی و رزمی لازم است جز آنچه که از آن نهی شـده به دست آورنـد و در این راه هیچ امر بزرگ و کوچکی را نادیده نگیرند، حتی در مورد شعار دادن اگر دشن برای تهیج روحیه لشگرش

به این صورت مسـلمانان به فرمان رسول اعظم شـعارهای کوبنده سـر میدادند، و شـعارهای دشمن را در سینه پر کینه آنان خفه میکردند.

ابوسفیان در پایان گفت: «امروز در برابر روز بدر» مسلمانان به دستور پیامبر بیدرنگ پاسخ دادند هرگز این دو روز با هم مساوی نیستند، شهدای ما در بهشتاند، و کشتگان شما سرنگون در دوزخ.

## آمادگی مسلمانان صدر اول اسلام

پس از تحقق حکومت اسلامی به دست پرقدرت پیامبر اسلام در مدینه، حضرت با قبیله یهود بنی نضیر که در نزدیک مدینه میزیستند پیمان و قرارداد صلحی مبنی بر این که زیانی به حکومت اسلامی نرسانند، و با دشمنان بر ضد مؤمنان هم دست نشوند منعقد نمود.

هنگامی که مسلمانان به رهبری پیامبر در سال دوم هجرت در جنگ بدر پیروز شدند، یهود بنی نضیر گفتند: این پیامبر همان پیامبر حقی است که در تورات آمدنش را خبر داده است که او پیروز میشود و بر دشمنان غلبه میکند.

ولی هنگامی که در سال سوم هجرت جنگ احد پیش آمد و بر اثر سستی و اهمال جمعی از مسلمانان کار جنگ به شکست ظاهری انجامید، یهود از حرف سابق خود برگشتند و درباره حقانیت پیامبر تردید کردند، و نه تنها عهد و پیمان صلح خود را با پیامبر شکستند بلکه کعب بن اشرف رئیس آنان همراه چهل نفر سواره به مکه شتافتند، ابوسفیان نیز با چهل نفر کنار کعبه آمدند و با یهود هم پیمان شدند که همدل و هم جهد بر ضد اسلام و مسلمانان کار شکنی کنند.

کعب و همراهانش به مدینه بازگشتند، امین وحی رسول خدا را از جریان آگاه کرد، پیامبر به محمد بن مسلمه که برادر رضاعی کعب بود فرمان داد آن جرثومه پلید و خائن را به قتل برساند.

محمد بن مسلمه همراه گروهی از قومش مخفیانه و پنهان به نزدیک قصر کعب آمدند، قوم محمد بن مسلمه کنار قصر نشستند، محمد بن مسلمه نزدیک

ص:۲۳

آمد و با تاکتیک خاصی وارد کار شد، نخست کعب را صدا زد، کعب بیدار شد و گفت کیستی؟ محمد بن مسلمه جواب داد برادرت هستم، آمدهام مبلغی پول از تو قرض بگیرم زیر از ما زکات خواسته شده و ما بیپول هستیم.

کعب گفت: به تو واو نمیدهم مگر با گرو، محمد بن مسلمه گفت: همراهم گروهست، بیا پائین و آن را بگیر، سرانجام کعب پائین آمد، محمد بن مسلمه با او گلاویز شد و وی را کشت، زیرا او به اخطارهای پیامبر گوش نداده بود و مهدورالدم بود.

همسر کعب فریاد برداشت، یهود بنی نضیر سر رسیدند و دیدند بزرگ و کارگردانشان به قتل رسیده است. گروه ضربت به مدینه بازگشتند و خبر اعدام انقلابی کعب را به پیامبر رسانیدند، آن بزرگوار و مؤمنان بخاطر نابودن شدن آن مایه فساد شاد شدند.

پس از آن پیامبر دستور داد سپاه مجهزی برای سرکوب بنی نضیر این ستون پنجم دشمن و پیمان شکنان خائن بروند، شخص پیامبر همراه سپاه به قلعه بنی نضیر رفت، و نهایتاً یهود عنود بنی نضیر تسلیم شدند مشروط به این که از آن دیار بروند، که اکثر به نواحی شام و عدهای به عراق و گروهی به محل دیگر دربدر شدند.

این داستان نشاندهنده نمونهای از آمادگی مسلمانان تربیت شده پیامبر است که با کمال هوشیاری، دشمن لجوج و عنود را که با آخرین سیستم وسائل دفاعی آن روز از نظر قلعهها و امور مالی و اسلحه مجهز بودند از سرزمینشان بیرون راندند، و آن چنان رغب و وحشت دل دشمن را فرا گرفت که با شتاب و زبونانه گریختند چنان که آیه سوم و چهارم سوره حشر گواه این مطلب است.

ص:۲۴

در هر صورت بر مسلمانان واجب است در هر دوره و زمانی گرچه نشانهای از جنگ از طرف دشمن دیده نشود به آمادگی تسلیحاتی، علمی و فرهنگی، جسمی، روحی، استراتژیکی، اطلاعاتی و ضداطلاعاتی، اقتصادی، تبلیغاتی مجهز باشند، تا دشمنان شرقی و غربی، و به ویژه دشمن صهیونیست هوس پیاده کردن نیتهای شومش را از سر بیرون کند، و طمعش را از سرزمینهای اسلامی و ثروت مسلمانان و ضربه زدن به ارزشهای اسلامی قطع کند، این نوع آمادگیها یقیناً زمینه پیروزی امت اسلام و شکست دشمنان را به دنبال دارد و با خواست خدا با بیداری مسلمین چنین روزی نزدیک است.

امیرمؤمنان همه مؤمنان و مسلمانان را به آمادگی در برابر دشمن دعوت میکند آنجا که میفرماید:

«فخذوا للحرب اُهبَتها، واعدوا لها عدتها، فقد شب لظاها، وعلاسناها واستشعروا الصبر فانه ادعی الی النصر:» (۱)

اکنون برای جنگ با دشمن آماده شوید، و ساز و برگ مهیا نمائید، شعلههای جنگ زبانه میکشد، روشنائی آن سرکشیده، پایداری و استقامت را شعار خود کنید که بهترین وسیله پیروزی است.

مفصل این مسائل یعنی انواع آمادگیها را برای روبهرو شدن با دشمن و شکست داد او، و زمینهسازی برای اعلای کلمه حق، و تحقق دادن کرامت و شرافت امت در همه زمینهها در کتاب آمادگی رزمی که در روزگار جنگ صدامیان با مؤمنان تنظیم شده ملاحظه کنید.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

### مسئولیت و جهاد

به طور یقین اهـل ایمان مسـئول آزادسازی انسانها از چنگک دشـمنان فرعون مسـلک هسـتند، دشـمنانی که برای هوس بازیهای خود، و به غارت بردن ثروت مردم، و خاموش کردن چراغ ارزشـها میکوشند جوامع را در نادانی و جهالت نگه دارند، و امنیت آنان را از بین برده فتنه و آشوب را میان آنان حاکم نمایند، و به تجاوز و سرکشـی ادامه دهند، و بدتر از همه اینها انسانها را به بردگی ببرند.

این مسـئولیت عظیم و الهی فقـط به یـک ملت یـا یـک جـامعه منحصـر نمیشود، مسـلمانان در برابر همه انسانهـا در هر کجا که هسـتند مسئولیت دارند، وظیفه آنهاست که در برابر غدّههای فساد و تباهی کوتاه نیایند و به آنان که به انسان و انسانیت یورش آوردهاند یورش برند، نادانی را براندازند، آرامش را جایگزین آشوب نمایند، عدالت را به جای طغیان و سرکشـی قرار دهند، و جوامع را از بردگی و بنـدگی فرمان روایان برهاننـد، این مسـئولیت اهل ایمان است و برای انجام این مسـئولیت تـدارک نیرو لازم است.

امیرمؤمنان که همه عمر در میدان مبارزه و جنگک با دشمنان انسان و انسانیت و دشمنان خدا و خلق بوده میفرماید:

«ایها الناس اسـتعدوا للمسـیر الی عدو، فی جهاده القربه الی الله، و درک الوسـیله عنده، حیاری فی الحق، جغاه عن الکتاب نکبّ عن الدین، یعملون فی الطغیان، و یعکفون فی غمره الضلال فاعدوا لهم:» (۱)

ای مردم برای مقابله با دشـمن آماده شوید، چه جهاد با آنان راهی است برای نزدیکی به پروردگار، و منزلت یافتن نزد او، زیرا دشمنان شما در شناخت حق سرگردانند، از کتاب خدا که مایه زندگی سالم و صحیح است بیخبرند، دین و



---

۱- ۱) - مستدرک نهج البلاغه، ص۶۳.

به همراه آن وظائف فردی و اجتماعی را زیر پا گـذارده انـد، سرکشـی پیشه کرده و در چاه تاریک گمراهی به دام افتاده انـد، برای جهاد با آنان هر آنچه در توان داریـد نیرو و جنگافزار فراهم آوریـد و به خدا توکل کنید که او بهترین پناه و برترین یاور ماست.

آمادگی رزمی و تلاش و کوشـش مسـتمر، و از پای ننشسـتن در برابر مشـکلات، انسان را بر همه دشمنانش در همه جبههها به پیروزی میرساند.

برخی از مردم انتظار دارند که با تلاشـهای اندک و فداکاریهای ناچیز به اهداف خود برسـند، هرگاه از این راه به اهداف خود دست نیابند به ناامیدی و دلسردی دچار میشوند.

در زندگی، تمام شکسـتخوردگان از این قماشاند. کسی نیست که در عالم خیالبافی برای خود آرزوهای دور و دراز نپرورد، و بسـیاری از افراد برای تحقق آرزوهـای خود میکوشـند اما چون با دشواریها برخورد میکننـد، یا مـدت طولانیتر از حـد توقعشان انتظار میکشـند، از تلاش دست برمیدارند و ناامید میشوند، این از جنبه فردی است، اما از نظر جنبشـهای تاریخی - باید دانست هر جنبشـی که موفق به ایجاد تحولی گردیـده است است، با شکسـتهای پیاپی روبه رو شـده و در راه وصول به هدف کشـته و زخمی داده است و بسیاری از هوادارانش به زندان افتادهاند اما سرانجام تحول دلخواه خود را تحقق بخشیده اند.

جنبش دگرگونی ساز اسلامی نیز چنین فرایندی داشت است.

امیرمؤمنـان (ع) از رنـج هـائی که او و مسـلمانان برای به انجـام رسانیـدن تحول اسـلامی، و رهـائی انسان از چنگال زورگویان متحمل شدهاند چنین یاد میکند:

«ولقد كنا مع رسول الله (ص) نقتل آباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا، ما يزيدنا ذلك الا ايمانا وتسليما ومضيا على اللقم، وصبراً على مضض الالم، وجدا فى جهاد العدو ولقد كان الرجل منا والآخر من عدونا يتصاولان تصاول الفحلين يتخالسان انفسهما اليهما يسقى صاحبه كأس المنون فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا. . .» (۱)

ما با رسول خدا بوديم و پدران و فرزندان و برادران و عموهاى خود را ميكشتيم، اين كار ايمان ما را راسختر و به پذيرفتن مشيت پروردگار راغبتر ميساخت، بر پايدارى ما در راه حق ميافزود، ما را در تحمل دردهاى جانگزا شكيباتر و در جهاد كوشاتر مينمود.

گاه يكى از مردان ما با مردمى از سپاه دشمن چون دو گاو نر درهم ميآويختند و قصد جان يكديگر داشتند، تا كدام شرنگ مرگ را در كام حريف بريزد، گاهى ما بر دشمن پيروز بوديم و گاهى دشمن بر ما.

خداوند چون راستى و وفادارى ما را ديد، بر دشمن ما خوارى و هزيمت نازل كرد، و بر ما نصرت و يارى فرود فرستاد تا توانستيم مردانه مرگ را تاب آوريم، تا اسلام به سان شترى كه پس از گشت و گذرهاى دردناك بر زمين آرام گيرد، در دلها و يادها جاى گير شد.

به خدا سوگند اگر ما نيز چون شما «ناپيگير و سست عنصر» بوديم ستون دين استوار نميشد، و هيچ شاخه سبزى از درخت ايمان نميروئيد.

به خدا سوگند كه «چنانچه از اين هرزه گرى دست برنداريد» دور نباشد كه خون بنوشيد و جامه پشيمانى بپوشيد.

ص:۲۸

---

۱- ۱) - نهج البلاغه، كلام ۵۵.

این فرجام طبیعی است: کسانی که در راه شرافت و پیروزی از دادن قربانی خودداری ورزند، قربانیهای بر مراتب بیشتری در راه ذلت و خواری خواهند داد.

کسی که از برداشتن سلاح تن میزند، باید خود را برای زندگی در سایه ترس از سلاح آماده کند. (۱)

اکنون که من این سطور را مینویسم سال ۱۳۸۷ شمسی هجری و سال ۱۴۲۹ قمری هجری را طی میکنم، در این زمان جمعیت مسلمانان بیش از یک میلیارد، و ثروتشان از بیشتر ملتها فراوان تر، و معادنشان گستردهتر و آئینشان از همه آئینها برتر و بهتر است، ولی به خاطر دور بودنشان از عقاید حقه، و آلوده بودنشان به اختلافات، و مهجور ماندن قرآن در میان آنان، در برابر دشمنانشان به ویژه صهیونیست خوار و زبون، و کشورهایشان و ثروتشان اسیر و در غارت استعمارگران است، و از ایران اسلامی که با انقلاب با ارزشش در برابر همه ابر قدرتها ایستاده و مقاومت میکند و به پیروزیهای درخشان نظامی و سیاسی رسیده حاضر به الگو گرفتن و به متابعت و پیروی نیستند! !

ملت هائی که با تجاوزگران میجنگند و آنان را درهم میکوبند، جنبش هائی که در راه باز گرفتن حقوق از دست رفته خود قربانی میدهند و هدف مقدس خود را تحقق میبخشند، مردانی که در کارزارها جانبازی میکنند و پیروز میشوند. . .

آیا آنان با مسلمانان دلسرد و ناامید، و وحشت زده از دیو استعمار تفاوتی دارند؟ آیا آنان انسانهای برتر و افضل اند؟ یا با مسلمانان همانندند و فقط تفاوتشان با مسلمانان در این است که برای پیروز شدن عزمی استوار دارند و آمادهاند که در راه پیروزی و هدف فداکاری کنند.



---

۱- ۱) - آئین جهاد ص ۲۴.

بدیهی است که میان آدمیان تفاوتی نیست، همگی بشر هستند، تفاوت تنها در اراده، عزم و آمادگی برای تحمل سختیهاست.

آنان که در زندگی پیروز میشوند متحد هستند و گفتارشان با کردار همراه است، در حالیکه مسلمانان امروز که بیش از یک میلیارد نفراند جان و فکرشان پراکنده است، هر چند بدن هایشان متحد و یگانه به نظر میرسد، چنان که امام علی (ع) فرموده است:

«ایها الناس المجتمعه ابدانهم، المختلفه اهواؤهم، کلامکم یوهی الصم الصلاب، وفعلکم یطمع فیکم الاعداء تقولون فی المجالس کیت و کیت فاذا جاء القتال قلتم حیدی حیاد. . .» (۱)

ای مردم شما همان کسانی هستید که بدنهایشان باهم است و دلهایشان پراکنده «هیچ اندیشه و آرمان یگانهای شما را به هم پیوند نمیدهد» گزافه گوئی شما خاره سنگ را در هم میشکند ولی کردارتان دشمنان را به هوس میاندازد، در جلسات و انجمنهای خود لاف زنان میگوئید: چنین و چنان خواهیم کرده «انتقام میگیریم، میجنگیم، پیروز میشویم» و به هنگام کارزار میپرسید گریزگاه کجاست؟

کسی که از شما دعوت نموده، پاسخی در خور دریافت نمیکند، و آن که غمخوار شماست روی آرامش نمیبیند.

پیوسته بهانه جوئی میکنید و با دستاویزهای فریبنده از نبرد میگریزید، و مانند بدهکاری که بدون سبب وام خویش را ادا نکند مهلت بیجا میخواهید.

فرومایه ذلیل نمیتواند در برابر بیداد قد راست کند، و حق جز با کوشش به دست نمیآید «کوششها همانا فعالیت پی گیر است نه گفتار میان تهی» وقتی



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

پاسدار خانه خود نباشید پس از کدام خانه دفاع خواهید کرد، و پس از من با کدام پیشوا هم نبرد خواهید شد.

به خدا سوگند فریب خورده کسی است که شما فریفته اید و خدا گواه است که هر که با دستیاری شما در پی مقصود باشد، تیری بیهدف رها کرده است. . . .

خواهان برتری هستید بیآن که شایستگی آن را داشته باشید.

بنابر آیات قرآن و روایات به ویژه راهنمائیهای امیرمؤمنان که عمری را با ستم پیشگان در نبرد بود، بر همه مسلمانان آماده بودن و آمادگی رزمی واجب است تا کیان اسلام و مسلمانان از دستبرد دشمنان در امان بماند که راهی برای محفوظ ماندن کیان اسلام و مسلمانان جز این نیست.

باید با کسانی که رفتاری مخالف آئین الهی در پیش دارند، و با انسان و انسانیت سرستیز برداشتهاند آماده مبارزه بود و جانانه مبارزه کرد.

مبارزه و جهاد بر کسی که حق را شناخته و مسئولیت حفظ حقوق انسانها را حس میکند و بر خود فرض میداند واجب است و این فریضه و حقی عینی است که همه روزه و در هر مکان باید مسلمان با دشمنان حق بستیزد.

انسان وظیفه دارد که از روی حق عمل کند و در عین حال به دفاع از حق نیز برخیزد، مسلمان کافی نیست که ستمگر نباشد بلکه واجب از ستمدیدگان نیز دفاع کند.

امیرمؤمنان در نامهای به کارگزار خود در قلمرو همدان و اصفهان چنین مینویسد:

«. . . واما بعد. . . فان جهاد من صدف عن الحق رغبه عنه وهبّ فی نعاس العمی والضلال اختیاراً فریضه علی العارفین وانا قد هممنا بالمسیر الی هؤلاء القوم الذین عملوا فی عباده الله بغیر ما انزل الله:» (۱)



---

۱- ۱) - مستدرک نهج البلاغه، ص۱۳۲.

جهاد و نبرد با کسی که از راه حق دوری گرفته، و به اختیار خود به سراشیب نابینائی و گمراهی فرو افتاده بر رهروان راه حق و آشنایان و عارفان به حقیقت واجب است.

ما کمر همت بسته ایم تا با مردمی که آئین الهی را نادیده گرفتهاند، اموالی را که همگان در آن شریکاند غصب نموده اند، حدود شرعی را کنار گذاشته اند، حق را پایمال کرده اند، در زمین فساد پراکندهاند، و با قاسطین پیوند دوستی بستهاند نبرد کنیم.

کور دلی آنان تا آنجا رسیده که هرگاه خداوند بهترین فردشان را به ولایت بر آنان بگمارد کینه وی را به دل میگیرند و چون ستم کاری را بر آنان فرمان روائی محقق شود به او مهر میورزند. مرام این دشمنان نابکار بیدادگری و رسمشان تفرقه افکنی است، همواره در برابر حق به ضدیت برخاسته و در گناهکاری ستمکاری باهم همدستی دارند!

در نبرد با دشمنان ممکن است نعمت باعظمت شهادت نصیب انسان شود، که قطعاً این نعمت را کسی قدرت ندارد آنگونه که حق آن است سپاس گزاری کند.

البته هر که به خدا ایمان دارد و هدفهای زندگی و حیات را آشکار میبیند، بدون شک مرگ در راه پروردگار را به جان میخرد، و این مرگ را جز حیات ابد همراه با نعمتهای جاودانی نمیبیند و با همه وجود در میدان نبرد فریاد میزند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آ ج

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ ج

ص:۳۲

من ز او عمری ستانم جاودان ج

او زن دلقی ستاند رنگ رنگ ج آن که ایمان به خدا را فقط در حد گردش زبان درک نموده لاجرم از شهادت میترسد، و مانند کرمی که در لجن غوطه ور است به زندگی گذران میچسبد. امیرمؤمنان (ع) از گفتگوئی که با پیامبر داشته چنین خبر میدهد:

ص:۳۳

«فقلت: یا رسول الله اولیس قد قلت لی یوم احد حیث استشـهد من استشـهد من المسلمین و خیرت عنی الشهاده فشق ذلک علی فقلت لی اُبشـر فـان الشـهاده من ورائـک فقال لی ان ذلک لکـذلک فکیف صبرک اذاً فقلت یا رسول الله لیس هـذا من مواطن الصبر ولکن من مواطن البشری والشکر:»

آنگـاه گفتم: ای فرسـتاده خـدا در روز جنـگ احـد هنگـامی که برخی از مسـلمانان به شـهادت رسـیدند آیـا به من نگفتی که شهادت از من دوری گرفته است؟ چون آن سخن بر من گران آمد فرمودی: شادباش شهادت در قفای توست.

فرمود: هم چنان است که میگوئی، اینک شهادت را چگونه انتظار میکشی؟

گفتم: ای پیامبر خدا این مورد از موارد صبر و بردباری نیست بلکه از قبیل مژده گوئی و شکرگزاری است.

آری در برابر بلاـ و مصـیبت است که بایـد صبر و شـکیبائی به خرج داد، در حـالی که جایگـاه شـهادت که چیزی جز نعمت و برکت نیست، جای مژده دهی و شکرگزاری است.

آری این است نگاه عارفان حق بین به جهاد و مبارزه و نهایتاً به شهادت.

بیخبرانی که از شرف و ناموس خود دفاع نمیکنند، تنپروران و بیغیرتانی هستند که برای حفظ منافع اندک مادی خود و رسیدن به آرزوهای باطن خویش سـلاح بر نمیدارد، چنین کسانی در خور همه نوع سـرزنشاند، زیرا با خمودگی خود از وظایف دینی خویش طفره میروند و شرف خود را به باد میدهند، نه دینی بر آنها کارگر است و نه غیرتی که بر سر خشمشان آورد.

امیرمؤمنان خطاب به کسانی که از رفتن به میدان نبرد به همراه او طفره میرفتند چنین میفرماید:

«منیت بمن لایطیع اذا امرت، ولایجیب اذ دعوت، لا اباً کم ماتنتظرون بنصرکم ربکم، اما دین یجمعکم ولاحمیه تحمشکم اقوم فیکم مستصرخا وانادیکم متعوثا. فلا تسمعون لی قولا ولاتطیعون لی امراً حتی تکشف الامور عن عواقب المساءه. . .» (۱)

دچار کسانی شدهام که از من فرمان نمیبرند و به خواستههای من پاسخ نمیگویند.

ای بیپدران! برای یاری دادن به پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دین ندارید تا شما را فراهم آورد، یا غیرتی تا شما را بر دشمن برانگیزد؟ در میان شما بپا میخیزم و فریاد زنان یاری میجویم.

اما نه سخن مرا میشنوید، و نه فرمانم را اطاعت میکنید تا جائی که کارها عواقب شوم خود را نشان میدهند، پس با همدستی شما نه انتقامی گرفته میشود، و نه آرمانی تبلیغ میگردد، شما را به یاری برادرانتان فراخواندم اما چون شتران گلو خراشیده ناله در گلو غلطاندید، و چون اشتران خسته و نزار از رفتن فرو ماندید، پس از میان شما تنها ارتشی کوچک، لرزان و ناتوان، به یاری من آمد، آن سان که گوئی با چشمان نگران خود به سوی مرگ رانده میشوند.

تاریخ پنددهنده عجیبی است، نگاهی به تاریخ نشان میدهد که علت سقوط آن است که فرمانروایان حقوق مردم را پایمال میکنند و مردم به این حق کشی تن میدهند، ستم گران مردم را به پیروی از باطل وا میدارند و مردم به اختیار خود آن را میپذیرند و این است سبب سقوط ملت ها.

امیرمؤمنان در نامهای به سران و زمامداران چنین مینویسد.

«اما بعد فانما اهلک من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه واخذوهم بالباطل فاقتدوه:» (۲)



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۳۹.

۲- ۲) - نهج البلاغه، نامه ۶۳.

پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که مردم را از حق باز داشتند و مردم به ناچار تن داده این خواری و ذلت را پذیرفتند و توده مردم را به باطل واداشتند و مردم به باطل گرویدند.

امروز هم اکثر ملتهای اسلامی به وسیله استعمارگران به ویژه آمریکا از حق باز داشته شده اند، و با کمال تأسف به خواسته آنان تن داده اند، و مردم را به باطل واداشتهاند و مردم هم در همه شئون زندگی به باطل گرویده اند، و با دست خود زمینه سقوط خود را فراهم آورده اند، مگر این که بیدار شوند و از حق پیروی کنند، و آمادگی کامل رزمی پیدا نمایند و با یورش به دشمنان دست آنان را از دین و ملت و ثروت خودشان کوتاه کنند، تا عدالت و حق و آزادی بر همه شئونشان حاکم گردد.

یقیناً والاتر از عدالت و حق و آزادی چیزی نیست و مقدسات گرانبهاترین میراث است.

هرگاه این ارزشها به علت جلوگیری منحرفان دستخوش تزلزل شوند، باید به خاطر تحقق ارزشها پیکار نمود.

معاویه به امیرمؤمنان نامهای نوشت و از او خواست که به خاطر پیش گیری از بروز جنگ داخلی برخی از ارزشها را نادیده بگیرد امام به او چنین پاسخ داد.

«و اما قولک ان الحرب قد اکلت العرب الاحشاشات انفس بقیت، الا ومن اکله الحق فالی الجنه ومن اکله الباطل فالی النار:» (۱)

و اما این گفته تو که جنگ عرب را فرسوده و جز نیم جانی از او باقی نگذاشته، بدان که هر کس در راه حق بفرساید روی به بهشت دارد، و آن که در راه باطل جان ببازد روی به دوزخ دارد.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، نامه ۱۷.

اسلام که کاملترین فرهنگ است، و جز رشد و کمال و سعادت همه جانبه انسان هدفی ندارد، برای از میان برداشتن موانع تحقق هدف متعالیاش از ملّتش میخواهد همیشه و تا رفع فتنه در آمادگی کامل به سر ببرند، و اگر دشمن به آنان تاخت، به دشمن بتازند و او را از هر جهت قلع و قمع کنند، در این زمینه پیشوایان الهی این فرهنگ نسبت به مسائل نظامی رهنمودهائی دارند که با وجود گذشت قرن ها، ارزش نظامی خود را از دست نداده است.

امام عارفان پیشوای مؤمنان، جهادگر بیبدیل، رزمنده بینظیر، مدافع حق و حقوق انسان حضرت علی (ع) در پندنامه خود به دو تن از سرداران سپاه، زیاد بن نصر و شریح بن هانی که آنان را به فرماندهی شش هزار سرباز گماشته بود چنین مینویسد:

«واعلما ان مقدمه القوم عیونهم، وعیون المقدمه طلائعهم، فایا کما ان تساما عن توجیه الطلایع، ولاتسیرا بالکتائب الابتعبئه و حذر، فاذا نزلتم للتوقف فی منطقه مایکن ذلک حصنا حصیناً.» (۱)

۱- و بدانید که گروه شناسائی، دیده بانی پیشاهنگان خط شکنند، و خط شکنان چشم و گوش سپاهیانند، مبادا از گسیل پیش قراولان غفلت کنید.

۲- لشگریان را بدون آمادگی و هشیاری کامل پیش نبرید.

۳- از در جایگاهی توقف کردید، در پناهگاهی امن و بیخطر اردو بزنید.

۴- به هنگام شب نیزهها را در پیرامون قرارگاه بچینید، و در طول اقامت به غفلت و تن آسائی فرو نروید، ارتش خود را پاسداری کنید.

۵- هرگز نخوابید، مگر سبک یا نوبت به نوبت.



---

۱- ۱) - مستدرک نهج البلاغه، ص۹۷.

۶- هر روز مرا از حال خود باخبر کنید، و من به خواست خدا شتابان، در پی شما روانم، و تا زمانی که به نزد شما نیامدهام پیکار نکنید، مگر آن که نبرد از سوی آنان درگیرد، یا به یاری خدا فرمان مرا دریافت نمائید.

۷- در پیکارتان باهم دوست باشید، و شتاب نورزید، مگر آن که پس از اتمام حجت با آنان، فرصت مناسبی به دست آورید.

سربازی که از ایمان برخوردار است، در برابر دشمن بدون هیچ هراسی میایستد، و فقط برای خدا وارد جنگ میشود، روی این حساب هستی خود را تسلیم پروردگار میکند و بدون واهمه پیشروی مینماید، سرباز مؤمن و رزمنده عاشق حق نسبت به تحقق اهداف جنگ یا عدم تحقق مسئولیتی برعهده ندارد.

امیرمؤنان توجه رزمندگان را به هفت حقیقت که در نیروی رزمی سپاه بسیار مؤثرند جلب میکند:

«تزول الجبال ولاتزل، عض علی ناجذک، اعرالله جمجمتک، تد فی الارض قدمک، ارم ببصرک اقصی القوم، وغض بصرک، واعلم ان النصر من عندالله سبحانه.» (۱)

۱- کوهها اگر از جا کنده شود، تو ثابت و پابرجا باش.

۲- روحیه رزمی خود را دوچندان کن.

۳- خود را برای ایثار در پیشگاه خدا آماده کن.

۴- پای بر زمین استوار دار، و هرگز به فکر فرار نباش.

۵- به آخرین صف دشمن چشم بدوز، تا بتوانی دشمن را تا آخرین نفر از میان برداری.

۶- هیبت دشمن را از نظر دور بدار.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۱.

۷- و بدان که پیروزی از جانب خدای سبحان است. (۱)

آنچه در سطور گذشته خواندید، گوشهای اندک از مسائل آمادگی رزمی بود، که از نظر آیات و روایات بر هر مسلمانی واجب است، تا اگر دشمن به قصد نابودی اسلام و ملت اسلام، و متلاشی کردن نظام زندگی مردم دست به حمله زد، بر او یورش برند و شرش را ریشه کن نمایند، و او را به ذلت بکشانند، و وی را از هوس دوباره برای حمله به خاک مسلمانان به شدت پشیمان نمایند.

به خواست خدا در ضمن تفسیر آیات مربوط به جنگ و شرایط رو در روئی با دشمن، و مسئله عوارض ظاهری جنگ، و امر بسیار مهم شهادت و مقام شهید، و قانون اسارت و اسیران و چگونگی رفتار با اسیران در اسلام و نهایتاً مسئله آتش بس مطالبی خواهد آمد، اما بخش دوم آیات مورد بحث:

## حرمت تجاوز از احکام نبرد

موارد تجاوز که دارای حرمت قطعی است در آیات و روایات به طور مفصل بیان شده، در این سطور به گوشههای از آن موارد اشاره میشود:

به جنگ برخاستن با کسانی که با اسلام و مسلمانان سر جنگ ندارند اگر چه آلوده به کفر باشند از موارد تجاوز است.

خیانت به دشمن در قراردادها، مُثله کردن کشتههای آنان، کشتن زنان و کودکان و پیرمردان و پیره زنان که دستی در جنگ ندارند، سوزاندن اشجار و درختان و باغات آنان، کشتن حیوانات دشمن بدون مصلحت (۲)، برگشتن از نیت



---

۱- ۱) - برای به دست آوردن چگونگی رودرروئی با دشمن، پس از آمادگی رزمی و رعایت اخلاق در جنگ به کتاب آئین جهاد تنظیم بنیاد نهج البلاغه مراجعه کنید.

۲- ۲) - تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۸۷.

جنگ در راه خدا به نیت سطله جوئی، کشورگشائی، جمع کردن ثروت همه و همه از مصادق تجاوز است.

از رسول خدا روایت شده قومی جبار و کینهتوز بر مردمی ضعیف و اهل مسکنت حمله کردند، خداوند به مظلومان نصرت داد تـا بر دشـمن پیروز شدنـد، پیروز شـدگان به دشـمنی بـا شکسـتخوردگان برخاسـتند، و آنـان را ظالمانه بکار گرفتنـد، و سـلطه غیرمنطقی بر آنان برقرار کردند، خداوند هم تا قیامت آنان را به خاطر تجاوزشان بر دشمنی مورد غضب قرار داد. (۱)

براساس این بخش از آیه شریفه:

وَ لاَ تَعْتَدُوا، قطعاً رعایت حقوق دشمنان چه در گرماگرم جنگ و چه پس از شکست ضروری و واجب است.

رزمندگان اسلام، اگر در جنگ از حدود الهی تجاوز نمایند و یا حقوق مسلم دشمنان را رعایت نکنند از محبت خداوند بیبهره خواهند شد، بر این پایه رعایت عدالت حتی هنگام گرفتن انتقام از دشمنان ضروری است.

راستی چه مسئله عجیب و مهم و چه قانون با ارزشی است: رعایت عدالت حتی در هنگام انتقام، رعایت حقوق دشمنان چه در هنگامه جنگ، چه پس از شکست، و به رعایت عدالت نسبت به دشمن و رعایت حقوقش چه اندازه ارزش داده شده، که اگر مؤمنان و مسلمانان به این واقعیات توجه نکنند، از دایره محبت خدا خارج میشوند.

مجاهد فی سبیل الله نباید از هدف خدائی منحرف شود، و خشم و خون و انگیزههای نفسانی، او را از سبیل الله بیرون ببرد، و به مردمی که جزء دشمناند ولی در حال جنگ نیستند و یا شکست خورده اند، دشمنی و تجاوز نمایند.

ص:۴۰

---

۱- ۱) - تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۳۸۷.

مجاهد فی سبیل الله با همان دشمنان جنگ افروز نیز نباید دشمنی و کینه ورزی داشته باشد.

مجاهـد و رزمنـده مسـلمان اگر از آغـاز بـا انگیزه دشـمنی یـا خودنمائی یا کشور گشائی جنگیـد، یا سـپس تغییر قصـد داد، نه جنگش جهاد است و نه فی سبیل الله و نه تقرب به خدا، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ مبین حکمت نهی لاٰ تَعْتَدُوا است.

دوست داشـتن و نداشـتن خـدا از جهت آثار آن است: دوستی خـدا موجب تأییـدات معنوی و جذب دوستی خلق خدا میشود، تجاوز و کینه ورزی به خلق خـدا این تأییدات و جاذبه را قطع مینماید، و مردمی که این جاذبه را ندارند، تنها و ناتوانااند گرچه به ظاهر قدرتمند و دارای جاذبه کاذب باشند.

دگرگونی قصـد و روش مسـلمانان شاهـد صـادق این حقیقت است: تا زمانی که قصـدشان جهاد فی سبیل الله و آزادی طبقات مظلوم و محروم بود قلوب خلق به سویشان جـذب میشد، و ملت هائی که مرزهایشان باز میشد به آنان روی میآوردند و از آنان پشتیبانی داشـتند، و همین که غرور به دماغشان راه یافت و هدفهای جهاد را از یادشان محور کرد، و دست به تجاوز باز کردند و خود را برتر گرفتنـد و از سبیـل الله رویشـان برگشت، دلهای خلق از آنان برگشت و کینهها برانگیخته شـد و گرفتار جنگهای داخلی و فرسودگی و زبونی گشتند. (۱)

آری إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ .

**شدت گناه فتنه انگیزی**

ص:۴۱

---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۸۱.

فتنهگری به این معناست که گروهی کافر و مشرك و معاند و خودخواه، در برابر دعوت اسلام و رسالت پیامبر و آزادی و حقوق انسان به ایستند، و مردم را در ظلمت شرك و بیدینی و حاکمیت غیر خدا، و رسم و رسوم شیطانی و جهل و خرافات نگاه دارند، و ابواب سعادت دنیا و آخرت را به روی آنان ببندد، و فساد همه جانبه را در زندگی انسان تداوم بخشند، و از این راه حکومت فرعونی و سلطه خود را بر جان و مال مردم حفظ نمایند و به غارتگری و پایمال کردن هر حقی مشغول باشند.

آیا هیچ خردمندی به چنین فتنه گری نسبت به مظلومان و مستضعفان رضایت میدهد؟

با توجه به ضربههای خطرناك و خسارتهای غیرقابل جبران فتنه گری، باید سفره این چنین فتنه از خیمه حیات انسان برچیده شود، تا همه گرفتاران این فتنه از هر مسئولیتی و تعهدی جز در برابر حضرت حق آزاد شوند، و به پذیرش آئین و حاکمیت او تن دهند، وَ یَکُونَ اَلدِّینُ لِلّٰهِ .

فرمان چنین جهادی، وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّٰی لاٰ تَکُونَ فِتْنَةٌ با کفر و شرکی نیست که در مرتبه عقیده و فکر باشد، بلکه این فرمان رهائی بخش مربوط به زمانی است که کافران و مشرکان جهان برای حفظ کفر و شرك، و سلطه جهنمی خود با انواع وسایل و ابزار، مردم را در دوزخ فرهنگ خود به اسارت داشته باشند و مانع پیشرفت فرهنگ خداوند شوند، و مسلمانان را از هر جهت در مضیفه و سختی بگذارند و به غارت اموال و معادنشان دست یازند، اینجاست که برای خاموش کردن آتش چنین فتنهای وجوب جهاد مسلّم میشود، و جهاد تا رفع فتنه و حاکمیت دین خدا باید تداوم یابد.

ص:۴۲

البته اگر ستم گران از ستم باز ایستند، و دست از برنامههای ظالمانه خود بردارند، و راه پیشرفت فرهنگ حق را باز بگذارند، و زمینه آزادی انسان از سلطه و حاکمیت غیر حق فراهم شود، مسلمانان هم باید از آنان دست بردارند که عدوان جز بر ستمکاران جایز نیست.

توجه به این نکته بسیار مهم لازم است، که از آیه شریفه برداشت میشود فتنه به منزله جنگ با فرهنگ حق و مؤمنان است، لذا این توهم پیش نیایدکه در سطور گذشته با تکیه بر آیه وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَلَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ ثابت گردید که اسلام جنگ ابتدائی ندارد، بلکه جهاد و جنگ اسلام تدافعی است، و اینجا چرا بدون حمله مشرکان و کافران فرمان جهاد صادر شده است؟ فتنه در حقیقت آغاز جنگ سعادت سوز با اهل ایمان و مستضعفان جهان است لذا باید اهل ایمان برای رفع فتنه به جهاد برخیزند تا دست خائنان و جنایت کاران از سر مردم قطع شود.

از آنجا که قتل به معنای کشتن فرد یا افراد است، و در قتل آنچه که اتفاق میافتد قطع حیات ظاهری مسلمان به دست مشرکان و کافران است، ولی در فتنه گری قطع سعادت دنیا و آخرت انسان ملحوظ است، قرآن مجید فتنه را از قتل بدتر و گناهش را شدیدتر دانسته است.

گروهی از مفسران میگویند: مراد از فتنه کفر به پروردگار است، و این که از کفر تعبیر به فتنه شده برای این است که کفر ماده و زمینه فساد در روی زمین است که نهایتاً این حالت نفسانی شیطانی و طاغوتی، کافر را به ستم کردن بر مردم، و ایستادن در برابر آزادی و حقوق و ایمانشان میکشد، و او را وادار میکند که در حیات و زندگی انسان هرج و مرج و بینظمی و بهم ریختگی ایجاد کند و با این فتنه گری روی خوشبختی و سعادت را از همه برگرداند، و چنین

رفتاری قطعاً از قطع حیات مردم یا به عبارت دیگر به قتل رساندشان بدتر و معصیتی سختتر و گرانتر است.

آری اقدام کافران بر پیاده کردن آثار کفرشان و ترسانیدن مردم و به ویژه مؤمنان، و ایجاد رعب و وحشت در قلوب، و سخت گرفتن بر آنان تا آنجا که ترک وطن کنند و از شرّ آنان به دیار دیگر پناه برند، و خود را از دست آنان برهانند کاری است که از کشتن بدتر است.

## حرمت جنگ در ماههای حرام

ماههای حرام چهار ماه است: رجب، ذوالقعده، ذوالحجّه، محرّم.

چون کافران و مشرکان پیش از بعثت پیامبر به حرمت این چهار ماه پای بند بودند، و برای آنها قداست خاص قایل بودند، قرآن مجید حفظ حرمت این ماهها را واجب و لازم دانسته تا شاید در این چهار ماه زمینه صلح و صفا و تعطیل جنگ و خون ریزی برای آینده فراهم آید، و مشرکان بخود آمده با تفکر و تعقل به اسلام گرایش پیدا کنند، و مسلمانان هم در فضای امن و امان پیش آمده راه گسترش حاکمیت حق را بر همه شئون حیات انسانها و آزادی آنان از چنگال شرک باز کنند.

اما اگر دشمنان در هر عصر و زمانی حرمت این چهار ماه را حفظ نکردند و با شما به جنگ برخیزند، شما نیز میتوانید احترام این چهار ماه را نگاه ندارید و بر ضد آنان وارد جنگ شوید: اَلشَّهْرُ اَلْحَرٰامُ بِالشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ.

آری با آنان در این چهار ماه با قداست بجنگید، زیرا دفاع از ارزش ها، و حفظ کیان مسلمانان از حفظ احترام ماههای حرام مهمتر است.

اگر دشـمن قوانین پـذیرفته شـده داخلی و بین المللی را نقض کرد، بـدون شک جایز است شـما هم قوانین را نقض کنید، تا از سوءاستفاده دشمن جلوگیری شود، و شعله طغیانش خاموش گردد، و از مرکب فرعونیت به زیر کشیده شود.

حرمـات مکانهـا و قوانینی هسـتند که رعـایت آنهـا واجب، و نقضـش حرام است، ولی وقتی قصاص یعنی پاسـخ به شـرارتهای دشـمن لازم باشد، قصاصـی که خود دشـمن اجرایش را از طرف مؤمنان بر خود به خاطر جنایاتش لازم نموده، باید به قصاص برخاست.

مقـابله با دشـمن در صورت شکسـتن حرمتها و نقض قوانین بایـد برابر آنچه دشـمن مرتکب شـده تحقق یابـد، و مؤمنان واجب است عـدالت را نسـبت به دشـمن رعایت نماینـد، به این خاطر در پایان آیه الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ به صورت واجب فرمان رعایت تقوا را میدهد، و درباره ارزش اهل تقوا میگوید: بدانید که خدا با اهل تقواست، اهل تقوا از لطف و احسان و عنایات و یاری خداوند بهره مندند.

از آنجـا که دشـمن در ابتـدای بعثت تـا زمـان هجرت با در مضـیقه قرار دادن مسـلمانان آنان را از خانه و کاشانه و وطن آواره کرد، و حق مسکن و مکـان آنـان را از آنان سـلب نمود بر مسـلمانان واجب دانست که اموال به غارت رفته و زمینهای غصـب شـده به خصوص اگر وطن و مملکت باشـد برای پس گیری آنهـا از دست دشـمن به مقـابله برخیزنـد، این حکـم اختصـاص به زمان صدر اسلام ندارد، بلکه حکم عامی است و در هر روزگاری جاری است.

فَمَنِ اِعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ

اکنون که این سـطور را مینویسم نزدیک به شصت سال است صهیونیسم به کمک حکومت ستم گری چون آمریکا و انگلیس سرزمین مسلمانان فلسطین و خانه و کاشانه آنان را ظالمانه غصب کرده، و آنجا را پایگاهی بر ضد همه

مسـلمانان قرار داده است، بر همه مسلمین واجب است به حکم فاعتدوا علیه بمثل مااعتدی علیکم سرزمین مقدس فلسطین را از آنان بگیرنـد و همانطور که مسـلمانان را آواره کردنـد، مسـلمانان آنان را با رعایت عدالت آواره کنند، و شـرّ آنان را از منطقه ریشه کن کنند.

### لزوم پذیرش آتش بس

اگر نبردگننـدگان بـا مؤمنـان بـه خصـوص در حریـم مسـجدالحرام از جنـگ دسـت بردارنـد، بایـد اهـل اسـلام از ادامه جنگ بازایسـتند، چرا که بـا دست برداشـتن از جنگ در معرض غفران و رحمت فعلی قرار میگیرنـد، و اگر به اسـلام روی آورنـد، و فرهنگ حق را بپذیرند قطعاً همه گذشته آنان آمرزیده میشود، و در قیامت از پاداش خدا بهره مند میشوند.

### وجوب هزینه کردن مال در راه خدا

در آیات مربوط به انفاق و صدقه، در صفحات گذشته به طور مفصل و مشروح مسائلی ذکر شد و نیازی به بسط جدید در این زمینه نیست، آنچه در این قسـمت مهم است این است که ضـرورت دارد هر کسـی از نظر امکانات مالی به هر انـدازه قـدرت و اسـتطاعت دارد به جهـاد و جهـادگران یـاری دهـد، تـا جـائی که جنـگ با دشـمن به پیروزی برسـد، اگر در مسـئله انفاق مالی کوتاهی شود ممکن است زمینه شکست برای مسلمانان فراهم آید، که از این شکست آیه شریفه تعبیر به هلاکت نموده است.

«امر انفاق در پایان احکام جهاد برای این است که انفاق - امـداد مسـتمر و عمومی - پایه و مایه جهاد میباشد از این جهت که: موجب تعاون و پیوستگی خلق و قوای داخلی جامعه و تهیه تجهیزات و تسلیحات سپاهی است، و نیز

انفاق فی سبیل الله منشأ کار و تحرک و بروز استعدادها و آزاد شدن از علاقهها و کشانده شدن در میدان جهاد میشود، چنان که بخل دلبستگی به مال موجب رکود فکری و خاموشی استعداد و ناتوانی و سستی اراده و زبونی و سازش کاری میگردد.

ولاتلقوا عطف به جواب شرط ضمنی است: اگر از انفاق خودداری کنید دچار هلاکت میشوید، و نباید به دست خود، خود را به هلاکت افکنید.

حروف زائد و هیئت تهلکه اشعار به هلاکت شدید و همه جانبه دارد، مال اندوز که از انفاق خوددار است گمان میکند که مال او را جاودان میدارد: یَحْسَبُ أَنَّ مٰالَهُ أَخْلَدَهُ (۱)

با آن که همین جمع و خودداری وی را به هلاکت میرساند: کَلاّٰ لَیُنْبَذَنَّ فِی اَلْحُطَمَهِ (۲)

شاید لاٰ تُلْقُوا نهی از انفاق بیش از حد باشد تا به بینوائی و هلاکت نرساند، امر احسنوا مکمل أَنْفِقُوا است چون احسان اعم از دستگیری مالی و غیر مالی و بیش از استحقاق میباشد، و شاید معنای احسان هرچه بهتر و نیکوتر انجام دادن کار و مسئولیت باشد (۳)»

در هر صورت از آیه شریفه استفاده میشود که صرف اموال به ویژه در رابطه با جنگ، و تقویت مسلمانان برای نبرد با دشمنان امری واجب، و ترک آن موجب هلاکت مردم و به هم ریختگی نظام حکومت و زندگی مسلمانان است.

ص:۴۷

---

۱- ۱) - سوره همزه ۳و۴.

۲- ۲) - سوره همزه ۳و۴.

۳- ۳) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۸۵.

## هلاکت و مورد آن

مردی از مهـاجرین در جنگی به صـف دشـمن حمله کرد، مردم فریـاد زدنـد به دست خودش خود را به هلاـکت انـداخت، ابو ایوب انصاری گفت: ما به این آیه داناتریم و این آیه در حق ما نازل شـد، ما با پیامبر بودیم، او را یاری دادیم، و در بسـیاری از مشاهد با او بودیم، زمانی که اسلام قوی شد، و پیروانش زیاد شدند، ما به اهل و مال و صلح و سلامت بر گشتیم، هلاکت برای ما با نزول آیه چنین معنا داد: نشستن در خانه، و بودن در کنار مال، و ترک جهاد هلاکت است.

ص:۴۸

## تفسیر آیه ۱۹۶– ۱۹۷– ۱۹۸– ۱۹۹– ۲۰۰– ۲۰۱– ۲۰۲–۲۰۳

### اشاره

وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَهَ لِلّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَهٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَهِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَهٌ كَامِلَهٌ ذَلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ

حج و عمره را فقط به خاطر خدا به پایان ببرید، و اگر به علتی از انجام آن ممنوع شدید، آنچه از قربانی برای شما میسّر است قربانی کنید و از حرام درآئید، و سر خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد، و اگر از شما کسی بیمار بود، یا در سرش ناراحتی و آسیب داشت و ناچار بود سر بتراشد جایز است این کار را انجام دهد و کفارهای چون روزه یا صدقه یا قربانی به عهده اوست، و هنگامی که از علل ممنوعیت در امان بودید، پس هر که با پایان بردن عمره تمتع به سوی حج تمتع برود، آنچه از قربانی میسر است قربانی کند، و کسی که قربانی نیابد سه روز روزه در همان سفر حج و هفت روز روزه

هنگامی که بازگشتید بر عهده اوست، این ده روز کامل است و قابل کم و زیاد شدن نیست، این وظیفه کسی است که خود و خانوداهاش ساکن و مقیم منطقه مسجدالحرام نباشد و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

حج در ماههای معین و معلومی است [شوال، ذوالقعده، و ذوالحجه] پس کسی که در این ماهها حج را با احرام بستن و تلبیه بر خود واجب کرد، بداند که در حج آمیزش با زنان و گناه و جدال جایز نیست، و آنچه از کار خیر انجام دهید خدا آن را میداند، و به سود خود توشه برگیرید، که بهترین توشه پرهیزکاری است و ای صاحبان خرد از من پروا کنید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اَللَّهَ عِنْدَ اَلْمَشْعَرِ اَلْحَرَامِ وَ اُذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ اَلضَّالِّينَ

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ اَلنَّاسُ وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللَّهَ إِنَّ اَللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اَللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ اَلنَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي اَلدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي اَلْآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي اَلدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي اَلْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ اَلنَّارِ

أُولٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اَللَّهُ سَرِيعُ اَلْحِسَابِ

وَ اُذْكُرُوا اَللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اِتَّقىٰ وَ اِتَّقُوا اَللَّهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

بر شما گناهی نیست که در ایام حج از پروردگارتان به وسیله تجارت و داد و ستد روزی و منافع مادی بطلبید، و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در مشعرالحرام یاد کنید، آری او را یاد کنید همان گونه که شما را هدایت کرد و همانا شما پیش از این از گمراهان بودید.

سپس از همان جائی که مردم روانه میشوند به سوی منی روانه شوید و از خدا آمرزش بخواهید، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

پس هنگامی که مناسک حجتان را انجام دادید، در نهایت خدا را آن گونه که پدرانتان را یاد میکنید یا بهتر و بیشتر از آن یاد کنید، ولی گروهی [از مردم کوتاه فکر] میگویند: پروردگارا به ما در دنیا نیکی عطا کن و آنان را در آخرت بهرهای نیست.

و گروهی از آنان میگویند پروردگارا به ما در دنیا و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

اینانند که از آنچه به دست آوردهاند نصیب و بهره فراوانی دارند و خدا حسابرسی سریع است.

و خدا را در روزهای معلوم و معینی [که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذوالحجه] است در منی یاد کنید، پس هر که در دو روز واجبات منی را انجام دهد و به کوچ کردن از آن شتاب ورزد گناهی بر او نیست، و هر که تا روز سوم تأخیر نماید بر او هم گناهی نیست [اختیار کردن وقوف در منی چه در دو روز، چه در سه روز] برای کسی است که از محرمات احرام پرهیز کرده است، و از خدا پروا کنید و بدانید که یقیناً همه شما به سوی او محشور خواهید شد.

### شرح و توضیح

آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ به طور اجمال مناسک حج را بیان میکند، دورنمائی از این عبادت عظیم و بخشی از ثواب آن در صفحات گذشته تا آنجا که لازم بود توضیح داده شد.

برای آگاهی به مسائل فقهی حج لازم است به رساله فقهاء مراجعه کرد، جهت نظر به مسائل باطنی و معنوی و پارهای از امور ظاهری این عبادت به ذکر حقایقی با خواست خدا میپردازم، امید است در این مسیر توفیق نصیب شود.

حج به عنوان یک عبادت، و حرکت برای خدا، از جانب مبدء فیض و رحمت، بر اهل استطاعت واجب گشته، و وجوب آن به عنوان فریضه الهی در آیات و روایات اعلام شده، و رویگردان از آن فردی ناسپاس و نمکخوردهای نمکدانشکن به حساب آمده است.

امیرمؤمنان در پایان خطبه اول نهج البلاغه میفرماید:

«وفرض علیکم حـج بیته الحرام، الـذی جعله قبله للانـام، یردونه ورودالانعـام، ویـألهون الیه ولوه الحمـام، وجعله سـبحانه علاـمه لتواضعهم لعظمه واذعانهم لعزته واختار من خلقه سمّاعا اجابوا الیه دعوته و صدقوا کلمه و وقفوا مواقف انبیائه وتشبهوا بملائکه المطیفین بعرشه. . .»

خداونـد مهربـان زیارت بیت الحرامش را بر شـما فریضه قرار داد، و آن را قبله گاه مردم نمود، زیارت کننـدگان در آنجا وارد میشونـد، و برای یـافتن بهره معنوی ازدحام میکننـد، ماننـد ازدحام چهار پایان تشـنه در کنار چشـمه آب، و آمـدن به آن مکان مقـدس را مشـتاقاند همانند اشتیاق کبوتران به سوی آشـیانه خود، آن وجود مقدس آن جایگاه را برای تواضع بندگان در برابر بزرگی و عظمتش و تصدیقشان به عزت و قدرتش، نشانه و علامت قرار داد.

از میان مردمان شنوندگان فرمانش را انتخاب فرمود، آنان دعوتش را برای زیارت خانه کعبه اجابت کردند و فرمانش را گردن تصدیق نهادند، و در جایگاه پیامبران برای عبادت و بندگی ایسـتادند، و خود را به فرشـتگان طوافکننده عرش شبیه نمودند، در تجارت بندگی سود فراوان به دست آورده، به موقف آمرزش و مغفرتش از هم سبقت میگیرند.

حضـرت حق آن خـانه را نشانه و علامت اسـلام و پناهگاه پناهنـدگان قرار داد، و زیارت آن محل باعظمت را واجب فرمود، و احترام نهادن به کعبه را بر بندگانش لازم دانست، و رفتن به آنجا را فرمان داد، پس در قرآن مجید فرمود:

زیـارت بیـت الله الحرام حق خداونـد بزرگ بر مردم اسـت، مردمی کـه برخـوردار از اسـتطاعتاند و هرکـه ایـن نعمت عظیم را ناسپاسی کند، به حضرت حق زیانی وارد نکند که خدای تعالی از تمام جهانیان بینیاز است.

ص:۵۲

بیان حقیقت و واقعیت حج، معنا و مفهوم این عمل بزرگ فقط در شأن حضرت حق و پیامبر و اهل بیت است.

برای حج گذشته از معنای لغوی، معنا و مفهوم دیگری است که باید آن را از منابع علم و خزائن فیض جستجو نمود.

عاشقی از عاشقان حقایق به حضرت باقر (ع) عرضه داشت:

«لم سمی الحج حجا؟ قال: حج فلانای افلح فلان:» (۱)

سبب این که حج خانه خدا را حج نامیدهاند چیست؟ حضرت فرمود: فلانی حج را به جا آورد معنا و مفهومش این است که به فلاح دست یافت.

راغب اصفهانی دانشمند بزرگی که در شناخت مفاهیم لغات قرآن کتاب کم نظیر المفردات را تألیف کرد، در توضیح لغت فلاح و مشتقاتش که در آیات و روایات فراوان آمده میگوید:

برای فلاح دو مرتبه و دو درجه هست: مرتبه دنیوی، مرتبه اخروی.

مرحله دنیوی فلاح، دست یابی به رشتههای گوناگون خوشبختی است، به صورتی که زندگی و حیات دنیای انسان پاک و پاکیزه و غرق لذت و نشاط معقول شود، و مایههای سعادت و خوشبختی در دنیا عبارت است از:

طول عمر با غنا و ثروت حلال، داشتن شخصیت و عزت.

و فلاح اخروی عبارت است از: حیات بیمرگ، ثروت بیفقر، عزت بیذلت، و علم و بصیرت بیجهل، به همین خاطر گفتهاند: عیشی جز عیش آخرت نیست.

بر این اساس حج خانه حق چنانچه از جانب زائر همراه با رعایت مسائل فقهی و خلوص نیت و آداب معنوی انجام گیرد، بهرههای دنیوی و اخروی نصیب زائر مینماید.



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲.

خداونـد مهربـان که رحمت و لطفش تمـام موجودات هستی را در آغوش گرفته، نتایـج و آثاری بر زحمات مثبت مردم که در سایه فرمانهای او و پیامبرانش و امامان انجام گرفته مترتب نموده است.

حضرت حق زحمت کوشندگان در راهش را، و سعی مجاهدان در طریقش را، و رنج تحمل کنندگان عبادات را هرگز ضایع نمینماید و تباه نکند، چرا که ضایع نمودن زحمات سالکان مسلك حق از عدل و حکمت و لطف و رحمت دور است.

حـج عملی است مشـقت بار، کاری است پر زحمت، عبادتی است توأم با رنج و سـختی، سـفری است با هزینه سـنگین، طاعتی است طاقت فرسا، قدمی است آغشـته به درد فراق عزیزان، که حضـرت حق در عوض چنین سفری پر زحمت بهرههای عجیبی قرار داده که به گوشهای از امواج این دریای بیساحل حضرت سجاد (ع) اشاره میفرماید:

«حجوا واعتمروا تصح ابدانکم وتتسع ارزاقکم، وتکفون مؤنات عیالکم و قال: الحاج مغفور له، و موجب له الجنه، و مستانف له العمل، ومحفوظ فی اهله و ماله:» (۱)

به حـج و عمره رویـد، که برای این دو فریضه الهی آثار و منافعی است: بـدنهایتان به عرصه صـحت و سـلامت درآیـد، میـدان روزی شـما وسـعت یابـد، هزینه و مخـارج اهـل و عیالتـان کـافی گردد، و فرمود: زائر بیت الله مورد آمرزش است، بهشت بر او واجب شود، عمل از سر گیرد، خانواده و سرمایه مالیاش در حفظ خداوند باشد.

### ترک حج یا گناه بزرگ



---

۱- ۱) - وسائل، ج۸، ص۵.

نعمتهای حضرت حق برای هیچ حسابگری قابل شمارش نیست، و عنایات و الطافش به احصاء و اندازهگیری هیچ قدرت مندی درنیاید.

برخی از نعمت هایش مانند عقل، وجدان، فطرت، سلامت و عافیت، قدرت بدنی، چشم و گوش، دست و زبان، شکم و قدم و. . . جایگزین ندارد.

عقل بیدار و قلب بینا حکم میکند که باید به ادای حق نعمت منعم برخاست، و سپاس و شکر نعمتدهنده را به جای آورد.

ادای حق منعم، و شکر نعمت حضرت دوست به این نیست که چون از نعمتی استفاده کنی، زبان در دهان برگردانی و به گفتن الحمدلله قناعت نمائی، ادای حق منعم به این است که نعمت را در جائی هزینه کنی که صاحب نعمت از تو خواسته، و از خرج کردن نعمت در گناه و معصیت امتناع نمائی.

نعمت زمانی که برابر خواسته منعم هزینه شود، و آنگونه که باید مورد استفاده قرار گیرد تا حدی حق منعم ادا میشود، و دامن حیات و زندگی از لوث گناه و معصیت مصون میماند، و فساد و افساد از عرصهگاه عیش آدمی خیمه بر میچیند، و دست و پای شیاطین جنی و انسی بسته میشود، و صورتی از بهشت آخرت در دنیا پدیدار میگردد.

اگر مهار هزینه شدن نعمت به دست هوای نفس و امیال و غرائز حیوانی، و نقشههای شیطانی افتد، دیو کفر و ناسپاسی، و میدان پایمال شدن حقوق انسانی و جایگاه جولان غارت گران حقایق معنوی، با زشتترین چهره جهنمی آشکار میگردد، و زمینه تاخت و تاز معاصی و گناهان و سوءاخلاق و اعمال زشت پدیدار میشود، و از وجود انسان نزد خدا چهرهای منفور، و مورد غضب و سخط به وجود میآید.

ص:۵۵

خالق مهربان و منعم با احسان به خاطر این که عظیمترین منافع دنیوی و اخروی نصیب آدمی شود زیارت خانه خود را در تمام مدت عمر یک بار بر اهل استطاعت یعنی آنان که از نعمت مال و سلامت بدن و فکر و امنیت راه برخوردارند واجب نموده است.

این کدام بیانصاف است که با داشتن انواع نعمتها از اوامر واجب الهی به ویژه مسئله حج که در این عصر رفت و برگشت و انجام مناسکش بیش از ده روز وقت لازم ندارد سرپیچی میکند، و از هزینه کردن نعمت بیکران،

جایگاه حیات همه موجودات میدان لطف و محبت اوست، و برای احدی از مخلوقات ملکی و ملکوتی در بهرهگیری از نعمتهایش ممنوعیت و حرمانی وجود ندارد.

کسی که رحمتش را محدود بداند کافر است، و ناامیدی از مهر و محبتش نقطه سیاه کفر بر صفحه قلب است.

وعده رحمت و مهرش تغییرناپذیر و خلاف و خلفی در آن راه ندارد، وعده عذابش گرچه وعدهای شدید و تهدیدی جدی باشد با توبه و انابه و تضرع و زاری قابل تبدیل به وعده رحمت است.

همه موجودات در کنار سفره رحمتش آرمیده اند، و با تکیه بر لطفش از نعمتهای او بهره مندند.

دست هدایت گریاش برای نجات همه گمراهان از خزی دنیا و عذاب آخرت دراز است و تمام درهای رضوانش به روی مؤمنان و اهل توبه باز است.

امید امیدواران را به یأس تبدیل نکند، و نیاز نیازمندان را برابر با مصلحتشان برآورده نماید، درد دردمندان را درمان بخشد، و اضطراب مضطربان را به امنیت تغییر دهد.

ص:۵۶

دعای اهل دعا را اجابت فرماید، و خواسته خواهندگان را از دریای رحمتش و لطف بیکرانش عطا کند.

این چنین مولای مهربانی، این چنین پروردگار کریمی، وجود مبارکی که شعاع عدل و حکمت، علم و رأفت، رحمت و لطف و عنایتش از مشرق وجود تمام موجودات طالع است، و بر اثبات صفات و اسمائش برهان و دلیلی لازم نیست، که آفتاب آمد دلیل آفتاب اگر به عمل اندک بندهاش پاداش عظیم و خیر کثیر و مزد بیش از حد عنایت کند، و از برکت عمل محدود بندهاش به وابستگان به او نیز لطف و رحمت آرد ابداً جای تعجب و شگفتی نیست که او ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و رب العالمین و محب المحسنین است، در این زمینه به روایت بسیار مهم زیر که نمایشی اندک از رحمت بینهایت اوست با دقت توجه کنید.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«ان الله عزوجل لیغفر للحاج ولاهل بیت الحاج ولعشیره الحاج ولمن یستغفرله الحاج بقیه ذی الحجه والمحرم و صفر و شعر ربیع الاول وعشر من ربیع الآخر:» (۱)

خدای عزوجل مغفرتش را نصیب حاجی و زن و فرزندش، و قوم و قبیلهاش و هر که را زائر برای او درخواست مغفرت نموده مینماید، و این جوشش مغفرت برای تمام آنان در بقیه ماه ذوالحجه و همه محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز ربیع الآخر ادامه دارد.

### خلوص در حج



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۱.

ریا و خودنمائی در عمل و انجام برنامه عبادی برای جلب توجه مردم، و جلوه دادن خویش در دیده بینندگان، و به قصد رسیدن به اهداف مادی، از سیئات اخلاقی و رذائل روحی و باطنی است.

ریا به این معناست که انسان نهالی را در عالم معنا، در سرزمین، طاعت و عبادت با ذوق و شوق بنشاند، و برای پرورشش متحمل زحمت و رنج شود، تا آنجا که نهال به رشد و کمال برسد و به میوه دادنش که قبول آن از طرف حق است نزدیک گردد، آنگاه انسان ارّهای تیز که همان ریا و خودنمائی است بردارد و به دست غیر بسپارد و به او التماس کند که بیا و با این ارّه تیز این نهال را از ریشه قطع کند، تا من از شیرینی میوه ابدیاش ممنوع و محروم شوم!

آری! چه جاهلانه است که انسان فریضههای از فرائض الهی را با زحمت و رنج انجام دهد، و پیکره عبادت را به دستور حق بسازد، و طاعت و بندگی را همراه با اکثر شرایط لازم بجای آورد، آنگاه که عمل میخواهد به نقطه قبولی حق برسد و به سبب قبولی آن بهشت عنبر سرشت نصیب انسان گردد، با حالتی شیطانی دنبال تماشای دیگران نسبت به عملش برود، تا او را در آن حال دیده، از وی و عبادتش تعریف کنند، و او را در انظار دیگران مؤمن و متدین و با حال جلوه دهند!

بدون تردید ریا نوعی شرک و به فرموده امیرمؤمنان (ع) رشتهای از نفاق و به گفته عرفای بیدار دل خیانت به خویش، و به نظر بینایان راه، تیشهای به ریشه سعادت، و کلنگی برای تخریب ساختمان عبادت و طاعت است.

انتظار پاداش و مزد از حضرت حق، نسبت به عملی که آلوده به ریا شده انتظاری غیر عاقلانه و دور از انصاف است، چرا که ریاکار عبادت را برای جلب رضای غیر بجای آورده، آنگاه پاداشش را از خدا میطلبد، در صورتی که در

عبادت ریائی طرف انسان حضرت حق نبوده، و عمل هیچ ارتباطی به حضرت او نداشته و ندارد.

انجامدهنده واجبات باید بداند که واجب انجام گرفته اگر آلوده به ریا به جای آورده شود قطعاً عملی باطل و غیر قابل قبول، و قضای آن بر عهده مکلّف واجب است.

عبادتکننده باید به این معنا توجه داشته باشد که کلید بهشت و جهنم فقط و فقط به دست حضرت حق است، و مالک روز پاداش فقط اوست، و حق محاسبه بندگان بر عهده خداست.

اوست که باید عمل را بپذیرد، و هم اوست که باید به عمل پاداش عنایت کند، روی این حساب نباید عمل با تیشه ریا ریشه کن شود و با زهر ریا کام عمل آلوده گردد، و با آتش ریا درخت عمل بسوزد، و با ارّه ریا نهال عبادت از سرزمین قبولی بریده شود.

در روایات مربوط به باب واجبات و اعمال خیر آمده: روز قیامت به ریاکاران میگویند: پرونده اعمالتان را نزد مردمی که برای خوش آمد آنان کار کردید ببرید و مزد زحمات خویش را از آنان بطلبید.

رعایت خلوص در واجبات، واجب شرعی است، نیت خالص سبب قبولی عمل است، نیت پاک به عمل ارزش معنوی و قیمت آخرتی میدهد، نیت صاف مرکبی است که عمل را به وادی رضایت میبرد، خلوص نیت کلید در رحمت حق و لطف حضرت محبوب و سبب جلب رضای دوست به سوی عمل است.

حج فریضهای از فرائض حق است، بر زائر خانه خدا واجب شرعی است که همه مناسک حج را با نیت خالص به جای آورد، و از جلب توجه مردم نسبت به اعمالش جدّاً بپرهیزد، که ریا قطعاً باطلکننده حج و سبب عوارض سنگینی است

که گاهی قابل جبران نیست، و همانطور که در روایات آمـده: حج ریائی در قیامت مزدش بر عهده مردمی است که حاجی در انجام مناسک حجش، تماشای آنان را منظور داشته، و برای نمایاندن خویش به آنان در مقام انجام عمل برآمده است.

به روایت بسیار مهم زیر در این زمینه توجه کنید: حضرت صادق (ع) میفرماید:

«الحـج حجان: حـج لله و حـج للناس، فمن حـج لله کان ثوابه علی الله الجنه، و من حج للناس کان ثوابه علی الناس یوم القیامه:» (۱)

حـج دو نوع است: حج برای خدا، و حج برای مردم، کسـی که حج را برای خدا انجام دهد ثوابش نزد خدا بهشت است، و هر کس حج را برای جلب توجه مردم بجای آورد پاداشش در قیامت به عهده همان مردم است.

در حقیقت روایت میخواهـد بگویـد حـج ریائی در قیامت هیچ بهرهای نصـیب حاجی نمیکند، زیرا در قیامت پاداش عمل فقط در اختیار خداست.

### عملی دیگر به جای حج

انسـان گاهی برای امر معاش و اداره امور زنـدگی به دنبال کاری مشـروع میرود ولی موفق به تحقق هـدف خود نمیگردد، ولی این گونه نیست که چون کار مورد نظر انجام نگرفت، کار دیگری برای اداره امور زنـدگی در دسترس نباشـد، آن قدر عرصـه گاه تلاش و کوشـش دارای وسعت و گستردگی است که میتوان صدها کار دیگر را جای گزین کاری کرد که زمینه انجامش فراهم نشد.

آدمی گاهی میبیند زمان عبادتی خاص ماند ماه مبارک رمضان فرا رسـیده، ولی به خاطر سفر یا مرضی که پیش آمده از انجام آن عبادت عظیم معذور است، و این عذر ممکن است تا پایان عمر بر جای بماند، اینطور نیست که نتواند عمل



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۴.

دیگری را به جای روزه ماه رمضان قرار دهد، بلکه خداوند مهربان اطعام مساکین را برای معذور جایگزین نموده و این جای گزینی بهره مطلوب را نصیب روزه دار مینماید.

در روایتی آمده، فقرای مدینه به رسول خدا عرضه داشتند: ما هم دوست داشتیم مانند دیگران از ثروت بهره مند بودیم و بخشی از آن را در راه خدا انفاق میکردیم، و به حلّ مشکلات مردم کمک مینمودیم، ولی دست ما از مال دنیا تهی است و در این مورد از رحمت و لطف حق محرومیم، حضرت به آنان فرمود: ناراحت نباشید به جای انفاق و صدقه و کمک به دردمندان از خدا یاد کنید و به ذکر خدا دل مشغول دارید که همان ثواب انفاق به ثروتمندان نصیب شما میشود.

ولی برخی از فرائض و واجبات در صورتی که مکلّف قدرت انجام آن را داشته باشد، اگر بخواهد آن را ترک نماید و به جای آن برنامه دیگری را جای گزین کند، عملی در اسلام وجود ندارد که جای آنچه را تکلیف انسان است بگیرد، و حج از این قبیل است.

اگر مکلف بخواهد حج را ترک کند و هزینهاش را کار خیری انجام دهد، یا عمل دیگری به جای حج انجام دهد خلأ حج را جبران نمیکند، و گناه ترک حج در پرونده انسان ثبت میشود، و آدمی در قیامت مورد مؤاخذه سخت واقع میگردد.

حضرت صادق (ع) در روایت مهمی میفرماید:

«لما افاض رسول الله صلی الله علیه وآله تلقاه اعرابی فی الابطع فقال: یا رسول الله انی خرجت ارید الحج فعاقنی عائق و انا رجل ملی کثیرالمال فمرنی ان اصنع فی مالی ما ابلغ مابلغ الحاج قال: فالتفت

رسول الله صلی الله علیه وآله الی ابی قبیس فقال لو ان اباقبیس لک، زنته ذهبه حمراء انفقته فی سبیل الله مابلغت مابلغ الحاج:» (۱)

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به حج خود پایان داد، عربی در سرزمین مکه با حضرت روبرو شد و گفت: ای رسول خدا از منزلم به نیت حج درآمدم، ولی مانعی بر سر راهم قرار گرفت و مرا از زیارت بیت و مناسک آن مانع شد، در حالی که از ثروت و مکنت بهره مندم، اکنون مرا فرمان بده که مالم را در کاری هزینه کنم که به آنچه حاجیان از ثواب میرسند برسم، حضرت به جانب کوه ابوقبیس روی کردند و فرمودند: اگر به وزن آن طلای قرمز در راه خدا انفاق کنی به آنچه حاجیان از ثواب رسیدند نمیرسی!

## ضیافت ویژه

پهنه هستی خوان نعمت حق است، و عرصه گاه وجود سفره رزق و روزی خداوند کریم، و همه موجودات عالم بر سر این سفره نامحدود میهمان وجود مقدس حضرت ارحم الراحمین اند.

باید بدانیم که مجموع این نعمتها نعمت مادی و روزی ظاهری و رزق طبیعی خداست که تمام موجودات زنده به لحاظ نیاز مادی به طور مشترک سرخوان این نعمت بهرهمندند. ولی حضرت حق دارای سفره دیگری است به عنوان نعمت باطنی یا معنوی که قرآن مکرّر به این سفره اشاره کرده است.

و این سفره ویژه انسان است، آن هم انسانی که از ایمان به خدا و روز قیامت برخوردار است و در حدّ خود عامل به احکام شریعت و سالک مسلک حقیقت است، چرا که انسان خالی از ایمان به خدا و روز قیامت، و عاری از اعمال صالح و اخلاق پسندیده جزء حیوانات است، و جزء از سفره مادی و رزق ظاهری نصیبی ندارد.

ص:۶۲

---

۱- ۱) - ثواب الاعمال، ص۴۳.

میهمان سفره معنوی میهمان خاص خداست و از ارزش والائی برخوردار است.

در این ضیافت از عقل و قلب و روح و باطن انسان با رزق معنوی پذیرائی میکنند، و حیات عمومی آدمی را تبدیل به حیات طیبه مینمایند، و این پاداش دنیائی انسان در برابر فرمانبرداری و طاعت او از حضرت حق است، و در آخرت پذیرائی از میهمان پذیرائی ابدی و همیشگی و جاوید و سرمدی است، لذات معنوی بر سر سفره قیامت، لذاتی است که جز حضرت حق کسی از آن خبر ندارد، حتی میهمان تا پیش از بهره بردن از نعمتهای سفره آخرت از درک و فهم آن عاجز است، به دورنمائی از این ضیافت معنوی در روایت زیر توجه نمائید.

محمد بن حسن همدانی میگوید: از ذوالنون مصری پرسیدم ای ابوفیض چرا موقف زائر را مشعر قرار دادند و این معنی مربوط به حرم نشد؟

در پاسخم گفت: کسی که این مسأله را از حضرت صادق پرسیده بود به من گفت: برای این که کعبه خانه خدا و حریم حجاب اوست، و مشعر باب آن حرم است، چون زائران قصد حرم کنند آن را کنار باب حرم متوقف میکنند، تا برای آنان اجازه ورود صادر گردد، سپس زائر را در حجاب دوم که سرزمین مناست وقوف میدهند، چون به تضرع و زاری طولانی آنان بنگرد، امر به قربانی میدهد، وقتی قربانی خد را به محضرش تقدیم کردند و اعمال منا را به پایان بردند و از گناهان خود که حجاب میان آنان و حضرت حق است پاک شدند، به آنان براساس آن طهارت معنوی امر به زیارت میکند.

این خلیفه خدا در روی زمین نسبت به هر واقعیتی که با آن در ارتباط است به عنوان مکلف و مسئول شناخته شده.

ص:۶۳

نسبت به خویش مسئول سلامت جسم و جان و حفظ خود از خطرات، و مسئول تحقق رشد و کمال و خیر و سعادت و آبادی دنیا و آخرت است.

انسان در تحقق اهداف حق، و اطاعت از دستورات خداوند، و اجتناب از محرمات که محصولی جز زیان و خسارت ابدی ندارد مسئول است.

آدمی نسبت به پدر و مادر، زن و فرزند، اقوام نزدیک به دور و همه انسان هائی که با آنان مربوط است داری مسئولیت است.

این مسئولیتها از جانب خدای رحیم، کریم، ودود، رازق، رحمان و حکیم به او واگذار شده است، واگذاری مسئولیت از جانب حق به انسان، عین لطف و رحمت حضرت اوست، آنان که به این معنا آگاهاند و این حقیقت را با دیه دل مینگرند و خلاصه اهل بصیرت هستند، با همه وجود عاشق تکالیف و وظائف و مسئولیتهای خود هستند.

اهل معرفت جان خود را در راه انجام وظائف و تکالیف نثار حضرت محبوب کردند، و تحمل همه گونه رنج و مشقت را در مسیر ادای تکالیف بر دوش جان هموار نمودند.

آنان به این واقعیت واقف بودند که هر مسئولیت و تکلیفی کارگاه تولید منافع دنیائی و آخرتی است و رضای حق و بهشت عنبر سرشت و حیات طیبه میوه شیرین شجره الهیه مسئولیت است، و اگر کسی بخواهد در دنیا به حیات طیبه و در آخرت به رضای حق و بهشت برسد راهی جز ادای تکلیف و انجام مسئولیتها ندارد.

حج مسئولیت عظیمی است که از جانب حق به انسان واگذار شده، و انجام این عبادت بزرگ همراه با نیت پاک و قلب خالص تولیدکننده بهرههای بسیار

ص:۶۴

مهم دنیائی و آخرتی است، روایت زیر نشانگر گوشهای از منافع سرشار و محصولات حج است:

از حضرت رضا (ع) روایت شده: آنچه موجب وجوب حج گشته امور زیر است:

سفر معنوی و پرواز ملکوتی و حرکتی عرشی به سوی خدا عزوجل.

درخواست اضافه شدن نعمتهای مادی و باطنی از حضرت دوست.

پاک شدن از گناهانی که پیش از حج دامن پاک حیات را آلوده کرده است.

قرار گرفتن در مدار توبه نسبت به آنچه در گذشته از زمان بر انسان گذشته، از سر گرفتن اعمال برای آینده به مانند کسی که تازه قدم در عرصه تکالیف نهاده و چیزی بر او نیست.

در راه این مسئولیت عظیم و با برکت، هزینه نمودن مال و منال، و تحمل رنج و مشقت بدنی، و باز داشتن نفس از شهوات و لذات حرام، و افتادن در حوزه قرب به حق از طریق ادای مناسک و عبادت و بندگی به چشم میخورد.

حج سبب طلوع صفت نورانی خضوع و استکانت و ذلت در برابر حق، از مشرق وجود عبد، در افق حریم مقدس حضرت رب الارباب است.

حج سیر و سفر و تحرک و حرکت در گرما و سرما و به هنگام امنیت و ترس، و ثابت قدمی و استقامت دائمی در امور الهی و معنوی است، که این امور سبب جلب رحمت واسعه حق و لطف و مرحمت حضرت مولاست.

در این سفر منافع بسیاری برای مردم است، و در این فضای ملکوتی شوق به لقای دوست و ترس از عظمت و جلال او قلب را تسخیر میکند.

در برخوردهای مردم با یکدیگر، در این سفر معنوی و ظهور حال و قال ملکوتی و نشست و برخاست با پاکان که معاشرت با آنان از برکات این سفر

است، یک سلسله از دردهای درونی و بیماریهای باطنی به نقطه درمان میرسد، قساوت قلب، پستی نفس، غفلت از حق، مرض خطرناک آمال و آرزوهای دور از دسترس در این سفر علاج میشود.

در آن عرصه با معنویت، زائر بیت موفق به تجدید حقوق، و وادار کردن نفس به تقوای الهی میگردد، و زمینه خیر دنیا و آخرت خود را از طریق حفظ نفس از فساد و افساد فراهم مینماید.

این سفر منبع خیر و برکت برای اهل مشرق و مغرب و اهل آب و خشکی است، و نیز برای آن که حج را انجام میدهد و آن که در این مسیر نیست از تاجر فراهمکننده جنس، و فروشنده و خریدار و نویسنده و کارگر و از کارافتاده نصیب و منافعی وجود دارد.

برنامه حج قضاکننده حوائج مردم آن سرزمین و اطراف آن سرزمین و مواضعی است که اجتماع برای اهل آن ممکن است تا شاهد بهره آن برای خود باشند.

واجبات الهی بر اهل قدرت و استطاعت فرض است، مردم را گاهی در تمام عمر یک بار برای سفر حج قدرت و قوت حاصل میشود، به این خاطر در همه دوران عمر یک بار واجب شده، ولی اهل طاقت و قدرت ترغیب و تشویق شدهاند که نسبت به حج به اندازه توان و قدرت و قوت خود اقدام نمایند. (۱)

### مناسک انجام داده را حفظ کنید

تصور گروهی از مردم از آیات قرآن مجید و سخنان گهربار اهل بیت و اولیاء عظام خبر ندارند، بر این است که آنچه از عمل صالح و اخلاق پسندیده و کار



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۹۰.

خیر و امور مثبت و نیک از انسان صادر شـده دوام و بقای آن ابـدی و همیشگی است، و هیچ عاملی قدرت نابود کردن آن را نـدارد، و روز قیامت در پرونده انسان لحاظ میگردد و به مقتضای آن اجر و پاداش داده میشود، در حالی که این تصور و خیال ریشه عقلی و شرعی نـدارد، بلکه آیـات و روایـات دلالت بر این معنا دارد که اگر انسان تا لحظه خروج از دنیا، تقوا و پاکی و صبر در برابر گناه را رعایت ننمایـد ممکن است دچار حبط عمل و برباد رفتن خوبیها و منهـدم شـدن ساختمان ایمان و عمل صالح و سوختن شجره طیبه اخلاق حسنه گردد!

در بسیاری از روایات آمده که رسول اسلام پیوسته نسبت به حوادث پس از خودشان اعلام ترس و وحشت مینمودند، وحشت از این که در طوفان حادثهها ایمان مردم از دست برود، دنیای عمل صالح آنان ویران گردد.

پیامبر اسلام نسبت به برخی از مردم بعد از خود ومسلمانانی که در زمانهای پس از خود میآینـد تعبیر به مارقین و قاسطین و ناکثین داشتند، آنان که چون تیر از کمال از عرصه ایمان بیرون میروند و گروهی که قدم از جاده حق بیرون مینهند، و جمعیتی که عهـد و پیمـان و بیعت خود را بـا جانشین بر حق او بشکنند و نهایتاً دین خود را به دنیـا و حتی برای دنیـای دیگران معامله کنند! !

رسول بزرگوار اسلام در روایت مفصلی که در مجامع روائی و در جلد دوم تفسیر قمی آمده از مردم آخرالزمان خبر میدهند که نماز را ترک میکننـد، و پیرو یهود و نصاری میشونـد، و به قبول فرهنگ کفر و شـرک تن میدهند، و غرق شـهوات و لذات حرام میگردنـد، و از لقمه آلوده پرهیز ننمایند، و زنان و دخترانشان از حجاب عاری شوند، و ایمان خود را بر باد دهند، و دچار بیدینی و فساد گردند.

چه بسیار مردم با ایمان و مؤدب به آداب اسلامی بودند، که به خاطر مال دنیا و جاه و مقام و شهوات و لذات زودگذر از دایره حق بیرون رفتند و با شیاطین همدست شدند و بنای شخصیت خود را ویران کردند، و در عرصه استحقاق عذاب دوزخ نشستند.

در آثار اسلامی آمده که قارون به مدت بیست و پنج سال یا بیشتر معلم تورات و احکام الهی و مدرس حلال و حرام و مسائل اخلاقی بود، و با موسی و فرهنگ الهی او هماهنگی داشت، ولی مغرور ثروت شد، و از حق اعراض نمود و دین خود را با دنیای چند روزه و متاع ناچیز آن معامله کرد و عاقبت دچار عذاب زمین گرفتگی شد و همه خوبیهای به دست آورده را بر باد داد.

بنابراین ایمان انسان و عمل صالح او هر لحظه در معرض انواع خطرات و آفات است، و بر مؤمن واجب و لازم است بنای دین و ساختمان عمل صالح را با قدرت تقوا و یاد خدا و توجه به قیامت و با بکار گرفتن صبر و استقامت و تداوم عبادت و طاعت و یاری گرفتن از حضرت حق و توسل به پاکان حفظ کند، و بکوشد آنچه برای آخرت خویش ذخیره نموده، از دستبرد شیاطین و غارت غارتگران محفوظ بماند.

روایت مهم زیر که به وسیله امیرمؤمنان علیه اسلام از قول رسول خدا نقل شده به همین حقیقت توجه میدهد، و زائر بیت الله را نسبت به این معنا آگاه مینماید:

«انه نظر الی قطار جمال للحجیج فقال: لاترفع خفّا الاکتبت لهم حسنه، ولاتضع خفّا الامحیت عنهم سیئه، واذا قضوا مناسکهم قیل

لهم بنیتم بناءً فلا تهدموه، وکفیتم مامضی فاحسنوا فیما تستقبلون:» (۱)

پیامبر اسلام به قطاری از شتران که حاجیان را برای زیارت خانه خدا میبرد نظر انداخت و فرمود: قدمی برنمی دارند مگر این که حسنهای برای آنان ثبت میشود، و قدمی بر زمین نمیگذارند مگر این که سیئه و گناهی از آنان محو میگردد، چون از مناسک فارغ شدند، و ادای مسئولیت را به پایان برند به آنان اعلام میشود: بنائی را که بنا کردید آن را خراب نکنید، و آنچه بر شما گذشت شما را بس است، برای آینده خود به نیکی نمودن و انجام عمل صالح و طاعت و عبادت اقدام کنید.

«بیت الله» کعبه معظمه تشریفاً منسوب به حضرت حق است و از آن به خانه خدا تعبیر میشود

» :

بیت الله »

این خانه و محلّ آن پیش از آفرینش موجودات مورد توجه حضرت حق بوده، و زمین از زیر آن گسترده شده و به این صورت در آمد و روز گسترشش را دحوالارض میگویند.

کعبه بنا به فرموده امام ششم در هر روز جایگاه طواف هفتاد هزار فرشته خداوند است.

طواف هفتاد هزار فرشته در هر روز نشانه عظمت معنوی بیت، نزد قدسیان و پردهنشینان حریم حرم حضرت مولاست.

در نزد خداوند در پهنه زمین بقعهای محبوبتر از کعبه نیست، و جایگاهی با ارزشتر از آن در پیشگاه حضرت حق وجود ندارد.

برای زائرین این بیت ثوابها و حسناتی مقرر شده که برای زائران هیچ زیارت گاهی مقرر نشده است.



---

۱- ۱) - دعائم الاسلام، ج۱، ص۲۹۴.

اما این همه تا زمانی است که پیشوا و امام زائر در تمام برنامههای زندگی و در همه مناسک حج، امام تعیین شده از جانب حق باشد، و راه زندگی و عبادتش به دلالت امام معصوم باشد.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

کسی که به زیارت کعبه آید و بر حق و حرمت ما، هم چون حق و حرمت کعبه عارف باشد، از مکه خارج نمیگردد مگر این که گناهانش مورد غفران قرار گیرد و خداوند مهم از کار دنیا و آخرتش را کفایت میکند. (۱)

کعبه خانه خداوند است، محل نزول فرشتگان و مطاف عرشیان و قدوسیان است، جایگاه نزول رحمت خاص حضرت معبود و موقف استجابت دعا و مرکز عبادت و راز و نیاز و توبه و انابه و موضع برآورده شدن حاجت حاجتمندان و نیاز نیازمندان و شفای درد دردمندان و رفع مسکنت مستمندان و جای عبادت عاشقان و محلّ مستی عارفان و شور شوریدگان است.

آن که مأموم امام هدایت، و قلبش منور به نور توحید، و روش و راهش سنت پیامبر، و کتابش قرآن، و به درستی و راستی پیرو اهل بیت و شیفته امامان معصوم و عاشق حضرت معبود است، چون وارد مسجدالحرام شود و گوشهای بنشیند و جز نظر دوختن به کعبه کاری نکند، نظرش به کعبه به عنوان عبادت حق قلمداد میشود، عبادتی که مایه جذب رحمت خاص خداست، حال ببینید انجام سایر عبادات و مناسک که طبیعتاً همراه با نظر به کعبه صورت میگیرد چه عبادت پُر بهره و چه برنامه بامنفعتی است.

در حدیث زیر میخوانیم که ابوذر میگوید: پیامبر میفرمود:



---

۱- ۱) - محاسن برقی ۶۹.

«النظر الی علی بن ابیطالب عباده، والنظر الی الوالـدین برأفه و رحمه عباده، والنظر فی الصـحیفه - یعنی صـحیفه القرآن - عباده والنظر الی الکعبه عباده:» (۱)

نگاه به علی بن ابی طالب و نگاه به پدر و مادر به مهر و محبت، و نظر بر کتاب خدا و چشم دوختن به کعبه عبادت است.

چه حـدیث مهمی است که کعبه و امـام هـدایت را کنـار هم قرار داده، یقیناً بایـد کلّی مناسک را از قرآن گرفت، و توضـیح و شرح آن را از امام معصوم دریافت نمود، سپس به دلجوئی از پدر و مادر رفت تا از این مجموعه بهرههای عظیم به دست آید.

### نقش مال حلال در حج

قرآن مجیـد و روایات فرمان اکیـد به کسب حلال و کار مشـروع دارند، طلب مال حلال چنان که در آثار اسـلامی آمده بر هر مسلمانی فریضه است.

کسب حلال و کار مشروع، نوعی عبادت و طاعت و بلکه از بهترین و برترین رشتههای عبادت است.

قرآن در سوره مؤمنون اعلام میکنـد و فرمان میدهـد ابتدا مال حلال و لقمه پاک مصـرف کنید، سـپس به انجام عبادت و عمل صالح برخیزید.

پروردگـار مهربـان معـاش حلال را زمینه آبادی معاد و کسب دنیای پاک را وسـیله به دست آوردن آخرت قرار داده، به همین جهت آنان که دنبال مال حرام میروند آخرتی خراب و معادی آمیخته با عذاب دارند.



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص ۶۰ - امالی طوسی، ج ۲، ص ۷۰.

اسلام میگوید: دنیای خود را کمک آخرت قرار دهید و کمک بودن دنیای انسان برای آخرت در صورتی است که دنیای آدمی حلال و طیب و پاک و پاکیزه باشد.

جلمه نورانی

«الدنیا مرزعه الآخره» از پیامبر اسلام معروف و مشهور است، آری آخرت آباد ثمره دنیای حلال و معاد پاک میوه حلال و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

مال حلال به تعبیر قرآن مجید: فضل خدا، رزق طیب، روزی حلال، نعمت الهی و خیر خداوندی است.

تاجر صدوق، و کاسب متقی، و عامل متدین، بنابر روایات در روز قیامت با صدیقین و شهدا محشور میشود.

در روایات آمده: آن که به دنبال حلال برود، بخاطر این که باری بر دوش مردم نباشد، و بر اهل و عیال خود توسعه دهد، و بر همسایگانش به وسیله آن مال مهر و رأفت ورزد، در قیامت به لقای حق رسد، و در عرصه آن لقاء چهرهاش مانند ماه شب چهارده باشد.

بازارهائی که در آن کسب حلال صورت میگیرد به تعبیر پیامبر اسلام سفرههای خداوند مهربان است، هرکس در آن بازارها به کسب و کار مشغول شود از آن سفره پاک بهره مند گردد.

کاسب و تاجری که به دنبال مال حلال برود، به فرموده حضرت صادق (ع) همانند رزمنده در راه خداست.

برای به دست آوردن مال حلال، بدون تردید معرفت به فقه و مسائل حلال و حرام لازم است، بهمین خاطر اهل ایمان پیش از دست زدن به کسب، از محضر

علمای ربانی استفاده میکردند و با مسائل تجارت و حلال و حرام حضرت حق که به مصلحت انسان نظام یافته آشنا میشدند.

اصبغ بن نباته میگوید: شنیدم امیرمؤمنان بالای منبر میفرمود:

ای گروه تجار، ابتدا آشنای به مسائل کسب شوید، سپس به تجارت اقدام نمائید، ای مردم اوّل فهم مسائل آنگاه تجارت، به خدا قسم ربا در این امت مخفیتر از خزیدن مورچه به روی سنگ صاف است، اموال خود را با صدقه از خطر نابودی حفظ کنید، تاجر فاجراست و فاجر در دوزخ است مگر این که به حق مال گیرد و به حق مال دهد.

خداوند مهربان در رحم مادر و در ایام شیرخوارگی روزیدهنده انسان بود، به ایامی که آدمی با اهل و عیال است و نیاز بیشتری دارد، قطعاً حضرت حق لطف فراوان تری نصیب انسان مینماید.

او در چنین موقعیتی آدمی را با رزق طیب و حلال زیر چتر حمایت خود قرار میدهد، و ابداً عاقلانه نیست که روزی خور حق از سایه عنایت از بیرون رود، و برای اندکی حرام دست در دست شیاطین بگذارد، و زندگی خود و زن و فرزند، و گوشت و پوست خود و اهل و عیالش را به مال حرام آلوده نماید، و از این طریق خویش را مستحق عذاب دنیا و آخرت کند!

با مال حلال بدن را تقویت کنید، قلب را در فضای نور قرار دهید، روح را تصفیه نمائید، نفس را به عرصه گاه تزکیه و تربیت ببرید، زن و فرزند را از آلودگی حفظ کنید.

زمینه عبادت با نشاط را فراهم آورید، خوشنودی و رضای حق را جذب نمائید، از افتادن در دایره ظلم و ستم به مردم، از طریق غارت حق آنان بپرهیزید، صولت و سطوت شیاطین درونی و برونی را بشکنید، به قافله پاکان و صالحان و

صدیقان و شهیدان به پیوندید، آبروی دنیا و آخرت خود را حفظ کنید، به جلب خوشنودی انبیا و امامان برخیزید، که با مال حرام، مالی که از کم فروشی، رشوه، غصب، ربا، حیله، تقلب، ظلم، زور و دروغ به دست میآید نه عبادتی صحیح و قبول است و نه کار خیری مورد پذیرش حق است.

در مسأله حج که بخشی از مال انسان باید هزینه شود، باید دقت بیشتری به خرج داد، زیرا ورود مال حرام به این عبادت، به خصوص به لباس و کفش احرام، موجب بطلان حج و علت محروم شدن از رحمت حق، و ممنوع شدن از فیوضات الهیه است.

پیش از سفر باید سعی شود، همه مال از حرام، با راهنمائی عالمی ربانی پاک گردد و نباید به حلال کردن بخشی از مال قناعت شود، که این کار، پسندیده شرع نیست.

چنانچه همه مال حرام باشد، باید به صاحب یا صاحبانش برگردد، و اگر به اندازه سفر حج باقی نماند، جائی برای استطاعت و رفتن به این سفر باقی نمیباشد.

پیش از سفر حج، باید زکات و خمس مال پرداخته شود، و به اقوام فقیر به اندازه قدرت رسیدگی گردد، از صدقه و انفاق کوتاهی نشود، و اگر کسی در طول سفر و پیش از اعمال حج به این مسائل آگاه گردد، لازم است با عالم کاروان تماس گرفته شود، و با جدیت به پاک شدن کلّ مال اقدام گردد، تا خدای ناخواسته به مناسک لطمه نخورد، و زائر از فیوضات این سفر محروم نشود، از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«من اصاب مالا ـ من اربع لم یقبل منه فی اربعه: من اصاب مالا ـ من غلول او ربا او خیانه او سرقه، لم یقبل منه فی زکاه و لافی صدقه

ولا فی حج و لا فی عمره وقال ابو جعفر: لایقبل الله عزوجل حجا ولاعمره من مال حرام: » (۱)

کسی که از چهار طریق ثروت به دست آورد، چهار عمل از او پذیرفته نخواهد شد: از غشّ و ربا و خیانت و سرقت، با این چهار نوع مال حرام زکات و صدقه و حج و عمره او قبول نخواهد شد، و نیز آن حضرت فرمود:

از ایمان و عمل برخوردار بودند ولی در مسیر زندگی به خاطر آلوده بودن به زشتیهای اخلاق مانند کبر و حسد و بخل، یا تهی بودن از روحیه صبر و استقامت، ایمان و عمل خود را از دست دادند و خود را به عذاب ابد دچار ساختند.

حوادث صدر اول اسلام به خصوص پس از درگذشت پیامبر اسلام نشانگر این حقیقت است که بسیاری از مسلمانان بخاطر آراسته نبودن به حقایق اخلاقی در چاه هلاکت افتادند.

اگر بگوئیم اخلاق حسنه، ضامنی معتبر، وثیقهای محکم، و دستگیرهای سخت برای دور ماندن ایمان و عمل صالح از خطرات سهمگین و حوادث سنگین است سخنی به گزاف نگفته ایم.

مسأله اخلاق حسنه و نقش آن در رشد و تکامل و حفظ ایمان و عمل از خطر و خسارت به اندازه فوق العاده و قابل توجه است که بخش عمدهای از آیات قرآن و روایات به آن اختصاص داده شده، و کتب مستقلی به عنوان کتب اخلاقی به وسیله بزرگان دین تألیف شده است.

خداوند مهربان پیامبر بزرگوارش را در قرآن مجید به داشتن خلق عظیم ستوده است، و این ستایش نشانگر اهمیت و ارزش اخلاق حسنه در حیات انسان است.

ص:۷۵

---

۱- ۱) - امالی صدوق، ص۴۴۲.

از رسول الهی پرسیدند، بهترین سرمایهای که از سوی خدا به انسان عنایت شده چیست؟ فرمود: اخلاق نیکو.

توجه داشته باشیم که اخلاق نیکو مجموعهای از اوصاف پاک و خصال حمیده و حالات عرشی و ملکوتی و برنامههای پرارزش رفتاری است که به عناوین برخی از آنها در سطور گذشته به عنوان حافظ ایمان و عمل اشاره شد.

به خواست حق در بحث اخلاق در آیات مربوط به روایات بسیار مهم و نکات اخلاقی و بخشی از داستانهای متخلقان به اخلاق اشاره خواهد شد.

از مسائل قابل توجهی که در سفر حج از طریق قرآن و روایات به آن عنایت شده مسأله اخلاق زائر است.

توجه اولیاء دین به این مسأله به اندازهای است

«مایعبؤ بمن یؤم هذا البیت اذا لم یکن فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله، وحلم یملک به غضبه، و حسن الصحابه لمن صحبه:» (۱)

به کسی که قصد خانه حق کرده اعتنا نمیشود در حالی که در او سه خصلت نیست: ورع و تقوائی که او را از گناهان باز دارد، بردباری و آرامشی که او را بر خشمش چیره سازد، و رفتار نیک با کسانی که هم سفر اویند.

قرآن مجید در آیه ۱۹۷ سوره بقره میفرماید فسوق و جدال یعنی بودن به گناهان و خصومت و کینه در حج ممنوع است، حاجی باید با همه وجود از آلوده شدن به گناه، و برخورد نامناسب با هم سفران بپرهیزد.

#### وقوف در بهترین مکان ها

چون عمره تمتع با تمام شرایط ظاهری و معنویاش به پایان رسد، زائر خانه حق آماده رفتن به عرفات میشود تا از ابتدای ظهر روز نهم در آن صحرای ملکوتی وقوف کند و اول غروب به سوی مشعر حرکت نماید.



---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص ۱۲۱.

زائر پیش از رفتن به عرفات، مستحب است غسل کند، و به مسجدالحرام رفته در پیشگاه محبوب نزدیک مقام ابراهیم به احرام حج تمتع محرم شود و برای به وقوف به عرفات آماده گردد.

عرفات اگر چه از نظر ظاهر، بیابانی بیش نیست ولی باطن آن مضیف خانه حضرت محبوب و محل پذیرائی معنوی از میهمانان ویژه خداست.

وادی عرفات محفل راز، محل اظهار نیاز، جای شفا گرفتن و درمان دردهای باطن، مرکز دعا، عرصه گاه حال و مناجات، میدان طلب رحمت و مغفرت، و موضع گذاردن پیشانی ذلت به درگاه مالک الملوك است.

ناله دردمندان در آن وادی قبول، و آه و فغان مستمندان در آن صحرا در معرض توجه خداوند است.

آنجا زمینه فراهم آوردن لقای دوست و چیدن گل از گلستان وصال محبوب است.

باید در آنجا با دیدن هزاران نفر کفن پوش یاد قیامت کرد، و به هنگام کوچ کردن در وقت غروب به آن لحظه اندیشید که خیمه حیات را با همه اسباب و وسائلش خوابانده و آدمی را با یک لا کفن به سوی برزخ کوچ میدهند.

برای آنان که هزاران فرسخ راه طی کرده و دل از اهل و عیال و مال و منال برداشته، و به آن صحرا آمده اند، و تکیه گاهی جز حق ندارند، و با حضرت دوست به راز و نیاز برخاسته و از جنابش با کمک دعای عرفه حضرت سید الشهدا (ع) طلب رحمت و مغفرت و خیر دنیا و آخرت میکنند ثواب عظیمی مقرر شده که روایت زیر گوشهای از آن را بازگو میکند.

حضرت مجتبی (ع) میفرماید: شخصی خارج از دین اسلام به محضر رسول حق آمد و از آن حضرت مسائلی پرسید، از جمله عرضه داشت: مرا آگاه کن برای چه جهت خداوند وقوف به عرفات را به همه زائران به وقت عصر فرمان

داده؟ حضرت فرمود: عصر ساعتی است که آدم پروردگارش را عصیان کرد بر امتم واجب نمود در عرفات وقوف کنند و در محبوبترین مکانها در محضرش به تضرع و زاری بنشینند، آن ساعتی که مردم از آنجا کوچ میکنند، ساعتی است که آدم کلمات را از حق دریافت کرد، و به مقام توبه آراسته شد، و توبهاش از سوی تواب رحیم مقبول افتاد.

سپس پیامبر فرمود: سوگند به آن که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود و بشیر و نذیر قرار داد، خداوند را در عالم ملکوت دری است که به آن در رحمت گفته میشود و از آن در تحت عنوان در توبه، در حاجات، در تفضل، در احسان، باب کرم، باب عفو یاد میگردد، احدی در عرفات نمیآید مگر این که از سوی خداوند به وقت وقوف مستحق همه آن حقایق میشود.

برای حضرت حق صد هزار فرشته است، با هر فرشتهای صد و بیست هزار فرشته است و برای خداوند رحمتی است که بر عرفاتنشینان نازل میشود، چون از عرفات کوچ کنند خداوند فرشتگان خود را شاهد میگیرد به این که اهل عرفات از عذاب دوزخ آزادند و بهشت بر آنان واجب است، و یک منادی ندا میدهد: بروید در حالی که آمرزیده شدید، مرا خوشنود نمودید و من از شما خوشنودم.

شخص خارج از دین گفت: ای محمد صادقانه سخن گفتی.

## وقوف در مشعر الحرام

فَإِذٰا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ عِنْدَ اَلْمَشْعَرِ اَلْحَرٰامِ (۱)

به هنگام غروب آفتاب روز نهم ذوالحجه، زائر بیت به حکم حضرت حق در قرآن مجید باید به طرف مشعر کوچ کند و شب دهم را که مصادف با شب عید قربان است در مشعر بماند، تا وقوف واجب مشعر را در وقتی که معین شده درک کند.

ص:۷۸

---

۱- ۱) - بقره، ۱۹۸.

قرآن کریم مشعر را جایگاه ذکر و یاد حضرت حق میداند و به ذکر و یاد حق امر کرده است.

آری باید به خالق مهربان به خصوص در آن شب توجه نمود و متذکر به ذکر قلبی و لسانی شد.

آن وجود مقدسی که انسان را به انواع نعمتهای ظاهری و باطنی آراست و به او لیاقت انجام مناسک حج را عنایت فرمود.

آن وجود مبارکی که توفیق تصفیه مال و تزکیه اخلاق و پاکی عمل به انسان مرحمت فرمود، و زمینه آمدن به حج را پس از استطاعت برای زائر فراهم کرد.

آن مهربانی که چراغ هدایت را در قلب بر افروخت، و پیوند دل را با توحید و رسالت و عدل و امامت و قیامت محکم نمود.

آن منبع لطف و رحمت که عرصه آشنائی با قرآن و اهل بیت را برای زائر تحقق داد و به این وسیله تمام درهای رحمت را به روی آدمی گشود.

زائر باید به هنگام وقوف به مشعر دل از مظاهر دنیوی بردارد و هر یادی جز یاد خدا را فراموش کند و برای خود گوشه ای خلوت بگزیند و در آن فرصت کوتاه از ذکر و عبادت و راز و نیاز غافل نماند، مبادا که صبح با طلوع آفتاب جز حسرت و ندامت برای او نباشد.

زائر با قرار گرفتن در مشعر و توجه به حضرت محبوب و یاد و ذکر خدا مستوجب پاداشی بزرگ میشود که روایت زیر به آن اشاره کرده است.

«عن سلیمان بن مهران قال قلت للصادق (ع) کیف صار وطی المعشر علیه واجبا! قال: لیستوجب بذلک بحبوحه الجنه:» (۱)

سلیمان بن مهران میگوید: به حضرت صادق گفتم: چه شده که فرود آمدن به مشعر بر مکلف واجب گشت؟ فرمود به سبب این که مستوجب قرار گرفتن در وسط بهشت شود.

ص:۷۹

---

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۶۷.

### وقوف به منی

انسان جامع همه استعدادهاست، قوای روحانی و ملکوتی در حـدی که انسان را به عالیترین مدارج کمال برساند از جانب حق در انسان قرار داده شده است.

ظرف رسیدن به کمالات و حقایق همین دنیائی است که انسان در آن زندگی میکند، و زندگی دنیا همراه با تبعاتی مانند امور جسمی، غریزه، شهوت، خوردن، آشامیدن، پوشیدن، کسب و کار و تجارت و کوشش است.

رابط انسان با این امور نبایـد بیحد و مرز باشد، اگر توجه به شـکم و شـهوت و سایر امور مادی بدون حد و مرز باشد، انسان به تدریج مغلوب و محکوم آن برنامهها شده، و از وجود او موجودی تبهکار و آلوده و ستمگر ساخته میشود.

راه حفظ حدّ و حدود عاقلانه و حکیمانه این امور فقط و فقط عبادت و بندگی حق و رعایت تقواست.

بندگان واقعی حق چراغ زندگی و گل گلستان حیات و گوهر گران بهای صدف آفرینش اند.

بینایـان راه فرمـوده انـد: مقصود اصـلی و هـدف حقیقی از آفرینش انسـان معرفت حق و رسـیدن به عشق او و مـأنوس شـدن با حضرت اوست. (۱)

رسیدن به این مقام، موقوف بر صـفای نفس و تجرّد آن از هوا و هوس است، هر اندازه که صـفای نفس بیشتر و وارستگی آن فزونتر باشد، انس و علاقه آن نسبت به خداوند متعال شدیدتر خواهد بود.

بـدیهی است که صـفای نفس و تجرد آن منوط است به پیراسـتگی از شـهوات حیوانی، و اجتناب از لـذتهای حرام و آرزوهای پست و دست نیافتنی، و عدم تعلق قلب به مال و منال دنیوی، زیرا همه اینها در صورتی که خارج از حدود



---

۱- ۱) - تذکره المتقین بهاری.

شرع باشد، موانعی هستند که انسان را از معارف الهی و نفخات قدسی باز میدارند، و هیچ چیز روح انسانی را از نزدیک شدن به عالم قدس که از آن نزول یافته مانع نمیشود مگر آنچه که به نام مشتهیات نفسانی نامیده شده، از قبیل غرائز حیوانی و ناستوده هایی اخلاقی و کردارهای شیطانی، و هم چنان که ظرف تا هنگامی که از آب پر باشد، ورود هوا به داخل آن امکان ندارد، نفوس انسانی نیز تا خالی و وارسته از صفات و ملکات نکوهیده نباشد، نور حق چنان که شایسته است.

در پاکی و روشنی نفس تأثیر دارد، مثلاً هنگامی که به وضو میپردازیم و به وسیله این عمل به طهارت ظاهری آراسته میشویم، در خاتمه این عمل عبادی یک نوع حالت صفا و انبساط در روان خود احساس میکنیم که این حالت قبل از وضو در ما نبود و علت آن همان طور که اشاره شد راز بستگی میان روان و تن است.

حج این عمل عظیم الهی و عبادی، آنچه را که سایر عبادات دارد شامل است، به علاوه ریاضتهای خاصی را نیز دارا میباشد که عبارت است از ترک وطن، رنج دادن به تن، گذشتن از مال، گسیختن از آرزوها، تحمل مشقت ها، تجدید پیمان، حاضر شدن در مشاعر و آگاهی بر شعائر.

و این همه در سرزمین منی و اعمال مربوط به آن متجلی است، گر چه نفوس به حکمت و رموز بعضی از اعمال منی آشنائی ندارند، ولی باید به قصد انجام امر الهی انجام دهند، که احکامی را که عقل انسان از درک حقیقت آن عاجز و به کنه معنا و اثراتی که بر آن مترتب است راه نمییابد، و طبیعت آدمی به آن انس ندارد، مانند انداختن هفت سنگریزه به ستوتی معین، پذیرفتن آن نیست مگر به

جهت صدور فرمان و قصد امتثال از جهت این که فرمان و دستور است و اطاعت از آن واجب.

انجام این قبیل عبادات که در تزکیه نفوس و برگرداندن آنها از مقتضیات طبع و بدی و ستم و مایل گشتن نفوس به خداوند متعال و آراسته شدن به اخلاق حضرتش تأثیر کامل دارد، شایسته است برترین انواع عبادت باشد.

ندانستن حکمت و مصلحت خصوصیات خواسته شده در برخی از عبادات از حیث کمیت و کیفیت برای برخی از مردم باعث شگفتی و حیرت گشته و علت آن همانا ندانستن رازهای تعبدات و انوار مکنونه در مجاهدات است.

هر عملی که باید به قصد قربت انجام گیرد، هر اندازه که دور از تصرفات عقلی باشد، خصوصاً اگر انسی به آن عمل نباشد و کلفت و مشقتی نیز در برداشته باشد، مانند رمی جمرات و سر تراشیدن در سرزمین منی و طول اقامت در آن جایگاه در حقیقت حصول مقام بندگی است و تعبّد به آن عالیتر و ارزندهتر است، و به انجام این گونه عبادات است که جان آدمی در برابر حضرت حق قرار میگیرد و در دو جهان به راهی که پایدار است رهنمون میشود.

چه عالی و شیرین است که انسان در برابر صدور تمام فرمانهای مولا که سرچشمهاش علم و حکمت و عدل اوست تسلیم باشد، و در باطن خود نسبت به آن فرمانها چون و چرائی به میان نیاورد، که چون و چرا کار متکبران، و دوری از اجرای فرمانهای دوست اخلاق مفسدان است.

در هر صورت وقوف به منی و انجام برنامههای حق در آن سرزمین، همراه با مشقت عظیمی که دارد، سبب چنان پاداش و ثوابی است که بر اساس معارف حقه الهیه، گویا پس از اتمام کار و انجام اعمال آن سرزمین وضع انسان همانند زمانی است که پاک و پاکیزه و بدون گناه از مادر متولد شده است.

به روایت زیر دقت نمائید

«عن الرضا (ع) قال: قال ابوعبدالله (ع) اذا افاض الرجل عن منی وضع ملک یده بین کتفیه ثم قال له: استأنف:» (۱)

حضرت رضا (ع) میفرماید حضرت صادق (ع) فرمود: چون زائر پس از اتمام برنامههای منی کوچ کند، فرشتهای دستش را میان دو کتف او میگذارد و میگوید: زندگی را از سر بگیر!

## حج و ولایت و امامت

هدف از عبادت و بندگی، تحصیل نظم و ادب و اخلاق و متانت و پاکی و طهارت و نورانیت ظاهر و باطن و احسان و ایثار و صدق و کرامت و آرامش و امنیت و رشد و کمال در دنیا و فوز عظیم و رضوان و جنت و رضا و خوشنودی حق و لقاء و وصال حضرت محبوب است.

عبادت و بندگی در صورتی این ثمرات عظیم و میوههای شیرین و منافع معنوی را ببار میآورد، که مسائل مربوط به آن و آداب ظاهری و باطنیاش از پیشوایان و امامان تعیین شده از جانب حق گرفته شود، امامانی که از علم و بصیرت و احاطه بر معارف الهیه و جامعیت نسبت به احکام الهی و فرائض و سنن و عصمت عقلی و علمی برخوردار باشند، و بر امامت آنان از جانب رسول خدا نصّ صریح وارد شده باشد و این حقیقت به صورت وحی بر پیامبر نازل گشته و آن حضرت مأمور ابلاغ آن به امت گردیده، و بر امت اطاعت از آنان واجب عینی اعلام شده باشد، چنان که بسیاری از کتب حدیث و تفسیر در توضیح آیه شریفه

ص:۸۳

---

۱- ۱) - بحار، ج۶۹، ص۲۷۳.

أَطِيعُوا اَللّهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱)

و آیه

يٰا أَيُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (۲)

و آیه

اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً (۳)

اعلام کردهاند مصداق این آیات امیرمؤمنان و یازده فرزند معصوم او هستند.

به خواست حق در توضیح و شرح این آیات با نقل روایات بسیار مهم به ویژه از کتب اهل سنت این حقیقت را که مصداق این آیات دوازده امام معصوم میباشند به اثبات خواهم رسانید، و اشاره خواهم نمود که تنها راه صحیح و صراط مستقیم که انسان را به سعادت دنیا و آخرت میرساند راه تشیع است و بس و دیگر جادهها جادههای انحرافی و برگرفته از نقشههای تولیدی مغز بشری است و ارتباط به وحی و حقایق قرآنیه ندارد.

پیروی از امامان معصوم همان صراط مستقیمی است که قرآن مجید بر آن اصرار دارد، و سالک باید از آن راه عبور کند تا به نتایج شیرین بندگی دست یابد، و به حقیقت صراط مستقیم جز قرآن و اهل بیت که مفسران حقیقی آن هستند واقعیت دیگری نیست قرآن و اهل بیتی اکثر کتب اهل سنت و همه کتب شیعه نقل کردهاند پیامبر ساعتی مانده به پایان عمرشان با زحمت به مسجد رفتند و روی پله اول منبر نشستند و با آوای رسا به مردم اعلام کردند:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی ابداً.»



---

۱- ۱) - نساء ۵۹.

۲- ۲) - مائده ۶۷.

۳- ۳) - مائده ۳.

مشخصه واقعی و امتیاز حقیقی مؤمن به قبول ولایت و پـذیرش امامت امامان معصوم و اطاعت از آنان در همه امور دین و دنیا و آخرت است.

ولایت چنان که طریحی در کتاب باارزش مجمع البحرین توضیح داده عبارت است از:

عشقورزی به اهـل بیت، و پیروی از آنان در دین، و پـذیرفتن اوامر و نواهی آنان در همه امور، و اقتـدای به ایشان در اخلاق و عمل.

حـج ابراهیمی و به عبارت دیگر حج اهل بیتی و شیعی حجی هدایت گر، قیام للناس، کفر ستیز، و بیزاری از مشـرکان شـرق و غرب است، و حج براساس فقه اموی و عباسـی و بر پایه مدرسه سـقیفه و پادشاهان و حاکمان از خود راضی حج فردی، و حج سکوت و حـج بیجان و غیرمحرک و در یک کلمه انجام آدابی خشک و بیروح و حرکاتی خارج از چهارچوب قرآن و سـنت نبوی است، حجی است که روح طاغوت و طاغوتیان و روح کفار و مشـرکان و قلب شـیاطین آمریکا و اروپا از انجامش شاد و خشـنود است، چرا که در حج اموی و عباسـی که مناسـکش برگرفته از روحانیون درباری، و کاسه لیسان سـتم گران و ظالمان است هیچ ضربه و زیانی متوجه دشمن نمیکند.

چنان حجی به فرموده حضرت صادق (ع) ناله و فریادش بسیار ولی حاجی واقعیاش اندک و کم است.

حـج نمونهـای سازمان ملل اسـلامی، دوای دردهای سیاسـی و اجتماعی مسـلمانان، حلال مشـکلات امت، وسـیله اتحاد ملت و عامـل شـناخت حقـایق و سـبب رأفت و رحمت و کرامت و مایه سـربلندی و عزت مسـلمین است که همه این واقعیات در سایه رهبری و امامت صحیح قابل تحقق است.

مناسک بدون رهبری و ولایت تعیین شده از جانب حق به قول حضرت باقر (ع) انجام اعمالی چند به دور مقداری سنگ است. (۱)

دستی که در انجام مناسک در دست اهل بیت پیامبر نیست، در دست رحمت خدا قرار نمیگیرد، حاجیان بزرگواری که در حدود یک ماه در این سفر الهی به سر میبرند فرصت مناسبی در اختیار دارند تا توسط دانشمندانی که با کاروانها هستند بیش از پیش با جایگاه اهل بیت و امامان معصوم آشنا شوند و ولایت، خود را به خصوص ولایت عملی را که همانا انجام دادن اعمال عبادی براساس فرهنگ امامان معصوم است کامل کنند و در کنار بیت نسبت به پیروی از آنان عهد محکم ببندند.

در این زمینه به روایت بسیار مهمی که از قلب عرشی معصوم طلوع نموده و در کتب روائی روایت شده توجه نمائید.

«عن زراره عن ابی جعفر (ع) قال: انما امر الناس ان یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیخبرونا بولایتهم ویعرضوا علینا نصرهم:» (۲)

زراره که از معتبرترین راویان مکتب اهل بیت و مورد توجه امامان معصوم بوده از حضرت باقر (ع) نقل میکند: همانا به مردم فرمان دادهاند به سوی این سنگها بیایند، سپس دور آنها طواف کنند، آنگاه به نزد ما آمده ولایت خودشان را نسبت به ما اعلام نموده، و نصرت و یاری خود را در همه زمینهها به ما عرضه کنند.

### استغفار

ص:۸۶

---

۱- ۱) - عیون الاخبار الرضا، ج۲، ص۲۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۶۹، ص۳۷۴.

از جمله مسائل مهمی که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، فرمان خداوند به اهل عرفات و مشعر و منی و به همه مردم در هر کجا که هستند جهت درخواست آمرزش و غفران است تا از برکت این درخواست گناهان گذشته آنان بخشیده شود و با خیال آسوده در آینده زمان زندگی پاک و بدون گناه و عصیان داشته باشند:

وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ: (۱)

واجب است از خداوند مغفرت بخواهید، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

البته بایـد به این حقیقت توجه داشت که زمان و مکان در تحقق غفران و گذشت مؤثر است، در زمانهای خاص مانند ایام حج به ویژه روز نهم تا دوازدهم که زمان انجام مناسک عرفات و مشعر و منی است، و مکان ویژه مانند عرفات و مشعر و منی زمان و مکـان تجلی عنایـات و الطـاف خـاص حق به بنـدگان در حـال ادای مناسـک است، و چنین ایـام و مکـان هـائی یقیناً موجب آمرزش عبد و تقرب او به حضرت ربّ جلّ و علاست.

او در این ایـام و در این امکنه از گناهکـاران در صورتی که درخواست آمرزش نماینـد گـذشت میکنـد، و به درجات پاکان و اولیائش میافزاید.

تفسیر مواهب الرحمن میگوید: گویا خدای متعال اراده دارد مهمانانش را از آلودگی گناهان پاک نماید، و شرّ وسواس خناس را از آنان بزداید، و پس از پاک شدنشان اجازه خروج از حرمش را به مهمانانش بدهد، و این را از اعظم انواع هدایا و اشـرف عطایا به بندگان است. (۲)

ص:۸۷

---

۱- ۱) - بقره ۱۹۹.

۲- ۲) - مواهب الرحمن، ج۳، ص۱۵۸.

آری در آن مواقف کریمه، و ایام نورانیه هر چه زائران به سوی مراتب و منازل اخلاق و توحید و قرب پیش روند تا از همه ما و منها و امتیازات جاهلی، و آلودگی ها، و رسوبات پلیدیها پاک و پاکتر شوند، و توبه هم جز این نیست مجذوب حوزه غفور و رحیم شوند.

باید زائر و هر آلوده و گناهکاری به این حقیقت توجه داشته باشد که تحقق مغفرت و اجابت درخواست آمرزش به این است که کلمه استغفار به زبان جاری شود، و از عمق قلب بازگشت به حق محقق گردد، و حال پشیمانی نسبت به هر گناه و تقصیری که در پیشگاه دوست انجام گرفته ظهور یابد، و عزمی راسخ بر بازنگشتن به گناه در آینده به محضر حق ارائه گردد، و در همه این امور قصدی جز تحصیل رضای پروردگار در کار نباشد.

زائر و هر کسی باید بداند همان گونه که گفتن شهادتین به زبان بدون همراهی دل انسان را به حوزه ایمان وارد نمیکند، استغفار به زبان بدون توبه قلب و حالت پشیمانی، و عزم بر بازنگشتن به گناه در آینده، هیچ منفعت و سودی ندارد.

آیه شریفه دلالت قطعی دارد بر این که خداوند توبه تائب را میپذیرد، و در خواست مغفرت و آمرزش را اجابت مینماید، و پرونده تائب را از گناه و معصیت پاک میکند، چرا که در آیه شریفه به گنهکار فرمان میدهد از خدا درخواست آمرزش کن سپس وجود مقدس خود را بسیار آمرزنده و مهربان وصف میکند، و چنین خطابی به انسان وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللّٰهَ و چنان وصفی از خود إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ دلیل بر این است، که خواهان استغفار را قطعاً به

ص:۸۸

آمرزش میرساند، و به کسی که به ریسمان رحمت و کرمش چنگ میزند مهر و رحمت میورزد. (۱)

از پیامبر اسلام روایت شده:

«سید الاستغفار ان یقول العبد: اللهم انت ربی، لااله الاانت، خلقتنی و انا عبدک، و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت، اعوذبک من شر ما صنعت، ابوء لک بنعمتک علی، وابوء بذنبی، فاغفرلی فانه لایغفر الذنوب الا انت، من قالها فی لیله فمات فی لیله دخل الجنه، ومن قالها فی یومه فمات دخل الجنه:»

سرور استغفار این است که عبد بگوید: پروردگارا تو مالك و مربّی من هستی، معبودی جز تو نیست، مرا آفریدی و من بنده تو هستم، تا جائی که توان دارم بر عهد و وعده ات پای بندم، از زیان و شر آنچه انجام دادم به تو پناه میآورم، با کمك نعمتهای مادی و معنویت بر من به تو باز میگردم، از گناهانم برای آمرزیده شدن به تو روی میآورم، پس گناهم را بیامرز که جز تو آمرزنده گناهان نیست، اگر کسی با عزم استوار و جدی بودن به این صورت در شامگاه طلب آمرزش کند و بمیرد وارد بهشت میشود، و اگر در روز درخواست آمرزش کند و از دنیا برود آمرزیده وارد بهشت میگردد.

در باب بسیار پر ارزش استغفار روایات مهمی در کتابهای حدیث نقل شده که به بخشی از آن اشاره میشود.

از رسول خدا روایت شده:

«ادفعوا ابواب البلایا بالاستغفار:» (۲)



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر، جزء۵، ص۱۹۹.

۲- ۲) - مستدرك الوسائل، ج۵، ص۳۱۸.

درهای بلا را با درخواست آمرزش ببندید.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اکثروا من الاستغفار فان الله عزوجل لم یعلمکم الاستغفار الا وهو یرید ان یغفرلکم:» (۱)

زیاد از حضرت حق طلب آمرزش کنید، زیرا خداوند عزوجل آمرزش خواستن را به شما نیاموخت جز این که میخواهد شما را بیامرزد.

امیرمؤمنان میفرماید:

«کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونکم الآخر فتمسکوا به، اما الامان الذی رفع فهو رسول الله (ص) واما الامان الباقی فالاستغفار قال الله تعالی: و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم وما کان الله معذبهم و هم یستغفرون:» (۲)

در زمین دو مایه ایمنی بخش از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از میان رفت، پس آن دیگری را داشته باشید و به آن چنگ زنید، اما آن ایمنی بخشی که از میان رفت رسول خدا بود و آن که باقی است استغفار خواهی است.

خداوند میفرماید: ای رسول من تا تو در میان آنان هستی خدا عذابشان نمیکند، و تا زمانی که درخواست آمرزش مینمایند خدا عذابشان نمینماید.

رسول خدا میفرماید:



---

۱- ۱) - تنبیه الخواطر، ج۱، ص۵.

۲- ۲) - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۵.

«ثلاثه معصومون من ابلیس و جنوده: الذاکرون لله، والباکون من خشیه الله، والمستغفرون بالاسحار:» (۱)

سه گروهاند که از خطر ابلیس و لشگریانش در امان اند: آنان که به یاد خدا هستند، گروهی که از خوف خدا گریان اند، و آنان که در سحرگاه از خداوند درخواست آمرزش میکنند.

مسئله استغفار و درخواست آمرزش از حضرت حق به اندازهای باارزش است که حضرت صادق (ع) میفرماید:

«کان رسول الله (ص) یتوب الی الله فی کل یوم سبعین مره من غیر ذنب:» (۲)

پیامبر خدا بدون این که مرتکب گناهی شده باشد، روزی هفتاد بار به پیشگاه خدا توبه میکرد.

از رسول خدا روایت شده:

«خیرالاستغفار عندالله الاقلاع والندم:» (۳)

بهترین مرحله آمرزش خواهی نزد خداوند، ترک معاصی و پشیمانی از آن است.

از آنجا که یاد باطنی نسبت به پدر یا شدت آن یاد در اندیشه و اخلاق و عمل انسان اثر میگذارد، حضرت حق میفرماید به همان صورت از خدا یاد کنید، و به حضرت الله توجه داشته باشید، یادی که در اندیشه و اخلاق و عمل شما اثر بگذارد، و از این اثر گرفتن سعادت دنیا و آخرت شما تأمین گردد.



---

۱- ۱) - مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص۱۴۶.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل، ج۵، ص۳۲۰.

۳- ۳) - تنبیه الخواطر، ج۲، ص۱۲۳.

### مردم در درخواست از خداوند دو گروه اند

۱- گروهی که مطلوبشان مادی و یا مجهول است ۲- گروهی که خواهان حسنه در دنیا و طالب حسنه در آخرتاند.

۱- مِن اگر چه از نظر ادبی دلالت بر تقلیل دارد، ولی به ظنّ قوی در این آیه شریفه اشعار به تحقیر دارد، چون اینگونه مردم که در خواستشان از حضرت حق بسیار محدود، و جز امور مادی نیست بسیار و فراوان و الناس در آیه کریمه درباره آنان است که مناسک حج را کورکورانه انجام دادهاند و در آن مواقف کریمه و مشاهد شریفه به جای این که از بند تعلقات غلط و شهوات غیر مقعول آزاد شوند و زمینه قرب و لقاء حق را برای خود فراهم آورند باز هم درخواستشان مادی و چشمشان به متاع اندک از دست رفتنی دنیائی است.

مفعول فعل آتنا گویا به این خاطر ذکر نشده است که این بیخبران و کور باطنان خواهان مجهول و مطلوبشان نامشخص است، و یا چون درخواسته خود توجهی به خیر و شر و صلاح و فساد ندارند، و هر چه بهره دنیائی و در ظرف دنیاست خواستارند.

راستی کوته فکری و تنگ نظری، و هیجان حرص و طمع و آرزوهای دور از دسترس تا کجا، که انسان به مواقف کریمه و مشاهد شریفه وارد شود، و قدم در حریم غنی بالذات و کریم علی الاطلاق بگذارد، و به حوزه و عرصهای درآید که باید در آن تحولی عظیم و تغییری اصولی یابد، و خداجو و خدابین و خداخواه گردد، ولی چشم دلش باز نشود، و گوش جانش صدای حق را نشنود، و ابراهیم و اسماعیل و اخلاص مخلصان را در آن حرم نبیند، و از محلی که فیه آیات بینات، مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا غافل بماند، و در آن حریم مقدس و حرم مبارک جمود و کوتهبینی از خود نشان دهد، و روی دل از دنیا و متاع اندکش برنتابد و چشماندازش از محیط بسته دنیا و متاع اندک آن دورتر نرود و

با کمال بیشرمی آئین الهی و مناسک و عبادات را وسیله تأمین دنیای خود پندارد، و چنان نفرتی در بارگاه ملکوتی حق ایجاد نمایـد که حتی به او وعـده اجابت آتنا فی الدنیا ندهند و رسـماً اعلام نمایند که برای او در آخرت هیچ بهره و نصـیبی نخواهد بود و ماله فی الآخره من خلاق، چون در آن حریم عظیم از خدا غافل بودند و روی دل به دنیا داشتند و هیچ کوششی

و در صـفا و مروه قدم بگذارد، و به احرام حج تمتع محرم شود، و ساعاتی را در عرفات و شبی را در مشـعر، و شب و روزهائی را در منی بگذارنـد و خـدا خـدا بگویـد ولی از کوته نظری و دنیـا بینی، و تعلقات غیرمنطقی آزاد نگردد جای شـگفتی بسـیار است!!

انسان بایـد بدانـد اگر تمام زندگی را شب و روز خدا خدا بگوید، مادامی که گرایش واقعی و اتصال حقیقی به مبدء کمالات و خیرات و منشأ زیبائیها پیـدا نکنـد و به عبارت دیگر حیات خود و امورش را به فرمانهای اصـیل حضـرت حق وصل ننماید، و تهذیب و پاکسازی خویش برنخیزد تلفظ به کلمه خدا خدا شخصیت او را به کمال مطلوب نخواهد رسانید.

اگر گرایش حقیقی به حق پیـدا شود و اتصال به حقیقت برای انسان حاصل گردد، امکان ندارد که آن روز برای منافع خویش دروغ بگوید و دست به فحشا و منکرات بیالاید.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به انسان دست دهد، محال است که دیگران را وسـیله و خود را هدف سازد و برای یک دستمال قیصریه را به آتش بکشد، و برای حفظ موقعیت خود جانهای انسانها را بازیچه هوسهای خویش قرار دهد.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به انسان دست دهد، کلمات ابوذر را در برابر نیرومندان دورانش که سخن حقی در برابر پیشروان منحرف بود، با

عظمتترین ذکر خداوندی خواهد یافت و به ذکر معمولی قناعت نخواهد کرد و به این گردونه نخواهد افتاد که ذکر نگویم زیرا به منافعم لطمه خواهد زد! !

و خواهد یافت که درخشانترین ذکر خداوندی همان بود که نیایش گر حقیقی یعنی حضرت سیدالشهداء (ع) به زبان آورد، و جان پرقیمتش را که همانند نداشت در همان راه و همان ذکر بذل کرد تا به بارگاه جانان وارد شود، ذکر او فریادش در برابر ستم گران زمان بود که گفت:

انسانی که غرق شهوت رانی است، فردی که همه را برده خود میداند، کسی که در لجنزار خودپرستی غوطه میزند و گوشش ناله مظلومان و ستمدیدگان رانمیشنود، او لایق پیشوائی و حکومت نیست.

آری گرایش به بدن و توابع آن است که فکر و روح را برده مادیت و عناصر از دست رفتنی میسازد، و عقل و جان در استخدام شهوت و شکم در میآید و هر دو حافظ منافع شهوت و شکم میشوند و همه باهم انسان را در تاریکی و ظلمت عجیبی قرار میدهند، تا در عرصه مناسک حج هم انسان با همه وجودش فریاد بردارد «ربنا آتنا فی الدنیا» و پس از این به پروندهاش مهر و ماله فی الآخره من خلاق بخورد!

۲- آنان که خواهان حسنه در دنیا و طالب حسنه در آخرت اند، بخاطر این است که از عقل فعال و اندیشه پخته و چشم بصیرت برخوردارند، و این همه سرمایه معنوی را از طریق اتصال به نبوت انبیاء و ولایت اولیاء به دست آوردهاند.

این گروه خردمندانی هستند که اصول حیات طیبه را از پیامبران و امامان دریافت نموده و به آن عمل میکنند، و آیات کتابهای نازل شده از جانب خدا را درباره قیامت و اخبار انبیاء و اولیاء را نسبت به روز پاداش و مکافات باور کرده اند، و یقین دارند با داشتن قلب پاک، و ایمان به خدا و قیامت، و بهره

منـدی از عمـل صالـح، اگر در پیشـگاه حق دست به دعـا بردارنـد تا جائی که به مصـلحت آنان است مسـتجاب میشود، از این جهت در همه عمر و در هر مکانی و در هر زمانی به ویژه وقتی در مواقف کریمه و مشاهـد شـریفه قرار میگیرند با بصـیرتی که دارنـد و بـا توجه به اینکه منظرگاهشـان دنیـا و آخرت است بـا همه وجود دست به دعا بر میدارنـد و از حضـرت حق خواسـتار حسـنه در دنیا و حسـنه در آخرت میشوند، و دعایشان در حد کوشـش و ظرفیت و سـعه وجودیشان مسـتجاب میگردد، و همان گونه که در آیه ۲۰۲ میفرماید بهره و نصیب آنان در حد کار کوشش و تلاششان برای آخرت است.

صفت سریع الحساب بیان گر احاطه علمی حضرت حق بر جمع و تفریق اعمال است، از جهت کمیت و کیفیت خلوص و تأثیر، حضرتش همه را با هم میسنجد و چیزی را نادیده نمیگیرد و محصول همه را نگه میدارد و به آنان در قیامت باز میگرداند.

انسـان اگر براسـاس فطرت و عقل، و بر پایه دین الهی و وجـدان حرکـت کنـد، یقیناً خواهان حسـنه در دنیا و حسـنه در آخرت میشود، و میکوشد که از راه متعارف و متعادل به هر دو نصیب برسد.

پـاکی و طهارت، و فطرت و عقل زیربنای وجود انسان و سـرشت و مایه اصـلی وجودی اوست، این مایهها با اتصال به ایمان به خدا و روز قیامت، و عمل به خواسـتههای حق رشد میکند، و انسان تبدیل به شجره طیبه میشود، و شاهدی چون فلاح در دنیا و آخرت را در آغوش میگیرد.

در اصـل وجود ما نقصـی وجود نـدارد، و عیبی یافت نمیشود، نقایص و عیوب و کمبودها و خلأها محصول انحرافات فکری و عملی خود انسان است، بعثت پیامبران و ولایت امامان و نزول کتابهای آسمانی برای دفع یا رفع نقایص و

ص:۹۵

عیوب و کمبودهاست، و برای این است که این درخت تناور الهیه در عرصه هستی خشک نشود.

انسان وقتی به مایههای اصیل موجودیت خود آگاهی پیدا کند، و نقایص و کمبودها را از خود ببیند موفق به توبه و بازگشت به خدا میشود، و در مسیر اصلی که صراط مستقیم است قرار میگیرد و از حضرت حق درخواست حسنه در دنیا و حسنه در آخرت مینماید.

آری اگر همت انسان دنیا باشد به اندکی از آن میرسد و آن اندک هم با حادثهای و نهایتاً با مرگ از دست میرود، و اگر همت انسان دنیای پاک و آخرت آباد باشد به دنیای پاک و آخرت آباد دست مییابد.

از رسول خدا روایت شده:

«من اوتی فی الدنیا قلبا شاکرا ولسانا ذاکرا و زوجه مؤمنه تعینه علی امر دنیاه و آخرته فقد اوتی فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه:» (۱)

کسی که در دنیا به او قلب شاکر، و زبان ذاکر و همسر مؤمنهای که او را در امر دنیا و آخرتش کمک نماید عنایت شود محققا در دنیا و حسنه در آخرت با او عطا شده است.

از برخی از مفسران نقل شده که حسنه دو جهان عافیت یعنی سلامت همه جانبه ظاهری و باطنی است.

و دلیل بر این معنی حکایت مهمی است که از رسول خدا نقل شده، که آن حضرت به عیادت بیماری رفتند در حالی که وضع بیمار نگرانکننده بود، حضرت به بیمار فرمود: آیا خدا را به چیزی خواندهای یا از او چیزی درخواست



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص ۵۴۳.

کرده ای؟ گفت به آستان حق عرضه داشتم: خدایا اگر بنا داری مرا در آخرت عذاب کنی، در دنیا به عذابم شتاب کن تا در آخرت در امان بمانم حضرت با شگفتی فرمودند: از کجا طاقت عذاب او را داری؟ ! چرا نگفتی: رَبَّنٰا آتِنٰا فِی اَلدُّنْیٰا حَسَنَةً وَ فِی اَلْآخِرَهِ حَسَنَةً وَ قِنٰا عَذٰابَ اَلنّٰارِ (۱)

سپس رسول خدا به بیمار دعا کرد و او شفا یافت.

در رابطه با تقوا و محشور شدن همه انسانها در پیشگاه حق در قیامت، تا جائی که لازم بود در ضمن آیات گذشته شرح و توضیح مفصلی داده شد.

آنچه در آیات ۱۹۷ تا ۲۰۳ با کمک دیگر آیات و روایات به نظر رسید به پایان میبرم و برای بهره مندی خوانندگان از باب تیمن به چند داستان که در مسیر حج اتفاق افتاده اشاره میکنم.

## حکایتی شگفت در راه حج

سپهر در کتاب ناسخ و برخی دیگر از بزرگان در نوشتههای خود از شخصی به نام ابوالقاسم قشیری نقل میکنند که میگوید در بیابان زنی را تنها دیدم به او گفتم: کیستی پاسخ داد:

وَ قُلْ سَلاٰمٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ

ابتدا سلام کن سپس از من بپرس تا برایت معلوم شود؟

گفتم در این بیابان که دچار سرگردانی هستی چه میکنی؟ گفت:

وَ مَنْ یَهْدِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ

گفتم جنی یا انسی؟

گفت:

یٰا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ

گفتم از کجا میآئی؟



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص ۵۴۳.

گفت:

يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ.

گفتم کجا میروی؟

گفت:

وَ لِلّهِ عَلَى اَلنّاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً

گفتم چند روز است حرکت نموده ای؟

گفت:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِی سِتَّةِ أَيّامٍ

گفتم طعام میخوری؟

گفت:

وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ اَلطَّعامَ

گفتم بشتاب تا به قافله برسی

گفت:

لا يُكَلِّفُ اَللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها

گفتم: دنبال من سوار شود

گفت:

لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اَللّهُ لَفَسَدَتا

از مرکب فرود آمدم او سوار شد گفت:

سُبْحانَ اَلَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا

چون به قافله رسیدیم گفتم: در این قافله کسی را داری؟ گفت:

وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ ،یٰا یَحْییٰ خُذِ اَلْکِتٰابَ بِقُوَّةٍ ،یٰا مُوسیٰ إِنِّی أَنَا اَللّهُ ،یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَةً فِی اَلْأَرْضِ

چون چهار نفر نزدیک آمدند گفت:

اَلْمٰالُ وَ اَلْبَنُونَ زِینَةُ اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا.

سپس خطاب به آنان گفت:

یٰا أَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اِسْتَأْجَرْتَ اَلْقَوِیُّ اَلْأَمِینُ

چهار نفر به من کمک کردند گفت:

ص:۹۸

وَ اَللّٰهُ يُضٰاعِفُ لِمَنْ يَشٰاءُ

گفتم: این زن کیست؟ گفتند: فضه کنیز حضرت فاطمه است که بیست سال میباشد خارج از قرآن سخن نگفته است.

### کودکی بزرگتر از بزرگان در مسیر حج

عبدالله مبارک میگوید: سالی از سالها عازم حج خانه خدا شدم، از قافله عقب ماندم و براساس توکل به حق به حرکتم ادامه دادم، کودکی را دیدم از کناره بیابان برآمد، به گمانم آمد هفت یا هشت ساله است، جامه ای کوتاه در بدن، دستاری بر سر، و نعلینی در پا و شاخهای از چوب خیزران در دست داشت، زاد و راحلهای نزدش ندیدم گفتم: سبحان الله بادیهای به این خونخواری و کودکی بدین خردی او را گفتم: کودک از کجا میآئی؟ گفت: من الله، گفتم: کجا میروی؟ گفت: الی الله گفتم؟ چه میجوئی؟ گفت: رضا الله گفتم: زاد و راحله ات کجاست؟ گفت: زادم تقوا و راحله ام دوپا و مرادم مولاست، شگفت زده شدم گفتم: این زهدت و این توکّلت به من خبر ده کیستی؟ گفت: چه خواهی، این پرسش رها کن، اصرار کردم گفت: ما مردمی ستمدیده ایم گفتم: روشنتر بگو گفت: قومی به زاری

### شیع خبازته:

مومن برادر پدر و مادری مؤمن است، اگر یکی از آنان گرسنه شد دیگری او را غذا میدهد، اگر برهنه شد او را میپوشاند، اگر دچار هراس و ترس گشت او را ایمنی میدهد، اگر بیمار شد به عیادتش میرود، اگر از دنیا رفت جنازهاش را مشایعت مینماید.

ص:۹۹

ایستادم و به او گفتم: تو را خبر ندارم که از این سفر چشم بپوش راه صعب است و چهار پای ناتوان، توجهی به من ننمود، سر به سوی عالم بالا برداشت و گفت:

«الهی لا فی بیتی ترکتنی و لا الی بیتک حملتنی فوعزتک و جلالك لو فعل بی هذا غیراك لما شكوته الا الیك:»

خدای من در خانه خودم رهایم کنی، نه مرا به خانه خودت میرسانی به عزت و جلالت سوگند اگر جز تو با من این معامله کردی به غیر تو شکایتش نمیکردم.

هنوز این سخن تمام نشده بود که دیدم شخصی از گوشه بیابان برآمد، زمام ناقهای تیزرو در دست داشت ناقه روی زمین نشانید و به آن زن گفت: سوار شو، چون زن بر مرکب نشست، هم چون باد از برابر دیده ام گذشتند، دیگر او را ندیدم تا در مطاف وی را ملاقات کردم، به او گفتم به آن خدائی که آن کرامت را نسب به تو روا داشت مرا بگوی کیستی گفت: من شهده دختر مسکه دختر فضه کنیز فاطمه هستم، ولی آگاه باش این نه منزلت من است، این منزلت موالیان من است که خدا به خاطر آنان این گونه به من عنایت میکند. (۱)

#### عارفی عاشق در مسیر حج

شقیق بلخی میگوید: سال صد و چهل نه به حج میرفتم در قادسیه منزل کردم، تماشای جمعیت مینمودم، جوانی دیدم خوش رو، گندمگون، لاغر، پشمینه پوش، تنها و جدای از مردم نشسته، گفتم: از صوفیان است و میخواهد هزینهاش بر عهده مردم باشد، بروم او را سرزنش کنم چون نزدیک شدم این آیه را خطاب به من خواند:



---

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۳، ص۱۱۸.

اِجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ اَلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ اَلظَّنِّ إِثْمٌ: (۱)

از بسیاری از گمانها بپرهیزید زیرا برخی از گمانها گناه است.

پیش خود گفتم: قصه عجیبی بود، از نیت من باخبر شد این انسان جز بنده صالح خدا نیست، بروم از او حلالیت بخواهم.

چون به واقصه رسیدم دیدم به نماز ایستاده و بدنش لرزان و اشکش جاری است، گفتم او همان است بروم از او رضایت بخواهم، صبر کردم تا نشست به سوی او رفتم فریاد زد شقیق این آیه را بخوان:

وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اِهْتَدی: (۲)

و مسلما من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد و مؤمن شد، و کار شایسته انجام داد، سپس در راه مستقیم پایداری و استقامت ورزید.

این بار نیز رفت، گفتم: این از ابدال است که دوباره از ضمیر من خبر داد، چون بمنزله زباله رسیدم پیاده شدم دیدم سر چاهی ایستاده میخواهد آب بکشد، مشک از دستش درون چاه افتاد، سر به جانب حق برداشت و گفت: چون تشنه میشوم آبم توئی، هنگامی که گرسنه میشوم غذایم توئی، من جز این مشک چیزی ندارم، به خدا سوگند دیدم آب چاه بالا آمد و او مشک را گرفت و پر کرد و وضو گرفت و چهار رکعت نماز گذارد و به سوی تپه شنی رفت، شنها را برمی دارد در مشک میریزد و حرکت میدهد و مینوشد، جلو رفتم سلام کردم عرضه داشتم: از احسان و فضلی که خدا به شما داده به من هم عنایت کنید فرمود: ای شقیق نعمتهای ظاهر و باطن خدا همیشه با ما هست، گمانت را به حق خوب کن، سپس سر مشک را به دهانم گذاشت به خدا سوگند چیزی

ص:۱۰۱

---

۱- ۱) - حجرات ۱۳.

۲- ۲) - طه ۸۲.

خوشمزهتر از آن نخورده بودم، تا چند روز سیراب و سیر بودم، دیگر او را ندیدم تا شبی در مکه از بعضی از کسانی که نزدیک او بودند پرسیدم کیست؟ گفتند: موسی بن جعفر (ع) (۱)

ص:۱۰۲

---

۱- ۱) - کشف الغمه.

## تفسیر آیه ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۰۶- ۲۰۷

### اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِی اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اَللّهَ عَلىٰ ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ اَلْخِصامِ

وَ إِذا تَوَلّٰی سَعىٰ فِی اَلْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ اَلْحَرْثَ وَ اَلنَّسْلَ وَ اَللّهُ لا يُحِبُّ اَلْفَسادَ

وَ إِذا قِيلَ لَهُ اِتَّقِ اَللّهَ أَخَذَتْهُ اَلْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ اَلْمِهادُ

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اَللّهِ وَ اَللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ

و از مردم کسی است که گفتارش درباره زندگی دنیا تو را خوش آید و [برای این که چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است] خدا را بر آنچه در دل دارد شاهد میگیرد، در حالی که سرسختترین دشمنان نسبت به اسلام و مسلمانان است.

و هنگامی که چنین دشمنی از سوی تو بازگردد [یا به قدرت و حکومت رسد] در زمین میکوشد که فساد و تباهی به بار آورد و زراعت و نسل را نابود و خدا فساد و چون به او گویند: از خدا پروا کن دستخوش غرور و کبری میشوند که از راه نفاق و دورونی و گناه کسب کرده است.

پس دوزخ او را بس است و یقیناً بدقرار گاهی است.

### شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد بحث چهار مسئله به دست میآید، که محصول تلخ انحراف فکری و اعتقادی و اختلال روانی منافقان و ریاکارن حرفهای و آثار وجودی اهل خداست:

ص:۱۰۳

۱- خطر مفسد مصلح نما، ۲- فساد منافق و نابودی زراعت و نسل به دست او ۳- مغرور شدن منافق در سایه گناه و آثار آن ۴- بذل خالصانه جان در راه خدا.

## خطر مفسد مصلح نما

گروهی در تاریخ حیات انسان بودند و هستند، که جز به شکم و شهوت و ثروت و مقام فکر نمیکنند، و برای رسیدن به این اهداف شوم، با همه وجود حاضرند هر چیزی را وسیله و ابزار قرار دهند، و شعارشان این است که هدف وسیله را توجیه میکند.

اینان هر زمان حس کنند تنها راه رسیدن به اهدافشان دین است، چهره دینداری و اصلاح طلبی به خود میگیرند و اگر بتوانند با آن چهره خود را به دین و دینداران نزدیک نمایند نزدیک میکنند، و چون هیچ اعتقادی به دین ندارند به خاطر این که مبادا دین و دینداران مانع رسیدن به اهدافشان شوند، گام به گام و به تدریج در مقام تحریف معانی حقایق و احکام و تغییر برنامههای دین، و حاکم کردن فرهنگ ابلیسی بر میآیند و از این ناحیه خطری سنگین و گاهی غیر قابل جبران به دین و دینداران میزنند!

اینان به قول معروف از زبان چرب و نرم، و بیان رسا، و خوب حرف زدن، و حرف خوب زدن برخوردارند و با این هویت البته به عنوان مصلح امور مادی و دنیائی، و نظم دادن به امور، و ساختن زمینه رفاه برای جامعه اسلامی نه در جهت معنویت و آخرت که اعتقادی به آن ندارند وارد گفتگو با پیامبر یا امام معصوم، یا اثر گذاران در جامعه میشوند و به گونهای سخن میگویند که اگر یاری خدا برای دفع آنان نباشد، مستمعان را از سخن آنان خوش آید، و امکان تسلیم در برابر نقشهها و خواستههای آنان فراهم میگردد.

زنـدگی شـوم آنـان محـدود به غرائز بیمهـار و شـهوات نـا معقول، و حسّ گرائی، و دنیـاطلبی است، ولی در زیر زبـانی که در مهارت سخن گفتن، و جلب دیگرن کمنظیر است پنهان هستند! و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا

چون اکثر مردم میل و اراده و طبعشان نسبت به امور مادی و غرائز و شـهوات از گرایش به امور معنوی شدیـدتر است، و اینان هم از اکثریت با این اوصاف شـناخت دارند و به عبارت دیگر مردم شـناس و جامعه شناس میباشند، اگر در بدنه زندگی مردم، و در چهار چوب حکومت اسـلامی نفوذ کنند، و بر اثر بیان روشن و خوب حرف زدن و حرف خوب زدن، اموری را به دست گیرنـد آهسـته آهسته زهر قتّال خود را به کام دین و دینداران خواهند ریخت، و آرزوهای شومشان را جامع عمل پوشانیده، و ملت را از فیوضات الهیه و بهره وری از نعمتها محروم خواهند ساخت.

این بردگـان هوای نفس، و گرفتاران اوهام شـیطانی، و طاغوتهای منافق برای به کرسـی نشانـدن سـخن خویش و باز کردن راه برای ورود به حوزه دین و خیمه زنـدگی دینـداران، پس از اعلام ایمان که جز بازی زبانشان با کلمات پاک و مقـدس نیست خـدا را با مکر و فریبکاری و تقلب در گفتار شاهـد میگیرد که ایمانی که به زبان اعلام میکنـد در حقیقت خبر از مایه صـد در صـد ایمـانی قلب است، و ظـاهر و باطنم یکی است و جز صـدق و راستی و حقیقت و درستی به میـدان نیاورده ام وَ يُشْـهِدُ اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا فِی قَلْبِهِ. او برای جلب عموم مردم و به ویژه سـردمداران امور به خویش خـدا را گواه خود میآورد، و از این طریق جای پـای وعـدهای خود را به مردم دائر بر این که دنیایتـان را آبـاد میکنم، وسائـل رفـاه را در هر زمینه فراهم میآورم، برنامه ریزی درستی ارائه میدهم محکم میکند، در حالی که چنین قصدی ندارد، بلکه جز فریب دادن جامعه و رسانیدن خودش به

خواستههای نامشروع و پلیدش نظری را دنبال نمیکند و قلبش از حقایق ایمانی و ارتباط با قیامت خالی است، و بلکه از دشمنی شدید و بسیار سخت نسبت به پیامبر و امام معصوم و دین و دینداران پر است، وَ هُوَ أَلَدُّ اَلْخِصامِ .

اینان منافقانی هستند نیکو سخن، زشت کردار، دارای منظری جلب کننده، زبانی نرم و پشت هم انداز، ولی سیرتی دیو روش، و روحی دد منش، و قلبی سختتر از سنگ و دلی پر از کینه و دشمنی نسبت به دین و دینداران!

راستی زبان، در صورتی که با قواعد الهی و احکام شرعی و برنامههای انسانی کنترل و مقید نباشد، چه جنایاتی از آن سر میزند؟

زبان با بیان رسا، صاحب طاغوتی و منافق خود را، مصلح و خیرخواه مینمایاند، و طرف مقابلش را وادار به تسلیم میکند، و زمینه را برای محقق ساختن اهداف شوم و بنیان برانداز منافق را فراهم میسازد.

زبان فریب میدهد، حیله و مکر مینماید، غش میکند، تهمت میزند، دروغ میگوید، پشت هم اندازی به بازار میآورد، حق را باطل، و باطل را حق جلوه میدهد، ترور شخصیت میکند، راه را برای منافق برای جنایات و ظلمش باز مینماید، هزاران سر را به باد میدهد، زمینه تلف شدن اموال را فراهم میسازد، به تحریف و تغییر حقایق و احکام بر میخیزد و. . .

چه شگفت انگیز است که دشمنان سوگند خورده اسلام و مسلمین، در عین کینه سخت و دشمنی شدیدشان برای اصلاح برنامههای دنیوی مسلمانان نقشه و طرح میدهند و زیر طرح و نقشه این خائنان، هزار مکر و حیله و فریب و زمینه خیانت وجود دارد، البته فریب کاری این حیوانات درنده اگر زمینه تحقق بیابند فقط در دنیاست: و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا، آخرت که روز

کشف حقایق و آشکار شدن اسرار است راهی برای فریب و اثبات صدق مدعایشان ندارند.

اینان از آنچه نزد مسلمانان دارای ارزش است، و پیچیده به قداست است مانند سوگند به خدا سوءاستفاده میکنند، تا نقشههای خود را به مردم بقبولانند، ولی خدای مهربان در صورتی که ملت شایسته رحمت و لطف باشد، شر آنان را دور میکند، و پرده از نفاقشان برمیدارد، و بر سر بازار زندگی کوس رسوائی آنان را به صدا درمی آورد، و نمیگذارد به خواستههای نامشروعشان برسند.

### فساد منافق

آیه شریفه شامل فساد ظاهری و فساد معنوی منافقان است، آری این روش زشت منافقان است که چون به حکومت رسند، و کارگردان شوند، و مهار حیات ملت را به دست گیرند، بر اثر هواپرستی، و زراندوزی، و ارضاء شهوات و خواستههای نامشروع خویش با همه عوامل حکومتشان دچار ظلم و ستم کاری میشوند، و برای این که جامعه به بیداری نرسد تا دمار از روزگارشان برآورد، میکوشند ملت را نسبت به حقایق جاهل کنند، و با نابودن کردن فرهنگ اخلاقی و انسانی مردم را از ارزشها تهی سازند، و جامعهای مصرفی، معتاد، تنبل، خوش گذران، غافل، جاهل بار آورند تا این حاکمان عزیز بیجهت بدون مزاحم به ثروت اندوزی و ارضاء شهوات مشغول گردند، اینان با ظلمشان و فسادشان باعث مهاجرت کشاورزان و نسل فعال به شهرها و حاشیه شهرها میشوند که از طرفی زراعت به نابودی کشانده میشود، و از جهت دیگر با روی آوردن نسل به شهرها و دورشدنشان از خانوادهها، و پیداکردن میدان آزادی عمل، زمینه خروجشان از اعتدال و استقامت و دین داری فراهم میگردد، و به هلاکت که به

ص:۱۰۷

معنای نابودی و از دست رفتن مایههای ظهور منافع از شخص یا از شیئ است میافتند وَ یُهْلِکَ اَلْحَرْثَ وَ اَلنَّسْلَ

منافقـان که از ارزشـها میان تهی هسـتند، و جز جسم و بـدن که بر محور شـکم و شـهوت، میچرخـد چیزی ندارنـد گاهی برای حفظ حکومتشان، و این که انقلابی در جامعه پیش نیایـد به قـدرتهای اسـتعماری تکیه میزنید و اسـتعمارگران هم برای این که چنـد روزی اینان در حکومت بماننـد خواسـتههای خود را جهت بازاریابی برای اجناسـشان و برای غارت ثروتهای ملّی ملت به آنـان تحمیـل میکننـد و از این طریق هم زمینه نـابودی زراعت و هلاـکت نسـل به دست وطن فروشان و خائنان به جامعه فراهم میشود.

داسـتان حکومتهـای پس از پیـامبر که بر خلاف خواسـته خـدا و پیامبر به ویژه بار اولش در سـقیفه با رأی چنـد نفر از مخالفان امیرمؤمنان صورت گرفت و تاکنون ادامه یافته مصداق وَ إِذٰا تَوَلّٰی سَعیٰ فِی اَلْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیهٰا ست.

مگر نه این است که اکثر ملتهـای اسـلامی پس از پیـامبر خصوصـاً این زمان که این سـطور نوشـته میشود از نظر مواد غـذائی با داشـتن معادن و ثروتهای هنگفت نفتی گدای دیگران بودند و هسـتند، و نسـلشان از اسـلام حقیقی و فرهنگ ناب خدائی تهی شـد، و مشـتی حرام زاده صـهیونیست در قلب جغرافیـای اسـلام بر اکثر مسـلمین تسلط یافتنـد و زراعت و نسـل منطقه را رو به هلاکت میبرنـد و بیش از یک میلیاد سـنی مذهب نمیتواند به آنان بگوید بالای چشـمتان ابروست و اگر انقلاب اسـلامی ایران نبود تـا کمر اسـتعمار را بشـکند نیز گروهی انـدک از شـیعیان ناب اهل بیت که تابع اسـلام خالص نبوی و فرهنگ پاک علوی است و به عنوان حزب الله در لبنان زنـدگی میکننـد با تکیه بر ایمانشان پشت اسـرائیل را نشکسـته بودنـد به شکسـتناپذیری آن ارتش خونخوار و کثیف خاتمه نداده بودند، معلوم

ص:۱۰۸

نبود آینده ملت اسلام و حتی شیعه چه میشد، این است آثار مثبت حاکمیت صحیح و آن است آثار منفی حکومت منافقان.

اما فساد معنوی منافقان به این است که چون اسلام ناب محمدی را مانع از تحقق خواستههای خویش میبینند چون به حکومت رسند، گام به گام و به تدریج به تحریف حقایق و معانی معارف و به ویژه تغییر احکام اقدام میکنند، تا اسلامی ظاهر و میان تهی بماند، اسلامی که اسلامی مرده و بیروح است، و زمینهای برای رویاروئی با فاسدان و استعمارگران در آن نیست، و پس از این جنایت عظیم فرهنگهای ابلیسی و وارداتی را جایگزین دین واقعی که عهده دار تربیت نفوس و رشد عقول است مینمایند، و مردمی را تبدیل مردمی حس گرا، شهوت ران، حرام خور، معصیت کار میکنند تا جائی که جامعه بر اثر گناهان کبیره و آلودگیهای اخلاقی و عملی از رحمت خدا محروم، و آماده عذاب دنیوی که پدید آمدن انواع بلاهائی آسمانی و زمینی است شود و با سرازیر شدن سیل بلاها زراعت نابود، و نسل به چاه هلاکت در افتد! !

در حدیث بسیار مهمی که کتابهای حدیث و تفسیر از حضرت صادق روایت کردهاند آمده:

«ان الحرث فی هذا الموضع الدین والنسل الناس» (۱)

منظور از حرث در این آیه شریفه دین و از نسل همه مردم اند.

دین حقیقی سرزمینی است که نهال وجود انسان در آن سرزمین به رشد روحی و عقلی و فطری و اخلاقی و عملی میرسد، و نهایتاً بندهای خالص و مخلص برای خدا میشود، و به شجره طیبهای که اصلش ثابت، و تنه و شاخ و برگش گسترده در آسمان معنویت است تبدیل میگردد.

ص:۱۰۹

---

۱- ۱) - نفسیر برهان، ج۱، ص۲۰۵، حدیث ۶.

زمانی که حاکمان فاسد سفره دین را جمع کنند، بدون تردید همه جامعه در معرض هلاکت معنوی قرار میگیرند و بنای انسانیت ویران میشود، و حالات آدمیان به حالات حیوانی و سبعی و شیطانی بر میگردد، و ستم و ظلم همگانی میشود، و حقوق ضعیفان پایمال، و میدان تاخت و تاز ستم گران بازتر میگردد و زمینه نزول بلاها و نابودی حرث و نسل فراهم میآید.

در هر صورت بدترین نوع فساد نابود ساختن کشاورزی و هلاک کردن نسل به هر صورتی که محقق شود میباشد، و این دو کار زشت شدیدترین خیانت به یک ملت است که برنامه ریزان آن به شدت مورد خشم خدایند وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْفَسٰادَ.

از مفهوم آیه شریفه استفاده میشود که از مسئولیتهای حکومت دینی و شایسته تقویت کشاورزی و نجات ملت از مصرف گرائی، و اصلاح و تربیت نفوس انسانی است.

آیه شریفه هشدار میدهد که ملت اسلامی نباید فریب هر مدعی اصلاحات را بخورد، که گرگ در لباس میش بسیار است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست جاگر ملتهای اسلامی زمینهساز امور اصلاحی شوند و حکومت بر جامعه را به دست صالحان شجاع، و دینداران خالص و مدیران مدبر بدهند، به همه مشکلات خاتمه داده میشود.

### غرور و کبر و سرختی منافقان از شومی گناه

هنگامی که انسان بر اثر گناه نفاق و پشت هماندازی و فتنهگری و دیگر گناهان به حکومت برسد، و در فضای حکومت و قدرت و به دست گرفتن مهار زندگی مردم دچار خودیت و منیت گردد، و از دیدن حقایق و عبرتها محروم

ص:۱۱۰

شـود، و در ظلمـت هواپرسـتی و حسـگرائی مـدفون گردد، یقینـاً دچـار کـبر و غرور و سرسـختی در برابر هر چیزی میگردد، و اینجـاست که به نصـیحت هیـچ ناصـحی، و به خیرخـواهی هیـچ خیرخواهی، و به موعظه و پنـد هیـچ واعظی که او را به تقوا و پرهیزکاری و رعایت حق دعوت میکننـد گوش نمیدهـد، و خود را از اینان و همه مردم برتر پنداشـته، به آنان حق نمیدهـد که دعوت حکیمانه داشته باشند، به خود حق نمیدهد که دعوت آنان را بپذیرد.

این سرسـختی و غرور از نشانههای حتمی دولتهای فاسد و مفسد، و حاکمان منافق است، که ملت با شـناخت آنان از طریق این علائم باید بر ضد آنان قیام کنند، و فضای زندگی را از لوث وجودشان پاک نمایند.

اگر حاکمان دعوت به تقوای الهی را بپذیرند از فساد و افساد نجات پیدا میکنند، و ملت از شرورشان در امان میروند، ولی طبع نفاق و گناه نمیگذارد اینان به تقوای الهی گرایش پیدا کنند.

ملت بایـد زمینه روی کـار آمـدن خـدا ترسـان و نصـیحتپذیران را فراهم آورنـد، و جایگـاه حکـومت را بنـابر خـواست خـدا به صالحان بسپارند.

منافقـان بـا دچار شـدنشان به غرور و کبر و سرسـختی و لجاجت، مایه نصـیحتپذیری را از دست میدهنـد، و راه درمان دردهای معنوی و امراض باطنی به روی آنان بسـته میشود، تا جائی که علاج غرور و سرکشـی و سرسختی آنان منحصر به عذاب دوزخ میگردد، اینجـاست که حضـرت حق با شـناختی که از وضع فعلی و آینـده آنان دارد با قاطعیت میفرمایـد فحسـبه جهنم، دوزخ برای آنان کافی است و بد اقامتگاهی برای این نابکاران است.

پرتوی از قرآن در ذیـل این آیـات میگویـد: این سه آیه کوتـاه تصویر جـامع و عمیقی از خوی و روش و منش و آثار و نهایت زندگی عنصر خطیر طاغی است.

ص:۱۱۱

آنچه مفسرین در بیان و ارائه مصداق این عنصر آوردهاند نارسا و نامطابق است، و آنچه دانشمندان روانکار و اجتماعی درباره چنین عنصری آوردهاند در جهت و مرحله خاصی از نفسیات و خصلت و روش اجتماعی او میباشد.

آنچه افلاطون در کتاب گران مایهای که به زبان استادش سقراط تدوین نموده، و عدالت فردی و اجتماعی را به تفصیل و مانند مسائل ریاضی بحث کرده و چهره درونی و اجتماعی عادل و طاغی را نمایانده از حدود این آیات پیش نرفته است.

افلاطون در کتاب جمهوریت با توجه به خلاصه آن میگوید: عنصر مستبد مولود شهوات پست و ثروت است، حامیانش شهوات و طمع او را بر میانگیزند تا او از آنان و آنان از او هرچه بیشتر بهره مند گردند.

او چون زنبور نر نیش بر میآورد و محصول رنج و کوشش زنبوران عسل را میخورد، برای آن که هر مانعی را از راه خود بردارد پردههای عصمت و حیا را میدرد، او بنده شهوت و شراب است، و برای اشباع شهوات و خرید فرومایگان دست به غارت اموال عمومی میزند تا آنجا که اموال اوقاف و خرائج را میرباید و بر هیچ کس رحم ندارد. (۱)

### بذل خالصانه جان در راه خدا

در آیه بعد سخن از انسان والا- و برتری چون امیرمؤمنان که مصداق اتم و اکمل آیه و امیر همه انسانهای مؤمن و صادق و سرور افرادی است که ظاهر و باطن آنان یکی است، چهرههای برجستهای که جهتگیری همه وجودشان به سوی مرضات الله است، و برای شناساندن آنان جز این آیه لازم نبود، که ابتغاء



---

۱- ۱) - کتاب جهوریت، ص ۸و۹.

مرضات الله همه حقایق و جلوههای اسماء حق و ارزشها و فضائل انسانی را در وجود آن بزرگواران مینمایاند، به خلاف عنصر طاغی و منافق بدتر از کافر که دارای ملکات و چهرههای متنوع است و در اوضاع و شرایط مختلف و برای پیشبرد مقاصد خطرناکش تغییر چهره میدهد، چنان که گویا زیر پوست ظاهرش لانه جانوران گوناگون است: گاه چون عقرب نیش بر میآورد، گاه روی تملق روباهی مینمایاند گاه درندگی گرگی، گاه خشم پلنگی و میتواند همه این چهرههای درونی خود را به چهرهای چون چهره مردان خدا بیاراید، این زشت سیرت، حیوان صفت آنچه ندارد ملکات انسانی و ارزشهای الهی است. (۱)

این گونه مردم چنان که در آیات و روایات آمده با آتش رذایل اخلاقی و سیئات نفسانی شجره انسانیت خود را سوزانده، و ظلمت متراکمی برای درون خود فراهم نموده، و چند روزه دنیا و متاع اندکش را بر آخرت اختیار نموده، و به جای حضرت حق هوای نفس را معبود گرفته و خلاصه زمینه سقوط همه جانبه خود را در خزی دنیا و عذاب آخرت فراهم کرده اند.

از امام پرهیزکاران، امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«ما اسرع صرعه الطاغی:» (۲)

وه که طاغی آن وجود آلودهای که نسبت به حق و در برابر مردم سرکشی دارد چه زود به خاک مذلت میافتد.

«من شغل نفسه بغیر نفسه تحیر فی الظلمات، وارتبک فی الهلکات و مدّت به شیاطینه فی طغیانه:» (۳)

ص:۱۱۳

---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۱۰۰.
۲- ۲) - غررالحکم ۹۵۲۶.
۳- ۳) - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

هر کس خود را به اموری جز تربیت و ادب و تزکیه نفس خود مشغول دارد، در تاریکیها حیران و سرگردان شود، و در مهلکهها دست و پا زند، و شیاطینش او را در طاغیگریاش فرو برند.

پیروان طواغیت نیز مانند آنان به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار میشوند، و روزی بر آنان میرسد که اندوه و حسرت و پشیمانی هیچ سودی نخواهد داشت.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«مر عیسی بن مریم علی قریه قد مات اهلها. . فقال یا اهل هذه القریه فاجابه منهم مجیب، لبیک یا روح الله و کلمه، فقال و یحکم ما کانت اعمالکم قال: عباده الطاغوت وحب الدنیا قال: کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال: الطاعه لاهل المعاصی:» (۱)

عیسی بن مریم بر قریهای عبور کرد که همه مردم آن مرده بودند، فریاد زدای اهل آبادی! یکی از آنان پاسخ داد لبیک یا روح و کلمه خدا، فرمود وای بر شما اعمالتان چه بوده که چنین گرفتار شده اید؟ گفت: بندگی طاغوت و محبت افراطی به دنیا فرمود: چگونه طاغوت را بندگی میکردید؟ گفت از گنهکاران اطاعت میکردیم و از خواستههای آنان پیروی مینمودیم.

بحث در آیه شریفه و من الناس من یشری نفسه. . . و این که مصداق اتم و اکمل آیه شریفه جز امیر مؤمنان نیست بحثی دامنه دار و گسترده است، و من به توفیق حضرت حق در آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم به مقام امیرمؤمنان و جایگاهش در امامت و فضائل و ارزشهای نفسانیاش تا حدّ قدرت و بضاعت علمی ام خواهم پرداخت، در این سطور به ذکر چند روایت که در توضیح مصداق آن وارد شده است اکتفا میکنم.



---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۳۱۸، حدیث۱۱.

امالی شیخ طوسی از حکیم بن جبیر از حضرت سجاد (ع) در رابطه با این آیه روایت میکند:

«نزلت فی علی حین بات علی فراش رسول الله (ص)» (۱)

این آیه در آن شبی که امیرمؤمنان برای حفظ جان پیامبر از شرّ مشرکان مکه در رختخواب آن حضرت آرمید نازل شده است.

سعید بن اوس میگوید هرگاه ابوعمروبن علاء این آیه شریفه را قرائت میکرد میگفت: کرّم الله علیاً که این آیه در حق او،

میبدی که از علمای بزرگ اهل سنت و از مفسران قرآن مجید است در تفسیر کشف الاسرارش که شرحی بر تفسیر خواجه هرات است مینویسد:

این آیه در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آمد، آنگاه که مصطفی هجرت کرد و علی را بر جای خواب خود خوابانید، آن شب بود که خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: من میان شما دو نفر عقد برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را طولانیتر از دیگر مقرّر کردم، کدام یک از شما حاضر هستید از عمر خود به دیگری بدهید؟ هیچ کدام حاضر به آن مسئله نشدند، به هر دو خطاب شد آیا شما دو نفر مانند علی بن ابیطالب هستید؟ من میان او و پیامبرم محمد عقد برادری قرار دادم، و او برای فدا کردن جانش در رختخواب پیامبر خوابیده و زنده ماندن او را بر خود ترجیح داده است، هر دو به زمین نازل شوید و او را از شر دشمن در حفاظت بگیرید پس نازل شدند، جبرئیل بالای سر علی و میکائیل پائین پایش قرار گرفت، جبرئیل میگفت به به چه کسی مانند تست ای پسر ابوطالب خدا با تو به فرشتگانش مباهات میکند. (۲)

ص:۱۱۵

---

۱- ۱) - امالی شیخ طوسی ص؛ نورالثقلین، ج۱، ص۱۷۱.

۲- ۲) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۵۴.

### تفسیر آیه ۲۰۸– ۲۰۹– ۲۱۰

#### اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُدْخُلُوا فِی اَلسِّلْمِ کَافَّةً وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْکُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ أَنْ یَأْتِیَهُمُ اَللّٰهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ اَلْغَمٰامِ وَ اَلْمَلاٰئِکَةُ وَ قُضِیَ اَلْأَمْرُ وَ إِلَی اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ

ای اهل ایمان همگی در عرصه تسلیم به خدا و فرمانهای او درآئید و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

پس اگر بعد از آن که دلایل و نشانههای روشن برای شما آمد دچار لغزش شدید [و به شرك و کفر روی آوردید] نهایتاً بدانید که خدا در انتقام از شما توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آیا [پیروان شیطان و آنان که در عین آگاهی به لغزش دچار میشود] جز این را میتوانند انتظار برند که عذاب خدا و فرشتگان مأمور عذاب در سایبان هائی از ابر به سوی آنان آیند و کار نابودی آنان تمام شود؟ و همه امور به سوی خدا بازگردانده میشود.

#### شرح و توضیح:

در آیات شریفه مورد توضیح به چهار مسئله اشاره شده است: ۱– تسلیم ۲– گامهای شیطان ۳– سقوط پس از رفعت ۴– عذاب اهل لغزش.

#### تسلیم

از حقایقی که قرآن مجید و آثار پر ارزش اهل بیت همه اهل ایمان بلکه همه مردان و زنان را به آن دعوت کرده اند، حالت بسیار پر ارزش تسلیم در برابر حق و شئون حق و خواستههای حق است، و این حالت جز با معرفت به حق و شناخت شیطان یعنی موجود شریری که جز گمراهی انسان را نمیخواهد به دست نمیآید، و تحقق و ماندگاری آن در وجود آدمی چنان که از آیه مورد

ص:۱۱۶

بحث استفاده میشود در گرو اجتناب از شیطان و پیروی نکردن از فرهنگ او، و پاسخ ندادن به دعوت آن موجود ضالّ و مضل است.

تسلیم در برابر حق ثمره عقل و بیداری فطرت، و میوه جهانبینی صحیح انسان و خلاصه آگاهی و معرفت اوست.

طاغوت یعنی همان شیطان و خنّاس و ستم کاری است که برای رسیدن به خواستههای نامشروعش، انسان را با فتنه گری و وسوسه و وعدههای دروغ و خیالی به استخدام و به بندگی خود در میآورد، و به وسیله این استخدام و بندگی بر قدرتش و استحکام حکومتش، و پیاده شدن خواستههای پلیدش میافزاید، و فساد و فسق و فجور را در همه امور زندگی انسان میگستراند، و بنای سعادت دنیا و آخرت را تخریب، و زمینه دچار شدن مطیعانش را به خزی دنیا و عذاب آخرت فراهم مینماید.

یقیناً برای آزاد زیستن از طاغوت و فرهنگش، و برای گرفتار نشدن در بند اسارت این دیو چند سر، هیچ راهی جز تسلیم بودن در برابر حق و خواستههای منطقی و حکیمانهاش نیست.

از طریق این حالت ملکوتی، و مایه عرشی و سرمایه آخرتی، به آسانی میتوان هشت در بهشت را به روی خود باز، و هفت در جهنم را برای ابد به روی خود بست.

اهل دل و سالکان راه حقیقت میگویند: چرا نباید در برابر منبع عدل و علم و حکمت و نور و رحمت و لطف و رحمانیت و کرامت یعنی پروردگاری که انسان را به وجود آورده و از او نگهداری و نگهبانی میکند، و همه وسایل رشد مادی و معنوی را برای وی فراهم میآورد و جز خیر او را در همه امور نمیخواهد، و بهشت عنبر سرشت را در برابر خوبیهای او قرار داده تسلیم شد؟

ص:۱۱۷

مگر نه این است که این تسلیم بودن سبب آزادی از هر شر و طاغوتی، و مایه سالم زیستن، و طریق به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت، و عامل رعایت حقوق هر جانداری در زندگی، و راه درست مصرف کردن نعمتهای الهیه است.

انبیاء و امامان که از نظر عقل و اندیشه و تفکر صحیح در جریانات هستی، و در مقام درک حقایق، و یافتن واقعیات، و در آگاهی و بینش فوق همه موجودات عالم هستند همه و همه با تمام وجود و با معرفت کامل و با همت و عشق تسلیم حق بودند و چشم به هم زدنی حتی در برابر تلخترین حوادثی که به آنان هجوم داشت، از این روحیه با ارزش و حالتی که برای دنیا و آخرتشان بهترین و برترین فایده را داشت دست برنداشتند، و آنچه از ارزشها و فضائل و کرامات و خیر دنیا و آخرت به دست آوردند از برکت تسلیم بود.

خداوند این بزرگواران را الگو و سرمشق همه انسانها در مسئله تسلیم قرار داده، و در این زمینه عذر کسی را در قیامت در برابر انحرافاتش نمیپذیرند.

درباره ابراهیم میفرماید:

إِذْ قٰالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قٰالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ. (۱)

یاد کن هنگامی که پروردگارش از او خواست با همه وجود تسلیم شود، در کمال اخلاص و به صورت جدّی اعلام کرد تسلیم پروردگار جهانیان شدم

و از پیامبر عظیم الشأن اسلام نقل میکند:

وَ أُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ: (۲)

و ما مأموریم که در همه شئون زندگی تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.

انسان هنگامی که خود را به خدا واگذاشت، و چون مرده در دست غسّال تسلیم خدا شد، از وحی و معرفت، و حلال و حرام و آثار نبوت انبیاء و امامت امامان بهره مند میشود و مؤدب به آداب الهی میگردد، و کلیدی برای باز کردن



---

۱- ۱) - بقره، ۱۳۱.

۲- ۲) - انعام،۷۱.

در فیوضات ربانیه به روی خود میشود، و همای خوشبختی و سلامت و عافیت و صلح و صفا را در آغوش میگیرد، و همین علم و معرفت و ادب است که او را به قله کمال میرساند و رضای دوست از افق وجودش طلوع میکند.

امام موحدان، پیشوای مؤمنان روح عقل و ایمان، دریای معرفت و ادب حضرت علی بن ابی طالب (ع) در زمینه علم و ادب به اهل ایمان اینگونه سفارش میفرماید:

«یا مؤمن ان هذا العلم والادب ثمن نفسک فاجتهد فی تعلّمهما فما یزید من علمک و ادبک یزید فی ثمنک و قدرک فان بالعلم تهتدی الی ربک و بالادب تُحسن خدمه ربک و بادب الخدمه یستوجب العبد ولایته و قربه فاقبل النصیحه کی تنجو من العذاب:» (۱)

ای مؤمن معرفت دینی و آگاهی به حقایق و هم چنین ادب ارزش و بهای توست، بنابراین در به دست آوردن هر دو بکوش، به هر اندازه معرفت و ادب تو زیادتر شود ارزش و والائیت بیشتر میگردد، به سبب علم به پروردگارت راهنمائی میشوی، و با ادب بهتر میتوانی در خدمت و عبادت حق قرار گیری، عبد با مایه ادب خدمت میتواند ولایت و قرب مولا را به دست آورد، پس خیرخواهی و نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی رهایی یابی.

بدون تردید حقیقت یقین و روح ایمان تسلیم همه جانبه نسبت به خدا و همه فرامین او و از ارکان و پایههای تسلیم اجتناب و دوری از شیطان و هر طاغوتی است، که دشمن آشکار انسان هستند.

تسلیم بودن همه آحاد و افراد جامعه مایه وحدت و اتحاد آنان و پیروی از فرهنگ شیطان و هر طاغوتی سبب تفرقه و اختلاف، و ضعف و زبونی ملّت، و زمینه تسلّط بیگانگان و زورگویان به همه امور جامعه است.

ص:۱۱۹

---

۱- ۱) - روضه الواعظین، ص۱۱.

آنچه در طول چهل سال در بیابان تیه بر سر بنی اسرائیل آمد از یک انحراف از راه حق آمد، و آنچه بر اصحاب سبت از تغییر وجود انسانی آنان به بوزینه رسید از یک حیلت به وجود آمد، آنچه از رجم و لعنت و مذمت و ملامت ابلیس دید از یک لجاجت دید، آنچه بلعم باعورا به ارزش سگی سقوط داد از میل به هوای نفس بود، اگر اینان و امثالشان تسلیم حق بودند، این همه بلا و عذاب نمیدیدند، در پی تسلیم باش که سلامت در تسلیم است، و راه تسلیم بیهراس و بیم است، هر که راه تسلیم گرفت از خود برست و به مولا پیوست، دینی را که جبرئیل به پیامبر نازل کرد و حضرت مصطفی آن را ابلاغ نمود، و معجزه جاویدی چون قرآن بقای آن را ضمانت فرمود، و هر که بهشت یافت به آن یافت و هر که از عذاب دنیا و آخرت رست به آن رست تسلیم است، آن کار و حالی که الله به آن راضی و عبد به آن پیروز و گیتی بدان روشن تسلیم است. (1)

بسیار واجب است که این نکته را تذکر دهم که اهل ایمان علاوه بر حضرت حق باید به حریم نبوت و آثار آن و حریم ولایت و فرهنگ آن تسلیم باشند، چون بخش عمدهای از خواستههای حق از مأذنه نبوت و گلدسته امامت به مردم اعلام شده و به این خاطر است که قرآن مجید میفرماید:

إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ:

سرپرست و ولی شما فقط خدا و رسول او و مؤمنانی [چون علی بن ابی طالب و یازده امام از نسل او] که همواره نماز را بر پا میدارند و در حال رکوع به تهیدستان زکات میدهند.

معارف الهیه و روایات معتبره تسلیم بودن به خدا و پیامبر و امامان را همان دین واقعی میدانند، و حذف هر یک را عین کفر و بیدینی میشمارند.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۶۲ با اندکی تغییر در عبارت.

پیامبر و امامان معصوم به عنوان مفسران و معلمان قرآن و اهل ذکر معرفی شده اند، بر اهل ایمان است که برای فهم حقایق و لطائف و اشارات قرآن به آن بزرگواران مراجعه کنند، زیرا بدون آنان از فهم آیات مشکله و درک آیات متشابه محروم خواهند بود، و آن چنان که باید به اسلام حقیقی نخواهند رسید.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً: (۱)

ای مؤمنان به پیامبر صلوات و درود فرستید و به او و به آنچه شما را فرمان میدهد و از آنچه شما را نهی میکند و بر حذر میدارد آنچنان که شایسته است تسلیم شوید.

فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ: (۲)

از هل ذکر بپرسید اگر [حقایق و معارف الهیه را] نمیدانید

ذکر به دلیل آیاتی چون:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ اَلذِّکْرُ (۳)

إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّکْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ (۴)

وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ (۵)

إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اِتَّبَعَ اَلذِّکْرَ وَ. . . . (۶)

قرآن مجید است و اهل آن کسانی هستند که قرآن در خانه آنان نازل شده است و آنان جز اهل بیت و امامان معصوم نیستند، امامانی که وارث علوم پیامبرند، و به دلیل روایات بسیار معتبر شیعه و اهل سنت جانشینان برحق پیامبر اند.



---

۱- ۱) - احزاب ۵۶.

۲- ۲) - نحل ۴۳.

۳- ۳) - حجر ۶.

۴- ۴) - حجر ۹.

۵- ۵) - نحل ۴۴.

۶- ۶) - یس ۱۱.

تفسیر علی بن ابراهیم در توضیح اُدْخُلُوا فِی اَلسِّلْمِ کَافَّةً میگوید: منظور قرار گرفتن در فضای ولایت امیرمؤمنان و تسلیم بودن به آن حضرت است. (۱)

امالی شیخ طوسی که از مهمترین کتاب حدیث است میگوید: آیه راهنمائی میکند که تسلیم ولایت امیرمؤمنان باشید ولاتتبعوا خطوات الشیطان یعنی از غیر او پیروی ننمائید. (۲)

در تفسیر عیاشی آمده:

«عن ابی بصیر قال: سمعت اباعبدالله یقول: یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه ولاتتبعوا خطوات الشیطان قال: اتدری ماالسلم؟ قال: قلت انت اعلم قال: ولایه علی والائمه الاوصیاء من بعده قال: و خطوات الشیطان والله ولایه فلان و فلان. . .» (۳)

ابوبصیر میگوید از حضرت صادق وقتی آیه شریفه را تلاوت کرد شنیدم فرمود: میدانی سلم چیست؟ گفتم: شما آگاهتر هستید فرمود: تسلیم به ولایت علی و امامان که جانشینان بعد از او هستند میباشد و خطوات شیطان ولایت آنانی است که علی (ع) را از حق شرعی و قانونی و از خلافت پس از پیامبر منع کردند و اکثر امت را تا قیامت به انحراف کشیدند!

ابوبکر کلبی از حضرت باقر (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود: « اُدْخُلُوا فِی اَلسِّلْمِ» ولایت ما امامان معصوم است.

البته به این معنا توجه دارید که این روایات یکی از سه مصداق آیه را بیان میکند: از مصادیق آیه خداوند بزرگ و دیگر مصداقش پیامبر است که دخول در

ص:۱۲۲

---

۱- ۱) – تفسیر علی بن ابراهیم ص.
۲- ۲) – امالی شیخ طوسی ص.
۳- ۳) – نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۱.

ولایت حق و ولایت پیامبر به طور صریح در قرآن بیان شده و دخول در ولایت امامان معصوم در آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ و در این روایات مستند و استوار بیان گشته.

بنابراین کسی که تسلیم به خدا و فرامین او و تسلیم به پیامبر و آثار نبوت او، و تسلیم به امامان معصوم و فرهنگ آنان است مسلمان واقعی و سالک راه حق و کاسب سعادت دنیا و آخرت است.

خداوند مهربان پیامبر را به رسالت و نبوت انتخاب کرد و قرآن را بر قلب مبارکش نازل فرمود و او را مأمور ابلاغ دین و تزکیه نفوس و تربیت مردم نمود و از همه خواست به طور شایسته تسلیم او باشند، آن حضرت به فرمان حق برای بقای اسلام امت را به قرآن و اهل بیت را به عنوان دو وزنه گرانبها برای تداوم هدایت سفارش اکید کرد و تسلیم بودن امت را نسبت به آن دو به عنوان خواسته اساسی خود اعلام داشت، روی گرداندن از روش پیامبر و خواستههای به حق او و کنار گذاشتن عترتش جز پراکندگی در امت و پدید آمدن انواع مکتبهای انحرافی و گرفتار شدن مسلمانان به انواع بلاها محصولی نداشت.

اگر فرد فرد امت از زمان رحلت پیامبر تا امروز تسلیم خدا و پیامبر و امامان بودند قطعاً وحدت همه جانبه و اتحادی بینظیر به وجود میآمد و امروز اثری از مکاتب مادی و انحرافی وجود نداشت و جهان سرمایهای جز علم و ادب و امنیت و کرامت و خوشبختی و سعادت لمس نمیکرد.

آنان که در برابر دیگران و به ویژه در برابر پیروان اهل بیت اصرار میورزند که ما سنت گرا هستیم، و مسلمان واقعی جز ما نیست، و میگویند همه باید زیر چتر فرهنگ ما قرار گیرند و به عبارت دیگر سنّی مسلک شوند تا روی سعادت و خوشبختی ببنند، از آنان میپرسم مگر رشتهای از سنت پیامبر سفارش اکید به پیروی از اهل بیت نیست، مگر بنا به روایات کتابهای خودتان پیامبر در طول

بیست و سه سال به این معنا که علی پس از من خلیفه و جانشین و قاضی دِین من است وصیت نفرمود، مگر بر اساس روایات نقل شده در کتابهای شما به ویژه کتاب ینابیع المودّه رسول خدا به نام امامان پس از خودش که دوازده نفرند تصریح ننمود و بارها نگفت امامان از قریش و دوازده نفرند اوّل آنان علی و آخرینشان هم نام من است، که خداوند بنابر مصالحی که میداند او را از نظرها پنهان میکند و اگر یک روز بیشتر از عمر جهان باقی نباشد او را از پرده غیبت بیرون آورده و روی زمین را پس از غرق شدن در جور و ظلم پر از عدل و داد خواهد کرد.

بر این حساب آیا ما شیعیان و پیروان اهل بیت که به سفارش شدید پیامبر به اهل بیت اقتدا کرده و دین واقعی حق را از آنان گرفته ایم، و سنت پیامبر و مفاهیم قرآن را از آنان دریافت کرده ایم تابع حقیقی سنت آن حضرت هستیم یا شما که اهل بیت را از بدنه اسلام حذف کرده و در فقه و امور زندگی تابع کسانی هستید که چندی در چند مدرسه به شاگردی نشسته و ادعای دین فهمی واقعی و اعلمیت نداشته اند؟ !

روایت مهمی در متابعت از سنت در کتابهای خود نقل کرده اید که آن را برای اتمام حجت بر شما که سنت را قطعه قطعه کرده و به مواردی که به نفع خود میدانید عمل میکنید البته بخش اعظمی از سنتی که در اختیار شماست، پایه گذارش بنی امیه و بنی عباس بوده و اکنون در همه شئون زندگی شما دخالت دارد و دینی جز دین محمّد برای شما ساخته است! ! و شما تحقیق نکرده فکر میکنید سنت ساخته و پخته دشمنان دین و ستم گران بر امت سنت پیامبر است، در حالی که پیامبر از این سنت ساختگی بیزار است.

ص:۱۲۴

«قـال النبی من احب سـنتی فقـد احبنی ومن احبنی فهو معی فی الجنه من تمسک بسـنتی عنـد فساد امتی فله اجر مأه شـهید، من تمسک بسـنتی عنـد اختلاف امتی کالقابض علی الجمر من رغب عن سـنتی صـرفت الملائکه وجهه عن حوضـی من رغب عن سنتی فلیس منی من خالف سـنتی فقد کفر، یجیئون قوم یمیتون السـنه و یدغلون فی الدین فعلی اولئک لعنه الله و العنه اللاعنین من الملائکه والناس اجمعین:» (۱)

پیامبر فرمود: کسی که سنت مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته، و هرکس مرا دوست بدارد با من در بهشت است.

هر کس در همه امور زندگیاش زمان فساد امت به سنت من چنگ زند اجر صد شهید برای اوست.

چنگ زننده به سنت من به هنگام اختلاف و پراکندگی امتم مانند کسی است که آتش برافروخته را بر گرفته.

کسی که از سنت من روی گردان شود، فرشتگان روی او را از حوض من در قیامت بر میگردانند.

کسـی که از سـنت من روی بگرداند از من نیست، کسـی که با سـنت من به مخالفت برخیزد کافر شده، قومی خواهند آمد که سنت مرا نابود میکنند و به خیانت وارد دین میشوند بر اینان لعنت لعنت کنندگان از فرشتگان و همه انسانها باد.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۶۲.

من به غیر شیعه میگویم بـا توجه به این که یکی از سـنن و فرامین پیـامبر سـفارش به متـابعت از اهـل بیت بوده، و اعلام نموده تمسـک به قرآن و اهل بیت برای ابـد در گمراهی را به روی شـما میبنـدد خـدا را میان خود و ما قاضـی و حاکم و شاهـد قرار دهید که آیا ما به همه سـنت پیامبر عمل کرده ایم یا شما، ما به هنگان فساد امت و غرق بودن دولتها و پارهای از ملتهای اسلام در انواع مفاسـد سیاسـی و اقتصادی و اخلاقی به سـنت عمل کرده ایم یا شـما ما پس از مرگ پیامبر و پیش آمدن آن اختلاف عظیم میان مهاجر و انصار و قریش با متابعت از اهل بیت به سـنت عمل کرده ایم یا شـما، ما از سـنت روی گردانده ایم یا شـما که اهل بیت را حذف نموده اید و به ویژه در مکه و مدینه و دیگر شهرها در عبادات و حج و سایر امورتان به یک مسئله فقهی و اخلاقی از اهل بیت عمل نمیکنیـد، مگر نه این است که بزرگان از علمای شـما و صاحبان چهار مـذهب علی (ع) و حضـرت باقر و حضرت صادق را اعلم امت میدانند و میگویند افقه از جعفر بن محمد ندیده ایم، ما که به فرمان پیامبر در دینمان به اعلم و افقه مراجعه کرده ایم خلاف سـنت عمل میکنیم و شـما که به عالم و فقیه آنهم عالم و فقیه فقه سقیفه و بنی امیه و بنی عباس عمل میکنید به سنت پیامبر عمل نموده اید؟ ! !

خداونـد به شـما انصاف عنایت کنـد تا در قضاوت به حق قضاوت کنیـد و پیروان اهل بیت را که در صـراط مسـتقیم حقانـد و متمسک به قرآن و اهل بیت هسـتند و هرگز روی گمراهی را به فرموده پیامبر نخواهند دید مورد ملامت و شمات قرار نداده و از همه بدتر فرقهای ساختگی نخوانید، شـما اگر یک بار با دیده انصاف یازده جلد کتاب با عظمت الغدیر را بخوانید به تهمتها و افتراءها و دروغ زنیها و دشمنیها خاتمه داده سنّی واقعی یعنی شیعه خواهید شد.

آری مـا پیرو وجود مقـدس امیرمؤمنـان و یـازده امام معصوم از نسل او هستیم و این پیروی و متابعت را به فرمان واجب الاطاعه پیامبر انجام میدهیم، پیامبر آنان

ص:۱۲۶

را که از دانش سرشار و ایمان بینظیر و زهد و عبادت و کرامت و اصالت برخوردار بودند به اشاره غیبی جانشین خود قرار داد تا پس از مرگش دین و مفاهیم قرآن را از تحریف و انحراف حفظ کنند، آنان ضامن سلامت دین حق، و ضامن بقای آن تا روز قیامت هستند.

به نظر برادران غیر شیعه مهمترین جرم ما و سنگینترین گناه ما پیروی از علی و اولاد او و متابعت از اهل بیت در مفاهیم قرآن و فقه و اخلاق است.

وَ مٰا نَقَمُوا إِلاّٰ أَنْ أَغْنٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ: (۱)

و زبان به عیب جوئی و انکار نگشودند مگر پس از آن که خدا و پیامبرش آنان را از فضل و احسان خود توانگر ساختند.

جرم شیعه نزد دیگران همین است و بس که از جانب حق و رسول ولایت اهل بیت این سرمایه بینظیر به آنان عنایت شده، و به خاطر این توانگری و دارا بودن این سرمایه عظیم است که از طرف اهل سنت بخصوص وهابیت عیب جوئی و شماتت و افتراء و تهمت قرار دارند.

وَ هُمْ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ.

وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ. (۲)

آنچه از آسیب و رنج درباره اهل ایمان انجام میدهند با کمال بیانصافی تماشاگر و ناظرند و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمیدارند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکستناپذیر.

شیعه حقایق ایمان و یقین و حسنات اخلاقی و عمل صالح را از اهل بیت گرفته و اهل بیت مستقیماً از پیامبر و پیامبر از خدا و همین است جرم و گناه ما در دادگاه وهابیت و گروه کثیری از کسانی که خود را سنی میدانند! !

قرآن کریم در سوره مبارکه صافات میفرماید:

وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ: (۳)



---

۱- ۱) - توبه ۷۴.

۲- ۲) - بروج ۷-۸.

۳- ۳) - صافات ۲۴.

آنان را بازداشت کنید که دارای مسئولیت بس سنگین هستند، و باید از مسئله مهم و امر بزرگی از آنان سئوال شود.

ابن حجرعسقلانی که از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب الصواعق المرحقه درباره چهارمین آیه از آیات نازل شده در شأن اهل بیت نقل میکند: که دیلمی از ابی سعید از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: مراد ازاین آیه این است، هنگامی که هنگامه کبری و روز رستاخیز بپا میشود مردم را از صحرای محشر عبور میدهند منادی ندا میکند مردم را متوقف کنید که از اینان درباره ولایت علی (ع) پرسیده شود.

در کتاب جمع التفاسیر و صحاح سته روایت شده که آیه إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ (۱)در شأن والای امیرمؤمنان نازل شده، زمانی که انگشتر خود را در نماز به مسکین صدقه داد.

اما آیه تطهیر که میفرماید:

إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲)

و آیه قربی که میفرماید:

قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّةَ فِي اَلْقُرْبىٰ (۳)



---

۱- ۱) - مائده آیه ۵.

۲- ۲) - احزاب ۳۳.

۳- ۳) - شوری ۲۲.

این هر دو آیه در شأن امیرمؤمنان و اولاد پاک او کافی است که ما را از این که احادیث نبوی و کلمات بزرگان را در مقام علی و امامان از نسلش را ذکر کرده و موشکافی کنیم بینیاز کند.

قرآن مجید در سوره مبارکه فاطر میفرماید:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْکِتٰابَ اَلَّذِینَ اِصْطَفَیْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا: (۱)

سپس کتاب را به عنوان ارث به کسانی دادیم که آنان را از میان بندگان خود برگزیده بودیم که نخبه همه بندگان محسوب میشوند و گل سرسبد اجتماعات بشری هستند.

فضل بن روزبهان که از دانشمندان اهل سنت است میگوید: علی از جمله ورثه کتاب است، بخاطر این که علی آگاه به حقایق قرآن است، و این معنا دلالت میکند بر فراوانی علم و دانش و فطانت و فراست علی در شناخت قرآن، و تا کسی لیاقت کاری را نداشته باشد آن کار را به او واگذار نمیکنند، علی (ع) حافظ و نگهبان کاخ رفیع ایمان و پاسدار حریم قرآن و آگاه به همه حقایق قرآن است.

قرآن کریم در سوره رعد میفرماید:

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ: (۲)

جز این نیست که تو ای پیامبر هشدار دهندهای و راهنمای هر قومی هستی.

رسول خدا میفرماید: آری من هشداردهنده مردم نسبت به عذاب الهی هستم و علی در مسئله با من شریک است، سپس روی مبارک به علی (ع) نمود و فرمود: یا علی به وسیله تو شایستگان هدایت میشوند.



---

۱- ۱) - فاطر ۳۲.

۲- ۲) - رعد ۸.

این حدیث را سیوطی عالم بزرگ اهل سنت در الدرالمنثور و صاحب کتاب کنزالعمال که او نیز از بزرگان اهل سنت است در جلد ششم صفحه ۱۶۷ نقل نموده است.

من با کمال احترام به همه فرقههای اهل سنت میگویم: شیعه براساس روایات مهمی که شما در ذیل بیش از سیصد آیه در شأن علی (ع) و اهل بیت پیامبر و امامان از نسل علی نقل کرده اید، پیروی از اهل بیت را واجب و متابعت از دیگران را ابداً ضروری نمیداند، زیرا عقل هر انسای حکم میکند با بودن اعلم پیروی از غیر او و به خصوص جاهل امری ناپسند، و خود را به چاه انداختن است!

### صلح

برخی از مفسران مسلم را به صلح گرفته اند، صلحی که لازمه قطعیاش نبود اختلافات در میان امت، و میوه شیریناش وحدت ملت است، و نهی از تبعیت گامهای شیطان به خاطر این است که شیطان یعنی هر طاغوت درونی و بیرونی و هر بت جاندار و بیجان سبب ایجاد تفرقه و اختلاف و عامل شکستن وحدت ملت و امت است.

به نظر میرسد که معنای اول یعنی تسلیم و گردن نهادن در برابر خدا و پیامبر و ائمه طاهرین به آیه شریفه نزدیکتر باشد.

### الگوهای تسلیم

جامع السعادات نوشته عالم کم نظیر وجود مبارک ملامهدی نراقی که از بهترین کتابهای اخلاقی است، روایتی را به این مضمون نقل میکند:

زاهـدی از جـامعه کنـاره گرفت، و از شـهر و دیار دور شـد و کنار کوهی مسـکن گزیـد و گفت: از احـدی چیزی درخواسـت نمیکنم تا خـدا روزی مقررم را برسانـد! هفت شـبانه روز زندگی گذرانید، خبری از رزق و روزی نشد، مرگ را نزدیک دید، عرضه داشت خـدایا اگر بنـاست مرا زنـده بـداری رزق مقررم را برسـان و گرنه تسـلیم مرگ باشم نـدا آمـد: به عزت و جلالم سوگند روزیت را نمیدهم مگر به اجتماع بپیوندی و میان مردم زندگی کنی.

از کوه سـرازیر شـد و به شـهر درآمـد شخصـی آب و دیگری به او نـان داد، و روزی او جریـان پیـدا کرد به او خطـاب شـد تو میخواهی با زهد غلط حکمت مرا که جریان امور به وسیله و اسباب و ابزار است مانع شوی؟

«اما علمت انی ارزق عبدی بایدی عبادی احب الی من ارزقه بید قدرتی:»

مگر نمیـدانی مـن روزی بنـدگانم را بـه دسـت بنـدگانم عنـایت میکنم در پیشـگاهم محبوبـتر است از این که بـا دست قـدرتم بیواسطه به او برسانم. (۱)

روایت درس میدهد که به حکمت و قضای عادلانه حق و مجاری اموری که قرار داده تسلیم باشید و جز این راه را نپیمایید.

### جایگاه اهل تسلیم در قیامت

از رسول خـدا روایت شـده: خداونـد روز قیـامت برای گروهی از امت من بـال هـائی قرار میدهـد که از قبرهـای خود به سوی بهشت به پرواز میآیند، و به صورتی که بخواهند از نعمت ای بهشت بهره مند میشوند فرشـتگان به آنان میگویند: آیا شـما رنج حساب و گرفتاری محشر را دیدید؟ پاسخ میدهند حسابی در کار ما



---

۱- ۱) - جامع السعادات، ج۳، ص۲۲۷.

نبود، میپرسند از صراط عبور کردید؟ میگویند ما صراطی مشاهده نکردیم، میپرسند دوزخ را دیدید؟ جواب میدهند ما در مسیر خود به سوی بهشت چیزی را ندیدیم، میپرسند از امت کدام پیامبرید؟ میگویند: امت محمد.

فرشتگان میگویند شما را به خدا سوگند بگوئید در دنیا چه عملی داشتید که به این مقام رسیدید؟ میگویند ما دارای دو خصلت بودیم که خداوند از پی آن دو خصلت به فضل و رحمتش این کرامت را در حق ما مبذول داشت

اوّل:

«اذا خلونا نستحیی ان نعصیه:»

چون در خلوت قرار میگرفتیم از خدا حیا میکردیم معصیت کنیم.

«و نرضی بالیسیر مما قسم لنا:»

نسبت به کمتر از آنچه ما را روزی میداد راضی و تسلیم بودیم فرشتگان میگویند: شما لایق چنین مقامی هستید. (۱)

### تسلیم و کتمان

اخنف بن قیس میگوید: روزی به عمویم صعصقه از درد شدیدی که در دل داشتم شکایت نمودم، مرا ملامت کرد و گفت: برادر زاده هنگامی که نوعی ناراحتی به تو دست میدهد اگر به کسی مانند خود شکایت کنی از دو حال خارج نیست یا آن شخص دوست توست که نهایتاً از هم ناراحت و رنجیده میشود، یا دشمن توست که در این صورت شاد میگردد، ناراحتی خود را به مخلوقی مانند خود که قدرت رفع آن را ندارد اظهار مکن، به کسی پناه ببر و دردت را بگو که تو را به آن ناراحتی آزموده، او قدرت دارد که درد تو را درمان و برطرف نماید.



---

۱- ۱) - جامع السعادات، ج۳، ص۲۰۲.

برادر زاده یکی از چشمهای من مدت چهل سال است از دیدن محروم است، یک نفر را تاکنون از این مسئله آگاه نکرده ام، حتی همسر و شریک زندگیام نیز نمیداند که یک چشم من نابیناست! ! (۱)

## برترین ارزش ها

حضرت صادق (ع) به مفضل بن عمرجعفی هنگامی که عبدالله بن یعفور از دنیا رفت نامهای به این مضمون نوشت: سفارشم به تو همان است که به عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه داشتم.

او از دنیا رفت در حالی که نسبت به خدای عزوجل و پیامبرش و امامت براساس عهدی که معهود از جانب خدا بود با همه وجود وفادار بود.

او که صلوات خدا بر روحش باد آثارش پسندیده، کوشش همراه با پاداش، وجودش آمرزیده، و غرق در رحمت خدا شد، و این همه به خاطر این بود که خدا و پیامبر اسلام و امام و رهبرش از او رضایت داشتند.

سوگند به فرزندی ام نسبت به رسول خدا در این روزگاری که به سر میبرم احدی را نسبت به خدا و پیامبر اسلام و امامش مطیعتر از او نیافتم، پیوسته این گونه بود تا خدا به یاری رحمتش او را قبض روح کرد.

و او را با رسول الله و امیرمؤمنان در بهشتش ساکن نمود، مسکن او در بهشت میان مسکن محمد (ص) و امیرمؤمنان است، گرچه مساکن بهشت و درجات یکی است، خداوند از نزد خود رضایتش را به رضای من از او بیفزاید و از احسانش او را غرق مغفرت نماید. (۲)



---

۱- ۱) - الکنی و الالقاب، ج۲، ص۱۳.

۲- ۲) - رجال کشی ۲۱۵ چاپ نجف.

### تسلیمی شگفت

علامه نهاوندی از کتاب عنوان الکلام و برخی از کتب معتبره روایت میکند که روزی حضرت عیسی در مناجاتش با خداوند عرضه داشت: پروردگارا دوستی از دوستارانت به من بنما، خطاب رسید به فلان محل برو که ما را در آنجا دوستی است، مسیح به آن محل موعود رفت زنی را دید که نه چشم دارد و نه دست و نه پای، روی زمین افتاده و زبانش مترنم به این ذکر است:

«الحمدالله علی نعمائه والشکر علی آلائه»

خدا را بر نعمتهای ظاهریاش سپاس و بر نعمتهای باطنیاش شکر.

آن حضرت از حالت آن زن شگفت زده شد، پیش رفته و به او سلام کرد، زن گفت: علیك السلام یا روح الله! فرمود ای زن تو که هرگز مرا ندیدهای از کجا شناختی من عیسی هستم، زن گفت: آن دوستی که تو را به سوی من دلالت کرد برایم معلوم نمود که تو روح الله هستی، فرمود: ای زن تو از چشم و دست و پا محرومی، اندامت تباه شده! زن گفت: خدا را ثنا میگویم که دلی ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر دارم، خدا را به وحدانیت و یگانگی یاد میکنم که هرچه را میتوان با آن معصیت کرد از من گرفته، اگر چشم داشتم و به نامحرم نظر میکردم، اگر دست داشتم به حرام میآلودم و اگر پا داشتم دنبال لذات نامشروع میرفتم چه عاقبتی داشتم؟

این نعمتی که خدا به من داده به احدی از بندگانش نداده است. (۱)

### گامهای شیطان

ص:۱۳۴

---

۱- ۱) - خزینه الجواهر، ۳۱۸.

در آیات مربوط به خلقت آدم و حوا و سکونت آنان در بهشت و وسوسههای شیطان به آنان نسبت به شجره ممنوعه و رجیم و ملعون شدن شیطان تا ابد بحث مفصل و لازمی در حدی که توانست همه شئون مطلب را فرا بگیرد گذشت.

در اینجا فقط این نکته را یادآوری میکنم که شیطان به صورت دفعی انسان را از صراط مستقیم جدا نمیکند و از حضرت دوست دور نمینماید بلکه به صورت تدریج زمینه گناهان صغیره را آن هم در مدتی قابل ملاحظه فراهم میکند، تا قبح گناه و زشتی معصیت از نظر انسان زدوده شود آنگاه باز به تدریج عرصه ارتکاب گناه کبیره را فراهم میآورد، تا نهایتاً انسان به گناه عادت کند و ارتکاب معصیت طبیعت ثانوی وی شود.

کسی که از کشیدن مواد دود زا نفرت دارد و عمراً نه به یک نخ سیگار به لب نزده، دوست نابابش سیگاری به ارائه میدهد، او روی گردان میشود، دوستش از طریق محبت و عاطفه وارد شده به او میگوید فقط یک بار به این ماده لب بزن، وسوسه کارگر میافتد، لبی به سیگار میزند و برای یک بار دودی به حلقش فرو میبرد، دهانش تلخ میشود، گلویش میسوزد، حالت تهوع به او دست میدهد، به شدت اظهار نفرت میکند و نزد خود عهد مینماید به سیگار لب نزند، یکی دو روز بعد باز دوست ناباب او را وسوسه میکند و زیان دود را نزد او کم و اندک و ناچیز جلوه میدهد و از این که سیگار به اعصاب آرامش میدهد سخن وسوسه انگیز به میان میآورد و نهایتاً او را وادار به کشیدن نصف سیگار میکند و به همین صورت و به تدریج او را به دود معتاد میکند، تاجائی که حاضر میشود پول خدا داده را به مسیر دود آلوده هزینه کند، سالها میگذرد تا سیگار برایش عادی میشود، دنبال دودی که مخدّر بودنش بیشتر باشد میرود، به راهنمائی دوست ناباب به حشیش سپس به تریاک پس از آن به هروئین آنگاه به مواد

ص:۱۳۵

نابودکننده جسم وجان و خلاصه برای تأمین هزینه سنگین اعتیاد به قاچاق فروشی، و نهایتاً به زندان رفتن و چه بسا به کام اعدام میافتد.

آری جوانی برومند، مستعد، زیباروی، زیبا اندام، دارای قدرت هوشی و ذهنی که با ادامه تحصیل میتواند ابن سینا در شرق یا انیشتن در غرب گردد، همه مواهب خدا داده را با دود اعتیاد معامله میکند، دل خانواده را به درد میآورد، آبروی خانواده را در معرض خطر قرار میدهد، عضوی معطّل و سرگردان میشود، کارتن خواب میگردد، و با اعدام شدنش بدون جواب و عذر قابل قبول به دادگاه جهان بعد رفته به عذاب ابد محکوم میگردد! ! وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّيْطٰانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

چه دشمن آشکاری از این دشمن بدتر که همه سرمایههای وجودی انسان را به باد میدهد و آدمی را به خواری دنیا و عذاب آخرت گرفتار میکند، بیعلت نیست که خداوند در سوره فرقان از رفیق بد و عامل ضلالت و گمراهی و انسانی که قاتل سعادت انسان است تعبیر به شیطان کرده است:

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ اَلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِي وَ كٰانَ اَلشَّيْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً: (۱)

بیتردید رفیق من مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد، و شیطان همواره انسان را پس از گمراه کردنش تنها و بیکس در وادی هلاکت رها میکند.

اکثر شیاطینی که راه را بر انسان میبندند، و زمینه جدائی او را از حق فراهم میکنند، و بیرحمانه به ارزشهای والای آدمی حمله مینمایند، و معاصی و گناهان را در نظر مردم میآرایند، و انواع حیلهها و ترفندها را برای گمراه کردن اهل ایمان به کار میگیرند سردمداران کفر و شرک و فرعونیان زمان، و چه بسا اطرافیان خود انسان اعم از اقوام و دوستان و نزدیکان هستند که علامت شیطان



---

۱- ۱) - فرقان ۲۹.

بودنشان دعوت به ضلالت و گناه است و اینان دشمن آشکارند که اجتناب از آنان مایه رشد و سعادت و نیک بختی است.

### سقوط پس از رفعت

انسانی که همه وجود خود را تسلیم حضرت حق میکند و در راه معرفت خدا به اندازه استعدادش گام بر میدارد و در فضای توحید با درک دلایل و بینات الهیه حجت حق بر او تمام میشود، و در حدی به ایمان و اخلاق حسنه و عمل صالح آراسته میگردد و از این طریق به رفعت معنوی و جایگاهی والا میرسد.

او باید با همه وجود و با کمک خواستن از حضرت حق آنچه را به دست آورده حفظ کند، و فریب ترفندهای شیطان را نخورید، و از افتادن در جاده گناه و پذیرش دعوت شیطان به شدت اجتناب نماید، و گرنه دچار لغزش یعنی پیروی از خطوات شیطان میگردد، و سر از احکام و مقررات عزت آفرین و حکیمانه حضرت حق بر میتابد و از جایگاه والای معنوی خود که با زحمت به دست آورده به حضیض هلاکت و چاه ضلالت سقوط میکند و خود را مستحق جریمه و عقاب و عذاب الهی مینماید.

انسان اگر نسبت به قرآن مجید گوش شنوا داشته باشد، صدای انسان شناسی و جهان شناسی و خداشناسی و قانون شناسی و عاقبتشناسی را از این مأذنه الهی میشنود، چون این صدا و ندای به حق را تحقق عملی دهد بهترین موجود و با ارزشترین وجود میگردد، و به جایگاهی رفیع میرسد.

ولی اگر به صدا و ندای شیطان پاسخ دهد به تدریج ارزشهای به دست آوره را از دست میدهد، و روحش با حملات سبعانه زشتیها و معاصی پاره پاره میشود، و از او جز مشتی استخوان و گوشت و غیر از شکم و شهوت باقی نمیماند، و نهایتاً

شریک حیوانات در هاری و درندگی و سبعیت میشود و اسفل سافلین سقوط میکند و قدر و وزنی برایش نمیماند، و از چشم رحمت خدا میافتد، و درهای فیوضات ربانیه و الطاف الهیه به رویش بسته میشود و مستحق عذاب دنیا و آخرت میگردد.

صدای حق از مأذنه قرآن مجید آن چنان باید گوش جان و ذات قلب و حقیقت روح را تحت تأثیر قرار دهد که همه هویت ظاهر و باطن در تسخیر آن صدا در آید و همه موجودیت انسانی انسان را با همه موجوادت که تسبیح گوی حق و سر به سجده در پیشگاه دوست دارند هماهنگ نماید، و آدمی را با کاروان هستی به سوی حضرت حق برده به لقاء و قرب آن وجود مقدس برساند.

این صدا را باید بگونه ای شنید که دیگر صداها که ضد این صداست در برابر آن آنچنان ضعیف و آهسته شود که قابل شنیدن نباشد، صداهائی که باطل و پر از جاذبه شهوانی است و برای نشنیدن صدای حق اختراع شده، و به خاطر این است که صدای حق با این صداها به گوش نرسد.

صدای باطل یا باید با توجه به حقایق برای انسان پوچ و هیچ باشد یا آدمی در هر شرایطی آن را نشنود یا نشنیده بگیرد. .

با ارزشترین صداها و پرمنفعتترین آنها که دم حیات بخش، و نفخه زندهکننده جان، و رشددهنده نهال انسانیت است صدای حق است که از گلدسته وحی و نای پر معنا و ملکوتی انبیاء و امامان بلند است، که هر باطلی را از خیمه حیات فراری میدهد و کشتزار زندگی را از حشرات موذی و زیانبار که همان طواغیت و شیاطین هستند پاک میکند و زمینه رشد و کمال و به ثمر نشستن درخت وجود انسانی را فراهم مینماید.

ص:۱۳۸

## کودک و صدا

کودکی پاسبانی و نگهبانی کشتزاری را به عهده داشت، برای دفع پرندگان و حشرات حملهکننده به کشتزار که موجب آفت به آن منبع تأمینکننده رزق و روزی بودند طبل میکوبید، موذیان از صدای طبل فرار میکردند، روزی محمود غزنوی از آن ناحیه میگذشت، منظره زیبای منطقه نظرش را جلب کرد با حشم و خدم مفصلی که همراهش بود چادر زد، شتری دو کوهان داشت که طبل بزرگ جنگی او را حمل میکرد، کوس پر صدای محمود در رفت و آمد بر پشت این شتر نواخته میشد، شتر مزبور وارد مزرعه تحت پاسبانی کودک شد، کودک ساده دل برای فراری دادن شتر با آن طبل جنگی بزرگ که بر پشتش نواخته میشد شروع کرد بر طبل کوچک خود کوبیدن تا شتر دو کوهانه محمود را از مزرعه فراری دهد، خردمندی به او گفت: بر طبل خود مکوب که این شتر با آوای طبل و نقاره آشناست و صدای این طبل تو یا در گوشش هیچ است یا نمیشنود!

آری رفیعترین صداها از نظر معنوی و سودمندترینش از نظر اثر گذاری صدای حق است که آن چنان با همت و عشق و با حالت باور باید شنید که دیگر صداها در برابرش هیچ باشد یا شنیده نشود.

صدای حق که صدای وحی و معرفت و صدای انبیاء و امامان است انسان را به سه مرحله با عظمت و ملکوتی علم الیقین که محصول دلایل و بینات و عین الیقین که ثمره مشاهده و حق الیقین که میوه لمس و مسّ است میرساند، و رفعتی به انسان میدهد که جز خدا کسی به حقیقتش آگاه نیست.

به هر اندازه یقین انسان بیشتر باشد، به حق نزدیکتر و به همان نسبت همه و حتی اشیاء و عناصر در برابر خواستههای به حق انسان مطیع ترند.

ص:۱۳۹

علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان از رسول خدا نقل میکند که به حضرت گفتند: بعضی از یاران مسیح روی آب راه میرفتند، حضرت فرمود:

«لو کان یقینه اشد من ذلک لمشی علی الهواء:»

اگر یقین رونده روی آب شدیدتر از آن بود قطعاً روی هوا راه میرفت.

آری فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْکُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ ، اگر پس از آمدن دلایل و بینات و دیدن نشانههای حق و شنیدن صدای وحی، در عرصه غیر حق بلغزید به عذاب دچار میشوید و بدانید که خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

## کیفر اهل لغزش

سنن و قوانین حکیمانه حضرت حق، مایه حیات معنوی، و سبب رشد و کمال، و زمینه به دست آوردن خیر دنیا و آخرت است.

دین همراه با بینات و دلائل علمی است و راه هرگونه تردید و شک به روی آن بسته است.

عقل و فطرت در برابر قوانین حکیمانه حق سرتسلیم و تواضع فرود میآورند، و از درون انسان، انسان را به قبول آنها ترغیب میکنند.

اجرای قوانین تشریع آدمی را زیر چتر ولایت الله قرار داده الله وَلِیُّ اَلَّذِینَ آمَنُوا ، و او را به سوی مقام قرب و لقاء حرکت میدهد.

آنان که از دین سرپیچی کنند و پیرو گامها و به عبارت دیگر فرهنگ فریبکارانه شیطان شوید به راستی چه انتظاری دارند و به چه نظر دارند؟

جز آمدن انتقام خدا به صورت عذابی سهمناک در سایه هائی شوم از ابر، و ظهور فرشتگان مأمور کیفر؟

این خیانت پیشگان و ستمگران بدکردار هنگامی که آثار انتقام خدا را از ابری پر از عذاب و فرشتگان مأمور کیفر دیدند میخواهند ایمان بیاورند و تسلیم خواستههای حق شوند، که آن زمان، زمان اظهار ایمان و تسلیم نیست، که ایمان

و تسلیم در آن هنگامه پر خطر که فرصتها سوخته و زمان از دست رفته هیچ سودی ندارد، زیرا قیامت عرصه حساب است نه عمل برخلاف دنیا که عرصه عمل است نه حساب.

چون صفات حضرت حق مثل صفت منتقم عین ذات است آیه شریفه میفرماید إِلاّ أَنْ یَأْتِیَهُمُ اَللّٰهُ این به معنای جابهجائی خدا و حرکت حضرت او از نقطهای به نقطه دیگر نیست، چنان که تربیت شدگان مکتب سقیفه و پیروان مدرسه بنی امیه پنداشته اند!
!

«می شود که اسناد یأتیهم الله حقیقی و ناظر به صفات باشد، زیرا صفات و اسماء الهی عین ذات، و ظهور و اتیان صفات نموداری از آن است که پیوسته در صورتهای مادی و طبیعی و اظلال آنها ظاهرتر میشود، آن چنان که علم و قدرت و صفات و غرائز انسانی در صورت مواد و ابدان و اصوات پیوسته ظاهرتر میشود و آنها را تحت الشعاع میگیرد.

همان اراده حکیمانه و علم ازلی بود که در آغاز تکوین، به ماده اولی جهان که قرآن از آن تعبیر به دخان نموده

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ (۱)

روی آورد و آن را از یکگونگی و هم سطحی به صورتهای مختلف عناصر اصلی و ترکیبات آنها، سپس قوانین و نظامات و نیروها و حیات و عقل درآورد، و در این رجوع و مسیر کمالی، هر چه جهان پیشتر رود، صفات ازلی نمودارتر و نزدیکتر، و ماده اولی مقهورتر میگردد تا در نهایت امر به صورت ابرهای لطیف و روشی «الغمام» میشود که اشعه صفات و اسماء از آن رخ مینماید:

وَ أَشْرَقَتِ اَلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا (۲)

ص:۱۴۱

---

۱- ۱) - فصلت ۱۱.

۲- ۲) - زمر ۶۹.

و کارمایه جهان به پایان میرسد:

وَ قُضِیَ اَلْأَمْرُ

و همه چیز به سوی خدا بر میگردد:

وَ إِلَی اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ.

استفهام اعجابی و نکوهنده - هَلْ یَنْظُرُونَ. . . ؟

انگیزنده انظار به سوی چنین آینده نهائی، و نکوهش کسانی است که پس از آمدن آیات بینات و ظهور اراده تشریعی خداوند و تبیین دارالسلام روی گرداندند و لغزیدند و پیرو گامهای شیطان شدند.» (۱)

## گوشهای از عذاب قیامت

اگر در آیات مربوط به عذاب که نوعاً در سی جزء قرآن آمده دقت کنیم، به بخشی از عذاب کافران، مشرکان، منافقان، فاجران آگاه میشویم، من لازم نمیدانم آیاتی را در این فصل ذکر کنم، زیرا در فصول آینده به هر آیهای از آیات عذاب که رسیدم شرح و توضیح لازم را به خواست حضرت حق و به توفیق او خواهم نوشت، در این قسمت برای بیداری بیشتر قلب، و تقویت روح خودداری از گناه به ذکر چند روایت اکتفا میکنم.

به سند صحیح از ابوبصیر روایت شده که: خدمت حضرت صادق (ع) عرضه داشتم ای فرزند رسول خدا مرا از عذاب الهی بترسان که دلم زنگ قساوت گرفته است.

فرمود: ای ابومحمد آماده زندگی دور و درازی باش که زندگی آخرت است، که آن زندگی را نهایت نیست، درباره آن زندگی اندیشه کن و برای آن توشه فراهم نما.



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۱۰۴.

ای ابوبصیر روزی امین وحی با چهرهای تلخ که آثار اندوه از آن میریخت به محضر رسول خدا آمد، درحالی که پیش از آن هر گاه به محضر حضرت مشرف میشد متبسم و خوشحال بود.

رسول خدا به جبرئیل فرمود: چرا امروز با چهره گرفته و محزون آمده ای؟ عرضه داشت: امروز نفخه و دمی که بر آتش دوزخ میدمیدند از دست نهادند! فرمود دمهای آتش دوزخ چیست؟ گفت: ای محمد خداوند فرمان داد هزار سال بر آتش دوزخ دمیدند تا سپید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، آنگاه هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک.

و اگر قطرهای از آشامیدنی دوزخ که محصولی از چرك و زخم عورت زنان زناکار است و در دیگهای دوزخ جوشانده میشود و به عوض آب به اهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه همه اهل دنیا از بوی بدش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد زرع است و بر گردن اهل دوزخ میگذارند بر دنیا بگذارند از حرارت آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان آسمان و زمین بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاك شوند.

چون امین وحی این مطالب را بیان کرد رسول خدا و جبرئیل به گریه افتادند، خداوند فرشتهای را نازل فرمود که: پروردگار به شما سلام میرساند، و میفرماید: من شما را از آنچه مستوجب عذاب میگردد ایمنی دادم.

سپس حضرت صادق (ع) فرمود: در آن روز اهل آتش عظمت دوزخ و عذاب الهی را درک میکنند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را آگاه میشوند، و چون اهل دوزخ وارد دوزخ میشوند هفتاد سال میکوشند تا خود را به بالای دوزخ میرسانند هنگامی که به کنار دوزخ میرسند، فرشتگان گرزهای آهن بر

ص:۱۴۳

سر آنان میکوبند تا به قعر دوزخ بازگردند، پوستهای دوزخیان را پس از سوختن به پوست جدید تغییر میدهند، تا عذاب بر آنان تأثیر بیشتری بگذارد.

پس امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: آنچه برایت گفتم تو را بس است؟ ابوبصیر گفت: آری مرا بس است: (۱)

در حدیثی از حضرت صادق (ع) آمده که: رسول خدا فرمود: در شب معراج چون وارد عرصه ملکوت شدم، هر فرشتهای مرا دید خندان و خوشحال شد، تا رسیدم به فرشتهای از فرشتگان که عظیمتر از او ملکی ندیدم، صورت و قیافهای بسیار زشت داشت و خشم از جبینش ظاهر بود، پس آنچه فرشتگان دیگر از تحیت و دعا نسبت به من بجا آوردند او بجا آورد ولی تبسمی در چهره نداشت و از شادی و نشاط دیگران در او خبری نبود، از امین وحی پرسیدم این کیست که من از دیدن او بسیار ترسیدم! !

امین وحی گفت: گنجایش دارد که از او بترسی چون همه ما فرشتگان از او ترسانیم!

و خویشتن و پیروانشان را به غرور و کبر و تعصبهای غیرمنطقی و حکومت هوای نفس و پس از آن به لغزشها و زبونیها و سقوط به اسفل سافلین دچار کنند، این کفر پس از هدایت، و لغزش خطرناک و خطرزا پس آمدن دلایل و بینات و آثار شوم لغزش پس از اتمام حجّت به اندازه لازم در آیات ۲۰۹ و ۲۱۰ سوره بقره توضیح داده شد.

### آرایش یافتن زندگی مادی در نظر کافران

انسان زمانی که از حریم توحید و نبوت و ولایت دور شود بدون شک دچای هوای نفس یعنی خواستههای بیمحاسبه و غیرمعقول و گرفتار فرهنگ شیطان میگردد و ضرورتاً دچار تنگ نظری و عدم دید نسبت به عاقبت خویش، و اسیر



---

۱- ۱) - تفسیر قمی ۴۳۸- بحار، ج۸، ص ۲۸۰.

محدودیت باطن و غافل از جهان آخرت میشود و منظرگاهش منحصر به چهارچوب حیات مادی میگردد، و این حیات محدود و زودگذر که تنها مقصد و هدفش را تشکیل میدهد از طریق هوای نفس و وسوسههای شیطان و شیطان صفتان در نظرش زیبا جلوه مینماید و او را به هر وسیله ممکن جذب کرده، و برده و بنده خویش میکند.

## برتری همهجانبه اهل تقوا بر دیگران

هر انسان کفر پیشهای چون ایمان به آخرت و ارزشهای انسانی و اخلاقی و ملکوتی ندارد، وقتی میبیند مؤمنان دارای ادب الهی و آداب انسانی هستند، و در گردونه عبادت رب و خدمت به خلق به سر میبرند، و هر قدمی که بر میدارند برای آبادی آخرت که طرف مقابلشان قبول ندارد بر میدارند، و با کمک روح تقوا و پرهیزگاری از گناهان کبیره اجتناب میکنند و از اصرار بر صغیر دوری میجویند مورد تمسخر و ریشخند قرار میدهد، و روش و منش آنان را بیفایده به حساب میآورد، و از آنان تعبیر به اُمُّل و مرتجع و عقب افتاده و ناهمگون با تمدن و پیشرفت روزگار مینماید، و به آنچه پاکان و با تقوایان انجام میدهند میخندد! !

این انسان گرفتار کور باطنی، آنان را که از صحنه این نمایشهای فریبنده برتر آمده، وراء این دنیا آخرت را مینگرند و به آن میگروند، بیبهره از زندگی و ساده میپندارند، و با پوز خندی تلخ به مسخره کردن آنان دست مییازند.

پاکان که علاوه بر ایمان قلبی دارای تقوا هستند، تقوائی که سبب تحرک و تفوق است، در روز قیامت که ظاهر و باطن جهان و انسان منقلب و دگرگون میشود بر مسخره چیان فرومایه برتری دارند، و در آن روز در هیچ زمینهای با هم مشابهت و هماهنگی ندارند، اینان در اعلا علیین و آنان در اسفل سافلین هستند.

ص:۱۴۵

این از خـود راضـیهای متعصب و مغروران جاهـل، و مسـخره چینـان پـوک و بیـارزش بایـد بداننـد که: روزی آن نیست که در تصـرف دست انسان باشد و در انبارها و مخزنها انباشـته گردد، روزی حقیقی آن است که از سوی حضرت حق بخاطر ایمان و تقوا بدون حساب در فضای خیمه حیات ابدی به انسان برسد.

ص:۱۴۶

### تفسیر آیه ۲۱۳– ۲۱۴

#### اشاره

كَانَ اَلنّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اَللّهُ اَلنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّاسِ فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ اَلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جاءَتْهُمُ اَلْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اَللّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ اَلْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اَللّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ وَ لَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ اَلْبَأْساءُ وَ اَلضَّرّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّى يَقُولَ اَلرَّسُولُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اَللّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اَللّهِ قَرِيبٌ

مردم در ابتدای تشکیل اجتماع گروهی واحد و یک دست بودند، [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند] پس پدید آمدن اختلاف و تضاد خدا پیامبرانی را مژدهدهنده و بیم رسان برانگیخت و با آنان به درستی و راستی کتاب نازل کرد تا در میان مردم در آنچه باهم اختلاف داشتند داوری کند.

آنگاه در خود کتاب یعنی در قوانین و مقررات حق اختلاف به وجود آمد و اختلاف را در آن به وجود نیاوردند مگر کسانی که کتاب به آنان داده شد، این اختلاف بعد از دلایل و برهانهای روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد و سبب آن برتری جوئی و حسد در میان خودشان بود، پس خدا اهل ایمان را به توفیق خود به حقّی که در آن اختلاف کردند راهنمائی فرمود، و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت میکند.

آیا پنداشته اید در حالی که هنوز حادثه هائی مانند حوادث پیش آمده برای گذشتگان شما را نیامده وارد بهشت میشوید؟ به آنان سختیها و آسیب هائی رسید و چنان متزلزل و مضطرب شدند تا جائی که پیامبر و مؤمنان همراه او در مقام دعا و درخواست یاری میگفتند: یاری خدا چه زمانی است؟ به آنان گفتیم: آگاه باشید یقیناً یاری خدا نزدیک است.

#### شرح و توضیح:

در این دو آیه شریفه به چند مسئله اشاره شده است:

۱– امت واحده ۲– بعثت انبیاء ۳– نزول کتاب ۴– اختلاف اندازان حسود ۵– بهشت محصول آزمایش و ابتلا

## امت واحده

احتمالاً نخستین جامعهای که تشکیل شده، دارای گرایشهای یکسان بوده، و از نظر منافع تضادی و نزاعی با هم نداشتند، و همه کنار یکدیگر به صلح و صفا زندگی میکردند، و هرکس به حق خود قانع بوده، و راهی برای تجاوز به حقوق دیگران برایش باز نبوده است، کم بودن جمعیت، فراوان بودن زمین، وفور نعمت، سلامت فطرت، جمعیت خاطر، آرامش نسبی و از همه مهمتر نداشتن بلوغ فکری و پائین بودن سطح اندیشه و آگاهی سبب وحدت و عامل بسیار مهم عدم نزاع و تضاد و اختلاف بوده است، کَانَ اَلنّاسُ أُمَّةً واحِدَةً.

کثرت جمعیت، بلوغ فکری، هیجان حرص، اندیشه قوی تر، میل به غرائز آزاد، حاکمیت اوهام، سلطه هوای نفس، عشق شدید به مادیات، علاقه به تکاثر سبب جدائی انسانها از یکدیگر، و شعله ور شدن کینه و پدید آمدن اختلافات و سلایق در عقاید و آراء، و روی کردن به نظامات متعدد و سنن متشتت و انتخاب معبودهای گوناگون و قوانین متضاد و بروز جنگها آن وحدت را از میان برداشت، و انسانها را در آتش اختلافات خسارت بار انداخت.

## بعثت انبیاء

در این مرحله حکمت خداوندی اقتضا کرد، که خورشید هدایت از افق حیات انسان طلوع کند، تا نفوس مستعده را به ادب ملکوتی و تربیت الهی و رشد انسانی بیاراید، و مقیاسها و موازینی برای تشخیص حق از باطل و حسن و قبح و خیر و شر در اختیار آنان قرار داد، تا به کارگیری آنها محور زندگی را عدالت، و همزیستی مسالمت آمیز را نصب العین، راه حیات را براساس حکمت، و محبت و عمل صالح بپیماید، و با بهره گیری از نور خورشید نبوت و پذیرش بشارت و انذار آنان و عمل به کتاب که محتویات آن وحی خداوندی است، خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نماید.

## نزول کتاب

در توضیح مربوط به نزول کتاب و محتویات آن، و کاربردی که در زندگی انسان دارد در آیاتی که سخن از قرآن مجید در میان داشت مباحث عقلی و علمی بسیار مفیدی مطرح شد، و تا اندازهای به جوانب وحی و آثار پربارش در تأمین خیر دنیا و آخرت اشاره رفت، و در حدی که لازم مینمود مسئله به طور تفصیل بیان گشت.

در این قسمت به گوشهای از منافع وحی در حیات و زندگی انسان اشاره میکنم:

قرآن انسان را به نور هدایت میآراید، تا از برکت آن بتواند ظلمتها را از خیمه حیات فراری دهد، و برای تحقق هر خیری مستعد گردد، و با کمال همت هر شری را از عرصه زندگی بزداید، و در سایه هدایت الهی تبدیل به منبعی از فضائل، و خزینهای از ارزشها گردد، و همه فضای حیات خود را آماده جذب فیوضات الهیه و کرامات ربانیه، و نسیمهای رحمت ربانیه نماید.

یَهْدِی اَللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشٰاءُ: (۱)

کسی که با قرآن مجید هماهنگ شود، و در حد استطاعت به قرآن مجید عمل نماید، به تدریج زنگ آلودگیها از باطنش پاک میشود، و نور عشق به حضرت حق و قیامت و انبیاء و فرشتگان و کتاب الهی در دلش متجلی میشود و به عبارت دیگر ایمان حقیقی محبوب قلبش میگردد، و قدمی ثابت در عرصه این حقیقت پیدا میکند، و عاشقانه در گردونه عبادت قرار میگیرد، و به خلق خدا خدمت مینماید و درهای رحمت خاصه حق را به روی خود باز میکند، و شایسته قرار گرفتن در حرم قرب محبوب میشود.

حَبَّبَ إِلَیْکُمُ اَلْإِیمٰانَ. (۲)

ص:۱۴۹

---

۱- ۱) - نور ۳۵.

۲- ۲) - حجرات ۷.

گروهی هستند که لیاقت و شایستگی معنوی خود را به اختیار خود از دست داده، و به شدت میل به امور مادی و شهوانی پیدا کرده، و بدون سنجیدن عواقب امور از هوای نفس پیروی میکنند، و از همه هستی جز به شکم و شهوت نظر ندارند، و هم چون برّه رام شیطان و در گردونه گناه به سر میبرند.

اینان به خاطر عدم تعقل و اندیشه نکردن در امورف و پیچیده بودن قلبشان به پردههای ظلمت، هوای نفس و شیطانشان دنیای زودگذر را با متاع اندکش در نظرشان آراسته و در باطنشان زینت داده لذا زشتی را زیبائی، ظلمت را نور، باطل را حق، بیدوام را بادوام میبینند و خود را برای به دست آوردن آنچه زودگذر است به آب و آتش میزنند و نهایتاً سر از سراب درآورده و با تهیدستی کامل از دنیا به سوی آخرت میروند.

ولی آنان که اهل اندیشه و خردورزی هستند، و از فطرت فعال و وجدان بیدار برخوردارند، و بر اثر مطالعه یا گوش دادن به حقایق به وسیله یک معلم الهی دارائی روانی متعادل، نفسی پاک، اخلاق حسنه و عمل صالح شده اند، و لیاقت سفر به سوی قرب حق و لقاء الهی را پیدا کرده، و نسخه شفابخش پروردگار یعنی قرآن مجید را برای درمان دردهای عقلی و قلبی و نفسی بکار گرفته اند، و از عمل به کتاب خدا در هیچ موقعیتی دست بر نمیدارند، و دیگران را هم تشویق به حرکت در صراط مستقیم الهی مینمایند ایمان و همه متعلقاتش به وسیله حضرت محبوب در صفحه دلشان آرایش داده میشود، و زینت باطنشان میگردد تا با کمال نشاط و همت و ارادت و محبت به سلوک خود در راه خداوند ادامه دهند و نهایتاً به عرصه رضایت الله و سپس به مقام باارزش جنت الله میرسند، و این همه نیست جز محصول پیروی از کتابی که بر قلب مطهّر محمد صلی الله علیه وآله نازل شده است.

ص:۱۵۰

وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (۱)

آنان که به توفیق حق و به دلالت عقل و به راهنمائی اهل دل با قرآن مجید آشنا میشوند، و با این منبع نور انس برقرار میکنند، و با کشتی خرد در دریای عمیق آیاتش وارد میشوند، و به حقایقش دقت میکنند، و به این نتیجه میرسند که تنها ره نجات راه قرآن و راه معلمان این کتاب یعنی پیامبر و امامان معصوم است، لامحاله خود را برای هماهنگ کردن با فرامین و دستوراتش آماده میسازند، و به انجام آنچه را قرآن معروف میداند، و به اجتناب از آنچه را که قرآن فحشا و منکر قلمداد میکند همت میگمارند و زندگی را براساس این عمل و اجتناب ادامه میدهند تا روح تقوا در آنان تقویت شود، و در گروه پارسایان و پاکان قرار گیرند و از این طریق به منافع سرشار ابدی دست یابند و به خیر دنیا و آخرت برسند.

أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ اِمْتَحَنَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ: (۲)

به راستی انسان بدون اتصال به وحی که نفخه الهی و نسیم ربانی است مرده و میتی بیش نیست.

مردهای متحرک که کاری جز کار حیوانات و چهارپایان یعنی رسیدگی به شکم و شهوت ندارد، و در این دو زمینه آلوده به هیجان حرص و طمع میگردد، و از پی این حرص و طمع گرفتار چشم دوختن به حق دیگران میشود، و چون پایداری و استقامت دیگران را بر حفظ حقوقشان ببیند روح وحشی گری و سبعیت در او به حرکت میآید و نهایتاً برای پاره کردن شکم دیگران و غارت حق آنان دندان تیز کرده، خیز بر میدارد و بدون کمترین رحمی وارد عرصه تجاوز و ظلم و غارت گری میگردد، و اگر میدان پیدا کند برای دستمالی قیصریه را به آتش میکشد، و کشوری را مورد ظلم و ستم قرار میدهدف و حق ملتی را با غارت گری به ملکیت ظالمانه خود در میآورد.



---

۱- ۱) - حجرات ۷.

۲- ۲) - حجرات ۳.

این مرده متحرک اگر در معرض نفخه الهی و نسیم ربانی یعنی قرآن قرار بگیرد عقل و قلب و نفسش از حیات معنوی برخوردار میگردد و به تدریج تبدیل به منبع نور و رشد و کمال و خیر و خوبی میشود، به عبادت خالصانه روی میآورد، و از خدمت به خلق در هیچ زمینهای دریغ نمیورزد.

کسی که به چنین حیاتی آراسته میشود، از شرّ هوای نفس و غرائز سرکش و اخلاق طاغوتی و امور باطل و شیطانی آزاد شده به حرّیت واقعی میرسد و به تأمین خیر دنیا و آخرت بر میخیزد و مشعلی از نور معنوی به اراده حق فرا راه زندگی او قرار میگیرد که در روشنائی آن، راه زندگی را تا رسیدن به مقامات ملکوتیه و درجات عالیه میپیماید.

أَ وَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی اَلظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا: (۱)

انسانها بدون ارتباط با وحی جمعیتی متفرق و پراکنده و دسته دسته و حزب حزب هستند و هر دسته و گروهی و هر حزب و جمعیتی دنبال منافع خود میباشند و با این وضع با یکدیگر اختلاف شدید پیدا کرده و نسبت به یکدیگر پر از کینه پیدا خواهند نمود.

معلوم است از دلهای پراکنده و قلوب کینه دار چه آثار شومی پدید خواهد آمد، و حق چه ضعیفانی پایمال خواهد شد؟

بر جمعیت و ملت و قومی که تشتت و پراکندگی حاکم است و جویبار کینه و دشمنی در قلبشان جریان دارد جز ناامنی و بیاعتمادی، و ترس و وحشت و بیم و هراس حاکم نیست، چنین جمعیتی از آرامش خاطر محروم، و از زندگی آرام بینصیب اند.



---

۱- ۱) - انعام ۱۲۲.

ولی در گروه و جمعیتی که خالصانه روی به کتاب الهی دارند، و بیماریهای معنوی قلب را با قرآن درمان کرده اند، و جز به زندگی پاک و به خیر و درستی و به صدق و صفا و به یاری دادن به دیگران نمیاندیشند، الفت و مهربانی و دلسوزی و شفقت حاکم است، چنین گروهی نسبت

و زمانی بر گروهی که اهل قرآن و تسلیم اسلام و در مدار بندگی حق قرار دارند از طرف کینه ورزان حسود، و متکبران عنود حمله میشود، و اهل قرآن به حکم حضرت حق برای دفاع از کیان اسلام و حفظ مسلمانان به جهاد و دفاع بر میخیزند و به عنوان عبادت واجب در برابر دشمن صف آرائی میکنند و از دشمن غدار میکشند و برخی از مؤمنان به شرف شهادت نایل میگردند، و به دشمن زخم میزنند و خود در راه خدا زخم میخورند و نهایتاً به یاری خدا بر دشمن پیروز میشوند و از میدان جهاد سرفراز بیرون آمده سرمایه رضایت حق را به دست آورده و قلوبشان از غم و غصه و اندوه و حزن و مضیقه باطنی شفا مییابد، و غانما و سالماً به وطن باز میگردند، و یقین هم دارند که این پیروزی و شفا از برکت عمل به قرآن و اتصال به حق بوده است.

وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ (۱)

و در همین غوغا و گیرودار است که خداوند مهربان با لطف خاص و ویژهاش آرامش و امنیت باطن را بر قلوب آنان نازل مینماید، و دغدغهها و وسوسهها را از باطن آنان میزداید.

هُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ اَلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِينَ. (۲)

و این اهل قرآن هستند که خدای مهربان در عوض عمل به آیات کتاب یاد و ذکرش را در قلب آنان پابرجا مینماید، و این سرمایه عظیم معنوی را پشت



---

۱- ۱) - توبه ۱۴.

۲- ۲) - فتح ۴.

گرمی آنان قرار میدهد، و دل طوفانی آنان را در غوغای زمان، و حوادث واقعه و جریانات تلخ به کرسی اطمینان مینشاند.

أَلاٰ بِذِکْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ (۱)

و این احسان و لطف ویژه حضرت ربّ العزه است که پس از پایداری مؤمنان در عمل به قرآن، و اجرای فرامین نبوت و ولایت، آنان را آراسته به نعمت عظیم شرح صدر و قرار گرفتن بر عرش نور مینماید.

أَ فَمَنْ شَرَحَ اَللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. (۲)

در هر صورت منافع نزول کتاب، و بهرههای وحی، زمانی حاکم بر حیات جامعه میشود که جامعه با تکیه بر عقل و اراده قوی همه عقاید و نظامات و قوانین ناشی از آنها، که اختلاف انگیز و ناحق و باطل است از میان برداشته شود، و حاکمیت از احکام و شریعتی گردد که به حق و مظهر اراده خداست، وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ اَلنّٰاسِ فِیمَا اِخْتَلَفُوا فِیهِ.

## بهشت محصول آزمایش

یقیناً بهشت از دل آسایش و رفاه و لذت گرائی و خوش گذرانی در نمیآید، بهشت محصول سرفراز بیرون آمدن انسان از تحقق مسئولیتها و تکالیف و ابتلائات و صبر و استقامت در برابر ناملایمات و حوادث تلخی است که دشمنان از طریق جنگ و محاصره اقتصادی و ایجاد مضیقههای گوناگون بر انسان تحمیل میکند.



---

۱- ۱) - رعد ۲۸.

۲- ۲) - زمر ۲۲.

در آیه شریفه ۱۵۵ سوره بقره و برخی از آیات پیش از آن و بعد از آن به تفصیل در مسئله آزمایشات الهی و ابتلائات سخن به میان آمد و مطالب مشروحی نگاشته شد، لذا در این مرحله نیازی به شرح و توضیح نمیبینیم.

ص:۱۵۵

### تفسیر آیه ۲۱۵

#### اشاره

یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا یُنْفِقُونَ قُلْ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوٰالِدَیْنِ وَ اَلْأَقْرَبِینَ وَ اَلْیَتٰامیٰ وَ اَلْمَسٰاکِینِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِیلِ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ

از تو میپرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: هر مال و مایه سودمندی که انفاق میکنید برای پدر و مادر و نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان باشد و هر کار نیکی انجام دهید خداوند به آن دانا است.

#### شرح و توضیح:

در آیات اوائل سوره مبارکه بقره و به ویژه در آیه شریفه ۸۳ درباره انفاق، و پدر و مادر و اقوام و ایتام و مساکین و از راه ماندگان به طور مبسوط و مفصل توضیح داده شد.

در این زمینه به چند نکته بسیار مهم که از آیه شریفه استفاده میشود اشاره میکنم.

خداوند مهربان از دارائی و مال انسان تعبیر به خیر میکنم مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ .

البته دارائی و ثروتی که از طریق مشروع و از زحمات و کوشش انسان در راه تولید، و از طریق تجارت با رعایت قوانین الهی به دست آمده خیر است، و چون این خیر در مسیر حلّ مشکلات دیگران به ویژه آنان که در آیه شریفه نام برده شدهاند هزینه گردد و درگردونه انفاق قرار گیرد سبب رضایت و عامل تحصیل بهشت ابدی میشود.

### تفسیر آیه ۲۱۶– ۲۱۷

#### اشاره

کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلْقِتٰالُ وَ هُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ قِتٰالٍ فِيهِ قُلْ قِتٰالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ وَ إِخْرٰاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ اَلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ اَلْقَتْلِ وَ لاٰ يَزٰالُونَ يُقٰاتِلُونَكُمْ حَتّٰى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اِسْتَطٰاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كٰافِرٌ فَأُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ

جنگ با دشمن بر شما مقرر و لازم شده، و حال آن که جنگ به ذائقه شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است و خدا مصلحت شما را در همه امور میداند و شما نمیدانید.

از تو از تو درباره جنگ در ماه حرام میپرسند بگو: هر جنگی در آن گناهی بزرگ است و هر نوع بازداشتن مردم از راه خدا و کفر ورزی به او و ممانعت کردن مردم از ورود به مسجدالحرام و بیرون راندن اهلش از آن نزد خدا سنگینتر از جنگ در ماه حرام است و فتنه شرک و بت پرستی از کشتار بزرگتر است، و مشرکان همواره با شما میجنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند، و از شما کسانی که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند همه اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بیاثر میشود و آنان اهل آتش و در آن جاودانه اند.

### شرح و توضیح:

درباره مسئله بسیار مهم جهاد با دشمن و جنگ با طاغوت و طاغوتیان، و نبرد با فتنه گرانی که نقشه نابودی اسلام و تضعیف مسلمانان را دارند، و در رابطه با ماههای حرام و آتش بس جنگی در آن ماه ها، و پیمان شکنی فتنه گران در ماه حرام و حمله به مؤمنان در آن ماه، و نیز درباره مسجدالحرام و حرمت شعائر الهی به تفصیل در آیات صد و نود تا صد و نود وچهار مطالب قابل توجهی بیان شد لذا در این بخش فقط ذکر به چند به نکته که از آیات مورد نظر استفاده میشود بسنده میکنم.

۱- از آنجا که جنگ دارای عوارضی مادی و بدنی است، و در آن نقص عضو، خونریزی، زخمهای کاری و نهایتاً کشته شدن وجود دارد، طبع انسان آن را

خوش ندارد و اتفاق افتادنش مورد علاقه او نیست، ولی برای انسان و دین و مملکتش و حفظ جامعهاش خیر است، و از طرفی چون فرمان خداست عبادت و بندگی است و مؤمن باید این خیر بامنفعت و عبادت و بندگی را مشتاقانه بپذیرد و بداند که خداوند به مصلحت انسان در همه امور آگاه است، و به این نکته توجه دقیق داشته باشد که میزان و ملاک خیر و شر خوش داشتن و خوش نداشتن نیست، چه بسا چیزی را انسان خوش دارد ولی برای او شر است، و به عکس چه بسا چیزی را خوش ندارد ولی برای او خیر است، و در این دو زمینه ملاک و میزان علم و آگاهی خداوند است وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ .

بی شک ملاک قانون گذاری شارع مقدس مصالح و مفاسد واقعی است.

خود شما در طول زندگی برایتان پیش آمده که حادثهای را در زندگی خوش نداشتید ولی پس از مدتی معلوم شد که به خیر و صلاح شما بوده، و چیزی را خوش داشتید و آن را دنبال کردید ولی بعداً معلوم شد که به خیر و صلاح شما نبوده است.

احکام الهی در هر زمینهای جلوه رحمت حق نسبت به انسان است، انسان باید مشتاقانه در برابر احکام مولایش سرتسلیم فرود آورد و نسبت به آن تعبّد کامل داشته باشد، انسان به خاطر محدودیت همه جانبهاش جاهل به باطن امور، و حضرت دوست نسبت به همه امور انسان چه امور ظاهرش و چه امور باطنش آگاهی جامع و کامل دارد، و آنچه طرح به انسان میدهد براساس علم و آگاهی بینهایت و منوط به خیرخواهی حضرتش نسبت به انسان است.

از وجود مبارک رسول خدا روایت شده:

«ارض عن الله بما قدر وان کان خلاف هواک:» (۱)

ص:۱۵۸

---

۱- ۱) - الدرالمنثور، ج۱، ص۵۸۷.

به آنچه خدا برای تو تقدیر کرده راضی باش گرچه با خواسته و میل تو موافقت نداشته باشد.

رضایت به احکام الهی و به مقدرات پروردگار امری بسیار پر ارزش و مقامی بسیار والاست در این زمینه به حکایت زیر توجه نمائید.

### عابدترین عابدان

در کتاب لئالی الاخبار از حضرت صادق (ع) روایت شده که ملاحظه اعمال بندگان حق را مینمود تا عابدترین آنان را بشناسد.

گذر آن حضرت بر شخصی افتاد که به نظر میرسید اعبد عابدان است، شب را به میهمانی نزد او ماند، در آن مکان درختی بود که عابد آن را حرکت داد دو دانه انار از آن به زمین افتاد، عابد بر حضرت موسی گفت:

حداد گفت: من اگر همه اوقات مشغول به عبادت باشم حق صاحب سرمایه و کاری که مردم به من مراجعه میکنند ضایع میشود، روی این حساب به کسب و کار مشغولم و زبانم به ذکر حق گویاست که میان حقوق جمع کرده باشم. . . .

سپس موسی به محل خود بازگشت و از حضرت حق پرسید خداوندا این آهنگر به چه واسطه و از طریق چه امری به این مقام و منزلت رسیده است؟ خطاب شد:

«انه یصبر علی بلائی، و یرضی بقضائی ویشکر علی نعمائی»

او در ابتلائاتی که از من به جانب او میرسد اهل صبر و استقامت است، و به قضا و حکم من راضی است، و پیوسته شاکر نعمتهای من است.

۲- رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم نزد حضرت حق از حرمت خاصی برخوردار است که جوامع پیش از بعثت و به خصوص جامعه جاهلی به حرمت و قداست آن چهار ماه واقف بودند، و در آن چهار ماه از هر نوع نزاع و جنگ و خون ریزی اجتناب میکردند و صلح و سازش و آتش بس میان آنان برقرار بود،

اسلام وقتی طلوع کرد حرمت آن چهار ماه را پذیرفت و آن را امضا نمود، و مسلمانان را به پذیرش این حقیقت ملزم کرد.

سبب نزول این آیه شریفه این بود که گروهی از مسلمانان در ماه رجب به جمعی از کافران حمله بردند و آنان را کشتند یا به اسارت گرفتند، پس از این واقعه آیه مزبور نازل شد و تحریم قتال را در ماههای حرام که در جاهلیت قانونی محکم بود امضاء نمود، هر چند بیان این حقیقت به زیان آن گروه از مسلمانان که به کافران حمله کردند تمام شد.

۳- جنگ در ماههای حرام گناهی بس سنگین و بزرگ است ولی از نگاه قرآن جلوگیری از راه خدا و کفر به حضرت او گناهی سنگینتر و بزرگتر از قتال و جنگیدن در ماههای حرام است.

و نیز جلوگیری از ورود زائران به مسجدالحرام و آواره ساختن ساکنان شهر مکه و بیرون راندن آنان از آن مکان مقدس گناهی بزرگتر و سنگینتر از جنگیدن در ماههای حرام است.

۴- دشمنان اگر توان جنگی بالائی داشته باشند بیعلاقه نیستند که همواره با مؤمنان به جنگ و ستیز درآیند و این نشانه آشتی ناپذیری سردمداران کفر با اسلام و مسلمانان و کینه ریشه دار آنان با امت قرآن است.

۵- جنگ مستمر دشمنان و دست اندازی دائم آنان به امور مسلمانان به این هدف صورت میگیرد تا مسلمانان از پایداری و ثابت قدمی در دین خسته شوند و فرهنگ الهی را رها کرده به فرهنگ کافران و مشرکان به پیوندند.

خداوند در این زمینه به مؤمنان هشدار میدهد که اگر کسی از دین برگردد و در حال کفر بمیرد همه اعمالش تباه و بیاثر میشود، و مرگ در حال کفر توبه ندارد.

ص:۱۶۰

## تفسیر آیه ۲۱۸

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یقیناً کسانی که ایمان آوردهاند و آنان که هجرت نموده و در راه خدا به جهاد برخاستهاند به رحمت خدا امید دارند و خدا بسیار مهربان و آمرزنده است.

### شرح و توضیح

در این آیه شریفه به چهار حقیقت بسیار مهم اشاره شده است: ۱- ایمان. ۲- هجرت. ۳- جهاد در راه خدا. ۴- امید مثبت.

### ایمان واقعی

مسئله ایمان به خدا و به حقایقی که باید ایمان داشت مانند قیامت، فرشتگان، انبیا، کتابهای آسمانی و آثار ایمان در زندگی دنیا و آخرت، در آیات گذشته به ویژه آیات اول سوره مبارکه بقره به اندازهای که لازم بود توضیح داده شد، در این بخش به نکاتی که باید مورد توجه هر مؤمنی باشد اشاره میشود.

۱- ایمانی که براساس مطالعه در آیات تکوین و انفس

بگو فقط خدا را در حالی که ایمان و عبادتم را برای او از هرگونه شرکی خالص میکنم میپرستم.

قرآن به پیامبر اسلام (ص) فرمان میدهد به همه امت اعلام کن:

أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ اُدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ. . . (۱)

پروردگارم به میانه روی در همه امور و اجتناب از افراط و تفریط فرمان داده و امر فرموده در هر مسجدی به هنگام عبادت روی دل خود را آن گونه به سوی خدا کنید که از هر چیزی غیر او منقطع شود و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هرگونه شرکی خالص میکنید بخوانید.

ص:۱۶۱

---

۱- ۱) - اعراف ۲۹.

قرآن مجید دارندگان ایمان را به شرطی که دارای عمل صالح باشند و به مقتضای ایمان زندگی کنند اهل نجات و پاداش ابدی میداند، ولی آنان که ایمان دارند ولی از عمل صالح بیبهرهاند، و آنان که دارای عمل صالحاند ولی از ایمان بینصیب هستند ابداً اهل نجات و مستحق پاداش نمیداند.

اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ طُوبیٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ: (۱)

آنان که از ایمان برخوردارند، و کارهای شایسته انجام دادند برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.

مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ: (۲)

از مرد و زن هر کس عمل شایسته انجام دهد در حالی که ایمان برخوردار باشد، مسلما او را به زندگی پاک و پاکیزهای زنده میداریم، و پاداششان را براساس بهترین عملی که همواره انجام میدادهاند عنایت میکنیم.

إِنَّ اَللّٰهَ یُدْخِلُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ. . . (۳)

بی تردید خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادهاند در بهشت هائی که از زیر درختانش نهرها جاری است وارد میکند.

این ایمان واقعی است و یقین حقیقی و باور حتمی است که راه هجرت و جهاد فی سبیل الله را به روی انسان باز میکند، و دور شدن از وطن را به خاطر حفظ دین و جهاد در راه حق را بر انسان آسان مینماید.

چنین ایمانی است که راه بازگشت به شرک و کفر و جاهلیت را به روی انسان میبندد، و از وجود آدمی در برابر هجوم حوادث کوهی استوار از صبر و استقامت میسازد.

### هجرت



---

۱- ۱) - رعد ۲۹.

۲- ۲) - نحل ۹۷.

۳- ۳) - محمد ۱۲.

جائی که انسان از طرف دشمن به شدت دچار محدودیت دینی و اجرای احکام پروردگار است و علاجی جز هجرت و دور شدن از وطن و مسکن گزیدن در جائی که برای خواستههای به حقش آزادی دارد وجود ندارد هجرت واجب است، اگر به چنین هجرتی اقدام نکند، و در دارالکفر بماند تا ارزشهای دینی و عملی را از دست بدهد مسلماً در پیشگاه خدا مسئول و موجب کیفر است.

إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَفّاهُمُ اَلْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي اَلْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اَللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِيراً: (۱)

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم ورزیدند هنگامی که فرشتگان در حال قبض روح آنان هستند به آنان میگویند از نظر دینداری در زندگی در چه حالی بودید؟ میگویند: ما در زمین زبون و مستضعف بودیم و به این خاطر در وطن ماندیم، فرشتگان میگویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا از محیط شرک به دیار ایمان مهاجرت کنید؟ پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

از چنین هجرتی تعبیر به هجرت صغیر شده، اما هجرت بزرگ یا بزرگتر هجرت از گناهان است قرآن به چنین هجرتی فرمان واجب میدهد.

وَ اَلرُّجْزَ فَاهْجُرْ: (۲)

از بت و بت پرستی، و شرک و کفر، و پلیدی و گناه و معصیت و آلودگی هجرت کن و برای همیشه دور شو.

کتاب شریف محاسن روایتی را به این مضمون از رسول خدا روایت میکند که حضرت از روی منبر روی به مردم کرد و پرسید:

«اتدرون من المسلم؟»

ص:۱۶۳

---

۱- ۱) – نساء ۹۷.

۲- ۲) – مدثر ۵.

می دانید مسلمان کیست؟

عرضه داشتند خدا و پیامبر داناتر است، فرمود:

«المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه:»

مسلمان کسی است که مسلمانان از شرّ قدرت و زبانش در امان باشند.

سپس فرمود:

«اتدرون من المؤمن؟»

آیا میدانید مؤمن کیست؟

گفتند: خدا و پیامبر داناتر است، فرمود:

«المؤمن من أتمن المنون علی انفسهم و اموالهم:»

مؤمن کسی است که مؤمنان او را نسبت به جان و مالشان امین بدانند.

سپس فرمود:

«اتدرون من المهاجر؟»

آیا میدانید مهاجر کیست؟

اصحاب باز گفتند: خدا و رسول داناتر است، حضرت فرمود:

«المهاجر من هجر السئیات:»

مهاجر کسی است که از گناهان دوری کند، و ازمعاصی اجتناب نماید.

جائی که انسان زمینه تعلّم علوم و یادگیری دانش به ویژه دانش دینی را ندارد و در خود استعداد فراگیری علوم را میبیند لازم است برای عالم شدن و فراگیری دانش به حوزههای علمی و درسی هجرت کند و در برابر استادان علم زانوی ادب بزند و به دانشهای لازم آراسته شود تا پس از بازگشت به وطن جامعه خود را از چاه جهالت نجات دهد، و خیر دنیا و آخرت آنان را تأمین نماید، چنین هجرت هائی، هجرت برای حفظ دین، هجرت از گناهان، هجرت

برای فراگیری علوم لازم و با منفعت دارای منافع فراوان و پاداش بزرگ و سبب آمرزش گناهان است.

وَ مَنْ يُهٰاجِرْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ يَجِدْ فِي اَلْأَرْضِ مُرٰاغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَى اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اَللّٰهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً: (۱)

و هر کس در راه خدا هجرت کند اقامت گاههای فراوان و فراخی معیشت خواهد یافت، و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد مسلماً پاداشش بر خداست و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

هجرت ابراهیم از دارالکفر بابل و منطقه شرک آلود نمرودیان به سوی شام دارای منافع سرشاری برای جامعه انسانی و سبب برافراشته شدن پرچم توحید، و هجرت دادن هاجر و اسماعیل به سرزمین مکه سبب برکات فراوانی شد که شماره کنندگان از شمارش آن عاجز هستند.

هجرت موسی بن عمران از مصر و دور شدنش از فرعون و فرعونیان، و رفتنش به مدین و دیدار با شعیب پیامبر و رنگ گرفتن از آن حضرت سبب رسیدنش به مقام نبوت و جایگاه با عظمت کلیم اللهی و نزول تورات برای هدایت مردم شد.

هجرت اصحاب کهف از وطن و دورشدنشان از دقیانوس و فرهنگ شرک آلودش و قرار گرفتنشان در غار سبب ازدیاد ایمان آنان و نجات دنیا و آخرتشان و تبدیل شدنشان به آیهای عظیم از آیات خدا شد.

هجرت مؤمنان صدر اول اسلام به رهبری جعفر بن ابی طالب به سرزمین حبشه موجب نجات جان و دینشان از بت پرستان مکه و سبب تبلیغ اسلام در آن منطقه آفریقائی و عامل سرافکندگی فرستادگان دشمن برای بازگرداندن آنان شد.



---

۱- ۱) - نساء ۱۰۰.

هجرت پیامبر عظیم الشأن اسلام و سپس امیرمؤمنان از مکه به مدینه سرآغاز تحولی شگرف و گسترده شدن برکاتش در رودخانه زمان، و بیداری بخش عظیمی از نسلها و نهایتاً منتهی به حکومت عدل جهانی خواهد شد.

هجرت حضرت حسین (ع) از مدینه به مکه و از مکه به کربلا سبب پدید آمدن حادثهای عظیم و بینظیر و کلاسی آدم ساز، و عامل بقاء نبوت انبیاء و امامت امامان و قرآن مجید تا قیامت شد.

هجرت حضرت حسین و تحقق عاشورای حسینی درسی برای همه مظلومان و مستضعفان جهان شد که بتوانند در سایه آن انقلاب دینی نموده و شاهان و ستمگران را جهاد اسلامی پاسخ اهل وسوسه و سفسطه نیز داده شد.

در این سطور فقط به چند نکته اشاره میکنم.

۱- آمادگی برای جهاد فی سبیل الله و ورود به میدان جنگ به اذن الله دارای اهداف مثبت و قابل توجهی است:

۱- به ترس و وحشت انداختن دشمنان دین و مسلمانان و بشریت:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ اَلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ: (۱)

هر چه در توان و قدرت دارید از نیرو و قوای محرکه و مرکبهای لازم آماده کنید تا با این وسائل و تدارکات دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنان دیگری جز ایشان را که نمیشناسید و خدا آنان را میشناسد بترسانید.

۲- حفظ مساجد و مراکز عبادت و تربیت

وَ لَوْ لاَ دَفْعُ اَللَّهِ اَلنَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اِسْمُ اَللَّهِ: (۲)

و اگر خداوند بعضی از مردم را با برخی دیگر دفع نمیکرد صومعهها و کلیساها و کنیسهها و مساجدی که نام خدا در آنها برده میشود ویران میگردید.

۳- از میان رفتن فساد در پهنای زمین:



---

۱- ۱) - انفال ۶۰.

۲- ۲) - حج ۴۰.

وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ اَلْأَرْضُ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ: (۱)

و اگر خدا تجاوز و ستم برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمیکرد قطعا زمین را فساد میگرفت، ولی خدا نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است.

۴- به ذلت و خواری نشستن دشمنان

قٰاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اَللّٰهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ: (۲)

با آنان که دشمن خدا و دشمن شمایند بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوار و رسوایشان نماید و شما را بر آنان پیروزی دهد و سینههای پر سوز و غم مردم مؤمن را با شکست دشمنان و پیروزی شما شفا بخشد.

۵- نابود شدن فرهنگ شرک و فتنه و حاکمیت فرهنگ حق

وَ قٰاتِلُوهُمْ حَتّٰى لاٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ اَلدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ. . . : (۳)

و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه و فرهنگ مادی و شرک آلود بر جای نماند و دین در سراسر گیتی ویژه خدا شود.

۲- در کتابهای دینی براساس معارف الهیه از سه نوع جهاد نام برده شده.

جهاد اصغر که رو در روئی با دشمنان و مقاتله با آنان است.

جهاد کبیر که به وسیله معارف قرآن و اهل بیت در برابر انحرافات و کژیها و وسوسهها و سفسطههای دشمنان صورت میگیرد.

جهاد اکبر که ایستادن در برابر خواستههای نامشروع و تمایلات غیرمنطقی نفسانی است.

**امید**

ص:۱۶۷

---

۱- ۱) - بقره ۲۵۱.

۲- ۲) - توبه ۱۴.

۳- ۳) - انفال ۳۹.

مردم در زمینه امید و دلگرمی به رحمت حق به دو دسته اند: دستهای که به تعبیر قرآن دارای رجاءاند و گروهی که به تعبیر کتاب حق دچار اُمنیه اند.

رجا به حالتی گفته میشود که اسباب و وسائل رسیدن به آن فراهم باشد مانند تحقق ایمان، هجرت، جهاد فی سبیل الله که دارندگان این وسائل شایستهاند که به رحمت خدا امیدوار باشند، مانند کشاورزی که پیش از کشت، زمین را با کوشش و زحمت آماده میکند، و جوی بندی و کرت بندی مینماید، سپس در آن تخم میافشاند، و پس از سبز شدن دانه و حبه با وسائل لازم چون آب و کود و سم از آن مواظبت میکند، آنگاه به امید برداشت محصول انتظار میکشد که این امید یا به تعبیر قرآن رجاء امید مثبت و عاقلانه و در حقیقت از صفات الهی است که شعاعش در قلب عبد تابیده

«یا رجاء من لا رجاءله»

در برابر این رجا و امید مثبت اُمنیه است که بدون توجه به وسایل و اسباب در دنیای خیال و گمان خودنمائی میکند، و آدمی را بدون ایمان و عمل سرگرم نموده و به خیال رسیدن به نتیجه و محصول دلگرم میدارد، مانند کسی که زمینی را آماده ننموده و بذری نیفشانده آنگاه به انتظار محصول نشسته!

امنیه بنا به فرموده قرآن از القائات شیطانی است که انسان را از رحمت و مغفرت خداوند دور میکند و زمینه ورود به کردارهای ناپسند را فراهم میآورد.

ابن خبیق میگوید: امیدواران سه گروه اند: یکی نیکوکردار که امید میدارد کردار و عمل نیکویش را بپذیرند، و در برابر آن او را پاداش دهند، گروه دیگر تائبان واقعی هستند که از کردار بد بریده و به حسنات روی آوردهاند و امید دارند که در معرض مغفرت و عفو و رحمت و احسان قرار گیرند، این دو گروه امیدشان مثبت و واقعی و معقول و منطقی است، گروه سوم مردمی هستند سر در

گناه فرو برده و به ناپاکیها گرویده و هر ظلمی را از جانب خود روا داشته آنگاه میگویند به خداوند امید داریم که ما را بیامرزد و مورد عفو قرار دهد. چنین گروهی از نگاه قرآن صاحب امنیه و گرفتار القائات شیطانی هستند. (۱)

اینان که دچار امنیهاند و در خیالات خام خود غوطه ورند و دلگرم به آرزوهای باطلاند بیشک به اعمال اُمنیه انگیز هم چون شراب و قمار که مستی و پستی میآورد روی میکنند.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۵۷۹ با تصرف در عبارات.

## تفسیر آیه ۲۱۹– ۲۲۰

### اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمٰا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا وَ يَسْئَلُونَكَ مٰا ذٰا يُنْفِقُونَ قُلِ اَلْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَهِ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْيَتٰامىٰ قُلْ إِصْلاٰحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ اَلْمُفْسِدَ مِنَ اَلْمُصْلِحِ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

درباره شراب و قمار از تو میپرسند بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهائی برای مردم است و گناه هر دو از سودشان بیشتر است و از تو میپرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از آنچه افزون بر نیاز است خداند به این صورت آیاتش را برای شما بیان میکند تا بیندیشید.

آری تا درباره آنچه به صلاح دنیا و آخرت است بیندیشید و از تو درباره یتیمان میپرسند بگو: اصلاح امور آنان بهتر است و اگر با آنان معاشرت نمائید و امورتان را با امورشان بیامیزید کاری خداپسندانه است آنان برادر دینی شما هستند، و خدا افساءکننده در امور یتیم را از اصلاح گر میشناسد و اگر خدا میخواست شما را در تکلیف و مسئولیت نسبت به مال و جان یتیم به زحمت میانداخت، مسلماً خداوند توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

### شرح و توضیح

همانطور که از دو آیه شریفه به وضوح استفاده میشود از سه مسئله از رسول خدا پرسش شده:

۱– شراب و قمار.۲– مایه انفاق.۳– ایتام.

درباره انفاق و این که از چه مایهای انفاق شود، و درباره ایتام در آیات گذشته که از محورهای اصلیاش انفاق و ایتام بود به طور تفصیل بحث شد و در این دو زمینه نیاز به بحث دیگر ندارد، زیرا همه جوانب انفاق و همه امور مربوط به ایتام در حد لازم بیان شد، ولی درباره شراب و قمار آنچه لازم باشد مینگارم باشد که برای هر خوانندهای مفید افتد.

### شراب و قمار

طلوع خورشید اسلام و نزول قرآن مجید و زحمات بیشائبه رسول بزرگوار اسلام سبب حرکت عقلی و زنده شدن روحیه تفکر و اندیشه در مردم شد و آنان را برای درک حقایق و مصالح و مفاسد امور به عرصه پرسش و سئوال وارد کرد.

به خاطر همین تحرک عقلی و حرکت فکری بود که از رسول خدا درباره شراب و قمار پرسیدند و خداوند مهربان پاسخ لازم و حکیمانه و قانعکنندهای به این پرسش داد.

در روزگار جاهلیت شراب جزء آشامیدنی ها، و قمار از منابع درآمد مردم بود، خداوند بزرگ که به اندازه سرسوزنی زیان و خسارت بندگانش را نمیخواهد در پاسخ این که شراب و قمار در زندگی چه وضعی دارد اعلام کرد در هر دو گناه بزرگ و منافعی اندک برای مردم است و گناه هر دو از منافعش سنگینتر است در حدی که منفعت آن دو را با سنگینی گناه هر دو نمیتوان به حساب آورد.

اثم کبیر که به صروت نکره موصوفه آمد ثبات و سنگینی گناه شراب و قمار و آثار زیانبار هر دو را در زندگی میرساند، و منافع که به صورت جمع آمده و تعلق آن به الناس است بیثباتی و پراکندگی منافع آنها را مینمایاند.

اثم که در مقابل منافع ذکر شده و به جای «فیهما ضرر» آمده دلالت به گناه خسارت بار و نامحدود آنها در برابر سودهای محدود دارد، گناه بزرگ و سنگینی که فکر و اعضاء و اجتماع و اقتصاد را فرا میگیرد. (۱)»

خداوند بزرگ جسمی سالم و روح و روانی بیعیب و پاک و از همه مهمتر عقلی که ما به الامتیاز انسان نسبت به همه موجودات زمینی است به انسان عنایت فرموده و او را از همه زمینیان برتر و بالاتر قرار داده و در این جهت او را مشرف به هم قربی فرشتگان نموده است.



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۱۲۳.

مسـکر و شراب که همراه با درصدی بالای الکل است به جسم ضرر میزند، نظام روح و روان را به هم میریزد، در هر بار مستی نزدیـک به دو هزار سـلول فعـال مغزی را نـابود میسـازد، و از نظر معنـوی مست لایعقـل را از هم جـواری فرشـتگان ملکوت به حضـیض حیوانیت و سـبعیت میکشـد و چه بسا که با تـداوم مشـروب خواری او را از حیوانات و حتی درندگان پسـتتر میکند و اهداف والای خلقت او را در آتش الکل میسوزاند.

اگر کسـی از روی سفسـطه بگویـد: بـدن نیازمند به الکل است پس در حدی باید مسـکر نوشـید، پاسـخش این است که الکل مورد نیـاز بـدن در میوه جـات و سبزیجـات و برخی از سـیفی جات تعبیه شـده و هیـچ نیازی به الکل زیانبار موجود در مسـکر نیست.

قمار بازی خطرناکی است که علاوه بر تأثیر منفیاش روی مغز و اعصاب، و ایجاد هیجان و طوفان در روح و روان گاهی بازنده را با باختن مال و ثروت و خانه و مغازه و مکنت و آبرو همراه با خانوادهاش به خاک سـیاه مینشاند، و سـبب از هم گسـیختگی نظام خانواده و طلاق و دربدر شدن فرزندان میشود.

همه ما به کرّات بـدبخت شـدن قمار بازان و معتادان به مسـکرات و مواد مخـدر و اعتیاد آور دیده ایم و نیازی به دلیل دیگری غیر آنچه قرآن برای حرمت هر دو بیان کرده نداریم.

از مخمور مست و انسانی که قدرت عقل و تفکر خود را از دست داده، و توان تمیز و تشخیص او نابود شده جز ایجاد خسارت و زیان و گاهی خسارت غیر قابل جبران چه توقعی میتوان داشت؟ !

ص:۱۷۲

«هرچه تجربیات پزشکی و بهداشتی و هم چنین مطالعات اجتماعی پیش میرود و عمیقتر میگردد، زیانها و آثار شوم این مایع سمی آشکارتر میشود.

مواد الکلی از همان وقتی که به کام انسان سالم میرسد طعم و بوی آن اعلام ناسازگاری و خطر مینماید، پس از آن نسوج و غدههای ذائقه و گلو و معده را میسوزاند، و حرکات و ترشحات هضمی را مختل میکند، و موجب زخم معده و روده و تورم کبد میشود و چون وارد خون گردد مانند میکربی که حمله ور میشود، جهازات خونی ملتهب میگردد و حرارت بدن افزایش مییابد تا این مادّه سمّی و جذب نشدنی را از بدن بیرون راند.

حالت مستی عکس العمل این التهابها و فتورهائی است که در مغز و اعصاب رخ مینماید، در این حال همه چیز در نظر مخمور دگرگون مینماید، عقدهها و کینهها باز و وسیع میشود، تا جائی که به هر جنایتی بیباکانانه اقدام میکند، دوست را دشمن، و منفور را محبوب، و زشت را زیبا و جُعل را دیبا مینگرد و گاه خود را قهرمان میپندارد و فریاد میکشد و مبارز میطلبد! و گاه زبون و متملق میشود و به هر حال وسیله تفریح و استهزاء دیگران است گویند: مستی خاضعانه با ادرار خود وضو میساخت و با دقت «اللهم اجعلنی من التوابین. . .» میخواند!

سرانجام میگساری تصلب شرائین و بزرگی شکم و برآمدگی حدقه چشم و زشتی چهره، آنگه سکته و فلج عضوی و دیوانگی علاج ناپذیر و مرگ زودرس و سرایت ارثی به نسل است.

در کتاب محجه البیضاء فیض در باب حلال و حرام روایتی به این مضمون از پیامبر اسلام نقل شده که دیدگاه الهی پیامبر و اندیشه او را در فراگیر بودن نسبت به حقایق علمی و اسرار میرساند.

ص:۱۷۳

«الحرام تبین فی الذرّیه» (۱)

آثار حرام و خود حرام در نسل آشکار میشود. شبی از سیمای جمهوری اسلامی در بخش اخبار پزشکی شنیدم که دانشمندان آلمان ثابت کردهاند مشروبات الکلی آثارش را تا هفت نسل بروز میدهند.

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی و سر و بر را گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار جابد بگزینی تو یکی زین سه خطر را یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از مادر خود سینه و سر را یا آن که بنوشی دوسه جامی تو از این می تا آن که بپوشم ز هلاک تو نظر را لرزید ازین بیم جوان بر خود و جا داشت کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را جگفتا پدر و مادر من هردو عزیزند جهرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را لکن چو به میدفع شر از خویش توان کرد نوشم دوسه جامی و کنم دفع خطر را جنوشید دو جامی و چو شد خیره ز مستی ججهم مادر خود را زد و هم کشت پدر را ای کاش شود خشک بن تاک خداوند جزین مایه شر حفظ کند نوع بشر را جپرتوی از قرآن از یکی از پزشکان غرب نقل میکند که گفته است: نیمی از میکدهها را ببندید تا نیمی از بیمارستانها بسته شود و ما اضافه میکنیم تا بیشتر زندانها و دستگاههای انتظامی و قضائی برچیده شود. قمار نیز در این گونه آثار در ردیف شراب است:

اتلاف استعدادها و وقت ها، انحراف از تفکر و اندیشه مستقیم و اعمال سنجیده و ثمربخش.



---

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج، ص.

اتکال به بخت و اتفاق و ناتوانی برای درک علل حوادث و وقایع زندگی و قیام به اعمال صحیح.

قمار باز چون ببازد کینه میاندوزد و باید در آتش دشمنی و بینوائی بسوزد یا بستیزد و یا دم نزند.

و چون ببرد گمان میکند که بر همه سختیها پیروز شده، در پوست نمیگنجد، و چون بدون رنج و اتفاقی مال به دست آورده به آسانی و بیهوده آن را از دست میدهد و در نتیجه باید همیشه در حال خود خوری و یا ستیزگی و بینوائی معنوی و مادی به سر برد.

آیا برای این گونه مردم زندگی امیدبخش و سر و سامانی دیده میشود؟ اگر این بیماری از طبقه چپاول گر به طبقات مولد سرایت کند منابع ثروت بائر میماند و زبونی و بینوائی همه را فرا میگیرد.

قمار بازی، که اثر ثابتش کینه توزی و تهی دستی است به تخدیر شراب و مانند آن میکشاند و میگساری که اندیشه و حرکت مغز را میبندد به سرگرمی قمار، و آلودگان به این دو با آن که مواهب انسانی و شرف و مال را میبازند سفیهانه به خود میبالند.

در پاسخ این آیه از مسئله خمر و میسر حکم صریحی نیامده است، به خاطر این که راه تفکر و اجتهاد را به روی مردم بصیر باز نماید و در هر موضوعی که ضرر و سودش در نظر عموم به هم آمیخته و تبیین نشده بیندیشند و حکم شرع را مبتنی بر این دو اصل عقلی بدانند که: ۱- دفع ضرر گرچه احتمالی باشد مقدم بر جلب نفع است. ۲- و آنچه زیانش از سودش بیش باشد باید تحریم شود: «قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما.» (۱)

از حضرت هادی (ع) روایت شده:



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۱۲۵.

«. . . كل ما قومر به فهو الميسر و كل مسكر حرام:» (۱)

هر آنچه که با آن قمار کنند زیر عنوان میسر و دارای حرمت است، و هر مست کنندهای حرام است.

از حضرت ابوالحسن (ع) روایت شده:

«الزد والشطرنج والاربعه عشر بمنزله واحده وكل ما قومر عليه فهو ميسر:» (۲)

نرد و شطرنج و وسیلهای که در هر خطش هفت مهره قمار است از نظر معصیت بودن یکی است، و هرچه با آن قمار شود تحت عنوان میسر است.

از حضرت سجاد (ع) روایت شده است:

«الخمر من سته اشياء التمر و الزبيب و الحنطه والشعير والعسل والذره:» (۳)

مستکننده از شش چیز است: خرما، کشمش، گندم، جو، عسل، ذرت.

البته تمدن غرب که مبتنی بر جاهلیت یونانی است از غیر آن شش چیزی که در قرون گذشته از آن خمر میگرفتند خمر میگیرند و با اسامی گوناگون به خورد مردم احمق و دور از حق و حقیقت میدهند و جیب خود را پر میکنند.

از رسول خدا در روایتی آمده: کسی که شراب بنوشد خدا تا چهل روز نماز او را قبول نمیکند، پس اگر توبه کرد حضرت حق توبهاش را میپذیرد، و اگر دوباره به خمر روی آورد تا چهل روز نمازش را نمیپذیرند، بعد از آن اگر توبه کرد توبهاش را قبول میکند، اگر بار سوم شراب بخورد نمازش تا چهل روز

ص:۱۷۶

---

۱- ۱) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳- ۳) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۵.

پـذیرفته نمیشود، و اگر توبه کنـد توبهـاش مقبول واقع میگردد و اگر بـار چهـارم شـراب بنوشـد بـاز نمـازش تا چهل روز قبول نمیشود و اگر توبه کند خدا توبهاش را نمیپذیرد و او را از نهر خبال مینوشاند. (۱)

خبال زهری است که از چرک و خون عضو آلوده به معصیت زنان زناکار به وجود میآید.

رسول خدا میفرماید:

«من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس علی مائده یدار علیها الخمر:» (۲)

کسی که ایمان به خدا و پیامبر دارد، بر سر سفرهای که شراب در آن میگردانند ننشیند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«والـذی بعثنی بالحق ان شارب الخمر یجیئ یوم القیامه مسودا وجهه یسـیل لعابه علی قـدمه یقذره کل من رآه و قال: و من کان فی قلبه آیه من کتاب الله و یصّب علیه الخمر یجیئ کل حرف من تلک الآیه یأخذ بناصـیته حتی یقیمه عندالرب فیخاصـمه ومن خاصمه القرآن خصم:» (۳)

به خداونـدی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد، شـرابخوار روز قیامت میآیـد در حالی که صورتش سـیاه و لعاب دهانش بر قـدمش میریزد، هرکه او را میبینـد از او کناره میگیرد، و فرمود: هر کس در قلبش آیه از کتاب خدا حفظ باشد و بر آن شـراب بریزد، هر حرفی از آن آیه موی جلوی سرش را گرفته و در پیشگاه رب



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص۵۸۶.
۲- ۲) - کشف الاسرار، ج ۱، ص۵۸۶.
۳- ۳) - کشف الاسرار، ج ۱، ص۵۸۶.

سرپا نگاهش میدارد و با او دشمنی میکند و هر که قرآن با او دشمنی کند معلوم میشود او دشمن قرآن است.

از رسول خدا روایت شده:

«شارب الخمر کعابد الوثن:»

مشروب خور در همه امورش چون بت پرست است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ان الله لعن الخمر و عاصرها و معتصرها، وشاربها و ساقیها و حاملها و المحموله الیه، وبایعها و مشتریها و آکل ثمنها:» (۱)

خداوند شراب، و گیرنده آن، و خورندهاش و ساقیاش و حملکنندهاش و مرکبی که بر آن حمل میشود و فروشنده و خریدارش و خورنده پولش را لعنت کرده است.

مشروبخوار از عدالت ساقط، و بر فرزندش ولایت ندارد، و لعنت خدا بر او حتمی است، و پایان عمرش دچار تباهی، و ختم امرش دوزخ است.

در آثار اسلامی آمده: پنج چیز علامت مردم بدبخت است: ترک نماز، خوردن ربا، اصرار بر زنا، عقوق والدین، ادامه شراب خواری. (۲)

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«حرمت الجنه علی ثلاثه مدمن الخمر و عابد و ثن و عدو آل محمد و من شرب الخمر فمات بعد ما شربها باربعین یوما لقی الله کعابد وثن:» (۳)



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۸۶.
۲- ۲) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۸۶.
۳- ۳) -

بهشت بر سه طایفه حرام شده: آن که پیوسته شراب میخورد، و کسی که بت میپرستد، و کسی که با اهل بیت دشمن است، آن که شراب میخورد از روز نوشیدنش تا چهل روز بعد اگر بمیرد همانند بت پرست خدا را ملاقات میکند!

و نیز آن حضرت از رسول خدا روایت میکند:

«لاینال شفاعتی من استخف بصلاته ولایرد علی الحوض لا والله لاینال شفاعتی من شرب المسکر ولایرد علی الحوض لا والله:» (۱)

به شفاعتم نخواهد رسید کسی که نمازش را سبک بشمارد

ذرهای از آن را دیگر نمیآشامم. (۲)

**با دیدن شراب و قمار یزید را لعنت کنید**

فضل بن شاذان که از دانشمندان بزرگ شیعه و دارای دهها کتاب علمی براساس فرهنگ اهل بیت است و به محضر حضرت رضا (ع) مشرف میشده از آن حضرت روایت میکند که فرمود:

هنگامی که سر مقدس حضرت حسین (ع) را به شام آوردند، یزد فرمان داد سفره غذا بیندازند و سپس با یارانش مشغول شراب خوردن شد در حالی که سر مبارک امام شهید را در طشتی پای تخت قرار داده بود! در همان وضعیت دستور داد شطرنج آوردند و با دوستانش به قمار مشغول شد و با مشروبخواران و قماربازان بارگاهش در رابطه با حضرت حسین و پدر و جدش گفتگو میکرد و مسخره مینمود.

هرگاه یزید در قمار برنده میشد جامی شراب گرفته میخورد و مانده ته جام را به پهلوی طشت میریخت! !

ص:۱۷۹

---

۱- ۱) - فروع کافی، ج۶، ص ۴۰۰.

۲- ۲) - فروع کافی، ج۶، ص ۴۱۱.

حضرت در اینجای سخن فرمود:

«فمن کان من شیعتنا فلیتورع من شرب الخمر و لعب الشطرنج:»

هر که از شیعیان ماست بر او واجب است از خوردن شراب و بازی با شطرنج اجتناب نماید، کسی که چشمش به شراب یا شطرنج افتاد حادثه حسین را به یاد آورد و یزید را لعنت کند که خداوند با این عمل گناهش را گرچه به عدد ستارگان باشد محو میکند. (۱)

## شراب و نابودی خانوادهای بزرگ و مشهور

هارون به وزیر سیاستمدار و دانشمندش جعفر بن یحیی برمکی به شدت عشق میورزید و او را هم چون جان شیرین دوست داشت و لحظهای بدون او نمیتوانست بسر برد، از طرفی خواهر خود عباسه را نیز بسیار دوست داشت، چون این دو با هم نامحرم بودند و نمیتوانستند در بزمهای هارون کنار هم باشند و هارون علاقه داشت هر دو در بزم هایش بنشینند، برای رفع این نقیصه میان عباسه و جعفر عقد ازدواج برقرار کرد، ولی از جعفر پیمان گرفت که جز در مجلس عیش و نوش هارون کنار یکدیگر نباشند، ابتدا جعفر زیربار نمیرفت ولی عاقبت راضی شد که زن و شوهر جز در مجالس هارون کنار هم نباشند و سوگند خورد که در زمینه زناشوئی با عباسه برخورد نداشته باشد و از حق هم خوابگی کنار بماند.

عباسه به شدت به جعفر دل بست و او را از جان و دل عاشق شد، ولی جعفر در برابر خواسته او که با وی هم خوابگی داشته باشد به شدت امتناع میورزید و از دعوت عباسه سرپیچی مینمود.

عباسه وقتی خود را از ناحیه جعفر مأیوس دید به مادر جعفر متوسل شد، نسبت به او مهربانی بسیار کرد و هدایای پر ارزشی تقدیم وی نمود تا دل مادر



---

۱- ۱) - روضات الجنات، ص۱۳۲.

جعفر را نرم و به خود مایل کرد، سپس خواسته خود را با او در میان گذاشت و مزایای این کار را برای او توضیح داد.

پیره زن فریب طرح و نیرنگ عباسه را خورد و گفت: مطمئن باش تو را به مقصودت میرسانم.

مادر مدتی به جعفر فرزندش میگفت کنیزک بسیار زیبائی که از کمال و ادب نصیب دارد برایت خریده ام، پیوسته از جمال و کمال کنیز برای جعفر میگفت ولی از نشان دادن کنیز به جعفر امتناع میورزید، تا با این ترفند اشتیاق جعفر را به مرز جنون بکشاند.

یک روز با پافشاری تمام از مادر خواست که آن کنیز پرده نشین را به او نشان دهد، مادر همان روز به عباسه خبر داد امشب به منزل من بیا که هنگام وعده رسیده و زمینه هم بستری ات با جعفر فراهم شده است! عباسه به خانه مادر جعفر رفت، جعفر از بزم شبانه هارون بازگشت، آنقدر مست و سرگران باده ناب بود که شعورش را از دست داده و قدرت تشخیص چیزی نداشت و میان مادر و خواهر و عباسه فرقی نمیگذاشت.

خواهر هارون با همه وسایل آرایش خود را آراسته بود به صورتی که زیبائیاش دوچندان نشان میداد، جعفر با او همبستر شد، پس از از این کار از کار گذشت عباسه گفت: جعفر اینک نیرنگ دختران ملوک را دیدی؟ جعفر از شدت مستی و مخموری مطلب را نفهمید، عباسه خود را معرفی کرد، همین که جعفر فهمید چه اتفاقی افتاده، چنان لرزه بر اندامش افتاد که مستی شراب از وجودش پرید و از دنیای خیال و بیخبری درآمد، روی به مادر کرد و گفت: مادر مرا به قیمت ارزانی فروختی، بعد از این خواهی دید نتیجه امشب و این چند لحظه کام جوئی چه خواهد شد! !

ص:۱۸۱

عباسه از جعفر بار برداشت، پس از زایمان در حالی که داستان را به شدت از هارون مخفی نگاه داشته بودند فرزندش را با دایه و غلامی به مکه فرستاد زبیده همسر اثرگذار هارون که از دست برامکه دلخوشی نداشت و از جریان به وسیله جاسوسانش آگاه شده بود راز آنها را نزد هارون افشا کرد، هارون برای اثبات مسئله دلیل خواست، زبیده او را به محل فرزند عباسه راهنمائی کرد، هارون همان سال به عنوان حج به مکه رفت و حقیقت پنهان برای او کشف شد، پس از بازگشت به بغداد روزی بر نابودی همه برامکه از مرد و زن و بزرگ و کوچک تصمیم گرفت، در محلی به نام قمر تا شب با جعفر به عیش و عشرت گذرانید، از طرفی هم به سندی بن شاهک فرمان داده بود که همه خانههای برامکه را محاصره کند، جعفر پس از پایان مجلس عشرت به خانه خود رفت، هارون مسرور خادم را خواست و گفت میخواهم به تو مأموریتی بدهم که پسرانم را لایق آن نمیدانم، حاضری آن مأموریت را انجام دهی؟

مسرور گفت اگر فرمان برانی که کاردی تیز شکم خود را پاره کنم قطعا این فرمان را انجام میدهم، هارون گفت جعفر برمکی را میشناسی؟ پاسخ داد چگونه ممکن است کسی جعفر را نشناسد، گفت: اکنون برو و او را در هر حال دیدی گردن بزن و سر بریدهاش را برایم بیاور!

مسرور به شدت به لرزه افتاد، ولی برای انجام فرمان ارباب به سوی جعفر رفت، هنگامی که جعفر را ملاقات کرد جریان را به او گفت: جعفر به مسرور گفت هارون با من از این شوخیها زیاد دارد، از او خواست امشب او را مهلت بدهد، مسرور امتناع کرد، نهایتاً جعفر را تا پشت خیمه هارون آورد و او را همانجا نشانید سپس بر هارون وارد شد و گفت: جعفر را آورده ام، هارون از روی خشم فریاد زد اکنون گردنش را بزن، مسرور از خیمه بیرون آمد و به جعفر

گفت فرمان هارون را شنیدی؟ جعفر دستمالی از جیب بیرون آورد، چشمهای خود را بست و گردن پیش آورد، مسرور مأموریتش را انجام داد، همین که سر جعفر را نزد هارون گذاشت هارون یکایک جرائم جعفر را برای او شمرد، سپس به مسرور گفت فلانی و فلانی را نزد من آر، وقتی حاضر شدند دستور داد سر مسرور را از پیکرش جدا کنند و گفت من تاب دیدن قاتل جعفر را ندارم! (۱)

### مشروب خواری دولت صفویه را به باد داد

پس از آن که طهماسب صفوی بدون اطلاع سردار شجاع و رشید لشگرش نادر افشار با عثمانیها جنگید و شکست خورد و معاهده ننگینی با دولت عثمانی بست، نادر معاهده را به رسمیت نشناخت و به اصفهان رفت، پس از این که شاه طهماسب را بر کار اشتباهش سرزنش کرد، برای شب بعد او را به اردوی خود دعوت نمود.

طهماسب صفوی که به شدت گرفتار شراب این مایه فساد و تباهی بود و در خوردنش افراط داشت، شب موعود چنان مست و بیهوش بود که حرکات جنون آمیز از او صادر میشد.

نادر که موقعیت را برای انجام نقشه خود مناسب دید با یک حرکت پرده را کنار زده رفتار و کردار مسخره آمیز طهماسب را به امیران و بزرگان کشور نشان داد و گفت آیا در چنین موقعیت خطیری این شخص با این وضع و حرکات نامناسب شایسته حکومت بر مملکتی چون ایران است؟ ! گفتار نادر و آنچه بزرگان کشور به چشم خود از طهماسب دیده بودند اثر خود را گذاشت، همه کنار زدن او را از سلطنت تصویب نمود و حکومت صفویه را با آن سوابق روشن



---

۱- ۱) - مروج الذهب مسعودی، ج۲، ص۳۸۶.

و درخشانی که از عهد شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر بر جای مانده بود به وسیله شراب بر باد رفت! ! (۱)

### حکم قتل امیر کبیر سیاستمداری بینظیر در حال مستی

میرزا تقی خان امیرکبیر از چهرههای برجسته و فرهیختهای است که ایران و بیشتر مناطق جهان نظیر او را کم دیده اند.

او دانشمندی فرزانه، و مؤمنی پای بند به اصول و فروع دین، و سیاست مداری شایسته و برجسته بود که در مدت سه سال و اندی وزارتش ایران را در همه امور به جهشی چشمگیر و مورد غبطه همسایگان و اروپائیان رسانید، و اگر وزارتش حدود بیست سال طول میکشید ایران آن روز در ردیف مهمترین کشورهای علمی و صنعتی قرار میگرفت، و قطعاً وضع امروز ایران که به رشد قابل توجهی رسیده و در علم و صنعت و اختراعات در مرتبهای بسیار بالا قرار گرفته چندین مرحله بالاتر بود.

ولی کسانی که به وسیله امیرکبیر دستشان از منافع نامشروعشان قطع شده بود و به شدت به او حسادت میورزیدند به ویژه مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری که تحت الحمایه انگلیس و جاسوس آنان در دربار قاجاریه بود، با وسوسه دو سفارت روس و انگلیس که عظمت ایران و بیداری ایرانیان را نمیخواستند، و با بودن امیر زمینه غارت منابع این مملکت به رویشان بسته بود مسئله کشتن او را فراهم کردند و شبی در حالی که شراب خلّر به ناصرالدین شاه نوشانیده بودند و او را در مستی کامل برده و در عیش و نوش و لذات شهوانی غرق نموده فرمان قتل او را گرفتند و به دست حاج علی خان حاجب الدوله نمکنشناس که از امیر

ص:۱۸۴

---

۱- ۱) - مضرات نوشابه الکلی ۶۲ به نقل از پند تاریخ، ج۴، ص۱۴.

محبتهای فراوان دیـده بود سپرده و روانه باغ فین کاشان کردند و او را به قتل رسانیده و کشور را از وجود آن مرد بینظیر و علم و درایت و سیاست او که میرفت ایران و همسایگان و حتی هند را از دست اسـتعمار انگلیس نجات دهد و آسیائی فوق اروپا و آمریکا بسازد محروم نموده و ننگ قتل او را بر پیشانی دولت قاجار و حسودان زدند. (۱)

### قهرمان کمنظیر ایران از نحسی شراب شکست میخورد

زمانی که سلطان محمدخوارزمشاه از ترس مغولان به رهبری چنگیز خونخوار در جزیره آبسکون پنهان شـد، فرزنـدش جلال الدین که از جنگجویان به نام و به شـجاعت و تهور و دلیری و مقاومت معروف و قهرمانی کم نظیر بود، در صدد برآمد تا لکه ننگی که از سستی سلطان محمد پدرش بر چهره حکومت خوارزمشاهی نشسته با خون پاک کند.

بر این اسـاس این تصـمیم که برای نجـات ایران و ایرانیـان از قـوم خـون آشـام مغول گرفته بود از جزیره بیرون آمـد و به سوی خوارزم روانه شد و از آنجا به غزنین رفت، وقتی آمدنش به غزنین در میان مردم پخش شد، بزرگان شـهر و سـرداران و سـران لشگر از هر طرف به سویش آمدنـد و کنار پرچمش جمع شدنـد، تا جائی که عدد سـپاهش پس از اندک مدتی بیش از صـد هزار نفر شد، با آن لشـگر دوبار بر ارتش جرّار مغول تاخت، و با بکار گرفتن اسـلحه و تاکتیکهای لازم صفوف لشگر مغول را از هم گسیخت، تا این که با کمال اسف اختلافی در میان سپاه او افتاد.

ص:۱۸۵

---

۱- ۱) – مفصل داستان قتل او را در کتاب امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار هاشمی رفسنجانی ببینید.

عـده زیـادی از آن قهرمـان کم نظیر کنـاره گرفتنـد و بهمین خـاطر فتور و سـستی عظیمی در ارتش او به وجود آمـد، از طرفی چنگیز همین که به این داسـتان آگاه شد که میان سپاهیان جلال الدین اختلاف افتاده بیدرنگ به جانب غزنین آمد، وقتی وارد شهر شد اطلاع پیدا کرد که جلال الدین چند روز پیش به سوی هندوستان رفته است.

چهره شـیطانی چنگیز از شـنیدن این خبر عبوس و درهم شـد، به شـدت خشـمگین گردیـد، و با شـتاب لشـگرش را به دنبال او فرسـتاد، و در معبر رود سند به جلال الدین رسید، جنگ سختی در گرفت، مغولان به طرزی فجیع وحشیانه و ایرانیان با از جان گذشـتگی میجنگیندنـد، چپ و راست لشـکر جلال الـدین نابود شـد، بیش از هفتصد نفر با او نماندند، جلال الدین با آن عده کم در برابر مغـول مردانه ایسـتادگی کرد، خورشـید به نصـف النهـار رسـیده بـود، امـا هنوز فرزنـد رشـید ایران شمشـیر میزد و حملههای سـخت میکرد، رفته رفته دایره جنگ بر او تنگ شـد، جلال الدین نظری به اطراف انداخت، در فکر چاره بود، اسبی تازه نفس به جنگ آورده بر آن نشـست و مانند شـیری خشـمگین بر دشـمنان تاخت و صفوف آنان را از هم شکافت، نزدیک روز سند که رسید با یک حمله سریع و نهائی دشمن را از خود راند به چابکی جوشن از تن بیرون آورد، تازیانهای سخت نثار اسب کرد، اسب چون صاعقه میان آب جست، به زودی امواج خروشان رود انـدام ورزیـده او را در برگرفت، پس از لحظهای نهنگ آسا از رود گذشت و به ساحل قدم گذاشت.

چنگیز از این شـگرد ماهرانه و بیسابقه، سـخت درتعجب فرو رفت، روی به پسـرانش کرد و گفت: پسر این چنین باید تا پدر بر وی ببالد.

ص:۱۸۶

جلال الدین به همین صورت چند سالی قرار و آرام را بر خود ممنوع ساخت تا سال ۶۲۸ جاسوسان خبر آوردند: لشگری بیرحم و خونخوار از مغول به رهبری جرماغون از آب آمویه گذشته به سوی عراق میآیند، جلال الدین با شنیدن این خبر به تبریز آمد چند پیک به دربار عباسی و سلطان علاءالدین سلجوقی و ملک شام فرستاد پیامی چنین داد: این کار را سهل و آسان نگیرید، از سوء عاقبت بهراسید، امروز من میان شما و این ارتش جرار یأجوج کردار همانند سدّ اسکندر رم اگر آسیبی به من برسد، عافیت و سلامتی و خوشی و رفاه شما نیز به پایان خواهد رسید، اکنون صلاح این است که از یاری و کمک به من امتناع ننمائید، تا دندان دشمنان کند شده و دوستان را نیروی دل افزون شود.

فرستادگان با پاسخهای یأس آور بازگشتند، جلال الدین زمستان را در منطقه ارومیه بسر برد و از آنجا متوجه دیاربکر شد، یکی از سران سپاه را به عنوان مقدمه لشگر به آذربایجان فرستاد تا محل لشگر مغول را تعیین کرده برای او خبر بیاورد.

فرستاده بازگشت و مژده داد که لشگر مغول از حدود آذربایجان و عراق مراجعت کرده اند، سلطان به شدت مسرور شد دستور داد بزم عیش و عشرت بچینند، رامشگران حاضر شده، بساط خوش گذرانی آماده کردند.

جلال الدین غرق در نشاط و خوردن شراب شد، شب و روز به عیش و عشرت و شراب خوری سپری کرد، فکر دفع مغولان و مملکت داری از سرش پرید، سران لشگر و ارکان دولت او چون شاه را شب و روز مست باده ناب دیدند براساس «الناس علی دین ملوکهم» آنان نیز به خوش گذرانی و شراب خواری مشغول شدند.

نورالدین زیدری که دبیر سلطان جلال الدین بود برای بیداری و آگاهی سلطان این رباعی را گفت:

ص:۱۸۷

شاها زمی گران چه بر خواهد ساخت

و زمستی بیکران چه برخواهد ساخت شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش ج پیداست کز این میان چه برخواهد ساخت ولی چه سود که همه مست و مخمور بودند و در عیش و نشاط نامشروع غوطه میخوردند، و کسی درمیان آنان نبود که به پند و موعظه نورالدین گوش فرا دهد. نیمه شبی تاریک لشگر مغول در حالی که جلال الدین و یارانش مست و لایعقل بودند هم چون بلای آسمانی و صاعقه آتش زا بالای سر آنان رسیدند، و سرا پرده و لشگرگاه سلطان را گرداگرد محاصره کردند، ناگهان یکی از معتمدان جلال الدین از آمدن آن بلای ناگهانی آگاهی یافت، بیدرنگ به بالین سلطان آمد، و او را با زحمت زیاد از خواب مستی بیدار کرد، و جریان حمله مغول را به او گفت، سلطان از شدت مستی توانائی سوار شدن بر مرکب را نداشت، خواست آتش مستی را فرو نشاند، مقداری آب سرد بر سر و صورت ریخت، جنبشی به خود داد تا شاید راه چاره به دست آرد، افسوس و دریغ که کار از چاره گذشته بود و دری برای نجات باز نبود، خورشید دولتش با آن غفلت و مستی در یک لحظه غروب کرد، لشگریان وحشی و افسار گسیخته مغول که صدمات و آسیبهای فراوانی از جلال الدین دیده بودند، و چنگیز برای سرش جایزه گذاشته بود از هرسو به سرا پرده او حمله ور شدند و هیاهوئی عجیب در آن عرصه در افکندند، جلال الدین هنوز سرگران از باده پیمائیهای سر شب بود که با شمشیر مغولان سر به باد داد و تاج و تخت در راه شراب خواری از دست نهاد، و پس از او مغولان در همه مملکت ایران به تاراج و کشتن و سوزاندن و جنایات فجیع دست یازیدند و سالها بر این کشور و ملّت مظلومش ستمگرانه حکومت کردند (۱)،



---

۱- ۱) - قطعات منتخبه اسماعیل امیر خیزی ۲۹.

تا مردی دانشمند، عاقل، پای بند به احکام حق، بنده خالص خدا چون خواجه نصیرالدین طوسی ایران و اهلش را از شر تاتار نجات داد.

می گویند: در زمان جاهلیت قیس بن عاصم در حال مستی و غفلت به سوی خواهر یا دختر خود دست جنایت و بیعفتی و کام جوئی نامشروع دراز کرد ولی او از چنگال آن بدمست غافل فرار کرد، چون صبح شد طرف خود را ندید پرسید کجا رفته، قصد جنایت او را در آن شب در حال مستی به او گفتند، بسیار خجلت زده شد، از آن زمان خوردن شراب را بر خود حرام کرد. (۱)

#### نتیجه شوم مستی

زمانی که مؤمنان از مظالم و سخت گیریهای سردمداران شرک در مکه در کمال مضیقه قرار گرفتند، به فرمان پیامبر به حبشه مهاجرت نمودند، قریش برای هلاک کردن آنان، یا برگرداندنشان عمروعاص و عماره بن ولید را با هدایای فراوانی نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند.

عمرو با عماره به کشتی نشسته به سوی حبشه رهسپار شدند.

عماره مردی خوش اندام و زیبا بود، عمروعاص در این سفر همسر خود را همراه داشت، در چند روز سفر هر دو از شرابی که آورده بودند میخوردند، عماره در حال مستی به همسر عمرو میل پیدا کرد، در حقیقت مستی و شهوت دست به دست هم داده عنان اختیار از کفش ربودند به همسر عمرو گفت مرا ببوس! عمرو نیز با کمال بیغیرتی که از آثار مشروب خواری است به همسر خود دستور داد عمار ببوسد زن هم با بیشرمی که از آثار جاهلیت است بیاوری!

ص:۱۸۹

---

۱- ۱) - مضراب نوشابه های الکلی ۶۸.

ای عماره همسر سلطان کسی نیست که فریب مانند تو فریبکار دغل را بخورد، اگر در برنامهای که تعریف میکنی صادقی، از او درخواست کن از عطری که ویژه خود نجاشی است به تو بدهد، زیرا من عطر او را میشناسم چون در دست تو ببینم گفتارت را باور خواهم کرد.

عمر در دیدار بعدی مقداری از عطر نجاشی را از همسر او گرفته با خود نزد عمروعاص آورد.

عمرو گفت: اینک من گفته تو را تصدیق میکنم و حرفت را اکنون باور مینمایم و به راستگوئی ات در این زمینه ایمان میآورم، آنگاه عماره را به این رفت و آمد در اندرون شاه و مصاحبت با همسر او تشویق کرد، تا در اولین فرصت خود را به سلطان حبشه رسانید و نمونه عطر را با بیان داستان رابطه عماره با همسر سلطان در اختیار نجاشی گذاشت.

نجاشی پس از کشف حقیقت به خاطر مهمان بودن عماره از کشتن او گذشت، ولی فرمان داد عدهای از ساحران و جادوگران دربار برای او کیفر بیندیشند، که زجرش از کشتن سنگینتر باشد.

ساحران به اجازه نجاشی با ابزار و وسائل مخصوص در آلت عماره جیوه وارد کردند، او پس از این عمل وضع روانیاش درهم ریخت و سر به بیابان گذاشت و با حیوانات وحشی انس گرفت، قریش برای یافتنش در محلی پنهان شدند، روزی با دستهای از حیوانات وحشی برای آب خوردن آمد، از مخفی گاه بیرون شده و او را دستگیر کردند ولی او بر اثر شدت اضطراب و ناله در کنار آنان جان داد. (۱)

زیانها و خطرات و خسارتهای شراب و قمار به اندازهای است که اگر همه آن مکتوب گردد مثنوی هفتاد ممن کاغذ شود آری قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ . . . .

ص:۱۹۰

---

۱- ۱) - الغدیر، ج۲، ص۱۳۶- سفینه البحار دو جلدی، ج۲، ص۲۶۱.

## تفسیر آیه ۲۲۱– ۲۲۲– ۲۲۳

### اشاره

وَ لاٰ تَنْکِحُوا اَلْمُشْرِکٰاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَهٌ مُؤْمِنَهٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَهٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لاٰ تُنْکِحُوا اَلْمُشْرِکِینَ حَتّٰی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولٰئِکَ یَدْعُونَ إِلَی اَلنّٰارِ وَ اَللّٰهُ یَدْعُوا إِلَی اَلْجَنَّهِ وَ اَلْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیٰاتِهِ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ.

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذیً فَاعْتَزِلُوا اَلنِّسٰاءَ فِی اَلْمَحِیضِ وَ لاٰ تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰی یَطْهُرْنَ فَإِذٰا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَمَرَکُمُ اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلتَّوّٰابِینَ وَ یُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِینَ.

نِسٰاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنّٰی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّکُمْ مُلاٰقُوهُ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ.

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند، قطعاً کنیز با ایمان از آزاد زن مشرک بهتر است هر چند زیبائی و جمال و موقعیت زن مشرک شما را خوش آید.

و زنان با ایمان را به نکاح مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند مسلماً برده با ایمان از آزاد مرد مشرک بهتر است، هر چند زیبائی و خوشگلی مرد مشرک شما را خوش آید.

اینان که مشرک اند نه تنها مردم بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را به سوی آتش می خوانند، و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را روشن و آشکار برای مردم بیان می نماید تا متذکر حقایق شوند.

از تو درباره ی حیض می پرسند بگو حالتی ناملایم و بیماری است، پس در زمان حیض از آمیزش با زنان کناره گیری کنید و با آنان نزدیکی ننمائید تا پاک شوند و هنگامی که با غسل پاک شدند از جائی که خدا به شما فرمان داده با آنان آمیزش کنید، یقیناً خدا کسانی را که تواب هستند و کسانی که خود را از آلودگی ها پاک می کنند دوست دارد.

زنان شما کشتزار شمایند هر زمان و هر جا که خواستید به کشتزار خود درآئید و با رعایت حقوق یکدیگر و حفظ عفت و پاکی در سایه ی زناشوئی و تولید نسلی پاک و صالح و شایسته خیر و ثوابی برای آخرت خود به دست آورید.

و از خدا پروا کنید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را بشارت بده.

### شرح و توضیح

ص:۱۹۱

آیات ۲۲۱ تا ۲۴۲ حاوی گوشه هائی از مهم ترین مسائل مربوط به زنان است از جمله: ازدواج، قاعدگی و طهارت، تمکین در برابر حقوق شوهر، طلاق و مسائل مربوط به آن، مجوز رجوع شوهر به زن پس از طلاق، وجوب پرداخت مهریه، وجوب رعایت حقوق زن در ایام طلاق، شیر دادن به فرزند، وجوب تأمین خوارک و پوشاک زن شیردهنده بر شوهر، وظیفه زن پس از مرگ شوهر و آزادی او برای ازدواج پس از عده وفات، احکام طلاق پیش از آمیزش جنسی، هزینه زندگی زن پس از مرگ شوهر، حق زن به کالا و وسائل زندگی پس از طلاق.

این فقیر لازم می داند پیش از این که عناوین رده بندی شده بالا به عرصه شرح و توضیح آید به گوشه ای از وضع زن در فرهنگ های بشری، و عظمت شخصیت زن در فرهنگ حضرت حق اشاره کنم تا ارزش خدمت وحی به زن و ارزش خدمات بی نظیر پیامبر اسلام نسبت به زنان به ویژه برای غرب زدگان و روشنفکران خودباخته و اسیر توهمات روشن شود، و نیز زنانی که بدون دلیل موجه از فرهنگ های جاهلی پیروی می کنند و با دست خود به شجره طیبه شخصیت خویش تیشه می زنند به جایگاه ملکوتی خویش پی برده به آغوش وحی و دامن پاک و رشد دهنده ی اسلام باز گردند.

### زن در فرهنگ های بشری

#### اشاره

در چند جمله دورنمائی از وضع رقت بار زن را در فرهنگ های بشری اشاره می کنم سپس مفصل آن را می آورم.

در منطقه کلده و آشور رسم چنین بود که دختران را احیانا برای شوهر دادن به بازار می بردند و به هر کس طالب آنان بود می فروختند!

در منطقه ی شبه قاره هندوستان زن وجود مستقلی به حساب نمی آمد، بلکه او را برای شوهر موجودی طفیلی و غیر مستقل و وابسته می دانستند و حیات و زندگی را پس از مرگ شوهر برای او جایز نمی دانستند، و نهایتاً روز چهلم مرگ شوهر او را در آتش انداخته می سوزاندند! و از نظر هندوها بهترین زن، زنی بود که پس از مرگ شوهر به اختیار خودش خود را در آتش بیندازد و بسوزاند! !

مصریان هر گاه آب رود نیل کم می شد دختر جوانی را آرایش می کردند و به نیل انداخته به کام غرق شدن می سپردند تا از برکت نابود شدن او رود نیل زیاد شود!

در مناطق مختلف آفریها زنان را مانند حیوانات دسته دسته به معرض فروش می گذاشتند!

در چین قدیم پای دختران را از کودکی با پارچه ای می بستند و در قالب فلزی قرار می دادند تا کوچک بماند.

برای زنان چینی ازدواج هم چون معامله بود، پدران و مادران چینی دخترانشان را به هر کس مایل بودند در مقابل گرفتن پول و جنس تقدیم می کردند.

دختران آن منطقه از دانش آموختن ممنوع بوده و پیوسته مورد کتک خوردن و اهانت از طرف پدران و شوهران بودند و به کارهای بسیار سخت و پر مشقت گمارده می شدند!

زنان در روم از ارث بردن محروم بودند و در برابر ظلم و ستمی که نسبت به و در هر زمینه انجام می گرفت حق مراجعه به دادگاه و دفاع از خویش را نداشت.

اهل روم، تنها برای مردان روح انسانی قائل بودند و عقیده داشتند که در وجود زن روح انسانی وجود ندارد. در قوانین فرانسه برای ارث بری زن شرایط سنگینی وجود داشت که نهایتاً نود درصد زنان فرانسوی امکان ارث بردن نداشتند.

ص:۱۹۳

در دولت ساسانی که بر ایران حکومت داشت بنابر قوانینی که از روزگاران پیشین وجود داشت زن به عنوان شخص قلمداد نمی شد، بلکه از او به عنوان شیء یاد می کردند و به همین خاطر صاحب هیچ حقی از حقوق انسانی نبود، بلکه او را مایملک به حساب می آوردند.

در جزائر اقیانوسیه و آفریقا و استرالیا زن در ردیف حیوانات اهلی بود، که باید به وسیله او کسب منفعت و درآمد شود.

در عربستان که جاهلیت کامل بر مردم و قبائلش حاکم بود دختر را زنده به گور می کردند تا آبرویشان نزد دیگران محفوظ باشد!

وضع زن در جوامعی که بیگانه از وحی و رسالت انبیا و فرهنگ حضرت حق بودند بسیار بسیار فاجعهآمیز و رقت بار بود، و با آنان به صورتی رفتار می شد که برای ما که به تربیت اسلامی آراسته ایم و قلبی منور از نور قرآن داریم غیر قابل باور است.

قوانین موضوعه در فرهنگ بشری بر اساس غلبه و برتری قوی بر ضعیف بود و چون اکثر جوامع چه متمدن چه غیر متمدن زن را ضعیف، دارای روح شیطانی، طفیلی و غیر مستقل می دانستند، قوانینی برای زندگی زن وضع می شد که نسبت به زن حاصلی جز ظلم و ستم، زورگوئی، محرومیت، و انواع جنایات نداشت.

## زن در استرالیا

در کشور استرالیا که کشاورزی و دامداری آبادی داشت زن به عنوان حیوان اهلی شمرده می شد که وجودش فقط برای دفع شهوت مرد و تولید نسل مناسب بود.

سابق بر این عقیده، جنس زن در آن منطقه مورد استعمال دیگری هم داشت که در بعضی نقاط بخاطر برخوردن با تمدنی دیگر منسوخ شد و آن این بود که هنگام هجوم قحطی و گرانی و کمبود مواد غذائی زن را می کشتند و می خوردند! !

ص:۱۹۴

شغل اصلی مرد جنگ و شکار بود و زن باید در بیابان گردی های شوهر با بچه های خود به انضمام وسائل مختصری به دنبال مرد حرکت کند.

در سواحل رودخانه ها زن به ماهی گیری مشغول بود و عنصر اساسی تغذیه خانواده را بدین وسیله فراهم می ساخت، ولی حق نداشت با شوهرش هم غذا شود، باید صبر می کرد تا اگر چیزی پس از سیر شدن شوهرش باقی می ماند تناول کند!

زناشوئی مردم آن نواحی جز فحشاء ممتد و پیوسته چیز دیگر نبود.

شوهر یا ارباب زن هیچ گونه عاطفه و مهر و محبتی نسبت به زن در قلب خود احساس نمی کرد، زن در نظر او شیء و شیء بسیار کم بهائی بود.

کشیش معروف سالوادو در کتابش موسوم به خاطرات استرالیا می نویسد: یک روز غروب صدای هیاهو و جنجال شدیدی شنیده شد، زن ها فریادهای هول انگیزی می کردند، بر اثر صدا دویدم، هشت نفر زن کنار اجاق در مطبخ یکدیگر را به شدت هر چه تمام تر با چماق های سنگین می زدند، نصایح و میانجی گری من در برابر این حیوانات درنده سودمند نیفتاد، ناگریز با عصای آهنین خود چند ضربت بر کتف و شانه ی دو نفری که از همه شریرتر بودند زده بالاخره آنها را از هم جدا ساختم، و به جدالی که موجب شکستن چندین سرو خرد شدن چندین کتف شده بود خاتمه دادم!

خون به هر طرف جاری بود، لطف داستان اینجاست که شوهران زنان کنار مطبخ با نهایت خون سردی و بی اعتنائی نشسته و بر این منازعه خونین می خندیدند!

من با کمال تعجب از آنان پرسیدم که چگونه نشسته اید و می بینید زنانتان نزدیک است یکدیگر را بکشند؟ جواب دادند انتظار داری در جدال مشتی زن

مداخله کنیم، گفتم اگر یکی از آنان در این میانه کشته شود چه خواهید کرد؟ با خنده مسخره آمیزی جواب دادند: چیزی نیست اگر یکی بمیرد هزاران زن دیگر برای ما هست!

در استرالیای گذشته معمولا پس از مرگ شوهر، زن پس از انقضای عدّه ی سه روزه ملک برادر شوهر می شد.

نکته ی قابل توجه این که زنان استرالیائی کمتر به مرگ طبیعی می مردند، عموماً پیش از رسیدن اجل هنگامی که زن مریض می شد با بی توجهی مرگ او را تسریع می کردند، گاهی هم بدون مقدمات بیماری او را خفه می کردند زیرا عقیده داشتند اگر زیاد عمر کند و به پیری برسد مقدار زیادی از مواد غذائی را خواهد خورد! !

## زن در آفریقا

در بیشتر نقاط آفریقا ساختن ساختمان و عمارت، بافتن حصیر و فرش، شخم زدن زمین، کاشت و آبیاری شغل زنان است و مردان حاضر نیستند کمترین کمکی به زنان بنمایند، در برخی نقاط آفریقا حتی شغل سلمانی و جراحی و باربری نیز ویژه ی زنان است. مردها فقط خیاطی و رخت شوئی و گاهی آهنگری را به خود اختصاص می دهند.

عموماً مشاغل اختصاصی مردان جزو مکاسب شریف و آبرومند شمرده می شود، مثلًا در آفریقای جنوبی آهنگری از مشاغل محترم محسوب است و آهنگر را طبیب آهن می خوانند، آهنگری فن صنعتی و علمی است و گاهی برای شاغلش حقوق سیاسی ایجاد می کند، در آفریقای مرکزی مثل اقیانوسیه زن از غذا خوردن با شوهر ممنوع است، فرزندان مطلقا گوش به مادر نمی کنند، پدر خانواده روی کوچک ترین بهانه همسر خود را به اندازه ای میزند که مشرف به مرگ می شود!

ص:۱۹۶

عجیب تر این که این فرهنگ ظالمانه را به گونه ای باور زن داده اند که زن نگون بخت این وضعیت را برای خود عادلانه می داند به صورتی که مطلقاً از این سرنوشت شکوه و گله ای ندارد!

در نقاط به اصطلاح متمدن آفریقا روزگار زن کمتر از سایر طوایف سیاه نیست، در سنگامبی و دارفور که اولی در آفریقای غربی و دومی در سودان است زن باید رکاب شوهر را موقع سوار شدن بگیرد، اغلب سیاحان زن های این سرزمین را دیده اند که آذوقه و محمولات سنگین را به دوش گرفته، پیاده دنبال شوهر و اربابش که بر الاغ سوار است راه پیمائی می کنند. در برابر این زحمات طاقت فرسا شوهرانشان آنان را به قیمت کم در برابر پول یا هدیه به بیگانگان می فروشند!

## زن در شمال آمریکا

در قبائل نواحی منجمده شمال آمریکا مثل طائفه «فوئژی ها» در تمام فصول سال و حتی زمستان طاقت فرسا زن بی نوا چه برای صید ماهی و چه برای خارج کردن آب از قایق های ماهی گیری باید داخل آب شوند. ساختن کلبه های مخصوص یخی و پارو زدن قایق ها از مشاغل اختصاصی زنان است، حتی زنان آبستن یا شیرده نیز از این مشقت ها معاف نیستند!

زن شیرده باید در موقع کار، نوزاد شیرخوارش را در پوستی پیچیده به پشت خود حمل نماید، مردان بیش از چند ساعت کار آن هم شکار کردن در طول هفته ندارند، بقیه اوقات بیکاری را به تفریح و تفنن می گذرانند.

به عوض این خدمات و بیگاری ها در ایام قحطی و کمبود آذوقه زنان پیر را که دیگر کارآمد نیستند را خفه کرده می خورند!

طرز خفه کردن این است که سر زن را در حفره ای که از دود زغال و هیزم پر شده نگاه می دارند تا خفه شود! !

ص:۱۹۷

در اکثر قبائلی که ذکر شد خانواده ها از ترس دستبرد و شبیخون یکدیگر که امری رائج در میان آنان است، باید شب ها به وسیله پاسداری، خود را از خطر حمله و هجوم دشمن حفظ کنند، انجام این کار مهم هم به عهده ی زنانی است که تمام روز را به کارهای سنگین و اعمال طاقت فرسا گرفتار بوده اند، مردان به راحتی می خوابند، زنان خانواده باید آتشی روشن کرده کنار آتش تا صبح پاس بدهند.

## زن در آسیا

در اقوام نسبتاً متمدن آسیائی نیز وضع زنان وضع خوبی نیست مثلاً در تبت و چین گرچه زنان حکم حیوان بارکش را ندارند، ولی مادام العمر از لحاظ اختیارات اجتماعی صغیر و تحت قیمومیت پدر یا شوهر می مانند.

تا چند سال قبل و هنوز هم در بعضی از نقاط چین ازدواج یکی از مظاهر ساده خرید و فروش بود.

در چین زن حق غذا خوردن با شوهر یا پسرانش را ندارد، زن بر سر میز طعام حکم چوب خشک را دارد زیرا بدون حرکت و خاموش نشسته فقط باید پیپ شوهر خود را روشن کند، وامانده غذای افراد ذکور خانواده غذای او را تشکیل می دهد.

دختران معمولا ارث نمی برند، به جای میراث فقط مختصر جهیزیه ای موقع عروسی به آنان داده می شود.

## زن در هند و چین

در منطقه ی هند و چین و بیرمانی شهادت زن بی تأثیر است، زنان محضر محکمه را با وجود غیر طاهر و ناپاک خود نباید بیالایند، در موارد خاص هم که شهادت زن مؤثر و قابل قبول است، زنان باید فقط درب محکمه ایستاده ادای شهادت کنند.

شوهران بیرمـانی حق دارنـد زنـان خود را به خارجی قرض دهنـد، در موردی که شوهر یا پـدر مقروض باشـد دعوا بر علیه زن اقامه می شود و ممکن است طلبکار به جای پول از زن یا دختر بدهکار استفاده نماید.

## زن در هندوستان

در هندوسـتان زن هنـدو پیش از شوهر رفتن تابع پـدر، و ایام شوهر داشـتن مطیع شوهر و در بیوه گی تابع پسـر خود است، اگر پسر نـداشت تـابع خویشـان پـدری و اگر آنـان هم نبودنـد مطیع پادشـاه عصـر است، اشخاصـی که ذکر شدنـد برای زن حکم خداونـد را دارنـد. در هنـد شوهر، زن خود را به نام خـدمتکار و کنیز نامیده به عکس زن باید او را آقا، ارباب، عالی جناب، و گاهی خداوندگار خطاب کند، در هر صورت برای زن بردن اسم شوهر ممنوع است!

برای زنان داشـتن سواد ممنوع است، زنان هنـد زمان قاعـدگی خود و لباس و آنچه را لمس می کننـد نجس قلمداد می شوند، باید در گوشه انزوا بمانند تا دوران مسـئله ی سر آید، نکته قابل توجه این که نظیر این توهم در اروپای متمدن نیز وجود دارد، برخی از ملوانان معتقدند هنگامی که در کشتی در نزدیکی ملوان زن حائضـی باشد، قطب نما طوری که باید صحیح کار نمی کند! !

## موجود ضعیف

پیش از این دوره که البته هنوز وضع زن به ویژه در اروپا و آمریکا رضایت بخش نیست و در بعضی مناطق آسیائی هنوز به زن ستم می شود، زن به عنوان موجود ضـعیف شـناخته می شد و می گفتند و بلکه بر این باور بودند که زن موجود ضـعیفی است که از تمام جهات نسبت به مرد تابع و مطیع و در برابر

نیروی جسم و عقل او زبون و ضعیف است و مطلقا حق مداخله در امور اجتماعی را ندارد، بیرون چهار دیوار خانه برای او شخصیتی نیست.

مالکیت و اختیارات مالکانه او تا حدی است که مرد صلاح ببیند و اجازه دهد، در مواریث برای او حقی نیست، عبادتش اگر عبادت کند یا بگذارند عبادت نماید ارزش عبادت مرد را ندارد زیرا ضعیف العقل و بوالهوس است، خروج از محیط خانه برای او ممنوع است.

از نظر حقوقی و قضائی لیاقت این که با پدر و پسر خود انتساب رسمی داشته باشد ندارد، فقط چون با آنان هم خون است نسبت طبیعی دارد.

دختر چون به مرد اجنبی شوهر خواهد کرد نمی تواند حافظ نسب خانواده پدری خود باشد، و چون بقای خانواده ها هدف سازمان های اجتماعی این دوره بوده و این منظور جز با وجود فرزندان ذکور تأمین نمی شود ارزش پسر و دختر و مرد و زن به هیچ وجه با یکدیگر قابل قیاس نیست.

میان زن و مرد از لحاظ فنا و خلود روح تفاوت قائل هستند، در مجامع عیسوی مذهب اسپانیا و ایتالیا یعنی کاتولیک ها در چگونگی سنخیت روح زن بحث و بالاخره پس از مدتی گفتگو و تنقیح سخن چنین نتیجه می گیرند که بین تمام زنان فقط حضرت مریم انسان و دارای روح خالد است، بقیه زنان برزخ میان انسان و حیوان اند! !

پیش از این دوره کنونی بعضی اقوام معتقد بودند که زن دارای روح خالدی نیست و بنابراین حکم می کردند که نباید پس از وفات شوهرش زنده بماند و اگر هم ماند نباید پس از شوهر از دست رفته اش شوهر کند.

اعتقاد برخی از طوائف این بود که زن شریف زنی است که در مرگ شوهر خودکشی نماید، یا حاضر شود او را زنده زنده با جسد شوهر متوفایش بسوزانند،

این سوختن نه از لحاظ عاطفه و شدت علاقه زن به شوهر است، بلکه از نظر تبعیت و طفیلی بودن است که زن باید خود را با جسد شوهر یک جا بسوزاند اگر عاطفه و عشق در این امر دخالتی داشت بایستی از طرف شوهر هم در موقع مرگ زن نظیر این عواطف اظهار می شد.

زن در این دوره خادم مرد شمرده می شود، شدت و ضعف عنوان خدمت کاری تابع مقتضیات محیط و میزان تعلیمات اقوام و ملت ها بوده است.

## شئ مملوک

دوره های بسیاری بر زنان مظلوم در تاریخ حیات گذشت که زن ابزار التذادی برای مرد بیش نبوده و وسیله ای بوده که در برابر تجاوز و دست درازی مرد نمی توانسته از خود دفاع کند، چون مرد هم به خاطر دور بودنش از تعالیم انبیا جز سیر کردن شکم و ارضاء شهوت جنسی اندیشه ای نداشته است.

مردی که از همه قوی تر بود هر چند نفر زنی را که میل داشت در اختیار خود نگاه می داشت، چون برای زن روح و فکر و احساساتی نظیر آنچه مرد دارد قائل نبودند.

زن حق نداشت خود را همسر مرد فرض کرده نسبت به معاشقه او با زنان دیگر حسد ورزی کند، چون زن ملک و شئ متعلق به مرد بود، کسی حق نداشت به مالکیت او لطمه وارد سازد، زن هم نمی توانست بدون اجازه و رضای مالک خود به دیگری تسلیم شود.

مرد می توانست هر گونه تصرفی که در سایر اموالش می کرد در این شئ هم بنماید، حق داشت او را قرض یا اجاره دهد! !

حق داشت او را به دیگری بخشد یا بفروشد، اخراج کند یا بکشد و نیز می توانست اجازه دهد مردان دیگری در استمتاع از این ملک با او شریک شوند،

چون دختر هم در مقابل پـدر همین موقعیت را داشت پدر گرچه زورمند بود لازم نمی دید از تجاوزات مردان به دخترش دفاع کند! !

## زن در آمریکا و اروپای امروز

مـن از وضـع آن روزگـاران که اکـثر مردم از دانش و تمـدن عـاری بودنـد تعجب نمی کنم، تعجبم از وضـع زن در آمریکـا و اروپـای امروز است، که جز کالاـی شـهوت مردان نیسـتند، و عکس های نیمه عریانشان وسـیله فروش اجناس است، و از طریق زشت ترین فیلم های سینمائی و ماهواره ای و اینترنتی و مجلات که اکثر ستاره ها و هنرپیشه هایش زنان جوان زیباروی هستند جیب مردان بی غیرت و کـثیف تر از خـوک پر می شود، و بـاز هم عربـده می کشـند که مـا بـا آزاد کردن زن او را به حقوش رسانده و هم دوش مردان قرار داده ایم.

بعضی از مردان آمریکا و اروپای امروز پا را از وحشیان دوره های پیش فراتر گذاشته در کمال بی شرمی و بی حیائی به پسران و دختران خود تجاوز می کننـد و از دختران خود بچه دار می شوند و ابداً در این زمینه حیا و شـرمی برای آنان نیست، هر روز اخبـار چنین جنایـات هولنـاکی روی سایت های خبری جهان منعکس است، و بایـد گفت بی شـرمانه تر از این جنایات جنایتی نیست که مرتکب شوند.

نظام خانواده را در غرب از هم گسـیخته اند، مرد هر لحظه همسرش را نخواهد او را با چند فرزند رها می کند و دنبال معشوقی خیابـانی می رود، زن هر گـاه از شوهر خوشـش نیایـد او را رهـا کرده دنبال مردی خیابانی می رود، از این برتر این که مراسـم عقد و ازدواج برابر با دین خودشان کهنه شده، و هر دو طرف بخاطر فرار از مسئولیت و گرفتار نشدن به قانون دادگاه ها بدون عقـد و شـرایط لازم تشـکیل خانواده می دهنـد و پس از پس انداختن چند حرام زاده یکدیگر را رها کرده دنبال کس دیگری می روند.

ص:۲۰۲

اغلب شناسـنامه هـای فرزنـدان در غرب به نـام مـادر است زیرا مـادر، شوهر معینی نداشـته و هر از گاهی بنا به میل خودش در آغوش کسی بوده است.

از عجائب است که اینان به اسلام و مقرارت سعادتبخش آن جاهلانه و بدون مطالعه ایراد دارند!

شخصـیت زن در غرب در این روزگار به کلی نابود شـده و ارزش های وجودی او را بر باد داده اند و زندگی کثیف و ننگینی را بر او تحمیل کرده و به باور او داده اند که زندگی خوب و صحیح و میزان با تمدن همین است:

غرب زن را البته بـا بـدن نیمه عریـان و بـا پوشـش های جلف و با آرایش های غلیظ به صورتی که بتوانـد شـهوات حیوانی هر بیننـده را تحریـک کنـد به تمـام مراکز اعم از فروشـگاه هـا، سوپرهـا، ادارات، پارک ها، دانشـگاه ها، مـدارس، کوچه و بازار، مجالس مختلط، دفاتر تجاری، لانه های جاسوسـی، سـینماها، تأترها، تماشاخانه ها و. . . . کشانید و غیرت و حمیت و کرامت و شرف را بـه وسـیله آنـان در اکـثر مردان نـابود کرد، و از مردان حیوانـاتی هر لحظه گرسـنه شـهوت جنسـی و متقلب و فتنه گر ساخت!!

عجب است که اینان این زندگی غرق در کثافت و آلودگی را زندگی می دانند، و تابعان شـرقی جاهل آنان هم روش آنان را تمدن می نامند، و زندگی غیر آن را ارتجاعی و امّلی و قدیمی مسلک قلمداد می نمایند.

قرآن درباره زندگی ننگین اینان و تابعان جاهلشان می فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمٰالاً اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً: (۱)



---

۱- ۱) - کهف ۱۰۳- ۱۰۴.

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ آنان کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا هدر رفته و بی نتیجه مانده، در حالی که خود می پندارند خوب عمل می کنند.

حکیمی فقیه که به اوضاع این زمان یعنی زمان نوشتن این تفسیر آشنا بود و تفسیری بر برخی از آیات سوره نور داشت می نویسد:

به عقیده من بدبخت ترین جامعه ها و ملل آنانی هستند که راه راست یعنی راهی که مشفق ترین دوستان «یعنی خدا و انبیا و امامان و عالمان ربانی» برای معرفی کرده اند نرود و بدون تأمل و فکر دنبال مکتب های مادی و اختلافات گشته تا این که خود را وسیله بازی به دست یک عده از مغرضین قرار دهد، و مغرضین بقدری اراجیف و امور اختلافی بی سروته برایش بخوانند تا کاملاً سر کلاف حقیقت از دست آنان رفته و راهی که به این روشنی است نبینند و نهایتاً دچار سردرگمی کردند و روز به روز بر بیچارگی خود و دور شدن از حقیقت بیفزایند تا کار به جائی رسد که یک دسته از مردمان عوام و عوام فریب به نام تجدد و عدم ارتجاع آنان را به ما قبل تاریخ برگردانده توحش روزگار اول را از سر گیرند، و جاهلانه و بدون آگاهی بر همین راه راست که بهترین وسله سعادت ملی و فردی و اجتماعی و دنیائی و آخرتی است ایراد کنند و بلکه منکر شوند و اظهار عقاید بی پایه و بیجا نمایند.

این خود درجه کامل انحطاط بشر است و ضعف روحی او را می رساند.

آه که بشر بیچاره چقدر مبتلا به ضعف و ناتوانی عقل است، و پناه به خدا که جهل محض بر او حکومت کند و از روشنائی عقل و استفاده از آن نیز محروم بماند؟ !

ص:۲۰۴

چنین بشری چه ستم ها که به خود نمی کند و چه بیچارگی ها که بر سر خود نمی آورد؟ ! ! (۱)

## زن در عربستان

فرهنگ حاکم بر مردم روزگار جاهلیت فرهنگ دخترکشی بود، ظاهراً اولین قبیله ای که به ارتکاب این جرم مبادرت ورزید قبیله بنی تمیم بود.

نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی از سال ها بر این قبیله خشم گرفت برادر خود دیان بن منذر را به سرکوبی آنان فرستاد، و سپاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران قبیله بنی تمیم را به اسارت گرفت، چندی بعد سران و اشراف قبیله به عذرخواهی نزد نعمان آمده از او درخواست رحم و نرمی کرد، نعمان بر آنان ترحم کرد و مقرر نمود هر زن اسیری که میل دارد به شوهر یا پدرش مسترد شود، وهر زنی خواست بماند مختار باشد.

عده ای از زنان ماندن را ترجیح دادند از جمله دختر قیس بن عاصم که عمر بن شمر را که او را اسیر کرده بود به شوهری قبول و میل کرد با او بماند، قیس از این اهانت به شدت خشمگین شده نذر کرد که از آن به بعد دختران خود را زنده به گور کند، دیگران هم به او اقتدا کردند.

در برخی از قبائل عرب دختران تازه به دنیا آمده را سر می بریدند، بعضی ها کودک را از بالای قله کوه به پائین پرتاب می کردند، بعضی دیگر دختر را در آب غرق می نمودند! !

ص:۲۰۵

---

۱- ۱) - تفسیر سوره نور ۴.

اوهـام و خرافات عجیب و غریب در ایجاد این وضع رقت بار بی تأثیر نبوده، تربیت و پرورش یک دختر جوان و تسـلیم نمودن او به مرد اجنبی به نام شوهر در نظر اعراب، با حیثیت و با شرف و شجاعت مرد و خانواده او منافات داشت.

در عربستان به ولادت دختر تطیر می زدند، دختر پیدا کردن را شوم می دانستند، بیچاره زنی که دختر می زائید! !

معمولا ولادت دختر را از دوستان و آشنایان پنهان می داشتند، گوئی خانواده دختر گناه بزرگی مرتکب شده اند.

مردی که خبر ولادت دخترش را می شـنید خشـمگین می شـد، هنوز در اقوامی که تربیت کافی ندارنـد و دختران مانند پسـران ارزش واقعی خود را در خـانواده و اجتمـاع به دست نیـاورده انـد، و از این نظر هنوز بر دوش پـدر و مادر بار سـنگینی هسـتند، ولادت دختر برای خانواده خوش آیند نیست.

وَ إِذٰا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوٰارىٰ مِنَ اَلْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي اَلتُّرٰابِ أَلاٰ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ: (۵۹) (۱)

چون یکی از آنان را به ولادت دختر مژده دهند از شدت خشم چهره اش سـیاه گردد و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!

به سـبب مژده بـدی که به او داده انـد از قوم و قبیله اش در جـائی که او را نبیننـد پنهـان می شود و نسـبت به این پیش آمـد در انـدیشه ای سـخت فرو می رود که آیـا آن دختر را بـا خواری نگهـدارد یا به زور زنـده به گورش کنـد، آگاه باشـید نسـبت به دختران بد داوری می کنند.

نتیجه ای که در عربسـتان جاهلی از کشتن دختران گرفته شد این بود که بتدریج زن کمیاب و هر سه چهار مرد بایستی به یک زن قناعت می کردند! !



---

۱- ۱) - نحل۵۸- ۵۹.

این زناشوئی وقیح و شرم آور را زواج ضمد می خواندند، زن پس از وضع حمل می بایست شوهران خود را جمع کرده پدری میان آنان برای طفل خود پیدا می کرد، مولود به هر یک شباهت بیشتر داشت او پدرش می شد.

پیداست حیثیت و منزلتی که در این طرز زناشوئی برای زن می توان قائل شد چیست و تا چه اندازه است؟ و فرزندی که از این طرز ازدواج به عمل می آمد و در دامان چنین مادری تربیت می شد و از خون و شیر چنین زنی تغذیه می کرد دارای چه اخلاق و روحیه ای بود و در میان جامعه چه قیمتی داشت! !

برعکس پس از ظهور اسلام تعداد زنان زیاد شد به حدی که اسلام ناچار شد برای رعایت حقوق همه جانبه زن و پاسخ گوئی به احساسات و عواطفشان و ارضاء غرائزشان از طریق معقول و مشروع تعدد زوجات را همراه با شرایط خاص از جمله رعایت عدالت میان زنان تصویب کند که این موضوع بحث مستدل و استوار و قانعکنندهای را می طلبد که اگر عمرم باقی باشد در اوائل سوره ی نساء به آن اشاره خواهم کرد.

در خصوص طلاق هم بدبختی زن در عربستان کمتر از ازدواج نبود، مردی که زنش را به میل و اراده خود و بدون هیچ گونه موجب و منطق طلاق می داد و این طلاق هم طلاق ظالمانه ای بود حق داشت تا مدت مدیدی به او رجوع کند و باز طلاق دهد و هیچ گونه حدی برای دفعات رجوع نبود، گوئی زن مانند گوئی در مقابل چوگان تسلیم بود.

اسلام دفعات رجوع را به دو مرتبه محدود کرد:

اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ: (۱)

ص:۲۰۷

---

۱- ۱) - بقره ۲۲۹.

طلاـق رجعی کـه برای شـوهر در آن حـق رجـوع و بـازگشت به همسـر است دو بـار است، شـوهر در هر مرتبه از رجـوع بـاید همسرش را به طور شایسته و متعارف نگه دارد یا بر ترک رجوع، او را به نیکی و خوبی رها نماید.

## ازدواج در ملل مختلف

### اشاره

اقوام و مللی که به خاطر جدائی از انبیا و بیگانه بودن با دین حق از خواسـته های بی مهار خود پیروی می کردند، و تابع قوانین من درآوردی خویش بودنـد، و یا اربابان زر و زور و تزویر هوای نفسانی خود را بر آنان تحمیل می کردند دارای ازدواج های مختلف و گوناگونی بودند که این ازدواج ها جز شکسـتن بنای شخصیت زن و لگدمال کردن هویت او، و نابود نمودن حقوق انسـانی اش ثمره ای نـداشت و انسـان بـا غیرت و بـا کرامت از این گونه ازدواج هـا که هنوز هم در بعضـی از ملت ها حتی در غرب وجود دارد با همه وجود غرق شـگفتی و حیرت می شود، من به نوشـتن وضع زن در همه جوانب حیاتش در میان ملل به این تفصـیل خود را ناچار می بینم، زیرا برای نشان دادن خدمت عظیمی که پیامبر اسـلام به جنس زن داشت و او را در سایه ی قرآن به شخصـیت و کرامت و حقوقش بازگرداند که در سـطور بعد مفصل آن را در ضـمن توضـیح آیات مورد بحث خواهم آورد راهی جز این نـدارم زیرا به صورت دیگر نمی توانم حقـایق قرآن و واقعیات رسالت پیامبر را بیان کنم، و از این که بیشتر تفاسـیر قرآن به سادگی از این مسـئله گذشـته انـد و فقط به تفسـیر آیات مربوط به زن بدون نگارش وضع زن در جوامع دیگر بسنده کرده ام گله مندم.

### ۱– ازدواج خارجی

بعضـی از ملل گذشته مثل هندوها و چینی ها و بسیاری از قبائل در همین عصر معتقد بودند و هستند که نباید با زنان خانواده و قوم و قبیله خود ازدواج کرد، بلکه باید زن و شوهر از دو ریشه ی جداگانه باشند، شدت و ضعف این عقیده زیاد است، بعضی از اقوام به عـدم ازدواج با محارم و اقربا تا درجه شـشم قناعت کرده انـد و برخی دیگر مطلقا ازدواج با زنان قوم و خویش خود را صحیح نمی دانند.

ازدواج خارجی بر سه نوع است:

۱- خواستگاری عادی از طرف کسان داماد و قبول خاندان عروس در برابر پول یا هدیه ای که داماد برای انتقال زن از خانواده ی پدری به خانواده می دهد.

۲- خواسـتگاری که معمولاًـ با مخالفت کسان زن و اسـتنکاف شـخص او مواجه شـده، لکن این اسـتنکاف و مخالفت تصـنعی است و در این موقعیت است که دامـاد به کمک دوسـتانش علی رغم تظاهر خانواده زن موفق می شود عروس را ربوده با خود ببرد.

۳- اسیر کردن زن و پنهانی ربودن او علی رغم خواسته اش و از آن بدتر انجام این اسارت بدون اطلاع خانواده ی زن!

دو بخش اول در ازدواج داخلی وجود دارد، ولی بخش سوم منحصر به اقوامی است که مقیدند با زنان قبیله خود وصلت نکنند می توان گفت چون ازدواج را عبارت از اسـیر کردن زن می دانند، و سزاوار نیست مرد نسبت به زمان قبیله خود چنین تعدی و ستمی روا دارد به ناچار از قبیله اجنبی زن می گیرند.

در استرالیا که از سابق جزء کشورهای متمـدن بوده و تاسـمانی تا چندی قبل طرز زناشوئی این بوده که مرد در اطراف خانواده زن کمین می کرد، همین که زنی را تنها و دور از کسانش می دید به او حمله کرده با چماق ضربت سختی به او

زده وی را بیهوش می کرد و سپس گیسوانش را گرفته کشان کشان نزدیک قبیله ی خود می آورد، بعد از یکی دو ساعت او را رها می کرد تا به حال عادی باز گردد، پس از بهبودی به او تکلیف می کرده که دنبال او به خانه اش بیاید و زن او باشد، پس از ربوده شدن زن مردان دو طرف با هم کنار می آمدند بدین ترتیب که روز معینی بزرگان دو طایفه در محل معینی جمع شده جوانان طایفه عروس با تیر و کمان به داماد تیراندازی می کردند در حالی که داماد سپری جلوی خود می گرفت، البته تیراندازان هم رعایت می کردند تیر به داماد اصابت نکند، پس از چند دقیقه جنگ پایان می یافت و صلح برقرار می شد.

در این موقع داماد از کسان عروس مهمانی می کرد، و اغلب برای تحقق صلح پس از اتمام مهمانی عروس و داماد را به درختی بسته یک دندان انیاب از هر دو طرف می شکستند! پس از آن زن ربوده شده همسر مشروع آن مرد می شد و مرد هر معامله ای می خواست می توانست با او داشته باشد، این عمل تا جائی در استرالیا رایج و اهالی به آن مأنوس بودند که کودکان در بازی های خود آن را تمرین می کردند.

این طرز زناشوئی و ازدواج و انجام این تشریفات و مقدمات کار آسانی نبوده، به این خاطر جوانان استرالیائی اغلب عزب مانده از زن گرفتن چشم می پوشیدند، با به وسیله اختلاط مردان با زنان رفع حاجت می نمودند یا با دادن مبلغ مختصری زنان رفقا و دوستان خود را برای مدت معینی اجاره می کردند!

در این گونه ملل ازدواج معمولاً دفع شهوات و توالد نبوده بلکه زن گرفتن یک مرد عبارت بود از اسیر کردن و تصرف حیوان بارکشی که برای هیزم جمع کردن، بارکشی کردن، آب کشی، و سایر مشقت های زندگی به کار می رفت.

ص:۲۱۰

در ضـمن شوهر اگر میل می کرد برای التذاذ هم مورد اسـتعمال پید می نمود، وگرنه برای برای رفع شـهوت بدون این که اسم زناشوئی بر آن اطلاق شود دختران و پسـران خانواده ها چه آشـنا چه بیگانه با یکـدیگر محشور و مخلوط بودنـد، برنامه ای که هم اکنون در میان غرب به طور شبانه روز رواج کامل دارد.

در میـان این ملت هـای مورد بحث دختران از سن ده سالگی مجاز می شدنـد که با پسـران چهارده ساله معاشـرت کننـد، حتی گـاهی پـدر و مـادر جشن گرفته به دخـتران خود اجـازه آزادی می دادنـد و شب هـا را دختران مجبور بودنـد از مهمانـان قبیله پذیرائی کنند، و چون منظور از ازدواج کار کردن زن بود، کمتر زنانی را که سی سال تمام نداشتند اسیر می کردند.

چون اختلاـط به خودی خود موجب عقیم کردن زن و از بین بردن نسـل می شـد، و دختر کُشـی هم میان بعضـی از اقوام رایج بود طبعا عده زنان کم می شد و به این خاطر میل به اختلاط و ازدواج خارجی رواج پیدا می کرد.

رؤسا و اغنیا این گونه جوامع چند صد زن در اختیار خود داشـتند که سه چهار نفرشان عنوان زن مشـروع و اختصاص به شوهر داشـتند، بقیه را رئیس برای تسلیم به سواران و نوکران خود اختصاص می داد تا به این وسیله آنان را تشجیع و حس وفاداری و خدمت را در ایشان تقویت نماید! !

ارث مختص به پسـرهای زنان مشـروع بوده، و زنان مشروع نسبت به شوهر خود وظیفه دیگری نیز داشتند که در این روزگار با کمال تأسف هنوز در بعضـی مناطق رائج و شایع است از جمله: در جزیزه ویتی زن باید ابتدای عروسـی دختربچه زیبائی را بین قبیله جسـتجو کرده به دختری خود بپـذیرد و او را تربیت نمایـد. پس از بلوغ به سن معینی در حـالی که زن مشـروع اربـاب هم مسن شده بایستی یک روز صبح دختر مزبور را شستشو داده، معطر کرده، او را همراه

برداشته وارد اطاق شوهر شده دختر را به شوهر تسلیم نماید و خود آهسته و بی سر و صدا بازگردد! !

## ۲- ازدواج داخلی

به عکس آنچه در بخش ازدواج خارجی ذکر شد، بعضی اقوام و ملل چه متمدن و چه غیر متمدن مقیدند ازدواج بین خویشان نزدیک یا دور افراد یک خانواده و لا اقل میان افراد یک قبیله صورت بگیرد.

در ملل متمدن مثل ایران و مصر قدیم منطق این نظریه حفظ پاکی و اصالت خون بوده است.

ایرانیان قدیم حفظ انساب و پاکیزگی خون خانواده ها را از اهم واجبات می دانستند و از ترس این که اختلاط خون موجب آلایش و تنزل اخلاقی نشود ازدواج با محارم را جائز می دانستند!

مصریان گذشته نیز اغلب با خواهر خود ازدواج می کردند و بیشتر ملکه های مصر افتخار می کردند که خواهر و در عین حال همسر پادشاه اند.

در پرو که جزء سرزمین های امریکای جنوبی است ازدواج داخلی امری عادی بوده، در ابتدا فقط پادشاه پرو حق داشت با خواهر خود ازدواج کند، ولی مشروط به این که خواهر از مادری غیر مادر پادشاه باشد، بعداً این گونه ازدواج با این خصوصیت به رؤساء و بزرگان هم سرایت کرد.

اهالی زلاند جدید که جنگ جوترین ساکنین اقیانوسیه اند در داخل اقوام حتی با محارم خود ازدواج می کنند، و زن را چه خانواده اش راضی باشند چه نباشند می ربایند و می دزدند سپس به همسری خود وامی دارند و این مسئله برای اثبات لیاقت و توانائی مرد است و در نظر این مردم مردی که چنین قدرت و تسلطی بر

زن نداشته باشد که او را از خانواده اش برباید مستحق زن گرفتن و تشکیل خانواده نیست!

### ۳– تعدد زوجات بدون قید و شرط

در این نوع ازدواج علل و عوامل مختلفه دخالت دارد، فزونی تعداد زنان بر مردان شرط اولیه آن است، می توان گفت در میان مردمی که شماره زنان بیش از مردان باشد منع کردن از تعدد زوجات بدون شک با تجویز ضمنی ترویج فحشاء ملازمه دارد، زیرا قطع نظر از امر معیشت طبیعتاً زن از معاشرت با مرد بی نیاز نیست و فشار غریزه هم علتی شدید برای ارتباط با مرد است، روی این حساب اغلب زنانی که بی شوهر می مانند و ایمان و ادب در آنان ضعیف است قهراً به طرف فحشاء و منکرات متمایل می شوند و از این طریق به سلامت روانی و جسمی و به مسئله ادب و تربیت و حیا و شرف بخشی از جامعه لطمه می زنند و گاهی لطمات آنان قابل جبران نخواهد بود.

اگردر اسلام برای تعدد زوجات تا چهار همسر قانون وضع شده ولی جواز آن مشروط به تمکن مادی مرد و رعایت عدالت و مروت بین زنان است و در غیر این صورت حتی ازدواج دوم هم ممنوع است.

جالب تر این که صرف احتمال این که مرد نتواند بین زنان عدالت را رعایت کند برای ممنوعیت آن کافی است.

علت استقبال زنان از این موضوع در اغلب اقوامی که با فرهنگ حق آشنا نیستند این است که چون زحمت و مشقت زندگی در آن نواحی فقط سهم زن است و زنان میل دارند برای تقسیم کار و مرارت و مشقت شریک داشته باشند، ویخ مسیحیت در تبلیغ حرمت ازدواج های متعدد در میان این اقوام نگرفت زیرا زنان به شدت به این مسئله علاقه مندند.

طبعاً هر چه تعداد زنان برای شوهرشان بیشتر باشد زحمتشان کمتر است، حتی میل دارند شوهرانشان زن جوان بگیرند، زیرا اولاًـ زنان جوان از زن اول اطاعت کرده تحت نفوذ او خواهند بود، ثانیاً هر چه جوان تر باشند بیشتر کار می کنند و به اضافه این چون از طرف شوهر محبت و علاقه مطلقا نسبت به زن اظهار نمی شود حسدورزی زنان با یکدیگر موضوعیت ندارد.

ملاحظه کردید که در تعدد زوجات در چنان اقوامی مجوزش تحمیل کار و انواع مشقت ها و امور طاقت فرسا به زن است و در یک کلمه فرهنگ ظلم و زورگوئی مجوز تعدد زوجات است.

## ۴– وحدت زوجه

این طرز ازدواج چه به صورت مشروع و منطقی اش، چه به صورت دیگر در میان همه ملل و اقوام رایج بوده و هست و امتیاز اسلام در این نوع ازدواج که برابر فرهنگ اسلام و قانون قرآن انجام می گیرد این است که برای زن و شوهر شرایطی و حقوقی قرار داده که هر دو طرف ملزم به رعایت آن هستند تا نظام خانواده بر اساس تعاون و همکاری و محبت و علاقه بر پا بماند و اگر یکی از دو طرف حق دیگری را گرچه اندک باشد رعایت نکند مرتکب معصیت شده و در صورت توبه نکردن و جلب رضایت طرفش مستحق کیفر خدای قهار خواهد بود.

## ۵– تعدد شوهران!!

در پیدایش و شیوع این طرز زناشوئی عجیب و خلاف طبیعت دو عامل مؤثر همیشه دخالت داشته است:

یکی کم بودن تعداد زنان نسبت به تعداد مردان، دیگر پستی سطح افکار و احساسات و تنزل و انحطاط فوق العاده اخلاق انسانی آن چنان مردم!

ص:۲۱۴

این دو عامل با یکدیگر بستگی و ارتباط کامل دارند، زیرا طبعاً تعداد زنان هر ملت کمتر از مردان نیست بلکه در اغلب اقوام و به احتمال قوی بنابر حکمت حق در همه اقوام آمار دقیق یا تقریبی فزونی یا سر به سر بودن تعداد زن بر مرد را نشان می دهد.

بر این اساس کمیاب شدن زن چنان که در عربستان جاهلی و دیگر اقوام بود، معلول نادانی و بی تربیتی و بی رحمی مردان می باشد، این کمیاب بودن از طریق کشتن دختران، و از راه سقط جنین و از مسیر فحشاء و اختلاط زن و مرد که خود موجب عقیم شدن زنان و قطع نسل است به وجود آمد.

با این ازدواج پلیدو ارتباط کثیف مردان با یک زن به عنوان تعدد شوهران تشخیص پدران اطفال مشکل و تنها هویت مادران مشخص است.

در قبیله آندامانیت کنار خلیج بنگال در جنوب بیرمانی زن متعلق به همه افراد خانواده است، و مقاومت زن در برابر هر یک از مردان بزرگ خانواده گناه بزرگ محسوب شده، گناهکار را به کیفر می رسانند!

در قوم نائیر در مالابار زن ها معمولا پنج الی شش شوهر دارند و می توانند تا دوازده شوهر داشته باشند! !

هر ده روزی با یک شوهر زندگی می کنند و هر یک از شوهران هم ممکن است نسبت به چندین زن نسبت شوهری داشته و هر چند روزی یا یکی از آنان باشند.

در این قبیل مردم و مخصوصاً ساکنین نواحی هیمالیا تعدد ازدواج برای زن مطلقاً شرم آور نیست و به هیچ وجه به حیثیت اجتماعی او لطمه ای نمی رساند، مثلاً در نزد نپول ها دروغ و لو دروغ کوچک و بی اهمیت فوق العاده مذموم است لکن تعدد شوهران اخلاقاً مانعی ندارد.

ص:۲۱۵

در زندگی چنین مردمی راجع به شناسائی و تقسیم اولادی که از این طرز زناشوئی به دست می آید هیچ گونه اختلافی بین پدران روی نمی دهد، ارشد اطفال متعلق به ارشد پدران است و بقیه به همین ترتیب به نسبت سن تقسیم می شوند، در عربستان جاهلی زن بایستی بین شوهران خود شبیه ترین آنها را به طفل، نامزد پدری می کرد.

گاه می شد که همگی از قبول این سمت استنکاف می ورزیدند در این صورت فرزند به نام مادر خوانده می شد.

### ۶- ازدواج ابتیاعی

در اغلب ملل متمدن دنیا از ایام قدیم تا چندی پیش و در بیشتر قبائل دور از مدنیت هم اکنون دختر حکم کالائی را داشته و دارد که پدر او را می فروشد.

در آفریقا قبیله هوتانتوها دختر را در قبال چند رأس گاو نر و ماده می فروشند، دختر هر چه جوان تر باشد قیمتش بیشتر است، زیرا در نتیجه هوای گرم دختران زود بالغ و زود پیر می شوند، چون ازدواج امری تجاری است، با رضایت طرفین هم قابل فسخ است.

در قومی معروف به قوم کافر اگر تمام قیمت دختر را بپردازند پدر دختر دیگر حق مالکیت نسبت به نواده های خود را ندارد، وگرنه نسبت به آن مبلغ از قیمت که نگرفته مالك آنان است و می تواند دختران دختر خود را بفروشد.

در طایفه سولیما زن می تواند هر وقت خواست پولی که گرفته پس داده به دیگری شوهر کند.

در گینه آفریقا علاوه بر این باید به نسبت تعداد اولادی هم که مرد زحمت تولید آن را کشیده، زن به شوهر مبلغی بابت قیمت آنان بپردازد! !

در قبائل آفریقائی که زن را می خرند، چون خرید به مفهوم واقعی خود عمل می شود، زن باید تا حدی که می تواند کار کند و چون هیچ موجب و داعی اخلاقی برای کمک مرد به زن وجود ندارد، این تعاون جز در جاهائی که دیگر زن قدرت کار نداشته باشد مورد پیدا نمی کند.

یکی از سیاهان آن منطقه به سیاح اروپائی گفته: چون زنم را خریده ام باید مانند گاو برای من کار کند.

در بعضی قبائل صحرا دختر باید با ارتکاب فحشاء قیمت خود را تحصیل و به خانواده خود بپردازد و بعداً در فروختن خودش به مردی که برای او عنوان شوهر دارد آزاد و قیمتی را هم که از مرد می گیرد خودش مالک می شود.

در پولینزی موقع شوهر کردن دختر، پدر یا پرادرش به داماد می گوید: این ملک توست و تو ارباب و مالک او هستی، اگر از او ناراضی شدی می توانی او را بفروشی، بکشی، و حتی بخوری، در مواردی که پدر خود را در معامله مغبون فرض کند تا مدت معینی می تواند دختر را پس گرفته به دیگری گران تر بفروشد.

در قبیله آشانتی های آفریقا اگر زن راز شوهر را فاش کند لب بالای او را می برند، اگر به مذاکرات شوهر با دیگران محرمانه گوش فرا دهد گوش او را قطع می کنند، اگر شوهر سه سال غایب شد زن می تواند شوهر کند ولی در صورت مراجعت شوهر، غایب، زن و بچه هائی که از زناشوئی دوم تولید شده اند متعلق به شوهر اول است!

در مذهب برهما پادشاه باید زن زانیه و همدست مجرم او را در میدان عمومی در نظر تماشاچیان به خورد سگ ها بدهد، این در صورتی است که مرد خطاکار برهمن باشد وگرنه بایستی او را برهنه کرده روی تخته آهنی که با آتش سرخ شده بخوابانند! !

ص:۲۱۷

## ۷- ازدواج میراثی

این قسم زناشوئی هم از جمله آثار حقوق مالکانه مرد بر زن بوده است، در گابون آفریقا پس از مرگ شوهر، زن یا زنانش به وارث یا ورثه قانونی می رسیدند، وارث اختیار داشته خودش از زن استفاده کند و می توانسته به اقوام دورتر متوفی انتقال دهد.

در قبیله یاریبای آفریقا نیز پسر، بیوه پدر را به ارث می برده، اگر مادر خودش بود فقط استفاده بارکشی و کار کردن از او می نمود، و اگر مادرش نبود می توانست از او به عنوان همسر بهره برداری کند.

در عربستان جاهلی وارث متوفی جامه خود را به روی زن متوفی می انداخت و با این عمل زن را مثل ترکه متوفی به ارث می برد، وارث همه گونه اختیاری نسبت به این زن داشت، اگر مادر خودش نبود می توانست او را بدون مهریه عیال خود نماید، و می توانست به دیگری شوهر دهد و از مهریه اش استفاده کند، هم چنین اختیار داشت او را از شوهر کردن ممانعت نماید.

اسلام این میراث ناروا و زناشوئی باطل و ظالمانه را لغو نمود.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا اَلنِّسٰاءَ کَرْهاً: (۱)

## ۸- ازدواج قهری و اجباری

این گونه زناشوئی هم به طوری که از تعریف آن برمی آید از آثار ضعف و زبونی زن نسبت به مرد نشأت می گرفت، این ازدواج اعم از این بود که به صورت فروش یا اسارت دختر یا صورت های دیگر باشد.

بی نوائی و ناچیزی دختران و نادیده گرفتن حقوق انسانی آنان در قرون متمادی تا کنون آنان را مجبور می کرد در انتخاب شوهر از رأی پدر یا ولی خود متابعت



---

۱- ۱) - نساء ۱۹.

کرده و حتی بر خلاف میل و نظر خودش تسلیم شود، مظاهر مختلفه این اجبار و اضطرار در همه اعصار و عصر کنونی دیده می شود.

اغلب اتفاق می افتادکه ارباب ازدواج با شوهری را که خود دختر و خانواده او در نظر گرفته بودند تصویب نمی نمود و زن را مجبور می کرد به مرد به خصوصی که مورد نظر ارباب بود شوهر کند، و این تحمیل ظالمانه را بپذیرد.

در مذهب تحریف شده یهود و اغلب قبائل آفریقا و آمریکا و آسیا و اقیانوسیه یک نوع ازدواج اجباری به نام لویرا وجود داشته و دارد، به این ترتیب که مرد به ناچار باید بیوه برادر متوفای خود را به زنی بگیرد، چه متاهل باشد چه مجرد، تناسب سن در این زناشوئی نباید به عنوان هیچ رعایت شود، تمایل زن و مرد هم در این گونه ازدواج نباید مداخله داشته باشد!

یکی از جهانگردان فرانسوی می نویسد، بر اثر مطالعه ام در وضع زنان چین به این نتیجه رسیدم که دختران چینی در مسئله ازدواج حتی فرض هم نمی توانند بکنند که در این معامله نظرشان پرسیده شود، و رأیشان مورد توجه قرار گیرد.

### ۹- ازدواج رسمی

در اعصار گذشته به صورتی اندک و ناچیز و در این عصر تقریباً در میان همه ملل چون امر ازدواج اساس و پایه تشکیل خانواده ها و ریشه سازمان اجتماعی هر کشوری است، موضوع زناشوئی و ازدواج مسئله ای رسمی تلقی شده و کیفیت آن تحت نظارت و مراقبت قانون قرار گرفته است، ولی با کمال تأسف در برخی از کشورها به صورت افراط قانون را در جهت حفظ حقوق زن قرار داده اند و همین افراط در حمایت سبب شده که بنیاد ازدواج متزلزل شود و در پاره ای از کشورها و در همه غرب اکثر جوانان تمایل به ازدواج نداشته باشند و برای ارضاء غرائز خود بدون عقد رسمی با زنی به عنوان همسر خویش زندگی

کنند و هر وقت از او سیر شدند او را که نمی تواند به خاطر سند رسمی ازدواج، و ثبت نبودن مسئله در هیچ دفتر رسمی مورد حمایت قانون قرار بگیرد رها کند!

## ۱۰- ازدواج خصوصی

در بیشتر نقاط جهان به خصوص طوایف و قبائلی که آزاد از قانون یا فراری از مقررات زندگی می کنند زناشوئی امری خصوصی و فردی است که دولت یا جامعه به آن نظری و حساسیتی ندارند، اگر هم داشته باشند رسوم و عادات مانع از آن است لذا به طور اغلب در این نوع ازدواج قوانین خاصی و کنترلی وجود ندارد، و برای کیفیت آن مقررات خاصی وضع نشده است.

هر کس بر طبق مشتهیات و تمکن خود به شکل خاصی زن می گیرد، و طرز رفتار با زن بسته به حیثیت و تربیت خانوادگی طرفین و عواطف و احساسات مرد است. ولی انواع ناروائی ها مبتذل و بی آبروئی که در منطقه آفریقا و اقیانوسیه در امر ازدواج خصوصی رایج بوده، مثل قرض و اجاره دادن زن و غیر آن نتیجه بی توجهی کامل دولت و جامعه و آزادی در هوس رانی است.

## ۱۱- ازدواج تولیدی

در این شکل ازدواج آنچه فقط مورد نظر شوهر است، صرفاً تولید نسل و ایجاد اولاد است، و زن منحصراً در این جهت مورد توجه قرار می گیرد!

در بیشتر قبائل و نقاط که در زناشوئی متوجه این منظورند مصداق واقعی فرزند فقط اولاد ذکور می باشد، زنی که پسر نیاورد عقیم تلقی می شود.

در اغلب تمدن های قدیم برای بقای خانواده ها که جز با وجود فرزندان ذکور صورت پذیر نبوده تدابیر عجیبی اتخاذ می نمودند.

در روم و یونان و هند قدیم موضوع بقاء خانواده رنگ مذهبی به خود داشت، و وجود پسر برای این که اسلاف به سمت خدائی باقی بمانند لزوم داشته است.

ص:۲۲۰

در مـذهب برهما در صورتی که فرزنـد نیاوردن زن نتیجه عقیم بودن شوهر باشـد اجازه داده می شد مرد زن عقیم را به وسـیله برادر خود آبستن کند، و در ایران قدیم هم این برنامه به صورت دیگر به عنوان زواج ابدال صورت می گرفته است! !

## ۱۲– ازدواج موقت

به طوری که از کلمه موقت برمی آیـد، برخی از قوانین برای جلوگیری از فحشا به خصوص در مناطقی که تعداد زنان به عللی بیش از مردان است یا موجبات دیگری وجود دارد تمایل طبیعی زن و مرد را به هر صورت مشروع و قانونی در آورده، وصلت های موقتی را اجازه داده اند.

بـدیهی است تنها منظور از این قسم ازدواج ارضاء شـهوت بوده، و به هیـچ وجه نظری به تولید مثل ندارد، حتی می توان گفت مفهوم این قسم زناشوئی تا حدی با ایجاد نسل منافات دارد.

اسـلام در این زمینه برای این که حقی از زن یا مرد پایمال نشود و ظلمی انجام نگیرد این زناشوئی را علاوه بر این که بنام متعه پـذیرفته ولیماننـد ازدواج دائم برای زن و مرد تکالیفی قرار داده و پس از انقضاء مدت برای جلوگیری از اختلاط انساب عدّه قائل شده است.

## ۱۳– ازدواج دائم

در برخی از شـرایع و مکاتیب و قوانین زناشوئی را به عنوان عقد دائم پذیرفته و انحلال ناپذیر تلقی نموده اند و نه فقط از حیث مدت محدود نیست بلکه امکان تفریق و جدائی هم در آن پیش بینی نشده است.

اسـاس این نظر بر تعظیم و تکریم موقعیت این عقـد، که پایه تشـکیل خانواده است قرار دارد، و چون حق طلاقی در آن نیسـت هر پیش آمد سوئی را زن باید اجباراً از جانب شوهر تحمل کند و بسازد و بسوزد!

باید بدانیم که انحصار ازدواج به این صورت از دو نظر عملی نیست و با طبیعت زندگی و حقوق حقه طرفین بخصوص زن مطابقت ندارد، یکی از نظر عدم امکان طلاق و دیگر از نظر دوام مدت.

۱- از لحاظ عدم امکان طلاق: چون برای زن و شوهری که اختلافات اخلاقی و هم کفو نبودن ادامه زندگی را بین آنان عذاب طاقت فرسا و روح گدازی می کرد باید چاره ای اندیشه می شد تا مرد و زن و بخصوص زن از چنین محدودیت غیر انسانی آزاد شود، پس لازم آمد که در هر قانون موارد خاصی برای طلاق پیش بینی شود، لذا در آئین مسیحیت البته تحریف شده آن که فعلاً به عنوان دین مسیحیان تلقی می شود، با این که ابداً طلاق وجود نداشته تدریجاً ناچار شدند برخلاف رأی صریح کلیسا طلاق را در موارد خاصی تجویز کنند.

۲- از نظر دوام مدت: گرچه حیثیت اجتماعی زن مقتضی است که عقد او عقد دائم باشد و زن صرفاً وسیله التذاذ تلقی نگردد، لکن با توجه به تمایلات طبیعی زن و مرد و موجباتی که ارتباط موقت بعضی از زنان و مردان را ایجاب می کند، در صورتی که زناشوئی مشروع موقت وجود نداشته باشد، قهراً فحشا و روابط نامشروع شیوع پیدا خواهد کرد، و شخصیت زن لگدکوب خواهد شد، و هویتش مورد تجاوز قرار خواهد گرفت، و مرد هم به گناه بسیار زشت و کبیره زنا مبتلا و خلاصه آنچه واقعا نباید اتفاق بیفتد اتفاق خواهد افتاد.

این مطلب بدیهی است که رابطه نامشروع زن و مرد که در عین حال موقت و هدفی جز ارضاء شهوت ندارد چند برابر به موقعیت اخلاقی و اجتماعی و هویت و شخصیت زن ضربه وارد می کند، تا ازدواج مشروعی که همان تمایل و ارتباط موقت را صورت شرعی و قانونی داده است، و از لحاظ حقوق و وظایف طرفین و جلوگیری از اختلاط انساب تحت نظم و انضباط در آورده است.

ص:۲۲۲

پس عـدم امکـان طلاـق که قرن هـا بر بعضـی از ملت هـا بخصوص مسـیحیت حاکم بوده، و اجبار بر دوام مـدت در حالی که موجب عـذاب طـاقت فرسـاست ظلمی بوده که قرن ها به زن مظلوم تحمیل شـده است و آئین اسـلام به بهترین صورت این دو مشـکل را حـل و زمینه آزادی زن را از آن همه رنـج و عـذاب فراهم آورد، ولی افسوس که اکثر مردم که قـدر اسـلام را نمی شناسند و در برابر این نعمت عظیم دچار کفران شدید هستند.

## ۱۴- ازدواج آزمایشی!!

این گونه زناشوئی که فوق العاده به نظر عجیب می آید و متأسفانه اموز در غرب یعنی ممالك اروپائی و آمریکائی شیوع دارد و دامنه ی کثیف آن به برخی نقـاط شـرق هم کشـیده شـده، ماننـد سـایر اقسام پست و مبتـذل ازدواج از آثار دنائت و انحطاط تمـدن و اخلاـق جـامعه و حقیر و ناچیز شـمردن زن و بی توجهی دولت ها و ملت ها به مسـئله ی بسـیار مهم ازدواج حقیقی و واقعی است.

نمونه شاخص این طرز زناشوئی خائنانه و ظالمانه تا چندی پیش در سـیلان جنوب هندوسـتان دیده می شد، مردم این سامان به عنوان آزمایش زن می گرفتند و بعد از آن بی بند و باری غرب و آزادی بی قید و شـرط شهوت رانان اروپا و آمریکا آن را به صورت یـک فرهنـگ پـذیرفت، در سـیلان در این زناشوئی پس از پانزده روز اگر زن مورد پسـند مرد می شـد ازدواج تثبیت، وگرنه مهر باطل بر آن می زدند.

با در نظر گرفتن این که در این اقوام مصـداق خارجی زناشوئی جز خریـد و فروش دختران چیزی نبوده، زن بایستی متاع وجود خود را با نهایت آسانی و ارزانی در دسترس خریـدار می گـذاشت تا او پس از مدتی آزمایش اگر پسـند کرد ابتیاع وگرنه زن باید خریدار دیگری برای خود پیدا نماید.

همانطور که تذکر دادم متأسفانه در نقاط به اصطلاح بسیار متمدن دنیا از قبیل فرانسه و اتازونی و هم مسلکان آنان در فرهنگ و آداب، سوء استفاده از آزادی معاشرت زن و مرد، و سوء تعبیر در معنای واقعی تمدن و مدنیت موجب این شده که معاشرت های آزمایشی بین دختر و پسر رواج گیرد، گرچه این معاشرت صورت زناشوئی ندارد، مع الوصف عملاً همان روابطی که بین زن و شوهر باید وجود داشته باشد بین دختران و پسران یافت می شود، درست مانند زناشوئی آزمایشی سیلان، پسران به نام این که برای پیوند ازدواج و علقه ی دائمی لازم است از خصوصیات و خلقیات زوجه آینده آگاه شوند، مدتی با دختران معاشرت و از آنان بهره ی جنسی برده و چه بسا حملی هم در رحم او بگذارند و پس از ارضاء مشتهیات نفسانی و حیوانی از ازدواج سر باز زده و روابط خود را قطع کرده برای آزمایش سراغ دختر دیگر می روند! !

این است مقدار ارزش زن، در جوامعی که از فرهنگ حق دوراند، و پای بند به اخلاق انسانی و کرامت و شرف نیستند، و در عین حال در همه رسانه های خود عربده می کشند زن در غرب آزاد شده و از محدودیت ضد تمدن در آمده، و دیگر امل و مرتجع و قدیمی نیست! !

از آنان بدتر و بدبخت تر مشتی دختران و پسران جوان ممالک شرقی و بعضاً ممالک اسلامی هستند که واقعاً کورکورانه و جاهلانه در حالی که اسلام و آداب انسانی آن را رها کرده دنباله رو آن حیوانات وحشی و ظالم به حقوق زن هستند.

## ۱۵- ازدواج اشتراکی و خانوادگی

در برخی از طوائف همه عومل تنزل اخلاقی و سقوط ارزش های انسانی وجود داشت، در این طوایف منظور از زن گرفتن صرفاً التذاذ حیوانی و شهوت رانی مطرح بود.

گاهی فقر، تن پروری، عدم کفایت مخارج معیشت مردان را وادار می کرد از زن گرفتن امساک نمایند، در این گونه اجتماعات انواع فساد اخلاقی بنام زناشوئی رائج بود.

تا پنجاه سال پیش سرخ پوستانی که در نواحی کالیفرنیا سکونت داشتند، زنی که هر یک از افراد خانواده می گرفت مورد استفاده کلیه مردان آن خانواده بود، حتی ارتباط او با مردان قبیله هم مانعی نداشت و حسد شوهر وقتی تحریک می شد که زن خود را در قبیله دیگر ببیند.

در قبیله سینگاله ساکن سیلان نیز زن متعلق به همه برادران و حتی پدر خانواده است، اساساً شخص ازدواج نمی کند، بلکه خانوداه زن می گیرد، در تبت ازدواج امری است مشکل و شرم آور، افراد خانوده در این زمینه با یکدیگر شریک سعی می کنند که از سنگینی این بار بگاهند! !

ارشد برادران یک زن برای همه برادران می گیرد، اولاد این ازدواج متعلق به ارشد برادرهاست.

در نپال از نواحی هیمالیائی هند نیز برادران یک خانواده یک زن اشتراکی به قیمت ۱۵ یا ۱۲ روپیه می خریدند و گاه گاهی او را اجاره می دادند، اولاد این زناشوئی به ترتیب سن و ارشدیت میان پدران تقسیم می شد! !

### ۱۶– ازدواج جمعی

این نوع زناشوئی هم از مظاهر پستی و تنزل اخلاقی و تربیتی، و ناشی از ناچیز بودن زن در نظر مرد است.

در این نوع ازدواج استمتاع چند مرد غریبه از یک زن ناشی از این اندیشه باطل و فکر سخیف است که زن باید مانند کالای خرید و فروش به حساب آید، بنابراین اشتراک چند مرد در این امر مانند اشتراک آنان در استفاده از یک خانه است!

در ازدواج جمعی عامل اساسی، بی نظمی جامعه و لجام گسیختگی افراد در هوس رانی و ارضا مشتهیات حیوانی است.

در جزائر هاوائی تا همین نزدیکی ها چند برادر همه نسبت به زن های یکدیگر شوهر بوده اند، زن ها هم به همین ترتیب هر یک عیال یکایک برادران می شدند!

### ۱۷- ازدواج اختلاطی

گرچه اطلاق نام زناشوئی بر این هرج و مرج و شهوت رانی نفرت آور، از لحاظ حقوقی صحیح نیست، لکن چون در مقام شمردن انواع و اقسام مختلفه ازدواج و بلکه صورت های گوناگون تجمع زن و مرد هستیم باید از این نوع ازدواج که مدت ها در بعضی طوائف شایع بوده و متاسفانه هنوز هم در برخی نقاط به اصطلاح متمدن و پیشرو وجود دارد اسمی برده شود.

تا چندی قبل و بلکه هنوز در سکنه قدیمی هندوستان از آن جمله در قبیله سونتال تمام دختران و پسران جوان موقع معینی از سال در یک مجلس همه با هم عروسی می کنند، به این ترتیب که شش شبانه روز اختلاط مطلق میان زن و مرد حکم فرماست، بعداً هر زن و مردی که خواستند خود را به یکدیگر اختصاص می دهند، این نوع زناشوئی و تشکیل خانواده در محل های معینی از اروپا و امریکا در بزم های شبانه هم اکنون جریان دارد و با همه قوا شخصیت زن سرکوب و لگدمال می شود!

### ۱۸- ازدواج اقتراضی و معاوضه ای

این طرز زناشوئی هم از مظاهر بی عفتی و افراط در شهوترانی و ناشی از بندگی هوا و هوس است. قرض و معاوضه زن نه فقط سابقاً شیوع داشته بلکه هنوز هم در برخی نقاط به ظاهر متمدن وجود دارد.

در قبائلی از جنوب آمریکا مثل بلاـک فیت ها دو نفر دوست در یک شب زن های خود را معاوضه می کنند، در گروئلند اشخاص برای چند ماه زن خود را به دوستانشان وام می دهند، این عمل نشانه ی فتوت و گذشت اخلاقی شمرده می شود، و نهایت محبت و صمیمیت وامدهنده را نسبت به وام گیرنده نشان می دهد!

راستی سقوط و پستی و بی غیرتی و بی شرفی و زندگی بدتر از حیوانات بیابانی تا کجا!

در مهد فلسفه و حکمت یعنی یونان قدیم نیز این موضوع بی سابقه نبوده، چنان که در کتاب ها نوشته اند مادر دموستن خطیب معروف یونانی به همین صورت مورد معامله واقع شد، در روم قدیم هم کاتون زن خود مرسیا را به دوستش هورتن سیوس قرض داد و پس از مرگ دوستش او را پس گرفت!

## ۱۹- ازدواج اسمی و تصنعی

در این نوع ازدواج شوهر فقط به اسم و عنوان زوجیت اکتفا می کند یعنی برای زن اسماً شوهر است نه رسماً. به همین خاطر هیچ گونه علقه واقعی زن و شوهری وجود ندارد، در جزیره ی هاوائی چون فرزندان موظف اند به حساب و نفع پدر کار کنند، اشخاصی یافت می شوند که فقط به صورت ظاهری و اسمی سمت شوهری دارند ولی زنی که تحت زوجیت اسمی آنان است به میل خود جفت انتخاب می کند اما فرزندانی که از این زن و از شوهر دلخواهش متولد می شوند به پدر اسمی خود تعلق می گیرند! !

ص:۲۲۷

## ۲۰– ازدواج سه ربعی

در برخی طوائف افریقا خصوصا در صحرا، پیمان ازدواج میان زن و شوهر این بوده که یک چهارم از عمر زناشوئی را زن آزاد و در اختیار خویش باشد و سه چهارم دیگر اختصاص به شوهر داشته باشد، معمولاً این تقسیم روی مأخذ روز بوده، به این ترتیب که هر چهار روز، روز چهارم را زن می توانسته با هر کسی که میل دارد به سر ببرد، البته موالید این معاشرت های آزاد نیز متعلق به بستر زناشوئی بوده است.

## ۲۲– ازدواج ثیبه

در این قسم ازدواج باید زن پیش از شوهر کردن بکارتش ازاله شده باشد.

در صحرای آفریقا به طوری که در ازدواج ابتیاعی ذکر شد دختران باید پیش از عروسی قیمت خود را به وسیله فحشا تحصیل و به خانواده خود بپردازند.

در بعضی جزائر اقیانوسیه و قبایل اصیل هند دختران بایستی برای این که بتوانند شوهر کنند در معبد برای ازاله بکارت مرتکب فحشاء شوند! آری در معبد! !

در گوآ و پوندیچری دختران به معبد ژاگرنو می رفتند، در طایفه ساکالاو ساکن ماداگاسکار معمولاً ـ والدین در صورت مسامحه از ازاله بکارت دختران، خود دختران قبل از عروسی بوسیله ی مقتضی بکارت خود را زایل می کردند.

از همه شگفت آورتر این که در کامبوج هند و چین رسم خاصی متداول که تا سال های پیش نیز معمول بوده است به نام چین تان، و آن رسم این بود در هر شهری در این کشور روز معینی در هر سال، والدین دختران خود را که به سن مقتضی برای زناشوئی رسیده بودند در محل عمومی جمع می کردند، پس از آن رئیس معنوی بودائیان قبول می کرد که این دختران را مجاناً خریداری کند، سپس آنان را با تشریفات مذهبی و ملی به خانه ی خود می برد و به وسیله هم بستری

بکـارت آنـان را ازاله و روز بعـد به خـاطر زحمتی که در بیصورت کردن نـاموس مردم کشـیده بود با گرفتن تحف و هـدایای مورد توجه بـاز آنان را به والـدینشان می فروخت، از این به بعـد دختران می توانسـتند شوهر کننـد! ! شـما را به خـدا ببینیـد بی شرمی تا کجا و سقوط دادن جنس زن تا چه اندازه؟ !

و افتضاح تر از آنچه این که در مالابار هندوسـتان در عروسـی رؤسا و ثروتمندان سه شب اول عروسی اگر عروس باکره بود به روحـانی بزرگ بـودائی شـهر اختصـاص داشـت و پس از ازالـه بکـارت و انقضـاء سه شب، روحـانی مزبـور در برابر زحمت و خـدمتی که انجـام داده بـود و عروس تـازه را متبرک نمـوده پنجـاه قطعه پـول طلاـ انعـام می گرفت سـپس عروس را به شوهر جوانش مسترد می کرد! !

## ۲۳- ازدواج تصرفی

در برخی از طوایف محلی و آمریکائیان اصـیل خریـد یک زن برای مالکیت او امری تمام نبود، بلکه شوهر می بایستی همیشـه برای دفـاع از زوجه خود مجهز و آمـاده باشـد تا بتوانـد او را در ملکیت و تصـرف خود نگاه دارد، اگر مردی قوی تر اراده می کرد زن کسـی را از تصـرف او خارج و زوجه خود سازد شوهر ضعیف اجباراً تمکین می کرد! عموماً مردانی که در تیراندازی مهارت نداشتند از داشتن زن زیبا و مورد پسند عاجز و عملاً محروم بودند.

در اعراب جاهلیت نیز نظیر این هجوم و دفاع برای اسیر کردن و ربودن زنان مردان ضعیف وجود داشته است.

## ۲۴- ازدواج تطلیقی

در برخی قبائـل افریقا به قـدری طلاق رائـج و پسـندیده است که قیمت و ارزش زن بسـته به تعـداد شوهرانی است که داشـته و دفعاتی که طلاق گرفته است!

آنجا وضع به گونه ای است که می توان گفت: طلاق در نفس زناشوئی منظور شده و زن بایستی به فاصله خیلی زود تا چند هفته طلاق گرفته به دیگری شوهر کند.

زن بیوه به نسبتی که بیشتر طلاق گرفته باشد زودتر و آسان تر شوهر پیدا می کند، در صحرای آفریقا به زنی که تغییر شوهر نداده است زنان دیگر می گویند تو زن ناچیزی هستی زیرا بیش از یک مرد به تو میل نکرده و تو را نخواسته است! در ماداگاسکار عدّه زن مطلقه دوازده روز است، در حبشه نیز به حدی طلاق شایع است که یکی از جهانگردان زنی را دیده که هفت نفر از شوهران سابقش نزد او نشسته بودند.

از مجموع آنچه راجع به انواع مختلفه ازدواج و رسوم و آداب عجیب اقوام و وضع زن امروز در غرب و در بعضی از طوایف شرق گفته شد حقارت زن و ناچیز شمردن او به وسیله فرهنگ های مختلف بشری و مادی روشن شد، جنایات طوایف مختلف انسانی و جهل آنان به این موجود ظریف به حدی بوده و هست که این موجود انسانی و عنصر قابل تربیت را در قانون مذهبی بودا جنس شریر معرفی می کند که در درون او برای فاسد ساختن مرد حس به خصوصی تعبیه شده است.

مذهب مزبور به مردان سفارش اکید کرده که در خانه با خواهر یا مادر یا دختر خود تنها نمانند، در شریعت برهما دختر و زن باید در حیات و ممات چون سایه تابع مرد باشد.

در هندوها مردی که همسرش مرده باید به زودی زن بگیرد ولی زن بیوه اگر شوهر کند این عمل احساسات عمومی را جریحه دار می سازد!

در گذشته چین اگر در ایام نامزدی داماد می مرد، عفت و آبرومندی اقتضا داشت که دختری که نامزد عروسی بوده دیگر شوهر نکند، هم چنین زن عفیف

زنی بوده که پس از مرگ شوهر خودکشی کند، و بهتر این بوده که زن بیوه در میدان عمومی شهر در محضر هزاران تماشاچی انتحار نماید، نام چنین زنی را در تابلو افتخارات قید می کردند.

در هندوستان زنان بایستی خود را با جسد مرده شوهر می سوختند، این عادت بدواً در بنگاله میان طبقه ی اشراف رایج و بعداً در عموم طبقات فرهنگ شد، که از فسخ این قضیه بیش از نیم قرن نمی گذردا!!

در ایالت ماراتا دو نفر از امرای هند موقع مرگ یکی هفده و دیگری سیزده زن داشت، بیست و نه نفر از این زنان بی نوا خود را تسلیم شعله آتش کردند، یک زن دیگر که حامله بود پس از وضع حمل خود را به دوستانش با سوختن در آتش ملحق کرد، به راستی چه فرهنگ جاهلانه و ظالمانه ای را به زن تحمیل و به او باورنده بودند که سعادتت در این است که کنار مرده ی شوهرت بسوزی!!

در قبایل و طوایف سِلْت در اروپای مرکزی وقتی مرد می خواست از مشروع بودن ولادت نوزاد خود اطمینان پیدا کند، کودک را در سبدی گذاشته روی آب رها می کرد، اگر سبد روی آب می ماند بچه مشروع و مادر محفوظ بود، و اگر سبد در آب فرو می ریخت بچه زیر آب خفه و مادر خیانت کار طفل کشته می شد!!

در کلده و آشور، پس از قانون حمورابی اگر زن در خانه شوهر رعایت صرفه جوئی و اقتصاد را نمی کرد و موجب خانه خرابی شوهر می شد، یا بدون اجازه شوهر می خواست به خانه ی پدری خود برگردد یا فتنه برپا می کرد، مرد می توانست او را بدون پرداخت مهریه از خانه اخراج یا او را مانند کنیزی نگاه داشته زن دیگری اختیار کند، در ضمن شوهر می توانست زن خود را در مقابل جرم اسراف و تبذیر، پس از اثبات در دادگاه در آب غرق کند!!

این بود گوشه ای از مظالم جنایات مردان نسبت به زنان از قدیمی ترین روزگاران تا به امروز. (۱)

ص:۲۳۱

---

۱- ۱) - مفصل مسائل و حقایقی که در فصول مختلف بیان شد در کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا ببینید.

در بخش بعد تا جائی که لازم باشد به نگاه آسمانی اسلام و قوانین و مقررات نورانی اش، نسبت به زن و حقوقی که در همه زمینه ها برای او مقرر کرده اشاره می کنم تا قدر و منزلت این فرهنگ که سبب شد زن را به کرامت و شرافت و اصالت و عزت وجودی اش برگرداند، و او را به عنوان انسانی والا و دارای قابلیت ایمانی و اخلاقی و تربیتی قلمداد کند روشن شود.

## گوهر وجود زن از دیدگاه اسلام

اگر در همه قرآن مجید برای نشان دادن اصل آفرینش زن و هویت شخصی او جز آیه ی چهارم نساء نبود برای شناخت حقیقت خلقت او بس بود:

یا أَيُّهَا اَلنّاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثِيراً وَ نِساءً:

ای مردم نسبت به پروردگارتان که همه شما را از یک حقیقت واحده آفرید و برای آن حقیقت واحده جفتی از جنس خودش به وجود آورد تقوا پیشه کنید پروردگاری که از آن جفت و زوج مردان و زنان بسیاری را منتشر کرد.

آیه شریفه دلالت دارد که همه مردان و زنانی که در عرصه گیتی زندگی می کنند از یک پدر و مادر آفریده شده اند، و تفاوت میان آنان از نظر رنگ و زبان و شکل تفاوتی بر اساس حکمت و مصلحت است.

آیه می گوید نیمی از وجود انسان ها از یک مرد و نیم دیگرشان از یک زن است، در حقیقت آن مرد و زن اولیه هر دو دارای خلقت حکیمانه و از نظر حیات و زندگی و تولید مثل مکمل یکدیگر بودند، و حقیقت هویتی آنان از نظر انسان بودن و آدمیت یکی بود و آن دو در این مسئله امتیازی به هم نداشتند.

جفت که معنای کلمه زوج است از نظر لغت جایگزینی چون زن، و همسر، و همراه نداشت، آری زن از نظر آفرینش زوج و جفت مرد بود، و این زوجیت

زمینه ارتباط و انس آن دو با یکدیگر و سبب افزایش نسل در عرصه گاه گیتی وتداوم حیات انسان در خیمه زندگی بود.

مفسرین بزرگ و دانشمند شیعه که حقایق اصیل را از قرآن و پیامبر و مکتب سعادتبخش اهل بیت گرفته اند مانند فقیه بزرگ و اصولی و رجالی گرانقدر شیخ طوسی در تفسیر تبیان، و امین الاسلام طبرسی در تفسیر مورد توجه فریقین و بزرگ مرد علم حدیث سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان و حکیم و فیلسوف و عارف کم نظیر علامه طباطبائی در تفسیر قیم المیزان در توضیح جمله و خلق منها زوجها می گویند: خداوند از همان جنسی که آدم را آفرید برای او از همان جنس جفتی خلق کرد.

نظر ثائب بزرگان شیعه به پیروی از مکتب ولایت و مدرسه امامت و دانشگاه ولایت این است که ماده حقیقی وجود انسان جز یک مادّه نبوده: نفس واحدهٍ: و این ماده همچون دانه بسته ای بود که به اراده ی پروردگار دو شاخه کامل، دو احسن تقویم، دو شجره انسانیت از آن ظهور کرد: یکی به صورت مرد دیگر به صورت زن، و این مرد و زن تشکیل زندگی داده به هدایت حضرت حق در صراط مستقیم قرار گرفتند و نسل اصیلی از آنان که همه مردان و زنان عاقل و مختارند از آنان به وجود آمد.

## حوا و دنده چپ

ولی مفسران اهل سنت که پیرو مکتب سقیفه و خلفا و مدرسه ی اموی و عباسی هستند اکثرشان می گویند معنای وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها این است که خداوند حضرت حوا اولین زن را از قطعه ای از بدن آدم آفرید و تصریح می کنند آن قطعه هم دنده استخوانی حضرت آدم است، در این مورد هم گروهی مانند قرطبی به ذکر دنده آدم اکتفا می کنند ولی بیشتر آنان مانند طبری و فخر رازی و

شیخ محمد عبده و مراغی که این دو در این زمان که زمان پیشرفت شگفت انگیز رشته های علوم بخصوص جنین شناسی و انسان شناسی بوده می گویند: خدا حضرت حوا را از دنده چپ آدم آفرید!

این معنای بی ریشه و بی دلیل که تکیه گاهی جز روایات ساخته شده بارگانان حدیث ندارد و برای تحقیر زن جعل شده و به کتب اصیل اهل سنت چون بخاری و دیگران به نقل از بخاری وارد شده است، به اشعار شعرای بزرگ هم راه پیدا کرده، نظامی در خمسه در بخش داستان خسرو و شیرین می گوید:

وفا مردی است برزن چون توان بست

چو زن گفتی بشوی از مردمی دست بسی کردند مردان چارهسازی ندیدند از یکی زن راست بازی زن از پهلوی چپ گویند برخاست مجو از جانب چپ، جانب راست و هم او می گوید: زن از پهلوی چپ شد آفریده جج

کس از چپ راستی هرگز ندیده اما شاعرانی که پیرو قرآن و مکتب اهل بیت بوده اند، برای شخصیت زن احترام قائل بوده و از حقیقت و جنس او تعریف کرده اند: مفتون همدانی که شعرای قابل توجه معاصر است می گوید:

پسر و دختر ای رفیق یکی است جج

فرقشان در میان نبوده و نیست جای بسا بوده ناخلف پسران ججانشین مخالف پدران ای بسا دختران کز آگاهی ججپدران را کنند همراهی جگفتگوی مرا گواه آمد جپسر نوح و دختر احمد ج عارف و با بصیرتی داشتم که در آباده ی شیراز زندگی می کرد، تا پیش از مرحوم شدنش هر ساله به دیدن او می رفتم، چهره و اخلاق و کرامت و ادب و

عشقش به قرآن، و اهل بیت مرا یاد اصحاب با وفای ائمه طاهرین و دست پروردگان آن منابع خیر می انداخت.

گاهی اشعاری عارفانه و با معنی می سرود و من با خواندن او یادداشت می کردم، درباره ی زن می گوید:

کرانه ی افق زندگی نداشت فروغ ج

ج

وجود زن بدرخشید چون ستاره عشق ججیکی چو مام شبیر و شبر به صحنه ی خاک پدید گشت و بجنباند گاهواره ی عشق

چو شاه عشق از این مام عشق شیر مکید نهاد مشعل توحید بر مناره ی عشق جبگو به یار زند صد گره به حلقه زلف ج

که تا کنم من از این سبحه استخاره ی عشق ج

مفتون به پیروی از مکتب اهل بیت درباره ی شخصیت ذاتی و والای زن می گوید: جهان را روشنی افزائی ای زن ج

چراغ محفل زیبائی ای زن اگر مرد از نهاد آدم آمد جج توهم از دوده ی حوائی ای زن جنر و ماده ندارد شیر، شیر است جج چرا از بیشه ی بیرون نائی ای زن جاگر عیسی بود از جنس مردان ججتو مریم مادر عیسائی ای زن تو را زینت حیا و سادگی بس جاگر دانا اگر اعلائی ای زن جمه و خورشیدی اما آسمان وار جمه و خورشیدها میزانی ای زن جکلاس اول ما دامن توست ج که خود فرهنگ مادرزائی ای زن جنبودی گر تو دنیائی نمی بود ج پدید آورنده دنیائی ای زن مفسران اهل سنت در این که حوا همسر آدم از دنده چپ آفریده شده روایتی از مهم ترین کتابشان صحیح بخاری نقل کرده اند که از مضمون روایت برمی آید:

۱- خلقت حوا مانند خلقت آدم به طور مستقل صورت نگرفته بلکه یا یک موجود طفیلی و تبعی است.

۲- حوا از دنده ای که طبیعتاً دارای قوس و کجی است آفریده شده است.

۳- توجه داشته باشید که از دنده چپ است نه از دنده راست.

پس از وارد شدن این حدیث جعلی در تفاسیر اهل سنت رفته رفته این معنای نامناسب درباره ی این قطعه از آیه و خلق منها زوجها موجب رواج این فرهنگ شد که در وجود زن و خلقت او از چند جهت کاستی و پستی وجود دارد.

۱- از نظر خلقت و آفرینش استقلال ندارند.

۲- چون از دنده چپ آفریده شده اند ذاتاً کج هستند و اگر بخواهی آنان را به راستی و درستی سوق دهی می شکنند!

۳- چون از دنده چپ ساخته شده اند ذاتاً چپ هستند.

**نگاه شیعه به دنده چپ**

این برداشت غلط از آیه شریفه، که جز تحمیل یک امر باطل بر آیه نیست، و ابداً از آیه چنین مسئله ای برنمی آید و ضمیر منها به نفس واحده برمی گردد، در عصر ائمه معصومین از زبان غیر شیعه مطرح بوده است و امامان بزرگوار که آگاه به همه حقایق قرآن بودند، به شدت این مسئله را تکذیب می کردند.

صدوق که محدثی کم نظیر و مؤلف سیصد جلد کتاب بر اساس فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت است نقل می کند: زراره که یکی از راویان بزرگ و مورد توجه است از حضرت صادق (ع) درباره ی خلقت حوا پرسید و گفت: گروهی از کسانی که در جامعه ی ما زندگی می کنند می گویند: خداوند حوا را از دنده چپ حضرت آدم آفریده است، امام صادق (ع) فرمود: سبحان الله خداوند بزرگ تر از این است، آیا کسی که اینگونه نظر می دهد عقیده اش این است که

خداوند قدرت نداشت برای آدم همسری از غیر دنده او بیافریند؟ ! خدا میان ما و این نوع مردم حکم کند! !

که در تفسیر و کشف حقایق قرآن به اهل بیتی که قرآن در خانه آنان نازل شده مراجعه نمی کنند و به کژراهه می روند امام صادق (ع) بعد از آن، جریان خلقت آدم و حوا را به این ترتیب توضیح دادند.

خداوند آدم را از گل آفرید، و به فرشتگان فرمان داد در برابر او حد اعلای فروتنی را بیاورند، از آن پس حضرت آدم به قدرت خدا به خواب رفت، و خداوند در این هنگام حوا را نیز از یک قطعه گل آفرید، و پس از آن آدم از حرکت حوا از خواب بیدار شد و از جانب خدا به حوا امر شد که از آدم فاصله بگیر.

آدم نظر کرد، انسانی را در چهره ی نیکو که شباهت به چهره ی خود داشت دید و از او پرسید تو کیستی؟ او در پاسخ گفت: من مخلوقی هستم که خدا مرا به این قیافه که می بینی آفریده است.

حضرت آدم به حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا این شخص با این چهره ی زیبا که موجب انس من شد کیست؟ خداوند فرمود: این حواست آیا دوست داری که او با تو و همراه تو و موجب انس تو باشد و با او هم صحبت باشی؟ آدم در پاسخ گفت: آری به این نعمت تو را شکر خواهم کرد.

خداوند به آدم خطاب کرد: از او خواستگاری کن! در این حال خداوند غریزه جنسی را در آدم پدید آورد، حضرت آدم گفت: پروردگارا من از تو حوا را خواستگاری می کنم، اکنون بگو: وظیفه ی من و خواست تو چیست؟

خداوند فرمود: مهریه این خواستگاری این است که معارف دین را به او بیاموزی، آدم پذیرفت خداوند صیغه عقد را میان آن دو جاری ساخت بعد از آن حضرت آدم به حوا گفت: اینک به سوی من بیا، حوا در پاسخ گفت: تو به جانب من بیا، خداوند به آدم خطاب کرد تو به سوی او برو.

حضـرت صـادق (ع) اضـافه کرد: اگر چنیـن نبـود که آدم مـأمور شـد به طرف حـوا برود، زن هـا به سـراغ مردهـا می رفتنـد و خواستگاری می کردند.

این حدیث که از لحاظ سند نیز کاملاً صحیح است از جهاتی دلالت بر شأن و موقعیت و جایگاه والای زن دارد.

و نظیر این حدیث را در رابطه با آفرینش مسـتقل حوا نه از دنده چپ شـیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و بحرانی در برهان از حضرت باقر (ع) نقل کرده اند.

حدیث حضرت صادق (ع) به نقل صدوق در رابطه با موقعیت زن به چند مطلب دلالت دارد:

۱- خلقت حوا از دنده چپ حضرت آدم صحیح نیست و آفرینش حوا مانند آدم بدیع و مستقل است.

۲- توجه و معاشـرت آدم بـا حوا در درجه اول برای انس گرفتن بود، و خداونـد نیز همین را پایه و اساس برقراری ارتباط میان آنان قرار داد و موضوع انس و الفت پیش از ظهور غریزه جنسی بود.

۳- خداوند مهربان پس از جریان انس و الفت گرایش جنسی را بر آدم القا نمود.

۴- بهترین مهریه تعلیم معارف دینی است که خداوند آن را مهریه حضرت حوا قرار داد.

۵- مقتضـای فطرت این است که مرد به سـوی زن برود و از او خواسـتگاری کنـد و این خـود یـک نوع احـترام و تکریم به زن است. (۱)

### قرآن و شخصیت زن

در روزگاری که در تمام فرهنگ های اقوام و ملل جهان زن به عنوان یک موجود پست و طفیلی و موجودی درجه دوم مطرح بود، و تلخی و محرومیت بر



---

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام، ۸۰.

همه ابعـاد و زنـدگی او چه سیاسـی، چه فرهنگی و چه اقتصـاد سـایه افکنـده و مورد بـدبینی ها و آماج تهمت ها بود و از هیچ روزنه ای بر افق زندگی اش روشـنائی نمی تابید و همه درها به روی او بسته بود، خورشید اسلام طلوع کرد و افق زندگی او را کران تا کران روشن نمود. و نـدای عطوفت آمیز پیامبر رحمت وجود مقـدس محمـد مصـطفی روح نشاط و امیـد در کالبـد او دمید و راه ترقی و تکامل را به روی او از همه جهت باز کرد.

پیامبر اسـلام موقعیت با ارزش زن در اجتماع بشـری و جایگاه بلند او و شایسـتگی ها و استعدادهای فراوانی را که دست عنایت حق در وجـود این موجود بـدیع قرار داده است را گوشـزد کرد و آیه هـائی از قرآن مجیـد را در زمینه معرفی مقـام مهم زن و ارزش والای او برای مردم بیان نمود.

آن حضـرت بـا تکیه بر وحی زن را به عنوان این کهماننـد مرد یـک انسـان کامل است و شایسـته همه کمالات و کرامت های انسانی است و شایستگی خلیفه اللهی بودن را دارد معرفی کرد.

آیاتی از قبیل آیات زیر نشان گر تساوی حقیقت و هویت و ریشه وجودی مرد و زن است.

۱- وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ اَلطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً. (۱)

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را بر صـحرا و دریا مسلط ساختیم و از غذاهای پاکیزه برای آنان روزی مقرر نمودیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم.

۲- وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها: (۲)



---

۱- ۱) - اسراء ۷۰.

۲- ۲) - شمس ۷- ۱۰.

سوگنـد به روان انسـان و آن پروردگـاری که آن را متعـادل و درست آفریـد، و بر اسـاس الهام فطری راه گناه و انحراف و راه تقوا و پـاکی را به او نشان داد، هر کس روان خود را از آلودگی ها پیراست و آن را رشـد و کمال داد رسـتگار شـد، و هر که آن را آلوده و ناقص نمود دچار خسران و ناامیدی از رستگاری گردید.

۳- لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ: (۱)

قطعاًما انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم می دانیم قوام هر چیزی رکن و پایه هستی آن چیز است، بنابراین مفاد آیه این است که: مـا انسـان را در آنچه که به انسـانیت او مربوط می شود، و رکن و پـایه و امتیـاز خلقت اوست از قبیـل عقـل، فکر، اراده، و چهره و اندام، همت بلند، حبّ جمال و کمال خواهی، در نیکوترین و کامل ترین کیفیت آفریدیم.

بر اساس این آیات، خداونـد همه آنچه را که بر مرد از لحاظ خلقت انسانی او داده است عیناً همان مزایا را بدون تفاوت به زن عنایت فرموده است.

کلمـاتی از قبیـل بنی آدم، نفس، انسان، در آیات سـطور قبل، بـدون شک هم شامل مرد است و هم شامل زن بخشـی از آیات قرآن مجید به صـراحت می گویند: هر انسانی چه مرد و چه زن از دو انسان دیگر که یکی مرد و دیگری زن است یعنی پدر و مادر به وجود آمده است و هیچ فردی بر فرد دیگر جز به تقوا برتری ندارد.

جـالب این است که این آیـات اولاً مرد و زن را کنار هم ذکر کرده و هر یک را نیمی از وجود نسـلی که از آنان به وجود می آینـد می داند و ثانیاً پاداش مرد و زن را بخاطر ایمان و عمل صالح در ردیف هم ذکر می کند، و ثالثاً درجات بهشت و منزلت قیامتی آنان را که محصول ایمان و عمل صالح است مساوی می داند، و در



---

۱- ۱) - تین ۴.

یکی از آیات هر مرد و زن شایسته ای را مصداق حقایق اعتقادی و عملی و اخلاقی بدون آن که میان آنان تفاوت باشد به حساب می آورد.

آیات شریفه به ترتیب عناوین بالا عبارت است از:

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اَللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اَللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ: (۱)

ای مردم ما همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را به این هدف گروه گروه و قبیله قبیله قرار داده ایم که شناخته شوید، یقیناً گرامی ترین شما در نزد پروردگار با تقواترین شماست و خداوند به مراتب تقوای شما دانا و آگاه است.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ: (۲)

هر کس عمل شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد ما او را از زندگی پاک برخوردار می کنیم و پاداشش را برابر با بهترین عملش عنایت می نمائیم.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیها بِغَیْرِ حِسابٍ: (۳)

آنان که عمل شایسته انجام دهند در حالی که به خدا ایمان دارند چه مرد، چه زن وارد بهشت می شوند و بدون حساب روزی داده می شوند.

و از همه مهم تر آیه زیر است که مردان و زنان را در ارزش های معنوی یکسان و برابر ذکر کرده است:

إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِماتِ وَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِناتِ وَ اَلْقانِتِینَ وَ اَلْقانِتاتِ وَ اَلصّادِقِینَ وَ اَلصّادِقاتِ وَ اَلصّابِرِینَ وَ اَلصّابِراتِ وَ اَلْخاشِعِینَ وَ اَلْخاشِعاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِینَ وَ اَلْمُتَصَدِّقاتِ وَ اَلصّائِمِینَ وَ اَلصّائِماتِ وَ اَلْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحافِظاتِ وَ اَلذّاکِرِینَ اَللّهَ کَثِیراً وَ اَلذّاکِراتِ أَعَدَّ اَللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً: (۴)

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان اهل صدق و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان اهل صدقه و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظکننده خود

ص:۲۴۱

---

۱- ۱) - حجرات ۱۳.

۲- ۲) - نحل ۹۷.

۳- ۳) - مؤمن ۴۰.

۴- ۴) - احزاب ۳۵.

از پلیدی ها جنسی و مردان و زنانی که بسیار خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

آن قدر ظرفیت و استعداد زن برای پذیرش ایمان ومعرفت، و انجام عمل صالح، و آراسته شدن به اخلاق حسنه گسترده و بالاست که می تواند در اندک مدتی تبدیل به انسان کامل گردد، و برای مردان و زنان با ایمان تا روز قیامت سرمشق و اسوه شود، به آیه زیر با دقت کامل توجه کنید:

وَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا اِمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قٰالَتْ رَبِّ اِبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي اَلْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (١١)

وَ مَرْيَمَ اِبْنَتَ عِمْرٰانَ اَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا فَنَفَخْنٰا فِيهِ مِنْ رُوحِنٰا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمٰاتِ رَبِّهٰا وَ كُتُبِهِ وَ كٰانَتْ مِنَ اَلْقٰانِتِينَ: (١٢) (١)

خدا برای همه مؤمنان تاریخ تا قیامت همسر فرعون را به عنوان الگو و سرمش مثل زده، هنگامی که گفت:

پروردگارا برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از شر مردم ستمکار برهان.

و مریم دختر عمران را نیز سرمش و الگوی همه مؤمنان تا قیامت قرار داده، که دامان خود را پاک نگاه داشت و در نتیجه از روح خود در او دمیدیم و کلمات پروردگارش و کتاب های او را تصدیق کرد و از عبادت کنندگان واقعی حق و اطاعت کنندگان از فرمان پروردگار بود.

### زن از نظر آفرینش جفت مرد است.

مسئله جفت بودن موجودات جهان یکی از دلایل و براهین محکم و استوار خدا شناسی است، چه این که در میان دو چیز تا یک نوع ارتباط و احتیاج به هم وجود نداشته باشد نمی توانند جفت یکدیگر باشند، و این جفت بودن دلیل آن است که آفریننده حکیم و توانا با قدرت و حکمت خود این دو موجود را با هم هماهنگ کرده تا بتوانند جفت هم باشند، لذا در این زمینه آیه شریفه را با جمله



---

۱- ۱) - تحریم ۱۱- ۱۲.

لعلکم تـذکرون پایـان داده است، یعنی در جفت بودن موجودات کمال دقت را به کار ببریـد تا متوجه قـدرت و حکمت خـدا گردید.

موضوع جفت بودن مرد و زن و هماهنگ بودن این دو حقیقت والا، و این که زن طفیلی و تبعی مرد و موجود فرعی نیست در آیات قرآن با تعبیرات مختلف آمده است:

وَ خَلَقْنٰاکُمْ أَزْوٰاجاً: (۱)

و ما شما را جفت آفریدیم.

ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْوٰاجاً: (۲)

سپس خداند شما مردان و زنان را جفت قرار داد.

وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً: (۳)

خداوند به سود شما از جنس خودتان جفت قرار داد.

و در آیه ای در این زمنیه دقایقی را ذکر کرده که عقول را به حیرت و شگفتی می نشاند:

وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْهٰا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ: (۴)

و از نشانه های قدرت و رحمت و ربوبیت اوست که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد.

یقیناً در این کار شگفت انگیز نشانه هائی است برای مردمی که می اندیشند.

ص:۲۴۳

---

۱- ۱) - بنا ۸.

۲- ۲) - فاطر ۱۱.

۳- ۳) - نحل ۷۲.

۴- ۴) - روم ۲۱.

ملاحظه می کنید در آیه شریفه از زن و مرد تعبیر به جفت کرده و بعد از آن انس و الفت و مهربانی را متذکر شده است، لازم است به نحوه ارتباط دو چیز با هم که یک جفت را تشکیل می دهند توجه شود تا منظور آیه روشن گردد.

همانطور که در صنعت هنگامی که می خواهند دو قطعه متفاوت را با هم پیوند دهند، با محاسبه ویژه و مخصوصی تناسب و توازن آن دو را بر این اساس که با هم جوش بخورند، و ترکیب شوند تا هدف مطلوب حاصل گردد در نظر می گیرند، پروردگار مهربان نیز در آفرینش زن و مرد تفاوت های جسمی و روحی و احساسی آنان را به صورتی بر اساس توازن و هماهنگی به وجود آورده که میان آنان از جهاتی تجاذب حکمفرما باشد، و پیوند آنان با هم انس و الفت و وحدت و آرامش را تأمین کند و در ضمن بقای نسل را تضمین نماید.

باید توجه داشت که موضوع تفاوت میان مرد و زن در مسائل جسمی و احتیاج آنان به یکدیگر و این که طوری آفریده شده اند که هر یک تکمیلکننده آن دیگری است، و زندگی هر یک از آنان بدون دیگری با کمبود و رنج و ناراحتی رو به روست، و با این هماهنگی دقیق و ظریفی که میانشان برقرار است، یکی از عجیب ترین شاهکار خلقت و نشانه بزرگی از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان آفرینش است. (۱)

### کید عظیم

نظریه پردازانی که نسبت به زن نظر منفی دارند، و همان یاوه های فرهنگ های ظالمانه قرون را درباره زن تکرار می کنند، سعی دارند از قرآن هم برای اثبات نظریه سخیف خویش شاهد بیاورند و بگویند: در این زن از نظر هویت آفرینشی



---

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام ۷۲.

مکـار و حیله گر و بنـد بـاز فتنه انگیز است دلیـل قرآنی داریم و آن دلیـل این آیه است که قرآن دربـاره مکر زنان اعلام کرده است:

إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ: (۱)

بی تردید مکر و نیرنگ شما زنان عظیم و بزرگ است ولی درباره مکر شیطان این موجود شریر و رجم شده گفته است:

إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً: (۲)

یقیناً مکر شیطان و حیله و نیرنگش ضعیف است.

این دسـتاویز غلـط و برداشت نادرت را نسـبت به همه زنان علامه طباطبائی در المیزان به این صورت پاسـخ دنـدان شـکن داده است.

آیه شـریفه إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطانِ کانَ ضَـعِیفاً در ضمن آیات جهاد است، و خداوند با دادن وعده ثواب ها و فضیلت ها مسلمانان را فرمان جهاد می دهد و در این رابطه تأکید کرده سپس می فرماید:

اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَلطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ اَلشَّیْطانِ إِنَّ کَیْـدَ اَلشَّیْطانِ کانَ ضَـعِیفاً: (۳)

مؤمنان در راه خـدا جهاد می کنند، و کافران در راه طاغوت به جنگ برمی خیزند، شـما ای مؤمنان با دوسـتان شـیطان بجنگید که بی تردید کید و نقشه شیطان ضعیف است.

خداونـد در این مورد، از این جهت طرح و کیـد شـیطان را ضـعیف به حساب آورده که در راه تقویت راه کارهای طاغوت در برابر راه خـدا قرار گرفته، و این مسـئله بسـیار واضـح است که حیله و مکر شـیطان که در راه تقویت طـاعوت به کار رفته و می رود، هر چند نسبت به پیروان شیطان چشم گیر و قوی است ولی در



---

۱- ۱) - یوسف ۲۸.

۲- ۲) - نساء ۷۴.

۳- ۳) - نساء ۷۴- ۷۶.

برابر قدرت بی نهایت حضرت حق و نصرت و یاری او نسبت به رزمندگان در راه خدا ضعیف و بدون کاربرد است.

سپس علامه طباطبائی اضافه می کند: و اما معنای جمله

إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ:

یعنی مکر و حیله شما زنان بزرگ است که در داستان حضرت یوسف آمده است این است که باید با دقت توجه نمود که چه زنانی در این جمله مورد خطاب هستند و گفتار، گفتار کیست؟

روشن است که این جمله مربوط به جریان حضرت یوسف است پس از این که زلیخا همسر عزیز مصر طرح و نقشه ای برای جذب یوسف به سوی خود کشید و در این زمینه نقشه و مکر او، که نقشه یک زن هوس ران و مشرک بود فاش شد و شوهرش به مکر و حیله آن زن آگاهی یافت، و خطاب به زلیخا و همدستانش از زنان مشرک و آلوده قلب مصر گفت:

إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ:

باید به دقت توجه کرد که از آیات قبل از این جمله معلوم می شود گروهی از زنان هوسران مصر و درباری منش آن کشور که جز عیش و عشرت و هوسرانی چیزی از زندگی نمی دانستند نقشه جلب یوسف را به خود داشتند و یوسف برای مصونیت خود از مکر و نقشه آنان به خداوند قهار پناه برد و گفت:

وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ:

پروردگارا اگر مکر و حیله و نقشه خائنانه این هوس رانان را از من برنگردانی نقشه و حیله آنان کارگر خواهد افتاد.

اسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ: (۱)

خداوند مهربان دعای یوسف را مستجاب کرد و کید و نقشه هوس بازان مصری را از یوسف برگرداند خدا شنونده دعا و دانای به امور است.



---

۱- ۱) - یوسف ۳۴.

در تمام این عبارات مرجع ضمائر فقط همان گروه از زنان مصری است و بنابراین در عبارت إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ : نیز بنابر دلایل و شواهدی که ذکر شد مورد خطاب فقط زنان مصر هستند نه دیگر زنان. (۱)

پس این برداشت از قرآن مجید که منظور از إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ: همه زنان دنیا و این مخلوق خاص است می باشند برداشت نادرست و اشتباه است.

روی این حساب این حربه تبلیغاتی بر ضد زنان که کید و مکر آنان را از کید شیطان بزرگ تر قلمداد کردن و تمام نقشه های مکارانه دنیا را در مکر زنان خلاصه نمودن و آن را بر عهده همه زنان جهان در هر عصر و زمان و در هر منطقه و مکان انداختن اشتباهی است بزرگ و تهمتی است ناروا و نسبت دادن آن به پروردگار در حالی که سخن عزیز مصر است نیز اشتباه فاحش و بزرگی است.

امام خمینی رضوان الله علیه در نظریه نسبت به زنان شایسته می گوید: اگر زنان شجاع و انسان ساز از ملت ها گرفته شود، ملت ها به شکست و انحطاط کشیده می شوند.

من فکر می کنم آنان که از فرهنگ های جاهلی نسبت به زن اندیشه و فکر گرفته اند، و به همین خاطر همه زنان را از ابتدای آفرینش زن تا پایان کار موجود شریر، طفیلی، دارای روح شیطانی، مکار، حلیه گر می دانند اگر به خود زحمت مطالعه در حیات زنانی که قرآن از آنان یاد کرده، و در تاریخ انسانی مطرح اند بدهند، از باب نمونه در زندگی سراسر کرامت حوا، مادران انبیا، به ویژه مادر موسی، آسیه همسر فرعون، مریم کبری، و برتر از همه صدیقه طاهره فاطمه زهرا آن منبع عصمت و طهارت، خدیجه کبری، زینب سلام الله علیها، رباب همسر



---

۱- ۱) - المیزان ج ۱۱، ص ۱۵۹.

بزرگوار حضرت سید الشهداء و زنانی که حیات آنان در شش جلد ریاحین الشریعه و اعلام النساء اتلیدی و چند جلد زنان قهرمان آمده مطالعه کنند از فکر شیطانی خود و قضاوت های نابجا و باطلشان دست برداشته و دیدی مثبت نسبت به این نعمت الهی و مکمل زندگی مرد، و تربیتکنندگان انسان های والا پیدا می کنند.

صدوق در کتاب پر قیمت خصال روایت می کند:

«ان النبی قال: اشتاقت الجنه الی اربع من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و خدیجه بنت خویلد زوجه النبی فی الدنیا و الآخره و فاطمه بنت محمد:»

پیامبر فرمود: بهشت مشتاق چهار زن است:

مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، و خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر، و فاطمه دختر محمد،

### زنان شایسته از دیدگاه اسلام

فرهنگ پاک اسلام با طلوع نبوت پیامبر عظیم الشأن به عنوان دانشگاهی انسان ساز با درسها، و مقررات ملکوتی اش در زندگی مرد و زن جلوه کرد، مردان و زنانی که بر اساس خردورزی، و فکر و اندیشه و تفکر و تعقل در سایه پر مهر این دانشگاه قرار گرفتند به ارزش های ملکوتی و انسانی آراسته شده و از امور پست و آنچه درخور انسان و انسانیت نیست پیراسته گشتند.

در این زمینه پس از قرآن مجید، پیامبر و اهل بیت ارزش ها و مکرمت هائی که به زن مقام و منزلت می دهد و او را تا جوار قرب حضرت حق می برد بیان کردند که البته هر زنی با بینش و درایت و با انتخاب و اختیار خود آراسته به آن ارزش های والا شود مورد توجه خدا و پیامبر و اهل بیت قرار می گیرد، در این

زمینه به پاره ای از روایات که به صورتی کلی از زنان دارای ارزش های معنوی تعریف شده اشاره می کنم.

این گونه روایات به طور اغلب در کتاب هائی چون وسائل الشیعه، جامع احادیث الشیعه، بحار الانوار، محجه البیضاء آمده است.

«قال رسول الله خیر نسائکم الولود الودود العفیفه العزیزه فی اهلها، الذلیله مع بعلها المتبرجه لزوجها الحصان علی غیره التی تسمع قوله و تطیع امره و اذا خلا بها بذلت له ما یرید منها. . . .»

پیامبرخدا فرمود: خوب ترین زنان شما زنی است که بسیار فرزند آورد، بسیار دوستدار شوهر و فرزند باشد، از صفت با ارزش پاکدامنی برخوردار باشد، در نزد قوم و قبیله اش سرفراز و با عزت و نسبت به شوهرش رام و مطیع باشد، فقط برای شوهر خود آرایش نماید، و نسبت به غیر شوهرش در قلعه عفت و حفظ دامن به سر برد، چون شوهر با او خلوت نمود به هر صورت که شوهر در لذت بری از او می خواهد در اختیار شوهر باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ما استفاد امرء مسلم فایده بعد الاسلام افضل من زوجه مسلمه تسره اذا نظر الیها، و یطیعه اذا امرها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و مالها:»

مرد مسلمان پس از اسلام فایده و منفعتی بهتر از همسر مسلمان نصیب او نشده، همسری که چون به او نظر کند خوشحال و مسرور شود، و چون شوهرش به او فرمان دهد اطاعت نماید، و هر گاه شوهر از او غایب شود وجود خودش را در حصن حصین عفت حفظ نماید، و از مال شوهر مراقبت کند که بی جا مصرف نگردد.

ص:۲۴۹

و آن حضرت فرمود:

«من سعاده المرء الزوجه الصالحه:»

از خوشبختی مرد همسر شایسته است.

امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«خیر نسائکم الطفهن بازواجهن و ارحمهن باولادهن:»

بهترین زنان شما با ملاطفت ترین آنان نسبت به شوهر و مهربان ترین آنان نسبت به فرزندانشان هستند.

جهان را نعمتی بهتر ز زن نیست

ز زن مطبوع تر گل در چمن نیست ز نعمت های گوناگون به از زن سر خوان طبیعت بی سخن نیست در این محنت سرا ماهرتر از زن جطبیب رفع اندوه و محن نیست نبی فرموده چیزی جز زن و عطر زدنیای شما مطبوع من نیست سخن واضح بگویم مرد بی زن جچراغش قابل افروختن نیست نباشد عیش مردی را که زن نیست ججهان بی زن کم از بیت الحزن نیست ج

### زنان متکی به فرهنگ غیر حق

به این نکته باید توجه داشت که دختران و زنانی که در هر دوره به خاطر شهوات حیوانی، احساسات غریزی از صراط مستقیم الهی جدا، و به فرهنگ ضد حق می پیوندند، یا از ابتدا به خاطر انحراف خانوادگی روی به دین خدا نمی آورند، و در گناه فساد دست و پا می زنند و به مظالمی که فرهنگ ها در طول قرون برای بهره برداری جنسی و التذاذ از وجود زن تن می دهند، انسانیت انسانی را از خود سلب نموده و از نظر پیامبر و اهل بیت جزء امت اسلامی و از افراد مسلمان به حساب نمی آیند و پیامبر و اهل بیت در روایات زیادی که از وضع آنان

ص:۲۵۰

به ویژه در قرن های بعـد از خودشان خبر داده اند از آنان و مردانی که آنان را به اسارت شـهوات حیوانی خود در آورده، و از فرهنگ هائی که آنان را از حجاب و پوشـش و عفت وعصـمت و طهارت و پاکی درآورده و در لجن زار غرائز آزاد و بی بند و باری انداخته اند بیزاری جسته و همه آن زنان و مردان را مخرب تربیت، و عامل شـیوع فحشا و منکرات دانسته و محکوم به عذاب قیامت و کیفرهای سنگین عرصه محشر به حساب آورده اند.

اینان بایـد بداننـد که پیامبر بزرگ اسـلام با کمک قرآن، و نقشه های سـعادتبخش سـنت، زمینه بی نظیری را برای نجاتشان از فرهنگ های شـیطانی فراهم آورد، و راه خیر دنیا و آخرت را به رویشان باز کرد، و عرصه اسـلام را برای رشـد و کمال آنان و به ثمر نشسـتن درخت وجودشـان ارائه فرمـود، و در این جهت حق عظیمی بر آنـان پیـدا کرد، ولی اینـان بـا نپـذیرفتن قوانین و ارزش های رهائی بخش اسـلام حقوق قرآن و پیامبر را پایمال کرده و به شیطان و شیطان پرستان خدمت قابل توجه و بی جیره و مواجب نموده اند! !

من در زمینه عمـل اینگونه زنان که فریب مکتب های شـیطانی و به ویژه فرهنگ اروپا و آمریکا را خورده و خویش را در خانه و کوچه و بازار و پارک و وسائل نقل و انتقال از قبیل ماشین، قطار، هواپیما با صد قلم آرایش و با لباس های محرک غرائز در معرض دیـد همگان قرار می دهنـد، و جز خسارت برای جوانان عزب و مردان زن دار و آلوده کردن محیط ببار نمی آورنـد به چنـد روایت مهم که نشـان دهنـده غیب گوئی اهـل بیت و خبر دادن به قول معروف از اوضاع آخر الزمان است اشاره می کنم باشـد که برای بی بنـد و بـاران و فراریـان از فرهنـگ خالقشـان حضـرت حق مـایه ی پنـد گرفتن و عبرت، و زمینه بازگشت به اصالت و نجابت و عفت و طهارت و پاکی و درستی باشد.

در کتاب با ارزش مکارم الاخلاق، و من لا یحضره الفقیه و باب نکاح وسائل با سند متین از اصبغ بن نباته روایت شده که می گوید: از امیرمؤمنان (ع) شنیدم می فرمود:

«تظهر فی آخر الزمان و اقتراب الساعه و هو شر الازمنه نسوه کاشفات عاریات کاسیات متبرجات، عن الدین خارجات، و فی الفتن داخلات، و الی الشهوات مائلات، و الی اللذات مسرعات، مستحلات للمحرمات فی جهنم خالدات:»

در آخر الزمان و نزدیکی قیامت که بدترین زمان هاست زنانی پیدا می شوند با سر و روی و موی باز، و بدون پوشش از مظاهر زیبائی بدن، زینت کرده به لباس های رنگارنگ و جالب توجه، خارج از دین، و غرق شده در فتنه، و رغبتکننده و شتاب ورز به شهوات و لذات بی مهار، حلال شمارنده محرمات الهی، که این گونه زنان به خاطر این بی بند و باری و فسق و فسادی که دارند در دوزخ ابدی و همیشگی اند!

در بحار الانوار مرحوم مجلسی آمده: ابن مسعود از رسول خدا (ص) روایت می کند:

«سیأتی زمان یتبرجن النساء و زیهّن کزّی الملوک الجبابره. . . .»

زمانی بیاید که زنان در همه جا و نزد همه کس خود را به انواع وسائل آرایش و لباس های آن چنانی می آرایند و روشی چون روش شاهان ستمکار دارند.

در توضیح روایت باید گفت: اینگونه زنان همانند زنان غرب بازی گر میدان سیاست های شیطانی و احزاب می شوند، از فرط هواپرستی هر روز به رنگ و شکل تازه ای در می آیند، و مقاله ها در تحقق کشف حجاب و فرهنگشان می نویسند، و شب و روز به عنوان مطالبه آزادی و حقوقی که خود حقوق می دانند با ارکان دولت ها سر و سرّ برقرار می نمایند، و بی حجابی و آزادی مطلق را از حقوق حقه خود می شمارند!

ص:۲۵۲

در کتاب جامع الاخبار و بحار مجلسی حدیثی طولانی از رسول خدا روایت شده که در بخشی از آن حدیث آمده:

زمانی بیاید که در آن زمان دیده نشود جز حاکم ستمکار، و ثروتمند بخیل، و نیازمند دروغگو، و پیرمرد بد عمل، و دانشمند مال دوست، و جوانان بی حیا، و زنان نادان، سپس در دنباله حدیث می فرماید:

«قلّ الوفا، و شاع الزنا، و تزین الرجال بثیاب النساء و سلب و سلب عنهن قناع الحیاء. . .»

وفای به عهد و پیمان نسبت به خدا و خلق کم شود، زنا زیاد و فراوان گردد، مردان خود را به لباس های ویژه زنان بیارایند، فرهنگ های ضد خدا، حجاب و پوشش را از زنان بردارند، و زمینه اختلاط آنان را با مردان و عیش و نوش شبانه تا صبح را فراهم آورند.

فخر الاسلام که کشیش مسیحی بود و پس از مطالات دقیق در دین خدا به تشیع گرائید و از علمای بزرگ عصر قاجاریه و ساکن تهران شد، و پس از فوت در کنار مقبره شیخ صدوق دفن شد و کتاب بسیار مهمی در اثبات حقانیت اسلام در چند جلد نوشت، در کتاب بیان الحق از پیامبر اسلام روایت می کند:

«یکون فی آخر الزمان رجال یرکبون المیائر حتی یأتو ابواب المساجد، نسائهم کاسیات عاریات علی رؤسهن کاسنمه البخت العجاف. . .»

در آخر الزمان مردانی هستند که بر سیارات موج زننده سوار شوند و تا در مساجد بیایند زنانشان با روی و موی برهنه اند، لباسشان از نازکی بدن نماست! ! موهای سرشان چون کوهان شتر نجاتی است.

مرحوم حاج شیخ ذبیح الله محلاتی که عالمی فرزانه، دلسوز و مؤلف بیش از صد جلد کتاب مفید بود، و من سالها با آن بزرگوار معاشر و هم صحبت بودم

می فرمود من مصداق این روایت را در یک روز جمعه در بصره دیدم، مشاهده نمودم بسیاری از مردم در مسجدی که در محله سمیر بصره بود با اتومبیل و موتور سیکلت و دوچرخه که باید گفت از نظر ویراج دادن و به اینطرف و آن طرف خیابان مایل شدن موج زننده هستند برای نماز آمدند، ولی زنان و دختران جوانشان که در آن مرکب ها بودند با سر و روی برهنه و لباس بدن نما خودنمائی می کردند، و زنان مسن آنان که احدی، رغبت به آنان ندارد، با چادر و روبند و نقاب بودند.

از رسول الهی روایت شده:

«سیأتی زمان علی امتی لا یبقی من الاسلام الا رسم و لا من الایمان الا اسم و لا من القرآن الا درس، دینهم دنانیرهم و هوائهم آلتهم، ونساءهم قبلتهم:» (۱)

روزگاری بر امتم بیاید که از اسلام جز نوشته ای و از ایمان جز نامی، و از قرآن جز درسی باقی نماند، دین آنان ثروتشان، و خواسته آنان شهوتشان و قبله آنان زنانشان می باشد!

قبله بودن زن به این است که بر شوهر مسلط باشد، و او را تسخیر کرده و خواسته های غیر منطقی و نامعقولش را که همه ضد دین و غیر اخلاقی است بر او تحمیل نماید.

پیامبر در حدیث بسیار مهم می فرماید:

«سیأتی علی امتی تحل لهم الغروبه و الرهبانیه و ان تلد المرأه حیهً خیر من ان تلد الولد:»

زمانی بر امتم بیاد که غروبت و رهبانیت بر آنان حلال شود، و اگر در آن زمان زن مار بزاید بهتر از این است که فرزند بزاید.



---

۱- ۱) - کشف الفرور ۲۹۴.

پیامبر در دنباله آن می گوید:

«اذ ارأیت الفسق قد ظهر و اکتفی الرجال بالرجال و النسأ بالنساء و علت الفروج علی السروج، و رأیت النساء یتخذن المجالس کما یتخذها الرجال و یتکلمون فی حقوق النساء:» (۱)

زمانی که غروبت و رهبانیت حلال است، آن زمانی است که دیدی هر فسقی و گناه و معصیتی آشکار و عمومی می شود، و همجنس بازی میان مردان و زنان شایع می گردد، و زنان به رانندگی مرکب ها روی می آورند، و می بینی که زنان مانند مردان تشکیل جلسه می دهند و برای خود آزادی و حق رأی و ورود به انواع مراکز سیاسی را خواستار می شوند.

مرحوم حاج ملاـ هاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ از علامه مجلسی از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود یبتنی فی ذیله بلده تسمی بالطهران و هی دار الزوراء التی تکون قصورها کقصور الجنه و نسوانها کالاـحور العین، و اعلم یا مفضل انهن یتلبسن بلباس الکافر و یتزیین بزی الجبابره و یرکبن السروج و لاـ یتمکن لازواجهن و لا تکفی مکاسب الازواج لهن، فیطلبن الطلاق منهم و یکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال فانک ان ترید حفظ دینک فلاتسکن فی هذه البلده و لا تتخذها مسکنا لانها محل الفتنه و فرّ منها الی قله الجبال و من الحجر الی حجر کالثعلب باشباله:»

ای مفضل در حوالی ری کوه سیاهی است که در دامه آن شهری ساخته می شود به نام طهران شهری بسیار وسیع که ساختمان هایش مانند کاخ های



---

۱- ۱) - الزام النواصب.

بهشت است، و زنانش چون حور العین، ای مفضل بدان که زنان آن شـهر لباس های کافران را می پوشـند، و چون سـتمکاران زنـدگی می کننـد، بر مرکب ها سوار می شوند، و از شوهرانشان تمکین نمی کنند، چون کسب شوهرانشان پر خرجی و هزینه آنـان را تـأمین نمی کنـد، درخواست طلاـق می نماینـد تـا در آغوش مردی قرار گیرنـد که مخـارج لبـاس و آرایش و رفت و آمدنشان را تأمین کند، هم جنس بازی در فاسقان و بی دینان آن شهر برقرار می گردد! ! مردان خود را در لباس و زینت چون زنان می آرایند، و زنان خود را شبیه مردان می نمایند.

مفضل اگر حفظ دین خود را می خواهی در این شـهر سـکونت مگیر چون محل فتنه است، از آن شهر به سوی قله کوه ها فرار کن و از سـنگی به سوی سـنگ دیگر بگریز، چون روباهی که فرزنـدانش را برمی دارد و از محل حادثه به جای امنی فرار می کند.

این بود نمونه روایاتی که پیامبر و امامان درباره ی زنان بی دین پیش از وقوع این مفاسـد خبر داده اند، و آنان را به خاطر جدا بودن از حقایق دینیه و مسائل الهی و حلال و حرام حق منبع شر و فساد و گناه و معصیت معرفی نموده اند.

در برابر اینان در هر دوره ای زنانی هسـتند که پای بند دین، و ملازم حق، و رعایتکننده حقوق همسـر و خانه و فرزندان هستند که در سطور گذشته ملاحظه کردید مورد تعریف و ستایش قرآن مجید و پیامبر و ائمه ی طاهرین هستند.

اروپا از اواخر قرن نوزده با بیرون آوردن دختران و زنان از خانه، و رفع حجاب از آنان، و مشـغول کردنشان به هر گونه شغل و به ویژه مشـاغلی که منـاسب شخصـیت آنان نبود، و آزاد گـذاردن آنان برای افتادن در هر فسق و فجوری، و زمینه سازی برای آنان در جهت ارضاء شـهوت رانان هر مجلس و محفلی، و اداره کردن کاباره ها و جلسات عیش و عشـرت به وسیله این جنس لطیف، و کشانیدن دختران و زنان به بازی در فیلم ها با عریانی و نیمه عریانی و

لباس های مبتذل و شهوت انگیز، جنایات هولناکی بر آنان روا داشت و ستمی بی نظیر بر آنان تحمیل نمود.

اگر زنـان بـا رعایت حجاب و عفت و عصـمت و پاک دامنی با مشاغلی چون آموزگاری، خیاطی، طبابت، جراحی، گلـدوزی، آرایش گری، پرستاری آن هم نسبت به هم جنسـان خودشـان و در حـدی که به حقوق شوهران و فرزنـدانشان لطمه ای وارد نمی شد مشـغول بودند این همه فساد و بی بند و باری و آلودگی رواج پیدا نمی کرد، متأسـفانه فرهنگ منحط غرب نسـبت به زنان به مشـرق هم سـرایت کرد، و گروهی از دختران و زنان به تقلیـد از آن فرهنگ شـیطانی روی آوردنـد و چه بلاها به سـر خود و مردانشان و مردان جامعه نیاوردند! !

دانشـمندان غرب و شـرق که از انصـاف برخوردارنـد از وضع آشـفته زنان به نگرانی سـخت دچار شدنـد تا جائی که برخی از دانشمندان غرب آرزوی بازگشت زنان را به خانه برای خانه داری صحیح و حفظ حقوق شوهران و تربیت فرزندان را کردند و این آرزو را علمای پس از آنان هم به ارث بردند و هنوز این آرزو در دل های صاف وجود دارد.

اگوست کنت در کتاب النظام السیاسـی می گوید: دوره ی انقلاب ها و امواج اجتماعیه در این عصـر ایجاد ضلالت و گمراهی و مشتی خیالات بر حالت اجتماعی زنان نمود، ولی قانون طبیعی که این عنصـر لطیف را به زندگی دائمی منزلی تخصـیص می دهد تغییر نکرده، و این قانون در اعلی مرتبه درستی و کمال است، و حکمرانی خود را نسبت به جامعه ای که می خواهد سالم بماند دارد.

تولسـتوی می گوید: بر مرد به خاطر صـلاح و سـعادت جامعه لازم است، وضع زن را مراقبت نموده، و او را در خانه که عرصه آزادی وسیعی است حفظ نماید تا از اختلال نظام زندگی و از هم پاشیدن خانه و خانواده ایمن گردد.

فیلسوف بزرگ ابن سینا می گوید: بر مرد ضروری است که همسرش را به تربیت اولاد شایسته و تدبیر خانه و خدمات مثبت در چهارچوب زندگی مشغول کند و وسایل و زمینه پوشش و حیای او را فراهم نماید، چه این که اگر زن بیکار و آسوده خاطر بماند قهراً رغبت به لهو و لعب و اسراف در زینت می کند و به این خاطر از وظیفه و مسئولیت طبیعی خود خارج می شود و با کرامت مرد و حقوق او به مخالفت برمی خیزد، مسلماً ضعف تفکر و اندیشه و ظرافت وجدان، و قوای جسمی و روحی او طبعاً میل به نمایش جمال و آرایش و زینت پیدا می کند، و خدمت شایسته به مرد را حقیر و ناچیز می شمارد و بر احسان های او توجهی نکرده و ارزشی قائل نمی گردد.

از حکیمی پرسیدند چه چیز تو را به این درجه از کمالات رسانید؟ حکیم گفت همسرم با قبول زحمت کارگردانی خانه و انجام وظائف لازمش در امن نمودن زندگی و توجه به تربیت اولاد، به من آرامش داد، و از دغدغه نسبت به امور خانه راحتم گذاشت، و من از برکت وجود او با خیال آسوده مشغول تحصیل شدم، از این جهت به این برجستگی و مقام رسیدم. (۱)

## منابع کمال ایمان در جنس زنان

همانطور که در سطور گذشته نوشتم و شواهدی از قرآن و روایات آوردم، استعداد و ظرفیت زن در پذیرش حقایق الهیه و معارف ملکوتیه، و به ثمر نشاندن شجره وجودش با کمک ایمان و اخلاق و اعمال صالحه با مرد برابر است، و به هر مقام معنوی و ملکوتی و منازل و درجات انسانی و پاداش ها و ثواب های اخروی مرد می رسد قطعاً زن هم می رسد، و در این زمینه هیچ تفاوتی بین مرد و



---

۱- ۱) - کلمات بزرگان از کتاب کشف الغرور ص ۲۴۲ با تصرف در عبارات نقل شد.

زن نیست، در این بخش فقط به چند نمونه از این گونه زنان که تا قیامت اسوه و سرمشق جامعه نسوان هستند اشاره می کنم:

## رباب همسر حضرت حسین

او شخصیتی ایمانی، اخلاقی، و قهرمان وفاداری و کرامت، و دارای عظمتی خاص و مقامی والا در صدق و صفا و مادری کم نمونه در جهت مادری، و همسری کم نظیر در جهت همسرداری بود.

پدرش امرء القیس از شخصیت های معروف و مشهور زمان خودش بود که در روزگار حکومت عمر بن خطاب از مسیحیت به آئین مقدس اسلام گروید، و از جان و دل تسلیم حق شد، و مدینه را برای ادامه زندگی خود خانواده اش انتخاب کرد.

امرء القیس سه فرزند دختر داشت که از شدت عشق به امیرمؤمنان یکی از دخترانش را به امام عارفان و اسوه عاشقان و یعسوب دین امیرمؤمنان تزویج کرد و دختر دوم را به عقد حضرت مجتبی و دختر سوم به نام رباب را به عقد حضرت سیدالشهداء درآورد. (۱)

هشام کلبی تاریخ نویس مشهور درباره ی رباب می گوید: «کانت من خیار النساء و افضلهن:» (۲)

رباب از بهترین و برترین زنان بود.

رباب از حضرت حسین دارای دو فرزند عالی مقام یکی دختر به نام سکینه و یکی پسر به نام عبدالله یا علی اصغر شد.



---

۱- ۱) - انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۹۵.

۲- ۲) - الاغانی ج ۱۶ ص ۱۴۱.

علی اصغر در سن شش ماهگی در شدت تشنگی در آغوش حضرت حسین به تیر حرمله به شهادت رسید، و گل سرسبد همه کودکان جهان و به اعتقاد پاکان به مقام باب الحوائجی دست یافت!

سکینه در حادثه کربلا حاضر بود، و بنا به قول حضرت حسین به مقام انسلاخ رسید، و از بهترین زنان اهل بیت در کربلا بود و بعداً به خاطر کمالات و مقامات معنوی اش در صف زنان بزرگ اهل ایمان قرار گرفت.

وفاداری و صفای حضرت رباب نسبت به حضرت سیدالشهداء در حد فوق تصور بود تا جائی که حضرت حسین از اظهار و اعلام این وفاداری و صمیمیت به زبان نثر و شعر دریغ نمی کرد!

لعمرک اننی لاحب دارا

نحل بها سکینه و الرباب جاحبهما و ابذل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب (۱)به جانت سوگند من خانه ای که در آن سکینه و رباب اقامت دارند دوست دارم. آنان را دوست دارم و همه ثروتم را به پای آنان می ریزم و هیچ سرزنشکنندهای نباید مرا در این زمینه سرزنش کند.

### اسماء بنت عمیس

این زن با کرامت، و منبع اصالت و شرافت، و دارنده ی عظمت معنوی در همان روزهای اول بعثت که هر مسلمان می شد، از طرف مشرکان مکه به انواع بلاها دچار می گشت نزد پیامبر اسلام آمد و حق را از جان و دل پذیرفت و با آن حضرت در جهت وفاداری به مقام نبوت و ثابت ماندن در صراط مستقیم بیعت



---

۱- ۱) - البدایه و النهایه ج ۸ ص ۲۱۲.

کرد، و سال پنجم بعثت با شوهر بزرگوار و مجاهد و مؤمنش جعفر طیار و نزدیک به هشتاد نفر از مردان و زنان مؤمن برای حفظ دین خود از مکه به حبشه مهاجرت کرد و پس از سیزده سال اقامت در دیار غربت، و تحمل رنج و مشقت در سال هشتم هجرت در روز فتح قلعه های خیبر و پیروزی ارتش اسلام بر یهود عنود به مدینه بازگشت.

اسماء خبر شهادت همسر بزرگوارش جعفر را از زبان پیامبر در حالی که آن حضرت از دیدگان مبارکش اشک جاری بود شنید و آن حادثه دردناک را به خاطر خدا تحمل نمود، و با کمال محبت و درایت به تربیت یتیمان جعفر همت گماشت.

این زن فداکار روزی هم خبر شهادت مظلومانه فرزند جوان با کرامتش محمدبن ابوبکر را که در اوج جوانی در سن بیست و هفت سالگی از طرف امیرمؤمنان به استانداری مصر منصوب شد و پس از شهادتش جنازه اش را میان پوست الاغی گذارده و سوزانده بودند شنید ولی به خاطر خدا و در راه خدا استقامت ورزید و ذره ای تزلزل در ایمان و عملش پدیدار نشد!

او به مقام با عظمت ولایت امیرمؤمنان ایمان کامل داشت و نسبت به آن حضرت و اهل بیت از معرفت بالائی برخوردار بود و به همین خاطر به خانه امیرمؤمنان رفت و آمد داشت و زمان بیماری حضرت زهرا به پرستاری و مراقبت دلسوزانه از آن حضرت اشتغال داشت. او روزی به عنوان یک افتخار معنوی به حضرت سجاد عرضه داشت:

**قبلت جدتک فاطمه بالحسن و الحسین**

من هنگام ولادت دو فرزند فاطمه زهرا حسن و حسین قابلگی کردم.

این زن با کرامت و خودساخته و آراسته به کمالات معنوی در فراگیری علم و دانش و آشنائی با فرهنگ اسلام و در بهره گرفتن از محضر پیامبر سر از پا نمی شناخت، تا جائی که به مقام والائی از علم و دانش دست یافت.

ص:۲۶۱

علمای بزرگ اسلام مانند مجلسی اول ملامحمدتقی و فیض کاشانی و ابن عبدالبر و ابن حجر عسقلانی مقام ارزشمند این بانوی کم نمونه را ستوده اند.

او به دنبال استفاده از دریای دانش پیامبر و کوشش شبانه روزی اش به مرتبه ای از معرفت دینی رسید که شوهرش جعفربن ابی طالب و فرزندانش عبدالله و محمد و سعید بن مسیب و عبدالله بن عباس و افراد دیگری از بزرگان و نخبگان از او احادیث مهمی نقل کرده اند و در حقیقت در محضر نورانی این زن به افتخار اخذ حدیث نائل شدند، یکی از احادیثی که از او روایت شده این است:

شیخ با کرام صدوق با درایت در کتاب با ارزش خود من لا یحضره الفقیه می نویسد:

اسماء دختر عمیس روایت می کند، روزی پیامبر در حالی که سرش روی دامن علی بود به خواب رفت و خواب آن حضرت تا غروب آفتاب ادامه یافت در حالی که امیرمؤمنان نماز عصرش را نخوانده بود، هنگامی که پیامبر بیدار شد و از این موضوع مطلع گردید، دست به دعا برداشت و گفت: خدایا علی در حال اطاعت تو و پیامبرت بوده اکنون خورشید را برای او بازگردان، اسماء می گوید: من با دو چشم خود دیدم به قدرت حق خورشید بازگشت و آنگاه علی (ع) وضو گرفت و نمازش را در ظرف عصر خواند و سپس خورشید غروب کرد. (۱)

#### ام سلیم بانوی دانش و اخلاق و مجاهدت

گروهی از مورخان و رجالنویسان بزرگ از علمای شیعه و اهل تسنن این بانوی با فضیلت و دانشمند و مجاهد را از راویان حدیث از رسول خدا (ص) نوشته اند و او را مورد تمجید و تکریم قرار داده اند.



---

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام۱۱۰.

شیخ طوسی در رجال خود، علامه مامقانی در تنقیح المال و ملاعلی علیاری در بهجه الآمال و علامه اردبیلی در جامع الرواه و ابن اثیر در اسد الغابه و ابن حجر عسقلانی در الاصابه او را از یاران و اصحاب ممتاز رسول خدا و راوی حدیث از آن بزرگوار شمرده اند و عبدالله بن عباس را یکی از شاگردان او به حساب آورده اند، مرحوم امین در کتاب اعیان الشیعه می نویسد:

«و روت ام سلیم عن النبی احادیث و کانت من عقلاء النساء:» (۱)

ام سلیم از پیامبر احادیثی روایت کرده و از زنان خردمند بوده است.

او در مرتبه ای از فضل و تقوا بود که گاهی پیامبر به منظور تفقد و احوال پرسی به خانه او می رفت، و او برای حضرت غذا فراهم می کرد و آن حضرت می فرمود: من نسبت به این زن باید لطف و مهربانی داشته باشم زیرا علاوه بر موقعیت علمی اش، برادر و پدرش با من در جهاد شرکت کرده و به شهادت رسیده اند.

همسر او ابوطلحه زید بن سهل انصاری است که در همه جنگ ها مانند بدر، احد، خندق، خیبر و حنین شرکت داشته و از مجاهدان و شجاعان زمان پیامبر بود، او زمانی که به خواستگاری ام سلیم آمد و آن موقع کافر و بت پرست بود و از ثروت و شهرت برخورداری داشت، ام سلیم در پاسخ او گفت: من با این شرط با تو ازدواج می کنم که اسلام اختیار کنی و مهریه و صداق من هم همان اسلام آوردن توست و از تو درهم و دیناری نمی خواهم، و ابوطلحه پذیرفت و این ازدواج با مهریه ی مسلمان شدن کافر تحقق یافت!

ام سلیم بانوی شجاع و دلاوری بود، در جنگ های اسلام با کفر در رکاب پیامبر شرکت می کرد، در جنگ احد به تشنگان آب می داد و مجروحین جنگی را



---

۱- ۱) - اعیان الشیعه ج ۳ ص ۴۷۹.

مـداوا می کرد، در جنـگ حنین در حالی که فرزنـدی در رحم داشت شـرکت نمود، و خنجری در دست گرفته می گفت: این اسـلحه را به دست گرفته ام تـا اگر کسـی از مشـرکین نزدیـک من بیایـد شـکم او را پاره کنم و نهایتاً رفتار او در این جنگ به گونه ای بود که مورد تحسین پیامبر قرار گرفت.

فرزند نوجوانش ابو عمیر که به شدت مورد علاقه او و شوهرش ابوطلحه بود بیمار شد، و زمانی که ابوطلحه در خانه نبود بر اثر سختی مرض از دنیـا رفت، هنگـام شب که ابوطلحه به خانه آمـد و خواست کنار بستر نوجوانش به احوال پرسـی برود ام سـلیم گفت: او آرمیده و در حال استراحت است، و سپس برای شوهر خسته از کار برگشته سفره غذا پهن کرد، و پس از صرف شام با شوهرش به بستر رفتند در ضمن گفتگو به شوهرش گفت: اگر کسی به یکی از همسایگان خود امانتی بدهد و پس از مدتی امـانت خود را پس بگیرد آیـا کسـی که امـانت را گرفته بود از این که همسایه امانت را پس گرفته است ناراحت شود و سـر و صدا و گریه سر دهد صحیح است؟ !

ابوطلحه گفت: نه این کار صحیحی نیست و پس دادن امانت آه و ناله ندارد.

ام سلیم در این موقعیت گفت: حال که چنین است توجه داشته باش که خداوند فرزندی به عنوان امانت به ما داده بود و اکنون او را پس گرفته و فرزند نوجوان ما از دنیا رفته، و حال باید حوصـله و صبر پیشهسازی و مرگ فرزند را به حساب خدا گذارده با صبر و تسلیم او را به خاک بسپاری.

سپس ابوطلحه آمد و داسـتان صبر و تدبیر همسـر بزرگوارش را برای رسول خدا توضیح داد، آن حضرت به درایت و مقاومت ام سلیم آفرین گفت و درباره اش دعای خیر کرد و گفت: پروردگارا شب این زن و مرد را مبارک گردان.

ام سـلیم همـان شب باردار گردیـده بود و پس از به دنیا آمـدن او را در پارچه ای پیچیـد و برای کام برداشـتن و نامگـذاری به حضور رسول خدا آورد، آن حضرت در حق نوزادی که عبدالله نامیده شد دعای خیر کرد.

ص:۲۶۴

در اثر دعـای آن حضـرت، عبـدالله انسان موفق و با منفعتی شـد، تا آنجا که ده فرزنـد از او به وجود آمدنـد فرزنـدانی که همه قاری قرآن و حاملان علم و دانش شدند. (۱)

## خوله همسر حمزه سیدالشهداء

شیـخ طوسـی و ابن عبدالبر و ابن اثیر که از علمای بزرگ شـیعه و اهل تسـنن می باشـند، خوله را که دختر ثامر انصاری همسـر حمزه است از زنان صحابی رسول خدا و راوی حدیث از آن حضرت ذکر کرده اند.

کنیه او ابومحمد است که روایات نسبتاً زیادی از رسول خدا نقل کرده است:

خوله می گوید: رسول خدا با حمزه درباره ی مال دنیا گفتگو می کردند، که پیامبر فرمود:

«ان الدنیا خضره حلوه فمن اخذها بحقها بورک له فیها و ربّ متخوض فی مال الله له النار یوم القیامه:» (۲)

دارائی و ثروت دنیـا چون سبزه شـیرینی است که هر کس آن را از طریق حق و راه مشـروع تحصـیل کنـد آن دارائی به سود او مـایه خیر و برکـت اسـت، ولی چـه بسـیار مردمی هسـتند که در ثروت خـدا غرق می شونـد ولی به خـاطر کسب آن از راه غیر مشروع، یا بخاطر نپرداختن حقوق واجب آن، شایسته ی آتش دوزخ در قیامت اند.

و نیز این زن بزرگوار از پیامبر روایت می کنـد که آن حضـرت فرمود: آیا می خواهید راه پاک نمودن گناهان را از دامن خود برای شما بگویم، حاضران جواب مثبت دادند.

حضـرت فرمود: در همه حال با وضو باشـید، به مساجـد زیاد رفت و آمد کنید، و هر نمازی را که خواندید عشق و انتظار انجام دادن نماز بعدی را در قلب بپرورانید.



---

۱- ۱) - ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۴۰۸.

۲- ۲) - اسد الغابه ج ۵ ص ۴۴۲.

و هم چنان خوله نقل می کند که رسول خدا فرمود:

«ما یقدس الله امه لا یأخذ ضعیفها من قویها حقه غیر متعتع:» (۱)

خداوند امتی را مورد ستایش قرار نمی دهد و به خوشبختی نمی رساند که در میان آنان شخص ضعیف نتواند حق خود را از افراد قدرتمند بدون دلهره و اضطراب پس بگیرد.

### نسیبه بانوی دانشمند و فداکار و همسر و مادر شهید

نسیبه انصاری دختر کعب همسر زیدبن عاصم و مادر حبیب و عبدالله از زنان مجاهد و صحابی فداکار رسول خدا و از راویان حدیث از زبان پیامبر اسلام است.

سرگذشت این بانوی کم نظیر و قهرمان فداکار بسیار جالب است، ابن اثیر جزری و ابن عبدالبر اندلسی و ابن حجر عسقلانی که درباره ی سوابق درخشان او سخن می گویند می نویسند: در بیعت عقبه که شصت و دو مرد از قبیله خزرج شرکت داشتند و با رسول خدا بیعت کردند دو زن نیز یعنی نسیبه و خواهر وی حضور داشتند، و آنان نیز با آن حضرت بیعت کردند و به اطاعت از پیامبر اقرار نموده و متعهد شدند.

این جریان خود دلیل است که اسلام از آغاز برای شرکت زنان در امور اجتماعی با رعایت شرایط لازم عنایت داشته است.

نسیبه در بیعت رضوان نیز حضور داشت، و در جنگ احد شرکت کرد، و در جنگ یمامه که پس از رحلت رسول خدا با مسیلمه کذاب اتفاق افتاد حضور یافت و به جنگ جانانه پرداخت و بدنش دوازده زخم برداشت و یک دست او قطع شد. (۲)



---

۱- ۱) - اسد الغابه ج ۵ ص ۴۴۸.

۲- ۲) - ریاحین الشریعه ج ۵ ص ۸۱.

ام سعد دختر ربیع می گوید: یک روز به خانه نسیبه وارد شدم و گفتم: خاله جان از وضع روز جنگ احد برای من تعریف کن.

نسیبه گفت: هنگامی که رسول خدا برای جنگ احد حرکت کرد، من هم به همراه او به جبهه جنگ رفتم، کارم این بود که مشک آبی را به دوشم انداخته و لشگریان و یاران پیامبر را آب می دادم، تا زمانی که شکستی به سپاه وارد شد و آنان جبهه و پیامبر را رها کرده فرار می کردند! اینجا بود که من خود را به پیامبر رسانیدم، مشک آب را زمین انداختم و با شمشیر و تیر به جنگ برخاستم و دشمنان مهاجم را از اطراف آن حضرت می راندم، و از عمق جان از رسول خدا دفاع می کردم که در آن حال زخم های زیادی بر بدنم وارد شده بود.

ام سعد می گوید در حال گفتگو با نسیبه متوجه شدم در گردنش گودی زخمی از جنگ احد هنوز به چشم می خورد، پرسیدم این زخم را چه کسی بر بدنت زده؟ گفت: ابن قمیئه (۱)

نسیبه آن زن صابر و با استقامتی است که شوهرش زیدبن عاصم در جنگ احد به شهادت رسید، و فرزندش حبیب در جنگ یمامه به دست مسیلمه گذاب به شرف شهادت نائل شد.

درجات ایمان و اخلاص این زن و فداکاری خالصانه اش در جنگ احد به جائی رسید که پیامبر فرمود:

وفاداری و مقاومت نسیبه بهتر و بالاتر از بسیاری از مردان است.

فرزندش در جنگ احد همراه او بود، در گیر و دار شکست سپاه اسلام و فرار بزدلان می خواست فرار کند مادرش نسیبه به او نهیب زد: پسرم از که فرار می کنی؟ از خدا و پیامبر! فرزندش را برگرداند، در حمله دشمن شهید شد، نسیبه



---

۱- ۱) - الاستیعاب ج ۴ ص ۴۷۶.

شمشیر فرزند را براشت و بر ران قاتل ضربتی سنگین زد و او را به جهنم فرستاد در این هنگام پیامبر به او فرمود:

«بارك الله علیك یا نُسیبه.»

شرح زنـدگی زنـان تربیت شـده مکتب اسـلام، و رشـد یـافته در عرصه نبوت و ولایـت را در کتـاب هـائی چون بجار، ریاحین الشـریعه، زنان قهرمان، اسد الغابه، الاصابه، الاسـتعیاب، اعلام النساء المؤمنات، تنقیح المقال، بهجه الآمال، رجال شـیخ طوسـی، جـامع الرواه اردبیلی، اعیـان الشـیعه ببینیـد تـا بـه شخصـیت و ظرفیـت و اسـتعداد ایـن جنس پـاك و مکمـل حیـات مردان و پرورشدهنـده انبیـا و امامان آگاه شویـد، و دیگر زنان که خود را به اختیار خود از حوزه تربیت توحیـد ونبوت و ولایت محروم کرده اند بدانند که چه سـتم و ظلمی بر خود روا داشـته و خویش را بخاطر لذات حرام چند روزه از دست رفتنی از سعادت ابد بی نصـیب نمـوده، و بـا نشـان دادن روی و موی و آرایش و زینت و جمـال خود به نامحرمـان چه بـذر فسـادی را در دل آنـان کاشته، و بنیان چه خانواده هائی را تخریب نموده و چه زنانی را از شوهر خود محروم و چه فرزندانی را از پدر یا مادر یا هر دو به خاطر فاسد کردن مرد به بلا و مصیبت نشانده اند!

در رابطه با آیات ۲۲۱ تا ۲۲۳ مقـدمه ای که دربـاره ی وضع زن در اقوام و ملـل و مسـئله ازدواج و طلاق او، ظلم هائی که در شرق و غرب به او شـده و تـاکنون در برخی از ملت هـا ادامه دارد نگاشـتم بیش از حـد معمـول طولانـی شـد، ولی برای نشـان خدمات بی نظیر اسلام به زن، و زنده کردن شخصیت ذاتی و فطری او، و نظام دادن ازدواج و طلاق به ویژه حقوق او بر اساس وحی چاره ای جز نوشـتن آن مقدمه ی طولانی نداشتم، اینک به توضیح و تشریح سه محوری که در آن سه آیه مبارکه مطرح است و آن عبارت است از ازدواج، قاعدگی و طهارت، تمکین

ص:۲۶۸

در برابر حقـوق شوهر می پردازم و فکر می کنم مسائـل مربوط به این سه آیه و آیـات ۲۲۴ تا ۲۴۵ کـه همه و همه در رابطه با زن و حقوق زن بر عهده شوهر، و مسـئله ی حاملگی و اولاد و شیر، و شقوق مختلف طلاق و مسئولیت های بسیار مهم اخلاقی شوهر به هنگـام طلاـق زن است نیز از حـد معمول طولانی تر شود، و از این طولانی شـدن هم چاره ای نیست، چون با بررسـی همه جـانبه این آیـات خـدمات گران بهای اسـلام نسـبت به زن و شخصـیت او روشن می شود، باشـد که مردان و زنان امت از اسـلام که راه نجات همه جانبه پیش پای آنان نهاد قـدردانی کنند، و زحمات پیامبر و ائمه طاهرین وعلمای بزرگ امت را ارج نهند، و بدانند که قدردانی از اسـلام و ارج نهادن به زحمات پیامبر و اولیای اسـلام در گرو عمل به نسـخه های شفابخش آنان در رابطه با امور زندگی و خانواده و رعایت حقوق قرار داده شده بر عهده ی آنان است.

### ازدواج در اسلام

همـان طوری که سازمـان بـدن انسـان از واحـدهای مختلف ترکیب یافته، و رابطه ی طبیعی میان آنها وجود دارد، جامعه نیز از هسته ها و واحدهای کوچک خانوادگی تشکیل شده است.

زمـانی که بر روابـط اعضـاء خـانواده هـا، حسن تفـاهم و صـمیمیت و عواطـف انسـانی و اخلاـقی آدمی حکم فرمـا باشـد، این واحـدهای کوچـک از اسـتحکام و دوام بیش تری برخوردار خواهـد شـد، و در نتیجه بنیـان یـک اجتمـاع سالم و نیرومنـد پایه گـذاری گردیـده و نیروهـای آنـان در مسـیر سـعادت همگـانی بسیج می شـود، برعکس وقـتی ایـن واحـدهای کوچـک که تشکیلدهنده اجتماع است دستخوش هرج و مرج و آشفتگی گردد چرخ های اجتماعی نیز از رشد و تکامل به معنای واقعی باز می ماند، و پراکندگی و تشتت، نظام جامعه را از هم خواهد گسیخت.

انسان به مقتضای آفرینش خود سخت علاقه مند به بقا و ادامه ی حیات خویشتن است، و برای نیل به این تقاضای درونی از هر کوشش و تلاش خودداری نمی کند، بهترین و آسان ترین وسیله برای تأمین هدف انسان، ایجاد نسل می باشد، زیرا فرزند جزئی از وجود شخص و دنباله حیات و هستی آدمی است، و پاسخ به این تقاضای شدید فطرت و طبیعت، تشکیل خانواده، و عهده دار شدن مسئولیت های خانوادگی آغاز می گردد.

بخش مهمی از فعالیت و کوشش در گرداندن چرخ های زندگی و تلاش های اقتصادی به خاطر علاقه به اداره ی زندگی خانوادگی صورت می گیرد.

دو نوع تفکر در مورد تشکیل خانواده وجود دارد، که هر دو از واقعیت دور و اشتباه محض است:

در نظر برخی افراد که قائل به اصالت غرائز جنسی هستند، ازدواج و تشکیل خانواده، تنها وسیله تأمین هدف های جنسی و ارضاء هوس های شهوانی است، دسته دیگر که تمایلات سودجوئی دارند به آن جنبه اقتصادی داده، و چنین می پندارند که پیوند زناشوئی یک نوع تجارت و معامله میان دو خانواده است، این دو طرز فکر با هدف اصلی از زناشوئی که ضرورت اجتماعی و به منظور حفظ نوع و بقاء نسل صورت می گیرد، فاصله زیاد دارد، هر چند هدف اصلی همراه با خواسته ها و تمایلات جنسی و غالباً توأم با امور مادی است.

اسلام با تشویق به تشکیل خانواده که بهترین وسیله برای حفظ عفت عمومی است به ندای فطرت پاسخ مثبت می دهد، و زناشوئی را یگانه وسیله پیدایش فرزندان درستکار و حفظ بقاء نوع شناخته، و نه تنها مشکلی در سر راه این امر طبیعی ایجاد نمی کند بلکه از این نیروی طبیعی به سود اجتماع و برای زندگی فردی بهره برداری می نماید، و علاوه بر این که به آرامش جسمی در زندگی

زناشوئی توجه دارد، می خواهـد یکی از پایه های سعادت آدمی که آرامش روحی و اخلاقی و فکری است نیز در سایه پیوند ازدواج تأمین سازد.

اسلام به منظور ایجاد رشته های الفت در محیط خانواده و استحکام روابط اعضاء آن با یکدیگر، قوانین و مقررات جامعی ارائه داده است و از ازدواج به عنوان پیمان محکم (۱)تعبیر نموده و همه مسائل مادی را از هدف خود دور ساخته است، و برای این که اعضا خانواده از یک وحدت صوری و معنوی برخوردار گردیده و روابط آنان بر محور هم بستگی کامل بچرخد.

وظائف و اداره ی این سازمان را به طور عادلانه میان طرفین تقسیم کرده، که هر کدام به مقتضای استعداد و فنی که در آن مهارت پیدا کرده، متعهد اداره بخشی از امور زندگی شود، و بدین وسیله در راه ایجاد یک اجتماع متعادل و مترقی که نتیجه ی توازن و تعادل در نظام خانوادگی است گام مؤثری برداشته است.

این که پیوندهای زناشوئی در عصر ما اینقدر سست و بی دوام گردیده، که در برابر حوادث بی ارزش و کوچک به آسانی از هم می گسلد، به علت این است که در اینگونه ازدواج ها به واقعیات زندگی توجهی نمی شود، و این پیوندها به دنبال یک سلسله رؤیاها و افکار کودکانه و تصورات خام بسته می شود.

بسیاری از افراد در مسئله ازدواج بدون در نظر گرفتن هم فکری و هم آهنگی و توافق روحی میان مرد و زن، دنبال ثروت و شهرت و عناوین موهوم و ظاهر فریبنده می روند، و ارزش های معنوی و روحی را نادیده گرفته و مصالح واقعی خود را زیر پا می گذارند.

چنین ازدواج هائی آینده تاریک و اسف انگیزی خواهد داشت، زیرا تضاد عمیق فکری و روحی، زن و مرد را مانند دو قطب مخالف روبروی هم قرار



---

۱- ۱) - نساء ۲۲.

می دهـد، و روز به روز شـکاف و اختلاـف، طرفین را عمیـق تر و دامنه دارتر کرده و در روابـط آنـان یـک نوع هرج و مرج و ناهماهنگی پدید می آورد.

حصول آرامش روحی و فکری در زنـدگی خـانوادگی به همـاهنگی اخلاـقی و فـداکاری و مزایـای انسـانی و روحی و تقوا و فضـیلت طرفین بسـتگی دارد، و در نظر گرفتن شـرایط محیـط و نشو و نمـای زن و تطبیق افکـار و اخلاـق طرفین با یکـدیگر از عوامـل مهم تحکیم بنیان خانواده است. تا زمانی که افراد دارای یک فکر مقـدس و اصولی نباشـند، تا از یک دیـدگاه صـحیح مسائل واقعی زندگی را مورد مطالعه قرار ندهند، این نابسامانی ها هر روز رو به فزونی خواهد گذاشت.

با در نظر گرفتن همه مفاسـدی که از این راه پیش می آید اسـلام چنین طرز تفکری را که جز بدبختی و اختلاف و کشـمکش ثمری ندارد طرد می کند.

نظر اسـلام در تشکیل خانواده به ثروت و شهرت و ظاهر آراسته و امور مادی نیست، بلکه ازدواج را بر محور ایمان و فضیلت و عفت و پاکـدامنی قرار داده و به صـفات و مزایای روحی و پاکی نفس و پرهیزکاری زن و مرد توجه خاص دارد، چنان که در روایـات اسـلامی نسـبت به مسـئله ازدواج و تشـکیل خـانواده، تشویق و ترغیب نموده و هیـچ نهـاد و سازمـانی را محبوب تر از ازدواج نمیداند. از رسول خدا روایت شده:

«ما من شیء احب الی الله عزوجل من بیت یعمر فی الاسلام بالنکاح:» (۱)

چیزی نزد خدا از خانه ای که در اسلام آباد به ازدواج می شود محبوب تر نیست.

اسلام به شدت از افرادی که به علت های غیر منطقی از تشکیل خانواده امتناع می کنند نکوهش نموده و هر گونه بهانه ای که منجر به تباه شدن، یا به انحراف



---

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۳۲۸.

کشیده شدن قوای غریزی و جنسی می گردد محکوم می نماید، به همان صورت نیز با پیوند زناشوئی با افرادی که فاقد کمالات نفسانی و فضائل روانی باشند موافق نیست، و ازدواج با خانواده هائی که فاقد نجابت بوده و از تربیت اخلاقی و مذهبی بی بهره اند موافقت ندارد و آن را به مصلحت نمی داند:

وَ لاٰ تَنْکِحُوا اَلْمُشْرِکٰاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لاٰ تُنْکِحُوا اَلْمُشْرِکِینَ حَتّٰی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولٰئِکَ یَدْعُونَ إِلَی اَلنّٰارِ: (۱)

با زنان مشرک که از دین و وفا و صمیمیت بهره ای ندارند، و از نجابت و فضیلت محروم اند ازدواج نکنید مگر زنانی که ایمان بیاورند، یقیناً کنیز با ایمان و دارای فضیلت و عفت از زن آزاد مشرک بهتر است، هر چند زیبائی و مال او شما را خوش آید، و زنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که مؤمن شوند، مسلماً برده مؤمن از آزاد مشرک بهتر است هر چند جمال و مال و منالش شما را خوش آید، اینان که مشرک اند چه زنشان چه مردشان نه تنها مردم بلکه بی رحمانه خانواده را به سوی آتش می خوانند! !

رسول اکرم فرمود:

«ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن قال (ص) المره الحسنا فی منبت السوء:»

از ازدواج با سبزه ها و گل هائی که در زمین های کثیف و آلوده می رویند بپرهیزید، از آن حضرت پرسیدند منظور شما از سبزی ها در زمین ناپاک چیست؟ فرمود: زنی زیبا که در خانواده آلوده و بی بند و بار تربیت یافته است.

طبیعی است که چنین همسرانی که به اصول و قوانین اخلاقی و مذهبی پای بند نیستند، سعادت و خوشبختی خانوادگی را تأمین نخواهند کرد، و قهراً



---

۱- ۱) - بقره ۲۲۱.

ثمره این ازدواج ها نیز فرزندانی هوسباز، زبون، و فاقد آرامش روحی و امنیت خواهند بود: أَولِئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ.

روی این حساب اسلام به تأمین نیک بختی طرفین از لحاظ امور اخلاقی و عقلی نظر دارد، و با نهی از انجام ازدواج با خانواده های پست و آلوده، از پیدایش نسل فاسد و منحرف نیز جلوگیری کرده است.

اگر جوانان هنگام انتخاب همسر بر اساس قوانین ومقررات اسلامی شرایط محیط زندگی و مقتضیات افکار زن را بررسی نموده، و خصوصیات روانی او را در نظر بگیرند، و از پیروی افکار غلط و هوا و هوس های آلوده و زودگذر اجتناب نمایند، مسلماً از بدبختی ها و نابسامانی های خانوادگی که عرصه را بر هواپرستان تنگ نموده در امان خواهند ماند.

بی بند و باری جنسی در کشورهای متمدن امروز و بی علاقه بودن جوانان به تشکیل خانواده، که معلول بی اعتنائی به مبانی فطری و معنویت است عملاً اصل ضروری اجتماعی را از بین می برد.

گسترش وسائل عیاشی و آزادی بی حساب و بدون مانع، محور زندگی جوانان را تغییر داده و با سرعت سرسام آوری انحرافات را در میان آنان بالا برده است، توجه به کاهش آمار ازدواج و افزایش روزافزون اختلافات خانودگی و طلاق، شاهد گویای تزلزل بنیان خانواده در دنیای امروز است! (۱)

اسلام برای ازدواج در زمینه تشویق به آن و این که مرد و زن چگونه با هم زندگی کنند که بنیان خانواده استوار و محکم، و فرزندانی صالح و شایسته ازآنان به وجود آید، واصولاً ـ اساس خانواده بر شالوده مسائلی نباشد که مانع از هر فسادی در چهارچوب خانه، و سدی در برابر ظهور گناه در بستر اجتماع شود به



---

۱- ۱) - سیمای تمدن غرب ۱۹۶

حقایق بسیار مهمی تذکر می دهد، که نشان گر کمال و جامعیت و کامل بودن این آئین مقدس و فرهنگ سعادت بخش است.

غریزه جنسی که با فرا رسیدن بلوغ فعالیت خود را آغاز می کند، غریزه قوی و نیرومندی است که با هیجان خود انسان را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد، و قطعاً آدمی در برابر آن مسئولیت خطیری دارد.

انسان در برابر غریزه جنسی ممکن است یکی از این سه حالت را داشته باشد:

۱- آن را آزاد بگذارد و در راه اشباع و ارضاء آن به هیچ حد و مرزی پای بند نباشد، این حالت با این آزادی غیر معقول انسان ها را تا مرتبه حیوانیت تنزل می دهد و فساد فرد و خانواده و جامعه را به دنبال دارد.

۲- آن را سرکوب نماید و تمام راه ها را به روی آن همانطور که از زندگی رهبانان نقل می کنند ببندد، معنای این کار کشتن غریزه و تعطیل کردن آن است و با حکمت خلقت و فطرت بشری منافات دارد و با سنت حیات هرگز هماهنگی ندارد.

۳- این که نه راه اول را پیش گیرد و نه راه دوم را، بلکه برای اشباع غریزه ی خود و اطفاء آتش شهوت به پذیرش حد و مرز لازم تن دهد، ولی می دانیم که مکتب حق، و آئین مقدس اسلام از زمان آدم تا کنون این راه را پیش روی انسان ها باز کرده است، زنا و بی بند و باری و سرکوب غیر منطقی شهوت و غریزه جنسی را ممنوع و به ازدواج و نکاح در چهارچوب شرایط و مقررات عادلانه مشروعیت بخشیده است و آن را به شدت مورد ترغیب قرار داده و نوعی عبادت دانسته. این راه که راه وسط و راه عدل است و از افراط و تفریط منزه و پاک می باشد راه اسلام و طریق فرهنگ سعادتبخش خداست.

ص:۲۷۵

وَ أَنْكِحُوا اَلْأَيٰامىٰ مِنْكُمْ وَ اَلصّٰالِحِينَ مِنْ عِبٰادِكُمْ وَ إِمٰائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرٰاءَ يُغْنِهِمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ: (1)

مردان و زنـان بی همسـرتان و نیز غلامان و کنیزان شایسـته خود را همسـر دهیـد، اگر تهیـدست هسـتند خـدا آنان را از فضل و احسانش بی نیاز می کند، و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

روایـات زیر در تشویـق به ازدواج، ازدواج مرد و زن مؤمنی که کفو یکـدیگر هسـتند از رسول خـدا در مهم ترین کتـاب هـای حدیث نقل شده است.

## روایات و ازدواج

«تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامه حتی بالسقط:» (2)

ازدواج کنیـد، به جمعیت خـود بیفزائیـد، که من در قیـامت به گروه گروه از شـما مردم مباهـات می کنم، حـتی به کودکی که سقط شده است.

«من رغب عن سنتی فلیس منی و ان من سنتی النکاح فمن احبنی فلیستن بسنتی:» (3)

کسـی که از روش و سـنت من روی گردان شود از من نیست، و از روش و سـنت من ازدواج است، پس کسـی که مرا دوست دارد به روش من اقتدا کند.

«من استطاع منکم الباءه فلیتزوج فانه اغض للبصر و احصن للفرج و من لا طول له فلیصم فان الصوم له وجاء.» (4)

از شـما کسـی که قدرت بر ازدواج و پاسخ گوئی به همسر دارد، باید ازدواج کند، زیرا ازدواج برای فرو نشاندن چشم از نگاه به نامحرم، و حفظ شهوت از حرام



---

۱- ۱) - نور ۳۲.

۲- ۲) - سنن بیهقی ج ۷ ص ۷۸.

۳- ۳) - سنن بیهقی ج ۷ ص ۷۸.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۵۳.

بهترین کار است، و کسی که توانائی ندارد روزه بگیرد که روزه برای فرو نشاندن هیجان شهوت کاری مناسب است.

«اذا اتاکم من ترضون دینه و امانته فزوجوه الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر:» (۱)

هر گاه کسی برای امر خواستگاری و ازدواج نزدتان آمد، و شما دین و امانت داری وی را پسندیدید زمینه ازدواجش را فراهم کنید، که اگر در امر ازدواج اقدام ننمائید سبب فتنه در زمین و فساد و گناه بزرگ است.

«من نکح لله و انکح لله استحق ولایه الله:»

کسی که برای خدا ازدواج کند، و برای خدا زمینه ازدواج کسی را فراهم نماید، شایسته قرار گرفتن در عرصه ولایت خدا می شود.

«من تزوج فقد احرز شطر دینه فلیتق الله فی الشطر الثانی:» (۲)

کسی که ازدواج کند قطعاً نصف دینش را در حصن مصونیت برده، نسبت به حفظ نیم دیگر دینش تقوای الهی پیشه کند.

از امامان معصوم و اهل بیت مظلوم نیز روایاتی در تشویق ازدواج در کتاب های معتبر نقل شده است:

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا نقل می کند:

«رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من سبعین رکعه یصلیها العزب»

دو رکعت نمازی که ازدواج کرده می خواند از هفتاد رکعت نمازی که عزب می خواند برتر است.



---

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۳۴۷.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۵۴.

«لما لقی یوسف اخاه قال: یا اخی کیف استطعت ان تتزوج النساء بعدی؟ فقال: ان ابی امرنی و قال: ان استطعت ان تکون لک ذریه تثقل الارض بالتسبیح فافعل:»

یوسف هنگامی که برادرش بن یامین را دیدار کرد، به او گفت برادرم چگونه پس از من به ازدواج تن دادی؟ پاسخ داد پدرم یعقوب به من فرمان داد اگر برایت ممکن است ازدواج کن تا فرزنددار شوی تا زمین به تسبیح و عبادتش سنگین شود انجام داده.

امام صادق می فرماید مردی به محضر پدرم حضرت باقر (ع) آمد، حضرت فرمود: همسر داری؟ گفت: نه پدرم فرمود: دوست ندارم دنیا و آنچه در آن است از من باشد و من یک شب بدون همسر به سر برم آنگاه فرمود دو رکعت نماز زن دار از عبادت شبانه و روزه روزانه عزب بهتر است، سپس هفت دینار طلا به او داد و فرمود با این پول ازدواج کن سپس از پیامبر نقل کرد که آن حضرت فرمود:

«اتخذوا الاهل فانه ارزق لکم:» (۱)

ازدواج کنید که ازدواج برای شما روزی رسان تر است.

و نیز حضرت صادق از رسول خدا روایت می کند که فرمود:

«من ترک التزویج مخافه العیله فقد اساء بالله الظن:» (۲)

کسی که از ترس فشار زندگی و تنگدستی ترک ازدواج کند یقیناً به خداوند سوءظن و بدگمانی برده است.

بزرگان از دانشمندان اسلامی بر اساس معارف حقه می گویند: در ازدواج برابر با مقررات الهی پنج بهره و فائده هست: پیدا کردن فرزند، شکستن هیجان شهوت، تدبیر منزل، کثرت عشیره و قبیله، و جهاد و کوشش برای قیام به حقوق زن و فرزند.



---

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۳۲۹.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۵۵.

ازدواج در اسلام کمک و یار و ناصری برای بقاء دین انسان، و خوارکننده شیطان، و قلعه و حصاری برای در امان ماندن از ضربات ابلیس و دشمن خداست.

### مذموم بودن ترک ازدواج

از دیدگاه اسلام عزب ماندن و روی آوردن به رهبانیت و کناره گیری از مردم به سبب ترک ازدواج مورد نفرت است.

در تفاسیر آمده: در زمان رسول خدا برخی از اصحاب به خیال این که خود را به قلعه های رفیع معنویت برسانند تصیم گرفتند که دنیا را فرو گذاشته آن را ترک نمایند، و روز و شب خود را به عبادت بگذرانند.

در این تصمیمی که گرفته شد، بعضی از آنان گفتند: من همه روزها را روزه خواهم گرفت و دیگری گفت: من همه شب ها را به عبادت تمام خواهم کرد، و بعضی گفتند ما هرگز تن به ازدواج و ارضاء شهوت و تشکیل خانواده نخواهیم داد، چون خبر این تصمیم به پیامبر رسید آنان را دعوت کرده و در جمع خصوصی شان فرمود:

«انا اعلمکم بالله و اخشاکم له و لکنی اقوم و أنام و اصوم و افطر و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی:»

من که به عظمت حضرت حق و اسماء و صفاتش بیش از شما آگاهم، و بیشتر از شما از او در خشیتم، ولی در شب هم به عبادت برمی خیزم، هم می خوابم، برخی روزها را روزه گرفته و بعضی ایام را روزه نمی گیرم و با زنان ازدواج می کنم، پس کسی که از سنت من روی گردان شود از من نیست. (۱)

ملاک انتخاب همسر.



---

۱- ۱) - تفسیر طبری شأن نزول آیه ۳۲ از سوره نور.

به طور معمول در بسیاری از اقوام و ملل در گزینش مرد در مرحله اول توان اقتصادی و اجتماعی مطرحی است و در انتخاب زن زیبائی و گاهی وضعیت اجتماعی مورد توجه است.

اسلام گرچه این امور ظاهری را نفی نمی کند ولی نظرش در مرحله اول در انتخاب همسر امور معنوی و ارزشی است.

اسلام در مسئله ازدواج ایمان به خدا و قیامت، و ارزش های اخلاقی و عملی، و التزام به تقوا و نقاط کرامت هم چون صداقت و امانت و پاکدامنی و شرافت را ریشه و اساس زندگی مشترک و موجب بقاء آن می داند.

تجربه حیات انسان ثابت نموده، ازدواج هائی که بر پایه ایمان و تقوا صورت گرفته دوام و رشد و ثبات داشته، و در برابر حوادث کمتر دچار ضربه و آسیب شده، بر عکس، پیوندهائی که دور از ملاک های ارزشی و معنوی صورت گرفته و فقط بر پایه مادی اندیشی و تفاخر طلبی و ثروت و جمال واقع شده بیشتر در معرض طلاق و جدائی و تلخی و فروپاشی قرار می گیرد.

### خانواده اسلامی

از زمانی که اراده و تقدیر حق نقش آفرینش و خلقت را بر صفحه زیبای وجود نگاشت، و اراده ازلیه، ایجاد موجودات را بر اساس نظم و هم آهنگی تقدیر نمود و با اعلان:

وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ: (۱)

این حقیقت را روشن ساخت که آفرینش موجودات بر پایه جفت بودن صورت پذیرفته، با عنایت ویژه ای که به بنی آدم داشت واقعیت آفرینش انسان ها را با این عبارت پر معنا و دقیق مورد تذکر قرار داد:



---

۱- ۱) - ذاریات ۴۹.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: (۱)

از نشانه های قدرت خداوند این است که به سود شما از جنس خودتان همسرانی که مایه آرامش شما باشند آفریده است، و میان شما در عرصه خانه خانواده مودت و مهربانی برقرار ساخته که در این حقیقت برای اندیشمندان نشانه های قدرت و ربوبیت خدا وجود دارد. روی این حساب خانواده نخستین سنگ بنای ساختمان بشریت است، و تنها مسیر مشروع برای تولد انسان ها و بهترین زمینه برای رشد و شکوفائی استعدادهاست.

خانواده مهم ترین مکتب تربیت و تکامل انسان هاست. خانواده منبع خوبی برای فرهنگ هر کشور و عالی ترین مرکز رشد و تکامل تربیتی اسلام است که فروپاشاندن آن در واقع غارت همه کشور و همه منابع انسانی آن است و اسلام با نگاهی مثبت به بنیان خانواده و به ازدواج می نگرد، نه فقط با نظر اشباع غریزه جنسی.

ازدواج و زناشوئی کلاس اول زندگی اجتماعی است، و مکتبی است برای خواندن درس حقوق و تمرین کردن این که چگونه باید حقوق دیگران را شناخت و محترم شمرد و رعایت نمود.

مرد مسلمان و انسانی که خدا و قیامت را باور دارد در چهارچوب خانه به این حقیقت اعتقاد و اعتراف دارد که این زن که در کنارش زندگی می کند بر عهده او حقوقی دارد و باید این حقوق را ادا کند، و وظایف و مسئولیت هائی را باید در رابطه با حقوق همسر انجام دهد.

چنین مردی در همسایگی، در بازار، در اداره، در کارخانه، و در مزرعه هم به این واقعیت توجه دارد که این همسایه و این طرف داد و ستد، و این مراجعهکننده، و



---

۱- ۱) - روم ۲۱.

این زارع و این مالک و این رفیق، هر کدامشان نیز حقوقی دارند، و برای ادای حقوق آنان مسئول است و واجب است آن حقوق را حفظ کند و ادا نماید.

زن مسلمان و مؤمن هم به این حقیقت اعتراف و اقرار دارد که این مرد که زحمات طاقت فرسائی را برای اداره امور زندگی تحمل می کند و هم خواب و شریک زندگی اوست بر عهده اش حقوقی دارد که لازم است آنها را ادا کند و وظایفش را نسبت به آن مرد به انجام برساند، و در مراحل دیگر هم خواهد فهمید که دیگران بر عهده او چه حقوقی دارند و او در برابر آنان چه وظایفی متوجه اوست که باید آن حقوق را حفظ و عملاً رعایت نماید.

نهایتاً هر یک از این نوع زنان و مردان یعنی زنان و مردان متعهد و با ایمان توجه دارند که در برابر یکدیگر و در مقابل دیگران چه وظائفی دارند که اگر ادا نکنند در پیشگاه خداوند مسئول و مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

حقوقی که در اسلام میان زن و شوهر مقرر گشته دو نوع است:

۱- حقوق قانونی: حقوقی است که اگر هر یک از طرفین رعایت نکند، طرف دیگر می تواند به حکم قانون به دادگاه مراجعه وآن را مطالبه نماید و وی را به ادای آن ملزم کند، مانند نفقه زن بر شوهر، حق تمکین و اطاعت زن از شوهر، این نوع حقوق پایه زندگی زناشوئی است و به منزله سفت کاری یک ساختمان مانند پی و جرز و سقف که اگر نباشد ساختمانی وجود ندارد.

حقوق اخلاقی: حقوقی است که هر یک از زن و شوهر به حکم اخلاق انسانی و فرهنگ اسلامی موظف اند آنها را به اجرا بگذارند و اگر اجرا ننمایند طرف دیگر قانوناً نمی تواند او را ملزم کند، ولی با عدم اجرای آن لذت و خوشی زندگی از بین می رود، مثل رعایت ادب و وقار، و احترام و حسن اخلاق، این نوع حقوق به منزله ی نازک کاری ساختمان است، از قبیل گچ کاری و نقاشی و شیشه و چراغ که اگر نباشد باز ساختمانی وجود ندارد.

۱. زن و شوهر اگر بخواهند فقط موافق قانون با هم رفتار کنند، و تنها حقوق خشک قانونی را رعایت نمایند زندگی خالی از عشق و محبت و صفا و صمیمیت می شود، و ضمانت بقاء و دوام خود را از دست می دهد. این که در روایات اهل بیت تأکید فوق العاده شده که ایمان و دین داری و اخلاق حسنه را شرط اساسی انتخاب همسر قرار دهید به این منظور است که هدف دو انسان مؤمن از ازدواج و تشکیل خانواده این باشد که علاوه بر برخورداری از انس و محبت و کامیابی های مشروع جنسی، کانون خانواده را مراکز فراگیری احکام خداوند و به کار بستن وظائف اسلامی و تخلق به اخلاق نیک قرار دهند، و در همه کارهای نیک یار و یاور و مشوق یکدیگر باشند تا در نهایت کانون خانوادگی بر این اساس استوار و نهادینه شود و سرچشمه ی اعمال شایسته و خدمات اجتماعی و اسلامی گردد.

۲. مگر یک مجاهد و رزمنده راه حق بدون هماهنگ بودن همسرش با او می تواند در میدان جهاد با فراغت خاطر بجنگد و حماسه آفرینی نماید؟

۳. مگر انسان بدون هماهنگ بودن همسرش می تواند در کسب و کار و تحصیل معاش، همه مسائل شرعی و اخلاقی را رعایت نماید، و حقوق واجب مالی را بپردازد، و از اسراف و خرج های اضافی امتناع ورزد، و مازاد مخارج زندگی را در امور خیر هزینه کند؟

۴. آنان که با هدف انجام وظائف دینی، و تخلق به اخلاق اسلامی به تشکیل خانواده اقدام می کنند علاوه بر این که در فراز و نشیب زندگی از انحراف هائی مانند مجالست با اشخاص منحرف، اعتیادهای

۵.

خطرناک، ولگردی های و شب نشینی های خانمان سوز مصون می مانند، همیشه افکار و اعمال خود را بر محور کارهای مثبت و مفید متمرکز می سازند، و در نتیجه خیر خورشید خیر و برکت و توفیقات ویژه حق از افق چنین خانه ای طلوع می کند.

رسول خدا فرمودند:

خداوند متعال هر گاه خیر و سعادت یک خانواده را بخواهد، اعضای آن خانواده را در احکام دین بصیر و بینا می گرداند، و اعتدال در زندگی را که در خرج مال خود میانه رو باشند و در راه اسراف و هزینه های غیر معقول گام بر ندارند، نصیب آنان می کند و نیز کوچک ترهای آنان به بزرگترهایشان احترام می گذارند.

در هر صورت هر خانه ای که در آن ارزش های اسلامی مانند صداقت، امانت، عفت، عدالت، تقوا، تعهد رعایت نشود از نظر اهل بیت خرابه ای بیش نیست. (۱)

پیامبر اسلام فرمود:

«کل بیت لیس فیه شیئ من الحکمه کان خراباً:» (۲)

هر خانه ای که در آن ارزش های اسلامی و انسانی حاکم نباشد، ویرانه ای بیش نیست.

من از ابتدای ورودم در لباس روحانیت تا این لحظه که این سطور را می نویسم برای صدها نفر مرد و زن عقد دائم جاری کرده ام، پس از عقد به داماد و عروس گوشزد نموده ام اگر می خواهید بنای زندگی شما استوار بماند، و کانون خانه صورت بتون آرمه به خود بگیرد، لازم است چند مسئله اسلامی و اخلاقی را حتماً رعایت شود:



---

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام ۴۰۳.

۲- ۲) - مجمع البیان ج۱، ص ۳۸۲.

۱- نسبت به یکدیگر کم توقع باشند، ۲- در پیش آمدهائی که جنبه اشتباه و خطا دارد نسبت به یکدیگر پر گذشت باشند، ۳- زن به همه افراد خانواده شوهر به حکم صله رحم احترام گذارده و خواسته ای بر ضد آنان بر شوهر خود تحمیل نکند، مرد به همه افراد خانواده زن به عنوان صله رحم احترام نهاده و از تلخ کردن ذائقه زن نسبت به خانواده اش بپرهیزد. ۴- زن هزینه لباس و زینت و مخارج روز مره را برابر با قدرت اقتصادی شوهر نظام دهد. ۵- زن در برخوردهایش شخصیت شوهر را رعایت کند، و مرد نیز به شخصیت زن احترام بگذارد و از تحقیر و کوچک نمودن او جداً بپرهیزد.

۶- به جای استبداد در رأی هم فکری و مشارکت حاکم باشد،

۷- در همه شرایط از اظهار محبت و عشق به یکدیگر دریغ نشود.

۸- از سخت گیری نسبت به یکدیگر به ویژه در رفت و آمدهای معقول خانوادگی، و میهمانی های شرعی و طبیعی و مسافرت ها پرهیز شود.

۹- در غیبت یکدیگر، شخصیت طرف غایب نزد خانواده و اقوام جداً رعایت گردد.

۱۰- هر دو با مساعی یکدیگر به امور خانه و رسیدگی به فرزند بدون کسالت، و شانه خالی کردن از بار مسئولیت اقدام نموده و همه امور ده گانه را به عنوان عبادت حق به حساب بیاورند، که هر قدمی از طرف زن و شوهر در این موارد وقتی به حساب خدا منظور شود، بی شک در پیشگاه حق دارای ثواب عظیم و پاداش کثیر خواهد بود.

رسول بزرگوار اسلام خطاب به مردان فرمود:

درباره رفتار و منش خود با همسرانتان، خدا را در نظر بگیرید، چه آن که زن ها امانت هائی هستند که خداوند آنان را به دست شما سپرده است، پس با آنان مهربان باشید و در به دست آوردن دلهایشان بکوشید. (۱)



---

۱- ۱) - مستدرک الوسائل ج۲، ص ۵۵۰.

و به زنان خطاب کرد: آگاه باشید هر زنی که با شوهرش سازش نداشته باشد، و بیش از توانائی و قدرتش کاری بر او تحمیل نماید، هیچ کار نیکی از او پذیرفته نمی شود، و در حالی که خدا را دیدار می کند که بر او خشمگین است. (۱)

سازش منطقی و معقول زن با شوهر، و تطبیق دادن خود با وضع شوهرش به طوری که انس و آرامش محیط زندگی تأمین، و وفا و صمیمیت در آن حاکم باشد برای زن ثواب جهاد در راه خدا را دارد: از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«جهاد المرئه حسن التبعل:» (۲)

جهاد زن، نیکو شوهرداری اوست.

### زنان و مردان تندخو و بداخلاق

در روایات اهل بیت در رابطه با زنان یا مردانی که از اخلاق حسنه و نرم خوئی و گذشت برخوردار نیستند، و منش و روش آنان سبب ظلم و آزار روحی و سخت گیری است مسائل مهمی ذکر شده که برای نمونه به چند روایت اشاره می شود:

رسول خدا فرمود:

«من کان له امرءه تؤذیه لم تقبل صلاتها و لا حسنه من عملها حتی تعینه و ترضیه و ان صامت الدهر و قامت و اعتقت الرقاب و انفقت الاموال فی سبیل الله و کانت اول من ترد النار، و علی الرجال مثل ذلک الوزر و العذاب اذا کان لها موذیا و من صبر علی سوء خلق امرءته و احتسبه عند الله کان بکل مره یصبر علیها من الثواب مثل ما اعطی ایوب علی بلائه:» (۳)



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۶. ص ۳۳۵.

۲- ۲) - حکمت نهج البلاغه.

۳- ۳) - بحار ج ۷۴، ص ۵.

زنی که همسرش را آزار دهد، و نسبت به او بدخلقی و سوء رفتار داشته باشد، نماز و نیکی اش و روزه و عبادتش گرچه به امتداد روزگار انجام گیرد، و برده آزاد کردنش، و انفاق اموالش در راه خدا پذیرفته نخواهد شد، و اول کسی است که وارد آتش می شود، مگر این که به یاری شوهرش در امور زندگی برخیزد و رضایت او را جلب کند.

چنین کیفری برای مرد نیز مقرر است اگر به همسرش ستم ورزد و او را با سوء رفتارش، و بدخلقی و استبدادش بیازارد.

کسی که بر بدخلقی زنش در راه خدا صبر کند، به هر بار صبرش پاداشی چون پاداش ایوب بر استقامتش در برابر بلاهائی که به او وارد شد به او عنایت می شود.

«نهی النبی (ص) ان تزین لغیر زوجها فان فعلت کانت حقاً علی الله عزوجل ان یحرقها بالنار:» (۱)

پیامبر از این که زن برای غیر شوهرش آرایش کند نهی فرمود، اگر زن برای غیر شوهر، زینت و خودآرائی نماید، بر خدای بزرگ است که او را به آتش بسوزاند. و نیز رسول خدا فرمود:

ا «لا ایما امرءه لم ترفق بزوجها و حمله علی ما لا یقدر علیه و ما لا یطیق لم تقبل منها حسنه و تلقی الله و هو علیها غضبان:» (۲)

بدانید هر زنی در امور زندگی هماهنگ با شوهرش نباشد، و بر او آنچه را در قدرتش نیست تحمیل نماید حسنه ای از او پذیرفته نخواهد شد، و خدا را در حالی که بر او خشمگین است دیدار می کند.

در این بخش لازم است به دو مسئله بسیار مهم دیگر در رابطه با زن یکی حجاب و دیگر نگاه تحریک آمیز اشاره کنم تا تقریباً چیزی در این زمینه ناگفته نماند.



---

۱- ۱) - کشف الغرور ۲۴۷.

۲- ۲) - کشف الغرور ۲۴۴.

پس از آن که اقوام ملل و به ویژه غرب به عنوان تمدن و منورالفکری حجاب را از زن گرفتند، و او را که میل به خودنمائی هم دارد، با موی افشان، و روی باز، و آرایش و با لباس های کوتاه و بدن نما به تمام مجامع، مجالس، پارک ها، خیابان ها، مدارس، مراکز اداری، کارخانجات، تجارت خانه ها، کوچه و بازار، تأتر و سینما، کشیدند آمار زنا، روابط نامشروع پنهانی و آشکار، طلاق، همجنس بازی بر اثر عدم قناعت به زن که به هر صورت و به آسانی در دسترس بود، خودکشی، بیماری های روانی، جنون با سرعت سرسام آوری به صورت تصاعدی بالا رفت، و فساد جنسی نسبت به همه مناطق کره زمین فراگیر شد، و خیلی از نسل این افسار گسیختگان به تباهی، گناه، بی بند و باری دچار شدند، و حرکت مسائل معنوی و اخلاقی به شدت گرفتار سیر نزولی گردید.

من فکر نمی کنم احدی از مردم جهان حتی بانیان این جنایت بی نظیر منکر این عوارض سنگین و گاهی غیر قابل جبران آن که محصول ننگین بی حجابی است باشند.

اگر مردان چه آنان که عزب و بی زن هستند، و چه آنان که دارای همسر هستند همه جا و به صورت آزاد، دختران و زنان را با انواع آرایش ها و لباس ها و بدن هائی که جز تحریک شهوات حیوانی ندارد نمی دیدند دچار هوس و هوای، و هیجان شهوات و حرص به کام جوئی و لذت گرائی نمی شدند، و این همه عوارض در دامن اجتماع قرار نمی گرفت.

جوان عزب می بیند و با همه وجود می خواهد، یا باید به خاطر دسترسی نداشتن به مطلوب خود، دچار فشار روحی و یا خود ارضائی و یا افتادن در آغوشی نامحرم به یاد آنچه دید و به دست نیاورد گردد، یا به دختربازی روی آورد، یا به دام زنی شوهردار که وجودش عاری از تقوا و دین است افتد و خلاصه به شکلی شهوت جنسی را ارضا کند! !

اگر نمی دید نمی خواست و از آن همه عوارض در امان و در حصن حصین امنیت قرار می گرفت.

مرد زن دار وقتی شبانه روز در همه مراکز کاری و محل های رفت و آمد هر دختری وزنی را با انواع آرایش ها و لباس های آن چنانی و طنازی عشوه ها بتوانـد ببینـد و برخی از آنان را زیباتر از همسر خود مشاهـده کنـد، البته به جنس جدیـد میل پیدا کرده و گاهی عاشق می شود و رابطه برقرار می کنـد و لـذت مضاعف می برد و در نهایت از همسرش که برای او چند فرزند آورده و اندکی تغییر قیافه داده دلسرد می گردد، و زمزمه ی طلاق و جدائی سر می دهد، و به شدت سر ناسازگاری بلند می کنـد و بالاخره زن را طلاق می دهـد و به آغوش معشوقه ملعونه پنـاه می برد و همسر و فرزنـدانش را از خود و کـانون گرم خانواده محروم می سازد، و معلوم نیست اگر همسر اول از مایه تقوا برخوردار نباشـد چه بلائی بر سر خود و فرزنـدانش می آورد، و یا نهایتاً اگر شوهر کنـد وضع فرزنـدانش زیر دست ناپدری چه خواهد شد و این همه برای عزب و غیر عزب نتیجه بی حجابی دختران زنان است و روی این حساب باید گفت: بی حجابی در هر جامعه و ملتی منشأ انواع مفاسد، مضیقه ها، بیماری ها، جدائی ها است و اگر گفته شود بی حجابی مایه و زمینه بدترین ظلم ها و جنایات است سخنی به گزاف گفته نشده، و اگر با فریاد بلند اعلام شود لعنت بر بی حجابی و بر بانیان آن، مطلب غیر معقولی گفته نشده است.

عوارض ننگین، و امور غیر قابل تحملی که به وسیله زنان و دختران بی حجاب و بی بنـد و بار در زندگی خودشان مردانی که به آنان نامحرم هستند جریان می یابد، و مفاسد غیر قابل جبرانی که گاهی از اختلاط مردان و زنان در خیابان ها و در مجالس عروسی و شب نشینی پیش می آید قابل شمارش نیست.

ص:۲۸۹

«ضیافتی به افتخار جوانی بازگشته از اروپا ترتیب یافت، در این ضیافت که عده ای زن و مرد و دختر به صورت مختلط حضور داشتند و وسایل عیش و نوش فراهم بود. جوان تازه از فرنگ برگشته در برابر دید همگان دست دختر عمویش را که از آرایش و لباس های محرک جلوه ای خاص داشت بوسید!

برادر دختر که ناظر این جریان بود به اعتراض شدید برخاست، در نهایت میان آن دو نفر نزاع سختی در گرفت، میهمانان نیز که با خوردن مشروب کنترل خود را از دست داده بودند به طرفدارای از طرفین به جان هم افتادند و مجلس جشن به میدان جنگ تبدیل شد. . . (۱)

حضرت صادق (ع) می فرماید: هیچ یک از افراد بی بند و باری از زنا بی بهره نیست، زنای چشم نگاه است و زنای دهان بوسه و زنای دست لمس است، خواه عمل زناشوئی انجام گیرد خواه انجام نگیرد. (۲)

راستی لعنت بر بی حجابی و بانیان آن که چنین وضعی را بر مرد و زن تحمیل کردند تا جشنی که مطابق فرهنگ بی حجابی برپا شد مبدل به میدان زد و خورد و جنگ شدید گردد.

«زنی بی حجاب با دختر و پسرش از راه عبور می کردند، جوانی پررو دختر زیبا را دید و به او متلک گفت، برادر دختر بسیار ناراحت شد و به او اعتراض کرد، این عمل موجب ناراحتی متلک گو شد و با هیجان به برادر دختر حمله کرد، برادر به دفاع از خود به دفع حمله اقدام کرد ولی شدت درگیری سبب قتل او شد، و برادر دختر برای محاکمه و نهایت قصاص به زندان افتاد!» (۳)



---

۱- ۱) - روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۳۱۰.

۲- ۲) - نکاح مستدرک الوسائل باب ۱۰۴.

۳- ۳) - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲۴.

به حقیقت لعنت بر بی حجابی و بانیان آن که دختری را در معرض متلک عاشقانه جوانی قرار داد و نهایتاً دو جوان را که نیروی فعال و بازوی علم و کار کشور بودند پیش از به ثمر نشستن عمرشان به کام مرگ انداخت! !

«زن شوهرداری که به خاطر آزاد بودنش هر کسی می توانست او را ببیند و از موی و روی او لذت ببرد، با هم دستی مرد بیگانه ای که عاشقش شده بود شوهرش را کشت تا با مرد جدید زندگی جدیدی آغاز کند، ولی خون شوهر دامنش را گرفت و به دام قانون افتاد! !» (۱)

لعنت بر بی حجابی و بانیانش که جان مردی را به دست همسرش که باید مایه ی آرامش او می بود، با کمک معشوقش گرفت و خانواده مرد را دچار داغ سنگین کرد، اگر زن شوهردار در معرض دید دیگران نبود، و موی و روی زیبا، و بدن و لباس بدن نمایش را نمی دیدند عاشقش نمی شدند، و با همدستی او قتلی صورت نمی گرفت، ولی چه باید کرد که بی حجابی نشانه تمدن و روشن فکری و پوشش و حجاب نشانه ی عقب ماندگی است! !

روابط آزاد، و آزاد بودن زن در هر برنامه ای که می خواهد، حتی برای زن شوهردار که به شکلی از شوهرش ارضا می شود سمّی بسیار خطرناک و نشانه توحش نه تمدن است:

«شوهر که از طرف قاضی دادگاه مورد بازپرسی و تحقیقات درباره ی علت کشتن زنش بود گفت: در چمدان همسرم که ۵ ماه پیش آری فقط پنج ماه پیش با او ازدواج کرده ام سه نامه عاشقانه که برای او نوشته بودند پیدا کردم وقتی جریان را از او پرسیدم با من به مشاجره و نزاع پرداخت نهایتاً کارمان به درگیری سخت انجامید و او را کشتم. . . .» (۲)



---

۱- ۱) - اطلاعات ۱۳۳۱۰.

۲- ۲) - اطلاعات ۱۳۳۰۷.

لعنت خـدا بر بی حجـابی و بانیـانش که نگـذاشت زن و شوهر جوانی بـا هزاران آرزو و بیش از پنـج مـاه در کنار هم زنـدگی کننـد، و عـاقبت زن جوان و عروس پنـج مـاهه را به کشـتن داد، و جان شوهر را نیز به میـدان قصاص کشانیـد، و دو خانواده را داغدار کرد! !

نتایج مواردی که حاصل بی بند و باری، بی حجابی، روابط آزاد، و اختلاط مردان و زنان است در چند داستان اتفاق افتاده که در سطور بالا نوشته شد خواندید، اکنون به نظرم می رسد به منافع عالی حجاب که هم حافظ وضع مرد و هم وضع وجود زن و شخصیت اوست تا حدی پی بردید، و دانستید چرا قرآن مجید و روایات اهل بیت بر حجاب و حفظ چشم از دیدن نامحرم که موجب ثبات ادب مرد و پاکدامنی زن، و سبب برپائی نظام خانواده و بقاء آن است اصـرار دارند، آری خداوند مهربان و انبیاء و امامان بیش از همه کس به مصالح زندگی مرد و زن آشنا هستند و بر اساس آن مصالح نسخه می نویسند و قوانین و مقررات لازم را وضع می کنند.

البته حجاب و پوشـش زن در آن حـدی که در آن زمینه هیچ گونه تحریک احساسات و شـهوات برای مرد نباشد ویژه ی آئین اسلام نیست، حجاب حقیقتی است که شروع تحققش با شروع حیات و زندگی انسان در کره ی زمین بوده است.

تاریـخ باسـتان هر ملتی را که مورد کـاوش قرار می دهیم و حتی مجسـمه هـا و نقش هـا و تصاویری را که از ملل باسـتان باقی مانده است اگر دقت کنیم میان لباس زن و مرد تفاوت می بینیم.

بنـابراین می توان گفت خود «زن» ستر و پوشـش را بـا یک نوع الهام فطری برای محفوظ مانـدن، و بالا بردن منزلت و موقعیت خود اختراع و انتخاب کرده است.

اسلام که آئین فطرت است بر همین اساس حجاب را برای زن لازم و ضروری اعلام کرده است. حقیقت حجاب و احکامی که اسلام در رابطه با جلوگیری از تحریک غریزه جنسی مقرر داشته است که در نهایت استمتاعات جنسی را به هر صورت که باشد به محیط خانوادگی اختصاص می دهد به طور مسلم موجب تحکیم و پیوند روابط خانوادگی و افزایش صمیمیت و محبت در کانون زندگی زن و شوهر، و افزایش آمار ازدواج و کاهش آمار طلاق می گردد، بنابراین حجاب برای زن مصونیت از تیرهای نگاه های زهرآلود شهوت پرستان و محفوظ ماندن از اشرار، و در امان ماندن از مزاحمت آلودگان است نه محدودیت و شخصیت و کرامت و شرافت زن اقتضا می کند هنگامی که از خانه بیرون می رود، یا در خانه نامحرمانی باشند متین و مودب و باوقار باشد.

حجاب در اسلام پوششی است که کرامت و وقار زن را حفظ می کند، در مسئله حجاب رنگ پوشش مطرح نیست ولی استفاده از رنگ های روشن و چشم گیر که مورد توجه و نگاه دیگران واقع شود، نه تنها هدفی را که اسلام دارد تأمین نمی کند، بلکه نقض غرض هم هست، و لازم است توجه شود که یکی از کارهائی که در قرآن منکر شناخته شده و به شدت از آن نهی می کند و آن را برنامه و طرحی از جاهلیت معرفی می نماید تبرج زنان است، تبرج یعنی خودنمائی و جلوه گری، روی این حساب ظاهر شدن زن در اجتماع، مجالس، مهمانی ها به صورتی که انگشت نما شود و چشم ها را به دنبال خود بکشد، و به تحریک هوا و هوس و شهوات مردان بیانجامد «تبرج» و قطعاً عملی حرام (1)و موجب خشم خدا و سبب عذاب در دنیا و آخرت و محروم شدن از فیوضات الهیه است.



---

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام ۳۵۵.

بعد از آن که روشن شد: حجاب یک امر فطری است و سابقه ی تاریخش با تاریخ به وجود آمدن انسان یکی است، و اسلام نیز که دین فطرت است آن را در ضمن آیاتی از قرآن در سوره ی نور و سوره ی احزاب، و روایات اهل بیت عصمت مورد تأکید قرار داده است اکنون باید دید حجاب با این که قرن ها در میان ملت های اسلامی مورد اهتمام و عمل بانوان مسلمان و مؤمن بوده است و آنان را از مفاسد بی شماری حفظ می کرده، و عفت و پاکدامنی شان سبب استحکام خانواده، و موجب تربیت فرزندانی پاک و سالم و مؤمن بوده است، پیدایش بی حجابی و گسترش آن نتیجه چه عاملی بوده است.

مهم ترین نقشه ی استعمار که قرآن مجید در تعبیر رساتر از آن به عنوان استکبار یاد کرده هویت زدائی و شخصیت کُشی است.

استکبار با ترفندهای مختلف و تبلیغات گسترده سبب ایجاد «خودباختگی» و «خود کم بینی» می گردد و شخصیت و استقلال و عظمت ملت ها را هدف قرار می دهد و افکار و روحیات آنان را زیر سلطه خود درمی آورد و این کار، خود، مقدمه استضعاف اقتصادی و سیاسی است که مستکبرین برای مستضعفان خواب می بینند.

این حقیقت را نیز می دانیم که هویت و شخصیت زن مسلمان با حجاب اسلامی گره خورده بود و یکی از آدابی که از کودکی به دختران مسلمان تعلیم و عادت داده می شد حجاب اسلامی و پوشش قرآنی بود و زنان مسلمان با حجاب خویش علاوه بر این که مصونیت خود را در جامعه و مجالس خانوادگی و میهمانی ها تضمین می کردند، شخصیت اسلامی خود را نیز به این وسیله نشان می دادند و آرمان مکتب خود را حفظ می نمودند، ولی استکبار با بوق های تبلیغاتی با عنوان آزادی، ترقی، و تمدن دست به فرهنگ ستیزی زد و برای زدودن

ارزش های اسلامی و حاکم ساختن پستی های غربی تلاش وسیعی را آغاز کرد و در این رابطه با کمک دست نشاندگان خود و فریب خوردگـان فرهنـگ غرب بی حجابی را زمینه سازی کرد و متأسـفانه مشتی از زنان بی تقوا و لـذت گرا این فرهنگ را پذیرفته و در گوشه و کنار جوامع اسـلامی به ویژه شهرهای بزرگ رواج دادند، و از این راه ضربه سختی به احکام الهی زده و بسیاری از زنـان و دختران را در دریائی از فساد و فتنه فرو بردنـد، مسـئله بی حجابی وقتی در ایران عملی شـد عارف بزرگ و فقیه نـامی و فیلسوف عظیم القـدر آیت الله شـاه آبـادی روی منبر اعلام کرد که بی حجابی در ایران کمر صـد و بیست و چهار هزار پیامبر را شکست، با این که بی حجابی اول راهش بود و هنوز مفاسد آن آشکار نگشته و ظهور نکرده بود.

تز اسـتعماری و خطرناک و خانمان برانداز انگلسـتان که مأمور پلید خود، غلام حلقه بگوشی چون رضاخان پهلوی را حاکم بر مملکت ایران کرد، و جوّی پلیسـی و دولتی ولی به شدت اسـتبدادی را بر مردم مسلط کرد نسبت به مسئله زن که باید به دست رضاخان تحقق می یافت این بود:

«در مسأله بی حجابی زنان باید کوشش فوق العاده به عمل بیاوریم تا زمانی مسلمان به بی حجابی و رها کردن چادر و پوشش مشـتاق شونـد، بایـد به اسـتناد شواهـد و دلایل تاریخی ساختگی ثابت کنیم که پوشـش زن از دوران بنی عباس متداول شده و مطلقاً سنت اسلام نیست! !

سپس اضافه می کنـد: پس از آن که حجاب زنان با تبلیغات گسترده از میان رفت، وظیفه ی مأموران ما آن است که جوانان را به عشق بازی و روابط جنسـی نامشـروع تشویق کننـد، و زنان غیر مسـلمان کاملاً بـدون حجاب ظاهر شوند، تا زنان مسـلمان از آنان تقلید کنند. (۱)

ص:۲۹۵

---

۱- ۱) – قرهالعین: درآمدی بر تاریخ بی حجابی در ایران ص ۴۰.

پرده حرمت برخی از زنـان به دست رضاخـان و مأمورانش دریـده شـد، نسـبت به پوشـش سـخت گیری طاقت فرسائی بر زنان تحمیل شـد، بسـیاری از زنان تا آزاد شدن حجاب پس از سـقوط رضاخان از خانه بیرون نیامدند، گروهی هم با فریب خوردن فرهنـگ برهنگی غرب را پذیرفتنـد، و ماننـد ویروس تکثیر مثـل کردنـد، سایه شوم بی عفتی سراسـر کشور را گرفت بر اثر این جنایت معلوم نیست تا کنون چه عوارض سهمگینی دامن افراد و خانواده ها و جامعه را گرفت؟ !

نتایج سود بی حجابی را در سـطور قبل با دقت مطالعه کنید تا روشن شود از این طریق چه بلاها و مصائبی گریبان ملت ایران و ملت های اسلامی را در سایر ممالک گرفت.

اگر زنـان کشورهـای اسـلامی فرهنـگ غرب را نمی پذیرفتنـد، و بـدون حجاب بیرون نمی آمدنـد، و خودآرائی نمی کردنـد، مردان و جوانـان مسـلمان دچـار چشم چرانی سـپس فساد در اخلاق و در عمل نمی گشـتند، و درصـد قابل توجهی از نیروهای کشورهـای اسـلامی به خـاطر روابـط نامشـروع، و کثرت گناه و مجالس عیش و طرب و شب نشـینی های آن چنانی و اعتیاد از چرخه ی فعالیت و کار مثبت و تحصیل و تولید، و سودرسانی به مملکت و ملت خارج نمی شدند.

امیرمؤمنان درباره ی نگاه حرام و چشم دوختن به نامحرمان، می فرماید:

«العیون مصائد الشیطان:» (۱)

دیده ها، دام های شیطان هستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اللخط رائد الفتن:» (۲)

نگاه حرام پیشاهنگ فتنه هاست.



---

۱- ۱) - غررالحکم ج ۱ ص ۲۶۲.

۲- ۲) - غررالحکم ج ۱ ص ۲۶۲.

حضرت صادق فرمود:

«النظر سهم من سهام ابلیس و کم نظره اورثت حسره طویله:» (۱)

نگاه به نامحرم تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است و چه بسیار نگاهی که حسرت های طولانی از خود به جای می گذارد.

حضرت رضا (ع) در پاسخ مسائلی که محمد بن سنان طرح کرده بود، درباره فلسفه حرمت نگاه با نامحرم نوشتند: خداوند به این خاطر این عمل را حرام کرده که موجب تهییج شهوت و سبب فساد می گردد: (۲)

درباره ی نظام خانواده در اسلام کتابی درسی فصل در ششصد صفحه نوشته ام که به شش زبان ترجمه شده و فارسی آن نزدیک به سی بار آراسته به چاپ گشته که می توانید جهت دریافت استحکام مقررات اسلام و این که این فرهنگ پاک ضامن سعادت خانواده و جامعه است به آن کتاب مراجعه کنید.

در رابطه با چشم و مسئله حجاب که دو مسئله اساسی است در آیات سوره های بعد به خواست خدا در حد لازم مطالبی خواهد آمد.

قاعدگی و طهارت

آیه ۲۲۲ در رابطه با قاعدگی یا حیض و مسئله پاک شدن از آن، و حرمت هم بستری با زن در آن حالت حقایقی را مطرح می کند که در حد مقدور به آن اشاره می شود.

قانون تورات حکم می کند، زنی که مبتلا به حیض یا عادت ماهیانه شده است، باید عملا او را از جامعه برانند و فقط در حدی که جانش محفوظ بماند به او خوراک بدهند، چنین زنی لازم است از مزایای زندگی، و بودن کنار خانواده محروم باشد! ! (۳)



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۳۸.
۲- ۲) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۴۰.
۳- ۳) - سفر لاویان باب ۱۵.

در این زمینه اگر زن بچه دار شد و فرزندش دختر است باید هشتاد روز از اجتماع برکنار و دور بماند. (۱)

ولی هنگامی که خورشید تابناک اسلام طلوع کرد به این کوته نظری ها و مظالم پایان داد و احکام ستمگرانه را که درباره ی زن اجرا می شد منسوخ دانست و فقط اعلام کرد:

حیض نوعی ناراحتی رحمی است، شما در آن وقت از هم بستری با زن به خاطر سلامت خود و همسرتان اجتناب کنید تا از آن با طهارت و غسل بیرون آیند،

پسر و دختر باید به این نکته توجه داشته باشند که دختر سالم باید پس از شروع رشد عادت ماهیانه ببیند و اگر نبیند علامت بیماری است، ولی جسم دوشیزگان، مناطق گوناگون جغرافیائی، نوع خوراک و بسیاری از امور دیگر در کم و زیاد شدن و یا تقدیم و تأخیر افتادن عادت ماهیانه مؤثر است.

مثلاً در سرزمین هائی که هوای آن گرم و جزء مناطق حارّه است و دوشیزگان که از نظر جسمی نیرومندند در سن ۱۲ سالگی عادت می بینند، و در مناطق سردسیری در سنین ۱۵ سالگی و حداقل روزها ۳ روز و حداکثر ده روز است.

در چنین ایامی زنان آماده پذیرفتن بسیاری از بیماری ها هستند، و رحم آنان مشغول برطرف کردن آلودگی های خود و آماده شدن برای پذیرفتن نطفه است، و عمل زناشوئی در این برنامه یعنی در حالت حیض حرام و سبب اخلال در آماده شدن رحم برای پذیرفتن نطفه، و عامل ضربه زدن به سلامت مرد و زن است.

زن و مرد در ایام عادت از هم بستر شدن نهی شده اند، و از هر دو خواسته اند خود را در خطر انواع بیماری ها نیندازند،



---

۱- ۱) - سفر لاویان باب ۱۲.

«فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن.»

اسلام روی این موضوع به شدت حساس است، و در این زمینه سعادت مرد و زن و خانواده و جامعه را لحاظ کرده، و برای عمل زناشوئی در چنین ایامی جریمه در نظر گرفته است و مرد مسلمان را مأموریت داده که هر گاه در حال حیض اقدام به جماع نماید شخصاً جریمه بپردازد.

در فتاوای فقهای شیعه در رساله های عملیه می خوانیم: هر گاه عمل زناشوئی در مدت حیض در قسمت اول عادت ماهیانه انجام گرفت باید هیجده نخود طلا بدهد، و هر گاه در قسمت دوم ۹ نخود طلا ـ و چون در قسمت سوم به وقوع پیوست باید چهار نخود و نیم طلا در راه خدا بپردازد.

این جریمه مالی به تهیدستان و نیازمندان پرداخت می شود، و در عین حال بر مجرم لازم است توبه کند. در کتاب علمی بیماری شناسی می نویسد: سرطان رحم یکی از فراوان ترین سرطان های زنان می باشد و سرطان گردن رحم سه تا چهار مرتبه زیادتر از جسم رحم است، و معتقدند که عاملی سبب پیدایش این سرطان می شود.

و نیز در این کتاب آمده: که نزد زنان یهودی که عادت ماهیانه را رعایت می کنند و با دارو جلوی آن را نمی گیرند سرطان رحم کمتر است و نیز ضریب وقوع سرطان رحم در زنان مسلمان کمتر می باشد.

اگر چه در عصری که مقررات اسلام عرضه می شد علم و رشته های آن به صورت امروز وجود نداشت ولی چون قانون گذار خداوند مهربان بود و علم او نسبت به همه حقایق فراگیر است، نکات لازم را به صورت حرام و جلال و امور تعبدی به انسان عرضه داشت و به او فرمان داد از هم بستر شدن با زن در حال عادت ماهیانه دوری کند، و پیش از پاک شدن با او نزدیکی ننماید. (۱)



---

۱- ۱) - بهداشت ازدواج ۱۴۳- ۱۴۲.

### تمکین در برابر حقوق جنسی

آیه ۲۲۳ چه تعبیر زیبا و پر معنا و لطیفی از جنس زن دارد، تعبیری که در هیچ فرهنگی در همه اعصار و ممالک سابقه نداشته:

نِسَاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ:

زنان شما کشتزار برای شمایند! !

کشتزار چیست و برای چه هدف والائی است؟

کشتزار زمین مستعد و قابلی است که دانه ها و حبه های سربسته و در بسته در آنجا بستر رشد دارند، ریشه می دوانند، ساقه از خود بروز می دهند، برگ سبز و با طراوت بر آن ساقه می روید، محصول می دهد، چرخ زندگی موجودات زنده به ویژه انسان را به حرکت می آورد، کشتزار زمین مستعد و قابلی است که نهال در آن رشد می کند به محیط صفا و طراوت می بخشد، هوا را تصفیه می کند، طبیعت را می آراید و زینت می دهد، به محصول و میوه می نشیند، و زمینه هر نوع حرکت و کار مثبتی را فراهم می آورد، این همه به شرط این است که دانه و حبه و نهال سالم باشد، و آفت در آن دیده نمی شود.

زن کشتزاری است که خدای مهربان به سود مرد قرار داده، که مرد در این کشتزار طبیعی و ملکوتی نطفه پاک بکارد، و به انتظار فرزندی صالح و مفید و سالم و زیبا بنشیند، تا پس از ولادتش به خانه سرسبزی و طراوت دهد، شادی و نشاط بیاورد، رشد کند و به محصولی چون علم و عمل بنشیند و دل مادر و پدر را شادی بخشد، و توشه آخرت آنان گردد و قدموا لانفسکم اگر پدر و مادر از ابتدا تقوا را رعایت کنند، و محیط خانه را محیطی خدائی بسازند، و هر دو کنار یکدیگر با سرمایه ی ایمان و عمل و اخلاق زندگی نمایند، و زن برابر مقررات الهی نسبت به شوهر تمکین داشته باشد، و در چنین عرصه ای نطفه پاک از صلب مرد به رحم مادر انتقال یابد، البته فرزند یا فرزندانشان توشه آخرت آنان می شود،

ص:۳۰۰

و بـا چنین توشه بـا ارزشـی که جزء مـایه های سـعادت و نجات است خـدا را ملاقات می کننـد و این همه، مژده ی حق به اهل ایمان است، مژده و بشارت به مرد و زن مؤمن است، نه زن و مردی که سـر و کاری با ایمان و اخلاق و عمل صالـح ندارنـد، و فرزندشان محصولی ضد حق خواهد شد.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاٰقُوهُ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ: (۱)



---

۱- ۱) - بقره ۲۲۳.

## تفسیر آیه ۲۲۴– ۲۲۵– ۲۲۶

### اشاره

وَ لاٰ تَجْعَلُوا اَللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَيْنَ اَلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

لاٰ يُؤٰاخِذُكُمُ اَللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمٰانِكُمْ وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسٰائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فٰاؤُ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

و خداوند را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید به این که سوگند بخورید که نیکی نکنید و تقوا را رعایت ننمائید و میان مردم آشتی برقرار نکنید، [خدا رضایت ندارد که نامش وسیله امتناع از اموری شود که خود به انجام آنها فرمان داده است] خدا نسبت به همه نیات و گفته های شما شنوا و داناست.

خدا شما را به خاطر سوگندهای لغوتان که جدی و حقیقی نیست مؤاخذه نمی کند، ولی شما را به سبب آنچه در دل هایتان از سوگند جدی مرتکب شده اید کیفر می دهد، و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است. برای کسانی که سوگند یاد می کنند که از آمیزش با زنانشان خودداری کنند شرعا چهار ماه مهلت امتناع دارند، چنانچه به آنچه مقتضای زناشوئی است بازگردند گناهی بر سوگندشان نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

### شرح و توضیح

از سیاق این سه آیه شریفه استفاده می شود که هر سه آیه در رابطه با زن و شوهر است، شوهری که بخاطر کم ظرفیتی، و خشمگین شدن در برابر مسئله ای ناچیز سوگند می خورد که از نیکی به زن و رعایت تقوای الهی در حق او و برقراری صلح میان مردم خودداری کند، و نیز سوگند می خورد که تا هر مدتی بخواهد از انجام حق زناشوئی نسبت به همسرش امتناع ورزد تا او را به صورتی غیر عادلانه در فشار روحی قرار دهد.

### سوگند بیجا

ص:۳۰۲

سوگندی که به عنوان سوگند تحقق پیدا می کند سوگندی است که خورنده آن نیت جدی داشته باشد، و با اسامی جلاله همراه باشد.

در این زمینه باید توجه داشت که رعایت احترام و ادب نسبت به اسماء و صفات از واجبات حتمیه است، و جز در موارد شرعی باید از سوگند خوردن به نام خدا جداً پرهیز داشت.

وَ لاٰ تَجْعَلُوا اَللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که آنچه را خدا از قبیل نیکی و تقوا و اصلاح میان خانواده ها و مردم فرمان داده با سوگند به حضرت حق در رابطه با ترک آنها کاری غیر عملی و لغو و بیهوده، و زمینه ای برای تعطیل آنها نیست.

مگر امکان دارد فرمان پروردگار به اموری که اساس سعادت و خوشبختی و امنیت و آرامش است با سوگند یک فرد جاهل، یا خشمگین، یا از خود راضی، یا کسی که می خواهد به همسرش ستم روا بدارد تعطیل گردد، و به عرصه اجرا و انجام گذارده نشود.

مگر می توان با سوگند به خدا، مجوز ستم و ستم کاری و ظلم و بیدادگری نسبت به زن صادر کرد؟ برای مرد نسبت به تعطیل حقوق همسرش هیچ راهی وجود ندارد، و با سوگند روزنه ای برای ظلم و ستم باز نمی شود!

این که انسان سوگند بخورد که زن را در معرض تعطیل حقوق و ستم قرار دهد اخلاق جاهلی و پیروی از فرهنگ جاهلیت پیش از بعثت پیامبر اسلام است.

رسول خدا با آیات کتاب الهی و دستورات متین و حکیمانه اش به این امور پایان داد، و پرونده ستم و ظلم مردان به زنان و زنان به مردان را بست و در صورتی که مردان و زنان به پذیرش حق تن دهند زمینه تحقق عدالت را فراهم نمود.

ص:۳۰۳

زن در صورتی که از وضعیت عادی برخوردار باشد هر چهار ماه یک بار از شوهرش حق آمیزش جنسی دارد، لذا در آیه شریفه به مردانی که سوگند می خورند از آمیزش با همسرانشان امتناع کنند تا چهار ماه مهلت داده شد: تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ اگر پس از این مدت که حق قانونی اوست به همسرش بازگشت و با او آمیزش جنسی نمود، تنها کفاره شکستن سوگند را باید بدهد کفاره ای که در آیه ۸۹ سوره مائده بیان شده است، ولی اگر مرد به همسرش بازگردد ولی او را چون زن رها شده قرار دهد، زن بخاطر ضایع شدن حقش می تواند به محاکم صالحه مراجعه کند، حاکم مرد را میان بازگشت به همسر و طلاق مخیر می کند، چنانچه سرسختی نشان داد به زندان محکومش می کند واز جهت آب و غذا بر او سخت می گیرد تا یکی از دو جهت را انتخاب کند یا طلاق یا ادای حق زناشوئی.

درست است که طلاق یک امر جائز ولی مکروه است، اما اگر بدون دلیل منطقی و نهایتاً برای اذیت و آزار زن صورت گیرد حرام و موجب عذاب خداوند است.

ص:۳۰۴

### تفسیر آیه ۲۲۷– ۲۲۸

#### اشاره

وَ إِنْ عَزَمُوا اَلطَّلاٰقَ فَإِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

وَ اَلْمُطَلَّقٰاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاٰثَةَ قُرُوءٍ وَ لاٰ يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ فِي أَرْحٰامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذٰلِكَ إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ اَلَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجٰالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اَللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

و اگر زن و شوهر برای پایان یافتن مشکلات تصمیم به طلاق و جدائی گرفتند در صورت رعایت شرایط مانعی ندارد، مسلماً خدا به نیات و گفتار و کردارشان آگاه است.

زنان طلاق داده شده باید سر آمدن سه پاکی را از حیض انتظار برند، و پیش از به سر رسیدن آن سه پاکی از شوهر کردن امتناع ورزند و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند نباید آنچه را خداوند در رحم هایشان از جنین یا حیض آفریده پنهان دارند، و شوهرانشان در این مدت چنانچه خواهان صلح و سازش اند به بازگرداندن آنان به زندگی دوباره سزاوارترند و برای زنان حقوق شایسته ای برعهده مردان است مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است و مردان را به خاطر کارگزاری و تدبیر امور زندگی در مسئله میراث و دیه و گواهی در دادگاه و غیر آن حقوقی افزون تر است و خدا توانای شکست ناپذیر است.

#### شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه چند مسئله مهم مطرح است:

۱– طلاق، ۲– عدّه طلاق. ۳– حرمت کتمان آنچه در رحم است از حیض و جنین. ۴– رجوع شوهر در عده به زن. ۵– حقوق زن بر مرد و مرد بر زن.

مسئله عدّه برای حفظ حرمت زن و نسل، و حرمت کتمان وضع رحم، و جواز رجوع شوهر به زن از مسائلی است که باید در کتب مفصل فقهی و رساله های عملیه دیده شود، زیرا دارای حقایقی است که تفصیل آن جز در کتب

ص:۳۰۵

فقهی بیـان نشـده است و این سـطور گنجـایش منعکس کردن همه آن مسائل را نـدارد، روی این حساب فقط به توضـیح کلی یک مسئله یعنی مسئله طلاق و حقوق طرفینی زن و شوهر پرداخته می شود.

## طلاق

مسئله طلاق گرچه گاهی لازم، وسبب رها شدن مرد و زن از مشکلاتی است که برای آنان به هر علتی فراهم شده است، امری مکروه و ناپسند، و دارای عوارضی سنگین و موجب فشار روحی برای مرد و زن است، ولی به هر صورت امری است که اسلام آن را همراه با شرایطی اخلاقی و انسانی تجویز نموده است، و بر خلاف بسیاری از مکتب ها، حتی مکتب هائی که رنگ دینی دارند آن را کلید حلّ برخی از مشکلات میان مرد و زن، و راهی برای بیرون رفتن از مضیقه ها قرار داده است.

کلیسا ازدواج را امری پلیـد دانسـته و پیروانش را تشویق به مجرد زیسـتن می کند، کلیسا این فتوا را برخلاف طبیعت انسان و بر ضـد غرائز و امیال فطری آدمی داده است و می گویـد هرگاه ازدواجی سـر بگیرد، مرد و زن تشـکیل خانواده دهنـد کفاره این کار ناپسند و پلید که برخلاف نظر کلیسا انجام گرفته حرمت و ممنوعیت طلاق است! !

اسلام از ابتدای طلوعش با این دو انحراف کلسیائی و دیگر انحرافاتی که در سایر مکاتب بود به مبارزه سخت برخاست، و مرد و زن را بر اسـاس طـبیعت و فطرت و امیـال و غرائزشـان بـه شـدت تشویـق به ازدواج کرد، سـپس در صـورت بروز اختلاـف و مشکلات طاقت فرسا میان مرد و زن طلاق را با همه نفرتی که از آن داشت اجازه داد.

ص:۳۰۶

کلیسا و واتیکان هنوز در این عصر که عصر تمدن و علم و مقررات و قانون و روزگار کشف بسیاری از حقایق است هنوز نتوانسته مشکل ازدواج و طلاق را حل کند، و گره این دو موضوع را باز نماید.

اسلام در مضیقه قرار دادن زن را تا جائی که حاضر به طلاق شود و مهریه خود را بخشد امری غیر انسانی و غیر اخلاقی دانسته و آن را حرام و از مصادیق ظلم شمرده است.

بعضی از دولت های اروپا وقتی بر خلاف کلیسا قانون طلاق را تصویب کردند، کلیسا از تصویب چنین قانونی اظهار تأسف کرد و آن را واقعه ای دردناک نامید! (۱)

ولی اسلام طلاق را از جمله اموری دانست که سبب آزادی مرد و زن از مشکلات پیش آمده میان آنان است، و برای آن مقرراتی گذاشت که مرد و زن بتوانند در سایه آن مقررات به طور شایسته و پسندیده از یکدیگر جدا شوند، از جمله مقررات اسلام در مسئله طلاق پاکی زن از عادت ماهیانه است.

اسلام معتقد است که زندگی دارای نشیب و فراز است، و اعصاب انسان هم چون زندگی دارای جزر و مد یا حالت صعود و نزول است.

در ادیان و ملت هائی که طلاق قید و شرط ندارد، و هرگاه مرد میلش اقتضا کند بی سبب و علت می تواند همسرش را طلاق دهد، و این امر را به شتاب و سرعت به انجام برساند، اسلام آن را راهی غلط و انحرافی دانست و فرمان داد زن و مرد در صورتی می توانند از یکدیگر جدا شوند که زن پس از عمل زناشوئی عادت ماهیانه ببیند سپس پاک گردد و آنگاه که پاک شد طلاق می تواند صورت بگیرد.

ص:۳۰۷

---

۱- ۱) - روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۳۱۷.

این که طلاق تا پاک شـدن زن از عادت ماهیانه باید به تأخیر بیفتد، چه بسا زن و شوهر را در آن مدت در آرامش قرار دهد و حجاب ها را از دیـده دل آنان کنار زنـد، و به خود آینـد و از جـدا شدن پشـیمان شوند و به صـلح و سازش بازگردند، در این زمینه حقیقتی را هم از قلم یک دانشمند روانشناس توجه کنید:

زیگ فرید هرسـی استاد دانشگاه پنسیلوانیا بیش از هفده سال جزر و مدّ مشاعر و احساسات آدمی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به این نتیجه رسـید که جزر و مد حالت نفسانی بشر به طور متوالی و با انتظام شبیه به جزر و مد دریا صورت می گیرد. . . . .

زنـان از این حیث در نتیجه حالت ماهانه با مردان تفاوت دارنـد، زیرا آن حالت در روحیه و اخلاقشان تأثیر می گـذارد، و نظم نوبت هـای غم و شادی را چنـد روزی به هم زده جلو و عقب می انـدازد، وقتی هم ممکن است حالات ماهانه زنان مصادف با نزول حـالت روح بوده و هنگـام نوبت غم باشـد، در این وقت است که اضـطراب و تنـدخوئی و کسالت زن شدیـدتر می شود، دکتر هرسی و دکتر نبت هر دو معتقدند که بیشتر حوادث طلاق در اینگونه مواقع رخ داده است. (۱)

آری چون بیشتر این حوادث در دوران نزول روح یکی از دو طرف واقع می شود، اسـلام به مرد که کمتر در این جزر و مـدها قرار می گیرد عنایت ویژه ای مبـذول داشـته، و برای انجام طلاق و صـحت آن، پاک شـدن زن را پس از عمل زناشوئی شـرط صحیـح بـودن طلاـق قرار داده است، و چه بسـا چنین مـدتی که گـاهی از یـک مـاه هم تجـاوز می کنـد نه تنهـا فرصت فکر و دوراندیشی به طرفین

ص:۳۰۸

---

۱- ۱) - آئین کامیابی ۲۲۰.

می دهد، بلکه زن و شوهر یک دوره جزر و مد روحی را می پیمایند واز روی فکر، اراده، مال اندیشی به این کاری که از نظر اسلام مبغوض است دست می زنند.

نکته دیگری را که نباید نادیده گرفت این است که اسلام چنان که در آیات قرآن مجید به صراحت مطرح است به شدت سفارش نموده است پس از انجام طلاق، باید زن تحت کفالت مرد باشد و این خود راه دیگری است برای برقراری ارتباط مجدد زن و شوهر، و حفظ و حراست پیمان مقدس زناشوئی.

### نگاه دیگر به طلاق

پیش از هر چیز باید دانست که طلاق و جدائی و گسیختن پیوند زناشوئی یک امر غیر طبیعی و برخلاف سنن آفرینش و دستگاه خلقت است، وقتی در یک جامعه طلاق توسعه یافت و رو به افزونی گذاشت، و انحلال خانواده و جدائی زن و مرد از یکدیگر قوس صعودی پیمود، نشانه این حقیقت است که آن جامعه از مسیر قوانین طبیعی منحرف شده است.

روان شناسان، دانشمندان علم حقوق و جامعه شناسان به علت ارتباطی که قطع پیوند زناشوئی با شخصیت اخلاقی و حقوقی زن و شوهر دارد، این موضوع را مورد دقت و توجه قرار داده، و درباره آن به قضاوت و اظهار نظر پرداخته اند، و از آنجا که متارکه زن و مرد از راه طلاق به کانون گرم خانواده ضربه جبارن ناپذیری وارد می سازد و محیط پر حرارت خانواده را به یک کانون سرد و بی فروغ مبدل می نماید و کودکان که ثمره این گونه ازدواج ها هستند به انواع مفاسد و انحرافات روحی و فکری مبتلا می شوند، لذا متفکران و دانشمندان، و جامعه شناسان و روان شناسان معتقدند که باید طلاق جز در موارد ضروری غیر

مجاز اعلام شود، و یا در این زمینه سخت گیری هائی به عمل آید، تا افراد در هر شرایطی نتوانند به انحلال پیوند زناشوئی اقدام کنند.

درست است که طلاق از لحاظ اخلاقی و روانی ناپسند و مذموم است، ولی اگر روی جهات و عواملی ادامه زندگی و سازش میان زن و مرد امکانپذیر نباشد تکلیف چیست؟ آیا چنین خانواده ای باید تا پایان عمر در دوزخ سوزان ناراحتی روحی و تیره بختی بسوزند؟ یا راه حلی باید به آنان ارائه داد که بتوانند در چنین شرایطی پیوند زناشوئی را گسسته و خود را از کشمکش های داخلی و رنج روحی خلاص کنند؟

کدامیک از این دو راه عقلائی و مایه نجات و خلاصی از دوزخ اختلاف و ناکامی است؟

در این گونه موارد استثنائی اسلام بر خلاف مسیحیت و پاره ای از مکتب ها که طلاق را ممنوع ساخته و آن را مردود می شمارد تحت شرایط معین قانون طلاق را تشریع و آن را جایز دانسته، و برای انحلال چنین خانواده خفقان آور و مسموم راه را مسدود ننموده است.

از طرف دیگر چون بقاء زوجیت و استحکم خانواده مورد توجه ویژه اسلام است، لذا بعضی از آزادی ها را به خاطر حفظ نظام خانواده و اجتماع محدود کرده، و با محدود نمودن اختیار زن در طلاق جز در برخی از موارد که قانون معین نموده است، در حقیقت خواسته است مصالح زن دستخوش هوا و هوس واقع نشود، بدیهی است وقتی اختیار طلاق به دست دو نفر باشد احتمال وقوع آن دو برابر می شود، و یک چنین ازدواجی که از هر دو طرف قابل گسستن باشد اعتماد طرفین را متزلزل می سازد، پس چه بهتر که این حق به دست یکی از آن دو سپرده شود که نیروی فکری و تحملش در برابر ناملائمات بیشتر و از ناحیه

طلاق نیز خسارت های زیادی در خصوص پرداخت مهریه و سرپرستی اطفال متوجه او می گردد، زیرا با توجه به ظرفیت محدود و روحیه خاص زن که سرا پا هیجان و تلون است، قادر نیست در صورت دارا بودن حق طلاق، در موارد ضروری و عدم امکان ادامه زندگی مشترک از حق خود استفاده کند، بلکه کمترین بهانه ای برای او کافی است که اساس خانواده را در هم بکوبد و به زندگی مشترک خاتمه دهد! در اسلام مقرارتی وجود دارد که سوء استفاده از اختیاراتی که در مورد طلاق به مرد داده شده است ممنوع گردیده، و اختیارات او را تحت حدود و موازین خاصی قرار می دهد.

مرد نمی تواند به قصد ظلم و ایذاء و اضرار، زن را طلاق دهد، و طلاق در صورتی که از آثار حتمی اش انحراف و آلودگی زن یا مفاسد نامشروع دیگر باشد به شدت ممنوع است.

اسلام با تشریع یک سلسله شرایط و مقررات، قیود و موانعی بر سر راه طلاق ایجاد کرده، و این مقررات از عوامل بزرگ جلوگیری یا کاهش طلاق است.

دادگاه خانوادگی که در قرآن مجید مطرح شده است یکی از بهترین طرقی است که برای رفع اختلاف میان زن و مرد پیش از هر اقدام دیگر منظور شده است، در این دادگاه خانوادگی دو نفر از بستگان مصلح و خیرخواه که واجد شرایط حکمیت باشند از طرف زوجین انتخاب می شوند، تا در علل بروز اختلاف و نگرانی زن و شوهر تحقیق نموده، و در مقام حل اختلاف واصلاح برآیند، یک نکته دقیق که در اینجا جلب توجه می کند این است که گفتگوی اصلاحی در چگونگی رفع اختلاف از طرف محکمه خصوصی خانوادگی در بیشتر از موارد منجر به اصلاح و رفع اختلاف خواهد شد، برخلاف و دخالت محاکم عمومی در اختلافات خانوادگی که به تجربه ثابت گردیده که در اکثر اوقات برآشفتگی

مناسبات و تیر گی روابط زوجین افزوده و آنان را به پرتگاه متارکه نزدیک تر می کند!

حضور دو عادل هنگام اجرای طلاق نیز یکی از شرایطی است که حصول آن در همه وقت ممکن نیست و عدم تحقق این شرط در تمام موقعیت ها سبب می شود که حتی الامکان طلاق کمتر واقع شود.

طهارت زن از حیض و نفاس نیز شرط دیگری برای تحقق طلاق است، در بسیاری از موارد که مرد تصمیم به طلاق دارد ممکن است حصول طهارت برای زن نیاز به گذشت مقداری از زنان داشته باشد و همین گذشت زمان در کاهش احساسات مرد و تعقل و تفکر بیشتر او در تصمیم اش اثر غیر قابل انکاری دارد.

علاوه بر اینها هنگامی که زندگی مشترک برای مرد مشکل باشد، و بواسطه بیزاری از زن بخواهد اجراء طلاق کند، با این طلاق رابطه ازدواج قطع نمی شود، و زن و شوهر از یکدیگر جدا نمی گردند، و پیش از سر آمدن عدّه رجعیه، مرد می تواند زندگی زناشوئی را از سر گیرد، هم چنین در مورد نفرت زن از شوهر که با بخشیدن مهر یا مال دیگر به شوهر طلاق صورت می گیرد، باز هم در صورت پشیمانی زن و رجوع به بخشش خود، حق مرد برای برگرداندن زن به خانه خود محفوظ می ماند.

اسلام با وضع این مقررات مانع می شود که بنیان خانواده به آسانی از هم بپاشد، و زندگی مشترک و کانون گرم خانواده دستخوش هوس ها و امیال گوناگون و احساسات آنی قرار گیرد، و ایجاد این قیود و موانع در راه انحلال پیوند زناشوئی و تحقق طلاق سبب محدودیت و کنترل طلاق و جدائی خواهد شد.

بی گمان درد بزرگ امروز جوامع که بیرون از صراط مستقیم حق زندگی می کنند تزلزل ارکان و اساس خانواده هاست، آزادی فراوان در مسئله ی طلاق در

دنیای غرب، بیشک مولود عکس العمل طبیعی فشار کلیسا بود، که در آئین مسیحیت به طور کلی طلاق را ناروا می دانست، سخت گیری های کلیسا سبب شد که به ناچار دولت ها طلاق را به رسمیت بشناسند و آن را قانونی کنند، ولی قانون در غرب انحلال خانواده را موکول به رضایت زن و مرد و یا درخواست یکی از آنان نموده است.

این آزادی بی حساب در مورد انحلال پیوند زناشوئی و اعطای حق طلاق به طور مساوی به زن و مرد سبب تزلزل ارکان خانواده ها گردیده و ثمرات تلخ و ناگواری به بار آورده است! بانوان به بهانه های کوچک و اختلافات بی ارزش هر زمان که هوس کردند سایه شوم شوهر را از سر خود کوتاه می کنند.

اروپا به جای خدمت به خانواده و زنان مرتکب جنایت شد، با بررسی اجمالی آمار طلاق که مربوط به معیوب بودن قانون آن و آزادی غیر معقول دادن به زنان و مردان است به ویژه آنجا که حق طلاق مطلقاً با زنان است، کثرت آن انسان را دچار شگفتی و حیرت می سازد، و خود نشانه ستم روز افزونی است که قوانین موجود به کودکان و زنان و اجتماع و کانون های خانوادگی روا می دارد.

افزایش طلاق هائی که در کشورهای متمدن با تقاضای زنان صورت می گیرد، و دلائلی که آنان برای گرفتن طلاق اقامه می کنند، عمق نظر اسلام را برای ما از آفتاب روشن تر می سازد.

مطلب زیر یک نمونه از علل وقوع طلاق در کشورهای متمدن است، یکی از نشریات معروف هفتگی چنین می نویسد: در کنگره عمومی انجمن که چندی پیش در شهر استراسبورگ تشکیل یافت، رئیس انجمن آمار جالبی را که توسط اعضای انجمن در کشورهای مختلف تهیه شده بود به آگاهی اعضاء کنگره رسانید، طبق این آمار در فرانسه معادل بیست و هفت درصد از طلاق هائی که

میـان زنان و شوهران در طی یک سال صورت گرفته در نتیجه افراط زن در مـدپرستی بوده، و این رقم در آلمان معادل سـی و سه درصد و در هلند سـی و شش درصد و در سوئد هیجده درصد می باشد، این است گوشه ای از سرنوشت شوم خانواده ها، البته وقتی که زمام طلاق را مستقیماً به دست زن بسپارند و هنگامی که یک قسمت از طلاق ها و در هم ریختن اساس خانواده به خـاطر یـک موضوع بی ارزش و نـاچیزماننـد مـدپرستی صورت گیرد می توان به علـل بقیه طلاـق هـا پی برد، مثلاًـ زنی در آمریکـا به این دلیـل از دادگـاه تقاضـای طلاق نمود که: شوهرم به جای آن که شب ها مرا به سـینما و گردش ببرد، به تکمیل معلوماتش و افزودن بر دانشش در اکابر و کلاس های شبانه می پردازد و به این دلیل شوهر را طلاق گفت! !

در اینجا مناسب است به اعتراف «ولتر» در جامعیت و برتری قانون طلاق در اسلام توجه کنیم:

محمـد (ص) قـانون گـذار خردمنـدی بـود که می خواست بشـریت را از بـدبختی و جهـل و فسـاد رهـائی بخشـد، برای به ثمر رسانیدن آرزویش منافع همه مردم روی زمین را از زن و مرد و کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه، سیاه و سپید، زرد و سرخ در نظر گرفت و هرگز تعـدد زوجـات را به سـبکی که هوا و هوس هواپرسـتان می طلبیـد معمول نکرد، بالعکس تعـداد بی حـد و حصـر زنانی را که در بستر پادشاهان و فرمانروایان کشورهای آسـیائی می آرمیدند به چهار زن همراه با شـرایطی ویژه محدود نمود. . . . . و قوانین او درباره ی ازدواج و طلاق از قوانین مشابه دین مسیح بی نهایت برتر است. . . . شاید هرگز قانونی کامل تر از قوانین قرآن درباره ی طلاق وضع نشده باشد. (۱)

ص:۳۱۴

---

۱- ۱) - رساله اسلام از نظر ولتر.

## تفسیر آیه ۲۲۹-۲۳۰

### اشاره

اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّٰا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلاّٰ أَنْ یَخٰافٰا أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا فِیمَا اِفْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ فَلاٰ تَعْتَدُوهٰا وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ.

فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا أَنْ یَتَرٰاجَعٰا إِنْ ظَنّٰا أَنْ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ یُبَیِّنُهٰا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ.

طلاق [رجعی که در آن برای شوهرش حق رجوع به همسر است] دو بار است، شوهر در هر مرتبه از رجوع باید همسرش را به طور شایسته و متعارف نگاهدارد، یا او را با ترک رجوع به نیکی و خوشی رها نماید و برای شما حلال نیست از آنچه به عنوان مهریه به آنان پرداخت کرده اید چیزی باز ستانید، مگر این که هر دو بترسند که حدود و مقررات خدا را در روش همسرداری برپا ندارند، پس شما حاکمان شرع اگر بترسید که آن دو نفر حدود خدا را برپا ندارند، در آنچه زن برای رهائی خود فدیه ای عوض طلاق بپرازد گناهی بر هر دو نیست، اینها حدود خداست نهایتاً از آنها تجاوز نکنید، و کسانی که از حدود خدا تجاوز نمایند بی تردید آنان ستم کارند.

پس اگر بعد از دو طلاق و رجوع، بار سوم او را طلاق داد آن زن بر وی حلال نیست مگر آن که با مردی دیگر ازدواج کند.

چنانچه همسر دوم او را طلاق داد برای زن و شوهر اول مانعی نیست که به یکدیگر بازگردند، در صورتی که امید به رعایت حدود خدا را داشته باشند، این ها حدود خداست که آن را برای گروه که دانا هستند بیان می کند.

### شرح وتوضیح

در این دو آیه شریفه چهار مسئله بیان شده است: ۱- طلاق از نظر فقهی و قانونی ۲- برنامه مهریه که حقی مسلم است، ۳- حق زن بر شوهر در زمان طلاق رجعی ۴- قاعده محلّل که از ارکان پیش گیری از طلاق است، البته پیش از ورود به توضیح مطالب بالا- لازم است به مسئله طلاق در برخی از ملت ها و اقوام اشاره شود، تا عظمت قوانین الهی و حفظ شخصیت زن در اسلام در فضای طلاق بیش از پیش روشن شود.

ص:۳۱۵

## طلاق در میان ملت ها

### اشاره

هر ملت و قومی بـا گفتن الفاظی یا با بستن قراردادی معین، پیونـد ازدواج میان زن و مرد برقرار می کنـد، و برای گسستن آن پیوند نیز الفاظی به کار می برد که از آن تعبیر به طلاق و جدائی می نماید.

### طلاق در روم و یونان

در میان رومیان و یونانیان حق طلاق با مرد بود و او به آسانی و بدون سبب می توانست همسرش را طلاق دهد، و اگر زن نازا و عقیم بـود رهـا کردنش برای مرد به آسـانی صورت می گرفت، چنـانچه شوهر بر زن سـتم روا می داشت وی می توانست از دادگاه تقاضای طلاق کند، و گاهی جدائی با رضایت طرفین انجام می گرفت، ولی زن و شوهر ملزم بودند در حضور صاحب منصب عالی رتبه رسماً رضایت خود را نسبت به طلاق اعلام کنند.

### طلاق در هند

چون رابطه زن و شوهر در میـان هنـدی ها بر پایه ی عشق و محبت بود، پیونـد میان آن دو به راحتی قطع نمی شـد، ولی شوهر می توانست همسرش را به دلیل آلوده دامنی طلاق دهد، اما زن نمی توانست بدون هیچ علتی از شوهرش طلاق بگیرد.

زن اگر مشروب می خورد، یا بیمار، سرکش، اسراف کار، یا پرخاشگر می شد، مرد می توانست بدون این که او را طلاق دهد همسر دیگری بگیرد.

### طلاق در بابل و قانون حمورابی

در میان بابلی ها و در قانون حمورابی، مرد می توانست زنش را طلاق دهـد، ولی ملزم بود جهازیه ی زن را به وی بازگردانـد. و چگونگی طلاق به این صورت بود که، مرد به زنش می گفت: «تو زن من نیستی» ولی زن حق نـداشت به شوهرش بگویـد: «تو شوهر من نیستی» و اگر چنین جمله ای به او می گفت، مجازاتش این بود که او را در آب غرق کند! !

نـازائی و زنـای زن، و ناسازگـاری بـا شوهر و بـد اداره کردن خـانه از اموری که طلاـق را مجـاز می سـاخت. اگر زنی در کار نگاهـداری خانه دقت نمی کرد، و ولگردی و دوره گردی می نمود، و از کارهای خانه غیبت می ورزیـد و در بنـد کودکانش نبود، شوهر حق داشت آن زن را در آب غرق کند! !

حمورابی در مورد زنی که متهم به هم خوابی بـا مرد اجنبی شـده می گویـد: اگر زنی انگشت نما شود که با مردی خوابیـده و آن دو را در یک بستر گرفته باشند، بر آن زن لازم است، برای حفظ شرف و آبروی شوهرش خود را در رودخانه غرق کند! !

به طور کلی وضع زن در بابل به مراتب بدتر از وضع زن در مصـر و وضعی که زنان رومی پس از آن پیدا کردند می بود، ولی از وضع زن در یونان قدیم یا در اروپای قرون وسطی بدتر نبود.

## طلاق در مصری ها.

تا روزگار سلسله هائی که انحطاط مصر با آن سلسله ها آغاز شده طلاق بسیار کم صورت می گرفت، هر گاه زن به زنا آلوده می شـد شوهر می توانست بـدون هیـچ حقی او را از خانه خود بیرون کنـد، ولی اگر به علتی دیگر او را طلاق می گفت ناچار بود بخش بزرگی از املاك خانواده را به او بدهد.

## طلاق در چینی ها

شوهر در چین می توانست زن را به هر بهانه ای از جمله نازائی تا پرحرفی طلاق دهـد، زن حق درخواست طلاق نداشت، فقط می توانست به قهر از شوهر روی گردانده به خانه ی پدری اش باز گردد، ولی این مسئله به ندرت اتفاق می افتاد.

ص:۳۱۷

بـه طـور کلی طلاـق بـه فراوانی روی نمی داد، زیرا از طرفی زن پس از طلاـق به وضـع بـدی دچـار می شـد، و از طرف دیگر چینیان که مردمی فیلسوف مآبند تحمل مشقات زناشوئی را لازم می دانند. (۱)

## طلاق در ایران گذشته و آئین زرتشت

مرد و زن ایران قـدیم، در جـدائی از یکـدیگر مطلق العنان نبودنـد، مرد به دلیل عقیم بودن زن، و فاسد بودن اخلاقش و اعمال خلاـف عفـتی کـه مرتکـب می شـده و ایـام قاعـدگی را از مرد پنهـان نگـاه می داشـته و پرداختن به جـادوگری، و ترک دین زرتشتی و امثال اینها می توانست به دادگاه مراجعه کند و در صورت اثبات مدعایش به حکم دادگاه زن را طلاق بدهد و تمام امـوال و حقـوق زن را نیز به او بـپردازد، و زن نیز در صـورت نـاتوان بودن مرد از عمـل جنسـی، عـدم پرداخت نفقه زوجه، بد رفتاری، و سـتم شوهر، غیبت و زنای او، و ترک دیانت زرتشتی می توانست با نظر دادگاه از مرد جدا شود و از اموال و حقوق خود بگذرد.

## طلاق در آئین یهود

در فرهنـگ یهود گرچه مرد حق دارد همسـرش را حتی در غیر موارد ضـرور مثل خیانت، و عـدم تمکین و نازائی و نظایر اینها طلاق دهد، لکن در غیر موارد ضرور، مکروه است اقدام به طلاق نماید.

«در سِفْر تثنیه» باب ۲۴ آیات ۱ تا ۴ چنین آمده: چون کسی زنی گرفته به نکاح خود درآورده اگر در نظر او پسند نیاید، از این که چیزی ناشایسـته در او بیابد آنگاه طلاق نامه نوشـته به دستش دهد و او را از خانه اش رها کند و از خانه او روانه شده برود و زن دیگری گردد و اگر شوهر دوم نیز او را مکروه دارد و



---

۱- ۱) - تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ مشرق زمین گاهواره تمدن.

طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه اش رها کند و یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفته بمیرد، شوهر اول که او را رها کرده بود نمی تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد!

**طلاق در فرهنگ مسیحیت**

در انجیل مرقس باب ۱۰ آیه ۲ آمده است:

هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد، و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد مرتکب زنا شود. !

در انجیل لوقا باب ۱۶ آیه ۸ نیز آمده است:

هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بوده و هر که مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد زنا کرده است.

از این دو آیه به طور مطلق فهمیده می شود که طلاق و ازدواج مجدد چه از ناحیه مرد و چه از جانب زن حرام است و بر اساس ظهور دو آیه اکثر ارباب کلیسا طلاق زن را به طور کلی جائز ندانسته و حرام می دانند، و آخرین علاجی که بخاطر عدم ادامه زندگی ارائه کرده اند متارکه به مدت سه سال، سپس بازگشت به زندگی مشترک است. که این شیوه در میان اکثر آنان معمول بوده است، ولی با توجه به آیات ۳۱- ۳۳ باب پنجم انجیل متی که چنین آمده است و گفته شده: «هر که از زن خود مفارقت جوید، نامه به او بدهد» ولی من به شما می گویم: «هر کس به غیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد»

ص:۳۱۹

برخی دیگر طلاق را در صورت زنای محصنه زن، جائز دانسته و در غیر این صورت آن را حرام می دانند. لکن این ممنوعیت کلی طلاق و یا ممنوعیت در غیر از صورت زنای محصنه زن، در کشورهای اروپائی و مسیحی نشین مقدس باقی نماند و نهایتاً طلاق در همه یا بیشتر آن کشورها موکول به رضایت طرفین و یا میل یکی از آنان گردید، نهایت آن که جهت تنظیم و نسق داشتن کارها آن را به نظر دادگاه های تشریفاتی موکول کردند که لازم است برای آگاهی بیشتر به کتب مربوطه رجوع شود.

## طلاق در عرب پیش از اسلام

با توجه به این که زن در میان عرب های روزگار جاهلیت ارزشی نداشته، تا جائی که زنده به گور کردن دختران در میان آنان یک سنت پسندیده به شمار می رفته از این رو مرد در میان عرب ها همه کاره و فعال ما یشاء بوده، طلاق نیز در اختیار او قرار داشت که به صورت های گوناگون زیر اقدام به طلاق و متارکه با زن می نمود:

## طلاق کنائی

گاهی مرد با زنش قهر می کرد و تنها به سفر می رفت و یا خیمه و رختخوابش را از زن جدا می نمود و به این وسیله به او می فهمانید که دیگر حاضر نیست با او زندگی کند، و او نیز لازم بود به خانواده و قبیله خود برگردد.

این نوع از طلاق را طلاق کنائی می گفتند که چنین طلاقی در اسلام مردود شناخته شد.

## طلاق صریح

طلاق رسمی عرب های جاهلی با تعبیراتی از قبیل: «الحقی باهلک فتعود طالقاً، حبلک علی غاربک، انت نحلی کهذا البعیر،» اجراء و اعلام میشد و متارکه صورت می گرفت.

### ظهار

از جمله راه های متارکه زن و مرد در میان عرب های جاهلی چنین بود که مرد به همسرش می گفت: «ظهرک کظهر امی» پشت تو مانند پشت مادر من است، پس از این تعبیر، دیگر زن بر مرد حلال نبود و باید دنبال کارش و به خانه اقوامش می رفت.

### ایلاء

از طرق دیگر متارکه ایلاء بود که مرد سوگند یاد می کرد که دیگر با همسرش هم بستر نشود و به این وسیله زن را در مضیقه قرار می داد و به او زیان می زد.

### لعان

هر گاه مرد، زن را متهم به زنا می کرد، و یا فرزندش را از خود نمی دانست، حق داشتند یکدیگر را لعن کنند و بر یکدیگر حرام دائم گردند.

امّا اسلام شایسته ترین راهها را درباره ی طلاق و ملحقات آن تشریع کرد، و بر طلاق جاهلیت اولی و جاهلیت این قرن خط بطلان کشید، و همه ملت ها را از اینگونه طلاق ها که جز ستم بر زن نیست بر حذر داشت.

### طلاق بر اساس فرهنگ اسلام

اسلام نه مانند ارباب کلیسا طلاق را ممنوع کرد که در صورت ناسازگاری، فساد اخلاقی، عدم تمکین، عقیم بودن و نظائر اینها زن و مرد نتوانند از هم جدا شوند و ناچار یک عمر بسوزند و بسازند، و یا دست به سوی اعمال نامشروع

دراز کنند، بلکه در امثال موارد یاد شده اجازه داده از هم جدا شوند و در فکر زندگی جدیدی باشند.

و نه مانند جوامع آزاد کنونی اجازه می دهد، زن و مرد بدون جهت از یکدیگر جدا شوند، کانون خانواده را متلاشی و فرزندان را بی سرپرست رها کنند.

در مورد اول از رسول اسلام روایت شده است:

«خمس لا یستجاب لهم، رجل جعل بیده طلاق امرأته و هی تؤذیه، و عنده ما یعطیها و لم یخل سبیلها:» (۱)

پنج گروه اند که دعای آنان مستجاب نمی شود: یکی از آنان مردی است که خداوند اختیار طلاق زنش را به او سپرده، در حالی که زنش او را آزار می دهد، و او می تواند مهر و نفقه زن را بپردازد و وی را رها کند، ولی رهایش نمی کند و فقط به دعا می پردازد تا خدا برایش کاری بکند!

و نیز در این زمینه ولید بن صبیح می گوید: امام صادق (ع) فرمود:

«ثلاث ترد علیهم دعوتهم: احدهم رجل یدعو علی امرأته و هی له ظالمه فیقال له: الم نجعل امرها بیدك؟» (۲)

سه طایفه اند که دعای آنان پذیرفته نمی شود: یکی از آنان مردی است که بر ضد زنش دعا می کند در حالی که زن نسبت به او ستمکار است، به او گفته می شود: آیا اختیار طلاق را به تو نداده ام؟

از این دو روایت به خوبی فهمیده می شود، در صورت ناسازگاری و عدم انجام تکالیف مقرره از ناحیه زن، مرد حق دارد به جای دعا و توسل به امور معنوی از وسائل قانونی استفاده کرده خود را از پنجه ی چنین زن نابکاری رها سازد.

و در مورد دوم نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

ص:۳۲۲

---

۱- ۱) - وسائل ج ۲۲ ص ۱۱.

۲- ۲) - وسائل ج ۲۲ ص ۱۱.

«بلغ النبی ان ابا ایوب یرید ان یطلق امرأته فقال رسول الله: ان طلاق ام ایوب لحوب:» (۱)

به پیامبر خبر رسید که ابو ایوب قصد دارد زنش را طلاق دهد، چون رسول خدا همسر او را به نیکی می شناخت فرمود: طلاق ام ایوب گناه است.

و حضرت باقر (ع) فرمود: پیامبر به مردی برخورد و از او پرسید، با همسرت چه کردی؟ گفت: او را طلاق دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی از او سر زده باشد گفت: آری، حضرت باقر فرمود: آن مرد پس از مدتی ازدواج کرد، پیامبر به او برخورد و از او پرسید ازدواج کردی؟ گفت: آری، پس از مدتی از او پرسید زنت را چه کردی؟ گفت: طلاق دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی کرده باشد؟ گفت آری، سپس آن مرد تجدید فراش کرد، پیامبر بار سوم به او برخورد و پرسید با این همسرت چه کردی؟ گفت: طلاقش دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی کرده باشد؟ گفت: آری! حضرت فرمود: خداوند دشمن می دارد، یا لعنت می کند هر زن و مردی که مرتب زن و مرد عوض می کنند. (۲)

از این دو روایت نیز به خوبی فهمیده می شود که زن طلاق دادن بدون جهت گناه و حتی عاملش مورد لعنت خداست.

### طلاق در جهان معاصر

#### اشاره

آزادی بی حساب، رواج فحشاء، استقلال مالی زنان، اشتغال آنان در ادارات، نهادها، کارخانجات، ضعف ایمان و باورهای دینی، امکان صورت گرفتن غریزه جنسی از بازار آزار، از دست رفتن روح تعقل و سپرده شدن زمان امور به دست



---

۱- ۱) - کافی ج ۶ ص ۵۵.
۲- ۲) - کافی ج۶، ص ۵۵.

احساسات تظاهر به روشن فکری و رهائی از قیود دینی و اخلاقی و سنت های صحیح خانوادگی و اجتماعی، انتقام گیری از عوامل ممنوعیت کلی طلاق و. . . . اموری هستند که در درجه اول جوامع غربی و در مرحله دوم تابعان فرهنگ آنان را به انحلال کانون خانواده و طلاق کشانیده، تا جائی که در برخی از کشورها از هر سه ازدواج و در برخی دیگر از هر دو ازدواج، بلکه از یک ازدواج، بیشتر به طلاق می انجامد، و طبعاً این امر از یک سو مردان و زنان از هم جدا شده را به وادی فساد و بی بند و باری بیشتر می کشاند، و رواج امراض مقاربتی و ایدز را افزایش می دهد، واز سوی دیگر فرزندان آنان را به بی خانمانی و ولگردی و فساد و اعتیاد و آلودگی های جنسی و جنایت و خشونت و سرقت و غیره سوق داده مشکل عظیم دیگری برای جوامع بشری به بار می آورد! ! از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۲ آمار طلاق از ۶۸٪ در پاره ای از کشورها و کمترینش در کشورهای اسلامی تا ۵٪ ثبت شده است.

## ۱ طلاق منفورترین حلال و راه کم کردن آن

حضرت صادق (ع) از قول رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ما من شیئ احب الی الله عزوجل من بیت یعمر بالنکاح، و ما من شیئ ابغض الی الله عزوجل من بیت یخرب فی الاسلام بالفرقه یعنی الطلاق:» (۱)

چیزی نزد خدا محبوب تر از خانه ای نیست که با ازدواج آباد می شود، و هیچ چیز نزد خدا منفورتر از خانه ای نیست که با طلاق خراب می شود.

و نیز پیامبر فرمود:



---

۱- ۱) - وسائل ج۲۲، ص ۷.

«ما احل الله شيئاً ابغض اليه من الطلاق:» (۱)

خداوند چیزی را حلال نفرمود که مبغوض تر از طلاق نزد او باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ابغض الاشیاء عندی الطلاق:» (۲)

منفورترین اشیاء نزد من طلاق و جدائی است.

رسول خدا فرمود: کسی که در جدائی میان زن و همسرش بکوشد، خشم خدا بر اوست، و او را در دنیا و آخرت لعنت می کند. (۳)

و نیز فرمود: کسی که در راه جدائی انداختن میان زن و شوهر برود، هر چند موفق نگردد، در معرض سخط خدا و لعنت او در دنیا و آخرت است، و حضرت حق لطف خود را بر او حرام می کند. (۴)

نگاه اسلام درباره طلاق از روایات ذکر شده معلوم می شود، و از این شدیدتر درباره بدی و زشتی و غیر انسانی بودن طلاق بی علت نمی توان بیانی رساتر بیان کرد: طلاق مورد نفرت خداست و سعیکننده برای جدائی زن و شوهر مورد سخط حق و لعنت اوست.

### ۲- دادگاه صالحه در خانه

کتاب خدا به همه خانواده ها طرح می دهد: زمانی که میان زن و شوهر اختلاف افتاد، ریش سپیدان دو خانواده نباید زن و شوهر را رها کنند، بلکه لازم است دادگاه و محکمه خانوادگی تشکیل و آنان را با هنرمندی، و یادآوری



---

۱- ۱) - کنز العمال ج۹، ص ۶۶۱، حدیث ۲۷۸۷۱.

۲- ۲) - قرآن و مقام زن ۱۶۳.

۳- ۳) - وسائل ج۱۵، باب الطلاق.

۴- ۴) - بحار ج ۷۶، ص ۳۶۸.

نیکی های زن و شوهر به یکدیگر، و فراهم آوردن ترس از قیامت و عذاب ستمکار به صلح و سازش و اجتناب از طلاق وادار نمایند.

قرآن در این رابطه می فرماید:

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقٰاقَ بَیْنِهِمٰا فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِهٰا إِنْ یُرِیدٰا إِصْلاٰحاً یُوَفِّقِ اَللّٰهُ بَیْنَهُمٰا: (۱)

### ۳- برای این که این امر منفور و مبغوض خدا کمتر اتفاق بیفتد،

اسلام حضور دو عادل را که گواه بر وقوع طلاق باشند شرط لازم می داند، و طبعاً دو عادل هرگز بر کار ظالمانه و خلاف عدالت اگر طلاق بخواهد بی علت و ظالمانه انجام بگیرد شاهد و گواه نخواهند شد، به ویژه که احراز عدالت شهود امر آسانی نیست.

### ۴- طهارت زن وقت طلاق

هنگام اجرای صیغه طلاق، زن باید در طهر غیر مواقعه باشد، و از آنجا که وقوع این شرط مستلزم گذشت زمانی است که رابطه زناشوئی میان آن دو صورت نگرفته باشد، و این خود عامل خوبی است که اشتیاق و علاقه آنان را نسبت به یکدیگر تشدید و از اجرای طلاق منصرفشان سازد.

### ۵- بیرون رفتن زن از خانه شوهر در عدّه رجعیه

در آیه دوم سوره طلاق آمده: شوهران زن های طلاق داده شده به طلاق رجعی را حق ندارند از خانه هایشان بیرون کنند و زنان نیز نباید به اختیار خود از خانه شوهران بیرون روند، و لازم است در طول دوران عدّه که حدود سه ماه و ده روز می شود در خانه هایشان بمانند:

لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لاٰ یَخْرُجْنَ إِلاّٰ أَنْ یَأْتِینَ بِفٰاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ.

و طبعاً بودن زن در خانه آن هم در این مدت طولانی در خانه شوهر که سببی است که زن و شوهر هر روز بتوانند یکدیگر را ببینند، و محبت های گذشته را

ص:۳۲۶

---

۱- ۱) - نساء ۴۰.

به یادآورنـد، چنـانچه از روی احساسـات زودگـذر تصـمیم به طلاـق گرفته بودنـد به خود آمـده، عهـد شـیرین مودت را پاس خواهند داشت، و از دام شیطان بیرون آمده به زندگی مشترک باز خواهند گشت.

در هر صورت این سه ماه و ده روز که از مقررات اسلام در امر طلاق است، فرصتی برای بازگشت طرفین از تصمیم عجولانه و تجدید زندگی مشترک است، به ویژه که اندک تمایلی از ناحیه شوهر موجب اعاده وضع زناشوئی خواهد شد، چنانکه در فقه آمده است.

### طلاق از نظر قرآن و فقه اهل بیت علیه السلام

اولیـن نکته ای که از آیه ۲۲۹ سوره بقره اسـتفاده می شود این است که طلاـق رجعی تـا دو بار است بیشتر نمی توانـد صورت بگیرد «مرتان» و پس از آن طلاق بائن خواهد بود.

برای هر بـار طلاـق رجعی، مرد به حکم قرآن مجیـد وظیفه دارد یـا زن را به زنـدگی مشـترک بـاز گردانـد و بـا او به صورتی شایسـته زندگی را ادامه دهد، و یا وی را به طرز نیکو رها کند، تا دور از تعدی و سـتم به زندگی اش ادامه و در رفاه وخوشی لازم باشد،

فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ

چنانچه طلاق برای بار سوم واقع شود، شوهر نمی توانـد به زن رجوع کند، مگر این که زن شوهری دیگر اختیار و با این شوهر دوم حق هم خوابگی انجـام گیرد، و اگر شوهر دوم زنش را طلاـق داد، زن با میل و اختیارش حق دارد به ازدواج شوهر اولش درآید.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا.

ص:۳۲۷

اسلام با این قانون عادت زشت مردان روزگار جاهلیت را که از این رهگذر زنانشان را مورد آزار و اذیت قرار می دادند و با طلاق و مراجعه مکرر، آزادی آنان را سلب و حرمتشان را هتك و حقوق انسانی آنان را پایمال می کردند از میان برداشت و پرونده آن را برای همیشه بست، و زن را از آن بدبختی و مظلومیت نجات داد.

همه مسلمانان باید بدانند که شارع مقدس طلاقی را که مشروع و صحیح دانسته طلاقی است که باید دو بار و هر بار به طور جدا صورت بگیرد «مرتان» نه دو بار دریك مجلس و یك دفعه.

مرد باید به این معنا توجه داشته باشد در برگرداندن زن در طلاق رجعی، خواه به شکل رجوع و خواه به شکل عقد جدید، باید به نحو شایسته رجوع کند نه به قصد زیان زدن به زن و آزار او فامساك بمعروف.

و چون رهایش کند تا عده اش پایان یابد چه در طلاق اول و چه در طلاق دوم باید به نیکی و ادای همه حقوق مالی و با محبت و خوشنامی باشد نه دشمنی و بدگوئی «او تسریح باحسان»

### بطلان دو و سه طلاق در یک مجلس

بسیاری از فقهای فریقین بر این اعتقادند که در اجرای صیغه طلاق جمع: «انت طالق ثلاثه» جز یك طلاق واقع نمی شود، چنان که ابن عباس نقل می کند:

«طلق رکـانه زوجته ثلاثـا فی مجلس واحـد فحزن علیهـا حزنـاً شدیـداً فسـاله رسول الله (ص) کیف طلقتها؟ قال طلقتها ثلاثاً فی مجلس واحد قال: انما تلک طلقه واحده فارتجعها:» (۱)

رکـانه همسـرش را یکجـا سه طلاـقه کرد، آنگـاه به شـدت از این که همسـرش را از دست داده ناراحت شـد، پیامبر خـدا از او پرسـید صیغه طلاق را چگونه جاری کردی؟ پاسخ داد سه طلاق را یکجا بر زبان راندم، حضرت فرمود: این یک طلاق حساب می شود به همسرت رجوع کن و زندگی را با او از سر بگیر.

زراره از امام باقر یا حضرت صادق روایت می کند که از حضرت باقر یا امام صادق پرسیدم از مردی که:

«طلق امرأته ثلاثا فی مجلس واحد و هی طاهر قال هی واحده:» (۲)

همسـرش را در یک جلسه سه طلاقه کرد و این طلاق در طهارت همسرش واقع شد، حضرت فرمود این یک طلاق حساب می شود.

گروهی از امامیه ماننـد سیدمرتضـی و ابن عقیل و سـلار و ابن حمزه گفته اند طلاق جمع بدعت و باطل است و هر گاه با لفظ ثلاث و اثنین گفته شود نه یک طلاق حساب می شود و نه بیشتر.

ائمه اربعه اهل سنت فتوا داده اند که: سه طلاق در یک مجلس اگر چه حرام یا مکروه باشد واقع می شود. (۳)

ابن عباس می گویـد: در زمان رسول خـدا و حکومت ابوبکر تا دو سال از سـلطنت عمر سه طلاق یکی به حساب می آمد و از آن به بعد عمر آن را جائز شمرد و به شکل قانون درآورد.



---

۱- ۱) - قرطبی ج ۳ ص ۱۳۱.

۲- ۲) - وسائل ج ۲۲ ص ۶۱.

۳- ۳) - صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۹۹، حدیث ۱۵ الی ۱۷

در صورتی که نسائی از محمدبن لبید نقل می کند:

«اخبر رسول الله عن رجل طلق امرأته ثلاث تطلیقات جمیعاً فقام غضبان ثم قال: ایلعب بکتاب الله و انا بین اظهرکم؟ حتی قام رجل آخر فقال یا رسول الله الا اقتله؟»

پیامبر از مردی که همسرش را در یک مجلس سه طلاقه کرده بود خبر داد، سپس خشمگین و عصبانی برخاست و فرمود: در حالی که من بین شما هستم با کتاب خدا بازی می شود، کار به جائی رسید که مردی برخاست و گفت ای پیامبر خدا آیا نباید او را بکشم؟

### تصمیم خلاف کتاب خدا

با توجه به این که سخت گیری اسلام در مورد طلاق برای این است که کانون گرم خانواده ها به آسانی متلاشی نشود، ما پیروان مکتب اهل بیت در شگفتیم چه مصلحت ضروری و ملزمی ایجاب کرد که جناب عمر با این که قرآن با کلمه «مرتان» مسئله طلاق را در دو مرتبه با دارا بودن عدّه حکم داده است آن را جائز ندانست و در برابر حکم خداوند حکمی از نزد خود ارائه کرد، در حالی که سنت و سیره نبوی جواز سه طلاقه را در یک مجلس بازیچه قرار دادن کتاب خدا و دین معرفی کرد!

شیوه طلاق بر اساس کتاب خدا در میان مسلمانان تا دو سال از حکومت عمر رواج داشت ولی ایشان یک مرتبه تصمیم گرفت سه طلاق را در یک مجلس قانونی و بدین وسیله در هدم و تخریب کانون خانواده ها اقدام نماید؟ !

ابن تیمیه که در تعصب و علم کردن امور غیر دینی به عنوان دین مشهور است می گوید:

«و لو رأى عمر عبث المسلمين فى تحليل المبانه لمطلقها ثلاثاً لعاد الى ما كان عليه الامر فى عهد رسول الله:» (۱)

اگر عمر می دیـد که جواز سه طلاق در یک مجلس چه بلائی بر سـر خانواده ها و متلاشـی کردن آنها می آورد قطعاً حکم را به همان صورتی که زمان رسول خدا بر اساس قرآن بود برمی گردانید.

خوشـبختانه دانشـمندان آگـاه و غیر متعصـب بـه ایـن حقیقـت پی برده انـد کـه حکـم عمر عامـل تخریب بنـای خـانواده، و بی سرپرست شدن فرزندان، و آثار سوء دیگر است، لذا آن را کان لم یکن و باطل انگاشته فتوا به نادرستی آن داده اند، چنان که در مصر قانون احوال شخصیه برخلاف حکم عمر تنظیم شده است.

مفتی اعظم مصر مرحوم شلتوت که سال ها نیز ریاست دانشگاه الازهر را به عهده داشت می نویسد:

پژوهشـگر واقع بین در بیشتر موارد در مذهب شـیعه دلائل محکمی می یابد که با اهداف شـریعت در جهت اصـلاح خانواده و جامعه سازگار است و او را به سوی این مذهب جذب و هدایت می نماید. (۲)

### داستانی شگفت در طلاق

چنـد سالی محرر این تفسـیر برای تبلیغ به انگلسـتان می رفتم، یکی از سال ها در مجلسـی از مجالس عرب زبان شـیعه شـرکت کردم، سخنرانی با بیانی رسا و ذکر مصیبتی هنرمندانه برای آن جمعیت سخنرانی داشت، پرسیدم این سخنران کیست



---

۱- ۱) - النص و الاجتهاد ۲۱۳.

۲- ۲) - رساله الاسلام سال ۱۱ شماره یک ص ۱۰۸ مفصل مباحث طلاق را به تفسیر جامع آیات الاحکام قربانی لاهیجی جلد دهم ببینید.

و از کدام کشور است؟ پاسخ دادند از اهالی قاهره مصر است، و شغلش دادیاری و قضاوت در محاکم مصر بوده ولی پس از آن که مذهب اهل سنت را رها کرد و مشرف به مکتب اهل بیت شد به جرم تشیع او را از محکمه اخراج کرده و همه حقوقش را از بین بردند.

به دیدارش مشتاق شدم، از داستانی که بخاطر قبول مکتب اهل بیت که تنها مکتب حق در همه جهان است برایش پیش آمده پرسیدم؟ پاسخ داد: روزی مرد و زن جوانی مسیحی برای طلاق به دادگاه مراجعه کردند، و از آنجا که در مسیحیت طلاق جز در موردی که زن به شوهر خیانت کند و دامن با ارتباط با مرد دیگر آلوده کند وجود ندارد دادخواست طلاق دادند، با زن صحبت کردم از وضع و وجناتش پیدا بود اهل خیانت نیست، با مرد سخن گفتم اصرار بر این داشت که خیانت واقع شده، از او اثبات مسئله را همراه با دلیل و بینه خواستم، درخواست مهلت کرد، ولی برایم روشن بود که از طرف مرد به آن زن افترا و تهمت وارد می شود، در هر صورت به مرد گفتم مکتب غیر منطقی دارید که اولاً طلاق در آن نیست و زن یا مرد تا آخر عمر باید بسوزند و بسازند، ثانیاً وقتی مرد علاقه مند به جدائی شد می تواند با تهمت زدن به زن از زن جدا شود، گفت مکتب شما اهل سنت غیر منطقی تر است، زیرا اثبات تهمت به زن مسیحی از طرف شوهر ممکن است نیاز به زمان طولانی داشته باشد و چه بسا اثباتش غیر ممکن باشد و طلاق صورت نگیرد، اما قانون شما می گوید مرد بدون این که زن کمترین تأثیری داشته باشد می تواند در یک لحظه با گفتن انت طالق ثلاثه از زن جدا شود، و همسرش را پس از سال ها زحمت برای شوهر و آوردن فرزند رها کند، آیا آئین مسیحیت غیر منطقی است یا آئین شما، من پس از این گفتار به فکر فرو رفتم و سخن او را در ردّ فقه اهل سنت به ویژه در باب طلاق منطقی یافتم، به چند مکتب فقهی مراجعه کردم، مکتب اهل بیت را بسیار محکم و استوار

و مطابق قرآن مجید دیدم، این مذهب را اختیار کردم و شیعه شدم، وقتی حکومت از تشیع من با خبر شد، مرا از اداره بیرون کرد و همه حقوقم را قطع نمود، شیعیان قاهره مرا با آغوش باز پذیرفتند، و از من برای سخنرانی در مجالسشان دعوت کردند، به لطف حق و عنایت اهل بیت مورد محبت شیعه چه در قاهره چه در خارج قرار گرفتم، از طریق مجالس ماه رمضان و محرم و صفر زندگی ام بهتر از زمان کارمندی ام در دادگستری مصر اداره می شود، و حتی حقوق بازنشستگی ام را نیز جبران کرد.

«اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ:» مفهوم مرتان فاصله دو طلاق از یکدیگر با عدّه نگاه داشتن است، ظاهر آیه و روایات اهل بیت وجوب تفاوت زمانی میان طلاق هاست پس اگر در یک مجلس و با یک صیغه دو یا سه طلاق واقع شود فقط حکم یک طلاق را دارد.

«فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ،» کلامی کوتاه، رسا، بلیغ، محکم و استوار و در بردارنده دو حکم همراه با دو قید است: معروف، احسان.

«امساک:» محکم و قوی داشتن، «تَسْرِيحٌ:» یکباره رها کردن با قید معروف کنار کلمه امساک دوام و پیوستگی نوعی از رشته زوجیت را پس از دو طلاق اعلام می دارد، و با قید احسان در کنار کلمه تسریح رفع حکم زوجیت است که حتماً باید با نیکی و خوبی و مراعات حقوق انجام بگیرد، و کمترین ضرر و خسارتی متوجه زن نشود.

از ظاهر کلمه تسریح استفاده می شود که منظور رهائی نهائی و بریده شدن علقه زوجیت و معطوف به جمله فامساک بمعروف و مقابل آن است، و شامل طلاق سوم می باشد، روی این حساب جمله فأن طلقها در آیه بعد تفریع و بیان از تسریح است، و اگر مقصود از تسریح طلاق سوم نباشد چه معنای متناسب و بلیغی در بر دارد که شایسته کلام خدا باشد؟

ص:۳۳۳

المیزان می گوید: در این آیه عنایت لطیفی بکار رفته که امساک و تسریح با دو کلمه «بمعروف» و «باحسان» مقید شده و این دو قید اشاره به این است که نگاه داری زن و بازگشت دادن او به زوجیت گاهی ممکن است به قصد ضرر زدن به او باشد، به این صورت که مردی زنش را طلاق دهد، همین که نزدیک تمام شدن ایام عده شد رجوع کند، باز او را طلاق دهد و دوباره رجوع نماید، تا زن مورد آزار قرار گیرد، این گونه نگاه داشتن سبب زیان زدن و پایمال کردن شخصیت زن و خلاف معروف بوده و در شریعت اسلام که قوانینش حافظ حقوق همه جانبه است ممنوع می باشد، و آن امساکی را که شرع اجازه می دهد این است که رجوع به منظور یک نوع التیام باشد و موجب انس و آرامش خاطری گردد که خدا برای زن و شوهر خواسته است.

همچنین تسریح که به معنای رها کردن زن است ممکن است به صورت زشت و منکری انجام گیرد، چنان که عوامل خشم و غضب در آن مؤثر بوده و به صورت انتقام درآید، ولی تسریحی که در قانون اسلام تجویز می شود آن است که به طور متعارف و براساس اصول عقلائی انجام گیرد و در نظر شرع منکر نباشد و این همان تسریح به معروف است که در آیه دیگر می فرماید:

فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ولی در این آیه مورد بحث به مناسبت جمله ای که بعداً می فرماید:

وَ لاٰ يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّٰا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً به جای معروف کلمه باحسان آمده و احسان معنائی زائد بر معنای معروف دارد.

توضیح آن که: اساساً تقیید به معروف و احسان برای پیش گیری از فسادهائی است که ممکن است در اثر سوء استفاده از حکم شرعی بروز کند، مثلا در مورد امساک ممکن است زن به قصد آزار دیدن و اذیت نگاه داشته شود، لذا حکم

امساك با لغت معروف مقید شده تا از این گونه اعمال غرض ها جلوگیری شود، و در مورد تسریح ممکن است شوهر بخشی از مهریه ی زن را ندهد و او را رها کند و بسا این عمل در میان مردمی رایج گردد، به صورتی که زشت ننماید و خلاف متعارف نباشد، به همین جهت قید به معروف در کنار تسریح برای جلوگیری از آن کافی نیست، لذا در این مورد به مناسبت این که بلافاصله می فرماید وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ. . . . [برای شما حلال نیست از آنچه به ایشان به عنوان مهریه داده اید چیزی بگیرید]

حکم تسریح به کلمه ی احسان مقید شده است. إِلاّٰ أَنْ یَخٰافٰا أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ منظور از «خوف و ترس» گمان غالب و مقصود از «حدود الله» واجبات و محرمات است و ترس از اقامه نکردن حدود الهی به این است که اخلاق زن و شوهر کاملاً مختلف و لوازم نیازهایشان متفاوت باشد، و در نتیجه از یکدیگر احساس دشمنی و ناسازگاری نمایند.

فَإِنْ خِفْتُمْ: شاید نکته این که در کلمه خفتم به جای لفظ تثنیه یخافا لفظ جمع آورده شده این است که در مورد ترس از عدم اقامه حدود، باید به صورتی باشد که عرف مردم و عادت آنان چنین ترسی را تصدیق کند، نه این که یک نفر در اثر هوسبازی یا وسوسه یا امثال آنها ادعای ترس نماید.

آری این است حدود خدا که بازگرداندن زن باید به طور شایسته، و رها کردنش به صورتی نیک و بر اساس قاعده احسان باشد، و هر کس از حدود خدا تجاوز کند قطعاًجزء گروه ستمکاران است.

در هر صورت از آیه شریفه می توان این نکته بسیار مهم را استفاده کرد که نباید میان احکام فقهی و اصول اخلاقی جدائی انداخت، به طوری که در مقام

ص:۳۳۵

عمل فقط به ظواهر احکام و مسائل خشک قناعت شود، چه این کار مصالح تشریع را باطل کرده و غرض دین را که سعادت در زندگی است از بین می برد، زن و مرد باید بدانند که اسلام دین کردار و عمل است نه دین گفتار و ادعا، و شریعت عمل است نه شریعت فریضه، و علت سقوط و انحطاط مسلمانان این است که فقط به کالبد احکام اکتفا کرده و از جان و حقیقت آنها اعراض کرده اند، دلیل این مطلب آیه ای است که بعد از این به فاصله یک آیه می فرماید: وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ یعنی هر کس از احکام طلاق و رجوع سوء استفاده کند و در مقام اضرار بر زن برآید به خودش ستم نموده است.

## صداق و مهریه

قرآن مجید مهریه ی زن را از لوازم نکاح می داند، و در صورتی که در صیغه عقد ذکر نشود گرچه مبطل عقد نیست ولی در صورت طلاق یا مطالبه ی زن به عنوان مهرالمثل ظهور می کند و بر عهده ی مرد است که آن را به زن بپردازد.

قرآن مهریه را در عوض چیزی نمی داند بلکه از آن تعبیر به صدقات و به عنوان پیش کش و هدیه قلمداد نموده، و با تعبیر صدقات در آیه ی چهارم سوره ی نساء آن را نشانه و دلیل صداقت و راستی و علاقه مندی مرد به زن دانسته که او به همسرش هدیه می کند.

وَ آتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً.

صداق و مهریه ی حق زن است و پدر و مادرزن یا بزرگ خانواده مالک چیزی از آن نیستند، و زن در صورتی که زمینه فراهم باشد با رضایت صد در صد خود می تواند آن را به شوهر ببخشد، و بر شوهر هم جایز است در آن تصرف نماید.

چنانچه شوهر زمینه ای فراهم آورد، که زن برای نجات خود از آزار و اذیت و ستم و ظلم شوهر مجبور به گذشت از آن شود، تصرف شوهر در مهریه

همسرش حرام، و تا زن راضی نشود، پرداخت آن به زن واجب و به عنوان دین لازم الاداء است.

این که اسلام مهریه و صداق را حق زن دانسته، و فقط او را مالک این مال می داند به خاطر این است که در گذشته در میان بسیاری از اقوام و ملل، هر گاه کسی می خواست ازدواج کند باید مبلغی پول یا جنس به او و یا پدر و بزرگ خانواده اش بدهد تا نکاح تحقق یابد، از این برنامه تعبیر به شیربها یا مهریه می شد، ولی آئین پاک اسلام که حافظ حقوق انسان هاست برخلاف این رسم و عادت غلط و جاهلی که پدران و بزرگ خانواده با گرفتن مبلغی دخترانشان را به ازدواج می دادند و دختران سهمی و نصیبی از مهریه نداشتند، تأکید شدید کرد که صداق و مهریه ملک و مخصوص زن است و پرداخت آن به غیر او جائز نیست وَ آتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً.

با توجه به این که صداق و مهریه از لوازم ازدواج است، اسلام خوشبختی زن را در گرو مهریه زیاد و فراوان نمی داند، بلکه از خانواده ها می خواهد تا جائی که ممکن است از قرار دادن مهریه سنگین اجتناب کنند و پایه و اساس مهریه را بر مقدار متعارف و حتی حداقل قرار دهند.

از رسول خدا روایت شده:

«افضل نساء امتی اصبحهن وجهاً و اقلهن مهراً:» (۱)

برترین زنان امتم زیباترین و کم مهریه ترین آنان است.

مطلب دیگری که قرآن بر آن تأکید دارد این است که اگر مرد در صدد برآمد به علتی به جای همسرش، همسر دیگری انتخاب کند، حق ندارد چنانچه مال



---

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۲۵۲.

فراوانی به عنوان مهریه به همسر اولش پرداخت کرده از او پس بگیرد و با آن مال زمینه ازدواج مجددش را فراهم کند، تأکید بر این مطلب به خاطر این بود که در جاهلیت این عادت و رسم شوم بر پا بود که وقتی مردی می خواست با زن جدیدی ازدواج کند، تصمیم می گرفت با متهم نمودن همسر اولش به فحشاء و امور خلاف او را مجبور به طلاق و گذشت از مهریه اش کند، و با مهریه ای که از او می گرفت ازدواج جدید را انجام دهد، خداوند بر این رسم غلط خط بطلان کشید، و چنین برنامه ای را ظالمانه و خلاف شخصیت و مالکیت زن دانست، و مردان را از این که حقوق واجب زنان را پایمال کنند بر حذر داشت، نکات مهمی در این زمینه هست که در آیات ۲۱ و ۲۰ سوره مبارکه نساء مطرح است.

در هر صورت پرداخت مهریه به زن واجب، و چیزی از آن را بدون علت شرعی یا منطقی تصرف کردن حرام است، و اگر کسی در هنگام ازدواج نیتش این باشد که مهریه زن را نپردازد گناهکار و به منزله سارق است.

از امام صادق (ع) روایت شده است:

«من امهر مهراً ثم لا ینوی قضاءه کان بمنزله السارق:» (۱)

کسی که برای همسرش مهریه قرار دهد و پرداخت آن را نیت نداشته باشد به منزله دزد است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من تزوج المرأه و لا یجعل فی نفسه ان یعطیها مهرها فهو زنّی:» (۲)

کسی که زنی را به همسری درآورد، و در درونش این نیت باشد که مهریه او را نپردازد زناکار است! !

البته این روایت به معنای این نیست که عقد باطل است به این معناست که گناه نپرداختن مهریه گناه زنا می باشد.

ص:۳۳۸

---

۱- ۱) - فروع کافی ج۵، ص ۱۳۵۶ چاپ مؤسسه انصاریان.

۲- ۲) - فروع کافی ج۵، ص ۱۳۵۶ چاپ مؤسسه انصاریان.

## حقوق زن بر شوهر در زمان طلاق

تفصیل این مسئله مهم را باید در کتاب های روائی و فقهی ببینید، در این سطور بر اساس آیات قرآن مجید به فهرستی از حقوق زن بر شوهر در زمان طلاق رجعی اشاره می کنم.

طلاق حلالی منفور نزد خداست، و تا جائی که ممکن باشد مرد و زن باید باگذشت از یکدیگر، و یاد آوری خاطرات شیرین گذشته از انجام آن بپرهیزند، و به ویژه مردان باید زنان را از این که با طلاق، در مشقت و رنج، و بیوه شدن، و بی سرپرست گشتن قرار بگیرند حفظ کنند و آنان را از محبت و صداقت، گرمی کانون خانواده محروم ننمایند،

۲- چنانچه به عللی طلاق رجعی انجام گرفت، راه برای بازگرادن زن بسیار آسان و هموار است، و عقد مجدد لازم ندارد، شوهر زن شایسته ترین فرد برای به هم زدن طلاق و باز گرداندن زن به خانه و ادامه زندگی با اوست، و قطعاً بازگرداندنش موجب رضایت و خوشنودی خداست.

۳- بر مرد واجب است چنانچه طلاق صورت گرفت مهریه زن را تا دینار آخر بپردازد، و بر او حلال نیست که چیزی از مهریه را تصرف نماید، و فراهم آوردن زمینه تا جائی که زن مجبور شود از مهریه خود گذشت کند حرام است.

۴- بر مرد لازم است تا زمانی که عده طلاق به سر نیامده هم چون روزگار ازدواج از همسرش نگاهداری کند و نفقه او را بپردازد، و خانه و مسکن و لباس مطابق شأن در اختیار او بگذارد.

۵- بر مرد لازم است در هنگام طلاق و زمان عدّه از خشم و غضب و سخت گیری نسبت به زن، و بد زبانی درباره او بپرهیزد، و به خانواده زن احترام بگذراد، و جداً از تهمت و افترا و غیبت چه نسبت به زن و چه نسبت به اقوام زن اجتناب کند.

ص:۳۳۹

۶- زنی که پیش از آمیزش جنسی و پیش از قرار دادن مهریه طلاق دادید علاوه بر این که نصف مهریه ای را با احتساب مهر المثل می پردازید او را به اندازه وسع خود از خانه و مرکب و باغ و زمین و لباس و فرش و نظائر اینها بهره مند سازید:

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى اَلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى اَلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتٰاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ. (۱)

۷- مرد نباید زن طلاق داده خود را به طلاق رجعی از خانه بیرون کند بلکه باید وی را در همان خانه ای که خودش زندگی می کند اجازه زندگی دهد : أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ. (۲)

و چنانچه زن حامله باشد تا وضع حمل لازم است باید هر گونه نفقه ای که لازم است به او پرداخته شود، و اگر برای شیردادن فرزند مزدی طلب کند باید شوهر مزد شیردهی را به او بپردازد و اگر به توافق نرسیدند شوهر باید برای فرزند شیرخوارش دایه بگیرد.

## قاعده محلل

مسئله محلل در آیه شریفه ۲۳۰ سوره مبارکه بقره مطرح است و مسئله ای است که گاهی بی خبران از مصالح زندگی زن و شوهر، و زمانی مغرضان و متکبران در برابر حق به آن نظر مثبتی ندارند، و این حکم را که از نظر روانی و فطری مانعی بسیار مهم در برابر سه بار سه طلاقه کردن زن است به مسخره می گیرند!



---

۱- ۱) - بقره ۲۳۶.

۲- ۲) - طلاق آیه ۶.

درباره شأن نزول آیه نوشته اند زن رفاعه بن وهب به محضر رسول خدا شرفیاب شد و گفت: من همسر رفاعه بودم و او سه بار مرا طلاق داد و من پس از طلاق سوم همسر عبدالرحمن بن زبیر شدم، ولی او از نظر جنسی ناتوان بود و به همین جهت مرا طلاق داد، آیا می توانم بار دیگر به همسری پسر عمویم رفاعه درآیم؟ حضرت فرمود: نه

«حتی یذوق عسیلتک و تذوقی عسیلته:»

مگر این که همسر دوم با شما آمیزش جنسی انجام داده باشد، و تو نیز از او کامیاب شده باشی.

بر اساس روایات و اجماع فقهای شیعه هر گاه سه مرتبه طلاق دادن، سه بار تکرار شود و طلاق زن به مرحله نهم برسد چنین زنی برای همیشه بر شوهرش حرام می شود، و به هیچ صورت نمی تواند به شوهر اول بازگردد.

ولی در صورت سه بار طلاق زمانی می تواند به عقد شوهر اول درآید که با مرد دیگر بدون قرار شرط طلاق ازدواج دائم کند و عمل جنسی هم با او انجام گیرد، چنانه شوهر دوم با اختیار خودش زن را طلاق داد، زن می تواند به ازدواج شوهر اول درآید، و اگر طلاق نداد بر زوجیت شوهر دوم باقی می ماند.

قانون محلل برای حفظ زن و نجات او از بازیچه قرار گرفتن در دست شوهر اول تشریع شده است، چرا که این قانون به مرد بوالهوس که حرمت کانون خانواده را نگه نمی دارد، و برای امور جزئی با طلاق زن کانون بهاری خانواده را به زمستان سرد مبدل می سازد هشدار می دهد که اگر این کار سه بار تکرار شود، دیگر به این آسانی نمی تواند همسرش را گرچه عاشق دلباخته او شده باشد به دست بیاورد، و ناچار زن باید با مرد دیگر به صورت دائم ازدواج نماید و چه بسا ممکن است شوهر دوم دشمن شوهر اول باشد و حرمت زن را به خوبی نگاه دارد و شوهر اول را زجر کش نماید، از این جهت غیرت مردانگی و حمیت و

تعصب او را نسبت به زن تحریک و از ادامه طلاق به صورت سه بار بازش می دارد، و این قانون یک تدبیر روانی جهت کنترل طلاق است، و از شروطی که برای مرد محلل قرار داده شده از قبیل این که باید ازدواجش دائم و با بلوغ و آمیزش جنسی همراه باشد می توان فهمید که این قانون برای حفظ زن از ملعبه مردان قرار گرفتن و کنترل طلاق تشریع شده و برای مرتبه نهم چنان که بیان شد ازدواج زن را با شوهر اول برای همیشه حرام اعلام کرده است.

حضرت رضا (ع) درباره فلسفه محلل می فرماید: این قانون برای این جهت تشریع شده که مردان زود به زود و چند بار چند بار وارد چیزی که مورد نفرت خداست نشوند، و طلاق را سبک نشمارند، و به زنان زیان و خسارت وارد نسازند. (۱)

آری اگر حالت غیرت در مرد زنده باشد، شتاب در طلاق سوم نمی کند، و سعی می نماید علقه زوجیت با همسر را حفظ کند، و او را چنانچه بخواهد نگاه دارد زمینه قرار گرفتنش را در بستر مرد دیگر فراهم نیاورد.

نکته ای که در آیه ی مربوط به محلل قرار دارد این است که در آیه شریفه کلمه حدود الله صریحاً ذکر شده و به ضمیر آن اکتفا نشده است که بفهماند این حدود غیر از حدودی است که پیش از این ذکر شده است.

المیزان می گوید: ایجاز و اختصاری که در این آیه بکار رفته عقل را مبهوت می کند، زیرا در این کلام کوتاه چهارده ضمیر تو در تو با مراجعه مختلف ذکر شده، و در عین حال موجب مغلق شدن کلام و مشکل فهم نگشته است، و هم چنین در این آیه و آیه پیشین تعداد زیادی اسم های نکره و کنایات موجود است و مع ذلک تولید اجمال و ابهامی نکرده و کلام را از اوج فصاحت پائین نیاورده



---

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه ج۳، ۵۰۲.

است، مثلاً در این جمله کوتاه فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ چهار اسم نکره آمده، مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ کنایه از مهریه است، فَإِنْ خِفْتُمْ کنـایه از این است که خوف بایـد عـادی و متعارف باشـد، ما اِفْتَدَتْ بِهِ کنایه از مالی است که زن در طلاق خلع به شوهر واگـذار می کنـد، منظور از فَإِنْ طَلَّقَهَا طلاق سوم است و مقصود از فَلاَ تَحِلُّ لَهُ حرمت عقد و آمیزش پس از طلاق سوم است و نیز منظور از حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ وقوع عقـد و آمیزش می باشـد که بـا کنایه مؤدبانه ای ادا شـده و جمله أَنْ یَتَرَاجَعَا کنایه از عقد دوم است. . (۱)

ص:۳۴۳

---

۱- ۱) - المیزان ج ۲ ص ۳۳۳.

### تفسیر آیه ۲۳۱

#### اشاره

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لاٰ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرٰاراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا آيٰاتِ اَللّٰهِ هُزُواً وَ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مٰا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ اَلْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

و هنگـامی که زنـان را طلاـق دادیـد و به پایان عـده خود نزدیک شدنـد، آنان را با رجوع کردن به طور شایسـته و متعارف به عنوان همسـر قـانونی خود نگـاه داریـد، یـا بـا ترک رجوع به نیکی و خوشـی رها سازیـد، شـما را از این که آنان را برای آزار رساندن و تجاوز به حقوقشان با رجوع نگاه دارید نهی می کنم، و هر که چنین کند یقیناً به خود سـتم کرده، و مقررات خدا را که در این آیات برای شـما بیان شده به مسـخره نگیرید، و نعمت خدا را بر خود و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل نموده که شـما را به آن پند می دهد متذکر باشـید و مورد توجه قرار دهید، و در مسئله ازدواج و طلاق و دیگر امور زنان از خدا پروا کنید و بدانید که خدا به همه چیز داناست.

#### شرح و توضیح

مفصل مطالب این آیه شـریفه را در صفحات گذشته ملاحظه کردید، در اینجا نیاز به توضیح بیشتر نمی بینم، فقط توجه به این حقیقت را لازم می دانم که قرآن اصـرار دارد در مسـئله طلاق شخصـیت و حقوق زن حفظ شود، و مرد از کینه ورزی و انتقام جوئی و دنبال کردن عوارض خشم و غضب بپرهیزد، و رجوع به زن را زمینه زیان زدن به او و تجاوز به حقوقش قرار ندهد که این گونه رفتـار زیـان و ضـررش فقـط متوجه زن نخواهـد بود، بلکه مرد هم از آزار دادن به زن و تجـاوز به حقوقش زیـان می بیند، و از فیوضات حق و آرامش محروم می شود.

ازدواج برای به کمـال رسانـدن سـعادت و خوشـبختی در عرصه زنـدگی است، ازدواج نوعی عبـادت خـدا و انجام کار خیر، و مقدمه ای برای دور شدن از برخی از گناهان و زمینه ساختن بخشی از آخرت، و عامل جلب رضایت خداست، و

این معانی بلند و عالی با رجوع به زن در طلاق رجعی به قصد آزار دادن و تجاوز به حقوقش نمی سازد.

ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران انحراف از جاده فطرت و صراط مستقیم الهی، و پشت کردن به مقررات حق به مسخره گرفتن مقررات است. انسان باید قدردان همه نعمت های الهی، و پای بند به مقررات خداوندی باشد، و باید رفتارش با همسرش که نعمتی از نعمت های خداست به طور متعارف صورت گیرد، و مقررات حق را با لحاظ مسائل عالی اخلاقی و عاطفی بکار گیرد تا زندگی بر پایه ی حکمت و مصلحت استوار شود.

اگر در فضای زندگی تقوای الهی مراعات گردد، مشکلی و زیانی و تجاوزی پیش نمی آید.

اگر انسان خدا را در نظر داشته باشد، و به این معنا توجه کند که خداوند به همه امور ظاهر و پنهان و به تمام نیت ها آگاه است از طریق مستقیم فطرت و راه الهی منحرف نمی شود.

بر مسلمانان لازم است با خردورزی و عقل و انصاف به زندگی ادامه دهند، و خود را دچار مشکلات و پیچ و خم قوانین بشر ساخته نسازند.

پرتوی از قرآن می گوید: اکنون جاهلیت غربی و محکومین آن در میان پیچ و خم قوانین و روابط خودساخته و بی مهار و بحران ها و نوسان های آن، آشفته و نابسامان گشته آن چنان که زیربنای نسبت ها و روابط فطری خانواده بی پایه شده و اختلافات و جنایات روزافزون است و محاکم درمانده، و پرونده ها متورم، و راه اصلاح به روی اندیشمندان بسته شده است.

آیا خود باختگان مغرور هشیار می شوند و از آیات حکیمانه پند می گیرند، و می اندیشند که روابط و احکام فطری و طبیعی انسان ها را باید از مبدئی دریافت

کنند که قوانین جهان را استوار کرده و هر چیزی را محکم و به جا و به اندازه آفریده است: (۱)یَعِظُکَمْ بِهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ.



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲ ص ۱۴۸.

### تفسیر آیه ۲۳۲

#### اشاره

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ إِذٰا تَرٰاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ ذٰلِكُمْ أَزْكىٰ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ.

و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، آنان را از ازدواج با شوهران سابق خود در صورتی که میان خودشان به روشی متعارف و شایسته توافق کنند باز مدارید، با این حکم کسانی از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارند پند داده می شوند، اجرای حکم حق برای شما سودمندتر و پاکیزه تر است و خداوند مصالح شما را در همه امور می داند و شما نمی دانید.

#### شرح و توضیح

خطاب فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ شامل اولیاء زنان، و سرپرستان خانواده و سردمداران جامعه است. کلمه عضل همه مراحل جلوگیری از اختیار کردن شوهر را به وسیله زن اشعار می دارد، زن وقتی طلاق گرفت، چون تجربه ی شوهرداری دارد و تا حدی سرد و گرم روزگار را چشیده در انتخاب شوهر آزاد است و اجازه ی کسی را لازم ندارد.

آیه شریفه با جمله ی أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ اعلام می کند که زنان مطلقه باید برای بازگشت به شوهرانشان پس از طلاق آزاد باشند، و احدی حق ندارد او را در این زمینه منع کند، و آزادی وی را سلب نماید.

این عات شوم و روش عرب جاهلی و دیگر ملت ها بود که زنان را پس از طلاق از شوهرانشان بر اساس خواسته سران قبیله یا خانواده از بازگشت به شوهرانشان، یا ازدواج با دیگری باز می داشتند، و به هر کس میلشان می کشید شوهر می دادند، و حق انتخاب را با زورگوئی از وی سلب می کردند!

کتاب خدا این روش نابخردانه و ظالمانه را باطل اعلام کرد، و حق بازگشت به شوهر را ویژه ی خود زن دانست و آن را مشروط به تراضی میان خودشان به صورت متعارف نمود.

ص:۳۴۷

زمینه انجام این احکام ایمان به خدا و روز قیامت است، ایمانی که هر کس را در جایگاه معین خودش حفظ می کند، و از دخالت نابجا در امور دیگران باز می دارد.

قطعاً پیروی از احکام حق که از همه احکام استوارتر و متین تر است برای زندگی انسان پاکیزه تر و پاک تر است. یقیناً خدا به تشریح قوانین لازم که پایه های زندگی را محکم و با بنیان می کند دانا، عقل و مردم در این زمینه نارساست.

بر اساس این آیه شریفه، باید پدر و مادر و خواهر و برادر، و عمو و دائی و دیگر اقوام زن طلاق گرفته توجه داشته باشند که اگر زن بخواهد به شوهرش با عقد مجدد بازگردد مانع از بازگشت او نشوند، و در این مسئله از بکار گرفتن خشم و غضب، و کینه و تعصب و کبر و غرور بپرهیزند، که منع زن از ازدواج مجدد با شوهرش خلاف حکم حق و معصیت و موجب کیفر است، دراین زمینه به شأن نزول این آیه توجه کنید:

مردی از مسلمانان خواهر معقل بن یسار را به زوجیت خود درآورد، آنگاه پس از مدتی زندگی با وی طلاقش داد، و بعد از تمام شدن عده مایل شد دوباره با همسر طلاق داده اش ازدواج کند، زیرا هر دو از طلاق و جدائی پشیمان شده بودند، و به تجدید عقد علاقه پیدا کردند، ولی معقل برادر زن با پیوند دوباره هر دو مخالفت کرد و به شوهر خواهرش گفت: ای فرومایه پست من بر اساس احترام به تو خواهرم را به عقد تو دادم، تو قدر این نعمت را ندانستی و او را طلاق دادی، من ابداً نمی گذارم خواهرم به تو بازگردد و دوباره با تو ازدواج کند، ولی خداوند مهربان با آگاهی از علاقه هر دو به ازدواج مجدد این آیه را نازل

ص:۳۴۸

فرمـود، و آزادی زن را در بـاز گشت به شوهرش اعلاـم کرد، و همه را از سـلب کردن آزادی زن در بـاز گشت به شوهرش منع فرمود. (۱)



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۱۰۹ چاپ مؤسسه ی اعلمی بیروت.

## تفسیر آیه ۲۳۳

### اشاره

وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّ وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

و مادران باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند، این حکم برای کسی است که می خواهد دوران شیرخوارگی کودک را به اتمام برساند.

تأمین خوراک و پوشاک مادران شیردهنده به طور شایسته و متعارف بر عهده پدر فرزند است، هیچ کس جز به اندازه ی توانش تکلیف نمی شود.

نباید مادری به خاطر فرزندش زیان ببیند، و نه پدری برای فرزندش دچار ضرر شود [بر پدر است که هزینه مادر و کودک را در حد متعارف بپردازد، و بر مادر است که بیش از طاقت مالی شوهر از شوهر طلب خوراک و پوشاک نکند] و چنانچه پدر کودک از دنیا برود هزینه مادر و کودک به اندازه ی متعارف از میراث بجا مانده بر عهده ی وارث است، و اگر پدر و مادر بر اساس توافق و مشورتشان بخواهند کودک را پیش از دو سال از شیر بگیرند، گناهی بر آنان نیست، و اگر بخواهید برای فرزندانشان دایه بگیرید ایرادی بر شما نمی باشد، در صورتی که مزدی را که باید به دایه بدهید به طور شایسته و متعارف بپردازید و از خدا پروا کنید و بدانید یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

### شرح و توضیح

شیر کودک از مسائل بسیار مهم اسلامی و انسانی است و آیه شریفه آنچه را در این زمینه بر عهده ی پدر و مادر کودک است به وضوح و صراحت بیان کرده است.

یرضعن در آیه ی شریفه گرچه فعل مضارع است ولی دربردارنده معنای امر است، در حقیقت خداوند مهربان که رزق کودک را در سینه ی مادران قرار داده به مادران فرمان می دهد که کودک خود را خود شیر بدهند، زیرا شیر مادر غذائی است که به وسیله ی غده ها و جهازات بدن مادر و از همان ترکیبات خونی و

غـذائی ساخته می شود، که تار و پود طفل تکوین یافته است، و منشأ عواطف رقیق و متبادل مادر و طفل همین تناسب و جذب طبیعی می باشد که با آهنگ ها و نگاه های مهرآمیز مادر جسم و جان طفل را می پروراند و آثاری از مهر و محبت و شعور به مسئولیت در کانون درونش به ودیعه می گذارد، و با گذشت زمان و در سنین رشد این آثار ظاهر می شود.

خشـکی عواطف و سـنگدلی و بی تفاوتی بعضی اشخاص از آثار تغذیه شیر خشک و ننوشیدن شیر و نچشیدن عواطف مادران هوسباز است.

گویند آهنگ و نگاه و رفتار مادر در چهره و تار صوتی طفل نیز آثاری می گذارد و دگرگونی هائی پدید می آورد.

رابطه ی معنوی مادر با طفل چنان مرموز است که حالات و ناراحتی ها و سـیری و گرسـنگی طفل، در جوشـش شـیر و فعالیت غده های پستانی و شور دل مادر تأثیر می نماید و مادران این احوال را از دور احساس می نمایند.

در مدت دو سال به تدریج قوای بدنی و دسـتگاه های جذب و هضم نوزاد برای تغذیه مستقل آماده می شود، و دندان ها برای جویدن انواع غذاها می روید و صورت عواطف و مزاج مادر در آن مدت تغییر می یابد.

تعبیر حَوْلَیْنِ که مترادف با عامین و سـنتین است گویا همین حالات و تغییرات را می رسانـد، چون معنای ضـمنی حول، سال از جهت حالات و تحولاتی است که در آن می گذرد و رو به کمال می رود حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ. (۱)

کتاب خدا جایز می داند که زن و شوهر با مشورت یکدیگر و با رعایت مصـلحت فرزند، کودک را از شـیر بگیرند، بدون این که مشکلی برای آنان و فرزند به وجود آید، و نیز برای پدر کودک جایز است، در صورت امتناع زن از شیر



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲۰ ص ۱۵۶.

دادن به نوزاد به هر علتی زن دیگری را برای تغـذیه طفل اسـتخدام نمایـد به شـرط این که حق الزحمه دایه به صورت متعارف داده شود.

در همه این زمینه ها به زن و شوهر چه اینکه با یکدیگر زندگی کنند، یا وضـعشان به طلاق منجر شده باشد سـفارش به تقوا و اجتناب از گناه و خودداری از ضـرر زدن به یکـدیگر شـده، و قرآن به هر دو هشدار داده که بدانید که خدا به هر قصد و نیتی آگاه است، و ما فی الضمیر همه موجودات را می داند.

درباره ی شیر مادر از رسول خدا روایت شده:

«لیس للصبی لبن خیر من لبن امه:» (۱)

برای کودک شیری بهتر از شیر مادرش وجود ندارد. و از امیرمؤمنان نقل شده:

«ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکه علیه من لبن امه:» (۲)

هیچ شیری برای کودک پربرکت تر از شیر مادرش نیست.

از روزگاری که برخی از مادران به تقلید از فرهنگ جاهلی غرب از شیر دادن به فرزندانشان به بهانه های واهی، و به پیروی از خیالات و هوای نفس امتناع ورزیدنـد، و کودک معصوم را از رزقی که خدا در سـینه آنان قرار داده محروم نمودند، و آغوش پر مهر خود را که بهترین و گرم ترین و اثرگذارترین آغوش است از کودک خالی گذاشـتند ضـربه های جبران ناپذیر عاطفی و احساسی حتی به رشد جسمی فرزندان وارد آمد و از این طریق به فرد و خانواده و جامعه زیان و خسارت رسید!



---

۱- ۱) - صافی ج ۱ ص ۱۹۷.

۲- ۲) - صافی ج ۱ ص ۱۹۷.

## تفسیر آیه ۲۳۴

### اشاره

وَ اَلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوٰاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

و کسانی از شما که از دنیا می روند و به کام مرگ در می افتند، و همسرانی از خود به جای می گذارند، باید همسران شوهر مرده چهار ماه و ده روز به انتظار بنشینند و از شوهر کردن امتناع کنند، پس چون به پایان مدتشان رسیدند، در آنچه نسبت به خودشان به طور شایسته و متعارف درباره ی ازدواج یا ترک آن انجام می دهند بر شما وارثان متوفی و اقوام زن و کارگردانان جامعه گناهی نیست و خدا از آنچه انجام می دهید آگاه است.

### شرح و توضیح

در این آیه شریفه به خاطر حفظ مصالحی به زن فرمان می دهد پس از مرگ شوهر چهار ماه و ده روز حوصله کند و از ازدواج با مرد دیگر امتناع ورزد، و روایات به زن می گویند در ایام عده وفات از آرایش خودداری نماید.

پس از پایان مدت، اختیار زن منوط به خود اوست، می تواند از آرایش بهره مند شود، و آزاد است که شوهر کند، و نیز می تواند بدون آرایش به سر برد، و از شوهر کردن خودداری نماید، و کسی از اقوام شوهر یا اقوام خودش حق دخالت در کار او را ندارد، مگر این که بخواهند او را از امر منکری بازدارند.

با توجه به این آیه شریفه اقوام شوهر و اقوام زن حق ندارند با تکیه به عادات و رسوم بی پایه یا از روی بخل و حسد از ازدواج زن پس از پایان مدت عده جلوگیری کنند، زیرا ازدواج زن پس از مرگ شوهر و پایان گرفتن عده حقی مشروع و منطقی برای زن است، و احدی را نرسد که از تحقق این حق مانع شود.

این غیر مسلمانان و مؤمنان هستند که در گذشته و امروز نسبت به زنان شوهر مرده قوانین زشت، و اموری منکر دارند، و از عادات و رسومی برخوردارند که شرع و عقل ابداً نمی پسندد.

در غیر مردم مؤمن گروهی بر این اعتقاد و باور بودند که باید زن را با جنازه ی شوهرش سوزانید، یا این که او را همراه با میت در لحد گذاشت.

نصاری معتقداند که زن پس از مردن شوهر ابداً حق ازدواج ندارد!

طایفه ای از مردم جاهلی زن را پس از مردن شوهر یکسال از ازدواج محروم می نمودند، و برخی از جوامع متمدن حدود نه ماه پس از مرگ شوهر از ازدواج زن جلوگیری می کنند و برخی تعیین مدت نمی نمایند.

اسلام مدت لازم را چهار ماه و ده روز قرار داده، تا حق وفاداری زن نسبت به شوهر رعایت گردد، و چنانچه از شوهرش حامله باشد در این مدت معلوم گردد، و نطفه ی او با نطفه مرد دیگر خلط نشود، و روشن باشد که فرزند متعلق به شوهر از دنیا رفته اوست نه شوهر جدید.

حکمت عده وفات که بیشتر از عده طلاق است علاوه بر برائت رحم یا ظهور حمل، آرامش روحی زن و کسان شوهر و کاسته شدن اندوه و سست شدن علاقه و مجال اندیشه و بررسی وضع خود و آمادگی جسمی و روحی برای انتخاب شوهر آینده است.

ص:۳۵۴

## تفسیر آیه ۲۳۵

### اشاره

وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ اَلنِّسٰاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اَللّٰهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لٰكِنْ لاٰ تُوٰاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاّٰ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ اَلنِّكٰاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ اَلْكِتٰابُ أَجَلَهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

در سخنانی که هنگام خواستگاری زن هائی که در عده وفات اند بدون صراحت و وضوح گوئید [مانند این که من خوش معاشرتم، زن دوستم، و به زنی که دارای ارزش های اخلاقی باشد علاقه مندم] یا قصد ازدواج با آنان را در دل پنهان دارید گناهی بر شما نیست.

خدا می داند که شما به زودی آنان را بر اساس میل فطری و خواسته طبیعی یاد خواهید کرد، ولی با آنان در خلوت و پنهانی قرار ازدواج نبندید جز آن که گفتاری پسندیده و بدون صراحت باشد و هرگز تصمیم بستن عقد ازدواج نگیرید تا عده وفات به پایان رسد، و بدانید که خدا آنچه را در درون دارید می داند بنابراین از مخالفت با او بپرهیزید و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

### شرح و توضیح

مردان می توانند از زنانی که در عده وفات یا عده طلاق غیر رجعی هستند به طور کنایه خواستگاری کنند.

مردان می توانند فکر ازدواج با زنانی که در عده به سر می برند در دل داشته باشند.

مردان ابداًحق ندارند با زنان شوهر مرده یا مطلقه قول و قرار پنهانی جهت ازدواج پس از پایان عده بگذارند.

ازدواج در زمان عده ممنوع و حرام و عقد از بیخ و بن باطل و بر اساس مکتب اهل بیت اگر این کار با علم به عده و حرمت آن انجام گرفته باشد زن برای مرد حرام ابد می شود، و اگر از روی جهل به عده و حرمت آن انجام گیرد حرام مؤبد نیست مگر این که عمل جنسی انجام گرفته باشد.

زنان و مردان باید در این زمینه توجه دقیق داشته باشند که مبادا مرتکب خلاف و معصیت شوند و دچار حسرت و پشیمانی دائم گردند، که خدا از همه

ص:۳۵۵

امور آشکار و پنهان بندگانش آگاه است وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ .

مردان و زنان نیز بدانند که اگر دچار اشتباه و خلاف شدند، به آمرزش و بردباری حضرت محبوب امیدوار باشند که خداوند غفور و حلیم است.

ص:۳۵۶

## تفسیر آیه ۲۳۶– ۲۳۷

### اشاره

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى اَلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى اَلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتٰاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ.

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ إِلاّٰ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا اَلَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ اَلنِّكٰاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ وَ لاٰ تَنْسَوُا اَلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

اگر زنـان را پیش از آمیزش جنسـی یا پیش از تعیین مهریه طلاق دادیـد، در این طلاق [با مراعات مسائل شـرعی و اخلاقی] بر شمـا گنـاهی نیست و در چنین موقعیتی بر شـما واجب است آنـان را از مـال خود بهره ای شایسـته و متعـارف دهیـد، توانگر به اندازه ی قدرت خود، و تنگدست به اندازه ی وسع خویش که این حقی لازم بر عهده ی نیکوکاران است.

و اگر آنان را پیش از آمیزش جنسـی طلاق دهید در حالی که برای ایشان مهریه قرار داده اید، پس بر شـما واجب است نصف آنچه را معین کرده ایـد به آنان بپردازیـد، مگر آن که خود زنان یا کسـی که پیونـد ازدواج به دست اوست مانند ولی یا وکیل آن را ببخشـد، ولی گذشت و بخشـش شـما که همه مهریه را به زن بپردازید به پرهیزگاری نزدیک تر است، و فزون بخشـی و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

### شرح و توضیح

دو آیه شـریفه در مسـئله ی طلاـق به یـک محـور بسـیار بـا ارزش که نیکوکـاری است دعـوت می کنـد، و فرمـان می دهـد به پرداخت نصف مهر قنـاعت نکنیـد، بلکه کرم و احسـان و مردانگی اقتضا می کنـد که همه مهریه را به زن بپردازیـد و افزون از مهر آنـان را از مقـداری از ثروت خود بهره منـد سازیـد، و زنان یا ولی آنان را نیز در بخشـیدن مهریه به شوهر آزاد گذاشـته و نهایتاً می گوید: خدا نسبت به نیکوکاری و افزون بخشی شما بیناست و قطعاً کارهای مثبت شما را بدون پاداش نمی گذارد.

## تفسیر آیه ۲۳۸– ۲۳۹

### اشاره

حافِظُوا عَلَى اَلصَّلَوٰاتِ وَ اَلصَّلاٰةِ اَلْوُسْطىٰ وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِينَ.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجٰالاً أَوْ رُكْبٰاناً فَإِذٰا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ كَمٰا عَلَّمَكُمْ مٰا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

بر همه نمازها و به ویژه نماز میانه [که بر اساس برخی از روایات قابل توجه نماز ظهر است] محافظت کنید و هنگام عبادت و بندگی خاضعانه و با حالت تسلیم برای خدا قیام کنید.

پس اگر [از دشمن یا حیوانات درنده یا خطر دیگری ترس داشتید] نماز را پیاده و یا سواره بخوانید، و هنگامی که امنیت یافتید خدا را با خواند نماز واجد شرایط یاد کنید که آن را در ضمن سایر برنامه های دینی که دانای به آن نبودید به شما آموخت.

### شرح و توضیح

در رابطه با نماز در آیات ابتدای سوره بقره مطالب مفصل و مشروحی گذشت.

در این که نماز وسطی کدام نماز است روایات شیعه و سنی به طور جزم نمازی را معرفی نمی کنند، پاره ای از روایات می گویند نماز ظهر، و برخی دیگر می گویند نماز عصر، و بعضی نماز صبح و بر خی می گویند نماز مغرب است، گویا نماز وسطی مانند شب قدر که یکی از سه شب است و صریحاً بیان نشده چه شبی است در میان نمازها پنهان است. پس باید به شرایط ظاهری و باطنی همه نمازها به ویژه نمازی که در روایات بیان شده پای بند بود، تا بهره ی معنوی لازم نصیب انسان شود.

از این که پس از بیان احکام ازدواج و طلاق اکیداً به نماز و عبادت خاضعانه سفارش شده، شاید برای این باشد که با تأثیر برداری از نماز که قلب را رقت می دهد، و روح را تصفیه می کند، و آدمی را از فحشا و منکرات باز می دارد، و بین انسان و خدا و قیامت پیوند برقرار می کند، راه برای انجام احکام الهی به ویژه

در مسائل سنگین طلاق که گاهی شیطان و حالت خشم و کینه و تعصب در آن دخالت می کند آسان گردد.

ص:۳۵۹

## تفسیر آیه ۲۴۰– ۲۴۱– ۲۴۲

### اشاره

وَ اَلَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوٰاجاً وَصِیَّةً لِأَزْوٰاجِهِمْ مَتٰاعاً إِلَی اَلْحَوْلِ غَیْرَ إِخْرٰاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِی مٰا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اَللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.

وَ لِلْمُطَلَّقٰاتِ مَتٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی اَلْمُتَّقِینَ.

کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

و کسانی از شما که مرگشان فرا می رسد، و از خود همسرانی به جا می گذارند، باید به نفع همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بدون بیرون راندن از خانه از هزینه زندگی بهره مند سازند، پس اگر زنان به اختیار خود از خانه بیرون رفتند، در آنچه نسبت به خود از ازدواج یا انتخاب شغل معقول به طور شایسته انجام دهند بر شما وارثان میت به سبب پرداخت نکردن هزینه به آنان گناهی نیست و خدا توانای شکست ناپذیر است.

و سزاوار است از سوی شوهران به زنان طلاق داده شده به طور شایسته و متعارف کالا و وسایل زندگی داده شود که این حقی لازم بر عهده پرهیز کاران است. خداوند اینگونه قوانین و احکامش را روشن و واضح در اختیار شما می گذارد، که نسبت به آنها اندیشه و تعقل کرده و با درک استواری و استحکامش و این که همه آنها به مصلحت و خیر شماست به مرحله اجرا و عمل بگذارید.

### شرح و توضیح

در این آیات نیز مانند برخی از آیات گذشته بر محور نیکی و احسان تکیه شده، واز همه دعوت شده که در مواقع حساس چون طلاق مواظب باشید از ارزش های اخلاقی غافل نشوید، و برابر با شأن و شخصیت زن مطلقه با او رفتار کرده و وی را چه در زمان حیات خود و چه پس از مرگتان علاوه بر پرداخت مهریه از مال و کالا و مسکن بهره مند سازید.

این نوع آیات بیش از تبیین احکام و حدود و حقوق انگیزنده عقل برای تفکر و اجتهاد و شناخت اصول مصالح است، و اگر عقل فطری دارای تحرک و اکتساب نباشد دچار توقف و جمود می گردد، آن که اندیشه و تعقل ندارد گویا

عقل ندارد، و آن مردمی که تعقل و عقل ندارند، دچار مرگ روحی و سپس مرگ اجتماعی می شوند.

ص:۳۶۱

## تفسیر آیه ۲۴۳– ۲۴۴– ۲۴۵

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ اَلْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اَللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ إِنَّ اَللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لا يَشْكُرُونَ.

وَ قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اَللّهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

مَنْ ذَا اَلَّذِي يُقْرِضُ اَللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً وَ اَللّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

آیا به کسانی که از ترس مرگ از خانه هایشان در حالی که هزاران نفر بودند بیرون آمدند با دیده عبرت ننگریستی و وضعشان را ندانستی؟ پس خدا به آنان فرمود بمیرید سپس آنان را زنده کرد، خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی گذارند. و در راه خدا پیکار کنید و بدانید که یقیناً خدا شنوا و داناست.

کیست آن که به خدا وام نیکو دهد، تا آن را برای وی چندین برابر بیفزاید؟ و خداست که روزی را تنگ می گیرد و گشایش می دهد و همه شما برای دریافت پاداش به سوی او باز گردانده می شوید.

### شرح و توضیح

در این سه آیه شریفه به سه مسئله مهم توجه داده شده:

۱- مرگ و حیات ۲- قتال در راه خدا ۳- قرض نیکو

نکته قابل توجه این که این سه آیه شریفه به نوعی با هم ارتباط و پیوند دارند.

### مرگ و حیات

به یقین انسان ها دارای دو مرگ و دو حیات هستند:

مرگ روحی و مرگ جسمی، حیات روحی و حیات جسمی.

گروهی از مفسران شیعه و اهل سنت آیه شریفه را منطبق بر مرگ جسمی و حیات جسمی دانسته بر اساس پاره ای از روایات می گویند:

پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل، مردم را فرمان داد که برای جنگ با دشمن از شهر و دیار خارج شوند، مردم به فرمان پادشاه بیرون رفتند و لشگرگاه زدند. ولی ترس آنان را فرا گرفت، و از مرگ در میدان جنگ نفرت پیدا کردند، و بهانه

آوردند که سرزمینی که به سوی آن می رویم آلوده به وباست و تا وبا از آن قطع نشود به سوی آن نمی رویم.

خداوند مرگ را به جانب آنان فرستاد، وقتی مشاهده کردند مرگ در میانشان زیاد شد به حال فرار شهر و دیارشان را ترک کردند تا به چنگال مرگ دچار نشوند، چون پادشاهشان چنین دید دست به نفرین برداشت و گفت: ای پروردگار یعقوب و خدای موسی، معصیت بندگانت را شاهدی، نشانه ای از وجود خودشان به آنان بنمایان تا بدانند که قدرت فرار از تو را ندارند، خداوند هم یک فرمان همه آنان را به کام مرگ انداخت، و چهارپایانشان را نیز نابود کرد، هشت شبانه روز بر آنان گذشت اجسادشان ورم کرد و بوی تعفن گرفت، مردمی به آنان گذشتند، به این نتیجه رسیدند که از دفن این چند هزار نفر عاجز و ناتوان اند، چهار دیواری دورشان کشیدند تا از حملات درندگان در امان بمانند.

مدت مدیدی بر آنان گذشت تا اجسادشان پوسید، و استخوانهایشان بدون گوشت و ماهیچه شد، و تار و پودشان از هم گسیخت، پس حزقیل نبی بر آنان گذشت، درباره آنان شگفت زده شد و به فکر فرو رفت، به حزقیل وحی شد می خواهی نشانه ای از قدرتم را به تو بنمایانم، و نشانت دهم که من چگونه مردگان را زنده می کنم، حزقیل عرضه داشت آری، پس خدا همه آن مردگان را زنده کرد. (۱)

در بعضی از تفاسیر آمده، آن چند هزار نفر به بیماری طاعون از دنیا رفتند، و حزقیل پس از هشت روز بر آنان گذشت و از این حادثه گریست و از خداوند



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص ۱۳۴.

خواست همه آنان را زنده کند، و حضرت حق همه را زنده کرد و مدت ها پس از این حادثه در دنیا زیستند تا به اجل طبیعی مردند. (۱)

المیزان از تفاسیری است که این معنا را پذیرفته و میان این آیه و آیاتی که مرگ و حیات دنیوی را یک بار می داند. منافاتی حس نکرده است و می گوید: آیاتی که در داستان های ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و اصحاب کهف وارد شده و دلالتش قابل انکار نیست برای ابطال این اصل که حیات و مرگ دنیوی الزاماً باید یک بار باشد کافی است و در پایان مطالب مربوط به آیه می گوید: حق این است که آیه مورد بحث در صدد بیان داستان خاصی است و جنبه تمثیل ندارد، چون عادت قرآن این است که مثل ها را از داستان های واقعی مشخص می سازد، علاوه بر همه این امور زندگی دنیا با فاصله شدن مرگ متعدد نمی شود، چنان که از داستان اصحاب که، و عزیر به بهترین وجه استفاده می شود که با وجود مرگ ممتد به زندگی ایشان خاتمه داده نشد.

و راه جمع میان آیاتی که دلالت بر وحدت حیات دنیوی دارد، با آیاتی که دلالت بر تعدد زندگی برای مردمی مانند اصحاب کهف و عزیر و غیر هم دارد این است که منظور از آیاتی که به آنها به وحدت حیات استدلال شده تا آیه مورد بحث را به عنوان تمثیل نشان دهند، و از مورد خاص خارج کنند، وحدت نوعی، زندگی دنیاست، یعنی زندگی دنیا از لحاظ نوعی و سنخ وجود یکی است چه مرگی میان آن فاصله شود و چه نشود. (۲)

برخی از تفاسیر بر این عقیده اند که این آیه شریفه که مسئله مرگ و حیات را مطرح کرده منطبق با مرگ و حیات روحی و نهایتاً مرگ و حیات اجتماعی است

ص:۳۶۴

---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱، ص ۶۵۰.

۲- ۲) - المیزان ج ۲، ص ۳۹۵.

و از این که بپذیرنـد داسـتان خاصـی را دنبال کرده امتناع دارنـد، این تفاسـیر می گویند: آیا فرار از طاعون یا گریز از هر گونه جنگی چنان گناهی است که پاداشش عذاب و مرگ همگانی است؟ !

لحن و اسناد این روایات اسرائیلیت آنها را آشکار می نمایاند.

طبری در تفسـیر خود اسناد آن را به اشخاصی ناشناخته یا شناخته شده به بی تقوائی و نادرستی و ابن عباس نیز به وهب بن منبه یهودی و به یک یهودی ناشناس می رساند!

سبب پیـدائی این گونه داسـتان ها در تفسـیر قرآن انگیزه افسانه جوئی عوام مردم بوده که مانند اطفال و برای باز شدن ذهن در پی داستان های خیالی می باشند و از اشارات قرآنی و تعبیرات عبرت انگیز آن درک روشنی ندارند، جالب توجه این است که از این داستان مفصل و افتخار آمیز اسرائیلی اشاره ای هم در کتب عهد قدیم و کتاب حزقیل نیامده است.

اگر هم مجمـل این روایـات درست باشـد، نظر قرآن بیش از بیـان حکمت و هـدایت و عبرت نبایـد باشـد، چنـان که عبـده می گوید: در این داسـتان چون اشاره به عدد و شهر و چگونگی آنها نشده، معلوم می شود که نظر به واقعه خاصی نیست، و همین بیـان سـنت الهی و عبرت است و شایـد تمثیلی باشـد از حال مردمی که در برابر دشـمن نایسـتادند و از ترس مرگ گریختنـد و دچار عوامل مرگ و محکوم به آن شدند و به دست دشـمن نابود گشـتند، و چون این گونه مرگ همگانی از سنن الهی است بـه خداونـد نسـبت داده شـده: فَقَالَ لَهُمُ اَللّٰهُ مُوتُوا سپس همـان ملت «نه آن افراد» که دچـار مرگ و محکـوم به آن شدنـد و شخصیت و حیات اجتماعی شان از میان رفت، دوباره تجدید حیات نمودند و از جای برخاستند ثُمَّ أَحْیٰاهُمْ.

ص:۳۶۵

بیان و ارائه این گونه حیات و مرگ و نسبت آن به یک قوم و نژاد خارج از اسلوب قرآن نیست. خطاب های به بنی اسرائیل چون: وَ إِذْ نَجَّیْنٰاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ، ثُمَّ بَعَثْنٰاکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ و دیگر خطاب ها و بیان حوادثی که به همه آنها نسبت داده شده از جهت پیوستگی و وابستگی اجتماعی آنان می باشد، چنان که در کلمات و تعبیر عرفی نیز چنین است که می گویند: آن ملت و قوم محکوم شدند و از میان رفتند و سپس تجدید حیات و قوا نمودند- معلوم است که آن افراد از میان رفته غیر از افراد زنده شده اند، و از جهت وحدت قومی و ملی موت و حیات و پیشرفت و عقب ماندگی به همه نسبت داده می شود، و نیز حیات و موت معنوی چه درباره اشخاص و یا امت ها در قرآن آمده است:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ: (۱)

ای اهل ایمان چون خدا و پیامبر برای زنده کردن شما از شما دعوت کنند دعوت آنان را اجابت کنید.

أَ وَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی اَلظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا: (۲)

آیا آن که مرده بود، پس او را با نسیم هدایت زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا به وسیله آن در میان مردم زندگی کند، مانند کسی است که فرو رفته در تاریکی هاست، آنچنان که از آن بیرون نمی آید؟

البته این گونه تبیین و تفسیر را نباید مبتنی بر انکار معجزات و احیاء اموات به سبب قدرت خدا دانست، چنان که بعضی از بی خبران از حقایق الهیه تصور کرده اند، زیرا ایمان و یقین به معجزات و قدرت مطلقه حق و خرق عادات که از اصول ایمان به نبوت است، هرگز مجوز این نیست که هر آیه ای از قرآن که در آن خبری و عبرتی باشد به صورت اعجاز نمایانده شود، زیرا معجزات حقه پدیده استثنائی و برای اثبات نبوت و اعلام تحدی و قهر منکر و منتسب به مدعی



---

۱- ۱) - انفال ۲۴.

۲- ۲) - انعام ۱۲۲.

باید باشد، نه تفنن و نمایش گری، و در این آیه نه از مدعی نام و اشاره ای است و نه از منکر و نه از آثار و نتایج اعجاز. . . . چنان که گفته شد در اصطلاح قرآن و عرف مردم، موت و حیات دارای معنای وسیعی است، موت و حیات زمین و گیاه و فرد واجتماع و معنوی و ظاهری.

آیه مورد بحث به قرینه و سیاق آیاتی که به آن پیوسته است، گویا حکمت اصلی و کلی و انگیزه هجرت و جهاد را برای تجدید حیات می نمایاند، و گویا داستان نهضت و حرکت بنی اسرائیل و بیرون رفتن آنان از دیارشان که در آیات بعد آمده، بیان نمونه محقق مفصلی از این آیه است.

با این نظر- أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ - باید ستایشی باشد از روش و حرکت آن مردمی که از ترس مرگ اجتماعی و معنوی از دیار و علاقه هایشان بیرون رفتند- خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ - به جای «ترکوا دیارهم» - همین خروج از همه علاقه های عادی را می رساند، همان علاقه ها و پای بندی هائی که موجب سستی و ناتوانی و تن دادن به هر زبونی می شود.

آنان در تاریخ و جوامع بشری هزارها مردم همدل و هم قدم بودند که از میان توده های زبون و استعداد مرده و بی تفاوتی که در شهوات و هوس های خود دفن شده بودند بپا خاستند و رشته های علاقه را بریدند و تن به مرگ دادند تا تسلیم عوامل مرگ با خواری و زبونی نشوند و پایمال و محکوم دشمنان نگردند.

آنان از چنین مرگی سر باز زدند- حَذَرَ اَلْمَوْتِ و تسلیم به مرگی شدند که فرمان آن از جانب پروردگار رحمان رسید و متفرع بر قرار از آن مرگ است: فَقَالَ لَهُمُ اَللَّهُ مُوتُوا و همان خداوند- يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ - به آنان یا امتشان حیات ابدی و نوین بخشید- ثُمَّ أَحْيَاهُمْ.

در این آیه خبری از موت «فماتوا» پس از فرمان مُوتُوا نیامـده تا این حقیقت را برسانـد که همین آمادگی برای مرگ و پذیرش فرمان خدا مقدمه حیات آنان شد:

این گونه مردم که برای رسیدن به حیات معنوی دست به هجرت از دیار می زنند، و در برابر دشمن قد علم می کنند، و با فرار از مرگ اجتماعی و عقلی و روحی تن به شهادت می دهنـد، و فرمان مُوتُوا را به جان می خرنـد نمودار فضل خداوندنـد، ولی بیشتر مردم سپاس گذار نیستند و از این گزیدگان قدرشناسی و پیروی نمی نمایند و ارزش آنان را نمی شناسند وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لا یَشْکُرُونَ.

اگر اکثر مردم شکرگزار چنین فضل و موهبتی باشند بایـد بـا بانـگ و آهنگ هجرت آنان از لانه ها و لاک های خود بیرون آینـد و به نوای پر خروش آنان اعصاب و اوتار سستشان به اهتزاز و صدا درآید، و تاریکی ها و عوامل سکون و فنا را از میان بردارند و راه مرگ را به سوی حیات جاوید وعزت و کمال در پیش گیرند. (۱)

خوانندگان محترم این بود خلاصه دو نگاه و دو نظر در تفسیر آیه شریفه، من قضاوت نسبت به این دو نظر و انتخاب یکی از آن دو را به عهده خود شما وا می گذارم، و خود از پیش خود نظری اظهار نمی کنم.

### قتال در راه خدا

در توضیح آیه ۱۹۰ سوره بقره که به اهـل ایمـان فرمان مقاتله داده شـده تا جائی که لازم بود درباره جهاد و شئون و آثار آن مطالب نسبتاً مفصلی آوردم، و به شرح بیشتری در این زمینه نیاز نمی بینم، ولی باید به این نکته توجه داشت که



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج۲، ص ۱۷۱.

اگر مؤمنان در برابر دشمنان و مستکبران و استعمارگران درنده تر از گرگ نایستند به خواری و ذلت و فقر و مسکنت و مرگ معنوی دچار می شوند.

این مقاتله که با قید فی سبیل الله آمده برای باز کردن راه جهت اجراء احکام حق، و تحکیم فرهنگ خداوند، و تحقق عدالت و حکمت است.

این مقاتله باید از خودنمائی، و دشمنی و کینه بی جا، و برای سلطه بر دیگران، و چپاول اموال و کالای دنیا پاک بماند، و رزمنده واجب است در پیکارش بر ضد دشمن عیار خلوص را بکار گیرد، تا فتنه از میان برود و حاکمیت فرهنگ حق برای نجات همه انسان ها تثبیت شود.

### قرض نیکو

به نظر بسیاری از مفسران و با توجه به پیوستگی این آیه با آیه قتال، منظور از قرض در اینجا هزینه کردن اموال در راه خدا برای تقویت مقاتله کنندگان است.

قرض حسن نشانگر حسن فاعلی و حسن فعلی است، به این معنا که باید قرضدهنده از ایمان به خدا و قیامت و خلوص نیت برخوردار باشد، و نیز آنچه را در راه خدا می دهد از مال حلال و کالای مرغوب هزینه گردد.

البته آنچه را خداوند برای تقویت مجاهدان و تثبیت فرهنگش از انسان می گیرد- «یَقْبِضُ» - به جای این گرفتن چند برابر به انسان عنایت می کند «وَ یَبْصُطُ» و این اقتضای کرم وجود حضرت اوست، و نباید بعید شمرده شود، زیرا گیرنده و دهنده وجود مقدسی است که خزائنش بی نهایت و کرمش نامتناهی، و لطفش گسترده و بازگشت برای دریافت پاداش به سوی اوست و الیه ترجعون.

اهل ایمان چون به حضرتش وام دهند، و به عبارت دیگر از بهترین اموالشان در راه او هزینه کنند، عوضش را به بهترین صورت دریافت خواهند کرد.

ص:۳۶۹

در رابطه با وام دادن به مردم جهت گره گشودن از کار بسته آنان، و ثواب و پاداش عظیم این عمل انسانی در آیات مربوطه به خواست حضرت محبوب، و عنایت و لطف او بحث خواهد شد، و در این زمینه به روایات بسیار مهم این باب اشاره خواهم نمود.

ص:۳۷۰

## تفسیر آیه ۲۴۶

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسىٰ إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلْقِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اَللّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اَللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ.

آیا با دیده عبرت و نظر عقلی آن گروه از سران و اشراف بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به پیامبرشان گفتند: برای ما زمامدار و فرمان روائی برانگیز تا در راه خدا جنگ کنیم، گفت: آیا احتمال نمی دهید اگر حکم جنگ بر شما مقرر و واجب شود از آن سرپیچی نموده و به جنگ برنخیزید گفتند: ما را چه می شود که در راه خدا نجنگیم در حالی که از میان خانه ها و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ ولی چون جنگ بر آنان واجب شد همه جز اندکی از آن روی گرداندند و خدا به وضع و امور و حال ستم کاران داناست.

### شرح و توضیح

آیه شریفه نشان می دهد که بنی اسرائیل پس از نجات از فرعونیان به برکت موسی بن عمران مدتی را به رفاه و آسودگی و در آرامش و امنیت به سر بردند و پس از موسی دچار حکومتی ظالم، شکنجه گر، و بی رحم شدند، و آزادی و استقلال و امنیت و آرامششان از دست رفت، و دوباره به بلا و مصیبت دچار شدند و در مضیقه و سختی افتادند تا جائی که چاره ای جز قیام ندیدند، به همین خاطر نزد پیامبر زمان آمدند و از او خواستند یک نفر را به عنوان حاکم قدرتمند بر آنان بگمارد، تا آنان را از پراکندگی نجات داده و اختلافاتشان را از میان بردارد، و همه را زیر یک پرچم گرد آورده ملت واحد قرار دهد، تا به فرمان او در راه خدا بجنگند و از آن همه بلا و رنج و مشقت و سختی و نهایتاً از دست آن حکومت ظالم نجات پیدا کنند.

آری بنی اسرائیل که هیچ حقی به سرزمین فلسطین نداشتند پس از جنگ های مداوم و خونریزی های بسیار، و بی رحمی شدید نسبت به مردم بر سرزمین

ص:۳۷۱

فلسطین چیره شدند، و به خاطر خوی برتری جوئی، تعصبات جاهلانه، مال اندوزی، روح مادی گری، به نبوت و تورات و قوانین حق و پیروی از دلسوزان پشت کردند و به آئین پوک بت پرستی دچار گشتند، و هوا و هوس و شهوات بی قید و شرط محور زندگی آنان شد.

وحدت و یکپارچگی آنان از میان رفت، و ساختمان انسانیت و کرامتشان ویران شد، و خیمه شرف و بزرگی آنان سوخت، و به طبقات مختلف: غنی و فقیر، حاکم و محکوم، شریف و وضیع، مستکبر و مستضعف تقسیم شده، به دشمنی و خصومت با یکدیگر دچار شدند و نیروهای خود را بر ضد هم به کار گرفتند تا دچار ضعف و سستی گشتند، و اقوامی که پیرامون آنان بودند و روزگاری محکوم قدرتشان زیستند، در برابرشان متحد شده و بخشی از سرزمینشان را تجزیه کرده و آنان را به ذلت نشاندند و فرزندانشان را به اسارت بردند، و داغ زبونی و مسکنت بر آنان زدند، و حدود چهارصد و پنجاه سال در انواع بلاها و مصائب و گرفتار شدن به دست حاکمان ستمکار دست و پا زدند، تا برای نجات خود از آن مخمصه های سنگین متوسل به پیامبر زمان شدند.

پیامبر آگاه و با بصیرتشان که به اختلافات ریشه ای، و بیماری های عقلی و روحی، و زشتی های اخلاقی، و زبونی درونی آنان آشنا بود، به جای پذیرش درخواستشان در آمادگی آنان برای جنگ با دشمن تردید کرد و از آنان تعبد و تسلیم در برابر حق را خواست و به آنان چنین گفت: آیا احتمال نمی دهید اگر فرمان جنگ بر شما مقرر و واجب شود از آن سرپیچی کنید؟ !

بنی اسرائیل که از هر جهت دچار مشکل بودند، و سرزمین های متصرفی خود را از دست نهاده و اسارت فرزندانشان آنان را رنج می داد، اقرار کردند که عذر و

بهانه ای برای سرپیچی از جنگ ندارند، و جز مقابله با دشمن برای آنان چاره ای نیست.

ولی هنگامی که فرمان جنگ از سوی پروردگار بر آنان واجب شد، تا به وسیله آن از ذلت و زبونی و اسارت نجات یابند، و فرزندانشان از بند دشمن آزاد گردند به خاطر پراکندگی قلوب، و ترس و وحشت، و روح مادیگری، و بی توجهی به آخرت جز اندکی از آنان از جنگ روی گردان شدند، و به خود و به دیگران ستم روا داشتند وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ .

ص:۳۷۳

## تفسیر آیه ۲۴۷- ۲۴۸

### اشاره

وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنّٰى يَكُونُ لَهُ اَلْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ اَلْمالِ قالَ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي اَلْعِلْمِ وَ اَلْجِسْمِ وَ اَللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اَللّٰهُ واسِعٌ عَلِيمٌ.

وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ اَلتّٰابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمّٰا تَرَكَ آلُ مُوسىٰ وَ آلُ هٰارُونَ تَحْمِلُهُ اَلْمَلاٰئِكَةُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

و پیامبرشان به آنان گفت: به حق و راست خدا طالوت را برای شما به زمامداری برانگیخت گفتند: شگفتا چگونه او را بر ما حکومت باشد و حال آن که ما به فرمانروائی از او شایسته تریم، و به او وسعت و فراخی مال و ثروت داده نشده! پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و وی را در دانش و قدرت جسمی و فزونی داده، و خدا حکومت را از جانب خود به هر کس بخواهد عطا می کند و خدا قدرتش نامحدود و داناست و پیامبرشان به آنان گفت: یقیناً نشانه فرمانروائی او این است که آن صندوق [که موسی را در آن نهاده به دریا انداختند] نزد شما خواهد آمد، و در آن آرامشی از سوی پروردگار شماست، و باقی مانده ای از آنچه خاندان موسی و هارون به جا گذاشته اند [مانند الواح، عصای موسی، و عمامه هارون] و فرشتگان آن را حمل می کنند، البته در آن نشانه ای برگزیده شدن طالوت به حکومت بر شماست اگر مؤمن باشید.

### شرح و توضیح

آیه شریفه از خوی استکباری بنی اسرائیل در برابر خواست حق، و تفاخر آنان به قوم و قبیله و ثروت خبر می دهد، و از طرفی نشان می دهد که امتیاز واقعی به علم و دانش، و بینائی و آگاهی و قدرت جسمی است، آن قدرتی دارنده آن محصولات و نتایج علم و دریافت های صحیح و درست را در راه خیر و نفع جامعه به کار اندازد، و در مدار سوء استفاده قرارش ندهد.

و آیه ی دیگر با سه نشانه ای که از صندوق به دست می دهد، حق بودن طالوت را ثابت می کند و درب هر نوع عذر و بهانه را به سوی بنی اسرائیل می بندد.

ص:۳۷۴

مردم نادان و بی خرد، جامعه دچار خوی مادی گری، گرفتاران اخلاق استکباری شرط زمامداری را مسئله شهرت خانواده و حسب و نسب و ثروت انبوه می دانند، بنی اسرائیل که پیوسته ریاست و حکومت سیاسی را ویژه خاندان یهودا و پیامبری را مخصوص خاندان لاوی می پنداشتند و حتی به حضرت حق و جناب رب حق نمی دادند که از غیر خاندان یهودا حاکم انتخاب کند، و از غیر خاندان لاوی پیامبر مبعوث کند، و بهمین خاطر نسل های بعدشان از پذیرفتن رسالت پیامبر اسلام و ولایت اهل بیت سر باز زدند، از قبول حکومت طالوت که برای نجاتشان از طرف خدا برگزیده شده بود ولی چون از خاندان نادار و خانواده بنیامین بود امتناع داشتند، و بسیار برای آنان سخت و طاقت فرسا بود که زیر بار زمامداری اش بروند، و زیر پرچم عدالت گستر او گرد آیند.

ولی پیامبرشان در برابر جهل و غرور و تعصب بیجا و باطلشان ایستاد و اعلام کرد: اولاً خداوند مهربان برای نجات شما او را برگزیده و قطعاً خدا هر کس را انتخاب کند او شایسته حکومت است، ثانیاً به او نیروی فکری و بدنی افزون بر همه شما داده، که با نیروی علمی و درک درست در همه حوادث و امور می اندیشد، و همه جهات را بررسی می کند و مصالح و نیازها را تشخیص می دهد، و با نیروی جسمی آنچه را تصمیم می گیرد به نفع شما انجام می دهد.

یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ به این معنا نیست که خداوند مصلحت ملت را رعایت نمی کند و بیدر و پیکر به هر که خواست فرمانروائی می دهد، بلکه حکمت او اقتضا می کند به هر که شایستگی ظاهری و باطنی دارد فرمان روائی می دهد وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی اَلْعِلْمِ وَ اَلْجِسْمِ.

از آیه بعد استفاده می شود که بنی اسرائیل لجوج و مستکبر برای پذیرفتن حکومت طالوت به اوصاف با ارزش او و دانش و قدرت جسمی اش قانع نشدند، و از پیامبرشان نشانه محسوس و قانعکنندهای خواستند.

سه وصف برای تابوت بیان شده: آرامشی از جانب پروردگارشان، باقی مانده از ماترک آل موسی و آل هارون، حمل شدن به وسیله فرشتگان.

المیزان می گوید: سکینه از ماده سکون به معنای آرامش گرفته شده و در آرامش دل استعمال می شود، یعنی انسان در عزم و اراده خود استقرار و آرامش داشته و هیچ گونه اضطراب و نگرانی به خود راه ندهد، چنان که حال شخص حکیم یعنی کسی که دارای ملکه اخلاقی حکمت باشد نسبت به کارهایش چنین است، و پروردگار آن را از خواص ایمان و از مواهب بزرگ خود شمرده است.

اکنون بیان مطلب منظور را با ذکر این مقدمه ادامه می دهم: انسان روی غریزه فطری کارهای خود را با تعقل انجام می دهد، یعنی یک سلسله مقدمات عقلی که مشتمل بر مصالح زندگی و مؤثر در سعادت واقعی و موافق با غرض صحیح اجتماعی است ترتیب داده، و از آنها نتیجه می گیرد که چه کاری را انجام دهد و چه کاری را انجام ندهد.

در صورتی که روی اسلوب فطرت مشی کند و جز آنچه برای سعادت حقیقی اش سودمند است در نظر نگیرد، این کار فطری با آرامش خاطر و بدون هیچ گونه تزلزل و اضطراب انجام می گیرد، ولی در صورتی که فقط به زندگی مادی دل ببندد و از هوا و هوس خود پیروی کند امر بر او مشتبه شده و نیروی وهم و خیال با فریبندگی و آرایشگری مخصوص به خود، در انکار و اندیشه هایش مداخله می کند و از طرفی از راه راست منحرفش ساخته و از طرف دیگر او را در تصمیم خود سست و در اقدام به کارهای سخت و سنگین مضطرب می نماید.

شخص با ایمان بر تکیه گاهی استوار و پایه ای ویران نشدنی تکیه زده، و امور خود را بر معارف حقه و اعتقادات غیر قابل شک و شبهه مبتنی ساخته در کارها

بر اساس فرمان الهی اقدام می کند و چیزی را متعلق به خودش نمی داند تا ترس فوت شدنش را داشته یا از نداشتن آن اندوهناک باشد، یا برای تشخیص خیر و شر دچار اضطراب و دو دلی گردد، ولی شخص بی ایمان چون سرپرستی ندارد که به کارش رسیدگی کند، و تمام خیر و شرش مربوط به خودش می باشد، در ظلمتکده اوهام و پندارهای گوناگون افتاده و افکار و خیالات و احساسات شوم از هر طرف بر او حمله می کند شاهد این مطلب آیات زیر است:

وَ اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱)- ذٰلِكَ بِأَنَّ اَللّٰهَ مَوْلَى اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ اَلْكٰافِرِينَ لاٰ مَوْلىٰ لَهُمْ (۲)- اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيٰاؤُهُمُ اَلطّٰاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَى اَلظُّلُمٰاتِ (۳)- وَ مَنْ يَتَّخِذِ اَلشَّيْطٰانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِيناً (۴)- ذٰلِكُمُ اَلشَّيْطٰانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيٰاءَهُ (۵)

این آیات چنان که ملاحظه می شود هر گونه ترس و اندوه و نگرانی و فریب خوردگی را در طرف کفر و صفات مقابل آن را در طرف ایمان قرار می دهد. (۶)



---

۱- ۱) - آل عمران ۶۸.

۲- ۲) - محمد ۱۱.

۳- ۳) - بقره ۲۷۵.

۴- ۴) - نساء ۱۲۱.

۵- ۵) - آل عمران ۱۷۵.

۶- ۶) - المیزان ج۲، ص ۴۰۷.

## تفسیر آیه ۲۴۹

### اشاره

فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اَللّهَ مُبْتَلِیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاّ مَنِ اِغْتَرَفَ غُرْفَهً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَهَ لَنَا اَلْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اَللّهِ کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اَللّهِ وَ اَللّهُ مَعَ اَلصّابِرِینَ.

پس زمانی که طالوت با سپاهیان برای جنگ با دشمن از شهر بیرون رفت گفت: بی تردید خداوند شما را به وسیله نهر آبی آزمایش می کند، پس هر که از آن سیر بنوشد از من نیست، و هر که از آن نخورد از من است مگر کسی که با دستش کفی از آب برگیرد، [که او نه از من است و نه مردود از سپاه] پس جز اندکی از آنان همگی از آب نهر نوشیدند، و زمانی که او و مؤمنان همراهش از نهر گذشتند گروهی از آنان گفتند: ما را امروز قدرت مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست ولی آنان که یقین به لقاء خدا داشتند گفتند: چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند و خدا با صابران است.

### شرح و توضیح

آیه شریفه به چند نکته اشاره دارد: ۱- آزمایش الهی ۲- عکس العمل مردم ضعیف الایمان در برابر دشمن. ۳- یقین مؤمنان واقعی به پیروزی بر دشمن گرچه تعداد مؤمنان اندك و شمار دشمنان بسیار باشد. ۴- معیت خداوند با صابران.

در رابطه با آزمایش، و ضعف و قوت ایمان، و پیروزی مؤمنان بر دشمن، و جایگاه صبر و استقامت و معیت حق با صابران در آیات ۱۵۵ و ۸۲ و ۱۹۰ سوره بقره به طور مفصل و مشروح بحث شد، و در این مرحله نیاز به توضیح بیشتر نمی بینم.

ص:۳۷۸

## تفسیر آیه ۲۵۰– ۲۵۱– ۲۵۲

### اشاره

وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ اُنْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اَللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اَللّهُ اَلْمُلْكَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا يَشاءُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اَللّهِ اَلنّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ اَلْأَرْضُ وَ لكِنَّ اَللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْعالَمِينَ.

تِلْكَ آياتُ اَللّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِينَ.

و چون طالوت با مؤمنان برای جنگ با جالوت و سپاهیانش ظاهر شدند گفتند: پروردگارا بر ما صبر و شکیبائی فرو ریز، و گامهایمان را استوار ساز، و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

پس دشمن را به توفیق خدا شکست دادند و داود [جوان مؤمنی که در سپاه طالوت بود از قدرت جسمی و مهارت در تیراندازی برخوردار بود] جالوت را کشت و خداوند او را حکومت و حکمت داد، و از آنچه می خواست به او آموخت، و اگر خدا تجاوز و ستم برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد قطعاً زمین را فساد فرا می گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است.

این داستان ها و حادثه های واقعی نشاه های [قدرت و ربوبیت] خداست که به حق و راستی بر تو می خوانیم و یقیناً تو از رسولانی.

### شرح و توضیح

مجاهدان در راه خدا و رزمندگان خالص و پاک دل پس از فراهم آوردن هر گونه آمادگی روحی و وسائل جنگی و هنگام درگیری با دشمن، باید روی به مبدأ آورند واز او یاری خواهند: رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً، و از حضرت فیاض ثابت قدمی درخواست کنند تا بر دشمن پیروز شوند وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ اُنْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ، و همین شرط دعا و اجابت آن است، آن چنان که برای رسیدن به هر مطلوب و دفع هر مکروه باید اسباب و مقدمات عادی آن فراهم شود، آنگاه برای تأثیر شرایط که از اختیار انسان خارج است دعا و امید اجابت

ص:۳۷۹

می باید، این روش پیامبران و پیروان و سیره رسول خدا در جنگ ها و حوادث بوده و همین مسیر اذن خدا می باشد. (۱)

تفسیر عیاشی از محمد حلبی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود: داود با برادرانش چهار تن بودند، و پدرشان که پیر مرد سال خورده ای بود با آنان بود. داود پهلوی گوسپندان پدرش ماند و طالوت با سپاهیان رهسپار میدان نبرد شد.

پدر داود او را که از همه برادران کوچک تر بود خوانده و گفت فرزندم این نوشته ای را که برای برادرانت درست کرده ایم نزد ایشان بر تا موجب نیرومندی آنان در برابر دشمن شود، داود که مردی کوتاه اندام و کبود رنگ و کم موی و پاک دل بود به راه افتاد در حالی که صفوف لشگر به هم نزدیک شده بود.

محمد حلبی از اینجای سخن از ابو بصیر روایت می کند که گوید از او شنیدم می گفت: داود به سنگی برخورد، از آن سنگ صدائی شنیدای داود مرا بر گیر و با من جالوت را نابود کن که من برای کشتن او ساخته شده ام.

داود آن را برداشت در توبره ای که جای سنگ های فلاخن یا قلاب سنگ بود نهاد.

چون وارد اردو شد دریافت که لشگر طالوت کار جالوت را بس بزرگ می شمارند، داود گفت چه بزرگی دارد؟ به خدا سوگند اگر او را ببینم می کشم، این خبر پخش شد و او را نزد طالوت بردند، طالوت گفت ای جوان تو چه قدرتی داری؟ و چه آزمایشی از خود نموده ای؟ داود گفت: شیری به گوسپندی از رمه من حمله می کرد من به او رسیده، سرش را می گرفتم و دهانش را باز



---

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج۲، ص ۱۸۹.

می کردم و گوسپند را آزاد می نمودم، گفت: زره فراخی بیاورید، زرهی آوردند، آن را به گردنش انداخت و آن به اندازه بدن او بود به طوری که مایه شگفتی طالوت و دیگر افراد بنی اسرائیل شد، طالوت گفت: به خدا قسم امید است خدا به وسیله او جالوت را نابود کند.

چون صبح شد و لشگریان با دشمن رو برو شدند داود گفت: جالوت را به من نشان دهید، همین که او را دید سنگ را بیرون آورد و در فلاخن گذاشت و میان چشمان جالوت زد، سنگ به دماغش اصابت نمود و از اسب به زیرش انداخت، مردم فریاد کشیدند داود جالوت را کشت! سپس او را پادشاه خود ساختند به طوری که دیگر نامی از طالوت به عنوان فرمانروا برده نمی شد، و نهایتاً بنی اسرائیل گرد او جمع شدند، خداوند زبور را بر او نازل کرد و ساختن آهن را به او تعلیم داد و آن را در دست او نرم ساخت و کوه ها و پرندگان را فرمان داد تا با او تسبیح گویند، و آوازی که داود داشت به کسی دیگر داده نشد، داود برای عبادت حق نیروئی شگفت داشت. (۱)

وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ. . . . «معنای دفع و غلبه یک معنای عامی است که درهمه شئون اجتماع انسانی سریان دارد و حقیقتش عبارت است از این که: شخص دیگری را به هر کیفیتی که ممکن باشد وادار نماید که موافق اراده او کار کند و جلوی مزاحمت های او را بگیرد، این معنی هم در حال جنگ و هم در حال صلح، هم در سختی و رنج هم در راحت و آسایش میان همه مردم و در تمام بخش های اجتماع وجود دارد، ولی انسان وقتی متوجه می شود که دیگری در مقام مزاحمت با حقوق حیاتی یا میل ها و شهوات او برآید آن وقت است که



---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی ج۱، ص

شروع به جلوگیری از او و دفاع از حقوق و شهوات خود می نماید، و این مسئله مراتبی دارد که یکی از آنها جنگ و کارزار است.

و باید دانست که فطری بودن غلبه و دفع یک اصل عمومی در همه افراد است، خواه در حقوق مشروع که با عدالت مقرون است خواه در غیر آنها.

اگر در فطرت انسانی چنین اصلی مسلم نبود هرگز و هیچ گونه دفاعی از او سر نمی زد، چه از حق مشروع چه از امر نامشروع» شاید منظور از آیه شریفه لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ. . . . همین معنا باشد و جمله ای که در ذیل آن است

وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ مؤید آن است.

و ظاهر آیه مورد بحث این است که منظور از صلاح ارض در برابر فساد آن مطلق صلاح دائمی است که برای جامعه انسانی باقی بماند نه صلاح خاصی که در زمان های کوتاهی نصیب جامعه شود مانند داستان طالوت و چند داستان دیگر.

برخی از مفسران منظور دیگری از کلمه دفع در آیه شریفه استفاده کرده اند و آن این که دفع کردن عذاب از گناهکاران بواسطه نیکان است و روایات زیادی از طرق عامه و خاصه موافق این منظور آورده اند چنان که در تفسیر مجمع البیان (۱)و الدرالمنثور از جابر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود: خدا به واسطه صلاح مرد مسلمان فرزندان و فرزندان فرزندان و اهل خانه و خانه های اطرافش را صالح می سازد و همه آنان در حفظ خدایند مادامی که او در میان ایشان است.

و در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت شده که فرمود: خدا به واسطه کسانی از شیعیان ما که نماز می گذارند عذاب را از بی نمازهای شیعه دفع می کند و اگر همه نماز نگزارند هلاک خواهند شد، و خدا به واسطه کسانی از



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص۱۵۲.

شیعیان ما که زکات می دهند عذاب را از بخیلان نسبت به زکات دفع می کند، و اگر همه زکات ندهند هلاک می شوند.

و خدا به واسطه کسانی از شیعیان ما که حج به جای می آورند از شیعیانی که ترک حج نمایند عذاب را دفع می نماید و اگر همه ترک حج کنند هلاک می شوند. (۱)

تِلْکَ آیاتُ اَللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ: این مسائل مهم و عبرتآموزی که در داستان بنی اسرائیل بیان شد آیات خداست، در حالی که برای تو ای پروردگار آنها را جزء به جزء و فصل به فصل می خوانیم به صورتی که حق و مطابق با واقع است و همین ثابت می کند که تو از رسولانی.

همین که اینها آیات خداست نه ساخته و پرداخته بشر دلیل بر حق بودن آنهاست و همین که حق است نشان می دهد که تو رسول به حقی.

اگر اینها آیات خدا نباشد باید این پیامبر آن را از کتب عهد عتیق گرفته باشد، آیا می توان تصور و باور نمود که این کتب با آن که یادداشت های خطی و پراکنده و در انحصار علمای یهود بوده به دست پیامبر امی رسیده و با روشن بودن جزء به جزء تاریخ زندگی اش آنها را با فرصت یادداشت کرده باشد، آن هم در مدت کوتاه و پیش از رسالت و در مکه که اهل کتاب در آن نبودند و در میان مردمی صد در صد بی سواد و امی و سپس برای مردم خوانده باشد؟ ! !

آیا این آیات قاطع و مرتبط قرآن با آنچه در عهد عتیق آمده و جزء افسانه سرائی و اختلاف گوئی نیست تطبیق می کند؟ ! ! (۲)



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص۱۵۲.

۲- ۲) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۱۹۲.

### تفسیر آیه ۲۵۳

#### اشاره

تِلْكَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اَللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ اَلْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ مَا اِقْتَتَلَ اَلَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ اَلْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ مَا اِقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اَللّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ.

از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم، از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد، و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه ها و معجزات روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانائی عنایت کردیم، و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان در طول قرون و اعصار آمدند، پس از آن که دلایل و براهین و احکام و قوانین روشن به آنان رسید با هم نمی جنگیدند، ولی درباره ی حقایق و مسائل ایمان و کفر با هم اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند، قطعاً اگر خدا می خواست با هم نمی جنگیدند ولی خدا آنچه را می خواهد [بر اساس مصلحت و حکمت] انجام می دهد.

#### شرح و توضیح

آیه شریفه دو واقعیت را بیان می کند: ۱- برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر. ۲- اختلاف میان انسان.

#### برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر

گرچه همه پیامبران در زمینه ارزش و فضیلت رسالت شریک و یکسان اند، و همه از جانب حضرت حق مأمور نجات مردم از فرهنگ های شیطانی و هدایت آنان به سوی اسلام و سعادت و خوشبختی ابدی هستند، ولی از نظر درجات و مقامات روحی، و سعه وجودی، بعضی بر بعض دیگر به خواست خداوند و اراده ی حکیمانه او برتری دارند، و در مسئله ی ارزش های تکوینی و حالات و قدرت های معنوی با یکدیگر تفاوت دارند، باید توجه داشت که این تفاوت فقط در مقامات و درجات الهی و انسانی و معنوی است، ولی تفاوتی که در انسان ها و امت ها و ملت ها وجود دارد در مسئله ایمان و کفر، و نور و ظلمت و حق و باطل

است، لذا از تفاوت میان انبیاء تعبیر به فضلنا و برتری شده، و از تفاوت میان انسان ها تعبیر به اختلاف، آن هم اختلافی که هیچ ربطی به حضرت حق ندارد، بلکه مایه و پایه ی آن خود مردم به اختیار خودشان هستند.

رسالت همه انبیا برای همه انسان ها منبع فیوضات و خیرات و برکات است، این رسالت پیامبران است که موجب رشد و کمال و هدایت انسان، و سبب راه یافتن او به عرصه ایمان و اخلاق و عمل صالح، و مایه ی سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی است، و علت وحدت و یکپارچگی مردم، و سوق دادنشان به سوی بر و نیکی و تقوا، و عامل سلامت آنان از رذائل و عقاید باطله و اعمال نامشروع و ناپسند است.

زشتی ها، نادرستی ها، کینه ها، تعصب های جاهلی، پیروی از هوا و هوس، اسیر بودن در بند شهوات بی قید و شرط که همه و همه موجب تنازع، جنگ های خانمان سوز است، معلول دور بودن از رسالت رسولان، و عمل نکردن به فرهنگ خدا، و کبر ورزیدن در برابر حق است.

برای جنگ ها با بودن دلایل و بینات حق و احکام و قوانین پروردگار عذر موجهی وجود ندارد، انبیا آمدند تا اختلاف در عقاید وجود نداشته باشد، آمدند تا خون ریزی و جنگ های غیر منطقی و تجاوز و قتل و غارت از خیمه حیات انسان رخت بندد.

خداوند در مقام این معنا نیست که تکویناً و جبراً انسان را از جنگ مانع شود، خداوند هرگز آزادی انسان را در عمل از او سلب نمی کند، بشر اگر بخواهد جنگی و قتل و غارتی نباشد باید اختلافات شیطانی را که مستند به خود اوست کنار بگذارد، و به فرهنگ حق برگردد.

چه باید کرد، که دسته ای از مردم در طول تاریخ با بودن بینات و دلایل متقن و احکام ثمربخش حق به کفر و زندقه گرائیدند، و نخواستند اهل ایمان در امینت

و راحت باشند، از روی حسادت و بغی و کینه و سرکشی به جنگ برخاستند و خداوند هم برای بقای دین و بقای مؤمنان به مؤمنان فرمان دفاع و جهاد داد.

در این زمینه در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳ سوره بقره بحث بسیار مفصل و مشروحی مطرح شد، که از شما می خواهم برای درک فلسفه مبارزه مؤمنان با کافران به آن بحث مراجعه کنید.

مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اَللّٰهُ. . . . در رابطه با سخن گفتن حضرت حق بحث مفصلی در کتاب های فلسفه و حکمت و برخی از تفاسیر مطرح است که خوانندگان محترم در صورتی که پی جوی این گونه مسائل باشند، می توانند به کتب مربوطه مراجعه کنند، قرآن مجید سخن گفتن خدا را با موسی در سوره ی مبارکه طه ذکر کرده می فرماید:

فَلَمّٰا أَتٰاهٰا نُودِیَ یٰا مُوسیٰ، إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوٰادِ اَلْمُقَدَّسِ طُویً، وَ أَنَا اِخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمٰا یُوحیٰ، إِنَّنِی أَنَا اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِذِکْرِی، إِنَّ اَلسّٰاعَةَ آتِیَةٌ أَکٰادُ أُخْفِیهٰا لِتُجْزیٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا تَسْعیٰ. . . . (۱)

پس چون موسی به آتش رسید ندا داده شد ای موسی به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی، و من تو را به پیامبری برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده، همانا من معبودم که جز من معبودی نیست پس مرا عبادت کن، و نماز را برای یاد من بپا دار، بی تردید قیامت که می خواهم زمان وقوعش را پنهان بدارم آمدنی است، تا هر کس را برابر تلاش و کوششی که می کند پاداش دهند. . . .

اهل تفسیر و حدیث و بزرگان از اهل تحقیق می گویند حدیث مفصل و پرمعنای معراج سخن گفتن مستقیم خدا در لیله الاسری با پیامبر بزرگ اسلام است.



---

۱- ۱) - طه ۱۱- ۱۵.

در این بخش شایسته است به دو قطعه بسیار مهم که یکی روشن گر سخن گفتن پروردگار با موسی و دیگری با پیامبر خاتم است اشاره کنم.

از رسول خدا روایت شده: روزی موسی در راهی معین و شناخته شده حرکت می کرد، از طرف حضرت جبار ندا آمد: ای موسی، موسی به راست و چپ نظر کرد ولی صاحب صدا را ندید، دوباره ندا شنید باز به راست و چپ نظر انداخت و صاحب ندا را ندید، از هیبت صدا به لرزه افتاد، تا بار سوم ندا داده شد: که ای موسی من خدا هستم و معبودی جز من وجود ندارد، موسی گفت: لبیک و با همه وجود به سجده افتاد خطاب رسید سر بردار، موسی سر از سجده برداشت به او فرمود: اگر دوست داری ساکن سایه عرش شوی روزی که سایه ای جز آن نیست برای یتیم پدر مهربان و برای بیوه زنان چون شوهر با عاطفه باش، ای موسی رحم کن یا به تو رحم شود، ای موسی به همان گونه که پاداش دریافت می نمائی، ای موسی کسی که مرا ملاقات کند در حالی که منکر محمد (ص) باشد او را به آتش وارد می کنم گرچه خلیلم ابراهیم و هم سخنم موسی باشد، موسی گفت خداوندا محمد کیست؟ پاسخ شنید ای موسی به عزت و جلالم مخلوقی با ارزش تر از او نیافریده ام، دو هزار میلیون سال پیش از این که آسمان ها و زمین و خورشید و ماه را بیافرینم نامش را با نام خودم در عرش ثبت کردم، سوگند به عزت و جلالم بهشت بر همگان پیش از ورود محمد و امتش ممنوع است، موسی گفت: امت محمد چه کسانی هستند؟ پاسخ شنید: حمد کنندگان من هستند که در هر فراز و نشیبی حمد می گویند، و در هر حال و شرایطی کمر به عبادت و خدمت بسته اند، بدنهایشان برای بندگی من در طهارت و پاکی است، اهل روزه هستند، شبانه در تهجد و نماز شب به سر می برند، عبادت اندک را از آنان می پذیرم و آنان را به خاطر شهادت به توحید که با کلمه

طیبه «لآ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ» اظهار می داند وارد بهشت می کنم، موسی گفت خداوندا مرا پیامبر این امت قرار بده، خطاب رسید پیامبر این امت از خود آنـان است، عرضه داشت پس مرا از امت او قرار ده خطـاب رسـید تو پیش از آنـان قرار گرفتی و آنان از نظر زمانی مؤخر هستند ولی ای موسی در قیامت تو را با آنان در دار جلال گرد هم می آورم. (۱)

پیامبر بزرگ اسلام می فرماید خداوند به من گفت از من بخواه، گفتم: پروردگارا ابراهیم را به مقام خلت انتخاب کردی، و به داود فرمـانروائی عظیم دادی، و آهن را به دست او نرم نمودی، و کوه ها و جن و انس و شـیاطین را به تسـخیرش درآوردی، و به سـلیمان حکومتی دادی که نمونه اش برای کسـی پس از او نبود، و به عیسـی تورات و انجیـل آموختی، و او را چنان نمودی که کور و جذامی را شـفا می داد و به اذن تو مرده زنده می کرد، و وی و مادرش را از شـرور شـیطان پناه دادی به صورتی که شیطان بر آن دو راه نداشت، خداوند به من فرمود: ای محمد ترا حبیب خود انتخاب کردم چنان که ابراهیم را مقام خلت دادم، و با تو سـخن گفتم چنان که با موسـی سـخن گفتم، و تو را به عنوان بشـیر و نذیر به سوی همه مردم تا قیامت فرسـتادم، نعمت شرح صدر به تو دادم، و بارهای سـنگین را از دوشت برداشتم، و یادت را بلند گردانیدم، نامت را جز با نام من ذکر نمی کنند، امتت را ملت به ملت در روزگـاران قرار دادم، بشارت های آنان در سـینه هایشان قرار دارد، امتت آخرین امت از نظر زمانی، و اولین امت از نظر محشور شـدن در قیـامت هسـتند، و اولین امتی که وارد بهشت می شونـد، سوره ی فـاتحه را که سبع المثانی است به تو عطا کردم، که آن را به هیـچ پیامبری پیش از تو نـدادم، آیات پایانی سوره بقره را به تو عنایت کردم که پیش از تو به پیامبری



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۷۷.

نـدادم، کوثر را به تو عطـا نمودم، و هشت سـهم به تو عطا کردم: اسـلام، هجرت، جهاد، نماز، صـدقه، روزه ماه رمضان، امر به معروف و نهی از منکر و تو را فاتح و خاتم قرار دادم. (1)

وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ. . . . نظر مفسـران در این زمینه بسـیار متنوع است، می گویند دارای درجات پیامبر اسـلام است که خدا درجه او را از دیگر پیامبران رفیع تر قرار داده است، و برخی می گویند صاحب درجات نوح، ابراهیم، موسـی، عیسی، ادریس، یوسف، داود هستند که در قرآن مجید به عنوان دارندگان درجات از آنان یاد شده است.

در هر صورت بعضـی از آنان ویژه درجات بوده اند که آیه شریفه در این زمینه می گوید: وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ، این بعض را در برخی از آیات نام برده، و بعضی را هم نام نبرده و به صورت مجمل ذکر کرده است.

درباره ادریس می فرماید:

وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا. (2)

و درباره یوسف می گوید.

نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ. (3)

و درباره داود می فرماید:

وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً. (4)

وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ. . . . ایـن که در این آیه شـریفه اختصاصـاً از عیسـی نـام برده شـده بخـاطر این است که همه معجزات آن حضرت چون زنده کردن مردگان و زنده کردن پرنده ای که به صورت مجسمه گلی بوده به وسیله



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۷۸.

۲- ۲) - مریم ۷۶.

۳- ۳) - یوسف ۷۶.

۴- ۴) - نساء ۱۶۳.

دم، شفا دادن کور مادرزاد، درمان مبتلا به برص، و خبر دادن از امور پنهانی همه و همه از تراوشات روح و حیات بود، به علاوه ذکر نام عیسی دلالت بر آیتی دیگر دارد، زیرا آن حضرت بدون پدر از مریم تولد یافته بود.

در سوره انبیا آیه ۹۱ آمده وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ: ما مریم و فرزندش را نشانه قدرت خود برای جهانیان قرار دادیم و این خود فضیلت ویژه دیگری برای مسیح است.

با بودن انبیا و درجات و فضائلشان و آئین بر حقشان که همانا اسلام است، نباید بین مردم و ملت ها اختلافی پیش می آمد و به جنگ و خون ریزی کشیده می شد، ولی کافران، معاندان، فاسقان، مشرکان، هوا پرستان، شهوت رانان، لذت گرایان، حیوان صفتان اباحه گران پایه و اساس اختلاف شدند و برخلاف خواسته حق که وحدت و اتحاد مردم را در سایه رسالت و وحی طلبید، آتش تفرقه برافروختند و سبب جنگ های خانمانسوز شدند.

به قول المیزان حاصل معنای آیه این است: رسولانی که به طرف بندگان فرستاده شدند عباد مقرب پروردگارند که افقشان از سایر مردم بلندتر است، و در میان ایشان با این که همه دارای اصل واحد و مشترکی هستند باز تفاضل و تفاوت وجود دارد، این حال رسولان است که با آیات روشن به سوی مردم آمدند و حق را به تمام معنی ظاهر ساختند، و راه هدایت را به بهترین صورت بیان داشتند، و پس از این لازم بود که مردم بدون اختلاف و جنگ به طرف وحدت و الفت و محبت سوق داده شوند، ولی اینجا سبب دیگری وجود داشت که تأثیر این سبب را خنثی کرد، و آن عبارت بود از اختلافی که در اثر بغی و تجاوز به وجود آمده بود و موجب این شد که مردم به گروه مؤمن و کافر تقسیم شوند و سپس اختلاف در سایر شئون سعادت و زندگی پدید آید، و اگر خدا

می خواست این سبب یعنی اختلاف را از کار می انداخت و در نتیجه جنگ و کشتاری روی نمی داد، ولی نخواست و آن را مانند سایر اسباب و علل بر روش و سنتی که در جهان صنع و ایجاد اراده فرموده بود جاری ساخت و خداوند هر چه را بخواهد انجام می دهد.

## تفسیر آیه ۲۵۴

### اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ اَلْكافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ.

ای اهل ایمان از آنچه روزی شما نموده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و شفاعتی و کافران همان ستم کاران اند.

### شرح و توضیح

در ابتدای سوره مبارکه بقره در توضیح جمله مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ مفصل درباره انفاق بحث شد، و همه جوانب آن در حدی به تحریر آمد، در این بخش با رعایت اختصار به این مطلب بسیار مهم به گونه ای دیگر اشاره می شود.

خطاب به کسانی است که خدا و قیامت و رسالت و امامت را باور کرده اند، باوری که مایه کوشش و سبب تحریک انسان به سوی عمل است، و به عبارت دیگر خطاب به کسانی است که از ایمان حقیقی و جدی برخوردارند، و درون و باطن و قلبشان به این نور منور است.

خطاب به آنان است که از هوا پرستی آزادند، و به هر باطلی پشت پا زده اند، و فروتنانه تسلیم حق و حقیقت هستند.

خطاب به کسانی است که از هر گونه ناسپاسی و ستم کاری متنفرند، وهر قدمی برمی دارند به عشق حق برمی دارند، و مقصودی جز خدا و مقصدی جز جنت لقاء ندارند.

خطاب به کسانی است که نسبت به تأمین سعادت دنیا و آخرت خود دغدغه دارند و از شقاوت و تیره بختی گریزان هستند.

اینان لازم است بخشی از رزق خدا را که شامل همه امکانات و وسائل و دارائی هاست برای جبران خلأها و کمبودهای مالی جامعه هزینه کنند، تا با این

هزینه کردن فرمان حق را به اجرا گذارده و رضایت و خوشنودی او را جلب کنند، و برای مشکل داران خوشحالی و نشاط بیاورند.

آنان حتی باید در تقویت همه امور حکومت اسلامی به وسیله انفاق اقدام کنند، تا حکومت اسلامی بخشی از مشکلاتش حل شود و با اطمینان و آرامش به راه خود ادامه دهد.

مؤمن به این حقیقت توجه دارد که همه امکانات و اموال و روزی های معنوی خدا دادی است، و این حضرت حق است که مالک واقعی همه چیز است، و انسان در کنار اموال و ثروتش، و علم و آبرو و قدرتش جز مأموری امین از جانب خدا نیست، و احساس همین حقیقت است که اجرای فرمان را بر انسان آسان می کند، و نمی گذارد انسان در عمل به دستور حق اندک مسامحه ای روا بدارد، از این جهت خطاب حق در آیه شریفه به مؤمنان است.

دنیا بازار تجارت و داد و ستد است، انسان در دنیا می تواند بخشی از ثروت خود را هزینه کند و در برابرش رضایت و جنت به دست آورد، و این داد و ستد هیچ زمینه ای در آخرت ندارد یَوْمٌ لاٰ بَیْعٌ فِیهِ.

وَ اَلَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِکَ لَهُمْ سُوءُ اَلْحِسٰابِ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ. (۱)

و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت نکردند، و اجرای احکام او را بی پاسخ گذاشتند، اگر بر فرض مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند، بی تردید آن را برای رهائی خود از عذاب خواهند داد، ولی در قیامت چنین داد و ستدی صورت نخواهد گرفت، برای آنان حسابی سخت و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستری است.

وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ. (۲)



---

۱- ۱) - رعد ۱۸.

۲- ۲) - یونس ۵۴.

اگر در قیامت برای هر کسی که ستم کرده همه ثروتی که در زمین است فراهم باشد یقیناً آن را برای بازخرید خود از عذاب جاودان می پردازد، و زمانی که عذاب را ببیند از شدت شرمساری پشیمانی و اندوه خود را پنهان می کنند، و میان آنان به عدالت و انصاف داوری می شود و مورد ستم قرار نخواهد گرفت.

روابط دوستی و رفاقت در آخرت برای بخیلان از انفاق قطع است، و هر گونه رابطه دنیائی و عارضی بر باد است، عواطف دوستی و خویشاوندی هیچ نفوذی ندارد، آن روز روزی است که حاکمیت مطلق حق و اراده حکیمانه و عدل او ظهور کامل دارد، و دوستی های عارضی که در قیامت به پایان خط رسیده عرصه ای برای جولان ندارد وَ لاٰ خُلَّةٌ.

به اذن حضرتش در قیامت شفاعت شفاعتکنندهای نفوذ ندارد، و اصولاً شفیعان بدون اجازه و اشاره او به شفاعت برنمی خیزند، و مهم تر از همه این امور این که بخیلان از دائره شفاعت خارج و از دسترس شفیعان بیرون هستند.

این کافران و ناسپاسان و قلدران و زورگویان هستند که در دنیا حق و عدالت را در همه موارد می پوشانند و لجام گسیختگانی می باشند که هر حقی را جا به جا می کنند، فرومایگان پست را مورد بخشش قرار می دهند، و خادم را خائن و خائن را خادم می نمایانند، ولی قیامت عرصه ظهور حق مطلق و عدالت در همه جوانب است، بیعی وجود ندراد که حق و عدالت را از مجرایش منحرف سازد، دوستی و خویشاوندی وجود ندارد که بتواند جلوی اراده حکیمانه حضرت مالک یوم الدین را بگیرد، شفاعتی نیست که به تخریب حق و عدالت اقدام کند، آن داد و ستدی در قیامت مؤثر است که در دنیا بین انسان و خدا انجام گرفته باشد.

إِنَّ اَللّٰهَ اِشْتَرىٰ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ اَلْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي اَلتَّوْرٰاةِ وَ اَلْإِنْجِيلِ وَ اَلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اَللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ اَلَّذِي بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ: (١)



---

١- ١) - توبه ١١١.

یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده، همان کسانی که در راه خدا پیکار می کنند، پس دشمن را می کشند و خود شهید می شوند خدا آنان را در تورات و انجیل و قرآن بر عهده خود وعده بهشت داده وعده ای حق و انجام گرفتنی و چه کسی به عهد و پیمانش از خدا وفادارتر است، پس ای مؤمنان به این داد و ستدی که انجام داده اید خوشحال و شاد باشید و این است کامیابی بزرگ.

آن دوستی و رابطه ای در قیامت مؤثر است که در دنیا با خدا و انبیا و امامان و صالحان بسته شده باشد.

رابطه و دوستی با خدا او اولیاءش از طریق احسان، توکل، جهاد، تقوا، عدالت و توبه و طهارت بسته می شود.

وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ (۱)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُتَوَکِّلِینَ (۲)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلَّذِینَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ (۳)، فَإِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُتَّقِینَ (۴)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُقْسِطِینَ (۵)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلتَّوّٰابِینَ وَ یُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِینَ. (۶)

و شفاعتی در قیامت مؤثر است که انسان به وسیله ایمان و در حدی عمل و اخلاق زمینه اش را در دنیا فراهم کرده باشد.

سه مسئله لاٰ بَیْعٌ فِیهِ وَ لاٰ خُلَّةٌ وَ لاٰ شَفٰاعَةٌ هشدار بسیار شدیدی به اهل ایمان درباره ترک انفاق است.

ترک کنندگان انفاق علاوه بر دچار بودن به بیماری بخل گویا منکر خدا دادی ثروت و مالشان هستند، مسئله ترک انفاق چنان مورد نفرت خداست که در پایان



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۳۴.

۲- ۲) - آل عمران ۱۵۹.

۳- ۳) - صف ۴.

۴- ۴) - توبه ۷.

۵- ۵) - حجرات ۹.

۶- ۶) - بقره ۲۲۲.

آیه شریفه به تارکان آن مارک کفر زده شده، و آیه کریمه قرآنیه آنان را مصداق کامل اهل ظلم بودن به حساب آورده است.

امیرمؤمنان درباره اینان که بخل مانع انفاقشان می باشد می فرماید:

«عجبت للبخیل یستعجل الفقر الذی منه هرب، و یفوته الغنی الذی ایاه طلب، فیعیش فی الدنیا عیش الفقراء، و یحاسب فی الآخرهحساب الاغنیاء:»

از بخیل در شگفتم که به فقری می شتابد که از آن می گریخته، و ثروتی را از دست می دهد که آن را می جسته، در دنیا هم چون تهیدستان زندگی می کند، و در آخرت هم چون ثروتمندان محاسبه اش می نمایند.

پایان این جلد ۳/۱/۱۳۸۸ نزدیک اذان ظهر

ص:۳۹۶

# جلد ۷

## ادامه سوره بقره

### اشاره

تفسیر حکیم جلد۷

استاد حسین انصاریان

ص:۱

## تفسیر آیه ۲۵۵

### اشاره

اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ اَلْحَيُّ اَلْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ ما فِي اَلْأَرْضِ مَنْ ذَا اَلَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاّ بِما شاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْعَظِيمُ.

خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده پاینده و قائم به ذات [که مدبر و برپا دارنده و نگه دارند همه موجودات] است هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروائی اوست، کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش به شفاعت برخیزد؟ آنچه را پیش روی ایشان است که نزدشان حاضر و مشهود می باشد، و آنچه را پشت سر آنان است که نسبت به آنان دور و پنهان و جهت غیبی دارد می داند، و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر آنچه را او بخواهد، تخت دانش و حکومتش آسمان ها و زمین را فرا گرفته و نگاهداری آنها بر او گران و شاق نیست، و فقط او بلند مرتبه و بزرگ است.

### شرح و توضیح

در این آیه شریفه به مسئله توحید و نفی شرک، و دو صفت از صفات ثبوتیه حق: حی و قیوم، و سلب دو عارضه خواب سبک و سنگین از ذات مقدس پروردگار، و مالکیت و فرمان روائی او بر همه آسمان ها و زمین، و اثبات شفاعت، و بی نهایت بودن علم و دانش و قدرت حضرت محبوب و مسئله کرسی و دو وصف اثباتی علّی و عظیم توجه ویژه داده شده است.

در این آیه مبارکه که مفاهیم و معانی بلنـد و ملکوتی اش هم چون دریائی بی ساحل موج می زنـد، شانزده بار با اسم و ضـمیر از حضرت رب العزه یاد شده، و چنین آیه ای در همه آیات قرآن نمونه و مانند و مثل و نظیر ندارد.

در این که آیه الکرسـی یـک آیه است و پایـانش هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْعَظِیمُ می باشـد، یا سه آیه است و نهایتش جمله هم فیها خالـدون است میان اهل حدیث و مفسران و فقهاء بحث و گفتگو است، و نمی توان در این مسئله قاطعانه نظر داد.

### عظمت آیه الکرسی

در رابطه بـا عظمت و مرتبه بلنـد آیه الکرسـی و ویژه گی این حقیقت از پیـامبر بزرگ اسـلام و اهل بیت گرامش روایاتی نقل شده است:

از رسول خدا روایت شده:

«ان اعظم آیه فی القرآن آیه الکرسی:» (۱)

به یقین بزرگ ترین آیه در قرآن، آیه الکرسی است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«سـعمت رسول الله (علیهما السـلام) یقول یا علی سـید البشـر آدم، و سـید العرب محمد و لافخر، و سـید الفرس سـلمان، و سید الروم صـهیب، و سـید الحبشه بلال، و سـید جبال الطور، و سـید الشـجر السدر، و سـید الشـهور الاشـهر الحرم، و سـید الایام یوم الجمعه، و سید الکلام القرآن، و سید القرآن البقره، و سید البقره آیه الکرسی. . .» (۲)



---

۱- ۱) - روح المعانی ج۳، ص ۱۰.

۲- ۲) - مجمع البیان چاپ اعلمی بیروت، ج۲، ص ۱۵۷.

از رسول خدا شنیدم فرمود: یا علی سید و آقای بشر آدم، و عرب محمد که در این زمینه فخری نیست، و فارسیان سلمان، و رومیان صهیب، و حبشی ها بلال، و کوهها طور، و درختان سدر، و ماهها چهار ماه حرام، و روزها جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیه الکرسی است.

و از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«لو تعلمون ما فیها لما ترکتموها علی حال، ان رسول الله (علیهما السلام) قال: اعطیت آیه الکرسی من کنز تحت العرش لم یؤتها نبی قبلی:» (۱)

اگر از آثار ملکوتی، و حقایق معنوی این آیه آگاه بودید، و مفاهیم بلند آسمانی آن را می دانستید، در هیچ موقعیتی آن را از دست نمی دادید، پیامبر اسلام فرمود: آیه الکرسی از گنجینه و خزانه ای زیر عرش به من عطا شده که پیش از من به هیچ پیامبری چنین سرمایه ای عطا نشده است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«من قرء آیه الکرسی مره صرف الله عنه الف مکروه من مکاره الدنیا، و الف مکروه من مکاره الآخره، ایسر مکروه الدنیا الفقر، و ایسر مکروه الآخره عذاب القبر:» (۲)

کسی که یک بار آیه الکرسی را قرائت کند، خداوند هزار امر ناپسند و ناخوشایند از امور ناپسند دنیا و هزار حادثه ناخوشایند از حوادث آخرت را از او برطرف می کند، آسان ترین مکروه دنیا فقر و آسان ترین حادثه ناخوشانید آخرت عذاب قبر است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

ص:۴

---

۱- ۱) - روح المعانی ج۳، ص ۱۰.

۲- ۲) - مجمع البیان ج۲، ص ۱۵۷.

«ان لکل شیئ ذروه و ذره القرآن آیه الکرسی:» (۱)

بر هر چیز قله برتری وجود دارد، و قله برتر قرآن آیه الکرسی است.

## توحید و نفی شرک

توحید که اعلاترین مسئله، و اشرف همه حقایق است، و جلوه اعتقادی و عملی اش در خیمه حیات انسان دارای آثار بی شمار ظاهر و باطنی است، و شرک که اخسّ مسائل و پست ترین امور در همه عالم است، و آثار نحس تخریبی اش که نابودی بنیان انسانیت، و سبب خزی دنیا و آخرت، و خشکاننده همه استعدادهای آدمی است تا جائی که میسر بود در توضیح آیه شریفه ۱۶۳ سوره مبارکه بقره بحث شد، اگر در این بخش مسائلی در هر دو زمینه ذکر می شود تفصیل بیشتری از آن مطالب است.

الله: اشاره به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است، و در غیر حضرت حق استعمال نمی شود.

لاـ إِلَهَ إِلاّـ هُوَ، نشان دهنده معبود به حق، معبودی که حیاتش ازلی و ابدی و قائم به ذات است، و قیام همه موجودات در همه امور به اوست.

حروف و حرکاتش تمدید و تکرار الله است، و در حقیقت فشرده حقیقت و لا إِلَهَ إِلّا هُوَ تفصیل آن مفهوم عرشی است، و باز حرکت بینشان به «هو» برمی گردد، و مجموع حروفش از فضاء داخل به مخارج لب و دندان ها نمی رسد، همان حقیقت بی نام و نشان است که با اضافه ال مشدّد نشان داده می شود: الله، و با حذف الف و لام «له» که شناخت با نسبت است و با حذف همه «هُوَ» به صورت اشاره مطلق درمی آید پس اَللّهُ، لا إِلَهَ إِلاّ هُوَ اشاراتی به مراتب احدی

ص:۵

---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص ۱۵۷.

مطلق و نسبی و واحدی می باشد، و دیگر نام و نسبتی که او را در این مراتب بنمایاند نمی توان یافت.

رسول بزرگوار اسلام از جانب حضرت حق مأموریت داشت به وسلیه قرآن مجید، توحید در اعتقاد و عبادت و روح یکتاپرستی را در حیات انسان تجلی دهد، و با عبادت ها و بندگی های باطل به هر شکلی که باشد مبارزه کند، و بارهای سنگین بت پرستی و حیوان پرستی و انسان پرستی و هوا پرستی را از دوش جان و قلب مردم بردارد، و زنجیرهای اسارت، و بند تحمیلات شیطانی را درهم شکند.

وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِی کٰانَتْ عَلَیْهِمْ. (۱)

آن رادمرد جهان هستی، و چهره بی نظیر تاریخ بشری، و خوشید برج انسانیت، مأموریت داشت از طرفی بت ها را با دست توحیدی اش بشکند، و بتکده ها را ویران سازد، دست مستکبرین و متکبرین و مدعیان الوهیت را از دامن انسان های اسیر کوتاه نماید، و مردم را از پرستش چوب و سنگ، آفتاب و ماه، بت و درخت، انسان و حیوان، و خلاصه هر چیزی که مایه و پایه و نشانه شرک است آزاد نماید، و از طرف دیگر افکار و عقول جامعه را بیدار نماید و در مردم تحرک فکری به وجود آورد تا در پرتو عقل فعال و با نیروی اندیشه و خرد، به انحرافات عقاید خویش آگاه شوند و به نادرستی شرک در اعتقاد و عبادت بینا گردند و خود را از تیرگی های عقاید باطل و اسارت بندگی و بردگی غیر خدا آزاد سازند.

آیه الکرسی برای بیداری عقول و به منظور نجات انسان از عقاید انحرافی به ویژه شرک نازل شده است.

ص:۶

---

۱- ۱) - اعراف ۱۵۷.

آیه الکرسی حاوی مضامینی است که نیروی خرد را به کار می اندازد، اله حقیقی را معرفی می کند و مردم را از ظلمتکده شرک و بت پرستی رهائی می بخشد.

آیه الکرسی آزادی و اختیار بشر را در مقام پرستش و عبودیت به راه درست و صحیح هدایت می نماید.

آیه الکرسی خداوند دانا و توانا را با صفاتی که شایسته معبود به حق است به مردم می شناساند و آنان را به بندگی ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است می خواند.

آیه الکرسی در ضمن بیان صفات کمال حق مردم را به نقایص خدایان قلابی و معبودهای ساختگی متوجه می کند و به آنان می فهماند که انسان عاقل با همه بزرگی و عظمتی که در آفرینش خود دارد، شایسته نیست از آزادی خویش سوء استفاده کند و با دست خود، حلقه بندگی جماد یا نبات، حیوان یا انسانی را به گردن نهد و آن موجود فقیر و ناچیز و تهی دست را به عنوان معبود بپرستد.

رهبر با کرامت اسلام دعوت سعادت بخش و نجات دهنده ی خود را با اعلام کلمه توحید آغاز کرد و به مردم فرمود:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا:»

از همه معبودهای ساختگی و بت های بی جان و جاندار دل بردارید، و پرستش و بندگی را به الله اختصاص دهید، و «لا اله الا الله» را که شعار یکتاپرستی است به زبان بگوئید و به قلب معتقد شود، و در عمل از معبود حق پیروی نمائید و یقین داشته باشید که در سایه آن به سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی نایل خواهید شد.

ص:۷

«لا اِلَهَ اِلاّ اَللّهُ» در اسلام کلمه توحید و پایه گذار اساس یکتاپرستی در ضمیر مردم است، هدف اصلی این کلمه طیبه، آزادی بشر از انواع بندگی های ناروا و نفی تمام معبودهای ساختگی و اثبات الهیت حقیقی برای خداوند خالق و حضرت رب العزت است.

بشر در طول قرن های متمادی بر اثر جهالت و نادانی و نارسائی فکر، چنین پنداشته بود که پاره ای از موجودات ارضی یا سماوی دارای یک قدرت فوق عادی و یک قسم نیروی شدید غیبی هستند، اگر آدمی آن موجودات را بپرستد و خود را برده و بنده آنها قرار دهد، می تواند آن نیروهای ناشناخته را در راه قضای حوائج و حل مشکلات خویش بکار گیرد و به معنویاتش برسد!

این عقیده نادرست نسبت به قدرتی که به خیال انسان برای آن موجودات تصور می شد سبب تحجر فکری و خمودی عقل مردم گردید و آنان را از تعالی و تکاملی که زائیده فکر آزاد و عقل روشن است محروم ساخت.

بشر با قبول این تصور غیر واقعی از مطالعه و تفکر و به کار انداختن نیروی خرد باز ایستاد و در نتیجه بزرگ ترین ضربه را به ارزش انسانی خود وارد ساخت و خویش را در پست ترین وادی ظلمانی توهم و پندار زندانی نمود.

کسی که به شرک می گراید، و به ذلت بندگی انسان یا حیوان، نبات یا جماد تن می دهد با این عمل خویشتن را از آسمان رفیع انسانیت فرو می افکند، چنان پست و بدبخت می شود که لاشخورهای اجتماع به وی طمع می ورزند و می کوشند تا آن فرومایه پست را شکار کنند و او را طعمه خویش سازند، اگر به فرض در چنگال لاشخورها نیفتد، از ارزش ها تهی خواهد شد، و تندباد حوادث آن بی خرد عقل کُش را مانند پر کاهی به دوردست ترین نقطه انحطاط می افکند و ارزش و قیمت انسانی اش را به نابودی قطعی می سپارد.

ص:۸

وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ اَلسَّماءِ فَتَخْطَفُهُ اَلطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ اَلرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ: (۱)

و هر کس به خدا شرک ورزد گویا چنان است که از آسمان سقوط کرده و پرندگان شکاری او را می ربایند، یا تندباد او را به جائی دوردست می اندازد.

در آئین مقدس اسلام، عالی ترین هدف و گران قدرترین مقصد، نیل به آزادی و نجات از انواع بندگی های پنهان و آشکار است، یک فرد مسلمان موظف است همواره مواظب خود باشد تا قدمش در راه یکتاپرستی نلغزد و طوق عبودیت و بندگی غیر خدا را هرگز به گردن نیفکند و آزادی پر ارزش خویش را حتی برای یک لحظه از دست ندهد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که آن دریای علم و بینش فرمود:

«من اصبح مهموماً لسوی فکاک رقبته فقد هون علیه الجلیل و رغب من ربه فی الربح الحقیر:» (۲)

کسی که صبح کند و جز آزادی خود اندوه و غصه ای در دل داشته باشد، بداند که عالی ترین هدف انسانی را کوچک و خوار و سبک و ساده انگاشته و به جای توجه به خداوند، رغبت و میلش را به سود بسیار اندکی معطوف نموده است.

البته ایجاد شرایط تحقق توحید، و بیان معارف و قوانین و احکامی که از نور مطلق و معبود بر حق طلوع می کند به عهده پیامبران و امامان است که فرستادگان حضرت حق و انتخاب شدگان آن وجود مقدس اند.

برنامه و مسئولیت این برگزیدگان و رهبران معصوم ابلاغ تعالیم خداوند است که بخشی از آن قرآن مجید است که از طریق وحی بر قلب عرشی رسول اکرم

ص:۹

---

۱- ۱) - حج ۳۱.

۲- ۲) - تحف العقول ۳۰۲.

نازل شده، و قسمت دیگر سنت و حدیث است که بر زبان پیامبر و ائمه طاهرین جاری گشته و مجموع آیات و روایات اسلام کامل و دین جامع را تشکیل داده است، در حدیث سلسله الذهب که حضرت رضا از پدر بزرگوار و اجدادش تا رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل روایت می کند که خداوند فرمود:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»

سپس با حرکت مرکب فریاد زد

بشروطها و انا من شروطها ناظر به همین حقیقت بسیار مهم است که توحید و شئون آن و تعالیم عالیه اسلام را باید از رهبر معصوم دریافت کرد.

زیرا جز معصوم کسی به حقایق و ظرائف و اشارات و لطائف توحید و کیفیت تحققش در قلب و عمل بر اساس آن واقف و آگاه نیست.

غیر معصوم علم جامع و دانش کامل و بصیرت لازم به توحید و احکام و مقررات الهی ندارد، لذا میان آنچه از توحید و احکام دانشمندان و فقهای مکتب های غیر شیعه گفته اند با آنچه شیعه از عمق قرآن و بیانات پیامبر و روایات اهل بیت نقل کرده است تفاوت اصولی وجود دارد.

گوئی حضرت رضا در پایان سلسله الذهب می خواهند به اصحاب حدیث و جامعه اسلامی بفهمانند که این همه ارزش و اهمیت برای کلمه طیبه «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ» تنها از این جهت نیست که آدمی به مدلول آن معتقد و به یکتاپرستی و واحد بودن خدا مؤمن باشد، بلکه این حقیقت زمانی قلعه مصونیت خداست که گوینده علاوه بر اعتقاد توحیدی، به همه شرایط آن پای بند و به تمام مقرراتش وابسته باشد و یکی از آن شرایط شناخت امام و رهبر معصوم و واجب الاطاعه دانستن اوست، و بعبارت دیگر از اهم شرایط توحید اخذ این حقیقت و احکام مربوط به این حقیقت از رهبر معصوم است.

از نظر رهبران معصوم بندگی های ناروا و ضد آزادی، منحصر به پرستش الهه محسوس و خدایان مشهود ارضی و سماوی نیست، چه بسیارند افرادی که بت را در هیچ یک از مظاهرش نمی پرستند و در ظاهر گرفتار شرک نیستند، ولی در باطن بنده و مطیع بی قید و شرط هوا و ریا کاری و دیگر تمنیات نفسانی خود هستند، بت های درون وجود مردم، با حیله و ترفند آزادی معنوی و واقعی را از آنان سلب کرده و حلقه بردگی را به گردنشان انداخته در حالی که خود از این اسارت و سلب آزادی غافل و بدتر از آن خویش را آزاد می پندارند.

چنین انسان هائی در تحقق شهوات و تمنیات بی قید و شرط آزادند، ولی از نظر انسانی و معنوی آزاد نیستند، رهبران معصوم روش نادرست اینان را جز بردگی و بندگی شهوات و اطاعت بی قید و شرط از هوای نفسانی نمی دانند، اینان آزاد نیستند، اسیر و برده ی شهوات اند، امیرمؤمنان می فرماید:

«عبد الشهوه اذل من عبد الرق:» (۱)

برده شهوت خوارتر از برده زر خرید است.

و نیز می فرماید:

«عبد الشهوه اسیر لاینفک اَسره» (۲)

برده شهوت اسیری است که از اسارتش نجات نمی یابد.

در هر صورت فرهنگ پاک اسلام بر پایه آزادی انسان ها استوار شده است، خداوند آدمی را آزاد آفریده و باید در سایه توحید همواره آزاد باشد و آزاد زندگی کند، باید مراقبت نماید که آزادی خدادادی اش از دستبرد دزدان آزادی

ص:۱۱

---

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۲- ۲) - غرر الحکم ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

محفوظ نگاه دارد و نگذارد هوای نفس و دیگر معبودهای درونی یا بت های بی جان و جاندار بیرونی آزادی اش را سلب کنند و او را برده خود سازند.

امیرمؤمنان در ضمن نامه ای به فرزندش حضرت مجتبی نوشته:

«و اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقتک الی الرغائب فانک لن تعتاض بما تبذل من نفسک عوضا و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً:» (۱)

وجودت را با گرامی داشتن و حفظ کرامتش از هر پستی نگاه دار، هر چند آن پستی تو را به خواسته ها و تمنیات فراوان برساند، زیرا در برابر مقداری که از کرامت وجودت هزینه می کنی عوضی و جای گزینی که برابر آن باشد به دست نمی آوری، و برده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

کلمه توحید در قرآن مجید مکرر آمده و همه جا منظور از تحققش آزادی انسان از قید همه معبودهای ساختگی و منحصر نمودن پرستش نسبت به حضرت حق است. (۲)وجود مقدس حضرت حق در ذات و صفات یگانه و بی همتاست، و بر انسان ها است که با شناخت او و صفاتش و مقایسه موجودات و عوارضی که عارض آنان می شود او را یگانگی بستایند و به عنوان معبود حق مؤمن به او گردند، و مطیع و تسلیم او شوند، و از پذیرفتن هر چیزی به غیر او به عنوان معبود جداً امتناع ورزند، در این زمینه به خطبه بسیار مهم ۶۴ نهج البلاغه توجه کنید:



---

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۳۱ ترجمه این فقیر ص ۶۱۹.

۲- ۲) - پیام آسمانی توحید ۱۵.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً فَیَکُونَ اءَوَّلاً قَبْلَ اءَنْ یَکُونَ آخِرا وَ یَکُونَ ظَاهِرا قَبْلَ اءَنْ یَکُونَ بَاطِنا، کُلَّ مُسَمّیً بِالْوَحْدَهِ غَیْرَهُ قَلِیلٌ وَ کُلُّ عَزِیزٍ غَیْرَهُ ذَلِیلٌ وَ کُلُّ قَوِی غَیْرُهُ ضَعِیفٌ، وَ کُلُّ مالِکٍ غَیْرُهُ مَمْلُوکٌ، وَ کُلُّ عالِمٍ غَیْرُهُ مُتَعَلِّمٌ، وَ کُلُّ قادِرٍ غَیْرُهُ یَقْدِرُ وَ یَعْجِزُ:»

سپاس ویژه خدائی است، که صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نجسته، تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد، و آشکار باشد قبل از این که پنهان باشد. هر آنچه غیر او به وحدت نامیده شود ناچیز است، و هر عزیزی جز او خوار، و هر قدرتمندی غیر او زبون، و هر مالکی جز حضرتش مملوک و هر عالم و آگاهی غیر او نیازمند به فراگیری، و هر توانائی جز او گاه توانا و گاه ضعیف است.

«و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات و یصمه کبیرها، و یذهب عنه ما بعد منها، و کل بصیره غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام، و کل ظاهر غیره غیر باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر.»

و هر شنونده ای غیر او از شنیدن صداهای آهسته ناشنوا، و از شنیدن آوازهای بلند کر، و از شنیدن صداهای دور محروم است، و هر بیننده ای غیر او از دیدن رنگ های پنهان و اجسام لطیف کور، وهر آشکاری جز او غیر پنهان و هر پنهانی جز او غیر آشکار می باشد.

امام (ع) در خطبه ۸۴ به برخی از صفات حق به این مضمون اشاره می کند:

ص:۱۳

«وَ اَشْهَدُ اَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیکَ لَهُ الْاَوَّلُ لاَ شَیْءَ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ لاَ غَایَهَ لَهُ لاَ تَقَعُ الْاَوْهَامُ لَهُ عَلَی صِفَهٍ وَ لاَ تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَی کَیْفِیَّهٍ وَ لاَ تَنَالُهُ التَّجْزِئَهُ وَ التَّبْعِیضُ وَ لاَ تُحِیطُ بِهِ الْاَبْصَارُ وَ الْقُلُوب:»

و شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه ای است بی شریک، ابتدائی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهائی نیست، اندیشه ها به هیچ یک از صفاتش نرسند، دلها را نسزد که او را به کیفیتی تعیین و تحدید کنند، تجزیه و تبعیض در حریم با عظمتش راه ندارد، و دیده ها و دلها به او احاطه پیدا نکنند.

«قد علم السرائر، و خبر الضمائر، له الاحاطه بکل شیء و الغلبه لکل شیء:» (۱)

قطعاً به همه نهان ها آگاه است، و از اندیشه ها با خبر است، احاطه به هر چیزی ویژه اوست، و غلبه بر هر چیزی مخصوص اوست.

امام در خطبه ۱۵۲ امواج دانش و علمش به خروش می آید، و با شناختی که از صفات حق دارد، به شناساندن حضرت رب العزه برمی آید، و توحید حق را در ذات و صفات با سخنانی شگفت بیان می دارد و راه را بر هر گونه شرک می بندد، و به روی همه معبودان علم شده به دست اوهام ناچیز بشر خط بطلان می کشد، و پرونده عقاید مشرکان را می سوزاند، و خیالی بودن فرهنگشان را چون روز روشن اثبات می نماید.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلی وُجودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ بِمُحْدَثِ خَلْقِهِ عَلی اَزَلِیَّتِهِ، وَ بِاشْتِباهِهِمْ عَلی اَنْ لا شَبَهَ لَهُ، لا تَسْتَلِمُهُ الْمَشاعِرُ، وَ لا تَحْجُبُهُ



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۸۵.

السَّواتِرُ، لافْتِراقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ:»

خدای را می ستایم که به سبب وجود مخلوقاتش بر وجود خود دلیل و راهنماست، و به حادث بودن موجوداتش بر ازلی بودنش هدایت گر است، و به شباهت داشتن آفریده ها با یکدیگر نشان دهنده این حقیقت است که او را شبیهی نیست، ابزار درک و حواس موجودات او را درک نمی کنند، و حجاب ها هر چه باشد او را نمی پوشانند، چرا که بین آفریننده و آفریده شده و تعیین کننده حدود و محدود شده و پروردگار و پروریده تفاوت اصولی و همه جانبه است.

«الْاءَحَدِ لا بِتَاءْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخالِقِ لا بِمَعْنی حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ، وَالسَّمِيعِ لا بِاءَدَاةٍ، وَالْبَصِيرِ لا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَالشَّاهِدِ لا بِمُماسَّةٍ، وَالْبائِنِ لا بِتَراخِی مَسافَةٍ، وَالظَّاهِرِ لا بِرُؤْيَةٍ، وَالْباطِنِ لا بِلَطافَةٍ، بانَ مِنَ الْاءَشْياءِ بِالْقَهْرِ لَها وَالْقُدْرَةِ عَلَيْها، وَ بانَتِ الْاءَشْياءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ:»

یکتاست نه بر اساس عدد، خالق است نه با حرکت و مشقت، شنواست نه با ابزار شنیدن، بیناست نه با بر هم زدن دیده، حاضر است نه با مماس بودن، جداست نه با دوری مسافت، آشکار است نه این که به چشم بیاید، پنهان است نه بخاطر لطافت و ظرافت، به غلبه و قدرت بر اشیاء جدای از آنهاست، و اشیاء به فروتنی نسبت به حضرتش و بازگشت به او جدای از اویند.

«مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ اءَبْطَلَ اءَزَلَهُ، وَ مَنْ قالَ: كَيْفَ؟ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قالَ اءَيْنَ؟ فَقَدْ حَيَّزَهُ، عالِمٌ إِذْ لا مَعْلُومٌ، وَرَبٌّ إِذْ لا مَرْبُوبٌ، وَ قَادِرٌ إِذْ لا مَقْدُورَ:»

ص:۱۵

آن وصـفش کند محدودش نموده، و آن که محدودش نماید به شـمارش آورده، و آن که او را به شمار آورد ازلی بودنش را منکر شده، آن که بگوید چون است؟ وصفش را طلبیده، و هر که بگوید کجاست؟ برایش مکان قرار داده، دانا بوده زمانی که معلومی وجود نداشته، پروردگار بوده هنگامی که پروریده ای نبوده، توانا بوده آن گاه که مقدوری موجودیت نداشته است.

این که حضرت رضا (ع) در پایان روایت توحیدی سلسله الذهب فرمود

بشـروطها و انا من شروطها، برای این بوده که مردم حقیقت توحید را از امام معصوم و رهبر الهی دریافت کنند، تا در این مسئله دچار انحراف نگردنـد، و خالق را به مخلوق و مخلوق را به خالق تشبیه ننماینـد، و معبودی جز حضـرت او نگیرنـد، و نهایتاً هم چون بنی اسرائیل به گوساله پرستی و بندگی بت بی جان و جاندار دچار نشوند، و به اسارت فرعونان تاریخ در نیایند.

آری بر اسـاس آیـات قرآن مجیـد و روایـات، و خطبه های امامان معصوم به ویژه خطبه های توحیـدی امیرمؤمنان میان خالق و مخلوق در ذات و صـفات مباینت کامل و صـد در صـد وجود دارد، و حضـرت حق در ذات و صـفات بی نهایت، و مخلوق هر چـه باشـد و هر کـه باشـد در ذات و صـفات محـدود، و آمـدنی و رفتنی و در نهـایت عجز و نـاتوانی است هیـچ مخلـوقی ابـداً شایستگی معبود قرار گرفتن ندارد، و لایق پرستش و بندگی نمی باشد.

آزادی واقعی جز بـا نفی همـه معبودهـای سـاختگی، و ایمـان بـه معبـود حقیقی که حضـرت الله است میسـر نیست، و به دسـت آوردن سعادت و خوشبختی همیشگی جز با دست برداشتند از اطاعت بت ها، و مطیع حق شدن راهی ندارد.

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَیُّومُ لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لاٰ نَوْمٌ لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ.

ص:۱۶

بر این اساس توحید اصل نخستین و زیربنای همه اصول و فروع، و پایه ی اساسی آئین اسلام است.

اگر برای اسلام اصول دیگری چون نبوت و معاد و امامت و دیگر حقایق قائلیم به این معنا نخواهد بود، که توحید در ردیف اینها و برابر با اینهاست، بلکه قاطعانه باید پذیرفت و جز این هم نیست، که توحید اصل این حقایق و شالوده و قاعده اینهاست، چه اگر نباشد نبوت و غیره هم نخواهد بود، بر این پایه است که باید برای توحید حساب دیگری غیر از آنچه هست باز نمود.

اگر اسلام آمده است که اصولی ترین نقش را برای سر و سامان دادن به دنیا و آخرت انسان ایفا کند و جامعه ای خدائی و پیراسته از هر ظلم و زور بنیان نهد، هر یک از اجزاء و عناصر و اصول و فروع تشکیل دهنده آن، از جمله توحید، به تناسب اهمیتی که از نظر این دین دارند و به مقیاس تکیه ای که رویشان به عمل آمده باید در تحقق بخشیدن به آن هدف سهیم باشند، چه منطقی نیست که در کشتی و یا هواپیمائی موتور را مثلاً ارجی بیشتر نهند و از همه دیگر اجزاء و عناصر آن اهمیتی فوق العاده تر دهند و با این همه در نقش مورد نظر از آن یعنی حرکت دادن سرنشینان سهمی نداشته باشد و یا داشته باشد برابر و یا کمتر.

اگر نقش یک رادیو آن است که موج را از هوا بگیرد و به صوت تبدیل کند و به شنونده تحویل دهد، طبیعی خواهد بود که هر یک از اجزاء و عناصر و پیچ و مهره های آن به مقدار اهمیتی که در دستگاه و مکانیسم آن دارند در تحقق بخشیدن به نقش مورد نظر بی کم و کاست سهیم باشند.

حساب دیگری که گفته شد باید برای توحید باز کرد، از همین قاعده منطقی ناشی می شود، توحید درانسجام ارگانیک مفاهیم تشکیل دهنده بافت کلی دین نقشی تعیین کننده داشته و از همه دیگر اجزاء و عناصر و تمامی دیگر اصول و

فروع تشکیلدهنده کشتی اسلام دارای اهمیتی بیشتر بوده و اسکلت و استخوان بندی این دین را تشکیل می دهد، این نظریه محور کلیه عقاید و معارف و قوانین این دین بوده و زیربنای طرحی است که این آئین برای بهروزی دنیا و آخرت انسان ارائه می دهد.

بستگی تمام اینها به این نظریه چنان است که بستگی منظومه شمسی به خورشید، که هر گاه خللی به خورشید راه یابد یا فرو افتد بی درنگ سیاره های منظومه دچار خلل گردند یا فرو افتند.

وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْخاسِرِينَ: (۱)

همانا به تو و پیشینیان تو وحی شد که اگر در بنای زندگی و حرکات و افعال برای خدا شریک قرار دادی هر آینه همه اعمالت تباه و قطعاً از خسارت کنندگان خواهی بود. نبود توحید، و پذیرش فرهنگ ضد خدا، و زیر بار فرعونیان هر زمان رفتن مساوی با تباهی همه اعمال است آن چنان که فنای خورشید یعنی نابودی همه اقمار.

توحید باید از انسان ها جامعه ای برین و برتر و مورد نظر اسلام به تناسب جایگاهی که در این دارد عیناً و عملاً نه تنها اعتقاداً سهیم باشد و به میزان ارزشی که به آن داده می شود نقشی عینی و عملی ایفا نماید، بر این پایه و اساس قطعا توحید نخواهد توانست صرفاً به عنوان یک تفکر مجرد فلسفی در میان مسلمانان و مؤمنان مطرح باشد، تا فقط در عالم ذهن معتبر بوده و بی توجه به آثار انسان ساز عینی و عملی، فردی و اجتماعی و دنیائی و آخرتی، و باطنی و ظاهری آن، این چنین مورد اهتمام و نقش آسمان افکار باشد.



---

۱- ۱) - زمر ۶۵.

این درست وارونه خط مشی است که اسلام خود درباره طرح این عقیده دارد، که نه تنها توحید را به عنوان عاملی عینی و واقعی، انسان ساز و جهان پرداز، بلکه به عنوان زیر بنای انقلاب اجتماعی اسلام و موتور محرک انسان و جامعه، دگرگون کننده چهره تاریخ مطرح می سازد، و بر جنبه های عینی و عملی آن که شامل روحیات و خصال آدمی و چگونگی اعمال و رفتار او و از همه بالاتر شکل و شمایل اجتماع بشری می شود تکیه می کند.

این پیامبر بزرگ اسلام منادی توحید است که می بینیم شعار اسلام را که همه جهش ها و توفندگی ها در آن نهفته است، کلمه توحید قرار می دهد و نقش و راندمان آن را نیز که فتح و پیروزی است توأم با آن اعلام می کند:

«قولوا لا اله الله تفلحوا»

با همه وجود ندای توحید سر دهید، و این سرمایه عظیم را در همه جوانب حیات بپذیرید که قطعاً به پیروزی و ظفر می رسید پیروزی و ظفری که از لوازم آن رستگاری است.

شما با اندک تعقلی در مفهوم شعار توحید می یابید که ظفر و پیروزی ویژه صحنه های پیکار و کار در برابر دشمنان ظاهری و باطنی است و با صرف یک عقیده نازای ذهنی و یک تفکر مجرد فلسفی بدون نقشی عینی و عملی به بار نمی آید.

از این بالاتر و خدشه ناپذیرتر، فراز تکان دهنده دیگر آن حضرت است که پذیرش توحید را عامل فتح شرق و غرب، و مطیع و منقاد ساختن ملل سرتاسر گیتی و حکومت یافتن بر کران تا کران پهنه زمین و رسیدن به تمام بهروزی ها و

نجات از همه سیه روزی ها و نهایتاً سبب ورود در بهشت آخرت و نجات دائمی از عذاب دوزخ و آتش و شکنجه جنهم است. (۱)بر این اساس توحید از نگاه خود بنیان گذار اسلام به شکلی مطرح است که عمل در متن آن است و کوشش مفید و مثبت و آباد کننده دنیا و آخرت از لوازم آن، و پیکار با هوای نفس و فرعونیان و نمرودیان میوه شیرین آن و این نگاهی است که همه انبیاء ارائه داده اند و ابراهیم قهرمان توحید نقش سازنده خود را بر اساس آن ایفا کرده است:

«اول من قاتل ابراهیم حین اسرت الروم لوط فنفر ابراهیم حتی استنقذه من ابدیهم. . . . و اول من اتخذ الرایات ابراهیم علیها لا اله الا الله:» (۲)

نخستین کسی که در روزگارش به پیکار پرداخت ابراهیم بود، آنگاه که ارتش کفر پیشه روم لوط را به اسارت گرفت، ابراهیم برای پیکار در راه خدا به خاطر نجات یک انسان موحد کوچ کرد تا وی را از چنگ انسان نماهای ستمگر نجات داد، و اولین کسی که پرچم بکار گرفت ابراهیم بود که بر آن نقش لا اله الا الله زده بود.

نقش عینی و عملی و طاغوت زدائی توحید و آثار بسیار مثبتش در حیات انسان بود، که هر پیامبری که مبعوث می شد و توحید را اعلام می کرد همواره اشراف و ملأ و سردمداران و طواغیت، و آنان که منافع مادی نامشروع خود را در غافل بودن انسان ها و تخدیر عقلشان می دانستند حساس می شدند و در برابرشان جبهه می گرفتند و از هر طریقی که به نظرشان می رسید برای خاموش کردن چراغ



---

۱- ۱) - ارشاد مفیدص ۲۱.

۲- ۲) - وسائل ج۱۱، ص ۱۱۰.

نبوت و نابود کردن مؤمنان به میدان می آمدند، یقیناً اگر توحید فقط یک تفکر فلسفی یا صرفاً یک مسئله اعتقادی بود، و کاری به کار حیات و عمل و اخلاق انسان نداشت و برای طاغیان مزاحمتی فراهم نمی ساخت در برابرش هیچ جبهه مخالفی باز نمی شد، و هیچ طاغوتی برای خاموش کردن آن اقدام نمی کرد.

آری پس از مرتبه توحید اعتقادی که سرچشمه اش فطرت و توضیح دهنده اش بعثت و ولایت است، توحید عینی و عملی است که حاکمیتش در جوانب زندگی و حیات نفی کننده هر طاغوت درونی و برونی به صورت جدی و بدون بروبرگرد است.

همین است راز این که موسی که می آید فرعون و با ندا و هیئت حاکمه فرعونی در برابر او صف می بندند، و عیسی که می آید امپراطور روم شرقی و فریسیان روحانی نمای یهود، و هم طبقه او حساس می شوند، و ابراهیم که اعلام توحید می نماید نمرود و نمرودیان در برابرش جبهه تشکیل می دهند، و به سوزاندش رأی می دهند، و هنگامی که پیامبر اسلام برای نجات جهانیان از فرهنگ های باطل و طاغوتی قد علم می کند زمامداران خودکامه قریش و باندهای استثمارگر، و زالو صفت بوسفیانی و هراکلیوسی و خسرو پرویزی در برابر او قرار می گیرند.

طرح توحید به این صورت طرحی است که خود حضرت حق اعلام کرده:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی. . .»

توحید یک دژ نفوذ ناپذیر، دژی خدائی، غیر قابل شکست است که عزت و شکوه و تعالی انسان را پاس می دارد و از شکست و ذلت و اسارت حفظش می کند، دژی برج و بارودار که موحدان و خداپرستان را آشیانه ای بلند و دور از دسترس خطرات، و مشرکان و طواغیت را طوفان عذاب.

ص:۲۱

در غیر این صورت و با طرحی آنسان که خداوند و پیامبرش ارائه کرده اند توحیدمان صوری و کوششمان ظاهری و بدون نتیجه لازم و خدای ناکرده آب در غربال و بنا بر یخ است!

لازمه توحید یا موحد بودن رعایت حقوق خداوند در همه شئون زندگی است، حقوقی که قرآن و روایات پیامبر و اهل بیت بر اجرای آن تأکید و پافشاری سخت دارند حق اطاعت در تمامی جوانب زندگی فردی، اجتماعی، مادی، سیاسی، نظامی، اقتصادی.

حق عبادت: فقط فرمان او و فرستادگانش را پذیرفتن

حق ولایت: زمامداری و سر رشته داری او را گردن نهادن.

حق حاکمیت: تعیین شکل حکومت و معرفی شرایط حاکمان و وضع قوانین.

حق ربوبیت: اداره جامعه و تدبیر امور آنان و معرفی خلفایش در این زمینه.

حق الوهیت: تنها قبول معبودیت او، و نفی هر معبودی در اعتقاد و عمل گرچه هزینه این قبول در باختن جان باشد.

حق سپاس و تعظیم: اختصاص دادن همه سپاس ها و ستایش ها و تمجیدها به او.

حق اخلاص: همه فعالیت ها و کوشش ها و استعدادها و امکانات را خالصانه برای او قرار دادن.

اختصاص و انحصار این حقوق ها در جهت نفی آنها از دیگران معنی خواهد داد و تحقق خواهد یافت.

البته شرح این حقوق و بیان زوایای آنها و انحصاری بودنش نسبت به حضرت حق شرح بسیار مفصلی را می طلبد، که باید در کتابی مستقل نگاشته شود، در این زمینه به توضیح دو حق، حق الوهیت و حق اخلاص می پردازم، و

از خدا می خواهم تفصیل سایر حقوق را بر اساس قرآن در روایات و در چهار چوب فرهنگ ناب محمدی در کتابی جداگانه به من توفیق دهد.

## حق الوهیت

در سطور گذشته بر اساس توضیح الله لا اله الا هو دانستید که با توجه به ذات و صفات حق، فقط او معبود واقعی است و بس، و معبودی جز او ازلاً و ابداً وجود خارجی ندارد، ولی دست دنیا پرستان، و عاشقان منافع نامشروع، و زورمداران و ستمگران و طواغیت روزگار به ساختن معبودهای فراوان دراز شد، و آن معبودان را راه و کانال رسیدنشان به زور و زر و تزویر و قدرت گرفتن و حکومت یافتن قرار دادند، و کوشیدند که برای تحمیل این معبودها عقل انسان ها را تخدیر و از حرکت بازدارند، و آنان را با چرخ اباحه گری بچرخانند، و نهایتاً شرک را در برابر توحید قرار دهند.

بعثت پیامبران برای این بود که اولاً ـ به مردم بفهمانند که معبودهای تحمیلی بر آنان معبود نیستند، و دارای هیچ حقی نمی باشند، و در زندگی نقشی ندارند، بلکه همه اینها سد راه انسانیت، و قاتل ارزش ها، و خاموش کنندگان چراغ پر فروغ عقل و نهایتاً ابزار و وسائلی در دست زورمندان و طواغیت، و مادی گران برای دوشیدن شیره جان انسان ها و به غارت بردن منافع و ثروت های ایشان و تخریب دنیا و آخرت اینان است.

قدرت گونه ها و خدانماهای تاریخ همواره برنامه ها و سرانگشتان نامرئی شان درون جمجمه گوسپند سیرتان انسان صورت در کار دیگر، ساختن افکار و عقاید و جا به جا ساختن بافت های مغزی و قالب ریزی و شکل دادن به آنها آنگونه که خود می خواسته اند بوده است تا اگر شد خدائی و خداوندگاری و یا لا اقل مظهر و ظل و سایه خدا بودن خود آنان را باور دارند چنان که فرعون و نمرود و

. . . . اینان بشر را به اسارت کشیدند، و اگر نشد خدائی پیکره ها و سنگ و بت و چوب ها و حیوانها را که باز حاصل آن گرچه غیر مستقیم، خدائی کردن و مطاع و معبود و رب بودن خودشان باشد، که سجده بردن و ادای احترام نمودن بر پیکره ها باز نمای موضوع است.

این روند، خواهی نخواهی عقیده به خدایان متعدد و متنوع را که تعدد و تنوع تاریخی خدایان رم و یونان و مصر و حجاز و ایران و هند و چین مثال بارز آن است موجب می شده است، چه هر قطب و قدرت و تشکیلاتی منطقه خاصی، گوشه خاصی، مملکت خاصی و لزوماً شرایط و موقعیت خاصی داشته است که بر مبنا و معیار آنها، موجودات متمایز و خاصی را زمینه می دیده است به عنوان سرم خدا به ذهن و عقیده مردم تزریق کند.

معبود یا معبودانی که در رم زمینه بوده، به مردم باورانده شوند، نوعاً همان هائی نمی بوده اند که در یونان زمینه بوده به مردم باورانده شوند، و آنچه در اینجا زمینه بوده نوعاً همان هائی نمی بوده اند که در مصر زمینه بوده و همین سان تا ایران و توران و بابل و آشور و کلده و حجاز و چین و. . . . و تمامی نواحی و مناطق دیگری که هر کدام برایشان خدا، یا خدایان سلسله مراتبی تراشیده می شد، چونان خدای خدایان که در رأس قرار داشت و کابینه یا هیئت خدایان، که پس از خدای خدایان قرار داشتند، و خدایان مناطق و استان ها که در سلسله بعد قرار داشتند و خدایان شهرستان ها و روستاها که نماینده اینها بودند و باز خدایان خاندان ها و افراد که از اینها فروتر و. . . . ! !

فاجعه بزرگ و اسف بار تاریخ و عامل تجزیه قدرت و استعداد جهش انسان همین عقیده به خدایان متعدد و یا میدان دادن به خدایگان های مختلف بوده است.

عقیـده به خدایان متعدد و یا موضع گیری عملی که در نتیجه با آن عقیده سـخیف و بی پایه و بی دلیل یکسان است از چندین جهت تحلیل برنده قوا و استعدادهای انسانی و کُند کننده موتور تاریخ است:

الف- از این جهت که فرد یا جمع یا انسانیت معتقـد و یا تن داده و تسـلیم به خدایان متعدد، هستی را آفریده یک قدرت، تابع یـک اراده، دارای یـک جهت، یک مقصـد، و یک غایت نمی بینـد، و خود را مقهور یک قـدرت، تابع یک اراده، رهرو یک راه، گیرای یـک جهت، پویای یک مقصـد، و جویای یک غایت نمیدانـد و تجمع امکانات و تمرکز قوا و تشـکل نیروها را در یک جبهه و برای یک هدف نمی تواند.

ب- از این جهت که هستی در نظر وی دارای سـنن و قوانین هماهنگ و یک جهت نیست تا بی تجزیه قوا تصادم و اصطکاک بـا یکایـک آنهـا را بتوانـد جلو گیرد و با یک جهت ساختن تمامی نیروها با آنها هماهنگ و هم دوش و هم جهت گردد، و با همکاری متقابل با آنها تکامل خویش و آبادی جهان و حرکت تاریخ را شتاب بخشد.

ج- از این جهت که خدایات متعدد و اراده های مختلف و خواسـته های متعارض و متضادی را بر وجود خود و جامعه و جهان خود حاکم و متصرف می پندارد که ناگزیر باید به چرخ همه آنها چرخید، و به ساز همه آنها رقصید، که طبعاً اعمالی متناقض و رفتاری متضاد و کارهائی معارض و مزاحم با یکـدیگر را ضـرور می سازنـد، که اثر هم دیگر را خنثی می سازنـد و راندمان یکدیگر را هیچ

د- از این جهت که عقاید متضاد به خدایان گوناگون، در روان و باطن خود او نیز آشوب و طوفان بپا می کند و اصـطکاک و تصادم به وجود می آورد و دچار تشنج و بحران فکری اش می سازد، و احساسات درونی وی را به کشمکش با

خود می کشاند و انگیزه ها و خواسته ها و نیازهای شخصی وی را به دوگانگی و تضاد و تزاحم دچار می سازد، و قدرت عمل و اراده ی حرکت و تصمیم انتخاب را در درون وی فلج می سازد.

ه- از این جهت که این عقیده موجودات و آفریده ها و حتی انسان ها (ی منسوب به خدایان دیگر) را بیگانه و جدا از وی در احساس او وانمود می سازد و حس انسان دوستی و فداکاری و روح جمعی و مردم گرائی و شوق تعاون و همکاری و اراده همنوائی و وحدت و تشکل با آنان را در درون وی پژمرده و خاموش و کور می سازد، و او را در برابر اقدامات لازم مردد و بی تصمیم و نگران وامی گذارد و چونان لشی پژمرده و بی حال و یا عضوی بریده از اندام از جریلان تکامل و حیز استفاده خارج می کند.

امیرمؤمنان می فرماید:

«وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِیدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِینَ فِی مَعَاقِدِهَا. . . .» (۱)

آری اگر توحید اعتقادی و عینی در میان نباشد هیچ حقی به صورت لازم ادا نمی شود و هیچ انسانی در هیچ جهتی دل برای انسان دیگر نمی سوزاند.

و- از این جهت که آدمیان را بر حسب انتساب به خدایان گوناگون و برتر و فروتر، در موضع ها و طبقات مختلف و برتر و فروتر به او می نمایاند، و او را به طبیعی بودن وجود و تداوم طبقات بالا- و پائین و محروم و برخوردار و. . . . . متقاعد می سازد، و خواجگی خواجگان را موهبتی طبیعی و خدائی، و بردگی بردگان را چنان که ارسطوی فلیسوف نیز می فرمود! ! ضرورتی فطری و مشیتی آسمانی برایش وانمود می کند و در نتیجه او را از توفیدن علیه چنین نظمی و برخاستن

ص:۲۶

---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه

برای نظمی دیگر از باطن و درون افسار می زند و به وضع موجود و مستقر، تن داده و تسلیم می کند.

ز- از این جهت که دست مدعیان خدائی و شیاطین انسی را که هر کدام به سوئی خواهند کشانید در وجود خویش و در سرنوشت جامعه و جهان بازمی گذارد، چندان که پیکره ی بشریت واحد و آفریده ی خدای واحد را به نام های مسخره و خرافه های تراشیدنی ملیت و قومیت و نژاد و وطن و خاك و مرز و بوم و حاكمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم دخالت در امور دیگران و. . . . قطعه قطعه کنند و چونان گرگانی که به گله ای زده باشند بدرند و ببرند و بخورند و توان و قدرتش را متلاشی سازند، و قوا و استعدادهایش را به تحلیل برند و از او که می خواسته سر به آسمان ساید، مجسمه ی تسلیمی در برابر هر خسی به قالب ریزند! !

و اینک چند مثل در رابطه با توحید و شرک بر اساس این آیه شریفه:

ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكٰاءُ مُتَشٰاكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيٰانِ مَثَلاً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ: (۱)

خدا برای فهماندن توحید و شرک مثلی زده است: مردی را که اربابان مختلف و ناسازگار و بداخلاق در مالكیت او شریک اند، و مردی که فقط بنده یک مالک است، آیا این دو برده از جهت فرمان گرفتند و فرمان بردن با هم مساوی هستند. [موحدان که بنده خدای یگانه اند دارای زندگی پاک، منظم، عادلانه و آخرتی آبادند و مشركان که فرمان برای اربابان متعدد و گوناگون اند دارای زندگی پریشان پر اضطراب، بی تکیه گاه و آخرتی خراب اند] همه ستایش ها ویژه خداست، آری اكثر ایشان به آثار و منافع خدا معرفت ندارند.

ص:۲۷

---

۱- ۱) - زمر ۲۹.

به کارگاهی که کارمندان و کارگرانی بسیار دارد می نگریم، اگر تمامی اینان از یک فرمان و یک نظام تبعیت کنند، جریان کار رو به راه بوده، تمامی نیروها از تمام شعب و قسمت ها و از همه موتورها و پروانه ها و پیچ و مهره ها و چرخانندگان آنها در یک جهت و برای یک هدف و یک غایت به جریان خواهند بود و بی تصادم و اصطکاک بازده و راندمان خود را به بار خواهند آورد، ولی چنانچه هر کدام از فرمانی تبعیت کنند و به ساز کسی برقصند، و به چرخ کسی بچرخند بدیهی است که جز متلاشی گشتن کارخانه و ویرانی کارگاه بازده دیگری نخواهد داشت.

سیل آنگاه به خروش می آید که جویبارها هر کدام به سوئی واحد کشیده نشوند.

بنا آنگاه پیش می رود که اگر کسی آجری می گذارد دیگری پایه ای را ویران نسازد.

ساعت آنگاه وقت را نشان می دهد که اگر پیچی بدین سوی بچرخد مهره ای بدان سوی بچرخد.

سپاه و لشگر آنگاه سیل آسا به یکسو به موج می آید و دشمن را از جا می کند که وحدت فرماندهی را فاقد نباشد و از هر سوئی فرمان نیاید.

کشتزار آنگاه بر می دهد که اگر یکی می کارد دیگری برنکند، و اگر یکی آبیاری می کند دیگری وارونه اش نسازد.

انسان ها نیز آنگاه می توانند چرخ عظیم تکامل خویش و آبادی جهان و سعادت آخرت و حرکت تاریخ را آن سان که بایسته و درخور آنان است به راه انداخته و به آن شتاب بخشند که از وحدت فرماندهی برخوردار بوده، زیر پرچم و فرمان یک قانون، یک نظام و یک حکومت واحد خدائی که مجریانش از هر

ظلم و هوسی بری بوده، جز به فرمان خدا و مصلحت انسان گامی برندارند قرار گیرند و با توحید قوا و وحدت جهت و غایت هدف چونان سیل در صفی واحد و متشکل به موج آیند و هر خار و خسی را از سر راه تکامل خود بردارند.

اگر جامعه انسانی به این سو که تحقق عینی توحید است شرکت سهامی خدایان، با فرماندهی های متضاد و هوس آلود خود آنان را کالای معاملات و سفره کامرانی خود قرار خواهند، خصال و ویژگی های انسانی آنان را قربانی هوس های خود خواهند ساخت، آنان را از درون خالی و پوک خواهند کرد، قوا و استعدادهای آنان را به تحلیل خواهند برد.

پیکره وحدت آنان را تجزیه خواهند نمود، اجزاء و شراشر آنان را کرکس وار زیر دندان خواهند گرفت ارزش ها و اصالت های انسانی آنان را مسخ خواهند کرد، فطرت و انسانیت آنان را مورد هجوم قرار داده دگرگون خواهند نمود و خاکستر آدمیت آنان را به باد خواهند داد، اکنون به بخشی از آیات از قرآن مجید در این زمینه که بیش از ۱۴۰ آیه است توجه دقیق نمائید:

وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَکَأَنَّمٰا خَرَّ مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَتَخْطَفُهُ اَلطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ اَلرِّیحُ فِی مَکٰانٍ سَحِیقٍ: (۱)

آن که برای خدا شریک گیرد [به شرکت سهامی خدایان تن دهد و تسلیم شود] چنان است که از آسمان سقوط کرده باشد، پس کرکسان اجزاء از هم گسسته لاشه بیجان او را همی در ربایند یا باد ذرات وی را به وادی کران ناپیدا بپراکند.

قٰاتِلُوا اَلْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَمٰا یُقٰاتِلُونَکُمْ کَافَّةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ: (۲)



---

۱- ۱) - حج ۳۱.

۲- ۲) - توبه ۳۶.

بی استثناء با شریک گیران و تن دهندگان به معبودهای باطل بجنگید، چونان که با شما بدون استثناء می جنگند و بدانید که خدا هم جبهه پرهیزکاران و خدامداران است.

این آیه نه تنها بر ضد آن شرکت ها که بر ضد تحمل کنندگان آنها نیز فرمان قتال می دهد و برای تقویت اهل تقوا- که این قتال نشانه آنان است- و ردّ منفی بافان توجیه گر روشن گری می کند که: و بدانید خدا این پایگاه قدرت بی نهایت هم جبهه خدامداران است و جبهه ای که خدا در صف آن باشد شکست نمی خورد، و ذلت نمی پذیرد و طبعا منفی بافی نمی کند.

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ: (1)

خدا نمی بخشد که برای او شریک تحمل کنند، و غیر آن را برای هر که بخواهد می بخشد.

أَنَّ اَللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ: (2)

خدا و رسول او از شریک گیران بیزار و بریده اند.

إِنَّمَا اَلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاٰ يَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرٰامَ. . . (3)

تحمل کنندگان شریک، که مشرک در طاعت، ربوبیت، و عبادت اند بی چند و چون نجس اند پس نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند.

وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ: (4)

ص:30

---

1- 1) - نساء 48.

2- 2) - توبه 3.

3- 3) - توبه 28.

4- 4) - فصلت 6.

چاهی که دارای عذاب ویژه است بر مشرکان باد.

لِيُعَذِّبَ اَللّهُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ اَلْمُشْرِكاتِ: (۱)

تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان شریک گیرنده را دچار عذاب کند.

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اَللّهُ عَلَيْهِ اَلْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ اَلنّارُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ: (۲)

آن که برای خدا شریک بگیرد، و تن به فرهنگ فرعونی و نمرودی دهد خدا بهشت را بر او حرام نموده، جایگاهش آتش است و ستم کاران را هیچ مددکاری نیست.

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ اَلْبَرِيَّةِ:

آن گروه از اهل کتاب که حق را پوشاندند و مانع هدایت مردمشان شدند و آن دسته از مردم که تن به شریکان ساختگی و معبودان باطل در برابر معبود حق دادند در آتش دوزخ جاودانه اند و بدترین مخلوقات و جنبندگان هم آنانند.

يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إِنَّ اَلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: (۳)

هان ای فرزندم برای خدا شریک قرار مده که قرار دادن شریک برای خدا بیدادی بس بزرگ است.

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً: (۴)

ص:۳۱

---

۱- ۱) - احزاب ۷۳.

۲- ۲) - مائده ۷۲.

۳- ۳) - لقمان ۱۳.

۴- ۴) - نساء ۱۱۶.

آن که برای خدا شریک قرار دهد به شدت به گمراهی دوری دچار گشته است.

لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ: (۱)

اگر انسان ها در طاعت و عبادت و ربوبیت در برابر خدا تحمل شریک کنند آنچه از عمل انجام می دهند تباه و نابود می شود.

از حضرت حق عاجزانه و ملتمسانه بخواهیم که با عنایت و لطفش و با کرم وجودش ما را از شرک خفی که هواپرستی و ریا و از شرک جلی که طاغوت پرستی است حفظ نماید.

### حق اخلاص

اخلاص در برابر حضرت حق یعنی این که همه مردم در تمامی امور زندگی از خرد و کلان و فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فکری و فرهنگی و مذهبی و اخلاقی و نظامی و صنعتی و سیاسی و اقتصادی و تربیتی و خانوادگی دربست و خالصاً به چرخ او بچرخند و از نظام و قانون او اطاعت و تبعیت کنند، و این اطاعت و تبعیت را در سرتاسر قلمرو زندگی خود شمول دهند و هیچ منطقه و زاویه ای از زندگی را از آن خارج و در قلمرو دخالت غیر او قرار ندهند، و برای او در اطاعت و تبعیت و حاکمیت وعبودیت و ربوبیت و الوهیت و دیگر حقوق ویژه و انحصاری او رقیب و شریک قرار ندهند و به بیانی کوتاه فقط فرمان و اراده او را حاکم و تعیین کننده راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهند و هر گونه تحکم و تصرف در وجود و زندگی و جامعه و جهان خود را حق خالص او دانند، و همه زندگی و شئون خود را تسلیم در



---

۱- ۱) - انعام ۸۸.

برابر حکم و اراده او دارند، و هر دست دست انداز نده ای! به این نواحی را چه از ناحیه هوای نفس باشد، و چه از ناحیه طاغوت و شیطان، مشمول حکم دست سارق سازند.

اخلاص به خلاف آن که بعضی سطحی نگران خام اندیش و برخی عالم نمایان محدود به قلب و نیتش وانمود می کنند نه صرف نیت که سرتاسر میدان اندیشه و عمل را فرا می گیرد.

منظور از اخلاص عمل در نگاه قرآنی این است که عملت، کارت، هر کارت و هر عملت، تمامی اعمالت و تمامی کارهایت حتی غذا خوردنت، نفس کشیدنت و زنده بودنت خالص برای خدا یعنی برای راه خدا باشد:

راهی که پیام آور او با رستاخیز اجتماعی خود آن را به جهان و جهانیان نشان داد، و قرآن او همی نشان می دهد، و اگر در این راه نیست غذا مخور، نفس مکش، زنده نمان، بمیر. . . . . . آری بمیر که در چنین صورتی

بطن الارض خیر لکم من ظهرها.

منظور این است که آن گونه زیست کن که زیستنت خالص برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مزی آن گونه کار کن که کارت از تمامی جهات خالص برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مکن.

آنچه را بدار که دربست برای خدا و در راه خدا باشد والّا مدار. آن راه را برو که یکسر برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مرو.

آنچه را بگو، بشنو، بخوان، بنویس، بگیر، بده، بخواه، بساز که یک ریز برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مگو، مشنو. . . . . . . .

اگر جوانی، اگر پیری، اگر زنی، اگر مردی، اگر عالی هستی، اگر دانی می باشی، اگر اهل سیاستی، اگر نظامی هستی، اگر روحانی، اگر کاسب، اگر

اداری، اگر فرهنگی، اگر اهـل صـنعت، اگر دانشـجو، اگر اسـتاد، اگر سـخنور، اگر فقیه، اگر عـالم و. . . . و اگر هر چه هسـتی کـارت را آنجا، آنگاه و آن گونه انجام بـده که خالص برای خـدا باشـد، و در راه خـدا و نظام خـدائی قرار گیرد وگرنه انجام مده، گِردش مگرد، تعقیبش مکن، یا تبدیلش کن به آنچه برای خدا و در راه خدا باشد یا تعطیلش کن یا بمیر:

تن به این که ولو گوشه ای از آن برای غیر خـدا باشـد مده که این شـرک است، برای غیر خدا و به چرخ غیر خدا هیچ مچرخ، چه پول باشـد، چه هوای نفس، چه زن چه فرزند، چه عشق و شـهوت و لذت، چه مقام و قدرت و ثروت و چه بت و شـیطان و طاغوت باشد.

اگر می نشـینی، اگر برمی خیزی، اگر می نویسـی، اگر می خـوانی، اگر می زنی، اگر می خـوری، اگر تولیـد می کنی، اگر مصرف می کنی، اگر فرزند می پرورانی، اگر فرزند به مرگ می دهی، اگر صله رحم می نمائی، اگر قطع رحم می کنی، اگر آبـاد می کنی، اگر خراب می کنی، اگر زنـده می مـانی، اگر می میری، اگر. . . . . و اگر هر چـه انجـام می دهی حسـاب کن، حسـاب گر بـاش ببین در راه خـدا قرار می گیرد، به تحقق هـدف هـای خـدائی کمک می کنـد، طاغوت زدائی دارد انجام ده وگرنه ترک کن و یا به قول رسول خدا

بطن الارض خیر لکم من ظهرها و اینک اصل روایت:

«اذا کانت امرائکم خیارکم و اغنیائکم سـمحائکم و امورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها، و اذا کانت امرائکم اشرارکم و اغنیائکم بخلائکم و امورکم الی نسائکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها:» (۱)

ص:۳۴

---

۱- ۱) - نهج الفصاحه ص ۴۴ کلمه ۲۳۲.

هر گاه حاکمان شما نیکان شما باشند، و توانگرانتان بخشندگان شما، و زمامداری و کارهایتان به مشورت و شورای همه شما پس روی زمین برای شما بهتر از شکم زمین است، و چون امرای شما اشرار و بدکاران شما باشند، و توانگران شما بخیلان شما و سررشته کارهایتان در دست زنان شما پس شکم زمین از پشت آن برایتان بهتر باشد.

یعنی باید همه چیز را در راه خدا قرار دهید تا یا شق اول: زندگی روی زمین تحقق یابد یا جان به خدا و تن به زمین بسپارید که در هر صورت به إِحْدَی اَلْحُسْنَیَیْنِ (۱)نایل آئید که غیر این شرک است.

از علی آموز اخلاص عمل یعنی این. . . . . . یعنی شکل و صورت زندگی فردی و اجتماعی علی معنای تبلور یافته عینی و عملی اخلاص عمل لله است، که یک لحظه از لحظات عمر پربار و توفنده خود را به غیر خدا و برای غیر خدا نداد و سر تا سر آن را در راه ایجاد نظامی خالصا خدایی و جامعه ای خالصا الهی به کار گرفت، که علاوه بر عمل فرد، نظام جامعه را نیز باید خالصا خدائی کرد و خالصاً بر پایه قانون او نهاد و خالصا در قابل مقررات او ریخت و خالصا شکل و قیافه مورد نظر او را به آن داد و این است معنای:

«و کمال توحیده الاخلاص له» (۲)

آیات قرآنی اخلاص در هر سه شاخه نیت، عمل و نظام اجتماعی را می خواهند و برای تخلف از هر سه فرجامی ناگوار اعلام می کنند.

آیات قرآنی مربوط به دین حق، اخلاص را تا بدان پایه ضرور دانسته و مهم می شمارند که داشتن آن را معنای توحید و عامل همه نیک فرجامی ها و تعالی و

ص:۳۵

---

۱- ۱) - توبه ۵۲

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه اول.

سعادت ها اعلام می کنند، و نداشتن آن را شرک و کفر و بازیچه هوس بودن و آلت دست شیطان و طاغوت گشتن و سبب تمامی تیره بختی ها و ذلت ها و کیفرها.

**آیات:**

أَلاٰ لِلّٰهِ اَلدِّینُ اَلْخٰالِصُ: (۱)

بهوش باشید مقررات و نظام خالص، حق و ویژه خداست.

إِنَّ اَلْمُنٰافِقِینَ فِی اَلدَّرْکِ اَلْأَسْفَلِ مِنَ اَلنّٰارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً، إِلاَّ اَلَّذِینَ تٰابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اِعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولٰئِکَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً: (۲)

همانا منافقین این دو چهره گان پلید در ژرفاترین قعر دوزخ اند و هیچ مددکاری برای آن نمی یابی مگر آنان که به جبهه حق بازگشتند و خود و دیگر افراد را اصلاح کردند، و خدا را حافظ و مدافع خود گرفتند، و مقررات و نظام زندگی و اجتماعی خود را از دخالت غیر خدا پاک ساختند، پس اینان با مؤمنان اند و قطعاً خدا به مؤمنان پاداش عظیمی خواهد داد.

إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّینَ: (۳)

ما قرآن را به حق بر تو نازل کردیم، پس خدا را بندگی کن آنگونه که خالص گر نظام زندگی از دخالت غیر او باشی.



---

۱- ۱) - زمر ۳.

۲- ۲) - نساء ۱۴۶- ۱۴۵.

۳- ۳) - زمر ۲.

هُوَ اَلْحَيُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ: (۱)

اوست زنده، جز او معبودی نیست، او را بندگی کنید آنگونه که نظام زندگی و مقررات را از دخالت غیر او پاک نمائید.

قُلْ أَ تُحَاجُّونَنٰا فِي اَللّٰهِ وَ هُوَ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ: (۲)

بگو آیا درباره ی خدا با ما احتجاج بدون منطق می کنید در حالی که او مالك و مربی ما و شماست، دست آورد ما برای ما و دست آورد شما برای شماست و ما خالص کننده همه امور برای او هستیم.

قٰالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاّٰ عِبٰادَكَ مِنْهُمُ اَلْمُخْلَصِينَ: (۳)

شیطان «که نامی عام برای جباران و طاغوت های تاریخ است» اینگونه برنامه خود را اعلام کرد: به عزتت سوگند همه بندگانت را با تور نامرئی فرهنگ و نظام و برنامه های خود گمراه می کنم و به جاهلیت می کشانم مگر آن گروه از بندگانت که همه امور زندگی و حیاتشان را برای تو خالص نموده و دست غیر را از چرخاندن خویش قطع کرده اند.

این گونه آیات هیچ تردیدی می گذارند؟ ؟ که آنان که در کار خالص نمودن حقوق خدا از دخالت غیر او نیستند ملعبه دست شیاطین و جباران و هوای نفس اند.



---

۱- ۱) - غافر ۶۵.

۲- ۲) - بقره ۱۳۹.

۳- ۳) - ص ۸۳.

إِنَّكَمْ لَذَائِقُوا اَلْعَذَابِ اَلْأَلِيمِ، وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلاّ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِلاّ عِبَادَ اَللّهِ اَلْمُخْلَصِينَ، أُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ، فِي جَنّاتِ اَلنَّعِيمِ، عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ، لاٰ فِيهَا غَوْلٌ وَ لاٰ هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ، وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ اَلطَّرْفِ عِينٌ، كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ. . . . .

إِنَّ هٰذَا لَهُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هٰذَا فَلْيَعْمَلِ اَلْعَامِلُونَ، أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ اَلزَّقُّومِ، إِنّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظّالِمِينَ، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ اَلْجَحِيمِ، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُسُ اَلشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ، ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى اَلْجَحِيمِ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ. . . . (۱)

به یقین شما عذاب دردناک دوزخ را خواهید چشید و کیفرتان جز اعمال ناروای خودتان نخواهد بود مگر آنان که زندگی خود را در همه امور از دخالت غیر او پالایش کردند که آنان دارای رزق مشخصی در بهشت اند، میوه هائی نشاط انگیز در حالی که مورد اجلال و اکرامند، در بهشت هائی پرنعمت و روح افزا بر تخت هائی روی در روی یکدیگر، که جامی از نوشیدنی های گوارا و درخشنده و لذت بخش گرداگردشان می گردانند، که در آن نه مایه فساد عقل و دل زدگی است و نه از آن مست و بیهوش می شوند و

ص:۳۸

---

۱- ۱) - صافات ۷۴- ۳۷.

زیبا چشمان فروهشته چشم بزم آرای آنان اند که گوئی تخم مرغ هائی به پنبه پیچیده می باشند. . . . .

محققاً این کامیابی بزرگی است که بایـد برای چنین مرتبه و مقام و پاداشـی عمل کنندگان بکوشـند، آیا این بهشت جاودان پر نعمت برای پـذیرائی بهتر است یا درخت زهربار زقوم که ما آن را مایه شـکنجه و عـذاب سـتم کاران قرار داده ایم این درختی است که در قعر دوزخ می روید، شـکوفه هایش مانند سرهای شیاطین بسیار بدنما و زشت است نهایتاً این منکران لجوج از آن می خورند و شکم ها را از آن پر می کنند.

آنگـاه بـه ناچـار روی آن طعـام، مخلـوطی از آب بسـیار داغ و متفعن به عنـوان نوشـیدنی برای آنـان خواهـد بـود، و سـرانجام بازگشت گاهشان دوزخ است، آنان گمراهی پدرانشان را دریافته اند و با این همه میمون وار به شتاب از پی آنان می رفتند! !

نیـک فرجـامی و تیره بخـتی دو گروه موحـد و مشـرک را گویـاتر از ایـن هرگز نتـوان به تصـویر کشـید، کـدام بیـان است که سرنوشت متضـاد دو گروه معارض را بتوانـد به قالب تعبیر واقعی ریزد و چه تابلوئی نمایان تر از این می توانـد به معانی تجسـم بخشد و حتی جان دمد؟

آیا تصور این دو گونه سـرنوشت نباید انسان اندیشـمند دوراندیش را از غرق شدن در انگیزه های پست مادی و زمینی و اسـیر شـدن در کمنـد جلوه های فریبنده زندگی رهائی بخشد، و به راه مسـتقیم و اسـتوار توحید و طاغوت زدائی رهنمون شود تا قله تعالی انسانی را فتح نماید و به سعادت دنیا و آخرت برسد و نمونه اعلائی برای دیگران شود؟ !

در رابطه با اخلاص به این معنا و مفهومی که در سـطور گذشـته آمـد روایات بسـیار مهمی نقل شده که به برخی از آنها اشاره می کنم:

رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از حضرت حق نقل می کند:

«الاخلاص سر من اسراری، استودعته قلب من احببت من عبادی:» (۱)

اخلاص سری از اسرار من است که آن را در دل بندگانی که دوستشان دارم می سپارم.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«کلما اخلصت عملاً بلغت من الآخره امداً:» (۲)

هر عملی را که برای خدا خالص انجام دهی، و احدی را در آن دخالت ندهی در آخرت به نتیجه و هدف مثبتی دست یابی.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«الاخلاص عباده المقربین:» (۳)

اخلاص عبادت و بندگی بندگان مقرب خداست.

از امام صادق (ع) روایت شده:

«لابد للعبد من خالص النیه فی کل حرکه و سکون، اذ لو لم یکن بهذا المعنی یکون غافلاً و الغافلون قد وصفهم الله بقوله: ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلاً» (۴)

بر بنده است که در تمام حرکات و سکناتش نیت خالص داشته باشد، زیرا اگر چنین نباشد غافل است و خداوند غافلان را چنین وصف کرده است:

آنان همچون چهارپایان و بلکه گمراه ترند.



---

۱- ۱) - منیه المرید ۱۳۳.

۲- ۲) - غررالحکم ۷۱۹۶.

۳- ۳) - غررالحکم ۶۶۷.

۴- ۴) - مصباح الشریعه ۳۹.

از امام موحدان امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه، و حبه و بغضه، و اخذه و ترکه، و کلامه و صمته، و فعله و قوله:»

خوشا آن که عمل و علمش، دوستی و دشمنی اش، انجام دادن و رها کردنش، سخن و سکوتش، کردار و گفتارش فقط برای خدا باشد.

در هر صورت از آیات و روایاتی که در این زمینه آمده به صراحت به دست می آید که اخلاص منحصر در نیت تنها نیست، بلکه باید همه امور زندگی انسان در چرخه اخلاص قرار گیرد و دست هر دخالت گری جز حضرت حق از تصرف در امور زندگی آدمی و شکل دادن به آن قطع گردد، و همه حرکات برونی و درونی انسان مو به مو با فرهنگ حضرت رب العزه هماهنگ باشد، و روزنه تصرف در هر برنامه ای در حیات انسان به روی هر بت جاندار و طاغوت و شیطان و جبار و زورگوئی بسته شود: اَللّهُ لا اِلَهَ اِلاّ هُوَ.

## حیات

حی صفت مشبّه است که از نظر معنا دلالت بر ثبوت، دوام، همیشگی و سرمدیت و ابدیت می کند. حیّ نسبت به حضرت حق واقعیتی حقیقی است و امری کامل و واجب، و مبرای از هر نقص و عیب و جدای از شائبه عوارض و به عبارت دیگر هستی و وجود مطلق است که اول و آخری برای او نیست، حیات او ازلی و ابدی است، و حیات دیگر موجودات عارضی و در معرض فنا و امری تبعی و افاضه وجود مقدس پروردگار به آنهاست.

حصر حیّ در آیه شریفه حصر حقیقی است نه حصر اضافی، و حیاتی است که مرگ و فنا و زوال ابداً در آن راه ندارد، و واقعیتی است که حیات همه

موجودات بر آن تکیه دارد، و تحقق آن بدون اتصال به او و اشاره حضرتش، و قرار گرفتنش در گردونه امر کُن محال است.

وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَلْحَیِّ اَلَّذِی لاٰ یَمُوتُ: (۱)

و بر زنده ای که مرگ به او راه ندارد تکیه کن و اعتماد و توکل داشته باش.

مفهوم حیات در ابتدای امر، و در حال تصور و نگاه اولیه معلوم و بدیهی است و آن حقیقتی است که ادراکات و احساسات بر آن مبتنی است، و ملازم با علم و قدرت است و با منتفی شدن و از دست رفتنش چراغ همه احساسات و ادراکات و آثارش خاموش می شود و چنین حیاتی دارای مراتبی از نظر شدت و ضعف است.

حیات انسان، حیات حیوان، حیات نبات، حیات فرشتگان و مجردات.

این حیات حیاتی است که اولاً ـ قائم به خودش و استقلالی نیست، و ثانیاً در معرض فنا و مرگ و از دست رفتن است، ولی حیات حق که اصیل، ذاتی و قائم به خود است، و عین هستی و وجود است اولاً ـ ازلی و ابدی و دائمی و سرمدی است، ثانیاً مبدء و منشأ و سرچشمه حیات همه موجودات جهان هستی و عرصه پهناور عالم آفرینش است، و حقیقت آن چه نسبت به حق و چه نسبت به دیگر موجودات برای احدی قابل درک نیست، آنچه از حیات قابل درک است آثار آن از قبیل احساسات، حرکات، آگاهی، علم، قدرت، رحمت، محبت و دیگر امور است، بنابراین راهی به بحث از حقیقت آن وجود ندارد، تنها راهی که برای بحث در آن باز است راه به سوی آثار و عوارض آن است.

قرآن مجید بدون بیان حقیقت حیات، از حیات به عنوان اینکه افاضه حق به موجودات است، و در معرض مرگ و فناست، و حیات دنیائی حیاتی اندک،



---

۱- ۱) - فرقان ۵۸.

دارای کاستی، و در معرض فناء و مرگ، و حیات آخرتی که آن هم افاضه پروردگار است حیاتی کامل و بـدون مرگ و فنا و حیات حقیقی است در آیاتی یاد کرده است.

وَ مٰا یَسْتَوِی اَلْأَحْیٰاءُ وَ لاَ اَلْأَمْوٰاتُ: (۱)

زندگان با مردگان یکسان و مساوی نیستند.

اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا: (۲)

بدانید که خدا زمین را بعد از مردنش زنده می کند.

وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنَّکَ تَرَی اَلْأَرْضَ خٰاشِعَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ اَلَّذِی أَحْیٰاهٰا لَمُحْیِ اَلْمَوْتیٰ إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ: (۳)

و از نشـانه های قـدرت و ربوبیت اوست که تو زمین را خشك و بی گیاه می بینی، پس هنگامی که باران بر آن نازل می کنیم به شـدت به جنبش در آیـد و بر آیـد بی تردید کسـی که زمین مرده را زنده کرد مردگان را زنده می کند زیرا او بر هر کاری تواناست.

رَبَّنٰا أَمَتَّنَا اِثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اِثْنَتَیْنِ: (۴)

خداوندا ما را دو بار میراندی و دو بار زنده نمودی.

منظور از دو حیات در آیه شریفه حیات برزخی و حیات آخرتی است.



---

۱- ۱) - فاطر ۲۲.

۲- ۲) - حدید ۱۷.

۳- ۳) - فصلت ۳۹.

۴- ۴) -غافر ۱۱.

زندگی و حیات دنیائی چنان که خود ما حس می کنیم و با آن سر و کار داریم نه این که دارای کمال و جامعیت نیست بلکه در معرض انواع حوادث و بلایا و نهایتاً مرگ و فناست، ولی حیات آخرت حیاتی دارای کمال و جامعیت است و مرگ و فنا در آن راه ندارد و نقصی در عیش دارندگان آن به وجود نمی آید.

وَ مٰا هٰذِهِ اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ لَهِیَ اَلْحَیَوٰانُ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ: (۱)

و این حیات دنیا جز سرگرمی و بازی نیست، [حیاتی کامل و بدون نقص و همیشگی نیست] و بی تردید سرای آخرت همان حیات حقیقی و ابدی است، اگر اینان به این حقیقت آگاهی داشتند، حیات دنیا را به قیمت از دست دادن حیات آخرت انتخاب نمی کردند.

لاٰ یَذُوقُونَ فِیهَا اَلْمَوْتَ إِلاَّ اَلْمَوْتَةَ اَلْأُولیٰ وَ وَقٰاهُمْ عَذٰابَ اَلْجَحِیمِ: (۲)

در آخرت مرگ را نمی چشند، مرگ آنان همان مرگی بود که در دنیا چشیدند، و خدا آنان را از عذاب دوزخ مصون می دارد.

در هر صورت حیات حقیقی چنان که از آیات و روایات و لغات و از قواعد محکم فلسفه و حکمت و دلایل و براهین استفاده می شود حیاتی است که چنگال مرگ در آن فرو نمی رود، و فنا به آن راهی ندارد، و زوال بر او محال است و این نیست مگر این که حیات عین ذات صاحب آن باشد و از دیگری به او افاضه نشده باشد و چنین حیات حقیقی حیات خداست، بنابراین حیات حضرت او حیات حقیقی و کامل و مبرای از نقص و عیب و عین ذات و بدون اول و آخر و

ص:۴۴

---

۱- ۱) - عنکبوت ۶۴.

۲- ۲) - دخان ۵۶.

ازلی و ابدی است و دیگر صفات حضرتش نیز مانند صفت حیّ عین ذات اوست، و اینگونه حیات منحصر به ذات حضرت ربّ است و بس.

حیاتش مبدء حیات هر حیات دار است و همه حیات داران در بقاء حیاتشان از او مدد می گیرند، و برای تحقق آثار حیاتشان به یاری او نیازمندند.

افاضه حیات به هر موجودی ویژه حضرت حق است و احدی تا ابد قدرت حیات بخشی نخواهد داشت.

«آنچه از منابع اسلامی استفاده می شود این است که ساختن موجود زنده حتی حشرات کوچک از قبیل پشه و مگس غیر ممکن است.

باید توجه داشت که موجودات زنده علاوه بر مولکول حیات، دارای سرمایه های غریزی و طبیعی بهت آوری هستند که همه با محاسبه و اندازه گیری صحیح از طرف خداوند به آنها اعطا شده و در پرتو آن سرمایه ها می توانند زندگی کنند و به حیات خود ادامه دهند.

مثلاً پشه علاوه بر اصل حیات، حب ذات دارد و به زندگی خود علاقه مند است و تا جائی که قادر است در حفظ حیات خود می کوشد، هوش دارد و در محیط خطر نمی رود و اگر فرضاً به خطر افتاد مجاهده می کند تا خود را از آن محیط نجات دهد، اراده و تصمیم دارد بر وفق تشخیص خود پرواز می کند و راهی را در پیش می گیرد و گاهی به اراده خود مسیر خویش را عوض می کند و اگر بخواهد طیران را قطع می نماید و می نشیند، دوستی و دشمنی دارد، شهوت و غضب دارد، نر و ماده دارد، تخم ریزی می کند و محیط مساعد تخم ریزی را برای پرورش فرزندانش به خوبی تشخیص می دهد، هاضمه دارد، جاذبه و دافعه دارد، غذای خود را می شناسد، برای به دست آوردن غذا پرواز اکتشافی می کند، و هر

جا غـذای خود را پیـدا کرد فرود می آیـد، از تمام اعضائی که خداونـد به وی اعطا نموده درست و در جای خود اسـتفاده می کند.

خلاصه پشه علاوه بر حیات، ودایع حکیمانه ای در نهادش سپرده شـده است که بعضـی از آنها برای بشـر امروز شـناخته شده و برخی ناشناخته است، چنین موجود عجیبی را با تمام جهات کمال و جامعیت بشر نیافریده و هرگز نمی آفریند.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«لَو اجْتَمَعَ جَمِیعُ حَیَوانِهـا مِنْ طَیْرِها وَ بَهائِمِها، . . وَ مُتَبَلِّدَهِ اءُمَمِها وَ اءَکْیاسِـها عَلَی إِحْـداثِ بَعُوضَهٍ ما قَدَرَتْ عَلی إِحْـداثِها، وَ لا عَرَفَتْ کَیْفَ السَّبِیـلُ إِلَی إِیجادِهـا، وَ لَتَحَیَّرَتْ عُقُولُهـا فِی عِلْمِ ذلِکَ وَ تاهَتْ، وَ عَجَزَتْ قُواها وَ تَناهَتْ وَ رَجَعَتْ خاسِـئَهً حَسِـیرَهً عارِفَهً بِاءَنَّها مَقْهُورَهٌ، مُقِرَّهً بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشائِها:» (۱)

اگر همه موجودات زنـده ی جهان از پرندگان و چارپایان و دیگر حیوانان و همه امت های کودن و هوشـمند، دست به دسـت هم بدهنـد که پشه ای به وجود آورنـد، هرگز قادر نخواهند بود، نه تنها قدرت آفریدن آن را ندارند، بلکه راه به وجود آوردن آن را نیز نمی شناسـند، اگر انسان ها روزی نقشه چنین کاری را در سـر بپروارنند که پشه ای زنده بسازند عقولشان حیرت زده و مضطرب می شود، نیروهائی که در وجودشان ذخیره است رفته رفته ناتوان شده و سرانجام پایان پذیرد و از راهی که رفته اند مطرود و غم زده باز می گردنـد، در حالی که از شـکست خود آگاهی دارند و به ناتوانی خویش از آفریدن پشه ناچیز اعتراف می کنند.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۲۲۸.

بحث حیـات در گذشـته از مبـاحث مهم علمی بوده و در جهـان کنونی، بـا پیشـرفت صـنعت و تهیه وسایل دقیق آزمایشـگاهی ارزش و اهمیت زیادتری کسب کرده و توجه دانشمندان محقق بیش از پیش به شناخت حیات معطوف شده است.

ولی آنچه هم اکنون می توان گفت این است: که مسـأله حیـات در جهان نبات و حیوان و انسان یکی از حقایق ناشـناخته عالم طبیعت است، هیچ دانشمندی در گذشته و حال به حقیقت زندگی و عمق حیات پی نبرده و نتوانسته است از این راز نهفته پرده بردارد.

آن چه را که از نظر طبیعی به نـام تغـذیه و هضم و جـذب درباره حیات گفته انـد و هم چنین آن را که از نظر معنوی به عنوان صلاـحیت علم و قـدرت ذکر کرده انـد همه و همه بیـان آثـار و نشـانه هـای حیـات در جهان طبیعت است و هیـچ یک از آنها روشن گر حقیقت زندگی نیست، مثل این که در معرفی الکتریسـته بگویند: نیروئی است که لامپ را روشن می کند و بلندگو را به صدا درمی آورد، اطو را گرم می کند، ماشـین های کارخانه را به راه می اندازد، هیچ یک از این ها حقیقت الکتریسته را روشن نمی کند بلکه تنها بیان آثار و نتایج این نیروی ناشناخته است.

وقتی بشـر از درک حقیقت حیات یک بوته خار یا یک حشـره ناچیز عاجز باشـد، وقتی انسان نتوانـد حقیقت زنـدگی و حیات خود و سایر موجودات زنـده کره زمین را که پیوسـته با آنها در تماس است درک نمایـد، بـدیهی است که می توانـد به حیات خداوند بزرگ پی ببرد و از حقیقت آن آگاه شود.

بـه راسـتی احـدی نمی دانـد این چه حقیقـتی است که عناصـر طـبیعی و املاـح معـدنی مرده این عـالم را بـا مـوازنه و محاسـبه مخصوص از مخازن طبیعت می گیرد

و طبق قانون حیات به موجودات زنـده تبـدیلشان می نماید، به آنها نیروی تحرک حیاتی می بخشد و به فعالیت های گوناگون زندگی وادارشان می سازد؟ !

مرگ نیز مانند حیات یک حقیقت حیرت زا و بهت آوری است. هیچ یک از موجودات زنده این عالم از نبات و حیوان حیات ابـدی ندارنـد، همه آنهـا بـا تفـاوت هـائی که در نظـام آفرینش مقرر شـده دارای یـک عمر طبیعی معینی هسـتند، وقتی دوران حیاتشان سپری می شود مرگ طبیعی فرا می رسد، موجود زنده می میرد، عناصـر طبیعی و مواد تشکیل دهنده اندام های وی با برنامه مخصوصی که در کتاب خلقت مقرر شده تجزیه می شوند و دوباره به صورت مواد مرده به مخازن طبیعت برمی گردند. قرآن مجیـد این تحـول پی گیر و دگرگونی متنـاوب را که ناشـی از قـانون حیـات و مرگ است یکی از نشـانه هـای قـدرت و ربوبیت حکیمانه الهی معرفی کرده و آن را کار خداوند توانا می داند.

یُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ کَذٰلِکَ تُخْرَجُونَ: (۱)

خـداست کـه زنـده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنـده بیرون می کشـد و زمیـن را پس از مردنش زنـده می کنـد و اینگونه از گورها پس از مرگ بیرون آورده می شوید.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«و اعلم ان مالک الموت هو مالک الحیاه و ان الخالق هو الممیت:» (۲)

ص:۴۸

---

۱- ۱) - روم ۱۹.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

آگـاه بـاش که مالـک و فرمـان روای مرگ در جهـان خلقت همان کسـی است که مالک زنـدگی و حیات است و خالقی که آفریننـده موجود زنـده است میراننـده اوست هیـچ یـک از الهیون و مادیون از رمز پیـدایش حیات و چگونگی به وجود آمـدن سلولهای گیاهی و حیوانی آگاهی ندارند، با این تفاوت که الهیون به اصل آفرینش معتقدند و می گویند:

این خداونـد حکیم و دانـا و پروردگـار حیّ توانـاست که بـا اراده الهی و حکیمانه خود جهان را پایه گـذاری کرده و حیات را آفریده و هر موجود زنده ای را به قوا و نیروهائی که لازمه ادامه حیات اوست مجهز فرموده است.

مـادیون که می خواهنـد پدیـده حیات را ناشـی از تصادف و عمل کورکورانه طبیعت معرفی نماینـد در بن بست علمی عجیبی قرار گرفته انـد، و برای توجیه و تبیین عقلی این پدیـده ناشـناخته فرضـیه های گوناگونی عرضه کرده انـد ولی هیچ یک از آن فرضیه ها، روشنگر این معمای پیچیده نشده و نتوانسته است از این راز ناشناخته پرده بردارد.

مفضـل به حضـرت صـادق (ع) گفت: مولای من کسـانی گمان می کننـد که این نظم و حساب در این پهن دشت هستی کار طبیعت است!

فرمود: از آنان بپرسـی طبیعت چیست؟ آیا طبیعت از کارهای حساب شـده و منظمی که انجام می دهـد آگاهی دارد یا ندارد؟ آیا با اراده و اختیار خود عمل می کند یا نه؟

اگر مثبت جواب دادنـد و گفتند: طبیعت، عالم و آگاه و قادر است پس چه چیز در اثبات وجود خالق سد راه آنهاست؟ خالقی که طبیعت ساخته و مصنوع اوست، یعنی اینان به مبدء آگاه و عالم و قادر اعتراف دارند و الهی چیزی جز این نمی گوید.

ص:۴۹

اگر گمان می کنند که طبیعت بدون علم و اراده عمل کند، با آن که می بینیم کارهای طبیعت نادان آن قدر حساب شده و حکیمانه است می فهمیم که منشأ اصلی این همه نظم و حکمت خداوند خالق حکیم است و چیزی را که آنان طبیعت نامیده اند. سنت و قانونی است که آفریده گار در آفریده خود مقرر کرده و مسیری را می پیماید که خداوند آن را در آن مسیر به حرکت آورده است. (۱)آیه الکرسی در آغازش خداوند را یگانه معبود شایسته پرستش معرفی کرده، به این معنا که جز ذات اقدس او هیچ معبودی لایق بندگی و پرستش نیست، سپس صفات کمال معبود واقعی را که یکی پس از دیگری خاطر نشان ساخته که اول آنها حیات است.

حیات مانند وجود مفهومش روشن ولی حقیقتش ناشناخته ومجهول است، حیات مانند وجود دارای مراتب و درجات مختلف است:

غنی بالذات و فقیر بالذات، واجب بالذات و ممکن بالذات حیات ازلی و ابدی، حیات حادث و پایان پذیر.

کلمه حیّ در مورد حیات باری تعالی که عین ذات و قائم به ذات اوست، و ذاتش اصلی و حقیقت حیات است و هم چنین در مورد حیات ممکنات که عارض بر ذات و قائم به ذات باری تعالی است نیز اطلاق می شود.

حیات یک کمال حقیقی است و ذات اقدس الهی که معبود واقعی و جامع جمیع کمالات است باید قطعاً دارای حیات باشد، و اگر صفت حیات برای خداوند ثابت و محقق نباشد، لازمه اش این است که بعضی از ممکنات که دارای صفت حیات هستند از خداوند خالق و معبود حقیقی کامل تر و برتر باشند.

ص:۵۰

---

۱- ۱) - بحار ج۲، ص ۲۱.

پدیـده حیات در مکتب مادی به شـرحی که اشاره شد یک مشـکل بزرگ و غیر قابل توجیه است، زیرا وقتی از یک فرد مادی سئوال شود مـاده مرده و بی شـعور که فاقـد حیـات بود از کجـا و چگونه زنـدگی به دست آورد؟ در پاسـخ فقـط تئوری هـای متزلزل و ناثابتی را عرضه می کنـد، نمی توانـد به این پرسـش پاسـخ قطعی بدهـد، و قادر نیست پدیده حیات را با منطق علمی توجیه و تبیین نماید، ولی کسـی که پیرو مکتب الهی است و با تکیه به فطرت و عقل و برهان و دلیل به خداوند آفریننده ایمان دارد و می گویـد: پروردگـار هستی بخش خود زنـده و حیّ است، همـان طور که اصـل وجود را به آفریـده هـای خود افاضـه فرموده، حیات را نیز به موجودات زنـده اعطا نموده است اعلام می دارد: جهان زنـده از خداونـد حیّ به وجود آمده است ولی مـا نه از حقیقت حیـات آگـاهی داریم و نه می دانیم خداونـد حیـات را چگونه افـاضه فرموده است، در نتیجه یـک فرد الهی با منطق آفرینش و سئوال پدیده حیات پاسخ می دهد.» (۱)

### قیوم

قیوم در لغت عرب در معانی گوناگونی استعمال شده است.

راغب اصفهانی در کتاب با ارزش مفردات در رابطه با قیوم می گوید:

«القیوم القائم الحافظ لکل شـیئ و المعطی له ما به قوامه و ذلک هو المعنی المذکور فی قوله تعالی الذی اعطی کل شـیئ خلقه ثم هدی:»

قیوم برپـا دارنـده و حافظ همه موجودات و کسـی است که به هر موجود و مخلوقی آن چه را مایه قوام وجودی و بقای اوسـت عنایت فرموده، و این همان

ص:۵۱

---

۱- ۱) - آیه الکرسی پیام آسمانی توحید ۹۱.

معنائی است که در قرآن مجید بیان شـده است: خداوندی که به هر موجودی آنچه لازمه خلقت او بوده عطا کرده و سپس به راه زندگی اش راهنمائی نموده است.

دیگر معنائی که در کتاب های لغت برای قیوم ذکر شده است این معناست:

«الذی لا بدء له:»

وجود و مقدسی که آغاز و ابتدائی ندارد.

معنای دیگری که برای قیوم آمده است این است:

«القیوم هو القائم بنفسه مطلقا لا بغیره و هو مع ذلک یقوم به کل موجود:»

قیوم وجود مقدس خداست که خود با همه صفات کمالش قائم به خویش است و کمترین نیازی به غیر خود ندارد، و در عین حال همه موجودات عرصه هستی به ذات مبارک او قائم و برپاست.

قرآن مجید قیام به امور مخلوقات را فقط و فقط به حضرت حق نسبت می دهد:

أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ: (۱)

آیا کسی که بر همه مخلوقات با آنچه به دست آورده اند قیام دارد و حاکم و مسلط و نگهبان است، مانند کسی است که فاقد این صفات است؟

شَهِدَ اَللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ اَلْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ: (۲)

خداونـد در حـالی که در همه زمینه ها برپا دارنـده عـدالت است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجوات] گواهی می دهد که هیچ معبودی

ص:۵۲

---

۱- ۱) - رعد ۳۳.

۲- ۲) - آل عمران ۱۸.

جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز به این حقیقت شهادت می دهند که معبودی جز او نیست، معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

المیزان می گوید: این آیه از آیه قبل اعم است و مفادش این است که خدا درباره همه موجودات قیام به عدالت دارد، و هیچ عطا کردن و منعی در وجود او جز از باب عدالت نیست، یعنی به هر مخلوقی آنچه استحقاق دارد عنایت می کند، و بیان فرموده این قیامی که از روی عدالت است.

مقتضای دو نام ارجمند او عزیز و حکیم است، به اقتضای عزت به هر چیز قیام دارد و به مقتضای حکمت خود به عدالت و داد رفتار می کند.

چون حضرت حق مبدء وجود و اوصاف و آثار هر چیز است، و مبدء دیگری نیست جز این که به او منتهی می شود از این جهت او به هر چیز و از هر جهت به تمام معنا قیام دارد قیامی که سستی و خللی به آن راه نخواهد یافت، و قیام به امور جز برای او نیست مگر این که خودش به وجهی اذن داده باشد، پس خداست که بدون هیچ گونه ضعف و سستی به امور قیام دارد و جز او هر چه هست قائم به اوست بنابراین در اینجا دو حصر است: یکی حصر قیام بر خدا یعنی جز خدا کسی بر اشیاء قیام ندارد و دیگری حصر او بر قیام یعنی همواره به امور خلق قیام دارد و ضعف و خللی در آن روی نمی دهد.

از این بیان ثابت است که اسم قیوم اصل همه اسماء اضافیه حق تعالی است و اسماء اضافیه عبارت است از اسمائی که به نحوی دلالت بر معانی خارج از ذات دارد مانند: خالق، رازق، مبدی، معید، محیی، ممیت، غفور، رحیم، ودود و غیره.

«همه موجودات زنده جهان به مقیاسی وسیع، از نظر قوای طبیعی و سرمایه های غریزی و اعضای بدن و دیگر لوازم زندگی با محیط زیستی خود منطبق هستند و برای تهیه غذا و مسکن و تربیت فرزند و نبرد با دشمن به وسایل و ابزارهای لازم مجهزند.

ص:۵۳

این حقیقت مورد قبول همه رهبران الهی و الهیون و دانشمندان علوم زیستی است با این تفاوت که رهبران الهی و جمع کثیری از زیست شناسان این انطباق را ناشی از صفت قیمومیت حق و دلیل بر آفرینش حکیمانه خداوند می دانند، ولی آنان که بر اساس مکتب مادی فکر می کنند کوشش دارند تا این انطباق حساب شده و منظم را مستند به علل طبیعی و بر اساس اتفاق و تصادف وانمود کنند، مطلبی که متکی به هیچ دلیل عقلی و مستند علمی نیست و به هیچ صورت قابل اثبات نبوده و نمی باشد.

فرعون هنگامی که موسی و هارون را در کاخش دید خطاب به موسی گفت:

فَمَنْ رَبُّکُمٰا یٰا مُوسیٰ. قٰالَ رَبُّنَا اَلَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ: (1)

ای موسی پروردگار شما دو نفر کیست؟ پاسخ داد: پروردگار حکیمی است که در نظام آفرینش و خلقت حکیمانه و حساب شده خود به هر موجودی آنچه را که درخور او بوده و برای تداوم زندگی اش ضرورت داشته به وی عطا نموده به علاوه همان موجود را در مسیر زندگی و شناخت نیازمندی ها و بهره برداری از اعضایش هدایت فرموده است.

یک کرم کوچک آبزی برای آن که بتواند در محیط آب به حیات خود ادامه دهد، با لوازم زندگی آن محیط مجهز است.

اندامش به قدری انعطاف پذیر است که به آسانی در آب شنا می کند، طوری ساخته شده که در مجاورت دائمی آب دچار ناتوانی و فرسودگی نمی شود، غذای خود را می شناسد و می داند چگونه با سرعت خود را به آن برساند و شکارش نماید.



---

۱- ۱) - طه ۴۹- ۵۰.

یک پشه ضعیف خاک زی که از خون انسان یا حیوان تغذیه می کند، بال دارد و با پرواز جای غذای خود را پیدا می کند، خرطوم نازک میان تهی دارد، میداند که باید آن را در رگ حیوان یا انسان فرو برد و غذای خود را با مکیدن خون تأمین نماید.

خلاصه خدای قیوم، تمام حشرات و همه حیوانات را طوری آفریده که تمام اعضا و قوای بدنشان با شرایط محیطی که باید در آن زندگی کنند سازگار و منطبق است، به علاوه می دانند هر یک از اعضای خود را کجا و چگونه به کار اندازند تا بتوانند به حیات خویش ادامه دهند.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«فجعل کل شیء من خلقه متشاکلاً للامر الذی قدر ان یکون علیه:» (۱)

خداوند بزرگ هر یک از موجودات زنده را مشابه و مشاکل محیط، و برنامه ای که برای زندگی اش مقدر شده آفریده است.

امام (ع) در این فراز از توحید مفضل به اصل انطباق همه موجودات با محیط مخصوصشان اشاره فرموده است.

امام در این زمینه با تفصیل بیشتری می فرماید:

آیا این پرنده بلند را دیده ای؟ آیا می دانی پای بلند برای او چه فایده ای دارد؟ زندگی این حیوان بیشتر در آب های کم عمق است، او با پای بلندش مانند دیده بانی است که روی برج قرار گرفته، با دقت آب را زیر نظر دارد، به محض آن که کرم یا هر جنبنده ای را که برای تغذیه اش مناسب باشد مشاهده کرد آهسته به سویش پیش می رود تا آن را لطمه خود سازد، اگر پای این پرنده کوتاه بود



---

۱- ۱) - بحار ج ۲ ص ۳۲.

وقتی دنبال صیدش می رفت شکمش با آب برخورد می کرد، تلاطم آب کرم ها را به هیجان می انداخت و از ترس می گریختند و پرنده گرسنه می ماند، خداوند این دو پای بلند را به حیوان داده است تا به غذای خود دست یابد و نقشه شکارش نقش برآب نشود.

مفضل به دیگر تدبیر حکیمانه خداوند در آفرینش این پرنده نیز دقت کن، می بینی هر طایر پای بلندی گردنش نیز دراز است، این هم آهنگی که میان بلندی پا و گردن برقرار شده از این جهت است که حیوان بتواند طعمه خود را به آسانی از زمین بردارد، چه اگر با وجود پای بلند گردنی کوتاه داشت به برداشتن طعمه اش از روی زمین قادر نبود و چه بسا خداوند با اعطای گردن بلند به وی، منقار دراز نیز داده است، تا شرایط زندگی بر وی آسان تر و امکان انطباقش با محیط سهل تر باشد. (۱)پیروان مکتب لامارک و داروین و طرفداران فرضیه تحول، انطباق موجودات زنده را با محیط زندگی خود مستند به پاره ای از علل و عوامل طبیعی و ناشی از کوشش و مجاهدات پی گیر موجود زنده در تأمین نیازهای حیاتی خود دانسته اند، و در این زمینه بی خبر از قیومیت حق سخن پراکنی کرده مطالبی به دور از منطق و دلیل و برهان و حکمت گفته اند، مطالبی که پس از آنان دانشمندان محقق به نقد علمی آن پرداخته و پنبه آن را چون زه کمان حلاج زده و بر آن خط بطلان کشیده و از گردونه علم خارج کرده اند.

لامارک و پیروانش می گفتند: وقتی محیط زندگی یک پرنده عوض می شود، و منطقه حیاتی اش به باتلاق یا دریا تغییر پیدا می کند، برای ادامه حیات و به دست آوردن غذا، باید خود را به آب بزنند، و طعمه خویش را در آب ها و لجن ها

ص:۵۶

---

۱- ۱) - بحار ج ۲ ص ۳۳.

جستجو کند، برای این کار باید شنا کردن بیاموزد، ناچار انگشت های پا را می گشاید، پوست منتهی الیه انگشتان به باز شدن عادت می کند و رفته رفته در نسل های بعد پرورش یافته و به صورت پرده شناگری، میان انگشتان درمی آید، هم چنین گردن خود را برای رسانیدن به کرم ها دراز می کند و کم کم به این کار عادت می نماید و رفته رفته گردن حیوان دراز می شود و به نسل های بعد منتقل می گردد.

حضرت صادق (ع) امام معصوم شیعه که از جانب خداوند علیم به انواع رشته های علمی مادی و معنوی آراسته بود، و تا کنون نظریات علمی آن حضرت زنده و محکم و پابرجا مانده و تا پایان عمر دنیا نیز پابرجا می ماند و هرگز با پیشرفت علوم و ابزارها به حاشیه رانده نمی شود و از گردونه حقیقت خارج نمی گردد، درباره انطباق موجود زنده با محیط خود به زرافه مثل زده است.

لامارک نیز که یکی از رهبران مشهور و بزرگ مکتب تحول است درباره بحث انطباق بر اساس فرضیه خود زرافه را شاهد آورده است.

در این قسمت کلام حضرت صادق (ع) از توحید مفضل، و سخنان لامارک از کتاب بنیاد انواع از مجموعه ی چه می دانم نقل می شود، آنگاه به شرح پاره ای از نقص ها و اشکالات علمی دانشمندان به فرضیه لامارک پرداخته می گردد.

حضرت صادق (ع) پس از آن که شرحی را درباره خلقت زرافه و ساختمانش با مفضل در میان می گذارد، و آن را از شگفتی های آفریده های خداوند به حساب می آورد می فرماید:

«فاما طول عنقها و المنفعه لها فی ذلک فان منشأها و مرعاها فی غیاطل ذوات اشجار شاهفه ذاهبه طولاً فی الهواء، فهی تحتاج الی

ص:۵۷

طول العنق لیتناول بفیها اطراف تلك الاشجار فتقوت من ثمارها.»

بلندی گردن زرافه و سودی که از آن نصیبش می شود این است، که محیط پیدایش و چراگاه این حیوان جنگل های انبوه و سرزمین هائی است که از درختان سر به آسمان کشیده پوشیده است، زرافه به گردن دراز نیاز داشت تا بتواند به آسانی برگ درختان را بخورد و از میوه های جنگلی تغذیه نماید.

لامارک درباره ی تغییر شکل حیوان و رشد اعضای مورد احتیاج در دگرگونی های محیط برای انطباق با شرایط جدید چنین می گوید:

هنگامی که شرایط تغییر می کند، برای حیوانات نیازمندی هائی پدید می آورد، که در صورت عدم ارضای آنها دچار مرگ و نیستی می گردند، از این جهت برای آن که نیازهای خود را برآورده سازند، حیوانات به عاداتی جدید خو می گیرند و برای این کار پاره ای از اعضا را بیشتر به کار می برند.

اعضائی که به کار می روند نمو می کنند و اعضائی که بر اثر این عادات جدید بی استفاده می مانند راه ضعف و نابودی را پیش می گیرند.

در طی مدتی طولانی این تغییرات موروثی می شوند و حتی هنگامی که شرایط مولّد آنها از میان رفته باز به حال خود می مانند.

اجداد زرافه چون در اراضی صحرائی که کم علف بوده زندگی می کرده اند ناچار بوده اند که از برگ درختان هم تغذیه کنند، بر اثر کوشش های فراوانی که برای دست یافتن به شاخ و برگ درختان به کار می برده اند رفته رفته گردن آنها دراز شده است و بخاطر همین درازی گرن، زرافه میتواند سرش را تا ارتفاع شش

متر بالا ببرد، با این قبیل اعمال، تأثیر شرایط توانسته است طرح ساختمان حیوان را تغییر دهد. (۱)ملاحظه می کنید که مکتب الهی و مکتب تحول هر دو می گویند: درازی گردن زرافه برای تغذیه از برگ درختان و به منظور انطباق آن حیوان با شرایط محیط زندگی است، با این تفاوت که حضرت صادق (ع) می فرماید: چون زندگی این حیوان در محیط جنگل های انبوه بوده و طبق قضای الهی بایـد از برگ های درختان تغـذیه کند خداوند قیّوم از ابتدا او را با گردن دراز آفریده و به عضوی که برای تـداوم حیاتش لازم است مجهز نموده تا بتواند به آسانی دهان خود را به برگ های دور دست درختان برساند و شکم خود را سیر نمایـد، ولی لامارک می گوید: محیط زندگی زرافه کم علف بوده و برای تغذیه کامل لازم بود حتما از برگ درختان نیز استفاده نمایـد و برای آن که دهان خود را به برگ ها برسـند، ناچار بود گردن خود را تا جائی که میتوانست بالا ببرد و به این کار ادامه دهـد، بر اثر تکرار این عمل رفته رفته گردنش رشـد بیشتری کرد و در طی قرون متمادی درازی گردن در نسل های بعد این حیوان صفت موروثی شد و اخلافش این صفت را از آبای خود ارث بردند.

فرضیه لامارک بر دو اصل استوار است:

اصل اول: آن که موجودات زنـده به حیات خود علاقه فطری دارنـد و برای ادامه حیات حـداکثر مجاهده و کوشـش را مبذول می دارنـد، موقعی که بر اثر تحولاـت طبیعی و دگرگونی های غیر اختیاری، شـرایط محیطشان تغییر می کنـد با نیازمنـدی های تازه ای مواجه می گردند و برای ادامه زندگی، ناچار به فعالیت های



---

۱- ۱) - چه می دانم

جدیدی دست می زنند تا بتوانند خویشتن را با محیط تازه منطبق سازند، و خود را از خطر مرگ و نیستی برهانند.

لامارک می گوید: فعالیت های تازه و پی گیر حیوان روی اعضای بدن و اندامش اثر می گذارد تا جائی که ضرورت تغذیه از برگ درختان، گردن زرافه را دراز و مهره های استخوان گردنش را قطور می سازد.

اصل دوم: آن که این تغییرات سطحی، که از مجاهدات پی گیر و مداوم حیوان پدیدار می گردد، رفته رفته در گروه صفات موروثی وارد می شود و بر اساس قانون وراثت از نسل های سابق به نسل های بعد منتقل می گردد.

اما دانشمندان این زمان درباره ی این دو اصل سخنی دیگر دارند:

استاد دانشگاه ژنو می گوید: امروز فرضیه لامارک به نظر ما واقعاً کودکانه می نماید، بی گمان بر اثر استعمال یا عدم استعمال ممکن است عضوی نمو کند یا از نمو باز ماند، یا مفاصل نرم و چالاک شوند، یا آن که سخت و جامد گردند، یا پاره ای از اعمال انعکاسی کامل شوند یا به کلی از میان بروند، ولی چگونه می توان باور کرد که استخوان ها بر اثر تمرین دراز یا کوتاه، ضخیم یا نازک می گردند؟ باز چگونه می توان پذیرفت که بر اثر شنای زیاد در مدتی مدید دست های ما به بال شنا مبدل می شود و یا بر اثر جهیدن در هوا یا باز کردن بازوان، بازوها به صورت بال و پر بیرون می آیند؟ !

می گویند تغییر خیلی به کندی انجام می گیرد و برای دیدن نتیجه ی آن عمر چندین نسل لازم است.

ولی اگر اجداد پرندگان که بر اثر احتیاج ناچار بوده اند غذای خود را در هوا بیابند، پیش از آن که بال و پر داشته باشند و برابر عمر چندین نسل در هوا

جهیده باشند، چه نیازی آنها را به انجام مجدد این کوشش های بیهوده وامی داشت؟

زیرا نخستین امکان پرواز در آینده بسیار دوری به دست می آید.

پیروان این فرضیه از یاد می برند که اگر اجداد زرافه بر اثر کوشش هایی می توانستند به کوچک ترین شاخه ها برسند بچه های آنان که نمی توانستند خود را تا این حد بلند کنند، بایستی اجباراً نابود شده باشند، همه جای این فرضیه از ابهام و دلایل نامحتمل پوشیده شده است. (۱)به طوری که ملاحظه می کنید اصل اول سخن لامارک در نظر دانشمندان امروز کودکانه و پوشیده از دلایل نامحتمل است، استاد دانشگاه ژنو درباره ی اصل دوم فرضیه لامارک یعنی موروثی شدن صفات اکتسابی چنین می گوید:

باید به یاد بیاوریم که فکر لامارک «۱۸۲۹ - ۱۷۴۴» در تاریخی بر جهانیان عرضه گردید که دانشمندان از ساختمان یاخته موجودات زنده و نمودهای توالد و تناسل و وراثت بی خبر بودند.

در زمان لامارک ممکن بود که فرضیه او را درباره ی وراثت صفات اکتسابی بپذیرند، ولی امروز ما می دانیم که صفات موروثی به وسیله مولکول های شیمیائی یا ژن ها که در کرموزوم های هسته جا دارند منتقل می شوند.

در هر هسته چندین هزار مولکول شیمیائی وجود دارد، بعضی از آنها به رنگ پوست و بعضی دیگر به رنگ یا شکل چشم و عده ای به شکل یا نسج یا وضع بال ها مربوط می باشند.

برای آن که یک تغییر اکتسابی مثلاً- سیاهی پوست بر اثر تأثیر نور موروثی باشد باید این تغییر جسم به وسیله ای که هنوز معلوم نشده در غدد تناسلی، در



---

۱- ۱) - چه میدانم بنیاد انواع ۵۶.

هر ناحیه یا به عبارت بهتر در هر هسته نفوذ کند و به مولکول های شیمیائی که مربوط به رنگ جلد هستند برسد و با دقت، چنان جهت آنها را تغییر دهد که فرزندان از همان آغاز تولد پوستشان رنگ دار گردد، ولی این گونه نفوذ خاص غیر قابل فهم است، از روی هیچ رابطه ی عصبی یا ترشحی نمی توان فهمید که تغییر موضعی بدن پدر و مادر بتواند در جهتی موازی پاره ای از یاخته های مولد مولکول شیمیائی را تغییر دهد.

تغییراتی که بر اثر محیط در بدن افراد روی می دهد و قابلیت تغییر فردی را پدید می آورد نمی تواند موروثی باشد، در عوض خصایص ژنوتیپ ها انواع ابتدائی یا نژادها هم موروثی اند و هم ثابت، باید از این فکر که صفات رفته رفته موروثی می شوند چشم پوشید.

هیچ طبیعی دان وارسته و بی غرضی که به نتایج تجربی و قضایای تحقیقی بیش از فرضیه ها ارزش قائل باشد، هنوز نمی تواند به وراثت صفات اکتسابی معتقد باشد و بر پایه این اصل غلط فرضیه ای درباره ی تکامل پدید آورد. (۱)اصل تکامل و توجیه تکوین انواع حیوانات بر اساس نظریه ی داروین نیز مانند نظریه و فرضیه لامارک سالهاست با استدلالات استوار مردود شناخته شده و پرونده آن را دانشمندان بسته اند.

فرضیه داروین در بنیاد انواع متکی به اصل تنازع بقا و انتخاب انسب است.

به نظر داروین اندام حیوان قابل تغییر است، ولی دگرگونی و تغییر اعضا معلول کوشش و فعالیت اختیاری نیست بلکه ناشی از یک سلسله علل و عوامل ناشناخته است.



---

۱- ۱) - چه می دانم ص ۵۹- ۷۴.

پیروان مکتب داروین آن را به تصادف و اتفاق تعبیر کرده اند، این تغییرات ناگهانی در بعضی از موارد سبب می شود که موجود زنده با محیط خود انطباق بهتری پیدا کند و به نام موجود انسب برگزیده طبیعت گردد و بر اثر آن در صحنه تنازع بقا از خطر نابودی مصون بماند.

موضوع اساسی فرضیه داروین به دو کلمه بستگی دارد: قابلیت، تغییر و انتخاب انسب.

به نظر داروین مشکل می نماید که قابلیت تغییر را وابسته تأثیر شرایط خارجی بداند.

در مواقعی دیده می شود که تغییراتی مشابه در موجودات زنده ای که تابع شرایطی بسیار متفاوت می باشند به وجود می آید و برعکس، تغییراتی بسیار متفاوت ممکن است در افرادی که در شرایط متساوی به سر میبرند مؤثر افتد.

داروین می گوید این مشاهدات ما را بر آن می دارد که برای قابلیت تغییر، بیش از تأثیر مستقیم شرایط محیط ارزش قائل شویم، قابلیت تغییر معلول عللی است که از آنها مطلقاً خبر نداریم.

به همین جهت شاگردان داروین معتقد شدند که تغییرات بر اثر تصادف پدیدار می شود! !

در فرضیه داروین تغییرات، تصادفاً بی آن که رابطه با نوع زندگی داشته باشد پدید می آیند و هیچ صفت انطباقی اجباری ندارند، تنها انتخاب انسب با حفظ اعضای مفید و حذف تغییرات مضر یا خطرناک رفته رفته نوعی انطباق که در این جا نمودی فرعی است به وجود می آورند.

ص:۶۳

استاد دانشگاه ژنو می گوید: بر فرضیه داروین خرده بسیار گرفته اند و سپس به شرح قسمت های مهم آن می پردازد که بخش مختصری از آن در اینجا نقل می شود:

تنازع بقا، همیشه با آن بی رحمی که داروین می پندارد همراه نیست، بی گمان تعادل حیوانات از قربانی های فراوان پدید آمده ولی عمده کشتارها و ویرانی ها، هیچ رابطه ای با تغییرات مفید یا زیان بخش اعضای افراد ندارد، اگر یک جفت قورباغه هزاران تخم و نوزاد پدید آورند به طور متوسط دوتای آنها زنده می ماند و باقی را یا افراد دیگر می خورند، یا بر اثر بیماری ها و انگل ها از بین می روند و این هیچ رابطه ای با آن که فلان فرد دمی کوتاه یا دراز یا پوستی روشن تر یا تیره تر و دستگاه تنفسی کامل تر یا ناقص تر و شیره هضمی کم و بیش مؤثر داشته باشد ندارد، و این نابودی دسته جمعی بدون انتخاب انسب به وقوع پیوسته است.

هیچ کس نمی تواند بپذیرد که شاخی درازتر از چند میلی متر و پرده ی پایی به ضخامت دو یا سه میلی متر میتواند صاحب خود را از گزند حوادث برهاند، تنازع بقا میدان مسابقه المپیک نیست و نمی توان آن را به مسابقه اسب دوانی که درازی سر اسب هم در پیروزی دخیل است تشبیه کرد. (۱)در فصل دهم کتاب تکامل عمقی می گوید: اگر بخواهیم به این بیندیشیم که چگونه تکامل سطحی که نژادها و انواع را پدید می آورد آغاز می شود، هیچ یک از معلومات تجربی به ما اجازه نمی دهد که درباره ی پیدایش دسته ها، جنس ها، خانواده ها و مخصوصاً رشته ها و طبقه ها و شاخه ها نظری معقول و صائب داشته

ص:۶۴

---

۱- ۱) - چه می دانم منتخبی از صفحات ۶۰- ۶۱- ۱۲۵.

باشیم، تنها می دانیم که در این باره مدارک دیرینه شناسی به طور کلی مهر خاموشی بر لب نهاده اند. (۱)در فصل یازدهم جهش ها و انطباق می گوید: حقیقتی واضح و روشن است که موجودات زنده به مقیاس بزرگ، با محیط خود منطبق می گردند، یعنی در شرایط مسکن خود می توانند زندگی کنند، ولی غیر از این انطباق کلی، توجه دانشمندان طبیعی از دیرباز به پاره ای از انطباقات جزئی و قابل ملاحظه معطوف گردیده است.

باید به خاطر سپرد که در این زمینه قسمت اعظم افکار هنوز هم از اصول آفرینش سرچشمه می گیرند، هر نوع چون موضوع یک عمل خاص خالق بوده، آنچه مفید و لازم بود به او داده شده است.

برناردن دوسن پیر می گوید: هیچ حیوانی فاقد عضو مفید نیست، و هیچ حیوانی عضو غیر مفید ندارد، بسیاری از طبیعی دانان به این عقیده گرویده و از آن دفاع کرده اند. (۲)به طوری که ملاحظه کردید فرضیه لامارک و داروین که دو فرضیه اساسی این موضوع است نتوانست چگونگی پیدایش اعضائی را که منشأ حسن انطباق موجود زنده با محیط است به درستی توجیه و تبیین نماید و به این پرسش علمی روی یک اساس صحیح و قابل قبول پاسخ گوید. و سرانجام استاد دانشگاه ژنو به منطق الهیون اشاره کرد و صریحاً خاطر نشان ساخت که در دنیای کنونی قسمت اعظم افکار به اصل آفرینش توجه دارد و می گویند هر نوعی از موجودات زنده



---

۱- ۱) - چه می دانم بنیاد انواع ص ۱۱۴.

۲- ۲) - چه می دانم بنیاد انواع ۱۲۳.

یـک عمـل خـاص خـالق بوده و آفریـدگار توانا، تمام انواع حیوانات را با اعضائی که برای زنـدگی آنها ضـروری و لازم بوده آفریده است.

کلمه قیوم به معنائی که در مفردات راغب آمده: المعطی له ما به قوامه ناظر به همین اصل اساسـی است، یعنی آفریدگار جهان قیوم است و به هر موجودی آنچه را که در راه زیسـتن و ادامه حیـات مـایه قوام و بقـای اوست به او عطا کرده است، این همان مطلبی است که زیست شـناسان در بحث انطباق گفته و خاطر نشان کرده اند که موجود زنده به وسیله اعضا و نیروهائی که در اختیار دارد به مقیاس وسیعی با محیط زندگی و شرایط زیستی خود سازگار و منطبق است. (۱)

## چرت و خواب

روشن است که چرت یعنی خواب سـبک و خواب عمیق سـنگین محصول خسـتگی و کـثرت کـار و هزینه شـدن انرژی جسـم موجوات، و از عوارض وجودی مخلوقـات و ممکنـاتی است که به قول فلاسـفه حادث و پدیـد آمـده انـد، و این دو عارضه از ساحت مقدس او که عین هستی و ذاتی ازلی و ابدی و قدرتی بی نهایت و مبرای از خستگی و کسالت است دور است.

میـان حضـرت واجب الوجود و ممکن الوجود بنابر آیات قرآن و روایات مباینت همه جانبه وجود دارد و حضـرت حق در هیچ امری و صفتی و حقیقتی مانند مخلوق و ممکن نیست.

معلوم است که تمـام موجودات زنـده که از آنهـا در فلسـفه تعبیر به ممکن الوجود شـده از نبات و حیوان و انسان و هر موجود زنده دیگر برای حفظ زندگی و ادامه حیات و فعالیت ها و کوشش هائی که در پرتو حیات صورت می گیرد به



---

۱- ۱) - پیام آسمانی توحید ۹۷.

خواب و استراحت نیاز مبرم دارند. و بدون آن زندگی از دستشان می رود و مرگ جایگزین می گردد.

مسئله خواب برای موجودات زنده از نبات و حیوان و انسان یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، دنیای پیشرفته امروز با بررسی های دقیق به این حقیقت پی برده و درباره آن کتاب های زیادی نوشته اند.

امام صاق (ع) پانزده قرن قبل این مطلب مهم را در رابطه با همه موجودات زنده گوشزد فرموده و در بیانی به صراحت اعلام نموده است:

«ما من حی الا و هو ینام خلا الله وحده عزوجل:» (۱)

جز ذات مقدس خدای عزوجل، هیچ موجود زنده ای نیست مگر این که می خوابد.

حضرت حق در آیه الکرسی پس از دو صفت حی و قیوم چرت زدن و خواب رفتن را که لازمه حیات موجودات زنده عرصه گاه طبیعت است از خود سلب نموده و با این بیان می خواهد بفهماند که حیات خداوند از سنخ حیات موجودات زنده نیست که خواب و چرت بر آن عارض گردد، حیات او ازلی و ابدی و از همه نقایص حیات امکانی منزّه و پاک است.

زندگی نبات و حیوان و انسان در جهان طبیعت، قائم به ماده و مولکول های حیاتی است، و همانطور که ماده محدود است، قوا و نیروهایش نیز محدود است و پس از مدتی فعالیت نیاز به خواب و تجدید قوا دارد، ولی وجود مبارک حضرت حق که منزه از ماده و مبرای از نقایص مادیات است و خود خالق ماده و عوارض آن است و وجودش هرگز فرسوده و ضعیف نمی گردد و نیاز به تجدید قوا ندارد، او حی و قیومی است که مغلوب چرت و خواب نمی شود، و سستی و



---

۱- ۱) - سفینه البحار قدیم ج۲، ص ۵۴۷.

غفلت در حریم بـا عظمتش راه پیـدا نمی کنـد، خواب یعنی حـالتی که به خواب رفته را از خود غافـل و ناآگاه می سازد، و از امور منقطع می کنـد، و به بی خبری می اندازد، در چنین حالتی است که خواب رفته سود و زیان خود را تشـخیص نمی دهد و خـود را نمی شـناسد، اگر چرت و خـواب بـه حریـم او راه داشت به محض چرت نظـام همه موجـودات از هم می گسـیخت، و عرصه هستی و خلقت از هم می پاشـید. و قیـام موجودات به قیومیت او منقطع می شـد و خلاـصه با مختصـر چرتی همه اوضاع جهان به هم می ریخت و اثری از هیچ موجودی باقی نمی ماند.

آری حیات او و صـفات وی از سـنخ حیات و صـفات موجودات امکانی نیست او پدید آورنده، وحیات بخش، و مدبر امور، و نگهبان و حافظ موجوات است و از عوارض وجود همه موجودات منزه و پاک می باشد.

«هر فردی از افراد بشـر درک می کند که خودش پدید آوردنده خود نیست، و پدید آورنده دیگران هم نیست و نیز درک می کند که این موجودات جهان هیچ کدام پدید آورنده وی نیسـتند، پس پدید آوردنده وی کسـی است که مانند خودش نباشد، پدیده آورنده وی کسی است که از موجودات این جهان نباشد.

یعنی پدیـد آورنـده بشـر کسـی است که وجودشماننـد بشـر وجود محـدود نباشـد، قـدرتش مانند قدرت بشـر محدود نباشد، دانشش مانند دانش بشر محدود نباشد این سخن از نظر عقل درباره پدیدآورنده هر موجودی از موجودات جهان جاری است، پدیـد آوردنـده خورشـید و مـاه و زمین و دریـا کسـی است کهماننـد آنها نباشـد، چون آنها خودشان قـدرت بر پدیـد آوردن خودشان ندارنـد، پس پدیـد آوردنـده خورشـید و ماه و زمین و دریا و سـتارگان و جانوران و گیاهان کسـی است که قدرتش بالاتر از قدرت همه آنهاست.

ص:۶۸

او وجودی است که همیشه بوده، و همیشه هست و همیشه خواهد بود، پس در هیچ امری نظیر موجودات جهان نیست، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ، لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ . ماده نمی تواند به خود وجود بدهد، اگر می توانست نابود نمی شد و همیشه باقی بود، زیرا بقاء از حدوث آسان تر است، پس موجودی که به ماده وجود داده است مادی نیست و وجودش از ماده نیست، موجودی که قدرت بر اعطای وجود دارد موجودی که می تواند نیست را هست کند قدرت نامتناهی دارد، قدرت نامتناهی تنها در انحصار اوست و بس» (1)قدرت نامتناهی، حیات نامتناهی، دانش نامتناهی و خلاصه، ذات و صفات نامتناهی از هر گونه عارضه و نقص و عیب و علت مبرا و پاک است. آیه الکرسی در مقام شناساندن معبود واقعی و اله شایسته پرستش اعلام می دارد که چرت و خواب بر خداوند حیّ و قیوم و ذات نامتناهی غلبه نمی کند و هرگز او را سستی و ناآگاهی فرا نمی گیرد.

گوئی از این رهگذر می خواهد به طور غیر مستقیم به مردم بفهماند که ضرورت خواب برای موجودات زنده ای است که از ترکیب مواد طبیعی و عناصر معدنی به وجودآمده اند، وحیاتشان قائم به ماده است، ولی خداوندی که ذاتش منزه از ماده و حیاتش عین ذات و مبرای از نقایص مادی است، نیازی به چرت و خواب ندارد و هرگز خسته و فرسوده نمی شود، ضعیف و ناتوان نمی گردد، تا بخواهد به وسیله خواب تجدید قوا کند.

جای این پرسش است که چرا خداوند در آیه الکرسی سِنَةٌ را بر نَوْمٌ مقدم داشته است؟

ص:۶۹

---

۱- ۱) - نشانه هائی از او ۱۹۳.

اولین پاسخی که به این پرسش می توان داد این است که در نظم طبیعی چرت مقدم بر خواب است و در آیهالکرسی نظم کلام الهی بر وفق کتاب تکوین آمده است، در آغاز چرت را که حالت ابتدائی است نفی کرده و سپس به نفی خواب یعنی عارضه ثانوی و قوی تر پرداخته است.

جواب دیگر این که چرت و خواب از عوارض عادی نیستند بلکه دو حالتی است که با قهر و غلبه بر موجود زنده مستولی می شوند به همین جهت در آیه شریفه لغت اخذ به کار رفته و فرموده: لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ یعنی این دو حالت بر حضرت او غلبه نمی کند، و اینگونه سخن گفتن یعنی در مقام نفی ترقی از ضعیف به قوی مقتضای بلاغت است. (۱)مالکیت و فرمانروائی بر همه هستی ویژه اوست.

کسی که حیات عین ذات اوست، و اول و آغاز، و آخر و پایانی ندارد، و ازلیت و ابدیت برای اوست و قیام و برپائی همه موجودات متکی به قیومیت آن جناب است، قطعاً مالکیت و فرمان روائی بر کل ماسواه اختصاص به او دارد، و احدی در مسئله مالکیت و فرمانروائی با او شریک نیست، وحده لاٰ شَرِیکَ لَهُ.

آنچه در آسمان ها و زمین است و خود آسمان ها و زمین در محضر اوست، و خاضع و فروتن در برابر حضرتش و اراده حکیمانه اش می باشد، آری همه موجودات وجودشان و لوازم وجودشان و رفع نیازمندی هایشان قائم به وجود مقدس اوست و چنین قیومیتی اقتضا دارد که احاطه قدرت و علمش و مالکیت و ملکش نسبت به همه هستی فراگیر باشد، و مالکیت و سلطنت مطلق فقط برای او باشد.



---

۱- ۱) - آیه الکرسی ۱۳۳ با تلخیص.

وجود مقدسی که حی و قیوم است، و خواب سبک و سنگین به حریم او راه ندارد نه تنها حیات موجودات و قیام آنان به شئون زندگی، متکی به حیات و قیومیت اوست بلکه همه آسمان ها و افلاک و زمین و آنچه در آنهاست ملک حقیقی او و ملکیت و حضرتش نسبت به آنها ذاتی و همه با همه وجودشان ذاتاً مملوک او هستند.

این عین نادانی و جهالت است که مملوکی مملوک دیگر را بپرستد و به خواسته های او تسلیم شود، و طوق عبادت و بندگی او را بر گردن جان و قلبش نهد!

آیه الکرسی در این بخش از آیه اش خاطرنشان می سازد که بندگی و پرستش فقط باید در برابر جهان آفرین که مالک حقیقی همه کس و همه چیز است صورت بگیرد.

انسان وقتی با کمک عقل و اندیشه به مالکیت حقیقی حضرت حق آگاه شود و به این واقعیت یقین پیدا کند که در همه هستی بیش از یک مالک وجود ندارد و آن هم خداست و کل ماسوای او مملوک و برده و بنده و محکوم حاکمیت و مالکیت و فرمانروائی او هستند، از لجام گسیختگی و ادعاهای پوچ، و احساس مالکیت و ملکیت نجات می یابد و در مسیر صحیح بندگی و عبادت حق قرار می گیرد، و چون ایمان به مالکیت ذاتی حق نسبت به همه موجودات پیدا کند در پرداخت حقوق مالی و هزینه کردن وجودش برای خدا قدم برداشته از بخل و امساک آزاد می شود.

در آیات قرآن مجید از حکومت و قیومیت خداوند بزرگ با کلمه ملک یاد شده است:

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: (1)

حکومت و فرمانروائی آسمان ها و زمین ویژه خداست و او بر هر کاری تواناست.

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: (2)

حکومت و فرمانروائی آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست مختص و ویژه خداست، هر چه را بخواهد می آفریند و بر هر کاری تواناست.

إِنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ: (3)

مالکیت و فرمان روائی آسمان ها و زمین یقیناً ویژه خداست، اوست که حیات می بخشد و می میراند و برای شما جز او صاحب اختیار و یاوری نخواهد بود.

آیاتی که در کتاب خدا از مالکیت حق نسبت به همه موجودات سخن به میان آورده اکثر با لاٰمِ اختصاص آمده است:

لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ: (4)

آنچه در آسمان ها و زمین است تنها مالکش خداست.

لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اَللّٰهُ: (5)



---

1- (1) - آل عمران 189.

2- (2) - مائده 17.

3- (3) - توبه 116.

4- (4) - آیه الکرسی.

5- (5) - بقره 284.

آنچه در آسمان ها و زمین است فقط ملک خداست، و چیزی را که در دل دارید چه آشکار نمائید، چه پنهانش دارید خداوند به حساب شما خواهد گذاشت.

أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ مٰا أَنْتُمْ عَلَیْهِ: (۱)

آگاه باشید که هر چه در آسمان ها و زمین است ملکیتش ویژه خداست، و شما در هر وضعی قرار دارید خداوند به آن آگاه است.

آیات دیگری که تفسیری بر جمله لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ آیه الکرسی است در قرآن مجید آمده که بیانگر مالکیت خداست وهمه موجودات سمائی و ارضی را مملوک حضرت حق خوانده است.

انسان با دقت در این آیات، و با نگاهی عمیق به حدود اختیاراتش به این حقیقت آگاه می شود که مالک واقعی اشیاء نیست، مالکیت او یک امر اعتباری و انتزاعی است که از روزگاران گذشته بنابر ضرورت زندگی اجتماعی و اقتصادی پایه گذاری شده و پیامبران خدا این مالکیت اعتباری را در چهارچوب مقررات حق امضاء کرده اند.

مالکیت انسان نسبت به یک درخت میوه در این حدود است که اگر بخواهد آن را نگاه دارد و از میوه اش بهره بگیرد یا آن را بفروشد یا قطع کند می تواند و اختیار این امور را دارد ولی این مسائل سبب مالکیت حقیقی نیست.

مالک حقیقی و صاحب واقعی درخت خداوندی است که ذرات وجود درخت آفریده اوست و حیات همه سلول های آن، از پرتو افاضه و عنایت اوست، مالک حقیقی درخت کسی است که برای حفظ زندگی و ادامه حیات درخت از



---

۱- ۱) - نور ۶۴.

طرفی به آن نیروی تغـذیه و هضم و جـذب داده و از طرف دیگر غـذای درخت را در سـفره طبیعت آمـاده و مهیا نموده است، خلاصه مالك حقیقی درخت پروردگار است که همه اجزای درخت را آفریده و به همه آنها زندگی بخشیده و تدبیر حکمیانه خود را به صورت قوانین تکوینی در وجود درخت بکار گرفته و به راه تکاملش سوق داده است.

بشـر بـا همه پیشـرفت های علمی، ناچار است بی چون و چرا از قوانین طبیعی که برنامه اجرائی حاکمیت خداونـد است اطاعت نمایـد و به سـنن الهی در نظام آفرینش تسـلیم باشد و هرگز قدرت ندارد آن قوانین را که از آثار حاکمیت و ملکیت حضـرت حق است بر اساس تمایلات خود تغییر دهد.

راسل فیلسوف معروف غربی که خارج از حوزه دین و توحید می زیست به این معنا اعتراف کرده می گوید: انسان هر قدر هم عالم و دانشـمند باشد، قادر مطلق نیست و قدرت او محدود به حدود طبیعت است، به وسـیله علم و صنعت می تواند این حدود را توسعه دهد ولی هرگز نخواهد توانست به کلی آن را از میان بردارد.

مـا می توانیم بـا ملا‌یمت طبیعت را به برآوردن بسیاری از آرزوهای خود راضـی کنیم، ولی نمی توانیم بر او حاکم و فرمانروا باشیم.

یا کاری کنیم که طبیعت سر موئی از راه خود منحرف شود. (۱)

### علم حق و مسئله شفاعت

در رابطه بـا علم و آگـاهی خداونـد و این که دانش و دانـائی اش به ظـاهر و بـاطن همه موجودات احـاطه دارد و نسـبت به هر چیزی فراگیر است و نیز ارزش علم و



---

۱- ۱) - امیدهای نو ۴۱.

عالم و متعلم در آیات مربوط به آفرینش آدم به طور مفصل بحث شد و نیازی به تکرار نمی بینم، و نیز در آیه چهل و هشتم سوره بقره به مناسبت لفظ شفاعت همه شئون شفاعت به تفصیل و به نحو مشروح به رشته تحریر درآمد، خوانندگان عزیز در رابطه با علم حق و شفاعت می توانند به جلد اول همین تفسیر مراجعه کنند.

## کرسیّ

لغت کرسی در کتاب های لغت و در معارف الهیه به معانی گوناگونی آمده است.

۱- علم ۲- جرم بزرگ کیهانی ۳- قدرت و تسلط.

۱- اگر گفته شود: هومن اهل الکرسی، فلانی اهل کرسی است، یعنی از زمره عالمان و دانشمندان است.

پاره ای از روایات کلمه کرسی را در آیه شریفه به علم و دانائی و دانش و آگاهی معنا کرده اند:

«عن المفضل بن عمر قال: سألت ابا عبد الله علیم السلام عن العرش و الکرسی ما هما؟ فقال: العرش هو العلم الذی اطلع الله علیه انبیائه و رسله و حججه، و الکرسی هو العلم الذی لم یطلع الله علیه احدا من انبیائه و رسله و حججه:» (۱)

مفضل بن عمر می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم عرش و کرسی چیست؟ پاسخ داد: عرش دانشی است که خداوند، انبیا و پیامبران و حجت های



---

۱- ۱) - معانی الاخبار ۲۹.

خود را به آن آگاهی داده، و کرسی دانشی است که ویژه ذات مقدس خداست، و احدی از انبیا و رسولان و حجت های خود را به آن آگاه نساخته است.

«عن حفض بن غیاث قال سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عزوجل «وسع کرسیه السماوات و الارض» قال: علمه» . (۱)

حفض بن غیاث می گوید: معنای وسع کرسیه السماوات و الارض را از حضرت صادق (ع) پرسیدم، در پاسخ فرمود: دانش و آگاهی خداوند است.

با توجه به این معنا باید گفت آیه شریفه اعلام می کند دانش خداوند گنجایش همه آسمان ها و زمین دارد و نسبت به همه آنها فراگیر است.

و از آنجا که علم از کمالات معنوی است و ظرفیت آن نیز جنبه معنوی دارد، خداوند با این جمله به انسان می فهماند که دانش نامحدود او به همه آسمان ها و زمین احاطه کامل دارد.

آری وجود مقدسی که خود پدید آورنده آسمان ها و زمین است دانشش نسبت به همه آنها فراگیر و محیط است.

با توجه به این که کرسی به معنای دانش و علم باشد، می توان ارتباط این جمله را با جملات سابق این چنین بیان کرد: خداوند با ذکر جمله: لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ اعلام کرد که همه مخلوقات جهان هستی، و کلیه محتویات آسمان ها و زمین ملک حقیقی ذات حق است، و با جمله یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ خاطرنشان ساخت که مالک حقیقی از ملک خود غافل و بی خبر نیست، او از گذشته و آینده و ظاهر و باطن، از پیش رو و پشت سر و خلاصه از جمیع شئون مادی و معنوی مملوک های خود آگاه و با خبر است و به همه جزئیات و خصوصیات آنها احاطه جامع و کامل علمی دارد.

ص:۷۶

---

۱- ۱) - تفسیر برهان ۲۴۸.

۲- چنـان که در روایـات اهل بیت آمـده، کرسـی نام یک جرم بزرگ کیهانی است که از نظر وسـعت و عظمت محیط به همه آسـمان هـا و زمین است، و به عبـارت دیگر کرسـی آن مخلوق عظیمی است که گنجایش فراگیری همه آسـمان ها و زمین را دارد! !

«عن الفضیل بن یسار قال: سألت اباعبدالله (ع) عن قوله الله جل و عز «وسع کرسیه السماوات و الارض» فقال: یا فضیل کل شیء فی الکرسی، السماوات و الارض و کل شیء فی الکرسی:» (۱)

فضیل بن یسار می گوید: از حضرت صادق (ع) معنای وسع کرسیه السماوات و الارض را پرسیدم در پاسخ فرمود:

همه چیز در کرسی است، آسمان ها و زمین و همه اشیاء در کرسی قرار دارند.

روی الاصبغ بن نباته ان علیا (ع) قال: ان السماوات و الارض و ما فیها من مخلوق فی جوف الکرسی: (۲)اصبغ بن نباته از علی (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آسـمان هـا و زمین و همه مخلوقاتی که در آن ها هسـتند همه در داخل کرسـی قرار دارند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:



---

۱- ۱) - کافی ج ۱ ص ۱۳۲.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۱ ص ۳۶۲.

«العرش فی وجه هو جمله الخلق، و الکرسی وعاءه:» (۱)

عرش به یک بیان مجموعه جهان هستی است و کرسی ظرف آن مجموعه است.

به راستی برای انسان در هر درجه ای که از علم و دانش باشد تصور یک چنین جرم با عظمتی به نام کرسی که گنجایش همه آسمان ها و زمین را داشته باشد بسیار مشکل است، ولی مهم تر از این، کلام اولیای گرام اسلام است که ظرفیت کرسی را به مراتب بیش از حجم مجموعه آسمان ها و زمین معرفی نموده اند، و علاوه بر این مخلوق بزرگ تر از کرسی را نیز در قلمرو آفریده های پروردگار بزرگ گوشزد نموده اند:

«عن ابی عبدالله (ع) انه قال: ما السماوات و الارض عند الکرسی الا کحلقه خاتم فی فلاه و ما الکرسی عند العرش الا کحلقه فی فلاه:» (۲)

حضرت صادق (ع) فرموده است: همه آسمان ها و زمین در برابر کرسی مانند حلقه انگشتری است که در بیابان پهناوری افتاده باشد، و این کرسی بزرگ و با عظمت در برابر عرش الهی نیز مانند حلقه ای در عرصه بیابان است! !

از نظر علمی جهان کیهان و کهکشان ها با عظمت برای دانشمندان امروز ناشناخته و مجهول است، و از آغاز و انجام آن بی خبرند.

دانشمندان محقق در قرون اخیر با کمک تلسکوب های نیرومند به مطالعه کتاب تکوین و مشاهده اجرام کیهانی پرداخته و از این راه پیروزی ها عظیمی به دست آورده اند، ولی با همه پیشرفت های علمی که نصیبشان شده، اعتراف دارند



---

۱- ۱) - معانی الاخبار ۲۹.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۱ ص ۳۶۲.

که تنها قسمتی از این راه دور و دراز را با قدم های علمی پیموده اند و هنوز مناطق ناشناخته در جهان آفرینش بسیار است.

«مسافت خورشید تا نزدیک ترین ستارگان تقریباً ۲/۴ سال نوری است، با وجود این ما در منطقه شلوغ آسمان زندگی می کنیم که کهکشان نام دارد و مجموعه ای است از سیصد میلیون ستاره، این مجموعه کهکشان یکی از کهکشان های عدیده ای است که در حدود سی میلیون از آنها تاکنون شناخته شده است و شاید تلسکوپ های بهتر تعداد بیشتری را نشان دهند! !

فاصله متوسط یک کهکشان تا کهکشان دیگر، تقریبا دو میلیون سال نوری است ولی ظاهراً هنوز جای کافی ندارند زیرا به عجله از یکدیگر دور می شوند.

بعضی ها با سرعت متجاوز از ۰۰۰/۱۴۰۰۰ میل در ثانیه یا بیشتر از ما دور می شوند، دورترین آنها تا آنجا که مشاهده شده به اعتقاد اهل فن در فاصله پانصد میلیون سال نوری قرار دارد، به طوری که آنچه ما اکنون می بینیم عبارت از شکل آنها در پانصد میلیون سال پیش است» (۱)«بشر روی سومین سیاره یک ستاره ی صغیر واقع در کهکشانی به نام کهکشان داخلی زندگی می کند با این جود آن چنان هوشمند است که می خواهد عظمت خیره کننده تمام جهان را درک کند.

نمودارهای زیر نشان می دهد که او تا چه اندازه در این کوشش خود موفقیت حاصل کرده است، مسافاتی که در این مقاله داده می شود بر اساس سال نوری است، یعنی برای احتساب آن باید در نظر بگیریم که نور در هر ثانیه ۱۸۶۰۰۰ میل معادل سیصد هزار کیلومتر می پیماید، با این حساب یک سال نوری بالغ بر شش تریلیون میل است.

ص:۷۹

---

۱- ۱) - تأثیر علم بر اجتماع ۳۱.

مسافات این جهان های تو درتو از یکدیگر آن قدر زیاد است که هر طبقه فضائی، به نوبه ی خود فقط لکه خالی در میان طبقه دیگر فضا محسوب می شود، مثلاً منظومه شمسی که فضای نخست نامیده می شود در داخل فضای ۲ تنها یک خال تلقی می شود و همین طور فضای ۲ در برابر فضای ۳ تا آخر» (۱)تشبیه یک مجموعه بزرگ کهکشانی به یک خال، یا یک نقطه نوری، که نتیجه تحقیقات علمی پی گیر و مداوم دانشمندان این قرن است، و مقایسه آن با حلقه ی انگشتری که در حدیث حضرت صادق (ع) آمده است، این حقیقت را برای ما روشن می کند که اولیای بزرگوار اسلام در ۱۵ قرن قبل از این واقعیت های ناشناخته بشر آگاهی داشته اند و این منازل عالی و رفیع علمی را در آن روزگار تیره و تاریک از برکت وحی دارا بوده اند.

۳- مجمع البیان که از تفاسیر ارزنده اسلامی است درباره ی معنای سوم کرسی می گوید:

«ان المراد بالکرسی ههنا الملک و السلطان و القدره کما یقال اجعل لهذا الحایط کرسیا ای عمادا یعمد به حتی لا یقع و لا یمیل فیکون معناه احاط قدرته بالسماوات و الارض و ما فیها:» (۲)

مراد از کرسی سلطه و حکومت خداوند بر جهان هستی است، در لغت عرب به ستون قوی و محکمی که تکیه گاه دیوار قرار می دهند تا از تمایل و سقوطش نگاهداری کند کرسی می گویند، روی این حساب معنی آیه این می شود که قدرت خداوند و سلطنت و حاکمیتش به همه آسمان ها و زمین احاطه دارد.

ص:۸۰

---

۱- ۱) - مجله نیوزویک ۲۵/ ۵/ ۱۹۶۴.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۱ ص ۳۶۲.

اگر کلمه کرسی را به این معنا بگیریم، میتوان ارتباط این جمله را با جملات سابق به این صورت بیان کرد:

خداوند با جمله لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ مالکیت خود را نسبت به همه موجوداتی ارضی و سمائی اعلام نموده و با جمله یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ از دانش جامع و کاملش نسبت به موجودات خبر داده و با بیان وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ این معنا را می فهماند که خداوند نه تنها مالک همه موجودات است و از احوال و اوضاع آنها با خبر است بلکه سراسر جهان هستی با همه موجوداتش تحت سلطه و قدرت حضرت اوست و بر تمام ذرات جهان وجود فرمانروائی و حکومت دارد. (۱)خداوندی که حی لاٰ یَمُوتُ و زنده دائم و بی فناست، خداوندی که قائم به ذات خود است، خداوندی که چرت و خواب که از عوارض موجود مادی است هرگز به او راه ندارد، خداوندی که مالک و مدبر و کارگردان همه هستی است و دانش و علمش نسبت به ظاهر و باطن همه موجودات احاطه دارد، خداوندی که مستجمع جمیع صفات کمال است، و قدرتش لاٰ یزال و بی انتهاست از محافظت و نگاه داری آسمان ها زمین تا زمانی که برپا بودن آنها را اراده داشته باشد خسته نمی شود وَ لاٰ یَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا ، زیرا خستگی از عوارض موجود مادی است و حضرت او منزه از ماده و مادیات و مبرای از نقایص و عیوب و عوارض جسمانی است، او از هر چیزی برتر و عظمتش بی نهایت است وَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْعَظِیمُ.

ص:۸۱

---

۱- ۱) - آیه الکرسی ۳۶۴.

## تفسیر آیه ۲۵۶-۲۵۷

### اشاره

لاٰ إِكْرٰاهَ فِی اَلدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ اَلرُّشْدُ مِنَ اَلْغَیِّ فَمَنْ یَكْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ اَلْوُثْقیٰ لاَ اِنْفِصٰامَ لَهٰا وَ اَللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.

اَللّٰهُ وَلِیُّ اَلَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَی اَلنُّورِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیٰاؤُهُمُ اَلطّٰاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَی اَلظُّلُمٰاتِ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ.

در دین هیچ اکراه و اجباری نیست. «دین را باید آزادانه با تکیه بر عقل و اندیشه و مطالعه در معارف پذیرفت» مسلماً راه رشد و هدایت از گمراهی و غیّ «به وسیله عقل، قرآن، نبوت، امامت» تبیین شده است، پس هر کسی پس از روشن بودن راه هدایت از گمراهی به طاغوت که خودش و فرهنگش ضد خداست کفر ورزد و از او اجتناب نماید و به خداوند مؤمن شود بی تردید به محکم ترین دستگیره که آن را گسستنی در کار نیست چنگ زده است و خدا شنوا و داناست.

خداوند سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی های «جهل و شرک و فسق و فجور» به سوی نور «ایمان، اخلاق حسنه، تقوا، عمل صالح» بیرون میبرد، و کسانی که کافر شدند سرپرستشان طغیان گرانند، که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون میبرند، آنان اهل آتش اند و قطعاً در آنجا جاودانه اند.

ص:۸۲

## شرح و توضیح:

در دو آیه مورد بحث چهار حقیقت مطرح است:

۱– عدم اکراه در دین. ۲– روشن بودن راه رشد از غیّ. ۳– کفر به طاغوت و ایمان به خدا. ۴– ولایت خدا و ولایت طاغوت.

## عدم اکراه در دین

اولاًـ مسئله اجبار و اکراه هیچ گونه نفوذ و راهی به عقاید انسان ندارد، کسی که به امری از امور معتقد است، و ظرف این اعتقاد قلب اوست، به زور اسلحه و شمشیر نمی توان اعتقادی دیگر را به قلب و باطن او نفوذ داد، اگر به حقیقت معتقد به چیزی است چه حق باشد چه باطل و بخواهد بر اعتقادش بماند قطعاً می ماند گرچه برای فرار از اسلحه و اجبار عقیده مخالف اعتقاد خودش را به زبان قبول کند.

ثانیاً اگر کافری بر فرض اعتقاد حقی را به زور بپذیرد و در سایه اجبار و اکراه و اسلحه قبول کند، هیچ بهره و ثوابی برای او نخواهد داشت.

اما وادار کردن دیگران به عمل صالح و امور خیر بر اساس اجبار و اکراه، در صورتی که میلی به آن ندارد، از نظر شارع مقدس ممنوع و غیر مجاز است.

چنانچه کسی میل به عبادات و خیرات و نیکی ها نداشته باشد، ولی او را به زور و به اجبار وادار به این امور کنند و او با بی میلی آنها را انجام دهد هیچ ثوابی برای او نخواهد داشت.

در سطور گذشته ثابت شد که جنگ و جهاد در اسلام برای این نبوده که مردم کشورها و ملت های سرزمین های غیر اسلامی را با زور و اسلحه وادار به قبول دین کنند، بلکه جهاد در اکثر از موارد برای دفاع از دین و اهل ایمان و عقب

راندن دشـمن و شـکست طاغوتیان بوده، که با ابتدا کردن به جنگ می خواسـتند چراغ دین را خاموش و شیرازه ی ملت اسلام را از هم بگسلند.

توسـل به اکراه مربوط به کسـانی است که نمی تواننـد یـا نمی خواهنـد امور فرهنگی خود را بیـان کننـد یا فهم طرف مقابل را قاصـر از فهم برنـامه هـای خود می بیننـد، در این صورت است که به زور متوسـل شـده و مردم را برای تقویت خود، یـا خـالی کردن جیبشان به اسارت فرهنگی یا سیاسی می کشند!

**روشن بودن راه رشد از غیّ**

ولی در فرهنـگ خـدا و دین حق، که همه قوانین و احکـام و حتی فلسـفه و حکمت برخی از آنهـا روشن است، و امری در آن خارج از فهم مردم نیست، و انسان ها از هر دسـته و صنفی و از هر گروه و نوعی با بهره مندی از عقل و اندیشه می توانند رشد را که یافتن راه کار و جاده مسـتقیم و غیّ را که بیرون افتادن از جاده با فراموش کردن مقصـد است بفهمنـد هیچ جای اجبار و اکراه در دین نیست، بـا روشن بودن صـراط مسـتقیم، و راه غی و ضـلالت، عقل هر انسانی به او می گویـد راه رشـد را آزادانه انتخاب کن، و از رفتن در راه ضلالت اجتناب نما.

آری بـا روشن بودن حقیقت و این که آراسـته شـدن به آن دارای پاداش است، و آلوده شـده به غی همراه کیفر است و گاهی این پـاداش و کیفر تکوینی است شارع دین و حکومت دینی و عالم دین چه نیازی به اجبار مردم به قبول دین دارد، انسان آزاد است که دین یا بی دینی حق یا باطل، خدا یا شـیطان، ابولهب یا احمد، معاویه یا علی، حسین یا یزید و خلاصه بهشت یا دوزخ را انتخاب کند.

چندین چراغ دارد و بی راهه می رود ج

بگـذار تا بیفتـد و بینـد سـزای خویش به راستی اگر کسـی بخواهـد دین را به کسـی عرضه کند، راهش این است که تفسـیری محکم از قرآن، احادیثی با ترجمه استوار از امامان، کتاب هائی اخلاقی

چون نوشته های فیض کاشانی، و ملامهدی نراقی، و ملااحمد نراقی و. . . . . . . . . به او عرضه کند و از او بخواهد به دقت و با رعایت انصاف مطالعه نماید تا پس از تبیین رشد و غیّ به انتخاب دست یازد، قطعاً اکثر مردم با فهم حقایق اسلام که در آیات محکم قرآن، و روایات استوار منعکس است با اختیار خود دین را پذیرفته و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین می کنند.

## کفر به طاغوت و ایمان به خدا

در رابطه با طاغوت و ایمان به توحید در صفحات گذشته در توضیح آیات متعددی مباحث مفصّلی ارائه شد، این که کفر در آیه برایمان مقدم شده برای این است که تحقق ایمان واقعی با کفر ورزیدن به طاغوت و اجتناب از معبودهای باطل و بت های جاندار و بی جان و پیروی نکردن از فرهنگ های ضد خدا میسر است چنان که این حقیقت را کلمه طیبه لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ بیان کرده است، نفی هر معبود باطل و چنگ زدن به توحید، در حقیقت ایمان حقیقی به خدا از ترکیب دو مسئله حذف همه معبودهای ساختگی و انتخاب معبود حقیقی تحقق می یابد.

کسی که اعتقاداً و عملاً به طاغوت در همه شکل هایش کفر ورزد، و از آن به هر قیمت ممکن اجتناب نماید، و ابداً فرهنگش را نپذیرد، و به یقین معتقد به خدا شود، و در اعتقاد و عمل اهل خدا گردد به مطمئن ترین دستگیره نجات چنگ زده، دستگیره ای که هیچ گسستنی در آن نیست، چون ایمان در مرحله ای به زبان تعلق دارد و آن اقرار است نام سَمِیعٌ مناسب آن است، و در مرحله ای به قلب تعلق دارد نام عَلِیمٌ با آن تناسب دارد، یعنی خدا شنوای اقرار شما به توحید و دانای به یقین قلبی شما به خدا است.

## ولایت خدا و ولایت طاغوت

ص:۸۵

«انسـان به قـول المیزان به حسب آفرینش دارای نور فطرت است و آن یـک نور اجمـالی و قابـل تفصـیل است، پس در مراحل اولیه نسبت به تفصیل معارف و اعمال صالحه در تاریکی است،» چون شایستگی نشان دهد، و به بازار قابلیت در آید و اختیاراً به قبول دین و عبادت تن دهد در ولایت تشـریعی حق قرار می گیرد، و خداوند بنده لایق و قابل و شایسـته اش را از آن ظلمت به سوی نور که هدایت به معارف و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است بیرون می آورد وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّاسِ. (۱)

و کافر بخاطر کفر و اصرارش بر گناه و معصیت و کبر از حق و غرور و منیت از نور فطرت به وسیله ولایت و حکومت طاغوت بیرون آمده وارد ظلمات فسق و فجور و معاصی و گناهان تفصیلی می شود و نهایتاً فروتنی در برابر طاغوت و قبول ولایت او و متابعت از فرهنگ شیطانی اش او را دوزخی و در آن مخلد می کند.



---

۱- ۱) - انعام ۱۲۲.

## تفسیر آیه ۲۵۸

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اَللَّهُ اَلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ اَلَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اَللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ اَلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ اَلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ اَلَّذِي كَفَرَ وَ اَللَّهُ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظَّالِمِينَ

آیا به کسی که چون خدا او را پادشاهی و حکومت داده بود ننگریستی که از روی کبر و غرور درباره پروردگارش به گفتگوی بی منطق و مجادله آمیز پرداخت، هنگامی که ابراهیم در پاسخش گفت: پروردگارم کسی است که زنده می کند و می میراند، او گفت من هم زنده می کنم و می میرانم «و برای مشتبه کردن امر بر مردم عوام فرمان داد دو زندانی محکوم را آوردند، یکی را آزاد و دیگری را کشت» ابراهیم [برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت بی تردید خدا خورشید را از مشرق طلوع می دهد تو آن را از مغرب طلوع ده، پس کافر مجادله کننده مبهوت شد و از جواب بازماند و خدا ستمکاران را به خاطر اصرار بر ستم و پافشاری بر عناد و لجاجت هدایت نمی کند.

### شرح و توضیح

راستی خودبینی و غرور، و منیت و کبر در برابر حق، و مادی گرائی و آزادی بی قید و شرط، و غفلت و جهل چه می کند، فردی عامی که زمینه حکومت برای بسط عدالت از جانب خدا برای او مهیا شده، خدا را از یاد برده و به ظلم و ستم روی آورده، و خود را رب و مالک و مدبر امور مردم جا زده و با یک دنیا نخوت در برابر پیامبر اوالعزم حق که عامل نجات و خواهان سعادت اوست سینه سپر کرده و درباره پروردگار و مالک و مدبر عرصه هستی با او به مجادله و ستیز و گفتگوی بی دلیل و بی منطق بر می خیزد اینک تفصیل داستان:

ص:۸۷

مردم از این که ابراهیم در آتش نسوخت و به قدرت حق با کمال سلامت نجات پیدا کرد مات و مبهوت بودند، و آن را لحظه ای از یـاد نمی بردنـد، نمرودیـان یعنی ملت بابل نزدیک بود به ابراهیم ایمان بیاورنـد و از وی پیروی نماینـد، ولیماننـد دیگر مردم روزگاران پاره ای لذائـذ مادی و امور دنیائی را که فکر می کردنـد با ایمان به ابراهیم از دست بدهند بر پیروی از ابراهیم ترجیح دادند!

و گروهی دیگر ترس از شـکنجه و آزار کفار از پیروی بازشان داشت، و در نهایت عـده ای انـدک به او ایمان آوردنـد و آنان هم از ترس جان خود ایمانشان را از مردم جاهل دنیا پرست که اکثریت هر جامعه ای را تشکیل می دهند پنهان می داشتند.

همـه روزه از اثر عمیقی کـه ایـن معجزه کم نظیر یعنی به سـلامت بیرون آمـدن ابراهیم از آتش در دل هـا گذاشـته بـود اخبـار ترسناکی به دربار نمرود می رسید، گزارش هائی که در تهدید زوال دوران معبودیتش دست کمی از سیل خروشان نداشت به او انتقال می یافت.

نمرود چون ابراهیم را مسبب این جو وحشتناک می دانست، بر کفر و شقاوتش افزوده شد و برای محاکمه ابراهیم و احتجاج با آن حضـرت او را به دربـار احضـار نمود، هنگـامی که قهرمـان توحیـد در برابرش قرار گرفت بـا نگـاهی طـاغوت منشـانه به او نگریسـت و گفـت: ایـن چـه آتشـی اسـت که در این مملکت و میـان این ملت برافروخته ای؟ و این معبـود و رب و پروردگـار کیست که این جامعه را به عبادتش فرا می خوانی، مگر جز من رب و کارگردان دیگری که شایسته عبادت شدن باشد، و لایق این که از او و دستوراتش اطاعت نمایند سراغ داری؟ !

او کیست که مقامش را از من بالاتر می دانی، و مگر ممکن است منزلت وی از من بالاتر باشد؟ !

تو می بینی که زمام امور و تـدبیر همه ممکلت در دست قـدرت من است، هر پیمان و عهدی را که بخواهم به راحتی می توانم نقض کنم، و هر قراردادی را اراده کنم قدرت دارم استوار و محکم نمایم، گرچه تمام ملت مخالف باشند.

مردم همه و همه چشم به فرمـان و حکم من دوخته و حلقه غلامـی مرا به گـوش دارنـد، همه آرزویشـان معطـوف به من است، مگر کسی هست که با من در مخالفت درآید، تو را چه شده که بر خلاف آحاد ملت به ستیز و مخالفت با من برخاسته ای؟

ابراهیم که جز به خـدا تکیه نـداشت و جز به قـدرت خـدا و لطـف و احسـان او متکی نبـود، و از این حکومت هـای پوشـالی و ببرهای کاغذی، و ادعای واهی ابداً واهمه به دل راه نداده بود.

در پاسخ یاوه های نمرود با کمال شجاعت و بدون لکنت زبان گفت:

پروردگارم آن وجود مقدس و قدرت مندی است که زنده می کند و می میراند، می آفریند و از بین می برد:

رَبِّیَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ.

این بیان گویان و حجت رسا و حقیقتی که ویژه پروردگار است و بیان گر این معنا که مهار حیات و مرگ جز به دست قدرت خـدا نیستماننـد سـنگی خارا در گلوی جان نمرود فرو رفت و گوئی نفسـش را از کار انـداخت، و از پاسخ منطقی فرو ماند، ولی خوی اسـتکباری اش به او اجـازه نـداد به ابراهیم و پروردگـار ابراهیم ایمان بیاورد، و از مرکب عناد و لجاجت پیاده شود، بلکه در نکبت گناه در جا زد و نهایتاً به مجادله و مکابره و مغلطه بازی و سفسطه روی آورده گفت:

أَنَا أَحْيِی وَ أَمِیتُ

من نیز مرده زنـده می کنم به این صـورت که هر زنـدانی محکوم را پس از آن که مرگ در برابر دیـدگانش مجسم شـده و از ادامه حیات صـد در صـد ناامید گشـته دوباره از نعمت زندگی و حیات برخورداش می سازم، و هم چنین زنده را می میرانم به این صورت که محکوم را در معرض اجرای حکم اعدام می آورم و در کوتاه ترین زمان او را به قتل رسانده جانش را گرفته و چراغ حیاتش را خاموش می کنم، بر این اساس کار پروردگارت به نظر عجیب و شگفت نمی آید!

آن مغرور متکبر بی توجه به این حقیقت بود که موجودی در این عرصه هستی قدرت بر ایجاد حیات، و تحقق اصل حیات و به هم پیچیـدن طومـار حیـات را نـدارد، آزاد نمودن زنـدانی یا کشـتن او ربطی به حیات و ممات نـدارد و حیات بخشـی و حیات گرفتن حسـاب نمی شود، ولی او بـا همین حرف هـای پوچ می خواست در برابر پیامبری بزرگ و اولوالعزم مقاومت نموده راه جـدال و احتجـاج بی منطق را بپیمایـد، ولی او کجـا و مقـاومت در برابر علم و دانش و حجت هـای قوی ابراهیم و اسـتدلالات استوار و متین او کجا؟

ابراهیم به او گفت: خداونـد خورشـید را مسـخر خود نموده و این کره ی آتشـین هم از مقرراتی که حق بر او حاکم کرده ابداً تخلف نمی کند و همه روز از افق مشـرق سـر زده و در افق مغرب فرو میرود، تو نیز اگر بگمان خود ربّ و مدبر و کارگردانی و قدرتت نسبت به همه امور فراگیر است نظام رفت و آمد خورشـید را دگرگون ساز و برخلاف سـنت خداوند خورشید را از سوی مغرب طلوع بده.

فَبُهِتَ اَلَّذِی کَفَرَ

نمرود از شـیندن این سـخن متین، و درک این معنا که قدرتش همانند دیگر مردم بسـیار محدود و به ویژه نسبت به نظام هستی هیچ کاربردی ندارد مبهوت و

متحیر شـد، و چون ضـلالت و ادعای دروغش آشـکار، و بهتان و جهالتش برملا گردیـد، و حجت بالغه قهرمان توحیـد او را از ادامه جـدال متوقف نمود، و گویـا بـا این برخوردی که بـا ابراهیم داشت، زوال سـلطنت و اساس حکومتش رو به اضـمحلال و انهدام است، ابراهیم در نظرش مبغوض ترین مردم گشت، ولی چه کاری از دستش ساخته بود، ابراهیم عقاید و احکام و قوانین جدیدی آورده بود، که همه آنها را معجزات و خوارق عادات بدرقه می کرد.

غیر این تصـور نمی شـد که او از برخـورد بـا ابراهیم در هم ریختن کـاخ حکومتش را مسـلم دیـد، و از اظهـار عـداوت و کینه درونی خود نیز می هراسید، لذا کار او را به گذشت زمان واگذاشت، و در انتظار فرصت نشست تا در موقع مناسب انتقام خود را از وی بسـتاند، تنها عکس العملی که نشان داد این بود که افرادی را مأموریت داد تا مردم را از پیروی آن حضـرت بر حـذر دارند و از گرد او پراکنده نمایند.

از آن پس ابراهیمماننـد دیگر پیامبران پیش از خودش و چون دیگر مردان راه حق در تنگنا و سـختی و مشـقت و ناراحتی قرار گرفت، و از قوم خود به ویژه مأموران حکومت که حفظ ارباب طاغوتی خود را در نابودی مصـلحان می داننـد دچار آزارهائی شد که هر مصـلح و منجی از قوم خود می بیند، تا جائی که زمینه ماندن نزد قوم از میان رفت، بدین جهت تصمیم گرفت برای حفظ دین و آثار نبوت و اعلای کلمه توحید اهل خود را برداشـته به سـرزمین دیگر هجرت کند و وطن مألوف و هم وطنان را که به کیفر پافشـاری بر کفر با وجود داشـتن منجی و مشـعل هـدایت مسـتحق کیفر حق شـده بودنـد ترک نموده، در منطقه ای خیمه اقامت بزنـد که مردمش پـذیرای دعوت او باشـند، و تخم هـدایتی که می افشانـد در دلهایشان به ثمر برسد، لذا از منطقه نمرود و نمرودیان به فلسطین هجرت کرد.

## تفسیر آیه ۲۵۹

### اشاره

أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَهٍ وَ هِیَ خٰاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِهٰا قٰالَ أَنّٰی یُحْیِی هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا فَأَمٰاتَهُ اَللّٰهُ مِائَهَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قٰالَ كَمْ لَبِثْتَ قٰالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قٰالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عٰامٍ فَانْظُرْ إِلیٰ طَعٰامِكَ وَ شَرٰابِكَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ اُنْظُرْ إِلیٰ حِمٰارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آیَهً لِلنّٰاسِ وَ اُنْظُرْ إِلَی اَلْعِظٰامِ كَیْفَ نُنْشِزُهٰا ثُمَّ نَكْسُوهٰا لَحْماً فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ قٰالَ أَعْلَمُ أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

یا چون آن کسی که به قریه ای عبور کرد، در حالی که دیوارهایش به روی سقف هایش فرو ریخته بود [و اجساد ساکنانش پوسیده و متلاشی به نظر می آمد] گفت: خدا چگونه اینان را پس از مرگشان زنده می کند؟ پس خدا او را صد سال میراند سپس وی را از حالت مرگ به حالت حیات برانگیخت به او خطاب کرد: چه مدت در این منطقه درنگ کرده ای؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کرده ام خداوند فرمود: بلکه صد سال درنگ کرده ای به خوراکی و نوشیدنی خود بنگر که پس از گذشت صد سال و رفت و آمد فصول چهارگانه تغییری ننموده و به دراز گوش خود نظر کن [که جسمش متلاشی شده] ما تو را زنده کردیم تا به پاسخ پرسشت که چگونگی زنده شدن مردگان است برسی و با دیدن کیفیت زنده شدن مرده به قدرت من نسبت به این حقیقت مطمئن گردی] و تا تو را نشانه ای از قدرت و ربوبیت خود برای مردم در مورد زنده شدن مردگان قرار دهیم، اکنون به استخوان های دراز گوشت بنگر که چگونه آنها را برمی داریم و به هم پیوند می دهیم، سپس بر آنها گوشت می پوشانیم، چون کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان برای او روشن شد گفت: می دانم که یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

ص:۹۲

## شرح و توضیح

پیش از آن که به طور تفصیل به اصل داستان پرداخته شود لازم است با استفاده از متن آیه شریفه به چند نکته اشاره گردد.

۱- از این که بین خداوند و قهرمان داستان گفتگو شده استفاده می شود که شخص شخیص او از پیامبران خداوند بوده است.

۲- از جمله أَنّی یُحْیِی هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا روشن می شود که گوینده آن به اصل زنده شدن مردگان یقین قطعی داشته، آنچه را می خواسته با چشم خود ببیند کیفیت و چگونگی مسئله بوده است و به احتمال قریب به یقین کلمه أَنّی به معنای کیف است.

۳- ذکر نشدن نام پیامبر در آیه و قریه مورد نظر و زمان وقوع حادثه برای این بوده که بخوانندگان داستان بفهماند مسئله زنده شدن مردگان محصول قدرت کامله حق است و جریانی است که برای همه مردگان در همه زمان و امکنه اتفاق خواهد افتاد و اختصاص به آن مرد و آن قریه ندارد.

۴- آن مرد اهلی زنده شدن مردگان را پس از مدتی طولانی و زمانی ممتد در رابطه با قدرت حق امر بزرگی شمرد، و نیز رجوع و پیوستن اجزاء پراکنده به صورت اولیه در نظرش با عظمت آمد، لذا با کلمه أَنّی که از اداه تعجب است پرسش خود را مطرح نمود، این تعجب در حقیقت تعجب از کمال قدرت حق و نهایت اقتدار پروردگار بود، و به عبارت دیگر اعتراف به حیرت و بهت او از این واقعیت و عدم احاطه اش به خصوصیات و جهات مسئله بود، در تعجب او معنای انکار وجود نداشت، این اکثر مردم هستند که بخاطر ضعف معرفت و دور بودن از دلیل و برهان و استدلال و حجت از وقوع امری به اراده حق و به قدرت مطلقه او شگفت زده می شوند، و معنای شگفتی آنان این است که چنین امری

قابل تحقق نیست، چنان که مشرکان و کافران از پذیرفتن این واقعیت که همه مردگان زنده می شوند و در عرصه محشر گرد می آیند امتناع داشتند و با تعجب و حیرت که تعجب و حیرت انکاری بود می گفتند:

أَ إِذٰا كُنّٰا تُرٰاباً أَ إِنّٰا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ: (۱)

این گفتار منکران لجوج است که بدون توجه به قدرت خدا که آنان را از خاک مرده آفرید می گویند: آیا ما هنگامی که پس از مردن خاک شدیم به راستی در آفرینش جدیدی قرارمان می دهند؟ !

۵- در نظر آن مرد خدا زنده شدن مردگان مسئله ای بسیار پیچیده بود و علاقه داشت وقوعش را ببیند، و این امری که در نظرش بسیار با عظمت می نمود مشاهده نماید، ولی حضرت حق پس از می راندنش به مدت صد سال و زنده کردن مرکبش و حفظ سلامت طعام و نوشیدنی اش در برابر گذشت صد سال تابستان و زمستان و بهار و خزان به او فهماند که همه این امور برای خداوند که قدرت بی نهایت است و حیات و مرگ به دست اوست امری سهل و آسان و غیر پیچیده است و جائی برای تعجب و شگفتی ندارد.

وَ هُوَ اَلَّذِی یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ: (۲)

و اوست که مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان باز می گرداند و این کار برای از آفریدن آسان تر است.

أَ وَ لَمْ یَرَوْا كَیْفَ یُبْدِئُ اَللّٰهُ اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیرٌ: (۳)



---

۱- ۱) - رعد ۵.

۲- ۲) - روم ۲۷.

۳- ۳) - عنکبوت ۱۹.

آیا ندانسته اند که چگونه خدا مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان باز خواهد گرداند، یقیناً این کار بر خدا آسان است.

۶- تکرار اُنْظُرْ در آیه شریفه در سه بار برای این است که در هر مرتبه ای هدف خاص و دلیل معینی دنبال شده است.

طبرسی در مجمع البیان از حضرت علی (ع) روایت می کند که منظور از کسی که آیه شریفه داستانش را بیان می کند عزیر نبی است، و نیز سعید بن عبدالله قمی به نقل کتاب بصائر الدرجات از امیرمؤمنان نقل می کند که آن شخص عزیر نبی بوده است.

### داستان عزیر

عزیر نبی روزی وارد باغ خود شد، باغی آباد، سرسبز و خرم، درخت های بهم پیوسته، با گیاهانی مفید، لحظاتی محو تماشای زیبائی باغ که محصول اراده و حکمت خدا بود شد، کوزه ای از افشره انگور و مقداری نان و انجیر برداشت و با چارپای خود به طرف خانه اش حرکت کرد.

در میان راه به فکر اسرار خلقت و نظام آفرینش و عظمت جهان هستی افتاد، آن چنان غرق اندیشه و فکر شد که به جای راه خانه به بیراهه رفت، چون به خود آمد خود را در بیابانی دور از شهر و کاشانه دید، نگاهی به اطراف بیابان انداخت تا شاید علامت و نشانه ای بیابد و جهت آبادی را مشخص نماید.

در این جستجوگری چشمش به خرابه هائی افتاد که از وجود قریه و منطقه و مردمی که در آن زندگی می کردند حکایت داشت، حکایت از این که اینجا روزی ناظر جنب و جوش هائی بوده، مردمی در این دیار با هزاران آرزو و رفاه نسبی زندگی می کردند، اینک همه در کام مرگ افتاده اند و از شهرشان جز خرابه و از خودشان جز استخوان های پوسیده بر جای نمانده است.

عزیر به این انـدیشه فرو رفت که نمی توانـد از مطـالعه و دقت در این خرابه هـا و خرابی هـا و این انسان های به کام مرگ فرو رفته صرف نظر کرده، چشم بپوشد.

افسار الاغش را بر میخی که بزمین کوبیـد بست سـبد انجیر و نان و افشـره انگور را کنار خود گـذاشت، آنگاه با دلی آسوده و خیـالی راحـت به دیـواری نیمه خراب تکیه داد، سـپس تـوسن انـدیشه را به جولاـن انـداخت و دربـاره کیفیت زنـده شـدن این اسـتخوان ها و اجساد پوسـیده به فکر فرو رفت، شگفتا این اجساد پس از آن که طعمه زمین شد، و اینک بازیچه باد و طوفان و سرما و گرما و برف و باران می شود به چه صورت و بر اساس چه کیفیتی زنده می شوند أَنّٰى يُحْيِي هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا؟ !

من به اصل زنـده شدن مردگان ایمان دارم، و به قدرت حق در این زمینه در مرحله یقینم، علاقه دارم کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان را ببینم از این جهت چگونگی را می پرسم.

چیزی نگذشت که زانوهایش سست شد، و بدن دچار حالت رخوت گشت و پلک چشمش هایش روی هم افتاد و نهایتاً قبض روح شـد و خود نیز ماننـد مردگـان قریه به کام مرگ فرو رفت، و مرگ او به مـدت صـد سال کامل ادامه پیـدا کرد فَأَمٰاتَهُ اَللّٰهُ مِائَةَ عٰامٍ در این صد سال کودکان منطقه زندگی عزیر بزرگ شدند و به پیری رسـیدند، سال خوردگان عمرشان تمام شد و به سرای باقی وارد شدند، قبیله ها و فامیل ها به چنگال مرگ دچار شده، از بین رفتند، خانه هائی ساخته شد سـپس خراب گشـته زیر و رو شدند، و عزیر هم چنان جسدی روی خاک بود و بند بند استخوان هایش از هم گسیخت.

تا روزی که خداونـد اراده فرمود از این راز نهفته پرده بردارد بار دیگر در آن جسد افتاده بر خاک حیات و روح دمیده شد، و عزیر حیات دوباره یافت و

زندگی را از سر گرفت، او همان عزیر صد سال پیش بود که اکنون بعد از مرگ به چرخه حیات وارد شده است، او تصور می کرد از خواب برمی خیزد، به جستجوی مرکبش و افشره و عصاره انگورش و نان و انجیرش افتاد، خداوند به او خطاب فرمود: چه مدت در اینجا درنگ کرده ای؟ گفت: خیال می کنم یک روز یا کمتر از یک روز درنگ کرده باشم، خداوند فرمود: نه چنین است تو صد سال است مرده ای باران های نرم و رگبار و طوفان و فصول سال تو را نوازش داده اند، اینک پس از گذشت صد سال، به قدرت من زنده شدی ولی طعام و آشامیدنی است دستخوش تغییر نشده، اینک با دقت به طعام و افشره انگورت بنگر که ابداً تغییر نیافته و مرور زمان نابودش نکرده است.

ولی مرکبت مرده و جسمش پوسیده و استخوان هایش از هم جدا شده و جز خاکی از آن نمانده است، من زنده شدن تو را برای مردم نشانه قدرت خود قرار می دهم و هم اکنون با دقت عقلی به مرکبت بنگر که چگونه استخوان های پوسیده آن را جمع کرده و بر آن گوشت می پوشانم و آنگاه در او حیات می دمم تا با دیدن کیفیت زنده کردن مردگان به مسئله معاد و قیامت و بعث ایمانت افزود گردد و به اطمینان برسی عزیر هنگامی که زنده شدن مرکبش را دید، و حیات دوباره خودش را حس کرد، و ملاحظه کرد گذشت صد سال در طعام و شربتش تغییری ایجاد نکرده است با همه وجود گفت: می دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.

سپس بارش را بر مرکب گذاشته، خود نیز سوار شد و به سوی شهر و دیارش حرکت کرد، ولی راه ها و کوچه ها و خانه ها و بند و باروی شهر را آن گونه که صد سال پیش دیده بود نیافت، وضع شهر تغییر کرده بود، و چهره گذشته شهر برایش صورت رؤیای شیرینی به خود گرفته بود، سرانجام به در خانه خود رسید

ص:۹۷

پیره زالی را دیـد جلـوی در ایسـتاده کـه عمر طولاـنی اش قـدش را خمیـده، و اسـتخوان هـایش را سـست کرده و او هم چنـان روزگار را پشت سر می اندازد.

این پیره زال سالخورده و دیـده از دست داده کینز عزیر است و آن روز که عزیر از او جدا شد وی دختری در سن رشد و بلوغ بوده است.

عزیر پرسـید: اینجا مسکن و منزل عزیر است؟ پیره زال آهی کشید و در حالی که اشک در دیدگانش غلطید گفت: آری اینجا منزل عزیر است، آنگـاه صـدا به گریه برداشت و گفت عزیر سـال هـاست ناپدیـد شـده و یادش از خاطره ها رفته، من تا امروز کسی را ندیدم که از او یاد کند، تو کیستی که به یادش سخن می گوئی؟

گفت: این پیره زال من خودم عزیرم خداوند صد سال مرا میراند، اینک دوباره به من حیات بخشیده است، پیره زال مضطرب و هیجان زده شـد، نخست به انکار برآمد، سـپس گفت: عزیر مردی صالح و مسـتجاب الدعوه بود، حاجتی از خدا نمی خواسـت مگر این که برآورده می شـد، و برای بیماری درخواست شـفا نمی نمود مگر آن که به بهبودی و سـلامت راه می یافت، اینک اگر تو عزیری از حضـرت حق بخواه تا سـلامت بدن و نور بینائی ام را به من باز گرداند، عزیر حاجت او را از خدا خواست در دم رویش نیکو و چشـمش روشن گشت، از شادی و خوشـحالی به پای عزیر افتاد و به سـرعت خود را به بنی اسرائیل که نواده ها و فرزندان عزیر در میانشان بودند رسانید، نوادگانی که میان هشـتاد و پنجاه سال بودند و هیچ کدام از رونق و نیروی جوانی بهره نداشـتند، در هر صورت پیرزال در میان آنان فریاد زد: عزیر که صد سال پیش ناپدید شده آمده است، و خداوند او را در عین جوانی و شادابی و برنائی و طراوت بازگردانده است.

ص:۹۸

چیزی نگذشت که عزیر خود به طرفشان آمد، در حالی که جوانی نیرومند و خوش اندام، قوی هیکل و خوش منظر بود به گونه ای که چشم بینندگان را از آن وضع خیره کرد، خواستند به نظر خود او را با دلائلی که داشتند آزمایش کنند، یکی گفت: اگر تو پدر مائی، بدان که پدرمان در شانه اش خالی بود که به آن شناخته می شد، آنگاه لباس را از روی شانه عزیر کنار زدند، دیدند آن نشانه عیناً موجود است! باز برای این که اطمینان بیشتری پیدا کنند و شك و تردیدشان به کلی برطرف گردد بزرگترشان گفت ما از دیر زمان شنیده بودیم که بخت النصر بر بیت المقدس حمله برده و مردمش را قلع و قمع کرد، از جمله کارهای زشتی که از او سر زد این بود که تورات را آتش زد و حتی یك نسخه از آن باقی نگذاشت و آن روز در دنیا کسی جز چند نفر تورات را از حفظ نداشتند و یکی از آنان را عزیر می شمردند حال اگر تو عزیری تورات را برای ما از حفظ بخوان.

عزیر مشغول خواندن تورات شد در حالی که یک آیه آن را از یاد نبرده بود و بلکه یک کلمه و حرفی را از آن اشتباه نداشت، اینجا بود که نوادگانش با او مصافحه نموده وی را تصدیق کردند، و عمر دوباره اش را تبریک گفتند، ولی عده ای از بنی اسرائیل نه این که به او ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خود افزوده گفتند: عزیر پسر خداست!

ص:۹۹

## تفسیر آیه ۲۶۰

### اشاره

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ اَلْمَوْتیٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلیٰ وَ لٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قٰالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ اَلطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اِجْعَلْ عَلیٰ کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ اُدْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَ اِعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.

و به یاد آر هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار را کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان را به من نشان بده، خدا فرمود: آیا به کیفیت زنده شدن مردگان در پرتو قدرت من ایمان نیاورده ای؟ گفت: ایمان آورده ام ولی خواستم نوری که به آرامش قلب ابراهیم افزود، آرامشی که مرتبه ای از مراحل عالی ایمان و باور دینی است.

از این که ابراهیم قطعات در هم کوبیده شده چهار پرنده را به سوی خود خواند و پرندگان با خواندن او زنده شده به سویش شتافتند معلوم می شود که حضرت حق به برخی از بندگانش ولایت تکوینی عنایت فرموده است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که چهار پرنده عبارت بودند از طاوس، خروس، کبوتر و کلاغ. (۱)و نیز از آن حضرت روایت شده که ابراهیم اجزای مرغان را بر دَه کوه قرار داد. (۲)اهل عرفان از این داستان استفاده تربیتی کرده و چهار پرنده را تأویل به چهار خوی زشت نموده اند که هر یک در وجود انسان سدّی در برابر راه خدا و سلوک انسان به سوی حضرت محبوب است، که اگر انسان این چهار خوی حیوان



---

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱ ص ۲۸۰ حدیث ۱۰۹۸.

۲- ۲) - کافی ج ۸ ص ۳۰۵.

صفت و تاریک کننـده باطن را از خیمه باطن بگیرد و به قتل برسانـد، و عرصه درون خویش را از این چهار رذیلت پاک کند، راهش به سوی لقاء قرب و تهـذیب و تزکیه و رشد و کمال باز می شود، جلال الدین در مثنوی صورت عرفانی مسـئله را چنین بیان می کند:

چهار وصف تن چو مرغان خلیل جج

بسمل ایشان دهد جان را سبیل جججج ای خلیل اندر خلاص نیک و بد جججججج

سر ببرشان تا رهد پاها ز سدّ ججزان که این تن شد مقام چهار خو جج

نامشان شد چار مرغ فتنه جو جج ج

خلق را گر زندگی خواهی ابد ج جسر بِبُر زین چار مرغ شوم بد ج ج

بازشان کن زنده از نوع دگر که نباشد بعد از آن زیشان ضرر ججج جج

چار مرغ معنوی راه زن ج کرده اند اندر دل خلقان وطن ج چون امیر جمله ی دل ها شوی ج

اندرین دوران خلیفه حق توئی سر ببر این چار مرغ زنده را

سرمدی کن عمر ناپاینده را بط و کاوس است و زاغ است و خروس

این مثال چار مرغ اندر نفوس جججج

تو خلیـل وقتی ای خورشـید هُش این چهـار اطیـار رهزن را بکش زان که هر مرغی از اینهـا زاغ وش ج هست عقـل عاقلاـن را دیده کُش

**ابراهیم و چهار پرنده**

قهرمـان بت شـکن، و عبـد کم نظیر حق قلب الهی و عرشـی اش مالامـال از ایمان به خداونـد و وحـدت و یگانگی او بود، و به قـدرت مطلقه و بی نهایت حضـرت حق یقین و اطمینان کامل داشت و به آنچه به او وحی شـده بود در عالی ترین درجه ایمان می زیست.

ص:۱۰۱

از موضوعـاتی که هم چون همه انبیـا به او وحی شـده بود مسـئله بـا عظمت معـاد و برپـا شـدن قیامت و زنـده شـدن مردگان و محاسبه ی اعمال بندگان در روز موعود بود، ابراهیم چونان که به خدا و وحدانیت پروردگار ایمان داشت به معاد و زنده شدن مردگـان نیز ایمان بی شک و شـبهه داشت، ولی آرزو داشت کیفیت و چگونگی زنـده شـدن مردگان را با چشم خود ببینـد تا بصـیرت بیشتری کسب کنـد و به اوج آرامش قلبی برسـد، لذا از پروردگارش درخواست کرد تا کیفیت زنده شدن مردگان را به او ارائه کنـد، خداند به او فرمود مگر تو به چگونگی و کیفیت کار من ایمان نداری؟ گفت چرا آن را به من وحی کرده ای و من نسـبت به آن ایمـان دارم و با همه وجود تصـدیق کرده ام ولی مشـتاقم آن را با چشم خود ببینم تا آرامش قلبی به کیفیت کار پیدا کنم.

خداونـد خواسـته او را اجـابت کرد، فرمـان داد تـا چهـار پرنـده را گرفته به دقت به آفرینش هر یک بنگرد، سـپس آنها را ذبح کرده و لاشه ها را کوبیده و در هم مخلوط نماید، آنگاه آن را تقسـیم کرده و هر بخشـی را بر کوهی قرار دهد، سپس هر یک را به نام بخواند، خواهی دید که هر کدام مستقل و زنده با همان هویت و حیثیت قبلی به سویش به پرواز در آیند.

ابراهیم این کـار را انجام داد و در این جریان آنگونه که می خواست در قـدرت و ربوبیت و ملکوت حق که همه آسـمان ها و زمینـه در قبضـه حـاکمیتش قرار دارد سـیر عقلی و فکری نمـود و به آرامش لازم، که پس از آن در این زمینه پرسشـی برایش مطرح نباشد رسید، و از خطورهای مخالفی که با ایمان و تصدیق البته منافات ندارد راحت شد.

ص:۱۰۲

## تفسیر آیه ۲۶۱

### اشاره

مَثَلُ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ كَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اَللّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ.

مثل و داستان آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

### شرح و توضیح

گرچه در اوائل سوره مبارکه ی بقره در ذیل جمله ی مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ بحث مفصلی گذشت، ولی در رابطه با این آیه شریفه می توان به مسائلی اشاره کرد:

۱- انفاق زمانی تحقق پیدا می کند، و وقتی دارای ارزش است که در راه خدا انجام گیرد، راه خدا هر حقیقتی است که رضایت و خوشنودی خدا در آن است و موجب کمال و رشد انسان و دوری او از شیطان و فرهنگ اوست.

راه خدا منحصر به جهت ویژه و امر خاصی نیست، بلکه در هر کاری که در شرع مقدس از آن نهی نشده جلوه گر است، راه خدا یا به عبارت دیگر کار برای خدا و به منظور جلب رضایت خداست که از آن تعبیر به کمال فعلی دائمی شده و امری است که قابلیت نمو و تعالی و رشد و افزون شدن به اراده خدا دارد.

۲- از فعل مضارع يُنْفِقُونَ استفاده می شود که انفاق در صورتی چند برابر نتیجه می دهد و در گردونه رشد و نمو قرار می گیرد که استمرار و دوام داشته باشد نه در همه عمر یک بار و دو بار.

ص:۱۰۳

۳- انفاق در صورت استمرار داروی بیماری بخل است و هر کس از این داروی معنوی استفاده کند از منفور بودن نزد خدا در آمده و در پیشگاه او به محبوبیت می رسد.

۴- قید فی سبیل الله در آیه شریفه به انسان می فهماند که مسئله علاوه بر جهت اقتصادی، دارای جهت اخلاقی است، زیرا انفاق وقتی در راه خدا و برای تحصیل رضای خدا انجام گیرد از منت گذاری و ضربه زدن به شخصیت مردم و آزار نسبت به اهل استحقاق دور خواهد بود و چه بسا که انسان برای حفظ عیار خلوصش در این عمل کار را در پنهان یا به واسطه انجام دهد، که گیرنده مال انسان را نشناسد و از منت و خجالت کشیدن و ضربه شخصیتی در امان باشد.

۵- کرم خداوند بی نهایت و خزانه پاداشش نامحدود، و لطف و احسانش بی پایان است، و این حقیقتی است که بطور مکرر در آیات قرآن مجید به آن گوشزد شده، بنابراین هیچ تعجبی ندارد اگر انسان یک درهم در راه خدا بدهد تا هفتصد برابر یا بیشتر به او پاداش و اجر مادی یا معنوی یا هر دو برگردد.

آری برای حضرت حق حد و حدودی در قدرت، علم، رحمت، جود، کرم و دیگر صفات علیا و اسماء حسنایش وجود ندارد، او در رحمت وجود و جزا و لطف و احسان و قدرت و کرم بی نهایت است، و به همه اعمال ظاهری و باطنی و عیار خلوص اعمال آگاه و می داند چه کسی شایسته پاداش و مکافات است.

در هر صورت بر اساس این آیه شریفه و آیات بعد از آن که اغلب درباره ی انفاق است، انفاق حتماً باید برای خدا و در راه کسب رضایت او باشد نه برای جلب توجه مردم و خوشنودی آنان و این که تعریف و تمجید از آدمی نقل محفل آنان شود، این عمل انسانی باید بدون منت و آزار صورت پذیرد، و از اموال خوب و پاکیزه و پرقیمت داده شود، و در راه پیشرفت اسلام و دفع دشمن

ص:۱۰۴

و انسانی که در راه خـدا و برای خـدا به سـختی و مشـقت افتاده باشـد هزینه گردد، تا در دو جهان پاداش و مزدی چند برابر یا آنچه خدا بخواهد بر انسان مقرر شود.

انفـاق از مهـم ترین و بـا ارزش ترین امـوری است که خداونـد در جهت ادای حقـوق بنـدگانش قرار داده، و برای آن به طرق مختلف و وسائل گوناگون از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و دیگر اقسام فدیه و انفاقات واجب و صدقات مستحب و نیز وقف و وصـیت و هبه و غیره متوسـل شـده است، و هـدفش این است که سـطح زنـدگی طبقـات پـائین اجتمـاع که نمی توانند نیازمنـدی های زنـدگیشان را بـدون محبت و کمک بی شائبه دیگران رفع نمایند بالا آید، تا با اهل نعمت و ثروت قریب الافق شوند.

اسـلام از طرف دیگر طبقات عالیه را از تظاهر به تجملات و زیور و آلات در مظاهر زندگی بیش از اندازه ای که طبقه متوسط اجتماع به آن دسترسـی ندارنـد نهی کرده است، و هدف از همه اینها این است که یک زندگی نوعی متوسـطی را که اجزاء و ابعاضـش شبیه و نزدیـک به یکـدیگر است به وجود آورد، و نـاموس همکـاری و یگانگی را زنـده کنـد، و ریشه ی اراده های متضـاد و دشـمنی ها و کینه های قلبی را از بیـخ و بن برانـدازد، زیرا هـدف و نظر قرآن این است که دین حق بایـد همه شـئون حیاتی را طوری منظم و مرتب نماید و به صورتی سامان دهد که ضامن سعادت دنیا و آخرت باشد و به واسطه ی آن، انسان با معارف حقه و اخلاق فاضـله در یک زنـدگی سـعادتمندانه ای زیست کند و از نعمت هائی که خدا در دنیا به او ارزانی داشـته بهره منـد گردد، و ناخوشـی هـا و مصـائب و نواقص مـاده را از خود دور سـازد، و این جز بـا یـک زنـدگی خوشـی که از نظر آسایش و صفا در همه افراد، مشابه باشد میسر نمی شود و چنین زندگی جز با اصلاح حال

نوع و رفع حوائج حیاتی ایشان امکان پذیر نیست، و جز با جهات مالی و اقتصادی کامل نمی شود، و راهش این است که افراد جامعه از آنچه با رنج و زحمت اندوخته اند به دیگران نیز پرداخت نمایند چون مؤمنان برادران اند و زمین و اموال مالکیت ذاتی اش از خداست.

راه و روشی که پیامبر اسلام (علیهما السلام) در زمان حیات و دوران نفوذ حکومتش داشت صحت و درستی این حقیقت را به اثبات رسانید، و امیرمؤمنان (ع) در سخنانش از منحرف شدن مردم از آن دچار تأسف شدید بود و شکایت می کرد آنجا که می فرماید:

در روزگاری قرار گرفته اید که پیوسته پشت کردن خیر و روی آوردن شرور به سوی ازدیاد می رود و طمع شیطان در هلاکت مردم فزونی می یابد، در این موقعیت است که ساز و برگ او قوّت و نیرو گرفته، و فریبش همگانی شده و بر شکارش دست یافته، دیده خود را به هر سوی که می خواهی بینداز، آیا جز بی نوائی که دچار فقر خویش است، یا توانگری که نعمت خدا را به کفران بدل کرده، یا بخیلی که بخل ورزیدن به حقوق خدائی را مایه ثروتمندی قرار داده، یا عصیان پیشه ای که گوشش از شنیدن پند و اندرز سنگین شده می بینی؟ !

جریانات روزگار این نظریه قرآن را که باید به طبقات ضعیف و متوسط کمک کرد، و از زیاده روی طبقات عالی در تجملات و مصارف جلوگیری نمود تصدیق کرد، زیرا مردم پس از ظهور تمدن غرب در عیاشی و شهوت رانی و پیروی از امیال حیوانی و هواهای نفسانی افراط کردند، و هر آنچه می توانستند در این راه کوشیدند، در نتیجه ثروت و وسائل عیش و نوش به دست طبقات نیرومند اجتماع افتاد، و برای طبقات زیردست جز محرومیت چیزی نماند، و از زیردستان نیز آنان که با تکیه به مراکز قدرت نیرومندتر از دیگر زیردستان بودند زیردستان

ص:۱۰۶

خود را تحت سلطه خود خرد کرده به اسارت کشیدند، و بالاخره دسته خاصی از مردم به رفاه و خوشی در سایه زندگی مادی نائل شدند و حق حیات را از سایرین سلب کردند، نتیجه این جریان، شیوع فساد اخلاق و کردارهای ناشایسته در عموم طبقات جامعه گردید، و دو دستگی عجیبی در اجتماع پدید آمد، و اختلاف و نزاع در میان ثروتمند و مستمند، توانگر و ناتوان، کاخ نشین و راه نشین و دارا و نادار ریشه دوانید و جنگ های جهانی بزرگ را به وجود آورد و سپس مرام کمونیسم به ظهور پیوست، و حقیقت و فضیلت رخت بربست، و آرامش و اطمینان خاطر و خوشی و آسایش از میان مردم کوچ کرد، و این همان فسادی است که امروز در جهان انسانی مشاهده می شود، و فسادهائی که در آینده انسان ها را تهدید می کند بسی بزرگ تر و ناهنجارتر است.

از بزرگ ترین عواملی که این فسادها را به وجود آورد آن که باب انفاق به روی مردم بسته و ابواب رباخواری به روی ایشان باز شده است. (۱)اما حد اعلای انفاق این که راه توحید و اخلاص و حاکم کرن دین حق با تحمیلی که دشمنان دارند، راهی دشوار، ناهموار، پرنشیب و فراز، پرپیچ و خم، خاردار، مین گذاری شده پُر، پرتگاه است.

هموار ساختن و پیمودن اینان راهی، جز با ریختن وسائلی انبوه، و تجهیز قوائی عمومی، و بسیج نیروهائی همه جانبه امکان پذیر نیست.

در این راه باید قلم ها، اندیشه ها، دانش ها، هنرها، زبان و دست ها قدم ها و قدرت ها، فرزندان و اموال جان ها و همه امکانات و استعدادها را به میدان کشید، تا نیازها تأمین شوند و خلأها پر گردد وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ .

ص:۱۰۷

---

۱- ۱) - المیزان ج ۲ ص ۵۳۷.

انفاق چنان که در ذیل آیات بقره گذشت از نفق است و نفق یعنی خلأ و انفاق یعنی پر کردن خلأ.

خلأها یکی دوتا نیست بلکه زندگی شمول و گوناگون است. برخی را قلم، برخی را زبان، بعضی را عمل، و برخی را سلاح و برخی را هیچ چیز جز جان و بعضی به هیچ وجه پر نمی شود جز با کمک همگان.

قرآن در حدود هشتاد موضع، انفاق را مورد تأکید قرار داده است، و اهمیت و ارزش را سنگین و بی حد و اعلام نموده است.

قرآن در آیه صد و هفتاد و هفت سوره مبارکه ی بقره برّ و نیکی را در گرو پانزده برنامه اعتقادی، عملی، اخلاقی دانسته و رسیدن به این برّ در صورتی است که انسان از هر آنچه نزد او محبوب است از جسم و جان و مال و اولاد و. . . . . . در راه خدا هزینه کند.

لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ: (۱)

هرگز به طور کامل به حقیقت نیکی نمی رسید تا از آنچه دوست دارید به طور مستمر انفاق کنید.

نیاکان اسلامی فاتح و پیروزمند ما که با فتوحات خیره کننده خود به اوج ترقی اقتصادی، علمی، فرهنگی، صنعتی، سیاسی، نظامی. . . . رسیدند مصداق عینی و معنای تجسم یافته این آیه شریفه اند.

آنان هر چه داشتند و دوست می داشتند از جان و مال و همه چیز به میدان آوردند و در نتیجه پیروز و کامیاب و برخوردار از اعتلای بی سابقه مادی و معنوی شدند.

ص:۱۰۸

---

۱- ۱) - آل عمران ۹۲.

قرآن مجید در ضمن آیه ای ترک انفاق در راه خدا و ترک هزینه کردن آنچه را باید برای اعتلای اسلام و انسانیت هزینه کرد سبب نابودی و هلاکت اعلام می کند:

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ: (۱)

خلأها و کمبودهای راه خدا را پر کنید و با ترک آن، خود را به دست خود به هلاکت نیندازید.

احتمالاً توضیح آیه شریفه این می شود: که از جان و مال و قدرت و امکانات و استعدادها هر چه دارید و می توانید و قدرت ایجاد آن را دارید به میدان بیاورید [چون این آیه نیز مانند بسیاری دیگر در رابطه با جنگ نازل شده است] تا خلأها پر، و جاده هموار و حرکت وسیله پیروزیتان شتاب گیرد، و در این راه اهمال و سستی و جان عزیزی و مال دوستی مکنید وگرنه شکست خورده، بر اثر تقصیر و کوتاهی خود نابود می شوید، به این صورت که دشمن از این اهمال و تقصیر این خصلت سیاه و نکوهیده سوء استفاده کرده فرصت ها را غنیمت شمرده با حمله متقابل، بر شما چیره و پیروز می گردد، سپس دمار از روزگارتان درآورده نابودتان می سازد.

این آیه کریمه درست چنان است که به دانش آموزی بگویند درس بخوان و به دست خود خویش را به بدبختی نینداز، که دلسوزان درس را برای دانش آموز خوشبختی و سعادت، و ترک آن را سبب بدبختی و شقاوت اعلام می کنند.

در آیه ای دیگر برتری پیشگامان و پیشتازان در انفاق را بر دیر آمدگان به بیان می آورد که:



---

۱- ۱) - بقره ۱۹۵.

وَ مٰا لَکُمْ أَلاّ تُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لِلّٰهِ مِیرٰاثُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ اَلْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ أُولٰئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَهً مِنَ اَلَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ کُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنیٰ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ: (۱)

و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی کنید و خلأهای در مسیر اعتلای اسلام را پر نمی نمائید، در حالی که میراث آسمان ها و زمین فقط در انحصار مالکیت خداست و کسی بر چیزی ملکیت حقیقی ندارد، کسانی از شما که پیش از فتح و پیروزی بر دشمن انفاق کردند و به جنگ برخاستند با دیگران یکسان نیستند، آنان از جهت درجه و منزلت از کسانی که پس از فتح و پیروزی انفاق کردند و جهاد نمودند بلند پایه تر و برترند و خدا به هر یک از این دو گروه وعده عاقبت به خیری و بهشت داده است و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

گرچه بیشتر آیات انفاق در رابطه با جنگ و کمک به رزمندگان نازل شده، ولی هرگز صحیح نیست که از آیاتی که امر به احسان و نیکی و هزینه کردن مال برای حل مشکل فقرا و مستمندان و بدهکاران و اقوام و امور خیر و حتی کمک به غیر مؤمنان دارد چشم پوشید، مسئله انفاق، زکات، صدقه منحصر به جنگ تنها نیست، بلکه لازم است اهل ایمان نسبت به همه امور خیر و به ویژه رسیدگی به مستمندان، ایتام، فقراء، از راه ماندگان، ساختن مدرسه، درمانگاه، بیمارستان، مسجد و مراکز فرهنگی اسلامی از اموال امکانات و آبرو و دانش و بینش خود هزینه کنند.

### انفاق به غیر مؤمنان

معلی بن خنیس که از شهداء راه فضیلت و راویان احادیث اهل بیت است می گوید: امام صادق (ع) در شبی بارانی از منزلش به جانب ظله بنی ساعده، جائی



---

۱- ۱) - حدید ۱۰.

که مستندان و نیازمندان از حرارت و سرما زیر آن پناه می بردند روان شد، من دنبال حضرت به صورتی آهسته به راه افتادم، در میان راه چیزی از آن منبع خیر و احسان به زمین افتاد فرمود:

«بسم الله اللهم رد علینا:»

خداوندا گم گشته را در این تارکی شب به ما برگردان.

پیش رفته و به حضرت سلام کردم فرمود: معلی تو هستی گفتم: آری فدایت شوم معلی هستم، فرمود به جستجو مشغول شو و آنچه را یافتی به من بده، من روی زمین دست کشیدم، به نظرم آمد نان زیادی پراکنده شده است.

آنچه یافتم در اختیار آن جناب گذاردم، نهایتاً دیدم جمع آن ابنان سنگینی از نان شد، به اندازه ای سنگین بود که حملش دشوار می نمود، به حضرت گفتم: مرا اجازه دهید تا این بار را بر دوش خود حمل کنم، پاسخ داد من به برداشتن و حمل کردن آن سزاوارترم، ولی با من بیا تا به ظلّه بنی ساعده برویم.

چون به آنجا رسیدیم عده ای را در خواب دیدیم، امام (ع) کنار هر خفته ای یک یا دو قرص نان می گذاشت و می گذشت، به همین صورت به همه نان رسانید تا از ظله خارج شدیم به حضرت گفتم: اینان حق را می شناسند و از پیروان اهل بیت هستند؟ فرمود اگر عارف به حق بودند آنان را بهتر از این پذیرائی می کردیم، آگاه باش خداوند هیچ چیز را نیافریده مگر این که خزینه داری جهت آن خلق کرده است غیر از صدقه که خود حافظ و نگهبان آن است، پدرم حضرت باقر (ع) هر گاه صدقه می داد و چیزی را در دست سائل می گذاشت باز از او می گرفت و می بوسید و می بوئید و دو مرتبه به او برمی گرداند، صدقه دادن در شبانگاهان خشم خدا را فرو می نشاند، و گناهان را

محو می کند و حساب روز قیامت را آسان می نماید، اما صدقه روز مال و عمر را می افزاید.

عیسی بن مریم از کنار دریا می گذشت، قرص نانی از خوراک خود را در دریا انداخت، یکی از حواریون گفت برای چه منظوری این کار را انجام دادید، با این که قرص نان غذای خود شما بود؟ فرمود: انداختم تا نصیب یکی از حیوانات دریا شود، این عمل در نزد خدا پاداشی بزرگ دارد. (۱)

## خوشحالم که هزارنفر را شاد و مسرور می کنم

عامر شعبی می گوید شبی حجاج بن یوسف که نسبت به امت اسلام و به ویژه شیعیان اهل بیت از نمرود و فرعون ظالم تر بود مرا به حضورش خواست، دست از جان کشیدم وضو گرفته، وصیت کرده به سویش روان شدم، هنگامی که وارد مجلس او شدم وسائل قتل و کشتن از شمشیر و نطع آماده بود، سلام دادم، پاسخ گفت و اظهار کرد نترس تا فردا ظهر در امانی، مرا نزد خود نشانید، سپس اشاره ای کرد از پی اشاره اش مردی را بسته به غل و زنجیر آوردند و وی را در برابر حجاج روی زمین نشاندند.

حجاج گفت: این مرد عقیده دارد که حسن و حسین فرزندان پیامبرند، لازم است برای اثبات عقدیده اش از قرآن دلیل بیاورد وگرنه او را می کشم، به حجاج گفتم چه نیکوست غل و زنجیر از بدنش بردارید، اگر پاسخ داد آزادش کنید، چنانچه جواب قانع کننده ای نداد این غل و زنجیر مانع قتل او نمی شود.

فرمان داد غل و زنجیر از بدنش برداشتند، در چهره او دقیق شدم دیدم سعید بن جبیر است، بسیار اندوهگین شدم، با خویش گفتم از کجا می تواند برای اثبات



---

۱- ۱) - فروع کافی جلد ۴، ص ۹.

این مسئله از قرآن دلیل بیاورد، حجاج فریاد زد دلیلت را از قرآن بیاور وگرنه کشته می شوی، سعید گفت: صبر کن مدتی سر به زیر انداخته فکر می کرد، حجاج برای بار دوم گفت: دلیلت را بیاور، باز سعید او را دعوت به صبر کرد مرتبه سوم حجاج دلیل خواست این بار نیز درخواست مهلت کرد در مرتبه چهارم سعید گفت:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم»

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ: (۱)

آنگاه به حجاج گفت بعد از این آیه را بخوان حجاج خواند:

وَ زَکَرِیّا وَ یَحْییٰ وَ عِیسیٰ وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ اَلصّالِحِینَ: (۲)

سعید گفت: چگونه ممکن است عیسی را به حضرت ابراهیم نسبت داد؟ حجاج گفت: عیسی از فرزندان ابراهیم است، سعید منتظر همین پاسخ بود، پیروزمندانه گفت: در صورتی که عیسی بدون پدر به دنیا آمد بر اساس این آیه از فرزندان او محسوب می شود در عین این که میان او و ابراهیم فاصله خیلی زیاد است پس حسن و حسین سزاوارترند که این نسبت را داشته باشند با توجه به این که با پیامبر فاصله جز یک مادر ندارند حجاج فرمان داد هزار دینار به او بدهند و پولها را تا منزلش ببرند و به او اجازه رفتن داد.



---

۱- ۱) - انعام ۸۴.

۲- ۲) - انعام ۸۵.

شعبی می گوید با خود فکر کردم فردا باید پیش این مرد بروم و معانی قرآن را از او بیاموزم، من تصور می کردم به معانی قرآن معرفت دارم، اکنون دانستم که از معانی قرآن بی خبرم.

هنگام صبح از او جویا شدم نهایتاً وی را در مسجدی یافتم که پول های شب گذشته را پیش رو گذاشته و ده دینار ده دینار از هم جدا کرده و به مستمندان انفاق می کرد و می گفت همه این پولها از برکت حسن و حسین است

«لئن کنا اغممنا واحداً لقد فرحنا الفا و ارضینا الله و رسوله»

اگر یک نفر را اندوهگین کردیم ولی هزار نفر را شادمان و مسرور نمودیم و خدا و پیامبر را از خود راضی کردیم. (۱)

### در انفاق و صدقه باید آبروی اشخاص حفظ شود.

یسع بن حمزه می گوید: در محضر حضرت رضا (ع) بودم، با ایشان صحبت می کردم، گروهی نزد آن حضرت حضور داشتند و از مسائل دینی و حلال و حرام می پرسیدند، در این هنگام مردی بلند قد و گندمگون وارد شد، پس از سلام گفت: ای پسر رسول خدا مردی از محبان شما و پدران و اجدادتان هستم، از سفر حج بازمی گردم مقداری پول برای مخارج راه و بازگشت به وطن داشتم گم شد، اینک درخواست دارم به من کمک کنید تا به وطنم بازگردم، البته صدقه به من نمیرسد چون خداوند نعمت به من ارزانی داشته و دارای ثروتم، چون به شهرم برسم مبلغی که به من می دهید از جانب شما در آنجا صدقه می دهم.

فرمود: خدایت بیامرزد بنیشین، سپس با مردم شروع به سخن نمود تا متفرق شدند، من و سلیمان جعفری و خثیمه با آن مرد باقی ماندیم، حضرت رضا فرمود



---

۱- ۱) - شجره طوبی ج۲، ص ۲۰۰.

اجازه می خواهم وارد اندرون شوم سلیمان عرض بفرمائید، حضرت وارد اندرون شد، پس از ساعتی بازگشته درب اطاق را بست، از بالای درب دست مبارک خود را بیرون آورد و فرمود: خراسانی کجاست؟ عرض کرد در خدمتم فرمود: این دویست دینار را برای مخارجت بگیر و به این پول تبرک جو و از جانب من نیز صدقه مده، هم اکنون خارج شو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا! خراسانی رفت و بعد از او حضرت رضا خارج شد سلیمان عرض کرد فدایت گردم به او محبت نموده بذل و بخشش کردید، علت این که پشت درب پنهان شدید چه بود؟ فرمود: نخواستم بخاطر برآوردن خواسته اش در صورتش انکسار و خواری مشاهده کنم، گفتار پیامبر را نشنیدی؟

«المستتر بالحسنه یعدل سبعین حجه و المذیع بالسیئه مخذول و المستتر بها مغفور له:»

آن که کار نیک را در پنهان انجام دهد پاداشش معادل هفتاد حج است، و کسی که آشکارا گناه کند در پیشگاه حق خوار و زبون است، امّا آن که در پنهان مرتکب گناه شود به آمرزش نزدیک است، نشنیده ای پیشینیان گفته اند:

چون نزد او برای حاجتی روم در حالی که آبرویم حفظ شده به خانواده م بازمی گردم. (۱)

«انفاق عاشقانه صاحب بن عباد»

صاحب از چهره های برجسته علمی و عملی و از پیروان مکتب پاک اهل بیت بود.

صاحب در دانش و بینش در درجه ای بسیار عالی قرار داشت و بسیار دانش دوست و خوش اخلاق و بهره مند از فضائل و کمالات بود.



---

۱- ۱) - فروع کافی ج ۴ ص ۲۴.

صاحب در حکومت دیالمه منصب وزارت داشت و کمتر وزیری در استفاده مثبت از پست وزارت و خدمت به دین و دانش و مردم کشور نمونه او دیده شده است، او را بخاطر کرامت و بزرگواری کافی الکفاه لقب داده اند، شیخ صدوق کتاب با ارزش عیون اخبار الرضا را برای او تالیف کرد، و حسین بن محمد قمی نیز کتاب تاریخ قم را به خاطر او نگاشت.

در عصرهای ماه رمضان هر کس به دیدار او می رفت و بر وی وارد می شد اجازه خروج پیش از افطار از نزد او نداشت، گاهی هزار نفر هنگام افطار بر سر سفره اش می نشستند، صدقه و انفاق او در ماه رمضان با یازده ماه دیگر برابری می نمود، مادرش از کودکی او را به اینصورت تربیت کرده بود.

در زمان طفولیت که برای تحصیل دانش به مکتب خانه می رفت، مادر بزرگوارش هر روز صبح یک دینار و یک درهم به او می داد و اکیداً سفارش می نمود به اول فقیری که می رسد صدقه بدهد.

این کار برای صاحب از همان دوران کودکی تا جوانی عادت و خوی پابرجا شده بود، و زمانی هم که به وزارت رسید سفارش مادر را ترک نکرد.

او از ترس این که صدقه دادن را از یاد نبرد به خادمی که عهده دار اطاق استراحت و خوابش بود فرمان می داد هر شب یک دینار و یک درهم زیر بسترش بگذارد تا صبح گاه که از خواب برمی خیزد آن را برداشته به مستحق بدهد.

شبی خادم این برنامه را فراموش کرد، صاحب هنگامی که سر از خواب برداشت، پس از ادای فریضه دست زیر بستر برد تا درهم و دینار را بردارد، ولی متوجه شد خادم فراموش کرده پول زیر بستر بگذارد، این فراموشی را به فال بد گرفت، با خود حدیث نفس کرد که لابد عمرم تمام شده و اجلم فرا رسیده که خادم از این امر غفلت ورزیده است!

ص:۱۱۶

آنچه در اطاق خوابش از روانـداز و زیرانـداز و بالش بود به جریمه فراموش شـدن صدقه آن روز، به همان خادم فرمان داد، به اولین فقیری که برخورد می کند بدهد، با توجه به این که همه وسائل استراحت و خوابش از دیبای گران قیمت بود.

خـادم همه را جمع کرد و از خانه خارج شـد، با مسـتحقی از سادات مصادف شـده که همسـرش بخاطر نابینائی اش دسـتش را گرفته و او را همراه خود می برد و سید در حال گریه کردن بود.

خادم پیش رفت و به سـید گفت: این اجناس را قبول می کنی، پرسـید چیست، پاسخ داد وسائل استراحت اطاق خواب که همه از دیباست، سید فقیر از شنیدن این مطلب بیهوش شد، صاحب را از جریان خبر دادند، خودش بالای سر سید آمد، فرمان داد او را بهوش آورند، چون بهوش آمد صاحب پرسید ترا چه شده که اینگونه از حال رفتی؟ سید گفت: مردی آبرومندم ولی مدتی است به فقر مبتلا شـده ام، از این همسـرم دختری دارم که به حـد بلوغ و رشد رسـیده جوانی از او خواسـتگاری کرد، پذیرفتم، عقـد آن دو صورت گرفته، اینک دو سال است نسـبت به خوراک و لباس خود قناعت می کنیم تا برای او جهازیه تهیه نمائیم، شـب گذشـته همسـرم اصـرار ورزیـد کـه بایـد برای دخـترم روانـدازی بـا بـالش دیبـا تهیـه کنی، هر چـه خواسـتم او را از این درخواسـتش منصـرف کنم نتوانسـتم، و او بر خواسـته اش پافشـاری داشت، نهایتـاً بر سـر این موضوع با یکـدیگر اختلاف پیـدا کردیم، به او گفتم چون صبح رسد، دست من را بگیر از خانه بیرون ببر تا از میان شما بروم، اکنون که خادم شما این مطلب را با من در میان گذاشت جا داشت یکه خورده و بیهوش شوم.

صاحب بن عباد، چنان تحت تأثیر این واقعه غیر منتظره قرار گرفت که اشک در چشمانش حلقه زد گفت: زیرانداز و روانداز و بالش دیبا لازم است با سایر

وسائل مناسب خودش آراسته شود، به من فرصت دهید تمام وسائل زندگی دختر را مطابق این لحاف و تشک و بالش فراهم کنم، شوهر دختر را خواست به او سرمایه ای عنایت کرد که به شغلی آبرومند مشغول شود، و همه جهیزیه دختر را به صورتی که مناسب با دختر وزیری بود به دختر داد. (۱)

ص:۱۱۸

---

۱- ۱) - روضات الجنات خوانساری بخش صادص ۱۰۵.

### تفسیر آیه ۲۶۲-۲۶۳

#### اشاره

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ ثُمَّ لاٰ یُتْبِعُونَ مٰا أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لاٰ أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ.

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ یَتْبَعُهٰا أَذیً وَ اَللّٰهُ غَنِیٌّ حَلِیمٌ.

کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، آنگاه منت و آزاری به دنبال انفاقشان نمی آورند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، برای آنان نه بیمی است و نه اندوهگین می شوند.

گفتاری خوش و پسندیده برای ردّ سائل در حالی که کلام ناهنجاری نگفته باشد، و گذشت و چشم پوشی از او در صورتی که درخواستش با بدگوئی و درشتی همراه بوده بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری نسبت به سائل باشد، و خدا بی نیاز و بردبار است.

#### شرح و توضیح

منتی که انفاق کننده بر انفاق شونده می گذارد به این صورت که به سائل می گوید: من بودم که به تو کمک کردم، اگر نزد دیگری می رفتی به این وضع به تو کمک نمی شد، قدر من را بدان، این منم که بفریاد بیچارگان می رسم و. . . . و هجوم به شخصیت او و تحقیر کردنش که از مصادیق آزار است نشان می دهد که انفاق در نظر انفاق کننده بس بزرگ و عظیم بوده و علاوه از سئوال سائل ناراحت شده است و خواسته با این انفاق او را زودتر ردّ کرده از دستش راحت شود.

ص:۱۱۹

مؤمن بایـد از اینگونه امور پـاک و مبرا باشـد، و بـا تخلق به اخلاق حق با مردم برخورد کنـد، خداونـد مهربان غنی و بی نیازی است که نعمت ها و نعمت دهی اش در نظرش بزرگ نیست و بردباری است که در مؤاخـذه شـتاب نمی کنـد و به هر جهالتی خشمگین نمی گردد.

انفاق چه وقت پرداخت و چه پس از آن اگر خالی از منت و آزار باشـد، و خلوص در آن رعایت گردد قطعاً عملی با ارزش و مورد قبول حق و همراه با پاداش مناسب است.

اسـلام بـه ایـن معنـا عنـایت خـاص دارد که به وقت انفـاق به وسـیله ثروتمنـدان بایـد شخصـیت و کرامت و عزت نیازمنـدان و مستمندان حفظ شود.

یقیناً اگر انسان به پاداش ویژه حق در برابر انفاق توجه داشـته باشـد و اینکه انفاق مایه زدودن هر ترسـی و هر انـدوهی از انسان بخصوص در برزخ و قیامت است هرگز انفاقش را با منت و آزار آلوده نمی کند.

برخورد پسـندیده و نیکو در گفتار و عمل با نیازمنـدان واجب و بایـد به عنوان اصـلی از اصول اخلاق و ارزشـی از ارزش های انسانی بکار گرفته شود، مسـلماً حفظ شخصیت و عزت محتاجان و نیازمندان از حل مشکل اقتصادی آنان بالاتر و برتر و کاری پسندیده تر از اصل انفاق است.

ص:۱۲۰

## تفسیر آیه ۲۶۴

### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لاَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لاَ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ای اهل ایمان صدقه های خود را با منت گذاری بر مستحق و آزار رساندن به او باطل مکنید، مانند کسی که مالش را به ریا به مردم انفاق می کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، که وصف و مثل انفاقش مانند سنگ خارا و سختی است که بر آن پوششی نازک از خاک قرار دارد و رگباری تند و درشت به آن برسد و آن سنگ را صاف و بدون خاک بگذارد، صدقه ریائی مانند آن خاک است که با باران تند از روی سنگ شسته می شود و از بین می رود و ریا کاران به نتیجه کارشان دست نمی یابند و خدا کافران را راهنمائی و هدایت نمی کند.

### شرح و توضیح

منت گذاری و آزار بر مستحق همانند ریا انفاق را از درجه اعتبار ساقط، و از ارزش می اندازد و نهایتاً آن را باطل کرده از عرصه قبولی و پذیرفته شدن، و اجر و پاداش خارج می کند.

این از مصادیق بی خردی است که انسان از محصول زحمت و رنج خود به نیازمندان و مستمندان، و درماندگان و فقیران کمک کند، و خرمن سر سبز کمک خود را با آتش منت و آزار و ریا بسوزاند.

این کمال و اوج بدبختی است که انسان از صبح تا شام فعالیت کند، گرما و سرما بچشد، از جان و بدن مایه بگذارد، ثروت و مالی فراهم نماید، و بخشی از

آن را از خود جدا کرده به اقوام و مردم مستحق بدهد، تا میان او و بهشت پلی برقرار شود، که با خیالی آسوده و راحت در آینده از آن پل عبور کند و خود را به بهشت عنبر سرشت برساند، ولی با کلنگ منت گذاری و آزردن قلب مردم، و ریا و خودنمائی جهت تعریف کردن مردم از خود آن پل را خراب نموده و منهدم و نابود کند و میان خود و بهشت مانع ایجاد نماید و به بیشه تاریک محرومیت از فیوضات حق درآید!

## اعمال برباد رفته

عبدالوهاب مزنی می گوید از شخصی شنیدم که می گفت: به مدینه الرسول رسیدم و به مسجد پیامبر رفتم ابوهریره را دیدم که گفت حدثنی خلیلی ابوالقاسم ولی گریه ادامه سخن را به او امان نداد، دگر باره گفت باز گریه مانع از ادامه کلام شد، با رسوم گفت و گریست و برخاست تا از مسجد بیرون رود، من دست بر دامنش زدم و گفتم مردی غریبم، آمده ام تا حدیثی از احادیث پیامبر را بشنوم، تو سه بار شروع کردی تا حدیثی گوئی ولی گریه مهلتت نداد به من بگو رسول خدا چه گفت؟

گفت: رسول خدا فرمود: روز قیامت مردی را بیاورند و به او گویند ما تو را در دنیا ثروت فراوان دادیم با آن چه کردی، گوید: خداوندا صدقه دادم و انفاق نمودم گویند: آری از آن ثروت صدقه دادی و انفاق کردی برای آن که مردم درباره تو بگویند: فلانی آدم با سخاوتی است و از کرم و دست و دلبازی برخوردار است، و مردم هم گفتند، اکنون تو را از آن انفاق ریائی چه سود و منفعت است؟ !

دیگری را بیاورند و به او گویند: ما تو را قدرت و شجاعت و توان و قوت دادیم، تو با آن توانائی و شجاعت چه کردی؟ گوید: خدایا جهاد کردم و جان در

راه جنگ و قتال بردم، گویند آری جهاد کردی ولی برای آن که مردم بگویند فلانی نترس و شجاع و قهرمان است، امروز که از مردمان عمل خالص می خرند تو را از جهاد و قتالت چه سود؟ !

دیگری را می آورند و می گویند ما به تو فهم و دانش و علم و بینش دادیم، از آن سرمایه معنوی چگونه بهره گرفتی؟ گوید خدایا دانش آموختم و به دیگران تعلیم دادم، و خلاصه به نشر و پخش علم همت گماشتم، گویند: آری چنین کاری کردی ولی برای آن که مردم بگویند به به فلانی عجب مرد عالمی است، و چه معلم فعال و پرکاری است و مردمان نیز در حق تو آن بگفتند اکنون تو را از آن چه سود، سپس دستور رسد که هر سه را بخاطر پوچ شدن عملشان و بر باد رفتن زحمت و کوششان و تهیدست ماندنشان به دوزخ برند! ! (۱)کتاب خدا در آیه مورد بحث ریاکار را فاقد ایمان به خدا و قیامت به حساب آورده و به او در پایان آیه مارک کفر و داغ ناسپاسی زده، و تا در ریاکاری بسر می برد او را از هدایت خدا محروم دانسته است: وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکٰافِرِینَ.

به این نکته بسیار مهم نیز که از آیه شریفه استفاده می شود باید توجه کرد که عمل ریاکار از اصل باطل و پوچ است، ولی عمل منت گذار و آزار دهنده گرچه از ابتدا صحیح واقع شده، ولی بعد از آن با آلوده شدن به منت و آزار باطل گشته و به چاه پوچی سقوط می کند.

مناط و ملاک قبولی عمل نیت خالص و قصد پاک است و عملی که از این مایه الهی خالی باشد به گردونه و چرخ قبولی وارد نمی شود.



---

۱- ۱) - تفسیر روض الجنان چاپ آستان قدس ج۴، ص۵۶.

### فرار از ریا

مولی عبـد الله شوشتری از علما و دانشـمندان به نام شـیعه و معاصـر با شـیخ بهائی بوده است، روزی برای دیـدار شـیخ بهائی به منزل او آمد.

ساعتی از نشسـتن او نگذاشت که موذن صدا به اذان برداشت، شـیخ بهائی از مولی عبدالله درخواست کرد اکنون که وقت نماز وارد شـده نماز خود را همین جا بخوانیـد تا ما هم به شـما اقتـدا کرده و ادای تکلیف کنیم و از فیض جماعت بهره منـد شویم، مـولی عبـدالله انـدکی به فکر فرو رفت و بـدون پاسـخ به درخواست شـیخ بهاءالـدین عـاملی از جـای برخـاست و به منزل خود بازگشت، برخی از دوستانش در رابطه با این جریان پرسیدند که شما با اهمیت و ارزشی که به نماز اول وقت می دهید چرا در منزل شیخ اقامه جماعت نکردید، گفت: پس از پیشنهاد شیخ به فکر فرو رفتم دیدم در باطنم این مسئله در جریان است که مثل شیـخ بهـائی می خواهـد در نمـاز به من اقتـدا کنـد، و من از ترس آلوده شـدن به منیت و ریا جلسه را ترک کرده و به منزل باز گشتم. (۱)

### بیماری شدید ریا و تظاهر به عمل

سیـد نعمت الله جزایری که سالیان طولانی در محضـر مبارک علامه مجلسـی زانوی شاگردی به زمین زد، و از آن دریای مواج معارف بهره های فراوانی گرفت، در کتاب انوار نعمانیه اش می نویسد:

شخصـی به تظاهر و ریا به شدت خو گرفته بود، بسـیار کوشـید تا این صـفت زشت و مخرب زحمت و کوشش را از صفحه ی دل پاک کند، شبی طرحی بنظرش رسید و آن این که در فلان منطقه دور افتاده شهر مسجدی است خلوت



---

۱- ۱) - روضات الجنات ج ص.

و رفت و آمد چندانی در آن نیست، به آن مسجد می روم شاید شبی را به عبادت بدون ریا و تظاهر به صبح برسانم.

در تاریکی شب به مسجد رفت و به عبادت مشغول شد و دلخوش به این که اینجا محل رفت و آمد مردم نیست و من با خیال راحت عبادت خالصانه و بی ریا انجام می دهم.

ناگاه در بین عبادت، در حالی که تاریکی مطلق بر مسجد حاکم بود، بنظرش رسید در مسجد باز شد و شخصی قدم در مسجد گذاشت، از آنجا که ریا قدمی ثابت در دلش پیدا کرده بود بسیار خوشحال شد، که اکنون در این دل شب و در این جای خلوت و دور افتاده این شخص آمد و مرا در این حال خوش که به راز و نیاز اشتغال دارم می بیند، و قطعا صبح فردا در میان مردم از من تعریف و تمجید می کند!

تا صبح با کوشش هر چه تمام تر به عبادت و راز و نیاز ادامه داد، چون سپیده دمید و هوا روشن شد دید سگی سیاه از باران تند شب فرار کرده و به مسجد خزیده، به شدت اندوهگین شد، که این همه کوشید و راز و نیاز کرد، و تن به عبادت داد ولی همه و همه به خاطر سگی سیاه بود! ! آه از نهادش برخاست که اگر تا شب گذشته مردم را در عبادت خود شریک می ساختم و برای جلب نظر آنان راز و نیاز داشتم ولی آه و اسف بر من که شب گذشته برای سگی سیاه عبادت کردم و او را شریک بندگی خود نمودم! (۱)

### رسوائی ریاکار

از اصمعی دانشمند و ادیب عرب روایت شده که بلال بن ابی برده از کوفه وارد بر عمربن عبدالعزیز شد، زمانی که عمر در شهر سکونت داشت، ابی برده پس از ورود به مجلس عمر و طی شدن مراسم پذیرائی کبوتر مسجد گشته و



---

۱- ۱) - انوار نعمانیه ص ۲۵۱.

کنار یکی از ستون های معبد مشغول به نماز و عبادت شد، و مدتی را با فروتنی و خضوع به نماز گذارند.

ابی برده بـا این کـار خود توجه عمر بن عبـدالعزیز را به خود جلب کرد، تـا جائی که یک روز به علاء بن مغیره که از نـدیمان نزدیکش بود، گفت: اگر درون این مرد ماننـد برونش بـا صـداقت و صـاف و نورانی باشـد، مردی قابـل اعتماد و یقیناً شایسـته حکومت عراق است.

علاء گفت: امتحـان کردن او کار دشواری نیست، من از وضع او برای شـما خبر می آورم، هنگام مغرب نزد ابی برده رفت، او مشـغول نمـاز بود، به وی گفت نمـازت را کوتـاه کن بـا تو کـار دارم، ابی برده نماز را به اختصار گذرانـد و پس از پایان نماز گوش به سخن علاء داد، علاء گفت تو مرا می شناسی که چقدر به عمر بن عبدالعزیز نزدیکم و خلیفه چه اندازه به من لطف و محبت دارد، اگر اشـاره نمـایم که تـو را برای حکومت عراق بپـذیرد به من چه خـدمتی خواهی کرد؟ ابی برده گفت: حقوق و مزایای یکساله حکومت خود را به تو می بخشم، علاء گفت: برای اسـتواری این قول و سـخنت نوشـته ای به من بده که اگر به حکومت عراق رسـیدی به انکار برنخیزی ابی برده به سرعت نوشته ای به دست علاء داد مبنی بر این که حقوق مزایای یکساله از او باشد.

علاء نوشته را نزد عمر بن العزیز آورد، عمر وقتی از این جریان آگاه شد نامه ای به استاندارش به این مضمون در عراق نوشت:

«اما بعد فان بلالا غرنا بالله فکدنا نغتر به ثم سبکناه فوجدناه حیثاً کله:»

ای والی بلال بن ابی برده خـواست از راه عبـادت خـدا مـا را بفریبـد و نزدیـک بـود فریب بخـوریم، ولی چون او را آزمـایش نمودیم برای ما روشن شد آنچه از

عبـادت انجـام می دهـد جز دام و تزویر و نیرنگ نیست و همه باطنش آلودگی محض است. (۱)در رابطه بـا ریا به روایات زیر توجه کنید:

از رسول خدا روایت شده:

«من احسن صلاته حین یراه الناس ثم اساءها حین یخلو فتلك استهانهٌ استهان بها ربه:» (۲)

کسـی که در برابر دیـد مردم نمـازش را نیکو بجـای آورد، ولی هنگـام خلوت و پنهـان بـد انجام دهـد، این اهانتی است که به پروردگار خود روا داشته است.

«احذر ان یُری علیك آثار المحسنین و انت تخلو من ذلك فتحشر مع المرائین:» (۳)

بپرهیز از این که در ظاهرت آثار نیکوکاران دیـده شود، ولی در حقیقت از آن تهی باشـی، در این صورت با ریاکاران محشور خواهی شد.

«للمرائی ثلاث علامات: ینشط اذا کان عند الناس، و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره:» (۴)

ریاکار دارای سه نشانه است: هر گاه در ادای تکالیف نزد مردم باشد با نشاط و سـرحال است، چون در تنهائی قرار گیرد کسل و بی حال است، و دوست دارد در همه کارهایش مورد تعریف وتمجید قرار گیرد.



---

۱- ۱) - الاذکیاء، ابن جوزی ص ۴۱.

۲- ۲) - نهج الفصاحه ۳۱۶- ۳۱۴.

۳- ۳) - نهج الفصاحه ۳۱۶- ۳۱۴.

۴- ۴) - کافی ج ۲ ص ۲۹۵.

«اتقوا الله فی الریا فانه الشرک بالله، ان المرائی یُدعی یوم القیامه باربعه اسماء: یا کافر، یا فاجر، یا غادر، یا خاسر، حبط عملک و بطل اجرک فلا خلاص لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له:» (۱)

در جنب خداونـد آگـاه به همه امور از ریا بپرهیزیـد، زیرا ریا شـرک به خـداست، قیامت ریاکار را با چهار نام می خواننـد: ای کافر، بدکار، حیله گر، زیانکار، همه اعمالت بر باد رفت، پاداشت باطل شد، امروز از عذاب رهائی نداری، پاداشت را از کسی بخواه که برای جلب توجه او عمل انجام دادی.



---

۱- ۱) - مواهب الرحمن ج ۴ ص ۳۱۰.

## تفسیر آیه ۲۶۵

### اشاره

وَ مَثَلُ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اَللّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خوشنودی خدا و استوار کردن وجودشان بر حقایق ایمانی و فضایل اخلاقی انفاق می کننـد ماننـد بوسـتانی است در جائی بلند که بارانی تند و فراوان به آن برسد، در نتیجه میوه اش را دو چندان بدهد و اگر باران تنـدی نرسـد بـاران ملاـیمی بر آن ببـارد کـه برای شـادابی و محصـول دادنش کـافی است و خداونـد به آنچه انجـام می دهید بیناست.

### شرح و توضیح

دقت در آیه گذشته و آثار نامطلوب منت و آزار و ریا به فهم این آیه شریفه بیشتر کمک می کند، کسی که برای طلب رضای خـدا انفاق می کنـد، در حقیقت عمل خالصانه اش چون باغ با اسـتعدادی است که دارای درختان زیاد به هم پیچیـده است که آن را زیر باران رحمت و لطف و فیوضات حضـرت حق قرار داده است، اتصال این عمل به خـدا از آثار مثبتی که دارد تخلف نمی کند.

این گونه انفـاق بـا هر عیاری از اخلاص مورد پـذیرش خداونـد قرار می گیرد، و با رضا و خوشـنودی حق هماهنگ شـده و به درجه ی قبولی می رسد و میوه ای ابدی چون بهشت آخرت نصیب صاحب آن می کند، و وجود و نفس انفاق کننده را ثبات و آرامش داده بر پایه ی حقایق و فضایل استوار و دائمی می سازد.

آنان که در انفاق خلوص را رعایت می کننـد و جز رضای دوست را نمی طلبنـد قابلیت بهره منـدی از فیوضات مادی و معنوی حق را پیدا می کنند.

ص:۱۲۹

مخلصان به یقین دارای حسن فاعلی و حسن فعلی هستند، حس فاعلی آنان اخلاص و حسن فعلی آنان انفاق و صدقه است.

آیه شریفه می گوید درجات پاداش بستگی به درجات اخلاص دارد، باغ گاهی میوه اش دو چندان و زمانی به صورتی طبیعی است و این بستگی به میزان بارانی دارد که بر آن می بارد أَصابَها وابِلٌ باران تند و فراوان، فَطَلٌّ باران ملایم.

ص:۱۳۰

### تفسیر آیه ۲۶۶

#### اشاره

أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنَابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ لَهُ فِیهَا مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرَاتِ وَ أَصَابَهُ اَلْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِیهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمُ اَلْآیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ.

آیا یکی از شما دوست دارد که او را بوستانی از درختان خرما و انگور به هم پیچیده باشد که از زیر درختانش نهرها جاری است و برای او در آن بوستان علاوه بر خرما و انگور از هر گونه میوه و محصولی باشد، در حالی که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ضعیف و ناتوان است، پس گردبادی که در آن آتش سوزانی است به آن بوستان رسد و یک پارچه بسوزد، [آتش منت و آزار و ریا چون آتش سوزنده بوستان انفاق را می سوزاند و نابود می کند] خداوند اینگونه حقایق را برای شما توضیح می دهد تا در امور خود بیندیشید.

#### شرح و توضیح

قرآن مجید گاهی با مثل های روشن واقعیات را به مردم می فهماند، پیرمردی است از کار افتاده، دارای باغی است از خرما و انگور دو میوه پر ویتامین و پر انرژی و محصولات دیگر، خودش بر اثر پیری قدرت بر کار ندارد، فرزندانش ناتوان و بی هنر هستند، گردبادی با حرارت و آتش زا به باغش می رسد و همه محصولات را می سوزاند، پیرمرد و فرزندان ناتوانش جز حسرت و اندوه عایدی از این پیش آمد ندارند، این مثل کسانی است که ثروت و مالی پر قیمت انفاق می کنند، محصول انفاق اگر اخلاص در آن باشد آثاری پربرکت در دنیا و در آخرت است، ولی اینان بخاطر ضعف ایمان قدرت پیچیدن عمل را به اخلاص

ص:۱۳۱

که حافظ و نگهبان محصول انفاق است ندارنـد، ملکوت و باطن منت و آزار و ریا آتش است، تندباد منت و آزار و ریا که در باطنش آتش دوزخ است به باغ و بوسـتان انفاق می رسـد، و همه محصولاتش را به نابودی می کشد و صاحبش را از شـیرینی رضایت الله و جنت الله محروم می نماید، و برای او جز تهی دستی و حسـرت و اندوه و پشیمانی باقی نمی گذارد، بیان حقیقت بـا توسـل به مثـل برای این است که مردم در اعمـال و رفتـار و کردار خود و آثـار آنهـا و اینکه آیا محصول آنها رضایت الله و جنت الله است یا نار الله است بیندیشند، که فکر و اندیشه سبب تصحیح اعمال و جهت دادن به کردار و اخلاق است.

ص:۱۳۲

## تفسیر آیه ۲۶۷

### اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا كَسَبْتُمْ وَ مِمّٰا أَخْرَجْنٰا لَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ تَيَمَّمُوا اَلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّٰ أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ای اهل ایمان از پاکیزه های آنچه از راه داد و ستد به دست آورده اید و آنچه از گیاهان و معادن برای شما از زمین بیرون آورده ایم انفاق کنید، و برای انفاق کردن دنبال مال ناپاک و بی ارزش و عیب دار نروید، در حالی که اگر آن را به عنوان حق شما به خود شما می دادند جز با چشم پوشی و دل سردی نمی گرفتید و بدانید که خدا بی نیاز و ستوده است.

### شرح و توضیح

آیه شریفه از جهتی به کیفیت مال و جنس که مؤمنان می خواهند انفاق کنند اشاره می کند، و از جهت دیگر خود انسان را میزان تشخیص مال با کیفیت از بی کیفیت قرار می دهد.

انفاق مال پست و آنچه که انسان از آن دل بریده و نمی خواهد در زندگی اش باشد، مانند لباس کهنه، غذای مانده، فرش پوسیده، اثاث مستعمل و بی مصرف نمی تواند موضوع جود و کرم و سخاوت و بزرگواری باشد، و از طرفی معلوم نیست مورد قبول و پذیرش حق واقع گردد، و از جهت دیگر توهین به عزت و شخصیت کسانی است که به آنان انفاق می شود، که همه این امور به دور از اخلاق و بزرگواری است، و علاوه انفاق چنین اموالی لایق حریم با عظمت حضرت حق نیست، و بسیار شرم آور است که آدمی این اجناس را به عنوان انفاق فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ قلمداد کند.

آیه شریفه می گوید اگر خود مستحق باشی، و به شدت نیازمند به کمک، آیا گرفتن اموال پست به عنوان انفاق از دیگران خوش آیند توست؟ ! قطعاً مورد پسند تو نیست ولی چون نیازمندی بدون ایراد گرفتن و با اغماض و چشم پوشی و دلسردی آن را می پذیری در حالی که از عمل طرف خود در باطن ناراضی و ناراحتی، اینجاست که اگر خود خواستی انفاق کنی، خود را به اینصورت میزان قرار بده: آنچه را برای خود می پسندی برای دیگران هم بپسند، و آنچه را برای خود نمی پسندی برای دیگران هم مپسند.

ص:۱۳۴

## تفسیر آیه ۲۶۷

### اشاره

اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ اَلْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اَللّٰهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اَللّٰهُ واسِعٌ عَلِیمٌ

شیطان شما را به هنگام انفاق مال با ارزش از تهیدست شدن و فقر می ترساند، و شما را به کار زشت چون بخل و امساک از انفاق و صدقات امر می کند در حالی که خداوند شما را از جانب خودش وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

### شرح و توضیح

مردم در انفاق مال بی ارزش، و اجناس پست که چه بسا آنها را مزاحم زندگی خود بدانند مشکلی ندارند. مردم در صورتی که بخیل هم باشند ممکن است با اجناس و اموال پست دست به انفاق بزنند.

این انفاق عمل با ارزشی نیست، و سبب رشد و کمال نفوس نمی گردد، این انفاق تنها سودش این است که انبار مغازه یا خانه یا اطاق منزل یا صندوق را از آنچه مردم زباله و کهنه و جنس مزاحم می دانند خالی و تمیز می کند و مکان را برای جنس و مال جدید و تازه باز می نماید.

امساک از انفاق اجناس و اموال پر قیمت بخاطر این است که مردم آنها را در برپائی و حفظ ثروت و ثروتمندی خویش مؤثر می دانند، به این سبب دل کندن از آنها برایشان مشکل، و کمتر به چنین انفاقی رضایت می دهند، چنین اندیشه ای که اگر از اجناس و اموال پر قیمت انفاق کنم قوام ثروت و ثروتمندی ام از دست می رود، و بنائی که سالها ساختن زحمتش را با کدّ یمین و عرق جبین ساخته ام خراب می شود، و دچار کمبود و سختی و مشقت می گردم، و قطعاً چراغی که به

ص:۱۳۵

خانه رواست به مسجد روا نیست از خیالات فاسد و وساوس شیطان درون یا شیطان برون است.

این دوستان بد و گمراه اند و شیاطین آشکار و نهان اند که ثروتمند را از فقر و تهیدستی می ترسانند، و از ترمز ترس برای امساک ثروتمند از انفاق سوء استفاده می کنند، در صورتی که اهل ثروت باید بدانند نسبت به مازاد ثروتشان برای کمک به هم نوعانشان به شدت مسئول و مکلف اند، و ابداً حق ندارند نعمت و ثروت خدا داده را تنها برای خود هزینه کنند و مازادش را روز به روز ذخیره کرده بر ثروت خود بیفزایند و دچار بیماری تکاثر کشته و بر بخلشان بمانند و نهایتاً با حفظ ثروت خود و فرار از انفاق مستحق غضب و عذاب حق شوند.

چه نیکوست که اهل ثروت به قرآن مجید یا به آگاهان به قرآن مراجعه کنند و از این حقیقت مطلع شوند که به فرموده خداوند انفاق نه این که عامل تهیدستی و فقر است، بلکه از طرفی سبب مغفرت و آمرزش و از سوی دیگر علت افزون شدن تا هفتصد برابر یا بیشتر، و وسیله درمان باطن از بخل و مایه ای برای جلب رضای دوست و به دست آوردن بهشت آخرت است.

شیطان از جهتی انسان را از تهیدستی می ترساند و از جهت دیگر آدمی را دعوت به خودداری از انفاق می کند، که خودداری از انفاق نهایتاً دیو بخل را بر کرسی قلب می نشاند و به تدریج این صفت زشت و به تعبیر قرآن این فحشاء در باطن پا برجا گشته، انسان را تا شاخ و شانه کشیدن در برابر احکام و اوامر و نواهی حضرت حق می کشاند، و نهایتاً به مخالفت خواسته های پروردگار وادار می کند و نعوذ بالله به ناسپاسی و کفر ورزی می نشاند! !

و در نتیجه نیازمندان و تهیدستان را در سختی و مشقت تنگدستی می اندازد، و سبب پیدا شدن بسیاری از مفاسد و جنایات می گردد!

ص:۱۳۶

این چه بـدبختی بزرگی است که انسـان به وسـاوس شـیطان مطمئن گردد و نهایتـاً به چرخه بنـدگی او درآیـد و از او اطـاعت نماید، و وعده های حتمی خداوند مهربان را به مغفرت و افزون کردن مال از پی انفاق باور نکند! !

در هر صـورت انسـان در برابر دو وعـده است: یکی وعـده خداونـد متعـال که متضـمن سـرور است، و یکی وعـده شـیطان که متضـمن غرور است، وعده حضـرت حق وحی و تنزیل است، و وعده شیطان وساوس و تخییل، وعده حضرت دوست به عوض و ثواب و وعده شیطان چون سراب است، وعده خداوند مهربان نور و فروغ است و وعده شیطان زور و دروغ، وعده پروردگار بی تخلـف است و وعـده شـیطان عین تخلف است. خداونـد نسـبت به بنـده اش محبت و دوست است و شـیطان نسـبت به همه انسان ها دشمن

شیطان به معصـیت می خوانـد و از تهیـدستی می ترسانـد و به وسوسه کردن می رنجاند، خداوند مهربان می نوازد و کارسازی می نمایـد و وعده مثبت و نیکو می دهد و به منزلت و مرتبت می افزاید و به کرسـی سـعادت و خوشـبختی می نشاند، و وسائل راحت دنیا و آخرت را فراهم می آورد.

شطان در وجود خویش و ذاتاً مفلس است و آدمی را از افلاس می ترسانـد، خداونـد غنی بالـذات و خزانه دار همه آسـمانها و زمین است و به انسان وعده مغفرت و فضل می دهد وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ . (۱)

ص:۱۳۷

---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج۴، ص ۷۱.

### تفسیر آیه ۲۶۹

#### اشاره

يُؤْتِی اَلْحِكْمَهَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ اَلْحِكْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا اَلْأَلْبابِ.

حکمت را به هر کس بخواهد می دهد، و کسی که حکمت به او داده شده، بی تردید او را خیر فراوان داده اند، و جز صاحبان خرد از حکمت های خداوند پیروی نمی کنند.

#### شرح و توضیح

حکمت به طور اکثر در معلومات عقلی حقیقی و معارف حقه و قواعد محکم و استوار که قطعاً راهی به کذب و بطلان ندارد به کار گرفته می شود.

در ذیل این آیه شریفه روایاتی از امام به حق ناطق حضرت صادق (ع) در توضیح حکمت به این مضامین مسائل مهمی نقل شده است.

«طاعهالله و معرفه الامام:» (۱)

حکمت اطاعت از خداوند و شناخت امام معصوم است که همه مسائل دین را باید از او فرا گرفت.

«ان الحکمه المعرفه و التفقه فی الدین:» (۲)

بی تردید حکمت شناخت حقایق، و دین فهمی است.

«معرفه الامام و اجتناب الکبائر التی اوجب الله علیها النار:» (۳)



---

۱- ۱) - کافی ج۱، ص ۱۸۵.

۲- ۲) - نورالثقلین ج۱، ص ۲۸۷.

۳- ۳) - کافی ج۲، ص۲۸۴.

حکمت شناخت امام واجب الاطاعه و دوری از گناهان کبیره ای است که خدا آتش را بر مرتکب آن واجب و لازم نموده است.

انفاق بر اساس طاعت خدا و هدایت امام معصوم و اجتناب از بخل و امساک از مصادیق قطعی حکمت علمی و عملی است.

آری حکمت منشأ و مبدء خیر کثیر است و یک مورد خیر کثیر انفاق خالصانه و رفع مشکل نیازمندان و مستمندان با حفظ آبروی آنان است، و جز خردمندان از حقایق و معارف الهیه پند نمی گیرند.

ص:۱۳۹

## تفسیر آیه ۲۷۰–۲۷۱

### اشاره

وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ

إِنْ تُبْدُوا اَلصَّدَقٰاتِ فَنِعِمّٰا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهٰا وَ تُؤْتُوهَا اَلْفُقَرٰاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و هر نفقه ای را که انفاق کردید، و هر نذری را که بر عهده گرفتید یقیناً خدا آن را می داند [در نتیجه فرمانبردار را پاداش می دهد و ستمکار به آیات خدا و حقوق مردم را عذاب می کند] و در قیامت برای ستمکاران هیچ یاوری نیست.

اگر صدقه ها را آشکار کنید کاری نیکوست، و اگر آنها را پنهان دارید و به تهیدستان دهید برای شما بهتر است و خدا به این سبب بخشی از گناهانتان را محو می کند و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

### شرح و توضیح

معنای انفاق در همه شئونش در سطور گذشته شرح داده شد، نذری به معنای تعهد انسان بر عمل نیک و مثبت است.

خداونـد مهربان به همه اعمال انسان به هر صورت یا به هر نیتی که انجام گیرد آگاه است و در این آگاهی بزرگی و کوچکی عمل، خالص بودن و ریائی آن فرقی نمی کند.

نکره بـودن نفقـه و نـذر در متن آیه شـریفه دلالـت بر هر نـوع عمـل و هر انـدازه از نفقه و نـذر داد، گرچه به وزن دانه ارزن یا کوچک تر از آن باشد.

ص:۱۴۰

خداوند آگاه، به همه اعمالی که برای او انجام گرفته چه عمل بزرگ و چه عمل کوچک و اندک پاداش می دهد، با توجه به این حقیقت نباید فرصت انفاق و نذر را از دست داد. ستمگران که در این آیه شریفه مردمی هستند که از انفاق بخل ورزیده اند، و از متعهد شدن به عمل مثبت روی گردانده اند از یاری خداوند و مردم در دنیا و آخرت اندک بهره ای ندارند، در دنیا مورد طرد از رحمت و در معرض نفرت مردم، و در آخرت دچار عذاب حق و محروم از شفاعت شفیعان هستند.

آشکارا صدقه دادن که به تحریک دیگران نسبت به این عمل کمک می کند، و سبب تشویق اهل تمکن می گردد کاری ستوده و با ارزش است فَنِعِمّا هِیَ .

و صدقه پنهانی پاداش و سود بیشتری نصیب شخص انفاق کننده می کند، زیرا عیار خلوصش بیش از صدقه آشکار است.

صدقه در نهان در حفظ شخصیت نیازمندان و حفظ آبروی آنان قطعاً مؤثرتر از صدقه آشکار است، به همین خاطر با جمله خَیْرٌ لَکُمْ اعلام می دارد که صدقه پنهان از صدقه آشکار برای خود انسان بهتر و با ارزش تر است.

این که در آیه شریفه فقرا و نیازمندان را نام برده، و آنهان را تخصیص به ذکر داده است برای این است که اولویت آنان در مسأله هزینه کردن صدقه برای صدقه دهندگان روشن شود و به عبارت دیگر آیه شریفه می خواهد صدقه دهندگان را به این معنا هدایت کند که گرچه صدقه دارای مصارف گوناگونی است ولی پرداخت آن به کسانی که خرج زندگی آنان از درآمدشان بیشتر است اولویت دارد.

ص:۱۴۱

صدقه پنهان علاوه بر بهتر بودنش از صدقه آشکار سبب کفاره برخی از گناهان و بخشوده شدن آنها از جانب خداوند مهربان است، خداوندی که به همه اعمال انسان خبیر و آگاه است.

ص:۱۴۲

## تفسیر آیه ۲۷۲-۲۷۳

### اشاره

لَیسَ عَلَیکَ هُدٰاهُمْ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ وَ مٰا تُنْفِقُونَ إِلاَّ اِبْتِغٰاءَ وَجْهِ اَللّٰهِ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ یُوَفَّ إِلَیکُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ

لِلْفُقَرٰاءِ اَلَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی اَلْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ اَلْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ مِنَ اَلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیمٰاهُمْ لاٰ یَسْئَلُونَ اَلنّٰاسَ إِلْحٰافاً وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ

ای پیامبر هدایت و راهنمائی آنان به سوی انفاق مخلصانه و ترک منت و آزار بر عهده تو نیست وظیفه تو ابلاغ پیام حق و اتمام حجت است، بلکه خداست که هر کس را بخواهد هدایت می کند.

ای اهل ایمان هر مالی را که انفاق کنید به سود خود شماست و این سودمندی در صورتی است که جز برای طلب خشنودی خدا انفاق نکنید، و آنچه از مال با ارزش و بی عیب انفاق کنید پاداشش به طور کامل به شما داده می شود، و در این زمینه مورد ستم قرار نخواهید گرفت.

صدقات و انفاق حق نیازمندانی است که در راه خدا [به سبب جنگ یا طلب دانش یا بیماری یا امور دیگر] در مضیقه و تنگنا افتاده اند و برای فراهم آوردن هزینه زندگی نمی توانند در زمین سفر کنند، فرد ناآگاه آنان را از شدت پارسائی و عفتی که دارند توانگر و بی نیاز می پندارد تو ای رسول من آنان را از چهره و سیمایشان می شناسی، آنان از مردم با اصرار و پافشاری چیزی نمی خواهند، و شما ای اهل ایمان آنچه از مال با ارزش و بی عیب انفاق کنید یقیناً خدا به آن داناست.

### شرح و توضیح

گویا پیامبر بزرگوار اسلام از برخی انفاق کنندگان که در مسئله انفاق اخلاص را رعایت نمی کردند و برخی نسبت به انفاقشان بر تهیدستان منت گذاشته یا آنان

را آزار روحی می دادند بسیار اندوهگین و ناراحت بود، از این جهت در ابتدای آیه شریفه خطاب متوجه به آن حضرت شده در مقام دلداری و تسلیت آن حضرت برآمده که وادار کردن مردم به گردونه انفاق مخلصانه و بی منت و آزار و حفظ ایمان آنان بر عهده تو نیست، مسئله هدایت و توفیق، و توجه دادن قلب به اخلاص و دلالت مردم به اخلاق کریمانه ویژه ی خداست، اوست که هر کس را لایق و شایسته ببیند به حقایق باطنی و امور معنوی هدایت می نماید.

سپس خطاب آیه شریفه متوجه همه انفاق کنندگان می شود که مال با ارزش و بی عیبی که برای طلب خوشنودی خدا انفاق می کنید در دنیا و آخرت به سود شماست، زیرا در دنیا به چند برابر تلافی می شود، و در آخرت پاداشت بی حساب به شما میرسد، و اجر کامل و تمام نصیب شما می گردد، و در این زمینه به کمبود و نقصی دچار نخواهید شد.

خداوند از انفاق شما بی نیاز است، یقیناً هیچ خیری از شما به او نمی رسد، این شما هستید که برای بقاء نظام صحیح و اصولی حیات خود در دنیا و برای رسیدن به پاداش ابدی در آخرت نیازمند به خیر و عمل مثبت هستید، این شمائید که اگر از خیر روی برگردانید امور خیمه حیات و زندگیتان در دنیا مختل و عرصه و میدان وجودتان در ظاهر و باطن گرفتار امواج فساد و فسق و فجور و ناامنی می شود، و در آخرت به خاطر نداشتن توشه لازم به غضب و عذاب ابد گرفتار می آئید.

فقراء در آیه مورد بحث آن انسان های بزرگوار و با ارزشی هستند که به خاطر شرکت در میدان جهاد، از کسب و کار بازمانده و به تهیدستی نشسته اند، یا دچار بیماری پرخرجی شدند و به این خاطر گرفتار نیازمندی گشتند، یا برای دانش آموختن به شهر دیگر رفتند و دچار مضیقه مالی شدند، یا عوامل دیگر دستشان را

از مـال دنیا خالی کرد و از سـفر کسبی یا علمی بازماندنـد، صـدقات و انفاق حق مسـلم آنان است و بخل ورزی نسـبت به این بزرگواران از اعظم گناهان و زشت ترین ظلم هاست.

اینـان از شـدت پارسائی و عفت به گونه ای در میان مردم ظاهر می شونـد که افراد ناآگاه به گمان خودشان گمانی که پایه و اساس ندارد آنان را بی نیاز و ثروتمند می پندارند، تنها پیامبر است که از سیمای آنان درد فقرشان را حس می کند.

چیزی را به اصرار از مردم نمی طلبند، بر مردم واجب است به هر شکلی از مشکل آنان آگاه شدن به سرعت برای رفع نیازشان اقدام کنند، و با کمال احترام به آنان و حفظ شخصـیت و کرامت انسانی شان به رفع نیاز و احتیاج آنان اقدام نمایند، و بی منت و آزار به آنان کمک داده و عوض آن را از حضرت حق بخواهند.

یاری رسانیـدن به اینگونه نیازمنـدان در حقیقت یاری رسانـدن به خدا و دین خداست، و دست اینان در گرفتن صدقات دسـت خداست.

ص:۱۴۵

## تفسیر آیه ۲۷۴

### اشاره

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ اَلنَّهَارِ سِرًّا وَ عَلاَنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ.

آنـان که اموالشان را در شب و روز، پنهان و آشـکار انفاق می کننـد، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

### شرح و توضیح

آیه شریفه در مقام بیان روح جود و سخاوت در عاشقان خدا و قیامت است، آنان که برای انجام خواسته محبوب و جلب رضایت او و رسیدن به پاداش ویژه اش سر از پا نشناخته، روز و شب و آشکار و نهان نمی دانند، دلباخته معبودند، خود را مملوک او می دانند، حلقه بندگی اش را بگوش دادند، احساس مالکیت نسبت به مال ندارند، چیزی قدرت بازداشتن آنان را از اجرای فرمان معبود ندارد، آنچه در زندگی برای آنان ارزش دارد عبادت و بندگی، و سر به فرمان حضرت دوست بودن است، لذا با ثروت زیاد یا با مال اندکشان، و در زمان رفاه یا در زمان تنگدستی قدم در چرخه ی انفاق می گذارند و در ساعاتی از شب یا روز، یا در آشکار یا پنهان به داد نیازمندان و تهیدستانه می رسند، و آنان را از سختی و مشقت، و رنج نداری می رهانند و از خداوند مهربان با همه وجودشان شاکرند که توفیق چنین عملی را نصیب آنان فرمود.

اینان از سپاس نیازمندان گریزانند، و نمی خواهند افراد مستحق در برابر عملشان به تشکر برخیزند، و روزی برسد که به تلافی و عوض این کار اقدام نمایند.

ص:۱۴۶

شب انفاق می کننـد تا احـدی از کارشان، حتی خود مسـتحق با خبر نشود، روز انفاق می کنند تا کارشان درس و پندی عملی برای دیگران باشـد، در پنهان انفاق می کننـد تا دست راسـتشان از دید دست چپشان پنهان بماند، در آشـکار انفاق می کنند تا بخیلان و ممسکان بخود آیند و حجت حق بر آنان تمام شود، و روز قیامت عذر و بهانه ای در پیشگاه حق و دادگاه های عدل الهی برای آنـان نباشـد، اینگونه سـخاوتمندان مؤمن روشـنائی و چراغ خیمه حیات انـد، و وجودشان مایه ی آبروی انسانیت در همه روزگاران و عرصه تاریخ است.

احتمال دارد بیان شب و روز و پنهان و آشکار در آیه ی شـریفه ی کنایه از تـداوم کار آنان باشـد، به گونه ای که گویا انفاق کردن برای آنان طبیعت ثانوی شده است.

اینان دنبال خوشـنودی و رضای حضرت محبوبند، وجودشان را برای اجرای خواسته او بپا نگاه داشته، و در پی رشد و تربیت و تزکیه نفوس خود هسـتند، و عـددشان در هر روزگـار انـدک است، به این جهت در روایـات زیـاد بلکه متواتر میـان مسـلمانان مصداق این آیه شـریفه را در امت اسـلام امیرمؤمنان علی (ع) گرفته اند در کتاب عیون اخبار الرضا و در اختصاص شیخ مفید، و تفسیر تبیان و عیاشی و مجمع البیان آمده که این آیه شریفه در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است. و از اهل سنت و در کشاف زمخشـری و اسـباب النزول به روایت ابن عباس، و مناقب خوارزمی، و تفسـیر ثعلبی و الـدرالمنثور آمـده که این آیه در شأن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است.

البته هر مؤمن خالصـی در مسـئله ی انفاق به امیرمؤمنان (ع) اقتدا نماید، از آنچه در آیه شریفه به عنوان پاداش دنیوی و اخروی بیان شده بهره مند خواهد شد.

انفـاق را می توان در گردونه ی رشـته هـای فقهی، عرفـانی، علمی، اقتصـادی، تربیتی و اخلاـقی بحث مفصـل و مشـروح کرد، علاقه مندان می توانند ارتباط انفاق

ص:۱۴۷

را با آن رشته ها در کتب مفصل و مختصر مباحث آن را در کتاب با ارزش مواهب الرحمان ملاحظه نمایند.

ص:۱۴۸

## تفسیر آیه ۲۷۵

### اشاره

اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ یَقُومُونَ إِلاّٰ کَمٰا یَقُومُ اَلَّذِی یَتَخَبَّطُهُ اَلشَّیْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَیْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ اَلْبَیْعَ وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اَللّٰهِ وَ مَنْ عٰادَ فَأُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ.

یَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ یُرْبِی اَلصَّدَقٰاتِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ کَفّٰارٍ أَثِیمٍ.

کسانی که رباخوارند در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی بپا نمی خیزند مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده و تعادل روانی و عقلی اش را مختل نموده است، آشفتگی حالشان از قضاوتشان نسبت به ربا پیداست که می گویند خرید و فروش هم مانند رباست، در حالی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر کس از سوی پروردگارش پندی به او رسد و از کار زشتش باز ایستد سودهای پیش از تحریم ربا از اوست و کارش از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی با خداست و کسانی که به عمل زشت خود بازگشته و به رباخواری ادامه دهند و نهی از خدا را احترام ننمایند اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

خدا ربا را نابود می کند، و صدقات را فزونی می دهد، و خداوند هیچ ناسپاس بزه کاری را دوست ندارد.

### شرح و توضیح

پیش از آن که به شرح و توضیح دو آیه ی شریفه بپردازم، لازم است به نکات اصولی هر دو آیه توجه دهم تا خواننده محترم به عمق مسئله نزدیک شود.

ص:۱۴۹

۱- خبط در لغت به معنای سقوط، و به اختیار روی زمین افتادن است.

فساد و خواب و جنون و بیماری که در بعضی از کتب به معنای خبط آمده از لوازم خبط است نه به معنای مطابقی.

خبط در آیه شریفه به معنای انحراف از مشی عقلائی، و سقوط از مقام انسانیت، و مقهوریت عقل در برابر مادی گرائی است.

۲- انحراف در اندیشه و تفکر سبب شده که رباخوار بگوید چه فرقی میان بیع و رباست، مقصود از بیع رسیدن بایع به سود است و مقصود ربا خوار هم مانند بایع رسیدن به سود است، رباخوار فکر نمی کند که بدون تولید و بدون زحمت و با گرو گرفتن وثیقه به چند برابر پلی که وام می دهد، به قول معروف خون مردم نیازمند به وام را در شیشه کرده و در صورت عدم قدرت وام، وثیقه هایش از طرف رباخوار به غارت می رود و خود و خانواده اش به خاک سیاه می نشیند، آری ربا خوار تعادل روحی و عقلی ندارد و دچار انحراف و ضلالت و سنگدلی و ستم کاری است.

۳- ربا در لغت به معنای نمو و رشد و افزونی است ولی خداوند متعال می فرماید: خدا نمو و افزون شدن را در چنین وامی نابود کرده و سوزانده، و ربا به معنای رشد و نمو در برنامه اینان نیست، وام و قرضی که مردم را به خاک بدبختی می نشاند و وام دهنده را به عذاب دوزخ مبتلا می کند چه نمو و رشدی در آن است؟ ! رشد و نمو فقط در انقاق و صدقات است که در دنیا به چند برابر باز می گردد، و در آخرت رشد و نموش بی حساب است:

يَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ يُرْبِي اَلصَّدَقٰاتِ.

اگر قرض این چنینی را ربا نام نهاده اند به غلط نامگذاری شده، و اگر انفاق را نقص در مال گفته اند به اشتباه عنوان نقص بر آن نهاده اند، در وامی که وام گیرنده

ص:۱۵۰

به مضیقه و سختی دچار می شود، و اضافه هائی که پرداخت می نماید از اصل وام کم نمی شود چه نمو و رشدی برای وام دهنده متصور است، وام دهنده جز گناه کبیره و دور شدن از خدا، و منفور شدن نزد اجتماع، و مبتلا شدن به عذاب قیامت به چیزی می رسد و کدام نمو و رشدی نصیب او می گردد؟

### مباحثی پیرامون ربا

یقینی است که انسان برای اداره امور زندگی اش به انواع نعمت ها و وسایل طبیعی نیازمند است، و نیاز او به مادیات قابل انکار نیست.

خداوند متعال سفره ای گسترده و پر از انواع نعمت ها برای انسان قرار داده و برای رسیدن به انواع نعمت ها کانال های مشروعی از انواع برنامه ها مانند زراعت، صنعت و تجارت و سایر معاملات منطقی برای وی مقرر نموده است.

اجرای این امور که منجر به رسیدن به لقمه پاك، و سهل شدن اداره زندگی و معیشت است «جز به وسیله تعاون و تشریک مساعی افراد نوع، امکان پذیر نبوده و همین احتیاج متقابل پایه اصلی اجتماع و تمدن بشری است و زندگانی فرد و بقاء نوع تنها در سایه اجتماع و همراهی و الفت میسر می گردد.

بر این پایه روح تمدن و رابطه الفت خانواده بشر باید در همه شئون زندگی محفوظ بوده و حس تعاون و تراحم و مودت در همه حال تقویت شود، و مطابق نظامات عادلانه اقتصادی و مقیاس های انسانی، بهره مندی و استفاده از منابع طبیعی برای همه افراد تأمین شده و در عین حال آزادی عمل و تصرف اشخاص در موضوعات اقتصادی، به رعایت مصلحت نوع و با ضرر نرساندن به دیگران محدود گردد و از گسستن تعادل که منجر به فساد و خونریزی و بالاخره انقراض بشر می گردد جلوگیری به عمل آید.

ص:۱۵۱

شریعت اسلام که کامل ترین و واقع بین ترین شرایع است، به این نکته یعنی حفظ روح اجتماع در همه مقررات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی خود اهمیت فراوان داده و در بیان تمدن بشر، آن را سنگ زاویه شمرده است.

گذشته از کلیات نصوص کتاب و سنت که در این مورد پافشاری کرده است، بررسی عمیق و نظر دقیق در جزء به جزء قوانین اسلام روشن می سازد که در همه شئون زندگی، مصلحت نوع را بر منفعت فرد مقدم داشته و هم چنین دفع مفسده را به جلب منفعت ترجیح داده است، به ویژه اگر ضرر عمومی و کلی بوده، و نفع فردی و جزئی لحاظ شده باشد.

در آیه تحریم شراب می فرماید:

در مورد شراب و قمار از تو می پرسند به آنان بگو، هر دو مایه تبهکاری و گناه بزرگ است، گرچه منفعتی هم از نظر کسب و تحصیل مال در بردارد، ولی ضرر و فساد آن بسی بیشتر از منفعتی است که در آن وجود دارد. (۱)روی همین اصل و پایه مشاهده می شود اسلام در عین حال که مال را از نظر اضافه ملکیت مربوط به اشخاص می داند و مالکیت خصوصی را قبول دارد، از جنبه دیگر آن را به عموم نسبت داده و قوام معیشت همگانی شناخته است و تصرفات افراد را محدود به رعایت مصلحت نوعیه یا عدم مفسده نموده است.

لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ: (۲)

در اموال خود به باطل دخل و تصرف نکنید.

وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ قِيٰاماً: (۳)



---

۱- ۱) - بقره ۲۱۹.

۲- ۲) - نساء ۲۹.

۳- ۳) - نساء ۵.

سفیهان و سبک مغزان را در صرف کردن مال آزاد نگذارید که این اموال مایه معیشت و قوام امر زندگی همه شماست.

به همین جهت در هر سه مرحله یعنی: به دست آوردن، نگاه داشتن، و به مصرف رسانیدن مال، شروط و حدودی معین کرده است، که در صورت تخلف از آن مقررات، احدی یا اصلاً مالک مالی شناخته نشده، یا استقلال تصرف از او سلب شده است.

مثلاً نمی توان از راه های منجر به فساد و تنازع مانند: غارت، غصب، سرقت، خیانت، تدلیس، اغفال، ربا مالی به دست آورد، و همه این ها در قانون اسلام اکل به باطل و غیر مجاز شمرده شده است.

و هم چنین در نگاه داشتن مال به منظور احتکار و یا بخل و مضایقه از بذل آن به مستمندان و یا امتناع از صرف در مصالح عمومی که از آن به فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ تعبیر شده است احدی مجاز نمی باشد.

وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِمٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ. . . : (۱)

کسانی که به آنچه خداوند به فضل و احسان خود در اختیارشان قرار داده بخل می ورزند، تصور نکنند نفعی از آن خواهند برد، بلکه به عاقبت شوم آن دچار خواهند شد.

هم چنان که انباشتن ثروت، و بخل نسبت به آن در مصارف لازم حرام است به همان صورت صرف کردن مال به شکل اسراف و تبذیر و روش های سفیهانه و هوس آلود نیز بکلی ممنوع است:

کُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا: (۲)



---

۱- ۱) - آل عمران ۱۸۰.

۲- ۲) - اعراف ۵۳.

بخورید و بنوشید و زیاده روی نکنید.

وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً: (۱)

در مصرف کردن مال هیچ گونه حیف و میل روا مدار.

و از سوی دیگر انسان را به اکتساب و تحصیل مال به وسیله کارهای تولیدی مانند زراعت و صنعت و تجارت که راه طبیعی و مستقیم آن است هدایت کرده و در آیات قرآن توجه او را به برکات زمین و استفاده از آب و خاک و مواد دیگر طبیعت جهت تولید و تکثیر مایه معیشت خود معطوف داشته است.

فَلْیَنْظُرِ اَلْإِنْسانُ إِلی طَعامِهِ، أَنّا صَبَبْنَا اَلْماءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا اَلْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنا فِیها حَبًّا، وَ عِنَباً وَ قَضْباً، وَ زَیْتُوناً وَ نَخْلاً، وَ حَدائِقَ غُلْباً، وَ فاکِهَهً وَ أَبًّا، مَتاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعامِکُمْ: (۲)

انسان لازم است توجه داشته باشد چگونه و از چه راهی غذایش را به دست می آورد، ما آب باران را افشاندیم، و زمین را شکافتیم، آنگاه انواع دانه ها و میوه ها در آن رویاندیم، و انگور و سبزیجات و زیتون و درخت خرما، و بوستان های پر از درخت تناور و بزرگ و میوه و چراگاه، تا مایه ی برخورداری شما و دام هایتان باشد.

و نیز خاطرنشان ساخته است که از خاک شیرین و حاصل خیز می توان بهره برداری کرد نه از زمین شوره زار

وَ اَلْبَلَدُ اَلطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ اَلَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً: (۳)



---

۱- ۱) - اسراء ۲۶.

۲- ۲) - عبس ۳۲- ۲۴.

۳- ۳) - اعراف ۵۸.

در سنت آفرینش از سر زمین پاک و مستعد گیاهان سودمند به اذن خدا می روید، و از خاک ناقابل جز مشتی علف هرز آن هم با مشقت فراوان چیزی به بار نمی آید.

و منافع دام پروری را که از فروغ فلاحت است به تفصیل گوشزد نموده است.

وَ اَلْأَنْعٰامَ خَلَقَهٰا لَكُمْ فِيهٰا دِفْءٌ وَ مَنٰافِعُ وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ: (1)

چهارپایان را برای بهره مندی شما آفرید، از پشم آنها جامه های گرم کننده به دست می آورید، و سودها از آنها نصیب شما می شود و از گوشتشان می خورید.

وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ اَلْأَنْعٰامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهٰا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقٰامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوٰافِهٰا وَ أَوْبٰارِهٰا وَ أَشْعٰارِهٰا أَثٰاثاً وَ مَتٰاعاً إِلىٰ حِينٍ. (2)

و از پوست چهارپایان خانه های سبک که در سفر و حضر بکار می گیرید به سود شما قرار داد و از پشم و کرک و موهای آنها تا زمانی معین وسایل زندگی و کالای تجارت برای شما پدید آورد.

و نیز انسان را به فعالیت در صنعت تشویق نموه و مخصوصاً او را به معدن آهن که اساس صنایع است و در دوران صلح و جنگ منافع بی شماری دارد توجه داده:

وَ أَنْزَلْنَا اَلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ: (3)

معدن آهن را به وجود آوردیم، از آن ابزار جنگ می توان ساخت و سودهای فراوانی برای مردم دارد.

و هم او را به تجارت که وسیله انتقال مواد معیشت از محلی به محل دیگر، و توزیع آن میان مصرف کنندگان و مبادله کالاهای مورد نیاز طرفین است هدایت کرده است.



---

1- 1) - نحل 5.

2- 2) - نحل 80.

3- 3) - حدید 25.

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکَمُ اَلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ: (۱)

اوست خدائی که زمین را به سود شما زیر پای شما هموار کرده است در مناطق و اقالیم آن سفر کنید و روزی هایی را به دست آورده مصرف نمائید.

خلاصه آن که انسان باید مواهب عقلی و نیروی جسمانی خود را در تهیه وسائل زندگی از طرق مقرر و طبیعی آن به کار اندازد و به موازات افزایش نسل مواد معیشت را نیز تکثیر و تولید کند و با موازین عدل و انصاف همه بندگان خدا از آن برخوردار گردند و از هر آنچه که نظام اقتصادی و عدالت اجتماعی را مختل می سازد جداً پرهیز نمایند.

به طوری که ملاحظه می کنید متأسفانه جامعه اسلامی بر خلاف آئین اسلام از دیرزمان به بلای خانمان سوزی دچار شده و به تدریج عارف و عامی، خواه و ناخواه به سوی آن کشانیده شده اند معاملات ربوی است، به این معنا که بدهگار علاوه بر اصل بدهی خود مبلغی هم به حساب روز یا ماه یا سال در سر وعده به طلبکار بپردازد و یا در سررسید مقدار سود را بر سرمایه افزوده و سود دیگری بر مجموع آن ببندند که این یکی از ظالمانه ترین نوع رباخواری و در حقیقت درندگی و خونخواری است.

### زشتی ربا در ملل جهان

تاریخ نشان می دهد که سودجوئی از راه پول در عرف ملل پیشین عمل زشت و ناپسند محسوب می شده و رباخواری و ربا خواران را نکوهش می نموده اند و آن را ظلم می شمردند.



---

۱- ۱) - ملک ۱۵.

در نظر مردم چنین رباخواران جز در وقت وام دادن مورد اعتنای مردم نبودند و بنابر یک مثل چینی قدیمی دزدان عمده صرافی می کنند. (۱)روشن است که ربا خواران تا چه حد نفرت انگیز بوده است.

در هند قرون وسطی نیز مردم از جنبه مذهبی از آن کراهت داشتند و دوری می جستند، مگاستنس می گوید: هندیان نه پول خود را به تنزیل می دادند و نه می دانستند چگونه باید قرض کرد. (۲)در میان ایرانیان ربا خواری رایج نبوده، ولی باز پس دادن وام را امر واجب و مقدس می شمردند. (۳)

### مسئله ربا در تورات

در شریعت تورات نیز صریحاً از ربا منع شده است، در سفر خروج می گوید: اگر نقدی را به یکی از قوم من که در نزد تو فقیر است قرض بدهی، مثل تقاضا کننده مباش و ربا بروی مگذار. (۴)و در سفر لاوی آمده: و اگر برادر تو فقیر شده نزد تو تهیدست شود او را دستگیری نمای اگر چه غریب و یا میهمان باشد.

تا آن که با تو زندگانی نماید نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به مرابحه به او مده. (۵)



---

۱- ۱) - تاریخ عمومی ویل دورانت ج۱۳، ص۱۰۵.

۲- ۲) - ویل دورانت ج۲، ص ۶۸۹.

۳- ۳) - ویل دورانت ج۱، ص ۵۴۴.

۴- ۴) - عهد عتیق سفر خروج فصل ۲۲، بند ۲۵.

۵- ۵) - سفر لاوی فصل ۲۵.

و در سفر مثنی آورده: با برادرت معامله سودی مکن نه معامله نقره نه معامله آذوقه، نه معامله هر چیزی که جهت سود داده می شود. (۱)در کتاب نحمیا می گوید: در دلم مشورت کرده اعیان و سروران را عتاب کرده به ایشان گفتم که از شما هر کس از برادران خود ربا می گیرید و جماعت بسیاری به خلاف ایشان گذاشتم. (۲)گذشته از شرایع آسمانی چنان که ذکر شد رباخواری در فکر ساده و بی آلایش ملل و اقوام پیشین یک نوع عمل ظالمانه و دور از انصاف به شمار می رفته ولی بتدریج عادات زشت در آن تأثیر نموده و به قیاس کالا یا خانه که به اجاره واگذار می شده عنوان جدیدی برای آن تراشیده و به نام اجرت و مال الاجاره متداول نمودند، ولی با تغییر دادن عنوان نمی شد و نمی تواند باشد، آثار شوم آن را از افکار عمومی و محیط اقتصادی بزدایند، چه مخصوصاً در نظام طبقاتی وسیله قاطعی در دست سرمایه داران و از پا درآوردن بدهکاران بود، روی این اصل در تمدن های بعدی سود و بهره را به درصدی اندک محدود نموده و زاید بر آن را غیر قانونی اعلام کردند و برای آن مجازات معین شد!

گذشته از این که این محدودیت ها مفاسد ربا را به شرحی که خواهد آمد از بین نمی برد، پایدار هم نخواهد ماند و سرمایه داران که در دولت ها نفوذ دارند مترصد فرصت اند که با تراشیدن عنوان تازه مثلا بنام این که تسهیل و توسعه وام جهت امور تولیدی بالا بردن میزان سود را ایجاب می کند دولت ها را وادار به تجدید نظر در قانون محدود کردن سود بنمایند و تحدید میزان سود را به توافق طرفین موکول کنند و به بیان دیگر و صریح تر:



---

۱- ۱) - سفر مثنی فصل ۲۳، بند ۱۹.

۲- ۲) - کتاب نحمیا فصل ۵ بند ۷.

دست سرمایه داران رباخوار را باز بگذارند تا آنان آزادانه حداکثر فشار و استثمار را به طرف مقابل مضطر و نیازمند زیر سرپوش توافق تحمیل نمایند.

## ربا از دیدگاه اسلام

قانون گذار اسلام که به طبع آزمند و افزون طلبی بشر آگاه است و می داند در این قبیل مواد، کم آن منتهی به زیاده روی و بتدریج منجر به فساد می گردد، راه پیشروی و دستبرد به حصار قانونی را کاملاً بسته است و مثلاً از خوردن یک جرعه نوشابه مسکر و یا کسب یک درهم ربا جلوگیری کرده است و علاوه بر این که در مورد قرض سودجوئی را به طور کلی تحریم نموده، از نظر محافظت حریم قانون در خرید و فروش نیز در همه اشیاء که به وزن و یا کیل سنجش می شود در صورتی که عوضین معامله از یک جنس بوده باشد کم و بیش بودن عوض مقابل را ممنوع نموده است. و گناه یک درهم رباخواری را اگرچه فرضا در مقابل میلیون ها وام و سال ها مهلت باشد بیشتر از گناه آن سیه کار پلید که در خانه کعبه با مادر خود مرتکب فحشاء گردد به حساب آورده، در حدیثی از رسول اکرم است:

«الربا سبعون جزءاً فایسرها مثل ان ینکح الرجل امه فی بیت الحرام:» (۱)

گناه رباخواری هفتاد بخش است که آسانتر و سبک ترش مانند آن است که مرد در خانه کعبه با مادر خود جمع شود.

ص:۱۵۹

---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۶.

«و من اکـل الربا ملأ الله بطنه من نار جهنم بقـدر ما اکل و ان اکتسب منه ما لا لم یقبل منه شـیئاً من عمله و لم یزل فی لعنه الله و الملائکه ما کان عنده منه قیراط:» (۱)

کسی که ربا بخورد به همان اندازه که خورده است، خداوند شکمش را از آتش دوزخ پر خواهد کرد و چنانچه مالی از طریق ربـا به دست آورد هیـچ یـک از اعمـال حسـنه او را قبول نمی کنـد، و تـا زمانی که قیراطی از آن مال نزد اوست و به صاحبش مسترد نساخته گرفتار لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود.

و لحن قرآن چنان که در آیه مورد تفسـیر خواندید، در مورد ربا بسیار تند و هراس انگیز است و در هیچ یک از معاصی کبیره جز در خصوص شرک به خداوند جهان نظیر آن وارد نشده است.

بررسی آیات ربا در پایان سوره بقره و برخی از سوره ها این مطالب را به روشنی می رساند.

۱- ربـاخواری بـا ایمـان به خـدا و رسول او و روز جزا منافـات دارد و جمله ی إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ در آیه ی ۲۷۸ سوره ی بقره و أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ در آیه ی ۱۳۰ سوره ی آل عمران به آن تصریح می نماید.

۲- بـا آلودگی به گنـاه ربـا امیـد به آسـایش در دنیا و رسـتگاری در آخرت بی مورد است، و رباخواران در زمره ی منکران و کافران گرفتار آتش قهر الهی خواهند بود.

۳- حالت رباخواران شبیه به حالت شـخص مصـروع است که در آن حال هرگز به مفاسد ناشـی از عمل خود توجه ندارد و در خراب کاری هم چنان پیش

ص:۱۶۰

---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۷.

می رود و به حکم آن که سجایای نفس در جوهر آن ثابت می ماند و بصورت متناسب با آن سجایا در می آید، طبعاً در جهان دیگر نیز با قیافه مصروعانه و رسوا بپای برمی خیزد.

۴- آزمندی و سودپرستی فکر صحیح را از مغز علیل آنان ربوده و به غلط می پندارند، ربا هم مانند خرید و فروش است که علاوه بر سرمایه، سودی هم عاید فروشنده می گردد، در صورتی که چنین نیست و خرید و فروش نوعا دور محور عرضه و تقاضا می چرخد و کالا و بهای آن در مقابل همدیگر قرار گرفته و به مصلحت و رضای طرفین انجام می پذیرد برعکس ربا که وسیله استثمار و استعباد بوده و مالی بدون عوض و به محض تحمیل برطرف مقابل به دست می آید، و به ملاحظه ی این تفاوت جوهری و مباینت واقعی، خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

۵- رباخواری ظلم فاحش بوده و آثار شوم آن در هر دو جهان دامنگیر ستمکار خواهد شد و درست در نقطه ی مقابل صدقات قرار گرفته است که در آن مالی بدون عوض به مستمندان بذل می شود و اینجا مالی بلا عوض از نیازمندان دریافت می گردد، و روی همین اصل خداوند به ربا وعید به نابودی و به صدقات وعده افزایش داده است.

۶- رباخوار منفور خداوند و کافر به نعمت او و دور از رحمت حق تعالی است، چون در نعمت مال سوء استفاده کرده و برخلاف دستور و در غیر مورد مشروع آن به مصرف رسانده است و هم عاطفه رأفت و رحم بر نیازمندان را از دل خود زدوده و به سزای آن از درگاه حق رانده خواهد شد.

۷- خـدا و رسولش رسـماً به رباخوار اعلان جنگ داده انـد، و عاقبت کار جنگ آوران با خـدا و رسول جز شـکست و خذلان ابدی و عذاب دائمی نخواهد بود.

### مفاسد و زیان های وحشت انگیز ربا

به طوری که در سطور پیش اشاره شد، یکی از هدف های مهم شارع مقدس اسلام حفظ رابطه مودت و رحمت میان افراد بشر است، تا بر اساس تراحم و محبت نیازمندی های آنان به کمک یکدیگر، بدون سوءاستفاده از احتیاج طرف مقابل مرتفع گردد و هر فرد متمکن آن چنان که با زن و فرزند خود به علاقه ی محبت و یگانگی رفتار می کند، در آسایش دیگران هم کوشـش نماید و زائد بر خرج خود را به میل و رغبت و مواسات در دسترس فرد محتاج بگذارد، چنان که در قرآن مجید آمده است:

وَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ بِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اَلْجٰارِ ذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْجٰارِ اَلْجُنُبِ وَ اَلصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً: (۱)

خداونـد را به توحیـد و به دور از شـرک عبادت کنیـد، و به پـدر و مادر نیکی نمائیـد، و نیز به خویشاوندان و یتیمان و همسایه نزدیک و همسایگان دور و به همه ی آنان که با شما مصاحبت و آشنائی دارند و غریبان و بردگان نیکی و احسان کنید.



---

۱- ۱) - نساء ۳۶.

احسان و نیکی به مردم را آن چنان مهم شمرده است که آن را در ردیف پرستش خدای یگانه که وظیفه اولی و حتمی انسان است آورده، و شعاع دایره احسان را به حدی وسعت داده که عارف و عامی و خویشاوندان و بیگانگان و غریب و بومی را در بر گرفته است، و در حدیث نبوی نیز وارد شده است.

«من کان له فضل ظهر فلیعد به علی من لا ظهر له و من کان له فضل زاد فلیعد به علی من لازاد له:»

هر یک از شما مرکبی فوق احتیاج خود دارد، در اختیار فرد نیازمند بگذارد، و هر کدام توشه ی اضافی دارد به محتاج آن بذل کند.

روایت کننده حدیث می گوید: زمینه بیان آن حضرت نشان می داد که چیزی از مواد معیشت از این دستور مستثنی نیست.

قرآن مجید با لحن های گوناگون و بیانات متنوع و در عین حال محرک وجدان، به این موضوع تشویق فراوان نموده و سخاوت را که از مکارم اخلاق انسانی است تا سرحد به ترجیح خود به دیگران مجاز و ممدوح شمرده است:

وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ: (۱)

و در عین حال که شخص به متاعی که در اختیار دارد محتاج است نیازمند دیگر را بر خویشتن ترجیح می دهد.

چنان که قرض دادن بدون سود نیز در نگاه قرآن مجید و سنت از حسنات شمرده شده، و ثواب آن بیش تر از صدقه و احسان بلا عوض مقرر گشته است، و خلاصه هدف اسلام آن است که از پای در افتادگان به وسیله همنوعان خود یاری شوند، نه آن که طعمه سرمایه داران درنده خو گشته به نابودی و خاک سیاه نشینند.



---

۱- ۱) - حشر ۹.

و در قسمتی از اخبار ائمه ی هدی علیهم السلام در علت تحریم ربا به این معنا تصریح شده است:

«انما حرم الله الربا لکیلا یمتغو من صنایع المعروف:» (۱)

خداوند ربا را حرام کرد به خاطر این که مردم از انجام کار نیک نسبت به یکدیگر امتناع ننمایند.

### فساد اقتصادی ربا

پیش از این دانستید که راه راست و طبیعی زندگی انسان همانا کارها و امور تولیدی است، و به موازات کثرت نسل فزونی مواد معیشت نیز ضرورت دارد ومسلم است که رباخواری چون گنج بی رنج است سبب انصراف سرمایه داران از عمل تولیدی می گردد، و نیازمندان و تهیدستان هم از سعی و کوشش بدون داشتن سرمایه نتیجه به دست نمی آورند و قهراً استعدادهای بشر در هر دو طبقه باطل و معطل گردیده و ابتکار تحصیل و تولید مواد اقتصادی را همگی از دست می دهند، در این خصوص روایتی وارد شده است:

«لو کان الربا حلالاً لترک الناس التجارات و ما یحتاجون الیه:» (۲)

اگر ربا حلال بود، قطعاً مردم تجارت و هر کار لازم و مورد نیاز زندگی را ترک می کردند.

و نیز روشن است که پول میزان ارزش اجناس و وسیله مبادلات است نه غایت و هدف، و نباید آن را از وضع طبیعی خود خارج کرده و در استثمار و به زنجیر کشیدن دیگران بکار انداخت، و سرمایه اندک و یا نتیجه ی فعالیت و کوشش مردمان را بدون عوض تحت اختیار و احتکار معدودی پول پرست در



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۵.

۲- ۲) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۴.

آورده و موازین اقتصادی را مختل ساخت، چنان که در اخبار بسیاری این معنا تشریح شده است:

«فحرم الله الربا علی العباد بعله فساد الاموال:» (۱)

خداوند ربا را حرام کرد به علت آن که منجر به تباهی اموال مردم می شود.

### فساد اجتماعی ربا

یکی از عوامل در هم شکننده روح اجتماعی و اخوت انسانی نظام طبقاتی است که در طول تاریخ انسان از مهم ترین مشکلات زندگی بوده و هم اکنون هم به صورت خطرناک و لا ینحل در آمده است، و نیز مسلم است که تجمع سرمایه از علل ایجاد فاصله طبقات بوده و طبعاً افراد بشر را در دو صف متقابل و متخاصم قرار می دهد، و نتیجه آن را امروز مشاهده می کنیم، و بیم آن است که هر لحظه این امر منجر به اصطکاک عمومی و برخورد جهانی گردد، و نسل بشر را به انقراض بکشاند، و با این وضع چگونه می توان تصور کرد که شارع اسلام خطر تمرکز سرمایه طغیان آور را در یک صف، و خطر محرومی و فقر کُشنده را در صف دیگر نادیده گرفته و انتظار داشته باشد که خاک نشینان در جوار کاخ نشینان و محرومان در کنار محتکران به طور مسالمت آمیز و برادروار زندگی کنند، آیا اساساً چنین همزیستی عادلانه امکان پذیر است؟ !

روی این حساب فرهنگ پاک اسلام با قوانین قاطع و وضع مقررات مالی همه جا جلوی تجمع ثروت را در نزد افراد گرفته، به ویژه آنجا که بدون سعی و رنج مالی به دست آید.

در قرآن مجید می فرماید:



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص.

وَ مٰا أَفٰاءَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ: (1)

هر آنچه که بدون رنج و کوشش شما از غنیمت به دست آمده است، مجاهدان را در آن حقی نیست، و همه در اختیار پیامبر خدا گذاشته شده که به حکم ولایت عامه در مصالح مسلمین صرف نماید.

مٰا أَفٰاءَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ اَلْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ كَیْ لاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ اَلْأَغْنِيٰاءِ: (2)

هر آنچه که خداوند از ثروت مردم شهرها به صورت مصالحه نصیب رسول خود نموده است متعلق به خدا و رسول و ذوی القربای او [یعنی اهل بیت] و یتیمان بی سرپرست و مستمندان و غریبان است و نباید میان توانگران دست به دست بگردد.

مضمون دو آیه کریمه این است که نمی توان اجازه داد اموالی که بدون سعی و کوشش و زحمت و مشقت به دست آمده، و می باید در مصالح عمومی و رفع احتیاج نیازمندان صرف شود، بین معدودی سرمایه داران دست به دست بگردد.

### ربا از دیدگاه رهبران اسلام

با بررسی در سیره و روش و بیانات مؤسس بزرگ اسلام رسول خدا و امیرمؤمنان روشن می شود که نظام طبقاتی و اختلاف فاحش در سطح معیشت افراد از نظر هر دو بزرگوار محکوم و مطرود بوده و عمری با آن مبارزه کرده اند،



---

۱- ۱) - حشر ۶.

۲- ۲) - حشر ۷

مخصوصاً فرمایشات امیرمؤمنان حاکی از تألم و تأثر خاطر آن حضرت از چنین وضع نابسامان اجتماعی است:

«اضْرِبْ بِطَرْفِکَ حَیْثُ شِئْتَ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلاّ فَقِیرا یُکابِدُ فَقْرا، اءَوْ غَنِیّا بَدَّلَ نِعْمَهَ اللّهِ کُفْرا، اءَوْ بَخِیلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللّهِ وَفْرا:» (۱)

وه! چه منظره دردناک و چه اجتماع ننگین است، هر جا که نظر می اندازی از سوئی مستندی را می بینی که با فقر و بی نوائی دست به گریبان است، و سوی دیر توانگری که نعمت خدا را به صورت کفران آمیزی در هوا و هوس خود صرف می کند، و یا بخیل آزمندی که حقوق الهی را درباره بندگان او دریغ کرده و به روی هم انباشته است.

در جای دیگر می فرماید:

«ما رأیت ثوره موفوره الاوالی جانبها حق مضیع:» (۲)

تا کنون ندیدم ثروتی در یک جا انباشته شود، بی آن که در اطراف و جوانب آن حقوقی از دیگرن ضایع نشده باشد.

ونیز می فرماید:

«فما جاع فقیر الا بما متع به غنی فالله تعالی سائلهم عن ذلک:» (۳)

هیچ تهیدست محرومی گرسنه نمی شود مگر آن که نصیب او در خوشگذرانی ثروتمندی صرف می گردد و خداوند این طبقه را مورد مؤاخذه و پرسش قرار خواهد داد.

و درباره ی سبب مبارزه پی گیر خود چنین می فرماید:



---

۱- ۱) - نهج البلاغه.

۲- ۲) - نهج البلاغه.

۳- ۳) - نهج البلاغه شرح عبده ص ۱۳۱.

«و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقروا علی کظه ظالم و سغب مظلوم:» (۱)

و خداوند از دانشمندان جامعه عهد و پیمان گرفته است که با خونسردی تماشاگر صحنه ای نباشند که در آن ستگران از تجمع ثروت و انـدوخته به حـالت تخمه افتـاده و سـتمدیدگان از شـدت گرسـنگی از پای در می آینـد. جای شک وشـبهه نیست که ربـاخواری یکی از عوامل بارز و مؤثر در تمرکز ثروت و به هم خوردن توازن اقتصادی و عـدالت اجتماعی است و قرآن مجید آن را آشکارا ظلم شمرده است. (۲)

### آیا راهی برای فرار از ربا هست؟

بـا توجه به مطـالبی که در علل تحریم ربا و به زنجیر کشـیدن اموال مردم از کتاب و سـنت آورده شـده، و با در نظر گرفتن آن همه تهدیـد و تشدیـد و اعلان جنگ از طرف خدا و رسول بر ضد رباخواران چگونه متصور است که با صـحنه سازی و تبدیل نـام به شـکلی که در این زمـان متـداول شـده است حقیقت و واقع امر تغییر کنـد و محرمـات مباح گردد، در صورتی که مناط احکام شرعی حسن و قبح و مصالح و مفاسد واقعی است نه الفاظ و عناوین.

بنـابراین مشاهـده می کنیم در هر مورد که از نظر واقع مفسـده ای از آنچه ذکر شـد مترتب نمی شود حتی بـا صـدق عنوان ربا مانعی از آن نمی باشد، مانند معاملات ربوی میان پدر و فرزند و زن و شوهر:

«لیس بین الرجل و ولده ربا:» (۳)



---

۱- ۱) - نهج البلاغه شرح عبده ص ۱۸.

۲- ۲) - ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۳۶.

میان مرد و فرزندش ربا نیست.

«و لا بین المرئه و زوجها ربا:» (۱)

میان زن و شوهرش ربا نیست.

زیرا رابطه اتحاد میان پدر و فرزندش و زن و شوهر به اندازه ای مستحکم است که از نظر شارع اسلام در حکم شخص واحد به شمار می روند، و البته اگر شخص واحد مالی را از این دست خود به دست دیگرش منتقل کند اشکال و مفسده ای به وجود نخواهد آمد.

و اگر این عمل صورت سازی و سوء استفاده از مواد و مقرراتی که در موارد دیگر، و در شرایط مخصوص به آن مورد وضع شده است، و پنهان ساختن جرم رباخواری زیر پرده ی عناوین دیگر که مسلما نه در پیشگاه خداوند از نظر مردم پنهان نخواهد ماند، در قانون اسلام به صحت و حلیت شناخته شود، آیا منجر به نقض غرض از تحریم ربا نمی گردد؟

و آیا ممکن است خود قانون گذار به مخالفت و در هم شکستن قانونی که خود وضع نموده است، این همه دست آویز به دست متمردان و قاچاقچیان بدهد؟ و اگر فرض شود که خداوند اجازه داده است همه سرمایه داران و استثمارگران رباخواری را به رنگ بیع و شرط و یا ضم ضمیمه و امثال آن رنگ آمیزی کنند و در فساد و خرابکاری همه جا مطلق العنان باشند پس چه حاجت و علتی وضع قانون ربا را به آن شدت ایجاب می کرد؟ و این به اصطلاح «تبصره» تا چه اندازه وسعت و شمول دارد که در همه جا و به دلخواه همه کس می تواند قانون را از اثر انداخته و آن را بکلی لغو ونسخ نماید. (۲)



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۳۷.

۲- ۲) - اسلام و مسئله رباخواری نوشته مرحوم آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی.

## تفسیر آیه ۲۷۷

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ وَ أَقامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ.

مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و نماز را بپا داشته و زکات پرداختند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

### شرح و توضیح

در رابطه با ایمان و عمل صالح و اقامه نماز و پرداخت زکات در آیات گذشته مباحث استوار و مفصلی مطرح شد، تکرار آنها را لازم نمی بینم، آیه شریفه متوجه مردمی است که از حرام ها به ویژه ربا اجتناب دارند و از بخل و امساک درونشان پاک و اهل نفاق و زکات و صدقه اند که نه خوفی برای آنان است و نه اندوهی، بلکه از پاداش مناسب نزد پروردگارشان برخوردارند.

ص:۱۷۰

## تفسیر آیه ۲۷۸-۲۸۰

### اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ ذَرُوا مٰا بَقِیَ مِنَ اَلرِّبٰا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوٰالِکُمْ لاٰ تَظْلِمُونَ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ.

وَ إِنْ کٰانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلیٰ مَیْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

ای اهل ایمان تقوای الهی پیشه کرده، و آنچه از ربا بر عهده ی مردم دارید رها کنید و از گرفتنش بپرهیزید اگر مؤمن واقعی هستید.

و اگر چنین نکردید و به رباخواری اصرار ورزیدید به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش بر ضد خود یقین کنید و اگر توبه کردید اصل سرمایه های شما برای خود شماست و سودهای گرفته شده را بازگردانید که دراین صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید.

و اگر بدهکار تنگدست بود بر شماست که او را تا هنگام توانائی و فراخی مهلت دهید، و بخشیدن همه وام و چشم پوشی و گذشت در صورتی که قدرت پرداخت ندارد، اگر فضیلت و ثوابش را بدانید برای شما بهتر است.

### شرح و توضیح

تا جائی که میسر بود توضیح دو آیه ی ۲۷۸ و ۲۷۹ در آیه کریمه ۲۷۵ گذشت، آیه شریفه ۲۸۰ گرچه از نظر متن و معنا مطلق است و اعلان می دارد که هر بدهکاری در صورتی که هنگام وعده پرداختش فقیر و تنگدست بود به او تا روزگار فراخی و گشایش مهلت دهید، ولی می توان احتمال داد که خطاب به

رباخواران تائب است که بـدهکار را مهلت داده یا از بدهکاری او گذشت نمائید، این فرمان گذشت اگر عمل شود بسـی بهتر است، که گذشت میوه شـیرین اخلاق و محصول آقائی و کرامت و بزرگواری است، این مهلت و گذشت برای شکسـتن دیوار بی رحمی و نامردمی آن مردمی است که بـدهکار را در تنگنا قرار داده و او را مجبور می کردنـد تن به عقب افتادن مقدار وام همراه با ربای بیشتر دهد، که از این راه به وام گیرنده ظلم مضاعف و درنده خوئی وام دهنده بیشتر آشکار می شد.

## قابل توجه رباخواران

به راستی لازم و ضـروری است رباخواران در این آیات شـریفه تـدبر و دقت نموده و به وجـدان خود اگر هنوز زنـده و یا نیمه جـان باشـد رجوع نماینـد، و بنگرنـد آیـا میـان حیله گری یهود در صـید مـاهی در روز شـنبه و فریب کـاری های خودشان در خوردن ربـا تفـاوتی هست؟ و تشـبث به صورت بیع و شـرط لفظی و یا ضم ضـمیمه آیا نظیر همان گودال کنـدن یهود در روز شنبه نیست که صـید مـاهی حرام بود، و ماهیـان پس از افتادن در گودال آب راه بازگشت نداشـتند و یهود آنها را گرفته و می گفتند ما که توری به آب نینداختیم و صید اصطلاحی نداشتیم پس ماهیان به این صورت بر ما حلال هستند! !

حقیقت این است که ترفند بیع و شـرط و ضم ضمیمه که عنوان ذاتی ربا را تغییر نمی دهد گودالی است که مردم مسلمانی که ربا می خورند خود را در آن انداخته زمینه هلاکتشان را فراهم می آورند.

روایتی متفق علیه از رسول خدا با الفاظ گوناگون نقل شده است که ناظر به همین امور است:

«لتتبعن سنن الذی من قبلکم حذو القذه بالقذه و النعل بالنعل حتی لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه:»

ص:۱۷۲

شما هم از راه هائی که ملت های پیشین رفته اند خواهید رفت، و اعمالی از هر جهت مطابق اعمال آنان آنچنان که پرهای تیر و جفت نعلین با هم مطابقت دارند از شما سر خواهد زد، حتی اگر یک نفر آنان در لانه سوسماری رفته باشد شما هم وارد آن خواهید شد.

امیرمؤمنان از رسول الله روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«ان القوم سیفتنون بعدی باموالهم و یمنون بدینهم علی ربهم و یتمنون رحمه و یأمنون سطوته و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنبیذ و السحت بالهدیه و الربا بالبیع:» (۱)

امت من پس از من به فتنه مال مبتلا می شوند و به خدا منت می نهند که به اسلام گرویده اند و بی آن که به کارهای نیک بکوشند رحمت خدا را آرزو می کنند، و از قهر او خود را ایمن می پندارند و حرام خدا را با ظاهرسازی های دروغین و هوس های غفلت آمیز حلال می شمارند، پس شراب را به عنوان نبیذ و رشوه را به نام هدیه و ربا را در قالب بیع می خورند! !

در فقه اسلامی از اصول مسلمه است که در کلیه عقود و معاملات، متعلق می باید جداً و حقیقتاً مقصود متعاملین بوده و با اراده و اختیار و رضایت خاطر در شرایط و حدودی که برای هر نوع معامله در شریعت مقرر است با انشاء قولی و یا عملی آن را به وجود بیاورند و به مجرد نامگذاری و تبانی صوری و حتی حدیث نفس اثری بر آن مترتب نمی گردد.

مثلاً در صورتی که زید مقصودش آن است که مبلغ یک هزار تومان با سود ده درصد به حساب یکسال به عمرو قرض بدهد و عمرو هم جز قرض گرفتن با سود ده درصد قصدی ندارد و در ظاهر امر و عالم لفظ وانمود می شود که عمرو



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۵۶.

خانه خود را به بیع شرطی به زید بفروشد، آنگاه خانه را یکساله به مبلغ صد تومان اجاره کرده و در سررسید با پرداخت هزار و صد تومان معامله را فسخ کند، با این عمل جز قانون را بازیچه ساختن و پرده پوشی کردن به یک گناه بزرگ کاری انجام نگرفته است.

چاره جوئی هائی که در روایات بیان شده به احتمال قوی و بلکه نزدیک به یقین اختصاص به مورد ضرورت دارد نه این که امری عام و مسئله ای فراگیر باشد، بر فرض اگر کسی اصلا نیاز به وام گرفتن نداشته باشد، و می تواند با قناعت زندگی را بگذراند، و یا می تواند بوسیله قرض بدون سود احتیاج خود را رفع کند، و یا متاعی که دارد آن را بفروشد و صرف مایحتاج خود کند و یا ممکن است کمک بدون منت و ذلت از کسی دریافت کند، چنین شخصی متصور نیست که با حرام خداوند و عصیان او روبرو گردد تا به مقام جستجوی راه گریز برآید، پس روشن است که چاره جوئی های بیان شده در روایات ویژه زمان ضرورت است و قطعاً شامل زمان غیر ضرروی نمی شود.

خداوند برای رعایت حال مردم، و دور ماندنشان از ستم ثروتمندان و پاک شدن زندگی از ربا اهل ایمان را تشویق به وام دادن بدون سود به محتاجان نموده است و برای آن ثواب فراوان مقرر فرمود، چنانچه به توفیق حضرت حق به آیات مربوط به قرض برسم، آن را از طریق قرآن مجید و روایات به طور مفصل بیان خواهم نمود و به لطائف و منافع معنوی اش اشاره خواهم کرد.

در اینجا برای خالی نبودن عریضه به روایت مهمی از رسول خدا در باب قرض اکتفا می کنم:

آن انسان الهی و عرشی می فرماید:

ص:۱۷۴

«دخلت الجنه فرأیت علی بابها: الصدقه بعشره و القرض بثمانیه عشر فقلت یا جبرئیل کیف صارت الصدقه بعشر و القرض بثمانیه عشر؟ قال: لان الصدقه تقع فی ید الغنی و الفقیر، و القرض لا یقع الا فی ید من یحتاج الیه:» (۱)

وارد بهشت شدم دیدم بر درش نوشته صدقه ده برابر و وام دادن هیجده برابر پاداش دارد، به جبرئیل گفتم، چرا صدقه ده برابر و قرض دادن هیجده برابر؟ گفت: چون صدقه به دست بی نیاز و نیازمند می رسد ولی قرض فقط در اختیار کسی قرار می گیرد که به آن نیاز شدید دارد.



---

۱- ۱) - کنزالعمال ج ۶ ص ۲۱۰.

## تفسیر آیه ۲۸۱

### اشاره

وَ اِتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اَللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ.

و از آن روز پروا کنید که در آن به سوی خدا [برای حسابرسی اعمالتان در رسیدن به پاداشی یا کیفر] بازگردانده می شوید سپس به هر کس آنچه انجام داده همان به طور کامل داده می شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند، [زیرا هر چه را دریافت کنند تجسم عینی اعمال خود آنان است.]

### شرح و توضیح

در ارتباط با روز قیامت، و زنده شدن مردگان و رجوشان به سوی خدا برای محاکمه و حساب رسی و رسیدن به پاداش و کیفر، و رعایت عدالت در حق همه در آیات گذشته سوره مبارکه بقره چون آیه ۲۵ و آیه ۲۸ و آیه ۴۸ به طور مفصل بحث شد.

ص:۱۷۶

## تفسیر آیه ۲۸۲-۲۸۳

### اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اَللّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ اَلَّذِی عَلَیْهِ اَلْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اَللّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ اَلَّذِی عَلَیْهِ اَلْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اِسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ اِمْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ اَلشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا اَلْأُخْری وَ لا یَأْبَ اَلشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَهِ وَ أَدْنی أَلاّ تَرْتابُوا إِلاّ أَنْ تَکُونَ تِجارَهً حاضِرَهً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلاّ تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اَللّهُ وَ اَللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ.

ای اهل ایمان چنانچه به یکدیگر وامی تا سرآمد معینی دادید، لازم است آن را بنویسید، و باید نویسنده ای سند وام را در میان خودتان بر اساس عدالت بنویسد، و نباید هیچ نویسنده از نوشتن سند همان گونه که خدا [بر پایه ی قوانین شرعی] به او آموخته است دریغ ورزد، او باید بنویسد، و کسی که حق به عهده اوست باید کلامش را جهت تنظیم سند برای نویسنده املا کند، و از

ص:۱۷۷

خدا که پروردگار اوست پروا نماید و چیزی از حق نکاهد، و اگر کسی که حق به عهده اوست سفیه یا ناتوان باشد یا به علتی نتواند املا کند، ولی و سرپرست او به عدالت املا نماید، و دو شاهد از مردانتان را بر این حق شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می پسندید شاهد بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن واقعیت را فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند، و شاهدان هنگامی که برای ادای شهادت دعوت شوند از پاسخ دعوت امتناع نورزند، و از نوشتن سند وام تا سرآمد معینش کوچک باشد یا بزرگ ملول نشوید، این کار نزد خدا عادلانه تر و برای اقامه شهادت پابرجاتر و به این که در جنس وام، اندازه آن و زمان پرداختش شک نکنید و ستیز و نزاعی پیش نیاید نزدیک تر است، مگر آن که داد و ستد نقدی باشد، که آن را میان خود دست به دست می کنید، در این صورت بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و هرگاه داد و ستد کنید شاهد بگیرید، و نباید به نویسنده و شاهد زیان برسد، و اگر زیان برسانید خروج از اطاعت خداست که گریبانگیر شما شده است.

و از خدا پروا کنید، و خدا احکامش را به شما می آموزد و خدا به همه چیز داناست.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كٰاتِباً فَرِهٰانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ اَلَّذِی اُؤْتُمِنَ أَمٰانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اَللّٰهَ رَبَّهُ وَ لاٰ تَكْتُمُوا اَلشَّهٰادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

و اگر در سفر بودید و نویسنده ای برای ثبت سند نیافتید وثیقه های دریافت شده جایگزین سند و شاهد است، و اگر یکدیگر را امین دانستید وثیقه لازم نیست، باید کسی که امینش دانسته اند امانتش را ادا کند و از خدا پروردگار خویش پروا نماید و شما ای شاهدان شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند مسلماً دلش گناهکار است و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

ص:۱۷۸

### شرح و توضیح

دو آیه شریفه نزدیک به بیست مسأله را که در رابطه با اصول معاملات و معاوضات مانند دین و رهن و بیع است بیان می کند، مسائلی که جزء نظام ثابت در فطرت عاقلان عالم و خردمندان ملت هاست، و قرآن مجید آنها را به عنوان مقررات الهی ثابت و پابرجا نموده است. اگر همه مردم این اصول و قواعد بیست گانه را تحت هر شرایطی به اجرا بگذارند و بدون ملاحظه یکدیگر به آنها عمل کنند اموالشان از تلف شدن حفظ می شود، اختلاف و نزاع و دعوا و جنجال، و کینه و دشمنی از میانشان رخت برمی بندد، و صلح و دوستی و محبت و رأفت در خیمه حیاتشان چون خورشید گرمی و حرارت می دهد، و از غیبت و تهمت و افتراء و افتراق و جدائی از یکدیگر در امان می مانند، و یقیناً هر صاحب حقی به حقش می رسد، و مال یا ملک یا عوض مال و ملک به راحتی به انسان باز می گردد، و خلاصه مردم در صورت عمل به این دستورات به اهدافشان بدون این که زیان و ضرری متوجهشان شود می رسند، و ملکیت و مالکیت آنان در حدود مرزبندی هائی که شارع مقدس بیان کرده است از دستبرد و تلف شدن مصون و محفوظ می ماند.

من فکر نمی کنم مدرسه و مکتبی چون قرآن مجید به این شدت مردم را ترغیب به رعایت حقوق مادی و معنوی یکدیگر کرده باشد، و از پایمال کردن حقوق یکدیگر به این سختی برحذر نموده و آن را سبب عذاب دانسته باشد!

فرهنگ پاک قرآن اصرار دارد که در هر عملی و قدمی تقوای الهی را رعایت کنید، و اجتناب از کارهای زشت را چه در امور دنیائی و مادی و چه در امور روحی و معنوی و اخلاقی از مهم ترین برنامه های خود قرار دهید.

اسلام ثابت می کند و نشان می دهد که مراعات تقوا و عمل صالح از علل جلب رضایت و رحمت خداست. اسلام به آنان که از راه حلال و منطقی و از

طریق رعـایت قوانین الهی مـال به دست می آورنـد، و بخیلانـه بـا آن برخورد ننموده به انـدازه مصـرف کرده و مازادش را در چرخه انفـاق و صـدقات قرار می دهنـد وعـده رسـیدن به لقـاء حق و کسب بهشت و اتصـال به رضایت و خوشـنودی حق داده است، و ربـا و هر مـال حرامی را به شـدت مـورد نکوهش قرار داده و حرام اعلام نموده و ربـاخوار را به عـذاب بسـیار سـخت تهدیـد کرده است. آیات مورد بحث از طرفی اشاره به بـذل و عطا که محصول کرامت اخلاقی است، و به ویژه بخشودن وام و بـدهکاری افراد ضـعیف نموده، و از جهت دیگر از غـارت اموال دیگران از طریق ربا و بردن مال مردم بـدون عوض نهی اکید کرده، و در دیگر مرحله به کیفیت حفظ و نگهداری اموال، وانتقال صـحیح آن از نزد کسی به کسی دیگر پرداخته و با این سه زمینه امنیت جامعه را تضمین نموده است.

## بیست مسئله مالی و معنوی و اخلاقی

۱- تـداین امری طرفینی است، مسـلمانی بـا رغبت و به عنـوان یـک ارزش اخلاـقی مقـداری از مـال خود را به عنوان قرض می پردازد، و مسـلمانی دیگر به خـاطر نیازمنـدی و رفع مشـکل آن را از دست برادر مسـلمانش می گیرد، لاـزم و واجب است این پرداخت و دریافت با تعیین وقت معین در سـندی روشن ثبت شود و به صورت نوشـته ای منظم درآیـد، تا با سـر رسـیدن زمان معین بر اساس سند امضاء شده مال مردم به مردم برگردد.

این سـند معتبر و قابل قبول طرفین حافظ حقوق مالی و دفع کننده زیان، و تعیین وقت معین در متن سـند مانع از نزاع و خیالات بی مورد است.

ص:۱۸۰

به این نکته باید توجه داشت که جمله « تَدایَنْتُمْ » هر نوع طلبی را اعم از دین و فروش جنس به نسیه و خرید کالای تحویل نشده به بیع سلف را شامل می شود.

۲- وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ. . . در مورد تنظیم سند، چنانچه باید نویسنده ای آن را بنویسد، چند شرط باید مراعات شود: ۱- در حضور طرفین نوشته شود. ۲- باید نویسنده عادل و انسان به تمام معنا بی طرفی باشد. ۳- یا اگر خود عادل نیست سند را به عدالت و با رعایت حق طرفین تنظیم نماید.

۳- آنان که به لطف خداوند قدرت نویسندگی دارند مجاز نیستند درخواست برادرانه طرفین معاملات را رد کرده و از نوشتن سند خودداری کنند، نوشتن سند از مصادیق کار خیر و یاری دادن به برادران مؤمن است، و روی گردانی از آن خلاف اخلاق اسلامی و انسانی است، و نویسنده حتماً به این معنا باید توجه داشته باشد که سند را بر اساس احکام شرعیه و تعالیم الهیه و فقهیه بنویسد و دقایق امور را در این زمینه با کمال احتیاط رعایت نماید، و از نوشتن چیزی که راه حرام را در معاملات طرفین باز کند، و برنامه داد و ستد را از درستی و سلامت، و از قوانین الهیه منحرف کند جدا بپرهیزد و در این زمینه خدا و قیامت را لحاظ نماید.

۴- تنظیم متن سند نباید بر عهده نویسنده باشد که هر گونه که خواست در عین احتیاط بنویسد، بلکه لازم است مدیون در حضور داین همه جوانب بدهی و دین را املاء کند و نویسنده با تکیه بر املای مدیون سند را بنویسد، املای مدیون در حقیقت اقرار او بر ثبوت دین بر عهده اوست و این اقراری است که شرع

مقدس آن را نافذ و مسموع شناخته است، و حجتی متین و استوار برای طرفین معامله است.

۵- رعایت تقوا یعنی پرهیز از هر نوع انحرافی در تنظیم سند بر مدیون واجب است، مدیون باید توجه داشته باشد که خداوند به ظاهر و باطن امور آگاه است و چیزی از نظر او در زمین و آسمان پنهان نیست، و پاداش و کیفر اعمال فقط به دست اوست و هیچ منحرفی قدرت خروج از حکومت او ندارد، و الی الابد در چنگال اراده او گرفتار است، مدیون در املای خودش به نویسنده باید عین دین و مدت تعیین شده را املاء کند و در تنظیم سند مبادلاتی ذره ای کم و کاست راه ندهد.

۶- چنانچه مدیون دچار سبک مغزی باشد، و نتواند حقوق خود را با املای صحیح در سندی به ثبت برساند، یا ناتوان جسمی یا ناتوان از املاء باشد و از عهده اش برنیاید جملاتی محکم و استوار القاء کند تا در سایه ی آن حقش محفوظ بماند واجب است ولی سفیه و ضعیف با رعایت اصل عدالت سندی را تنظیم نماید که راه ظلم و ستم گری و اجحاف به حق سفیه و ضعیف به شدت بسته شود.

خانواده و جامعه لازم است به این معنا توجه داشته باشند که نسبت به سفیه وضعیف مسئولیت شرعی دارند و بر اساس این مسئولیت لازم است حق سفیهان و ضعیفان را حفظ نموده و از وارد آمدن خسارت بر آنان جلوگیری کنند، آنان اگر ولی نداشته باشند ولایت بر آنان قهراً بر عهده ی مؤمنان یا دولت اسلامی است.

۷- لازم است کنار ثبت اسناد مبادلاتی دو مرد مؤمن یا در صورت نبودن دو نفر، یک مرد مؤمن و دو زن مؤمنه به عنوان شاهد گرفته شوند.

ص:۱۸۲

از آیه شریفه استفاده می شود که شاهدان باید دو مرد بالغ یا یک مرد بالغ و دو زن بالغ باشند که در این زمینه شهادت اطفال قطعاً مسموع نیست، و از « مِنْ رِجالِکُمْ » به این معنا توجه داده شده که شاهد باید مسلمان باشد، زیرا شهادت کافران مقبول نیست، و از « مِمَّنْ تَرْضَوْنَ » استفاده می شود که باید شاهدان مورد وثوق و اطمینان دو طرف باشند، قول شاهد تحمیلی مورد قبول نیست.

فلسفه گرفتن دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن این است که اگر برای یکی در مسئله شهادت به برنامه اتفاق افتاده خطا یا فراموشی پیش آید دیگری او را به خطایش توجه دهد، یا با تذکر اصل حقیقت او را از فراموشی بیرون بیاورد.

۸- قبول و پذیرش شهادت در صورتی است که طرفین داد و ستد از آنان برای قبول و تحمل شهادت دعوت کنند که درصورت دعوت دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن باید دعوت طرفین را بپذیرند و تن به شهادت دهند و از قبول شهادت که امری انسانی و عاطفی و مایه ای برای رفع نزاع و اختلافات است امتناع نورزند.

۹- زیادی و کمی مال و جنس در مسئله داد و ستد و بده و بستانهای طرفین نباید سبب ملول شدن از وظیفه و مسئولیت ثبت سند و مدت آن شود.

آیه شریفه با این بیان ارزش ثبت مبادلات و اهمیت سندنویسی را می رساند.

۱۰- ثبت و نوشتن دیون و مدت آن چه کم باشد، چه زیاد از عادلانه ترین اعمال در پیشگاه حق، و استوارترین امور برای اقامه شهادت نزد خداست، این سند امضای شده طرفین است که راه هر نزاع و اختلاف، و ادعای خلافی را به روی هر دو طرف می بندد، و هنگام سر رسیدن مدت، طرفین معامله یکی با

پرداخت دین و دیگری با گرفتن آن به آسانی و سهولت و بدون درگیری و نزاع و با حفظ محبت به یکدیگر به مسئله خاتمه می دهند.

۱۱- اگر معاملات به صورت نقد انجام بگیرد و مدتی در آن لحاظ نشود نیازی نیست که نوشته شود و برای آن تنظیم سند صورت بگیرد.

۱۲- شاهد گرفتن در هنگام داد و ستد گرچه نقدی صورت بگیرد کاری نیک و پسندیده است.

۱۳- نویسنده سند، و شاهدان، نباید متحمل زیان شوند، باید حق نویسندگی به نویسنده و حق وقت گذاری و رفت و آمد، و هزینه ای که نویسنده یا شاهدان می کنند از جانب طرفین به آنان پرداخت شود.

حفظ حقوق کاتب و شاهد و تأمین امنیت شغلی آنان موجب ترغیب دیگران برای متحمل شدن تنظیم سند مبادلات و شهادت دادن می شود.

۱۴- وارد کردن ضرر و زیان به نویسنده و شاهد قطعاً فسق و انحراف از حق و از مصادیق ستم و ظلم به مردم است.

۱۵- « وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ » فرمان و دستوری است که شامل طرفین معاملات و کاتب و شاهد است، خداوند به همه آنان دستور می دهد که خود را در جنب خدا از افتادن در خزی دنیا و عذاب آخرت حفظ نمائید.

۱۶- از مسائلی چون تنظیم سند، گرفتن شاهد، رعایت تقوا، توجه به عدالت، حفظ حقوق کاتب و شاهد که همه و همه در دو آیه شریفه مطرح است لزوم هماهنگ نمودن امور اقتصادی با امور اخلاقی و معنوی استفاده می شود، چنانچه این مسائل بر اقتصاد مردم و معاملات و مبادلات حاکم شود، جامعه از امنیت اقتصادی شگفتی برخوردار می شود و وضعی چون روابط بهشتیان آخرت برای

مردم پدید می آید، و هر حقی و هر مالی و هر جنسی در جایگاه خودش قرار گرفته و از دستبرد در امان می ماند و هر صاحب حقی به حقش می رسد، و نزاع و اختلاف و کینه و دعوا و کشیده شدن مردم به دادگاه و دادگستری و زندان خاتمه پیدا می کند و جامعه بدون تردید جامعه برین اسلامی و امت وسط و خیر امت می گردد.

۱۷- تعلیم مسائلی که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است بر عهده حضرت حق است « وَ يُعَلِّمُكُمُ اَللّٰهُ » خداوند در نزدیک به پانصد آیه در قرآن احکام خود را ارائه داده و پیامبر و امامان با توضیح آن آیات قوانینی فراگیر را تدوین نموده اند که از مجموع آن آیات و قوانین فقه غنی و پویائی تحت عنوان فقه اهل بیت یا فقه شیعه به وجود آمده که حکم چیزی را در همه شئون زندگی فروگذار نکرده و بهترین مکتب برای رشد انسان و تأمین امور معنوی و مادی او و زمینه ای برای تحصیل سعادت دنیا و آخرت وی است.

این مردم هستند که در کمال رغبت و اختیار باید مقررات فقهی را فرا بگیرند و به آن عمل کنند و در این زمینه وجود خود را از افتادن در مسیر انحراف حفظ کنند « وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اَللّٰهُ » و به این حقیقت توجه دقیق داشته باشند که خداوند به هر چیزی و به ظاهر و باطن آن داناست و به وضع همه موجودات هستی آگاهی دارد و همه قوانین و احکام او از افق علم و دانائی مطلق و بی نهایتش طلوع کرده است.

۱۸- چنانچه در سفر یا بر فرض در حضر کاتبی برای تنظیم سند و نوشتن داد و ستد و مبادله بین طرفین یافت نشود وثیقه و گرو می تواند جایگزین سند برای

احقـاق حق و رسـیدن داین به طلبش از بـدهکار گردد، این در صورتی است که میان طرفین اعتماد حاکم نباشـد، ولی چنانچه میان طرفین در داد و سـتد و وام و قرض اعتماد برقرار باشد وثیقه گرفتن لازم نیست، و قطعاً حکمت و فلسـفه تشـریع وثیقه رفع اضطراب و نگرانی از ضایع شدن دیون است.

۱۹- مدیونی که داین را امین دانسـته و وثیقه ای نزد او به گرو گذارده بر داین واجب شرعی و لازم حتمی است که امین بودن خود را حفـظ کرده، از هر گونه طمعی نسـبت به امـانت جـداً اجتنـاب و پرهیز نمایـد و در موقع معین امـانت را که همان وثیقه است به مدیون باز گرداند.

چه تعـابیر اخلاـقی بسـیار مهمی در این آیه شـریفه آمـده است داین امین، وثیقه امـانت، وظیفه واجب داین بر گردانـدن امانت است، و در همه این امـور برای این که در مسـیر صـحیح و درسـتش اجرا شود تقوای الهی مهم ترین نقش را برعهـده دارد که امین اگر اهل تقوا نباشد دچار خیانت در امانت می گردد: «وَ لْيَتَّقِ اَللّٰهَ رَبَّهُ»

۲۰- کتمان شـهادت که قطعاً به زیان داین یا مدیون یا هر دوی آنان است و موجب می گردد حق مسـلمی تباه و ضایع شود از گناهان کبیره و موجب عذاب الهی است.

خائنان در امانت، و کتمان کنندگان شهادت منفور و مطرود حضرت حق هستند، خیانت در امانت محصول بی تقوائی و کتمان شهادت میوه تلخ قلب آلوده و شیطانی و به فرموده حضرت باقر (ع) نتیجه کفر قلب به حقایق است. (۱)



---

۱- ۱) - نور الثقلین ج۱، ص ۳۰۱.

### تفسیر آیه ۲۸۴

#### اشاره

لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اَللّٰهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروائی خداست و اگر آنچه [از نیت های فاسد و باطل] در دل دارید آشکار نمائید یا پنهان سازید خدا شما را به آن محاسبه می کند، پس هر که را بخواهد می آمرزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند و خداوند بر هر کاری تواناست.

#### شرح و توضیح

آیه شریفه متضمن چند مسئله بسیار مهم است: ۱- اختصاص فرمانروائی و حکومت حق بر جهان هستی. ۲- محاسبه نیت هائی که به صورت عمل آشکار می شود، و نیت های پنهان. ۳- اختیار خداوند در مغفرت و عذاب.

#### مالکیت حق بر جهان هستی

در اختصاص مالکیت و فرمانروائی حضرت حق بر جهان هستی در توضیح برخی از آیات سوره بقره به ویژه در آیه الکرسی بحث مفصل و مشروحی به میان آمد که تکرار آن را لازم نمی بینم.

#### نیات و ملکات نفسانی

در این که منظور از مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ نیات نامشروع و نیات پاک و منطقی، یا ملکات نفسانی و باطنی از قبیل تولی و تبری، محبت و کینه، و عزم و اراده، و خطورات خالص قلبی است میان مفسران و محققان و اهل لغت مباحث جالبی مطرح است، که لازم است همه آنها در ذیل این آیه شریفه مورد توجه دقیق قرار گیرد و از آنها بحث شود.

منظور از نیات و ملکات آنهائی است که زمینه ظهور افعال جسمی و ظاهری است، چرا که دو لغت ابداء و اخفا نشان دهنده این حقیقت است که نیات و ملکات ممکن است عامل ظهور باشد و ممکن است منشأ آشکار شدن نباشد، در اینجا باید گفت افکار و خیالات و تصورات مانند تصور گناه که چون بادی می وزد و می رود از مقوله مطالب آیه شریفه خارج است.

روی این حساب به قول المیزان در توضیح آیه شریفه:

احوال و ملکات نفسانی که منشأ افعال است از طاعات و معاصی درون به شمار می آید و خداوند حساب آنها را از انسان می خواهد.

وَ لٰکِنْ یُؤٰاخِذُکُمْ بِمٰا کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ: (۱)

ولی شما را به آنچه دلهایتان از ملکات فراهم نموده مؤاخذه می کند.

کبر در برابر حق که مانع روی کرد به سوی حق و اجرای اوامر حق است.

قطعاً از ملکات راسخه ای است که قیامت مورد مؤاخذه حق خواهد بود.

بخل این صفت زشت، و محبت به دشمنان خدا و نفرت از دوستان حق که صفت بخل عامل باز دارنده انسان از انفاق و صدقات، و محبت و نفرت که سبب



---

۱- ۱) - بقره ۲۲۵.

پیروی از فرهنگ دشمن و دوری از فرهنگ خداست یقیناً مورد مؤآخذه پروردگاراست.

«آیه بیان می کند که ملکات نفسانی چه اظهار شود و چه پنهان بماند مورد محاسبه قرار می گیرد، اما آیا جزاء دار مدار عزم است چه فعل صورت بگیرد و چه نگیرد، و فعل مصادف با واقع مقصود بشود یا مثلاً صورت تجری با منظور مصادف نشود، یا دایر مدار عزم نیست، این آیه نظری به آن ندارد.» (۱)روایات به ویژه روایاتی که تفاسیر مشهور اهل سنت نقل کرده اند در این که منظور از آیه کتمان شهادت است، یا آشکار شدن و پنهان ماندن نیات و هر عزمی است، یا مقصود ملکات غیر راسخ نفسانی است به شدت مختلف و گوناگون است.

مفسر المیزان می گوید: این روایات با اختلافی که در مضمون دارد در این جهت شریک است که همه مخالف با ظاهر آیه می باشد، زیرا ظاهر آیه این است که محاسبه بر اموری است که قلب کسب می کند چه مستقیماً و چه از راه جوارح، ولی در خطورات ذهنی کسی در کار نیست، و ظاهر محاسبه هم محاسبه برای جزاست نه صرف خبر دادن به خطورات نفسانی.

در هر صورت مراد از فِی أَنْفُسِکُمْ به ظن قریب به یقین اموری است که در باطن در حدی جای پای ثابت پیدا کرده و منشاء صدور اعمال و حرکات است و نسبت به اعمال جنبه ریشه و اساس دارد، مانند حب مثبت یا منفی، کینه مثبت یا منفی، حسد، کبر، حرص، بخل، علّو و برتری جوئی، منیت و. . .



---

۱- ۱) - المیزان ج۲، ص ۶۰۸.

مجرد خطور و عزم ناگهانی نمی تواند از مصادیق کسب قلب باشد تا محاسبه یا عذابی بر آن صورت بگیرد. وجود مقدس حق قدرت بی نهایت است، مالکیت بر همه هستی ناشی از قدرت اوست، بر محاسبه اعمال و نیت انسان و آمرزش و عذاب او توانائی دارد، و کسی را نرسد که به حضرتش که بر اساس حکمت و مصلحت و عدل و گذشت و انتقام با بندگانش که مملوک او هستند رفتار می کند ایراد بگیرد.

«مغفرت و عذاب متوقف بر علم و محاسبه و مشیت خدا بر غفران و عذاب است، و این علم و محاسبه و مشیت بر غفران یا عذاب عدل محض است، چرا که برخاسته از علم اتم و اکمل و حکمت بالغه کامله است، از امیرمؤمنان در برخی از حالاتش که در اوج انقطاع از ماسوی الله بود روایت شده:

«اللهم لا تفعل بی ما انا اهله، فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لم تظلمنی، اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی، اللهم افعل بی ما انت اهله، فانک ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی و ان تعذبنی فانت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک فیا من انا محتاج الی رحمه ارحمنی:» (۱)

خداوندا با من مطابق آنچه که هستم رفتار مکن، اگر مطابق آنچه که هستم رفتار کنی به عذاب دچارم می کنی در حالی که به من ستم نکرده ای، زندگی می کنم در حالی که از عدالتت می پرهیزم و از ستمت هیچ وحشتی ندارم چون ابداً اهل ستم نیستی، ای کسی که عدل محضی و ستم نمی کنی به من رحمت آر، با من به گونه ای که خودت شایسته آن هستی رفتار کن، زیرا اگر مطابق



---

۱- ۱) - مواهب الرحمن ج۴ ص ۴۲۳.

شایستگی ات با من رفتار کنی به من رحم می کنی، و چنانچه برایم عذابم مقرر کنی بی نیاز از عذاب من هستی ولی من نیازمند رحمت توأم، ای کسی که به رحمتش محتاجم به من رحم کن.

آری او قادر مطلق است، اگر بخواهد بر اساس ملکات نفسانی ام مرا عذاب کند بخاطر این است که شایسته عذابم، اگر بخواهد در کاخ مغفرتم جای دهد شایسته لطف و کرم اوست، در هر دو صورت نسبت به من عدالت و بزرگواری را بکار گرفته و ایراد و اشکالی به او نیست.

گروهی می گویند: خداوند عبد را بر همه فعلی از افعال محاسبه و مؤاخذه کند اگر توبه نکرده باشد، و آنچه را از معصیت نسبت به آن نیت کرده، یا قصد بر انجام داشته آن را به بیماری و مصائب و آفات تلافی کند.

در روایتی از عایشه نقل شده: که رسول اسلام فرمود: خداوند بنده را به تب یا نکبت یا سختی یا غم یا آزار جهت کفاره خطورات منفی قلبش دچار کند تا چون نزد خدا رود پاک باشد:

«لا یصیب المؤمن نصب و لا وصب و لا مخمصه حتی الهم یهمه و لا اذی الا کفر الله به من خطایاه:» (۱)

عمرو بن جریر می گوید: روزی در ایام جوانی و برنائی بر کار ناشایستی تصمیم گرفتم، در راه که می رفتم به جمعی رسیدم که گرد واعظی نشسته و به موعظه گوش می دادند، اول سخنی که از او شنیدم این بود: ای بر معصیت عزم کرده و آن را در دل نهان داشته، آن که دل را آفرید پنهان دل را می داند، چون این سخن شنیدم بیهوش افتادم، و جز با توبه حقیقی از بیهوشی برنخاستم.



---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج ۴ ص ۱۴۷.

در خبر است که سالی در بنی اسرائیل قحطی سختی بود، مردی در بیابان تپه های ریگ را می نگریست و می گفت: چه می شد اگر هم این تل ها آرد بود و من مالکش بودم تا به تهیدستان می دادم، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد به آن مرد بگو: من از قلب تو در آرزویت صدق و راستی دیدم آنچه در دل آوردی از تو پذیرفتم.

در روایت آمده: که روز قیامت بنده ای را می آورند و صحیفه عملش در دستش نهند، او نامه باز کند و در ابتدای صفحه ی آن حجی مقبول و مبرور بیند، ساعتی در آن می نگرد و اندیشه کند که من حج نکرده ام، خطاب رسد نامه عملت را بخوان گوید: خدایا سهو و اشتباه بر تو روا نیست، من در دنیا حج بجا نیاورده ام ولی در پرونده ام حجی مقبول ثبت است خطاب رسد تو حج نکرده ای ولی به یاد داری در فلان روز قافله حج برای رفتن به حج عبور می کرد و تو اشک از چشم فرو ریختی و گفتی ای کاش من هم مستطیع بودم تا با این کاروان به حج می رفتم، من خواسته ات را صدق و درست دیدم به این خاطر در پرونده ی عملت حجی مقبول نوشتم.

در هر صورت حساب برای نیک و بد قطعی باشد و مؤاخذه و آمرزش در دست قدرت اوست خواهد ببخشد و خواهد عذاب کند. (۱)

#### نیت در روایات.

روایات زیر از رسول بزرگوار اسلام در کتاب های مختلف نقل شده است:

«نیه المؤمن خیر من عمله، و عمل المنافق خیر من نیته و کل یعمل علی نیته فاذا اعمل المؤمن عملاً نار فی قلبه نور:» (۲)

ص:۱۹۲

---

۱- ۱) - چند داستان و روایات اخیر در تفسیر ابوالفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

۲- ۲) - المعجم الکبیر ج ۶ ص ۱۸۵.

نیت مؤمن که برای انجام کار شایسته ای در قلبش صورت می بندد از عملش بهتر است، و عمل منافق از نیتش بهتر است، زیرا نیتش به قصـد خـدا نیست، بلکه نقشه تزویر و ریا و فتنه و فجور است، و هر کـدام بر اساس نیتش عمل می کنـد، هر گاه مؤمن عملی انجام دهد در دلش نوری روشن می شود.

«بحسب المرء اذا رأی منکراً لا یستطیع له تغییراً ان یعلم الله تعالی انه له منکر:» (۱)

هر گاه مردی کار زشت و ناشایسته ای دید ولی قدرت تغییر آن را نداشت، برای او بس است که خداوند متعال بداند که او از آن کار به شدت بیزار است.

«ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم:» (۲)

خداوند متعال به صورت ها و ثروت های شما نظر نمی کند ولی به دلها و کردارتان می نگرد.

«النیه الحسنه تدخل صاحبها الجنه:» (۳)

نیت نیکو و قصد درست و صحیح صاحبش را به بهشت می برد.

«من احب عمل قوم خیراً کان او شراً کان کمن عمله:» (۴)

هر کس کار قومی را دوست داشته باشد، خوب باشد یا بد، مانند کسی است که آن را انجام داده است.

پیامبر اسلام می گوید: خداوند فرموده:



---

۱- ۱) - سنن ابی داود ج ۲ ص ۴۹۰.
۲- ۲) - سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۸۸.
۳- ۳) - الفردوس ج ۴ ص ۳۰۵.
۴- ۴) - کنزالعمال ج ۵ ص ۳۴۱.

«اذا هم عبدی بحسنه و لم یعملها کتبتها له حسنه فان عملها کتبتها له عشر حسنات الی سبعمأه ضعف و اذا هم بسیئه و لم یعملها لم اکتبها علیه فان عملها کتبتها علیه سیئه واحده:» (۱)

هر گاه بنـده ای به انجام کار خوبی نیت نماید ولی آن را به چرخه ی عمل نرساند برای او یک حسـنه می نویسم، و اگر آن را انجام دهـد برای او ده تا هفتصـد برابر حسـنه می نویسم، و چون بر انجام کار بدی همت گمارد ولی آن را انجام ندهد برای او بدی نمی نویسم، و اگر مرتکب آن شود یک بدی برایش ثبت می کنم.

«من خرج یطلب بابا من علم لیرد به باطلا الی حق او ضلاله الی هدی کان عمله ذلک کعباده متعبد اربعین عاماً:» (۲)

کسـی که به نیت یـاد گرفتن رشـته ای از دانش کوچ کنـد، تـا با آن باطلی به سوی حق جهت دهـد، یا ضـلالتی را به هـدایت برساند این عملش مانند عبادت عابدی است که چهل سال تمام عبادت کرده باشد.



---

۱- ۱) - نهج الفصاحه ۶۷۱.

۲- ۲) - معالم الزلفی ج ۱ ص ۴۸.

## تفسیر آیه ۲۸۵-۲۸۶

### اشاره

آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا غُفْرٰانَكَ رَبَّنٰا وَ إِلَيْكَ اَلْمَصِيرُ.

لاٰ يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهٰا مَا اِكْتَسَبَتْ رَبَّنٰا لاٰ تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِينٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تَحْمِلْ عَلَيْنٰا إِصْراً كَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اُعْفُ عَنّٰا وَ اِغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ.

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شد ایمان دارد، و همه مؤمنان به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و پیامبرانش ایمان دارند به زبان حال می گویند: ما میان هیچ یک از رسولان خدا تفاوت قائل نیستیم و اعلام کردند ما حق را پذیرفته و مطیع آن هستیم پروردگارا آمرزشت را می خواهیم و بازگشت به سوی توست.

خدا احدی را جز به اندازه ی طاقت و گنجایشش تکلیف نمی کند هر کس عمل شایسته انجام داده به سود خود اوست، و هر کس مرتکب کار زشت شده به زیان اوست، اهل ایمان می گویند پروردگارا اگر دچار فراموشی نسبت به تکلیف شدیم یا گرفتار اشتباه گشتیم ما را مؤاخذه نکن، پروردگارا تکلیف سنگین بر عهده ی ما مگذار، چنان که بر عهده پیشینیان از ما گذاشتی پروردگارا و آنچه را نسبت به آن تاب و توان نداریم بر ما تحمیل مکن، و از ما گذشت نما، و ما را بیامرز و بر ما رحم کن، تو سرپرست مائی، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.

ص:۱۹۵

### شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه که مجملی از همه آیات سوره مبارکه بقره و عصاره ای از معارف الهیه و چکیده ای از مسائل اسلامی و معنوی است دریا دریا مطلب موج می زند که بیان از گفتنش الکن و قلم از نوشتنش عاجز و عقل از درک عمقش قاصر، و اندیشه از پرواز به اوجش ناتوان است، سخن در این دو آیه ۱- از ایمان پیامبر بزرگ اسلام ۲- و ایمان مؤمنان به حقایق ۳- و روح پذیرش واقعیات الهیه از جانب اهل ایمان و عمل بر اساس فرهنگ اسلام، ۴- و درخواست مغفرت از خداوند به وسیله بندگان شایسته ۵- و حکمت قانون گذاری حق به اندازه گنجایش وجودی انسان، ۶- و بازگشت نتایج خوبی ها و بدی ها به بشر ۷- و دعای اهل ایمان برای آسانی عمل ۸- و چهار خواسته بسیار عظیم اهل دل از حضرت حق است.

### ایمان پیامبر

کلمه رب در آیه شریفه: « بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ » و اضافه شدنش به ضمیری که به الرسول برمی گردد دریائی پرموج از معنا و مفهوم را نشان می دهد.

ربّ به معنای مالك، فرمانروا، مدبّر، و پرورش دهنده است، مالکی که به مملوکش از ابتدائی که آفریده می شود نظر رحمت، لطف، احسان، و روزی دهی در دو جهت مادی و معنوی دارد، و همه وسائل رشد و تربیت و کمال را برای او بی دریغ فراهم می آورد، و زحمات مثبت مملوك را به احسن وجه پاداش و جزا می دهد، و وی را با قبول تربیت مدبّر به اوج رفعت و عظمت می رساند.

ص:۱۹۶

قرآن که دربردارنـده ی تمـام مـایه هـای سـعادت دنیـا و آخرت است، و جامع همه علوم کتاب های آسـمانی، و معجزه جاوید نبوت آخرین سـفیر، و از نظر ظاهر دارای ابتدا و از نظر باطن و مفهوم بی انتهاست، جلوه ی ربوبیت حضرت حق است بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ.

اضـافه رب به ضـمیری که در آیه ی به اَلرَّسُولُ باز می گردد اضافه ی تشـریفیه است که این اضافه نشان دهنـده جایگاه رفیع و مقام عالی و عظمت و شخصیت بی نظیر پیامبر بزرگوار اسلام است.

پروردگـار مهربـان رب العـالمین است، ولی در آیه شـریفه به طور ویژه به یـک فرد اضافه شـده: من ربه تا عقول جهانیان را به بزرگی و شرافت و کرامت پیامبر اسلام توجه دهد.

پیامبر بزرگ اسـلام از نظر ظرفیت عقلی و گنجایش روحی و سعه ی صدر نمونه و مانند ندارد به همین خاطر به او عقل کل و روح هستی، و عرش معنوی الهی لقب داده شده است.

مظروف این ظرف و معـدن با عظمت علمی سـرشار و فراگیر، و ایمان و عشق به خـداست، ایمانی که هم چون آن گوهری در دریای وجود یافت نمی شود، و عشقی که همانند کیفیتش در قلبی وجود ندارد.

او با چشم دل خـدا را آن گونه که هست می دید، و با این که در دنیا بود در قیامت زندگی می کرد، و فرشـتگان برای تبرک جسـتن به او بر او نازل می شدنـد، و جبرئیل وحی دریافت شـده از حق را به او هـدیه می کرد، و آسـمان و زمین که سـقفی بر سرش و فرشی زیر پایش بودند بر او مباهات و افتخار می نمودند.

ص:۱۹۷

معرفت و آگـاهی اش به خـدا و صـفات و اسـماء او کامـل بـود، و در این زمینه بر همه اهـل معرفت از فرشـتگان و جن و انس برتری داشت و ایمانش به حق و دلبستگی اش به محبوب محصول این معرفت و آگاهی بود.

وقتی نتوانستیم یک نعمت بهشت که یک نعمت ابدی است مانند یک درخت، یک چشـمه، یک مسکن طیب را از نظر قیمت ارزیـابی کنیم کجـا می توانیم هشت بهشت را قیمت گـذاری کنیم و چون نتوانیم رضوان الله را که اکـبر از جنـات است قیمت گذاری کنیم کجا قدرت داریم مایه ایمان و علم و معرفت پیامبر و عبادتش را که همه و همه ریشه جنات و سبب رضوان الهی است از نظر ارزش قیمت گـذاری نمـائیم، قیمت ایمان و بینش و بصـیرت و عبادت او بی نهایت است و به تناسب این مظروف هـا ظرف هم دارای قیمت بی نهایت است، او والاترین و بهترین و برترین مخلوق آفریـده شـده حق است، در همه جهان هستی مخلوقی نه این که هم وزن او نیست، بلکه نمی تـوان احـدی را بـا او نسـبت گیری کرد، از امیرمؤمنـان که خـود گـل سرسـبد انسانیت و عین کمالات و محض حقایق است و جز خـدا و پیامبر کسـی او را نشـناخت و پس از پیامبر احدی به وزن معنوی او نمی رسد روایت شده که می فرمود:

«انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله»

وجـود مقدســش بـا فرهنـگ رسـالت، و معرفـت و آگـاهی و عقلش معمـا رسانـده بهشـت برای همـه جهانیـان، و ارزش هـا و کمالا ـتش زمینه سـاز جـذب رضوان الله اکبر برای همه انسـان هـاست، مگر نه این است که رب و مـدبر و مربی اش پروردگار مهربان در رابطه با سرمایه عظیم وجودی اش در قرآن مجید فرموده:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ: (۱)

ص:۱۹۸

---

۱- ۱) - انبیاء ۱۰۷.

و ما تو را جز مهر و رحمت برای همه جهانیان نفرستادیم آری وجودش رحمت خدا بر همه جهانیان از ابتدا تا انتهاست، اگر همه بدون استثناء از قرآن او و فرهنگ او و نبوت او و سنت و که جز رحمت برای همگان نیست در جهت رشد عقل و روح و بیداری قلب و بکار گرفتن اعضا و جوارح در مسیر امور مثبت بهره مند شوند، به بهشت عنبر سرشت در آیند و لقمه ای برای معده دوزخ باقی نخواهد ماند.

گسترد گی و حجم ظرفیت قلب مبارک او را با شناخت قرآن مجید بشناسید.

قرآن کتابی است که بنا به نقل شیعه و سنی از قول پیامبر:

«لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه:» (۱)

شگفتی هایش شمرده نشود، و به عدد در نیاید، ارزش هایش کهنه نگردد.

کتابی است که پس از قرن ها از نزولش هنوز بر آن تفسیر جدید می نویسند، و مطالب نو و تازه از آن کشف می کنند، در حالی که پیشرفت علوم در همه رشته ها نتوانسته بر آن نقص و عیب بگیرد و آینده هم نخواهد توانست به آن کم ترین اشکال و ایرادی وارد کند، و چنانچه دانش بشر هزاران برابر امروز پیشرفت کند ذره ای از حقایق او را نمی تواند از میدان بیرون نماید. این قرآن که از افق علم حضرت طلوع کرده، و جلوه ربوبیت و حکمت و دانش و عدالت خداست و برای مفاهیم و معانی بلندش هرگز نمی توان نهایتی تصور کرد با بدرقه فرشته اعظم ملک مقرب جبرئیل امین با همه هویتش بر قلب مبارک محمد نازل شد وه چه قلبی و چه ظرفی با چه وسعت و گسترد گی که توانسته مفاهیم بی نهایت را در خود جای دهد.



---

۱- ۱) - کافی ج ۲ باب فضل قرآن ص و کنزالعمال ج ص

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِينُ، عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ: (١)

و بـدون تردیـد این کتاب نازل شـده پروردگار جهانیان است، که روح الامین آن را از صـقع علم ربوبی بر قلب تو نازل نموده است، تا از بیم دهندگان باشی.

از رسول اسلام روایت شده است:

«ان هذه القلوب اوعیه فخیرها اوعاها:» (٢)

قطعاً این دل ها مانند ظروفند، پس بهتر از همه دلی است که گنجایش بیشتر است.

و دلی مانـنـد دل او در همـه آفرینش از نظر گنجـایش و وسـعت معنـوی بالاـتر و بهـتر نبـود، دلی که ظرف قرآن مجیـد شـد و خورشید وحی از افقش طلوع بی غروب کرد.

شرح صدر یا به عبارت دیگر حوصله، آن چنان در باطن حضرت و سینه مبارکش شدت داشت که گوئی آن سینه پاک فضای هستی را در خود جای داده و مواقع نجوم بود، با همان شـرح صـدر سـیزده سال در مکه و حدود ده سال در مدینه در برابر آن همه آزار و اذیت، تهمت و افترا، ظلم و ستم، جنایت و خیانت مشرکان و منافقان در راه هدفش که هدایت مردم و اعلای کلمه توحید بود با کمال بزرگواری و کرامت دوام آورد و لحظه ای از ادای تکلیف و اجرای مسئولیت باز نایستاد.



---

١- ١) - شعراء ١٩٤- ١٩٢.

٢- ٢) - الجامع الصغیر ج ١ ص ٣٨۶.

مقامات روحی و معنوی اش، کمالات باطنی و فضائلش در افقی است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی به آن نمی رسد، و جایگاه شخصیتش جایگاهی است که پرواز عقول به آنجا امری غیر ممکن و محال است.

این همه عظمت و جلالت، و شخصیت و کرامت که به راستی از دسترس افهام خارج است محصول ایمان آن حضرت به حقایقی بود که به عنوان قرآن به او وحی شده بود.

قلب مقدس و عرشی اش همه حقایق ما أُنْزِلَ إِلَيْهِ را باور قطعی داشت و در فضای آن حقایق زندگی می کرد و بر اساس آن باور انجام تکلیف می نمود.

از شهر علم الیقین و عین الیقین عبور کرده و برای ابد ساکن سرزمین حق الیقین شد، و پس از آن به کوی من الخلق الی الحق و من الحق فی الحق وارد گشته و من الحق به سوی خلق به اذن حق آمد تا افتادگان در دوزخ ضلالت و گمراهی را خارج ساخته و پس از رشد عقلشان و تزکیه نفوسشان با تلاوت آیات و تعلیم حکمت به سعادت دنیا و به بهشت آخرت و جنت خاص رضوان الله برساند.

با این که در آیه ی شریفه آمَنَ اَلرَّسُولُ راه باز بود که ایمان او یک جا در فراز و المؤمنون کل بیان شود ولی سخن از ایمان آن حضرت به طور جداگانه و خاص به میان آمد تا نشان دهد که ایمان او برترین ایمان و بالاترین و والاترین ایمان است.

امیرمؤمنان (ع) در رابطه ی با شخصیت معنوی و عظمت روحی پیامبر اسلام می فرماید:

ص:۲۰۱

«حَتَّی اءَفْضَتْ کَرَامَهُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إ لی مُحَمَّدٍ ص، فَاءَخْرَجَهُ مِنْ اءَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنْبِتا، وَ اءَعَزِّ الْاءَرُوماتِ مَغْرِسا، مِنَ الشَّجَرَهِ الَّتِی صَدَعَ مِنْها اءَنْبِیَاءَهُ، وَ انْتَجَبَ مِنْهَا اءُمَنَاءَهُ، عِتْرَتُهُ خَیْرُ الْعِتَرِ، وَ اءُسْرَتُهُ خَیْرُ الْاءُسَرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَیْرُ الشَّجَرِ، نَبَتَتْ فِی حَرَمٍ، وَ بَسَقَتْ فِی کَرَمٍ، لَها فُرُوعٌ طِوالٌ، وَ ثَمَرَهٌ لاتُنالُ، فَهُوَ إ مامُ مَنِ اتَّقی، وَ بَصِیرَهُ مَنِ اهْتَدی، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْءُهُ، وَ شِهابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سِیرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ کَلاَمُهُ الْفَصْلُ، وَ حُکْمُهُ الْعَدْلُ:» (۱)

تا آن که کرامت خداوند سبحان منتهی به محمد (علیهما السلام) شد، او را از برترین معادن رویانید، و در عزیزترین سرزمین ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار ساخت، و امنای خود را از آن انتخاب نمود عترتش بهترین عترت ها، و دودمانش برترین دودمان ها و شجره اش بهترین شجره ها است، شجره ای که در حرم روئید، و در عرصه کرامت و مجد به رشد رسید، شجره ای که شاخه های بلند دارد، و میوه هائی که دور از دسترس است، به این جهت امام تقواپیشگان و وسیله بصیرت هدایت یافتگان است. چراغی است درخشان، ستاره ای فروزان، و آتش گیره ای با شعله های زبانه دار، روشش حد وسط و معتدل، طریقه اش رشد، کلامش جدا کننده حق از باطل و حکمش عدل محض است.

حقایقی که امام مؤمنان و محبوب عارفان، حضرت علی (ع) در این فرازها بیان کرده، همه و همه از آثار ایمان پیامبر بزرگ اسلام بما انزل الیه من ربه است، قلمم یارای نوشتن عظمتش را ندارد، فکرم در برابر بیان شخصیت او از حرکت



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۹۳.

بازمانده، خود را چون ذره ای معلق در هوا در برابر جوّ بی انتهای کرامتش می بینم، تنها نظری که درباره ی او می توانم داشته باشم یک جمله است که می توانـد عمق آن همه هویت الهی او را نشان دهـد و آن این جمله است: آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ.

## ایمان مؤمنان به حقایق

ایمان در قلب مؤمنان متعلق و موضوعش چهار حقیقت است:

۱- وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمال و اسماء حسنی و حقایق علیاست، که معبود به حق و مالک هستی و پدید آورنده موجودات، و هدایت گر آنان به سوی کمالات مخصوص به خودشان، و رزاق مخلوقات و مدبر امور همه ملکیان و ملکوتیان است: الله

۲- باور داشتن فرشتگان که مدبرات امر، سفیران حق به سوی پیامبران، و حاملان وحی، و عباد مکرمی که عصیان به آنان راه ندارد، و حافظان و کاتبان اعمال و موکلان بر موت اند.

۳- ایمان به کتاب های آسمانی که خداوند آنها را برای تأمین خوشبختی و خیر دنیا و آخرت مردم نازل کرده و خیر و شر را در آنها توضیح داده، و اوامر و نواهی و احکامش را در آنها مندرج نموده است.

۴- تصدیق نبوت انبیا و این که آن بزرگواران مستقیماً تربیت شده حق، و آگاه به معارف الهیه، و معلم حقایق، و دلسوزان بی بدیل برای انسان هستند، و فرد فرد مرد و زن نسبت به آن بزرگواران مسئول، و فردای قیامت در صورت هماهنگی ظاهر و باطن آدمی با آنان راه نجات باز و وصول به مقام قرب و لقاء میسر است، و نیز ایمان به وحدت راه و عقیده و اهداف انبیا، و جدا ندانستن آنان از یکدیگر نه مانند یهود که جز موسی را قبول ندارند و نصاری که جز مسیح را نپذیرفته اند،

ص:۲۰۳

بلکه ایمان به همه انبیا از آدم تا خاتم و این که آنان وسیله نجات آدمیان از گمراهی و رساندنش به صراط مستقیم و سعادت دنیا و آخرت هستند، لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ.

## روح پذیرش و عمل بر اساس ایمان

سَمِعْنا کنایه از پذیرش دعوت خدا و رسول و قبول احکام حضرت حق و پیامبر است.

مگر صاحب عقل و انسان خردمند، و آن که از انصاف و فروتنی بهره دارد، می تواند دعوت حق و پیامبر و احکام و معارف آنان را که از علم و حکمت و رحمت و مصلحت سرچشمه گرفته، و جز تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان را نمی خواهد نپذیرد.

دعوت خدا و پیامبر و همه حقایق اسلامیه و اصول دین مبین الهی هماهنگ با فطرت، و مجموعه آن صراط مستقیم، و راه راست، و طریق رساننده انسان به خوشبختی و رضایت و جنت خداست.

خردورز در برابر این فرهنگ اصیل، و مایه رشد و کمال، سر فروتنی فرود می آورد، و با اشتیاق تام و شوق وافر تن به قبولی و پذیرش می دهد، و همه حرکات درون و برون را بر اساس آن تنظیم می کند، و قلب را محل طلوع توحید و شئون آن نموده، و روح و نفس را به حقایق اخلاقیه آراسته و از رذایل پیراسته می کند و همه اعضاء رئیسه بدن را به چرخه عمل صالح درآورده در مدار بندگی و عبادت قرار می دهد.

## درخواست آمرزش

مؤمن چون درون و بیرونش به عبادت خالصانه خو کرد، و در مسیر حق به سلوک و حرکت پرداخت، برای جبران نواقص بندگی و عبادتش دست دعا به

پیشگاه حضرت رب برمی دارد، و به مالک و مربی اش عرضه می دارد: من جز حیثیت مملوکیت و مربوبیت چیزی ندارم، محض فقر و فنایم، خودیت و منیتی برای من نیست، منشأ ایمان و عبادتم توفیق تو بوده، آنگونه که باید نتوانستم وظیفه خدمت به جای آورم، و عبادتی شایسته درگاهت عرضه بدارم، ذرّه ناچیز کجا و وجود بی نهایت، خفاش کجا و خورشید، عدم کجا و هستی این التراب و رب الارباب، هر چه توان و قدرت بگذارم، باز آن سان که باید نمی توانم، به بندگی برخیزم، و همه وجودم را چه در باطن و چه در ظاهر هزینه تو کنم، پس برای جبران این همه نقص و کمبود جز ریزش باران مغفرت و آمرزشت راهی نیست، پس بر اثر نیازمندی شدیدم به غفران مرا در معرض آن قرار ده، و هرگز آمرزشت را از من دریغ مدار و این فقیر بی نوا، و تهیدست گدا را از درگاهت مران، خداوندا بازگشت همه بندگان به توست، و همه به اراده و مشیت حضرتت در سرزمینی بنام محشر محشور می شوند، تا در دادگاه های عدالتت پرونده آنان محاسبه شود، و بر اساس محاسبه به پاداش برسند، من می خواهم روزی که به تو باز می گردم غفرانت نواقص پرونده ام را جبران کرده باشد تا سر خجالت و شرمساری به پیش نداشته باشم، پس در همین نشأه دنیا مرا بیامرز تا روز ورود به آخرت با سلامت نفس و پاکی جان و پرونده ای قابل قبول به محضرت درآیم.

چهار بخش اول آیه که سخن از حضرت الله و فرشتگان و کتاب های آسمانی و رسولان الهی است در حقیقت زمینه دهی به معرفت به مبدء و شئون والای اوست، و دو قسمت بعد زمینه دهی به معرفت به بندگی و عبودیت است.

چون سالک چهار منزل ایمان را طی کند و قدم در عرصه تسلیم و انجام تکالیف بگذارد و به حقیقت بندگی آراسته شود، و نشان بندگی بر دوش وجودش جلوه نماید و این راه را که راه پیامبر اسلام و انبیاء الهی است تا پایان

ص:۲۰۵

عمر ادامه دهد مستعد رفتن به سوی جهان آخرت می شود، و با کوله باری از ایمان و عبادت و غرق شدن در دریای مغفرت به جایگاه ابدی برای رسیدن به پاداش زحمات خالصانه و پاکش سفر می کند.

مسئله مبدء با معرفت به حقایق اربعه کامل می شود، و راه با سمعنا و اطعنا تکمیل می گردد، و کمبودهای معنوی و نواقص عبادات با غفران جبران می شود، و نهایتاً با الیک المصیر به تمامیت می رسد و سکون و آرامش ابدی با جای گرفتن در بهشت الهی به دست می آید.

### فضل مؤمن

بر اساس آیات و روایات، یقینی و قطعی است که مؤمن واقعی برترین موجود زنده در پیشگاه حضرت حق است.

البته مؤمن در اصیل ترین روایات که توضیحی بر آیات کتاب خداست به کسی گفته می شود که زندگی و حرکات و عقاید و اعمال و اخلاقش بر اساس قرآن و فرهنگ پاک اهل بیت پیامبر، امامان معصوم (ع) باشد.

پیامبر اسلام فرمود:

«اتانی جبرئیل (ع) عن ربی و هو یقول: ربی یقرئک السلام و یقول یا محمد بشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات و یؤمنون بک و باهل بیتک الجنه فلهم عندی جزاء الحسنی، سیدخلون الجنه:» (۱)

ص:۲۰۶

---

۱- ۱) - معالم الزلفی ۱۲۱.

جبرئیل از جانب پروردگارم نزد من آمـد در حالی که می گفت پروردگارم به تو سـلام می رسانـد و می گویـد: ای محمـد به مؤمنین که عمـل صالـح انجـام می دهنـد و به تو و اهل بیتت ایمان دارنـد بهشت را مژده بـده، آنان نزد من نیکوترین پاداش را دارند، قطعاً به بهشت وارد می شوند.

«عن الرضـا (ع) قـال: قال رسول الله صـلی الله علیه و آله مثل المؤمن عنـد الله کمثل ملک مقرب و ان المؤمن عنـد الله اعظم من ذلک و لیس احب الی الله من مؤمن تائب او مؤمنهتائبه:» (۱)

حضـرت رضا می گویـد: پیامبر فرمود، مثل مؤمن نزد خـدا مثل فرشـته مقرب است، و به راستی مؤمن نزد خدا از فرشـته مقرب بالاـتر است، و چیزی در پیشگاه خـدا محبـوب تر از مرد مـؤمن تـائب و زن مؤمنه تـائب نیست. رسول خـدا در بخشـی از یک روایت می فرماید:

«الـدعا سـلاح المؤمن، الصـلاه نور المؤمن، الـدنیا سـجن المؤمن و جنه الکـافر، الحکمه ضالهالمؤمن، نیه المؤمن ابلغ من عمله، هدیه الله الی المؤمن السائل علی بابه، تحفه المؤمن الموت، شرف المؤمن قیامه باللیل، و عزه استغناء عن الناس:» (۲)

دعـا اسـلحه مؤمن بر ضـد حوادث و آفـات است، نمـاز نور مؤمن است، دنیا زنـدان مؤمن و باغ سـر سبز کافر است، حکمت و دانش گمشده ی مؤمن است، نیت مؤمن رساتر از عمل اوست، هدیه خدا به مؤمن نیازمندی است که به سوی او فرسـتد، تحفه خداب به مؤمن مرگ است، شرف مؤمن به نماز شب و عزتش در بی نیازی او از مردم است.



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج۲، ۲۹- ۳۳.

۲- ۲) - جامع الاخبار ۹۹.

## قانون و احکام به اندازه گنجایش و ظرفیت انسان

خداونـدی که انسـان را آفریـده، و به همه ساختمـان وجودی او و ظـاهر و بـاطنش آگاه است، و گنجایش و ظرفیت و طاقت و تـاب و توان او را می دانـد، بر پـایه علم و حکمت و بصیرت و عـدلش به او قانون و حکم ارائه کرده، و هرگز بیش از توانائی اش او را بر انجام کاری تکلیف نمی کند.

البته ظرفیت ها و گنجایش ها متفاوت است، و قانون هم در برابر این تفاوت ظرفیت تفاوت کمّی پیدا می کند.

ایسـتاده خوانـدن نمـاز واجب است، وجوب نمـاز به صورت ایسـتاده و با رعایت شـرایط لازم آن به انـدازه ظرفیت و گنجایش انسـان است، ولی اگر نتوانست ایسـتاده نمـاز بخوانـد قـانون ایسـتاده به نشسـتن تغییر می یابـد و اگر نشسـته نتوانست به حـالت خوابیدن عوض می شود، و اگر زبان از کار افتاده باشد به حالت گذراندن در ذهن تغییر پیدا می کند، در هر صورت قانون در اغلب امور برابر گنجایش مکلف تغییر کمّی پیدا می نماید، و هیچ مکلفی نسـبت به انجام تکالیف با این تغییر پذیری کمی در ترک قانون و رها کردن تکلیف آزاد نیست، و راهی برای عـذر و بهانه نسـبت به ترک تکلیف در پیشـگاه خدا ندارد، چه این که تکالیف الهیه به اندازه ظرفیت و وسع هر انسانی است، لاٰ یُکَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا.

آری تکلیف به انـدازه وسع نسبت به فرد فرد انسان ها و زمینه تغییر کمی تکلیف در صورت تغییر وسع و طاقت کمال رحمت و لطف و احسان و منت خدا بر بندگان است.

حضـرت حق حکیم علی الاطلاـق است و بر حکیم ذاتـاً قبیـح است که انسـان را به تکـالیفی خـارج از وسع و قـدرتش مکلف نماید، و کاری را از او بخواهد که برای او طاقت فرسا یا غیر قابل عمل باشد.

ص:۲۰۸

انسان به اعتقاد الی فوق فهم و درک، و طاقت و عبادتی فوق طاقت و وسع از جانب حق تکلیف نمی شود، بر فرض اگر کسی در لباس دین و دلسوزی، عقایدی فوق فهم و تکالیفی فوق طاقت به انسان ارائه دهد بر اساس لا یکلف الله نفسا وسعها باید دانست که آن عقاید و اعمال فوق فهم و طاقت از دین نیست و ربطی به اسلام و حضرت حق و پیامبران او ندارد.

این که مؤمنان اعلام می کنند سمعنا و اطعنا، سمع و طاعت آنان قطعاً نسبت به تکالیف و حقایق است که بر وسع و قدرت و تاب و توان آنان منطبق است و خود مؤمنان بر اساس معرفتشان به حکیم بودن حضرت محبوب می دانند که حکیم تکلیف ما لایطاق نمی کند و بیش از طاقت و گنجایش انسان مسئولیتی از انسان نمی طلبد.

**بازگشت آثار عمل نیک و بد به انسان.**

بنی آدم موجوداتی با کرامت، صاحب عقل و خرد، و ذاتاً دارای آزادی و اختیار هستند.

اگر عقل را به کار گیرند، و به مطالعه حقایق تن دهند، و پس از درک و دریافت واقعیات معنوی، تسلیم حوزه دین شده و قدم در عرصه پذیرش، سپس طاعت و بندگی نهند، آثار این پذیرش عقلی، و اطاعت بر اساس حسن اختیار به صورت حیات طیبه در دنیا و بهشت و رضوان در آخرت به آنان باز می گردد، و اگر اسیر شهوات و نفس اماره شوند و تن به مکتب لذت گرائی جسمی دهند، و عقل را پس پرده جهل حبس کنند، و به خواسته های غیر منطقی و نا مشروع تسلیم گردند، و جز راه گناه و معصیت تا پایان عمر راهی نپیمایند، آثار اینگونه زندگی که بر اثر سوء اختیار صورت گرفته به شکل زندگی حیوانی و پر از اضطراب و هیجان و ترس و ناامیدی و ناامنی در دنیا و دوزخ و شکنجه و عذاب

ص:۲۰۹

در آخرت به آنان میرسد، آثار و نتایجی که از آن راه گریز و فرار ندارند! لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اِکْتَسَبَتْ

لائم لها به معنای سود و منفعت و علی بر سر ضمیرها به معنای زیان و خسارت است، سود و نفع هر اعتقاد و عمل مثبتی برای نفس پاک، و زیان و خسارت هر اعتقاد باطل و عمل شیطانی برای نفس ناپاک است.

آثار اعمال در عرصه هستی محال است از بین برود و ممکن نیست از آن کاهیده شود، غیر ممکن است این آثار گم شود، آثار موجود است و صاحبش را کاملا می شناسد و عاقبت به خود او بازمی گردد، لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اِکْتَسَبَتْ.

## درخواست اهل ایمان از خدا

فراموشی نسبت به تکلیف بر اثر کثرت مشغله و فراوانی کار دنیوی، و خطا و اشتباه در درک تکلیف و هنگام انجام عمل دو عارضه ای است که غیر معصومان از آن در امان نیستند.

قطعا نسیان که در اکثر اوقات مقدماتش را انسان به اختیار خود فراهم می کند، و خطا و اشتباه که معلول نداشتن علم به تکلیف و نپرسیدن از متخصص امور دینی است از موانع راه انسانیت و رشد و کمال آدمی، و حجابی سخت میان عبد و حق است، و مؤمن تا جائی که امکان دارد که قطعاً در هر شرایطی امکان وجود دارد باید از افتادن در نسیان و دچار شدن به خطا خود را حفظ کند.

مؤمنان با توجه به حالت سَمِعْنا وَ أَطَعْنا ئی که دارند خود را پای بند به ترک گناه و فراهم نکردن مقدمات نسیان دانسته و می کوشند که در راه دین و طاعت و عبادت دچار اشتباه و خطا نشوند، ولی ممکن است به عللی به نسیان و خطا

گرفتار آیند که قطعاً در مقام جبرانش به شتاب سرعت برمی آیند و متواضعانه و با زاری و تضرع از حضرت حق درخواست می کنند که خدایا ما را به نسیان و خطائی که عارضمان شده مؤاخذه مکن و عذاب و تلافی نسیان و خطا را از ما بردار، و وصل ما را به هجران تبدیل مکن، و حبل متین و استوار میان خودت و ما را با ارّه مؤاخذه مبر، و امور شاق و سخت و دست و پا گیر، که جریمه نسیان و خطاست بر ما چنان که بر گذشتگان ما بخصوص یهود و نصاری تحمیل کردی تحمیل مکن، و چیزی که واقعاً در طاقت و توانائی ما نیست بر دوش وجود ما مگذار، و ما را به تکالیف سخت و سنگین گرچه از عهده ی آن برآئیم به جریمه نسیان و خطا مکلف منما، و آسان گرفتن بر ما را از ما دریغ مدار.

درخواست اهل ایمان از خداوند برای چشم پوشی مؤاخذه و عذاب آنان چه در دنیا و چه در آخرت به علت نسیان و خطا، ناشی از حسن ظن آنان به حضرت دوست است، آنان این گمان نیک را به حق دارند که اگر از او بخواهند از مؤاخذه آنان صرف نظر کند بدون تردید صرف نظر می کند و از مؤاخذه آنان چشم می پوشد، و این حسن ظن آنان به پروردگار مهربان حالتی مثبت و بجا و مورد تایید شارع مقدس و اصولاً امری است که از انسان خواسته شده است.

از رسول خدا (علیهما السلام) روایت شده:

«لا یموتن احدکم حتی یحسن ظنه بالله عزوجل فان حسن الظن بالله ثمن الجنه:» (۱)

از شما فرد فرد امتم می خواهم تا لحظه ی مرگ به خداوند گمان نیک داشته باشد، زیرا گمان نیک به خداوند قیمت بهشت است.

از حضرت عسگری از پدرانش روایت شده:



---

۱- ۱) - معالم الزلفی ج ۱ ص ۳۲۴.

«سأل الصادق (ع) عن بعض اهل مجلسه؟ فقیل علیل، فقصده عائداً و جلس عند رأسه فوجدها دنفا فقال له احسن ظنك بالله فقال اما ظنی بالله فحسن:» (۱)

حضرت صادق از شخصی که از حضورش غیبت داشت پرسید؟ به حضرت گفته شد بیمار است، حضرت به نیت عیادت نزد او رفت و بالای سرش نشست و او را در بیماری سختی یافت، به او فرمود به خداوند حسن ظن داشته باشی، عرض کرد گمان و ظنم به خداوند نیکوست.

شیخ مفید در کتاب امالی نقل می کند:

«مرض رجل من الانصار فاتاهالنبی (علیهما السلام) و سلم یعوده، فوافقه و هو فی الموت فقال کیف تجدك؟ قال: اجدنی ارجو رحمه ربی، و اتخوف من ذنوبی فقال النبی (علیهما السلام) و سلم ما اجتمعتا فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه الله رجاءه و آمنه مما یخافه:» (۲)

مردی از انصار بیمار شد، پیامبر به عیادتش آمد، او را در حال مرگ دید، فرمود تو را در چه حالی بیابم؟ گفت: در حالی که به رحمت پروردگارم امیدوارم، و از گناهانم می ترسم، پیامبر فرمود در چنین حالی در قلب مؤمن این واقعیت جمع نمی شود، مگر این که خداوند برابر با امید عبد به او عطا می کند، و او را از آنچه می ترسد امان می دهد.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«حسن الظن بالله ان لا ترجو الا الله و لا تخاف الا ذنبک:» (۳)



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۳.

۲- ۲) - امالی مفید ص ۱۳۸.

۳- ۳) - کافی ج۲، ۵۸.

حسن ظن به خدا این است که جز به او امید نبندی و جز از گناهت نترسی.

تو امید منی درگاه و بیگاه ججج

کنون از کرده ها استغفر الله جتو امید منی در عین طاعت ج مرا بخشا ز نور خود سعادت جتو امید منی اندر قیامت ج ندارم گرچه جز درد ندامت تو امید منی اندر صراطم ج به فضل خویشتن بخشی نجاتم ججج تو امید منی در پای میزان ج به لطف خویش بخشی جرم و عصیان ج مرا این نفس سرکش خوار کردست ج شب و روزم به غم افکار کردست دوائی چاره کن زین درد ما را ج ز لطف خود مگردان طرد ما را ج

## چهار خواسته اهل معرفت از خدا

نهایتاً اهل ایمان از خداوند بزرگ چهار حقیقت را که در حیات دنیا و آخرت آنان جنبه کار بردی و اثرات قابل توجه دارد درخواست می کنند و امید قاطعانه دارند که دعای مؤمن مستجاب و حاجاتش در پیشگاه قاضی الحاجات برآورده می شود. چرا که دعا محبوب خداست و دعا کننده مورد محبت اوست و دعا عبادتی است که حضرت حق نسبت به آن فرمان داده و دعا کردن فرمان بردن از خداست.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

ص:۲۱۳

«و افضل العباده الدعاء:» (۱)

و برترین عبادت در پیشگاه حق دعاست.

سدیر که از روایان روایات اهل بیت است می گوید:

به حضرت باقر (ع) عرضه داشتم:

«ای العباده افضل؟ فقال ما شیئ افضل عند الله عزوجل من ان یسأل و یطلب ما عنده، و ما احد ابغض الی الله تعالی ممن یستکبر عن عبادته و لا یسأل ما عنده:» (۲)

کدام عبادت برتر است؟ فرمود چیزی نزد خدا برتر از این نیست که از او بخواهند، و عنایات و الطافش را بطلبند و کسی نزد خدا مبغوض تر از بنده ای نیست که از عبادت کردن تکبر ورزد و رحمت و لطف خدا را درخواست نکند.

امام صادق (ع) فرمود: امیرمؤمنان فرموده است.

«احب الاعمال الی الله تعالی فی الارض الدعا و افضل العباده العفاف، قال و کان امیرالمؤمنین (ع) رجلاً دعاء:» (۳)

محبوب ترین اعمال در زمین نزد خدا دعاست و برترین عبادت عفاف است، آنگاه حضرت صادق فرمود: امیرالمؤمنین مردی بود بسیار بسیار اهل دعا.

تکرار ربنا در آیات شریفه در زمینه درخواست های گوناگون به امید برانگیختن نسیم رحمت الهی، و اظهار بندگی از جانب مربوب ضعیف و مملوک ناتوان است، در این نام به وقت دعا خصوصیتی است که در دیگر نامها نیست،



---

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۳۳۸.

۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۳۳۸.

۳- ۳) - معالم الزلفی ج۱، ص ۱۶۶.

لـذا انبیـاء الهی و اولیـاء حق، و عاشـقان جمال و متحیران در کمال در دعاها به ویژه در حالت انقطاع از ما سوی الله و اتصال به حق از این نام کمک می گرفتند.

عفو: از نظر لغت به معنای نابود کردن اثر شیئ است و مراد از این کلمه در آیات و رویات محو کردن آثار معاصـی و گناهان است، آثاری که بر قلب و نفس نقش بسته و حجاب میان ربّ و مربوب است.

غفران: به معنای پرده پوشی است. و در آیات و روایات بمعنی چشم پوشی از گناه و اسقاط حق عقوبت و عذاب است.

رحمـت: مهربـانی و مهری اسـت که از جـانب حـق به صـورت لطـف و احسـان و نعمت بخشـی و گره گشـائی و در قیـامت به صورت بهشت و جنت النعیم جلوه گر می شود و نسبت به ظاهر و باطن و همه شئون انسان در دنیا و آخرت فراگیر است.

فرشـتگان عرش و اطراف عرش یکی از دعاهایشـان دربـاره مؤمنـان تـائب، تائبانی که در صـراط مسـتقیم درآمـده و در چرخه بنـدگی و طاعت قرار گرفته اند، و بنای بازگشت به گناه و آلودگی را ندارند و رابطه خود را با گناه و گناهکار قطع کرده اند این است:

وَ قِهِمُ اَلسَّیِّئٰاتِ وَ مَنْ تَقِ اَلسَّیِّئٰاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ: (۱)

و آنـان را از عقوبت هـا حفـظ کن و کسـی را که در قیـامت از عقوبت هـا حفـظ کنی جـداً به او رحمت آورده ای و حفظ از عقوبت همان پیروزی و فوز عظیم است.

مؤمنان به پیشـگاه حضـرت حق پس از آراسـته شدنشان به ایمان به خدا و فرشتگان و کتب آسمانی و رسولان الهی و اعلام به این که ما با همه وجود اوامر



---

۱- ۱) - مؤمن ۹.

و نواهی و احکام تو و پیامبرت را پـذیرفتیم و به عرصه عبادت و طاعت در آمـدیم و از تو می خواهیم از بابت نسـیان و خطا ما را مؤاخـذه مکن و جریمه سـنگین بر دوش مـا مگـذار و مشـقت و رنـج و عـذاب به ما تحمیل مکن، با کمال تضـرع و زاری و تواضع و فروتنی دست به دعا برداشته به حضرت حق عرضه می دارند:

پروردگارا آثار گناه و معاصـی را از وجود ما محو کن وَ اُعْفُ عَنّا و بر گناهام ما پرده پوشی فرما و حق عقوبت را از ما اسقاط کن و رحمتت را در همه امـور شامـل حـال مـا فرمـا، و در راه نشـر اسـلام و دعوت انسـان هـا به حق، و اعلاـی کلمه توحیـد و برافراشتن پرچم قرآن و زمینه سازی برای تحقق عدالت بر کافران نصرت و پیروزی ده.

این است ادب دعـا در پیشـگاه غنی بالـذات و آن وجود مقدسـی که لطف و احسانش نسـبت به همه موجودات دریاوار جاری است، و ملک و ملکوت و تمام موجودات ارضـی و سـمائی از سـفره فیضـش بهره میبرند و پیوسته روی امید به سوی او دارند، مهربانی که خواهنده ای از درگاهش دست خالی برنمی گردد، و امیدواری در پیشگاهش به خاک ناامیدی نمی افتد.

بی تردیـد یاری و نصـرت خداونـد در هر عصـری و در هر روزگاری در رویاروئی با دشـمن در دو میدان فرهنگی و نظامی به مؤمنان می رسد، زیرا یاری رساندن از شـئون ولایت حق بر مؤمنان است و ولایت حضـرت او اقتضاء می کند که به مؤمنان در مصاف با دشمنان یاری برساند و پیروزی را نصیب آنان کند: أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْکافِرِینَ.

ص:۲۱۶

آری ولایتش بر مؤمنان سیطره دارد و قدرتش بی نهایت است، و تجربه روزگاران نشان داده که مؤمنان را در هر صفی و هر موقعیتی یاری می دهد و نصرت ویژه اش را به آنان میرساند.

هیچ مؤمنی از دولت ولایت و یاری او بی نصیب نیست و هیچ دشمنی روزنه فرار از حکومت او نمی یابد.

## مسائلی چند درباره ی دو آیه پایانی سوره بقره

از رسول خدا روایت شده در پایان سوره ی بقره آیاتی است که آن آیات قرآن و دعا و جلب کننده رضایت خداست. (۱)و نیز از آن حضرت نقل شده که دو آیه ی پایانی سوره ی بقره از گنجینه ای زیر عرش است. (۲)و نیز از آن جناب روایت شده: هر کس در شبی دو آیه ی پایانی سوره ی بقره را بخواند آن دو آیه او را از مهمات کفایت می کند. (۳)ابوالفتوح رازی در رابطه با دو آیه پایانی سوره مبارکه بقره روایاتی را به این مضمون نقل می کند:

عبدالله بن عباس از رسول اسلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

شب معراج که مرا به آسمان ها بردند، چون به سدره المنتهی رسیدم به من سه هدیه دادند:

نمازهای واجب پنج وقت، دو آیه پایانی سوره ی بقره، و آمرزش امتم البته آنان که به خدای یگانه شرک نیاورند.

ص:۲۱۷

---

۱- ۱) - الدرالمنثور

۲- ۲) - الدرالمنثور

۳- ۳) - الدرالمنثور

عقبه بن عمر گفته: خداونـد دو آیه از کنزهـای بهشت نـازل کرد، و آن دو آیه را به دو هزار سـال پیش از آفریـدن موجودات ظهور داد، هر که پس از نماز عشا بخوانـد چنان باشـد که همه شب را به نماز قیام کرده است و آن آمَنَ اَلرَّسُولُ تا پایان سوره است.

نعمان بن بشـیر در پایان روایتی که از رسول خـدا نقل می کند می گوید رسول خدا فرمود: خانه ای که سه شب دو آیه پایانی سوره بقره در آن خوانده شود شیطان نمی تواند گرداگرد آن خانه بگردد.

در روایتی آمده به پیامبر عزیز اسـلام گفتند: از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری چون چراغ تابان برمی آید! فرمود: یقیناً او سوره بقره می خوانـد، به ثـابت گفتنـد: شب هـا در خـانه خود چه می خوانی گفت: دو آیه پایـانی سوره ی بقره را می خوانم.(۱)کتاب های معتبر بصائر الدرجات، و غیبت نعمانی، و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی نقل می کنند که: پیامبر بزرگوار اسلام در شب معراج هفت برنامه از حضرت حق درخواست کرد که آنها را در پایان سوره بقره بیان کرده است:

۱- رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا.

۲- رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا.

۳- رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ.

۴- وَ اُعْفُ عَنّا.

ص:۲۱۸

---

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۴ ص ۱۵۱.

۵- وَ اِغْفِرْ لَنا.

۶- وَ اِرْحَمْنا.

۷- أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ.

پروردگـار مهربـانم، مولاـی عطوفم، ای مهربـان ترین مهربانـان من این راه بسـیار پرمشـقت، و همراه بـا رنـج و زحمت و طریق معنـوی و جـاده ملکوتی را که تفسـیر سوره مبـارکه حمـد و بقره بود بـا توان و قـدرت خود طی نکردم زیرا نه توانی دارم و نه قدرتی، ولایت تو که اقتضای یاری رساندن به بنده ات را دارد به یاری این بال و پر بسـته و دل شکسـته که در روزگاری پر از فسـاد بـه سـر می برم، و از جـانب برخی از مردم پیوسـته در معرض تهمت و افـترا و غیبتم، و آتش حسـد حسـودان آرامم نمی گذارد، آمد و از باطن دسـتم، قلم میان انگشـتان ضعیفم را به چرخش در آورد، تا تفسیر این دو سوره که حاوی امهات مسائل قرآن و به عبـارتی مجملی از همه آیات کتاب است به وجود آمـد، اگر ثوابی بر آن مقرر است به روح مطهر پیامبر و اهل بیت و پدر و مادرم و همه آنان که بر من حق دارند نثار بفرما.

پایان ساعت ۸ شب ۲۰/ ۲/ ۱۳۸۸

اواسط اذان مغرب

ص:۲۱۹

## سوره ی آل عمران

### اشاره

شامل: ۲۰۰ آیه

۳۴۸۰ کلمه

۱۴۵۲۵ حرف

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

### شرح و توضیح

در سوره ی مبارکه حمد در رابطه با الله و رحمان و رحیم تا جائی که میسور بود شرح مفصلی با کمک آیات قرآن مجید و روایات به رشته تحریر آمد.

### تفسیر آیه ۱

الم

در ابتدای سوره ی بقره مطالبی در رابطه با این سه حرف گذشت و نهایتاً می توان گفت: سرّی و رازی پر معنا میان محبّ و محبوب است.

### تفسیر آیه ۲

#### اشاره

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْحَيُّ اَلْقَيُّومُ

خدای یگانه که جز او هیچ معبودی نیست زنده و قائم به ذات [مدبّر و برپا دارنده و نگهدارنده همه مخلوقات] است.

ص:۲۲۰

**شرح و توضیح**

شرح و توضیح این آیه شریفه که افتتاح آیه الکرسی در سوره ی مبارکه بقره است در همان سوره به سبکی جالب و بدیع همراه با نکات و اشارات و لطائف بسیار با ارزش گذشت.

ص:۲۲۱

## تفسیر آیه ۳-۴

### اشاره

نَزَّلَ عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ.

مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ أَنْزَلَ اَلْفُرْقٰانَ إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ اَللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقٰامٍ.

این کتاب را که بر اساس حق و درستی است، تدریجاً بر تو نازل کرد، در حالی که تصدیق کننده کتاب های آسمانی پیش از خود است، و تورات و انجیل را پیش از این برای هدایت همه مردم فرستاد، و فرقان را که معیار تشخیص حق از باطل است نازل نمود، بی تردید کسانی که کافر به آیات خدا شدند، [به کیفر کفرشان] عذابی سخت برای آنان است و خدای توانای شکست ناپذیر و صاحب عقوبت است.

### شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه به چند مطلب بسیار مهم اشاره شده است:

۱- نزول قرآن و تصدیقش نسبت به همه محتویات کتاب هائی که از سوی خدا نازل شده است.

۲- نزول تورات و انجیل برای هدایت همه انسان ها.

۳- نزول فرقان.

۴- عذاب شدید برای هر کس و هر قومی که به آیات خدا کافر باشند و از گرویدن به حقایق و معارف الهیه امتناع ورزند.

### نزول قرآن و تصدیقش به کتب آسمانی

کتاب خدا قرآن مجید در طول بیست و سه سال تدریجاً در رابطه با اعلام احکام و بیان وظائف و تکالیف مردم در حوادثی که پیش می آمد نازل شد، این معنا از فعل نزّل که از باب تفعیل است استفاده می شود.

قرآن با توجه به کلمه بِالْحَقِّ ، در هنگام نزول از هر باطلی مصون بود و این مصونیت تا پایان نظام هستی و برپا شدن قیامت تداوم خواهد داشت زیرا به حق بودنش دائمی و همیشگی و نسبت به آن ثابت و پایدار است.

«و انه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید:» (۱)

بی تردید قرآن کتابی است قوی و شکست ناپذیر، که هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی آید [و درب هر تحریفی تا ابد به رویش بسته است] به تدریج از سوی حکیم و ستوده خصال نازل شده است.

آری در زمان نزول بر پایه ی حق و درستی نازل شده است و تا ابد بر همین پایه خواهد بود.

از آنجا که کتاب های آسمانی بر اساس علم و حکمت و رحمت خدا برای هدایت عموم انسان ها نازل شد، و در حقیقت حاوی اوامر و نواهی و احکام خدا بود، و همه محتویات آنها خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردای بشر را تضمین می نمود، قرآن تصدیق کننده همه آنها به عنوان وحی الهی است، گرچه آن کتاب ها به صورتی که نازل شد امروز در دسترس نیست، ولی نبودن آنها نقصی به هدایت و تربیت بشر وارد نمی کند، زیرا قرآن مجید دربردارنده اصول اعتقادی و اخلاقی و عملی همه آنهاست، و در حقیقت عمل به قرآن مجید عمل به همه کتاب های نازل شده از جانب خداوند است.



---

۱- ۱) - فصلت ۴۲.

فخر رازی در تفسیر کبیر در این زمینه از حضرت حسین (ع) روایتی به این مضمون نقل می کند:

«انزل الله تعالی مأه و اربعه کتب من السماء، فاودع علوم المأه فی الاربعه و هی التورات و الانجیل و الزبور و الفرقان ثم اودع علوم هذه الاربعه فی الفرقان، ثم اودع علوم الفرقان فی المفصل ثم اودع علوم المفصل فی الفاتحه فمن علم تفسیر الفاتحه کان کمن علم تفسیر جمیع کتب الله المنزله و من قرأها فکانما قرء التورات و الانجیل و الزبور و الفرقان.» (۱)

خداوند بزرگ صد و چهار کتاب از آسمان علمش نازل کرد، همه دانش های صد کتاب را در چهار کتاب که تورات و انجیل و زبور و فرقان است به ودیعت نهاد، سپس علوم این چهار را در فرقان قرار داد، سپس علوم فرقان را در مفصل نهاد، و علوم مفصل را در فاتحه قرار داد، پس کسی که تفسیر فاتحه را بداند مانند کسی است که تفسیر همه کتاب های نازل شده خدا را بداند، و هر کس فاتحه را قرائت کند مانند این است که تورات و انجیل و زبور و فرقان را قرائت کرده است.

بنابراین قرآن مجید بر هماهنگی با همه کتاب های نازل شده از جانب حضرت حق استوار است و به تنهائی همه کتاب های خداوند است.

در رابطه با قرآن و این که همه آیاتش حق است، و باطلی در آن راه ندارد، و تحریف در آن غیر ممکن است و معجزه باقیه نبوت و رسالت پیامبر اسلام است، و در وحی بودن آن هیچ شکی نیست در دومین آیه سوره مبارکه بقره ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ به صورت مشروح بحث شد و آنچه دانستنش لازم بود، و مایه استحکام اعتقاد به آن بود به زیور نوشتن در آمد.



---

۱- ۱) - تفسیر کبیر، ج۱، ص۱۷۸ چاپ بهیه المصریه

### نزول تورات و انجیل برای هدایت همه انسان ها

مسئله هدایت انسان به راه راست، و بیان وظائف و مسئولیت های فردی و خانوادگی و اجتماعی اش از ابتدای شروع زندگی او در کره ی زمین مورد توجه حضرت حق بوده، و قرن به قرن و زمان به زمان استمرار داشته، و برای تحقق این حقیقت خطیر کتاب هائی از جمله تورات و انجیل و فرقان نازل شده است.

تورات لغتی عبری است و معنایش قانون و اعتقاد و آموزش دادن است.

انجیل کلمه ای یونانی و به معنای بشارت و مژده است.

تورات بر اثر حوادث گوناگون و جریانات اجتماعی و مادی به دست عالمان هواپرست، و دنیا طلبان پست، و دشمنان کرامت انسان، و شیاطین و دزدان ارزش ها به جاده ناهموار تحریف افتاد، و مطالب هدایتگرش دستخوش تحویل و تغییر گشت، و مشتی اباطیل و مسائل ضد توحید، و احکام بر خلاف فطرت و بخشی از حوادث تاریخی زمان موسی و پس از او در بخش های گوناگون نوشته شد که پنج کتاب از مجموع آن نوشته ها به عنوان تورات به دست مردم داده شد و آنها عبارت است از سفر تکوین، خروج، اعداد، لاویان، تثنیه.

انجیل هم به دست مادی گران مشرک، و فتنه گران بی هویت، و دسیسه بازان دور از آدمیت سرنوشتی چون سرنوشت تورات پیدا کرد، و به صورت انجیل های مختلف درآمد که چهار انجیل آن میان مردم به عنوان کتاب های آسمانی تحمیل شد: یوحنا، مرقس، لوقا، متی.

### نزول فرقان

فرقان کلمه مصدر است و معنای آن جدا کردن می باشد و از اسامی قرآن است که در آیات حکیم مکرر از قرآن به این نام یاد شده، و چون قرآن کریم

جدا کننده حق از باطل و مایه تشخیص خیر از شر و هدایت از گمراهی است به عنوان فرقان نامیده شده است.

ما با توجه به این که قرآن مجید از تحریف و تغییر مصون است و تا قیامت حجت بالغه حق بر همه انسان هاست، و معیار تشخیص حق از باطل است، تورات و انجیلی که امروز در دست یهود و نصاری است تحریف شده می دانیم، زیرا بسیاری از مسائلی که در رابطه با امور مختلف در تورات و انجیل فعلی است با قرآن که فرقان است هماهنگ نمی بینیم، به این دلیل هر دو کتاب فعلی را دست نوشته معاندان دانسته و از قبول آن به عنوان وحی امتناع داریم، تورات و انجیلی که قرآن تصدیق کننده آنهاست تورات و انجیلی است که از طرف خداوند بر دو پیامبر اولوالعزمش موسی و عیسی نازل شده و آن دو کتاب نازل شده فعلاً در دسترس احدی نیست، و به یهود و نصاری می گوئیم در صورتی می توانید به تورات و انجیل حقیقی عمل کنید که به آیات قرآن عمل نمائید زیرا همه محتویات تورات و انجیل در قرآن است، و قرآن بر شما حجت الهی است نه تورات و انجیل تحریف شده.

شما به شدت هم چون دیگران نیازمند به هدایت حق و کتاب آسمانی هستید، تا در سایه آن همه مشکلات مادی و معنوی شما برطرف شود،

و خیر دنیا وآخرتتان تأمین گردد، و این بر عهده تورات و انجیل تحریف شده نیست، بلکه گرهی است که فقط به دست فرقان گشوده می شود.

### عذاب شدید برای کافران به آیات

کفر در آیه شریفه به معنای نگرویدن، و مخالفت با آیات خدا نمودن و رد کردن برنامه های حضرت حق از روی کبر و طغیان، و منیت و خودپسندی است.

ص:۲۲۶

ابتدای سوره مبارکه آل عمران از توحید خالص و نفی هر گونه شرکی سخن به میان آمده: الله لا إله إلا هو الحی القیوم

و سپس به نازل شده قرآن بر پایه حق و صدق بر قلب مبارك رسول خدا اشاره شده است و بعد از آن از نزول کتاب های آسمانی برای هدایت ناس خبر به میان آمده است.

عذاب شدید یقیناًمحصول اعمال زشت و نتیجه مخالفت با توحید خالص و رسالت پیامبر، و نزول کتاب های آسمانی است.

زشتی اعمال، و سیئات اخلاقی و عقاید باطل میوه تلخ کفر به آیات خدا، و بی اعتنائی به احکام حق، و محروم نمودن خویش از هدایت پروردگار مهربان است.

عزیز یعنی خداوندی که قدرتش غالب و هرگز مغلوبیت در آن راه ندارد، و هیچ کافری هر چند به خیال خودش دارای قدرت باشد از دسترس قدرت حق خارج نیست، و برای او راه گریزی از حکومت خدا نمی باشد.

انتقام از باب افتعال دلالت بر اختیار و انتخاب دارد، و انتقام نسبت به کسی واقع می شود که برای او زمینه جهت انتقام باشد، کافران و آنان که به آیات حق نمی گروند و از عمل به آنها امتناع دارند مقتضی انتقام در آنان موجود است، و انتقام و مؤاخذه مسئله ای است که خود به دست خود برای خویش فراهم آورده اند، و باید شدت و سختی آن را بچشند.

تنوین در کلمه انتقام در آیه شریفه دلالت بر شدت و سختی و ذو انتقام مبالغه در مؤاخذه کردن کافران است.

عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«الفرقان کل آیه محکمه فی الکتاب و هو یصدق فیه من کان قبله من الانبیاء:» (۱)

فرقان هر آیه محکم در کتاب خداست، که در آن همه پیامبران پیش از قرآن تصدیق می شوند.

سوره مبارکه بقره علاوه بر احکام تشریعیه و مطالب تحقیقیه خلاصه و عصاره تورات را محققانه و پیراسته از تحریفات و تغییرات منعکس می کند، و سوره آل عمران در برخی از آیاتش انجیل را به طور خلاصه و عصاره، پیراسته از تبدیلات و تغییرات نشان می دهد. (۲)

## شأن نزول سوره آل عمران

در اسباب النزول واحدی وتفسیر ابوالفتوح رازی آمده که خداوند هشتاد و اندی از آیات اوائل سوره آل عمران را برای مسیحیان نجران که جهت مباحثه و محاجّه با پیامبراسلام به مدینه آمده بودند نازل کرد، تا از انحراف دست برداشته قدم در وادی هدایت بگذارند.

در این آیات صفات حق، و نزول کتب آسمانی، و مسئله قیامت، و کفرورزی و نتایج آن، و داستان مریم و ولادت عیسی از او، و بخشی از فرهنگ الهی مسیح ذکر شده تا مسیحیان از شرک نجات یافته و پسر خدا بودن مسیح از ریشه ابطال گردد.

نصارای نجران که پس از محاجه نهایتاً به مباهله دعوت شدند شصت نفر بودند که در سال دهم هجری وارد مدینه شدند.

از اشراف نجران چهارده نفر این هیئت را همراهی می کردند، و از آن چهارده نفر سه نفر پیشوائی آنان را به عهده داشته و بر سایرین از جهاتی مقدم بودند.



---

۱- ۱) - برهان ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- ۲) - حجه التفاسیر ج ۱، ص ۲۴۰.

۱- عبدالمسیح ملقب به عاقب که رهبر قوم و صاحب مشورت آنان بود که جز به رأی او به کاری وارد نمی شدند.

۲- ایهم ملقب به سید که کاروان سالار و مدیر قافله بود.

۳- ابوحارثه به علقمه که اسقف و دانشمند و پیشوا و صاحب مدارسشان بود و در دانش و علم نسبت به کتابشان جنبه سرآمد داشت و نزد پادشاهان روم و نصاری از موقعیت و جایگاه عظیمی برخوردار بود، و کتاب های اوائل را خوانده و مردی متعبد و مجتهد به نظر می رسید و اموال فراوانی در اختیارش گذارده، و کنیسه ها و معابدی برای او ساخته و پرداخته بودند.

پیامبراسلام نماز عصر را اقامه کرده بودند که این هیئت با جامه های نیکو و گران قیمت و به ظاهر آراسته وارد مدینه شدند.

اصحاب گفتند: ما هیئتی مانند اینان در تجمل و شکوه ندیدیم.

این هیئت وارد مسجد پیامبر شدند و نشستند، چون هنگام نمازشان رسید برخاستند و به نماز مخصوص به خودشان ایستادند، رسول اکرم فرمود بگذارید نمازشان را بخوانند، پس روی به مشرق نموده و نماز خواندند، آنگاه عاقب و سید با پیامبر اسلام به سخن پرداختند:

حضرت به آنان پیشنهاد کرد که به اسلام مشرف شوند، گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده ایم.

حضرت فرمود دروغ می گوئید، چگونه اسلام آوردید با آن که برای خدا فرزند قائل هستید و صلیب می پرستید و گوشت خوک می خورید.

گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست پس پدر او کیست؟ و همه با پیامبر درباره عیسی مجادله کردند.

حضرت فرمود: آیا می دانید، فرزند شبیه به پدر است.

گفتند: آری فرمود: آیا نمی دانید که پروردگار ما زنده است و حیات او ابدی است و مرگ به او راه ندارد، ولی عیسی زنده ای فنا پذیر و در معرض مرگ است؟

گفتند: آری، حضرت فرمود آیا نمی دانید که خدا ولی و سرپرست هر چیزی است و آن را حفظ می کند و روزی می دهد.

گفتند: می دانیم حضرت فرمود آیا عیسی بر چنین کاری قادر است؟ گفتند نه

حضرت فرمود: پس پروردگار ما عیسی را در رحم صورت بست به آن گونه که خواست.

گفتند: آری

فرمود: پروردگار ما نمی خورد، و نمی آشامد، و مدفوع ندارد، گفتند: آری

فرمود: آیا نمی دانید که مادر عیسی به عیسی آبستن شد هم چنان که زنان آبستن می شدند، سپس او را زائید آنگونه که زنان می زایند، سپس او را تغذیه کرد به آن صورت که کودکان تغذیه می شوند، و چون عیسی بزرگ شد طعام می خورد و آب می آشامید و مدفوع داشت؟

گفتند: آری حضرت فرمود چون چنین اقرار دارید چگونه می گوئید که عیسی فرزند خداست، عیسی که هیچ شباهتی به خدا ندارد؟ ! !

نجرانیان در برابر گفتار پیامبر ساکت شدند، چون پاسخ قانعکننده ای نداشتند و خدا حدود هشتاد و اندی آیات اوائل سوره بقره را نازل فرمود.

ص:۲۳۰

### تفسیر آیه ۵

#### اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِی اَلسَّمٰاءِ

یقیناً چیزی در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نیست.

#### علم خداوند

در آیه سی ام سوره مبارکه بقره در رابطه با علم خداوند با کمک خود آیات قرآن مطالبی نگاشته شد، در این مورد بحث گسترده ای را لازم نمی بینم، آنچه به عنوان تذکر در ذیل این آیه به نظر می رسد این است که وجود مقدسی که در پرتو قدرت و بصیرت و عدالت و حکمت و دانش و آگاهی بی نهایتش کشور هستی و مملکت وجود و موجودات ریز و درشت، وجاندار و بیجان و آشکار و پنهانش را به وجود آورد و به هر موجودی در خور استعداد و ظرفیت و لیاقتش رحمت و لطف و عنایت خود را مبذول داشت، و او را به راهی که باید در آن قرار بگیرد هدایت کرد، واز زمان پیداشش تا پایان کارش محافظ و مراقب و رشد دهنده و روزی بخش اوست به همه امور او و ظاهر و باطنش و سرّ و عمق وجودش و به حرکات و اطوارش و به وزن و کمیتش، و به معنویت و جایگاهش و به مدت عمرش و به منافع و مضارش آگاهی کامل و جامع دارد، و اساساً همه موجودات جهان هستی یک پارچه در محضر او و در احاطه قدرت او، و در گردونه حکومت و مراقبت او هستند، و چیزی از آنها گرچه آن چیز بی نهایت کوچک باشد از نگاه علم و آگاهی او پنهان نیست.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ: (۱)

و آگاه باشید که به هر چیزی نسبت به همه امورش دانای مطلق است.

ص:۲۳۱

---

۱- ۱) - بقره ۲۳۱.

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ. (۱)

کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و جز او کسی آنها را نمی داند، آنچه در پهنه خشکی و عرصه دریاست می داند برگی از درختی نمی افتد مگر آن که به آن آگاه است، نه هیچ دانه ای در نهان زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد مگر این که در کتاب علم او ثبت است.

يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: (۲)

آنچه که در زمین فرو می رود می داند، و به آنچه از آن بیرون می آید آگاه است، و به آنچه از آسمان نازل می شود و به آنچه به سوی آسمان بالا می رود آگاهی و احاطه دارد، و خدا نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.

آیه پنجاه و نهم سوره انعام و آیه چهارم سوره حدید از جامع ترین آیات کتاب خداست که از آگاهی و دانش بی پایان و علم فراگیر و بی نهایت حضرت حق خبر می دهد، که اگر عقول اولین و آخرین بخواهند مفاهیم و مصادیق این دو آیه را درک کنند در اولین قدم به عجز و ناتوانی اعتراف می کنند و اعلام می دارند که قدم ما از رفتن در این راه لنگ و چاره ای جز اعتراف به ناتوانی نداریم.

به این حقیقت با توجه بنگرید و نسبت به آن دقت نمائید یا دورنمائی از قدرت و گستره علم خداوند برای شما روشن شود:



---

۱- ۱) - انعام ۵۹.

۲- ۲) - حدید ۴.

تا امروز که این سطور نوشته می شود حشره شناسان نزدیک به هفتصد هزار «۷۰۰۰۰۰» نوع حشره احصاء کرده اند، شماره حشرات به اندازی است که ارقام برای بیان آن قاصر است، در یک روز تابستانی که هوا صاف باشد، شماره سوسک ها، مگس ها، خرخاکی ها که در بریدگی تپه ای در تکاپو هستند از عده نفوس یک قاره بیشتر است، اگر ناگهان نژاد بشر بکلی از روی زمین معدوم شود مخلوقات دیگری که بر روی زمین می لولند به زحمت متوجه غیبت مجموع انسان ها در پهنه زمین خواهند شد. (۱)عدد مخلوقات روی زمین که شماره کردنش برای همه انسانها میّسر نیست برای حضرت حق معلوم و روشن است و مصالح حیاتی هر کدام را می داند، و شبانه روز همه آنان را تا عمر دارند روزی می دهد.

### انسان از حساب این حقیقت هم عاجز است

زمین در فضای جهان مانند گلوله عظیمی تقریباً در هر ۲۴ ساعت یک بار به دور خود می گردد، و این مدت طول یک شبانه روز را مشخص می سازد، و این فرفره علاوه بر گردش به دور خود در حول خورشید نیز حرکت می کند و مدار آن تقریباً دایره است، و مدتی را که زمین این راه دراز را می پیماید، سال بشر را تعیین می کند.

برای این که زمین دوباره به محل اول خود باز گردد ۳۶۵ روز و ربعی و یا به طور دقیق ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه وقت لازم است.

زمین ما به هیچ وجه در سیر خود فرصت بازی گوشی ندارد، زیرا شعاع دایره ای که می پیماید به طور تقریب ۱۴۹،۵۰۰۰۰۰، کیلومتر و راهی را که باید در

ص:۲۳۳

---

۱- ۱) – دانستنی های جهان علم، ص ۱۹۰.

مدت یک سال طی نماید بالغ بر ۹۳۸ میلیون کیلومتر می باشد، حساب کنید یک سال چند ثانیه است با یک تقسیم ساده خواهید دید که زمین در این گردش گیج کننده اش به دور خورشید از تمام وسایل نقلیه ما و حتی از گلوله توپ تندتر حرکت می کند. (۱)بر اساس محاسبه ای که دانشمندان از عمر زمین تا کنون به دست داده اند این کره خاکی و مجهز برای حیات چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است از عمر آن و پیدایش و ظهور و جودش گذشته است، چند بار تا کنون به دور خود چرخیده و چند بار به دور خورشید و چه مقدار کیلومتر طی مسافت نموده، و تا کنون چند ثانیه بر عمر او گذشته و دقایقی که طی کرده چه اندازه است، و تا چه زمان دیگر خواهد بود، و چند بار به دور خود و خورشید خواهد گشت و چه مقدار ثانیه دیگر دارای زمان و وقت و عمر است؟

حقایقی است که دانشش از حیطه انسان خارج و غیر قابل احصا و جز خداوند که آفریننده آن و نظام بخش به اوست کسی نمی داند.

### عددی به صورت بی نهایت

همه گیاهان و جمیع جانوران از یک موجود کوچک و نادیدنی زنده ای ساخته شده اند.

کریس موریسن در کتاب راز آفرینش انسان می گوید: می دانید که آن چیست که از خلقت زمین و آسمان و کرات آسمانی و حتی از همه کون و مکان به استثنای عقل کلی که آنها را آفریده بالاتر و مهم تر است، این شیئ ذرّه بسیار کوچک و نامرئی است بنام «پرتوپلاسم» یا «جرثومه حیات» که جسمی است نرم و شفاف و بخار مانند که قدرت حیات و حرکت دارد و از خوشید کسب نیرو می کند، این ذره به وسیله بکار بردن نور خورشید اسید کربونیک هوا را تجزیه کرده و ذرات آن را



---

۱- ۱) - دانستنی های جهان علم، ص ۳۴۱.

متلاشی می سازد و هیدرژن را از آب گرفته هیدروکربن به وجود می آورد و به این طریق مواد غذائی خود را از یکی از غامض ترین ترکیبات شیمیائی عالم تحصیل می کند، همین ذره خرد ناچیز است که ماده اصلی حیات را در دل می پروراند و به همه موجودات نباتی و حیوانی از خرد و کلان حیات می دهد.

پس از پیدایش جرثومه حیات، این سلول زنده به سرعت فوق العاده رو به ازدیاد گذاشت، ولی معلوم نیست که چه زمانی و چگونه دو سلولی که از یک سلول با شرایط مساوی به وجود آمده بودند.

یکی منشأ پیدایش نباتات و یکی ماده اصلی حیات جانوران شد که هیچ کدام از این دو بدون دیگری نمی تواند ادامه حیات دهد؟ ! !

باز توجه کنیم که از یک سلول گیاهی چگونه این همه انواع و اقسام رستنی ها از خرد و بزرگ با این همه اختلاف در رنگ و شکل و گل و دانه و میوه و طعم و بو و فائده وجود یافت، و هم چنین از یک سلول حیوانی این همه جانوارن دریائی و خاکی و پرنده و خزنده و رونده با تنوع لاتعد و لاتحصی پدید آمد! !

و باز سلول های یک گیاه و یا یک جانور به چه کیفیت دسته دسته شده و هر کدام قسمتی از تنه درخت یا بدن حیوان را می سازند و نگهداری می کنند.

مثلاًـ جسم هر انسانی از شصت هزار میلیون سلول تشکیل یافته و هر دسته ای عضوی را به وجود آورده اند، از پوست و گوشت و استخوان، و اعصاب و مغز و مخ و احشاء و امعاء و قلب و ریه و چشم و گوش و غیره.

اکنون بنگرید که از ابتدای پیدایش حیات تا کنون چند عدد سلول در ساختمان موجودات و مخلوقات به کار گرفته شده و در آینده زمان برای ساختمان وجود موجودات چند عدد سلول بکار گرفته خواهد شد، و از این بالاتر شماره اتم ها و الکترون ها و هسته مرکزی آنها که زیر بنای همه جهان هستی است چه مقدار است؟ بر اساس آیات و روایات علم این حقایق حتی

پیش ز به وجود آمدنشان نزد خداست واوست که شماره دقیق همه را می داند و از او پنهان نمی ماند.

### عدد شگفت آور

از مطالب بسیار مهم کتاب خدا قرآن مجید که در آیات گوناگون و متفاوتی ذکر شده نطفه انسان است.

به راستی شگفت انگیز است و حیرت زا، عقل همه دانشمندان را سرگردان ساخته است، در نطفه یا به تعبیر قرآن منی ذرات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی شود، و فقط زیر میکروسکوب باید دید شناور است، این ذرات در نطفه مرد به شکل نوزاد قورباغه است و تقریباً شبیه زالوی کوچک با سری بزرگ و دمی باریک «اسپرماتوزوئید» و در نطفه زن مدوّر است، پس از انتقال نطفه مرد به رحم زن ذرات زالو مانند نطفه مرد به طرف همان ذره مدور نطفه زن «اوول» هجوم آورده او را احاطه می کنند، مانند عاشق بی قراری بر گرد معشوق می چرخند.

تا یک یار و یا بیشتر دارد که می شوند، آنگاه هر یک از آن ذرات یک بچه می شود، بنابراین به تعداد آنها زن به یک یا دو یا بیشتر حامله می گردد، به محض ورود جرثومه مرد در جرثومه زن فوراً دایره آن به هم آمده و دم آن زالو را قطع می کند و شروع به فعالیت و رشد می نماید تا نه ماهه شده و چون ماه شب چهارده از افق رحم طلوع کند.

دانشمندان متخصص این رشته برای اینکه خردی این ذره را به ما بفهمانند گفته اند: اگر نطفه هائی که تمام انسان های موجود روی زمین از آنها به وجود آمده اند یک جا جمع کنیم یک انگشتانه خیاطی را پر نخواهد کرد! ! (۱)



---

۱- ۱) - تفسیر نوین ۵۵.

فکر کنید تمام موجودات زنده ذره بینی نطفه مرد و زن از هنگام به وجود آمدن تا امروز که این سطور را می خوانید و از امروز تا انقراض این نوع در پهنه زمین چه تعداد می شود، قطعاً حسابگران جهان از محاسبه و شمارش آن ناتوان و عاجزند و این پروردگار عالم خالق این ذرات است که شماره آنها و حجم و وزن و همه حرکاتشان و این که کدام از آنها در رحم مادر طفل می شود می داند! !

#### نگاهی دیگر به گوشه ای از آفرینش

به گیاهان می نگریم که برگ های سبزی دارند «از زمان پدید آمدن روئیدنی ها تا پایان کار چند برگ سبز بر ساقه ها و تنه ها می تواند باشد و در گردونه چه عددی؟»

برگ های گیاهان هیچ کدام به یک شکل نیستند، برگ هر گیاهی شکلی مخصوص دارد، سبزی برگ ها یک جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزد برگ آن درخت بگذاریم، می بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند.

عدد انواع میوه جات «نه تک تک میوه ها» مشکل است به شمار آید، اقسام گل ها در جهان آن قدر زیاد است که به طور عادی در حساب نمی آید.

از یک میوه چندین نوع موجود است، می گویند: در هند سیصد نوع انبه وجود دارد، یکی از مهندسان کشاورزی می گفت: در باغ کشاورزی پاریس بیش از پنج هزار نوع انگور موجود است و آنها را با شماره معرفی می کنند، مثلاً می گویند: انگور شماره ۱۷۵۲، آیا کسی می تواند انواع یک سیب را بشمارد؟ ! هر میوه ای که روی آن انگشت بگذارید نیز چنین است. (۱)اکنون فکر کنید از هر نوع میوه ای واز هر نوع دانه ای مثل گندم، جو، ذرت، ارزن، خاک شیر، عدس، باقلا، لوبیا، نخود و. . . تا کنون چه عددی بر سر سفره رزق قرار گرفته و تا پایان کار چه عددی از آنها به وجود می آید؟ حساب تعداد همه آنها پیش از به وجود آمدن و تا پایان به وجود آمدن نزد خداست.



---

۱- ۱) - نشانه هائی از او ۷۲.

وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ: (۱)

خدا به آنچه در آسمان ها و زمین است آگاهی کامل و همه جانبه دارد، و خدا به همه چیز آگاه است.

گوشه ای بسیار اندک از علم خدا.

من در این قسمت به طور فهرست وار به ترتیب سوره های قرآن به علم حضرت علیم به انواع امور و حقایق اشاره می کنم باشد که در سلوک به سوی یقین و در تربیت و رشد و ادب برای تأمین خیر دنیا و آخرت مفید افتد.

وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ. (۲)

وآنچه از کار نیک انجام دهید خدا به آن داناست.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ. . . . (۳)

و بدانید بدون تردید آنچه در باطن دارید خدا می داند بنابراین از مخالفت با او حذر نمائید.

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مٰا فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اَللّٰهُ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ: (۴)

بگو اگر آنچه [از نیت های فاسد و انکار باطل] در سینه های شماست پنهان دارید یا آشکار کنید خدا آن را می داند و نیز به آنچه در آسمانها و در زمین است علم دارد.

یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ لاٰ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مٰا لاٰ یَرْضیٰ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا یَعْمَلُونَ مُحِیطاً: (۵)

ص:۲۳۸

---

۱- ۱) - حجرات ۱۶.

۲- ۲) - بقره ۲۱۵.

۳- ۳) - بقره ۲۳۵.

۴- ۴) - آل عمران ۲۹.

۵- ۵) - نساء ۱۰۸.

خیانت پیشگان نقشه های خائنانه خود را از مردم پنهان می دارند ولی نمی توانند از خدا پنهان بدارند، و آنگاه که در جلسه پنهانی شبانه درباره طرحی که خدا به آن رضایت نداشت چاره اندیشی می کردند خدا با آنان بود، و خدا همواره به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.

وَ هُوَ اَلَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ: (۱)۲) - یونس ۶۱. (۲)۳) - هود ۶.

---

۱- ۱) - انعام ۶۰. § او کسی است که شبانگاهان روح شما را به هنگام خواب می گیرد و آنچه را در روز از نیکی و بدی به دست می آورید می داند. وَ مٰا تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ کُنّٰا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ وَ مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرَ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ:

۲- ای پیامبر در هیچ شغل و کاری نمی باشی، و هیچ بخشی از قرآن را که از سوی خداست تلاوت نمی کنی، و شما ای مردم هیچ کاری انجام نمی دهید مگر هنگامی که سرگرم به آن کار هستید گواه و شاهد شمائیم، و به اندازه وزن ذره ای در زمین ونه در آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچک تر از آن ذره و نه بزرگ تر از آن نیست مگر آن که در کتاب روشن علم خدا ثبت است: وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اَللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا کُلٌّ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ:

و هیـچ جنبنـده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر عهـده خـداست، و قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می داند، همه در کتاب روشن علم خدا ثبت است.

اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثىٰ وَ مٰا تَغِيضُ اَلْأَرْحٰامُ وَ مٰا تَزْدٰادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ.

عٰالِمُ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ اَلْكَبِيرُ اَلْمُتَعٰالِ.

سَوٰاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ اَلْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سٰارِبٌ بِالنَّهٰارِ. (۱)۲) - انبیاء ۴. (۲)۳) - عنکبوت ۱۰.

---

۱- ۱) - رعد ۱۰ -۸. § خـدا «حالاـت، صـفات و لحظه ولاـدت» جنین هائی را که هر انسان و حیوان ماده ای آبسـتن است، و آنچه را رحم ها از زمان طبیعی حمل می کاهنـد و آنچه را می افزاینـد همه و همه را می دانـد و هر چیزی نزد او انـدازه معینی دارد. دانای نهان و آشکار و بزرگ و بلند مرتبه است. برای او یکسان است که کسـی از شما گفتارش را پنهان کند یا آشکار سـازد، و کسـی مخفیـانه در دل شب حرکت کنـد یـا در روز راه بپیمایـد. قٰالَ رَبِّي يَعْلَمُ اَلْقَوْلَ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ.

۲- پیامبر به آنان گفت: رازگوئی خود را پنهان مکنیـد زیرا پروردگارم هر سـخنی را در آسـمان و زمین می دانـد و او شـنوا و داناست. أَ وَ لَيْسَ اَللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِمٰا فِي صُدُورِ اَلْعٰالَمِينَ.

و آیا خدا به آنچه در سینه جهانیان است از همه آگاه تر نیست.

إِنَّ اَللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلسّٰاعَةِ وَ یُنَزِّلُ اَلْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلْأَرْحٰامِ وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ مٰا ذٰا تَکْسِبُ غَداً وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ. (۱)

یقیناًخداست که دانش و آگاهی به قیامت فقط نزد اوست و او باران را نازل می کند. و اوضاع واحوال آنچه را در رحم هاست می داند، و هیچ کس خبر ندارد فردا چه چیزی از خیر و شر به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، بی تردید خدا به همه چیز دانا و آگاه است.

یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا یَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا یَعْرُجُ فِیهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِیمُ اَلْغَفُورُ: (۲)

خدا آنچه را در زمین فرو می رود و آنچه را از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان فرود می آید و آنچه در آن بالا می رود به همه عالم و آگاه است و او مهربان و بسیار آمرزنده است.

### علم خدا در روایات اهل بیت

حسین بن بشار می گوید: از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدم:

«ایعلم الله الشیئ الذی لم یکن ان لو کان کیف کان یکون او لا یعلم الا ما یکون؟ فقال: ان الله تعالی هو العالم بالاشیاء قبل کون الاشیاء قال عزوجل: انا کنا نستنتسخ ما کنتم تعملون و قال لاهل النار: و لو رودو العاد والمانهو عنه و انهم لکاذبون، فقد علم



---

۱- ۱) - لقمان ۳۴.

۲- ۲) - سبا ۲.

عزوجل انه لو ردوهم لعادو المانهوا عنه و قال للملائکه لما قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون فلم یزل الله عزوجل علمه سابقا للأشیاء قدیما قبل ان یخلقها فتبارک ربنا و تعالی علوا کبیراً خلق الاشیاء و علمه بها سابق لها کما شاء کذلک لم یزل ربنا علیما سمیعا بصیراً:»

آیا خداوند چیزی را که وجود نداشته به این که اگر وجود داشت چگونه می بود، می داند یا نمی داند مگر وقتی که وجود پیدا کند؟

حضرت پاسخ داد خداوند بزرگ یقیناً عالم به اشیاء است پیش از وجود اشیاء، خدای عزوجل می فرماید: ما آنچه را همواره در دنیا انجام می دادید می نویسیم. (1)و به اهل آتش می گوید: اگر اینان به دنیا برگردانده شوند به آنچه از آن نهی می شدند باز می گردند و اینان حتماً دروغ گو هستند، خدا به آنچه انجام نداده اند در صوت بازگشت و انجام آن عالم است، و به ملائکه که پیش از آفرینش آدم گفتند: آیا کسی را می خواهی در زمین قرار دهی که در آن فساد و خون ریزی کند و ما تسبیح تو را همراه حمد به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنید فرمود: آنچه را من می دانم شما نمی دانید، همواره علم و دانش خدا پیش از اشیاء است و بر وجود اشیاء پیش از آفریده شدن مقدم است.

پر برکت است پروردگار ما و بلند مرتبه است خدای ما همه چیز را آفرید در حالی که علمش به آنها پیشی داشت آنگونه که می خواست، و همواره پروردگار ما از نظر علم و شنوائی و بصیرت چنین است.

محمد بن مسلم می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم معنای این آیه چیست؟

ص:۲۴۲

---

۱- ۱) - جاثیه ۲۹.

يَعْلَمُ اَلسِّرَّ وَ أَخْفَى: (۱)

خداوند پنهان و پنهان تر را می داند

حضرت فرمود:

«السرّ ما کتمته فی نفسک و اخفی ما خطر ببالک ثم انسیته:»

پنهان چیزی است که در باطن خود پوشیده داشتی، و پنهان تر چیزی است که بر خیالت گذشته، سپس آن را فراموش کرده ای. (۲)حضرت صادق (ع) درباره آخرین آیه سوره مبارکه لقمان که در آن پنج حقیقت مطرح است فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عِنـدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى الْأَرْحَامِ وَمَا تَـدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَـدًا وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ:»

یقیناً خـداست که آگاهی به قیامت فقط نزد اوست، و تنها اوست که باران را نازل می کند و زمان نزول و عدد قطرات باران را می دانـد، و به آنچه در رحم هاست داناست، واحـدی نمی داند در آینده چه چیزی از خیر و شـر را به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، بی تردید خدا دانا و آگاه است.

این پنـج حقیقتی است که هیـچ فرشـته مقربی و پیامبر مرسـلی از آن آگاهی ندارد، و دانش این امور از صـفات و ویژگی های خداست. (۳)در دعاهای حضرت زهرا علیها سلام آمده است:



۱- ۱) - طه ۷.

۲- ۲) - بحار ج۴، ص ۷۹، حدیث ۲.

۳- ۳) - تفسیر علی بن ابراهیم ج - بحار ج۴، ص ۸۲.

«سبحان من یعلم خواطر القلوب، سبحان من یحصی عدد الذنوب، سبحان من لاتخفی علیه خافیه فی الارض و لا فی السماء:»

منزه است آن که آنچه بر قلب ها می گذرد می داند، منزه است کسی که عدد گناهان را احصا می کند، منزه است خداوندی که پنهانی در زمین و آسمان از او پوشیده نیست.

ابو علی قصاب می گوید در محضر حضرت صادق (ع) گفتم:

«الحمد لله منتهی علمه فقال: لا تقل ذلک فانه لیس لعلمه منتهی:»

خدا را ستایش می کنم تا مرز پایان علمش، فرمود اینگونه مگو زیرا برای علم خدا پایانی نیست. (۱)ابن حازم می گوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«هل یکون الیوم شیئ لم یکن فی علم الله عزوجل؟ قل لها بل کان فی علمه قبل ان ینشئ السماوات و الارض:» (۲)

آیا امروز چیزی هست که در عرصه علم خدا نباشد؟ فرمود نه بلکه در علم او بوده پیش از آن که آسمانها و زمین را به وجود آورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ان الله علم لا جهل فیه، حیاه لا موت فیه، نور لا ظلمه فیه:» (۳)

تحقیقاً خداوند عین علم است که جهلی در آن نیست، فقط حیات و هستی است که مرگی در آن وجود ندارد، نوری است که ظلمتی در آن نیست.



---

۱- ۱) - بحار ج۴، ص ۸۳، حدیث ۱۱.

۲- ۲) - توحید صدوق ص.

۳- ۳) - توحید صدوق ص.

امیرمؤمنان می فرماید:

«قد علم السرائر، و خبر الضمائر، له الاحاطه بکل شیئی:» (۱)

به همه نهان ها آگاه است، و از همه اندیشه ها با خبر است، و احاطه بر همه چیز ویژه اوست.

و نیز آن حضرت به علم خداوند اشاره کرده می گوید:

«قَسَمَ اءَرْزاقَهُمْ وَ اءَحْصَی آثارَهُمْ وَ اءَعْمَالَهُمْ وَ عَدَدَ اءَنْفُسِهِمْ وَ خَائِنَهَ اءَعْیُنِهِمْ وَ مَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِیرِ وَ مُسْتَقَرَّهُمْ وَ مُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْاءَرْحَامِ وَ الظُّهُورِ إ لَی اءَنْ تَتَنَاهَی بِهِمُ الْغَایَاتُ:» (۲)

روزی های موجودات را تقسیم کرد، و آثار و اعمالشان و عدد نفس هایشان را حساب نمود.

به خیانت چشم ها آگاه، و به آنچه در سینه ها پنهان می کنند داناست، و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلاب تا به نهایت وجودشان برسند عالم است.

«یَعْلَمُ عَجِیجَ الْوُحُوشِ فِی الْفَلَواتِ، وَ مَعاصِیَ الْعِبادِ فِی الْخَلَواتِ، وَاخْتِلافَ النِّینانِ فِی الْبِحارِ الْغامِراتِ، وَ تَلاطُمَ الْماءِ بِالرِّیاحِ الْعاصِفاتِ:» (۳)

خداوند آواز وحوش را در بیابان ها و گناهان بندگان را در مراکز پنهان و آمد و شد ماهیان را در دریاهای ژرف و عمیق و تلاطم امواج آب را با وزش تندبادها می داند و به همه آنها آگاه است.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۸۵.

۲- ۲) - خطبه ۸۹.

۳- ۳) - خطبه ۱۸۹.

## تفسیر آیه۶

### اشاره

هُوَ اَلَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی اَلْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ.

اوست که شما را در رحم های مادران به هرگونه که می خواهد صورت گری می کند، جز او هیچ معبودی نیست، توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

### شرح و توضیح

در آیه بیست و هشتم سوره مبارکه بقره در رابطه با جنین در رحم و سیر نطفه تا تبدیل شدن به انسان به صورتی مفصل و مشروح مطالبی نگاشته شد، در این قسمت به یک نکته از قول حضرت باقر (ع) اشاره می کنم.

با توجه به این که صورت گری جنین و بلکه همه موجودات هستی ویژه حضرت حق است، و احدی کمترین دخالتی در این زمینه ندارد، مضمون آیه شریفه بر وحدانیت خداوند و کمال قدرت وجامعیت حکمتش دلالت دارد، چرا که جز او جنین را در رحم مادر به صورتی که درمی آید صورت گری نمی کند، و غیر و انواع بدایع و تازه های وجود را بدون بکارگیری ابزار و به مشقت افتادن در وجود جنین با نظمی خاص ترکیب نمی کند، عقل همه عاقلان اقرار دارد که اگر همه جهانیان قدرت های خود را متمرکز کنند که پشه ای را از نطفه به وجود بیاورند و به صورتی که فعلاً می بینند صورت گری نمایند بر آن قدرت و توانائی ندارند، و راهی به سوی این کار برای آنان باز نیست چه رسد به اینکه در سه تاریک خانه رحم مادر چنین کاری انجام دهند.

شکل دادن به نطفه و آن را به صورت انسانی زیبا و آراسته درآوردن فقط و فقط محصول اراده و مشیت خداست، و این قیومیت ذات مقدس اوست که نطفه

ص:۲۴۶

را با انداختن در راه تکامل صورت گری می کند، و منحصر بودن این عمل به دست قدرت او دلیل بر وحدانیت اوست.

یقیناً کلیه عواملی که در این میدان در کارند و به نطفه یاری می رسانند تا به اوج رشد برسد همه و همه در سیطره مشیت و قدرت و حکمت حضرت حق در جریان هستند.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

بی تردید هیچ قدرتی در ظاهر و باطن هستی توان و قدرت این معنا را ندارد که از کیفیت شکل گیری نطفه در تاریکخانه رحم جلوگیری کند، آری حضرت حق توانای شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است، و قدرتش نسبت به هر کاری فراگیر و حکمتش بر وجود همه موجودات تجلی دارد.

ص:۲۴۷

## تفسیر آیه ۷

### اشاره

هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ اَلْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ فَأَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ.

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است که مفاهیم و معانی آن روشن و صریح می باشد، آیات محکم اصل و اساس قرآن اند، و بخش دیگر آیات متشابه است که دارای معانی مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و راوایات تفسیرش روشن نمی شود، اما کسانی که در قلوبشان انحراف از هدایت الهی است برای فتنه انگیزی و طلب معنای نادرست جهت به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان از آیات متشابهش پیروی می کنند و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند و استواران در دانش و چیره دستان در بینش می گویند: ما به آن ایمان آوردیم همه آیات چه محکم چه متشابه از سوی پروردگار ماست و این حقیقت را جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

### شرح و توضیح

آیه شریفه به چند حقیقت اشاره دارد. ۱- قرآن دارای آیات محکم و متشابه است. ۲- منحرفان برای فتنه گری در کارند و از متشابهات قرآن برای به کرسی نشاندن مکتب باطل خود سوء استفاده می کنند. ۳- مقصود حقیقی آیات متشابه را خدا می داند. ۴- دارندگان دانش استوار به همه قرآن چه محکم و چه متشابه

ص:۲۴۸

ایمان واقعی دارند و در این زمینه نسبت به دیگران دارای امتیازند. ۵- جز خردمندان و صاحبان مغز از قرآن پند و عبرت نمی گیرند.

## نگاه روشن و حکیمانه امیرمؤمنان به قرآن

پیش از آن که پنج موضوع بالا در حدّ ممکن توضیح داده شود لازم دانستم بیان امیرمؤمنان (ع) را در رابطه با قرآن که حاوی چه حقایقی است از نهج البلاغه نقل کنم تا روشن شود فهم آیات قرآن و برگرداندن متشابه آن به محکمات، و یافتن مقاصد اصلی متشابهات کار هر کسی نیست، ایمانی قوی و یقینی رفیع، و قلبی پاک و روحی با صفا و درونی پر نور لازم است تا با کمک آنها بتوان به محکمات که دارای معانی روشن و واضحی هستند و نوعاً در ارتباط با مسائل فقهی، مسئولیت های فردی، خانوادگی و اجتماعی و داستان حیات با برکت پیامبران و محاسن و محامد اخلاقی و بیان زشتی های نفسی، و بیان عمل صالح و امور خیر و نیک است راه علمی و عملی پیدا کرد و به متشابهات ایمان حاصل نمود و مقاصد آنها را با توجه به محکمات فهمید، و چنانچه اعتقادی باشد به آن معتقد شد و در صورت لزوم عمل کردن به آن مقاصد به چرخه عمل قدم گذاشت.

امیرمؤمنان (ع) از قرآن به عنوان ودیعه نبوت یاد می کند و می فرماید همان گونه که پیامبران حقایق الهیه را پس از خود در میان امت ها به ودیعت گذاشتند پیامبر هم قرآن را در میان شما پس از خود به ودیعت نهاد، زیرا پیامبران امت ها را بدون راه روشن و نشانه پابرجا سرگردان و رها نگذاشتند.

## این ودیعه:

«کِتابَ رَبِّکُمْ فِیکُمْ مُبَیِّنا حَلالَهُ وَ حَرامَهُ وَ فَرائِضَهُ وَ فَضائِلَهُ وَ ناسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ رُخَصَهُ وَ عَزائِمَهُ، وَ خاصَّهُ وَ عامَّهُ، وَ عِبَرَهُ وَ اَمْثالَهُ، وَ مُرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ، وَ مَحْکَمَهُ وَ مُتَشابِهَهُ. . . . .»

ص:۲۴۹

این قرآن ودیعه پروردگارتان در میان شماست که حلال و حرامش، واجب و مستحبش، ناسخ و منسوخش، امور آزاد و غیر آزادش، خاص و عامش، پندها و مثال هایش، مطلق و مقیدش و محکم و متشابهش را بیان کرد. (۱)

### آیات محکم

محکمات آیاتی هستند که دارای معنای روشن و واضح اند و کسی نمی تواند از آن آیات به نفع عقاید و مکتب خود سوء استفاده کند و از آنها برداشت نادرست نماید، تا برداشت نادرست را مؤید اندیشه و مکتب خود قرار دهد و جمعی را دچار کفر و ضلالت و فتنه نماید.

البته فهم محکمات در صورتی میسّر است که انسان واجد شرایط لازمی که در سطور گذشته ذکر شد باشد.

قرآن چون به زبان عربی نازل شده فهم آیاتش نیازمند به علومی مانند صرف و نحو، معانی و بیان، معرفت به لغات، اصول، فقه، علم تفسیر و حکمت خالص اسلامی است.

نمونه ای از آیات محکمات را برای خوانندگان بزرگوار می آورم:

اَلَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ لاٰ یَنْقُضُونَ اَلْمِیثٰاقَ وَ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ اَلْحِسٰابِ.

وَ اَلَّذِینَ صَبَرُوا اِبْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ اَلسَّیِّئَةَ أُولٰئِکَ لَهُمْ عُقْبَی اَلدّٰارِ: (۲)

ص:۲۵۰

---

۱- ۱) – نهج البلاغه خطبه اول.

۲- ۲) – رعد ۲۲- ۲۰.

خردمندان آنان هستند که به عهد خدا [که قرآن و نبوت و امامت است] پیوسته وفا می کنند، و پیمان شکنی ندارند. و آنچه را خدا به پیوند به آن فرمان داده که عبارت از صله رحم است می پیوندند و از عظمت و جلال پروردگارشان همواره در هراسند و از محاسبه سخت و دشوار قیامت بیم دارند. و برای به دست آوردن خوشنودی پروردگارشان در برابر گناهان و هنگام ادای مسئولیت و در حوادث شکیبائی می ورزند، و نماز را برپا داشتند و از آنچه روزی آنان نمودیم در نهان و آشکار انفاق کردند و همواره با نیکی بدی را بر طرف می نمایند، اینانند که فرجام نیک آن سرای ویژه آنان است.

وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لاٰ يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ إِنَّمٰا تُنْذِرُ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ مَنْ تَزَكّٰى فَإِنَّمٰا يَتَزَكّٰى لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اَللّٰهِ اَلْمَصِيرُ: (۱)

و هیچ سنگینی باری از بار گناه دیگری را بر نمیدارد، و اگر سنگین باری دعوت کند که از بار گناهش بردارند، چیزی از آن برداشته نمی شود، گرچه دعوت شونده از نزدیکان و خویشان باشد، تو فقط کسانی را بیم می دهی که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز برپا می دارند و هر کس از آلودگی ها پاک شود به سود خود پاک می شود و بازگشت فقط به سوی خداست.

وَ اَللّٰهُ اَلَّذِی أَرْسَلَ اَلرِّيٰاحَ فَتُثِيرُ سَحٰاباً فَسُقْنٰاهُ إِلىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا كَذٰلِكَ اَلنُّشُورُ: (۲)



---

۱- ۱) - فاطر ۱۸.

۲- ۲) - فاطر ۹.

خداست که بادها را فرستاد تا ابری را برانگیزند پس ما آن ابر را به سوی سرزمین مرده راندیم و زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن ابر باران زا زنده کردیم زنده شدن مردگان هم در قیامت به همین صورت است.

إِنَّ اَلشَّيْطٰانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمٰا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحٰابِ اَلسَّعِيرِ: (۱)

بی تردید موجود شریر گمراه کننده دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید او گروهش را فقط به این خاطر دعوت به فسق و فجور می کند که اهل آتش سوزان شوند.

محکمات ریشه و اساس هستند و دیگر آیات که مفهومشان مبهم و تشخیص مقصود آنها مشکل است به آنها برگردانده می شوند تا معنا و مفهوم واقعی شان درک شود.

اکثر مردم می توانند از محکمات قرآن با شرایط لازم استفاده کنند، و اگر به تزکیه کامل باطن موفق شوند، و به طهارت معنوی دست یابند، و قلبشان رصدگاه حقایق گردد، وبه مقامات عالیه انسانی و اخلاق الهی برسند، و مطلع نور ملکوتی شوند لیاقت پیدا می کنند که از آیات و قرآن استفاده کنند.

روی این حساب از آیات متشابه بدون برگرداندشان به محکمات که آنهم کار هر کسی نیست نمی توان بهره مند شد، و آنها را دستاویز عقاید و افکار خود قرار داد.

### آیات متشابه

آیات متشابه یعنی آیاتی که غیر متخصص را از نظر معنا و مفهوم به اشتباه می اندازد، و معنائی را از آن برداشت می کند که آیه در جهت آن معنا از جانب حضرت حق نازل نشده است.



---

۱- ۱) - فاطر ۶.

آیات متشابه آیاتی است که در ابتـدای امر معنا و مصـداق و مدلولش برای خواننده یا شـنونده واضح و معلوم نیست و با دیگر معانی و مصادیق اشتباه می شود.

از جمله آیات متشابه به این آیه شریفه است:

یَدُ اَللّٰهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ: (۱)

دست خدا بالای همه دست هاست.

غیر متخصـص و انسان فتنه جو، و جاهل به محکمات قرآن، هنگامی که کلمه ید را در این آیه می خواند یا از قاری می شـنود به معنـای دست مادی و طبیعی می گیرد و نهایتاً به جسـمیت حق قائل می شود و از دایره تسبیـح و تنزیه خـدا و حقیقت توحید خارج می شود و احتمالاً در برابر اسـلام ناب مکتب ساز شده و حزبی خاص در برابر دین خدا تشکیل می دهد و بسیاری را به ضلالت و گمراهی و کفر می کشاند.

اگر این آیه شریفه به آیه محکم سوره شوری برگردانده شود که می فرماید:

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ: (۲)

هیچ چیزی مانند و مثل او نیست، معلوم می شود که لغت ید کنایه از قدرت است و معنای آیه با برگرداندنش به آیه محکم به این صورت می شود قـدرت خـدا فوق اینان است، اینان هسـتند که هرگز از دسترس قـدرت حق بیرون نیسـتند، و راه فراری از مجازات و عذاب خدا در دنیا و آخرت ندارند.

آیاتی چون دو آیه زیر:

اَلرَّحْمٰنُ عَلَی اَلْعَرْشِ اِسْتَویٰ.



---

۱- ۱) - فتح ۱۰.

۲- ۲) - شوری ۱۱.

وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ.

به ظاهر صراحت دارد که خداوند بر تخت هم چون تخت حاکمان قرار دارد.

در ابتدای امر برای خواننده و شنونده معنای روشنی از آن فهمیده نمی شود و او را نسبت به معانی و مصادیق مختلفی به تردید و اشتباه می اندازد و اگر به آیه محکمی چون لیس کمثله شیئ بر گردانده نشود او را گمراه کرده و به خدائی معتقد می شود که زائیده فکر خود اوست، با برگرداندن دو آیه که از آیات متشابه است به آیه محکم معنا این می شود که حضرت حق بر ظاهر و باطن هستی تسلط و حکومت دارد، و چیزی از عرصه قدرت و سلطه او خارج نیست.

### منحرفان فتنه گر

آنان که قلبشان از حق و حقیقت و صراط مستقیم الهی منحرف است، انحرافشان اقتضا می کند که آیاتی را که موافق انحرافی قلبی خود می بینند انتخاب کرده بر افکار و عقاید و چه بسا بر اعمالشان منطبق کنند و به خواسته خود تأویل نمایند و زمینه فتنه را که همان ضلالت و کفر است فراهم آورند و جمعی را با خود همراه ساخته و خسارت های غیر قابل جبرانی ببار آورند.

اینان به عنوان افراد روشن فکر جایز می دانند که از آیات خدا قرائت های گوناگون داشته باشند و آنچه را بدون دیدن تخصص و رجوع به آیات محکم یا رجوع به روایات متقن از آیات برداشت می کنند آراء و مکتب خود را به آن تحمیل نموده و اعلام نمایند مقصود از آیه این رأی و فکر و اعتقاد من است! !

و با همین قرائت های گوناگون است که در کنار اسلام مکتب های گوناگون و عقاید عجیب و غریب و روش های باطل به وجود آمد و در آینده همه به وجود می آید و گروه گروه به چاه گمراهی افتاده و نهایتاً سر از دوزخ در می آوردند.

ص:۲۵۴

اینان حتی بر اثر شدت گمراهی، به خود اجازه می دهند که محکمات را برای عوام تأویل نموده و برابر و مطابق افکار و عقاید خودشان دهند و آنان را به سوی خود جلب نموده دچار گمراهی کنند.

اگر تاریخ پر از فساد و آلودگی بهائیت در ایران، و وهابیت در عربستان و قادیانی را در هند بخوانید که پایه گذار هر سه مکتب انگلیس درنده تر از گرگ بوده و برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و به ضعف و زبونی کشیدن امت اسلام جهت نابودی اسلام ناب و غارت ثروت مسلمانان این سه مکتب را به وجود آورد، می بینید که سردمداران هر سه مدرسه استعماری از آیات متشابه قرآن بدون توجه به محکمات مایه گرفتند و گروهی را که به ظاهر مسلمان بودند به خود جلب نموده و در ایران و هند و عربستان با کمک ارباب استعمارگر خود چه جنایت ها و خیانت ها و فسادها و فتنه ها که به جامعه اسلامی تحمیل نکردند!!

آری:

فَأَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ.

شما اگر به نوشته های بهائیت و وهابیت و قادیانی مراجعه کنید می بینید که هر سه مکتب از آیات قرآن و کتاب الهی هم چون معاویه پلید در جنگ صفین سوء استفاده کرده و آیات را به نفع مطامع شیطانی خود جهت داده و کفر و فتنه را گسترش، و زمینه انواع مفاسد و جاسوسی ها را به نفع اربابان کافر خود فراهم آورده اند، و شگفت این که مسلمانان واقعی را مسلمان نمی دانند، و خود را به عنوان آراستگان به حق بر جوامع تحمیل می کنند.

اسناد موجود نشان می هد که وهابیت همکار آمریکا و پشتوانه ی اسرائیل، و قادیانی غلام حلقه بگوش انگلیس و بهائیت یار و مددکار صهیونیست و دولت

ص:۲۵۵

غاصب اسرائیل است، من اگر این صفحات اجازه می داد بخشی از آن اسناد را می آوردم تا معلوم شود این سه توله گرگ استعمار چه جنایاتی به اسلام و مسلمین نموده اند.

شما کافی است کتاب هائی که مبلغان توبه کرده بهائیت امثال عبدالحسین آیتی، و صبحی و دیگر از بازگشته های از بهائیت و نوشته های علمائی از وهابیت و قادیانی که به توفیق حق هدایت یافتند بخوانید تا معلوم شود این غلامان شیاطین از آیات کتاب حق چه سوء استفاده هائی برای اثبات مرام باطل خود نموده اند.

فرائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی که مهم ترین نوشته دینی بهائیت است از تأویل آیات محکم و متشابه بر اثبات و تحمیل بهائیت بر جامعه موج می زند، و انسان با همه وجود شگفت زده می شود که قلب منحرف چه می کند و چه خیانتی به حقایق می نماید، و چه جنایتی نسبت به بشریت مرتکب می گردد، و چه فسادی که بر اثر پیروی از هوای نفس از خود بروز نمی دهد؟ !

### دانش تأویل نزد خداست

وجود مقدسی که قرآن را برای هدایت ناس نازل کرده، و آیات آن را به محکم و متشابه تقسیم نموده معنا و مصداق آیات متشابه را می داند، و تاویل کتاب ویژه اوست، و حضرت او همه معانی و مفاهیم آیات را از افق قلب مقدس پیامبر طلوع داده و دانش تاویل آیات را اهل بیت از آن حضرت به ارث برده اند، چنان که آیات قرآن می گوید جز خدا کسی غیب نمی داند ولی در پاره ای از آیات می گوید مگر این که دانش غیب را برای فرستاده ام رضایت دهم.

عَالِمُ اَلْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ اِرْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ: (۱)

خدا دانای به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که برای آگاه شدن به غیب انتخاب کرده است.

یا درباره ی شفاعت می گوید: شفاعت فقط مخصوص خداست و احدی را حق شفاعت نیست مگر آن را که خداوند اذن شفاعت دهد:

قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَهُ جَمِیعاً لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۲)

بگو همه شفاعت ویژه ی خداست، فرمانروائی آسمانها و زمین فقط در دست قدرت اوست.

یَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفٰاعَهُ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ: (۳)

در آن روز شفاعت شفیعی سود ندهد مگر آن که خدای رحمان به او اذن شفاعت دهد.

این که علم به تاویل آیات ویژه ی خدا و راسخون در علم است بنابراین اساس است که «واو» راسخون در علم حرف عطف حساب شود و راسخون در علم عطف بر و مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ باشد، چنانکه در روایتی از حضرت باقر (ع) نقل شده که آن حضرت واو را واو عاطفه گرفته اند:

حضرت در تفسیر آیه می فرماید:

«یعنی تاویل القرآن کله الا الله و الراسخون فی العلم:» (۴)

ص:۲۵۷

---

۱- (۱) - جن ۲۶- ۲۷.

۲- (۲) - زمر ۴۴.

۳- (۳) - طه ۱۰۹.

۴- (۴) - برهان ج ۱ ص ۲۷۱. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۴؟ ؟ ؟ ؟ ؟

احدی همه تاویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند.

راسـخون در علم بنا بر روایات فراوان و معتبری که در کتاب های حـدیث ماننـد کتاب شـریف کافی و بحار و. . . . . نقل شده امامان از اهل بیت علیهم السلام هستند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله:» (۱)

راسخون در علم ما هستیم و ما تاویل آیات قران را می دانیم.

## راسخون در علم

راسـخون در علم دارای مقامات عالیه عقلی و روحی هسـتند و از معرفت و آگاهی ثابت برخوردارنـد، و دارای درجات کاملی از ایمان و یقین به حقایق می باشند.

از رسول خدا درباره ی راسخون در علم سئوال شد حضرت آنان را به اوصاف زیر معرفی کردند:

«من برّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و من عطف بطنه و فرجه فذلک من الراسخین فی العلم:» (۲)

وفا کنندگان به سوگند، صادقان در گفتار، آراستگان به استقامت قلب، دارندگان عفت شکم و شهوت از راسخان در علم می باشند.

آنـان به خـاطر این که از معرفت و ایمان کاملی برخوردار هسـتند همه آیات محکم و متشابه را از خـدا دانسـته و به آنها ایمان دارند، و ایمان خود را نسبت به همه آیات کتاب اظهار می کنند و به دنبال تحمیل رأی و فکر خود به آیات قرآن



---

۱- ۱) - کافی ج ۱ ص ۲۱۳. نورالثقلین، ج۱، ص۳۱۶

۲- ۲) - الدر المنثور ج ۲ ص ۱۵۱.

به ویژه به آیات متشابه نیستند و ایمان آنان نشانه ی روحیه تسلیم آنان در برابر حضرت حق است.

و چون هر دو بخش آیـات محکم و متشـابه را جلوه ربوبیت خـدا می داننـد کـلّ من عنـد ربنا هر دو دسـته را مؤثر در تربیت و رشـد دانسـته چون به حقیقت آیه متشابه توجه کننـد و با برگردانـدن آن به محکم مقصود را دریابنـد چنانچه کارآئی اعتقادی داشته باشد بر آن اعتقاد می ورزند و اگر کارآئی عملی داشته باشد به آن عمل می کنند.

اگر واو در آیه شـریفه واو مسـتأنفه باشـد بایـد گفت علم تاویـل فقط ویژه ی خـداست و در متشابهات حقایقی وجود دارد که قابـل کشف نیست و نزول اینگونه آیات کاربرد امتحانی از جانب حق نسـبت به مردم دارد، این مردم هسـتند که برخی از آنان به خاطر انحراف قلبشان از هـدایت الهیه برای تقویت کفر و گسترش مکتب ضـد حق از آیات متشابه پیروی می کنند و در این زمینه به شدت فتنه گری دارند و نهایتاً در برابر امتحان به شکست سختی دچار می شوند، ولی راسخون در علم فقط به آیات محکم و متشابه ایمان ورزیـده از محکمات در عقاید و اعمال و اخلاق پیروی می کنند و نسبت به متشابهات سکوت کرده به آنها عنوان آیات حق ایمان و یقین اظهار می دارنـد و از عهـده امتحان برآمده خود را برگزیده خدا می کنند و از پاداش عظیم حق بخاطر ایمانشان به متشابهات و سکوتشان نسبت به این آیات بهره مند می شوند.

### خردمندان

خردمنـدان کسـانی هسـتند کـه از چنیـن ایمـان و ادبی در برابر آیـات محکم و متشـابه برخوردارنـد و دنبـال این هسـتند که از محکمات درس عملی گرفته و نسبت به متشابهات سکوت نموده فقط اظهار ایمان کنند بنابراین راسخون در علم و اولوالالباب دو عنوان برای یک طایفه است.

ص:۲۵۹

امیرمؤمنان در خطبه معروف به اشباح درباره ی این طایفه با عظمت می فرماید:

«وَ اعْلَمْ اِنَّ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذِینَ اءَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَهِ دُونَ الْغُیُوبِ الْاِقْرَارُ بِجُمْلَهِ ما جَهِلُوا تَفْسِیرَهُ مِنَ الْغَیْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعالی اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ یُحِیطُوا بِهِ عِلْما وَ سَمَّی تَرْکَهُمُ التَّعَمُّقَ فِیمَا لَمْ یُکَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ کُنْهِهِ رُسُوخا فَاقْتَصِرْ عَلَی ذَلِکَ وَ لاَ تُقَدِّرْ عَظَمَهَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَی قَدْرِ عَقْلِکَ فَتَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ:» (۱)

ای پرسش کننده بدان که استواران در دانش آنان هستند که خداوند آنان را با اقرار به کل آنچه از آنان پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست از ورود در ابواب و سراپرده های اسرار پنهانی بی نیاز فرموده و اعترافشان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه که دانش آنان به آن احاطه ندارد ستوده، و ترک تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را فرمان نداده استواری در علم نامیده پس ای سؤال کننده به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته اکتفا کن و عظمت خداوندی را با ترازوی عقلت اندازه گیری مکن که از گروه هلاک شوندگان خواهی شد.

در رابطه به آیاتی که کلمه عصیان، لغت غوی، و زلت را به انبیا نسبت داده و نشان دهنده این است که این گونه آیات از متشابهات است حضرت رضا (ع) می فرماید:

«اتق الله و لا تنسب الی انبیاء الله الفواحش و لا تتاول کتاب الله برأیک فان الله عزوجل قد قال: و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم:» (۲)

ص:۲۶۰

---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۹۰.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۹۲- بحار ج ۱۱ ص ۷۲.

تقوای الهی را رعایت کرده و خـدا را ناظر بر خود بـدان و به پیامبران خـدا نسـبت گناه مده و کتاب خدا را به رأی خود تاویل مکن که خدا فرموده تاویل آیات را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند.

ص:۲۶۱

### تفسیر آیه ۸-۹

#### اشاره

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ اَلْوَهّابُ.

رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ اَلنّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اَللّهَ لا يُخْلِفُ اَلْمِيعادَ.

راسخون در علم آن خردمندان والا مرتبه به پیشگاه خداوند عرضه می دارند پروردگارا دل های ما را پس از آن که هدایتمان فرمودی از راه راست و حقایق ملکوتیه منحرف مکن و از سوی خود رحمتی به ما ببخش زیرا تو بسیار بخشنده ای.

پروردگارا قطعاً تو در روزی که هیچ شکی در آن نیست محشور کننده ی همه مردمی، یقیناً خدا از وعده اش تخلف نمی کند.

#### شرح و توضیح

در رابطه با قلب و حالات مثبت و منفی آن در آیات سوره ی مبارکه بقره در ضمن داستان موسی و بنی اسرائیل به طور مشروح بحث شد و تا اندازه ای همه جوانب مسئله مورد بررسی قرار گرفت و در رابطه با قیامت و بخشی از حوادث آن و مسئله ی پاداش و کیفر و حتمیت برپا شدن محشر نیز در آیات سوره ی بقره به نحو مفصل سخن به میان آمد، در این قسمت به صورتی مختصر به لطائف هر دو آیه شریفه اشاره می کنم.

#### خواسته عالی راسخون در علم

راسخون در علم از طرفی توجه به صفات ذاتی الله چون حی و قیوم و احاطه علمی او به همه موجودات هستی و قدرت مصوریت حضرت حق، و شکست

ص:۲۶۲

ناپـذیری و حکمت او دارنـد و از طرف دیگر مشاهـده کرده انـد که انحراف قلبی گروهی از مردم، آنـان را وارد چرخه فتنه و تاویـل آیات و سوء اسـتفاده از قرآن و تحمیل عقایـد و افکارشان بر آیات کتاب نموده است، برای حفظ قلبشان از انحراف که آثار بسـیار خطرناکی دارد و برای بقاء علم راسـخشان به تضرع و زاری در پیشگاه او بر خواسته و دست دعا به سوی حضرتش برداشـته از مقـام ربوبیت او درخواست می کننـد که قلبشـان را از انحراف حفـظ کنـد و رحمتی را از جانب خود که پاسـبان و نگهدارنـده علم راسـخ است به آنـان عنـایت کنـد تـا در سـایه ی لطـف و تـوفیقش قلب آنـان در مـدار هـدایت بمانـد، و علم راسخشان برای آنان پایدار گردد.

آنـان از طریق علم راسـخشان میداننـد که در وقوع قیـامت شک و تردیـدی نیست و هر انسانی به تناسب سـعادت و شـقاوت و هـدایت و ضـلالتش محشور می شود و به پاداش و کیفر لازم که وعده حضـرت حق به خوبان و بدکاران است و در آن وعده هیچ تخلفی صورت نمی گیرد می رسند.

آری وقوع محشـر حتمی است و اگر حشـر انسـان ها، در قیامت صورت نمی گرفت عـدالت و حکمت رعایت نمی شـد، وقوع قیامت بر اساس عدل و حکمت خداست، و هر انسانی لازم و واجب است به نتایج آنچه از خوبی و بدی کسب کرده وآن را با خود به قیامت می برد برسد.

رسول خدا درباره ی قلب می فرماید:

«ما خلق الله من قلب آدمی الا و هو بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء ازاغه و ان شاء اقامه:»

خداونـد دل هیچ انسانی را نیافریده مگر این که میان دو انگشت از انگشـتان خداست «انگشت کنایه از قدرت است» اگر زمینه انحراف در آن قلب باشد آن

را از هـدایت به جریمه آن زمینه منحرف می کنـد، و اگر زمینه هـدایت برای آن فراهم باشـد به پاداش آن زمینه را هدایت می نماید.

از ام سلمه روایت شده که رسول خدا در دعاهایش بسیار می گفت:

«اللهم مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک:»

ای خدای گرداننده دل ها و دیده ها دل مرا بر دینت ثابت و پایدار بدار.

ام سلمه می گوید: به پیامبر گفتم مرا دعائی بیاموز که برایم سودمند باشد فرمود بگو:

«اللهم رب النبی محمد اغفر لی ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی من مضلات الفتن ما احییتنی:»

خدایا ای پروردگار محمد، مرا بیامرز، و خشم دلم را نابود کن، و مرا از لغزش گاه های فتنه ها تا زنده ام در پناهت حفظ کن.

یقیناً هنگامی که انسان با تضـرع و زاری و در کمال خشوع و فروتنی از حضـرت حق درخواست کند دلش را از انحراف حفظ کند، خداوند دعایش را مستجاب می کند و دلش را از خطر انحراف مصونیت می دهد.

آیه نشان می دهد که همه انسان ها حتی آنان که راسخ در علم اند در خطر انحراف از هدایت هستند.

مردم بایـد این خطر را جـدی بگیرند، که در صورت دچار شدن به این خطر همه ارزش ها را از دست می دهند و از چرخه ی هدایت و سـعادت به چاه ضلالت و شقاوت می افتند و در روز محشر که تردیدی در وقوع آن نیست به عذاب دائم گرفتار می شوند.

انسان لحظه به لحظه به مـدد و یاری حضـرت حق نیازمند است و باید زمینه یاری و رحمت و توفیق خدا را با اجتناب از گناه و انجام عمل صالح و به کارگیری اخلاق حسنه فراهم کند، تا سعادت و سلامت معنوی او در دنیا و آخرت تامین گردد.

ص:۲۶۴

### تفسیر آیه ۱۰–۱۲

#### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ اَلنّٰارِ.

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَأَخَذَهُمُ اَللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اَللّٰهُ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ.

یقیناً اموال و اولاد کافران هرگز چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف نمی کند و اینان آتش گیره آتش دوزخند.

روش کافران مانند روش فرعونیان و کسانی است که پیش از آنان بودند آنانی که آیات ما را تکذیب پس خداوند هم آنان را به گناهانشان مؤاخذه کرد و خداوند سخت کیفر است.

به کافران بگو به زودی شکست می خورید و به سوی دوزخ گردآوری می شوید و آن را بد آرامگاهی است.

#### شرح و توضیح

در رابطه با امور زندگی کافران و تکذیب کنندگان آیات حق، و منکران حقایق و عذاب دنیا و آخرت آنان و فرعون و قومش در آیات سوره مبارکه بقره و این که هیچ چیزی اعم از مال و اولاد و قدرت عذاب خدا را از آنان برطرف نمی کند و ایشان را امور مادی و ظاهری از عنایات و الطاف و احسان و یاری و قدرت خدا بی نیاز نمی کند به ویژه در آیات ۴۹ تا ۱۰۱ سوره ی بقره بحث بسیار مشروحی گذشت، این گونه آیات برای منحرفان از حق بهترین پند و عبرت

ص:۲۶۵

است، و نسبت به آنان هشدار و تهدید به این که در برابر خدا مغلوب و محکوم اند، و راه فراری از عذاب خدای قهار ندارند.

اینان به خیال باطلشان و به انـدیشه منحرفشان تصور می کنند مال یا اولاد همه وقت و همه جا کلید حل مشکلات است، و این دو می تواننـد آنـان را از چنگـال گرفتاری ها و مصائب و پیش آمـدها نجات دهنـد، در حالی که کاربرد امور مادی به دست قـدرت خداست و اوست که کارگردان همه امور هستی است، و همه چیز در اختیار حضـرت اوست، اگر زمینه مثبتی در انسان ببیند امور را به سود او به جریان می اندازد، و اگر زمینه منفی در او مشاهده کند امور را حتی مال و اولاد را به ضـرر او به کار می گیرد.

## تفسیر آیه ۱۳

### اشاره

قَدْ کٰانَ لَکُمْ آیَهٌ فِی فِئَتَیْنِ اِلْتَقَتٰا فِئَهٌ تُقٰاتِلُ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ أُخْریٰ کٰافِرَهٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ اَلْعَیْنِ وَ اَللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشٰاءُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَهً لِأُولِی اَلْأَبْصٰارِ

تحقیقاً برای شما در دو گروهی که در میدان جنگ با هم روبرو شدند نشانه ای از قدرت خدا و حقانیت نبوت پیامبر بود، گروهی خالصانه در راه خدا می جنگیدند و گروه دیگر کافر بودند که اهل ایمان را به چشم خویش دو برابر می دیدند به همین خاطر شکست خوردند و خدا هر که را بخواهد با یاری و نصرت خود تأیید می کند مسلماً در این امر عبرتی برای اهل بصیرت است.

### شرح و توضیح

آیه شریفه تقریباً به اتفاق مفسران در رابطه با جنگ بدر است.

جنگی که وعده حق در مورد شکست کافران که پیش از این به مسلمانان خبر داده بود تحقق یافت:

«قل للذین کفروا ستغلبون:»

بگو کافران بگو قطعاً با شکست مواجه خواهید شد.

جنگی که بنا به فرموده حضرت حق فی سبیل الله و عملی پاک و خالصانه بود.

جنگی که کافران نیروی رزمی مسلمانان را در نگاه خود دو چندان می دیدند، با این که رزمندگان اسلام از نظر نفرات یک سوم نیروی دشمن بودند، و این نبود جز عنایت ویژه ی خدا به اهل ایمان.

جنگی که با اینگونه نگاه دشمن روحیه دشمن را تضعیف و زمینه شکست آنان فراهم شد.

ص:۲۶۷

جنگی که مسلمانان در عین توان رزمی و نفراتی و اقتصادی و ابزار مبارزه دشمن بر دشمن به یاری و نصرت حق پیروز شدند، جنگی که همه شئونش برای صاحبان بصیرت عبرت و درس بزرگی است.

### داستان پر از نکته جنگ بدر

در میان مردم مکه که مردمی مشرک و مخالف حق بوند بخاطر در خطر قرار گرفتن کاروان تجارتی آنان به سردمداری قریش به ویژه کافر معاندی چون ابوسفیان وضع آشفته ای پیش آمده بود.

در چنین موقعیتی روزی رسول خدا به مسلمانان خبر داد که ابوسفیان بن حرب کاروان قریش را از شام به سوی مکه می برد، و اموال و سرمایه های تجارتی قریش با آن کاروان است.

شما می توانید هم اکنون بر سر راهشان قرار گیرید و با آنان کارزار کنید، امید است خداوند نیروی شما را با اموال آن کافران تقویت نماید، برخی از مسلمانان شتاب ورزیده و عده ای از رفتن کوتاهی کردند به گمان این که رسول خدا از آداب و قواعد جنگ آگاهی نداشته باشد.

از سوی دیگر ابوسفیان با توجه به حوادث گذشته در جستجوی اخبار رسول الهی و یارانش بود و هر که را هر کجا می دید از حال آن جناب می پرسید.

تا آن که اطلاع یافت رسول خدا یارانش را به تعقیب کاروان قریش روانه کرده است.

ابوسفیان از ترس مال التجاره و حرص شدیدی که بر اموال خود داشت سخت به فکر فرو رفت، عزم جزم نمود به هر شکل ممکن قریش را از این جریان آگاهی دهد، به ناچار ضمضم بن عمر و غفاری را اجیر کرده روانه مکه کرد و به وی اعلام داشت باید خود را به قریش برسانی و آنان را برای حفاظت از

اموالشان به سوی کاروان تجارتی بیاوری و به ایشان گوشزد کنی که اموالتان در خطر قرار گرفته است.

در هیمن ایام روزی عباس بن عبدالمطلب در شهر مکه به ولید بت عتبه رسید و به وی گفت: خواهرم عاتکه دیشب خواب شگفت آوری دیده است به طوری که در نگرانی سختی قرار گرفته، چون خوابش را برای من نقل کرد به نظرم رسید که پیش آمد بدی برای شما قریش در راه است، ولید پرسید چه خوابی دیده است؟ گفت: خواب دیده که سواری از بیرون شهر مکه وارد شهر شد و بر بلندای شترش با صدائی رسا فریاد زد: مردم برخیزید و به جانب قتلگاه خود حرکت کنید که بیش از سه روز مهلت ندارید، آنگاه وارد مسجد شد در حالی که مردم به دنبالش راه افتاده بودند و دورش را گرفتند شترش بر بالای بام کعبه قرار گرفت آنجا نیز همان مطلب را سه بار فریاد زد و گفت باید تا سه روز دیگر برخیزید و به راه افتید، سپس خواهرم گفت: دیدم او و شترش بر بالای قله کوه ابوقبیس قرار گرفته، در آنجا نیز همان فریاد را برمی آورد آنگاه سنگ بزرگی برداشته از بالای کوه به طرف شهر غلطانید، سنگ هم چنان پائین آمد تا به دامنه کوه رسید، در آنجا قطعه قطعه و متلاشی شد و هر قطعه اش به یکی از خانه های مکه افتاد، بدون این که هیچ خانه ای از آن در امان بماند، این خوابی است که خواهرم عاتکه دیده و تو آن را از من نشنیده بگیر.

ولید توجهی به سفارش عباس نکرد و داستان خواب خواهر عباس را برای پدرش بازگو کرد و مسئله در میان مردم منتشر شد و به سرعت نُقل مجالس قریش گشت.

فردای آن روز عباس مشغول طواف کعبه بود، ابوجهل آن جرثومه فساد با عده ای از قریش در مسجد نشسته مشغول نقل خواب عاتکه بودند، همین که

چشم ابوجهل به عباس افتاد صدا زد: ای ابوالفضل هنگامی که طوافت تمام شد تو را ببینیم.

عباس پس از تمام شدن طواف به حلقه قریش در آمد و نشست، ابوجهل از باب استهزاء و سخریه گفت: از چه زمانی در میان شما بنی عبدالمطلب این زن پیامبر شده که ما خبر نداشتیم؟ عباس گفت: داستان از چه قرار است؟ ابوجهل گفت: منظورم خوابی است که عاتکه دیده، عباس گفت: عاتکه چه خوابی دیده؟ ابوجهل گفت: شما بنی عبدالمطلب به این قناعت نکردید که مردانتان دعوی پیامبری کنند اکنون زنانتان شروع کرده اند؟ شنیده ام عاتکه گفته در خواب دیده ام مردی سوار بر مرکب فریاد زده: مردم تا سه روز دیگر کوچ کنند، ما قریشیان این سه روز را در انتظار می گذرانیم، اگر از این خواب خبری شد که هیچ وگرنه اعلام می کنیم هیچ خاندانی از خاندان های عرب دروغگوتر از شما نیست.

عباس مسئله را انکار کرد و گفت: من از این داستانی که تو می گوئی بی خبرم.

عصر آن روز هیچ زنی از خاندان عبدالمطلب نماند مگر این که نزد عباس آمده و او را سرزنش کردند که انکار تو در برابر این مرد فاسق خبیث انکار نبوت برادرزاده ات بود و او به مردان و زنان دودمان ما توهین کرده و تو آن قدر غیرت نداشتی که پاسخ دندان شکنی به او بدهی.

عباس گفت: اینگونه که شما شنیده اید نبوده و او توهینی به ما روا نداشته و هر چه گفت پاسخش را دادم و به حق سوگند او را به حال خود وا نمی گذارم، و اگر از این پس نامی از زنان ما به زبان بیاورد چنان دفاعی می کنم که خبرش به گوش شما برسد.

سه روز پس از خواب عاتکه عباس در اوج خشم و غضب و تاسف از این که چرا دیروز بر دهان ابوجهل نکوبیده وارد مسجدالحرام شد، ابوجهل را از دور

دیـد به سوی او رفت بلکه دوباره سـر حرف را با او باز کنـد و بهانه ای دست دهـد تا جریان روز گذشـته را تلافی نماید، ولی دیـد ابوجهـل برخاست و به سوی در مسـجد روانه شـد، عباس تصور کرد که ابوجهل پی برده که وی بنای تلافی دارد، از این جهت برخاست و فرار کرد، ولی مسـئله این نبود، بلکه ابوجهل صدای ناله ی بی سابقه ای شنیده بود و از شدت نگرانی متوجه آمـدن عباس نشده بود لذا برای درک علت صدا بیرون رفت. این صدا از ضـمضم بن عمر و غفاری فرسـتاده ابوسـفیان بود که در همـان لحظه از راه رسـیده در حـالی که بینی شـترش را پـاره کرده و بـارش را وارونه بسـته و پیراهن خود را از پس و پیش دریـده بود فریـاد میزد: ای گروه قریش: مـال التجـاره، مـال التجـاره، آه، فریاد که ابوسـفیان با اموال شـما مورد حلمه محمـد و یارانش قرار گرفت، وا مصیبت که گمان نمی کنم بتوانید او را دریابید.

مردم و به ویژه صاحبان اموال در وحشت و اضـطراب فرو رفتند، و شـتابانه جمعیتی تشـکیل داده به مشورت نشسـتند و سرانجام قرار شـد هر چه زودتر حرکت کنند و همین کار را کرده بدون اسـتثناء همه در این کوچ شـرکت نمودند، و اگر برخی از آنان برای حرکت عذر داشـتند کسـی را بجای خود روانه ساختند، از آن جمله ابولهب بود که مردی را به مبلغ چهار هزار درهم که از او طلب داشت اجیر کرد تا با لشگر قریش حرکت کند.

پس از آن که همه از تـدارک اسـباب سـفر فراغت یـافته و آمـاده حرکت شدنـد، بیادشـان افتاد که ما چنـدی قبل با قبیله کنانه جنـگ داشتیم یکی از آن میـان گفت: چنـانچه مـا حرکت کنیم کنـانی هـا از دنبال ما بر ما بتازنـد و ما از رفتن برای کمک به ابوسفیان باز مانیم.

سراقه بن مالک که از اشراف کنانه بود گفت: من به شما پناه می دهم و همه در امان من هستید، حرکت کنید و از قبیله من نگران نباشید، من قول می دهم که از قبیله ام به شما آسیبی نرسد.

در اینجا رأی آنان که می گفتند باید هر چه زودتر حرکت کرد تقویت شد و همه به راه افتادند.

از آن طرف رسول خدا از مدینه بیرون شد، در حالی که پیشاپیش لشگرش دو پرچم سیاه در اهتزاز بود، پرچمی به دست توانای امیرمؤمنان و پرچمی دیگر به دست انصار.

کاروان حق، و لشگر اسلام به سرپرستی پیامبر بزرگوار برای دنبال کردن کاروان قریش حرکت کرده، کاروانی که افرادش به خصوص ابوسفیان سیزده سال هر جنایت و ظلمی را در مکه به پیامبر و یارانش روا داشته بودند.

ارتش رسول خدا در میان راه به مردی برخورد کرد، از او خبر کاروان قریش را پرسید ولی خبری نزد او نیافت، رسول خدا با همراهان شب و روز به سرعت می رفتند تا به نزدیکی قریه ای بنام صفراء که میان دو کوه بود رسیدند، حضرت شخصی را فرستاد تا از ابوسفیان خبری بگیرد و خود همراه یاران به پیش می رفت تا به «ذفران» یکی از بیابان های پیرامون دهنکده صفراء رسید، در آنجا بار به زمین گذارده تا خبر داران از کاروان قریش به نزدش آمده عرضه داشتند همه قریش از مکه بیرون شده به کمک ابوسفیان شتافته اند رسول خدا چون ملاحظه کردند داستان رنگ دیگری به خود گرفته با یاران خود به مشورت نشستند. آری در این وضعیت کاروان مال التجاره قریشیان مطرح نیست، باید با لشگری روبرو شد که نیرو و نفراتش چند برابر نیروی ارتش حق است.

از میان اصحاب مقداد بن عمرو برخاست و به پیامبر خطاب کرد: به هر جا که خدایت فرمان داده حرکت کن، ما یک قدم از تو جدا نمی شویم ما آن کلامی را که بنی اسرائیل در پاسخ دعوت موسی برای چنگ با دشمن به میان آوردند که: «تو با پروردگارت بروید و با دشمن کارزار کنید ما همین جا نشسته ایم» در پاسخ تو نخواهیم گفت، بلکه ما اعلام می کنیم تو و پروردگارت به کارزار دشمن بروید ما نیز همراه شما هستیم و به همراه شما می جنگیم و ای پیامبر عزیز به آن خداوندی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد، اگر ما را به دورترین نقاط زمین اگر چه حبشه و زنگبار باشد ببری با کمال شوق همراهت می آئیم، رسول خدا برای او دعای خیر کرد.

سپس رو به سایر یاران نمود و فرمود: ای مردم رأی خود را اظهار کنید «مقصود حضرت از مردم انصار مدینه بود از میان انصار سعد بن معاذ برخاست و گفت: ای رسول خدا گویا مقصودت ما انصار است؟ حضرت فرمود: آری، سعد گفت:

ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق کرده باور داریم و شهادت دادیم که آنچه را آورده ای حق است، و برایمان و شهادت خود عهد و پیمان محکم سپردیم، و آن عهد و پیمان این بود که در همه حال از تو اطاعت نمائیم، بنابراین ای رسول خدا هر چه که می خواهی انجام ده و هر تصمیمی که می خواهی بگیر که ما با تو هستیم و از تو جدا نمی شویم، و به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرد سوگند اگر ما را به دریا عرضه کنی و بگوئی که ما خود را به همراه تو در آن اندازیم می اندازیم و یک نفر از ما از دستور تو سرپیچی نخواهد کرد، ابداً ملاحظه ما را مکن، زیرا کمترین کراهت و نفرتی از جنگ با دشمنانمان نداریم، و ما صابر و خویشتن دار در جنگ و هماوردان میدان کارزاریم، و امیدواریم خداوند

از ما رفتار و روشی به تو نشان دهد که مایه خرسندی و روشنی چشم و شادی دلت باشد، ما را راه انداز و از خدا توفیق و مدد بخواه.

هنوز گفتار سعد تمام نشده بود که آثار رضایت و خرسندی در چهره پاک رسول خدا نمودار شد آنگاه فرمود: حرکت کنید و امیدوار به پیروزی باشید، چه این که خداوند بزرگ مرا به یکی از این دو مسئله بشارت داده، ما یقیناً یا به کاروان قریش ظفر می یابیم یا بر لشگریان آنان که از مکه آمده اند و گویا من هم اکنون قتلگاه آنان را می بینم.

پیامبر بزرگوار اسلام و یاران از آن منزل حرکت کرده و در نزدیکی بدر پیاده شدند، و آن حضرت برخی از یاران خود را به سوی چاه های بدر روانه کرد تا از آنجا از قافله و یا لشگر قریش خبر گیرند، فرستادگان آن حضرت به دو نفر رسیدند که مشغول آب کشیدن از چاه بودند، معلوم شد آب را برای لشگر قریش می برند، پرسیدند به کجا می روید از چه قبیله ای هستید و هدفتان چیست؟ گفتند ما سقایان قریش هستیم، ما را فرستاده اند تا برای آنان آب ببریم.

فرستادگان باور نکردند که این دو نفر وابسته به ارتش قریش باشند، احتمال دادند سقایان قافله و کاروان مال التجاره ایشان باشند، به همین جهت آنان را به باد کتک گرفتند تا ناچار به اقرار شده گفتند ما از قافله ابوسفیان هستیم. فرستادگان از کتک زدن به آنان باز ایستادند.

چون به محضر پیامبر بازگشتند حضرت مشغول نماز بودند پس از فراغت از نماز به فرستادگان خود گفتند: اگر راست گویند آنان را به باد کتک می گیرید و چون دروغ گویند رهایشان می کنید، در حالی که به خدا سوگند راست می گویند، از لشگر قریش اند نه از کاروان مال التجاره.

آنگاه روی به آن دو نفر کرده فرمود: به من بگوئید قریش در کجا هستند؟ گفتند به خدا سوگند در پشت همین تلّ که از دور نمودار است اردو زده اند، رسول خدا پرسید عده آنان چند است؟ گفتند: بسیارند فرمود چند نفرند؟ گفتند: نمی دانیم فرمود: خوراکشان در روز چند شتر است؟ گفتند: در یک روز نه شتر و روز دیگر ده شتر، رسول خدا رو به یاران کرده فرمود: لشگر قریش بین نهصد و هزار نفرند آنگاه روی به جانب همه مسلمانان کرد و فرمود: بدانید که شهر مکه همه جگر گوشه های خود را در اختیار شما قرار داده است.

اما ابوسفیان وقتی به گزارش جاسوسانش از جایگاه مسلمین خبر یافت و فهمید که مسلمانان بنای حمله به کاروان مال التجاره را دارند مسیر کاروان را تغییر داده و از راه معمولی کنار رفت و بدر را در دست چپ قرار داده به طور کامل از دید و نظر مسلمین پنهان و ناپدید گردید.

وقتی کاملاً مطمئن شد که کاروان را از دسترس مسلمانان خارج کرده، نماینده ای از جانب خود نزد قریش فرستاد که شما به منظور نجات دادن اموال خود از مکه بیرون آمدید و اینک من اموال را حفظ کردم بنابراین هر جا که هستید به مکه بازگردید.

ابوجهل گفت: به خدا سوگند باز نمی گردیم تا آن که به کناره چاه های بدر برسیم و سه روز در آنجا به عیش و نوش و میگساری بپردازیم و خنیاگران برای ما موسیقی بنوازند، و عرب وحدت کلمه ما و قدرت و نیرویمان را بفهمد و از این پس خیال حمله به ما را در سر نپروراند و بر ضد ما نقشه طرح نکند.

اخنس بن شریق با این رأی مخالفت کرد، و گفته های ابوجهل را پاسخ داد، و به قبیله ی بنی زهره که هم سوگند با قریش بودند گفت: اموال و افراد شما به سلامت نجات یافتند و منظور شما هم همین بود، اینک بازگردید و دیگر وجهی

ندارد بیهوده به منطقه ای سفر کنید که در آنجا منافعی برای شما وجود ندارد، خیرخواهی مرا بپذیر و گوش به سخنان این مرد مغرور ندهید، و از آنجائی که اخنس در میان قبیله بنی زهره محبوبیت و وجهه ی خوبی داشت یک نفر زهری از گفته ی او سرباز نزد و هیچ کدام به بدر نیامدند.

صبح روز بعد به مسلمین که در جستجوی کاروان ابوسفیان بودند خبر رسید که ابوسفیان مال التجاره را به منزل رسانید و اینک باید با لشگر قریش که در فاصله مختصری قرار دارند روبرو شوند، و در نتیجه آرزوئی که مسلمین به امید رسیدن به آن خرسندی می کردند به امید رسیدن به آن خرسندی می کردند مبدل به یأس شد، و جماعتی از ایشان به رسول خدا اصرار می ورزیدند که به مدینه بازگردد، و با لشگر قریش بجنگد.

خداوند درباره ی آنان می فرماید:

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اَللّٰهُ إِحْدَى اَلطّٰائِفَتَيْنِ أَنَّهٰا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذٰاتِ اَلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُحِقَّ اَلْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ وَ يَقْطَعَ دٰابِرَ اَلْكٰافِرِينَ: (۱)

و یاد کنید آن زمانی که خدا پیروزی بر یکی از دو گروه «سپاه دشمن یا کاروان تجارتی قریش» را به شما وعده داد و شما دوست داشتید بر کاروان تجارتی قریش دست یابید ولی خدا می خواست پیروزی در میدان جنگ را با فرمان نافذی که دایر بر پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان جاری ساخته بود تحقق دهد و ریشه ی کافران را قطع نماید.

پس از مدتی اندک از بگو مگوی با پیامبر، مسلمانان یک دل و یک جهت بر آن شدند که با لشگر قریش بجنگند، به همین خاطر خود را زودتر به آب بدر



---

۱- ۱) - انفال ۷.

رسانیده و چاه را تصرف کردند، خداوند بارانی فرستاد تا بیابان رملی و شنزار و لغزنده زیر پای آنان محکم و استوار شود، و قسمت لشگرگاه قریش که زمینی خاکی بود گل و لغزنده گردد، و نهایتاً لشگر حق توانست خود را پیش از قریش به محل مناسب یعنی کنار اولین چاه در بخش پائین بدر برساند.

سپاهیان اسلام در جای خود قرار گرفتند حباب بن منذر پرسید یا رسول الله پیاده شدن در این قسمت از زمین به فرمان خداست، بطوری که نمی توانی غیر آن را اردوگاه سازی؟ یا به نظر خودتان چنین رسیده؟ حضرت فرمود: اردو زدن در این بخش از منطقه بدر به فرمان خدا نیست، به نظرم چنین آمد، عرضه داشت اگر چنین است ماندن ما در این منطقه صلاح نیست، باید مردم را به نقطه ای انتقال داد که آخرین چاه باشد، آنگاه در آنجا جستجو می کنیم تا چاهی قدیمی پیدا نموده آن را لای روبی کرده در کنار آن حوضی ساخته و آن را پر از آب می کنیم و دیگر چاه ها را می پوشانیم و در نتیجه ما از آب بهره مند شده و ارتش دشمن به مضیقه می افتد، حضرت فرمود رأی خوبی به میان آوردی.

حضرت بدون درنگ سپاه اسلام را حرکت داد و به کنار چاهی که از همه چاه های بدر به دشمن نزدیک تر بود انتقال داد و فرمان داد تا آن که را لای روبی کرده ودر کنارش حوضی ساختند و آن را پر از آب کردند.

آنگاه خود را آماده جنگ کردند و به مشورت پرداختند در حالی که گفتگو می کردند سعد بن معاذ پیش آمد و عرض کرد: ای رسول خدا اجازه می دهی سایبانی جهت شما برپا کنیم تا شما در آنجا قرار بگیرید، و مرکب های شما را در کنار آن آماده نگاه داشته و خود با دشمن بجنگیم؟ اگر پیروز شدیم که بر وفق مراد است، اگر خدای نخواسته کشته کردیم تو بر مرکب سوار شده به پیروانت در مدینه ملحق شوی، چه آنان که در مدینه مانده اند کمتر از ما به تو معتقد و

مؤمن نیستند، و اگر احتمال می دادند کار تو سرانجام به جنگ منتهی می شود هرگز تخلف نمی کردند و اگر چنین پیش آمدی رخ دهد آنان هم شر دشمن را دفع می کنند و از در خیرخواهی با تو به دشمن می تازند.

رسول خدا او را ستود و در حق وی دعای خیر کرد، سعد با یاران به ساختن سایبان پرداخت تا اگر پیروزی و فتح نصیب او و یارانش نشد او به دست دشمن گرفتار نگردد و بتواند خود را به باقی اصحاب برساند و دعوت خود را ادامه دهد، چون اسلام برای طائفه خاصی نیامده بود، اگر همه اهل مدینه هم کشته شوند پیامبر باید بماند و سایر قبائل عرب و دیگر ملل دنیا را به آئین حق دعوت کند.

اما قریش، با همه توان آماده جنگ شدند و شخصی را فرستادند تا از مسلمانان خبری بیاورد، آن شخص بازگشت و خبر آورد که اصحاب محمد سیصد نفر یا کمی بیشتر یا کمترند و هیچ کمیتی هم ندارند و از آب هم بسیار دورند ولی با این همه مردمی هستند که جز شمشیر برای خود تکیه گاهی قائل نیستند و جز به ایمان ثابت و یقین استوار خود اتکائی ندارند.

این خبر رعب و وحشتی در دل های قریشیان ایجاد کرد، و برخی از عقلای آنان به این فکر فرو رفتند که اگر سپاه اسلام همه آنان را به قتل برسانند حرمتی برای مکه باقی نخواهد ماند.

از میان آنان عتبه بن ربیعه برخاست و گفت: ای گروه قریش به خدایم سوگند شما از این که با محمد و یارانش مصاف دهید کاری از پیش نمی برید زیرا اگر او را به قتل برسانید پیوسته چشمتان به روی مردمی باز می شود که یا پسر عمویش را کشته اید و یا پسر خاله اش را و یا مردی از عشیره اش را، پس بهتر این است که بازگردید، و او را به عرب بسپارید چه اگر سایر طوائف عرب او را بکشند

شما به مقصود خود نایل شده اید، و اگر او بر عرب فائق آمد شما کاری که مایه کراهت و ندامتتان شود انجام نداده اید.

سخن عتبه به گوش ابوجهل رسید، دلش از خشم و غیظ لبریز شد، شروع کرد کینه های دیرینه ای را که با مسلمانان داشتند به یاد قریشیان انداخت و همین مسئله باعث شد که همه بر جنگ با سپاه اسلام یکدل و یک جهت شوند.

چون پیامبر اسلام کثرت عدد دشمن و نیرومندی آنان و تجهیزات و سلاح جنگی شان دید، به میان یاران آمد و با سخنان ملکوتی و دلنشین خود روحیه آنان را تقویت نموده به تنظیم صفوف ایشان پرداخت و فرمان داد پیش از آن که وی اجازه دهد حمله نکنند و فرمود: چنانچه دشمن را محاصره کردید با تیر به آنان حمله کنید، آنگاه به سایبان خود بازگشت در حالی که به درگاه حق ملتجی شده و از جناب او درخواست پیروزی و وفای به وعده نمود و به تضرع و زاری برخاسته به پیشگاه خداوند عرضه داشت: پروردگارا قریش متکبر و متعصب است، همواره با تو به دشمنی مخالفت برخاسته، فرستاده ات را تکذیب کرده است، اینک روی آورده تا با پیامبرت بجنگد، پروردگارا آن نصرت که مرا به آن وعده داده ای تحقق ده، خداوندا اگر امروز این گروه که در کنار من هستند کشته شوند، دیگر کسی تو را پرستش نخواهد کرد، آن حضرت هم چنان در حال دعا بود و روی به قبله حال زاری و تضرع داشت، تا ردایش از شانه افتاد. تا جائی دعایش را ادامه داد که خواب او را فرو گرفت، در عالم رؤیا آثار نصرت و یاری خدا را مشاهده کرد، و پس از آن حالت وحی به او دست داد و این آیه شریفه بر او نازل شد:

يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِينَ عَلَى اَلْقِتالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ. (۱)

ای پیامبر مؤمنان را به جنگ برانگیز و آنان را به این عبادت بزرگ تشویق کن، که اگر از شما بیست نفر صبر نموده ایستادگی کنند بر دویست نفر چیره می شوند، و اگر از شما صد نفر صابر باشند بر هزار نفر از کافران چیره می شوند زیرا کافران گروهی هستند «که حقایق توحید و قدرت خدا و نیروی ایمان شما را نمی فهمند.»

پیامبر اسلام پس از دریافت این آیه به میان سپاه آمد و آنان را بر جنگ با کافران تشویق نمود و فرمود: به آن خدائی که جان محمد در دست اوست هیچ یک از شما امروز با این کفار نمی جنگید و با صبر و پایداری به شهادت نمی رسید مگر این که خدای بزرگ او را به بهشت می برد، آنگاه مشتی خاک از دست امیرمؤمنان گرفته و آن را به جانب کفار پاشید و فرمود:

«شاهت الوجوه.»

روی های شما زشت و بدمنظر باد.

سپس به یاران فرمود: کمر همت بر بندید، مسلمانان با شنیدن آیه و سخنان رسول اسلام قوی دل شده یک صدا فریاد زدند: احد احد.

خداوند مهربان نیز فرشتگان را به یاری ایشان فرستاد تا بر فتح و پیروزی بشارتشان دهد، و ایمانشان را به پیروزی قوی تر سازد، رسول خدا در قلب معرکه قرار گرفته مردم را تشجیع می نمود و به نصرت و یاری خدا نوید و بشارت می داد.

بودن رسول خدا در میان صفوف ایشان از یک سو و کمک فرشتگان از جهت دیگر اثر عمیقی در روحیه مسلمانان گذاشت، به همین جهت کشته زیادی از



---

۱- ۱) - انفال ۶۵.

لشگر دشمن گرفته و گروهی را اسیر کردند، بدریون با نیت خالصانه آن چنان فداکاری و از خودگذشتگی نشان دادند که در تاریخ کم نظیر بلکه بی مانند بود و افتخاری بزرگ در تاریخ اسلام برای همیشه به یادگار گذاشتند تا جائی که به عنوان بدریون از دیگر اصحاب پیامبر که در آن جنگ شرکت نداشتند ممتاز و برتر شناخته شدند.

بلال در آن معرکه امیه بن خلف را دید که در میان صفوف مشرکان آمد و شد می کند، و این امیه کسی بود که بلال در مکه در حلقه غلامی اش قرار داشت و او بلال را به خاطر ایمانش به خدا و رسول به انواع شکنجه ها متبلا کرده بود تا از دین خدا دست بردارد، در هنگامه جنگ این مولای متکبر و سنگ دل چنان در نظر بلال خوار و بی مقدار آمد که با قدرت تمام خود را به او نزدیک کرد و فریاد زد این امیه بن خلف سردمدار کفر است، خدا مرا نجات ندهد اگر او را نکشم، شخصی که در آن نزدکی بود می کوشید او را اسیر کند، ولی بلال با صدای هر چه بلندتر گفت:

رهایش کن، آنگاه با شمشیر حمله کرد و لاشه کشته اش را به زمین افکند.

اهل مکه با شکست سختی که جبهه حق خوردند، به شکل فضیحت باری فرار کردند.

رسول خدا دستور داد، کشتگان دشمن را در چاهی کهنه ریختند، سپس خود به کنار آن چاه آمد و فرمود: ای ساکنان چاه برای پیامبرتان چه بد خویشاوندانی بودید، مرا تکذیب نمودید در حالی که دیگران تصدیقم کردند، و از وطن و شهر و دیارم بیرونم کردید، آن زمان که دیگران با آغوش باز جایم دادند، با من به کار و زار برخاستید در حالی که دیگران یاریم دادند، حال بگوئید ببینم آیا وعده هائی را که پروردگارتان می داد راست و صادقانه یافتید یا نه، من که وعده پروردگارم را درست یافتم. یاران گفتند آیا با یک مشت جیفه و مردار سخن می گوئی؟ فرمود: شما از ایشان نسبت به آنچه گفتم شنواتر نیستید ولی ایشان فقط قادر به پاسخ نیستند.

در همین حال که رسول خدا با کشتگان بدر سخن می گفت ناگهان چشمش به ابی حذیفه فرزند عتبه افتاد و آن جوان مؤمن را اندوهگین یافت فرمود: مثل این که از سرانجام پدرت چیزی در دلت خطور کرده؟ عرض کرد نه به خدا سوگندای رسول خدا، من در گمراهی و ضلالت پدر هیچ تردیدی ندارم ولی در همه امور پدرم را دانا و عارف و فهمیده می دانستم و همواره امید داشتم که وی راه حق را یافته و از گمراهی نجات یافته به راه صواب وارد گردد، و از خدا می خواستم تا به اسلام هدایتش کند اکنون که می بینم با کفر و ضلالت از دنیا رفت متأثر می شوم، حضرت او را دلداری داد و به وی دعای خیر کرد.

سپاه دین با افتخار و پیروزی و غنیمت بسیار به مدینه بازگشتند، در حالی که از یاری و نصرت خداوند و آثارش خوشحال و شکرگزار بودند. (۱)آری پیروزی سپاهی که تعدادشان اندک و تجهیزاتشان کم و اولین جنگ آنان با طرف مخالف بود و در آن به فرشتگان و یاری خدا و رعبی که از ایشان در دل دشمن افتاد و دشمن آنان را دو چندان می دید با مشرکان تا دندان مسلح که از نظر تعداد سه برابر مسلمانان بودند و از نظر تجهیزات دستی پر داشتند و صد در صد در خیال پیروزی بودند درس و پند و عبرتی برای صاحبان بصیرت است چنان که در پایان آیه مربوط به جنگ بدر آمده: إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي اَلْأَبْصارِ. (۲)

نصرت و تأیید و تقویت حقیقی فقط در انحصار خداست که حی و قیوم و بینای به همه امور و وجودی شکست ناپذیر و حکیم و وهّاب و وفا کننده به عهد است.



---

۱- ۱) - سیره ابن هشام، سیره حلبی، تاریخ یعقوبی، ناسخ التواریخ.

۲- ۲) - آل عمران ۱۳.

این نصرت و یاری به کسانی می رسد که اقتضا و زمینه آن را چون ایمان، اخلاص، عمل صالح، اخلاق حسنه، داشته باشد و بدون مقتضی و زمینه این نصرت و یاری تحقق نمی یابد.

در زندگی گذشتگان و به ویژه در جریانات بسیار مهم جنگ بدر عبرت فوق العاده ای برای بینایان و اهل دقت است، و شخص بصیر به خاطر بصیرتش می تواند برای رشد و کمالش و ساختن خیر دنیا و آخرتش از آن جریانات بهره مند شده به ویژه به یقینش نسبت به صفات و افعال و عنایات و احسان پروردگار بیفزاید.

### حکایتی در عبرت

در ماده «عبر» در کتاب سفینه البحار محدث قمی از حضرت صادق (ع) روایت شده است که داود پروردگار روزی از شهر بیرون رفت در حالی که زبور می خواند و هنگام زبور خواندش هر چه از کوه و سنگ و پرنده و درنده بود با او هم صدا می شدند.

وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ: (۱)

او می رفت تا به اطراف کوهی رسید که در بالای آن کوه، مرد عابدی از پروردگاران بنی اسرائیل بنام حزقیل خدا را عبادت می کرد.

حزقیل چون صدای کوه و حیوانات را شنید دانست حضرت داود در آن منطقه است.

داود حزقیل را ندا داد که: آیا اجازه دارم به نزد تو آیم؟ حزقیل گفت: نه



---

۱- ۱) - سبا ۱۰.

داود به گریه نشست، به حزقیل وحی شد درباره داود دعا کرده او را به محل خود دعوت کن، حزقیل از جای خود برخاسته و داود را به بالای کوه دعوت کرده و سپس دست او را گرفت به بالا برد.

داود از حزقیل پرسید، آیا در این محل قصد معصیت کرده ای، گفت: نه پرسید در این مدت دچار خودبینی و عجب گشته ای گفت: نه پرسید آیا در این مدت شوقی به زندگی مادی و شهوات و لذات دنیوی پیدا کرده ای؟ گفت گاهی چنین حالتی به قلبم خطور می کند پرسید در چنین حال چه می کنی؟

حزقیل گفت: چون چنین حالی به من هجوم کند در این غاری که در این کوه است وارد شده و در آنجا عبرت می گیرم!

داود به آن غار وارد شد در آن غار تختی از آهن بود و روی آن جمجمه ای از سر آدمیزاد قرار داشت با مقداری استخوان های کهنه و در طرفی از آن لوحی بود از آهن که در آن نوشته شده بود: من اروی شلم هستم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار آبادی بنا نمودم و با هزار زن ازدواج کردم و این عاقبت زندگی من است که خاک بسترم و سنگ باشم و مارها و خزنده ها همسایگان من هستند پس فریب دنیا را مخورید. (۱)



---

۱- ۱) - تفسیر روشن ج۴، ص ۹۶.

### تفسیر آیه ۱۴

#### اشاره

زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ اَلشَّهَواتِ مِنَ اَلنِّساءِ وَ اَلْبَنِینَ وَ اَلْقَناطِیرِ اَلْمُقَنْطَرَهِ مِنَ اَلذَّهَبِ وَ اَلْفِضَّهِ وَ اَلْخَیْلِ اَلْمُسَوَّمَهِ وَ اَلْأَنْعامِ وَ اَلْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ اَللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ اَلْمَآبِ.

برای مردم آراسته و زینت داده شده است محبت و عشق به خواستنی ها که عبارت است از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشان دار و چهار پایان و کشت و زراعت، اینها کالای زندگی دنیائی است و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

#### شرح و توضیح

آیه شریفه به هفت مورد از امور زندگی دنیا که مورد بهره برداری و استفاده مردم است اشاره کرده، زنان، فرزندان، طلا، نقره، مرکب، چهارپایان، زراعت.

۱- کلمه نساء در مقام تعظیم و تکریم استعمال شده:

فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ. (۱)

وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثِیراً وَ نِساءً. (۲)

وَ آتُوا اَلنِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَهً. (۳)

یا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ اَلْمُؤْمِنِینَ. (۴)



---

۱- ۱) - آل عمران ۶۱.

۲- ۲) - نساء ۱.

۳- ۳) - نساء ۴.

۴- ۴) - احزاب ۵۹.

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكَمْ. (۱)

در رابطه بـا زنـان و شخصیت ذاتی و کرامت وجودی آنـان، و این که در امور معنوی با مردان یکسان هستند، و ظلمی که در تاریخ زنـدگی به آنـان شـده، و خـدمت عظیمی که اسـلام به آنـان نموده است در آیات مربوط به ازدواج و طلاق سوره بقره بحثی که در میان همه تفاسیر شیعه و سنی بی سابقه است آورده ام و به آوردن چنان بحث مشروع و مفصلی با عنایت به آن که فرهنگ غرب و فرهنگ خود فروشـان شرق و غرب زن را کالای شـهوت قرار داده انـد و شخصیت ذاتی و انسانی او را لگدمال کرده و او را به بیماری خطرناک خود فراموشی دچار نموده اند نظر داشتم و ایراد و اشکال ایراد کنندگان را به این که بحث به این مفصلی از حوزه تفسیر خارج است وارد نمی دانم.

مقدم داشتن نساء در آیه شریفه بر سایر برنامه های زندگی به مناسب میل شدید مردان به زنان برای تشکیل زندگی قابل قبول است.

۲- بنین کلمه جمع و مفردش ابن است و این لغت دلالت دارد بر چیزی که از چیز دیگر متولد می شود.

رسول خدا درباره فرزندان می فرماید:

«انهم لثمره القلوب و قره الاعین. . .» (۲)

و در رواتی فرمود:

«اولادنا اکبادنا:»

فرزندان ما جگر گوشه های ما هستند

ارزش فرزند در حدی است که خداوند مهربان در روزگار پیری و کهنسالی ابراهیم و ساره اسحاق را به آنان عنایت فرمود، و در ایام پیری زکریا و همسرش حضرت یحیی را به آنان مرحمت فرمود.



---

۱- ۱) - بقره ۲۲۳.

۲- ۲) - تفسیر ابوالفتوح ج۲، ص ۴۶۳.

۳- قنطار یعنی مقدار فراوان از ثروت چه پول باشد چه جنس کیلی یا جنس موزون.

تعبیر به قنطار به خاطر این است که مال ناچیز و اندک عامل جذب محبت و میل نیست.

فضه به معنی طلا از لغت عبری زهاب گرفته شده است و در لغت عرب به معنای رفتن و پشت کردن از نقطه ای معینی است و این لغت با طلاـ تناسب دارد زیرا طلا تا کنون در دست کسی باقی نمانده و همیشه دست به دست می گردد و نهایتاً با مرگ انسان از دست می رود.

۴- فضّه از ماده فضّ به معنای شکستن هیئت و شکل جنس و تفریق آن است، و چون نقره به خاطر نرم بودن آن همواره به دست هنرمندان شکسته می شود و از آن در ساختن انواع وسائل استفاده می کنند آن را فضه می گویند.

۵- خیل به معنای آمادگی و شکل و صورت مخصوص پیدا کردن است و این کلمه بر اسب که ذاتاً خودنمائی کرده و حالت تبختر مخصوصی نشان می دهد اطلاق می شود.

۶- انعام جمع نعم، و بر چهارپایانی که از جهات گوناگونی مورد استفاده و بهره وری انسان قرار می گیرد گفته می شود مانند شتر و گاو و گوسپند و بز و اسب و الاغ و قاطر.

۷- حرث: نوع محصولاتی است که از کشاورزی و زمین های آماده و مستعد به دست می آید و نقش عظیمی در قوام حیات انسان و دیگر جانداران دارد.

**زیّن: زینت و آراستگی**

مفسران و محققان در این که فاعل این فعل که در آیه شریفه به صورت مجهول استعمال شده است کیست اختلاف نظر دارند.

بعضی از مفسران فاعل آن را خدا می دانند و می گویند محبت به امور و وسایل و ابزار زندگی که امری قلبی است کار جز خدا نمی تواند باشد، این حضرت حق است که محبت به این امور هفت گانه را در قلب انسان آرایش داده،

تـا در سـایه این محبت به طور طبیعی به فعـالیت و کوشـش بپردازد و برای آبادی دنیا اقـدام نمایـد و وجودش و قوا و نیروها و اسـتعدادهایش مهمل و بیکار نمانـد، چیزی که هست و بایـد مورد توجه قرار گیرد این است که باید انسان رابطه خود را با این هفت مورد هماهنـگ بـا خواسته هـای حضـرت حق کنـد تـا پس از سپری شـدن زنـدگی به حسن مآب که همان بهشت عنبر سرشت است برسد.

آری رعایت حقوق زن و احترام به او و بهره وری مشـروع و منطقی از انس با او و تربیت فرزندان بر اساس قواعد اسلامی، و به دست آوردن ثروت از طریق حلال و پرداخت حقوق مـالی اعم از زکـات و خمس و انفـاق و صـدقه و به کارگرفتن اسب در امور زندگی و ورزش های منطقی، و اسـتفاده صـحیح از چهارپایان چه برای تهیه لباس و کفش از پشم و پوستشان و چه برای تهیه فراورده های لبنی از شـیرشان و چه خوردن گوشـتشان به هـدف حفظ سـلامت بدن برای عبادت و خدمت به خلق، و آباد کردن زمین بـا سـاختن بـاغ و بوسـتان و گلسـتان در آن و کشت دانه های نباتی برای تأمین رزق بنـدگان همه و همه عبادت و پاداشش حسن مآب است.

گروهی به تناسب آیات قبل از این آیه که سـخن از مشرکان و کافران و فرعونیان در آنها بکار رفته و اعلام نموده که ثروت و فرزنـدانشان چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف ننمود، و آنان این هفت مورد را با غفلت از خدا تکیه گاه خود قرار داده و اسـتفاده نامشـروع و خلاف عقل از آنها کرده اند فاعل زیّن را شـیطان گرفته اند و گفته اند این شـیطان است که خدا را از یاد مردم برده و آنـان را بـا همه وجود دل خوش به این امور نموده و آنـان را وادار کرده از هر طریق نامشـروعی آنهـا را به دسـت بیاورند و غریزه لذت خواهی خود را ارضا نمایند، و چون شیطان دست اندر کار جلوه دادن این محبت بوده، سبب شده که

مردم برای به دست آوردن این امور هر ظلمی را به دیگران روا بدارند، و به حقوق دیگران تجاوز کنند، و افرادی را از حقشان محروم نمایند و نهایتاً حسن مآب را از دست بدهند.

برخی از گروه اول بر فاعلیت حضرت حق در جلوه دادن محبت به این امور اصرار دارند، و عده ای از گروه دوم فاعل زیّن را در حقیقت شیطان می دانند و برای غیر شیطان فاعلیتی قائل نیستند.

دسته سوم محققان و مفسران و اهل دلی هستند که می گویند اگر از این امور دراه گناه و معصیت و ظلم بهره برداری شود به تناسب وضعشان فاعل زین شیطان است، و اگر از این امور در راه مشروع استفاده شود به تناسب این نوع بهره گیری فاعل زین خداست و نهایتاً باید وضع مردم را نسبت به این امور ملاحظه کرد، اگر مردم با روشی پسندیده و با تکیه برایمان به خدا و روز قیامت از زن و فرزند و ثروت و مرکب، چهارپایان و زراعت بهره مند گردند پس فاعل زین نسبت به آنان خداست و اگر جز این باشد فاعل زین نسبت به آنان شیطان است و من این قول را می پسندم، زیرا هر برنامه و مسئله ای را باید با تناسب به وضع انسان سنجید.

آری عاقلان و خردمندان از این هفت حقیقت در راه تحقق سعادت دنیا و آخرت خود استفاده می کنند و منظور حق از در اختیار قرار دادن این امور در دست انسان همین است.

ولی غافلان و بی فکران و لذت گرایان و شهوت رانان از این امور به هر صورتی که خود مایل باشند گرچه سبب ظلم و عدوان و تجاوز به دیگران باشد بهره می گیرند.

ص:۲۸۹

و زمینه شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت خود را فراهم می کنند و با سوء اختیار خود حسن مآب را از دست می دهند.

ص:۲۹۰

## تفسیر آیه ۱۵-۱۷

### اشاره

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اِتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اَللّهِ وَ اَللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ.

اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ اَلنّارِ.

اَلصّابِرِينَ وَ اَلصّادِقِينَ وَ اَلْقانِتِينَ وَ اَلْمُنْفِقِينَ وَ اَلْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ.

بگو: آیا شما را به بهتر از این امور خبر دهم، برای آنان که در همه شئون زندگی پرهیزکاری پیشه کردند در نزد پروردگارشان بهشت هائی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آنجا جاودانه اند و نیز برای آنان همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایتی از سوی خداست و خدا بندگان بیناست آنان که می گویند: پروردگارا یقیناً ما ایمان آوردیم، پس گناهانمان را بیامرز و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

بندگان واقعی آنان اند که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.

### شرح و توضیح

مسائل ذکر شده در این آیات به ترتیب عبارت است تقوا، جنات، ازدواج مطهره، رضوان الهی، درخواست غفران، صبر، صدق، قنوت، انفاق، استغفار.

ص:۲۹۱

در آیه دوم سوره مبارکه بقره درباره تقوا و آثار آن به طور مشروح مطالب با ارزشی به کمک آیات و روایات بیان شد، و در آیه بیست و پنجم سوره بقره به نحو مفصل درباه بهشت و ازدواج مطهره سخن به میان آمد.

به نظر گروهی از محققین رضوان به معنای رضایت حضرت حق از عبد است، رضایتی که به وسیله قلب عبد احساس می شود و لـذتش برای عبـد از لـذت اسـتفاده از نعمت هـای بهشـت بیشتر اسـت، ایـن معنـا در تحقیقـات فیلسوف و حکیـم بزرگ صدرالمتألهین شیرازی به ویژه در کتاب اسرار الآیاتش آمده است.

درخواست غفران اخلاق همه انبیاء و اولیا، و اهل ایمان است.

در رابطه با صبر در آیه ۱۵۵ سوره مبارکه بقره بحث مشروح و مفصلی به میان آمد.

صـدق حقیقتی است که محـل ظهورش اعتقـاد و قول و عمـل است صادقـان در اعتقـاد به حقایق غیبیه و ایمان به واقعیات اهل صـدق و راستی انـد، و در گفتار بـدون ملاحظه چیزی راسـتگویند، و اعمال و کردارشان بر اساس نیت پاک و خالصانه ای که دارند اعمالی درست و صحیح و صادقانه است.

قنوت به معنـای مطلق عبـادت و بنـدگی در پیشـگاه حضـرت حق است که مفصل آن در توضـیح إِیّاکَ نَعْبُدُ در سوره مبارکه حمد بیان شد.

انفاق در توضیح آیه شریفه وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ به طور مشروح و مفصل گذشت.

استغفار عبادتی شـیرین، با حال، و نهایتاً دعائی است که اسـتجابت از دنبال آن حتمی است به ویژه اگر ذکر اسـتغفار با زبان و قلب در بهترین وقت که وقت سحر است صورت بگیرد.

بعضی از مفسران اسغفار در سحر را به معنای نماز شب دانسته اند نمازی که در قنوت وِترش هم استغفار انجام می گیرد و هم سیصد بار العفو گفته می شود، و به نظر این فقیر این معنا در رابطه با استغفار معنای مناسبی است.

در روایت است مردی به رسول خدا گفت:

«یا رسول الله علمنی عملاً ادخل به الجنه قال: لا تغضب و لک الجنه قال یا رسول الله زدنی قال: لا تسأل الناس شیئا و لک الجنه قال: زدنی قال: استغفر الله فی الیوم سبعین مره یغفر لک ذنب سبعین عاما قال: یا رسول الله لیس لی ذنب سبعین عاما قال: فلامک قال: لیس لامی قال: فلابیک قال: و لیس لابی قال فلاهل بیتک قال: لیس لاهل بیتی قال: فلجیرانک:» (۱)

ای رسول خدا مرا عملی بیاموز که به سبب آن وارد بهشت شوم حضرت فرمود به خشم و غضب نیا بهشت برای تو خواهد بود، گفت مرا اضافه تر از این بیفزا حضرت فرمود: دست پیش مردم دراز مکن بهشت از آن توست، گفت باز هم عملی را بر من بیفزا حضرت فرمود: روزی هفتاد بار استغفر الله بگو خداوند گناه هفتاد سال تو را می بخشد گفت ای رسول خدا من به مقدار هفتاد سال گناه بر عهده ندارم حضرت فرمود برای مادرت روزی هفتاد بار استغفار کن گفت: بر عهده مادرم به اندازه گناه هفتاد سال نیست فرمود: برای پدرت استغفار کن گفت به اندازه گناه هفتاد سال بر عهده پدرم نیست فرمود برای اهل بیتت استغفار کن گفت به اندازه هفتاد سال گناه در پرونده آنان نیست فرمود برای همسایگانت استغفار کن.



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۲، ص ۴۷.

### تفسیر آیه ۱۸

### اشاره

شَهِدَ اَللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ اَلْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ.

خداونـد در حالی که برپا دارنـده عـدالت است، با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش گواهی می دهـد که هیـچ معبودی جز او نیست و فرشـتگان و صاحبان دانش نیز همین حقیقت را گواهی می دهند که معبودی جز او نیست معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

### شرح و توضیح

در رابطه با فرشـتگان و دانشـمندان که به فرموده امام باقر در این آیه انبیاء و امامان معصوم هسـتند و درباره علم و عالم و تعلیم در آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره مبارکه بقره بحث مشـروح و مفصلی گذشت، و در رابطه با توحید و اینکه نظام عادلانه هستی دلالت بر وحـدانیت حق دارد در آیه الکرسـی و دیگر آیـات سوره مبـارکه بقره مفصـلاً سـخن به میان آمـد و حقایق و مطالب مهمی نگاشـته شد، در این بخش نیازی به توضـیح بیشتر نمی بینم، نکته ای که لازم است متذکر شوم این است که شـهادت بر چیزی گرچه به معنای حضور و دیدن آن چیز است ولی در این آیه شـریفه شهادت فرشتگان و اوالوالعلم به معنای شهادت بر حقیقتی است که فرشتگان و صاحبان علم به آن علم یقینی و دانائی حقیقی دارند، علمی که به منزله معاینه و دیدن حسی است.

ص:۲۹۴

### تفسیر آیه ۱۹

### اشاره

إِنَّ اَلدِّينَ عِنْدَ اَللّٰهِ اَلْإِسْلاٰمُ وَ مَا اِخْتَلَفَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَإِنَّ اَللّٰهَ سَرِيعُ اَلْحِسٰابِ.

مسلماً نزد خدا دین حقیقی که همه پیامبران مبلغ آن بودند اسلام است و اهل کتاب: یهود و نصاری درباره آن اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را بر حقانیت آن آگاهی و دانش آمد منشأ این اختلاف حسد و تجاوز از حدود حق در میان خودشان بود و هر کس به آیات خدا کافر شود بداند که خدا در حسابرسی سریع است.

### شرح و توضیح

اقرار صادقانه به وحدانیت خدا و اقرار خالصانه به صفات حضرت او چون عدل و حکیم و عزیز و دیگر صفاتش و اقرار به نبوت انبیا و ایمان به وحی و انجام واجبات و ترک محرمات تنها دین پسندیده و پذیرفته نزد خداست، که از آن به عنوان اسلام یاد می شود، دینی که همه پیامبران بر اساس آن و بخاطر تبلیغ آن مبعوث به رسالت شدند، و فقط این دین است که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است.

آنان که قلباً و عملاً تسلیم به حقایق دینی هستند، و جز خدا را بندگی نمی کنند، و جز به فرهنگ او عمل نمی نمایند و اجتناب از گناه و آراستن بودن به تقوا نقطه محوری حیات آنان است و جز خیر از آنان صادر نمی گردد مسلمان حقیقی هستند.

عالمـان یهود و نصـاری که علم به این حقـایق بودنـد، و از طریق تورات و انجیـل دانای به حقایق بودنـد، به جای تسـلیم به این حقـایق، به خـاطر ریـاست چنـد روزه بر یهـود و نصـاری و پر کردن جیب خود از ثروت فراوان و ارضـای شـهواتشان و به ویژه حسـادت میانشان به اختلاف در دین روی آوردنـد و هر کس گروهی را به دنبال خود کشـید و از این طریق به خیانت عظیمی به دین و ملت دچار شدند.

البته حسـد و تجاوز به مرز حقایق که از پستی های اخلاقی است ثمر تلخی جز این خیانت ببار نمی آورد، و عالمان واقع نگری چون عالمان به تورات و انجیل را به ضلالت و گمراهی و انکار حقایق آلوه کرده آنان را به سراشیبی دوزخ می اندازد.

در توضیح آیات ۷۵ تا ۱۰۰ سوره مبـارکه بقره دربـاره عالمان خائن یهود و نصاری و این که بخاطر اختلاف انـدازی آنان در دین صـدّ عن سبیل الله شدنـد و مانع مسـلمان شـدن گروه کثیری گشـتند، و نسـبت به پیشـرفت اسـلام و آثار نبوت رسول خدا شدند بحث های مشروحی گذشت.

یقیناً این اختلاف اندازی پس از آگاهی به حقیقت کفر و عامل پدید آمدن تضادهای فکری و اجتماعی در میان امت هاست.

این جنایتی است که کیفر سـریع خداوند را به دنبال دارد، کیفری که چون زمان تحققش برسد هیچ کسی قدرت بر دفع آن را ندارد.

کلمه اسـلام از باب افعال است و بر صدور فعل از فاعل دلالت می کند، دارنده اسـلام کسی است که از قلبش ایمان به حقایق غیبی صادر می شود، و از نفسش حقایق اخلاقی ظهور می کند، و از اعضا و جوارحش عمل صالح پدید می آید.

ص:۲۹۶

انسان حسود و باغی از این که منشأ صدور ایمان و اخلاق و عمل باشد محروم است، و با این صفت زشت نمی تواند مسلمان به معنای حقیقی باشد.

هر عاقل با وجدانی امکان ندارد واقعی مخالفت کند، مخالفت کار کسی است که دارای تمایلات شیطانی و روح هوسرانی و متجاوز از مرزهای پاکی باشد، او اگر خود را مسلمان بداند از مرزهای پاکی باشد، او اگر خود را مسلمان بداند اسلام او قطعاً زبانی و از روی عادت و امور ظاهری است و چنین اسلامی قدرت نجات او را از خزی دنیا و عذاب آخرت ندارد، و نمی تواند خیر امروز و فردا و سعادت دنیا و آخرت او را تأمین کند.

در آیه ی ۱۰۹ سوره ی مبارکه ی بقره در رابطه با حسد و آثار شوم آن در حیات مادی و معنوی انسان بحث مشروحی گذشت.

ص:۲۹۷

## تفسیر آیه ۲۰

### اشاره

فَإِنْ حاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتابَ وَ اَلْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ اَلْبَلاغُ وَ اَللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ

پس اگر با تو جدال و گفتگوی خصومت آمیز کردند فقط در پاسخشان بگو: من و همه پیروانم وجود خود را تسلیم خدا کردیم و به اهل کتاب و بی سوادان مشرک بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟ پس اگر تسلیم شوند قطعاً هدایت یافته اند، و اگر روی گرداندند بر تو دشوار و سخت نیاید که آنچه بر عهده ی توست فقط ابلاغ پیام خداست و خدا به وضع باطن و ظاهر بندگان بیناست.

### شرح و توضیح

اهل کتاب از طریق تورات و انجیل و معجزه باقیه نبوت پیامبر قرآن مجید آگاه به حقایق دینی بودند و می دانستند که روح دین تسلیم در برابر خداست، ولی این لجوجان حسود در عین آگاهی نسبت به اسلام با پیامبر عظیم الشأن به مجادله و گفتگوی خصومت آمیز نشستند تا از طریق این گفتگو در بقایشان به آئین تحریف شده یهودیت و مسیحیت خود را معذور نشان دهند و ذی حق معرف کنند ولی حضرت حق به پیامبر دستور داد به آنان بگو من و پیروانم تسلیم محض نسبت به حق هستیم، اگر شما هم تسلیم شوید به حوزه ی هدایت راه یافته اید من احتجاج و گفتگوی شما را در این زمینه درست نمی دانم وظیفه ی من ابلاغ حقایق و پیام های خداست و این خداست که به همه امور بندگانش آگاه است، و اوست که بر اساس آگاهی شما را به محاکمه می کشد و کیفر حسادت و گفتگوی مخاصمت آمیز شما را به شما می دهد.

ص:۲۹۸

### تفسیر آیه ۲۱-۲۲

#### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اَللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ اَلنَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ اَلَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ اَلنَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي اَلدُّنْيَا وَ اَلْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

یقیناً آنان که همواره به آیات خدا کفر می ورزند و به ناحق انبیا را می کشند، و از مردم کسانی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند به عذاب دردناک بشارتشان ده.

آنان کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی اثر است و هیچ یاوری برای آنان نخواهد بود.

#### شرح و توضیح

در آیه ی ۶۱ سوره ی بقره درباره ی کشتن پیامبران و در داستان ذبح بقره در آیات همان سوره درباره ی قتل نفوس محترمه مطالبی گذشت.

آنان که دچار کفر به آیات الهی می شوند، و بخاطر زندگی چند روزه دنیا و ارضاء شهوات شیطانی به انکار حقایق برمی خیزند به دفع آنچه را که مانع خواسته های نامشروع خود می دانند اقدام می کنند، گرچه کشتن انبیا و قتل مردانی باشد که جامعه را به قسط و عدالت دعوت می کنند.

انسان وقتی تسلیم خدا نباشد، قطعاً تسلیم شیطان درون و برون می شود و به هر کار نامناسب و زشتی دست می زند.

از این که خداوند در این آیه شریفه عدالت خواهان جامعه را پس از پیامبران ذکر کرده و فعل یقتلون را تکرار نموده است دلالت بر عظمت مقام فرمان

دهندگان به قسط دارد و امتیاز وجودی آنان را در مرحله پس از مقام انبیا نشان می دهد، و ما را به این معنا آگاهی می دهد که احساس خطر تا کشته شدن در راه فراهم آوردن زمینه عدالت مانع از امر به معروف و نهی از منکر نیست، چنان که شخصیت های بزرگی چون ابوذر، رشید هجری، عمرو بن حق خزاعی، حجر بن عدی و میثم تمار بر اساس همین واقعیت و با توجه به خطر کشته شدن تن به این وظیفه سپردند و نهایتاً در راه عدالت خواهی به شهادت رسیدند.

آنان که در هر عصری رضایت به جنایات گذشتگان دارند، همانند آنان هستند و در عذاب جنایات پیشگان شریک و اعمال و آثار اعمالشان چون آنان ضایع و تباه است.

عالمان یهود و نصارای عصر پیامبر به عمل گذشتگان خود راضی بودند. لذا همانند گذشتگانشان به عذاب تهدیده شده اند.

پیامبر در روایتی می فرماید:

«قتلت بنو اسرائیل ثلاثه و اربعین نبیاً فقام مأه رجل و اثنا عشر رجلاً من عباد بنی اسرائیل فامرو من قتلهم بالمعروف و نهوهم عن المنکر فقتلوا جمیعاً» (۱)

یهود عنود چهل و سه پیامبر را کشتند، صد و دوازده مرد از نیکان و عابدان بنی اسرائیل اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کردند نهایتاً آنان را هم به قتل رسانیدند!



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۲۶۲.

## تفسیر آیه ۲۳-۲۵

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتابِ يُدْعَوْنَ إِلىٰ كِتابِ اَللّٰهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّٰارُ إِلاّٰ أَيّٰاماً مَعْدُودٰاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ.

فَكَيْفَ إِذٰا جَمَعْنٰاهُمْ لِيَوْمٍ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ.

آیا به کسانی که بهره ای اندک از کتاب «تورات و انجیل» به آنان داده شده ننگریستی که به سوی کتاب خدا دعوت می شوند تا در میان آنان درباره ی احکام خدا و نبوت پیامبر اسلام داوری کند، سپس گروهی از آنان در حالی که قلباً اعراض کننده از کتاب خدا هستند روی می گردانند و به کارهای خود مشغول می شوند؟

این روی گردانی و اعراض به خاطر این است که بر اساس اعتقاد نادرست خود گفتند: هرگز آتش دوزخ در قیامت جز چند روزی به ما نمی رسد و آنچه همواره به دروغ و افترا به دین خود بستند آنان را به آن دین ساختگی شان مغرور و فریفت.

پس چه خواهند کرد هنگامی که آنان را برای روزی که در وقوع آن هیچ شکی نیست جمع کنیم و به هر کس آنچه را از نیک و بد انجام داده همان داده شود و آنان در این زمینه مورد ستم قرار نخواهد گرفت.

### شرح و توضیح

درباره ی عصیان و طغیان یهود و نصاری چه در برابر تورات و انجیل خودشان، چه در برابر قرآن و نبوت پیامبر اسلام و نیز درباره ی بدعت گذاری در

دین و اعتقـاد به خرافـات و افترا بسـتن به خـدا و دین خـدا و پیروی از بـدعت هـا و افتراءات این دو طایفه در آیات سوره بقره مانند آیات ۷۰ تا ۷۹ و ۸۸ تا ۹۶ و دیگر آیات مربوط به یهود و نصاری مشـروح و مفصل بحث شـد، و روشن گردید که این دو طایفه بخصوص عالمانشان به خاطر حس گرائی، و غرق بودن در مادیات و دنیاپرستی دچار انحرافات شدیـد فکری بودند، و بر اساس این انحراف خطرناک به تحریف تورات وانجیل و تغییر و تبـدیل حقایق برخاسـتند و آنچه را حق بود انکار کرده و به آنچه باطـل بود پایبنـد شدنـد و از این راه به سـعادت دنیا و آخرت خود و دیگر یهود و نصاری ضـربه غیر قابل جبرانی وارد کردند.

اینان بر اساس آیه مورد شـرح از دعوت پیامبر به اینکه برای یافتن حق تسلیم حکم تورات و انجیل شوند سرباز زدند و به تمرد و عصـیان برخاسـتند، تـورات و انجیلی که برخی از آیـات فقهی اش دست نخـورده بـود، و اوصـاف پیـامبر اسـلام در برخی از آیـاتش تغییر و تبـدیل نیـافته بود که با توجه به آن آیات راه مسـلمان شـدن عالمان یهود و نصاری و ملت هایشان هموار و باز بود، و می توانستند با قبول حکمیت این دو کتاب که پیشنهاد قرآن و پیامبر بود از باطل نجات یافته و آراسته به حق شوند.

البته این عصـیان و روی گردانی بـدون تردیـد دلیل بر کفر و سـبب حبط و نابودی اعمال نیک است که در دو آیه پیش از آیه مورد شرح به آن اشاره شده است.

راستی کبر و طغیـان گری با انسان چه می کنـد، که از دعوت الهی پیامبر و قبول حاکمیت کتابی که مورد قبول ظاهر خودشان می باشد اعراض می کند، و با دست خود زمینه دچار شدنش را به شقاوت ابدی و عذاب سرمدی فراهم می نماید! !

قرآن مجیـد بـا همـه مخالفـان از روی صـدق و منطـق و حکمـت و دانش برخـورد می کنـد ولی جز عـده ای انـدک به خـاطر هواپرستی و حس گرائی و برای کشتن حق

ص:۳۰۲

و نابودی عدالت از قبول واقعیت می گریزند، و مانع تسلیم شدن دیگران به اسلام که دین همه انبیاء خداست می شوند و آنان را نیز با خود به دوزخ قیامت می برند.

### شأن نزول

مفسران فریقین در شأن نزول آیه **۲۳** آل عمران نوشته اند: مردی و زنی از اهل خیبر که از اشراف و موجهین قوم بودند مرتکب زنا شدند، و به حکم آیات تورات مستحق رجم گشتند، اما عالمان یهود و سران قوم از رجم آنان امتناع داشتند، داوری نزد پیامبر اسلام آوردند، رسول خدا به رجم هر دو فرمان داد، نعمان بن ابی اوفی و یحیی ابن عمر که از رؤسای یهود بودند در کمال بی ادبی و گستاخانه به پیامبر گفتند: رجمی بر ایشان نیست و تو در حق این مرد و زن ستم روا می داری و بیداد می کنی!!

حضرت به آنان فرمود: «بینی و بینکم التورات» :

حاکم میان من و شما در این حکم تورات باشد آنان به حکم تورات رضایت دادند، رسول خدا فرمود: از شما کدامتان به آیات تورات داناتر است؟ گفتند: مردی است از دانشمندان منطقه فدک بنام ابن صوریا که چشمش کور است. فرمود او را نزد من بیاورید وقتی آمد حضرت به او فرمود: ابن صوریا توئی گفت: آری فرمود تو دانشمند جهودانی؟ گفت چنین معروف است حضرت توراتی که احکام خدا در آن بود طلبید و به ابن صوریا گفت: بخوان ابن صوریا می خواند تا به آیه رجم رسید با دست گذاردن روی آیه از آیه گذشت و آن را پنهان داشت، عبدالله بن سلیمان تورات را از او گرفت و آیه رجم را قرائت کرد که محصن و محصنه حدّ زنایشان رجم است و چنانچه زن حامله باشد باید صبر کنند تا حملش به دنیا آید سپس او را رجم نمایند.

جهودان در خشم شده مجلس را ترک کرده و معرضانه روی از حق برگرداندند و این آیه شریفه در حق آنان نازل شد.

هنگامی که به خاطر این روی گردانی به عـذاب دوزخ بشارتشان دادند بر اساس اعتقاد به خرافات و بدعت ها و عقاید بی پایه ای که از گذشتگان به آنان رسیده بود مانند گذشتگان منحرشان گفتند: اگر ما در برخی از امور بر حق نباشیم و زیر بار حکم خـدا نرویم حـداکثر در روز قیامت تا چهل روز بیشتر در دوزخ عـذاب نخواهیم شـد « أَیّاماً مَعْدُوداتٍ» یا نهایتاًچنـد روزی در عذابیم سپس نجات یافته در بهشت قرار خواهیم گرفت، از آیه شریفه استفاده می شود که این بی خردان با خیال واهی خویش نسبت به آتش قیامت احساس مصونیت داشتند و ضمناً به دست می آید که به گناهکاری خود اعتراف و اقرار می کردند.

در آیه بعـد: فَکَیْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ اعلام شده که باورهای خرافی، و عقاید بی اساس، و برتر دانسـتن نژاد خویش هیچ تأثیری در کیفر و مجازات گناهکار ندارد، مجرم و عاصـی همه اندوخته های زشت و حالات پست خود را بدون کم و زیاد در روز یقین که روز قیامت است به صورت عـذاب الیم، عـذاب شدید، عذاب مهین، عذاب عظیم دریافت خواهد کرد، و در این زمینه هیچ ملت و امتی در پیشگاه خداونـد تفاوت نخواهنـد داشت، مجرم اهل دوزخ است و برابر با کرده های خود معـذب می شود چه یهودی چه نصرانی چه مسلمان.

ص:۳۰۴

## تفسیر آیه ۲۶-۲۷

### اشاره

قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ تُؤْتِی اَلْمُلْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ اَلْمُلْکَ مِمَّنْ تَشٰاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشٰاءُ بِیَدِکَ اَلْخَیْرُ إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

تُولِجُ اَللَّیْلَ فِی اَلنَّهٰارِ وَ تُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِی اَللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشٰاءُ بِغَیْرِ حِسٰابٍ.

بگو: خدایا ای مالک واقعی همه موجودات به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی، و هر که را خواهی عزت دهی، و هر که را خواهی خوار و بی مقدار کنی، همه خیر نزد توست، یقیناً تو بر هر کاری توانائی.

شب را در روز درمی آوردی و روز را در شب وارد می کنی و زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده خارج می کنی و هر که را بخواهی به حساب روزی می بخشی.

### شرح و توضیح

از آنجا که کافران و مشرکان و اهل کتاب مدّعی بودند و اکنون هم مدعی هستند که در امور مالک واقعی هستند، و مال و زن و فرزندانشان تکیه گاه محکمی برای آنان است، و چیزی از دست آنان خارج نخواهد شد، و حتی در قیامت عذاب دوزخ به آنان تسلطی ندارد، بلکه چند روزی در آنجا هستند، سپس مالک بهشت می شوند و در هر صورت در همه امور آزاد و صاحب اختیارند این آیه شریفه یعنی آیه قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ در پاسخ یاوه گوئی های آنان نازل شد

ص:۳۰۵

و به آنـان اعلام کرد که شـما و همه موجودات مملوك حق و محکوم حکم اوینـد و بهشت و دوزخ هیـچ ربطی به اراده آنان نـدارد، بلکه دوزخ محصول زشتی های وجود خود آنان است و چون در دنیا مصـمم بودند تا باشـند همان گونه که دلشان می خواست باشـند لذا عذاب دوزخ مطابق با تصـمیم و نیتشان دائمی و همیشـگی است و خلاصه بر چیزی در این عالم حکومت و سلطه ندارند.

**نکته ای مهم و لطیف**

ممکـن است کسـی بگویـد منظـور از اعطـاء ملـك و حکـومت از جـانب خـدا شامـل مـؤمن و کـافر می شـود، یعنی حکـومت فرعونیان، نمرودیان، یزیدیان، امویان، عباسیان و همه حکومت های ستمکار و ظالم شرق و غرب عطا خدا به آنان است.

اگر ملتزم به چنین معنـائی شویم بایـد بگوئیم، زمینه ظلم ظالمان و جنایت جانیان و خیانت خائنان محصول حکومت دهی خـدا به آنـان است، پس ظلم بر مظلومـان، و خیـانت بر خیانت شـدگان را خود حضـرت حق خواسـته است، و روی این حساب نمی توان عدالت را جزء صـفات حق دانست، در حالی که قرآن مجید در آیات فراوانی ظلم و سـتم را از خدا نفی نموده و حضرت او را حکیمی عادل و اهل قسط می دانـد، و او مهربانی است که به قول قرآن به اندازه موی بسـیار ریز وسط شـکاف دانه خرما به کسی ظلم نمی کند.

شما می توانید به اغلب سوره های قرآن مجید مراجعه کنید و به دقت آیات را مورد بررسی قرار دهید تا به این نتیجه برسید که در اکثر سوره های قرآن از حضرت حق هر گونه ظلمی نفی شده و هر گونه ظلمی را به خود انسان نسبت می دهد.

ص:۳۰۶

آیات شریفه قرآن با تعابیری هم چون وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ ، وَ مٰا ظَلَمَهُمُ اَللّٰهُ ، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ ، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ اَلنّٰاسَ شَیْئاً ، فَمٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ ، وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً ، وَ لاٰ یُظْلَمُونَ نَقِیراً.

هر نوع ظلمی را از خدا نفی کرده، و حضرت او را از این صفت زشت منزه می داند.

بنابراین خداوند حکومت و پادشاهی را به هر انسان مؤمنی که لیاقت و شایستگی داشته باشد عطا می کند و از او به عنوان خلیفه خودش در زمین برای بسط حق و عدالت یاد می نماید، حکومت ستمگران در هر دوره و عصری حکومتی غاصبانه و ظالمانه است که با قلدری و زور و اسلحه و سلاح و قتل و خونریزی به دست آمده و در این زمینه مؤمنان از حقوق مشروع خود محروم شده اند، نه این که خدا به آنان حکومت داده یا وسائل به دست آوردن حکومت در اختیارشان گذاشته و آنان از حکومتی که از برکت وسائل به دست آورده اند سوء استفاده کرده اند، خداوند به وسیله انقلاب های دینی و مردمی حکومت غاصبانه را از دست ظالمان بیرون کشیده و به مجرایش برمی گرداند و تَنْزِعُ اَلْمُلْکَ مِمَّنْ تَشٰاءُ درباره عزت و ذلت دهی خداوند نیز باید گفت خداوند هر انسانی را به سبب ایمان و عمل و صالح و اخلاق حسنه اش شایسته ببیند به او عزت عطا می کند، و چون کسی را مجرم حرفه ای و گنهکار متکبر مشاهده کند او را به ذلت و خواری می نشاند و این عزت و ذلت، عزت و ذلت حقیقی است نه عزتی بی پایه و خیالی که با پول و ثروت و قدرت به دست می آید، که چنین عزتی عزت نیست زیرا با رفتن مال و منال و ثروت و قدرت بر باد می رود و صاحبش به خاک مذلت می افتد، عزت، عزت پیامبران و امامان و اولیاء حق و مؤمنان است، گرچه به چشم گروهی خوار باشند، و ذلت، ذلت ستمکاران و مجرمان و عاصیان است گرچه به دیده گروهی مانند خودشان عزت جلوه کند.

در رابطه بـا جایگاه شب و روز و اختلاف آنها در آیه ۱۶۴ سوره بقره و دربـاره خروج از میت، و میت از حی در آیه ۲۸ همان سوره بسیار مشروح و مفصل بحث شد.

برای توجه دادن به شـما خوانندگان این سـطور که اعطاء ملک در رابطه با صالحان و شایستگان و نزع حکومت درباره ظالمان و ستمگران است به شأن نزول آیه قل اَللّهُمَّ مالِکَ اَلْمُلْکِ که در کتاب های تفسیر آورده شده اشاره می کنم.

## شأن نزول آیه قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ

زمانی که پیامبر اسـلام با کمک اهل ایمان در اطراف مدینه خندق حفر می کردند، و می کوشـیدند پیش از رسـیدن احزاب و دشمنان سوگند خورده آن را به مرحله قابل قبولی برسانند، ناگهان در حال مشغول بودن به کار به سنگ سپید بزرگ و سختی برخورد کردند که یاران از شکسـتن و جا به جا کردن آن معطّل ماندند، سـلمان به محضـر رسول خدا رسـید و مطلب را با آن حضرت در میان گذاشت، نبی مکرم وارد خندق شده کلنگ را از دست سلمان گرفت و به سنگ کوبید، از برخورد کلنگ با سنگ جرقه ای پرید، حضرت تکبیر پیروزی سر داد و مسلمانان هم با پیامبر هم نوا شده تکبیر گفتند.

رسول مطهر بـار دیگر کلنـگ را بر سـنگ کوبیـد، این بار نیز جرقه ای جسـتن کرد و بخشـی از سـنگ شـکست و فریاد تکبیر مسـلمانان به آسـمان بلند شد، پیامبر برای بار سوم بر سـنگ کوبید باز جرقه ای از آن پرید و قسمت دیگر سنگ شکسته شد و مسـیر خندق هموار گشت، برای بار سوم صدای تکبیر مسلمانان فضا را عطرآگین نمود، سلمان به حضرت گفت: امروز از شما وضع شگفت آوری دیدم، پیامبر پاسخ داد: در میان جرقه ای که بار اول پرید کاخ های حیره و مدائن را مشاهده کردم، برادرم امین وحی به من بشارت داد که همه آنها زیر بیرق اسلام

ص:۳۰۸

خواهند آمد، در میان جرقه دوم کاخ های روم را دیدم باز امین وحی به من خبر داد که آن منطقه هم در دست مسلمانان قرار خواهد گرفت، در میان جرقه سوم کاخ های صنعا و منطقه ی یمن را دیدم و او به من مژده داد که اهل اسلام بر آن ناحیه هم پیروز می شوند و من در آن موقعیت تکبیر پیروزی سر دادم! ای مسلمانان شما را به این پیروزی ها بشارت باد. آنان که ایمانشان بر پایه ی صدق و حق بود از شدت خوشحالی با شنیدن مطالب پیامبر در پوست خود نمی گنجیدند، ولی منافقان هزار چهره، روی درهم کشیده و به صورت اعتراض گفتند: چه آرزوی بیهوده و باطل و چه وعده غیر قابل تحققی، در حالی که اینان از ترس جان خویش حالت دفاعی به خود گرفته و در کار کندن خندق هستند، و در آنان قدرت جنگ با احزاب نیست خیال فتح و پیروزی بر کشورهای جهان را در سر می پرورانند که در این موقعیت آیات شریفه نازل شد و به آنان جواب دندان شکن داد، که مالک ملک هستی خداست و قدرت او بی نهایت است چون لیاقت لازم را در انسان ببیند به او حکومت و سلطنت عنایت می کند قُلِ اَللّهُمَّ مالِکَ اَلْمُلْکِ تُؤْتِی اَلْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ، و چون شایستگی در انسان نبیند حکومت او را که غاصبانه و به زور به دست آورده از او می گیرد، و هم او بر همین اساس عزت و ذلت می دهد.

درباره ی جایگاه شب و روز و منافع آنها برای بشر، و آفرینش زنده از عنصر مرده و مرده از عنصر زنده به ترتیب در آیات ۱۶۴ و ۲۸ سوره بقره و در رابطه با رزق و روزی در آیات ۲۲ و ۲۹ و ۱۶۸ و ۱۶۹ آن سوره ی مبارکه بحث های مفصل را مشروحی گذشت بنابراین آیه شریفه ۲۷ سوره ی آل عمران که دنبال آیه قُلِ اَللّهُمَّ مالِکَ اَلْمُلْکِ آمده نیازی به بحث مشروحی ندارد.

ص:۳۰۹

## تفسیر آیه ۲۸

### اشاره

لاٰ يَتَّخِذِ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اَللّٰهِ فِي شَيْءٍ إِلاّٰ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً وَ يُحَذِّرُكُمُ اَللّٰهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اَللّٰهِ اَلْمَصِيرُ.

مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان سرپرست و دوست و محرم اسرار خود بگیرند، و هر کس به چنین روشی تن دهد در هیچ پیوند و رابطه ای با خدا نیست، مگر آن که بخواهید بخاطر دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کرده به ظاهر اظهار دوستی کنید خدا شما را از عذاب خود بر حذر می دارد و بازگشت همه به سوی خداست.

### شرح و توضیح

مهم ترین مسئله ای که در آیه ی شریفه قرار دارد بحث بسیار بسیار مهم تقیه است، که رکنی از ارکان سیاسی فرهنگ خداست، و کاربرد آن در حفظ اسلام و مسلمانان، و شکست دشمن عظیم ترین کاربرد است، و متأسفانه از این حقیقت فوق العاده تاکنون برداشت های سوء و غلطی شده و بر اثر برداشت غلط به عقب نشینی مسلمانان کمک کرده و به پیشروی دشمن در حوزه ی سیاست و امور نظامی و فرهنگی میدان داده است، اگر توجیه صحیح این حقیقت به وسیله عالمان آگاه و فقیهان وارسته صورت نمی گرفت فکر نمی کنم مسلمانان تا به امروز سر پا مانده بودند، توجیه صحیح آنان بود که بخشی از اهل ایمان را در برابر کفر داخلی و شرک جهانی به مقاومت وادار کرد و سبب شد که اسلام نیمه جان از خاموش شدن محفوظ بماند، و مسلمانان تا حدودی از ضربه های غیر قابل جبران در مصونیت و امنیت قرار گیرند.

ص:۳۱۰

از آنجا که خداوند در آیات گذشته خود را با صفاتی چون حی، قیوم، عزیز، ذو انتقام، حکیم، وهاب، شدید العقاب، بصیر، مالک ملک هستی، توانای نسبت به هر کار معرفی فرمود، به مؤمنان هشدار می دهد که با وجود چنین تکیه گاهی با چنان صفاتی، که می تواند ولی و یار و سرپرست و کارگردان همه امور شما باشد و گره از مشکلات شما باز کند، و شما را در هر مسیر مثبت هدایت نماید، و بلاها و مصائب و به ویژه شر دشمنان را از شما دفع کند بر شما حرام اکید و منع شدید است که کافران را به خاطر اموری چند به سرپرستی و دوستی انتخاب کنید و آنان را به عنوان محرم اسرار و کارگشای خود به میدان زندگی و حیات خود راه دهید و بر این عهدشکنان خائن که با برقرار کردن دوستی با شما از پشت به شما خنجر می زنند، و از طریق دوستی با شما نهایتاً با درک همه امور شما به استعمار کردن شما برمی خیزند و دین و دنیایتان را بر باد می دهند تکیه کنید.

به راستی ملت های اسلامی در این سیصد ساله اخیر یعنی از قرن سیزدهم هجری تاکنون از دوستی با کافران و هم پیمان شدن با اینان، و قراردادهای بسته شده با آن خائنان چه بهره ای برده اند؟ !

دولت های کافر پرتغال، بلژیک، فرانسه، روسیه، و به ویژه دو دولت انگلیس و آمریکا که از درنده ترین حیوانات وحشی درنده ترند و ذره ای رحم در وجود آنان نیست چه گُلی به سر مسلمانان ریخته اند، و چه سودی برای کشورهای اسلامی داشته اند؟ !

در هم شکستن دولت پر قدرت به ظاهر اسلامی عثمانی و تبدیل آن به چند کشور کوچک و ضعیف برای غارت بیشتر معادن و اموال مسلمانان و تضعیف فرهنگ اسلامی آنان، به وجود آوردن دولت غاصب اسرائیل این حرام زاده ترین

ولیده استعمار، آواره کردن هزاران فلسطینی، و کشتن هزاران زن و مرد و کودک مسلمان در لبنان، سوریه، مصر، فلسطین، الجزائر، مسلط کردن وهابیت این فرزند نامشروع انگلیس بر عربستان و حرم مکه و مدینه، قرارداد کمپ دیوید، پرورش تروریست های بی رحم، نابودی افغانستان و جنایات بی شمار بر ملت عراق، عهدنامه گلستان و ترکمانچای و تحمیل آن بر ایران، جدا ساختن بخش های مهمی از خاک ایران، بستن هفتاد قرارداد استعماری با قاجاریه و. . . . . گوشه ای اندک از جنایات و خیانت های بسیار کافران به ملت ها و کشورهای اسلامی است که در صدها کتاب با مدارک لازم بازگو شده است، این جنایات غیر از کشتن شخصیت های بارز اسلامی در ممالک اسلامی چون امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، شیخ فضل الله نوری، سید جمال الدین اسدآبادی از میان مسلمانان و چهره های برجسته ضد استعماری در دیگر ممالک است.

### اصل عظیم تقیه

دانشمندان بیدار و قرآن شناس و عارف به معارف اهل بیت به صورت پراکنده در کتاب های تفسیر و اخلاق در ضمن تشریح امر به معروف و نهی از منکر حقیقت این مسئله را شناسانده و موارد آن را که جز برای حفظ اسلام و مسلمین و آمادگی برای شکست دشمن بکار گرفته نمی شود روشن ساخته اند.

دانشمند فقید مرحوم طیبی که من در نوجوانی از مطالب با ارزش و تحلیل های عالمانه او استفاده برده ام در رابطه با تقیه این گونه نظر می دهد:

حداکثر آیاتی که در صریح یا ظاهر قرآن کریم راجع به تقیه موجود است به تصدیق قرآن شناسی مانند علامه ملامحمد باقرمجلسی عبارت از این سه آیه شریفه است:

لاّ یَتَّخِذِ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اَللّهِ فِی شَیْءٍ إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً. . . . : (۱)

مسلمانان نباید کفار را بجای مؤمنان یاران و مددکاران و سرپرستان خود انتخاب نمایند، هر کس چنین کاری کند هیچ ارتباطی با خدا ندارد مگر این که به سببی منطقی و مشروع از آنان تقیه کند تقیه ای مطلوب.

مَنْ کَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ إِلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ: (۲)

هر کس بعد از ایمانش به خدا کافر شود دچار خشمی از سوی خدا و عذابی عظیم خواهد شد، مگر کسی که او را مجبور به اظهار کفر کنند در حالی که دلش مطمئن به ایمان است.

وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ. . . : (۳)

و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می کرد گفت: یاد آوری عدد آیات تقیه به خاطر این است که بدانید آیات امر به معروف و نهی از منکر از نظر تعداد قابل مقایسه با آیات تقیه نیست، آیات امر به معروف و نهی از منکر از ده ها آیه بیشتر است، از کثرت و فراوانی آیات امر به معروف و نهی از منکر نتیجه گرفته می شود که اصل و پایه ی اساس و ریشه در اسلام امر به معروف و نهی از من کر است، چنان که در آیه اول و دوم مسئله ی تقیه به عنوان یک موضوع استثنائی و با حرف الاّ که از ادات مستثناه است ذکر شده است.



---

۱- ۱) - آل عمران ۲۸.

۲- ۲) - نحل ۱۰۶.

۳- ۳) - غافر ۲۸.

مثلاً در آیه ی اول پس از آنکه اصل اساسی را در زمینه روابط خارجی آن هم با آن لحن مؤکد و آن تهدید شدید، اجتناب از دوستی با دشمنان اسلام و دوری از تحت الحمایه آنان شدن قرار داده چنین می فرماید:

إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً:

مگر این که بخواهید خود را از آسیب آنان حفظ کنید. حفظ کردنی و در مسیر تقیه قرار گیرد تقیه کردنی.

همین ظاهر ساختن مصدر یعنی کلمه « تُقاةً » که معادل کلمه ی تقیه و هر دو از ریشه «وقی و وقایه» به معنی سپر گرفتن در برابر خطرات است، نشان می دهد و اعلام می دارد که نوع خاصی از تقیه نه هر نوع تقیه و به طور مطلق مورد استثنای قرآن است زیرا نفرمود: إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ با این که مطلب و منظور با چنین تعبیری هم کامل و تمام بود، بلکه با عنایت خاصی آن تعبیر ویژه را « تُقاةً » بکار برده تا اثبات کند که یک نوع تقیه نه هر نوع تقیه ای مجاز و مستثنی است.

خلاصه تقیه در عین عظمت داشتنش یک امر عارضی و یک وضع استثنائی می باشد، و نگاه عقلای جهان نسبت به قوانین استثنائی معلوم است، یعنی در همان موارد استثناء به آنها عمل می کنند و از تعمیم و سرایت دادن آنها به کلیه شئون زندگی اجتناب نموده و نمی گذارند جریان طبیعی زندگی به خصوص زمانی که دین و نفوس و اموال و معادن ملت اسلام در خطر است محکوم قوانین وضع استثنائی شود.

روی این حساب تقیه که یک امر استثنائی است مانند - مانند سایر امور استثنائی - نمی تواند جانشین اصول عمومی و کلی اسلام باشد وگرنه لازم می آید که فرع بر اصل تقدم و مزیت پیدا کند و یک قانون استثنائی به یک قانون عمومی تبدیل یابد و برعکس قوانین عمومی جنبه شذوذ و استثناء بخود بگیرد، و این هم

معقول نیست که یک چیز استثنائی و موقتی جنبه ابدی پیدا کند ولی امور ابدی به وضیعت استثنائی و موقتی تغییر جهت دهد، بطلان این معنا کاملاً بدیهی است.

روش و رفتار درباره ی تمام امور استثنائی از این قرار است، ولی متأسفانه گاهی مردمی پیدا می شوند که به این اوضاع استثنائی جنبه عمومی و دائمی می بخشند و اصول قوی و قوانین اساسی و مسلمات را تحت الشعاع آنها قرار می دهند که یقیناً کار نادرستی است.

مثلاً چنین مردمی تا می بینند عالمی دلسوز، و مؤمنی فرهیخته و مسلمانی روشن ضمیر می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، و جلوی مفاسد یک دولت یا یک جمعیت بایستد با هیجان و دست پاچگی به او روی آورده می گویند تقیه کن که اگر تقیه نکنی دچار گرفتاری می شوی و برای تقویت کلام خود متوسل به این مثل می شوند مشت با درفش، یا مشت با سندان نمی سازد، باید سکوت کنی و اوضاع را به حال خود رها نمائی تا صاحب اصلی بیاید و همه امور را اصلاح نماید! !

اینان با خیالی راحت به همه می گویند بنشینید و کاری به کار دولت جائز و مفسدان نداشته باشید که وظیفه شما در این مرحله تقیه است و منظورشان از تقیه سکوت کامل در برابر مفسدان و طاغیان است، در حالی که تقیه به این معنا نه در قرآن آمده و نه در روایات خبری از آن هست، ولی این عافیت طلبان که اکثر در لباس زهد و عبادت هم به سر می برند تقیه را آن همه به معنائی که لایرضی صاحبه است به همه شئون زندگی سرایت می دهند و با این سرایت دادن اصول مسلم اصلی را به تعطیلی می کشانند، قطعاً تقیه به چنین معنائی وجود ندارد و آفرین بر آن عبد صالحی که در اوائل انقلاب درباره ی چنین تقیه ای در چهلم

شهدای فیضیه در اعلامیه بی نظیرش اعلام کرد اکنون که اصول اسلام و قوانین الهی و معارف اهل بیت به خطر افتاده تقیه حرام است و لو بلغ ما بلغ!

بنابراین اصل اولی عبارت است از تبلیغ اسلام چه به صورت امر به معروف و نهی از منکر چه به شکل دعوت به اسلام با موعظه و حکمت و جدال احسن و چه به صورت تلاش و فعالیت همه جانبه در راه پیشرفت و پیروزی اسلام، منتهی گاهی و در شرایط معینی از این اصل ثانوی و استثنائی یعنی رخصت تقیه و مجاز بودن آن نیز استفاده می شود، به هر صورت خود این اصل تقیه، چنان که بتدریج روشن تر خواهد شد در مفهوم صحیح آن یک نوع دعوت و خدمت به اسلام و یک نوع امر به معروف و نهی از منکر است و در حقیقت تقیه فقط تغییر روش کار است و به تعبیر روز عبارت از تغییر تاکتیک برای خدمت به اسلام و تغییر تاکتیک امر به معروف و نهی از منکر است نه مسئله ی دیگر.

### تغییر عنوان نه ماهیت

اگر بخواهیم از اصول اساسی اسلام که امر به معروف و نهی از منکر در رأس آنهاست و از تقیه تعبیر امروزی بنمائیم می توانیم امر به معروف و نهی از منکر را اصول «استراتژی» اسلام و تقیه را «تاکتیک» بنامیم و در تعریف این دو لفظ اهل فن چنین گفته اند: استراتژی در امور نظامی و کارهای جنگی عبارت است از یک خط مشی کلی و یک برنامه عمومی که برای رسیدن به هدفی وضع می شود، اما تاکتیک عبارت از استفاده از این برنامه و از اداره ی نیروهای جمع آوری شده در میدان مبارزه و جنگ با دشمن است.

یا به تعبیر دیگر روز و به معنای عصری تقیه سومین مرحله از مراحل سه گانه جنگ است که کارشناسان نظامی برای جنگ ها قائل اند و آن مراحل از این قرارند:

۱- مرحله هجوم. ۲- مرحله دفاع. ۳- مرحله عقب نشینی تاکتیکی و این همان مرحله ای است که در قرآن کریم در سوره انفال از آن یاد شده است:

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَهٍ فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ. (۱)

و هر کس در بحبوحه جنگ به آنان پشت کند و از دشمن بگریزد سزاوار خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر این که گریز و فرارش برای انتخاب محلی دیگر جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به گروهی تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن باشد.

مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ : فوت و فن دیگر و بهتری برای پیدا کردن ادامه نبرد است، این گونه فرار و عقب نشینی آن فرار مبغوض از جهاد که به اتفاق آراء و به حکم این آیه و نصوص دیگر از گناهان و معاصی کبیره است نیست، بلکه آن عبارت از فرار تاکتیکی برای غافل گیر کردن دشمن است.

أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَهٍ: یعنی موضع گیری بهتر و انتقال از سنگری به سنگر محکم تر و ملحق شدن به واحدهای جنگی تازه نفس تر و عجب این که در این آیه نیز تقیه یا عقب نشینی تاکتیکی به عنوان یک جریان استثنائی و با حرف استثناء «الا» آمده است.

پس چنان که ملاحظه می کنید تقیه ای که اسلام گفته است همین عقب نشینی تاکتیکی برای تجدید قوا و تازه کردن نفس برای ادامه نبرد با دشمن است، و خلاصه عوض کردن روش های فعالیت های اسلامی و انعطاف پذیری خلاق و مبّری از انکار اصول و انتخاب روش های مناسب تر با اوضاع و احوال و مقتضیات و واقعیت های تلخ و حوادث غیر مترقبه است و بس نه چیزی دیگر.



---

۱- ۱) - انفال ۱۶.

### تحریف خائنانه معنی تقیه

با کمال تأسف این حقیقت مترقی و این مفهوم صحیح تقیه مانند بسیاری از حقایق و مفاهیم و دیگر معارف عالیه اسلام برای عده کثیری پوشیده مانده است و در نتیجه ارزیابی های نادرست و تصویرهای غلط و وارونه ای از تقیه به عمل آورده اند که باید این تصویرهای غلط را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- دسته اول: دینداران خشک و قشری اعم از به اصطلاح پیشوا یا پیرو که قولاً و عملاً تقیه را به معنی ترک وظائف اسلامی تفسیر کرده و آن را بهانه ای برای کناره گیری از مداخله در امور اجتماعی اسلام که انزوا و رهبانیت را سخت محکوم بلکه آن را تحریم کرده است، و نیز آن را بهانه ای برای تعطیل احکام و قوانین تعطیل ناپذیر اسلام و فلج کردن همه امور حیاتی اسلام و فرار از مسئولیت های اسلامی و دستاویزی برای توجیه آسایش طلبی ها و محافظه کاری ها و سودجوئی ها قرار داده اند! !

۲- دسته دوم: بی دینان و مغرضان از دشمنان اسلام یا افراد بی بند و بار و بی اطلاع از اسلام هستند که مرتکب اشتباهی از نوع دیگر درباره تقیه شده اند و در اوراق پریشان خود ادعا کرده اند که تقیه از اختراعات ملایان شیاد برای فریب عوام است، لذا بعضی از نویسندگان آنچنان اوراق گفته اند: تقیه مظهر دروغ در دین و مذهب است، و گفته اند: دروغ در کلیه شئون ما رخنه کرده است از جمله در مذهب هم دروغ به صورت تقیه جلوه نموده، و این نویسندگان نام آن را دروغ مذهبی گذاشته اند! به این معنی که اگر کسی بخواهد در کار دین هم شارلاتانی کند و دروغ پردازی نماید و محافظه کار و تن پرور و راحت طلب باشد تقیه می کند! !

ص:۳۱۸

البته برای شما خوانندگان محترم از مطالبی که در سطور گذشته تحریر شد روشن گشت که حقیقت تقیه چیست و کاربرد آن چه اندازه به سود اسلام و مسلمین و زیان دشمن است.

در هر صورت باید به دسته اول که خود را جزء دینداران می دانند گفت: تقیه در اصل و اساس به عنوان عاملی از عواملی حفظ اسلام وضع شده است چنانکه در احادیث مربوط به تقیه آمده است:

«التقیه من دینی و من دین آبائی:» (۱)

تقیه جزئی از دین من و دین پدران من است.

تقیه که بر اساس آیات و روایات عامل حفظ دین است هرگز نمی تواند به عامل اضمحلال و نابودی دین تبدیل شود، بنابراین باید دینی در میان باشد تا بخاطر آن تقیه صورت گیرد، حال اگر روزگاری کار این عامل حفظ دین به آنجا منتهی شد که دیدیم ادامه آن بیش از این و یا اساساً عمل به آن منجر به اضمحلال دین می شود، «چنانکه این وضع در تاریخ اسلام زیاد پیش آمده است» در چنین وضعی آیا باز هم تقیه بنابر نظر شما جایز است؟ چه رسد به این که واجب باشد و آیا در چنین وضعی که همه اسلام و اساس آن به خطر افتاده باز هم التقیه من دینی و من دین آبائی، وقتی دین نابود شود چگونه به خاطر آن تقیه شود؟

ما می بینیم وقتی اساس اسلام به خطر می افتد و چراغ دین به خاموشی می گراید کار منتهی به قیام خونین حسینی می شود چرا؟ برای این که دیگر دوران این عامل حفظ دین یعنی تقیه سپری شده است و به عبارت دیگر آن خصلت دینی اصالت و خاصیت خودش را از دست داده است و کار به جائی رسیده که



---

۱- ۱) - وسائل ج۱۱، ص ۴۶۰.

اگر یک قیام مسلحانه خونین هم چون انقلاب حسینی صورت نگیرد نسل های آینده، اسلام حقیقی را نخواهند شناخت، یعنی نسل های بعد وقتی به اسلام نگاه می کنند به نظرشان می رسد اسلام عبارت بوده از دین ابوسفیان، معاویه، یزید، ابن سعد و ابن زیاد که این دین در حقیقت لادین بوده که به صورت دین به وسیله این خائنان به ملت تحمیل شده است، و آن وقت نسل های بعد تصور خواهند کرد که اسلام اساساً آش شله قلم کار و معجون عجیب و غریبی است که با هر چیزی می سازد و با هر جنایت و خیانتی سازگار است، چون که بنی امیه از معاویه تا یزید و بعدی ها و هم چنین بنی عباس و بعدی ها انواع بلاها را سر اسلام آوردند، و آن چنان آن را مسخ و وارونه کردند و از آن معجون عجیب و غریبی به وجود آوردند که با همه اضداد خودش می ساخت.

اسلام سفیانی تمام گورکن های خود را در بطن خود حمل می کرد و می پرورانید و نهایتاً اسلام خاندان ابوسفیان و خاندان عباسی و اسلام هائی از این قبیل که از اسلام اموی و عباسی منشعب شده از پیچیده ترین فرهنگ های ساخت بشری است که انسان قدرت سر درآوردن از آن را ندارد و نمی فهمد چگونه اسلام و دین و مرامی است که تمام گورکن ها و عوامل انهدام و نابودی خود را در دامن خود دارد.

مثلاً اسلام قرآن ونبوت و امامت و خلاصه اسلام حسینی دین آزادی و دمکراسی به معنای واقعی است، ولی اسلام سفیانی و عباسی دین آزادی کشی و استبداد و زور و دیکتاتوری است.

اسلام حسینی دین عدالت، مواسات، مساوات همه در برابر قانون و دین برادری و محبت و تعاون و صدق و صفا و شرافت و کرامت است، ولی اسلام

سفیانی دین ظلم، ستم، بیـداد گری و نابرابری و نابرادری است. اسـلام حسـینی دین امانت، صـداقت، جوانمردی و ارزش های انسانی است.

دین اموی وعباسی دین خیانت، دروغ، خدعه، نیرنگ و ناجوانمردی و همه پستی ها و رذائل است.

اسـلام حسـینی دین مهر و محبت، عشق و انسـان دوستی و تعـاون و هم کـاری و دین تقوا و اجتنـاب از هر گنـاه و معصـیت، و دوری از هر جنایت و خیانت است.

دین اموی و عباسـی دین کینه توزی، چپـاول و غـارت و قتـل عـام و به بردگی کشـیدن عباد خـدا و مردم را گاو و گوسـپند به حسـاب آوردن است، این سـخن مـا و انشاء نگاری نیست این حقایقی است که پیامبر اسـلام در زمان حیاتش نسـبت به پس از خودش خبر داده است:

«اذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلًا اتخذوا دین الله دغلًا و عباد الله خولا و مال الله دولاً:» (۱)

هنگامی که عـده فرزنـدان ابوالعاص «این جرثومه پلید اموی تبار و اموی مسـلک» به سـی نفر رسـید دین خدا را بازیچه خود و بندگان خدا بنده و برده خویش و مال خدا را انحصاری و احتکار خود قرار دهند.

شگفتا! پیامبر اسلام در این سخن زنده و در این پیش گوئی تاریخی اش می فرماید:

چون عـده این خانواده که بخشـی از بنی امیه انـد به سـی نفر برسـند و سوارکار و مسـلط بر اوضاع شوند برنامه کار و سیاسـت خارجی و داخلی و دولت آنان با همه عرض و طولش در این سه مسئله خلاصه می شود:



---

۱- ۱) - اعلام الوری تألیف طبرسی چاپ اسلامیه ص ۴۵، این روایت مهم در بسیاری از کتب حدیث شیعه و سنی آمده است.

۱- دین خدا را به بازی می گیرند و رخنه گرانه در داخل کیان آن به کمین می نشینند تا به نام دین ریشه دین را برکنند.

آری بازی با دین، و با نیرنگ و خدعه و فساد و تباهی کشیدن محتوای حقیقی و اصیل آن، و مخالفت و مبارزه با دین به نام دین، و موریانه وار از داخل دین کیان دین را مورد حمله و تخریب قرار دادن و داخل نمودن چیزهائی در دین که از دین نیستند کار اساسی بنی امیه است.

۲- بندگان خدا را برده و نوکر و ملک طلق خود مانند گاو و گوسپند بلکه مثل ابزار و آلات قرار می دهند، گوئی آنان اصلاً بنده خدا و یا اساساً انسان نیستند، بلکه جمادات و ابزار و آلات اند.

۳- مال خدا و بیت المال مسلمانان و ثروت های عمومی اسلامی را به شدت در انحصار خود می گیرند و به انبار احتکار می ریزند، و به فامیل خود که اقلیتی بیش نیستند اختصاص داده و آن اموال را در حوزه این فامیل دست به دست می گردانند و از این جیب به آن جیب می ریزند و از این دست به دست دیگرشان می دهند!

این سخن جاویدان پیامبر اسلام است که بر اساس آن امیرمؤمنان در مبارزاتش با معاویه و سایر جباران و ستمگران این خانواده بر آن تکیه کرده است، چنان که پس از او هم حضرت مجتبی و حضرت ابوعبدالله الحسین و بزرگان صحابه و قهرمانان اسلام در مبارزاتشان با جباران و ظالمان براساس این سخن جاوید نبوی با دشمن اسلام درگیر بودند.

این بود اجمالی از اسلام این خاندان ننگین که دیدید چه معجون عجیب و غریبی است که با همه ضدهای خود سازگار است حال از آنان که تقیه را وارونه معنا می کنند می پرسیم وقتی چنین وضعی پیش آید چه باید کرد؟ و در چنین موقعیت خطرناکی که اصل اسلام در خطر است تکلیف چیست؟ آیا باز هم به معنائی که شما می گوئید باید تقیه کرد؟ تقیه ای که موجب اضمحلال دین است؟

ص:۳۲۲

البته پاسخ منفی است، یعنی وقتی کار اسـلام به اینجا رسـید دیگر آن اصل استثنائی به درد نمی خورد و کاربرد ندارد و اگر به آن عمل شود اصل دین از میان می رود و عامل حفظ دین به عامل اضمحلال دین تبدیل می شود.

قیام حسینی به این خاطر بود که دیگر از نظر شرعی و عقلی مجوزی برای تقیه وجود نداشت و باید این قیام صورت می گرفت تا اسلام حقیقی به نسل های بعد منتقل می شد و هر جاهل به اسلام در سایه ی این قیام خونین عارف به اسلام شود و با تحلیل فلسفه قیام و مبارزه حضرت حسین با بنی امیه به اسلام راستین راه یابد.

ممکن است گفته شود قیام امام به شـکست نظامی انجامیـد و کار به کام بنی امیه چرخیـد، بایـد گفت: امام در این مبارزه ابـداً توقع پیروزی نظامی نـداشت و چنین پیروزی ظاهری هـدف نهائی انقلاب او نبود، بلکه عمـده هدف این انقلاب آن بود که از لحاظ سیاسی و معنوی و به تعبیر عصـر ما از لحاظ ایده ئولوژی و مسلکی پیروز شود که آن را هم صد در صد به دست آورد و نقاب از چهره ی اسلام ساختگی خاندان بنی امیه برگرفت و تقلبی بودن آن چنان اسلام و مسلمانی را فاش و برملا ساخت و برای جهانیان و نسل های پس از انقلاب آشکار و ثابت کرد که اسلام بنی امیه ضد اسلام است و هرگز فریب چنین اسلامی را که بنی امیه و عالمان دین فروش دستگاه آنان ساختند نخورید.

## روایات تقیه

در حدیثی از حضرت صادق (ع) نقل شده است: مؤمن در هر حال مجاهد است زیرا او در دولت باطل به وسیله تقیّه با دشمنان خدا می جنگد، و در دولت حق به وسیله اسلحه. (۱)



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۱ ص ۴۶۴.

این حدیث شریف صریحاً دلالت دارد بر این که تقیه نه تنها به معنای توقف و سکوت و رکود و چاپلوسی و تملق و مداحی از ظالمین و مریدداری و سود پرستی نیست بلکه خود نوعی جهاد و صورتی از امر به معروف و نهی از منکر است.

از این روایت این نکته دقیق را می توان به روشنی دریافت کرد که مؤمن با این جهاد تقیه ای و بقول امروزی ها جهاد زیرزمینی در حقیقت جاده را برای پیدایش دولت حق و روی کار آوردن آن که از پرتو این تقیه و برکتش و در سایه آن جهاد علنی و اسلحه ای پدید می آید باز می کند، و خلاصه مرحله اول از این جهاد، جهاد در شرایط نامساعد است که عاقبت منتهی به مرحله دوم یعنی تشکیل دولت حق می شود.

در حدیثی آمده که حضرت رضا جماعتی از شیعه را به خانه خود راه نداد در حالی که دو ماه کنار خانه حضرت برای ملاقات با امامشان معطل بودند، پس از آن که در اثر سماجت و اصرار فراوان موفق به دیدار امام شدند عرض کردند ای فرزند رسول خدا علت این جفای عظیم بر ما چیست؟ فرمود: ادعای شما مبنی بر این که خود را شیعه امیرمؤمنان می پندارید، در حالی که شما در بسیاری از اعمال خود با آن حضرت مخالفت می کنید و در بسیاری از فرائض و واجبات مقصر هستید و در ادای حقوق برادران خدائی و اسلامی خود که حقوقی بس عظیم است اهمال کاری و سستی به خرج می دهید علاوه

«تتقون حیث لا تجب التقیه و تترکون التقیه حیث لابد من التقیه:»

و دیگر این که شما تقیه می کنید آنجا که نباید تقیه کرد و تقیه را ترک می کنید آنجا که تقیه ضرورت دارد. (۱)از این حدیث ناب چند نکته استفاده می شود:

ص:۳۲۴

---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۱ ص ۴۷۰.

۱- تقیه کردن در غیر موردش و تقیه نکردن در موردش در ردیف جرم هائی است که مستحق چنین مجازاتی از طرف حضرت رضا (ع) بوده است.

۲- تقیه چنان که در سطور گذشته تحریر شد یک تاکتیک موقتی و یک اصل استثنائی است، لذا کسی نمی تواند با سوء تعبیر و سوء تفسیر مانعی از آن سر راه پیشرفت اسلام بتراشد و به این بهانه باعث تعطیل احکام و قوانین تعطیل ناپذیر اسلام شود.

۳- جرم تقیه کردن بی مورد بیش از جرم تقیه نکردن بی مورد است زیرا حضرت رضا (ع) در کلامش مذمت تقیه کردن بی مورد را بر تقیه نکردن بی مورد مقدم داشته است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده: تقیه فقط برای این وضع شده است که به وسیله آن خون ها حفظ شود فاذا بلغ الدم فلیس تقاه: چون کار به خونریزی کشید تقیه ای در میان نخواهد بود.

یعنی زمانی که اوضاع آن قدر نامساعد شد و خفقان به آن درجه شدت یافت که چه تقیه کنی یا نکنی خونت ریخته خواهد شد در این صورت است که دیگر تقیه بی مورد است زیرا فلسفه تشریع و وضع تقیه در اساس، همانا حفظ خون های محترم و حفظ خون ملت و مال مسلمانان است و با منتفی شدن این فلسفه باید به این حقیقت تن داد که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است، و چنان که گذشت حضرت سیدالشهداء از بارزترین چهره در قیام بر ضد چنین زندگی ننگین بود.

از حضرت صادق (ع) خطاب به شیعیان روایت شده: مبادا کاری کنید که با آن از ما عیب بگیرند زیرا فرزند بد با عملش سبب عیب گیری از پدرش می شود، برای کسی که به سوی او روی آورده اید و پیرو او شده اید زینت و آبرو

باشید و برای او سبب زشتی و آبروریزی مباشید، در جماعات غیر شیعه نماز بخوانید و از بیمارانشان عیادت کنید، و در تشییع جنازه های آنان شرکت نمائید و در هیچ کار خیری از آنان عقب نمانید. بلکه در کارهای خیر بر آنان پیشی گیرید چه این که شما به انجام کارهای خیر سزاوارتر از آنان هستید به خدا سوگند خداوند به چیزی که برایش محبوب تر از خبا باشد عبادت و بندگی نشده است، راوی می گوید خباء چیست؟ فرمود: خباء به معنی تقیه است. (۱)در این روایت تقیه به نظر حضرت صادق (ع) آن هم در محدودترین دائره آن که باید به وسیله شیعه در جمعیت غیر شیعه به کار گرفته شود به معنای مدارا، خوشرفتاری، تحمل عقاید و مقدسات طرف مقابل و احترام به آنان است.

حرکات زننده و زشت بعضی از شیعه نماها یا جاهلان به حقیقت تقیه قهرمانی و مبارزه نیست، و هیچ مبنای شرعی و منطقی ندارد، درست است که ما از غیر شیعه قرن هاست صدمات زیادی دیده ایم ولی این صدمات مجوز این نیست که ما از راهنمائی های امامان معصوم خود استفاده نکنیم و آنچه را خود بخواهیم انجام دهیم و کاتولیک تر از پاپ شویم.

این اِعمال سلیقه های غیر عقلی که بوی بدعت هم می دهد آن هم به عنوان دین با توجه به این که سلیقه ها هم حد و حصری ندارد اگر بر پیکر اسلام راستین که امروز همان مکتب اهل بیت است متراکم شود و پای ثابت پیدا کند و به تدریج جزء امور دین شود از اسلام اهل بیت هم معجون عجیب و غریبی ساخته می شود و از آن اصل با صفا و بی پیرایه اولی خود فاصله می گیرد.

حضرت عسگری (ع) از پدر بزرگوارش امام هادی روایت می کند: خداوند مهربان به وسیله تقیه به مؤمنین وسعت و گشایش و رخصت داده است آنان



---

۱- ۱) - اصول کافی ص ۴۱۹- وسائل ج ۱۱ ص ۴۷۱.

هنگامی که قدرت داشته باشند به دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا تظاهر می کنند ولی اگر در این زمینه ناتوان باشند و فرصتی نبینند به طور سری و پنهان به این وظیفه قیام می کنند.

این روایت هم دلالت دارد بر این که تقیه فعالیت است نه تعطیل مسئولیت ولی با تغییر تاکتیک و تعویض شکل تکلیف از صورت علنی به صورت سری و زیرزمینی.

مسیلمه کذاب در زمان رسول اسلام دو نفر از اصحاب آن حضرت را بازداشت کرد و به آنان گفت: آیا شهادت می دهید که محمد فرستاده خداست؟

گفتند: آری گفت: آیا شهادت می دهید من هم فرستاده خدایم یکی از آنان از باب تقیه گفت: آری ولی دیگر در هر سه مرتبه ای که آن کذاب از او به رسالت دروغین خود اعتراف و اقرار می گرفت با اشاره جواب می داد من بی زبان و لالم مسیلمه او را گردن زد، این خبر به رسول خدا رسید فرمود: اما آن مقتول در راه صدق و یقین خود کشته شده و فضل و پاداشش را دریافت کرده است که گوارایش باد، و اما آن دیگر چون از اجازه و رخصت خدا استفاده کرده و تقیه را پذیرفته است پس بر او گناهی نیست بنابراین تقیه رخصتی است و افصاح به حق و «صراحت در حق گوئی» فضیلتی است.

این دو روایت اخیر به ویژه روایت مربوط به مسیلمه از جمله روایاتی است که دلالت دارد بر این که تقیه رخصت است نه عزیمت، یعنی تقیه یک تجویز و تسهیل و ارفاقی است نه یک تشریع و قانون الزامی لایتغیر و به تعبیری که قبلاً گذشت تقیه تاکتیک است به استراتژی.

ص:۳۲۷

خلاـصه این که بـا هـدایت قرآن و پیـامبر و امامـان معصـوم در مـوردی که بایـد تقیه کرد لاـزم است تقیه صـورت گیرد و در موردی که تقیه عامل هدم حقیقت است نباید تقیه کرد.

چنان که بسیاری از بزرگان موقعیت شناس در جائی که مورد تقیه بود تقیه کردنـد مانند عمار یاسر و در جائی که جای تقیه نبود تقیه نکردنـد ماننـد میثم تمـار، رشـید هجری، دعبـل خزاعی، کمیت بن زیـاد و ابن سـکیت که برخی از آنـان به شـرف با عظمت شهادت رسیدند و امامان از آنان تجلیل کرده و بر آنان با چشمی اشکبار رحمت و درود فرستاده اند.

از تقیه در روایات با عبارت های بسیار زیبا و پرمعنا یاد شده است مانند:

۱- جُنّه: سپر و پوشـش ۲- تُرس: کلاه خود و سـرپوش جنگی. ۳- حصن حصـین: قلعه استوار. ۴- سـدّه: دیوار حایل که از آن در سد سازی اسـتفاده می کنند. ۵- ردم: مانع محکم و قوی. ۶- حرز: حفاظ. ۷- خبـاء: فعالیت در کمین و پنهان. ۸- حجاب: پوشش. ۹- مداراه: خوشـرفتاری. ۱۰- کتمان اسـرار. ۱۱- مجـامله: جلب محبت و مودت بـا عمل و خوشـرفتاری. ۱۲- پرستش خدا در خلوت. ۱۳- زمینه سازی برای به دست آوردن محبت دیگران به جانب اهل بیت. ۱۴- نَومه: پنهان داشتن ایمان در دل که از موارد تقیه در برابر دشـمن به وقت نداشتن قدرت است. ۱۵- حفظ زبان از بیان اسـرار در برابر مخالف. ۱۶- عدم اذاعه: پخش نکردن حقایق در میان مردمی که تحمل آن را ندارنـد و با شـنیدنش به انسان آسـیب می زننـد. ۱۷- مماسحه: تظاهر به نرمش. ۱۸- توریه.

به خوبی روشن است که همه این نام ها و معانی دارای مفاهیم انقلابی و جهادی و تحرک بخشـی است که حساب تقیه قرآنی را از تقیه ارتجاعی و تقلبی کاملاً جدا می سازد به ویژه نام هائی از قبیل: سپر، کلاه خود، قلعه و سنگر، پناهگاه

زیر زمینی، سدّ محکم و. . . . اکنون از عافیت طلبان و مرفهان بی درد، و آنان که جز اسلامی عریان از حقایق ندارند باید پرسید چنین ابزار و وسائلی کجا به کار می آید؟ آیا در میان خانه یا در میدان مبارزه با دشمن، در خرابات و خانقاه و لانه های بطالت و کسالت و تنبلی و جمود و رکود و انزوا یا در صحنه های عزت و شرف و جهاد و خدمت به خالق و خلق، و نیز سنگر بندی و ایجاد سدّ جایش کجاست؟ مسلماً در برابر دشمن و حملات و تهاجمات نظامی و سیاسی و فرهنگی او، و جای ساختن سدّ در برابر باران های سیل آساست.

این جمله را نیز ناگفته نباید گذاشت که امروز معنای حقیقی تقیه برای غیر شیعه هم روشن شده تا جائی که نویسندگان عصر ما در دائره المعارف عربی در تعریف تقیه چنین نوشته اند:

تقیه در لغت عبارت از مدارا و کتمان است و در اطلاح عبارت از یک سازمان سرّی و پنهانی است که برای حمایت از دعوت و مسلک و مرام امامی از ائمه شیعه است. (۱)

### داستانی بسیار آموزنده

در جنگی که میان سپاه اسلام و رومیان در گرفت دوازده نفر از سربازان اسلام اسیر شدند، آنان را به پایتخت نزد امپراطور بردند، امپراطور شگفت زده شده که اینان کیانند که با شمار کم و ساز و برگ اندک همه جا پیروز می شوند؟ ابتدا به آنان پیشنهاد کرد که سربازان مرا در مرحله تقویت روح و شجاعت و ایستادگی به گونه ای تربیت کنید.



---

۱- ۱) - الموسوعه العربیه المیسره ص ۵۴۰.

کهماننـد شـما شونـد، و در برابر آن حقوق زیادی دریافت کنیـد، آنان بـدون تقیه چون مورد تقیه نبود پاسخ دادند آیه ای در قرآن به ما اجازه یاری دادن به کفر و مجرم را نمی دهد:

رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ. (۱)

چون این پیشـنهاد را نپذیرفتند، دسـتور داد آنان را به کلیسا بردند و دختران زیباروی را نشان آنان دادند تا با دیدن آنان تمایل به شـهوت پیـدا کننـد و در مقابـل تسـلیم کردن دختران در برابر امپراطور سـر طاعت فرود آورده به خواسـته های او تن دهنـد، سربازان قوی ایمان اسـلام چشم به زمین دوخته و بدون این که توجهشان به آن زیبارویان جلب شود گفتند: اینجا شهوت خانه است نه عبادت خانه.

خبر به امپراطور دادنـد، گفت به آنان بگوئید اگر خواسـته مرا نپذیرید همه شـما را به قتل می رسانم، همه با خوشـحالی گفتند آرزوی ما کشته شدن در راه خداست که بهشت از این مسیر به دست می آید.

ص:۳۳۰

---

۱- ۱) – قصص ۱۷.

## تفسیر آیه ۲۹

### اشاره

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مٰا فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اَللّٰهُ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

بگو اگر آنچه از نیت های فاسد و افکار باطل در سینه های شماست پنهان دارید یا آشکار نمائید خدا آن را می داند، و نیز آنچه را در آسمان هاست و آنچه را در زمین است می داند و خدا بر هر چیز تواناست.

### شرح و توضیح

مسئله با عظمت و شگفت انگیز علم خدا به هستی و آنچه در ظاهر و باطن این پرده وجود دارد در آیه ۳۳ سوره بقره و آیه پنجم سوره آل عمران مشروح و مفصل بحث شد.

ص:۳۳۱

## تفسیر آیه ۳۰

### اشاره

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اَللّٰهُ نَفْسَهُ وَ اَللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ.

قیامت روزی است که هر انسانی آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده در برابر خود حاضر شده می یابد، بدکار آرزو می کند ای کاش میان او و کارهای زشتش زمان دور و درازی فاصله بود و خدا شما را از نافرمانی از دستوراتش بر حذر می دارد و خدا به بندگان مهربان است.

### شرح و توضیح

آیه شریفه نشان دهنده علم و قدرت بی پایان خداست، علمی که نسبت به همه امور در همه جهان هستی فراگیر است و گوشه ای از آن علم به همه کردارهای نیک و زشت بندگان است، قدرتی که همه اعمال بندگان را در جریان هستی حفظ می کند و آن را در قیامت در برابر دیدگان عمل کنندگان حاضر می نماید، آن روز تجسّم اعمال در مقابل چشم عمل کنندگان به قدرت حق تحقق می یابد.

و همان اعمال به صورت بهشت در اختیار نیکان یا اگر زشت باشد به صورت دوزخ در اختیار بدان قرار می گیرد. یافتن اعمال در قیامت نتیجه این معناست که همه اعمال در نظام هستی به قدرت حق باقی و پابرجاست و چیزی از آن کاسته نمی شود.

اگر مردم همین یک آیه را باور کنند و به آن یقین پیدا نمایند قطعاً از نافرمانی دستورات حق اجتناب خواهند کرد.

درباره ی تجسم اعمال در قیامت در ضمن تفسیر آیه ی ۲۵ سوره ی بقره بحث بسیار مفصل و استورای گذشت و درباره ی علم پروردگار در پرتو آیه ۳۳ سوره ی بقره و آیه۵ سوره آل عمران مطالب مشروحی بیان شد.

ملاحظه کنید عمل زشت وقتی در قیامت تجسم پیدا می کند عذابش در چه مرحله ای است که زشت کار با همه وجود آرزو می کند ای کاش میان او و عمل زشتش زمان دور و درازی فاصله بود در حدی که ابداً آن را نمی دید!

ص:۳۳۳

## تفسیر آیه ۳۱-۳۲

### اشاره

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

قُلْ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْكٰافِرِينَ

بگو: اگر خدا را دوست دارید پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد، و گناهانتان را بیامرزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید پس اگر از اطاعت خدا و پیامبر روی گردان شوند بدانند که یقیناً خدا کافران را دوست ندارد.

### شرح و توضیح

گروهی که همیشه در طول تاریخ گذشته وجود داشته و در آینده هم وجود خواهند داشت به اعتقاد غیر منطقی و بی اساسشان محبت تنهای به خدا، محبتی که اطاعت از محبوب و شکل گیری از او را به دنبال ندارد وسیله نجات خود دانسته، و قدمی در راه قدرشناسی از زحمات انبیا و به ویژه پیامبر اسلام که فرهنگ خدا را برای عمل به آن ارائه کردند پیش نمی گذارند.

آنان می گویند همین که ما در قلبمان از مایه محبت خدا برخورداریم برای ما کافی است و لزومی ندارد که زحمت اطاعت از پیامبران یا پیامبر اسلام را بر خود همواره کنیم!

اینان باید بدانند محبتی را که ادعا می کنند قرآن و روایات محبت نمی دانند، روی گردان از فرهنگ اسلام، و متکبر در برابر بعثت پیامبر، و تارک عبادات و خدمت به خلق، و عاصی در برابر دستورات خدا و پیامبر خدا نمی تواند اهل

محبت باشـد، محبت حقیقـتی است که وقتی از افق قلب طلوع کنـد کشـش شـگفت آوری نسـبت به محبوب و شـئون محبوب ایجاد می کند تا جائی که محب را وادار می کند همرنگ محبوب و شـئون محبوب شود، و تسلیم خواسته های محبوب گردد، حضرت حق کراراً در آیات قرآن از مردم دعوت کرده که برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان از پیامبر که وظیفه ای جز ابلاغ دسـتورات خدا را ندارد اطاعت کنند، کسـی که به فرمان واجب حق از پیامبر اطاعت نمی کند پیامبری که اطاعت از او اطاعت از خداست.

مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ. (۱)

نمی توانـد و نبایـد ادعـای محبت خـدا کنـد، چون اگر محبت به خـدا وجود داشت قطعـاً اطاعت از خـدا و رسولش تحقق می یافت.

حضـرت صادق (ع) در روایتی ادعا محبت به خـدا را از کسانی که در چرخه اطاعت نیسـتند قویا رد می کنـد و بر آنان مارک عدم محبت به خدا را می زند:

«ما احب الله من عصاه:»

کسی که روی گردان از قوانین و دستورات و فرهنگ خداست خدا را دوست ندارد، آنگاه این دو بیت را خواند:

تعصی الا له و انت تظهر حبه جج

هـذا لعمرک فی الفعـال بـدیع جلو کـان حبک صادقا لا طعته جان المحب لمن یحب مطیع ججاز دسـتورات حق سـرپیچی می کنی و در این حـال هم اظهار محبت به او می نمائی، به جانت سوگنـد این مسـئله شـگفت آوری است، اگر در محبت محبوب اهل صدق و درستی بودی از دستوراتش اطاعت می کردی زیرا کسی که عاشق کسی است از خواسته های او پیروی می کند.



---

۱- ۱) - نساء ۸۰.

پس اصل و مایه محبت از کسی که عاصی نسبت به محبوب است نفی شده، بر فرض این که در قلب عاصی محبتی وجود داشته باشد این محبت آمیخته به هر معصیتی علت محبت محبوب به او نمی شود و این محبت یک طرفه ای است که ابداً ارزش ندارد، و برای آن قابلیت کاربردی وجود ندارد.

آنچه در دنیا و آخرت انسان کاربرد دارد مایه طرفینی است، محبت عبد به حق که در صورت همراه شدنش با اطاعت محبت حق را به عبد ظهور می دهد، در زندگی دنیا و آخرت انسان اثر دارد، در آیات و روایات مسائل نجات بخش معمولاً به صورت دو طرفه ذکر شده است:

فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ: (۱)

با عقیده و اخلاق و عمل از من یاد کنید تا من هم از شما یاد کنم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ: (۲)

اگر خدا را دوست دارید از من که فرستاده به حق او هستم و از جانب او برای شما اسلام را آورده ام اطاعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

«من احب لقاء الله احب الله لقائه.»

کسی که دیدار خدا را دوست دارد، خدا هم دیدار او را دوست دارد.

«من احب شیئاً اکثر ذکره:»

کسی که عاشق چیزی است با رفتار و کردارش زیاد از او یاد می کند.

بنابراین طبق آیه مورد بحث، نشانه محبت واقعی و علامت عشق صادقانه به خدا اطاعت از فرستاده اوست، اطاعتی که هیچ تفاوتی با اطاعت از خدا نمی کند آیه شریفه لزوم و وجوب اطاعت از پیامبر را بیان می کند، که این اطاعت زمانی تحقق می یابد که محبت صادقانه قلب را تسخیر کرده باشد.



---

۱- ۱) - بقره ۱۵۲.

۲- ۲) - آل عمران ۳۱.

اعمال و کردار انسان نشانگر وضع درون اوست، عصیان گر و آلوده دامن، و متجاوز به حقوق دیگران نشان می دهد که ابداً خدا را دوست ندارد، زیرا اگر محب خدا بود در گردونه اطاعت از خدا و ولی خدا زندگی می کرد.

اطاعت از پیامبر سبب محبت خدا به انسان و آمرزش گناهان اوست، خداوند نسبت به مطیع بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است پیامبر اسلام در توضیح آیه مورد بحث می فرماید:

«علی البر و التقوی و التواضع و ذله النفس:» (۱)

یعنی مرا در همه امور نیک و تقوا و فروتنی و تن دادن به دستورات حق پیروی کنید.

در روایات آمده محبت با چنین میوه و محصولی که اطاعت از خدا و پیامبر اوست عین دین است.

از حضرت باقر در ذیل همین آیه شریفه که محورش اطاعت از پیامبر است روایت شده است:

«هل الدین الا الحب:» (۲)

روی گردانان از دستورات خدا پیامبر به دلیل آیه ۳۲ سوره آل عمران کافرند، و کافران تا بر کفرشان باشند از محبت خدا محرومند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْكٰافِرِينَ.

ص:۳۳۷

---

۱- ۱) - الدرالمنثور ج۲، ۱۷۸.

۲- ۲) - خصال صدوق ج۱، ص ۲۱، حدیث ۷۴.

به راستی آیه بسیار مهم و فوق العاده ای است، سرپیچی از دستورات خدا و پیامبر مساوی با کفر است، و کافر از همه فیوضات حضرت حق و به ویژه از محبت خدا محروم و در دنیا و آخرت اهل شقاوت و بدبختی است.

ص:۳۳۸

## تفسیر آیه ۳۳-۳۴

### اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَی اَلْعٰالَمِینَ.

ذُرِّیَّهً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَ اَللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.

یقیناً خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

فرزندانی که برخی از آنان از نسل برخی دیگرند.

### شرح و توضیح

در آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره ی مبارکه بقره درباره ی خلافت و علم و شخصیت آدم و ارتباط او از طریق عبادت و توبه با حضرت حق بحث مفصلی به میان آمد، اصطفائی که در این آیه مطرح است بخاطر همان لیاقت ها و شایستگی های علمی و عملی و اخلاقی حضرت آدم است.

در آیات ۱۲۴ تا ۱۳۱ سوره ی بقره درباره ی ابتلاء و امامت ابراهیم و بنای کعبه به دست او و دعاهای ارزنده اش که حاکی از شخصیت آن بزرگوار است و حالت عظیم تسلیم او به حضرت حق بحث مشروحی شد و اصطفاء او بر جهانیان بخاطر همان شایستگی های او بود.

اصطفاء حضرت نوح و خاندان عمران پدر حضرت مریم نیز به خاطر طهارت ذاتی، عبادت حق، معرفت به حقایق، عمل صالح، تقوا و طاعت حضرت حق است. به خاطر این شایستگی ها که در انبیا و در خاندان موحد آنان بوده به رهبری مردم انتخاب شدند و بر مردم هم اطاعت از آنان برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان واجب شد.

ص:۳۳۹

أَطِيعُوا اَللّهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ. (۱)

از حضـرت بـاقر روايت شـده كه خداونـد به پيـامبر اسـلام فرمود: يـا محمـد. . . . فانى لم اقطع العلم و الايمان و الاسم الاكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوه. . . . من بيوتات الانبياء الذين كانوا بينك و بين ابيك آدم و ذلك قول الله تبارك و تعالى: ان الله اصطفى آدم و نوحاً. . . . (۲)اى محمد من علم و ايمان و اسم اكبر و ميراث علم و آثار دانش نبوت را از خانه هاى پيامبران كه ميان تو و پدرت آدم بودند قطع نكردم سپس حضرت باقر مى فرما يد همين امور بنابر قول خداوند در آيه شريفه علت اصطفاء آنان بوده است. آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران از يک نسئل و نژادند: ذريه بعضها من بعض

آيه شريفه نشان مى دهد كه وراثت در ساختن ساختمان شخصيت انسان ها عامل مؤثر و مهمى است.

انتخاب اين افراد و خاندان ها بر پايه ى شنوائى و علم فراگير و دانش بى نهايت حضرت حق است: وَ اَللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

ص:۳۴۰

---

۱- ۱) - آل عمران ۳۲.

۲- ۲) - كافى ج ۸ ص ۱۱۷- تفسير عياشى ج ۱ ص ۱۶۸.

## تفسیر آیه ۳۵-۳۷

### اشاره

إِذْ قالَتِ اِمْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ

فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی وَ اَللّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ اَلذَّکَرُ کَالْأُنْثی وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ اَلشَّیْطانِ اَلرَّجِیمِ

فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِیّا کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا اَلْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ

یاد کن هنگامی که همسر عمران گفت پروردگارا برای تو نذر کردم که آنچه را حامله هستم برای خدمت خانه ات از ولایت و سرپرستی من آزاد باشد، پروردگارا او را از من بپذیر زیرا تو شنوا و دانائی.

زمانی که او را زائید با شگفتی گفت: پروردگارا من دختر زائیدم و خدا به آنچه او زائید داناتر بود «که در آینده تبدیل به چه شخصیت والائی می شود»

و آن پسر که زائیدن او را آرزو داشت در کرامت و عظمت مانند این دختر نیست و در مقام نام گذاری اش گفت من او را مریم نامیدم و او و فرزندانش را از خطرات مهلک و وسوسه های بنیان برانداز شیطان رانده شده به پناه تو می دهم.

پس پروردگارش او را به صورت نیکوئی پذیرفت و به طرز خوبی نشو و نما داد و زکریا را کفیل رشد و تربیت معنوی او به کار گرفت هر زمان که زکریا در محراب عبادت به او وارد می شد رزق ویژه ای نزدش می یافت.

روزی در کمال تعجب گفت: ای مریم این رزق ویژه برای تو از کجاست؟ ! گفت: از سوی خداست، یقیناً خداوند هر کس را بخواهد رزق بی حساب می دهد.

### شرح و توضیح

سه آیه شریفه حاوی نکات بسیار ارزنده معرفتی، عملی، اخلاقی و دگر دوستی است که قطعاً شرح همه این حقایق کتابی قطور یا چند جلد کتاب می طلبد، ناچارم که همه آنها را به صورتی مختصر توضیح دهم باشد که در راه رشد و کمال ما و توجهمان به فرزندانمان مؤثر افتد.

اولاًـاز متن آیات استفاده کنیم که بنای شخصیت الهی و انسانی بر چهار اصل و پایه استوار بوده است: پدری چون عمران، مادری عالمه و دارنده خلوص، معلمی الهی و پیامبری بزرگوار چون زکریا، لقمه ای پاک و حلال چون رزق ویژه خدا.

گرچه مریم به احتمال برخی از منابع پیش از ولادت یا اندکی بعد از ولادت پدر را از دست داد ولی این حقیقت ثابت شده را نمی توان انکار کرد که عامل وراثت آن هم از پدری که از خاندان های برگزیده خدا بود تأثیری در مریم نداشت، قطعاً ارزش های معنوی و آثار الهی وجود پدر به مریم انتقال یافت.

عامل دیگر مادری بود که به خداوند بزرگ ایمان و یقین داشت و به خصوص ربوبیت حضرت حق را با قلب لمس کرده بود و چون حامله به مریم شد و حرکات کودک را در رحم حس کرد، با ادبی کامل و نیتی خالص و پاک از حق ولایت مادری گذشت و کودک در رحم را نذر خدمت به عبادتگاه و معبد اهل ایمان کرد، و از این که خدا نذرش را پذیرفت با این که فرزندش دختر بود و در آن روزگار رسم نبود که دختر را خدمتکار معبد نمایند روشن است که این

مـادر از چه ایمـان و اخلاـق و صـداقت و خلوصـی برخوردار بوده، و البته این همه ارزش هـا از وجود پـاک او به مریم انتقـال یافت.

عامـل دیگر در بنـای شخصـیت مریم معلمی چون زکریـا بود که خداونـد به او منصب نبوت و رسـالت عطا کرده بود، و معلوم است وقـتی انسـان در سـایه تربیت چنین معلمی که از تمـام رسـوم و قـوانین تربیت آگـاه است قرار بگیرد به چه مقـام شـامخی خواهد رسید.

عامـل دیگر لقمه حلاـل و پـاک بود، که به قـدرت رشـد و نمو معنوی انسان می افزایـد، و آدمی را بی حجاب های ظلمانی به سوی حضرت حق سوق می دهد.

البته لیاقت و شایستگی مریم هم در میان این چهار عامل بی اثر در رسیدن به کمالات انسانی و درجات و منازل معنوی نبود. وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا وَضَعَتْ وَ لَیْسَ اَلذَّکَرُ کَالْأُنْثیٰ: این دو جمله در آیه شریفه گفته مادر مریم نیست بلکه گفتار خداوند بزرگ است، و به این معنـاست: مـا هم می دانسـتیم که او دختـر است ولی خواسـتیم آرزوی او را به صورتی احسن و به شـکل بهتری عملی کنیم و اگر همسـر عمران منظور مـا را از این که به او دختر دادیم می دانست هرگز اظهـار انـدوه و حزن نمی کرد « قٰالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهٰا أُنْثیٰ » البته پسـری که او آرزو داشت ممکن نبود که چون این دختـر و آنچه بر وجود او مترتب است باشـد، زیرا بالاترین چیزی که در حق آن پسـر امکان داشت این بود که چون عیسی پسری شود که کور مادرزاد را بینا و ناشنوای مادرزاد را شنوا، و مرده را زنده کند، لیکن بر وجود این دختر آثار بالاتر از آن مترتب است: اولاً وجود این دختر وسیله ای است که از او پسـری بدون پدر به وجود آید، و ثانیاً او و پسـرش دو نشانه و آیت قدرت و رحمت حق بر جهانیان باشند. و ثالثاً کودک او در گهواره با مردم سخن گوید و نیز کلمه الله و روح الله باشد، و مثلش نزد خدا مثل آدم شود، اینها و

سایر آیات و علامات همان قسمت هائی است که بر وجود آن دختر و فرزند مبارکش عیسی مترتب شده است.

از اینجا روشن می شود که جمله وَ لَیْسَ اَلـذَّکَرُ کَالْأُنْثیٰ گفته خـداست نه کلام همسر عمران، که اگر کلام او بود بایـد به این صورت گفته می شد: و لیس الانثی کالذکر زیرا کسی که امیدوار است به چیز شریف و یا مقام بلندی نائل شود ولی به کمتر از آن می رسد در مقام اندوه می گوید: این مانند آنچه امید داشتم نیست نه آن که بگوید آنچه امید داشتم مانند این نبود.

راستی این مادر با معرفت و آراسته به ایمان و خلوص چه دغدغه شدیدی نسبت به مریم و نسلش داشت که برای او و نسلش با کمال تضرع و زاری به پیشگاه خداوند دست دعا برمی دارد که در آینده از زمان مریم و نسلش از شرور شیطان چه جنی و چه انسی در امان بمانند، و خطری متوجه دین و دنیا و آخرت آنان نگردد.

آفرین بر این مادر که در انـدیشه تأمین سعادت دنیا و آخرت فرزنـد خود و نسـلش می باشد، مادران روزگار باید از این مادر درس بگیرنـد و بداننـد هیـچ پناهگاهی برای فرزندانشان جز ربوبیت و توحید نیست و روی این حساب باید با فرزندان به گونه ای عمل کننـد که از شر شیاطین در امان بمانند و تا پایان کار در پناه خدا جای داشته باشـند، در میان مادران چه تعداد مادر نظیر مادر مریم وجود دارد که اینگونه نسبت به نسلش بیدار و آگاه و دارای دغدغه باشد؟

مریم در پرتو ربوبیت خداوند که از طریق معلمی چون زکریا به او انتقال یافت همه استعدادهای وجودی اش به فعلیت رسید، و مقام عصمت روزی او شد و از هر جهت به رضایت حضرت حق دست یافت، و همانگونه که مادر از خدا خواسته بود از شرور شیطان در امان قرار گرفت. و این است گوشه ای از برکات

وجود معلمی که از هر جهت شایستگی داشت تا به ترتیب انسان اقدام کند و بنده ای پاک و خالص در پرتو تربیتش بپروراند.

ص:۳۴۵

### تفسیر آیه ۳۸-۴۱

### اشاره

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ اَلدُّعاءِ.

فَنادَتْهُ اَلْمَلائِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی اَلْمِحْرابِ أَنَّ اَللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْییٰ مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اَللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ اَلصّالِحِینَ.

قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ اَلْکِبَرُ وَ اِمْرَأَتِی عاقِرٌ قالَ کَذٰلِکَ اَللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ.

قالَ رَبِّ اِجْعَلْ لِی آیَهً قالَ آیَتُکَ أَلاّ تُکَلِّمَ اَلنّاسَ ثَلاثَهَ أَیّامٍ إِلاّ رَمْزاً وَ اُذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ اَلْإِبْکارِ.

در اینجا بود که زکریا با دیـدن کرامت و عظمت مریم پروردگار خود را خوانـد، گفت: پروردگارا مرا از جانب خود فرزنـدی پاک و پاکیزه عطا کن یقیناً تو شنوای دعائی.

پس فرشـتگان او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایسـتاده بود نـدا دادنـد که خـدا تو را به یحیی بشارت می دهـد که تصدیق کننده کلمه ای از سوی خدا «یعنی مسـیح» است و یحیی سـرور و پیشوا و از روی حیا و زهد نگاهدار خود از مشتهیات نفسانی و پیامبری از شایستگان است.

گفت: پروردگارا چگونه برای من پسـری خواهـد بود در حالی که پیری به من رسـیده و همسـرم نازاست خداوند فرمود: چنین است که می گوئی ولی کار و قـدرت خدا مقید به علل و اسـباب نیست، خدا هر چه را بخواهد با مشـیت مطلقه خود انجام می دهد.

ص:۳۴۶

گفت: پروردگارا برای من نشانه ای بر جهت تحقق این بشارت قرار داده، گفت نشانه تو این است که سه روز نتوانی با مردم جز بار رمز و اشاره سخن گوئی و پروردگارت را بسیار یاد کن و او را شامگاه و بامداد تسبیح گوی.

### شرح و توضیح

آیات شریفه مسائل بسیار مهمی را به ویژه معجزه شگفت آوری را مطرح می کند، که هر کدام در جای خودش میدان بحث مفصلی را می طلبد:

۱- هنا لک: زکریا با دیدن رزق ویژه ای که برای مریم مقرر شده بود، با توجه به اینکه از خانواده مریم احدی با او در محیط معبد رفت و آمد نداشت به عظمت و شخصیت معنوی مریم پی برد، و تحت تأثیر مقامات الهی آن دختر والا و بنده ی خاص خدا قرار گرفت، و نزول رزق ویژه را برای خود درسی معنوی دانسته، و به این معنا توجه قلبی کرد که راه برای فرزندار شدن در عین کهنسالی خود و همسرش از طریق ربوبیت و قدرت مطلقه حق باز است، و می تواند با دعا در پیشگاه حضرت رب العزه مشیت حق را به اولاد دار شدنش جهت دهد، چنان که مریم با شخصیت الهی و معنوی اش رزق ویژه را به سوی خود جهت داده است.

آری اگر انسان به حالات معنوی و مقامات ملکوتی اهل دل و آراستگان به حقیقت توجه دقیق کند زمینه ای برای حرکت به سوی خدا، و متخلق شدن به اخلاق الهی و رسیدن به خواسته های مثبت و معقولش برایش فراهم می شود.

۲- زکریا چون مشاهده کرد روزی مریم از مجرای غیر طبیعی به او می رسد برایش روشن شد که در عین ناامیدی صد در صد از فرزندار شدن، امکان پیدا کردن اولاد از مجرای غیر طبیعی برایش فراهم است، و این مسئله بستگی به این دارد که با کمال تواضع و خشوع و خلوص و پاکی به وسیله دعا که کلیدی برای

حل برخی از مشکلات است به ربوبیت حضرت حق متوسل شود، و قطعاً اگر حضرت حق مصلحت بداند فرزندی که می خواهد به او عنایت می فرماید.

دعا از شخصی مانند زکریا که همه شرایط دعا کننده را دارد، آن هم در حوزه نماز و در محراب عبادت قطعاًمستجاب خواهد شد.

حضرت رضا (ع) یکی از شرایط استجابت دعا را زمان خاص می داند، چنان که در روایتی که نقل شده به شخصی که اول محرم به محضرش مشرف شده بود فرمود:

ان هذا الیوم الذی دعا فیه زکریا ربه عزوجل فقال: رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً. . . (۱)

امروز که اول محرم است روزی است که زکریا در این روز به پیشگاه حضرت ربوبیت دعا کرد و گفت: پروردگارا از جانب خودت به من نسلی پاک عنایت کن.

دقت کنید که زکریا از خداوند درخواست نسل کرد ولی نسلی پاک، یعنی نسلی معتقد به خدا، قیامت، پاداش، کیفر، مؤمن به نبوت و به احکام الهی و آراسته به عمل صالح و اخلاق حسنه.

در توضیح آیه ۱۲۷ سوره ی بقره که در آن بحث دعا مطرح است در رابطه با دعا و شرایط دعا، و دعا کننده و شرایط دعا کننده و اجابت دعا مفصل و مشروح مطالب مهمی نگاشته شد.

۳- زکریا به خاطر لیاقت و شایستگی دارای مقام نبوت بود، و در حالی که در محراب عبادت، محرابی که محل کارزار با هوای نفس و شیطان است در حال نماز قرار داشت صدای فرشتگان خدا را شنید که به او فرزندی که نامش را خدا



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا

به عنوان یحیی انتخاب کرده بود بشارت دادند که دارای چهار خصلت بسیار با ارزش است:

۱- تصدیق کننده و مبلغ رسالت و نبوت حضرت مسیح است.

ایمان به نبوت و رسالت از ارزش های معنوی است و هر کس قلبش آراسته به این ارزش باشد در پیشگاه حضرت حق از ارزش برخوردار است.

۲- متولی امور دنیا و آخرت مردم، پیشوای معنوی و دینی انسان ها و بزرگ قوم است.

۳- در عین داشتن غریزه ی جنسی دوری گزین از مشتهیات غریزه ای و در مسئله ی شهوت فوق العاده پاک و پاکدامن است.

حضرت باقر در توضیح حصور می فرماید:

«الذی یأبی النساء:» (۱)

انسانی که امتناع از نزدیک شدن به زنان دارد و شهوات خود را کنترل می نماید.

۴- پیامبری شریف دارای منزلت و مقام رفیع و از طایفه شایستگان است.

### زکریا در برابر پدیده ای عظیم

زکریا در برابر بشارت فرشتگان که خداوند او را فرزندی به نام یحیی عنایت خواهد کرد به شدت شگفت زده شد از این که در سن کهنسالی خودش و نازائی همسرش چگونه فرزنددار می شود؟

شگفتی زکریا پیامبر خدا از اصل مسئله نبود، زیرا قدرت حق بر عنایت فرزند به او که قدرت بی نهایت است برایش مسلم بود، چنان که همین قدرت برای



---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی ج۱، ص ۱۷۲، حدیث ۴۵.

ابراهیم در زنده شدن مردگان به اراده حق قطعی بود ولی درخواست دیدن کیفیت زنده شدن مردگان را کرد رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ اَلْمَوْتیٰ ؟

زکریا با توجه به این که پیری فرتوت است و همسرش در سن عقیم بودن به سر می برد و این پیری و عقیمی زن از عواملی است که هر کس را از این که فرزنددار شود صد در صد مأیوس می کند، اکنون به چه کیفیت این زن و شوهر دارای فرزند می شوند؟ !

زکریا با درخواست فرزند از حضرت حق و این که خداوند دعای واجد شرایط را مستجاب می کند یقین به فرزنددار شدن داشت وگرنه دعا نمی کرد، چون اگر صد در صد می دانست فرزنددار نمی شود دعا نمی کرد، آنچه موجب شگفتی بود اصل مسئله نبود کیفیت و چگونه تحقق این حقیقت بود.

زکریا می دانست که میلیاردها بار در جریان خلقت امور خارق العاده از طرف خدا و مشیت ازلی و ابدی اش اتفاق افتاده، و فرزنددار شدن در این سن از امور فوق العاده و معجزه آسائی است که مشیت حق آن را پدید می آورد ولی چگونگی و کیفیتش برای او مطرح بود که آیا از طریق همان زناشوئی طبیعی است. یا به صورت دیگر.

او می دانست که حضرت حق بر خلاف ادعای بی خبران از صفات حق در قوانینش حبس نیست و این گونه نمی باشد که نتواند از مجاری غیر طبیعی کاری را صورت دهد، بلکه مشیت و قدرت او حاکم بر همه قوانین جاری در هستی است، او به آتش دستور می دهد ابراهیم را نسوزاند، و به معده ماهی دریا فرمان می دهد یونس را هضم نکند و هم او قدرت دارد در سن غیر طبیعی به کسی فرزند عنایت کند، و این معنا را حضرت حق به زکریا به این صورت تذکر داد: کَذٰلِکَ اَللّٰهُ یَفْعَلُ مٰا یَشٰاءُ.

ص:۳۵۰

ای زکریا خداوند درکارهایش نیازمند به اسباب و علل و ابزار طبیعی نیست، بلکه خارج از همه قوانین موجود حاکم بر هستی کاری را که اراده کند تحقیق می دهد.

انسان درست نیست که همه امور را وابسته به علل و عوامل واسباب طبیعی بداند، باید با توجه به مشیت مطلقه حق این معنا را بپذیرد که حضرت حق هر کاری را بخواهد قدرت دارد از طریق مجرای غیر طبیعی صورت عینی و عملی بخشد، و زکریا به این حقیقت که شعاعی از قدرت بی نهایت خداست ایمان داشت ولی علم به چگونگی آن را می خواست، و شگفتی و تعجبش جز این امور را دنبال نمی کرد.

زکریا از حضرت حق درخواست کرد که نشانه تحقق این پدیده معجزه آسا را به او ارائه دهد، خداوند نشانه آن را ناتوان شدن زکریا از سخن گفتن در سه روز قرار داد، و از او خواست که پروردگار را بسیار یاد آورد، و او را تسبیح گوید.

او قدرت بر تکلم با مردم را در آن سه روز نداشت ولی از ذکر و تسبیح زبانی که فقط مناجات با حق بود عجزی نداشت و احتمالاً ذکر و تسبیح قلبی بوده و نیازی به حرکت زبان نداشت.

خداوند به قدرت کامله اش و بیرون از علل و اسباب طبیعی یحیی را که شباهت هائی به عیسی داشت به او عنایت فرمود:

خداوند نام فرزند زکریا را یحیی نهاد، در برابر نام فرزند مریم را عیسی که به معنای زندگی می کند نهاد، به یحیی در کودکی مقام نبوت و علم و کتاب عنایت فرمود، چنان که عیسی را هم در کودکی مقام نبوت داد، خداوند یحیی را از نزد خود برکت و طهارت داد و او را به پدر و مادرش نیکوکار قرار داد، چنان که به عیسی هم برکت و طهارت بخشید و او نسبت به مادرش نیکوکار مقرر فرمود، خدا در مواطن سه گانه به یحیی سلام و درود فرستاد به عیسی هم در همان

مواطن درود و سلام داد، یحیی را سید و حصور و پیامبر قرار داد چنان که همه آنها را هم به عیسی عنایت کرد، این شباهت ها که یحیی به عیسی داشت محصول اجابت دعای زکریا بوده است که از حضرت حق ذرّیه طیبه و خلف شایسته درخواست کرد.

ص:۳۵۲

## تفسیر آیه ۴۲-۴۴

### اشاره

وَ إِذْ قالَتِ اَلْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اِصْطَفاکِ عَلیٰ نِساءِ اَلْعالَمِینَ.

یا مَرْیَمُ اُقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اُسْجُدِی وَ اِرْکَعِی مَعَ اَلرّاکِعِینَ.

ذٰلِکَ مِنْ أَنْباءِ اَلْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ.

و یاد کن هنگامی که فربشتگان به مریم گفتند: ای مریم یقیناً خدا تو را به عنوان بنده ویژه انتخاب کرده است و از همه آلودگی های فکری و روحی و باطنی پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.

ای مریم فروتنانه برای پروردگارت به طاعت برخیز، و سجده کن و با رکوع کنندگان به رکوع آی.

این حقایق از خبرهای غیبی است که ای رسول من به تو وحی می کنیم و تو هنگامی که آنان قلم های خود را به عنوان قرعه در آب می انداختند که کدام یک از آنان سرپرستی مریم را عهده دار شود، و نیز زمانی که برای کفالتش با یکدیگر جدال و ستیز می کردند نزد آنان نبودی.

### شرح و توضیح

مقام و منزلت حضرت مریم در معرفت و ایمان و اخلاق و عبادت به جائی رسید که خداوند او را توفیق داد تا صدای فرشتگان الهی را بشنود که ای مریم خداوند به خاطر کمالات معنوی ات تو را انتخاب کرده و از هر گناه و آلودگی پاک نموده و به مقام عصمت رسانیده و تو را برای پدید آمدن چهارمین پروردگار اولوالعزم بدون داشتن شوهر از وجودت انتخاب نموده است، که این

پدیده خاص و معجزه عظیم و حقیقت خارق العاده امتیازی ویژه برای تو در میان تمام زنان جهان است.

در معنای اصطفای دوم در آیه شریفه از حضرت باقر (ع) روایات شده:

«اصطفاك لولاده عیسی من غیر فحل:» (۱)

ترا برای تولد عیسی بدون داشتن شوهر انتخاب کرده است.

با توجه به این روایت می توان قضاوت کرد که مریم در این خصوصیت بر همه زنان برتری دارد، اما در خصوصیت ها و دیگر ویژگی ها با توجه به روایات زیادی که شیعه و سنی نقل می کنند حضرت صدیقه کبری بر تمام زنان اولین و آخرین فضیلت و برتری دارد و آن حضرت سیده نساء العالمین است.

در پاره ای از روایات آمده که منظور از نساء عالمین زنان روزگار خود مریم هستند نه زنان همه اعصار و قرون، چنان که کلمه عالمین در آیه ۴۷ سوره بقره : فَضَّلْتُکُمْ عَلَی اَلْعالَمِینَ درباره یهودیان ایمان آورده به موسی درعصر خود موسی است که پس از سپری کردن دوره ابتلائات سخت و قبول کردن نبوت موسی و پیروزی بر فرعونیان خداوند به آنان خطاب کرد که شما را بر جهانیان برتری دادم قطعاً این برتری بر مردم جهان همان روزگار است، چنانچه برتری مردم بر همه روزگاران باشد با آیه شریفه ۱۱۰ سوره آل عمران تناقض خواهد داشت آنجا که پروردگار می فرماید:

کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ اَلْکِتابِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ. . .

ص:۳۵۴

---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص ۲۹۰.

شما ای مسلمانان بهترین امتی هستید که برای اصلاح جوامع انسانی پدیدار شده اید به کار شایسته فرمان می دهید، و از کار زشت و ناپسند باز می دارید و از روی صدق و اخلاص و تحقیق و معرفت ایمان به خدا می آوردید و اگر یهود و نصاری به آئین شما که سبب برتر نمودن شما به همه جهانیان است ایمان می آوردند قطعاً برای آنان بهتر بود.

در این آیه اهل کتاب را مادون و از نظر ارزش پائین و پست تر از مؤمنان به قرآن و پیامبر به حساب آورده وهمین آیه بهترین دلیل بر این است که عالمین در قرآن گاهی به قرائنی که وجود دارد و آیات آنها را تأیید می کند به معنای زنان یک عصر یا مردم یک روزگار است، و اطلاقی که تفسیر المیزان از لغت عالمین در آیه مربوط به مریم استفاده کرده است صحیح به نظر نمی رسد، هم با توجه به آیه ۴۷ سوره بقره و هم با توجه به آیه ۱۱۰ سوره آل عمران و هم با توجه به روایات فراوانی که درباره صدیقه کبری به عنوان سیده نساءالعالمین در کتب فرقین ذکر شده است، این نکته هم در تأیید این مطلب درباره حضرت زهرا ناگفته نماند که زهرا (ع) از مصادیق اتم و اکمل آیه کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ می باشد، که به طور عموم جزء برترین امت ها و بنابر احادیث مستند به طور خصوص جزء برترین های امت اسلامی است، پس مریم از نظر ارزش و فضیلت بر زنان روزگار خودش به عنوان بهترین زن انتخاب شده و حضرت زهرا بر اساس آیات و روایات به عنوان برترین زن بر تمام زنان جهان از ابتدا تا انتها انتخاب شده است.

آری فاطمه مرضیه از جهتی از اعضاء و پیکره برترین امت وازجهت طهارت ذاتی و عصمت وجودی، و معرفت و اخلاص و عمل و اخلاق و هم کفو بودن نسبت به امیرمؤمنان و ریشه وجودی یازده امام برتر و بهتر از همه زنان گذشته و آینده است.

ص:۳۵۵

اگر عمرم که اواخر آن را طی می کنم فرصت دهـد، و اگر بنایم بر این باشد که در صورت توان تفسـیر را ادامه دهم با کمک و یاری پروردگار در توضـیح سوره مبارکه کوثر در رابطه با شخصـیت حضـرت زهرا و این که او برترین و بهترین زن در میان زنان اولین و آخرین است مطالب مستدلی را بیان خواهم کرد.

درباره قنوت که عبارت از عبادت فروتنانه و خاشـعانه است و نیز درباره سـجده و رکوع به ترتیب در آیات ۵ سوره حمد و ۳۴ سـوره بقره و ۴۳ سوره بقره به طور مشـروح و مفصـل بحث شـد، عبـادت در آیه إِیّاکَ نَعْبُدُ (۱)و سـجده در آیه قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اُسْجُدُوا (۲)و رکوع در آیه وَ اِرْکَعُوا مَعَ اَلرّاکِعِینَ (۳)در حد ممکن توضیح داده شد.

حقـایق صـحیح و مطـالب درست و واقعی سـرگذشت مریم و زکریـا برای نخستین بار به پیامبر اسـلام وحی شـد، وحی روشـن کننـده حقـایق پنهـان از انسـان است، اگر قرآن مجیـد از افق حیـات انسـان طلوع نمی کرد اکثر یـا حقـایق مربوط به امت هـای گذشته پوشیده می ماند وانسان از بهترین و کامل ترین مدرسه تربیتی محروم می شد!

قرآن بالاترین و محکم ترین نشانه صدق نبوت پیامبر بزرگوار اسلام است.

سران معبـد به خاطر شخصـیت و عظمت مریم هر کـدامشان خواهان سـرپرستی و تکفل مریم بودنـد و در این زمینه با یکدیگر رقابت سـختی داشـتند، آنان برای رفع نزاع و اختلافی که در میانشان بود به قاعـده قرعه متوسل شدنـد و روی این حساب قرعه برای حلّ پاره ای از مشکلات مشروعیت یافت.

ص:۳۵۶

---

۱- (۱) - حمد ۵.

۲- (۲) - بقره ۳۴.

۳- (۳) - بقره ۴۳.

فقهای بزرگ اسلام در کتاب های مربوط به قواعد اسلامی که به بهترین صورت تألیف کرده اند برای قرعه جایگاه قابل قبولی پذیرفته اند و قرعه را در پاره ای از امور که مشکل آن جز با قرعه حل نمی شود مشروع دانسته اند.

## زکریا و کفالت مریم

همسر عمران که پیش از ولادت مریم شوهرش را از دست داده بود، و جگر گوشه اش را به خاطر نذری که بسته بود برای خدمت به معبد از خود جدا کرد حتماً زن با کرامت و صالحه ای بود که به قضاء حق راضی و این که خداوند به قبول حسن دخترش را پذیرفت و از میان همه زنان این کرامت را تنها به دختر او داد خوشحال بود.

احتمال هم می دهیم که گاه گاهی مهر مادری تحریکش می کرده و او را به احوال پرسی جگر گوشه اش تا معبد می آورده است، و پس از اطمینان خاطر شکرگویان به خانه باز می گشته.

از ساعتی که قنداقه مریم به مسجد آمد کارگردانان معبد بر سر تکفل و پرستاری او به نزاع برخاستند، هر یک از آنان می خواست تکفل او به عهده وی واگذار شود، و تربیت مریم نصیب او گردد، چون مریم دختر پیشوای آنان و از ذریه ابراهیم بود.

از میان آنان زکریا علاقه بیشتری به کفالت مریم نشان می داد و بر این مسئله پافشاری و اصرار داشت و بهانه اش این بود که من شوهر خاله او هستم و نهایتاً باید سرپرستی او به من سپرده شود.

نزاع و رقابت هر لحظه شدیدتر می شد، هر کس برای خود بهانه و حجتی می آورد و خود را از دیگران در این مسئله شایسته تر می دانست، و تا آخر هم از

میان خود بر یک نفر اتفاق نکردند، زیرا قصد همه آنان از این کار تقرب به خدا بود و نمی توانستند از آن چشم پوشی کنند.

زکریا هم چنان اصرار می ورزید و خود را از دیگران شایسته تر می دید زیرا در میان همه بخاطر نبوت و رسالتش امتیاز بیشتری داشت، پس از آن که از اتفاق بر یک نفر مأیوس شدند همه این پیشنهاد را پذیرفتند که برای به دست آوردن کفالت مریم قرعه بیندازند، به نام هر که درآمد او متکفل امور مریم شود و زکریا هم به این مسئله رضایت داد.

خادمان معبد همراه زکریا به سوی نهر آبی که در آن نزدیکی بود حرکت کردند، چوبه های تیر خود را به آب انداختند و قرعه زکریا مستقیم به روی آب آمد، و از دیگران به آب فر رفت، یا غیر مستقیم شد، به ناچار همه به کفالت زکریا نسبت به مریم راضی شدند. مریم در پرتو سرپرستی و کفالت زکریا پیامبر خدا به عالی ترین درجات و منازل ایمانی و معنوی و عملی و اخلاقی رسید، تا جائی که شایسته مادر شدن برای چهارمین پیامبر اولوالعزم حق شد و برای زنان عالم الگو گشت.

ص:۳۵۸

### تفسیر آیه ۴۵-۴۷

#### اشاره

إِذْ قالَتِ اَلْمَلائِكَهُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اَللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَهٍ مِنْهُ اِسْمُهُ اَلْمَسِيحُ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَهِ وَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ.

وَ يُكَلِّمُ اَلنّاسَ فِي اَلْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ مِنَ اَلصّالِحِينَ.

قالَتْ رَبِّ أَنّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اَللّهُ يَخْلُقُ ما يَشاءُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

یاد کن هنگامی که فرشگان گفتند: ای مریم مسلماً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومند و از مقربان است.

و با مردم در گهواره و در میان سالی با زبان وحی سخن می گوید و از شایستگان است.

مریم گفت: پروردگار را چگونه برای من فرزندی خواهد بود در حالی که هیچ بشری با من ازدواج نکرده؟ خدا فرمود: چنین است که می گوئی ولی کار خدا مقید به علل و اسباب نیست خدا هر چه را بخواهد با مشیت مطلقه خود می آفریند جز این نیست که چون چیزی را اراده کند به آن می گوید: باش پس بی درنگ می باشد.

#### شرح و توضیح

این که گروهی از فرشتگان واسطه بشارت حق به مریم بودند، دلیل عظمت بشارت و موضوع بشارت است.

ص:۳۵۹

بشارت دهند حضرت حق، واسطه بشارت فرشتگان، گیرنده ی بشارت مریم، دختری که منازل و مراتب و درجات معنوی را طی کرده بود، و تربیتش از جلوه نبوت زکریا نصیب داشت، و اهل عبادت فروتنانه و سجده و رکوع خالص بود.

آری مریم با آن همه کمالات شایستگی و صلاحیت داشت که خداند مهربان کلمه خود یعنی عیسی را به او عنایت کند، آن همه به صورت معجزه و امری خارق العاده! !

فرزندی که نامش از جانب خدا انتخاب شد و در گهواره به پیامبری و حقایق حقیه الهیه آراسته گشت.

فرزندی که دارای وجاهت و آبرومندی در دنیا و آخرت است و از مقربان درگاه حضرت دوست می باشد.

فرزندی که همه کمالات الهی و انسانی را داراست، و مبلغ پیام های خدا در میان مردم است.

فرزندی که به تصریح آیه شریفه مخلوق خدا و زائیده شده از مریم مقدس است.

تأکید بر اسمه المسیح عیسی ابن مریم برای این است که به یاوه بافان و باطل گویان اعلام کند عیسی پسر خدا نیست، خدا فرزند ندارد، خدا دارای مخلوق است که به مشیت مطلقه اش آفریده است، و این گونه نسبت ها به حضرت حق مساوی با کفر و شرک است، و افتراء زنندگان به خدا و معتقدان به این افترا هرگز اهل نجات نیستند.

عیسی به صورتی خارق العاده در گهواره ی لب به سخن گشود و نبوت خود و کتابش انجیل و اقامه نماز و ایتاء زکات و مبارک بودند وجودش و نیکی به مادر را اعلام کرد.

ص:۳۶۰

عیسی در بزرگسالی پیام های خداوند و احکام دینی و مسائل اخلاقی را با تکیه بر انجیل با مردم در میان می گذاشت تا مردم به هدایت حق اتصال پیدا کنند و سعادت دنیا و آخرتشان را تأمین نمایند، سخن گفتن عیسی در بزرگسالی اگر سخن روزمره و معمولی بود امتیازی برای او به حساب نمی آمد، روشن است که این سخن گوئی زبان وحی است.

شگفتی مریم از فرزنددار شدن بدون داشتن شوهر به معنای ایمان نداشتن به قدرت خدا در پدید آوردن فرزند از یک دختر بی شوهر نبود، او مانند زکریا و همه اهل معرفت به قدرت کامله و مشیت مطلقه ی حضرت حق ایمان داشت، ولی می خواست کیفیت این مسئله با عظمت را بداند، که چگونه بدون شوهر فرزنددار می شود، لذا به حضرت حق عرضه داشت من که ازدواج نکرده ام و بشری با من تماس نداشت به چه صورت فرزندار می شودم که پاسخ شنید درست است که تو شوهر نکرده ای ولی خداوند که کارش مقید به اسباب و علل نیست هر چه را بخواهد می آفریند، و مسئله تا جائی برای خدا آسان و سهل است که اگر پدید آمدن حقیقتی را بخواهد فقط می گوید باش و پس از فرمان باش در جا پدید می آید.

ص:۳۶۱

### تفسیر آیه ۴۸-۵۱

#### اشاره

وَ یُعَلِّمُهُ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحِکْمَهَ وَ اَلتَّوْرٰاهَ وَ اَلْإِنْجِیلَ.

وَ رَسُولاً إِلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ اَلطِّینِ کَهَیْئَهِ اَلطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ أُبْرِئُ اَلْأَکْمَهَ وَ اَلْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ اَلْمَوْتیٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِمٰا تَأْکُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.

وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاهِ وَ لِأُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ اَلَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ وَ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُونِ.

إِنَّ اَللّٰهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ.

ای مریم خداوند به فرزندت کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد.

و او را برای ابلاغ پیام های خدا به سوی بنی اسرائیل می فرستد که به آنان بگوید: من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه هائی بر صدق رسالتم آورده ام: من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خداوند پرنده ای زنده و قادر به پرواز می شود، و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم، و شما را به آنچه در خانه هایتان می خورید و آنچه را ذخیره می نمائید خبر می دهم، مسلماً اگر اهل ایمان باشید این معجزات برای شما نشانه ای بر صدق رسالت من است.

و من آنچه را از تورات، پیش از من بوده تصدیق دارم و آمده ام تا بعضی از چیزهائی که در گذشته به کیفر گناهانتان بر شما حرام شد حلال کنم و برای

شما بر صدق رسالتم نشانه ها از سوی پروردگارتان آورده ام پس ای بنی اسرائیل از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمائید.

یقیناً خداوند پروردگار من و شماست، بنابراین او را بپرستید که پرستش خداوند صراط مستقیم است.

### شرح و توضیح

مسئله ی تعلیم خدا به صورت مستقیم و جایگاه با عظمت علم و معلم و متعلم در آیه ی ۳۱ بقره به صورتی مفصل و مشروح گذشت.

از آنجا که عیسی برای تربیت و تعلیم و هدایت مردم انتخاب شد، و نقس معلم در تربیت نفوس والاترین نقس است و معلم لازم است به همه ابزار و علل جهت تعلیم و تربیت آراسته باشد خداوند مهربان به طور مستقیم کتاب که مجموعه ای از قوانین تامین کننده سعادت دنیا و آخرت و حکمت که عبارت از معارف الهیه است و تورات و انجیل را به عیسی آموخت و او را به معلمی کامل و جامع که همه طرح ها و نقشه های ساختن ساختمان انسانیت در اختیارش بود تبدیل کرد.

عیسی پس از آراسته شدن به حقایق و حکمت و تعلیم گرفتن تورات و انجیل و با مقام اولوالعزمی در مرحله اول به سوی بنی اسرائیل که در اوج مادی گری و فساد و تحریف حقایق و دنیا پرستی و ترویج خرافات و اباطیل و در چرخه ی فساد همه جانبه بودند فرستاده شد، او برای آن که آن قوم دور از خدا و آلوده به معاصی، و تاریک دل نبوتش را باور کنند به آنان قاطعانه اعلام داشت من معجزات و نشانه هائی بر صدق رسالتم برای شما آورده ام تا این معجزات راه پذیرفتن نبوت من را از سوی شما هموار کند.

من به اذن خدا از گِل صورتی از پرنده می سازم و سپس با دم مسیحائی ام بر آن می دمم، پس پرنده ای زنده می شود. امکان پدید آمدن موجود زنده از عناصر

ص:۳۶۳

مادی توسط انسانی خاص در سایه مشیت و اراده و اذن خدا مسئله ای حتمی است، پدید آمدن موجود زنده گاهی به اراده ی مستقیم حق است که نوع مخلوقات هستی اینگونه به وجود می آینـد و گاهی به وجود آمـدن موجود زنده را از عناصـر همین عالم خداونـد به بنـده ای ویژه اذن می دهد و او هم آن کار را انجام می دهد، و این مسـئله چیزی نیست که پذیرفتنش مشـکل باشد، و روزنه ای برای انکار به رویش باز باشد.

ای بنی اسـرائیل من کور مادرزاد و بیماری پیسـی را شفا می دهم به صورتی که دو چشم کور را بینا و بیماری پوستی را علاج قطعی می کنم، کاری که جز از دست فرسـتاده ی خـدا ساخته نیست و از همه مهم تر مرده را به اذن خداونـد زنده می کنم، و شما را به آنچه در آینـده می خوریـد و در خانه هایتان ذخیره می کنیـد خبر می دهم همه این معجزات دلیل متقن بر پیامبری و رسالت من است اگر واقعاً اهل ایمان باشید.

عیسـی (ع) گواهی دهنده به این بود که تورات کتاب خداست، و آیاتش وسیله هدایت انسان به سوی سعادت ابدی است، این معنـا به خـاطر این به بنی اسـرائیل اعلاـم شـد که بداننـد عیسـی نه این که دین جدیـدی نیاورده و فرهنگ او مخالف با تورات نیست، بلکه نبوت او پشـتوانه ای برای تورات و آئین موسـی که همان اسـلام ناب الهی است، می باشـد. و حتی از جانب خـدا مسـئولیت دارد کـه پـاره ای از امـور حلاـل کـه بخـاطر گناهـان بر آنـان حرام گشـته بـود از حرمت بینـدازد و به صـورت اولیه برگردانـد، تا برای زندگی بنی اسـرائیل فرج و گشایش ایجاد شود، و آیات و نشانه ها و معجزات نیز اضافه بر این امور بود که نهایتاً از سوی بنی اسـرائیل نبوتش تصدیق شود، و از فساد و گناه و معصـیت اجتناب نمایند: فَاتَّقُوا اَللّٰهَ و از حضـرتش به عنوان معلمی الهی و ناصحی دلسوز و خیرخواهی

ص:۳۶۴

مهربان اطاعت کنند وَ أَطِيعُونِ ولی این قوم خودخواه عنود از آن زمان تا امروز که سال ۱۳۸۸ شمسی است حاضر به تسلیم در برابر حق نشده اند.

عیسی (ع) مصرانه به بنی اسرائیل می فرمود یقیناً حضرت الله پروردگار من و پروردگار شماست و همه ما در پرتو ربوبیت او به سر می بریم، اوست که خالق و مالک و مدبّر و کارگردان ماست، پس باید همه ما به این حقیقت توجه کنیم که تنها حضرت او شایسته پرستش و عبادت است روی این حساب همه شما دست از بت های جاندار و بی جان و هوای نفس و اطاعت از اربابان باطل بردارید و فقط او را بپرستید و حضرتش را عبادت کنید که صراط مستقیم همین است و بس.

ص:۳۶۵

### تفسیر آیه ۵۲-۵۳

#### اشاره

فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنْهُمُ اَلْکُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اَللّهِ قالَ اَلْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اَللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اِشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ.

رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اِتَّبَعْنَا اَلرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ اَلشّاهِدِینَ.

کفر کافران در برابر نبوت عیسی چنان شدید بود که از حالت قلبی به چرخه ی عمل در آمده بود به این خاطر آیه می فرماید چون عیسی از بنی اسرائیل احساس کفر کرد و انکار آنان را نسبت به حقایق یقین نمود اعلام کرد چه کسانی برای اقامه ی دین و سلوک به سوی خدا یاران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خدائیم به حقیقت به خدا ایمان آوردیم و ای مسیح گواه باش که ما تسلیم خدا هستیم.

پروردگارا به آنچه بر موسی و عیسی نازل کردی ایمان جدّی آوردیم و از این پیامبر پیروی کردیم، پس ما را از گواهان و شاهدان نبوت مسیح بنویس.

#### شرح و توضیح

بر اساس آیات تورات و پیش گوئی های حضرت موسی، قوم یهود در انتظار مسیح و نبوت او به سر می بردند، و مشتاق ملاقات و دیدار او و ایمان آوردن به حضرت بودند.

عیسی برای نجات مردم ظهور کرد، و پیش بینی تورات و موسی تحقق یافت، ولی بدنه ی قابل توجهی از قوم یهود که در انواع لباس ها و مقام ها بودند، منافع نامشروع مالی و مقامی خود را در برابر فرهنگ حق که عیسی مبلغش بود در خطر دیدند، اینان با کمال قدرت در برابر عیسی جبهه مخالفت باز کردند، و از پذیرفتن نبوت او سرباز زدند، و تن به مقررات و احکام حضرت حق ندادند، عیسی وقتی یقین به کفر این گروه پیدا کرد، و مخالفت آنان را ریشه ای حس

نمود، پس از اتمـام حجت به کمک معجزات و آیات و نشانه هائی که بر صـدق نبوتش در اختیار داشت، از بنی اسـرائیل برای یاری دادن به خودش و حرکت به سوی حق درخواست یاری نمود، زیرا می دانست برای تحقق اهـداف الهی اش به یاری اهل ایمان نیازمنـد است، و اگر اهل ایمان متمایز از کافران نشونـد، و بر ضـد آن بسیج نگردند و تشکل ایمانی و سازماندهی قوی صورت نگیرد اهداف الهی اش پیش نمی رود و به پابرجائی نمی رسد.

حواریون که به فرموده حضرت رضا (ع)

«کانوا مخلصین فی انفسهم و مخلصین لغیرهم من اوساخ الذنوب بالوعظ و التذکیر:» (۱)

یارانی مخلص و پاک در محدوده ی وجودشان بودند، و با موعظه و تذکر دغدغه پاک کردن مردم را از آلودگی ها و مفاسد داشتند، تنها پاسخ دهندگان به حضرت مسیح بودند.

طبرسی روایت می کند: حواریون در همه سـفرها با مسیح همراه بودند، و چون گرسنه و تشنه می شدند به اذن حق برای آنان غذا و آب آماده می شد، آنان این عنایت حق را برای خود امتیازی خاص می دانسـتند، روی این حساب از عیسی پرسیدند آیا کسی بالاتر از ما هست؟ آن حضرت فرمود: آری

«افضل منکم من یعمل بیده و یاکل من کسبه:» (۲)

برترین شما کسی است که دست به کوشش و فعالیت بزند، و از محصول زحمت و کسب و کارش زندگی خود را اداره کند.



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۷۹ حدیث ۱۰.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۰۴، چاپ اعلمی بیروت.

## تفسیر آیه ۵۴-۵۷

### اشاره

وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ خَیْرُ اَلْمٰاکِرِینَ.

إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ یٰا عِیسیٰ إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رٰافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ جٰاعِلُ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوکَ فَوْقَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِلیٰ یَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فِیمٰا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ.

فَأَمَّا اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً شَدِیداً فِی اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَهِ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِینَ.

وَ أَمَّا اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ اَلظّٰالِمِینَ.

و کافران از بنی اسرائیل درباره ی عیسی و آئینش نیرنگ زدند و خدا هم نیرنگشان را نقش بر آب ساخت و خدا بهترین خنثی کننده نیرنگ زنندگان است.

یاد کن هنگامی که خدا به عیسی گفت: ای عیسی من تو را از میان مردم برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم، و تو را از بودن در میان جمعیت ناپاک کافران نجات می دهم، و آنان را که از تو پیروی کردند تا قیامت در همه امور فوق کافران قرار می دهم، سپس بازگشت همه شما مؤمنان و کافران به سوی من است و در میان شما نسبت به آنچه با هم اختلاف داشتید به حق و عدالت داوری می نمایم.

اما کسانی که کافر شدند آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت معذب می کنم و برای آنان هیچ یاری کننده ای نخواهد بود.

ص:۳۶۸

و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند خدا پاداششان را به طور کامل می دهد، و خدا ستمکاران را «که به دین کافر شدند، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند» دوست ندارد.

## شرح و توضیح

در این چهار آیه شریفه به مسائل و مطالب مهمی اشاره شده است که به ترتیب به شرح و توضیح آن می پردازم.

مکر: فارسی زبانان از لغت مکر برداشتشان این است که این لغت به معنای طرح های ابلیسی و نقشه های شیطانی است و شامل تدبیرهای زیان بخش است ولی در لغت و زبان عرب به معنای بازداشتن کسی از خواسته و منظورش می باشد، چنان که لغت شناس معروف راغب اصفهانی که با کوشش و جدیت زیاد به تنظیم لغات قرآن و معانی اش در کتاب مفردات اقدام نموده است در معنای مکر می گوید:

«المکر صرف الغیر عما یقصده»

مکر بازداشتن کسی از رسیدن به چیزی است که مقصود اوست.

پس تلاش زیان آور و خسارت زا که کاری بس ناپسند است مکر است، چنانچه این تلاش در راه بازداشتن انسان از رسیدن به امور مثبت باشد.

یهود کافر به تلاش و کوشش برخاستند که نگذارند حضرت مسیح آفتاب نبوتش را بر خیمه حیات مردم بتاباند، و فرهنگ پاک الهی را در میان جامعه و ملت گسترش دهد، و مرد و زن و پیر و جوان را از گناه و فساد برهاند، و خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت مرم را تأمین نماید، این بود مکر خائنانه و زیانبار آنان نسبت به مسیح و دین خدا.

خداونـد قهار در نظام هستی چنین مقرر نموده است که اینگونه مکر و آثار و تبعاتش خود ماکران را احاطه کند، و آنان را در مضـیقه و سـختی قرار داده و به کیفر خـدا در دنیا و آخرت گرفتارشان کنـد و معنای مکر خـدا جز این نیست روی این حساب می توان به راحتی جمله ی دوم آیه شـریفه را وَ مَکَرَ اَللّهُ وَ اَللّهُ خَیْرُ اَلْماکِرِینَ به این صورت معنا کرد، مکر خدا یعنی بازگشت نتیجه ی اعمال ماکران به خودشان و به مجازات رسیدن آنان نسبت به تلاش باطلشان در برابر حق است و خدا بهترین مجازات کنندگان و چاره جویان است. در روایتی از حضرت رضا (ع) درباره ی مکر از سوی خدا چنین آمده است:

«و لکنه عزوجل یجازیهم. . . . جزاء المکر:» (۱)

خداونـد بزرگ به کیفر مکرشـان آنان را مجازات می کنـد و راه بیرون رفت از طرح و نقشه ی آنان را برای اهل ایمان باز می کند.

متوفی : توفی از نظر لغت به معنـای تکمیل کردن مطلبی یا حقیقی یا جنسـی است، چنان که در قرآن مجیـد در این معنا به کار رفته است

أَوْفُوا اَلْکَیْلَ وَ اَلْمِیزانَ بِالْقِسْطِ. (۲)

کیل و ترازو را بر اساس عدالت کامل و پر به مشتری بدهید.

وفای به عهد یعنی تکمیل کردن قرارداد و پیمان با طرف مقابل است.

در آیات کتاب خدا توفی به معنای گرفتن هم آمده است،

هُوَ اَلَّذِی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ: (۳)

ص:۳۷۰

---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۶.

۲- ۲) - انعام ۱۵۲.

۳- ۳) - انعام ۶۰.

اوست که شما را در شب می گیرد، به عبارت دیگر او کسی است که در شب با گرفتن روح شما بیداری را از شما گرفته و شما را به خواب می برد.

مُتَوَفِّیکَ یعنی ای مسیح تو را از میان مردم برمی گیرم تا از ضربه خوردن از کافران در امان بمانی، و نقشه و مکر آنان که می خواهند تو را از حقیقت و تبلیغ آن باز دارند نقش بر آب کنم و این جمله قرآنیه هیچ دلالت بر این ندارد که خدا جان عیسی را گرفت و به کام مرگ انداخت زیرا لغت فوت که ابتدایش فاء است با کلمه وفی که ابتدایش واو است و هر کدام از بابی کاملاً جداگانه می باشند با هم تفاوت اساسی و اصولی و ماهوی دارند، و اگر در قرآن تُوَفّی در آیات مربوط به انتقال مردم از دنیا به آخرت آمده قطعاً به معنای مرگ نیست.

مُتَوَفِّیکَ که دلالت بر مضارع دارد بشارتی از سوی حضرت حق به عیسی جهت نجات او از یهود کافر دارد، و این مسئله یعنی نجات عیسی از دست دشمنان عبرت و پندی برای همه اهل ایمان است که در صورت استقامت و پایداری و پافشاری بر ایمان و عمل صالح با یاری خدا به شکلی که ارداه او تعلق بگیرد از چنگال دشمنان نجات یافته و به احدی الحسنیین که شهادت یا به ذلت نشستن کافران و قطع دست آنان از امور مؤمنان است نایل می شوند.

رافِعُکَ : در این که این رفع و رفعت مقام و مرتبه معنوی است شکی نیست، زیرا برای خداوند که وجود بی نهایت و محیط بر همه هستی است و چیزی مانند و مثل او نیست لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ مکان و محل تصور ندارد که نعوذ بالله گفته شود حضرت حق مکان استقرارش در آسمان است و عیسی را به جانب خود برد!

این مسئله به این معناست که خداوند مهربان به خاطر شایستگی مسیح و ارزش ها و فضائل وجودی اش او را به سوی مقام با عظمت قرب معنوی برد

چنان که این معنا را پیش از به دنیا آمدنش به مادرش مریم خبر داد وَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِینَ. (۱)

وَ مُطَهِّرُکَ: مسیح در جامعه ای زندگی می کرد که اکثریت آن جامعه و درصد بالائی از آنان آلوده به کفر، فسق، فجور، زشتی عمل، و بدی اخلاق بودند و مکتبی جز مکتب مادی گرائی و لذت خواهی نداشتند، و از این که به حضرت مسیح تهمت های ناروا ببندند و چهره ی او را در میان جامعه مخدوش نمایند هیچ امتناعی نداشتند، خداوند همه آن اتهامات و افتراءات را رد کرد و حضرتش را نهایتاً پاک و منزه از هر آلودگی و وَجِیهاً فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ نشان داد و او را از آن محیط ناپاک و مردم آلوده و کثیفش نجات داد، مُطَهِّرُکَ مِنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا.

جاعِلُ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوکَ فَوْقَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا : جاعل که اسم فاعل است هم چون صیغه ی مضارعش دلالت بر استمرار دارد، خداوند به عیسی می گوید من پیروان تو را از نظر حجت و برهان و امور معنوی، و برنامه های الهی گرچه عددشان کم و اندک باشد تا روز قیامت بر کافران یهودی مسلک برتری و تفوق می بخشم.

با توجه به آیات قرآن و بشارت عیسی به مبعوث شدن محمد (علیهما السلام) به رسالت:

وَ إِذْ قالَ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اَللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ أَحْمَدُ. . . . (۲)

باید گفت: منظور از پیروان واقعی عیسی تا زمان مبعوث شدن پیامبر اسلام به رسالت مؤمنان واقعی به مسیح و دین او و پس از عیسی پیروان حقیقی حضرت



---

۱- ۱) - آل عمران ۴۵.

۲- ۲) - صف ۶.

محمد هستند که بشارت عیسی را به نبوت پیامبر اسلام پذیرفتند و تابع رسول اسلام شدند که در این متابعت از محمد (علیهما السلام) در حقیقت متابعت از مسیح کردند، و قطعاً منظور از متابعان عیسی نصاری و مسیحیان پس از نبوت پیامبر اسلام که قائل به تثلیث و همکار یهود و صهیونیسم و جنایت کاران به بشریت هستند نیستند، تابع مسیح گوشت خوک نمی خورد، و شراب و مسکر را حلال نمی داند، و اقتصادش وابسته به بانگ های ربائی نیست و به صورت دولت مسیحی چون دول اروپا و آمریکا به استعمار ملت های ضعیف دست نمی یازد و به غارت معادن و اموال و نابودی فرهنگ آنان اقدام نمی کند، اینان که به اسم نصاری و مسیحیت به هر فسق و فجوری و به هر گناه و معصیتی و به هر ظلم و ستمی آلوده اند پیروان شیطان و برادران صهیونیست اند، لذا آیه شریفه ابداً شامل اینان نمی شود، و مفسرانی که مصداق اتبعوک را مسیحیان پس از طلوع اسلام گرفته اند سخت اشتباه کرده اند، مراد از پیروان عیسی پیروان صادق و راستین آن حضرت اند که با توجه به بشارت او به آمدن محمد (علیهما السلام) و اینکه در دل این بشارت این معنی نهفته است که با آمدن او از او و دینش پیروی کنید و با توجه به نشانه های متابعان پیامبران در آیات و روایات منطبق بر مؤمنان واقعی یعنی پیروان محمد بن عبدالله و متدنیان به دین اوست.

این تفوق و علت آن قطعاً معلول و محصول پیروی از انبیاء الهی است و جهت معنوی و روحی دارد، و تا قیامت هم این تفوق ادامه دارد.

سپس همه کافران و مؤمنان در قیامت به پیشگاه خداوند بازمی گردند و در آنجا در دادگاه عدل میان آنان نسبت به اختلافاتی که در حق داشتند و این اختلاف مایه ی جدائی مؤمنان از کافران بود به حق داوری خواهد شد.

### عذاب کافران

منظور از کافران در آیه مورد بحث آیه ۵۶ آل عمران یهودیان هستند که از روز ظهور عیسی تا امروز، و از امروز تا آینده دور با عیسی و دین بر حق او به

مخالفت برخاستند و به مخالفت برمی خیزند و انحرافشان را از حق ادامه می دهند کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ.

این کافران به عذاب شدید دنیا که ذلت و مسکنت و دربدری و ناامنی است و به عذاب سخت آخرت که آتش دوزخ است دچار خواهند بود و در آخرت هیچ یاری که آنان را بتواند از عذاب جهنم نجات دهد نخواهند داشت.

اما اهل ایمان و عمل صالح که مؤمنان واقعی از زمان عیسی تا بعثت پیامبرند، و مؤمنان حقیقی به پیامبر اسلام و قرآن که در حقیقت پیروان عیسی هستند پاداششان به طور کامل داده خواهد شد، ولی ستمکاران بر انبیاء و متجاوزان به قوانین الهی و حقوق مردم از دایره محبت خدا که فیوضات و پاداش اوست بیرونند، و جز عذاب سخت دنیا و آخرت نصیبی نخواهند داشت.

درباره ی ایمان و عمل صالح و پاداش مؤمنان دارنده ی عمل صالح در آیه شریفه **۲۵** سوره بقره بحث بسیار مفصل و مشروحی گذشت، و در تفسیر ایمان در چند آیه از آیات سوره ی بقره مسائل بسیار مهمی مطرح شد.

## تفسیر آیه ۵۸-۶۰

### اشاره

ذٰلِکَ نَتْلُوهُ عَلَیْکَ مِنَ اَلْآیاتِ وَ اَلذِّکْرِ اَلْحَکِیمِ.

إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اَللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.

اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلاٰ تَکُنْ مِنَ اَلْمُمْتَرِینَ.

این داستان هائی که بر تو می خوانیم از آیات و نشانه های قدرت و ربوبیت و پندهای حکیمانه است.

قطعاً داستان عیسی نزد خدا از جهت چگونگی آفرینش مانند داستان آدم است که پیکر او را از خاک آفرید سپس به او از طریق مشیتش فرمود: باش پس بی درنگ موجود زنده شد.

حق از ناحیه پروردگار توست بنابراین از تردید کنندگان مباش.

### شرح و توضیح

در رابطه با نشانه های قدرت و ربوبیت و توحید حضرت حق در آیات سوره ی بقره بخصوص آیه ۱۶۴ مطالبی گذشت.

نباید پذیرفتن خلقت مسیح بدون داشتن پدر بر کسی دشوار و سخت باشد، زیرا خداوند آدم را بدون داشتن پدر و مادر مستقیماً از خاک آفرید و چون جسم او را تعبیه کرد از روح خود در او دمید و موجودی مرکّب از دو جهت مادی و معنوی به وجود آمد خلقت از خاک جهت مادی آدم و نفخه روح با امر وجودی کُنْ فَیَکُونُ جهت معنوی اوست.

در رابطه با آیه ۶۰ که نظیر آن در آیه ۱۴۷ سوره ی بقره بود مطالب لازم توضیح داده شد، ولی لازم است به این نکته توجه دهم که در این آیه دلگرمی

شدید به پیامبر می دهد که در احتجاج و گفتگوی خود با یهود و نصاری و هر مخالفی ثابت و پابرجا باش و اضطرابی به خود راه مده، و تردید نداشته باش که قطعاً پیروز میدان خواهی بود چون حق که همه وقت و همه جا قابل استدلال است از سوی پروردگار توست و مخالف در این عرصه هیچ نوعی پیروزی ندارد، زیرا بر باطل است و باطل امر عدمی است که جائی برای اثبات و پیچیده شدن به استدلال و برهان ندارد.

ص:۳۷۶

### تفسیر آیه ۶۱

### اشاره

فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَکَ مِنَ اَلْعِلْمِ فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَکُمْ وَ نِسٰاءَنٰا وَ نِسٰاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَی اَلْکٰاذِبِینَ.

پس هر که با تو درباره ی عیسی پس از آن که تو را به واسطه وحی نسبت به وضع او علم و آگاهی آمد گفتگوی بی منطق و مجادله و ستیز کند بگو: بیائید ما فرزندانمان را و شما فرزندانتان را و ما زنانمان و شما زنانتان را و ما مردانمان را و شما مردانتان را دعوت کنیم، سپس یکدیگر را نفرین نمائیم، آنگاه لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

### شرح و توضیح

پیش از آنکه به داستان مباهله که دراین آیه شریفه مطرح است اشاره کنم، لازم است این واقعیت را تذکر دهم که بسیاری از علمای اهل سنت چه مفسران این طایفه و چه محدثان آنان تصریح دارند گرچه أَبْنٰاءَنٰا و نِسٰاءَنٰا و أَنْفُسَنٰا جمع است، ولی پیامبر اسلام روز مباهله از همه فرزندان فقط حسن و حسین و از همه زنان فقط فاطمه ی زهرا و از همه ی مردان فقط علی بن ابیطالب را همراه خود به عرصه مباهله آورد.

در جلد سوم کتاب کم نظیر احقاق الحق که زیر نظر مرجع شیعه آیت الله مرعشی نجفی حیات دوباره یافت و همراه با ملحقات به صورتی تحقیقی چاپ شد در جلد سوم صفحه ی ۴۶ تذکر می دهد: که مفسران در این مسئله متفقاً می گویند: أَبْنٰاءَنٰا اشاره به حسن و حسین و نِسٰاءَنٰا اشاره به فاطمه و أَنْفُسَنٰا اشاره به علی (ع) دارد.

ص:۳۷۷

سپس در پاورقی آن شصت نفر از علمای اهل سنت را نام می برد که آنان به صراحت گفته اند: آیا مباهله درباره ی اهل بیت نازل شده و مشخصات آنان و کتاب هایشان را از صفحه ی ۴۶ تا صفحه ی ۷۶ به طور مفصل آورده است.

از جمله عالمان معروفی که این حقیقت را ذکر کرده اند عبارت اند از:

مسلم صاحب صحیح جلد ۷ ص ۱۲۰

احمدبن حنبل صاحب مسند ج ۱ ص ۱۸۵

طبری در تفسیرش جلد سوم صفحه ۱۹۲

حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۵۰

ابونعیم اصفهانی در دلایل النبوه ص ۲۹۷

قرطبی در کتاب الجامع لاحکام القرآن ج ۳ ص ۱۰۴

فخر رازی در تفسیر کبیر ج ۸ ص ۸۵

آلوسی متعصب در روح المعانی ج ۳ ص ۱۶۷

زمخشری در کشاف ج ۱ ص ۱۹۳

عسقلانی در الاصابه ج ۲ ص ۵۰۳

ابن جوزی در تذکره الخواص ص ۱۷

پس هیچ شک و تردیدی نیست که این آیه شریفه در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است.

**نکته ای بسیار مهم**

۱- با این که حضرت حق به پیامبر ابلاغ کرد که همه فرزندان و زنان و مردان خود را در میدان مباهله ببر، ولی روز مباهله نصاری دیدند از أَبْنَاءَنَا دو فرزند، از نِسَاءَنَا یک زن از أَنْفُسَنَا یک مرد همراه پیامبر آمده!

ص:۳۷۸

از نظر ادبی صیغه ی جمع أَبْنَاءَنَا و نِسَاءَنَا و أَنْفُسَنَا به ضمیر جمع نا اضافه شده است، اضافه ی جمع أَبْنَاءَنَا و نِسَاءَنَا و أَنْفُسَنَا به ضمیر نا از نظر معنا افاده عموم مطلق می کند و معنای حقیقی آیه این می شود که حسن و حسین از نظر شخصیت و ارزش ها به منزله همه فرزندان و حضرت زهرا به منزله ی همه زنان و امیرمؤمنان به منزله همه مردان است یعنی آنچه از ارزش ها و فضائل همه نسل دارند حسن و حسین به تنهائی دارند و آنچه از ارزش ها و حسنات همه زنان دارند به تنهائی حضرت زهرا دارد، و آنچه از فضائل و محسنات همه مردان دارند علی (ع) به تنهائی دارد.

۲- پیامبر اکرم طبق آیه شریفه حسن و حسین را به عنوان فرزندان خود همراه خود به عرصه مباهله برد، با این که حسن و حسین از طریق مادر به او می رسیدند، بر این اساس طبق فرهنگ قرآن مجید به فرزندان دختر نیز در حقیقت ابن گفته می شود، و در رابطه با انسان هیچ فرقی با فرزندان پسر انسان ندارند.

این مردم جاهلیت پیش از بعثت پیامبر بودند که برخلاف حقیقت فقط فرزندان پسر خود را فرزند خود می دانستند و فرزندان دختر خود را بیگانه به حساب آورده فرزند خود نمی دانستند و با کمال وقاحت می گفتند:

بنونا بنو ابناءنا و بناتنا جج

بنوهن ابناء الرجال الا باعد: ج یعنی فرزندان ما فقط پسر زاده های ما هستند اما دختر زاده های ما فرزندان مردم بیگانه اند نه فرزندان ما آنان بر اساس فرهنگ غلط و شیطانی خود، زنان را عضو پیکر انسانی نمی دانستند، و دخترانشان را گویا فرزند خود به حساب نمی آوردند چه رسد به فرزندان دخترانشان ولی آیه مباهله بر این اعتقاد سخیف خط بطلان کشیده و

اعلام داشت فرزنـدان دختر بـدون کم و زیاد و بی هیچ تردید و شـکی فرزندان انسان هسـتند و این حقیقت را با آیه ۸۵ سوره انعام تکمیل کرد و به اثبات رسانید و به عنوان یک اصل اصیل اعلام داشت:

«من ذریه داود و سـلیمان و ایوب و یوسف و موسـی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین.»

از فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم و نیز از فرزنـدان ابراهیـم زکریـا و یحیی و عیسـی و الیـاس انـد که همه از شایسـتگان هسـتند خداونـد در این آیه قرآنیه به صـراحت و قاطعـانه عیسـی که فرزنـد دختری است و مادر او هم شوهر نکرد، بلکه فرزنـدش را فقط به اراده خـدا به دنیا آورد از فرزنـدان ابراهیم شـمرده است، در روایات به طور فراوان از طریق شـیعه و سـنی از حضرت حسن و حسین ابن رسول الله یاد شده است و در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنان حرام است آمـده وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمْ یعنی ازدواج با همسـران پسـرانتان بر شـما حرام است و در میان فقهاء اسـلام این مسـئله قطعی است که همسـران پسـرها و نوه ها چه نوه دختری چه نوه پسـری بر شخص حرام مسلم است و مشمول آیه شریفه می شود.

در اینجا باید به فتوای فقهای بزرگ و قابل قبولی چون سید مرتضی که همه کسانی که از طرف مادر به پیامبر اسلام می رسند سید قطعی دانسـته و همه آثار سـیادت را از نظر فقهی شامل آنان می داند آفرین گفت، و از دیگر فقهاء که بدون دقت در آیه مباهله و آیه ۸۵ سوره انعام بنا به رسم جاهلیت فرزندان زنانی که سـیده هسـتند سـید نمی دانند و در حقیقت فرزندان پیامبر به حساب نمی آورند گله سخت و شدید کرد، که شما بی توجه به این دو آیه قرآنیه و حکم قطعی حق بر

اساس چند روایت ضعیف و غیر قابل قبول و از آن بدتر بر اساس فرهنگ جاهلی نیمی از فرزندان پیامبر را تا قیامت از فرزندی حضـرت خارج کرده و ظلمی فاحش به رسول خـدا نموده اید، و باید گفت بر اساس گفتار شـما از طریق پیامبر اسـلام در همه جهـان بیش از یـک سـید وجود نـدارد و آن هم فاطمه زهراست، و هر کس تا قیامت از نسل زهرا به وجود آیـد چون از طریق مـادر به پیامبر می رسـد سـید نیست، و روی این حساب بر پایه محاسـبه غلط شـما که خلاف صـریح قرآن است سـیدی وجود ندارد! !

من به تبع سـید مرتضـی و دیگر از فقها که بر اساس قرآن و روایات قطعی هر کسی را که از طریق مادر به پیامبر می رسد سید می دانند سید می دانم و آثار سیادت که ذاتی آنان است و آثار فقهی مسئله را بر آنان مسلم دانسته و خود نیز بسیار بسیار افتخار می کنم که از طریق مادرم که دارای شجره قطعی سیادت است از طریق حضرت صدیقه مرضیه به پیامبر اسلام می رسم و پـاکی همین رابطه و پیونـد است که تـاکنون به من توفیـق تبلیـغ دین در همه کشور ایران و برخی از ممالـک غربی و شـرقی عنایت کرده است، و به من این لطف را روا داشـته که با دست خود بدون کمک از دیگران تا کنون هفتاد جلد کتاب در پرتو قرآن و فرهنـگ اهـل بیت بر اسـاس نیـاز روز نوشـته ام، و نزدیـک به شـش هزار نـوار سـخنرانی بی تکرار در پانصـد موضـوع اسـلامی به وسـیله دو فرزنـد روحانی ام نظام بنـدی شـده و به تدریج در حال چاپ شدن است که برابر با برآوردی که شده به خواست حق نزدیک دویست جلـد کتاب هر کتاب حـدود پانصـد صـفحه خواهد شد و اکنون که قلم بر کاغذ دارم چهار جلد آن چاپ شـده و بیست جلـد دیگر آماده چاپ است، و از خـدا درخواست عاجزانه کرده ام که عمرم را تا جائی که چاپ شده این دویست جلد را ببینم تداوم بخشد.

ص:۳۸۱

### داستان مباهله از یک منظر

ابوحارثه رئیس و رهبر و عالم مسیحیان نجران بود که میان مردم و حاکمان حکومت های مسیحی از جایگاه ویژه ای برخوردار بود ابوحارثه با رسول خدا درباره مسیح مناظره و مجادله کرده گفت: ای محمد درباره مسیح چه می گوئی؟ حضرت فرمود:

او یکی از بندگان خداست که پروردگار عالم وی را از میان قومش برگزید، ابوحارثه گفت ای محمد پدری برای او سراغ داری؟ حضرت این آیه را خواند:

إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اَللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ. (۱)

پس از قرائت آیه فرمود: چرا از حال آدم تعجب نمی کنید که نه پدر داشت و نه مادر ولی از وضع عیسی تعجب می کنید در حالی که مسیح یک طرف وجودش را که مادر بود داشت مناظره و مجادله و به خصوص لجاجت ابوحارثه وهمراهانش به طول انجامید، و آنان از پذیرفتن اسلام سرباز زدند تا آیه مباهله نازل شد، اکنون مشروح داستان از منظر دیگر ابوحارثه رئیس کشیشان نجران غلام خود را فرمان داد هر چه زودتر شرجیل را نزد من حاضر کن، زیرا با وی کاری مهم دارم و تا انجام نشود، امکان ندارد به کاری دیگر بپردازم.

شرجیل محرم اسرار و مورد وثوق و در سختی ها معین و یاور ماست، غلام خارج شده پس از اندک زمانی با شرجیل بازگشت. ابوحارثه به شرجیل گفت: اگر تو را نابهنگام خواستم برای امر مهمی است که پیوسته فکرم را به خود مشغول کرده و با کمال تأثر باید بگویم راه به جائی نبردم جز این که با تو مشورت کنم بلکه چاره جوئی شود و آن مهم این است که از جانب محمد بن

ص:۳۸۲

---

۱- ۱) - آل عمران ۵۹.

عبدالله نامه ای به من رسیده (۱)و مرا به آئین خود که آن را اسلام نامیده دعوت کرده و در پایان نامه آورده است اگر تخلف کنم یا باید ما مسیحیان جزیه بدهیم یا خود را آماده جنگ سازیم، و اکنون از تو چه پنهان که این نامه چنان مرا تحت فشار قرار داده که روز را چون شب نزدم تاریک کرده، و هر چه توانسته بر من اثر گذارده و پریشانم ساخته است.

شرجیل گفت ای سرور من تو خود می دانی که من تا هر اندازه فکرم بکر و صائب باشد فقط در امور سیاسی و دنیائی است ولی در موارد مذهبی فکر و عقلم قاصر است و کمتر از آنم که یک رهبر روحانی از من درخواست یاری نماید.

من در این باره چیزی جز این نمی توانم بگویم که همه ما مسیحیان معتقدیم خداوند ما را به آمدن پیامبری از ذریه اسماعیل وعده داده، اینک اگر یقین داری که محمد بن عبدالله آن پیامبر موعود نیست می توان برای دفع او چاره ای اندیشید، اما اگر میدانی که او بر حق است و همان پیامبر موعود انجیل است چه چاره ای جز پذیرفتن دعوتش خواهد بود.

ابوحارثه چون دیدکه شرجیل در صورت حقانیت محمد سر مخالفت و نقشه کشی بر ضد او را ندارد به فکر فرو رفت و گفت: فعلاً چند روزی باشد تا من با دیگران نیز مشورت نمایم.

آنگاه افرادی دیگر از قبیله نجران را خواست و با یک یک آنان به مشورت نشست و سرانجام چیزی جز آنچه شرجیل گفته بود عایدش نشد.



---

۱- ۱) - فتوح البلدان، ص ۷۶.

هنگـامی که دیـد نظریه همه یکی است فرمـان داد کشـیش ها ناقوس ها را نواخته آتش ها روشن کردنـد، پرچم ها را به نشانه این که همه باید جمع شوند به در صومعه آویختند، مردم نجران از هر طرف هجوم کرده و یک جا جمع شدند.

اسقف اعظم در میان جمع به پا خواست و داستان نامه رسول خدا را برای آنان گفت، سپس اعلام کرد برای یافتن راه چاره ای کننـد همهمه درگرفت و از هر سو نظریه ای پیشـنهاد شد تا سـرانجام بر این معنا اتفاق کردند که نمایندگانی از ایشان به مدینه رفته با رسول خدا گفتگو کنند و به نجران بازگشته نتیجه را گزارش دهند.

گروهی از نجران به سـرپرستی شـرجیل با هـدایا و تحف روانه مـدینه شدنـد، چون به مدینه رسـیدند لباس سـفر از تن گرفته و جامه های حریر قیمتی پوشیده و انگشترهای گران قیمت به انگشت کرده به دیدار رسول خدا شتافتند.

پس از آن که به محضـر نبی مکرم رسـیدند و هدایای خود را تقدیم داشـتند به نماز و عبادت ایسـتادند، رسول خدا نه هدایای آنان را رد کرد و نه از عبادت آنان جلوگیری کرد.

پس از آن شـرجیل به رسول خـدا گفت: ای محمـد تو خود می دانی که مـا نصـرانی هستیم و در انتظـار پیـامبر آخرالزمان می باشـیم و اکنـون میـل داریم بـبینیم دربـاره عیسـی چه می گوئی، حضـرت از آنـان مهلت خواست تـا پاسـخ سـئوالشان از سوی حضـرت حق برسـد، بعـد از آن آیات شـریفه ۵۹ تـا ۶۱ آل عمران به رسول خـدا نـازل گشت که در سـطور گذشـته شـرحش گـذشت، پس از نزول این آیات بود که رسول خدا اعلام کرد باید مباهله کنیم و با فرزندان و زنان و مردانمان چه ما چه شـما یک جا جمع شویم و از خدا بخواهیم هر یک از دو طرف در ادعایش دروغ گوست به عذاب خدا دچار شود و از میان برود.

فرستادگان نجران پیشنهاد کردند ما را مهلت ده تا در این زمینه با یکدیگر مشورت کنیم، شرجیل در جمع مشورتی رو به همراهان کرد و گفت: شما به راستگوئی و استحکام رأی من اعتراف دارید و همه می دانید که مردم نجران هر چه تلاش کنند و خود را به آسمان و زمین زنند در اموری که پیش می آید چاره ای جز به کار بردن نظریه من ندارند.

همه گفتند: به این مسئله اعتراف داریم، گفت: به خدا سوگند من این پیشامد تازه را امر بزرگی می دانم، زیرا فکر می کنم اگر این مرد پادشاه باشد و در دعوتش دروغ بگوید حداقل پادشاه مقتدری است که ما را یارای جنگ و مخالفت با او نیست و اگر به راستی پیامبر است نتیجه مباهله کردن با او این خواهد شد که یک نفر از ما نصاری در روی زمین باقی نخواهد ماند، و این را نیز بدانید که چنانچه واقعاً پیغمبر باشد فردا با خاندانش تنها به مباهله خواهد آمد، و اگر پادشاه است همه همراهان و گروندگان به خود را با خود می آورد.

روز مقرر مشاهده کردند که رسول خدا با دو فرزندش حسن و حسین و دخترش فاطمه و دامادش علی بن ابی طالب آمد، شرجیل به مسیحیان گفت ابداً به مباهله تن ندهید، زیرا این مرد و خاندانش اگر ما را نفرین کنند، احدی از ما جان سالم از عذاب خدا بدر نخواهد برد.

گفتند: پس چه باید کرد؟ گفت نظر من این است که خود او را حکم قرار دهیم، من او را انسانی یافته ام که هرگز در حکمیت خیانت نخواهد کرد همه پذیرفتند، شرجیل نزد پیامبر آمد و گفت: من پیشنهادی بهتر از مباهله دارم، حضرت فرمود: چیست؟ گفت: از این ساعت تا فردا صبح اختیار ما با تو باشد هر حکمی می خواهی درباره ما اعلام کن، حضرت فرمود: ممکن است همراهانت و دیگر اهالی نجران به حکمیت من تن دهند گفت:

آری چون نجرانی ها جز به رأی و نظر من کاری نمی کنند.

پیامبر فرمود فردا بیائید تا حکم خود را اعلام کنم چون آمدند اسلام را بر آنان عرضه داشت نپذیرفتند! ! پیشنهاد جنگ کرد گفتند: ما قدرت بر جنگ نداریم، نهایتاً جزیه به آنان پیشنهاد شد پرسیدند چه مقدار باید باشد؟ فرمود در سال دو هزار حلّه که هزار عدد آن را در ماه رجب و بقیه را در ماه صفر بپردازید و آنچه در مالکیت خود دارید بر ملکیت شما باقی بماند، و در پناه خدا و رسول باشید، و احدی حق دخالت در کلیساهای شما و تغییر اسقف و کشیش را نداشته باشد و تا زمانی که در میان مسلمانان و مردم قبیله به صلاح و خیر خواهی زندگی کنید ستمی بر شما نشود.

از سعد و قاص روایت شده چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و فرمود اینان اهل بیت من هستند، این روایت را مسلم و ترمذی از سعد و قاص نقل کرده اند.

زمخشری در کشاف و مسلم در صحیح و حاکم نیشابوری در مستدرک از عایشه نقل کرده اند: رسول خدا روز مباهله در حالی که عبائی بر تن داشت علی و فاطمه و حسن و حسین را زیر عبا قرار داد و آیه إِنَّمٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۱)را تلاوت نمود.

این بود ماجرای مباهله که نشانه ای از صدها نشانه بر حقانیت پیامبر و فرهنگ انسان ساز اوست.

ص:۳۸۶

---

۱- ۱) - احزاب ۳۳

## تفسیر آیه ۶۲-۶۴

### اشاره

إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ اَلْقَصَصُ اَلْحَقُّ وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ عَلِیمٌ بِالْمُفْسِدِینَ.

قُلْ یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ تَعٰالَوْا إِلیٰ کَلِمَهٍ سَوٰاءٍ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّٰ نَعْبُدَ إِلاَّ اَللّٰهَ وَ لاٰ نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لاٰ یَتَّخِذَ بَعْضُنٰا بَعْضاً أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اِشْهَدُوا بِأَنّٰا مُسْلِمُونَ.

یقیناً این حقایقی که بیان شد داستان های راست و درست درباره مسیح است و الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش از پندارهای باطل و مسائل ساختگی است، و هیچ معبودی جز الله نیست و یقیناً او خدای توانای شکست ناپذیر حکیم است.

چنانچه با این همه دلائل روشن از اعتراف به مخلوق بودن عیسی و مسئله توحید حق و پذیرش اسلام روی گردانیدند بدانند که مسلماً خدا به وضع درون و برون مفسدان آگاه است.

بگو: ای اهل کتاب بیائید به سوی حقیقتی که میان ما و شما یکسان است و همه کتاب های آسمانی و پیامبران آن را ابلاغ کردند یک فکر و یک نظر شویم و آن این که جز خدای یگانه را نپرستیم و به او شرک نیاوریم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا معبود نگیرد.

پس اگر از دعوتت روی گردانیدند تو و پیروانت اعلام کنید: گواه باشید که ما تسلیم خدا و احکام و دستورات او هستیم.

### شرح و توضیح

۱- آنچه قرآن مجید از ولادت و نبوت و فرهنگ عیسی بیان کرده درست و صحیح و مطابق با واقع است، و عقاید نصاری درباره آن حضرت پندار باطل و مسائلی ساختگی و تحریف حقایق می باشد و قابل اعتماد نیست.

ص:۳۸۷

در سرگذشت پیامبران خدا آنچه بر ضد توحید و خلاف فرهنگ به حق خداست، قطعاً ساختگی وجز افسانه و اباطیل چیزی نیست.

۲- روی گردانی از این حقایق که توسط قرآن مجید بیان شده روی گردانی از حق و توحید و مسائل مطابق با واقع است، و جز کفر و شرک نمی باشد، این روی گردانی و محصول تلخ آن که گرایش به شرک است عین فساد می باشد و نصارای نجران پس از آن همه دلایل و بینات از حق روی گرداندند و در فساد که بدترین مرحله اش شرک است ماندند.

۳- در رابطه با توحید و شرک و عبادت غیر خدا در آیه ۵ و آیه ۱۶۳ سوره مبارکه بقره بحث مفصل و مشروحی گذشت.

ایمان به توحید و نفی شرک در عقیده و عمل، و پذیرش ولایت حق و حاکمیت خداوند نقطه مشترک ادیان الهی است، که پیامبر اهل کتاب را به این نقطه دعوت کرد ولی آنان به خاطر روح مادی گری، و هواپرستی، و فرهنگ لذت خواهی و حفظ موقعیت خود در عوام آن دعوت انسان ساز و ضامن خیر دنیا و آخرت را نپذیرفتند و راه خیره سری پیش گرفتند و سبب گمراهی و ضلالت نسل های پس از خود شدند.

## تفسیر آیه ۶۵-۶۸

### اشاره

یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبْرٰاهِیمَ وَ مٰا أُنْزِلَتِ اَلتَّوْرٰاهُ وَ اَلْإِنْجِیلُ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ.

هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ حٰاجَجْتُمْ فِیمٰا لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِیمٰا لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ.

مٰا کٰانَ إِبْرٰاهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لاٰ نَصْرٰانِیًّا وَ لٰکِنْ کٰانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ مٰا کٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ.

إِنَّ أَوْلَی اَلنّٰاسِ بِإِبْرٰاهِیمَ لَلَّذِینَ اِتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا اَلنَّبِیُّ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ اَللّٰهُ وَلِیُّ اَلْمُؤْمِنِینَ.

ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم مجادله و گفتگوی بی منطق می کنید «شما قوم یهود او را یهودی و شما گروه نصاری او را نصرانی می شمارید» در حالی که تورات که کتاب یهود است و انجیل که کتاب نصاری است پس از او نازل شد آیا اندیشه نمی کنید؟

شما کسانی هستید که درباره آنچه به آن آگاهی داشتید مجادله و ستیز کردید، ستیز شما یهود با نصاری این بود که مسیح فرزند خدا نیست و ستیز شما با یهود این بود که عیسی پیامبر خدا است و ایمان به او واجب، پس چرا درباره آنچه آگاهی ندارید و آن آئین ابراهیم است مجادله می کنید؟ و خدا دین ابراهیم را می داند و شما نمی دانید.

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حق گرا و تسلیم حق بود و از مشرکان نبود.

یقیناً نزدیک ترین مردم به ابراهیم از جهت انتساب معنوی کسانی هستند که از روی حقیقت از او پیروی کردند و این پیامبر اسلام و کسانی که به او ایمان آورده اند از همه به او نزدیک ترین و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

ص:۳۸۹

**شرح و توضیح**

توضیح مسائل محوری و مطالب ملکوتی آیات را به ترتیب آیات پی می گیرم.

۱- مقام و مرتبه ایمانی و اخلاقی و عملی حضرت ابراهیم و شخصیت والا، و عظمت وجودی آن حضرت، و آثار بسیار مهمی که از افق فکر و قلبش طلوع کرد، در آیات ۱۲۴ تا ۱۳۲ سوره مبارکه بقره به طور مشروح بیان شد.

اهل کتاب یعنی یهود و نصاری تا اندازه ای به جایگاه معنوی و شخصیت الهی ابراهیم آگاه بودند و برای آن که هر یک خود را حق جلوه دهند، و آئین و فرهنگ خود را همان آئین واقعی خدا معرفی نمایند، می کوشیدند خود را منتسب به ابراهیم سازند، به این خاطر یهودیان او را یهودی و نصاری او را نصرانی به حساب می آورند! و هر یک با انتساب رابطه دینی خود به ابراهیم طرف دیگر را نفی کرده او را معتقد به دین باطل می دانستند.

خداوند در باطل بودن ادعای یهود و نصاری با توجه به این که ابراهیم بر یهود و نصاری به چند هزار سال یا صدها سال مقدم بوده می فرماید تورات شما یهودیان و انجیل شما مسیحیان سال های طولانی پس از ابراهیم نازل شده است، و ابراهیم در زمان نزول این دو کتاب در دنیا نبود، چرا محاجه بی منطق کرده او را یهودی یا نصرانی می دانید، آیا با توجه به تأخر زمانی نزول تورات که ملت یهود در کنار آن به وجود آمد و با توجه به تأخر زمانی نزول انجیل که ملت نصاری در کنار آن بوجود آمد تعقل نمی کنید و اندیشه نمی نمائید که انتساب ابراهیم به یهودیت یا به نصرانیت خیال باطلی بیش نیست؟ !

۲- مناظره واحتجاجی که از روی علم و دانش باشد و بخواهد حقی را ثابت نماید، و گمراهی را هدایت نماید احتجاجی به حق و صحیح است.

اهل کتاب با یکدیگر بر اساس آیه شریفه دو احتجاج و دو گفتگو داشتند: احتجاج از روی علم و آگاهی و احتجاج از روی جهل و نادانی و به عبارت دیگر احتجاج به حق و احتجاج باطل و ناحق.

احتجاج به حق یهود با نصاری که از روی علم و دانش بود این بود که عیسی مقام الوهیت ندارد و فرزند خدا نیست، بلکه آفریده شده خداست و مقامش مقام بندگی و عبودیت است.

احتجاج به حق نصاری با یهود این بود که مسیح دارای مقام نبوت است و رهبری معنوی او امری مسلم می باشد و بر همگان لازم است از او اطاعت کنند.

احتجاج ناحق و باطل هر دو طایفه که ناشی از جهل و نادانی و عدم علم آنان بود این بود که ابراهیم را منتسب به یهودیت و نصرانیت می کردند، و به همین خاطر خداوند آنان را نکوهش کرده و می فرماید چرا در چیزی که به آن علم ندارید و آن آئین ابراهیم است گفتگو و محاجه می کنید و تیر به تاریکی می اندازید و از خود بدون آگاهی نظر می دهید، شما هیچ آگاهی به آئین ابراهیم ندارید، خداوند است که از آئین ابراهیم خبر دارد، و می داند که فرهنگ دینی او چه بوده و آن را بر اساس علم خودش برای شما دو طایفه بیان می کند:

۳- ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، ابراهیم با همه وجود گرویده به حق بود و از همه جهت حالتی تسلیم نسبت به خداوند و خواسته های او داشت، و از شرک و مشرک بیزار بود.

با توجه به عدم یهودیت ابراهیم و عدم نصرانیت او و این که دینش دین حنیف و دین تسلیم در برابر خدا بود، باید گفت: شما یهودیان و نصرانی ها روی گردان از حق، و منحرف از حقیقت و مشرک هستید و هیچ گونه انتسابی به

ابراهیم ندارید، و ابراهیم هم هیچ گونه انتسابی به شما ندارد، شما نسبت به او بیگانه و او هم نسبت به شما بیگانه است.

۴- نشانه واقعی انتساب به ابراهیم پیروی از آئین حنیف اوست که همان اسلام ناب پروردگار است که همه پیامبران مبلغ آن بودند، اسلام به معنای عام کلمه که عبارت از تسلیم بودن در برابر خداست، و آن اسلام که همه پیامبران مبلغش بودند به صورت کامل و تمام در قرآن و سنت محمد (علیهما السلام) تجلی دارد:

اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِیناً. (۱)

شایسته ترین مردم در مسئله انتساب و رابطه دین با ابراهیم به پیامبر و اهل ایمانند که از اسلام ابراهیم که همان اسلام خداست و تجلی در قرآن دارد پیروی می کنند، نه یهود و نصاری که آئینی را به دست خود برای خود ساخته و پرداخته اند و با کمال وقاحت ابراهیم را تابع دین ساختگی دانسته می گویند او یهودی است و نصاری هم می گویند او نصرانی است! !

این پیامبر و مؤمنان واقعی هستند که مانند ابراهیم اهل توحید ناب و با همه وجود تسلیم در برابر خداوند مهربان هستند، خداوند ولی و یار و عاشق اهل ایمان است و از یهود و نصاری که از چرخه توحید خارج و معتقد به آئین تحریف شده هستند بیزار است، و اینان از ولایت تشریعی خدا و رحمت و فیوضات او خارج می باشند، و راهی را که می پیمایند به سوی عذاب دنیا و آخرت و غضب و خشم خداوند است، و هرگز برای آنان فلاح و پیروزی وجود ندارد،

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

.

ص:۳۹۲

---

۱- ۱) - مائده ۳.

### تفسیر آیه ۶۹-۷۱

#### اشاره

وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْکِتابِ لَوْ یُضِلُّونَکُمْ وَ ما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ.

یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اَللّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ.

یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ اَلْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که کاش شما را از راه خدا گمراه کنند، در حالی که جز خودشان را گمراه نمی کنند و این مسئله را درک نمی نمایند.

ای اهل کتاب چرا به آیات خدا در تورات و انجیل درباره اوصاف پیامبر کفر می ورزید در حالی که خودتان گواهی می دهید که این آیات از سوی خدا نازل شده است.

ای اهل کتاب چرا در حالی که به حقایق دینی و اوصاف پیامبر در تورات و انجیل آگاه هستید حق را به باطل مشتبه می کنید و حق را از عوام خودتان و دیگران پنهان می دارید؟ !

#### شرح و توضیح

درباره آرزوی شیطانی اهل کتاب دائر بر گمراه کردن مؤمنان و برگرداندن مسلمانان از اسلام در آیات ۱۰۹ و ۱۲۰ سوره ی مبارکه ی بقره به طور مشروح بحث شد.

در رابطه با یهود ونصاری و کفرورزی آنان به آیات تورات و انجیل در بخش عمده ای از آیات سوره بقره مطالب مفصلی نگاشته شد.

درباره ی مشتبه کردن حق به باطل به وسیله ی اهل کتاب برای این که توده عوام حق را پیدا نکنند و در زمینه کتمان حق به وسیله ی نابکاران یهود و نصاری به ویژهها خام ها و کشیش ها در آیه ۴۳ سوره ی بقره به صورتی بسیار مفصل مسائلی بیان شد.

علمای یهود و نصاری از طریق آیات تورات و انجیل و بشارت های موسی و عیسی حقانیت قرآن و پیامبر را می دانستند ولی به کتمان آن تن دادند تا ریاست و پر کردن جیبشان از ثروت حرام پر شود و عوام یهود و نصاری هم به اسلام گرایش پیدا نکنند، تا از این طریق به دنیاگرائی و ریاست باطلشان ادامه دهند، آنان عالم بی عمل و درخت بی ثمر و چراغ بی نور بودند که کاری در برابر اسلام جز این که سدّ راه مردم شوند نداشتند.

ص:۳۹۴

## تفسیر آیه ۷۲-۷۵

### اشاره

وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی اَلَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ اَلنَّهارِ وَ اُکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ.

وَ لا تُؤْمِنُوا إِلاّ لِمَنْ تَبِعَ دِینَکُمْ قُلْ إِنَّ اَلْهُدی هُدَی اَللّهِ أَنْ یُؤْتی أَحَدٌ مِثْلَ ما أُوتِیتُمْ أَوْ یُحاجُّوکُمْ عِنْدَ رَبِّکُمْ قُلْ إِنَّ اَلْفَضْلَ بِیَدِ اَللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ.

یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اَللّهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِیمِ.

وَ مِنْ أَهْلِ اَلْکِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ إِلاّ ما دُمْتَ عَلَیْهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی اَلْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلَی اَللّهِ اَلْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ.

و گروهی از اهل کتاب به پیروان خود گفتند اول روز به قرآنی که بر مؤمنان نازل شده است از روی مکر و حیله ایمان آورید و در پایان روز به انکار و تکذیب قرآن برخیزید شاید اهل ایمان با این کار شما نسبت به قرآن به تردید افتند و از دینشان برگردند!

و به غیر هم کیشان خود که جز یهودیت دینی ندارند اعتماد نکنید و مسائل درون گروهی را نزد غیر آنان افشا ننمائید، ای پیامبر به اینان بگو مسلماً هدایت، هدایت خداست، سپس به عوام یهود گفتند: گمان نکنید آنچه به شما یهودیان از نبود، معجزه، قبله ی مستقل، کتاب آسمانی داده شده به کسی از عرب و غیر عرب داده شود، یا فکر نکنید مؤمنان می توانند نزد پروردگارشان برای محکوم کردن شما محاجه و گفتگو کنند! در پاسخ سخنان یاوه و باطل

ص:۳۹۵

آنـان بگو: فضـل و احسان که از جلوه هایش نبوت، معجزه، کتاب و قبله است به دست خـداست، به هر کس بخواهـد عطا می کند، و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

هر کس را بخواهد به رحمت خود اختصاص می دهد و خدا دارای فضل بزرگ است.

از اهل کتاب کسـی است که اگر او را بر مال فراوان امین شـماری، آن را به تو بازمی گرداند، و از آنان کسی است که اگر او را به یک دینار امین خود قرار دهی آن را به تو باز نمی گرداند مگر آن که همواره بالا سرش به ایستی و مال خود را با سخت گیری از او بستانی، این خیـانت در مـال به خـاطر این است که آنـان بر اساس اعتقاد باطلشان می گوینـد چون ما اهل کتاب و ویژه خدا هستیم.

رعـایت حقوق دیگران بر مـا لازم نیست و در ضـایع کردن حقوق غیر یهود گنـاه و عقوبتی نـداریم و اینان در حالی که باطل بودن اعتقاد و گفتار خود را می دانند بر خدا دروغ می بندند.

## شرح و توضیح

۱- از شـگردهای دشـمن برای تضـعیف ایمان مؤمنان این است که با ژست عالمانه، و ظاهری پسندیده، و در حالی که خود را مقبول و عاقل نشان می دهنـد اسـلام را برای زمانی انـدک پذیرفته و به آن تظاهر می کنند، و از آن تعریف تمجید می نمایند، سپس پشت پا بر حق و حقیقت زده، با چهره ای حق به جانب از آن دست برمی دارند و با پشت هم اندازی به طرف مقابل می گویند ما در مسائل اسلام و ایمان مطالعه کرده و دقت نموده ولی آن را چیزی نیافتیم، و فرهنگ زندگی ساز ندیدیم روی این حسـاب از آن دست برداشـته به فرهنـگ خود بازگشتیم، این بازی با دین، و به مسـخره گرفتن حق، که از اعظم جنایات است، درسـت است که در مؤمنـان آگـاه و عـالم اثر نمی گـذارد و از ثبـات قـدم آنـان نمی کاهـد ولی ممکن است در مؤمنـانی که مستضعف اند، و خیلی با دلیل و استدلال سر و کار ندارند مؤثر افتد، از این جهت خداوند مهربان به مؤمنان

ص:۳۹۶

درباره ی تلاش شیطانی و منافقانه یهود و دیگر اهل کتاب و همه دشمنان هشدار می دهد که گول این ترفند را که گاهی ممکن است با ژست علمی چنان که شگرد غربیان این است نخورید، و از اسلامی که اسلام خدا و انبیا و اولیاء است و تنها راه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است، و در قیامت کلیدی جز آن برای باز کردن درهای بهشت وجود ندارد دست برندارید.

اینان می دانند که اگر روی کرد به اسلام روز افزون شود، و مسلمانان ایمانی ثابت و پابرجا پیدا کنند و همه آنان تبدیل به یک پیکر واحد گردند، دمار از روزگار کفر درمی آید، و ستون خیمه اش کشیده می شود، و حیاتش خاتمه پیدا می کند، و از هویت آن در همه زمین اثری بر جا نمی ماند و بود و نبودش بر باد می رود، لذا به هر صورت ممکن برای تضعیف ایمان شما دست به حیله و نفاق می زنند.

۲- علمای یهود که در مادی گرائی و روی کرد به امور حسی، و فرهنگ لذت خواهی حرف اول را می زدند، پیوسته برای عدم پیشرفت اسلام، و زیاد شدن مسلمانان توطئه می چیدند و نقشه می کشیدند، و بسیار مواظب بودند که عوام یهود به اسلام گرایش پیدا نکنند، لذا با قاطعیت هر چه تمام تر، و تبلیغات درباوار در میان حزب و گروهشان به تک تک عوام یهود می گفتند به غیر هم کیش خود اعتماد نکنید و جز دین یهود را باور نداشته باشید، که نه غیر هم کیش قابل اعتماد و اطمینان است و نه غیر دین یهود نجات بخش و تأمین کننده امنیت و دنیا و آخرت است، روی این حساب اسرار و طرح ها و نقشه ها را نزد احدی از غیر یهود افشا نکنید، و از مسائل درون گروهی کسی را آگاه نسازید.

این ستم کاران به انسان و انسانیت حجاب و حصاری از تبلیغ سوء گرداگرد عوام می کشیدند، تا عوام از حقیقت با خبر نشوند و آئین تحریف شده یهودیت

ص:۳۹۷

برای خیانت به همه انسانیت به عمرش ادامه دهد، و امنیت مردم جهان را تا قیامت به خطر اندازد.

خداوند در این آیه طرح خائنانه آنان را افشا می کند و آنان را به عنوان توطئه گر بر ضد مؤمنان و بشریت معرفی می نماید و اعلام می کند که راه آنان صد در صد غلط و باطل و هدایت حقیقی فقط هدایت خداست، راهی که دشمن ترسیم می کند منتهی به دوزخ و راهی که خدا مقرر می نماید عاقبتش امنیت مطلق و بهشت است.

این ستم کیشان به یکدیگر سفارش اکید می کردند که دلایل رسالت پیامبر و حقانیت قرآن را از عوام پنهان نگاه دارید، و مرتب به گوش آنان بخوانید نبوت به موسی، و نزول تورات و قبله مستقل چون بیت المقدس همه و همه ویژه شماست، و این ارزش ها به غیر یهود از عرب و غیر عرب داده نمی شود، تا با این گونه تبلیغ حوزه اسلام و اعتقاد مؤمنان سست و ضعیف شود و مسئله برتری ما بر سایر ملت ها بر همه ملت ها تحمیل گردد!

و نیز علمای یهود به یکدیگر سفارش می کردند که همواره به گوش عوام یهود بخوانید که روز قیامت مسلمانان نمی توانند در برابر شما بر صدق نبوت پیامبر احتجاج کنند، لذا آنان در قیامت محکوم و شما حاکم خواهید بود! راستی بی شرمی و وقاحت تا کجا که برای حفظ دنیای خود و مقام و ریاست چند روزه خویش چه ترفندهائی به کار گرفتند و به کار می گیرند، اسلامی که بر پایه توحید، فطرت، عقل، استدلال، حجت بالغه و برهان استوار است توان احتجاج با غیر خود برای اثبات حقانیت خود ندارد؟ ! زهی بی شرمی و بی حیائی، اف بر علمای یهود در همه دورها، لعنت بر توطئه گران بر ضد اسلام، علمای یهود زمان پیامبر زنده نیستند که به آنان بگوئیم پدیده لعنتی صهیونیست جنایت کار و خائن،

ص:۳۹۸

و حکومت غاصبانه و حرام زاده اسرائیل در خاورمیانه میوه تلخ همان توطئه های شما و مشتبه کردن حق به باطل و کتمان حق است، که برای شما عذابی بسیار سخت و دردناک و ابدی و سرمدی و لعنت خدا و فرشتگان و همه لعنت کنندگان را به ارمغان آورد و اکنون در برزخ دچار پشیمانی و حسرت سختی هستید که برای شما فایده ندارد.

این خائنان پلید توجه ندارند که فضل و احسان که از جلوه هایش نبوت، قرآن، قبله است به دست خداست و بر اساس علم و آگاهی اش به انسان بسیار لایق و شایسته ای مانند محمد بن عبدالله عنایت کرد و قرآن و نبوت روز به روز در حال پیشرفت و تسخیر عقول و قلوب است و خیزش اسلامی به صورتی که امروز در ملت ها دیده می شود در تاریخ گذشته سابقه نداشته و خیلی دور نیست که اسلام و گرویدگان به آن ریشه کفر را از بیخ و بن می کنند و به عمر شرک و کفر خاتمه می دهند، و به توفیق حق پرچم با عزت اسلام در همه جهان به اهتزاز در خواهد آمد و جز اسلام دینی درعرصه گیتی نخواهد ماند.

۳- نبوت و قرآن و هدایت رحمت خاص و ویژه الهی است و طلوعش از افق وجود یک انسان شایسته، چون پیامبر اسلام در گرو اراده و مشیت او بوده که تحقق یافت و عقیده یهود بر این که پیامبر فقط از میان آنان مبعوث می شود پنبه اش با این آیه یختص برحمه من یشاء زده شد و باطل بودن آن آشکار گشت.

۴- قرآن مجید که در همه برنامه هایش جز به عدل و انصاف راهی نمی پیماید به رسول خدا می گوید گرچه یهود قومی گمراه منحرف، خائن به اسلام، ظالم به انسان و انسانیت است و عملکرد آنان از روزگار موسی تا زمان طلوع اسلام این حقایق را نشان می دهد، و پس از طلوع اسلام تا این زمان که سال ۱۳۸۸ شمسی

ص:۳۹۹

هجری است نیز بـدتر از عملکرد گذشـته آنان را ثابت می کنـد ولی در میان این ملت افرادی امین وجود دارد، که امانتـدارای آنان قابل ستایش است.

ستـایش حضـرت حق از کافران بود بخاطر صـفت امانتـداری آنان بایـد برای همه مسـلمانان درس باشـد که بکوشـند خوبی یا خوبی هـای غیر مؤمنـان را کتمـان نکننـد و از بـاز گو کردن آن امتناع نورزنـد، آری قرآن در همه جهاتش برای همگان درس اخلاق و تربیت و زمینه رشد و حرکت به سوی کمالات است.

امانتداری بعضی از یهود، و داشتن روحیه امین بودن ارزشی است که نباید کتمان می شد، لذا قرآن از آشکار کردن آن امتناع نکرد.

امانتداری و برگرداندن امانت به صاحبش حفظ حقوق انسان ها و کاری مورد تمجید است.

گروه دیگری از اهـل کتـاب بـا کمال وقاحت می گفتنـد چون ما ملتی برتر، و دوست خـدا، و بنـدگان ویژه او هستیم از جانب خـدا مجـاز هسـتیم که حقـوق دیگران را حبس کنیم و مـال و اموال غیر یهود را به تصـرف خود درآوریم، اینـان در این زمینه مرتکب دو خیانت می شدند، خیانت در امانت، و دروغ بستن به خدا وَ یَقُولُونَ عَلَی اَللّهِ اَلْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ.

آنان می دانسـتند که به خـدا دروغ می بندنـد، خداونـد عادل هرگز به کسـی اجازه خیانت در امانت نمی دهد، زیرا خیانت در امانت ظلم است و حریم کبریا از ظلم در عمل و ظلم در قانون گـذاری مبرّا و پاک است، در هر صورت یهود برای جنایات بی شمارش متوسل به هر وسیله ای می شد و اکنون هم می شود.

## روایات باب امانت

قرآن مجید بر امین بودن مردم و امانت داری و ادای امانت به صاحبش در آیات متعددی اصـرار دارد، و امانت داری را گرچه از کافر باشد ممدوح می شمارد.

روایات اهل بیت که ترجمان و تفسیری از آیات کتاب خداست نیز بر این حقیقت اصرار می نماید:

از رسول خدا روایت شده:

«لایمان لمن لا امانه له:» (۱)

کسی که امین نیست ایمان ندارد.

«الامانه تجلب الغناء و الخیانه تجلب الفقر:» (۲)

امانت داری موجب جلب ثروت، و خیانت در امانت سبب جلب تهیدستی است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«افضل الایمان الامانه، اقبح الخلق الخیانه:» (۳)

برترین مرحله ی ایمان امانت داری و زشت ترین مرتبه اخلاق خیانت و امانت است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحد فیه رخصه: اداء الامانه الی البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین.» (۴)

سه چیز است که ترک آن به کسی اجازه داده نشده است. اداء امانت به نیکوکار و بدکار، وفاء به پیمان نسبت به خوب و بد، نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند چه بدکار.



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۲ ص ۱۹۸.
۲- ۲) - بحار ج ۷۵ ص ۱۱۴.
۳- ۳) - غرر الحکم.
۴- ۴) - بحار ج ۷۴ ص ۱۷۶.

## تفسیر آیه ۷۶-۷۷

### اشاره

بَلىٰ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ وَ اِتَّقىٰ فَإِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ أَيْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ وَ لاٰ يُكَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ وَ لاٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ لاٰ يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ.

آری هر کس به پیمان و تعهدش نسبت به اجرای احکام دین و نسبت به مردم وفا کرد، و در همه امور زندگی از خیانت و گناه و آنچه مورد عذاب است اجتناب نمود بداند که بی تردید خدا اهل تقوا و اجتناب از هر گناهی را دوست دارد.

قطعاً کسانی که پیمانشان را با خدا و سوگندهایشان را برای رسیدن به اغراض شخصی و مقاصد مادی به بهائی اندک می فروشند «و اهل توبه و بازگشت به حق هم نیستند» برای آنان در آخرت بهره و نصیبی نیست، و خدا با آنان سخن نمی گوید، و در قیامت به آنان نظر لطف و رحمت نمی کند و از گناه و پرونده ی خطرناکشان پاکشان نمی نماید و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

### شرح و توضیح

ممدوح بودن امانت داری و امین بودن در آیه پیش از این آیه همراه با چند روایت مهم در باب امانت داری و امانت گذشت.

بحث تقوا و اجتناب و مراتب تقوا در دومین آیه سوره ی مبارکه بقره مشروح و مفصل بیان شد.

شرح عذاب اهل عذاب و کیفر بدکاران در آیات متعددی از سوره ی بقره مانند آیات ۷۹ تا ۸۱ و ۹۰ و ۱۰۴ گذشت.

ص:۴۰۲

### تفسیر آیه ۷۸-۸۰

#### اشاره

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ اَلْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ اَلْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اَللَّهِ اَلْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اَللَّهُ اَلْكِتَابَ وَ اَلْحُكْمَ وَ اَلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اَللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ اَلْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.

وَ لاَ يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا اَلْمَلاَئِكَةَ وَ اَلنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

و از یهود و نصاری گروهی هستند که هنگام خواندن دست نوشته های دروغ و بافته های اوهام خود زبانشان و صداهایشان را به گونه ای پیچ و خم می دهند تا شما گمان کنید که آنچه می خوانند از کتاب تورات است، در حالی که خوانده های آنان هیچ ربطی به آیات نازل شده در تورات ندارد، آنان با بی شرمی می گویند آنچه می خوانیم از سوی خداست در حالی که قطعاً از سوی خدا نیست و با آن که می دانند از سوی خدا نیست به خدا دروغ می بندند.

شایسته هیچ انسانی نیست که خداوند او را کتاب و حکمت و نبوت عطا کند، سپس به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید! ! بلکه تکلیف الهی و انسانی او اقتضا می کند که به مردم بگوید: به خاطر این که همواره کتاب خدا را تعلیم می دادید، و به سبب آن که پیوسته آن را می خواندید دانشمندان الهی مسلک و کاملان در دین باشید.

ص:۴۰۳

و نیز شایسته پیامبری نیست که به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به جای خدا اربابان خود انتخاب کنید آیا چنان انسان های والائی که دارای مقام نبوت و حکمت اند شما را پس مسلمان بودن به کفر دستور می دهند؟ !

## شرح و توضیح

۱- گرچه شرح آیه ۷۸ سوره ی آل عمران دقیقاً و به طور مفصل در آیه ۷۹ سوره بقره گذشت ولی در این قسمت توجه به این نکته لازم است، که یکی از شگردها و حیله های دشمنان به ویژه عالمان یهود و نصاری این است که اول حقایق الهی و آسمانی و آیات خدا را برابر با خواسته های خود تغییر می دهند و در دایره ی تحریف می کشند و با انواع بدعت ها و امور من در آوردی خلط می کنند، سپس با چهره ای حق به جانب در میان توده عوام و بی خبر از واقعیات به گونه ای قرائت می کنند و با ژستی علمی القاء می نمایند که هم ملت یهود نصاری را در گمراهی نگاه دارند و هم مسلمانان را به ضلالت و انحراف بکشند.

اینان دست نوشته های خود را با ترفندی مخصوص و به آهنگ آیات وحی القاء می کنند، به توقع این که شنوندگان آن ها را بپذیرند و پای بند برنامه های شیطانی آنان گردند. بزرگ ترین خیانتی که در تاریخ به وقوع بسته، تحریف تورات و انجیل، و نوشتن متونی به دست عالمان یهود و نصاری بوده است که با کمال تأسف آن دست نوشته ها را به خداوند نسبت داده اند، و از ایمان مردم به حضرت حق کمال سوء استفاده را برده اند.

این خائنان از این طریق سهم عمده ای در گمراه نگاه داشتن یهود و نصاری داشته، و بسیاری از مردم قرون اعصار را تا به امروز به گمراهی سختی کشیده اند، و در نظر آنان حق را به باطل آمیخته و دنیا و آخرت گروه کثیری را به باد داده اند! .

ص:۴۰۴

۲- پیامبران الهی به خاطر شایستگی باطنی و ظاهری و به سبب داشتن عقل کامل و صدق و صداقت و خلوص و اخلاص به مقام نبوت و حکمت رسیدند و برای هدایت جهانیان کتاب آسمانی به آنان نازل شد.

آنان در فکر و اندیشه و اخلاق و عمل والاترین و پاک ترین مردم تا روز قیامت اند، و کسی بر آنان برتری و فضیلت ندارد.

آنان جز تبلیغ دین خدا، و تربیت مردم، و تبدیل انسان ها به بندگانی صالح برای خدا، و نجات بشریت از هوا و شیطان کاری نداشتند، آنان مردم را به توحید، عبادت، اخلاق، نیکوکاری دعوت می کردند، و از آنان می خواستند تقوا را در همه امور زندگی مراعات کنند، مگر ممکن است و مگر شایسته است که چنین انسان های والائی از مردم بخواهند بیاید ما را بندگی کنید و به جای خدا ما را به معبود بودن انتخاب نمائید؟ !

این تهمت بسیار زشتی است که علمای یهود و نصاری که از طریق تحریف تورات و انجیل به پیامبران زده اند، تهمتی که با جا انداختن آن تاکنون میلیاردها نفر را تیره بخت کرده و به دزوخ کشانده و دنیا و آخرتشان را بر باد داده است.

سخن انبیا برابر با مسئولیتی که داشتند به همه نخبگان این بود که شما با توجه به درک حقایق از طریق وحی و با خواندن واقعیات باید مردانی الهی، دانشمندانی ربانی و کاملانی در دین شوید، تا توده ی مردم هم به دنبال شما به سوی حق رو کنند و به سعادت دنیا و آخرت نائل گردند.

انبیا هرگز به مردم نگفتند فرشتگان و پیامبران را به عنوان رب و مالک و همه کاره ی خود برگزینید، این دعوت کاملاً مخالف با توحید، عقل، فطرت، و در ضدیت با اهداف والای رسالت است، این هم تهمتی است که عالمان یهود و نصاری با تحریف کتاب آسمانی و وارد کردن بدعت در دین به پیامبران زده اند،

ص:۴۰۵

این دعوت یقیناً دعوت به کفر است، و قبول کننده ی آن کافر و اهل دوزخ است، کتاب های آسمانی به ویژه قرآن مجید اعلام کرده اند که فرشتگان و انبیا نقش مستقلی در کارگردانی و ربوبیت جهان هستی ندارند.

ص:۴۰۶

## تفسیر آیه ۸۱-۸۳

### اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ اَلنَّبِيِّينَ لَمٰا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتٰابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قٰالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قٰالُوا أَقْرَرْنٰا قٰالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ اَلشّٰاهِدِينَ.

فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ.

أَ فَغَيْرَ دِينِ اَللّٰهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

و یاد کنید هنگامی که خداوند از همه پیامبران «و امت هایشان» پیمان گرفت که: هر گاه کتاب و حکمت به شما دادم سپس در آینده پیامبری برای شما آمد که آنچه را از کتاب های آسمانی نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید آنگاه فرمود: آیا اقرار کردید و بر این حقیقت پیمان محکم مرا به آن صورتی که وفا کنید دریافت نمودید؟ گفتند آری اقرار کردیم فرمود: پس بر این پیمان گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

پس کسانی که بعد از این پیمان استوار روی گرداندند و پیمان شکنی کردند یقیناً از فاسقان اند.

آیا اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن غیر دین خدا را خواستارند؟ در حالی که هر که در آسمان ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او و اراده و فرمانش تسلیم است و همه به سوی او بازگردانده می شوند.

### شرح و توضیح

۱- گروهی از مفسرین نظرشان این است که خداوند از هر پیامبری و پیروانش برای ایمان به پیامبر بعدی و یاری او پیمان گرفت.

و گروهی بر اساس پاره ای از روایات عقیده دارند که خدای متعال از همه انبیاء گذشته و پیروانشان بر ایمان به پیامبر اسلام و یاری او عهد و پیمان گرفت.

امیرمؤمنان (ع) در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرماید:

«مأخوذا علی النبیین میثاقه:»

از همه پیامبران عهد و پیمان پذیرفتن رسالت او را گرفت و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ان الله اخذ المیثاق علی الانبیاء قبل نبینا ان یخبروا اممهم بمبعثه و نعته یبشروهم به و یامروهم بتصدیقه.» (۱)

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«و اذ اخذ الله میثاق امم النبیین بتصدیق نبیها و العمل بما جاءهم به و انهم خالفوهم فیما بعد، و ماوفوا به، و ترکوا کثیراً من شریعته و حرفو کثیراً منها.» (۲)

از امت های همه پیامبران به این معانی پیمان گرفت: پیامبر خود را تصدیق نمایند، و به آنچه از احکام خدا برای آنان آورده عمل کنند، ولی آنان با پیامبرشان مخالفت کردند، و به او وفا ننمودند، و بسیاری از قوانین دینش را ترک کردند، و بسیاری از حقایق آئین را تغییر دادند.

در میان مخالفان با انبیاء و تحریف کنندگان آئین آنان بدتر از علمای یهود و نصاری وجود ندارد، این معنا را آیات قرآن مجید تصدیق دارد، آنان با موسی و



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۳۴ چاپ اعلمی بیروت.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۳۴.

عیسی به شدت مخالفت کردند، و تورات و انجیل را تحریف نمودند، و با آن که مژده به رسالت پیامبر و نزول قرآن را در تورات و انجیل پیش از بعثت پیامبر می خواندند، و به یهود و نصاری وعده ی آمدن او را می دادند ولی پس از بعثت پیامبر به شدت پیمان شکستند، و حق را کتمان کردند، و حق را باطل آمیختند، و سدی در برابر پیشرفت اسلام شدند، و قوم یهود و نصاری را در گمراهی و پذیرفتن تورات وانجیل تحریف شده نگاه داشتند، و از این طریق جنایت عظیمی بر انسان و انسانیت روا داشتند، و تا امروز هم به جنایات فرهنگی خود که خسارتش بیش از جنایت جنگی است ادامه داده، و بر اثر کفر باطنی و روح دنیا پرستی شان باز هم ادامه می دهند.

داستانی روی گردانی اهل کتاب را در آیه ی ۸۹ و ۱۰۱ سوره بقره تا جائی که لازم بود توضیح دادم.

آنان نه به پیامبر و قرآن ایمان آوردند، و نه حضرت را در موردی یاری دادند، با آن که نسل به نسلشان به پیمان حق اقرار داشتند و خداوند از آنان به اقرارشان شهادت گرفت و خود هم شاهد آنان در این زمینه شد، ولی افسوس که آنان از نعمت وجود پیامبر و قرآن قدردانی نکرده و به شدت به ناسپاسی و کفران برخاستند.

۲- حضرت حق در آیه ۸۲ سوره مبارکه آل عمران می فرماید: آنان که پس از آن همه آیات تورات و انجیل و دلایل روشن که بهترین زمینه برای تصدیق نبوت پیامبر اسلام و ایمان به قرآن بود از ایمان آوردن و تصدیق کردن پیامبر و قرآن امتناع ورزیده روی گردانیدند قطعاً فاسق هستند و از دایر انسانیت و شرف و کرامت خارج اند.

ص:۴۰۹

۳- اهل کتاب پیوسته مشاهده می کنند که هستی با تمام موجوداتش بر اساس نظمی خاص و بر پایه حکمت و عدل و علم در جریان هستند، و موجوات جهان خواه ناخواه تسلیم حضرت حق و اراده او می باشند، و تسلیم مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ سبب این نظام متقن و استواری امور و استحکام برنامه های آفرینش است، و اگر چنین نبود فساد در همه جوانب خلقت حاکم بود و سنگ روی سنگ بند نمی شد، تابعیت مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ از مقررات حکیمانه حضرت حق امری صد در صد مشهود و در مرأی و منظر همه انسان هاست، با این وصف اهل کتاب غیر دین خدا را که مسئله ای فطری و عقلی است می طلبند، و در عرصه این نظام متقن در پی بی قانونی و بی دینی هستند؟ !

اینان با سلوک در جاده گمراهی و ضلالت با همه نظام هستی و با فطرت و با عقل و با علم به مخالفت برخاسته اند، و خود را در چاه عمیق گمراهی حبس کرده در اسارت هوای نفس و در زندان شیطان مقید نموده اند، و به گمراهی دیگران هم کمک می کنند و نمی فهمند که چه پرونده سنگینی از جرم و جنایت برای خود نوشته اند!

همه موجودات به ویژه انسان در نهایت به خدا باز می گردند. و در عرصه قیامت به حساب همه آنان رسیدگی می شود و هر کس برابر آنچه در دنیا انجام داده به پاداش و کیفرش می رسد.

اهل کتاب گفتارشان با آنچه در دل دارند فرق می کند، آنان به طور پیوسته بر ضد حق و حقیقت نقشه می کشند و طرح خائنانه پی ریزی می نمایند، آنان به جای این که خود را هزینه بندگی خدا کنند، در تمام لحظات شیطان را عبادت می کنند و در برابر خشم خدا رضایت او را می طلبند! !

ص:۴۱۰

### تفسیر آیه ۸۴–۸۵

#### اشاره

قُلْ آمَنّا بِاللّهِ وَ مٰا أُنْزِلَ عَلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ عَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبٰاطِ وَ مٰا أُوتِيَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ وَ اَلنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ اَلْإِسْلاٰمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي اَلْآخِرَةِ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ.

ای پیامبر از جانب خود و پیروانت با صدای رسا به همه اعلام کن: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان دارای مقام نبوتشان فرود آمده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده ایم، و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما در برابر حضرت حق تسلیم هستیم.

و هر که جز اسلام دینی بخواهد هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

#### شرح و توضیح

در این دو آیه سخن از ایمان به خدا، ایمان به قرآن، ایمان به کتاب های آسمانی و ایمان به همه انبیاء الهی است و نیز اشاره به حالت تسلیم با همه وجود نسبت به حضرت حق است، و این که هر کس جز تسلیم به خدا و پذیرش اسلام راستین به عنوان دین خدا راه دیگری را بپیماید و فرهنگ دیگری را بپذیرد هرگز از او پذیرفته نیست و او در قیامت می یابد که همه سرمایه های وجودی خود را تباه کرده، و جز دوزخ جائی ندارد.

در رابطه با ایمان و حقیقت ایمان و ایمان واقعی در بخشی از آیات سوره مبارکه بقره مانند آیه ۲۵ و ۸۲ و ارزش ایمان و دین و گناه ایمان فروشی و عذاب دین فروشان در آیات مربوط به بنی اسرائیل به طور مفصل و مشروح بحث شد.

در رابطه با قرآن و این که سراسر آیاتش حق و برای همگان روشن است، این که و قرآن معجزه ابدی رسالت و تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و زمینه صدق نبوت پیامبر اسلام است مباحث بسیار مشروحی در توضیح آیات سوره بقره گذشت.

در این که کمال ایمان باور داشتن خدا و کتب آسمانی، و عقیده به همه پیامبران است و اهل ایمان میان انبیاء از نظر اهداف نبوت و تبلیغ پیام های حق هیچ تفاوت و فرقی قائل نیستند در دو آیه پایانی سوره بقره بحث لازم به میان آمد.

اسلام با کمالی که در همه زمینه ها دارد، ناسخ همه ادیان گذشته است و با بودن چنین دین کاملی که پاسخ گوی همه نیازهای انسان در همه زمینه ها تا روز قیامت است، و انسان در پرتو آن به سعادت دنیا و آخرت می رسد، شایسته نیست کسی فرهنگ و دینی دیگر را بپذیرد، و عقلی نیست که با بودن اسلام به طلب دینی دیگر برخیزد، اگر اسلام را با همه کمالی که دارد رها کند، و به دنبال دین های تحریف شده برود، یا تسلیم فرهنگ های دست پخت بشر محدود و ناتوان شود، در بازار قیامت از او نمی خرند و بخاطر تکبر در برابر اسلام، و نپذیرفتن این آئین کامل داغ خسارت بر او می زنند، و وی را محکوم کرده به عذابی که با دست خودش برای خود فراهم آورده دچار می کنند.

ص:۴۱۲

### تفسیر آیه ۸۶-۸۹

#### اشاره

كَيْفَ يَهْدِى اَللّٰهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمٰانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ اَلرَّسُولَ حَقٌّ وَ جٰاءَهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِى اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ.

أُولٰئِكَ جَزٰاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اَللّٰهِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةِ وَ اَلنّٰاسِ أَجْمَعِينَ.

خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ.

إِلاَّ اَلَّذِينَ تٰابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

چگونه خدا گروهی را هدایت کند که پس از آن که ایمان آوردند و به حقانیت رسول اسلام شهادت دادند، و دلائل روشن و آشکار بر صدق حقایق برای آنان آمد کافر شدند! و خدا گروه ستم کاران را هدایت نمی کند.

کیفر اینان لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است. در آن لعنت جاودانه اند، نه عذاب از آن تخفیف می یابد و نه مهلتشان دهند.

مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و مفاسد درونی و برونی خود را اصلاح نمودند، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

#### شرح و توضیح

۱- گروهی از مفسران برآنند که مصداق این آیات مسلمانانی هستند که پس از این که آگاهانه « جٰاءَهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ» ایمان آوردند و به حقانیت پیامبر گواهی دادند کافر شدند.

و گروهی برآنند که مصداق این آیات اهل کتاب هستند که پیش از بعثت پیامبر با تکیه بر آیات تورات و انجیل ومژده های موسی و عیسی به ایمان به

پیامبر آراسته شدند، و به حقانیت آن حضرت گواهی و شهادت می دادند، ولی چون خورشید نبوت پیامبر طلوع کرد، و قرآن مجید نازل شد، اینان پای برجائی ریاست و پر کردن جیب خود، و لذت گرائی و دنیا دارای شان را در بقاء یهودیت و نصرانیت دیدند، و به این نتیجه رسیدند که باید دست از بسیاری از امور که سازگاری با دین خدا ندارد بردارند به ایمان خود پشت پا زدند و با بودن دلایل روشن که نسبت به حقانیت حقایق پشتوانه عظیم بود، حقانیت پیامبر و شئون پیامبری را منکر شدند و به صف کافران پیوستند! !

کیفر این متجاوزان از مرزبندی های حق، و متجاوزان از فطرت و عقل و دلایل آشکار محرومیت آنان از هدایت حضرت حق بود.

به این نکته باید توجه داشت که محرومیت از هدایت از جانب حضرت حق ابتدائی نیست، خداوند نیست که بنده اش را بدون جهت و بی مقدمات منطقی از هدایت محروم می نماید محرومیت از هدایت عکس العمل کارهای زشت، و تجاوز از واقعیات، و انکار حقایق آن هم عالمانه و آگاهانه است وَ جٰاءَهُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ .

چرا متکبران لجوج، و کافران به حقایق، و پشت پا زنندگان به مسائل روشن معنوی، که روزی همه حقایق و مسائل معنوی را قبول کردند و به آن ها ایمان آوردند، و به حقانیت آن امور شهادت دادند، کیفر نبینند، و از فیوضات الهیه محروم نگردند، و از هدایت و آثار آن که سعادت دنیا و آخرت است بی بهره نشوند؟ مگر دین و حقایق دینی و دلایل آشکار بازیچه است که هر کس هر وقت بخواهد آن را به خاطر تضاد با هوای نفس و خواسته های بی منطقش رها کند، و برای تخریب آن در جامعه بکوشد و به قومش با هر نوع ترفند و مکر و حیله ای آن را ناحق جلوه دهد تا قومش با ماندن در کفر شهوات و روح

مادی گری، و ریاست طلبی و لـذت خواهی او را ارضا نماینـد، و برای دین و اهل دین هر نوع مزاحمت و رنج و سـختی ایجاد نمایند؟ !

۲- کیفر دیگر آنان علاوه بر محرومیت از هدایت، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم است.

آری چنین نابکارانی که پس از ایمان و گواهی بر حقانیت پیامبر مرتد شدند، مطرود خدا و فرشتگان و اهل ایمان هستند.

آیه شریفه به مؤمنان درس می دهد که از چنین مردمی نفرت داشته و آنان را طرد نمایند تا در شدیدترین مضیقه گرفتار شوند و عذاب دنیا را بچشند.

هم کاری، دوستی، و رابطه با این گروه حرام و عملی برخلاف رضای خداست.

۳- اینان در لعنت دائمی و عذاب بدون تخفیف گرفتارند و دچار شدنشان به آن بدون تأخیر و مهلت است.

۴- رحمت و مهر بی نهـایت حضـرت تـا جـائی است که به چنین مردمی اعلاـم می کنـد، اگر از کفر بازگردیـد و همه مفاسـد درون و برون خود را اصلاح نمائید و در ظاهر و باطن و مؤمن واقعی شوید، ورود شما به حوزه ی هدایت از جانب خدا هموار می گردد و گناهان شما آمرزیده می شود و مورد رحمت قرار می گیرید.

در رابطه با توبه و اصلاح مفاسد در آیه ی ۳۷ سوره ی مبارکه بقره بحث مفصل و مشروحی گذشت.

## تفسیر آیه ۹۰-۹۱

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلضّٰالُّونَ.

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ اَلْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ اِفْتَدىٰ بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ.

مسلماً کسانی که پس از ایمنشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، توبه آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد و اینان گمراه اند.

قطعاً کسانی که کافر شوند و در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز هیچ یک از آنان برای رهائی از عذاب هر چند به اندازه پر بودن زمین از طلا فدیه و عوض دهند پذیرفته نمی شود، برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود و هیچ یار و یاوری نخواهند داشت.

### شرح و توضیح

۱- احتمالاً این دو آیه درباره ی کسانی است که پس از کفر بعد از ایمان توبه کردند و وارد حوزه هدایت شدند، و توبه خود را شکستند و دوباره به کفر بازگشتند و بر کفرشان پافشاری نمودند.

چنین مرتدانی که به حقیقت ایمان و دین و نبوت و قرآن را به مسخره گرفتند گمراهان ریشه دار هستند، و توبه دوباره آنان چون توبه نیست و اصل ندارد، و بدون اساس و ریشه است مورد پذیرش قرار نمی گیرد، و شاید جمله لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ به این معنا باشد که آنان موفق به توبه واجد شرایط و قابل قبول نخواهند شد.

ص:۴۱۶

۲- آیه بعد کمال درماندگی و بیچارگی و ذلت و بدبختی آنان را نشان می دهد، که بر فرض اگر روز قیامت به اندازه ی همه زمین طلای ناب در اختیار داشته باشند، و بخواهند آن مقدار طلا را برای نجات خود از عذاب بپردازند از آنان پذیرفته نیست، و عذاب دردناک برای آنان حتمی است و احدی به یاری آنان اقدام نخواهد کرد.

اینان لخت و عریان و بدون مالک بودن نسبت به چیزی گرچه به اندازه دانه ارزن باشد، و با پرونده ای سیاه و نفرت آور، وارد محشر می شوند و به کیفر اعمال ننگین خود می رسند.

## تفسیر آیه ۹۲

### اشاره

لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ اَللّهَ بِهِ عَلِیمٌ.

هرگز به حقیقت نیکی که عبارت از ایمان و هر عمل خیر و اخلاق حسنه است نمی رسید، تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و آنچه از هر چیزی انفاق می کنید یقیناً خدا به آن داناست.

### شرح و توضیح

گرچه مسئله ی انفاق در آیه سوم و ۱۷۷ سوره ی مبارکه بقره به طور مفصل و مشروح بحث شد ولی ذکر یکی دو نکته را در این بخش لازم می دانم:

۱- بِرّ در این آیه شریفه به دلیل آیه ۱۷۷ به هر فعل خیری اعم از عقاید پاک قلبی و جوارحی و حسنات اخلاقی گفته می شود.

انفاق مالی که از نظر محبت به جان انسان بسته است، و هزینه کردن آن در راه خدا انگار هزینه کردن جزئی از وجود خویش است رکن بسیار مهمی از ارکان برّ به معنای وسیع آن است.

۲- انفاق مالی که محبوب و معشوق انسان است، آدمی را به برّ می رساند، و باید یقین کرد که یکی از طرق دستیابی انسان به برّ سبب و علتش انفاق از اجناس و اموال مورد محبت قلبی است.

اشیاء غیر قیمتی و آنچه مورد علاقه و محبت انسان نیست اگر انفاق شود، هیچ کمکی برای رسیدن انفاق کننده به بر نمی کند.

انسان اگر رابطه و علاقه اش به دنیا و مال دنیا به اندازی شدید و سخت باشد که نتواند به چرخه ی انفاق در آید به مقام با ارزش بر واصل نمی گردد.

ص:۴۱۸

انفاق باید با کمال اختیار و به دور از زور و جبر، و با نیت جلب رضایت پروردگار صورت بگیرد.

خداوند به انفاق منفقانی که از اموال و اجناس با ارزش خود در راه حضرت حق هزینه می کنند داناست و پاداش آنان را به بهترین صورت عطا می کند.

نظر به برخی از مفسران این است که منظور برّ در این آیه شریفه بهشت است و آیه می خواهد بگوید: به بهشت نمی رسید مگر آن که از اموال و اجناس مورد علاقه خود انفاق کنید.

زمانی که این آیه نازل شد، زید بن حارثه به محضر پیامبر آمد و اسبی آورد و گفت: یا رسول الله هذا مما احبه: ای فرستاده خدا به این اسب علاقه دارم و می خواهم آن را بر اساس این آیه انفاق کنم، آن را از من بگیر و در راه خدا هزینه کن حضرت اسامه بن زید را بخواست و اسب را به او داد، زید گفت یا رسول الله من این اسب را جهت صدقه آوردم حضرت فرمود:

اما ان الله قد قبلها منک بدان که خداوند آن را از تو پذیرفت. (۱)ابو طلحه انصاری باغی آباد، دارای نخل های متراکم و آب روان روبروی مسجد در ملکیت خود داشت، با نزول آیه لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ به پیامبر گفت: از اموالم چیزی را مانند این باغ دوست ندارم خداوند می فرماید از آنچه دوست دارید هزینه کنید، اکنون این باغ را به صدقه در راه خدا می دهم، امید است در جهان دیگر به عنوان ذخیره ای برای من باشد، حضرت فرمود:

«بخ بخ ذالک مال رابح لک»

به به مال سودمندی برای توست، سپس فرمود: ابوطلحه نظرم این است که آن را به انفاق به خویشان و بستگان مستحق خود دهی و با این کار صله رحم به



---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۲، ص ۱۹۹.

جای آوری، ابو طلحه باغ را به پسر عموهای خود و خویشانش با تقسیم مناسب بخشید. (۱)مهمانی به ابوذر وارد شد، به مهمان گفت: مرا در این ساعت عذری است که نمی توانم از خانه بیرون روم تو به فلان محل که شترانم در آنجا هستند برو، آن شتری که از همه فربه تر و نیکوتر است بیاور تا هزینه مهمانی کنم، مهمان رفت و شتر ضعیف تر را آورد، ابوذر گفت چرا این کار را کردی و به خواسته من توجه ننمودی؟ ! مهمان گفت فربه تر را نیاوردم تا روزی که نیازت به آن افتد به وسیله آن نیازت را برطرف سازی، ابوذر گفت نیاز من مربوط به برزخ من است نه این دنیا، مهم قرینی است که در برزخ با من است، آنچه فعلاً در رابطه با شتر من است آیه لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا است. (۲)

ص:۴۲۰

---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۲، ص۱۹۹.

۲- ۲) - همان مدرک ۲۰۰.

## تفسیر آیه ۹۳-۹۵

### اشاره

کُلُّ اَلطَّعٰامِ کٰانَ حِلاًّ لِبَنِی إِسْرٰائِیلَ إِلاّٰ مٰا حَرَّمَ إِسْرٰائِیلُ عَلیٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ اَلتَّوْرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرٰاهِ فَاتْلُوهٰا إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ.

فَمَنِ افْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ اَلْکَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ.

قُلْ صَدَقَ اَللّٰهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّهَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً وَ مٰا کٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ.

همه خوراکی ها بر بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه یعقوب پیش از نزول تورات به علتی بر خود حرام کرد، (این که مدعی حرام بودن برخی از خوراکی ها به عنوان احکام تورات هستید صحیح و درست نمی باشد) اگر راستگو هستید توراتی را که پنهان داشته اید بیاورید و آن را بخوانید تا معلوم شود مدعی دروغ هستید.

پس آنان که بعد از دلائل روشن بر خدا افترا و دروغ ببندند و بگویند حرام شده های در تورات از آئین ابراهیم باقی مانده و نسخ آن محال است یقیناً ستم کارند. بگو خدا راست گفت که خوراکی های پاکیزه در آئین ابراهیم حرام نبوده، بنابراین از آئین ابراهیم که یکتا پرست و بدون انحراف و از مشرکان نبود پیروی کنید.

### شرح و توضیح

ص:۴۲۱

۱- یهود به دروغ می گفتند که پاره ای از گوشت ها مانند گوشت شتر در آئین ابراهیم حرام بوده و تورات هم به دنبال آئین ابراهیم آن را حرام کرده است، اگر پیامبر اسلام خود را تابع آئین و ملت ابراهیم می داند چرا گوشت شتر را حرام نمی داند؟ !

آیه شریفه یهود را در این زمینه همه ملتی دروغ زن و افترا زننده به خدا معرفی می کند.

این یعقوب بود که بنابر مصالحی با اختیاری که داشت برخی از خوردنی ها را بر خود حرام کرده بود، آنچه را یعقوب بر خود حرام کرد نه در آئین ابراهیم بود، و نه در تورات به عنوان حرام از آن یاد شده بود، این طرح خائنانه و دسیسه ای بود که یهود می خواستند به وسیله آن به پیامبر اسلام ضربه بزنند و مسلمانان را نسبت به حضرت بدبین کنند، ولی خداوند ترفند و نقشه آنان را برملا ساخت و اعلام کرد که تورات را که از ترس فتنه و ترفندشان پنهان کرده اند بیاورند و بخوانند تا معلوم شد که گوشت شتر نه در آئین ابراهیم و نه در آئین موسی حرام نبوده و این یهود هستند که قصدشان از تهمت به حق ضربه زدن به پیامبر است! !

این خائنان پس از بعثت پیامبر تورات را که بیشتر آیاتش تحریف نشده بود از دسترس خارج کردند تا حقایق و حلال و حرام از نظر مردم پوشیده بماند، و بتوانند با دروغ بستن به تورات به آئین پاک اسلام و رسول خدا و احکام الهی خسارت و زیان وارد کنند، و به مسلمانان بباورانند که پیامبر تابع ملت ابراهیم نیست، پس این پیامبر آن پیامبری نیست که تورات و انجیل از آمدنش خبر داده اند! !

۲- افترا به حق آن هم آگاهانه و پس از دلایل روشن و براهین استوار مصداق ستم و افترا زننده ستم کار قلمداد شده است، و ستم کار مستحق خزی دنیا و عذاب آخرت خواهد بود.

۳- این خداوند است که در مورد حلال و حرام به صدق و راستی و حق و درستی نظر می دهد، و نگاه یهود را به حلال و حرام باطل می داند، ابراهیم انسانی

ص:۴۲۲

حق گرا و دور از کجی انحراف و همه خوردنی هـای پـاک و آئینش حلال بود و این حلیت تا قیامت ادامه دارد، بنابراین شـما مردم از آئین ابراهیمی که همان اسلام راستین و دین بر حق خداست پیروی کنید.

ص:۴۲۳

## تفسیر آیه ۹۶

### اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ.

فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَى اَلنّاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اَللّهَ غَنِيٌّ عَنِ اَلْعالَمِينَ.

به یقین اولین خانه ای که برای نیایش و عبادت مردم نهاده شد همان است که در مکه است، آن خانه پربرکت و سراسر برای جهانیان هدایت است.

در آن نشانه هائی روشن است، از جمله مقام ابراهیم، و هر که وارد آن شود در امان است، و خدا را حقی لازم بر عهده مردم است که برای ادای مناسک آهنگ آن خانه کنند، البته کسانی که از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر بتوانند به سوی آن کوچ کنند و هر که ناسپاسی ورزد و از رفتن به آنجا امتناع نماید به خود زیان زده، زیرا خداوند از همه جهانیان بی نیاز و مستغنی است.

### شرح و توضیح

در آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹ سوره بقره بحث بسیار مشروحی در رابطه با ابراهیم و بنای کعبه و دعاهای مهم حضرت ابراهیم به میان آمد.

و در آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره بقره به تفصیل درباره مناسک ظاهری و حج معنوی مطالبی نگاشته شد که از نظر گستردگی بحث و نکات و اشارات کمتر تفسیری در فریقین به آن صورت به آن پرداخته است.

من می خواستم از طریق آیات قرآن و روایات، حج را آنگونه که مورد نظر وعنایت حضرت حق و پیامبر و ائمه است شرح دهم، تا در این زمینه چیزی را فرو گذار نکرده باشم و خوانندگان بتوانند به اعماق معنوی این عمل بزرگ و این هجرت واجب در حدّ لازم پی ببرند، شاید در صورت استطاعت و مشرف شدن به حج به حج ابراهیمی نائل گردند و از این رهگذر توشه ای برای دنیا و آخرت خود و دیگران به دست آورند.

ص:۴۲۵

### تفسیر آیه ۹۸

#### اشاره

قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اَللّهِ وَ اَللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما تَعْمَلُونَ.

قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَداءُ وَ مَا اَللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ.

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ.

وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلی عَلَیْکُمْ آیاتُ اَللّهِ وَ فِیکُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.

بگو: ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کفری می ورزید؟ در حالی که خدا به آنچه انجام می دهید گواه است.

بگو: ای اهل کتاب چرا کسانی را که ایمان آورده اند از راه خدا در حالی که خواستار کج نشان دادن آن هستید باز می دارید با این که شما به مستقیم بودن و حقانیت راه خدا گواه و شاهد هستید و خدا از آنچه انجام می دهید بی خبر نیست.

ای اهل ایمان اگر از گروهی از کسانی که به آنان کتاب داده شده که علمای یهود و نصاری هستند اطاعت کنید شما را پس از ایمانتان به کفر باز می گردانند.

ای اهل کتاب چگونه کفر می ورزید در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر اسلام که فرستاده اوست در میان شماست؟ و هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است.

#### شرح و توضیح

۱- اهل ایمان بر اساس آیه ۹۸ با توجه به پیروی از پیامبر و اسوه بودن آن حضرت مسئولیت دارند علت کفر کافران را پس از روشن بودن حقایق و فراوانی

ص:۴۲۶

دلایل و براهین بر اثبات صدق واقعیات بپرسند و با آنان مباحثه کنند شاید از کفر و ضلالت بازگردند، این مأموریتی بود که در مرحله اول بر عهده رسول خدا بود، و سپس بر عهده مؤمنان است.

کفر به آیات حق و نشانه های خدا در کعبه، و کفر به آیات تورات و انجیل و کفر به نبوت پیامبر و انکار قرآن بر اساس چه دلیل و برهان و مدرک متقن واقناع کننده؟ !

احتمالاً بتوان از جمله وَ اَللّهُ شَهِيدٌ عَلى ما تَعْمَلُونَ استفاده کرد که کافران به آیات خدا و نشانه های او و بر اساس کفرشان در پنهان بر ضد مسلمانان توطئه می کردند و نقشه می کشیدند تا اگر بتوانند اهل ایمان را از ایمان تخلیه کنند، و از پیشرفت آنان جلوگیری نمایند و علم اسلام را سرنگون کرده علم کفر را برافراشته و چراغ حق را خاموش نمایند.

۲- خداند در آیه ۹۹ به شدت اهل کتاب و به ویژه عالمان آنان را سرزنش می نماید و مورد عتاب قرار می دهد که چرا می خواهند مؤمنان را از سلوک در مسیر حق، و حرکت در راه خدا باز دارند، و چرا برای تحقق خواسته های نا بجای خود به ظالمانه ترین کار که با ترفند و حیله و بیان مطالب غیر واقع و ناحق می خواهند راه خدا را کج نشان دهند دست می زنند در حالی که در باطن خود شاهد و گواه اند که راه خداوند مستقیم و صراط او استوار است، و مستقیم بودن راه از طریق آیات تورات و انجیل و قرآن و آثار نبوت پیامبر اسلام برای آنان ثابت و روشن است و با هیچ دلیلی نمی توانند در راه خدا و صراط مستقیم حضرت او کجی نشان دهند، آیه به آنان هشدار می دهد که خدا از ظلم و جنایت و دسیسه های غافل نیست.

۳- با توجه به خطراتی که یهود و نصاری و به ویژه عالمان این دو مکتب تحریف شده نسبت به اهل ایمان در هر دوره و زمانی دارند، حضرت حق از راه

لطف و محبت به مؤمنـان هشـدار می دهـد که حفظ ایمان و نگاهـداری حـدود اسـلام و پاسـداری از ارزش ها بر همه مؤمنان واجب است و این حفظ و نگاهـداری در گرو این است که مؤمنان ابـداً از اهل کتاب پیروی نکنند و از آن نابکاران و فرهنگ شیطـانی آنـان اطـاعت ننماینـد که در صورت اطـاعت و پـذیرش فرهنگ آنان پس از راه یافتن به حوزه ایمان که توفیق خاص خدا به آنان بوده به کفر بازگردانده می شوند، و با خوشحال کردن دشمن به خشم و سخط خدا گرفتار خواهند شد.

امروز هم یهود و نصـاریماننـد زمـان پیـامبر ایمـان و ارزش هـای مؤمنـان را بـا تیرهای زهرآگین و مسـموم مقالات، مجلات، روزنامه ها، بنگاه های خبری، ماهواره، سینما، هجوم سیاسی و نظامی نشانه گرفته اند و عمدتاً از طریق فعالیت های صهیونیست برای خاموش کردن چراغ اسـلام و باز گرداندن اهل ایمان به کفر در فعالیت مستمر هستند، که برای دفع خطرات آنان و حفظ ایمان و ارزش ها بیداری و شناخت ترفندها و اهداف دشمن را می طلبد، و این که همه مسلمانان جهان در یک جبهه متحد در مقابل دشمن بایستند و به هر شکل ممکن خطر این شیطان مجسم را دفع کنند.

۴- دشـمن دشـمنی نیست که با بحث و گفتگو از اهدافش دست بردارد، دشـمن با این که آیات خدا بر او خوانده می شود، و خورشـید نبوت به خیمه حیاتشان می تابـد و شخصـیت شـخیص پیامبر با همه ارزش هایش در میان آنان است و تا کنون پانزده قرن است این جریان معنوی در جریان است از کینه و دشـمنی دست برنداشـته و به این پرسش که چرا کفر می ورزید و کَیْفَ تَکْفُرُونَ در حالی که مجهز به انواع علوم هستیـد و حق برای شـما روشن است پاسـخ نـداده و نمی خواهـد پاسخ دهـد، پس با تمسک به قدرت خدا و رحمت بی نهایتش که

ص:۴۲۸

راهیابی به صراط مستقیم است و با رعایت تقوای کامل باید در مقابل دشمن موضع گیری کرد و سرش را به سنگ کوبید و شرش را به خودش بازگرداند که در این راه خداوند ولی و یار مؤمنان و نصرت دهنده به مسلمانان است.

اعتصام به حضرت حق به این است که همه مسلمانان از قرآن مجید و از پیامبر بزرگ اسلام پیروی کنند، و همه امور زندگی خود را با قرآن و روش پیامبر هماهنگ نمایند که پیروزی بر دشمن با این اعتصام حتمی و قطعی است.

ص:۴۲۹

## تفسیر آیه ۱۰۲-۱۰۳

### اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ وَ لاٰ تَمُوتُنَّ إِلاّٰ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اَللّٰهِ جَمِیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا وَ اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْدٰاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوٰاناً وَ کُنْتُمْ عَلیٰ شَفٰا حُفْرَةٍ مِنَ اَلنّٰارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْهٰا کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ.

ای اهل ایمان تقوای الهی را آنگونه که شایسته اوست رعایت کنید و جز در حال تسلیم به خداوند از دنیا نروید.

و همگی به ریسمان خدا «قرآن مجید و اهل بیت» چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دل های شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن نجات داد، خداوند اینگونه نشانه های قدرت، لطف و رحمت خود را برای شما روشن می سازد، تا هدایت شوید.

### شرح و توضیح

۱- یک مرحله تقوا آن هم تقوائی شایسته و پر بار به این است که مردم مؤمن و مسلمانان، از اطاعت کافران و شکل گیری از فرهنگشان به شدت بپرهیزند، و از پذیرفتن خواسته های شیطانی آنان اجتناب نمایند، و در همه لحظات زندگی تسلیم خدا باشند و تا زمان مرگ از حضرت حق اطاعت نموده از این چرخه ی سعادت بخش بیرون نروند.

ص:۴۳۰

در آیه ی دوم سوره ی مبارکه ی بقره به طور مشروح درباره ی تقوا و شئون آن بحث شد.

۲- فکر نمی کنم کسی به زیان اختلاف و پراکندگی و تفرقه یک امت آگاه نباشد، تفرقه و پراکندگی و کینه ورزی به یکدیگر دروازه وارد خیمه حیات امت شود، و هر کاری دلش بخواهد انجام دهد. چراغ دین را در معرض خاموشی قرار دهد، ثروت ملت را غارت نماید، جامعه را به کفر بازگرداند، قوای آنان را در هم بکوبد و. . . .

خداوند قرآن و پیامبر و اهل بیت را ملاک وحدت امت قرار داده و از این سه حقیقت تعبیر به حبل الله می کند، و به چنگ زدن به حبل الله فرمان می دهد و به امت گوشزد می کند که نعمت الفت قلوب را که در سایه ی اعتصام به حبل الله به دست می آید غنیمت بشمارند، و به مسلمانان صدر اول اعلام کرده که شما پیش از بعثت پیامبر با یکدیگر دشمن بودید و این دشمنی میراثی جز جنگ و نزاع و تفرقه و ناامنی برای شما نداشت، ولی خدا در سایه ی قرآن شما را به نعمت برادری و الفت با یکدیگر آراسته کرد، شما در لبه گودال آتش کفر و کینه و اختلاف و خونریزی بودید و نهایتاً در لبه ی گودال جهنم قیامت قرار داشتید و خداوند به برکت قرآن و پیامبر و اعتصام شما به حبل الله شما را نجات بخشید، خداوند اینگونه نشانه ها و آیات خودش را برای شما بیان می کند تا در راه هدایت قرار گیرید.

آری کتاب های آسمانی و پیامبران الهی هدفی جز هدایت مردم به راه راست، و از بین بردن کینه و نزاع و دشمنی در میان مردم، و ایجاد وحدت و دلبستگی میان آنان نداشتند تا مردم در سایه ی امنیت پایدار و تقوا و اجتناب از گناه، و

محبت به یکدیگر و الفت و هم بستگی به زندگی خود ادامه داده به سعادت دنیا و آخرت برسند.

افسوس که اکثریت مردم جهان در همه ی اعصار و قرون از اطاعت از پیامبران و هماهنگ شدن با کتاب های آسمانی سرباز زدند، و در کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر و تفرقه و پراکندگی و جنگ و نزاع و قتل و غارت دست و پا زده به زندگی ننگین و پر از فتنه و فساد تن دادند! ! در ضمن مسلمانان هم از آتش کینه به یکدیگر و نزاع و اختلاف بر اثر دور ماندن از قرآن و اهل بیت، و دخالت های یهود و نصاری در زندگی شان بی نصیب نماندند.

ص:۴۳۲

## تفسیر آیه ۱۰۴-۱۰۸

### اشاره

وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى اَلْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ.

وَ لاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ وَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا اَلَّذِينَ اِسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمٰانِكُمْ فَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

وَ أَمَّا اَلَّذِينَ اِبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اَللّٰهِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ.

تِلْكَ آيٰاتُ اَللّٰهِ نَتْلُوهٰا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اَللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعٰالَمِينَ.

و بایـد از شـما گروهی باشـند که همه مردم را به سوی خیر دعوت کننـد، و به کار شایسـته و پسـندیده وادار نماینـد، و از کار زشت باز دارند، اینان که به چنین اموری اقدام می کنند قطعاً رستگارند.

و شـما ای اهل ایمان مانند کسانی نباشید که پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد پراکنده و گروه گروه شدند و در دین و امور زندگی اختلاف پیدا کردند و آنان را عذابی بزرگ است.

در روزی که چهره هائی سپید و چهره هائی سـیاه شود، اما آنان که چهره هایشان سیاه شده به آنان گویند آیا پس از ایمانشان کـافر شدیـد؟ پس به کیفر آن که کفر می ورزیدیـد این عـذاب را بچشـید، و اما آنان که چهره هایشان سپیـد است همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه می باشند.

ص:۴۳۳

اینها «سرگذشت اهل کتاب، و مسئله ی مژده ها و بیم ها و امور مربوط به زندگی دنیا و آخرت است که در حقیقت» آیات خداست که آنها را به درستی و راستی بر تو می خوانیم و خدا هیچ ستم و بیدادی را بر جهانیان نمی خواهد.

### شرح و توضیح

#### ۱- خیر در آیه مورد بحث گرچه قرینه آیه پیش

از آن عبارت از اعتصام به حبل الله و اجتناب از اختلاف و تفرقه، و ایجاد الفت و محبت میان مردم و برادری و مواسات است و بر هر مسلمانی واجب است دیگران را به این امور سعادت بخش و امنیت ساز دعوت کند بلکه بر اساس آیه شریفه وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ که در سوره ی وَ اَلْعَصْرِ است بر همگان لازم است یکدیگر را پیوسته به این امور دعوت کنند ولی می توان گفت منظور از خیر هر کار مثبتی است که برای زندگی همه دارای سود و منفعت است و هیچ انسانی از آن بی نیاز نیست.

امیرمؤمنان (ع) در حکمت ۹۴ نهج البلاغه می فرماید:

خیر این است که بر دانش و علمت بیفزائی، و حلم و بردباری ات را وسعت و گشایش دهی، و مباهاتت به مردم به بندگی ات نسبت به پروردگار باشد، خیر تدارک کردن گناهان به توبه حقیقی و شتاب ورزیدن به کارهای مثبت است.

#### ۲- امر به معروف و نهی از منکر

این دو مسئله از مسائل بسیار مهمی است که قرآن مجید و روایات به آن اصرار دارند، و وظیفه ای بر دوش ملت، دولت، دانشمندان، اندیشمندان، واعظان ناصحان و تک تک مردم و آحاد جامعه است، و خداوند هیچ عذری را در ترک این دو فریضه نمی پذیرد.

امر به معروف و نهی از منکر دو وسیله برای اصلاح جامعه، و آراستن افراد به همه کارهای پسندیده، و دور کننده زشتی ها از عرصه حیات انسان هاست.

برای اجرای این دو فریضه خداوندی لازم است مردم از طریق قرآن و روایات در حدّ طاقت و توانشان معروف و منکر را بشناسند، و خود آراسته به معروف گردند و از منکر اجتناب نمایند سپس زمینه انجام هر کار پسندیده ای را برای دیگران فراهم آورند، و راه منکر را به روی آنان ببندند.

در برخورد با غافلان از معروف، و با آلودگان به منکر در خانواده و جامعه باید نرمی در سخن، محبت و مهرورزی به طرف مقابل، و ارائه دین به عنوان شریعت سمحه و سهله کاملاً رعایت شود، تا غافل از معروف عاشق معروف، و آلوده به منکر متنفر از منکر گردد.

امر به معروف و نهی از منکر برخلاف بسیاری از فرائض و واجبات که پس از هجرت پیامبر به مدینه اعلام شد، در همان اوائل بعثت که مسلمانان شماری اندک بودند به عنوان فریضه حق ارائه شد.

مفسر بزرگ حضرت طبرسی در مجمع البیان این واقعیت را چنین توضیح می دهد:

وجوب توصیه یکدیگر به حق، اشاره به امر به معروف و نهی از منکر است. (۱)آیه ی هفدهم سوره ی لقمان و ۱۹۹ سوره ی اعراف که بیانگر این دو فریضه است نیز در مکه بر رسول خدا نازل شده است، اعلام این دو فریضه در آغاز بعثت در حالی که هنوز ملّتی بنام ملت اسلام تشکیل نشده بود دلالت بر عظمت و جایگاه این دو حقیقت در احکام الهی و در تحقق خوشبختی و سعادت جامعه دارد.



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۳۶.

قرآن مجید در آیه ی ۱۵۷ سوره ی اعراف که بنابر نظر برخی از مفسران در مکه نازل شده پیامبر را به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر معرفی می نماید.

امر به معروف و نهی از منکر دو وظیفه مهمی است که همه انبیاء و امامان و اولیاء حق مشتاقانه و گاهی با قبول شهادت آن را انجام داده اند، و در این زمینه از ملامت ملامتگران باکی به خود راه ندادند.

خداوند مهربان در آیه ۷۱ سوره ی توبه در ضمن بر شمردن اوصاف مردان و زنان با ایمان، امر به معروف و نهی از منکر را از خصلت های آنان شمرده است.

قرآن مجید تارکان این دو حقیقت را مستحق لعنت می داند آنجا که می فرماید:

لُعِنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلیٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی اِبْنِ مَرْیَمَ ذٰلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ.

کانُوا لاٰ یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ: (۱)

از بنی اسرائیل آنان که نسبت به نعمت های مادی و معنوی ناسپاس شدند و به راه کفر رفتند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، لعنت شدنشان برای این بود که از دستورات خدا و انبیاء سرپیچی داشتند و همواره از حدود الهی تجاوز می کردند.

آنان یکدیگر را از کارهای زشت و منکراتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند، یقیناً آنچه را انجام می دادند بد بود.

### برخی از روایات امر به معروف و نهی از منکر

از رسول خدا روایت شده:

«افضل الجهاد کلمه حق عند حاکم جائر یُقتل علیه.» (۲)



---

۱- ۱) - مائده ۷۸- ۷۹.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۲۶۳.

برترین جهاد سخن حق در برابر حاکم ستمگر است، که گوینده اش در این راه به شرف شهادت برسد.

امیرمؤمنان می فرماید:

«و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثه فی بحر لجی:» (۱)

همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر هم چون قطره ای در مقابل دریای پهناور است.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

نویل لقوم لا یدینون الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر:» (۲)

وای بر جامعه ای که با امر به معروف و نهی از منکر تسلیم خداوند نمی شوند.

و نیز از آن بزرگوار روایت شده:

«بئس القوم قوم یعیبون الامر بالمعروف و نهی عن المنکر:» (۳)

قوم بدی هستند قومی که امر به معروف و نهی از منکر را عیب می دانند و آن را چیزی به حساب نمی آورند.

امیرمؤمنان می فرماید:

«و ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلقان من خلق الله سبحانه و انهما لا یقربان من اجل و لا ینقصان من رزق:» (۴)

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از اوصاف خدایند، این دو نه مرگ انسان را نزدیک می کنند، و نه از رزق آدمی می کاهند.



---

۱- ۱) - حکمت ۳۷۴ نهج البلاغه.

۲- ۲) - وسائل ج ۱۱ ص ۳۹۲.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۱ ص ۳۹۲.

۴- ۴) - نهج البلاغه خطبه ۱۵۶.

در این مرحله به روایت بسیار مهمی از حضرت باقر (ع) اشاره می کنم و شما را به مطالعه روایات فراوان این باب در جلد یازدهم وسائل و مجلدات کفر و ایمان بحارالانوار سفارش می کنم.

«ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض هنا لک یتم غضب الله عزوجل علهیم فیعمهم بقعا به فیهلک الابرار فی دار الفجار، و الصفار فی دار الکبار، ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فرضیه عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و یعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر.»

امر به معروف و نهی از منکر فریضه بسیار بزرگی است که در سایه آن دیگر واجبات عمل می شود، و در صورت ترک آن، غضب حق مردم را فرا گرفته همگان دچار عذاب خواهند شد، نیکان در خانه بدان و خردسالان در خانه بزرگسالان به هلاکت می رسند.

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و روش صالحان و فریضه بسیار عظیم است که در سایه آن دیگر واجبات اقامه می شود با این دو فریضه جادهها امن می گردد و کسب ها حلال می شود، و سفره ظلم و ستم برچیده می گردد، و زمین به آبادی می رسد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و همه امور درست گشته اصلاح می گردد.

معروف در قرآن مجید و پاره ای از روایات بنابر رده بندی کتاب امر به معروف و نهی از منکر ترجمه مرحوم اشتهاردی عبارت است از:

ایمان، تلاوت قرآن، سفارش به حق، سفارش به صبر، اندیشیدن و تفکر، توکل بر حق، صبر استقامت، تقوا، اطاعت از خدا و رسول، سبقت گرفتن در کار

خیر، انفاق در سختی و آسایش، فرو بردن خشم، احسان و نیکی، عفو و گذشت، اعتماد به صدق وعده های خدا، توبه، طلب مغفرت، مسافرت و گردش در زمین برای عبرت گرفتن، جهاد با دشمن، شهادت در راه خدا، عدالت، شکر، دعا، بردباری، مشورت، آموختن قرآن و علم، صراحت و قاطعیت در راه حق، تحمل مصائب در راه خدا، ذکر حق، هجرت، خوف از خدا، حفظ مرزهای اسلام، صدق، تقیه صحیح، درستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، وفای به عهد، تسبیح خدا در شب و روز، اتحاد و دوستی، عمل صالح، یاری دین، آمادگی برای مبارزه با دشمن.

و برخی از منکرات عبارت است از:

کفر، مخالفت با راهنمایان دین، عصیان، طغیان، محرم اسرار گرفتن کافران، جهل، نفاق، دوستی با کافران، ضعف و سستی، اصرار بر گناه، سستی و بی حالی، اندوه بیجا، ظلم و تجاوز، ارتجاع و عقب گرد و به سوی امور جاهلی، کرنش در برابر دشمن، ضعف نشان دادن در برابر دشمنان، پیروی از کفار، نزاع در امور، فرار از جهاد، توجه به تبلیغات باطل و اثر گیری از آن، خیانت به بیت المال، بخل، رضایت به ظلم، کتمان حق، فروختن دین به دنیا، حب تعریف خواستن از مردم بدون عمل، سوء ظن، انکار آخرت، ترسیدن از حزب شیطان، انفاق در راه باطل، بدعت گذاری، فتنه گری، حسد، ریاست طلبی، دروغ، خیانت ایجاد اختلاف، فساد، قطع پیوند با خویشان، عدم تدبر در قرآن، مخالفت با پیامبر، ریا، پشت کردن به دین.

این بود بخشی از معروف که بر همه مسلمانان واجب است یکدیگر را به آن دعوت کنند، و زمینه تحققش را فراهم آورند، و بخشی از منکر که بر همه

ص:۴۳۹

مسلمانان واجب است یکدیگر را از آن نهی نمایند و زمینه نابودی اش را مهیا سازند تا به فلاح و رستگاری و پیروزی برسند.

«و اولئک هم المفلحون.»

۳- در آیه بعد به همه مسلمانان به شدت هشدار می دهد که پس از ارائه دلایل و بینات و آگاهی بیداری از اختلاف و تفرقه بپرهیزید، و مانند کافران و مشرکان نباشید و این وحدت و یک پارچگی را با تداوم امر به معروف و نهی از منکر حفظ نمائید که اختلاف و نزاع و کشمکش و تفرقه سبب عذابی بزرگ است، گرچه اهل اختلاف مسلمانان و مؤمن باشند.

۴- این عذاب بزرگ در روزی خواهد بود که برخی از چهرها سپید و بعضی سیاه می شود، به سیاه چهره گان می گویند پس از ایمانتان به کفر گرائیدید، پس این عذاب را به کیفر کفرتان بچشید.

اما روسپیدان که بر ایمان و عمل پایداری کردند، و به خدا اعتصام جستند و از تفرقه و اختلاف اجتناب نمودند، و به مواسات و برادری روی آوردند و دو وظیفه واجب امر به معروف و نهی از منکر را ادا نمودند در رحمت الهی قرار می گیرند و در آن جاودانه اند.

ص:۴۴۰

### تفسیر آیه ۱۰۹

#### اشاره

وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ إِلَی اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ.

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمان روائی خداست و همه امور به او بازگردانده می شود.

#### شرح و توضیح

در رابطه با آفرینش آسمان ها و زمین در آیه ۲۲ و ۱۶۴ سوره مبارکه بقره بحث مشروحی گذشت، درباره آنچه در آسمان و زمین است کتابی به پهنای آفرینش لازم است تا این مسئله را بازگو کند.

نکته ای که بسیار بسیار قابل توجه است این است که ظلم تجاوز به ملک یا مال یا حقوق دیگران است، جز خداوند کسی مالک ذاتی موجودات نیست، و چیزی از مالکیت او خارج نمی باشد، پس صدور ظلم از حضرت او ابداً امکان ندارد و قابل تصور نیست.

ص:۴۴۱

## تفسیر آیه ۱۱۰-۱۱۲

### اشاره

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ اَلْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ اَلْفاسِقُونَ.

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذىً وَ إِنْ يُقاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ اَلْأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلذِّلَّةُ أَيْنَ ما ثُقِفُوا إِلاّ بِحَبْلٍ مِنَ اَللّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ اَلنّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلْمَسْكَنَةُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اَللّهِ وَ يَقْتُلُونَ اَلْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ.

شما بهترین امتی هستید که برای اصلاح جوامع انسانی پدیدار شده اید به کار شایسته فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و از روی تحقیق و معرفت و صدق و اخلاص ایمان به خدا می آورید و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند یقیناً برای آنان بهتر بود، برخی از آنان مؤمن با پیامبر و قرآن اند و بیشترشان از چهارچوب انسانیت خارج هستند.

هرگز به شما جز آزاری اندک نمی رسانند و اگر با شما بجنگند شکست می خورند و فرار می کنند آنگاه یاری نمی شوند.

هر زمان و هر کجا یافت شوند داغ خواری و ذلت بر آنان زده شده مگر آن که به ریسمانی از جانب خدا که قرآن، ایمان و نبوت پیامبر است و یا ریسمانی از سوی مردم مؤمن که پذیرش ذمّه و شرایط آن است چنگ زنند و به خشمی از سوی خدا سزاوار شده اند و داغ بینوائی و زمین گیری بر آنان زده شد این

بخـاطر این است که آنـان همواره به آیات خـدا کفر می ورزیدنـد و پیامبران را به ناحق می کشـتند و این کفرورزی و کشـتن پیامبران به سبب این است که خدا را نافرمانی نمودند و پیوسته از حدود خدا تجاوز کردند.

### شرح و توضیح

۱- دو مسئله امر به معروف و نهی از منکر تا حدودی در آیه ۱۰۴ سوره آل عمران توضیح داده شد.

مسـئله ایمـان در برخی از آیـات سوره مبـارکه به تفصـیل بیـان شـد. اهل کتاب در حالی که از طریق تورات و انجیل به حقایق معنوی و احکـام الهی، و از طریق قرآن به دریائی از واقعیات آگاهی داشـتند بر اثر دنیاپرستی و حسادت و دچار بودن به هوای نفس، و روح مـادی گرائی و لـذت طلبی، تمـام درهـای فیوضات الهیه را به روی خود بسـتند و آخرت آباد را به دنیای خراب چند روزه فرختند، و به خود و به عوام یهود و به مسـلمانان و به تاریخ بشریت و به نسل های پس از خود ظلم بسیار سنگینی را روا داشتند.

درهـای رحمت الهی بر روی آنـان بـاز بود و هست، چنان که آیه مورد بحث می گویـد اگر اهل کتاب به قرآن و پیامبر ایمان می آوردنـد برای آنـان بهتر بود، ولی برخی مؤمن به قرآن و پیامبرنـد وصـفشان از صف اهـل کتـاب جـداست و بیشتر آنان از دایره انسانیت خارج هستند.

۲- آزاری که از اهـل کتـاب به ملت اسـلام و اهل ایمان می رسـد انـدک است، و چیزی نیست که مؤمن در برابر آن کمر خم کنـد و زانو به زمین بزند و خود را ببازد و از مؤمن بودنش خسـته شود، بلکه کشـیدن و چشـیدن این آزار اندک بخاطر خدا و استقامت ورزیدن در برابر آن ثوب و پاداش سنگین دارد، در آیات سوره

ص:۴۴۳

بقره خواندیم وَ بَشِّرِ اَلصّابِرِینَ وخواندیم أَولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أَولٰئِکَ هُمُ اَلْمُهْتَدُونَ

سپس آیه شریفه به ضعف روحیه اهل کتاب و ترس غالب بر دل آنان اشاره می کند که اگر در جنگی با شما قرار گرفتند، استوار و ثابت قدم نیستند و در برابر قدرت ایمان و پشت کار و ثبات قدم شما شکست مفتضحانه می خورند و پا به فرار گذاشته میدان جنگ را از لوث وجودشان خالی کرده و در این زمینه کسی آنان را یاری نخواهد کرد.

۳- هر زمان و در هر مکانی یافت شوند داغ خواری و ذلت بر اثر جزیه دادن، و منفور بودن در نظر اهل ایمان، و دوری از خدا بر آنان زده شده، و مایه عزتی در وجودشان وجود ندارد، و نمی توانند به عنوان انسانی با کرامت، شریف، عزیز، اصیل، پاک سربلند کنند، مگر آن که به ریسمانی از جانب خدا که قرآن است و ریسمانی از مردم مؤمن چنگ زنند و به عبارت دیگر مؤمن به قرآن و مؤمن به پیامبر و اهل بیت او شوند، چنان که معنای حبل من الله و حبل من الناس را می توان از حدیث ثقلین که همه شیعه و تقریباً همه علمای با انصاف اهل سنت نقل کرده اند استفاده کرد.

ولی بیشتر اهل کتاب در گذشته و از گذشته تا امروز از چاه هواپرستی درنیامده، و به حرکتشان در راه شیطان ادامه داده و اعتصام به حبل الله و حبل الناس ندارند، و کینه و حسادت آنان نسبت به قرآن و پیامبر درهای سعادت و بهشت را به رویشان بسته و درهای دوزخ را به رویشان باز کرده است!

اینان به خاطر کینه با قرآن و پیامبر در خشم و غضب حق مأوا گرفته و داغ بیچارگی بر آنان زده شده، و این به خاطر کفرشان به آیات خدا، و کشتن انبیا و

ص:۴۴۴

نابود کردن فرهنگ حقیقی تورات و انجیل و عصیان از دستورات حق و تجاوز از حدود الهی و انسانی است.

البته گذشتگان از اهل کتاب، پیش از بعثت پیامبر پیامبران را کشتند ولی چون بعدی های آنان تا به امروز به عمل گذشتگان خود راضی هستند، خداوند آنان را نیز قاتل معرفی کرده است، از رسول خدا روایت شده:

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیهم.»

راضی به کار قومی چون افراد همان قوم است.

ص:۴۴۵

## تفسیر آیه ۱۱۳-۱۱۵

### اشاره

لَيْسُوا سَوٰاءً مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ أُمَّةٌ قٰائِمَةٌ يَتْلُونَ آيٰاتِ اَللّٰهِ آنٰاءَ اَللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ.

يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ يُسٰارِعُونَ فِي اَلْخَيْرٰاتِ وَ أُولٰئِكَ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ.

وَ مٰا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ.

همه اهل کتاب یکسان و مساوی نیستند، از اهل کتاب گروهی قابل توجه هستند که به وظائف و مسئولیتشان قیام دارند، آیات خدا را در ساعاتی از شب تلاوت می کنند، و به پیشگاه حق نهایت فروتنی و تذلل را به صورت سجده دارند، به خدا و روز قیامت مؤمن هستند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نسبت به هر عمل خیری شتاب و سرعت دارند، قطعاً اینان از شایستگان هستند.

و هر کار خیری انجام دهند نسبت به آن مورد ناسپاسی و بی اعتنائی قرار نمی گیرند و خدا به اهل تقوا آگاه است.

### شرح و توضیح

برای گروهی از اهل کتاب در این آیات هشت صفت بیان شده است:

۱- امت که از ماده امّ است و به معنای قصد و توجه می باشد، یعنی این دسته از اهل کتاب مورد توجه هستند.

۲- قائمه: قیام کننده برای فعلیت بخشیدن به وظائف و مسئولیت ها.

۳- تلاوت آیات یعنی قرائت و فهمیدن و عمل کردن

ص:۴۴۶

۴- سجده ی پیوسته- به معنای خضوع و خشوع دائمی در برابر حضرت حق و خالی بودن از کبر در برابر خواسته های پروردگار.

۵- ایمان به خدا و روز قیامت، ایمانی که حاصل معرفت و علم و آگاهی به حقایق و باور داشتن آیات کتاب نسبت به خدا و قیامت است.

۶- امر به معروف و نهی از منکر، به این معنا که این گروه به شدت خواستار پیاده شدن این دو وظیفه واجب اجتماعی هستند، تا معروف پای ثابت پیدا کند، و درخت پر فساد منکر قطع شود، و جامعه آراسته به صلاح و سداد گردد.

۷- شتاب کردن برای انجام دادن هر کار خیر و عمل مثبت و نیکو، که از جمله یُسَارِعُونَ که از باب مفاعله است استفاده می شود که این سرعت و شتاب به سوی کار خیر برای آنان مستمر و دائمی است نه مقطعی.

۸- صالحین، اینان با آراسته بودن به این حقایق معنوی و اعمال صالحه، و اخلاق حسنه از عباد شایسته و صالح پروردگارند.

و آنچه از خیر در دوره ی عمرشان انجام می دهند مورد ناسپاسی و بی اعتنائی قرار نمی گیرند چرا که خدا به تقوا پیشگان داناست و چون علم و آگاهی حضرت حق به اعمال و احوال بندگان امری مسلم و ثابت است و ریز پرونده آنان نزد خداست، پس پاداش و اجر هم مسلّم و ثابت و قطعی است.

۲- ما وقتی به آیات شریفه قرآن و روایات اهل بیت مراجعه می کنیم، می بینیم این اوصاف هشت گانه جز بر مؤمنان واقعی منطبق نیست، و کسی نمی تواند مؤمن واقعی شود، مگر این که با همه وجود تسلیم خدا و عامل به قرآن، و مطیع فرستاده حق حضرت محمد بن عبدالله (علیهما السلام) باشد، بر اساس این ملاک باید گفت منظور از این گروه از اهل کتاب، آنانی هستند که با توجه به آیات تورات و انجیل که صفات پیامبر را بیان کرده، و نزول قرآن را خبر داده، و با توجه به

بشارت های موسی و عیسی به آمدن پیامبر اسلام با همه وجود از آئین یهودیت و نصرانیت دست کشیده و تسلیم خدا و قرآن و پیامبر شدند، و درجات ایمان و اسلام را طی کرده مؤمن واقعی گشتند و متصف به این اوصاف هشت گانه شده مورد توجه حضرت حق قرار گرفتند، لذا بعضی از مفسران شیعه و سنی عبدالله سلام و دوستانش را که به اسلام گرویدند، و آراسته به این خصال شدند از مصادیق این آیات شمرده اند.

ص:۴۴۸

## تفسیر آیه ۱۱۶-۱۱۸

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اَللّهِ شَیْئاً وَ أُولئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.

مَثَلُ ما یُنْفِقُونَ فِی هٰذِهِ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیها صِرٌّ أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اَللّٰهُ وَ لٰکِنْ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ.

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَهً مِنْ دُونِکُمْ لا یَأْلُونَکُمْ خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ اَلْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنّا لَکُمُ اَلْآیاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

هر گز اموال و اولاد کافران چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نخواهد کرد، و آنان اهل آتش و در آن جاودانه اند.

داستان آنچه کافران در این زندگی دنیا انفاق می کنند مانند بادی آمیخته با سرمائی سخت است که به عنوان مجازات به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده اند برسد و آن را نابود کند، و خدا به آنان ستم نکرده است، آنان که به خویشتن ستم می ورزند.

ای اهل ایمان از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید، آنان از هیچ توطئه و فسادی درباره ی شما کوتاهی نمی کنند، شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند، تحقیقاً دشمنی با اسلام و مسلمانان از لابلای سخنانشان آشکار است، و آنچه سینه هایشان از کینه و نفرت پنهان می دارد بزرگ تر است، ما نشانه های دشمنی و کینه آنان را اگر می اندیشید برای شما روشن ساختیم.

ص:۴۴۹

**شرح و توضیح**

۱- این اموال و اولاد کافران که به خیال آنان تکیه گاه مطمئنی برای آنان است، و سبب نجات از مشکلاتشان می باشد هرگز چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نمی کند تفسیرش در آیه ی ۱۰ سوره ی آل عمران و برخی از آیات سوره ی بقره گذشت:

درباره ی انفاق کافران و مشرکان و آنان که اهل دین نیستند و انفاقشان بخاطر کفرشان پذیرفته نخواهد شد در آیه ۲۴۶ سوره ی بقره و آیات ۲۱ و ۲۲ سوره ی آل عمران مشروح بحث شد، و در این که همه اعمال کافران ضایع و نابود می شود و چیزی از خوبی های آنان برای پاداش گرفتن باقی نمی ماند در خلال برخی از آیات سوره ی بقره و آل عمران مطالبی بیان شد.

در رابطه دوستی اهل ایمان با اهل کتاب و نهایتاً بیگانگان از دین که هیچ محبتی به مسلمانان ندارند، و جز ذلت و خواری مسلمین و نابودی دینشان و غارت اموالشان را نمی خواهند و این که دوستی با آنان، و آنان را محرم راز دانستن دشمنی با خدا و پیامبر است، و خیانت به اسلام و مسلمین بحث مشروحی در آیه ی ۲۸ سوره ی آل عمران گذشت.

ص: ۴۵۰

## تفسير آیه ۱۱۹-۱۲۰

### اشاره

هٰا أَنْتُمْ أُولاٰءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لاٰ يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتٰابِ كُلِّهِ وَ إِذٰا لَقُوكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ إِذٰا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ اَلْأَنٰامِلَ مِنَ اَلْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ.

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهٰا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لاٰ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.

آگاه باشید این شما هستید که غیر مسلمانان را دوست دارید، و آنان شما را دوست ندارند، و شما به همه کتاب های آسمانی ایمان دارید ولی آنان ایمان ندارند، و چون شما را ملاقات کنند می گویند ما مؤمن هستیم و زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند از شدت خشمی که به شما دارند سر انگشتان خود را می گزند، بگو به خشمتان بمیرید، یقیناً خدا به آنچه در سینه هاست داناست.

اگر به شما پیروزی و غنیمت و خیر و خوشی برسد آنان را بدحال و دلتنگ می کند، و اگر حادثه تلخی و بدی و ناخوشی شما را فراگیرد به سبب آن خوشحال می شوند، شما اگر شکیبائی ورزید و پرهیزکاری نمائید نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند مسلماً خدا به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.

### شرح و توضیح

سه آیه ی ۱۱۸ تا ۱۲۰ با نشانهها و علائم روشن همه دشمنان اسلام و مسلمین اعم از اهل کتاب و کافران، مشرکان، منافقان را می شناسانند، و به بعضی از مسلمانان که بر اثر بی توجهی به مسائل دینی و اجتماعی و اوضاع و احوال جاری مسلمانان با دشمنان طرح دوستی ریخته و خود آگاه یا ناخودآگاه در

حلقه ی خدمت به آنان و خیانت به امت اسلام در می آیند هشدار می دهد، که اینان ذره ای محبت به شما ندارند، و اعمالشان و حرکت و فعالیتشان فقط و فقط در پرده ی نفاق است، و جز ضرر و نابودی شما را نمی خواهند، و هیچ اطمینانی در هیچ زمینه ای به آنان نیست.

قلب و درون آنان قلبی بیمار و درونی ناپاک است اولاً نسبت به شما در خشمی سخت به سر می برند، و ثانیاً از پیروزی علمی و جنگی و سیاسی و اجتماعی شما بسیار دلتنگ و ناراحت می شوند، و نسبت به گرفتاری ها و مصائبی که به شما می رسد به خوشحالی و سرور می نشینند، این شما هستید که اگر صبر کنید و ایمانتان را حفظ نمائید و در برابر حوادث کمر خم نکنید و از دوستی با آنان و رنگ گرفتن از فرهنگشان بپرهیزید، از نقشه ها و کید و مکرشان ضرری نخواهید دید.

در بسیاری از آیات سوره ی بقره به خصوص آیات ششم تا شانزدهم و آیات مربوط به مشرکان و کافران و به ویژه آیات مربوط به اهل کتاب در سوره ی بقره و آل عمران درباره ی توطئه و کید این دشمنان قسم خورده، و انواع خیانت ها و جنایات این احزاب شیطانی و مزاحمت های این نابکاران نسبت به اسلام و مسلمین و این که اینان قصدی جز خاموش کردن چراغ اسلام و نابودی مسلمانان و غارت اموالشان ندارند مباحث مفصل و مشروحی که در بیشتر تفاسیر بی سابقه بوده است گذشت.

ص:۴۵۲

## تفسیر آیه ۱۲۱-۱۲۹

### اشاره

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ اَلْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اَللّٰهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ.

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اَللّٰهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ اَلْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ.

بَلىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ اَلْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ.

وَ ما جَعَلَهُ اَللّٰهُ إِلاّ بُشْرىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا اَلنَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَكِيمِ.

لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خائِبِينَ.

لَيْسَ لَكَ مِنَ اَلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ.

وَ لِلّٰهِ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ ما فِي اَلْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ص:۴۵۳

و یاد کن زمانی را که صبح گاهان «برای جنگ احد» از میان خانواده ات بیرون آمدی تا مؤمنان را برای جنگیدن در سنگرهای نظامی جای دهی و خدا شنوای به گفته ها و دانای به نیت هاست.

یاد کنید که در آن هنگام دو گروه از شما بر آن شدند که سستی و ناتوانی نشانی دهند و از جنگ منصرف شده بازگردند، در حالی که خدا یار و یاورشان بود، لذا از این قصد شیطانی بازشان داشت، و اهل ایمان باید فقط بر خدا اعتماد و توکل کنند.

و بی تردید خدا در جنگ بدر شما را یاری داد، در حالی که از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن ناتوان بودید، بنابراین از همه امور غیر الهی بپرهیزید تا شاکر نعمت های خدا قلمداد شوید.

آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟

آری اگر شکیبائی ورزید و از امور غیر الهی بپرهیزید، و دشمنان در همین لحظه جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری می دهد.

وخدا وعده یاری را جز مژده ای برای شما و برای آن که دل هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد، و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر حکیم نیست.

تا برخی از کافران را از ریشه و بُن نابود کند، یا آنان را خوار و ذلیل نماید، پس ناامید از پیروزی بازگردند.

زمام چیزی از امور مؤمنان فراری از جنگ و مشرکان و کافرانی که با تو به جنگ برخاستند در اختیار تو نیست، یا توبه آنان را به شرطی که توبه ی واقعی کنند می پذیرد، یا عذابشان می کند چون آنان ستم کارند.

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است فقط در سیطره ی مالکیت و فرمان روائی خداست، هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواه عذاب می کند و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص:۴۵۴

**شرح و توضیح**

آیات شریفه درباره ی جنگ بدر و احد است، در جنگ بدر ایمان و اخلاص مؤمنان با این که از نظر نفرات و تجهیزات کمتر از دشمن بودند بر دشمن پیروزشان کرد، و اعتمادشان به حضرت حق منتهی به غلبه آنان شد، و توانستند با اسیر گرفتن از دشمن و غنیمت بسیار فاتحانه به مدینه برگردند، مفصل و مشروح این جنگ در توضیح آیه ۱۳ آل عمران گذشت.

در جنگ احد غرور مردم از پیروزی گذشته، و پذیرفتن وسوسه منافقان مدینه، و سستی به خرج دادن گروهی از مسلمانان، وخیانت عده ای از درّه نشینان گوشه میدان پس از پیروزی اولیه ی مؤمنان باعث شکست جنگ به زیان مسلمانان و پیروزی دشمن شد، و عامل شهید شدن نزدیک به هفتاد نفر از بهترین یاران پیامبر گشت، و زخم های متعددی به پیامبر و نود زخم به امیرمؤمنان رسید، ولی نهایتاً با کوشش و جهاد امیرمؤمنان دشمن مجبور به فرار شد.

آیات حقایق مربوط به جنگ بدر را برای عبرت مؤمنان نسبت به جنگ های آینده بیان می کند، و شکست احد را درسی برای آنان به حساب می آورد.

مفصل جنگ احد و حقایقی که از آن جنگ موجب درس و عبرت است در کتاب های تاریخ آمده است، شرح همه واقعیات این جنگ از عهده ی این سطور خارج است.

ص:۴۵۵

### تفسیر آیه ۱۳۰-۱۳۶

#### اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَأْکُلُوا اَلرِّبَوا أَضْعٰافاً مُضٰاعَفَهً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

وَ اِتَّقُوا اَلنّٰارَ اَلَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکٰافِرِینَ.

وَ أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.

وَ سٰارِعُوا إِلیٰ مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ اَلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ.

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی اَلسَّرّٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ اَلْکٰاظِمِینَ اَلْغَیْظَ وَ اَلْعٰافِینَ عَنِ اَلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ.

وَ اَلَّذِینَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَهً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اَللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ اَلذُّنُوبَ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ مٰا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ.

أُولٰئِکَ جَزٰاؤُهُمْ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ نِعْمَ أَجْرُ اَلْعٰامِلِینَ.

ای اهل ایمان ربای قرضی و جنسی را که سودهای ظالمانه چند برابر است نخورید، و از دچار شدن به عذاب خود را حفظ کنید تا رستگار شوید.

و از آتشی که برای کافران آماده شده است خود را نگاه داشته حفظ نمائید.

و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

ص:۴۵۶

و بـه سـوی آمرزشـی از پروردگارتـان و بهشـتی کـه پهنـایش بـه وسـعت آسـمان هـا و زمیـن اسـت بشـتابید، بهشـتی که برای پرهیزکاران آماده شـده است. آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطاهای مردم گذشت می نمایند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

و آنـان که چون کار زشتی مرتکب شونـد یا برخود سـتم ورزنـد، خـدا را یاد کننـد و برای گناهانشان آمرزش خواهنـد، و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند پافشاری نمی کنند.

پـاداش آنـان آمرزشـی است از سوی پروردگارشان و بهشت هائی که از زیر آنان نهرها جاری است که در آن جاودانه انـد، و پاداش عمل کنندگان نیکوست.

## شرح و توضیح

در این آیات شریفه به مسائل و مطالب مهمی اشاره شده است:

۱- ربا ۲- تقوا ۳- عذاب دوزخ ۴- اطاعت خدا و پیامبر ۵- مغفرت و آمرزش ۶- بهشت ۷- انفاق ۸- کظم غیظ ۹- گذشت از مردم ۱۰- توبه.

هر کدام از این ده قسـمت شـرح مفصل و توضیح فراوانی لازم دارد که خوشبختانه با توفیق حضرت حق بخش عمده ای از آن را در آیات سوره ی مبارکه بقره به طور تفصیل بحث کرده و توضیح داده ام.

ربا در آیه ۲۷۵ و ۲۷۶ سوره ی بقره، تقوا در آیه دوم سوره ی بقره، عـذاب دوزخ در آیـات بیان گر عـذاب در سوره ی بقره، اطـاعت از خـدا و پیامبر در آیه ی ۲۸۵ سوره ی بقره و بسـیاری از آیـات آن سوره، آمرزش در پـاره ای از آیـات و بقره و آل عمران با توجه به فراهم آوردن شـرایط آمرزش، بهشت در آیه ی ۲۵ سوره ی بقره به طور مفصـل، انفاق در آیه ی سوم سوره ی بقره و آیات پایانی آن سوره.

## کظم غیظ

لازم است انسان در برابر اشـتباه دیگران نسـبت به خود، دچار غیظ و خشم نشود، و اگر شد آن را فرو برد که فرو بردن خشم و خاموش نمودن آتش غضب از صفات اهل تقوا و مورد خشنودی خداست.

ص:۴۵۷

از رسول خدا روایت شده:

«من کظم غیظاً و هو قادر علی انفاذه ملأه الله امنا و ایمانا:» (۱)

کسی که خشم و غضب فرو خورد در حالی که بر بکارگیری آن جهت انتقام گرفتن قدرت دارد، خداوند او را از امنیت و ایمان پر می کند.

و از آن حضرت روایت شده:

«اذا غضب احدکم و هو قائم فلیجلس فان ذهب عنه الغضب و الا فلیضطجع:» (۲)

هر گاه یکی از شما خشمگین شد باید بنشیند، اگر خشم او برطرف نشد بخوابد، در حقیقت معنای واقعی این روایت کنایه از این است که دنبال خشم خود را نگیرد، و به سوی اشتباه کار جهت انتقام نرود.

و آن جناب فرمود:

«یا علی لا تغضب فان غضبت فاقعد و تفکر فی قدره الرب علی العباد و حلمه عنهم و اذا قیل لک اتق الله فانبذ غضبک و راجع حلمک:» (۳)

یا علی خشمگین مشو و اگر شدی بنشین و در قدرت پروردگار نسبت به بندگانش و حلم او درباره ی آنان اندیشه کن، که با آن قدرت بی نهایت به انتقام از خطاکار دست نمی برد و بلکه با او با بردباری برخورد می کند، و چون خطاکار به تو گفت از خدا پروا کن، غضب را پشت سر انداز و به بردباری رجوع کن.

امیرمؤمنان می فرماید:



---

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج ۳ ص ۱۸۸.

۲- ۲) - الترغیب و الترهیب ج ۵۳ ص ۴۵۰.

۳- ۳) - تحف العقول ۱۸.

«بئس القرین الغضب: یبدی المعایب و یدنی الشر، و یباعد الخیر:» (۱)

خشم هم نشین بدی است، عیب ها را آشکار می کند، و زیان و ضرر را نزدیک می نماید، و خیر و خوبی را از انسان دور می کند.

حضرت باقر فرمود:

«ان هذا الغضب جمره من الشیطان تتوقد فی قلب ابن آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه:» (۲)

این خشم آتش گیره ای از شیطان است که در قلب انسان شعله ور می شود، چون یکی از شما خشمگین شود دو چشمش سرخ می شود، و رگهایش ورم می کند و شیطان در آن وارد می شود، تا خشمگین را وادار به انتقام کند!

این روایت بسیار مهم از حضرت صادق (ع) نقل شده است:

«الغضب مفتاح کل شر:» (۳)

خشم کلید هر زیان و ضرری است.

چون انسان خشم خود را فرو خورد و به حالت طبیعی بازگردد، خداوند به او یاری می دهد تا از طرف مقابلش گذشت کند و او را مورد عفو قرار دهد.

مسئله ی توبه که دهمین محور آیات مورد بحث است در آیه ی ۳۷ سوره ی بقره بسیار مفصل و مشروح بحث شد.



---

۱- ۱) - غرر الحکم.
۲- ۲) - بحار ج ۵ ص ۲۶۷.
۳- ۳) - بحار ج ۷۳ ص ۲۶۶.

### تفسیر آیه ۱۳۷–۱۳۹

#### اشاره

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَانْظُروا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ.

هٰذا بَيانٌ لِلنّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ اَلْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

قطعاً پیش از شما روش هائی در میان ملل و جوامع بوده که از میان رفته است، پس در زمین گردش کنید و با تأمل بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان حقایق چه بود؟

این قرآن برای مردم بیانگر حوادث و سرنوشت هاست و سراسر برای پرهیزکاران هدایت و اندرز می باشد.

و در انجام تکالیف و دستورات خدا و پیامبر و جهاد با دشمن سستی نکنید و از پیش آمدها و حوادث که اقتضای زندگی دنیاست اندوهگین مشوید که اگر مؤمن باشید بر همه ی ملت ها برتری خواهید داشت.

#### شرح و توضیح

۱– سنن در تفاسیر به دو صورت معنا شده: سنت های قطعیه حضرت حق دائر بر به پیروزی رساندن اهل ایمان و شکست دادن اهل تکذیب و مبتلا کردن آنان به عذاب دنیا پیش از عذاب آخرت.

سنت و روش طاغوتیان و طریقه ی فرعون مسلکان که تصور می کردند آن سنن آنان را و نسلشان را در حاکمیت بر مردم و تاخت و تاز به نفوس و اموال و سرکشی و عصیان گری بقا و دوام می دهد، اما سنت اول که سنت حق است پابرجا و ثابت است، اهل ایمان را یاری می دهد و به تخت پیروزی می نشاند، و کافران و عاصیان و مکذبان را به تخته ی تابوت و خاک مذلت می کشاند، ولی

ص:۴۶۰

سنت دوم که راه و روش طاغوتیان بوده از میان رفته، و همه کاخ ها و مقر حکومت ها و شهریشان ویران گشته و جز آثاری برای عبرت آیندگان از آنان باقی نمانده که مردم در سیر و گردش گری آن آثار را با تأمل بنگرند و عبرت بگیرند که کاخ و کاخ نشین و قدرت های شیطانی بقائی ندارند، و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب و انتقام خدا بگریزند، آری تکذیب کنندگان و مکذبان حقایق جز عذاب دنیا و آخرت و ننگ ابدی و ذلت همیشگی چیزی برای خود باقی نگذاشته اند.

۲- قرآن به گونه ای است که برای همه مردم آیات محکمش قابل درک و فهم است بَیانٌ لِلنّاسِ

و هدایت گر همه انسان ها به سوی حقایق ملکی و ملکوتی، و راهنمای آنان به احکام و دستورات و اوامر الهی است وَ هُدیً

و مایه ی پند و موعظه برای اجتناب کنندگان از معاصی و گناهان است.

۳- مردم اگر مؤمن واقعی باشند، و به آخرت توجه نمایند و بر خدا توکل کنند، و صبر و تقوا پیشه سازند، سستی و اندوه به آنان راه پیدا نخواهد کرد، و با کمال قدرت در برابر دشمنان و هر پیش آمدی خواهند ایستاد، و حتی شکست های خود را در انواع میدان ها با تکیه بر ایمان و آثار و شئونش جبران خواهند نمود.

ص:۴۶۱

### تفسیر آیه ۱۴۰-۱۴۳

#### اشاره

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ اَلْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ اَلْأَيّامُ نُداوِلُها بَيْنَ اَلنّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اَللّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ وَ اَللّهُ لا يُحِبُّ اَلظّالِمِينَ.

وَ لِيُمَحِّصَ اَللّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ اَلْكافِرِينَ.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ وَ لَمّا يَعْلَمِ اَللّهُ اَلَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ اَلصّابِرِينَ.

وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ اَلْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ.

اگر در جنگ «احد» به شما آسیب و جراحتی رسید، دشمن را نیز در جنگ بدر و نیز احد آسیب و جراحتی مانند آن رسید و ما این روزهای پیروزی و ناکامی و شکست را به عنوان امتحان در میان مردم می گردانیم تا عبرت گیرند، و خدا به این وسیله کسانی را که از روی حقیقت و خلوص ایمان آورده اند در میان مردم مشخص کند و از میان شما گواهانی نسبت به پیروزی ها که نتیجه ی ایمان و طاعت و تقواست، و شکست ها که محصول نافرمانی و بی تقوائی است بگیرد و خدا ستمکاران را که با سستی و بی تقوائی بر خود ستم می کنند دوست ندارد.

و نیز این پیروزی ها و ناکامی ها برای آن است که کسانی را که از روی حقیقت ایمان آورده اند از عیوب و آلودگی ها پاک نماید و کافران را نابود کند.

آیا گمان کرده اید با ایمان بدون عمل و کوشش و جهاد وارد بهشت می شوید در حالی که هنوز خداوند کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده، و بر جهاد شکیبائی نموده اند از دیگران مشخص و معلوم نکرده است.

بی تردید شما پس از آگاهی از درجات شهدای بدر شهادت را پیش از رویاروئی با جنگ به شدت آرزو می کردید و هنگامی که با جنگ روبرو شدید به هراس افتادید و بدون هیچ اقدامی به تماشای آن نشستید!

## شرح و توضیح

۱- آیات شریفه در رابطه با جنگ بدر است، که اهل ایمان خالصانه در آن به جهاد پرداختند و بر دشمن پیروز شدند، و نیز در رابطه با جنگ احد است که مسلمانان در آن به عللی شکست خورده، ناکام ماندند.

آیات این حقایق را دنبال می کند: مضیقه ها و سختی های جنگ، جراحت ها و آسیب ها ابداً نباید موجب سستی در جنگ و ترس از دشمن و پشیمانی از پیکار گردد، و مضیقه و سختی و جراحت و زخم یک طرف نیست، دشمن هم به دست مسلمانان به این امور دچار شد، آنچه مهم است این است که باید اهل ایمان علل پیروزی و شکست را با تأمل و دقت به دست آورند، تا در نبردهای دیگر از علل پیروزی کمک گرفته و از علل ناکامی اجتناب نمایند، در این زمینه می توانند به برگزیدگان و نخبگان جبهه که از فکر صائب برخوردارند و نسبت به علل شکست و ناکامی آگاه و شاهد هستند مراجعه نمایند.

سستی و کسالت و زمین گیری و ضعف ایمان یا بی ایمانی، و تحت تأثیر وسوسه های منافقین قرار گرفتن ظلم است، ظلم به خود و به اسلام و به مستضعفان و خداوند اهل ظلم را دوست ندارد.

۲- در ابتلائات و آزمایشات و عرصه های سخت و سنگین است که انسان با عنایت خدا در صورت مؤمن بودن از ناخالصی ها پاک می شود، و روحیه سالم پیدا می کند و قلبش نورانی می گردد، و هدف و نیتش به سوی خدا و برافراشته شدن پرچم اسلام در همه جهان جهت گیری می نماید، و با پدید آمدن این حقایق

ص:۴۶۳

در وجود مؤمنان پس از ابتلائات زمینه نابودی کفر و کافرین آماده می شود: لِيُمَحِّصَ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ اَلْكٰافِرِينَ.

۳- این که گروهی در خانه بنشینند، و راه عافیت و خوش گذرانی در پیش گیرند، و دغدغه ای در برابر خطراتی که متوجه اسلام و مسلمانان است نداشته باشند، و خود را دلگرمی دهند که ما چون دارای ایمان هستیم پس قطعاً اهل بهشتیم فکری غلط و گمانی صد در صد نادرست است.

بهشت محصول کوشش های مثبت، جهاد با هوای نفس، مبارزه و جنگ با دشمن، و صبر و پایداری در همه این امور است، بدون تحقق این حقایق از بهشت هیچ خبری نخواهد بود أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَعْلَمِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ اَلصّٰابِرِينَ.

۴- این که گروهی با درک عظمت و منزلت شهیدان جبهه، و کرامتی که از سوی خدا نصیب آنان شد آرزوی شهادت کنند، و به عشق شهادت روز و شب بگذرانند، و این عشق را به همه اعلام نمایند، ولی با پیش آمدن جنگی دیگر به شدت از کشته شدن در راه خدا نگران شوند، و مات و متحیر به میدان جنگ بنگرند، و آرزو می کنند هر چه زودتر زنده به شهر و دیار برگردند، نشان دهنده ضعف شخصیت ایمانی است، و بیان گر ادعای دروغین و دوگانگی در عقیده و عمل است، وجود چنین افرادی در جبهه ها خالی از ضرر و زیان برای دیگر رزمندگان نیست.

چنین جبهه رفتنی آن هم در حالی که خداوند به ظاهر و باطن و افکار و نیت های انسان آگاه است هیچ ثواب و پاداشی ندارد، بلکه رفوزه شدن در امتحانات و ابتلائات الهیه و محروم نمودن خویش از فیوضات ربانیه نقص و عیب و موجب کیفر است.

## تفسیر آیه ۱۴۴-۱۴۵

### اشاره

وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ اَلرُّسُلُ أَ فَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقٰابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اَللّٰهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اَللّٰهُ اَلشّٰاكِرِينَ.

وَ مٰا كٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ كِتٰاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوٰابَ اَلدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوٰابَ اَلْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ سَنَجْزِي اَلشّٰاكِرِينَ.

و محمد جز تو فرستاده ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی آمده و گذشته اند نیست، در هر صورت آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما دینتان را ترک می کنید و به روش جاهلی نیاکانتان باز می گردید؟ !

و هر کس بازگردد هیچ زیانی به خدا نمی رساند و خدا قطعاً سپاسگزاران را پاداش می دهد.

و هیچ کس جز به مشیت و فرمان خدا نمی میرد، سرنوشتی است مقرر شده و هر که پاداش دنیا را بخواهد اندکی از آن به او می دهیم، و هر که خواهان پاداش آخرت باشد او را از آن عطا می کنیم و ما یقیناً سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

### شرح و توضیح

۱- پیامبر عزیز اسلام چون دیگر پیامبران برای ابلاغ پیام های خداوند و هدایت مردم از طرف خداوند برای مدت معینی مأموریت داشت، که پس از اتمام آن مدت باید هم چون انبیای دیگر از دنیا می رفت و به جهان آخرت سفر می کرد.

اگر برخی تصور می کردند، که عظمت و منزلت ویژه ی او مانع از مردن اوست و تا قیامت زنده خواهند ماند این آیه که در آن مرگ پیامبر پیش بینی شده بود خط بطلان بر آن تصور افراطی کشید.

رسالت پیامبر با مرگ او پایان نمی پذیرد، شخص او پس از پایان عمر به آخرت منتقل می شود، ولی فرهنگ و دینش جاویدان می ماند، مردم باید پس از او راه و روشش را ادامه دهند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند.

او در مدت معینی وظیفه ی تبلیغ دین دارد، و مردم نسل به نسل تا روز قیامت وظیفه دارند از او اطاعت نمایند.

ارتداد مردم و قطع رابطه آنان با دین، و واپس گرائی و انحرافشان از صراط مستقیم هیچ زیانی به خدا نمی رساند، زیان بازگشت به جاهلیت، و رجوع به فرهنگ نیاکان متوجه خود مردم است.

استقامت در دین، و تداوم دادن به دینداری، و صبر بر شئون ایمانی، در حقیقت سپاسگزاری از نعمت نبوت و هدایت و رسالت است، و این سپاسگزاری قطعاً دارای پاداش و اجر نزد خداوند است.

۲- مرگ هر انسانی به فرمان خداست، و همه ی آدمیان دارای مدتی معین از عمر هستند و پس از پایان مدت معین می میرند، این عمر معین و مرگ در علم حضرت حق مشخص و معلوم است و تقدیم و تأخیری در آن نیست، روی این حساب نه جنگ و مبارزه با دشمن پیش آورنده مرگ است، و نه گریز از جبهه و پشت کردن به دشمن سبب و علت تداوم حیات است مرگ و زندگی به دست خداست، هم در جبهه مرگ و زندگی وجود دارد هم در شهر و دیار، اگر مرگ انسان در جبهه مقرر شده باشد توفیقی ویژه ای از جانب خداست که مرگ با

شربت شـهادت تحقق یابـد، اگر مرگ در رختخواب مقرر شـده باشـد در صورتی که انسان مؤمن باشـد باز قـدم در دروازه ی نجات و سعادت گذاشته است.

این فکر بـاطلی است که اگر جبهه بروم زنـدگی را از دست می دهم، اگر نروم حیـاتم تـداوم پیـدا می کنـد، مرگ مقرر شـده کاری به جبهه و غیر جبهه ندارد، لحظه ای که باید انسان را بگیرد می گیرد چه در جبهه چه در خانه و میان رختخواب.

مردم بایـد در این زمینه ذهن خود را از مسئله ی مرگ خـالی کننـد، آنچه را بایـد توجه کننـد این است که اگر انسـان عافیت طلبی و تنهـا محصولات مـادی و دنیـائی را بخواهــد انـدکی بـه او می دهنـد ولی عـاقبت می میرد و اگر پـاداش آخرت را به خصوص از طریق ورود در جنگ و برداشـتن جراحت و آسـیب یا شـهادت بخواهنـد کامل و تمام به آنان عنایت می شود، که ورود به جبهه و صبر بر آن و اسـتقامت ورزیـدن به نیت حفظ دین و دفاع از مسـلمانان و بقاء رسالت پیامبر از مصادیق شـکر و نعمت های خداست و این شکر پاداش عظیم آخرتی دارد.

ص:۴۶۷

## تفسیر آیه ۱۴۶-۱۴۸

### اشاره

وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اِسْتَكانُوا وَ اَللّهُ يُحِبُّ اَلصّابِرِينَ.

وَ ما كانَ قَوْلَهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا رَبَّنَا اِغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِي أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ اُنْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ.

فَآتاهُمُ اَللّهُ ثَوابَ اَلدُّنْيا وَ حُسْنَ ثَوابِ اَلْآخِرَةِ وَ اَللّهُ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ.

چه بسیار پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک به همراه آنان با دشمن جنگیدند، پس در برابر آسیب هائی که در راه خدا به آنان رسید سستی نکردند و ناتوان نشدند، و در برابر دشمن سر تسلیم فرود نیاوردند و خدا صابران را دوست دارد.

و سخن آنان در عرصه پیکار و سختی جنگ جز این نبود که گفتند: پروردگارا گناهان ما و زیاده روی در کارمان را بر ما ببخش و قدم هایمان را استوار بدار و ما را بر کافران یاری ده.

پس خدا پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا فرمود و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

### شرح و توضیح

خداوند در این آیات به مسلمانان درس وفاداری و پای بندی در امور دین می دهد، و آنان را به مشکلات و سختی هائی که پیامبران گذشته و همراهان مؤمنشان در جنگ ها چشیدند ولی بر آن صبر و استقامت ورزیدند و شاهد پیروزی و خیر دنیا و آخرت را در آغوش کشیدند توجه می دهد، و اعلام می کند

ص:۴۶۸

در صورتی که به ایمان تکیه کنید و بر خدا توکل نمائید، و در حال دعا باشید، و صبر پیشه نمائید پیروز حتمی با شماست.

ص:۴۶۹

## تفسیر آیه ۱۴۹-۱۵۰

### اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا اَلَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلیٰ أَعْقٰابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰاسِرِینَ. بَلِ اَللّٰهُ مَوْلاٰکُمْ وَ هُوَ خَیْرُ اَلنّٰاصِرِینَ.

ای اهل ایمان اگر از کافران اطاعت کنید شما را به روش های کافرانه گذشتگانتان باز می گردانند در نتیجه همه سرمایه های وجودی خود را به باد خواهید داد آنان سرپرست شما و شایسته اطاعت شدن نیستند بلکه خداوند یار و سرپرست شماست و او بهترین یاری دهندگان است.

### شرح و توضیح

توضیح مفصل و مشروح این دو آیه در آیات ۱۲۰ سوره بقره و ۶۹ و ۱۰۰ سوره مبارکه آل عمران گذشت.

ص: ۴۷۰

## تفسیر آیه ۱۵۱

### اشاره

سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا اَلرُّعْبَ بِمٰا أَشْرَکُوا بِاللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً وَ مَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی اَلظّٰالِمِینَ.

به زودی در دلهای کافران ترس می اندازیم، زیرا چیزی را که خدا بر حقانیت آن دلیلی نازل نکرده شریک خدا قرار داده اند و جایگاهشان آتش است و بدجایگاهی است.

### شرح و توضیح

رعب و ترس انداختن در دل مشرکان کفرپیشه از شئون ولایت و نصرت خدا بر مؤمنان است، این ترس موجب تضعیف روحیه دشمن، و قدرت روحی اهل ایمان می گردد، در نتیجه دشمن با شکست و اهل ایمان با پیروزی روبرو می شوند.

شرح و توضیح توحید، ایمان، شرک، کفر، به طور مفصل در آیات سوره مبارکه بقره و به صورت مختصر در آیات سوره آل عمران گذشت.

ص:۴۷۱

## تفسیر آیه ۱۵۲-۱۵۵

### اشاره

وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اَللّٰهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّٰی إِذٰا فَشِلْتُمْ وَ تَنٰازَعْتُمْ فِی اَلْأَمْرِ وَ عَصَیْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا أَرٰاکُمْ مٰا تُحِبُّونَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ اَلدُّنْیٰا وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ اَلْآخِرَهَ ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ وَ لَقَدْ عَفٰا عَنْکُمْ وَ اَللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لاٰ تَلْوُونَ عَلیٰ أَحَدٍ وَ اَلرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ فِی أُخْرٰاکُمْ فَأَثٰابَکُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِکَیْلاٰ تَحْزَنُوا عَلیٰ مٰا فٰاتَکُمْ وَ لاٰ مٰا أَصٰابَکُمْ وَ اَللّٰهُ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ اَلْغَمِّ أَمَنَهً نُعٰاساً یَغْشیٰ طٰائِفَهً مِنْکُمْ وَ طٰائِفَهٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَیْرَ اَلْحَقِّ ظَنَّ اَلْجٰاهِلِیَّهِ یَقُولُونَ هَلْ لَنٰا مِنَ اَلْأَمْرِ مِنْ شَیْءٍ قُلْ إِنَّ اَلْأَمْرَ کُلَّهُ لِلّٰهِ یُخْفُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ مٰا لاٰ یُبْدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَوْ کٰانَ لَنٰا مِنَ اَلْأَمْرِ شَیْءٌ مٰا قُتِلْنٰا هٰاهُنٰا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ اَلَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ اَلْقَتْلُ إِلیٰ مَضٰاجِعِهِمْ وَ لِیَبْتَلِیَ اَللّٰهُ مٰا فِی صُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ مٰا فِی قُلُوبِکُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ.

إِنَّ اَلَّذِینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ اِلْتَقَی اَلْجَمْعٰانِ إِنَّمَا اِسْتَزَلَّهُمُ اَلشَّیْطٰانُ بِبَعْضِ مٰا کَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اَللّٰهُ عَنْهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ.

و یقیناً خدا و عده اش را به پیروزی در جنگ احد برای شما تحقق داد، آنگاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه کن شدنشان می کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کار جنگ و غنیمت و حفظ سنگری که محل رخنه دشمن بود به نزاع و ستیز برخاستید، و پس از آن که در شروع جنگ آنچه را از پیروزی و غنیمت دوست داشتید به شما نشان داد از فرمان پیامبر در رابطه با حفظ سنگر سرپیچی نمودید، برخی از شما دنیا را می خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود، سپس برای آن که شما را امتحان کند از پیروزی بر دشمن باز داشت در هر صورت از شما در گذشت و خدا بر مؤمنان دارای فضل و احسان است.

یاد کنید زمانی که از میدان جنگ احد تا مرز پنهان شدن از دیده ها دور می شدید و به هیچ کس توجه نمی کردید، در صورتی که پیامبر که پاسخ دعوتش واجب است شمارا از پشت سرتان فرا خواند، پس خدا شما را به اندوهی روی اندوه مجازات کرد تا برابر آنچه از پیروزی و غنیمت از دستتان رفته و به آنچه از آسیب و مصیبت به شما رسیده محزون نشوید و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

سپس بعد از آن اندوه و غم خواب آرام بخشی بر شما فرود آورد که گروهی از شما را فرو گرفت و گروهی که فکر حفظ جانشان آنان را در آن میدان پر حادثه پریشان خاطر کرده بود و درباره خدا گمان ناروا هم چون گمان های روزگار جاهلیت می بردند: که چون خدا وعده پیروزی داده پس پیروزی بدون قید و شرط حق مسلم آنان است ولی وقتی شکست خوردند و درباره وعده خدا دچار تردید شدند و گفتند آیا ما را در این پیروزی اختیاری هست؟ بگو یقیناً اختیار همه امور به دست خداست، این نیست که چون خدا وعده پیروزی داده این پیروزی بدون قید و شرط حاصل شود پیروزی وعده داده شده محصول ایمان، تقوا و صبر و شکست معلول نافرمانی و سستی است.

آنان در دل های خود چیزی را پنهان می کنند که برای تو آشکار نمی سازند و آن این است که می گویند اگر ما را در این پیروزی اختیاری بود و وعده خدا و

پیامبر هم حقیقت داشت در این میدان کشته نمی شدیم! بگو: اگر در خانه های خود هم بودید کسانی که شهادت بر آنان مقرر شده بود یقیناً به سوی خوابگاهشان در معرکه جنگ بیرون می آمدند، تحقق همه این برنامه ها به سبب این است که خدا آنچه را از نیت ها در سینه شماست در مقام عمل بیازماید، و آنچه را از عیوب و آلودگی ها در دل شماست خالص و پاک گرداند و خدا به آنچه در سینه هاست آگاه است.

قطعاً کسانی از شما روزی که در نبرد احد دو گروه مؤمن و مشرک با هم روبرو شدند از جنگ فرار کردند، جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهانی که مرتکب شده بودند لغزانید ولی خدا از آنان درگذشت زیرا خداوند بسیار آمرزنده و بردبار است.

## شرح و توضیح

آیات شریفه گرچه شأن نزولش مربوط به جنگ احد است و اهل ایمان را از نظر اطاعت از خدا و پیامبر به دو گروه ثابت قدم و سست پیمان تقسیم کرده و نسبت به هر گروه نظر مطابق وضع آن گروه را داده، ولی با توجه به لطائف و اشارات و نکات آیات که در آیات گذشته هم به بخشی از آنها پرداخته شد.

درس های بسیار مهمی در رابطه جنگ با دشمنان به مسلمانان می دهد، به ویژه مسلمانان امروز که با دشمنان بی رحمی چون آمریکا و برخی از کشورها غرب و بخصوص اسرائیل روبرو هستند.

من مسائل مربوط به جنگ و شئون آن را در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره مبارکه بقره و آیه ۱۳ سوره آل عمران بسیار مفصل به صورتی که در تفاسیر فریقین سابقه نداشت و لازم و ضروری می دانستم توضیح دادم.

ص:۴۷۴

**تفسیر آیه ۱۵۶-۱۶۳**

**اشاره**

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي اَلْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اَللَّهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اَللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اَللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اَللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.

وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اَللَّهِ تُحْشَرُونَ.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اَللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ اَلْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي اَلْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اَللَّهِ إِنَّ اَللَّهَ يُحِبُّ اَلْمُتَوَكِّلِينَ.

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اَللَّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا اَلَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اَللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ.

وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ.

أَ فَمَنِ اِتَّبَعَ رِضْوَانَ اَللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اَللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ.

هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اَللَّهِ وَ اَللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

ص:۴۷۵

ای اهل ایمان مانند کافران نباشید که درباره برادرانشان هنگامی که آنان به سفر رفتند و در سفر دچار مرگ شدند، یا در جبهه شهید گشتند گفتند اگر نزد ما مانده بودند نمی مردند و کشته نمی شدند، شما به این گفتار آنان اعتنا نکنید تا خدا گفتار و اعتقادشان را مایه حسرت و اندوه در دل هایشان قرار دهد و خداست که زنده می کند و می میراند و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

و اگر در راه خدا شهید شوید یا بمیرید یقیناً آمرزش و رحمتی از سوی خدا بهتر است از آنچه آنان از ثروت دنیا جمع می کنند.

و اگر بمیرید یا شهید شوید به سوی خدا محشور می شوید. پس ای پیامبر به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخوی شدی و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند، بنابر این از کوتاهی آنان در امور و خطایشان گذشت کن و برای آنان آمرزش بخواه، و در امور با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما چیره نمی شود و اگر از یاری شما دست بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری می دهد و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند.

هیچ پیامبری را نسزد که در امور مردم و اموال و غنائم خیانت کند و هر که خیانت ورزد روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید سپس به هر کس همان عمل را که مرتکب شده به طور کامل می دهند و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

پس آیا کسی که با طاعت و عبادت و خدمت به مردم از خشنودی خدا پیروی کرده، همانند کسی است که بر اثر خیانت به خشمی از سوی خدا سزاوار شده و جایگاهش دوزخ می باشد و آن بدجایگاهی است.

همه آنان را چه مؤمن و چه غیر مؤمن نزد خدا درجاتی است و خدا به آنچه آنجام می دهند بیناست.

### شرح و توضیح

این آیات که دنباله آیات مربوط به جنگ احد است برای پندگیری و عبرت آموزی مؤمنان حاوی درسهای مهم اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی است، که البته

ص:۴۷۶

در آیات سوره بقره و آیات گذشته سوره آل عمران بخشی از نکات و اشارات آن مورد شرح قرار گرفت به ویژه در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره بقره که در رابطه با جهاد فی سبیل الله بحث مفصل به میان آمد مسائل مهمی شبیه این مسائل به صورت مشروح توضیح داده شد.

۱- این که کافران به ظاهر مسلمان به این صورت از اعتقادشان سخن می گویند: که اگر برادران ما نزد ما مانده بودند و به سفر یا به جنگ نمی رفتند نمی مردند و یا شهید نمی شدند، اعتقادی باطل و پوک است، زیرا ماندن در شهر و دیار هیچ ارتباطی به مرگ حتمی یا در رختخواب یا در میدان جنگ ندارد، حیات و مرگ فقط و فقط به دست خداست نه به اختیار غیر خدا که بتواندبا نگاه داشتن فردی به حیات او تداوم بخشد و جلوی مردن او را بگیرد.

در این آیه به مؤمنان هشدار می دهد که از نظر اعتقاد مانند کافران نباشید، زیرا اعتقاد و گفتار کافران هیچ اصل و اساسی و پایه و ریشه ای ندارد، گفتارشان تیر به تاریکی انداختن است و با این سخنان می خواهند اهل ایمان را از حرکت به سوی اهداف پاکشان باز دارند و از فیوضات الهیه محروم نمایند.

آری اگر در جنگی به عللی شکست خوردید، این شکست زمینه ای برای هجوم تبلیغات واهی دشمنان فراهم می سازد، و این شما هستید که باید با توکل و اعتماد به حق تبلیغات آنان را خنثی نمائید و به راه خود که راه مستقیم الهی است ادامه دهید و نیز نگذارید برادران ایمانی شما تحت تأثیر این تبلیغات سوء قرار گیرند.

۲- شما مؤمنان بدانید که بخاطر ایمان و اخلاق و اعمال صالحتان اگر بمیرید یا شهید شوید پاداش این مرگ و شهادتتان با ثروتی که کافران می اندوزند به هیچ صورت قابل مقایسه نیست، ثروت آنان از دست می رود، ولی مرگ شما در حال

ایمان یا شهادتتان در جبهه عامل پاداش ابدی و مزد دائمی است، پاداش ابدی کجا و ثروت از دست رفتنی کجا.

۳- شما با مرگ در حال ایمان، یا شهادت در راه خدا در پیشگاه خدا قرار خواهید گرفت، و به رضایت الله و جنت الله خواهید رسید و به عیش راضیه و سعادت ابدی و حیات سرمدی دست خواهید یافت.

۴- این پیامبر اسلام است که به خاطر مایه داشتن از مهر و رحمت خداوند وجودی نرم خو، آرام، و خوش اخلاق است و شما را در عین اهمال کاری در جنگ و خطا و تقصیرتان طرد نمی کند.

او اگر درشت خوی و سنگدل بود همه از پیرامونش پراکنده می شدند، اخلاق الهی و انسانی او شما را پیرامون او جمع کرده است. با توجه به اخلاق نرم او و خلق عظیمش از او خواستم که از شما گذشت کند و برای شما از من آمرزش بخواهد و با شما در امور مشورت کند، چنان که در رابطه با جنگ احد با شما مشورت کرد، و این شما بودید که در پاسخ مشورت بیرون شهر را برای جنگ پیشنهاد دادید، و اکنون برخی از شما وارد به چرخه ایراد و اشکال به او که از مقام عصمت برخوردار است شده اید.

۵- ایمان و اخلاص و توکل و نیت پاک، وعزم راسخ موجب نصرت و یاری خداست، شما اگر زمینه یاری خدا را فراهم نمائید خداوند به شما یاری می دهد و چون یاری دهد هیچ قومی بر شما چیره نخواهد شد، اما اگر راهی برای یاری خدا باز نگذارید و شما را از نصرت خود محروم نماید، پس از این محرومیت چه کسی شما را یاری خواهد داد.

۶- این که بعضی از شما می گوئید پیامبر بود که ما را به میدان جنگ کشید و سبب زخمی شدن و کشته شدن برخی از ما شد، و زندگی ما دستخوش خطرات

گوناگون گشت و این جز خیانت به ما نیست سخنی بسیار سخیف و اعتقادی فوق العاده پوک و بی ریشه است.

پیامبر مبعوث به رسالت شد تا ریشه هر نوع خیانتی را برکند، و مردم را به امانت دارای آراسته نماید و به شدت اعلام نماید که خائن با مورد خیانتش وارد قیامت می شود و عین خیانت او و مورد خیانتش به صورت عذاب کامل و جامع به او داده می شود.

پیامبر فقط و فقط دنبال رضایت خداست، آیا به نظر شما انسانی مانند پیامبر با کسی که به خاطر گناه و خیانت دچار خشم خداست و جایگاهی جز دوزخ ندارد یکسان است؟ !

چه نظر سخیفی و چه اعتقاد باطلی، و چه قضاوت نابجائی و این نیست جز ناپاکی دل، و روح مادیگری، و میل شدید به دنیا، و ترس از مرگ و شهادت در راه خدا.

ص:۴۷۹

### تفسیر آیه ۱۶۴

#### اشاره

لَقَـدْ مَنَّ اَللّٰهُ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ اَلْكِتَابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ.

بـدون شـک خداونـد بر مؤمنـان منت نهـاد که در میـان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان تلاوت می کنـد، و آنان را از آلودگی های فکری و روحی پاک می نمایـد، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی آنان پیش از بعثت او در گمراهی آشکاری بودند.

#### شرح و توضیح

این آیه شریفه در ضمن آیات ۲۳ و ۶۲ و ۸۸ و ۹۹ و ۱۱۹ و ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۲۸۵ سوره بقره و ۳۱ و ۳۲ سوره آل عمران توضیح مفصل داده شد.

ص:۴۸۰

## تفسیر آیه ۱۶۵-۱۶۸

### اشاره

أَ وَ لَمّا أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْها قُلْتُمْ أَنّى هٰذا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

وَ ما أَصابَكُمْ يَوْمَ اِلْتَقَى اَلْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ لِيَعْلَمَ اَلْمُؤْمِنِينَ.

وَ لِيَعْلَمَ اَلَّذِينَ نافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ أَوِ اِدْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لاَتَّبَعْناكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمانِ يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ.

اَلَّذِينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِكُمُ اَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.

آیا زمانی که در جنگ احد آسیبی به شما رسید که بی تردید دو برابرش را در جنگ بدر به دشمن رسانیدید، بعضی از شما از روی بی صبری، و جزع می گوئید: این آسیب چگونه و از کجاست، بگو: از ناحیه خود شماست که بر اثر سستی از جنگ، نافرمانی از پیامبر، نزاع و اختلاف به شما رسید، یقیناً خداوند بر هر کاری تواناست.

و آنچه در جنگ احد روزی که دو گروه مؤمن و مشرک با هم روبرو شدند به شما رسید به اذن خدا بود، تا شما را امتحان کند و مؤمنان را از غیر مؤمنان مشخص نماید.

و نیز کسانی را که نفاق ورزیدند و دوروئی نشان دادند از دیگران متمایز نماید و به آنان گفته شد بیائید در راه خدا بجنگید یا از مدینه و کیان جامعه دفاع

ص:۴۸۱

کنید گفتند: اگر قواعد و رموز جنگ را می دانستیم، قطعاً از شما پیروی می کردیم، آنان در آن روز به کفر نزدیک تر بودند تا ایمان، به زبانشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند داناتر است.

همان کسانی که از جنگ کناره گرفتند و در خانه های خود نشستند و درباره برادرانشان گفتند: اگر از ما اطاعت می کردند کشته نمی شدند بگو اگر اختیار مرگ در دست شماست پس مرگ را از شخص خودتان دفع کنید اگر راستگو هستید.

### شرح و توضیح

۱- خداوند در آیه ۱۶۵ شکست مسلمانان را در جنگ احد معلول وجود خود آنان می داند و در آیه ۱۶۶ بلاها و مصائب مربوط به جنگ را که به مسلمانان رسید با اذن خود اعلام می کند، ولی از آنجا که می دانیم حیات انسان نه جبر محض است و نه اختیار محض باید در حل این دو آیه بگوئیم: کوشش و فعالیت انسان ها در عین این که به خود آنان بستگی دارد، و اراده و اختیارشان نافذ در حرکات آنان است، بیرون از چرخه خواست خدا و اذن او نمی باشد.

میدان ها و عرصه های زندگی در همه جوانبش جز آزمایش الهی نیست آزمایشی که بستر مشخص کننده مؤمن از غیر مومن است.

۲- جنگ احد وسیله مهمی برای شناخت منافقان که چهره خود را زیر پوشش ایمان پنهان کرده بودند از دیدگاه مؤمنان بود، تا در آینده از وسوسه ها و توطئه های آنان در امان بمانند، اگر میدان آزمایش احد پیش نیامده بود، معلوم نبود مسلمانان از خطرها و توطئه های سنگین منافقان در آینده زمان در امان بمانند.

منافقان از هیچ دسیسه و توطئه ای، و از هیچ ارتباطی با سایر دشمنان بر ضد اسلام و مسلمانان امتناع نداشتند، با شناخته شدن چهره آنان از شدت خطر کاسته شد و در موضع انفعال قرار گرفتند.

آنـان بـا نیامـدن به جنـگ احـد، و نپـذیرفتن دعوت پیامبر برای ورود به عرصه جهاد، یا حـداقل دفاع از کیان مـدینه و اهلش و اعلام به این که ما از قواعد جنگ بی خبریم شناخته شدند و اره توطئه و فتنه های سنگینشان بسته شد.

۳- منافقان در خانه نشسـته پس از شکست احد تبلیغات سوئی را به راه انداختند به این صورت که اگر رزمندگان از ما اطاعت می کردنـد و به حرف ما توجه می نمودنـد که در کارزار شـرکت نکنند کشـته نمی شدند وامروز با ما به خوشـی و عافیت در کنار زن و فرزنـدانشان زندگی می کردند، خداوند عزیز دو موضوع اساسـی را به آنان اعلام کرد و تبلیغات سوء آنان را خنثی نمود: اول این که اگر اختیار مرگ در دست شـماست که می توانیـد دیگران را از افتادن در کام مرگ حفظ کنیـد، خود را از حمله مرگ نگاه داریـد و نگذاریـد دهان مرگ شـما را ببلعد، اختیار مرگ ابداً در دست شـما نیست مرگ به دست خداسـت مردم کارزار بروند یا نروند مرگ آنان را خواهد گرفت، آنان که کشـته شدند با فرمان خدا به جبهه رفتند و مرگ قطعی آنان به صـورت شـهادت صورت گرفت، دوم در آیـات بعـد به درجـات و منـازل و مراتب رفیعه شـهیدان اشـاره کرد و اعلام نمود شهیدان نه این که به نظر شـما مرده اند بلکه زندگان با ارزشـی نزد پروردگارشان هستند که روزی خور محضر اویند، این شما منافقـان هستیـد که می میریـد و پس از مرگ سـر از دوزخ درمی آوریـد نه شـهیدان که حیـاتی مافوق هر حیاتی نصـیب آنان گردیـده است بـا بیـان منزلت شـهیدان و نیز مجروحـان قلوب رزمنـدگان را مطمئن سـاخت و تبلیغـات منافقان را خنثی نمود و نشاطی دوباره به مسلمانان داد، و روحیه آنان را برای ادامه راه تقویت فرمود.

اما آیات مربوط به منزلت شهیدان:

## تفسیر آیه ۱۶۹-۱۷۵

### اشاره

وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْیٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ.

فَرِحِینَ بِمٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ.

یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ اَلْمُؤْمِنِینَ.

اَلَّذِینَ اِسْتَجٰابُوا لِلّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مٰا أَصٰابَهُمُ اَلْقَرْحُ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اِتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِیمٌ.

اَلَّذِینَ قٰالَ لَهُمُ اَلنّٰاسُ إِنَّ اَلنّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ إِیمٰاناً وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اَللّٰهُ وَ نِعْمَ اَلْوَکِیلُ.

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اِتَّبَعُوا رِضْوٰانَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ.

إِنَّمٰا ذٰلِکُمُ اَلشَّیْطٰانُ یُخَوِّفُ أَوْلِیٰاءَهُ فَلاٰ تَخٰافُوهُمْ وَ خٰافُونِ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند و برای کسانی که از پی ایشان اند و هنوز به آنان نپیوسته اند و سرانجام به

ص:۴۸۴

شهادت می رسند شادی می کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

شهیدان به نعمت و فضلی از سوی خدا و این که خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی کند، شادمان و مسرورند.

برای نیکوکاران و تقوا پیشگان از کسانی که خدا و رسول را پس از آن که زخم و جراحت به آنان رسیده بود برای جنگی دیگر بعد از جنگ احد اجابت کردند پاداشی بزرگ است.

همان کسانی که مردم «منافق و عوامل نفوذی دشمن» به آنان گفتند: لشگری انبوه از مردم مکه برای جنگ با شما گرد آمده اند، از آنان بترسید ولی این تهدید بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کفایت می کند و وجود مقدس او ما را بس است و او نیکو وکیل و کارگزاری است.

پس با نعمت و احسانی از سوی خدا از میدان جنگ بازگشتند در حالی که هیچ گزند و آسیبی به آنان نرسیده بود و از خشنودی خدا پیروی کردند، و خدا دارای فضل بزرگی است.

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را «با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زا از رفتن به جهاد» می ترساند پس در صورتی که مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

## شرح و توضیح

در رابطه با منافقان و توطئه ها و دسیسه های آنان در آیات ۸ تا ۱۶ سوره مبارکه بحث بسیار مشروحی گذشت.

و در رابطه با شهیدان در آیه ۱۵۴ سوره بقره مسائل و مطالب مهمی مطرح شد.

ص:۴۸۵

### تفسیر آیه ۱۷۶-۱۷۹

### اشاره

وَ لاٰ یَحْزُنْکَ اَلَّذِینَ یُسٰارِعُونَ فِی اَلْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اَللّٰهَ شَیْئاً یُرِیدُ اَللّٰهُ أَلاّٰ یَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی اَلْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ.

إِنَّ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلْکُفْرَ بِالْإِیمٰانِ لَنْ یَضُرُّوا اَللّٰهَ شَیْئاً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ.

وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّمٰا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمٰا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدٰادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ.

مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیَذَرَ اَلْمُؤْمِنِینَ عَلیٰ مٰا أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّٰی یَمِیزَ اَلْخَبِیثَ مِنَ اَلطَّیِّبِ وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی اَلْغَیْبِ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشٰاءُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ.

و مبادا آنان که در کفر می شتابند تو را اندهگین کنند، آنان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی رسانند، خدا می خواهد به سزای کفرشان هیچ بهره ای در آخرت برای آنان قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است.

مسلماً کسانی که کفر را به بهای از دست دادن ایمان خریدند هرگز به خدا هیچ زیانی نمی رسانند و آنان را عذابی دردناک است.

و کافران گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناهشان بیفزایند و آنان را عذابی خوار کننده است.

ص:۴۸۶

خدا بر آنان نیست که مؤمنان را بر این وضعی که شما بر آن قرار دارید که مؤمن از منافق و خوب از بد مشخص نیست واگذارد، بر آنان است تا پلید را از پاک به سبب آزمایش های گوناگون جدا سازد و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد برای آگاه کردن به غیب انتخاب می کند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود.

### شرح و توضیح

آیات شریفه درباره کافران و مؤمنان و کیفر و پاداش آنان است، مطالب محوری آیات از این قرار است:

۱- کفر. ۲- عذاب کافران. ۳- فروش ایمان به کفر از جانب کافران. ۴- زیان مهلت به کافران. ۵- آزمایش ها برای مشخص شدن مؤمن از کافر. ۶- ایمان. ۷- علم غیب. ۸- تقوا.

مشروح و مفصل این عناوین به این ترتیب در سوره مبارکه بقره گذشت کفر و کافران آیات ۶ و ۷، عذاب کافران دین فروش آیه ۷۹، فروش ایمان به عوض کفر آیه ۹۰، زیان مهلت به کافران در آیات مربوط به اهل کتاب، آزمایش و ابتلا آیه ۱۲۴، ایمان واقعی ۸۲، علم غیب آیات ۳۳ و ۷۲، تقوا آیه ۲.

### تفسیر آیه ۱۸۰

#### اشاره

وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِمٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ مٰا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَ لِلّٰهِ مِیرٰاثُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ.

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل ورزی به سود آنان است، بلکه به زیانشان خواهد بود به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

#### شرح و توضیح

بخل از سیئات اخلاقی است و از بیماری های خطرناک روانی به حساب می آید.

کسی که خود را مالک واقعی ثروتش می داند، و غافل از این حقیقت است.

که همه چیز مملوک خداست، و نسبت به مال و ثروت عشق افراطی دارد، و از تشخیص خیر و شر خویش عاجز است و قیامت و حساب و محاسبه آن را از یاد برده دچار بخل می گردد، و فریضه بسیار عظیم و پر سود انفاق و هزینه کردن مالش را در راه جهاد و حل مشکل اقوام و اهل استحقاق را از دست می دهد و از فیوضات بی شمار حق محروم می شود.

انسان همه ثروت و مالش عطای خداست و این حق را ندارد که ثروت را به اسارت بکشد، و یا هر گونه دلش بخواهد آن را خرج کند، انسان مجاز است مطابق با شأنش از ثروتش استفاده کند و فضل و اضافه آن را که فضل خداست در راهی که حضرت حق معین نموده انفاق نماید.

انسان در مالش امین و خلیفه خداست، لازم است این امانت را به آنان که خدا فرموده برساند، و واجب است از فرمان کسی که او را خلیفه خود قرار داده اطاعت کند.

مفصل مسئله بخل را می توانید در کتاب های اخلاقی ملاحظه کنید، در این زمینه به چند روایت بسیار مهم به نقل فریقین دقت کنید.

از رسول خدا روایت شده:

«ما من ذی رحم یاتی ذا رحمه فیسأله من فضل ما اعطاه الله ایاه فیبخل علیه الا خرج له یوم القیامه من جهنم شجاع تیلمظ حتی یطوقه:»

«ثم تلا هذه الآیه و لا یحسبن الذین بخلوا. . . .»

خویشاوندی نیست که به خویشاوندش رجوع کند و از او اضافه مالی که خداوند به وی عطا کرده برای جبران مشکلش بخواهد و او نسبت به سائل بخل ورزد، مگر این که قیامت ماری عظیم از جهنم بیرون آید و او را پیوسته بگزد تا طوق گردنش شود، و سپس حضرت آیه وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ را قرائت کرد. (۱)و از آن حضرت روایت شده:

«اقل الناس راحه البخیل.» (۲)

کمترین راحت را در میان مردم بخیل دارد.



۱- ۱) - الدرالمنثور ج۲، ص ۳۹۵.

۲- ۲) - بحار ج۷۳، ص ۳۰۰.

امیرمؤمنان می فرماید:

«البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء:» (۱)

بخل جامع همه عیوب زشت است و چیزی است که انسان را به هر زشتی می کشاند.

از عجایب کلام آن حضرت است که می فرماید:

«النظر الی البخیل یقسی القلب:» (۲)

نگاه به بخیل سبب سنگدلی است.

و از آن حضرت روایت شده است:

«عجبت للبخیـل الـذی یستعجل الفقر الـذی منه هرب و یفوته الغنی الـذی ایـاه طلب، فیعیش عیش الفقراء و یحاسب فی الآخره حساب الاغنیاء:» (۳)

از بخیل در شگفتم که به سوی تهیدستی و فقری که از آن می گریزد می شتابد و ثروتی که آن را می خواهد از دستش می رود، در دنیا هم چون تهیدستان زندگی می کند، و در آخرت هم چون ثروتمندان مورد محاسبه قرار می گیرد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ایاکم و البخل فانها عاهه لا تکون فی حر و لامؤمن انها خلاف الایمان:» (۴)

از بخل بپرهیزید زیرا آفت است و مفسد ارزش ها، در آزادگان و اهل ایمان.



---

۱- ۱) - بحار ج۷۳، ص۳۰۷.

۲- ۲) - بحار ج۷۸، ص ۵۳۰.

۳- ۳) - بحار ج۷۲، ص ۱۹۹.

۴- ۴) - بحار ج۷۸ ص ۳۴۶.

## تفسیر آیه ۱۸۱-۱۸۵

### اشاره

لَقَدْ سَمِعَ اَللّٰهُ قَوْلَ اَلَّذِينَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيٰاءُ سَنَكْتُبُ مٰا قٰالُوا وَ قَتْلَهُمُ اَلْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ.

ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اَللّٰهَ لَيْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ.

اَلَّذِينَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنٰا أَلاّٰ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّٰى يَأْتِيَنٰا بِقُرْبٰانٍ تَأْكُلُهُ اَلنّٰارُ قُلْ قَدْ جٰاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جٰاؤُ بِالْبَيِّنٰاتِ وَ اَلزُّبُرِ وَ اَلْكِتٰابِ اَلْمُنِيرِ.

كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ اَلْمَوْتِ وَ إِنَّمٰا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ اَلنّٰارِ وَ أُدْخِلَ اَلْجَنَّةَ فَقَدْ فٰازَ وَ مَا اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ اَلْغُرُورِ.

قطعا خداوند سخن کسانی را که گفتند: خدا تهیدست است و ما بی نیاریم شنید مسلماً آنچه را که گفتند و نیز کشتن پیامبران را که از روی علم و عمد انجام دادند در پرونده اعمالشان می نویسیم و روز قیامت می گوئیم: عذاب سوزان را بچشید.

این عذاب به خاطر فسق و فجور و گناهانی است که مرتکب شده اید و گرنه خداوند ستمکار به بندگان نیست.

ص:۴۹۱

ستمکاران کسانی هستند که ادعا کردند خدا به ما سفارش کرده که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما به نشانه ی صدق نبوتش یک قربانی بیاورد که آن را آتش غیبی بسوزاند، بگو: پیش از من پیامبران دلایل روشن و آنچه گفتید برای شما آوردند، اگر در ادعایتان راستگوئید پس چرا آنان را کشتید.

اگر این یهود عنود بهانه جو تو را تکذیب کردند غمگین مباش، مسلماً رسولانی هم که پیش از تو دلایل روشن و نوشته ها و کتاب روشنگر آورده بودند تکذیب شدند.

هر کسی مرگ را می چشد و بدون تردید روز قیامت پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود، پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت وارد نمایند مسلماً کامیاب شده است، و زندگی این دنیا برای اهل غیر خدا جز کالای فریبنده نیست.

**شرح و توضیح**

۱- از مطالب و مسائل مطرح شده در آیات استفاده می شود که روی سخن با یهود است، این فرقه ی لجباز، دشمن خدا و انسان، کینه توز به اسلام و مسلمانان، و استهزاء کنندگان به حقایق، و دروغ زنان به خدا، و تحریف کنندگان واقعیات، و قاتل پیامبران و همه ارزش ها!

اینان برخی از مؤمنان به ویژه اصحاب صفه را که از درجات بالای ایمانی برخوردار بودند می دیدند، و به گمان باطل خودشان می گفتند اگر خدا غنی بود مریدان و یارانش تهیدست نبودند!

اینان به این معنا توجه نمی کردند، که اقتصاد در یک جامعه گاهی رونق دارد و گاهی ندارد، خشکسالی گاهی هست و گاهی نیست، علاوه برخی از مؤمنان مهاجرانی بودند که در مکه مال و منال داشتند ولی بخاطر هجرت به سوی خدا و رسول و برای امان ماندن از شر مشرکان دست از ثروت خود برداشته به مدینه آمدند تا ایمانشان محفوظ بماند و به پیامبر یاری دهند، بی توجه به همه ی این

مسائل دینی، ارزشی، دنیائی و بدون اندکی فکر و اندیشه و با عنایت به این که فرمان خدا را به انفاق و صدقه بخشش در قرآن می دیدند، خدا و شئون او را به مسخره گرفتند و ادعا کردند خدا فقیر است و ما ثروتمند! و با این بازی جدید برای تضعیف روحیه ی مسلمانان به میدان آمدند.

آیه شریفه تهمت تهیدستی به خدا را گرچه از روی مسخره بود با کشته شدن انبیا به دست آنان در کنار هم قرار داده اعلام می کند خدا این یاوه گوئی نسبت به خدا در حالی که خدا مالک همه ی آسمان ها و زمین و موجودات آسمان ها و زمین است و گناه کشتن انبیا را در پرونده ی آنان ثبت می کند و آنان را در قیامت به چشیدن عذاب سوزنده وادار می نماید.

۲- خداوند ستمکار به احدی از جهانیان نیست، این مردم هستند که با روی گردانی از حق، و وارد شدن به عرصه هر گناه، و ادعاهای بی جا بر ضد خدا، و ایستادن در برابر دین، و کشتن انبیا به خود ستم می کنند و با این اعمال زشتشان سبب پدید آمدن آتش دوزخ بر ضد خودشان می شوند.

آیه گرچه خطاب به یهود زمان پیامبر است و آنان پیامبری را نکشته بودند ولی چون به اعمال گذشتگان خود که از جمله ی آنها کشتن پیامبران بود رضایت داشتند، و به فراهم آمدن قتل پیامبر اسلام هم راضی بودند، کشتن انبیا به آنان نسبت داده شده.

آری بخل ورزیدن، کبر در برابر حق، تهمت به خداوند، سدّ راه خدا شدن و امثال این امور ظلم بر نفس و بر دیگران است و موجب عذاب دنیا و آخرت و هر کسی در آخرت بر اساس عملش کیفری می بیند و خداوند در کیفر دادن ستم به کسی نمی کند، زیرا کیفر افزودن بر گناه ظلم است و ظلم بر خدا روا نیست.

ص:۴۹۳

۳- اینان سوخته شـدن قربانی را در آتش غیبی عهدی الهی نسـبت به خود برای مؤمن شدن به انبیاء می پنداشـتند، و می گفتند اگر کسی قربانی کند و قربانی اش در آتش غیبی بسوزد ما به عنوان پیامبر به او ایمان می آوریم.

اولاً ممکن است چنین مسـئله ای در زمان های گذشته برای اثبات صدق نبوت وجود داشته، ثانیاً از این مسئله استفاده می شود که یهود نبوت موسـی را ختم نبوت نمی دانسـتند و به ادعـای خودشان منتظر بودنـد کسـی چنین معجزه ای نشان دهـد تا به او ایمان بیاورند، ثالثاً به گمان فاسد و شـیطانی خودشان می خواستند بگویند ما چون متعهد و پای بند به عهد الهی هستیم عهدی که به مـا می گویـد در صورت سوختن قربـانی در آتش غیبی به دست یک انسان به او ایمان بیاوریـد ما به پیامبر اسـلام ایمان نمی آوریم چون چنین معجزه ای از او نمی بینیم!!

اینان تصور می کردند معجزه یک بازی است که هر کس آن را هر وقت بخواهد باید طرف مقابلش به خواسته ی او تن دهد، معجزه ای چـون قرآن در دست پیـامبر بـود، که از معجزات همه ی انبیـاء برتر و معجزه ای خالـد و جاویـد بـود، ولی این بهـانه جویـان بـا وجود این معجزه ی پیـامبری پیـامبر را انکار می کردنـد، در هر صورت خداونـد برای اثبات بی دینی آنان و این که نسـبت به هیـچ حق و حقیقتی تعهد نداشـتند، و در پیمان شـکنی و عناد حرف اول را می زدند به پیامبر می گوید: به آنان بگو پیش از من پیامبرانی با معجزات گوناگون حتی به ادعای شـما با سوخته شدن قربانی در آتش غیبی در میان شـما یهود مبعوث به رسالت شدند پس چرا آنان را کشتید اگر در ادعای خود مبنی بر این که نسبت به فرمان خدا متعهد هستید راستگوئید؟!!

۴- سـپس پیامبر را دلدارای و تسلیت می دهد، و به او می گوید اندوه و غصه به خود را مده، انجام مسئولیت خود را در نجات مردم تداوم بده، و پیوسته

ص:۴۹۴

پیام های حق را به مردم ابلاغ کن، بلای تکذیب نبوت پیش از تو هم نسبت به انبیاء بوده، آنان در برابر این لج بازی ها و عناد دست از ادای مسئولیت نکشیدند و تا در باختن جانشان و به شهادت رسیدنشان به دست این نابکاران به کارشان ادامه دادند.

۵- این خطا کاران و لج بازان، این بخیلان و متکبران، این مسخره کنندگان حقایق، حیات جاوید و ابدی در این دنیا ندارند، با سر آمدن مهلتشان به چنگال مرگ دچار می شوند، و به جهان دیگر سوقشان می دهند، و پاداششان را به طور کامل دریافت می کنند، قیامت روزگاری است که تو و مؤمنان به تو از عذاب در امان کامل هستید، و همه وارد بهشت می شوید و تحقیقاً ایمنی از عذاب و ورود به بهشت کامیابی و پیروزی است، ولی دشمنان تو و این مجرمان حرفه ای که گرفتار و اسیر کالای فریبنده ی زندگی چند روزه دنیا هستند به عذاب سوزان دچار می شوند و در آنجا جاودانه اند، و راه نجاتی تا ابد برای آنان نخواهد بود.

در رابطه با مرگ و عرصه قیامت و کیفر و پاداش در آیات سوره ی مبارکه ی بقره به ویژه در آیات ۲۵ و ۲۸ و ۴۸ مطالب بسیار مفصل و مشروحی بیان شد.

ص:۴۹۵

### تفسیر آیه ۱۸۶-۱۸۹

#### اشاره

لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ.

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِیثاقَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لاٰ تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اِشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ مٰا یَشْتَرُونَ.

لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمٰا أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِمٰا لَمْ یَفْعَلُوا فَلاٰ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفٰازَةٍ مِنَ اَلْعَذٰابِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ.

وَ لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

بی تردید در اموال و جانهایتان امتحان خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده شده «یهود و نصاری» و نیز از مشرکان سخنان رنج آور فراوانی خواهد شنید، و اگر در عرصه ی امتحان و آزار دیدن صبر کنید و از گناه و ضعف و سستی در راهتان بپرهیزید سزاوار است، این از اموری است که ملازمت بر آن لازم و ضروری است و یاد کنید هنگامی که خدا از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً باید احکام و آیات تورات و انجیل را جهت هدایت و بیداری برای مردم بیان کنید و از کتمان حقایق بپرهیزید، ولی به این پیمان وفا نکردند و اعتنائی به آن ننمودند و در برابر پیمان شکنی اندک بهائی به دست آوردند، بد چیزی است این بهائی که در برابر کتمان حق به دست می آورند.

ص:۴۹۶

البته مپنـدار کسانی که بخاطر کتمان حقایق شادمانی می کنند، و دوست دارند به آنچه انجام نداده اند سـتایش شوند از عذاب خدا در امانند، و گمان مبر که برای آنان راه نجاتی از عذاب وجود دارد، بلکه آنان را عذاب دردناکی خواهد بود.

و مالکیت فرمانروائی آسمان ها و زمین فقط در سیطره ی خداست و خدا بر هر کاری تواناست.

کسـی قـدرت نـدارد از عرصه ی مـالکیت او خارج شود، و از حیطه ی قـدرت او در آیـد، و از چنگال انتقامش بگریزد، و راه نجاتی از عذاب برای خود دست و پا کند.

### شرح و توضیح

آیات شریفه مورد بحث حاوی این مطالب مهم است:

۱- آزمایش در مال و جان و در برابر آزار دشـمنان. ۲- صبر، ۳- تقوا. ۴- کتمان حق. ۵- فروش دین به بهای اندک. ۶- عدم نجات مجرمان از عذاب.

این عناوین بترتیب مطالب در آیات سوره ی مبارکه ی بقره مشروح و مفصل توضیح داده شد.

آزمایش و ابتلا در آیات ۱۲۴ و ۱۵۵ و ۲۱۴، صبر در آیه ی ۴۵ تقوا در آیه ی ۲، کتمان حق و فروش دین به بهای اندک در آیات ۱۴۶ و ۱۵۹ و ۱۷۴ و عدم نجات مجرمان به صورتی بسیار مفصل در آیه ی ۴۸ سوره ی بقره.

ص:۴۹۷

## تفسیر آیه ۱۹۰

### اشاره

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ.

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه هائی «بر توحید و ربوبیت و قدرت خدا» برای خردمندان است.

### شرح و توضیح

در رابطه با آسمان ها و زمین و شب و روز در آیات ۲۹ و ۱۱۷ و ۱۶۴ سوره ی بقره مباحث بسیار مشروح و مفصل و علمی گذشت. قطعاً در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز برای خردمندان نشانه هائی است برای درک ربوبیت، قدرت، رحمت و توحید حق تعالی، در آیات بعد به اوصاف خردمندان و خواسته ها و دعاهای آن پرداخته می فرماید:

ص:۴۹۸

## تفسیر آیه ۱۹۱-۱۹۵

### اشاره

اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اَللّٰهَ قِیٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَکَ فَقِنٰا عَذٰابَ اَلنّٰارِ.

رَبَّنٰا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ اَلنّٰارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ.

رَبَّنٰا إِنَّنٰا سَمِعْنٰا مُنٰادِیاً یُنٰادِی لِلْإِیمٰانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّٰا رَبَّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ کَفِّرْ عَنّٰا سَیِّئٰاتِنٰا وَ تَوَفَّنٰا مَعَ اَلْأَبْرٰارِ.

رَبَّنٰا وَ آتِنٰا مٰا وَعَدْتَنٰا عَلیٰ رُسُلِکَ وَ لاٰ تُخْزِنٰا یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ إِنَّکَ لاٰ تُخْلِفُ اَلْمِیعٰادَ.

فَاسْتَجٰابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاٰ أُضِیعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هٰاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قٰاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ ثَوٰاباً مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ اَلثَّوٰابِ.

خردمندان واقعی و روشن ضمیر آنان هستند که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند و از عمق قلب با کمک زبان می گویند: پروردگارا این جهان با

ص:۴۹۹

عظمت را باطل و بیهوده و عبث نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزه و پاکی، پس ما را از عذاب دوزخ حفظ کن.

پروردگارا بی تردید هر که تو را در آتش در آوری، مسلماً خوار و رسوایش کرده ای و برای ستمکاران هیچ یاوری نخواهد بود.

پروردگارا بی تردید ما صدای ندا دهنده ای را شنیدیم که مردم را به ایمان فرا می خواند که: به پروردگارتان ایمان آورید پس ما ایمان آوردیم، پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدی هایمان را از ما محو کن و ما را در زمره ی نیکوکاران بمیران.

پروردگارا آنچه را که به وسیله ی پیامبرانت به ما وعده داده ای به ما عطا فرما و روز قیامت ما را رسوا و خوار مکن، زیرا تو پیمان شکن نیستی.

پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد که: یقیناً من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را از مرد یا زن که از نظر ایمان همه از یکدیگرند تباه نمی کنم، پس کسانی که برای خدا هجرت کردند و از خانه هایشان رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند قطعاً بدی هایشان را محو خواهم کرد و آنان را به بهشت هائی که از زیر آنها نهرها جاری است وارد می کنم که پاداشی است از سوی خدا و خداست که پاداش نیکو نزد اوست.

### شرح و توضیح

این آیات کریمه حاوی این مطالب بسیار مهم است:

۱- عبادت و بندگی در هر حال. ۲- دعا. ۳- ایمان. ۴- خواری و رسوائی. ۵- هجرت. ۶- جهاد و شهادت. ۷- پاداش عمل و بهشت.

این مسائل هر کدامش به صورتی بسیار مشروح در آیات سوره ی مبارکه حمد و بقره توضیح داده شد:

عبادت در آیه ۵ سوره ی حمد، دعا در آیات ۱۲۶ تا ۱۲۹ سوره ی بقره، ایمان در آیات ۳ و ۸۳ سوره ی بقره خواری و رسوائی در آیات ۶۱ و ۶۵ و ۶۶ سوره ی

بقره، هجرت در آیه ی ۲۱۸ سوره ی بقره و جهاد و شـهادت به طور بسیار مشروح در آیات ۱۸۴ و ۱۹۰ سوره ی بقره، پاداش عمل و بهشت به صورتی بسیار علمی و مفصل در آیه ی ۲۵ سوره بقره.

نکتـه ای کـه لازم است در سـایه ی آیه ی ۱۹۵ سـوره ی آل عمران تـذکر داده شـود ایـن اسـت که مرد و زن از نظر مـاهیت وجودی، و یکسـان برخوردار شـدن از نتایـج اعمـال، و بخشـش گناهـان، و پـاداش هجرت و شـهادت، و آمرزش گناهـان، در پیشـگاه حضـرت حق هیچ تفاوتی با هم ندارند، و این ارزشـی است که اسـلام به زن عنایت کرده و هویت و شخصیت او را به بهترین صورت شناسانده است.

این فقیردر پرتو آیات ۲۲۱ تا ۲۳۷ سوره ی بقره به نحوی گسترده که در هیـچ تفسـیری سابقه ندارد به نگاه فرهنگ های پیش از اسلام و فرهنگ های شرق و غرب پس از اسلام و فرهنگ اسلام به جنس زن پرداخته ام.

ص:۵۰۱

### تفسیر آیه ۱۹۶–۱۹۸

### اشاره

لاٰ يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِي اَلْبِلاٰدِ. مَتاٰعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ. لٰكِنِ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرٰارِ.

مبادا رفت و آمد کافران در شهرها «با وسائل و ابزار فراوان و شوکت ظاهری» تو را بفریبد.

این برخورداری انـدک و ناچیزی از زندگی زودگذر دنیا برای آنان است، سپس جایگاهشان دوزخ است و آن بد آرامگاهی است.

آنان که از پروردگارشان پروا کردنـد، و خود را از غرق شـدن در زرق و برق زنـدگی مادی حفظ نمودنـد، برای آنان بهشت هائی است که از زیر آنها نهرها جاری است در آنجا جاودانه اند این به عنوان پذیرائی از سوی خداست وآنچه غیر از بهشت و نعمت هایش نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

### شرح و توضیح

۱- اکثر مسـلمانان صدر اول اسلام از ثروت و تجارت و دولت و مکنت، و شوکت ظاهری بی بهره و محروم بودند، ولی اغلب کـافران و مشـرکان و یهود و نصـاری از تجـارت های مادی پر سود، و شوکت ظاهری و رفت و آمـدهای تجاری در شـهرها و نفوذ حکومتی و سیاسی برخوردار بودند، و با به رخ کشیدن شکوه و ثروت و نفوذ خود می خواستند روحیه ی پاک مسلمانان را تضـعیف کننـد، و آنـان را بـه ایـن عنـوان به سـوی خـود سـوق دهنـد که: فرهنـگ زنـدگی مـا فرهنگی درست و اسـتوار بر خردورزی است به این خاطر دارای مکنت و ثروت هستیم، ولی

فرهنگ شما فرهنگی است که سبب شده شما به خاطر ایمان به آن در محرومیت و فقر زندگی کنید!

اینان از ضمیر نورانی، و باطن الهی مؤمنان ثابت قدم غافل بودند، که دنیا در نظرشان بسیار کوچک و اندک، و حضرت حق در باطنشان از همه چیز بزرگ تر و برتر بود، و بر فرض اگر ثروت فراوان، و مال انبوه در اختیارشان بود به اندازه ی معاش خود از آن استفاده نمود و اضافه بر آن را به عشق محبوب و در راه او هزینه کرده در چرخه ی انفاق و صدقه و امور خیر قرار می دادند.

ولی مؤمنانی که از قوت ایمان هم چون برادران مؤمنشان برخوردار نبودند ممکن بود در معرض آفات قدرت و شوکت کافران قرار گرفته، و برای به دست آوردن دنیائی چون دنیای آنان از صراط مستقیم منحرف شوند.

لذا خداوند مهربان در این آیه گرچه مخاطب به شخص پیامبر است آنان را مخاطب قرار داده که مبادا تحت تأثیر زندگی این متکبران از حق قرار گیرید، و از میدان صبر فرار کرده به فضای فرهنگ شیطان در آئید، و برای این چند روزه زودگذر، رنگ فرهنگ کفر به خود بزنید.

۲- که آنچه کافران از ثروت و شوکت و مکنت و ثروت دارند در برابر آنچه شما از معنویت و کرامت و ایمان و شخصیت و بزرگی و عزت به ویژه آنچه از پاداش نزد خدا دارید اولاً بسیار بسیار کم و اندک است، ثانیاً متاع قلیل آنان به خاطر این که از طریق مشروع به دست نیامده، یا به دست آمده ولی هزینه مشروع نمی شود، در کنار کفرشان فردای قیامت به صورت دوزخ رخ نشان می دهد و آنان را احاطه می کند و دوزخ بستر شوم و بدی است.

۳- شما ای مؤمنان بدانید برای اهل تقوا یعنی آنان که از رنگ گرفتن از فرهنگ کافران خود را حفظ می کنند، و قلب را از اسیر شدن به زرق و برق مادی

ص:۵۰۳

زودگذر نگاه می داند، و قدمی ثابت در راه خدا دارند بهشت هائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است و پذیرائی کننده آنان در بهشت خداست، و پاداشی که ابرار و نیکان نزد خدا دارند که چشمی ندیده و گوشی نشنیده از بهشت و نعمت هایش بهتر است.

ص:۵۰۴

## تفسیر آیه ۱۹۹

### اشاره

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خٰاشِعِينَ لِلّٰهِ لاٰ يَشْتَرُونَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ سَرِيعُ اَلْحِسٰابِ.

از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه به سوی شما نازل شده و آنچه از کتاب به سوی خودشان آمده ایمان دارند در حالی که در برابر خدا خاکسار و فروتن هستند، آیات خدا را به بهای اندک نمی فروشند برای آنان نزد پروردگارشان پاداش مناسبی است، بی تردید خدا حسابرسی سریع است.

### شرح و توضیح

در آیات شریفه ۶۲ سوره ی بقره و ۱۱۳ و ۱۱۵ سوره مبارکه ی آل عمران درباره ی برخی از اهل کتاب که انصاف به خرج داده، و بر اثر دلالت آیات تورات و انجیل نبوت پیامبر را پذیرفتند و مؤمن به خدا شدند، و به قرآن ایمان آوردند و کمال خضوع قلبی و خاکساری را به پیشگاه خدا در اجرای احکام او عرضه نمودند، و حاضر نشدند آیات خدا را به بهائی اندک بفروشند و دین را با کفر معامله کنند بحث مشروح و مفصلی مطرح شد.

برخی از مفسران می گویند آیه مورد بحث درباره ی نجاشی مسیحی پادشاه حبشه است که به دلالت جعفربن ابی طالب مؤمن به اسلام شد و در حبشه در حال ایمان از دینا رفت و پیامبر در بقیع با بعضی از اصحاب به او نماز خواندند، و برخی معتقدند درباره ی چهل نفر از مسیحیان نجران است که به مدینه آمده مؤمن به قرآن و پیامبر شدند، و برخی می گویند درباره ی عبدالله بن سلام یهودی و دوستان اوست که همگی به دست پیامبر ایمان آورده به صف مؤمنان حقیقی پیوستند. (۱)

ص:۵۰۵

---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۴۸۰ چاپ اعلمی.

## تفسیر آیه ۲۰۰

### اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

ای اهل ایمان در برابر مشکلات صبر کنید و یکدیگر را به صبر سفارش نمائید و با یکدیگر چه در حال آسایش و چه هنگام گرفتاری ارتباط داشته باشید و تقوای الهی را که اجتناب از هر گناه درونی و برونی است مراعات کنید تا به رستگاری و پیروزی برسید.

### شرح و توضیح

درباره ی صبر در آیه ی ۴۵ سوره ی بقره و آیات مربوط به ابراهیم بحث مشروحی گذشت. بزرگان قرآن شناس می گویند رابطوا به دو معناست: ۱- پاسداری و حراست از مرزهای اعتقادی و ایمانی که با جهاد علمی دانشمندان مؤمن میسر است، ۲- پاسداری از حدود و ثغور کشور اسلامی که با جهاد و جنگ با دشمن میسر است، و این فقیر در ضمن توضیح آیه ۱۹۰ سوره ی بقره درباره ی جهاد و شئون آن مطالب بسیار مهمی به صورتی که در سایر تفاسیر سابقه ندارد، آوردم.

در آیه ی دوم سوره ی بقره بحث مشروح و مفصلی درباره ی تقوا این مایه ی سعادت دنیا و آخرت عنوان شد.

پایان به خواست و توفیق حق عصر جمعه مطابق با

۲۶/ ۴/ ۱۳۸۸ برابر با ۲۴ رجب شب شهادت

حضرت موسی بن جعفر در مشهد مقدس در جوار مرقد حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء

حسین انصاریان خادم قرآن و اهل بیت.

ص:۵۰۶

## جلد ۸

### اشاره

تفسیر حکیم جلد ۸

حضرت استاد حسین انصاریان

ص:۱

## سوره نساء

### اشاره

دربردارنده: ۱۷۶ آیه

۳۷۰۵ کلمه

۱۶۰۳۰ حرف

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

### تفسیر آیه۱

#### اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰاءً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِي تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحٰامَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً.

ای مردم خود را در پیشگاه پروردگارتان از هر گناهی حفظ کنید، خدائی که شما را از یک تن آفرید و جفتش را نیز از جنس او پدید آورد، و از آن دو تن مردان و زنان بسیاری را منتشر ساخت، و از خدائی که به وسیله نام او از یکدیگر درخواست می کنید از گناه و معصیت خود را نگاه دارید و از قطع رابطه با خویشاوندان بپرهیزید، یقیناً خداوند همواره بر شما حافظ و نگهبان است.

#### شرح و توضیح

آیه شریفه متضمن سه مسئله بسیار مهم است: ۱- تقوا. ۲- خلقت آدم و حوا و نسل آن دو نفر. ۳- سفارش به خویشاوندان.

ص:۲

### تقوا

در آیه دوم سوره مبارکه بقره در توضیح جمله نورانی هُدیً لِلْمُتَّقِینَ تا جائی که لازم بود به بحث تقوا و آثار آن پرداخته شد.

### خلقت آدم و حوا و نسل آنان

آنچه به طور صریح از آیات قرآن مجید و معارف حقّه اهل بیت و کتاب های علمی مورد اعتماد در زمینه خلقت آدم و حوا استفاده می شود، این است که خداوند، با اراده و قدرت و علم و حکمت بی نهایتش از خاک زمین پیکری را صورت گری کرد، و به او شکل لازم را مرحمت فرمود، و با نفخه الهی اش در آن پیکر روح دمید، و از همان خاک همسرش را به وجود آورد و مرد و زنی به نام آدم و حوا با خلقتی آراسته و متعادل و ظاهر و باطنی در گردونه احسن تقویم در این جهان هستی در روی زمین ظهور کردند، و هر دو مبدء و منشأ همه مردان و زنان تا قیامت شدند، و این مسئله هیچ اعجابی در کنار قدرت حضرت حق ندارد، زیرا هر نوعی از موجودات زنده و هر نوعی از گیاهان به همین صورت منشأ و مبدء اولیه ای از یک نر و ماده داشتند که به دست قدرت حق آفریده شدند و موجب تکثیر نوع خود در خیمه حیات شدند.

پس از به وجود آمدن نر و ماده اولیه که بدون سابقه نر و ماده دیگر بودند و مستقیماً به قدرت حق به وجود آمدند نسلشان بعد از ازدواج آن دو با نطفه یا تخم گذاری یا رسیدن گرده ماده به نر به وجود آمدند و صحنه شگفت انگیز انواع موجودات را تشکیل دادند.

این که خداوند قدیر در آیه ۵۹ سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اَللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.

یقیناً داستان چگونگی آفرینش عیسی نزد خدا مانند داستان آدم است که پیکر او را ابتدا از خاک آفرید سپس به او فرمود: موجود زنده باش پس بی درنگ موجود زنده شد، برای این است که به همه مردم بفهماند قدرت من این اقتضا را دارد که فردی مانند عیسی را بدون وجود پدر بیافرینم و این تعجبی ندارد، که آدم را بی سابقه داشتن پدر و مادر از خاک به صورتی آراسته ساختم سپس با فرمان وجودی کن او را به شکل موجودی زنده درآوردم، این که به وجود آمدن عیسی را بدون پدر مثل به آدم زده بسیار بسیار روشن است که آدم اولین نوع از جنس ما انسان هاست که بدون تکیه به یک نر و ماده و بلکه به صورت مستقیم از خاک صورت گری شده و سپس با دمیده شدن روح در او به گردونه حیات درآمده است، و بنابر جمله ملکوتی و خلق منها زوجها همسر او حوا نیز مانند او از خاک پاک یعنی همان خاک و گوهری که آدم از او به وجود آمد به وجود آمده است، نهایتاًباید به قول امیرمؤمنان گفت: (۱)عنصر اولیه وجود مرد و زن یک عنصر مرکب است که خداوند در قرآن مجید از آن تعبیر به طین نموده است.

إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ فَإِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ: (۲)

ص:۴

---

۱- ۱) - خطبه اول نهج البلاغه.

۲- ۲) - ص ۷۱- ۷۲.

یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفرید، پس زمانی که اندامش را درست و نیکو قرار دادم و از روح خود در او دمیدم برای او سجده کنید.

در سوره مبارکه آل عمران آیه ۴۹ می خوانیم که عیسی از قدرت معنوی خود به بنی اسرائیل جهت تصدیق نبوتش خبر می دهد و در بخشی از گفتارش اعلام می کند.

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ اَلطِّینِ کَهَیْئَهِ اَلطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اَللّٰهِ. . . .

من از گل زمین برای شما پیکری مانند پرنده نظام می دهم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای زنده و قادر به پرواز می شود.

جائی که به راحتی می توان از طریق قرآن که کتابی سراسر حق است و هیچ ریب و باطلی در آن راه ندارد پذیرفت که انسانی والاـ و پیامبری ملکوتی در سایه اذن خدا این قدرت را دارد که گل را به صورت مجسمه ای در شکل یک پرنده درآورد سپس با دم خود او را با همه اعضای لازم زنده کند و به پرواز دهد، چه جای حرف و رد و ایراد و اشکال در خلقت آدم به قدرت بی نهایت خدا است؟ !

آری اراده و علم و حکمت و بصیرت و قدرتش اقتضا نمود که از خاک زمین و از عنصر واحده مرد و زنی را بی سابقه داشتن پدر و مادر بیافریند و آنان را مبدء و منشأ به وجود آمدن میلیاردها مرد و زن قرار دهد.

این که بعضی از مذهبی های درس خوانده جمله إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفیٰ آدَمَ (۱)را به این صورت معنا کرده اند که پیش از آدم ابوالبشر آدمیانی دیگر بودند که از



---

۱- ۱) - آل عمران ۳۳.

نظر عقل و خرد به شدت در ضعف به سر می بردند، و شایسته تکلیف و مسئولیت نبودند و آدم به عنوانی موجودی عاقل و شایسته مسئولیت از میان آنان برگزیده شد حرفی نادرست و خلاف قرآن و چیزی شبیه نظریه تبدل انواع داروین یهودی است، و نشان از خودباختگی در برابر فرهنگ مادی غرب است، شما اگر لغت اِصْطَفاكِ را در آیات قرآن مجید دقت کنید دارای معنای معنوی و گزیدن بر اساس ارزش های عقلی و دینی است.

به ویژه این که در آیه ی شریفه از نوح و آل ابراهیم و آل عمران نام برده شده، که ما را بیشتر به این حقیقت توجه می دهد که مقام اصطفاء مقامی صد در صد معنوی است و قطعاً نوح و آل ابراهیم و آل عمران از میان موجوداتی بی عقل شبیه به انسانها برگزیده نشده اند.

ای کاش بعضی از دانشمندان چه در شرق چه در غرب که متکی به آراء خود و دیگران اند زحمت تحصیل معرفت به خدا را به خود هموار می کردند، و سپس به کتاب سالم و دست نخورده او قرآن که هدایت گر به سوی حقایق آفرینش و امور معنوی است مراجعه می نمودند و با بکار گرفتن عقل و انصاف امور مربوط به هستی و آفرینش و مسائل مربوط به تربیت و ادب را از این کتاب به دست می آوردند، و به آسانی و روشنی واقعیات را تحصیل می نمودند.

اینک نگاه دریای علم و بینش، نخبه ی آفرینش، حکمت محض، بصیرت خالص، روح و جان پیامبر، محبوب محبان، چراغ قلب عارفان، مولای موحدان حضرت امیرمؤمنان را به آفرینش انسان در خطبه ی اول نهج البلاغه ملاحظه کنید:

«ثُمَّ جَمَعَ سُبْحانَهُ مِنْ حَزْنِ الْاَرْضِ وَ سَهْلِها، وَ عَذْبِها وَ سَبَخِها، تُرْبَةً سَنَّها بِالْماءِ حَتّى خَلَصَتْ، وَ لا طَها بِالْبَلَّةِ حَتّى لَزُبَتْ، فَجَبَلَ مِنْها

صُورَةً ذاتَ اءحْناءٍ وَ وُصُولٍ وَ اعضاءٍ وَ فُصُولٍ. اءجْمَدَها حَتّی اسْتَمْسَكَتْ، وَ اءَصْلَدَها حَتّی صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَ اءَجَل مَعْلُوم. ثُمَّ نَفَخَ فِيها مِن رُوحِهِ فَمَثُلَتْ اِنْسانا ذا اءَذْهانٍ يُجِيلُها، وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِها، وَ جَوارِحِ يَخْتَدِمُها، وَ اءَدَواتٍ يُقَلِّبُها، وَ مَعْرِفَهٍ يَفْرُقُ بِها بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ وَالْاءَذْواقِ وَالْمَشامِّ وَالاَلْوانِ وَالْاءَجْناسِ، مَعْجُونا بِطِينَهِ الاَلْوانِ الْمُخْتَلِفَهِ، وَالْاءَشْباهِ الْمُؤ تَلِفَهِ، وَالاَضْدادِ الْمُتَعادِيَهِ وَالاَخْلاطِ الْمُتَبايِنَهِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبِلَّهِ وَالْجُمُودِ، وَالْمساءَهِ وَالسُّرُورِ. . .»

سپس خداوند سبحان از قسمت های سخت و نرم، و شیرین و شور زمین خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاک و خالص گردید، آنگاه آن ماده ی خالص را با رطوبت آب به صورت گل چسبنده در آورد، سپس از آن گل صورتی پدید کرد دارای جوانب گوناگون و پیوستگی ها، و اعضای مختلفه و گسیختگی ها، آن صورت را خشکانید تا خود را گرفت و محکم و نرم ساخت تا محکم و سفالین شد، و آن را تا زمان معین و وقت مقرر به حال خود گذاشت سپس از نفخه خود بر آن ماده شکل گرفته دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش بکار گیرد و اعضائی که به خدمت در آورد، و ابزاری که زندگی را بگرداند، و معرفت و شناختی که میان حق و باطل را تمیز دهد، و مزه ها و بوها و رنگ ها و جنس های گوناگون را از هم بشناسد، در حالی که این موجود معجونی بود از طینت رنگ های مختلف و همسان هائی نظیر هم، و اضدادی مخالف یکدیگر و اخلاطی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناخوشی و خوشی.

حوا همسر آدم هم بنا بر جمله وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا به صورتی که آدم آفریده شد به وجود آمد، این حقیقتی است که در روایات هم به طور صریح به آن اشاره شده است:

«عن الباقر (ع) انها خلقت من فضل طینه آدم عند دخوله الجنه:» (۱)

از حضرت باقر (ع) روایت شده: حوا از اضافه ی گلی که آدم از آن آفریده شد ساخته شد و این هنگام ورود آدم به بهشت بود.

روایاتی هم در برخی از کتاب ها آمده که حوا از دنده چپ آدم آفریده شده که اینگونه روایات مخالف با متن آیه شریفه و در تضاد با روایات استواری است که آفرینش حوا را از اضافه ی گل آدم می داند، بنابراین روایات مقبولی نیست و چه بسا ساخته ی بازرگانان حدیث و برگرفته از افسانه های یهود باشد، یک بار دیگر به متن آیه دقت کنید: خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَهٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا شما را از عنصر واحده آفرید و زوج را نیز از همان عنصر پدید آورد.

در تأیید این معنا و این برداشت درستی که از آیه ی شریفه می شود به روایت زیر دقت کامل بنمائید:

عمرو بن ابی المقدام از پدرش روایت می کند که گفته است از حضرت باقر (ع) پرسیدم خداوند حوا را از چه چیز آفرید؟ فرمود این مردم در این مسئله چه می گویند؟ گفتم: می گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید، فرمود: دروغ می گویند، آیا خداوند از آفریدن حوا از غیر دنده آدم ناتوان بود؟ !

ص:۸

---

۱- ۱) - تفسیر برهان ج ۳ ص ۸.

گفتم پسـر پیامبر فـدایت شوم حوا را از چه چیز آفریـد فرمود پـدرم زین العابـدین از پدرش روایت کرد که رسول خدا فرمود: خداونـد مشتی خاک برگرفت، و آن را با دست قـدرتش به هم آمیخت و آدم را از آن آفریـد، بخشـی از آن اضافه آمـد پس حوا را از آن وجود به وجود آورد.

## نسل آدم و حوا

اراده حضرت حق در تولید نسل از یک نر و ماده به وسیله ی نطفه تحقق می یابد، ولی باید دانست که این آفرینش از نطفه ی پس از آن صورت گرفت که یک مرد و یک زن از این نوع را بی سابقه نر و ماده ای از گل آفریـد و آن آدم و بعد از او حوا بود.

بر اساس آیه مورد بحث نسل انسان به آدم و همسـرش برمی گردد، و واسـطه ای میان نسل و آدم و همسـرش نبوده، سـخن در این است که این نسل میلیاردی چگونه و به چه صورت از آن یک مرد و یک زن به وجود آمد؟

المیزان می گویـد: تناسل طبقه ی اول انسان یعنی آدم و همسـرش از راه ازدواج بوده است که نتیجه اش متولـد شدن پسـران و دخـترانی و به عبـارت دیگر خواهران و برادرانی گردیـده است و در این بـاره بحثی نیست، بحث در این است که طبقه ی دوم بشـر یعنی همین خواهران و برادران چگونه و با چه کسی ازدواج کرده اند؟ آیا ازدواج در میان خود آنان بوده، و یا به طریقی دیگر صورت گرفته است؟

از ظـاهر اطلاـق آیه شـریفه که می فرمایـد: وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً کَثِیراً وَ نِسٰاءً برمی آیـد که در انتشـار نسـل بشـر غیر از آدم و همسرش هیچ کس دیگری دخالت نداشته، و نسل موجود بشر منتهی به این دو تن بوده و بس، نه هیچ زنی از غیر بشر

دخالت داشته و نه هیچ مردی، چون قرآن مجید در انتشار این نسل فقط آدم و حوا را مبدء دانسته است و اگر غیر از آدم و حوا مردی یا زنی غیر از بشر دخالت می داشت می فرمود: «وَ بَثَّ مِنْهُمَا و من غیرهما» و یا عبارتی دیگر نظیر این را ذکر می کرد تا بفهمانند که غیر از آدم و حوا موجودی دیگر نیز دخالت داشته است و معلوم است که منحصر بودن آدم و حوا در مبدئیت انتشار نسل اقتضا می کند که در طبقه ی دوم ازدواج میان خواهر و برادر صورت گرفته باشد.

و اما این که چنین ازدواجی در اسلام حرام است و به طوری که حکایت شده در دیگر شرایع نیز حرام و ممنوع بوده ضرری به این نظریه نمی زند، چون که تحریم حکم تشریعی است که تابع مصالح و مفاسد است، نه حکمی تکوینی و غیر قابل تغییر، و زمام تشریع هم به دست خدای سبحان است، او هر چه بخواهد می کند و هر حکمی بخواهد میراند، چه مانعی دارد که یک عمل را در روزی و روزگاری جایز و مباح کند و در روزگار دیگر حرام نماید، در روزی که جز تجویزش چاره ای نیست تجویز کند، و در روزگار دیگری که این ضرورت در کار نیست تحریم نماید، ازدواج خواهر و برادر را در روزگاری که مصلحت و لازم باشد، مانند زمان آدم که موضوع انتشار نسل در میان بوده و تجویزش سبب شیوع فحشا و جریحه دار شدن عفت عمومی نمی شده تجویز کند و با پایان گرفتن زمان مصلحت که باعث این محذور می شود تحریم کند.

در کتاب ارزشمند احتجاج از حضرت سجاد (ع) آمده که در گفتگوئی که با مردی قرشی داشته سخن به اینجا رسانیده که هابیل با «لوزا» خواهر هم زای قابیل ازدواج کرد و قابیل با «اقلیما» همزای هابیل، راوی می گوید: مرد قرشی

پرسید: آیا هابیل و قابیل خواهران خود را حامله کردند؟ فرمود آری مرد عرضه داشت: این که عمل مجوسیان امروز است، راوی می گوید: حضرت فرمود: مجوسیان اگر این کار را می کنند و ما آن را باطل می دانیم برای این است که پی از تحریم خدا آن را انجام می دهند، آنگاه اضافه نمود: منکر این مطلب مباش، برای این که درستی این عمل در آن روز و نادرستی اش در امروز حکم خداست که چنین جاری شده است، مگر خدای تعالی همسر آدم را از خود او خلق نکرد؟ در عین حال می بینیم که او را بر وی حلال نمود، پس این حکم، دین و شریعت آن روز فرزندان آدم و خاص آنان بوده، و بعد از آن خدای تعالی حکم حرمتش را نازل فرمود.

المیزان در نگـاهش به این روایت می گویـد: مطلبی که در این حـدیث آمـده موافق بـا ظـاهر قرآن کریم و هم موافق بـا اعتبار عقلی است، ولی در این میـان روایات دیگری است که معارض با آن است و دلالت دارد بر این که اولاد آدم با افرادی از جن و حور که برایشـان نـازل شـده ازدواج کردنـد [و این روایـات بـا اعتبـار عقلی درست در نمی آیـد زیرا آفرینش جن و حوری بهشتی مادی نیست و غیر مادی نمی تواند فرزند مادی بزاید]

اینجانب نمی دانم که مطلب در گیومه از صاحب المیزان یا مترجم محترم آن است، اشـکالی که نسـبت به آن دارم این نیسـت که قرآن به گونه ای که اوصـاف حور را بیـان کرده از زیبـائی چشم آنان و همسال بودنشان با اهل بهشت و تشبیه آنان به لؤلؤ مکنون اسـتفاده می شود که حوران بهشتی که همسـران و ازدواج مردان بهشتی هستند مادی می باشند، و اگر مادی نباشند چه سودی از نظر همسری برای مردان بهشتی دارند، به نظر اینجانب برای رد روایات معارض نیازی به این

توضـیح که در المیزان آمـده نیست، بلکه بایـد به اطلاق آیه تکیه کرد که می فرماید: وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً کَثِیراً وَ نِسٰاءً و پرونده این مسئله را بست.

### سفارش به خویشان

در رابطه با صله رحم و گناه قطع رابطه با خویشان در آیه ۲۷ سوره مبارکه بقره به صورت مشروح مسائل مهمی مطرح شد.

## تفسیر آیه ۲-۳

### اشاره

وَ آتُوا اَلْيَتامىٰ أَمْوالَهُمْ وَ لاٰ تَتَبَدَّلُوا اَلْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلىٰ أَمْوالِكُمْ إِنَّهُ كٰانَ حُوباً كَبِيراً.

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تُقْسِطُوا فِى اَلْيَتامىٰ فَانْكِحُوا مٰا طٰابَ لَكُمْ مِنَ اَلنِّسٰاءِ مَثْنىٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَةً أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَلاّٰ تَعُولُوا.

اموال یتیمان را [پس از رشـدشان] به آنان دهید و اموال کم ارزش خود را با اموال با ارزش آنان عوض نکنید، و اموالشان را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید، زیرا این عمل گناهی بزرگ است.

و اگر می ترسـید که در مورد دختران یتیم [در صورت ازدواج با آنان] نتوانید عدالت ورزید بنابراین از دیگر زنانی که شـما را خوش آید.

دو دو و سه سه و چهار چهار به همسری بگیریـد، و چنانچه می ترسـید با آنان به عـدالت رفتار نکنید به یک زن یا به کنیزانی که مالک شده اید اکتفا کنید این قناعت به یک همسر عقدی به این که ستم نورزید و از راه عدالت منحرف نشوید نزدیک تر است.

### شرح و توضیح

ص:۱۳

در این دو آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم که ضامن حفظ بسیاری از حقوق معنوی و مادی است، و اگر جامعه به صورتی دقیق و خالصانه و با رأفت به آن دو عمل کند از بسیاری از مفاسد و به ویژه ستم به دیگران و ظلم فاحش در امان می ماند و از حساب سخت قیامت مصونیت پیدا می کند اشاره شده است: یتیم و ثروت او، ازدواج با یتیم یا با دیگر زنان بر مبنای عدالت و رعایت حقوقی که خداوند رعایتش را واجب نموده و در صورت تخلف گناهی بزرگ و معصیتی سنگین و سبب عذاب دردناک در قیامت است.

## یتیم واموال او

این فقیر در آیه مبارکه ۸۳ سوره بقره به طور مشروح و مفصل درباره یتیم و رعایت حقوق او و از آیه ۲۲۱ تا ۲۴۲ در رابطه با ارزش وجودی زن در اسلام و مظلومیت عجیب او در مکتب های شرق و غرب و اقوام و ملل، و مسئله ازدواج و طلاق در اسلام و سایر ادیان تحریف شده و اقوام گرفتار جاهلیت به صورتی که در دیگر تفاسیر نیامده مطالب بسیار مهم و فراوان و گسترده ای را آوردم، و معذوریت خود را در بسط و شرح مسئله نگاه حکیمانه و عادلانه اسلام به جنس زن ذکر کردم، تا کاملاً برای هر خواننده ای روشن شود که همه حقوق الهی و انسانی و اخلاقی زن فقط و فقط در سایه اسلام رعایت می شود، و در عرصه مکتب های دیگر گرچه به اوج تمدن مادی رسیده باشند امکان رعایت حقوق زن وجود ندارد.

در این قسمت لازم می دانم به پاره ای از مسائل درباره یتیم و مال یتیم و مسئله ازدواج که در سطور گذشته نیامد اشاره کنم.

ص:۱۴

## وضع یتیم در روزگار جاهلیت

عرصه زندگی عرب پیش از بعثت پیامبر اسلام تحت تأثیر جهل مرکب و اموری خیالی و ظن و گمان و مسائلی ناشی از سبک مغزی بود.

خداوند به این اوضاع شیطانی، و به حاکمیت جهل و سبک مغزی و پیروی از ظن و گمان، و غوطه ور بودن عرب در خیالات و اوهام در آیات ۱۵۴ آل عمران و ۵۰ مائده، و ۲۶ فتح و ۳۳ احزاب اشاره دارد.

اغلب اعراب جاهلی به صورت قبیله و عشیره زندگی می کردند، و بخشی هم صحرا نشین و بیابان گرد بودند.

مایه درآمد مالی آنان از جنگ و قتل و خون ریزی و کشتن مردان قبیله دیگر و به اسرات گرفتن زنان و تجاوز به حقوق مالی آنان تأمین می شد، این جنایت ها را بر خود حلال دانسته و دچار عذاب وجدان و پشیمانی نمی شدند، بلکه همه این امور را برای خود ارزش و عامل برتری و غرور می دانستند، از هیچ گناهی و خوردن حرامی، و پایمال نمودن حقی امتناع نداشتند.

زنان چنان که در آیات سوره ی بقره توضیح دادم از همه مزایای انسانی و حقوق لازمه محروم بودند، به آنان تحمیل شده بود، که اراده در برابر خواسته های مرد نداشته باشد، مالک عمل و مال خود نباشد، ارثی از پدر و مادر و دیگر ارث گذاران نبرد، و زنان هم همه ی این امور را پذیرفته بودند و درِ هر گونه احقاق حقی به رویشان بسته بود.

مردان جاهلی با زنان بدون رعایت هیچ حقی و بدون شرط و قیدی ازدواج می کردند، و زنان را به گونه ای بار آورده بودند به این کار افتخار کرده و هر کس را

دوست داشتند به سوی خود دعوت می نمودند و در نهایت مسئله ی شوم زنا و ازدواج های نامشروع حتی ازدواج با زنان شوهردار میان آنان به شدت رواج داشت! !

فرزندان عرب جاهلی فقط ملحق به پدران بودند و اگر در خردسالی پدر را از دست می دادند و یتیم می شدند ارث نمی بردند.

در صورت مردن پدر خویشاوندان قلدرش سرپرست یتیم می شدند و همه ی اموال او را ظالمانه می خوردند و او را محروم از هر حقی می کردند.

یتیم اگر دختر بود با او ازدواج می کردند و این ازدواج فقط بخاطر این بود که اموالش را غارت کنند و به ثروت خود بیفزایند و بیشتر شکم چرانی نمایند، پس از به دست آوردن اموال یتیم او را طلاق می دادند، در حالی که در چنان وضعی نه مالی داشت تا زندگی خود را حتی در اوج قناعت اداره کند و نه کسی رغبت می کرد با او ازدواج کند زیرا یتیم تهی دست بود و سودی مادی در ازدواج با او وجود نداشت.

از طرفی جنگ ها و غارت گری ها که در اعراب جاهلی به طور پیوسته صورت می گرفت یتیمان زیادی را بر جای می گذاشت و آنان را دچار وضع بسیار نابسامانی می نمود.

اکنون با توجه دقیق به این دو آیه شریفه برای شما روشن می شود که اسلام در آن محیط جاهلی برای احقاق حقوق یتیمان چه در اموالشان چه در ازدواج با آنان چه شدتی به خرج داده، و راه ظلم به آنان را بسته و مسیر عدالت را به روی عرصه ی حیاتشان باز نموده است و شما نمونه ی این مقررات حکیمانه و عادلانه را در مکتب های شرقی و غربی نمی بینید.

ص:۱۶

قرآن مجید در همین سوره ی نساء آیه ۱۰ با کوبنده ترین صورت از غارت اموال یتیمان و خوردن آن نهی نموده است:

إِنَّ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ اَلْيَتامىٰ ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً

یقیناً آنان که ظالمانه اموال یتیمان را می خورند در حقیقت در شکم های خود آتش می خورند و مسلماً در آتش فروزان در آیند.

«در هر صورت مجموع این دو آیه می گوید: درباره ی ایتام تقوا پیشه کنید و مال با ارزش آنان را با اموال پست خود مخلوط ننمائید تا بهره کشی ظالمانه کنید، و اموالشان را مخلوط با اموال خود نخورید، و حتی اگر ترسیدید که در مورد نکاح با دختران یتیم نتوانید عدالت را رعایت کنید و ترسیدید که اموالشان در معرض تجاوز شما قرار بگیرد و خلاصه نسبت به اموال و ازدواج با آنان دل چرکین بودید می توانید آنان را به حال خود واگذارید و با زنان دیگر که خوش آیند شماست در صورت رعایت عدالت تا چهار زن ازدواج کنید، و اگر از عدم رعایت عدالت در چهار زن نیز ترسیدید به یک زن و به کنیزان زر خرید اکتفا کنید.

### تعدد زوجات

این مسئله از مسائلی است که ایراد و اشکال هائی ابتدا از روزگار قرون وسطی به وسیله ی اربابان کلیسا بر آن وارد شد و تا کنون ادامه دارد، و از آنان به مشتی روشن فکر غرب زده در نواحی مسلمان نشین راه یافت، تا به این وسیله بتوانند در میان جوامع همراه با دیگر سفسطه ها و ایرادهای بی پایه جلوی پیشرفت اسلام

را در میان آن جوامع و ملت ها بگیرند و قلب کینه دار و مخالف و حسود خود را نسبت به اسلام از این طریق راحت و آرام کنند.

به آن ایرادها و اشکالات از طرف محققان جواب ها و پاسخ های منطقی و محکم و استوار داده شده، و ادعاهای خصومت آمیز آنان را مهر باطل زده اند، مسلماً نقل آن همه ایراد و سفسطه و پاسخ های آن بحثی بسیار مفصل و گسترده می طلبد، که با این نوشتار نمی سازد، ولی لازم است تهمت ها و اشکالات مهم مخالفان و پاسخ های آن آورده شود، تا ذهن هر کسی که مشوب شده، و دچار شستشوی مغزی گشته پاک شود و بر ایمانش به قوانین اصیل لازم افزوده گردد.

۱- دشمنان کینه ورز به اسلام در قرون وسطی به پیامبر بزرگوار اسلام تهمت زدند که او بود که رسم تعدد زوجات را در جهان به وجود آورد، و ادعا کردند پایه و شالوده اسلام تعدد زوجات است و علت پیشرفت سریع اسلام در میان ملل گوناگون اجازه ی تعدد زوجات است و هم ادعا کردند که علت انحطاط مشرق زمین نیز تعدد زوجات است.

برای پاسخ دادن به این تهمت بهتر است به مقاله ی ویل دورانت امریکائی و گوستاولبون فرانسوی مراجعه کرد، فکر می کنم این دو پاسخ برای بسته شدن دهان یاوه گویان بس باشد.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن می گوید:

علمای دینی در قرون وسطی [منظور کشیشان کلیساست] چنین تصور می کردند که تعدد زوجات از ابتکارات پیامبر اسلام است، در صورتی که چنین نیست و چنان که دیدیم در اجتماعات ابتدائی جریان چند همسری بیشتر مطابق آن بوده است.

عللی که سبب پیدایش عادت تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی گشته فراوان است: به واسطه ی اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد بیشتر در معرض خطر بوده و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می شدند و فزونی عده زنان بر مردان سبب می شد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده ای از زنان در بی شوهری بسر برند، ولی در میان آن ملل که مرگ و میر فراوان بود هیچ شایستگی نداشت که عده ای زن مجرد بمانند و تولید مثل نکنند [و عواطف و غرائز و خواسته های طبیعی آنان سرکوب شود و بی پاسخ بماند.]

بی شک تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی امر متناسبی بوده، زیرا عده زنان بر مردان فزونی داشته است، از لحاظ بهبود نسل هم باید گفت که سازمان تعدد زوجات بر تک همسری فعلی ترجیح داشته است، چه همان گونه که می دانیم توان ترین و محتاطترین مردان عصر جدید غالباً طوری است که دیر موفق به اختیار همسر می شوند و بهمین جهت کم فرزند می آورند، در صورتی که در آن ایام گذشته تواناترین مردان ظاهراً به بهترین زنان دست می یافته و فرزندان بیشتر تولید می کرده اند، به همین جهت است که تعدد زوجات مدت مدیدی در میان ملت های ابتدائی بلکه ملت های متمدن توانسته است دوام کند و فقط در همین اواخر و در زمان ماست که رفته رفته دارد از کشورهای خاوری رخت برمی بندد. در زوال این عادت عواملی چند دخالت کرده است: زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد، سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و به همین جهت عدد مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد و در این هنگام چند زنی حتی در اجتماعات ابتدائی از امتیازات اقلیت ثروتمند گردید و توده ی مردم به همین جهت با یک زن به سر می برند و عمل زنا را چاشنی آن قرار می دهند! !

ص:۱۹

گوستاولبون در تاریخ تمدن صفحه ی ۵۰۷ می گوید:

در اروپا هیچ یک از رسوم مشرق به قدر تعدد زوجات بد معرفی نشده، و در باره هیچ رسمی هم این اندازه نظر اروپا به خطا نرفته است، نویسندگان اروپا تعدد زوجات را شالوده ی مذهب اسلام دانسته و در انتشار دیانت اسلام [با این تهمت که اسلام با تعدد زوجات راه شهوت رانی را باز کرده! !] و انحطاط ملل شرقی آن را علت العلل قرار داده اند آنان علاوه بر همه اعتراضات نسبت به زنان مشرق هم ابراز همدردی نموده اند، از جمله اظهار می دارند که آن زنان بدبخت را زیر پنجه خواجه سرایان، سخت و شدید در چهار دیوار خانه مقید نگاه داشته اند و به مجرد حرکت مختصری که موجب رنجش و عدم رضایت خانه خدایان شود حتی ممکن است آنان را با کمال بی رحمی اعدام کنند.

ولی تصور مزبور از جمله ی تصوراتی است که هیچ مدرک و اساسی برای آن نیست.

اگر خوانندگان این کتاب از اهل اروپا، برای مدت کمی تعصبات اروپائی را از خود دور سازند، تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد زوجات برای نظام اجتماعی شرق یک رسم عمده ای است که به وسیله ی آن، اقوامی که این رسم میان آنان جاری است روح اخلاقی ایشان در ترقی، و تعلقات و روابط خانوادگی آنان قوی و پایدار مانده و بالاخره در نتیجه همین رسم است که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش از اروپاست.

ما قبل از شروع به اقامه دلیل و اثبات مدعای خود از ذکر این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات ابداً مربوط به اسلام نیست، چه قبل از اسلام هم رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است، اقوامی که در مشرق قبول اسلام کردند از این حیث فایده ای از اسلام حاصل

نکردنـد، و تا کنون هم در دنیا یک چنین مـذهب مقتدری نیامده که این گونه رسوم مانند تعدد زوجات را بتواند ایجاد کند و یا آن را منسوخ سازد.

رسم مـذکور فقـط بر اثر آب و هوای مشـرق و در نتیجه خصایص نژادی و علل و اسباب دیگری که به طرز زنـدگانی مشـرق زمین مربوط بوده است پیـدا شده است نه این که مذهب آن را آورده باشد، در مغرب هم با وجود این که آب و هوا و طبیعت هیـچ یک مقتضـی برای وجود چنین رسـمی نیست مع ذلک رسم وحـدت زوجه رسـمی است که ما آن را فقط در کتاب های قـانون می بینیـم درج اسـت، و الاـ خیـال نمی کنـم بشـود این را انکـار کرد که در معاشـرت واقعی مـا اثری از این رسم «رسـم وحدت زوجه» نیست، راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد زوجات مشـروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کمتر است؟

بلکه من می گویم که تعدد زوجات مشـرق از هر حیث بهتر و شایسـته تر از تعدد زوجات مغرب زمین است، اهل مشـرق وقتی بلاـد معظمه مـا را سـیاحت می کننـد از این اعتراضـات و حملاـت مـا نسـبت به تعـدد زوجـات در مشـرق دچار بهت و حیرت گردیده متغیر می شوند.

پیش از ظهور اسـلام در ایران و یونـان و در میـان اعراب تعـدد زوجـات بـدون قیـد حصـر وجود داشـته، پس تعـدد زوجات از اختراعات و ابتکارات اسلام نبوده است.

خواننـدگان عزیز به خوبی واقف شدنـد که این اربابـان کلیسـا و دشـمنان اسـلام بودنـد که این مسـئله را به اسـلام بسـته و این فرهنگ ناب انسان ساز و نظامدهنـده زنـدگی بر اساس ادب و عدالت و مهر و محبت را با این تهمت مورد حمله قرار داده اند، و در مقاله ویل دورانت آمریکائی و گوستاولبون فرانسوی ملاحظه کردید

که تعـدد زوجـات هیـچ ربطی به پیـامبر اسـلام و فرهنـگ او نـدارد، اسـلام در این زمینه تنهـا کاری که کرد این بود که تعـدد زوجـات را بـا وضع قوانینی متین، محکم و مقرراتی انسانی و اخلاقی که از هر جهت حافظ حقوق زن و رعایتکننـده وضع مرد است به شـدت محـدود و مقیـد نمـود، و جلوی زیـاده خواهی بیجـای مرد و شـهوات افسـار گسـیخته او را گرفت، و قلـدری و زورگـوئی او را در این زمینه به سـختی تقبیـح کرد، و از او خـواست در گردونه عـدالت و قسـط و حق و حقیقت قرار گیرد، و کمترین تجاوزی به حق زن ننماید و به او به عنوان کالای شهوت و محکوم همه جانبه مرد نظر نکند.

اگر مردی دو زن یا سه زن یا چهار زن گرفت و میان آنان به عدالت رفتار نکرد، و به عواطف و غرائز آنان و به زندگی طبیعی شان توجه ننمود، و خصال انسانی و مسائل اخلاقی را در حق آنان رعایت نکرد چه ربطی به اسـلام این فرهنگ عشق و محبت و این آئین حافظ همه حقوق انسان ها دارد.

این مرد است که بایـد حسـاب گری دقیق باشـد و به این معنـا عنایت و توجه نمایـد که آیا اولاً نیاز طبیعی به تعـدد زوجات بر اسـاس قوانین الهی دارد، و ثانیـاً قـدرت رعـایت عـدالت و قسـط در میـان زنـان در او هست، و ثالثاً می توانـد از نظر مادی و با رعایت مساوات و مواسات لازم آنان را اداره کنـد، و خلاصه خود را شایسـته و لایق مجوز برای تعدد زوجات می داند؟ آنگاه اقدام به این کار کند و گرنه باید سراغ این مسئله نرود، و خود را به صف ظالمان وارد نکند، و از چشم رحمت خدا نیندازد.

پس از روشن شدن این مسـئله که تعدد زوجات از قدیمی ترین ایام و در میان اقوام و ملل و ادیان وجود داشـته و اختراع اسلام نیست، و تنها کاری که اسلام در این

زمینه انجام داد وضع قوانین و قرار دادن حدود و مقرارتی بود که تمام حقوق زن و عواطف او رعایت شود و جلوی افسار گسیختگی مرد گرفته شود و کار به ساختن حرم سرا و به اسارت گرفتن زن نیانجامد و نهایتاً از چهار همسر تجاوز نکند.

اکنون باید گفت اشکالات و ایراداتی که به تعدد زوجات گرفته شده همه سطحی و غیر علمی و بدون دلیل استوار و منطق و برهان است و چه بسا خود ایراد کنندگان به تک همسری قناعت نکرده و با وجود داشتن همسر از راه نامشروع به ارضاء غرائز خود پرداخته و به عدد هم قناعت نمی کنند. چنان که در سراسر اروپا و آمریکا و در بعضی از مردان مشرق زمین که تابع افکار و فرهنگ غربیان هستند این مسئله به طور علنی و بدون شرم و حیا و به دور از ترس و وحشت رواج کامل دارد.

حقیقت مسئله و طبیعی بودن حق چند همسری را باید منطقی و مستدل دنبال کرد، و به گونه ای باید در این زمینه بررسی شود، که یاوه گویان در برابر آن سخنی نداشته باشند و زنان و مردان نسبت به آن با کمک عقل و اندیشه تسلیم شوند، به این صورت که زن در برابر مردش در صورت نیاز و تمکن اداره همسر دیگر موضع گیری منفی ننماید و حق دیگر زنی که از تشکیل زندگی و ارضاء غرائز و عواطف محروم مانده رعایت شود و به خاطر همسر اول مرد محکوم به محرومیت و سرکوب غرائز و عواطف نماند و خدای ناخواسته در صورت ضعف ایمان دچار فحشا و منکرات نگردد.

در پاسخ مدعیان بی دلیل دور از انصاف می بینم که قلم را خود در صفحه بچرخانم و آنچه در این زمینه بر اساس عقل و معارف حقه در نظر دارم بنویسم که البته آنچه در نظر دارم تکرار حقایقی است که اهل تحقیق به دست داده اند،

لذا مطلب را از نوشته علامه شهید، فیلسوف خبیر مرحوم مطهری که خود سالیان طولانی در محضر مبارکش مستفید از دانشش بودم و به من لطف خاص داشت کمک می گیرم، آن دلسوز به حقایق اسلامی و آگاه به زمان می نویسد:

ما برای این که از درازی سخن خودداری کنیم، از بحث درباره علت هائی که ممکن است مجوز تعدد زوجات برای مرد محسوب شود خودداری می کنیم، سخن را محدود می کنیم به علتی که اگر وجود داشته باشد تعدد زوجات به صورت «حقی» برای طبقه نسوان در می آید.

برای اثبات این مدعا دو مقدمه باید روشن شود: یکی این که ثابت گردد طبق آمار قطعی و مسلم، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد، دیگر این که اگر چنین چیزی وجود پیدا کند، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی می شود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل.

اما از نظر اول: خوشبختانه در دنیای امروز آمار نسبتاً صحیحی در این زمینه وجود دارد، همه کشورهای جهان در هر چند سال یک بار سرشماری می کنند، در این سرشماری ها که در کشورهای پیشرفته به صورت دقیقی صورت می گیرد نه تنها عدد مجموع جنس ذکور و مجموع جنس اناث به دست می آید بلکه نسبت عدد دو جنس در سنین مختلف به دست می آید، مثلاً روشن می گردد که عدد پسران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است و عدد دختران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چه اندازه است، هم چنین در سایر سنین عمر.

سازمان ملل متحد در سالنامه های جمعیت شناسی خود همواره این آمار را منتشر می کند و ظاهراً تا کنون شانزده نشریه در این زمینه منتشر کرده است آخرین نشریه مربوط است به سال ۱۹۶۴ که در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است.

ص:۲۴

البته قبلا- بایـد به این نکته توجه داشـته باشـیم که برای مـدعای ما کافی نیست که بـدانیم مجموع عـدد جنس ذکور مردم یک کشور چقدر است، و مجموع عدد اناث آنها چه اندازه، آنچه مفید و لازم است این است که بدانیم نسـبت مردان و زنان آماده به ازدواج چه نسبت است، غالباً نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج با نسبت مجموع جنس ذکور و جنس اناث متفاوت است، و این دو علت دارد: یکی این که دوره بلوغ دختران قبل از دوره بلوغ پسـران است، به همین جهت معمولاًدر قوانین جهان سـن قـانونی دختران از سن قانونی پسـران پائین تر است، و عملاً در همه جهان اکثریت قریب به اتفاق ازدواج هامیان مردان و زنانی صورت می گیرد که مردان به طور متوسط پنج سال از زنان بزرگ ترند.

علـت دیگر که علت اساسـی است و مهم تر است این است که بـا این که موالیـد دخـتر از موالیـد پسـر بیشـتر نیست و احیانـاًدر بعضـی کشورها موالید پسر بیشتر است، همواره به واسطه این که تلفات جنس ذکور از تلفات جنس اناث بیشتر است، در سنین ازدواج توازن به هم می خورد، گاهی به صورت فاحشی تفاوت پیدا می شود و عدد زنان آماده به ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج به مقیـاس وسـیعی فزونی می گیرد، لهـذا ممکن است مجمـوع عـدد جنس ذکور یـک کشور بـا عـدد جنس انـاث آن مساوی یا از آن بیشتر باشـد، اما در طبقه آماده به ازدواج یعنی طبقه ای که به سن قانونی ازدواج رسـیده اند کار برعکس بوده باشد.

این مطلب از آمـاری که در آخرین نشـریه جمعیت شناسـی سازمـان ملـل متحـد مربوط به سال ۱۹۶۴ درج شده کاملاً روشـن است، مثلاً در جمهوری کره طبق آمار این نشریه مجموع جمعیت ۶۳۵/۲۷۷/۲۶ نفر است، از این مجموع

۲۸۹/۱۴۵/۱۳ نفر از جنس ذکورنـد و ۳۴۶/۱۳۲/۱۳ نفر از اناث یعنی در مجموع جمعیت، عـدد ذکور ۱۲۹۴۳ نفر بیش از اناث است.

این نسبت در اطفـال کمتر از یک ساله و اطفال از یک ساله تا چهار ساله و از پنـج ساله تا نه ساله و از دوازده ساله تا چهارده ساله و از پانزده ساله تا نوزده ساله هم چنان محفوظ است.

آمـار نشـان می دهـد که در همه این سـنین تعـداد ذکور بیش از اناث است، اما از بیست ساله تا بیست و چهار ساله این نسـبت عوض می شود، مجموع عدد ذکور در این سنین ۳۶۴/۰۸۳/۱ نفر است و مجموع اناث ۰۵۱/۱۱۰/۱ نفر است از این سنین به بالا که سنین ازدواج قانونی زنان و مردان است هر چه بالا برویم عدد جنس اناث بیش از عدد جنس ذکور است.

تازه جمهوری کره وضع اسـتثنائی دارد که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از اناث است، اکثریت قریب به اتفاق کشورها نه تنهـا در سـنین ازدواج عـدد جنس انـاث بیش از جنس ذکور است، در مجموع جمعیت، نیز عـدد انـاث بیش از ذکور است، مثلاًـ در کشـور جمهـوری شـوروی «پیش از فروپاشـیدن» مجمـوع جمعیـت ۰۰۰/۱۰۱/۲۱۶ بـوده اسـت و از ایـن مجمــوع ۰۰۰/۸۴۰/۹۷ از جنس ذکور و ۰۰۰/۲۶۱/۱۱۸ از جنس اناث سرشماری شده است و این تفاوت در سنین پیش از ازدواج و هم چنین سـنین ازدواج یعنی از بیست ساله تا بیست و چهار ساله و از بیست و پنـج ساله تا بیست و نه ساله و از سـی ساله تا سـی و چهار ساله و هم چنین تا هشتاد ساله و هشتاد و چهار ساله هم چنان محفوظ است.

و کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، آلمان شرقی، چکسلواکی، لهستان، رومانی، مجارستان، آمریکا، ژاپن و غیره نیز چنین است، و البته در بعضی نقاط مانند برلن غربی و شرقی تفاوت عدد زن و مرد تفاوت فاحش است.

در هندوستان حتی در سنین ازدواج عدد مرد بر عدد زن می چربد، فقط از سنین پنجاه به بالاست که عدد زن بر عدد مرد فزونی می گیرد، ظاهراً علت نقصان زن در هند، بر اثر عادت قدیمی مردم خرافاتی آن سرزمین است که زن شوهر مرده را از میان می برند!

سرشماری که سال گذشته «سال تألیف کتاب» در ایران به عمل آمد نشان داد که ایران از کشورهای استثنائی است که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از عدد اناث است، مجموع جمعیت ایران طبق این سرشماری ۰۹۰/۷۸۱/۲۵ نفر است و از این مجموع ۳۳۴/۳۳۷/۱۳ نفر از جنس ذکورند و ۵۷۶/۴۴۳/۱۲ نفر از جنس اناث می باشند و مجموعاًعدد ذکور ۵۷۸/۸۹۳ بیش از عدد اناث است.

یادم هست که در همان اوقات بعضی از نویسندگان که درباره تعدد زوجات بحث کرده بودند در نوشته خود به این معنا اشاره داشته و گفتند: ببینید بر خلاف ادعای طرفداران تعدد زوجات، عدد مرد در کشور ما بیش از عدد زن است، پس قانون تعدد زوجات باید لغو شود!

من همان وقت از این نویسندگان تعجب می کردم، اینها فکر نمی کنند که اولاً قانون تعدد زوجات مخصوص ایران نیست، و ثانیاً آنچه برای این موضوع مفید است این است که بدانیم عدد مردان آماده به ازدواج با عدد زنان آماده به ازدواج برابر است یا از آن بیشتر است، این که در مجموع عدد، عده جنس ذکور بیش از جنس اناث باشد برای موضوع مورد نظر کافی نیست.

ص:۲۷

دیدیم که در جمهوری کره و بعضی از کشورهای دیگر نیز مجموع نفوس عدد جنس ذکور بیشتر است، ولی در افراد آماده به ازدواج عدد جنس اناث بیشتر است.

بگذریم از این که در کشورهائی مانند ایران چندان اعتمادی به این آمارها نیست اگر تنها «ژست پسرزائی» زنان ایران را در نظر بگیریم که حاضر نیستند حتی در پاسخ مأموران سرشماری، خود را دخترزا معرفی کنند و به جای دختر پسر قلمداد می کنند، کافی است که اعتماد ما را سلب کند.

جریان عملی عرضه و تقاضا در کشور ما دلیل قاطعی است بر این که عدد زنان آماده به ازدواج در این کشور از عدد مردان بیشتر است، زیرا با این که تعدد زوجات در همه جای این کشور از شهرها و دهات و حتی میان ایلات معمول بوده و هست، هرگز کسی در این کشور تاکنون احساس کمبود زن نکرده و زن بازار سیاه پیدا نکرده است، برعکس همواره عرضه بر تقاضا می چربیده است.

دختران یا زنان بیوه و جوانی که اجباراً بدون شوهر مانده اند از مردان مجرد بسی افزون تر بوده اند، هیچ وقت یک مرد هر اندازه فقیر و بد قیافه بوده، اگر زن می خواسته بدون زن نمی مانده است، در صورتی که زنانی که اجباراً بدون شوهر مانده اند زیاد بوده اند، این جریان مشهود و محسوس بیش از هر آماری قاطعیت دارد.

اشلی مونتاگو در کتاب زن جنس برتر ضمن این که می کوشد میل زن را به تجمل و زینت ناشی از عوامل اجتماعی بداند به این حقیقت اعتراف می کند و می گوید: در سراسر جهان پیوسته میزان زنان آماده ازدواج بر مردان فزونی دارد.

ص:۲۸

آمارگیری سال ۱۹۵۰ نشان داد که زنان آماده ازدواج آمریکا به اندازه یک میلیون و چهارصد و سی هزار تن بر مردان افزایش دارد. (۱)برتراند راسل در کتاب زناشوئی و اخلاق فصل مربوط به نفوس صفحه ۱۱۵ می گوید:

در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد که بنابر عرف باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است.

در چند سال پیش در روزنامه های ایران خواندیم که زنان مجرد آلمان که پس از تلفات عظیم آلمان در جنگ دوم جهانی از داشتن شوهر قانونی و کانون خانوادگی محروم مانده اند، رسماًاز دولت آلمان تقاضا کردند که قانون تک همسری را لغو کند و اجازه تعدد زوجات بدهد، دولت آلمان ضمن یک درخواست رسمی از دانشگاه اسلامی الازهر فرمول این کار را خواست و البته بعد هم اطلاع حاصل کردیم که کلیسا سخت با این تقاضا مخالفت کرد! !

کلیسا محروم ماندن زنان را و در واقع شیوع فحشا را بر تعدد زوجات، صرفاًبخاطر این که یک فرمول شرقی و اسلامی است ترجیح داد.

### علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان

علت این امر چیست؟ چرا با این که موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست عدد زنان آماده ازدواج از مردان بیشتر است؟



---

۱- ۱) - مجله زن روز شماره ۶۹، ص ۷۱.

علت این امر واضح است: تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر است، این تلفات معمولاً در سنینی واقع می شود که مرد باید سرپرست خانواده ای باشد، اگر اندکی به مرگ هائی که در اثر حوادث پیش می آید توجه کنیم از جنگ ها، غرق شدن ها، سقوطها زیر آور ماندن ها، تصادفات و غیر اینها خواهیم دید همه این حوادث و تلفات متوجه جنس مرد است، ندرتاً زنی در میان اینها دیده می شود، چه در مبارزه انسان با انسان، چه در مبارزه انسان با طبیعت تلفات متوجه مرد می شود.

اگر تنها جنگ ها را در نظر بگیریم که از اول تاریخ بشریت روزی نبوده که در چند نقطه جهان جنگ نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیاورد، کافی است که بدانیم چرا توازن زن و مرد در سنین ازدواج به هم می خورد، میزان تلفات جنگ در عصر صنعت صدها برابر عصرهای شکار و کشاورزی است، تلفاتی که در دو جنگ اخیر جهانی بر جنس مرد وارد شد که ظاهراً- حدود هفتاد میلیون نفر بوده است- مساوی است با تلفاتی که سابقاً در چند قرن از راه جنگ بر بشر وارد می شد، شما اگر تنها تلفاتی را که در چند سال اخیر در جنگ های منطقه ای خاور دور و خاور میانه و آفریقا وارد آمده و هنوز هم در جریان است در نظر بگیرید مدعای ما را تصدیق خواهید کرد.

### مقاومت بیشتر زن در برابر بیماری ها

چیز دیگری که سبب می شود تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر باشد موضوعی است که اخیراً در پرتو پیشرفت علوم کشف شده است و آن این

ص:۳۰

که مقـاومت مرد در برابر بیمـاری هـا از مقـاومت زن کمتر است و در نتیجه تلفات مرد به واسـطه بیماری ها از تلفات زن بیشتر است.

روزنامه اطلاعات در دی ماه ۱۳۳۵ نوشت:

اداره آمار فرانسه اطلاع می دهد که با این که در فرانسه عدد مولود پسر از دختر بیشتر است و به ازای هر صد دختر صد و پنج پسـر متولـد می شود، معـذلک عـدد زنان یک میلیون و هفصـد و شـصت و پنج هزار نفر از مردان بیشتر است و آنان علت این تفاوت را مقاومت جنس زن در مقابل بیماری ذکر کرده اند.

در مجله سـخن سال شـشم شـماره یازدهم مقاله ای تحت عنوان «زن در سـیاست و اجتماع» از مجله ماهانه و مصور یونسـکو به وسیله دکتر زهرا خانلری ترجمه شد، در آن مقاله از اشلی مونتاگو نقل شد که:

طـبیعت زن از نظر علمی بر طبیعت مرد تفوق دارد. کروموزوم X مربوط به جنس ماده از کرموزوم Y مربوط به جنس نر قوی تر اسـت، لهـذا عمر زن از عمر مرد درازتر اسـت، حـد متوسـط عمر زن از مرد بیشـتر اسـت، زن عمومـاً از مرد سـالم تر اسـت، مقاومتش در برابر بسیاری از امراض از مرد بیشتر است، اغلب زودتر معالجه می شود.

در برابر یک زن الکن پنج مرد الکن یافت می شود، در برابر یک زن کوررنگ شانزده مرد کوررنگ یافت می شود، اسـتعداد نزف الـدم تقریباً منحصـر به جنس مرد است، زن در برابر حوادث بیش از مرد قوه مقاومت دارد، همه جا در جریان جنگ اخیر محقق شده است که در اوضاع مشابه زن بهتر از مرد توانسـته است مشقت محاصره (زندان) اردوگاه زندانیان را تحمل کند. . . . تقریباً در همه کشورها تعداد انتحار در مردها سه برابر زنهاست.

قـدرت بیشتر مقـاومت زن در برابر بیمـاری سـبب می شود که فرضـاً روزی مرد قـدرت پیـدا کنـد و انتقام خود را از جنس زن بگیرد و پای او را به کارهای سـخت و خطرناك که منجر به مرگ و میر می شود بکشـد، مخصوصاً او را به میـدان جنگ برده تن ظریف او را هـدف توپ و مسـلسل و بمب قرار داده مزه این کارها را به او بچشاند، باز هم به واسـطه مقاومت بیشتر زن در مقابل بیماری توازن عدد جنس زن و جنس مرد محفوظ نخواهد ماند.

اینهـا همه راجع به مقـدمه اول، یعنی فزونی نسبی عـدد زنـان آمـاده ازدواج بر عـدد مردان آماده ازدواج، پس معلوم شـد واقعاً چنین حقیقتی وجود دارد و معلوم شـد علت آن چیست و آن علت یـا علت هـا از اول تاریـخ بشـر تا این ساعت وجود داشـته و دارد.

### حق زن در قانون تعدد زوجات

اما مقـدمه دوم، یعنی این که فزونی عدد زن آماده ازدواج بر عدد مرد آماده ازدواج برای طبقه زن تولید «حق» می کند و برای مردان و زنان متأهل ایجاد «وظیفه» .

در این که حق تأهل از طبیعی ترین و اصـیل ترین حقوق بشـری است جای سـخن نیست، هر کسـی اعم از زن یا مرد حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد، از داشتن زن یا شوهر و فرزند بهره مند باشد، همان طوری که حق دارد کار کند، مسکن داشته باشد، از تعلیم و تربیت بهره مند شود، از بهداشت اسـتفاده کند، امنیت و آزادی داشـته باشد، اجتماع نه تنها نباید مانعی در راه استیفای این حقوق ایجاد کند، بلکه باید وسیله تأمین این حقوق را فراهم سازد.

از نظر ما یک نقیصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که به حق «تأهل» توجهی نکرده است، این اعلامیه از حقوقی مانند حق آزادی و امنیت، حق رجوع مؤثر به محاکم ملی، حق تابعیت و ترک تابعیت، حق آزادی ازدواج با اهل هر نژاد و مذهب، حق مالکیت، حق تشکیل اتحادیه، حق استراحت و فراغت، حق آموزش و پرورش یاد می کند، اما از حق تأهل یعنی حق داشتن یک کانون خانوادگی قانونی، نامی به میان نمی آورد، این حق مخصوصاً از ناحیه زن بیشتر اهمیت دارد، زیرا زن بیش از مرد به داشتن کانون خانوادگی نیازمند است، ازدواج برای مرد از جنبه مادی اهمیت دارد، و برای زن از جنبه های معنوی و عاطفی.

مرد اگر خانواده را از دست بدهد با فحشا و رفیقه بازی لااقل نیمی از احتیاجات خود را برمی آورد، ولی اهمیت خانواده برای زن بیش از اینهاست، زن اگر محیط خانوادگی را از دست بدهد با فحشا و رفیق بازی نمی تواند به هیچ وجه احتیاجات مادی و معنوی خود را ولو به احل اقل تأمین کند.

حق تأهل برای یک مرد یعنی حق اشباع غریزه، حق همسر و شریک و هم دل داشتن، حق فرزند قانونی داشتن، اما حق تأهل برای یک زن علاوه بر همه اینها یعنی حق حامی و سرپرست داشتن، حق پشتوانه عواطف داشتن.

اکنون پس از اثبات دو مقاله بالا:

۱- فزونی نسبی عدد زنان بر مردان

۲- حق تأهل یک حق طبیعی بشری است

نتیجه این است: اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد عملاً گروهی از زنان از حق طبیعی انسانی خود «حق تأهل» محروم می مانند تنها با

قانون تجویز تعدد زوجات است «البته با شرایط خاصی که دارد» که این حق طبیعی احیا می گردد.

بر عهده ی زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را بازیابند و به نام حمایت از حقوق حقه زن به نام حمایت از اخلاق، به نام حمایت از نسل بشر، به نام یکی از طبیعی ترین حقوق بشر، به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، به عنوان حقی از حقوق بشر به رسمیت بشناسد و از این راه بزرگ ترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنمایند. صرف این که یک فرمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند گناه محسوب نمی شود.

## نظریه ی فیلسوف معروف غرب راسل

برترانـد راسـل- چنـان که قبلاًـ اشـاره کردیم- به این نکته توجه دارد که اگر تـک همسـری تنهـا صورت قانونی ازدواج باشـد مستلزم محرومیت گردیده تعداد زیادی از زنان می شود، لهذا راه حلی پیشنهاد می کند ولی چه راه حلی؟ !

خیلی ساده، پیشـنهاد می کند که به این زنان اجازه داده شود برای این که از داشتن فرزند محروم نمانند، با شکار کردن مردان فرزنـدان بی پـدر به وجود آورند، و نظر به این که زن در حالی که فرزند در رحم یا دامن دارد محتاج به کمک مادی است و معمولاًـ پـدر چیزی به عنـوان نفقه به او کمـک نمی کنـد دولت از این جهت جانشـین پـدر شـود، و به این گـونه زنـان کمک اقتصادی کند.

ص:۳۴

راسل پس از این که می گوید: در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد، و بنابر عرف «عرف تک همسری» باید همواره عقیم بمانند و این برای آنان محرومیت بزرگی است،

می گوید: وحدت ازدواج کامل «تک همسری» مبتنی بر فرض تساوی تقریبی زنان و مردان است، جائی که تساوی وجود ندارد قساوت زیادی درباره ی کسانی می شود که به حکم قانون ریاضی باید مجرد بمانند، حال اگر مایل به ازدیاد نفوس باشیم این قساوت، گذشته از نظر خصوصی از لحاظ عمومی نیز مجاز نخواهد بود.

این است راه حلی که یک فیلسوف قرن بیستم برای این مسأله اجتماعی پیشنهاد می کند، و آن بود راه حلی که اسلام پیشنهاد کرده است، اسلام می گوید: این مشکل را به این صورت حل کنید که یک نفر مرد واجد شرایط مالی و اخلاقی و جسمی بیش از یک زن را تکفل کند، زن دوم را همسر قانونی و شرعی خود قرار دهد، میان او و همسر اولش و هم چنین میان فرزندان این زن و فرزندان همسر اولش هیچ گونه تبعیض و تفاوتی قائل نشود، زن اول تحت عنوان یک وظیفه ای اجتماعی نسبت به خواهر خودش از حق خود بگذرد و فداکاری کند و این نوع اشتراک و سوسیالیزم را که ضروری ترین انواع سوسیالیزم است بپذیرد.

ولی این فیلسوف قرن بیستم می گوید: زنان محروم شوهران زنان دیگر را بدزدند، بچه های بی پدری که از این راه به وجود می آیند دولت تکفل کند، از نظر این فیلسوف قرن بیستم احتیاج زن به تأهل فقط از سه ناحیه است: یکی از ناحیه ی جنسی که با زرنگی و دلربائی زن به خوبی تأمین می شود، دیگر از

ناحیه ی فرزند که آن هم با دزدی تأمین می گردد، سوم از ناحیه ی اقتصادی که باید به وسیله ی دولت تأمین شود.

از نظر این فیلسوف چیزی که اهمیت ندارد، یکی این است که زن احتیاج به عواطف صمیمانه شوهر دارد، احتیاج دارد به این مردی او را زیر بال حمایت خود بگیرد، و تماس با او فقط از ناحیه ی احتیاج جنسی نباشد، موضوع دیگری که از نظر این فیلسوف اهمیت ندارد وضع پریشان و ناراحتکننده کودکی است که از این راه به دنیا می آید، هر کودکی بلکه هر انسانی نیاز به پدر شناخته شده و مادر شناخته شده دارد، هر کودکی به عواطف صمیمانه پدر و مادر نیاز دارد، تجربه نشان داده است مادری که فرزندش پدر مشخصی ندارد و قلبش از منبع عواطف پدر آن فرزند سیراب نمی شود کمتر نسبت به فرزندش مهر می ورزد، این کسر محبت ها را از کجا باید تأمین کرد، آیا دولت می تواند تأمین کند؟ آقای راسل متأسف است که اگر پیشنهاد او قانونی نشود گروه زیادی از زنان مجرد عقیم می مانند، اما خود آقای راسل بهتر می داند که زنان مجرد انگلستان شکیبائی انتظار چنین قانونی را ندارند، عملاً از پیش خود مشکل تجرد و فرزند بی پدر را حل کرده اند! !

### از هر ده انگلیسی. . . . .

در اطلاعات ۲۵ / ۹ / ۳۸ تحت عنوان: از هر ده انگلیسی یکی حرام زاده است چنین نوشته بود: لندن رویتر ۱۶ دسامبر، خبرگزاری فرانسه در گزارشی که دکتر ژ. آ. اسکات مأمور پزشکی شهرداری لندن تهیه کرده است خاطرنشان شده: سال گذشته در لندن از هر ده کودکی که به دنیا آمدند یکی غیر مشروع بوده است،

دکتر اسکات تأکید کرده است که تولدهای غیر قانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است!

ملت انگلستان بدون این که انتظار قانونی شدن پیشنهاد آقای راسل را بکشد خودش مشکل را حل کرده است! (۱)

**تعدد زوجات ممنوع و هم جنس بازی قانونی است.**

دولت انگلستان درست برخلاف نظر آقای راسل عمل کرد، به جای این که تکلیف زنان مجرد را روشن کند، و حقی برای آنان در وجود مردان قرار دهد کاری کرد که زنان بیش از پیش از وجود مردان محروم گردند، انگلستان بنا به نوشته ی روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۴/ ۴/ ۱۳۴۶ «دست به کاری عجیب و خلاف انسانیت زد» :

لندن. مجلس عوام بریتانیا پس از یک بحث هشت ساعته قانون هم جنس بازی را تصویب کرد و متن لایحه را برای تصویب نهائی به مجلس اعیان فرستاد! !

در ده روز بعد یعنی در ۲۴/۴/۱۳۴۶ نوشت:

مجلس لردهای انگلیس قانون «همجنسبازی» را در شور دوم تصویب کرد، این قانون که قبلاً به تصویب مجلس عوام انگلیس رسیده به زودی از طرف الیزابت دوم ملکه بریتانیا توشیح خواهد شد! !



---

۱- ۱) - مسئله از هر ده کودک یکی حرام زاده است مربوط به پیش از سال ۱۹۵۷ میلادی است، اینجانب که در سال ۲۰۰۲ به بعد شش سفر تبلیغی به لندن داشته ام در روزنامه های لندن آمده بود که از هر سه کودک یکی نامشروع و حرام زاده به دنیا می آید! !

از آن سال تا حال حاضر در انگلستان تعدد زوجات ممنوع است اما هم جنس بازی قانونی و رواست!

از نظر این مردم اگر یک مرد برای زن خود «هوویی» از جنس زن بیاورد جایز نیست، چون یک عمل غیر انسانی کرده است، اما اگر «هووئی» از جنس مرد بیاورد عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است! !

به عبارت دیگر به فتوای اهل حلّ و عقد انگلستان اگر هووی زن ریش و سبیل داشته باشد چند همسری اشکال ندارد! !

این که می گویند دنیای غرب مسائل جنسی و خانوادگی را حل کرده و ما باید از راه حل های آنان استفاده کنیم، به این صورت حل کرده که دانستید.

اینها برای من چندان مایه تعجب نیست، راهی که غرب در مسائل مربوط به امور جنسی و امور خانوادگی پیش گرفته، به نتایجی جز این نتایج نمی رسد اگر به نتایجی غیر اینها برسد تعجب دارد.

آنچه مایه تعجب و تأسف من است این است که مردم ما چرا منطق خود را از دست داده اند؟ ! !

چرا جوانان و تحصیل کرده های امروز ما کمتر قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را دارند؟ چرا شخصیت خود را باخته اند؟ ! چرا اگر گوهری در دست داشته باشند و مردم آن سوی جهان بگویند این گردوست باور می کنند و دور می اندازند و اما اگر گردوئی در دست اجنبی ببینند و به آنان گفته شود این گوهر است باور کرده شیفته اش می گردند؟ !

## عوامل خیانت

خلقت و طبیعت بر پایه عدالت و حکمت رحمت بنا شده، خیانت و بی وفائی، زورگوئی و سلطه طلبی را در نهاد مرد نگذاشته اند، عوامل خیانت را محیطهای اجتماعی در مرد به وجود می آورد، نه خلقت و طبیعت سخن پرفسور اشمید آلمانی نسبت به جنس مرد ابداً سخن درستی نیست آنجا که می گوید: «در طول تاریخ مرد همیشه خیانت کار بوده و زن دنباله رو خیانت، حتی در قرون وسطی نیز برابر شواهد موجود ۹۰ درصد از جوانان به دفعات رفیقه عوض می کردند و ۵۰ درصد از مردان زن دار به همسرانشان خیانت می ورزیدند.

رابرت کینزی محقق معروف آمریکائی در گزارشش که به کینزی راپورت مشهور شده نوشته است: مردان و زنان آمریکائی در بی وفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته اند، کینزی در بخش دیگر گزارشش آورده است: زن برخلاف مرد از تنوع جوئی در عشق و لذت بیزار است، به همین دلیل بعضی اوقات از رفتار مرد سر درنمی آورد، ولی مرد تنوع جوئی را نوعی ماجراجوئی تلقی می کند، آسان از راه بدر می رود و به نظر او آنچه مهم است لذت جسمی است نه لذت عاطفی و روحی، تظاهر به تماس عاطفی و روحی در مرد تا وقتی است که فرصتی برای درک لذت جسمی پیش نیامده است، روزی پزشک مشهوری به من گفت: «پولیگام» بدون مرد «تنوع دوستی و تعدد خواهی» و «منوگام» بودن زن «انحصارخواهی و یکهشناسی» یک امر بدیهی است، زیرا در مرد میلیونها سلول «اسپرم» تولید می شود، در حالی که زن در دوران آمادگی جز یک تخم از تخمدان تولید نمی کند صرف نظر از فرضیه کینزی بد نیست از خودمان بپرسیم آیا وفادار بودن برای مرد مشکل است؟

هانری دومنترلان فرانسوی در پاسخ این سئوال نوشته است: وفادار بودن برای مرد مشکل نیست بلکه غیر ممکن است، یک زن برای یک مرد آفریده شده است و یک مرد برای زندگی و همه زنها، مرد اگر به تاریکی می پرد و به زنش خیانت می کند تقصیر خودش نیست تقصیر خلقت و طبیعت است که همه عوامل خیانت را در او به وجود آورده است! !

این است نظریات آنان که در کلاس زندگی ژست معلمی و پرفسوری گرفته، و در صدد هماهنگ کردن بشریت با اوهامات و خیالات خود هستند.

متفکر شهید استاد مطهری می گوید: به عقیده ما این توصیف از طبیعت مرد به هیچ وجه صحیح نیست، الهام بخش این مفکران در این عقیده اوضاع خاص محیط اجتماعی آنان بوده نه طبیعت واقعی مرد.

البته ما مدعی نیستیم که زن و مرد از لحاظ زیست شناسی و روانشناسی وضع مشابهی دارند برعکس معتقدیم زیست شناسی و روانشناسی مرد و زن متفاوت است و خلقت از این تفاوت هدف داشته است، و به همین جهت نباید تساوی حقوق انسانی زن و مرد را بهانه برای تشابه و یک نواختی حقوق آنان قرار داد، از نظر روحیه تک همسری نیز قطعاً زن و مرد روحیه های متفاوتی دارند.

زن طبعاً تک شوهر است، چند شوهری بر ضد روحیه اوست، نوعی تمنیات زن از شوهر با چند شوهری سازگار نیست، اما مرد طبعاً تک همسر نیست به این معنی که چند زنی بر ضد روحیه او نیست، چند زنی با نوع تمنیاتی که مرد از وجود زن دارد ناسازگار نیست. ما با آن عقیده که روحیه مرد با تک همسری ناسازگار است مخالفیم، ما منکر این نظر هستیم که می گوید علاقه مرد به تنوع

اصلاح ناپذیر است، ما این عقیده مخالفیم که وفاداری برای مرد غیر ممکن است و یک زن برای یک مرد آفریده شده و یک مرد برای همه زنها.

به عقیده ما عوامل خیانت را محیطهای اجتماعی در مرد به وجود آورد نه خلقت و طبیعت، مسئول خیانت مرد خلقت نیست، محیط اجتماعی است، عوامل خیانت را محیطی به وجود می آورد که از یک طرف زن را تشویق می کند تمام فنون اغوا و انحراف را برای مرد بیگانه به کار ببرد، هزار و یک نیرنگ برای از راه بیرون رفتن او بسازد و از طرف دیگر به بهانه این که یگانه صورت قانونی ازدواج تک همسری است، صدها هزار بلکه میلیون ها زن آماده و نیازمند به ازدواج را از حق زناشوئی محروم می کند و آنان را برای اغوای مرد روانه ی اجتماع می سازد.

در مشرق اسلامی پیش از آن که آداب و رسوم غربی رایج گردد ۹۰ درصد مردان، تک همسری واقعی بودند، نه بیش از یک زن شرعی داشتند و نه با رفیقه و معشوقه سرگرم بودند، زوجیت اختصاصی به مفهوم واقعی کلمه بر اکثریت قریب به اتفاق خانواده های اسلامی حکمفرما بود.

### چند همسری عامل نجات تک همسری

تعجب می کنید اگر بگویم تعدد زوجات در مشرق اسلامی مهم ترین عامل نجات تک همسری بود، آری مجاز بودن تعدد زوجات بزرگ ترین عامل نجات تک همسری است، به این معنی که در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا می شود، و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان نیازمند به ازدواج فزونی می گیرد، اگر حق تأهل این عده زنان به رسمیت شناخته نشود، و به مردانی که واجد

شرایط اخلاقی و مالی و جسمی هستند اجازه ی چند همسری داده نشود، رفیقه بازی و معشوقه گیری ریشه تک همسری واقعی را می خشکاند.

در مشرق اسلامی از طرفی تعدد زوجات مجاز بود، و از طرف دیگر این همه مهیّجات و محرکات اغواکننده نبود، لهذا تک همسری واقعی بر اکثریت خانواده ها حکمفرما بود و کار معشوقه بازی مردان به آنجا نکشید که کم کم برایش فلسفه بسازند و بگویند آفرینش مرد چند همسری است و تک همسری برای مرد جزو ممتنعات و محالات جهان است.

ممکن است بپرسید: بنا به عقیده ی این دانشمندان که از نظر قانون طبیعت مرد را چند همسری می دانند و از نظر قانون اجتماع تعدد زوجات را محکوم می کنند تکلیف مرد در میان این دوتا قانون چه می شود؟

تکلیف مرد در مکتب این آقایان واضح است: مرد باید قانوناً تک همسر باشد و عملاً چند همسر، یک زن شرعی و قانونی بیشتر نداشته باشد، اما معشوقه و رفیقه هر چه دلش بخواهد مانعی ندارد، به عقیده ی این آقایان رفیقه گیری و معشوقه بازی حق طبیعی و مسلم مشروع مرد است! ! و بسنده کردن مرد در همه ی عمر به یک زن نوعی «نامردی» است.

آن دو راهی که بشر به سر آن قرار گرفته این نیست که از میان تک همسری و چند همسری کدام یک را انتخاب کند، مسأله ای که از این لحاظ برای بشر مطرح است این است که به واسطه ی ضرورت های اجتماعی، مخصوصاً فزونی نسبی عده زنان نیازمند به ازدواج بر مردان نیازمند، تک همسری مطلق عملاً در خطر افتاده است، تک همسری مطلق که شامل تمام خانواده بشود افسانه ای بیش نیست، یکی از دو راه در پیش است: یا رسمیت یافتن تعدد زوجات، و یا رواج

معشوقه بازی، به عبارت دیگر یا چنـد همسـر شدن معدودی از مردان متأهل که حتماً از ده درصد تجاوز نخواهد کرد، و یا باز گذاشـتن راه معشوقهبازی، و چون در صورت دوم هر معشوقه ای می تواند با چندین مرد ارتباط داشـته باشد، اکثریت قریب به اتفاق مردان متأهل، عملاًچند همسر خواهند بود.

آری این است صورت صحیح طرح مسأله چند همسری، اما مبلغان شیوه های غربی حاضر نیستند صورت صحیح مسأله را طرح کننـد، حاضـر نیسـتند حقیقت را آشـکارا بگویند، آنان واقعاً مدافع مترس بازی و معشوقهگیری هسـتند، زن شـرعی و قانونی را سربار و مزاحم می داننـد و یکی اش را هم زیاد می داننـد چه رسـد به دو زن و سه زن و چهار زن، لـذت را در آزادی از قیود ازدواج می شناسـند، امـا در گفته های خود برای ساده دلان چنین وانمود می کننـد که ما مـدافع تک همسـری هستیم، با لحنی معصومانه می گویند ما طرفدار آنیم که مرد تک همسر و با وفا باشد نه چند همسر و بی وفا.

### نتیجه ی نهائی بحث

روشن شـد که تعدد زوجات ناشـی از یک مشـکل اجتماعی است نه طبیعت ذاتی مرد، بدیهی است که اگر در اجتماع مشـکل فزونی نسبی عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد تعدد زوجات از میان خواهد رفت و یا بسیار کم خواهد شد و اگر بخواهیم در چنین شـرایطی «بر فرض چنین شرایطی وجود پیدا کند» که زنی بی شوهر نماند تعدد زوجات نه کافی است و نه صـحیح، برای این منظور چنـد چیز دیگر لازم است: اول عـدالت اجتمـاعی و کار و درآمـد کافی برای هر مرد نیازمنـد به ازدواج تا بتواند به تشکیل کانون خانوادگی اقدام نماید،

دوم آزادی اراده و اختیار همسر برای زن که از طرف پدر یا برادر یا شخص دیگر اجباراً به عقد یک مرد زن دار پول دار در آورده نشود، بدیهی است که اگر زن آزاد و مختار باشد و امکان همسری با یک مرد مجرد برایش فراهم باشد هرگز زن مرد زن دار نخواهد شد و سر هوو نخواهد رفت این اولیاء زن هستند که به طمع پول، دختر یا خواهر خود را به مردان زن دار پولدار می فروشند. سوم این که عوامل تحریک و تهییج و اغوا و خانه خراب کن اینقدر زیاد نباشد، عوامل اغوا زنان شوهردار را از خانه ی شوهر به خانه ی بیگانه می کشد چه رسد به زنان بی شوهر.

اجتماع اگر سر اصلاح دارد و طرفدار نجات تک همسری واقعی است باید در راه برقراری این سه عامل بکوشد وگرنه منع قانونی تعدد زوجات جز این که راه فحشا را باز کند اثر دیگری ندارد.

یقیناً اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد «که معمولاً در همه ی زمان ها اینگونه بوده» منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است، زیرا تنها پایمال کردن حقوق زن در میان نیست، اگر مطلب به پایمال شدن حقوق عده ای از زنان ختم می شد باز قابل تحمل بود، بحرانی که از این راه عارض اجتماع می شود از هر بحران دیگر خطرناک تر است، هم چنان که خانواده از هر کانون دیگر مقدس تر است. زیرا آن که از حق طبیعی خود محروم می ماند یک موجود زنده است، با همه عکس العمل هائی که یک موجود زنده در محرومیت ها نشان می دهد.

یـک انسـان است بـا همه ی عوارض روانی و عقـده هـای روحی در زمینه ی ناکامی ها، زن است با همه ی نیرنگ های زنانه، دختر حواست با قدرت کامل آدم فریبی.

او گنـدم و جو نیست که زائد بر مصـرف را به دریا بریزند، یا در انباری برای روز مبادا ذخیره کنند، خانه و اتاق نیست که اگر مورد احتیـاج نبود قفلی بر آن بزننـد، آری او یک موجود زنـده است، یک انسان است، یک زن است، نیروی شـگرف خود را ظاهر خواهد کرد و دمار از روزگار اجتماع بر خواهد آورد او خواهد گفت:

سخن درست بگویم نمی توانم دید ج

که می خورنـد حریفـان و من نظـاره کنم ججهمین «نمی توانم دیـد» کارهـا خواهـد کرد، خـانه هـا و خانواده ها ویران خواهد ساخت، عقـده ها و کینه ها به وجود خواهـد آورد، وای به حال بشـر آن گاه که غریزه و عقده دست به دست هم بدهند. زنان محروم از خانواده نهایت کوشـش را برای اغوای مرد که قـدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست به کار خواهند برد و بدیهی است که «چو گِل بسیار شد پیلان بلغزند» و متأسفانه از این گل مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است.

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیـدا می کنـد؟ نه نوبت به زنان خانه دار می رسـد، زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می بینند، آن ها هم به فکر انتقام و خیانت می افتند، آنان هم در خیانت دنباله رو مرد می شود، نتیجه ی نهائی چه خواهد بود؟

ص:۴۵

نتیجه ی نهائی در گزارشی که به کنیزی راپورث مشهور شده ضمن یک جمله خلاصه شده است:

مردان و زنان آمریکائی در بی وفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته اند! !

ملاحظه می فرمائید که تنها با فساد و انحراف مرد خاتمه نمی یابد، شعله ی این آتش در نهایت امر دامن زنان خانه دار را هم می گیرد. (۱)در هر صورت معلوم شد که تعدد زوجات اختراع اسلام نیست، اسلام این مسئله را از نظر تعداد محدود نمود، و برای آن شرایط حکیمانه و عادلانه ای وضع کرد، و با تجویز این مسئله فقط تا چهار زن به شرط رعایت عدالت هم زنان آماده ی ازدواج افزون از مردان را از محرومیت نجات داد، و هم دامن تک همسری را از آلوده شدن به خیانت حفظ کرد، و زمینه ی شیوع فساد و خیانت را در مردان و زنان بی همسر و در مردان و زنان همسردار از میان برداشت، متأسفانه یا به این مسئله عمل نمی شود، و یا اگر عمل می شود گاهی عدالت مراعات نمی گردد، و این عمل نشدن یا رعایت نکردن عدالت هم موجب گسترش فساد و فحشا شده، و هم زمینه ی ستم به زن با عدم رعایت عدالت فراهم گردیده، ولی باید دانست که منع قانون تعدد زوجات خیانت به بشریت، و عدم رعایت عدالت در صورت انجام آن ظلم قابل کیفر به انسانیت است.

شرایط دو همسری تا چهار همسری را به صورتی که فرهنگ پاک اسلام مطرح کرده است می توانید در کتاب های روائی و فقهی ببینید و اغلب مسائل

ص:۴۶

---

۱- ۱) - نظام حقوق زن در اسلام ۳۱۴.

مربوط به زن و شوهر و فرزنـدان و حقوق همه ی آنان بر یکـدیگر را می توانیـد در کتاب نظام خانواده در اسـلام اینجانب که دارای سـی بحث و در حـدود ششـصد صـفحه است و تـا کنون بیست و هفت بـار به زبـان فارسـی و چنـد به بـار به هفت زبان معروف دنیا ترجمه شده است ملاحظه کنید، تا پاسخ هر نوع اشکال و ایراد غیر منطقی دشمنان و بی خبران را دریافت نمائید.

ص:۴۷

### تفسیر آیه ۴

#### اشاره

وَ آتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً.

و مهریه ی زنان را به عنوان هدیه با میل و رغبت و بدون چشم داشت به خود آنان بپردازید، و اگر بخشی از آن را با رضایت خودشان به شما ببخشند در حالی که برای شما حلال و گواراست در آن تصرف کنید.

#### شرح و توضیح

مسائل بسیار مهم حقوقی و اخلاقی از آیه ی شریفه استفاده می شود، آیه نشان می دهد که فرهنگ پاک اسلام برخلاف دیگر فرهنگ ها به فطرت انسان و عشق مشروع او نظر خاص دارد، و در رعایت حق زن به ویژه در امور عاطفی مکتبی بی نظیر است، و به شدت دنبال این حقیقت است که میان مرد و زن در فضای ازدواج، محبت و رحمت و عشق و عاطفه و یکی بودن، و اخلاق حسنه و نرمی و مدارا و جود و سخاوت و کرامت و بزرگ منشی حاکم باشد.

از آیه کریمه این حقیقت به دست می آید که پرداخت مهریه از طرف مرد به زن بر اساس تعهد و قراری که میان طرفین صورت گرفته واجب شرعی است و بنا به گفته ی برخی از مفسران با توجه به لغت نحله فریضه ی مالی است، و هیچ

مردی حق ندارد از پرداخت این دین مالی امتناع ورزد، و اگر از پرداخت آن شانه خالی کند قطعاً در دنیا و آخرت در پیشگاه حق مسئول است و در محشر به دادگاه دیون احضار می شود و از او به شدت بازخواست خواهد شد.

صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق (ع) روایت می کند:

«من تزوج امرءه و لم ینوان یوفیها صداقها فهو عند الله زانٍ و قال امیرالمؤمنین (ع) ان احق الشروط ان یوفی بها ما استحللتم به الفروج:» (۱)

کسی که با زنی ازدواج می کند و نیتش این است که مهریه او را نپردازد نزد خداوند زناکار به حساب می آید و امیرمؤمنان فرمود: در میان شروط سزاوارترین شرط به وفا شدن مهریه ای است که در ازدواج تعیین می شود.

از ضمیر جمع مؤنث هن که متصل به کلمه ی «صدُقات» استفاده می شود، مهریه حق صد در صد زن و داخل در ملکیت و مالکیت اوست، و احدی از کسان زن پدر و مادر و برادران و هر کسی که سرپرست و ولی اوست حقی به این مال ندارند، و نمی توانند در عوض فراهم آوردن زمینه ازدواج زن در آن تصرف کنند، این مالی است که حق زن است و اجازه ی تصرف در این مال با خود اوست.

پیش از ظهور اسلام پدر یا برادران دختر مهریه را از داماد می گرفتند و به عنوان شیربهاء یا حق مسلم خود در آن تصرف می کردند و چیزی از آن را به زن



---

۱- ۱) - تفسیر صافی ج ۱ ص ۴۲۱.

نمی پرداختند، و خداوند مهربان با نزول این آیه عمل ظالمانه خاتمه داد و زن را مالک مهریه دانست و برای او در زمینه درآمدهای دیگرش استقلال اقتصادی قائل شد.

از کلمه ی «صدُقات» به ضمّ دال استفاده می شود که مهریه به حقیقت نشانه ای از صدق و صداقت مرد نسبت به همسری است که انتخاب می کند، و از عشق پاک مرد به زن حکایت دارد.

از لغت نحله که به معنای عطا و بخشش همراه با میل و رغبت است در می آید که پرداخت مهر در برابر چیزی از زحمت زن در امر شوهرداری و خانه داری و فرزنداری نیست و در حقیقت جنبه ی معامله و داد و ستد با زن را ندارد، بلکه عطیه و بخششی است که حضرت حق برای زن قرار داده، و شوهر در این زمینه نباید چشم داشتی از زن داشته باشد، و جایز نیست این پرداخت با منت آمیخته گردد.

سپس از آیه ی شریفه نکته ای اخلاقی و انسانی استفاده می شود و آن این که اگر زن بر اساس اخلاق انسانی و محبت و عاطفه چیزی از مهریه را به همسرش ببخشد و این عمل را با رضایت و اختیار خودش انجام دهد تصرف در آن برای مرد حلال و گواراست، و نیز از آیه استفاده می شود که لازم نیست زن در اوج محبتش به مرد همه مهریه اش را به مرد ببخشد، البته در بخشش همه ی مهریه به مرد حرجی بر او نیست.

در توضیح فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً روایت جالبی از امیرمؤمنان نقل شده که بیانگر اثری قابل توجه از آثار مال حلال است:

ص:۵۰

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش نقل می کند: مردی به محضر امیرمؤمنان (ع) آمد و گفت دردی سخت در شکم من است، امیرمؤمنان به او فرمود همسر داری؟ عرضه داشت آری فرمود چیزی از مهریه ی او را با رضایتش بخواه، سپس با آن عسلی تهیه کن، آنگاه آب باران در آن بریز و تناول کن در کتاب خداست:

وَ نَزَّلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً مُبارَکاً (۱)

و نیز در قرآن مجید است:

یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ

و در کتاب الهی است: (۲)فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً (۳)

انشاء الله شفا خواهی یافت، دردمند می گوید دستور امیرمؤمنان را اجرا کردم نهایتاً شفا یافتم. (۴)



---

۱- ۱) - ق ۹.

۲- ۲) - نحل ۶۹.

۳- ۳) - نساء ۴.

۴- ۴) - تفسیر برهان ۲۱.

### تفسیر آیه ۵

#### اشاره

وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ قِیٰاماً وَ اُرْزُقُوهُمْ فِیهٰا وَ اُكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً.

و اموالتـان را که خداونـد مایه ی برپائی زنـدگی و معیشت شـما گردانیـده به سـبک مغزان ندهیـد، ولی آنان را از درآمـد آن بخورانید و لباس بپوشانید، و با آنان به صورتی پسندیده سخن بگوئید و برخورد شایسته داشته باشید.

#### شرح و توضیح

ابتدا لازم است معنای سفه که جمع آن سفهاء می باشد روشن گردد تا در جهات دیگر آیه بحث شود.

کتاب های لغت، و کتبی که محققین در رابطه با لغات قرآن مجید نوشته اند مجموعاً سفه را به این معانی ذکر کرده اند:

سفیه: بـداخلاق، بی شـعور، کمـدرک، نـادان، خـالی از بردبـاری، خودسـر، گسـتاخ، بی خرد، سـبک مغز، و روایات اهل بیت شراب خوار را از مصادیق بارز سـفیه شمرده اند، شراب خواری که الکل سلول های مغز او را کشته و وی را به ضعف اعصاب و بی حوصـلگی دچار نموده، و از تصمیم گیری های درست و عاقلانه محروم کرده، و او را از زندگی حکیمانه مهجور نموده است.

ص:۵۲

ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا گفت:

«شارب الخمر لا تصدقوه اذا حدّث، و لا تزوجوه اذا خطب، و لا تعوده اذا مرض، و لا تحضروه اذا مات، و لا تأتمنوه علی امانه، فمن ائتمنه علی امانه فاهلکها فلیس علی الله ان یخلفه علیه، و لا ان یأجره علیها لان الله یقول: و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و ای سفیه اسفه من شارب الخمر:» (۱)

سخن و گفتار مشروبخور را تصدیق نکنید، و چون از دختر شما خواستگاری کرد به او دختر ندهید، هنگامی که بیمار شد از او عیادت ننمائید، و در تشییع و تجهیز او به وقت مرگش حاضر نشوید، او را نسبت به هیچ امانتی امین ندانید، کسی که در امانتی او را امین به حساب آورد، پس او امانت را نابود کند بر عهده ی خدا نیست که امانت از دست رفته را جبران کند، و بخاطر از دست رفتن امامن پاداشی برای صاحب امانت نیست، زیرا خداوند فرموده: وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَکُمْ و چه سبکمغز بی شعوری سبک مغزتر از شرابخوار است؟

### اسماعیل فرزند امام ششم و کاسب شراب خوار

اسماعیل فرزند امام ششم سرمایه ای در اختیار داشت، مردی از قریش برای کسب و کار می خواست به یمن برود، اسماعیل به حضرت صادق گفت: پدر فلانی قصد یمن دارد و من این مقدار پول در اختیار دارم نظر دارید که من آن را



---

۱- ۱) - تفسیر برهان ج ۳ ص ۲۳.

به او بپردازم تا جنسی از یمن برایم خریداری کند؟ حضرت فرمود: پسرم به تو خبر نرسید که او شراب خوار است؟ اسماعیل گفت: مردم چنین می گویند. حضرت فرمود: سرمایه ی مالی خود را در اختیار او قرار نداده، اسماعیل خیرخواهی پدر را نشنیده گرفت و سرمایه ی مالی خود را به آن شراب خوار داد و او هم همه ی مال را به باد داد، و چیزی از یمن برای اسماعیل نیاورد، آن سال امام صادق به حج خانه ی خدا رفت و اسماعیل هم به حج مشرف شد، چون شروع به طواف کرد می گفت: خداوندا به من در این آسیبی که دیده ام پاداشی عنایت کن و به جای سرمایه ی نابوده شده ام عوض به من بده، حضرت صادق از پشت سر اسماعیل دستش را حرکت داد و به او فرمود پسرم دست بردار که خدا سوگند نسبت به این حادثه چیزی به سود تو بر عهده ی خدا نیست و پاداش و عوضی هم نداری، آگاه شده بودی که او مشروب خوار است با این وصف او را امین خود دانستی اسماعیل گفت: پدر من به چشم خودم ندیدم که او مشروبخوار است فقط از مردم شنیدم حضرت فرمود خداوند در کتابش می فرماید:

يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱)

یعنی: پیامبر اسلام خدا و مؤمنان را در گفتارشان تصدیق می کند.

وقتی اهل ایمان به چیزی نزد تو شهادت دادند باید آنان را تصدیق کنی و مشروبخوار را امین ندانی چرا که خداوند عزوجل در قرآنش می فرماید: وَ لاٰ

ص:۵۴

---

۱- ۱) - توبه ۶۱.

تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ پس چه سبک مغزی سبک مغزتر از شراب خوار است؟ ! شراب خوار اگر دختری را خواستگاری کرد نباید به او دختر داد، شفاعتش را در حق کسی نباید پذیرفت، او را نباید امین در امانت دانست، اگر او را نسبت به امانت امین بدانند و امانت را نابود کند، بر عهده ی خدا نیست که امانتدهنده را پاداش دهد و عوض آن را به او برگرداند. (۱)سفیه یعنی کسی که دچار اختلال عقلی است، و گرفتار سستی در اندیشه و سخافت در فکر و نظر است، چنین کسی را می توان از اعمال و آراء و افکارش شناخت، سفیه اعمالی سبکسرانه و کارهائی جاهلانه و حرکاتی غیر منطقی دارد، سفیه از فکر و اندیشه صائب و نظر و رأی استوار مهجور است، سفیه نمی تواند شخصیت انسانی خود را حفظ کند و در جامعه به کسب آبرو برخیزد.

کسی که همه ی امورش بر محور مادیات و حیات زودگذر حیوانی و تمایلات نفسانی و شهوات بی حد و مرز می گردد، قطعاً ضعیف العقل است، و یقیناً در تشخیص اموری که به صلاح یا به فساد اوست دچار اختلال فکری است.

قطعاً تشخیص خیر و صلاح از شر و فساد از کامل ترین آثار عقل است، و کسی که از این تشخیص خالی است و از سعادت و کمال و صلاح و حسن عاقبت و تأمین حیات معنوی اش عاجز است بدون تردید سفیه است چه این که چنین فردی زن باشد یا مرد، کبیر باشد یا صغیر، شهری باشد یا غیر شهری، دارای پست و مقام باشد یا نباشد، گروهی از جامعه باشند یا حکومت و دولتی



---

۱- ۱) - تفسیر برهان ج ۳ ص ۲۴.

که شئون جامعه را در اختیار دارد، بر ملّت بیدار و عاقل است که ثروت و نعمت فراوانی که خداوند برای برپائی معیشت و قوام زندگی در اختیار آنان گذارده به سفیهان که تشخیص هزینه آن را در راه مثبت و کار مثبت ندارند جز به اندازه ی خوراک و لباس ندهند.

اگر کارگزاران حکومتی به معنائی که درباره ی سفیه دانستید سفیه بودند باید بیت المال از آنان گرفته شود، و حاکمیت از آنان سلب گردد و حکومت و بیت المال به دست عاقلان و مصالح شناسان داده شود.

آیه را نباید محدود به زن سفیه یا مرد سفیه یا کودک سفیه یا یتیم سفیه دانست، آیه شریفه بیدار باش مهمی نسبت به فرد فرد جامعه است که ثروت و نعمتی که مالکیتش از خداست و برای قوام زندگی و معیشت در اختیار مردم نهاده شده باید حفظ نمایند و در راه مصالح جامعه هزینه گردد و دیناری از آن به سفیه داده نشود.

ص:۵۶

سفیهان اگر بیت المال و ثروت عمومی یا خصوصی مردم در اختیارشان باشد قطعاً آن را در قوام معیشت و زندگی و مصالح جامعه هزینه نمی کنند، با ثروت و بیت المال و درآمدهای عمومی کاخ ها می سازند، و در مسیر شهوت رانی های بی حد و حصر هزینه می کنند، و جیب خواص و اقوام خود را پر می کنند، و ابداً برای مردم دل نمی سوزانند، و رنج ها و مشکلات و فقر مردم آنان را ناراحت نمی کند.

با سفیهان باید گفتار و رفتار پسندیده ای داشت، شاید به بیداری آنان کمک کند، و به نیروی عقل آنان بیفزاید، و از آنان انسانی پخته، و تمیزدهنده مصالح و مفاسد بسازد، تا جامعه از ضرر و شرّ آنان در امان بماند.

نهایتاً آیه شریفه هشدار می دهد اموال و ثروت ها مالکیتش منحصر به خداست و آن را برای قوام معیشت در اختیار جامعه قرار داده، و در اختیار سفیهان قرار دادن حرام و ممنوع است، زیرا وقتی اموال به دست سبک مغزان بیفتد اختلال در امور معیشت به وجود می آید، وظیفه ی مردم این است که با سفیهان در گفتار و رفتار بگونه ای برخورد کنند تا سفاهت آنان اگر قابل علاج باشد، علاج گردد.

ص:۵۷

## تفسیر آیه ۶

### اشاره

وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفی بِاللّهِ حَسِیباً.

و یتیمان را نسبت به امور زندگی و مالی بیازمائید تا زمانی که به حدّ ازدواج برسند، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید و آن را از ترس آن که مبادا به سن رشد رسند و از شما پس بگیرند و به اسراف و شتاب مخورید و از سرپرستان ایتام آن که توانگر است باید از تصرف در مال یتیم به عنوان حق الزحمه خودداری کند، و هر که تهیدست است به اندازه ی متعارف مصرف نماید، و هنگامی که خواستید اموالشان را به خودشان بدهید [برای آن که در آینده اختلاف و نزاعی پیش نیاید] بر آنان گواه بگیرید و خداوند برای حسابرسی بندگان کافی است.

### شرح و توضیح

در این آیه شریفه به چند مطلب در جهت رعایت وضع یتیم اشاره شده است: ۱- آزمایش یتیم در مسئله ی قدرت بر ازدواج و توان اداره امور اقتصادی، ۲- حرمت خوردن مال یتیم به بهانه ی واهی، ۳- تکلیف ولی یتیم در صورت غنا و فقر نسبت به برداشت از مال یتیم به عنوان حق الزحمه.

### آزمایش یتیم نسبت به دو مسئله ی ازدواج و اقتصاد.

راستی اسلام چه فرهنگ کامل و جامعی است، فرهنگی است که شئون هر کس را در هر جایگاهی است به فراخور حال او رعایت کرده است، در بخش اول آیه به همه ی سرپرستان ایتام می گوید: ایتامی که سرپرستی آنان به عهده ی شماست با کمال دقت و رعایت واقعیت نسبت به مسئله ی ازدواج و اقتصاد هم چون فرزندان خود امتحان کنید، اگر در سنی هستند که قدرت بر ازدواج و همسرداری دارند، این قدرت بهترین ملاک تشخیص برای این معناست که آنان در جهت امور اقتصادی به رشد رسیده اند در این صورت بر شما واجب است همه ی اموال آنان را به آنان بازگردانید تا با ازدواج کردن و ورود به معاملات اقتصادی به زندگی خود سر و سامان دهند.

### حرمت خوردن مال یتیم و هر گونه تصرف غیر مشروع در آن

در اموال یتیمان به بهانه ی این که اگر به رشد برسند و از دوران صغیری به کبیری در آیند اموالشان را از شما خواهند گرفت تصرف مسرفانه و شتابانه نکنید، در هر صورت اموال یتیم باید در دست شما محفوظ بماند تا زمانی که یتیم به رشد برسد، یعنی به بلوغ جنسی، جسمی و عقلی، تا جائی که مصالح و مفاسد خودش را تشخیص دهد، و خوب و بد را بشناسند، و مکلف به تکالیف الهیه گردد.

خوردن مال یتیم به اسراف و تجاوز و شتابانه حرام و کاری ناپسند و سبب عذاب در قیامت کبری است.

### تکلیف سرپرست یتیم

در بخش پایانی آیه حضرت حق به دو موضوع بسیار مهم اشاره می کند: اول این که اگر سرپرست یتیم ثروتمند و غنی است از برداشتن حق الزحمه از مال یتیم بخاطر رعایت یتیم و حفظ مال او خودداری کند، و اگر تهیدست و فقیر است به مقدرای که پسندیده است و ضرری به یتیم نمی زند می تواند از مال یتیم بردارد، دوم این که به هنگام پرداخت مال یتیم به یتیم، گواه و شاهد بگیرد، که پس از مدتی از دفع اموال، یتیم ادعای اضافی نکند و یا نگوید من به اموالم نرسیدم و سرپرست من همه ی مال مرا جزء اموال خودش کرد، شهادت شاهد بر دفع اموال جلوی هر نزاع و اختلافی را میان یتیم و سرپرست او می گیرد، آنگاه برای این که سرپرستان و حتی خود ایتام امور شرعیه را و توجه به حلال و حرام را رعایت کنند اعلام می کند: خداوند نسبت به محاسبه بندگان کافی است، یعنی سرپرستان ایتام و خود ایتام بدانند که روزی پرونده ی آنان به وسیله ی حضرت حق محاسبه خواهد شد، پس هر کدام حق دیگری را برابر با مسائل شرعیه رعایت کنند.

محمدبن القاسم می گوید نزد ابن عباس بودم مردی نزدیک او آمد و گفت: یتیمانی را سرپرستی می کنم و آنان نزد من شترانی دارند، بر من رواست که از شیر آن شتران مصرف کنم؟ و اگر رواست چه اندازه می توانم مصرف نمایم ابن عباس پاسخ داد: هر گاه رمیده ی آن شتران را باز آری، و به جستجوی گم شده آنان برخیزی، و بیمارشان را با دارو معالجه کنی، و به وقت تشنگی آنان را سیراب نمائی، و از اضافه شیر آنان برای خود برداری بر تو رواست، البته مواظب

باش که با مصرف تو، به بچه شتران زیان نرسد، و کاملاً پستان آنان را با دوشیدن خالی نکنی. (۱)



---

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۵ ص ۲۵۷.

### تفسیر آیه ۷

#### اشاره

لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَفْرُوضاً.

برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان [پس از مرگ خود] به جای می گذارند سهمی است، و برای زنان هم آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای می گذارند سهمی است، اندک باشد یا بسیار در هر صورت سهمی است لازم و واجب.

#### شرح و توضیح

در اواخر سوره ی مبارکه ی بقره در آیات مربوط به زنان بحث بسیار مفصلی در جهت جایگاه انسانی زن در اسلام، و موقعیت او در دیگر فرهنگ ها و ازدواج و طلاق او در اسلام و سایر مکتب ها و دیگر شئون زن گذشت.

در آیه مورد بحث یعنی آیه ی هفتم سوره ی نساء و بخشی از آیات بعد از این آیه، مسائل بسیار مهم ارث با قانون مندی استوار و حکیمانه ای مطرح است، آیاتی که خط بطلان بر رسوم ظالمانه جاهلیت که زن و فرزندان صغیر و یتیم را از ارث محروم کرده بودند کشید و سهم زنان و یتیمان را از مال میت و فریضه ی الهی معرفی کرد، که روی گردانی از آن گناه، ظلم و موجب عذاب در قیامت و

عکس العمل منفی نسبت به محرومکننده وارثان از ارث است. من فقط به ترجمه ی آیات می پردازم و شما را برای دیدن تفصیل قوانین ارث به کتب فقهی ارجاع می دهم.

ص:۶۱

### تفسیر آیه ۸-۹-۱۰

#### اشاره

وَ إِذٰا حَضَرَ اَلْقِسْمَةَ أُولُوا اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً.

وَ لْيَخْشَ اَلَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اَللّٰهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً.

چون هنگام تقسیم کردن ارث، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن را به ایشان بدهید و یا با آنان سخنی شایسته و پسندیده گوئید. و کسانی که اگر فرزندانی ناتوان پس از خود به جای می گذارند بر آنان [از ضایع شدن حقوقشان] بیم دارند باید [از این که حقوق یتیمان دیگران را ضایع کنند] بترسند پس لازم است [نسبت به شأن یتیمان] تقوای الهی پیشه کنند و با آنان سخنی درست و استوار گویند.

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را ستم کارانه می خورند فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش فروزان در آیند.

ص:۶۲

## شرح و توضیح

در رابطه بـا یتیم در آیه ی مبـارکه ۸۳ سوره ی بقره به صورتی مشـروح و مفصّـل بحث شـد، دو نکته در این آیات بایـد مورد توجه قرار گیرد: یکی آن که باید با اقوام تهیدست میت و ایتام وابسته به او و مساکین با زبانی نرم و گفتاری پسندیده و سخنی مؤدبانه برخورد کرد، و دیگر این که همه ی مردم بایـد بداننـد که اگر نسـبت به وارثان و اقوام میت و یتیمان برخورد نامناسبی داشته باشـند، یـا حقی را از آنـان ضایع کننـد، عکس العمل این برخوردهای نامناسب به ایتام خودشان خواهـد رسـید، در این زمینه مراعات تقوا بسـیار بسـیار ضـروری است، که نظام هستی نظام عمل و عکس العمل است و احدی از این گردونه و قاعده مستثنی نیست، آثار خوبی ها به انسان و اهل او برمی گردد، آثار بدی ها نیز به آدمی و اهل او بازگشت دارد.

ص:۶۳

### تفسیر آیه ۱۱

یُوصِیکُمُ اَللّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِساءً فَوْقَ اِثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَهَا اَلنِّصْفُ وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ مِمّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ اَلثُّلُثُ فَإِنْ کانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ اَلسُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِها أَوْ دَیْنٍ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ لا تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِنَ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً.

خداوند شما را در رابطه با ارث فرزندانتان سفارش می کند که سهم پسر مانند سهم دو دختر است، و اگر میراث بران میت دخترند و بیش از دو دختر باشند، سهم آنان به طور مساوی از دو سوم میراث است، و اگر یک دختر باشد نصف میراث بجا مانده سهم اوست، و برای هر یک از پدر و مادر میت چنانچه میت فرزندی داشته باشید یک ششم میراث است، و اگر فرزندی نداشته باشد و فقط پدر و مادرش میراث میت را می برند، برای مادرش یک سوم و باقی مانده میراث سهم پدر اوست، و اگر میت برادرانی داشته باشد، سهم مادرش یک ششم است همه ی این سهام پس از وصیتی است که نسبت به مال خود می کند، یا پس از دِیْنی است که باید پیش از تقسیم ارث

از اصل مال پرداخت شود، شما نمی دانید پدران و فرزندانتان کدامیک برای شما سودمندترند، [بنابراین اختلاف سهام ها شما را نگران نکنند و موجب اعتراضتان به حکم خدا نشود] این تقسیم بندی سهام فریضه ای از سوی خداست چون خداوند [به وضع شما] دانا و ذاتی حکیم است.

ص:۶۴

## تفسیر آیه ۱۲

وَ لَكُمْ نِصْفُ مٰا تَرَكَ أَزْوٰاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كٰانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ اَلرُّبُعُ مِمّٰا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ اَلرُّبُعُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كٰانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ اَلثُّمُنُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ وَ إِنْ كٰانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاٰلَةً أَوِ اِمْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ فَإِنْ كٰانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكٰاءُ فِي اَلثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصىٰ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.

نصف میراثی که همسرانتان بجای می گذارند، اگر فرزندی نداشته باشند برای شماست، و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم میراث حق شماست، پس از وصیتی که نسبت به مال خود می کنند یا پس از دینی [که باید از اصل مال پرداخت شود.]

و برای زنانتان چنانچه فرزندی نداشته باشید یک چهارم میراثی است که از شما بجای می ماند، و اگر فرزندی داشته باشید یک هشتم میراث حق آنان است، پس از وصیتی که کرده اید یا پس از دینی [که باید از اصل مال پرداخت شود] و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله باشد [یعنی از اولاد و پدر و مادر محروم است] و دارای برادر و

خواهری است پس برای هر یک از آن دو نفر یک ششم میراث است و اگر بیش از این باشند در یک سوم میراث شریک اند، پس از وصیتی که نسبت به مال شده، یا پس از دینی که باید از اصل مال پرداخت شود، همه ی اینها در صورتی است که در طرح وصیت به وارثان زیان نزنند، این سفارشی است از سوی خدا، و خدا دانا و بردبار است.

ص:۶۵

## تفسیر آیه ۱۳

### اشاره

تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ وَ مَنْ یُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ.

این مقررات حـدود خداونـد است و هر کس از خـدا و رسولش اطاعت کنـد، خـدا او را به بهشت هائی که از زیر [درختانش] نهرها جاری است وارد می کند، در آنها جاودانه اند و آن کامیابی بزرگ است.

### شرح و توضیح

قرآن قوانین و مقرراتی که در جهت مصـلحت ایتام و امور نکاح و وصیت و میراث در آیات گذشته بیان نمود از آنها به عنوان حدود تعبیر کرده است.

حـدود جمع حـدّ است و به معنـای تنـدی و شـدت می باشـد، که در موارد مختلف به تنـاسب آن موارد بکـار گرفته می شود، حدّت و شدت در اوامر و نواهی حضـرت حق به معنای قاطعیت و شدت اوامر و نواهی است، در حقیقت آیه شریفه می خواهد بگوید این دستورات و قوانین، دستورات و قوانین شدید و استواری است و به مصلحت فرد و خانواده جامعه وضع شده است، و به کارگیری آنها بر همگان لازم و واجب است، و اموری است که بایـد همه ی مردم خـدا و پیامبرش را که بیانکننـده قوانین و ابلاغکننده آنهاست در آن امور اطاعت نمایند.

ص:۶۶

آری پیامبر بنابر آیات قرآن مجید معلّم قرآن و مبیّن احکام است و از جانب خداوند مجاز است که آنچه به مصلحت مردم است به آنان تکلیف نماید، و بر اساس قرآن اطاعت از او دقیقاً اطاعت از خداست و در اطاعت از خدا و اطاعت از او ذره ای تفاوت وجود ندارد.

مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ. (۱)

و کسی که از رسول اطاعت کند قطعاً از خداوند اطاعت کرده است.

ذات و حقیقت طاعت به کارگیری مقررات حق و عمل به آنها در همه ی شئون زندگی است، و این طاعت از خدا و رسول است که دنیای مردم را نظم می دهد و سر و سامان می بخشد، و امنیت و رفاه را حاکم می نماید، و آخرت آنان را آباد می کند و محصول و میوه ویژه اطاعت آن است که خداوند مطیعان را به بهشت های جاودانه وارد می کند و این فوز عظیم و پیروزی بزرگ است.

### داستان جوان مطیع خدا

جوانی از مؤمنان به موسی بن عمران و عامل به آیات حضرت حق، قلبش را از تعلق به اموری که او را از خدا بازمی داشت تخلیه کرده بود، و ارتباط خود را با مردمی که او را از فیوضات الهیه محروم می نمودند بریده بود، و با همه ی وجود در گردونه ی عبادت و طاعت فعالیت می کرد، و فرمان غیر حضرت حق را گوش نمی داد و اطاعت نمی نمود.



---

۱- ۱) - نساء ۸۰.

دو نفر از بزرگان و پیرمردهای قومش برای برگرداندنش به زندگی اهل دنیا به نزد او آمدند و به او می گفتند: ای کسی که خود را دچار کارهای سخت و طاقت فرسا نموده ای، فکر نمی کنیم بر آن طاقت آوری و بر کرسی صبر و استقامت اقامت کنی، جوان گفت قیامم به عبادت در پیشگاه حق با ارزش تر از این سخن هاست!

گفتند همه ی خویشانت مشتاقند که تو را در میان خود با یک زندگی معمولی ولی همراه با عبادت ببینند، و عبادت تو در کنار آنان قطعاً عبادتی برتر و بهتر است، جوان گفت هر گاه خدا از من راضی باشد، هر نزدیک و دوری از من راضی خواهد بود، گفتند تو جوانی بی تجربه ای، و ما سرد و گرم روزگار را چشیده ایم، می ترسیم دچار عجب و خودبینی گردی! جوان پاسخ داد کسی خود و جایگاهش را در جهان هستی شناخته به خودبینی دچار نمی شود، تا ضرر آن را بچشد، یکی از آن دو پیرمرد به دیگری نگاه کرد و گفت برگردیم که مسلماً این جوان بوی بهشت را استشمام کرده و به گفته ی ما توجّه نمی کند! (۱)

ص:۶۸

---

۱- ۱) - روح البیان ج ۲ ص ۲۱۵ نقل به معنی.

## تفسیر آیه ۱۴

### اشاره

وَ مَنْ یَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ.

و هر کس خدا و رسولش را معصیت کند و از حدود او تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که در آن جاودانه است و برای او عذابی خوارکننده است.

### شرح و توضیح

عصیان به معنای نافرمانی از دستوارت خدا و پیامبر از روی طغیان و سرکشی و کبر و منیّت است و کاملاً کاری مقابل و بر ضد طاعت است.

عصیان آدمی محصول هوای نفس، و نتیجه، افتادن در گردونه ی فرهنگ شیطان و طاغوت است.

تعدی به معنای تجاوز به حقوق دیگران از روی اراده و اختیار است.

سرکشی و طغیان در حقیقت ایستادن در برابر خدا و قوانین اوست، قوانینی که بر اساس رحمت و لطف و مهر و محبت او وضع شده و مصلحت همه جانبه زندگی انسان در آن لحاظ شده است.

ص:۶۹

تعدی به خاطر این که از روی اراده و اختیار صورت می گیرد، و حق خدا و خلق خدا مورد تجاور و متجاوز می شود، محصول آن دوزخ و جاودانه شدن در آن و گرفتار آمدن به عذاب خوارکننده است.

آری عکس العمل طغیان و سرکشی ذلّت و خواری است، آن هم ذلتی که آتش خشمگین و طوفانی دوزخ به سرکش تحمیل می کند.

از آیه قبل که خالد به صورت جمع آمده [خالدین] استفاده می شود که بهشتیان از این که گرد یکدیگر جمعند و با هم رفاقت و انس دارند بهره مندند و از مفرد بودن خالد درباره ی انسان دوزخی نتیجه گیری می شود که دوزخی غریب و تنها و بی یار و یاور در دوزخ اسیر و گرفتار است.

در هر صورت اخلال در مسئله ی وصیت، ارث، نکاح، ایتام، که برای آنها مقررات شدیدی وضع شده موجب ورود به دوزخ و جاودانه شدن در آن است.

عذاب دوزخ نتیجه ی سوء استفاده رفتار و اعمال انحرافی و سینه سپر کردن در برابر خدا و مقررات اوست، و پرتوی از محاکمات عادلانه حق نسبت به متجاوزان است.

بر همگان لازم است از معصیت خدا بپرهیزند، و از تجاوز و تعدی به مقررات الهی و حقوق مردم اجتناب نمایند تا به خاطر اندکی از مال دنیا دچار عذاب ابد در آخرت نگردند.

غفلت از آخرت و سرگرم شدن به امور مادی تا حدی که انسان را آلوده به تجاوز به حقوق رب و حقوق خلق کند بسیار بسیار خطرناک و نتیجه اش افتادن در آتش دوزخ و جاودانه شدن در آن است امیرمؤمنان غافلان و سرگرم شدگان به متاع اندک دنیا را اینگونه نصیحت می کند:

ص:۷۰

«یا عبید الدنیا و العاملین لها اذا کنتم فی النهار تبیعون و باللیل علی فراشکم تتقلبون و تنامون و فیما بین ذلک عن الآخره تغفلون و بالعمل تسوقون فمتی تفکرون فی القیامه فمتی تقدمون الزاد و متی تهتمون بامر المعاد» (۱)

ای بندگان دنیا و کوشندگان برای به دست آوردن آن چون در روز سرگرم خرید و فروش و داد و ستد باشید و شب در رختخواب و بستر راحت پهلو به پهلو بغلطید و به خواب فرو روید، و میان این دو از آخرت بی خبر و غافل بمانید، و انجام تکالیف را به تأخیر انداخته و بگوئید آینده انجام می دهیم، پس چه زمانی برای آباد کردن آخرت خود اندیشه می کنید، پس چه وقت برای جهان بعد توشه فراهم می نمائید، و چه زمانی به کار معاد خویش همت می گمارید؟ !

این است خطاب مولای متقیان و امیرمؤمنان و کسی که آگاه به همه ی امور دنیا و آخرت است، به همه ی مردم، باشدی که مردم به خود آیند، و از این پندهای حکیمانه بهره مند گردند.



---

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۸۶۸.

### تفسیر آیه ۱۵-۱۶

#### اشاره

وَ اَللاّتِی یَأْتِینَ اَلْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی اَلْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ اَلْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اَللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً.

وَ اَلَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ فَآذُوهُما فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما إِنَّ اَللّهَ کانَ تَوّاباً رَحِیماً.

و از زنان شما [امت اسلام] کسانی که مرتکب عمل زشت زنا [و یا مساحقه] می شوند چهار نفر مرد از خودتان را بر آنان برای شهادت دادن بخواهید پس اگر به ارتکاب آن گواهی دادند آن زشت کاران را در خانه ها [به عنوان حبس ابد] نگاه دارید تا مرگ آنان را فرا گیرد یا خدا برای نجاتشان راهی قرار دهد.

و از شما مسلمانان آن مرد و زنی که مرتکب گناه زشت [زنای محصنه یا دو مردی که آلوده به لواط] می شوند آنان را با اجرای حدود خدا بیازارید و اگر توبه کنند و مفاسد خود را در سایه ی آن توبه اصلاح نمایند از آنان دست بردارید زیرا خداوند همواره بسیار توبه پذیر و مهربان است.

#### شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه مسائل بسیار مهم و نکات قابل توجهی گنجانیده شده که تا جائی که لازم باشد به توضیح آن می پردازم.

ص:۷۲

۱- مفسـران شـیعه و اهل سـنت از این که مراد از فاحشه در آیه شـریفه چه گناهی است اختلاف نظر دارند و هر یک برای نظر خود دلیلی از دو آیه یا روایت اقامه کرده انـد، گروهی می گویند منظور از فاحشه در دو آیه زنای غیر محصـنه است، گروهی می گوینـد مقصود مطلق زناست چه محصـنه چه غیر محصـنه، عـده ای می گویند آیه اول دلالت بر زنا و مساحقه دارد، و آیه دوم دلالت بر لواط و تفخیذ می کند، جمعی معتقدند آیه ی اول دلالت بر زنای محصنه و غیر محصنه و مساحقه دارد و آیه ی دوم بر لواط و تفخیذ دلالت می کند.

به نظر می رسـد از کلمه ی فـاحشه که بر هر کار زشتی دلالت دارد و ضـمیر یَأْتِیَانِهَا در آیه ی دوم نیز به آن برمی گردد بتوان اسـتفاده کرد که فـاحشه در آیه اوّل دلالت بر زنا و مساحقه می کنـد و در آیه ی دوم دلالت بر زنای محصـنه و لواط و تفخیذ دارد، و اگر کسـی بگویـد از حبس ابـد در خانه و از جمله فَآذُوهُمَا حـد زنا فهمیده می شود، باید گفت از آیه ی اول از طریق حکم حبس ابـد و از جمله ی مِنْ نِسَائِکُمْ به دست می آیـد که منظور از فاحشه زناست، اما از آیه ی دوم فقط زنا فهمیده نمی شود، زیرا جمله ی فَآذُوهُمَا مجمـل است و این اجمـال را روایـات توضـیح می دهـد که شامل حـدّ با تازیانه و سـنگسار و قتل است، حدّ برای زنای غیر محصنه، سنگسار برای زنای محصنه و قتل برای لواط و تعزیر برای تفخیذ.

بنابراین اگر لغت فاحشه را منصـرف به هر چهار گناه زنا، مساحقه، لواط، و تفخیذ بدانیم مناسب تر است و جمله فَآذُوهُمَا را با توجه به روایات، منصرف به همه حدود از قبیل تازیانه، سنگسار، قتل و تعزیر بدانیم بهتر است.

ص:۷۳

۲- فکر می کنم آثار زیان بار زنا و مساحقه و هم جنسگرائی مردان بر کسی پوشیده نباشد، از نظر باطنی و معنوی هر گناهی بر اساس آیات قرآن و روایات اهل بیت آتش و عذابی است که فردای قیامت گناهکار را فرا می گیرد:

فَاتَّقُوا النّٰارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّٰاسُ وَ الْحِجٰارَةُ (۱)

از نگاه قرآن و روایات ماهیت جریمه و عذاب با جرم یکی است، و ذات گناه همان عذاب و آتش است، چیزی که هست در دنیا بخاطر عنایت و رحمت حق به بندگانش قابل لمس نیست، ولی هنگامی که گناهکار وارد جهان آخرت شود به عذاب دوزخ که همان گناهان اوست می افتد، و راهی برای نجات از آن ندارد.

این نوع گناهان از نظر ظاهری و خانوادگی و اجتماعی کلنگی است که ساختمان اخلاق خانوادگی را تخریب می کند و نظام خانواده را متلاشی می نماید، و جامعه را جامعه ای فاسد، شهوت ران، بی حیا، بی عفت، بی ادب، چشم چران می کند، و بویژه شیوع آنها نسل را به نابودی تهدید می کند.

جوانی که به عمل بسیار زشت لواط عادت کند، و دو مردی که در چرخه ی هم جنس بازی قرار گیرند از تشکیل خانواده و گرفتن همسر گریزان می شوند و از این راه به همه ی حقوق عاطفی و غریزی زن لطمه ی جبران ناپذیر می زنند و از همه ی اینها سنگین تر، دچار شدن هم جنس بازان به بیماری های خطرناک و گاهی غیر قابل جبران چنان که در گذشته و امروز نشان داده شده امری اجتناب ناپذیر است.

زنان بی شوهر و زنان شوهردار به هر علتی اگر دچار مساحقه و به عبارت دیگر هم جنس بازی شوند و به آن عادت نمایند، به نظام خانواده و شوهرداری و



---

۱- ۱) - بقره ۲۴.

فرزندار شدن لطمه می زنند، و از این طریق به شیوع بی حیائی و بی عفتی و فساد دامن زده و چه بسا به امراض مهلک دچار گردند.

زنا که از زشت ترین گناهان است، جامعه را با هر نوع خطر و فساد روبرو می نماید، و به تولید حرام زاده کمک می نماید، و چه بسا که مردان و زنان زناکار نوزاد به وجود آمده را در گوشه ای رها کرده و او را از همه ی حقوق محروم نمایند، و نهایتاً مشکلاتی به دیگر مشکلات جامعه بیفزایند، و علاوه بر این هر یک از مرد و زن زناکار گرفتار بیمار سفلیس و سوزاک و بدتر از آن دو بیماری دچار ایدز شوند و آن را ظالمانه و بی رحمانه به دیگران حتی به همسر خود انتقال دهند و از این طریق بی گناهی را دچار رنج فراوان و محرومیت نموده به کام مرگ اندازند! !

### ۳- روایات درباره ی فحشاء

از حضرت صادق (ع) در کتاب شریف کافی روایت شده:

«حرمه الدبر اعظم من حرمه الفرج، ان الله اهلک امه بحرمه الدبر و لم یهلک احداً بحرمه الفرج:» (۱)

حرمت لواط از حرمت زنا سنگین تر است، خداوند امتی را به لواط هلاک کرد و احدی را به زنا نابود نکرد.



---

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۳.

امام صادق (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«من جامع غلاما جاء جنبا یوم القیامه لا ینقیه ماء الدنیا و غضب الله علیه و لعنه و اعد له جهنم و ساءت مصیرا ثم قال ان الذکر لیرکب الذکر فیهتز العرش لذلک و ان الرجل لیؤتی فی حقبه فیحسبه الله علی جسر جهنم حتی یفرغ من حساب الخلائق ثم یؤمر به الی جهنم فیعذب بطبقاتها طبقه طبقه حتی یرد الی اسفلها و لا یخرج منها:» (۱)

کسی که با نوجوانی، یا جوانی لواط کند، روز قیامت جنب وارد می شود، چرا که آب دنیا او را پاک نمی کند، خداوند بر او غضب می کند و وی را لعنت می نماید، و دوزخ را برای او آماده می سازد، و دوزخ بد جایگاهی است، سپس فرمود: چون مردی با مردی لواط کند عرش به علت این کار به لرزه می آید، و مردی که حاضر شود با او لواط کنند، خدا او را روی پل دوزخ حبس می کند تا از حساب خلایق فارغ شود، آنگاه فرمان می رسد او را به دوزخ در اندازند، پس در طبقه طبقه جهنم عذاب شود تا به پائین ترین مکان دوزخ واردش کنند و از آنجا نجات پیدا نکند.

میمون البان می گوید نزد حضرت صادق (ع) بودم آیاتی از سوره ی هود درباره ی قوم لوط قرائت شد تا به این جمله رسید «وَ أَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَةً مِنْ سِجِّیلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ وَ ما هِیَ مِنَ اَلظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ» حضرت فرمود: کسی که در حال پافشاری بر لواط بمیرد، نمی میرد مگر این که خداوند او را به سنگی از همان سنگ ها هدف قرار می دهد که مرگش با آن خواهد بود، و احدی مرگ او را به این صورت نمی بیند.



---

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۳.

از حضرت صادق درباره ی حدّ مساحقه یعنی اکتفا زن به زن سؤال شد، حضرت فرمود: حدّش حدّ زناست، سپس فرمود:

«انه اذا کـان یوم القیـامه یؤتی بهن قـد البسن مقطعات من نار و قنعنّ بمقانع من نار و سـرولن من النار و ادخل فی اجوا فهن الی رؤوسـهن اعمـده من نار و قـذف بهن فی النار، ایتها المرءه ان اول من عمل هـذا العمل قوم لوط فاسـتغنی الرجال بالرجال فبقی النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن:» (۱)

چون روز قیـامت شود، زنان مساحقهکننـده را می آورنـد در حالی که لباس هائی کوتاه از آتش بر آنان می پوشاننـد، و مقنعه هائی از آتش بر سـرشان می کنند، و شـلوارهائی از آتش بر آنان قرار می دهند، و ستون هائی از آتش در شکم تا سرشان فرو می نماینـد و آنـان را به آتش در می اندازنـد، ای زن سؤالکننـده بر تو معلوم باد اول کسانی که به عمل مساحقه روی آوردند قوم لوط بودنـد، چرا که در آن قوم مردان به مردان اکتفا کردند، و زنان از شوهران محروم شدند، آنان هم چون مردانشان که روی به لواط آوردند به مساحقه روی کردند! !

از حضرت صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ان اشد الناس عذاباً یوم القیامه رجل اقر نطفته فی رحم یحرم علیه.» (۲)

سخت ترین عذاب در قیامت عذاب مردی است که با زن نامحرم زنا کرده است.

ص:۷۷

---

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۷.

۲- ۲) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۲.

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«للزانی ست خصـال ثلاث فی الـدنیا و ثلاث فی الآخره اما التی فی الـدنیا فیـذهب بنور الوجه و یورث الفقر و یعجل الفناء و اما التی فی الآخره فسخط الرب و سوء الحساب و الخلود فی النار.» (۱)

شش پی آمـد برای زناکار مسلّم است سه پی آمـد در دنیا و سه پی آمـد در آخرت، اما سه پی آمد دنیا عبارت است از بر باد رفتن آبرو، و تهیدست شدن، و شتاب شدن در مرگ وی، و اما سه پی آمد آخرت خشم پروردگار، سختی در حساب رسی، جاوید شدن در آتش دوزخ.

زندیقی از حضرت صادق (ع) پرسید علت حرمت زنا چیست؟ فرمود:

«لمـا فیه من الفساد، و ذهاب المواریث و انقطاع الانساب لا تعلم المرءه فی الزنا من احبلها و لا المولود یعلم من ابوه، و لا ارحام موصوله و لا قرابه معروفه:» (۲)

زنا علت و مایه ی فساد و از میان رفتن ارث و میراث و قطع نسل است، زن زناکار در زنا نمی داند چه کسی او را حامله کرده، و فرزنـد نمی دانـد پـدرش کیست، در زنـا رحمی وجود نـدارد تا صـله ی ارحام بجا آورده شود، در زنا خویشاونـدی معلوم و روشن نیست.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:



---

۱- ۱) - کتب اربعه ج ۵ ص ۱۴۳۲.

۲- ۲) - بحار ج ۱۰۳ ص ۳۶۸.

«حرم الزنـا لمـا فیه من الفسـاد من قتـل الانفس و ذهـاب الانساب و ترک التربیه للاطفال و فساد المواریث و ما اشـبه ذلک من وجوه الفساد:» (۱)

زنـا به علت این مفاسـد حرام شـده است: قتـل نفس، نابودی اصل و نسب، ترک تربیت اطفال، تباه شـدن ارث و میراث و مانند این مفاسد!

از حضرت باقر (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود در کتاب رسول خدا یافتم:

«اذا ظهر الزنا من بعدی کثر موت الفجأه:» (۲)

چون پس از من زنا آشکار شود، مرگ ناگهانی زیاد گردد.

از رسول خدا روایت شده:

«من فجر بأمرءه و لها بعل انفجر من فرجهما من صدید واد مسیره خمسـمأه عام یتأذی اهل النار من نتن ریحهما و کانا من اشـد الناس عذاباً:» (۳)

هر کس بـا زن شوهرداری زنـا کنـد، رودی از چرکـابه به طول پانصـد سـال راه از شـرمگاه هر دو جـاری گردد، به طوری که دوزخیان از بوی بد آن دو آزار بکشند و عذاب آنان از همه دوزخیان سخت تر باشد.



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۹ ص ۲۴.
۲- ۲) - کافی ج ۲ ص ۳۷۴.
۳- ۳) - بحار ۷۶ ص ۳۶۶.

۴- برای اثبات فحشا نزد قاضـی باید چهار مرد مسلمان به دلخواه خودشان زمان ارتکاب فحشاء و ساعت آن و چگونگی عمل را که با چشم خود مشاهده کرده اند شهادت دهند تا حدّ ثابت گردد و در این زمینه قاضی حق ندارد به علم خود عمل کند.

اینجا باید پرسـید کدام مرد و زن مسـلمان حاضرند زنا را در برابر چشم چهار مرد مسلمان انجام دهند، یا کدام دو زن حاضرند عمل زشت مساحقه را در برابر تماشای چهار مرد مرتکب شونـد، یا کـدام دو مرد حاضـرند عمل بسـیار زشت لواط را در برابر مردم عملی سازند؟ تا شاهدانی به وجود آیند و نزد قاضـی به این اعمال شـهادت دهند، راستی اسـلام برای آبروی مردم چقدر ارزش قائل است که اثبات فحشا را تعلیق به امر نشدنی کرده است، معمولاً گناهکاران مسـلمان تا جائی که بتوانند گناه خود را پنهان انجام می دهنـد و از بیان آن خودداری می کنند، مگر این که خود گناهکاران با شـرایطی خاص نزد قاضـی بر ضد خود شهادت دهنـد که آن هم الزامی بر شـهادت ضد خود ندارند، بهتر است مردم دنبال گناهی نروند و اگر خدای ناخواسـته دچار معصـیت شوند به توبه جدّی و حقیقی روی آورند که اگر توبه کنند و به گناه بازنگردند یقیناً خداوند مهربان توبه آنان را می پـذیرد و عفو و مغفرتش را شامل حال آنان می نماید، و اگر اصـرار بر گناه ورزند و معصـیت و زشتی را تا زمانی که مرگ را ببیننـد و آثار آن را لمس نمایند، و حقایق عالم بعد برای آنان آشـکار گردد بدانند که توبه در آن لحظه مقبول نخواهد بود، و با مرگ در آن حال به عذاب ابد دچار خواهند شد.

در آیه ی مربوط به توبه حضرت آدم یعنی آیه ی ۳۷ سوره ی بقره به طور مشروح درباره ی توبه و شئون آن بحث شد.

۵- نگـاه داشـتن زنی که مرتکب زنـا شـده تا وقت مرگ حکمی موقت بوده، پس از این حکم آیه بیانکننـده حـدّ زنا که صـد تازیانه است نازل شد و حکم

ص:۸۰

حبس از میان رفت، البته حبس برای این بوده که زن را به زشتی عملش توجه دهند و او را بیدار نمایند، و به صلاح و تربیت آراسته کنند و به پاکی اخلاق و عمل بازگردانند.

۶- اگر چهار مرد مسلمان فحشای مرد و زنی را دیدند، یا شاهد مساحقه و لواط بودند، شهادت دادن بر آنان واجب شرعی نیست، آنان می توانند از شهادت استنکاف ورزند و آبروی گناهکار را حفظ کنند و او را از حدّ بیان شده برای گناه نجات دهند، این که شهادت چهار مرد واجب و الزامی نیست از جمله فان شهدوا استفاده می شود.

۷- چنانچه اینگونه گناهکاران به زشت ترین گناه یعنی زنا، مساحقه، لواط دچار شده اند و گناهشان از روی جهل و ندانستن حکم بوده، یا در هیجان مقدمات کار خدا و زشتی گناه و عذاب را از یاد برده و بی توجه شده اند و پس از فرو نشستن هیجان و برطرف شدن پرده ی جهل توبه کردند و آن چنان به اصلاح خویش پرداختند که راه ارتکاب دوباره را به روی خود بستند احدی نباید متعرض آنان شود زیرا توبه آنان مقبول و مورد رحمت خداوند می باشند، مگر این که توبه نکنند و گناه را تا پایان عمر ادامه دهند که در این حال توبه ای برای آنان نیست و مستحق عذاب الیم هستند در این زمینه به دو آیه ی بعد به دقت بنگرید.

ص:۸۱

### تفسیر آیه ۱۷-۱۸

#### اشاره

إِنَّمَا اَلتَّوْبَهُ عَلَى اَللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهَالَهٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اَللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اَللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً.

وَ لَيْسَتِ اَلتَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً.

بدون شک توبه نزد خداوند برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب کار زشت می شوند، آنگاه به زودی توبه می کنند، ایناننند که خداوند توبه آنان را قبول می کند و خداوند همواره دانا و حکیم است.

و برای آنان که پیوسته مرتکب کارهای زشت می شوند تا زمانی که مرگ یکی از آنان برسد [و در آن لحظه که همه فرصت ها از دست رفته] گوید اکنون توبه کردم و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند توبه معنا و مفهوم ندارد، ایناننند که عذاب درد آوری برای آنان آماده کرده ایم.

#### شرح و توضیح

گرچه در آیه ی ۳۷ سوره ی بقره در رابطه با توبه آدم به طور مشروح مسائلی بسیار مهم در مسئله ی توبه مطرح شد، و در این بخش نیازی به تفصیل نیست، ولی لازم است به نکاتی در این زمینه برای تکمیل باب توبه اشاره شود.

۱- از صریح آیه شریفه استفاده می شود که حضرت حق از باب لطف و احسان و رحمت و کرامتش به گناهکاران وعده ی قطعی پذیرفتن توبه داده است،

از این جهت هیچ گناهکاری در صورت داشتن فرصت توبه نباید از رحمت حضرت حق و پذیرش توبه اش از جانب خداوند مهربان دلسرد و ناامید باشد، که ناامیدی و دلسردی موجب طغیان بیشتر و عصیان فراوانتر می گردد، و گناهکار از طهارت معنوی و ترک گناه باز می ماند.

تلقین این معنا که آب از سر من گذشته چه یک نی، چه صد نی خلاف حق و امری غیر منطقی و نادرست است، و نعوذ بالله موهم این معناست که خدا قدرت بر پذیرش توبه و آمرزش گناه را ندارد! !

۲- آیه ی شریفه اعلام می کند که پذیرش توبه از سوی حق در صورتی است که اهل گناه توبه را به تأخیر نیندازند، و امروز و فردا نکنند، و به خود تلقین ننمایند اکنون که جوانیم و فرصت زیادی داریم، مدتی را باید خوش گذارنی کرد و سپس روی به توبه آورد!

اولاً ـ چه ضمانتی وجود دارد که گناهکار به پیری برسد، ثانیاً با متراکم شدن گناه و سیاه شدن قلب، و حاکمیت غفلت چه ضمانتی وجود دارد که توفیق توبه نصیب انسان شود؟

این که انسان به امید دارو دست در سوراخ مار و عقرب کند و خود را به اختیار خویش در معرض خطر و هلاکت بگذارد کار عاقلانه ای نیست، و چه بسا پیش از رسیدن به دارو زهر کارگر افتد و مار گزیده را دچار هلاکت نماید.

گناهکار در حال گناه بنا به فرموده ی امام صادق در تفسیر عیاشی جلد یکم صفحه ی ۲۲۸ انسانی بریده از عقل و سبک مغز است، گرچه به گناه بودن کارش آگاه باشد.

ص:۸۳

«کل ذنب عمله العبد و ان کان به عالماً فهو جاهل حین خاطر بنفسه فی معصیه ربّه.»

۳- تائبان در پیشگاه حق از مرتبه ای والا و مقامی بلند برخوردارند، و این معنا از اسم اشاره اولئك که اشاره به دور و نشان گر مقام تائبان است استفاده می شود.

۴- در پایان آیه ی شریفه به دو وصف علیم و حکیم توجه داده شده: دائر بر این که اگر گناهکار به علم خدا که احاطه به نهان و آشکار همه موجودات دارد توجه داشته باشد از توبه غیر واجد شرایط، و توبه سطحی و غیر جدی پرهیز می نماید، و یقین می کند که علم و حکمت خدا سبب پذیرش توبه ی جدّی و حقیقی است.

۵- توبه به معنای بازگشت از گناه، و قطع رابطه با معصیت همراه با حالت ندامت است، و هر گناهی توبه ی مخصوص به خود را دارد.

توبه ی ترک فرائض به جای آوردن آن است، توبه ی غصب و رشوه و غارت اموال مردم، و اختصاص دادن ارث صاحبان ارث به خود، بازگرداندن آنها به صاحبان مال است.

توبه از دروغ و بدزبانی و شماتت و. . . . . . سکوت از این نوع سخن هاست.

توبه از پایمال کردن حقوق مردم، باز گرداندن و ادای حقوق آنان است. توبه ی اولین گام در مسیر سلوك به سوی حضرت محبوب است، و آن باید همراه با شرایطی که در آیات و روایات و کتاب های فقهی و اخلاقی بیان شده صورت بگیرد، و خلوص نیت در آن لحاظ گردد، و اگر چنین توبه ای تحقق نیابد از جانب حق توجه به عبد و پذیرش توبه صورت نخواهد گرفت.

ص:۸۴

جهالتی که در آیه ی شریفه مطرح است اعم از جهل به حکم یا جهل به موضوع است.

۶- تحقق توبه نسبت به اکثر گناهان فرصت زمانی لازم دارد. کسی که سالها نماز نخوانده، روزه نگرفته، با مکر و حیله مال بسیاری از مردم را در مناطق مختلف با ناحق ربوده و به نام خود نموده، در رفت و آمدها به شهرهای گوناگون به افراد و خانواده ها ظلم و روا داشته، با داشتن استطاعت ترک حج کرده، از پرداخت خمس و زکات واجب امتناع ورزیده و. . . . ناگهان لحظه ی مرگ، و آن زمان که پرده کنار رفته و آثار جهان پس از مرگ پدیدار گشته و دو سه نفسی باقی نمانده به خود آید و بر گذشته خویش تأسف خورده و در درونش آه بکشد و بگوید: الان توبه کردم، قطعاً توبه اش پذیرفته نیست و اصولاً این توبه در پیشگاه حق توبه نیست و چنین توبه ای با از دست رفتن فرصت و نبود زمان برای جبران گذشته توبه حقیقی نخواهد بود، و چون چنین توبه ای جدّی و واقعی نیست، رحمت حق و مغفرت دوست شامل آن که به خیال خود دست به توبه زده نمی شود.

از فعل مضارع یَعْمَلُونَ اَلسَّیِّئٰاتِ برمی آید که چنین افرادی اولاًاصرار و پافشاری بر گناهان داشته و ثانیاً معاصی آنان تا هنگام مرگشان پیوسته و مستمر بوده است، البته از عدالت و حکمت بسیار بسیار دور است که توبه ی چنین اشخاصی پذیرفته شود و آنان در قیامت در عرصه ی بهشت کنار مؤمنانی قرار گیرند که عمری را به عبادت گذرانده و غرق در عمل صالح و اخلاق حسنه و انجام کار خیر بوده اند.

بنابراین کسانی که اندک بهره ای از ایمان داشتند ولی تا پایان عمر و لحظه ی مرگ مصر بر گناه بودند، و پیوسته به معصیت تن می دادند سپس لحظه ی مرگ بدون این که شرایط توبه تحقق یابد بگویند الان توبه کردیم، از آنان پذیرفته نیست، و قطعاً به طریق اولی از کسانی که عمری در کفر به حقایق دست و پا می زدند توبه لحظه ی مرگ پذیرفته نخواهد شد، و چگونه توبه ی آنان پذیرفته شود در حالی که حق را قبول نداشتند، و از عمل صالح روی گردان بودند، و با مؤمنان در هر زمینه ای مخالفت می کردند، و وجودشان برای جامعه و حتی خانواده خودشان منبع شرّ و زیان بود؟ ! !

۷- عذاب دردناك که همان آتش دوزخ است بدون شك انعکاس نیات پلید و عمل سوء و اخلاق زشت است که نهایتاً دامن گیر گناهکار می شود و قطعاً معصیت کار از آن چاره ای نیست و به عبارت دیگر آتش دردناك تولید خود خطاکار و ملك ابدی و همیشگی اوست که راهی برای جدا کردن آن از گنهکار وجود ندارد.

این گنهکار است که با انحرافات و پلیدی ها راه فیوضات و رحمت و مغفرت خدا را به روی خود بسته است، و اقتضای قبول توبه را منتفی کرده است.

## داستان شاگرد فضیل

فضیل که عارفی نامدار و تائبی واقعی و از رجال طریقت است شاگردی داشت که از برترین شاگردان او بود، هنگامی که دچار بیماری شد و به بستر احتضار افتاد فضیل به بالینش آمد و مشغول خواندن سوره ی یس شد.

ص:۸۶

محتضر به فضیل گفت: استاد این سوره را مخوان، فضیل ساکت شد و به او گفت: بگو «لّا إِلَّهَ إِلَّا اَللّهُ.»

گفت نمی گویم به خاطر این که من از توحید بیزارم و در آن حال از دنیا رفت، فضیل از مشاهده ی آن وضع بسیار پریشان و بدحال شد، از کنار بستر شاگرد به خانه ی خود رفت و از خانه بیرون نیامد، تا در خواب دید شاگردش را به سوی آتش دوزخ و عذاب دردناک می برند!

فضیل به او گفت تو برترین شاگرد کلاس درس من بودی، چه شد که معرفت را از تو گرفتند و با سوء عاقبت از دنیا رفتی؟ !

شاگرد گفت من آلوده به سه خلاف بودم: اول سخن چینی و نمامی دوم حسد بردن به مردم، سوم دچار مرضی بودم که طبیب به من گفته بود سالی یک قدح شراب بنوشم تا بیماری رفع شود، این سه کار خلاف مرا دچار عاقبت سوء کرد و به آن حال که دیدی از دنیا رفتم. (۱)

شیخ پس از نقل حکایت فضیل می گوید: مناسب دانستم این روایت را در رابطه با مشروبات الکلی ذکر کنم: کلینی از ابوبصیر روایت می کند که گفت: امّ خالد معبدیه بر حضرت صادق (ع) وارد شد در حالی که من خدمت آن حضرت بودم، عرضه داشت فدایت شوم مرا مشکلی در شکم بود، طبیبان عراق از من خواستند نوعی از شراب را با قاووت بخورم، ولی من از خوردن آن امتناع کردم و علت امتناعم این بود که می دانستم شما از آن کراهت داشتید، دوست داشتم درباره ی آن



---

۱- ۱) - مجموعه آثار محدّث قمی۴۷.

از خود شما بپرسم، آن حضرت فرمود: چه چیز تو ار از خوردن آن مانع شد؟ گفت ای پیشوای من، گردنبند طاعت تو را به گردن انداخته ام تا روز قیامت بگویم جعفر بن محمد مرا در شکل دادن زندگی امر و نهی نمود.

حضرت روی به من کرد و فرمود ای ابوبصیر آیا گوش به سخن این زن و مسائل او نمی دهی، سپس به امّ خالد فرمود: به خدا قسم تو را در خوردن یک قطره شراب اذن نمی دهم، همانا از خوردن آن پشیمان می شوی هنگامی که جانت به گلو برسد و این مطلب را سه بار تکرار کرد، آنگاه فرمود: آیا دانستی چه گفتم؟ !

### گوشه ای از عذاب الیم در قیامت.

امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از براء بن عازب نقل می کند که معاذ بن جبل در خانه ابو ایوب انصاری نزدیک پیامبر اسلام نشسته بود، ناگهان معاذ گفت: یا رسول الله از قول حق تعالی که در قرآن فرمود:

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوٰاجاً (۱)

روزی که در صور دمیده شود، پس شما گروه گروه به قیامت در آئید.

مرا خبر ده، حضرت فرمود: ای معاذ از مسئله ی عظیمی پرسیدی، پس پیامبر گریست و فرمود: ده صنف از امت به طور گروه گروه محشور می شوند که خدا آنان را از مسلمانان امت جدا کرده و صورت هایشان را به این صورت ها تغییر داده است:

۱- گروهی به صورت بوزینه باشند



---

۱- ۱) - نبأ ۱۸.

۲- جمعی به صورت خوک

۳- بعضی نگونسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورت هایشان از زیر و آنان را به صورتشان به محشر بکشند.

۴- بعضی کور باشند و با همان کوری رفت و آمد کنند.

۵- عده ای کر و لال باشند که چیزی را فهم ننمایند.

۶- بعضی زبان خود را بمکند و عوض آب از زبانشان چرک روان باشد به نحوی که اهل قیامت آنان را پلید شمرند.

۷- گروهی بی دست و پا باشند.

۸- عده ای به تنه های درخت آتشین آویخته اند.

۹- جمعی از مردار گندیده تر باشند.

۱۰- بعضی لباس از سرب گداخته بر تن دارند که همه اندامشان در آن پوشیده باشد و به پوستشان چسبیده است.

۱- اما آنان که به صورت بوزینه اند، کسانی هستند که در میان مردم سخن چینی نمامی می کردند.

۲- آنان که به صورت خوک باشند آنانی هستند که دچار کسب حرام بودند.

۳- نگونساران ربا خوارانند.

۴- کوران حاکمان جائر و ستم کارند.

۵- کوران و لالان آنانند که نسبت به اعمال خود دچار عُجب بودند.

۶- کسانی که زبان خود را می مکند عالمان و قاضیانی هستند که اعمالشان مخالف اقوالشان می باشد.

۷- دست و پا بریده ها آزار دهندگان همسایگانند.

ص:۸۹

۸- آویختگان به درخت آتشین جاسوسان بر ضد مردم نزد سلطان اند.

۹- گندیده تر از مردارها اشخاصی هستند که غرق در شهوات و امتناع کنندگان از پرداخت حقوق مالی مانند خمس و زکات اند.

۱۰- پوشیده های به لباس سرب گداخته فخر فروشان به مردم و متکبران اند. (۱)این ده طایفه بر اساس آیات قرآن و روایات پس از محاکمه، محکوم به عذاب الیم می شوند، عذابی که محصول نیات پلید و اعمال زشت خود آنان است.

### گوشه ای دیگر از سبب عذاب الیم

«عن ابی عبدالله قال: ثلاثه لا یکلمهم الله تعالی و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم منهم المرءه توطی «علی» فراش زوجها:» (۲)

خداوند با سه طایفه سخن نمی گوید و آنان را از آلودگی پاک نمی کند و عذاب الیم برای آنان است از این سه طائفه زنی است که مردی اجنبی را در بستر همسرش به خود راه دهد و مرتکب زنا گردد.

«عن ابی عبدالله قال: امیرالمؤمنین (ع) : الا اخبرکم باکبر الزنا؟ قال: هی امرءه توطیء فراش زوجها فتاتی بولد من غیره فیلزمه زوجها فتلک التی لا یکلمها الله و لا ینظر الیها یوم القیامه و لا یزکیها و لها عذاب الیم.» (۳)



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۲۳ تفسیر سوره ی نبأ.

۲- ۲) - عقاب الاعمال ص ۶۰۰.

۳- ۳) - عقاب الاعمال ص ۶۰۰.

امام صادق (ع) از امیرمؤمنان روایت می کند که آن حضرت فرمود: آیا شما را به بزرگ ترین زنا آگاه نکنم؟

بعد فرمود: آن عمل زنی است که مرد اجنبی را به بستر شوهر خویش راه دهد و از آن اجنبی فرزندی بیاورد و او را به شوهر خود نسبت دهد، پس خدا با آن زن سخن نمی گوید و روز قیامت بر وی نظر رحمت نمی اندازد و او را از گناهش پاک نکند و برای او عذاب دردناک باشد.

«قال ابوعبدالله: من اکل من مال اخیه ظلماً و لم یرده علیه اکل جذوه من النار یوم القیامه:» (۱)

حضرت صادق (ع) فرمود: هر کس پاره ای از مال بردار دینی [یا انسانی خود را] به ستم بخورد و آن را به او بازنگرداند در روز قیامت پاره ای از آتش خواهد خورد.

عن ابی جعفر (ع) قال: ان فی جهنم لجبلاً یقال له الصعدی و ان فی الصعدی لوادیاً یقال له سقر و ان فی سقر لجبا یقال له هبهب کلما کشف غطاء ذلک الجب ضج اهل النار من حره و ذلک منازل الجبارین: (۲)حضرت باقر فرمود: به یقین در دوزخ کوهی است که آن را صعدی گویند و در آن کوه درّه ای است که آن را سقر نامیده اند، و در آن سقر چاهی است که آن را هبهب خوانند، هر بار که پرده از روی آن چاه برگیرند از شدت حرارتش اهل دوزخ فریاد کنند و آن چاه جایگاه بیدادگران و جباران است.



---

۱- ۱) - عقاب الاعمال ۶۲۳.

۲- ۲) - عقاب الاعمال ۶۲۶.

«عن ابی ولاد الحناط قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها:» (۱)

ابی ولاد حناط می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود: هر کس خودکشی کند و عمداً به دست خود به عمرش خاتمه دهد در آتش دوزخ جاویدان خواهد بود.

«عن ابی عبدالله انّه سئل عمن قتل نفساً متعمداً قال: جزاءه النار:»

از حضرت صادق سئوال شد: درباره ی کسی که کسی را از روی عمد به قتل برساند فرمود: پاداشش آتش است.



---

۱- ۱) - عقاب الاعمال ۶۳۱.

## تفسیر آیه ۱۹

### اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ كَرْهاً وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاّ أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً.

ای اهل ایمان ارث بردن از زنان در حالی که زندگی با آنان خوشایند شما نیست [و فقط به طمع بدست آوردن اموالشان پس از مرگشان با آنان زندگی می کنید] برای شما حلال و مشروع نمی باشد.

و آنان را در تنگنا مگذارید تا بخشی از آنچه را به عنوان مهریه به آنان داده اید پس بگیرید، مگر آن که کار زشت آشکاری مرتکب شوند، و با آنان به صورتی نیک و شایسته رفتار نمائید، و اگر به علتی از آنان نفرت داشتید باز هم با آنان به طور شایسته برخورد کنید چه بسا چیزی خوشایند شما نیست و خدا در آن خیر فراوانی قرار می دهد.

### شرح و توضیح

در آیه ی شریفه سه موضوع بسیار مهم در رابطه با حفظ حقوق زنان مطرح است.

۱- حرمت ارث بردن از زنان در شرایط خاص.

ص:۹۳

۲- حرمت پس گرفتن بخشی از مهریه یا آنچه به وسیله ی مرد به آنان جهت ادامه زندگی پرداخت شده است.

۳- وجوب رفتار نیک و پسندیده در هر شرایطی با زنان.

### حرمت ارث بری مرد از زن در شرایط خاص

گرچه درباره ی حقوق زنان و جایگاهشان در جهان هستی، و شخصیتشان در اسلام، و رعایت امورشان در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی بر اساس فرهنگ حق در آیات پایانی سوره ی مبارکه ی بقره و در آیات اوائل سوره ی نساء بحثی مفصل که در سایر تفاسیر شیعه و سنی سابقه نداشته مطرح شد، ولی در این آیه و قسمتی از آیات بعد نکات بسیار مهمی ذکر شده که لازم است توضیح داده شود.

زنان چون مردان مخلوق و مملوک حضرت حق هستند، و نیم از مسائل حیات و زندگی مرهون وجود آنان است.

زنان در صورتی که در جایگاه خاص خودشان قرار داشته باشند، اولاً مایه ی سعادت و نشاط و تحرک شوهر در امور مثبت هستند، ثانیاً بار سنگین شوهرداری و حمل و تربیت فرزند، و قوام دادن به خانه و زندگی، و حفظ حقوق خانه و خانواده را به دوش می کشند، و برای همسر خود تکیه گاهی مناسب، و حافظ او از گناه، و نگاه دارش از افتادن در شهوات حرام اند.

آنان کانون شگفت آوری از محبت، و منبعی از مهربانی و دلسوزی، و عنصری با ارزش برای تشکیل زندگی با شرکت مردان اند.

ص:۹۴

اموال زنان چه ذاتا از خودشان باشد، که از پدر و مادرشان به ارث برده اند، یا از راه هبه و بخشش، یا از طریق کار مشروع مانند خیاطی، گل دوزی، معلّمی، هنر مثبت به دست آورده باشند، یا شوهر به عنوان مهریه به آنان تملیک نموده، یا بخششی جهت ادامه زندگی از طرف شوهر به آنان صورت گرفته باشد، محترم است، و بدون رضایت آنان احدی حق تصرف در آن اموال را ندارد.

آنان گاهی مانند مردان دچار اشتباه جزئی در زندگی می شوند که بر شوهران واجب اخلاقی است از آنان گذشت کنند و زندگی را به آنان تلخ نکنند، که تلخ کردن زندگی بر زنان کاری نامشروع و ظلم به بنده حق، و ستم به انسانی است که کمتر می تواند از خود دفاع کند.

از آنجا که مرد توقع دارد در اشتباهاتش مورد گذشت زن قرار گیرد، و نمی خواهد زندگی بر او تلخ شود، همین حال را نیز زن دارد، متوقع است که اشتباهاتش مورد گذشت واقع شود، و زندگی بر او تلخ نگردد.

مرد ابداً آزاد نیست هر تصمیمی که بخواهد و هر کاری که میلش باشد ظالمانه در حق زن به جریان بیندازد، مرد و زن از نظر حقیقت خلقت و انسان بودن یکی هستند و در ذات آفرینش تفاوتی با هم ندارند، او را ضعیف شمردن، و برده خود دانستن، و این که مرد در هر کاری نسبت به زن آزاد است اموری نامشروع و ضد حق و برخلاف انسانیت و مخالف فرهنگ پاک اسلام است.

مرد و زن وظیفه دارند برای استحکام پایه های زندگی بکوشند، و زمینه عشق و محبت به یکدیگر را فراهم نمایند، و از جدال و گفتگوی بی منطق بپرهیزند و بویژه در این زمینه بخاطر سلامت روح فرزندانشان لازم است فضای خانه را آرام

نگاه دارند و در برابر دید فرزندان احترام یکدیگر را رعایت نمایند، و عشق ورزی به یکدیگر راآشکار کنند، و شخصیت خود را حفظ نمایند.

برای مرد نسبت به زن تسلط قرار داده نشده تا بتواند با همسرش به صورت سلطان ستمگر نسبت به زیر دستش و ارباب وار نسبت به رعیتش رفتار کند، زن اولاً امانت خدا در اختیار شوهر است، ثانیاً سرمایه ی عظیمی در زندگی مرد است، ثالثاً بر عهده ی مرد از حقوق لازم و واجبی برخوردار است که مرد باید آن حقوق را تحت هر شرایطی رعایت نماید.

درباره ی جایگاه زنان روایات فراوانی در کتاب های حدیث می خوانیم که نمونه ی آنها را در هیچ فرهنگی نمی توانیم سراغ بگیریم.

رسول خدا می فرماید:

«الدنیا متاع و خیر متاعها المرءه الصالحه:» (۱)

جهان هم چون متاع و مایه ی بهره وری است و بهترین مایه ی بهره وری آن زنان نیکوسیرت و شایسته اند.

امام صادق درباره ی زنان شایسته یعنی آن زنانی که در همه ی شئون زندگی در جایگاه مخصوص به خود قرار دارند، و منبعی از درستی و کرامت هستند می فرماید:

«فامّا صالحتهن فلیس خطرها الذهب و الفضه، هی خیر من الذهب و الفضه:» (۲)

ص:۹۶

---

۱- ۱) - جامع الاصول ج ۱۲ ص ۱۲۳.

۲- ۲) - وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۷.

مقام و مرتبه اینگونه زنان در زندگی چون طلا و نقره نیست، اینان از طلا و نقره برترند و هیچ جواهر پر ارزشی در برابر آنان ارزش و بها ندارد.

و در حدیثی دیگر می فرماید:

«اکثر الخیر فی النساء»

بیشترین خیر و برکت و مایه های ارزشی در وجود زنان است.

با وجود این حقایق در بخش اول آیه مورد بحث خداوند مهربان که خیرخواه همه ی مردان و زنان است به مردان هشدار جدی می دهد چنانچه زندگی با همسرتان را خوش ندارید، و او را با محروم نمودن از همه ی حقوق و به ویژه حق زناشوئی در خانه ی خود نگاه داشته، و کاری به او ندارید، و فقط به انتظار این نشسته اید که با مرگ او اموال فراوانش را به ارث ببرید، این ارث بر شما نه این که حلال نیست بلکه حرام و نامشروع است، و بردن مال او به ظلم و ستمگری است.

شما اجازه ندارید با زنی که خوش ندارید با او زندگی کنید برخلاف انسانیت و برخلاف اخلاق حسنه برخورد نمائید و با او تلخی کرده سوء رفتار داشته باشید، و وی را آزار روحی دهید، در صورتی که موجبات صحیح طلاق فراهم باشد، و طلاق به صورت ظالمانه واقع نشود، او را طلاق داده و همه ی اموالش را در اختیارش قرار دهید، و مهریه اش را بپردازید تا اگر مایل باشد پس از عده ی طلاق با مرد دلخواهش ازدواج کند و زندگی شادی را برای خود فراهم آورد.

راستی چه ظلم عظیمی است که مردی همسرش را در صورتی که زندگی با او را خوش ندارد، به اسارت بگیرد، و همه ی حقوق او را پایمال کند، و وی را از نظر عواطف و ارضای غرائز محروم نماید، و از همه بدتر به انتظار مرگ و

هلاکت او بنشینند، که پس از او مالی ناچیز را به ارث ببرد! ! این ظلم فاحش را حضرت حق نپسندیده، لذا به ارث بردن ثروت زن را به این صورت حرام شرعی اعلام کرده است.

### حرمت پس گرفتن مهریه یا هبه و بخشش از زن

برخی از مردان به طمع پس گرفتن بخشی از مهریه پرداخت شده به زن، یا پس گرفتن قسمتی از مالی که جهت تداوم زندگی به او داده انـد، دام بداخلاقی و بدرفتاری و در مضـیقه گذاردن زن را می گسترانند، و بلاهائی به سـر زن می آورند تا نهایتاً از وضـعی که پیش آمده به تنگ آید، و میدان زندگی را به مرد واگذار نماید و حاضر شود، برای نجات خود از آن همه آزار و ظلم بخشی از مهریه یا مالی که از شوهر به آنان رسیده به شوهر بازگرداند! !

این مردان بی رحم در این خیال اند که مهریه پرداخت شده، یا مال بخشیده شده هنوز در مالکیت آنان است و زن حقی به آن نـدارد! در صورتی که این خیـالی باطـل و پوچ است، و بر اساس آیات قرآن و روایات مهریه یا مالی که به زن داده شـده و در آن تصرف نموده است ملک واقعی اوست و بدون اذن مالک واقعی تصرف در مال او حرام و معصیت است.

آری اگر زن به گناه ثابت شده ای که از آن گناه آیه ی شـریفه تعبیر به مبیّنه نموده آلوده شود مرد می تواند با رعایت شـرایط لازم و با اخلاق پسـندیده بخشـی از مهر یا مال بخشـیده شـده را از زن خود مطالبه نمایـد، قیـد مبیّنه برای این است که مرد به صرف شـنیدن این موضوع که همسـرش مرتکب گناه زشتی شده، حق ندارد از او مطالبه بخشی از مهریه یا مال واگذار شده به او را نماید، و با تهمت

زدن و افترا بستن به زن، برای او چنین حقی ثابت نمی گردد، تا از این راه دستی به مال غیر دراز کند و از همسر قانونی اش مطالبه مال نماید.

### وجوب رفتار نیک با زنان در هر شرایط و موقعیتی

مرد خانه در هر شرایطی باید نسبت به زن گرچه به عللی او را نخواهد، یا زن تمایلی به شوهر نداشته باشد، از خشم و کینه و بدرفتاری و سخت گیری و در مضیقه قرار دادن او بپرهیزد، و نسبت به او بر اساس عقل و شرع و عرف رفتاری پسندیده و شایسته داشته باشد، تا زمانی که اگر لازم باشد و ظلمی صورت نگیرد، با طلاق همراه با رعایت حقوق همه جانبه طرفین گره از کار گشوده شود، یا غبار کدورت و بی میلی از خیمه ی زندگی بیرون رود، و محیط خانه از مودت و رحمت آکنده گردد، و زندگی صورت طبیعی به خود گرفته و تداوم یابد، و به هر جهت به قول قرآن مجید اگر هم ناخوشایندی در کار باشد نظام خانواده باقی بماند و این ساختمان ملکوتی فرو نریزد، که چه بسا در دل این ناخوشایندی به رحمت حق سبب خیر کثیری تحقق یابد، از قبیل این که مهر و محبت فراوانی حاکم شود، یا فرزندی از آن دو به وجود آید، که به مقامات و درجات بالای علمی و انسانی برسد و برای مملکت و ملتی منبع خیر و اثرگذاری های مثبت گردد.

آری زن در کنار مرد خانه بنده ای از بندگان خدا و امانتی از امانات حضرت حق است، و مرد باید همواره با چنین هویتی به او نظر کند، و باید از خدمات مرد در تأمین زندگی اش از مسکن و پوشاک و خوراک و استراحت و امنیت که حقوق واجبه ای از زن بر عهده ی مرد است بهره مند شود.

ص:۹۹

وای بر مردی که به سبب عصبیت جاهلی و از روی خشم و کینه، و غفلت و شرارت، بر زن سخت گیری کند و زندگی را بر او تنگ نماید، و وی را از حقوقش محروم کرده و بر او ظلم و ستم روا دارد، و رفاه و راحت و عیش را از او سلب نماید، چنین مردی باید به انتظار انتقام و جریمه و عکس العمل حضرت حق باشد، زیرا خداوند وعده داده که انتقام مظلوم را از ظالم بگیرد، و به فرموده ی امیرمؤمنان (ع) روز ظالم از روز مظلوم که مورد ظلم ظالم بوده بدتر و سخت تر است.

مرد باید توجه داشته باشد که دیگر انسان ها هم مانند خود او دارای جهات ضعف و منفی بوده و نباید از زن توقع مقام عصمت و شخصیتی داشت که از همه ی عیوب و نواقص پاک باشد.

گذشت و مدارا و بردباری و صبر و حوصله و بدی را با نیکی تلافی کردن همه وقت و همه جا باید بکار گرفته شود، که بکار گرفتن صفات پسندیده و اخلاق حمیده سبب استواری نظام خانواده و عبادت خدا و موجب رحمت و مغفرت حضرت حق برای مرد و زن است.

اسلام خواهان حاکمیت عشق و محبت و مودت و رحمت بر فضای خانواده است، و از مرد و زن می خواهد به خاطر آرامش و امنیت خودشان و مصون ماندن کودکانشان از لطمات روحی و روانی و فکری و اخلاقی حقوق یکدیگر را با نرمی و محبت رعایت کنند، تا از آثار عظیم رعایت حقوق یکدیگر و اخلاق حسنه بهره مند شوند، و با چنین فضائی که بر زندگی دنیائی خود حاکم می کنند سبب آبادی آخرتشان شوند و به رضایت حق و بهشت عنبر سرشت در جهان آخرت زیر سایه رحمت و عنایت حق دست یابند.

المیزان تفسیر قرآن به قرآن و متکی به روایات و مباحث عقلی و اجتماعی می گوید:

محیط خانه و خانواده باید کانون عشق و صفا باشد، تا خستگی ها در این محیط جائی نداشته باشد و بی مهری ها چون موش وحشی رشته ها را نجود و از هم نگسلد، و فرزندان در آن محیط در سایه ی عشق و محبت پرورش یابند. و زن و شوهر با الهام از قوانین حیات بخش اسلام و فرهنگ سعادت ساز حق، زندگی مسرت بخش و بهشتی داشته باشند.

با چنین شکلی از زندگی روح مودت و رحمت و عشق و محبت بر اعضاء خانواده سایه می اندازد و آنان را از سلامتی و هم آهنگی و پیشرفت برخوردار خواهد کرد، فرزندان این نوع خانواده ها، انسان هائی دلسوز و مهربان و عنصرهائی پرکار و متعهد نسبت به جامعه و سایر امور بار خواهند آمد، و چنان چه روح ناسازگاری در میان زن و شوهر حاکم گردد، و هر دقیقه نزاع و درگیری و تلخی رخ نشان دهد، علاوه بر این که زندگی جهنمی و پر آشوبی را باید سپری کنند، فرزندان چنین خانواده ای که صحنه های نامناسب برخوردهای پدر و مادر خود را می بینند، انسان هائی شرور و خطرناک ببار خواهند آمد، و مزاحم فرد و جامعه شده، به امنیت مردم لطمه سختی خواهند زد.

باز هم لازم است این معنا به مرد توجه داده شود که زن امانت خدا و گل خوشبوی گلستان هستی برای شوهر است [که با هزار آرزو و دنیائی امید از خانه ی پدر و مادر به خانه ی شوهر هجرت نموده، تا ارضای عواطف و غرائز و احساسات طبیعی خود را در آغوش پر مهر شوهر بیابد و در کنار او احساس امنیت نماید، و فرزندانی نیکو سیرت و با شخصیت به دست آورد.] شوهر باید در حفظ و پرورش این گل زیبا و معطر و امانت الهی کمال همت و انسانیت را

ص:۱۰۱

بکار گیرد، تا علاوه بر انجام تکالیف دینی و اجتماعی، از آثار شیرین و گرانبار برخورد صحیح با همسر بهره مند گردد.

به چند نمونه از برنامه های سعادتبخش اسلام در این زمینه توجه کنید:

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. . . . (۱)

از نشانه های [قدرت و حکمت و رحمت] خدا این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا در کنار آنان آرامش یافته و انس بگیرید و در میان شما دوستی و مهربانی برقرار کرد.

در این آیه ی شریفه زن، عامل آرامش و آسایش شوهر بیان شده و با توجه به دو واژه ی مودت و رحمت که در آیه آمده است، باید رابطه زن و شوهر بر اساس عشق و مودت و مهربانی و دلسوزی باشد، و ریشه این ارزش ها از ایمان به خدا و قیامت و حسابرسی دقیق روز محشر الهام بگیرد، زیرا هوس های زودگذر و محبت های موسمی که از نگاه به نامحرم سرچشمه می گیرد و برای فرونشاندن آتش شهوت و هیجان غریزه ی جنسی بکار گرفته می شود، دوام نمی یابد و با کمترین برخورد با مانعی از می گسلد و پیوند ازدواج به هم خورده و ساختمان خانواده متلاشی گشته و بنای نکاح فرو می ریزد!

وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. . . . . (۲)

با زنان به صورتی نیکو و شایسته و با رفتاری که عقل و شرع و عرف جامعه می پسندد رفتار کنید.



---

۱- ۱) - روم ۲۱.

۲- ۲) - نساء ۱۹.

کلمه معروف که به معنای احسان و نیکی است در قرآن مجید در رابطه با معاشرت با همسر دوازده بار بکار گرفته شده و تکرار این کلمه جز ارزش و اهمیت این مسأله را نشان نمی دهد.

چه خوب است در این زمینه به روایات بسیار مهمی که از رسول خدا و اهل بیت رسیده و نمونه ی آن ها در هیچ مکتبی از مکاتب شرق و غرب دیده نمی شود توجه ویژه لحاظ گردد.

رسول خدا می فرماید:

«انما المرءه لعبه فمن اتخذها فلیصنعها:» (۱)

زن برابر شوهر دلبر و معشوق فوق العاده ای است، هر کس با زنی ازدواج کند باید او را در سایه ی نوازش و محبتش قرار دهد و از او مواظبت نماید.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«من اتخذ امرءه فلیکرمها، فانما امرءه احدکم لعبه فمن اتخذها فلا یضیعها:» (۲)

کسی که همسر انتخاب کرد باید به او و شخصیتش احترام بگذارد و در حفظ او بکوشد، همسر هر یک از شما معشوقه و دلبر اوست، وقتی کنار او قرار گرفتید و زندگی مشترک شروع کردید حقوق او را تباه و ضایع نکنید.

با توجه به معنی لغوی (لعبه) که به چیزی می گویند که کودک عاشق آن باشد، این معنا استفاده می شود که زن باید مورد عشق و علاقه ی شوهرش قرار گیرد و

ص:۱۰۳

---

۱- ۱) - مستدرک وسائل ج ۲ ص ۵۵۰.

۲- ۲) - قرب الاسناد ۳۴.

در حفظ و حقوق او کوتاهی نشود، و دل او را با اظهار محبت واقعی و رفتار شایسته به خود جلب کند، زیرا هر گونه معاشرت محبت آمیز مرد، در عواطف زن و تحریک عشق و رغبت او به شوهرش بسیار مؤثر است.

از رسول خدا روایت شده:

«قول الرجل للمرئه انی احبک لا یذهب من قلبها ابداً:» (۱)

گفتار شیرین شوهر به همسرش که: من تو را دوست دارم که هرگز از قلب زن فراموش نمی شود.

فرهنگ سعادت بخش اسلام به پیروانش فرمان می دهد که هر که را دوست داشته باشند به او اعلام کنند، زیرا این اظهار دوستی در تحکیم رابطه و مودت مؤثر است.

حضرت صادق می فرماید:

«اذا احببت رجلاً فاخبره بذلک فانه اثبت للموده بینکما:» (۲)

کسی را که دوست می داری به او خبر ده، زیرا این اظهار دوستی، در پابرجا کردن محبت میان شما بسیار مؤثر است.

اگر این دستور زیربنائی و زیبای اسلام در جامعه به ویژه در میان اعضاء خانواده عملی شود، جامعه و خانواده به کانون عشق و محبت تبدیل می شوند.

در این مورد احساس شرم و حیا که مانع از این حقیقت است بسیار بی مورد است، زن و شوهر و افراد جامعه لازم است با اظهار محبت های گوناگون، عامل



---

۱- ۱) - وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۰.

۲- ۲) - اصول کافی ج ۲ ص ۶۴۴.

گسترش صفا و صمیمیت و عشق و مهربانی در میان خود گردند و به این وسیله موجب تحکیم و استواری میان یکدیگر شوند.

### هدف اساسی اسلام نسبت به خانواده

زندگی مسالمت آمیز، و رفتار حکیمانه، و پیوند عاشقانه در کانون خانواده، و در فضا و عرصه ی خانه، از هدف های اساسی و ریشه ای فرهنگ الهی است، و کسی که به این حقیقت با دیده ی دقت و نظر عقلی بنگرد و آن را بکار گیرد، انسانی متدین و متعهد است، و هر گاه شخصی این واقعیت را نادیده انگارد، بدون شک از نظر ایمانی ضعیف و فاقد ارزش مذهبی و اخلاق انسانی است.

پیامبر اسلام می فرماید:

«کلما ازداد العبد ایماناً ازداد حباً للنساء:» (۱)

هر چه ایمان و اعتقادات مذهبی انسان اضافه شود و قدرت یابد، به همان اندازه نسبت به همسرش مهربانتر می شود.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«احسن الناس ایماناً احسنهم خلقاً، و الطفهم باهله و انا الطفکم باهلی:» (۲)

مؤمن ترین مردم کسی است که اخلاقش نیکوتر باشد، و نسبت به خانواده اش از همه مهربان تر قلمداد شود، بدانید که من از همه شما نسبت به خانواده ام مهربان ترم.

ص:۱۰۵

---

۱- ۱) - مستدرک ج ۲ ص ۵۳۲.

۲- ۲) - وسائل الشیعه ج ۸ ص ۵۰۷.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من اشدّ لنا حباً، اشتد للنساء حباً:» (۱)

کسی که محبتش به ما شدید شود، عشق و محبتش به همسرش شدید می شود.

راستی عجیب است، امام معصوم محبت شیعه را به همسرش به محبت اهل بیت علیهم السلام ربط داده و گویا محبت و عشق ورزی به همسر مرحله ای پس از محبت و عشق ورزی به اهل بیت است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما اظن رجلاً یزداد فی الایمان خیر الا ازداد حباً للنساء:» (۲)

گمانم این نیست که هر چه به ایمان مردی از جهت خیر و خوبی اضافه شود، محبتش به همسرش اضافه نگردد.

از این روایات بسیار عالی و مهم استفاده می شود که اولیاء الهی و پیامبران عظام و امامان بزرگوار، همسران خود را دوست داشتند و به آنان محبت می نموده و احترام می گذاشتند، و به پیروان خود سفارش می کردند که زنان را گرامی بدارند، و این مسأله را جزء ایمان و نتیجه ی اعتقاد به مبدء و معاد معرفی می نمودند، و اینگونه مردان را در پیشگاه حق محبوب ترین و مقرب ترین انسان ها می دانستند، تا جائی که رسول اسلام خود را از نظر عمل به این قانون حق پیشگام ترین انسان ا معرفی می نماید و در احادیث آمده که نادیده گرفتن این

ص:۱۰۶

---

۱- ۱) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۲۷.
۲- ۲) - فروع کافی ج ۵ ص ۳۲۰.

حقیقت را مایه ی بدبختی و عذاب اخروی می دانند، لازم است به این داستان تاریخی که بس آموزنده است توجه نمائید:

### سعد بن معاذ و گرفتاری در برزخ

سعد بن معاذ یکی از بزرگان پرنفوذ انصار و از اولین کسانی است که در میان مردم مدینه به پیامبر گروید و از اسلام برخوردار شد، و در حلقه ی ایمان قرار گرفت.

او در جنگ بدر با شجاعتی کم نظیر و با همه ی وجود مخلصانه از پیامبر اسلام حمایت کرد، و نیز در جنگ احزاب در حالی که بیشتر مسلمانان از ترس دشمن می لرزیدند، به رسول الهی گفت: ما با شمشیرهای خود در برابر متجاوزین خواهیم ایستاد.

وی از نظر آگاهی و تقوا و جایگاه و موقعیت نزد پیامبر اکرم به مرتبه ای رسیده بود که رسول اسلام در تنبیه بنی قریظه او را به عنوان داور انتخاب کرد و امین وحی قضاوت او را درباره ی آن یهودیان عنود حکم جدی خدا قلمداد نمود.

سعد آنچنان محبوب خدا واقع شده بود که عرش در مرگ وی به لرزه آمد و نود هزار فرشته همراه با جبرئیل در تشییع جنازه ی وی شرکت نمودند، و پیامبر خدا با پای برهنه در حالی که تابوت سعد را به دوش گرفته بود، جنازه ی وی را تشییع نمود و لحد سعد را با دست پرمهر خود محکم ساخت، تا جائی که این عمل تا آن تاریخ بی سابقه می نمود.

مادر سعد با دیدن این همه لطف و محبت از جانب پیامبر به وجد آمد، و فریاد زد ای فرزندم بهشت بر تو گوارا باد.

ولی پیامبر اسلام در جواب مادر سعد فرمود: با جزم یقین از جانب خدا خبر مده:

«ان سعداً اصابته ضمه انه کان فی خلقه مع اهله سوءاً:»

ص:۱۰۷

این مرد خـدا با همه ی مزایا و ایمان و تقوا و شـجاعتی که داشت با نهایت تأسف اخلاق خانوادگی اش در حد مطلوب نبود و مختصـر تنـدی و خشونـتی در مـورد خـانواده اش به کـار می گرفت از این جهت قـبرش وی را به سـختی فشـار داد. (۱)در هر صورت نیکی و محبت به خانواده مسئله ای است که پاداشـش نزد خداونـد محفوظ، و بدخلقی و خشونت نسبت به آنان قابل چشم پوشی نیست و برزخی با فشار و مضیقه را به همراه دارد!

## لزوم معاشرت نیک و صحیح با همسران

در مورد معاشـرت نیکو با زنان و همسـران احادیث اسـلامی آن چنان این موضوع را مورد تأکیـد قرار داده اند که همسـر را به عنوان امانت خدا معرفی کرده اند، و کمترین خطا و بی توجهی به حقوق خانواده را خیانت در امانت الهی محسوب می دارند.

روی این حسـاب بایـد در حفظ و مراقبت از این نعمت و ودیعه حق حـداکثر سـعی و تلاش را به عمل آورد تا در پیشـگاه حق مورد مؤاخذه قرار نگیرد.

نقـل است هنگـامی که پیامبر اسـلام دخترش صـدیقه مرضـیه را به خانه ی علی (ع) آورد خطاب به داماد با کرامتش گفت: یا علی دخترم در دست تو امـانت است، و این موضوع از گفتـار امیرمؤمنـان به هنگام دفن زهرا و تحویل آن امانت سـتم دیـده و مظلومه به پیامبر معلوم می گردد:

«فلقد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه اما حزنی فسرمد. . . . . .» (۲)

ص:۱۰۸

---

۱- ۱) - بحار ج ۶ ص ۲۲۰.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ی ۱۹۳.

ای پیامبر امانت برگشت داده شد، و ودیعه و رهینه گرفته شد، اما من پس از این مصیبت برای همیشه اندوهگین بوده و خواب به چشمم نخواهد رفت.

از رسول خدا روایت شده:

«ان النساء عند الرجل لا یملکن لانفسهن ضراً و لا نفعاً و انهن امانه الله عندکم فلا تضاروهن و لا تعضلوهن:» (۱)

زنانی که در سایه ی سرپرستی مردان قرار دارند و اختیار زندگی آنان در دست مردان است و نفقه و پوشاک و خوراکشان بر عهده ی شوهران است سود و زیانی برای خود مالک نیستند، به یقین آنان امانت های خدا نزد شمایند به آنان به هیچ صورت زیان وارد نکنید، و آنان را در مضیقه و فشار قرار ندهید.

و در پاسخ همسر عثمان بن مظعون که درباره ی حقوق زن و شوهر از آن حضرت پرسید فرمود:

«اخبرنی جبرئیل و لم یزل یوصینی بالنساء حتی ظننت ان لا یحل لزوجها ان یقول لها اف یامحمد اتقوا الله عزوجل فی النساء، فانهن عوان بین ایدیکم اخذتموهن علی امانات الله. . . .» (۲)

برادرم جبرئیل از حقوق زن و شوهر به من خبر داد و همواره نسبت به زنان از جانب خدای عزوجل به من سفارش نمود تا جائی که گمان کردم اف گفتن در حق آنان نیز مجاز نمی باشد، و به من گفت از خدا پروا کنید و با زنانتان مدارا نمائید، زیرا آنان تسلیم خواسته ی شما شده اند، آنان را به عنوان امانت الهی به همسری خود در



---

۱- ۱) - مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۵۵۱.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۵۵۱.

آورده اید و به جان و ناموسشان مسلط شده اید، جز نیکی و احسان در حق آنان روا مدارید.

امیرمؤمنان در سفارشی به محمد حنفیه و حضرت مجتبی می فرماید:

«فدارها علی کلّ حال و احسن الصحبه لها فیصفو عیشک:» (۱)

در هر حال با همسرت مدارا کن و با او به نیکی معاشرت داشته باش تا زندگی ات غرق صفا و یکرنگی و آرامش شود.

## همسران ناسازگار و تندخو

چه بسا اتفاق افتد که گاهی بخاطر ناآگاهی و غفلت به سبب دور بودن از تربیت صحیح اسلامی یا علت دیگر زنی نسبت به شوهرش دچار روح ناسازگاری باشد و شوهر را در رنج و مضیقه قرار دهد، و صفا و صمیمت خانه را به کدورت و تلخی تبدیل نماید.

در این زمینه لازم است شوهر به جای تندی و خشونت و اضافه کردن تلخی و کدورت به دقت عوامل ناسازگاری را بررسی کند، و چنانچه خود قدرت علاج نداشته باشد، به وسیله ی شخصی بیدار و عالمی متعهد، و بزرگی از خانواده به رفع مشکل اقدام نماید، و برای خشکاندن ریشه های ناسازگاری همراه با تحمل و بردباری بکوشد، با چنین برخوردی به یاری خدای توانا نارسائی ها و ناسازگاری ها از میان خواهد رفت، و نظام خانواده استحکام خواهد یافت و طلاق روی زشت خود را نشان نخواهد داد.

همه ی مردان و زنان به ویژه مردان و زنان جوان باید به این نکته توجه داشته باشند که هیچ زنی برای هیچ شوهری، و هیچ شوهری برای هیچ زنی، عنصر



---

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

کامل و ایده آل نیست، زن و شوهر باید راه سازش و محبت و نوازش و مهر را بر راه ستیز و نزاع و تلخی و تندی و خصومت و اهانت مقدم بردارند.

زنـان ناسازگار را می توان از راه نصیحت به هنگام لحظات عاطفی و بـدور از چشم دیگران به سازگاری واداشت، و با بیان و تشریح زیان های ناسازگاری و اشکالات عدم تفاهم وی را قانع ساخت، که نتیجه ی این گونه ناسازگاری ها سرانجام به خود او باز خواهد گشت، و وی را به انواع محرومیت های عاطفی و غریزی، و بی یار و یاور شدن دچار خواهد ساخت.

از نکاتی که بایـد به ویژه شوهران جوان آن را همواره رعایت کنند، اجتناب از اهانت به همسـر و احترام به او و خانواده ی وی و توسعه در زندگی و تأمین نیازهای جنسی و روحی همسر است، که هر گونه بهانه را از دست او می گیرد.

ترغیب همسـر به اسـتقلال فکری و کوتاه کردن دخالت های نابجای دیگران نه خیرخواهی و هدایت دلسوزان، ترسیم آینده ی زنـدگی مشترک، و در میان گـذاردن مشـکلات زندگی بدون ملاحظه و حجب و حیا و اسـتمداد از خود وی برای پیروزی بر مشکلات مزبور یکی از راه های بسیار مناسب برای ادامه ی زندگی مشترک است.

برای مردانی که با همسری ناسازگار سر و کار دارند توجه به زندگی انبیا و ائمه و سازگاری آنان با سلاح اخلاق حسنه و عفو و گذشت لازم است، تا از زندگی آن بزرگواران و صبر و تحملشان درس های آموزنده ای بگیرند.

امام صادق (ع) می فرماید:

ص:۱۱۱

«کانت امرءه عند ابی تؤذیه فیغفر لها:» (۱)

پدرم زن ناسازگاری داشت که همواره آن حضرت را رنج و آزار می داد ولی پدرم با کمال بزرگواری از او گذشت می کرد.

حضرت هود (ع) که از پیامبران خداست و در بسیاری از آیات قرآن از وی سخن به میان آمده، همسری داشت که وی را آزار می داد، و گاهی دشمن را بر ضد هود می شورانید، ولی آن حضرت سلامتی و زنده بودن او را از خدا می خواست و می فرمود: مؤمن را کسی آزار و رنج می دهد و چه بهتر که این آزار از جانب زنی باشد که در اختیار شوهر است.

برخورد با زن ناسازگار با اخلاق حمیده و رفتار پسندیده، و گذشت از او نهایتاً او را سر عقل خواهد آورد، و به پشیمانی وادار خواهد ساخت، و در آتش ناسازگاری او را خاموش خواهد نمود، و وی را به تواضع و فروتنی و عذرخواهی از شوهر خواهد کشاند، و چنانچه چنین زنی از راه خطا بازنگشت، و به تلخی و ناسازگاری ادامه داد، آخرین داروی درد را که طلاق است باید بکار گرفت.

ولی تا جائی که ممکن و میّسر است نباید از حربه ی طلاق استفاده کرد، زیرا اسلام طلاق را مبغوض ترین حلال دانسته و از شوهران می خواهد که در برابر زنانی که به طور کامل ایده آل آنان نیستند صبر و استقامت و حوصله و بردباری به خرج دهند تا از پاداش عظیم حق به خاطر صبرشان بهره مند گردند.

سازش با چنین زنانی و نادیده گرفتن خطاهای جزئی آنان تا حدودی زندگی مشترك را از تبدیل شدن به طوفان های سهمگین جلوگیری می کند، و از غم ها و



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۲۱.

غصه ها می کاهد، زیرا دنبال کردن اختلافات و بزرگ کردن آنها عمر را تباه و بدن را می گدازد و خانه را به صحنه ی جنگ و میدان نزاع و خصومت تبدیل می کند.

آری غم ها و غصه ها که اغلب از خانواده و اختلاف در این کانون متوجه انسان می شود آدمی را به پیری زودرس و خراب شدن ساختمان بدن دچار می سازد. در این زمینه به روایت بسیار مهم که از امیرمؤمنان روایت شده توجه کنید:

«الهّم ینحل البدن:» (۱)

غم و غصه بدن را گداخته و ساختمان جسم را ویران می کند.

از امام صادق (ع) روایت شده:

«من حسن بره باهله زاد الله فی عمره:» (۲)

هر کس با خانواده اش معاشرت نیکو داشته باشد، و اهل گذشت و عفو از همسر و اهل خانه باشد و زندگی مشترک خود را با همسرش ادامه دهد خداوند عمرش را افزایش می دهد.

حسن معاشرت باید در چهارچوب قوانین اسلام و خواسته های حق صورت گیرد، بی غیرتی نسبت به زن و آزاد گذاردن وی برای ارتکاب گناه، و اجازه دادن به او برای شرکت در هر مجلس خلاف اخلاق و ضد دین و تجویز بی حجابی و عروسک قرار دادن زن در خانه و بیرون مجامع سوء معاشرت و سبب دچار شدن به خشم خدا و عذاب آخرت است. (۳)



---

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۱۶ حکمت ۴۲۱.

۲- ۲) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۲۵.

۳- ۳) - مسائل ازدواج و حقوق خانواده ۲۰۷ با اندکی تصرف.

## تفسیر آیه ۲۰-۲۱

### اشاره

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اِسْتِبْدٰالَ زَوْجٍ مَكٰانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدٰاهُنَّ قِنْطٰاراً فَلاٰ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِيناً.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضىٰ بَعْضُكُمْ إِلىٰ بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً.

و اگر خواستید همسری دیگر به جای همسر پیشین جایگزین کنید و به همسر پیشین مال فراوانی [به عنوان مهریه یا بخشش] پرداخته اید، چیزی از آن را پس مگیرید، آیا آن کار را با تکیه به تهمت و گناهی آشکار پس می گیرید؟ !

و چگونه و به چه دلیل آن را پس می گیرید، در حالی که با تماس روحی و آمیزش جنسی و معاشرت به یکدیگر رسیده اید [و حقوقی عظیم بر عهده ی یکدیگردارید] و آنان از شما به وسیله ی قرارداد ازدواج پیمانی محکم گرفته اند.

### شرح و توضیح

در این آیه ی شریفه مانند آیه ی گذشته از ظلم به زن و پایمال کردن حقوق او به ویژه حق مالی با شدت و حدّت نهی شده، و از شوهران می خواهد از تجاوز به حق مالی زن اجتناب نمایند.

آیه ی شریفه اشاره به موارد مهمی از حفظ حقوق زن دارد، و این که مرد نباید با دسیسه بازی میدان تجاوز به حقوق همسر را در اختیار بگیرد.

ص:۱۱۴

۱- از جمله اول آیه استفاده می شود که مرد می تواند در صورت جمع بودن شرایط لازم، و با توجه به مقررات اسلامی بدون این که کمترین ستمی بر زن وارد شود، همسر خود را طلاق دهد و همه ی حق و حقوق مالی وی را که پیش از طلاق با رضایت خاطر به او تملیک نموده در دست او باقی بگذارد.

با توجه به شرایط لازم اختیار طلاق به دست همسر است، و با فقد شرایط، و عدم رعایت حقوق زن، و در صورت ظلم و ستم به زن مسئله ی طلاق باید به دست حاکم شرع و فقیه جامع الشرایط یا وکیل عادل و آگاه او انجام بگیرد، و زن نباید در این زمینه متحمل کمترین زیان و ضرر و خسارت گردد.

این نیست که مرد هر وقت و هر گاه و به هر علت نامناسب و بی پایه همسرش را طلاق دهد و او را در معرض ظلم و ستم و خواسته های نابجا از همسرش قرار دهد.

۲- قنطار به معنای مال فراوان و ثروت قابل توجه است، و اگر مهریه با توافق طرفین به این صورت مقرر شود خلاف شرع انجام نگرفته، ولی در روایات اهل بیت سفارش اکید شده که هر چه صداق و مهریه را کمتر قرار دهند بهتر است، زیرا ثروت فراوان خوشبختی نمی آورد، و مال اندک سبب بدبختی نیست، سعادت با دینداری و تقوا حاصل می شود، و شقاوت محصول گناه و پای بند نبودن به خواسته های خداوند است.

۳- این که مردی به علل قابل قبول و بخاطر اموری منطقی رابطه محبتی اش از همسرش قطع شود، و ادامه ی زندگی با او طاقت فرسا گردد، و نهایتاً منجر به طلاق شود و شدت به ازدواجی دیگر تمایل پیدا کند مجوزی برای پس گرفتن

آنچه به عنوان مهریه یا بخشش مالی به همسر خود داده حتی به مقداری اندک از مهریه یا بخشش انجام گرفته اش نمی شود.

مردی که بین خود و خـدا می داند مهریه و افزون از مهریه را به عنوان حق قانونی به زن تملیک نموده، نمی تواند به انکار این حقیقت برخیزد و بـه دروغ و بهتـان بگویـد من آنچه را به زن داده ام به نیت تملیـک نبـوده، بلکه در نیت داشـتم که اگر او را نخواهم از او پس بگیرم، او نمی توانـد با این دروغ و بهتان مالک چیزی از بخششـی که به زن نموده حتی به انـدازه ی دانه ی ارزن شود، مهریه و آنچه به زن عطا شـده ملک حقیقی اوست، و پس گرفتن از وی با قلـدری و زور و یا با تکیه بر قـدرت غیر گناه آشکاری است.

۴- مرد نه این که مجاز نیست چیزی از مهریه و بخششـی که به زن شـده پس بگیرد، بلکه اگر می خواهـد همسـری را به جای همسـر پیشـین انتخاب کنـد، اخلاق و انصاف و مردی و مردانگی اقتضا می کنـد از همسـر اولش برای تن دادن به ازدواج دوم اجـازه بگیرد و رضایت قلبی او را جلب کنـد، و موافقت او را به دست آورد، و چنانچه زن بخواهـد به این خاطر از شوهر جـدا شود و همسـری با او را ادامه ندهد، مرد باید زندگی خوش و بی دغدغه ای را برای او تدارک ببیند و وی را در فضائی آرام و امن جای دهد.

افسوس که اغلب مردان مسـلمان به قوانین اسلام توجهی ندارند، و عواطف و احساست زن و غرائز او را نادیده می گیرند، و با اخلاق حیوانی با غیر خود معامله می کننـد، و به خود و به دیگران ضـرر زده، و نهایتاً برای چنـد روز دنیا، و شـهوات زودگذر آن آخرت خود را تباه و رضایت حق را از دست می دهند.

و با کمال تأسف بسیاری از زنان در این زمان از رعایت حقوق شوهران امتناع می ورزند، و سبب رنج و آزار آنان می شوند، و محیط خانه را به جهنمی سوزان تبدیل می کنند و عرصه زندگی را بر همسران تنگ می کنند و آنان را به گردونه ی طلاق دادن همسران می کشند و نظام خانواده را ویران می سازند، و از این راه اگر دارای اولاد باشند شدیدترین خسارت را به فرزندان وارد می کنند و مرتکب خیانت غیر قابل جبرانی به امانات حق که همان فرزندان هستند می شوند!

در هر صورت پس گرفتن آنچه به زن داده شده و تصرف در آن، آن هم از کسی که مرد مدت مدیدی با او معاشرت و مصاحبت داشته، و هم راز و هم آغوش بوده، و اسراری نزد هم دارند خلاف وجدان و عقل و شرع و عرف است، و به همین خاطر با کلمه ی مبین از آن تعبیر شده، یعنی عملی که ذاتاً روشنکننده تقصیر و مسامحه ی مرد در انجام وظیفه ی الهی است.

رسول خدا جمله ی بسیار زیبا و پرمعنائی در این زمینه دارند، که لازم است با همه ی وجود به آن توجه شود، تا مکانت زن بیشتر فهمیده شود:

«اخذتموهن بامانه الله و استحللتم فروجهن بکلمه الله:» (۱)

زن امانت خداست، این امانت به وسیله ی پدر و مادرش به دست شوهر سپرده شده، و حضرت حق رسیدگی و تولیت امور و تأمین زندگی اش را به عنوان نفقه واجب به عهده ی شوهر گذاشته، و بر مرد لازم است همه ی اهتمامش را در رعایت حقوق او و عافیت و آسایش و امنیت زن بکار گیرد.



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۳ ص ۵۰.

کلمه ی خدا یعنی نکاح و ازدواج و حلال شدن زن بر مرد صغیه و کلمات مخصوصی صورت می پذیرد، و این معنی از الطاف خاص حضرت حق درباره بندگان است، و لازم است مرد و زن به خصوص مرد نسبت به همسرش این لطف مخصوص را قدردانی کرده، و حقوقی را که حضرت حق از باب ولایت بر طرفین مقرر نموده به نحو کامل رعایت کرد و مورد عمل قرار داد. (۱)۵- در آیه بعد با بکارگیری حرف «کَیْفَ» که از حروف تعجب است، می فرماید چگونه مهریه یا عطائی که با تحقق صیغه عقد به زن تملیک کرده اید، و در زمان خوشی و معاشرت نیک و در فضائی آرام و شاد به او داده اید می خواهید از او پس بگیرید، این کار شما دور از اخلاق انسانی، و عملی بر ضد عدالت و انصاف، و کاری خلاف مردی و مردانگی نیست؟ !

با توجه به عقد و آمیزش و مصاحبت و معاشرتی که با هم داشتید، و در روزهای خوش ازدواج اشیاء و مال به هم بخشیدید، و صمیمانه به یکدیگر تملیک کردید، اکنون پس گرفتن آن گرچه اندک باشد حرام است.

شما مردان به اندازه وسع و تمکن خویش به عنوان مهر و هزینه جشن عقد و عروسی و خرید جنس و طلا و جواهرات از دارائی خود هزینه کرده اید، و چه بسا اضافه بر مخارج لازم اضافه هم پرداخت کرده و نهایتاً برای رسیدن به همسر خود بدهکار هم شده اید.



---

۱- ۱) - تفسیر روشن ج۵، ص ۳۰۸.

و زنان نیز گذشته از تعهدات و خدمات، خود را از لحاظ عمل و استمتاع در اختیار شوهران قرار داده اند و اضافه بر این امور، وسائل زندگی و جهیزیه همراه خود به خانه شوهران آورده اند، با این همه برنامه به راحتی مجازند زندگی به هم زده، و تلخی ببار آورند، و مرد هم با کمال بی انصافی در حالی که به وسیله عقد و قراردادهای خارج از عقد پیمان محکم و تعهد استوار به زن سپرده داده های خود را از زن پس بگیرد! !

در آیات بعد به مسئله حرمت ازدواج با برخی از زنان، و مجوز نکاح با زنانی که اعلام شده اشاره شده که به نظر می رسد توضیح زیادی لازم نداشته باشد.

ص:۱۱۹

### تفسیر آیه ۲۲

#### اشاره

وَ لاٰ تَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُمْ مِنَ اَلنِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سٰاءَ سَبِيلاً.

و بـا زنانی که پـدرانتان با آنان ازدواج کرده انـد ازدواج نکنیـد مگر آنچه پیش از اعلام این حکم انجام گرفته باشـد یقیناً این عمل عملی بسیار زشت، و به شدت مورد نفرت، و بد راهی است.

#### شرح و توضیح

در تفسـیر قمی آمـده که حضـرت باقر فرمود: در روزگار جاهلیت این عادت زشت و مخالف وجـدان و عقل وجود داشت که چون مردی از دنیا می رفت و همسری از او باقی میماند یکی از خویشان او یا یکی از فرزندانش لباسی بر سر او انداخته و او را به زنی و زوجیت به ارث می برد!

مهریه و صداق او همان بود که میت در زمان حیاتش پرداخته بود و چیزی از جانب خویشاوند یا فرزند به او تعلق نمی گرفت.

هنگامی که ابوقبیس بن اسلت از دنیا رفت فرزندش محصن بن ابی قبیس لباس خود را بر سر زن پدرش انداخت و زوجیت او را وارث شد، آنگاه پس از مدتی او را ترک کرد و از پرداخت نفقه اش امتناع ورزید.

ص:۱۲۰

آن زن که کبیشه دختر معمر بن معبد بود خدمت رسول اسلام آمد و جریان زندگی خود را به آن حضرت عرض کرد و گفت محصن مانع از الحاق من به خانواده ام می شود.

رسول اسلام فرمود: به خانه خویش برگرد تا حکم الهی نسبت به تو اعلام شود، پس از بازگشت او این آیه شریفه نازل شد، و این برنامه را غیر قانونی و حرام و زشت و مایه دشمنی و راهی بد و امر غریزی با چنین زنی را زنا اعلام کرد.

بسیار عجیب است که فرهنگ جاهلیت زن را از انتخاب و اختیار و تشخیص محروم کرده بود، و با وی هم چون برده و اسیر رفتار می کرد، و هر کاری که دل خواه بود، با زن انجام می داد، و هر تصمیمی که می خواست گرچه به طور کامل به زیان زن بود بر ضد او می گرفت، و هر ظلم و ستمی را به او تحمیل می کرد.

به حقیقت هیچ فرهنگی را نمی توان یافت که چون اسلام به زن خدمت کرده باشد، و شخصیت او را زنده کرده او را از دست گرگان شهوت و جنایت و ظلم و خیانت آزاد نموده در جایگاه انسانی خود مستقر سازد.

ص:۱۲۱

## تفسیر آیه ۲۳

### اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ وَ عَمّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ اَلْأَخِ وَ بَناتُ اَلْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُكُمُ اَللاّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ اَلرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ وَ رَبائِبُكُمُ اَللاّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ اَللاّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ اَلَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ اَلْأُخْتَيْنِ إِلاّ ما قَدْ سَلَفَ إِنَّ اَللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً.

ازدواج با این زنان بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان، و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی تان، و مادران همسرانتان، و دختران همسرانتان که در دامان شمایند از آن همسرانی که با آنان آمیزش داشته اید و اگر آمیزش نداشته اید بر شما گناهی نیست که مادرشان را رها کرده با آنان ازدواج کنید و نیز ازدواج با همسران پسرانتان آن پسرانی که از نسل شما هستند بر شما حرام است و نیز جمع میان دو خواهر در یک زمان ممنوع است جز آنچه پیش از اعلام این حکم انجام گرفته، زیرا خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

### شرح و توضیح

اعلام حرمت ازواج با زبانی که در آیه شریفه بیان شده به خاطر این است، که طهارت نسل و پاکی ولادت لحاظ شود، و شخصیت زن و حقوق حقه او محفوظ بماند، و حرمت و حریم روحی و ناموسی زن رعایت گردد.

ص:۱۲۲

## تفسیر آیه ۲۴

### اشاره

وَ اَلْمُحْصَنٰاتُ مِنَ اَلنِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ كِتٰابَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ مٰا وَرٰاءَ ذٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوٰالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا تَرٰاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ اَلْفَرِيضَةِ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً.

و ازدواج بـا زنـان شوهردار بر شـما حرام است مگر زنـانی که به سـبب جنگ با شوهران کافرشان از راه اسـیر نمودشان مالک شـده ایـد، این احکام مقرر شـده خدا بر شـماست و دیگر زنان غیر از آنان که بر شـما حرام شده ازدواج با آنان بر شـما حلال است، کـه آنـان را بـا هزینه کردن اموالتـان به عنـوان ازدواج بخواهیـد در حـالی که قصـدتان این است که بـا ازدواج مشـروع پاکـدامن باشـید نه زناکار، بنابراین از هر یک از زنان از راه آمیزش بهره بردید مهریه او را به عنوان واجب مالی بپردازید و در آنچه پس از تعیین مهریه نسبت به مـدت عقـد یا کم و زیاد نمون مهریه با یکـدیگر توافق نمودید، بر شـما گناهی نیست، یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است.

### شرح و توضیح

ص:۱۲۳

آیه شریفه حاوی نکات بسیار با ارزشی است که لازم است به شرح و توضیح هر یک از نکات اقدام شود.

۱- ازدواج با زن شوهردار و بهره گیری غریزی از او به شدت حرام است.

حرمت این ازدواج و بهره گیری جنسی شامل زن مسلمان و غیر مسلمان می شود.

چه خیانتی از این سنگین تر که مردی در کمال نامردی و بی انصافی با زن شوهرداری چه مسلمان و چه غیر مسلمان رابطه برقرار کند، و او را با مکر و حلیه و فریب به دام اندازد، و دامن پاکش را آلوده نماید، این عمل از گناهان بزرگ و سنگینی است که دارای دو عذاب است، عذاب دنیا و عذاب آخرت.

و کدام خیانت از این شدیدتر که زنی در غیاب شوهرش با طنازی و عشوه گری و مکر و حیله زنانه مردی را به دام اندازد، و او را آلوده به زنا کند.

نسل یک زن و شوهر باید پاک بماند، اختلاط نسل به زیان فرد و جامعه است، فرزند اگر بفهمد حرام زاده است به شدت از مرد و زن زناکار که سبب به وجود آمدن او شدند گرفتار نفرت می شود، و همیشه در دورن خود دچار عقده حقارت و شکست شخصیت است، پاکدامنی مردان و عفت زنان مسلمانان و غیر مسلمان باید پا برجا بماند، و کسی که به این حریم با ارزش تجاوز نماید البته باید دچار عذاب دنیا و آخرت و سرشکستگی شود، در رابطه با زنای با زنان شوهردار و غیر شوهردار چه این که مرد سبب این کار باشد یا زن در توضیح گناهان کبیره مسائل مهمی مطرح خواهد شد.

۲- کافرانی که جنگ را بر مسلمانان تحمیل می کنند و با شکست مفتضحانه ای روبرو می شوند، و برخی از مردان و زنانشان اسیر می شوند برای تحمیل این جنگ باید به این صورت جریمه شوند که مردانشان برده جهادگران و زنانشان در

عین داشتن شوهر، در ملک مبارزان درآیند، و مبارزان مجاز باشند از آنان به عنوان همسر استفاده کنند، زیرا علقه زوجیت آنان با شوهران کافرشان «کان لم یکن» می شود.

۳- غیر از زنانی که در آیه قبل و این آیه شریفه حرمت ازدواج با آنان اعلام شد، ازدواج و بهره گیری مشروع از زنان دیگر همراه با هزینه مال به عنوان مهریه و دیگر امور لازم مجاز است، این حلیت در صورتی است که مرد به طور واقعی قصد ازدواج با زن را داشته باشد، و بخواهد به پاکدامنی سلامت وجودش تداوم بخشد، ولی اگر با هزینه مال بخواهد به طور غیر مشروع به زنی برسد، علاوه بر این که قصدش شیطانی و عملش حرام، هزینه کردن آن مال هم حرام و غیر مشروع است، و در قیامت باید دو جریمه ببیند یک جریمه برای جرم عملی اش که زناست، و یک جریمه برای این که نعمت مال را در راه حرام مصرف کرده است.

۴- با توجه به جمله ی «مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ ، و أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ و فاء تفریع» روی جمله ی فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً استفاده می شود که مراد از چنین ازدواجی که واجب است با بهره مند شدن از آن که در حقیقت آمیزش جنسی است مهریه زن به زن پرداخته شود ازدواج موقت یا به عبارت فقهی متعه است، زیرا پرداخت مهریه در ازدواج دائم بدون استمتاع هم واجب است، چون به مجرد جاری شدن صیغه دائم پرداخت مهریه بر عهده ی مرد واجب می شود، و وجوب آن منوط به انجام آمیزش نیست، با توجه این مسئله فقهی که وجوب پرداخت مهریه در ازدواج موقت منوط به بهره گیری جنسی است ولی در ازدواج دائم وجوب پرداخت صداق مشروط به بهره گیری

جنسی نیست باید حرف گروهی از علمای اهل سنت که رشد یافته در مکتب سقیفه اند و می گویند آیه ارتباطی با متعه ندارد مردود باطل قلمداد می شود، و سخنی ضد قرآن به حساب می آید.

این که اولاً در آیه ی شریفه ابتغاء ازدواج به اموال ذکر شده، و ثانیاً عنوان استمتاع و متعه به آن داده شده، ثالثاً ضمیر به حرف ما که مراد اموال است برگردانده می شود، رابعاً پرداخت مال به عنوان مزد متعه به حساب آمده، خامساً با کلمه ی فریضه قید شده است که اندازه ی قرار دادن مال و تعیین مزد در عقد متعه واجب و لازم است به دست می آید که این ازدواج جز ازدواج موقت و به تعبیر فقهی جز متعه نیست، زیرا این پنج قید در عقد نکاح دائم لحاظ نشده است، به ویژه این که در نکاح دائم توجه به استمتاع با مال و پرداخت اجرت معین نیست.

اما ارتباط جمله ی فَمَا اِسْتَمْتَعْتُمْ با جمله ی سابقش به لحاظ استفاده با مال در جهت بهره گیری مشروع و قانونی از زن است و با جمله ی بعدش این است که چون استطاعت ازدواج دائم برای برخی میسر نیست تا زمان میسر شدن مجازند از این طریق پاک دامنی و عفت خود را حفظ نمایند.

پیش از آن که به بحث متعه به طور مشروح بپردازم لازم می دانم نگاه عقلی و شرعی برخی از علمای اهل سنت را که نوعاً مخالف با متعه هستند، و به پیروی از دومین زمامدار فرهنگ سقیفه آن حرام می دانند بیان کنم.

ص:۱۲۶

دوست دانشـمند و دلسوز و فعالم که برای رساندن فرهنگ اهل بیت به اهل سنت عمری را در سفر به کشورهای عربی به ویژه مصـر گذرانـده جنـاب آقای سـید مرتضـی کشـمیری مؤلف با کرامت مع رجال الفکر فی القاهره، و چاپکننـده کتاب با ارزش وسائل همراه با مستدرک در شهر قاهره برای اینجانب نقل کرد که در گفتگوی مذهبی ام با یکی از علمای الازهر که از چهره های شاخص علمی اهل اسـنت است به بحث متعه بر اساس این آیه رسیدیم، آن عالم سنی به من گفت جوانان دانشجو به ویژه آنان که به بورسیه دولت مصر یا با هزینه ی خودشان برای ادامه ی تحصیل مجبور به مسافرت به کشورهای دیگرند و از ایمان به اسـلام هم بهره منـد هسـتند به من مراجعه می کننـد و می گوینـد در چنین زمانی که عوامل ایجاد هیجانات شـهوت جنسـی بسیار زیاد است اگر شما عالمان دین ما بگوئید خود را حفظ کنید برای اغلب ما میسر نیست، به ناچار ممکن است برای ارضاء خود دچار خودارضائی یا زنا شویم و شـما به حکم اسلام می گوئید خودارضائی و زنا حرام است، و زناکار اهل آتش و مورد نفرت خـداست، در این میـان تکلیف مـا چیست؟ ما که بسـیار مشـکل است خود را حفظ کنیم، ما که با ارتکاب زنا بایـد اهل دوزخ شویم و آخرت خود را به باد دهیم! !

من در جواب آنان می گویم از شـما نمی خواهم در چنین دوره ای خود را حفظ کنید چون امکان حفظ بسـیار بسـیار مشـکل است، و نمی توانم به زنا مشـروعیت دهم چون مخالفت صریح با حکم تحریم خداوند است، در فقه ما اهل سنت هم برای حل این مشـکل ارائه ی طریق نشده و فقه ما گاهی برای حل مشکل انسان دچار بن بست است، بنابراین برای بیرون رفت از این بن بست و مشکل حاد به فقه شیعه که فقه اهل بیت است مراجعه کنید و به ازدواج موقت و متعه تکیه

نمائید تا در فشار سخت غریزه که تحمل آن بسیار سخت است قرار نگیرید، و به گناه کبیره زنا هم دچار نشوید، ولی به دانشجویان می گویم این فتوا را از قول من نقل نکنید، زیرا عالمان متعصب اهل سنت مرا در مضیقه خواهند گذاشت و به جرم این که جوانان را برای حفظ عفت و پاکی شان به این صورت دلالت کرده ام برایم ایجاد مشکل خواهند نمود! !

راستی شگفت آور است، خداوند مهربان که خیرخواه انسان و آگاه به همه ی مصالح و مفاسد آدمی است و قانون گذاری عالم و حکیم و عادل است برای کسانی که شرایط ازدواج دائم برای آنان میسر نیست، و فعلاً نمی توانند از عهده ی ازدواج دائم و رعایت حقوق همسر و فرزند برآیند و توان مالی برای این کار ندارند ازدواجی با محدودیت زمانی و با شرائطی سهل و آسان قرار داده، ولی بسیاری از علمای چهار مذهب اهل سنت به خاطر دل عمر به این حکم حق که مشکل گشای گروهی از مردم به ویژه جوانان است نه این که تن نمی دهند بلکه با مقاومت شدید آن را حرام اعلام می کنند! !

نظر آنان حتماً این است که هر صاحب غریزه ای باید خود را در برابر هیجانات غریزه جنسی حفظ کند، که البته برای اغلب میسر نیست، و یا برای آزاد شدن از فشار غریزه به خودارضائی یا زنای محصنه و غیر محصنه روی آورند! !

این است اسلامی که در این بخش از زندگی تربیت شدگان مکتب سقیفه و مکتب اموی و عباسی ارائه می دهند!

ولی مکتب اهل بیت بر اساس این آیه شریفه متعه را با رعایت شرائطش جایز دانسته و آن را برای مردان و زنانی که توان ازدواج دائم و قبول مسئولیت

همسرداری و اولاد داری ندارند مشکل گشا، و سبب حفظ دین و تقوا و عفت و پاک دامنی دانسته اند.

این نکته را نیز بایـد توجه داشت، مرد و زنی که قـدرت ازدواج دائم و تربیت اولاـد صالـح، و تشـکیل بنای زنـدگی با شـرایط دارند لازم است ازدواج کنند و پس از ازدواج حقوق همه جانبه یکدیگر را رعایت کرده و به تربیت اولاد که از اعظم عبادات است بپردازند.

اسـلام مخـالف این است که مردان و زنـان به قصـد شـهوت رانی گرچه بـا عقـد موقت به حرام سـرا سـازی روی آورنـد و هر کدامشان هر روز در کنار کسـی باشند، و در این زمینه مال فراوانی هزینه کنند و به جوانانی که حتی از عهده ی ازدواج موقت برنمی آیند بخندند، و فقط ارضاء غرائز خود و اشباع لذات خویش را دنبال کنند.

اسـلام پیروی از هوا و هوس و شهوات و بازیچه قرار دادن زن را درست نمی داند، و از این مکتب حمایت نمی کند، بلکه دله بودن در شـهوات، و حیوان صـفتی را انسانی و اسـلامی نمی داند و سوء استفاده از قانون را مجاز نمی شمارد، طرح این مسائل مشـکل گشا در اسـلام برای این نیست که راه هوا و هوس و شهوت رانی را به روی مردان باز کند، تا آزاد باشند که به حقوق دیگران به ویژه همسران خود تجاوز کرده نسبت به کرامت و شخصیت آنان بی اعتنا باشند.

### ازدواج غیر دائم

هدف واقعی و اصـلی از ازدواج گاهی تشـکیل خانواده و ایجاد محیط امن و صـمیمیت است که نتیجه ی آن اتحاد و همکاری مشترک در زندگی و تربیت اولاد صالح و خدمتگزار به جامعه و انسانیت است، این هدف با عقد ازدواج دائم

حاصل می شود و به وسیله ی آن یک نوع محبت و مودت و قرارداد زندگی مشترک میان زن و شوهر پی ریزی می گردد.

اسلام هر قدمی را برای این کار و تداوم آن به ویژه رعایت حقوق زن از جانب مرد، و رعایت حقوق مرد از جانب زن و رعایت حقوق اولاد را از طرف زن و شوهر عبادت می داند.

گاهی نیز ممکن است هدف اصلی از ازدواج امور دیگری باشد، اموری که عقلائی و عرفی است، از قبیل ایجاد محرمیت و نظائر آن، یعنی یک زن و مرد که به جهاتی آمادگی برای پذیرش تمام شرایط همسری دائمی ندارند، و نمی خواهند یا نمی توانند همه مسئولیتها و تکالیف زوجیت دائمی را به عهده بگیرند، و یا در بعضی موارد برای این که بتوانند تماس و برخورد معمولی با یکدیگر داشته باشند، پیش از انعقاد قرارداد ازدواج دائمی برای شناسائی بیشتر مرد از زن یا زن از مرد در نظر می گیرند با یکدیگر یک نوع معاشرت عادی داشته باشند، به طوری که در این معاشرت از نظر دینی احساس گناهکاری نکنند، یعنی میل شدید دارند از نظر دین و قانون و حفظ حرمت خانواده راهی برای این چنین روابط وجود داشته باشد، در اینگونه موارد است که برای تأمین این خواسته های طبیعی، لزوم یک نوع قرارداد ازدواج غیر دائم میان زن و مرد احساس می شود، و وظیفه ای بر عهده ی قانون گذار حکیم و علیم می آید.

### لزوم قانون کامل و جامع

قانون کامل و جامع آن است که در آن قانون ملاحظه تمام طبقات در تمام حالات شده باشد، و در این مورد خاص با توجه به این که برای همه کس و در

هر حال پذیرفتن مسئولیت ازدواج دائم مقدور و میسر نیست، بخوبی روشن خواهد شد که اگر نکاح و ارتباط قانونی میان زن و شوهر منحصراً نکاح دائمی باشد موارد زیادی پیش می آید که زنان و مردان خود را ناچار می بینند که خارج از دایره ی قانون با یکدیگر ارتباط پیدا کنند، و این قانون گذار است که باید توجه به نیازهای غیر قابل جامعه و احتیاجات طبیعی زن مرد تدبیری بیندیشد، تا نوع مردم بتوانند در هر حال داخل در عرصه ی قانون و مرز مقررات روابط خود را تنظیم نمایند، و تأمین نیازمندی های لازم و عاقلانه زندگی، آنان را ناچار نسازد که خود را از چهارچوب قانون خارج نموده، برای یک زندگی عادی و عاقلانه ناچار شوند برخلاف مصالح و به اصطلاح مردم به طور قاچاق اقداماتی کنند، و نهایتاً دچار احساس شرمندگی گردند، و بخصوص از نظر فطرت و دین هم احساس گناه و دوری از خدا و جدائی از حق در قلب آنان ایجاد شود، و یا یک نوع عقده ی دینی و بی مبالاتی و بدبینی در باطنشان به وجود آید.

این نکته قابل توجه است که اگر به خاطر نادیده گرفتن احتیاجات زندگی حتی در موارد ویژه جریان به اینجا برسد که دیگر توانائی کنترل از بین برود و رعایت مقررات مقدور نباشد، یک نوع عصیان و نافرمانی قهری و بی ایمانی نسبت به قانون و قانون گذار در افراد ایجاد می شود که عواقب سوء و ناپسندی به دنبال خواهد داشت.

مثلاً برای کسانی مانند سرباز یا دانشجو و غیر آنان که دور از شهر و محل سکونت خویش زندگی می کنند یا به طور کلی درباره ی زنان و مردانی که نمی توانند یا نمی خواهند مقید به شرایط تشکیل خانواده به عنوان زندگی دائمی و تربیت فرزند شوند، یا به جهت اشتغالات تحصیلی و غیره قدرت پرداخت نفقه و

یا انجام تعهدات کامل زناشوئی را ندارند، از آن طرف هم به علل و جهاتی احساس نیاز شدید به معاشرت و رابطه ی صمیمی [گاهی هم بدون نظر جنسی و شهوانی] می نمایند و یا گاهی شدید در فشار قوای جنسی قرار گرفته اند، در صورتی که یک رابطه قانونی دیگری غیر از ازدواج دائم از طرف قانون گذار برای آنان در نظر گرفته نشود و با توجه به این که زنا و ارتباط نامشروع هم که موجب تزلزل بنیان خانواده است در همه ی ادیان و قوانین مترقی جرم شدیدی تلقی و موجب تزلزل بنیان خانواده شناخته شده است.

آیا از دید یک قانون گذار جامع و خیرخواه و واقع بین، چنین قانونی قادر است احترام و نفوذ خود را حفظ کند؟ و بالاخره عملاً در معرض فساد یا تخلفات و نقص های متعدد قرار نخواهد گرفت؟

بنابراین آن دسته از قانون گذاران که مخالف ازدواج های غیر دائمی هستند و ارتباط غیر قانونی و رسمی زن و مرد یعنی «زنا» را هم جایز نمی شمارند، یا باید ادعا کنند که هیچ یک از مردان و زنان خارج از ازدواج رسمی دائمی هیچ گونه رابطه ی جنسی با هیچ کس دیگر ندارند، و یا اگر عملاً می بینند که تا حدود قابل ملاحظه ای ارتباطهای گوناگون آزاد عشقی بین زنان و مردان وجود دارد، بایستی ضمن تجدید نظر در روابط قانونی ازدواج، اعتراف کنند که بی توجهی به برخی از نیازها و ضرورت ها موجب این تخلفات و روابط نامشروع و ایجاد عقده ها یا بی بند و باری ها شده است و برای آن ناچار باید تدبیری اندیشید.

در نتیجه این گونه بی توجهی ها عملاً- مقررات و قوانین از طرف نوع مردم مورد بی اعتنائی و تخلف قرار می گیرد، آیا نباید از طرف قانون گذار که به منظور ارشاد و هدایت مردم با توجه به نیازمندی های طبیعی و فطری آنان وضع و اجرا

ص:۱۳۲

می شود، برای این قبیل موارد از ضرورت های اجتماعی پیش بینی های لازم به عمل آید؟

و آیـا چنین نیست که اگر برای رفع احتیاجات طبیعی از راه قانون گـذاری، فکری نشود و داوری ها یا منع های سـطحی وجود داشـته باشـد، خواهی نخواهی تخلف و انحراف پیش می آیـد، که اولین نتیجه اش نقض عملی قـانون و احساس تخلف و گناه در افراد جـامعه است، بنـابراین بایـد گفت روابـط نامشـروع و غیر قانونی جنسـی هم بلامانع باشـد! یا بایـد غیر از رابطه ازدواج رسمی دائم راه دیگری نیز برای حل این مشکل در نظر گرفت.

«با توجه به این که امروزه دو جنس زن و مرد در صحنه های مختلف زندگی از دانشگاه تا اداره و کارگاه و راه ها و بازارها و گردش هـا گاههـا به ناچـار و از بـاب ضـرورت زمان یا بخاطر حاکمیت فرهنگ غرب، در کنار یکـدیگر زنـدگی می کننـد و برخوردهائی دارند، و با توجه به نقشی که قانون در حفظ مصالح عامه دارد و بایستی از یک طرف نیازهای ضروری را در نظر گرفت، و از طرفی جلوی هرج و مرج های ظاهری و باطنی را بگیرد، و برای رفع نیازمندی ها راه بهتر را در هر مورد پیش بینی کند، در این زمینه چه مقرراتی می تواند جواب گوی عاقلانه اینگونه نیازمندی های اصیل جوانان باشد؟

آیا می توان غریزه تمایل و رغبت میان مردان و زنان و دختران و پسران جوان را نادیده گرفت و یا انکار کرد؟

آیا این به مصلحت افراد جامعه و حتی خود همان دختر و پسر جوان است که آنان را در روابط عشق های آزاد و موسمی با بی بند و باری به حال خود گذاشت تا هر چند گاه با کسی به دروغ و راست و درست و نادرست اظهار

عشق و علاقه کنند، و چندی سرگرم خوشی های سطحی گردند، و احیاناً دیر یا زود گرفتار عقده های مختلف شوند.

آیا این برنامه عملی است که آنان را طوری بار آوریم که ابداً با یکدیگر انس و الفت نداشته باشند و با نظر بی اهمیتی و حقارت و بی شخصیتی و بدبینی به یکدیگر نگاه کنند و به ایجاد رابطه دوستی با یکدیگر هیچ گونه احساس حاجتی نکرده و اظهار علاقه ای ننمایند؟ ! و بالاخره کاری کنیم که غریزه رغبت و تمایل آنان سرکوب گردد.

آیا می توان جوانان را مجبور کرد که به هیچ فردی از غیر جنس خود علاقه پیدا نکنند و بلکه نسبت به آنان بی علاقه و احیاناً بدبین باشند؟

و آیا می توان تجویز کرد که پسر و دختری که به یکدیگر علاقه مند شده اند و مهیای همسری دائمی نیستند آزادانه مدت ها در آغوش یکدیگر باشند، و هیچ رابطه ی قانونی میان آنان وجود نداشته باشد؟

آیا بدون هیچ گونه تعصب مثبت یا منفی نمی توان فکر کرد راهی عملی و به صلاح نزدیک تر نیز ممکن است وجود داشته باشد؟

آری با توجه کافی به این گونه مطالب اصیل و ریشه ای است که به آسانی می توان دریافت که غیر از عقد ازدواج دائمی وجود یک گونه قرارداد همسری نیز که از طرفی قانونی بوده و کاملاً بی قید و شرط نباشد و از طرف دیگر قیود و شرایط سنگین ازدواج کامل دائمی را نیز که به هدف اتحاد در زندگی است نداشته باشد لازم و ضروری به نظر می رسد و آن همین قرارداد ازدواج غیر دائم یا «عقد متعه» است که بعضی به آن ازدواج بدون اولاد نیز گفته اند، از این جهت که برخلاف ازدواج دائمی، مرد و زن با عقد متعه اختیار دارند از پیدا شدن اولاد

جلوگیری نماینـد و این جلوگیری نیـاز به رضایت مرد یا زن نـدارد، برخلاف ازدواج دائم که بـدون رضایت زن نمی توانـد از تشکیل نطفه جلوگیری کرد.»

در هر صورت بایـد دیـد آیـا برای حفظ حیثیت زنان، اجازه ی رابطه ی نامشـروع و ارتباط آزاد با هر که از مردان میسـر باشـد مناسب تر است، یا این که بهتر است آن گونه ارتباطها از یک راه قانونی که توأم با راحتی وجدان نیز هست تنظیم گردد؟

آیا می توان گفت رابطه ی جنسـی اگر بـدون قصـد تشـکیل خانواده باشـد و این رابطه قانونی هم انجام بگیردماننـد سـرقت و کلاه برداری یک نوع جرم است؟ !

و هر رابطه ای بین زن و مرد بایستی به قصـد تشـکیل خانواده و زوجیت دائمی باشد وگرنه گناه نابخشودنی است؟ قضاوت در این باره با خود شـما خواننـده ی محترم است، تذکر این نکته هم لازم است که این گونه راه حل ها برای موارد خاص عقلانی است و نه برای این که وسـیله ی هرزگی و بی بنـد و بـاری و سوء اسـتفاده از قـانون قرار گیرد تـا تصور نشود تجویز آن سـبب تزلزل خانواده هاست.

اینـک بـا توجه به مشـکلات فعلی جوانـان و ملاـحظه ی وضع موجود جهـان، و آنچه عملاًـ در جریان است و آن این که اکثر جوانان از دختر و پسـر که بین ۱۸ و ۳۰ سـالگی هسـتند به جهات مختلف آماده ی زنـدگی زناشوئی تحت عنوان ازدواج دائم نیسـتند، باید دید آیا وجود یک قانون دیگر به عنوان ازدواج غیر دائم مفید و لازم به نظر نمی رسد، که رفع این مشـکل را هم از جهت دفع ضرورت ها و هم از نظر عدم احساس گناه و انحراف بنماید؟

در قرارداد متعه برخلاـف عقـد دائم ذکر مـدت لازم است و در صورتی مقررات ارث و نفقه بین طرفین حاکم می شود که آن را شرط کرده باشند، ولی اگر

فرزنـدی از این ازدواج به وجود آمد، با سایر فرزندانی که محصول ازدواج های دائمی هسـتند از نظر ارث و حمایت و مراقبت و تربیت هیچ تفاوتی ندارند. (۱)

### بحثی دیگر در ازدواج موقت

بسیاری از مردم بخـاطر نداشـتن امکانـات مـالی و گرفتـاری هـای دیگر، دسترسـی به ازدواج دائم ندارنـد، و نیز مسافرت های طولانـی و مـأموریت های درازمـدت باعث می شونـد که مردها از همسـرانشان محروم گردنـد و نتواننـد در انجام وظائف مهم اجتماعی و خانوادگی گام های مؤثری بردارند و چه بسا بعضـی از ماموران بی همسـر باشند که خود موجب گرفتاری بیشتری است، و از طرفی گرفتـاری هـای زنـان در دوران عـادت ماهـانه یـا بیماری های دراز مـدت و روزگار حمل و بارداری و احیاناً سایر ایام مردانشان را از آمیزش و بهره مندی جنسـی محروم سازد، و نیز طولانی بودن ایام تحصیل در این دوران اخیر و بعد از آن، و قرار گرفتن در مدار دانشـجوئی آن هم توأم با فقر مالی و احیاناً رفتن به کشور دیگر برای دیدن دوره تخصـص، با توجه به مشـکلات و مسـئولیت های ازدواج دائم که انجامش دانشـجو را با مشکلات فراوان تری روبرو می کند، و بالاخره زنان بیوه دارای فرزنـد که در جوامع شانس ازدواج دائم کمتر دارند، و چه بسا ازدواج دائم برای این گونه زنان مشـکلات افزون تری را بر مشـکلاتشان اضـافه نمایـد، بایـد از مخالفـان ازدواج موقت چه از سـنی مسـلکان و چه از روشـنفکران که دنبـاله رو فرهنگ دیگرانند پرسید این گروه ها و نظائر اینان که در جامعه کم نیستند با هیجانات شهوت و حملات

ص:۱۳۶

---

۱- ۱) - با دستورات اسلام آشنا شویم ۲۲۲.

سنگین غریزه جنسی بایـد چگونه مبـارزه کننـد؟ و خود را از نـاراحتی هـای طـاقت فرسـای این نیروی پرقـدرت چگونه نجات دهند؟

آیـا در این فرض هـا اسـتفاده کردن از داروهـای مهلك و نابودکننـده غریزه ی جنسـی معقول است، و آیا رهبانیت و ریاضـت کشـیدن و سرکوب غرائز با دست خود که در اسـلام به شدت ممنوع است راه گشای این مشکل پیچیده است؟ و نهایتا آیا در این موارد پناه بردن به دامن فحشاو بی بنـد و باری و تهدیـد حیثیت خانواده ها و جامعه را به لجن فساد عام آلوده کردن از نظر عقل و منطق صلاح است؟

چنـانچه این راه هـا منطقی و عقلی و شـرعی نباشـد، دانشـمندان اهل سـنت که اکثرشان با ازدواج شـرعی زمان دار مخالفنـد و جامعه شناسان در این مورد چه راه حلی ارائه می کنند؟

برای نجات از این راه پر پیچ و خم و خطرناك آقای راسل فیلسوف معروف انگلیسی همان روش غربی ها و پناه بردن به فحشا و منکرات و شـکار شدن مردان را پیشـنهاد می کند، و گروهی نیز هر چند تعداد زیادی نیستند راهنمائی به ریاضت و رهبانیت می کننـد، و علمـای اهل سـنت یا پاسـخ نمی دهنـد، یا راهی که حضـرت حق در آیه ی بحث به روی انسان باز کرده به خاطر خوشـنودی عمر و به دنبال فرمان او دایر بر حرمت ازدواج زمان دار حرام اعلام می کننـد، ولی اسـلام ناب محمـدی و فرهنگ قرآنی و فقه اهل بیت که در هر روزگاری حلال مشـکلات و راه گشای انسان ها هسـتند می گوید، راضی به سرکوب غرائز و اشاعه ی فحشا، و تخریب اخلاق، و بی آبرو شـدن مردان و زنان و خانواده ی آنان نیسـتم، بلکه نیازهای طبیعی باید به صورتی مشروع پاسخ داده شود و چاره این نوع مشکلات

فقط ازدواج موقت و به عبارت دیگر متعه است، چنان که در آیه ی ۲۴ سوره ی نساء به طور صریح به این حقیقت اشاره شده است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«احلها فی کتابه و علی سنه نبیه فهی حلال الی یوم القیامه:» (۱)

خداوند آن را در قرآن مجید و سنت پیامبرش حلال نموده و تا روز قیامت حلال و مشروع است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«لیس منا من لم یؤمن برجعتنا و لم یستحل متعتنا:» (۲)

هر که منکر رجعت ما و ازدواج موقت باشد و آن را حلال و مشروع نداند از ما نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«المتعه نزل بها القرآن و جرت بها السنه:» (۳)

متعه حکمی است از جانب خدا و پیامبرش که در قرآن و سنت از آن یاد شده است.

### اهل سنت و متعه

با توجه به روایات اهل بیت و روایات فراوانی نظیر آنها در کتاب های اهل سنت و از همه مهم تر با نظر به آیه ی ۲۴ سوره ی نساء و مشروعیت و حلیت ازدواج موقت یک موضوع مسلم انکار ناپذیر و کاری شرعی و ضرورت اسلامی



---

۱- ۱) - وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۴۳۷.
۲- ۲) - بحار ج ۱۰۳ ص ۳۲۰.
۳- ۳) - روضه المتقین ج ۸ ص ۴۶۷.

و اجتماعی است، و هیچ مسلمانی دلیل قانعکننده ای بر عدم حلیت آن نمی تواند اقامه کند.

در کتاب های معتبر اهل سنت و از جمله در صحاح سته که علمای مذاهب مختلف سنت آنها را هم چون قرآن صحیح و معتبر می دانند روایات مهمی نقل شده که ازدواج موقت بر اساس حکم حق در قرآن و سنت پیامبر تشریع شده و صحابه و در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر به آن عمل کردند، جز این که عمر به میل خودش آن را بر مسلمانان حرام و ممنوع نمود.

علامه امینی صاحب کتاب جهانی و استوار الغدیر پس از بررسی کامل کتاب های اهل سنت احادیث مربوطه به حلیت متعه را از خود آنان نقل کرده و نهایتاً می گوید:

«نزلت آیه المتعه فی کتاب الله عزوجل و لم تنزل آیه بعدها تنسخها:» (۱)

این جمله از صحاح آنان نقل شده که مؤلفان همه آنها می گویند: آیه متعه و ازدواج موقت در قرآن مجید آمده و سپس هیچ آیه ای این حکم را نسخ نکرده است.

مسلم که از علمای مورد توجه اهل سنت است می گوید: جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که ما در زمان رسول خدا و ایام حکومت ابوبکر به آیه ی متعه عمل می کردیم و این سنت جاری بود تا این که عمر آن را ممنوع و حرام اعلام کرد! روزی ابوحنیفه که رهبر مذهبی گروه زیادی از اهل سنت است به محضر



---

۱- ۱) - الغدیر ج ۶ ص ۱۹۸.

حضـرت صـادق آمـد و از آن حضـرت دربـاره ی ازدواج موقت سـئوال کرد و گفت: از قانون متعه به من خبر ده که آیا قانون حقی است، حضرت با تعجب فرمودند:

«سبحان الله ما قرأت کتاب الله عزوجل: فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه.»

سبحان الله مگر آیه ی ۲۴ سوره ی نساء را نخوانده ای، سـپس آیه را قرائت کرد، ابوحنیفه گفت: به خدا سوگند گویا من تا به حال این آیه را ندیده ام!

در کتـاب صـحیح ترمـذی که فوق العاده مورد اطمینان اهل سـنت است آمـده: شخصـی از اهالی شام از عبـدالله بن عمر فرزند حـاکم پس از ابـوبکر در مورد حـج تمتع و در حـدیثی دیگر دربـاره ی متعه سؤال کرد که نظرت در این مورد چیست؟ فرزند عمر با کمال صـراحت پاسـخ داد من اینها را حلال می دانم، مرد شامی گفت: مگر پـدرت اینها را حرام نکرده؟ عبـدالله گفت: اگر پـدرم از این امور نهی کند، پیامبر خدا آنها را اجازه داده، آیا من سـنت مقدس رسول خدا را رها کرده و از گفته ی پدرم تبعیت نمایم، آنگاه برآشفت و گفت برخیز و از نزد من بیرون رو.

### فرزند متعه مخالف متعه

مسـلم از عالمان اهل سنت نقل می کند که عبدالله بن عباس «که از راویان مورد وثوق اهل سنت است» به شدت ازدواج موقت را تبلیـغ می کرد، و در برابر عبـدالله بن زبیر بـا این قـانون مصـرانه مخـالفت می ورزیـد و از آن منع می کرد، و از این جهت با عبدالله بن عباس به شدت دشمنی می ورزید و او را مسخره می کرد. (۱)



---

۱- ۱) - شرح من لا یحضره الفقیه ج ۸ ص ۴۵۷.

روزی عبدالله بن زبیر در اوج قدرتش که بر بخشی از سرزمین اسلامی حکومت داشت در مکه مشغول سخنرانی بود، بناگاه عبدالله بن عباس وارد مسجد شد، پسر زبیر از دیدن او به خشم آمد و خطاب به مردم گفت: این مرد نابینا که به سوی شما می آید، خداوند قلبش را نیز مانند چشمش کور کند که به عایشه ام المؤمنین و اصحاب پیامبر لعن و نفرین می کند و ازدواج موقت را که نوعی زناست حلال می داند!

عبدالله که در اواخر عمرش نابینا شده بود این سخنان را شنید و با کمک غلامش عکرمه به نزد عبدالله بن زبیر آمد و به او گفت: ای پسر زبیر به این دستور الهی و سنت نبوی در زمان رسول خدا عمل شده و هیچ حکمی بر نسخ و باطل کردن آن نیامده است، و دلیل من گفتار فرزند صحاک «یعنی عمر حاکم پس از ابوبکر است» که فریاد زد: دو متعه حج و نکاح در زمان رسول خدا حلال بوده و من آنها را حرام اعلام می کنم، و هر کس به آنها عمل کند وی را شکنجه نموده و به کیفر می رسانم، ای پسر زبیر ما شهادت عمر را در حلال بودن آنها می پذیریم اما تحریم و بدعت او را ابداً قبول نمی کنیم، و این مسئله را آگاه باش که تو از متعه و ازدواج موقت متولد شده ای و اگر باور نداری هنگامی که نزد مادرت رفتی از او بپرسی که جریان عبای عوسجه چیست؟

ابن عباس این را گفت و سپس به راهی که در پیش داشت ادامه داد، فرزند زبیر در حالی که لبریز از خشم و ناراحتی شده بود نزد مادرش آمد و قصه را گفت، مادرش داستان را به این صورت بیان کرد: روزی پدرت زبیر نزد پیامبر بود و از نداشتن همسر شکایت داشت، رسول خدا یکی از دو عبا را که عوسجه به آن حضرت داده بود به پدرت بخشید، و سپس پدرت با مهریه قرار دادن آن عبا با من ازدواج موقت کرد و تو ثمره آن ازدواج هستی، ای پسر مگر به تو نگفتم

که با بنی هاشم از در مجادله و درگیری وارد مشو، زیرا هرگز نمی توانی در برابر بیان و گفتار محکم آنان مقاوت نمائی؟ (۱)

### تحریم متعه به دلخواه حاکم

اگر کتاب های مهم فقهی و حدیثی اهل سنت را بررسی کنید، نشان می دهد که ده ها حدیث معتبر در باب متعه و مشروعیت ازدواج موقت در آنها ثبت است و اعلام شده که اصحاب رسول خدا به این حکم الهی و سنت نبوی عمل نموده اند و از همه روشن تر گفتار عمر بن خطاب حاکم معرفی شده ابوبکر است که با کمال صراحت شهادت می دهد که این نوع ازدواج در زمان رسول خدا مشروع و حلال بوده، ولی من از پیش خود حرام می کنم و انجام دهندگانش را مجازات می نمایم.

در کتاب صحیح مسلم آمده که عمر بر فراز منبر پیامبر خطاب به مردم فریاد زد:

«ثلاث کن فی عهد رسول الله و انا احرمهن و اعاقب علیهن متعه النساء و متعه الحج و قول حی علی خیر العمل:» (۲)

عمل به سه چیز در زمان پیامبر در جریان بوده و حلال دانسته می شد، اکنون من حرمت آن سه حکم را اعلام می کنم و انجام دهندگانش را کیفر می دهم و آنها عبارت انداز: ازدواج موقت، حج تمتع و جمله حی علی خیر العمل در اذان و اقامه.

ص:۱۴۲

---

۱- ۱) - مستدرك الوسائل ج۲، ۵۸۷.

۲- ۲) - صحیح مسلم ج۳، باب المتعه ص ۳۸.

این گفتار به وسیله عمر در موارد متعدد و برای تهدید مردم تکرار می شد از این جهت با تغییر اندک و حذف بعضی از عبارات نیز نقل شده است مثل این عبارت:

«ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما و احرمهن و اعاقب علیهن متعه الحج و متعه النساء:» (۱)

ای مردم دو متعه در زمان رسول خدا حلال بوده ولی شخص من آنها را حرام اعلام می کند و هر کس مرتکب آنها شود او را به شدت کیفر می دهم و آن دو عبارت انداز متعه حج و ازدواج موقت!

صاحب جواهر این فقیه بزرگ که اعاظم فقها بر سر سفره کتاب بی نظیرش جواهر متنعم اند پس از نقل این داستان از عمر دائر بر تحریم ازدواج موقت به توجیه بی پایه اهل سنت برای تبرئه عمر که حلال خدا را حرام نموده پرداخته که آنان چنین می پندارند: پیامبر خدا در تشریع قوانین الهی اجتهاد نموده و بر مجتهد دیگر جایز است بر اساس اجتهاد شخصی اش با پیامبر و قوانین محکم حق مخالفت کند، و عمر بر پایه این معنی با قانون حلال ازدواج موقت مخالفت نموده و آن را بر ضد خواسته خدا و پیامبر حرام کرده است و عمر چون مجتهد بوده این اختیار را داشته که حلال خدا را حرام و حرام حق را حلال کند! !

برادران اهل سنت که در این مورد و موارد دیگر خطاهای ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر حاکمان را در دولت بنی امیه و بنی عباس و حتی خالد بن ولید را در کشتن مالک بن نویره و افراد قبیله اش و انجام زنای محصنه با زنان قبیله به اجتهاد



---

۱- ۱) - جواهر الکلام ج ۳۰، ص ۱۳۹.

نسبت داده اند و با کمال جسارت اعمال ضد قرآن و سنت نبوی آنان را توجیه می نمایند بدون تردید ناصحیح و بدون شک راه غلط و خطا می پیمایند زیرا این نوع اجتهادها «در صورتی که اجتهاد کنندگانش از معارف الهیه و علوم اسلامیه و ابزار اجتهاد تهی بودند» اجتهاد در برابر صریح احکام الهی و صریح دستورات پیامبر و به اصطلاح فقهی اجتهاد در برابر نص است که عقل عاقلان حتی عقل کم سوادان و بی سوادان آن را مردود می داند، و این اختیار و آزادی و این حق از جانب خدا و پیامبر به کسی داده نشده که هر زمان دلخواهش بود به تغییر احکام قرآن و سنت پیامبر برخیزد و حقایق دین را مورد هجوم قرار دهد و کجی و اعوجاج در صراط مستقیم ایجاد کند، و اسلامی بر خلاف اسلام خداوند بسازد.

کسی حق ندارد با این استدلال واهی و بی پایه و سبک که با اجتهاد می توان به تغیر قوانین محکم حق دست یازید با قوانین خدا و سنت پیامبرش مخالفت کرد.

آیات ۴ و ۳ سوره نجم، آیات ۶۵ و ۶۶ و ۶۱ سوره نساء، آیه ۳۶ سوره احزاب آیه ۷ سوره حشر و دیگر آیات قرآن اینگونه استدلال های شکمی، و توجیهات خنک و سبک را که سبب وارد کردن ضربه های مهلک به اسلام ناب و عامل فرقه فرقه شدن مسلمانان است باطل و حرام و ممنوع اعلام می کند.

بر اساس این آیات در مقام تشریع و قانون گذاری نه تنها اصحاب پیامبر و حاکمان حق اجتهاد و دخالت و تغییر احکام را ندارند، بلکه بر طبق آیه قرآن مجید رسول خدا در تدوین احکام مطیع فرمان حق بوده و از پیش خود رأساً اختیاری ندارد.

مصراً از علمای اهل سنت که در ورطه هولناکی افتاده، و برخلاف عقل و منطق جنایات حاکمان و عوامل آنان را، و تغییراتی که در احکام خدا داده اند، و

ص:۱۴۴

دامن به هر معصیتی آلوده نموده اند به تکیه بر مسئله اجتهاد توجیه می نمایند و آنان را عادل و مصیب می دانند، شگفت آورترین مصونیت را برای آنان قائل اند می خواهم گرچه برای یک لحظه هم شده، به خاطر خدا و برای نجات خود از این توجیهات ضد منطق و حکمت و برای حفظ قیامت خودشان که در دادگاه های الهی محکوم نشوند به متن این آیه شریفه که صراحت کامل دارد پیامبر هم از پیش خود نمی تواند امری را تشریع، یا حقیقتی را تغیر و تبدیل دهد دقت کافی کنند، باشد که از این توجیهات خطرناک و خطرزا رهائی یافته و استواری و عظمت مکتب اهل بیت و فقه شیعه را که برگرفته از امامان معصوم است درک کنند و به جای تبعیت از دیگران از امامان تعیین شده از جانب رسول خدا تبعیت کنند.

وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحى إِلَيَّ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: (۱)

چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود کسانی که دیدار قیامت و محاسبه شدن اعمالشان را امید ندارند می گویند: قرآنی غیر این قرآن بیاور یا آن را به آیاتی دیگر که خوش آیند طبع ما باشد تغییر ده بگو مرا نرسد که آیات الهی را از نزد خود تغییر دهم

ص:۱۴۵

---

۱- ۱) - یونس ۱۵.

من جز آنچه را بر من وحی می شود پیروی نمی کنم من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

علمای اهل سنت و توجیه گران اعمال ناروای سردمداران سقیفه و اربابان اموی و عباسی ملاحظه می کنید که در این آیه شریفه تغییر و تبدیل احکام حق حتی اگر به دست رسول خدا صورت بگیرد موجب عذاب و کیفر در آخرت شمرده شده است.

امیرمؤمنان علی (ع) که از دیدگاه شما اهل سنت واجب الاطاعه شمرده شده و از خلفای راشدین محسوب می شود در زیان و خسارت تحریم متعه که از جانب عمر بر خلاف آیه ۱۵ سوره یونس اعلام شده می فرماید:

«لولا ان عمر نهی عن المتعه مازنی الاشقی:» (۱)

اگر عمر ازدواج موقت را حرام اعلام نمی کرد، جز افراد بدبخت و بی شرافت کسی زنا نمی کرد.

ص:۱۴۶

---

۱- ۱) - مجمع البیان ج۵، ص ۶۱- المیزان ج۴، ص ۳۱۳.

## تفسیر آیه ۲۵-۲۶

### اشاره

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ اَلْمُحْصَنٰاتِ اَلْمُؤْمِنٰاتِ فَمِنْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ فَتَيٰاتِكُمُ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ فَإِذٰا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفٰاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَى اَلْمُحْصَنٰاتِ مِنَ اَلْعَذٰابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ اَلْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

و از شما کسی که به سبب تنگدستی نتواند با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، با کنیزان جوان با ایمانتان ازدواج کنید، [و اظهار ایمان از سوی کنیزان در جواز ازدواج با آنان کافی است] و خدا به ایمان شما که کدام ظاهری و کدام حقیقی است داناتر است، آزاد و کنیز در اصل و نسب و رابطه ایمانی از یکدیگر و اعضای یک پیکر هستند پس با کنیزان با اجازه صاحبانشان ازدواج کنید.

ص:۱۴۷

و مهریـه آنـان را به طـور شایسـته و درخـور شأنشـان به خودشـان بپردازیـد، جـواز این ازدواج مشـروط به آن است که کنیزان پاکـدامن باشـند نه زناکـار، و مشـروط به آن است که در پنهـان بـا کسـی رابطه ی دوسـتی نگیرنـد، پس زمـانی که به ازدواج درآمدنـد، اگر مرتکب کـار زشت شونـد بر آنـان نصف مجـازاتی است که بر زنـان آزاد است، این جواز ازدواج با کنیز برای کسـی از شـماست که از فشار غریزه جنسـی و دچار شدن به زنا بترسد و شـکیبائی کردن برای شما [در برابر هیجانات شهوت] بهتر است و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

خداونـد می خواهـد احکام و مقرراتش را برای شـما بیان کند و شـما را به روش های پاك و صـحیح کسانی که پیش از شـما بودند راهنمائی نماید و رحمت و مغفرتش را نصیب شما کند و خدا دانا و حکیم است.

### شرح و توضیح

دو آیه شـریفه مسائـل بسـیار مهمی را در حـل مشـکلات ازدواج، و راه سالم مانـدن خانواده و جامعه، و برابری برده و آزاد در اصـل انسـانیت و شخصـیت، و اجتناب از ازدواج با شـهوت رانان و کسانی که حـدود الهی و پاکـدامنی و عفت را رعایت نمی کنند، و پرداخت مهریه کنیزان به شخص خودشان، و بیان سنن صحیح گذشتگان مطرح کرده که هر یک را به تناسب موضوع به خواست حق توضیح می دهم.

۱- از روزگـاران گذشـته ازدواج با زنان آزاد و به ویژه با زنانی که از خانوادههای اشـراف و ثروتمنـد و صاحب نام بوده انـد، مقیـد به هزینه سـنگین و گاهی طاقت فرسا و همراه با رسوم و عادات خاص بوده، و بر فرض اگر جوانی آراسـته و شایسـته می خواسـته با چنین خانواده هائی وصلت کند میسر نبوده، ولی در همان زمان ها که بازار برده داری و به کنیزی گرفته شدن زنان تحت شرایط خاص رواج

داشته، ازدواج مردان آزاد با کنیزان مقید به هزینه ی سنگین و عادات و رسوم دست و پا گیر نبوده است.

مسئله ی برده داری و اوضاع بندگان و کنیزان در میان اقوام و ملل و نگاه اسلام به این مسئله، و عنایت فرهنگ حق به بردگان تا رسیدن به مرز آزادی، و قوانین الهی و انسانی مکتب حق در رابطه با رفتار مالکان نسبت به بردگان به طور مفصل و مشروح در توضیح آیه ی ۱۷۷ سوره ی بقره ضمن کلمه رقاب گذشت.

خداوند مهربان برای زمان برده داری که اکنون به آن صورت از میان رفته، و چه بسا در آینده دوباره این مسئله رخ نشان دهد می فرماید: اگر مردی مسلمان تمکن مالی ندارد، و نمی تواند متحمل هزینه ی سنگین شود، و عادات و رسوم خانواده های صاحب نام را عملی سازد هیچ مانعی نیست که با کنیزی صاحب ایمان و آراسته به عقاید حقه ازدواج نماید، چنین کنیزی بخاطر مؤمن بودنش در پیشگاه حق از ارزش برخوردار است و در شخصیت انسانی و ایمانی با زنان آزاده مؤمنه فرقی نمی کند و بین پاداش او در انجام عمل صالح و بکارگیری اخلاق حسنه و زنان مؤمنه آزاد هیچ تفاوتی وجود ندارد.

اگر مردان مؤمن تعصبات بیجا و بی منطق را کنار بگذارند، و در ازدواج با کنیزان احساس حقارت و شکست شخصیت که احساسی شیطانی است نکنند، و به حکم حضرت حق با دختر جوان مؤمنی که از خانواده ای معمولی است، و از ثروت آن چنانی برخوردار نیست، به ویژه اگر شایسته ی همسری باشد، ازدواج نماید عبادت عظیمی انجام داده و دختری پاک دامن را گرچه کنیز باشد از این که محروم از ارضای عواطف و احساسات و غرائز جنسی زندگی کند و ضربات

سختی به روحیه اش بخورد به ساحل نجات رسانده و سبب خوشنودی پروردگار مهربان عالم را فراهم آورده است.

یقیناً مرد مؤمن و جوان آراسته ای که با کنیزی گمنام و از خانواده ای معمولی ازدواج می کند، و تشکیل زندگی می دهد و شرایط لازم و حقوق انسانی را در فضای خانواده رعایت می نماید مورد محبت حضرت حق قرار می گیرد و چه بسا فرزندانی صالح نصیب او شود که آن فرزندان سبب تأمین خیر دنیا و آخرت پدر و مادر گردند، این حقیقت در میان مسلمانان و حتی در خانواده ی امامان معصوم اتفاق افتاده که از کنیزی پاکدامن فرزندانی با کرامت و شایسته به وجود آمده که گاهی آن فرزندان چهره هائی علمی و اثرگذار در میان ملت و جامعه ی اسلامی شده اند.

این نکته مهم را نیز نباید فراموش کرد، که اگر ازدواج با زنان آزاد و بسیاری از خانواده ها سخت باشد، و مردان و جوانان به خاطر این که طرف ازدواج کنیز یا دختری از خانواده ای گمنام و معمولی است، تن به ازدواج ندهند فساد شیوع پیدا می کند و خدای نخواسته چه مرد چه کنیز چه زنی که از خانواده ای معمولی است ممکن است آلوده به گناه شوند، و برای کاستن از فشار هیجانات شهوات به معصیت روی آورند، و از این طریف برای ساعتی لذت به حسرتی طولانی بنشینند، و دنیا و آخرت خود را خراب، و از خیر این جهان و آن جهان، و از سعادت ابدی و لذت واقعی و سرمدی محروم گردند.

ازدواج حقیقتی است که همه ی مردان و زنان به طور طبیعی به آن نیازمندند، و اگر جوانان و دختران در سن لازم و در زمان رشد، و آنگاه که می توانند از عهده ی کارگردانی برای تشکیل خانواده برآیند، به دستورات اسلام در این زمینه گردن نهند، و آن را آسان گرفته و آسان برگزار کنند، و از قیود سنگین و دست و پا گیر و رسوم و عادات غیر منطقی بپرهیزند، از فیوضات ویژه ی حضرت حق

ص:۱۵۰

بهره منـد می شونـد، و راه فسادهـای سـنگینی کـه بر اثر عـدم ازدواج بـه روی آنـان بـاز اسـت بسـته می شـود، و سـفره روابط نامشروع، و عشق های شهوانی و خودارضائی و زنا و لواط برچیده می گردد.

آیـا پـدران و مـادرانی که جهت ازدواج جوانانشـان شـرایط طـاقت فرسـا، مهریه ی سـنگین که پرداختش دردسـر زیادی دارد، پیشـنهاد می کننـد، و جوانان بخاطر عـدم قدرت در جهت انجام شـرایط، و ترس از این که نتوانند مهریه را بپردازند، حاضـر به ازدواج نمی شونـد مرتکب گنـاه نمی گردنـد، و بـا محروم نمودن جوانان از ازدواج در گردونه ی سـتم و سـتمگری قرار نمی گیرند، و سبب ازدیاد فساد و فحشاء و منکر نمی شوند؟ !

خداونـد مهربان و پیامبر اسـلام مصـراً از اهل ایمان می خواهند که راه ازدواج را برای جوانان آسان کنند، و موانع این راه را با کرامت برطرف نمایند، و حتی اگر برای آنان زمینه ای بود علاوه بر جوانان خودشان وسیله ی ازدواج دیگران را فراهم آورند، و از مال و ثروت خویش در این راه خیر هزینه نمایند، و تا بتوانند روزنه های فحشا و فساد را مسدود کنند.

ازدواج بنـائی الهی و ساختمانی اسـلامی است، که همگان نسبت به تحقق آن مسـئولیت دارنـد، و بایـد آن را وظیفه و تکلیفی مهم بر عهده ی خود بدانند.

قرآن مجید می فرماید:

وَ أَنْكِحُوا اَلْأَيامىٰ مِنْكُمْ وَ اَلصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ واسِعٌ عَلِيمٌ: (۱)

ص:۱۵۱

---

۱- ۱) - نور ۳۲.

جوانان و دختران بی همسر خود، و غلامان و کنیزان شایسته خویش را همسر دهید، اگر مشکل مالی دارند خداوند آنان را از فضل و احسانش بی نیاز می کند، خدا بسیار عطاکننده و داناست.

ملاحظه می کنید خداوند مهربان در این آیه از همه اهل ایمان می خواهد جوانان را زن دهند، و دختران را به خانه ی شوهر بفرستند، و بردگان و کنیزان را نیز مانند فرزندان خودشان و بدون هیچ ملاحظه ای در عرصه ی ازدواج قرار دهند، و جوانان و دختران از مشکل مالی نترسند، خداوند آنان را با احسان وجودش غنی و ثروتمند می کند.

لازم است درباره ی مسئله ی بسیار مهم ازدواج همه ی خانواده ها به این نکاتی که خلاصه ای از آیات قرآن و روایات اهل بیت است توجه نمایند:

۱- هر یک از زن و مرد که قصد ازدواج دارند بایستی به اندازه ی کافی درباره ی یکدیگر برای تشخیص وضعیت همسر آینده خود تحقیق نمایند.

شایسته است با تضرع و زاری و با حالی ملکوتی و خالصانه از حضرت حق بخواهند که وسیله ی انتخاب همسری متناسب که در خوشبختی آنان مؤثر باشد، و از هر جهت شایستگی شرکت در زندگی را داشته باشد برای آنان فراهم آورد.

البته نباید در ازدواج و قبول همسری، منظور و هدف اصلی را با جمال و زیبائی ظاهری و سطحی، یا ثروت بدون توجه به امور اخلاقی و جهات دیگر قرار داد، بلکه باید کوشید همسری نجیب و با عفت و دین دار و باوفا انتخاب کرد، و پوشیده نیست که خوبی همسر در سعادت شخص و وضع جسمی و روحی فرزندان او بسیار مؤثر است، و بر اساس گفتار رسول خدا پس از نعمت دین درای و خداپرستی بهترین نعمت های خدا همسری شایسته است، و هیچ نعمت دیگر هم پای آن نیست.

ص:۱۵۲

۲- ازدواج با همسران بدخلق و تربیت نشده مکروه است، گرچه حسن ظاهر و یا مال و یا شهرت خانوادگی داشته باشند، و هم چنین است ازدواج هائی که مستلزم مخارج سنگین و خارج از طاقت است، و ازدواجی که در جنب آن کارهای ناشایستی انجام می شود، از قبیل قماربازی و مشروب خواری، و نواختن موسیقی حرام، و اختلاط مردان و زنان آن هم زنانی که در برابر آن همه میهمان و شرکتکننده نامحرم خود را هفت قلم آرایش کرده و به عمد مترصد دلبری از نامحرمان آند! !

و نیز باید ازدواج هائی که به جهات مختلف موجب ایجاد اختلاف و کشمکش و نگرانی هائی می شود، که در حقیقت یک نوع اسارت است، نه قبول همکاری صمیمانه.

## دورنمائی از شرایط همسر

انتخاب شوهر بدخلق، کج فهم، گنهکار، و به ویژه شرابخوار، و بی نماز، و دارای کسب حرام، و معاشر با بدکاران و فاسقان، و بی اعتنای به دین و مقررات حضرت حق روا نیست، اگر چه دارای ثروت و مقام ظاهری باشد.

در حدیثی آمده: کسی که همسر بدکاری را برای کسی در نظر بگیرد، و چنین ازدواجی را پیشنهاد کند قطع رحم کرده است و درباره ی او ظلم روا داشته و وی را در معرض جفا قرار داده است.

و نیز همسر مرد نباید کم درک، خالی از شعور، پرتوقع، و کسی باشد که به عفت و وفا پای بندی نداشته باشد، چنین همسری لایق و شایسته نیست که شریک زندگی مرد شود، مگر آن که مرد احتمال نزدیک به یقین دهد که چنین زنی قابلیت تربیت خود را از دست نداده باشد، و شایسته باشد که بتوان او را به ارزش ها دلالت نمود، و در راه درستی و پاکی و صداقت انداخت، که البته در

پاره ای از موارد این گونه اقدامات دارای ارزش خاصی است و در پیشگاه حق عبادت محسوب می شود.

خواستگاری طبق معمول و رسوم عادی در هر زمان و مکان به عمل می آید، ولی سزاوار است دختر در قبول شوهر به صلاح دید و خیرخواهی پدر احترام بگذارد، و خود را صرفاً تسلیم دلخواه و هوس های آنی و زودگذر ننماید.

زیرا ممکن است دختر بر اثر غلبه ی احساس و عاطفه تصمیمی بگیرد، که نتیجه اش برای او مثبت نباشد، و بررسی کافی نکردن در همان ابتدای ازدواج به اختلاف و کشمکش های شدید و جدی منتهی گردد.

البته بر اساس اسلام دختر را نمی توان به ازدواجی که خودش به آن راضی نیست مجبور نمود، چنان که در حدیث است:

دختری نزد رسول خدا آمد و یادآوری کرد که پدرش در سن کم او را به کسی شوهر داده است، ولی خود او حالا ـ که به تشخیص و رشد رسیده است به این کار راضی نیست و آن را به صلاح خود نمی داند، پیامبر چون عدم رضایت او را حس کردند و ملاحظه فرمودند که این زن از این کار خوشنود نیست، ادامه همسری با آن مرد، یا ترک شوهر و تن دادن به طلاق را به اختیار خود او واگذار کردند.

و از حضرت باقر (ع) پرسیدند: دو طفل نابالغ را اولیای آنان «برابر با رسمی که حاکم بود» به عقد ازدواج یکدیگر در آورده اند، حکمش در اسلام چیست؟ فرمود: هر یک از آن دو نفر زمانی که به حد بلوغ و رشد رسیدند در صورتی که به آن ازدواج راضی نبودند می توانند آن را به هم زده و رشته ی ازدواج را بگسلند.

قرار نامزدی و گفتار اولیه درباره ی ازدواج یک پسر و دختر نمی تواند پایه و اساس ازدواج باشد، زیرا ممکن است طرفین به علل مختلف نتوانند توافق کامل

کننـد و بعـد از چنـدی منصـرف گردنـد، در صورتی که پس از قرار نامزدی یکی از دو طرف از عقـد ازدواج امتناع نماید، در صورتی که به هم زدن آن قرار علت موجهی نداشـته باشد و ضمناً موجب خسارتی برای طرف دیگر شده باشد، باید در حدود امکان جبران خسارت شود، زیرا اسلام هیچ خسارتی را برای هیچ کس راضی نیست.

۳- شـرایط ازدواج را نباید سـنگین قرار داد، و نیز نباید هدف اصـلی از قبول همسـر را که ایجاد انس و محبت و آرامش خاطر اسـت فرامـوش کرد و آن را چنـانچه امروزه معمـول شـده بـه صـورت خریـد و فروش در آورد، این وظیفه سـران قـوم و ریش سپیـدان در هر منطقه است که در این زمینه پیش قـدم شوند، و مسـئله ی ازدواج را از وضع زننده داد و سـتد بیرون آورند و به آن صورت صحیح اسلامی دهند. (۱)

### سفارشی به زنان بر اساس آیات و روایات

از آنجا که دیدن بعضـی از مناظر شـهوت انگیز سـهم بزرگی در تحریک قوای شهوانی دارد، و غالباً زمینه افکار انحرافی را در جوانـان تربیت نشـده، و مردان کم ایمـان به وجود می آورد، لـذا زنـان بـا ایمان و معتقـد به قیامت، و همه ی زنانی که انـدک توجهی به واقعیات و منافع و مضار انسانی دارند باید به سـهم خود در راه حفظ و تقویت عفت عمومی و بقای اخلاق انسانی و تداوم شرف و کرامت مردم

ص:۱۵۵

---

۱ – ۱) – اینجـانب در زمینـه ازدواج و شـئون آن کتـابی به نـام نظـام خـانواده در اسـلام نوشـته ام که دارای سـی بخش است و تاکنون ۲۷ بار در ایران و به شش زبان خارجی ترجمه شده، مفصل این بحث را می توانید در این کتاب مطالعه کنید.

تشریک مساعی نموده و از کارهائی که سبب ایجاد فکر گناه در دیگران می گردد خودداری نمایند، از جمله خود را از آرایش و خودنمائی هائی که موجب جلب توجه دیگران می شود حفظ کنند و به سهم خود طبق وظیفه ی اسلامی و انسانی در ایجاد تقوا و نیکی همکاری و تعاون داشته باشند، و هیچ گاه به هدف این که مورد نظربازی و تماشای این و آن قرار گیرند، با آرایش از خانه بیرون نیایند و بدانند که وجودشان در عرصه ی خلقت بالاتر و برتر از این است که وسیله ی اجرای گناه و پیدا شدن فکر و طرح گناه و بی عفتی در دیگران شوند.

زنان فهمیده و عاقل خود را بزرگ تر از این می دانند که آنان و هم جنسانشان طوری عمل کنند که به منزله ی اسباب بازی و به عنوان یک موجود سرگرمکننده و وسیله ی هرزگی و شهوت رانی مورد توجه مردان و نظربازان قرار گیرند، و تنها بر اسس این فکر کودکانه به فکر خودآرائی باشند و همه ی همت آنان پوشیدن لباس های رنگارنگ و آرایش های خارج از حد معمول و تبعیت از مُدهای زننده بیرون از حدود اخلاق حسنه باشد.

زنان مسلمان باید بدانند شخصیت انسانی و به ویژه مقام مادری آنان بسیار محترم تر از این است که در روش زندگی از فرهنگ یهودیت و مسیحیت در برابر فرهنگ غنی و سعادت بخش اسلام پیروی کنند، زنان باید هم جایگاه انسانی خود را درک کنند و هم به طور شایسته و متناسب رفتار نمایند، و همه ی همت و کوشش آنان این باشد که در دامن آنان شخصیت های ارزنده و بلند همتی تربیت شوند، و از این طریق به ملت اسلام و کشور و وطن خدمات بزرگی ارائه دهند. (۱)



---

۱- ۱) - با دستورات اسلام آشنا شویم، با اندکی تصرف در عبارات ۲۰۸.

۲- از دیـد گاه اسـلام در شخصـیت انسانی و پاداش و عقوبت اخروی برده و آزاد هیچ فرقی نیست، برده، برده به دنیا نیامده، و کنیز، کنیز متولـد نشـده، به عللی از جمله جنـگ به نـاحق بر ضـد یـک ملت سـبب شـده که ملت مظلوم برخی از ظالمان را به اسـارت بگیرنـد و به کیفر جنگی که بر آنـان تحمیـل شـده داغ بردگی بر مردان متجاوز و مهر کنیزی بر زنان متجاوزان بزننـد، اسـلام در حـد رعایت حقوق بردگان و کنیزان این معنا را به عنوان جریمه ی ظالم پـذیرفته و اکیداً سـفارش نموده تا جائی که میسر است به ویژه اگر غلام و کنیز مسلمان شدند آنان را آزاد کنند.

اسـلام به همه وصـیت کرده که با برده و کنیز با خوش رفتاری برخورد شود، و حق آنان بخصوص حق طبیعی غریزه و عواطف آنان لحاظ شود و در صورت تمایل داشتن آنان به ازدواج وسیله ی ازدواج آنان را فراهم کنند، چنان که در آیه ی مورد شرح ملاحظه کردیـد، خداونـد از آنان که نمی تواننـد با زنان آزاد ازدودج نماینـد خواسـته با کنیزان با ایمان ازدواج کننـد و مهریه آنـان را به عنوان حق واجب بپردازنـد، و ادعای آنان را در مؤمن بودن بپذیرنـد، و در این زمینه به دنبال پی جوئی های سـخت نباشند، که امور باطنی و قلبی و پی جوئی آن آنهم در دنیا بلکه در قیامت به عهده ی حضرت حق است وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ

و کسـی که بـا کنیز ازدواج می کنـد بایـد به این حقیقت که از جـانب خداونـد ارائه شـده توجه داشـته باشـد که از نظر گوهر انسانی برده و کنیز مانند دیگر انسان ها هستند، و در این زمینه تفاوت و اختلافی میان انسان ها وجود ندارد: بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.

۳- به کسانی که می خواهند به ازدواج آسان تن دهند، و بخاطر فرار از هزینه های کمرشکن با کنیز عقد نکاح ببندند سفارش می کند که در این زمینه

تحقیق و پی جوئی کنید که دامن کنیز از زنا و رفیق بازی و داشتن معشوقه پنهانی پاک باشد، که محیط زن و شوهری و عرصه ی خانه از سلامت بهره مند گردد، و فرزندانی شایسته از این ازدواج به دنیا آید، گویا آیه ی شریفه می خواهد بگوید با کنیز آلوده به زنا، و دارنده ی رفیق نامحرم، ازدواج مناسب نیست، مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ.

۴- در میان سنن و روش گذشتگان روش ها و سنت های حسنه ای وجود داشته که به خیر و صلاح آنان تدوین یافته بود، از آنجا که خدواند نسبت به بندگانش دارای رحمت است و خیر و صلاح همه را می داند و کار حضرتش بر پایه ی حکمت و استواری است، اراده فرموده روش ها و سنن صحیح گذشتگان را بیان کند، تا مردم ها با تبعیت از آنها به تأمین خیر و سعادت خود برخیزد، و بنائی محکم از ازدواج بنا کنند و عمری را در امنیت و رفاه پاک دامنی به سر ببرند، و زندگی و حیاتی توأم با نور و نورانیت داشته باشند، و از فیوضات الهیه در سایه ی چنین زندگی و حیاتی برخوردار گردند وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ. . . .

ص:۱۵۸

## تفسیر آیه ۲۷-۲۸

### اشاره

وَ اَللّٰهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ یُرِیدُ اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ اَلشَّهَوٰاتِ أَنْ تَمِیلُوا مَیْلاً عَظِیماً.

یُرِیدُ اَللّٰهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ اَلْإِنْسٰانُ ضَعِیفاً.

و خداوند می خواهد با تدوین مقرراتی که به صلاح شماست، و شئون و شخصیت شما را حفظ می کند به شما توجه ویژه کند، و آنان که از شهوت حیوانی پیروی می کنند می خواهند شما در روابط جنسی از حدود و مقررات حق به انحراف بزرگی دچار شوید.

خداوند می خواهد با تشریع ازدواج با زنان مؤمن و ازدواج با کنیزان آراسته به ایمان و ازدواج موقت بار مشکلات زندگی و هجوم سنگین غریزه جنسی را بر شما آسان نماید و این انسان است که در برابر مشکلات و فشار شهوت جنسی ناتوان آفریده شده است، و لازم است قوانین و مقررات بر اساس توان و طاقت انسان تدوین شود تا مشکلی به مشکلاتش افزوده نگردد، و کمر زندگی اش با قوانین سنگین نشکند.

### شرح و توضیح

انسان اگر حرمت و حریم احکام حق را رعایت نماید، و در برابر هیجانات شدید و سخت غریزه جنسی به مقررات الهی گردن نهد، و در این زمینه از فرهنگ ابلیسی بیگانگان پیروی نکند و خود را برده بی بند و باری یهودیت و

مسیحیت ننماید، و خود را از افتادن در چاه غرب زدگی حفظ کند، یقیناً زمینه ی توجه و نگاه رحمت حضرت حق را به سوی خود فراهم کرده است وَ اَللّٰهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ.

جامعه ی اسلامی و به ویژه جوانان لازم و واجب است هشدار خداوند را در رابطه با شهوت رانان بی قید و شرط که با همه ی وجود می کوشند آنان را از طریق مسائل جنسی با نابود کردن حجاب زنان و دختران، و فراهم آوردن روابط آزاد و نامشروع و رسیدن زنان و مردان به یکدیگر با آسان ترین راه، و تحمیل فرهنگ اختلاط زن و مرد، و. . . . . جدی گرفته و از مدار مقررات سعادت بخش اسلام که شریعت سمحه و سهله است بیرون نروند.

احکام خداوند بر اساس علم و حکمت رحمت بی نهایتش تدوین شده و روزنه ای به افراط و تفریط ندارد، و هدف از آن احکام حفظ سلامت روح و بدن، و امنیت ظاهر و باطن، و بقای ساختمان انسانیت، و تأمین خیر دنیا و آخرت همه ی مردان و زنان است.

هواپرستان داخلی و خارجی، و حسودان نسبت به ارزش ها، و امنیت و سلامت مردان و زنان مسلمان و رابطه ی آنان را با حضرت حق و فرهنگ پاکش بر نمی تابند، از این جهت برای پاسخ دادن دعوت به شهوات خودشان، و پوک کردن مردم به وسیله ی هجوم شهوات آزاد جنسی، و غارت ثروت مادی و معنوی مسلمانان می کوشند که مردم را به انحرافات جنسی که انحرافات عظیم و خسارت باری است دچار کنند، و زمینه را برای جنایات خود چنان که در بعضی

از کشورهای اسلامی آماده نموده اند فراهم آورند، و به سبب شهوات آزاد مردم را از رحمت و توجه حق دور کنند.

آری خواست حضرت حق این است که همه ی انسان ها در همه ی شئون زندگی سبک بار و سبکبال باشند و بخاطر این حقیقت مقرراتی از جانب خدا به ویژه در مسائل ازدواج وضع شده که مردم از مشقت و سختی و رنج و زحمت در امان باشند.

خانواده ها و جوامعی که نسبت به قوانین الهی راه تکبر و روی گردانی می پیمانند، دچار گرفتاری ها و مشقت و رنج های طاقت فرسا هستند.

در زمان ما فریاد افراد و خانواده ها و جوامع از هجوم مشکلات گوناگون چه در امر ازدواج و روابط جنسی، چه در مسئله ی اقتصاد و چه در برنامه های سیاست بلند است، و راه حلی هم از طریق قوانین وضع شده خودشان که معلول عقل ضعیف آنان است پیدا نمی کنند.

مردم دنیا از محصولات تلخ ویران شدن نظام خانواده، و به هم ریختن روابط مشروع، و حاکمیت عشق های زودگذر کامشان تلخ، اعصابشان مختل، روانشان آزرده، و بسیاری از آنان به خاطر آلودگی های جنسی دچار امراض گوناگون، یا گرفتار اعتیاد یا در گوشه ی زندان ها بسر می برند، که باید به همه ی آنان گفت:

هر که گریزد زخراجات حق بارکش غول بیابان شود

ص:۱۶۱

این انسان که در برابر غول پر قدرت غریزه ی جنسی ناتوان آفریده شده، و عقلش از تدوین قوانینی که زندگی را بر او آسان نماید، و راه بیرون رفت از مشکلات را برای او فراهم آورد عاجز است، لازم است برای آسان شدن زندگی

قوانین خالق خود را بپذیرد و آن ها را به اجرا بگذارد، و به رنج و مشقت و بدبختی خویش خاتمه دهد.

چه خوب است برای فهم آثار قوانین حق و این که محصولش آرامش و امنیت و آسان شدن زندگی است به زندگی مؤمنان واقعی مراجعه شود، و برای فهم محصول تلخ بی بند و باری و شهوت رانی به زندگی غربیان و شرقیان غرب زده مراجعه کرد تا عظمت آیه ی مورد بحث روشن شود.

ص:۱۶۲

### تفسیر آیه ۲۹–۳۰

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.

وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرًا.

ای مؤمنان اموال یکدیگر را در میان خود از راه حرام و نامشروع تصرف ننمائید، مگر این که بر اساس تجارتی صحیح و بر پایه ی رضایت میان خودتان صورت گرفته باشد و خودکشی مکنید، یقیناً خداوند همواره به شما مهربان است.

و هر کس تصرف در مال مردم به باطل و خودکشی یا دیگرکشی را از روی تجاوز از حدود حق، و ستم برخورد یا بر دیگران مرتکب شود به زودی او را در آتشی آزاردهنده و سوزان در آوریم و این کار بر خدا آسان است.

#### شرح و توضیح

در رابطه با مال حرام و تصرف نابجا در اموال و اجناس دیگران بحث مفصل و مشروحی در ضمن آیات ۱۶۹ و ۱۶۸ سوره ی بقره گذشت، در اینجا فقط به نکاتی چند که در سطور گذشته به آن پرداخته نشد اشاره می کنم.

۱– منظور از «اکل به باطل» فقط خوردن نیست، بلکه مطلق تصرف در اموال دیگران از طریق ربا، غصب، رشوه، قمار، کم فروشی، دزدی، و اختلاس

است، که تصرف در اموال مردم از طریق این امور تجاوز از حدود الهی و عین ستم کاری است، و گناه و معصیت و پلیدی و ناپاکی است، و چنین اموالی برای متصرف آن هیچ برکتی به دنبال نخواهد داشت.

۲- منظور از لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ به احتمالی به معنای این است که در صدد قتل یکدیگر به خاطر متاع قلیل دنیا، و پولی اندک، و زمینی مختصر و غیر مختصر برنیائید.

و به احتمالی به معنای این است که به خاطر مال دنیا، و ثروت از دست رفتنی که نصیب شما نشده و مورد فشار عصبی و حال خشم قرار گرفته اید خود را نکشید و دست به قتل نفس نزنید.

و به احتمال قریب به یقین به این معناست که با ارتکاب محرمات، و تصرف نابجا در اموال مردم، و به دست آوردن ثروت از طرق نامشروع و دیگر معاصی خود را در چاه هلاکت و شقاوت، و بدبختی و تیره روزی نیندازید.

۳- تصرفات نابجا، و به دست آوردن ثروت های نامشروع به دست قلدران و متجاوزان و ستم کاران موجب اختلال در زندگی اقتصادی دیگر مردم، و دچار شدن آنان به تهیدستی و نهایتاً نابودی آنان است.

تصرفات نابجا و غارت اموال و ثروت و معادن یک ملت چنان که تجربه ی ثابت کرده است موجب قیام مستضعفان بر ضد مستکبران و در نهایت خون ریزی و سبب بروز جنگ های برون مرزی، یا جنگ داخلی مردم یک مملکت علیه زورمندان و غارت گران و بجا ماندن صدها و گاهی هزاران کشته از دو طرف است، لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ

ص:۱۶۴

مهربـانی حضـرت حق به بنـدگانش اقتضا کرده که احکام اقتصادی صـحیحی برای بنـدگانش تـدوین کنـد، تا هر کس برابر با اسـتعداد و توانش از عرق جبین و زحمت بازوی خود از سفره ی نعمت حق بهره مند گردد، و چشم طمع به مال و حق دیگران ندوزد، و سلامت و امنیت جامعه در سایه ی اقتصادی سالم و دور از عیوب و مفاسد محفوظ بماند.

۴- گرفتن وام بدون قدرت بر پرداخت، یا به نیت نپرداختن از مصادیق اکل مال به باطل است.

تصـرف نابجـا در اموال مردم، و به دست آوردن ثروت از راه نامشـروع، و خوردن لقمه ی حرام همه و همه حجـاب هـائی بین عبـد و خـدا، و موجب کسالت روحی، و زمین گیر شـدن در برابر عبادت حق، و سـبب وارد آمدن خسـران دنیائی و آخرتی به انسان است.

## کسب و تجارت

کسب و تجارت و هر کار و حرفه ای که افراد انسان به آن بپردازند، از نظر وضـعیت کسـی که آن کار را شـغل خود قرار داده است، و نیز از جهت نوع آن کار و خدمت ممکن است یکی از پنج صورت را داشته باشد.

اول واجب و آن بر دو قسم است:

۱- راه منحصـر به دست آوردن وسـیله ی معاش کسـی، آن حرفه و شـغل باشد به شـرط آن که هیچ کس از آن شـغل متضرر نشود، و آن شغل هم از نظر شرع و قانون ممنوع اعلام نشده باشد.

۲- کاری که دیگران به آن احتیاج دارنـد، اگر چه خود انسان از نظر وسـیله ی امرار معاش چنـدان نیازی به آن نداشـته باشـد، ولی به جهت برطرف کردن نیاز سایر افراد بدان کار اقدام می شود، و یا از نظر احتیاج جامعه، به جهت وجود تخصص و مانند آن، بایستی به آن کار اقدام نمود.

ماننـد اسـتاد و طبیبی که در مورد خاصـی تخصـص دارد، و نیز هر کارشناسـی در مورد تخصـص خود، در صورتی که جـامعه احتیاج به کار او داشته باشد.

دوم: مسـتحب و آن کاری است که موجب توسعه ی زندگی و به دست آوردن درآمد بیش تر از راه صحیح و مفید می شود، و علاوه بر گذرانـدن زنـدگی، در امور خیر دیگری نیز می توان شـرکت کرد، و نیز عهـده دار شـدن کارهای تولیـدی و آنچه بیشتر از کارهای دیگر مورد استفاده جامعه قرار می گیرد و یا در تعلیم و تربیت افراد اثر بیشتری دارد.

سوم- مباح: و آن کسـی است که نه از نظر معاش خود شـخص، و نه کسانی که به وسـیله او زنـدگی ایشان اداره می شود نیاز زیادی به آن کار دارند، و نه کاری است که مورد حاجت شدید اجتماعی باشد، بلکه تنها برای اشتغال بیشتر انجام می شود، و البته در هر حال کاری که انجام می شود از نظر دینی و اجتماعی نباید ممنوع و مضر و موجب آلودگی باشد.

چهارم- مکروه و آن کارهائی است که: مسـتلزم ضـرر و صـدمه شخصـی اعم از بدنی و اخلاقی باشد، که البته اگر به حدی از ضرر و صدمه برسد که جبرانش مشکل باشد ناروا و حرام است، و یا کم کم حالتی در انسان ایجاد کند که طبعاً از گرفتاری و رنج مردم نگران نباشد، و یا احیاناً برای رونق کار خود، آرزوی گرفتاری دیگران را بنماید، مانند شغل رسمی قرار دادن معامله آزوقه های

عمومی، انبار کردن مایحتاج عمومی به امید گرانی آن اجناس، در صورتی که به مرز احتکار نرسد، که اگر برسد در آن صورت حرام است، و اشتغال به امور اموات به قصد دریافت مزد.

پنجم- حرام: و آن کارهائی است که یا به زیان قطعی و شدید خود شخص است و یا بر خلاف مصالح اجتماعی و عمومی است که از آنها تعبیر به مکاسب محرمه می شود و بر چند قسم است:

معامله چیزهای نجس و زیان آور مانند مسکرات، خوک، حیوانات مرده و امثال آن، از اموری که از نظر دستورات دینی به خلاف مصالح عمومی مردم است، و یا موجب امراض جسمی یا روحی انسان خواهد بود.

«در مورد خرید و فروش سگ گله و پاسبان و سگ شکاری از این جهت که منافع صحیح دارند مانعی از نظر اسلام وجود ندارد، و نیز چیزهای نجس دیگری که به منظور منافع عاقلانه و صحیحی خرید و فروش می شوند، مانند کودهای زراعت و نظایر آن.»

۲- معامله چیزهائی که حقیقتاً مال نیست، یعنی نیازی لازم را بر طرف نمی سازد دو از هر جهت بی فایده است و داد و ستدش تضییع مال است.

اسلام راضی نیست مال که رکن مهم اجتماعی و قوام زندگی انسان هاست، و وسیله ای برای جریان صحیح زندگی می باشد، برای امور غیر مقید و لازم مصرف شود، مثل این که چیزهائی صد در صد تجملی و بی فایده و مضّر به کشوری وارد کنند و به عناوین مختلف از مردم غافل و ناآگاه پول بگیرند، و در جیب بیگانگان بریزند، بدون این که در برابر آن کار صحیحی که عاقلانه و خدا پسندانه باشد برای آنان انجام شود.

۳- برد و باخت یعنی قمار و خرید و فروش لوازم و آلات مربوط به آن، و انجام هر گونه امور موهوم و خلاف رشد عقلی و انسانی مانند فال بینی و رمالی و سوء استفاده های دیگر، از بی خبری و عقاید خرافی مردم و خرید و فورش بلیطهائی که مستلزم ضررهای اجتماعی و اقتصادی، و وسیله تأمین منافع عده ای خاص است که به نام های فریبنده از دسترنج مردم، و طبقات مختلف آنان به ویژه طبقات پائین، ثروت های بی زحمتی به دست می آورند، و به طور کلی تصرف کردن در مال دیگران بدون استحقاق، و انجام کار مفیدی برای صاحبان اصلی آن حرام است.

۴- انتشار دادن کتاب ها و نوشتجات و مطالب باطل و گمراهکننده به منظور ایجاد هرج و مرج فکری در میان طبقاتی که در معرض آلودگی روحی و گمراهی هستند، و مشوش کردن افکار به وسیله های تبلیغاتی مختلف، و تعریف و تمجید از اشخاص ظالم و نشان دادن راه های بی عفتی و خیانت و اغفال کردن مردم و تهیه پول از این راه ها و بالاخره بازی با افکار و عقاید را راهی برای تجارت و ایجاد انحراف فکری قرار دادن.

۵- آنچه موجب انجام گناه و یا آسانی آن می شود مانند آماده کردن وسایل شراب خواری و قمار بازی و لهو و لعب و امثال آن و فروختن وسائل آنها و یا اجاره داده مکان جهت این امور و اسباب حمل و نقل آنها را فراهم آوردن.

۶- تقلب در معامله مانند فروختن جنس مخلوط به نام خالص، و هم چنین ضرر زدن به اشخاص از راه های فریب و به صورت های مختلف، و تعدی به اموال و جان و آبروی آنان و نیز از راه مکر و حقه بازی پول درآوردن.

۷- کم فروشی و بیش از اندازه لازم از مردم پول گرفتن و کمتر از میزان استحقاق آنان متاع یا کار در اختیار آنان گذاشتن.

ص:۱۶۸

۸- رباخواری که در اسلام اکیداً منع شده است و موجب شکاف های عمیق طبقاتی می باشد و عقوبت شدیدی دارد و از معاصی کبیره است، «این فقیر در توضیح آیات ۲۷۵ به بعد سوره بقره به طول مفصل مسئله ربا را مورد بحث قرار داده و مطالب لازم را در این زمینه نوشته ام.»

بر متصدیان حکومت اسلامی و بر کارگردانان امور دینی و ثروتمندان مؤمن است که درباره تأسیس موسسات مالی و بانگی بر مبنای تعالیم عالیه اسلام همت گمارند و با رعایت تمام جهات در برطرف کردن حوائج عاقلانه مردم از طریق تأسیس مؤسسات لازم و مؤثر از راه های مشروع بکوشند.

۹- معامله در مورد چیزهائی که از راه غصب یا سرقت و کلاه برداری و مانند آن به دست آمده است، و آنجا که مسلمان مال در معرض فروش را از طرف فرشنده بداند از این راه ها تحصیل شده حتماً نباید نسبت به این قبیل اموال معامله ای انجام دهد و آن را بخرد یا بفروشد یا دانسته و فهمیده نگهداری و حمل و نقل کند.

۱۰- رشوه دادن و گرفتن که بسیار ناپسند است و به ویژه در امور مربوط به قضا و داوری که موجب هرج و مرج و بی اعتمادی و بدبینی عموم و بی نظمی در امور می گردد و در حقیقت اگر رشوه در کشوری با تشکیلاتی رائج شد هیچ اعتمادی به حکومت قانون و عدل و حل و فصل دعاوی به وجود نخواهد آمد و یأس و بدبینی جای امید و فعالیت را می گیرد.

در روایت آمده:

«الراشی و المرتشی کلاهما فی النار:»

رشوهدهنده و گیرنده هر دو مستحق آتش و عذاب دوزخ هستند.

۱۱- به طور کلی آنچه از راه ارتکاب کار ناروا به دست می آید مثل این که کسی را وادار کنند از کسی بدگوئی کند یا در هجو و مذمت اشخاص مطالبی بگوید یا بنویسد و موجب از بین رفتن حقی یا رواج باطلی شود و یا سبب بی احترامی به اشخاص و یا تجاوز به حقوق آنان گردد.

همه و همه حرام است و پولی که از این راه ها به دست می آید نامشروع و تصرف کردن آن پول موجب خشم خداست.

۱۲- کارها و معاملاتی را هم که موجب از بین رفتن یک وظیفه واجب دینی گردد از کسب های حرام شمرده اند، مانند خرید و فروش به هنگام نماز جمعه و یا اشتغال به کسب و کار و بی اعتنائی به غریق و حریق و مانند اینها.

### آداب و روش کسب

کسی که می خواهد وارد کسب شود، و دست به خرید و فروش بزند، لازم است اول مسائل مربوط به کسب و دستورات دینی و احکام حق را در این زمینه بداند که به حرام مبتلا نشود، در این زمینه به پاره ای از احادیث راجع به آداب کسب عنایت کنید:

پیامبر اسلام فرموده رعایت چهار مسئله موجب پاکی کسب و تجارت است:

الف: به هنگام خریدن جنس از دیگران، آن را کم ارزش جلوه ندهد و برای کالا عیب نشمارد.

ب- وقتی جنس را می فروشد بیش از اندازه از آن تعریف و تمجید نکند.

ج- جنس را همان طور که هست معرفی نماید و طرف خود را فریب ندهد و او را به خسارت نیندازد.

ص:۱۷۰

د- به هنگام معامله و خرید و فروش از سوگند بپرهیزد.

امیرمؤمنان بارها در میان بازار و در برابر بازاریان فریاد زد:

«الفقه ثم المتجر»

ای اهل کسب اول یادگرفتن مسائل و آداب کسب و کار سپس وارد تجارت شدن، و مکرر در بازارها گردش کرده می فرمود: کسی که وظایف و آداب خرید و فروش را نمی داند در بازارها ننشیند و به تجارت و کسب اقدام نکند و ضمن سفارش به فروشندگان اجناس می فرمود:

۱- با مشتریان سهل گیر باشید نه سخت گیر.

۲- نسبت به خریداران نرمی کنید و سبب نزدیک شدن و رغبت آنان گردید نه این که در آنان ناراحتی و نفرت ایجاد کنید.

۳- به حوصله و بردباری خود را زینت دهید.

۴- از سوگند بپرهیزید.

۵- کاملاً مراقب باشید که به دروغ آلوده نگردید.

۶- در داد و ستد هیچ گونه تجاوز و ستم روا مدارید.

۷- تا می توانید به کسانی که مورد ستم و تجاوز دیگران قرار گرفته اند مهربانی کنید و تا می توانید در معامله با طبقات ضعیف تر مدارا نمائید.

۸- مبادا به ربا نزدیک شوید.

۹- متاع را به اندازه دهید و حق مردم را به واسطه کم فروشی از بین نبرید.

۱۰- با رعایت نکردن شرایط کسب و تجارت صحیح سبب فساد در روی زمین نگردید و ضمناً می فرمود: تاجر باید به اندازه حق خود بگیرد و حق دیگران

را نیز تمـام و کامل بدهـد و گرنه فاجر و بـدکار می باشـد، و بـدکار نیز به نتایـج زشت کاری های خود گرفتار و مبتلا خواهد شد.

حضرت صادق (ع) کسی را که به قصد تجارت عازم سفری بوده است به این کلمات نصیحت فرمود:

۱- بر تو باد که زبانت راستگو باشد.

۲- عیبی را که در متاعت هست پنهان مکن.

۳- کسی را مغبون مکن «به ویژه آن که به تو اعتماد کرده است» که حلال نیست.

۴- راضی مشو برای دیگران، مگر همان طور که میل داری دیگران آنگونه با تو معامله و رفتار کنند.

۵- حق بگیر و حق بده.

۶- کمتر از آنچه باید بدهی تحویل نده و در خرید و فروش تقلب و دوروئی مکن.

۷- از سوگند دوری کن و آگاه باش که تاجر راستگو جزء بندگان صالح و شایسته خداست. (۱)

### داستان تجارت دوست امام صادق

هنگامی که یکی از تجار که خود را از پیروان امام صادق (ع) می دانست قصد سفر تجارتی داشت امام شاید برای این که او و تجار دیگر شیعه را به مسایل مربوط به تجارت آگاه تر سازد پیشنهاد کرد که اگر راضی باشد سهم مختصری نیز از جانب امام به او داده شود که در این تجـارت مورد اسـتفاده قرار گیرد، آن شـخص با خوش روئی این پیشـنهاد را پـذیرفت و خـداحافظی کرد و رفت، پس از



---

۱- ۱) - با دستورات اسلام آشنا شویم، ص ۲۴۶.

چنـدی که بازگشت اصل مبلغ را با معادل آن به عنوان سود در برابر حضـرت گذاشت، حضـرت فرمود در این سـفر کوتاه چه شد که این سود زیاد و منفعت برابر با سرمایه ی عائد شده است؟ !

آن مرد گفت وقتی بـا همکـاران خود نزدیـک کشور مورد نظر شـدیم، فهمیـدیم متاعی که در اختیار داریم و در آنجا کمیاب است و مورد حاجت و نیاز مردم نیز هست، به این خاطر قرار گـذاشتیم متاع را به قیمتی گران بفروشـیم و کمتر از آن به دست مشتری ندهیم لذا نفع زیادی عاید ما شد، حضرت اصل سرمایه ای که برای تجارت پرداخت کرده بودند برداشت و آن سود را نپـذیرفت، و یادآوری کرد که مسـلمان نبایـد از اینگونه موقعیت ها سوء اسـتفاده کنـد و جنس مورد نیاز را به چنـد برابر قیمت بفروشد تا مردم را که ناچار از تهیه ی آن جنس هستند در مضیقه اقتصادی قرار دهد، و بخاطر سود خود در ناراحتی عمومی و بالا رفتن سـطح قیمت ها اثر منفی بگـذارد. (۱)شایـد بتوان گفت: آنچه مردم را در عمـل نکردن به آداب کسب و تجـارت، و رعایت نکردن حلال و حرام به خدا و سـنت پیامبر و امامان وادار می کند صـفت ناپسند حرص به اندوختن ثروت است، انسان وقتی به درآمـد حلال، و روزی قطعی خداوند قناعت نکند و بر اثر شدت محبت به مال در گردونه ی جمع ثروت وارد شود به حـالت حرص و زیـاده خواهی از هر راه و از هر کجا باشـد دچار می شود، و برای جمع مال از آداب و قوانین کسب چشم می پوشد، و به حقوق مردم تجاوز می کند، و به هر حرامی در امر تجارت آلوده می گردد.

از امیرمؤمنان درباره ی حرص سئوال شد، حضرت پاسخ داد:



---

۱- ۱) - وسائل ج

«هو طلب القلیل باضاعه الکثیر:» (۱)

حرص طلب چیزی اندک و بی مقدار به وسیله ی تباه ساختن چیزی بسیار و با ارزش است.

احتمالاً ـ مراد از طلب اندک در برابر تباه ساختن گوهری با ارزش هزینه کردن همه عمر گران بها برای بدست آوردن متاع اندک فانی شونده و از دست رفتنی باشد که نهایتاً سعادت ابدی و آخرت سرمدی را هم نابود خواهد کرد.

بسیاری از مردم متأسفانه دچار این زیان غیر قابل جبران و این خوی زشت شیطانی و بیماری مهلک می باشند.

اینان شبانه روزبا تلاش بی وقفه و کوششی فوق طاقت دنبال به دست آوردن ثروت بدون حساب از هر راهی گرچه نامشروع و ضربه زنند به مردم باشد هستند، و حتی استراحت و خواب و خوراک لازم را بر خود ممنوع نموده، و هیچگونه راحت و آسایشی را برای خود نمی خواهند، و چه بسا موفق نشوند با زن و فرزند نشستی داشته و از آنان تفقد کرده و همراه آنان بر سر یک سفره بنشینند.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

«مثل الحریص علی الدنیا مثل دوده القز کلما ازدادت من القز علی نفسها لفاً کان ابعد لها من الخروج حتی تموت غماً:» (۲)

داستان شخص حریص و زیاده خواه نسبت به مادیات و پول و ثروت، داستان کرم ابریشم است که هر اندازه تنیدن تار ابریشم را زیاد می کند و تاری از آن بر اطراف

ص:۱۷۴

---

۱- ۱) - بحار ج ۷۳ ص ۱۶۷.
۲- ۲) - کافی ج ۲ ص ۳۱۶.

وجود خود می تند به همان اندازه از خارج شدن از پیله و نجاتش از آن زندان خود ساخته دور می شود، و راه خروجش مسدودتر می گردد تا بر اثر غم و اندوه نابود شود.

آری حریص بر امور مادی و عاشق دل باخته ثروت هر چه برای ازدیاد مال و افزودن اسکناس بکوشد، برای هلاکت جسمی و فکری و روحی خود کوشش بیشتری کرده است، زیرا هر چیزی از امور مادی که همه وجود انسان را تسخیر کند و آدمی برای به دست آوردنش و ازدیادش فعالیت بیش از طاقت کند سبب هلاکت و از پا در آمدن است.

آتش هنگامی که شعله بیشتر بکشد، و زبانه ی سخت تری از خود نشان دهد، و از کنترل خارج گردد به صورت عاملی مهلک و زیان بخش درمی آید، که ممکن است در اندک زمانی خانواده ها و کاسبان و تاجرانی را از اوج زندگی به حضیض سقوط بکشاند، و آنان را به خاک سیاه بنشاند.

طغیان آب به صورت سیل های غیر قابل کنترل سبب ویرانی مزارع، جاده ها، خانه ها و کارخانه هاست.

آتش بسیار بسیار مفید است، در صورتی که در کنترل و به اندازه ی لازم باشد، آب بسیار بسیار سودمند است در صورتی که به اندازه باشد، و از آن چشمه ها به جریان افتد، و رودها پر شود، و مزارع و باغات سیراب گردد، و در حد متعادل به خانه ها برسد.

ثروت و مال خوب است به شرطی که از راه حلال و مشروع و با حفظ حقوق مردم به دست آید، و تحصیلش موجب تعطیل وظائف و تکالیف الهی و انسانی نگردد، و انسان از مال به دست آورده برابر با شئونش هزینه کند و مازاد آن را در مسیر زکات و خمس و انفاق و صدقه و امور خیر مانند ساختن مدرسه،

ص:۱۷۵

مسجد، درمانگاه، بیمارستان، پل، جاده، و حوزه ی علمیه قرار دهد، تا از طرفی فضای زندگی دنیائی حیات طیبه شود، و از طرف دیگر آخرت آدمی آباد گردد.

حضرت باقر (ع) در وصیتی به جابر فرمود:

«و اطلب بقاء العز باماته الطمع، و ادفع ذل الطمع بعزّ اليأس، و استجلب عز اليأس ببعد الهمه:» (۱)

عزت جاودان را در سایه ی نابود کردن طمع بخواه، و زبونی حرص و طمع را به عزت چشم پوشیدن از مال و منالی که در دست مردم است از خود بران، و عزت چشم پوشی از مال مردم را به سبب بلند همتی به سوی خود جلب کن.

امام صادق (ع) فرمود:

«من تعلق قلبه بالدنيا، تعلق قلبه بثلاث خصال: هم لا يفنى، و امل لا يدرك، و رجاء لا ينال:» (۲)

آن کس که دلش خارج از حد طبیعی به امور مادی بسته شود، و به اسارت پول خواهی افزون از اندازه در آید، خود را دچار سه خصلت کرده است: غم و اندوهی که پایان ندارد، آرزوئی که قطعاً به آن نخواهد یافت، و امیدی که به متعلق آن نخواهد رسید.

لقمان در سفارشی به فرزندش گفت:



---

۱- ۱) - سفینه البحار ج، ص ۹۳.
۲- ۲) - کافی ج ۲ ص ۳۲۰.

«و اقنع بما قسم الله لیصفوا عیشک، فان اردت ان تجمع عز الدنیا فاقطع طمعک مما فی ایدی الناس فانما بلغ الانبیاء و الصدیقون ما بلغوا بقطع طمعهم:» (۱)

فرزندم به آنچه از مال دنیا از طریق مشروع خداوند نصیب تو نموده قانع باش، تا زندگیت با صفا و و گوارا و پاک و پاکیزه شود، و اگر خواستی همه عزت دنیا را به دست آوری ریشه طمعت را نسبت به ثروتی که در دست مردم است قطع کن، زیرا پیامبران و صدیقان به مقامات و درجاتی که رسیدند به سبب پاک بودن وجودشان از طمع بود.

حضرت صادق در کلامی بسیار بسیار با ارزش و راه گشا به صحابی با کرامت خود حماد بن عیسی فرمود:

«یا حماد طالبا للعلم آناء اللیل و النهار و ان اردت ان تقر عینای و تنال خیر الدنیا و الآخره فاقطع الطمع مما فی ایدی الناس:» (۲)

ای حماد در همه شب و روز خواهان دانش باش و اگر خواستی دلم را شاد کنی و به خیر دنیا و آخرت برسی ریشه طمعت را از ثروت و مالی که در دست مردم است قطع نما.

### خواری و بی آبروئی مرد طمع کار

ص:۱۷۷

---

۱- ۱) - سفینه البحار، باب حرص و طمع ص.

۲- ۲) - سفینه البحار ج ص.

بهلول دانشـمند برجسته ای که برای حفظ جانش از جنایت کاری مأموران بنی عباس خود را به دیوانگی زده بود، آنچه پول از مخارجش زیاد می آمد در گوشه ی خرابه ای زیر خاک پنهان می کرد تا پول ها به سیصد درهم رسید.

یـک روز ده درهم زیـاده از مخارجش را برداشـته به طرف خرابه رفت تا ضـمیمه ی پولهایش کنـد، مرد کاسبی در همسایگی آن خرابه از جریان آگاه شد، همین که بهلول پول را پنهان کرد و از خرابه دور شد، آن مرد وارد خرابه شد و پول ها را از زیر خاک بیرون آورده و از آنجا دور شد، تا آن را به اموال خود، ضمیمه کند.

بهلول پس از چند روز به خرابه آمد تا به پول خود سرکشی کند، هنگامی که خاک را کنار زد اثری از پول خود ندید، فهمید که دسـتبرد به پول کار همان کاسب همسایه است، بهلول نزد مرد کاسب آمد و گفت: من خواهشی دارم و می خواهم به شما زحمتی بـدهم و آن این است که می خواهم پول هـائی را که در مکـان های مختلف پنهان کرده ام جمع زده و نتیجه ی آن را برایم بگوئی، زیرا نظرم این است که تمام آن ها را از مکان های متفرق بردارم و در جائی که مقدار سیصد درهم پنهان نموده ام قرار دهم زیرا محل سیصد درهم از مکان های دیگر امن تر است.

کاسب بسـیار خوشـحال شـد! و حاضـر شـد پول های بهلول را جمع بزنـد، بهلول یک یک پس اندازهای خیالی را با نام محل هـایش می گفت و کـاسب جمع می زد تـا مجموع آنهـا به سه هزار درهـم رسـید، در این هنگام از جای برخاسـته و از کاسـب خداحافظی کرد و رفت

مرد کـاسب پیش خود گفت چه خوب است سـیصد درهم را به محلش بـازگردانم تـا سه هزار درهم تجمیع شـده را به دسـت آورم، لذا آن را به همان محل بازگردانید.

ص:۱۷۸

بهلول پس از چند روز دیگر به خرابه آمد و سیصد درهم را یافت، پول ها را برداشت و به جای آن غایط کرد و روی آن خاک ریخت و از خرابه خارج شد، مرد کاسب که در کمین بهلول بود و چشم به سه هزار درهم داشت پس از خروج بهلول به خرابه رفت و همین که خاک را کنار زد دستش در کثافات فرو رفت. بسیار دچار حسرت شد و به زیرکی و نقشه ی بهلول آگاهی یافت.

بهلول پس از چند روز دیگر نزد کاسب آمد و گفت: خواهش می کنم این چند رقم جدید را برای من حساب کنی و شروع به گفتن کرد، هشتاد درهم به اضافه ی پنجاه درهم، به علاوه صد درهم و آنگاه پس از ذکر چند رقم گفت: مجموع این مبلغ را به بوی بدی که از کف دستت استشمام می کنی بیفزای سپس ببین چقدر می شود؟ ! این را گفت و پا به فرار گذاشت، کاسب به تعقیب او برخاست ولی به وی نرسید و جز ذلت و شرمساری و اندوه تأسف که محصول تلخ طمع او بود برایش باقی نماند! !

ای کاش حریصان و طمع کاران از کسانی که پیش از آنان بودند و اینان آنان را می شناختند که عمری را با حرص و طمع ثروت کلان اندوختند و بدون این که کاری برای آخرت خود انجام دهند ثروت را به وارثان بی تقوا و کم تقوای خود واگذاشتند و مردند و به زیر خاک رفتند عبرت می گرفتند!

ص:۱۷۹

## تفسیر آیه ۳۱

### اشاره

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً.

اگر از گناهان بزرگ و کبیره ای که از آنها نهی می شوید دوری کنید و دامن به آنها آلوده ننمائید گناهان کوچک شما را محو می کنیم و شما را به جایگاهی ارزشمند و نیکو می آوریم.

### شرح و توضیح

آیه ی شریفه از آیات بسیار قابل توجه قرآن مجید است، که گناهان را به دو بخش تقسیم کرده است: گناهان کبیره و سیئآت، و اعلام نموده اگر از کبائر اجتناب نمائید، سیئات از پرونده ی شما محو می شود، و به عنایت و رحمت حق در جایگاه کریمانه ای وارد خواهید شد، در این جا لازم است تا جائی که اقتضا دارد به گناهان کبیره و آثار آن در فرد و خانواده و جامعه بپردازم تا با روشن شدن مصادیق کبیره سیئات معلوم شود.

اولاً از روایات بسیار مهم که برخی از آن ها جزء روایات صحیحه است، به خصوص از روایات نقل شده از حضرت صادق و موسی بن جعفر به صراحت

ص:۱۸۰

استفاده می شود که منظور از گناهـان کبیره در قرآن مجیـد گناهـانی است که خداونـد به مرتکب آن ها وعـده ی آتش داده است:

«الکبائر کلّ ما اوعد الله علیه النار:» (۱)

صاحب کتاب فقهی مانـدگار و جاویدان عروه الوثقی علامه فهّام مرحوم سیدکاظم یزدی که بحث های مهم علمای حدیث و فقهـای بزرگ را در رابطه بـا گناهـان کـبیره مطـالعه نموده و در ردّ ایراد علمی آنـان دقت کرده نهایتـاً به این نتیجه رسـیده که درباره ی شناخت کبائر این گونه از نظر علمی و فقهی فتوا دهد.

«المعصیه هی کل معصیه و رد النص بکونه کبیره. کجمله من المعاصی المذکوره فی محلها، او ورد التوعید علیها فی الکتاب او السنه صریحاً او ضمناً، او ورد فی الکتاب او السنه کونه اعظم من احدی الکبائر المنصوصه او الموعود علیها بالنار او کان عظیمه فی انفس اهل الشرع:» (۲)

۱- گناه کبیره هر گناهی است که از جانب شرع به کبیره بودنش تصریح شده، مانند پاره ای از گناهان که در کتاب ها روایتی با تکیه بر ورایات صحیحه ذکر شده است.

۲- گنـاه کبیره گنـاهی است در قرآن مجیـد یا روایت به آن به طور شـفاف و روشن یا به صورت کنایه و ضـمنی به آن وعـده آتش و عذاب داده شده است.



---

۱- ۱) - اصول کافی ج ۲ چاپ اسلامیه ص.

۲- ۲) - عروه الوثقی باب شرایط امام جماعت ص

۳- گناه کبیره گناهی است که در قرآن و روایت از آن به عنوان گناهی بزرگ تر از کبیره یاد شده است.

۴- گناه کبیره گناهی است که نزد اهل ایمان و پای بندان به شریعت اسلامیه کبیره شمرده شده به طوری که انسان یقین حاصل کند که گفته مؤمنان و اهل شرع ریشه در گفتار معصوم دارد.

صریح ترین روایتی که از روایات محکم و استوار است، و یکی از قدیمی ترین کتاب های حدیث، کتاب با ارزش عیون اخبار الرضا، تدوین عالم بزرگ و محدّث مورد وثوق علما و فقها شیخ صدوق نقل کرده است، روایتی است که حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد از حضرت رضا از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام نقل کرده است که موسی بن جعفر می فرماید:

عمرو بن عبید به محضر مبارک حضرت صادق (ع) مشرف شد و پس از سلام و نشستن نزد آن حضرت این آیه را قرائت کرد:

اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ اَلْإِثْمِ وَ اَلْفَوٰاحِشَ. . . . (۱)

سپس ساکت شد، حضرت صادق (ع) به او فرمود: علت سکوتت چیست؟ عرضه داشت دوست دارم کبائر را از طریق آیات قرآن بشناسم حضرت فرمود: بزرگ ترین گناه در میان کبائر شریک قرار دادن برای خداست: خداوند می فرماید:

مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ اَلْجَنَّةَ: (۲)

ص:۱۸۲

---

۱- ۱) - نجم ۳۲.

۲- ۲) - مائده ۷۲.

و هر کس برای خدا شریکی به عنوان معبود قرار دهد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام می سازد.

و بعد از شرک به حق ناامیدی از رحمت خداست، که خداوند نسبت به آن می فرماید:

لاٰ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْكٰافِرُونَ: (1)

و از رحمت خداوند جز کافران ناامید نمی شوند.

سپس احساس امن از عذاب خداست، خداوند می فرماید:

فَلاٰ يَأْمَنُ مَكْرَ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْخٰاسِرُونَ: (2)

و از عذاب خدا جز کافران خود را در امان نمی دانند و از کبائر عاق پدر و مادر شدن است، خدای سبحان عاق را سرکش و بدبخت قرار داده است:

جَبّٰاراً شَقِيًّا: (3)

و کشتن انسانی که خداوند جانش را محترم دانسته مگر این که کشتنش بر اساس حق مانند قصاص باشد، خداند بزرگ درباره ی عذاب قاتل می فرماید:

فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا: (4)

پس کیفر او دوزخ است در حالی که در آن جاودانه است.

و از گناهان کبیره تهمت زدن به پاکدامن است، خداوند می فرماید:



---

۱- ۱) - یوسف ۸۷.

۲- ۲) - اعراف ۹۹.

۳- ۳) - مریم ۳۲.

۴- ۴) - نساء ۹۲.

لُعِنُوا فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ: (۱)

آنان که به زنان پاک دامن مؤمن تهمت زنا بزنند در دنیا و آخرت مورد لعنت هستند و برای آنان عذاب بزرگی مقرر است.

و دیگر خوردن مال یتیم به صورتی ظالمانه است، خداوند درباره ی خورندگان مال یتیم می فرماید:

إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً: (۲)

خورندگان مال یتیم جز این نیست که در شکم هایشان آتش می خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

از گناهان کبیره فرار از میدان جهاد است، در این زمینه خداوند می فرماید:

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ: (۳)

و هر کس در هنگامه ی جنگ و جهاد در راه خدا به آنان پشت کند و راه فرار در پیش بگیرد، سزاوار خشمی سنگین از جانب خدا گردد، و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر این که گریزش برای انتخاب محلّی دیگر جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به جمعی تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن باشد.

و دیگر خوردن ربا و تصرف در مال ربوی است چرا که خداوند بزرگ می فرماید:



---

۱- ۱) – نور ۲۳.

۲- ۲) – نساء ۱۰.

۳- ۳) – انفال ۱۶.

اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ يَقُومُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَقُومُ اَلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ: (۱)

کسانی که رباخوار هستند، در میان مردم جهت امر معیشتشان در تکاپو نیستند، مگر مانند تکاپوی کسی که شیطان او را با تماس خود دچار اختلال روانی کرده است.

از گناهان بزرگ جادوگری و سحر است، خداوند متعال می فرماید:

وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اِشْتَرٰاهُ مٰا لَهُ فِى اَلْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ: (۲)

قطعاً یهود می دانستند، هر کس خریدار سحر و جادو باشد، و جهت زیان زدن به مردم وارد این کار شوند، هیچ بهره ای از رحمت خدا در آخرت ندارند.

از دیگر گناهان کبیره زناست، خداوند درباره ی آن می فرماید:

وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثٰاماً (۶۸) يُضٰاعَفْ لَهُ اَلْعَذٰابُ يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهٰاناً: (۳)

و هر کس مرتکب زنا شود، به کیفر سختی برسد، عذابش روز قیامت دو چندان شود، و در آن با خوار و سرشکستگی جاودانه خواهد بود.

از دیگر گناهان کبیره سوگند دروغ است، خداوند نسبت به آن می گوید:

اَلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ أَيْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ فِى اَلْآخِرَهِ. . . . (۴)

ص:۱۸۵

---

۱- ۱) - بقره ۲۶۵.

۲- ۲) -

۳- ۳) - فرقان ۶۹.

۴- ۴) - آل عمران ۷۷.

کسانی که پیمان خدا را [که توحید و نبوت و امامت و قرآن است] برای رسیدن به مقاصد مادی به بهائی اندک می فروشند برای آنان در آخرت هیچ بهره ای نخواهد بود.

از گناهان کبیره خیانت به مردم و کینه ورزی به برادران ایمانی است خداوند می فرماید:

وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمٰا غَلَّ يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ: (۱)

و هر کس خیانت کند روز قیامت همراه آنچه به آن خیانت کرده بیابد.

از گناه کبیره نپرداختن زکات واجب است، زیرا خداند متعال فرموده است:

فَتُكْوىٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ: (۲)

پس پیشانی و پهلو و پشتشان را با ثروتی که به آن بخل ورزیدند و در آتش دورخ گداخته شده داغ کنند.

از گناهان کبیره شهادت به ناحق و کتمان شهادت است، خداوند می فرماید:

وَ مَنْ يَكْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ: (۳)

و کسی که شهادت را کتمان کند تا حق به حق دار نرسد قطعاً قلبش گناهکار است.

از گناهان کبیره نوشیدن هر نوع مستکننده است خداوند از آن چنان که از پرستش بتان نهی کرده است به شدت نهی نموده است.

ص:۱۸۶

---

۱- ۱) - آل عمران ۱۶۱.

۲- ۲) - توبه: ۳۵.

۳- ۳) - بقره ۲۸۳.

از کبائر ترک نماز از روی عمد است و نیز از معاصـی کبیره هر چیزی است که خداوند از آن به عنوان فریضه یاد کرده است، دلیل کبیره بودنش این است که رسول خدا فرمود:

«من ترک الصلاه متعمداً فقد برء من ذمه الله و ذمه رسوله:»

کسی که نماز را از روی عمد ترک کند از امان خدا و پیامبرش بیرون رفته است.

از کبائر شکستن عهد و پیمان و قطع رحم است چرا که خداوند بزرگ درباره ی مرتکبین این دو گناه می فرماید:

لَهُمُ اَللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ:

برای آنان لعنت و فرجام و دشوار بد سرای آخرت است.

امام هفتم می فرمایـد: عمرو بن عبیـد در حالی که فریادش به گریه بلنـد بود از محضـر امام صادق بیرون رفت و در وقت رفتن گفت: کسـی که بدون رجوع به شما اهل بیت فتوا دهد، و با شما در فضیلت و دانش به نزاع برخیزد به نابودی و هلاکت دچار شده است.

و نیز در روایتی که صـدوق در عیون اخبار الرضا نقل می کنـد می گویـد فضل بن شاذان از حضـرت رضا روایت می کند که آن حضرت در نامه ای به مأمون عباسی گناهان کبیره را به این صورت برشمردند:

قتل نفس محترمه، زنا، سرقت، خوردن مشروب مستکننده، عاق والدین، فرار از جنگ، خوردن مال یتیم به ظلم، خوردن میته و خون و گوشت خوک و قربـانی شـده برای بتان بـدون ضـرورت، خوردن ربا، خوردن حرام، قمار، کم فروشـی، تهمت به زنان پاکـدامن مؤمن، لواط، ناامیدی از رحمت خدا، احساس امنیت از عذاب حق، دل سـردی از مهر و رحمت پروردگار، کمک به ستمکاران،

میل و رغبت به ظالمان، سوگند دروغ حبس حقوق دیگران بدون تنگدستی و فقر مالی، دروغ، کبر، اسراف، تبذیر، خیانت، دروغ، کبر، اسراف، تبذیر، خیانت، سبک شمردن فریضه ی حج، جنگ با اولیاء خدا، اشتغال به امور بیهوده و بی فایده، پافشاری بر گناه.

برای هر یک از گناهان کبیره و آثار دنیوی و اخروی آن آیاتی در قرآن مجید و روایات مهمی در کتب حدیث است، که رجوع به آن آیات و روایات شما را با حقایقی بسیار با ارزش آشنا می کند، که معرفت به آن آیات و روایات هم سازنده و هم بازدارنده است.

پس از بیان برخی از گناهان، و توضیح برخی از حقوق زنان و اشاره به مال حرام و باطل و بیان توبه و رحمت خدا دوباره مردان را نسبت به حقوق زنان و راه حل اختلاف میان زن و شوهر توجه می دهد.

## تغسیر آیه ۳۲

### اشاره

وَ لا تَتَمَنَّوْا مٰا فَضَّلَ اَللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ لِلرِّجٰالِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسٰاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اَللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً.

و نعمت ها و ثروت فراوانی که خدا به سبب آن، برخی از شما را بر برخی برتری داده آرزو مکنید، [که آرزویش مایه ی حسد و فساد است، این تفاوتها و برتری ها لازمه ی زندگی دنیا و بر پایه محاسبات حکیمانه است در هر صورت] برای مردان از آنچه به دست آورده اند بهره ای است، و برای زنان هم از آنچه کسب کرده اند نصیبی است، به جای چشم داشت به ثروت و مکنت دیگران با کمک تقوا و عمل صالح و دعا از فضل و احسان خدا بخواهید یقیناً خدا همواره به همه چیز داناست.

### شرح و توضیح

در آیه ی شریفه به چند مسئله ی مهم طبیعی، مادی و معنوی اشاره شده است:

۱- خداوند مهربان هر گونه نعمتی که مورد نیاز انسان بوده بر سر سفره ی طبیعت قرار داده، و در این زمینه نه این که کمبودی وجود ندارد، بلکه فراوانی نعمت و گستردگی سفره تا جائی است که اگر توزیع عادلانه صورت بگیرد و فساد در اقتصاد پایان پذیرد، و تقسیم ملت ها به زور مدار و ضعیف، ارباب و رعیت، سلطه گر و زیر بار سلطه، استعمارگر و استعمار شده برچیده شود، چندین

ص:۱۸۹

برابر جمعیت فعلی روی زمین از سفره ی نعمت حق به شکلی حکیمانه و تفاوتی طبیعی و قابل قبول بهره مند خواهند شد، این بهره مندی نه بصورت غیر عادلانه و ظالمانه است بلکه بر اثر شایستگی های بدنی و عقلی و علمی صورت خواهد گرفت، و برخی از مردم از لحاظ در اختیار داشتن نعمت حق بر برخی دیگر پیش خواهند بود، که البته قرآن مجید برای هزینه شدن مازاد نعمت آنان طرق صحیح و درستی را طرح کرده است.

اگر کسی از باب شایستگی و قدرت بدنی و عقلی و علمی به صورت مشروع بیش از دیگران از مال و نعمت برخوردار شد، در حقیقت مورد احسان و لطف بیشتر حق قرار گرفته و تفاوت او را در ظاهر زندگی و و بر پایه ی امور مادی باید شعاع حکمت و فضل حضرت حق دانست.

آنان که از نعمت های خدادادی کمتر از آن شخص یا دیگر اشخاص برخوردارند، نباید در گردونه ی چشم و هم چشمی و آرزوی دستیابی به داشته های دیگران قرار گیرند، زیرا غفلت از کرم و خزانه ی بی نهایت حق، و چشم دوختن به داشته ی دیگران، و آرزوی دست یابی به حق ملکی و ثروت مشروع مردم اسباب و علل گناه را در باطن انسان، و در ظاهر انسان فراهم می آورد، و باطن را دچار حسادت شدید، و دیگر رذائل اخلاقی و کینه و دشمنی نسبت به دارندگان نعمت می کند، و ظاهر را آماده هجوم به داشته های دیگران از طریق فتنه، مکر و حیله، دزدی و غصب و. . . . می نماید، و زمینه هلاکت و تیره بختی را به خاطر مالی اندک و متاعی محدود مساعد می کند.

قناعت به حق طبیعی خود، و آنچه که از باب شایستگی نصیب انسان می گردد، و حفظ امنیت و آرامش درون با تکیه بر خداوند و عنایات مادی او

ص:۱۹۰

گرچه به صورتی که انسان آرزو می کشد گسترده نباشد، انسان را از آلوده شدن به گناهان باطنی و ظاهری مصونیت می دهد، و موجبات رضایت حق را فراهم می کند و راه رسیده به فیوضات ربانیه را در دنیا و ورود به بهشت در آخرت هموار می نماید.

قطعاً دست اندازی به داشته های دیگران از طریق حرام و از راه باطل ریشه در گناهان باطنی دارد، و سلب حق دیگران و اکل مال به حرام گناه کبیره است و جز خرابی دنیا و آخرت انسان را به دنبال نخواهد داشت.

انسانی که دچار حسد است، و دلی مالامال از کینه به دیگران به خاطر داشته های آنان دارد، و آتش خطرناک طمع و حرص در قلب او شعله ور است، اگر به جای طرح نقشه های شیطانی برای دست اندازی به مال دیگران، به پاک سازی درون و برونش اقدام کند، وسعی در زدودن حسد و کینه و حرص و طمع از باطنش نماید به فرموده ی پیامبر بزرگ اسلام به میدان جهاد اکبر قدم گذارده، و پیروزی اش بر نفسانیات ابلیسی سبب می شود که راه برکات خداوندی به رویش بازگردد، و به جای رسیدن به مال حرام، به فضل و احسان خدا برسد، و خیر دنیا و آخرتش از طریق این جهاد تأمین گردد.

۲- از آیه ی شریفه استفاده می شود که برخلاف تصور برخی از ملت ها در بسیاری از روزگاران و حتی اندیشه انحرافی بعضی از مردم فعلی کره ی زمین که زن را شایسته ی برخورداری از مالکیت، و محصول زحمت خودش نمی دانستند و نمی دانند، و با این اندیشه غلط چه ظلم ها که در تاریخ به جنس زن صورت گرفت و اکثر در معرض غارت اموالش به دست کسانش بود، زن همانند مرد بدون کمترین تفاوت شایسته مالکیت است، و آنچه را از دسترنج مشروع خود

مانند خیاطی، کتابت، معلمی و دیگر کارهای مثبت یا از راه هدیه و ارث و بخشش و نفقه و مهریه به دست می آورد ملک شخصی اوست، و مانند مردان که حق هر گونه تصرف صحیح در مال خود را دارند، زنان هم حق تصرف دارند، و هیچ کس اعم از شوهر و اقوام و فرزندان بی اجازه او حق کمترین تصرفی در مال او را ندارند، و بدون رضایت او تصرف در مالش مصداق یقینی اکل مال به باطل است، آری برای مردان نصیب و بهره ای از ثمره زحمتشان مقرر است، و برای زنان هم بدون تفاوت با مردان ثمره و نصیبی از کسب و زحمت مشروعشان مسلم است.

برخی از مفسران نصیب را در آیه شریفه جهت معنوی داده می گویند هر مردی برابر با انجام تکالیف و مسئولیت های شرعی و قدم های مثبتی که در عبادت رب و خدمت به خلق برداشته بهره ای از پاداش و ثواب اخروی برای اوست، و هر زنی نیز بدون تفاوت و اختلاف با مرد، نسبت به انجام تکالیف شرعیه اش مالک ثواب اخروی است.

و گروهی هم نصیب را ترجمه به ارث کرده اند می گویند مرد از ارث نصیبی دارد، و زن هم از ارث بهره ای را داراست، و باید به ارثی که خداوند مقرر نموده گرچه کمتر از بهره مرد است رضایت کامل داشته باشد و بکوشد که دچار آرزوی بیش از حدّ که مایه حسد و حرص و نهایتاً دست اندازی به داشته دیگران است نگردد.

البته آیه شریفه در طرح مسئله نصیب، تحمل همه این معانی را دارد، و این از محسنات و زیبائی های قرآن مجید است.

۳- مرد و زن به حقیقت اگر خود را به افزون تر از آنچه در اختیار دارند نیازمند می بینند، برای دست یافتن به آن بهترین راه این است که به درگاه

حضرت حق روی آورند و با تضرع و زاری از وجود مقدسش بخواهند که آنان را از فضل و احسانش بهره مند سازد، و نعمتی بیش از نعمت دیگرن در اختیار آنان بگذارد، و از حضرتش آنچه را می خواهند به شرط بخواهند و آن این که بگویند خداوندا تو به هر چیز دانائی، اگر این نعمت افزونی که از تو می خواهیم برای ما فسادی به دنبال ندارد، و سبب علّو و طغیان ما نمی گردد، و از ناحیه ما به کسی آسیب وارد نمی کند به ما عنایت کن، و اگر چنین نیست ما به همان رزق مقسوم خود قناعت می کنیم و از چشم داشت و دست اندازی به مال دیگران می پرهیزیم و به انتظار الطاف تو در زمان مقرر و موعد مسلم صبر و استقامت می ورزیم، و اگر در دنیا افزون از آنچه داریم بر اساس آرزوی ما به ما نرسید امید به آخرت و فضل بی نهایت تو در آن عرصه عدالت می بندیم، که إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً.

ص:۱۹۳

## تفسیر آیه ۳۳

### اشاره

وَ لِكُلٍّ جَعَلْنٰا مَوٰالِيَ مِمّٰا تَرَكَ اَلْوٰالِدٰانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ اَلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمٰانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً.

برای هر کسی از آنچه به جای گذاشته وارثانی قرار داده ایم که از میراث بجای مانده پدران و خویشاوندان ارث ببرند، و کسانی که با آنان پیمان [ازدواج یا پیمان های شرعی و عرفی] بسته اید سهم ارثشان را بپردازید یقیناً خداوند بر همه چیز گواه است.

### شرح و توضیح

مسئله ارث و ارث بران در آیات یازدهم و دوازدهم سوره نساء در حد لازم توضیح داده شد، مفصل مسئله ارث و ارث بران در کتب فقهی مطرح است، خداندگان می توانند به آن کتاب ها مراجعه کنند و دیدگاه عادلانه و حکیمانه اسلام را در رابطه با تقسیم ارث و میراث بران ببینند، تقسیمی که اگر غیر از آن صورت می گرفت ناعادلانه و ستم بر میراث بران بود.

ص:۱۹۴

## تفسیر آیه ۳۴-۳۵

### اشاره

اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی اَلنِّساءِ بِما فَضَّلَ اَللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اَللّهُ وَ اَللاّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اُهْجُرُوهُنَّ فِی اَلْمَضاجِعِ وَ اِضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً.

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اَللّهُ بَیْنَهُما إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً.

مردان کارگزاران و تدبیر کنندگان زندگی زنان هستند این کارگزاری بخاطر این است که خدا مردان را [از جهت توان جسمی و بدنی و تحمل مشکلات و قدرت تصمیم گیری صحیح و بدون احساسات زدوگذر] بر زنان برتری داده و به سبب این که مردان از اموالشان هزینه زندگی زنان را به عنوان نفقه واجب می پردازند، پس زنان صالحه درست کار با رعایت قوانین شرعی و مقررات حق فرمانبردار و مطیع شوهراند، و در برابر حقوقی که خدا به نفع آنان بر عهده

ص:۱۹۵

شوهرانشان نهاده است در غیاب شوهر حقوق و اموال و اسرار شوهران را حفظ می کنند.

و زنـانی که از سرکشـی و نافرمـانی آنـان بیم داریـد در مرحله اول پنـدشان دهیـد و بـا نصـیحت به فرمان بردن از خود بازشان گردانیـد، و اگر نشـد از آنـان در خوابگـاه دوری کنیـد و راه قهر و قطع رابطه حکیمانه در پیش گیریـد، و اگر اثر نبخشـید [به گونه ای که سـبب آزار بـدنی آنـان نشود، و کار به دیه نرسـد] آنان را مورد تنبیه قرار دهیـد، نهایتاً اگر به فرمان بردن از شـما بازگشتند هیچ راهی برای آزار دادن آنان مجوئید، به یقین خداوند بلند مرتبه بزرگ است.

و شـما ای حاکمـان شـرع و عقلاـ و بزرگـان خانواده، اگر از ناسازگاری و جـدائی میان زن و شوهر بیم داشتیـد، پس قاضـی و داوری از خـانواده مرد، و داوری از خانواده زن برای رفع اختلاف برانگیزیـد که اگر هر دو داور به حقیقت قصـد اصـلاح میان زن و شوهر را داشـته باشـند خداونـد میان آنان توافق و سازگاری ایجاد می کنـد تا به صـلاح زن و شوهر قضاوت نماینـد یقیناً خدا همواره به نیات و اعمال شما دانا و آگاه است.

### شرح و توضیح

دو آیه شـریفه متضـمن مسائل بسـیار مهم برای تحکیم و اسـتواری میان زن و شوهر، و راه گشا برای حل مشکلات و اختلافات آنـان، و تشـکیل دادگـاه خـانواده در چهـارچوب خانه و بیرون از دادگاه های عریض و طویل دولتی است، دادگاهی که زن و شوهر را در فضای پاک خانه آشتی می دهـد و از این که با رفت و آمـدهای طولانی در دادگاه های دولتی، عمر آنان را هـدر دهد، و دچار عوارض

ص:۱۹۶

گوناگون و گاهی فسادانگیز کند امنیت می دهد، و هر چه زودتر آنان را به حقوق خودشان می رساند، و از به وجود آمدن آتش کینه و حقد و غضب و دشمنی جلوگیری می کند.

۱- از طریق علم و تجربه و مشاهدات حسی و راه های دیگر این حقیقت روشن و مسلم است که نوع مردان از نظر توان جسمی و قدرت تصمیم گیری غیر عجولانه و بدور از عواطف و احساسات آنی و زودگذر، و گاهی از نظر کسب و تجارت و به دست آوردن مال و ثروت و مهم تر از همه از جهت مدیریت بر زنان برتری دارند، و بر آنان مقدم هستند، لذا زنی که شوهر می کند انصاف نیست که با وجود برتری ظاهری مرد مدیریت عرصه خانه و خانواده را بر عهده بگیرد و زیر بار مسئولیت های سنگین و فشار حوادث و پیش آمدها برود، طبع مسأله اقتضا دارد که زن با حفظ شخصیت و کرامتش بر اساس خواست حکیمانه حق و مقتضای وضع مرد، مدیریت و کارگزاری مرد را نسبت به خود و فرزندان و خیمه زندگی بپذیرد و با تسلیم به خواسته خداوند، عرصه آرام و به دور از جنجال و عوارض روزمره را برای خود فراهم آورد.

یقیناًاگر زن بخواهد نسبت به شوهرش حالت حاکمیت و سلطنت بگیرد، و بی در و پیکر و همسرش فرمان براند، و هر خواسته غلط و نابابی را بر او تحمیل کند، و بیرون از قواعد شرعی و عقلی و عرفی با او زندگی کند، طبع مرد را نسبت به خود رم می دهد، و وی را دچار آزردگی خاطر می کند، و محبت و عشق و علاقه اش را به زن لطمه زده و سست می کند، و آرامش او را سلب می نماید و نهایتاً کار به اختلاف ونزاع می کشد و دردسر ایجاد کرده، گاهی مشکل را به جائی که قابل حل نخواهد بود می رساند، و خدای ناخواسته پای

ص:۱۹۷

طلاق را که مبغوض ترین حلال است به میان می کشد و نظام خانواده را ویران می سازد، و زن را به بی شوهری و شوهر را به تنها شدن از همسر سوق می دهد و اگر دارای فرزند یا فرزندانی باشند، فرزندان را دچار افسردگی و سرانجام گرفتار سردرگمی و فشار عصبی و تیرهبختی می کند! !

زن اگر نسبت به مدیریت درست و صحیح مرد که وظیفه اسلامی و انسانی مرد است تن دهد، و از شوهر در امور عرفی مثبت و مسائل اسلامی و اخلاقی اطاعت کند، و حقوق مرد را رعایت نماید چنان که بر مرد هم واجب است حقوق زن را مراعات کند، و از تدبیر عاقلانه مرد و کارگردانی صحیح او بهره ببرد، سبب یک زندگی پاک و آرام و پر از امنیت و ارزش خواهد شد، و کمک بسیار مهمی برای مرد در جهت فعالیت او در بیرون خانه است، تا بتواند به کسب و کارش برای اداره معیشت خانه و خانواده با خیال راحت ادامه دهد.

رفتار زن به این صورت قطعاً رفتاری عبادت گونه است، و چنین رفتاری موجب کسب پاداش و ثواب اخروی خواهد بود، و چنین روش و برخوردی قطعاً رضایت حق را به سوی زن جلب خواهد کرد.

موضع گرفتن زن در برابر مدیریت و کارگردانی صحیح مرد علاوه بر این که امر ناپسند و خلاف خواسته حق است: اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی اَلنِّساءِ موجب آزردگی خاطر مرد و رنج باطنی او و اذیت و آزار کشیدن وی از ناهنجاری زن، و احساس هجوم به شخصیت و کرامت اوست.

زن مایه آرامش مرد آفریده شده، اگر مایه به هم زدن این آرامش گردد، بر خلاف طبیعت خلقت خود حرکت کرده و چنانچه سبب ویرانی بنای خانواده گردد از عذاب دنیا و آخرت ایمن نخواهد بود.

زن مرد آزار از رحمت حق دور، و در گردونه خشم خدا، و به هر صورت ظالم و ستمگر محسوب می شود، و قیامت سختی را برای خود رقم می زند.

از رسول خدا روایت شده است:

«لاـ تؤذی امرءه زوجها فی الدنیا الا قالت زوجه من الحور العین لاتؤذیه قاتلك الله فانما هو عندك دخیل یوشك ان یفارقك الینا:» (۱)

هر زنی که همسرش را در دنیا آزار دهد، همسر بهشتی اش، در ملکوت عالم می گوید، او را میازار، خداوند تو را از میان بردارد، او با این آزار تو نزد تو مانند یک بیگانه است، نزدیک است که از تو جدا شود و به همسری من درآید. و نیز آن حضرت به عایشه فرمود:

«ایما امرءه توذی زوجها بلسانها الاجعل الله لسانها یوم القیامه سبعین ذراعا ثم عقد خلف عنقها. . . .» (۲)

هر زنی که همسرش را با درشت گوئی، و هجوم به شخصیت او، و پشت هم اندازی آزار دهد، خداوند زبانش را در قیامت هفتاد زراع قرار می دهد، سپس به گردنش می بندد! !

و در برابر چنین زنانی نسبت به زنان صالحه و آنان که دنبال رضایت شوهر هستند فرمود:

«ایما امرءه ماتت و زوجها عنها راضی دخلت الجنه:» (۳)



---

۱- ۱) - سنن ترمذی ۱۱۷۴ و سنن ابن ماجه ۲۰۱۴.

۲- ۲) - روح البیان ج۲، ص ۲۴۸

۳- ۳) - سنن ترمذی باب رضاع ۱۱۶۱.

هر زنی که بمیرد، در حالی که همسرش از او بخاطر رفتار درست و صحیح اش، و کردار انسانی و اخلاقی اش خوشنود و راضی باشد وارد بهشت می شود.

### قابل توجه زنان آزاردهنده به همسر

نافرمانی زن از خواسته های به حق شوهر، و ناامن کنند خانه برای همسر، و تن ندادن به کارگزاری و تدبیر مرد، و تلخی ایجاد کردن در محیط خانه، و آزار دادن به شوهر با عمل و رفتار و با زبان، و اصرار برخواسته های نابجا و خارج از قدرت و توان مرد همه و همه بدون شک جنبه معصیت و گناه دارد، گناه و معصیتی که خشم خدا و عذاب قیامت را در پی خواهد داشت، و قطعاً عاقلانه نیست که زنی با آزار دادن به شوهر و سرپیچی از او در ا مور حق، خود را مستحق عذابی کند که برای هیچ صاحب حیاتی قابل تحمل نیست.

لازم می دانم به چند روایت که درونمائی از عذاب قیامت را بیان می کند اشاره کنم.

از ابوبصیر مردی که مورد وثوق و اطمینان حضرت صادق (ع) بوده به سند صحیح روایت شده که می گوید به محضر حضرت صادق مشرف شدم و گفتم: ای فرزند پیامبر خدا مرا با بیان کردن عذاب الهی بیم ده که دلم به شدت دچار قساوت شده است.

فرمود: ای ابومحمد برای زندگی دور و درازی که زندگی آخرت است آماده باش، زندگی و حیاتی که نهایت و بن بست ندارد، به راستی نسبت به حیات آخرت اندیشه کن، و برای آن توشه مناسب فراهم نما.

ص:۲۰۰

به راستی که امین وحی روزی به محضر رسول خدا آمد در حالی که قیافه ای در هم داشت و آثار اندوه در چهره اش آشکار بود، در حالی که پیش از آن هرگاه به نزد پیامبر می آمد خندان و خوشحال می آمد.

رسول خدا فرمود: ای جبرئیل چرا امروز خشمگین و اندوهناک آمده ای؟ عرضه داشت امروز دم هائی را که بر آتش دوزخ می دمیدند متوقف کردند، پیامبر پرسید دم های آتش دوزخ چیست، پاسخ داد ای رسول الهی خداوند فرمان داد که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سپید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، آنگاه هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، اکنون سیاه و ظلمانی است، اگر قطره ای از ضریع که عرق بدن زنان زناکار اهل جهنم است و در دیگ های دوزخ جوشانده می شود و به عوض آب به جهنمیان می خورانند، در آب های اهل دنیا بریزند بناچار همه اهل دنیا از گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد زراع است و بر گردن اهل دوزخ می گذارند بر دنیا بگذارند از حرارت آن تمام دنیا بگدازند، و اگر پیراهنی از پیراهن های اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند! !

چون امین وحی این مسائل را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل به شدت متأثر شدند، خداوند مهربان فرشته ای به سوی ایشان فرستاد که: پروردگار به شما سلام می رساند و اعلام می کند که من شما را از این که دچار عذاب شوید ایمن نمودم، بعد از آن هر وقت جبرئیل خدمت آن حضرت آمد متبسم و خندان بود.

آنگاه حضرت صادق (ع) فرمود که: در آن روز اهل آتش به عظمت دوزخ و عذاب خداوند پی می برند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را آگاه می شوند، و چون دوزخیان وارد دوزخ شوند، هفتاد سال می کوشند تا خود را به بالای جهنم می رسانند، چون برسند فرشتگان عذاب با گرزهای آهن به سر آنان

می کوبند تا به قعر جهنم درافتند، در میان دوزخ پوست بدن آنان را تغییر می دهند و پوست تازه بر آنان می پوشانند که عذاب بیشتری را بچشند.

سپس حضرت صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: آنچه گفتم برای تو بس است؟ عرضه داشتم آری برای من کافی است. (۱)از امیرمؤمنان (ع) روایت شده: برای اهل معصیت میان آتش راه های باریک زده اند، و پاهایشان را در زنجیر کرده اند، و دست های آنان را به گردنشان غل نموده اند، و بر بدنهایشان از مس گداخته پیراهن پوشانیده اند، و جبه ها از آتش برای آنان بریده اند، و در میان عذابی گرفتارند که حرارتش به نهایت رسیده، و درهای جهنم را به روی ایشان بسته اند، و هرگز آن درها را نمی گشایند و ابداً نسیمی وارد آن نمی شود، و غمی از آنان بر طرف نمی گردد.

عذابشان پیوسته شدید است، و عقابشان همیشه تازه است، نه خانه ایشان فانی می گردد، و نه عمرشان به سر می آید، به مالک التماس و استغاثه می کنند که از پروردگارت بخواه به عمر ما خاتمه دهد و ما را بمیراند، و او در پاسخ گوید: همیشه در این عذاب خواهید بود. (۲)به سند معتبر از حضرت صادق (ع) روایت شده است: در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن به خدا پناه می برند و آن چاه محلّ عذاب هر متکبر جبار و معاند و هر شیطان متمرد، و هر متکبری است که به روز قیامت ایمان نداشته باشد، و جای هر کسی است که با اهل بیت از در عداوت و دشمنی برآید.



---

۱- ۱) - تفسیر قمی ۴۳۸- بحار ج۸، ص ۲۸۰ باب ۲۴ حدیث اول.

۲- ۲) - بحار ج۸ ص ۲۹۲.

و فرمود: آن که در دوزخ عذابش از دیگران سبک تر است کسی است که در دریای آتش باشد، و دو نعل از آتش بر پایش قرار دارد، و بند کفشش آتشی است که از شدت حرارت آن مغز سرش چون آب دیگ در جوش و غلیان قرار دارد، و گمان کند که عذابش از همه اهل دوزخ بدتر است در حالی که عذاب او از همه آسان تر می باشد. (۱)۲- آیا تأمین هزینه های زندگی از سوی مردان که این تأمین اغلب با مشقت و زحمت صورت می گیرد، و گاهی برای آنان طاقت فرساست، و مسئله ای است که از طرف خداوند بر آنان به عنوان نفقه واجب و لازم شرعی مقرر شده است، مایه تشریع حق کارگزاری و مدیریت و سرپرستی صحیح آنان بر همسرانشان نباید باشد؟ البته پاسخ فطری و عقلی هر منصفی مثبت است، قطعاً این معنا درست نیست که مردان با کمال رغبت و به عنوان فریضه الهی از عرق جبین و کدّ یمین زندگی زن را در حد لازم اداره کنند آنگاه همه مهار زندگی و طرح و نقشه آن و مدیریت و کارگزاری با سلب اختیارات مرد به دست آنان باشد.

۳- زنانی که در آیه ی شریفه از آنان به عنوان صالحات یاد شده در حقیقت زنانی هستند که به ایمان به خدا و روز قیامت آراسته اند، و تسلیم خواسته های پروردگارند، و در برابر شوهر نرم خو، بردبار، زن زندگی و رعایتکننده حقوق همسر هستند، و این حالات و ارزش ها که عناصر شخصیتی آنان را ساخته سبب شده قانتات یعنی مطیعان همسران باشند، و با اطاعتشان در برنامه های حق و امور مثبت، و کارهای پسندیده برای همسران تولید آرامش کنند، و رضایت آنان را جلب نمایند، و نگذارند تلخی وارد زندگی گردد، و مردانشان از طرف آنان به اندوه و غصه و فشار عصبی دچار شوند، و چنین زنانی حافظات للغیب هستند،



---

۱- ۱) - تفسیر قمی ص ۵۸۵.

یعنی در غیاب شوهران به حفظ حقوق آنان، حقوقی که از مردان از جانب خدا به عهده آنان است و نیز حفظ اسرار شوهران پای بندند، و در این زمینه نمی گذارند حقی پایمال گردد، یا سرّی فاش شود، آنان زنانی هستند که خود را در غیبت طولانی شوهران حفظ می کنند، و از خیانت به بستر شوهر با قدرت ایمان و تقوا اجتناب می نمایند، و از اموال شوهران به شدت مراقبت کرده، نمی گذارند هزینه غیر ضروری بر مرد تحمیل شود.

دقیقاً سلامت عرصه زندگی و نظام خانواده، و برپائی صحیح امور حیات، مرهون مدیریت درست مرد، و تأمین مخارج و معیشت زن و فرزند از سوی او، و اطاعت و حفظ حقوق شوهر از جانب زن است.

اگر به این حقایق و سفارشات حضرت حق به زن و شوهر عمل شود از نزاع و کشمکش جلوگیری می شود و پای خطرناک اختلاف به میان نمی آید، و سلامت خانواده تهدید نمی شود، و زندگی به صورتی که خدا می خواهد تداوم می یابد.

۴- زنی که به عللی غیر شرعی، و با اقامه کردن مسائلی غیر منطقی، و بر اساس غلبه احساسات بی ریشه، و نهایتاً بخاطر تکبر در برابر حق، حقوق واجبه و حقه شوهر را رعایت نکند و از اطاعت او در امور لازم سرپیچی نماید، و خانه و زندگی را به آشوب بکشد، و امنیت و آرامش را به هم بزند از نظر قرآن ناشزه محسوب می شود، ناشزه در لغت به معنای سرکشی و سرپیچی است، کاری که پسند خدا و عقل نمی باشد، و موجب تضییع حقوق شوهر است.

خداوند برای خاموش کردن شعله ی نشوز پیشنهاد به شوهر داده، که باید به ترتیبی که قرآن مجید نظم داده به کار گرفته شود، و شوهر باید دقت کند که به همان ترتیب قرآن عمل نماید:

۱- موعظه و نصیحت.

۲- دوری از همخوابگی.

۳- تنبیه بدنی.

مردانی به این حقیقت باید توجه داشته باشند که آشکار شدن نشانه های نشوز، مجوز برای به اجرا گذاردن سه مسئله بیان شده در آیه شریفه است، اما اگر هیچ نشانه ای بر نشوز وجود نداشته باشد، مرد مطلقاً حق آزدن همسر خود را که همسری شایسته و قانت و حافظ حقوق است ندارد، و اگر بی علت شرعی و منطقی به آزار زن دست یازد مرتکب ستم شده، و آلوده به معصیت و گناه گشته، و خود را در معرض خشم حق قرار داده است.

۱- نصیحت با زبانی نرم، و همراه با کلماتی زیبا، و با هزینه کردن عاطفه و محبت به هنگام موعظه و بیم دادن به زن از عاقبت سوء نشوز، ممکن است در روحیه زن اثر بگذارد، و او را از مدار زشت نشوز خارج کند، و به گردونه اطاعت از شوهر بازگرداند، و آرامش روحی و امنیت خاطر برای مرد فراهم گردد، البته در این زمینه امید به اصلاح مجوز موعظه و نصیحت یا ترک هم خوابگی و تنبیه بدنی است.

اگر زن ثابت کند که نمی خواهد با شوهر ادامه زندگی دهد، و مصّر به جدائی است، و در گردونه لج بازی و کینه توزی قرار گرفته، باید مرد از نصیحت و ترک هم خوابگی و تنبیه بدنی چشم بپوشد، و خود را بیهوده معطّل بازگرداندن زن به زندگی نکند، و خود را در معرض ستم او قرار ندهد.

۲- ترک هم خوابگی نسبت به زنی که علاقه مند به ادامه زندگی است، و شوهر خود را دوست دارد، تدبیری است که به عاطفه و احساس زن زخم می زند، و ممکن است تحمل نکند، و از شوهر عذرخواهی کرده از نشوز و عدم

اطاعت از همسرش دست بردارد، و به آغوش زندگی آرام بازگردد، و خواسته های به حق شوهر را تأمین نماید.

۳- در سطور گذشته بنابر روایات خاطرنشان شد که زنان اصالتاً امانات الهی و مایه سعادت و خوشبختی و عامل خداوند کنار همسر و ریشه آرامش دل ها و نسل های پاک، و بستر ملکوتی برای به وجود آمدن فرزندان صالح و شایسته هستند.

آیا چنین عناصر با ارزش را آزادانه و بدون شرایط لازم، و خارج از حدود مقررات الهی می توان تنبیه کرد، آیا کبود کردن و مجروح ساختن اندام آنان ظلم و ستم نیست، آیا اسلام شکستن دل های رئوف و نازک این فرشتگان زمینی را تجویز می کند؟ !

بیائید جمله ی وَ اِضْرِبُوهُنَّ را در آیه ی شریفه با روایات وارده از پیامبر و اهل بیت که معلمان قرآن و آگاهان به مفاهیم کتاب خدا، و عالمان به حدود مسائل هستند نگاه کنیم، من با ذکر یک مقدمه به تحلیل وَ اِضْرِبُوهُنَّ می پردازم.

اما تنبیه زنان بالذات، و زدن آنان با تجویز غضب و خشم و عصبانیتی که به مرد به خاطر بی گذشتی و کمگذشتی دست می دهد امری حرام و ظلمی فاحش، و عملی ضد انسانی است.

از رسول خدا روایت می کنند که با زدن زنان به شدت مخالف بوده:

«انه نهی عن ضرب النساء من غیر واجب:» (۱)



---

۱- ۱) - مستدرک ج ۲ ص ۵۵۰.

آن حضرت از زدن زنان مگر آنجا که چاره ای از آن نباشد، آن هم زدنی که کمترین زیانی به زن وارد نکند، نهی اکید فرموده است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ایضرب احدکم المرءه ثم یظل معانقها:» (۱)

آیا کسی که از شما همسرش را می زند، سپس او را در آغوش می گیرد؟

رسول الهی با کمال تعجب این پرسش را مطرح می سازد که چه اندازه بی شرمی و بی حیائی است که کسی همسرش را بزند و سپس با او آمیزش نماید، این برخورد در حقیقت مصداق کوسه و ریش پهن است! !

امیرمؤمنان می فرماید:

«العاقل یتعظ بالادب و البهائم لا تتعظ الا بالضرب:» (۲)

روش تربیتی انسان ها باید مؤدبانه و همراه با آداب اخلاقی و رفتار شرعی و انسانی باشد، ولی روش تربیتی و آرام کردن حیوانات از طریق زدن میسر است آن هم زدنی که جنبه ی ظلم به حیوان نداشته باشد، مردانی که به کمترین بهانه ای که ابداً مجوز زدن نیست زنان را به باد کتک و مشت و لگد می گیرند، آیا آنان را جزء انسان ها و عاقلان نمی دانند؟ !

از رسول خدا روایتی مهم به این مضمون رسیده است:



---

۱- ۱) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۱۹.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ی ۳۱.

«انی اتعجب ممن یضرب امرءته و هو بالضرب اولی، لاـ تضربوا نسائکم بالخشب فانه فیه القصاص ولکن اضربوهن بالجوع و العری حتی تریحوا فی الدنیا و الآخره:» (۱)

در شگفتم از شوهری که همسرش را می زند، در حالی که خود او به کتک خوردن سزاوارتر است.

هان ای مسلمانان زنانتان را با چوب مزنید که موجب قصاص است، چنانچه در زدن آنان در آخرین مرحله ی لازم مجبور شوید، با سخت گیری در غذا و لباس آنان را از نشوز مانع شوید، این روش به سود شما در دنیا و آخرت است.

شخصی از رسول الهی از حقوق زنان پرسید، حضرت فرمود:

«ان لا یضرب وجهها و لا یقبّحها:» (۲)

به رویش نزدند و با او با ترش روئی برخورد نکند.

رسول خدا فرمود:

«الا اخبرکم بشر رجالکم؟ فقلنا بلی فقال. . . الضارب اهله و عبده:» (۳)

شما را به بدترین مردانتان خبر دهم؟ گفتیم آری فرمود: آن که همسر و کارگرش را بزند.

با توجه به این روایات مردان مجاز نیستند هر زنی را بزنند، تا جائی که موعظه اثر می بخشد باید موعظه کنند، و در صورتی که موعظه نقشش را ایفا



---

۱- ۱) - سفینه البحار ج ۲ ص ۵۸۶.
۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۲۷.
۳- ۳) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۸.

نکنـد بایـد از طریق ضـربه به عواطف و احساسات که همان دوری از بستر اوست وارد شد، و بعد از آن چنانچه جای گذشـت باشـد باید از او گذشت کرد و راه عفو و بخشـش را در پیش گرفت، اما اگر زمینه شـرعی برای زدن باشد اولاً چه زنی را باید زد، و ثانیاً چگونه و به چه کیفیت باید زد؟

گروهی از زنـان هسـتند که برای حقوق شوهر، و چهـارچوب خـانه احترام قایـل نیسـتند، و در تـأمین نیازهای عاطفی و جنسـی همسـر کوتـاهی می کننـد، و اصـرار و پافشـاری دارنـد که بـدون اجـازه ی شوهر از خانه خارج شونـد و به هر مجلسـی اعم از عروسـی و عزا و مجـالس عیش و نوش زنانه برونـد، کمبود اخلاقی و عاطفی دارنـد، و به صـفا و محبت و صـمیمیت عرصه ی خانه لطمه می زننـد و با دخالت های نابجای خود، و خواسـته های نامعقولشان شوهران خود را زیر فشار عصبی قرار می دهند، این گروه از زنـان اگر بـا تنبیه آن هم برابر بـا مقررات شـرعی و توضـیحاتی که از پیامبر و اهل بیت برای روشن شـدن جمله وَ اِضْرِبُوهُنَّ رسیده، به چهارچوب رعایت حقوق شوهر، و اطاعت از خواسته های منطقی او برگردند، باید تنبیه شوند.

درباره ی چنین زنانی که ضد صالحات و قانتات حافظات للغیب عمل می کنند و روشـی بسیار متفاوت با آنان دارند پیامبر می فرماید:

«شر الاشیاء المرءه السوء:» (۱)

بدترین چیزها زن ناسازگار است.

ص:۲۰۹

---

۱- ۱) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۴۰.

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اغلب الاعداء للمؤمن زوجه السوء»

پرزورترین دشمنان برای مؤمن همسر ناسازگار است.

در نگاه قرآن و حدیث و فقه اهل بیت، به اینگونه زنان ناشزه می گویند، که ریشه ی آن از غرور و خود برتربینی آنان سرچشمه می گیرد و نهایتاً این گروه استثنائی که در میان زنان با ایمان تعدادشان کم است از شوهران خود پیروی نمی کنند، و زندگی را بر مردانشان تلخ و ناگوار می سازند، و برخی از آنان دچار اختلال روانی نیز هستند، و همیشه دوست دارند قانون شکنی کنند و بر شوهران خود سلطه داشته باشند و از این روش غیر اخلاقی خود هم متأسفانه لذت می برند، و در این زمینه به زنان آرام، متواضع، مطیع شوهر فخرفروشی هم می نمایند!

اسلام راه بیدار کردن این زنان، و بازگشتشان را به زندگی سالم و درست را در این سه موضوع می داند: نصیحت، دوری کردن از بستر، زدن

چه راه و روش منطقی و درستی، خداوند مهربان برای بازگرداندن زن به کرامتش و این که برابر با ریشه ی آفرینشش مایه ی آرامش همسر شود فرمان می دهد در مرحله ی اول زنان ناسازگار را با نصیحت و موعظه راهنمائی کنید و عواقب وخیم حرکات نامناسب آنان را که ممکن است موجب از هم گسستن زندگی شود و به او و به شوهر و به فرزند خسارت وارد آورد، دوستانه و با لحنی پر از عاطفه و محبت تذکر دهید، و اگر از نظر روانی ناآرام هستند آنان را با قواعد روانی و اخلاقی مداوا کنید و تا زمانی که از طریق نصیحت و موعظه می توانید به وضع ناهنجار او خاتمه دهید از راه قهر و خشونت وارد نشوید، اگر زن حق را نپذیرفت و از راه منطقی را تسلیم نشد، خداوند دستور سخت تری را

با استفاده از عوامل عاطفی صادر می کنـد و می گوید بستر او را ترک کنید و زن را از جهت عاطفی متأثر سازید، زیرا تحمل ترک بستر برای زنان از نظر روانی فوق العاده دشوار است، و اگر به شوهران خود میل و رغبت داشـته باشند با این مبارزه منفی از ناسازگاری دست برداشته در راه درست و صحیح قرار می گیرند.

در یکی از روزنامه های خبری آمده بود: یک دختر روسـی خودکشـی کرده بود، در نوشـته ای که از او باقی مانده نوشته بود، هنوز مردی مرا نبوسـیده است بنابراین زندگی برای من قابل تحمل نیست. (۱)این واقعه این موضوع را تأیید می نماید که زنان دارای عواطف جنسـی زیـاد می باشـند، از نظر پناهگـاه به وجود شوهران خود نیازمندنـد، ترک بستر آنان گرچه در زمان کم، آنان را در فشار روانی سخت قرار می دهد، چنانچه این دو مرحله جواب نداد و در اصلاح زن ناسازگار اثر نگذاشت، نوبت به مرحله ی سوم که تنبیه بدنی است آن هم با حفظ شرایط لازم می رسد.

قرآن و روایات و عقل سالم و قوانین موضوعه در برخی از ملت ها این تنبیه اصلاحی را تأیید می نمایند، زیرا زنان استثنائی که بـا حرکـات دور از عقـل و منطق کانون عشق و صـفای خانواده را به آشوب می کشاننـد، و نظم و هم آهنگی آن را به هم می ریزند، و افکار شوهرانشان و اعضاء خانواده را مشوش می نمایند، و از این طریق نظام خانواده و اجتماعی اسلام را منحرف می سازند، اشخاصی متخلف و قانون شکن محسوب می شوند و نباید دارای حاشیه امن باشند و لازم است کیفر



---

۱- ۱) - نظام حقوق زن ص ۱۸۲.

کردار خود را ببینند، و این روش یعنی به کیفر رساندن متخلفان و قانون شکنان در همه سرزمین های جهان معمول و متداول است، و افراد متخلف را در هر زمینه ای تنبیه و مجازات می کنند، و تنبیه زنان متخلف و قانون شکن هم قطعاً نباید از این قانون عمومی و حاکم بر همه ی ملت ها مستثنی باشد.

رسول خدا تنبیه چنین زنانی را فقط به قصد اصلاح به نیت انتقام آن هم با حفظ حدود مسئله که منجر به خراش و پارگی گوشت و سیاه شدن بدن، و شکستن استخوان و سبب از کار افتادن عضو شود نگردد.

«اضربوا النساء علی تعلیم الخیر:» (۱)

زنان ناسازگار را فقط به قصد اصلاح و تعلیم مسائل مثبت، و یاد دادن برنامه ی خیر تنبیه کنید.

عبدالله بن عباس ظاهراً از رسول خدا روایت می کند:

«فأن رجعت و الا ضربها ضرباً غیر مُبَرِّحٍ:» (۲)

اگر زن به سازگاری با شوهر، و اطاعت از او برگشت به او کاری نداشته باشید و اگر تسلیم حق نشد او را به گونه ای تنبیه کنید که گوشت و استخوانش آسیب نبیند.

۵- چنان که حاکم شرع، و بزرگان و ریش سپیدان خانواده از عداوت و کینه و جدائی میان زن و شوهر، البته زن ناسازگار بترسند باید در چهارچوب خانه دادگاهی به دور از قوانین پیچیده به قضاوت حکمی از خانواده ی شوهر، و حکمی از خاندان زن تشکیل شود، و به وسیله ی این دو با رعایت بی طرفی و حفظ حقوق



---

۱- ۱) - بحار ج ۱۰۳ ص ۲۲۹.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۳ ص ۴۴.

طرفین به نیت اصلاح میان زن و شوهر حکم لازم داده شود، و زن و شوهر خود را موظف بدانند که از حکم آن دو قاضی خانواده و دلسوز پیروی کنند، یقیناً اگر دو حکم قصد اصلح میان آن دو را باشند خداوند آنان را در انشاء حکم مؤثر هدایت خواهد فرمود، و نزاع خانوادگی پایان می پذیرد، و آرامش به زن و شوهر بازمی گردد، و سفره ی نزاع برچیده می شود.

### زن شایسته و هماهنگ با شوهر

منظور از زن شایسته و هماهنگ با شوهر زنی است که درونش در حد خودش منور به ایمان به خدا و روز قیامت، و باطنش آراسته به حسنات اخلاقی و ظاهرش افق طلوع عمل صالح است.

بدون شک چنین زنی از با ارزش ترین نعمت های خدا در کنار مردان است.

در روایتی همسر شایسته و نیکوسیرت منشأ همه ی خوبی ها و خوشبختی ها معرفی شده است. (۱)براساس معارف اسلامیه همسر صالح و شایسته مایه زندگی، و بستر آرامش دلها و اصلی برای سعادت و خوشبختی است.

از رسول خدا روایت شده است:

«من سعاده المرء الزوجه الصالحه:» (۲)

از جمله خوشبختی های انسان، همسر آراسته به صلاح و درستی است.

از پیامبر اسلام روایت شده که خداوند فرمود:



---

۱- ۱) - روضه المتقین ج ۸ ص ۹۳.

۲- ۲) - کافی ج ۵ ص ۳۲۷.

«اذا اردت ان اجمع للمسلم خیر الدنیا و الآخره جعلت له. . . . زوجه مؤمنه تسره اذا نظر الیها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله:»

هر گاه بخواهم همه ی خوبی های دنیا و آخرت را برای مسلمانی جمع کنم، همسر شایسته ای را نصیب او می کنم که هر زمان به او نظر کند خوشحال شود، و چنانه شوهر برای مدتی از او غایب گردد از عفت و ناموس خود و اموال شوهرش حفاظت نماید.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«اذا اراد الله بعبد خیراً الهمه فاصلح له زوجته:» (۱)

هر گاه خداوند خیر عبدش را بخواهد، آن خیر را به دل او می اندازد، و همسر شایسته نصیب او می کند.

و از رسول با کرامت اسلام روایت شده است:

«ما استفاد امرء فائده بعد الاسلام افضل من زوجه مسلمه تسر اذا نظر الیها، و تطیعه اذا امرها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله:» (۲)

مردی پس از اسلام بهره ای برتر از همسر شایسته نصیبش نشده، چون به او نظر کند مسرور گردد، و هنگامی که به او فرمان دهد به اطاعت برخیزد، و چون از او غایب گردد عفت وجودش را از نامحرمان و مال شوهر را از اسراف و دستبرد حفظ نماید.



---

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۳۲۰.

۲- ۲) - مکارم الاخلاق ۲۰۰.

خدیجه ی مرضیه، فاطمه ی زهرا، زینب کبری، رباب همسر حضرت حسین از نمونه زنانی هستند که زنان امت می توانند همه شئون آنان الگوی خود قرار داده، و از آنان در همه ی مراحل زندگی درس و سرمشق بگیرند.

آخرین روایت این باب را هم که یکی از مهم ترین روایات مکتب اسلام است ملاحظه کنید:

مردی به محضر رسول خدا آمد و گفت: من همسر شایسته ای دارم که هنگام ورودم به خانه از من استقبال می کند، و زمان بیرون رفتنم مرا چند قدم مشایعت می نماید و چون دچار اندوه و غصه گردم با مهر و محبتش اندوه و غصه مرا برطرف می کند، رسول خدا با یک دنیا لطف و مهربانی به آن مرد فرمود:

«بشرها بالجنه و قل لها انک عامله من عمال الله و لک فی کل یوم اجر سبعین شهیداً:» (۱)

او را به بهشت مژده ده، و به او بگو تو یکی از کارگزاران خدائی، و هر روز معادل هفتاد شهید دارای پاداشی.

زن و شوهر با رفتارهای درست و محبت های متقابل می توانند عشق و علاقه به یکدیگر را افزون کنند، و عرصه ی زندگی را صفا دهند، و با رعایت حقوق یکدیگر و حقوق فرزندان به خیر دنیا و آخرت برسند. (۲)



---

۱- ۱) - مکارم الاخلاق ص ۲۰۰.

۲- ۲) - مسائل ازدواج ۲۸۱.

## تفسیر آیه ۳۶

### اشاره

وَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ بِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اَلْجٰارِ ذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْجٰارِ اَلْجُنُبِ وَ اَلصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً.

خدا را عبادت کنید، و چیزی را در هیچ مورد شریک او قرار ندهید، و به این طوایف و افراد نیکی نمائید:

پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، از کار افتادگان، همسایه ی نزدیک، و همسایه ی دور، و هم نشینان و همراهان، و از راه ماندگان، و خدمتکاران که در تصاحب ملکی شما هستند، یقیناً خداوند متکبر خودستا را دوست ندارد.

### شرح و توضیح

در رابطه با عبادت و بندگی، و مسئله ی بسیار خطرزای شرک، و احسان به پدر و مادر، و اقوام و یتیمان و از کار افتادگان و از راه ماندگان و کنیزان و بردگان در ضمن آیات سوره ی حمد و آیه ۱۷۷ سوره ی بقره، و آیات مربوط به توحید و شرک مشروح و گاهی بسیار مفصل بحث شد.

آنچه به نظر می رسد تا حدی شرح و توضیح آن لازم است سه مسئله است: همسایه، و همنشین و همراه، کبر و خودپسندی.

ص:۲۱۶

**همسایه**

از آنجا که اسلام می خواهد امت اسلامی با یکدیگر رابطه داشته باشند، و به وضع همدیگر رسیدگی کنند، و کمبود و خلأهای زندگی یکدیگر را برطرف نمایند، و مشکلات میان خود را حل نمایند همه را مسئول هم دیگر دانسته و به همگان لقب راع داده است:

رسول خدا می فرماید:

«کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته:»

همه شما را چون چوپان می دانم، و همه ی شما نسبت به رعیتش در پیشگاه خدا مسئول است.

بر اساس این امور به رعایت حق همسایگان نزدیک چه از نظر مکانی و چه از نظر دینی، و همسایگان دور چه دور مکانی و چه دور معنوی و فرهنگی سفارش نموده است.

از رسول خدا روایت شده است:

«الجیران ثلاثه: جار له ثلاثه حقوق: حق الجوار، و حق القرابه، و حق الاسلام، و جار له حقان: حق الجوار و حق الاسلام، و جار له حق الجوار، المشرک من اهل الکتاب:» (۱)

همسایگان سه طایفه اند: همسایه ای که از او بر عهده ی انسان سه حق است: حق همسایگی، حق خویشاوندی، و حق اسلام.

و همسایه ای که دارای دو حق است: حق همسایگی، حق اسلام.

ص:۲۱۷

---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۵ ص ۸۳.

و همسایه ای که دارای یک حق است و آن مشرک از اهل کتاب است.

حق آنـان به این است که از آنـان دیـدن شود، به وقت بیمـاری عیـادت گردنـد، به هنگام گرفتاری از آنان رفع گرفتاری شود، چون پولی قرض خواستند به آنان پرداخت گردد، چون حاجتی خواستند، حاجت آنان برآورده شود.

به راستی در کجای دنیا چنین فرهنگی را سـراغ داریـد، که اینگونه به رعایت حقوق همسایگان سـفارش کرده باشـد، و اصولاً برای آنـان حقوق واجبه قائل باشـد، مسـئله ی همسایه و حق او در فرهنگ اسـلام و آئین اهل بیت تا جائی است که امیرمؤمنان دقایقی مانده به شهادتش و لحظاتی مانده به از دنیا رفتنش به دو فرزندش حسن و حسین و همه ی فرزندانش و همه ی کسانی که نهایتاً وصیتش به آنان می رسد اکیداً درباره ی همسایگان سفارش و وصیت می کند و می فرماید:

پیـامبر پیوسـته مـا را به همسایگـان سـفارش کرد، تـا جـائی که مـا گمـان کردیم همسایه از ما ارث می برد. (1)در هر صورت همسایه چه مسلمان و چه غیر مسلمان از همسایه اش توقع احسان و نیکی و تفقد و رعایت حال دارد، و این توقع امری فطری و انسانی است که خداوند بر اساس آن حقوق معینی را از همسایه بر همسایه قرار داده است.

در کتـاب بـا ارزش ثواب الاعمال شـیخ صـدوق عناوینی را در رابطه با حقوق مؤمن بر مؤمن یا حقوق انسان بر انسان می بینیم که نشاندهنده ی نگاه الهی اسلام به مردم است و برای هر یک از عناوین روایاتی مهم ذکر شده است.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه.

ثواب خوشحال نمودن مؤمن، ثواب آن که از مؤمنی رفع گرفتاری کند، ثواب سیر و سیراب کردن و پوشاندن مؤمن، ثواب قرض الحسنه به مؤمن، بخشیدن بدهی مؤمن تهیدست، ثواب برآوردن حاجت مؤمن، ثواب رفتن به ملاقات مؤمن و مصافحه و معانقه با او، یاری دادن به مؤمن. . . . . که همه ی این عناوین شامل همسایگان نزدیک و دور می شود.

### هم نشین و همراه

صاحب به جَنْب از نظر لغت و اصطلاح به کسی گفته می شود که رفیق و مصاحب و در کنار انسان باشد، چه در حضر، چه در سفر، چه در اقل اوقات، چه در اغلب اوقات، که از نظر اسلام لازم است حقوق اسلامی و انسانی او که در عناوین کتاب ثواب الاعمال آمده رعایت شود.

در زمینه معاشر و رفیق و مصاحب این فقیر کتاب مفصلی به عنوان معاشرت تدوین کرده ام، که به لطف خداوند چندین بار چاپ شده، عزیزان برای معرفت به موضع اسلام درباره ی رفیق حضر و سفر می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

در حدیثی از رسول خدا درباره ی رفیق چه در حضر چه در سفر آمده:

«ما اصطحب اثنان الا کان اعظمها اجرا و احبهما الی الله عزوجل ارفقهما بصاحبه:» (۱)

رفیق و معاشر و همنشین و همسفر نیست، مگر آن که محبوب ترین آنها در پیشگاه حق و مأجورترین آنان از نظر پاداش آن کس است که رفق و مدارایش با رفیق و همراه خود بیشتر باشد.

ص:۲۱۹

---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۶۶۹.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«المروه مروتان، مروه الحضر و مروه السفر. . . . و اما مروه السفر فبذل الزاد و المزاح فی غیر ما یسخط الله و قله الخلاف علی من صحبک و ترک الروایه علیهم اذا انت فارقتهم:» (۱)

جوانمردی دوتاست، یکی در سفر و دیگر در حضر، جوانمردی در سفر آن است که از توشه ی وزادت به هم سفران و دوستانت بذل کنی و با شوخی در غیر آنچه خدا را به خشم می آورد آنان را شاد و مسرور نمائی، و با رفیق همسفر مخالفت نکنی و چون از آنان جدا شوی چیزی که به زیان آنان است پشت سرشان نگوئی.

### رفیق هم سفر

حضرت صادق (ع) می فرماید: روزی امیرمؤمنان با مردی یهودی رفیق راه شد، یهودی پرسید شما ای بنده ی خدا به کجا می روید؟ حضرت فرمود: قصد کوفه دارم، هنگامی که سر دو راهی رسیدند و یهودی جدا شده راه خویش را در پیش گرفت، دید هم سفرش به دنبال او می آید، یهودی گفت: آیا شما قصد کوفه نداشتید؟ فرمود چرا قصد کوفه داشتم، گفت راهی که با من می آئی راه کوفه نیست، فرمود: می دانم گفت: با این که راه کوفه را می دانی چرا از آن منحرف شده ای؟ حضرت فرمود: این کار را به قصد تکمیل حق رفاقت انجام دادم. که مرد هنگامی که رفیقش از او جدا می شود، چند قدمی لازم است با وی رفته و او



---

۱- ۱) - بحار.

را بدرقه نماید، این برنامه ای است که رسول خدا ما را به آن فرمان داده است، یهودی گفت فرمان رسول خدا است، حضرت فرمود: آری یهودی گفت: آنان که پیرو رسول خدا شدند به خاطر این روش پسندیده است، اکنون من گواهی می دهم که بر دین تو هستم، و اسلام را قبول نمودم، و در این گیر و دار بود که امیرمؤمنان را شناخت! (۱)

### کبر و خودپسندی

در رابطه با کبر و خودپسندی مطالب آموزنده ای در ضمن آیات سوره ی بقره نگاشته شد، در این زمینه به یکی دو نکته اشاره می کنم:

مختال اسم فاعل از باب افتعال و از ماده ی خیل است، و خیل و خیال صورت و حالت مخصوصی است، که در ذهن یا در خارج شکل بگیرد، و مفهوم تکبر و تبختر و عجب و ظن و وهم و غیر اینها از مصادیق این معناست، و نهایتاً خیل هر صورتی است که در نزد انسان متشکل شده و واقعیتی نداشته باشد، و خداوند بزرگ هرگز چیزی را که واقعیت ندارد و حق نباشد دوست ندارد، زیرا آنچه ضد حق باشد باطل است، و از مصادیق باطل افتخار کردن است، و معنای فخر عبارت است از ادعا کردن فضیلتی که ممتار و برجسته باشد در برابر دیگران، و این فخرفروشی و خودستائی و احساس بزرگ منشی از صفات بسیار زشت است، و این امور بی واقعیت نتیجه صفت اختیال است که انسان را وادار می کند خودش را با صورت و نقشه ی فکری ممتاز و برجسته

ص:۲۲۱

---

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۶۷۰.

ببیند، و به دنبال آن دعوی برتری کند، این دو صـفت یعنی اختیال و افتخار در برابر بندگان حق مانع عبادت و بندگی، و عامل توقف دادن فرمـان و اعبـدوا الله در عرصه ی حیات است. (۱)طبرسـی عالم بزرگ شـیعه و مفسر کم نظیر قرآن می گوید: این آیه، فراز جامعی است که بیان ارکان اسلام را عهده دار است، آیه مردم را به ارزش های اخلاقی آگاه می سازد، کسی که در این آیه آن چنان که بایـد تدبر کند، و آن طور که شایسـته است پند بگیرد، او را از کثیری از مواعظ بلیغان بی نیاز می کند، و وی را به بسیاری از علوم دانشمندان هدایت می نماید.



---

۱- ۱) - تفسیر روشن ج ۵ ص ۳۷۱ با اندکی تصرف در عبارات.

## تفسیر آیه ۳۷-۳۸-۳۹

### اشاره

اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ اَلنّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً.

وَ اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ اَلنّاسِ وَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ اَلشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً.

وَ ما ذا عَلَیْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اَللّهُ وَ کانَ اَللّهُ بِهِمْ عَلِیماً.

آنان که از انفاق اموالشان در راه خدا بخل می ورزند و مردم را هم به بخل ورزی فرمان می دهند، و بخاطر بخلشان آنچه را خدا از ثروت و مکنت به آنان داده از دید مردم پنهان می نمایند کافرند و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده ایم.

و آنان که اموالشان را از روی ریا و خودنمائی انفاق می کنند و به خدا و روز قیامت ایمانی اصیل و ریشه دار ندارند شیطان همدم آنان است، و هر کس شیطان قرین و همدمش باشد، بداند بد همدمی است.

آنان را چه خسارت و زیانی بود اگر به خدا و روز قیامت ایمان می آوردند، و از آنچه خدا به آنان عنایت کرده انفاق می کردند؟ و خدا همواره دانای به آنان است.

### شرح و توضیح

ص:۲۲۳

مسـائلی که در این آیـات مطرح است عبارت است از بخل ورزی که در رابطه با آن در آیه ۱۸۰ سوره آل عمران بحث شد، و فرمـان دادن به مردم که نسـبت به هزینه کردن اموالشـان بخـل بورزنـد، که در رابطه بـا این مسـئله در آیات مربوط به یهود در سوره ی بقره که مردم و هم کیشـان خود را دعوت به منکر و زشتی می کننـد مطـالبی به میان آمـد، و کتمان فضل خـدا که از زشت ترین امور است در آیات مربوط به کتمان حق و حقیقت و نعمت الهی در سوره بقره حقایقی ذکر شد، عذاب این دسـته از مردم در ضمن سطور گذشته در دو سوره بقره و آل عمران و بخشی از آیات گذشته سوره نساء رقم زده شد.

بخل ورزان بدبخت، که شـقاوت دنیا و آخرت خود را به دوش می کشـند از احسان به پدر و مادر، و اقوام و ایتام و مساکین و همسایه نزدیک و همسایه دور، و رفیق سـفر و حضـر و از راه مانـده و نیکی به بردگان به خاطر این صـفت زشت به محرومیت نشسـته اند، و از نیکی به این طوایف و افراد که از اعظم عبادات است و نیز پاداش عظیم آن بازمانده اند، راستی این چه صفت پلیـد و زشـت و مخربی اسـت کـه دارنـده اش را وادار می کنـد کـه دیگر مردم را کـه از ثروتی قابـل هزینه کردن در راه خـدا برخوردارند با زبان بازی و سفسطه به بخل دعوت کنند!!

البته کیفر این حیوان صـفتان و جمعیتی که دلی چون سـنگ دارند و از رحمت و مهرورزی به مردم دریغ می ورزند جز عذاب خوارکننده نباید باشد.

انفاق ریاکارانه که محصول بی ایمانی به خدا و آخرت است در حقیقت هم قرینی با شیطان است، شیطانی که بد قرینی است.

ص:۲۲۴

در رابطه با انفاق و عبادت مخلصانه و دور از ریا و به ویژه درباره شیطان در آیات اوائل سوره حمد و سوره بقره چون آیه ۳ و آیه ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ بحث بسیار مشروح و مفصلی گذشت.

بخیل که محروم از فیوضات ربانیه است، چنانچه در زندگی اش مقتضی انفاق پیش آید، و از آن چاره ای نداشته باشد، از روی ریا انفاق خواهد کرد، و دست به این عمل شیطانی خواهد زد، عملی که هیچ پاداش و مزدی ندارد، بلکه چنین انفاقکننده ای از گردونه محبت حضرت حق خارج، و خداوند به او نظر رحمت نخواهد داشت.

خداوند به ظاهر و باطن همه مردم آگاه است و می داند چه کسی عبادت مخلصانه، و چه کسی کار ریا کارانه انجام می دهد.

مخلص را گرچه عملش اندک باشد پاداش عظیم می دهد، و ریاکار را اگر چه عملش بزرگ و چشم گیر باشد به کیفر می رساند.

## تفسیر آیه ۴۰-۴۱-۴۲

### اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً يُضٰاعِفْهٰا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً.

فَکَيْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنٰا بِکَ عَلىٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِيداً.

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ اَلَّذِينَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا اَلرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ اَلْأَرْضُ وَ لاٰ يَکْتُمُونَ اَللّٰهَ حَدِيثاً.

مسلماً خدا به اندازه وزن ذره ای به احدی ستم نمی کند، و اگر هم وزن آن ذره کار نیکی باشد آن را دو چندان می کند و از نزد خود پاداشی بزرگ می دهد.

پس چگونه است حال مردم هنگامی که از هر امتی گواهی [که پیامبر آنان است بر اعمالشان] بیاوریم و تو را بر آنان [که امت تو هستند] گواه آوریم؟

در آن روز کسانی که کفر ورزیده اند، و از رسول نافرمانی کرده اند، آرزو می کنند ای کاش با زمین یکسان می شدند، و در آن بازار محاسبه اعمال، هیچ سخنی را از خدا که در دنیا درباره قرآن و پیامبر به باطل و ناروا می گفتند نمی توانند پنهان کنند.

### شرح و توضیح

۱- در رابطه با ظلم که به معنای تجاوز از حدود و کاری ضد عدل است در آیات سوره بقره و آل عمران مطالبی نگاشته شد، در این بخش به نکته ای مهم اشاره

ص:۲۲۶

می کنم و آن نکته این است که ظلم به معنای تجاوز و ستم به غیر و به مال و منال و آبروی دیگری است، آن که گرچه به صورت اعتبار مالک هویت و حیثیت و ثروت و مکنت و آبروی خود است، و با دیدن ظلم و ستم به مالکیت و مکنت و مال و ثروت و آبرویش زیان وارد شود، و چنین مسئله ای درباره حضرت حق مطلقاً تصور ندارد، زیرا همه هستی و تمام آفرینش با همه مخلوقات بزرگ و کوچک و ریز و درشت و پیدا و پنهانی که در آن هستند مملوک و برده و بنده ی اویند، و در محضر حضرتش از هیچ ملک و مال و منال و مکنت و هویتی برخوردار نیستند، و هر گونه تصرفی از جانب او در هر مملوکی نسبت به هر چیز آن مملوک تصرفی مالکانه از جانب او در ملک خودش می باشد، و در حقیقت از جانب او تصرف در ملک غیر معنا و مفهوم ندارد.

بنابراین آیه شریفه که در جمله اولش می گوید: یقیناً خدا به وزن یک ذره ظلم و ستمی نمی کند، حقیقتی مسلم و واقعیتی درست است، او تصرفش در مملوکش عالمانه و حکیمانه و عادلانه و بر اساس مصلحت است، گرچه کیفیت تصرف او به نظر ما عقلی نیاید، این محدودیت عقلی ما و جزئی بینی ما و انحراف در اندیشه ما، و ناآگاهی ما از حقایق به ویژه صفات حضرت اوست که ما را در قضاوت نسبت به فعل او که در حقیقت تجلی اسماء و صفات اوست به اشتباه می اندازد و گاهی برخی از افراد ما را به دایره ابلیسی افترا و تهمت به حق کشانده، فعل حکیمانه و عالمانه اش را جاهلانه به تحقیق ظلم از جانب او نسبت می دهیم!

او کریمی است که کرمش بی نهایت، و محسنی است که احسانش نامحدود، و کانون مهر و رحمتی است که مهر و رحمتش بی حساب و بی اندازه است، و به همین خاطر در بخش دوم آیه شریفه می فرماید: اگر هم وزن یک ذره کار نیکی

به درگاهش برده شود آن را دو چندان کرده و آن چنان به رشد و نمو می رساند که در زمانی ابدی تبدیل به پاداش جاودانی گردد.

در این زمینه اکیداً سفارش می کنم به شرح و توضیح آیه ۲۵ سوره بقره مراجعه کنید تا دقایق عنایات خدا که در توضیح آن آیه به صورتی مفصل و بی سابقه که در دیگر تفاسیر به آن مفصلی نخواهید دید بیان شد برای شما روشن شود که چگونه خداوند مهربان عمل نیکی را گرچه به وزن ذره باشد، تبدیل به نعمت ابد و بی حساب بهشت می کند و بهره مندی از آن را به صورتی خالد و جاویدان در اختیار انسان قرار می دهد.

البته در دنیا هم گرچه ظرفیتش محدود است به نیکوکار مؤمن و مخلص به تناسب عملش گرچه اندک باشد، چند برابر یا دو برابر پاداش مادّی یا معنوی می دهد.

۲- پیامبر هر امتی در قیامت به عنوان شاهد و گواه و میزان و معیار حق و باطل اعمال آن است به وسیله خداوند آورده می شود، و پیامبر اسلام هم به عنان گواه و شاهد و میزان اعمال امت اسلام با عنایت خداوند به محشر آورده می شود و حالات و اخلاق و اعمال امت را با حالات اخلاق و اعمال آن حضرت می سنجند، تا برای خود امت حق و باطل حالات و اخلاق و اعمالشان روشن شود و سپس آنان که به تناسب طاقت و ظرفیت خود هماهنگ با پیامبر بوده اند به پاداش حالات و اعمال پیامبر گونه شان به بهشت وارد شوند، و آنان که هماهنگی با رسول الله نداشته و فرهنگشان فرهنگ ابلیسی و طاغوتی بوده گرچه عنوان امت داشته باشند به دوزخ وارد شده و کیفر ناسپاسی و ظلم و قانون شکنی خود را ببینند.

۳- آن روز کافران و ناسپاسان و آنان که بر اثر کبر در برابر حق نسبت به پیامبر عصیان و سرکشی داشتند، و قرآن و نبوت را به مسخره گرفتند، و آلوده به هر گناهی شدند و آخرت را به دنیا فروختند آرزو می کنند ای کاش با خاک مساوی

بودند و آفریده نمی شدند، و به چنان عذاب جاویدانی دچار نمی گشتند، آنان با شاهد و گواهی چون پیامبر و کرام کاتبین، و رقیب، و اعضا و جوارحشان و زمین و پوست بدنشان هیچ راه و روزنه ای برای کتمان ظلم و ستم خود به حق، و جنایات و گناهانشان و مطالب و یاوه ای که بر ضد قرآن و پیامبر داشتند ندارند.

پایان این بخش ۱۴/۱۱/۱۳۸۸ مصادف

با اربعین حضرت سید الشهداء (ع)

نزدیک اذان ظهر

## تفسیر آیه ۴۳

### اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ حَتّٰی تَعْلَمُوا ماٰ تَقُولُونَ وَ لاٰ جُنُباً إِلاّٰ عٰابِرِی سَبِیلٍ حَتّٰی تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ عَفُوًّا غَفُوراً

ای اهل ایمان در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که مستی شما برطرف شود و از روی هوشیاری بدانید که در حال نماز چه می گوئید، و در حال جنابت هم به نماز نزدیک نشوید تا غسل کنید مگر در حال سفر که در صورت نیافتن آب با تیمم نماز بخوانید و اگر بیمار باشید یا در سفر هستید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمده یا با زنان آمیزش کرده اید و آبی برای وضو و غسل نیافتید به خاکی پاک روی آورید و بخشی از صورت و دست هایتان را با آن مسح کنید، یقیناً خداوند همواره چشم پوش و بسیار آمرزنده است.

### شرح و توضیح

ص:۲۲۹

چند مسئله مهم از آیه شریفه استفاده می شود: ۱- حکم مست نسبت به نماز ۲- حکم جنب نسبت به نماز ۳- حکم چهار گروه نسبت به تیمم ۴- کیفیت تیمم.

### حکم مست نسبت به نماز

در آیه **۲۱۹**سوره مبارکه بقره به تفصیل درباره مشروبات الکلی و مسکرات و قمار بحث شد، در این بخش از آیه خداوند مهربان به وضع مست نسبت به نماز اشاره می کند، و می فرماید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، نماز و حتی مسجد که محل نماز است حریم حضرت حق، و عرصه معنوی و ملکوتی است، و کسی که حرمت حکم تکلیفی را حفظ ننموده، و خود را به حرام آلوده کرده، و خون و گوشت و قلب و مغز را به چنین نجاستی نجس نموده، حق ورود به عرصه عرشی نماز و مسجد را که جای عبادت برای حضرت مولاست ندارد.

نمازگزار باید از حرام تهی باشد، از طهارت معنوی نصیب داشته باشد، در نماز نیت خالص و توجه به مفاهیم سوره حمد و سوره توحید و ذکر رکوع و سجود و تشهد بیاورد و بفهمد که در برابر چه کسی ایستاده و چه سفری را به سوی چه مقصدی شروع کرده است؟ و توجه داشته باشد که فلسفه و حکمت نماز پاک شدن از فحشا و منکرات است، و نماز حقیقی بازدارنده از هر زشتی و بدی و حافظ انسان از سیئات روحی و اخلاقی است، و مستی حایل و سدّی و حجاب و مانعی در برابر تحقق همه این واقعیات است، و اتفاقاً سکر و سکاری به معنای سدّ و حجاب است، و مستی میان عقل و انسان مانع می شود و در نظام فکری و عقلی و روحی اختلال ایجاد می کند و نمی گذارد انسان در محضر

حضـرت دوست حاضـر شود، و بـا او عاقلانه و عاشـقانه مناجـات کنـد، و علاوه بر اصل مستی چه بسا که مستی نظم و ترتیب سوره حمد و توحید و بقیه اذکار نماز را به هم بزند و از این طریق نیز مانع از تحقق نماز به معنای واقعی گردد.

نمـاز اعلام تسـلیم همه وجود به خداونـد، و گردن نهادن به حکم او، و قرار گرفتن در محضـر مبارک حضـرت حق و نمایشـی معنوی از ادب عبد در برابر مولا و حرکت به سوی لقاء و قرب است، و مست در عین ورود به نماز از همه این فیوضات محروم است و چه بهتر که در حال مستی خود را به زحمت نیندازد و به کاری باطل و بیهوده وارد نشود.

به این نکته باید توجه داشت که مستی نه فقط محصول تلخ مسکرات است، بلکه مستی به فرمود امیرمؤمنان (ع) چند نوع است و بر هر عاقلی واجب و لازم است از هر نوع مستی بپرهیزد:

«ینبغی للعاقل ان یحترس من سـکر المال، و سـکر القـدره، و سـکرالعلم، و سـکر المدح، و سـکر الشّـباب فان لکل ذلک ریاحاً خبیثه تسلب العقل و تستخّف الوقار.» (۱)

شایسته است انسان عاقل از مستی ثروت، و مستی قدرت و مستی علم و دانش، و مستی ستایش و مدح و مستی جوانی بپرهیزد، زیرا هر کدام از این مستی ها بادی پلید دارد که عقل را می رباید و وقار را از میان بر می دارد.



---

۱- ۱) - غررالحکم، ۱۰۹۴۸.

هریک از این مستی ها به تناسب خودش بین انسان و عقل حاحب و سـد می شود، و در نظام فکری و روحی اختلال ایجاد می کنـد و نمی گذارد آن چنان که باید انسان وارد حریم ملکوتی نماز شود، و آن نمازی که شارع مقدس از انسان خواسـته اقامه کند، و شرایط آن را به جای آورد و عملی مقبول و قابل پذیرش به پیشگاه حق عرضه بدارد.

انسانی که همه وجودش غرق ثروت خواهی است و شب و روزش مشـغول تکاثر است، و اتصالی به قناعت ندارد، چنانچه اهل نماز باشد آیا با مستی نسبت به مال قدرت دارد نمازی که خداوند با شرایط لازم از او خواسته به جای آورد؟ !

کسـی که بر تخت قـدرت به هر نسـبتی تکیه زده، و قلب و فکر و جـانش مسـحور آن است، و برای حفظ آن با همه وجود می کوشـد و در همه دقایق شب و روز نسـبت به آن دغـدغه دارد و آنی از آفات راحت نیست می تواند مانند اهل نماز، اهل نماز باشد؟ !

آن که مغرور به علم است و در برابر توده مردم دچـار خود تورّمی و کـبر و غرور است و در نهـایت دچـار حجـاب اکبر اسـت کجا می تواند نمازی با خلوص نیت، و توجه به حقایق آن، از خود ظهور دهد؟ !

کسـی که به خاطر انجام بعضـی از امور مثبت، و حتی برای کار انجام نـداده، هر لحظه متوقع سـتایش مردم و مـدح گوئی آنان نسـبت به خود است، و اگر از او ستایشی نشود به شدت ناراحت و اندوهگین است، می تواند نمازی در خور مقام دوست ارائه دهد؟ اگر هم ارائه دهد با آغشته بودن به حال شیطانی ریا انجام می

ص:۲۳۲

دهد تا بخاطر نمازش مورد مدح و ثنا قرار گیرد و نهایتاً عملی باطل و غیر قابل قبول انجام می دهد.

جوانی که غرق هیجانات شهوت است، و دچار زیاده خواهی است و به اندام و زیبائی اش می نازد و در مستی و سکر جوانی است کجا می تواند وارد حریم نمازی که مولا از او خواسته گردد و نمازی برابر با خواسته شارع اقامه کند؟ !

میبدی می گوید: سکر مستی است و مستی بر تفاوت است و مستان مختلف اند یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت یکی از حبّ دنیا یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی، و این از همه صعب تر است، که خویشتن دوستی گبر مسلکی است، و تخم بیگانگی و پرده بیدولتی و اصل و ریشه همه تاریکی.

او که از خمر مست است و در آن ترسان و از بیم عقوبت لرزان، غایت کار او حرقت است در آتش عقوبت گرش نیامرزد، و باشد که خود بیامرزد که فرموده است: إِنَّ اَللّٰهَ یَغْفِرُ اَلذُّنُوبَ جَمِیعاً .

اما آن کسی که مستی او از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی، کار او بر خطر است و مایه وی زیان و عمل وی بر وی تاوان، در خطر استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان. (۱)در پاره ای از روایات آمده که منظور از سکر حالت خواب یا کسالت، یا چرت، یا خواب برخاسته از سنگینی معده بر اثر پرخوری است، در این حالات



---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۲، ص۵۳۱.

نباید قیام به نماز کرد، زیرا در این حالات نماز به آن صورت که شارع از انسان طلبیده نماز با نیت، با توجه، با حال، اثر گذار، تحقق پیدا نمی کند.

عیاشی از زراره از حضرت باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«لاتقم الی الصلاه متکاسلاً ولامتناعسا ولامتثاقلا فانها من خلال النفاق فان الله نهی المؤمنین ان یقوموا الی الصلاه و هم سکاری یعنی من النوم:» (۱)

در حال کسالت، چرت، سنگینی خوابآور برای نماز برنخیز زیرا چنین نمازی از خصلت های منافقانه است زیرا خداوند اهل ایمان را از این که در حال مستی به نماز روی آورند نهی کرده، و سکاری به معنی خواب است.

### داستانی از مشروب خواری عمر به روایت اهل سنت

زمخشری که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب مشهورش ربیع الابرار، ج۴، ص۵۱ نقل می کند: خداوند در حرمت خمر سه آیه نازل کرد: آیه ۲۱۹ سوره بقره: یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَیْسِرِ، ولی مسلمانان در برابر آیات تحریم خمر دو دسته بودند، گروهی می خوردند و گروهی از خوردنش اجتناب کردند، تا یکی از گروه خورنده مشروب خورد و وارد نماز شد و هذیان گوئی کرد، پس آیه ۴۳ سوره نساء نازل گشت: یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا اَلصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ. . . پس از نزول این آیه عده ای از مسلمانان می خوردند، یکی از آنان که خمر و مادّه مست آور خورد عمر بود، در حال مستی



---

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۴۲.

استخوان چانه شتری را گرفت، و سر عبدالرحمن بن عوف را به شدت شکست، سپس روی زمین نشست و با اشعار دشمن اسلام و پیامبر اسود بن یعفُر بر کشتگان بدر مشغول نوحه و گریه و عزاداری شد، چون خبر به پیامبر رسید خشمگین به سوی عمر آمد در حالی که ردای او را به عنوان اعتراض می کشید، و آنچه در دست داشت بالا برد تا این مشروب خوار جسور را بزند، ولی عمر گفت: از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می برم، پس خداوند آیه نود و یک سوره مائده را که ابتدایش إِنَّما يُرِيدُ اَلشَّيْطانُ و پایانش فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ است نازل فرمود، چون عمر جمله آخر آیه را که خداوند می فرماید آیا دست از خوردن شراب بر می دارید شنید گفت: دست بر داشتیم.

عمر یکی از بزرگان اهل سنت است و کسی است که نزد آنان بسیار بسیار معتبر است، ولی با این همه حال و با توجه به زندگی ایام شرک و کفرش، و زندگی پس از اسلام آوردنش که به نقل خودشان به حرمت مشروب خواری احترامی نمی گذاشت، و موارد بسیاری از فلتات و اشتباهات او را روایت کرده اند او را مقتدا و امام واجب الاطاعه میدانند، به راستی باید از پیروی هوای نفس با همه وجود به حضرت حق پناه برد.

از رسول خدا روایت شده:

«احذرو کل مسکر فان کل مسکرحرام:» (۱)

از هر نوع مستی آور دوری کنید، زیرا هر مست کننده ای حرام است.

ص:۲۳۵

---

۱- ۱) - کنزالعمال، ۱۳۱۳۹.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«کل شراب مسکر فهو حرام:» (۱)

هر نوع نوشیدنی مست کننده حرام است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ما اسکر کثیره فقلیله حرام» (۲)

آنچه زیادش مستی آورد، اندک آن نیز حرام است.

از امیرمؤمنان روایت است:

«السکر اربع سکرات: سکرالشراب و سکر المال و سکر النوم و سکر الملک:» (۳)

مستی چهار گونه است: مستی شراب، مستی مال و ثروت، مستی خواب، مستی حکومت.

و نیز آن حضرت فرمود:

«فـافق ایها السامع من سـکرتک و استیقظ من غفلتک و اختصـر من عجلتک وانعم الفکر فیما جاءک علی لسان النبی الامی مما لابد منه ولامیحص عنه:» (۴)



---

۱- ۱) - کنزالعمال، ۱۳۷۶۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۹، ص ۱۳۱.

۳- ۳) - بحار، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۴- ۴) - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

ای شـنونده از مستی ات بهوش آی و از خواب غفلتت بیدار شو و از عجله و شتاب بکاه و نسبت به آنچه به زبان پیامبرت به تو اعلام شده و چاره ای از آن نیست به دقت اندیشه کن.

**حکم جنب نسبت به نماز و مسجد**

از صـریح آیه شریفه استفاده می شود که نماز جنب باطل است، بنابراین جنب تا بر جنابت است نباید به اقامه نماز برخیزد، زیرا نماز پاکی ظاهر و باطن می طلبد و آز آنجا که جنب همه بدن او آلوده است حق ورود به حریم ملکوتی نماز را ندارد.

غسل در اشک زنم کاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده برآن پاک انداز

و اگر مقصود از صـلاه در آیه شـریفه با اسـتفاده از جمله عابری سبیل مساجد باشد ورود جنب به مسجد حرام است مگر اینکه از دری وارد شود و از در دیگر بدون توقف در مسجد خارج شود.

حمران این مسئله را اینگونه بیان می کند:

«سألته عن الجنب یجلس فی المسجد؟ قال لا ولکن یمرّبه الاالمسجد الحرام و مسجدالمدینه:» (۱)



---

۱- ۱) - تهذیب، ج۶، ص۱۵.

از حضرت صادق (ع) پرسیدم، آیا جنب می تواند در مسجد بنشیند؟ حضرت فرمود نه، اما می تواند از آن عبور کند مگر مسجد الحرام و مسجد پیامبر در مدینه.

جنب با غسل کردن یعنی شستن همه بدن به ترتیبی که در فقه مقرر شده مثل «هذا فاشتریت و توضأت و ما یشتری بذلک مال کثیر:» (۱)

صفوان می گوید از حضرت رضا (ع) درباره مردی که نیازمند به وضو برای نماز واجب است پرسیدم که این مرد با جستجوئی که کرده آب نیافته، ناگهان به مقداری که وضو بگیرد آب می یابد، ولی برای بدست آوردن آن آب صد درهم یا هزار درهم باید بپردازد، و قدرت بر پرداختن هم دارد، آیا آب را به این قیمت بخرد و وضو بگیرد یا تیمم کند؟ ! حضرت فرمودند: تیمم جایز نیست، بلکه باید آب را به قیمتی که قدرت دارد بخرد خود من به چنین مسئله ای برخورد کردم، آب خریدم و وضو گرفتم، مالی که با آن آب خریده می شود در پیشگاه خدا مال فراوانی به حساب می آید.

ص:۲۳۸

---

۱- ۱) - تهذیب، ج۱، ص۴۰۶.

## تفسیر آیه ۴۴-۴۵

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ اَلْکِتٰابِ یَشْتَرُونَ اَلضَّلاٰلَهَ وَ یُرِیدُونَ أَنْ تَضِلُّوا اَلسَّبِیلَ

وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِأَعْدٰائِکُمْ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَلِیًّا وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ نَصِیراً

آیا به کسانی که بهره ای اندک از دانش کتاب [آسمانی تورات و انجیل] به آنان داده شده ننگریستی که گمراهی را می خرند و می خواهند شما هم از راه مستقیم حق گمراه شوید؟

خداوند به دشمنان شما از شما داناتر است و بس است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خداوند یاور و یار شما باشد.

### شرح و توضیح

در رابطه با یهود به ویژه احبار و دانشمندان این قوم عنود از آیه ۴۰ تا ۱۱۳سوره مبارکه بقره بحث بسیار مشروح و مفصلی به میان آمد که چنان بحث مفصلی در دیگر تفاسیر سابقه نداشته، چنانچه آگاهی بر احوال این قوم بخصوص عالمان بی دین و منحرفشان را بخواهید به توضیح آن آیات مراجعه کنید.

ص:۲۳۹

آری این قوم ناسپاس که بهره ای اندک از حقایق تورات داشتند، می توانستند با همان مقدار آگاهی به حقایق کتاب آسمانی به صراط مستقیم حق درآیند و زندگی چند روزه دنیا را در طریق هدایت سپری کنند، و از این عرصه پاکی و نور و میدان فضیلت و حقیقت، گوی سعادت دنیا و آخرت را ببرند و برای ابد رضای حق را برای خود فراهم آورند و به بهشت عنبر سرشت آخرت وارد شوند ولی این تیره دلان بدبخت و فراریان از صدق و صداقت و دست پروردگان هوا و شهوت به خاطر این که جیب خود را از مالی اندک پر کنند و با آن مال اندک نان و نوائی دست و پا کنند و با ثروت حرام چند روزی را به خیال خامشان خوش باشند، حقایق کتاب را از قوم خود پنهان کردند و به تحریف ظاهر آیات و معانی آیات اقدام نمودند و نهایتاً گمراهی و ضلالت را به عوض هدایت خریدند، و با این جنایت و خیانت درهای رحمت حق را به روی خود بستند و مستحق خشم و غضب خدا شدند و خویش را از بهشت ابدی قیامت محروم کردند و با کمال بی حیائی چنان که در پایان آیه ۴۴ مطرح است به گمراه کردن مسلمانان هم برخاستند تا در امت اسلام فتنه رخ دهد و چراغ دین خدا به خاموشی گراید و حق از خیمه حیات انسان رخت بربندد و نهایتاً گمراهی و ضلالت و شقاوت و تیره بختی بر همه مسلط گردد و نشانه های درستی و زمینه های سلامت مادی و معنوی از میان برود!

در آیه ۴۵ خداوند مهربان به امت اسلام هشدار می دهد که اگر این عالمان یهود و این پلیدان عنود با همدستانشان در برابر شما چهره دوستی و دلسوزی نشان می دهند و به ظاهر برای شما غم و غصه می خورند و با وسوسه های

فریبنـده دل شـما را به خود متمایل می سازند گول نخورید و در دام فریبشان نیفتید که خدا دشـمنان شـما را از همه کس بهتر می شـناسد و فکر نکنید که اینان را راهی بر مسلّط شدنشان بر شما هست و میدانی برای پیروزی بر امت اسلام در اختیار دارند شما دل به خـدا ببندیـد و به او امیـدوار باشـید و زندگی خود را در همه شـئون با فرهنگ او هماهنگ سازید که خداوند برای یاوری و سرپرستی شما و یاری دادن به امت در همه عرصه ها کافی است.

وقتی خدا ولایت و سرپرستی اش بر سر شما سایه داشته باشد و هرگز از یاری دادن به امت دریغ نکند شما بر این دشمنان قسم خورده هر چند به ظاهر خود را تواناتر از شما نشان دهند پیروز هستید.

از این که این عالمـان گمراه و بنـدگان هوا و هوس بـا تکیه بر مال و منال و عُـدّه و عـدّه خود را در برابر شـما صاحب قـدرت نشان می دهند و دانش خود را به رخ شـما می کشـند و از این طریق برای خود در خیال شـما مقام و موقعیت ساخته اند واهمه نکنید اکنون که پروردگار شـما اینان را به عنوان دشمن شما معرفی کرده دیگر به عنوان این که صاحب مقام و موقعیت هستند به اینـان نظر نکنیـد بلکه آنـان را به عنوان دشـمن خود بشناسـید که این طایفه خبیث هـدایت حق را از دست داده و به گردونه گمراهی در آمده اند و نه این که ذره ای دلسوزی به شـما ندارند بلکه به خاطر دشـمن بودنشان نسبت به شما می خواهند شما را از حق جدا کنند و درهای رحمت خدا را به روی شما ببندند و شما را هم چون خودشان آلوده به گمراهی کنند و از خدا و پیامبر جدا نمایند و به کفر و ضلالت سوق دهند و نهایتاً شما را چون خود به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار کنند.

ص:۲۴۱

امروز هم اگر پاره ای از مسلمانان باور ندارند که دشمن ترین دشمنان آنان عالمان یهود و صهیونیست دست پخت آنان است بایـد با توجه به این آیه شـریفه دشـمنی آنان را باور کنند و بر ضد آنان موضع گیری نمایند و دولت های خود را وادار به قطع رابطه آنان کنند و چنانچه دولت ها حاضـر به قطع رابطه با این دشـمنان عنود نشدند با قیام علیه آنان به سقوطشان کمک کنند و دولتی براساس اسـلام ناب تشـکیل دهنـد و زندگی با امنیتی بی تسـلط یهود و این قوم نژادپرست غارت گر برای خود فراهم سازند و بدانند که در طریق این قیام خداوند مهربان به عنوان ولی و سـرپرست و یاور آنان برای آنان کافی است و آگاه باشند که ملتی که در سایه ولایت خـداست و حضـرت حق در همه میادین به آنان نصـرت می دهد و یاری می رساند قطعا پیروز می شوند و به زندگی پاک و بی دردسری بدون مزاحمت دشمنان می رسند.

ص:۲۴۲

## تفسیر آیه ۴۶-۴۷

### اشاره

مِنَ اَلَّذِینَ هٰادُوا یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سَمِعْنٰا وَ عَصَیْنٰا وَ اِسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ وَ رٰاعِنٰا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِی اَلدِّینِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ اِسْمَعْ وَ اُنْظُرْنٰا لَکٰانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لٰکِنْ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ بِکُفْرِهِمْ فَلاٰ یُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِیلاً

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلیٰ أَدْبٰارِهٰا أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَمٰا لَعَنّٰا أَصْحٰابَ اَلسَّبْتِ وَ کٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً

برخی از یهود حقایق کتاب آسمانی تورات را با تفسیرهای نابجا و تحلیل های غلط و ناصواب از جایگاه های اصلی و معانی حقیقی اش تغییر می دهند و به زبان ظاهر به پیامبر می گویند: دعوتت را شنیدیم و در باطن می گویند از دعوتت سرپیچی کردیم و از روی توهین به پیامبر بر ضد او فریاد می زنند سخنان ما را بشنو که ای کاش ناشنوا شوی! ! و با پیچ و خم دادن زبان و آوازشان و [به نیت عیب جوئی از دین می گویند] ما را رعایت کن [یعنی قوانینی براساس خواست ما بیاور] اگر آنان به جای اهانت و درخواست نامعقول از روی صدق و درستی می گفتند دعوتت را پذیرفتیم و اطاعت کردیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده تا معارف اسلام را درک کنیم

ص:۲۴۳

قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود ولی خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده نهایتاً جز عده اندکی ایمان نمی آورند.

ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شده به قرآنی که بر پیامبر اسلام نازل شده که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید پیش از آن که چهره هائی را از شکل و شخصیت انسانی محو کنیم و به کیفر تکبر در برابر قرآن و پیامبر به کفر و گمراهی بازگردانیم، یا چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم لعنت کنیم و فرمان خدا همواره شدنی است.

## شرح و توضیح

تفصیل و شرح تحریف کتاب در آیه ۷۵سوره بقره، وسمعنا و عصینای یهود که برخاسته از عناد و لجاجت آنان نسبت به حق است در آیه ۹۳ همان سوره و مسئله راعنا که در لغت یهود معنای توهین آمیز دارد در آیه ۱۰۴ گذشت.

خداوند از باب رحمت و رأفت چنان که در آیات ۵۴ و ۶۰ و ۱۰۳ سوره بقره و آیه مورد بحث مطرح است به طور مکرر یهود را به ایمان و دست برداشتن از فساد و توبه از جنایات و گناهانشان دعوت نموده ولی این چهره های پلید و آلودگان به قساوت قلب و حسودان نسبت به پیامبر و قرآن از دعوت حق به ایمان و توبه سرپیچی کردند و می کنند و نشان می دهند که ابداً مستحق لطف و احسان خدا نیستند و خود دچار شدنشان را به عذاب دوزخ فراهم می آورند!

اگر یهود و دیگر اقوام زمان پیامبر مانند مسیحیان و صابئین و مشرکان و منافقان بر محور قرآن مؤمن واقعی می شدند و به صورت ملّتی یک پارچه در می آمدند و خود با اعتقاد و عمل و اخلاقشان حافظ فرهنگ حق می شدند اسلام بدون مزاحم تا امروز سراسر جهان را زیر سیطره ملکوتی خود می گرفت

ص:۲۴۴

و جهـانی متمـدن، سـالم، آگـاه، دارای امنیت و رفاه به وجود می آمـدو جامعه از ترس و حزن در امان می مانـد و جهانیان مزه نمونه ای از زندگی بهشتی را می چشیدند.

ولی یهود و به تبع آنان دیگران از پاسخ به این دعوت روی گردانیدند و به کیفر عنادشان شخصیت انسانی آنان نابود گشت و حیوانیت از درونشان سربرکشـید [نطمس و جوهاً] و به کفر و ضلالت بازگردانده شدند یا آماده دریافت لعنت خدا به صورتی که اصـحاب سـبت لعنت شدنـد و از پی آن لعنت دچار مسـخ شدنـد در آنان پدیـد آمـد یا نهایتاً اگر در دنیا مهلت یافتند ولی عذاب سخت دوزخ و برگشت چهره انسانی آنان به صورت حیوانات بر آنان حتم و مقرر شد و این حکم و فرمان حق و قضای عادلانه او امری حتمی و تخلّف ناپذیر است. وَ كانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً.

### داستانی شگفت انگیز از کیفر خداوند

محدث بزرگوار، علامه فهیم، خدمتگذار کم نظیر به فرهنگ اهل بیت مرحوم مجلسی از محی الدین اربلی نقل می کند که او گفته: روزی به زیارت پدرم رفتم، مردی نزد او نشسته بود چشمش به چرت زدن گرم شد در این حال عمامه از سرش افتاد اثر زخمی که مربوط به شمشیر بود بر سـرش به چشم آمد پدرم درباره آن زخم از او پرسـید، گفت: این زخم اثر شمشیری است که در جنگ صفین به سرم رسیده.

حاضـران در آن مجلس از روی اعتراض به او گفتند: مسئله صفین در گذشته به وقوع پیوسته و تو آن زمان را درک نکرده ای از کجا می گوئی این زخم مربوط به جنگ صفین است! !

پاسخ داد من روزی به قصـد رفتن به مصـر حرکت کردم شخصـی از اهالی غز با من هم سـفر شد در میان راه سـخن از جنگ صفین به میان آمد آن شـخص به من گفت: اگر من ایام جنگ صـفین را درک می کردم و در آن صحنه حاضر بودم شمشیرم را بـه خـون علی بن ابی طـالب و یـارانش سـیراب می کردم من نیز در پاسـخ او گفتم: اگر من هم در آن نـبرد حاضـر بـودم به امیرمؤمنان یاری می دادم و شمشیر خود را با خون معاویه و اصحابش رنگین می نمودم.

در این گیرو دار با هم قرار گذاشتیم که همان محل گفتگو صفین باشد، او از یاران معاویه و من نیز از اصحاب امیرمؤمنان (ع) باشد، ناگهان حس کردم شمشیری به سرم فرود آمد به روی زمین افتاده و از هوش رفتم وقتی چشم باز کردم دیدم شخصی با سر نیزه اش مرا بیـدار می کنـد از مرکب پیاده شد و دسـتش را به زخم سـرم کشـید همان لحظه سـرم از زخمی که خورده بود معالجه شد، سـپس فرمود: تو همین جا باش تا من بیایم، از نظرم غایب شد پس از ساعتی بازگشت، سـربریده آن شخص را که به من زخم زده بود بـا مرکب هایمان آورد و به من خطاب کرد: این سـر دشـمن توست، چون تو به کمک ما برخاستی، ما نیز تو را کمک کردیم، خداوند کسانی را که برای خدا به ما کمک می کنند یاری می دهد، پرسـیدم شما کیستید، خود را به من معرفی کنید؟ گفت من محمدبن حسن

صاحب الامر می باشم چنانچه درباره این زخم از تو پرسیدند بگو: این زخم در جنگ صفین به من رسیده است. (۱)آری جریمه آنان که نیت و عملشان شیطانی است و در برابر حق از روی کبر و خودبینی می ایستند و بنای توبه و بازگشت ندارند حتمی و قطعی است، و هیچ گونه روزنه و راهی برای فرار از کیفر گناهان باطنی و ظاهری ندارند چنان که در پایان آیه مورد بحث آمده: وَ کانَ أَمْرُ اَللّهِ مَفْعُولاً.

## فلسفه شرور و عذاب ها و مصائب دنیائی

از دیدگاه قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام همه مصائب و شکنجه های رسیده به آن دسته از افراد آگاهی که مرتکب گناه می شوند، دستاورد خود آنان و نتیجه گناهانشان می باشد:

وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ (۲)

هرگونه بلا و رنجی و عذاب و شکنجه ای به شما می رسد دستاورد خود شماست و خداوند از بسیاری از گناهان در می گذرد.

این سخن به این معناست که مصائب و ناملایماتی که متوجه جامعه می شوند مانند: قحطی، گرانی، طوفان، زلزله و. . . همه به سبب گناهانی است که مردم مرتکب می شوند، هر چند کیفر همه گناهان آنان نیست چرا که خداوند متعال



---

۱- ۱) - بحار، ج۵۲، ص۷۵ - سفینه البحار، ج۵، ص۱۲۵.

۲- ۲) - شوری ۳۰.

بسیاری از گناهان را براساس رحمت و حکمت خود مورد عفور قرار می دهد و گرنه جنبنده ای در زمین باقی نمی ماند:

وَ لَوْ يُؤاخِذُ اَللّٰهُ اَلنّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ: (1)

و اگر خداوند مردم را به کیفر همه گناهانی که مرتکب شده اند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت!

قرآن با صراحت اعلام می کند: اگر انسان مرتکب معصیت و کارهای ناشایست نشود و در مسیر زندگی راه صحیح و صراط مستقیم حق را انتخاب نماید برکات الهی از آسمان و زمین او را فرا خواهند گرفت.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرىٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (2)

اگر مردم شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه می ساختند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم ولی آیات خدا را تکذیب کردند و به انکار حقایق برخاستند، پس به کیفر دستاوردشان آنان را دچار مؤاخذه ساختیم.

مصائب و ناکامی هایی را که به سبب کردار ناشایست انسان گریبان گیر او می شوند می توان به سه دسته تقسیم کرد:

### مجازات

ص:۲۴۸

---

۱- ۱) - فاطر ۴۵.

۲- ۲) - اعراف ۹۶.

از دیـدگاه قرآن مجیـد، مصـائب و ناکـامی های افرادی که هیـچ نقطه مثبتی در زنـدگی ندارنـد، و حیات آنان سراسـر فساد و تبـاهی است، بخشـی از کیفر اعمـال آنـان است، این کیفر قراردادی و اعتبـاری نیست، بلکه کیفر تکوینی است و نـتیجه طبیعی کردار ناشایست گناهکار و مجرم است.

اقوام و ملت هـای مختلفی در طول تاریـخ، دچـار بلاهای گوناگونی چون زلزله، طوفان و دیگر مصائب شـده انـد که قرآن آن بلاها را نتیجه طبیعی گناهان آنان می داند.

در سـوره عنکبـوت، پس از نقـل سـرگذشت قوم نوح و ابراهیم و لوط، و بیـان مخـالفت قوم عـاد و ثمود و نیز مقـابله فرعون و هامان و قارون با پیامبران الهی و امتناعشان از پذیرش دعوت آنان آمده است:

فَکُلاًّ أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ اَلصَّیْحَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ اَلْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما کانَ اَللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ: (۱)

پس همه را به سـبب گناهانشان مؤاخذه کردیم، بر برخی از آنان طوفانی سخت [که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم] و بعضـی را فریاد مرگ بار به نابودی کشـید، و برخی را به زمین فرو بردیم، و جمعی دیگر را در امواج دریا غرق کردیم، خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بودند که بر خود ستم نمودند.

### تأدیب



---

۱- ۱) - عنکبوت ۴۰.

فلسفه و حکمت بخشی از مصائب و ناکامی های انسان تأدیب و آگاه سازی او از خطر گناه و کجروی است، پیامبر اسلام در این باره می فرماید:

«ان البلاء للظالم ادب:» (۱)

بلا برای ستم پیشه تنبیه است.

قرآن مجید، نقش مشکلات زندگی را در آگاه سازی مردم به این صورت تبیین می نماید:

ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی اَلنّٰاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ اَلَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ: (۲)

بخاطر گناهانی که مردم مرتکب شده اند، در خشکی و دریا فساد پدیدار شده است، تا کیفر بعضی از آنچه را انجام داده اند به آنان بچشاند.

### تطهیر

حکمت بخشی دیگر از مصائب و بلاهائی که به انسان می رسد تطهیر انسان از گناه است، کردار ناشایست، معاصی و زشتی ها جان انسان را آلوده می کند و آئینه روان را تیره می سازد.

بلاها و گرفتاری های زندگی، یکی از عوامل پاکسازی زنگارها و آلوده گی های جان هستند، چرا که روح انسان در آتش مصائب، پاک و خالص می شود،



---

۱- ۱) - جامع الاخبار، ص ۳۱۰، ح۸۵۲.

۲- ۲) - روم ۴۱.

البته اگر انسان به این حقیقت توجه داشته باشد، یعنی بلاها و مصائب را به عنوان پاکسازی وجودش ببیند و بپذیرد.

از رسول خدا روایت شده:

«ما اصاب المؤمن من نصب ولا وصب ولاحزن حتی الهم یهمّه الاکفر الله به عنه من سیئاته:» (۱)

رنج و درد و اندوه و حتی نگرانی به مؤمن نمی رسد مگر این که خداوند به وسیله آن گناهانش را می زداید بر این اساس سختی های زندگی برای اهل ایمان و آنان که توجه به حقایق دارند، از جمله نعمت های بزرگ خداوند محسوب می شوند، چنان که از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده است:

«لله فی السراء نعمه التفضل و فی الضراء نعمه التّطهیر:» (۲)

خداوند در آسایش نعمت احسان و در سختی ها نعمت پاک سازی دارد.

## سختی های سازنده

حکمت بخشی از شرور و سختی ها و گرفتاری های زندگی، آزمودن انسان و سازندگی اوست، قرآن مجید تصریح می کند که انسان به وسیله شر و خیر آزمایش می شود:

وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ اَلْخَيْرِ فِتْنَةً (۳)

شما را به رنج و راحت، و رفاه و سختی به خاطر آزمایش می آزمائیم.



---

۱- ۱) - تحف العقول ۳۸.

۲- ۲) - تحف العقول ۳۶۱.

۳- ۳) - انبیاء ۳۵.

شر شامل انواع سختی ها، بیماری ها، مشکلات زندگی و خیر شامل انواع نعمت ها و خوشی هاست.

در راویتی از حضرت صادق (ع) آمده که: امیرمؤمنان بیمار شد و گروهی به عیادت رفتند، آن حضرت در پاسخ احوال پرسی برخلاف متعارف فرمود:

«اصبحت بشرّ:»

عیادت کنندگان که انتظار این گونه پاسخ را از امیرمؤمنان نداشتند با تعجب پرسیدند سبحان الله این کلام از مثل تو زیبنده است؟ ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

« «ونبلوکم بالشر والخیر فتنه والینا ترجعون» فالخیرالصحه والغنی والشر المرض والفقر ابتلاء و اختیاراً:» (۱)

شما را برای آزمایش به بد و نیک می آزمائیم، خیر سلامت و ثروت است و شر بیماری تهیدستی به خاطر آزمایش و انتخاب.

آیه ای که در کلام امیرمؤمنان آمده، دلیل روشنی است بر این که حکمت بخشی از مصائب آزمایش است تا انسان در نتیجه شکیبائی و موفقیت در امتحان به کمال برسد، این معنا در آیه دیگر چنین آمده است:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ اَلْخَوْفِ وَ اَلْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ اَلْأَمْوٰالِ وَ اَلْأَنْفُسِ وَ اَلثَّمَرٰاتِ وَ بَشِّرِ اَلصّٰابِرِينَ (۲)



---

۱- ۱) - جعفریات ۲۳۳.

۲- ۲) - بقره ۲۵۵.

قطعاً شما را با مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات می آزمائیم و شکیبایان را مژده بده.

بر این اساس شرور و سختی هائی که برای آزمون و سازندگی انسان اند نه تنها منافاتی با عدالت و حکمت خداوند ندارد بلکه عین حکمت است.

آری در نظام حکیمانه جهان، سختی ها و مشکلاتی که به اهل ایمان می رسند به منظور پرورش استعدادهای درونی و تکامل آنهایند، در واقع خداوند متعال جان دوستان خود را در این جهان با بلا و آزمایش تغذیه می نماید و به تعبیر زیبای پیامبر اسلام:

«ان الله لیغذی عبده المؤمن بالبلاء کما تغذی الوالده ولدها باللبن:» (۱)

خداوند بنده مؤمنش را با بلا تغذیه می کند، همان گونه که مادر فرزندش را با شیر تغذیه می کند.

## عوامل ناکامی مستضعفان

### اشاره

آنچه درباره حکمت شرور و مصائب گفته شد، در خصوص افراد آگاهی است که پیام خداوند به آنان رسیده و حجت بر آنان تمام شده است.

اکنون باید دید شرور و ناکامی هائی که گریبان گیر افراد مستضعف «ناتوان یا ناآگاه» می شوند چه حکمتی دارند؟



---

۱- ۱) - بحار، ج ۸۱، ص ۱۹۵.

به سـخن دیگر در طول تاریـخ بسـیاری بوده انـد و هسـتند که به دلایل گوناگون، پیام خداونـد به آنان نرسـیده و یا به اقتضای خلقتشان نتوانسـته اند مسئولیت پذیر باشند، تا با عمل کردن به وظیفه خود هدف مورد نظر از آفرینش را برای خود رقم بزنند، کودکان بی پناه، عقب مانده های ذهنی و دیوانگان، مصادیق بارز این گونه انسان ها هسـتند، ناکامی های اینگونه افراد که در اصطلاح مستضعف نامیده می شوند را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ اجمالی این پرسش این است که:

مسـئولیت ناکامی های انسان های مستضعف به استثنای مواردی که حکمت های خاصی دارند بر عهده انسان های آگاه است، جهت روشن شدن مطلب توجه به حقایقی که ذکر می شود ضروری است:

### ۱- سوء استفاده از آزادی

سوء اسـتفاده انسان های آگاه از آزادی است که پدیـد آمـدن دو طبقه ظالم و مظلوم، و اسـتثمارگر و اسـتثمار شـده را موجب گردیده است، نه خواست آفریدگار هستی تا عدالت او با آن مورد سئوال قرار گیرد و به فرموده امیرمؤمنان (ع) :

«ما جاع فقیر الابما تبع به غنی:» (۱)

هیچ گرسنه و ناداری گرسنه و تهیدست نشد، مگر به خاطر خوشگذرانی ثروتمندی.

بنابراین گرسـنگی گرسـنگان جهان و به ویژه مردم آفریقا که روی گنـج های عظیمی از معادن زنـدگی می کنند، نتیجه زیاده خواهی های مستکبران جهان است



---

۱- ۱) - نهج البلاغه حکمت ۳۲۸.

که باید با آگاهی و اتحاد ملت های تحت ستم و برپائی نهضت های آزادی بخش چنین سرنوشتی تغییر یابد.

## ۲- آثار تکوینی گناه

در جهان اسباب و علل، کردار ناشایست انسان های آگاه به طور طبیعی و تکوینی در سرنوشت جامعه مؤثر است، شخص گناهکار، نه تنها زندگی خود را تباه می کند بلکه جامعه را در سراشیبی انحطاط و سقوط قرار می دهد.

وَ اِتَّقُوا فِتْنَهً لاٰ تُصِیبَنَّ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً (۱)

و از آسیب و بلائی که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید.

براساس نظام حکیمانه آفرینش نتیجه ظلم فراگیر امت، در این جهان آتش که در گرفت خشک و تر می سوزند، کردار ناشایست انسان، نه تنها مایه فساد جامعه می شود بلکه محیط زیست را نیز تباه می سازد:

ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی اَلنّٰاسِ: (۲)

به سبب گناهانی که مردم مرتکب شده اند در خشکی و دریا فساد نمودار شده است.

در جهان اسباب و علل، هنگامی که توده مردم در برابر تجاوز و حق کشی ها سکوت می کنند، همه آنان و حتی مستضعفان به انواع بلاها که آثار تکوینی گناه اند دچار می شوند، و دعای نیکان نیز برای تغییر سرنوشت جامعه ثمربخش نخواهد بود چنان که امیرمؤمنان (ع) فرمود:



---

۱- ۱) - انفال ۴۵.

۲- ۲) - روم ۴۱.

«لاتترکوا الامربالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم تدعون فلایستجاب لکم:» (۱)

### ۳- رعایت نکردن مسائل بهداشتی

در جهـان اسـباب و علل تنها گناه نیست که در سـرنوشت جامعه و از جمله انسان های مستضـعف «ناآگاه و ناتوان» مؤثر است، بلکه اشتباه پدران و مادران و رعایت نکردن مسائل بهداشتی به وسیله آنان نیز در پیدایش افراد معلول و عقب مانده ذهنی مؤثر است.

در این گونه موارد، مسـئولیت ناکـامی این گونه افراد مسـتقیماً متوجه انسـان هـای آگـاه است و بر خداونـد متعال ایرادی وارد نیست.

### ۴- حکمت های ناشناخته

افزون بر عواملی که دربـاره ناکـامی هـای مستضـعفان به آنها اشاره رفت، چه بسا حکمت های نهفته ای وجود دارنـد که بر ما مجهول انـد، و اگر راز آنها گشوده شود، مشـخص می گردد که آنچه به وقوع پیوسـته عین عدل و حکمت است، چنان که در جریان همراهی موسی با آن مرد عالم هنگامی که آن مرد عالم پسر بچه به ظاهر بی گناهی را به قتل رسانید موسی به شدت به وی اعتراض کرد که:

أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً: (۲)

ص:۲۵۶

---

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۴۷.

۲- ۲) - کهف ۷۴.

آیا شخص بی گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی، واقعا کار ناپسندی مرتکب شدی.

آن گاه آن مرد عالم برای بیان این که کارش صحیح و حکیمانه بوده است به موسی می گوید:

وَ أَمَّا اَلْغُلاٰمُ فَکٰانَ أَبَوٰاهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِینٰا أَنْ یُرْهِقَهُمٰا طُغْیٰاناً وَ کُفْراً فَأَرَدْنٰا أَنْ یُبْدِلَهُمٰا رَبُّهُمٰا خَیْراً مِنْهُ زَکٰاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً: (۱)

و اما نوجوان، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند، ترسیدیم مبادا آن دو را به طغیان و کفر بکشاند، پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاک تر و مهربان تر از او عوض دهد.

بنابراین با توجه به محدودیت علم انسان درباره راز هستی، با نگاه سطحی نمی توان ناکامی های مستضعفان را برخلاف عدل و حکمت دانست، این در حالی است که خداوند مهربان ناکامی مستضعفان را که خود هیچ نقشی در آنها ندارند در جهان دیگر جبران خواهد نمود. (۲)

ص:۲۵۷

---

۱- ۱) - کهف ۸۱ ۸۰.

۲- ۲) - حکمت نامه پیامبر ۴۵۰.

## تفسیر آیه ۴۸

### اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِفْتَریٰ إِثْماً عَظِیماً

مسلماً خداوند از این که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد، و هر که برای خدا شریک قائل شود، بی تردید گناه بزرگی را مرتکب شده است.

### شرح و توضیح

در رابطه با مسئله شرک در آیات سوره بقره و سوره آل عمران به تفصیل بحث شد.

وجود مقدس حق غنی بالذات، و قدرت بی نهایت، و کمالاتش نامحدود و صفات جمال و جلالش بی حدّ و مرز است، هستی و موجوداتش را آفرید، و براساس نظمی حکیمانه و استوار اداره می کند، آفریدن مخلوقات و تداوم دادن به حیات آنها گرچه غیرقابل شمارش باشند برای حضرت او آسان و سهل است.

در زمینه آفریدن و کارگردانی و حکمرانی و اداره بساط خلقت نیاز به احدی نداشته و ندارد، باید به وحدانیت او در ذات و صفات و افعال ایمان داشت، تا عنوان مؤمن بر انسان صادق باشد.

آنان که به او شرک می ورزند و حقایق مربوط به ذات و صفات و افعال را منکر می شوند، جز در خیالات و اوهام خود غوطه ور نیستند، اینان در مسئله شریک به حضرت حق افترا می بندند، و چیزی را که وجود خارجی ندارد وجود می دهند. اینان مرتکب گناه بزرگ و ظلم عظیم هستند، یهود و به ویژه عالمانشان که نه به موسی و تورات ایمان درستی داشتند و دارند و نه حاضر شدند به پیامبر اسلام و قرآن مجید ایمان بیاورند از مصادیق قطعی آیه مورد بحث هستند.

اینان خداوند را در آفریدن و حکمرانی مستقل نمی دانند، و حاضر شدند و حاضر هستند که هر چیزی را به خاطر یک سلسله امور مادی و ریاستی برای خدا شریک بگیرند، و عقیده مند باشند که اگر اموری را که شریک در ربوبیت و عبودیت گرفته ایم در زندگی ما نباشد زندگی ما به دلخواه ما اداره نخواهد شد.

باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که وقتی تا آخر عمر یک فرد، یا یک خانواده، یا یک جامعه مسئله شرک به هر شکلش در میان باشد، و اعتقاد بر این قرار گیرد که خدا قدرت و استقلالی در اداره امور ندارد، و برای اداره امور لازم است به قدرتی غیر خدا هم تکیه کرد، ابداً عبودیتی صورت نخواهد گرفت، تا مسئله آمرزش در میان آید، آمرزش حق کسی است که موحّد است و عابد گرچه به غفلت یا به علّتی دیگر گناهی از او صادر شود، چنین شخصی با لحاظ اعتقاد به توحید اگر توبه کند قطعاً به آمرزش حق می رسد، و اگر توبه نکند داخل در یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِکَ می شود که بر اثر شفاعت شفیعان یا قدرت عمل صالح خودش به آمرزش می رسد، جمله وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِکَ دلیل بر این نیست که خدا همه گناهکاران غیر مشرک یا هر گناهی را می آمرزد، زیرا اگر چنین باشد بعثت انبیاء و نزول کتاب های آسمانی و امامت امامان لغو می شود.

مشرک یا کافر چنانچه با داشتن فرصت توبه از شرک و کفر دست بشوید، و به گردونه اسلام راستین درآید، و گذشته خود را اصلاح نماید، و به عمل صالح

ص:۲۵۹

و اخلاق حسـنه در حدّ خودش آراسـته شود، براساس آیات قرآن مجید قطعاً آمرزیده می شود، و از گناه شرك و كفر پرونده اش پاك می گردد.

در روایتی از رسول خدا آمده:

«لا‌تزال المغفره تحـل بالعبـد مالم یقع الحجاب، قیل یا رسول الله و ما وقوع الحجاب؟ قال: الاشـراك بالله عزوجل ثم قراء ان الله یغفر ان یشرك به:» (۱)

پیوسـته مغفرت بر عبـد وارد می شود، در صورتی كه حجاب بر او نیفتـد، گفته شـد یا رسول الله حجاب وقوع بر عبـد چیست؟ فرمود شرك به خدای عزوجل سپس آیه شریفه را قرائت كرد كه: خدا شرك ورزی را نمی آمرزد.

در روایتی دیگر از رسول خدا آمده:

«من لقی الله عزوجل لایشـرك به شـیئا دخل الجنه ولم تضره معه خطیئه كما لو لقیه یشرك به شیئاً دخل النار ولم تنفعه حسنه:» (۲)

كسـی كه به لقـاء خداونـد عزوجل نائل گردد در حالی كه هیـچ شـركی به او نداشـته باشـد وارد بهشت می شود و خطیئه با او زیانی به او نمی رسانـد، چنان كه اگر كسـی حق را ملاقات كنـد و چیزی را شـریك او دانسـته باشـد به دوزخ وارد می شود و خوبی او سودی به او نمی رساند.

و نیز در روایتی فرمود:



---

۱- ۱) - كشف الاسرار میبدی، ج ۲، ص ۵۳۶.

۲- ۲) - كشف الاسرار میبدی، ج ۲، ص ۵۳۶.

«یابن مسعود ایاک ان تشرک بالله طرفه عین وان نشرت بالمنشار او قطعت او صلبت او احرقت بالنار:» (۱)

ای پسر مسعود بترس از این که لحظه ای به خدا شرک ورزی، حتی اگر ارّه شوی، یا پاره پاره ات کنند، یا به دارت زنند، یا به آتشت بسوزانند.

رسول خدا از شدت نفرت به مشرکین فرمود:

«انا لانستعین بمشرک:» (۲)

ما در امورمان از مشرک کمک نمی گیریم.



---

۱- ۱) - مکارم الاخلاق، ج۲، ص۳۵۷.

۲- ۲) - حکمت نامه پیامبر، ص۵۹۳.

## تفسیر آیه ۴۹-۵۰

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اَللّٰهُ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً

اُنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُونَ عَلَی اَللّٰهِ اَلْکَذِبَ وَ کَفیٰ بِهِ إِثْماً مُبِیناً

آیا به کسانی که خود را به فضایل خیالی می ستایند نظر نکردی؟ [این خودستائی هیچ ارزش و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هرکه را بخواهد [براساس ملاک های واقعی] می ستاید و آنان که خود را به ناحق می ستایند در کیفر و مجازات به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

با تأمل بنگر چگونه قوم یهود [با ادعای پاکی خویشتن با اموری واهی در پیشگاه حق] بر خدا دروغ می بندند، و همین گناه آشکار برای خواری و عذاب آنان کافی است.

### شرح و توضیح

از قرائن در آیات پیداست که منظور از یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ قوم یهودند، گرچه هر کس را که به دروغ به عنوان دارنده پاکی ها خودستائی نماید شامل می شود.

این قوم عنود می دانستند و می دانند آنچه را درباره خود می گویند و فضائلی که به خود نسبت می دهند تا خود را مقرّب حق و پاك و پاکیزه از رذائل در میان

مردم بنمایانند دروغ و کذب محض است، انسان می داند آنچه را از امور مثبت بخود می بندد و در او وجود ندارد دروغ است، لذا در آیه شریفه پس از مسئله افتراء کلمه کذب بکار برده شده است، تا به جهانیان بفهماند یهود به دروغ خود را می ستایند، و آنچه در آنان نیست به خود می بندند، و ادعا می کنند که خدا با ماست، ما نژاد برتریم، ما مورد محبت خدائیم، خدا بندگانی بهتر و پاکیزه تر از ما ندارد و. . . از این طریق به خداوند افتراء می زنند.

آنان به فرموده خداوند چنین اموری را که وجود خارجی ندارد به عنوان این که خدا برای ما مقرر نموده است از روی افترا و دروغ به خدا می بندند:

۱- وَ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّٰارُ إِلاّٰ أَیّٰاماً مَعْدُودَةً: (۱)

ادعا دارند که آتش دوزخ جز چند روزی معین و معلوم به ما نمی رسد، و این خداوند است که مشیتش بر این تعلق گرفته که ما دوزخی و دچار عذاب ابد نباشیم!

۲- وَ قٰالَتِ اَلْیَهُودُ وَ اَلنَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اَللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ: (۲)

یهود و نصاری مدعی هستند که ما پسران خدا و دوستان او هستیم!

این بدعت گذاران سبک مغز، خداوند را پدر فرض کرده و خود را فرزندان او قلمداد می کنند و می خواهند با این ادعا بگویند ما از همه جهانیان به خدا نزدیک تر هستیم و سایه او بر سر ما سایه پدری است، و دیگر مردم جهان نسبتی با خدا ندارند، و عجیب تر از این مطلب این که بر صرف ادعای محض و بدون



---

۱- ۱) - بقره ۸۰.

۲- ۲) - مائده ۱۸.

تکیه بر دلیل عقلی و نقلی می گویند ما محبوبان خدا هستیم و دیگر مردم مورد محبت خدا نمی باشند.

۳- ادعای دیگر اینان است که ما اولیاء خداوندیم در حالی که حضرت حق در سوره جمعه به آنان اعلام می کند اگر شما از اولیاء خدا هستید، نهایتاً به صورت جدّی و به راستی آرزوی مرگ کنید تا پس از مرگ به نعمت های بهشت و به رضوان الله برسید، در صورتی که هرگز درخواست مرگ نخواهید کرد، و این عدم درخواست بخاطر گناهان و جنایاتی است که مرتکب شده اید، و خداوند به همه امور ستمکاران داناست.

کشف الاسرار می گوید: یهود گاهی طفلان خود را نزد پیامبر می آوردند، و می گفتند: ای محمد آیا این طفلان را گناهی هست؟ حضرت می فرمود: نه! به حضرت می گفتند ما نیز هم چون طفلان پاک و بی گناهیم، چرا که هر گناهی در روز مرتکب شویم شب بر ما می بخشند، و هر گناهی در شب انجام دهیم روز ما را می آمرزند! ! (۱)در هر صورت خودستائی برافراشتن علم استقلال در برابر حضرت حق است، و شرعاً و عقلاً- کار زشتی است، چرا که انسان با همه وجود مملوک خداست، و ذات و ماهیتش جز فقر محض چیزی نیست، و ازلاً و ابداً از خود چیزی ندارد، این هدایت و رحمت خداست که وقتی شامل حال انسان شود، و انسان هم از خود قابلیت نشان دهد به فضائل و ارزش های معنوی آراسته می شود، و لیاقت دریافت تعریف و تزکیه از حضرت حق پیدا می کند: بَلِ اَللّٰهُ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ

ص:۲۶۵

---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۲، ص۵۳۷.

آری قابلیت، پذیرش هدایت حق، آراسته شدن به کرامات و فضائل همه و همه تجلی لطف او به انسان است، و هرگز شایسته نیست انسان آنچه را خدا به او عنایت کرده از خود بداند و به خود ببندد و نسبت به آنها سینه سپر کند و فریاد منیت بردارد، و به دیگران فخرفروشی کند.

اگر حضرت حق خود ستایان را جریمه کند، و دچار عذاب نماید، خودستایانی که کلامشان دروغ، و نسبت های ناروایشان به خدا افتراء محض است، کمترین ستمی حتی به اندازه رشته نازک میان حصه خرما به آنان روا نمی دارد.

اگر وجود مبارک پروردگار از شایستگان و اهل لیاقت و آراستگان به فضائل تعریف و تمجید کند، تعریفش عین عدالت و دور از افراط و تفریط است، و در این تعریف به اندازه سوراخ ریز حصه خرما به آنان ستم روا نمی دارد.

ص:۲۶۶

### تفسیر آیه ۵۱-۵۲

#### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ اَلطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلاٰءِ أَهْدىٰ مِنَ اَلَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً

آیا به کسانی که بهره ای اندک از دانش تورات به آنان داده شده نظر نکردی که به هر معبودی غیرخدا و هر طغیان گر گمراه کننـده ای ایمان می آورند؟ ! و در قضاوتشان نسـبت به کافران می گویند: آنان از کسانی که ایمان به قرآن و پیامبر آورده اند راه یافته ترند!

ایناننـد که خدا لعنتشان کرده، و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یاوری نخواهی یافت.

#### شرح و توضیح

به راستی بسـیار شـگفت انگیز است که عالمـان یهود و نصـاری با علم به حقایق الهیه و آگاهی به نبوت پیامبر و حقانیت قرآن مجیـد که همه را از طریـق دو کتـاب آسـمانی تـورات و انجیـل به دست آورده بودنـد، بـا ظهـور پیـامبر و طلوع قرآن کریم به تکـذیب و انکـار برخاسـتند، و حتی توحیـدی را که به آن اقرار داشـتند واگذاشـته به عبـادت جبت و اطـاعت از طاغوت روی آورند، و در قضاوتشان نسبت به

ص:۲۶۷

مؤمنـان در حـالی که مـایه آنان اعتقاد به توحیـد و عمل به قرآن بود، و مشـرکان در حالی که بت پرست و پلیـد و ظالم بودند بدین گونه قضاوت کردند که: اهل مکه و پیروان آنان راهشان از راه اهل ایمان بهتر و برتر و بلکه مشـرکان از مؤمنان راه یافته ترند! !

بخاطر این قضاوت ناعادلانه، و حکم سـتمکارانه، و توسّل به این دروغ بسـیار بزرگ مورد لعنت خداوند قرار گرفتند، و کسـی که مورد لعنت حق شود یاری برای نجات از خزی دنیا و عذاب آخرت نخواهد یافت، اینان برای جلب نظر مشرکان و پر کردن جیب از مال حرام آخرت را فروختند و لعنت ابد حق را خریدند.

بـه این نکته بایـد تـوجه داشت که هر کس در هر لباسـی بر ضـد ملت اسـلام و اهـل ایمـان بـا کـافران و مشـرکان و قلـدران و طاغوتیان و اسـتعمارگران و اسـتثمار کنندگان همسو شود، و فرهنگ اسـلام را بکوبد، و فرهنگ شـیطان و کافران را در اذهان بزرگ و پر سودتر جلوه دهد مستحق لعنت خدا خواهد شد، و یار و یاوری برای نجات خویش از عذاب دنیا و آخرت نخواهد یافت.

## شأن نزول

اکثر مفسـران در رابطه با شأن نزول این آیه شـریفه می گویند: کعب بن اشـرف پس از جنگ احد با هفتاد نفر از یهودی ها به مکه رفتنـد تا با قریش بر ضـد پیامبر هم دست شونـد، در حالی که کعب و مریـدانش با پیامبر عهد بسـته بودند که با مشـرکان برضد پیامبر هم پیمان نشوند.

کعب در مکه به ابوسـفیان وارد شد، ابوسفیان از او استقبال کرد و وی را گرامی داشت و منزل مناسبی در اختیارش گذاشت و همراهان او را در منازل قریش جای داد.

قریشـیان به کعب و همراهـانش گفتنـد: مـا به شـما اعتمـاد نـداریم، در صورتی اعتمـاد ما به شـما جلب می شود که به جبت و طاغوت دو معبود قریشیان سجده کنید و به هر دو بت مؤمن شوید، کعب و همراهانش به جبت و طاغوت سجده کردند و اقرار نمودنـد که ما به هر دو معبود شـما مؤمن شدیم، اکنون سـی نفر از ما و سـی نفر از شـما کنار کعبه رفته بر ضد پیامبر هم پیمان شویم، و بکوشیم که او را از میان برداریم و چراغ دینش را خاموش کنیم.

چون کنـار بیت هم پیمان شدنـد، ابوسـفیان به کعب گفت شـما قاری کتاب هستیـد و به حقایق آگاهی داریـد و ما بی بهره از سواد و کتاب خوانی می باشـیم به ما بگوئیـد که ما راه یافته تریم یا محمد؟ کعب گفت ای ابوسـفیان دین خود را به ما عرضـه کنید تا قضاوت نمائیم ابوسـفیان گفت ما برای حاجیان شتر فربه می کشیم تا به عنوان مهمانان ما از آن بخورند، و برای زائران سقـائی می کنیم، و مردمی میهمـان دوست هستیم، و اسـیران را خریـده آزاد می نمائیم و صـله رحم به جای می آوریم و خانه پروردگـار را تعمیر و سـپس بـه طـواف می رویـم و در هر صـورت اهـل حرم هسـتیم، ولی محمـد از آئیـن گذشـتگانش روی گردانده، و از اقوامش بریده، و حرم را رها کرده به مدینه رفته، دین ما همان دین قدیم است، و

دین محمد دین جدید می باشد، کعب بن اشرف گفت والله قسم شما راه یافته تر هستید! ! (۱)کعب بن اشرف پس از پیمان با قریشیان به قبیله خود بازگشت، در حالی که به آنان به شدت دلگرم بود، و امید داشت که اگر از سوی مؤمنان حمله ای به قبیله او شود مشرکان مکه و هم پیمانشان به یاری آنان برخیزند، ولی با حمله مسلمانان هیچ گونه یاری از طرف قریشیان به آنان نرسید، کعب کشته شد و قبیله او به سوی شام رفتند، و عذاب دنیا را چشیده و پس از مرگ به عذاب ابد آخرت هم دچار شدند، و این است کیفر هم سوئی با کافران برضد مؤمنان و این سنت قطعیه الهیه است که تا روز قیامت جریان دارد و کسی را از آن گریزی نیست.

گنهکاران و مجرمان حرفه ای باید بدانند که درصورت داشتن فرصت می توانند توبه کنند، آن هم توبه ای که شرایطش در قرآن و معارف الهیه بیان شده، ولی هنگامی که فرصت از دست برود راه توبه بسته می شود، و مجرم به عذاب دنیا و آخرت گرفتار می گردد، به خصوص اگر گناه صدّ عن سبیل الله باشد، و جرم مجرم این باشد که مانع از مؤمن شدن دیگران گردد، یا کسی را یا کسانی را گمراه نماید و به ویژه اگر گمراه شده بمیرد و برای گمراه کننده راهی برای بازگرداندن گمراه از گمراهی نباشد!

در این زمینه به حدیث بسیار مهم زیر توجه نمائید که حدیثی قابل توجه است.



---

۱- ۱) - مجمع البیان، ج۳، ص۹۲.

سماعه از حضرت صادق در توضیح آیه شریفه

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي اَلْأَرْضِ فَكَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا اَلنّٰاسَ جَمِيعاً: (۱)

روایت می کند که آن حضرت فرمود: کسی که مسلمانی را از دین حق و مسیر هدایت خارج کند و به گمراهی سوق دهد او را کشته است و نیز اگر شخصی انسانی را از گمراهی نجات دهد و به گردونه هدایت رهنمودن شود او را زنده کرده است، سپس حضرت فرمود: در روزگار گذشته شخصی می خواست از راه حلال ثروت فراوانی ذخیره کند ولی موفق نشد، تلاش کرد از راه نامشروع به دست آورد نتوانست شیطانی به او گفت: تو با همه تلاشی که نمودی نتوانستی ثروت فراوانی چه از راه حلال، چه از راه حرام بدست آوری، اکنون تو را به کاری دلالت می کنم تا به زودی ثروت هنگفتی به چنگ آوری!

آن شخص پیشنهاد شیطان را پذیرفت، شیطان گفت: دین جدیدی را پایه گذاری کن، تا مردم گرد تو جمع شوند و از این راه پول فراوانی در اختیارت بگذارند، آن شخص دینی را ابداع کرد، و مردم را از راه هدایت گمراه ساخت و در اندک زمانی به ثروتی کلان رسید، ولی روزی به خود گفت: اگر به پیشگاه حق توبه کنم پذیرفته نخواهد شد مگر این که به گروندگان به دینم اعلام کنم این دین اختراع خود من است و بر پایه حق نیست و من به شما دروغ گفته ام، نزد مردم رفت و به آنان گفت آنچه به شما گفته ام دروغ بوده و از جانب حق دینی به من نازل نشده است، از این آئین دروغین دست بردارید، من نیز توبه می



---

۱- ۱) - مائده ۳۲.

کنم، مردم گفتند: دین حقیقی همان است که تو به ما تعلیم کرده ای ما از آن برنمی گردیم!

آن شخص زنجیری بر گردن خود انداخت و گفت: زنجیر را از گردن خویش بر نمی دارم تا حضرت حق توبه ام را بپذیرد.

خداونـد به واسـطه یکی از پیـامبرا خود به او اعلاـم نمود که: توبه تو را قبول نمی کنم، گرچه نـاله و فریادت به جائی برسـد تا رگ های گردنت پاره شود، مگر این که کسانی را که با اعتقاد به دین باطلت از دنیا رفته اند زنده کنی و دروغ پردازیت را به آنـان اعلام نمائی! ! (۱)آیا برای علمای یهود و نصاری که از زمان پیامبر اسـلام با انواع ترفنـدها از مسـلمان شـدن مریـدانشان جلوگیری کردند و علاوه بر این میلیون ها نفر را در هر زمان به گمراهی کشـیدند و هنوز هم به این کار خائنانه ادامه می دهند توبه ای در پیشگاه حق خواهد بود؟

آیا برای کسانی هم چون فروید ولنین و استالین و آتاترک و امثال آنان که با ژست علمی و سیاسی صدّ عن سبیل الله شدند، و میلیون هـا نفر را در چـاه ضـلالت انداختنـد، و قـاره هـا و کشورهـا و ملت ها را به انواع مفاسـد دچار ساختنـد راهی برای توبه هست؟ !

ص:۲۷۲

---

۱- ۱) - بحار، ج۲، ص۲۰.

### تفسیر آیه ۵۳-۵۴-۵۵

#### اشاره

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ اَلْمُلْكِ فَإِذاً لاٰ يُؤْتُونَ اَلنّٰاسَ نَقِيراً

أَمْ يَحْسُدُونَ اَلنّٰاسَ عَلىٰ مٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنٰا آلَ إِبْرٰاهِيمَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ آتَيْنٰاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً

آیا برای اهل کتاب به ویژه عالمان یهود بهره ای از حکومت معنوی و مادی است [که بخواهند کار ساز دنیا و آخرت مردم باشند؟] اگر هم بهره ای باشد پشیزی به مردم نخواهند پرداخت.

بلکه آنان به پیامبر و اهل بیت او به خاطر نبوت و امامتی که به آنان عطا کرده حسد می ورزند، مسلماً ما به خاندان ابراهیم [که پیامبر و اهل بیت او هستند] قرآن و دانش استوار دادیم و به آنان فرمان روائی بزرگی بخشیدیم.

برخی از اهل کتاب به پیامبر [که والا ترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آوردند، و گروهی از وی روی گرداندند و دوزخ که آتشی سوزان است برای آنان بس است.

#### شرح و توضیح

در این سه آیه شریفه مطالب و مسائل قابل توجهی مطرح است:

ص:۲۷۳

بخل شدیـد یهود، حسادت یهود به پیامبر و اهل بیت، فضل و احسان خداونـد به رسول اسـلام و عترت پاک او، ایمان برخی از یهود به پیامبر و اعراض گروهی از آنان از رسول اسلام و فرهنگ سعادتبخش او.

## بخل یهود

در آیه ۱۸۰سوره مبارکه آل عمران درباره بخل تا جائی که لازم بود بحث شد، بخل از رذائل اخلاقی و از شدیدترین موانع در مسیر رسیدن فیوضات ربانی و جلوات الهی به انسان است.

یهود و عالمانشـان به این رذیله آلوده انـد، عالمـان یهود که از طریق آیـات تورات آگـاه به حقـایق الهیه و نبوت پیامبر و طلوع قرآن بودنـد، از این که مردم خود را و عوام یهود را از این حقایق آگاه نماینـد بخل ورزیدند و به پنهان کاری دست یازیدند، در نتیجه عوام یهود را در چـاه گمراهی حبس کردنـد، و بسـیاری از غیریهود را هم در شـک و تردیـد نسـبت به واقعیـات نگاه داشتند، و از این طریق هم خود را و هم مردم خویش را از فیوضات رحمانیه محروم نمودند، و ضربه سنگینی به پیکر هدایت و انسانیت زدند، و کوشیدند تا پرچم کفر و شرک و نفاق در اهتزاز باشد.

اینان که با حیله و مکر و فریب مردم ثروت کلانی به دست آوردند، و بر عوام یهود فرمان می راندند، از این که پشیزی از مال و ثروت به اهلش بپردازد دریغ ورزیدند.

اینان با اندک علم و دانشـشان و با اندک فرمان روائی در اوج بخل بودند، به فرموده قرآن اگر نصیب قابل توجهی از حکومت مادی و معنوی داشتند همچنان

در قلّه بخل به سر می بردند و پشیزی به بندگان خدا نمی دادند و به اندازه ارزنی به کسی نمی بخشیدند!

آیه می خواهد بگوید این نابکاران هیچ نقشی در کشور وجود و در عرصه هستی ندارند، آنچه به خود می بندند ادعائی پوچ و باطل است، و اگر در کشور هستی یا گوشه ای از آن محوریت داشتند به خاطر آلوده بودن باطنشان به نجاست بخل ذره ای به کسی نمی پرداختند و به احدی رحم نمی کردند!

اینان اگر بر جهان مسلط بودند، همه مردم را به بلای فقر و نداری و بستن همه راه های زندگی دچار می ساختند، و حکمت و دانش را اگر دارا بودند در انحصار خود می گرفتند و مردم پنج قاره را به اسارت می نشاندند و هر راه چاره ای را به روی آنان می بستند.

این پیامبر اسلام و اهل بیت پاک او هستند که بنابر آیات قرآن و روایات قابل قبول، دارای ولایت تکوینی و تشریعی هستند، و وجودشان عین خیر، جود، سخاوت، کرم و احسان است، و از تعلیم معارف و علوم و حل مشکلات مردم هیچ دریغی نداشتند، و حتی امروز که در میان مردم حضور فیزیکی ندارند، از طریق قدرت حیات برزخی برای حل مشکلات مادی و معنوی مردم در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند، و مردم را از گرفتاری آزاد می نمایند.

حضرت سجاد (ع) درباره این بزرگواران که همه وقت و همیشه پناه و ملجأ بندگان در همه امورند، در صلوات شعبانیه می فرماید:

«الفلک الجاریه، فی اللجج الغامره، یأمن من رکبها و یغرق من ترکها، المتقدم لهم مازق، والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق،

اللهم صل علی محمد وآل محمد، الکهف الحصین، و غیاث المضطر المستکین، وملجأ الهاربین و عصمه المعتصمین. . .»

پیامبر و اهل بیت گرامش کشتی روان در اقیانوس های عمیق اند، هر کس به این کشتی روان توسل جوید ایمنی یابد و هرکس آن را رها نماید غرق شود، آنان که از این بزرگواران پیش افتند از دین خارج اند، و آنان که از این مأمن مطمئن عقب افتند نابودند، و هر کس ملازم آنان باشد ملحق به حق است. خدایا بر محمد و آلش درود فرست محمد و آلش که پناهگاه محکم، و فریاد رس بیچارگان، و ملجأ گریختگان و دست آویز استوار برای چنگ اندازان هستند.

حضرت هادی در بخشی از زیارت جامعه که از مهم ترین زیارات است و شیخ صدوق در کتاب بسیار مهم من لایحضره الفقیه که یکی از چهار کتاب استوار مدرسه اهل بیت است و در عیون اخبار الرضا نقل کرده، شأن خاندان رسالت را اینگونه بیان می کند:

«انتم الصراط الاقوم و شهداء دارالفناء و شفعاء دار البقاء والرحمه الموصوله والآیه المخزونه والامانه المحفوظه والباب المبتلی به الناس، من اتاکم نجی و من لم یاتکم هلک، الی الله تدعون و علیه تدلون و به تؤمنون وله تسلّمون و بامره تعملون والی سبیله ترشدون و بقوله تحکمون، سعد من والاکم وهلک من عاداکم و خاب من حجدکم و ضل من فارقکم و فاز من تمسک بکم و امن من لجأ الیکم. . . .»

ص:۲۷۶

شما استوارترین جادّه هستید، شما گواهان بر مردم در دنیا و شفیعان آنان در آخرت، و رحمت پیوسته و نشانه مخزون و امانت محفوظ و درگاه حقّی که مردم به آن آزموده می شوند می باشید.

کسی که به سوی شما آمد نجات یافت، و آن که نیامد به چاه هلاکت افتاد، شما مردم را فقط به سوی خدا می خوانید، به جانب او دلالت می کنید، و مؤمن به او هستید، و تسلیم حضرت او می باشید، و به فرمان او عمل می کنید، و همه را به راه او ارشاد می نمائید، و برابر با قانون او داوری می کنید، هر کس درسایه ولایت شما قرار گرفت خوشبخت شد، و هر که به دشمنی با شما برخاست به هلاکت رسید و منکر شما زیانکار شد، و جدای از شما به گمراهی نشست و متمسک به شما رستگار شد و پناهنده به شما از عذاب دنیا و آخرت ایمنی یافت.

وجود مبارک امام زمان در دعای روز سوم شعبان می فرماید: خداوند خاک قبر حسین (ع) را درمان درد قرار داد، این مسئله یعنی شفا دهی خاک قبر حضرت حسین (ع) از روز دفنش تا امروز که هزار و پانصد سال می شود به تجربه ثابت شده، و برخی از ما شیعیان این حقیقت را به چشم خود دیده ایم، وقتی خاک قبر اهل بیت درمان درد باشد، بنگرید وجود خود آنان برای همه مردم چه منبع برکتی هستند، اینان اند که مردم را از گمراهی نجات می دهند و در این دریای طوفانی زندگی به ساحل نجات می رسانند، اینان اند که سبب رها شدن مردم از خزی دنیا و عذاب آخرت، و عامل ورود اهل هدایت به بهشت عنبر سرشت، و علت جلب رضای حق به سوی بندگان هستند.

### تربت حسین (ع)

شیخ طوسی که از اعاظم علمای شیعه و فقیه جامع الشرایط، و مفسری بزرگ و محدثی کم نظیر و دانشمندی کم نمونه است در کتاب با ارزش امالی صفحه

ص:۲۷۷

۲۰۲ نقل می کنـد که: حسـین بن محمدبن عبدالله از پدرش روایت می نماید: در مسـجد جامع مدرسه نماز می خواندم دو نفر غریب را مشاهـده کردم، در کنارم نشسـته و باهم گفتگو می کنند، یکی از آن دو نفر به دیگری گفت: آیا می دانی دچار چه بلائی شـده ام؟ شـکم دردی عـارض من شـد که هیـچ دکتری نتوانست علت آن را بفهمـد، کارم به جائی رسـید که از درمان دردم نـا امیـد شـدم، روزی پیره زنی به نام ام سـلمه که همسایه خانه ما بود به خانه ما آمـد و مرا پریشان حال دیـد، وقتی علت پریشـانی مرا که درد شـکم بود یافت به من گفت: اگر بیماری ات را درمان کنم چه می گوئی؟ گفتم جز این آرزویی نـدارم، پیره زن به خـانه اش بـازگشت، پس از مـدتی ظرفی پر از آب آورد و گفت از این ظرف آب بنوش، چون آب را خوردم پس از لحظه از درد نجـات پیـدا کردم و خود را سـالم یافتم، چنان که گوئی هرگز به آن درد گرفتار نبودم، چنـد ماهی گـذشت و اثری از آن درد ندیدم!

روزی ام سـلمه به خانه ام آمـد گفتم: راست بگو شـربتی که به من دادی و درد مرا علاج کرد چه بود؟ گفت: از یک دانه این تسبیـح که در دست دارم بـا آب مخلوط کردم و تو آن آب مخلوط بـا آن یـک دانه را خوردی و شـفا یـافتی! به او گفتم این تسبیـح از چه خالی است؟ گفت تربت حسـین (ع) است من که با اهل بیت پیامبر رابطه ای نداشـتم از روی شـگفتی و ناراحتی گفتم: ای رافضـیه مرا با خاک قبر حسـین درمان نمودی؟ پیره زن وقتی خشم مرا دیـد از خانه ام بیرون رفت، هنوز به خانه اش نرسـیده بود که درد من دوباره شـروع شـد و به همان صورت اولیه به بدنم بازگشت، اکنون به آن بیماری دچارم و هیچ طبیبی قدرت علاج آن را ندارد و از این درد امان ندارم، نمی دانم عاقبتم با این بیماری چه

خواهد شد؟ در این گفتگو بودند که مؤذن اذان نماز را گفت، به نماز برخاستم، و نمی دانم حال او چه شد.

### امیرمؤمنان و یتیمان

امام موحدان، مولای متقیان روزی از راهی عبور می کرد، زن نیازمندی را دید که فرزندانش از شدت گرسنگی می گریستند و او آنان را برای آرام کردن سرگرم کرده بود، از جمله دیگی پر از آب را روی آتش گذاشته بود تا طفلان تصور کنند برای آنان مشغول غذا پختن است، امام پس از مشاهده این وضعیت به همراه قنبر شتابان به خانه رفت و ظرف خرمائی را با کیسه ای آرد و مقداری روغن و برنج به دوش گرفت و رهسپار خانه آن زن شد، قنبر از حضرت خواست که خوراکی ها را او حمل کند ولی امام به این امر رضایت نداد، هنگامی که به محل زن رسید اذن ورود خواست و وارد شد، مقداری از برنج را با روغن در دیگ ریخت و غذای خوش مزه ای آماده کرد.

آنگاه بچه ها را که در خواب بودند بیدار کرد، و با دست خویش از آن غذاها به دهانشان می گذاشت تا سیر شدند، سپس برای سرگرم کردن بچه ها دو دست و دو زانوی خود را به زمین گذاشت و از خود صدای گوسپند در آورد، بچه ها نیز دنبال امام آن صدا را تکرار می کردند و می خندیدند، مدتی بچه ها را سرگرم نگاه داشت تا ناراحتی خود را فراموش نمایند، سپس از خانه یتیمان خارج شد، قنبر به حضرت گفت: ای سرور من امروز دو کار از شما دیدم که سبب یکی را می دانم، ولی علت کار دوم برایم روشن نیست، اول آن که توشه بچه های یتیم را خود به دوش کشیدی و اجازه حمل آن را به من ندادی و دانستم کارت برای

رسیدن به پاداش خدا بود، ولی تقلید از صدای گوسپند را ندانستم چه علتی داشت؟

فرمود: چون به خانه این یتیمان قدم گذاشتم دیدم از گرسنگی گریه می کنند، خواستم هنگامی که خارج می شوم هم سیر شده باشند و هم خنده شادی بر لبانشان نشسته باشد. (۱)ای کاش همه ملل جهان از درون یهود و این که آلوده به رذیلت بخل و کبر و حسد هستند آگاه می شدند و قضاوت خداوند را که آگاه به ظاهر و پنهان است در حق آنان باور می کردند، تا با این قوم عنود و بخیل قطع رابطه کرده و آنان را از خیمه زندگی خود بیرون می کردند و از دخالت های ظالمانه آنان در امور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی خود جلوگیری می نمودند، و برای حل همه مشکلاتشان به پیامبر اسلام و اهل بیت و فرهنگ سعادت بخش این معادن کرامت روی می کردند و به وسیله آنان سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین می نمودند.

این بخیلان پست، و نابکاران شیطان پرست، نه تنها دچار بخل هستند، و حاضر نیستند از دانش خود به سود مردم و از مال خود برای حل مشکلات مشکل داران بهره بگیرند، بلکه نسبت به آل ابراهیم که براساس آیات قرآن و روایات پیامبر و اهل بیت او هستند، به خاطر این که افق تجلی احسان و فضل خدایند، و قرآن بر آنان نازل شده، و دانش استوار نزد آنان است و دارای فرمان



---

۱- ۱) - شجره طوبی ۳۷.

روائی عظیم بر قلوب و جان شایستگان هستند به شدت و همواره حسادت می ورزند، و می کوشند مانع رسیدن فیوضات حق به آنان و پیروانشان شوند، ولی در این زمینه سخت در اشتباهند، زیرا از زمان تجلی قرآن و طلوع نبوت تا امروز که نزدیک پانزده قرن است روز به روز نور نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش، و روشنائی قرآن رو به فزونی و گستردگی است، و نقشه یهود برای خاموش کردن این انوار نقش بر آب شده، و مسلماً آینده جهان در سایه حکومت نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش قرار خواهد گرفت و اثری از آثار دشمن باقی نخواهد ماند،

فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ اَلْكِتابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً.

البته به فرموده قرآن مجید برخی از جهودان انصاف به خرج داده و مؤمن به اسلام شدند و کم و بیش در همه زمان های گذشته به اسلام گرائیدند، و اکنون هم اندکی از آنان به سوی اسلام روی می آورند، ولی برخی دیگر تعصب و لجاجت به خرج می دهند، و بر عناد و دشمنی و بخل و حسادتشان پافشاری کرده از اسلام روی گردان هستد، و حق را که چون خورشید وسط روز برای آنان آشکار و معلوم است نمی پذیرند، و به آزار اهل ایمان و مسلمانان ادامه می دهند که نمونه ای از جنایاتشان دولت نامشروع اسرائیل است، ولی براساس آیات قرآن هرگز روی آرامش و امنیت را نخواهند دید و عاقبت به ننگ شکست ذلت بار تن داده و پس از این دنیا به ناامنی و اضطراب در قیامت و آتش سوزان دوزخ گرفتار خواهد شد، وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً .

## تفسیر آیه ۵۶-۵۷

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا اَلْعَذابَ إِنَّ اَللّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً

وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِیلاً

قطعاً کسانی که به آیات ما کافر شدند، به زودی آنان را به آتشی سوزان و شکنجه آور در آوردیم، هرگاه پوستشان بر اثر آتش دوزخ بریان شود پوست های دیگری جایگزین آن می کنیم تا عذاب را به طور پیوسته بچشند یقیناً خداوند توانای شکست ناپذیر و محکم کار است.

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به زودی آنان را در بهشت هائی که از زیر درختانش نهرها جاری است وارد کنیم در حالی که در آنجا جاودانه اند، برای آنان در آن بهشت ها همسرانی پاکیزه است و آنان را در زیر سایه ای پایدار، دلپذیر، آرام بخش و خنک درآوریم.

### شرح و توضیح

در رابطه با عذاب کافران به آیات حق در آیات سوره بقره و آل عمران که عذاب در آنها مطرح است مسائلی بیان شد.

ص:۲۸۲

و در آیه بیست و پنجم سوره مبارکه بقره در رابطه با بهشت و نعمت هایش و خلود اهل بهشت در آن جایگاه رفیع و ازدواج مطهره بحث بسیار مفصلی به میان آمد.

از دو آیه شریفه صریحاً استفاده می شود که معاد جسمانی است، و آنچه را فلاسفه درباره معاد می گویند و یا آیات و روایات را توجیه می نمایند مورد قبول قرآن مجید نیست.

از آیه شریفه پنجاه ششم استفاده می شود که کتاب های آسمانی و نبوت پیامبران و ولایت اهل بیت از مصادیق قطعی آیات است: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا. . .

که کفر به این حقایق موجب شقاوت ابدی و دچار شدن به عذاب همیشگی است، و چنین کفری به آیات سبب می شود که آلودگان به کفر در پیشرفت نبوت و ولایت و امور مؤمنان مانع تراشی کنند، و عرض خود ببرند و زحمت برای مؤمنان ایجاد نمایند.

از متن آیه پنجاه و هفتم این معنا را دریافت می کنیم، که ایمان واقعی، و انجام کارهای شایسته دو شرط اساسی برای رسیدن به بهشت جاویدان است، هرکس فاقد این دو قدم معنوی باشد راهی به بهشت قیامت ندارد.

اهل بهشت با جفت ها و همسرانی پاکیزه از هر فضول و هر آلایشند، همسرانی به رنگ مروارید و صفاء یاقوت، دارای گیسوانی خوشبو به مشک اذفر، و دست و گردنی به جواهر آراسته، با صدائی خوش و دل نشین این آواز برآرند:

«نحن الخالـدات فلا نموت ابداً، نحن الغاینات فلا نبؤس ابداً، نحن المیقات فلا نظعن ابداً، نحن الراضـیات فلا نسـخط ابداً، نحن الجواری الحسان، ازواج اقوام کرام، طوبی لمن کناله و کان لنا.»

«ما جاودان و ابـدی هستیم، و هرگز نمی میریم، ما ثروتمنـدانی می باشـیم که تهیـدستی سـراغ ما نمی آید، ما برجا و ثابتیم که هجرت و کوچی برای مـا نیست، مـا پیوسـته شـادیم و خشم و غضب بر مـا راه نـدارد، مـا همسایه نیک سـیرت و زیبا صورتیم، همسران مردم با ارزش و بزرگواریم.

خوشا به حال کسی که ما از او هستیم و او برای ماست.

در روایت آمـده: همسـر بهشـتی به شـوهرش می گویـد: ای دوست خـدا در مجـالس ذکری که در دنیـا شـرکت نمودی، و در مجمع های خیری که نشـستی و مرا ازخداوند خواستی، من بر تو آگاه بودم و از خواسـتنت به ناز و طرب قرار داشتم، من به تو مشـتاق تر از تو به من بودم، به خـدائی که مرا به سـبب تو گرامی داشت، و تو را به سـبب من اکرام کرد، که هر بـار مرا از حق خواستی، من تو را هفتاد بار از خـدا خواسـتم، آنگاه بخندد و از خنده او نوری بتابد که روشـنائی آن به همه غرفه های بهشـت برسد» (۱)در رابطه با ظلّ طلیل روایت مهمی در کتاب های روایت به این مضمون از رسول خدا نقل شده است:

ص:۲۸۴

---

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۲، ص۵۴۵.

«سبعه یظلهم الله تحت ظله یوم لاظل الاّ ظلّه، امام عادل، و فتی نشأ فی عباده الله، و رجل طلبه امرءه ذات جمال و حسب فقال انی اخاف الله و رجل قلبه فی المسجد اذا خرج منه حتی یرجع الیه و رجل ذکرالله خالیا ففاضت عیناه من خیشه الله و رجل تصدق بصدقه فکان یخفیها عن شماله، و رجلان تحابا فاجتمعا علی حب الله تعالی و تفرقا علی حبه:» (۱)

خداوند هفت نفر را در روزی که سایه ای جز سایه او نیست زیر سایه خود قرار می دهد: رهبر عادل، جوانی که در عرصه بندگی خدا رشد کرده، مردی که زنی صاحب جمال از او دعوت به خود کند و او پاسخ دهد من بخاطر بیم از خدا جواب تو را نمی دهم، مردی که بهنگام خروج از مسجد دلش با مسجد است تا به آن بازگردد، و مردی که در خلوت یاد خدا کند تا جائی که چشمش از خشیت خدا اشک بریزد، و مردی که در کمال پنهانی صدقه دهد، و دو مردی که با یکدیگر دوستی کنند، پس براساس محبت خدا با هم قرار گیرند و براساس محبت خدا از یکدیگر جدا شوند.



---

۱- ۱) - صحیح بخاری، ج۱، ص۲۳۴ - محجه البضاء.

## تفسیر آیه ۵۸

### اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَکَمْتُمْ بَیْنَ اَلنّٰاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اَللّٰهَ نِعِمّٰا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ سَمِیعاً بَصِیراً

خداوند قاطعانه به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش باز گردانید، و چون میان مردم داوری کنید به عدالت داوری نمائید، [فرمان بازگرداندن امانت به صاحبانش و عدالت در داوری] نیکو حقیقتی است که خدا شما را به آن موعظه می کند، بی تردید خداوند همواره شنوا و بیناست.

### شرح و توضیح

آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم، که عامل برپائی حیات معنوی جامعه، و زمینه ساز اعتماد مردم به یکدیگر، و اجرای قانون در جایگاه خودش و به صورت یکسان برای فرد فرد جامعه بدون لحاظ کردن امور اعتباری است اشاره دارد: ۱- ادای امانت به اهلش ۲- داوری به عدالت نسبت به همگان.

### ادای امانت

از این که آیه شریفه امانات را همراه با قید ذکر نکرده استفاده می شود که مراد از امانات هم امانت معنوی و هم امانت مادی است.

ص:۲۸۶

با بکارگیری حرف تاکیـد اِنَّ و تکیه دادن کلمه امر به نام مبارک الله و بیان فرمان با جمله خبریه یَأْمُرُکُمْ نشانگر عظمت و شأن والای امانت است، و این که امانت و ردّ آن به اهلش در پیشگاه حضرت حق از ویژگی و جهت خاصّی برخوردار است.

حق بودن قرآن، و وجود پیـامبر و رسـالت او، اوامر و نواهی حضـرت حق، ولا‌یت و امـامت، حقـایق اخلاقی، اعضاء و جوارح، اموال و اسـراری که از مردم نزد انسان است، مسئولیت ها و پست ها و مقام ها که جهت برقراری عدالت جعل شده همه و همه از مصادیق امانات هسـتند، که بر هر کسـی در صورتی که امانتـدار است، واجب است آن را به اهلش برگردانـد، و به آنان که لیاقت و شایسـتگی دارنـد بسـپارند، و جـداً در هر شـرایطی از خیانت در هر نوع امانتی بپرهیزند، که خیانت در امانت و داوری ظالمانه، انسان را در صف یهود عنود قرار می دهد.

آنـان حق بودن قرآن و پیـامبر و رسـالت او را از عوام یهود و دیگر مردم پنهـان داشـتند و از بیـان آن برای هـدایت مردم امتناع ورزیدند، و به دست اهلش نسپردند، و نسـبت به مؤمنان به پیامبر سـتمکارانه داوری کردند و به این خاطر در منطق قرآن خائن شمرده شدند.

قطعاً هر خائن به هر نوع امانت هم مسلک یهود، و در آخرت با آن قوم عنود محشور خواهد شد.

«واژه امانت ضدّ خیانت مصدر و از ریشه امن به معنای آرامش قلب است، و امین به کسی می گویند که دل، در سپردن چیزی به او احساس آرامش کند، هم چنین به چیزی که سپرده شده نیز امانت اطلاق می گردد.

واژه امانت در قرآن و احادیث اسـلامی در همان معنای لغوی آن بکار رفته است، اما در تبیین عرصه های امانت و اقسام امینان نوآوری های جالب توجه و نکات تنبّه آفرینی در متون اسلامی دیده می شود.

از نظر اسـلام عرصه امانت بسیار گسترده است، و هر نعمتی که خداوند متعال به انسان داده، و هر کاری که به او واگذاری می شود و هر مسئولیتی که به او سپرده شود در حقیقت امـانتی است که در اختیـار او نهـاده شـده، بنـابراین آیـاتی که مردم را به رعایت امانت ترغیب می کند، شامل همه عرصه های امانت می گردند، عرصه های امانت عبارت اند از:

### عرصه سیاسی

در نظـام اسـلامی و حکومت براسـاس فرهنگ حق هر کس از قـدرت سیاسـی برخوردار است، امانتـدار خداونـد متعال و مردم است، و هر انسـانی که جایگـاه سیاسـی بالاـتر و قـدرت افزون تری دارد بـار امانت او سـنگین تر است، بر این اساس بار امانت رهبران جامعه از همه مردم سنگین تر است.

### عرصه فرهنگی

پس از مسؤلاـن سیاسـی بـار امانت علما و رهبران فرهنگی جامعه از دیگران سـنگین تر است، دانش و معرفت، بینش و آگاهی امانت خداوند است که مسئولان فرهنگی و عهده داران تربیت جامعه، هم خود باید به آن عمل کنند، و هم زمینه را برای عمل کردن دیگران فراهم سازند.

### عرصه اقتصادی

روشن ترین عرصه امـانت نزد عموم مردم عرصه اقتصـادی است، نکته قابـل توجه در امـانت داری اقتصـادی از نگاه اسـلام این است که شخص مسلمان نه تنها

ص:۲۸۸

حق نـدارد به حقوق دیگران تجاوز کنـد، بلکه ثروت شخصـی خودش نیز امانتی در نزد اوست و نمی تواند آن را در هر راهی که می خواهد مصرف کند، از این جهت در اسلام اسراف کاری در مال خود نیز خیانت محسوب می گردد.

### عرصه اخلاقی

گستره امـانت داری در عرصه اخلاـقی بسـیار وسـیع است، در واقع امـانت داری اتصاف به انواع صـفات نیکو و اجتناب از همه صفات ناشایسـته است به این سـبب در آثار اسـلامی و روایات و معارف الهیه اموری مانند صداقت، ورع، عفت، وفا، همکاری برای اقـامه حق، تلاـفی نمودن خوبی هـای مردم با خوبی و حفظ اسـرار فرد و خانواده و جامعه از مصادیق امانت داری شـمرده شده اند.

### عرصه عملی

در اسـلام هر کـاری که به انسـان سپرده شود امـانت محسوب می گردد، از این جهت است که اجیر «پیمانکـار» یکی از امانت داران به حساب آمده است.

### عرصه واجبات دینی

برنامه ای که خداونـد بزرگ برای زنـدگی انسان ارائه کرده، در حقیقت بزرگ ترین نعمت و امانت الهی برای تکامل مادی و معنوی و سعادت دنیوی و اخروی اوست، و همه پیامبران الهی با هدف انتقال این امانت به جامعه بشر مبعوث شده اند.

ص:۲۸۹

به این جهت بهره گیری از این برنامه امانت داری است و مخالفت با آن خیانت محسوب می شود. (۱)

### احادیث امانت

از رسول خدا (ص) روایت شده است که خطاب به مردم فرمود:

«لاتنظروا الی کثره صلاتهم و صومهم و کثره الحج والمعروف و طنطنتهم باللیل، ولکن انظروا الی صدق الحدیث و اداء الامانه:» (۲)

به کثرت نماز افراد و حج و کار خیر و ناله های شبانه آنان نگاه نکنید، بلکه به راستگوئی و امانت داری آنان توجه نمائید.

و نیز آن حضرت فرمود:

«لاایمان لمن لاامانه له:» (۳)

کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد.

و از آن حضرت روایت شده:

«من خان امانه فی الدنیا ولم یردها الی اهلها ثم ادرکه الموت مات علی غیر ملتی و یلقی الله و هو عیله غضبان:» (۴)



---

۱- ۱) - حکمت نامه پیامبر ۵۵۴.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۵۱.

۳- ۳) - نوا در راوندی، ص۹۱.

۴- ۴) - امالی صدوق، ص۵۱۶.

هر کس در دنیا به امانتی خیانت کنـد و آن را به صاحبش برنگرداند، و مرگش در رسد بر غیر آئین من مرده است و در حالی با خدا ملاقات کند که خدا بر او خشمگین است.

رسول خدا فرمود:

«ثلاـثه لیس لاحـد فیهن رخصه: الوفـاء لمسـلم کان او کافر، و برالوالـدین مسـلمین کانا او کافرین، و اداء الامانه لمسـلم کان او کافر:» (۱)

سه چیز است که برای احـدی مجاز نیست از آن تخلف نمایـد: وفاء به پیمان خواه طرف مسـلمان باشـد یا کافر، نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه نباشند، اداء امانت چه این که صاحب امانت مسلمان باشد چه کافر!

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحـد فیهن رخصه: اداء الامانه الی البر و الفاجر، والوفاء بالعهد للبر والفاجر، و برالوالدین برین کانا او فاجرین:» (۲)

سه چیز است که خداوند به احدی اجازه تخلف از آن ها را نداده است:

اداء امانت چه صاحب امانت نیکوکار باشـد چه گناهکار، وفاء به عهـد خواه صاحب عهـد اهل خیر باشـد یا بـد عمل، نیکی به پدر و مادر خواه درست کار باشند خواه بدکار.



---

۱- ۱) - مجموعه ورام، ج۲، ص۱۲۱.

۲- ۲) - کافی، ج۲، ص۱۶۲.

از حضرت صادق روایت شده:

«لاتنظروا الی طول رکوع الرجل و سجود فان ذلک شیئی قد اعتاده فلوترکه استوحش لذلک ولکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته:» (۱)

برای شناخت پاکی و درستی کسی، به رکوع و سجده طولانی او نظر نکنید، زیرا او به این عمل عادت کرده، در صورت ترک دچار وحشت می شود، ولی به راستگوئی و اداء امانتش بنگرید، و از این راه او را بشناسید.

امیرمؤمنان در ضمن عهدنامه بی نظیر خود به مالک اشتر هشدار می دهد:

«وان عقدت بینک و بین عدوک عقده او البسته منک ذمه فحط عهدک بالوفاء وارع ذمتک بالامانه:»

اگر میان خود و دشمنت قرار دادی بستی یا به او امان دادی و او را به آتش بس دلخوش کردی، به قراردادت وفادار باش و به امانی که به او داده ای امین و درستکار.

و نیز در باب امانت از حضرت صادق روایت شده:

«ان الله لم یبعث نبیا الابصدق الحدیث و اداء الامانه:» (۲)

خداوند همه پیامبران خود را فرمان داد که مردم را به راستگوئی و ادای امانت دعوت نمائید.

از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر روایت شده است:

«ان اهل الارض لمرحومون ماتحابوا وادو الامانه و عملوالحق:» (۳)

ص:۲۹۲

---

۱- ۱) - سفینه البحار قدیم، ص۱۸.

۲- ۲) - سفینه قدیم، ج۱، ص۱۸.

۳- ۳) - مجموعه ورام، ج۱، ص۱۲.

تمام ملل و اقوام روی کره زمین می توانند پیوسته در رحمت و آسایش به سر برند، و از فیوضات حضرت حق و مهربانی او بهره مند شوند در صورتی که به یکدیگر محبت و عشق ورزند، و امین مال و عرض و شرف و اسرار یکدیگر باشند و در رفتار و گفتار خویش به عدالت و حق پای بندی نشان دهند.

در متنی بسیار مهم و کاربردی از رسول خدا روایت شده:

«اقربکم منی غدا فی الموقف اصدقکم فی الحدیث و اداکم للامانه و اوفاکم بالعهد واحسنکم خلقا و اقربکم من الناس:» (۱)

آنان که درگفتار راستگوتر و در اداء امانت مواظب تر، و به عهد و پیمان وفادارتر، و در اخلاق نیکوتر، و با مردم گرم تر هستند، در قیامت از همه به من نزدیک ترند.

امیرمؤمنان در نامه ای بسیار تهدید آمیز و دل سوزانه به عبدالله بن عباس که از طرف آن حضرت به استانداری منطقه ای نصب شده بود، و او با دیدن اموال فراوانی که در خزانه استان انباشته شده بود به طمع و حرص نشست و بیت المال را که امانت همه مردم بود چون باز شکاری، و گرگ تیز رو که بزغاله مجروح را برباید از خزانه مسلمانان ربود، و در گوشه ای از حجاز به وسیله آن ثروت کلان به عیش و نوش و خوشگذرانی پرداخت، و به این خیانت بزرگ آن هم در اموال مسلمانان توجهی ننمود نوشت:

« اما بعد، من تو را درامانتم «حکومت بر مردم» شریک خود نمودم، و نسبت به خویش از همه نزدیک تر قرار دادم، هیچ یک از خاندانم برای هماهنگی و مدد رساندن به من و رساندن امانت به سویم در نظر من مطمئن تر از تو نبود.



---

۱- ۱) - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۶۰.

چون دیـدی زمانه بر پسـرعمویت سـخت شده، و دشـمن بر او کینه ورزید، و امانت مردم تباه شد، و این امت به فتنه دچار و به خون ریزی دلیر و پراکنده و بی پناه شدند، پیمانت را با پسر عمویت دگرگون نمودی، و همراه جداشدگان از او جدا شدی، و با آنان که دست از یاری اش برداشتند همراه گشتی و با خیانت کنندگان به او خیانت نمودی!

نه بـا پسـرعمویت همراهی کردی، نه امـانت را ادا نمودی، گویـا تلاشت برای خـدا نبود، و انگار از جانب پروردگارت حجتی نـداشتی، و مثل این که درمقام بودی تا این امت را به خاطر اموالشان فریب دهی، و قصد داشتی غافلگیرشان کرده و بیت المال آنان را غارت کنی.

چـون زمینه تشدیـد خیـانت به امت برایت فراهم شـد، به سـرعت حمله کرده، و به شـتاب از جـای جسـتی، و آنچه توانسـتی از اموالی برای بیوه زنان، و یتیمان نگهداری می شد، مانند گرگ تیز رو که بزغاله مجروح از پا افتاده را برباید ربودی، و آن مال را با خیال راحت به حجاز منتقل کردی، بدون این که در این غارت گری احساس گناه کنی؟ !

دشـمنت بی پدر باد، انگار میراث رسیده از پدر و مادرت را به سوی خانواده ات بردی سبحان الله! آیا به قیامت ایمان نداری و از حسابرسی خدا نمی ترسی؟ !

ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می شدی، چگونه آشامیدن و خوردن این مال را بر خود گوارا می دانی، در حالی که آگـاهی حرام می خوری و حرام می آشـامی، کنیزان می خری و بـا زنـان ازدواج می کنی، آن هم از مـال یتیمـان و مساکین و مؤمنان جهاد کننده ای که خداوند این اموال را به آنان بخشـیده و به وسیله آنان شهرها را حفظ کرده، از خدا پروا کن، به این قوم اموالشان را

بر گردان، اگر برنگردانی آن گاه که خداونـد به من قـدرت دست یابی به تو را بدهد، چنانت عقوبت کنم که آن عقوبت عذر خواهم نزد حق باشـد، و با شمشـیر گردنت را بزنم، شمشـیری که احـدی را به آن نزدم جز این که وارد دوزخ شـد، سوگند به خدا اگر حسن و حسـینم آنچه را تو انجام دادی انجام می دادند، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا آن که حق را از آنان بازستانم، و باطلی که از ستمشان به وجود آمده نابود سازم.

به خـدا جهانیـان سوگنـد آنچه از مال مردم برده ای اگر برایم حلال بود شادم نمی کرد که آن را برای اولادم به ارث گـذارم، در این غارت گری آهسـته بران، که گوئی به مرگ رسـیده ای و زیر خاک دفن شـده ای، و اعمالت برتو عرضه شـده، آن هم در جائی که سـتمکار به حسـرت فریاد بر می دارد، و ضایع کننده عمر درخواست برگشت به دنیا دارد، در حالی که آن زمان، روز رهائی نیست. (۱)امیرمؤمنان به کمیل فرمود:

«یـا کمیـل اعلم وافهم انـا لاـنرخص فی ترک اداء الامانات لاحـد من الخلق، فمن روی عنی فی ذلک رخصه فقـد ابطل و اثم و جزاؤه النار بما کذب، اقسـمت لقد سمعت رسول الله یقول قبل وفاته بساعه مراراً ثلاثا یا ابالحسن ادالامانه الی البر و الفاجر فیما قل و جل حتی فی الخیط و المخیط:» (۲)



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، نامه ۴۱.

۲- ۲) - کلام نور، ج۳، ص۱۸۴.

ای کمیـل آگـاه باش و بفهم که مال اهل بیت به احـدی فرمان تخلف از اداء امانت نمی دهیم، هر کس چنین فرمانی از ما نقل کنـد به راه باطل رفته و گناهکار است و کیفرش به سـبب دروغی که گفته آتش خواهـد بود، سوگنـد می خورم که از رسول خـدا یکسـاعت پیش از رحلتش سه بار شـنیدم که می فرمود: ای ابوالحسن امانت را به صاحبش خواه نیکوکار و خواه بـد کار باشد، کم باشد یا زیاد حتی ریسمانی و یا سوزنی باشد بر گردان.

و نیز از آن حضرت این جمله نورانی، و این کلام استوار که در هیچ فرهنگی نمونه ندارد روایت شده است:

«رأس الاسلام الامانه:» (۱)

پایه و اساس اسلام امانت است.

و از آن منبع کرامت روایت شده:

«من طابق السرّ علانیته و وافق فعله مقالته فهو الذی ادی الامانه و تحققت عدالته:»

آن که درونش بـا بیرونش، ظـاهرش بـا پنهـانش یکی باشـد و عملش بـا گفتـارش همـاهنگی نشـان دهـد امانت را ادا کرده، و عدالتش محقق گشته است.

### دزد امین

شایـد از این عنوان شـگفت زده شویـد، و از خود بپرسـید مگر دزد هم امین می شود؟ در گذشـته دزدان و لوطی هـا، و عیاران متصف به اوصافی بودند، که امروزه از چنان افرادی خبری نیست، آنان برای ناموس مردم، و جان مردم و گاهی برای



---

۱- ۱) - آثار الصادقین، ج۶، ص۳۸۵.

مـال مردم احترام قائل بودنـد، و اگر در کاری بنا بود صـفت جوانمردی را اعمال کننـد به هر قیمتی بود این صـفت را بکار می گرفتند.

در دو سه کتابماننـد جوامع الحکایات عوفی و خلاصه الاخبار دیـدم که بزرگی به وقت سـحرگاه به قصـد حمام از خانه اش بیرون آمد، در راه یکی از دوستانش را دید به او گفت: مرا در رفتن به حمام همراهی کن.

آن دوست گفت: من تا نزدیک حمام با تو می آیم، انـدکی که راه را طی کردند، بر سـر دو راهی رسـیدند، آن دوست بدون آن که آن بزرگ را از جداشدنش خبر کند راه خود را پیش گرفته و رفت.

اتفاقاً دزدی که به قصد دزدی شـبانه گشت زنی می کرد، پشت سـحر آن بزرگ در حرکت درآمد چون درب حمام رسـیدند بـه خیـال ایـن که دوسـتش می باشـد روی به دزد کرد، و در آن تـاریکی کیسه ای که دو هزار دینـار در آن بـود به دزد داد و گفت: ای برادر این را به رسم امانت نزد خود نگاه دار، چون از حمام بیرون آیم به من بازگردان.

دزد کیسه را گرفت و در همانجـا نشـست تـا صاحب کیسه از حمام خارج شـد، در روشـنائی هوا دیـد دوسـتش آنجا نیست به خیال این شاید کیسه را به منزل برده باشد تصمیم گرفت به منزل دوستش برود.

دزد فریاد زد ای برادر بیا کیسه پولت را از من بگیر، صاحب کیسه گفت: تو کیستی؟ گفت من دزد هستم و به خاطر امانت تو از شـغلم بـاز مانـدم، صـاحب کیسه گفت: چرا پول مرا نبردی، دزد گفت: چون این کیسه را به رسم امـانت نزد من سپردی، از جوانمردی و مروت دور دیدم که در امانتت خیانت کنم!

ص:۲۹۷

در سطور گذشته به این نکته توجه داده شد که منظور از امانات در آیه شریفه همه امانات مادی و معنوی است و از جمله مصادیق آن حکومت است، چنان چه در نبود پیامبران و امامان معصوم، و در عصر غیبت حجت الله بنا باشد امر حکومت به کسی یا کسانی واگذار شود، باید حضرت حق و پیامبران و امامان سرمشق قرار گیرند، چنان که خداوند حکومت را در میان مردم به افراد لایق، شایسته، عادل، خیرخواه واگذار کرد، و چنان که پیامبران حکومت پس از خود را به پیامبر بعد از خود یا جانشینی صالح و عادل واگذار نمودند، و چنان که پیامبر اسلام حکومت پس از خود را به شایسته ترین فرد امت علی (ع) که جامع همه کمالات و فاقد همه نواقص بود واگذاشت، و امیرمؤمنان پس از خود حضرت مجتبی را منصوب به حکومت نمود و امام دوم به امام سوم و بهمین صورت تا امام دوازدهم، مردم هم باید از این روش بهره گرفته و این طرح را سرمشق خود قرار دهند، به این معنا که مسئولیت ها و پست ها را به انسان های صالح و مردم شایسته که از دانش و آگاهی و تقوا و زهد و عدالت برخوردارند واگذارند، و به محض انحراف یک مسئول از جاده انصاف و عدالت با تکیه بر قانون شرع و عرف او را از کار برکنار نموده و شخص صالحی را به جای او قرار دهند، تا مردم کامشان در همه زمینه ها از شربت عدالت شیرین شود، و از چشیدن زهر ظلم و ستم در امان بمانند.

حکومت و برقرار کردن نظام قضائی استوار دو امانت عظیم الهی است که باید در نبود معصوم از جانب مردم به صالحان سپرده شود، و در این زمینه ذره ای خیانت روا نیست، و خائن در این دو مسئله گناهش بسیار بزرگ، و راهش به توبه بسیار دور، و مورد لعنت خدا، و محروم از عنایت حق است.

ص:۲۹۸

من دوست دارم در این زمینه به طور مفصل به حوادث پس از وفات پیامبر، که در واگذاری حکومت به افراد غیر صالح با بودن نص بر حکومت امیرمؤمنان بزرگ ترین خیانت در عرصه تاریخ انجام گرفت و تا امروز که این تفسیر نوشته می شود و پانزده قرن است امت اسلام بخاطر آن خیانت به عظیم ترین مصائب و بلاها و فتنه ها و تفرقه ها و هرنوع فساد و گناه گرفتارست، و تبدیل به لقمه چربی برای استعمارگران شده اشاره کنم، ولی بحث در آن را اگر خدا توفیق دهد در آیه ۶۷سوره مائده آیه ولایت مشروح و مفصل خواهم نوشت.

آنچه در این زمینه لازم است تذکر داده شود این است که اگر حاکمان بخواهند حکومت را که امانت خداست به صورت اجرای عدالت بدون هیچ ملاحظه به اهلش برسانند باید در مسئله حکومت داری و حکومت کردن وجود مبارک امیرمؤمنان (ع) را الگو و سرمشق خود قرار دهند، انسانی که در مدت نزدیک به پنج سال حکومتش هدفی جز گستردن عدالت، و تحقق خیر دنیا و آخرت برای فرد فرد مردم، و تأمین سعادت و رفاه برای همگان نداشت.

### علی (ع) پس از پیامبر

#### اشاره

با توجه به آیات قرآن چون آیه ولایت و آیه ابلاغ و آیه اولوالامر، و جمله یقینی من کنت مولاه فعلی مولاه و صدها روایت صحیح و مستند که حکومت را پس از پیامبر برای امیرمؤمنان بخاطر صلاحیت و لیاقت و شایستگی، و علم و زهد و تقوا و عدالت و به ویژه مقام عصمت ثابت می داند، این پرسش مطرح است که اگر آن حضرت به حکومت تعیین شده، چرا در برابر سقیفه که زمام حکومت را به فردی عادی، کم سواد، عاری از عدالت سپرد، و در این امانت

عظیم خیانت شد، قد علم نکرد، و برای بازگرداندن حکومت به خودش اقدام ننمود؟

این پرسش از همان ساعات اولیه ی پس از وفات پیامبر حتی در محضر خود امیرمؤمنان مطرح شده که باید با دلایلی به این صورت پاسخ داده شود تا هر کس اهل دلیل و حجت است قانع گردد، و هر کس تابع برهان و دلیل نیست در چاه هلاکت سرنگون شود.

### ۱– نبود نیروی لازم

امام (ع) می فرمایند: کوتاهی و کناره گیری من از مسئله خلافت و حکومت به خاطر ترس از درگیری با اهل سقیفه، و وحشت از مرگ نبود، بلکه سببش کلام رسول خدا بود که به من اعلام کرد:

ملّت نسبت به تو خیانت می نمایند و به پیمانی که من با آنان بستم وفا نمی کنند و تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسائی.

من از پیامبر خدا پرسیدم وظیفه من در زمان خیانت ملت چیست؟

فرمود: اگر نیروئی کافی باشد که تو را یاری دهد و بتوانی حق غارت شده را به خود بازگردانی با مخالفان و خائنان مبارزه کن و حق خود را از آنان بازستان، و هرگاه نیروی لازم در اختیار نداشته باشی صرف نظر کرده و خون خود را حفظ کن تا مظلومانه از این جهان به سرای آخرت رهسپار گردی.

سپس امام می فرمایند: من در این زمینه از هفت نفر از پیامبران گذشته سرمشق گرفتم:

نوح: چون به محضر حضرت حق عرضه داشت:

ص:۳۰۰

أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ: (۱)

پرورگارا من در میان قومم مغلوبم، تو مرا یاری کن.

ابراهیم خلیل: که هنگام بی اعتنائی بستگانش به او اعلام کرد:

وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ: (۲)

من از همه شما و آنچه را در برابر خدا پرستش می کنید کناره گیری می کنم.

لوط: خاله زاد ابراهیم که به مخالفان خود گفت:

قٰالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلیٰ رُکْنٍ شَدِیدٍ: (۳)

ای کاش قدرت و نیروی مبارزه با شما را داشتم یا می توانستیم خود را به پناهگاه مطمئنی برسانم!

یوسف: زمانی که گفت:

قٰالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّٰا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ: (۴)

پروردگارا زندان را بهتر از عملی که زنان مرا به آن دعوت می کنند دوست دارم.

موسی: هنگامی که گفت:

فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّٰا خِفْتُکُمْ: (۵)



---

۱- ۱) - قمر ۱۱.

۲- ۲) - مریم ۵.

۳- ۳) - هود۸۳.

۴- ۴) - یوسف ۳۴.

۵- ۵) - شعرا ۲۱.

من به خاطر این که خونم به دست شما فرعونیان بدون نتیجه نریزد خائفانه از دست شما گریختم.

هارون: وقتی پس از بازگشت موسی از کوه طور و اعتراض موسی به او که چرا در برابر گوساله پرستی قیام نکردی و به مبارزه با آنان برنخاستی گفت:

إِنَّ اَلْقَوْمَ اِسْتَضْعَفُونِی وَ کٰادُوا یَقْتُلُونَنِی: (۱)

بنی اسرائیل مرا تضعیف کردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، چگونه می توانستم در نبود یار با آنان مبارزه کنم؟ !

محمدبن عبدالله (ص) هنگامی که از دست مشرکین مکه گریخت و وارد غار شد.

آری امیرمؤمنان آن عقل مجسم، و بصیرت کامل، و دانش محض، به دنبال این هفت سرمشق بود که در برابر سقیفه و نیروی آنان، و مشکلاتی که برای آن حضرت به وجود آوردند استقامت کرد، و از هدر دادن خون پاک خودش و اهل بیتش مانع شد، چرا که مبارزه او با اهل سقیفه بدون یار و یاور کار درستی نبود، ورود به جنگ نابرابر که به ضرر خودش و اسلام بود مبنای شرعی و عقلی نداشت.

حضرت پس از رسیدن به حکومت شرح حال غمناک خود را در خطبه شقشقیه چنین بیان می کند:

من فکر کردم که با نبود نیروی لازم و قدرت کافی به مبارزه برخیزم، و با اهل سقیفه وارد جنگ شوم، یا این که با این مصیبت هولناک به غارت رفتن حقم که



---

۱- ۱) - اعراف ۱۵۰.

درحقیقت حق همه امت بود دست به گریبان باشم و صبر پیشه کنم، پس از اندیشه به این نتیجه رسیدم که پیشه کردن صبر و نشستن در عرصه سکوت عاقلانه تر است.

از حضرت رضا (ع) پرسیدند چرا امیرمؤمنان پس از رسول خدا بیست و پنج سال در خانه نشست ولی در زمان حکومت خود با مخالفان وارد مبارزه شد؟ حضرت پاسخ دادند: امیرمؤمنان از عمل رسول خدا که ۱۴سال و ۷ ماه به مشرکین مهلت داد، و با آنان وارد مبارزه نشد سرمشق گرفت، و سبب ترک مبارزه پیامبر در آن ۱۴ سال و ۷ماه نبود نیروی لازم بود، امام هم پس از پیامبر نیروی کافی در اختیار نداشت تا وارد مبارزه شود.

ما هرگاه آیات شریفه قرآن را به دقت و با تدبر مطالعه کنیم می بینیم در زمینه برخورد با مخالفان دو دسته آیه در قرآن مجید است.

دسته اول آیاتی است که پیامبر و اهل ایمان را در برابر مصائب و ناراحتی ها و مشکلات که منشأش دشمن است فرمان به صبر و حوصله و بردباری می دهد، مانند آیات ۱۲۹سوره نحل و مزمل۱۱، و احقاف۳۵ و قلم ۴۹.

دسته دیگر آیاتی است که فرمان مبارزه و جنگ می دهد مانند آیات سوره محمد۳۸، توبه۱۵، محمد۵ و. . . .

آیاتی که فرمان به صبر و تحمل و بردباری می دهد زمانی نازل شد که پیامبر برای ورود به مبارزه از نیرو و تجهیزات لازم برخوردار نبود، و جای تردید نیست که در چنان زمانی باید رسول خدا از مبارزه و جنگ امتناع می نمود، زیرا مبارزه در صورت نبود نیروی لازم عکس هدف را نتیجه می دهد، و دشمن را در مخالفت و خون ریزی چیره تر می کند و با کشتن طرف مقابل همه اهداف را

ص:۳۰۳

نابود می نماید، زمانی که رسول خدا دارای نیروی لازم، و لشگری پرقدرت و تجهیزات جنگی شد، فرمان یافت که نسبت به مشرکین سخت گیری کند و ریشه آنان را قطع نماید.

با این تحلیل روشن شد که صبر در برابر دشمن و دست نبردن به اسلحه گاهی پسندیده است و گاهی ناپسند.

### ۲- حفظ اسلام

اوضاع پس از مرگ پیامبر به طور واضح و روشن نشان می دهد، که اکثر مسلمانان از اسلامی ریشه دار و پابرجا برخوردار نبودند، و کم و بیش در عقاید خود تزلزل داشتند، و هنوز از نظر تشکیلات و تجهیزات آن نیرو و قدرت را نداشتند که در برابر حوادث خارجی استقامت ورزند و حادثه شکن باشند، به ویژه این که انقلاب اهل ردّه در اطراف جزیره العرب سر برداشته بود، و از طرفی پیامبر در بستر مرگ لشگری برای مبارزه با رومیان آماده کرده بود در حالی که لشگر حرکت نکرده آن حضرت از دنیا رفت، و از همه مهم تر این که رومیان و ایرانیان از هر طرف منتظر فرصت بودند که برضد دولت جدید که به ظاهر نام اسلام را یدک می کشید وارد جنگ شوند و درخت اسلام را از ریشه بخشکانند، با توجه با این اوضاع که از هر طرف خطر بر ضد اسلام و مسلمانان رخ نشان می داد، اگر امیرمؤمنان برای به دست آوردن حق غارت شده اش، با اهل سقیفه که اکثر مردم دنیاپرست مدینه و مسلمانان ضعیف الاعتقاد را با خود داشتند، به جنگ بر می خاست، اختلاف شدید داخلی، و خون ریزی بی نتیجه ای پیش می آمد، در این صورت ارکان اسلام فرو می ریخت، و حکومت به ظاهر اسلامی به شدت تضعیف می شد، و ساختمان عظمت اسلام منهدم می گشت، و پرچم اسلام که در مصر و عراق و شام در مدت کوتاهی به اهتزاز درآمده بود سرنگون

ص:۳۰۴

می شد، و نهایتاً چراغی که با زحمات طاقت فرسای انبیاء و به خصوص رسول اسلام با نزول قرآن روشن شده بود خاموش می گشت!

راستی رهبری چون امیرمؤمنان و امام اهل تقوا، که بایـد حافظ دین و مروج شـریعت، و نگهـدار زحمات رسول حق باشـد، آیا خودش سبب فرو ریختن ارکان آن گردد؟ !

آری حضـرت به خـاطر حفظ فرهنگ اسـلام و بقای نبوت سـکوت کرد، و وارد مبارزه نشـد و از شـعله ور کردن آتش جنگ داخلی امتناع ورزید، و کار او بدون شک کاری صد درصد مشروع و عاقلانه و براساس حکمت و مصلحت بود.

قطعاً شـما اگر مالی را از شخصی طلب کار باشید و او از پرداخت آن امتناع کند، و برای شما صد در صد معلوم و روشن باشد اگر از او مطالبه نمائید و نسبت به ادای آن اصرار بورزید خون ها ریخته می شود، به خاطر همراهی با مردم و حفظ خون آنان از مبارزه صرف نظر می کنید تا شرایط ادای قرض فراهم گردد.

## ۳- زهد امیرمؤمنان

حکومت برای امام هـدف نبود، امام حرص به مقام و به دست آوردن تخت و صـندلی نداشت، امام حکومت را برای رسانیدن هر صاحب حقی به حقش، و جهت گسترانیدن عدالت در همه شـئون زندگی مردم می خواست، امام در صورتی می توانسـت با سـقیفه مبارزه کنـد که مردم حکومتش را بخواهنـد، چون دیـد مردم بی اعتنای به حکومت او هسـتند به سـکوت نشـست، و صندلی حکومت را که ظاهرش ابداً برای او ارزشـی نداشت مگر آن که در کنار آن حقی غارت شده را برگرداند، و باطلی را معدوم سازد به حریصان به تاج و تخت واگذاشت

ص:۳۰۵

و در خانه به انتظار پیش آمدن فرصت اقامت گزید، تا اگر شتر خلافت به طور طبیعی به سویش آمد آن را بپذیرد و مسئولیت های عظیم خود را با کمک حکومت و نیروی لازم ادا کند.

او درباره ظاهر حکومت، حکومتی که لقمه ای چرب برای حریصان و دنیاطلبان، و قدرت پیشگان است فرمود:

«اما والذی فلق الحبه وبرأ النسمه، لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذالله علی العلماء ان لایقاروا علی کظه ظالم ولاسغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها ولایفتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفطه عنز:» (۱)

هان! به خدائی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر حضور حاضر و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود نیرو و یاور نبود، و اگر نبود پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم، و پایان حکومت را با پیمانه خالی اولش سیراب می کردم، آن هنگام می دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بز کمتر است! !

عارفی آگاه زهد امیرمؤمنان را اینگونه توصیف می کند:

دنیا در نظرش پست تر از خاکستری بود که در برابر گردبادهای طوفانی قرار گرفته باشد، و مرگ در نظر وی آسان تر از خوردن آب هنگام تشنگی شدید بود.



---

۱- ۱) - پایان خطبه ۴.

## ۴– دشمنان داخلی

امام در میان مسلمانان که دچار ضعف اعتقاد بودند، و هنوز دریافت درستی از توحید و حقایق الهیه نداشتند دچار دشمنان فراوانی بود، دشمنی و کینه آنان به حضرت معلول جنگ هائی بود که امام در آن جنگ ها فقط بخاطر دفاع حق و با نیتی خالص، پدران و برادران و اقوام آنان را کشته بود، دشمنان توجه به این حقیقت نداشتند که امام بفرمان خدا و برای خدا وارد میدان جنگ شده، و برای حفظ اسلام و گسترش آن جانفشانی کرده است، هنوز تعصبات قومی و قبیله ای و اخلاق جاهلی بر آن تازه مسلمانان سایه شومش را داشت و به این علت با آن حضرت دشمن بودند و از او در دل خود کینه سخت داشتند**! !**

قطعاً اگر حضرت در برابر اهل سقیفه که چنان دشمنان کینه ورزی را همراه خود داشتند به جنگ برمی خاست تا حق به غارت رفته خود را بگیرد، دشمنان به صورتی منافقانه و با دروغ پردازی شدید و با انواع ترفندها، این مسئله را در میان دیگر مردم جا می انداختند که علی بن ابی طالب بخاطر مقام و منصب به خون ریزی برخاسته و میان مسلمانان شکاف انداخته، و ساختمان وحدت را در هم کوبیده، در آن صورت به نام دین برضد آن حضرت به جنگ بر می خاستند، و دیگران را هم با خود همراه می نمودند، تا برای همیشه چراغ وجود او و اهل بیت را خاموش کنند، و قطعاً با کشته شدن او و اهل بیتش که هم وزن قرآن بودند به عمر اسلام ناب محمدی و فرهنگ سعادت بخش قرآنی خاتمه داده می شد، و جز اسلامی وارونه و ساخت سقیفه و پرداخته امویان و عباسیان چیزی باقی نمی ماند، و هدف حق و پیامبران نابود می شد.

ص:۳۰۷

امام با خانه نشینی و سکوت خود این بهانه واهی را از دست مردم مدینه گرفت و خود و اهل بیتش و یاران بسیار محدودش که به بیش از دوازده نفر نمی رسید به تبیین اسلام ناب قرآنی و فرهنگ سالم محمدی در برابر اسلام سقیفه همت گماشت، و زمینه ای را به وجود آورد که تا روز قیامت حجت بر فرد فرد انسان ها تمام باشد، و احدی را در پیشگاه حق عذر موجّهی نباشد.

امام (ع) در طول بیست و چند سالی که حکومتش به حقش از طرف دنیا خواهان غصب شده بود و در عین این که از طرف حکام سقیفه در مضیقه قرار داشت، ولی لحظه ای از مسئولیت خطیر خود که ابلاغ اسلام قرآن، و فرهنگ ناب محمدی بود آرام نگرفت، و با همه وجود به بیان حقایق الهیه و معارف ملکوتیه ادامه داد، و در این زمینه یاران با وفا و از جان گذشته اش به او یاری می دادند، و در این راه از تحمل مصائب و مشکلات نهراسیدند، و شکنجه و تبعید و ضرب و جرح را به جان خریدند.

مضیقه هائی که در این عرصه برای شخصیت هائی چون سلمان و عمار، و ابوالهیثم بن تیهان و مقداد وارد شد به طور مفصل در کتاب های رجالی و تاریخی و به ویژه در مجلدات الغدیر که در نوع خود کم نظیر است توضیح داده شده است.

## ۵- حسودان

به خلیل بن احمد گفته شد: چرا اطرافیان رسول خدا با یکدیگر مانند فرزندان پدری و مادری بودند، ولی علی (ع) در میان آنان مانند نابرادری بود؟ !

ص:۳۰۸

خلیل گفت: چون علی پیش از همه آنان به پیامبر گرویده بود، و اسلام را پذیرفت، و از جهت شرافت و علم، و حلم اشرف، و در مسیر راستی و درستی سرآمد همه آنان می بود، به این خاطر به حضرت حسادت می ورزیدند، چرا که مردم به هم فکر و هم سلیقه خود مایل ترند.

به مسیلمه بن نمیل گفتند: چرا با این که علی در هر فضیلت و شرافتی مقدم بود او را ترک کردند؟ !

پاسخ داد: چون چشم آنان طاقت دیدن نور آن حضرت را نداشت.

ابوالهیثم بن تیهان صحابی بزرگوار به امیرمؤمنان گفت: حسادت قریش به شما از دو جهت است: نیکوکاران آنان آرزو می کنند که از جهت احترام و برتری هم شأن شما باشند، ولی اشرار قریش حسادتشان سبب سنگینی قلب ها و بی وزنی اعمال آنان شده است: زیرا آنان شما را دارای نعمتی می بینند که سبب استفاده شما شده و علت محرومیت آنان گردیده، حاضر نیستند به شما ملحق شوند، تا آن که در اندیشه پیش افتادن بر شما افتادند، به خدا سوگند مقصد آنان طولانی است، و مسابقه تمام شده است.

هنگامی که شما بر اثر فضائل پیش افتادید، و آنان عاجز بودند که در ردیف شما قرار گیرند، درباره شما آنچه دیدی انجام دادند!

به خدا سوگند! شما شایسته ترین شخصی هستید که باید قریش از شما سپاس گذاری کنند، زیرا رسول خدا را به هنگام زندگی یاری نمودی، و چون از دنیا رفت به وصیت هایش عمل کردی و دیونش را ادا نمودی.

به خدا سوگند قریش به حق ظلم روا داشتند و پیمان خدا را شکستند، خدا انتقامش را می گیرد، ما جمعیت انصار دست و زبانمان پشتیبان شماست.

ص:۳۰۹

با دست با مخالفان حاضر شما مبارزه می کنیم، و با زبان با مخالفان غائب شما.

به راستی با آن جمعیت حسود که عده و نفراتشان کم نبود، برای امیرمؤمنان زمینه جنگ برای احقاق فراهم بود؟

آیا به آن مردم می توانست اعتماد کند، آیا آن مردم را می توانست در بدنه حکومتش در صورتی که برقرار می شد جای دهد؟ !

وانگهی دوستان و همکاران اهل سقیفه نیروهای خود را بسیج کرده بودند که برای پادشاهی که به ناحق نصب شده بود بیعت بگیرند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد اول صفحه ۷۳ می نویسد:

ابوبکر و عمر و ابوعبیده و عده ای از اصحاب به هر کس می رسیدند بدون این که فکر کنند آیا حاضر به بیعت با ابوبکر هست یا نیست، او را کشان کشان آورده و دستش را باز کرده به دست ابوبکر بن ابی قحافه می رساندند! !

علی عبدالرزاق که از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت است در کتابش الاسلام و اصول الحکم می نویسد «بیعت با ابوبکر بیعت سیاسی زور بود، و این روش ها را همه دولت های جدید انجام می دهند، زیرا حکومت ابوبکر همانند حکومت های جهان بر پایه قدرت و سر نیزه بود، زمانی که یقین کردند امام با آنان به هیچ وجه جنگ نخواهد کرد، آن حضرت را میان مبارزه و بیعت مجبور کردند، لذا آن حضرت چون در برابر ضرر بسیار کوبنده و خطرناک جنگ و ضرر

بیعت قرار گرفته بود، و زیان بیعت را نسبت به اسلام کمتر از ضرر جنگ می دید بالاجبار با حاکم بیعت کرد. (۱)

### حکومت امیرمؤمنان

پس از آن که عثمان به خاطر خلاف های کارهای فراوانش، و تشدید حکومت عربی در برابر حکومت اسلامی که بخش عمده آن با طرح عمر پایه گذاری شده بود، و مسلط کردن بنی امیه بر مردم و واگذاری پست های کلیدی به آنان به دست اصحاب پیامبر و مردم ناراضی و خشمگین کشته شد، مردم برای بیعت با امیرمؤمنان هجوم کردند، و حضرت حجت را بر خود تمام دید، به ناچار حکومت را پذیرفت.

امام به دو کار بسیار مهم و اساسی همت گماشت، بیرون راندن هواپرستان از بدنه حکومت، و واگذاری پست ها و مقام ها به دست اهل دیانت و عدالت.

اولین و آخرین هدف امام از قبول حکومت فرو ریختن حکومت عربی و دولت سلطنتی، و بپاکردن حکومت اسلامی بود، تا سفره ظلم برچیده شود، و بساط عدالت گسترده گردد.

قانون اساسی حکومت او قرآن، و محصولات وحی، و روش انبیاء و سنت پیامبر، و نتایج دانش و بینش و بصیرت خود او بود.



---

۱- ۱) - الشیعه و الحاکمون مغنیه، ص ۴۲- ۳۷.

پیش از او جز اندک مدتی در زمان سلیمان مردم مزه عدالت را نچشیده بودند، و بعد از او هم تاکنون رخساره زیبای عدالت در حکومت ها دیده نشده است.

روش حکومت او همان است که در عهد نامه مالک اشتر به تفضیل بیان کرده، که متأسفانه مفاد آن تاکنون از طرف هیچ حکومتی به اجرا گذاشته نشده!

او وقتی زمام حکومت را به دست گرفت جز اجرای حق و عدالت در نظر نداشت، او از احدی در حکومتش حساب نمی برد، و با کسی روی دربایستی نداشت، قلدران در زمان حکومت او به اجرای قدرتشان طمع نمی کردند، و ضعیفان از رسیدن به حقشان دلسرد و مأیوس نبودند.

او در حکومتش جز جلب خوشنودی و رضای خدا را نظر نداشت، زور نگفت، و اِعمال زور نکرد، قدرتش ضامن امنیت، آزادی، رفاه، و خیر دنیا و آخرت مردم بود، هزاران افسوس که مردم داخل کشور قدر دان آن حکومت حکیمانه و دولت صد در صد اسلامی نبودند، سه جنگ ظالمانه برضد او بپا کردند، و با او به گونه ای رفتار نمودند که بارها مرگش را از خدا خواست.

جملی ها که سرانشان چهره ای حق به جانب داشتند، و صفینی ها که در مکر و حیله و مشتبه کردن حق به باطل از روباه مکارتر بودند، و نهروانی ها که دچار جهل مرکّب و کج فهمی شدید از دین بودند، مزاحمت های فراوانی برای او به وجود آوردند، او را راحت نگذاشتند ا دریای بی ساحل علمش را از آسمان قلبش هم چون باران بهاران بر مردم کره زمین ببارد، و پرونده دانش را در هر زمینه ای باز کند، و به او مهلت ندادند تا طعم عدالت را در پنج قاره فراگیر کند، و انسان را از مفاسد نجات داده به ساحل صلاح و سداد و کرامت برساند.

ص:۳۱۲

با این همه در آن وقت کم و زمان انـدک، و مدت محدود بهترین الگو و سـرمشق را برای حکومت بر مردم رقم زد، و آنچنان در مملکت داری حجت حق را بر حکومت هـا تـا قیامت تمام کرد که برای هیـچ حاکم و کارگزار، اسـتاندار و فرمانـداری در پیشگاه حق در عرصه قیامت جای عذری باقی نگذاشت.

## نمونه هائی از عدالت و قسط در حکومت و روش امیرمؤمنان

در سـال هشـتم هجری که شـهر مکه به دست با کفایت پیامبر اسـلام و اهل ایمان فتـح شـد، و بیت رب از معبودان باطل خالی گشت، رسول خـدا برای نـابود کردن بت پرستی و ویران کردن بت خـانه هـای اطراف شـهر مکه، برای هـدایت مردم جمعیت های تبلیغی گسیل داشت.

گروهی به فرماندهی خالدبن ولید برای ارشاد قبیله جذمیه بن عامر به سـرزمین آنان رفت، ولی برخلاف فرمان پیامبر اسلام که دسـتور داده بود از هر گونه خون ریزی، جنگ، و درگیری اجتناب شود، خالـد با ترفنـد و حیله قبیله را خلع سـلاح کرد و عده ای را کشت، پیـامبر اسـلام کـار خلاـف شـرح و اخلاق ظالمانه خالـد را محکوم و امیرمؤمنان را برای رسـیدگی به آن جنایت سنگین به سوی قبیله فرستاد.

امام هنگامی که به منطقه بنی جذمیه رسـید دیه شرعی و قانونی همه مقتولان را پرداخت، و دیه مجروحان را نیز به آنان عنایت فرمود، و همه خسـارت هـای مـالی را جبران کرد، سـپس قیمت چیزهـای کم ارزش و حـتی کـاسه هـای چوبینی که برای آب خوردن سگ ها به کار گرفته می شد پرداخت، آنگاه به آنان خطاب فرمود:

ممکن است در این حادثه اموالی از شما تلف شده باشد که از آن ها غفلت دارید، لذا مبلغ دیگری را به همین منظور به آنان پرداخت تا به زیان دیدگان داده شود.

چون با نیروی اعزامی به محضر پیامبر بازگشت، رسول خدا از آن معدن کرامت و انسان عادل و عدالت پیشه استقبال نمود و همه کارهای او را نسبت به قبیله بنی جذمیه ستود و خالدبن ولید را سرزنش و از اعمال او در پیشگاه حق بیزاری جست. (۱)امیرمؤمنان در اجرای حق، و برقراری عدالت نسبت به کسی حتی نزدیک ترین اقوامش اغماض و سهل انگاری نداشت.

علی بن ابو رافع وزیر دارائی حکومت امیرمؤمنان می گوید: در میان اموالی که به عنوان بیت المال از بصره به کوفه منتقل شد گردنبند طلائی وجود داشت، یکی از دختران امام در روز عید قربان آن را به مدت سه روز به شرط عاریه مضمونه مردوده از من گرفت، وقتی امام از این مسئله خبر یافت فریاد زد هر چه زودتر ابو رافع را نزد من حاظر کنید!

امام به او فرمود: تو در مقام خیانت به مسلمانان هستی!

عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین پناه به خدا که من به مسلمانان خیانت کنم!

فرمود با چه دلیلی و به چه حقی گردنبندی را که متعلق به همه مسلمانان است بدون اذن من و آنان به دختر من واگذار کردی؟ !



---

۱- ۱) - کامل ابن اثیر، ج۲، ص۲۵۵.

گفتم: او دختر شماست و من به عنوان امانت مضمونه و مردوده آن را به مدت سه روز به او تحویل دادم، و خود نیز از مال خود آن را ضمانت کردم، و متعهدم که آن را سالم و صحیح به بیت المال بازگردانم.

فرمود همین امروز گردن بند را به جایش برگردان و هشدار که چنین کاری دوباره تکرار شود، که در صورت تکرار تو را به شدت تنبیه می کنم و این را هم بدان اگر فرزندم بدون قید عاریه مضمونه مردوده آن را برده بود نخستین زن هاشمی بود که دستش را قطع می کردم.

ابو رافع می گوید: هر چه زودتر آن امانت را پس گرفته به خزانه دولت بازگرداندم. (۱)معاویه در حدود بیست و سه سال پیش از حکومت امیرمؤمنان از جانب عمر و عثمان استاندار شام بود، وقتی مهار حکومت در دست الهی امیرمؤمنان قرار گرفت او را از آن مسئولیت عزل نمود، معاویه در ضمن نامه ای به امیرمؤمنان نوشت:

«قد کنت سألتک الشام علی ان تلزمنی لک بیعه وطاعه فابیت ذلک عنی:»

من از تو خواستم که حکومت بر شام را برای من بگذاری، تا من نیز اطاعت خود را از تو گردن گیرم و از مردم این منطقه برای تو بیعت بگیرم ولی این مطلب را از من نپذیرفتی.



---

۱- ۱) - روضه المتقین، ج ۱۰، ص۲۳۴- تاریخ طبری، ج۴، ص ۱۲۰.

گروهی از یـاران و اصـحاب حضـرت از امیرمؤمنـان درخواست نمودنـد که برای مـدتی معین معاویه را در فرمان روائی بر شام مهلت دهد، آنگاه که حکومت حضرت تثبیت شد او را عزل کند، حضرت در پاسخ خواسته یارانش فرمود:

«اتأمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟»

آیه به من دسـتور می دهیـد از راه سـتم کردن بر کسانی که زمامـدار آنان شـده ام یاری بخواهم؟ (۱)آیـا چینن حاکم عادل و چنین حکومتی را در جهان امروز سـراغ دارید، آیا حاکمی حاضر است اطرافیان و اقوام و دوستانش را که در بدنه حکومت او به ستم گری و غارت بیت المال مشغول است معزول نماید و به جای آنان مردمی متعهد، با تقوا و عاشق عدالت قرار دهد؟ ! !

نجاشی عاشق و خدمتگذار امیرمؤمنان در ماه مبارک رمضان شراب خورد و بدمستی کرد، امام به دستگیری او همت گماشت، و هشـتاد تازیانه به عنوان حدّ شـرابخواری به او زد، و سپس وی را به زندان انداخت، و فردای آن روز بیست تازیانه دیگر به او زد!

چون از علت بیست تازیانه از او پرسید فرمود این تعداد به کیفر شکستن حرمت ماه رمضان بود.

طارق بن عبدالله که از بسـتگان نجاشـی بود خدمت امام عرضه داشت، ما تصور می کردیم نزد تو از مکانت و جایگاه خاصـی برخورداریم و با مخالفان شما تفاوت داریم، کار امروز شما درباره نجاشی ثابت کرد که دوست و دشمن



---

۱- ۱) - خطبه ۱۲۶ ترجمه این فقیر.

در مسئله حدّ و کیفر نزد تو مساوی هستند و ما مجبوریم برای حفظ آبرو به معاویه بپیوندیم، حضرت فرمود ای برادر بنی نهد نجاشی شراب نوشید و او یکی از مسلمانان است و کیفرش همان بود که چشید.

آری حاکم موحد و مسئول و با تقوا در چنین اموری تبعیض قایل نیست، همه را در اجرای عدالت مساوی می نگرد و در این زمینه اهل ملاحظه و تعصب قبیله ای نیست.

امام به طور شگفت آوری پای بند به قانون حق بود، و از اجرای آن در زمان قدرت و حکومتش تحت هیچ شرطی امتناع نداشت، او ضابطه می شناخت نه رابطه، ضابطه را زمینه اجرای عدالت می دانست و رابطه را سبب دوری از حق.

اهل تقوا و امانت و زهد و تعهد را در حکومتش به کار می گماشت و از انتخاب کسانی که لیاقت و شایستگی نداشتند جداً پرهیز می کرد، و هنگامی که احساس می کرد صاحب منصبی فاقد شرایط لازم است بدون معطّلی او را از کار برکنار می کرد.

او با صدای رسا اعلام می کرد:

«ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه:» (۱)

ای مردم کسی برای عهده دار شدن مسئولیت شایسته تر است که در قدرت و مایه معرفتی از دیگران ممتازتر باشد.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۷۲.

هنگامی که طلحه و زبیر که از خویشان نزدیکش بودند، و خدمات آنان برای پیشرفت اسلام و در میدان های جنگ بر همه معلوم بود، دو منطقه بزرگی از عراق یعنی کوفه و بصره را از آن حضرت، درخواست کردند که یکی استاندار کوفه و آن دیگر حاکم بصره شود به آنان فرمود:

«ارضیا بقسم الله لکما، حتی اری رأیی، و اعلما انی لاشرک فی امانتی الا من ارض بدینه و امانته من اصحابی:» (۱)

به آنچه خداوند نصیب شما نموده راضی باشید، تا من فکر کنم، و بدانید که من کسی را شریک حکومت خود نمی کنم، تا از دین و امین بودن او مطمئن باشم.

به راستی چه غوغائی در عدالت امیرمؤمنان است، خویشاوندی را در مسئولیت دادن به هیچ می گیرد، و شرط واگذاری منصب را دین و امانت اعلام می کند، و در وجود طلحه و زبیر شایستگی منصب پذیری نمی بیند وبی ملاحظه آنان را از این که منصب به آنان بسپارد طرد می کند.

«علی (ع) در تدبیر و سیاست، در علم و عمل، در سوز و گداز، در توجه به مردم به ویژه تهیدستان و یتیمان و در مسئله حکومت و زمامداری مرد بی نظیری بود، و در مسائل مالی و معاش اولاً کمال احتیاط را مراعات می کرد و ثانیاً دیگران را بر خود مقدم می داشت، از سخنان آن حضرت است که می فرماید:

من در زمان ازدواج با فاطمه زهرا هیچ نداشتم و حتی فرشی که روی آن استراحت کنیم، ولی در همان تاریخ از مال دنیا به اندازه ای در اختیارم بود که



---

۱- ۱) - ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۱۳.

اگر صدقه و بخششم را به خانواده های بنی هاشم تقسیم می کردند همه را بس بود. (۱)

این کلام نشان می دهد که مولای متقیان از امکانات مالی برخوردار بود، ولی همه را برای پیشرفت اسلام و دستگیری از یتیمان و تهیدستان هزینه می کرد.

در بخشی از نامه ای که به استاندارش در بصره نوشته می خوانیم:

«ولوشئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذاالعسل و لباب هذاالقمح، و نسائج هذاالقزّ ولکن هیهات ان یغلبنی هوای. . .» (۲)

اگر می خواستم هر آینه می توانستم به عسل مصفی و مغز گندم و بافته های ابریشم دست پیدا کنم ولی چه دور است که هوای نفسم بر من چیره شود.

او با این فراز اعلام می کند: که من قدرت و تمکن مالی دارم و می توانم در بالاترین و بهترین عرصه رفاه زندگی کنم ولی ملاحظه امکانات محدود مردم، و گرسنگی گرسنگان در حجاز و یمامه، و دردآشنائی و هم سوزی با آنان مرا مکلف می کند که ساده و بدون تکلف زندگی کنم.

اگر پرسیده شود چرا امیرمؤمنان زندگی و معیشتش برابر با پائین ترین طبقات اجتماع بود؟ باید پاسخ داد: علی (ع) الگوی انسانیت در همه دورها برای آحاد مردم است، او باید در کلیه مقیاس ها و معیارها به عنوان سرمشق دیده شود، به ثروتمندان نشان دهد که چگونه می توانند یتیم نوازی کنند.



---

۱- ۱) - بحار، ج۴۱، ص۴۳.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۴۵.

و به داد محرومین و مستمندان برسند، و به بی بضاعت ها و مستمندان و تهیدستان نیز بنمایاند که چسان با بی چیزی و نداری دست و پنجه نرم کنند، و در برابر انواع مشکلات زندگی صبور و بردبار باشند و خم به ابرو نیاورند، و با دیدن زندگی محقرانه و بسیار معمولی امیرمؤمنان نسبت به آنچه دارند سپاس گذار باشند و مبادا سر از کفر و ناسپاسی در آورند او می فرمود:

«ان الله فرض علی ائمه الحق ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس کیلا یتبع بالفقیر فقره:» (۱)

خداوند بر پیشوایان حق واجب نموده، زندگی خود را هماهنگ زندگی ضعیف ترین افراد زیردست خود قرار دهند تا تهیدستی بر آنان فشار نیاورد و آنان را نگران نسازد.

و در فرازی دیگر می فرماید:

«لعل بالحجاز او الیمامه من الاطمع له فی القرص ولاعهد له بالشبع اوابیت مبطانا و حولی بطون غرثی واکباد حری. . . أاقنع من نفسی بان یقال امیرالمؤمنین ولا اشارکهم فی مکاره الدهر:» (۲)

شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که برای او امیدی به یک قرص نان نیست، و سیری شکم را به یاد نداشته باشد، یا آن که شب را با شکم سیر صبح کنم در حالی که در اطرافم شکم های گرسنه و جگرهای سوزان باشد؟ ! . . .

آیا به این قناعت کنم که به من امیرمؤمنان گفته شود ولی در سختی های روزگار با آنان شریک نباشم یا در تلخی های زندگی الگویشان محسوب نگردم؟ !



---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۲۰۰.

۲- ۲) - نامه ۴۵ نهج البلاغه.

این جملات دردمندانه نشان می دهد که هر حاکمی و هر دولت و حکومتی وظیفه دارد پیوسته زندگی تهیدستان و مستمندان و ضعیفان را مدنظر خود قرار دهد و پا از گلیم عدالت فراتر ننهد تا به این وسیله آرامشی برای دردهای سخت دردمندان و مستمندان باشد، و نیازمندان با دیدن شکل زندگی او نسبت به امکانات محدودشان صبوری و بردباری نشان دهند.

او با این که معدن همه کمالات، و تابلوی زیبای همه حسنات اخلاقی بود، و علم و دانش از همه جوانب وجودش چون سیل سرازیر بود، بسیار حلیم و فروتن و متواضع و خاکسار بود، و هرگز خود را برتر به حساب نمی آورد، و منصب حکومت و ریاست جمهوری را مسئولیت سنگینی برای خدمت به عباد خدا می شمرد.

بزرگان شیعه که با او زندگی کرده بودند در ضمن بیان او صافش می گویند:

«کان فینا کاحدنا، لین جانب و شدّه تواضع، و سهوله قیاد، وکنانهابه مهابه الاسیر:» (۱)

او در میان ما همانند یکی از ما بود، بسیار نرم و مهربان می نمود، فوق العاده فروتنی داشت، رهبری اش آسان و بی تکلف بود، ولی از چنان مهابت و عظمتی برخوردار بود که همه ما مانند اسیری از او بیم داشتیم.

حبه عرنی می گوید: در جنگ جمل نیروهای رزمی اش ۱۲هزار نفر بودند، چون جنگ با شکست اهل جمل پایان پذیرفت دستور داد بیت المال بصره را تقسیم کنند، و برای هر یک نفر پانصد درهم مقرر داشت، و دقیقاً به هر نفر همان



---

۱- ۱) - شرح ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۵.

مقدار رسید و بیت المال خالی شد، و خودش نیز مانند دیگران پانصد درهم برداشت، و به بیت المال خطاب کرد

«غرّی غیری»

مرا نمی توانی فریب دهی، دیگری از در معرض فریب قرار ده.

هنگام مراجعت از جنگ و پایان کار ناگهان شخصی از راه رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! دل من در جنگ با شما بود، هر چند نتوانستم به موقع لازم در این جنگ شرکت کنم، از این تقسیم سهی هم به من عنایت کن.

حضرت سهم مخصوص خودش را که مانند دیگر رزمندگان پانصد درهم بود به وی داد و خودش با دست خالی به خانه اش بازگشت! (۱)وجود مقدسش ابداً از قدرتی که در اختیارش بود، نسبت به چیزی سوء استفاده نکرد، او روش و منش حکومتش برخلاف حاکمان و سلاطین و سیاست مداران هر روزگار بود.

او حکومت را ابزار و وسیله ای برای خدمت به آحاد مردم می دانست، و در مسائل مادی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، از آن کمترین سوءاستفاده ای نکرد، حضرتش در موارد زیادی از حقوق ویژه خود صرف نظر نمود و افراد خاصی را مورد عفو و گذشت قرار داد.

روزی در میان اصحابش نشسته بود، در این هنگام یکی از خوارج در آن جمع حضور داشت، حضرت به مناسبتی یارانش را نهی از منکر می کرد،



---

۱- ۱) - ابن ابی الحدید، ج۱، ص۲۵۰.

سخنـانش چنان عالی و اثرگـذار بود که آن مرد کوردل را تحت تأثیر قرار داد، ولی بر اثر کینه درونی اش به حضـرت به خود جرأت جسارت داد و گفت:

«قاتله الله کافرا ما افقهه:»

خداوند این کافر را نابود سازد چقدر دانا و فهمیده است! !

یـاران بـا شـنیدن این جسـارت و دیـدن این سوء ادب خواسـتند او را به هلاـکت برساننـد و به کیفر بی ادبی اش وی را از میان بردارند، ولی امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«رویداً انما هو سب بسب اوعفو بذنب:» (۱)

آرام بگیرید یا در جسارت کلامی اش به همان صورت به او پاسخ بدهید و یا از او گذشت کنید.

قابـل تـوجه است که این جسـارت در زمـانی نسبت به حضـرت صـورت گرفت که همه گونه امکانـات مردمی و رزمی را در اختیـار داشت و آزادانه هر کاری از دست او بر می آمـد، و با این که کیفر ناصب اعـدام بود ولی نه این که او را اعـدام نکرد، بلکه مانع این شد که یارانش به وی تعرض کنند!

پس از تشـکیل حکـومت حکومت عادلاـنه اش شـبی مشـغول محاسـبه بیت المـال بود ناگـاه عمروبن عـاص وارد شـد، و برای مـذاکراتی کنار امیرمؤمنان نشـست، چون حضـرت از محاسـبه فارغ شـد چراغ مربوط به بیت المال را خاموش کرد و در بیرون حجره از مهتاب و نور ماه استفاده کرد. (۲)



---

۱- ۱) - نهج البلاغه حکمت ۴۲۰.

۲- ۲) - بحار، ج۴۱، ص۱۱۶.

امـام بـا این عملش به همه حاکمـان و کارگزاران و عمّال دولت ها درس امانت داری و چگونه اسـتفاده کردن از بیت المال را داد، و عملاً اعلام کرد که حاکم و کارکنانش نبایـد از وسایل و ابزار اختصاصـی دولت در بیرون از مشاغل اداری و مأموریتی استفاده شخصی کنند.

ولی چه در داخـل چه در خـارج از کشورهـای اسـلامی ملاـحظه می کنیـد که هرکس به دور از چشم قـانون و مـأمور هر نوع اسـتفاده ای را از امکانات دولتی و از اموال عمومی برای خود و خانواده و اقوامش مجاز می دانـد، و در این زمینه هیـچ دغدغه ای هم به خود راه نمی دهد.

قنبر از عاشـقان ولاـیت و سـرسپرده امیرمؤمنـان بود، و افتخار خـدمت گـذاری اهل بیت را داشت، و از نزدیک ترین یاران امام بود، او از نزدیک زنـدگی بسـیار محـدود و پرمشـقت مولایش را می دید، و مشاهده می کرد که آن حضـرت هرچه در اختیار دارد، به دیگران از قبیـل ایتـام، فقراء، مسـتمندان و نیازمنـدان می دهـد و چیزی برای خود نگـاه نمی دارد، به این خـاطر روزی مقـداری از اموال موجود را در خانه امیرمؤمنان پنهان کرد تا حضـرت از آن اسـتفاده کند، امام هنگامی که از این مسـئله آگاه شد فرمود:

«ویحک یا قنبر لقد اجببت ان تدخل بیتی ناراً عظیمهً»

ای قنبر وای بر تو می خواستی آتش سنگینی را به درون خانه وارد کنی؟ !

سپس او را در برابر این کار تنبیه کرد، و اموال موجود را بین نیازمندان تقسیم فرمود.

ص:۳۲۴

قنبر گفت: ای امیرمؤمنـان من دیـدم هرچه هست همه را برای دیگران هزینه می کنی و چیزی برای خود و اهـل بیتت باقی نمی گـذاری، لـذا این مقدار اندک را برای بهره بردن خود و خانواده ات در خانه ات پنهان کردم. (۱)در اوج حکومت امیرمؤمنان دادگاهی تشکیل شد که یکی از طرفین دعوا امام و آن دیگر شخصی مسیحی بود، داستان از این قرار است: امیرمؤمنان پس از پایان جنگ صفین زره جنگی خود را در دست یک مسیحی دید و از او به قاضی کوفه شریح شکایت کرد.

شریح علی (ع) را کنـار مرد مسیحی به محـاکمه کشـید و از او پرسـید چه دلیل و بینه ای برای ادعای خود که مالکیت بر زره است داری؟

حضرت فرمود: این زره مال من است، نه آن را فروخته ام و نه به کس بخشیده ام.

شریح آیا شاهد داری که این زره مال توست؟ فرمود: فرزندم حسین و قنبر دو شاهد بر ادعای من هستند، شریح گفت: شهادت قنبر بخاطر این که غلام است پذیرفته نیست و حسین به سبب این که فرزند توست به نفع تو شهادت می دهد! !

امیرمؤمنان فرمود: وای بر تو در داوری ات از چند جهت خطا کردی.

نخسـت ایـن که من امـام تـو هسـتم و تـو پیرو منی و می دانی که من اهـل دروغ نیسـتم، تـو سـخن مرا مردود دانسـتی و از من درخواست بینه کردی، دوم این که شهادت و گواهی فرزندم حسین را نپذیرفتی در حالی که می دانی به فرموده



---

۱- ۱) - سیمای حکومتی امام علی ۴۴.

رسول خدا وی یکی از دو سرور جوانان بهشتی است، و اشکالات دیگری که در کیفیت محاکمه پیش آمد. . .

سپس خطاب به مرد مسیحی فرمود: دادگاه مرا محکوم شناخت، بنابراین زره را تصاحب کن!

مرد مسیحی هنوز چند قدمی را دادگاه دور نشده بود که با خود اندیشید و گفت: رئیس حکومت اسلامی با این همه قدرت در دادگاه حاضر شد. . لذا مسلمان شد و گفت: زره مال شماست، هنگام رفتن شما روی زمین افتاده بود و من آن را برای خود برداشتم، امام از اسلام او خوشحال شد و زره را به او بخشید و اسبی هم به او داد. (۱)او با دلسوزی کامل و جهت رعایت حق همه مردم، پیوسته کارگزاران حکومت را با نامه و پیام نصیحت می کرد و به آنان هشدارهای حکیمانه می داد و به موعظه آنان می پرداخت و به شدت در برابر خطاهای عمالش از مردم دلجوئی می نمود.

پس از پایان جنگ جمل عبدالله بن عباس را به فرمانداری بصره انتخاب کرد، و اموری را که لازمه حکومت کردن بود به او سفارش نمود، ولی پس از مدتی شنید فرماندار بصره مردم را به سبب جنگ با امیرمؤمنان سرزنش نموده و با آنان با خشونت رفتار می کند حضرت برای جلوگیری از هر گونه توطئه و تحریک دشمن که معمولاً از عدم هماهنگی میان دولت و ملت پیش می آید نامه ای به استاندار بصره نوشت و به او به این صورت تذکر داد:



---

۱- ۱) - سیمای حکومتی امام علی ۷۱؛ بحار، ج۴۱، ص۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج۳، ص۴۰۱.

«واعلم ان البصره مهبط ابلیس و مغرس الفتن فحادث اهلها بالاحسان الیهم، واحلل عقده الخوف عن قلوبهم و قد بلغنی تنمّرک لبنی تمیم و غلظتک علیهم. . .» (۱)

آگاه باش که بصره فرودگاه شیطان و کشت زار فتنه است، مردمش را به احسان دلگرم کن، و گره ترس را از دل هایشان باز کن.

به من خبر رسیده که با بنی تمیم درشتی کرده ای و با آنان از در خشونت درآمده ای.

از سوی دیگر در نامه ای جداگانه به مردم بصره نوشت:

«وقد کان من انتشار حبلکم و شقاقکم مالم تغبوا عنه فعفوت عن مجرمکم، و رفعت السیف عن مدبرکم، و قبلت من مقبلکم:» (۲)

با پیروی از شیطان رشته طاعتی که گسستید و اختلافی که ایجاد کردید بر شما پوشیده نیست، من از گناهکارتان گذشتم، و از روی گردانتان شمشیر انتقام را برداشتم و روی آورنده شما را پذیرفتم.

### گوشه ای از دستورات امیرمؤمنان در رابطه با شیوه حکومت

این سطور گنجایش دستورات امام را که دریاوار در خطبه ها و نامه ها و حکمت ها و روایاتش و نیز سیره عملی آن بزرگوار موج می زنـد نـدارد، به راستی برای بیان و تفسیر حقایق رسیده از او یک دهان خواهد به پهنای فلک و این همه محصول پنج سال فرصتی است که کم و بیش در ایام زمامداری اش پیدا کرد، اگر سقیفه به واسطه هواپرستان و سیاست بازان تشکیل نمی شد، و پس از



---

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۱۸.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۲۹.

وفات پیامبر کار اسلام و مسلمین به دست او می افتاد و حکومتش بدون مزاحمت دشمنان و حسودان سالیان طولانی تداوم می یافت، و زمینه ظهور علومی که اقیانوس وار در باطنش بود فراهم می گشت خدا می داند بشر پس از او در رشته های گوناگون با چه معارف محکم و گسترده ای روبرو بود، و تمدن و سفره دانش غیر از این بود که الآن در حیات بشر جلوه دارد، و یقیناً جهان حیات از نظر علم و معرفت و فرهنگ و تربیت، و راه بهره وری از امکانات غیر از این بود که الآن هست.

به راستی محاکمه آنان که او را ازحق الهی خودش و از قرار گرفتنش بر مسند حکومت محروم کردند، و در نتیجه بشریت را تا قیامت از فیوضات غیرقابل شمارش و منافع حیات طیبه، و اصول هم زیستی و دگردوستی، و آزادی به معنای واقعی محجوب و مهجور نمودند چه محاکمه سختی است، محاکمه ای که قاضی محکمه اش حضرت حق، و شاهدان محکمه پیامبر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند، و محکومیت محاکمه شوندگان قطعی، و محرومیتشان از رحمت الهیه یقینی است.

امانت به دست اهلش سپرده نشد، امانت چون گوی در میدان دنیاپرستی و حرص به مقام و جاه دست به دست گشت، امانت نهایتاً قریب به صدسال به دست بنی امیه و نزدیک به شصت سال در اختیار بنی عباس قرار گرفت و تا جائی که امکان داشت به امانت خیانت شد، و شربت تلخ آن خیانت به کام مردم ریخته شد، و در فرهنگ الهی تحریفات و تغییرات زیادی به وسیله حدیث سازان و عالمان درباری و شرف فروش رخ داد، و مشقت طاقت فرسائی را برای امامان از هل بیت و تربیت شدگان آنان برای تبیین اسلام ناب محمدی و فرهنگ اصیل

ص:۳۲۸

قرآنی تحمیل کرد، و آنان را در این زمینه از امواج خون و زندان و تبعید و محرومیت از آرامش تا این روزگار گذراند، امروز هم علمای سلفی و آخوندهای درباری وهابی که از امکانات کشوری و اموال فراوان دولتی، و کمک های سرویس های جاسوسی برخوردارند، همان مشقت های طاقت فرسا و کشته شدن و تبعید و محرومیت از امنیت و رفاه را به طرفداران مدرسه اهل بیت و پیروان امامان معصوم به مانند روش اهل سقیفه و امویان و عباسیان تحمیل می کنند و کارهای خود را در این زمینه ها برای توجیه عوام از مسلمانان و اقناع آنان کاری اسلامی و براساس دین می دانند! !

اینان با این ظلم های فاحش خود بر پیروان مکتب اهل بیت، که براساس مدرسه وهابیت انجام می گیرد مصداق قطعی آیات زیر هستند:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمٰالاً اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقٰائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فَلاٰ نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَزْناً: (۱)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت اعمال آگاه کنم؟ آنان کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته در حالی که خیال می کنند عمل آنان به خوبی و درستی انجام می گیرد، آنان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقاء او منکر



---

۱- ۱) - کهف آیات ۱۰۳- ۱۰۵.

شدند در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر گشته، پس روز قیامت میزانی برای آنان برپا نمی کنیم!

آیا کشتن بی گناهان و به زندان انداختن آنان و تبعید کردنشان که جرمی جز پیروزی از امیرمؤمنان و امامان معصوم و عمل بر وفق قرآن ندارند، و زبان آنان زبان حکمت و استدلال و علم و دانش است و کتاب هائی چون الغدیر، عبقات، المراجعات، النص و الاجتهاد، الفین برای اثبات سلامت مدرسه خود ارائه کرده اند، و اسلام اصیل و فرهنگ ناب محمدی را در برابر مکتب های انحرافی از جمله وهابیت باز شناسانده اند از مصادیق اخسر اعمال و تباهی کوشش ها و خیال پردازی ها برای توجیه جنایات نیست، آیا تکذیب امامت امامان و خلافت بلافصل امیرمؤمنان، و انکار عصمت اهل بیت از مصادیق کفر به نشانه های حق نیست، آنان که از نظر عمل زیانکارترین مردم هستند، و بفرموده قرآن اعمالشان تباه و نابود است، و همه کوشش های ظالمانه آنان حبط شده چه ترازوئی برای محاسبه اعمالشان برپا شود، اینان بفرموده قرآن پاداشی جز دوزخ ندارند و پرونده و محاکمه و محکومیتشان بی معطلی جهنم است.

من بر اثر مظلومیت امیرمؤمنان و محروم شدن بشریت از فوائد کامل وجود او چند سطری مجبور به درد دل و گله و شکایت شدم، اینک به ثبت فرازهائی از نقشه های حکومت داری مولای متقیان می پردازم، تا شاید حاکمان به ویژه حاکمانی که ادعای مسلمانی دارند از آن نقشه های حکیمانه که کاخ انسانیت می سازد و بنای کرامت برپا می کند، و دنیائی پر از امنیت و رفاه به دست می دهد، و همه انسان ها را برادر وار و در اوج عشق به یکدیگر کنار هم می نشاند در حکومتشان بهره گرفته و نمونه ای از حکومت امیرمؤمنان را در مملکت ارائه دهند و کام آحاد ملت را با بسط عدالت، شیرین سازند.

ص: ۳۳۰

«واشعر قلبک الرحمه للرعیه والمحبه لهم واللطف بهم ولاتکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم:»

مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار داده، و بر رعیت هم چون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت بدانی.

«ولیکن ابعد رعیتک منک، واشنؤهم عندک اطلبهم لمعائب الناس، فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها فلاتکشفن عما غاب عنک منها فانما علیک تطهیر ماظهرلک، والله یحکم علی ما غاب عنک:»

باید دروترین رعیت تو از حریم تو و در شدت کینه ات نسبت به او کسی باشد که در حق مردم عیب جوتر است، و دوست دارد آبروی مردم را برباد دهد، البته در مردم عیوبی هست که حاکم در پوشاندن آن عیوب از همه کس سزاوارتر است، پس در رابطه با عیوبی که از مردم از چشم تو پنهان است کنجکاوی مکن، چرا که فقط در آنچه از عیوب مردم نزد تو معلوم است وظیفه اصلاح گری داری، و نسبت به آنچه از عیوب رعیت بر تو پنهان است خداوند داروی خواهد کرد.

«ولایکونن المحسن والمسیئی عندک بمنزله سواء فان فی ذلک تزهیداً لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریبا لاهل الاساءه علی الاساءه و الزم کلامنهم، الزم نفسه:»

نیکوکار و بدکار نزدت یکسان نباشد، زیرا یکسان معامله کردن با این دو نفر، نیکوکار را در انجام کار نیک بی رغبت و بدکار را انجام زشتی ترغیب می کند، هر کدام را نسبت به کارشان پاداش ده.

«ثم تفقد من امورهم مایتفقد الوالدان من ولدهما:»

چون پدران و مادرانی که با دل سوزی خاص امور فرزندانشان را چاره جوئی می کنند، مشکلات مردم را بررسی کرده و به حلّ آنها اقدام کن.

ص:۳۳۱

«ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعيتك فی نفسک ممن لاتضیق به الامور، ولاتمحکه الخصوم ولایتمادی فی الزلّه ولایحصر الفئی الی الحق اذا عرفه. . . وافسح له فی البذل ما یزیل علته وتقل معه حاجته الی الناس:»

برای داوری و قضا میان مردم برترین شخص نزد خودت را از نظر شرایط لازم انتخاب کن، کسی که امور داوری او را دچار تنگنا نکند، و بر خورد مدعیان، پرونده مورد رسیدگی را گرفتار لج بازی ننماید، و در خطا پافشاری نورزد، و هنگام شناخت حق از بازگشت به آن درنماند. . .

در پرداخت حقوق مالی به قاضی گشاده دست باش به مقداری که نیازش را برطرف کند و احتیاجش به مردم کم شود.

«ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختباراً. . . ثم تفقد اعمالهم وابعث العیون من اهل الصدق والوفاء علیهم فان تعاهدک فی السر لامورهم حدوده لهم علی استعمال الامانه والرفق بالرعیه:»

در کارهای مأموران دولتت تأمل و اندیشه کن، و مواظب باش که از روی تجربه و آزمایش آنان را برگزینی و با تشکیل بازرسانی امین در کار آنان به کاوش برخیز، زیرا بازرسی مخفیانه، آنان را به امانت داری و محبت به مردم و احساس مسئولیت وا می دارد.

«ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج لان ذلک لایدرک الابالعماره:»

نگاهت برای آبادی زمین بیش از گرفتن مالیات از مردم باشد، زیرا بدون آبادانی و تولید مالیات به دست نمی آید.

ص:۳۳۲

«فامنع من الاحتكار. . . وليكن البيع بيعا سمحا بموازين عدل واسعار، لاتجحف بالفريقين من البايع والمتباع فمن قارف حكره بعد نهيك منكل به وعاقبه فی غير اسراف:»

از احتکار جلوگیری کن، داد و ستد باید آسان و بی کم و کاست با ترازوهای عدالت انجام بگیرد، و خریدار و فروشنده زیان نبینند، هرکس پس از نهی تو از قانون در امر احتکار تخلف نماید او را کیفر ده ولی در کیفر دادن عدالت را مراعات کن و از اندازه نگذر.

«واجعل لذوی الحاجات منک قسما تفرغ لهم فيه شخصک، و تجلس لهم مجلسا عاما فتواضع فيه لله الذی خلقک، وتقعد عنهم جندک واعوانک من احرامک و شرطک حتی يكلمک مكلمهم غير متتعتع. . . ثم احتمل الخرق منهم والعّی:»

برای نیازمندان مجلس عمومی برپا کن، و در آن مجلس شخص خودت بنشیند، سپاهیان و نظامی هایت را از سر راه مردم دور کن، تا هل حاجت بدون نگرانی سخن بگویند، و اگر یکی از آنان برخلاف ادب سخن گفت تو با بردباری سخن او را تحمل کن.

این نکته مهم نیز ناگفته نماند که از نظر شرعی چنانچه مسئول هر وزارت خانه و اداره و یا متصدیان اصلی و مقامات بالای کشور در گزینش افراد سهل انگاری نکنند و کوتاهی نورزند و در هنگام کار و اشتغال به وظیفه خود عمل نمایند و در بازرسی و کنترل عمال و کارگزاران دقت کنند بدون تردید مسئول نیستند، زیرا خطای متخلف در این فرض به مسئول واحد نسبت داده نمی شود، ولی اگر در یکی از این موارد سرپرست مربوطه کوتاهی کند شرعاً و قانوناً در

تخلف کارمندش سهیم خواهد بود، به ویژه اگر در کنار سرپرست به کارش ادامه دهد و ستم کاری اش را به مردم تحمیل نماید، سرپرست اداره اگر واجد شرایطی را به کارگماشت اما در حین کار از او تخلف دید باید جلوی او را بگیرد و وی را نصیحت نماید، و حق به غارت رفته را بازگرداند، چنانچه اصلاح نشد دست او را از کار دولتی قطع کند.

در میان کارگزاران حکومت امیرمؤمنان که با داشتن شرایط لازم انتخاب می شدند کم نبودند که در هنگان شغل اداری دچار تخلف شدند، ولی امیرمؤمنان بدون ملاحظه در مقابل آنان ایستاد و از حکومت عزلشان کرد، و در صورت دسترسی به آنان از مجازاتشان کوتاهی نکرد.

بهترین و ممتازترینشان عبدالله بن عباس بود که حضرت به وی به خاطر دارا بودن شرایط اعتماد کامل داشت، و او را به این جهت به استانداری بصره منصوب کرد، وی هنگامی که به بیت المال خیانت کرده و ثروت کلانی را به مکه منتقل کرد، به شدت امیرمؤمنان را متأثر ساخت، و حضرت را منقلب کرده تا جائی که در میان مردم کوفه به منبر رفت و همراه با گریه و ناله و اشک ریختن گفت:

«هذا ابن عم رسول الله فی عمله و قدره یفعل مثل هذا فکیف یؤمن من کان دونه:»

این هم پسرعموی پیامبر در عمل و قدر و قیمتش که به این صورت خیانت ورزید، من به دیگران که مادون او هستند چگونه اعتماد کنم. (۱)



---

۱- ۱) - سیمای حکومتی امام ۸۸؛ بحار، ج۴۲، ص۱۵۲؛ همان مدرک۸۹ و بحار، ج۴۱، ص۱۱۹.

هنگامی که سوده دختر عمار همدانی از ظلم و خیانت یکی از کارگزاران حکومت به امیرمؤمنان شکایت کرد حضرت پس از ثبوت جرم به گریه نشست و دست به سوی خدا برداشت و گفت:

«اللهم انت الشاهد علی وعلیهم و انی لم آمرهم بظلم خلقک ثم اخرج قطعه جلد فکتب فیها. . .

فاذا قرأت کتابی هذا فاحتفظ بما فی یدک من عملنا حتی یقدم علیک من یقبضه منک:»

خدا بر من و آنان شاهدی، من اجازه ندادم به کسی از بندگانت ستم کنند، سپس در قطعه پوستی نوشت به نام خدا، هنگامی که نامه ام به تو رسید امورت را منظم کن و مواظب اموال باش یا کسی از سویم بیاید و مسئولیت را به عهده بگیرد.

آری امیرمؤمنان (ع) با همه توان و قدرت پایه های حکومتش را براساس عدالت و قسط، محبت به مردم، رسیدگی به شکایات ستم دیدگان، احقاق حق، ابطال باطل، جهاد در راه خدا، آزادی عقیده، آزادی بیان، رعایت حقوق اسیران، عفو و گذشت، حلم و بردباری، موعظه و نصیحت، دفاع از کرامت انسان، رعایت کامل حقوق اقلیت های مذهبی، ریشه کن کردن فقر و جهل، گسترش علم و حکمت، تقویت کشاورزی و صنعت، حاکم کردن قانون همزیستی مسالمت آمیز قرارداد و تا قیامت در مسئله حکومت و کشور داری و مردم داری بهترین الگو و سرمشق را از خود به جا گذاشت.

من با اعتقاد راسخ می گویم و بر گفته ام دلیل و برهان دارم که هر حکومتی در پنج قاره جهان در هر زمانی برخلاف روش حکومت امیرمؤمنان باشد، حاکمانش غاصب، طاغوتی، ظالم و در محاکمات قیامت محکوم به عذاب ابد

ص:۳۳۵

هستند، و بر همه ملت ها عقلاً و شرعاً واجب است در برابر آنان قیام کرده و تا نابودی آنان از پای ننشینند و با دست توانای خود حکومتی تقریباً مشابه حکومت علوی تشکیل دهند و بدانند که مظلوم ساکت، و ستمدیده پذیرای ستم شریک ظالم و در پیشگاه حق به شدت مسئول است.

### داوری به عدالت

به خواست حضرت حق در شرح و توضیح آیه ۱۳۵سوره نساء به طور مفصل درباره دیدگاه اسلام در رابطه با قضا و قاضی و استقلال دستگاه قضا بحثی خواهد آمد.

ص:۳۳۶

## تفسیر آیه ۵۹

### اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اَللّهِ وَ اَلرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً

ای اهل ایمان از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر هم اطاعت نمائید و از صاحبان ولایت [که بنابر مهم ترین روایات امامان معصوم هستند] اطاعت کنید، و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع و اختلاف داشتید آن را برای فیصله یافتن اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید، این ارجاع دادن برای شما بهتر و از نظر فرجام نیکوتر است.

### شرح و توضیح

دو محور عظیم در آیه شریفه قرار دارد: ۱- وجوب اطاعت از خدا و پیامبر و صاحبان ولایت ۲- رجوع نزاع و اختلاف به خدا و رسول اسلام. اطاعت از خدا و رسول که امری صد در صد واجب و سبب سعادت دنیا و آخرت انسان است مسئله ای است روشن، و اطاعت از صاحبان ولایت که ماهیتاً همان اطاعت از خدا و پیامبر و دارای همان نتیجه است نیز حقیقتی واضح است، آنچه در زمینه این آیه شریفه مهم است یافتن مصداق صاحبان ولایت است که در این امت چه کسانی هستند.

بنظر می رسد مصداق این حقیقت را از ترکیب أبی و معنوی آیه شریفه می توان یافت.

أُولِی اَلْأَمْرِ در آیه شریفه از نظر وجوب اطاعت از آنان در عرض خدا و پیامبر قرار گرفته، آیه شریفه اطاعت از خدا و پیامبر را مطلق بیان می نماید و مقید به قیدی نمی کند، وجوب اطاعت از صاحبان ولایت را نیز همانند وجوب اطاعت از خدا و پیامبر بدون قید ذکر کرده و به صورت مطلق بیان نموده، یعنی نمی گوید اولوالامر والیان حکومت و سلاطین، و رهبران سیاسی، و رؤسای جمهور هستند و اطاعت از آنان به شرطی واجب است که دستورات و فرمان هایشان هماهنگ با قرآن و سنت رسول باشد، گرچه خودشان آلوده به گناه یا هر فسقی و فجوری دیده شوند، این اطلاق وجوب اطاعت از اولوالامر یا به عبارت ساده تر صاحبان ولایت نشان می دهد که اینان چون پیامبر در مقام عصمت و پاکی همه جانبه هستند، و این از منطق و سبک و سیاق قرآن به دور است که جمعی را با واو عاطفه در میزان سنجش کنار خدا و پیامبر قرار دهد در حالی که اهل هوا و هوس و عیش و نوش و ظلم و ستم باشند ولی اگر خواسته ها و فرامین آنان مطابقت با قرآن و سنت داشته باشد اطاعت از آنان واجب باشد، با توجه به واو عاطفه که معطوفی چون صاحبان ولایت را به معطوف علیهی چون رسول عطف داده باید گفت تمام احکام و شئون و درجات معطوف علیه متوجه معطوف است، و بر این اساس چون پیامبر در مرحله گرفتن وحی و ضبط آن و عمل به وحی و تبلیغ آن به مردم دارای مقام عصمت است و اگر نبود حجت بر بندگان نمی شد، معطوف در آیه که صاحبان ولایت اند نیز هم شأن معطوف علیه هستند و از مقام عصمت برخوردارند، و به همین سبب به طور مطلق اطاعت از

آنان واجب است، ولی در فرماندهان ارتش، و سلاطین، و رؤسای جمهور با مسلمان بودن همه آنان و حتی دانشمندان اسلامی بر فرض هماهنگ بودن دعوتشان به امور فردی یا اجتماعی یا سیاسی یا مادی یا معنوی با قرآن و سنت اطلاقی در وجوب طاعتشان وجود ندارد، زیرا بر فرض مطابقت اوامرشان با قرآن و سنت اطاعت از آنان در این ناحیه واجب و در غیر این ناحیه حرام است، و این معنی خلاف ظاهر آیه و خلاف ترکیب ادبی و معنوی آن است، زیرا آیه وجوب اطاعت از صاحبان ولایت را مطلق ذکر کرده است.

و اگر گفته شود مراد از صاحبان ولایت، امیران، سلاطین و حاکمان و رؤسای جمهور و دانشمندان دینی هستند، چنان که اکثر اهل سنت صاحبان ولایت را به این معنا گرفته اند، و اطاعت از آنان به صورت مطلق واجب است با آیه شریفه و دیگر آیات قرآن مخالف است، زیرا اگر اطاعت از آنان به طور مطلق واجب باشد، و آنان از مردم گناه و معصیت و فسق و فجور بخواهند، یا سکوت در برابر مظالمشان را درخواست کنند، و اطاعت در این امور نیز از آنان واجب باشد، با نزول وحی و بعثت انبیاء که برای تصفیه مردم از گناه و برقراری تقوا و عدالت و عبادت آمده اند مخالفت فاحش دارد.

المیزان در جلد چهارم فارسی ص۶۲۰ می گوید: جای تردید نیست در این که این اطاعت که در آیه أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ آمده اطاعتی است مطلق و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی

از ناحیه خدای تعالی می شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی شود.

این سخن عیناً در أُولِي اَلْأَمْرِ نیز جریان می یابد، چیزی که هست نیروی عصمت در رسول از آنجا که حجت هائی از جهت عقل و نقل بر آن اقامه شده فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن آیه مسلم است، و ظاهراً در اولوالامر اینگونه نیست «بلکه از خود آیه عصمت أُولِي اَلْأَمْرِ استفاده می شود» نه از جهت حجت های عقلی و نقلی.

ممکن است کسی توهم کند که اولوالامری که در آیه ذکر شده لازم نیست معصوم باشند، و معنی آیه شریفه بدون عصمت اولوالامر هم محقق می گردد.

توضیح سخن متوهم این که، آن چیزی که خدای تعالی در این آیه مقرر فرموده، حکمی است که به مصلحت امت جعل شده است، حکمی است که مجتمع مسلمین به وسیله آن از این که دستخوش اختلاف و تشتت گشته از هم متلاشی گردد حفظ شود، و این چیزی زاید بر ولایت و سرپرستی معهود در بین امت ها و مجتمعات نیست، و همان چیزی است که می بینیم مجتمعات - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - آن را در بین خود معمول می دارند، یعنی یکی از افراد جامعه خود را انتخاب نموده و به او مقام واجب الاطاعه بودن و نفوذ کلمه می دهند، در حالی که از همان اول می دانند او هم مانند خودشان جایزالخطاست، و در احکامی که می داند اشتباه هم دارد، ولی هر جا که جامعه فهمید حکم حاکم برخلاف قانون است، اطاعتش نمی کند و او را به خطائی که کرده آگاه می سازد، و هر جا که یقین به خطای او نداشت و تنها احتمال می داد

که خطا کرده به حکم و فرمان او عمل می کند، و اگر بعد از آن معلوم شد که خطا کرده مسامحه می نماید، و با خود فکر می کند مصلحت حفظ وحدت مجتمع و مصونیت از تشتّت کلمه آن قدر بزرگ و مهم است، که مفسده اشتباه کاری های گاه به گاه حاکم را جبران می نماید.

حال أُولِی اَلْأَمْرِ در آیه شریفه و وجود اطاعت از آنان نیز به همین حال است، و آیه چیزی زاید بر آنچه در همه زمان ها و همه مکان ها معمول است افاده نمی کند.

خدای تعالی اطاعت مردم از أُولِی اَلْأَمْرِ را بر مؤمنین واجب فرموده، اگر احیاناً ولی امری برخلاف کتاب و سنّت دستوری داد، مردم نباید اطاعتش کنند، و اینگونه حکم او نافذ نیست، برای این که رسول خدا قاعده کلی به دست عموم مسلمین داده و فرموده:

«لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق:»

هیچ مخلوقی در فرمانی که به معصیت خدا می دهد نباید اطاعت شود.

و این دستور را شیعه و سنی روایت کرده اند و با همین دستور است که اطلاق آیه تقیید می شود!

و اما اگر عالما عامداً حکم برخلاف قرآن نکرد، بلکه خطا نمود و به غلط چنین حکمی را راند، اگر مردم فهمیدند که حکمش اشتباه است، او را از خطا به سوی حق یعنی حکم کتاب و سنت بر می گردانند، و اگر مردم نفهمیدند و تنها احتمال دادند که ممکن است حکمی که حاکم کرده مخالف کتاب و سنت باشد، حکمش را اجرا می کنند، همان طور که اگر می دانستند مخالف نیست اجرا می

کردند، و وجوب اطاعت حاکم در این نوع احکام هیچ عیبی ندارد، برای همان که گفتیم حفظ وحدت در امت و بقای سیادت و ابهت آن، چنان مهم است که مفسده این مخالف کتاب و سنت ها را تدارک می کند.

و سخن کوتاه این که اطاعت أُولِی اَلْأَمْرِ واجب است هر چند که معصوم نباشند، و احتمال فسق و خطا در آنان برود، چیزی که هست اگر مردم بر فسق آنان آگاه شدند اطاعتشان نمی کنند، و اگر از آنان خطا ببینند به سوی کتاب و سنت ارجاعشان می دهند، و در سایر احکام که علمی به خطای آن ندارند حکمش را انفاذ می نماید، و فکر نمی کنند که ممکن است فلان حکم او برخلاف حکم خدای تعالی باشد، تنها ملاحظه مخالفت ظاهری را می کنند، چون مصلحتی مهم تر در نظر دارند و آن عبارت است از مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ وحدت کلمه آنان.

این بود آن توهمی که گفتیم ممکن است کسی بکند، و خواننده عزیز اگر در بیانی که ما برای آیه کردیم «اطلاق آیه در وجوب اطاعت از خدا و پیامبر و اولوالامر» دقت نماید کاملاً متوجه می شود که این توهم به شدت بی پایه و بی اساس است. برای این که هرچند که ممکن است ما این تقریب را در تقیید آیه به صورت فسق قبول کنیم، و بگوئیم اطلاق آیه مورد بحث به وسیله کلام رسول خدا که فرمود:

«لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»

و به آیات قرآنی که این معنا را می رساند تقیید می شود مانند آیه شریفه إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ (۱)و آیاتی دیگر از این قبیل، و هم چنین ممکن است، و بلکه واقع هم همین است که در شرح نظیر این حجیت ظاهریه که گفته شد جعل شده باشد، مثلاً اطاعت فرماندهان جنگ را که از طرف رسول خدا منصوب می شدند بر سربازها واجب کرده باشد، و نیز اطاعت حکامی را که آن جناب برای بلادی از قبیل مکه و یمن معین کرد، و یا در مواقعی که خود سفر می نمود حاکمی در مدینه جانشین خود می ساخت، بر مردم آن نواحی واجب کرده باشد، یا فتوای مجتهد را بر مقلد او حجت نموده باشد، و یا حجت های ظاهری دیگری را قرار داده باشد ولی به طور مسلم این جعل های حجت های ظاهری آیه شریفه را مقید نمی کند، زیرا صحیح بودن مسأله ای از مسائل به خودی خود یک مطلب است، و مدلول ظاهر آیه قرآن مطلبی دیگر است.

آنچه آیه مورد بحث برآن دلالت می کند وجوب اطاعت این اولوالامر بر مردم است، و در خود آیه و در هیچ آیه دیگر قرآنی چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ به این آیه شود که:

«واطیعوا اولی الامر منکم فیما لم یآمروا بالمعصیه:»

و اولوالامر خود را نیز اطاعت کنید مادام که امر به معصیت نکرده اند.

یا برگشت به این آیه شود:

ص:۳۴۳

---

۱- ۱) - اعراف ۲۸.

«واطیعوا اولی الامر منکم مالم تعلموا بخطائهم:»

و اولوالامر خود را نیز اطاعت کنید مادام که علم به خطای آنان نداشته باشید، و اما اگر شما را به معصیت امر کردند، و یا یقین کردید که در حکم خود خطا کرده اند دیگر اطاعتشان بر شما واجب نیست، بلکه بر شما واجب است که آنان را به سوی کتاب و سنت برگردانید، و کژی آنان را راست کنید، مسلماً معنای آیه شریفه این نیست [ و توهم متوهم و گفتار برخی از علمای اهل سنت در تفسیر این آیه باطل و بی ارزش است.]

علاوه بر این که خدای سبحان در مواردی که قید، روشن تر از قید مورد بحث بوده، و طاعت هم کم اهمیت تر از طاعت مورد بحث بوده، آن قید را ذکر کرده، مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرمود:

وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ لِتُشْرِکَ بِی مٰا لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا (۱)

که قید وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ لِتُشْرِکَ بِی اطاعت از آنان را حرام و در غیر این صورت واجب دانسته.

با این حال چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل به رأسی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که رگ و ریشه همه سعادت های انسانی به آن منتهی می شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد، به طور مطلق بفرماید:

خدا و رسول او و اولوالامر خود را اطاعت کنید؟ !

ص:۳۴۴

---

۱- ۱) ۱- عنکبوت ۸.

از این هم که بگذریم آیه شریفه بین رسول و اولوالامر را جمع کرده، و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرموده:

وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ

با این که در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولوالامر این احتمال برود به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیاورد، پس ما همین که می بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیاورده چاره ای جز این نداریم که بگوئیم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوئیم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شده، در مورد اولوالامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام منظور از اولوالامر آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (علیهما السلام) دارای عصمت اند.

قید منهم در کنار اولوالامر نظیر قید منهم در آیه شریفه هُوَ اَلَّذِي بَعَثَ فِي اَلْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ

و آیه

رَبَّنا وَ اِبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ

و آیه

رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي

می باشد و جائی برای معنای دیگر ندارد.

منظور ما از این گفتار این است که خواننده را متوجه مردود بودن گفتار برخی از مفسرین در معنای کلمه منکم کنیم، آن مفسر گفته از این کلمه که اولوالامر مقید به آن شده به خوبی استفاده می شود که اولوالامر نیز فردی از افراد معمولی جامعه است.

می فرماید: اولوالامر را که فردی مثل خود شما مؤمن است و مانند خود شما گاه گاهی گناه و خطا می کند اطاعت کنید، مفسر بی توجه با این تفسیر خواسته، اعتبار مسأله عصمت را از اولوالامر بیندازد!

در هر صورت باید بگوئیم: منظور از اولوالامر افرادی از امت هستند که در گفتار و کردارشان معصوم اند و به راستی اطاعتشان واجب است - به عین همان معنائی که اطاعت خدا و رسولش واجب است، و چون ما قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد را نداریم، بناچار محتاج می شویم به این که خود پروردگار در کتاب مجیدش و یا به زبان رسول گرامی اش این افراد را معرفی کند و به نام آنان را تصریح نماید، قهراً آیه شریفه با کسانی منطبق می شود که رسول خدا در روایاتی که از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام تصریح به نام آنان کرده و فرموده اولوالامر اینان هستند.

صدوق محدث بزرگوار و عالم خدمتگزار در حدیثی بسیار مهم از مفضل بن عمر از یونس بن ظبیان از جابر جعفی نقل می کند که جابر جعفی می گوید از جابربن عبدالله انصاری شنیدم می گوید:

«لما انزل الله عزوجل علی نبیه محمد (ص)»

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ.

«قلت يا رسول الله عرفنا الله و رسوله، فمن اولوالامر الـذين قرن الله طاعتهم بطاعتک؟ فقال: هم خلفائی يا جابر و ائمه المسـلمين من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن، ثم الحسـين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی المعروف فی التورات بالباقر، ستـدرکه يا جابر فاذا لقيته فاقرء منی السـلام ثم الصادق جعفر بن محمـد، ثم موسـی بن جعفر، ثم علی بن موسـی، ثم محمدبن علی، ثـم علی بن محمـد، ثم الحسن بن علی، ثم سـمّيی و کنيی حجه الله فی ارضه و بقيته فی عبـاده ابن الحسن بن علی، ذلک الـذی يفتـح الله تعالی ذکره علی يديه مشارق الارض و مغاربها ذاک الذی تغيب عن شـيعه و اوليائه غيبه لايثبت فيها علی القول بامـامته الاـ من امتحن الله قلبه للايمـان قـال جـابر قلت له يـا رسول الله فهل يقع لشـيعته الانتفاع فی غيبته؟ فقال ای والـذی بعثنی بـالنبوه، انّهم يستضـيئون بنوره و ينتفعون بولاـيته فی غيبته کانتفـاع الناس بالشـمس و ان تجلّاهاسـحاب يا جابر هـذا من مکنون سرالله و مخزون علم الله فاکتمه عن اهله:» (۱)

ص:۳۴۷

---

۱- ۱) - کمال الدين وتمام النعمه ۲۵۳- تفسير برهان، ج۳، ص۱۳۴.

هنگامی که خداوند آیه شریفه

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ

بر پیامبر نازل کرد من به آن حضرت گفتم یا رسول الله خدا و رسولش را شناختیم اولوالامر کسیت که خدا تعالی اطاعت کردن از آنان را دوشادوش اطاعت تو قرار داده فرمود: ای جابر آنان جانشینان من و امامان مسلمان پس از من هستند اولشان علی بن ابی طالب سپس حسن، حسین، علی بن الحسین و آنگاه محمد بن علی است که در تورات معروف به باقر است و تو به زودی او را درک می کنی چون وی را دیدی سلام مرا به او برسان، سپس صادق جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و سپس حسن بن علی و در آخر هم نام من محمد است که هم نامش نام من و هم کنیه اش کنیه من است او حجت خدا روی زمین و یادگار خدا در میان بندگان است، او فرزند حسن بن علی است، او آن کسی است که خدای تعالی نام خودش را به دست او در سراسر جهان یعنی همه بلاد مشرق و مغربش می گستراند و اوست که از شیعیان و دوستدارانش غایب می شود، و فقط کسانی بر اعتقاد به امامتش استوار می مانند که خدا قلبشان را برای ایمان آزموده است.

جابر می گوید به حضرت عرضه داشتم یا رسول الله آیا در حال غیبتش سودی به شیعیانش می رسد؟ فرمود: آری به آن خدائی که مرا به نبوت مبعوث فرمود، شیعیانش به وسیله نور او روشنائی می یابند، و در غیبتش از ولایتش بهره مند می شوند همانطور که مردم از خورشید سود می برند هرچند در پس ابرها

ص:۳۴۸

باشد، ای جابر این از اسرار نهفته خداست، از اسراری است که در خزینه علم خدا پنهان است، تو نیز آن را از غیر اهلش پنهان بدار، و جز نزد اهلش فاش مکن.

نمونه این حدیث از دیگر معصومین در کتاب های تفسیر قمی ج اول و ینابیع الموده اهل سنت ج۲، ص۹۹ و ۱۰۳ و غایه المرام، و تفسیر عیاشی ج۱، ص۲۴۹ و مناقب ج۴، ص۲۴۹ و کمال الدین ج۱، ص۲۲۸، حدیث۸ نقل شده است، احادیثی که برای هیچ کسی جای تردید باقی نمی گذارد که منظور از اولوالامر در آیه شریفه ۱۲ امام پس از پیامبر هستند.

به حدیث زیر هم که در کتاب ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی که از کتب مهم اهل سنت است نقل شده توجه نمائید:

ینابیع از مناقب از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابیطالب روایت می کند: که آن حضرت فرمود: حالتی که بنده خدا به خاطر آن به گمراهی نزدیک می شود این است که حجت خدای تبارک و تعالی و شاهد او بر بندگانش را نشناسد، حجتی که خود حضرت حق بندگانش را امر به اطاعت او نموده، و ولایتش را بر وی واجب کرده است.

سلیم می گوید به امیرمؤمنان عرضه داشتم اولوالامر و حجت های خدا را برای من وصف کن فرمود: کسانی هستند که خدای تعالی آنان را قرین خود و قرین پیامبر خود قرار داده درباره آنان فرموده:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ.

عرض کردم، فدایت شوم مطلبم را برایم توضیح بده فرمود: آنان کسانی هستند که رسول خدا در چند مرحله و حتی در آخرین خطبه ای که پس از آن خداوند متعال او را به سوی خودش قبض روح کرد فرمود:

«انی تارک فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتم بهما کتاب الله عزوجل و عترتی اهل بیتی فان اللطیف الخبیر قد عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین:»

من در میان شما دو چیز باقی می گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید هرگز پس از من روی گمراهی را نخواهید دید، یکی کتاب خدا و آن دیگر عترت من اهل بیتم می باشد زیرا خدای لطیف خبیر به من عهدی سپرده، و آن این است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من آیند در حالی که [میان دو انگشت، انگشت بزرگ و سبابه اش جمع کرد] با من باشند.

پس به این دو تمسک جوئید و از اهل بیت من پیش نیفتید که گمراه خواهید شد.

با توجه به این گونه روایات که در بسیاری از کتاب های اهل سنت و شیعه نقل شده جائی برای تفسیر اولوالامر به غیر این معنی نمی ماند، و ما و اهل سنت معتقد هستیم ابهام بعضی از آیات یا یک جمله در یک آیه فقط با بیان رسول خدا و راسخون در علم قابل برطرف شدن است، این رسول خدا است و این راسخون در علم هستد که باید مبهمات و متشابهات قرآن را برای ما روشن کنند، این پیامبر است که در قرآن به عنوان معلم قرآن معرفی شده است و این راسخون در علم یعنی امامان معصوم اند که وارث علم پیامبر و خلفای او و هم وزن قرآن اند که رفع ابهام آیات، و تفسیر متشابهات بر عهده آنان است، این که برخی از علمای اهل سنت در تفاسیرشان گفته اند مراد از اولوالامر خلفای بیرون آمده از

سقیفه و حاکمان اموی و عباسی، و سلاطین ممالک اسلامی و یا سرداران جنگ، یا علمائی هستند که مردم از اقوال و آرای آنان پیروی می کنند، قولی سخیف و خلاف نظام آیه شریفه است، زیرا آیه شریفه بنابر بحثی مفصلی که در سطور گذشته مشاهده کردید دلالت بر عصمت اولوالامر دارد، و طبقات بیان شده در کتب اهل سنت بدون شک از عصمت بهره ای ندارند، و این اقوال متکی به هیچ دلیل عقلی و نقلی و برهانی قوی و استدلالی استوار نیست.

لازم است در این زمینه به یک روایت دیگر که از مهم ترین روایات این باب است و تا قیامت پاسخ دهنده به یک اشکالی است که دائم بر سر زبان های مردم به جاهل به حقایق است اشاره کنم.

تفسیر عیاشی در جلد اول ص ۲۴۶ حدیث ۱۵۳ از ابوبصیر نقل می کند که حضرت باقرالعلوم فرمود آیه شریفه أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ درباره علی بن ابی طالب نازل شده، من به آن حضرت گفتم: مردم می گویند اگر درباره علی نازل شده چرا نام علی و اهل بیتش در قرآن نیامده؟ امام باقر فرمود: به آنان بگوئید به همان دلیل که خدای تعالی نماز را در قرآن مجیدش واجب کرده ولی نامی از سه رکعت و چهار رکعت نبرد، تا آن که رسول خدا نماز را برای مردم تفسیر کرد، و به همان دلیل که حج را واجب نمود ولی نفرمود هفت طواف کنید تا آن که رسول خدا آن را تفسیر فرمود و هم چنین خدا آیه أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ را درباره علی و حسن و حسین نازل کرد ولی نام آنان را نبرد، این رسول خدا بود که فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

ص:۳۵۱

هرکس من به حکم وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ مولای اویم، علی به حکم وَ أَولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ مولای اوست و نیز درباره همه اهل بیتش فرمود:

«اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی ان سألت الله ان لایفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض فاعطانی ذلک:»

من شما را به کتاب خدا و اهل بیتم وصیت می کنم، من از خدا خواسته ام میان آن دو جدائی نیندازد تا هر دو را کنار حوض به من وارد کند و خداوند این درخواستم را به من عطا فرمود.

و نیز فرمود: پس شما ای مسلمانان به اهل بیت من چیز یاد ندهید که آنان اعلم از شمایند، اهل بیت من شما را تا قیامت از هیچ درب هدایتی بیرون نمی کنند، و به هیچ درب ضلالتی داخل نمی سازند و اگر رسول خدا بیان نمی کرد که اولی الامر چه کسانی هستند قطعاً آن عباس و آل عقیل و آل فلان ساکت نمی نشستند و ادعای خلافت به عنوان اولوالامری می کردند، ولی چون خداوند در کتابش نازل کرد که:

إِنَّمٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً

همه می دانستند که منظور از اهل بیت علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام هستند، چون رسول خدا در خانه ام سلمه دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و داخل کسایشان کرد و ام سلمه پرسید یا رسول الله آیا من از اهل تو نیستم فرمود: تو عاقبت به خیری ولی ثقل من و اهل من و اهل بیت من اینان هستند.

### رجوع نزاع و اختلاف

آیه شریفه با بحثی که گذشت بسیار بسیار روشن است، که اگر مسلمانان در امری دچار نزاع شدند اگر خود راه حل آن را از معارف الهیه یافتند، باید به آن گردن نهند تا به مسئله نزاع خاتمه داده شود، اگر نیافتند باید به خدا یعنی وحی و به رسول یعنی حکم و سنت او ارجاع دهند و همه تسلیم حکم خدا و رسول شوند تا نزاع خاتمه پیدا کند، و به وحدت کلمه زیانی وارد نیاید، و اما این که در ارجاع نزاع به اولواالامر ساکت است نیازی به ذکر آن نبود، زیرا با حقایقی که در سطور گذشته بیان شد ثابت گشت که حکم اولواالامر در آیه در مسئله وجوب طاعت از آنان حکم رسول خداست، و حکم تنازع در زمانی که رسول خدا نیست و اولواالامر هست همان حکم تنازع در میان پیامبر اسلام است چنان که آیه مورد بحث و آیات بعدی نیز بر این معنا دلالت دارد، به این معنا که آیه مورد بحث حکم تنازع در زمان غیبت رسول خدا را بیان می کند.

مسأله ردّ تنازع به خدا و رسول که در آیه آمده مختص به صورتی است که مؤمنین با یکدیگر تنازع کنند، و معلوم است که معنای رد به رسول در زمان حضور رسول الله این است که از رسول خدا حکم مسأله ای که در آن نزاع کرده اند بپرسند، یا خود اگر می توانند از کتاب و سنت استنباط نمایند، و در زمان غیبت آن جناب وظیفه اهل نزاع این است که از امام حکم آن را بپرسند.

در مسئله رد امور به اولواالامر که در صریح قرآن مجید آمده به آیه ۸۳ سوره مبارکه نساء مراجعه کنید، با ضم این آیه با آیه مورد بحث مسئله روشن تر می شود و جائی برای اشکال و ایراد نمی ماند.

علاوه بر این روایات مهمی در کتاب هائی چون کمال الدین و تفسیر عیاشی و تفسیر برهان نقل شده که تصریح به رد نزاع به اولواالامر دارد از جمله محمد بن مسلم که از اوثق راویان است از حضرت باقر (ع) نقل می کند: که آن حضرت فرمود:

«فان تنازعتم فی شیئی فارجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم» (۱)

اگر در چیزی از امور دین و احکام و مسائل مورد نیاز دچار نزاع شدید برای دریافت حکم آن به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنید.

اگر رد نزاع و رجوع تنازع به اولی الامر منتفی باشد، پس باید گفت اولی الامر در آیه شریفه جائی ندارد و بدون هدف بیان شده و امری زائد است، در صورتی که قرآن مجید از همه این امور مبراست.

یقیناً اطاعت از خدا و اوامر شرعی و حکومتی پیامبر و اولوالامر از اهم واجبات و سبب برپائی نظام زندگی امت و عامل وحدت کلمه آنان است.

تحقق اطاعت واقعی و جدی به این است که آحاد امت به حکم خدا و پیامبر و اولوالامر گردن نهند و از تخلف و سرپیچی بپرهیزند، تا نزاع و کشمکش خاتمه پیدا کند و بدنه امت ضعیف نشود.

قرآن و سنت رسول خدا و فرهنگ اهل بیت در هر روزگاری بخاطر دارا بودن قوانین لازم سبب حل اختلافات و کشمکش هاست.

ص:۳۵۴

---

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۳، ص۱۵۰ تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۵۴، حدیث ۱۷۸.

رد اختلاف و نزاع ها به خدا و پیامبر و در حقیقت به قرآن و سنت و فرهنگ اهل بیت از علائم ایمان به خدا و قیامت است، و سرپیچی از این آیه و داوری خواستن از غیرخدا و پیامبر و اهل بیت دلیل بر بی ایمانی به خدا و قیامت و قطعاً رجوع به طاغوت است.

داوری محاکمی که در آنها براساس قرآن و سنت و فرهنگ حکم نمی شود، داوری طاغوتی و رد نزاع به آن محاکم حرام قطعی است.

رد تنازع به خدا و رسول و اولو الامر مایه تحقق سعادت دنیا و آخرت و عامل نجات از مشکلات است چنانکه در پایان آیه آمد: ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً

ص:۳۵۵

## تفسیر آیه ۶۰-۶۱-۶۲-۶۳

### اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى اَلطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ اَلشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيداً

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اَللَّهُ وَ إِلَى اَلرَّسُولِ رَأَيْتَ اَلْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ إِحْسَاناً وَ تَوْفِيقاً

أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ يَعْلَمُ اَللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً

آیا به کسانی که گمان می کننـد به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند نظر نکردی که مایل اند «در مورد نزاع و اختلاف» از طـاغوت داوری بخواهنـد در حـالی که فرمـان یـافته انـد به طاغوت کفر ورزنـد، و شـیطان می خواهـد «با سوق دادنشان به محاکم طاغوت» آنان را به گمراهی دوری [که هرگز به رحمت خدا دست نیابند] دچار کند.

چون به آنان گوینـد: برای داوری به سوی آنچه خـدا نازل کرده و به جانب پیامبر آئیـد، منافقان را می بینی که از تو به شـدت روی برمی گردانند.

پس وضع و حالشان چگونه خواهد بود هنگامی که به سبب کاری که کرده اند حادثه ناگواری به آنان برسد، آنگاه درحالی که به خدا سوگند می خورند، نزد تو می آیند که ما از داوری خواستن از طاغوت نیتی جز نیکی و برقراری صلح میان طرفین نزاع نداشتیم.

اینان کسانی هستند که خدا آنچه را از نیات شوم و کینه و نفاق در دل دارند می داند، بنابراین از آنان روی برتاب، و پندشان ده، و به آنان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

## شرح و توضیح

در این چهار آیه سخن از کسانی است که به زبان ادعای مسلمانی دارند، ولی دلشان همراه طاغیانی است که گمراه و گمراه کننداند، و هدفی جز مزاحمت برای پیشرفت اسلام و مسلمانان ندارند.

طاغوتی که در همه کتاب های آسمانی به مردم فرمان داده شده به او کافر باشند، و همه امور و شئون او را تکذیب نمایند، و از آنان برای برنامه های خود کمک نخواهند، و برای داوری و محاکمه نزد آنان نروند.

طاغوتی که می خواهد خواهندگانش را در گمراهی و ضلالتی ببرد که هیچ راه نجاتی نداشته باشند و از دسترس رحمت خدا برای همیشه خارج باشند.

طاغوتی که می خواهد خود را در حیات مردم به جای خدا و قرآن و پیامبر قرار دهد، و زمان امور مادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملت اسلام را به دست گیرد، و مسلمانان را از خدا و حقایق و معارف و نبوت و ولایت جدا کند، و آنان را به خلأ باطنی دچار سازد، و از آنان ابزاری برای رسیدن به مطامع خود شکل دهد!

ص:۳۵۷

آری کسانی که به دل مؤمن انـد، و منش و روش ظاهرشان انعکاس باطن آنان است، و در عرصه باور جـدی نسـبت به خـدا و قیامت و قرآن و نبوت قرار دارنـد، همیشه طاغوت و فرهنگش را از میـدان حیات خود طرد می کننـد، و به خاطر نورانیت باطن گول طاغوت و فریب فرهنگش را نمی خورند، ولی کسانی که به زبان مسـلمان و به باطن غیرمسـلمان هسـتند و در یک کلمه منافق اند، به سـرعت فریب خورده، و میل به طاغوت و فرهنگش در آنان شدید، و برای او بر ضد اسـلام و مسلمانان جاسوسی می کننـد، و نیـاز خود را به سوی او می برنـد و به شـدت از پیامبر و قرآن و فرهنگ ناب اسـلام روی می گرداننـد، منافقان در زمـان رسول خـدا در پنهان و آشـکار با طاغوت و طاغوتیان در ارتباط بودنـد، و سـعی داشـتند از وجود خود ومال خود در راه طاغوت یعنی سـران کفر و شـرک و سران یهود و نصاری هزینه کنند تا شاید به قدرت بیشتر، و لذت فراوان تر، و ثروت افزون تر برسـند، و منافقان زمان ما که در رأس آنان برخی از حکومت های ممالک اسـلامی هسـتند، با کمال بی شرمی و آشکارا با طواغیت زمان مثل حکومت آمریکا و برخی از دولت های اروپائی نرد عشق می بازند، و تسلیم بی چون و چرای آنان هستند، و زمینه تسـلط همه جـانبه آنـان را بر فرهنگ حق و ملت اسـلام فراهم می کننـد، و دیگر منافقان که صورت نوچه و از قـدرت کمتری برخوردارند و از همه امکانات مسـلمانان و مملکت های اسلامی بهره می برند به نفع طاغوت و به زیان هم نوعان خود کـار می کننـد، هر گـاه به این دولت ها به این نوچه گفته شود بیائیـد قرآن و پیامبر را داور خود قرار دهیـد، به شـدت اعراض کرده و روی برمی گرداننـد، و سـخنان نابجـا و باطـل می گوینـد، به راستی روزی که از جـانب طواغیت ضـربه کاری، و زخم سنگین بخورند، و خود را غرق در

خسارت و زیان ببینند با گردن کج به مؤمنان و گرویدگان به قرآن و نبوت که بر آنان پیروز شده اند روی آورده سوگند به خدا می خورند که ما از بازداری اهل اسلام که به قرآن و پیامبر مراجعه نکنند جز خیر و ایجاد هماهنگی میان اهل نزاع از مسلمانان نداشتیم.

وظیفه همه مؤمنان است که از این گونه دولت ها و نوچه های شیطان اعراض نمایند، و آنان را موعظه کنند، و به آنان سخن رسا بگویند، شاید در دلشان اثر کند و از موضع خود که بندگی طاغوت و ضربه زدن به مسلمانان است برگردند.

اهل ایمان باید با دقت تمام به این چهار آیه بنگرند و بدانند که یاری خواستن از طاغوت که یکی از مصادیقش داوری خواستن از آنان است ابداً با ایمان به خدا و قرآن و نبوت و کتاب های آسمانی هم خوانی ندارد.

مؤمن باید به همه آیات قرآن و دستورات پیامبر و معارف الهیه تسلیم باشد، و رفع همه مشکلات را و همه خیر دنیا و آخرت را از این منابع بخواهد.

بر همه مؤمنان واجب و لازم است که به هر طاغوتی چه در شرق چه در غرب، چه این که حکومت داشته باشد چه این که نداشته باشد کافر باشند، و همه امور او را تکذیب کنند، و فریب تمدن و چرب زبانی و امروزی بودنش را نخورند.

مؤمنان باید بدانند که همه طاغوت ها در هر لباسی و در هر کشوری دام های خطرناک ابلیس اند، و آنان که در امور زندگی خود به طواغیت مراجعه می کنند در سیطره ولایت ابلیس قرار می گیرند!

ص:۳۵۹

رجوع به طواغیت تأیید آنان، و بسترسازی برای ظلم و تجاوز بیشتر است، رجوع به طواغیت پشت کردن به حق و اعراض از توحید و نبوت و ولایت و کوچک شمردن قرآن مجید است.

مجمع البیان در شأن نزول آیه می گوید: میان مردی از یهود و شخصی از اهل نفاق خصومتی پیش آمد، یهودی گفت داوری نزد محمد (ص) بریم، چون می دانست در داوری پیامبر نه رشوه‌ای هست و نه ظلمی در حکم و قضاوت، ولی منافق گفت: میان من و تو کعب بن اشرف [که از سران طاغوتی و یهودی متعصبی بود] داور باشد زیرا آن منافق می دانست کعب بن اشرف با پذیرفتن رشوه حق را جا به جا و در قضاوت به نفع ظالم حکم می کند.

با این پیش آمد بود که این آیات نازل شد و تکلیف اهل ایمان را تا قیامت نسبت به طواغیت روشن کرد. (1)در زمینه حرمت رجوع به حکّام جور، و پادشاهان ظالم، و ستمگران خائن روایات مهمی در کتاب های حدیث آمده که از نظر مضمون نزدیک به هم هستند، روایتی را از باب نمونه در این زمینه نقل می کنم:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من کانت بینه و بین اخیه منازعه فدعاه الی رجل من اصحابه یحکم بینهما، فابی الا ان یرافعه الی السلطان فهو کمن حاکم الی



---

۱- ۱) - مجمع البیان، ج۳، ص۱۰۲.

الجبت و الطاغوت و قد قال الله: یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت الی قوله بعیداً.» (۱)

کسی که میان او و برادر دینی اش در حقّی نزاعی هست، از او بخواهد که برای پایان یافتن نزاع به مردی از یاران و اصحاب شیعه اش مراجعه کند، تا او به عدالت میانشان حکم نماید، و او امتناع ورزد و بخواهد مرافعه را نزد سلطان و حاکم جور ببرد، و او هم بپذیرد، در حقیقت مانند کسی است که مرافعه را نزد جبت و طاغوت برده است در حالی که خداوند در آیه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت از مرافعه بردن نزد طاغوت نهی کرده است.

عجیب است که اینان نمی خواهند در حل مرافعات و دعاوی به قوانین قرآن و قضاوت های عادلانه پیامبر رجوع کنند، و اگر از آنان دعوت شود به خاطر حل مشکلات و مرافعات خود به این دو منبع نور مراجعه کنید روی بر می گردانند و به شدت از این دو حقیقت اعراض می کنند، این روی گردانی و اعراض دلیل بر نفاق اینان و دچار بودنشان به این بیماری خطرناک است.

اینان از نوری که خداوند نازل کرده و از دانش و بصیرت پیامبر روی می گردانند، و متکبرانه به سوی طاغوت یعنی حاکمان ستمگر و یهود و نصاری می روند و در نهایت از سوی آنان که رحم به کسی ندارند، و از بینائی دل و بصیرت محروم اند دچار مشکلات و سختی ها و گره خوردگی بیشتر در نزاع و مرافعات می شوند، که باید بشوند زیرا

هرکه گریزد ز خرابات حق ج

بارکش غول بیابان شود

ص:۳۶۱

---

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۳، ص۱۵۲.

آری نافرمانی از خـدا و رسول ثمری جز مشـکلات و مصائب ندارد، ولی وقتی در کنار طاغوت دچار مشـکلات و مصائب می شونـد برای بیرون رفتن از آن وضع نابسامان به پیامبر مراجعه می کنند و برای توجیه عمل غلط خود به خدا سوگند می خورند که ما اگر داوری نزد طاغوت بردیم هدفی جز برقرای صلح و سازش نداشتیم!

دولت های اسـلامی و ملت ها بایـد بداننـد، روی گردانیدن از مقررات حق، و اعراض از بینش و بصـیرت گسترده پیامبر سـبب گرفتار آمدن به مشکلات و مصائب است.

در این روزگار اخیر حکومت قاجار و حکومت پهلوی هر وقت داوری نزد طاغوت و جبت بردند بخشی از مملکت را از دست دادند، و تسلیم قراردادهای ننگین که خسارت کامل برای دولت و ملت داشت شدند، و به مشکلات و مصائبشان افزون گشت، و زمانی به دین و عالمان دین مراجعه کردند که کار از کار گذشته بود و داروئی برای درمان دردها نیافتند.

خدا از آنچه در دل منافقان است و ترفندهای آنان آگاه است باید از آنان اعراض و پرهیز داشت و پندی رسا و موعظه ای بلیغ به آنـان ارائه نمـود، باشـد که از آن پنـد و موعظه بهره منـد شونـد و دست از نفـاق و ترفنـد بردارنـد و خود را از شـر طـاغوت خلاص سازند و به سوی دنیا و آخرتی آباد روی آورند.

## تفسیر آیه ۶۴

### اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً

هیچ پیامبر ی را نفرستادیم مگر آن که به اذن خدا از او اطاعت شود، و اگر آنان هنگامی که با مراجعه به طاغوت به خود ستم کردند نزد تو می آمدند، و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

### شرح و توضیح

در آیه شریفه دو محور را می بینیم: ۱- اطاعت از غیرخدا به اذن خدا واجب است ۲- گناه مراجعه به طاغوت در صورت توبه موجب آمرزش است.

### اطاعت از غیرخدا به اذن خدا

عقل با این که گوهر بی نظیر و بسیار گران بهائی است، و بخشی از تمدن عظیم انسانی، و کشف بسیاری از مجهولات، از پرتو فعالیت و بکارگیری اوست، ولی دلالت و هدایت او مطلق نیست، و قدرت ندارد در همه زمینه ها به ویژه مسائل تربیتی و معنوی به انسان کمک دهد، و انسان را به رشد لازم و تکامل

مورد نیاز برساند، لذا نیاز به بعثت انبیاء و ارسال رسل در حیات بشر رخ نشان می دهد، و خداوند مهربان که هرگونه نیاز انسان را پاسخ می دهد، پیامبران را برای تربیت کامل انسان و رساندنش به اوج کمال و تضمین خیر دنیا و آخرت او همراه با علم و حکمت و بصیرت و قوانین لازم به سوی انسان فرستاد و اجازه داد از آنان اطاعت کنند، و اطاعت از آنان را در طول اطاعت خود و بلکه هماهنگ و هم عرض اطاعت خویش قرار داد.

هر روشی و هر سنتی و هر شکلی از زندگی و هر حکومتی و هر نوع قضاوت و داوری که برابر با قوانین و مقررات الهی که مبلغش پیامبران خدا هستند نباشد قطعاً فاقد مشروعیت است، و جز خسارت و زیان برای دولت و ملّت نخواهد داشت، و این مسئله ای است که در طول تاریخ به تجربه ثابت شده است.

این سخن درستی نیست که کسی بگوید فقط اطاعت از خدا واجب است، و اطاعت از غیر او کار صحیحی نیست، زیرا غیر خدا اگر پیامبران باشند به حکم حضرت حق اطاعت از آنان واجب و مایه تأمین خیر دنیا و آخرت مردم است و روی گردانی از انبیاء و فرهنگ آنان نشانه نفاق، و سبب ستم بر خویشتن است.

### مراجعه به طاغوت گناهی قابل توبه است

از گناهانی که از نظر قرآن در صورت ادامه یافتنش تا لحظه مرگ توبه ای برای آن نمی باشد گناه شرک، و نیز گناهی است که تا دیدن آثار مرگ و مقدمات پس از مرگ تداوم یابد، چنانچه فرصت توبه و جبران گذشته فراهم باشد، توبه قابل تحقق است و آمرزش و رحمت حق نسبت به آن قطعی است.

ص:۳۶۴

راستی توجه به لطف خداوند نسبت به انسان تا کجاست که اگر منافقی روی از قرآن بگرداند، و به داوری و حاکمیت طاغوت گردن نهد و سبب ظلم و ستم بر خویش گردد به محضر پیامبر آید و با توبه واقعی از خدا درخواست آمرزش نماید، و رهبر بزرگوار اسلام هم برای او آمرزش بخواهد خداوند را توبه پذیر و رحیم خواهد یافت.

توبه روی گردانندان از حاکمیت پیامبر، یا جانشین به حق او که اولوالامر است، با روی آوردن به پیامبر و قبول حاکمیت او تحقق می یابد.

کسی که از حاکمیت پیامبر اعراض نماید و فقط به پیشگاه خدا توبه کند، توبه او پذیرفته نخواهد داشت، قبول توبه چنین شخصی منوط به این است که علاوه برتوبه در پیشگاه حق در محضر پیامبر عزیز اسلام هم توبه صورت گیرد، و رضایت آن حضرت جلب شود، و پیامبر برای او از خداوند آمرزش بخواهد.

در هر صورت برای همه کس و در هر زمانی راه توبه برای اهل گناه باز است، و اگر کسی حتی منافق اقدام به توبه واقعی کند آمرزش و مغفرت حق نصیب او خواهد شد.

کسی که به حقیقت در پیشگاه حق توبه کند، و زمینه جلب رضایت پیامبر و جانشینان به حق او را فراهم نماید در دورن خود آمرزش و رحمت خدا را از برکت سبک شدنش به خاطر توبه حس خواهد کرد و شاید معنای لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّاباً رَحِیماً همین باشد.

ص:۳۶۵

## تفسیر آیه۶۵

### اشاره

فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً

سوگند به پروردگارت که آنان مؤمن واقعی نخواهند بود، مگر آن که تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که کرده ای در باطنشان هیچ دل تنگی و ناخوشنودی احساس نکنند و به طور کامل تسلیم داوری تو شوند.

### شرح و توضیح

از آنجا که داوری پیشوایان بر حق و رهبران الهی مسلک براساس وحی و حکمت و بصیرت و بینش همه جانبه است، عقل و انصاف و وجدان و فطرت انسان اقتضا دارد که انسان به داوری رهبران الهی تن دهد، و حاکمیت آنان را برای پایان نزاع و مشاجرات بپذیرند، و چنانچه حکم رهبران الهی مورد پسندش نبود اعتراض ننماید، بلکه با رضایت و خوشنودی کامل آن را پذیرفته و بطور کامل آن را پذیرفته و بطور کامل تسلیم آن داوری گردد.

شخصیت رهبران الهی و جانشینان بر حق آنان و داوری و حکم آن بزرگواران در حدّی است که خداوند در این آیه شریفه سوگند به کار گرفته که هرکس نسبت به داوری پیامبر و همه رهبران الهی در درونش ناراضی باشد، این

نارضایتی نشانه بی ایمانی است، و بی ایمان از رحمت حق محروم، و در قیامت دچار عذاب الیم است.

رضایت به داوری پیامبر و ائمه طاهرین و هر حکمی که بر اساس وحی و سنت و فرهنگ امامان معصوم صادر می شود، نشانه ایمان و حالت تسلیم نسبت به احکام و قوانین الهی و موجب خیر دنیا و آخرت و نجات از مشکلات این دنیا و آن جهان است.

از ابتدای آفرینش انسان، هیچ انسانی از طاغوت و حاکمان ستمکار خیر و خوبی ندیده، و هیچ انسانی از پیامبران و فرهنگ آنان که فرهنگ اسلام است زیان به او نرسیده است.

این که بر جمله رهبران الهی و جانشینان برحق پیامبر و به فرموده قرآن مجید اولوالامر تأکید دارم بخاطر این است که چون مسئله داوری و قضا همیشه مورد نیاز مردم است و احکام الهی و سنت پیامبر جاودانه و برای همه روزگاران است و پیامبر همیشه در میان مردم حضور فیزیکی ندارد، باید گفت این آیه شریفه در رابطه با همه رهبران الهی و جانشینان به حق آنان است.

متأسفانه بیشتر مردم حاضر نیستند و به عللی واهی نمی خواهند در منازعات و مشاجرات میان خود به پیامبر و جانشینان او و احکام بیان شده در وحی مراجعه کنند و به حقایقی که ضامن سعادت دنیا و آخرت آنان است تسلیم شوند، اینان برخلاف عقل و منطق و انصاف و وجدان از پیامبر و نبوتش و از امامان و ولایتشان و از فقهاء عادل و اجتهادشان پرهیز می کنند، و روی می گردانند و ظالمانه اعراض می نمایند و خود را گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت می کنند!

در این زمینه به آیه بعد که بیان گر این مسئله است توجه و دقت نمائید.

ص:۳۶۷

## تفسیر آیه ۶۶-۶۷-۶۸

### اشاره

وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ أَنِ اُقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ أَوِ اُخْرُجُوا مِنْ دِیٰارِکُمْ مٰا فَعَلُوهُ إِلاّٰ قَلِیلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا یُوعَظُونَ بِهِ لَکٰانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتاً

وَ إِذاً لَآتَیْنٰاهُمْ مِنْ لَدُنّٰا أَجْراً عَظِیماً

وَ لَهَدَیْنٰاهُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً

و اگر بر آنان واجب می نمودیم خودکشی کنید، یا از کاشانه خود بیرون روید، جز اندکی از آنان انجام نمی دادند، و اگر آنچه را که به آن موعظه می شوند عمل می کردند، قطعاً برای آنان بهتر و درجهت تثبیت ایمان و ثبات قدم مؤثرتر و قوی تر بود.

و ما نیز در آن صورت به طور یقین به آنان پاداشی بزرگ می دادیم.

و مسلماً آنان را به راهی راست راهنمائی می کردیم.

### شرح وتوضیح

آیه شریفه با حرف لو که دلالت بر امتناع دارد شروع شده است و این به این معناست که خداوند مهربان ابداً در هیچ صورتی حتی در مسئله توبه مردم را به خودکشی و ترک دیار و کاشانه فرمان نمی دهد، بر فرض فرمان جز مؤمنان

حقیقی و اهل تسلیم و آنان که سعادت دنیا و آخرت را در اجرای فرمان حضرت حق می دانند عمل نخواهند کرد.

بی تردید تسلیم بودن به فرمان خداوند، و عمل به احکام الهی برای عمل کنندگان بهتر و برای تثبیت ایمانشان مؤثرتر است.

کسانی که به احکام خدا تسلیم می شوند به حقیقت از جان و دیار گذشته و از تعلقات آزاد هستند.

وابستگان به حیات زودگذر دنیا و به امور مادی و به عناصر از دست رفتنی هرگز به انجام احکام حق تسلیم نمی شوند و خود را از خیر دنیا و آخرت محروم می نمایند.

گروهی اعتقاد دارند که منظور از

اُقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ جهاد است، که زمینه ای برای از دست دادن جان در راه خداست، و هدف از اُخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ هجرت از شهر و کاشانه برای حفظ دین و کرامت انسانی و آزاد شدن از تحمیلات دشمن است.

در هرصورت سعادت و خیر دنیا و اخرت انسان معلول توجه عملی به فرمان های حضرت حق و نتیجه به کار گرفتن سنت رسول خدا، و انجام دادن دستورات اولوالامر یعنی امامان معصوم است.

چرا که احکام حق و پیامبر و امامان ناشی از علم استوار و حکمت و بینش و بصیرت است و این سه منبع رحمت و کرامت جز خیر و سعادت انسان را نمی خواهند رجوع به خداوند و پیامبر و جانشینان بر حق رسول اعظم و دلتنگ نشدن از احکام آنان سبب پاداش عظیم و مزد بزرگ از جانب حضرت حق

است، و موجب این می شود که پروردگار مهربان تسلیم شوندگان را به صراط مستقیم هدایت نماید و راه خود را به روی آنان جهت دیافت فیوضات و رحمت واسعه باز گذارد، و در همه امور زندگی ایجاد گشایش و راحتی و آسانی نماید، و از شرور و فتن و آسیب و بلا و سختی ها و مشکلات مصونیت بخشد و آخرتی همراه با نعمت های جاوید برای آنان تدارک نماید.

ص:۳۶۹

### تفسیر آیه ۶۹-۷۰

#### اشاره

وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً ذٰلِكَ اَلْفَضْلُ مِنَ اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ عَلِيماً

و آنـان که از خـدا و پیامبر اطاعت کننـد در زمره کسانی هسـتند که خـدا به آنان نعمت ایمان، اخلاق، عمل صالـح داده و این نعمت یافتگان پیامبران و صـدیقان و شـهیدان و صالحان هسـتند و اینان برای اطاعت کنندگان از خدا و پیامبر نیکو رفیقانی می باشند.

این همراه شـدن بـا آنـان بخشـش و احسانی از سوی خـداست [و در اسـتحقاق این کرامت و فضل] علم خـدا به نیات و اعمال مطیعان کافی است.

#### شرح و توضیح

به راستی چه مقام عالی و مرتبه بلنـدی برای اطاعت کننـدگان از خدا و پیامبر مقرّر شده است، همنشـینی با انبیاء و آنان که در گفتـار و عمـل اهـل صـداقت هسـتند، و کسانی که در راه حق شـهید شدنـد یا گواهان عمل در قیامت انـد، و آنان که درون و برونشان از صلاح و سداد برخوردار است، آن هم در بهشت هائی که جاوید و ابدی هستند و هیچ نعمتی در آنها از دست نمی رود.

ص:۳۷۰

راستی زیارت انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان در بهشت برای زیارت کنندگان چه لذتی دارد، لذتی که بیان کیفیتش مقدور نیست.

این که اطاعت از پیامبر در طول اطاعت خداوند قرار گرفته نشانه موقعیت خاص و جایگاه ویژه برای نبی اکرم در پیشگاه خداوند است، و این که اطاعت از رسول اسلام در حقیقت اطاعت از خداست.

آری کسی که به خاطر گردن نهادن به حکم خدا و پیامبر با عنایت حق به صراط مستقیم راه یابد، شایسته پاداش عظیم است، و یکی از پاداش هایش مصاحبت با این چهار طایفه عظیم القدر در بهشت عنبر سرشت است.

شیخ طوسی در ذیل این آیه شریفه روایتی از امیرمؤمنان (ع) به این مضمون نقل می کند.

مردی از انصار به محضر پیامبر اسلام آمد و گفت: ای رسول خدا من طاقت فراق و دوری تو را ندارم، هنگامی که وارد خانه ام می شوم و تو را به یاد می آورم دست ودلم به کار نمی رود و هر کاری دارم رها می کنم، و از شدت علاقه ای که به تو دارم به زیارتت می آیم تا قلبم آرامش یابد، اکنون در این فکرم که چون روز قیامت وارد بهشت شوی و به اعلا علّین رفعتت دهند من چه کنم؟ در این وقت این آیه شریفه نازل شد، حضرت آیه را برای آن مرد قرائت کرد و او را به هم نشینی با آن چهار طایفه بشارت داد. (۱)

ص:۳۷۱

---

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۲، ص۲۳۳.

تفسیر برهان که از تفاسیر مهم روائی است برای نشان دادن مصداق صدیق و شهید و صالح روایت مهمی را از یکی از راویان اهل سنت به نام انس بن مالک به این مضمون نقل می کند.

پیامبر در بعضی ایام نماز صبح را همراه ما خواند، سپس با چهره کریمانه اش روی به ما کرد، من به رسول خدا گفتم: نظر مبارکت هست آیه [فَأُولٰئِکَ مَعَ اَلَّذِینَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ اَلنَّبِیِّینَ وَ اَلصِّدِّیقِینَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً] را برای ما تفسیر کنی؟

حضرت فرمود اما انبیا من هستم، و صدیقون برادرم علی بن ابی طالب است، و شهداء عمویم حمزه، و صالحون دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین هستند.

[در روش محاوره ای عرب این معنا دیده می شود که جمع آورده می شود ولی از آن اراده فرد می گردد مانند مٰا کٰانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اَللّٰهِ (۱)که از کلمه مساجد مسجدالحرام اراده شده و مانند وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّٰارَأْتُمْ فِیهٰا (۲)که قاتل یک نفر است ولی به صورت جمع استعمال شده (۳)، بنابراین شگفتی ندارد که پیامبر اسلام النبیین را به خود معنا کرده وصدیقون را به



---

۱- ۱) - توبه ۱۷.

۲- ۲) - بقره ۷۲.

۳- ۳) - فقه الغه واسرار العربیه، ۲۳۵.

امیرمؤمنان و شهداء را به حمزه] انس بن مالک می گوید عباس عموی پیامبر در این جلسه حضور داشت، از جای پرید و روبروی پیامبر نشست و گفت: آیا من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک اصل و ریشه واحد نیستیم؟ حضرت فرمود ای عمو چگونه؟ عباس گفت: شما علی و فاطمه و حسن و حسین را می شناسانی ولی از ما سخنی به میان نمی آوری، پیامبر تبسم فرمود و گفت: ای عمو از این که همه ما از یک ریشه واحد هستیم درست گفتی ولی ای عمو خداوند تبارک و تعالی من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلقت آدم خلق کرد، زمانی که آسمان برافراشته و زمین گسترده و ظلمت و نور و بهشت و دوزخ و خورشید و ماه نبود.

عباس گفت: شروع آفرینش شما چگونه بود؟ حضرت فرمود: زمانی که خداوند اراده کرده ما را بیافریند کلمه گفت که از آن نور آفریده شد، سپس کلمه ای گفت از آن روح به وجود آورد، پس نور را با روح آمیخت و من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید ما او را تسبیح می گفتیم زمانی که تسبیح نبود و تقدیس می کردیم زمانی که تقدیس نبود، چون اراده کرد که جهان را بیافریند نور من را شکافت و از آن نور عرش را آفرید، نور عرش از نور من است، و نور من از نور خداست و نور من برتر از نور عرش است.

سپس نور برادرم علی را شکافت و از آن فرشتگان را آفرید، در نتیجه نور فرشتگان از نور علی است و نور علی از نور خداست و علی برتر از فرشتگان است، سپس نور دخترم فاطمه را شکافت و از آن نور آسمان ها و زمین را آفرید، در نتیجه نور آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه است، و نور دخترم از نور

خداوند عزوجل است و دخترم فاطمه از آسمان ها و زمین برتر است، سپس نور فرزندم حسن را شکافت و از آن نور خورشید و ماه را آفرید، نهایتاً نور خورشید و ماه از نور حسن است، و نور فرزندم حسن از نور خداست و حسن برتر از آفتاب و خورشید است، سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، پس نور بهشت و حور از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداست و فرزندم حسین برتر از بهشت و حورالعین است.

آنگاه خداوند ظلمات را فرمان داد بر ابرهای تاریک بگذرند، پس آسمان ها بر فرشتگان تاریک شد، فرشتگان با تسبیح و تقدیس ضجه و ناله کردند و گفتند، معبود ما و آقای ما از زمانی که ما را آفریدی و این اشباح را به ما شناساندی ناراحتی و رنج ندیدیم، تو را به حق این اشباح سوگند که این تاریکی را از ما برطرف کن، خداوند از نور دخترم فاطمه قندیل هائی بیرون آورد و در دل عرش معلّق نمود، در نتیجه آسمان ها و زمین رنگش صاف شد و از تیرگی درآمد، آنگاه به نور زهرا روشن شد، به این خاطر به زهرا نام گذاری شد، فرشتگان گفتند: معبود و آقای ما این نور درخشنده از کیست که آسمان ها و زمین به سبب آن روشن شد خداوند خطاب به فرشتگان کرد، این نوری است که نور جلالم برای فاطمه دختر حبیبم و همسر ولّی ام و برادر پیامبرم و پدر حجت هایم بر بندگانم به وجود آوردم، ای فرشتگان شما را به شهادت می گیرم که من ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا قیامت برای زهرا و شیعه و دوستان او قرار دادم.

ص:۳۷۴

چون عباس این حقایق را از پیامبر شـنید از جا برخاست و پیشانی علی را بوسـید و گفت یا علی سو گنـد به خدا تو حجت بالغه ای بر کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند. (۱)



---

۱- ۱) - تفسیر برهان، ج۳، ص۱۶۵- مصباح الانوار مخلوط، ص۶۹.

## تفسیر آیه ۷۱-۷۲-۷۳-۷۴

### اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ أَوِ اِنْفِرُوا جَمِیعاً

وَ إِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصٰابَتْکُمْ مُصِیبَهٌ قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً

وَ لَئِنْ أَصٰابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اَللّٰهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّهٌ یٰا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً

فَلْیُقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ اَلَّذِینَ یَشْرُونَ اَلْحَیٰاهَ اَلدُّنْیٰا بِالْآخِرَهِ وَ مَنْ یُقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً

ای اهل ایمان [در برابر دشمن آماده باشید و] سلاح و ساز و برگ جنگی خود را برگیرید، پس گروه گروه یا دسته جمعی به سوی جنگ با دشمن کوچ کنید.

یقیناً از شما کسی است که از رفتن به سوی دشمن درنگ و کندی می کند پس اگر به شما رزمندگانی که به جنگ رفته اید آسیبی رسد، گوید خدا به من محبت و لطف داشت که با آنان در میدان جنگ حاضر نبودم.

ص:۳۷۶

و اگر فضل و احسانی از سوی خدا به شما رسد چنان که گوئی میان شما و او هرگز دوستی و مودّتی نبوده [بخاطر این که از غنائم سهمی نبرده آن سردی کشد و] گوید: ای کاش من هم با آنان بودم، در نتیجه به کامیابی بزرگ نایل می شوم.

باید آنان که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می کنند [و دل به جهان آخرت دارند] در راه خدا بجنگند، و هر که در راه خدا بجنگد و به شهادت برسد یا بر دشمن پیروز شود، به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

### شرح و توضیح

در آیات ۱۹۳ تا ۱۹۰ سوره بقره در رابطه با جهاد فی سبیل الله مطالب بسیار مهمی مورد بحث قرار گرفت که در دیگر تفاسیر به این تفصیل از جهاد سخن نرفته است، و جسته و گریخته در دیگر آیات سوره بقره و سوره آل عمران مطالبی درباره وظیفه امت اسلام نسبت به جنگ با دشمنان عنود ذکر شد، بناچار برای دوری از تکرار مسائل، این آیات و آیات بعد را ترجمه کرده، و نسبت به دیگر آیات که حاوی مطالب مهمی است وارد شرح و توضیح می شوم.

ص:۳۷۷

## تفسیر آیه ۷۵-۷۶-۷۷

### اشاره

وَ مٰا لَکُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ اَلْقَرْیَهِ اَلظّٰالِمِ أَهْلُهٰا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً

اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَلطّٰاغُوتِ فَقٰاتِلُوا أَوْلِیٰاءَ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطٰانِ کٰانَ ضَعِیفاً

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاٰهَ وَ آتُوا اَلزَّکٰاهَ فَلَمّٰا کُتِبَ عَلَیْهِمُ اَلْقِتٰالُ إِذٰا فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ اَلنّٰاسَ کَخَشْیَهِ اَللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْیَهً وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا اَلْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ قُلْ مَتٰاعُ اَلدُّنْیٰا قَلِیلٌ وَ اَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لِمَنِ اِتَّقیٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِیلاً

ص:۳۷۸

شما را چه شـده که در راه خدا و رهائی مردان و زنان و کودکان مستضـعف [که سـتمکاران هرگونه راه چاره را بر آنان بسـته انـد] نمی جنگید، آن مستضـعفانی که همواره می گویند: پروردگارا ما را از این شـهری که اهلش سـتم کارند خارج کن و از سوی خود سرپرستی برای ما قرار ده، و از جانب خود به نفع ما یاوری بگمار.

آنـان که ایمـان آورده انـد در راه خـدا می جنگنـد، و کافران در راه طاغوت به جنگ برمی خیزنـد، پس شـما با یاران شـیطان بجنگید که یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده حق و پایداری شما] سست است.

آیـا ندیـدی کسـانی را که [پیش از اعلام حکم جهـاد] به آنان گفته شـد، [چون زمینه جنگ فراهم نیست] دست از جنگ باز داریـد و در این موقعیت نمـاز را برپـا داریـد و زکـات بپردازیـد، ولی زمانی که جنگ بر آنان مقرر شـد ناگاه گروهی از آنان مانند ترس از قدرت و عقوبت خدا یا ترسـی سـخت تر از آن از مردم مشـرک ترسیدند و گفتند: پروردگارا چرا جنگ را بر ما مقرر نمودی و چرا مـا را تـا سـرآمدی نزدیـک مهلت نـدادی؟ ! بگو متـاع دنیـا [که به خـاطر دلبسـتگی به آن از جنـگ فراری هستیـد] انـدک و آخرت برای آنان که تقوا پیشه کرده انـد بهتر است و به اندازه رشـته نازک میان هسـته خرما مورد سـتم قرار نمی گیرند.

### شرح و توضیح

۱- در آیه پنجاه و نهم سـوره مـورد بحث، یعنی سـوره نسـاء وجوب اطـاعت از خـدا و رسول واولواالامـر که جانشـینان برحق پیامبرند و با دلایلی متین ثابت شد مقصود دوازده امام معصوم هستند مطرح شد.

مردم در برابر این آیه شریفه سه دسته هستند،

۱- آنان که با مطالعه و دقت و هزینه کردن عقل و انصاف باطن را به ایمان و توجه به آخرت می آرایند و از این طریق به طور کامل و حالتی تسلیم و به خاطر

تأمین سعادت دنیا و آخرت خویش در گردونه اطاعت از خدا و پیامبر و امامان معصوم در می آیند.

۲- آنان که به صورتی متوسط و ضعیف آراسته به ایمان می شوند و گاهی نسبت به مسئله اطاعت سستی می ورزند و برای اجرای دستورات خدا و پیامبر و امامان امروز و فردا می کنند.

۳- کسانی که به خاطر دلبستگی شدید به حیات مادی و تعلقات سنگین و دست و پاگیر، و به خیال خودشان برای آزاد زیستن، و حفظ منافع پوشالی خود ایمان نمی آورند و دل به خدا و پیامبر و امامان نمی بندند، ولی برای حفظ موقعیت خود در میان اهل ایمان به عنوان مؤمن رخ نشان می دهند!

اینان کسانی هستند که قرآن مجید از آنان به عنوان منافق یاد کرده، که به هنگام حوادث و پیش آمدها و بروز جنگ از کمک مالی و رفتن به جبهه دریغ می ورزند، و دیگران را هم وسوسه می کنند تا از خدا و پیامبر و امامان اطاعت ننمایند.

گروه اول که دارای ایمانی استوار و عقیده ای مستحکم و عاشق اطاعت از خدا و پیامبر و امامان هستند و همیشه و همه جا دنبال خوشنودی حق و آبادی آخرت اند برای خود آمادگی روحی والائی ساخت و درون را به تواضع در برابر دستورات حق و رسول و معصومان آراسته و از هدیه کردن جان و مال در راه خدا ابداً دریغ ندارند، از این جهت سربازی فداکار و مؤمنی وفادار و مردمی ثابت و پایدارند و از طریق عبادت بدنی و مالی و روحی که محصول طاعت آنان از خدا و رسول و امامان است خود را تصفیه و تزکیه نموده، و درونشان به صفت با ارزش صبر و استقامت مزین است و جهاد با دشمن برای آنان بهترین

کـار و برترین قـدم و مایه رسـیدن به فوز عظیم می باشـد، لـذا به وقت اعلام حکم جهاد با روحی آزاد از تعلقات مادی سـر به فرمان خدا و پیامبر و معصوم می نهند و با کمال اشتیاق به میدان جنگ رفته و به یکی از دو حقیقت یعنی شهادت یا پیروزی بر دشمن می رسند.

بخشی از آیات ۷۷ تا۷۱ مثل آیه ۷۴ و۷۶ درباره اینان است.

و بخشـی از آیات که به شـدت به سـستی مؤمنان از جهاد حمله می کنـد مثل آیه۷۵ دربـاره دسـته دوم و بقیه آیات مثل آیات ۷۲و۷۳و۷۷ درباره دسته سوم است.

۲- هـدف و فلسـفه جهاد در راه خـدا حفظ دین و ایجاد مصونیت برای اسـلام در برابر توطئه دشـمنان و رهای مردان و زنان و کودکانی است که راه چاره از طرف معاندان و مخالفان حق به روی آنان بسته است.

آنان که حاضـر به رفتن به سوی جنگ با دشـمن نیستند و خود را از ثواب عظیم یاری دادن به دین و رهائی مستضعفان محروم می نمایند در آیه ۷۵ مورد اعتراض قرار گرفته اند که چرا به این عمل خدا پسندانه و بسیار مفید اقدام نمی کنند.

کسانی قـدرت نبرد با دشـمن را دارند، و می توانند با جهاد از دین و از مستضـعفان دفاع کنند، بی شک مسـئولیت سـنگینی بر عهده آنان است، که شانه خالی کردن از این مسئولیت گناهی سنگین و سبب غضب و عقاب خداست.

۳- جهاد در راه خداوند و جنگ با دشـمن برای رهائی مستضعفان از شرّ مشرکان از صفات برجسته مردم مؤمن و کسانی است که عاشقانه تسلیم خواسته های حق اند.

ص:۳۸۱

ولی جنگ کافران با اهل ایمان جنگی در راه طاغوت و عاملش خرابی باطن کافران، و اختلال فکری و روانی آنان است.

تقویت طاغوت و شیاطین به ویژه با تضعیف مسلمانان و جنگیدن با مؤمنان برای ارضای شهوات اربابان زر و زور سبب اشاعه فساد، ظلم، به باد رفتن حقوق انسان ها پایمال شدن آزادی به معنای واقعی، و محرومیت ملت ها از رسیدن به خواسته های مشروع و جنایات دیگر است، آنان که در راه طاغوت می جنگند، گناهان بسیار عظیمی را به دوش برمی دارند، و عقوبت های دنیائی و آخرتی برای آنان مقرر است.

۴- گروهی از مسلمانان پیش از فراهم آمدن شرایط لازم، و بدون درک واقعیت ها، و بی آن که به انتظار فرمان جهاد از جانب حق باشند، مصرّاً از پیامبر درخواست جنگ مسلحانه با دشمن را داشتند، این درخواست در مکه و مدینه صورت گرفت، و با توجه به مضمون آیه ۷۷ اینان می خواستند خودی نشان بدهند و از کلاه جنگ نمدی نصیب خود نمایند، در حالی که مؤمنان واقعی تسلیم حق بودند، و پیش از حکم خدا و پیامبر خواسته خود را بر خدا و پیامبر مقدم نمی داشتند.

به خواستاران جنگ که جنگ را با نبودن شرایط لازم می خواستند اعلام شد فعلاً از این مسئله چشم بپوشید و دست از جنگ بکشید، و به اقامه نماز و پرداخت زکات که دو عامل مهم تربیتی و زمینه ای برای رشد اخلاقی و تقویت روحی و محقق کننده صبر و استقامت و کم کردن تعلقات مادی و شکستن سدّ و بازدارنده از امور معنوی است بپردازید، تا با فراهم آمدن شرایط در وجودتان، و با تهیه سلاح و نفرات، و آمادگی کامل برای رویاروئی با دشمن فرمان جهاد

صادر شود، ولی هنگامی که فرمان جهاد صادر شد گروهی از همین درخواست کنندگان جنگ با دشمن دچار وحشت و ترس شدیدی از مشرکان و معاندان شدند مانند ترسی که از قدرت یا عذاب خدا عارض انسان می شود یا ترس سخت تر! ! ناگهان به اعتراض به حکم خدا برخاستند و به محضر حق عرضه داشتند چرا حکم قتال را صادر کردی، ما علاقه ای به جنگ نداریم و مصراً لغو آن را درخواست می کنیم، یا این حکم را تا زمان مرگ ما به تأخیر انداز! ! یعنی زمانی حکم صادر کن که ما در میان نباشیم!

ترس اینان از جنگ قطعاً ناشی از ضعف ایمان یا بیماری نفاق بود، ایمان اگر قوی باشد، باور به حقایق اگر استوار و پابرجا باشد ترس از جنگ معنا نخواهد داشت، عامل دیگر ترس آنان دلبستگی به زندگی زود گذر و وابستگی به امور مادی بود که آیه شریفه از آن در برابر آخرت آباد و جاوید تعبیر به متاع قلیل می کند.

آری آخرت برای اهل تقوا از هر جهت بهتر از زندگی زود گذر دنیا و متاع قلیل آن است، و این حقیقت را اهل تقوا با دل و جان درک می کنند.

ص:۳۸۳

## تفسیر آیه ۷۸

## اشاره

أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً

هر کجا باشید هرچند در قلعه های مرتفع استوار، مرگ گریبان شما را خواهد گرفت، و اگر چیزی [چون پیروزی و غنیمت] به آنان [که سست ایمان یا منافق اند] برسد می گویند این خیر از سوی خداست و اگر سختی و حادثه ای [چون شکست و ناکامی و جراحت و بیماری] به آنان رسد به پیامبر می گویند از ناحیه توست بگو همه این ها از سوی خداست، این گروه را چه شده که نمی خواهند [معارف الهیه و حقایق و علل پیروزی و ناکامی] را بفهمند؟ !

## شرح و توضیح

۱- انسان برای بقاء و ماندگاری در دنیا آفریده نشده، دنیا برای انسان میدان عمل و ریاضت شرعیه و عبادت حق و خدمت به خلق است، مدتی که برای ماندن انسان در این مسافرخانه تعیین شده محدود است، و کسی را در این خانه راه فرار و راه چاره از مرگ نیست.

ص:۳۸۴

انسان چه از مرگ بترسد، یا نترسد، چه تعلّق قوی و دل بستگی شدید به دنیا داشته باشد یا نداشته باشد، چه در خانه ای گلی و معمولی بسر برد چه در قصرهائی که بنیانش بسیار استوار است چه روی زمین زندگی کند چه در ستارگان آسمان عاقبت عقاب مرگ پنجه در گلوی او اندازد و بخواهد یا نخواهد به کام مرگ می افتد و به جهان دیگر قدم می گذارد، طبیبان حاذق داروهای بسیار قوی، خودداری از جنگ و جهاد در راه خدا، فرار از عواملی که انسان احتمال خطر قطعی نسبت به آنها دارد چاره مرگ نیست بقول قرآن مجید: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ

امام عارفان، امیرمؤمنان (ع) در یکی از حکمت هایش می فرماید:

«ان الله ملكا ينادى فى كل يوم: لدو للموت، واجمعوا للفناء، ابنوا للخراب.» (۱)

خدا را فرشته ای است که هر روز فریاد می زند: بزائید برای مردن، گرد آورید برای نابود شدن، و بنا کنید برای خراب گشتن.

و در حکمتی دیگر می فرماید:

«الدنیا دار ممر لا دار مقر:» (۲)

دنیا خانه گذر است نه جای ماندن.

و در یکی از خطبه هایش می فرماید:



---

۱- ۱) - حکمت ۱۳۲.

۲- ۲) - حکمت ۱۳۳.

«و خلق الآجال، فاطالها و قصرها، و قدمها و اخرها و وصل بالموت اسبابها، و جعلها خالجا لاشطانها، و قاطعا لمرائر اقرانها:» (۱)

مدت عمر انسان ها را معین و محدود قرار داد، بعضی را طولانی و برخی را کوتاه، بعضی را مقدم و برخی را مؤخر نمود، و رشته و اسباب همه عمرها را به مرگ متصل ساخت، و مرگ را در هم پیچیده رشته های زندگی و عامل از هم گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

آری به قول فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل ج

کردم همه مشکلات گیتی را حل جبیرون جستم زقید هرمکر و حیل جهربند گشاده شد مگر بند اجل جاگر به دیده عبرت بر خاک بنگریم می بینیم که چه بسیار شاهان، وزیران، امیران، دبیران، سیاست مداران، ثروتمندان، جوانان، پیران، مردان، زنان، اطفال سر به تیره تراب فرو برده و روی بر خاک گذاشته، و بدن نازنین را تسلیم خاک و مار و موران کرده اند، و اکثر آنان در زمان حیاتشان از مرگ فراری بودند، و چه بسا بساطی برای خود برپا کردند که نمیرند ولی مرگ گریبان آنان را گرفت. ۲- افراد ضعیف الایمان در زمان رسول خدا نسبت به حسنات و سیئآت البته سیئات به معنی حوادث نه بمعنی گناه دچار انحراف فکری بودند، از این جهت می گفتند: آنچه حسنه به ما می رسد از جانب خداست، و آنچه حادثه و تلخی نصیب ما می شود از جانب رسول خداست.



---

۱- ۱) - خطبه ۹۰.

این پنـدار که برای جریانـات هستی و حوادث و اموری که از طریق مجرای طبیعی، یـا بخـاطر کـارکرد غلط انسان به انسان می رسد دارای دو منبع و دو اصل و دو مبدأ است اندیشه ای انحرافی و فکری باطل و دارای رنگ ثنویت است.

کسانی که به گردونه هـدایت حق وارد شدنـد، و به درک معارف الهیه و عقایـد حقه، و حقایق اصـیل دست یافتنـد، مبدأ همه حسـنات و سـیئات یعنی حوادثی که به جریـان افتـادنش لازم و در حقیقت جلوه عـدل و رحمت و یا انتقام خـدا بر اثر معاصـی بندگان است را یکی دانسته و در حقیقت معتقد به توحید افعالی هستند.

حسـنه و سـیئه در این آیه شریفه یقیناً عبارت است از حیات و مرگ، سلامت و بیماری، فراوانی نعمت و خشکسالی، پیروزی و شکست، غنیمت و ثروت، مضیقه و سختی زندگی، گشایش و رفاه، نعمت و مصیبت.

حسـنات این امـور را به خـدا نسـبت دادن، و سیئات آن را به پیـامبر یـا پس از او به معصوم یـا پس از معصوم به اولیـاء خـدا و عالمان ربانی نسـبت دادن کاری نادرست و امری غلط و باطل است، لـذا خداونـد متعال در آیه شـریفه می فرمایـد: قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ ، سپس می فرماید این گروه را چه شده که نمی خواهند این حقیقت را بفهمند.

از امامان معصوم در رابطه با این و آیه بعد از آن روایت شده است:

حسنات درکتاب خدا به دو صورت بیان شده، و سیئات نیز به دو بخش بیان گردیده است.

حسـناتی کـه از جـانب خـدا به انسـان می رسـد عبـارت است از صـحت، سـلامت، امنیت، گشـایش در رزق، و صـورت دیگر حسنات اعمال شایسته و کردار پسندیده انسان است.

ص:۳۸۷

سیئات از جانب خدا حوادثی از قبیل بیماری، تنگی رزق، [مرگ، زلزله، و مشقت هائی است که براساس حکمت حق به انسان می رسد.] و نیز عقوبت های الهی از مصادیق سیئات است.

و صورت دیگر سیئات زشتی های اخلاق و اعمال و معصیت هائی است که انسان بخاطر آنها عقوبت می شود.

درباره حسنات انسان یعنی اعمال و اخلاق شایسته او قرآن می فرماید:

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا: (۱)

کسی که حسنه ای را به پیشگاه خداوند بیاورد برای او ده برابر آن حسنه پاداش خواهد بود.

و درباره سیئآت انسانی یعنی معاصی و گناهان می فرماید:

وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي اَلنّٰارِ: (۲)

آنان که کار زشت و معصیت بیاورند به صورتشان در آتش افکنده می شوند.

آری به فرموده قرآن، انسان آنچه از گناه انجام می دهد، و در حدی که وجودی را به سیئات عملی خود آلوده می کند در دنیا و آخرت برابر با عملش عقوبت می شود، و این عقوبت برخاسته از عمل خود اوست. با توجه به این بحث روشن شد که حسنات و سیئات مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ واقعیات حکیمانه ای است که به مصلحت انسان به انسان می رسد، و در آیه شریفه ابداً جای ابهام نیست و

نسبت دادن سیئات به معنائی که بیان شد به خداوند از نظر قرآن بی مانع است قل کل من عندالله.

ص:۳۸۸

---

۱- ۱) - انعام ۱۶۰.

۲- ۲) - نمل ۹۰.

## تفسیر آیه ۷۹

### اشاره

مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اَللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْنٰاکَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً

ای انسان آنچه از نیکی به تو رسد از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد از تو خود توست [و ای پیامبر از نیکی هائی که از سوی ماست این که] تو را به جانب مردم به رسالت فرستادیم و گواه بودن خدا بر پیامبری تو بس است.

### شرح و توضیح

نعمت فطرت، عقل، سلامت، و نعمت قرآن و نبوت و ولایت اهل بیت، تکالیف، هدایت، عبادت، مال حلال، علم، بصیرت و امثال اینها حسناتی است که از جانب خداوند به انسان می رسد در میان این حسنات نعمت وجود پیامبر و نبوت و رسالت او که در آیه به آن اشاره شده حسنه ویژه ای است که حضرت حق از باب لطف و رحمت به همه انسان ها عنایت فرموده است.

انواع گناهان مانند دروغ، تهمت، استهزاء به مردم مؤمن، فحش، شنیدن موسیقی حرام و مطرب، ربا، ظلم، زنا، پایمال کردن حقوق دیگران، سدّ راه خواستاران هدایت شدن و امثال اینها سیئاتی است که کارگاه وجود انسان تولید می کند، و هر کدامش عقوبتی به تناسب خودش دارد، این خدای مهربان نیست

ص:۳۸۹

که برای انسان شر و ضرر و خسارت و نا امنی و سختی و عذاب بی مقدمه می خواهد، این انسان است که در برابر حق قد علم می کند، و به مقررات و احکام او پشت پا می زند، و به انکار حقایق برمی خیزد، و از صدق و درستی روی می گرداند و نهایتاً پس از این همه گناه و ظلم و جنایت مستحق عقوبت دنیا و آخرت می شود، و در این مورد اگر عقوبت دنیائی او را بیدار کرد و در آغوش توبه قرار گرفت و به اصلاح درون و برون موفق شد باید حضرت حق را شکر نماید، و اگر پس از عقوبت دنیا بیدار نشد و به عقوبت آخرت دچار گشت باید خود را ملامت نماید.

### پاره ای از عقوبت ها

از رسول اسلام روایت شده:

«ان المرء لیقطع رحمه و قد بقی من عمره ثلاث و ثلاثون سنه فیقصرها الله الی ثلاث سنین اوادنی.» (۱)

انسانی قطع رحم می کند، در صورتی که از عمر او سی و سه سال باقی است، خداوند به جرم قطع رحم آن را به سه سال یا کمتر از آن کاهش می دهد.

حضرت زین العابدین (ع) می فرماید:

«ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فانی و جدته ملعونا فی کتاب الله عزوجل فی ثلاثه مواضع:» (۲)



---

۱- ۱) - وسائل الشیعه، ج۲۱، ص۵۳۷.

۲- ۲) - کافی، ج۲، ص۳۴۷. -

از هم نشینی با کسانی که اهل قطع رحم هستند بپرهیز زیرا من در سه موضع قرآن یافتم که اینان از رحمت خداوند مطرودند.

امیرمؤمنان خطبه ای به این مضمون خواند:

«اعوذ بالله من الذنوب التی تعجّل الفناء فقام الیه عبدالله بن الکراء فقال: یا امیرالمؤمنین او تکون ذنوب تعجل الفناء فقال نعم: ویلک قطیعه الرحیم:» (۱)

پناه می برم از گناهانی که در هلاکت و نابودی انسان شتاب می کند، عبدالله بن الکواء از جای برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان آیا گناهی هم هست که در نابودی انسان تسریع نماید حضرت فرمود آری وای بر تو قطع رحم.

پیامبر درباره ربا خواری فرمود:

«درهم ربا اعظم عندالله عزوجل من سبعین زینه کلها بذات محرم فی بیت الله الحرام:» (۲)

گناه یک درهم رباخواری نزد خداوند از هفتاد زنای با محارم در خانه خدا سنگین تر است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ان اعظم الخطایا عندالله اللسان الکذوب:» (۳)

و نیز آن حضرت فرمود:

«اعتیاد الکذب یورث الفقر:» (۴)

ص:۳۹۱

---

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۳۴۷.

۲- ۲) - مستدرک وسائل، ج۹، ص۸۶.

۳- ۳) - میزان الحکمه، ج۳، ص۲۶۷۲.

۴- ۴) - بحار، ج۶۹، ص ۲۶۱.

عادت به دروغ گوئی تهیدستی می آورد.

و در روایتی فرمود:

«ثمره الکذب المهانه فی الدنیا و العذاب فی الآخره:» (۱)

میوه دروغ پستی در دنیا و عذاب در آخرت است.

در رابطه با روایت بالا بجاست به داستان زیر توجه نمائید.

### دیوان جامی یا فتوحات مکیه

سلطان حسین امیر و حاکم خراسان و زابلستان امیرحسین ابیوردی را به عنوان نماینده ویژه خود به سوی سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد و به او فرمان داد که با خود سوغات و هدایای فراوان بردارد.

یکی از آن سوغات و هدایا کتاب کلیات عبدالرحمن جامی بود که در آن زمان مورد علاقه همگان قرار داشت.

هنگامی که کتابدار قرار بود این کتاب را به امیرحسین بدهد به اشتباه کتاب فتوحات مکیه را که در حجم و ضخامت شبیه کلیات جامی بود به او داد و امیرحسین هم بدون توجه به این کتاب آن را برداشته و به سفر روانه شد.

چون به شهر تبریز رسید به حضور سلطان رفت و مورد استقبال گرم سلطان قرار گرفت و از احترام ویژه برخوردار شد.

سلطان آذربایجان به امیرحسین ابیوردی گفت: در این سفر طولانی بسیار خسته شدید، امیرحسین که اشتیاق فراوان سلطان را به کلیات جامی شنیده بود در پاسخ گفت: من در این سفر خسته نشدم زیرا چیزی همراه من بود که در هر



---

۱- ۱) - عیون الحکم ۲۰۹.

منزل به آن سر گرم می شدم و خستگی سفر را از خود می زدودم، سلطان پرسید چه چیزی همراه تو بود؟ امیرحسین گفت: کلیات جامی! کتاب باارزشی که حاکم خراسان برای شما هدیه فرستاده است، پادشاه از کثرت علاقه ای که به این کتاب داشت گفت: بگو برایم بیاورند. امیرحسین یکی از خادمان خود را فرستاد تا کتاب را آوردن، چون سلطان کتاب را گشود دید فتوحات مکیه است نه کلیات جامی و امیرحسین آنچه را گفته جز دروغ چیزی نبوده، پس از آشکار شدن این دروغ بسیار شرمنده شد و از منزلت و اعتبارش نزد سلطان کاسته گشت! آری بفرموده امیرمؤمنان دروغ سبب پستی در دنیا و عذاب در آخرت است. (۱)

### افسار دزدی و نتیجه فرار از حلال

روزی امیرمؤمنان با چند نفر از یارانش کنار مسجدی برای خواندن نماز توقف نمودند، به مردی که در آنجا ایستاده بود فرمود: این استر مرا نگه دار تا ما نمار بخوانیم.

هنگامی که آن حضرت وارد مسجد شد مرد افسار اسب را باز کرد و آن را به سرقت برد و فروخت! امام پس از اتمام نماز از مسجد بیرون آمدند درحالی که دو درهم در دست داشتند تا به عنوان مزد به آن مرد بدهند، ولی مشاهده کردند استر رهاست و افسارش به سرقت رفته!

حضرت دو درهم را به یکی از خادمانشان دادند با برای مرکب افساری بخرد، خادم وارد بازار شد و با همان افسار به سرقت رفته مواجه گشت که دزد آن را به دو درهم فروخته بود، دو درهم را به مغازه دار داد و افسار را گرفت و نزد



---

۱- ۱) - معراج السعاده، ۵۷۹.

حضـرت آورد، وقـتی نگـاه امـام به افسـار استرش افتـاد فرمود: این مرد شـتاب کرد و خود را از روزی حلالـی که از دست من برایش مقرر شده بود محروم نمود و آن را تبدیل به حرام کرد، سپس فرمود:

«ان العبد لیحرم الرزق الحلال بترک الصبر ولایزداد علی ما قدرله:»

قطعاً انسان با بی صبری و افتادن در جاده شتاب روزی حلال را بر خود حرام می کند و با این کار بر آنچه برایش از جانب حق مقرر شده نمی افزاید. (۱)امام صادق (ع) درباره کسانی که از پرداخت حقوق مالی چون خمس و زکات دریغ می ورزنـد می فرماید:

«من منع حقا لله عزوجل انفق فی باطل مثلیه:» (۲)

کسی که حقی از حقوق خداوند عزوجل را نپردازد، دو برابر آن را در راه باطل خرج خواهد کرد.

از رسول خدا روایت شده:

«العباده مع اکل الحرام کالبناء علی الرمل و قیل علی الماء:» (۳)

عبادت با لقمه حرام مانند بنا کردن ساختمان بر شن و ماسه و یا آب است.

ملامهـدی نراقی این عـالم فرزانه کم نظیر روایتی را دربـاره مال حرام در کتاب پرقیمت خود جامع السـعادات نقل می کنـد که بسیار بسیار قابل توجه است:



---

۱- ۱) - شرح ابن ابی الحدید، ج۳، ص ۱۶۰.

۲- ۲) - وسائل، ج۹، ص ۴۰.

۳- ۳) - بحار، ج ۸۱، ص۲۵۸.

«ان اهـل الرجـل و اولاـده يتعلقون به يوم القيـامه فيوقفونه بين يـدى الله تعـالى و يقولون: يا ربنا خـذلنا بحقنا منه فانه ما علمنا ما بجهل وكان يطعمنا من الحرام و نحن لانعلم فيقص لهم منه:» (۱)

زن و فرزنـدان انسان روز قيامت به دامن وى چنگ زننـد و او را در پيشـگاه خـدا متوقف نمايند و گويند: پروردگارا حق ما از اين مرد بگير، زيرا او ما را به آنچه به آن آگاه نبوديم آگاه نساخت و بـدون آگاهى ما به ما مال حرام خورانيـد، پس خـداوند تقاص آنان را از آن مرد مى گيرد!

روايت وحشت آورى در زمينه مال حرام به اين مضمون از رسول خدا نقل شده:

«اذا وقعت اللقمه من حرام فى جوف العبـد لعنه كـل ملـك فى السـماوات والاـرض مـادامت تلـك اللقمه فى جوفه، و ما دامت اللقمه فى جوفه لاينظر الله اليه:» (۲)

چون لقمه حرام در شكم انسان قرار گيرد، تا وقتى در شكم او باشد همه فرشتگان آسمان و زمين او را لعنت مى كنند، و تا آن لقمه در شكم است خداوند به او نظر لطف نمى نمايد.

درباره مسكرات از رسول خدا روايت شده:

«لاينال شفاعتى من شرب المسكر ولايرد على الحوض لاوالله:»

ص:۳۹۵

---

۱- ۱) - جامع السعادات، ج۲، ص۱۶۸.
۲- ۲) - مكارم الاخلاق، ۱۵۰.

کسی که ماده مست کننده بنوشد به شفاعت من نمی رسد، و به خدا سوگند کنار حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

و در روایتی فرمود:

«الخمر ام الخبائث:» (۱)

ماده مست کننده ریشه همه پلیدی هاست.

امام صادق (ع) می فرماید:

«اذا اراد احدکم ان یستجاب له فلیطیب کسبه و لیخرج من مظالم الناس و ان الله لایرفع دعاء عبد و فی بطنه حرام او عنده مظلمه لاحد من خلقه:» (۲)

در هرصورت باید به طور صد در صد باور کرد که:

«ما اصابک من سیئته فمن نفسک:»

ای انسان آنچه ازبلا و عقوبت و پستی و ذلت دنیا و عذاب آخرت، و رنج و مشقت و زیان وخسارت به تو می رسد محصول تلخ و میوه خطر زای گناهان و معاصی و تخلفات و ظلم های خود تست.

ای کاش ملت اسلام و همه ملت ها و به ویژه دولت ها و حاکمان به همین آیه هفتاد و نهم سوره نساء توجه و دقت می کردند و از گناه باز می ایستادند تا همه مشکلاتشان برطرف می شد.



---

۱- ۱) - عوالی اللئالی، ج۳، ص۵۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۹۰، ص۳۲۱.

### تفسیر آیه۸۰

#### اشاره

مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰی فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً

هر کسی از پیامبر اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد حسابش با ماست ما تو را بر آنان مسئول اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی نفرستادیم.

#### شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مطلب بسیار مهم استفاد می شود

۱- طاعت رسول طاعت خداست.

۲- اجبار و اکراهی در دین نیست.

#### طاعت رسول طاعت خداست

جمله عجیبی است، عظمت وجودی و هویت معنوی، و ظرفیت روحی، و گستردگی باطن و رفعت مقام، و سعه قلب، و اخلاص در عبادت و خدمت، و قدرت عقلی و فکری پیامبراسلام (علیهما السلام) تا کجاست که خداوند جهان آفرین در این آیه شریفه قاطعانه اعلام می کند اطاعت از فرستاده او هم وزن اطاعت از خود اوست.

ص:۳۹۷

این به این معناست که پیامبر اسلام افق طلوع علم خدا و رحمت و احسان و رأفت و حکمت حضرت حق است، و وجود او از همه نقائص و عیوب مبرّا و حضرتش جامعه همه کمالات و فضائل است، و البته باید چنین انسانی که خداوند او را برای هدایت بشر و نجات وی از مهالک و رساندنش به سعادت دنیا و آخرت مبعوث به رسالت کرده، لزوماً اطاعت شود، و اطاعتش هم وزن اطاعت از خدا باشد.

این که در دیگر آیات به صورت فرمان قطعی اطاعت از او را واجب نموده و سرپیچی از او را کفر دانسته معلوم می شود که حضرتش از نظر علم و بصیرت و دانائی و دانش و عصمت و پاکی در مقام ویژه ای قرار دارد مقامی که مقامات همه صاحب مقامات اولین و آخرین زیر مجموعه مقام او و پرتوی از عظمت مقام اوست.

برای شناخت عظمت روحی و معنوی و انسانی و الهی پیامبر بزرگ اسلام، تدبر و دقت در همین یک آیه برای اهل خرد و انصاف کافی است.

شخصیت با عظمت او را که دریائی بی کران و بحری بی ساحل است از زبان امام اهل معرفت و پیشوای اهل بصیرت، و رهبر و امام مؤمنان که چون او کسی پیامبر را نشناخت یعنی علی (ع) ملاحظه کنید:

گواه این حقیقت هستم که محمد بنده و فرستاده خداست، او را به دین مشهور و نشانه معروف و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان و دستور روشن به سوی مردم فرستاد، تا شبهه های آنان را نسبت به حقایق

برطرف سازد، و با دلایل آشکار بر آنان اتمام حجت نماید، و با آیات قرآن مردم را از هلاکت بر حذر دارد، و از عواقب شوم معصیت بترساند. (۱)

«حتی بعث الله محمدا (علیهما السلام) شهیدا و بشیرا و نذیراً، خیرالبریه طفلا، وانجبها کهلا، واطهر المطهرین شیمه، واجود المستمطرین دیمه:» (۲)

تا خداوند محمد (علیهما السلام) را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت، در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

«اختاره من شجره الانبیاء، و مشکاه الضیاء، و ذؤابه العلیا، و سره البطحاء، و مصابیح الظلمه، و ینابیع الحکمه:» (۳)

او را از شجره پیامبران، و چراغدان نور، و از مرتبتی بلند و از مرکز بطحا و از چراغ های برافروخته در ظلمت و چشمه های حکمت انتخاب کرد.

وجود مقدسش در معرفی خودش می فرماید:

«انا محمد، و انا احمد، و انا الماحی الذی یمحی بی الکفر، و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی عقبی و انا العاقب، والعاقب الذی لیس بعده نبی:» (۴)



---

۱- ۱) - خطبه ۲.

۲- ۲) - خطبه ۱۰۴.

۳- ۳) - خطبه ۱۰۷.

۴- ۴) - صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۲۸.

من ستوده شده در زمین و آسمانم، من محو کننده ام که با نبوت من کفر نابود می شود، من حاشرم که مردم در قیامت به دنبال من محشور می گردند، من عاقب هستم، و عاقب کسی است که پس از او پیامبری نیامد.

«انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، ان الله تعالی خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم، ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم فرقه، ثم جعلهم قبایل فجعلنی فی خیرهم قبیله، ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتاً فانا خیرکم بیتاً و خیرکم نفساً:» (۱)

من محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب هستم، خداوند متعال مخلوقات را آفرید و مرا در میان بهترین آنان قرار داد، سپس آنان را به دو گروه تقسیم نمود و مرا در بهترین گروه آنان گذاشت، آنگاه آنان را قبیله قبیله نمود، و مهر در بهترین قبیله از آنان قرار داد، سپس آنان را به خاندان ها تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان جای داد. پس من از بهترین خاندان ها و پاک ترین شما از نظر هویت وجودی هستم.

هنگامی که از ابن عباس درباره آیه شریفه أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی سئوال شد، پاسخ داد:

«انما سمی یتیما لانه لم یکن له نظیر علی وجه الارض من الاولین و الآخرین فقال عزوجل ممتّنا علیه نعمه: «الم یجدک یتیما فآوی»

ص:۴۰۰

---

۱- ۱) - کنزالعمال، ۳۱۹۵۰.

ای وحید الانظیرلک فآوی الیک الناس و عرفهم فضلک حتی عرفوک:» (۱)

به این خاطر یتیم نامیده شد که در همه روی زمین از اولین و آخرین مانند او وجود نداشت، لذا خدای عزوجل با ذکر نعمت هایش بر او منت نهاده می فرماید:

مگر نه این است که تو را یتیم یافت یعنی بی مثل و مانند پس پناه داد یعنی مردم را به سوی تو جلب نمود و ارزش ها تو را به آنان شناساند و آنان تو را شناختند.

گروهی از اصحاب رسول خدا گردهم آمدند و گفتند: چه نیکوست کسی را نزد همسران رسول خدا فرستیم و از شیوه رفتار آن حضرت در خانه اش بپرسیم تا او را سرمشق خود قرار دهیم، آنان کسی را نزد تک تک همسران پیامبر فرستادند و او نزد همه آنان یک پاسخ آورد:

«وخلقه القرآن:»

اخلاق او و روش و منش آن انسانی الهی حقایق قرآنیه بود. (۲)

«کان علی (ع) اذا نعت النبی قال: هو خاتم النبیین، اجود الناس کفا، و اجرأ الناس صدراً، واصدق الناس لهجه، و اوفی الناس ذمه والینهم عریکه، واکرمهم عشره من رآه بدیهه ها به و من خالطه معرفه احبه، یقول فاعته: لم ار قبله ولابعده مثله:» (۳)

ص:۴۰۱

---

۱- ۱) - علل الشرایع ۱۳۰.
۲- ۲) - طبقات کبری، ج۱، ص۳۶۴.
۳- ۳) - میزان الحکمه، ج۱۲، ص۸۷.

هرگاه امیرمؤمنان علی (ع) پیامبر را وصف می کرد می فرمود: او خاتم پیامبران است، بخشنده ترین مردم بود، و از نظر شجاعت دلیرترین و از جهت کلام راستگوترین و از نظر وفای به پیمان پای بندترین و از نظر اخلاق نرم خوترین و رفتارش نسبت به مردم بزرگوارانه ترین انسان ها بود، هر کس با او همنشین می شد و وی را می شناخت عاشقش می شد، هر کس در مقام توصیف او برمی آمد می گفت: همانند او را در گذشته و حال ندیدم.

هنگامی که در رابطه با اخلاق او از همسرش پرسیدند پاسخ داد:

«کان احسن الناس خلقا، لم یکن فاحشا ولامتفحّشا ولاضحابا فی الاسواق ولایجزی بالسیئته مثلها ولکن یعفو و یصفح:» (۱)

خوشخوترین مردم بود، ابداً اهل دشنام نبود، بد زبانی نسبت به کسی نداشت، در کوچه و بازار هیاهو و داد و فریاد راه نمی انداخت، بدی را به بدی جبران نمی کرد، بلکه می بخشید و چشم پوشی می نمود.

شما تا داستان فاتحان جنگ های شرق و غرب را نخوانید، و روش و رفتار آنان را با ملت های مغلوب و اسیرانشان و زن و فرزندان بی گناهشان را ملاحظه نکنید نمی توانید به عظمت اخلاق رسول اسلام به ویژه هنگامی که در اوج قدرت و بسط ید بر دشمنان پیروز می شود پی ببرید.

ناپلئون بناپارت هنگامی که در جلسه ای از سران اروپا وارد شد، پادشاه روس به او سلام نکرد، ناپلئون بخاطر سلام نکردن پادشاه روس به روسیه حمله کرد و



---

۱- ۱) - طبقات الکبری، ج۱، ص۳۶۵.

تا جائی که توانست مناطقی از آن کشور را به آتش کشید و به ویژه عامل سوختن شهر مسکو شد و آن مملکت را به خاک سیاه و به تیره روزی نشانید.

او به این مقدار عاطفه و گذشت نداشت که سلام نکردن پادشاه روس را به حساب نیاورد، و یا سلام نکردن او را به جای سلام کردن بپذیرد، و کلاً این برخورد را ندیده بگیرد، و کشوری را که ملت و متاعش و زنان و فرزندانش و پیر و جوانش در این داستان هیچ دخالت و گناهی نداشتند به آتش نکشد، شما اگر جنایات مردم طائف را به پیامبر بخوانید و این که پیامبر پس از رسیدن به اوج قدرت نظامی فقط و فقط به قصد هدایت مردم طائف و قلاع آن را در محاصره قرار داد و چون ملاحظه کرد محاصره به طول می انجامد نیمه کاره از محاصره دست برداشت و با بزرگواری خاص خودش به مکه بازگشت و پس از مدتی سران طائف را که به قصد مسلمان شدن به مدینه آمدند با خوش روئی پذیرفت همه وجودتان غرق حیرت و شگفتی می شود!

### سفر اول طائف

پیامبر اسلام پس از مرگ عموی بزرگوارش ابوطالب به طائف رفت که از قبیله ثقیف جهت پیشرفت اسلام یاری بخواهد، و به وسیله آنان در برابر قریش از خود دفاع نموده از آزارشان جلوگیری کند، و امید به این داشت که رسالتی که از جانب حق به عهده او گذارده شده بپذیرند.

تنها به سوی طائف روان شد، چون به طائف رسید به چند نفر از سران و اشراف ثقیف که سه برادر بودند بنام عبدیالیل و مسعود و حبیب که همسر یکی از آنان از قریش از تیره بنی جمع بود مراجعه کرد و نزد آنان نشست و آنان را به

سوی خداونـد دعوت کرد و با هر سه گفتگوئی از آنچه برای آن نزد ایشان آمده بود نمود، که او را برای اسـلام یاری دهند و به نفع وی بر ضد مخالفینش قیام کنند.

یکی از آنـان گفت: من جـامه کعبه را پـاره پاره کرده باشم اگر خـدا تو را به رسالت فرسـتاده باشـد! و دگران هم جواب های ناپسندی به حضرت دادند.

رسول خدا از خیر آنان مأیوس شد و برخاست و به آنان فرمود: اینک این کردید که کردید، پس این گفتگو را کتمان نمائید، این که کتمـان آن گفتگو را از آنـان خواست به این علت بود که ناخوش می داشت مبادا این جریان به قوم او برسـد و آنان را بر وی بشوراند.

ولی آنـان کتمان نکردنـد بلکه سـبک مغزان و نابخردان و غلامان خود را وادار کردنـد که او را دشـنام دهنـد و بر وی صـیحه بزنند تا مردم بر سـر او اجتماع کردند و او را در مضـیقه گذاردند، و تا می توانستند حضرتش را آزار دادند و بدن مبارکش را مجروح ساختند تا به باغی پناهنده شد که از عتبته بن ربیعه و برادرش شیبه بود و اتفاقاً آن دو که از مشرکان مکه بودند در باغ حضور داشـتند، آنجا اراذل و اوباش از تعقیب او بازگشـتند، او در سایه های درخت مو نشـست و پسران ربیعه وی را نظاره می کردند و می دیدند که از سفیهان ثقیف برحضرت چه می گذرد؟ !

همین که آرام گرفت این دعای جانسوز را خواند:

«اللهم انی اشکوا الیک ضعف قوتی و قله حیلتی و هوانی علی الناس یا ارحم الراحمین انت ارحم الراحمین و رب المستضعفین الی

ص:۴۰۴

من تکلنی الی عـدو بعیـد یتجمنی ام الی صـدیق قریب ملکه امری، ان لم تکن عضـبانا علی فلاـ ابـالی غیران عافیتک اوسع لی، ادعوذ بنور وجهک الـذی اضائت له السـماوات واشـرقت له الظلمات وصـلح علیه امر الـدنیا و الآخره ان ینزل بی غضـبک او ان یحل بی سخطک و لک العتبی حتی ترضی ولاحول ولا قوه الابک:»

خـدایا از ضـعف نیرویم و کمی چـاره ام و بی ارزشـی قـدرم در میـان مردم به پیشـگاهت شـکایت می آورم، ای مهربـان ترین مهربانان تو مدیر و مدبر امور آن بی کسانی هستی که مردم سـتمکار به برقراری ضعف و ناتوانی آنان پافشاری دارند، تو مدیر و مدبّر منی مرا به چه کسی واگذار می کنی؟ به بیگانگان دور که از من روی درهم کشند، یا به دوستی نزدیک که امر مرا در اختیـار او نهـاده باشـی؟ بـا این حـال بـاز اگر تو را نسـبت به من خشم و غضب نباشـد باکی نـدارم، به یقین عافیت تو برای من بهترین گشـایش است من به نور ذات تو پنـاه می برم که تاریکی ها با آن تابنـده و روشن می گردد، و امر دنیا و آخرت با آن اصـلاح می شود که مبـادا خشم تو بر من نـازل شود، ترا نسـبت به من حق عتـاب هست تـا راضـی شوی حول و قوتی جز به تو نیست.

در این دعـا فغـان پیامبر مشـهود و محسوس و ملموس است، راه پس و پیش را بر روی خود بسـته دیـده، فغان می کنـد، منظره غوغای شهر طائف را پشت سر و وضع این باغ را که صاحبانش مشرک و دشمن او هستند و جز پناگاه مخوفی نیست پیش رو، دقـت کنیـد کـه در چـه تنگنـائی قرار گرفتـه و بعـد نظر می کنـد که غضب خداونـد در دیـد او چه انـدازه مهیب است که این فشارهای قبل و حال در جنب آن چیزی نیست.

ص:۴۰۵

ابن هشام در سیره اش می گوید: همین که عتبه و شیبه او را دیدند که چه بر سرش آمده، عاطفه رحمیت در آنان تحریک شد، غلام خود را که نصرانی بود به نام عدّاس خواندند و به او گفتند، از این انگورها خوشه ای بچین و آن را در این طبق بگذار، سپس نزد آن مرد ببر و به او بگو از آن بخورد! !

عداس این کار را کرد و آن را برداشت و نزد رسول خدا آورد و به حضرت گفت: بخور همین که حضرت دستش را در ظرف برد بسم الله گفت و سپس خورد، عدّاس به چهره مبارک او خیره شد و سپس با خود گفت والله این کلامی که گفت ربطی به اهل این شهر ندارد و اینان این کلام را بر زبان جاری نمی کنند، حضرت به او فرمود مگر تو اهل کدام شهری ای عدّاس و مگر دین تو چیست؟ گفت من مردی نصرانی و از مردم نینوا هستم.

رسول خدا به او فرمود: از قریه رجل صالح یونس بن متی؟

عدّاس گفت: تو از کجا یونس بن متی را می شناسی که کیست؟

فرمود: او برادر من بود، مقام پیامبری داشت و من نیز از جانب خداوند مبعوث به پیامبری هستم.

عدّاس روی پای پیامبر افتاد قدم های او سپس سر و دست آن حضرت را غرق بوسه کرد.

یکی از پسران ربیعه به دیگری گفت: این مرد غلامت را بر تو تباه کرد، همین که عدّاس نزد آنان بازگشت هر دو به او گفتند: وای بر تو ای عدّاس تو را چه شده بود که بوسه بر سر و دست و قدم او می زدی؟

گفت: ای سروران من در روی زمین چیزی بهتر از این شخص نیست، مرا به حقیقتی آگاه کرد که جز کسی که دارای مقام نبوت است نمی داند، گفتند: ای عدّاس وای بر تو مبادا تو را از آئینی که داری برگرداند که دین تو بهتر از دین اوست! !

ص:۴۰۶

آنگاه رسول اسلام که انواع آزارها را از مردم طائف دید به قصد مکه از طائف بیرون رفت.

## سفر دوم به طائف

سفر رسول خدا به طائف در زمانی صورت گرفت که اسلام تقریباً تمام جزیره العرب را زیر پرچم خود گرفته بود، و حاکمیت اسلام بر اکثر قبایل مسلّم شده بود، و مسلمانان از عدّه و عدّه چیزی کم نداشتند، و با ارتشی مجهز و نیروئی قابل ملاحظه در اوج قدرت بودند.

پیامبر با ارتش آزادی بخش خود برای درهم شکستن قدرت ثقیف طائف و قلعه های آن را به محاصره کشید، ثقیف نمی خواست کار به جنگ نکشد، آماده درگیری با پیامبر و ارتش اسلام بود، پیامبر اگر محاصره را ادامه می داد به ثقیف و زن و مرد و کودک آن طایفه و کشاورزی و دامداری آنان لطمه ای جبران ناپذیر می خورد، ولی حضرت دستور عقب نشینی داد نه از مقام ضعف بلکه از اوج قدرت! !

پیامبر می توانست به ارتش قوی و تا دندان مسلح خود فرمان دهد که به جای هر کلمه مسخره و خنده و استهزا و بدزبانی که در سفر اول طائف از آن مردم شنیده و دیده بود و به تلافی هر زخمی که در آن سفر به بدن مبارکش رسیده بود مردم را مکافات دهند و هریک را به سزای اعمال زشتشان برسانند.

و اگر دستور می داد به جای هر خراش که به انگشتش زدند، یا به جبران شکستن سرش، یا زخم هائی که به پایش وارد آوردند، به پای اهل طائف به هنگام فتح آنجا نعل آتشین برنند تلافی کمی بود.

ص:۴۰۷

او اگر فرمان می داد عبدیالیل را به جای اسب به گاری ببندند، یا مثل مجازات پادشاه عموریه پوست سرش را زنده زنده بکنند، یا به انتقام هر کلمه سبّ و ناسزا دستور میداد به بینی عبدیالیل و سران طائف افسار بزنند و بگوید هر کس مهار آنان را بکشد و به خفت و خواری آنان را بگرداند نشان لیاقت به او داده می شود، قطعاً مکافات اضافه ای نکرده بود امّا پیامبر این کار را نکرد و بلکه از محاصره طائف دست برداشت و آنان را آزاد گذاشت! !

گذشت و چشم پوشی پیامبر از این انتقام فقط و فقط از معجزه های اخلاقی این پیامبر است، که جز او کسی این اقتدار معنوی را ندارد.

ناپلئن این اقتدار را نداشت که اندکی این گونه رنج های روحی که بخاطر سلام نکردن پادشاه روس بر او وارد شد بگذرد.

او می تواند لشگر فرانسه را برای رفتن به سیبری و سرمای آن بسیج کند و تا مسکو ببرد، ولی قدرت این را ندارد که یک بی اعتنائی رقیب بگذرد و به دیده عفو و گذشت بر او بنگرد، و پادشاه روس را سلام نکرده سلام کرده حساب کند.

گذشت از این گردنه و عبور از این عقبه برای مقتدرترین ها مشکل است، و حتی برای انبیاء و حکما و اولیاء هم سخت می نماید، عفو عیسی و سقراط از قاتل در موقع ناتوانی و ناچاری است، عفو عیسی و سقراط ارزش و قیمت این گذشت پیامبر از مردم طائف و علی را از ابن ملجم که اسیر آنان بودند ندارد.

نادیده گرفتن شکنجه ها و بی احترامی های اهل طائف که اکنون پیامبر اقتدار تلافی و انتقام دارد کار فلک نیست

ص:۴۰۸

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

اگر می خواهید از حال درون پیامبر و وضع روحی او از سفر اولش به طائف تصوری داشته باشید به گفتار خود پیامبر توجه کنید که حال درونی خویشتن را خویشتن می داند و خدای او، و خود خبر می دهد که چه بر سر او گذشته است! !

بخاری و مسلم و احمد حنبل بنا به نقل الفتح الربانی شیبانی جلد بیستم از عایشه روایت کرده اند، که از پیامبر پرسید آیا روزی بر تو سخت تر از روز احد گذشت؟ روزی که عمویش حمزه و هفتاد نفر از یارانش را کشته بودند و دندان و سر خودش را به سنگ فلاخن شکستند و ضربتی بر سرش وارد آوردند، حضرت در پاسخ عایشه فرمود:

آری تحقیقاً از آنچه در یک ماه در طائف از قوم تو «طایفه ثقیف» دیدم برایم از روز احد سخت تر بود! !

### جنایات یزید بن مهلّب بن ابی صفره

گوشه ای از جنایات این جانی را که یکی از هزاران جانی غالب و پیروز بر طرف مقابل است ذکر می کنم تا عظمت گذشت پیامبر اسلام و روش او نسبت به مردم مکه پس از فتح مکه و زمانی که آن حضرت در اوج قدرت حکومتی و نظامی بود، و می توانست از تک تک مردم مکه به سخت ترین وضع ممکن انتقام بگیرد روشن شود، و ذکر این داستان از باب تعرف الاشیاء باضدادها می باشد.

طبری مورخ معروف می نویسد در سال ۹۸ هجری در عهد سیلمان بن عبدالمک، والی خراسان یزید بن مهلّب از خراسان بیرون آمد و با اسپهبر طبرستان در برابر مقداری عظیم مال الصلح، صلح کرد و به قصد منطقه جرجان بازگشت.

مرزبان دشت گرگان با ترک ها که ظاهراً همان ترکمن ها باشند در دژی متحصن شدند، دژی که دریاچه هائی و نیزارهائی پیرامون آن را محاصره کرده بود و کسی راه به آن دژ را نمی دانست.

هفت ماه محاصره و جنگ طول کشید تا یزید بن مهلب و لشگرش به قلعه راه یافتند.

مردم قعله پس از زد و خوردهایی و مبارزه هائی تسلیم شدند، یزید بن مهلّب جنگاوران آنان را کشت و لاشه کشتگان را از دو طرف جاده به طول دو فرسخ به دار کشید، و دوازده هزار نفر از ذراری آنان را به اسارت گرفت، آنگاه منادی در لشگر ندا داد هرکس قصاص اینان را خواستار است هر چند نفر را می خواهد بکشد، هر مردی چهار یا پنج نفر را در رودخانه خشک که آسیاها بر کنار آن بود سر می برید و آب را بر خون می ریختند تا آسیاها بچرخد تا یزید با این کار سوگندی را که خورده بود از عهده برآید، آسیاها به گردش درآمد و آرد بیرون داد و از آن آرد نان پختند و یزید از آن نان خورد! !

در این حادثه چهل هزار نفر از ترکمن ها در منطقه جرجان کشته شدند! !

ص:۴۱۰

### روش پیامبر با مردم مکه پس از فتح مکه

گرچه مردم مکه از ترس شمشیر اردوی اسلام به تحصن در مسجد الحرام کشیده شدند، ولی مهرورزی رهبر اسلام و پیشوای متخلق به اخلاق الله آنان را در آغوش مهر پیامبر آورد و غرق در گریه شوق آمیخته با شفقت و حسرت نمود، مهرورزی پیامبر با اهل مکه که سیزده سال از هیچ نوع آزارو شکنجه نسبت به پیامبر دریغ نکرده بودند در حدی بود که انصار را که از مدینه در معیت پیامبر به مکه آمده بودند به شک و تردید انداخت و گفتند: پیامبر مغلوب احساسات شد، رغبت به شهر و دیارش و رأفت به عشیره و تبارش همه مراکز وجود او را فرا گرفت، از این پس به پیمان با ما توجه نخواهد کرد، یا فراموش کرده همه عهدها و پیمان هایش را با ما به زمین خواهد گذاشت، و شهر و مسقط الرأس خود را با عشیر و تبارش را انتخاب نموده ما را رها خواهد ساخت.

انصار اهل مدینه چنان افسرده شدند که با تعبیر عادی از پیامبر نام بردند، گفتند: این مرد غرق احساس نسبت به وطن و عشیره شد، نگفتند پیامبر خدا یا رسول خدا، تا جبرئیل نازل شد و حضرت را از کلمه بی مهری انصار آگاه کرد، پیامبر بر سر کوه صفا بالا آمد، اردوی انصار پیرامون او را گرفتند، آنجا آن کلمه صفارا گفت که انصار هم به گریه درآورد و نهایتاً آنان را از افسردگی و دلتنگی رها ساخت و مجدداً جوش داد، تا جائی که گوئی فتح مکه برای فاتح و مفتوح علیه ابر رحمت و چشمه اشک ریز و لجّه عشق انگیزی بود، که اشک های چشم ها به اختیار صاحبان نیست، از سخنان پیامبر نه درّ و لؤلؤ بلکه به صورت جرقه های نور بر مشاعر طرفین می پاشید و آنان را به گریه وا می داشت خطاب به انصار گفت: ای انصار مگر شما چه می گفتید؟ این جبرئیل است می گوید: شما گفتید:

«الرجل قد ادرکته رغبه ببلدته و رأفه بعشیرته

رغبت به شهرش و رأفت به عشره اش این مرد را فراگرفته است.

ای انصار مگر از مهربانی من نسبت به مردم مکه افسرده اید، گذشت و عفو مرا معاشقه با آنان انگاشته اید؟ !

گفتند نه:

از این در وحشت افتادیم که تو از دست ما بروی و در این دیار که وطن توست بمانی، ما را از تو دریغ می آید، نمی توانیم از تو دل برکنیم و از حضرتت دست برداریم.

فرمود: من چگونه از شما دل بر می کنم؟ ! نه نه اگر من از شما بگذرم و شما را بگذارم نام من و اسم من دیگر چه خواهد بود، مردم مرا دیگر چه بنامند؟ !

مگر من بنده خدا و به فرمان او و رسول او نیستم، من به دیار شما که آمدم بخواست خود نیامدم، هجرت به سوی خدا و شما کردم که به دیار شما آمدم، آمدم تا با شما زنده باشم و تا با شما بمیرم.

«فالمحیا محیاکم والممات مماتکم»

این دو جمله اخیر به اندازه ای محبت خیز و شور انگیز بود که طوفانی از احساسات برپا کرد و انصار به شدت به گریه افتادند، شاعران حتی لیلی و مجنون هم بهتر از این و با صفاتر از این کلمه مهری نگفته اند.

کجا از کلمات مهرانگیز شاعری یا عاشقی این قدر مهر و طراوت می ریزد؟ !

منظره تماشائی است که از آن بهتر منظره ای نیست، فقط منظره ساعت پیش که اهل مکه و قریش را نوازش فرمود و به گریه انداخت، شگفت تر از این بود.

ص:۴۱۲

مردم قریش به صف شده گوش و چشم به سوی پیامبر دوخته بودند که از خانه کعبه درآید و درباره آنان فرمان صادر کند، و آیـا چه فرمـانی در حق آنان صادر می کنـد، همه هستی و شـهر خود را وابسـته به دسـتوری می دانسـتند که پیامبر هم اکنون با آمادگی کامل ۱۲ هزار مسلح انتقام جو صادر می کند.

اهل مکه و بخصوص قریش دیدند لب گشود و فرمود: ای جمعیت قریش بد همسایگان و عشیره پیغمبری چون من بودید، کار را به آنجا رساندیـد تا مرا از این دیار رانديـد و پس از آن هم مرا رها نکردید و به تعقیب من لشـگر کشـیدید و بر من تاختید، چیزی در حق من فروگـذار نکردیـد، «یعنی من حق قصاص و انتقام دارم و شـما که با پیامبر خدا چنین کرده اید احترام خون و مال ندارید، پس مردانتان ذبح، کودکانتان اسیر، خانه هایتان خراب و اموال و ثروتتان نصیب لشگر فاتح این همه حق من است و قدرت اجرا هم آماده شنیدن حکم است» .

رسول بزرگوار اسلام از خود آنان پرسید که اینک من با شما چه معمول دارم؟ چه می گوئید و چه گمان دارید؟ !

همین که نمایندگان مکه گفتند: ما می گوئیم: برادر ارجمند مائی و بردار زاده ارجمند مائی

«نقول اخ کریم و ابن اخ کریم»

یعنی غیر از معامله برادری و سلوک برادری از تو هرچنـد امروز با تمام قـدرت بر ما مسـلط شـده ای توقع و انتظار نداریم، این جمله را گفتنـد و منتظر تـأثیر آن شدنـد به نظرشـان آمـد که رسول خـدا از کلمه برادری یـاد برادران یوسف افتاد، که برادران کـاری کردنـد که گرگ هـا نکردنـد، ولی یوسف همه را ندیـده گرفت که گوئی اصـلاً کـاری از جانب برادران نسـبت به او صورت نگرفته است! ! ولی مردم

ص:۴۱۳

مکه بیش از برادران یوسف گرگی کرده بودند، برادران فقط یک روز نسبت به یوسف گرگی کردند، و اینان سیزده سال مداوم در مکه گرگی کردند و هشت سال در مدینه به تعقیب این یوسف مصر وجود آمدند، اینان جگر پیامبر را از پهلوی حمزه سیدالشهداء و هفتاد شهید احد در آوردند! !

لکن اگر اینان گرگی بیشتری کرده اند، پیامبر هم اگر عفو کند کاری بسیار مهم تر و بزرگ تر از یوسف کرده بنابراین فرمود:

من کلمه ای را می گویم که یوسف گفت: هیچ نکوهش و سرزنش متوجه شما نیست، تا آنجا که گوئی در پرونده شما هیچ نقطه سیاهی وجود ندارد بروید! !

آزاد! راهتان به هر سو بخواهید باز است، یعنی علاوه بر این که به حیات شما و دارائی و هستی شما نظر مرحمت شد، از تأدیب شما و تبعید شما و هرگونه قصاص و انتقام از شما و هر شکل محدودیت نسبت به شما هم صرف نظر شده، آزادی مطلق دارید به هر جا بخواهید بروید راهتان باز است، مثل رحمت الهی که راه آن از شش سو باز است:

«اذهبوا انتم الطلقا» ء

از این سخن مهرانگیز طوفان احساسات برخاست و صدای گریه به آسمان بلند شد، تا جائی بر مردم مکه جوّ رحمت حاکم شد که گوئی صحنه وصال و بزم است نه صحنه قتال و رزم الله اکبر! گوئی در مکه برفراز محیط دشمن و دوست، شهپر عشق از آسمان سایه افکنده، نه لشگری جنگ جو و سلحشور و مسلّحانه شهر دشمن را فتح کرده است.

گوئی پیامبر رحمه للعالمین مأمور است که بر جبهه قبله هر روزه مسلمین، خطوط تلاقی قدرت و نیروی مسلمین را با دشمن از نظر هدف کعبه هُدیً لِلْعالَمِینَ و قبله جنگ هم نمایان کند، تا هر روز مسلمین در استقبال با قبله عبادت قبله جنگ را هم از نظر هدف بنگرند و از نگاه خود دور ندارند، که برعکس میدان های پروحشت فتح آلمان یا ژاپن، یا مسکو، یا آمریکا و شهر هیروشیما که آتش سوزی و کشتار و خون با آه و ناله به آسمان بر می شوند، جنگ اسلام و فتح و پیروزی اسلام را در قبله بنگرند که اینجا مثل این که دو سپاه برای عذرخواهی از یکدیگر آمده اند، مانند برادران یوسف که تازه به هم رسیده اند می گریند، پیغمبر هر دو لشگر را هر کدام در توبه ای آنقدر می نوازد تا به گریه وا می دار است راستی ای مردم امروز جهان و ای مردم روزگار، و ای جوامع انسانی فوج آهن است یا موج عاطفه؟ ! !

آن یک لشگر مدینه را که اهل صفا هستند در دامن کوه صفا و سرکوه صفا با کلمات مصطفی به مهر خویشتن آن چنان به خود نزدیک می کند و در خود می فشرد و خود را در آنان می فشرد که زمزمه وحدت حیات و ممات از آن شنیده می شود!

می گوید: باید من در کوی شما زندگی کنم تا زنده هستم چون زندگانی صحیح آن زندگانی است، و با شما و در میان شما بمیرم هنگامی که مردم چون مردن خجسته و فرخنده آن مردن است:

«فلمحیا محیاکم والممات مماتکم»

ص:۴۱۵

و آن دیگر لشگر دشمن یعنی قریش و اهل شهر مکه را از تنگنای فشار خجلت و لب پرتگاه فنا بر می گرداند و زمزمه ای از کار برادران یوسف با یوسف به یاد می آورد و بعد عفو بدون سرزنش می دهد و فرمان آزادی اعلام می کند که:

«ذهبوا فانتم الطلقاء»

و خلق با تجدید حیات روبه رو می شوند و های های گریه می کنند.

بیگانگان و مسلمانان فتح مکه را هر کدام از منظری در نظر گرفته اند جرجی زیدان در فتات غسّان و ابومحمد مارون در قصیده النبی محمد و دیگران از نظر تواضع و فروتنی پیامبر در هنگام ورود لشگر به شهر مکه که چشم فرو می هشت و سجده بر تخت روان و جهاز شتر می کرد می گفت:

«اللهم العیش عیش الآخره» :

خداوندا زندگی، زندگی آخرت است.

و در همین حال هم اسامه بن زید را در ردیف خود سوار کرده بود تا بگوید غرور مغروران و کبر متکبران و حالت خودشیفتگی زورمندان باید بشکند و باد نخوت از دماغشان بیرون رود، و بر کسی فضیلت فروشی و فخر نفروشند.

جرثومه پلیدی و ریشه حاکمان بدتر از گرگ اموی ابوسفیان هم پیامبر را از نظر اطاعت قوای مسلمین نظر می کرد، و در حیرت و شگفتی بود که از انگشتان دست نسبت به او منقادتر و رام تر و فرمانبردارتر بودند.

ابوسفیان وقتی صبح سپیده صدای بلال را به اذان شنید و پیامبر را دید که وضو می گیرد، مسلمانان هجوم آورده دست زیر آب وضوی او گرفته قطرات

ص:۴۱۶

آب وضو را برای استشفاء از هوا می گیرند گفت: والله من به مثل امروز کسری و قیصر را ندیدم!

وقتی به عنوان جارچی از پیامبر اذن گرفت که زودتر نزد اهل مکه رفته و آنان را خبردار کنـد که پیامبر با لشگر مجهز آمـده، عباس مأمور شد که او را در تنگه کوه نگاه دارد، وقتی فوج فوج لشگر اسلام را دید به عباس گفت: ای ابالفضل پسر برادرت پادشاهی عظیم را در آغوش گرفته است، عباس گفت: وای بر تو این مقام پیامبری است.

از منظر دیگر بیائیـد بـا همه وجود پیـامبر را تماشا کنیـد: استیلای قشون های دنیا بر کشورها برای به دست آوردن بازار و برای کشیـدن عوائد و مکیدن رمق کشور مستعمره است، آن هم با اعمال انتقام جویانه یا قانون تورات که شـهری را که می گرفتند هر ذی نفس را در آن می کشـتند و حتی چهارپایـان را، ولی امیرمؤمنان که نگاهش به پیامبر و منش او از همه صائب تر بود و با دیـدی دیگر می نگریست وضع رفتار پیامبر را با مردم مکه می بینـد که در سال صـلح حـدیبیه قریش پیامبر را راه نداد که به مکه وارد شود و زیارت کند و حج به جای آورد ولی پیامبر همین که از مکه برگشت و خیبر را فتح کرد طلاهای شمش غنائم را برای مردم مکه فرستاد که میان مردم تقسیم شود.

بـا آن که در سـال عمره القضـا که میان سال حـدیبیه و فتـح مکه بود، و برای اردوی پیامبر طبق قرارداد صـلح سه روز آن سال شهر مکه تخلیه شـده و به آنان واگذار شد عصـر روز سوم نمایندگان شـهر مکه آمدند که ای محمد شـهر را خالی کن، پیامبر پیشـنهاد داد که اجـازه دهیـد امشب هم در شـهر به سـر برم، قصـد دارم به شـما ولیمه عروسـی بـدهم گفتنـد: نه اجازه و مهلت نیست، نه ولیمه تو را می

خواهیم و نه هم اجازه توقف بیشتر از سه روز می دهیم. پیامبر به امیرمؤمنان فرمود: که منادی در میان لشگر ندا دهد تا غروب کسی از نفرات ما در شهر مکه نباشد.

هرچه سعدبن عباده به قریش خشم کرد که شهر مکه ملک شما نیست، ما نخواهیم رفت باز پیامبر سعد را خاموش کرده خود سوار شد و پیش از غروب از شهر بیرون آمد.

با این همه سوابق مردم مکه، رسول خدا طلاهای شمس را بار قاطر و شتر کرد به مکه فرستاد که به دست سه نفر: ابوسفیان و سهیل بن عمر و صفوان بن امیه میان مردم بینوای مکه پخش شود! !

نگاه مآل اندیش علی در عاقبت فتح مکه آن قدر ائتلاف و رحمت دید که وضع سوق الجیشی و اسلحه از یاد رفت.

کعبه قبله جنگ از نظر هدف هیچ گاه غایب از نظر امیرمؤمنان نمی شد، و راهنمائی می کرد که هدف جنگ های اسلام قلع و قمع دشمن نبوده و نیست، بلکه سرکوبی و مغلوبیت او هم نبود، هدف فقط تسکیت آنان از هیجان های عصبی و آماده کردن ایشان برای نزول رحمت و پذیرش هدایت بود. (1)هر انسانی که از طریق آیات قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ بی نظیر حیات رسول خدا را به دقت مورد مطالعه قرار می دهد بی اختیار در برابر قدرت ایمانی و عملی و اخلاقی و اخلاص و روش و منش این گوهر عرشی، و ملکوتی فرش نشین و ریشه کمالات و چشمه فیوضات و دنیای عاطفه و رأفت سر تواضع



---

۱- ۱) - افق اعلی ۱۰۸.

فرود می آورد و با همه وجود به این باور می رسد که مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ:

آری اطاعت از رسول همان اطاعت از خداست، زیرا پیامبر اسلام افق طلوع صفات حق، و معدن همه فضایل، و بحر بی پایان معارف و شخصیتی است که در اوج تخلق به اخلاق حضرت حق قرار دارد.

### گوشه ای اوصاف پیامبر

حضرت سیدالشهداء (ع) درباره اوصاف پیامبر اسلام از پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (ع) روایت می کند:

چون رسول خدا به خانه می رفت، اوقات خود را به سه بخش تقسیم می کرد، یکی برای خدا، یک قسمت برای اهل بیتش و یک بخش برای خودش.

سپس سهم خود را میان خود و مردم تقسیم می کرد چه برای عامه مردم، چه افرادی که خاص بودند، روش او این بود که اهل فضل را به اندازه مقامشان در دین ترجیح می داد، بعضی از مردم یک نیاز و برخی دو حاجت و بعضی دیگر سه نیاز، درآنچه برای آنان اصلح بود همدم و همساز می شد.

در مصالح مردم از آنان سئوال می کرد، و به چیزی که سزاوار بودند دلالتشان می نمود، و می فرمود: آن که حاضر است به غائبین برساند: آن که نمی تواند نیازش را به من منتقل کند از جانب او به من انتقال دهید زیرا هرکس حاجت و نیاز نیازمندی را که خود نمی تواند به رهبر برساند او به رهبر انتقال دهد، خداوند در قیامت قدم های او را ثابت می نماید تا به هلاکت نیفتد.

در پیشگاه او جز از این نوع سخن ها یاد نمی شد، از نزد او بیرون نمی آمدند جز با چشیدن چیزی از حکمت، و بیرون می آمدند در حالی که خود دلیل و راهنما بودند.

زبان از سخن باز می داشت مگر آنجا که سودمند بود، مردم را با هم الفت می داد و از نفرت نسبت به یکدیگر بر حذر می داشت، بزرگان قوم را اکرام می کرد، و ایشان را به فرمان روائی قومش انتخاب می نمود، مردم را از خطرات مربوط به گناهان بیم می داد و خود ناظر و نگهبان ایشان بود بدون این که خوشروئی را از احدی دریغ نماید.

از یاران خود خبر می گرفت، از مردم حال مردم را می پرسید، نیکوئی را نیکو معرفی می کرد و تقویت می نمود، زشت را زشت معرفی می کرد و تحقیر می فرمود، کارش معتدل و هماهنگ بود، و هرگز در هیچ کاری غفلت نمی کرد، مواظب بود دیگران به غفلت نیفتند و از راه حق منحرف نشوند، از حق کوتاه نمی آمد و از آن تجاوز نمی کرد، بهترین مردم نزد او خیرخواه ترین ایشان برای مسلمانان بود، بهترین جایگاه برای افراد در نزد او کسی بود که بهتر با مسلمانان مواسات و معاونت می کرد.

نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خدا، به هیچ مکان دلبستگی پیدا نمی کرد، از دلبستگی و مأنوس شدن به مکان نهی می نمود.

هرگاه به مجلسی می رسید در آخر آن می نشست و به چنین ادبی دستور می داد، به هر هم نشینی بهره اش را می داد، هیچ کس گمان نمی کرد کسی از دیگری به او نزدیک تر است، درنگ می کرد تا همنشین او اول برخیزد آنگاه برمی خاست، هرکسی از او حاجتی می خواست دست خالی از نزد او بر نمی

گشت، یا با انجام حاجتش یا با گفتاری رضایت بخش، حسن خلق او نسبت به همه مردم فراگیر بود، برای آنان چون پدری مهربان می نمود، همه نزد او در برابر حق مساوی بودند.

مجلسش مجلس حلم، حیا، صدق و امانت بود، صدائی در آن بلند نمی شد، از کسی در آن عیب جوئی انجام نمی گرفت، اشتباه در آن از کسی تکرار نمی گشت، در نشستن همه پیوسته به هم و برابر هم قرار داشتند، وظیفه شناسی و تقوا فقط مایه امتیاز و فضیلت بود، بزرگ را احترم می گذاردند و نسبت به کوچک مهربان بودند، به نیازمند ایثار می نمودند و غریب را نوازش می کردند.

پیامبر همیشه خوشرو، آسان گیر و نرم خو بود، نه سخت دل بود نه بدزبان، نه دشنام ده نه عیب جو و نه خواهان مدیحه سوائی.

از هر چه نمی خواست و خوش نداشت تغافل می نمود آرزومندانش هرگز نومید نمی شدند.

از سه چیز با همه وجود آزاد بود: ریاکاری، زیاده روی، و بیهوده کاری، نسبت به مردم سه چیز را رها کرده بود: کسی را مورد نکوهش و عتاب قرار نمی داد، دنبال عیوب و لغزش مردم نبود، احدی را سرزنش نمی کرد، سخن نمی گفت مگر آنجا که امید ثواب بود.

چون سخن می گفت هم نشینانش ساکت بودند، گوئی پرنده بر سر ایشان نشسته است، در محضر او منازعه و مجادله نبود، و اگر کسی سخن می گفت همه در سکوت بودند تا گفتارش به پایان می رسید، با همنشینان در خندیدن مواسات داشت، اگر تعجب می کردند بخاطر رعایت ادب مجلس او هم اظهار تعجب می نمود، با غریبان در سخن و پرسش و پاسخ آن قدر شکیبا بود که به

سر حد تحمّل از جفا می رسید، اصحاب به سفارش او پی جوی غریب و نیازمند بودند تا به آنان یاری رسانند و مشکلشان را حل کنند.

از کسی ستایش نمی پذیرفت، کلام کسی را قطع نمی کرد، ولی اگر کسی بیهوده می گفت او را نهی می نمود، یا مجلس را ترک کی کرد. (۱)اگر کسی بخواهد براساس آیات قرآن و روایات و نهج البلاغه و تاریخ صحیح از کمالات پیامبر سخن بگوید دهانی به پهنای فلك و سینه ای به وسعت هستی لازم دارد، و اگر بخواهد بنویسد مرکبی از همه دریاها و اقلامی از همه درختان می خواهد که نهایتاً مرکب ها تمام می شود و نویسنده هر چند عدد باشد عمرشان به پایان می رسد و فضائل و کمالات آن انسان عرشی به آخر نمی رسد.

آری اطاعت از چنین موجود والائی که نبوت به او ختم شد، و عظیم ترین و مفیدترین نعمت یعنی قرآن به او داده شد هم عرض اطاعت از خداوند مهربان است، ولی با کمال تأسف گروهی از مردم که او را با چشم دیدند، و معجزاتش را مشاهده کردند، و کمالات او را یافتند از اطاعتش سرپیچیدند، و برضد او نقشه کشیدند و حیله نمودند، و همتشان این بود که چراغ نبوت را خاموش و جلوی پیشرفت اسلام را بگیرند در این زمینه به آیه بعد توجه کنید.



---

۱- ۱) - بحار، ج۱۷، ص ۱۴۸- ۱۵۳.

### تفسیر آیه ۸۱

#### اشاره

وَ یَقُولُونَ طَاعَهٌ فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِکَ بَیَّتَ طٰائِفَهٌ مِنْهُمْ غَیْرَ اَلَّذِی تَقُولُ وَ اَللّٰهُ یَکْتُبُ مٰا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً

و در محضر تو می گوینـد: ما مطیع و فرمانبرداریم، ولی هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، گروهی از آنان در شب نشـینی هـای مخفیانه خود برخلاف آنچه تو می گوئی و غیرآنچه در حضورت می گفتنـد نقشه می کشـند، خـدا آنچه را که در شـب نشـینی های مخفیانه تـدبیر می کننـد در پرونده اعمالشان می نویسد بنابراین از آنان روی برتاب و بر خدا توکل کن و کارساز بودن خدا نسبت به امور بندگان کافی است.

#### شرح و توضیح

در این آیه شـریفه به وضع اعتقـادی و روحی برخی از مسـمانان نسـبت به پیامبر که اطاعت از او به فرمان خداونـد واجب بوده اشاره شده و در پایان آیه شریفه مسئله با عظمت توکّل را مطرح نموده است.

در میان مسـلمانان عصـر پیامبر گروهی بودند که نسبت به امور مادی و جان و فرزندانشان دلبستگی شدید داشتند، و بخشی از خواسـته های پیامبر را معارض با این دلبستگی می دیدند، و علاقه داشتند پیامبر اسلام از آنان چیزی که مانع رسیدن به اهداف مادی آنان است نخواهد.

ص:۴۲۳

اینان به خصوص از قدم گذاردن در میدان جهاد می ترسیدند، و از این وحشت داشتند که به دست دشمن کشته شوند، یا نقص عضو پیدا کرده نتوانند با بدن علیل به خواسته های خود برسند.

حالاتی که اینان داشتند محصول ایمان ضعیف آنان به حقایق الهیه بود.

آنان هنوز ثواب اطاعت از پیامبر، و تسلیم بودن به خواسته های آن حضرت که مایه سعادت دنیا و آخرت بود را درک نمی کردند، یا اگر درک می کردند شدت عشق آنان به جان و مال و فرزند و منابع درآمد مالی مانع از قبول خواسته های ملکوتی پیغمبر اسلام بود.

آنان اگر به چشم عقل و قلب به پیامبر و خواسته های حکیمانه او نظر می کردند، قدمی برخلاف پیامبر برنمی داشتند، روی این حساب وقتی در روز روشن به محضر نبی اکرم می آمدند با حالتی متواضعانه می گفتند: ما با همه وجود در اختیار تو هستیم، ما تسلیم خواسته های تو و فرمانبردار و مطیع تو می باشیم، با این برخورد خود را مؤمن دو آتشه نشان می دادند و در میان مردم کسب آبرو و اعتبار می کردند، ولی هنگامی که پیامبر را ترک می کردند، شبانه به صورت مخفیانه، با ایجاد پوششی که کسی از آنان خبردار نشود جلسه تشکیل می دادند و به تدبیر و حیله می نشستند، و نقشه طرح می کردند که چگونه می توان با لطائف الحیل از گردونه طاعت پیامبر بیرون رفت، و بدون آن که ضرر و خسارتی متوجه ما شود از جنگ و جهاد عقب نشینی کرده و فرمان هائی که مانع رسیدن ما به خواسته های ماست روی برگردانیم! !

خداوند به پیامبر اسلام آنان را معرفی کرده و از جلسات شبانه آنان که مخفیانه برقرار می شد به حضرت خبر داده ولی برای حفظ آبروی آنان که دچار

ضعف ایمان بودند به پیامبر می گوید: ما جلسات آنان را ضبط می کنیم تا براساس آن کیفرشان دهیم ولی وظیفه تو این است که فعلاً کاری به کار ایشان نداشته باش، بر توست که در تصمیم هایت و در هر کاری که وارد می شوی بر خدا تکیه کنی و به او اعتماد نمائی که خدا در کارسازی کافی و بس است، آری توکل بر خداوند سبب مصونیت از عوارض مخالفت مخالفان است، مخالفان می خواهند با کناره گیری از اجرای دستورات پیامبر حرکت تبلیغی پیامبر و پیشرفت مسلمانان را در همه امور کند کنند، ولی وقتی ملت اسلام برابر با آیات قرآن و فرهنگ پیامبر وارد کاری شوند و بر خدا اعتماد نمایند، آن کار به اراده حق، و با توفیق و هدایت او، و با سبب سازی حضرتش به نفع مؤمنان و سبب سوزی او برضد مخالفان به نتیجه می رسد و مؤمنان را شاد و مخالفان را دچار غم و اندوه می کند.

## توکل

مسئله توکل حقیقی است که به طور مکرر در قرآن مجید و روایات از آن یاد شده، و از همه مؤمنان بکار گرفتن آن را که امری قلبی و معنوی و اعتقادی است خواست شده.

توکّل قطعاً به این معنا نیست که باید دست از هر فعالیت مثبتی شست، و از ابزار و علل و اسباب و وسائل که در نتیجه رساندن فعالیت های انسان مؤثر است چشم پوشید.

اگر اولین خانواده انسان که آدم و حوا و فرزندان آن دو نفر بودند، و از هدایت و دین بهره داشتند توکل را به این معنا می گرفتند که باید در خانه نشست و از هرکاری دروی جست، و از علل و اسباب استفاده نکرد، بلکه باید به خداوندی عالم به همه امور است توکل کرد و هر چه از ناحیه او در این

بیکاری و بی حرکتی پیش آید راضی بود امروز از حیات و زندگی در هیچ کجای کره ی زمین خبری نبود.

زیرا اگر انسان خود را از کار باز بدارد، و همه فعالیت را بر خود حرام کند، و بگوید من می نشینم و بر خدا توکل می کنم و هر چه برایم پیش آید به آن رضایت می دهم قطعاً آنچه برای او در این بیکاری و نشستن وعدم فعالیت و بریدن از اسباب و علل پیش می آید فقط مرگ است.

هیچ انسانی گرچه فاقد ایمان باشد برای ادامه حیات و حل مشکلات خود را بی نیاز از کار و فعالیت و غیر محتاج به ابزار و اسباب و علل نمی داند، چیزی که هست در فرهنگ غیرمؤمن توکل برخدا نمی شود، بلکه توکل غیرمؤمن به نیروی خودش و به ابزار و علل و به کارگردانی است که در اختیار او هستند، و در حقیقت غیرمؤمن ابزار و علل را در به نتیجه رساندن کار مستقل می دانند، ولی در زندگی مؤمن کار و فعالیت و هر نوع حرکت مشروع و مثبتی به عنوان خواسته خدا انجام می گیرد و ابزار و اسباب و علل در عقیده مؤمن مجرای اراده حضرت حق برای به ثمر نشاندن حرکت است، توجه مؤمن به حضرت حق در هر فعالیتی که وارد می شود، و نگاه مؤمن به ابزار و علل به عنوان مجرای نصرت و یاری خدا برای به نتیجه رساندن کار توکلی است که در قرآن و روایات مطرح است.

امید و اعتماد مؤمن به سبب سازی حضرت حق، و سبب سوزی او در کار مخالفان در حقیقت توکل مؤمن به خداست.

مؤمن با توجه به این حقایق میان کار و فعالیت و قضا و قدر حق هیچ منافاتی نمی بیند، مؤمن قضا و قدر حق را همان دستورات حضرت حق به فعالیت

ص:۴۲۶

داشـتن و کار و کوشـش به میـدان آوردن می دانـد و می گویـد قضای الهی مرا به کار و فعالیت دعوت کرده، و قدر او به این معناست که به انـدازه فعالیت و کارم به من ثمر و محصول می دهد، و قرار دادن ابزار و وسائل و علل و اسـباب در زندگی من نیز از مصادیق قضا و قـدر اوست، مؤمن می دانـد قضا در امورش به معنای فرمان و حکم است و قـدر به معنای نتیجه دادن کار به تناسب کار است.

آری حکم حضـرت حق به کسب و تجارت مشـروع و به زراعت و کشاورزی و به صـنعت و هنرهای معقول و به هر کار مثبت قضای اوست، و محصول دادن کار و به ثمر نشستن فعالیت به اندازه کار و کوشش قدر اوست و این مسئله هیچ ربطی به بحث جبر نـدارد، به وجود آمـدن انسـان و مرگ او جبر است، ولی کـار و فعالیت به اراده و اختیار اوست، لـذا چون کار و کوشـش امری ارادی است خداوند انسان را به کار اعم از کوشـش برای برپا داشـتن زندگی یا خدمت به خلق یا عبادت رب فرمان داده و فرمـان او در حقیقت قضـای اوست که به اختیـار و اراده انسـان تعلق گرفته و محصول اجرای این قضـا، یقیناً قـدر است که به معنای ثمر دادن کار به انـدازه کار است، در این زمینه به این آیه شـریفه که دربردارنده همه حقایق سـطور گذشـته است توجه نمائید:

وَ أَنْ لَیسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعیٰ وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُریٰ (۱)

قطعاً برای انسان جز آنچه تلاش کرده و به انـدازه ای که به فعالیت برخاسـته هیچ نصـیب و بهره ای نیست و تلاش او به زودی دیده خواهد شد.



---

۱- ۱) - نجم ۳۹-۴۰.

بنابراین این آیه اگر کسی وارد میدان کار و فعالیت نشود، و کوششی از خود نشان ندهد، بهره و نصیبی برای او نخواهد بود.

کـار کردن و کوشـش مثبت داشـتن روش همه انبیاء و امامان و اولیاء خـدا در دو زمینه دنیا و آخرت بوده، انبیاء و امامان عالی ترین کوشـش و مجاهدت را داشتند و در اوج کار و با در دست داشتن وسایل و ابزار لازم به خدا توکل می کردند، و نتیجه و ثمر را از او می خواستند.

مرحوم مجلسی که از قرآن شناسان و روایت شناسان کم نظیر است در توضیح توکل می گوید:

معنی توکل این نیست که انسان از فعالیت لازم برای اداره امور زندگی اش دست بردارد و از حوادث و جریانات به طور مطلق نپرهیزد، بلکه واجب است به کار تن دهـد و به اسـباب و علل عادی متوسل شود، ولی حرص و افراص در کار نورزد، و بر کار و کوشـش خود هم اعتماد کلی ننماید، بلکه کار انجام دهد و به علل و اسـباب عادی هم متوسل شود ولی در هر لحظه نظرش برای رسـیدن کـار به نـتیجه و ثمر خـد باشـد. (1)خواجه نصـیرالدین طوسـی محقق بزرگوار و اندیشـمند بـا کرامت در کتـاب اوصاف الاشـراف در مسئله توکل می گوید: مراد از توکل این است که عبد هر کوششی و فعالیتی می نماید، آن را به خداوند واگذار کند، چون این معنی برای او روشن است که خدا از او تواناتر و نیرومندتر است و آنچه را برآن قدرت دارد



---

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۱۲۷.

بهتر و کامل تر از عبـد انجام می دهد، و با این توکل و اعتماد بر خدا به آنچه انجام داده راضـی و خوشـنود باشد، عبد در عین توکل بر خدا لازم است سـعی و کوشـش داشـته باشد و کوشـش خود را شـرط و زمینه تخصـیص قدرت خدا به آنچه برای او پیش می آورد بداند، و در این نقطه است که معنای

«لا جبر و لا تفویض بل امربین الامرین» روشن می شود. (۱)

## روایات باب توکل

سعیم بر این است که روایات این باب بسیار مهم اخلاقی را از معتبرترین کتاب حدیث کافی شریف نقل کنم.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اوحی الله عزوجل الی داود مااعتصم بی عبد من عبادی دون احد من خلقی، عرفت ذلک من نیته ثم تکیده السماوات والارض و من فیهن الاـجعلت له المخرج من بینهن، و مـاعتصم عبـد من عبـادی باحـد من خلقی عرفت ذلـک من نیته الاـقطعت اسـباب السماوات و الارض من یدیه واسخت الارض من تحته ولم ابال بای واد هلک:» (۲)

هیـچ یک از بنـدگانم بـدون توجه به احـدی از مخلوقم به من پناهنـده نشود و من قصـد او را همین بدانم و بس، و سـپس همه آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست برای او توطئه کنند جز آن که برای او راه چاره از آنها را فراهم کنم.

ص:۴۲۹

---

۱- ۱) - بحار، ج۷۱، ص۱۲۷.

۲- ۲) - کافی، چاپ اسوه، ج۴، ص۱۹۸.

و هیچ یک از بندگانم بدون توجه به من به احدی پناهنده نشود که من قصدش را همین بدانم جز آن که همه وسائل آسمانی و زمینی را از او قطع کنم و زمین را از زیر پایش بکشم و باک ندارم در کدام وادی هلاک شود.

امام سجاد (ع) در ضمن داستانی از خودش ارزش و جایگاه توکل را به انسان تفهیم می کند:

حضرت می فرماید: از خانه درآمدم تا به این دیوار رسیدم، بر آن تکیه دادم، به ناگاه مردی که دو جامه سپید بر تن داشت در برابرم به من نگاه می کرد، به من گفت: چرا تو را غمناک و حزین می بینم؟ آیا برای دنیاست که رزق خدا در آن برای هر نیکوکار و بدکار آماده است، گفتم: برای دنیا غم و غصه ای ندارم، دنیا و رزق در آن چنان است که تو می گوئی.

گفت غم آخرت داری؟ آخرت وعده ای است صادقانه و سلطانی مقتدر بر آن حکم فرماست گفتم بر آخرت هم غم ندارم زیرا آخرت چنان است که تو می گوئی.

گفت: پس غمت برای چیست؟ گفتم از آنچه نسبت به آن بیم دارم در ارتباط با فتنه ابن زبیر است و آنچه مردم در آن گرفتار اند.

او خنده ای کرد و به من گفت: ای علی بن الحسین آیا دیده ای که کسی از خداوند درخواست کند و او اجابت ننماید؟ گفتم: نه گفت: آیا دیده ای احدی بر خدا توکل کند و خدا او را کفایت نکند گفتم: نه گفت: آیا دیده ای کسی از خدا چیزی بخواهد و خدا به او عنایت نکند گفتم نه، سپس از دیده ام پنهان شد. (۱)



---

۱- ۱) - کافی، ج۴، ص۲۰۰.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان الغنی و العز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطنا:» (۱)

بی نیازی و عزت در گردش اند، چون به نقطه توکل رسند آرام گیرند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ایما عبدا اقبل قبل مایحب الله اقبل الله قبل مایحب و من اعتصم بالله عصمه الله و من اقبل الله قبله و عصمه لم یبال لوسقطت السماء علی الارض اوکانت نازله نزلت علی علی الارض فشملتهم بلیه کان فی حزب الله بالتقوی من کل بلیه الیس الله عزوجل یقول (۲): ان المتق

ین فی مقام امین.» (۳)

هر بنده ای به آنچه خدا دوست دارد روی کند، خدا به آنچه بنده دوست دارد روی می آورد، و هر که به خداوند پناه برد خدا او را پناه دهد، و هر که خدا به او روی می آورد و وی را پناه می دهد باکش نباشد که آسمان بر زمین افتد یا بلائی فراگیر که همه مردم را فراگیرد نازل شود، او به وسیله تقوا در حزب خدا از هر بلا محفوظ است آیا نیست که خداوند عزوجل می فرماید: به راستی اهل تقوا در مقام امنی قرار دارند؟

علی بن سوید می گوید: از حضرت موسی بن جعفر (ع) در تفسیر آیه:

ص:۴۳۱

---

۱- ۱) - کافی، ج۴، ص ۲۰۰.

۲- ۲) - کافی، ج۴، ص۲۰۲.

۳- ۳) - دخان ۵۱.

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (۱)

پرسیدم حضرت فرمود:

«التوکل علی الله درجات: منها ان تتوکل علی الله فی امورک کلها، فما فعل بک کنت عنه راضیا، تعلم انه لایألوک خیراً و فضلا و تعلم ان الحکم فی ذلک له، فتوکل علی الله بتفویض ذلک الیه وثِق به فیها و فی غیرها:» (۲)

توکل بر خدا دارای درجاتی است، یکی از آنها این است که در همه امورت و کارهایت بر او توکل نمائی، و هر چه نسبت به تو انجام دهد راضی باشی و بدانی که حضرت او در خیرخواهی برای تو کوتاهی نکند و توجه داشته باشی که اختیار با اوست پس به واگذاری همه امور بر خدا توکل کن و به او اعتماد داشته باش چه در امورت و چه در امور دیگران که به تو ارتباط دارد.

معاویه بن وهب از حضرت صادق روایت می کند که آن جناب فرمود:

«من اعطی ثلاثا لم یمنع ثلاثا: من اعطی الدعاء اعطی الاجابه، و من اعطی الشکر اعطی الزیاده، و من اعطی التوکل اعطی الکفایه ثم قال: اتلوت کتاب الله عزوجل و من یتوکل علی الله فهوحسبه و قال: لئن شکرتم لازیدنکم وقال: ادعونی استجب لکم:»



---

۱- ۱) - طلاق ۳.

۲- ۲) - کافی، ج۴، ص۲۰۲.

به هر کس سه چیز دادنـد از سه چیز نسـبت به او دریغ نکردنـد: به هر که دعا دادنـد، برای دعایش اجابت مقرر کردنـد، به هر کس شـکر گذاری عنایت شد به او فزونی نعمت بخشـیدند، به هر که توکل دادند کفایت امورش به او عطا شد، سپس فرمود: آیا کتاب خداوند عزوجل را خواندی:

«وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اَللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ:» (۱)

هر کسی بر خدا توکل کند خدا او را کفایت می کند.

لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ (۲)

اگر شکر کنید بر شما نعمتم را افزون کند.

اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: (۳)

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

### مطالبی دقیق در توکل

آنان که می گویند ما در همه امور خود اعتماد به نفس می کنیم و از این سرمایه برای به نتیجه رساندن کارهایمان استفاده می کنیم بایـد به آنـان گفت از آنجـا که مؤثر در تـأثیر کـار و تأثیر علل و اسـباب حضـرت حق است اعتماد به نفس کافی نیست، تجربه نشـان داده که بسـیاری از مردم در طول تاریـخ با اعتماد به نفس وارد کار شـده ولی نه این که نتیجه نگرفتـد بلکه دچار خسارت هم شدند.



---

۱- ۱) - طلاق۳.

۲- ۲) - ابراهیم۷.

۳- ۳) - مؤمن ۶۰.

اعتماد به نفس و خود را لایق و شایسته ورود در هر کار مثبت دانستن حالتی عالی است ولی منافاتی با توکل و اتکاء به خداوند مهربان که سبب ساز همه امور است ندارد.

بلکه اعتماد به پروردگار جهان و استمداد از نیروی لایزال حق به قدرت نفس و بسط شخصیت می انجامد.

انسان با ایمان با این که از سرمایه اعتماد به نفس و استقلال شخصیت برخوردار است، و از همه امکاناتی که در اختیارش قرار گرفته به طور کامل و دقیق بهره برداری می کند، و فرصت ها را بیهوده از دست نمیدهد، در عین حال هرگز روح خود را در میان علل و عوامل مادی محصور نمی سازد، و انسانیتش در این نقطه متوقف نمی گردد، بلکه عرصه پرواز و اوج هم چنان بر روی او باز و شعاع عملش بسیار وسیع و گسترده است، و قسمتی از نشاط روحی و فعالیتش را به هدف های عالی زندگی مربوط می گرداند.

انسانی که کانون قلبش لبریز از ایمان است، اتکاء و اعتمادش به خداوندی است که تدبیر کلیه امور در دست قدرت بی انتهای اوست و در هیچ کاری شریک و انباز ندارد.

مٰا یَفْتَحِ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۱)



۱- ۱) - فاطر ۲

دری که او از رحمت به روی مردم می گشاید هیچ کس قدرت بستن آن را ندارد، و آن را که او ببندد کسی جز او نمی تواند رهایش سازد و اوست توانای شکست ناپذیر محکم کار.

بشـر به کجا می توانـد پناهنده شود که از حیطه قدرت و نفوذ پروردگار بیرون باشد؟ پناه بردن به غیرخدا جز ذلت و خواری و زبونی و پستی نتیجه ای نـدارد، مخلوق عاجز و بی پناهی که خود در هر چیز نیازمنـد به خداونـد است، و مالک هیچ چیز خود نیست چگونه می تواند صاحب امر سایرین و کارگشای دیگران باشد.

بنابراین برای انسان زیبنده تر از زیستن در کنف حمایت و لطف الهی که تدبیر کارها را به دست توانای خود دارد نیست.

در سـختی و آسـایش فروتن و خـاضع بودن در برابر خداونـد و اعتقـاد راسـخ به این حقیقت که فوق تمـام قـدرت ها و علل و عوامل عادی، قدرت نامحدود الهی حاکم و فرمان رواست اثر شگفتی به جان می بخشد، و درضمیر و قلب آدمی اطمینان آرام بخشـی را پدیـد می آورد که در برابر هیـچ رویـدادی وزن و ارزش خـود را از دست ندهـد، و برای هر چیز اعم از کوچـک و بزرگ مضطرب و آشفته خاطر نگردد.

وقتی آدمی تا آنجا که ظرفیت دارد، جان و ادراکش را به حق واگذار کرد، روحش از قبول اطاعت و تسلیم به خداوند سرشار می گردد، دیگر نه ناله اش از حوادث ناگوار بلند می شود و نه از کامیابی ها سرمست و مغرور می گردد.

تمام اموری که برای دیگران ایجاد خودباختگی میکنـد در او اثر نامطلوبی نمی بخشـد، و به علت برخورداری از عزم اسـتوار و روح سرشار از اطمینان، هیچ

ص:۴۳۵

گاه تسلیم یأس و ناامیدی که منشأ بسیاری از ناکامی ها و شکست هاست نخواهد گردید.

اتکاء و توکل بر خدا هرگز به ناتوانی و ضعف و بی تفاوتی منجر نخواهد گشت، بلکه خدا اعتمادی است که قدرت اراده را نیرومندتر می سازد و ریشه هرگونه تردید و وسواس را از دل بر می کند.

مبارزات پی گیر مردان الهی با عوامل مخرب و افکار منحط جوامع خود، در عین نامساعد بودن شرایط محیط، از اتکاء به حقیقت نامحدود مایه می گرفت، و برای اجرای برنامه های اصلاحی خود و ارشاد خلق از همین عامل نامرئی یاری می جستند، و چون روانشان به نیروی لایزال الهی پیوندی ناگسستنی داشت هدف خود را با قاطعیت تمام تا مرحله نهائی دنبال می کردند.

اتکاء به نفس بی اتکاء به خدا در شرایط سخت و توان فرسا نمی تواند روح انسان را از اضطراب و ناراحتی نجات بخشد، دشواری ها و عوامل نامساعد زندگی روح کسی که از اتکاء به خدا عاری است، و شعاع دیدش از مرز ماده و مادیات تجاوز نمی کند درهم می شکند، و تاریکی ها را در روانش متراکم می سازد، و با چنین حالت گرفته ای نمی تواند در مدارج کمال و ارتقاء گام بردارد، و حقایق بس بزرگ و درخشان را درک کند، و چه بسا از کوچک ترین حادثه ای که خلاف میلش اتفاق بیفتد دچار رنجی گران شود، و یا در برخورد با مشکلات سهمگین از پا درآید.

توجه به چگونگی وضع و روحیه مؤمنین واقعی صدر اسلام که بهترین سمبل و نمونه از لحاظ اعتماد به خداوند بودند، این موضوع را به اثبات می رساند.

ص:۴۳۶

هرگز نمی توان عجز و سستی و حالت منفی و بی تفاوتی را به کسانی نسبت داد، که کوشش و فداکاری در راه پیشرفت عقیده و تلاش به سوی هدف و هم چنین جنبش و فعالیت دائم به منظور ساختن یک جامعه سعادتمند و نوین، در شرایط بسیار دشوار و توان فرسا شیوه آنان بود.

آنانی که در این مکتب پرتحرک پرورش یافتند، هیچ گاه حالت عدم اعتماد بر وجودشان چیره نگشت، و همین اراده استوار توام با آرامش بود که راه پیشروفت را به رویشان گشود و چنان اجتماع بی نظیر و یگانه ای در تاریخ پدید آمد. (۱)

## ایمان به خدا و توکل بر او

ایمان به خدا و توکل بر او چنان تحمل انسان را بالا می برد که در برابر سخت ترین گرفتاری ها و مشکلات به آسانی و بدون خود باختن می ایستد و سختی و مشکل را برای رسیدن به هدف عالی اش تحمل نموده به جان می خرد و گاهی خود را برای دیگران اسوه و سرمشق ساخته و چه بسا سبب نجات دیگران از مشکلات شود.

فرمانده دسته ای از لشگر اسلام با گروه خود اسیر روم شرقی شد، همه در دادگاه نظامی دشمن به اعدام محکوم شدند، به فرمانده مسلمان پیشنهاد شد، چنانچه آئین مسیحیت را بپذیرد، دادگاه از رأی خود چشم می پوشد و او را آزاد می کند، ولی فرمانده مؤمن که هدف را که در آن موقعیت سخت شهادت و



---

۱- ۱) - رسالت اخلاق در تکامل انسان ۴۶۶.

جلب رضای حق می دانست و از جانش بالاتر می دید، و می دانست اگر از اسلام گرچه به صورت ظاهر دست بردارد و آئین رومیان را قبول کند، علاوه بر این که به اسلام که آن را فوق جان خود می دانست اهانت نموده سبب می شود که دیگر سربازان اسلام که در همان وقت در جبهه نبرد با کمال شهامت می جنگیدند صلابت خود را از دست داده و روح تسلیم به دشمن بر آنان غلبه کند به این خاطر با شجاعت و شهامت پیشنهاد دادگاه نظامی را رد کرد، دادگاه به حذافه این سردار مؤمن و متوکل به حق وعده داد اگر آئین مسیحیت را بپذیرد می تواند با دختر قیصر روم ازدواج کند، و به پست های عالی برسد، حذافه باز پیشنهاد دادگاه را رد کرد، قیصر روم که خود ناظر وضع دادگاه بود فرمان داد یکی از سربازان مسلمان محکوم به اعدام را به دیگی که روغن زیتون در آن می جوشید بیندازند، تا حذافه ببیند که حکم دادگاه قطعی و حتمی است و بلکه دست از این اصرارش بر اسلام بردارد.

او با چشم خود دید که گوشت های سرباز از استخوان ها جدا شد و جسدش در میان دیگ جوشان بالا و پائین می رود، در این وقت حذافه به شدت گریست، دشمن تصور کرد که او از ترس به گریه افتاده ولی به دادگاه روی کرد و گفت:

من ابداً از این سرنوشتی که در انتظار من است گریه نمی کنم، گریه ام برای این است که یک جان بیشتر در اختیار ندارم تا آن را فدای اسلام نمایم، ای کاش به تعداد موهای بدنم جان داشتم و آن را فدای هدف خود می ساختم!

حاضران در دادگاه از این ایمان استوار غرق در تعجب شدند و انگشت حیرت به دندان گزیدند و به بهانه خاصی حذافه را با هشتاد نفر از گروهش آزاد کردند. (۱)



---

۱- ۱) - اسدالغابه، ج۳، ص۱۴۳.

## تفسیر آیه۸۲

### اشاره

أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلاٰفاً كَثِيراً

آیا عمیقاً نسبت به قرآن اندیشه نمی کنند، [و همواره آیاتش را مورد تدبر قرار نمی دهند،] چنانچه از سوی غیر خدا بود همانا در آن اختلاف فراوانی می یافتند.

### شرح و توضیح

همه موجودات چه انسان و چه غیر انسان محدود به حدود، و پیوسته در حال رشد، و در تغییر و تحول اند و همین محدودیت و تغییر و تحول برای آنان کافی است که نتوانند کار کاملی را چه در زمان اندک و چه در زمان طولانی ارائه دهند.

انسان چه از نظر جسمی چه از نظر روحی و چه از نظر عقلی پیوسته در حال تغییر و تحول است و امروزش با دیروز و فردایش و حتی لحظه ای با لحظه دیگرش تفاوت دارد.

امروز چیزی را می فهمد و روز بعد بهتر از آن را، امروز چیزی را می نویسد و فردا می گوید امروز بهتر از آن را می نویسم، امروز کتابی را به نظر خودش

خوب و بی عیب چاپ می کند و چند سال بعد می گوید ای کاش آن کتاب را ننوشته بودم، و امروز که از پختگی نسبی عقلی و علمی برخوردارم می نوشتم.

خلاصه در اعمال و اخلاق و روحیات و عقلیات و نوشتجات انسان تا پایان عمرش اختلاف فراوان و تفاوت بسیار رخ نشان می دهد.

«هیچ انسانی نیست مگر آن که احساس می کند امروز عاقل تر از دیروز است، و هر عملی که امروز می کند، هر چیزی که امروز می سازد، هر تدبیری که می کند، رأی و نظری که می دهد، و حکمی که می نماید پخته تر و متین تر و محکم تر از کار و صنعت و تدبیر و رأی دیروز است، حتی یک عمل از قبیل کتابت و گفتن شعر و ایراد خطبه و امثال آن که امتداد زمانی دارد، آخر آن بهتر از اول آن، و برخی بهتر از بعض دیگر است.

پس یک فرد از انسان نه در نَفس خود و نه در آنچه می کند سالم و خالی از اختلاف نیست، و این اختلاف هم یکی دو تا نیست، بلکه بسیار است.

و این خود قاعده طبیعی است نیز کلّی که در نوع بشر و در موجودات پائین تر از بشر جریان دارد، چون همه در تحت سیطره تحول و تکامل عمومی قرار دارند و هیچ موجودی از این موجودات را نخواهی دید که در دو لحظه پشت سر هم یک حالت داشته باشد، بلکه پیوسته ذات و احوالش در اختلاف است.» (۱)خداوند که قدرت و علم و حکمت و دیگر صفاتش عین ذات و ذات حضرتش بی نهایت است و احاطه کامل به درون و برون و وزن و موقعیت



---

۱- ۱) - المیزان، ج۵، ص۲۷.

موجودات دارد، و از حضرتش عیب و نقص صادر نمی شود، جا ندارد که در قرآنش بخاطر تنوع فوق العاده مسائلش و نزولش در طول بیست و سه سال اختلاف و تفاوت در آیات و نظم آیات و معانی و مفاهیم آیات و فصاحت و بلاغت آیات یافت شود.

قرآن تجلی علم اوست دفعی نازل شدنش با تدریج نازل شدنش زمینه اختلاف در آن نیست.

همان علمی که ابتدای بعثت آیاتی را نازل کرد، آیاتی که از هر جهت معجزه است، همان علم آیات اواسط و اواخر بعثت را نازل نمود، بدون این که ذره ای اختلاف ابتدایش با اواسطش و اواسطش با اواخرش داشته باشد، قرآن از همه انسان ها، از همه عقلا، از متدینان به هر مذهب و مسلک دعوت به تدبر یعنی اندیشه عمیق و پیوسته نسبت به قرآن می کند تا بفهمند قرآن دست پخت بشر و ساخته انسان نیست، که اگر از سوی غیر خدا تنظیم شده بود، و به دایره تألیف کشیده می شد اختلاف بسیار نه اندک در آن یافت می شد، متخصص هر رشته ای وقتی از طریق تدبر این معنا را یافت که اختلافی در آیه ای از قرآن با آیه دیگر در هیچ زمینه ای نیست، و همه سی جزء آن از هر نظر وحدت و یک پارچگی و هم آهنگی در آن موج می زند تصدیق خواهد کرد که این کتاب صد در صد وحی الهی است، و هیچ ربطی به کار اهل زمین گرچه مقام و جایگاه علمی و عقلی آنان در اوج باشد ندارد، و بشر هرگز تا روز قیامت قدرت آوردن یک آیه و یا یک سوره مانند آن را ندارد.

«مراد آیه این است که مخالفین قرآن را تشویق کند به دقت و تدبر در آیات قرآنی و این که در هر حکمی که نازل می شود، و یا هر حکمتی که بیان می

گردد، و یـا هر داسـتانی که حکـایت می شود، و یـا هر موعظه و انـدرزی که نـازل می گردد، آن نازل شـده جدیـد را به همه آیاتی که مربوط به آن است عرضه بدارنـد، چه آیات مکی و چه مدنی، چه محکم و چه متشابه، آنگاه همه را پهلوی هم قرار دهند تا کاملاً برای آنان روشن شود که هیچ اختلافی بین آنها نیست.

و در این معنا دقت کننـد که آیات جدید آیات قدیم را تصدیق و هر یک شاهد بر آن دیگری است، بدون اینکه هیچ اختلافی در آن دیـده شود، نه اختلاف تناقض به این آیه ای دیگر را نفی نمی کنـد و نه اختلاف تدافع که با هم هماهنگ نباشـند، و نه اختلاف تفاوت به این که دو آیه از نظر تشابه بیان و یا متانت معنا و منظور مختلف باشند، و یکی بیانی متین تر و رکنی محکم تر از دیگری داشته باشد.

کِتٰاباً مُتَشٰابِهاً مَثٰانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ اَلَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ. . . (۱)

کتابی که آیاتش در نظم، زیبائی، فصاحت، بلاغت، و عمق محتوا شبیه به یکدیگر است، مشتمل بر پندها و داستان های عبرت آمـوز [و امر و نهی و وعـده و وعیـد و حلال و حرام است] از شـنیدن آیـات پـوست کسـانی که از عظمت پروردگارشـان می هراسند به هم جمع می شود. . .

همین نیـافتن اختلاـف در قرآن کریم، آنـان را رهنمون می شود به این که این کتـاب از ناحیه خداونـد بزرگ نازل شـده نه از جانب غیر او، زیرا اگر از ناحیه غیر او بود، سالم از اختلاف نبود، آن هم اختلاف زیاد، چون غیر خداونـد از این موجودات که در جهان است و به ویژه انسان و اینان که احتمال می دهند قرآن



---

۱- ۱) - زمر۲۳.

ساخت بشر باشد، هر چه و هر کس باشد بناچار از چهار دیوار عالم هستی بیرون نیست و محکوم به طبیعت این عالم است، و طبیعت این عالم بر حرکت و دگرگونی و تکامل است، و هیچ و احدی از آحاد موجودات این عالم نیست مگر این که اطراف امتداد زمان وجودش مختلف و حالاتش متفاوت است.

در هر صورت آنان که اهل تدبر هستند این معنا را از قرآن به طور ملموس و مشاهده می یابند که تمامی شئون مرتبط به انسانیت، یعنی در مرحله عقاید، معارف، مبدء، معاد و خلقت و ایجاد، و در مرحله اخلاق، فضائل عامه انسانی، و در مرحله عمل، قوانین اجتماعی و فردی حاکم در نوع را در بردارد، و هیچ خرد و کلانی را فروگذار نکرده است و در مرحله قصص و آنچه مایه عبرت و اندرز است بیاناتی دارد که همه اهل دنیا را دعوت کرده است به این که اگر شک دارند که این کتاب از ناحیه خدای تعالی است مانند آن را بیاورند.

همه این معارف و این مواعظ را به وسیله آیاتی بیان نموده که در طول بیست و سه سال به تدریج نازل شده، آن هم در حالات مختلف، بعضی در شب، برخی دیگر در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر آیاتی در حال جنگ و آیاتی دیگر در حال صلح، قسمتی در حال سختی و شدت و برخی در حال رفاه و آسایش و در عین حال وضع خود آیات از نظر بلاغت خارق العاده و معجزه آسا فرق نکرده، معارف عالیه و حکمت های سامیه و قوانین اجتماعی و فردی اش دست خوش نوسان و تغییر نگشته، بلکه آنچه در پایان بیست و سه سال نازل شده با آنچه در اول نازل گشته انعطاف و توجه دارد، و جزئیات و شاخ و برگ هایش همه به اصول و رگ و ریشه هایش بر می گردد، تفاصیل شرایعش با تجزیه و تحلیل به حاق توحید خالص، و رگ و ریشه اش که به همان توحید و

شاخه های اعتقادی آن است با ترکیب، به عین آن تفاصیل بر می گردد این است وضع قرآن کریم.

و هر انسانی متدبری که در آن تدبر کند با شعور زنده و حکم جبّلی و فطری خود حکم می کند که صاحب این کلام از کسانی نیست که گذشت ایام و تحول و تکاملی که در سراسر جهان دست اندر کارند در او اثر بگذار بلکه او خدای واحد قهار است.» (۱)این که در بعضی از روایات آمده که این سوره افضل سوره یا این آیه احسن آیه یا این سوره افصح سوره و این آیه ابلغ آیه است منظور نه پیکره سوره و آیه و نه ظاهر و باطن سوره و آیه است، که هیچ سوره ای با سوره دیگر و هیچ آیه ای با آیه دیگر در هیچ جهت فصاحتی و بلاغتی و زیبائی و نظم و نسق و بجابودن کلمات و جملات، و قدرت ادبی، و محتوای معنوی تفاوت و اختلاف ندارد و احسن و حسن و ابلغ و بلیغ، و افصح و فصیح در آن متصور نیست بلکه اختلاف در ثواب و مزد و پاداش نسبت به قرائت یا عمل به آن است.

قرآن از جهاتی نشان می دهد که وحی الهی به پیامبر اسلام است: هماهنگی الفاظ در فصاحت، مشتمل بودن بر اخبار غیب، سلامت از اختلاف.

اگر انسان در قرآن مجید اندیشه عمیق کند، و در آثار معنوی معجزه آسایش و انوار هدایتش، و نظم آیاتش، و کمال فصاحتش و زیبائی بلاغتش و مختصر و مفید بودن الفاظش، و وزین بودن معانی و مفاهیمش، استحکام مبانی اش، و در



---

۱- ۱) - المیزان، ج۵، ص۲۶.

اسرار و حقایقش، و دقت اشارات و لطائفش و انواع معالجاتش نسبت به بیماری های فکری و روانی و اعتقادی تفکر نماید در آن برای هر بیماری دارو و برای هر مرضی شفاء و برای هر دیده ای نور، و برای هر چهره ای روشنائی می یابد، جام شربت معنویش از هر آلودگی پاک، دریائی است که شگفتی هایش بی پایان، دشت سرسبز و خرم و بی کناره ای است که ارزش هایش غیرقابل تمام شدن است. (۱)آری حقایق قرآن گواه بر حقانیت و وحی بودن آن است، کتاب الهی به دور از هرگونه تناقص و ناهماهنگی است، از هر نوع اختلافی خالی و مبرا است، و دعوت می کند که این حقایق را می توانید با تدبر در آن بیابید، دعوت به تدبر به این معنا توجه می دهد که اسلام آئین اندیشه، تعقل، برهان و حکمت و دلیل است.

### سخنی در تدبر

تدبر در نظر لغت به معنای ژرف اندیشی و عاقبت اندیشی است.

این لغت چهار بار در قرآن مجید به کار رفته است، در سه آیه، قرآن کریم مخاطبین خود را به تدبر در اعماق و مقاصد پیام خویش دعوت نموده است، آهنگ و سیاق این آیات نوعی توبیخ و اعتراض را به همراه دارد.

أَ فَلَمْ یَدَّبَّرُوا اَلْقَوْلَ: (۲)

ص:۴۴۵

---

۱- ۱) - روح البیان، ج۲، ص۲۹۹.

۲- ۲) - مؤمنون ۶۸.

آیا در این قرآن که حاوی همه مایه های سعادت دنیا و آخرت است و دارای اصول و معارف و احکام استوار می باشد اندیشه عمیق نمی کنند؟ !

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا: (۱)

آیا در قرآن، کتابی که آیات و معارفش نشان می دهد وحی است، و هادی مردم به سوی حقایق است، و عمل به آن خیر دنیا و آخرت را تضمین می کند اندیشه عمیق نمی نمایند مگر بر دلها قفل ها قرار دارد؟

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اِخْتِلاٰفاً کَثِیراً: (۲)

پس چرا قرآن را عمیقاً اندیشه نمی کنند، اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند.

مخاطبین این آیات کسانی هستند که به حقانیت و وحی بودن این کتاب به دیده تردید نگریسته و یا منکر آن می باشند، و نیز کسانی هستند که به تقلید و بدون معرفت به آن ایمان آورده و در حقایش اندیشه نمی کنند.

در آیه چهارم، محتوای پر خیر و برکت قرآن را بیان می کند تا به واسطه تدبر در آن از برکات عظیمش بهره مند گردند.

کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ مُبٰارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیٰاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ. (۳)



---

۱- ۱) - محمد ۲۴.

۲- ۲) - نساء ۸۲.

۳- ۳) - ص۲۹.

این کتاب پر برکتی است که آن را به تو نازل کردیم تا آیاتش را تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند.

با دقت و تأمل در این آیات و سیاق آن می یابیم که وحی بودن و الهی بودن قرآن بدون تدبر در آن برای کسی روشن نخواهد شد، و نیز بدون اندیشه عمیق در قرآن نمی توان از ذخائر بی کران و پر خیر و برکت کلام خدا بهره جست، و هم چنین نمی توان از ظلمت شک و تردید و حیرت و سرگردانی نفاق نجات یافت و به ایمانی راسخ و یقینی استوار رسید.

و نیز بدون تدبر در قرآن عمق و مغز آیات را نمی توان به دست آورد، و به حقایق شگفت و حیرت آورش پی برد.

آن که در آیات به تدبر می نشیند با تمام وجود و با همه مشاعرش در جای جای قرآن حضور خدا را حس می کند، و دل و جانش را از نور خدا سرشار می نماید، تعبیر «لوجدوا» این معنا را به خوبی نشان می دهد.

در بیان امیرمؤمنان است که مغز و حقیقت ناب و خالص اسلام را شخص متدبر می یابد:

«فجعله امنا لمن عقله و. . . فهما لمن عقل و لبا لمن تدبر:» (۱)

خداوند اسلام را مأمن و امنیت قرار داد برای کسی که به آن متصل شود، و فهم قرار داد برای آن که تعقل نماید، و مغز قرار داد برای کسی که تدبر نماید.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه۱۰۶.

این بیانات نقش اساسی تدبر را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام به ما نشان می دهد.

از خود قرآن استفاده می شود که کسانی حقیقتاً به اسلام و قرآن ایمان دارند که کتاب خدا را آنگونه که شایسته است تلاوت نمایند.

اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاٰوَتِهِ أُولٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ: (۱)

بنـابراین آیه آن که تلاوت شاسته و پیروی از قرآن در زنـدگی اش نباشـد از ایمان تهی و در زمره کسانی است که همه مایه های وجودی اش را از دست داده باشد، چنان که در دنباله آیه می فرماید:

وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ.

با مقایسه این آیه شریفه با آیه **۲۹** سوره ص که هـدف از نزول و وسـیله بهره مندی از قرآن را تدبر در آیات معرفی می کند، در می یابیم که تلاوت راستین و شایسته جریان تدبر در آیات است.

از آنجـا که قرآن طبیب است و ما بیمار، و از آنجا که قرآن طعام روح است و ما نیازمنـد به آن، و از آنجا که حالات و اوضاع روحی در شـرایط مختلف و اوقات شـبانه روز متفاوت می باشـد، در برخورد با قرآن و تدبر در آن گاه نیازمند شـنیدن و وقت دیگر نیازمند به قرائت آن می باشیم از این جهت تدبر در قرآن از دو طریق شنیدن یا قرائت می تواند صورت بگیرد.

ص:۴۴۸

---

۱- ۱) - بقره ۱۲۱.

تـدبر، از طریق شـنیدن آیـات به شیوه اسـتماع و سـکوت همراه با انـدیشه، و از طریق قرائت به شیوه ترتیل یعنی نیکو و خوب قرائت کردن حاصل می شود.

وَ إِذٰا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: (۱)

چون قرآن بخوانند، به آن گوش فرا دهید و سکوت همراه با اندیشه نمائید تا به یقین مورد رحمت قرار گیرید.

وَ رَتِّلِ اَلْقُرْآنَ تَرْتِيلاً: (۲)

قرآن را به شیوه ای نیک و با تأنّی که بتوانی مفاهیم آن را درک کنی تلاوت کن.

استماع گوش دادن به همراه پذیرش و انصات سکوت توام با تمرکز فکر و آرامش باطنی است، ترتیل پیروی و تبعیت لفظی و معنوی از چینش خاص آیات و سیر فکری و روحی در فضای آن می باشد.

«الا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله» (۳)

پیامبر می فرماید: آگاه باشید هر که به خداوند اشتیاق دارد پس به قرآن گوش فرا دهد.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«اذا احب احدکم ان یحدث ربه فلیقرء القرآن:» (۴)

هر گاه یکی از شما عشق به این داشت که با پروردگارش سخن بگوید قرآن بخواند.

ص:۴۴۹

---

۱- ۱) - اعراف ۲۰۴.

۲- ۲) - مزمل ۴.

۳- ۳) - کنزالعمال، خ ۲۴۷۲

۴- ۴) - کنزالعمال، خ ۲۲۵۸.

شیوه مستمر و عمده در مسئله تدبر شیوه ترتیل می باشد، که در رأس برنامه های خودسازی پیامبر و یارانش در سوره مزمل مطرح گشته است، که هم مقام خلوت و انس فردی را نظر دارد، و هم در حضور مؤمنان می تواند مطرح باشد، لکن شیره استماع و انصات مقام حضور در جمع مؤمنان را نظر دارد که با قرائت آیات توسط یک فرد دیگران باید به استماع و انصاف بپردازد.

علاوه بر آن اوضاع و حالات روحی گاه اتقضا می کند که انسان به جای شیوه ترتیل، شیوه استماع و انصاف را برگزیند، همان گونه که این روش را در عملکرد رسول خدا مشاهده می کنیم که گاه به یکی از اصحاب به ویژه به بلال می فرمودند قرآن بخواند تا او استماع نماید، چرا که در آن شرایط تأثیر استماع و انصات بیش از ترتیل می باشد.

نهایتاً باید با توجه به اوضاع نفسانی خود و با توجه به شرایط خارجی یکی از آن دو شیوه را برگزید البته گاه فقط شیوه خاص ضرورت می باید.

الف: وقتی در تنهائی به سر می بریم تنها شیوه ترتیل امکان پذیر است.

ب: وقتی در جمع قرار داریم و کسی قرائت می کند شیوه استماع و انصات مطرح خواهد بود.

باید به این نکته توجه داشت که شیوه ترتیل به نوعی شیوه استماع و انصات را در بردارد، چرا که در واقع قاری دو کار را با هم انجام می دهد، یکی قرائت قرآن و شنواندن آن به دیگری، دیگر آن که آیات را با تمرکز باطنی به گوش دل خود می رساند، و سرزمین وجود خود را پیش از تأثیر دیگران در معرض انوار قرآن قرار می دهد.

ص:۴۵۰

براساس توضیح فوق روایتی جامع در تفسیر آیه یتلونه حق تلاوته تلاوت راستین را همان تلاوت به شیوه ترتیل و سپس همان جریانات تدبر در آیات معرفی می نماید:

روایت به این مضمون از امام به حق ناطق حضرت صادق نقل شده است:

«فی قول تعالی: یتلونه حق تلاوته: یرتلون آیاته، ویتفهمون معانیه و یعملون باحکامه و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمثلون قصصه و یعتبرون امثاله و یأتون اوامره و یجتنبون نواهیه.

وما هو والله بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوه سروه و درس اعشاره و اخماسه، حفظوا حروفه و اضاعوا حدوده و انما هو تدبر آیاته یقول الله تعالی: کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته:» (۱)

امام صادق در رابطه با آیه: کسانی که به آنان کتاب عطا کردیم، آن را آنگونه که شایسته آن است تلاوت می کنند فرمود:

آیاتش را روشن و شمرده تلاوت می نمایند، می کوشند معانی اش را بفهمند و به احکام و دستوراتش عمل کنند، به وعده اش امید می بندند، و از هشدارهایش نسبت به عذاب می تر سند، از داستان هایش سرمشق و الگو می گیرند، و از مثل هایش پند می آموزند، دستوراتش را عمل می کنند، و از آنچه نهی کرده اجتناب می ورزند.

به خدا سوگند که حق تلاوت قرآن به حفظ آیات و پشت سر هم خواندن حروف و کلماتش و تلاوت سورهای و مطالعه حواشی آن نیست، حروف و کلماتش را حفظ کردند و حدود و معانی اش را فرو گذاردند، حق تلاوت به تدبر و تأمل در آیات آن



---

۱- ۱) - تنبیه الخواطر، ج۲، ص۲۳۶.

است خداوند می فرماید کتابی پر برکت بر تو نازل کردیم تا در آیات آن عمیقاً اندیشه کنند.

البته پیش از تدبر در آیات متدبر به اصولی نیازمند است که در پرتو آن با دیدی روشن نه مشوب به قرآن بنگرد تا مسیر کاربرد شیوه ها در آیات برایش روشن شود.

این اصول اساسی باید از هدایت ها و آموزش های امامان معصوم و اهل بیت پیامبر که یکی از دو ثقلین هستند گرفته شود که بدون آموزش آن خطر فرو غلتیدن در ورطه تفسیر به رأی و انحراف در برداشت ها، متدبر در قرآن را تهدید می کند. (۱)



---

۱- ۱) - تدبر در قرآن ۳۱.

### تفسیر آیه ۸۳

### اشاره

وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ اَلْأَمْنِ أَوِ اَلْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى اَلرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ اَلشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً

و هنگامی که خبری از ایمنی و ترس [مانند پیروزی و شکست در میدان جنگ] به آنان [ که مردمی سست ایمان اند] می رسد بدون بررسی در درستی و نادرستی اش آن را میان مردم منتشر می سازند، در صورتی که اگر آن خبر را به پیامبر و اولیای امورشان که به سبب بینش و بصیرت دارای قدرت تشخیص و اهل تحقیق اند ارجاع دهند درستی و نادرستی اش را در می یابند، [چنانچه به مصلحت جامعه بود نشرش را اجازه می دادند و اگر نبود از انتشار آن منع می نمودند] و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یقیناً همه شما جز اندکی از شیطان پیروی می کردید.

### شرح و توضیح

در رابطه با ارجاع امور و جریانات به خدا و پیامبر و اولی الامر در آیه پنجاه و نهم سوره نساء بحث بسیار مفصلی مطرح شد، و در آنجا با دلیل و برهان و از طریق ترکیب ادبی آیه شریفه ثابت کردم که منظور از اولی الامر امامان معصوم که جانشینان بر حق پیامبر هستند می باشند.

ص:۴۵۳

در ضمن از آیه شریفه استفاده می شود که شایعه پراکنی و پخش اخباری که درستی و نادرستی اش روشن نشده امری غیر اخلاقی و نهایتاً گناه، و سبب ناامنی روحی در میان امت است، و این کار زمینه ساز هجوم دشمن و موجب وحشت بدنه عظیمی از ملت از خطر دشمن می باشد، و به عبارت دیگر انتشار اخبار امنیتی امری نامشروع و کاری برخلاف و عملی غیرمنطقی و کمک به دشمنان است، و یقیناً امری حرام است، لازم است اخبار امنیتی در اختیار حاکمان واجد الشرایط و صاحبان ولایت قرار گیرد، تا تصمیم لازم را در جهت صلاح امت اتخاذ نمایند.

شایعات بی مورد خصوصاً در زمانی که ضرورتاً می خواهد بین امت اسلام و دشمن جنگی صورت گیرد، گروه کثیری را از ادای تکلیف سست می کند.

این شایعات در زمان پیامبر در مؤمنان واقعی که شمارشان اندک بود اثری نداشت و در مؤمنان امروز هم اثری ندارد، مؤمنان واقعی براساس لزوم دفاع از اسلام به میدان نبرد قدم می گذارند، و مشتاقانه این تکلیف را ادا می کنند، ولی کثیری از امت تحت تأثیر این شایعات سستی می ورزند تا ارشادات رهبران الهی آنان را به ادای تکلیف دلگرم کرده و به انجام مسئولیت وا دارد، فضل و رحمت خدا در این موارد عبارت از هدایت گری پیامبر و امام معصوم است.

زراره که از مهم ترین راویان حدیث اهل بیت و شخصی عالم به احکام الهی است از حضرت باقر در رابطه با فضل و رحمت نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«فضل الله رسوله و رحمه ولایه الائمه:»

ص:۴۵۴

فضل خدا پیامبر او و رحمتش ولایت ائمه علیهم السلام است. (۱)و از حضرت موسی بن جعفر روایت شد:

«الفضل رسول الله و رحمه امیرالمؤمنین.» (۲)

فضل خدا به مردم پیامبر اسلام و رحمتش امیرمؤمنان است.

آری اگر آفتاب هدایت پیامبر و نور ولایت امیرمؤمنان و امامان معصوم بر جامعه نتابد و این بزرگواران از مردم دست گیری نکنند، و با دریغ از ارائه معارف و حقایق دینی به مردم یاری نرسانند قطعاً اکثر مردم پیرو شیطان می شوند، و سعادت دنیا و آخرت خود را از دست می دهند، و از فیوضات رحمانی و رحیمی حضرت حق محروم می شوند، ولی پیامبر و امیرمؤمنان برای هدایت ملت و دستگیری از آنان، و مصونیت یافتنشان از وسوسه ها و فتنه ها و شایعات شیطان تا سر حد جان کوشیدند، و در این زمینه به احسن وجه تکلیف خود را ادا کردند، و برای همه نسل ها تا قیامت پس از خود و در نبودن وجودی فیزیکی خویش فرهنگ کامل و نسخه جامعی برجای گذاردند، تا با مراجعه جامعه به آن فرهنگ و عمل به دستورات آن بزرگواران از ادای تکلیف باز نمانند، و از خطرات شیطان که طاغوت و حاکم ستمگر و دولت ظالم و دشمن دین و ملت در هر زمانی است مصون بمانند.

امروز هم که جامعه اسلامی در همه زمینه ها با شیاطین مختلف و فرهنگ های گوناگون، و وسوسه ها و فتنه ها و به ویژه شبیخون های فرهنگی روبه رو



---

۱- ۱) - برهان، ج۳، ص۱۸۱.

۲- ۲) - برهان، ج۳، ص۱۸۱

هستند اگر به قرآن مجید و عالمان ربانی که مبلغ فرهنگ پیامبر و امامان معصوم هستند رجوع کنند هم به وظایف خود آشنا می شوند، هم قدرت و قوت روحی پیدا می کنند، و بر این اساس در همه جبهه ها به عنوان ادای تکلیف و برای دفاع از اسلام و حفظ فرهنگ حق و اشاعه اسلام شرکت می کنند و از خطرات شیاطین و پیروی از فرهنگ باطل آنان مصون می مانند: وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ اَلشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً .

ص:۴۵۶

## تفسیر آیه ۸۴

### اشاره

فَقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ تُکَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِینَ عَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اَللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکِیلاً

پس در راه خدا جنگ کن، تو فقط به وظائف و اعمال خودت مکلف هستی، مؤمنان را هم به جنگ با دشمن برانگیز، امید است خدا آسیب و گزند کافران را از تو و مؤمنان باز دارد، و خداست که صولت و قدرتش شدیدتر و عذاب و کیفرش سخت تر است.

### شرح و توضیح

در رابطه با مسئله جنگ و جهاد فی سبیل الله که هدفی جز اعلای کلمه حق و هدایت دشمن، و مصون نمودن اسلام از شر اشرار ندارد، در آیه ۱۹۰سوره بقره به تفصیل مسائلی بیان شد، و چون در توضیح آن آیه شریفه تقریباً چیزی فرو گذار نشد، لذا در این آیه به ترجمه اش اکتفا کردم.

فقط در این مرحله به چند نکته اشاره می کنم که آیه بیش تر برای خوانندگان محترم روشن شود.

مبارزه و جنگ با دشمن از وظائف اصولی رسالت و رهبری است.

رسول خدا فقط مسئول اعمال خودش می باشد، و نباید مردم را به اکراه واجبار به انجام وظیفه وادار کند، بلکه باید حقایق و معارف را برای مردم بیان

ص:۴۵۷

می نمایـد، تـا مردم بـا تکیه بر عقل و انصاف اسـلام را بپذیرنـد و به اختیار و اراده خود همراه با عشق و محبت و نیت خالصانه وارد عمل شوند، که اغلب پذیرش اسـلام با تبلیغ صـحیح و ایجاد رشد در عقل مردم از سوی منصـفان و خردورزان تحقق پیدا می کند.

رهبر الهی جامعه بایـد در عبادت و خدمت به خلق و رفتن به میدان نبرد، و اجرای فرهنگ حق، و قوانین سـعادت بخش اسـلام پیشتاز و از همه زودتر قدم در دایره عمل بگذارد.

رهـبر الهی موظـف است بـا رعـایت همه جـوانب مردم مؤمن را به انجـام فرائض و ترک محرمـات و به ویژه تشویق آنـان برای حاضـر شـدن در میدان نبرد با دشـمن برانگیزد، و آثار جهاد در راه خدا و مقاتله با دشـمنان، و ثواب عظیم این حرکت الهی را در دنیـا و آخرت برای آنان بیان کنـد، بیان به صورتی که حجاب ها و تعلقات را از چهره قلب آنان کنار زنـد، و به بصـیرت و بینش آنان بیفزاید، و روح شـهادت و سلحشوری را در آنان تقویت کند، تا سدی محکم و مستحکم و مانعی استوار و قوی در برابر هجوم دشـمنان و خطرات فیزیکی و فرهنگی آنان شوند، و گرچه با عده کم و فئه قلیل ولی با روحیه ای سرشار از فضائل و کمالاـت خطر دشـمن را دفع کننـد و پیکر شـبیخون فرهنگی او را در هم بشـکنند، و چنـان درس عـبرتی از قـدرت فکری و روحی و صـلاحی و سـلاحی به دشـمن بدهند که هوس حمله دوباره را از سر بیرون کند، و مزاحم ملت اسلام و مستضعفان از مردان و زنـان و کودکـان نشود، و با اسـیران دشـمن هم با اخلاق الهی و انسانی آن چنان معامله کننـد، که قلب آنان نسـبت به پذیرش اسلام نرم شود و چون به قبول اسلام موفق شدند، با بیان رسا و حکیمانه و قولی لین فرهنگ حق را به آنان تعلیم دهند تا چون پس از مؤمن شدن به دیار خود بازگشتند خود مبلغی برای اسلام و

پیشرفت اسلام شوند، که در اسلام در رابطه با جنگ و جهاد هدفی جز این نیست.

پایان روز شنبه ۴/۲/۱۳۸۹

ایام ولادت پربرکت زینب کبری سلام الله علیها

حسین انصاریان

ص:۴۵۸

## جلد ۹

### ادامه سوره نساء

#### اشاره

تفسیر حکیم جلد ۹

استاد حسین انصاریان

ص:۱

## تفسیر آیه ۸۶

### اشاره

وَ إِذٰا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَسِیباً.

و هنگـامی که به شـما درود گوینـد، شـما درودی نیکـوتر از آن، یـا هماننـدش را پاسـخ دهیـد، یقینـا خـدا همواره بر همه چیز حسابرس است.

### شرح و توضیح

سلام در لغت به معنای سلامتی، سلام کردن، درود و تحیت فرستادن به دیگران، مطیع و تسلیم شدن است.

سلام کردن بـه دیگران که در حقیقت رعـایت کردن ادب، و عمـل به یکی از حقـایق فرهنـگ الهی است از جهت معنـوی به معنـای ایمنی دادن به فرد و خـانواده و جامعه است، کسـی که سـلام میکنـد به طرف مقابلش که فرد یا خانواده یا جامعه اسـت اعلام قطعی میکند، و تعهّد واقعی میدهد، که از جانب من در جان و مال و آبروی خود در امان باشـید، و یقین بدانید که شرّ و زیان و خسارت و ضرری از سوی من به جان و مال و آبروی شما نخواهد رسید.

از آنجـا که فرهنـگ پـاک اسـلام برای ایجاد وحـدت و روابط محبتآمیز، و پیونـدهای اخلاقی، و برخوردهای پسـندیده و نیکو ارزش فوق العاده قایل است، سـلام را که مستحبی با اهمیت است، و اعلام امنیت از طرف سلامدهنده به طرف مقابلش میباشد مقـدمه برای تحقق روابط عاطفی و پیونـدهای اخلاقی، و برخوردهای سالم و پسـندیده قرار داده، و بر اساس فرمانی که در آیه شریفه به سـلام شونده داده شده اسـتفاده میشود که پاسخ سلام به صورتی بهتر یا مانند آن واجب شرعی و تکلیفی دینی است، و به عبارت روشنتر، از جانب خود اعلام

امنیت کند، و متعهّد بشود که ازسوی من هم به شما سلامدهنده شرّ و خسارت و زیانی به جان و مال و آبرویت وارد نخواهد شد.

قطعا اگر امت اسلام، به این معنا به یکدیگر سلام کنند، و نسبت به امنیت دادن به یکدیگر متعهد باشند، و حق سلام را بجای آورند، در میانشان موج محبت و عاطفه، و نور اخلاق حسنه، و آثار برخوردهای صحیح و پسندیده تحقق پیدا میکند.

مسئله سلام به این معنا و پاسخ آن به بهتر از آن یا جوابی به مانندش آن چنان با ارزش و عملی سنجیده و کاری انسانی و اسلامی است که از جمله پایانی آیه شریفه به صراحت استفاده میشود که خداوند این سلام و پاسخ آن را در پیشگاه عدل و رحمتش محاسبه کرده، و ثواب و پاداش آن را به سلامکننده و پاسخدهنده آن عنایت خواهد کرد.

### نکتهای ظریف

سلام چنان که از آخرین آیه سوره مبارکه حشر استفاده میشود از اسامی پروردگار مهربان است، اوست که به تمام مومنان واقعی یعنی آنان که خدا و قیامت و پیامبران و فرشتگان و کتابهای آسمانی به ویژه قرآن مجید را باور کردهاند، و روش و حرکات و اعمالشان، بر اساس آن باور است وعده حیات طیبه در دنیا و ایمنی از عذاب در قیامت و مصونیت از فزع اکبر داده است، و عدهای که هرگز نسبت به آن تخلّف صورت نمیگیرد.

این نام مقدس را که خود برای خود انتخاب کرده، برای تحقق روابط عاطفی، و تجلّی اخلاق حسنه، و پدید آمدن زمینه برخوردهای مناسب، از خزانه رحمت و لطفش به عنوان گوهری با ارزش در اختیار بندگان نهاده، تا آن را در برخورد با

یکدیگر مبادله نمایند، آن که به دیگری میرسد، یا کسی که بر شخصی وارد میشود، این گوهر عرشی را بیدریغ در اختیار طرف مقابل بگذارد، و طرف مقابل هم با اضافه کردن دعائی در کنار آن گوهر، آن را به پرداختکننده بازگرداند فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها، به یکدیگر تعهد امنیت و پیمان سالم ماندن از زیان و خسارت دهند، تا با چنین سلامی و تحقق یافتن معنایش رابطه محکم عاطفی، و موج عاشقی، و ارتباط اخلاقی ایجاد شود.

با این آیه شریفه که در حقیقت تعلیم ادب اسلامی و انسانی است، انسان را به این معنا آگاهی میدهد که هر که آراسته به ادب نباشد، شایسته صحبت و آثار آن نیست، و صحبت بر سه مرتبه است، ۱- صحبت با حق به ادب موافقت ۲- صحبت با خلق به ادب مناصحت ۳- صحبت با نفس به ادب مخالفت.

هر کس که پرورد این آداب نیست وی را به با مصطفی (ص) هیچ راه و هیچ کار نیست، و وی را در حریم توحید و فضای لا إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ قدری و منزلتی نمیباشد ادب کامل و آداب جامع حقیقتی است که خداوند پیامبرش را به آن آراسته نمود، و پیامبر از این واقعیت چنان که در جوامع حدیث آمده خبر داد:

«ادبّنی ربی فاحسن تادیبی»

خداوند مرا به ادب آراست و نیکو مرا ادب نمود

وجود مبارکش شب معراج در آن مقام اعظم، به پیشگاه حضرت ربّ العزه ادب بجای آورد، تا جائی که حضرت حق از او این چنین خبر داد

ما زاغَ اَلْبَصَرُ وَ ما طَغی: (۱)

دیده پیامبر [آنچه را دید] بر غیر حقیقت و به خطا ندید و از مرز دیدن حقیقت



---

۱- ۱) - نجم: ۱۷.

هم در نگذشت.

و با مردم چه دوست، چه دشمن ادب صحبت نگاه داشت تا از او به این صورت وصف فرمود:

وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ: (۱)

و یقینا تو بر بلندی سجایای اخلاقی عظیم قرار داری.

اصول آداب صحبت در معاملت با حق آن است که: دانش و آگاهی در هر نوع عبادت و معاملت بکارگیری، و فرهنگ حق و آئین الهی را بزرگ شماری، و در انجام فرمانهای حق از هوا و هوس و تمنیات نامشروع بپرهیزی، و روش پیامبر و اهلش را گرامی داری، و از بدعت و اهل آن دوری گزینی، و از موضع تهمت و گمان سوء کنارهگیری نمائی، و در پرستش خدای مهربان از وساوس و عادات جاهلی و ریا و سستی و کاهلی دور باشی، و از خودآرائی به تعبّد که کاری منافقانه است حذر کنی، و تا جائی که میسّر است مستحبات و نوافل و تهجد را از چشم دیگران پوشیده داری، و نام حق را به غفلت به زبان نیاوری، و با شریعت و قوانین آن بازی نکنی، و در گفتار و رفتار و دیدار و خوردن و خفتن و حرکت و سکون ورع و تقوا به کارگیری، و هیچ زمانی از خود و عبادت و خدمتی که به خلق داری راضی نباشی، و همه روزگارت را بر صدق و صفا سپری کنی، و ناخشنودی از خویش را به خاطر تقصیر در عبادت و خدمت به خلق همواره دنبال نمائی، و همه وقت توبه و استغفار را نصب العین خود قرار دهی، چنان که از رسول خدا نقل شده:

«انه لیغان قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مأ مرّ:»

ص:۵

---

۱- (۱) - ن: ۴.

دلم را گرد و غبار مادیت، و بودن در دنیا به کدورت آلوده میکند، به این سبب هر روز صد بار از حضرت حق درخواست آمرزش و مغفرت میکنم.

برخی از صحابه واقعی رسول خدا، چنان از دینداری و عبادت و خدمت خود ناخشنود بودند که روایت شده معاذ بن جبل گاهی به درب خانهها میرفت و میگفت:

«تعالوا نومن ساع:»

بیائید یک ساعت از روی حقیقت به حقایق ایمان آوریم!

اما اصول آداب صحبت در معاملت با خلق آن ا ست که: از نصیحت کردن خلق و خیرخواهی در همه امور برای آنان و مهربانی نمودن با ایشان به ویژه با مومنان و مسلمانان دریغ نورزی، و خود را از همه کس کمتر دانی، و حق همگان را بجای آوری، و از سوی خود به همه مردم انصاف دهی، و ایثار و مواسات و خوشخلقی را در همه وقت و با همه کس مراعات کنی، و از اختلاف و نزاع و دروغ گفتن به برادران دینی و همنوعان خود بپرهیزی، و با ایشان ه به درشتی سخن نگوئی، و پاسخ پرسش آنان را به نرمی و محبت دهی، و از من و ما گفتن و خود را در میانه به حساب آوردن دروی کنی، که هر کجا خصومت و نزاع و اختلاف و کشمکش است، محصول تلخ من و مائی است، جون من و ما معدوم گردد و فقط خدا در خیمه حیات متجلی باشد همه خصومتها از میان برود.

درستی و محبت و صفا و یکرنگی آنجاست که من و مائی در کار نباشد، در فضای دوستی و محبّت جز گذشت و صفا، و خیر و خیرخواهی نباشد، چون با چشم محبت و دوستی نظر شود، عیوب بدنی و تقصیراتی که از عوارض بشری است دیده نشود.

حکایت کنند مردی را زنی بود که یک چشم آن زن دچار لکّه سپید میبود و

آن مرد از شدت محبت و عشق به همسرش از آن لکه سپید بیخبر بود، که:

«حب الشیئی یعمی و یصّم»

عشق شدید به شیئی دیده را از دیدن عیب آن شیئی کور میکند، و گوش را از شنیدن کر مینماید

چون عشق و محبت مرد به همسرش کم شد، به زن گفت: این سپیدی در دیدهات چه زمانی پدید آمد؟ زن گفت: از زمانی که محبت و عشق به من در دل تو نقصان گرفت! (۱)

در هر صورت سلام که مستحبی مؤکّد و پاسخ آن تکلیفی واجب است، اعلام قطعی سلامکننده به سلامشونده است، که از سوی من هیچ خطری و زیانی متوجه تو نیست و من با این سلام نمودن، از هر جهت به تو ایمنی و مصونیت میدهم، امام عارفان، امیر مؤمنان، بیانکننده حقایق، و تفسیرکننده معارف در حکمت ۲۵۲ نهج البلاغه به این معنا اشاره کرده، آنجا که میفرماید:

«و السلامَ اماناً من المخاوف:»

خداوند سلام را اعلام امنیت از سوی سلامدهنده به سلامشونده قرار داد.

### تحیت در فرهنگ دین

سلام، سخن نیک، نامه، هدیه، احسان، همه و همه از مصادیق تحیت است، و هر کس یکی از این امور را در حق انسان انجام داد، بر انسان واجب است بمانند آن، یا بهتر از آن را در حق او انجام دهد.

در دستورات دینی آمده است، سواره بر پیاده، کوچک به بزرگ، جمعیت اندک به جمعیت بسیار، وارد بر واردشده، سلام کنند، و برای این که به روش



---

۱- ۱) - تفسیر کشف الاسرار ج ۲ ص ۶۲۳ با تلخیص و ساده نمودن عبارات.

پیامبر اقتدا شود، کمال ادب و تواضع به این است که افراد بزرگسال به اطفال سلام دهند.

بزرگان از علما و اهل دل میگویند: از سلام کردن به دختران و زنان جوان که نسبت به انسان بیگانه هستند و هیچ محرمیتی با آدمی ندارند به خاطر خوف از فتنه باید پرهیز کرد، با توجه به نهی از سلام به دختران و زنان جوان نامحرم باید گفت، سلام در این مورد شاید ثوابی نداشته باشد، و بلکه زمینهساز معصیت و افتادن در چاله و چاه گناه است.

سلامکننده باید علاوه بر اعلام امنیت به طرف مقابل درنیتش، سلام کردن را برای جلب خوشنودی حق انجام دهد، و در این زمینه نسبت به همه مساوات در این عمل پسندیده را رعایت کند، و بزرگی و کوچکی و غنا و فقر و قدرت و بیقدرتی طرف خود را لحاظ ننماید و صاف و بیطمع و بر اساس صدق و صفا سلام کند، و نگذارد تفاوت اشخاص در امور اعتباری سبب تفاوت در سلام یا جواب آن گردد.

حکایت شده گردشگری بر دانشمندی وارد شد و بر او سلام کرد، دانشمند سرد و آهسته جواب سلام او را داد، سپس ثروتمندی بر او وارد شد و سلام کرد، دانشمند پاسخ او را با صدائی بلند و آشکار داد، گردشگر فریاد برداشت: خداوند تو را مورد رحمت قرار دهد، درباره سلام چه نظری داری؟ آیا سلام بر دو نوع است یا سه نوع؟ ، دانشمند گفت سلام یک نوع است نه چند نوع.

گردشگر گفت: من در اینجا سلام را دو نوع دیدم!

دانشمند از گفتار او به حیرت افتاد و در درونش احساس شرم و خجالت کرد.

ص:۸

گردشگر گفت: ای دانشمند مسئله‌ای را از تو میپرسم و آن مسئله این است: درباره کسی که سوگند یادکرده به خانه‌ای که بر پایه سنت اسلامی بنا نشده وارد شود، مانند منی که وارد خانه تو شدم آیا سوگندش را شکسته و باطل نموده است یا نه؟! دانشمند از پاسخ او درمانده شد و سکوت کرد، شاگردانش گفتند: ای گردشگر از مجلس ما که مجلس درس است بیرون رو زیرا وقت ما را به بحث و مباحثه درباره جواب سلام استاد گرفتی و از ادامه درس بازداشتی، استاد گفت: ای جوانان دانشجو، مثل او و شما مثل گمراهی است که راه درست را گم کرده و از گمراهی مثل خودش درخواست راهنمائی میکند، آیا گمراه هدایتگر گمراه است یا نه؟!

این استاد شماست که راه آخرت و جاده مستقیم را گم کرده، و شما برای راهیابی نزد او آمده‌اید، من که خود با بیانات این گردشگر معلوم شد گمراهم چگونه شما را هدایت کنم، سپس کلاس درس را رها کرده و بیرون رفت! (۱)

به قول صائب، شاعر نکته‌گوی کم‌نظیر

ز بی دردان علاج درد خود جستن به آن ماندج

که خار از پا بیرون آرد کسی با نیش عقربها

### تحیت و سلام در ملتها

اقوام و ملتهای جهان چه آنان که متمدن هستند، و چه آنان که در فضائی خالی از دانش و تمدن زندگی میکنند.

هریک بر اساس فرهنگی که دارند تحیت مخصوص به خود دارند، که در هنگام برخورد با یکدیگر از تحیت ویژه به خود استفاده میکنند.

ص:۹

---

۱- ۱) - روح البیان ج ۲ ص ۳۰۸.

اشاره به دست یا به سر، کلاه برداشتن از سر، خم شدن، یا استعمال لغتی خاص.

المیزان میگوید: اگر در این تحیتهای مختلفی که میان اقوام و ملل وجود دارد، تامّل کنید به دست میآورید که تحیتها حکایت از یک نوع خضوع و خاکساری، و خواری و ذلّتی است که آدم پست در برابر شخص عالی، یا وضیع در مقابل شریف، فرمانبر در پیشگاه فرمانروا و عبد در برابر مولای خود ابراز میدارد، خلاصه کاشف از رسم و استحباد و بردهگیری است که همیشه در اعصار بیبندوباری و عصرهای بدتر از آن در میان ملل رواج داشته، هر چند که تغییر رنگ میداده است.

بر این اساس ملاحظه میکنیم این تحیتها، از مطیع و فرمانبر ابتدا میشود و به مطاع و فرمانروا پایان مییابد، از دانی و وضیع شروع میشود، و به عالی و شریف ختم میگردد، این یکی از میوههای بتپرستی است که از پستان بردهپروری شیر خورده است.

به طوری که میدانید بزرگترین همّ و دغدغه اسلام این است که و ثنیت و بتپرستی و هر راه و رسمی را که منتهی به و ثنیت میشود یا از آن متولد میگردد نابود سازد.

لذا در تحیت هم یک طریقه صاف و مستقیم و روشی که درست ضد روش بتپرستی و رسم استحباد است انتخاب نموده، این روش عبارت است از القاء سلام.

القاء سلام در حقیقت، ایمن ساختن کسی است که بر او سلام شده، ایمنی از تعدی بر او، و ایمنی از لگدکوب شدن حریت فطری انسانی که از جانب حق به

ص:۱۰

او بخشیده شده است.

اولین چیزی که یک اجتماع تعاونی بین افراد خود لازم دارد این است که هر فرد، در جان و مال و آبروی خود و هر چه بر گشت به این سه مطلب داشته باشد از دست دیگران در امان باشد.

این است معنای سلام که خداوند آن را سنت قرار داده، و باید دو نفری که به هم میرسند به یکدیگر القاء کنند. (۱)

## سلام در دنیا و آخرت

خداوند مهربان تحیت خود را در دنیا و آخرت نسبت به پیامبران و مؤمنان سلام قرار داده است.

سَلاٰمٌ عَلىٰ نُوحٍ فِی اَلْعٰالَمِینَ (۲)

سَلاٰمٌ عَلىٰ إِبْرٰاهِیمَ (۳)

سَلاٰمٌ عَلىٰ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ (۴)

سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ (۵)

سلام بر اساس آیات قرآن تحیت فرشتگان خدا به اهل ایمان است.

وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ كُلِّ بٰابٍ (۲۳) سَلاٰمٌ عَلَیْكُمْ (۲۴)



---

۱- ۱) - المیزان ج ۵ ص ۵۱.

۲- ۲) - صافات: ۷۹.

۳- ۳) - صافات: ۱۰۹.

۴- ۴) - صافات: ۱۲۰.

۵- ۵) - یس: ۵۸.

(۱)و فرشتگان از هر دری بر مؤمنان خردمند وارد میشوند و میگویند: سلام بر شما باد.

و نیز تحیت اهل بهشت به یکدیگر سلام است:

وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ:

و درود آنان در بهشت سلام است.

سلام به اهل قبور هم جایز است زیرا روح آنان سلام اهل دنیا را درک میکند و پاسخ میدهد، اگر روح در گذشتگان سلام را نمیشنید و پاسخ نمیداد، امر پیامبر به سلام به اموات حکیمانه نبود، در حالی که حضرت وقتی به قبرستان عبور میکردند به واردشدگان در برزخ سلام میکرد، و به امت هم دستور سلام به اهل قبور را داده است.

پیامبر چون به قبرستان میگذشت خطاب به اهل قبور میفرمود:

«و علیکم السلام اهل الدیار من المسلمین و المؤمنین رحم الله المستقدمین منکم و المستأخرین منا، انتم لنا سلف و نحن لکن تبع و انا انشاء الله بکم لا حقون نسئل الله لنا و لکم العافی:» (۲)

ای اهل دیار از مسلمانان و مؤمنان بر شما سلام باد.

خداوند در گذشتگان از شما و باقیماندگان از ما را رحمت کند، شما درگذشتید و ما هم به شما ملحق میشویم از خداوند برای خود و شما درخواست عافیت داریم.

در حدیثی نقل شده:



---

۱- ۱) - رعد: ۲۴.

۲- ۲) - روح البیان ج ۲ ص ۳۰۸.

«ما من عبد یمر بقبر رجل کان یعرفه فی الدنیا فیلم علیه الاعرفه و ردّ (ع) :» (۱)

انسان به قبر مردی که در دنیا او را میشناخته با سلام کردن به او نمیگذرد مگر این که روح میت او را میشناسد و سلام او را جواب میدهد.

رسول خدا میفرماید:

«ما من مسلم یسلّم علی الاردّ الله علی روحی حتی ارد (ع) :» (۲)

مسلمانی پس از انتقال من به عالم آخرت بر من سلام نمیکند.

مگر این که خداوند سلام او را به روح من میرساند و من سلامش را پاسخ میدهم.

امثال این روایات در رابطه با پیامبر و اهل ایمان در کتابهای اهل سنت کم نیست که دلالت واضح دارد بر این که ارواح آرمیده در برزخ سلام اهل دنیا را میشنوند و آن را پاسخ میدهند، و این گونه روایات علاوه بر دلایل فلسفی قوی دلالت بر بقاء روح دارد، و این احادیث و دلایل عقلی مشت محکمی بر دهان یاوهگویان گروه انگلیسی ساخته وهابیت است که حرم پیامبر و حرم ائمه بقیع و اولیاء مدفون در آنجا را به اسارت گرفته و ظالمانه به مصادره آن مکانهای شریف اقدام کرده و از زیارت شیعیان و پیروان دیگر مذاهب اهل سنت جلوگیری میکنند و با وقاحت و بیشرمی پیامبر و اولیاء خدا را برخلاف آیات قرآن که میفرماید شهدای راه حق را مرده نپندارید بلکه آنان زندههائی هستند که نزد پروردگارشان روزی میخورند مرده میپندارند و میگویند اینان سلام و دعا و زیارات شما را نمیشنوند.

آری از پیروان مذهبی که در وزارت خارجه انگلستان ساخته شده، و عقایدی



---

۱- ۱) - جامع الصغیر حدیث ۸۰۶۲.

۲- ۲) - مسند احمد حنبل حدیث ۱۰۴۳۴.

شیطانی، و باورهائی ضد قرآن و روایات دارند جز سوء رفتار، و بد خلقی و عصبانیت، و بیمهری، و تهمت به پیامبر و مؤمنان توقعی نمیرود.

از آیه شریفه مورد بحث استفاده میشود که ملّت اسلام و جامعه مؤمن مکلّف هستد چنانچه جوامع دیگر خواهان مناسبات سالم هستند، و میخواهند در فضائی امن و حریمی با امنیت در کنار مسلمانان باشند از خواسته آنان استقبال کنند، و خواهان سلامت و امنیت آنان باشند.

### سلامهای نماز

قاضی سعید قمی در کتاب اسرار عبادات و حقیقت نماز مینویسد:

دانستی که تشهد مقام جلوس بر روی فرش انس با خداوند است، البته این مقام بعد از آن است که نمازگزار در نمازی که به عنوان معراج مؤمن به شمار رفته از مقام پائین و حضیض بندگی به آسمان عروج کند، و آسمان به آسمان بالا رود، سپس در مقام قرب به خدمت ایستد، آنگاه توسط رکوع به مقام پردهبرداری از حجابها و قرب صفات رسد. و سپس خود و همه ما سوی الله را ترک گوید، و خویشتن را در پرتو انوار جمال الهی فانی سازد، و در مقام سجده سر به خاک ساید، در این وقت است که حق تعالی خلعت بقاء را به اندام او میپوشاند، و با او روی فرش انس قرار میگیرد، و او با خدا به نحو دلخواه درباره آنچه به زبان او جاری میشود، و از ضمیر او میگذرد سخن میگوید، شهادتین میگوید، درود میفرستد، و خواهان شفاعت میشود.

به این معنا توجه داشته باش که مقامات معرجیهای که برای نماز شمرده شده، اجمالا دارای حقایق بیشمار و دقایق فراوانی است که برای تکامل انسان در نظر گرفته شده، و از آغاز آفرینش آدم تا هر پیامبر وهر ولی حق را به تفاوت درجات

و مقامات شامل است، یعنی هر مقام و درجهای ویژه یک پیامبر است، زیرا درجات پیامبران یکنواخت نیست بلکه شدید و غیر شدید میباشد:

تِلْکَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ: (۱)

این پیامبراناند که برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم.

بنابراین برای هر پیامبری یک مقام تا بخشی از یک مقام است، و او اصل و حقیقت آن مقام به شمار میرود چنان که فرمود:

کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ: (۲)

هرکس براساس ساختار بدنی و روحی خود عمل میکند.

و نیز فرمود:

وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا: (۳)

و برای هر یک نسبت به آنچه انجام دادهاند مراتبی خواهد بود.

تا آن که درجات و مقامات نبوت به کمال و تمام رسید و منتهی به سید اولین و آخرین و وصی بلا فصل او شد.

خداوند به این معنا در این آیه شریفه تصریح دارد:

اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِیناً: (۴)

امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را



---

۱- ۱) - بقره: ۲۵۳.

۲- ۲) -اسری: ۸۴.

۳- ۳) - انعام: ۱۳۲.

۴- ۴) - مائده: ۳.

برای شما به عنوان آئین رضایت دادم.

بر اساس این آیات حقیقت نماز به وجود پیامبر و امیر مؤمنان به تمامیت خود رسید، آن گونه که مقامات معراج به آن دو بزرگوار کامل گردید، پس آنان اصل نماز و هر عبادت و ریشه هر خیر و کمال میباشند.

چنان که فرمود: من نماز مؤمنان هستم، و آنگونه که پیامبر در شب معراج همه پیامبران را دیدار کرد نمازگزار عارف هم باید در نمازش همه پیامبران را با چشم دل ملاقات کند، چرا که هر مقام از مقامات نماز با یک یا چند نفر از پیامبران پیوند دارد. و آنان اصل و حقیقت آن مقام میباشند، چنان که در پرسش مفضل بن عمر از امام صادق بنا به نقل کتاب ارزشمند بصائر الدرجات آمده که پیامبر اکرم همه پیامبران را ملاقات کرد، بر این پایه او صاحب دایره کلید نبوت و خاتم پیامبران و تمامکننده شمار پیامبران الهی است.

بر این اساس هر گاه نمازگزار بخواهد از نمازی خارج شود، که اصل و حقیقت آن رسول خدا است و پیامبران بمنزله اجزاء نماز یعنی اجزاء پیامبرند، سنت الهی بر این جاری شده که سلام خروجی دهد، چنان که سنت الهی به سلام ورودی جاری گشته است.

بنابراین نمازگزار بخاطر برون رفت از ملأ اعلی که مقام پیامبران و فرشتگان است، نخست سلام به صاحب جمع یعنی رسول اسلام میدهد، آن حضرت را در سلام مخاطب ساخته میگوید:

«السلام علیک ایها النبی و رحم الله و برکاته»

زیرا او اصل نماز است، سپس سلام به گروهی میدهد که بمنزله اجزاء نماز و در حقیقت اجزای پیامبراند لذا میگوید:

«السلام علینا و علی عباد الله الصالحین»

ص:۱۶

و چون برون رفت نمازگزار از مقام نماز مساوی با ورود او به گروه مسلمان است میگوید:

«السلام علیکم و رحم الله و برکاته»

فیض کاشانی آن عالم عارف و محدّث توانا درباره سلامهای نماز میگوید:

خود را به محضر حضرت سید المرسلین مشاهده کن و سلام ده، نه این که به صیغه خطاب «علیك، علیکم» سلام بگوئی و مخاطب نداشته باشی، بلکه حضرت ختمی مرتبت و همه انبیا مرسل و فرشتگان و مقربان را مخاطب خود بدان و بگو: درود بر شما راهنمایان راستین که دست خدا در آستین داشتید و چون منی بنده ضعیف را به پیشگاه خداوند گماشتید که به خلوت خانه حق روم و با پروردگار سخن گویم. (۱)

### سلام در روایات

از رسول خدا روایت شده است:

«السلام تحیته سملتنا، و امان لذمتنا:» (۲)

سلام درود آئین و دین ما، و ایمنی و زنهار ماست.

«اذا تلاقیتم فتلاقوا بالتسلیم و التصافح، و اذا تفرقتم فتفرقوا بالاستغفار:» (۳)

چون به هم رسیدید، با سلام دادن و مصافحه کردن برخورد کنید، و هر گاه از هم جدا شدید با آمرزش خواهی برای یکدیگر ازهم جدا گردید.

«ان من موجبات المغفره بذل السلام و حسن الکلام:» (۴)



---

۱- ۱) - اسرار عبادات قاضی سعید قمی ۱۸۵.
۲- ۲) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۳- ۳) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۴- ۴) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.

از موجبات آمرزش، سلام کردن و سخن نیکو گفتن است.

«من بدء بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه:» (۱)

هر کس پیش از سلام دادن آغاز به سخن کند پاسخش را ندهید.

«ان البخل الناس من بخل بالسلام:» (۲)

بخیلترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.

«افشر السلام یکثر خیر بتیک:» (۳)

به همه سلام کن تا خیر و برکت خانهات افزون شود.

«الا اخبرکم نجیر اخلاق اهل الدنیا و الآخر؟ قالوا بلی یا رسول الله فقال: اشاء السلام فی العالم:» (۴)

آیا شما را از بهترین اخلاق مردم دنیا و آخرت خبر ندهم، گفتند: خبر ده فرمود: رواج دادن سلام در جهان.

این روایت بسیار مهم میگوید: پیامبر از همه امت میخواهد، آنان که در تمام جهان از شما خواهان امنیت و صلح و صفا هستند، به آنان امنیت دهید، و صلح و صفا را برای همگان در جای جای کره زمین فراهم آورید.

«ان السلام اسم من اسماء الله تعالی فافشوه بینکم:» (۵)

سلام یکی از نامهای خداوند متعال است، پس آن را در میان خود رواج دهید.

«ان اولی الناس بالله و رسوله من بدء بالسلام:» (۶)



---

۱- ۱) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۲- ۲) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۰.
۳- ۳) ۳ - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۱.
۴- ۴) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۱.
۵- ۵) - میزان الحکم ج ۵ ص ۳۸۱.
۶- ۶) - بحار ج ۷۶ ص ۱۲.

نزدیکترین مردم به خدا و رسولش کسی است که آغازکننده به سلام باشد.

امیر مؤمنان میفرماید:

«السلام سبعون حسن تسع و ستون للمتدی و واحد للرادّ:» (۱)

برای سلام هفتاد حسنه است، شصت و نه حسنه برای سلامکننده و یکی برای پاسخدهنده است.

رسول حق میفرماید:

«یسلم الصغیر علی الکبیر، و یسلم الواحد علی الاثنین، و یسلم القلیل علی الکثیر، و یسلم الراکب علی الماشی و یسلم المار علی القائم، و یسلم القائم علی القاعد:» (۲)

کوچک به بزرگ، یک نفر به دو نفر، عدّه کم به عده بیشتر، سواره به پیاده، رهگذر به ایستاده، و ایستاده به نشسته سلام کند.

حضرت باقر میفرماید:

نه به یهود سلام کنید نه به نصرانی، نه به مجوس و نه به بتپرست، نه به آنان که بر سر سفره شرابخوارن مینشینند و نه به شطرنجبازان.

و نزدبازان و نه به مردان خودفروش و نه به یاوهگوئی که به زنان پاکدامن تهمت میزند و نه به کسی که در حال نماز است، زیرا نمازگزار نمیتواند پاسخ سلام را بدهد، در حالی که سلام کردن برای مسلمانان مستحب است و پاسخ دادن به آن واجب، و نه به رباخوار و نه به کسی که در حال قضای حاجت است و نه به کسی که در حمام است و نه به فاسقی که آشکارا به فسق و معصیت



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۶ ص ۱۱.

۲- ۲) - کنز العمال ۲۵۳۲۱.

مشغول است. (۱)

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«کان رسول الله یسلم علی النساء و یردون علیه و کان امیر المؤمنین یسلم علی النساء و کان یکره ان یسلم علی الشاب منهن و یقول: اتخوف ان یعجبنی صوتها فیدخل علی اکثر مما طلبت من الاجر.» (۲)

رسول خدا به زنان سلام میکرد و آنان جواب سلام حضرت را میدادند.

امیرمؤمنان نیز به زنان سلام میکرد، ولی از سلام کردن به زنان جوان کراهت داشت و میفرمود: میترسم صدایشان مرا خوش آید و در نهایت چیزی بر دلم بگذرد که به ثوابی که از سلام کردن توقع دارم نیرزد! !

راستی برای حفظ پاکدامنی و عفت، و دوری از علل تحریک شهوات چه دستورات مهم و با ارزشی به امت و بلکه به همه مردم جهان داده شده است!

## تفسیر آیه ۸۷

### اشاره

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّٰهِ حَدِيثاً.

خداست که هیچ معبودی جز او نیست، مسلماً شما را از گورهایتان به سوی دادگاههای حسابرسی روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست جمع میکند و راستگوتر از خدا در گفتار کیست.

### شرح و توضیح

در رابطه با توحید و این که جز خداوند متعال معبودی وجود ندارد و دربار مسئله شرک که ضد توحید و امری باطل و واهی است در آیه ۱۶۳ سوره مبارکه



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۶ ص ۹ ح ۳۵.

۲- ۲) - کافی ج ۵ ص ۵۳۵.

بقره مفصل بحث شد.

در مسئله اصل معاد و زنده شدن مردگان، و پاداش اعمال در آیات ۲۵ و ۲۶ و ۲۶۰ سوره بقره بحث نسبتاً مفصل همراه با دلایل شرعی و عقلی گذشت، دیگر امور مربوط به این مسئله از جمله کیفیت مرگ مؤمن و غیر مؤمن و برزخ و قیامت و حسابرسی این دو گروه ضمن آیات سورههای دیگر مسایل مهمی مطرح خواهد شد.

## تفسیر آیه ۸۸-۸۹-۹۰

### اشاره

فَمٰا لَكُمْ فِی اَلْمُنٰافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اَللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمٰا كَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰاءً فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیٰاءَ حَتّٰی یُهٰاجِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً

إِلاَّ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ إِلیٰ قَوْمٍ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ یُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ یُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ فَإِنِ اِعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ یُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَیْكُمُ اَلسَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلاً

شما را چه شده که درباره منافقین دو گروه شدهاید؟ [گروهی شفیع و طرفدار، و گروهی مخالف و دشمن آنان] در صورتی که خداوند آنان را به کیفر اعمال ناپسندی که مرتکب شدهاند [در چاه کفر و گمراهی] نگونسار کرده است، آیا میخواهید کسانی را که خدا [به خاطر اعمال دنیاست ناپسندشان] گمراه کرده راهنمائی کنید؟ در حالی که خداوند هر که را گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت.

ص:۲۱

آنان دوست دارنـد همان گونه که خود کافرند شـما هم کافر شوید تا در کفر و ضـلالت با هم یکسان باشـید، بنابراین از آنان دوستانی برای خود انتخاب نکنید تا آن که در راه خدا [برای پذیرش دین] هجرت کنند پس اگر از هجرت روی برتافتند [و به خیانت و جنایتشان بر ضـد شـما ادامه دادند] آنان را هر کجا یافتید دسـتگیر کرده و به قتل برسانید و از آنان سـرپرست و یاری برای خود نگیرید.

مگر آنان که به گروهی که میان شـما و ایشان پیمانی [چون پیمان متارکه جنگ یا پیمانهای دیگر] است بپیوندنـد، یا در حالی که سـینههایشان از جنگیدن با شـما یا قوم خودشان به تنگ آمده باشد نزد شـما آیند، و اگر خداوند میخواست قطعا آنان را بر شما مسلّط میکرد، در آن صورت به طور یقین با شـما میجنگیدند، پس اگر از شما کناره گرفتند، و با شما به جنگ برنخاستند و پیشـنهاد صـلح و آشتی دادنـد [به آنان تعدی ننمائید که] خدا در این صورت راهی برای تجاوز به آنان برای شـما قرار نداده است.

### شرح و توضیح

گرچه در توضـیح آیات هفتم تا بیسـتم سوره بقره به مسائل مهم و هشداردهنـدهای در رابطه با اهل نفاق و آثار و عواقب شوم نفاقشـان، و زیانهـائی که از طرف آنـان متوجه مسـلمانان است اشـاره شـده، ولی از آنجا که این طایفه خبیثترین قوم هسـتند، و ضربهزنی آنان به امت اسـلام ضـربه مهلک و سـنگینی است، لازم میدانم در شرح این آیات به مسائلی دیگر در رابطه این قوم نابکار اشاره کنم.

۱- بـا این که خداونـد متعال به نفع ملت اسـلام تکلیف مسـلمانان را نسـبت به منافقان، این گروه خائن نابکار از طریق وحی و بیانات هدایتگر پیامبر بیان فرموده، و فرمان قطع رابطه با آنان را صادر کرده، و از این که مسلمانان با آن

رابطه دوستی برقرار کنند نهی شدید نموده، و چنانچه اقتضا داشته باشد با آنان بجنگد یا آنان را هر کجا یافتند به قتل برسانند، ولی بـا این مسائل روشن مردم متـدین و مسـلمان بر دو دسـته درباره منافقان تقسـیم شدنـد، گروهی که متعبـد به فرمان خـدا و پیامبر بودند، و جز انجام دسـتورات حق نسـبت به آن منحرفان نیتی نداشتند، و گروه دیگر که احتمالاً بخاطر ضعف ایمان مایل به شفاعت دربار آنان بودند، تا از قهر امت در امان بمانند، و خود را خواستار برقراری رابطه با آن دشمنان سرسخت، و رفت و آمد با آن منابع خسارتزا، و مولّدان خطر و زیان نشان میدادند، و برخلاف خواست خدا و پیامبر و اهل ایمان مردم را ترغیب به ترک جنگ با آنان، و ایجاد رابطه با آن خائنان مینمودند، این گروه ضعیف الایمان که همیشه طالب رفاه، و امنیت به قیمت از دست رفتن آزادی و حریت و ضـربه خوردن به فرهنگ سـعادتبخش اسـلام هسـتند نمیخواستند درخت فساد و خباثت، و ریشه ظلم و جنایت، و شاخههای مکرو ضلالت از بیخ و بن کنده شود! !

خداونـد که همواره مصـلحت خواه امت و مشـفق بر ملت است، اختلاف مسـلمانان را در برخورد با منافقان را در هیچ عصـری نمیپسندد، و از این طایفه ضعیف الایمان، بخاطر این که بقاء شجره خبیثه نفاق را میخواهد نفرت دارد.

۲- بر همه مسـلمانان و اهـل ایمـان لازم است حول محور قرآن و رسـالت بنی اعظم، و بر اساس خواسـتههای خداونـد و پیامبر وحدت فکر و عمل نسبت به دشـمنان اسلام و مسلمانان داشته باشند، و از این طریق دشمن را زمینگیر کنند، و شرّ و زیان آنان را در نطفه حفه نمایند، و امنیت خود را حفظ کرده، و از نفود این طایفه خبیثه در امورشان جلوگیری کنند.

ص:۲۳

ترغیب مردم به کنارهگیری از جنگ با منافقان و باز داشتن دیگران از برخورد با آنان از مصادیق معصیت، و شفاعت کردن نزد دیگران از آنان از موارد شفاعت شیئه است.

۳- عامل سرنگونی منافقان پس از ایمان آوردنشان در چاه کفر و ضلالت، و وارونه شدن عقل و فهم آنان، که آنان را از دریافت حقایق محروم کرده، و به هر باطلی روی آورده، و آخرت ابد خود را، به دنیای از دست رفتنی و فانی فروخته، و متاع قلیل را به جای نعمت سرمدی و بهشت جاودانی برگزیده، نیتهای شوم آنان، و نقشههای ابلیسی آن خائنان و اعمال ناروا و شیطانی آن مکّاران بر ضد مردم مؤمن و ملّت مسلمان است.

افتادن در چاه ضلالت، و بیابان وحشتزای کفر، و محروم نشان از فیوضات ربانیه در حقیقت عذابی از سوی خداوند برای آنان است.

طمع به هدایت چنین درندگانی که با همه سران کفر و شرک همپیالهاند، و به احدی از غیر همحزبان خود رحم ندارند، و جز نابودی اسلام و مسلمانان نمیخواهند طمع بیجا و امیدی بیریشه است، زیرا کسانی که بخاطر نیت شوم، و اعمال ناروایشان به چنگال عذاب حق، و خشم حضرت جبار گرفتار شدهاند، درهای نجات به رویشان بسته، و احدی قدرت آزاد کردن آنان را از عذاب خدا ندارد.

اینان در دنیا و آخرت دچار خسارت شدید هستند، زیرا از رسیدن به آرزوی پلیدشان که نابودی اسلام، و ضربه خوردن مسلمانان هستند نمیرسند، برای اینکه ضامن بقاء اسلام خداوند مهربان و یار ملت اسلام در صورتی که عامل به قرآن و مطیع پیامبر و تابع و فرمانبردار اهل بیت باشند حضرت رب العزّه است،

این منافقاناند که آب در هاون میکوبند، و عمر در باطل و امور پوچ صرف میکنند، و غرق در حسرت زندگی میکنند، و با بار سنگینی از گناه و معصیت به آخرت میروند، و در آنجا به عذاب جاودانه گرفتار میگردند و هر گونه راه نجات را به روی خود بسته و مسدود میبینند!

امیرمؤمنـان که مصـداق عینی قرآن، و عقـل مجسم، و آگـاه به همه حقـایق و دانای به اسـرار است درباره چنین مردم بـدبختی میفرماید:

«ان اخسـر الناس صـفق، و اخیبهم سـعیا، رجل اخلق به سـنه فی طلب آماله، و لم تساعـده المقادیر علی ارادته، فخرج من الـدنیا بحسرته، و قدم علی الآخر بتبعته:» (۱)

زیانکـارترین مردم در داد و سـتد، و نومیـدترینشان در عمـل و کوشـش کسـی است که جسـمش را در طلب آرزوهایش کهنه نموده، ومقـدرات الهیه او را در این راه یـاری نکرده، نهایتـاً بـا حسـرت از دنیـا رفته و با باری سـنگین از گناهان و سـتمها وارد آخرت گردیده است.

در هر صورت این که خداونـد آنان را طرد کرده درسـی برای همه ملت اسـلام است که این چهرههای منفور را طرد نماینـد و امیـدی به هـدایت آنان نبندنـد و از آنان نزد کسـی برای نجاتشان شـفاعت نکننـد، و به این حقیقت توجه نمایند که نقش نیت خائنانه و عمل فاسد در سرنگونی انسان در چاه ضلالت و محرومیت نقش عمده و اصلی است، و مبادا این که همراهی با آنان، و امید بسـتن به این طایفه، و شـفاعت از آنان انسان را به عنوان یار ظالم دچار سرنوشت شوم و عاقبت سوئی که گریبانگیر آن قوم شد بنماید!



---

۱- ۱) - نهج البلاغه حکمت ۴۳۰.

۴- اینـان که بر اثر سوء نیت و اعمـال شومشـان در چـاه کفر و محرومیت از عنایات ربانیه و فیوضات الهیه سـرنگون شدنـد، به وارونه شـدن عقل و فهم دچار گشـتند، دوست دارنـد که مسـلمانان هم از فرهنگ پاک اسـلام دست بردارنـد، و به سـعادت و خوشـبختی خود پشت پا بزننـد، و چراغ توحید را در قلب خود خاموش سازند و در ظلمت کفر فرو رفته با این خیانت پیشـگان همسو و همگون و مساوی و برابر گردند.

در این زمـان که این سـطور را مینویسم میبینم که اغلب دولتهای منافقی که در کشورهای اسـلامی زمام امور مردم را به دسـت دارنـد، و از نوکران بیجیره و مواجب حکومتهـای اسـتعماری هسـتند، و دسـتنشاندگی آنان توسط حکومت صـهیونیست مسـلّم است، ولی چهره اسـلامی به خود گرفتهانـد، میکوشـند بـا ابزار و رسانههائی که از مال ملت مسـلمان و از فروش نفت و معادن جوامع اسـلامی در اختیـار دارنـد فرهنگ بیـدینی و بیتفاوتی نسـبت به حقایق را در مردم کشورشان به ویژه در میان نسل جوان رواج دهند، و آنان را از دینداری و فهم معارف، و مبارزه با ظلم و ظالم بازدارند، تا در هر نیت شومی، و عمل فاسدی همگون و هم سوی بـا آنـان گردنـد، تا با برداشـته شـدن موانع، و خاموش شـدن شـعله مبارزه با مفسـرین و نوکران اجانب که محصول پاکـدلی و عمل به فرهنگ خداونـد است نفس راحتی بکشـند و بیشـس از پیش به اسـلام و ملت مسـلمان ضـربه بزنند و اموال مسـلمانان را بدون مزاحم مفت و مجانی یا در برابر گرفتن اسـلحههای زنگزده و از رده خارج شده یا لوازم لوکس و عروسکی در اختیار اربابان کفر و استعمارگران ظالم بگذارند! !

قرآن مجید میگوید این سرنگونشدههای در چاه گمراهی و کفر را به عنوان

ص:۲۶

دوستان خود انتخاب نکنید، و دخالت در امورتان را به وسیله اینان نپذیرید، زیرا هیچ اطمینان و اعتمادی به این طایفه نیست، که افتادن در آغوش آنان و پذیرفتن فرهنگشان، دنیا و آخرت شما را بر باد میدهد، و همه درهای رحمت حق را به روی شما مسدود مینماید، و راه هر گونه ضربهپذیری را به درون زندگی شما و فرزندانشان باز میکند و نهایتاً شما را دچار سقوط و مستحق عذاب حق مینماید.

اینان که به سوی خدا و رسولش هجرت نمیکنند، و به مدین النبی نمیآیند، یا از مدینه میروند تا به خیال خامشان برای پیاده کردن نقشههای شومشان میدان بازتری داشته باشند ابداً قابل اعتماد نیستند، آری اگر به حقیقت اهل مهاجرت باشند تا با این هجرت آگاهی بیشتری به دست آورند و به استحکام ایمان و دینشان برخیزند و اعمال خود را اصلاح نمایند، قابل دوستی و رفاقت خواهند شد.

ولی چون هجرت را نپذیرند، و نسبت به نفاقشان سرسختی نشان دهند، و به اعمال و کردار فاسدشان ادامه دهند چرا به هدایتشان امید بندید، و برای مصون ماندنشان از حمله اهل ایمان به نفع آنان شفاعت کنید؟ به جای این امید بیجا و شفاعت سیئه، هر کجا آن را یافتید دستگیر کنید، و آنان را از پای درآورده و به قتل برسانید گرچه در میدان جنگ نباشد، که وجود اینان چنان خبیث و پلید است که جا ندارد یک لحظه در دنیا بمانند و لقمه از نعمتهای حق و شربتی از آب بنوشند، تکلیف شما نسبت به این جرثومههای فساد این است که آنان را آزاد نگذارید، و در دستگیری این قوم خبیث اقدام کنید، و هر کجا آن را یافتید به جرم نفاقشان به قتل برسانید.

۴- از قـانون دسـتگیری و تعقیب و کشـتن منافقـان و کافران فقط گروهی اسـتثناء شدهانـد، که با همپیمانان مسـلمانان همپیمان هسـتند، که در پیماننامه آنان آمده اگر مورد حمله قرار گیرند همپیمانشان مکلّف به حمایت از آنان هسـتند، در این صورت بر مسـلمانان لازم است رعایت منع تعقیب وعـدم کشـتن منافقان پناهنـده به قوم همپیمان با مسـلمانان را بنمایند، و بر این اسـتثنای قرآنی پایبند باشند.

در ضـمن آیه شریفه به مسلمانان اجازه میدهد با غیر مسلمانا پیمان همکاری ببندند و از جنگ و مخاصمه با آنان، تا زمانی که به عهد و پیمان خود وفادار باشند بپرهیزند.

و نیز لاـزم است از تعقیب و کشـتن منافقانی که از جنگ با مسـلمانان و اقوام کافر خویش امتناع دارنـد خودداری نماینـد، و از تعرض به آنان بپرهیزند و نیز آیه شریفه هشدار میدهد که با درک ضعف دشمن، و ناتوانی او و سختکوشی و شجاعت خود از غرور و خودبینی، و از یاد بردن مشـیت حق بپرهیزند، و بدانند که قدرت و شـجاعت و نترسیدن از دشمن روحیهای است که به اراده حق در آنان تجلی کرده، و ضعف دشمن و واهمه داشتن او از گرده مؤمنان محصول مشیت خداوندی است.

بر مسلمانان لازم است اگر منافقان و کافران خواهان صلح و متارکه جنگ باشند به خواسته آنان احترام بگذارند و پیمان صلح بـا آنان را امضا کننـد و به این معنا توجه داشـته باشـند که جنگ و صـلح با دشـمن بایـد بر اساس مقررات ارائه شـده از جانب حضـرت حق باشـد، و از اینکه تحت تأثیر احساسات تنـد، و حالات افراطی، و خشم بیجا قرار گیرنـد به شـدت بپرهیزند، و پیام ایمان و اخلاق و نرمی و محبت را با اعمال و رفتارشان و با منش و کردارشان به همه جهانیان برسانند،

باشد که برای غیر مسلمانان رفتار الهی مسلمانان زمینه هدایت ملتهای غیر اسلامی را فراهم آورد.

## تفسیر آیه ۹۱

### اشاره

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً:

به زودی گروهی دیگر را می یابید که می خواهند [با پیمان متارکه جنگ] از ناحیه شما و قوم [مُشرکِ] خود ایمن و آسوده باشند، [ولی اینان به خاطر خباثت باطنشان نسبت به پیمان هایشان مورد اطمینان نیستند، به همین سبب] هر بار به فتنه [و جنگ با مسلمانان] دعوت شدند، با سر در آن فرو می افتند. پس اگر [از جنگ با شما] کناره نگرفتند، و پیشنهاد صلح و آشتی نکردند، و بر ضد شما دست [از فتنه و آشوب] برنداشتند، آنان را هر جا یافتید بگیرید و بکشید؛ آنانند که ما برای شما نسبت به [گرفتن و کشتن] آنان دلیلی روشن و آشکار قرار دادیم.

### شرح و توضیح

خبری است که خداوند به مؤمنان صدر اسلام داده دائر بر اینکه باطن آلوده منافقان و نیت پلیدشان نمیگذارد به پیمانشان پایبند باشند، این منحرفان از خدا بیخبر کاری جز شیطنت و ضربه زدن به مسلمانان از هر طریقی که ممکن باشد برای خود نمیشناسند، لذا بر مسلمانان واجب است نسبت به خواستههای به

ظاهر مشروع منافقان و کافران هشیار باشند، و راه هر گونه نفوذ آنان را با مستحکم کردن قراردادها ببندند، و چنانچهخ دشمن بـا دشـمن دیگر همـدست شود، و از وفـای به پیمـان امتناع نمایـد و زیر بار صـلح و آتش بس نرود، و دست از آزار مسـلمانان نکشد واجب است آنان را تعقیب و به حیات ننگینشان خاتمه دهند، تا امت اسلام از شر آنان در امان بمانند، و از رفاه و امنیت و خاطر آسوده برخوردار باشـند، آری امنیت مسلمانان، و صفای زندگی آنان جز با تعقیب و دستگیری و کشتن توطئهگران، و آغازکنندگان فتنه، و حزب ابلیس میسّر نخواهد بود.

## تفسیر آیه ۹۲-۹۳

### اشاره

وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلیٰ أَهْلِهِ إِلاّٰ أَنْ یَصَّدَّقُوا فَإِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلیٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ تَوْبَةً مِنَ اَللّٰهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً.

وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً.

هیـچ مؤمنی را نسـزد که مؤمنی را بکشـد، مگر آنکه این عمل از روی خطا و اشـتباه اتفاق افتـد. و کسـی که مؤمنی را از روی خطا و اشـتباه بکشـد، بایـد یک برده مؤمن آزاد کنـد، و خونبهایی به وارثان مقتول پرداخت نماید؛ مگر آنکه آنان خون بها را ببخشـند. و اگر مقتول از گروهی باشد که دشـمن شمایند و خود او مؤمن است، فقط آزاد کردن یک برده مؤمن بر عهده قاتل است. و اگر

ص:۳۰

مقتول مؤمن، از گروهی باشد که میان شما و آنان پیمانی برقرار است، باید خونبهایش را به وارثان او پرداخت کند، و نیز یک برده مؤمن آزاد نماید. و کسی که برده نیافت، باید دو ماه پیاپی روزه بگیرد. [این حکم] به سبب [پذیرش] توبه [قاتل] از سوی خداست؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

## شرح و توضیح

آیه شریفه دارای چند بخش مهم است، که هر کدام از بخشها در جای خود بسیار قابل دقت است، در رابطه با قتل مؤمن از روی خطا و اشتباه سه قانون عالمانه و حکیمانه به تناسب قوم مقتول و وارثان او اراده شده که نشانی از کمال اسلام و جامعیت قوانین این فرهنگ آسمانی است، فرهنگی که حق انسان را گرچه در سختترین شرایط قرار داشته باشد رعایت نموده و نسبت به خون او حساسیت شدید نشان داده است.

۱- مؤمن در همه امورش به ویژه در رابطه با خانواده و جامعه مقید به قید ایمان است، ایمانی که مانع ورود مؤمن به گناهان کبیره و اصرار و پافشاری بر صغیره است، ایمانی که نمیگذارد مؤمن برای دست زدن به هر کاری آزاد باشد، ایمانی که نمیگذارد مؤمن حقی را از انسانی و حتی حقی را از حیوانی پایمال کند، ایمانی که نمیگذارد مؤمن آلوده به ظلم و ستم و تعدی بر دیگران شود.

ایمانی که نمیگذارد مؤمن زیان مالی به کسی برساند، و آبروی کسی را در معرض بر باد رفتن قرار دهد، و به جان مردم لطمه و آسیب رساند.

مؤمن هرگز از روی عمد دست به کشتن مؤمن دراز نمیکند، که اگر کسی به

دست کسی از روی عمد به ناحق و بر اساس ظلم کشته شود معلوم میدارد که قاتل مؤمن نیست گرچه به زبان اظهار ایمان نماید.

مؤمن هرگز از روی عمد دست به کشتن مؤمن دراز نمیکند، که اگر کسی به دست کسی از روی عمد به ناحق و بر اساس ظلم کشته شود معلوم میدارد که قاتل مؤمن نیست گرچه به زبان اظهار ایمان نماید.

مؤمن بر پایه ایمانش برای جان هر جانداری گرچه مورچه و ضعیفتر از آن باشد احترام قایل است چه رسد به جان مؤمن که جان مؤمن برای مؤمن از هر چیزی با ارزشتر است.

یقیناً در قتل خطا قاتلی که مؤمن است قصد و نیت قتل مؤمن نداشته، یا اصولاً قصد کشتن در باطن او نبوده، یا اگر قصد قتل داشته بگمان این که مقتول جایز القتل بوده، یا گرایش به کفر داشته او را کشته، و در این زمینه فکر میکرده کاری صحیح و عملی شرعی انجام داده است.

۲- در زمینه چنین قتلی که به عمد انجام نگرفته، و قاتل در کشتن مقتول دچار خطا شده بر اساس وضعیت خانواده مقتول و قوم و قبیلهاش سه نوع جریمه برای قاتل مقرر شده است:

اوّل: آزاد ساختن یک برده مؤمن در راه خدا، و پرداخت دیه کامل به وارثان مقتول.

دوّم: چنانچه مقتول مؤمن از طایفهای باشد که آن طایفه از دشمنان مسلمانان به حساب آیند، خونبهای او فقط آزاد کردن یک برد مؤمن است، زیرا در صورت کافر بودن طایفه مقتول، به آنان از جانب مقتول ارثی که خونبهای اوست تعلق نمیگیرد.

سوم: و اگر طایفه و اهل مقتول از همپیمانان مسلمانان باشند قاتل باید دیه کامل پرداخت نماید و یک برده مؤمن در راه خدا آزاد کند، و اگر روزگار برده‌داری سپری شده باشد و برده‌ای یافت نشود، قاتل باید علاوه بر پرداخت دیه کامل دو ماه پیدرپی روزه بگیرد، این قوانین در حقیقت بازگشت خداوند به قاتل و عنایتی از جانب حضرت حق به اوست، این بازگشت و عنایت خداوند به قاتل در حقیقت برای پاک شدن زنگار و آلودگی و چرکی است که بر اثر قتل بر صفحه جان و روان قاتل نشسته، و باید این دیه کامل و آزاد کردن برده مؤمن یا شصت روز روزه را تحمل کند تا پس از آن مواظب رفتار و کردار خود باشدف و بدون تحقیق و دقت وارد کاری آن هم کاری مثل قتل که گناهش سنگین است نشود.

این سه نوع قانون بر اساس علم حق به مصالح زندگی انسان و بر پایه حکمت خداوندی وضع شده، و کسی که بخواهد در پیشگاه حق راه یابد و از رحمت واسعه او بهرهمند شود، و زنگار گناه از جانش پاک گردد، و در آینده با مراقبت و مواظبت زندگی کند باید با کمال اشتیاق این قوانین را به اجرا بگذارد.

۳- ارزش جان مؤمن در پیشگاه حق به اندازه‌ای است که به شدت کشتن او را بدون علت شرعی و به ناحق و ظالمانه حرام اعلام کرده، و به قتل رسانیدن او را مساوی با به قتل رسانیدن تمام انسانها دانسته است! (۱)

در این قسمت لازم میدانم بر اساس روایات اهل بیت که مبین همه حقایق و معارف هستند به ارزش و عظمت مؤمن و به سنگینی قتل او اشاره کنم، تا خوانندگان محترم به این واقعیت که ارزش مؤمن ارزشی بسیار والاست آگاه



---

۱- ۱) - مائده: ۳۲.

شوند.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل اهله و انه لاکرم علی الله من ملک مقرب:» (۱)

همانطور که مرد، زن و فرزندانش را میشناسد، مؤمن در آسمان شناخته میشود، قطعاً مؤمن نزد خداوند از فرشته مقرب گرامیتر است.

«ان الله جل ثناؤه یقول: و عزتی و جلالی، ما خلقت من خلقی خلقا احب الی من عبدی المؤمن:» (۲)

خداوند جل ثناء میفرماید: سوگند به عزت و جلالم آفریدهای که نزد من محبوبتر از بنده مؤمنم باشد نیافریدهام.

روایت شده رسول خدا به کعبه نگاه کرد و فرمود:

«مرجبا بالبیت ما اعظمک و اعظم حرمتک علی الله و الله للمؤمن اعظم حرم منک لان الله حرم منک واحد و من المؤمن ثلاث ما له و دمه و ان یظن به ظن السوء.» (۳)

آفرین به خانه خدا، چه اندازه نزد خداوند بزرگ و با احترامی ولی به خدا سوگند حرمت مؤمن از تو بیشتر است، زیرا خداوند از تو یک چیز را حرام دانست و از مؤمن سه چیز را: مالش، خونش و گمان بد بردن به او را.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:



---

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۳۳.

۲- ۲) - میزان الحکمه ج ۱ ص ۴۴۶.

۳- ۳) - بحار ج ۷۱ ص ۱۵۸.

«لا يقـدر الخلائق على كنه صف الله عز و جل، فكما لا يقدر على كنه صف الله عزوجل فكذلك لا يقدر على كنه صف رسول الله و كما لا يقـدر على كنه صف الرسول فكذلك لا يقدر على كنه صف الامام و كما لا يقدر على كنه صف الامام كذلك لا يقدر على كنه صف المؤمن:» (۱)

خلایق از پی بردن به کنه صـفت خداوند عزوجل عاجز و ناتوانند، و چنان که از رسـیدن به کنه صـفت خدا ناتوانند از دریافت عمق صـفت پیامبر خـدا نیز ناتواننـد و هم چنان که از پی بردن به کنه صـفت پیامبر خدا عاجزند، از رسـیدن به کنه صـفت امام ناتوانند، و چنان که از دسترسی به کنه صفت امام عاجزند از شناخت حقیقت مؤمن نیز ناتوانند.

و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«المؤمن اعظم حرم من الکعبه:» (۲)

حرمت مؤمن از کعبه عظیمتر است.

از رسول خدا روایت شده:

«لزوال الدنیا اهون علی الله من قتل امرئ مسلم.» (۳)

نابودی و از میان رفتن دنیا نزد خدا از کشتن مسلمان آسانتر است!

و نیز آن حضرت فرمود:

«لو ان رجلا قتل بالمشرق و آخر رضی بالمغرب لاشترک فی دمه:» (۴)

اگر بیگناهی در مشرق کشته شود، و کسی در مغرب به این کشتن راضی باشد، هر آینه در ریخته شدن خون او شریک است.



---

۱- ۱) - بحار ج ۶۷ ص ۶۵.
۲- ۲) - خصال ۲۷.
۳- ۳) - سنین ترمزی ح ۱۳۵۹.
۴- ۴) - روح البیان ج ۲ ص ۳۱۹.

و در روایت بسیار مهمی از آن حضرت نقل شده:

«من اغان علی قتل مسلم بشطر کلم جاء یوم القیام مکتوب بین عینیه آیس من رحم الله تعالی:» (۱)

کسی که با نصف کلمه در کشته شدن مسلمانی کمک کند روز قیامت وارد صحرای محشر میشود، در حالی که روی پیشانیاش نوشته شده: مأیوس از رحمت خداست.

از رسول خدا روایت شده که خطاب به مردم فرمود:

آیا میدانید مفلس وتهیدست کیست؟ پاسخ دادند

«المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع، قال: ان المفلس من امتی من یأتی یوم القیام بضلاه و زکا و صیام و یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل القضاء ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار:» (۲)

مفلس میان ما کسی است که درهم و متاع ندارد، حضرت فرمود مفلس از امت من کسی است که قیامت نماز و زکات و روزه بیاورد، ولی در پروندهاش فحش به مردم، تهمت، خوردن مال دیگران، ریختن خون بیگناه و زدن افراد باشد، آنگاه از حسناتش برداشته به آنان که به نوعی از او ظلم دیدهاند داده میشود، واگر با برداشتن حسناتش از آنچه بر عهده مردم دارد پاک نگردد از گناهان افراد ستمدیده از او برمیدارند و در پرونده او میگذارند سپس او را به دوزخ میافکنند.

### تفسیر آیه۹۴

### اشاره



---

۱- ۱) - ابن ماجه باب دیات ح ۲۶۲۰.

۲- ۲) - صحیح مسلم باب تحریم الظلم ح ۲۵۸۱، ترمذی باب صفت قیامت ح ۲۴۱۸.

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اَللّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ اَلسَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا فَعِنْدَ اَللّهِ مَغانِمُ کَثِیرَهٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اَللّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اَللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً:

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه خدا [برای نبرد با دشمن] سفر می کنید [در مسیر سفر نسبت به شناخت مؤمن از کافر] تحقیق و تفحّص کامل کنید. و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگویید: مؤمن نیستی. [تا] برای به دست آوردن کالای بیارزش و ناپایدار زندگی دنیا [او را بکشید، اگر خواهان غنیمت هستید] پس [برای شما] نزد خدا غنایم فراوانی است. شما هم پیش از این ایمانتان ایمانی ظاهری بود؛ خدا بر شما منّت نهاد [تا به ایمان استوار و محکم رسیدید]. پس باید تحقیق و تفحّص کامل کنید [تا به دست شما کاری خلاف اوامر خدا انجام نگیرد] یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

### شرح و توضیح

آیه شریفه دارای بخشهای بسیار مهمی است، و در این بخشها درسها و آدابی را برای رعایت حق انسانها و خون آنها به مسلمانان تعلیم میدهد.

۱- اهل ایمان باید در مسیر جهاد، از پیش خود، و بر اساس هوا و هوس، یا خدای نخواسته بر پایه غرور به ایمان خود، و به عنوان این که تکلیفی را انجام دهند، دست به کاری نزنند، جهادگران و انقلابیون واجب است بر خود مسلط باشند، و شتابزده، شتابی که از صفات ابلیس است اقدام به عملی نکنند، عملی که موجب خشم خدا و نارضایتی پیامبر یا امام معصوم یا رهبری به حق امت

است.

اهل ایمان نباید به محض مشکوک بودن به کسی در مسیر جهاد به عنوان این که طرف بیدین است، یا جاسوس دشمن است، یا به فکر ضربه زدن به جهادگران است او را در معرض شکنجه یا کشتن قرار دهند، شک در این امور از نظر اسلام ارزشی ندارد، در این قضایا چون پای خون و مال و آبروی مردم در کار است تحقیق و تفحص کامل لازم است تا از برکت تحقیق، حق روشن شود، و چه بسا بس از تحقیق معلوم شود فرد آدمی کافر و بیدین است و قصد سوئی نسبت به مسلمانان ندارد، و برای دشمن هم جاسوسی نمیکند و ملاکی برای کشتن او نیست، ولی اگر معلوم شد درصد ایجاد مانع در راه الهی مسلمانان است، و عاملی برای شکست اهل ایمان است، یا برای دشمن جاسوسی میکند حکم دیگری دارد، در هر صورت اهل ایمان چون به سوی جهاد حرکت نمایند، و به مأموریت جنگی روان شوند، باید در همه امور مربوط به جنگ در فضای تحقیق و تفحص قرار گیرند، برای این که مبادا از طرف آنان به جان تحرمی، یا به مال و مالکیت کسی، یا به آبروی آبروداری زیان و خسارت وارد شود.

از آیه شریفه استفاده میشود که مسلمانان واجب است به نفع اسلام و ملتمؤمن دارای تشکیلات اطلاعاتی قومی و عالمانه و حکیمانه باشند، تا اطلاعات سیاسی و نظامی آنان به آنان برای دفع نقشههای دشمن کمک دهد، و از ضربه خوردن در امور سیاسی و نظامی مصون باشند.

۲- آیه شریفه به نکته بسیار مهمی هم اشاره دارد و آن این که اگر کسی اظهار اسلام کرد، بر شما لازم است اسلام او را بپذیرید و نسبت به او احتیاط را از دست ندهید، و هرگز به اظهارکننده اسلام نگوئید اسلام تو ظاهری است و اقرار

به آن برای حفظ جان و مال است، و ما تو را در این زمینه قبول نداریم، و به یقین مؤمن نیستی، و بر ماست که تو را به قتل رسانیده و اموال و ثروتت را مصادره کنیم.

قطعا این روشی نادرست و خلاف نظر شارع مقدس و کاری غیر انسانی و اخلاقی است.

شما از باطن و غیب وجود کسی خبر ندارید، چه بسا اسلام او واقعی و ایمانش حقیقی باشد، و شما فقط بر مبنای شک نسبت به او خونشس را بریزید و به گناه قتل مؤمن آن هم به صورت عمد دچار شوید، و اوراق پرونده خود را سیاه، و سزاوار عذاب، غضب و لعنت خدا گردید.

۳- مشکوک بودن فرد به کفر و جاسوسی آن هم فردی که مالک مال یا ثروت است به شعلهور شدن آتش طمع شما کمک میکند، و برای به دست آوردن مال و ثروت او که نسبت به مال و ثروت موجود در دنیا ارزنی هم حساب نمیشود، دست به قتل او آلوده کنید و خانوادهئی را داغدار، و همسری را بیوه، و فرزندان بیگناهی را یتیم نمائید، چرا چشم به مال اندک و متاع ناپایدار طرف مقابل دارید، برای شما نزد خداوند غنیمتهای فراوانی از قبیل یاری دادن به شما در همه امور، پیروز نمودنتان به دشمن، به دست آوردن غنیمت حلال، رحمت واسعه، فیوضات ربانیه، توفیقات الهیه، برکات وافره، رضایت خدا، خوشنودی پیامبر، آخرت آباد، رضوان الله اکبر، و بهشت عنبر سرشت است.

چرا باید به محض مشکوک بودن طرف، آن هم نه بخاطر خدا، بلکه برای به دست آوردن مالی اندک که از طریق نامشروع به شما میرسد، آن همه عنایات و فیوضات رحمانیه را از دست میدهید، و نهایتاً عذاب و خشم و لعنت خدا را

برای خود میخرید؟ ! !

بر شماست که با کمترین نشانه دلالتکننده به اسلام اظهار مسلمانی فرد را پذیرفته، و او را برادر خود بدانید، و وی را از شربت محبت و عشق خود سیراب کنید، و به حلّ مشکلاتش برخیزید، تا اگر اسلامش ظاهری باشد، با برخورد شایسته شما اسلامش واقعی و محکم و استوار شود، و شخصی با منفعت به ملت اسلام اضافه شود، و از طریق او خانوادهاش و قومش، و دوستانش به اسلام گرایش پیدا کنند.

کشتن افراد مشکوک بخاطر به دست آوردن مال او، از امور بسیار ناپسند و خلاف اخلاق و انسانیت دوران جاهلیت بود، و شما مؤمنان نباید با این عمل همسان با وحشیهای روزگار جاهلیت شوید.

۴- خود شما هم در اوایل کار اسلامتان اسلامی ظاهر بود، و ایمان در قلوب شما ریشه نداشت، و چه بسا برخی از شما با اظهار همان اسلام ظاهری از کشته شدن و مصادره اموالتان خود را حفظ میکردید و در مصونیت قرار میدادید، ولی خداوند مهربان بر شما منت نهاد و شما را به سوی ایمانی ثابت و اعتقادی محکم و باورهائی استوار هدایت کرد، بنابراین باز هم به شما سفارش میشود، و به شدت تأکید میگردد، که در مسیر سفرهای جهادی به محض شک در افراد اقدامی نکنید، بلکه به تحقیق و تفحص کامل تکیه کنید، تا کاری برخلاف خواسته خدا، و بر ضد فرهنگ اسلام و دستورات پیامبر بزرگ از شما سر نزند، و به خسارت دنیا و آخرت دچار نشوید.

۵- در تفاسیر مهم شیعه و غیر شیعه در رابطه به شأن نزول این آیه شریفه دو داستان ذکر شده:

اول: ابن عباس میگوید: این آیه در ذیل این حادثه نازل شد:

مردی بنام مرداس بن نهیک که از اهالی منطقه فدک بود مسلمان شد، و از قوم او جز مرداس کسی به اسلام روی نکرد، پیامبر جمعی را به رهبری غالب لیثی به سوی ایشان فرستاد، قوم مرداس از ترس مسلمانان گریختند و به منطقه دیگر رفتند جز مرداس که به خاطر اسلامش در منطقه باقی ماند و در درون خود میگفت من مسلمانم و ملاکی برای گریزم از مسلمانان نیست، از طرفی به خود گفت مباد این جمعیت از جانب رسول خدا نباشند و به من آسیبی رسد، با گوسپندانش به بالای کوه رفت ولی وقتی مسلمانان به آن ناحیه نزدیک شدند و شعار توحید میدادند و تکبیر میگفتند، مرداس به عشق دیدار با برادران مسلمان از کوه پائین آمد و همراه با مسلمانان تکبیر گفت، و علاوه بر آن شهادتین به زبان جاری کرد اما اسامه بیتوجه به اظهار مسلمانی او وی را به قتل رسانید و گوسپندان او را مصادره کرد! پس از بازگشت مسلمانان به مدینه، پیامبر اسلام به اسامه خشم گرفت و او را مورد ملامت و سرزنش قرار داد و به او از روی تعجب و ناراحتی فرمود:

«قتلته و هو یقول لا لاله الا الله:»

او را در حالی که قایل به توحید بود کشتی؟ !

اسامه گفت او از ترس کلمه توحید را بر زبان جاری کرد نه از صمیم قلب و باور یقینی، او میخواست با اظهار اسلام جان و مالش در امان بماند.

حضرت با تندی به اسامه فرمود:

«فهلّا شققت عن قلبه لتنظر اقتدق ام لا»

چرا دلش را نشکافتی تا با دیدن عمق و ذات قلبش بفهمی که در اظهار اسلام راست میگوید یا نه؟ !

اسامه گفت: چگونه دل او را میشکافتم در حالی که اگر میشکافتم چیزی برای من روشن نمیشد، حضرت فرمود: نه دلش را شکافتی، نه او را در اظهارش راستگو دانستی!

اسامه گفت یا رسول الله از خداوند برای من درخواست آمرزش کن، حضرت سه بار به او فرمود:

«فکیف لک بلا اله الا الله:»

چه شود اگر خداوند به سبب این عمل ناروای تو با تو دشمنی کند؟ !

پیامبر نهایتاً برای او آمرزش خواست و به وی فرمان داد یک برده در راه خدا آزاد کند. (۱)

دوم: گفته شده این آیه درباره محلم بن جثامه نازل شده است، و داستان محلم از این قرار است که پیامبر اسلام در سریهای او را به سوی قومی فرستاد، او در راه سفر به جهاد عامر بن اضبط اشجعی را دید، عامر با محلم به صورت یک مسلمان برخورد کرد، ولی از آنجا که محلم نسبت به عامر کینه و عداوتی در دل داشت به اسلام او توجهی نکرد و وی را با پرتاب تیری سهمگین کشت! چون به محضر پیامبر آمد، در برابر حضرت نشست و از پیامبر درخواست طلب آمرزش برای خود کرد، حضرت که از کشته شدن مسلمان بیگناهی به شدت رنجیده خاطر شده بود به او گفت:

«لا غفر الله لک»

خداوند تو را مشمول آمرزشش ننماید!

محلم گریهکنان از نزد پیامبر بیرون رفت، یک هفته بر او نگذشت که از دنیا



---

۱- ۱) - تفسیر میبدی ج ۲ ص ۶۴۲.

رفت! او را دفن کردند ولی زمین جنازهاش را بیرون انداخت، چون خبر به پیامبر رسید فرمود:

«ان الارض تقبل من هو شر من محلم صاحبکم، و لکن الله اراد ان یعظم من حرمتکم:»

زمین بدتر از محلم رفیق شما را میپذیرد، ولی خداوند با بیرون افتادن جنازه محلم میخواست حرمت شما را بزرگ بدارد. (۱)

آری جان مسلمان و حیات مؤمن نزد خداوند بسیار با ارزش است، و نباید مسلمانی بیعلت به جان مسلمان دیگر لطمه بزنند.

## تفسیر آیه ۹۵-۹۶

### اشاره

لاٰ یَسْتَوِی اَلْقٰاعِدُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی اَلضَّرَرِ وَ اَلْمُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنیٰ وَ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً.

دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً.

آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با می اهدانی که در راه خدا با اموال و جانهایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جانهایشان جهاد می کنند به مقام و مرتبهای بزرگ بر خانهنشینان برتری بخشیده است. و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نیک داده، و جهادکنندگان را بر خانهنشینانِ [بی

ص:۴۳

---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۳ ص ۱۶۴.

عُذر] به پاداشی بزرگ برتری داده است.

به درجات و رتبههایی، و آمرزش و رحمتی ویژه از سوی خود؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

### شرح و توضیح

مسائل بسیار قابل توجّهی در دو آیه شریفه مطرح است که بر اساس ردهبندی آیه به خواست حضرت حق به شرح آن پرداخته میشود.

۱- از مهمترین ملاکهای ارزش در فرهنگ پاک اسلام، آراسته بودن درون به روح جود و سخاوت است، که انسان را به آسانی وادار میکند برای پیشبرد اسلام، و خدمت به مسلمانان، و حفظ کیان مملکت اسلامی و اعلای کلمه حق با نیتی خالص، و حالتی عاشقانه از علاقه و وابستگی به مال و ثروتش تا جائی که لازم باشد، و شأن مالی او اقتضاء کند گذشت نماید و بخشی از ثروتش را در راه خدا هزینه نماید، علاوه بر هزینه نمودن مال، برای همان اهداف الهی از جانش بگذرد و به میدان مبارزه با دشمن قدم نهد، و بدون ترس با دشمن بجنگد و او را از پای درآورد، یا شکست مفتضحانهای را برا و تحمیل نماید، تا مرزهای مملکت و دین و جان و مال مردم از شر او در امان بماند.

بر دولت مردان مؤمن و حاکمان اسلامی لازم است در واگذاری امور به چنین مجاهدانی توجه کنند، و پستهای حساسّی که بیشتر در ارتباط با زندگی مردم است در اختیار آنان نهند، همانطور که خداوند این بزرگواران را بر دیگران ترجیح داده است، و جهاد آن را با مال و جان مورد عنایت خاص قرار داده.

۲- از جمله کلاًـ وعد الله الحسنی وجوب کفائی جهاد استفاده میشود، به این معنا که اگر گروهی در میدان جنگ شرکت کردند و نیازی به نیروی بیشتر نبود از حضور دیگران وجود آنان کفایت میکند، و اگر شرکت نکردن گروهی زیان و

ضرری به جبهه مسلمانان برساند، قطعاً وعده پاداش شامل حال آنان نمیشود، قاعدین از جنگ در صورتی که به پاداش خاص خود میرسند که اولاً نرفتن آنان از ضعف ایمان و پشت کردن به فرمان حق و دستور رسول خدا نباشد، ثانیاً رفتن دیگران به تعداد و نفراتی باشد که بتوانند نبرد با دشمن را اداره کنند، و نیازی به نفرات بیشتر نداشته باشند قید مؤمنین در ابتدای آیه: مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی اَلضَّرَرِ حقیتی است که مطالب چند سطر گذشته شرح و تفسیر آن است.

۳- آیه شریفه با توجه به واجب کفائی بودن جهاد در مقام عیبجوئی و سرزنش از مؤمنان واقعی نیست، سیاق آیه به صورتی است که میخواهد همه اهل ایمان و دلسوزان برای اسلام و مسلمانان را، با توجه به پاداش ها و ثوابهائی که در دنیا و آخرت برای مجاهدان قرار داده شده ترغیب و تشویق به جهاد با مال و جان کند، و آنان را از محروم نمودن خود از عنایات و فیوضات الهیه بر حذر بدارد، و در ضمن برخی از ملاکهای حقیقتی ارزش انسان را بیان نماید.

۴- میان کلمه درج در اواسط آیه و درجات در آیه ۹۶ هیچ تناقضی وجود ندارد، کلمه درجه که به صورت نکرده آمده و دلالت بر پاداش ویژه و خاص دارد به صورت مبهم ذکر شده و درجات و مغفرت و رحمت تفصیل آن و در حقیقت شرح و بیان آن است که آن درجهای که برای مجاهدان و منزلتی که برای هزینهکنندگان مال و جان قرار داده شده، درجاتی است که تعداد آن را کسی نمیداند، و آمرزش و رحمتخاصی از جانب حضرت حق است.

در آیه ۱۹۰ تا ۱۹۵ به صورتی که در دیگر تفاسیر سابقه نداشته مسئله جهاد و شئون آن به تفصیل مورد بحث قرار گرفت از این جهت در آیات دیگری که در سایر سورهها در ارتباط با جهاد است لزومی به شرح و توضیح مفصل نمیبینم.

ص:۴۵

## تفسیر آیه ۹۷-۹۸-۹۹

### اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَفّاهُمُ اَلْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي اَلْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اَللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِيراً.

إِلاَّ اَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ اَلرِّجالِ وَ اَلنِّساءِ وَ اَلْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً.

فَأُولئِكَ عَسَى اَللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كانَ اَللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً.

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگانْ آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دینداری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟ ! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چارهای ندارند، و راهی [برای هجرت] نمی یابند.

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشتکننده و بسیار آمرزنده است.

### شرح و توضیح

در این چند آیه سخن از دو طایفه است، طایفهای که در دیار کفر زیر سلطه ستمگران ماندند و از هجرت به دار الایمان در حالی که قدرت بر هجرت داشتند امتناع ورزیدند، و ارزشهای اعتقادی و عملی خود را زیر چتر فرهنگ کافران و

ص:۴۶

مشرکان از دست دادند، و از این طریق بر خود ستم نمودند، آری از دست دادن ارزشهای اعتقادی و عملی، و همرنگ شدن با فرهنگ کافران و مشرکان که موجب محرومیت از حیات طیبه، و باز ماندن از رحمت و رضایت حق، و از دست دادن بهشت آخرت است ستمی سنگین و ظلمی شدید به خود است.

و طایفهای که هیچ راه چارهای برای فرار از دیار کفر نداشتند، و طریقی را برای هجرت نمییافتند، و قدرتی برای نجات خویش در اختیار نداشتند.

اما طایفه اوّل که مسلمان بودند و برای حفظ اسلام خود قدرت بر هجرت به شهری که در آن میتوانستند اسلام خود را حفظ کنند، و به تقویت باورهای الهی و عملی خود بپردازند ولی سستی و تنبلی به خرج دادند، و از هزینه کردن برای هجرت بخل ورزیدند، یا لذت و رفاه و خوشی خود را در ادامه اقامت در دیار کفر میدیدند آیه شریفه میگوید: فرشتگان در لحظه مرگ آنان به آنان میگویند زندگی را به چه صورت سپری کردید که ما پرونده خوبی و راه نجاتی برای شما مشاهده نمیکنیم؟ پاسخ میدهند ما به وسیله زورمداران و سران شرک کفر در محاصره بودیم، و آنان قدرت هر حرکتی را از ما سلب کرده بودند به این سبب از انجام تکالیف عبادی و خدمت به بندگان خدا باز ماندیم، ای فرشتگان این است عذر ما در تباهی عمرمان و سیاه شدن پرونده کردارمان، بر ما تقصیری نیست، همه تقصیر بر عهده کافران و مشرکانی است که بر دیار محل زندگی ما سلطه داشتند، و ما را به ضعف و زبونی کشیدند! ! این عذر که عذر موجهی نیست و کلامی دروغ است، زیرا آنان قدرت بر هجرت داشتند فرشتگان مأمور قبض روح را به عکس العمل تندی وادار میکند به این صورت که با آنان میگویند: مگر سرزمین خدا که بسیاری از مناطقش از سلطهکافران و مشرکان آزاد

ص:۴۷

بود و آزاد هست وسعت و گنجایش نداشت، و شما آن زرنگی و قدرت را برای هجرت نداشتید که با زن و فرزند و مال و ثروت خود به شهری و دیاری و کشوری مناسب هجرت کنید؟ ! آری هم قدرت بر هجرت داشتید، هم سرزمین خدا آنقدر گنجایش و وسعت داشت تا در بخشی از آن که شرایط حفظ عقاید و میدان برای اعمالتان در آن وجود داشت مسکن گزینید، ولی شما مرفهین بیدردی بودید که نخواستید زحمت هجرت از دیار کفر را به دیار ایمان تحمل کنید، با کافران و مشرکان ماندید، و در سلطه فرهنگ آنان زندگی کردید، و ارزشهای الهی را از دست دادید!

سپس آیه شریفه میگوید جایگاه این فراریان از هجرت و ماندگاران در دیار کفر دوزخ است و دوزخ بد پایان کاری است.

اما طایفه دوم که مردان و زنان و کودکان مسلمان بودند، و هیچ رضایتی به اقامت در دیار کفر و شرک نداشتند، و به شدت مایل به هجرت بودند، ولی توانائی مالی برای آنان نبود، و راه فراری در اختیار نداشتند، و طریق چاره به روی آنان مسدود بود، و احتمال میدادند اگر در مسیر هجرت قرار گیرند راه شهر مناسب را نیابند، و به گرفتاریهای مختلف دچار شوند، و خلاصه قدرت بر نجات خود را از سلطه کافران و مشرکان نداشتند، آیه شریفه آنان را با توجه به نیت خیر و استضعافشان ظالم به خود نمیداند و اعلام میکند نه این که دچار دوزخ نمیشوند بلکه عفو از آنان از سوی خداوند مهربان امید قطعی میرود، چرا که خداوند همواره به چنین مردمی اهل آمرزش و پردهپوش گناهان است.

در این زمانی که این سطور نوشته میشود، و اکثر مناطق ایران مسلماننشین است، و هر مسلمانی در اظهار عقاید، و انجام واجبات، و خدمت به بندگان خدا

کاملاًـ آزاد است، و فرهنگ قرآن به وسیله برخی از خانوادهها، و آموزگاران و دبیران و اساتید مجرّب و قاریان قرآن ترویج میشود، راه هجرت برای مسلمانانی که برای رفاه بیشتر، و درآمد فراوانتر به دیار غرب که دیار شرک و کفر است رفتهاند و بسیاری از آنان در فرهنگ مسیحیت و یهودیت و صهیونیست هضم شده، و ارزشهای الهی را از دست دادهاند باز است، و ارزشهای الهی را از دست دادهاند باز است، آنان قدرت بر هجرت دارند، و به پارهای از مشکلات که در ایران وجود دارد توان بر استقامت و صبر برای آنان وجود دارد، یقیناً اگر اقدام به هجرت نکنند یا از این دیار برای امور مادی به دیار کفر سفر کنند و نهایتاً زیر سلطه فرهنگ ابلیسی غرب ارزشهای دینی خود را از دست بدهند، و خود را از انجام تکالیف الهیه محروم نمایند مصداق آیه ۹۷ خواهند بود! و متاسفانه هنگام مرگ به آنان گویند: شما اهل دوزخ هستید و دوزخ بد پایان کاری است.

## تفسیر آیه ۱۰۰

### اشاره

وَ مَنْ يُهاجِرْ فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ يَجِدْ فِی اَلْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اَللّٰهِ وَ كانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً:

و هر کس در راه خدا هجرت کند، اقامت گاه های فراوان و فراخی معیشت خواهد یافت. و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد، مسلماً پاداشش بر خداست؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

### شرح و توضیح

آیه شریفه مسئله هجرت را که محدود به زمان و مکان نیست و به طور دائم

تکلیفی بر عهده مسلمانان است مطرح میکند، هجرتی که از واجبات مسلّم اسلامی است، و تارک آن در صورتی که عذر موجهی نداشته باشد اهل دوزخ است.

آیه میگوید علی رغم مشکلات و موانع و مضیقههائی که اهل کفر و شرک برای اهل ایمان ایجاد میکنند گروهی از مؤمنان قدرت مالی، فکری، و بدنی برای هجرت دارند، و میتوانند به این تکلیف عظیم الهی که در موارد خاص حافظ ارزشهای ایمانی و انسانی است عمل کنند.

مناطق و شهرها و کشورهائی وجود دارد و در آینده وجود خواهد داشت که اکثریت مردم آنها مشرک و کافر، و دولتهای حاکم بر آن مناطق علاوه بر این مشرک و کافرند با همدستی ملت خود به شدت با اسلام و مسلمانان دشمنی دارند، و با تحمیل فرهنگ شیطانی، و راه و رسم بیبندوباری، و اشاعه انواع مفاسد و گناهان و ایجاد مضیقههای سنگین میخواهند راه آراسته بودن به ارزشها را چنان که به روی ملت خود بستهاند، به روی اهل ایمان ببندند، اهل ایمان که قدرت ترک آن مناطق را دارند، و میتوانند از دار الکفر به دار الایمان مهاجرت کنند، باید بدانند با لطف و یاری حق چون به مهاجرت اقدام نمایند، سرزمینهای وسیعی را خواهند یافت که میتوانند در آنها مسکن گزینند و به دور از شر و فساد کافران و مشرکان به زندگی آرامی دست یابند و در همه امور مادی و معنوی به گشایش برسند، آری هجرت در راه خدا ثمره شیریناش رهائی از موانع و مشکلات دستپخت کافران و مشرکان، و نجات از تنگناهای مادی و معنوی و رسیدن به توسعه در همه امور زندگی، و از همه مهمتر پدید آمدن میدان توفیق برای تکمیل ارزشهای اعتقادی و عملی، و رساندن پیام دین

به دیگران، و تبلیغ معارف الهیه، و تحصیل آگاهی نسبت به امور دینیه و حلال و حرام خدا، و فقه اسلامی است.

اگر وظیفه مسلمانی هجرت است، باید به هجرت اقدام نماید، و از احتمالات منفی مثل این که اگر هجرت کنم رشته زندگیام میگسلد، یا دچار سرگردانی میشوم، یا به مضیقهها و مشکلاتی از سوی دشمنان دچار میگردم به شدت بپرهیزد، و برای آبادی دنیا و آخرتش در راه هجرت، برای خدا قدم بگذارد، که خداوند به او رد این آیه شریفه وعده مکانهای فراوان و مناسب و توسعه در همه امور زندگی داده است، وعدهای که هرگز تخلّفی به آن راه ندارد.

### مهاجر مطیع

در روایتی آمده: زمانی که رسول خدا آیات پرهیزدهنده از ترک هجرت را برای مسلمانان مکه فرستاد، جندب بن ضمره از طایفه بنی لیث در حالی که عمر خود را در کهنسالی میگذرانید و تاب و توان سواری بر مرکب را نداشت، به فرزندانش گفت: شما مرا یاری داده بر تخت روانی به سوی مدینه حرکت دهید، زیرا من با توجه به این آیات از مستضعفین نیستم، من راه را میدانم و ثروت و دارائیام به اندازهای هست که مرا به مدینه و دورتر از آن برساند، به خدا سوگند من همین امشب را هم در مکه نمیمانم!

فرزندانش او را بر تخت روانی قرار داده، به سوی مدینه حرکت کردند، چون به منطقه تنعیم که محلی نزدیک به مکه است رسید، خود را مشرف به مرگ دید، دست راستش را روی دست چپ گذارد، سپس گفت: خدا یا این دستم از تو و آن دستم از پیامبر فرستادهات، من با تو بیعت میکنم بر همان اموری که پیامبرت با تو بیعت کرد، این بگفت با حالتی خوش از دنیا رفت، چو خبر این حادثه به

اصحاب پیامبر رسید گفتند: اگر در مدینه مرده بود پاداشش کامل و تمام بود، و مشرکان در حالی که خنده مسخره میکردند گفتند: آنچه که درخواست داشت به آن نرسید، پس خدا در پاسخ هر دو طایفه این آیه شریفه را نازل کرد، به همین خاطر به این معنا بزرگان اشاره کرده گفتند:

مؤمن چون قصد طاعتی کند، سپس عذر موجهی او را از اجرای طاعت باز دارد، و به اتمام آن موفق نگردد.

خداوند ثواب کامل و پاداش تمام به او عنایت میفرماید. (۱)

باید این حقیقت را دانست که: «مضمون این آیات همه وقت و همه جا دربار مسلمانان جاری است. گرچه سبب نزول این آیات اوضاع و احوالی بود که مسلمانان در عهد رسول اسلام از هنگام هجرت به مدینه تا فتح مکه داشتند، آن روز دو سرزمین وجود داشت: یکی سرزمین اسلام که مدینه و حومه آن بود، شهری که گروهی مسلمان در آنجا زندگی میکردند که در دین خود و عمل به آن و تبلیغ و رساندنش به دیگران آزادی داشتند و عدهای هم مشرک و کسان دیگر ساکن مدینه بودند که به واسطه پیمان میانی خود و مسلمانان و امثال آن کاری به مسلمانان نداشتند، و مزاحم آنان نبودند.

دیگری سرزمین شرک که مکه و حومه آن بود، این شهر زیر سلطه مشرکین بود، اینان هر آئین بتپرستی و فرهنگ شیطانی ثابتقدم بودند و در مسئله اسلام و پرستش حق و اجرای فرمانهای خدا و پیامبر مزاحم مسلمانان بودند، تا جائی که آنان را به شدت شکنجه میکردند و فریب میدادند تا از دینشان دست بردارند!

ص:۵۲

---

۱- ۱) - روح البیان ج ۲ ص ۳۲۹- مجمع البیان ج ۳ ص ۱۷۱.

این آیات با ملاک کلی که دارد همیشه حاکم بر مسلمین است، به این ترتیب که مسلمان موظف است، یا در محلی اقامت کند که بتواند معالم دین را بیاموزد، و شعائر دین را اقامه کند و به احکام دین عمل نماید، و یا اگر در سرزمینی است که نه علم به معارف دین و نه راهی برای عمل کردن به احکام دین وجود دارد، باید و الزاماً از آنجا هجرت نماید. (۱)

### هجرت در روایات پیامبر و اهل بیت

از رسول خدا روایت شده:

«البحر هجرتان: هجر الحاضر، و هجر البادی، فهجر البادی ان یجیب اذا دعی و یطیع اذا امر، و هجر الحاضر اعظمها بلی و افضلها اجراً.» (۲)

هجرت بر دو گونه است: هجرت آبادینشین و هجرت بیاباننشین، هجرت بیاباننشین به این است که هر گاه فرا خوانده شود، اجابت کند، و هر گاه فرمان داده شود اطاعت نماید، و هجرت آبادینشین مشقت و زحمتش بیشتر ولی پاداشش برتر است.

و نیز آن حضرت فرمود:

«افضل الاسلام ان یسلم المسلمون من لسانک و یدک، و افضل الهجر ان تهجر ماکره ربک.» (۳)

برترین اسلام دین است که همه مسلمانان از زبان و دست در امان باشند، و برترین هجرت این است که از آنچه پروردگارت خوش ندارد دور شوی.

از حضرت هنگامی که پرسیدند کدام ایمان برتر است؛ فرمود هجرت.



---

۱- ۱) - المیزان ج ۵ ص ۸۸.

۲- ۲) - کنز العمال ۴۶۲۶۵.

۳- ۳) - کنز العمال ۴۶۲۶۵.

«قیل و ما الهجر؟ قال ان تهجر السوء قیل: فای الهجر افضل قال: الجهاد:» (۱)

گفتند هجرت چیست؟ فرمود: این که از گناهان و بدیها دور شوی، گفتند: نهایتاً کدام هجرت برتر است فرمود جهاد.

و نیز آن جناب فرمود:

«من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبراً من الارض استوجب الجن و کان رفیق ابراهیم و محمد:» (۲)

هر کس برای حفظ دین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر گرچه به اندازه یک وجب زمین باشد بگریزد، سزاوار بهشت استف و در آنجا همدم ابراهیم و محمد (ص) خواهد بود.

از حضرت باقر العلوم (ع) درباره قول خدا: یٰا عِبٰادِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی روایت شده که:

«لاـ تطیعوا اهل الفسق من الملوک، فان خفتم ان یفتنوکم علی دینکم فان ارضی واسع وهو یقول: فیم کنتم؟ قالوا کنا مستضعفین فی الارض فقال: الم تکن ارض الله واسع فتها جروا فیها:» (۳)

از زمامداران و حکومتهای فاسق اطاعت ننمائید، و اگر ترس داشتید که شما را از دینتان خارج کنند، بدانید که زمین من فراخ است، و اوست که به اقامتکنندگان در زمین کفر که سبب نابودی ارزشهای آنها شد میگوید: در چه وضعی بودید؟ گویند ما در زمین مستضعف بودیم، پس میفرماید: مگر زمین خدا وسعت نداشت تا در آن مهاجرت کنید.

### مهاجرت به سوی رهبر الهی مسلک



---

۱- ۱) - کنز العمال ۱۷.
۲- ۲) - مجمع البیان ج ۳ ص ۱۵۳.
۳- ۳) - تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۵۱.

بحار از کتاب خرائج روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: رسول خدا در برخی از سفرهایش با اصحاب میرفتند، پس روی به آنان کرد و فرمود: از این وادیها برای شما کسی نمایان میشود که سه روز است ابلیس به او دست نیافته، چون مقداری راه پیمودند ناگاه عربی ظاهر شد که بر شتری سوار بود در حالی که پوستش بر استخوانش خشکیده بود، و چشمهایش به گودی حدقه فرو رفته، و لبهایش از خوردن گیاه بیابان به سبزی میل داشت، چون به قافله مدینه رسید درباره رسول اکرم پرسید تا خدمت آن حضرت شرفیاب شود، چون پیامبر را به او نشان دادند به حضرت عرضه داشت، مرا به اسلام هدایت کن، حضرت به او فرمود: بگو:

«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله»

عرب شهادتین را به زبان جاری ساخت، حضرت به او فرمود که باید به لوازم اسلام یعنی نماز پنج وقت و روزه ماه رمضان ملزّم شوی عرضه داشت ملزّم به انجام این اعمال میشوم حضرت فرمودند: باید حج بیت الله را به جای آوری و زکات بپردازی و غسل کنی، عرب گفت همه را عمل میکنم، چون قدری از این برخورد گذشت حضرت عرب را در میان قافله خود ندید، توقف فرمود و کسی را برای تفحص از حال عرب فرستاد، جمعی برای به دست آوردن وضع عرب به عقب آمدند، دیدند دست شتر اعرابی به سوراخی فرو شده و شکسته و عرب از بالای شتر به شدت به زمین آمده و گردنش آسیب سختی دیده و از دنیا رفته است! به حضرت خبر دادند، پیامبر به محلّ درگذشت عرب آمد و دستور داد خیمهای برپا کنند، عرب را در میان خیمه غسل دادند، حضرت پس از غسل او به دست مبارکش بر بدن عرب کفن پوشانید، آنان که بیرون خیمه بودند از حضرت

ص:۵۵

حرکتی شدید شنیدند، چون از خیمه بیرون آمدند، دیدند عرق بر جبین مبارکش نشسته، به اصحاب فرمودند: این عرب از دنیا رفت در حالی که گرسنه بود و ایمان آورد، و ایمانش به گناه ظلم آلوده نشد، حور العین از محصولات و ثمرات بهشت به او دادند و هر یک به من میگفتند: یا رسول الله مرا به زوجیت او درآور. با توجه به ارزش چنین هجرتی است که امام صادق* میفرماید:

از مصادیق آیه وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اَللّٰهِ، کسی است که در سفر برای شناخت رهبر از دنیا برود. (۱)

## هجرت معنوی

در متن روایات نقل شده در باب هجرت، پارهای از روایات هجرت را هجرت معنوی و درونی و هجرت از پلیدی شمردند، در این زمینه کشف الاسرار میبدی میگوید:

خدای جهانیان، و حافظ همگان، و دانای مهربان در این آیت نشان رحمت از خود میدهد، و لطف خویش به بندگان مینمایاند، و مؤمنان را به هجرت دعوت میکند و مهاجران را میستاید.

مهاجران سه گروهاند: گروهی بخاطر دنیا هجرت میکنند، تا تجارت در پیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، هر چند این کار در شرع مباح است ولی عاقبتش ناپیداست، که به کجا رسد و سر به چه امری باز نهد، و حاصل آن چه شود؟ که مصطفی (ص) فرمود:

«حبّ الدنیا رأس کل خطیئ.»

این مهاجر پیوسته در رنج و سختی و مشقت و مضیقه است، احتمال گرفتار



---

۱- ۱) - اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۸.

شدن به دزدان بخاطر ثروتش به او میرود، و چه بسا طمع به مال او را از آخرت دور کند، چنان که خدای متعال میفرماید:

تُرِيدُونَ عَرَضَ اَلدُّنْيٰا وَ اَللّٰهُ يُرِيدُ اَلْآخِرَةَ: (۱)

گروهی زاهداناند که هجرت ایشان محض آخرت است، و روش اینان بر اساس معنویت میباشد، در منازل طاعات سفر کنند. و مراحل عبادات به قدم همت بپیمایند، گاه حج کنند، گاه به جهاد روند، گاه به سوی زیارت گام بردارند، گاه به نماز آیند و گاهی روزه دارند، و گاه مستغرق ذکر شوند، رسول خدا درباره اینان فرمود:

«سیروا سبق المفردون قالوا یا رسول الله و ما المفردون؟ قال: المهتدون الذین یهتدون بذکر الله، یضع الذکر عنهم اثقالهم فیأتون یوم القیام خفافاً:»

با مسابقه یگانهها حرکت کنید، گفتند: ای رسول خدا یگانهها کیانند، فرمود: راهیافتگان، آنان که به کمک یاد خدا راه یافتهاند، یاد خدا بارهای سنگین را از دوش جان آنان به زمین گذارد، و روز قیامت سبک بار وارد شوند.

خداوند در حق ایشان فرموده:

وَ مَنْ أَرٰادَ اَلْآخِرَةَ وَ سَعىٰ لَهٰا سَعْيَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ كٰانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً: (۲)

کسانی که در طلب آخرتاند و برای به دست آوردن آن بکوشند در حالی که مؤمن باشند، کوشش آنان با پاداش روبرو خواهد شد.

گروه دیگر عارفاناند که هجرت ایشان برای مولاست، وهجرتشان در نهادشان

ص:۵۷

---

۱- ۱) - انفال: ۶۷.

۲- ۲) - اسرا: ۱۹.

باشد، در پردههای نفس هجرت کنند تا به قلب رسند، آنگاه در منازل قلب هجرت کنند تا به جان رسند، و آنگاه در پردههای جان هجرت کنند تا به وصال جانان رسند.

گفتم کجات جویم ای ماده دستان

گفتا قرارگاه من است جان دوستان

مردی به عارفی گفت چرا هجرت نکنی و به سفر بیرون نشوی تا دیگران را فائده دهی، گفت: دوستم مقیم است کنار او هستم و به دیـدارش مشـغول، پس راهی به پرداختن به دیگری نـدارم، آن مرد گفت چون آب راکـد مانـد بگندد، عارف پاسخ داد دریا باش تا هرگز نگندی. (۱)

## تفسیر آیه ۱۰۱

### اشاره

وَ إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی اَلْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ اَلصَّلاٰهِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ اَلْکٰافِرِینَ کٰانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً.

و هنگامی که در روی زمین سـفر می کنید، اگر بترسـید که کافران به شـما آسیب و آزار رسانند، بر شـما گناهی نیست که از نمازها [ی چهار رکعتی خود، دو رکعت] بکاهید؛ زیرا کافران همواره برای شما دشمنی آشکارند.

### شرح و توضیح

مسـئله قصر نماز در هنگام خوف از حمله دشمن و آسیب جدی زدن به اهل ایمان مطلبی است که از صریح آیه شریفه استفاده میشود، اما این که باید در سفرهای عادی نماز را شکسته یا تمام خواند، امری است که به عهده فقه و بسته

ص:۵۸

---

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۲ ص ۶۶۲.

به نظر مجتهدان سختکوش و واجد شرایط است، و در این زمینه لازم است مکلّف به مرجع واجد شرایطی که با کمک دلایل لازم برای تقلید انتخاب نموده مراجعه کند، و از نزد خود برای این عبادت عظیم فتوا ندهد، و به طور جزم نگوید نماز شکسته مربوط به میدان جنگ و ایام درگیری با دشمن است و در غیر جنگ چنین حکمی بر مسافر جاری نیست، و از پیش خود نگوید امروز که وسایل تندرو و سریعی چون هواپیما به بازار زندگی آمده، پس کسی که در یک ساعت از تهران تا مشهد، یادر چند ساعت از شرق به غرب میرود و همان روز برمیگردد نمیتوان او را مسافر دانست پس اگر اهل نماز است نباید نمازهایش را شکسته بخواند، این فتوا دادنها بدون آگاهی از عمق آیات، و جدای از اطلاع وسیع بر فقه، خلاف عقل و مخالف با شرع است، و بهتر این است در امور تخصصی به متخصص فن مراجعه کرد، و از فتوای بدون تکیه بر علوم اسلامی و به ویژه علم فقه خودداری نمود، که با هزاران یا میلیونها نفر را به عهده گرفتن، و در قیامت در دادگاه عدل حق، از پاسخ دادن عاجز ماندن، کری عاقلانه نیست، لازم است کسانی که حتی یک روز عمر خود را هزینه فرا گرفتن فقه که دانشی بسیار گسترده، دقیق، و پیچیده است از اینگونه فتواهای بیاساس و حکم دادنهای بیپایه بپرهیزند.

## تفسیر آیه ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴

### اشاره

وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ اَلصَّلاٰهَ فَلْتَقُمْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْیَکُونُوا مِنْ وَرائِکُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَهٌ أُخْریٰ لَمْ یُصَلُّوا فَلْیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

ص:۵۹

أَسْلِحَتِكَمْ وَ أَمْتِعَتِكَمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكَمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكَمْ إِنْ كَانَ بِكَمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضىَ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ اَلصَّلاَةَ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىَ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاَةَ إِنَّ اَلصَّلاَةَ كَانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً.

وَ لاَ تَهِنُوا فِي اِبْتِغَاءِ اَلْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اَللّٰهِ مَا لاَ يَرْجُونَ وَ كَانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً.

و هنگامی که در [عرصه نبرد و خطر] میان آنان باشی، و برای آنان [به جماعت] اقامه نماز کنی، پس باید گروهی از رزمندگان در حالی که لازم است سلاحشان را برگیرند، همراهت به نماز ایستند، و چون سجده کردند [و رکعت دوم را بدون اتصال به جماعت به پایان بردند] باید [برای حفاظت از شما] پشت سرتان قرار گیرند. و آن گروه دیگر که [به خاطر مشغول بودن به حفاظت] نماز نخواندهاند بیایند و با تو نماز گزارند. و آنان باید [در حال نماز] از هوشیاری و احتیاط [نسبت به دشمن] غافل نباشند، و سلاحشان را با خود برگیرند؛ چون کافران دوست دارند شما از سلاحها و ساز و برگ جنگی خود غفلت ورزید، تا یکباره به شما هجوم کنند. و اگر از باران در زحمت و مشقت هستید، یا بیمارید، بر شما گناهی نیست که سلاحتان بر زمین گذارید، ولی باید هوشیاری و احتیاط خود را حفظ کنید؛ یقیناً خدا برای کافران عذاب خوارکنندهای آماده کرده است.

پس هنگامی که نماز را [در میدان جنگ] به پایان بردید، خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد کنید. و همین که [از فتنه و آشوب دشمن] مطمئن شدید، نماز را [به صورت معمولش] اقامه کنید. مسلماً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معین وظیفهای مقرّر و لازم بر مؤمنان است.

و در تعقیب و جستجوی دشمن سستی نکنید. اگر شما [در رویارویی با

دشـمن] درد و رنـج می بینیـد، آنان نیز چون شـما درد و رنـج می بیننـد، و شـما چیزی را [چون پیروزی و پاداش] از خدا امید دارید که آنان امید ندارند؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

### شرح و توضیح

در سور مبـارکه بقره در اولین آیه مربوط به نماز و در اولین آیه مربوط به ذکر، بحث بسـیار مفصـلی نسـبت به این دو حقیقت که دو بال پرواز به سوی معراج معنوی و نردبانی برای رسـیدن به مقام قرب است مطرح شد، و در این مقام نیازی به تفصـیل و توضـیح نسـبت به این دو حقیقت نیست، در سه آیه شریفه صورت نماز خوف، و وجوب اصل نماز در هر شرایطی بر مؤمنان و لزوم دنبـال کردن دشـمن تـا خـاموش شـدن آتش فتنه مطرح است، که علت وجوب نماز در بحث از نماز، و لزوم دنبال کردن دشمن تا ریشهکن شدن فتنه نیز در آیات سوره بقره به صورتی مفصل گذشت.

در اینجا فقط به ذکر دو سه روایت در رابطه با شأن نزول این آیات و این که جامعه اسلامی هرگز نباید از هشیاری و احتیاطش نسبت به دشمن غافل شود، و از سلاح و ساز و برگ جنگی فاصله بگیرد ذکر میکنم.

علی بن ابراهیم قمی در تفسـیرش در ذیـل این آیات روایت میکنـد: فرمان نماز خوف [نماز شکسـته] وقتی نازل شـد که پیامبر اسـلام به قصـد مکه به سوی حـدیبیه حرکت کرد، چون خبر حرکت پیـامبر به قریش رسـید خالـد بن ولیـد را بـا دویست سوار فرستادند تا از حرکت رسول خدا و آمدنش به مکه جلوگیری کند.

خالـد در کوههای مسـیر به معارضه با پیامبر میپرداخت، در وسط راه وقت نماز فرا رسـید، بلال اذان گفت و پیامبر با مردم نماز را به جماعت خواند، خالد گفت: اگر در حال نماز به آنان حمله میکردیم مغلوب ما میشدند، زیرا اینان

نمازشان را قطع نمیکنند و اینک وقت نماز دیگری میرسد که آن را بیش از نور چشم دوست دارند، چون به نماز ایستادند بر آنان یورش برده کار را یکسره میکنیم.

امین وحی جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و نماز خوف را در ضمن آیه وَ إِذٰا کُنْتَ فِیهِمْ اعلام کرد. (۱)

مجمع البیان روایت میکند که ابو حمزه ثمالی در تفسیرش چنین آورده است:

پیامبر اسلام با بنی انمار جنگید، خدا آنان را شکست داد و مؤمنان از دشمن اسیر گرفتند و مالی نصیب آنان شد، پیامبر و ارتش اسلام در محلی فرود آمدند در حالی که یک دشمن به چشم آنان نمیآمد، به این خاطر اسلحههای خود را کنار گذاشتند، رسول خدا بدون اسلحه برای قضای حاجت بیرون رفت و تا جائی دور شد که روخانهای میان او و اصحاب فاصله انداخت، چون از قضای حاجت فراغت یافت رودخانه پر از آّب شد و از آسمان باران میبارید، چون رودخانه میان رسول خدا و اصحابش حائل شد، و پیامبر در پناه درختی نشست، مردی به نام غورث بن حارث محاربی که از مشرکان و دشمنان اسلام بود حضرتش را تنها و بدون اسلحه دید، همراهان غورث به او گفتند غورث این محمد است که از یارانش جدا افتاده!

غورث گفت: خدا مرا بکشد اگر او را از پای درنیاورم و به قتل نرسانم این بگفت و شمشیر به دست از کوه فرود آمد، پیامبر تا هنگامی که غورث، شمشیر از نیام بیرون نیاورده و بالای سر حضرت ایستاد، توجهی نداشت. که ناگهان غورث گفت: ای محمد چه کسی هماکنون که در چنگال من گرفتاری تو را از

ص:۶۲

---

۱- ۱) - تفسیر قمی ج ۱ ص.

دست من نجات میدهد؟ حضرت فرمود: الله که ناگهان دشمن بدون فاصله و در یک طرف العین به روی درغلطید، پیامبر به سرعت برخاست و شمشیرش را گرفت و فرمود: غورث الآن چه کسی جلودار من است که از دست من نجات یابی؟ غورث گفت: معتقد به هیچ قدرتی در این زمینه نیستم! فرمود: شهادت به لاٰ إِلَهَ إِلاَّ اَللّٰهُ و بندگی و پیامبری من میدهی؟ گفت: نه ولی تعّهد میکنم که هرگز با تو نجنگم، و به دشمنانت یاری ندهم، پیامبر هم شمشیرش را به او برگردانید، غورث گفت: به خدا تو بهتر از منی، حضرت فرمود: من به این کاری که کردم شایسته‌ترم، غورث به نزد یارانش بازگشت، به او گفتند: غورث ما دیدیم تو با شمشیر بالای سرش ایستادی چه چیز مانع شد که او را به قتل برسانی؟ گفت: خدا! شمشیر را فرود آوردم که او را بزنم، نمیدانم چه کسی شانه‌هایم را به شدت حرکت داد که به رودر افتادم و شمشیر از دستم افتاد، و محمد پیشی جست و شمشیر را گرفت. . . . چیزی نگذشست که رودخانه آرام گرفت، و رسول خدا به نزد یارانش بازگشت و آنان را از حادثهای که برایش پیش آمد آگاه ساخت و آیه شریفه را از قسمت إِنْ کٰانَ بِکُمْ أَذیً مِنْ مَطَرٍ أَوْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ. (۱)

در هر صورت نماز از چنان ارزشی برخوردار است که حتی در میدان جنگ، و در شدّت کارزار نباید نسبت به آن سستی ورزید، و در چنان موقعیت سختی اگر با رعایت شرایط لازم و با توجه به حزم و دوراندیشی نسبت به دشمن و توسّل به احتیاط به جماعت خوانده شود بهتر است.

کشف الاسرار میگوید: بدان که این نماز، رازی است میان بنده و خدا، که در



---

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۳ ص ۱۰۲.

این راز هم نیاز است و هم ناز، امروز نیاز است و فردا راز، امروز رنج است و فردا گنج، امروز باری گران، فردا روح و ریحان، امروز کدّوکار، و فردا کام و بازار، امروز رکوع و سجود و فردا وجود و شهود.

و از شرف نماز است که حضرت رب العالمین درصدد دو جای قرآن از آن یاد کرده و آن را سیزده نام نهاده: صلا، قنوت، قرآن، تسبیح، کتاب، ذکر، رکوع، سجود، حمد، استغفار، تکبیر، حسنات و باقیات.

از رسول خدا محمد مصطفی روایت شده:

«الصلا معراج المؤمن»

و آن حضرت دربار نماز فرموده:

«الصلا مأدوب الله فی الارض»

نماز سفره پر نعمت حضرت الله در زمین است.

و علما و سلف، و راهیافتگان به وادی معرفت گفتهاند:

الصلا عرس المریدین، و نزه العارفین، و سیل المذنبین، و بستان الزاهدین.»

نماز عروسی مریدین، و تفریح عار عارفین، و وسیله پاک شدن گناهکاران، و باغ و بستان زاهدان است.

و گفتهاند: نمازگزارنده را هفت کرامت است:

هدایت، کفایت، کفّارات، رحمت، قربت، درجت و مغفرت.

اول قدم شرکت بینمازی است که رب العزه فرمود:

«ما سلککم فی سقر، قالوا لم نک من المصلین.»

و از نماز به عنوان ایمان یاد کرد»

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ، «ای: صلاتکم.»

ووعده روزی به نماز داد آنجا که فرمود:

وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ «الی قوله. . . سخن نرزقک.»

و عدد نمازهای واجب در شب و روز پنج آمد بر وفق اصول شرایع.

مصطفی (ص) اصول شرایع را پنج گفت:

«بنی الاسلام علی خمس»

و اصول فرایض نماز را:

«خمس صلوات فی الیوم و اللیل.»

یعنی که چون بنده این پنج نماز به شرط و در وقت خویش ادا کند رب العزه وی را ثواب جمله اصول شرایع دهد!

و هیأت نماز چهار است: قیام، رکوع، سجود، وقعود، حکمت در این مسئله آن است که جمله موجودات بر چهار شکلاند: بعضی بر هیأت قائمان راستاند و آن درختانانـد، برخی بر هیأت راکعان سر فرو افکندهاند و آن ستوراناند، گروهی بر هیأت ساجدان روی به خاک نهادهاند و آن حشراتاند، و طایفهای دیگر بر زمین نشستهاند بر هیئت قاعدان و آن گیاه و نبات است، چنان است که رب العزه گفتی: بنده مؤمن در پیشگاه ما و در حریم خدمت ما این چهار هیأت به جای آر: قیام، رکوع، سجود، و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه خلایق یابی.

این نمازها را به دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت فرمود: چون نماز بامداد و نماز مغرب و ظهر و عصر و عشا، و این به خاطر آن است که بنده را از نظر وجودی دو بخش است: روح و دیگر تن، نماز دو رکعت یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز یکی دل، دوم عقل سیم ایمان، نماز سه رکعتی شکر این سه گوهر است، و باز ترکیب کلی آدمی از چهار طبع است: نماز چهار رکعتی شکر آن چهار طبع است، از روی اشارت می

گوید: بنده من به نماز دو رکعتی شکر تن و روح گذار، به نماز سه رکعتی شکر ایمان و عقل و دل به جای آر، و به چهار رکعتی به اندازه وسع و امکان شکر چهار رکن وجودت را ادا کن، تا معلوم گردد که مؤمن از همه موجودات مطیعتر و کار وی شریفتر، و درجه وی نزد حق رفیعتر.

و گفتهاند که: این نماز عقدی است که در آن گوهرهای رنگارنگ است، هر رنگی از تحفه عزیزی، و حال پیامبری، طهارت فعل ایوب پیامبر است.

اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذٰا مُغْتَسَلٌ بٰارِدٌ وَ شَرٰابٌ. (۱)

تکبیر، ذکر ابراهیم است:

وَ فَدَیْنٰاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ. (۲)

قیام خدمت زکریاست:

وَ هُوَ قٰائِمٌ یُصَلِّی فِی اَلْمِحْرٰابِ. (۳)

رکوع فعل داود است:

وَ خَرَّ رٰاکِعاً وَ أَنٰابَ. (۴)

سجود حال اسماعیل است:

وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ: (۵)

تشهد فعل یونس است:



---

۱- ۱) - ص: ۴۲.

۲- ۲) - صافات: ۱۰۷.

۳- ۳) - آل عمران: ۳۲.

۴- ۴) - ص: ۲۴.

۵- ۵) - صافات: ۱۰۳.

إِذْ أَبَقَ إِلَى اَلْفُلْكِ اَلْمَشْحُونِ: (۱)

تسبیح فعل فرشتگان است:

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (۲)

بنـده مؤمن چون دو رکعت نماز بـا خضوع و خشوع کنـد، ربّ‌العزه او را کرامت این پیامبران دهـد و «برابر سعه وجودیاش» به درجات ایشان رساند.

از این لطیفتر شنو: هر عبادتی که بنـدگان آرنـد، و هر ذکری که فرشـتگان کننـد، جمله را چون تأمل کنی در دو رکعت نماز جمع است، هم جهاد، هم حج، هم زکات و هم روزه.

اما جهـاد آن است که: همچنـان که جنگجویـان به جنـگ کفـار رونـد، اول صف برکشـند، و زمینه جنگ فراهم آورنـد، و به مبارزه بشـتابند، مرد دلیر جوشن در پوشه، پیشاپیش صف رود، و دشـمن را به میـدان دعوت نماید، و با وی به جنگ و جولان درآیـد، آن مرد دلاور در پیش، دیگران پشت سـر او ایسـتاده و چشم به وی دوخته، و زبانها به تکبیر گشاده، و او با دشـمن به کارزار برآمده، و در نماز جمله این معانی تعبیه شده است:

مرد مؤمن اول غسل کنـد، غسل زرهی ا ست از طهارت که در میپوشـد، چون وضو کنـد، جوشن است که درمیبنـدد، آنگه در صف عبادت و طایفه حرمت بایستد، امام جماعت چون مبارزان در پیش شود و در محراب که حربگاه شیطان است، با شیطان و بـا نفس خویش بجنگـد، دیگران چشم در وی نهـاده، و دل در پیروزی او بسـتهاند، این جهـاد از آن جهـاد عظیمتر و بزرگتر است، به همین سبب



---

۱- ۱) - صافات: ۱۴۰.

۲- ۲) - غافر: ۷.

است که محمد مصطفی (ص) فرمود:

«رجعنا من الجهاد الاصغر و بقی علینا الجهاد الاکبر.»

و در نماز معنی زکات است: زکات پاکی مال است و نماز پاکی وجود انسان درباره پاکی اموال فرمود:

«خذ من اموالهم صدق تطهرهم و تزکیهم بها:» (۱)

و درباره پاکی وجود انسان گفت:

«ان الحسنات یذهبن السیئات.» (۲)

از رسول خدا روایت کردهاند که مردی را دید میگوید:

«اللهم اغفرلی و ما اراک تغفر»

خداوندا مرا بیامرز و به تو نمیبینم که مرا بیامرزی.

حضرت به او فرمود:

«ما اسوء ظنک بربک؟»

شگفتا چه سوء ظنی به پروردگارت داری؟ !

گفت: یا رسول الله

«انی اذ بنت فی الجاهلی و السلام:»

من در روزگار جاهلیت و امروز که روزگار اسلام است مرتکب گناه شدهام.

حضرت فرمود:

«ما فی الجاهلی فقد محاه الاسلام و ما فی الاسلام تمحوه الصلوات الخمس:»

آنچه در جاهلیت بود اسلام آن را محو کرد و آنچه در روزگار اسلام است نمازهای پنجگانه آن را محو میکند.



---

۱- ۱) - توبه: ۱۰۳.

۲- ۲) - هود: ۱۱۴.

در نهایت خداوند این آیه را نازل کرد:

«و اقم الصلا طر فی النهار و زلفاً من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئآت.» (۱)

و در نماز معنی حج است، حج احرام و احلال است و نماز را نیز تحریم و تحلیل است و در نماز معنی حج تمامتر و شرف وی فراگیرتر است وَ اللَّهُ أَعْلَمُ. (۲)

## تفسیر آیه ۱۰۵

### اشاره

إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ اَلنّٰاسِ بِمٰا أَرٰاکَ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَکُنْ لِلْخٰائِنِینَ خَصِیماً:

یقیناً این کتاب را به درستی و راستی بر تو نازل کردیم؛ تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی، و حمایتگر خائنان مباش.

### شرح و توضیح

آیه شریفه دربردارنده سه حقیقت بسیار مهم است:

۱- نزول قرآن مجید بر پای حق. ۲- داوری و قضاوت بر اساس آموزشهای آسمانی. ۳- پرهیز جدی از حمایت خائنان.

### نزول قرآن بر پایه حق

گرچه در آیه دوم سور مبارکه بقره، و دیگر آیات آن سوره در رابطه با قرآن و وحی بودن و حق بودن و هدایتگری این مجموعه بینظیر بحث مفصل و



---

۱- ۱) - هود: ۱۱۴.

۲- ۲) - کشف الاسرار ج ۲ میبدی ۶۷۵.

مشروحی به میان آمد، ولی چون قرآن مجید از نظر حاوی بودن به حقایق همچون دریائی یاست که ساحل ندارد، و هر لحظه میتوان گوهرهای ناب و تازه از این دریا استخراج کرد، و این کار تا قیامت پایان ندارد، لذا در این بخش به واقعیاتی دیگر دربار این کتاب اشاره میکنم.

این مأد به الهی به توسط امین وحی از صقع علم الهی، به قلب محمد مصطفی که از نظر ظرفیت وسعت و گنجایش بیش از فضای هستی داشت با همه معانی و مفاهیم، و اسرار و اشارات و لطائف و حقایق و رمز رموزش نازل شد، در حالی که رسول بزرگ اسلام در حال تلقی قرآن آراسته به مقام عصمت و بصیرت و نورانیت ویژه بود، و با کمال ایمان به آن و این که این حقایق وحی است، و واسط میان او و تجلی قرآن به قلبش امین وحی و فرشته مقرب الهی جبرئیل است آن را دریافت نمود، و برای نجات انسان از چاه ضلالت و گمراهی و جاهلیت و پستی به وسیله آیات قرآن و علوم نورانی آن قیام کرد، و تحولی شگرف در جان و عقل و قلب انسان ایجاد نمود، و اساس تمدن عظیمی را بر اساس قرآن و ایمان به حق، و توجه به آبادی دنیا و آخرت بنا نهاد، که اگر پس از مرگ او مردم در حریم اطاعت جانشین و خلیفه بلافصل او امیرمؤمنان علی بن ابیطالب به کرنش مینشستند، و از چشمههای حیاتبخش علوم او بهره میگرفتند، راه فساد عقلی و عملی، به روی جامعه انسانی تا قیامت مسدود میشد، و میدانی برای جولان شیاطین طرد شده از رحمت حق، و لعنت شده در قرآن و در زبان پیامبر به ویژه بازیگران سقیفه که خشتی را در برابر ساختمان راستین اسلام کج نهادند، و بر پایه آن بنای حکومت عربی را به جای حکومت عدل اسلامی بنا کردند، و با سیطره بر قرار کردن بر همه شئون مردم، و زمینهسازی

برای حکومت امویان و عباسیان مشرک، خارها و موانع سنگینی بر سر راه اسلام راستین و فرهنگ ناب محمدی قرار دادند، و اسلامی شیطان ساخته بر اکثریت مردم تحمیل نموده، و از آن روز تا به امروز که سال ۱۳۸۹ شمسی است به میلیاردها نفر به وسیله عالمان درباری و وعاظ السلاطین اسلام شیطانی را به عنوان اسلام ناب تحمیل کرده، و قرن به قرن اکثریت را در برابر آراستگان به اسلام ناب قرار داده و پیروان قرآن و رسول الله و مکتب اهل بیت را در همه زمینهها دچار مضیقه نموده، و در راه زندان و تبعید و کشتار دستهجمعی انداخته، و به این برنامههای ظالمانه قانع نگشته حکم کفر و ارتداد و واجب القتل بودن وابستگان به اهل بیت را صادر کرده و صادر میکنند، و باعث شدند که اختلاف سنگینی میان امت پدیدار شد و جامعه اسلامی به فرقههای گوناگون تقسیم و هر فرقه برابر فرقه دیگر موضع خصمانه گرفت و میگیرد. و از این طریق راه قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی و به ویژه فرهنگی را به روی یهود عنود، و نصرانیت بیرحم استعمارگر را باز کرده، و جهان را غرق فساد و ظلم نمودند، و تا توانستند در امر نبوت پیامبر اسلام و ولایت اهل بیت دروغهای عجیب و غریب، و تهمتهای ناروا ساخته، تا عظمت پیامبر را در خصوص تلقی وحی، و در زمینهرو حیات آن حضرت بشکنند، و از او فردی عادی، خطاکار، مایل به گناه، گناهکار بسازند، و حتی حاکمان مدرسه سقیفه را از او بالاتر و برتر و عاقلتر و فهمیدهتر بنمایانند، و با ساختن هزاران روایت دروغ با پول بنیامیه و بنیعباس و اشاعه آن به وسیله عالمنمایان دنیاپرست اسلامی شیطانی و مکتبی انحرافی را به عنوان راه حق، و طریق درست به مردم قرون پس از مرگ پیامبر تا به امروز باور دهند، و با این فتنه بزرگ حرکت اسلام ارائه شده حق، و چرخ هدایت، و جلوی

ساختن بنای تمدن را براساس توحید و ایمان به قیامت و عدالت و انصاف گرفتند، و کاری کردند که اکثر مردم این امور را به عنوان فتنه و آثار شوم آن را باور نکننـد و این اسـلام دست ساخته، و فرهنگ اموی و عباسـی را به عنوان اسـلام ارائه شـده از جانب حق باور کننـد و پیروان اهل بیت را که آراسـته به همان اسـلام خداونـد هسـتند گمراه و بیراه خارج از دین بدانند، اهل بیتی که مصداق آیات مباهله، مودت و تطهیر هستند، و آنچه از علم و دانش و بصیرت داشتند از پیامبر به ارث بردند، و رسول خدا تمسک به قرآن و آنان را تنها راه نجات بشر تا قیامت، و مصون ماندن او از گمراهی و ضلالت اعلام نمودند.

برای این که بدانید در مکتب خلفا و مدرسه سـقیقه بر اسـلام راستین چه گذشت آن مکتب و مدرسه در رابط وحی و پیامبر و نیز گوشـهای از دیـدگان اهـل بیت و پیروان آنـان به نحو اجمـال اشـاره میکنم و از حضـرت حق ثبات قـدم پیروان اهل بیت و هدایت دیگران را به صراط مستقیم درخواست مینمایم.

### حمله ناجوانمردانه به حریم وحی و نبوت

بررسـی روایـاتی که در کتابهـای مورد توجه مـدرسه سـقیفه و مکتب خلفـا نقـل شـده، و در آن روایات حریم قـدس وحی [و گیرنده وحی] مورد هجوم قرار گرفته است مسئلهای ضروری و بسیار لازم به نظر میرسد.

چه نیکوست که در این زمینه قلم را به دست یکی از متخصـصترین حدیثشـناسان، و کاشف رجال ساختگی به دست سیف بن عمر تمیمی، و برملاکننـده اکـاذیب تـاریخی، و جنایـات حقوقبگیران مکتب خلفـا در تـدوین کتب حـدیث و تاریـخ، جهادگر فرهنگی کمنظیر علامه سـید مرتضـی عسگری رضوان الله تعالی علیه که بارها خداوند مهربان توفیق زیارت او و شنیدن مطالب مستدل و

ص:۷۲

استوارش را به من عنایت فرمود بدهم، تا خوانندگان بزرگوار به این حقیقت واقف و آگاه شوند که چه ظلمی و چه ستم مضاعفی بر اسلام و پیروان اهل بیت، و جامعه انسانی تا روز برپا شدن قیامت رفته است، و کار را به کجا رسانیدند که امیر مؤمنان که خود در معرض تیرهای سه شعبه مسموم مکتب مقابلش قرار داشت، و همه حقوق او ازجانب مدرسه سقیفه پایمال شد، و شاهد سیاهترین روزگار برای دین خدا بود در عهدنامهای که برای مالک اشتر نوشت و همه کتابهای مربوطه نقل کردهاند اعلام داشت:

«فان هذا الذین قد کان اسیراً فی یدی الاشرار، یعمل فیه با سهوی، و تطلب به الدنیا:» (۱)

یقینا این دین [که وسیله کمال انسان در همه شئون، و نجات بخش او از مشکلات، و عامل خیر دنیا و آخرت بنیآدم است] محققا اسیر دست اشرار شد.

در حوزه آن بر اساس خواستههای نامشروع عمل کردند، و به وسیله آن ریاست و ثروت و مال و منال طلبیدند!

در بررسی روایاتی که در رابطهبا وحی و پیامبر اسلام در مدرسه سقیفه و خلفا نقل شده میبایید که «مصیبت به اسلام به بالاترین مرحله خود میرسد، و دشمنان شناخته شده یا ناشناس اسلام، به درونیترین نقاط حرم اسلام پای تجاوز مینهند، و خطری واقعی همه چیز اسلام را مورد تهدید قرار میدهد!

روایات مربوط به این مسئله به چهار یا پنج شکل آمده است، مهمترین آنها دو روایت است که یکی از ام المؤمنین عایشه، و دیگری از عبید بن عمیر لیثی



---

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۵۳ معروف به عهدنامه مالک اشتر.

نقـل میشـود، در میـان ایـن دو روایـت که بـا تفصـیل بیشـتری سـخن میگوینـد، معتبرترین روایت را از امـالمؤمنین عـایشه نقل کردهاند، این روایت در چند جای از صـحیح بخاری «دقت کنید صـحیح بخار یعنی کتابی که تمام روایاتش صحیح و هموزن حق است» و صـحیح مسـلم و چهار نقطه از مسـند احمـد بن حنبل و در سـیره ابن هشام و تاریخ طبری و تاریخ این اثیر و تاریخ الاسـلام ذهبی و در امتاع الاسـماع مقریزی، و عیون الاثر ابن سـید الناس، و طبقات الکبری نوشته ابن سعد و تفسیر طبری و ابن کثیر و قرطبی و حتی در تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب «که از روشنفکران مذهبی کشور مصر است» وجود دارد.

در روایت منقول از عایشه حوادث اولین وحی چنین به تصویر کشیده شده است:

۱- در ابتـدا وحی به صورت رؤیاهای صادقه برای آن حضـرت پدیـدار میشـد، این رؤیاهاماننـد سپیـد دمان روشن بود، بعدها علاقه به تنهائی و عزلت و خلوتگزینی در ایشان پدیـدار گردیـد، او شـبهای متعـدد در غار حرا به عبادت میپرداخت، و هرچند یک بار به خانه و خانواده میآمـد تا زاد و توشه خلوت خویش را تهیه کنـد، و پس از تهیه وسائل زنـدگی، دیگر بار به غار باز میگشت، آن حضـرت به این ترتیب زنـدگی میکرد تـا آن روز ناگهـان بـا حـق برخورد کرد، جبرئیـل نزد او آمـد و گفت: ای محمد تو رسول خدائی پیامبر گفت: من ایستاده بودم و به زانو درآمدم.

این دیـدار در همین جا پایان یافت، و بعـد در حالی که تمام بـدنم به لرزه افتاده بود حرکت کرده، و در خانه نزد خدیجه رفتم وگفتم: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، و مدتی گذشت تا ترس و اضطراب این برخورد ناگهانی برطرف

شد، در این هنگام بار دیگر جبرئیل بر من پدیدار گشت و گفت: ای محمد تو رسول خدائی.

در آن لحظات تصمیم قطعی گرفته بودم که خویشتن را از یک بلندی کوهستانی به زیر افکنم!!

درست هنگامی که چنین قصدی داشتم جبرئیل برای بار سوم بر من پدیدار شد و گفت: ای محمد من جبرئیل هستم و تو رسول خدائی آنگاه گفت: بخوان، گفتم چه بخوانم؟ او سه بار مرا گرفت و فشار داد، گفتم چه بخوانم؟ او سه بار مرا گرفت و فشار داد، آن قدر فشار سخت بود که نزدیک میشد از پای درآیم، سپس گفت:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ:

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده

من خواندم، با تمام شدن این دیدار نزد خدیجه آمدم و گفتم: سخت بر خویشتن ترسان هستم سپس حوادث اتفاق افتاده را برای او بازگو کردم.

خدیجه گفت: بشارت باد تو را، به خدای سوگند خداوند تو را پست نخواهد کرد، تو صله رحم میکنی، و راستگو هستی. امانتدار میباشی، بار رنج مردم را به دوش میکشی، و یاور ایشان هستی، پس از آن مرا نزد ورق نوفل برده به او گفت: گوش به سخنان پسر برادرت بده ورقه از من پرسید داستان چیست؟ و من آنچه اتفاق افتاده بود بازگفتم، ورقه گفت: این ناموسی است که بر موسی بن عمران نازل میشده ای کاش من میتوانستم در این نهضت (که به دست تو بنیاد میشود) دارای سهمی باشم. (۱)



---

۱- ۱) - طبری ج ۲ ص ۲۹۹- ۲۹۸- صحیح بخاری ج ۱ ص ۷ باب برد الوحی، الطبقات ج ۱ ص ۱۹۵- ۱۹۴.

۲- روایت تاریخی دوم از مردی به نام عبدالله من شداد نقل شده و در آن علت ترس پیامبر که در روایت گذشته به آن اشاره شد روشن میگردد، در این روایت آمده است: پیامبر پس از اولین وحی که در غارحرا بر او نازل شد به نزد خدیجه بازگشت، در خانه به خدیجه گفت:

«یا خدیجه ما ارانی الّا قد عرض لی:» (۱)

ای خدیجه من فکر میکنم که در اثر تماس با جنیان به دیوانگی (و اختلال روانی) دچار شدهام! !

خدیجه پاسخ میدهد: نه هرگز، به خدا سوگند هیچگاه پروردگارت با تو چنین رفتار نمیکند. (۲)

۳- در مفصلترین روایتی که در این زمینه هست، حوادثی که در نخستین وحی بر پیامبر اکرم گذاشته است چنین توصیف میشود: راوی عبید بن عمیر لیثی است میگوید:

داستان وحی با نزول جبرئیل بر پیامبر آغاز میشود، پیامبر هر سال یک ما ه برای عبادت درحراء مجاورت اختیار میکرد، و این عادت در میان قریش وجود داشت که هر سال به چین عبادتی میپرداختند، پیامبر هر ساله در این ماه خاص به عبادت مشغول میشد، و اگر فقیری به نزدش میآمد او را اسیر میکرد.

آنگاه که یک ماه پایان مییافت، و دوران عبادت در آن تمام میشد پیامبر به مکه بازمیگشت، و در ابتدای ورود به مکه به مسجد الحرام میرفت، هفت بار یا بیشتر طواف میکرد، سپس به سوی خانه روانه میشد. روزگار چنین میگذشت تا آن سال که خداوند اراده فرمود که او را مورد کرامت قرار داده و لباس



---

۱- ۱) - عرض لی: اصابنی مس من الجن ابن اثیر النهای ج ۳ ص ۸۳.

۲- ۲) - طبری ج ۲ ص ۳۰۰- ۲۹۹.

رسالت بر وی بپوشاند، و به این وسیله بندگان خود را مورد رحمت قرار دهد.

این حادثه در ماه رمضان اتفاق افتاد، پیامبر همانطور که معمولش بود، برای مجاورت و عبادت به حرا رفته بود، و همراه وی خانوادهاش نیز حضور داستند، آن شب که خداوند اراده داشت او را مورد اکرام خویش قرار دهد و به رسالت برگزیند جبرئیل به نزد او آمد، پیامبر گفت: او به نزد من آمد و پردهای از دیبا که در آن نوشتهای وجود داشت به همراه آورده بود.

من در آن لحظه به خواب بودم، به من گفت: بخوان گفتم: نمیتوانم بخوانم، او مرا گرفت و سخت فشار داد، تا آنجا که احساس مرگ کردم، آنگاه رهایم ساخت پس از آن گفت: بخوان گفتم: چه بخوانم، و این سخن را به خاطر آن گفتم که دیگر بار گرفتار فشار شدید و مرگآور نشوم، گفت:

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ. . . (۲) عَلَّمَ اَلْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ. (۵)

من خواندم او رفت، از خواب برخاستم، گوئی آنچه خواندهبودم در قلبم نقش بسته است.

پیامبر گفت: من هیچ کس از مخلوقات خدا را، چون شاعران و دیوانگان دشمن نمیداشتم تا آنجا که نمیتوانستم به چنین کسانی نظر کنم، پیامبرگفت: من در دل با خود گفتم این بدبخت (یعنی خودم) یا شاعر شده یا مجنون؟ اما قریش هرگز چنین صحبتهائی را نشنود که بازگو کنند، نهایتا به بالای بلندی کوهی خواهم رفت و از آنجا خویش را به زیر میافکنم، و خود را میکشم تا راحت شوم؟ !

از غار حرا بیرون آمدم و درصدد خودکشی یا میان راه کوهستانی پائین رفتم،

صدائی از آسـمان توجهم را جلب کرد، شـنیدم میگفت: ای محمد تو رسول خدائی و من جبرئیلام، پیامبر گفت سر به آ سمان برداشـتم، جبرئیل را به صورت مردی که در افق دو آسـمان ایسـتاده مشاهـده کردم، ایسـتادم تا او را بنگرم روی این حساب از قصد خودکشـی باز ماندم، نه قدمی به پیش مینهادم و نه به پس و به هرسوی آسمان مینگریستم او را همچنان که در ابتدا دیده بودم مشاهده می کردم. . . او رفت و من به نزد خانودهام بازگشـتم و به نزد خدیجه رفتم به روی ران او نشسـتم و او را به خود فشردم! !

خدیجه گفت: ای ابوالقاسم کجا بودی؟ به خدای سوگند فرسـتادگان من به دنبال شما سراسر مکه را درنوردیدند پیامبر گفت به او گفتم: این بیچاره (اشاره به خودم) یا شاعر شده است یا دیوانه و جنزده! !

گفت: ای ابوالقاسم تو را از چنین چیزهائی به خـدا پناه میدهم، خداوند برای تو چنین سرنوشـتهائی مقرر نخواهد کرد، با آنچه من در تو از راسـتگفتاری، و امانتـداری، و حسن اخلاـق، و صـله رحم میشـناسم چرا چنین سـخن میگوئی، ای پسـر عمو شـاید چیزی مشاهده کردهای؟ گفتم: آری و آنگاه حوادث را برایش بازگو کردم.

خـدیجه پاسـخ داد: بشـارت بـاد تو را ای پسـر عمو، بر این راه پایـدار باش، سوگنـد به آن کسـی که جان من به دست قـدرت اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

سپس برخـاست و لبـاس به تن آراست و به نزد ورق بن نوفل رفت که پسـر عمویش محسوب میشـد، ورق نصـرانی بود و اهل دانش و آشنای با تورات و انجیل، حدیجه هر چه از من شنیده بود به او خبر داد.

ص:۷۸

ورقه در حالی که سخت هیجانزده بود گفت: قدوس است، قدوس است، سوگند به آن کس که جان ورقه در دست قدرت اوست، ای خدیجه اگر راست بگوئی ناموس اکبر (جبرئیل) به نزد او آمده، همان کسی که به نزد موسی میآمده است، من فکر میکنم که او پیامبر این امت است، به او پیام مرا برسان و بگو باید در راهش استوار بماند.

خدیجه به خانه میآید و به پیامبر سخنان ورق بن نوفل را میگوید، و به این ترتیب فشار فکری پیامبر برطرف میشود، و دغدغه خاطرش از شاعر یا مجنون شدن پایان میپذیرد.

در ملاقاتی که چند روز بعد میان پیامبر و ورق در مسجد الحرام اتفاق میافتد، ورقه از حالات پیامر سئوال میکند، و خصوصیات حوادث اتفاق افتاده را طالب میگردد، پیامب راکرم آنها را بازگو میکند، ورقه میگوید: سوگند به آن کس که جانم به دست اوست تو پیامبر این امت هستی، و ناموس اکبر به نزد تو آمده، همانگونه که به نزد موسی نیز میآمده است، تو را حتما تکذیب خواهند کرد، تو را آزار خواهند داد و تو را از شهر و زادگاهت بیرون مینمایند، و با تو به نبرد برخواهند خواست، اگر من آن روز را درک کنم تو را چنان نصرت و یاری نمایم که خدا را راضی کند، آنگاه خم شد و پیشانی پیامبر را بوسید، پیامبر در حالی که رنجهایش تسکین یافته بود با حالت ثبات و اطمینان بیشتری به خانه بازگشت. (۱)

۴- در یک روایت دیگر که آن را عکرمه از عبدالله بن عباس منقل میکند،



---

۱- ۱) - طبری ج ۲ ص ۲۰۸- ۲۰۶ چاپ اول مصر و ج ۲ ص ۳۰۲- ۳۰۰ چاپ دار المعارف سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۳۹- ۲۳۶ چاپ مصر ۱۳۷۵- الاکتفاء ج ۱ ص ۲۶۶- ۲۶۳.

حادثه چنین توصیف شده است:

روزی پیامبر در حالی که در سرزمین اجیاد نزدیک صفا به سر میبرد، ناگاه فرشتهای را دیدار کرد که در افق دوردست آسمان، در حالی که یک پای خود بر پای دیگر نهاد ظاهر شده است و فریاد برمیآورد که: ای محمد من جبرئیلام، ای محمد من جبرئیلام.

پیامبر از این برخورد و دیدار ناگهانی به هراس دچارشده، او هر بار سر را به زمین میانداخت، چون بار دیگر به آسمان مینگریست، فرشته را همچنان در افق مشاهده میکرد، بنابراین بر جای خود نماند، و با سرعت به خانه نزد همسرش خدیجه بازگشت، و برای او خبر حادثه را بازگفت، و اظهار داشت ای خدیجه من چیزی را مانند این بتها، و کسی را مانند این کاهنان دشمن نمیدارم، ولی اکنون میترسم که خود کاهن شده باشم.

خدیجه پاسخ داد نه، چنین نیست، این سخنان را نگو خداوند هرگز با تو اینگونه رفتار نخواهد کرد، زیرا تو صله رحم میکنی و. . . . (۱)

۵- در روایت عرو بن زبیر کلمات پیامبر چنین نقل شده است که: ای خدیجه من نوری میبینم اینکه هراسانم که نکند کاهن شده باشم. . ! ! (۲)

۶- روایت دیگری که به وسیله عکرمه از ابن عباس نقل شده، سخنان پیامبر را چنین بازگو میکند: ای خدیجه من صدائی میشنوم، و نوری میبینم، میترسم که دیوانه شده باشم! ! (۳)

ص:۸۰

---

۱- ۱) - الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۵- ۱۹۴ چاپ بیروت ۱۳۷۶.

۲- ۲) - الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۵.

۳- ۳) - الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۹۵.

## ارزیابی روایات

روایاتی که همه از کتب اهل سنت، کتابهای مورد توجهشان و برخی به عنوان منبع صحیح نقل شد از جهات گوناگون قابل بررسی است، و با بررسی کافی، ضعف و اشکال در سند، و دروغ و جعل موجود در متن آنها به صورت بسیار روشنی دیده میشود.

ما با هر یک از جهات نامبرده، آنها را مورد نقد و دقت قرار میدهیم، و نشانه جعّالی و دروغپردازی را در آنها باز خواهیم شناخت.

بررسی هر یک از سند و متن، مقداری از عوامل ضعف و بیارزش روایات مزبور را نشان میدهد.

## بررسی سند

در روایات گذشته پنج راوی وجود دارند که سند این روایتها به آنان منتهی میشود، و یا حداقل به ایشان منسوب گشته است، به عبارت دیگر سرسلسله و زنجیر راویان هستند اینان عبارتاند از: ام المؤمنین عایشه، عبدالله بن شداد، عبید بن عمیر، عبدالله بن عباس و بالاخره عرو بن زبیر. تاریخ گواهی میدهد که هیچکدام از این افراد در عصر حادثه حضور ندارند، زیرا اصولاً در آن زمان هنوز متولد نشده بودند چه آن که:

۱- تولد عایشه در سال چهارم یا پنجم یا ششم بعد از بعثت است. (۱)

۲- عبد الله بن شداد لیثی از صحابه پیامبر شمرده نمیشود، و از تابعین یعنی از نسل پس از صحابه حساب میگردد، او در زمان پیامبر به دنیا آمد ولی به علّت خردسالی صحبت پیامبر را درک نکرده است، او در سال ۸۱ هجری در کوفه به



---

۱- ۱) - اسد الغابه ج ۷ ص ۱۸۹ چاپ جدید مصر کتاب الشعب.

قتل رسیده است. (۱)

۳- عبید بن عمیر هم در اواخر زندگی رسول اکرم متولد شده، لذا چون عبدالله بن شداد او را در شمار صحابه آن حضرت نمیآورند. (۲)

۴- عبدالله بن عباس در سال دهم پس از بعثت یا سه سال پیش از هجرت تولد یافته است. (۳)

اضافه این که ناقل از ابن عباس عکرمه است که به شهادت رجالشناسان مردی است دروغپرداز و ساختههای دروغین خود را به ابن عباس نسبت میداده است. (۴)

۵- عرو بن زبیر در زمان حکومت عمر تولد یافته و از تابعین طبقه دوم محسوب میشود. (۵)

بنابراین اولین ناقلین حادثه، هیچیک در عصر وقوع آن حضور نداشتهاند، و ما میدانیم که یک حادثه را جز با حضور در آن و یا شنیدن از حاضران و شاهدان عینی آن نمیتوان نقل کرد.

در تمام روایات یاد شده ناقل، حادثه را بدون واسطه نقل کرده، و در این میان تنها عبید بن عمیر است که از شخص پیامبر روایت مینماید و او هم آن حضرت را به طور کلی زیارت و دیدار نکرده است، زیرا دیدیم که وی در اواخر عمر حضرتش متولد شده و به همین جهت رجالشناسان او را از صحابیان نشمرده و از تابعین محسوب میدارند، لذا چنین نقلی هم از اعتبار تاریخی و حدیثی خالی



---

۱- ۱) - تقریب التهذیب ج ۱ ص ۴۲۲ چاپ مدینه.

۲- ۲) - تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۴۴.

۳- ۳) - اسد الغابه ج ۳ ص ۲۹۱.

۴- ۴) - میزان الاعتدال ج ۳ ص ۹۴.

۵- ۵) - تقریب التهذیب ج ۲ ص ۱۹.

میباشد، البته در اینجا

به بررسی شخصیت این راویان و حدود صداقتشان نپرداختیم و از آن صرفنظر نمودیم که این کار خود بخشی مفصل احتیاج داشت.

### قضاوت قاطع قرآن کریم

قضاوت قرآن در مورد متن و مفهوم روایات مورد بحث، قاطعیت تمام دارد، چنان که ما با صرفنظر ار بیارزشی سند این روایات، کاملا میتوانیم با تکیه بر قرآن آنها را نقد کنیم.

با دقت و تتبع در کتاب آسمانی اسلام، این مسئله با روشنی روی مینماید که نبوت رسول اکرم یک حادثه غیر مترقبه و ناشناخته نبوده است، بلکه در ابعاد گوناگون مطرح گشته و به صور مختلفی عرضه شده است.

اعتقاد به وجود پیامبری او از تمام پیامبران به عنوان یک «میثاق» مؤکد خواسته شده، و عهد و پیمان برای نصرت و یاری او گرفته شده است، پیامبران بزرگ وجود و ظهور و بعثت او را بشارت دادهاند.

آن حضرت و بعضی از یاران او در تورات و انجیل نام و نشان داشتهاند.

اهل کتاب آن حضرت را کاملا میشناخته و با علم و آگاهی کامل به خصائص و صفات و نام و نشان وی را پذیرفته یا احیانا ( به خاطر کبر وحسد و ریاستطلبی و دنیاخواهی) انکار کردهاند.

اینگونه آیات را با بحث مختصری در پیرامون هر یک در سطور بعد میبینیم:

۱- وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ اَلنَّبِيِّينَ لَمٰا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتٰابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قٰالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قٰالُوا أَقْرَرْنٰا قٰالَ فَاشْهَدُوا

ص:۸۳

وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ اَلشّٰاهِدِينَ. (۱)

و [یاد کنید] هنگامی که خدا از همه پیامبران [و امت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [آن گاه خدا] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورتی که به آن وفا کنید] دریافت نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

در اعتقاد ( ما پیروان اهل بیت) پیامبران صد و بیست و چهار هزار تن هستند، و از میان ایشان سیصد و اندی به رسالت و پیامرسانی نیز برگزیده شده‌اند. (۲)

یعنی همه این گروه با غیب هستی مربوط هستند، ولی تنها پیام‌آوران و صاحبان رسالت مأمورند، آگاهی خود را از جهان غیب به مردم برسانند.

در آیه شریفه صحبت از میثاق و عهدی است که از همه انبیا یعنی مجموعه گروه صد و بیست و چهار هزار تنی ایشان گرفته شده تا نسبت به رسولانی که بعد می‌آیند، و تصدیق‌کننده حقایقی که به همراه شماست هستند باید دو وظیفه را پاس بدارید:

الف- به ایشان حتما ایمان بیاورید: لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ

ب- و ایشان را یاری کنید: لَتَنْصُرُنَّهُ

در تفسیر این آیه دو نظریه وجود دارد، یک نظریه بر اساس روایات معتبری است که در دو مکتب (تشیع) امامت و (تسنن) خلافت وجود دارند.



---

۱- ۱) - آل عمران: ۸۱.

۲- ۲) - خصال صدوق ۶۰۴، اختصاص مفید ۲۶۴، بحار ۱۱ ص ۳۲-۳۰.

این روایات به وضوح و صـراحت نشان میدهند که این میثاق از همه پیامبران، از حضـرت آدم تا آخرین ایشان عیسـی بن مریم (ع) گرفته شـده است که به پیامبر خاتم حضرت محمـد (ص) ایمان بیاورنـد، و در صورتی که روزگار آن حضـرت را درک کردند یاریاش دهند، و سپس فرمان داده شده که از قوم خود نیز بر این مسئله عهد و پیمان بگیرید.

از امیرمؤمنان علی (ع) نقل میکنند که فرمود:

خداونـد هیـچ پیامبری را مبعوث نکرد - آدم و بعـد از او- مگر این که از او عهد و پیمان گرفت که اگر در زمان پیامبر اسـلام زنده بود و آن حضـرت برانگیخته شد حتما به او ایمان بیاورند و یاریاش کنند، و به ایشان دستور داده شد که از قومشان چنین عهد و میثاقی بگیرند. (۱)

چنین آمده: خداوند از پیامبران (ع) میثاق گرفت که بعثت پیامبر خاتم و رفعت مقام او را به امتهای خود خبر و بشارت دهند، و به ایشان فرمان دهند که در صورت همزمان شدن با آن جناب، حضرتش را تصدیق نمایند. (۲)

۲- وَ إِذْ قٰالَ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اَللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ:

به یاد آرید آن زمان را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من پیامآور

ص:۸۵

---

۱- ۱) - تفسیر طبری ج ۳ ص ۲۳۶- تفسیر ابن کثیر ج اول ص ۳۷۸، تفسیر فخر رازی ج ۸ ص ۱۱۵.

۲- ۲) - تفسیر تبیان ج ۲ ص ۵۱۳ مجمع البیان ج ۲ ص ۴۶۸، صافی ج ۱ ص ۲۷۴.

خداونـد به سوی شـما هسـتم، و تصدیقکننـده توراتی که پیش من نـازل شـده، و درباره پیامبری که پس از من میآیـد و نامش احمـد است بشارت میـدهم، ولی هنگامی که پیامبر اسـلام نشانهها و دلایل [اثباتکننـده نبوتش را] برای آنان آورد گفتند: اینها سحر و جادوئی آشکار است.

پیامی که در این آیه هست در کمال صراحت میباشد، آیه با روشنی اعلام میدارد که پیامبر اسلام با نام خاص خویش در عصر بعثت عیسوی مطرح شده، و حضرت مسیح در بخشی از پیام خویش وجود و رسالت ایشان را بشارت دادهاند.

این که فکر شود چنین سـخنی ادعائی بیش نمیباشد به هیچ وجه صـحیح نخواهد بود، زیرا میدانیم قرآن کریم در محیطی پر از کینه و دشـمنی نـازل شـده، و دشـمنان اسـلام که تـا پای جان برای مبارزه با آن کوشـیدهاند در برابر چنین ادعائی- اگر دروغ بـود- یـک لحظـه آرام نمینشسـتند. آنـان که هزاران تن سـپاهی و جنگجـو در برابر پیروان قرآن بسـیج میکردنـد میتوانسـتند با استفاده از یک اشتباه و یک ادعای واهی بیهیچ زحمت اسلام را در نطفه خفه کنند.

سخنان گذشته همه بر فرض این بود، که بشارتهای مزبور در اناجیل موجود عصر ما نباشد، ولی خوشبختانه ترجمهها و چاپهای قدیمیتر انجیل نمونههائی از این بشارت به دست میدهد، مثلا در ترجمه فارسی انجیل یوحنا به قلم کشیش ف لامنه فرانسوی و در ترجمه عربی همین کتاب به قلم را بنسن کشـیش انگلیسی در فصل چهاردهم آیات ۱۶ و ۱۷ و ۲۵ و ۲۶ و در فصل پانزدهم آیه ۲۶ و در فصـل شـانزدهم آیات ۷ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از «فارقلیـط» که همـان پریکلیتوس یونانی و احمـد عربی است نام رده شده، و توصیفات و خصائص

ایشان ذکر شده است. (۱)

۳-اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِيَّ اَلْأُمِّيَّ اَلَّذِى يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى اَلتَّوْرٰاةِ وَ اَلْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهٰاهُمْ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ اَلطَّيِّبٰاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ اَلْخَبٰائِثَ. . . (۲)

همان کسانی که از این رسول و پیامبر « ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات وانجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت بازمی دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

در این آیه شریفه اضافه بر آنچه آیه گذشته اظهار میداشت، سخن از این حقیقت به میان میآید که تنها انجیل نام و نشان پیامبر اسلام را دارد، بلکه تورات هم از این خورشید پرفروغ هدایت نام میبرد، و در سطور گذشته دانستیم، که در آن محیط پر از دشمنی و با وجود دانشمندان یهود در جامعه عربی، امکان چنین ادعائی به دروغ به هیچ وجه وجود ندشته است، و افزون بر این دلیل باز باید خوشبختانه بگوئیم در پارهای از نسخههای قدیمی تورات به آیهای برخورد میکنیم که نشانیهای صریحی از پیامآور اسلام را در خود دارد.

در باب سی و سوم از سفر تثنیه در آیات ۱ و ۲ و ۳ میخوانیم:

«و این است دعای خیر که موسی مرد خدا قبل از مردن بر بنی اسرائیل خواند و گفت: که خداوند از سینا برآمد و از سعیر نمودار گشت و از کوه فاران



---

۱- ۱) - انجیل ترجمه ف لامنه چاپ پاریس موجود در کتابخانه مجلس شورای قدیم به شماره ۱۷۶۳.

۲- ۲) - اعراف: ۱۵۷.

نورافشان شد، و با ده هزار مقربان ورود نمود، و از دست راستش شریعتی آتشین برایشان رسید، بلکه قبائل را دوست داشت، و همه مقدساتش در قبضه تو هستند. (۱)

در این آیات سخن از سه نقطه به میان آمده: سینا، سعیر، فاران.

«سینا» بر اساس متون رسمی یهودی و مسیحی مکانی است که خداوند شریعت و قوانین و فرامین خود را به حضرت موسی نازل فرموده است، در سفر لاویان از تورات باب هفتم آیات ۳۷ و ۳۸ میخوانیم:

این است قانون قربانی سوختنی و. . . که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود.

و نیز در همین سفر باب بیست و پنجم آیه اول میخوانیم: «و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده گفت.»

سفر خروج یعنی سومین کتاب از اسفار خمسه تورات داستان رفتن موسی به کوه سینا و میقات او را با خداوند چنین بیان میکند: و چون موسی بر فراز کوه برآمد ابر کوه را گرفت، و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین موسی را از میان ابر ندا داد. . . و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند. (۲)

محققین مذهبی مسیحی سینا را چنین توصیف میکنند:

کوهی است که در شبه جزیره طور سینا واقع و حضرت اقدس الهی از بالای



---

۱- ۱) - تورات ترجمه کشیس رابنسن از اصل عبرانی چاپ چاپخانه ریچارد واطس در لندن سال ۱۸۳۹ میلادی.

۲- ۲) - سفر خروج باب ۲۴ آیات ۱۵ و ۱۸.

آن شریعت خود را به قوم اسرائیل عطا فرمود. (۱)

«سعیر» یا ساعیر سرزمینی است کوهستانی در جنوب فلسطین که ادوم یا ادومیه هم گفته میشود، به عقیده جغرافینویسان در این کوهها اولین بار انجیل بر حضرت عیسی بن مریم نازل شده است. (۲)

«فاران» دربار این کلمه در کتب رسمی مسیحی توضیح قطعی و نهائی وجود ندارد، مثلا میگویند: کوه فاران همان کوهی است که خداوند هنگام آمدن از آنجا تجلی کرد، و آنگاه این عبارت را اضافه میکنند: و رأی معتبر آن است که کوه فاران جزء جنوبی کوههائی است در شمال شرقی دشت، که بنی اسرائیل در آن گردش میکردند. (۳)

ولی نشانههائی وجود د دارد و قرائنی در دست است که محل فاران را به خوبی نشان میدهد، مثلا در سفر تکوین فصل بیست و یکم میخوانیم: و ابراهیم در صبحدم... نان و مطهره آب را گرفته و به هاجر داده به دوشش گذاشت و هم پسرش را به او داده او را روانه نمود... و آبی که در مطهره بود تمام شد، و پسر را زیر بوتهای از بوتهها گذاشت و روانه شده در برابرش به مسافت یک تیر پرتاب نشست و گفت: که مرگ پسر را نبینم و در برابرش نشسته و آواز خود را بلند کرده گریست، و خدا آواز پسر را شنید و فرشته خدا هاجر را از آسمان آواز داده به او گفت که ای هاجر تو را چه واقع شده مترس زیرا که خداوند آواز پسر را در جای بودنش شنیده است، برخیز و پسر را بردار

ص:۸۹

---

۱- ۱) - قاموس کتاب مقدس ماده سینا ص ۴۹۸ جلد اول دکتر جمیز هاکس.

۲- ۲) - معجم البلدن ماده ساعیر ج ۳ ص ۱۷۱ و ماده فاران ج ۴ ص ۲۲۵ و قاموس کتاب مقدس ماده ادومیه ۳۰- ۲۷.

۳- ۳) - قاموس کتاب مقدس ۶۴۲.

و به دستت او را بگیر، زیرا که او را امت عظیمی خواهم کرد، و خدا چشمان او را گشاده کرد، و چاه آبی دید و روانه شده مطهره را از آب پر کرد و به پسر نوشانید و خدا با پسر بود که نشو و نما کرد و در بیابان ساکن شده تیرانداز گردید و در بیابان باران ساکن شد.

اینجا صحبت از اسماعیل و هاجر است که همه میدانیم در بیابانهای حجاز و مکه سکونت کردند، و چاه زمزم اولین بار برای اسماعیل در همین مکان از زمین جوشید، و اینک قبر اسماعیل و هاجر «حجر اسماعیل» در مسجد الحرام و شهر مکه مشهور است.

امت عظیمی که میبایست از او به وجود آیند و خداوند آن را به ابراهیم وعده داده، همان قوم عرب و قبیله قریش هستند که در عصر اسلام و پس از آن به صورت یکی از اقوام تاریخساز جهان درآمدند.

به این ترتیب جای فاران یا پاران به خوبی روشن میشود، جغرافیانویسان قدیم هم به همین حقیقت تصریح میکنند. (۱)

در اطراف شهر مکه پدیدار شدهاند، نشانههای دیگری که در آیه مذکور هست کاملا با پیامبر اسلام تطبیق میکند و آن این که:

۱- از کوه فاران نورافشان شد و با ده هزار مقربان ورود نمود، چنان که دیدیم در آیه صحبت از سه بار ظهور الهی بود، یعنی سه بعثت بزرگ، یا برانگیخته شدن سه پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت، و تصریح میشود سومین تن از این پیامبران و سومین بعثت از کوه فاران انجام گرفته است و میدانیم اولین بار از وحی در شریعت خاتم انبیا در غاری از کوه حرا «فاران» یکی از

ص:۹۰

---

۱- ۱) - معجم البلدان ج ۴ ص ۲۲۵ چ بیروت.

کوههای اطراف مکه و بیابان فاران بوده است، و نیز میدانیم هم آن حضرت بود که چند سال بعد با د ه هزار سرباز مسلمان وارد مکه شد و آن را فتح کرد، و داستان همراهی ده هزار مقرب تنها در زندگی پیامبر اسلام اتفاق افتاده است و بس زیرا حضرت موسی در ابتدای ظهور تنها برادرش هارون را به همراه داشت و در خروج از مصر با تمام بنی اسرائیل بود، که پارهای از مورخان معتبر مذهبی مسیحی، تعدادشان را بیش از ششصد هزار گفتهاند. (۱)

و حضرت عیسی تا پایان دوران تعلیمات خویش اندکی پیرو یافت که بنا به کتاب اعمال رسولان در حدود صد و بیست و تن بودند. (۲)

و از میان ایشان دوازده تن انتخاب شده و عنوان حواریان وی را یافتند که یاران همیشگی و همراهان دائمی و شاگردان مخصوص او بودند. (۳)

مسیحیان کوشیدهاند که با تحریف این آیه در تورات، آن را با ظهور عیسوی تطبیق کنند لذا در پارهای از نسخههای جدیدتر به جای جمله مذکور این عبارت را میخوانیم:

«و تلألأ من جبل فاران و اتی من ربوات القدس:» (۴)

از کوه فاران پرتوافشان شد و از بلندیهای قدس «بیت المقدس و فلسطین» آمد، اضافه بر این تحریف در این نسخه اصولا صحبت از همراهان وجود ندارد.

۲- و از دست راستش شریعت آتشین برای ایشان رسید، این تعبیر یک نشان

ص:۹۱

---

۱- ۱) - قاموس کتاب مقدس ماده خروج ۳۴۹ چ اول بیروت ۱۹۲۸.

۲- ۲) - عهد جدید باب اول آیه ۱۶.

۳- ۳) - تاریخ کلیسای قدیم چ آلمان ترجمه علی نخستین ص ۳۲- ۳۱.

۴- ۴) - تورات ترجمه عربی طبع مطبعه آمریکائی بیروت سال ۱۹۰۷.

دقیق اسلام است، ما میدانیم اسلام شریعت و دینی است که در آن جهاد به صورت یک عبادت، رکنی از دین را تشکیل میدهد، و در هیچ آئینی دیگر به این شکل مسئله جهاد مطرح نشده و به اینگونه ابعاد مختلف نیافته است.

۳- «بلکه قبائل را دوست داشت» و این نشان دقیق دیگری از اسلام و پیامبر آن است، و در قرآن کریم این معنی به این صورت آمده است:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ: (۱)

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

فَبِمٰا رَحْمَةٍ مِنَ اَللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ: (۲)

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی.

در تورات قدیم سخن از این است که همه قبایل و همه ملل و همه مردمان و خلاصه جهانیان به طور دستهجمعی مورد مهر و دوستی پیامبری است که از کوه فاران ظهور میکند. آیات قرآن نیز این خصوصیت را در مورد پیامبر اسلام اعلام و تصدیق میکند، اما در زمانهای بعد در نسخههای جدیدتر از تورات این معنا هم به تحریف دچار شده و به صورت «به درستی که قبایل خود را دوست داشت» و یا «به درستی که قوم خود را دوست میدارد» درآمده است تا به این وسیله مسأله جهانی بودن محبت و رحمت پیامر مبعوث شده در کوه فاران نفی شده و اختصاص به قوم بنی اسرائیل پیدا کند، و با حضرت عیسی تطبیق یابد.

۴- مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّٰاءُ عَلَی اَلْکُفّٰارِ رُحَمٰاءُ بَیْنَهُمْ تَرٰاهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اَللّٰهِ وَ رِضْوٰاناً

ص:۹۲

---

۱- ۱) - انبیا: ۱۰۷.

۲- ۲) - آل عمران: ۱۰۹.

سِيمٰاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ اَلسُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي اَلتَّوْرٰاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي اَلْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوىٰ عَلىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ اَلزُّرّٰاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ اَلْكُفّٰارَ. . . (1)

محمّد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست.

این است توصیف آنان در تورات، و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانههای خود را رویانیده، پس تقویتش نموده تا ستبر و ضخیم شده و در نتیجه بر ساقههایش «محکم و استوار» ایستاده است به طوری که دهقانان را از رشد و انبوهی خود به شگفتی میاندازد، تا خدا به وسیله «انبوهی و نیرومندی» مؤمنان، کافران را به خشم درآورد. . .

میبینیم که نه تنها پیامبر که حتی یاران او نیز با صفات مخصوصشان در تورات و انجیل، یعنی قرنها بیش از ظهور اسلام نشانه داشته و مورد توجه قرار گرفتهاند.

۵- وَ لَمّٰا جٰاءَهُمْ كِتٰابٌ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ وَ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی [چون قرآن] آمد که تصدیق کننده



---

۱- ۱) - فتح: ۲۹.

توراتی است که بـا آنان است، و همواره پیش از نزولش به خودشان [در سایه ایمان به آن] مژده پیروزی بر کافران می دادنـد، پس [بـا این وصف] زمـانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را بـا پیشـگویی تورات می شـناختند] نزد آنـان آمـد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.

یهود از یمن به جزیز العرب پا نهاد، یهودیانی که در مـدینه و حوالی آن سـکونت داشـتند به انتظار و امیـد دیـدار آخرین پیامر خدا به این سرزمین کوچ کرده بودند، چه آنان که در فدک میزیستند، چه آنان که در خیبر سکونت داشتند، و چه آنان که در مدینه اقامت نمودند، همه و همه به دنبال هم هدف موطن اصلی خود را ترک نموده بودند.

یهودیـان سـاکن مـدینه بعـد از مـدتی بـا کوچ قبایل عرب یمن روبرو شدنـد، اعراب یمنی که به مـدینه کوچ کردنـد رفته رفته گسترش یافته و با نام اوس و خزرج دو قیله بزرگ تشکیل دادند.

گاه و بیگاه درگیریهائی میان این دو دسـته از یک طرف و از طرف دیگر با یهودیان به وجود میآمد، در این نبردها بوده اسـت که یهودیـان چون همه خداپرسـتان برای پیروزی خود دست به دعـا برمیداشـتند و از خداونـد به نـام و به احـترام پیـامبر بزرگ آینده درخواست پیروزی مینمودند، قرآن مجید از این مسئله با عبارت:

يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى اَلَّذِينَ كَفَرُوا.

تعبیر میکند.

گاه نیز به هنگام شکسـتها به قبیله اوس و خزرج میگفتنـد: به زودی پیامبری در این سـرزمین ظهور خواهـد کرد، ما به او ایمان میآوریم، و در سایه قدرت او از شما انتقام خواهیم گرفت.

ص:۹۴

بخاطر همین زمزمههای گاه و بیگاه و در میان همین تهدیـدها بوده است که اوس و خزرج یعنی اعراب غیر یهودی مدینه با نام و خصوصـیات پیامبر اسلام آشنا شدند، لذا در اولین برخوردی که با آن حضرت در مکه داشتند به او گرویدند، با این که تنها به این علت به مکه آمده بودند که از قریش کمک جنگی بگیرند. (۱)

## نتیجه تحقیق و بحث در کنار روایات ساختگی و جعلی

در رابطه با تلقی وحی

با توجه به تمام مباحث گذشـته میبینیم که تعبیر قرآن در دو آیه بقره و انعام تا په اندازه درست و زیباست، خداوند در آیه اول میفرماید:

اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ اَلْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ: (۲)

اهل کتاب، پیامبر اسـلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانـده اند] می شناسـند، به گونه ای که پسـران خود را می شناسند؛ و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، پنهان می دارند.

و در آیه دوم میفرماید:

اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ اَلْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمُ اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ: (۳)

کسانی که به آنان کتاب آسمانی دادیم، همان گونه که پسرانشان را می شناسند

ص:۹۵

---

۱- ۱) - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۶ چ قاهره.

۲- ۲) - بقره: ۹۰.

۳- ۳) - انعام: ۲۰.

[بر اساس اوصافی که در کتاب هایشان بیان شده] پیامبر را می شناسند؛ فقط کسانی که سرمایه وجودشان را تباه کردند، ایمان نمی آورند.

آنچه در مجموعه آیات فوق العاده ملاحظه کردیم، این بود که بر اساس قرآن کریم و تأییدات و دلایل تورات و انجیل و مؤیدات تاریخی، مسئله پیامبری رسول اکرم با تمام صفات و نشانهها، قبل از ظهور آن حضرت مطرح بوده، و بسیار کسان از اهل کتاب و ا عراب مشرک با آن آشنائی قبلی داشتند.

مردم شهر و دیار او، بیگانگان و دوران، یهودیان و مسیحیان، عالمان و دانایان، ظهور او و زمان آن را، خصائص جسمانی و روحانی، خصائص دین و کتابش را میشناختند، آیا با توجه به این همه مسائل، ناآشنائی شخص پیامبر و ناآگاهی او به این حقایق و سرنوشت و شخصیت خویش بعیده و محال بنظر نمیآید.

بنابر روایات بازگوکننده اولین وحی و زمان آن [که در کتابهای مکتب سقیفه و مدرسه خلفا نقل شده]

و در آن از تردیدها و شکها و ناباوریهای پیامبر نسبت به پیامبری خویش و تصمیم به خودکشی، و اتهام به خود مبنی بر گرفتار شدن به اختلال فکری، دیوانگی، جنزدگی، کاهنی، سخن به میان آمده، گذشته از اشکالات اساسی در سند آنها، کاملا از نظر متن نیز بیارزش هستند، زیرا با حقایق مسلم قرآن و تورات و انجیل و تاریخ و حتی عقل، تناقض و منافات غیر قابل حلّ دارند.

اینک به بررسی روایات و رویدادهای تاریخ، در گذشت زندگانی پیامبر، و نیز کسانی که پیش از بعثت یا ظهور و برانگیخته شدن پیامبر آشنای با او بودند میپردازیم، که همه به حقیقت مورد بحث، اشارت و دلالت کافی دارند، و خود دومین برهان صادق ما بر جعلی بودن روایات مربوط به اولین وحی هستند.

### دیر بحیرای راهب

ص:۹۶

بازرگانان قریش طبق معمول هر سال، یک بار به سوی شام و یک بار به سوی یمن میرفتند.

ابوطالب رئیس و شیخ قریش نیز گاه در این سفرهای تجارتی شرکت میکرد، پیامبر اکرم (ص) که پس از وفات پدربزرگ خود عبدالمطلب، در کفالت عموی بزرگوار خویش ابوطالب بود، در یکی از این سفرها با عمویش همراه بود، آن حضرت در سفر اول خود به شام در کنار ابوطالب بیش از دوازده سال نداشت.

کاروان قریش آماده حرکت بود، برادرزاده دست از عموی خویش برنداشت و با اصرار و پافشاری از او

خواست که وی را نیز به همراه برد، رئیس بزرگوار و مهربان قریش با این که سختیهای سفر را میدانست، و از خطرات راه آگاه بود، نتوانست او را که بینهایت دوست داشت ناامید کند.

کاروان به راه افتاد اما هنوز به مقصد خود نرسیده بود که در بیرون شهر بصری حوادثی اتفاق افتاد که برنامه مسافرت ابوطالب را به هم زد.

سالیان درازی بود که راهی مسیحی ولی یکتاپرست (۱)به نام بحیرا در سرزمین بصری صومعهای داشت و در آن به عبادت مشغول بود، او اطلاعات زیادی از کتابهای مذهبی گذشته داشت، اصولا در این صومعه نسلهائی از راهبان مسیحی زندگی کرده بودند که هر کدام پس از مرگ جای خود را به دیگری وا میگذاردند، کتابی نیز در میان ایشان دست به دست میگشت که به صورت میراثی گرانقدر نگهداری میشد، و آگاهیهای این راهبان به آن کتاب منتهی میگشت.



---

۱- ۱) - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۶.

کاروان قریش هر سال در کنار این صومعه متوقف میکرد تا رفع خستگی کند، ولی هرگز بحیرا را نمیدید، و نمیتوانست با او تماس برقرار کند، اما امسال به محض این که فرو آمد با بحیرا برخورد کرد که از صومعه خویش پائین آمده و آنان را به غذا دعوت میکرد!

مردی از قریشیان پرسید ای بحیرا به خدا سوگند کار امروز تو شگفتآور است، ما سالیان دراز از کنا رصومعه تو گذر میکردیم، و چنین رفتاری از تو نمیدیدیم! بحیرا پاسخ داد: آری راست میگوئی ولی شما مهمان هستید، و من دوست دارم که شما را اکرام نمایم و به شما غذا بدهم.

همه سر سفره او جمع شدند، و تنها پیامبر اکرم به خاطر کمی سن کنار بارها به جا ماند. عالم و زاهد مسیحی هنگامی که به مهمانان دقت کرد، در میانشان مطلوب خود را نیافت گفت: ای قریشیان نباید هیچ کس از سفره من دور بماند پاسخ دادند همه بر سر سفره حاضرند جز جوانی خردسال که برای محافظت بارها مانده است گفت نه! باید همه بیایند، مردی از قریشیان گفت: ما سزاوار سرزنش هستیم زیرا فرزند عبدالله بن عبدالمطلب با ما در این میهمانی همراه نشده است، پیامبر را بر سر سفره راهب آوردند، راهب فقط به این میهمان خردسال مینگریست، او با دقت فراوان حرکات و اعمال و قد و قامت و سیمای این نوجوان قریشی را در نظر داشت، پس از پایان غذا آنگاه که همه برخاستند و رفتند گفت: ای جوان به حق لات و عزّی از تو میخواهم که به همه پرسشهای من پاسخ دهی، پیامبر فرمود: با نام لات وعزّی چیزی از من مخواه به خدا سوگند من به چیزی مانند اینها به بغض و کینه و دشمنی نظر نمیکنم، بحیرا گفت: پس به خدا سوگند به من خبر ده از آنچه از تو میپرسم، پیامبر فرمود: از

هر چه میخواهی بپرس، بحیرا سئوالاتی در مورد بیداری، خواب، و حالات و زندگی آن حضرت نمود، و پاسخهائی شنید که همه با آنچه انتظار داشت تطبیق میکرد.

آنگاه به پشت شانه پیامبر نظر کرد، و در میان دو کتف او به جستجوی خالی که بعدها مهر نبوت نام گرفت پرداخت و آن را به شکلی که انتظار داشت و در همانجا که میدانست یافت، پس از این بازبینی روی خود را به ابوطالب کرد و گفت: این جوان با تو چه نسبتی دارد. ابوطالب پاسخ داد فرزند من است «فرزند معنوی» بحیرا گفت: این فرزند تو نیست و نباید او فعلا پدری داشته باشد، ابوطالب گفت: آری او فرزند برادر من است، گفت: پدرش چه شده؟ ابوطالب پاسخ داد پدرش در حالی که مادرش به او حامله بود از دنیا رفته است، بحیرا گفت: راست گفتی این برادرزادهات را به شهر خودش بازگردان. و از کینهها و نقشههای یهود در مورد او بترس و بر حذر باش، به خدا سوگند اگر یهود او را ببینند و آنچه من دانستم و شناختم بدانند و بشاسند وی در معرض خطر قرار خواهد گرفت، این برادرزاده تو در آینده شأنی عظیم خواهد یافت. (۱)

### دومین سفر به شام

پیامبر به سن بیست و پنج سالگی رسیده بود، او اضافه بر این که نواده شیخ و رئیس محترم و بزرگ قبیله یعنی عبد المطلب محسوب میشد، خود نیز بخاطر صفات برجسته و اخلاقیات ممتازش اعتباری خاص کسب کرده بود و به لقب امین شهرت داشت.

ص:۹۹

---

۱- ۱) - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۸۳ طبری ج ۲ ص ۲۷۸- ۲۷۷- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۴- ۲۳ تاریخ ذهبی ج ۲ ص ۳۰- ۲۸- الاکتفاء ج ۱ ص ۱۹۳- ۱۹۰- سیره حلبی ج ۱ ص ۱۳۲- ۱۳۰.

در همین سال روزی ابوطالب به وی گفت: فرزنـد برادرم، من مردی هسـتم از مال دنیا تهیـدست، و زمانه بر ما سـخت گرفته و سالهـای عسـرتباری بر ما گذشـته و میگـذرد، ما سـرمایه و آلات تجارتی نـداریم که به کار انـدازیم و به وسـیله آن از عسـرت نجات یابیم، ولی اکنون کاروان تجارتی قریش آماده سـفر به شام است، و معمولا خـدیجه دختر خویلـد مردانی از قریش را در این کاروانها برای تجارت روانه میدارد، اگر تو هم خود را به او معرفی میکردی راه گشایشی به دست میآوریم.

خبر این گفتگو به خـدیجه رسـید، او مأموری برای دعوت پیامبر، به این کار فرسـتاد و بیش از هر سال اموالی به تجارت سپرد، پیـامبر به همراهی کـاروان تجارتی قریش با غلام مخصوص خـدیجه به سوی شام حرکت کرد، طبق معمول کاروان بر سـر راه خود به بصـری رسـید، و در این شهر اطراق کرد، پیامبر و میسره با اموالشان در بازار شهر جای گرفتند، محل فرود آمدن ایشان در جوار و همسایگی صومعهای بود که در آن راهبی نسطور نام منزل داشت، یک درخت سدر نیز در کنار این صومعه روئیده بود که بسـیار کهنسال مینمود، پس از آن که بارها به زمین گذاشـته شـد، پیامبر به زیر درخت سـدر پناه برده به آن تکیه داد و نشست.

نسـطور راهب این عابد مسـیحی سـر از پنجره صومعه بیرون آورد و به میسـره که از پیش او را میشـناخت گفت: ای میسـره این شخص که زیر این درخت جـای گرفته است کیست؟ میسـره گفت مردی از قریش و از اهل مکه است، راهب به او گفت: زیر این درخت جز یک پیامر کسـی جای نگرفته است، آنگاه پرسـید آیا در چشـمانش لکه سـرخی وجود دارد؟ میسـره پاسـخ داد آری و هیچ

وقت این لکه سرخ برطرف نمیشود.

راهب به او گفت: این اوست و او آخرین پیامبر خداست، ای کاش من زمانی که او مبعوث میشود بودم و هنگامی که فرمان رسالت میگیرد حیات داشتم.

روزهای بعد پیامبر به بازاربصری رفت و امتعه خویش را به معرض فروش درآورد، و بعد از فروش کالاهای همراه به خرید امتعه لازم پرداخت، البته در این خرید و فروشها با مردی اختلاف پیدا کرد، آن مرد گفت: تو به لات و عزّی سوگند یاد کن، و من هرگاه از کنار اینها عبور میکنم از آنها روی میگردانم، آن مرد گفت: سخن، سخن توست و من در این اختلاف، نظر تو را قبول دارم، میسره این مرد به خدا سوگند پیامبر است، سوگند به آن کس که جان من به دست قدرت اوست این همان است که احبار و دانشمندان ما او را در کتابهای خویش با توصیفات و نشانههای کامل و روشن یافتاند.

اینگونه سخنان در ذهن و جان میسره نقش میبست و در خاطرهاش تأثیر میکرد، و او را که عملاـ در طول سفر مجذوب شخصیت پیامبرشده بود بیشتر علاقهمند میساخت. (۱)

### سلمان فارسی و اسلام آوردن او

عبدالله بن عباس میگوید: سلمان فارسی داستان اسلام آوردن خود را چنین بازگفت:

من مردی ایرانینژاد و از اهل اصفهان بودم، زادگاهم قریهای به نام جی و پدرم دهقان و مالك و رئیس قریه محسوب میشد، پدرم به شدت مرا دوست

ص:۱۰۱

---

۱- ۱) - الطبقات الکبری ح ۱ ص ۱۵۷- ۱۵۶- سیره ابن هشام ح ۱ ص ۱۸۹- ۱۸۷- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۸۱- ۲۸۰- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۵- ۲۴.

داشت تـا آنجـا که چون دختران مرا در خـانه نگـاه میـداشت و اجازه بیرون رفتن نمیـداد، من در مـذهب خود که زردشتیگری باشد آن قدر کوشش و سعی داشتم که به خدمت آتش منصوب شده بودم.

یـک روز که به فرمـان پـدر از خـانه خارج شـده و به سوی مزرعه ملکیاش میرفتم به کنیهای از نصاری برخورد کردم، صـدای مسیحیان را شـنیدم که به نمـاز مشغول بودنـد، به کنیه وارد شـدم، نمـاز مسـیحیان مرا که تـازه بـا آن برخورد میکردم سـخت مجذوب کرد، و آن قدر در آنجا ماندم که شب فرا رسـید، و کاری که مأموریت داشـتم انجام دهم به کلّی از میان رفت، پدرم پس از اطلاع از حوادث آن روز، و توجه و علاقه من به مسیحیت سـخت ناراحت شـد و مرا در خانه محبوس داشت، ولی من پنهان از دیـد او با مسـیحیان ارتباط برقرار کردم، و از آنان خواهش نمودم که اگر کاروانی که به بلاد مسیحی سـفر میکننـد به نـاحیه مـا آ مـد مرا آگاه کنیـد، به این وسـیله من از حبس پـدر گریختم و با آن کاروان به شام سـفر کردم، و با دانشـمندی از دانشـمندان مسـیحی همنشـین شـدم و او را به عنوان مربی و اسـتاد خود انتخـاب کردم، ولی این مرد ریاکار بود و به پارهای از گناهان دست میبازید، ولی پس از مرگش اسـقف دیگری در کنیه جانشـین او شد که آیتی از زهد و عبادت بود، من به او دل بستم و با وی سالیانی چنـد به عنوان شاگرد همراه بودم، او در هنگام مرگ مرا به عالمی در موصل راهنمائی نمود، چنـد سال نیز به شاگردی این عالم که چون دوستش بسیار پرهیزگار بود به سر آوردم هنگامی که زمان وفات او در رسید از وی خواهان اسـتاد دانشـمند و عالمی دیگر شدم، این پیر یادآور مردی دانشـمند و پاکدامن در نصـیبین شد، پس از وفات او به نصیبین سفر کردم، و به دیدار استاد و عالمی که در این شهر بود فائز

ص:۱۰۲

شدم و تا لحظه مرگش از محضرش بهره گرفتم پس از وی بر اساس سفارشی که در لحظات آخر کرده بود به عموریه رفتم، و در آنجا نمونه دیگری از آن پارسایان دانشمند مشاهده نمودم، مدتها نیز در خدمت این استاد بودم، آنگاه که وی نیز آماده رخت بستن از این جهان بود و من خواستار جانشینی برای او شدم به من گفت: به خدا سوگند دیگر امروز کسی را به آنچه ما ایمان داریم، معتقد باشد و به راه روش ما راه پوید نمیشناسم، که تو را نزد او راهنمائی کنم، ولی هنگام و زمان ظهور پیامبری نزدیک شده که به دین ابراهیم مبعوث میگردد، و در سرزمین عرب برانگیخته میشود، محل هجرت او سرزمینی است که در آن نخل میروید، و در میان زمینهای پر از سنگهای آتشفشان از دو طرف محصور میباشد، (۱)

او هدیه میپذیرد، اما از قول صدقه دوری میجوید، و در میان دو کتف او خاتم نبوت وجود دارد اگر میتوانی به آن سرزمین برو. (۲)

**یهودی سوریائی.**

چند سالی بیش به ظهور اسلام باقی نمانده بود که مردی از یهودیان شام به نام «ابن هیبان» به مدینه سفر کرد، آنان که او را دیده بودند از فضایل او تعریفها میکردند و میگفتند: ما هرگاه گرفتار خشک سالی بودیم و نیازمند باران به دامان او چنگ میزدیم، و از او میخواستیم که برای نزول باران دست به دعا بردارد، معمولا در اینگونه مواقع ابن هیبان میگفت: نه من این کار را نخواهم کرد مگر این که شما پیش از دعا مقداری صدقه بپردازید، ما میپرسیدیم چه بدهیم؟ پاسخ



---

۱- ۱) - مدینه منوره میان دو بیابان قرار دارد که سابقا در آن آتشفشانی شده است و هر یک از آن دو را «حرّه» مینامند.

۲- ۲) - ابن هشام ج ۱ ص ۲۱۸- ۲۱۴ تاریخ ذهبی ج ۲ ص ۶۳- ۵۱ عیون الاثیر ج ۱ ص ۶۵- ۶۰.

میداد: برای هر نفر مقداری گندم یا جو فرمان او را اجرا میکردیم، آنگاه همراه ما به صحرا میآمد و دست به دعا برمیداشتیم، و هنوز به خانه بازنگشته بودیم که ابرها در آسمان پدیدار میشدند و بر ما باران نازل میکردند، بارها این حادثه تکرار شد به این جهت ابن هیبان در میان یهودیان مدینه اعتبار و نفوذ فراوان داشت.

روزی خبردار شدیم که ابن هیبان آخرین ساعات عمر خویش را میگذارانـد، یهودیان گرد او جمع شدند و او در جمع آنان چنین گفت: ای یهودیان فکر میکنید که چه چیز مرا از سرزمین آبادان و پر از نعمت شام به این کشور فقیر آورده است؟ همه گفتند: خودت بهتر میدانی، گفت: من از شام به اینجا آمدم و در انتظار ظهور پیامبری که بعثت او نزدیک شده است بودم، چه این شهر محل هجرت او میباشد، امید میبردم که او را بیابم و از وی پیروی کنم، متاسفانه این امید با مرگ من نابود میشود، اما گر شما نام و خبری از او شنیدید نگذارید کسی از شما نسبت به گرویدن به او پیشی گیرد.

ابن هیبان وصایای خود را به پایان رسانید و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

در صبحگاهی که بنیقریظه یهودی مغلوب شدند، سه یهودی به نام ثعلبه، و اُسید و اسد که در اوان جوانی بودند، و هنوز عادات و رسوم در ایشان رسوخ پیدا نکرده بود، سخنان و وصایای ابن هیبان را به یاد آورده و به اقوام و خویشاوندان خویش گفتند: والله این مرد همان پیامبری است که ابن هیبان برای ما توصیف کرده بود، از خداوند بترسید و از او پیروی کنید، یهودیان جواب دادند، نه! این او نیست، این سه جوان بار دیگر تأکید کردند که: آری والله این مرد حتما هم اوست، آنگاه از قلعه و دژ خویش پائین آمده و به لشگر اسلام

ص:۱۰۴

ملحق شده و آئین اسلام و فرهنگ محمدی را پذیرفتند. (۱)

## دانشمند فداکار

مخیریق عالمی از علماء دینی یهود بود، او در مدینه میزیست و ثروتی فراوان شامل باغات و نخلستانها داشت مورخین میگویند: او پیامبر اسلام را میشناخت، و صفات و مشخصات وی را در میراثهای علمی باقی مانده از گذشتگان دیده و میدانست.

هنگامی که پیامبر اسلام از مکه هجرت کرده، و پیش از ورود به مدینه در شهر قبا فرود آمده بود، عبد الله بن سلام و مخیریق دو عالم بزرگ یهودی به زیارت آن حضرت شنافته و اسلام آوردند. (۲)

جنگ احد پیش آمد، این نبرد روز شنبه اتفاق افتاد که روز تعطیل رسمی و مذهبی یهودیان بود، در این روز مخریق در میان قوم خود فریاد برداشت: ای یهودیها به خدا سوگند، شما به طور قطع میدانید که یاری دادن به محمد بر شما لازم و و اجب است، یهودیان پاسخ دادند، امروز، روز شنبه است و در روز شنبه کار و فعالیت حرام است، مخریق گفت دیگر شنبهای برای شما وجود ندارد، و این رسم چون دیگر رسوم و آداب مذهبی یهود با آمدن اسلام نسخ شده است.

آنگاه شمشیر خود را به دست گرفت، و از خانه و کاشانهاش بیرون آمد و در میدان احد به محضر رسول خدا شرفیاب شد.

او در آن هنگامه جنگ وصیت کرد که: اگر من در این جنگ کشته شدم اموال



---

۱- ۱) - الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۶۰ چ بیروت.

۲- ۲) - امتاع الاسماع مقریزی ۴۶.

و ثروتم متعلق به محمد (علیهما السلام) است، و در آن هر تصرفی که بخواهد بنماید صاحب اختیار است، او در آن روز کشته شد و شربت شهادت نوشید و به فوز عظیم نایل گشت. (۱)

### تعصب و کبر در برابر حق

زبیر بن باطا اعلم علمای دینی یهود بود، او پیش از ظهور اسلام، و طلوع نور محمدی اسم آن حضرت (احمد) و صفات وی و سرزمین خروج و ظهورش را برای مردم بیان میکرد.

زبیر میگفت: من در خانه پدری کتابی میدیدم که پدرم آن را از دسترس من دور میکرد، و آن را مُهر مینمود تا امکان استفاده من از آن نباشد، ولی پس از مرگ وی آن کتاب در دسترس من قرار گرفت و پیشگوئیهای من بر اساس این کتاب قدیمی است.

زمان گذشت، و پیامبر اکرم ظهور کرد، آنگاه که خبر این بعثت در مکه به گوش زبیر بن باطا رسید در اولین فرصت به سوی کتاب به میراث مانده از پدر رفت و نوشتههای پنهان میداشت، و کتمان میکرد، و در برابر پرسش دیگران دربار پیامبر میگفت: این مرد آن پیامبر موعود نیست. (۲)

نتیجه و محصول بحث

بنابر تمام این مدارک که میتواند تنها اندکی از آنچه برای، به یادگار مانده به شما نشان بدهد، که این حقایق نقل شده که عمدهای از آنها نیز در کتب اهل سنت است بیشتر با آیه شریف تطبیق دارد که میفرماید:

ص:۱۰۶

---

۱- ۱) - ابن هشام ج ۱ ص ۵۱۸ الاکتفاء ج ۲ ص ۱۰۳- طبری ج ۲ ص ۵۱۳ البدای و النهای ج ۴ ص ۳۶.

۲- ۲) - الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۵۹.

يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمْ: (۱)

اهل کتاب پیامبر را همانند فرزندان خود [پیش از آن که مبعوث به رسالت شود] میشناختند.

آنچه در این بحث میخواستیم اثبات کنیم این است که برخلاف روایات مربوط به اولین وحی [که در کتب اهل سنت و مکتب خلفا و مدرسه سقیفه که از نظر آنان معتبر و صحیح و بدون اشکال است نقل شده] که نشانهای تردید و ناآشنائی آن حضرت را با پیامبری خویش اعلام میکرد، [و حضرت را تا مرز تصمیم به خودکشی و اختلال فکری و این که نکند شاعر و مجنون و کاهن و دیوانه شده باشم! !] شخص شخیص پیامبر از ابتدای زندگی، و زمانی که در خانه حلیمه سعدیه بود، و اطرافیانش و افراد فراوانی از یهود و نصارای جزیر العرب با مسئله پیامبری او و این که قطعاً در آینده مبعوث به رسالت میشود آشنا بودند، و آن حضرت را با صفات و خصوصیات بلکه بالاتر به اسم و رسم و شخص میشناختند.

اگر ما از جهان غیب و مددهای آن که از ابتدای تولد حضرت تا لحظه آخر عمرش متوجه او بود درگذریم، و از این که جهان غیب و مددهایش او را همراه با تجلی دادن همه ارزشها در وجود ذی جودش بدرقه میکرد، و تحت تربیت قرار میداد چشم بپوشیم، و آن حضرت را پیش از بعثت یک انسان معمولی بدانیم، آنگاه به تاریخ زندگی ایشان مراجعه کنیم که اولین بار او و بزرگ خاندانش ابوطالب در سفر شام کاملاً با مسئله پیامبری آن حضرت و نشانهها و علامات آن آشنا شدهاند، تا آنجا که احتیاطات خاصی در زندگی وی به عمل



---

۱- ۱) - بقره: ۱۴۶.

آمـده، که این ذخیره گرانبهـای آینـده جهـان گرفتار خطری نشود، در سـفر دوم شام نیز همین حوادث به گونهای دیگر تکرار شده، و افراد دیگری از اطرافیان با این مسئله برخورد کرده و از آن آگاهی یافتهاند.

نتیجه این که روایـات که از غـافلگیر شـدن و تردیـد پیـامبر در نخستین وحی سـخن میگویـد، کـذب محض و مطالبی جعلی و اموری ساختگی مینماید، به ویژه که هیچ کدام از این روایات از نظر سند به زمان وقوع حادثه متصل نبودهاند.

بنابراین چنین روایاتی به علت اشکالات و خللی که در سند و متن دارند از اعتبار ساقط هستند.

لذا با توجه به شـکستی که میتواند در شخصیت و پیامبری رسول اکرم ایجاد کنند به خوبی میتوانیم حدس بزنیم که چگونه این روایـات در همـان طرح عمومی معـاویه «که نزد اهل سـنت بسـیار محترم است، و از او به عنوان خلیفه پیامبر و اولو الامر و خال المؤمنین یاد میکنند و هر گونه انتقاد به او را مساوی با کفر میدانند» برای نابودی پیامبر، و شکسـتن شخصیت او، و بسیار بسیار معمولی نشـان دادنش به وجود آمدهانـد، و چگونه پس از نهـاد روایت سازی به وجود آمـده به دست معاویه و حکومتش این وظیفه شوم را عالمـان دنیاطلب و بیتقوای مـدرسه سـقیفه و مکتب خلفا تا به امروز به دوش کشـیده و به آن عمل کردهانـد، [و نسـل به نسـل در کتابهـای خود ثبت کرده، و بر اسـاس این روایـات جعلی قلب میلیاردها نفر را از قرن اول تا به امروز آلوده به عقایـد بـاطله و باورهای ضـد قرآن نمودهانـد، و از چهره الهی و ملکوتی او که افق تجلی صـفات حق است، و دل نورانیاش به علم بینهایت حضرت رب العز متصل است، و در میان مخلوقات پروردگار از نظر دارا بودن ارزشها و کمالات و آداب ملکوتی و عرشی بینظیر

ص:۱۰۸

است فردی عادی، معمولی و کسی که در معرض جنون، اختلال فکری، جنزدگی، شک و تردید بوده ساختهاند، و روزی دهها بار ماموران اهل سنت و دستپروردههای مدرسه اموی و عباسی در حرم مطهرش زائران کشورها را از زیارت آن حضرت منع میکنند و فریاد میزنند محمد مرده و وجود او با سنگ و حجر تفاوتی ندارد، و درخواست از او برای شفاعت نزد خدا جهت حل مشکلات برابر با کفر و شرک است! !]

روایات ساختگی و جعلی که در کتب دانشمندان مکتب سقیفه و مدرسه خلفا ثبت است، از شرق به غرب رفته به دست خاورشناسان و مستشرقین و اسلامشناسان غربی رسید و مدارکی معتبر از سوی آنان تلقی شد، و اسلام و پیامبر و وحی را بر پایه این روایات به شرقیان معرفی کرده و برای شکستن و ایجاد تردید در وحی و زمینهسازی برای شک در حقایق، با همه وجود به کمک و یاری امویان و عباسیان به ویژه معاویه و دستگاه او برخاستند، و از این طریق ضربههای مهلکی به اسلام و مسلمانان و عقاید آنان زدند، و دوباره پس از امویان و عباسیان اسلامی جز اسلام قرآن و پیامبر و اهل بیت ساختند، و به شرق فرستادند اینان اگر در تمام میادین و خیابانها، و مراکز فرهنگی غرب و اتوبانها، مجسمههائی از معاویه با طلای بیست و چهار عیار بگذارند در برابر کاری که او برای نابودی پیامبر و هدم اسلام انجام داد اندکی از حق او را به شرک و کفر ادا نکرده و نخواهند کرد.

### جنایات اسلامشناسان غربی بر اساس روایات اولین وحی

جالب توجه این که خاورشناسان و اسلامشناسان غربی که با نهایت صداقت و جدیت و با حقوق دول استعمارگر، و حکومتهای ضد مسلمانان، به شکستن

اعتبار اسلام و پیامبر آن میکوشند، از این دسته روایات که دستپخت حقوقبگیران دستگاه معاویه است، چشمپوشی نکرده، و از آن به بهترین صورت بهره میگیرند، آنچه در نوشتههای غربیان اضافه میشود تحلیل به اصطلاح علمی و روانشناسانه حادثه است که صحت آن را در چشم ناآشنا قوت بیشتری میبخشد.

ما در ابتدا به نوشته پروفسور مونتگمری وات اسلامشناس انگلیسی در کتاب «محمد پیامبر و سیاستمدار» استناد میکنیم، او مینویسد:

«برای فردی که در قرن هفتم در شهر دورافتادهای مانند مکه زندگی میکرد پیدا شدن این ایمان، که از جانب خدا به پیامبری مبعوث شده است شگفتانگیز است!!

پس جای تعجب نیست اگر میشنویم که محمد را ترس و شبهه فرا گرفت... ترس دیگر او ترس از جنون بود زیرا عرب در آن زمان معتقد بودند که این گونه اشخاص در تصرف ارواح متکی به جنّ هستند، عدهای از مردم مکه الهامات محمد را اینگونه تعبیر میکردند، و خود او نیز گاهی دچار این تردید میشد که آیا حق با مردم است یا نه...!!

میگویند که در روزهای نخست و دریافت نخستین وحی همسر او خدیجه و پسر عم همسرش و رق بن نوفل او را تشویق کردند به این که قبول کند که به پیامبری برگزیده شده است به این که طرز نزول وحی برای محمد شباهت کامل به طرز نزول وحی برای موسی دارد، محمد را در عقیده خود تقویت کرده است!! (۱)

پرفسور مونتگمری واث، استاد اسلامشناس دانشگاه ادینبورگ در کتاب دیگر



---

۱- (۱) ۱- W. MONTGOMERVWATT.

خود (۱)، همین بحث را با نقل روایات مختلف اولین وحی مطرح میکند، و بدون هیچ گونه اظهار تردیدی در صحت اینگونه روایات، آنها را مورد بررسی مفصل و طولانی قرار میدهد، و آنگاه همین نتایج که در سطور قبل به طور خلاصه دیدیم به دست میآورد.

البته استفاده از چنین روایاتی منحصر به خاورشناس انگلیسی «وات» نیست، دیگران در گذشته و حال نیز بر این راه رفتهاند، و چنان که در گذشته مشاهده شد اینان به طور معمول در جستجوی نقاط ضعفی، و مسائل و مطالبی در اسلام و پیامبر و سایر مقدمات اسلام هستند، و با کمال تأسف آرزوی خود را در پارهای از روایات مکتب خلفا مییابند، و البته بدون هیچ تردیدی به اینگونه کتب که در رأس آنها تاریخ طبری، و سیره ابن هشام، و صحیح بخاری است استناد میکنند.

اولین نوشت غربی که در این زمینه طبق رویات جعلی و ساختگی سخن گفته است تاریخی میباشد که تئوفانس « Theophanes » بیزانس مورخ بسیار قدیم غربی نوشته است، خلاصه نظریه تئوفانس در کتاب بزرگ و مشهور و معتبر اسلامشناسی غرب «دائر المعارف اسلام» آمده است. (۲)

و نسنک « A. I. WENSINCK » نویسنده مقاله «بحیرا» در این کتاب بعد از این که نمونههای تاریخی اطلاعات اهل کتاب از پیامبری رسول اکرم را بدون هیچ دلیل افسانه میشمارد، خلاصه مطالب تئوفانس را میآورد، و با این که این مطالب حتی با روایات جعلی تطبیق نمیکند از هر گونه نقد و تحقیق در پیرامون



---

۱- ۱) ۲- M. WATT: MUHMMADAT MECCAP۳۹-۵۴,OXFORD.

۲- ۲) - ترجمه عربی کتاب ج ۳ ص ۳۹۹-۳۹۶.

آن خودداری مینماید.

از کتابهای اروپائی که با تکیه بر روایات دستپخت دستگاه معاویه دربار نخستین وحی سخن گفتهاند میتوان کتاب: «اسلام عرب» نوشته پرفسور روم لامذ، خاورشناس انگلیسی، و کتاب «تاریخ ملل و دول اسلامی» نوشته پرفسور کارل بروکلمان استاد زبانهای سامی در دانشگاه برسلا و استاد علوم شرقی دانشگاه هاله را نام برد. (۱)

### شاهد عینی حیات پیامبر سخن میگوید

[مقایسه روایات مکتب خلفا با روایات موجود در مکتب اهل بیت.]

یقینی است که یک حادثه تاریخی جز به وسیله کسی که شاهد آن بوده است قابل نقل نیست.

این اصل یک قانون قطعی در علم تاریخ است.

چنانکه در گذشته دیدیم بر اساس این اصل قطعی، ما تمام روایات مربوط به اولین وحی را ضعیف و بیارزش دانستیم، اینک با توجه و استناد به گفته تنها کسی که شاهد حادثه بوده، و ابعاد چندی از آن را از شخص پیامبر شنیده است در بوت بررسی قرار میدهیم.

وجود مبارک امیرمؤمنان علی (ع) این دریای دانش و بصیرت، و آراسته به ارزشها و کمالات که علاوه بر این که میراث بر همه حقایق اسلام است، از اولین ساعات تولد اسلام شاهد آن میباشد، نخستین وحی را چنین توصیف میکند:



---

۱- ۱) - ترجمه عربی دائر المعارف اسلام ترجمه عربی ج ۳ ص ۳۹۹-۳۹۶.

«و لقد قرن الله سبه (ص) من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته، یسلک به طریق المکارم، و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، و لقد کنت ابتعه اتباع الفصیل اثرامّه، یفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما، و یامرنی بالاقتداء به، و لقد کان یجادر فی کل سن بحراء، فاراه و لا یراه غیری، لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله (ص) و خدیجه و انا ثالثهما اری نور الوحی و الرسال و اشم ریح انبو و لقد سمعت انّ الشیطان حین نزل الوحی علیه (ص) فقلت یا رسول الله ما هذه الرنّ فقال هذا الشیطان قد أیس من عبادته، انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی، و لنک لوزیر و انک لعلی خیر:» (۱)

و به یقین خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را از اولین لحظات که پیامبر از شیر گرفته شد با آن حضرت قرین و همراه ساخت، تا او را در تمام حالات و آنات به راههای بزرگواری سلوک داده و راهبری نماید، و بهترین اخلاقها را به آن حرت بیاموزد، و من همان بچه شتر که از مادرش پیروی کند از او پیروی میکردم، و او هر روز نمونه تازهای از بزرگواریهای اخلاقی را برای من متجلی میساخت، و مرا به پیروی از آن فرمان میداد.

او هر سال مدتی در کوه حِرا برای عبادت عزلت و مجاورت اختیار مینمود، من او را میدیدم، و دیگران از فیض دیدارش محروم بودند، در آن روزگاران تنها یک خانه به اسلام این فرهنگ ناب الهی آباد بود که پیامبر و خدیجه و من که سومی آنان بودم در آن میزیستند.

من نور وحی را در سیمای آن حضرت میدیدم، و بوی خوش نبوت را از او استشمام میکردم.

بیهیچ تردید صدای ناله شیطان را هنگام نزول اولین وحی بر آن حضرت

ص:۱۱۳

---

۱- ۱) - خطبه ۲۳۴ معروف به خطبه قاصعه نهج البلاغه ترجمه اینجانب و ۱۹۲ صبحی صالح و ۲۳۴ فیض الاسلام و ابن میثم و ۲۳۸ ابن ابی الحدید.

شنیـدم، عرضه داشـتم یا رسول الله این ناله چیست؟ فرمود: این شـیطان است که از پرستیـده شدن مأیوس و نا‌امید شده و به این خاطر به ناله نشسته، سپس اضافه فرمود: تو میشنوی آنچه من میشنوم، و میبینی آنچه من میبینم جز این که تو مقام نبوت نداری، فقط وزیر و کمککار من هستی و از راه خیر جدا نمیشوی.

ما برای نشان دادن نمونهای دیگر از بینش مکتب و وحی به روایتی دیگر از حضرت هادی امام دهم شیعیان استناد میکنیم:

هنگامی که پیامبر خـدا تجارت شام را ترک گفت آنچه از این راه به دست آورده بود در راه خـدا انفاق فرمود، از آن پس هر روز صـبحگاه به کـوه حرا بالاـ میرفت و از قله بلنـد آن کـوه به آثـار رحمت الهی، و قـدرتنمائی حکمتآمیز و بـدیع او در پهنه طـبیعت دیـده میـدوخت، به اکنـاف آسـمان و گوشه و کنـار زمین مینگریست و به فکر فرو میرفت و به عبـادت میپرداخت این حالات همچنان ادامه یافت تا این که سن آن حضرت به چهل سال رسید.

خداوند قلب او را برترین و خاضعترین و خاشعترین و مطیعترین دلها در برابر خویش یافت، برا ین اساس اجازت داد و رخصت یـافت، بر این اساس اجازت داد و رخصت فرمود تا درهای آسـمان و ملکوت و معنا به روی او گشوده شود، و پیامبر به حقایق موجود در آسـمانها دیـده گشایـد، و به فرشـتگان نیز اجازت داد تا بر او نازل شوند، به رحمت خویش نیز فرمان داد تا از ساق عرش بر سر او فرود آیـد، و جبرئیـل را بر او نـازل سـاخت تـا بازوی او را گرفت به حرکت درآورد، جبرئیل گفت: ای محمد بخوان، پیامبر فرمود چه بخوانم؟

عرض کرد بخوان. . .

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اِقْرَأْ وَ

رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ (۳) اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ (۵)

جبرئیل پس از خواندن آنچه خداوند وحی فرستاده بود به عالم بالاـ بازگشت، پیامبر از کوه فرود آمد در حالی که بخاطر عظمت و جلال خداوندی که بر او ظهور یافته بود چون فردی بیمار به تب و لرز دچار شده بود!

آنچه بر او سخت بود و از آن واهمه داشت تکذیب قریشیان بود، و این که نکند او را به جنون متهم کنند و یا با شیطان در رابطهاش پندارند، در صورتی که او از ابتدای زندگی عاقلترین مخلوقات خدا بود و نزد وی گرامیترین موجودات، و از همه کس نسبت به شیطان بیشتر در خود احساس دشمنی میکرد، بنابراین خداوند برای گان که او را در برابر دشمنیها و مخالفتهای فراوان که در انتظارش بود تشجیع نماید همه اشیاء اطراف او سنگها و صخرهها و کوهها را از باب معیت و همراهی با او به صدا درآورد، پیامبر بر هر چه که میگذشت و از کنار هر چه عبور میکرد این ندا را میشنید:

«السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا ولی ا لله، السلام علیک یا رسول الله.» (۱)

## خلاصه همه مباحث

در روایات مکتب خلفا در مورد نخستین وحی چنین آمده بود:

جبرئیل سه بار چنان پیامبر را فشرد که او احساس مرگ کرد و سپس به او گفت بخوان. . .

پیامبر پس از پایان اولین وحی از این که حوادث به دست جنّیان انجام گرفته باشد سخت بیمناک شد، او احتمال میداد که دیوانه یا کاهن یا خیالباف «شاعر»

ص:۱۱۵

---

۱- ۱) - تفسیر امام عسگری ۶۱-۶۰- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۲۰۶-۲۰۵، حلی الابرار ج ۱ ص ۳۸-۳۷.

شـده باشـد لذا تصـمیم گرفت خود را از بلندیهای کوه به زیر افکند تا نابود گردد و از این رنج آسوده شود. ولی جبرئیل او را مشغول داشت، و نگذاشت عزم خویش را عملی کند.

پیامبر با حالتی دگرگونه به خانه بازگشت، و بیم خود را از دیوانگی و جنزدگی برای همسـرش خـدیجه بازگو کرد، خدیجه با صبری در خور سـتایش تمام سـخنان همسـر بزرگوارش را که اینک ناراحت و هراسان بود شـنید، او نه تنها خـد را نباخت، که حتی شوهرش را نیز دلداری داد و از این که خداوند او را تنها نخواهد گذاشت مطمئن ساخت.

آنگـاه برای کسب آگـاهی و اطمینـان بیشتر به ورقه دانشـمند نصـرانی مراجعه نمود، ورقه پس از اسـتماع اخبـاری که خـدیجه برایش آورده بود به او در مورد پیـامبری شوهرش اطمینان داد. در ملاقات با پیامبر با او نیز سـخن گفت و با سـخنان آرامبخش خود وی را از هراس و حیرت باقی مانده بیرون آورد، و ورقه آنچه پیامبر نمیدانست و به آن جاهل بود به او آموخت! !

در ارزیابی روایات مزبور به این نتیجه رسـیدیم که همه آنها از کسانی نقل شـده است که در زمان نزول اولین وحی یعنی سال سیزدهم پیش از بعثت به دنیا نیامده بودند تا بتوانند از حادثه به عنوان شاهد عینی گزارش دهند.

در هر صورت هیچ یک از روایات مکتب خلفا در مورد نخستین وحی از شاهد عینی نقل نشده بود، بلکه راویان هیچ کدام در عصر حادثه وجود خارجی نداشتند، تنها شاهد عینی این واقعه امام امیرالمؤمنین است که اصل و حقیقت آن را در نهج البلاغه در خطبه ۲۳۴ معروف به خطبه قاصعه از زبان آن صادق مصدق، و آن عارف آگاه، و بصیر بینظیر، ملاحظه کردید.

ص:۱۱۶

راستی چه شده است که اسلامشناسان یهودی و مسیحی اروپائی و شاگردان شرقی ایشان که به همه کتابهای عالمان تعلیم گرفته از مکتب اهل بیت دسترسی داشتند، داستان نزول وحی را از خاندان پیامبر خاندان بینش و معرفت نگرفتند در حالی که میدانیم: «اهل البیت ادری بما فیه»

اهل یک خانه با حوادث درون آشناترند، چرا اینان فقط به اخبار شکننده و توهینآمیز مکتب خلفا اکتفاء کردند؟

چه شده است شناخت اسلام فقط بر متون و مدارک مکتب خلفاء مبتنی شده است، و به کلی نظریات مکتب امامان اهل بیت به دست فراموشی سپرده شده، و در هیچ جای از اسلامشناسی غربی مورد توجه قرار نمیگیرد؟

آیا اینها نشان نمیدهد که اصولا اسلامشناسی اروپایی جز بر اساس دشمنی و اِعمال غرض بنا شده است؟ ! (۱)

هر انسان عاقل با دقتی که در حدی از آیات کتاب خدا در رابطه با شخصیت پیامبر چه پیش از بعثت و چه هنگام نزول وحی و چه دوران ۲۳ ساله رسالت او آگاهی داشته باشد، از روایاتی که دست جعّالان حدیث، و خائنان به حقایق، و ستمگران به اسلام و امت، با کمک مالی معاویه و دیگر حاکمان اموی و عباسی ساخته، و در آنها شکستن شخصیت پیامبر، و ضربه زدن به اسلام، و متوقف کردن مردم از حرکت به جانب فرهنگ کمالبخش الهی نشانه گرفته شده، بسیار بسیار متاسف، غصهدار، و شگفتزده میشود، و در بهت و حیرت فرو میرود.

از نظر اینان پیامبر مساوی با شخص بسیار ترسو و ناامیدی است که برای بیرون رفتن از مضیقه روانی، و تحمل نداشتن در برابر حوادث عزم بر خودکشی



---

۱- ۱) - نقش ائمه در احیاء دین جزوه ۴ ص ۶.

را جزم میکند، ولی جبرئیل همچون پزشکی روانشناس به داد او میرسد، و از خودکشی او جلوگیری میکند.

از نظر حدیثنویسان مکتب خلفا و مدرسه سقیفه پیامبر «نعوذ بالله» آن چنان از خردورزی و تعقل و اندیشه در مسائل فاصله داشت، که از ارزش جان، آن هم جان خودش که نفیسترین جانها بود در بیخبری به سر میبرد، تا جائی که پس از شنیدن آیات سوره علق به وسیله امین وحی، چنان عرصه در برابر این آیات و ابلاغ آن که جز مسائل خلقت موجودات و خلقت انسان از اسپر «علق» و مسئله تعلیم با قلم، و تعلیم علوم به انسان را مطرح نکرده بود بر او تنگ شد، و به تردید شدید دچار گشت، و به خیال این که به جنزدگی دچار شده، نقشه خودکشی خود را مطرح و متوسل به این وسیله شد که بر بالای کوه برود و خود را چنان پرتاب نماید که ریشه حیاتش قطع گردد! !

اما از نگاه اهل بیت و معارفی که در معتبرترین کتب دانشمندان شیعه نقل شده، آن حضرت پیش از بعثت به وسیله بزرگترین فرشته حق در مسیر علم و آگاهی و معرفت و بینائی و بینش و بصیرت، و هدایت به سوی حقایق و کمالات قرار داشت، و به این معنا حداقل از طریق تعقل و اندیشه و خردورزی آگاه بود که کشتن نفس محترمه، و به قتل رسانیدن انسان بیگناه، و به ویژه خودزنی و خودکشی جرمی بزرگ و گناهی سنگین، و معصیتی کبیر، و کاری بسیار ناروا و خلاف وجدان و انصاف است.

از نگاه عالمان مکتب خلفا بنا به روایاتی که در کتابهای خود مانند صحیح بخاری، تاریخ طبری، سیره ابن هشام نقل کردهاند، پیامبر در نخستین لحظات نزول وحی به تردید شدید دچار شد که احتمالاً به جنزدگی و اختلال روانی

دچار شدهام، و این مسئله را با همسرش خدیجه در میان گذاشت و آن زن بزرگوار او را دلداری داده به یقین او را دلداری به یقین رسانید که باور کند جنزده نشد است.

ولی در دیدگاه قرآن مجید خطاب به اهل مکه و همه مردم روزگاران آمده است که:

أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِیرٌ مُبِینٌ: (۱)

آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان [یعنی پیامبر اسلام] هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده ای آشکار [نسبت به سرانجام شوم بدکاران] است.

قرآن مجید نسبت جنون به آن حضرت را نسبتی از جانب مشرکان و کافران میداند، و بر این اساس هر کتابی گرچه کتاب روایت باشد، و به نظر گروهی آن کتاب صحیح تلقی شود مؤلفش از نظر قرآن مجید کافر یا مشرک است.

وَ قٰالُوا یٰا أَیُّهَا اَلَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ اَلذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ: (۲)

و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده! قطعاً تو دیوانه ای!

کتابنویسان و ناقلان روایات و احادیثی که دستپروردگان مکتب خلفا و مدرسه معاویه و امویان و عباسیان هستند، پیامبر را اینگونه معرفی میکنند که با شنیدن اولین آیات نازل شده به خود تهمت جنون و دیوانگی زد! !

قرآن درباره پیامبر به این صورت نظر میدهد:

مٰا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ: (۳)



---

۱- ۱) - اعراف: ۱۸۴.

۲- ۲) - حجر: ۶.

۳- ۳) - قلم: ۲.

تو به سبب نعمت و رحمت پروردگارت [که از آغازین لحظه ولادت تو را بدرقه کرده است] مجنون نیستی.

کتابنویسان مکتب خلفا و نقلکنندگان حدیثهای جعلی که با کمک مالی حاکمان فاسد ادامه حیات و کار میدادند، نوشتهاند پیامبر در اولین لحظات تلقّی وحی گمان کرد، با دیدن امین وحی و شنیدن الهی دچار شعر و شاعری به معنای خیالبافی شده است! !

نگاه قرآن مجید به این مسئله اینگونه است:

وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ اَلشِّعْرَ وَ مٰا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ: (۱)

و به پیامبر، شعر نیاموختیم و [شعرگویی] شایسته او نیست. کتاب [او] جز مایه یادآوری و قرآنی روشنگر [حقایق] نیست،

تهمت شاعری به او تهمتی است که از سوی مشرکان و کافران به او زده شده است:

وَ يَقُولُونَ أَ إِنّٰا لَتٰارِكُوا آلِهَتِنٰا لِشٰاعِرٍ مَجْنُونٍ: (۲)

و مشرکان و کافران [همواره] می گفتند: آیا باید به خاطر خیالبافی مجنون از معبودان خود دست برداریم؟ !

آیا کسی که این تهمت ناروا را از زبان خود پیامبر بر ضد یا جلب خوشنودی معاویه و دستگاه او یا جلب خوشنودی دیگر حاکمانی که به ناحق به مسند حکومت تکیه زدند به عنوان روایت و حدیث تدوین کرده از کافر کافرتر و از مشرک مشرکتر نیست؟

ص:۱۲۰

---

۱- ۱) - یس: ۶۹.

۲- ۲) - صافات: ۳۶.

کتابنویسان مکتب خلفا و مدرسه سقیفه از قول پیامبر نقل کردهاند که آن حضرت با تلقی اولین آیات نازل شده دچار شکّ و تردید شد که مبادا همچون کاهنان شده باشد، این تهمتی است که خداوند از قول مشرکان و کافران نقل کرده، و من نمیدانم اینگونه حدیثنویسان دستگاه اموی، و فرهنگ معاویهای در دادگاه قیامت چه پاسخی به هنگام محاکمه به خداوند و پیامبر خواهند داشت؟ !

فَذَكِّرْ فَمٰا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكٰاهِنٍ وَ لاٰ مَجْنُونٍ: (۱)

پس [مشرکان را] هشدار ده که تو به لطف و رحمت پروردگارت [که بصیرت و نبوت عطا شده به توست] نه کاهنی نه دیوانه؛

## نگاه قرآن به شخصیت پیامبر

قرآن مجید در مواردی از پیامبر اسلام و شخصیت او و کمالات و عظمتش به این صورت یاد کرده است:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ: (۲)

و تو را جز رحمت و کانون مهر و محبت برای جهانیان نفرستادیم.

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ: (۳)

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است

إِنَّ اَلَّذِينَ يُبٰايِعُونَكَ إِنَّمٰا يُبٰايِعُونَ اَللّٰهَ (۴)

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

وَ لِلّٰهِ اَلْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ (۵)



---

۱- ۱) – طور: ۲۹.

۲- ۲) – انبیا: ۱۰۷.

۳- ۳) – نساء: ۸۰.

۴- ۴) – فتح: ۱۰.

۵- ۵) – منافقون: ۸.

شکستناپذیری برای خدا و رسول اوست.

وَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ (۱)

شایستهتر آن است که مردم در هر امری خدا و رسولش را خشنود کنند.

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ. . . (۲)

ای اهل ایمان چون خدا و پیامبر شما را دعوت کنند اجابت نمائید.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ (۳)

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

إِنّٰا أَرْسَلْنٰاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً

قطعاً ما تو را بر اساس حق و درستی و راستی، به خاطر بشارت دادن به نیکان و بیمدهنده به بدکاران فرستادیم.

آری او را بر اساس حق و درستی و راستی فرستاد، و کسی که بر پایه حق فرستاده شده هرگز در نبوت خود تردید نمیکند، که این اتهامات فقط از سوی مشرکان و کافران به او زده شد، و قرآن بر اساس دلایل استوار این اتهامات را مردود نمود، و تهمتزنندگان را به عذاب دردناک بیم داد.

در آیه ۱۰۵ سوره نساء که مورد شرح و توضیح است اعلام میکند:

إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ

بر اساس آیه ۱۱۹ سوره بقره پیامبر بر حق است.



---

۱- ۱) - توبه: ۶۲.

۲- ۲) - انفال: ۲۴.

۳- ۳) - آل عمران: ۳۱.

و بر اساس آیه ۱۰۵ سوره نساء وحی الهی که بر پیامبر به عنوان قرآن هدایتگر نازل شده نیز بر حق است.

و عجیب است که عالمـان مکتب خلفا بر ضـد قرآن و با توجه به حیات ملکوتی و الهی پیامبر چگونه و چرا حاضـر شدهانـد با گرفتن اندکی پول و متاع ناپایدار دنیا هر باطلی را به پیامبر که همه وجودش، و ظاهر و باطنش بر پایه قرآن بر اساس حق است نسبت دهید؟

آیا جز این است که خواستهاند با این گونه روایات شخصیت پیامبر را بشکنند، و او را از عادیترین و معمولیترین مردم عادیتر و معمولیتر نشاندهنـده تا به تدریج چراغ اسـلام و دینداری در خیمه حیات مردم خاموش شود و میدان برای معاویهها از دینداران واقعی خـالی بمانـد و آنـان بـدون مزاحمت از جـانب اهـل خـدا به حکومت و سـتمگری و غـارتگری و منیت و فرعونیت ادامه دهند، و این چند روزه محدود زندگی دنیا به هر کیفیتی که بخواهند خوش باشند.

در پایـان این بحث بسـیار مهم که تـدوینش بسـیار ضـروری و واجب به نظر میرسـید، نگاهی دیگر از یعوب دین، امام عارفین، چراغ قلب عاشقین امیر المؤمنین را در رابطه با شخصیت پیامبر اسلام بنگرید:

«کان رسول الله اخشی الناس لربه، و اتقاهم له، و اعلمهم سبه، و اقواهم فی طاعته، و اصبرهم علی عبادته و اکثرهم حبا لمولاه و ازهدهم فیما سواه:» (۱)

رسول خدا با خشیتترین مردم نسبت به پروردگارش، و با تقواترین در پیشگاه خداوندش، و آگاهترین آنان به حضرت ربش، و قویترین همه انسانها

ص:۱۲۳

---

۱- ۱) - محج البیضاء باب آداب النبو و الخلاق الائمه.

در طاعت معبودش، و صابرترین مردم در عبادت خداوندش، و عاشقترین انسانها نسبت به مولایش، و زاهدترین همه مردم نسبت به غیر خدا بود.

### داوری و قضاوت

مسئله داوری بر اساس قرآن و بینش و بصیرت لازم دومین حقیقتی است که در آیه شریفه ۱۰۵ آیه مورد شرح و توضیح مطرح است که به خواست خداوند مهربان این مسئله را در ضمن آیه ۱۳۵ سوره نساء که در رابطه با فضا و داوری است به طور مفصل شرح خواهم داد.

### پرهیز از حمایت خائنان

#### اشاره

کتاب خداوند در رابطه با این مسئله که راه خیانت به چه اموری باز است مطالبی را به این صورته مطرح کرده است:

#### ۱- خیانت به خدا و رسول او

این خیانت عبارت از پشت کردن به فرامین و خواستههای خدا و پیامبر، و عمل نکردن به فرهنگ سعادتبخش اسلام، و سازش با دشمنان دین بر ضد خدا و پیامبر و مسلمانان است.

قرآن به شدت از آلوده شدن انسان به چنین خیانتی نهی میکند.

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَخُونُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ (۱)

#### ۲- خیانت به امانت

این خیانت عبارت از تملک غاصبانه مالی است که کسی انسان را امین دانسته و برای حفظ مالش آن را به امانت نزد آدمی گذاشته تا در وقت معینش آن را پس گرفته و در زندگیاش هزینه کند، یا عبارت از فاش کردن سرّی است که به علّتی مثبت و بخاطر هدفی معین به انسان گفته شده است، یا عبارت از



---

۱- ۱) - انفال: ۲۷.

جاسوسی بر ضد مسلمانان و به نفع کافران و مشرکان است، بر همه واجب و لازم است این امانات را حفظ کرده و لازم است این امانات را حفظ کرده و به صاحبانش بازگردانده شود.

لاٰ تَخُونُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمٰانٰاتِکُمْ. (۱)

## ۳- خیانت با چشم

این خیانت عبارت از این است که انسان نسبت به ناموس مردم و نامحرمان احتمالاً بـدون این که کسـی بفهمـد چشـمچرانی و نظربازی نماید، و افکار زشت و پریشان، ونیتهای پلید و آلوده در درونش جریان دهد.

یَعْلَمُ خٰائِنَهَ اَلْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی اَلصُّدُورُ (۲)

خداونـد در قرآن مجیـد به صـراحت سه مطلب را بر ضـد خائنـان اعلاـم داشـته، که انسـان از اعلاـم این سه مطلب میفهمـد که خیـانت چه گنـاه بزرگ و چه عملی زشتی است، و این کـار نشاندهنـده بیمروتی، نـاجوانمردی، بیانصافی و خباثت روح خائن است.

۱- إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْخٰائِنِینَ. (۳)

۲- أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَهْدِی کَیْدَ اَلْخٰائِنِینَ. (۴)

۳- وَ لاٰ تَکُنْ لِلْخٰائِنِینَ خَصِیماً. (۵)

یقیناً خداوند خائنان را دوست ندارد،

ص:۱۲۵

---

۱- ۱) - انفال: ۲۷.

۲- ۲) - غافر: ۱۹.

۳- ۳) - انفال: ۵۸.

۴- ۴) - یوسف: ۵۲.

۵- ۵) - نساء: ۱۰۵.

خدا نقشه خائنان را نقش بر آب میکند، و کید آنان را نمیگذارد به ثمر بنشیند، دفاعگر از خائنان مباش.

## شأن نزول آیه شریفه

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش ذیل این آیه شریفه نقل میکند: علت نزول این آیات ۱۱۲-۱۰۵ این بود که سه برادر انصاری از طایفه بنی ابیرق به نام بشر، بشیر، مبشّر که هر سه از منافقان شمرده میشدند، دیوار خانه عموی قتاد بن نعمان را سوراخ کردند، شمشیر و زره و خوراکی که برای عیالش آماده کرده بود دزدیدند، قتادی بدری بود، نزد رسول خدا شکایت برد که: ای پیامبر خدا عدهای دیوار منزل عموی مرا سوراخ کرده خوراکی و شمشیر و زرهش را بردهاند، و آنان خاندان فاسد و بدی هستند، ولی در این زمینه مرد مؤمنی به نام لبید بن سهل با آنان همرأی بوده است.

بنی ابیرق به قتاده گفتند، این دزدی کار همان لبید بن سهل است، خبر که به لبید رسید شمشیرش را برداشت و به سوی ایشان رفت و گفت: ای بنی ابیرق مرا به دزدی متهم میکنید؟ دزد خود شما هستید و شمائید که نسبت به دزدی از من سزاوارتر میباشید، شما منافق هستید، پیامبر را هجو میکنید و میگوئید این هجو کار قریش است، باید این جریان را روشن کنید وگرنه شمشیرم را از خونتان سیراب میکنم.

بنی ابیرق با لبید به مدارا برخاستند و به او گفتند خدا تو را بیامرزد، بازگرد دامن تو از دزدی بری و پاک است، سپس بنی ابیرق نزد مردی سخنور و بلیغ به نام «اسید بن عروه» که از طایفه خودشان بودند رفتند، و جریان را گفتند، اسید به محضر پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله قتاد بن نعمان نسبت به خاندانی از

خویشان ما که از شرف و حسب برخوردارند حمله کرده و به آنان نسبت دزدی داده و تهمتی زده که در این خاندان نیست.

پیامبر خیلی غمگین شد، زمانی که قتاد خدمت پیامبر رسید روی به او کرد و فرمود: به یک خاندان شریف و دارای حسب و نسب بدون ملاحظه تهمت دزدی زدی و به شدت قتاد را سرزنش کرد، قتاد خیلی ناراحت و غمگین شد، نزد عمویش رفت و گفت: کاش مرده بودم و با پیامبر سخن نمیگفتم، پیامبر به من سخنانی گفت که بسیار رنج بردم، عمو گفت: از خداوند یاری میخواهم که او به داد ما برسد و مسئله را حل نماید، پس از این جریان این آیات بر پیامبر نازل شد. (۱)

پیامبر و اهل ایمان وظیفه دارند هر تهمتی که به هر کس زده میشود تا ثابت شدن مورد اتهام او را بری و پاک معرفی کنند، و تهمتزننده را از تهمت نهی کرده، و وی را به این گناه سنگین آگاه کنند، چون مورد تهمت با بینه و شاهد ثابت شد، گناهکار را در گردونه جریمه قرار دهند تا عبرت دیگران شود، و به خاطر سخن تلخی که به تهمتزننده داشتند از خداوند درخواست مغفرت کنند، بر همه لازم است که وقتی خیانت خائن روشن شد، از دفاع او بپرهیزند و در داوری او را هر کس که میخواهد باشد محکوم نموده و طرف مقابلش را حاکم کنند تا دامنش از تهمت زدوده شود، یا اگر حقی از او به غارت رفته به حقش برسد، و در مسئله داوری و حکم میان قوی و ضعیف، دوست و دشمن، مؤمن و کافر و ذمی، دور و نزدیک و بیگانه و آشنا و مرد و زن فرقی نگذارند، که فرق گذاردن نوعی ظلم و جور در حکم و میل به هوای نفس است.

ص:۱۲۷

---

۱- ۱) - تفسیر قمی ج اول ص.

این که خداوند به پیامبر فرمان استغفار میدهد نه از آن جهت است که از پیامبر گناهدارای وبال و بتعه سر زده باشد، و نه از آن جهت است که پیامبر میخواسته و مشرف بوده بر این که عمل ناپسندی انجام دهد، استغفار برای این است که پیامبر از خداوند بخواهد همیشه او را بر نفسش غالب و پیروز گرداند، شکی نیست که پیامبر در این خصوص نیازمند به خداست و به هیچ وجه از الطاف حق بینیاز نیست گرچه دارای مقام با عظمت عصمت باشد. (۱)

### روایات باب خیانت

پیامبر اکرم میفرماید:

«اربع لا تدخل بیتا واحد منهن الاحزب و لم یعمر بالبرکة: الخیان، و السرق، و شرب الخمر و الزنا:» (۲)

چهار چیز است که یکی از آنها به خانهای وارد نشود مگر این که آن خانه به نابودی کشیده شود وادی برکت را نبیند: خیانت، دزدی، شرابخواری، و زنا.

«لیس منا من خان مسلما فی اهله و ماله:» (۳)

از ما نیست کسی که نسبت به زن و مال مسلمانی خیانت کند.

«لیس منا من خان بالامان:» (۴)

از ما نیست کسی که در امانت خیانت کند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ایاک و الخیان فانها شر معصی و ان الخائن لمغرب بالنار علی خیانه:» (۵)

ص:۱۲۸

---

۱- ۱) - المیزان ج ۵ ص ۱۱۶.
۲- ۲) - امالی صدوق ۴۸۲.
۳- ۳) - میزان الحکمه ج ۳ ص ۵۳۸.
۴- ۴) - میزان الحکمه ج ۳ ص ۵۳۸.
۵- ۵) - غرر الحکم تنظیم محمد علی انصاری ص ۱۵۰.

از خیانت کردن بپرهیز که خیانت بدترین گناه است، و خائن به سبب خیانتش به آتش عذاب میشود.

«الخیان دلیل علی قل الورع و عدم الدّیان:» (۱)

خیانت نشانی از کمبود پارسائی و نبود دینداری است.

«شر الناس من لا یعتقد الامان و لا یجتنب الخیان:» (۲)

بدترین مردم کسی است که به امانتداری اعتقاد نداشته باشد، و از خیانت بپرهیزد.

ابو ثمامه میگوید به محضر حضرت باقر (ع) رسیدم و گفتم: فدایت گردم، قصد دارم مجاور مکه شوم و به مرجت «طائفهای که به غلط معتقدند با بودن ایمان در قلب معصیت هیچ زیانی به انسان نمیرساند» بدهکارم، نظر شما چیست آیا بدهی خود را به آنان بپردازم، یا بخاطر خباثتشان از پرداخت آن خودداری کنم، حضرت فرمود بدهی خود را بپرداز و هشیار آن که بدهی و قرضی به عهده است باشد دیدار کنی، زیرا مؤمن خیانت نمیکند. (۳)

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«بنی الانسان علی خصال فهما بنی علیه فانه لا یبنی علی الخیان و الکذب:» (۴)

انسان بر خصلتهائی بنا شده است، اما به هر خصلتی ساخته شود، بر خیانت و دروغ ساخته نمیشود.

از رسول خدا روایت شده است:

«افشاء سراخیک خیان فاجتنب ذلک:»



---

۱- ۱) - غرر الحکم حکمت ۱۴۳۱.
۲- ۲) - غرر الحکم ص ۴۴۶.
۳- ۳) - علل الشرایع ۵۲۸.
۴- ۴) - کشف الغمه ج ۲ ص ۳۷۵.

فاش کردن راز برادرت خیانت است، بنابراین از این عمل دوری کن.

از حضرت باقر (ع) در گفتار خداوند متعال:

لاٰ تَخُونُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمٰانٰاتِکُمْ این توضیح نقل شده است:

«فخیان الله و الرسول معصیتهما و اما خیان الامان فکل انسان مأمون علی ما افترض الله عزوجل علیه:» (۱)

خیانت به خدا و پیامبر نافرمانی از آنان است، و اما خیانت در امانت، هر انسانی امانتدار فرائضی است که خداوند عزوجل بر او لازم و واجب نموده است.

از حضرت جواد (ع) روایت شده است:

«کفی بالمرء خیان ان یکون امیناً للخون:» (۲)

در خیانت کاری مرد همین بس که امانتدار خیانتکاران باشد.

از امیرالمؤمنان (ع) روایت شده:

«ان اعظم الخیان خیان الام و افظع الغش غش الائم:» (۳)

بزرگترین خیانت، خیانت به امت است، «خیانت به دین و عقل و فرهنگ و اقتصاد و سیاست مربوط به آنان» و زشتترین دغل، دغلکاری با پیشوایان و راهنمایان بر حق است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«شر الرّجال التجار الخون:» (۴)

بدترین مردمان، بازرگانان خیانتکارند.



---

۱- ۱) - تفسیر قمی ذیل آیه ۲۷ سوره انفال.

۲- ۲) - بحار ج ۷۸ ص ۳۶۴.

۳- ۳) - نهج البلاغه نامه ۲۶.

۴- ۴) - بحار ج ۱۰۳ ص ۱۰۳.

از آنجـا که خـائن ظـالم و سـتمکار به ملت، به صاحبان امانت، به اهل سـرو راز، و به قوانین اسـلام و به آیات قرآن و به سـنت رسول اکرم است، بر اساس آیات و روایات، نباید کسـی مدافع و مددکار او در امور باطل، و در خیانت و ظلم و ستمش باشد، بلکه واجب است از مظلوم در برابر او حمایت کرد، و وی را از شر خیانت و ظلم او نجات داد.

قرآن میفرماید:

وَ لاٰ تَرْكَنُوا إِلَى اَلَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ أَوْلِيٰاءَ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ: (۱)

و به کسـانی که [به آیـات خـدا، پیـامبر و مردم مؤمن] سـتم کردهانـد، تمایل و اطمینان نداشـته باشـید و تکیه مکنیـد که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرستی نیست، سپس یاری نمی شوید.

خداونـد از قول موسـی سومین پیـامبر اولوالعزمش که چون همه انبیا روش و کردار و اخلاقش برای همگان سـرمشق است نقل میکند که در برابر فرعون و پیروانش و دستگاه حکومتش گفت:

رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ

پروردگارا! به خاطر قدرت و نیرویی که به من عطا کردی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد.

در این زمینه روایاتی از رسول خدا نقل شده است:



---

۱- ۱) – هود: ۱۱۳.

«اذا کان یوم القیام نادی مناد: این الظلم و اعوانهم؟ من لاق لهم دوا، او ربط لهم کیا، او مدلهم مد قلم، فاحشروهم معهم:» (۱)

چون در روز قیامت فرا رسد، ندادهندهای ندا کند: ستمکاران و کمککاران به آنان کجایند؟ همان کسانی که لیق دوات آنان را تأمین کرده، یا سرِ کیسهای را برای آنان بسته، یا به نفع آنان قلمی در مرکب برده، روی این حساب اینان را نیز با ستمگران محشور نمائید.

«من مشی مع ظالم لیعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام:» (۲)

کسی که با ستمگر همراهی کند، تا به او کمک دهد، در حالی که بداند او ستگر است، از اسلام خارج شده است.

«من علق سوطابین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیام ثعبانا من النار طوله سبعون ذراعا، یسلط علیه فی نار جهنم و بئس المصیر:» (۳)

هر کس در حضور پادشاه ستمگری تازیانه آویزد «تا به حکم او بر کسی بزند» خداوند روز قیامت آن تازیانه را اژدهائی آتشین میگرداند که در ازای آن هفتاد زراع است، و آن را در آتش دوزخ بر وی مسلّط نماید و آتش دوزخ عاقبت و سرنوشته بدی است.

هنگامی که از حضرت صادق علیه السلام از یاری دادن به ستمگر در صورت تنگدستی و فشار زندگی پرسیدند حضرت فرمود:

«ما احب انی عقدت لهم عقد، او و کیت لهم و کاء و ان لی ما بین لا ـ بتیها لا ـ و لا ـ حد بقلم، ان اعوان الظلم یوم القیام فی سرادق من النار حتی یحکم الله بین العباد:» (۴)



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۵ ص ۳۷۲.
۲- ۲) - میزان الحکم ج ۶ ص ۵۵۵.
۳- ۳) - بحار ج ۷۵ ص ۳۶۹.
۴- ۴) - کافی ج ۵ ص ۱۰۷.

دوست ندارم حتی برای ستمگران گرهی به بندم، یا سر مشکی را محکم نمایم، گرچه از شر تا غرب جهان را به من ببخشند، و حتی قلمی را برای آنان در مرکب فرو کنم، کمکدهندگان به ستمگران روز قیامت در چادری از آتش هستند، تا زمانی که خداوند در میان بندگان داوری نماید.

به این روایت بسیار مهم که در رابطه با عاملی از عمّال بنی امیه از حضرت صادق (ع) در جلد پنجم اصول کافی این کتاب با ارزش نقل شده با کمال دقت توجه کنید.

علی بن محمد بن بندار از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از علی بن ابی حمزه روایت میکنند که علی بن ابی حمزه میگوید دوستی داشتم که از نویسندگان دفاتر بنی امیه بود، به من گفت: از حضرت صادق برای من اجازه بگیر تا خدمت آن جناب مشرف شوم، من برای او اذن حضور گرفتم، هنگامی که به محضر امام رسید سلام کرد و نشست، سپس گفت: فدایت گردم من در دیوان بنی امیه به شغل کتابت مشغول بودم، و از این راه ثروت انبوهی به دست آوردهام، فعلاً از چنین درآمدی چشم پوشیدهام.

امام صادق فرمود:

«لولا ان بنیامی وجدوا من یکتب لهم و یجبی لهم الفییء، و یشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا:»

اگر بنی امیه کسی را برای کتابت امورشان نمییافتند و مأموری را برای جمع کردن مالیات پیدا نمیکردند، و کسی نبود که به سودشان بجنگد، و در جماعتشان حاضر شود و خلاصه احدی را در هیچ زمینهای برای کمک گرفتن از او نمییافتند، قدرت بر سلب حق ما اهل بیت را نداشتند.

ص:۱۳۳

اگر همه مردم از آنان جدائی میکردند، و ترکشان مینمودند، و آنچه را داشتند با همان رهایشان میساختند، چیزی جز اندک مالی که در ا ختیارشان بود نداشتند، و قطعاً با نبود نیرو و مال و ثروت هیچ کاری در میان این امت از دستشان برنمیآمد.

کاتب بنیامیه به آن حضرت گفت: از آنچه در آن افتادهام راه نجاتی هست؟ حضرت فرمود:

اگر تو را برای رسیدن به ساحل نجات راهنمائی کنم میپذیری؟ عرضه داشت آری میپذیرم، فرمود از آنچه از طریق حقوق گرفته شده از آنان در اختیار داری جدا شو، چنانچه صاحب اموال را میشناسی به آنان برگردان، و اگر نمیشناسی همه آنها را در راه خدا صدقه بده، من در صورت انجام این کار بهشت را برای تو ضمانت میکنم.

علی بن ابیحمزه میگوید جوان کاتب مدتی طولانی سر به زیر انداخت، سپس به حضرت گفت: فدایت شوم انجام میدهم.

او پس از تصمیم قطعی به توبه با ما به کوفه بازگشت، چیزی از مال و ثروت در اختیار نداشت مگر آن که نسبت به آن به طرح حضرت صادق عمل کرد، تا جائی که پیراهن بدنش را که از آن مال به دست آورده بود از خود دور کرد!

از شیعیان برای او کمک گرفتم، هر کس به اندازه وسعش پولی در اختیارم گذاشت، برایش لباس خریدم و هزینه زندگیاش را تأمین میکردم، چند ماهی از این جریان نگذشته بود که بیمار شد، ما شیعه به حکم وظیفه از او عیادت میکردیم، روزی در حالی که جان به گلویش رسیده، و آماده سفر آخرت میشد نزدش رفتم، دو دیده گشود و به من گفت ای علی بن ابی حمزه به خدا سوگند

امـام صـادق نسـبت به من به عهـدی که بسـته بود وفـا کرد، این حقیقت را گفت و جـان داد، من با کمک دوسـتان شـیعه همه امورش را از غسـل و کفن و دفن انجـام دادیم، از کوفه به مـدینه رفتم به محضـر حضـرت صادق رسـیدم، امام وقتی به من نظر کرد فرمود: علی بن ابی حمزه و الله مـا به پیمانمان نسـبت به دوسـتت وفا کردیم عرض کردم فـدایت شوم درست میفرمائی، به خدا سوگند هنگام مرگش این وفای به پیمانی که با او داشتید به من اعلام کرد. (۱)

از حضرت رضا (ع) روایت فوق العادهای به این مضمون نقل شده است:

«الـدخول فی اعمـالهم، و العون لهم، و السـعی فی حوائجهم عـدیل الکفر، و النظر الیهم علی العمـد من الکبـائر التی یسـتحق به النار:» (۲)

وارد شدن در کارهای پادشاهان و سـردمداران ستمکار و کمک کردن به آنان، و کوشش در راه عملی شدن خواسته هایشان، مسـاوی بـا کفر است، و نگـاه کردن به آنان از روی عمـد، از گناهان کبیرهای است که نگاه کننـد به سـبب آن سـزاوار آتش میشود.

آری اگر در همه ممالـک مردم به این حقـایقی که از اهـل بیت در سایه آیات قرآن رسـیده عمل کننـد و از هر نوع کمکی به خائنان و سـتمگران دریغ ورزنـد، و در ادارات و نهادهای تشـکیل شـده به وسـیله آنان وارد نشونـد، قـدرتی برای آنان نخواهد ماند، و راه سـتم و بیدادگری بر ملتها به روی آنان بسته خواهد شد، و حکومت در هر کشوری به دست صالحان خواهد افتاد و مردم لذت عدل و انصاف را خواهید چشید.

افسوس که بسیاری از مردم جهان در مسئله رزق و روزی از ایمانی که آنان را



---

۱- ۱) - کافی چ ثامن الائمه قم ج ۵ ص ۱۲۱۸ ح ۸۴۶۸.

۲- ۲) - بحار ج ۷۵ ص ۳۷۴ ح ۲۵.

در فضـای اعتمـاد به حق قرار دهـد برخوردار نیسـتند، و حاضـرند برای شـکم و ارضـاء هوا و هوس و به دست آوردن لـذتهای نامشروع با هر خائن و ظالم و جنایت کاری بسازند!

## تفسیر آیه ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹

### اشاره

وَ اِسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً

وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ اَلَّذِینَ یَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ مَنْ کٰانَ خَوّٰاناً أَثِیماً

یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ لاٰ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اَللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مٰا لاٰ یَرْضیٰ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا یَعْمَلُونَ مُحِیطاً

هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا فَمَنْ یُجٰادِلُ اَللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً

و از خدا آمرزش بخواه؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

و از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن؛ زیرا خدا هر کس را که خیانت پیشه و گناه کار است

دوست ندارد.

[خیانت پیشگانْ خیانت خود را] از مردم پنهان می دارند، و [نمی توانند] از خدا پنهان نمایند، و خدا با آنان

اندیشی می کردند و خدا همواره به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد.

بود آن گاه که در جلسه مخفی شبانه، درباره طرح و نقشه و سخنی که خدا به آن رضایت نداشت، چاره

این شـما [قبیله و عشـیره خائنین] هستید که در زندگی دنیا از آنان دفاع کردید، ولی چه کسی است که در روز قیامت در برابر خدا از آنان دفاع کند؟ یا چه کسی است که [برای رهایی آنان از عذاب] کارسازشان باشد؟

**شرح و توضیح**

۱- درخواست آمرزش و مغفرت از حضرت حق کاری پسندیده و نوعی عبادت، و شکلی از دعا در پیشگاه حضرت محبوب است.

استغفار و طلب آمرزش برنامهها با ارزشی است که همه انبیاء الهی و اولیاء خدا شبانهروز به آن توجه داشتند، و عاشق این معنا بودند که حضرت حق مغفرت و آمرزشش را نصیب آنان کند.

آنان هیچ تقصیری در عبادت خداوند خدمت به خلق نداشتند، زندگی آنان جز خیر و کرامت و صدق و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و بندگی خالصانه نبود، در عین حال خود را در برابر عظمت دوست به چیزی حساب نمیکردند، و عبادت و خدمت خویش را لایق حضرت معبود نمیدانستند، و احساس جدی میکردند این کوچکی در ذات و وجود، در برابر عظمت بینهایت نیست، نیاز به طلب مغفرت دارد، تا با آمرزش حق گوشهای از این مکنت و ذلت، و مستکینی و حقارت، و خلأ سزاوار نبودن عبادتشان نسبت به الوهیت و ربوبیت آن مقام شامخ جبران گردد.

استغفار ائمه در دعاهایشان به ویژه دعای کمیل، عرفه، ابو حمزه ثمالی و دیگر دعاها از این باب است، روی این حساب حتماً لازم نیست گناهی در میان باشد، تا به خاطر آن، و پاک شدنش از پرونده، و زدوده شدن آثارش از صفحه درون، و آئینه قلب به استغفار برخاست.

استغفار نبی اکرم و درخواست آمرزش او که در آیه ۱۰۶ به آن حضرت امر شده نه از باب این است که نعوذ بالله آن حضرت دچار معصیتی شده باشد که آن حضرت در رفیعترین قله عصمت و پاکی قرار داشت و از روح قدسی که اختیاراً

مـانع از هر معصـیت و بلکه مـانع از فکر گناه است برخوردار بود، بلکه اسـتغفار او درخواست کرامت از کریم، و طلب قـدرت بیشتر برای ایسـتادگی در برابر عوارض بشـری، و گـدائی نیازمنـد از بینیـاز، و اتصـال عبـد به مولاـ و نهایتـاً عشـقبازی عاشق با معشوق ازلی و ابدی بود.

این حقیقت را باید دانست که آن حضـرت هم مانند دیگر مخلوقات در عین کمالات و ارزشـهائی که داشت ذاتاً فاقد استقلال در برابر حق بـود، او نیز چـون دیگر موجـودات مُلکی و ملکـوتی، آن بـه آن و لحظـه به لحظه نیازمنـد به رفـع تشـنگی ذات و وجـودش به وسـیله فیوضـات حضـرت رب العزه بـود، و یکی از چشـمههائی که عطش و تشـنگی او را فرو مینشانـد آمرزش و مغفرت بود، لذا با راهنمائی حضـرت حق، و فرمان دوست، شبانهروز درخواست آمرزش و مغفرت داشت، و این درخواست را برای خود به عنوان فرمـان بردن از مولاـ عبـادت میـدانست، و بـا آن انس عجیبی داشت، و عاشـقانه و بـا کمال اشتیاق فرمان وَ اِسْتَغْفِرِ اَللّهَ را اطاعت میکرد و از آن لذت میبرد، و برای ذائقه روحی و باطنیاش درخواست استغفار شیرینتر از عسل بود.

۲- خیـانت به دیگران چه خیـانت مـالی و اقتصـادی، چه خیانت سیاسـی و اجتماعی، و چه خیانت به اسـرار مردم و اسـرار یک کشور در لباس جاسوسی، و خیانت به امانات خدا که مجموع نعمتهای ظاهری و باطنی او به انسان است، در حقیقت خیانت به خویش است یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ زیرا هر نوع خیـانتی خسـارت و زیان واقعیاش به خود انسان باز میگردد، و سـبب تخریب دنیا و آخرت آدمی است، و بلای عظیمی است که انسان را از چشم رحمت و محبت دوست میاندازد: إِنَّ اَللّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ خَوّاناً أَثِیماً، و وجود انسان را مستحق غضب

حق، و محرومیت از «رضوان الله و جنت الله» میکند.

خائن زمانی که خیانتش بر ملاـ شود، آبرویش بر باد میرود، مورد نفرت مردم قرار میگیرد، جامعه و خانواده خودش او را با چشمی دیگر نگاه میکنند، دچار جریمههای سنگینی که گاهی حبسهای طولانی و اعدام است میشود، این همه معنای یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ میباشد.

۳- کوتهفکران، غافلاـن از حق، کجاندیشان، منحرفان از توحید، منافقان، گنهکاران حرفهای و امثال فکر میکنند آنچه انجام میدهند به ویژه اگر در خلوت باشد، به خصوص اگر در تاریکی شب و به دور از ناظری عمل کنند، و با صدائی آهسته نقشهای را بر ضد دین، کشور، ملت، افراد پیریزی نمایند از دید خداوند پوشیده و پنهان میماند، آنان از آگاهی فراگیر، و دانش احاطی حق به ملک و ملکوت، و ظاهر و باطن هستی و موجودات آن و معیت حضرت او با تمام مخلوقات در غفلتاند، و نمیدانند که چیزی از وجود مقدس او پنهان نیست و همه هستی با همه موجوداتش در محضر او هستند.

چه شگفتآور است که گروهی مانند آنان که در آیه ۱۰۸ مورد سرزنش خداوند قرار گرفتهاند، از ارتکاب خیانت به طور آشکار و در برابر دید مردم حیا میکنند ولی از حضرت حق که لحظه لحظه با آنان است و چیزی از حضرتش پنهان نیست حیا نمیکنند، و در کمال بیشرمی در محضر خدا به طرح نقشههای خائنانه، یا اعمال زشت دست میزنند.

۴- اگر کسانی به دفاع از خائنان برخیزند، یا برای دفاع از این پلیدان به مراکز قدرت مادی و معنوی متوسل شوند، باید بدانند که اولاً دفاع آنان ارزش عملی و اخلاقی نخواهد داشت، و کاری بسیار زشت و ناپسند است، بر این اساس، دفاع

از خائن خود گناهی زشت و عملی خلاف عدل و انصاف میباشد، و ثانیاً فائدهای بر این دفاع مترتب گردد، از نظر ظاهر فائدهای مادی، زودگذر، و از نظر معنوی خسارتی سنگین، و محصول تلخش پایمال کردن حقوق دیگران است.

دفاع از خائن اگر او را در دنیا از چنگال عدالت مخفی کند ولی در قیامت چه کسی در برابر قدرت و انتقام و محاکمه خداوند میتواند آنان را نجات دهد، و از جریمه و عذاب الهی برهاند؟ !

کدام قدرت در قیامت در مقام کارسازی نسبت به آنان برمیآید، و برای حل مشکل آنان دست به کار میشود، حکومت و کارسازی و نجات و عذاب در روز محشر فقط ویژه خداست، و اگر کسی هم حق شفاعت داشته باشد، این حق را میتواند با اذن خداوند درباره کسی که سزاوار شفاعت است به جریان بیندازد، خائن در قیامت در موضعی است که همه درها به روی او بسته است و کسی به خود جرأت نمیدهد که برای نجات او کاری کند.

## تفسیر آیه ۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲

### اشاره

وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ یَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِیماً

وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً

وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ اِحْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً

و هر کس کار زشتی کند یا برخود ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط به زیان خود مرتکب می شود؛ و خدا همواره دانا و حکیم است.

و هر کس مرتکب خطا یا گناهی شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد،

ص:۱۴۰

بی تردید بهتان و گناهی آشکار بر دوش گرفته است.

## شرح و توضیح

۱- سوء و ظلم به نفس با توجه به حرف عطف «او» دو مقوله است: سوء یعنی تعدی به غیر، تعدی به مال یا به حق یا آبرو، و ظلم یعنی تعدی به حدود انسانیت و کرامت و ارزش خویش.

کسی که مرتکب سوء یا ظلم به نفس میشود، درون خود را بنا به روایات اهل بیت تاریک میکند، و ورق سیاهی به پرونده خویش میافزاید، و خود را از رحمت خدا دور مینماید، و زمینه محرومیتش را از فیوضات الهیه و نفحات رحمانیه فراهم میآورد، ولی چه شگفتآور است که خداوند مهربان در آیه ۱۱۰ همه خائنان را ترغیب و تشویق به توبه میکند، وی میفرماید کسی که پس از سوء و ظلم به نفس در دایره توبه جدّی قرار گیرد، و از خداوند و بندگانش عذرخواهی نماید، و متواضعانه و با حل انکار، و پشیمانی در باطن درخواست آمرزش نماید، خداوند را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

در سور مبارکه بقره هنگام تفسیر و توضیح آیات مربوط به حضرت آدم و توبه او بحث بسیار مفصلی به میان آمد و همه جهات توبه تقریباً بیان شد، در این بخش دربار توبه مطالبی را به اشارت عرضه میدارم باشد که برای خوانندگان مفید افتد.

توبه به معنی بازگشت و زمینه کامل و مهمی برای تجلی مغفرت حق نسبت به انسان است.

کسی که بازگشت به سوی حضرت حق میکند و با گناه قطع رابطه مینماید، البته امیدوار است که بخاطر توبهاش در معرض نسیم ملکوتی مغفرت قرار گیرد،

لذا هر تائبی طبیعتاً از حضرت رب العزه درخواست مغفرت مینماید.

توبه بازگشت انسان به سوی خداوند با حال پرقیمت پشیمانی از گناه است، با این قصد که دیگر آن گناه را تکرار نکند، توبه از گناه هر گناهی که باشد از نظر شارع مقدس واجب، و واجب فوری است، وجوب توبه از فرمان به توبه در آیات قرآن استفاده میشود، و ترک این واجب که در حقیقت بیتوجهی به فرمان خدا، و سبک انگاشتن آن است خود گناه دیگر محسوب میشود.

فرمان حضرت حق را به توبه در این دو آیه که از هر دو بوی وجوب استشمام میشود ملاحظه کنید:

وَ تُوبُوا إِلَى اَللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا اَلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ:

ای اهل ایمان همه به سوی خدا بازگردید تا بر موانع و مشکلات راه رسیدن به رحمت حق پیروز شوید.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اَللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ:

ای اهل ایمان به سوی خدا بازگردید، بازگشتی مخلصانه و با دوام، به این امید که خداوند پس از توبه شما گناهانتان را نادیده بگیرد.

از نظر قرآن توبه کسی قبول است که شرایط لازم را که در آیات سوره نساء بیان شده داشته باشد.

إِنَّمَا اَلتَّوْبَةُ عَلَى اَللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولٰئِكَ يَتُوبُ اَللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اَللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً.

لَيْسَتِ اَلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ

ص:۱۴۲

أُولٰئِکَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً. (۱)

بی تردیـد توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه آنان را می پذیرد، و خدا همواره دانا و حکیم است.

و برای کسانی که پیوسـته کارهای زشت مرتکب می شونـد، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصـتها از دست رفته] گویـد: اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا میرونـد، توبه نیست. اینانـد که عذابی دردناک برای آنان آماده کردهایم.

براساس این دو آیه توبه دارای شرایط ویژهای است، که با تحقق آن شرایط، توبه محقق میشود:

اول- توبه بایـد از گناهی باشـد که از روی جهالت و نادانی انجام گرفته باشد، و البته منظور از جهالت در اینجا به احتمال قوی این نیست که گناهکار گناه بودن آن عمل را نمیدانست، بلکه منظور این است که بر پایه عناد با خدا و در مقام معارضه با حق تعالی گناه را انجام نـداده باشد، ممکن است انسان دچار گناهی شود ولی نه از باب عناد و معارضه با خدا، بلکه از روی هوا و هوس که خود نوعی جهالت است، زیرا گرفتار هوا و هوس و هیجانات غرائز از خـدا غافل و بیتوجه به حضـرت حق و قیامت و عواقب سوء گنـاه میگردد، و این معنای جهالت است، در چنین وضـعی که از آن تعبیر به جهالت شـد، اگر گناهکار واقعا توبه کند و به حضرت حق بازگردد، توبه او حتماً پذیرفته میشود، ولی اگر گناه را در مقام معارضه با حق و به انگیزه عناد و لجبازی مرتکب شود پذیرفته شدن توبهاش مشکل به نظر میرسد.

ص:۱۴۳

---

۱- ۱) - نساء: ۱۸-۱۷.

دوم- توبه بایـد زود و به سـرعت انجام یابـد، یعنی میان گناه و توبه نبایـد فاصـله افتـد، و انسان با به تأخیر انداختن توبه معذور نیست، و تأخیر نداختن توبه چون برخلاف خواسته حضرت حق است خود گناهی دیگر است.

در پارهـای از روایـات عبـارت «من قریب» به زودتر از رسـیدن ترگ تفسـیر شـده است، و گویا منظور این است که تا پیش از مرگ و از دست رفتن فرصت جبران توبه نمایـد، و اگر بـا رسـیدن نشانههـای مرگ توبه کنـد پـذیرفته نیست، چنانچه این معنا منظور باشد جمله بعدی «و لیست التوب» توضیح آن خواهد بود.

سوم- توبه بایـد در زمانی باشد که انسان قدرت انتخاب و اختیار و آزادی عمل برایش ممکن باشد، اما اگر انسان به مرحلهای رسـید که با مرگ دست به گریبان شـد، و آثار آن را مشاهده کرد، دیگر فرصتی برای محقق شدن توبه وجود ندارد، و در آن لحظه جای توبه نیست.

چهـارم- توبه کسانی که با حال کفر به خـدا و قیامت و انبیا و قرآن از دنیا میرونـد پـذیرفته نیست، بنابراین پشـیمانی کافران در هنگام جان دادن، و در برزخ، یا قیامت سودی برای آنان نخواهد داشت، و این پشـیمانی بنابر ضـرب المثل ایرانی پشیمانی بعد از مرگ سهراب است.

این ضرب المثل از این داستان گرفته شده که رستم در جنگ با سهراب که فرزند خود او بود و خبر نداشت بر سهراب به قاتل گفت پدرم انتقام خون مرا خواهد گرفت رسـتم پرسـید پدرت کیست؟ سـهراب گفت رسـتم، جهان پهلوان چون فهمید ضـربه کاری را به فرزند خود زده نزد شاه ایران فرسـتاد و از او طلب نوشدارو که در آن زمان بهترین دوا برای معالجه چنان زخمهائی بود کرد، ولی شاه ایران در دادن آن داور به اندازهای تعلل ورزید تا سهراب از بین رفت، از آن

زمان گفتند: نوشدارو پس از مرگ سهراب چه فایده دارد و پشیمانی از تعلّل در اهداء آن چه سودی برای دهنده دارد.

در آیه دیگر شرط بسیار مهم دیگری را جزء شرایط توبه میخوانیم:

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (۱)

اگر کسی از شما به نادانی کار زشتی مرتکب شود، سپس بعد از آن توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید [مشمول آمرزش و رحمت خدا شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

در این آیه شریفه شرط دیگری که برای تحقق توبه و پذیرفته شدن آن آمده اصلاح حال و عمل است که باید در ضمن توبه صورت بگیرد.

از آیات مربوط به توبه استفاده میشود که اگر توبه با شرایط لازم انجام بگیرد قبولی آن از سوی خداوند حتمی و قطعی است.

فَمَنْ تٰابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اَللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ: (۲)

هر کس پس از آن که مرتکب ظلم و تعدی شده توبه کند و در ضمن توبه درون و برون خود را اصلاح نماید به یقین خداوند توبه او را قبول میکند.

وَ إِنِّي لَغَفّٰارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اِهْتَدىٰ: (۳)

و مسلماً من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد و آراسته به ایمان شد و کار شایسته انجام داد، سپس در راه مستقیم پایداری و استقامت ورزید.



---

۱- ۱) - انعام: ۵۴.

۲- ۲) - مائده: ۳۹.

۳- ۳) - طه: ۸۲.

به طوری که از این آیات و آیات دیگر استفاده میشود، بخشیده شدن گناهان کسی که توبه میکند حتمی است، و خداوند به پذیرفتن توبه وعده قطعی داده است، گاهی ممکن است حتی بدون توبه هم عفو و مغفرت حق شامل حال کسی شود که انگار توبه کرده است.

خداوند این مژده را در قرآن به بندگان مؤمن خود داده ولی آن را حتمی و قطعی نکرده است:

ثُمَّ أَنْزَلَ اَللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا وَ عَذَّبَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلْكٰافِرِينَ، ثُمَّ يَتُوبُ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (1)

آنگاه خداوند آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است]بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد، و لشگریانی که آنان را نمیدیدند برای یاری ارتش اسلام فرستاد و کسانی را که کفر میورزیدند به عذاب سختی مجازات کرد، و این است کیفر کافران.

سپس خداوند بعد ازگناه فرار از جنگ توبه هر کس را بخواهد میپذیرد، و خداوند بسیار آمرزند و مهربان است.

لِيَجْزِيَ اَللّٰهُ اَلصّٰادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ اَلْمُنٰافِقِينَ إِنْ شٰاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً: (2)

تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا [اگر توبه کنند] توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا همواره



---

۱- ۱) - توبه: ۲۶- ۲۷.

۲- ۲) - احزاب: ۲۴.

بسیار آمرزنده و مهربان است.

البته عفو ابتـدائی خداونـد که گـاهی شامـل حال بنـدهای میشود که هنوز توبه نکرده امری مسـلم است و آیات بسـیاری به آن دلالـت دارد، و در دو آیهـای که از سوره توبه و احزاب دیـد یـد لفـظ توبه از جـانب خـدا بکار رفته منظور همان عفو ابتـدائی است، بـدیهی است که عفو ابتـدائی خداونـد که گـاهی شامـل حـال برخی از بنـدگان میشود، دارای حسـاب و کتاب است، و اینطـور نیست که عمومیت داشـته باشـد، بلکه کسـانی از آن بهرهمنـد میشونـد که در خود شایسـتگی و اهلیت آن را به وجود آورند.

## استغفار

این واژه از ماده غفران است که در لغت به معنای پوشانیدن آمده، و با معنای اصـطلاحی آن که همان آمرزیدن است، تناسـب روشـنی دارد، در حقیقت خداوند با آمرزیدن گناه، بر روی عمل زشت پرده میکشد، اسـتغفار به معنای درخواست عفو و طلب آمرزش است که در واقع تائب از گناه از حضـرت حق متواضـعانه درخواست میکند که گناهانش را با ستاریت خود بپوشاند و بر روی معاصیاش پرده اندازد تا کسی از آن آگاه نگردد و آبرویش در دنیا و آخرت محفظو بماند.

گرچه به نظر میرسد دو واپه توبه و استغفار در نهایت به یک مفهوم بر میگردد، ولی از ظاهر آیات و روایات چنین بر میآید که این دو با هم تفاوت دارند.

در قرآن کریم درچند آیه توبه و استغفار به گونهای در کنار هم ذکر شده، که دلالت بر دوگانگی مفهوم آنها دارد:

ص:۱۴۷

وَ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكَمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ: (۱)

و از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس از گناهان دست برداشته به او بازگردید زیرا پروردگارم مهربان و بسیار دوستدار توبهکنندگان است.

شبیه این تعبیر که میان استغفار و توبه بالفظ «ثم» فاصله انداخته در چهار مورد از قرآن آمده که دلالت بر تفاوت میان این دو مفهوم دارد، همچنین در حدیث مشهوری که حضرت موسی بن جعفر لشگریان عقل و جهل را میشمارد.

توبه که ضد آن پافشاری بر گناه است، و استغفار دو مفهوم جداگانه به حساب آمده است.

میان توبه و استغفار تفاوتهائی چند وجود دارد که از جمله آنها میتوان به تفاوتهای زیر توجه کرد:

۱-انسان فقط میتواند برای شخص خودش توبه کند و از جانب دیگری نمیتواند توبه نماید، ولی استغفار اینگونه نیست، انسان هم میتواند برای خودش و هم برای دیگری استغفار نماید، در این زمینه آیات و روایات بسیاری داریم.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِیماً: (۲)

و اگر آنان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم کردند، نزد تو میآمدند و از خدا آمرزش میخواستند و پیامبر هم برای آنان درخواست آمرزش میکرد، یقینا خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان مییافتند.



---

۱- ۱) - هود: ۹۰.

۲- ۲) - نساء: ۶۴.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ: (۱)

یعقوب به فرزندانش هنگامی که از او خواستند از خداوند برای آنان آمرزش بخواهد فرمود: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

همچنین در آیات و بسیاری از روایات درباره آمرزش خواستن برای پدر و مادر و مؤمنان، و یا استغفار کردن فرشتگان برای افراد مخصوص «مؤمنان و تائبان» سخنان گوناگونی آمده است.

۲- در توبه عدد و مقدار مطرح نیست، ولی در استغفار گاهی عددهای ویژه عنوان نشده است، در قرآن عدد هفتاد و در روایات عددهای صد، هفتاد، بیست و پنج و بیشتر و کمتر آمده است:

إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ (۲)

اگر برای منافقان که آلوده به کفر و شرک هستند و به اسلام و مسلمانان خیانت میکنند هفتاد بار آمرزش بخواهی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

«ان رسول الله کان لا یقوم من مجلس و ان خف حتی یستغفرالله خمسا و عشرین مر:» (۳)

پیامبر خدا از هیچ مجلسی گرچه کوتاهمدت بود بر نمیخاست مگر این که بیست و پنج مرتبه استغفار میکرد.

۳- توبه باید در حال حیات و زندگی باشد، توبه کسی که آثار مرگ را می



---

۱- ۱) - یوسف: ۹۸.

۲- ۲) - توبه: ۸۰.

۳- ۳) - وسائل الشیعه ج ۴ ص ۱۴۰.

بینـد، و پس از مرگ معنا نـدارد، ولی از آنجا که اسـتغفار به نحوی است که شخصـی برای شـخص دیگر میتوانـد انجام دهد، بنابراین پس از مرگ از نیز میتواند برای او استغفار نماید.

حضرت صادق فرمود:

«الا مؤمن عاد مؤمنا فی الله عزوجل فی مرضه و کل الله به ملکا من العواد یعوده فی قبره و یستغفر له الی یوم القیام» (۱)

هر مؤمنی بخاطر خـدا مؤمن دیگری را در بیماریاش عیادت کنـد خداوند فرشـتهای را بر او میگمارد که در قبرش از او عیادت نماید، و تا روز قیامت برای او استغفار کند.

۴- حقیقت توبه همان بازگشت به خدا و پشیمانی از گناه است، و همین پشیمانی موجب آمرزش گناه میباشد، در عمق و ذات توبه تقاضای آمرزش گناه وجود دارد.

۵- توبه فقط سبب بخشـیده شـدن گناه مورد نظر است، ولی اسـتغفار علاوه بر این که عامل بخشـیده شـده گناه است، موجب گشایش در زندگی مادی و فراوانی نعمت و دوری از بلاها، و مصون شدن از کیفرهای دنیائی است.

بـا توجه به آیات و روایات مربوط به اسـتغفار، به خوبی روشن میشود که اسـتغفار از نزول بلا برای شـخص و جامعه جلوگیری میکند، و فراوانی نعمت و فراخی روزی را به دنبال دارد.

وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ



---

۱- ۱) - وسائل الشیعه ج ۲ ص ۶۳۴.

يَسْتَغْفِرُونَ: (۱)

و خدا بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر می بری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش می کنند، خدا عذابکننده آنان نخواهد بود.

امیر مؤمنان در تفسیر این آیه میفرماید:

«کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونکم الآخر فتمسّکوا به اما الامان الذی رفع فهو رسول الله، و اما الامان الباقی فالاستغفار قال الله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون:» (۲)

دو امان بر روی زمین از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آنها برداشته شد، بر شما باد به دیگری پس به آن چنگ زنید، امانی که برداشته شد پیامبر خدا بود، و امانی که باقی است استغفار است خداوند میفرماید وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ. .

اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفّاراً يُرْسِلِ اَلسَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً: (۳)

نوح در مقام راز و نیاز به حضرت حق عرضه داشت: من به قوم خود گفتم: ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، که او همواره بسیار آمرزنده است.



---

۱- ۱) - انفال: ۳۳.

۲- ۲) - نهج الابلاغه حکمت ۸۸.

۳- ۳) - نوح: ۱۰-۱۲.

تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد، و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ ها و نهرها قرار دهد.

در این آیات استغفار عامل برخورداری از نعمتهای دنیا و به کمال رسیدن استعدادها و نزول برکات آسمانی، و افزایش نیرو و توان شخص و یا جامعه معرفی شده است.

غیر از آیاتی که در رباطه با استغفار ملاحظه کردید، در احادیث معصومین نیز برای استغفار آثار مادی از قبیل دفع بلاهای آسمانی، و برخورداری غاز نعمتهای ا ین جهان ذکر شده است.

از امیر مؤمنان روایت شده:

«و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدور الرزق و رحم الخلق:» (۱)

محققا خداوند استغفار را موجب فراوانی رزق و مهر و رحمت بر خلق قرار داده است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«ان الله اذا ارادان یصبب اهل الارض بعذاب قال: لولا الذین یتحاجون بجلالی و یعمرون مساجدی و یستغفرون بالاسحار لانزلت عذابی:» (۲)

مسلما خدا هنگامی که اراده کند به اهل زمین عذابی برساند میگوید: اگر نبودند کسانی که جلال مرا دوست دارند، و مساجدم را آباد میکنند، و سحرگاهان به استغفار مینشینند، هرآینه عذاب خود را نازل میکردم.

عمر جمّال میگوید:

«شکوت الی ابی الحسن قلّ الولد فقال لی استغفر الله و کل البیض بالبصل:» (۳)

ص:۱۵۲

---

۱- ۱) - نهج البلاغه خطه ۱۴۱.

۲- ۲) - وسائل ۳ ص ۴۸۶.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۷ ص ۵۷.

به حضرت موسی بن جعفر از کمی فرزند شکایت کردم، حضرت فرمود: از خداوند درخواست آمرزش کن و تخمرغ را با پیاز بخور.

تفسیر عیاشی از رسول خدا روایت میکند: هیچ بنده گنهکاری نیست که پس از گناه، برخیزد و وضو بگیرد و به خاطر گناهش از خداوند طلب آمرزش کند مگر آن که برخداوند سزاوار و لازم است او را بیامرزد.

چون میفرماید:

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ يَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً (۱)

و نیز آن حضرت فرمود: خدا با آن که بنده را دوست دارد مبتلایش میکند برای این که تضرع و زاری او را بشنود و فرمود: خداوند کسی نیست که در دعا را باز کند و در توبه را ببندد زیرا میفرماید:

اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (۲)

و خدا کسی نیست که در توبه را باز کند و در آمرزش را ببندد در حالی که خودش میفرماید:

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ يَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً . (۳)

پیامبر اسلام به اصحاب فرمود:



---

۱- ۱) - نساء: ۱۱۰.

۲- ۲) - غافر: ۶۰.

۳- ۳) - نساء: ۱۱۰.

«الا اخبرکم بدائکم من دوائکم قالوا: بلی قال: فان دائکم الذنوب و دوائکم الاستغفار» :

آیا شما را به بیمار ی و داروی علاجتان خبر ندهم؟ گفتند: خبر بده فرمود: به یقین بیماری شما گناهان است، و دارویتان استغفار.

۲- وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً. . .

در این آیه شریفه به مسئله بسیار مهمی توجه میدهد که آگاهی از آن سبب میشود انسان از هر گناهی چون فرار گوسپند از گرگ فرار کند، و خود را از زیانها و خسارتهائی که در دنیا و آخرت گریبان انسان را میگیرد برهاند، و آن مسئله مهم این است که هر کس هر گناهی مرتکب شود بر ضد خود مرتکب شده است.

گناه نه این که سود قابلتوجهی ندارد، بلکه اگر سودی داشته باشد در برابر خسارت و زیانی که ببار میآورد قابل اعتنا نیست به قول قرآن مجید در رابطه با قمار و شراب:

وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا (۱)

هیچ فرعونی در تاریخ، و هیچ قارونی در جوامع، و هیچ بلعم باعورائی در خیمه حیات، و هیچ مفسد و ظالم و خائن و جنایتکار و مسرف و مبذور، متعدی به حقوق مردم، سود قابل ملاحظهای از کانال گناه نصیبش نشده، گناه هر نوعش و در هر زمینهای به خراب شدن ساختمان انسانیت، به بر باد رفتن آبرو، به افتادن از چشم مردم، به شعلهور شدن کینه دلها، به توجه دادن خشم خدا به انسان، و به باز کردن راه دوزخ به روی گناهکار کمک داده است.



---

۱- ۱) - بقره: ۲۱۹.

گناه گرچه ظاهر لذتبخش و شیرینی دارد. ولی باطن آن جز زهر کشنده، و ماده سمومکننده نیست که نهایتا انسان را هلاک میکند، و مستحق عذا دوزخ مینماید:

بَلىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحٰاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۱)

[نه چنین است که می گویید] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند وآثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

گناه بیمار یو مرض است، که انسان در ابتدای گرفتار شدن به آن دردش را حس میکند ولی وقتی در مدتی طولانی تکرار شود، عقل و وجدان را از کار میاندازد، و گناهکار نه این که درد آن را احساس نمیکند، بلکه آن را برای خود خوب و نیکو میشمارد.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمٰالاً اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (۲)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟

[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.

گناه که در نگاه قرآن بیماری است، اگر ادامه پیدا کند سب تشدید آن میشود، و غفلت و بیخبری و لجاجت را به جائی میرساند، که انسان از قبول نصایح ناصحان، و موعظه پنددهنگان ملول میگردد، و حاضر به پذیرش نمیشود.

ص:۱۵۵

---

۱- ۱) - بقره: ۸۱.

۲- ۲) - کهف: ۱۰۴.

فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اَللّٰهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْذِبُونَ (۱)

در دلِ آنـان بیمـاری [سـختی از نفـاق] است، پس خـدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

گناه سبب میشود که گناهکار به سرعت به سوی اخلاق و عمل دشمنان به ویژه یهود و نصاری برود.

فَتَرَی اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسٰارِعُونَ فِیهِمْ (۲)

کسانی که در دل هایشان بیماری [دورویی] است، می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند

گناهآلودگی روی آلودگی میآورد، و پردهای از ظلمت سنگین به روی عقل و قلب و وجدان میکشد.

وَ أَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ

(۳)اما کسانی که در دل هایشان بیماری [نفاق] است، پس پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

گنـاه از نگـاه قرآن مجیـد آتش است، گرچه در دنیـا به صورت آتش دیـده نمیشود، و گناهکـار حرارت و سوزشـی احسـاس نمیکنـد، ولی زمـانی که خیمه دنیا برچیـده شود، و قبامت آشـکار گردد گناهکاران آتش دوزخ و انواع عـذابهای آن را همان گناهانی که در دنیا مرتکب شدند میبینند.

ص:۱۵۶

---

۱- ۱) - بقره: ۱۰.

۲- ۲) - مائده: ۵۲.

۳- ۳) - توبه: ۱۲۵.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ مٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ اَلنّٰارَ (۱)

قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده [به سود خود، از بی سوادان یهود و نصاری] پنهان می کنند، و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می آورند، جز آتش به شکم های خود نمی ریزند.

اینهاست زیانها و خسارتهای گناه که به ضرر خود انسان و بازگشتش به گناهکار است، مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ .

۳- وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً. . .

«خطا در لغت به معنای کاری است که به نتیجه نمیرسد و به هدف اصابت نمیکند.

خطاکار در لغت به کسی میگویند که از راه درست منحرف شده، و به خاطر گم کردن راه به جادهای بر ضد جاده درست افتاده است.

در دو قول نادر و ضعیف آمده خطا یعنی گناهی که صدورش از انسان عمدی نبوده، یا به معنای معصیتی است که عمدا از آدمی صادر شده است» . (۲)

اینجانب با تکیه بر کتب لغت اصیل خطیئه را در آیه شریفه به همان معنای اصلی یعنی کار بینتیجه و عمل بیهدف، و انحراف از راه حق میآورم.

اثم: به معنای کاری است که بر انسان مباح و حلال نیست و مجوزی از جانب شرع و عقل برای انجام آن ندارد، و بر او واجب است از این نوع کار بپرهیزد و

ص:۱۵۷

---

۱- ۱) - بقره: ۱۷۴.

۲- ۲) - المنجد چاپ بیروت سال ۱۹۰۸ میلادی ص ۱۸۶.

از آن اجتناب نماید.

کسی که مرتکب عملی شود، که برای آن عمل نه این که نتیجه مثبت و هدف پاکی وجود ندارد، بلکه بخاطر انحراف از راه صواب، و تجاوز از طریق شرع و عقل، زیان دنیائی، آخرتی، خانوادگی و اجتماعی بر آن مترتب است، و مرتکب مسئلهای گردد که بر او مباح و حلال نیست، و واجب است از آن بپرهیزد، ولی آن خطا و اثم را که خود مرتکب شده به پاک دامن آبروداری از هر ملت و مذهب نسبت دهد بهتان و افترا و گناه آشکاری را به دوش گرفته است، چنین انسان پستی در یک مرحله خود مرتکب گناه شده، و در مرحله دیگر آن را به پاک دامن نسبت داده که این خود گناه دیگری است، و زشتی نفرتبارش آشکار و روشن است وَ إِثْماً مُبِيناً .

آیه شریفه نسبت دان عمل زشت را به پاکدامن به «رمی» تعبیر کرده که معمولا این لغت در تیراندازی به کار میرود، گوئی شخصی که به شخص دیگر تهمت میزند تیری به طرف شخصیت او رها کرده و قلب وی را از آن تهمت مجروح نموده و به درد آورده است، و این کار زشت سبب تحمل بار سنگینی برای تهمت زننده شده ک ه تا پا یان عمرش سنگینی آن با اوست و از وی جدا نمیگردد، و این بار سبک نمیشود.

این که از این عمل ناروا، و خطای سنگین، تعبیر به بهتان کرده، دلیلش این است که پاکدامن از تهمتی که به او زده میشود دچار بهت و حیرت میگردد.

جامعه و خانواده و فردی که آلوده به گنا ه دروغ و تهمت است، همای خیر و خوشی، و آرامش و امنیت را بالای سر خود نخواهد دید، تهمتزنندگان و دورغپردازان دنیای بد و آخرت بدتری خواهند داشت.

ص:۱۵۸

### روایات باب تهمت

از رسول خدا روایت شده است:

«من قال فی امری مسلم ما لیس فیه لیؤذیه حبسه الله فی ردغأ الجبال یوم القیاماً حتی یقضی بین الناس» : (۱)

کسی که برای آزار دادن به مسلمانی به او تهمت بزند، خداوند او را در قیامت، میان لجن زرداب دوزخیان حبس میکند تا آن زمان که میان مردم داوری کند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من بهت مؤمنان او مؤمنه او قال فیه ما لیس فیه اقامه الله تعالی یوم القیام علی تل من نار حتی یخرج مما قاله فیه:» (۲)

هرکس به مرد یا زن مؤمنی تهمت بزند، یا دربار او چیزی بگوید که از آن مبرّا و پاک است خداوند در قیامت او را در تلی از آتش نگاه میدارد، تا آنچه را درباره او گفته ثابت نماید.

امیر مؤمنان فرمود:

«لا قح کا البهت:» (۳)

هیچ وقاحتی چون تهمت زدن نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«البهتان علی البری اعظم من السماء:» (۴)



---

۱- ۱) - کنز العمال: ۷۹۲۵.

۲- ۲) - بحار: ج ۷۵ ص ۱۹۴.

۳- ۳) - غرر الحکم ۱۰۴۵۵.

۴- ۴) - بحار: ۸۷ ص ۳۱.

تهمت زدن به انسان پاک دامن و بیگناه بزرگتراز آسمان است.

امام چهارم میفرماید:

«من رمی الناس بما فیهم، رموه بما لیس فیه:» (۱)

هر کسی به مردم عیبی را نسبت دهد که در آنان است، مردم عیبی را که در او نیست به او نسبت دهند.

حضرت صادق علیه السلام از حکیمی نقل میکنند که گفته است:

«البهتان علی البری اثقل من الجبال الراسیات:»

تهمت زدن به پاک دامن، سنگینتر از کوههای پابرجاست.

ابن ابی یعنور که از شخصیتهای بینظیر شیعه، واز برجستگان اصحاب حضرت صادق است از آن حضرت روایت میکند:

«من باهت مؤمنا او مؤمن بما لیس فیما حبسه الله عزوجل یوم القیام فی طینته خبال، حتی یخرج مما قال، قلت و ما طینته خبال قال: صدید یخرج من فروج المومسات، یعنی الزوالی:» (۲)

هر کس به مرد یا زن مؤمن تهمت زند، خداوند در قیامت او را در طینت خبال حبس میکند تا آنچه گفت اثبات کند، عرض کردم طینت خبال چیست؟ فرمود چرک و کثافتی که از عورت زنان فاحشه بیرون میآید.

راستی زبان انسان گاهی به چه گناهان بزرگی که خسارتش، و عذاب قیامتش قابل ارزیابی نیست گرفتار میشود، و از این جرم صغیر چه جرمهای بزرگی سر میزند، که تحمل بار سنگینش از عهده کسی بر نمیآید!

ص:۱۶۰

---

۱- ۱) - بحار ۷۸ ص.۱۶۰.

۲- ۲) - معانی الاخبار ص ۱۶۴.

## تفسیر آیه ۱۱۳

### اشاره

وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اَللّٰهُ عَلَيْكَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كٰانَ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً:

و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، گروهی از عشیره و قبیله خائنان تصمیم داشتند تو را [از داوری عادلانه] منحرف کنند، [این سبک مغزانِ خیالباف] جز خودشان را منحرف نمی کنند، و هیچ زیانی به تو نمی رسانند. و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد، و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است.

### شرح و توضیح:

۱- فضل در آیه شریفه ۱ حتما به معنای احسان و عنایت زیاد و فراوان، و رحمت به معنای مهر و محبت خاص است. این احسان و عنایت و ثیره خدا به پیامبر عز نیرو گرامیاش او را در حصاری استوار و مصونیتی ملکوتی نگاه داشت، از این جهت در همه عمرش معصوم زیست، و از هر خطا و لغزشی در امان ماند وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ. . . برخی از مردم و اقوام شیطان صفت می خواستند که آن حضرت را نه تنها در داوری به عدالت، بلکه در همه امور از راه مستقیم الهی منحرف کنند، تا همه چیز را ظالمانه به سود خود تغییر دهند، و آراء باطلشان را حاکم نمایند، غافل از اینکه حمله به حصار عصمت و قلعه محکم پاکی و ضربه زدن به فکر و روحیه رسول خدا ابدا امکان نداشت، عصمت قلعهای بود که از دسترسی و دستبرد دشمن مصون بود، و کسی قدرت نداشت که به آن رخنه و نفوذ کند.

مگر دیوار عرشی احسان و رحمت و ثیره حق که پیامبر را در دایره خود

ص:۱۶۱

گرفته بود، و او را در حیط اراده و قدرت حق محفوظ نگاه داشته بود، برای دشمن قابل نفوذ بود؟ !

رسول مکرم اسلام همواره در حفظ و پناه حضرت حق بود، و مصونیتش از خطا و اشتباه و ضلالت و انحراف تضمین شده بود، این عصمت و مصونیت او بود که بر سر دشمنان فریاد میزد:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود میبری و زحمتما میداری مگر نه این است که خداوند مهربان همه پیامبران را در قرآن به عنوان عباد متخلصین یاد کرده؟ وقتی در آیه ۲۴ سوره یوسف، بنده با کرامت خود یوسف را از مخلصین میشمارد، إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُخْلَصِینَ به طریق اولی نبی اکرم که خاتم انبیا و دارای مقام اوالعزمی است وسعه وجودی او با هیچ کس قابل مقایسه نیست و مقام اوالعزمی است وسعه وجودی او با هیچ کس قابل مقایسه نیست و مقام جمعالجمعی او آن حضرت را در رأس همه موجودات جهان هستی قرار داده، از این مقام برخوردار و به خاطر کمالات وجودیاش و این که هویتش مطلعالفجر طلوع صفات حق است در رأس تمام مخلصین عالم و عیار خلوصش با احدی مقیاسگیری نمیشود، رئیس شیاطین، وسلطان ابلیسیان، چنان که در سوره حجر (۱)و ص (۲)آمده به پروردگار عالم قاطعانه اعلام کرد که من همه بندگانت را به انحراف میکشم مگر متخلصین را که آنان از هر جهت و از هر طرف از دسترس و دستبرد و اثرگذاری من خارج هستند.

«قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المتخلصین.»

ص:۱۶۲

---

۱- ۱) - حجر: ۴۰.

۲- ۲) - ص: ۸۳.

آنـان که قایل به سـهوالنبی هسـتند، کتب اهل سـنت که پیامبر را مصون از اشـتباه و خطا و حتی گناه نمیداننـد آیا از این آیات بیخبرند، آیا شخصـیت الهی و عرش پیامبر را نشناختهاند، آیا از مقامات عقلی و روحی و قلبی پیامبر بیخبرند، آیا شأن پیامبر را با شأن عوام کوچه و بازار یکی میداننـد، آیا نمیدانند که پیامبر لازم و واجب است در همه امور فوق همه باشد، آیا به این معنا آگـاهی ندارنـد که اگر پیـامبر هم چـون مردم عـادی دچـار خطـا و اشـتباه گردد چه ا عتمـادی میتـوان به قـول او و به روش او داشت؟ ! !

این احسان و محبت و ثیره حق بود، که آن حضـرت را در کمال مصونیت از هر خطا و اشتباهی قرار داده بود، و به او افق طلوع نور عصـمت را بخشـیده بود، لـذا قول و فعـل وتقریرش را و همه اقوال و حرکـات و روشـش را که بر اساس پاکی و طهارت و عصمت و درستی بود حجت قرار داد و از او به عنوان اسوه حسنه در همه زمینهها یاد کرد:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اَللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اَللّهَ وَ اَلْیَوْمَ اَلْآخِرَ وَ ذَکَرَ اَللّهَ کَثِیراً (۱)

یقینا برای شـما در وجود پیامبر خدا سرمشق نیکوئی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد میکند.

به کسانی که آن حضرت را جایز الخطا میدانند، و اشتباه را به او روا میشمارند، آنان که کتب سته خود را که از اینگونه مسائل درباره پیامبر پر است و آنها را چون قرآن صـحیح دانسته و همه روایات نقل شده در آنها را میگویند به طور قطع درست و حق است، و به احدی از طریق علم و حکمت و در ایه اجازه

ص:۱۶۳

---

۱- ۱) - احزاب: ۲۱.

نقد احادیث آن کتب را که بخشی از آن صریحا مخالف قرآن و سنت است نمیدهند میگویم انصاف دهید آیا کسی که بنظر شما از خطا و اشتباه مصون نیست و راه اثرگذاری دیگران در فکر و اندیشه و ایمان او باز است میتواند برای امید مثبت داشتن به خدا، وخواستن آخرت آباد، وغرق شدن در یاد خدا رسوه و سرمشق باشد؟ !

من نمیدانم فرهنگ استعماری امویان و عباسیان در اندیشه و فکر عالمان غیر شیعه، و دانشمندان دیگر مذاهب اسلامی چه اثر سوئی گذاشته که در لباس عالم و مؤلّف به راحتی حاضرند هر نسبت ناروای فکری و عملی را به پیامبر بدهند، و شخصیت الهی و ملکوتی او را زیر سئوال برده، خراب کنند، و آن انسان بینظیر، و خلیفه حق، و صاحب وحی، و داوری مقام خاتمیت و جمع الجمعی را با عوام کوچه و بازار یکی کرده، و هم شأن مردم عادی قرار دهند! !

۲- آنان که بیتوجه به مقام عصت و مصونیت پیامبر که پوشیده به احسان و رحمت و ثیره است، تلاش در به اشتباه انداختن پیامبر داشتند، و به شدت سعی میکردند آن حضرت را به انحراف اندازند، کار ناروا و باطلشان از شخص خودشان تجاوز نکرده به پیامبر نمیرسید، آنان با نیت شومی که کردند خود به انحراف دچار شده و به چاه گمراهی افتادهاند، زیرا اصل نیت و قصد آنان گناه بوده، و هر گناهی به تناسب خودش عین گمراهی است.

جمله لولاـ در ابتدای آیه شریفه گرچه به معنای نفی تلاش است، ولی مراد از آن با توجه به قرائن و دلایل نفی تأثیر تلاش است، به این معنا که کوشش خائنان تأثیری در رسول خدا نداشته، و آن حضرت بر اساس فضل و رحمت حق در گرفتن وحی و عمل به آن و ابلاغش به مردم آراسته به عصمت و مصون از خطا

و اشـتباه بوده است و همین معنا سبب شده که حضرتش در همه امور دنیا و آخرت و شئون زندگی جهت خدا بر مردم و اسوه و سرمشق همگان تا قیامت باشد.

۳-آیه به کارگردانان جامعه، و حاکمان اسـلامی و به خصوص دستگاه عریض و طویل دادگستری هشدار میدهد که همیشه با خطرزائی خائنان که می خواهند دسـتگاه قضایی را به انحرا ف بکشـند، تا قاضـیان تنوانند در پروندهها به عدالت داوری کنند، روبرو هسـتند، از این جهت با یاد خـدا و قیامت، این خائنان را از چنین دسـتگاه با ارزشـی که باید حافظ جان، ناموس، اموال و آبروی مردم باشـد به شـدت طرد کننـد، و از تأثیرگـذاری آنـان در احکـام قضـائی بپرهیزیـد، و به هر قیمتی که تمام میشود به عدالت داوری کنند و بر اساس انصاف حکم صادر نمایند.

۴- در هر صورت پوشیده بودن پیامبر به فضل و زحمت حث و مصون بودنش از ا شتباه و انحراف به کیفیتی بود که هیچ زیان جانی و فکری و عملی از طرف خائنان متوجه او نبود، و پیوسـته در حفظ و حراست حضرت حق قرار داشت تا هدایت مردم را به سوی صـراط مسـتقیم عهدهـدار باشـد، و آنـان را بـا همه خوبیها پیونـد دهـد، و از همه زیانها و شـرور و خطرات، و گناهان برهاند، و به رحمت و رضایت و جنبت حق برساند. وَ مٰا یَضُـرُّونَکَ مِنْ شَـیْءٍ. عرضه دارد چه کسـی مالک چنین قیمتی است؟ خداوند میفرماید تو مالک چنین قیمتی هستی، میگوید: به چه صورت؟ پاسخ میشنود به گذشتت و عفوت از برادر دینی است، میگوید خدایا از او گذشتم، خطاب میرسد دستش را بگیر و او را وارد بهشت کن، پیامبر بعد از این داستان فرمود: تقوای الهی پیشه کنید و میان مردم به اصلاح

ص:۱۶۵

ذات البین اقدام نمائید، که خداوند در قیامت بین مؤمنین اصلاح میفرماید. (۱)

وَ مَنْ یُشاقِقِ اَلرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ اَلْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ اَلْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّیٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً

و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده واگذاریم، و به دوزخ درآوریم؛ و آن بد بازگشت گاهی است.

۵- احتمالا احسان و رحمت و ثیره خدا بر پیامبر اسلام قرآن نازل شده، و علم استوار و دانشخاص، و الهامات غیبیه باشد، که این سه نعمت بزرگ: قرآن حکمت، عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ یعنی الهامات غیبیه مانع از اثرگذاری دیگران بر پیامبر بود، و انصافا میتوان قاطعانه گفت این هر سه ملاک عصمت و مصونیت آن حضرت است، در پایان آیه می فرماید فضل خداوند بر تو که مجموع این نعمتهای معنوی و ملاکات مصونیت و عصمت است بر تو بزرگ است وَ کانَ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکَ عَظِیماً .

## تفسیر آیه ۱۱۴

### اشاره

لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلاّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ اَلنّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اَللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً

در بسیاری از رازگویی های آنان خیری نیست، جز کسی که [از این طریق] به صدقه، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم فرمان دهد؛ و هر که برای طلب



۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی ج ۲ ص ۶۸۶.

خشنودی خدا چنین کند، پس پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

## شرح و توضیح

گاهی جلساتی در شب با شرکت مخلفان اسلام و جامعه اسلامی تشکیل میشود، و رد آنجا به رازگویی مشغول میگردند، و در این رازگوئی و مخفیانه سخن گفتن نقشههایی بر ضد پیامبر چنین جلساتی در وقت دیگر به دور از چشم مردم به طور پنهان بر پا میشود، و بر ضد حق توطئهچینی میگردد، در هر صورت تشکیل اینگونه جلسات که از زمان طلوع خورشید رسالت شروع شد، و تا به امروز ادامه یافته، و آینده هم ادامه خواهد داشت در دنیا و آخرت به زیان خود توطئهگران است، و هیچ خیری بر آن جلسات مترتب نیست. بنابراین تشکیلدهندگان اینگونه جلسات جز وزر و وبال را گردن نمیگیرند، و غیر از این که پرونده خود را از گناه و معصیت سنگین نمایند کاری صورت نمیدهند.

ولی آنان که برای جلب رضایت حق، و به دست آوردن خشنودی پروردگار، و برای نفع رساندن به مردم، و حل مشکلات ایشان به رازگوئی میپردازند، و سخن در گوشی میگویند و سخنانشان تشویق مردم و ترغیب افراد به سه برنامه با ارزش، چون صدقه و انجام کار خیر از قبیل دستگیری از دردمندان، قرض الحسنه، کمک به ایتام، سخرت و یاری دادن و به مظلوم و. . . و نیز تشویق به اصلاح بین مردم است، کاری خداپسندانه، باارزش، پرقیمت و در دنیا وآخرت پربهره است و چنان که آیه شریفه میفرماید چنین رازگویی دارای پاداش عظیم هستند.

نجوا و رازگوئی به صورتی که در آن دعوت به صدقه، برای رفع نیاز مستمندان، و انجام هر کار مثبت و خیری و هر عمل صالحی، و سب اصلاح بین

ص:۱۶۷

مردم و ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز باشد، خدمت بزرگ به جامعه وخانوادها و فرد، و موجب رضای حضرت حق و مزد بزرگ است.

پیامبر اسلام به ابو ایوب انصاری، اولین کسی که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه خانهاش را با کمال شوق و رغبت در اختیار آن حضرت گذاشت فرمود:

میخواهی ترا به صدقهای دلالت کنم، بهتر از آن که چهارپایان نیکو داشته در راه خدا هزینه کنی؟

«تصلح بین الناس اذا تفاسدوا، و تقرّب بینهم اذا تباعدوا:» (۱)

بین مردم زمانی که رابطه آنان از هم گسسته شد اصلاح کن، و آنان را چون از هم دور شدند نزدیک نما

انس بن مالک درباره ارزش ا صلاح بین مردم روایت مهمی از رسول خدا به این مضمون نقل میکند:

زمانی نزد پیامبر نشسته بودیم، ناگهان دیدیم پیامبر اسلام به گونهای خندید که دندانهایش آشکار شد، عمر به حضرت گفت: پدر و مادرم فدایت چه چیزی سبب خنده شما شد؟

حضرت فرمود، دو مرد در پیشگاه خداوند «در قیامت» زانو زنند، یکی از آنان به حضرت حق میگوید طلبی که دارم از بدهکارم برای من وصول کن، خداوند به مدیون میفرماید طلب برادرت را بپرداز، مدیون میگوید چیزی از خوبیها نزد من نیست تا از عهده طلب طرف مقابلم برآیم، خداوند به طلبکار میگوید:

با بدهکارت چه میکنی در حالی که چیزی از خوبیها نزد او نیست، طلبکار میگوید بخشی از گناهانم را به عهده بگیرد! در اینجا اشک فراوانی از چشم



---

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی ج ۲ ص ۶۸۵.

پیامبر ریخت، سپس فرمود، قیامت روز بزرگی است، مردم نیازمندند که بار گناهانشان را دیگری به دوش بردارد! پس خداوند به طلبکار میگوید، چشم بالا کن و در بهشت بنگر، سربربرداشته شرهائی از نقره و قصرهائی از طلا آراسته به لؤلؤ میبیند، میگوید اینها از کدام پیامبر یا از کدام صدیق است، یا به کدام شهید تعلق دارد؟ خداوند میفرماید: برای کسی است که قیمت دشمن آن را به من بپردازد؟

### شرح و توضیح

۱- کسی که در کنار قرآن و پیامبر یا امام معصوم یا عالم ربانی باشد، و هدایت و شئونش برای او واضح و روشن است، قطعا نسبت به حقایق الهیه مسئول است، و باید به مسئولیتش در هر زمینهای که متوجه اوست گردن نهد و عمل کند.

کسی که در کنار اینان نباشد، ولی با ابزار و وسائل زمانش، هدایت برای او معلوم و آشکار گردد، و هیچ برهان و دلیلی برای ردّ هدایت نیابد، که نمییابد او هم نسبت به مسئله با عظمت هدایت که عهدهدار خیر دنیا و آخرت است مسئول است و باید به مسئولیتش در برابر خدا و بندگان حق عمل کند، و خود را از جامعه ایمانی جدا نسازد، و دیگران را هم جدا نکند که دشمنی و مخالفت با پیامبر که مبلغ قرآن و معرفیکننده امامان معصوم است عملی بسیار ناروا، و جدائی از جامعه ایمانی و تفرقهافکنی کاری ناپسند، و معصیتی سنگین و بزرگ است.

راه هدایت به وسیله قرآن، و تبلیغات رسای پیامبر، و فرهنگ امامان معصوم، و کتب و بیانات عالمان ربانی برای هر کسی روشن شود، عاقلانه نیست از آن

روی بگرداند، و به مخالفت با آن برخیزد، که در این صورت بنای خیر دنیا و آخرت خود را تخریب میکند و خدا و انبیا و امامان و فرشتگان و عالمان واجد شرایط را با خود دشمن مینماید، و مسیر خود را به سوی غضب و عذاب الهی در دنیا و آخرت باز میکند.

۲- راه مؤمنان واقعی عبارت از پذیرفتن حقایق قرآنی، و تسلیم بودن در برابر پیامبر و حلال و حرام اوست، مؤمنان پس از پذیرش حقایق وارد گردونه عمل به آن میشوند، و همه روش و منش و حال و قال و حرکت ظاهر و باطن خود را هماهنگ با آن حقایق بر اساس فرهنگ الهی برخورد حکیمانه مینمایند، و از ملامت هیچ ملامتگری نمیهراسند.

اهل ایمان مشتاقانه از قرآن و پیامبر اطاعت میکنند، و هرگز بنای آنان مخالفت با حق نیست و «قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» ، این شعار اهل ایمان است که خدا یا برنامههایت و فرهنگ اسلام و دعوت پیامبر را پذیرفتیم، و به فضای اطاعت صرف و خالصانه برآمدیم.

آری شرط نجات و رهائی از عذاب استیصال در دنیا و عذاب الیم در آخرت پیروی و حرکت در راه مؤمنان است.

مؤمنان واقعی صدر اسلام در مکه و مدینه شخصیتهای عقلی و ملکوتی مانند یاسر، سمّیه، ابوطالب، مصعب بن عمیر، عبدالله بن مسعود، سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، حمزه سید الشهداء، عبدالله انصاری، مُخریق، عبدالله بن سلام و امثال اینان بودند، که همه حقایق قرآن و سنت پیامبر را به جان و دل پذیرفتند، و از آن حقایق و سنت با همه وجود پیروی کردند، و از این طریق خوشنودی خدا و رسولش را به دست آوردند.

ص:۱۷۰

امروز هم مؤمنـان واقعی کسـانی هسـتند که در این آشـفته بازار، و در این روزگار پرفساد، و در میان موج حملات ماهوارهها، سایتها، روزنامههای دشمن، و بنگاههای خبری، حقایق وحی، و سنت رسول خدا، و فرهنگ دوازده امام معصوم یعنی اهل بیت و خانـدان پـاک پیـامبر، و راهنمائی عالمان ربانی را پـذیرفته، و به آن عمل می کننـد، و چون کوهی اسـتوار در برابر مکتبهای فراوان انحرافی میایستند، و تحت تأثیر جادههای باطل و شیطانی، و مکتبسازان داخلی و خارجی قرار نمیگیرند.

۳–آنـان که غیر راه مؤمنـان را انتخـاب میکننـد در حقیقت از جامعه ایمانی و نهایتا از ولایت حضـرت حق جـدا میشونـد، و در سیطره ولایت کافران و مشـرکان و شیاطین و ابلیس و ابلیسان قرار میگیرند، و نتیجه مخالفت با پیامبر جز این نیست، لذا در آیه شریفه میفرمایـد: دشـمنی و مخالفت با پیامر، و جدا شدن از راه مؤمنان سب آن میشود که خدا این مخالفان و جداشوندگان را در سیطره ولایت ابلیسیان واگذارد، و نیز موجب آن میشود، که مخالفان را به دوزخ درآورد:

نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ.

۴– مسـلم است کسـی که در دنیـا رهبری جز پیـامبر و امـام معصوم انتخاب کنـد، و وزیر بار ولایت کافران و مشـرکان برود، و راهی جز راه مؤمنان واقعی بجوید، در قیامت هم با رهبر کافر و مشرک خود خواهد بود، نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی .

و چه زیـانی و کـدام خسـارتی در این جهـان بـدتر و سـنگینتر از این که انسان ولایت خـدا و پیامبر را که مایه تجلی خیر دنیا و آخرت و موجب ساعدت ابدی است از دست بدهد، و از مؤمنان جدا گشـته به گردونه ولایت شیطان و شیطانصفتان درآید، و با غیر مؤمنان که آگاهانه و ناآگاهانه در ظلمت کفر و شرک

ص:۱۷۱

هستند در امور زندگی و عقاید و رفتار همراه و هماهنگ شود و رنگ بیدینان و یهود و نصاری را به خود زده، مشتاقانه با فرهنگ آنان زندگی کند، و در دنیا و آخرت با آنان محشور باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام به دو نفر از مسلمانانی که مخالف با حضرت بودند، و از روی استهزاء و مسخره در برابر امام معصوم به سوسماری خطاب یا امیر المؤمنین نمودند فرمود:

«دعهمنا فهو امامهما یوم القیامأ، اما تسمع الی الله یقول:»

نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى .

هر دو را رها کن، که یقینا سوسمار در قیامت امام و رهبر آن است، آیا گفته خداوند را نشنیدی میفرماید، او را به همان سو که روی کرده واگذاریم: نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى .

۵- بیتردید براساس آیه شریفه مخالفت با رهبر و امامی که با انتخاب مشروع و درست انتخاب شده باشد، و برای اقامه عدالت و پیشبرد دین، و برچیدن مایههای فساد، و زمینهسازی برای اجرای احکام اسلام زمام امور امت را به دست گرفته باشد، سبب ورود به دوزخ، و دچار شدن به آتش است، آتشی که فرجام بدی برای مخالفان است.

امیر مؤمنان در این زمینه دربار امامت و حکومتش خطاب به معاویه میفرماید:

ص:۱۷۲

«فان اجتمعوا علی رجل و سمعوه اماما کان ذلک لله رضی. فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدع ردّوه الی ما خرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاه الله ما تولی:» (۱)

اگر مؤمنان بر مردی در رابطه با حکومت براساس بیعت اجتماع کردند، و او را ه پیشوائی پذیرفتند و وی را رهبر نامیدند، خداوند به کار آنان راضی است، بنابراین اگر کسی از کار اهل ایمان با انکار و بدعت کناره گیرد و خارج شود او را ه آن بر میگردانند، اگر فرمان مؤمنان را در بازگشتن به حق و گردن نهادن به اطاعت امام نپذیرد، با او بخاطر پیروی از غیر راه اهل ایمان میجنگند و خداوند او را به ولایتی که از هوای نفس و شیطان پذیرفته وا میگذارد.

به راستی جداشدگان از راه مؤمنان، و مخالفان با پیامبر و تفرقهافکنان چه زحمتی برای ملت اسلام ایجاد کردند و چه خسارتی بر ضد خود به بار آوردند.

## تفسیر آیه ۱۱۶-۱۱۷

### اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّٰ إِنٰاثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاّٰ شَيْطٰاناً مَرِيداً

مسلماً خدا این را که به او شرک آورده شود نمیآمرزد، و فروتر از آن را برای هر که بخواهد میآمرزد. و هر که به خدا شرک ورزد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

مشرکان به جای خدا جز جماداتی را [که هیچ اثری ندارند، و همیشه محکوم تأثیر عوامل دیگرند] نمی پرستند، و در حقیقت جز شیطانِ سرکشِ گمراه را اطاعت نمی کنند.



---

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۶.

**شرح و توضیح**

در آیه ۱۶۳ سوره بقره و دیگر آیات آن سوره، مسئله شرک را به طور مفصل شرح دادم، و ثابت کردم شرک دامی شیطانی است که زمامداران کفر و ضلات از قدیمیترین ایام به جوامع تحمیل کردند، و در هر دورهای به تناسب آن دوره موجودات ضعیف و بیاثر و تأثیرگیرنده را معبود مردم به جای خدا قرار قرار دارند، تا ازاین ناحیه فکر و اندیشه مردم را از کار انداخته و همه را به بردگی کشیده، و با زنجیر استعمار و استثمار اسیر کرده، خود با محصول زحمات آنان به نان و نوا و ثروت هنگفت برسند. و راه ارضاء شهواتشان به هر صورت که بخواهند باز باشد.

در طور تاریخ اسثمارشدگان مجسّمههائی را با نامهای زنانه به عنوان معبود از طریق حکومت و فرهنگ سردمداران کفر پذیرفتند، و گاهی هم جماداتی را با نامهای گوناگون و حتی حیواناتی مانند گاو و گوساله و درختانی خاص و ماه و ستاره و خورشید را به عنوان معبود در برابر خدا علم کردند، و از پرستش حق که افقی برای ظهور خیر دنیا و آخرت، و ضامنی برای تضمین سعادت ابدی است دست برداشته، به عبادت آنان روی آوردند، و خود را با تقویت فرهنگ بتپرستی و اطاعت از اربابان کفر و شرک و شیاطین انسی و جنّی دچار خزی دنیا و عذاب آخرت نمودند. و خسارتی غیر قابل جبران را پذیرفتند.

با هزاران دلیل و برهان، و با دلالت عقل و وجدان ثابت و معلوم است که وجودی جز خداوند، برای پرستش و عبادت شدن شایسته نیست، وجود مقدسی که اعقل و اعلم مردم روزگار چون پیامبران و امامان و اولیاء و دانشمندان بیدار و الهی مسلک همه عمر خود را هزینه پرستش و عبادت او کردند، و از این راه به کمالات لازم و حقایق الهی و انسانی رسیدند، و خیر مطلق را برای دنیا و آ

ص:۱۷۴

خرت خویش تأمین کردند، و بسیاری از مردم را هم به راه پرستش و عبادت خدا، و آبادی دنیا و آخرتشان هدایت نمودند.

بایـد د انست که عبـادت و پرسـتش هر معبـودی به واقع بر اسـاس آیه مورد بحث آیه ۱۱۷ سوره نساء شـیطانپرستی است، و از مصادیق شـیطان که لغتی عام است در هر دوره و زمانی سـردمداران کفر و ضـلالت و در حقیقت فرعونها، نمرودها، معاویهها، یزیدها، شاهان و رؤسای جمهورکافر، و در این زمان که این سـطور نوشـتهمیشود حاکمان آمریکا، اسرائیل، انگلیس، فرانسه و هر صاحب فرهنگ استعماری و استثماری است.

## تفسیر آیه ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱

### اشاره

لَعَنَهُ اَللّٰهُ وَ قٰالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبٰادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً:

وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّیَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذٰانَ اَلْأَنْعٰامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اَللّٰهِ وَ مَنْ یَتَّخِذِ اَلشَّیْطٰانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِیناً:

یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ مٰا یَعِدُهُمُ اَلشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً:

أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لاٰ یَجِدُونَ عَنْهٰا مَحِیصاً:

خدا شـیطان را از رحمتش دور کرد؛ و [او] گفت: سوگند می خورم که از میان بندگانت سهمی مُعین [برای پیروی از فرهنگ ویرانگرم] برخواهم گرفت.

و یقینـاً آنـان را گمراه می کنم، و دچـار آرزوهـای دور و دراز [و واهی و پوچ] می سـازم، و آنـان را وادار می کنم که گوش های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره گیری از آنان] بشـکافند، و فرمانشان می دهم که آفرینش خدایی را تغییر دهند [به این صورت که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد برگرداننـد، و فطرت پاکشان را به شـرک بیالاینـد، و زیبایی های طبیعی، روحی، جسمی خود را به زشتی ها تبدیل کنند]. و هر کس شیطان را به جای خدا سرپرست

ص:۱۷۵

ویار خود گیرد، مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.

شیطان به آنان وعده [دروغ] می دهد، و در آرزوها [ی سرابوار] می اندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمی دهد.

اینان [که پیروان شیطان اند] جایگاهشان دوزخ است، و از آن هیچ راه فراری نیابند.

### شرح و توضیح

در آیه شریفه ۳۴ سوره بقره با توجه به داستان آدم و حوا، درباره ابلیس که مصداق اتم و اکمل لغت عام شیطان است بحث مفصلی مطرح شده، و همه جوانب مسئله به خواست و توفیق حضرت حق توضیح داده شد.

در این آیات خداوند مهربان که جز خیر و سعادت و سلامت بندگانش را نمیخواهد، و آنان را نسبت به خطرات هشدار میدهد، تا با حفظ خود از افتادن در مهالک از غضب حق و آتش دوزخ در امان بمانند، و طعم شیرین حیات طیبه را بچشند، و از لذتهای حقیقی و واقعی زندگی در دنیا و آخرت بهرهمند شوند، به بعضی از امور مربوط به فرهنگ شیطان اشاره مینماید، تا بر همگان روشن باشد شیطان نسبت به آنان دارای چه تصمیم و عزمی است، و فرهنگ او چه فرهنگی میباشد، تا با شناخت عزم شیطان و مسائل فرهنگی او احساس خطر جدی از جانب او نمایند، و خود و زن و فرزندانشان را از حملات ظالمانه او و دچار شدنشان به فرهنگ جهنمی وی حفظ نمایند، و با نافرمانی از او و عصیان در برابر فرهنگش قدرت او را که تجلی در حاکمان شرك و کفر و دولتهای طاغوتی در هر عصری دارد به ضعف و نهایتا به نابودی بکشانند و خیمه حیات را برای اجرای عدالت در همه شئون زندگی به دست صالحان و شایتسگان فراهم نمایند.

ص:۱۷۶

فهرست بخشی از فرهنگ او که در این چند آیه مطرح است عبارت است از:

۱- تصمیم جدی و عزم قطعی بر بیرون آوردن بندگان خدا از فضای اطاعت و عبادت حق و به انحراف کشیدن آنان، و جداساختنشان از پروردگار و آئین او.

۲- مشغول ساختن مردم به آروزهای دست نیافتنی، و آمال پوچ و تمایلات بیاساس و بیریشه.

۳- وادار کردن مردم به حرام نمودن حلال خدا با رواج دادن امور خرافی

۴- ایجاد تغییر در وضع مخلوق و خلقت او، و منحرف ساختن امور طبیعی و مسائل درست و صحیح.

## نگاه امیر مؤمنان به اوصاف شیطان

### اشاره

من لازم میدانم برای هشیاری مردم مسلمان و اهل ایمان اوصاف شیطان را از دیدگاه معدن علم و کرامت و آگاهی و بصیرت، و صاحب دانش و بینش یعنی امیر مؤمنان بیان کنم و سپس به توضیح چهار مسئلهای که در آیه شریفه هست بپردازم

آنچه امیر مؤمنان بیان فرموده، و منظورش ابلیس و شیطان زمانش معاویه بوده، امروز در سردمداران و حاکمان مغرور، و فرعونصفت، و ابلیس طینت که در شرق و غرب زمام امور ملتها را در دست دارند، و اگر انقلابی الهی یا مردمی بر ضد آنان و برای نجات از فرهنگشان صورت گیرد به شدت با آن مقابله میکنند میبینیم.

۱- کبر و نخوت ۲- فخرفروشی به دیگران ۳- تعصبورزی در جهت برتر دانستن خود بر همه ۴- دشمنی با خداوند، ۵- رهبری متعصبان جاهل، ۶- پیشرو گردنکشان، ۷- بنیانگذاری فرهنگ مخالفت با حق ۸- ستیز با حضرت

حق، ۹- شکستناپذیری بر خود بستن، ۱۰-فرار از تواضع و خاکساری، ۱۱- عزم بر مبتلاـ کردن همه به درد و آلودگی خود، ۱۲- به حرکت درآوردن مردم با ابزاری که در اختیار دارد به سوی باطل، ۱۳- تاختن به مردم و دین و ناموس ملت با ارتش سواره و پیاده خود، ۱۴- برقرار کردن سلطه به همگان، ۱۵- به چاه ذلت انداختن مردم، ۱۶- ایجاد زمینه کشتار در ملتها، ۱۷- فرو بردن نیزه گناه در چشمها، ۱۸- بریدن گلوی انسانیت با چاقوی معصیت، ۱۹- زخم زدن به دین جامعه، ۲۰- ایجاد فساد در دنیا و زندگی و اقتصاد و سیاست مردم، ۲۱- عیبجویی از ریشه آباء و اجداد ملت، ۲۲-پست شمردن نسب عباد خدا، ۲۳- دامگذاری بوسیله فتنهگری فرهنگیاش در راه انسانها، ۲۴- قطع کردن رابطه دینداران با دین. (۱)

## ۱-تصمیم جدی بر گمراه کردن مردم

### اشاره

خداوند مهربان خاک مرده را تدریجا، و با عبور دادن آن از کانالهای مختلف تبدیل به موجودی بنام انسان کرد، و او را با هویت احسن تقویمی به دنیا آورد، تا شاغل مقام خلافت و نایب منابی از جانب حضرت حق گردد، و در ظرف وجود او دانش و بینش تجلی کند، و چراغ پرفروغ هدایت در قلبش روشن گردد، و همه این شئون را زیر نظر وحی و تعلیمات پیامبران و امامان و عالمان ربانی و دلسوز هزینه عبادت کند، و با داشتن ا ین سرمایههای عظیم که نتیجه استعدادهای اوست، سفره حیات طیبه را در پهنه زمین بگستراند، و در کره خاکی تا مدتی معین در سایه امنیت، و بدون خوف و حزن زندگی کرده، و پس از به پایان بردن این زندگی محدود با کولهباری از کمالات و ارزشها، و ایمان و



---

۱- ۱) – خطبه ۲۳۴.

عمل صالح و اخلاق حسنه، و با بجا گذاردن انواع خیرات و مبرات از خود به جهان دیگر برای ادامه زندگی اصلی و حیات ملکوتی در بهشت برین به صورت جاودانه سفر کند، و نزد خالق مهربانش در کمال سلامت و عافیت از رزق مادی و معنوی او به هر صورت که بخواهد بهرهمند شود.

ابلیس و ابلیسیان، شیطان و شیطانصفتان که منافع و خواستههای خود را در برابر مقام خلافت و دانش معنوی و معرفت دینی، و هدایت الیه، و عبادت انسان، و پروازش به فضای ملکوت، و ادامه راهش تا رسیدن به رضایت الله و جنت الله در خطر دیده و میبینند، از زمان ورود انسان به زمین در برابر او و شئون معنویاش جبهه گرفته در راه او دام وسوسه و شبهه افکنی قرار داده، و به مکتبسازی در برابر فرهنگ الهی برخاسته، و برای تحمل افکار و آراء و عقاید و فرهنگ باطل خود به انسان، و دور کردنش از راه خدا، و دستبرد زدن به مقام خلافتش، و جدا نمودنش از علوم معنوی و معرفت دینی، وست نمودنش از عبادت و بندگی که مایه ظهور همه کمالات و ارزشهاست، تشکیل دولت و حکومت در برابر حاکمیت تشریعی خدا دادند، و با بکار گرفتن ابزار و وسائل به تناسب هر دوره، به گمراه کردن همه انسانها اگر موفق شوند، همت گماشتند.

ابزار امروز این ابلیسیان و شیطانصفتان ماهوارهها، سایتها، روزنامهها و مجلات، بنگاههای خبری، و انواع فیلمهای محرک شهوات، و استخدام افرادی تحت عنوان پرفسور، دکتر، فیلسوف که با گرفتن دستمزدهای گزاف برای تحمیل گمراهی، با برچسب علم، فلسفه، جامعهشناسی، روانکاوی، روانشناسی، اقتصاد، سیاست میباشد، و در دورهای مختلف و در این دوره، بسیاری از بندگان خدا را که در مرحله اول دارای هدایت عقلی و خطری، سپس دارنده هدایت تشریعی

گرچه در حد ضعیفی بودند به انحراف و گمراهی کشیده، و از آنان حیوانی شهوتران و شکمچران ساخته، و همه منحرفان و گمراهشدهها را در هر لباس عمله خود نموده، تا عمده دسترنج آنان را به جیب خود ریخته، و از این طریق به آرزوهای باطل خود رسیده، و به صورت آزاد و بدون قید و شرط به ارضاء شهوات خود برسند، و پای حکومتشان را در کشور خود و دیگر کشورها محکم و استوار و بلکه ثابت و پا برجا نمایند.

رای اثبات این موضوع دلیل چندانی لازم نیست، شما به حکومت انگلستان این شیطان مجسم از قرن دهم هجری تا الآن که اوائل قرن پانزدهم هجری است بنگیرید، و زحمت خواندن چند کتاب را در رابطه با این حکومت استعمارگر و این گرگ سیرناشدنی به خود بدهید تا بر شما روشن شود که چگونه اکثر ملتهای حدود صد کشور را در شرق و غرب به گمراهی و جهالت، و تعصب جاهلانه و ناسیونالیزم قومی کشیده، و چراغ فرهنگ و آداب و رسوم مثبت آنان خاموش، و ناموس آنان را به پردهدری و بیعفتی دچار ساخته، و نظام خانواده را فرو ریخته، و با وسوسه و شبههافکنی، و با لغات دهن پرکن پرازایسم به توسط اساتید در خدمت استعمار، آنان را در خواب عمیق فرو برده و به غارت همه معادن و ثروتهای آنان مشغول گشته و جزیره انگلیس را که فاقد هر چیزی بوده، و ارتزاق جامعه انگلیسی از دزدی در دریا و برون اموال مردم تأمین میشده، با ثروت کلان ملتها، و غارت اموال کشورها تبدیل به مملکتی آباد نموده و تا پیش از آمریکا آنجا را قبله گمراهان قرار داد.

بلژیک، هلند، پرتغال، فرانسه نیز که شیاطین مجسم بودند و برخی از آنان هنوز هم هستند، جنایاتشان و خیانتشان به کشورهائی که به صورت مستعمره

خود درآوردند و هرچه ملتها داشتند غارت کردند کمتر از انگلیس نیست.

آمریکا که از قدرت علمی بیشتری برخوردار شد، و ابزار سنگینتر و اسلحه تیزتر و قویتری به چنگ آورد، و به عجب اتم دست یافت، رقبای خود را از میدان بیرون کرد و خود به جای آنان نشست و با فرهنگی خطرناکتر و قواعد استعمار نو، و اصل چهارم ترومن، وزیر پرده حقوق بشر، چنگال مرگبارش را به وسیله حکومتهای دستنشانده، در شرق و غرب به گلوی ملتها فرو برد، و تا الآن که این سطور را مینویسم. براساس آمار و شواهد و کتابهائی که درباره این شیطان اکبر نوشته شده میلیونها نفر را در سراسر جهان به خاک و خون کشید، و بیداران ملتها را یا تبعید کرد، یا با ترور از میان برداشت، یا با تخریب شخصیت آنان از چشم جامعهانداخت، و با درندگی و خشونت بیشتر به غارت ثروتها مادی و معنوی مشغول شد، و هنوز هم مشغول است، این همه جنایت و خیانت را در سایه شوم گمراه کردن ملتها، و تخلیه آنان از ایمان به خدا و قیامت، و عادات و رسوم مثبت آنان انجام داد.

این گرگ خطرناکتر از گرگهای گذشته، و این مخّلق به اخلاق خوک و سگ، و این درنده کمنظیر

درصدد برآمده، اگر بتواند نام و یاد و فرهنگ خدا را از همه جهان محو کند، و با تخدیر عقل وقلب و شعور ملتها، خوابی سنگین بر همه مسلّط نماید، تا حکومتش را و غارتگری و جنایتش را تا زمان برپا بودن خیمه حیات تضمین نماید!

ولی بیداری اسلامی که در سایه انقلاب شیعی، و پرفروغ شدن چراغ قرآن و اهل بیت سراسر جهان اسلام و بخشی از اروپا و خود آمریکا را فراگرفته و به

اراده حق به پیش میرود، سدّ سنگینی در برابر تداوم حرکت ابلیسی و شیطانی استعمارگران و به ویژه آمریکا شده، و قدرت و حاکمیت و تسلط او و هم پالکیهایش را محدود و ضعیف نموده، و در آینده نزدیک این پیکره کثیف، و مجسمه ضلالت با طوفان معنوی اسلام در هم خواهد شکست، و متلاشی خواهد شد و بر باد خواهد رفت، و این وعده حتمی خداوند است که به صورت فعل مضارع، یعنی تغییر کلی اوضاع از بار منفی به بار مثبت بیان شده است، این وعده را به این صورت در سوره مبارکه انبیا میخوانیم:

وَ لَقَدْ کَتَبْنٰا فِی اَلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اَلذِّکْرِ أَنَّ اَلْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ اَلصّٰالِحُونَ (۱)

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

آیه شریفه با حرف تأکید لام، و با بکار گرفتن قد که حرف تحقیق است، و با أنّ که باز از حروف تأکید است و با استعمال یرث که فعل مضارع و خبردهنده از آینده است، نوید پیروزی صالحان را بر کافران و مشرکان داده، و قاطعانه میگوید همه زمین از لوث وجود شیاطین و عمّال بدبختشان و همه شیطانصفتان پاک خواهد شد، و به دست صالحان با بر پا کردن حکومت عدل به دست بقی الله و طاووس اهل جنت خواهد افتاد.

بیداری اسلامی که پرتوی از فرهنگ قرآن و اهل بیت است نشان میدهد که کفر جهانی دچار ضعف، سردرگمی، حیرت و بن بست شده، و میرود که ریشهاش کنده شود، و میدان به دست بندگان شایسته خدا افتد.

ص:۱۸۲

---

۱- ۱) - انبیاء: ۱۰۵.

ای کاش آنان که هنوز مسحور فرهنگ شیاطین هستند، و کشورهای ظالم و خائن و استعمارگر را قبله خود میدانند، و دانش و هنر و صنعت را وقف آنان میشمارند، و به خیال باطلشان تصور میکنند، اگربا آنان نباشند، و از آنان پیروی نکنند، و فرهنگ آنان را نپذیرند نمی توانند به زندگی خود ادامه دهند، به آثار بیداری اسلامی که بسیاری را از منجلاب فساد، و ضعف و سستی اراده، و ترس بیجا از دشمن، و بیهویتی، و احساس حقارت توجه میکردند و به این کاروان میپیوستند تا جبهه ایمان قدرت بیشتر و نیروی افزونتری پیدا کند، و با شتابی بیتشر به سوی آزادی حرکت کند، و شر شیاطین و فرهنگ منحط آنان را پایان داده از سر ملتها بردارند.

همه باید به این حقیقت توجه کنند که «استعدادها و امکانات بالقوهای که در ساختار وجودی انسان به ودیعت نهاده شده است، اگر به صورت درستی پرورش یابد، و در مسیر صحیحی قرار گیرد، در چنین صورتی است که انسان به اهداف والائی که برای آن آفریده شده است دست خواهد یافت، و به کمال مطلوب خواهد رسید.

پیامبران و سفیران الهی برای چنین هدفی مبعوث به رسالت شدهاند، آنان معلمانی هستند که انسانها را در جهت استفاده درست از امکانات وجودی خود تعلیم میدهند، و راه رسیدن به سعادت و کمال را پیش پای آنان میگذارند، و بدینگونه انسان را هدایت میکنند.

قرآن کریم به عنوان مهمترین کتاب آسمانی که برای انسان نازل شده است، عنایت خاصی به مسئله هدایت دارد، و اساسا هدف نهائی قرآن همان هدایت است.

به همین جهت قرآن به جنبه هدایتگری و روشنگری خود تأکید بسیار دارد،

و اوصاف و عناوین متعددی را برای خود ذکر میکند که مربوط به این بُعد از ابعاد قرآن است.

اینک عنوانهائی را که ناظر به جنبه هدایتگری قرآن است و از آنها به عنوان نامهای وصفی یاد میشود مورد تدر قرار میدهیم:

### ۱-نور

نقش تعیینکننده نور در پرورش و رشد گیاهان و جانوران امری واضح است، و همچنین نور سبب میشود که انسان اشیاء را از یکدیگر تشخیص دهد و راه را از چاه بشناسد، با توجه به همین خواص نور است که قرآن خود را به عنوان نور معرفی میکند.

فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلنُّورِ اَلَّذِی أَنْزَلْنٰا وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ

پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱)

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً (۲)

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

در جای دیگری مسلمانان واقعی صدر اسلام را به خاطر پیروی از این نور، و این مشعلی فروزان را فرا راه خود قرار دادند، مورد ستایش و تمجید خود نموده و آنان را گروه پیروز بر موانع و مشکلات راه سعادت معرفی میکند، اشاره به



---

۱- ۱) - تغابن: ۸.

۲- ۲) - نساء: ۱۷۴.

این که استفاده از روشنائی قرآن رمز رسیدن به فلاح و پیروزی است.

فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اِتَّبَعُوا اَلنُّورَ اَلَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ

پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

### ۲- هدی

از دیگر اوصاف قرآن که بیانگر جنبه هدایتگری آن است «هدی» است که به طور مکرر در قرآن آمده است، واژه هدی مصدر و به معنای هدایت است و در اطلاق به قرآن معنی فاعلی میدهد، البته این نظر دانشمندان علوم قرآن است (۱)ولی به نظر میرسد که لزومی ندارد هدی را به معنای هادی بگیریم، بلکه میتوان آن را به همان معنای مصدری به قرار اطلاق نمود و اراده مبالغه و تاکید کرد، همانگونه که کلماتی مانند: نور و رحمت و شفاء و بلاغ و بصائر را به قرآن اطلاق مینمائیم.

اکنون نمونههائی از آیات مربوطه را میآوریم و به تدبر در مضامین آنها مینشینیم:

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلىٰ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اَللّٰهِ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ

زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و هدایت وبشارت برای مؤمنان است.

هٰذٰا بَیٰانٌ لِلنّٰاسِ وَ هُدًی وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ

این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعیات] و برای پرهیزکاران، سراسر



---

۱- ۱) - الاتقان فی علو م القرآن ج ۲ ص ۵۱.

هدایت و اندرز است.

وَ نَزَّلْنٰا عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً وَ بُشْریٰ لِلْمُسْلِمِینَ (۱)

و این کتـاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هـدایت و رحمت ومژده ای برای تسـلیم شـدگان [به فرمان های خـدا] ست.

**۳-مبین:**

این صفت به تنهائی به قرآن اطلاق نشده، بلکه مرکب و به صورت کتاب مبین، قرآن مبین و نورمبین آمده است، و به هر حال یکی از صـفات قرآن میباشد، و در برگیرنده این مطلب است که قرآن کتابی روشن و آشکار است، و انسان میتواند به آسانی از رهنمودهای آن استفاده کند، و به راحتی خود را در مسیر هدایت قرآن قرار دهد.

تِلْکَ آیٰاتُ اَلْکِتٰابِ وَ قُرْآنٍ مُبِینٍ (۲)

این [آیات بلندمرتبه] آیات کتاب الهی و آیات قرآنِ روشنگر [با عظمت] است.

این دو آیه را با هم مقایسه کنید و ببینید چگونه دو کلمه قرآن و کتاب در این آیات جای خود را به یکدیگر دادهاند. و شکل جملهبندی یکسان است، ضمنا در این دو آیه و چند آیه دیگر صفت «مبین» مانند موصوف خود به صورت نکره آمده ولی در آیات دیگر این ترکیب به صورت معرفه ذکر شده است، به عنوان نمونه:



---

۱- ۱) - نحل: ۸۹.

۲- ۲) - حجر: ۱.

وَ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ (٢) إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبٰارَكَةٍ (٣) (١)

سوگند به [این] کتاب روشنگر؛ به راستی ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم.

**۴-بصائر:**

عنوان بصائر به همین صورت جمع به قرآن اطلاق شده است، بصائر جمع بصیرت است که به معنای بینش درست و درک صحیح میباشد، و ناظر به این مطلب است که قرآن کریم، بینش انسان را نافذ و قوی و کاربری میکند، و به او توانائی فهم درست، و درک حقایق عالم را ارزانی میدارد، انسانی که با هدایت قرآن گام برمیدارد، در تفکرات و اندیشهها و همچنین در تصمیمگیریهای خود دچار انحراف و اشتباه نمیشود.

هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٢)

این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماست و برای گروهی که ایمان می آورند، سراسر هدایت و رحمت است.

هٰذٰا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (٣)

این [قرآن و آیین] وسایل بینایی و بصیرت برای مردم و سراسر هدایت و رحمت برای گروهی است که [حقایق را] باور دارند.

قرآن در مرحله نخست بصیرتها را باز میکند، و انسان را به تفکر صحیح وادار مینماید تا را ه مستقیم را بیابد، این مرحله برای عموم مردم است «للناس» .

چون انسان راه را پیدا کرد و به خدا و رسول مؤمن شد، چنان نیست که



---

۱- ۱) - دخان: ۱.

۲- ۲) اعراف: ۲۰۳.

۳- ۳) - جاثیه: ۲۰.

رسالت قرآن دربار او تمام شده باشد، و قرآن او را به حال خود بگذارد، بلکه مرحل دیگری از هدایت آغاز میشود که ویژه مؤمنان و اهل تقواست و آن نیز مراحلی دارد: تسلیم، ایمان و یقین.

### ۵-بلاغ:

از جمله اوصافی که در قرآن ذکر شده، و به جنبه هدایتگری قرآن مربوط است عنوان «بلاغ» است، این و اژه که مصدر از باب تفعیل است به معنای پیام رسانی و تبلیغ میباشد، قرآن مجید مجموعه‌های از پیامهای خداوند است که پیامبر اسلام (ص) مأموریت داشت که آنها را به مردم برساند، تا مردم با دریافت این پیامهای آسمانی و به کار گرفتن اندیشه‌های خود به آن نوع از زندگی که شایسته مقام انسانی است برسد.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّی وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۱)

پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی اَمینم.

هٰذَا بَلاَغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبَابِ (۲)

این [قرآن یا آنچه در این سوره است] پیامی برای [همه] مردم است، برای آنکه به وسیله آن هشدار داده شوند، و [با تدبّر در آیاتش] بدانند که او معبودی یگانه و یکتاست، و تا خردمندان، متذکّر [حقایق و معارف الهیه] شوند.

در این آیه شریفه سه هدف برای پیامهای قرآن ذکر شده است، و البته با آوردن واو عاطفه در اول جمله و لینذروا به اشاره به این معنا نموده که هدفها



---

۱- ۱) - اعراف: ۶۸.

۲- ۲) - ابراهیم: ۵۲

منحصر به این سه حقیقت نیست بلکه اهداف متعدد است.

که از جمله آنها این سه هدف است:

۱-انذار و بیم نسبت به خطرات در دنیا و عذاب آخرت.

۲-آگاهی مردم به واحدا نیت حق و نفی هرگونه شرک.

۳-متذکر شدن خردمندان نسبت به حقایق.

### ۶- ذکر و تذکر

این دو عنوان تقریبا به یک معناست، در موارد متعددی به صورت صفت برای قرآن آمده است. و به ویژه کلمه «ذکر» در آیات بسیاری وارد شده و منظور از آن جنبه یادآوری و اندرزگوئی قرآن است، باید به این معنا توجه داشت که قرآن چه اموری را یادآوری میکند؟

متعلّق ذکر و یادآوری میتواند موضوعات مهمی باشد از جمله:

۱- یادآوری عظمت خدا و نعمتهای او، و راه هزینه کردن نعمتها، و وعدههایش به اهل ایمان و وعدیهایش به سرکشان و مبتکران.

۲- یادآوری تعالیم پیامران گذشته.

۳- یادآوری سرگذشتهای عبرتآموز امم پیشین.

۴- یادآوری حقایقی که انسان میتواند با عقل خود آنها را درک نماید.

بِالْبَیِّنٰاتِ وَ اَلزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (۱)

به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق



---

۱- ۱) - نحل: ۴۴.

نازل شده] بیندیشند.

إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً (1)

بی تردید این [قرآن] مایه تذکر و پند است، پس هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [باتکیه براین قرآن] برگزیند.

به نظر میرسد با توجه به مطالب این بخش و این که روشن شد شیاطین قسمخورده، این دشمنان خدا و انسان، که تصمیم جدی داشتند و دارند، که انسان را از فیض خلافت از جانب خدا، و معارف الهیه، و معرفت دینی، و هدایت و کرامت که همه و همه وسیلههای کمالات و رشد انسان در سایه وحی، نبوت، و امامت است محروم کنند چه منابع خطرزاد و خسارتسازی هستند، که به احدی در این فضای حیات رحم ندارند، و دل برای کسی نمیسوزانند، و جز زیان دنیا و آخرت انسان را نمیخواهند، و علاقه دارند با سلب این واقعیات از ظاهر و باطن آدمی، او را به صورت ابزاری بریده از عقل و منقطع از فطرت درآورده، تا از دسترنج و محصولات بدنی او به سود خود بهره ببرند، و به ارضاء شهوات بیقید و بند خود برخیزند، و بر ملتی یا بر ملتها غاصبانه و ظالمانه حکومت کنند، و غارتگری نمایند، و کسی هم حق اعتراض به آن جانیان پلید و خائنان کثیف نداشته باشد، ای ملتها و جوامع به این هشدار حق، و بیدار باش پروردگار که از باب رحمت و محبتش نسبت به شیطان و شیاطین و فرهنگ آنان داده توجه مخصوص داشته باشید، و نگذارید مایههای انسانی، و زمینههای کمالات و ارزشهای شما به دست این ستمگران بیرحم غارت شود، هشدار حق این است که این دشمن غدار قسم یاد کرده وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ:



۱- ۱) - مزمل: ۱۹.

سوگند میخورم که به یقین همه مردم را به انحراف و گمراهی میاندازم!

## ۲-مشغول کردن مردم به آرزوهای پوچ

### اشاره

گاهی آرزو مثبت است، و کوشش در راه دست یافتن به آن معقول و حکیمانه میباشد.

انسانی وسائل تحصیل را فراهم میکند، در کلاس درس شرکت مینماید، در برابر استاد زانوی ادب به زمین میکوبد، به درس و بحث مشتاقانه گوش فرا میدهد، مطالب درس را دقت کرده برای نیافتن واقعیات کنجکاو میشود، موارد لازم را حفظ مینماید، با محصلی زرنگ و تیزهوش به مباحثه مینشیند و کنار چنین سعی و کوششی آرزو میکند در آینده نزدیک در شمار دانشمندان درآید، و با علم و دانشش به شهری یا مملکتی یا جهانی خدمت نماید، این آرزو آروزی مثبت است و رسیدن به متعلق این آرزو بعید و دور از دسترس نیست.

انسانی وسائل کسب و کار و فعالیتمادی و تجارت را مهیا میسازد، سرمایه مالی به کار میاندازد، داد و ستد مینماید، اخلاق حسنه را در رابطه با کسب و مشتری رعایت میکند، از تقلب و حرام و تدلیس پرهیز مینماید، و در ابتدای این کسب و تجارت آرزو میکند که ثروتمند شود، و از ثروت خود بهره کافی بگیرد: برای اهل و عیال گشایش ایجاد کند، به دردمندان و مستمندان و ایتام رسیدگی نماید، گره مشکل مردم را بگشاید، درمانگاه بسازد، وام نیکو به مردم بدهد و. . . این آروز که صاحبش جدّی است آرزوی مثبت و درستی است.

انسانی در راه تکمیل معرفت دینی گام بر میدارد، از گناه و معصیت اجتناب میکند، به واجبات و فرائض الهی عمل مینماید، از پرداخت حقوق مالی دریغ و نجل نمیورزد، به مسائل خانوادگی و اجتماعی و انجام کارهای نیک ارزش میدهد، به فرمان حق، مشتاقانه به خلق خدا کمک میکند، در برابر حوادث تلخ و

شیرین که به ایمان و اخلاق انسان ضربه و زخم میزند صبر و تحمل نموده، و نمیگذارد زلف زندگیاش با لذتهای حرام گره خورده، و اجازه نمیدهد بلاها و تلخیها و مصائب و سختیهای راه کما ل او را از حرکت بازدارد، و در سایه این امور آرزو میکند که به رحمت الله و جنت الله برسد، قطعا این آرزو مثبت و رسیدن متعلق به آن حتمی و آرزوئی پاک و ملکوتی است.

ولی کسی آروز میکند که با پشت هماندازی و ترفند، و تقلب و یاری گرفتن از ظالم به مقامی و به ریاستی دست یابد، تا با به دست آوردن قدرت چهار اسبه به حقوق مردم بتازد، و اموال آنان را به تاراج ببرد، و فکر و عقل افراد را به اسارت گرفته برده و عمله خود سازد، و با یاری آنان به ارضاء تمایلات و شهوات بیقید و شرط خود برسد، این آرزو که برای اغلب آرزومندان دور از دسترس است آرزوئی باطل و همان آروزئی است که شیطان و فرهنگش به انسان تحمیل میکند، اینگونه آروز جدا آروزئی باطل و پوچ است، و همان است که در وعده فریبنده شیطان آمده، و گرفتار آن از عبادت و خدمت باز میماند، و چنان دچار سردرگمی و مشغولیت میشود، که از هزینه شدن عمر و استعداد و نیرویش در راه خدا و در طریق مثبت باز میماند، آری شیطان که عنوانی برای مطلق مستکبران، و فرعونیان تاریخ است سوگند یاد کرده که بندگان حضرت حق را دچار اینگونه آروزهای پوچ و باطل که مانعی و سدّی در راه رسیدن به کمالات و ارزشهاست کند: وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ .

کسی آرزو میکند که پس از وارد شدن به کسب و تجارت، و بدون رعایت حلال و حرام، و با پایمال کردن حقوق مردم، و از طریق ربا و رشون و غصب و تقلب بدون سیر شدن به ثروت بسیار هنگفتی برسد، تا با آن ثروت به دیگران

فخرفروشـی کرده و در زمـان خـودش قـارون گردد، این آروز همـان آرزوی پـوچ و باطـل، و همـان حـالتی است که از طرف شیـاطین در درون به وجود میآیـد و چه بسـا چنین آرزومنـدانی چنـان که تجربه نشـان داده به آرزویشـان نرسـند، و درمانـده و وامانده و عمر تلف کرده به کام مرگ افتند و به عذاب جاوید و همیشگی آخرت دچار شوند.

کسـی آرزو میکند که به پست و مقام شاهی، ریاست جمهوری، وزارت، وکالت، امارت و خلاصه به ریاست خاصـی برسد، و از این طریـق عطش مقامپرستیـاش فرو نشـیند و هیجـان میـل و شـهوتش آرام گردد، این همـان آروزی پـوچ و باطـل است که بسیاری از آرزومندانش به آن نرسیدند و در حسرت و اندوه زیرخاک رفتند.

در رابطه با آرزوی باطل و پوچ روایات بسیار مهمی از اهل بیت نقل شده که به برخی از آنها اشاره میکنم.

## روایات باب آرزو

از رسول خدا روایت شده:

«من کان یأمل ان یعیش غدا فانه یأمل ان یعیش ابدا:» (۱)

آن که پیوسته آرزو دارد که فردای نیامده زنده بماند در آرزوی زندگی ابدی و همیشگی است.

امیر مؤمنان میفرماید:

«اعلم یقینا انک لن تبلغ املک، و لن تعدو ا جلک، و انک فی سبیل من کان قبلک:» (۲)



---

۱- ۱) - بحار ج ۷۳ ص ۱۶۷.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

یقین بـدان که هرگز به آروزهـایت آنچنـان که میخـواهی نمیرسـی، و از زمـان معینی که برایت رقم خورده فراتر نمیروی، و به همان راهی میروی که گذشتگانت رفتند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«اتقوا باطل الامل، ضرب مستقبل یوم لیس بمستد بره، و مغبوط فی اول لیل قامت بواکیه فی آخره:» (۱)

از آروزی باطل و بیپایه بپرهیزید، چه بسا کسی که در آرزوی فردا بود، ولی آن را نیافت، و چه بسا کسـی که در ابتدای شـب آرزوی وضع او را داشتند، ولی در پایان آن به حالش گریستند!

و نیز آن جناب فرمود:

«اتقوا خداع الآمال، فکم من مؤمل یوم لم یدرکه، و بانی نباد لم یسکنه، و جامع مال لم یاکله:» (۲)

از آروزهای فریبنـده بپرهیزیـد، بسا آرزومنـد روزی بهتر که آن را نیافت، و بسا خانه بنا شـده که مالکش در آن ساکن نشد، و بسا مالی که مال دوست گرد آورد و آن را نخورد.

امام عارفان، و پیشوای مؤمنان علی (ع) فرمود:

«ان الامل یسهی القلب، و یکذب الوعد، و یکثر الغفل، و یورث الحسر:» (۳)

آرزو دل را دچار گمراهی میکند، وعده دروغ میدهد، غفلت زیاد ایجاد مینماید، و حسرت بر جای میگذارد.

و از آن حضرت روایت شده:



---

۱- ۱) - غرر الحکم حکمت ۲۵۷۲.

۲- ۲) - غرر الحکم تنظیم انصار ی ص ۸۵/۱۳۹.

۳- ۳) - بحار ۷۸ ص ۳۵.

«اعلموا ان الامل یسهی العقل، و ینسی الذکر، فاکذبوا الامل، فانه غرور، و صاحبه مغرور:» (۱)

بدانید، آرزو عقل را دچار انحرا ف و گمراهی میکند، و حق را از یاد انسان میبرد، پس آروز را دروغ پندارید، که آرزو فریبنده است و آرزومند فریبخورده.

حضرت صادق علیه السلام در د عای خود در روز عرفه به پیشگاه حق عرضه داشت:

«اعوذ بک من دنیا تمنع الآخر، و من حیا تمنع خیر الممات، و من امل یمنع خیر العمل:» (۲)

خداوندا به تو پناه میآورم از دنیائی که مانع آخرت نیک میشود، و از زندگی و حیاتی که مانع نیکو مردن میگردد، و از آرزوئی که سدّ کار خیر میشود.

امیر مؤمنان میفرماید:

«الاوانکم فی ایام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله و لم یضرره اجله:» (۳)

هشدار! که شما در روزگار آرزوئی هستید، که مرگ در پیذ آن است، پس هر کسی در روزگار آرزومندی پیش از رسیدن مرگش بکوشد، کوشش به حال او سودمند خواهد بود، و مرگش زیانی به او نمیرساند.

رسول خدا به ابن مسعود فرمود:

«قصر الملک، فاذا صبحت فقل: انی لا امسی، و اذا امسیت فقل انی لا اصبح، و اعزم علی مفارق الدنیا، و احبّ لقاء الله:» (۴)

ص:۱۹۵

---

۱- ۱) - نهج البالغه خطبه ۸۶.

۲- ۲) - میزان الحکم ج اول ص ۲۰۷.

۳- ۳) - بحار ج ۷۷ ص ۳۳۳.

۴- ۴) - بحار ج ۷۷ ص ۱۰۱.

آرزویت را کوتاه کن « آراسته به آروزی مثبت باش»

جون صبح فرا رسید به خود بگو: من روز را به شب نمیرسانم، چون شب درآمد بگو: من تا صبح زنده نخواهم ماند، پسر مسعود بر جدا شدن از دنیا مصّمم باش، و لقاء خداوند را دوست بدار.

امام موحدان، امیر مؤمنان میفرماید:

«من ایقن انه یفارق الاحباب، و یسکن التراب. و یواجه الحساب، و یستغنی عما خلّف، ونقیقر الی ما قدم کان حریا بقصر الامل و طول العمل:» (۱)

کسی که قطع و یقین دارد از دوستان جدا میشود، و در دل خاک خواهد رفت، و حسا ب و کتابی در دادگاه

حق پیش رو دارد، و آنچه بر جای مینهد سودی به حالش نخواهد داشت، و به آنچه از خیر و نیکی فرستاده محتاج است، سزاوار و شایسته است که رشته آرزو را کوتاه، و دامنه عمل را گسترده نماید.

امیر مؤمنان به مسئلهای که در تاریخ زیاد اتفاق افتاده و مردم را به اندوه سنگینی دچار نموده هشدار میدهد:

«انقطع الی الله سحانه، فانه یقول: و عزتی و جلالی لاقطعن امل کل من یؤمل غیری بالیأس:» (۲)

فقط به خداوند سبحان دل ببند، که حضرت حق میفرماید:

به عزت و جلالم سوگند که امید هر کس را به غیر من امید بندد به نومیدی تبدیل میکنم.

ایجاد آرزوهای باطل و پوچ و به ویژه دستنیافتنی از دیگر برنامههای



---

۱- ۱) - بحار ۷۳ ص ۱۱۲.

۲- ۲) - بحار ۹۴ ص ۹۵.

شیاطین و فرهنگ آنان است، شیاطین این روزگار زندگی، ابزار، زیور و آلات، و شکل شهرها را به صورتی درآوردهاند، و در این زمینه به نحوی تبلیغات میکنند، که دلها از آروزهای فراوان ولی باطل وپوچ پر میشود، و مشغولیتی برای مردم به ویژه نسل جوان میسازد، که آنان را از خدا و قیامت و فرهنگ ناب اسلام، و عمل صالح و اخلاق حسنه، و هزینه کردن عمر در مسیر مثبت باز میدارد، این دشمن سوگند خورده این مسئله را در کمال شدت اعلام نموده است: «ولا فینّهم» .

### آرزوهای رؤیایی و بر باد رفته

کشتن جعفر برمکی و همه برمکیان در یک شب به دست هارون کار کوچکی نبود، ترس و وحشت، غم و ماتم از در و دیوار بغداد میبارید، همه از هارون بیمناک بودند، و هارون هم بر دیگران و بر خود به شدت خائف بود، هارونی که بیش از چهل و هفت سال به نوشته تاریخنویسان عمر نکرد، و بیخبر از عمر کوتاهش قلبی پر از آرزو برای طول عمرش و کشورداریاش، و نظم حکومت پس از خودش داشت، که به هیچ کدام از آن آرزوهای رؤیائی و خیالی و پوچ هم نرسید.

دست جعفر وزیرش که به سرانگشت تدبیر از بغداد تا افریقا از چین تا اسپانیا را اداره میکرد و با فرمان هارون به کشتن او قطع شده بود دیگر وجود نداشت، قصر جعفر جوان که خود غرق آرزوهای بسیار برای خودش و نسلش بود در شرق دجله خاموش و متروک افتاده بود، و مرد دانا و خردمند از هر کنگرهاش پند و عبرتی مینشیند، اندکاندک آثار مرگ جعفر پدیدار شد، و فتنه و آشوب و هرج و مرج در سراسر آن کشور پهناور رخ نشان داد.

عربستان و عراق نسبت به حکومت خشمگین بود، و وفاداری کشورهائی هم که دور از مرکز بودند قابل اعتنا نبود! ایرانیان هم به خاطر قتل ابومسلمها، ابنمقفعها، جعفرها، و هم به علت رفتار نا پسند بنیعباس با خاندان علوی، و هم به سبب بیایمانی عمّال حکومت و برقراری تشریفات زائد، و تعصبات نژادی در اندیشه جدا ساختن کشور خود از قلمرو حکومت عباسی بود.

ایرانیان به حق، اسلام را چیز دیگر، و عرب و حکومت آن را چیز دیگر میدانستند، و هیچ رابطهای بین این دو نمیدیدند، و میان مسلمانی و تن دادن به حکومت مردمی که هرگز پای بند مقررات و احکام اسلام نبودند، هیچ ملازمهای قایل نبودند.

هارون که پس از قتل نخست وزیر لایقش جعفر برمکی با انبوهی از مشکلات روبرو شده بود، و کشور پهناور خود را که نسبت به آن صدها آ رزو در دل داشت در حال تجزیه میدید به شدت دچار هراس و بیم شده بود.

هارون پس از مرگ چعفر و از دست دادن او فوقالعاده ملول و افسرده و مضطرب به نظر میرسید، و همه آرزوهای خود را بر باد رفته میدید:

او احساس تنهائی و غربت شومی میکرد، چرا که قویترین تکیهگاه خود را از دست داده بود، و هر آن بیم سقوطش میرفت، در کمال ناامیدی و حسرت، و اندوه و ملالت دست دو فرزندش امین و مأمون را گرفت و عازم مکه شد.

در مدینه به تمام ساکنین آن شهر مقدس بذل و بخشش کرد و سه بار بین همه آنان سیم و زر پخش نمود.

از مدینه عازم مکه شد، در مکه هم به مردم در هم و دینار فراوان داد کارهای هارون برای ساکنین جزیرأالعرب تازگی داشت، زیرا آ نان از مدتها قبل رابطه

دستگاه خلافت را با جزیزالعرب قطع شده میدیدند.

حساب هارون با آن بـذل و بخششـها صـحیح از آب در نیامـد، و سـیم و زر نتوانست آن رابطه قلی قطع شـده را مجـددا برقرار کند، نه تنها هارون بلکه حکومت عباسی در سراشیب سقوط افتاده و به سرعت در لغزشگاه خود فرو میغلطید.

از نظر داخلی مشـکل بزرگ هارون مسـئله جانشـین بود، او میخواست وضعی فراهم بیاورد که دو پسرش امین و مأمون به روی هم اسلحه نکشند، زیرا اوضاع و احوال خود به خود حکوت عباسی را به سوی نابودی میبرد، و هیچ لزومی نداشت که زادگان هارون با ایجاد جنگ خانگی این سقوط را سرعت بخشند.

امین و مأمون هر یک به حساب آن زمان دارای امتیازاتی بودند، امین از طرف پدر و مادر عباسی بود، زبیده زن قدرتمند زمان طبعا از فرزندش حمایت میکرد، ولی این امین به ظاهر نجیب الطرفین موجودی خوشگذران کوتاهفکر، کمشخصیت و جبون و ترسو بود.

برعکس امین، مـأمون که مـادرش یـک کنیز بود فردی شـجاع، کـاردان، سیاسـتمدار، هوشـیار، سـرالانتقال، و ارادهـای جـدی داشت.

هارون از نقاط ضعف و قوت دو فرزندش به خوی آگاه بود، و آن دو را از هر جهت میشناخت، ولی زبیده با آرزوئی که برای جانشینی امین داشت میکوشید نظر هارون را نسبت به امین تغییر دهد.

در هر صورت هارون در سـفر به عربسـتان و زیارت خانه خدا برای این که به خیال خود، در حیات خویش اختلاف فرزندانش را از میان بردارد، کشور خود را تقسیم نموده، ایران، هنر، افغانستان و ماوراءالنهر

را در قلمرو مأمون، و عربستان، مصر، شامات و سایر متصرفات غربی را به امین واگذاشت و سفارش کرد که پس از او امین در بغـداد اقامت کنـد، و مأمون در مرو ساکن شود، و هر کدام از آنان که زودتر از دنیا رفتند دیگری قلمرو او را در تصـرف خود درآورد.

آنگـاه هـارون در کنار کعبه امین و مأمون را سوگنـد داد که با هم به مخالفت و ستیز برنخیزنـد، و اشـراف و اعیان و بزرگان و رجالل اسـلامی را که برای حـج آمـده بودنـد بر آن سوگنـد شاهـد گرفت، و عهدنامهای نوشت که به امضاء رجال حاضـر در مجلس رسید، و قرار شد آن عهدنامه بر سر در خانه کعبه محفوظ بماند.

هارون پس از انجام این کارها به این خیال که به کار ملك مملکت سـر و سامانی داده و از آشـفتگی آن حتی پس از مرگش جلوگیری کرده است به بغداد بازگشت.

آشـنایان دسـتگاه حکومت میدانسـتند که یگـانگی میـان امین و مـأمون محال است و در حقیقت تخم اختلاف آنان پیش از به وجود آمدنشان کاشته شده و پس از آن هم آبیاری گردیده بود.

امین به شرافت ادعائی نسب خود رد سرور و دلخوشی قرار داشت و مأمون را کنیززاده مینامید و تحقیر میکرد، زبیده مادرش و بنیعباس هم در تمام موارد او را تأیید میکردند.

در مقابـل مـأمون هم مورد توجه ایرانیان به ویژه جعفر برمکی بود، و جعفر پارهای از رموز مملکتـداری را به وی آموخته بود، امین و مأمون هر یك در دربار هارونی هوادارانی داشتند ولی اشراف عرب جانب امین را نگه میداشتند.

شبی که اکثر خانواده عباسی در قصر زبیده مهمان بودند. صحبت از مسابقه

اسبدوانی به میان آمد، که صبح همان روز میان جوانان عباسی به عمل آمده بود.

در این مسابقه هشتاد سوارکار عرب شرکت داشتند، که نفر اول مأمون و نفر آخر امین بوده است، زبیده از شنیدن خبر شکست امین به شدت ناراحت شد، و برای این که هم شخصیت مأمون را در هم بشکند و هم به آتش دل خود آبی بپاشد آهی کشید و شروع به نقل خاطره دور و درازی کرد:

زبیده گفت: بیست و چند سال پیش شبی با هارون به بازی شطرنج مشغول بودیم و شرط ما این بود که هر کس ببرد هرچه از طرف مقابل بخواهد بپذیرد. بار اول من باختم و هارون از من خواست عریان شوم و سه بار دور قصر بدوم، هرچه اصرار کردم که هارون موضوع دیگری پیشنهاد کند زیر بار نرفت و من ناچار عریان شدم و سه بار دور قصر دویدم، و وقتی برگشتم، دوباره سر بازی نشستیم و این مرتبه من مسابقه شطرنج را بردم، و چون ناراحتی شدیدی از هارون نسبت به تقاضایش از خویش داشتم به او گفتم: باید زشتترین کنیزان مطبخی مرا عقد کرده با وی همبستر شود، هر چه هارون اصرا رکرد از این مسئله بگذرم نپذیرفتم، حتی حاضر شد مالیات یکسال منطقه مصر را به من ببخشد، که شرط خود ر ا عوض کنم من قبول ننمودم، و دست او را گرفته به مطبخ بردم، و زشتترین کنیز خود را به او نمودم و خواستم که همان شب با او باشد.

هارون به ناچار پذیرفت، و پس از نه ماه همان کنیز مطبخی از هارون فرزندی آورد که او را مأمون نامیدند، در میان اهل مجلس سخنی در گوشی آغاز شد، و حاضرین در شرافت نسب امین و حقارت و پستی نسب مأمون سخنها گفتند، تا زبیده را دلخوش دارند، ولی زیده بیقرار و ناآرام بود و در کمال حیرت و شگفتی میدید که اصرار آن شبش چه نتیجه ترسناکی به بار آورده، و چه رقیب

ص:۲۰۱

شکست ناپذیری در برابر جگرگوشهاش علم کرده است.

بعدها که آن وقایع شگفتآمیز تاریخی پیش آمد، زبیده بهتر و بیشتر متوجه شد که چگونه قلمزنان تقدیر به دست خود وی طرح بزرگترین مصائب را برایش ریختهاند، وه که در پرده تقدیر چه نقشها مصور شده؟ !

فرعون که در آروزی سلطنتی درازمدت و بدون مزاحم بود، برای جلوگیری از طلوع ستاره الهی موسی همه زنها و مردهای سبطی را از یکدیگر جدا کرد، و زنان باردار را محکوم به سقط جنین نمود، و همه پسران متولد شده را محکوم به مرگ کرد، ولی دست قضا چیز دیگر میخواست، نطفه موسی بسته شد، و پس از ولادت در آغوش فرعون رشد کرد و ریشه فرعون و آرزوهایش را سوزانید.

آری زبیده خیال میکرد تمام آن جنگها، آن فداکاریها، آن رنجهای صدر اول اسلام برای آن بوده که هارونی بر مسند حکومت بنشیند و او هم بانوی اول مملکت پهناور اسلام باشد، و به هر شکلی که دلش میخواهد به آرزوهای باطلش برسد.

او چون اینگونه تصور داشت میکوشید که پایههای آن حکومت رابرای فرزندش امین و نوادگان خود موروثی کند و یک بهشت ابدی خانوادگی در روی زمین برای خود و اولادش بنا نماید.

او از حقیقت زندگی و خط سیر کارگاه آفرینش بیخبر بود، و نمیدانست

چه موریانهای به داخل سقف و ستونهای امارت آل عباس راه یافته، و چگونه آن دستگاه عریض و طویل از داخل پوسیده و رو به فنا میرود.

نمیدانست که دست تقدیر و قدرت حق به دست خود او بنا بر اصرارش تصویر پسری غیر از امین در کارگاه هستی رقم میزند و با دست او امین

ص:۲۰۲

جگرگوشه زبیده را از تخت سلطنت بزیر میکشد و در خاک تیره قبر فرو میبرد!

انسان وقتی از راه حق و حقیقت منحرف شد، هنگامی که در خودپرستی و شهوات و اغراض غرق گردید، دیگر چشمش جز منجلابی را که در آن غرق شده نمیبیند، و گوشش جز کلمات مبتذلی که بر اساس معاملهگری و تملق و غیبت و ج اسوسی است نمیشنود.

آری اگر چشم دل کور نشود پاک و بینا بماند میتواند جمال و جلال خداوندی را تماشا کند، و گوش اگر سنگین و کر نباشد میتواند ندای حق را بشنود، و صاحبش از افتادن در چنین منجلابهائی مصون بماند.

باری سخن از هارون بود که مانند همسرش در آرزوهای خیالی و باطل به سر میبرد، گفتیم او چون به غلط و اشتباه کشور پهناور اسلامی را ملک خود میدانست، آن را بین دو فرزندش تقسیم کرد و پنداشت خیالش در زندگی و مرگ آسوده شده، میرفت که در آرامش کاذب خود غرق شود، که بناگاه خبر آشوب رافع بن لیث در خراسان به او رسید، خبرهای بخش پهناور خراسان غمانگیز و اضطرابآور بود، رافع بن لیث پس از قتل جعفر برمکی گروهی را با خود همدست کرده بر ضد استاندار حکومت عباسی سر به شورش برداشت و او را کشت، فتنه خراسان چنان بالاـ گرفت که هارون تصمیم گرفت شخصا به خراسان سفر کند، پیش از حرکت شبهنگام خوابی دید که از تعبیرش عاجز ماند، در خواب دید که ناگهان کف دستی در برابر دیدگانش ظاهر شد و مشتی خاک سرخرنگ را پیش روی او گرفت و گفت: گور تو در موضعی است که خاک آن سر میباشد.

در هر صورت به طرف خراسان حرکت کرد، چون موکب حکومتی به

خراسـان رسـید جنگهـای شدیـدی میـان هارون و قوای رافع بن لیث روی داد که در اغلب این جنگها خسارات جانی بسـیار بر سپاه هارون وارد آمد، هارون از فتنه رافع به شدت نگران و مضـطرب بود، زمانی که به طوس رسید فرمان داد برادر رافع را که مردی به غایت پرهیزگار و منزوی بود احضار کردنـد، ون به حضور هارون رسـید از او خواست محل رافع را به او نشان دهـد، وی گفت: من با برادرم همفکر و همعقیده نیستم، چنان که میبینی گوشهگیرم و از سیاست چیزی نمیدانم.

ولی هارون که فوقالعاده خشمگین بود زیربار نرفت و دستور داد مرد بیگناه را در حضورش قطعه قطعه کردند! !

زاهـد گوشـهگیر آن سـرنوشت دردنـاک را خیلی عـادی و بیـاهمیت و با سـکوت پرهیبتی تحمل کرد، و فقط در دم آخر نگاه مظلومانه و بیگناه خود را در نگاه هارون دوخت و زیر لب گفت: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ .

کسـی نـدانست در نگاه و کلام مقتول بیگناه چه اثری نهفته بود که هارون از مشاهـده آن آخرین نگاه و آخرین کلام بیهوش شـد و چون بهوش آمـد گفت: اسم این مکان چیست؟ پاسـخ دادند طوس گفت: ممکن است مشتی از خاک اینجا را برای من بیاوریـد یکی رفت و مشتی از خـاک سـرخرنگ طوس را آورد و پیش چشم او گرفت هـارون گفت: این همان خاک و همان دسـت و ساعـد اسـت کـه در خوا ب دیـدم، یقیـن دارم مـدفن من همین جـاست، دو روز دیگر بر هـارون در نهـایت انـدوه و اضطراب گذشت و سرانجام در همان جایگاه در دل خاک گور قرار گرفت.

آری مردی که برای چند روز حکومت غاصبانه، خاک را از خون بسیاری از

ص:۲۰۴

بیگناهـان سـرخ کرد، سـرانجام زیر مشتی خاک سـرخ رفت، و همه آنچه را ملک خود میپنـداشت و نسـبت به آن برای خود و فرزنـدش آرزوهـا داشت، بـا افسوس و حسـرت به دیگران واگـذاشت، و برای خود او کولهبـاری سـنگینتر از کوههـا از گناه و معصیت و شهوترانیهای حرام و غارت بیت المال باقی ماند! (۱)

## ۳- وادار کردن مردم به حرام نمودن حلال و حلال کردن حرام.

شیطان و دست یارانش در طول تاریـخ گروهی را شسـتشوی مغزی داده، و با تحمیل فرهنگهای دسـتپخت عمال کافرشان امور خرافی و اندیشـههای انحرافی را رواج داده و به متابعانشان قبولاندند که از پیش خود اموری که عقلا و شرعا حلال است حرام نمایند، و مسائل یکه عقلا و شـرعا حرام است حلال کنند، از موارد این امور خرافی که در روزگار بعثت رواج داشت شـکافتن گوش چهارپایان برای حرام پنداشتن استفاده از آنها بود.

اگر بخواهم به امور خرافی حـاکم بر گذشـتگان، و امور خرافی حـاکم بر مردم به اصـطلاح م تمـدن امروز، و آنچه که مباح و حلال بوده ولی شـیاطین حاکم بر جوامع بر ملتها قبولاندنـد که آن را بر خود حرام کرده، و آنچه حرام بوده حلال نمایند اشاره کنم کتاب مستقلی و شاید چند جلد کتاب شود!

امروز میبینید که در جوامع غربی، و بعضـی از بدنههای ملتهای شـرقی، دولتهای شیطانصـفت، با کمک کسانی که واقعا شیطان هسـتند ولی در لبـاس اسـتادی و ژست معلمی به سر میبرنـد چه مباهـات و حلالهـا و واجبـاتی را حرام، و چه حرامهـائی امثـال گناهـان کـبیره را حلاـل کرده، و از این طریق جهـان را به فسـاد حیرتـآوری دچـار نمودهانـد، آری این هم یکی از برنامههـای فرهنگی شیطان

ص:۲۰۵

---

۱- ۱) - آئینه حقیقت ۱۲۳.

است، که با این کار انسان را از رحمت خـدا دور کرده، و به لعنت حق دچار میکنـد، و وی را از گرفتن فیوضات حق از کانال عبادت و تقو ا و خدمت به خلق محروم مینماید.

### ۴- ایجاد تغییر در وضع مخلوق و خلقت او

در این زمینه مطلب و سخن بسیار است، و بلائی که در این مورد به سر بشر آ مده با چند صفحه و بلکه با یک کتاب قابل بیان و توضیح نیست، بناچار مطلب را به صورت فهرستوار تقدیم میکنم:

شیطان یعنی رئیس اولیه ابلیس، و حاکمان خودخواه و مغرور و مستکبر و رویگردان از حق در ادوار تاریخ از گذشته دور تا به امروز که مصداق عنوان شیطان هستند، با حاکم نمودن فرهنگشان بسیاری از مردم را وادار کردند تا از جهت فطرت خود که مایه کشش به سوی خداست منحرف شونـد، و امور صـد در صد حیوانی را به عنوان زندگی و حیات بپذیرند، به تابعان خود قبولاندنـد که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد تغییر دهنـد، بینی خود را که خداونـد بر اساس عـدل و حکمتش آفریـده با عمـل جراحی تغییر دهنـد، زنان موی سر خود را به موئی به صورت مردان، و مردان موی سر خود را به موئی به صورت زنان برگرداننـد، مردان بـا زدن آمپولی خـاص چون زنان برآمـدگی سـینه پیـدا کننـد، به جای ازدواج مشـروع و زناشوئی طبیعی به همجنسـگرائی روی آورده، مردان به مردان اکتفـا کننـد، و زنـان به زنان خود را از نظر غریزه جنسـی ارضا نماینـد و به عبارت دیگر لـواط و مسـاحقه را چنـان که در غرب قـانونی کردنـد بپذیرنـد، و بـا پـذیرش همگـانی و قـانونی نشـان دادن آن، قبـح و زشتیاش را در باطنشان از بین ببرند، اینگونه تغییرات حرام در جوامع بشری ناشی از خناسگری شیاطین به

ص:۲۰۶

ویژه شـیاطین انسـی است، شیاطینی که دولت تشکیل داده و همه ابزار لازم را برای پا برجا کردن فرهنگشان مصادره کردهاند، شیـاطینی که اسـتادانی لائیک و پرفسورهائی بیرحم و بیقیـد و بنـد امثال فرویـد، و ورکایم، و مارکس، و انگلس را در غرب و شرق در اختیـار داشـتند و دارنـد، تـا بـا زبان علمی هر فسادی را رواج دهنـد، و با زبان علمی زمینه قبول آن را در قلوب فراهم نمایند!

قرآن در پایان آیات مورد توضیـح اعلام میکند: شـیطان به مردم وعده دروغ میدهد و آنان را در آروزهای سرابوار میاندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمیدهد.

به یقین پیروان شیطان جایگاهشان دوزخ است و از آن هیچ راه فراری نیابند.

پایان این بخش نزدیک اذان ظهر

روز پنج شنبه ۱۵ مهر ۱۳۸۹ برابر با ۲۸ شوال ۱۴۳۱

حسین انصاریان.

ص:۲۰۷

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹